جهانی برای فتح

۱۳۶۳/۱

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

জয় করতে হবে

МИР ВЫИГРАТЬ UN MO A GUADAGNARE

他們獲得的將是全世界

هند:
شکاف در سطح
و فشار
از اعماق

در بزرگداشت
فیلمساز انقلابی
یلماز گونه‌ی

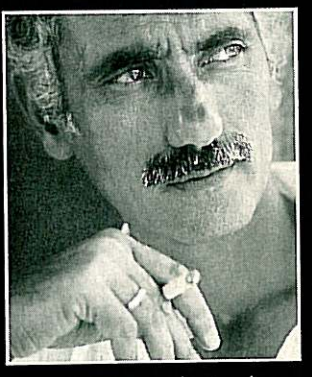

مصاحبه با
کوستا گاوراس

پرولتارها در این میان چیزی جز
زنجیرهایشان را از دست نمی دهند، آنها
جهانی برای فتح دارند



۱۳۶۳/۱

برای معرفی جهانی برای فتح ۳

هند:

شکاف درسطح وفشار ازاعماق ٤

کشتارعظیم سرمایه داری دردوران صلح ۱۰

پنجاب: پیدایش یك شورش ۱٤

تجلیل حزب کنگره از ایندیرا: "سیك ها را قطعه قطعه کنید!" ۱۷

قطعنامه حزب کمونیست انقلابی هنددرباره مرگ ایندیرا گاندی ۱۸

پرو:

آنگاه که کوهستان آندمی غرد ۲٤

پیام دومین کنفرانس بین المللی ۳۲

نامه هائی ازحزب کمونیست پرو ۳۳

حزب کمونیست پرواز"تروریسم" سخن می گوید ۳۸

دربزرگداشت یلمازگونه ی:

نگاهی به *Yol* باکوستاگاوراس ۷۰

یك اتوبیوگرافی مختصر ۷۳

گونه ی درباره "زبان هنر" ۷۵

مایلمازگونه ی راازدست دادیم ۷۷

"اوسمبل شورش بود" مصاحبه ای بانیهت بهرام ۷۹

[illegible] گفتگو با هیئت نمایندگی نظامی آلبانیائی ٤۵

ابارتاید، روزهای آخرعمرت فرارسیده ۱۹

دستبردبه میراث استالین ۲۰

رویزیونیستهای رومانی: "یابچه، یازندان!" ۲۳

جمهوری دومنیکن:

دوروزقیام توده ای ۵۰

روزانقلابی انترناسیونالیستی اول ماه مه ۱۹۸۴ ۵٦

گرسنگی ـ محصول امپریالیسم ـ ۵۹

گرداب درخلیج ٦۱

دربزرگداشت جانباختگان کمونیست ایرانی ٦٤

اعترافات پکن ٦٦

نبردهای خیابانی درسانتیاگو ٦۷

جهانی برای فتح فصلنامه ایست که توسط *World to Win* انتشار وتوزیع می یابد.

ادرس ما: *BCM World to Win*
London WC1N 3XX, U.K.

این شماره ازنشریه درچاپخانه:
Stattwerk,
Niederstr. 9-11, 4300 Essen, W. Germany,
بتاریخ ژانویهٔ ۱۹۸۵ بطبع رسیده است.

آنگاه که کوهستان آند می غرد



کوه های آند مکان تولد مهمترین مبارزه انقلابی درجهان امروز می باشند. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، که گاهی ازآن بعنوان "راه درخشان" یادمیشود. این مبارزه هم اکنون بمثابه "گردان های مسلح تهیدستان" درابعادگوناگون سریعاً تکامل یافته وحکومت پرورادر سراسر کشور به درگیری کشانیده است. آنگاه که کوهستان آندمی غرد به ارزیابی ازآخرین حملات وهم ـ چنین تاریخچه واهداف چریکهای پرومی پردازد. صفحه ۲۴

شکاف درسطح وفشار ازاعماق

اگرازانقلاب جهانی صحبت میکنید، درباره هندسخن میگوئید. "۸۰۰ میلیون مردم هندسالیان درازاست که از قربانیان اصلی سیستم امپریالیستی بشمارمیایند، مسئله دراگر "این داغ لعنت خوردگان جهان برخیزند" نیست، سئوال اینجاست: چه وقت؟ صفحه ۴

دوروز قیام توده ای

ویلبرتوونتورا، رهبراتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومنیکن)، انفجارتوده ای اخیردرخیابانهای سانتودمینگورامورد تجزیه وتحلیل قرارمیدهد.

ونتورا ازدورنمای برپائی حزبی متکی برمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون درمیان ملت جزیره نشین این "حیاط خلوت" امپریالیسم یانکی بحث می کند. صفحه ۵۰

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمیتواندوظایف خویش رابانجام رساند. مابه نامه ها، مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی پذیرائیم. نوشته‌هابایدیک خط درمیان تایپ شوند. ضمناً شمامیتوانید درامربرآوردن نیازهای بسیاردیگر، یاورمابا شید:

ترجمه جهانی برای فتح می باید بطورمعظم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکه انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کنند. آن مترجمین باید قوه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقه خویش نیستندمیبایدبا دفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه بزبانی جزآنچه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمیشود، هستید، لطفاً باماتماس بگیرید).

توزیع جهانی برای فتح میباید، وسیعاً درتمامی کشورهای ممکن قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بس متنوع وخلاقانه توزیع رامتناسب باشرایط کشورخود تکامل بخشندودرصورت امکان ازکانال های عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وباما درمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطورمتمرکز، هماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش مینهند، مامیترانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزفراهم کنیم.

کار هنری جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداست. طراحی ها، کاریکاتور، نقاشی وسایرکارهای هنری رامیبایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریده مجلات ازسراسر جهان برای ماضروریست.

منابع مالی قیمت جهانی برای فتح دربرگیرنده جمع مخارج چاپ و انتشارآن نیست. نتیجتاً مابه کمك مالی آنان که اهمیت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده میگیرند، متکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائی خودرا مستقیمابه دفترمادرلندن ارسال دارید.

آدرس ما

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

مشترك شوید!
جهانی برای فتح
هرچهارماه یکبارانتشارمیابد.
حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۸/۵ دلارآمریکا. پست هوائی، نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا، دراختیارشماست.
لطفاً برای آغازاشتراك خود، نام، آدرس پستی، چك وتعدادنشریه رابه آدرس زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

Attention: Subscriptions

تبلیغات درجهانی برای فتح
برخلاف تمامی مجلات، جهانی برای فتح برای تأمین مالی خودبه تبلیغات متکی نیست. بااین وجودشماره های آتی نشریه، آگهی هائی راکه هیئت تحریره بااهداف ومقاصدکلی جهانی برای فتح، متضادتشخیص ندهد، قبول خواهدکرد. ما خصوصاً سازمانهاواحزاب سیاسی انقلابی، نشریات مترقی وتشکلات توده ای و امثالهم راتشویق می کنیم تاازآگهی های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضادر اختیارشماست.

جهانی برای فتح

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمیدهند، آنها جهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!

ـ مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این نخستین شماره جهانی برای فتح است که بدست شما میرسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی آن، از چنگال زشت منظر کنندگان دنیای امروز، از چنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی، بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اند باید به صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم و جامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امور نبوده که هیچ، بلکه خود بمثابه مانعی در برابر پیشرفت بشریت قرار گرفته است.

این مسلماً ایده ای "کهن" است، ایده ای که میلیونها شهید از زمان صدور فراخوان مشهور مارکس و انگلس، در جبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان، جان خود را در راهش فدا کرده اند. اما از نیروی حیات و ضرورت عاجل آن کاسته نشده و کماکان در انطباق با واقعیت جهان امروز قرار دارد.

جهانی برای فتح با تجزیه و تحلیل و تفسیر تحولات حیاتی جهان و جنبش انقلابی، در پروسه انقلابی شرکت خواهد جست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع و امپریالیسم قائل نبوده و غرب و شرق، همسان، هدف افشاگریش خواهند بود. جهانی برای فتح از مبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاد استثمارشدگان و ستمدیدگان، جهت فائق آمدن بر بحران جنبش کمونیستی بین المللی که با کودتای ارتجاعی در چین بعد از مرگ مائو باوج خود رسید، و از کار خلق بیان سیاسی این اتحاد، برکنار نخواهد بود. از این بیان سیاسی، بین الملل کمونیستی نوینی بر پایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائوتسه تونگ در نظر است. در این مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۳، که بسیاری از احزاب و گروه های مارکسیست لنینیست را از سراسر جهان گرد آورد، الهام گرفته است. جهانی برای فتح از تحولات این جنبش و احزاب و گروه های شرکت کننده در آن گزارش داده و بدین جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری در عرصه جهان یاری خواهد رساند.

اما جهانی برای فتح ارگان رسمی ج. ا. ا. نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنگر هستند، باز خواهد بود. این نشریه انعکاسی از اتحاد رشد یابنده نیروهای مارکسیست ـ لنینیست است، ولی با این اعتقاد که تحکیم چنین اتحادی در گرو بحث و مبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه بر علیه ناجیان شرمگینی است که پشت نقاب "سوسیالیسم" یا "کمونیسم" به آمال ستمدیدگان خیانت کرده و در جهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند (یا این مبارزات را به ابزار رخنه و جایگزینی یک دسته استثمارگر بجای دیگری تبدیل میکنند)، اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی از اپورتونیسم دوری جست، میدانیم که باید به تشخیص، تحلیل و سرانجام افشاء آن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث و ایدئولوژی خود را جسورانه اعلام میکند: مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو رهبران کبیر انقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه تونگ، همچنان ابزار مادر کار تحلیل و تغییر جهان است. ولی این نشریه هرگز به اعلام ساده لحظات با شکوه جنبش ما و یا تنها به تحلیل از اشتباهات گذشته بسنده نمی کند ـ هر قدر هم که این وظایف با اهمیت باشند ـ. تحولات جهانی مرتباً مشکلات نوینی را پیش میآورد که خود نیاز به تحلیلها، بحث ها و از همه مهمتر راه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می کوشد تا وسیله ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح بزبانهای اسپانیائی، انگلیسی، ترکی، فارسی، هندی و ایتالیائی منتشر شده و مطابق طرح مامی باید در آینده ای نزدیک به دیگر زبانهای ممکن انتشار یابد. شبکه دست اندرکاران نشریه در تمامی ۶ قاره گسترده است و کمبودهای بسیار جهانی برای فتح در زمینه مالی، کانال های پخش قانونی و امور تکنیکی با ارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکار گرفته شده اند ـ یعنی همکاری مشتاقانه و فعال زنان و مردانی که در اشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند، از مناطق چریکی پرو گرفته تا مبارزه در راه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی در غرب و جهت دادن آن علیه خود سیستم، و یا تلاش برای سود جستن از وضعیت تکامل یابنده در هند و تدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد ـ جبران خواهند شد.

جهانی برای فتح تنها به توده هامتکی است: بنابراین ما کارگران آگاه، دهقانان، روشنفکران انقلابی ـ همه کسانی که در سراسر جهان از پذیرش نظم کهن سرباز زده و در کار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند ـ را فرا می خوانیم تا قدم پیش نهاده و به امر برّا ساختن و بکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.


هند:
شکاف در سطح
و فشار از اعماق



هند، سرزمین حدود ۸۰۰ میلیون نفر، یعنی یکنفر از هر شش انسان روی کره زمین. یك بهم آمیختگی پیچیده از ملل و خلقها، با زبانهای مختلف، مذاهب و فرهنگ هائی که تفاوتهای تاریخی آن ازانچه در اروپاست قدیمی تر است. ۸۰۰ میلیون مردمی که تاریخا وجوه اشتراك زیادی ندارند غیراز اینکه تا دیروز نام "پرافتخار" گوهر سلطنتی امپراتوری انگلیس را یدك میکشند و امروز زمین چرای بزرگترین امپریالیستهای جهان هستند؛ ۸۰۰ میلیون مردمی که دشمن مشترك و مبارزه مشترك علیه این دشمن، یعنی طبقات ارتجاعی هند و اربابان بیگانه آنها، دارند.

امروز یك مستبد مرتجع مرده است قتل عامهای برنامه ریزی شده که بعد از مرگ و متناسب با شغل خونین خود وی سازماندهی شد، نتوانست خوشوقتی را که اقشار وسیعی از مردم باان از مرگ وی استقبال کردند بپوشاند. این موضوع که ایندیراگاندی بوسیله کسانی بگلوله بسته شد که انتخاب و تربیت شده بودند که از او محافظت کنند شاهدی بر شکنندگی طبقات استثمارگری است که ایندیرا گاندی وفادارانه آنها را نمایندگی میکرد.

برای اکثریت مردم در خارج از آسیا هند نسبتا ناشناخته است. اگر حکام آن در جهان دیپلماسی بین المللی، درچشم "افکار عمومی بین المللی" از نوعی امتیاز برخوردارند، میلیونها توده آن هرگز چیزی بیشتر از جوئی برای آسیاب سود خرد کنی امپریالیستی و گوشت دم توپ برای جنگهای آنان نبوده اند. اگر هم گاهی به توده‌های هند در نشریات ارتجاعی اشاره‌ای میشد معمولا برای اینستکه خونسردانه اعلام کنند چند هزار نفر قربانی یك سیل دیگر، یا شاید براه افتادن یك قتل عام میان طایفه‌ها شده اند. هند، آنطوریکه آنها اعتقاد دارند، یك جائی است که بنظر میرسد تراژدیها یکی بعد از دیگری قطار شده اند، جائیکه بدبختی، مرض و گرسنگی همیشه "همینطور است که هست".

تغییرات در هند

هند کشوریست که در آن لزوم — و امکان — مبارزه به جنگ مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی عموما وجود داشته است. در پهنه وسیع دهات، جائیکه مالکیت برزمین معادل مالکیت برآنهائیست که روی آن کار میکنند، میلیون‌ها دهقان همچنان تحت استثمار و حقوق سیستم فئودالی رنج میبرند. بطور تاریخی استعمار و امپریالیسم با ارتجاع فئودالی اتحاد کردند، و این سیستم کهنه تولید را حتی زمانی که عناصر جدیدی از تولید سرمایه‌داری را در شهرها ایجاد میکنند، محافظت کردند. اما بویژه بعد از ۱۹۴۷ که هند استقلال رسمی بدست آورده بود و با شدت بیشتری در دهه ۱۹۶۰، امپریالیسم تغییرات مهمی را در عرصه دهات بوجود آورد. در بسیاری از نقاط هند روابط سنتی فئودالی راه را برای تولید سرمایه‌داری بر اساس کار مزدوری باز کرده است. این منجر به حدت یابی بیشتر تضادهای طبقاتی در میان دهقانان و ظهور طبقه کشاورزان سرمایه‌دار که خودشان غالبا ناگزیرند علیه دستگاه دولت مرکزی مبارزه کنند (رجوع کنید به "پنجاب: کشتار یک عصیان" و قشر فقر زده از کارگران کشاورزی که خواستها و اشکال مبارزه ایشان تمایل به خطوط مبارزه پرولتری دارد و کمتر نشانی از خواست سنتی "زمین از آن کسی که روی آن کار میکند" که شعار مخصوص کشاورزی نیمه فئودالی است دارد. استفاده از کود شیمیائی و شیوه‌های کشاورزی مکانیزه در بسیاری نقاط هند نشانه‌ای ازاین تحول به روابط سرمایه داری در کشاورزی است.

نتایج این تحولات همانند آنهائیست که نزد بسیاری از ملتهای تحت ستم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین پیدا میشود. شهرهای بزرگ هند باد کرده‌اند. عده عظیمی از دهقانان سابق که دیگر نمیتوانند در دهات معیشت کنند، محکوم شده‌اند که در بیکاری دائم یا با کار موقتی در شهرها بسر ببرند چون سرمایه‌داری نمیتواند بطریق سود آور نیروی کار آنها را استثمار نماید. از یکطرف امپریالیسم باعث یک نوع تحول شده است، از طرف دیگر این تحول از رشد بازداشته و بیقواره شده تا به نیازهای سرمایه خارجی پاسخ گوید. صدور فزاینده سرمایه عناصر جدید سرمایه‌داری را پیش آورده است اما همین نیروها خودشان بوسیله اقتصاد تحت سلطه امپریالیسم فلج شده‌اند.

تمام اینها به این معنی است که هند محکم و محکمتر به تمام سیستم امپریالیستی بسته میشود، و اینکه مردمش بیشتر و بیشتر در معرض ضربات و جابجائی های ناشی از حرکت تکاملی خود سیستم امپریالیستی قرار میگیرند. نفوذ عمیقتر امپریالیسم در هند نه تنها فشار ها را در پائین بشکل حدت یابی تضاد طبقاتی در شهرها و دهات، تشدید کرده بلکه شکافها را در بالاترین سطوح خود طبقات حاکم نیز عمیقتر نموده است. اگر همه استثمارگران در هند در ارادشان به حفظ حکومت بهر قیمتی متحد هستند، در مورد بهترین وسیله انجام آن و اینکه در سطح بین المللی با کدام نیرو می‌توانند متحد شوند، از اتحاد با یکدیگر فاصله زیادی دارند. بعلاوه بخاطر رشد بیشتر وجه تولید سرمایه‌داری در هند، کشمکش میان خود این نیروها اوج میگیرد. این تحولات بهیچ رو نیاز به انقلاب نوین در هند را تخفیف نداده، تنها انقلابی که برهبری کارگران و با تکیه بر اتحاد کارگران و دهقانان میتواند امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکرات را از پیش راه بروبد.

بنابراین در حالیکه صحیح است گفته شود که به انحاء مختلف، هند کشوری است که مدتهای مدید برای انقلاب آماده بوده است، اما اشتباه خواهد بود که آنرا بصورت موضعی لایتغیر دید. در لحظه کنونی این دیدگاه میتواند باعث از نظر دور داشتن این واقعیت شود که اوضاع انقلابی در هند در زمان حال به سرعت در حال تکامل یافتن است، که هند حقیقتا بعنوان یکی از "حلقه‌های ضعیف" سیستم امپریالیستی که استالین در موقع تشریح دلایل امکان انقلاب پیروزمند در روسیه تزاری از آن صحبت کرد، تکامل مییابد.

ارزش آنرا دارد که از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در باره وظایف انقلابیون در کشورهای مستعمره و نیمه (یا نو) مستعمره قسمتی را نقل کنیم: "در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و امریکای لاتین یک اوضاع انقلابی متداوم معمولا وجود دارد. اما مهم است که این مسئله را بدرستی درک کنیم: اوضاع انقلابی در یک خط مستقیم پیش نمی‌رود بلکه افت و خیز دارد. احزاب کمونیست باید این دینامیسم را مد نظر داشته باشند ..." "..... لازمست با هرنوع نظریه غلطی که شروع مبارزه مسلحانه و یا استفاده ازهرشکل مبارزه مسلحانه را تازمانی که شرایط برای مبارزه مسلحانه درسراسر کشور آماده شود به تعویق میاندازد مبارزه شود. این نظریه تکامل ناموزون انقلاب و اوضاع انقلابی دراین کشورها را در ضدیت با نظریه مائو مبنی براینکه، "از یک جرقه حریق برمیخیزد" نفی میکنند. همچنین مهم است که توجه کنیم که مجموعه اوضاع بین المللی بر انقلاب در یک کشور مشخص اثر میگذارد. به حساب نیاوردن این فاکتور، مارکسیست — لنینیستها را در استفاده از فرصت هنگامیکه پروسه انقلاب توسط تحولات در ابعاد جهانی به جلو رانده میشود غافلگیر میکند".

مسئله ملی

در اکثریت عظیمی از جهان "مسئله ملی" یعنی ستم یک ملت بر دیگری هنوز حل نشده است. این موضوع برای هند که مسئله ملی در تمام وجوه خود در مرکز پروسه انقلابی قرار دارد، بیش از سایر کشورها صحت دارد. هند البته خود کشوری است تحت سلطه امپریالیسم بیگانه. اما در مرزهای امروزی دولت هند ملتهای متعددی هستند که علاوه بر بخشی از سرزمین عیش و نوش امپریالیستها که هند در کل نماینده آنست بودن، همچنین در معرض ستم ملی با درجات و فرمهای متفاوت از جانب دستگاه دولت مرکزی تمام هند قرار دارند. دولت بورژوازی کمپرادور بوروکرات که نماینده سیاسی اصلی آن در زمان حاضر حزب کنگره (اینديرا) است، که امروزه رجیو گاندی آنرا رهبری میکند.

در چند سال گذشته این "مسئله ملی بین المللی" در هند بطور فزایندهای هویدا گشته است. امپریالیستها



لیستهای انگلیسی و اخیرا بورژوازی کمپرادور کل هند مدتهای مدید است که در پی استفاده از اشتی ـ ناپذیریهای اختلافات مذهبی و ملی و برانگیختن خونریزی، بمنظور نگهداشتن تفرقه بین مردم و دست نخوردن به حکومتشان است. اما امروز ستم دیرپای ملیتهای مختلف درون هند بسوی مخالفت فزاینده‌ای با حکومت ارتجاعی مقامات مرکزی میرود. اینست دلیل آنکه چرا همه قدرتهای امپریالیستی در حالیکه مطمئنا هر کاری را برای استفاده از تضادهای درون اجتماع هند میکنند تا موقعیت خود را در مقابل رقبای خود مستحکم کنند، عمیقا نگران، بقول خودشان، خطر "تجزیه هند" هستند.

امپریالیستها هرگز نگران "حق حاکمیت" نومستعمره‌های خود نبوده و نیستند. آنها همیشه دخالت در امور داخلی هند و صدور دستورات به طبقات حاکمه کمپرادور را امری عادلانه تلقی کرده‌اند. آزاد کردن سرکرده جانیان وآرن اندرسون رئیس یونیون کاربایدِ نمونه برجسته این "حق حاکمیت" است (رجوع کنید به: کشتار بزرگ سرمایه‌داری در دوران صلح). اما آنها عمیقا نگران هستند که نیروهای گریز از مرکز در هند و بمبارزه طلبی مقامات دولت مرکزی هند که مربوط به این نیروها است ـ که بطور غم انگیزی در وقایع اخیر اسام در شمال شرقی و باز جلوتر ازان وقایع پنجاب ـ ممکن بود هند را "غیرقابل حکمرانی" کرده و سرمایه‌گذاری های وسیع آنرا به خطر بیاندازد. بیشتراز همه آنها، این عالیجنابان امپریالیست تا درجه‌ای آگاهند که موقعیت جاری اوضاع میتواند باعث رهاشدن آنچه که بیش از همه برایشان خطرناک است شود ـ مبارزات انقلابی توده‌های هند. هیچ حرفی درباره اینکه این غول درصورت رهاشدن از بطری چه "ویرانی" بپا خواهد کرد نمیزنند. اگر عقیده ایندیرا گاندی منعکس کننده منافع متفاوت امپریالیستهای مختلف بود، همه آنها موافقت داشتند که "حکمرانی آهنین" او تا آنجا که علیه توده‌های مردم بود خوب بود.

نقشه کنونی هند بوسیله امپریالیستهای انگلیسی خلق شد. اتحاد کنونی هند براساس تابعیت بسیاری از حلقها و ملل از یك قدرت دولت مرکزی مستبد گذاشته شده است. بنظر میرسد که این اتحاد نابرابر وارتجاعی باین شکل یا بشکلی دیگر محکوم به فنا است. و پرولتاریا هیچ منافعی در سعی به نگهداری چنین اتحادی ندارد. برعکس، آنچه که جانشین هند امروزی خواهد شد بستگی به مبارزه انقلابی طبقه کارگر دارد. یك دولت واقعا متحد ـ یعنی دولتی که برپایه برابری ملل بنا شده ـ تنها میتواند از درون نابود کردن قهری دستگاه دولتی کنونی هند و استقرار کامل برابری ملی بیرون بیاید همانطوریکه مقاله کـ چیتارانجام دراین شماره جهانی برای فتح نشان میدهد، این دورنما امروز کانون توجه بسیاری از نیروهای واقعا انقلابی در هند است که سعی دارند خود را باهم متحد ساخته و کوشش میکنند تا سیاستها و مشی صحیحی را برای تکامل جنبش انقلابی در هند و نقاط مختلف آن تدوین کنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تجزیه و تحلیل داهیانه زیرا ازاین وضع مشترك در اکثریتی از ملل تحت ستم بعمل آورده است:

"..... در عصر ما مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده بلکه به تابعی ازمسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده و نتیجتا حل تمام عیار آن بطور مستقیم بمبارزه علیه امپریالیسم بستگی پیدا کرده است. دراین زمینه مارکسیست ـ لنینیستها باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم در دول نیمه مستعمره چندملیتی را برسمیت بشناسند".

همانطور که مائو تسه دون می‌گوید: "درتجزیه و تحلیل نهائی مبارزه ملی یك مسئله مبارزه طبقاتی میباشد". ستم ملی، بنا بر طبیعتش متوجه تمام طبقات یك ملت غیر از یك اقلیت کوچکی از استثمارگران میباشد. اما این توده‌های مردم زحمتکش، بویژه دهقانان هستند که سنگینترین بار رنج ستم ملی را بدوش میکشند. اگر مبارزات ملی در پنجاب و بعضی دیگر نقاط هند در حال حاضر توسط نیروهای بورژوا هدایت میشود معهذا واقعیت اینست که در زیر این جریان مبارزات کارگران و دهقانان خوابیده است. این پایه مادی برای مبارزات جاری در پنجاب و دیگر ملل ستمدیده هند میباشد که موارد فرعی جنبش بزرگتری هستند که هدفش نه تنها حاکمین مرکزی بلکه امپریالیستهای پشت سر آنها نیز میباشد.

حل مسئله ملی در هند بدون انقلاب دمکراتیك نوین وجود نخواهد داشت. نه کوششهای حاکمین مرکزی که حاکمیتشان را با ارتش و برقرار بکنند و نه تلاشهای چون سراب برای استقلال بدون گست از امپریالیسم و ارتجاع نمیتوانند به حل این مسئله منتهی گردند.

رقابت امپریالیستی

هند که سالهای سال در قبضه امپریالیسم انگلیس بود، دراین اواخر منطقه‌ای بوده که تمام قدرتهای بزرگ امپریالیستی قادر بوده‌اند دران رخنه کرده و ثروت تولید شده توسط توده‌های مردم را ازانجا خارج کنند. این به موقعیتی که هرد و بلوك قدرت امپریالیستی رقیب در هند وجود



دارند منجر شد، جائیکه هر دو بلوک درمیان بلوک در میان بخش‌های متفاوت طبقات استثمارگر و نمایندگان سیاسی آنان برای خود هوادار ساخته‌اند. "بخش خصوصی" سنتی در اقتصاد هنوز تحت سلطه منافع امپریالیسم غرب بویژه انگلیس و آمریکا قرار دارد. از طرف دیگر یک "بخش دولتی" بزرگی از زمان استقلال بوجود آمده. این بخش دولتی بویژه توسط رهبران رویزیونیست اتحاد شوروی که به طبقه کمپرادور حاکم مبالغ هنگفتی پول قرض داده و امتیاز تعدادی قرار داد تجاری بدست آورده‌اند تشویق شده است. این روابط حسنه از طرف اتحاد شوروی بعنوان "راه رشد غیر سرمایه‌داری" یا بعضی وقتها بعنوان "گام بسوی سوسیالیسم" بدروغ جا زده میشود. در حقیقت این چیزی نیست مگر تکامل مشخص امپریالیستی.

بعضی وقتها، حضور قدرتهای منازعه‌گر امپریالیستی در هند به اختلافات شدید در خود طبقات حاکمه در هند دامن میزند. تمام قدرتهای امپریالیستی در جستجوی ساختن پایگاه نفوذ در طبقات حاکم و دستگاه دولتی بوده‌اند. بطور مثال حکومت اضطراری که ایندیرا گاندی در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد نه تنها هدفش چپ انقلابی بود بلکه متوجه خیلی از مخالفین بورژوازی وی بویژه آنهائیکه بیشتر بطور مستقیم با سرمایه غربی در ارتباط بودند نیز میشد. امپریالیستهای غربی رضایت خود را از خروج موقت ایندیرا از قدرت در سال ۱۹۷۷ و بدنبالش دولت برهبری جاناتا، پنهان نکردند.

اوضاع جهانی نیز در مجموع انعکاس خود را در شبه قاره هند داشته است. جنگ موفقیت‌آمیز ایندیرا گاندی با پاکستان (متفق بلوک غرب) که به تاسیس دولت بنگلادش در سال ۱۹۷۱ منجر شد، نمیتواند از کمک و تشویقی که دولت گاندی از شوروی دریافت کرد جدا باشد (بویژه بشکل معاهده ۲۰ ساله همکاری و غیره که در واقع یک پیمان نظامی میباشد که هند را موظف میسازد که اگر به شوروی "حمله شود" بکمک آن بیاید و بالعکس). همینطور خودداری مکرر دولت ایندیرا در محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان شاهدی بر اهمیت نفوذ شوروی در سیاست هند میباشد، انچنانکه جنگ مرزی با چین انقلابی در سال ۱۹۶۲ و برخوردهای دنبال آن توسط شوروی تحریک میشد.

اما اتحاد شوروی نفوذ وموقعیت قدرتهای امپریالیستی غربی را در هند از میان نبرده است. بعلاوه تمام قدرتهای امپریالیستی یک موضع مشترک در مقابله با مبارزه واقعی انقلابی توده‌ها اتخاذ کرده‌اند. مبارزه مسلحانه توده‌های هند که بطور تماشائی در اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰ فوران زد و به جنبش ناکسالباری (اسم منطقه‌ای که طغیان مسلحانه دهقانان از آن آغاز گشت) معروف شد. بوسیله اسلحه‌های ساخت هم شرق و هم غرب سرکوب شد.

اگر این موازنه بی ثبات مابین بلوکهای امپریالیستی رقیب به حیات خود در هند در حال حاضر ادامه بدهد، این قطعی است که تشدید تضادها در سیستم جهانی امپریالیستی، ازجمله برخورد مابین خود امپریالیستها، انعکاسات بیشتری در هند نیز خواهد داشت. این موقعیت همچنین موقعیتهای مساعدتری را برای عملیات مستقل انقلابی توده‌ها فراهم میکند، بهمان نحو که جنبش انقلابی باید بر سدهای ایجاد شده بر سر راهش فائق آید.

امپریالیسم به‌هند تنها سرمایه صادر نکرده است، ایدئولوژی و طبقه‌های سیاسی خودش را هم صادر کرده است. طبقات استثمارگر و ممتاز درگیر در بند بازیهای پارلمانی هستند، درحالیکه توده‌های مردم از طریق قدرت دسته‌های چاقوکشان اربابها در بخشهای بزرگ مناطق خارج از شهر و یا پلیس در داخل شهرها سرجای خودشان محکم نگاه داشته میشوند. هزاران زندانی سیاسی که بسیاری از آنان بدون محاکمه نگهداشته شده‌اند در هند هستند. ارتش الیته همیشه آماده دخالت در محافظت از حکومت استثمارگران است. پارلمان هم نشان داده که بخشی از این مسئله است. بطور مثال در طول دولت اضطراری سال ۱۹۷۵، ایندیرا گاندی بسادگی رهبران اصلی مخالفین در پارلمان را دستگیر کرد. بدفعات متعدد در طول داد و بیدادها و مشاجرات بورژوائی ایندیرا گاندی بسادگی اول یکی و یکی دیگر از دولتهای ایالتی را منحل کرد. در چهارماه آخر سال ۱۹۸۴ به ارتش هند زمان داده شد تا "نظم" را بطور متوسط "هرسه روز یکبار" دوباره برقرار کند. واقعا دمکراسی دروغین بریتانیای کبیر (وغرب بطورعام) شکل خوفناک ویژه‌ای اگرچه مسخره، دراین "بزرگترین دمکراسی جهان" بخود میگیرد.

حتی جنبش کمونیستی هم تاریخا از تقلید از امپریالیستها و سیستم آنها آزاد نبوده. باصطلاح کمونیستها برای دهها سال به توده‌ها گفته‌اند که به راه مسالمت‌آمیز بسوی سوسیالیسم ایمان بیاورند. بعبارت دیگر از آنها خواسته شده که اجازه دهند بطور مسالمت‌آمیز چاپیده شوند و وضعشان بدتر شود که در مقابل، هرچند وقت یکبار اینان افتخار رفتن به پای صندوقهای رای برای انتخاب باصطلاح نمایندگان



چارو مازومدار، رهبر حزب کمونیست هند (م ـ ل) که
در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۲ بشهادت رسید

کارگران در وراج خانه پارلمان را داشته باشند . و در این دوره اخیر هم شوروی بحامی فعال پرستش دمکراسی بورژوائی در هند را تشویق کرده است. اما این حنای استثمارگران طی سالها رنگ خود ش را ازدست داده و وقتیکه تحت نفوذ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا در چین و مبارزه عظیم در صحنه بین المللی بر علیه رویزیونیسم مدرن ، توسط مائوتسه دون یك جنبش کمونیستی که واقعا قادر به نمایش " راه دیگر " به توده ها بود تکامل پیدا کرد . تلاطمات انقلابی ، هر گوشه هند را تکان داد . علیرغم اینکه این جنبش عظیم انقلابی که توسط چارو مازومدار Charu Mazumdar و حزب کمونیست هند (م ـ ل) رهبری میشد سرانجام در اوائل دهه ۷۰ شکست خورد و رفیق مازومدار هم شهید شد، میراث ناگسلباری بهیچ وجه از صحنه سیاسی هند حذف نشده و نیروهای مهم م ـ ل در هند وجود دارند که در حال حاضر با جمعبندی از دستاوردهای مبارزات گذشته و درس آموزی از نکات مثبت و منفی این تجارب، خود را برای یك تهاجم انقلابی آماده میکنند .

آمادگی جهت انقلاب

مرگ ایندیرا گاندی و حوادث جانبی آن تنها تاکید بر یك چیز است : تسلط طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم بر هند لرزان است . شرایط عینی برای انقلاب ـ عدم خواست توده ها به زندگی بشیوه گذشته و عدم توانائی طبقات حاکم به حاکمیت بشیوه گذشته ـ بسرعت در حال تکوین میباشد . فاکتورهای ذهنی برای انقلاب ـ نیروهای کمونیستی ـ نیز بسرعت در حال تکامل میباشند . این نیروها درگیر در پروسه مهم مبارزه برای رسیدن بیك درك صحیح از ماهیت جامعه هند و دوره انتقالی که این کشور در حال گذار از آن است میباشند که یك خط انقلابی را که بتواند پرولتاریا و توده ها را بسوی جنگ توده ای هدایت کند تکامل بخشند .

این یك مسئله حیاتی است که توده های انقلابی سراسر جهان اهمیت ریسکهائی که در هند موجود هستند را درك کنند . آنچه سالها برای امپریالیسم ملك شخصی بوده ، جائیکه امپریالیسم سیستم خود را بر روی فقر آن چاق و چله کرده ، می ـ تواند بعنوان سنگر انقلاب پرولتاریای جهان در بیاید . تشکیل " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " که دو سازمان از هند در آن شرکت دارند ـ کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل) و کمیته سازماندهی حزب کمونیست انقلابی هند ـ شرایطی عالی را برای اتحاد جنبش انقلابی در هند و همچنین در جهان فراهم میکند که قوی تر شوند و ثمر دهند .

در زمانیکه تضادها در سطح جهان بشدت تشدید میشوند و خطر یك جنگ جهانی افزایش میابد ، احتمال بروز یك جنگ انقلابی در هند برای ستمدیدگان سراسر جهان اهمیت عظیمی دارد . سیر حوادث در طول دوران آینده در هند می ـ تواند بمقدار زیادی به تغییر موازنه قوا در جهان بیانجامد و موقعیتی مساعدتر برای انقلاب بیافریند . اگر صحبت از انقلاب جهانی است ، صحبت از هند است . ■

کشتار عظیم سرمایه داری
در دوران صلح

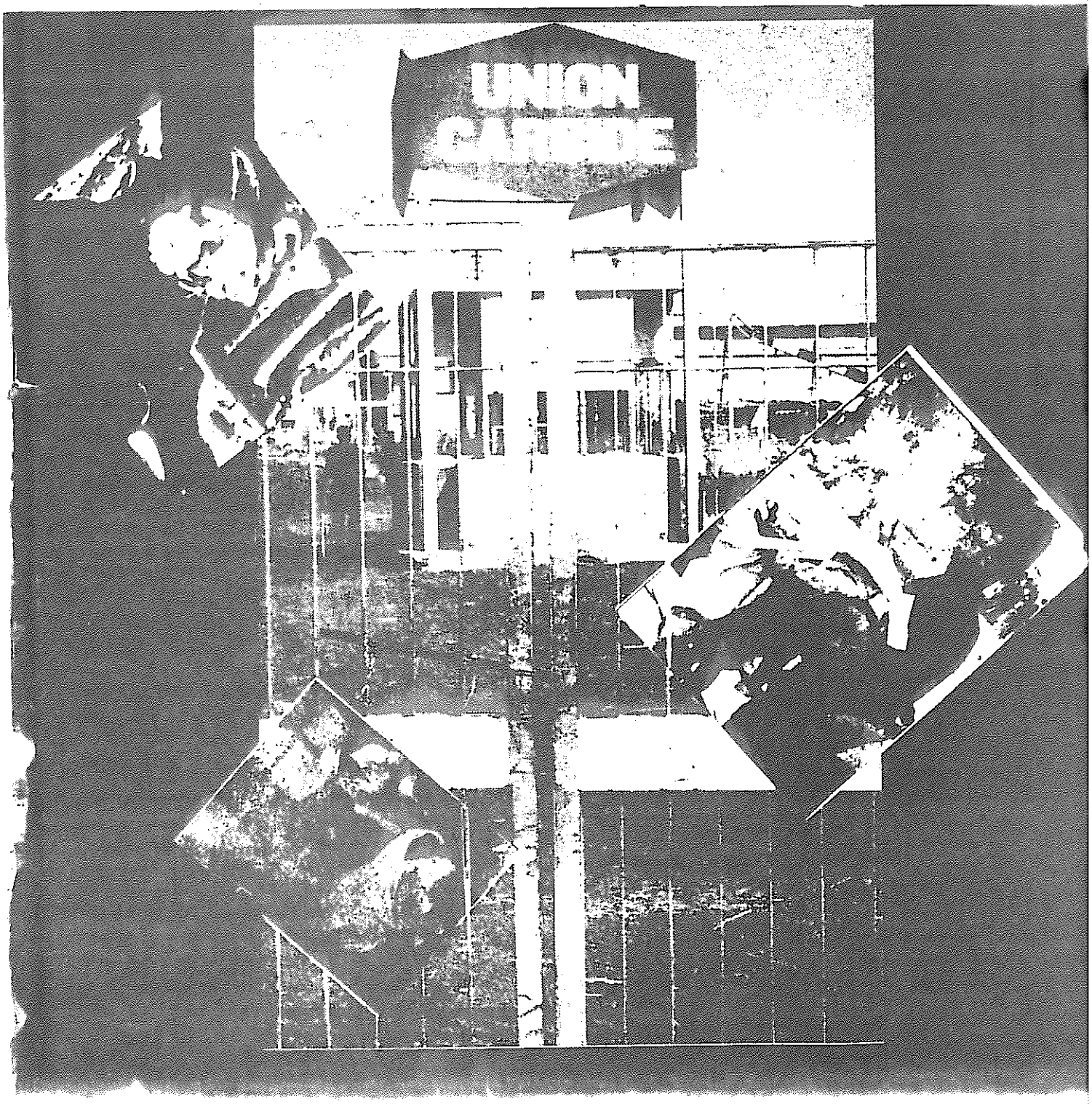

تعداد کشته شدگان در بوپال هند اکنون به رقم سرسام آور ۳،۰۰۰ نفر رسیده است. بیش از ۱۵۰،۰۰۰ نفر در بیمارستانهای محلی معالجه شده‌اند. به گزارش "در اشپیگل" (مجله آلمانی ـ م) احتمالا ۲۰،۰۰۰ نفر دچار کوری دایمی خواهند شد. ۴۰٪ کشته شدگان زیر ده سال هستند.

این واقعه "بدترین حادثه در تاریخ صنایع" و "هیروشیمای شیمیائی" خوانده شده است ـ حقیقتا این میتواند یکی از بزرگترین کشتارهای سرمایه‌داری در دوران صلح باشد.

همانند هیروشیما، کار تقریبا به همان سرعتی که شروع شد بانجام رسید... و همچنین مثل هیروشیما زیانهای آن برای سالهای طولانی احساس خواهد شد. فاجعه صبح روز دوشنبه ۳ دسامبر، وقتیکه کارگران کارخانه یونیون کاربید (Union Carbide) قادر به کنترل فشار تولید شده در یکی از مخازن گاز متیل ایزو سایانایت Methyl isocyanate (MIC) نشدند شروع شد. در عرض یکساعت گاز سمی داخل کپرهای اطراف شهر یك میلیون نفری بوپال پراکنده شده بود. زنگ خطر با فریادهای درد ـ الود و یا گاهی با صدای ساده افتادن موجوداتی که مرده و می ـ افتادند، به صدا درآمد. مردم سعی میکردند که فرار کنند اما نمیدانستند به کجا و چگونه. یك اشتباه در تاریکی شب میتوانست بمعنی کوری آنی باشد. عده‌ای نه چندان کم وقتی میخواستند کورمال کورمال راه خود را پیدا کنند زیر کامیونها و ماشینهائی رفتند که رانندههایشان کور شده بودند. زنگ خطر کارخانه تا دو ساعت بعد از شروع نشت گاز به صدا درنیامد. بعضی از ساکنین محل که زنگ خطر را با اژیر آتش سوزی اشتباه گرفته بودند بسرعت بطرف کارخانه روان شدند... درست داخل گاز مسموم. تقریبا دو هفته بعد، اطلاعیه دولت مبنی براینکه کارخانه دوباره شروع به کار خواهد کرد باعث فرار صدها هزار نفر از شهر شد.

مثیل ایزوسایانایت در حشره ـ کش ها استفاده میشود و سیستم عصبی را مورد حمله قرار میدهد. در انسان اولین علائم تماس با آن غالبا صدمه به قرنیه چشم و گرفتگی سوراخهای بینی و راه نایژه‌ها است. تشنج، ناشی ازاینها باعث هلاکت تعداد بسیاری از قربانیان در هند شد. عده‌ای دیگر در اثر ترشحات ریه‌های تحریك شده‌شان براثر تماس با گاز، دچار خفگی شدند. سخنگوی یونیون کارباید اطمینان داد که فقط عده کمی دچار عواقب دائمی گاز خواهند شد و اینکه "درمورد بسیاری از قربانیان، اثرات ظاهری احتمالا در مدت زمانی ناپدید خواهد شد". البته ـ در طول یك عمر. عده‌ای از متخصصین اعلام کرده‌اند که کوچکترین تماس با این ماده شیمیائی بمعنی آمادگی بیشتر برای ابتلاء به عفونت ریه ـ که امروزه مسئله‌ای جدی در بین فقرا در هند است ـ باضافه نازائی و حتی کند ذهنی در بین کودکان میباشد. دکترهای بوپال با موارد رو به تزایدی از سینه پهلوی ویروسی در بیمارستانها روبرو شده‌اند. علاوه براین بیانیه یونیون کاربایید یك دروغ حساب شده است. سخنگویشان تقریبا هیچ چیز از اثرات دراز مدت MIC نمیدانند، چراکه کمپانی در مورد اثرات آن بر روی انسانها حتی تحقیق نکرده است. آنها نه هیچ پادزهری دارند و نه حتی یك مداوای درست و حسابی. هیچ تدارکی برای موارد اورژانس مثل بوپال، دیده نشده بود. کادر پزشکی بجز داروی آرام بخش و مسکن هیچ نداشت تا به مصدومینی که تلو تلو خوران به بیمارستانها میآمدند بدهند.

پرده پوشی

برای اثبات اینکه فاجعه بوپال صرفا یك تصادف بوده، سخنگوی یونیون کاربایید میگوید که این اتفاق در هرکجا میتوانست بیفتد حتی در آمریکا، چنانکه مدیر عامل کمپانی آقای وارن اندرسون شرح داد، "مقررات ایمنی ما در آمریکا عینا مثل مقررات در هند است، ودر برزیل یا هرکجای دیگر. همان وسائل، همان طرحها، همان همه چیز". اینهم یك دروغ حساب شده بود. تمامی قطعات عمده وسائل ایمنی متفاوت هستند. با همه اینها، مطبوعات، بخصوص مطبوعات آمریکائی، سخنان اندرسون را تکرار کردند چنانکه گوئی بر سنك حك شده‌اند. بطور مثال مجله تایم گزارش داد که دو وسیله ایمنی برای تمیز کردن و یا سوزاندن اضافه MIC بطور اتوماتیك عمل میکردند. در ست مثل کارخانه یونیون کاربایید در آمریکا، چندین روز بعد از اینکه بر همه معلوم شده بود که این قطعات در هند با دست کار میکردند. دیگر اینکه کارخانه هند به یك سیستم هشدار یك مرحله‌ای ـ یك سوت ـ مجهز بود. درحالیکه کارخانه آمریکا یك سیستم ۴ مرحله‌ای کامپیوتری داشت. یك سخنگوی یونیون کاربایید توضیح داد هندیها وسائل یدکی لازم را برای ادامه کار سیستم کامپیوتری نداشتند. آنها آنچه که برای ادامه کار وسائل سودآور مورد نیاز است را دارند، اما وسائل ایمنی مقوله متفاوتی است.

این نظر لطف شوونیستی، و بی تفاوتی موقرانه نسبت به قتل عامی که مرتکب شدند تنها گوشه‌ای بود از آنچه که در راه بود. چرا چنین مجتمع خطرناکی در چنین محل پر جمعیتی کار میکرد؟ چرا سخنگوی کمپانی جواب داد که میدانید که این مردم چگونه هستند، واین "گرایش مردم هند به تجمع بدور مراکز فعالیتهای تجاری" وجود دارد؟. سخنگو ادامه داد، وقتی کارخانه ساخته شد کسی در همسایگی آن وجود نداشت اما بعدا "کپرنشینها" وارد شدند و کمپانی واقعا دلش نیامد که آنها را بزور از اینجا براند. در واقع کارخانه هرگز در یك محل دور افتاده قرار نداشت، تنها یك کیلومتر از مرکز راه آهن (صحنه شدیدترین فاجعه) فاصله داشت. و بنابراین نزدیك به محل تاریخی تمرکز پرولتاریا، و در وهله اول بدلیل این مزایا بود که محل انتخاب شد ـ نه بخاطر دسترسی به تعداد بیشماری ازارزانترین نیروی کار در روی کره ارض. یونیون کاربایید، کارگران روزمزد را بمبلغ یك دلار در روز، جلو درب کارخانه استخدام میکند.

هشدارها

یك سیاستمدار میانه رو محلی، م. ن. بوش، این شجاعت را داشت که با استناد بیك قانون هند وستان که قید میکند کارخانجاتی که مواد خطرناك شیمیائی تهیه میکنند باید حداقل ۱۵ میل دوراز مراکز پر جمعیت ساخته شوند، وقتیکه کارخانه در دست ساختمان بود با محل آن مخالفت کند. آقای بوش شغلش را از

ست داد . جالب توجه است که هر سرکتی که تقاضای معافیت از این قانون را کرده آنرا دریافت کرده است.

تاریخ کارخانه بوپال تاریخ فاجعه‌ایست که تازه در انتظار اتفاق افتادن است :

* ۲۴ دسامبر ۱۹۷۸ : یک آتش سوزی بزرگ در محوطه مخازن تقطیرات در کارخانه، شهررا در ابر سیاهی از دود میپوشاند .

* ۲۶ دسامبر ۱۹۸۱ : کارگری بنام اشرف در اثر نشت گاز "فوشون" (که برای ساختن متیل ایزوسیانایت ازآن استفاده میکنند) میمیرد . کمپانی ادعا میکند که او در زمان نشت ماسک ضد گاز خود را برداشته بوده .

* ۱۰ ژانویه ۱۹۸۲ : یک نشت دیگر گاز فوشون به بیماری شدید ۲۴ نفر از جمله چند تن از ساکنین محل ، منجر میشود .

* ۵ اکتبر ۱۹۸۲ : یک لوله میشکند و باعث نشت گاز به کپرنشین‌های مجاور میشود . یک "آشوب کوچک" در محل درمیگیرد .

* در سال ۱۹۸۳ : دو نشت ضعیف اتفاق میافتد . در ژانویه ۸۴ یک کارگر دیگر در اثر تماس با مواد شیمیائی میمیرد . خانواده وی

حزب کنگره (ا) است. یک شغل مهم در کارخانه بدست داماد معاون رییس دولت مرکزی است. بنظر می‌رسد که بخشی از روابط مابین یونیون کارباید و دولت این بود که ریاست جمهوری ، سینگ ، در فواصل معین درخواست "تجدید اطمینان خاطر" در مورد ایمنی کارخانه را میکرد. یونیون کارباید بطور عادی اطمینان خاطر میداد و سینگ هم همانطور عادی آنها را میپذیرفت. چنانکه وزیر کار دولت گفت "مبلغ ۲۵۰ میلیون روپیه در این واحد سرمایه‌گذاری شده . کارخانه یک سنگ کوچک نیست که بشود آنرا بیک جای دیگر منتقل کرد . هیچ خطری متوجه بوپال نیست و نخواهد بود" . چنین بود نظر دولت و کمپرادوری فاسد و ریاکار هند . نظری که یونیون کارباید حق حساب خوبی برایش پرداخته بود .

دهها هزار مردم هند قیمت بسیار متفاوتی پرداختند .

وقتیکه رئیس یونیون کارباید وارن اندرسون آماده ترک امریکا بمقصد بوپال هند میشد اعلام کرد که "یونیون کارباید حاضراست دین خود را ادا کند" . انها دینشان را ادا کرده بودند ــ حال مسئله این بود که بران سرپوش بگذارند . پس او

جنین حمایت متهم کردند . اما وقتی که معلوم شد اندرسون در مهمانخانه گرمو نرم یونیون کارباید "زندانی" شده و ۵۰ گارد مسلح ازاو حفاظت میکنند و اینکه رجیو گاندی شخصا برای سلامت جان و آزادی بموقع اندرسون پادرمیانی کرده ، باد این نمایش هماهنگ خالی شد .اندرسون ۲۰۰۰ دلار ضمانت روی میز گذاشت و رفت بیرون . باو توصیه شد که هند را "در اولین فرصت" ترک بکند چون حضوراو "ممکن است به احساسات شدیدی علیه وی دامن بزند" . مطبوعات غربی سفر اندرسون را به عنوان یک ابراز شجاعانه نگرانی ستودند . این نمایشی بود که قصد داشت دستان خونین هم اندرسون و هم مقامات محلی که سالها با

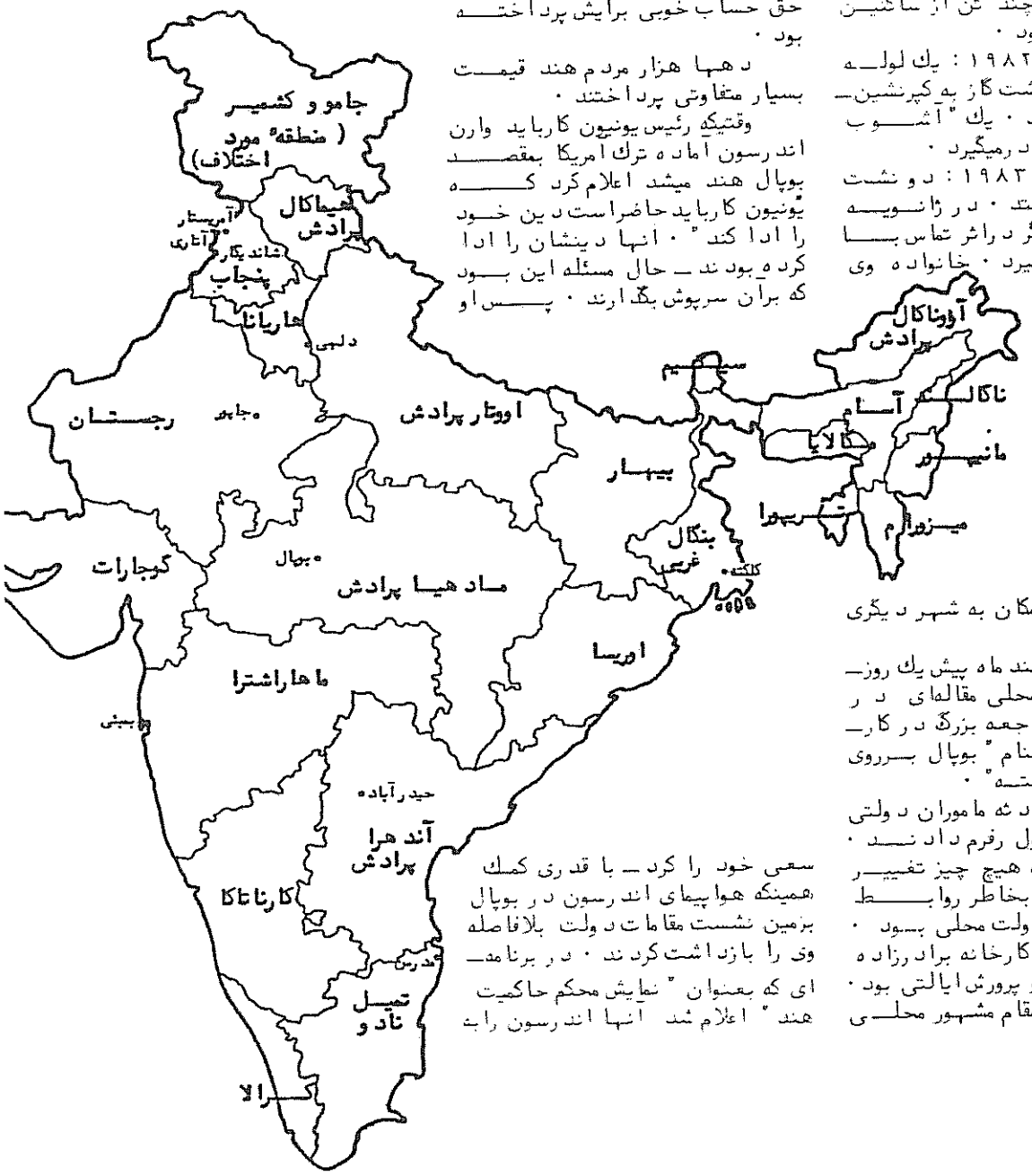

"تشویق" به نقل مکان به شهر دیگری میشوند .

سرانجام، چند ماه پیش یک روزنامه هندی زبان محلی مقاله‌ای در تشریح خطر یک فاجعه بزرگ در کارخانه، چاپ کرد بنام "بوپال برروی یک آتشفشان نشسته" .

پس از هر حادثه ماموران دولتی تحقیق کردند و قول رفرم دادند . و پس از هر حادثه هیچ چیز تغییر نکرد . این بخشا بخاطر روابط حسنه کمپانی با دولت محلی بسود . مدیر روابط عمومی کارخانه برادرزاده وزیر سابق آموزش و پرورش ایالتی بود . وکیل کارخانه یک مقام مشهور محلی

سعی خود را کرد ــ با قدری کمک همینکه هواپیمای اندرسون در بوپال برزمین نشست مقامات دولت بلافاصله وی را بازداشت کردند . در برنامه‌ای که بعنوان "نمایش محکم حاکمیت هند" اعلام شد انها اندرسون را به

یونیون کارباید همدست بوده‌اند را بپوشاند.

منطق مرگبار

در پاسخ به کوهی از مدارک جمع آوری شده در مورد کم کردن کلان مخارج مجتمع در هند، و در مورد فسادی که کار آنرا احاطه کرده، سخنگویان یونیون کارباید هنوز اصرار کرده‌اند که "اینطور نیست که گویا چیز غیر عادی در این کارخانه بوده است". درست است. یونیون کارباید بسختی میتواند یک مورد استثنائی باشد که کارخانه را در سطح پائین تری از دیگران در کل صنایع بحرکت در میاورد. این یکی از بزرگترین کارخانه‌های مواد شیمیائی در جهان با داشتن کارخانه‌هائی در ۳۸ کشور است و عملیات آن در بوپال نه تنها نسبتا مدرن بود (۷ سال قبل ساخته شد) بلکه با ۱۳ کارخانه بزرگترین مجتمع صنعتی آمریکائی در سراسر هند محسوب میشود. — "غیر عادی"؟ — از یک جهت خیر: فاسد کردن و رشوه دادن به کمپرادورهای محلی، وکشاندن آن به بالاترین سطوح دولتی: ساختن یک کارخانه که مواد شیمیائی کشنده مصرف میکند در وسط یک منطقه پر جمعیت: عدم رعایت ابتدائی ترین اقدامات ایمنی چه برای کارگران و چه برای مردم محل در حالیکه مرتبا در مورد ایمنی کارخانه به مردم اطمینان میداد: و کوششهای نکبت بار کنونی‌اش برای شستن دستان خود بوسیله دادن یک لقمه بخور و نمیر از سودهای هنگفت خود — اینها شیوه‌های مخصوص سرمایه هستند که بویژه در ملتهای تحت ستم اشکال کریهی بخود میگیرند.

یونیون کارباید از ابتدا بعنوان بخشی از سرمایه غربی در سالهای انقلاب سبز — دورانی که سرمایه داشت روابط سنتی کشاورزی کشور را از این رو به آنرو میکرد و راههای جدیدی برای مکیدن خون مردم پیدا میکرد — به هند وارد شد. یونیون کارباید شکایت میکند که مردم در نزدیکی محل آن ازدحام میکنند، در حالیکه کارخانجات کود شیمیائی آن یک قسمت کلیدی پروسه تبدیل روابط زمین بوده، دهقانان را از زمین کنده و به محلات کثیف شهرها راند، جائیکه آنها بنوبه خود قشری از پرولتاریا را تشکیل میدهند که به آسانی برای سرمایه‌دارانی مثل یونیون کارباید بهتر قابل استثمار هستند. شیوه‌های صرفه جوئی و سودآوری مثل کم کردن وسائل ایمنی روش غیر معمول مربوط به عده محدودی فاسد نمیشود بلکه بخش جدائی ناپذیر تمام این منطق است. این همان منطقی است که یونیون کارباید را وادار میسازد که روزی یک دلار به کارگران روز مزد خود بدهد. این همان منطقی است که وامیدارد کارگران کشاورز ملتهای تحت ستم در مزارع وقتیکه سمهای حشره‌کش روی سرشان میبارد دست از کار نکشند و بر اساس گزارش موسسه اسناد بین‌المللی سالانه ده هزار نفرشان — آنها که شمارش شده‌اند — به هلاکت برسند. صحنه‌های مشخص هرچه باشد، از سرزمینهای قحطی زده آفریقا تا "شهرهای مرگ" مثل شهر غرقه در آلودگی کوباتائو در برزیل جائیکه بچه‌های از شکل افتاده تقریبا به تعداد بچه‌های سالم بدنیا میاید، برای امپریالیسم این محیطها موقعیتهای گرانبها و غیر قابل صرفنظر برای انباشت سرمایه — همیشه بقیمت جان مردم — تشکیل میدهند. در معنای اساسی خود، ماشین مرگ بوپال درست همان کاری را کرد که باید میکرد. و باین عنوان این یک نمونه افراطی از تعداد بیشماری از این نوع ماشین است که بویژه در این کشورها، آماده انفجار است. یکی دیگر از اینها یکماه قبل در مکزیکوسیتی با شعله‌های کشنده منفجر شد. این یکی هم ریشه در توسعه ناهموار آن کشور داشت — و کسی چه میداند سلاخی بعدی در کجا اتفاق خواهد افتاد. هزاران نعش و دهها هزار نفر که تا آخر عمر در رنج بسر خواهند برد، تولیدات خاص این متدها در هند هستند. و این دقیقا کسانی مثل وارن اندرسون هستند که مسئول آنها هستند — کسانی که برجراحاتی که آفریده‌اند سوار شده و مصرانه خواهان پاداش برای از سر شروع کردن میشوند.

بسیاری از مفسرین اظهار نظر کرده‌اند که خطر بالقوه نقاطی مانند بوپال، ساکنین همه کشورها را تهدید میکند. "بوپال یک نمونه مدرن از خطرات و واکنشهائی بود که در اصل، انقلاب صنعتی موجد آن بود: معجزه فرانکشتین به هیولای فرانکشتین مبدل میشود... جامعه صنعتی شکنندگی مشترکی را خلق کرده است". حتی در کشورهای پیشرفته هم "معجزات" آنها هرگز چیزی مگر "هیولاهای مشترک" تنها با خلقهای تحت سلطه نبوده است، بطور مثال هزاران نفر ساکنین سوز و Seveso ایتالیا، که در ۱۹۷۶ گاز سمی دی اکسین Dioxine شهرشان را درو کرد، و بدن تعداد زیادی کودک را با جوشهای پوستی (Chloracne) زخمی کرد. ولی اینکه خطرات بوپال ها درست مثل خود سرمایه بطور ناموزون پراکنده شده‌اند حقیقتی غیر قابل انکار است. یکی از متخصصین "سازمان تعاون و توسعه اقتصادی" با خونسردی شرح داد که رابطه سود وایمنی چیست. از آنجاکه تاوان خسارات فقط یک صدم مخارج وسائل ایمنی در هرسال است، برای شرکتها عموما باصرفه تر اینستکه خسارت مصدومین را بپردازند تا اینکه از صدمات جلوگیرند. و چه وقت کشتن ارزانتر است؟ یک حادثه هواپیما در آمریکا ۳۰۰ هزار دلار غرامت دارد. در اسپانیا اخیرا برای حوادث مشابه، هرکدام ۷۰ هزار دلار پرداخته شد. بحث "وال استریت ژورنال" اینستکه حوادث بوپال هرکدام بیشتر از ۲۵ هزار دلار نخواهند بود. یک ضرب المثل قدیمی امپریالیستی میگوید که "جان در شرق ارزان است"، روشن است که چه کسی غرامات را تعیین میکند. اندرسون از هند به آمریکا بازگشت و جهان سرمایه‌داری را اطلاع داد که "مطمئنم که خسارات میتواند منصفانه و بطور مناسب جبران شود، بدون اینکه تاثیر مملوس و زیان آور بر اوضاع مالی یونیون کارباید بگذارد. پس از مسافرتش به هند و شهری که طبق گزارشات به هیچ چیز جز صحنه بعد از انفجار یک بمب اتمی شبیه نبود، درحالیکه کارخانه برجا و همه جا پر از جسد بود، اندرسون رسما اعلام داشت که "تصور نمیکنم چیزی در ارتباط با ایمنی مانده که آرزو کنیم". بعضی روزنامه نگاران گزارش دادند که وقتی اندرسون دستگیر شده بود، از اینکه باوی مثل یک جانی معمولی رفتار میشد بوضوح ناراحت بود. لزومی ندارد ناراحت باشد. مردانی چون وارن اندرسون هیچ ربطی به جنایتکاران عادی ندارند و با آنها بان شکل رفتار نخواهد شد. ■



پنجاب: پیدایش یک شورش

سخنگویان هرد و بلوک شرق و غرب، تحولات تابستان گذشته در معبد طلائی و متعاقب آن، قتل ایندیرا گاندی را حاصل "تعصب کور فناتیسم مذهبی که برای اذهان تمدن مدرن نفرت انگیز است" تشریح کرده‌اند . و برای این آقایان بویژه عکسهای سیکها ــ که درشادی مرگ گاندی شمشیرهای خود را بلند کرده‌اند ــ نفرت انگیز است و ایشان از فرط غضب واقعا کف به دهان می‌آورند . اما درواقع این سر بلند کردن توده‌هاست که اذهان مرتجعین "متمدن" را بوحشت میاندازد .

درطول صدها سال استعمار و غارت امپریالیستی هند، این آقایان در فن تشویق و تاکید اختلافات ملی، طبقاتی، کاستی و غیره در هند به منظور انقیاد خلقهای آن و پیشبرد استراتژی "تفرقه بیانداز و حکومت کن" مهارت حاصل کرده‌اند . امروز تمام نیروهای ارتجاعی حاضر درهند، یکبار دیگر برای چرخاندن اوضاع بنفع خود مانور میدهند وباچشمان حریص خود بدنبال هر فرصتی هستند تا نیشهای خود را بیشتر در هند فرو برند . درعین حال آنها بیشتر از این نگرانند که اکنون همان آنتاگونیسمی که خود پرورش داده و تقویت کرده‌اند دارد توی صورتشان منفجر میشود . آرامش توخالی هند در شرف باز کردن راه برای طغیانهائی است که دولت مرکزی را کوبیده و میدان مناسبی برای مبارزات انقلابی توده‌ها فراهم میکند .

طرحی از سوی بنیاد فورد

نوشته : ك٠ چیتارانجام*
K. Chittaranjam

خدایا برمن ببخش آنچه از توخواستم ،
بگذار هرگز روی ازوظیفه‌ای برحق
نگردانم؛
بگذار مرا ترسی نباشد چون به
نبرد میروم؛
بمن ایمان ده که پیروزی از آن
من است ،
بمن نیرو ده که ترا نماز گویم؛
و چون پایان عمرم فرا میرسد،
بگذار در جنگ بزرگ بزمین افتم .

گورو گوبیند سینگ ۱۷۰۸ـ ۱۶۶۶

پنجاب، سرزمین پنج رود ، نام خود را از رود سند (Indus) و انشعابات آن میگیرد ٠ سواحل این رود ها مهد تمدنهای کهن دراویدیان (Daravidian)، و بعد ها اقوام آریائی بود ٠ امروز این سرزمینهای حاصلخیز بار دیگر به بار نشسته است ٠ اینبار حاصل آن گردابی پر هرج ومرج از عصیانهائیست که همه هند را بلرزه درآورده ودر همه جهان طنین افکنده است٠ نیروئی که این زد و خورد ها ــ که امروز شکل مذهبی دارند ــ گرفته‌اند و قابلیتی که برای فرمهای دیگر مبارزه موجود است تنها میتواند با مطالعه تکامل دسته بندیهائی که در هند شکاف میاندازد و طرقی که این اختلافات پرورش داده شده‌اند و تاثیرات انقیاد استعماری کشور بر آنان درك شود ٠ پنجاب، این شکم نرم و بیدفاع دولت مرکزی هند یکی ازموارد این مطالعه است٠

پنجاب ماقبل استعمار

ریشه‌های تکامل ملیتهای جدید در شبه قاره هند میتواند در جنبش‌های بکتی (Bhakti) که در حدود هزارسال پیش شروع شدند ردیابی شود ٠ این جنبشهای اعتراضی مذهبی علیه مذهب ارتدوکس، پیگرد های مذهبی و سرکوب کاستها بود که بیشتر نقاطی که امروز هندوستان شناخته میشود را به تکان اورد ٠ شعرا و ناطقین بکتی از کاست صنعتگران و افراد پائین ترین لایه‌های جامعه بودند ، آنها بزبان توده‌ها میخواندند ٠ در جریان جنبش، نقش سانسکریت بعنوان زبان رسمی ادبی نابود شد و تکامل گویشهای مختلف به زبانهای مدرن آغاز گردید ٠

چندی بعد ، در اوایل قرن ۱۶، همان زمانهاکه جنبشهای بکتی بتاثیر برتحولات ادامه میداد ، امپراتوری لُدی (Lodi) در دهلی، باحمله ارتش بابر مغول که باکشتار راه قدرت را هموار میکرد خرد شد (۱) ٠ در این دورانهای پراشوب جنگ و غلیان مذهبی بود که گورو ناناك (Guru Nanak) بنیانگزار سیکیگری (Sikhism) متولد شد ٠ چنانکه خود میخواند :

"این دوران مانند ساطورهای آخته است و این شاهان قصابان واقعی" ٠ ناناك باتاثیر بسیار ازپیامبران و دراویش جنبش بکتی ، هم هندو و هم اسلام، مذهب خود را پایه گذاشت (۲) سیکیگری همچنانکه گسترش مییافت به سرعت باحکمرانان مغول درجدال افتاد و ازروز اول زندگی برای زنده ماندن مبارزه کرد ٠ در قرن ۱۷ ، گورو گوبیند سینگ دهم (سینگ بمعنی شیر نامی است که مردان سیك بخود می‌دهند) ، دسته خلسه (Khalsa) را با وظیفه بکار بردن شمشیر در راه سیکیگری سازماندهی کرد ٠ سیکها مکررا قصد برقراری پادشاهی خود را کردند که فقط سرکوب شده ومطیع حکومت قرون وسطائی مغولها گشتند ٠ در طی همین نبردهای طولانی بود که سیکها سنتهای مبارزه جوئی را با شهدای مذهبی بیشمار کسب کردند ٠

قسمت کلیدی دیگر این تکامل، زبان پنجابی بود ٠ اگرچه این زبان در شکل محاوره‌ای وادبی ، حتی قبل ازاینکه گورو ناناك برای اشاعه آیات خود ازان استفاده کند وجود داشت، اما تکامل آن بیك زبان مدرن ، همراه با تکامل فرهنگ مخصوص پنجابی ، میتواند با پیشرفت سیکی‌گری مشخص شود (۳) ٠

تکامل ملیتهای نو در شبه قاره هند مسلما نتیجه مستقیم پیشرفت جنبشهای بکتی که حدود هزارسال پیش شروع شد نبوده است ٠ با این حال پروسه پیچیده‌ای که در آن دوره شروع شد ناگهان بدلیل دخالت استعمار، که سدهای مذهبی و کاستی را تشدید وتقویت کرده و جلوی تغییر آنها را گرفت، متوقف شد ٠

تفرقه بیانداز و حکومت کن

پس از یك مقاومت طولانی سیکها برهبری رانجیت سینگ بالاخره موفق به استقرار پادشاهی شدند ٠ عمر آن حقیقتا کوتاه بود ٠ اواسط قرن نوزدهم، انگلیسها (British) پنجاب را اشغال کرده و ایالت متحد پنجاب راکه از مرزهای پادشاهی رانجیت سینگ خیلی فراتر میرفت ، بنیانگزاری کردند ٠ بزرگترین گروه این ایالت متحد ، مسلمانها، عمدتا مثل سیکها ده نشین بودند، هندوها ، حدود ۳۰ درصد جمعیت، در شهرها اسکان داشته و عمدتا تاجر یا بازرگانان خرده پا بودند ٠

انگلیسها مرارت زیادی تحمل کردند که این تصویر را، حتی زمانی که روابط اجتماعی را برای پاسخگوئی به نیازهای امپراتوری خود تجدید سازمان میکردند ، حفظ کنند ٠ یك ردیف شبکه آبیاری بنا شد، یك سیستم اخذ مالیات باجرا درآمد که روابط سنتی را واژگون کرد و زمین را به کالا تبدیل نمود ٠ در طی این اقدامات و اقدامات دیگر، پنجاب به منطقه مهم تولید غلات تحول پیدا کرد ــ اما با تقسیمات سنتی دست نخورده ٠ برای مثال، همینکه راه برای توسعه زمینهای زیر کشت باز شد، این دهقانان سیك بودند که بطرف آن رانده شدند ٠ در ۱۸۵۷ تا ۱۸۹۳ در حدود ۱۲ لاخ (۱۲۰۰۰۰۰ جریب معادل با ۴۸۵۶۰۰ هکتار) زمین زیر کشت توسط رباخواران غصب شد ٠ در ۱۹۰۱ انگلیسها قانون انتقال زمین را که فروش زمین را تنظیم کرده و جدائی میان سیکها در منطقه روستائی و هندوها در مناطق شهری را حفظ میکرد ، وضع کردند ٠ چند سال

* ك٠ چیتارانجام عضو کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند م ــ ل است ٠

بعد انگلیسها یك قدم فراتر رفته و انتخابات جداگانه قومی را طی اصلاحات مینتو ـ مورلی Minto- Morley برپا کردند . دلیلی که ارائه میشد این بود که مسلمانها در شرف طغیان علیه تفوق بازرگانان و نزول‌خواران هندوی "زیردست" (یعنی متعلق به کاست پائینتر ـ م) هستند . درهمین زمان استعمارچیان سیاست زیرکانه‌ای در استخدام مردان دهاتی سیك، بعنوان گوشت دم توپ ارتش امپریالیستی خود، اتخاذ کردند (٤) . یکی از اعضاء اداری استعماری، دستاورد خود را موذیانه باین شکل توصیف میکند : "در ارتش هند سیکها با زحمت ناسیونالیزه‌شده و تشویق میشوند که خود را بعنوان ملیتی کاملا جداگانه و مشخص بنگرند، غرور ملی آنان با تمام وسائل ممکن پرورش یافته است" (٥) .

رشد سازمانهای قومی توسط سیاست انگلیسها تشویق شد . اما این رشد با پایه‌های طبقاتی متفاوت هر مذهب و انعکاس اشغال هند و کوششهای انگلیسها برای تحمیل مسیحیت نیز در ارتباط بود (٦) .

سیاست اصلاحات مذهبی

جنبشهای اصلاحات مذهبی مثل جنبش های نیرانکاری (Nirankari) و نامدهاری (Nam dhari) ـ ازقدیم قبل از تهاجم انگلیس و باپایان حکومت رانجیت سینگ، درمیان سیکها سر بلند کرد . جنبش نامدهاری بسرعت به جنبشی ضداستعماری تحول یافته و باخشونت توسط انگلیسیها درهم شکسته شد (٧) . جنبشهای اخیرالذکر بااینکه مبارزه جوئی کمتری داشتند ، اولین روزنامه پنجابی (زبان ـ م) و همچنین سر دیوان خلسه ، (Chief Divan Khalsa) سازمان سیاسی ـ مذهبی ـ فرهنگی که درراس حرکت برای ایجاد موسسات آموزشی درمیان سیکها و بعنوان مقابله‌ای بااستفاده انگلیسیها از روحانیون فئودال برای کنترل گورود وارا (Gurud Wara ـ مراکز مذهبی سیکها) بود را بوجود آوردند .

جنگ جهانی اول، درمیان توده‌ها همراه بود با ارمانهای ضد انگلیسی . این ارمانها توسط حزب هیندوستان قادار (Hindustan Ghadar) که تبلیغات ضدامپریالیستی و ضد جنگ میکرد وحتی قیامی‌راهم در دوران جنگ رهبری کرد تحریك میشد (٨) . از طرف دیگر رؤسای مذهبی، سیکها را دعوت به دادن سربازان بیشتری به انگلیسیها کرده و انقلابیون قادار را تکفیر میکردند . این رؤسا آستان ـ بوسی خود را با دادن بالاترین نشان سیکیگری، ساروپا (Saropa)، به ژنرال دایر (Dyer) انگلیسی، جلاد جلیان والا باغ (٩) (Jalianwala Bagh) به نهایت درجه رساندند . تنفر ازاین مداحی نوکرمنشانه منجربه جنبش قوی اصلاحات گورود وارا شد : درطول چند سال وجود این جنبش، نزدیك به پانصد نفر ازمردم شهید شده و وعده بیشماری زندانی و شکنجه‌شدند. اکالی دال درطول این جنبش شکل گرفت و درمقابل، کمکی شد برای رهبری آن . موسسه دیگر، کمیته شیرومانی گورود وارا پرابانداك (Shiromani Gurudwara Prabandhak Committee) نیز برپاشد تا بالاخره راه گورود وارا را درپیش بگیرند . بطوریکه دیده خواهد شد ، هردو این سازمانها نقش مرکزی درسیاست پنجاب ایفا میکنند .

ملتی در چار تفرقه

درحدود ۱۹۳۹ درشروع جنگ جهانی دوم، دولت انگلیس شروع به مانورهای غیرمستعمراتی کردن هند، برای بدست آوردن پشتیبانی نیروهای مختلف سیاسی درآنجانمود . اختلافات قومی که انگلیسیها پرورانده بودند ، زمینه‌ای شد برای بانجام رساندن این غیرمستعمراتی کردن . اتحاد مسلمین (Muslim League) طرحهائی برای جداکردن مناطقی که اکثریت جمعیتشان مسلمان بودند پیش گذاشته بود (١١) .

درمقابل، اکالی دال، که درعین همکاری با حزب کنگره ملی هند بعنوان محملی برای مطالبات مذهبی سیاسی سیکها باقیمانده بود، فراخوانی برای پنجاب آزاد داد . در طول جنگ، رهبری اکالی از مساعی جنگی انگلیس پشتیبانی میکرد ، با اینحال در ۱۹٤۲ آنها پیشنهاد به کریپس (Cripps) را براین اساس که طبق پیشنهاد به غیرمستعمراتی کردن هند، ایالات حق جدائی خواهند داشت رد کردند (١٢) بطوریکه یکی از رهبران اکالی آنرا عنوان کرد ، ترس آنها این بود که، "اگر هند بنا بود تقسیم شود ، سیکها تحت این یا آن جمعیت اکثریت را میگرفتند ، درچنین صورتی آنها یك دولت جداگانه سیك را که حق فدراسیون با هندوستان یا پاکستان را داشته باشد ، ترجیح میدهند ." (١٣)

اما با خاتمه جنگ همه چیز بریده و دوخته شده بود . علیرغم مخالفت شدید اکالی دال ، پنجاب انگلیس میان هند وپاکستان تقسیم شد . در قتل عامهای میان قومی ، درهرد و کشور هزاران نفر کشته وصدها هزار نفر اززمینهای خود کنده شده و به عنوان پناهنده بسوی آینده ای نامعلوم پرتاب شدند . تعداد مسلمانهائی که به پاکستان فرارکردند به ٦٥ لاخ (٦٥٠٠٠٠٠نفر) تخمین زده میشود ، درحالیکه همین تعداد سیك و هندو هم بزور به هند فرستاده شدند . اکثریت پناهندگانی که به پنجاب شرقی فرار کردند سیکها بودند که ازاین عده بخش بزرگی کسبه و بازرگانان بودند . درطول دهه بعدی سیاست اکالی تحت تاثیر این قشر بود ، که سعی میکردند پایه اقتصادی جدیدی در رقابت باکسبه هندو، که از قبل کارشان دایر بود ، بسازند .

یکی ازتحولات فوری درپنجاب ، بعداز جدائی (پاکستان ازهند ـ م) براه افتادن کارزاری آگاهانه توسط سازمانهای قومی هندو (مثل آریا ـ ساماج ـ Arya Samaj) با حمایت طبقات حاکمه جدید هند بود که مدعی شدند دیگر زمینه‌ای برای موجودیت مذهبی سیکها وجود ندارد. استدلال آنها این بود که سیکگری بمنظور حفاظت جامعه هندو از مسلمانان تکامل یافت و حالا که مسلمانها بیرون رانده شده‌اند ، دیگر سیکها هم لازم نیستند! (١٤) کارزاری هم دست در دست آن برای بدور انداختن زبان پنجابی و برقرار کردن زبان هندی براه انداخته شد . (١٥) دربعضی موارد مشخص اکالیها کاملا عقب نشینی کردند . اما بالاخره بعد ازاینکه درسال ۱۹٤۸ آنها درخواست حفظ قومیت را پیش آورده ودورنمائی از

دنباله در صفحه ۸۲

"سیک‌ها را قطعه قطعه کنید"

تجلیل حزب کنگره از ایندیرا گاندی



مطالب برگزیده زیر نشان میدهد که آشوبهای ضد سیکها نه تنها خود بخودی نبوده بلکه قتل عامهای منظم و شرورانه‌ای که بدنبال مرگ گاندی در هند صورت گرفت توسط خود حزب کنگره در سطح وسیعی سازماندهی شده بودند. این مطالب از "مشی توده‌ای" نوامبر ۱۹۸٤، نشریه کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل) گرفته شده است.

باالهام و رهبری حزب کنگره (ا) آشوبها در آخرین ساعات بعدازظهر ۳۱ اکتبر آغاز گشتند. نقطه شروع "ساختمان انستیتوی علوم پزشکی هند" بود که دران رهبری حزب کنگره، اعضاء انجمن محل و وکلای پارلمان برای ملاقات جمع شده بودند. اعلام رسمی مرگ خانم گاندی آگاهانه عقب انداخته شد (تا اینکه جانشینی رجیو محرز شود) ودر این فاصله برنامه و مقدمات خیابانی تهیه شد. باین ترتیب همینکه مرگ گاندی اعلام شد حملات بر سر هر سیکی که مشاهده شد شروع گشت، خودروها و مغازه‌های آنان سوزانده و خورد شدند... سه روز به حزب کنگره میدان داده شد که اول نوامبر آغاز شد (این بعدا با مدارک بیشتر ثابت گردید) و آنها بطور سیستماتیک برای سوزاندن مغازه‌ها و خانه‌ها راه افتادند. سیکها اعدام خیابانی شدند. راننده‌های سیک زنده زنده با ماشینهایشان سوختند..... تاکسیهائیرا که مسافر سیک داشتند وارونه کرده و بداخلشان مشعل انداختند... درمقابل چشمان نظاره‌گر پلیس، صدها تن از مردم زنده زنده جزغاله شدند. مسافران سیک از قطار بیرون کشیده شدند و سبعانه بقتل رسیدند. در چند مورد بچه‌های گریان بداخل آتش شعله‌ور انداخته شدند و زنده سوختند... در تمام منطقه هندیها این تصویر کلی از وقایعی است که اتفاق افتاد. یک هزار نفر از مردم در تریلوک پوری سر به نیست شدند. شایعات، تماماعلیه سیکها، عمدا پراکنده میشد تا آتش تعرض گرم بماند ـ تاسوم نوامبر که جسد خانم گاندی سوزانده شد. حزب کنگره این چنین ستایش عمیق خود را از خانم گاندی، قاتل کبیر، ابراز نمود. قربانی کردن ۲۰۰۰ نفر فقط در دهلی.

در پشت این قتل عام سبعانه و غارت عظیم، هیچ دست خارجی درکار نبود. این یک حمله بروشنی سازمان‌دهی شده از جانب دولت طایفه‌ای و حزب حاکم بر علیه مردم بود....

احزاب مخالف بحث کردند که آشوبها میتوانسته و میبایست جلوگیری میشده. بطور مثال آنها به این اشاره کردند که چگونه در زمان حکومت جاناتا آشوبهای حزب کنگره (که با دستگیری خانم گاندی راه افتادند) قابل کنترل بودند. اما آنها نکته اصلی را فراموش کردند که حال که حزب کنگره و خود دولت مشترکا مجریان اصلی "کوره آدم سوزی" بودند چه کسی قرار است آنها را سرجایشان بنشاند؟ ازبین اسامی چندتن از مسئولین حزب کنگره در دهلی، طبق استشهاد مجروحین، نام کسانی چون ساجان کومار، کمال ناث، هـ. ک. ل باگات (سرپرست واحد اطلاعات و رادیو) و دارام داس شصتری بیشتر از همه جلب نظر میکند. در محل انستیتوی علوم پزشکی هند مسئول انجمن محل و هوادارانش رهبری شروع حمله را داشتند. در محله Connaught و در محله Rikabganj، کمال ناث راهپیمائی "غارت و خراب کن" را رهبری کرد، در حالیکه باگات با

دنباله در صفحه ۸۸

حزب کمونیست انقلابی هند:

قطعنامه دربارهٔ مرگ ایندیرا گاندی

اطلاعیه مطبوعاتی زیر در تاریخ اول نوامبر بوسیله کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست انقلابی هند (حکا ـ هند) انتشار یافت. حکا ـ هند بویژه در ایالت پنجاب، که بطور تاریخی سیکها در آن تمرکز داده شده‌اند فعال بوده است.
ترجمه این اطلاعیه توسط "جهانی برای فتح" تنظیم شده است.

نخست وزیر هند، ایندیرا گاندی در یک حمله شجاعانه بوسیله دو جوان خشمگین سیک کشته شده است. ایندیرا گاندی که اقتدار سلسله سرکوبگر و وحشی او در میان مردم مشهور است، طی انتخابات ۱۹۸۰ بوسیله بورژوازی بزرگ هند که او را بهترین نماینده خود ارزیابی میکرد، سر قدرت آورده شد. این قتل همانطور که نشان میدهد نتیجه مستقیم سیاستهای سرکوبگرانه و اختلافات قومی (communal) بود که سالها بوسیله ایندیرا گاندی تعقیب میشد. او مردم را برحسب منطقه، دین و کاست از هم جدا میکرد. او مردم را علیه یکدیگر به جنگ میانداخت و در همانحال بطور بیسابقه‌ای به زور و بی‌رحمی متوسل میگردید. تمام شمال غربی هند، جامو و کشمیر و پنجاب هم‌چون بنای یادبودی از شیوه‌های قرون وسطائی و سرکوبگریهای هیتلری اوست. رژیم او با نقش فزاینده ارتش در امور دولتی هند و سمتگیری بیشتر بسوی حکومت ماسکدار نظامیان، تحت پوشش فرم جمهوری حکومت مشخص میشود. این برای مردم زحمتکش هند هیچ جای غصه ندارد، یکنفر از شجره دیکتاتورها مرده است.

اما در این مرگ هیچ چیزی هم که طبقه کارگر از آن احساس تسکین کند نیست. بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات که روزبروز خون همه زحمتکشان را می‌مکد، دست نخورده و محکم، کنترل دولت را در دست دارد. رجیو گاندی، پسر آن مادر فاشیست، پاجای پای او گذاشته است. این سیاستمدار تازه و ملایم، دندان "صلح" گاندئی خود را که مردم هند در تمام این سالها تحمل کرده‌اند، بزودی آشکار خواهد ساخت، نه تنها رجیو بلکه هریک از پسران طبقه حاکمه هند همین گونه عمل خواهد کرد. بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات، که بازار و حکومت "مقدس" خود را از جانب جنبشهای طغیانگر محلی و مبارزات توده‌های زحمتکش در معرض تهدید دیده و با بحران سرتاسری و حالت جنگی در جهان روبروست، وادار میشود تا مسیر تمرکز بیشتر و بیشتر قدرت همراه با لگدمال کردن هرچه بیشتر کارگران، دهقانان، دیگر زحمتکشان و ملیتهای مبارز را در پیش گیرد. کمیته تشکیلاتی حکا ـ هند به مردم هشدار میدهد که این واقعیت را از نظر دور ندارند که بزمین افتادن یک نماینده استثمارگران، داستان بدبختیها را به پایان نخواهد رساند، چون بسیاری دیگر از آنان آماده‌اند تا جای او را بگیرند. مرگ ایندیرا گاندی از سنگینی بار استثمار امپریالیستی سرمایه‌داران بوروکرات ابدا نخواهد کاست، از آزادی که دیگر جای سخنی هم نیست. این حمله بهمان اندازه که شجاعانه است بیهوده نیز هست. آزادی فقط از راه سرنگونی دولت هند و خلع مالکیت از امپریالیستها، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات و زمینداران بزرگ و برقراری حکومت دمکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر میتواند در رسد. در بانجام رساندن چنین انقلابی، طبقه کارگر برچنین تاکتیکهائی چون نابود کردن افراد نمیتواند تکیه کند و برای اینستکه هیچکس نمیباید با این قتل راضی شود.

کمیته تشکیلاتی، بمردم هند هشدار میدهد که طبقات حاکم در هند همه سعی خود را جهت بهره‌گیری سیاسی از مرگ ایندیرا گاندی خواهند کرد تا یکبار دیگر زنگ خطر تهدید دمکراسی و امنیت هند از خارج و از جنبش حق طلبانه مردم و ملیتهای مختلف را بصدا در آورند. از این هیاهو یکبار دیگر برای تشدید سرکوبی مبارزات حق طلبانه مردم و افزایش مساعی برای جلوگیری و تخفیف حقوق مدنی و دمکراتیک مردم، استفاده خواهد شد. این حمله شجاعانه نتنها بیهوده بود بلکه قابلیت اینرا دارد که مردم را به رضایت در انداخته، نتیجتا غیرسازنده و خطرناک از کار درآید. چنانچه انتخابات طبق برنامه انجام شود یا عقب بیفتد ـ یا اصلا انجام نشود، یا چه شخصیتی یا ترکیب سیاسی بماند یا برمسند قدرت برسد ـ عواقب چندانی نخواهد داشت، چراکه بحران بین‌المللی و ملی، طبقات حاکم در هند را وادار میسازد که مردم هند را بیشتر در بند کشند و بسختی میتوان اینرا تصادفی انگاشت اگر طبقه حاکم حکومت نظامی واقعی را مستقر گردانیده و در همانحال همچنان ظواهر دمکراسی و سیستم دمکراتیک را حفظ میکند. حکا ـ هند کارگران و دیگر مردم را هشدار میدهد که با شعارهای ناسیونال ـ شووینیستی درباره "تهدید دمکراسی" و "تهدید امنیت و تمامیت ارضی" که محمل اصلی چنین دیکتاتوری خواهد بود به مخالفت برخیزند. این باید با مخالفت مردم هند با افزایش کوششهایشان برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر روبرو شود.

یک تاثیر خطرناک این حمله جهت گیری بیشتر میان مردم برحسب قومیت و گسترش تیرگی روابط میان هندوان و سیکها خواهد بود. گزارش مواردی از حملات به سیکها در بسیاری از نقاط پنجاب ایجاد عکس العملهائی خواهد کرد. طبقه کارگر باید محکم بر وحدت طبقاتی خود و اتحاد همه زحمتکشان و ملیتها اتکاء کرده و با اختلافات قومی مخالفت ورزد. کمیته تشکیلاتی احساس میکند که اتحاد طبقه کارگر فقط در صورتی میتواند حفظ شود که با شونیسم ملی و قوم گرائی به سختی مبارزه شده و در همه اشکال مردود گردیده و از میان طبقه کارگر ریشه‌کن شود. ■



آپارتاید*، روزهای آخر عمر تفرا رسیده

برای توصیف قیام آفریقای جنوبی در چندماه اخیر باید کلمهٔ "بیسابقه" را بکار برد: شورش و نبردبا پلیس درمقیاسی بیسابقه، استفادهٔ بیسابقه از ارتش علیه توده های سیاه، اعتصابات سیاسی بیسابقه علیه حاکمیت سفید.

این مسئله بطورمشخص بمعنای توطئه ای انتخاباتی جهت تثبیت دو نهادناتوان قانون گذاربود. یکی از این دو، به دولت "رنگین پوستان" (مخلوط آفریقاییان واروپایی الاصل ها) مشهور بوده ودیگری، دولتی ازآن تعدادنسبتاً قلیل هندیهاست. این سیاست بمنظور منفعل کردن برخی ازاین عناصرومهمتر ازاین شاید برای ایجادوضعیتی سیاسی طرح گشته بود، تادرآن موقعیت، بلوک غرب با اشاره به "ترقیات" مفروض آپارتاید بتواندحکومت سفیدبراکثریت عظیم سیاه راتحکیم بخشد.

خودهمین ماسك نازك حکومت "دمکراتیك" که حتی قرارنبودطواهر دمکراسی رابرای اکثریت عظیم آفریقاییان بهیجوجه تامین کند، هنگامیکه "رنگین پوستان" وهندیهاکارزارهای تحریمی موفقیت آمیزی راعلیه انتخابات اوت براه انداخته، ازهم دریده شد.

درتعدادی ازمناطق سیاه نشین، صفوف مردم جاشهای سیاه رادورفکرده وازآبادی اخراج کردند. درماه های ستامبرواکتبر، درگیریهای پی درپی و حدت یابنده ای مابین جوانان سیاه و پلیس جریان داشت. این درگیریها بدنبال تلاش مقامات برای سرکوب تحریم ضد - آپارتایدی مدارس متوسطه اتفاق افتادوبشکلی وسیع کارگران بی-کارواقشاردیگری ازساکنین مناطق سیاه نشین رادربرگرفت.

ازماه نوامبرحکومت مجبور به اعزام ارتش به شهرهای سیاهپوست نشین - خصوصاً مناطق صنعتی - گردید. این نخستین باربودکه رژیم سفیدمجبور شدبه چنین اقداماتی توسل جوید. ارتش یکی ازحلبی آبادهای کارگران سیاه درنزدیك ژوهانسبورگ بنام تمبیسا و همچنین شهرسبه کوبک در ۴۰ کیلومتری شهرك مذکوررااشغال کرد. حتی در جریان قیام ۱۹۷۷ سووتوهم نبردعلیه حکومت بدین درجه شدت نیافت.

این حرکات شماربسیاری ازکارگران سیاه بخش صنایع وخدمات، که آفریقای جنوبی (وامپریالیسم) بدان وابسته اند، رادربرگرفت. اعتصاب بسیار موفقیت آمیز شهرهارابه تعطیل کشاند. پنجم وششم نوامبر، ازسوی دوفدراسیون عمدهٔ اتحادیه های کارگری اعتصابی عمومی اعلام گشت. یکی ازاین دوهمان فدراسیون کارگریست که چندین سال پیش باهدف جداسازی مسئلهٔ تبعیض نژادی ومسائل اتحادیه ای ازسوی حکومت قانونی شد. وفدراسیون دیگر در پیوندباجنبش بیداری ضد - آپارتاید سیاهان - برخاسته ازقیام های جوانان دراواخردههٔ ۷۰ - قراردارد. اعتصابات مذکور، ازنخستین اعتصابات مؤثردرتاریخ اخیرآفریقای جنوبی بوده اند.

درخلال این اعتصابات، عملیات اشغال نظامی درسراسرصنایع زنجیره-ای ترنسوال وجندین درگیری مهم خشونت آمیزبوقوع پیوست. ■

* نژادپرستی ونامی برای حکومت نژادپرستان درآفریقای جنوبی

دستبرد به میراث استالین

در ششماه گذشته نشانه‌های واضحی در اتحاد شوروی ظاهر گشته‌اند که بخوبی می‌توانند مقدمات یک تغییر ناگهانی اما ریاکارانه در موضع رسمی رهبران شوروی در مورد جوزف استالین، رهبر کشور شوراها از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۵۳، در دورانی که پیشرفتهای عظیم در ساختمان و دفاع از سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی صورت می‌گرفت، باشند. اعاده حیثیت از "ویاچسلاو مولوتف" (Vyacheslav Molotov) نزدیکترین همراه استالین برای چندین دهه، بازگشت اخیر "اسوتلانا الیلویوا" (Svetlana Alliluyeva) دختر استالین به اتحاد شوروی در کنار چند واقعه دیگر بیانگر این می‌باشد که منافع دولتی دارودسته حاکم در اتحاد جماهیر شوروی بحتمل بسوی یک "ارزیابی تاریخی" جدید آشکار می‌رود. حتی در حالیکه اینان همچنان از سنن انقلابی استالین می‌ترسند و به حمله و مخالفت با آن ادامه می‌دهند.

بازگشت دختر لاابالی *

پناهندگی دختر استالین "اسوتلانا الیلویوا" از اتحاد جماهیر شوروی به هند در سال ۱۹۶۷ یک حربه بزرگ تبلیغاتی بر علیه رهبران سوسیال ـ امپریالیست شوروی به حساب می‌آمد. این درست که آنها مرتب پدر وی را تحقیر کرده بودند. (برژنف، کاسیگین و بقیه رهبران درجه اول همگی در محکوم کردن استالین در دوران خروشچف متحد شده بودند) با این وجود اسوتلانا هنوز دختر مردی بود که اتحاد شوروی را بمعنای واقعی از زمان تولدش (شوروی را ـ م) رهبری کرده بود، وی از موقعیتی ویژه و شهرتی در کشور برخوردار بود و رهبری جدید مشکلات را تحمل می‌کرد تا با او بدقت رفتار کند. پناهندگی وی ضربه سختی بود.

اسوتلانا بدنبال پناهندگی دو کتاب در غرب منتشر کرد، نخستین و محبوبترین آن عنوان "بیست نامه به یک دوست" را داشت. این کتاب شامل چنان دیدگاههائی بود از قبیل "من به روسیه بعنوان سرزمین بی همتای درد و رنج فکر می‌کنم" و وقتی اینروزها خواب مسکو را می‌بینم با وحشت از خواب می‌پرم. چنانکه گوئی کسی خواب زندانی را می‌بیند که از آن گریخته است". مقامات شوروی به تمام این ماجرا تنها با طرد کردن وی بعنوان "الت دست سی ای ا" و یا "زن بی عفت" واکنش نشان دادند. آنها به پراکندن داستانهایی از زوال اخلاقی وی (بخشا با استفاده از واقعیت سه ازدواج او) پرداختند، و سرانجام در سال ۱۹۶۹ تبعیت شوروی وی را بدلیل "خیانت به میهن" از وی گرفتند.

با چنین گذشته‌ای، مذاکره برای بازگشت به اتحاد شوروی بسختی ممکن است آسان بوده باشد. با این حال این مساله بطوریکه همه مفسران اذعان دارند با سرعت و سادگی شگفت‌آوری به انجام رسید. بدنبال ورود وی به مسکو تبعیت اسوتلانا و دختر ۱۳ ساله وی توسط هیئت رئیسه عالی دولت شوروی به وی باز گردانده شد. یک اپارتمان و محافظ نیز بنابعلل متفاوت از جمله مقابله با خبرنگاران غربی بوی داده شدند.

قاطعیتی را که روسها در این مسئله اعمال کردند بیانگر ضرورت روزافزونی است که آنها در هر فرصتی برای چنین حملات تبلیغاتی بر علیه غرب استفاده می‌کنند. چند ماه گذشته شاهد سیل صدور بیانیه‌های پناهندگان بی‌سروپایی بوده است که به اتحاد شوروی بازگشته‌اند. روز بازگشت اسوتلانا، "کومسومولکایا ـ پراودا" روزنامه سازمان جوانان به بازگوئی تجربه چندین جوان روسی تحت عنوان "جهنم در بهشت" پرداخت. ماجرای "اولگ بیتوف" (Oleg Bitov) روزنامه نگار



کوری، ۱۹۸۲ ـ نقاشی فریبکارانه: سران نظامی شوروی با مدالهای جنگ جهانی دوم خود آمده‌اند تا تولد استالین را در زادگاهش "جشن" بگیرند.

شوروی که پس از یکسال اقامت در امریکا و انگلستان به اتحاد شوروی بازگشت، بطور وسیعی در مطبوعات غربی مورد تفسیر واقع شده . "بیتوف" ادعا می کند که وی زندانی "سیاسی" و اینتلیجنت سرویس بریتانیا بوده و اینکه انتقادات بلند بالای ضد شوروی که تحت نام وی چاپ شده یا تقلبی بوده یا در اثر تهدید بمرگ نوشته شده اند . سخنگویان غربی با گفتن اینکه این اتهامات مضحک هستند آنرا رد کرده اند . ("آیا نه اینست که اهالی شوروی آرزو دارند که بدنیای آزاد بیایند ؟") از اینحرفها گذشته داستان بیتوف جای مسابقه‌ای در مطبوعات شوروی کسب کرد و بطور سریال در هفته نامه معروف لنینگراد "لیترا تورنایا گازتا" (Literaturnaya Gazyeta) چاپ شد . اسوتلانا نیز برای تبلیغات ضد غربی مهمات فراهم کرد . پس از توجه به اینکه وی دیگر تفاوتی واقعی ما بین سیستم های سیاسی شوروی و امریکا نمی دید، او تا بدانجا پیش رفت که به تلخی چنین اظهار کند : "پس از اینکه خودم را در دنیای آزاد یافتم، یکروز هم آزاد نبودم" و "آنچه من در دنیای باصطلاح آزاد با آن مواجه شدم کافی بود که ایدئولوژی و شوق حتی یك انسان قوی را همپکشد . من انسان قوی نیستم و اعصاب فولادین هم ندارم" . بدنبال پناهندگی در سال ۱۹۶۷ اسوتلانا با رقیقترین احساسات از سوی مطبوعات غربی مواجه شد ، که برای زندگی سخت و تمام مشکلاتی که او داشته و شاهد آن بوده اظهار تاسف می کردند . حالا که او روی خط مخالف افتاده بود، علائق مطبوعات هم چنین شدند . توضیحات پشت توضیحات در باره علل بازگشت او شامل داستانهایی می شد از قبیل اینکه اسوتلانا شروع به رنج بردن از "بیماری افسردگی و ناراحتی روحی" کرده که او یکدوره‌ای به "اختلال عصبی و روانی" دچار شده و "میخوارگی شدیدی" را شروع کرده بوده . و یا اینکه "او هر روز بیشتر به کنج عزلت روی میاورده و از دنیا بیزار بوده" — جملات معادل در روانشناسی غرب برای "رفتار ضد — شوروی" (در شوروی — م) همه و همه توضیحات با اندکی تفاوت شبیه همان چیزهائی بودند که ۱۷ سال پیش نویسندگان مزدور شوروی نوشته بودند . انتقاد از غرب که در داستانهای مربوط به اسوتلانا و بیتوف گرد آمده بودند بخاطر یك مضمون دیگر ساخته شده بودند : که حالا وقت آن است که اهالی شوروی بهم بپیوندند . هر کاری که بیتوف کرده بود ، هر چقدر که اسوتلانا به اتحاد شوروی حمله کرده بود (و در معبد بزرگ جنایات در شوروی : نظیر هر کشور امپریالیستی ، هیچ چیزی بدتر از "خیانت به مام میهن" وجود ندارد)، برای آنهائیکه به شوروی باز می گشتند ، عفو و موقعیت وجود داشت . همچنانکه اسوتلانا اعلام کرد، "از ما مانند فرزندان لاابالی اشراف در داستانهای انجیل پذیرائی شده است" . بازگشت اسوتلانا ، بویژه در ارتباط با بازگشتی دیگر بطور وسیع در پایتخت مورد نظر قرار گرفت : و آنهم بازگرداندن خاکستر چالیاپین (Chaliapin) ، خواننده فقید و پرآوازه اپرای شوروی بود که بعنوان یکی از ابتکارات دولت شوروی پس از مدتها عملی شده بود . همچنانکه یکی از تاریخدانان شوروی در اینمورد اظهار نمود ، "تمام تاریخ دارد به موقع برای چهلمین سالروز پیروزی ۱۹۴۵ (شکست آلمان هیتلری — م) به کشور باز می گردد . این همچنان بعنوان بزرگترین دستاورد اتحاد — شوروی بوده و از جوزف استالین جدائی ناپذیر است، مردی که مارا از استالینگراد به برلین رهنمون شد . تصورش را هم نمی شود کرد که این پیروزی بدون احترام به خاطره او بدون توجه به هر کار دیگری که کرده جشن گرفته بشود" .

در واقع این در گرماگرم گل کردن میهن پرستی شوروی و جشن پیروزی در جنگ دوم جهانی و اساسا بیشتر بخاطر آمادگی برای جنگ سوم جهانی است که خاطره استالین دوباره زنده می شود — حالا از روی مصلحت بخشا از طریق نزدیکی با دختر وی . اما رهبری اتحاد شوروی قدمهای آگاهانه تری در اینراه برداشته ، از جمله بازگرداندن مجدد "ویاچلاو مولوتوف" به عضویت کامل حزب .

ویاچلاو مولوتوف : یك نشانه .

این زنده کردن مجدد مولوتوف در اذهان و بهمان نسبت تمامی قدمهای دیگری که رویزیونیستهای حزب کمونیست شوروی برداشته اند است که نشانه‌ای از احتمال "ارزیابی مجدد" از استالین می باشد . این نیست که بازسازی مولوتوف بعنوان یك فرد نفعی برای رویزیونیستهای حاکم ندارد، خیر دارد ، بخصوص بعنوان سمبلی از ادامه روزهای حزب بلشویك در دوران تزاری ما قبل انقلاب .

مولوتوف ۹۴ ساله ، یکی از بازماندگان بلشویکهای اولیه می باشد . او در عنفوان جوانی در سال ۱۹۰۶ به حزب بلشویك پیوست و بخاطر اعمال مخفیانه‌اش به تبعید فرستاده شد . وی یکی از نیروهای بنیانگذارنده پراودا بود و در روزهای قبل از جنگ جهانی اول بعنوان سردبیر در آن نقش مهمی در خود انقلاب اکتبر بازی نمود . چنین افتخاراتی برای رویزیونیستهائی که مترصد آراستن چهره کثیفشان بخاطر چندین دهه شوریها و اعمال ضد انقلابی می‌باشند دارای ارزش ویژه‌ای هستند .

اما آنچه مولوتوف را در لحظه کنونی مفید می گرداند اینست که وی در افکار مردم شوروی و تاریخا با استالین و رهبری وی در دوران بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم بیش از هرشخص مرده و زنده دیگر نزدیکی دارد . (و در این مفهوم، این واقعیت که مولوتوف مخالف خروشچف و حداقل تا اندازه‌ای مخالف حملات خروشچف بهاستالین می بود ، ممکن است حتی کارائی وی را بیشتر هم بکند) . بعنوان وزیرامور خارجه اتحاد جماهیر شوروی در قبل و دوران جنگ ، مولوتوف وظیفه‌ای خطیر برای روابط بین المللی در این برهه حساس تاریخی داشت . این مولوتوف بود که طرح پیمان "عدم تجاوز" شوروی — آلمان را در سال ۱۹۳۹ ریخت .

اما مهمترین مسئله امروز نقشی است که مولوتوف در خود جنگ بازی کرد . هنگامیکه لشگریان آلمان در ۲۲ جون ۱۹۴۱ وارد خاك اتحاد شوروی شدند ، این مولوتوف بود که نطق سرنوشت ساز را برای مردم اتحاد — شوروی نمود . حکومت شوروی و حزب مولوتوف از طریق رادیو از مردم شوروی خواست که "همچون یك بدن واحد" در دفاع از اتحاد جماهیر شوروی — سوسیالیستی بایستند . وی با کلماتی که هنوز در یاد میلیونها نفر در سراسر شوروی مانده است چنین خاتمه داد : "امر ما بر حق است . دشمن شکست خواهد خورد پیروزی از آن ماست" .

درکنار نقش خود در پلیت بوری

---

* Prodigal اصطلاحی در داستانهای مذهبی مسیحی .

کمیته مرکزی ، مولوتوف در آنموقع وزیر امور خارجه و معاون نخست وزیر در دولت نیز بود . او در کنفرانسهای جنگ کشورهای متفقین در تهران ، یالتا و پوستدام شرکت داشت. مولوتوف هم ـ چنین در کمیته ۵ نفره دفاع ملی که فرماندهی عملیات جنگی کشور را اداره میکرد بعنوان مرد شماره ۲ درآمد . با این عنوان او برتولید تانکها و سلاح ـ های ضد تانک نظارت میکرد (همچنین اسلحه ضد تانک " کوکتل مولوتوف" که یك بطری حاوی مایع آتش زا میباشد بعدها بنام او معروف شد) .

پس از پایان جنگ مولوتوف بالا ـ ترین نماینده شوروی در خارج بود. در این سالها ایالات متحده بپای تغییر شکل جهان و سازماندهی امپراتوری پس از جنگ خود رفته بود وبخشی از این حرکت بازداشتن اتحاد شوروی میبود، این مولوتوف بود که در کنفرانس های متعدد در سطح وزراء و نشست ـ های سازمان ملل میبایست مداوما حملات ایالات متحد مراد فع کند. بخاطر پافشاریهای شدید وی در مخالفت با سیاستهای امریکا، دیپلماتهای غربی بوی القاب متعددی از قبیل " پیر کله شق " و غیره داده بودند . سرانجام مولوتوف در اتحاد شوروی بخاطر مخالفتش با خروشچف باین دلیل که میراث استالین را بی محتوا کرده، معروف است . در حالیکه از مضمون بسیاری از مخالفتهایش اطلاعی در دست نیست ولی آنزمان وسیعا شایع بود که در کنار موارد دیگر، مولوتوف با خط همزیستی مسالمت امیز خروشچف مخالف بوده و در عوض اصرار برناگزیری جنگ مادامیکه امپریالیسم به حیات خود ادامه میدهد داشتهاست.

و این چیزی است که مولوتوف بخاطر آن مطرح میشود (حتی اگر نقش واقعی سیاسی مولوتوف در زمان قدرت گیری خروشچف در شوروی تاروشن باقی میماند)، و باعلم براین بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تصمیم بر اعاده حیثیت از او پس از بیش از دو دهه در ابهام ماندن گرفت. بیش از تنها یك سمبل اجداد انقلابی کشور رویزیونیستی کنونی بودن ، مولوتوف یك نماینده زنده پیروزی شوروی در آخرین جنگ جهانی میباشد . او سمبل روح ازخود گذشتگی باورنکردنی توده‌های شوروی در نبردشان برعلیه تهاجم آلمان امپریالیست، و مخالفت بیرحمانه‌شان با امپریالیستها بعد از جنگ میباشد.

سی سال پیش رویزیونیستهای شوروی از ضعف نیروهای انقلابی، ضعفی که بیشتر بواسطه فداکاری بزرگ و لازم برای شکست دادن تهاجم امپریالیستی جنگ دوم جهانی پدید آمده بود استفاده کردند تا قدرت را در شوروی بدست گرفته و حاکمیت سرمایه را در آنجا برقرار کنند . اکنون که امپریالیستهای شوروی با بزرگترین جدال خود ـ چشم انداز یك جنگ فراگیر با بلوك امپریالیستهای غربی ـ مواجه هستند، امیدوارند که با استفاده از خاطره مبارزات قهرمانانه مردم شوروی بتوانند با پادادن به احساسات میهن پرستانه و ملی ، آنان را در خدمت اهداف غارتگرانه و امپرا ـ توری خود درآورند . بنابراین آنها پرچم " التیام زخمها " که جامعه شوروی راازهم جدا کرده بلند کرده ـ اند تا بدینوسیله مردم شوروی را به دور یك هدف مشترك جمع کنند . (زیاد هم تفاوتی با همقطاران امریکائیشان ندارند که بدنبال ترمیم چند دستگیهائی هستند که جامعه امریکارا بخاطر جنگ ویتنام چند شقه کرده) . ازاینطریق آنها امیدوارند احساسات انهائی که خود را با آن دوره از جامعه شوروی شریك میدانند ـ ازجمله مخاطبین خود در سطح بین المللی ـ رامورد استفاده قرار دهند .

این که مقصود واقعی حرکات رویزیونیستها همین میباشد را می ـ توان از حرکات محدودی که آنها در استفاده از چهره استالین کرده‌اند مشاهده نمود، و اینکه آنها ازچه استفاده کرده و ازچه نکرده‌اند . جوزف استالین بعنوان دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی جانشین لنین شد و اتحاد شوروی را از درون مبارزات بسیار مهمی در تعاونی کردن کشاورزی ، ساختمان یك صنعت نوین سوسیالیستی و شکست سیاستهای امپریالیستی محاصره و سرکوب کشور نوبنیاد سوسیالیستی که در دفاع پیروزمندانه اتحاد جماهیر شوروی در مقابل تهاجم فاشیستی آلمان در طول جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید رهبری نمود . در تمامی این مدت استالین قدرتمندانه حاکمیت دیکتا ـ توری پرولتاریا رابرعلیه تمامی دشمنان طبقاتی گوناگون آن در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعمال میکرد . بهمین خاطر استالین همواره نتنها توسط امپریالیستهای غربی بلکه توسط بورژوازی نوینی که قدرت را پس از مرگ استالین در شوروی بدست گرفت مورد اهانت و افترا قرار گرفته‌است .

محکوم کردن استالین و " استالین زدائی " کینه توزانه‌ای که با غصب قدرت توسط رویزیونیستها به رهبری خروشچف همراه شد برای باطل شمردن دستاوردهای ساختمان سوسیالیستی و قادرساختن آنان به بازسازی سیستم سرمایه‌داری ، واقعا لازم هم بود . کسانیکه بیش از همه با استالین و خط وی نزدیك بودند باید سرکوب شده و برتری یك خط متفاوت ـ ویك طبقه حاکم متفاوت ـ میبایستی رسمیت مییافت . این مفهوم همگونی زیادی دارد با محکوم کردن انقلاب فرهنگی و به اصطلاح " اشتباهات " مائو تسه دون که با تصاحب قدرت درچین ، توسط رهروان سرمایه‌داری برهبری تنگ شیائو پینگ همراه شد .

رهبران کنونی شوروی نتوانسته و نخواهند توانست اعاده حیثیت کامل از استالین ، بعنوان کسیکه دیکتاتوری پرولتاریا رابرقرار کرده بنمایند، استالین سمبل چیزی باقی میماند که آنها میبایستی سرنگون میکردند تا بتوانند خود بقدرت برسند . آنچه بنظر میاید آنان قصد دارند انجام بدهند این است که دستاوردهای بزرگ استالین در دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مقابل حمله آلمان نازی را از مفهوم سیاسی و اجتماعی رژیمی که وی ازآن دفاع میکرد جدا گردانند . به زبان دیگر از استالین تنها بعنوان یك وطن پرست، مدافع مام میهن شوروی ، میتوان تجلیل کرد اما قطعا نه بعنوان یك مدافع دیکتاتوری پرو ـ لتاریا .

سالهای دراز چهره استالین بندرت در جامعه شوروی دیده میشد غیراز هرچند یکبار که میشد تصویر اورا در زادگاهش گرجستان دید . اما در عرض چند ماه گذشته میلیونها مردم شوروی ، بسیاری ازآنان برای اولین بار، با چهره استالین بروی صفحه تلویزیون مواجه شدند وبسیاری دیگر اورا در فیلم جدیدی که درآیندة نزدیکی بروی صحنه میایند خواهند دید . و چهره‌ای که آنان خواهند دید ـ مطمئنا ماحصل یك بررسی دقیق توسط رهبران ارشد شوروی ـ استالین در نقش فرمانده جنگی خواهد بود . برنامه تلویزیونی

بچه، یا زندان

رویزیونیستها و مسئله* مادرشدن:

نیکلای چائوشسکو که از اواسط دهه ۶۰ در رأس دولت رویزیونیستی رومانی قراردارد، اخیراً حرکتی سیاسی راآغازکرده که میتوان آنرا بصحنه آوردن پلیس های ژنوکولوژیك* نامید. هدف ازاین حرکت، جلوگیری ازسقط جنین وبالابردن جبری تعدادموالید است، بطوریکه بتوان این تعدادرابه ۵ تا۶ اولاددرهرخانواده رساند. برای مقابله باسقط جنین، حکومت سیاست تعقیب وتفتیش راآغازکرده وزنان راشدیداً تحت فشارقرارداده است.

آنچه دربهارگذشته اتفاق افتاد، نمونه ای قابل ذکرازسیاست فوق میباشد. مقامات رومانی بکونه ای برق آسا به یك کارخانه آب نبات سازی بنام کانفکس دربوخارست پایتخت این کشورحمله کرده وهفده هزارکارگرزن رابزورمورد معاینه ژنوکولوژیك قرار دادند. برای زنانی که آثارسقط جنین غیرمجازدرآنهامشاهده گردد، مجازات زندان درنظرگرفته اند. یك گزارش حاکی ازآنست که زنان میکوشیدندبا پریدن ازپنجره های کارخانه، فرار کنند.

اینکونه حملات برق آسا تنها بخشی ازشیوه های افراطی درسیستم وسیع کنترل هستند، سیستمی که اخیراً توسط دولت برقرارگشته است. زنان رومانی مجبورندهرماه مدرکی ازکارخانه یاکلینیك دائربرگداندن آزمایش حاملگی دریافت کنند. اگرزنی حامله شد، درسراسردوره حاملگی تازمان تولد بچه اش، تحت نظرمقامات قرارمیگیرد. زنانی که گواهی فوق رانداشته باشند، ازسایرخدمات پزشکی ودندانپزشکی و حتی اخذگواهینامه رانندگی محروم خواهندبود. هرزنی که بچه دارنشودموأخذه قرارمیگیرد. آنان که کمترازسه بچه دارندبایدماهیانه مالیاتی بالغ بر ۵٪ درآمدشان بپردازند.

فشاردولت رومانی برپزشکان نیز بی هیچ ملاحظه ای صورت میگیرد. طبق گزارش آژانس خبری فرانسه (فرانس پرس) هردکتری که بدون تصویب مقامات دست به سقط جنین زند، باراول مجازاتی تا۲۵ سال حبس ودرصورت دستگیری دوباره اعدام درانتظارش خواهدبود. درماه مارس جرائم نوینی به تصویب رسید، تاآنجاکه اطلاعات دردست است، آخرین پزشك محکوم برای ده سال بزندان سپرده شدواین تحت قوانین کنونی نبودندصورت پذیرفت. قانون جزائم جدیدجنبه نمایشی ندارد.

زنان بایدجهت سقط جنین از مقامات قضائی کسب اجازه کنند. بهیچ وجه فکرنکنیدکه چنین اجازه نامه هائی آسان بدست میایند، تااین لحظه عدم انعطاف مقامات عواقب تکان دهنده ای رابباراورده است. بنظرمیابدیکی از کارگران زن کارخانه کانفکس بخاطرسته، پس ازاینکه پزشك وی موفق باخذاجازه نامه سقط جنین نشد، بعلت خونریزی درگذشته است. درروزتدفین این کارگر، زنان کارخانه دست بکاری کم سابقه زدندباعتصاب.

طبیعتاً حزب حاکم برومانی، به مثابه بخشی ازبلوك شوروی اذعان دارد که تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم است. خوبست این ایده دیرینه مارکسیستی لنینیستی رابیادآوریم که خصلت جامعه همواره درموقعیت زنان آن جامعه انعکاس میابد. سقط جنین سالیان سال است که درومانی، همانند سایرکشورهای بلوك شوروی، تنهاوسیله قابل دسترسی جهت کنترل موالیدمیباشد. وسائل دیگرپیشگیری درکشورتولید نشده وازخارج هم واردنمیشوند. اینکه یك زن اهل رومانی درطول زندگیش چندبارا قدام به سقط جنین میکند، امر روشنی نیست، این رقم درشوروی امروز به ده بار درطول عمرمیرسد. اقتصادرومانی وسیستم خدمات درمانی، براحتی قادر به تأمین دیگروسایل کنترل موالید هستندواین مسئله یعنی "تنهاسقط جنین" خودانعکاسی ازسیاست دولت دربرخورد به زنان است. سیاستی که به زن عمدتاً بعنوان کارخانه تولیدبچه برخوردمی کند. اینکه زنان بزوربانتخاب "یابچه یاکاردجراحی" مواجهه میگردند، خود سیاستی درجهت ازدیادتعدادا ولاداست، سیاستی که تحت حاکمیت دولت رومانی اشکالی مخوف واعجاب آوربخودگرفته است ـ "یابچه، یازندان!". آقای چائوشسکواین رهبر رویزیونیست سیاست فوق راچنین جمعبندی میکند، بچه داشتن "شریفترین وظیفه میهن پرستانه ومتعهدانه است."

* gynecological

مربوط به طب زنان ـ امورزنانگی

استالین رادر نقشهای متفاوتی نشان داد: درحال نقشه ریزی برای دفاع از مسکو در تابستان ۱۹۴۱، در یونیفورم مارشالی خود در کنار روزولت و چرچیل در کنفرانس تهران و یالتا، و دربرنامه بعدی درحال سخنرانی تاریخی برای سربازان در میدان سرخ در روز ۷ نوامبر ۱۹۴۱ در حالیکه ارتش آلمان به مسکونزدیك میشد. استالین همچنین قراراست دریك فیلم که برمبنای داستان "جان رید"، "ده روزیکه دنیارا تکان داد" تهیه شده و همچنین در یك فیلم مستند از زندگی مارشال ژوکوف که دران درنقش یك فرمانده عالی نظامی که بطور موفقیت آمیزی ارتش سرخ را در پیروزی رهبری میکند ظاهر شود. همین لیست کوتاه استفاده های تبلیغاتی نیز هیچ کمکی نمیکند مگر افشاء تضادهای واقعی در تلاشهای رویزیونیستها که جنبه هائی از میراث استالین را به احتیاجات کنونی و نقشه های غارتگرانشان وصل میکنند. بطور مثال، همزمان با تلاش در اشارات مثبت درباره استالین بعنوان یك رهبر برجسته ملی از یکسو، از سوی دیگر به ستایش ژوکوف، کسیکه عامل بی اعتبار کردن خط و سیاست استالین بود میپردازند.

کوشش در "احیای مجدد" استالین بعنوان یك میهن پرست بورژوا، درعین ادامه محکوم کردن وی، انقلابی کبیر پرولتری، بخش عمده ای از فراهم آوردن مقدمات ایدئولوژیکی رویزیونیستهای شوروی برای جنگ میباشد.

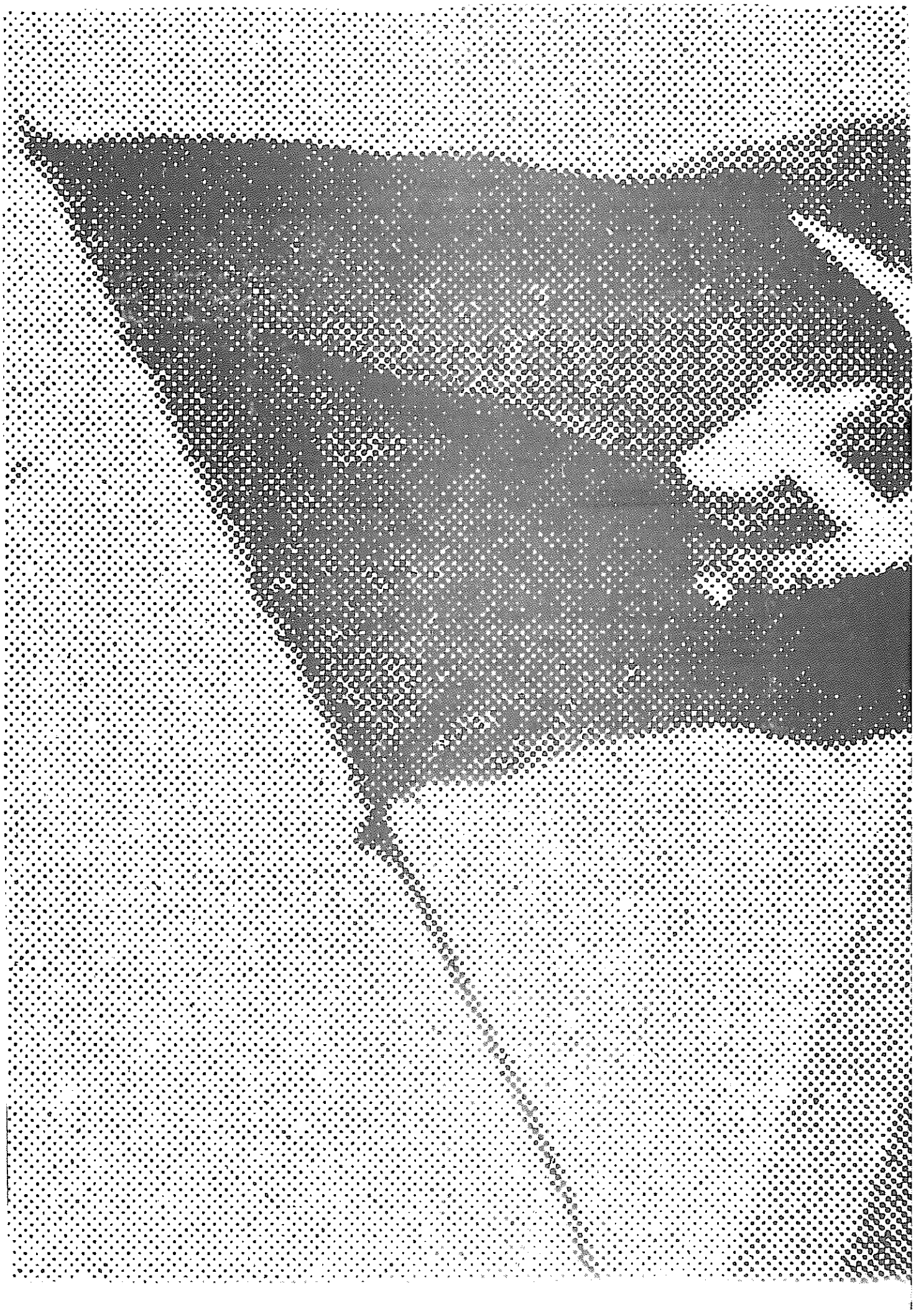

آنگاه که کوهستان آند می‌غرد



طی یورشی که درابتدای ژوئن ۱۹۸۴ آغازگردید،گردان مسلح تهی ـ دستان وبینوایان برهبری حزب کمو ـ نیست پرو(ح ـ ک ـ پ)،کوههای آند رااز رأس جنوبی پروتاسراسرشمال بلرزه درآوردند. آنهاکمان جنگلی گسترده درحاشیه شرقی کوهستان و دره های مشرف بردشتهای ساحلی غرب رالرزاندند. ارتش انقلابی برخاسته ازحصیرآبادهای ومیادین شهرهای بزرگ وازجمله پایتخت بود. تمامی اینهانشان دادکه وقتی ابتکارانقلابی کارگران و دهقانان تحت رهبری صحیح بعرصه واردگردد،چه کارهائی که نمی توانند انجام دهد.

این یورش که ح ـ ک ـ پ آنرا "جهش بزرگ راآغازکنیم"نامیده است نشان دهنده ادامه حرکت درامواج بعدی است. مطبوعات پرو،ازپیشرفتهای مبارزه مسلحانه دچارتشنج شده اند، رسانه های متعلق به سرمایه های امپر ـ یالیستی گوناگون درجهان،درهمان حال که خودرا باتصورقریب الوقوع نبودن پیروزی انقلاب پروتلی میدهند. دیگر پیش بینی نابودی ح ـ ک ـ پ برای ـ شان میسرنیست.

زمانی که برای اولین باردر۱۹۸۰ حزب کمونیست پرو مبارزه مسلحانه راآغازکرد،مطبوعات ورسانه های جهان فعالانه آنراتحریم کردند. هرچه باشد باسرازیرشدن زباله های ضدانقلابی ازجانب چین ودیگرنقاط بعدازمرگ مائو ،آیاانتظاراین نمیرفت که خود مائوئیسم هم مرده باشد؟

سپس هنگامی که چریکهابه رهبری ح ـ ک ـ پ این ظلمت راشکستند، پنهان نمودن حقیقت بشکل دیگری ادامه یافت: دروغ وتحریف. مطبوعات ازحزب بنام "راه درخشان"یادمیکردند که گویابوسیله "ناسیونالیسم مسیح وار اینکا"یاهراسم قابل تصوردیگری به جز "مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم"رهبری میگردد. آنهابسیج وپیوستگی توده های دهقانی وبخصوص دهقانان فقیردرجنگ انقلابی را"ارعاب تروریستی"روستا ـ ئیان توسط ح ـ ک ـ پ توصیف کردند. انگارهمه قصدرقابت باکشت وکشتاری که دولت پروتوسط مشاوران واسلحه های آمریکائی ،روسی ،فرانسه وغیره انجام میدهد،رادارند.

امروز پیشرفت مبارزه مسلحانه بمعنای آنست که تحریم اخبارانقلاب پروتوسط رسانه های امپریالیستی در حال شکستن است. اکنون آنهامجبورند برخی مسائل رابزبان آورند. اماآن ـ چه که این رسانه هاهمیشه سعی در مخفی نگاهداشتنش دارندوهمیشه دربی چنین کاری خواهندبود، ماهیت واقعی، مفهوم وهدف انقلاب پرورواهمیت بین ـ المللی آن میباشد.

اززمان اولین حمله درمه سال ۱۹۸۰ که بوسیله یك دسته رزمنده نسبتاًکوچك وبی تجربه که اساساً از اعضای حزب تشکیل میشدصورت گرفت وحتی ازدساسبر۱۹۸۲ زمانی که چریکها برای اولین بارنه باپلیس روستائی و پلیس ضدشورش بلکه بانیروهای ارتش پرومصاف نمودند،ح ـ ک ـ پ به پیروزی های قابل ملاحظه ای دست یافته است ازآن زمان درشش ایالت آیاکوچوAyacucho وبخشهای مجاور آن، وضعیت فوق العاده اعلام شدواین مناطق تحت کنترل نظامی وسیاسی نیروهای ارتش درآمدند.(پروازدر۲۲ بخش تشکیل شده که هرکدام به ایالتهای جزءتقسیم میشوند)ازآن دوره تاکنون چریکها توانسته اندکوششهای نیروی نظامیان رابرای محاصره وسرکوب خویش،عقیم کنندومبارزه مسلحانه رابطوروسیع دامن بزنند. تاجائی که ،درحال حاضر در۱۶ ایالت که درمجموع بیش ازیك میلیون جمعیت دارند،وضعیت فوق العاد ه اعلام شده است. اینك ارتش مجبور شده که درمنطقه دیگری واقع درچندصد کیلومتری شمال غربی ،وضعیت فوق ـ العاده اعلام کند.

تأسیس ارتش چریکی خلق درسال ۱۹۸۱ سطح عالیتری از سازماندهی نیروهای مسلح انقلابی ورشدکمیشان را به ثبوت رساند،بنابه گزارشات رسیدً تعدادابن نیروهابالغ برچندین هزار مردوزن مسلح میگردد. بعضی ازواحد ـ هااکثراًازنان تشکیل گردیده و تعداد زنانی که فرمانده نظامی ورهبر حزبی هستندکم نمیباشدواین خود منعکس کنندهٔ محتوای انقلابی جنگ جاری دراین کشوراست،کشوری که درآن ملا ـ کین وشرکایشان "حق "تجاوزبه زنان دهقان رادارندواین خودگویای موقعیت زنان میباشد. علاوه برنیروهای اصلی چریکی،نیروهائی ناحیه ای ودهستانی گسترش یافته اندکه توده های وسیع دهقانان رابسوی مبارزه مسلحانه فرا میخوانند.

این تحولات نظامی توسعه وحمایت از مناطقی راکه درآنهارژیم نوین انقلابی وروابط اجتماعی انقلابی جوانه میزنندامکان پذیرساخته وشرایط را برای انقلاب وگرفتن قدرت سیاسی درسراسرکشورآماده میسازد.

یورش ماه ژوئن

اکنون مدتی است که ح ـ ک ـ پ میتواندمناطق آزادشده انقلابی راثابت نگهدارد. این مناطق بیشتردرجنوب مرکزی کوههای آند،خصوصانیمه شمالی ایالت آیاکوچو ودرایالت هوان کاولیکا Huancavelica درغرب وآپوری مناك درطرق قراردارند. زمانی این مناطق بسیارحاصلخیزبودند، در واقع سطح تولیدآنهادر۴۰۰ سال پیش زمان امپراطوری اینکاهابیشترازاکنون بود. ازآن زمان توسعه نامتعادل که نتیجه سودجوئی امپریالیسم بوده ،منجر به تمرکزسرمایه درمزارعی ساحلی گشته،که درآنهاپنبه ونیشکرجهت صدور، کشت میشود. بیشترتراکتورهای پرو، شهرها،کارخانجات ،پزشکان وغیره در این منطقه ازکشورمتمرکز شده اند، درحالیکه نصف جمعیت پروکه درسیرا sierras (کوهها) زندگی میکنند، محکوم به زوال میباشند. اغلب کسانی که این مناطق راترك میکنند،درحصیر آبادهای اطراف شهرهانیزباهمان زند ـ گی توأم باگرسنگی مواجه میشوند.

درکوههای سیراسخن ملاکین قانون است ـ این فقط یك تمثیل نیست، زیرامعمولاًاین ملاکین وهمپالکیهایشان هستندکه ازطرف دولت مرکزی به مقام های محلی منصوب میشوند،ودولت باارتش وپلیس محلی اش چنین روابطی را تحمیل می کنند. هیچ مالکی وجودندارد که وقتی ازشهرمیآیدبسته هاووسائل خود را،ادردست بگیرداین وظیفه روستائیان

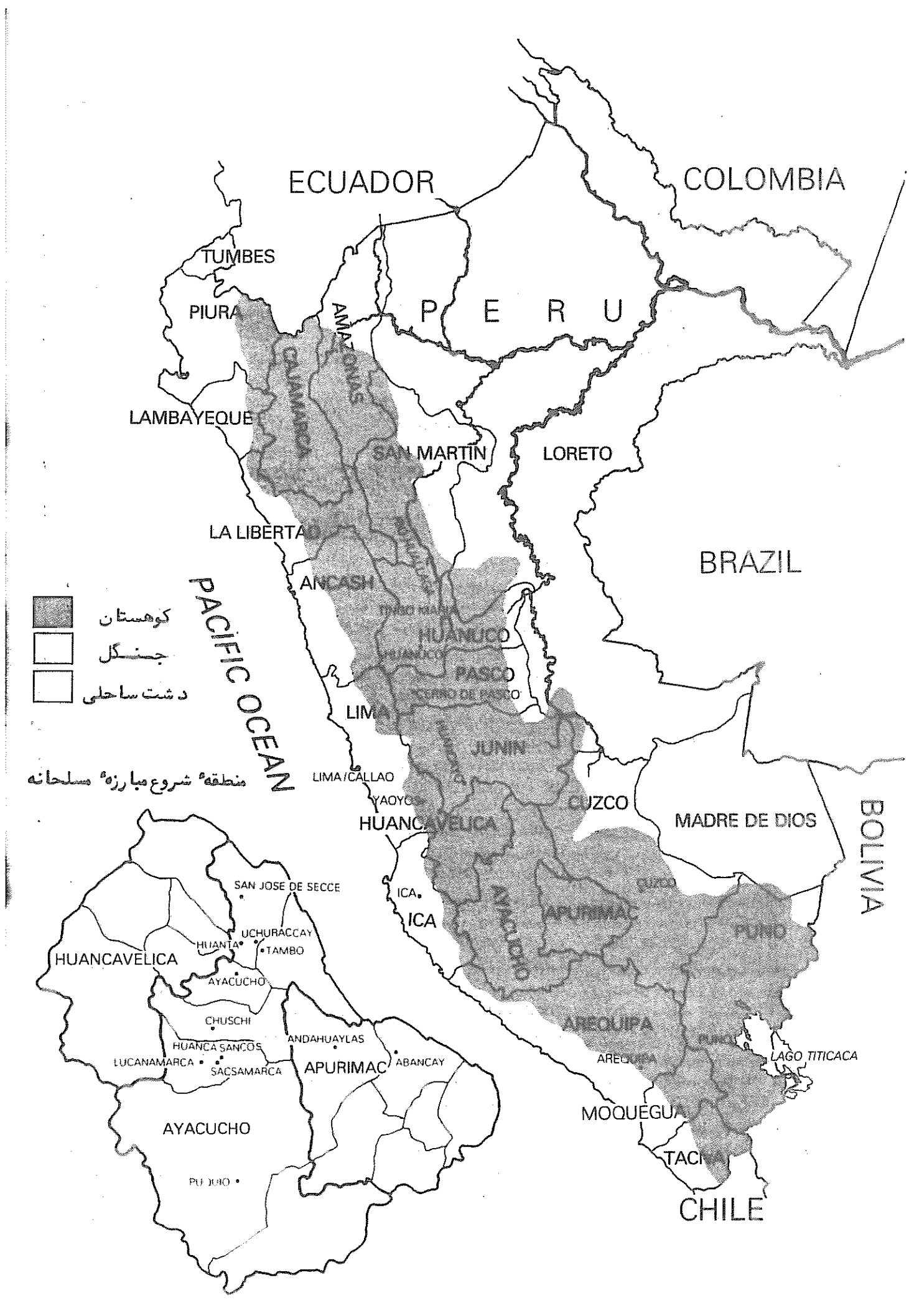
ECUADOR
COLOMBIA
TUMBES
PIURA
P E R U
AMAZONAS
LAMBAYEQUE
SAN MARTIN
LORETO
LA LIBERTAD
BRAZIL
ANCASH
HUANUCO
PASCO
LIMA
JUNIN
PACIFIC OCEAN
کوهستان
جنگل
دشت ساحلی
منطقهٔ شروع مبارزهٔ مسلحانه
LIMA/CALLAO
YAOYOS
CUZCO
HUANCAVELICA
MADRE DE DIOS
BOLIVIA
SAN JOSE DE SECCE
ICA
ICA
APURIMAC
PUNO
UCHURACCAY
HUANTA
TAMBO
HUANCAVELICA
AYACUCHO
CHUSCHI
ANDAHUAYLAS
HUANCA SANCOS
LUCANAMARCA
SACSAMARCA
APURIMAC
ABANCAY
AREQUIPA
LAGO TITICACA
MOQUEGUA
AYACUCHO
PUQUIO
CHILE

است که اسباب مالك راگرفته و در پشت اوحرکت کند. دراین شرایط خفقان آورفئودالی برای بسیاری ازروستائیان چیزی بیش ازچندپاروجو حاصل نمیشود،همان جوئی که غالباً به وسیله چوبدست کشت،کاشته شده است.

اینجا،درمنطقه ای خشك که بیش از ۳۰۰۰ مترارتفاع دارد،پرچمهای سرخ حزب همه جادرقلهٔ کوهها دراهتزازند. وروی تخته سنگهاباشعارهائی انقلابی رنگین گشته است. امابخاطرآنکه این منطقه یك پایگاه مستحکم انقلاب بوده تحت شدیدترین فشارها،ازجمله اشغال نظامی ۱۹۸۲ واخیراًبمباران هوائی قرارگرفته است. دریورش ژوئن ۱۹۸۴، دسته های چریکی به پاسگاهها وگشتیهای نیروی نظامی درداخل واطراف شهرهای کوچك آیاکوچوحمله کردند،حمله وسیع بودومناطق گسترده ای رادربرمیگرفت، ازآنجمله سن خوزه دوسچه San Jose de Secce ،تامبو Tambo هوانتا Huanta درشمال آیاکوچولوکانومارکا Lucana marca ،ساکامارکا Sac samarca وهوانکاسانکوس Huancasancos درمرکزبخش ،آنهامناطقی راکه پس از ورودارتش ازدست داده بودندپس گرفتندواکنون مناطق نفوذی ح ـ ك ـ پ تاشهرکوچك پوکویومیرسد. چریکها همچنین حملاتی نیزبه هوانکاویلکا Huancavelica وایالت غربی آندا ـ هویلاس درآپوریماك داشتند.

درهمان زمان اعتصاباتی درکوه های شمال نزدیك کوزکو صورت گرفت ودرشهرپونوبه دفاتردولتی حمله شد. آره کویپا Arequipa که شهر بزرگی است درتاریکی فرورفت،سپس دسته های چریکی،"کاخ دادگستری"ودیگر هدفهای نظامی وسیاسی رامنفجرکردند. بویژه تسخیرپنج ناحیه با۱۰ هزارجمعیت دریائویوس (درکناره غربی کوهستان سییراودرنزدیکی لیما) برای دولت شگفتی نا مطبوعی به بارآورد. بنابه گزارش روزنامه ها،چریکهابه مقرهای پلیس حمله کرده ومقامات محلی را مجبوربه استعفانمودندوساکنین باگردهائیهای توده ای قوانین خودرااعلام کردند. بنابه همین گزارشات چریکهاپس از نبردی سخت با۳۰۰ سربازضدشورشی بسوی هاوانکاویلکا عقب نشستندوسربازان درحالیکه ازرسیدن بآنهاعاجز شده بودندهرچه تکه پارچه سرخ واوراق چاپی دردسترس بود،ضبط کردند. دامنه های ایکا Ica مشرف بردشتهای ساحلی منتهی به لیمانیزشاهدعملیات چریکی بود. اگرچه ح ـ ك ـ پ هنوزازهدف استراتژیك خود مبنی به محاصره شهرها ازطریق دهات دوراست ولی این حرکات نشان میدهندکه این امر به واقعیتی مادی تبدیل می شود.

یك سری زدوخوردهادرجنگلهای کوهستانی اطراف تینگوماریا Tingo Maria ودره رودخانه هوالاگا Huallaga که ازشمال تاجنوب سوی هوانوکو Huanuco کشیده شده ،نشان دهنده رشدچشمگیرجنگ خلق می باشد،زیراگمان میرفت که این نواحی تحت نفوذحزب نمیباشند. مدتهای طولانی روستائیان این دره ها تحت حاکمیت گانگسترهای قدرتمند کوکائین بودند. یك واحدضدموادمخدر دولتی که توسط آمریکاتعلیم دیده شده بوددراین"کمان جنگلی" مستقربود، امااین واقعیت که تابرخوردهای اخیرش باچریکهاهیچ فعالیتی مشاهده نکرده ، نمایانگراین مسئله است که خود در پخش موادمخدردست داشته است. در واقع پلیس ملی بعدهاشکوه کرد که مقامات پلیس ازحمله چریکهامتعجب شده اند،زیراآنهادرجائی که یکی از مراکزمهم کوکائین است مأموری ندارند. البته بعدازحمله چریکهاآنجامنطقه اضطراری دوم خوانده شدومأموران و نیروهای ارتش بسوی آن سرازیرشدند. آمریکااین عملیات چریکی راگزارش کردتاثابت"کندح ـ ك ـ پ باقاچاقچیهای موادمخدرارتباط دارد. اماحتی یکی ازروزنامه های لیمااظهارکرداگر اینطوراست پس چراچریکهاباتفنگهای مسروقه ارتش،تفنگهای ساچمه ای و قوطیهای پرشده ازدینامیت می جنگند، درحالیکه قاچاقچیان موادمخدرمجهزبه تمامی سلاحهای اتوماتیك ،تفنگهای دورزن ،قایقهای تندرووهواپیماهای کوچك وغیره ....می باشند.

تحول مهم دیگر،حمله تکان دهنده چریکهابه مناطق معدنی سرودوپاسکو Cerro de Pasco بود. دراین ناحیه ح ـ ك ـ پ نفوذی ابتدائی ولی حائزاهمیت داشت. این معدنچیان کواچوا Quechua زبان،رابطه سخت ومحکمی باروستائیان دارندچراکه آنهاهم عمدتاًکواچواصحبت می کنند، از طرفی آنهابخش بزرگی ازپرولتاریای صنعتی پروراتشکیل می دهند. تاهمین اواخرچنین تصورمیشدکه معدنچیان تحت نفوذکامل "چپ"قانونی می باشند. ظاهراًاوضاع سیاسی میان آنهابسیارحاد وانفجاری شده است. پل راه آهنی که برگذرگاه کوهستانی منطقه انفیرنلو Infiernillo قرارداشت وآنراسمبل امپریالیستهای آمریکاوانگلیس(سازندگان پل)می دانستند،بهوافرستاده شد، وعلاوه برآن یك قطارمعدن تسخیرو سپس به پائین کوه پرتاب شد،که قطاربخشی ازریلهای راه آهن رانیز باخودبرد. حملات بخش خونین Junin بنابه گزارشی به سربازخانه هوان ـ کایو Huancayo راشامل گشته است.

حملات شمال بنابه گزارشی شامل حمله به مزارع پنبه پیورا Piura وهچنین کوههای کایامارکا Cajamarca، لالیبرتاد La Libertad وآنکاش Ancash بوده است،که تصویرکاملی ازارتش ـ انقلابی رانشان میدهد،این حملات توانائی ارتش انقلابی رادرعملیات همزمان وسراسری،بسیج نیروهاازمیان مردم ومناطق متفاوت بنمایش گذاشت.

یورش ماه ژوئن پیشرفتهای بزرگ حزب درپیشبردجنگ ونفوذدرحوادث و وقایع شهرهاراآشکارکرد. این پیشرفت هادرمطابقت بادرك ح ـ ك ـ پ از مبارزه مسلحانه درپرومی باشد،که اتحادی ازمبارزه درشهروروستااست باتوجه باینکه روستاعمده است.

شهرآیاکوچومدتهااست که بنام "آشیانه سندریستا"معروف گشته وطبقات پائینی آن ،خصوصاًجوانان شهر،برای نیروهای اشغالگرنظامی هدفهای مناسبی می باشند. اکنون این امربشکلی روزافزون درموردتهیدستان شهری وزاغه ـ نشینان لیماودیگرنقاط اعمال می شود. تقریباًتمامی بیکاران حومه های شهرکه درکلبه های سرهم بندی شده زندگی

میکنند(بیکاری حتی درشکل پنهان آن، نظیر سیگارفروشی گاه بگاه درپیاده رو های مرکز شهرجهت امرارمعاش)روستا- ئیانی هستندکه بخاطرفرارازگرسنگی وسرکوب به شهرهارانده شده اند و این خودانعکاسی ازوضعیت روستاهاست.

طبقات حاکم دیگربهیچوجه نمی- توانندد رآیاکوچوویاحتی لیماودیگر شهر- هااحساس امنیت کنند،شهرهائیکه تا چندی پیش آنان قادربودندیك آتمسفر "عادی"بآنهااعمال کنند. این وضع"عادی" جای خودرابه کنترل مکررنظامی داده است. ماه ژوئیه درعرض ۷۲ ساعت ۱۹۰۰۰ نفردرشهرلیما،آیاکوچووسایرشهر هابازداشت شدند. پلیس به بارها، ر ستورانها،سالنهای قمار،فروشگاهها، مناطق فقیرنشین شهروخیابانهاسرازیر شدوهرکس که کارت شناسائی معتبر نداشت یابهرعلتی موردسوظن قرارمی- گرفت(مثلاًبخاطرزیادفقیربودن یازیاد سرخپوست بودن)بازداشت گردید. این عملیات قراربودمخفیانه صورت گیرد. زیرادرشهرهای بزرگ،عابران بوجود تانکها،سربازان وهلیکوپترهاعادت کرده اندوبه چیزی شك نمیکنندمگربه موارد عادی. پلیس بازداشت شدگان را درجستجوی مشکوکین واقعی وانقلابیون رده بندی کرد. یکی ازکسانی که بدام افتادمعلم مدرسه لائورازامبرانوپادیلا Laura Zambrano Padilla بودکه گفته میشوداورادرح - ك - پ "رفیق مه چه" می خوانند. لیماوشهربندری متصل بآن ،کالاوو Callao ،درماه اوت به تسخیرارتش درآمد ودوباره درماه نوا- مبردرپیورش دیگری هزاران نفردستگیر شدند.

بااین ،حود،چنین تدابیرپیشگیرا درجلوگیری ازگسترش سازمان مسلح در میان توده های شهری شکست خورد. این تدابیرنتوانست مانعی برعملیات نظا- می عمده شهری علیه پلیس ،پستهای نیروی مسلح،گشتها،ساختمانهای دولتی،وسمبلهای نظم ارتجاع بوجودآورد. یکی ازدهها نمونه آن ،بعلاوه آن مواردی که قبلاًذکر گردید،ویران کردن دفاترهواپیمائی شوروی (آیروفلوت) بود،که به مقتضی ماهیت خوددرهتل اولترالوکس شرایتون قرارداشت ،خودهتل وسیعاًبعنوان سمبل امپریالیسم موردتنفراست وده سال پیش درجریان یك خیزش توده ای درلیمابه آتش کشیده شده است.

انتقام خونین

مقامات دولتی،درمواجه با این حمله انقلابی سراسری دست به انتقام- گیری سنگینی زده اند. درماه ژوئیه سربازان ضدشورشی سینچی *Sinchi* ("نیروی فعال مایشاء"درکویچوا)بخشی ازپلیس شهرگوردیاکه توسط نیروهای گرین برت آمریکاتعلیم وسازماندهی شده بودند،ازمناطق غیرشهری بیرون کشیده شدندوارتش تمامی عملیات ضد چریکی راتحت پوشش خودگرفت. بنابر گزارش حدود۵۰۰ نفرتنهادرماه اوت کشته شدند. تعدادرسمی کشته شدگان ازمه ۱۹۸۰ تاسپتامبر۱۹۸۴ به ۳۲۰۰ نفر می رسد. باتوجه به تمامی گزارش ها تاکنون ۵۰۰۰ نفرکشته شده اند،که اکثریت آنهابدست نیروهای مسلح، پلیس وغیرنظامیان تحت فرماندهی آنان صورت گرفته است. تقریباً ۹۰۰ زندانی ازجمله ۸۰ زن به اتهام عملیات تروریستی درزندانهای پروبرمی برند که تنهاعده انگشت شماری محاکمه شده اندوبنظرمیرسدکه دولت خودراملزم به انجام آن نمیداند.

بنظرمی رسد"بحث ملی"ریاکارا- نه ای درتالارهای پارلمان برسربرقرار دوباره مجازات مرگ جریان دارد، صرفاًتمرین وآزمونی است درموردااینکه چه کسی میتوانددظالمانه ترین وبیرحمانه ترین شیوه رابه پیش بگذارد. پیروان متعصب بحث اعدام سریع که تمایل بیشتری به شکل قانونی دآرند،طالب دادگاههای نظامیند،یعنی همان چیزی که بقول یکی ازروزنامه ها"اطاق انتظاری برای جوخه آتش "است. دراین ضمن در روستاهاازمسئله قانون وياحتی ازچنان شکلهای ظریف ودقیقی مثل جوخه آتش صحبت زیادی درمیان نیست.

دراینجاتنهاترورلجام گسیخته و مطلق ضدانقلابی حاکم است. چریکهائی که به دام می افتندغلب بوسیله مصلوب شدن یادرزیرضربات به قتل می رسند، گاهی اوقات برای ترساندن روستائیان، سرهای بریده آنهارابرروی دیرکهای مقابل قرارگاههای سینچی به نمایش می گذارند. فرماندهی نظامی آشکارا ازاینکه کسی رابعنوان زندانی سیاسی نمی پذیردبخودمی بالد. ژنرال سیسنروس General Cisneros اولین فرمانده قوای مسلح درمنطقه فوق العاده ،یکباردر سخنان خودگفت که برای گرفتن سه سندریست" *senderistas* " مجبور گردیده ۶۰ نفررابکشد. جانشین او کلمنت نوئل Clemente Noel توضیح دادکه اعلامیه های نیروهای مسلح به این خاطرتنها"تعداداجساد"رااعلام می کنند که "ماوقت زیادی برای شناسائی سندر- یستهای کشته شده نداریم." بطوررسمی دولت یك لیست ۱۰۰۰ نفری ازکسانی که "ناپدیدشده اند"ارائه داده است. هرکس میداندکه تعدادواقعی این "ناپدیدشده گان"خیلی بیش ازاینها می باشد. شایدتنهااز۱۹۸۲ درمنطقه فوق العاده ۵۰۰۰ نفرناپدیدشده باشند. ابتداسیاست دولت مبتنی برمخفی کردن این مسئله بود،سپس آنهامتوجه شدندکه انتشارعمومی اسامی ناپدید شدگان برای ترساندن مردم ضروری است.

درژانویه ۱۹۸۳،اندکی بعد از اعزام رسمی ارتش به آیاکوچو جسدهشت روزنامه نگارنزدیك شهر أچوراکی Uchuraccay درآیاکوچو پیداگردید. آنهابرای تحقیق دربارهٔ محلی که دولت برسرآن سروصدای زیا- دی براه انداخته بودبه آنجارفته بودند، آنچه دولت دراین باره گزارش داداین بودکه قتل خبرنگاران یك قتل عام خودبخودی ازسوی دهقانان محلی بوده است که ازدست چریکهاخسته ورنجور شده اند. یك هیئت تحقیقاتی دولت به ریاست نویسنده معروف پروئی ماریووارگاس لوسا M.Vargas Llosa اعلام کردکه دولت درحادثه اخیربیگناه بوده ودهقانان روزنامه نگاران را به اشتباه بجای چریکهاکشته اند. سپس معلوم گردیدکه اشتباهی درشناسا ئی آنهانبوده(حلقه فیلم خبرنگاران کشف گردیدوبعدازظهورتمامی واقعه آشکارشد). همچنین معلوم گشت که هیئت وارگاس لوسا عمداًقصدسردرنیا- وردن ازاعمال کشتیهای سینچی راداد-

ه است. بعدازاین افشاگری ها، تحقیقات بیشتری صورت نگرفت.

درحال حاضربازداشتگاههای زندانیان سیاسی بطورعلنی دائر گردیده،مانندبازداشتگاهی که توسط تفنگداران دریائی دریك استادیوم ورزشی درهوانتا Huanta اداره می شودوسربازخانه لوس کابیتوس درشهر آیاکوچو. زمانیکه یك روزنامه نگار (جهت سروگوش آب دادن)قصدعبوراز در اصلی استادیوم هوانتاراداشت،ناپدید گردیدودولت کوچکترین اعتنائی به اعتراضات کسانیکه هنوزنمیدانستند داستان ازچه قراراست،ننمود.

درماه‌اوت بوی تعفن اجساد،مردم رادرجستجوی یافتن جسدروزنامه نگار ناپدیدشده به سه گوردسته جمعی وبدون علامت کشاند،گورستانهادرزمین خشك نزدیك دهکده پوکایاکودرهاوانتاقرار داشتند. گزارشهاتعداداجسادرابین ۵۰ تا۸۹ تخمین می زنند. بدن آنها در حالیکه دستشان ازپشت بسته بود،قطعه قطعه شده بود،ازکشتاردسته جمعی آنها چندروزبیشترنمی گذشت. یکی ازمعدود قطعات قابل شناسائی ،متعلق به جسد دهقانی بودکه آخرین بارزنده دردست تفنگداران استادیوم هوانتادیده شده بود. نیروهای مسلح ضمن صدوریك اعلامیه بی مزه ادعانمودندکه گورستانهائی که کشف شده اندمتعلق به چریکهامیباشد وآنهااجسادرفقای خودرا که دردرگیریها کشته شده اند درآنجادفن کرده اند.

"دمکراسی" و تصمیمات نظامی

واضح است که وجودیك دولت هوادارآمریکا،پروراهمچنان جزولیست کشورهای دمکراتیك بلوك آمریکاقرار میدهد. حتی قراراست درآوریل ۱۹۸۵ انتخابات ریاست جمهوری برگزارشود، اگرچه جنگ داخلی شدیدوتکرارحالت فوق العاده ملی ،بهرجهت بامبارزه انتخاباتی تداخل خواهدنمود. رئیس جمهورپروبلونده Belaunde درسپتامبر ۱۹۸۴ باریگان ملاقات کرد. ریگان جهت حمایت ازباصطلاح کوششهای دموکراتیك بلونده،تضمین دادکه موقتاً بخشاًبارمطالبات کمرشکن صندوق بین المللی پول ازپروراسبك گرداند،این امتیازاقتصادی باتوجه به ضرورتهای سیاسی مبرم بلوك آمریکااعطاگشته است. دولت فرانسه که بدلایل گوناگون دوری جستن ازسیاستهای آمریکادردیگرمناطق آمریکای لاتن زابحال خودمفیددانسته ازاعطای کمکهای نظامی ودیگردلگرمیها به بلونده کوتاهی نکرده است.

امادرعین حال زندگی سیاسی قانونی پرودرمحدوده ای جریان داردکه روزبروزبامحظورات بیشتری روبرومی گردد. همچنانکه کارگران ودهقانان مسلح سیل واربه صحنه سیاسی قدم می گذارند،"اپوزیسیون" قانونی کشوربطور فزاینده ای توسط ضرورتهای ضدانقلابی به اتخاذمواضع معین ومشخص درقبال انقلاب واقعی کنونی مجبورگشته است ، وهمچنین وضع موجودروزبروزاین مسئله راروشنترمی کندکه هیچکدام ازتضادهای مهم جامعه پروبانتخابات حل نخواهند شد.

شکافهای درونی هیئت حاکمه پرو به جهت ناتوانی دولت درمهارکردن مبارزه مسلحانه،تشدیدیافته است. نیروهای قدرتمنددرون حکومت ،افکارعمومی رابرای یك کودتای نظامی آماده میکنند- قدمی که مطلوب بعضی ازعناصرهوادار آمریکاوشوروی می باشد. بلونده رئیس جمهورپرو،درامرتفویض اختیارتام به نیروهای مسلح جهت کنترل مبارزه چریکی ،تعلل کرد. این تعلل بخشاًبدین خاطربودکه درجریان تجربه ای مشابه، درسالهای ۶۰،نیروهای مسلح اورابرکنار کرده ویك خونتای نظامی رابرسرکار آوردندکه باشوروی لاس می زد.

علائم واقعی وقوع تغییرات درصحنه سیاسی پروزمانی بودکه بلونده بالاخره این قدم رابرداشت واین اقدام ازطرف شهردارلیما،آلفونسوبارانتزموردتائید و تشویق قرارگرفت. آلفونسوبارانتزدبیر ائتلاف چپ متحداست. ائتلافی که شامل اکثریت احزاب رفرمیست ازجمله ح - ك طرفدارشوروی وپیروان راه حکام جدیدچین درامرسازش باآمریکامیباشند. اومیگوید"مامی پنداریم،این تسمیم قدمی است که ریاست جمهوری می بایدبردارد اماتصریح میکنیم که‌تدابیرجنگی اگربا تدابیراجتماعی - سیاسی همراه نباشد، برای مقابله باتروریسم کافی نخواهد بود". وهمچنین اضافه میکند،جهت رسیدن به این تدابیرآنچه که لازم است"اتحاد تمامی نیروهای دمکراتیك علیه پدیدهٔ سندریسم(Senderism)" می باشد. بعدازکشف قتل عام پوکویاکو،بارانتز اعلام نمودکه انتقادازپلیس نبایدبمعنای محکوم کردن آن بعنوان یك نهادباشد.

زمانیکه عده ای ازاین گروه ائتلافی ـ که پایهٔ اجتماعی شان ،نوع رادیکالتری ازعوامفریبی رامی طلبد،ازدولت تقاضاکردندکه باب "مذاکره"رابا چریکهابازکنند- "مذاکره ای که خواستارترك مبارزه مسلحانه ح - ك - پ می باشد"- بارانتزآنهارامورداننتقاد قراردادگفت که این عده"اتوپیست" هستند. این نماینده احتمالی"چپ" در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۵ ،آشکارااذعان داردکه منافع هیئت حاکمه بطورکلی - سوای تفاوتهایشان - در تعرض نامحدودعلیه انقلاب میباشد. لحن بارانتزازسال ۱۹۸۲ که هوای شهردار لیماشدن رادرسرداشت ،کاملاًدگرگون شده است. درآن زمان اونهایت کوشش خودرابکاربردتادرمجموع از مسئله مبارزه مسلحانه صحبتی به میان نیاید وتنهابروی مسائل اقتصادی انگشت گذاشت،زیرامیخواست دل طبقهٔ متوسط را بدست آورد،اومیدانست که این طبقه حامی چریکهانیست ولی حمله بآنها را نیزتائیدنمی کند،بنابراین بارانتز کثیف،چریکهارا"هموطن"خواند. (نقش اصلی "چپ" درانتخابات نوامبر۱۹۸۳ تبلیغ مسئله شرکت درانتخابات بود. ح - ك - پ اعلام تحریم فعال انتخابات رانمود. علیرغم اینکه دولت تهدید کردکه اگرکسی درانتخابات شرکت نکندبه سختی مجازات خودهدشصاف ویوست کنده یعنی مرگ - بااین وجود اکثریت جمعیت کشوردرکل به پای صندوقهای رای نرفتند. عده ای ازکانی که درانتخابات شرکت کرده بودند آرابباطله به صندوق ریختند. دربعضی ازمناطق اضطراری ،دولت قادربه برگزاری انتخابات نشد. البته به بهانه نبود کاندیدا.

همراهی آشکاربارانتزبادولت نشانگرهرچه قطعی ترشدن جوسیاسی

وتأثیرمبارزه مسلحانه درسال گذشته است . این امرنمونه برجسته ای از مسئله ایست که لنین آن راشکاف در سوسیالیسم میخواند،شکاف بینمارکسیست های انقلابی وکسانی که سخنان مارکسیستی رابرای توجیه ضدانقلاب بکار می برند،شکافی که دوکمپ درسراسر جهان روبروی هم قرارداده است . رویزیونیستهای هودارچین وشوروی تنهاکسانی نیستندکه برای بارانتزبه عنوان یك سمبل والگوهوراکشیدند،بلکه رفرمیستهای "چپ گرای"گوناگون درآمریکا،اروپاودیگرنقاط نیزاوراتحسین کردند.

منشاء وتکامل ح.ك.پ

حزب کمونیست پرودرسال ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتگی José Carlos Mariategui تأسیس گردید. او بعدازمطالعه واقعیتهای پرووحوادث بزرگ انقلابی که آن زمان جهان را بلرزه درآورده بود،باین نتیجه رسیدکه مارکسیسم"راه درخشان"ی *sendero luminoso* رابسوی رهائی بمانشان می دهد. اماباوجوداینکه این حزب وابسته به‌انترناسیونالیسم سوم لنین واستالین بود،مبارزه انقلابی بعدازمرگ ماریاتگی برای بیش ازیك نسل بکنارگذاشته شد،تااینکه اوایل سالهای ۱۹۶۰ ، پلیمکهای مائوتسه دون علیه رویزیونیسم شوروی منجربه تولد تازه ای ازروح مارکسیستی وکشف دوباره ماریاتگی گردید(ده بعد،انقلاب فرهنگی چین نیز تأثیرونفوذبسیاری بجاگذاشت) . نیروهای هوادارکوباکه ازمرزبندی بارویزیونیسم سرمی پیچاندندومبارزه مسلحانه رادر پیش گرفته بودند،متلاشی شدند. برای مارکسیست ـ لنینیستهای ح ـ ك ـ پ بیعملی حزب درمواجهه بااین موقعیت غیرقابل تحمل بود. همانگونه که رفیق گونزالو،که آن زمان رهبری بخش آیاکوچوی حزب بود،اظهارکرد"انتقاد ازرویزیونیسم کافی نیست،مابایدوظایف خودرابردوش بگیریم."

بازسازی حزب هماهنگ باخط انقلابی تحت رهبری رفیق‌گونزالو۱۵ سال طول کشید. دراین‌مدت‌حزب شاهدلغزشهاوچرخشهای سخت وچندین شکاف وجدائی بود.

این پروسه،استراتژی قدرت گیری انقلابی حزب راروشن نمود:جنگ خلق، اساساًیك جنگ دهقانی به رهبری حزب پرولتری وبمعنای محاصره شهرهاازطریق روستاهاتازمانی که شهرهانیزآزادگشته ویك جمهوری دمکراتیك نوین برپا شودوراه رابسوی سوسیالیسم هموارنماید، میباشد. حزب برای پیشبردجنگ علیه رژیم فئودالی وکمپرادوری وسرمایه بوروکراتیك (سرمایه های بزرگ مرتبط باملاکین وتابع امپریالیسم) جبهه متحدی بپاکرده وآن رارهبری خواهدنمود. طبقه کارگرودهقان،بویژه دهقانان فقیر، همچنین خرده بورژوازی شهروروستا وتاحدی معین وتحت شرایطی مشخص، زمانیکه انقلاب نیرووااستحکام کافی کسب کرده باشد،لایه پائینی بورژوازی ملی،درجبهه متحدجای میگیرند. ازاین طریق پرولتاریاوحزب اومیتواندانقلاب رادربرو،رهبری نماید، انقلابی که جزئی ازانقلاب جهانی پرولتری میباشدکه هدف نهائی آن محوطبقات وجامعه طبقاتی در سراسرجهان است . این توضیحی است برای آنچه که مطبوعات بورژوازی غیرقابل درك ترین مسئله درموردح ـ ك ـ پ یافته اند:واقعیت آمادگی وجنگ چریکی روستائی،درمنطقه ای‌باجاده های اندك ودرکشوری که نسبتاًایزوله شده است،توجه بسیاربه مسائلی مانندانقلاب فرهنگی وبزیرکشیدن حاکمیت پرولتاریادرچین بعدازمرگ مائو،ووظیفه بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی ـ مسائلی که احزاب بسیاری درمواجهه باآن سقوط کرده اند. وبالاترازهمه اینکه ،حزب تاآن حدپیشرفته است که توده های وسیعی رابرسراین مسائل آموزش دهد،مسئله ای که مفسران درس خوانده ممکن است آنراغیرقابل درك یابند،اماکارگران ودهقانان آنرابا هدف رهائی بشریت عمیقاًمرتبط یافته اند.

پیش ازآنکه حزب مبارزه مسلحانه رادرسال ۱۹۸۰ شروع نماید،یك سال دوره آمادگی وتدارك متمرکز راسپری کرد. یك بررسی همه جانبه ازشرایط و ضعفهای بخشهای گوناگون توده هابعمل آمد،که بهمراه ملاحظات جغرافیائی برای تعیین محل شروع مبارزه مسلحانه بکارگرفته شد. یك جمعبندی ازتجربه مبارزه مسلحانه درپروونقاط دیگر جهان وبخصوص خط نظامی مائوکه درچین تکامل یافت ،ح ـ ك ـ پ رادراین زمینه به معیارهای صریح وروشنی رهنمون کرد:اگرچه درمراحل اولیه‌جنگ درازمدت خلق،نمیتوان درمناطقی‌که دردست رس کامل نیروهای دولتی است جنگ آغازکرد،ولی درعین حال نمیتوان تنها به اتکای این که منطقه انتخابی غیرقابل دسترس دشمن است ،دست بچنین جنگی زد. این اشتباهی بودکه چریکهای پروئی تحت تأثیرتئوری "مشی چریکی" کوبادرسال ۱۹۶۵ مرتکب شدند،آنها نیروی خودرادرمناطق کوهستانی که جمعیت اندك وپراکنده ای داشت ، متمرکزنمودند. بالعکس برای اینکه قادر گردیم به توده هامتکی شویم وجنگ را به جنگ توده ای تکامل دهیم ،مبارزه مسلحانه میبایددرمناطقی متمرکزگردد که امکان کاروفعالیت برای توسعه مناطق پایگاهی انقلابی ونطفه رژیمهای انقلابی سیاسی تحت رهبری حزب ،وجود داشته باشد،تابتوان دراین مناطق،کاملاً توده هارابرای جنگ انقلابی بسیج کرده وبراین پایه نفوذانقلابی راهرچه وسیعتربرسراسرکشوروجامعه اعمال نمود. درجهت‌تعلیم اولین کادرهابرای رهبری مبارزه مسلحانه ،یك مدرسه نظامی حزب نیزتأسیس گردید.

اولین عملیات "پیش بسوی مبارزه مسلحانه"نام گرفت. عملیات درروستاها متمرکزگردیدوکانون آن مسئله زمین بود:مصادره محصولات ،تسخیراملاك ـ دهقانان مزارع مالکین راتصرف کرده ودرآن کشت نمودندوبعدبه اتکای لوله تفنگ برای برداشت محصول بازگشتند ـ خرابکاریهای اساسی ،تحریم انتخابات محلی،تبلیغ وترویج مسلحانه . یك ملك بزرگ اربابی ،مصادره شده وسپس گرد همآئی های توده ای برای تقسیم محصولات انبارشده میان دهقانان تشکیل میگردد. عمارتهای ملاکین به آتش کشیده میشودوپهلوان پنبه های آنان که روستائیان رامیترساندندتنبیه میشوند.

هنگام غروب درقله های کوههای مشرف به شهرها،چکش هاوداسهای عظیم

دنباله در صفحه ۳۷

پیام دومین کنفرانس بین المللی

به حزب کمونیست پرو

جهانی برای فتح / ۱۳۶۲/۱

دومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست-لنینیست درود-های رفیقانه خودرابه رفقای حزب کمونیست پروکه جسورانه پرولتاریاومردم پرورادرمبارزه قهرمانانه علیه رژیم مرتجع بلونده واربابان امپریالیست اورهبری مینمایند،ارسال میدارد.حزب کمونیست پروباادامه راه درخشانی که توسط بنیانگزارآن کارلوس ماریاتگی ترسیم گردیده بود،تاکنون ضربات سختی رابرورویزیونیستهای گوناگون ، بویژه رویزیونیستهای غاصب چین که قصدبه سازش کشاندن پرولتاریاو خلقهای تحت ستم باامپریالیسم ونوکرانش راکرده اند،واردآورده است . و همچنین تلاشهای خائنانه رهبری حزب کارآلبانی برای منحرف کردن کمونیستهاوتوده هااز پیشرفتی کیفی که مائوتسه دون درعرصه دانش مارکسیسم - لنینیسم بوجودآورده ،رازیرضربات نیرومندخویش قرارداده است .بنابراین پیشرفت جنگ خلق درپروالهام بخش و تقویت کننده نیروهای مارکسیستی - لنینیستی است که علیه رویزیونیسم مدرن وجدیدترین تظاهرات زشت آن درسراسرجهان مبارزه میکنند.

پیشرفت مبارزه درپرو،درموقعیت امروزی جنبش بین المللی کمونیستی وجنبش انقلابی درکل ،نقش بسیارمهمی راایفامیکند.درنبودیک خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی بیشترمبارزات جاری ضدامپریالیستی مردم وملل تحت ستم،مورداستفاده دوقدرت امپریالیستی درامر رقابت شان ،واقع میگردند.اما جنگ انقلابی درپرونشان میدهد که یک خط صحیح حتی مردم یک کشورکوچک را قادرمیسازدجنگ عادلانه خودراعلیه تمامی امپریالیستهاودست نشاندگانشان آغازکرده وگسترش دهندبهمین جهت است که هردوبلوک امپریالیست فعالانه درگیرخفه نمودن مبارزه خلق پرو میباشند،وداشابه اشاعه مسلسل وار ، دروغهاوتحریفات ازطریق تمامی رسانه-های خودمیپردازند.ولی همانگونه که مائومیگوید"موردحمله دشمن واقع شدن ، امرخوبیست نه بد".

علیرغم سرکوب وحشیانه رژیم ارتجاعی وتحت الحمایه امپریالیستها، پرولتاریاومردم پرو - تحت رهبری حزب کمونیست.پیشاهنگ خود - در مبارزه شان ثابت قدم بوده وبه پیروزی های مهمی دست یافته اند.

دومین کنفرانس احزاب وسازمان های مارکسیست - لنینیست ازتمامی شرکت کنندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،تمامی نیروهای اصیل کمونیستی دعوت میکندکه فعالانه از انقلاب دمکراتیک نوین پروتحت رهبری حزب کمونیست پرووصدرآن رفیق گونزالو،حمایت نمایند.تمامی نیروهای مارکسیست - لنینیست همه کشورهامی - بایدکارگران آگاه وتوده های انقلابی رابرای.حمایت ازاین مبارزه ،دراشکال تبلیغی،پشتیبانی معنوی وکمکهای مادی، بسیج کنند.

زنده بادمبارزه مسلحانه درپرو!

ازحزب کمونیست پروحمایت کنیم!

نامه‌های ح.ک.پ به کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حزب کمونیست پروصمیمانه ترین درودهای خودرابه"کمیته " فرستاده وبرگزاری موفقیت آمیزکنفرانس دوم بین‌المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست‌لنینیست راکه گام فوق العاده قابل توجه تشکیل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " رابرداشته است ،شادباش می گوید.جنبشی که مابه آن پیوسته‌ایم و" بیانیه " اش راباتوافق کمیته مرکزی حزبمان بامضاء رسانیده ایم.

رفقاء، فرایندپرولتاریا،احزاب کمونیستش وانقلاب جهانی ،پیروزیهای عظیمی راکسب کرده وباعقب گردهای سختی مواجه گردیده است . امااز هماء نهاوبخصوص ازعقب گردهاکه همیشه بسیارآموزنده میباشند،آموزشهای حیاتیش راجمعبندی کرده است وامروزه به روشنی بیشتروبیشتردرحال ورودبه یك دوره طوفانهای انقلابی قدرتمند می باشد. براین زمینه وبااین دورنماست که ماکمونیستهابارديگربمثابه "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" متحدمیشویم وبه پیش میرویم تااینکه بتوانیم راه پرافتخارجنبش بین الملل کمونیستی راکه درایدئولوژی شکست ناپذیرپرولتاریاودرسه قله کبیرش مارکس ، لنین ومائومشخص گردیده‌است ادامه داده وازسرلزوم تکامل دهیم . بنابراین ماقاطعانه معتقدیم که رستاخیزی باچنین اهمیت دوربردتاریخی برای انقلاب جهانی که در"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " تجسم یافته است ،ودرتحت شعارپایدار"پرولتاریای سراسرجهان متحدشوید" تولد یافته وبابرافراشته داشتن ،دفاع و بعمل گذاردن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم فنانا‌پذیر رشدخواهدیافت .

دررابطه باجنبش مسلحانه درپرو لازم است که تاکید کنیم که امروزپس ازگذشتن۴ سال ازشروع آن کماکان پیروزمندانه شعله برمیکشدوتحت رهبری حزب ،درساختمان "ارتش چریکی‌خلق"، درساختمان پایه های "دولت نوین " ، بابعمل گذاردن شعار"جمهوری دمکراتیك نوین خلق راتقویت کنید"" به پیشرفتهای بیشتری نائل آمده است و حزب به پیروزیهای نوین وقابل توجهی درنبردش علیه نیروهای مسلح ویلیس دولت ارتجاعی پرودست یافته وموفق شده است تامبارزه مسلحانه رابه‌دیگر نقاط کشورگسترش دهدتااینکه بتواند ازطریق تحرك فوق العاده بالا،جنگ چریکی راعمومی سازد. واین بسیارمهم است بازخاطرنشان سازیم که مبارزه مسلحانه که درپروتحت رهبری حزب ماوتحت لوای پرچمهای شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم جریان دارد،فقط بخشی ازانقلاب جهانی است ودرخدمت آن‌وبرای آن گسترش می‌یابد،واین امرامروزه که مابه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیوسته ایم بیش ازهرزمان دیگرصادق است .

افتخار برمارکسیسم ـ لنینیسم‌ـ مائوئیسم

زنده بادجنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

پرو ۱۹۸۴

توضیح :

بهمراه نامه فوق ،کمیته "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " گزارشی‌از فعالیت های اول ماه مه درپرو،وهمچنین ازتعرضی نوین ازسوی حزب کمونیست پروودریافت کرده است .

فعالیتهای اول ماه مه توسط تمام احزاب وسازمانهای شرکت کننده در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" تحت لوای شعارهای متحدی که نمایانگرجهشی مهم است که باتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مشخص گردیده است به پیش برده شدند اشکال مبارزاتی توسطاحزاب وسازمانهای شرکت کننده ، متناسب بامرحله معین ، وظایف ورشدمبارزه انقلابی درهرکشور تعیین شدند .

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



گزارشی درباره‌ٔ اول ماه مه و تهاجم نوین

رفقا :

ما میخواهیم درمورددومسئله گزارش بدهیم .

۱) درباره جشن اول ماه مه : ماپوستری راکه تشکیل جنبش انترناسیونالیستی راااعلام میداردچاپ کرده ایم. این پوسترعمدتاًبرای تهییج وتبلیغ مورداستفاده قرارگرفته وخواهدگرفت . این پوستردرمیان تشکیلاتهای حزبی ، گروهان های "ارتش چریکی خلق " ، "کمیته های خلق " (اشکال قدرت دولتی نوین درروستاهاوشهرهای کوچك) ، اتحادیه‌هاوتشکلات دهقانی وتشکلات توده ای درعموم، پخش شده است .

اکثرپوسترهابرای آموزش وسازماندهی عمدتادهقانان فقیربه روستاها فرستاده شد در شهرها ،بخصوص در میان پرولتاریاوهمچنین توده های کارگری که درزاغه هازندگی می کنندوهمچنین در میان دانشجویان دانشگاههاپخش شد. مرکزاین کارزار"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " بمثابه یك اتحادجهانی نوین کمونیستهای پای بندبه مارکسیسم میباشدوتوضیح محتوای انقلابی "زنجیرهارابگسلیم" و"پرولتاریای سراسر جهان متحدشوید"، ازاهمیت خاص برخورداراست .همچنین یکصدهزاراعلامیه باذکرشعارهای تعیین شده (شعارهای معین شده ازطرف" کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " م) چاپ شد.توزیع وگسترش این کارزارپخش اعلامیه بموازات همان خطوط فوق الذکر انجام گرفت .معهذابایدتاکیدکنیم که بدلیل تمرکزکارگران وبدلیل تعداد بیشترباسوادان درپایتخت ،درحدود ۳۰٪ این اعلامیه هادرآنجاپخش شد.

بالاخره ماهمچنین باعملیات مسلحانه گوناگون ماه مه امسال راجشن گرفتیم :

آویزان کردن پرچم ،بهوافرستادن با دکنك های بزرگ سرخی که برویشان داس وچکش نقاشی شده بود،عملیات نقاشی دیوارها،بوجودآوردن خاموشی، بستوه‌آوردن ، امحاء ،تصرف سلاح ،تصرف یك ایستگاه رادیوبرای پخش پیام ، تهاجمات ،حملات برایستگاه های پلیس، کمین گذاری ونابودسازی ،تمام اینهادر نقاط مختلف کشورانجام شد.وارتجاع راوادارساخت تاسخن از "موج حملات"، "اوج تروریستی! جدید" رانده‌ودرصفحه اول روزنامه هاباتیتردرشت درج‌نماید "فعالیت تروریستی!دراول ماه مه ". بخاطرداشته باشیدکه تمام این عملیات درست پس ازخاتمه یك طرح نظامی به اجرادرآمد.

درمیان این عملیات لازم است که به انفجار ۳۰متراز خطوط لوله نفتی در شمال پرواشاره کنیم ۶ همانطورکه وزیرنفیرو ومعادن خودش اقرارکردضربه سختی به رژیم ارتجاعی بود.این عملیات همانندا کثرعملیات ذکرشده درست درسحرگاه روزاول ماه مه انجام گرفت .لازم است تاکیدکنیم که طنین‌اندازترین عملیات درمنطقه آیاکوچو ودرخود شهر آیاکوچو، ودر خود پایتخت انجام گرفت .همچنین در صفوف حزب وارتش چریکی خلق(. وکمیته های‌خلق ،مدارس خلق وبخصوص دراردوگاههای کاراجباری که زندانیان مانندهمیشه روحیه انقلابی خدشه ناپذیرخودرانگاهمیدارند، جشنهائی برگذارشد.

آویختن پرچمهای سرخ منقش به داس وچکش تاثیرعظیمی برمردم‌مادارد زیرامردم درآنهاسمبل انقلاب مسلحانه درحال رژه ،تحقق جسورانه آمال قرن هایشان رامی بینند.پس مانقل قولی از روزنامه طرفدارحکومت "اکسپرسو" می آوریم :

"همچنین دریك عملیات گستاخانه، یاغیان سحرگاه امروزدوپرچم سرخ عظیم منقش به داس وچکش راازآنتن ۳۵ متری ایستگاههای رادیوئی"آیاکوچو" و"صدای هومانگا" آویزان کردند.... بااولین اشعه های خورشید، مردم زاغه هاپرچمهائی به بلندی ۵ متر رادیدندکه ازبرجهای فلزی این ایستگاههای رادیو درحال اهتزازبودند.این عملیات علی‌رغم این واقعیت که این آنتن‌هادرمحاصره بوده وبطوردائم نگهبانی میشوندرخ داد. "

اول ماه مه روزی درخشان ازنبردهاوپیروزیهای انقلابی برای خلق ما بود،وبرجستگی والاتری یافت چراکه بخشی ازجشن بین المللی اعلام شده توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" بود.تشکیل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" الهام بخش روح افزای عظیمی برای پرولتاریا و خلق پرو،برای انقلابیون وبخصوص برای مبارزین مسلح و کمونیستهای پیرومارکسیسم ـ لنینیسم‌مائوئیسم بوده ودرهمان حال ضربه ای سخت برپیکرارتجاع واپورتونیستهای پارلمانتاریست وبخصوص رویزیونیست‌ها بوده است .

برای کارگران ،دهقانان ومردم زحمتکش کشورماظهور"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " چیزی است بادور نماهای عظیم ،همانگونه که خودمیگویند.

"بسیارعالیست که کمونیستهای واقعی باردیگرمتحد شده اند"،"این ضمانتی است برای رشدانقلاب "،"این خدمت بزرگی به پرولتاریای بین المللی است که ماخودرادریك مرکزبین المللی متحد ومتشکل سازیم "،یاآنگونه که رزمندگان ارتش چریکی خلق ( ) وتوده های کمونیست میگویند: "حرکت کردن با یکدیگر،ودرزیر یك پرچم برای انقلاب جهانی که مادرخدمتش هستیم ،تعیین کننده است "،"متحدکردن خودمان در مقیاس جهانی زیرلوای مارکسیسم ـــ لنینیسم ـ مائوئیسم ،شرط پیروزی در جهان است ". محبوبیتی که پوستر و اعلامیه "جنبش انقلابی انترناسیونا ـــ لیستی "دربین کارگران حکومتی (پا ـ نصدهزارکارگری که دراستخدام دولت هستند)مدت بیش ازسه هفته است که دراعتصاب نامحدودبسرمیبرند) بدست آوردبسیارقابل توجه بوده است ،زیرا دربحبوحه اعتصابشان وبخصوص درتظا- هراتهای اعتراضی وبرخوردهایشان با پلیس بااستفاده ازاسناد"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "کارتهییجی به پیش برده شد.

بطورخلاصه ،اول ماه مه امسال یك جشن مبارزه‌جویانه موفقیت آمیزبرای پرولتاریاوخلق پروبودوبهمراه کارزار های‌دیگربه کاشتن ریشه های "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "درمیان پا یین ترین ومبارزه جوترین اقشارخلق- مان ،درمیان آنهائیکه دراین‌جهان چیزی ندارندبغیرازلزوم ساختن یك جهان نو،خدمت کرد.

۲) درباره کارزارنوین نظامی :

در۲۲ ژوئن مایك کارزارنظامی موسوم به "جهش بزرگ راآغازکنید " راشروع کردیم که اولین کارزاراز سری کارزارهای متوالی گوناگونی‌است که بادیدودرجهت تدارك برای گره گاه سیاسی‌که‌ما درحال گسترش آن دراین کشورهستیم وبخشی ازآن انتخابات عمومی شال ۱۹۸۵ میباشد،به پیش برده خواهد شد .کارزارجاری بمثابه‌بخشی ازاستراتژی سیاسی "فتح‌پایگاهها " (یعنی مناطق پایگاهی انقلابی)تکامل میبابد.ودرخدمت مشخص (کنکرت) کردن جهت گیری "کمیته های خلق را تقویت کنید،مناطق پایگاهی راگسترش دهیدوجمهوری دمکراتیك نوین رابه پیش برید" می باشد.

شرایط عینی بسیارمساعدند،چرا که اوضاع انقلابی گسترش یابنده ای کماکان درحال انکشاف است وحتی بیشتروبیشترتوسط مبارزه مسلحانه به آن دمیده میشود.نیروهای انقلابی بطور قابل توجهی رشدیافته اند.اعضاءحزب بخصوص درمیان دهقانان فقیرافزایش یافته است وحزب توانمندتروآبدیده ترشده است ."ارتش چریکی خلق " که درنیمه اول سال ۱۹۸۳ تشکیل شد ، ازطریق پیوستن‌توده‌ای دهقانان بخصوص دهقانان فقیر،چندین برابربزرگترشده است ."کمیته های خلق " بطورقابل توجهی چندین برابرشده اندوبسیار مهمترازاین،اززاویه اعمال حاکمیت دولتی ارتقاءوتکامل یافته اند،و یك "کمیته سازماندهی جمهوری دمکراتیك نوین خلق "تشکیل شده ودرحالیکه مر- اکزمقاومت محورشان میباشنددرحال شکل گیری هستند.بالاخره سال ۱۹۸۳ شاهدبیش ازنیمی ازپانزده هزارعملیات مسلحانه ای بودکه درعرض ۴ سال‌مبارزه مسلحانه انجام شده اند.بنابراین می توان گفت که دراین سال نبردبرعلیه نیروهای مسلح دشمن (که بابرپاکرد ن یك کمیته سیاسی ـ نظامی تحترياست یك ژنرال ستاد،درمناطقی که شرایط اضطراری درآن اعلام شده بودبه جنگ برعلیه عملیات چریکی آمدند-شرایط اضطراری اکنون شامل ۱۳ منطقه از ایلات آیاکوچو،هوانکاولیکا وبخشی ازآپوریماك میشود) بهرمعنائی برای گسترش‌انقلاب پرثمربوده .

بااین وجودرژیم ارتجاعی ازطریق نمایندگانش ،هربارپس ازآنکه ماطرح مان راباجراگذارده وتمام میکنیم و واردیکدوره تدارك برای یك کارزار جدیدمی شویم ، به لاف وگزاف می ـ پردازدکه مابه عقب رانده شده ایم ، عقب نشینی کرده وآب رفته ایم وبر مبنای گفته آنان مادرحال عقب نشینی کامل درزیرضرباتی بوده ایم که آنها بسرماواردمیکردند.درنتیجه ،کارزار "جنبش بزرگ راآغازکنیم " آنها را متعجب وغافلگیرکرده ودرحال حاضرما درحال به پیش بردن بزرگترین‌تعرضی هستیم که تابحال بعمل آورده ایم .... هم‌ازنظرگستردگی این تعرض (درحال حاضرما ازلحاظ نظامی در ۱۵ ایالت از ۲۴ ایالت کشوردرکوهها ودرسواحل و جنگلهافعالیم) وهم‌ازنظراینکه مبارزه مسلحانه بسطح عالیتری ارتقاء یافته است .مادرحال واردآوردن ضربات سختی به ارتجاع ونیروهای مسلح‌وپلیس اومی باشیم وازهمه مهمتراینکه ما د ر حال پس گرفتن مناطقی هستیم که ا ز دست داده بودیم وتاکنون نتوانسته بو- دیم فتح کنیم ودرهمان حین درحال گسترش عملیاتمان به مناطق جدیدمی- باشیم .

مبارزه شکل بسیاربیرحمانه ا ی بخودمیگیردوباآغازضدحملات ارتجاع خونریزی شدیدترخواهدشد.بنابراین سرکوب درهمه ابعادش بدترخواهدشد. لیکن بادرنظرگرفتن مسائل وتضادها ی حادی که بدوش ارتجاع دراین کشور قراردارد‌وبالاترازهمه شرایط عینی رشد نیروهای نهفته مان ،ماتوانائی واراده پرداختن بهای لازم راهرچه که باشد داریم تامبارزه مسلحانه رابه پیش بر یم وبدون تزلزل تصمیم گرفته ایم که "دولت نوین " که درحال حاضرساختنش آغازگردیده است رابسازیم زیراهما- نگونه‌که لنین گفت : "بدون قدرت دولتی همه چیزیك توهم است " .

این تعهد ومسئولیت مادرقبال انقلاب ،پرداختن بیشترازآن به‌انقلاب جهانی است که ماجزئی ازآن بوده و درخدمت آن هستیم وخواهیم بود.

بخش مرکزی
کمیته مرکزی
حزب کمونیست پرو
پرو ۱۹۸۴

مه‌چه را آزاد کنید !



این نامه درماه ژوئیه ازپروبه سراسر جهان ارسال گردید:

"به اطلاع شمامی رسانیم که لائورا زامبرانو پادیلا ،آموزگاری که معروف به مه چه است ویك رزمنده بزرگ انقلابی می باشد،در ۲۰ ژوئیه گذشته دستگیر گردیده .مابایدعلیه شکنجه های بیرحمانه ووحشیانه ای که تاکنون براو اعمال گشته وبرای نجات جان وی مبارزه وسیعی رادامن بزنیم. انهاقصد کشتن مه چه راکرده اند - این تهدیدی است که آشکاراتوسط کاستلو رئیس دیرکوته (فرماندهی ضدتروریستی پلیس) انجام گرفته است واین مسئله ای است که بایدافشاشود.

"دراینجابرای دفاع اززندانیان سیاسی ومحکوم ساختن "ناپدیدشدن ها" مبارزه ای درحال گسترش است: از آنجائی که مبارزه اوج یافته است ، آنهادست به کشتارهای جمعی زده اند، اجسادکشتارهای جمعی بطورمرتب در تپه هاودره هاپیدامی شوند. در ۲۵ ژوئیه، ۸۰ گارد یاس ریوبلیکاناس (پلیس) از لاپان آتیك درکوچوآ دیدن کرده وبه سوی زندانی درکالائوکه ۸۴ زن مبارز درآن اسیرمی باشندیورش بردند. پلیس ،زنان راباخشونت تمام مورد ضرب وشتم قرارداده وتمامی اموالشان راسرقت کردیاازبین برد. مأموران پلیس به داخل زندان گازاشك آور پرتاب کرده وسپس زنان رابطور وحشیانه ای بزیرضربات خودگرفتند. دراین جریان ،ده نفرزخمی شدند: رفقادلیاتاگوری، الیزابت رومانی، دیلارویتون ،جوانا کوبوبامبا،جنی رودریگرز ،ایزابل گونزالس ،نانسی بورگا، دورامونوز،ایزابل کاراهونتیکو،آیدا زئیره،لینارومورو ماریاناایننفانسون. امامرکزمبارزه افشاگرانه باید لائورا زامبرانو،آموزگاری که به مه چه معروف است ،باشد."

دنباله از صفحه ۳۱

شعله ور، آسمان را منور میساخت. بزودی اولین دسته‌های حزب هرکدام باندازهٔ یك جوخه رشدکرد. آنها شبها بدون ظاهر شدن درجاده ها راهپیمائی کرده وروزها اغلب حمله میکردند. پلیس وباندهای شبه نظامی که بوسیله ملاکین سازمان یافته بودند، درسراسر مناطق روستائی بدنبال آنها میگشتند، بدون آنکه قادر شوند چریکها را درگیر نبردی قطعی کنند. نیروهای انقلابی تقسیم میشدند تا بدین ترتیب مرتجعین برای یافتن آنها وادار به تقسیم گردند و سپس چریکها دوباره متشکل شده وحمله میکردند. در این امر، از خط مائومبنی براین که دشمن را تقسیم کنید و تکه تکه آنرا ببلعید، پیروی میکردند. واحدهای چریکی آموخته بودند که به سرعت با پای پیاده درکوهها حرکت نمایند، گاهی اوقات آنها بیش از صدها کیلومتر را بدون توقف پیموده وهم‌زمان به نبرد میپرداختند.

حزب درشهر نیز واحدهائی را سازمان داد که خصوصاً در زاغه نشینها مستقر بود، ولی قابلیت دسترسی به طبقات واقشار مختلف را داشت. دسته های شهری حزب علاوه برحمایت ازمبارزه مسلحانه در روستاها، وظیفه بوجودآوردن "دسته های مسلح پیشتازنده" را نیز بعهده داشت، به همان گونه که لنین درتشریح تدارك برای قیام مسکو و سنت پطرزبورگ آنرا ارائه نمود. آنها آموختند که چگونه برای راهپیمائی، محاصره وازبین بردن سلاح دشمنهای دولتی یا دیگر هدفها، صدها و حتی هزاران نفر را درچند دقیقه بسیج کنند وسپس متفرق شوند. لیما و شهرهای دیگر بطور مرتب درتاریکی فرومیرفت، تا هم حملات نظامی سهلتر شود و هم ضعف دولت ورشد قدرت چریکها بنمایش درآید.

چریکها تا پایان اولین سال مبارزه مسلحانه، چندین قلمرو را درمناطق غیر شهری بازکردند که کم وبیش میتوانستند با آزادی دست به عملیات بزنند. درکنار این قلمروها، مناطقی فعال دیگر نیز قرار داشت. برای بدست آوردن اسلحه وبرپائی دسته های مسلح انقلابی بزرگتر جهت بنای مناطق پایگاهی، ح ـ ك ـ پ عملیاتی را بنام "واردآوردن ضربات" آغاز کرد. پاسگاههای پلیس درمناطق روستائی موردحمله واقع شده ومحوگشتند وقدرت سیاسی کهنه دربیشترمناطق روستائی پنج ایالت شمالی آیاکوچو ازبین رفت. این عملیات دراین دوره درزمینه تلاشهای همه جانبه حزب برای آزادکردن ابتکار انقلابی توده ها و "تکان دادن شهروروستا توسط مبارزه مسلحانه" بود، تابدین وسیله شرایط سیاسی نوینی را برای تحقق بخشیدن به ایجادمناطق پایگاهی انقلابی بوجود آورد.

درسال ۱۹۸۲ دوواقعه درشهر آیاکوچو، نمونه مهیبی از رشدکیفی چریکها رادردوزمینه حمایت توده ای وتوان رزمی به مقامات دولتی نشان داد. در ماه مارس آن سال، یك نیروی نسبتاً کوچك چریکی درشهر آیاکوچو خطوط برق رسانی را منفجرکرده، پلیس ها و نیروهای ضدشورشی را درسربازخانه ها خودشان محاصره ومیخ کوبشان نموده وراه خودرا بسوی زندان مرکزبخش گشودند. درآنجا چریکها بهمراه ۳۰۰ زندانی پرچم سرخ را درحیاط زندان برافراشته وسرود "انترناسیونال" خواندند وسپس ازمحل گریختند. پلیس خشمگین درپی انتقام گیری سه نفر را که مظنون واقع شده بودند، برروی تختهای بیمارستان به قتل رساند. شش ماه بعد ادیت لاگوس، رفیق دخترنوزده ساله وعضو قدیمی حزب که یکی اززندانیان آزاد شده اززندان آیاکوچو بود، بدنبال یك حمله که توسط گروه او انجام میشده دستگیر گردید. پلیس باسرنیزه بدن او را درید. مراسم تدفین او، خیزش شگفت انگیزتوده های انقلابی بودکه سراسر کشور را بلرزه درآورد. ۳۰۰۰۰ نفر ازجمعیت ۸۰۰۰۰ نفری شهر به خیابانها ریختند وجسد او را درحالی که باپرچم سرخ حزب پوشیده شده بود بخاك سپردند.

چندی بعد، درژانویه ۱۹۸۳، زمانی که تانکهای نیروهای مسلح غرش کنان وغرورآمیز به بالاوپائین خیابانهای شهر میتاختند، یك دعوت به اعتصاب عمومی ازطرف حزب بعمل آمد که کاملاً موفقیت آمیز بود. این اعتصاب بروشنی نشان دادکه چه کسی بروفاداری توده ها حکومت مینمایدوچه کسی جزتورولجام گسیخته تکیه گاه دیگری ندارد.

"آیا دهقانان به دست دهقانان کشته میشوند؟"

بسیاری ازعملیات تجاوزکارانه علیه چریکها، خصوصاً بعدازآنکه نیروهای مسلح به کوهستان قدم گذاشتند، بوسیله مسنداداها *mesnadas* انجام میگرفت. مسنداداها باندهای شبه نظامی متکی به دهقانان ثروتمندوعناصرفاسدبوده که بوسیله افسران بازنشسته جزء وگاهی مستقیماً توسط نیروهای ضدشورشی رهبری می شدند. چنین کوششهائی برای دست و پاکردن ضدچریکهای ارتجاعی، تاکتیك استانداردسازمان سیا ازویتنام گرفته تاترکیه میباشد ـ که شباهت قابل توجه‌ای بانیروهای تحت الحمایه آمریکا در نیکاراگوئه یعنی کنتراس دارد. هر جنایتی که این باندهاعلیه مردم مرتکب شده اند ـ تجاوزبه عنف وچپاولگری پایان ناپذیرشان ـ رادولت خیلی ساده به انقلابیون نسبت داده است. زمانی که این مسنداداها اعضاوهواداران مورد سوظن رادرروستاهاترورکرده یاموفق شدندبانشان دادن خودبعنوان یك سمپات انقلابی، واحدی چریکی رابعد ازکسب اعتمادنابودسازند ـ چیزی که چندموردآن دیده شد ـ مطبوعات بسرعت شروع به قلمفرسائی کرده، نوشتند، "دهقانان، دهقانان رامی کشند". همانگونه که وارگاس لوسانوشت، آنها ازدست جنگی دیوانه شده اندکه چیزی برای آنها نداردوحتی نمیتوانندآنرا درك کنند. زمانی که همین مسنداداها توسط چریکها قلع و قمع شدند، مطبوعات گزارش دادند که این یك قتل وعام دهقانان، توسط یك مشت فناتیك بی مغز می باشد.

تااواسط سال ۱۹۸۳ اکثریت باند های مسنداداانابودشده یامتلاشی گشتند. مسلماً دولت (ومستشاران آمریکائی و اسرائیلی آن درزمینه جنگهای ضد انقلابی) به استفاده ازاقشارمرفه و تضادهای گوناگون میان دهقانان از جمله برخی دهقانان که سابقاً ازرهبران چپ گرابوده ـ واینك درنتیجه اصلاحات ارضی رنگارنگ صاحب زمین شده اند درجهت منافع خویش ادامه می دهد. هر

ح.ک.پ از تروریسم سخن می‌گوید

کوهها ومناطق روستائی پایگاهی طبیعی ونیرومندبرای هرجنگ انقلابی درکشورماهستند. جنگ ما،جنگ دهقانی به رهبری حزب است که‌مناطق روستائی رابشکل مشخص منطقه پایگاهی،سنگرمسلح انقلاب بدل مینمایند. نطفه های جمهوری نوین کارگران ودهقانان ـ وبدین ترتیب مرتجعین وارتبابان امپریالیست آنهارادرشهرهامنفردو محاصره میکند. درآنحاپرولتاریاوتوده هاچنگال خون آلوددشمن راعمدتاازطریق عملیات نظامی باتش میکشند، این عملیات درخدمت مبارزه درروستاها یعنی درمرکزطوفان بوده وشرایط را برای حمله نهائی به شهرهاجهت شکست تمام وکمال نظم ارتجاعی وارتش محافظ‌اش مهیامیکند. این راه ،تنهاراه موجود بسوی انقلاب است،این راهی است که پرولتاریاوتوده های بیشتروبیشتری از مردم ماراربسوی رهاسازی مسلحانه خویش جذب میکند،زیراکه بدرستی "خلق وتنهاخلق نیروی محرک تاریخ جهان میباشد".....

اساس موضع سیاسی ونظامی دولت دربرخورداچریکهاچیست؟ برای آنهااین یك جنگ با"تروریستها"است. امامرتجعین پرورودولت بلونده تنهاراهی رادنبال میکنندکه اربابان امپریالیست یانکی آنهاجلوی پایشان گذاشته اند. این دیگربرهمگان روشن است کهریگان ووزیرامورخارجه‌اش،هیگ،وجانشینانش‌پرچب "تروریستی"رابه جنگهای انقلابی جهان زدنند. بااین عمل آنهاسعی در بی اعتبارکردن عمل مسلحانه دارند، چراکه میدانندمردم بدرستی تروریسم فردگرایانه ،آنارشیستی وکوررلکه مدتهاست توسط مارکسیسم محکوم شده است‌ـطردکرده اندوازسوی دیگر داعیه دفاع ازباصطلاح "صلح اجتماعی"ومالکیت راداشته ومدعی دفاع اززندگی هستند. همه بااین اندیشه که توده هارابسوی خودجذب کنندویادرحالتی منفعل نگه ـ دارند.

"تروریستی"نامیدن مبارزه مسلحانه چیزی نیست جزاتخاذموضع فریب آمیزوارتجاعی یانکی های امپریالیست جهت مقابله باانقلاب مسلحانه خلق ،این شیوه ای است برای ازدیده نهان داشتن انقلاب مسلحانه خلق، در حالی که خوددست به خونینترین عملیات سرکوبگرانه وکشتارهای جمعی میزنند. بعلاوه آنهااین مانوررادررقابت خودبا سوسیال ـ امپریالیسم روس برسرکسب هژمونی درجهان بکارمیبرند،این مر ـ تجعین بامستمسك قراردادن باصطلاح تروریسم ،عمل انقلابی مارابه ابرقدرت سوسیال امپریالیست منتسب مینمایند. این هم راه دیگری است که برای بی ـ اعتبارنمودن یك انقلاب اصیل پیدا کرده اند، انقلابی که هیچگونه مناسبتی بامرکزفاسدرویزیونیسم معاصرکه کشور لنین واستالین رابه یك ابرقدرت برتری طلب تبدیل نموده ،ندارد.

بایدپذیرفت که ارتجاع پرو، دولت بلونده ونویسندگان مزدوروزنامه ها،نمیتوانندجدااز دستورات اربابان امپریالیست خویش عمل نمایند. اما اینهاتنهاکسانی نیستندکه مبارزه مسلحانه مارابعنوان "تروریسم"محکوم میکنند. درادامه این صف اپورتونیستهای کثیفی مثل رویزیونیست کهنه کار، خورگه دل پرادو (دبیرحزب کمونیست هوادارشوروی ـ ویراستار)ودارودسته اش مطیعانه گوش بفرمان رئیس روسیه ـ امپریالیستی وخیمه شب بازجهانی یعنی برژنف هستند.

این نحوهٔ عمل دشمنان انقلاب امر چه باشد،وابستگان ونمایندگان اقشار وطبقات مختلف ومواضع سیاسی متفاوت درروستایافت می شوند.

امامحدودیتهائی برسرچگونگی بر خوردصحیح وقاطع بااین باندهاوجود دارد،بخصوص زمانیکه پای یك انقلاب اصیل ورشدیابنده درمیان است. مسئله اصلی که این پهلوان پنبه های مسلح را تحریك میکند،تنبیه وریشخندپهلوان ـ پنبه های مسلح بزرگتردرقدرت میباشد اکنون سیاست رسمی دولت این نیست که این افرادرابه سلاح گرم مجهزکند، زیراآنهاباتمایل یابدون تمایل اسلحه رابه چریکهاواگزارمیکنند.

دشمن اعلام کرده که حزب طی دوران نیمه دوم سال ۸۲ ونیمه اول سال ۸۴ ازبیشترمناطق اضطراری اولیه "عقب" نشسته است. مسلماًاولین سال رویاروئی بانیروهای مسلح برای انقلاب بیون سخت بود. بااین وجوددرطول این دوره بودکه انقلابیون درگیرمبارزه سخت ولی موفقیت آمیز"دفاع،گسترش وساختمان"گشتند.دفاع ازکمیته های خلقی که ح ـ ك ـ پ درمیان روستائیان تشکیل داده بود،گسترش کار توده ای وجنگ چریکی وسا ختمان کمیته های خلقی نوین بطورهرچه وسیع ترـاین کارزاربودکه حمله " جهش بزرگ راآغازکنیم"ژوئن ۱۹۸۴ راامکان پذیرساخت.

اولین کمیته های خلق دراواخر ۱۹۸۲ جوانه زد. درآن زمان ملاکین و مقامات محلی سرنگون شده بودندواز روستائیان خواسته شدکه زمینها را تقسیم کنند. اما اگرچه ح ـ ك ـ پ معتقدبودکه بدون تقسیم زمین درمیان کسانی که بروی آن کارمیکنند،فئودالیسم نمیتواندمحوگردد،ولی حزب چنین قدمهائی رابدون داشتن قدرت کافی برای باجرادرآوردن وضمانت‌نسبی این سیستم نوین اجتماعی ،زودرس تلقی نمود. بااین حال لازم بودکه پایه های نخستین نظم نوین انقلابی ویابسخن دیگررژیم جدیدرابرقرارگرداند.

کمیته های خلق ازمیان اولین کمیته هائی که بوسیله دهقانان برای تقسیم محصولات مصادره ای که به زور اسلحه بدست آمده بود،تشکیل گردید. این کمیته هاسریعاًوظایف دیگری نیز ازجمله سازمان دادن کشت اشتراکی برای برداشت بعدی وکاربطورعام را

طبیعی است، زیرا آنها نمیتوانند دست روی دست گذاشته، نظاره گر تخریب و تحلیل موقعیت ومقام خود باشند. موقعیت آنها چیزی جز سوار شدن بر پشت توده ـ هائی که مدتهاست درجدال ورقابت بین دوقدرت امپریالیستی، آنان را به سوسیال ـ امپریالیسم روس فروخته اندنیست. امادراین آوازخوانی دسته ـ جمعی کسانی چون "پاتریاریا" رانیز میبینیم که خشمگینانه فراخوان "چپ" خودساخته رادرراه انداختن جنگ مقدس با "تروریسم" صادرمیکند. اینها بخش کثیف مبارزه ایدئولوژیك وسیاسی با "تروریسم" رادرجریان تقسیم کار به عهده گرفته اند، باتوجه باین واقعیت که دولت نیزتلاش همه جانبه ای خودرا برای سرکوب این باصطلاح "تروریستها" به پیش میبرد. دشمنان دیروز دن سیائو پینگ وتحسین کنندگان امروز (همانهاکه مدعی حمایت ازمائوتسه دون هستند، حال آنکه مائوخوددن سیائو ـ پینگ رابرکنارکرد)، مجبورندمارابه خاطراینکه باامپریالیسم یانکی یعنی شریك رئیس رویزیونیستشان میجنگیم، موردحمله قراردهندوحتی بیشتربخاطر آنکه مامعتقدبه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هستیم ـ آنچه آنهادیروزقبول داشتندولی امروزانکارش میکنندبه ما میتازند. باین گروه همخوانان باید کسانی راکه هنوزمبهوت "فضای باز سیاسی" و"راه دمکراتیك" هستند، را اضافه نمود.

هرقدرکه مردم ازماحمایت کرده، ازمبارزه قوت قلب گرفته ونیروهای ماراتقویت مینمایند، بهمان نسبت آنها که سعی درمخفی وخفه کردن پیشرفتهای انقلاب مارازیرپوشش "تروریسم" دارند نومیدترمیشوند، زیراکه ماانقلاب گسترش یابنده مسلحانه ایم. کسانی هستندکه مارا "سندرو تنبروزو" راه تیره وتار مینامندواین درحالی است که سعی در حفظ سایه هائی دارندکه توسط نور خیره کننده عملیات مادرحال عقب نشستنند، عملیاتی که تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. عده ای هستندکه مارا "بی وطن" میخوانند، درحالی که خودکشوررابه امپریالیسم میفروشند. بعضی هابی دلیل مارامتهم به "بچگی" میکنند، بدون درك این مطلب که حتی اگراین امرواقعیت داشت، مبارزه اصیل طبقه ومردم مارا آموزش داده وپخته میکندوبازاین در حالی است که همین افرادخوددچاراپورتونیسم مزمن شده وبدون توجه به سن و سال آلودگیهای اپورتونیستی درمیانشان شیوع یافته است. عده ای هستند که مارك "پرووکاتور" بمازده اند، بدون آنکه متوجه کوردلی خودگشته وببینند که باترویج فاسدتسلیم طلبی دائماخود خشم مردم رابرمیانگیزندوبالاخره کسانی هستندکه مارا "ماجراجو" خطاب میکنند، بی آنکه حماقت سیاسی شان بآنهااجازه دهد، تصویرسیاستمداران کلاه بردارومقام پرست رادرخودببینند. بااینحال همه آنهادریك موردذیحق هستند: ماهیچ علاقه ای به حماقت پارلمانی نداریم و اپورتونیسم انتخاباتی رابی ارزش میدانیم. مارك وروشن مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هستیم.

صدرمائوبما آموخته است که "موردحمله دشمن واقع شدن امرخوبی است، زیرابدین ترتیب ثابت میشود که مابین خودودشمن مرزروشنی کشیده ایم. حتی بهتراست که دشمن وسیعاً بما حمله کندوتصویرکاملاتیره ای ازما ترسیم نماید، بی آنکه سرسوزنی از صفات حسنه درمابیابد. دراینصورت معلوم خواهدشدکه نه تنهامابروشنی با دشمن خط کشی نموده ایم، بلکه درکار خودمان نیزپیشرفت بسیاری کسب کرده ایم."

ازجزوه "جنگ چریکی راگسترش دهیم" که توسط کمیته مرکزی ح ـ ك ـ پ درمارس ۱۹۸۲ بطورغیرقانونی در صدهاهزارنسخه درپروچاپ وپخش گردیده است. ■

بعهده گرفته وبطورروزافزونی سایر عملکردهای حاکمیت سیاسی رانیز تجربه می کنند. برای مثال، یك سند بدست مقامات دولتی افتاده که حاکی ازتصمیمات اولین گردهم آئی توده ای برای برقراری قدرت انقلابی درزاغه ـ نشین نزدیك لیمامیباشد. این سند در مطبوعات پروبه چاپ رسیده است تصمیمات مندرج دراین سند چنین است: ممنوعیت قمار، موادمخدر، فال ـ بینی، مستی مکرر، کتك زدن زنان و دیگراعضای خانواده، دزدی، زورگوئی وهمکاری باپلیس. مجازاتهائی که برای نقض آنهادرنظرگرفته شده بود ازجریمه کوچك وزدن موی سرشروع و تااعدام (بخاطرهمکاری باپلیس) رادر برمیگرفت. مطبوعات بورژوائی زوزه سردادندکه کیفرآخری یك "بیعدالتی" است. ولی توده هابایداراده خودرابدین طریق اعمال کنندتاقادرشوند نیروی ابتکارخودراتحقق عملی بخشند.

هنوزاماکن معدودی درپرو وجود دارندکه مقامات توان ورودبه آنجا را ندارندمگرآنکه نیروی وسیعی را یدك بکشند، اگرچه قابلیت چنین کاری ازنظر مکانی وزمانی برایشان بسیارمحدوداست وبخصوص مناطق وسیع روستائی ازکنترل آنان خارج می ماند. ورودمقامات به منطقه همیشه بااقدامات انتقام جویانه توأم است: تلفیقی ازشکنجه مخصوص کمونیستهای مظنون درملأعام همراه با تروروحشت همگانی.

درابتداپنج عضوهرکمیته دریك روستای مشخص توسط توده هادریك گرد ـ همآئی عمومی انتخاب میگردید، ولی این سیاست بابه قتل رسیدن مکرراعضای کمیته امکان ناپذیری خودرانشان داد، اکنون این اعضأتوسط نمایندگان توده ها انتخاب شده ومخفی باقی میمانند. این کمیسرها (که باین نام خوانده می ـ شوندچراکه آنهاازسوی توده ها مأمور ـ یافته اندواین امرمیتواندملغی گردد) عبارت انداز: دبیرکمیته، کمیسرامنیتی برای زیرنظرگرفتن دشمنان طبقاتی دردهکده، کمیسرتولیدجهت رهبری سازمان تولیدواقتصاد، کمیسراموراجتماعی برای ثبت تولد، ازدواج، آموزش (این وظیفه ای ویژه ومهم است، چراکه پلیس وارتش بسیاری ازمعلمین راازروستاهابیرون کشیده اند) تفریح وسرگرمی وامثالهم، کمیسرسازمانهای خلقی جهت رهبری



مهمانان ناخوانده

درژوئیه ۱۹۸۰،بلونده رئیس ـ جمهورپرو،تمامی اعضای سیاسی سفارت خانه هاوچند هزارتن ازمدعوین ،به علاوه عده ای ازتوده های ناخوانده،در مراسم سالیانه رژه نیروهای مسلح شرکت داشتند.ناگهان آسمان با بالونهای سرخی که داس وچکش روی آنهانقاشی شده بود،انباشته گردید. بالونهائی که پرچمهای سرخ باشعارها گوناگون ازآنهاآویزان بود:"زنده ـ بادمبارزه مسلحانه!زنده بادح ـ ك ـ پ ! حکومت کارگران ودهقانان ! مرگ بردولت بلونده!"چریکهادر میادین نزدیك بامطالعه جریان باد بالونهارابه آسمان بالای سرمحل رژه فرستاده بودند.دراین مراسم کبوترها ئی که باخودپرچمهائی راحمل میکردند نیزرهاشدند.

ناگهان دهها پنکوئن که لباس رسمی ریاست جمهوری وحمایل نظامی به تن داشتندواردصحنه رژه گشتند، اینجادیگرمحشرکبریُ برپاشد.پلیس هرکسی رادردسترس بود،ازجمله پنگوئنهارادستگیرنمود،اگرچه عده ای ازانقلابیون به همراه رئیس جمهورهای قلابی خشمگین شب رادرسلولهای زندان بسرکردند،بااینحال پلیس عقلش بجائی قدندادومجبوربه آزادکردن همه شد.

دریك واقعه دیگر،انقلابیون ،سگی رابه مانندرهبرورویزیونیستهای طرفدار شوروی لباس پوشاندندوبه کنگره فرستادند.واقعه معروف دیگرازاین نوع که دراوایل شروع جنگ چریکی صورت گرفت،حلق اویزکردن یك سگ مرده بودکه درمیان سرخپوستان سمبل محکومیت مستبدین به مرگ میباشد!سگ مرده ازتیرچراغ برقی که بیرون از سفارت چین وجودداشت حلق آویز شده بودوبه همراه آن پرچمهائی بعلامت حمایت ازهمسرمائو،چیانگ چینگ و دیگرانقلابیونی که توسط رویزیونیستهای جدیدچین به بندکشیده شده اند،قرار داشت.

■

سازمانهای توده ای گوناگون مانند جنبش دهقانان فقیر،جنبش کارگران ورنجبران آگاه ،جنبش خلقی زنان ، جنبش جوانان واکنون حتی جنبش نونهالان،چیزی که ازنظرحزب نیز نادیده انگاشته شده بودوکودکان خود خواستاربرپائی آن شدند.

یك کمیته سازماندهی جمهوری دمکراتیك نوین خلق برپایه کمیته های خلقی ودرارتباط باگسترش جبهه انقلابی دفاع خلق درروستاهاوجنبش انقلابی دفاع خلق درشهرهابرپاگشته است (دوسازمان اخیر،اشکالی ازجبهه متحد میباشندکه برمبنای درك حزب اووظایف شهری وروستائی دراین لحظه،تشکیل گردیده اند) .

این قدمهای سیاسی بهمراه پیشروی های جنگ انقلابی،امکان این رابه وجودآورده است که هم امرمبارزه مسلحانه تسریع گرددوهم برای کسب نهائی قدرت سیاسی درسراسرکشور،آمادگی حاصل شود.تازمان شروع یورش ژوئن ۱۹۸۴ ،نزدیك به ۱۰۰۰۰۰ نفرتحت قدرت سیاسی نوین که توسط حزب درمناطق پایگاهی رهبری میشد،زندگی کرده و دراین قدرت شرکت جسته اند.

پرورش انقلابیون پرولتری

دراولین سالهای مبارزه مسلحانه، حزب تعدادبسیاری ازاعضای خودرااز دست داد. ازآنزمان ،صفوف حزب چندین برابرشده است.درگذشته پایه اصلی درمیان دانشجویان که خیلی از آنهافرزندان دهقانان بودنه‌قرارداشت. امروزحزب ازخودروستائیان فقیر و کارگران تشکیل گردیده ،این مسئله وظیفه ای سنگین وفزاینده آموزش اعضای حزب وتوده هارابرپایه موضح ودانش پرولتاریای بین المللی ،درمقابل حزب قرارمیدهد.منابع اصلی مطالعاتی برای تربیت اعضادروحله اول آثارمائو میباشد(ازجمله:جنگ درکوهستان چینگان،ازیك جرقه حریق برمیخیزد، مسائل استراتژی درجنگ چریکی ضد ژاپنی،بعلاوه بعضی ازآثارفلسفی او) بخشی ازآثارلنین(ازجمله:امپریالیسم وانشعاب درسوسیالیسم ،فروپاشی انترناسیونال دوم)ومنتخبی ازآثارماریاتگی ،بهیچوجه کتابی درجهت "ناسیونالیسم مسیح وارانکا"نمیتوان دربین کتابهای فوق پیدانمود.

چندین جزوه حزبی درصدهامزارنسخه بهمراه پوسترهای انقلابی پخش گردیده، وباعملیات تسخیر ایستگاههای رادیوئی بعنوان وسیله ای تهییجی جهت نزدیك شدن به روستائیان بیسوادمورداستفاده قرارگرفته است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیزدرپروانتشاریافت.

برای مدتی مطبوعات پرووصله "ناسیونالیسم رابه ح ـ ك ـ پ چسباندند که درواقع انتقادی بودبه ضدرویزیونیست بودن آن (درحقیقت ح ـ ك ـ پ بارویزیونیسم شوروی،چین وآلبانی ضدیت داردومخالف گرفتن هرنوع کمکی از شوروی میباشد:"بهتراست اسلحه هائی ساده داشته باشی تااینکه روح خودرا به ارباب جدیدی بفروشی") وحالا آنهاجاروجنجال درمورد"ارتباطهای انترناسیونالیستی"ح ـ ك ـ پ براه انداخته اند: (این رسانه هاادعانموده اندکه ح ـ ك ـ پ به اندازه کافی"ناسیونالیست "نیست)ومقاله پشت مقاله درباره موضوعی که آنرا"انترناسیونال سندریستا" می نامند،بیرون داده اند.اماخبرنگاران پرسابقه درلندن ونیویورك به هواداران ج . ا. ا. (که نامه های علنی ح ـ ك ـ پ مبنی برپیوستگی به ج. ا. ا.



و عکس العمل بورژوازی

"ستوان گفت، چه میخواهید، این هابچه هائی متعصب هستندکه حداکثر ۱۴، ۱۵ ساله شان می باشد، وقتی می خواهیم تیربارانشان کنیم، آنهافریادمی زنند، "زنده بادحزب کمونیست پرو"

"امروزنام سندرولومینوسو(راه درخشان)بورژواهای حومه میرافلوس رابلرزه وامیدارد. هرزمان که سندروبرق راقطع می کند، آنهاتصورمی کنندکه خیل عظیم چولو(سرخپوست)که درحصیرآبادهازندگی می کنند، درصددفرودبه محلات لوکسشان می باشند".

"من نتوانستم باسندریست هاکه درکوهها وجنگلهاهستندملاقات کنم، اماتوانستم باخانواده ودوستانشان که ازفرونتون ـ زندان جزیره ای برای سندریست ها ـ دیدارمی کنند، صحبتی داشته باشم. بیشترآنهاازهرسطح ازجامعه که باشند ازعقایدسندروحمایت می کنند. متأسفانه بحث باآنهافراترازکلیشه هائی درباره مبارزه مسلحانه، اندیشه رهبری کننده صدرگونزالو، جمهوری خلقی که ازیک دمکراسی نوین برخواهدخواست، ومقاومت قهرمادانه زندانیان، نرفت. اما غریب ترین چیزاین است که همین چرت وپرت هاپروراکاملابلرزه درآورده، است".

نوول ابزرواتور ۷ دسامبر ۱۹۸۴

رادراختیارشان گذاشتند) گفتندکه تحریمی درموردگزارشات ازاهداف واقعی مبارزه مسلحانه درپرواعمال میشود وآنهامجازنیستنداین تحریم رانقض کنند، واین کاری است، که رسانه هادر سطح بین المللی تاحدی زیادبه پیش می برند.

دولت پرو و "مستشاران" شرقی و غربی آن اکنون شدت فعالیت خودرا علیه انقلاب به حداکثررسانده اند، بجز قتل عام ها، "ناپدیدشدن ها"، اردوگاههای کاراجباری، که شیوه هائی آشنابرای مردم آمریکای لاتن است، اینان بمبارانهای هوائی، ایجاددهکده های استراتژیک و آخرین تجربیات بدست آمده وتکامل یافته امپریالیستهادرالجزایر، ویتنام وافغانستان رابکارگرفته اند. تجربه ثابت کرده است که مرزی برای شقاوت

مرگ و زندگی در پرو



ودرنده خوئی ارتجاع وجودندارد،مسلما آنهارنجهاوبدبختیهای بیشتری برای توده های پرودرانبان دارند. جنگ خلق ـ مسلمابرای رسیدن به پیروزی نهائی راهی طولانی درپیش خواهدداشت. اما مبارزه انقلابی مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پروآغازگشت که خود قدمی بس مشکل بود، درطی بیش از ۴ سال مبارزه،ح ـ ک ـ پ حملات شدیدی رامتحمل شدوگسترش یافت،این بهیچ ـ وجه کارآسانی نبوده است. انقلاب در پرویش می رودوبهمراه خود. انقلاب جهانی رابه پیش میراند. انقلابی که خردجزئی ازآن بوده ودرخدمت آنست مناطق پایگاهی انقلاب پرو،پایگاههای انقلاب جهانی اندویرچمهای سرخ برـ افراشته دراینجا،فراخوانی برای تمامی مشتاقان انقلاب است. ■

جمعیت :
۱۸ میلیون
لیما/کالائو ـ ۵ میلیون
۴۹٪کوچراودیگر سرخپوستان
۲۳٪ مستیزو
۱۲٪اروپائی
۶٪ آفریقائی
عمر متوسط:
۵۸ سال ـ متوسط ملی
۴۹ سال ـ متوسط روستائی
۴۵ سال ـ متوسط آیاکوچو
تقریبایک سوم کودکانی که درآیاکوچومتولدمی شوندپیش ازرسیدن به یکسالگی می میرند.
درآمدسرانه :
۱۱۰۰ دلاربرای هرنفربه نسبت درآمدناخالص ملی برجمعیت
۱۰۰ دلاربرای هرنفردرآیاکوچو
باحداقل حقوق ۱۹۸۳ تنهامی توان یک دوم حداقل مایحتاج غذائی بخورونمیریک خانواده ۵ نفری راتأمین کرد.
باحداکثرحقوق ۱۹۸۳ می توان ۸۰٪ آن مقدارغذائی راتهیه نمود.
بیکساری :
درمناطق شهری تا۴۰٪
آماری ازبیکاری درروستاوجودندارد
۲۰٪ جمعیت فعال اقتصادی دراشتغال کامل می باشد.
مشاغل:
آماربرای ۱۹۸۰ انتشارنیافته. آمار۱۹۷۰ برای حرفه هااست. آمار ۱۹۷۲ (بعدازاصلاحات ارضی) برای مالکیتهای ارضی است.
۴۵٪ جمعیت فعال اقتصادی درگیرکارکشاورزی (یامامیگیری ـ بطور اندك) می باشند.
۷۷٪ صاحب کمترازه۵ هکتارزمین می باشند.
۲۴/۴٪ صاحب کمترازیك هکتارزمین هستند.
۱۷٪ ۵ تا۲۰ هکتار(دهقانان میانه حال)
۴٪ ۲۰ ـ ۱۰۰ هکتار(عمدتاًکشاورزی سرمایه داری)
۲٪ بیش از۱۰۰ هکتار(این مایملکهابیش از۵۴٪ زمینهای قابل کشت راشامل می شودوبزرگ مالکی سنتی،مؤسات وسیع گله چرانی و مزارع ساحلی کاپیتالیستی رانیزدربرمی گیرد.)
۱۴٪ جمعیت فعال اقتصادی دراستخدام بخش تولید صنعتی می باشند که ازآنها
۲۵٪ درکارخانه ها
اکثرادرکارگاههای کوچك که کمترازه۵ نفرکارگردارندو
۸۵٪ درکارگاههایی که کمتراز۵۰ نفرکارگردارند.
(آماری برای عده قابل ملاحظه ای ازپرولتاریای کشاورزی کـــه در استخدام مزارع مدرن می باشند،منظورنگردیده است)

سرمایه گذاری خارجی:
۴۸٪ آمریکا
۱۲٪سوئیس
۹٪ پاناما
۴٪ ایتالیا
۴٪ انگلیس
اسلحه های دولتی:
۲۵۰ تانك ۵۴ T و۵۵ T روسی
۱۷۰ تانك متوسط فرانسوی ـ آمریکائی
۴۲ هلیکوپتر۱۸ M روسی وهلیکوپترهای سبك آمریکائی وانگلیسی
۳۲ جنگنده سوخوی روسی
۲۴ جنگنده میراژفرانسوی
۶ زیردریائی آلمان غربی
۲ کشتی موشکبرایتالیائی (باموشکهای فرانسوی)
۱۶۰ مشاورنظامی شوروی
گزارش علنی ازتعدادمشاوران آمریکائی واسرائیلی داده نشده، اگرچه وجودآنهارامنابع زیادی گزارش کرده اند،ازجمله مجلـــه مزدورنیمه رسمی آمریکابه نام ســـربازشانس



مائوتسه دون:

گفتگو با هیئت نمایندگی نظامی آلبانی*

زمانی،دریك راهپیمائی ۷۰۰۰ نفری بسال ۱۹۶۲ گفتم:"درمبارزه میان مارکسیسم - لنینیسم ورویزیونیسم هنوزطرفین غالب ومغلوب معین نشده اند،امکان بسیاری وجوددارد که رویزیونیسم پیروزشده ومامغلوب شویم.ماامکان شکست راجهت هشیارنمودن مردم به کار بردیم،وبه این نتیجه رسیده ایم که این مسئله برای ارتقای آمادگی وهشیاری ماعلیه رویزیونیسم وهمچنین جلوگیری ومخالفت باآن بسیارسودمنداست....."درحقیقت،مبارزه بین دوطبقه ودوخط دردرون حزب کمونیست همیشه وجودداشته است.هیچکس نمی تواندمنکر آن گردد،البته مانیزاگرماتریالیست باشیم نبایدآنراانکارنمائیم.اززمان آن راهپیمائی،

* این سخنرانی دراول ماه مه ۱۹۶۷ ،توسط مائودراوج انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری،بهنگام دیدارباهیئت نظامی آلبانی صورت گرفت.این اولین بارمی باشدکه سخنرانی فوق درخارج ازچین بطوروسیع انتشارمی یابد.این سخنرانی بهنگام انقلاب فرهنگی دریك نشریه غیر رسمی گاردسرخ به چاپ رسید.عبارات داخل پرانتزبجزآنهائیکه کلمهٔ ویراستاردرآنها آورده شده همه ازمتن اصلی است ودرزمان ایرادآن هنوزلین پیائومعاون صدرحزب ،بعنوان یك ضدانقلابی افشأنشده بود.

مبارزه بین دوطبقه دردرون حزب ماخودرابه اشکال ظاهراً"چپ"اماماهیتاً راست وهمچنین نقطه مقابل این خط،آشکارنموده است،درانکاروجودمبارزه طبقاتی ودرمقابل تأکیدبر وجودآن،درسازش باسیاستهای پرولتری ودرمقابل تأکیدبراین سیاستهاوغیره. این امر در اسنادمربوطه،که پیش ازآن راهپیمائی منتشرشد،موردبحث واقع شده بود.

امروزهیئت نظامی آلبانی به اینجاآمده است تاانقلاب کبیرفرهنگی ملت مارا درک نماید. بگذاریدقبل ازهرچیزازشیوه برخوردخودنسبت باین مسئله صحبت کنم.

انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری چین اززمستان 1965 باانتقادرفیق یائو - ون - یوان از هسای یسوازاداره اخسراج شسد - شروع گردید. درآن زمان برخی از بخشها و محلات کشورمابه تسلط رویزیونیسم درآمده بود. اینهاجای پایشان راچنان محکم کرده بودندکه باین آسانی هانمیشدازشرشان خلاص گشت. من درآن هنگام به رفیق چیانگ چینگ پیشنهادنمودم که چندمقاله برای به نقدکشیدن هسای یسوازاداره اخسراج شسد تهیه کنم. ولی به انجام رساندن این امردراینجا،دراین شهربزرگ سرخ،امکان پذیرنبودوبرای انجا آن چاره ای وجودنداشت مگررفتن به شانگهای. بالاخره مقاله نوشته شد،من آنراسه بسار خواندم وآن رااساساً درست یافتم،بنابراین ازرفیق چیانگ چینگ خواستم که آنرابرای چاپ آماده کند. پیشنهادکردم که به بعضی ازرفقای رهبری کمیته مرکزی اجازه خوانسدن مقاله داده شود،امارفیق چیانگ چینگ پیشنهادکرد:"مقاله میتواندهمانطورکه هست چساپ شودوفکرنمیکنم احتیاجی باشدکه رفیق(چو)ئن-لای وکانگ شنگ آنرابخوانند". (رفیسق لین پیائو حرف مائوراقطع کرده میگوید:عده ای می گویندکه رفیق مائوتسه دون ازیسک جناح برای مبارزه علیه جناح دیگراستفاده کرد،امااکنون تمامی رفقای رهبریت مرکسزی درمیان توده های انقلابی دارای اعتباروقدرومنزلت می باشند. آنهاازقبل توسط صدرمائو درموردانقلاب کبیرفرهنگی ،آشنائی وآگاهی پیداکرده وبدین جهت مرتکب اشتباه نشدند. من فکرمیکنم انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری خودآزمونیست که نیازبه آزمودن ندارد،هسر کس به دقت ازمارکسیسم - لنینیسم‌واندیشه مائوتسه دون پیروی کند،یک انقلابی پرولتری است. بدین خاطرمن همیشه گفته ام که اندیشه مائوتسه دون می بایداعمال گردد،چه زمانی که آن رامی فهمیم وچه هنگامیکه موقتاً ازدرکش عاجزمانده ایم) بعدازانکه مقاله یائسو-ون-یوآن به چاپ رسیدبیشتر روزنامه های کشورآن راانتشاردادند،امامقاله درپکن وهسو-نان چاپ نگردید. سپس من پیشنهادکردم که یک جزوه بیرون داده شود،اماآنهم موردمخالفت واقع شد.

مقاله یائوون - یوآن تنهاعلامتی برای انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری بود. نتیجتاً در کمیته مرکزی من به صدوربخشنامه 16 ماه مه تمایل داشتم. زیرادشمن بویژه حساس بودوما میدانستیم همینکه که دراینجاعلامتی داده شود،اودست به عمل خواهدزد. البته مانیزملزم به دست بکارشدن بودیم. بخشنامه فوق خودبطوردقیق مسئله خط ودوخط رامطرح ساخته بسود. درآن زمان اکثریت به رأی ونظرمن روی موافق نشان نمیدادومن برای مدتی تنهاماندم . آنهاگفتندکه دیدگاه های من کهنه شده اندوبنابراین مجبورگشتم نظرات خودرابرای بحث به یازدهمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی ارائه دهم. بعدازمقداری بحث موفق شدم تأئیسد

کمی بیش ازیک دوم رفقارابگیرم. هنوزافرادزیادی بودندکه بامن توافق نداشتندازجملسه لی چینگ چوان ولیولان تائو. رفیق(چن)پوتارفت که باآنهاصحبت کندوآنهاگفتند:"مائسو قادرنبودنظرخودرادرپکن به پیش ببرد،وبعدازبازگشت نیزهنوزقادربه پیشبردنظراتسش نیست". بهرجهت من چاره ای نداشتم جزآنکه امتحان بعدی رابه پراتیک واگذارکنم.

بعدازیازدهمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی امرانتقادازخط ارتجاعی بورژوائی که طی ماههای اکتبر،نوامبرودسامبر1966 غالب گشته بود،موردتأکیدقرارگرفت. بالنتیجه،تضساد درونی حزب درمعرض دیدعموم واقع شد. دراینجاعلاقمندم مسئله دیگری رامتذکرشوم، در پروسه انتقادازخط ارتجاعی ،بخش وسیعی ازتوده های کارگر،دهقان وکادرهای استخوانسدار حزب وانجمن جوانان اغفال شدند. ماکه این مشکل رادرک کرده بودیم،درارتباط بارفقای

فریب خورده چکارمیتوانستیم بکنیم؟من همیشه این احساس راداشته ام که توده های وسیع کارگران،دهقانان وسربازان خوب هستند،اکثریت قریب باتفاق اعضای حزب وانجمن ها خوبند،آنهادرتمامی مراحل انقلاب پرولتری نیروی اصلی بوده اند.مسلماً انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری ازاین قاعده مستثنی نیست.

ازآنجائی که توده های وسیع کارگرودهقان درگیرکارواقعیند،طبیعتاً ازشرایط رده - های بالااطلاعات چندانی ندارند.بعلاوه تعدادبیشماری ازکادرهای استخواندارحزب وانجمن جوانان صمیمانه خودراوقف حزب کرده وعشق پایان ناپذیری به کادرهادارند.واین د ر حالی است که"دولتمردان رهروراه سرمایه داری"پرچم سرخ رابرای مقابله باپرچم سرخ علم کرده اند.بهمین دلیل بودکه توده هاوکادرهای موردبحث چنان اغفال شدندکه برای مدتی نسبتاً طولانی نتوانستندخودرااز شرتوهمات خویش رهاسازند،ولی پشت تمام این مسائل عواملی تاریخی موجودبود.مادامی که فریب خوردگان خودرااصلاح میکردند،مسئله ای نبوداهمینکه جنبش تکامل یافت،آنهادوباره تبدیل به نیروی اصلی شدند."توفان ژانویه" توسط کارگران براه انداخته شدواین درموردانقلاب دمکراتیك وانقلاب کبیرفرهنگی پرولتری نیزصدق می کند.جنبش"چهارم مه"توسط روشنفکران آغازگشت.آنهادراین زمینه دورنگری وهشیاری خودرابه نمایش گذاشتند.بااینحال مامی بایدمتکی به صاحبان دوران یعنی کارگران،دهقانان وسربازان باشیم،اینان نیروی اصلی درپیشبردتمام وکمال انقلابا- تی تعمیق یابنده همچون لشگرکشی شمال وراهپیمائی طولانی میباشند.درواقع کارگران، دهقانان وسربازان یعنی همان کارگران ودهقانان،چراکه سربازان تنهاکارگران ودهقا- نانی هستندکه یونیفورم نظامی پوشیده اند.باوجوداینکه ابتداروشنفکران وتوده های وسیع جوانان دانشجوانتقادازخط ارتجاعی بورژوائی راآغازکردند،معهذاهنگام بقدرت رسیدن "توفان ژانویه"،صاحبان دوران،توده های وسیع کارگران ،دهقانان وسربازان بودندکه بمثابه نیروی اصلی انقلاب راتابآخربه انجام رساندند.روشنفکران همیشه دراصلاح ودگر- گون کردن درك وآگاهی خودازامورسریع بوده اند،امابخاطرمحدودیتهای قوه درکشان وبه علت دارانبودن کارآکترکامل انقلابی برخوردروشنفکران گاهی اوقات اپورتونیستی است.

ازنقطه نظرسیاست واستراتژی انقلاب فرهنگی رامیتوان عموماً بچهارمرحله تقسیم نمود.اززمان چاپ مقاله رفیق یائوون - یوآن تایازدهمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی رامی توان اولین مرحله خواند.این مرحله عمدتاً دوره بسیج بود.ازیازدهمین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی تا"توفان ژانویه"رامی توان به عنوان مرحله دوم درنظرگرفت.سومین مرحله شامل "جوهر،خودسازی،خیانت به دیکتاتوری پرولتاریاست"و"میهن پرستی یاخیانت ملی؟" از (چی پن - یو)میباشد.دوران پس ازآن رامیتوان مرحله چهارم بحساب آورد.

درطول مراحل سوم وچهارم مسئله کسب قدرت دردرجه اول اهمیت قرارداشت.در مرحله چهارم مسئله گرفتن قدرت بطورایدئولوژیکی ازرویزیونیسم وبورژوازی مطرح بود، نتیجتاً این مرحله ای قطعی درنبردتعیین کننده میان دوطبقه،دوراه ودوخط بوده وزمینه مشخص واصلی کل جنبش رادربرمی گرفت.بعداز"توفان ژانویه"کمیته مرکزی مکرراً به مسئله اتحادبزرگ پرداخت،ولی این کارثمری نداد.بعدازمدتی روشن شدکه این تمایل ذهنی باقوانین‌عینی شدمبارزطبقاتی‌همخوانی ندارد.زیراهرطبقه وقدرت سیاسی می خواست لجوجانه اعمال حاکمیت نماید.ایدئولوژیهای بورژوائی وخرده بورژوائی ناگهان همانند سیلی روان شدند.تااتحادبزرگ رادرمعرض تلاشی قراردهند.برپائی اتحادبزرگ امکان نداشت وحتی اگرچنین میشد،نهایتاً ازهم می گسیخت.درنتیجه برخوردکنونی کمیته مرکزی تنهاترویج این امراست ونه بعمل درآوردن آن.غیرممکن است کسی بتواندباکشیدن جوانه ها،رشدشان راتسریع کند.قانون مبارزه طبقاتی نمیتواندبوسیله اراده ذهنی کسی تغییر یابد.دراین خصوص نمونه های بسیاری میتوان برشمرد.درکنگره کارگران،کنگره دهقانان‌و کنگره کاردسرخ شهرداری × بنظرمی رسد،به استثنای کنگره دهقانان،کنگره های کارد سرخ وکارگران مشاجرات بسیاری راشاهدبوده اند.من فکرمیکنم کمیته انقلابی شهرداری

× دوباره بایدسازماندهی شود.

من درابتداتمایل به تربیت عده ای جانشین ازمیان روشنفکران راداشتم،امادرحال حاضراین امرغیرعملی بنظرمیرسد.بنظرم میرسدکه جهانبینی روشنفکران ازجمله آن روشن فکران جوانی که هنوزبه آموختن درمدارس مشغولندوآنان که درداخل وخارج حزب قرار دارند،هنوزاساساًبورژوائی است.زیرادرمدت بیش ازده سالی که ازآزادی میگذرد،عرصه های فرهنگی وآموزشی درتسلط رویزیونیسم بوده وبنابراین ایدئولوژی بورژوائی تامغز استخوانشان نفوذکرده است.بنابراین درطول مرحله قطعی مبارزه میان دوطبقه،دوراه و دوخط،روشنفکران انقلابیبایدبادقتجهانبینیخودراازنوبسازنددرغیراینصورت آنهابرخلاف مسیرانقلاب حرکت خواهندنمود.اکنون میل دارم ازشماسئوالی کنم:بنظرشماهدف انقلاب کبیرفرهنگی چیست؟(یکنفربه سرعت جواب میدهد:هدف آن مبارزه باصاحب قدرتان حزبیست که راه سرمایه داری رادرپیش میگیرند) مبارزه باصاحبان قدرتی که راه سرمایه داری رادرپیش میگیرندوظیفه اصلی است،امابهیچوجه هدف آن نیست.هدف،حل مشکل جهانبینی است.مسئله ریشه کن کردن رویزیونیسم مطرح است.

کمیته مرکزی مکرراًتأکیدکرده که توده هامیبایست خودراآموزش داده وخودراآزاد نمایند.بدین خاطرکه نمیتوان جهانبینی رابه آنان تحمیل کرد.برای دگرگون کردن ایدئولوژی لازم است عوامل خارجی ازطریق عوامل درونی عمل نمایند،باتوجه باینکه دومی عمده می باشد.اگرجهانبینی دگرگون نشودچطورمیتوان گفت که انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری،یك پیروزی است؟اگرجهانبینی تغییرنیابد،مثلاً۲۰۰۰ صاحب قدرت رهروراه سرمایه داری دراین انقلاب فرهنگی،میتوانندد رزمانی دیگربه ۴۰۰۰ نفربالغ گردند.مابرای این انقلاب کبیرفرهنگی بهای بسیاری راپرداخته ایم.واگرچه مسئله مبارزه بین دوطبقه ودوراه بایك،دو،سه یاچهارانقلاب کبیرفرهنگی حل نمیشود،کماکان این انقلاب کبیر فرهنگی بایدامورراحداقل برای ده سال تحکیم نماید.درطول یك قرن حداکثرمیتوان دو یاسه باربه چنین انقلابی دامن زد.درنتیجه مابرای بالابردن توانائی خویش درمقابله و مخالفت بارویزیونیسم درهرزمان بایدتوجه خودرابه نابودکردن ریشه های رویزیونیسم معطوف کنیم.

دراینجاعلاقمندم سئوال دیگری رامطرح کنم:این صاحبان قدرتی که راه سرمایه ـ داری رادرپیش گرفته اند،چه کسانی هستند؟(هیچیك ازحضارپاسخی نمی دهد)این باصطلاح صاحبان قدرتی که راه سرمایه داری رادرپیش گرفته اند،آن صاحبان قدرتی هستندکه راه سرمایه داری رادرپیش گرفته اندامنظورم این است که درزمان انقلاب دمکراتیك این عده فعالانه درمخالفت باسه کوه بزرگ(امپریالیسم،فئودالیسم وسرمایه داری بوروکراتیك ـ ویراستار) ایستادند،اماوقتی سراسرکشورآزادگردیدآنهااشتیاق چندانی برای مقابله بابورژوازی نشان ندادند.باوجودآنکه،اینان بعدازآزادی کشورفعالانه دربراندازی مستبدین محلی وتقسیم زمینهاشرکت کردند،امازمانی که نوبت باجرای کلکتیویزه کردن کشاورزی رسید،دراین عرصه هم اشتیاقی نشان ندادند.آیاکسی که راه سوسیالیستی را درپیش نگرفته وهم اکنون درقدرت قراردارد،همان کسی نیست که صاحب قدرت بوده و وراه سرمایه داری راطی میکندابگذاریدبگویم که این "کادرهای کهنه کار" هستندکه"با "مشکلات جدیدروبرومیباشند!"

بااینحال آن کسانی که جهانبینی پرولتری دارندراه سرمایه داری رادنبال خواهند (نخواهندـ ویراستار) نمود.بدین معنی که بورژوازی خواهان تغییرجهان برمبنای جهان ـ بینی بورژوائی است،درحالیکه پرولتاریامیخواهددنیارامطابق جهانبینی پرولتری دگرگون نماید.عده ای هستندکه درجریان انقلاب کبیرفرهنگی،درزمینه جهت گیری وخط،اشتباهاتی مرتکب شده اند،دراین خصوص گفته میشودکه این موردی از"رویاروئی کادرهای کهنه کاربامشکلات جدید"است.اماواقعیت ارتکاب اشتباه ازجانب شمابه مانشان میدهد که شما،کادرهای کهنه کارکاملاًموفق به نوسازی جهانبینی خودنگشته اید.ازاین به بعد،کادرهای کهنه کاروقدیمی بایدبامشکلات تازه بیشتری روبروشوند.برای اطمینان باینکه شما نهایتاًراه سوسیالیسم رابرمیگزینید،لازم است که ازلحاظ ایدئولوژیکی یك دگرگونی

اساسی وانقلابی پرولتری راپذیراشوید. بگذاریدازشماسئوالی کنم،چگونه می توان عملاً از سوسیالیسم بسوی کمونیسم حرکت کرد؟این یك واقعه عظیم برای کشوروهمینطورجهان خواهدبود.

من معتقدم که روحیه انقلابی ژنرالهای انقلابی جوان بسیارقویست واین امربسیار عالیست. امامبادا امروزپابه صحنه گذارید،چه دراینصورت فردابالگدبه بیرون پرتابتان خواهندکرد. این حرفهاکه ازدهان شخص معاون نخست وزیرتراوش کرده،کلام ناجوریست. تاآنجاکه به ژنرالهای انقلابی جوان مربوط میشود،مسئله تعلیم وپرورش آنهامطرح است. درزمانیکه آنهاخطاهای معینی رامرتکب شده اند،استفاده ازچنین کلماتی تنهاروحیه آنهارا افسرده ودلمرده خواهدکرد. بعضیهامی گویندانتخابات بسیارخوب ودمکراتیك میباشند. تاآنجائیکه به من مربوط میشود،انتخابات صرفاً یك کلمه خیالی است،و(من ـ ویر استار) احساس نمیکنم که انتخابی اصیل وحقیقی وجودداشته باشد. من ازطرف بخش پکن بعنوان نماینده برای کنگره ملی خلق انتخاب شده ام،ولی چندنفرازمردم پکن واقعاً مرا درك میکردند؟فکرمیکنم که نخست وزیری چوئن لای انتصابی ازسوی کمیته مرکزی بود. دیگران میگویندکه چین عمیقاً صلح دوست می باشد،امامن عمقی دراین دوستی نمیبینم. به نظرمن چینی هامبارزند.

دررابطه باکادرهابایداین اعتقادرابوجودآوریم که ۹۵ درصدیابیشترآنهاخوب یا نسبتاً خوب میباشند،ومانبایدهرگزازاین دیدگاه طبقاتی جداشویم!دررابطه باکادرهای رهبری که انقلابی هستندیامیخواهندانقلابی باشندبایدازآنهاحمایت کرد،بیدرنگ وشجاعانه ازآنهاحمایت کرده وآنهارا ازاشتباه وخطابیرون آورد. حتی اگرآنهاراه سرمایه ـ داری رادرپیش گرفته اند،بایدبآنهااجازه دهیم که پس ازیك آموزش درازمدت وبعد از آنکه اشتباهات آنهاتصحیح وبرطرف گردید،دست به انقلاب بزنند. افرادواقعاً بدزیاد نیستند. درمیان توده هاآنهاحداکثر ۵ درصد راتشکیل میدهندودردرون حزب وانجمن آنها بیشترازیك تادودرصدنمی باشند،تنهامشتی صاحب قدرت هستندکه لجوجانه راه سرمایه ـ داری رابرمیگزینند. همین یك مشت صاحب قدرت که راه سرمایه داری رادرپیش گرفته اند،هدف اصلی حمله میباشند،زیرانفوذوزهرخائنانه آنهابسیارعمیق ومؤثراست. بدین ـ ترتیب این وظیفه اصلی انقلاب کبیرفرهنگی است.

عناصرشریرمیان توده هاحداکثر ۵٪ راتشکیل میدهندکه پراکنده بوده قدرت زیادی ندارند. اگراین ۵٪ یعنی ۳۵ میلیون نفربایکدیگرمتحدشده،ارتشی راعلیه ماسازمان دهند دراینصورت این مشکلی خواهدبودکه توجه جدی طلب میکند. اماازآنجاکه آنهادراماکن مختلف پخش شده وقدرتی ندارندنمی توانندهدف عمده انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری ـ باشند. هرچندماموظفیم هشیاری خودرا،بخصوص دراین مرحله قطعی مبارزه ،بالابرده از خرابکاری این عناصرشریرجلوگیری کنیم. بنابراین اتحادبزرگ دوپایه واصل دارد:یکی نابودکردن منافع شخصی وتشویق فداکاری درراه منافع عموم است،ودیگری ضرورت وجود یك مبارزه می باشد. بدون مبارزه اتحادبزرگ مؤثرنخواهدبود.

چهارمین مرحله انقلاب کبیرفرهنگی مرحله قطعی مبارزه بین دوطبقه،دوراه ودوخط می باشد. بدین جهت برای ترتیب دادن انتقادتوده ای،زمان نسبتاً طولانی تری لازم است این موضوع هنوزموردبحث گروه انقلاب فرهنگی کمیته مرکزی است. برخی فکرمی کنندکه پایان امسال برای این کارزمان مناسبی است وعده ای دیگرمعتقدندماه آینده مناسبتر خواهدبود. بااین وجود،زمان می بایدبامبارزه طبقاتی مطابقت وهمخوانی داشته باشد. ■

سانتو دومینگو

دو روز قیام توده‌ای



۲۳ و ۲۴ آوریل ۸۴، انفجاری توده‌ای جمهوری دمینیکن را لرزاند.

بقلم ویلبرتو ونتورا*

"در دوران انقلاب، میلیونها و دهها میلیون تن از مردم در هرهفته بیش از یکسال زندگی عادی و خواب آلود چیز میاموزند. زیرا هنگامیکه تحول ناگهانی و شدید در زندگی یك ملت روی میدهد، با وضوح خاصی معلوم میگردد که هریك از طبقات این ملت چه هدفی را تعقیب میکنند، چه نیروئی دارد و با چه وسائلی عمل مینماید."

لنین، "درسهای انقلاب"

در ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۸۴ زلزله‌ای اجتماعی جمهوری دمینیکن را تکان داد. این زلزله اجتماعی در روزی بیاد ماندنی از تاریخ انقلاب خلق دمینیکن، در چهاردهمین سال شروع جنگ داخلی، جنگ میهن پرستانه‌ای که ما از آوریل ۱۹۶۵، بعد از سرنگونی حکومت یانکیها در آن زمان ــ گروه فاشیستی سه نفره (Triumvirate) به سرداری رونالد رید کابرال (Donald Reid Cobral)، ــ بمدت سه ماه علیه نیروهای اعزامی توسط امپریالیسم یانکی دامن زدیم، اتفاق افتاد. ۴۲ هزار نفنگدار دریائی برای برقراری "نظم" و "دمکراسی" بخاك ما تجاوز کردند. برای نجات همان دمکراسی کشتارگرانه و جنایتکارانه نوع امریکائی که امپریالیستها با قتل عام و تابع کردن مردم جهان به ظلم، چپاول و استثمار بیرحمانه، از طریق آن رشد کرده‌اند.

ولی فرق بزرگی است بین وقایع ۱۹۶۵ و وقایع ۱۹۸۴. در ۱۹۶۵ شورش نظامی که امپریالیسم یانکی نتوانست بموقع آنرا کنترل کند، منجر به طغیان توده‌ای شد. در آن زمان عناصر هوادار قانون اساسی در نیروهای مسلح تعداد خود را در

* ویلبرتو ونتورا رهبر اتحادیه کمونیستی انقلابی است.

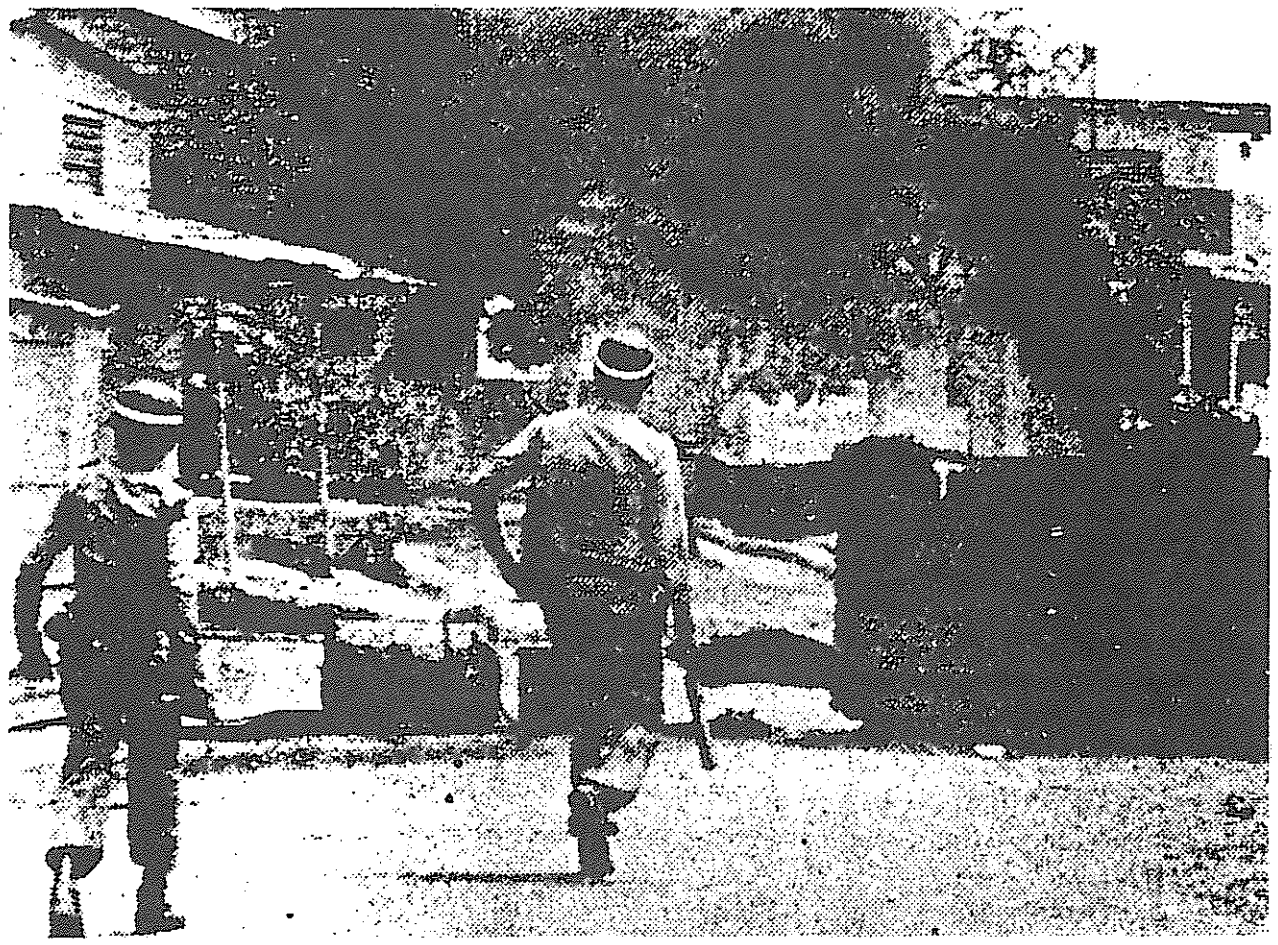

مقایسه با آنان که بیشتر به امپریالیسم آمریکا وابسته بودند، چنان در اقلیت یافتند، که حزب انقلابی دمینیکن "ح ا د" (PRD) ـ حزب بورژوازی ملی درگیر در جنبش با ـ صطلاح مشروطه خواهی، مجبور شد از مردم بخواهد که به پشتیبانی از نیروهای مشروطه خواه که مشغول جنگ با نیروهای پشتیبان رونالد رید بودند به خیابانهای سان دومینگو بریزند.

در ۱۹۶۵ "ح ا د" تا درجه ای رنگ ضد امپریالیستی داشت. ولی پس از مقاومت کوتاهی در مقابل نیروهای امپریالیستی با امضاء با ـ صطلاح "قرارداد رسمی" که جنگ ضد امپریالیستی را پایان داد، انقلاب را به بانکی ها فروخت. امضاء این پیمان در سفارت یانکی ها در سان ـ دومینگو انجام گرفت و این تاکیدی بود بر این واقعیت که بورژوازی ملی خود را به اغوش آمریکا انداخته بود.

وقایع در آوریل ۱۹۸۴ بگونه ـ ای دیگر اتفاق افتاد: هزاران هزار نفر بدون اطلاع قبلی با حمله به بانکها، وسائل نقلیه متعلق به دولت وبنگاههای عظیم امپریالیستی، داغان کردن سوپر مارکتها و بازارهای مواد غذائی متعلق به وزارتخانه سرمایه ـ داری تثبیت قیمتها، اتش زدن دفاتر حزب حاکم، داروخانه‌ها و هرچه که بنظر میامد متعلق به امپریالیستها و بورژوازی وطنی باشد، به خیابانها ریختند. همزمان توده‌های مردم سنگر ساختند و خشمگینانه جلوی نیروهای مسلح ارتجاعی، که دولت سوسیال ـ دمکرات سریعا فراخوانده بود تا هرکه را سر راهشان قرار دارد نابود کنند، را گرفتند. محرک بروز طغیان توده ـ های مردم دمینیکن معمول داشتن اقداماتی بود که در خفا مورد توافق صندوق بین المللی پول (IMF) و دولت دمینیکن قرار گرفته و باعث بالا رفتن شدید قیمت مایحتاج اولیه مثل برنج، نان، شیر و غیره و همچنین

دارو شده بود. از آنجاکه امپریالیسم یانکی در صدد محکمتر بستن ما در قید استعمار نو میباشد، کشور حتی عیان تر به دست امپریالیستهای حریص یانکی و به وابستگی سپرده شده است.

قیام توده ای در محله کاپوتیلو (Capotillo) با آتش زدن لاستیک ها و یک اتوبوس نقلیه عمومی آغاز شد و سریعا به سرتاسر کشور دامن کشید. علیرغم اینکه نیروهای نظامی کلیه سلاحها را از زرادخانه بیرون کشیدند، خود را در دام توده هایی یافتند که در پی بدست آوردن سلاح برای از میدان بدر بردن ارتش بودند و حتی به مقرهای پلیس در تمام کشور یورش بردند. هرگز قبلا یک چنین برآمد توده ای سرتاسری وجود نداشته. توده ها به املاک مالکان بزرگ حمله کردند، کشتزارها را آتش زدند و برای دور نگهداشتن نیروهای ارتجاعی از مزارع و شهرها، در هر جاده بزرگ راه سنگر ساختند.

علیرغم این واقعیت که قیام ۲۳ و ۲۴ اوریل توسط نیروهای دولتی و امپریالیسم ـ مستشاران نظامی یانکی شخصا ارتش را علیه مردم، برای کشتن بی تردید رهبری می کردند ـ در هم شکسته شد، سیستم سرمایه داری از پایه لرزید و پتانسیل مبارزاتی مردم و عزم آنان، برای پایان دادن به غارتگری امپریالیسم یانکی که توده های وسیع کشورمان در معرض آن قرار دارند را نمایان کرد.

برای اتحادیه کمونیستها انقلابی (UCR) وقایع اوریل ۱۹۸۴ در جمهوری دمینیکن اهمیت تاریخی بی سابقه ای در مبارزه طبقاتی در جامعه دارد چرا که این تبارز هماهنگ تمامی مردم علیه حکومت و امپریالیسم، اگر چه خود بخودی، نمونه ای است از پتانسیل عظیم انقلابی مردمی که می کوشد خود را از قیود ظالمانه سرمایه بین المللی برهاند، و ضمنا این وقایع توده های خلق را به درک روشن اینکه تنها راه نجات از ظلم و استثمار امپریالیستی همان مبارزه قهر آمیز توده هاست هدایت کرده است.

امپریالیسم یانکی

امپریالیسم یانکی منبع تمام مصیبتهائی است که ما دمینیکنی ها بآن دچاریم. از زمانیکه یانکیها تسلط خود را بر جمهوری دمینیکن تحکیم کردند اکثریت عظیمی از رفتار وحشیانه قدرتمندان رنج برده اند. امپریالیسم یانکی، همراه با نوکران کاسه لیس بومیش ثروت مارا غارت کرده اند، ولی در ضمن امپریالیسم ناچار بوده است که با مردمی که مبارزه متهورانه ای علیه سلطه اش پیش می برند در نزاع باشد. در ۱۹۳۰ امپریالیسم یانکی قادر شد به تشکیل یک طبقه حاکمه در کشور ما بر پایه استبداد رافائل تروخیلوی (Rafael Trujillo) منفور دست بزند. دولتی که امپریالیستها بتوسط گارد ملی رسوائی که برای جایگزینی تفنگداران آمریکائی که کشور را از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۴ اشغال کرده بودند بوجود آمد، بر ما تحمیل کردند. در طول حکومت جابرانه تروجیلو، یانکیها به توسعه رشته‌هائی از اقتصاد که بسر براوردن طبقه حاکمه امروزی پا می داد شروع کردند. تحت سرکردگی سرمایه آمریکائی و در ارتباط با افزایش آن، تمرکزی از این نیروهای قدرتمند اقتصادی سرمایه داران صنعتی، وارد و صادر کنندگان، مالکان و بوروکراسی دولتی وجود داشت. این بخشها، نوکر امپریالیسم شدند تا سرمایه امریکائی را افزایش دهند و بیشرمانه برای یانکیها امتیازاتی همراه با معافیت جهت غارت ثروت ما قائل شده و خود صاحبان و اربابان جامعه دمینیکن شدند.

ولی همراه با توسعه امپریالیسم در کشورمان، پرولتاریا هم که براستی انقلابی ترین جامعه نوین است، همراه با دیگر اقشار تحت ستم رشد یافته است که پیوسته علیه یوغ امپریالیسم مبارزه می کنند. گذشته از این، در جمهوری دمینیکن دهقانان که سنتا زیر سلطه مالکین بزرگ و رسواترین سیاستمداران عوامفریب بورژوازی رنج برده اند، نقش بغایت انقلابی بازی می کنند.

این طبقات در یک مبارزه خونین دائم در مقابل یکدیگر ایستاده اند. این مبارزه نیروی محرک جامعه دمینیکن است. آنهائی که طبقه حاکمه را تشکیل می دهند به هزاران حیله برای ادامه حکومت خود متوسل می شوند، درحالیکه مردم ستمدیده برای سرنگونی این طبقه دارا که با استثمار انسان از انسان مبدل به خدایان قدرتمند کمند و چاقو شده اند، طبقه ای که مردم را در هر کجا که به حق علیه حکومت خونین و استثمار بیرحمانه ستمگران قیام کنند را قتل عام می کند، مبارزه می کنند.

این دقیقا آن چیزی است که در آوریل ۱۹۸۴ اتفاق افتاد: توده های مردم دمینیکن علیه حکومت فقر، گرسنگی بیکاری اختناق، ظلم و استثمار که امپریالیسم یانکی بر ما تحمیل کرده شورید ند؛ هر چند که این قیام فاقد رهبری مارکسیست ـ لنینیستی بود که بتواند آنرا به یک انقلاب مبدل کند. نیروی ستمدیدگان بهم آمیخت وبشکل یک آتشفشان عظیم انسانی هر چه سر راهش بود از میان برداشت هر چه را که بوی گند مالکیت خصوصی می داد. اینست انچه که دولت بر آن است "غارتگری" توسط "توطئه‌گران علیه نظم موجود" نهاد. توده های مردم در واقع علیه مالکین، علیه آنها که موجب رنجشان بوده اند دست بکار شدند، خشمگینانه خواهان اسلحه بودند تا یکبار برای همیشه دولت بورژوا دمکرات ـ که مانند هرحکومت فاشیستی ـ امروزه حافظ منافع امپریالیسم از طریق قتل عام مردم دمینیکن است را از میان بردارند.

اهمیت این وقایع برای جنبش انقلابی دمینیکن در این حقیقت نهفته است که این تقابل بین توده ها و نیروهای ارتجاعی به سراسر کشور کشیده شد و اینکه نیروهای سرکوبگر، عاجز از فرونشاندن طغیان توده ها، ناچار شدند برای خفه کردن خشم بی امان مردم علیه امپریالیسم و نوکران بومی اش به گروههای اپورتونیست و رویزیونیست در جبهه باصطلاح چپ دمینیکن (F.I.D.) متوسل شوند.

شکست دموکراسی بورژوایی

از آغاز بنیان گزاری جمهوری در ۱۸۴۴، تاریخ کشورما با رژیم های ستمگر، دیکتاتوری های فاشیست که مبارزه توده ها را بدون درنگ خفه کرده اند تا خود را برای سالیان سال در قدرت نگهدارند مشخص شده است. این درست در مورد حکومت جابرانه تروخیلو ـ از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۱ ـ و اخیرا دیکتاتوری بالاگوئر (Balaguer) که تحت یک حکومت نظامی دائم که به تثبیت حاکمیت امپریالیسم و غرق کردن جنبش انقلابی در خون انجامید و انقلابیون را کشتار کرد صدق می کند. رژیم بالاگوئر از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ بر

سر کار بود و یك حکومت بورژوا دمکراتیك تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات جایگزین آن شد ۰

بالاگوئر، مرید تروخیلو، سیاست ضد شوروی امپریالیسم امریکا را کامل اجرا کرد، قدرت یانکیها را گسترش داد و حکومتی را تثبیت کرد که حافظ صادق منافع امپریالیسم بود ۰ از این طریق امپریالیسم قادر شد که همراه با یك دوران ترور و اختناق، دورانی به همان خونخواری و درندهخوئی حکومت تروخیلو، با بستن هر روزنه سیاسی که احتمالا حتی بشکل لیبرالی وجود داشت و اجرای سیاستی نئوتروخیلوئی، سرمایه خود را توسعه دهد ۰

در این پرتو گروههائی که ضد دولت ولی هوادار امپریالیسم بودند سر بلند کردند ۰ ح.ا.د. نقش فعالی در مخالفت با حکومت خود کامه بالاگوئر بازی کرده تا ۱۹۷۴ موضع عوامفریبانه و دروغین انقلابی و ضد امپریالیستی اتخاذ کرد، تا وقتیکه بورژوازی ملی و ح ۱۰ د ۰ سیاست مخالفت قهری خود را رد کرده وبرای بقدرت رسیدن بطور مسالمت امیز از طریق انتخابات، خود را در آغوش امپریالیسم یانکی ـ باصطلاح لیبرالها در واشنگتن، امپریالیست دمکراتها ـ انداختند ۰ ازان زمان ببعد ح ۱۰ د ۰ رنگ ملی خود را از دست داده، از نیروهای انقلابی دور شد وبرای شرکت در حکومت با امپریالیسم امریکا همخواب شد، در حالیکه انتقادهای شرمگینانهای به امپریالیسم می کرد و وعده "تغییرات ریشهای" در صورت انتخاب شدن میداد ۰ اساسا ح.ا.د. مبلغ سیاست امپریالیسم که بعدا با نام "دکترین کارتر" غسل تعمید شد بود ۰ دکترینی که وعده رعایت حقوق بشر و ایجاد یك حکومت دمکراتیك و مردمی میداد یك سیاست ریاکارانه بود برای فریب مردمی که جانشان از دیکتاتوری بالاگوئر که عمرش بپایان می رسید، بلبشان رسیده بود ۰

حکومت دیکتاتوری بالاگوئر، که بخاطر فساد رشد یابنده وجنایات بی شرمانهاش مورد نفرت مردم بود، ح.ا.د. را رقیب انتخاباتی نیرومندی یافت ۰ ح.ا.د. با یك هاله "انقلابی" جلو آمده بود و به مردم وعده "تغییر" و راهی برای خاتمه بدبختی مستمر و سلطهای که امپریالیسم بر ما تحمیل کرده است داد ۰ تودههای خلق دچار این خیال واهی شدند که گوئی راه حل مشکلاتشان، پیروزی ح.ا.د. در انتخابات سال ۱۹۷۸ است و با امید بدست آوردن "آزادی" و "دمکراسی" و پایان بهنومستعمره امپریالیست جابر بودن، به ح.ا.د. رای دادند ۰

بنابراین ح.ا.د. عضو سوسیال ـ دمکراسی بین المللی، بین الملل سوسیالیستی، از طریق انتخابات "آزاد" که امپریالیسم امریکا براه انداخت در ۱۹۷۸ حکومت را بدست گرفت، با پشتیبانی اکثریت عظیم مردم دمینیکن وقتیکه حتی فرصت طلبها و رویزیونیستها از مردم خواستند تا "از ح.ا.د. پشتیبانی بعمل آورند" ۰ با برقراری دمکراسی بورژوائی در ۱۹۷۸ اوضاع سیاسی چرخش نوین کرد ۰ برای اولین بار یك حکومت بورژوا دمکراتیك تحت سرپرستی امپریالیسم روی کار آمد ۰ اولین دست ـ اندازی به حکومت بورژوا دمکراتیك برهبری خوان بوش (Juan Bush) از ح.ا.د.، پس از ۷ ماه در قدرت بودن در سپتامبر ۱۹۶۳ انجام شد، وقتی حکومت اقدام به اجرای اصلاحاتی نمود که در تضاد با سیاست امپریالیسم یانکی واقع می شد، توسط ایالات متحده سرنگون گردید ۰

در زمان حکومت بوش، بورژوازی ملی هنوز از خط ضد امپریالیستی نبریده بود، یعنی هنوز بعضی اشکال انقلابی و ملی داشت ۰ امپریالیستها مصمم شدند که خوان بوش را سرنگون کرده و حکومتی که کاملا مطیع اوامر امپریالیسم باشد بر جای آن بنشانند ۰ بنابراین گروه سه تن و یك دوره جدید از مبارزات خلق جایگزین بوش شد ۰ در ۱۹۶۵ در طول جنگ میهن پرستانه اوریل، این بورژوازی ملی بود که جنگ را رهبری می کرد؛ بزبان دیگر، ح.ا.د. بر دستاوردهای انقلابی مردم سوار شد و همزمان عدم قابلیت خود را بعنوان یك طبقه، برای رهبری مردم در مبارزه ضد امپریالیستی نشان داد چرا که به جنگ خیانت کرد و خود را به امپریالیسم یانکی فروخت ۰ چپ دمینیکن از این واقعه درس عبرت نگرفت، بخصوص جنبش انقلابی دمینیکن (MPD)، که در آن زمان حزب مارکسیست لنینیست و طبعا پیشرو پرولتاریای دمینیکن بود ۰

پس از ۱۹۶۶، همراه با خیانت ح.ا.د. به جنگ و کنترل امپریالیسم یانکی بر اوضاع از طریق اشغال نظامی مملکت، دولت خواکین بالاگوئر (Joaqin Balaguer) بر سر کار گمارده شد ۰ بالاگوئر یك تروخیلویست معروف بود که در زمان کشته شدن تروخیلو "رئیس جمهور" کشور بود ۰ بالاگوئر نماینده الیگارشی نئو تروخیلیستی و نوکر امپریالیسم بود ـ وهنوز هم هست ـ که ماموریتش اجرای نقشه ضد شورشی امپریالیستها از طریق قتل معروفترین انقلابیون و دوباره برقرار کردن "صلح وارامش" در جامعه دمینیکن از هر طریق ممکن بود، تا چنگال امپریالیسم یانکی برای غارت ثروت ملی و توسعه سرمایه ـ داری طبق طرح بیرحم و خونینش، آزاد باشد ۰

حکومت بالاگوئر ۱۲ سال طول کشید ۰ ۱۲ سال گرسنگی، بدبختی و ظلم که در طول آن امپریالیسم سلطه خود بر مملکت را افزایش داد ۰ ولی مردم مقاومت کردند ۰ این مقاومت بطور روزافزونی سلطه امپریالیسم را تهدید می کرد، تا آنجا که ناچار شد بدنبال راههای دیگری برای بقاء کنترل خود باشد ۰ این ح.ا.د. بود که توانست به بهترین وجه حافظ منافع امپریالیسم در جمهوری دمینیکن باشد، چرا که این حزب پس از ۱۹۷۴ خود را اشکارا تسلیم آغوش امپریالیسم نموده بود: باین معنی که این باصطلاح بورژوازی ملی دیگر از اتحاد با پرولتاریا در مبارزه علیه امپریالیسم دست کشیده است ۰

گذشته از این، زمان معینی ح.ا.د. در اتحاد با کمونیستها ـ با ج.ا.د. (MPD) حزبی که بیش از همه مورد حمله حکومت و امپریالیسم قرار داشت ـ موضع مخالفت رادیکال علیه دیکتاتوری بالاگوئر داشت و این برایش پشتیبانی گسترده تودهای بهمراه آورد ۰ این دلیل تعداد عظیم رایی است که ح.ا.د. در ۱۹۷۸، وقتیکه امپریالیسم یانکی تحت دکترین کارتر دیکتاتوری بالاگوئر را مجبور ساخت که شکست را پذیرفته و حکومت را بدست ح.ا.د. بدهد، بدست آورد ۰ اما ح.ا.د. بهیچ وجه بقولهائی که در طول مبارزه انتخاباتی به مردم داد عمل نکرد ۰ "آزادی" و "دمکراسی" که سوسیال دمکراتها وعده داده بودند تبدیل به جهنمی برای مردم دمینیکن شده

است، به آزادی و دمکراسی امپر ـ یالیستها و نوکرانشان برای کشتار توده‌ها وقتیکه برای یك زندگی بهتر بمبارزه دست میزنند ۰

می شود گفت که دمکراسی بورژوایی در جمهوری دمینیکن قطعا شکست خورده، که امپریالیسم یانکی نمی‌تواند بشیوه قدیم سلطه خود را بر کشور ادامه دهد، و امروزه با بحران اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی حادی که روزبروز عمیقتر می شود روبروست در راس جامعه بحران وجود دارد، در بین صفوف طبقه حاکمه. و توده‌ها خواهان مبارزه علیه استثمارگران داخلی و خارجی هستند و حاضر نیستند بیش از این در این سیستم سرمایه داری جهنمی زندگی کنند ۰

نه فاشیسم اشکار و نه دمکراسی بورژوائی (فاشیسم پنهان) و نه حکومتهای گوناگون نمی توانند خشم توده های مردم را فرونشانند ۰ و یا ارزوی بخشها و قشرهای وسیع مردم را برای گسترده شدن انقلاب در سراسر کشور خاموش کند ۰ عوام فریبی این دمکراسی بورژوائی بهمان اندازه‌ئ بی‌شرمی اش در مقابل توده ها، بی‌پایان است ۰ هیچ حکومتی در دمینیکن هرگز آنچه را که این " دمکراسی " در دو روز انجام داده نکرده است، تیراندازی مستقیم بطرف حدود ۲۰۰ نفر ۰ این قصابی نشان داد که یك حکومت دمکراتیك در خدمت امریکا می تواند چه ها بکند ـ حکومتی که دقیقا مدافع منافع تمام طبقه حاکمه بوده است ۰

ولی در دل این دمکراسی بورژوائی در حال گندیدن که‌یکشبه میلیونرها ساخته و محرومان را بدون تامل بقتل رسانده، طبقه کارگر، دهقانان و دیگر بخشهای مردم تحت استثمار پرچم مبارزه توده‌ها را باهتزاز درآورده و با سینه و مشتهای برهنه خود با تمام قدرت سرمایه ـ داران میجنگند ۰ افسانه‌های پریان نمیتواند کمکی بکند، چراکه دولت سوسیال ـ دمکرات امپریالیستها بازنده کامل بوده است و حتی یکی از وعده های بیشماری که در مبارزات انتخاباتی ۱۹۸۲ داده راعمل نکرده است ۰

کجا هستند صدها اقدامات معجزه آسای اقتصادی که قرار بود اقتصاد دمینیکن را بگردش درآورد ؟ اقداماتی که سالوادور " ناجی " جورج بلانکو (Jorje Blanco) می خواست در مدت اولین ۱۰۰ روزی که در قدرت بود انجام دهد؟ کجاست دمکراسی اقتصادی که این شارلاتانهای امپریالیست ریاکار وعده دادند ؟ ده‌ـ هزار خانه جدیدی که جورج بلانکو وعده داد در هر سال به‌خانواده‌های بی خانمان بدهد کجا هستند؟ تعاونیهای اقتصادی کجا هستند ؟ آیا سیستم داشتن املاك وسیع در روستاها محو شده است ؟ اصلاحات کشاورزی وعده داده شده کجاست ؟ اینها همه دروغهائی از آب درآمدند که امپر ـ یالیستها و ارتجاعیون داخلی برای تحمیق توده ها و استوار کردن سلطه جنایتکارانه شان برمردم دمینیکن بان متوسل شدند ۰

توده های دمینیکن دمکراسی بورژوائی را چشیده‌اند. ۶ سال دمکراسی بورژوائی کاملا کافی است که مردم به لزوم اقدام به سرنگونی سلطه امپریالیسم و ردپای آن در دولتهائی که به نوبت یکی بعد از دیگری بقدرت می رسند جدا از اینکه بورژوا دمکراتیك باشند و چه اشکارا فاشیست، پی ببرند ۰ وقایع اوریل گویا ترین اثبات هستند بر این که دمکراسی بورژوائی برای غرقه‌در خون کردن مردمی که بمبارزه علیه استثمارگران بر می خیزند و تسلط امپریالیسم را تهدید می کنند، لحظه‌ای درنگ نمی کند ۰ بجای دمکراسی اقتصادی و حق داشتن باصطلاح آزادیهای سیاسی که دولت به مردم وعده داده، انچه که این دولت بمردم داده ـ وبه کرات ـ رگبار گلوله مسلسل است که‌همه چیز را در سر راهش درو می کند ۰

با شکست دمکراسی بورژوائی در جمهوری دمینیکن، امپریالیسم امریکا خود را در شرایط بدی برای حفظ سلطه خود، یافت ۰ حال که دولت سوسیال دمکراتیك ناچار شده که قراردادهای ارتجاعی IMF را در سایه مسلسل و خونریزی اجراء کند، ورق " دمکراتیك " افتاده است ـ دولت مجبور شده که صدها مردم دمینیکن را بقتل برساند و گرسنگی و بدبختی توده‌های وسیع مردم را چندبرابرکند ـ ما در برهه مهمی از مبارزه طبقاتی در جمهوری دمینیکن زندگی می کنیم، وقتیکه فاکتورهای عینی سریعا بسوی ظهور شرایط انقلابی می روند ؛ در زمانی که چشم انداز انقلاب از همیشه روشنتر است ۰

اهمیت استراتژیك برای طرحهای جهانی

جمهوری دمینیکن و هائیتی، یا به بیان دیگر جزیره در کل، نقش استراتژیك در نقشه امپریالیسم امریکا در جنگ امپریالیستی علیه دیگرهمنوعانش، سوسیال امپریالیسم روس ایفا می کند ۰ روسها در منطقه در حال نیرو جمع کردن‌میباشند وامپریالیستهای امریکائی همواره برای کوتاه کردن دست آنان مانورمی دهند، چون همه می دانند که امپر ـ یالیسم یانکی نه‌تنها معتقداست که کشورهای ما مایملك مطلقش هستند بلکه از نقطه نظر امپریالیستی آنان ما حق اتخاذ راه مستقلی برای‌ملتهائی آزاد و مستقل شدن را نداریم ۰ بنابراین جامعه ما وابسته به منافع سرمایه جهانی است، مشخصا منافع امپریالیسم امریکا، که‌ما را با سیاستهای نو مستعمره‌ای خود خفه می سازد ۰

برای مدتهای مدید امپریالیسم امریکا برای استقرار یك پایگاه نظامی در جزیره ما، در خلیج سامانا (Samana)، که از آنجا می‌توان خطوط دریائی را که از کارائیب می‌ـ گذرند بخوبی کنترل کرد، نقشه‌چینی کرده است ۰ جمهوری دمینیکن همچنین بهترین انبار ذخیره از هر جهت می باشد، که امریکا را به رقابت برای تحت‌کنترل نگهداشتن سر زمین ما بهر طریق ممکن مجبور می کند ۰ هائیتی نیز رل مهمی در نقشه جنگی امپریالیسم یانکی ایفامی‌کند، چرا که درهمان‌حال که جمهوری دمینیکن با پرتوریکوجائیکه یانکیها پایگاه نظامی معروف خود در ویکوس (Vieques) را دارند روبروست، انتهای دیگر جزیره فقط یکصد مایل با کوبا، پایگاه سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیسم روس که باعث نگرانی جدی یانکیهاست، فاصله دارد ۰

امپریالیسم یانکی اخیرا شروع‌کرده به مطالعاتی در زمینه اینکه ایا پایگاه نظامی خود را در جمهوری دمینیکن مستقر کند و یا در هائیتی.

واقعیت اینستکه امریکا نیاز به پایگاه نظامی دیگری در " حیاط خلوت" خود دارد، چرا که نفوذ شوروی در منطقه در حال افزایش است و یانکیها توسعه

سوسیال امپریالیسم را باآرامش تحمل نخواهند کرد. نمونه‌های اخیر این، دخالت امریکا در نیکاراگوئه، برای سرنگونی دسته ساندینستهای طرفدار سوسیال امپریالیسم، و در السالوادور برای جلوگیری از پیروزی چریکهای تحت کنترل سوسیال امپریالیستها و همچنین عناصر طرفدار امریکا که علیه دولت جنایتکار خوزه ناپلئون دوارته (Jose Napoleon Duarte) مبارزه می کنند، است.

امریکا در یک چشم بهم زدن گرانادا را بلعید، جزیره کوچکی که از سال ۱۹۷۹ توسط دولت طرفدار شوروی اداره می شد، جائیکه سوسیال امپریالیستها برای تسهیل امر مانورهای نظامیشان قصد ساختن یک فرودگاه عظیم داشتند. بزبان دیگر سوسیال امپریالیستها تا حد معینی در "حیاط خلوت" یانکیها رخنه کرده‌اند، و این یک واقعیت عینی است که تمام امریکا، و در واقع تمام جهان، در نتیجه جنگ امپریالیستی جهانی سوم تکان خواهد خورد، چنانچه انقلاب پرولتاریائی نقشه‌های جنایتکارانه امپریالیستها را عقیم نگذارد.

در این چهارچوب جهانی است که امریکا می خواهد یک پایگاه نظامی در جزیره، بخصوص در جمهوری دمینیکن بنا کند. فرای این، امپریالیسم امریکا بخوبی می داند که یک انقلاب چه در جمهوری دمینیکن و چه در هائیتی در هر دو طرف جزیره انعکاس خواهد داشت. و بهمین علت هم هست که یانکیها طبقات حاکمه هرد و طرف را آماده می کنند که شووینیسم را در میان توده‌ها اشاعه داده و توده‌های هر طرف را از یکدیگر متنفر کنند، و از این طریق، چنانچه انقلاب در یکی از دو طرف پیروز شد، از مردم طرف دیگر بر علیه آن استفاده کنند.

در حقیقت، مهم نیست که در کدام طرف جزیره انقلاب صورت گیرد، چون طرف دیگر نیز علیه طبقه حاکمه‌وسلطه امپریالیسم شعله‌ور خواهد شد، چرا که ما مردم هر طرف از آنچه که توسط نواستعمار امپریالیستی بر ما تحمیل می شود رنج می بریم.

بنابراین امریکا ناچار خواهد بود که، با واقعیت یک انقلاب علیه‌خودش در کشورروبرو باشد نه فقط، سوسیال امپریالیستها؛ در حال حاضر، فوران یک جنبش توده‌ای علیه امپریالیستهای یانکی، از درگیری بین دو دسته از نیروهای امپریالیستی بر سر اینکه کدامیک در جمهوری دمینیکن هژمونی خواهد داشت، بسیار محتمل تراست. به این لحاظ ما انقلابیون دمینیکن میبایست که خود و توده‌ها را برای جنگهای بزرگ آینده آماده سازیم بطوریکه دیگر لگد مال امپریالیستها نباشیم و اجازه ندهیم که تبدیل به گوشت دم توپ آنان در دسائس شوم یک جنگ امپریالیستی علیه سوسیال — امپریالیستهای روس شویم.

وظایف ما در قبال وقایع آوریل

در زمانیکه در عرصه ملی، تضادهای اجتماعی بسرعت حدت می یابند و در عرصه بین المللی امپریالیستها برای جنگ سوم جهانی آماده می‌شوند ما انقلابیون کمونیست، پرولتاریای بین المللی در جمهوری دمینیکن وظایف مبرمی در پیش داریم. بدون یکلحظه فراموش کردن این که ما پرولتاریای بین المللی هستیم، اتحادیه کمونیستهای انقلابی باید وظیفه حل مسائل مطروحه در انقلاب دمینیکن را عهده دار شود. روشن است که انقلاب دمینیکن، در هرد و مرحله‌اش، بخشی از انقلاب سوسیالیستی — پرولتاریائی جهانی است.

ما تنها با یک دید بین المللی انقلاب دمینیکن را تجزیه می کنیم. ما بایستی که سوال اصلی هر انقلاب، مسئله قدرت سیاسی را روشن کنیم. با در نظر داشتن این نکته، باید استوار و محکم، اموزه های لنین و مائو را در مورد حزب، تحلیل طبقاتی جامعه در دمینیکن، متحدین (اتخاذ یک خط سیاسی در ارتباط با متحدین) مسئله جبهه انقلابی و ارتش انقلابی بکار بندیم. در کنار این وظایف همچنین باید که در میان توده‌ها، نقاب از چهره فرصت طلبی ورویزیونیسم برداریم، چرا که این گرایشات در جنبش نفوذ دارند و پیگیرانه به‌مبارزه انقلابی پرولتاریا علیه دولت وامپریالیسم خیانت می کنند.

مخرج مشترک تجربه سیاسی اخیر در سراسر امریکای لاتین، در نفی نقش رهبری حزب کمونیست در انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و جایگزینی حزب با جبهه و رد کردن نقش انقلابی پرولتاریا می باشد. ما در پروسه ساختمان حزب انقلابی کمونیست هستیم، چرا که بدون آن طبقه‌کارگر و ستمکشان نخواهند توانست واقعا خود را ازچنگال امپریالیسم رها کنند. این یک وظیفه فوری است. ما نمی‌توانیم بگذاریم که توده‌ها دوباره بدون رهبری سیاسی انقلابی برخیزند، چرا که طبقه حاکمه بیرحمانه توده‌هائی که اینچنین شجاعانه بمبارزه با حکومت امپریالیسم دست می زنند را شکست خواهد داد.

کار ساختمان حزب باید بفوریت تسریع شود، نشریه ما La Chispa Revolucionaria نقش مهمی در این مهم ایفا می کند. ولی همراه با این، وظیفه حیاتی تنظیم برنامه و داشتن یک تحلیل دقیق از طبقات در جامعه دمینیکن نیز وجود دارد. در این لحظه اتحادیه انقلابی کمونیستها (UCR) در حال تعمیق کار تبلیغات انقلابی و اموزش سیاسی می باشد.

این بی انصافی و به هدردادن انرژی و روحیه انقلابی خواهد بود اگر هم اکنون که از هر زمان دیگر لازمتر و حیاتی تر است، توده‌های مردم دمینیکن را از داشتن رهبری‌کمونیستی محروم داریم، وقتیکه ما خود رادرشرایط خیزشهای توده‌ای می بینیم و خود توده‌ها طالب رهبری سیاسی ازجانب کمونیستها هستند. در طول وقایع آوریل، توده‌ها طلب سلاح کردند و خواهان شرکت فعال کمونیستها شدند. شنیدن "کمونیستها کجا هستند؟" از زبان مردم عادی بود و این یکی از درسهای بزرگی است که ما می‌توانیم از قیام خود بخودی آوریل بیاموزیم. ما باید زمینه را برای ساختن یک‌حزب پرقدرت پرولتاریائی آماده سازیم. در زمانی مثل حال درجمهوری دمینیکن، احساسات مردم را غنیمت شمرده و بنابراین قادر به درهم کوبیدن سلطه خفقان آور امپریالیسم باشیم. فقط در این صورت است که می توانیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم. ■

روز انقلابی انترناسیونالیستی
اول ماه مه ۱۹۸۴

اول ماه مه ۱۹۸۴، برای اولین بار پس از دهها سال کارگران ونیروهای پیشقراول مارکسیست لنینیست درنقاط مختلف جهان بابرافراشتن شعارهای مشترک، آن انترناسیونالیسم پرولتری راکه این روز سمبلش است، به کاملترین شکلی ارائه دادند. نیروی محرکه این عمل تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توسط دومین کنفرانس بین المللی سازمانها و احزاب مارکسیست لنینیست بودکه در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ اعلام گردید. کمیته ج . ا . ا . شعارهائی راتدوین نمود که بوسیله احزاب وسازمانهای شرکت کننده دربیش از ۱۲ کشوربرافراشته شد.

درتعدادی ازکشورها، احزاب و سازمانهای متشکل درج . ا . ا . تظاهرات وعملیات اول ماه مه راسازمان دادند. دهلی نوشاهدتظاهراتی بسیارمهم باشرکت ۱۵۰۰ تن ازمردمی بودکه به فراخوان مشترک کمیته مرکزی برای بازسازی حزب کمونیست هند(م ـ ل)، کمیته سازماندهی حزب کمونیست هند وگروه دیدگاه کمونیستی جواب مثبت داده بودند. رسته وسیع زنان که در پیشاپیش مارش حرکت میکردازاهمیت خاصی برخورداربود.

فعالیت های حزب کمونیست پرودر اول ماه مه به تفصیل درنامه هایش به کمیته ج . ا . ا . درجای دیگری از این شماره آورده شده است.

تظاهرات متعددی نیزدرشهرهای مختلف ایالات متحده، دراستکهلم، در پاریس وسایرشهرهابرگزارشدند.

اگرچه برافراشته شدن شعارهای مشترک درسراسرجهان مسئله ای مهم بود، اما اول ماه مه ۱۹۸۴ بدون شك به ـ عنوان روزی که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمیان کارگران وملل تحت سلطه جهان توزیع گشت، در تاریخ بیادخواهدماند. این بیانیه که توسط دومین کنفرانس تصویب شده و به زبانهای گوناگون انتشاریافته بود، دراول ماه مه بدستان مشتاق هزاران نفر رسید. ■



دلهی نو ـ هندوستان



پاریس

شعارهای ج.ا. در اول ماه مه ۸۴

زنده باد اول ماه مه سرخ سمبل انقلاب جهانی پرولتری!
اتحاد پرولتاریای بین المللی راتحقق بخشیم!
زنده بادتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
ازجنگ جهانی جلوگیری کنیم!
برای مبارزه جهت انقلاب درسراسر جهان بپاخیزیم!
مبارزه توده هاعلیه تدارکات جنگ امپریالیستی رابه نیروی قدرتمندی جهت انقلاب تبدیل کنیم!
ازجنگ خلق درپروازتمامی مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم علیه امپریالیسم وارتجاع بدفاع برخیزیم!
همبستگی باتمامی مبارزانی که بخاطرامرانقلاب دربندمانده اند!
برای آزادی این مبارزان اسیرنبردکنیم!
زنجیرهارابشکنیم!خشم زنان رابمثابه نیروی قدرتمندی درراه انقلاب آزادسازیم!



ایالات متحده

استکهلم





"اعانه" بین المللی : قرص پروتئین



اردوگاه پناهندگان باتی در منطقه ول لو در اتیوپی

گرسنگی:

درحال حاضرتعدادبسیاری ازمراکزپناهندگان دراتیوپی وجوددارد که هرصبحگاه برای جمع آوری مردگانی که دراثرسوءتغذیه به جان کندز افتاده ودست آخردرسرمای سحرگاهی جان داده اند،به آنجاسرکشی میشود. هرصبح،درتمامی اردوگاههاچندده نعش یافت میشود. رقم تقریبی آفریقائیهائی که درماههای نوامبرودسامبرگذشته دراثرگرسنگی جان داده اندبه ۷۵۰ هزارنفرمیرسد. به گفته ای،طی دوسال اخیر ۲۰۰ هزارنفردرموزامبیک مرده اند.

دولتهای غربی وشرقی که انبار غله بسیاری ازآنهابواسطه حجم بالای اندوخته درحال ترکیدن است،بالاخره شروع به چکاندن قطراتی ازاین ذخائربه منطقه موردبحث کرده اند. اینان عمل خودرا"کمك انساندوستانه" خوانده وصحبت ازاین میکنندکه چگونه اقتصادپیشرفته شان،برادران ضعیفترشان راکه از"بلایای طبیعی" خشکسالی،کمبودآب،"کثرت جمعیت" وهمچنین حوادث جنگ داخلی درعذاب اند،یاری میدهند. "کمك انساندوستانه" اینان همانقدرمضحك است که تعبیرشان ازبلایا. درواقع خودسیستم امپریالیستی کاملاًدرامرگرسنگی وسیع آفریقادخیل است.

محصولات غیرغذائی سودده مانند قهوه وپنبه دربسیاری مناطق بجای محصولات غذائی نشسته اند. برنامه های "مساعدت"غالبابازدارنده تولید غلات توسط دهقانان گشته اند. تهی شدن سفره آب،آنهم درست زیرسطح بسیاری ازمناطق آفریقای شمالی، بخشاًبخاطرارسال امپریالیستی شیوه های "مدرن" کشاورزی است که با شرایط محلی متناسب نیستند. تولید موادغذائی درآفریقاازسال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ درمجموع ۱۰٪ کاهش یافته است. اینك امپریالیستهادرتلاش

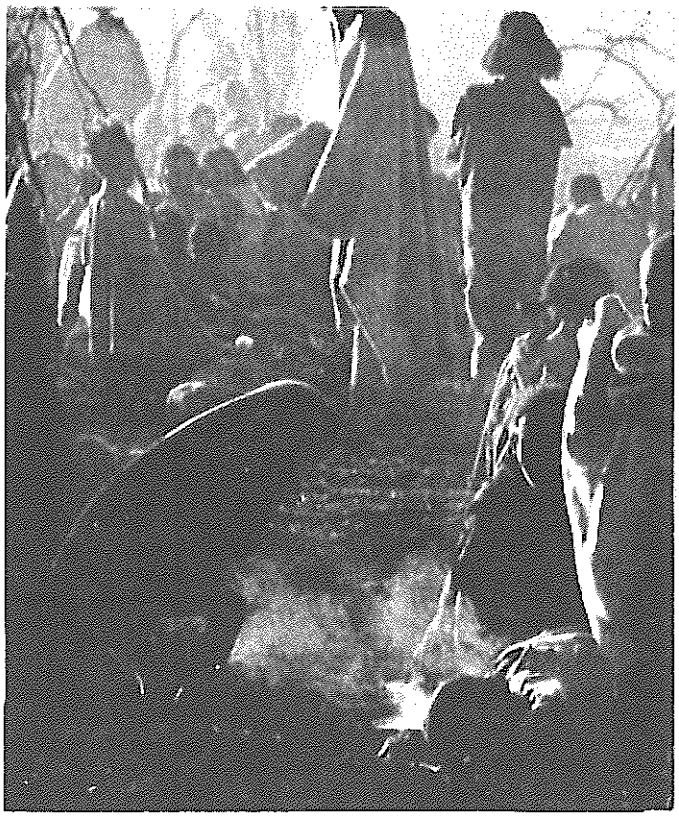

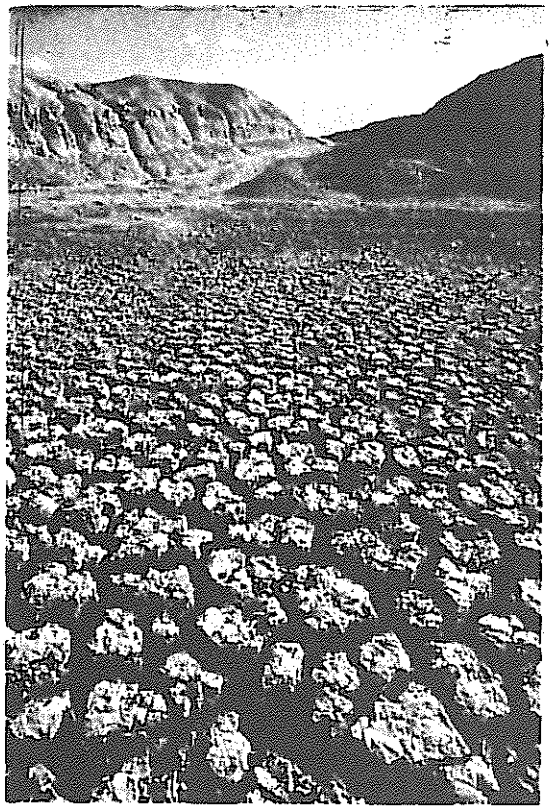

محصول امپریالیسم

استفاده ازقربانیانی هستندکه خود بوجودآورده اند. آخرین ارزیابی ها نشان میدهدکه ۷/۷۵ میلیون نفر- فقط دراتیوپی - توسط گرسنگی مورد تهدیدقرارگرفته انسانهاسرنوشتی همانندپیاده های شطرنج دارند،کشته شدن یانجات یافتن شان بسته باین است که کدامین سرانجام درخدمت اهداف نهائی قرارخواهدگرفت. ریگان وایالات متحده خودرابصورت سوارانی تصویرمیکنندکه تازان درراه نجات میلیونهاانسان روانند. درواقع کمك بلوك غرب که مطابق تخمین بنگاه - های اعانه به چیزی کمترازیك چهارم میزان احتیاج میرسد،بسختی جهت پایان دادن به گرسنگی طرح شده است.

درعوض،استراتژیست های غرب امیدوارندکه از"اعانه"خودبرای تضعیف رژیم منگیستودراتیوپی - که شدیداًتحت سلطه شوروی است - استفاده کنند. تاآنجاکه مرگ صدها- هزارنفرازگرسنگی درجهت هدف اصلی اینان مؤثرواقع شود،به این امر تنهاهمچون نتیجه ای غیرمستقیم بر- خوردمیکنند.

شوروی هاومشتریانشان درآفریقانیزدر رویاروئیبامسئلهگرسنگی همین ریاکاری سنگدلانه رابمعرض نمایش گذاشته - اند. حادثه دسامبر۱۹۸۴،طرحی ساده از مسائل واقعی موردعلاقه اینان بدست داد. دراین تاریخ پناهندگانی که از طریق نیروهای آزادیبخش ملی تیگره متشکل‌شده تابمراکزپناهندگی سومالی روانه شوند(وازاین طریق ازمراکز تحت کنترل درگ فاشیستی اتیوپی دوری جویند)توسط هواپیماهای تأمین شده ازسوی شوروی - ارتش اتیوپی، بمباران شدند. کمی پس ازاین واقعه چرنینکوشخصاًازمنگیستوسرکرده،درگ برای این "جدیت قاطعانه"درمقابله بابحران ستایش کرد. ■

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مارس ۱۹۸۴،بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بتصویب هیئت های نمایندگی وناظران دردومین کنفرانس انترناسیونال گروه ها،سازمانهاواحزاب مارکسیست ـ لنینیست تشکیل دهنده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسید. احزاب وسازمانهای زیردر ج . ا . ا . شرکت جسته اند:

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیوکمونیستی آژیت/پروپ (ایتالیا)
کمیته کمونیستی تورنتو(ایتالیا)
حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست)
کمیته منطقه ای ماشوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونال هائیتی
حزب کمونیست نپال (ماشال)
گروه پرچم سرخ نیوزلاند
گروه های کمونیستی ناتینگهام واستاکپورت
سازمان کمونیستی پرولتاریائی،مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا)
حزب پرولتاریائی پور بابنگالا(بنگلادش)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی ،هند
حزب کمونیست انقلابی ،آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومنیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

"اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،استواربرسطح عالیتری ازوحدت ایدئولوژیک وسیاسی مارکسیست ـ لنینیستها بوده،که ازطریق مبارزه اصولی حاصل گشته است و گامی بسیارمهم برای جنبش بین المللی کمونیستی بحساب می آید. لیکن نیازبه حرکت سریع وپیشی جستن ازتحولات عینی درجهان هنوزبجشم می خورد. مبارزات انقلابی توده ـ های خلق درتمامی کشورها،رهبری اصیل انقلابی رامی طلبند. نیروهای اصیل مارکسیست ـ لنینیست،درکشورهای مجزاودرسطح جهانی،درحالیکه به مبارزه خودبرای تحکیم وارتقا سطح اتحادخویش ادامه می دهند،مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبریتی رابردوش دارند. در این راه خط ایدئولوژیک وسیاسی صحیح سربازان جدیدی رابعرصه می آوردوبه نیروی مادی عظیم وبی سابقه ای درجهان بدل میشود."

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست:
عربی،بنگالی،چینی،کرول،دانمارکی،انگلیسی،فارسی،فرانسوی،آلمانی،گوجاراتی،هندی، ایتالیائی،کانادا،مالایلام،نپالی،پنجابی،اسپانیائی،تامیل،ترکی

برای اطلاعات بیشتر :بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

بحران کنونی نظم جهانی امپریالیستی گرداب خطرناکی رادرخلیج فارس(یاعربی) بوجودآورده است. جنگ ایران وعراق اکنون با۳۰۰۰۰۰ کشته واردچهارمین سال خودگشته است.

حق بیمه فزاینده برای کشتیرانی دراین آبهای گرم در عین اینکه مسئله ـ ای تجاری میباشدکنایه ای است نشان میدهدازخطری که برخوردمنافع متضاد نیروهادرمرکزاین گرداب بهمراه خواهد داشت. گزارشات مطبوعات ازباصطلاح "بیطرفی"و"نگرانی مشترک "آمریکا و شوروی نسبت به جنگ ایران وعراق خبرمیدهند. اخیراً به نقل ازوزیرامور خارجه امریکاگزارش شده که جنگ ایران وعراق مسئله ای است که هنوز "جزءتضادهای شرق وغرب نگشته. ما با یکدیگراختلاف منافع داریم ولی ما و شوروی هاهردواساساخواستاربازماندن آبهای بین المللی میباشیم". خواننده بایددچاربیماری فراموشی شده باشد که بیادنیاوردهمین نمایندگان مسئول دوبلوک رقیب چگونه باتندی وخشونت یکدیگررابه جنگ افروزی،توسعه قدرت ،تحریک ،نقض صلح وغیره در منطقه ،متهم میکردند. هردوکشورآمریکا (ومتحدان غربی اش) وشوروی مسئول خونریزی وفلاکت ممتدناشی ازجنگ میباشند،مسئولیت آنهاحتی بیشتر از کسانی است که جنگ رادرعمل به پیش میبرند.

فروپاشی پرسروصدای رژیم فئودال ـ کمپرادورشاه توسط خیزش انقلابی مردم ایران درفوریه ۱۹۷۹ ،لرزش ـ های سیاسی موج واری رادرسراسرمنطقه خاورمیانه موجب گردید. بعدازچنددهه، استبدادانجام گسیخته،استثماروحشیانه

گرداب در خلیج

وانقیادملی،شاه این فاشیست تحت ـ الحمایه آمریکا،تاج وتخت به آتـــش کشیده شده اش رارهاکردوبه سختـــی توانست جان خودرانجات داده ،. از کشورفرارکند. شکافی عمق یابنده در شبکه دولتهای خراجگزاروغلامـــان حلقه بگوش آمریکادرمنطقه بوجودآمد. آنچه را که بابوق وکرنا"جزیره ثبات"میخوانـد ـ نددرآتش میسوخت،تمامی جامعه زحکومـ مت خونخوارشاه وکنترل آمریکاآزاد میگشت.

اگرچه پرولتاریانتوانست خود را ازنظرسیاسی درپیشاپیش وقایع قرار دهد،بااین وجودیك خیزش بزرگ انقلا بی جریان داشت،تمامی طبقات واقشار اجتماعی که توسط سرمایه خارجی چپاول ومورد تعدی واقع شده بودند،فعالانه در پروسه انقلاب شرکت جستند. این خیزش اجتماعی وسقوط دست آموزی نمونه،بی ـ شك مناسب حال امپریالیستهاودولتهای خراجگزارآنهانبود. بدون تردیدآنچـه که نویدشادمانی برای خلقهای تحـــت ستم بود،برای ستمگران حکم تصویری از یك آینده"دهشتناك"راداشت.

درایران شرایط عینی برای پرو ـ لتاریاوجودداشت که مبارزه رابـــرای کسب قدرت سیاسی به پیش برد. شکاف پدیدآمده،بواسطه رقابت درون امپر ـ یالیستی بازترشدوهمزمان این امر بگرد مسئله چنگ انداختن برمنطقه مـــرزی استراتژیك رقیب عمیقترگشت،همـــان منطقه استراتژیکی که امپریالیستها نه تنهابخاطرغارتگری بلکه بدلایل همـه ـ جانبه ژئوپولیتیکی،بسختی بدان نیـــاز داشتند. بدین ترتیب اوضاع برای امپر یالیستهابینهایت حساس بوده وآنهانیاز به تحریکات ومانورهای بیشتری جهـت پیشبرداهداف خوددرمنطقه داشتند.

ضربه وارده به منافع آمریکا به وسیله انقلاب ایران وضعف نیروهـــای راستین پرولتری باعث شدکه شوروی ، این گشایش نوین راامیدی برای پیش ـ بردمنافع خویش بیابداماآنهانیزمانند. تمام استثمارگران بین المللی مشغـول تحلیل توفان انقلابی بودندکه درست در بغل گوشهایشان صورت گرفته بود. به علاوه شوروی تاحدی نحوه زندگی باشاه رابخصوص درآخرین سالهای حکومت او آموخته بود. حتی برنامه های مشتـــرك اقتصادی مانندقرارداد۲ ـ IGAT ســال ۱۹۷۵ برای صدورگازطبیعی به شوروی ، مابین دوطرف وجودداشت.

آمریکا و شوروی

امپریالیسم آمریکااحساس نمودکه اکنون میبایدهرچه رساتردکترین منطقه ای کارترراپیگوش همگان برساند: در صورتی که شوروی قصدنفوذدرمنطقه ـ که بواسطه انقلاب ایران بی ثبات گشته ـ راکند،آنگاه آمریکابخاطرحفظ منافع استراتژیك خوددرآن منطقه حتـــی استفاده ازسلاح اتمی رانیزدرنظرخواهد داشت. تهاجم سربازان شوروی به افغا ـ نستان،که بعدازانقلاب ایران صـورت گرفت بطوربرجسته ای گردش ایـــن گرداب راتسریع نمود.

شوروی وآمریکاهردوباصدورچندیـن اولتیماتوم به رقبای خوددرموردعواقـب "قدرت طلبی "درمنطقه ای که به قول آنها"خلاقدرت"درآن وجودداشت هشدار دادندوباوجوداین برای پرکردن خلاء از هیچ کاری فروگذارنکردند. "چنین خلاء ـ هائی"ماهیتاًامپریالیستهارابخودجذب می کنند. اگرچه "پرکردن خلاًها"درمنطقه میبایست بنابرمنافع استراتژیك وبدون ضربه زدن به ملاحظات امپریالیستهادر منطقه وجهان انجام میپذیرفت.

بیش ازچهارسال ازحمله عراق به ایران که درسپتامبر۱۹۸۰ صورت گرفت، میگذرد. دربحبوبه اوضاع بی ثبات بین ـ المللی وباصطلاح "بحران گروگانگیری" ماموریت مزدورمنشانه عراق نه تنهـــا حمایت ودعای خیرآمریکارابشت ســـر خودداشت،بلکه قول زرادخانه آمریکـا برای مقابله باانقلاب ایران وجلوگیری ازتوسعه احتمالی قدرت شوروی در ایران رانیزبهمراه داشت. آزادی عمل آمریکامحدودبود. مسلماهردخالت مستقیم آمریکا،بادفاع توده ای درایران مواجه شده وخطرتعمیق انقلاب رابهمراه می ـ آورد. عکس العمل مردم سراسرجهان و بخشآخودآمریکا،قابل پیش بینی بود. بعلاوه چنین دخالتی ممکن بودموجب رو ـ دررویئی باشوروی گردد. قابل ذکراست که هنوزشوروی خودراتابع قرارداد ۱۹۲۱ باایران میداند. این پیمان برسر دفاع مشترك درصورت هرگونه تجاوز میباشد. درحالی شوروی باسروصدای فرا ـ وان تبعیت خودرابااین قراردادتکرار میکندکه رژیم جدیدایران آنراکان ـ لم یکن اعلام نموده است.

تاآن زمان تلاشهای متعددآمریکا برای کودتادرایران عقیم مانده بود ، ازآنجمله "عملیات "رسوای "نجـــات گروگانها"که باشکست تحقیرآمیزی در بیابان به پایان رسید،سیاست تحریم

اقتصادی ازسوی امپریالیستهای غربی و مسدودکردن تمامی حسابهای ایران در بانکهای آمریکاتوسط دستگاه دولتی کارتر،همه بخشی ازتلاشهای همه جانبه آمریکابرای بزانودرآوردن ایران بود. دراین زمینه است که خدمات مزدورمنشانه صدام نه تنهابرای آمریکا و امپریالیستهای غربی ارزشمندبودبلکه سوسیال امپریالیسم شوروی نیزازآن سودجست.

تجاوزعراق برای آمریکافرصتی رابوجودآوردکه بابی ثبات نمودن رژیم خمینی آنرابسوی سازش سوق داده و موقعیت مناسبی رابرای برگشت نیروهای هوادارآمریکا(درداخل وخارج از رژیم جدید)بوجودآورد. آمریکاامیدوار بودکه ازطریق باوگرداندن فرشتگان نجات به قدرت به دوران پرآشوب خیزش احتمالی وخروش انقلابی درایرا پایان دهدوازطرفی این امرراگشایشی درافزایش نفوذخودبه عراق می دید.با اینحال پیچیدگی شرایط وحاد بودن رقابت امپریالیستی ،سبب گردید که آمریکادراین جنگ باتمام قوادرپشت عراق قرارنگیرد. زیرایان عمل خطر فرستادن ایران به آغوش شوروی رادر برداشت واین تصادفی نیست که تمامی کشورهای طرف معامله آمریکامانند اسرائیل ،کره جنوبی،شیلی،برزیل و کشورهای امپریالیستی متحدآمریکامثل بریتانیاوآلمان غربی همه به ایران اسلحه می فروختندوهنوزهم میفروشند، بدین ترتیب آمریکاباشرکت فعالانه درهردوطرف جنگ کوشیدمافع خودرا حفظ کرده وتوسعه دهد.

تادوران کوتاهی پس ازشروع جنگ، جنگیدن ایران باتجاوزگران عراقی عادلانه ومشروع بودچراکه اینان آشکارا درجهت احیای سلطه امپریالیستها در ایران وبه شکست کشاندن انقلاب بودند. ازژوئن ۱۹۸۱ که نیروهای ضد انقلابی درایران قدرت خودراتحکیم نمودند،جنگ ایران ـ عراق هرگونه جنبه مترقیانه خودراازدست داد و به جنگی ناعادلانه وارتجاعی ازهردوطرف بدل شدکه درجهت خلاف منافع پرولتاریاومردم هردوکشورایران وعراق ـ قرارداشت.

شوروی نیزعلیرغم اینکه درابتدا بسمت ایران تمایل داشت،بخاطرضرور تهای امپریالیستی خود،سیاست مسلح کردن وتغذیه هردوطرف درگیردرجنگ رادرپیش گرفت. شوروی باتمام قدرت سعی نمودازمشکلات اقتصادی ونظامی رژیم خمینی بهره برداری کند،دراین زمینه بخصوص ازحزب توده وفدائیان (اکثریت)که سعی درتقویت نفوذشوروی دردرون رژیم راداشتند،سودجست. در پی این هدف حزب توده واکثریت علناً به برنامه های ضدانقلابی وحملـه به کمونیستهاوتوده های انقلابی کمک نمودند. دراین مدت شوروی درامیدیافتن جای پائی درایران بطورقابل ملاحظه ـ ای صدورسلاح رابه عراق(که نیروهای مسلح آن به شدت وابسته به مسکومی ـ باشند) کاهش دادوازسوی دیگربطور مستقیم وغیرمستقیم توسط متحدان بلوک شرق وکره شمالی تجهیزات نظامی و مهمات به رژیم ایران رساند.

این جنگ بطورواضح،شماربسیاری رااز دوطرف گرفته است. بایدمتذکر شدکه صدام حسین وایت الله خمینی بهیچوجه مهره های بیگنامی دردستان دوقدرت امپریالیستی رقیب نبودند. خمینی جهت مهارانقلاب ،مشروعیت دادن به ارتجاعی ترین تدابیرزیرنام وحدت ملی،جهت تحکیم حاکمیت ارتجاعی طبقه خود،ازجنگ سودبرد. صدام ـ حسین نیزامیدواربودکه نتیجه جنگ او راقادربه خاموش کردن نیروهای مخالف خوددربین اکثریت شیعیان وکردها نماید. آنچه که ابتدابرای پیگیران ـ جنگ عامل رسیدن به وحدت ملی تحت حاکمیت طبقه خودشان بود،به عاملی جهت تحلیل ثبات هردورژیم گشته است.

بهای جنگ

این جنگ تاکنون نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ کشته داده‌است وخمینی وصدام هیچکدام دستاوردی برای ارائه درمقابل آن ندارند. از۱۴ میلیون جمعیت عراق ۱/۶۵ میلیون نفردرخدمت‌جنگی هستندکه چشم اندازپیروزی ندارد. خمینی نیزخودبایدفکری بحال دومیلیون نفری که بخاطربمباران عراق مجبوربه ترک شهرهای مرزی گشته اند،بکند.

باتورمی که سربه ۶۰۰٪میزند، جیره بندی موادغذائی،عدم پرداخت بدهیهای خارجی،بهای سیاسی ادامه این جنگ به نقطه قابل انفجاری برای جمهوری اسلامی می رسد. پرداخت دومیلیون ریال به خانواده های"شهدا" بهیچوجه پشتیبانی مردم ایران رابرای قرارگرفتن درپشت"جهادمقدس"فراهم نمی کند. دولت عراق نیزبه پرداخت ۱۶۰۰۰۰ دلار(آمریکائی)به خانواده سربازانی که درجنگ کشته میشوند متشبث شده است. صدام حسین درحالی که به وفاداری افسران خود(حتی برادر خویش)اطمینان ندارد،هرچندیکبارمحل خدمت فرماندهان نظامی خودرادرجبهه تغییرمی دهد. رژیم خمینی نیزبادا شتن هزاران فراری ازخدمت با مشکلات مشابهی درجبهه مواجه میباشد.

علیرغم بن بست خونین وپرهزینه‌ای که تضادهای اقتصادی وسیاسی داخلی دورژیم راتشدیدمی کند،پایان جنگ نیزنتایج بی خطرترومنتری بدنبال نخواهدداشت،زیراکسانی که جنگ را شروع واداره کرده اند،میبایدجوابگوی مردمی باشندکه وارث فلاکت آن بوده اند. درواقع این نیزبخشی ازنیروی مکنده این گرداب خلیج میباشد.

دورنمای پیشرفته

تمامی امپریالیستهاباوجودآنکه ازهمان ابتدافعالانه مشوق وتغذیه کنندهٔ این جنگ بودند،اکنون بادوروئی بی ـ شرمانه ای خودرا"بیگناه"و"بیطرف" قلمدادمینمایند. بااینحال آنهامسلماًنی‌توانستنددربرابرنتیجه جنگ بی تفاوت باقی بمانند. درحقیقت منافع امپریالیستهای شرق وغرب اندکی درتمایل بسوی عراق تحقق میابد. آمریکااین مسئله راروشن نموده که شکست عراق رانخواهدپذیرفت ودرحال حاضر این تحلیل بامحاسبات شوروی نیز مطابقت دارد. این وضعیت نیزخودگواه برادامه افزایش رقابت برسرنفوذدرعراق می ـ باشد. شوروی که اززمان شروع جنگ ارسال سلاح رابه عراق کاهش داده بود، اکنون ارسال آنهاراطبق قولهای قبلی ازسرگرفته وبعلاوه اعتباری دومیلیارد

دلاری نیزبه صدام اعطانموده است.

فرانسه امپریالیستی درکاهش وابستگی نظامی عراق به شوروی،بسیار فعال بوده وتاکنون هواپیماهای معروف سوپراتاندارد‌باموشکهای اگزوز،میراژ- های اف - ۱ و هلیکوپترهای فریلون در اختیارعراق قرارداده است. دردیدار اخیرطارق عزیزازغرب ،دولت فرانسه قول تجدیدبنای نیروگاه هسته ای عراق راکه درسال ۱۹۸۱ درحمله اسرائیل از بین رفت را،داده است.

بااینحال آمریکاوشوروی هنوز کارتهای خودرادرایران نگاه داشته - اند. اخیراًمسکوباهیئت بلندپایه ای از تهران مذاکره نمود،وازسوی دیگرهانس دیتریش گنشروزیرامورخارجه آلمان غربی بعدازیك دیداردوروزه ازتهران اظهارکردکه ایران آماده گفتگوباغرب است و"مابایدبه این مسئله توجه کنیم، زیراکه هیچ چیزاشتباه آمیزتراز آن نخواهدبودکه مااین کشوربزرگ ومهم راتنهابگذاریم".

اگرچه برای مدتی مشخص بود که پیروزی عراق امکان پذیرنیست از سوی دیگرپیروزی ایران نیزبرای امپریالیستهاقابل پذیرش نبود. اینك با ظاهرگردیدن علائم خستگی که دیگر احتیاج به تغییری ندارد،طولانی شدن جنگ نیزپروراننده خطرات عظیمی می باشد که میتواندبه ناگهان دوبلوك رادرجنگی که آنرا"گسترش افقی جنگ" میخوانند،رویاروی هم قراردهد.

ازوقتی ایران سربازان عراق رامجبوربه بازگشت به مرزهای خود نموده،صدام حسین درپی یك "پایان - شرافتمندانه"برای جنگ بوده است. واقعیت جمعبندی ای که بغداد به آن دست یافته ،چیزی نیست جزگسترش جنگ به خلیج ازطریق حمله به تانکر هاوتأسیسات نفتی واین نشانه ماهیت راه چاره های باقی مانده دراین منطقه میباشد،منطقه ای که گره گاه هرلحظه تنگ سونده تضادهامیباشد.

ظاهراًاختلاف نظرهائی درهیئت حاکمه ایران برسرمسئله جنگ موجود است،که ارتباط نزدیك باتضادگروه - های ذینفع درحزب حاکم جمهوری اسلا- می دارد. روحانیون دست کم نگران اوضاع نابسامان ومخالفت اوج گیرنده درکشورهستند،اوضاعی که بطوراجتناب ناپذیری باادا مه جنگ شدت پیدا خواهدکرد. اظهارات گوناگون ازسوی مقامات دولت ایران نشان میدهد که روحانیون ممکن است ازاصرارخود دائربرسرنگونی صدام حسین ومیلیاردها دلارخسارت جنگی بعنوان شرایط خاتمه جنگ عقب بنشینند،این امرممکن است به وقفه ای درجنگ ویاحتی خاتمه آن منجرشود. اگرچه ،خاموش شدن شعله - های جنگ ،بگونه ای طنزآلود،تنهاتظاهری ازتشدیدتضادهائی است که آغازجنگ راباعث شدندوخاتمه جنگ نه بیانگر ثبات،بلکه نشاندهنده شکنندگی اوضاع منطقه است.

گشایش انقلابی

استیصال رژیمهای ارتجاعی در مواجهه‌باکاهش ثبات اقتصادی وسیاسی - شان امیدبه تدارك وآغازجنگ انقلا- بی علیه رژیمهای منطقه راافزایش داده است. چنین تحولات انقلابی نه تنها- محتمل است بلکه ازهم اکنون منشأترس فزاینده رژیمهای دست نشانده منطقه گشته. رژیمهای ارتجاعی ایران وعراق ازسوی نیروهای انقلابی مسلح درمناطق کردنشین موردتهدیدنظامی قراردارند، اگرچه جای نیروهای اصیل مارکسیست- لنینیست دررهبری آن هنوزخالی است، اماامکان اینکه مناطق کردنشین نقش بزرگ ومهمی رادرروندانقلابی منطقه بازی کنند،بجای خودباقی میباشد. جنگ تاحدمعینی رژیمهای ایران وعراق راازمتمرکزکردن نیروهای خودعلیه انقلابیون کردبازداشته است.

برای‌مثال نگرانی رژیم ترکیه از"تاپل کی"منطقه کردنشین ترکیه ،که درمجاورت کردستان ایران وعراق قراردارد،روبه افزایش است. پیمان فاشیستی جدید بین عراق وترکیه،سربازان ترکیه را برای تعقیب شورشیان کرد،مجازبه ورودبه خاك عراق میکند. واین خودبیش ازهرچیز،نمایانگرضعف وترس این رژیمهااست.

این پیمان ضدانقلابی همچنین محصول شومی ازرقابت تشدید شونده درون امپریالیستی وتدارکات جنگی در منطقه میباشد. ارتش نیم میلیونی ترکیه که بارضایت کشورهای دوست میتواند ازمرزهایشان عبورکند(امری کهاززمان کمك رسانی شوروی به سوریه درجنگ خونین لبنان تابحال دوبارصورت گرفته) اجباربه افزایش آمادگی جنگی دارد. این امربیش ازهرچیزبیانگرتشنج اوج یابنده درمنطقه است ونمیتوان بسادگی آنرادرجهت عملیات ضدشورش دانست.

اززمان شروع جنگ ایران و عراق هردوبلوك امپریالیستی بطور قابل ملاحظه ای حضورنظامی خودرا در خاورمیانه افزایش داده اند. چندلشگر ازسربازان شوروی درگیرنبردی فعال درافغانستان میباشند. کشتیهای جنگی شوروی اکنون بیش ازپیش مشغول تردد درآبهای گرم هستند. سوریه مواضع مهمی رابرای استقراراحتمالی سربازان شوروی آماده نموده وخودنیزتادندان باسلاحهای روسی مسلح میباشد.

ازسوی دیگرآمریکا،فرماندهی مرکزی (که درسابق آنرانیروی واکنش سریع مینامیدند)راباظرفیت ۲۷۰۰۰۰ سرباز وبابودجه ای ۲ بیلیون دلاری تأسیس کرده است. آمریکامیلیونهادلارصرف ساختن لنگرگاههای زیرآبی، باندهای فرود،بیمارستانهای نظامی واستحکامات لازم دیگردرعربستان سعودی وعمان نموده است. این تأسیسات قدرت مانور سربازان آمریکائی راافزایش میدهد. حتی کویت ۸۲ میلیون دلاربخاطرتقویت دفاع هوائی خودازآمریکادریافت نمود. هردوبلوك ازتمامی تضادهای مختلف در خلیج سودجستندتابتوانندباخرج دیگری زمینه ای رافراهم آورندکه قادرباشند بیشترین استفاده راازبهترین حالت در منطقه ببرند. تضادهائی که به جنگ ایران وعراق منجرشد،صرف نظر از نتیجه احتمالی این جنگ ،تشدیدشده و نظم موجودرادربرابرضربات نیروهای انقلابی وفشارناشی ازرقابت اوج یا- بنده امپریالیستی شکننده ترخواهد ساخت. نیروهای اصیل انقلابی اگربه تجزیه وتحلیل علمی اوضاع بپردازند، مسلماًنه فقط قدرت بیشتری میابند بلکه قادرخواهندشد،بسیاری ازاین صاحبان تاج ودستاررابه قعرگرداب خلیج روانه کنند. ■

در بزرگداشت جانباختگان کمونیست ایرانی

اعلامیه ای که توسط ا.ك.ا(سربداران) در تهران پخش شد.

گرامی باد یاد رفقای سربدار بهنام و مرتضی

مردم قهرمان ایران

بیش از سه سال از کودتای ننگین پیروان شیخ فضل الله نوری به سرکردگی خمینی خائن می‌گذرد. بیش از سه سال از پایمال شدن تمامی دستاوردهای انقلاب شکوهمند شما مردم مبارز می‌گذرد، دستاوردهایی که ریشه در خون بهترین فرزندان شما داشته است. از زمستان ۵۹ که جنایت خمینی به مردم و انقلاب آشکار شد. و این مردك ریاکار علناً در جبههٔ ضد خلق و مرتجعینی همچون سرکردگان حزب جمهوری اسلامی ظاهر گشت، سرفصل جدیدی در مبارزات مردم آغاز گردید. سرفصل مبارزهٔ قهرآمیز با چماق بدستان و قداره بندان ارتجاع حاکم. این مبارزات آزادیخواهانه چنان اوجی گرفت که حتی عناصر لیبرال و متزلزل چون بنی صدر را هم که تا دیروز به چند نق زدن اکتفا می‌کرد، به مقاومت در مقابل مرتجعین وادار نمود. اما چارهٔ این مرتجعین نه مقاومت، بلکه یورشی همه جانبه باید می‌بود تا بساط ننگین خلافتشان را درهم‌نوریزد. می‌بایست کاخ جماران بر سر خمینی خراب می‌شد. آری می‌بایستی قیام نموده و کار را یکسره می کردیم. اما در نبود یك رهبری منسجم و کارآمد، در شرایط فقدان رهبری طبقهٔ کارگر که بتواند قیامی همگانی را با شرکت میلیونها تودهٔ مردم حاضر و آماده سازمان داده و بساط خود انجام نگرفت و رهبری جنبش آزادیخواهانه بعهدهٔ بنی‌صدر لیبرال ماند و او که جز چك و چانه زدن با ارتجاع و در نهایت جز طرح مقاومت هنر دیگری نداشت موجب گردید تا مرتجعین فرصت یافته، به یك کودتای بیرحمانه علیه انقلاب دست بزنند. ارتجاع بخوبی می‌دید که موج اعتلای میلیونها تودهٔ به تنگ آمده بزودی تمام هستی ننگینش را بزیر خاك خواهد کشاند.

کودتا در خرداد ۶۰ صورت گرفت و سرکوب خونین انقلاب و جبههٔ خلق آغاز گردید، آنهم با وحشیانه ترین کشتاری که در طول تاریخ سابقه نداشته است. صرف نظر از جریانات مرتجع و خائنی چون حزب توده و فرزند خلفش چریکهای اکثریت که چاکری و بندگی مرتجعین را پیشهٔ خود ساخته بودند، این کودتا عکس‌العمل های متفاوتی را در جنبش انقلابی و گروههای سیاسی آن زمان برانگیخت. عده‌ای از این گروهها آنچنان از این ضربات سهمناك جا خوردند که بلافاصله میدان نبرد را خالی کردند و با هزار سفسطه، بیعملی خود را در مقابل کودتا و ارتجاع توجیه نمودند. علیرغم جانفشانیها و قهرمانیهای مجاهدین خلق ایران که پر نفوذ ترین جریان انقلابی در سطح جامعه بود، این سازمان هم با آنهمه امکانات از سرنگونی رژیم و اقدام برای کسب قدرت سیاسی غافل ماند و تنها به زدن ضربات پراکنده اکتفا نمود که هیچوقت نمی‌توانست کارساز باشد. البته بیش از این هم نمیتوان از این نیروها انتظار داشت.

در این میان بخشی از اعضاء و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران با آموزه هایی از سردار رشید انقلاب مشروطه ستار خان و با تکیه بر مارکسیسم ـ لنینیسم علم رهایی طبقهٔ کارگر، قدم به عرصهٔ نبرد های رویاروی و نابرابر گذاشت تا با ایثار خون خود میهن انقلابی را از وجود ناپاك مرتجعین کودتاگر و بیگانه پرست پاك سازد. اگرچه موج کناره گیری و تنها گذاشتن مردم در مسلخ رژیم دامن اقلیت ناچیزی از سازمان ما را هم در بر گرفت، ولی این گونه حرکات عهد شکنانه نتوانست خللی در عزم راسخ سربداران بوجود آورد. سربداران فرزندان راستین این ملت سلاح بر گرفته و جان برکف عزم قیام در تهران و سپس بنا به عللی در آمل را نمودند.

طرح قیام در شهر با تمام مشکلات و نارسائی های سربداران قرار بود در روز ۱۸ آبان ۶۰ عملی شود که حین حرکت بسوی شهر در اثر حوادثی غیر منتظره و چند درگیری با عوامل مزدور ارتجاع، عملاً "اجرا" نگشت و منجر به بازگشت مجدد سربداران به جنگل شد. چهار روز بعد رژیم با برنامه‌ای وسیع که از همان اوایل ورود سربداران به جنگل تدارك دیده بود، دست به حمله‌ای همه جانبه زد تا به خیال خام خود "جنگلیان" را نابود سازد. ارتجاع غافل از آن بود که چه اراده و ایمانی این سرهای پر شور را به اعماق جنگل کشانده است. در روز ۲۲ آبان با آنکه قوای خمینی چندین برابر سربداران بود، آنچنان پاسخ دندان شکنی از سربداران دریافت



سربداران قهرمان در جنگل ـ قبل از نبرد آمل

خمینی این رهبر کودتا نیز بخوبی حس میشد. در این نبرد حدود ۵۰ تن از عوامل رژیم کودتا به درک واصل شدند و سربداران آنچنان شکست هفتصدانه‌ای را بر آنان تحمیل نمودند که تا مدتها بعد ارتجاع حتی از انتشار خبر واقعه خودداری میکرد.

شادی اولین پیروزی سربداران با غم از دست دادن دو تن از بهترین رفقای رزمنده‌ٔ کمونیست ما، شهید بهنام رودگرمی* (رفیق باقر) و شهید مرتضی رهبر* (رفیق مصطفی) درهم آمیخت. ما یاران آن دو مبارز کمونیست در فرصتهای دیگر و مناسبت ـ های آینده جمعبندی ادامه‌ٔ مبارزات سربداران را برای قضاوت خلق قهرمان و جنبش انقلابی و نیز زندگینامه‌ٔ مبارزاتی سربداران را ارائه خواهیم داد.

اساسنامه‌ٔ سربداران، "یا ما سرخصم را بکوبیم به سنگ یا او سر ما به دار سازد" آونگ" را در اولین رزم خونین این رفقای کمونیست با خون خود در تاریخ مبارزات انقلابی مردم ثبت کردند.

ما خاطره‌ٔ شهادت این رفقا را در راه نجات انقلاب گرامی داشته و بار دیگر وفاداری خود را به آرمان پرافتخار سربداران اعلام میداریم.

سرنگون باد نظام جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق ایران!

اتحاد یه‌ٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

۱۸ آبان ۱۳۶۳

* رفیق بهنام اولین شهید سربداران بود که در روز ۱۸ آبان بشهادت رسید.
* رفیق مرتضی در روز ۲۲ آبان بشهادت رسید.

اعترافات پکن

۷ دسامبر ۸۴، روزنامه خلق مقاله ای رسوائی آوردرصفحه اول خودمنتشرکرد که سریعاًتوسط مطبوعات بورژوائی در سرا سرجهان منعکس شد. ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نوشت"آثارمارکس ولنین دیگرقادر به حل مشکلات امروزنیستند". روزبعد این روزنامه،غلطنامه ای دریک صفحه منتشرساخت :بخاطریک"غلط املائی" تاسف بار،کلمه"همه"جاافتاده است. وبدین ترتیب جارابرای این تعبیر بازگذاشته اندکه مارکس ولنین ممکن است برای حل بعضی مشکلات امروز مفیدباشند. اگرآنهامیخواهند"بعضی" چیزهای مارکسیسم راحفظ کنندتنها بخاطرنگهداری آتوریته وحاکمیت آن چیزی است که بکلی به حزبی ضد مارکسیستی وضدانقلابی بدل گشته است.

درواقع حزب کمونیست چین، بعدازکودتای ۱۹۷۶ متعاقب مرگ مائو تسه تونگ ،ازمارکسیسم لنینیسم به عنوان راه حل مشکلاتش،دست شست.

اعترافات روزنامه خلق چیزی بیش ازدرجه سرعت ومیزان پیشروی رویزیونیستهارانشان میدهد،هرچه باشدرویزیونیستهای چین حتی قبل از غصب قدرت درسال ۱۹۷۶،به اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو تسه تونگ حمله میکردندوازآن پس نیزبمراتب بروقاحتشان افزوده گشته است. اماسلب اعتبارکردن علنی از مارکسیسم لنینیسم،بگونه ای طنزآلود، عمدتاًازاویه استحکام گذشته مارکسیسم درچین وحمایتی میلیونی که امروزه هنوزازآن میشود،قابل توضیح است. رویزیونیستهابرای بانجام رساندن تمام وکمال احیای سرمایه داری وسعی درخردکردن مقاومت در مقابل حکومت بورژوائیشان مجبورندکه توده هاراازسنجیدن خط وبرنامه این غاصبین درپرتومارکسیسم انقلابی باز دارند.

همانطورکه اززبان یك نماینده عالیرتبه چینی نقل میکنند"برای اولین باردرتاریخ،ماتولیدرادرمقام فرماندهی قرارداده ایم". این مسلماًحقیقتی است که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه تونگ همیشه برعلیه ایدئولوژیزیونیستی قراردادن تولیددرمقام فرماندهی" مبارزه کرده است. تحت رهبری مائووظیفه مرکزی حزب کمونیست چین همواره انقلاب کردن بود. اول ، دردهه های طولانی جنگی که منجر به آزادی چین شدوبعد،درطی دوران سوسیالیسم که مائومردم رادرنبرد برای انقلابی کردن جامعه رهبری میکرد. مائوتسه تونگ درفرمولبندی"انقلاب را درك کنید،تولیدرابالابرید"که در دوران انقلاب فرهنگی مطرح شد، به طورفشرده رابطه بین انقلاب ومبارزه برای تولیدرابیان کرد.

آخرین نبردبزرگ مائومشخصاً آنانی راهدف گرفته بودکه تحت پوشش "مدرنیزه کردن"چین و"بالا بردن تولید"به دیکتاتوری پرولتاریا و مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه تونگ حمله میکردند. والبته سرکرده رویزیونیستهادرآن زمان کسی نبودجز مردقدرتمندکنونی چین،دن سیائوپینگ.

اززمان کودتای دن وهواکوفنگ این نه آثارمارکس ولنین،بلکه اظهارات دن سیائوپینگ است که سیاست چین راهدایت میکند:"مهم نیست گربه سیاه باشدیاسفید،مهم این است که موش بگیرد". اگرمارکسیسم لنینیسم بدردموش گرفتن نمیخورد، از کجامعلوم که سرمایه داری اینکار را بهترانجام ندهد. ودرواقع این دقیقاً همان چیزیست که درچین جریان دارد رویزیونیستهاباسرعتی سرسام آور در کاراحیاًسیستم استثمارسرمایه داری هستند. هنگامیکه مائوخودهشدارمیداد "اگراشخاصی مثل لین بیائوبقدرت برسند،برای آنهابسیارساده خواهدبود که به سیستم کاپیتالیستی جامه عمل بپوشانند،بهمین دلیل است که مابابد آثارمارکسیستی لنینیستی رابیش از پیش مطالعه کنیم"،بهمین نکته اشاره داشت.

ویران کردن کامل کشاورزی کلکتیومناطق وسیع روستائی چین تأسیس "مناطق بین المللی"برای امپریالیستهاتابتوانندبی پروامراکز کارطاقت فرسای یدی رابرپاکرده و ادار ه نمایند،واژگونی کامل تغییرو تبدیلات درعرصه های آموزشی وهنری که طی انقلاب فرهنگی انجام شده ـ اند،دستگیری های پی درپی وسیع به بهانه "جنایتکاران عادی"،ثبت نام چین دربلوك جنگی تحت رهبری ایالات متحده ـ اینهافقط برخی از ثمرات موش گیری کاپیتالیستی دن ـ سیائوپینگ بوده اند. احیای سرمایه داری وقراردادن تولید(سودواقعی) در مقام رهبری،سری کاملی ازمشکلات نوین رادراقتصادوجامعه پدیدآورده و بهمین خاطراینك رویزیونیستهای چینی سعی درسرزنش مارکسیسم می ـ کنند. این واقعیتی است که تنهاراه حل ارائه شده ازسوی مارکسیسم برای مشکلات سرمایه داری،سرنگونی بورژوازی میباشد.

هشت سال پس ازکودتا،هنوز رویزیونیستهای چینی اجباربه ادامه کارزاربرعلیه"تاثیرات ماورای چپ گروه چهارنفر"بازمانده اززمان انقلاب فرهنگی ـ رااحساس میکنند. دردوره انقلاب فرهنگی میلیونها کارگر،دهقان وروشنفکرانقلابی به صحنه کشانده شده وبامارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه تونگ پرورش یافته اند. رهبرانی انقلابی نظیر چیانگ چینگ وچانگ چون چیائو ظهورکردندکه درکنارتوده هاایستادند وآنانرادرمبارزه برعلیه رویزیونیست ها رهبری کرده ودررویاروئی با شکست تلخ،سنگردفاع ازخط انقلابی راترك نگفته اند. همه اینهاباعث نگرانی شدید"گربه های" رویزیونیست حاکم برچین امروزاست چرا که میدانندرمقابل چیزی بیش از یك موش ساده قراردارد.

نبرد های خیابانی در سانتیاگو

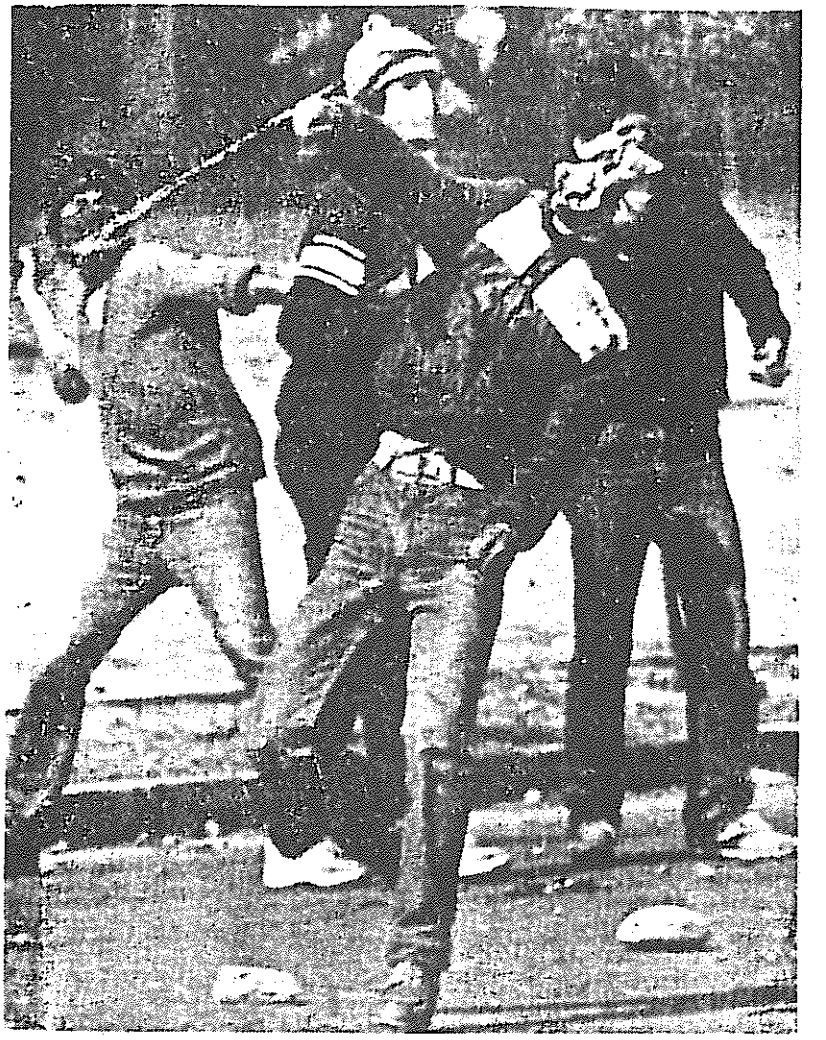

جنبش شیلی درماه نوامبر شکل حادفوران یافت . ازمارس ۸۲ که اعترا- ضات توده ای خیابانی آغازیدن گرفت وسکوت تحمیلی گورستان رابرآشفت، نوامبر ۸۴ توفانی ترین ماه بودژنرالهای نوکرآمریکا اززمان قدرت یابیشان در دهۀ گذشته میگوشیدند تاجنان سکوتی رابرقرارسازند .

ششم نوامبر ،ژنرال پینوشه دوباره مقررات حکومت نظامی راتحمیل کرد استادیوم ملی سانتیاگو پایتخت شیلی که اوائل ماه ،طرفداران فوتبال د ر آن آواز "Va caer" (حکومت سرنگون خواهدشد) راسرداده بودندبه مراقبتگاه ده هزارتن ازکارگران ودیگرافرادی بدل گشت که درمحاصره پلیس وارتش قرارداشتند . اردوگاه کاراجباری صحرای پیساگوادوباره شروع بکارکرد . روز - های مداوم اعتراض سراسری شیلی از ۲۸ نوامبر آغازشدودردوازدهمین روز ، درزاغه نشینی کارگری که ازپرخروش- ترین مراکزمقاومت بوده ونام "پیر - وزی "* برخوددارد،چندین گروه به سبک جنگ جهانی اول جهت نبردبه حفر چاله سنگرپرداختند . جنگ تقریبا روزدرزاغه ها،خیابانهای پائین شهر سانتیاگووحوالی دانشگاه ادامه داشت .

قانون برقراری حکومت نظامی از جمله به امضای سرجوخه پاهم رسید ه بود،همان فاشیست کهنه کاری که در مقام وزارت داخله ،سیاست تبلیغی "فضای باز دمکراتیک" راهبری میکرد .

اگرچه دردهۀ پیشین ،آمریکاخود عامل روی کارآوردن پینوشه بود،معهذا امروزنشانه هایی ازنارضایتی بسبب بایان گرفتن سیاست فوق راازخسود بروزداده است . "فضای باز" نه برای خوشتادرمیان طبقات متوسط - که زمانی حامیش بودند - محبوبیت بیشتری به ارمغان آوردونه این حاکمیت را در برابرشورش مردم نیرومندترکرد . علی- رغم تلاشهای ایالات متحده ،این حکو- مت تاکنون موفق به تغییرخونتای نظا- می امپریالیسم ساخته به حکومتی غیر نظامی باهمان محتواودرشکل متفاوت نشده ودراین موردنه توافق نرسید ه است .

دراین امر ،دودلیل مرتبط مهم دخیل- اند . اول اینکه درشیلی وجودحکومت غیرنظامی بی آنکه تحت نفوذقابل ملا- حظۀ نیروهای طرفدارشوروی باشد و برای آنهاجائی درنظرگرفته باشد، متصورنیست ،یعنی همان نیروهائی که برای رسیدن به یك "سازش تاریخی" جهت استحالۀ کنترل انحصاری بلوك آمریکافعالیت میکنند . آمریکاآحریص حکومت غیرنظامی شیلی رابخشابخاطر ممانعت ازهمین مسئله سرنگون ساخت. دلیل دوم آنکه روزهای اعتراض مور د بحث درجریان مانورهای کثیف سیا- سی آغازگشتند ،یعنی موقعیت شو ر ش خصوصا درمیان جوانان ومشخصا جوانان پرولترموجودبوده واینهانه تنهاحکام شیلی بلکه نیروهای مترصدسوءاستفاده ازتوانائیهایشان "جهت کنترل" توده ها راهم بوحشت انداخته اند درشیلی ویاهرعرصۀ دیگری ازامریکای لاتین و جهان ،جوانان آن فاکتورنوینی هستند که هیچ بازیگرسنتی حضورشان رابد- یرانیست ■

* La Victoria

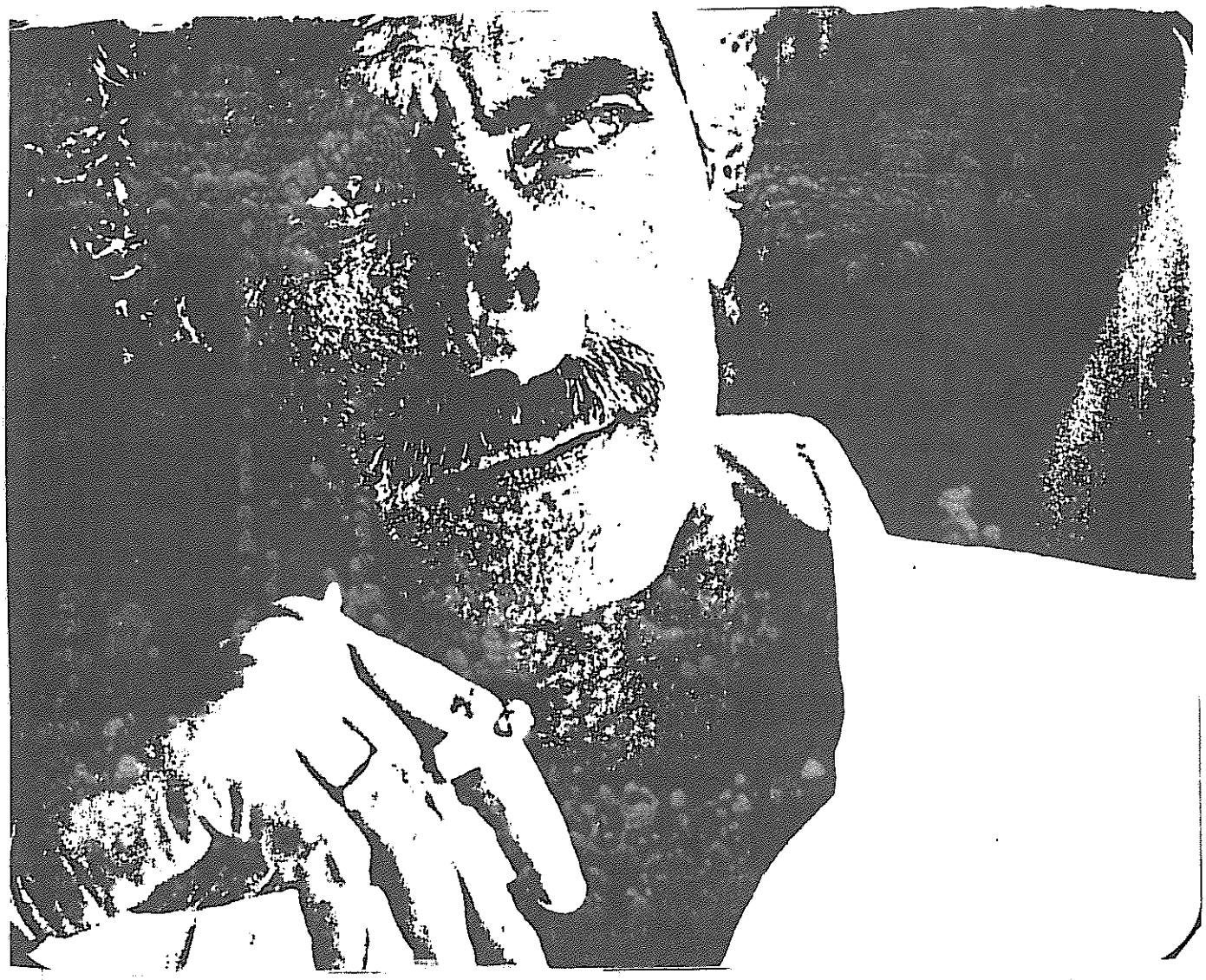

در بزرگداشت یلماز گونه‌ی



نگاهی به Yol با کوستا گاوراس

در ذیل مصاحبه‌ای داریم با کارگردان سینما کوستا گاوراس که بهمراه یلماز گونه‌ی، بخاطر فیلم "گمشده" جایزه پالم دِ اور (Palm d'or) را در فستیوال فیلم کان، در ۱۹۸۲ ربود.

جهانی برای فتح : بعنوان یک فیلمساز برجسته، شما دستاوردهای یلماز گونه‌ی در سینما را، بویژه چنانکه در یول نشان داده میشود چگونه ارزیابی میکنید؟ شاید مایل باشید درمورد آثار دیگر وی هم اظهارنظر نمائید.

کوستا و گاوراس : در آغاز اجازه‌بدهید بگویم که از طریق یول نبود که دوستان من در پاریس، علی‌الخصوص در سینما ـ پك (محل نمایش فیلمهای تجربی ـ م) یلماز را شناختند. ما او را از زمان فیلم "گله" میشناختیم. اگر به موزه سینما ـ تك بروید تصویری آنجا میبینید که مفهومی است که یلماز برای ما دارد، برای عده کمی از مردم یلماز آنموقع هم یکی از مهمترین کارگردانها، مهم‌ترین کارگردان ترك بود. یلماز با نمایش یول معروفیت جهانی پیدا کرد، چون در فیلم یول او زندگی مردم ترکیه را بدون هیچ کم و زیاد نشان میدهد این فیلم، مثل خیلی از فیلمهای دیگر، فقط در مخالفت یا موافقت با چیزی نیست. بلکه او به نمایش زندگی، همانگونه که هست میپردازد. ومن فکر میکنم یول احتمالا یکی از فیلمهایی است که بیشتر از هرفیلمی تاکنون به طرفداری از ترکها ساخته شده. من میدانم که بسیاری از مردم ترکیه برعلیه این فیلم هستند چون فکر میکنند که در این فیلم تنها جنبه‌های بد زندگی و روابط اجتماعی در ترکیه نشان داده میشود اما من فکر میکنم چیزی که واقعا استثنائی است چگونگی دیدن این مسائل و درك آنها است. ممکن است ما این مسائل را محکوم کنیم اما با اینهمه مهمترین چیز اینستکه ما آنها را میفهمیم و میتوانیم فرهنگ متفاوت دیگری را ببینیم. تا آنجاکه به این مسئله مربوط است من یلماز را بعنوان مهمترین کارگردان ترك می‌شناسم و باید اضافه کنم که همه آنهای دیگر را نمیشناسم. اما از چند فیلم ترکی که تابحال دیده‌ام این قویترین آنها بوده. این فیلم برای او معروفیت جهانی کسب کرد. انچه که یلماز بعنوان یك کارگردان فیلم انجام می‌دهد اینست که او در آفرینش واقعیت موفق است و آنرا بشکل مستند در می‌آورد. شما میدانید بازیگرانی را تماشا میکنید که دارند نقش بازی میکنند، و اینکه ممکن است داستان هرگز اتفاق نیفتاده باشد، اما درهمان حال اقناع میشوید، آنرا به زندگی، به زندگی روزمره میتوانید ارتباط بدهید و این در یك فیلم بالاترین دستاورد برای یك کارگردان سینماست. بگذارید بگویم جنبه‌های سیاسی ـ اجتماعی فیلم بعد از این میاید. درباره موفقیت یك کارگردان صحبت میکنم، اینها همه با هم مرتبطند، اما نمیدانم توانستم سوال شما را جواب بدهم یا نه؟

جهانی برای فتح : آیا میتوانید درمورد موضوعات، تصاویر و استعاراتی که یلماز در یول از آنان استفاده می‌کند صحبت کنید؟

کوستا گاوراس : بله تشبیهاتی که یلماز بکار میبرد اینستکه عده‌ای از زندان آزاد میشوند، مثل اینکه ملتی آزاد میشود، تمام یك ملت، تمام یك کشور که در نوعی زندان زندگی میکند، انوقت این مردم آزاد میشوند که بهرطرف بروند و انها بدیدن فامیلشان میروند، انها بدیدار مملکتشان میروند، انها بملاقات آزادی میروند، و این آزادی از آنجاکه یك آزادی لحظه‌

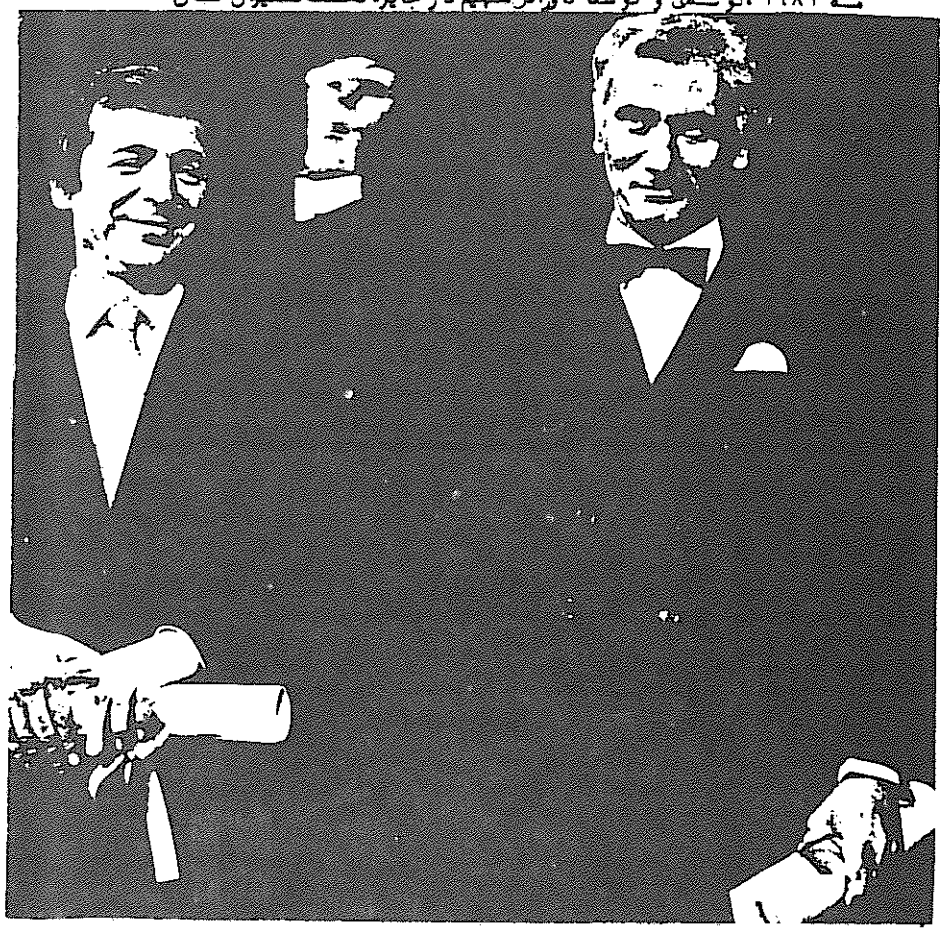

مه ۱۹۸۲، گونه‌ی و کوستا گاوراس در جایزه نخست فستیوال کان

ای است، برای آنان بصورت یك نمایش غم انگیز درمیاید . فکرمیکنم این اولین تشبیه است. تشبیه دیگری که او از آزادی میسازد اسب مرده‌ای است که دوباره ودوباره بازمیگردد . و چیز استثنائی اینست که آزادی همواره به غم منتهی میشود . شما نمیتوانید به مردم بگوئید که " شما حالا آزادید ، یاالله بروید آزاد باشید " . کافی نیست که تنها یك مرد آزاد باشد، بقیه هم باید آزاد بشوند، باید آزادی شما را درك کنند و بهان احترام بگذارند، واین یك روند بسیارطولانی فرهنگی است . فکر میکنم که این شاید قوی‌ترین پیامی است که فیلم میدهد .

جهانی برای فتح : ستم بر زنان یك موضوع قوی و مسئله‌ایست که چندین بار در فیلم مطرح میشود . محکوم‌کردن این مسئله ازسوی او چقدر ماهرانه است و فکر میکنید تا چه اندازه در رساندن پیام خود ، که روابط اجتماعی دربین انسانها بطور اعم دربرخورد به مسئله زنان متمرکز ونشان‌داده میشود، موفق است ؟

کوستا گاوراس: فکر نمیکنم او موضع محکوم کردن این مسئله رابگیرد . او فقط نشان میدهد که بازنان چگونه رفتار میشود . چطور بگویم ، مثل اینکه آنها حیوان هستند، این واژه خیلی سنگینی است، اماآنها مثل مایملك هستند، مایملك مرد، وباید اطاعت بکنند، باید یکجور بخصوصی باشند، و طور بخصوصی رفتار کنند واگر نکنند ، دست رد بسینه انان میخورد، بلا فاصله کشته میشوند، یااینکه دیگر بعنوان یك انسان شناخته نخواهند شد . آنها ارزش زنده بودن راندارند. از لحظه ایکه از براورده کردن عقاید و خواستهای مرد سر باز زنند دست رد بسینه آنها خورده ، بکناری زده شده و دیگر لایق دوستی و عشق مرد نمیباشند . آنها فقط رد میشوند. و فاصله این با بردگی این اندازه است (فاصله را باانگشت نشان می‌دهد) وسرانجام هم برده قلمداد میشوند . من فکر نمیکنم این فقط در ترکیه اتفاق میافتد، این مشکل بسیاری از کشورهاست. این حتی در فرانسه هم بنوعی دیگر وجود دارد منتها با یك روش متفاوت، اما شما میتوانید همان رفتار رانسبت به زنان در آنجا ببینید .

جهانی برای فتح : تماشاچیان در جهان نسبت به نمایش موقعیت زن در ترکیه ــ یك کشور عقب افتاده و درحال توسعه ــ چه عکس‌العملی نشان می‌دهند . آیاآنها آنرابخود مربوط میبینند ؟ آیااین باتجربه آنان در کشورهای غربی ، درسطحی متفاوت، همخوانی دارد ؟

کوستا گاوراس: فکر میکنم در دنیای غرب دو برخورد یا بهتر بگویم سه نوع برخورد به این مسئله وجود دارد . برخورد اول اینستکه آنها حتی متوجه آنهم نمیشوند . برخورد دیگر که احتمالا بسیار هم شایع است اینستکه این مسئله را بعنوان مشکل مردم ترکیه میبینند ــ مردمی وحشی که رفتارشان اینطوری است و ازجای دیگر میایند ــ و هیچگونه ارتباطی بین زندگی و رفتار خود باآنچه در فیلم میگذرد نمیبینند . سپس برخورد سومی است که در آن فکرمیکنم مردم آگاه میتوانند خودشان رادرموقعیتی که درفیلم است سهیم ببینند . ممکن است که این زیاد هم مشخص نباشد اما احساسات آنان نسبت به مسئله زن همانطوراست . آنها بخود شان خواهند گفت، همانطورکه من سعی میکنم بگویم وبعضی از دوستانی که باآنها صحبت کرده‌ام میگویند : راستی، ما هم بنوعی مثل آن مردم هستیم ها ، جای دیگری و تحت شرایط متفاوتی ، اما ته قلبمان ما هم بازنان چنین رفتاری داریم، حتی اگرآنان را نمی‌کشیم .... چون نمیتوانیم . ما نمی‌توانیم حتی اگر میخواستیم ــ چون پلیس پیدایش خواهد شد ! ــ اما باطنا همه ما همانطوریم . بگذارید بشما بگویم که هیچ موفقیت بین المللی یا بهتربگویم درك بین المللی یك فیلم یا یك اثر هنری ، بدست نمیاید مگر باوجود آن نوع ارتباط مابین تماشاگر و آفریننده اثر که درباره چیزی است که بطور شخصی بهرکس مربوط میشود .

جهانی برای فتح : مباحثه زیادی است که آیا این اثر، یول ، واثار یلماز بطور اعم جهانی هستند یااینکه قدرت آن بعلت نمایش اوضاع ویژه ترکیه میباشد . این چیزیست که همیشه یك فیلمساز باآن مواجه است .

کوستا گاوراس : بله ، هیچ چیزی خاص‌تر وهمچنین هیچ چیزی بین المللی تر و عام تراز هاملت اثر شکسپیر نمیباشد ، و ما اینرا درمورد تراژدی یونانی و تمام اثار کلاسیك میتوانیم بگوئیم . هرچه یك اثر ویژه‌تر میشود جهانی تر می‌گردد .

جهانی برای فتح : آیا چیز دیگری در مورد مهارت فیلم درزمینه شبیه‌سازی و تصاویر هست که مایل به گفتنش باشید ؟

کوستا گاوراس: چیزی که دراین فیلم واقعا جالب است قطع شدن داستان های متفاوتی است که بموازات هم، یکی بعدازدیگری میایند، که باهم شروع و سپس از یکدیگر دور میشوند . در اخر شما ازسینما بیرون میائید وهمه آنها را درخاطر دارید . آنها همزمان همه باهم هستند چون به نوعی همان داستان رامیگویند اما اززوایای متفاوت در موقعیتها و کاراکترهای مختلف ، اما بالاخره آنها همان داستان هستند .

جهانی برای فتح : ممکن است نظرتان رادرباره " سیت " ، مردی که زنش را در برف کشت واینکه چگونه تضادها و غمهای این کاراکتر تصویر شده‌اند بگویید ؟

کوستا گاوراس: من معتقدم او شبیه‌ترین شخصیت به گونه‌ی است. فکر میکنم گونه‌ی تا حدی بااین کاراکتر یکی است، باقدرتش، با لطافتش، با خشونتی که میتواند ازاو سربزند و همچنین با احساسات عاشقانه اش، زیرا صحنه‌های روی برف ــ تمامی ارتباط سیت با همسرش و رفتن آنها ازمحلی به محل دیگر ــ یکی از قویترین استعاره‌ها درسینمای مدرن میباشند . شما میتوانید این نوع احساسات رادرنخستین سالهای سینمای شوروی پیش از استالین و در فیلمهای ژاپنی هم ببینید . فکرمیکنم دنیای غرب دیگر نمیداند چگونه این کار رابکند چون متاسفانه با پراگماتیسمی که ما دران زندگی میکنیم، در حال از دست دادن روح شاعرانه ابتدائی خود هستیم . نه تنها احساسات شاعرانه‌مان را ..... که در انسان نوعی روح شاعرانه وجود دارد و من فکر میکنم بخاطر تمدن زیاده از حد ازان تهی میشویم .

جهانی برای فتح : این شخصیت، سیت، عاشق زنش بود اما احساس میکرد که باید سنتهای خودش را، که کشتن زنش را میطلبید ، حفظ کند .

کوستا گاوراس: همانطور که در اول صحبتش را کردیم، اویك زندان ــ زندان واقعی ــ را ترك میکند و بعد وارد یك زندان دیگر بنام خانواده و سنتهایش میشود و این دومی که احتمالا از زندان اولی قویتر هم هست سرانجام اورا نابود



میکند · باینجا میرسد که زندگیش تبدیل به یك درام شده ومجبور است که زنش را بکشد ·

جهانی برای فتح : فکر میکنید گونه‌ی درصحنه آخر یول میخواهد چه‌چیزی رابگوید وقتیکه سیت تنهائی در راه بازگشت به زندان از پنجره قطار به بیرون نگاه میکند و معلوم است که در عذاب بسر میبرد ؟

کوستا گاوراس: تاثیری که این صحنه روی من گذاشت ــ اول میخواهم بگویم که این فیلم چقدر قوی است که قادرم تمام صحنه‌های آنرا پس ازده سال بخاطر بیاورم ــ آنچه شما درباره‌اش حرف میزنید تنها بودن است به این معناکه او هرگز موفق به آزاد کردن واقعی خود نمیشود · اواسیر شده است، بیش از همیشه در اسارت است چون نه تنها در این فضای کوچك قرار گرفته بلکه قطار چنان به سرعت در حال حرکت است که او نمی‌تواند آنرا ترك کند · بعبارت دیگر این جامعه است که اوراشدیدا در چنگال خود گرفته، اورا با سنن و رسومش باچنان قدمهای سریع و چنان سرعت زیادی دربر گرفته که او ازتغییر آن عاجز است، نمیتواند ازان دورشود یابیرون بیاید · درکنار این مطلب، او خودش راهم درپنجره میبیند، اما درعین حال نمیتواند ازان و ازتمامی آن محیط خلاصی یابد ·

جهانی برای فتح : باتوجه به تکامل یلماز گونه‌ی که با یول به نقطه اوج خود میرسد، چگونه میتوان یول را با گله، دیوار و چند فیلم قبلی وی نظیر فقرا مقایسه کرد ؟

کوستا گاوراس: فکرمی کنم درمورد فیلم نمیتوان گفت که این بهترازان یکی است ···· آنها موضوعات مختلفی دارند و بااحساس و کلیت متفاوتی ساخته شده اند · بطور مثال فیلم گله ــ اینروزها بیشتر به گله فکرمیکنم چون یکماه و نیم پیش آنرا دیدم و واقعا بشدت مجذوب محتوا وتصاویر این فیلم شدم ــ فکر میکنم خیلی به یول نزدیك باشد · فیلم دیوار هم بسیار قوی است ····· مقایسه مابین فیلمها چیزی است که من مایل به درگیر شدن در آن نیستم، مثل انسانها میماند، باید آنهارایکی یکی نگاه کنید تابتوانید آنهارابررسی کنید، که ببینید چه دارند، برخورد ،خواستها، درونشان چه میگذرد ونوع احساساتی که دارند · من فیلمها رامثل شرکت کنندگان در رد و ماراتون نمیدانم· شمانمیتوانید آنها را باهم مقایسه کنید ، مثل تیمهای فوتبال بگوئید این بهتراز آنست ·

جهانی برای فتح : یلماز گرایشات سیاسی مشخصی داشت· او مخالف جنایاتی بود که شوروی هم اکنون مرتکب میشود و زمانی هم بدفاع از

دنباله در صفحه ۸۱

یك اتوبیوگرافی مختصر

مطالب زیر برگزیده‌ای از مصاحبه‌ای با یلماز گونه‌ی میباشند که در شماره‌ی ۱ اکتبر ۱۹۸۲ کارگر انقلابی، نشریه هفتگی حزب کمونیست انقلابی امریکا، درج گردید.

من در یك منطقه روستائی بدنیا آمدم. والدین من دهقانانی فقیر بودند. ودرعین حال کرد هم بودند. بنابراین ایدئولوژی من از یك ایدئولوژی دهقانی که عمدتا وضرورتا بورژوائی است شکل گرفت. اما تولد و زندگی در میان دهقانان فقیر و خصوصا تعلق داشتن به یك ملت ستمدیده، ملت کرد، افکار مرا تحت تاثیر قرار داد. واین تاثیر مرا بسوی چیزی راجستجو کردن کشاند. نمی‌دانستم چه چیزی. حتی نمیدانستم اسم آن چیز چیست، اما هنوز در جستجوی چیزی بودم. در اواخر دهه ۵۰ با چند شخصیت برخورد کردم، بطور مثال اشعار ناظم حکمت (شاعر کمونیست ترك) راکه درباره جنگ داخلی اسپانیا سروده بود شنیدم. در سال ۱۹۵۲ دستگیری وسیع کمونیستها در ترکیه پیش آمد ودرمیان آنان چند شاعر بودند ومن اشعار آنها راشنیدم. البته تمام این اتفاقات غیر قانونی بود. اما این واقعا سوسیالیسم علمی نبود، بیشتر ایدآلیستی بود، نوعی اتوپی. هیچکس درباره طبقه کارگر حرفی نمیزد، هیچکس از مارکسیسم ـ لنینیسم سخنی نمیگفت و هیچکس صحبتی درباره ماتریالیسم دیالکتیك نمیکرد. فقط نوعی از ادبیات بود درباره خواری، فقر و لزوم عوض کردن این زندگی. اما آنها توضیح نمیدادند که باید باچه کسی بجنگیم، چطور باید بجنگیم، باچه ایدئولوژی باید بجنگیم، هیچ ـ کدام از اینها نبود. بعدازان تحت این تاثیرات، شروع به نوشتن داستانهای کوتاه کردم و شروع کردم به حرف زدن، واینگونه بود که اولین درگیریم با پلیس سیاسی اتفاق افتاد.

در سال ۱۹۵۵ بخاطر داستان کوتاهی که نوشته بودم (هنوز آنموقع درمدرسه بودم)، بجرم تبلیغات کمونیستی بدادگاه فرستاده شدم. این نسبتا یك داستان کوتاه بود، سرشار ازاحساسات، ولی پس از یك محاکمه طولانی در سال ۱۹۶۱ به ۲/۵ سال زندان و تبعید محکوم شدم. اما در اثنای محاکمه در سال ۱۹۵۷ مجبور شدم آدانا، شهرم را، جائیکه دوران جوانیم رادران گذرانده و در آن تحصیل کرده بودم ترك کنم و به استانبول رفتم که حزب کمونیست رابیابم. چون علیرغم اینکه واقعا نمیدانستم چیست، مردم مرا اینطور صدا میکردند، بنابراین رفتم به استانبول. اما گول خوردم. بهر کمونیستی که برخوردم مرا ناامید کرد. آنموقع نمیدانستم چگونه اینرا توضیح بدهم، چه اسمی روی این فریب بگذارم. سال ۱۹۷۲ که دومرتبه در زندان بودم شروع کردم به مطالعه و تازه آنموقع بود که قادر شدم اسمی روی این فریب بگذارم. فهمیدم که فریب رویزیونیسم را خورده بودم. اما آنموقع من مارکسیسم ـ لنینیسم را نمیشناختم. منظورم این نیست که الان بطور کامل آنرامیدانم، اما شروع کردم به مطالعه آن. بنابراین بین سالهای ۶۱ و ۶۳ من در زندان و تبعید بسر بردم و بعد از سال ۱۹۶۳ دوره جدیدی در زندگی من آغاز شد.

سال ۶۳ بعنوان یك هنرپیشه شروع بکار کردم. زندان که بودم نقشه کشیدم که یك هنرپیشه بشوم، معروفترین هنرپیشه مملکت، که بتوانم تمام اهدافم را به اجرا بگذارم. بنا ـ براین تمام حسابها راکردم: تمام تاکتیکها رادر زندان تکمیل کردم، و وقتی بیرون آمدم آنها رایکی یکی پیاده کردم. بنابراین تاسال ۱۹۶۵ یکی از محبوبترین و معروفترین هنرپیشه‌ها شده بودم. نمیتوانم بگویم تمام فیلمهائیکه بازی میکردم فیلمهای انقلابی یا دمکراتیك بودند اما تمام آنها محبوب بودند. آنها رنجها و بدبختیهای مردم واحساسات آنها رامنعکس میکردند. خیلی از آنها البته دارای اشتباهات سیاسی یا ایدئولوژیکی بودند: بعضی ازانها اصلاح طلب بودند، میشود گفت که بعضی آنارشیستی بودند، بعضی ازانها هم جنبه‌های لومپنی داشتند. اما تمام این تجربیات بمن اجازه داد تا روابطی محکم ووسیع با مردم و توده‌ها برقرار کنم.

فاصله بین ۶۵ و ۶۶ یك احساس دلتنگی شدید درمن بوجود آمد. از کاریکه میکردم راضی نبودم. در سال ۶۶ سعی کردم درمورد فیلمهائیکه بازی میکنم بیشتر وسواس بخرج بدهم و شروع به بازی در فیلمهای مثبت کردم. اما درعین حال بخاطر احتیاجات مالی مجبور بودم برخی فیلمهای منفی هم بازی کنم، چون از وقتی که شروع کردم، هدف واقعیم این بود که محبوب باشم، که قادر باشم خودم فیلم بسازم. اما تنها راه برای من این بود که اول حرفه هنرپیشگی داشته باشم. بنابراین اولین اقدام من در سال ۱۹۶۸ شروع شد.

در سال ۶۸ بعدازاولین کوششم بعنوان یك فیلمساز، راهی خدمت سربازی که دوسال طول میکشید شدم. این یك تغییر مهم در زندگی من بود، چون برای اولین بار بمدت دو سال وقت داشتم که بطور سیستماتیك بمطالعه بپردازم. این به آن معنی نیست که قبلا مطالعه نکرده بودم، کرده بودم ولی سیستماتیك نبود. جنبه‌های عملی سینما بیشترین اهمیت رادر زندگی من داشتند، درحالیکه در زمان خدمت سربازی توانستم بطور سیستماتیك کتابهای لنین، مارکس و مائو رابخوانم. اماده بودم بمحض اتمام خدمت سربازی، اولین قدم بسیار مهم را بردارم، و این چیزی بود که در ۱۹۷۰ اتفاق افتاد. وقتی خدمتم راتمام کردم اولین فیلم

کلّه



مهم خود "امید" را ساختم. اما برای ساختن این فیلم، برای تامین مخارج آن چون من تهیه کننده هم بودم، همزمان مجبور بودم در فیلم‌های گانگستری هم بازی کنم که برای فیلم خودم پول دربیاورم.

در همین ضمن جستجوهای سیاسی من منجر به تماسهائی با جنبشهای مختلف سیاسی شد. از آنجا که مواضع روشنی نداشتم تماس‌هایم مختلف بود. آن زمان جنبشهای مختلفی داشتیم. جنبش دانشجوئی داشتیم و جنبش کارگری داشتیم علیه نیروهای ارتجاعی، بنابراین من با آنها همبستگی داشتم و با آنها کمک می‌کردم، و در سال ۱۹۷۲، اعضاء یکی از سازمانهائی را که من با آنان کمک میکردم دستگیر کردند و متهم بخاطر کمک با آنها روانه زندان شدم. اما این دستگیری ۷۲، نقطه عطفی واقعی در زندگی من بود، چون در زندان، بلطف شبکه مخفی، قادر به آموختن مارکسیسم ـ لنینیسم شدم.

من درباره انقلاب، درباره رویزیونیسم و درباره شوروی چیزها یاد گرفتم. در آن لحظه هنوز آماده نبودم که شوروی را سوسیال امپریالیست بخوانم اما میدانستم که شوروی یک کشور سوسیالیستی نیست. در همان حال یاد گرفتم که چگونه گرایشات ماجراجویانه، روش برخی از جنبش‌های خرده بورژوائی و اینکه جنبش سوسیالیستی واقعی چه باید باشد را از هم تشخیص بدهم. من در مورد نقش رهبری طبقه کارگر آموختم و همچنین رفتار شخصی خود را در زندگی به رفتار انقلابی تغییر دادم. و در مورد سینما، همینطور شروع کردم به فکر کردن درباره جزئیات این که بعد از این چگونه فیلم بسازم. بنابراین دید عمیقتر و روشنتری از سینما در تئوری پیدا کردم. همینکه در سال ۱۹۷۴ بیرون آمدم آماده بودم که دوباره قدم مهمی در کار سینمائی خود بعنوان فیلمساز بردارم. ولی سال ۷۴، موقعی که داشتم دومی را فیلمبرداری میکردم، دوباره راهی زندان شدم.

سال ۷۴ تا ۸۱ در زندان بودم و در آنجا رمان و داستانهای کوتاه مینوشتم اما نوشته‌های سیاسی هم داشتم و پنج فیلم هم ساختم. دو تای اول خیلی موفقیت‌آمیز نبودند اما سه تای آخری که در تهیه‌شان نقش بیشتری داشتم موفقیت بین المللی پیدا کردند. این فیلمها بدینقرارند "گله"، "دشمن" و آخرین آنها "پول". پول باز هم بیشتر از آنهای دیگر بمن تعلق دارد چون تمامی تنظیم نهائی فیلم را خودم انجام دادم. حالا امکانات بیشتری دارم، ولی در تبعید بسر میبرم. منظورم اینست که با این امکانات اگر قادر بودم فیلمهائی در کشور خودم بسازم، میتوانستم کار متفاوت و حتی بهتری انجام بدهم. ولی از این به بعد آنچه که قادر باشم بنمایش درآورم، شخصیت هنری مرا تعیین خواهد کرد. ■

'زبان هنر'
از زبان گونه ی

(چاپ مجدد برگزیده ای از "کارگر انقلابی" (ک۱۰۰)، اول اکتبر ۱۹۸۲ هفته نامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

ک۱۰۰ : در فیلم "یول" نکته ایکه الان درباره رفتار عقب مانده مردان بان اشاره کردید، حتی در بین انقلابیونی که در فیلم تصویر شده اند بخوبی به نمایش گذاشته شده است. سئوالی که با این برخورد مطرح می شود اینست، چگونه میتوان شخصیت های مثبت یا قهرمان عرضه کرد، یا بقولی، یکی از انتقاداتی که من درباره یول شنیده ام اینستکه این فیلم واقعیتهای اوضاع، سرکوب، مسائل توده ها و ازاین قبیل را خوب برملا میکند، اما در زمینه یك شخصیت برجسته، یك نقش مشخص قهرمانی، کمبود دارد.

یلماز گونه ی : نه، شخصیت قهرمانی واضحی در آن نیست.

ک۱۰۰ : ممکن است در این باره نظرتان را ابراز کنید.

یلماز گونه ی : من به این انتقاد فقط یك جواب دارم. آنچه دیگران از یك قهرمان مثبت میفهمند کاملا ازآنچه من بعنوان مثبت بودن میفهمم تفاوت دارد، بخاطراینکه در فیلمهای من جنبه های مثبت بسیاری وجود دارند. اما من سعی میکنم آنچه مثبت در یك قهرمان منفی، یا در یك موقعیت منفی وجود دارد را ببینم و نشان بدهم، چون چیزهای متضاد همیشه با هم موجودند. این همان چیزیست که وحدت اضداد مینامیم. بگذارید مثالی از فیلم بزنیم. سیت Seyit می گذارد زنش در برفها بمیرد، اما در آخرین لحظه و ازهمان شروع کار در درون خود تضادی دارد. او به خودش مطمئن نیست. او در درون خودش دلواپسی دارد و در آخرین لحظه سعی میکند زنش را نجات بدهد، و وقتی او میمیرد در چاراندوهی شدید، دردی عمیق میشود و بعدا پشیمانی نابودش میکند. در چار پشیمانی بسیار شدیدی میشود. این برای من خیلی مثبت است. یا محمت Mahmet شخصی که بوسیله قوم وخویش زنش کشته شد. آن ادم اساس زندگیش را روی دروغ گذاشته بود. دروغ میگفت. اما عوض میشود، نه یك فعه، بلکه به آهستگی تغییر میکند، وجراتش را دارد که حقیقت را بگوید، جگرش را دارد. جراتش را دارد که بگوید من گناهکارم، بخاطرمن، بخاطراینکه من ترسو بودم برادر زنم مرد. او انقدر جرات داشت که اینرا به اقوام زنش بگوید و قبل ازان یك دروغگو بود. این چیز مثبتی است. یا ان جوان کرد را در نظر بگیریم که بستگانش در ده قاچاقچیها زندگی میکنند. این جوان جراتش را داشت که بگوید من بزندان برنمی گردم، تمام خطراتش را هم میپذیرم، میزنم بکوه مثل برادرم که اینها کشتندش. ازاین جهت چیزی که من بعنوان مثبت بودن درك میکنم و چیزیکه دارم سعی میکنم بعنوان مثبت بودن در زندگی نشان بدهم تغییر است، تبدیل یافتن است، بهتر شدن است، روند است *. من مثل برخی دیگر، یك تصویر ایستا از مثبت و منفی ندارم، من دارم سعی میکنم جوانه و ونطفه مثبت بودن را در آنچه منفی بودن بنظر میاید نشان بدهم. بنابراین چنین انتقادی را نمیپذیرم. در تمام چیزهائی که منفی هستند شما امید را دارید، آینده را دارید، نطفه آنچیزی که برای فردا مثبت است را دارید .....

ک۱۰۰ : نقشی که فیلمهای خودتان وبطورکلی هنر انقلابی در تکامل جنبش انقلابی ترکیه و در دیگرکشورها بازی میکند را چه میبینید ؟

یلماز گونه ی : نقطه حرکت من مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی، واین مبارزه گذرگاههای مختلفی دارد : یك مبارزه سیاسی داریم، یك مبارزه اقتصادی داریم، همینطور مبارزه فرهنگی و ایدئولوژیك هم داریم. ازیك طرف فعالیت هنری و بویژه فعالیت سینمائی بنظر میرسد که فقط بخشی از سومین راه باشد، بنظر میرسد که فقط بخشی از مبارزه، فرهنگی، ایدئولوژیکی باشد، اما درعین حال این یك مبارزه سیاسی هم هست برای اینکه از طریق سینما میتوان روی احساسات وانگیزه های مردم و آگاهی انها کارکرد. میتوان این احساسات را بطرف انقلاب سمت وسو داد، اما جنبش هنری، آثار هنری به تنهائی نمیتوانند وانمود کنند که حاوی تمام فعالیتهای مبارزه سیاسی هست. این باید با مقداری کارسیاسی تکمیل بشود، باید مقداری کارسیاسی همراه آن باشد تا تاثیرش را کامل کند. درست نیست که در هنر بدنبال همه وظایف، تمام کاربردهای مبارزه سیاسی بگردیم کسی نباید سعی کند تمام این وظایف، تمام این کاربردها را در هنر بگنجاند. فعالیت هنری فقط کار را برای جنبش سیاسی آسانتر میکند، اما کسی نباید سعی کند که تمامی نقش مبارزه سیاسی را برعهده فعالیت هنری بگذارد. آن باید بوسیله فعالیتهای دقیق سیاسی، نوشته ها، توضیحات و تفاسیر تکمیل شود.

و در درجه دوم، ما فقط باید شرایط موجود را مد نظر قرار بدهیم و ازاین نقطه بدرستی محاسبه کنیم که به چه تماشاگری باید سعی کنیم که پیام خود را برفرستیم باید سعیمان این باشد وسیعترین تماشاچی ممکن را داشته باشیم. میشود فیلمی برای یك عده محدود ساخت ولی این عده محدود کمابیش از کسانی تشکیل شده که همین حالا هم تا حد معینی آگاهی

کرک های گرسنه



دارند، ازکسانیکه همین الان مقداری اطلاعات دارند . بنابراین من همیشه شنوندگان وسیعی رامخاطب قرارمی‌دهم. هدف من انجاست و من ازاول کار،انرا هدف قرار دادهام. ازاین جهت بعضی از مردم، بعضی ازرفقا ازدیدی تنگ نظرانه به کار من انتقاد میکنند . آنها درك نمیکنند که من میخواهم به تودههای وسیعی دست‌رسی پیداکنم. وآنها درك نمیکنند که هنر محدوده مشخص خود رادارد و نمیتوانید انتظارداشتهباشید همه وظایف و کارهای جنبش سیاسی برعهده هنر باشد . امااین انتقادات برای من مهم نیستند . وازاین جهت موفقیتی که پول داشت و هنوزهم دارد ـ تودههای وسیعی بتماشای پول میروند ـ اتفاقی نیست . من عمدا اینطور ساختمش .

هنر بخودی خود انقلاب نمی‌کند، اماهنرمندی که خط سیاسی صحیحی دارد،آنکه دیدگاه سیاسی صحیحی از جهان دارد، میتواند ارتباط محکمی بامردم باتودههای وسیع از طریق کار (های هنری)ش داشته باشد . وان ارتباط آنوقت می‌تواند خیلی سیاسی باشد . دراین جهت هنر میتواند برای تبلیغ سیاسی برای ترویج سیاسی مفید باشد، اما تبلیغ و ترویج بمعنی خشك آنرا درنظر ندارم ـ آنوقت این هنر نیست . وازاین جهت وقتی یك هنر انقلابی دارید نه تنها بر تودهها، بلکه برهنرمندان دیگر هم تاثیر میگذارید . شما زمینه را برای آگاهی سیاسی آماده کردهاید .ازاین رو هنر یك سلاح است ،هنر اسلحه است. اما هنر زبان مخصوص خود را دارد . زبانی که فقط به هنر تعلق دارد . هر شخصی باید کلا، مطلقا بآن زبان احترام بگذارد . اگر شما به زبان هنر توجه نکنید، آنوقت این اسلحه شمارامیکشد . حالت تیری را دارد که کمانه میکند . ■

'ما یلماز گونه‌ی را از دست دادیم'

بقلم ا. د. *

هنرمند و فیلمساز برجسته، انقلابی جسور و مبارز شجاعی که در قلب میلیونها زحمتکش جا داشت.

در نهم سپتامبر ۱۹۸٤، یلماز گونه‌ی هنرمند بزرگ، در پاریس جائیکه وی بعنوان پناهنده سیاسی زندگی میکرد، در اثر بیماری سرطان معده درگذشت. بعد از مراسم و احترامات انقلابی هزاران زحمتکش، جسدوی در گورستان "پیر لاشز" مدفن قهرمانان کمون پاریس بخاک سپرده شد. آخرین تقاضای یلماز این بود "سردم است، مرا با پتوی کمونارد ها بپوشانید".

مسلما مرگ یلماز گونه‌ی که تا آخرین دم درکنار پرولتاریای بین ـ المللی ایستاد مرگی معمولی نیست. این مرگی است مغرور وباوقار. هم پرولتاریا و مردم ترکیه و هم پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان، عهد کرده‌اند تا مصممانه میراث انقلابی یلماز را پاس بدارند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بخش جدائی ناپذیر آن، جنبش کمونیستی ترکیه، باید بداند که چگونه درسهای لازم راازاین مرگ شریف و پرافتخار بیاموزد.

درهنگام مرگ او، ارگانهای مختلف مطبوعات بورژوازی، تیترهائی از قبیل "پادشاه بی تاج و تخت" درباره یلماز گونه‌ی بچاپ رساندند. درواقع این جمله نشانی از حقیقت در خود دارد. یلماز گونه‌ی شهرتی بر حق هم در ترکیه و هم درسطح بین ـ المللی دارد. میلیونها نفر اورا دوست دارند. این یکی از مهمترین دلایل حملات سبعانه‌ای است که نهان و آشکار از جانب طبقات حاکمه و نوکرانشان در ترکیه علیه یلماز گونه‌ی صورت میگیرد که چون نتوانسته بودند با پیشنهاد پول، ثروت، زندگی مجلل و مقام اورا بخرند، بعدا متوسل به تهمت شدند با امید اینکه خساراتی که با هنر ومبارزه وی براین ارتجاعیون وارد شده را تقلیل دهند.

یلماز گونه‌ی بالاتر ازهرچیز هنرمندی بزرگ، سناریست و کارگردانی توانا بود. او همچنین خود رابعنوان رمان نویسی فاضل و نویسنده داستانهای کوتاه شناسانده بود. او مردیست که درك عمیقی از واقعیات مبارزه طبقاتی در ترکیه و در جهان داشت، کسی که بعنوان جنگجوئی بیباك برای انقلاب، موضعی درکنار مردم وانقلاب برعلیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و همه ارتجاعیون داشت، کسی که هنرش را تا آخرین لحظه بعنوان سلاح قدرتمندی برای طرف خود استفاده میکرد. یلماز گونه‌ی بمیزان قابل ملاحظه‌ای برای پیشبرد مبارزه ستم ـ دیدگان در ترکیه جهت استقلال و دمکراسی خلق سهیم بوده است.

واضح است که یلماز گونه‌ی خط کاملا پرولتاریائی انقلابی، درایدئولوژی خود و درهنرش نداشت. آنچه هنر و خط اساسی مبارزه اورا مشخص میکند خط دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی است. او یك ضد امپریالیست پیگیر، میهن پرست، دمکرات و انقلابی پیگیر بود. بااینحال یك کمونیست پیگیر نبود. اگرچه او مصممانه بر برخی از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم استوار بود، نه حقیقت عام آنرا درمییافت و نه آنرابه پراتیك مشخص انقلاب ترکیه گسترش میداد. در نتیجه او قادر نشد بر خط خرده بورژوائی دمکراتیسم انقلابی فایق آمده و با خط کمونیستی و جنبش کمونیستی درآمیزد. درواقع کوششهای وی برای انتشار مجله‌ای با محتوای هنری ـ سیاسی (مثل "گونه‌ی"، اکیم Ekim و میویس Mavis) و تلاشش برای تشکیل گروه مستقلی از طرفداران خود، بازتابی از همین خط درعمل بودند.

اما علیرغم همه اینها، جنبه مهم دیگر یلماز گونه‌ی بعنوان یك هنرمند بزرگ و استاد فیلمسازی این بود که او در پراتیك اجتماعی تا حد زیادی تحت تاثیر کمونیسم قرارداشت و با رشد فزاینده‌ای به سیاست و ایدئولوژی کمونیسم نزدیکتر میشد. اگرچه از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی به حزب کمونیست ترکیه ـ مارکسیست ـ لنینیست: یکی از بخشهای تشکیل دهنده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نپیوست، این نفوذ مواضع کمونیسم در او در این واقعیت بنمایش درمیاید که او اذعان میکرد که میراث حزب، مارکسیست ـ لنینیستی است، در این که از قهر انقلابی دفاع میکرد، که سعی میکرد از میراث مائوتسه دون در مقابل حملات مختلف رویزیونیستی، بویژه حملات حزب کار آلبانی دفاع بعمل آورد. در حقیقت این یکی از دلایلی

---

* عضو حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

است که جریانات ضد انقلابی که در پشت ماسکهای "سوسیالیسم" و "کمونیسم" پنهان شده‌اند، در کنار جریانات مختلف اپورتونیستی خرده‌بورژوائی، هرگز از بستن افترا به سیاست و ایدئولوژی گونه‌ی باز نایستادند، حتی زمانیکه بسختی میکوشیدند تا اورا بسوی خود جلب کنند.

پس چرا یلمازگونه‌ی که موضع ضد امپریالیستی، میهن پرستانه، انقلابی و دمکراتیک خود را تا آخر عمر حفظ کرد، کسیکه ضد هرنوع منافع شخصی، موقعیت، راحتی و هرگونه تجمل بود، کسیکه هرگز به خلق و انقلاب خیانت نکرد، کسیکه هرگز در مقابل حملات متعدد علیه‌ش تسلیم نشد ـ قادر نشد جهشی کیفی بسوی درآمیختن با جنبش کمونیستی بنماید؟ مطمئنا دلایل عینی و ذهنی بیشماری وجود دارند. بهرحال یکی از مهمترین دلایل اینستکه جنبش کمونیستی ترکیه، بخاطر اشتباهات و ضعفهای مشخصی در صفوف خودش، آن وظیفه تاریخی که میبایست را ایفا نکرده است. این فاکتور مهمی برای درنیامیختن یلماز گونه‌ی با جنبش کمونیستی بود.

این جنبه منفی در ارتباط با جنبش و ایدئولوژی پرولتری، بهرحال بر مبارزه و هنر انقلابی یلماز گونه‌ی که بخش جدائی ناپذیری از هنر و مبارزه انقلابی خلق ترکیه است، سایه نمیاندازد. بنابراین این وظیفه هر کسی که در جانب خلق و انقلاب می‌باشد است که میراث انقلابی وی را پاسداری کند. انقلابیون کمونیست بخصوص باید استوار آن جنبه از کار و زندگی یلماز راکه بشدت از کمونیسم تاثیر گرفته بود بزرگ داشته و هرگونه تحریف آنها را محکوم کنند.

بله یلماز گونه‌ی مرده است. ولی در واقع او اکنون در مبارزه خلق ترکیه و ملیتهای مختلف، برای دمکراسی توده‌ای و استقلال، جاودانه است.

مرگ او از جانب هونتای فاشیست در ترکیه، که خشمگینانه گونه‌ی را مورد فشار و حمله قرار داده ـ در موارد بسیاری اوراد ستگیر و سالها زندانی کرده و گونه‌ی در منفرد کردن و افشاء آن نقش بسیار مهمی داشته، باشادی فراوان استقبال شده است. ازطرف دیگر، میلیونها توده رنجبر که او را با تمام وجود دوست داشتند قرین اندوه شده‌اند. در حقیقت در زمانی که طبقات حاکم ترکیه و سخنگویانشان به ریختن زهر خود و افترا زدن به هنر و مبارزه او حتی پس از مرگش، ادامه میدهند، تشکلهای وطن پرست، سازمانهای دمکراتیک و انقلابی، و جنبش کمونیستی ترکیه در پیشاپیش آنها، بطور گسترده‌ای یاد گونه‌ی را در ترکیه و شهرهای اروپائی بزرگ داشته و کوشیده‌اند تا میراث انقلابی اورا به سلاحی پر قدرت علیه دیکتاتوری فاشیستی تبدیل نمایند.

لازم به گفتن نیست که نه حملات ضد انقلابی و تهمتها علیه میراث انقلابی یلماز، و نه کوشش برای سست کردن تدریجی این میراث، مانع نمیشود که خلق ترکیه که شامل ملیت‌های مختلف است و بخصوص جنبش کمونیستی ترکیه، میراث او را با عزم هرچه راسختری حفظ کنند. ■

در سالهای طولانی اسارت



'او سمبل شورش بود...'

مصاحبه با نویسندهٔ انقلابی ترکیه نیهت بهرام

جهانی برای فتح : ما پیامدهای مرگ هنرمند انقلابی یلماز گونه‌ی، که فقدان بزرگی برای مردم جهان است را بدقت دنبال کرده‌ایم. بعنوان یك دوست قدیمی و همکار هنری و سیاسی او، میخواهیم که بیشتر درمورد نقشی که یلماز گونه‌ی ایفا کرد، که بود، چگونه به فیلمساز و هنرمندی که زندگی و کار خود را وقف انقلاب کرد ارتقاء یافت، از شما بپرسیم.

نیهات بهرام: یلماز گونه‌ی شخصیت مهمی برای مردم ترکیه بود. خیلیها عکس اورا بدیوار اطاقشان میچسبانند چون برای آنان نشانه‌ای از طغیان است. ما اهمیت اورا اکنون که مرده است بیشتر درك میکنیم و آن خلائی را که بوجود اورده بیشتر احساس میکنیم.

فکر میکنم چند نکته عمده را باید در نظر داشت : او هنرمندی توده‌ای بود و بانان که میخواستند هنر انقلابی بیافرینند جرات داد ـ جوی وجود داشت که اینکار شدنی نبود، در میان نیروهای مترقی یکنوع "هنر برای هنر" مطرح بود ـ او به آنان الهام داد. او ازفرصتهائی که داشت استفاده کرد ولی درراه هنر انقلابی. او چنانچه میخواست می‌توانست یك هنرمند بورژوا باشد. وقتی که یك شخصیت یا هنرمند معروف هستی باید اعلام موضع بکنی. در ترکیه چنانچه بگوئی کمونیست هستی یاغی شناخته میشوی ـ خود بخود ۷ سال زندان ـ غالب اوقات این هنرمندان هستند که شامل این قانون میشوند. یلماز گونه‌ی گفت : "وقتی چنین قانونی وجود دارد باید بخود جرات داد و علیه آن کاری کرد". یکبار او در مقاله‌ای نوشت "من یك کمونیست هستم، یك مارکسیست ـ لنینیست" وهفت سال برایش بریدند. ولی او معتقد بود که این ضربه ایست بر قانون آنان. او با قانون "تبلیغات کمونیستی" چندین بار، عملا هردفعه که سخنرانی کرد، سیلی خورد. ۱۰ میلیون کرد در ترکیه هستند، ولی آنها هم غیرقانونی هستند، آنها نباید بزبان خود بنویسند یا سخن بگویند، آوازهای کردی مجاز نیستند ـ هرزبان دیگر دنیا درترکیه مجاز است بجز کردی. یلماز با غرور میگفت که کرد است، این تقریبا بدتر از کمونیست بودن است چراکه تجزیه طلب قلمداد میشوی. خیلی از هنرمندان کرد این واقعیت را پنهان میکنند. یلماز اهمیت اعلام این مسئله را دریافت.

او پس از زندان بعنوان کارگر برای حمل حلقه‌های فیلم از یك سینما بدیگری وارد صنعت فیلم شد. او افراد زیادی رااز این طریق ملاقات کرد وبخشی از آنان شده، نه بعنوان یك بورژوا، بلکه یکی از مردم. این، به قابلیت او برای به روشنی تصویر کردن مردم نقاط مختلف ترکیه، آنچنان که هستند افزود، چرا که آنان را خوب میشناخت. در آنزمان شخصیتهای شسته رُفته و "زیبا"ی شبیه اروپائیان به صحنه‌های ترکیه راه میبافتند. گونه‌ی در چند فیلم رلهای کوچکی داشت ولی بشکل خود توده‌ها بود. او صورتی معمولی داشت و بهمین دلیل سریعا مشهور شد. دریك دوران ۵ ساله در سال‌های ۶۰ حدود ۱۰۰ فیلم بزن بزن ساخت که خودش درآنها رل عمده داشت. اووسیما معروف شد.

در مرحله دوم از کارسینمائیش او هم رل اول رابازی کرد و هم سناریو هارا که در مورد مسائل اجتماعی بودند نوشت. این پیشرفت عمده ای برای او بود وباعث شهرت این فیلمها شد. انچه که میشود بان مرحله سوم گفت دورانی بود که او سه فیلم "عروس زمین" یك داستان سنتی دردناك ۱۹۶۸، "گرگهای گرسنه" ۱۹۶۹، و بالاخره "امید" که بیان آغاز رئالیسم اجتماعی در ترکیه بودند را ساخت.

فکر میکنم "امید" مهمترین فیلم درتاریخ سینمای ترکیه و بهترین کار یلماز گونه‌ی باشد. طریقی که این فیلم با مسئله خانواده، زمین، مبارزه مردم و روابط بین تحتانی ترین اقشار جامعه برخورد میکند، و دراین زمینه فیلم بیان تفاوت میان ایدآلیسم و رئالیسم، باتاکید بر رئالیسم است. این یك داستان واقعی زندگی است نه یك چیز سمبلیك ویا محصول تخیل. شخصیت اصلی فیلم بدنبال گنج است تابتواند مشکلاتش راحل کند و وقتی انرانمییابد، روابط خانوادگی و همه چیز خراب میشود، او به نومیدی دچار

شده و دیوانه میشود. این اولین فیلمی است که بطورمثال دران قهرمان گونه‌ی، کتك میخورد ــ بجای اینکه همیشه برنده و یك شخصیت قوی باشد بنابراین میتوانید جنبه‌های اصلی از رئالیسم اجتماعی را دراین فیلم ببینید. دراین فیلم وی تمام قدرت هنری خود را یکجا فرامیخواند. وقتی الیاکازان، برای اولین بار آنرا دید گفت "مابایك فیلمساز بسیار پرقدرت طرفیم". فیلم سریعا درترکیه بعنوان ضد مذهب و "تحریك کننده"، محرك فقرا علیه سیستم قدغن شد. "امید" قاچاقی خارج شده و در فستیوال فیلم ونیز برنده جایزه مخصوص شد. گونه‌ی به جرم خارج کردن یك فیلم ممنوع ازترکیه و نشان دادن یك دهقان ترکی از جنبه منفی آن در دیگر کشورها، از جانب حکومت مورد تعقیب قرار گرفت. گونه‌ی کمپانی فیلم خود باسم گونه‌ی فیلم راتشکیل داد و تولید کننده، کارگردان و سناریست شد. ۲۰ تا ۳۰ سناریو نوشت که بصورت کتاب هم منتشر شدند، وتوده‌هاوسیعا آنها را بعنوان رمان خواندند. تا ۱۹۶۸ او هنرپیشه‌ای مشهور بود که توده‌ها از طریق فیلمهایش میشناختند، ولی نه آنچنان بعنوان یك فرد سیاسی و بعنوان بخشی از جنبش.

سال ۱۹۶۸ دوران خیزشهای عظیمی در فرانسه و آمریکا بود، جنبش جوانان. این درترکیه هم صدق میکرد توده‌ها شروع به کشیدن خط فاصل روشنی میان نظرات مختلف در ارتباط با جهان کردند ــ ازجمله در مورد برقراری سوسیالیسم از طریق انتخابات و سوسیال دمکراسی مدعی جامه عمل پوشاندن به سوسیالیسم. بخشی از جوانان خواهان برگرفتن سلاح وجنگ علیه ارتجاع و علیه رویزیونیستها بودند.

درطول اولین کودتا در ۱۹۷۱، ارتش بسیاری مردم را کشت، تشکیلاتهای چپ را برچید و حکومت نظامی برقرار شد. دراین دوران تشکیلاتهای جوان منجمله حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ــ لنینیست برهبری ابراهیم کایپاکایا، ضربات سختی را از جانب رژیم فاشیستی متحمل شدند.

یلماز دراین میانه نه جانب رویزیونیستها ونه جانب حکومت، بلکه جانب جوانان راگرفت. برخیها برای یافتن جای امن باو رجوع کردند، که این نقطه عطفی در رشد سیاسی وی و درداشتن نقش فعال در مسائل بود.

پس از کودتا، دولت برای جنگ با "خطر کمونیسم" فراخوان داد. برای اولین بار درصحنه سیاست، مبارزه مسلحانه براه افتاد. جوانان فعالیت مبارزاتی خود ــ مبارزه مسلحانه را ــ قطع نکردند، بجنگ ادامه دادند و از خود و توده‌ها در مقابل حکومت دفاع کردند. در آن زمان گونه‌ی سه انقلابی رادر خانه خود جادادده بود، وقتیکه قانون "تیراندازی بمحض دیدن" اجراء میشد. اودستگیر شد وبرای دوسال و نیم دریك زندان نظامی بود. من هم همان وقت درزندان بودم ولی دریك زندان نظامی دیگر. دراین دوران تغییر مهمی در یلماز گونه‌ی بوقوع پیوست: اوکتابی درباره‌گذشته خود نوشت که میتوان گفت انتقاد از خود بود، بنام نامه‌هائی از سلیمیه (Selimiye نام زندان)، شامل ۳ داستان بلند. او تصمیم گرفت که ازآن ببعد در مبارزات مردم کشورش شرکت مستقیم داشته باشد. درآنزمان معمولا آنهائیکه محاکمه میشدند موضع تسلیم طلبانه میگرفتند وبخاطر ترس از تعقیب در دفاعیاتشان ازآنچه کرده بودند اظهار پشیمانی میکردند وغیره. یلماز دفاعیه‌ای سیاسی کرد، گفت که ازآنچه کرده پشیمان نیست، که یك انقلابی است، بخشی است از مبارزه در ترکیه و باین موضع افتخار میکند.

درسال ۱۹۷۴ اجویت بقدرت رسید و حکومت نظامیان پایان یافت و عفو عمومی داده شد که طی‌ان بسیاری مردم از زندان آزاد شدند از جمله یلماز و خود من. در ۴۵ روزیکه از زندان بیرون بود، "دوست" که اولین فیلم درمورد زندگی شهری بود و "اضطراب" که درباره کارگران مزارع پنبه آدانا بود را فیلمبرداری کرد. دراولین هفته فیلمبرداری این فیلم دریك بار دعوائی درگرفت که طی آن یك قاضی کشته شد. علیرغم اینکه برادرزاده گونه‌ی در دادگاه اعتراف کرد که قاضی راکشته، ۲ سال حبس بجرم شهادت دروغ‌دادن گرفت و گونه‌ی به اتهام قتل به ۱۹ سال حبس محکوم شد. درزندان او را خیلی جابجا کردند، سعی کردند اورا بکشند ولی او مسائل ایمنی رارعایت کرد. او یك رمان بسیار خوب نوشت بنام "ما یك اجاق میخواهیم، یك پنجره و نان" که اهمیت بسیاری در رشد ایدئولوژیك وی داشت، چون که در ۵۰ صفحه اخر به مسئله سوسیال ــ امپریالیسم پرداخته است. درمیان هنرمندانی که کارشان نشانه‌ای از مضامین اجتماعی دارد، موضع گرفتن علیه روسیه شوروی گرایشی معمول نبود.

پس از بحثهائی میان من و یلماز پی بردیم که ایده‌ها و اهداف مشترکی داریم ــ هردوی ما نویسنده‌های انقلابی هستیم که سعی میکنیم مارکسیست ــ لنینیست بشویم. او را درزندان ملاقات کردم و تصمیم‌گرفتیم که من ایده‌های اورا درخارج اجراء کنم. در ۱۹۷۹ ما یك ژورنال فرهنگی ماهانه‌بامقالات سیاسی و فرهنگی انقلابی باسم "گونه‌ی" منتشر کردیم. اختناق پلیسی علیه ژورنال افزایش یافت، ولی این بطورکلی در برخی نقاط بدلیل حکومت نظامی صدق میکرد. فاشیستها (گرگهای خاکستری) قوی تر میشدند و شروع به کشتار مردم ازجمله نویسندگان انقلابی و غیره میکردند. پس از ۱۸ شماره اولیه که منتشر کردیم، تمام شماره‌ها ممنوع‌اعلام شدند. پس‌ازان من شروع به اداره کمپانی فیلم گونه‌ی کردم که دران دوره فیلم زیادی نساخته بود. ما تصمیم گرفتیم کار فیلمسازیمان را استحکام بخشیم، نتیجه آن فیلمهای "گله" و "دشمن" بودند. "گله" اولین فیلمی بود که درخارج زندان ساخته و از زندان کارگردانی شد. یلماز گونه‌ی سناریو رانوشت. اتحاد بین ما چنان بود که من معتقد شدم بخشی از فرهنگ انقلابی، کار گروهی کردن است. من با توده‌ها مصاحبه کردم و برای وی مطلب بزندان بردم. او ایده‌هارابهم متصل وجهات حرکت فیلم را معین مینمود. "گونه‌ی فیلم" شروع‌به کار نمود.

در ۱۹۸۰، حکومت مجله "گونه‌ی" را بست. برخی کتابهای من چاپ شده بودند و من بخاطر یك مقاله که توسط یلماز گونه‌ی هم بامضاء رسیده بود زندانی شدم. در واقع هردو برای آن مدتی زندانی گرفتیم. علاوه براین، دوسال هم برای کتابی که درباره ابراهیم کایپاکایا بنیان گذار حزب کمونیست ترکیه (TKP /M-L) ــ م ــ ل نوشتم گرفتم. ما آمدن کودتا را حس کردیم. من نمیتوانستم بیش از این در ترکیه بمانم و تصمیم گرفتیم که او راهم خارج

کنیم. من در سال ۱۹۸۰ خارج شدم او هم بعداً" در همان سال فرار کرد ·

بسیاری از هنرمندان ترسیده اند با بورژوازی سازش کرده و گفته اند که سیاست و هنر را نباید بهم آمیخت · بنابراین یلماز گونه‌ی یکی از معدود افرادی است که برعلیه فاشیسم موضع گرفته، و بهمین دلیل شاید معروفترین روشنفکر در ترکیه باشد · به " علامت کمونیسم" مشت نشان دادن زمانیکه در فستیوال بین‌المللی فیلم جایزه میگرفت، بسیار اهمیت داشت· در مطبوعات بورژوائی از آن مسئله بزرگی ساختند ·

جهانی برای فتح : آیا فیلمهای انقلابی اخیر او در میان توده‌های ترکیه وسیعا شناخته شده است ؟

نیهات بهرام: آنان میتوانند برای مدت کوتاهی فیلم را ببینند، بعد توسط کمیته فاشیستی سانسور قدغن میشوند · غیراز ده فیلم که بطورقاچاق از ترکیه خارج شدند، همه فیلمهای دیگرش را ازبین برده اند · هونتای ترکیه سعی میکند که وی را محو کند · عکسها و کارت پستالهای او دیگر نمیتواند در کیوسکها به فروش برسد · قبلاً" اینها در همه جا بفروش می رسیدند ·

جهانی برای فتح : مطبوعات و هونتای ترکیه، زندگی و مرگ او را سعی کردند چگونه برای توده‌های ترکیه تصویر کنند ؟

نیهات بهرام: دومین روز پس ازمرگ وی، یک جمله در روزنامه‌ها بود: " او مرد " · ولی نشریه " آزادی" (Liberation) و مطبوعات فرانسه پس از مرگ او قدغن شدند · غیراز فاشیستهای سخت جان، هیچ کدام از مطبوعات دراول جرات نکردند که در ستونهایشان باو حمله کنند · آنها عکس بزرگی از او چاپ کردند و فروششان بشدت بالا رفت · بعدا مجبور شدند که به یلماز حمله کنند، او شخصیت بسیار مشهوری بود · بعنوان مثال اینست آنچه " ترجمان " یک روزنامه دست راستی نوشت : " قاتلها هم میمیرند "، " قاتل الکلی، قبل از اینکه فرصت کند میلیونها پولش را خرج کند مرد · یلماز گونه‌ی، قاتل قاضی، در پاریس در یاس مرد · چرا باید برای خانواده‌اش غمگین باشیم ؟ مگر قاضی خانواده نداشت ؟ او تا آخرین نفس یک خائن بود ۰۰۰۰" · تیتر اینست " داستان آخرین خیانت او : دفن شدن در گورستان پر لاشز (Pere Lachaise) " · این ضعف هونتا را نمایان میسازد وقدرت قهرمان توده‌هارا، و تاثیر یلماز گونه‌ی را ·

جهانی برای فتح : آیا نکات دیگری هست که بخواهید بآن اشاره کنید ؟

نیهات بهرام: بله· غیراز معدودی فاشیست، همه سوگوار مرگ او هستند او در ارتباط نزدیک با نیروهای انقلابی قرار داشت · در راه پیمائی طولانی بطرف استراسبورگ و در اعتصاب غذاها، هرچند که بیمار بود شرکت داشت · او مثل یک قهرمان توده‌ای است، یک اسطوره، بخشی از هر خانواده است بخاطر ضدیتش با ستم، فاشیسم، بی‌عدالتی و شکنجه· حتی اگر نه کاملا آگاهانه، آنها عمیقا با او علاقمندند · مرگ او برایشان دردی عمیق است ــ او برایشان سمبل طغیانی است که آنها در خود احساس میکنند · یلماز خودش تاکید داشت که انقلاب نه فقط سرنگونی دولت بلکه انقلابی کردن کل جامعه است · ■

دنباله از صفحه ۷۲

مائو برخاسته بود مخصوصاوقتی پس از مرگ مائو به وی حمله میشد · اما هنرمند آگاه همیشه بااین مسئله روبروست که : آیا امکان دارد فیلمی ساخت که هم انقلابی باشد و هم از نظر هنری قوی که بایک تماشاچی وسیع صحبت بکند ؟

کوستا گاوراس: فکرنمیکنم احتیاجی باشد که از نظر عقیدتی متعلق به این یاآن حزب مشخص باشی تابتوانی فیلمهای قوی بسازی · فکرمیکنم قبل از هرچیز میبایستی استعداد داشته باشی · بعضی اوقات با یلماز درباره احساسات سیاسی‌اش صحبت میکردیم· ماهمیشه دران مورد باهم توافق نداشتیم· اما من همیشه گفته‌ام که یلماز از واقعیتی کاملا متفاوت با من، با ما، بااینجا، میامد · بنابراین راه حلهائیکه سعی داشت دران واقعیت خاص پیدا کند بعضی مواقع مجبور بودند از طریق کمونیسم و مائوئیسم باشند ــ ومن اینرا درک میکنم، چون مثل مشکل بازگشت به زندان میماند ــ مردم در زندان هستند بدون آزادی · یلماز یک انسان بود، شبیه مردم ترکیه که در زندان هستند · وقتی انسانی در زندان هست سعی میکند ازراه ــ های گوناگون فرار کند، ازطریق پنجره، سقف، از در· اوهیچ کمونیسم را میازماید، او این راه را وان راه را آزمایش میکند · او میتواند سعی خود را بکند و بالاخره یکروز راه واقعی خودش را برای رسیدن به آزادی پیدا میکند · بنابراین من یلماز را چنین انسانی میدانم، درحال تلاش· موضع او هرچه بود حق بااو بود ، زیرا زائیده احساسی صادقانه و بسیار ژرف بود، زائیده این نیاز که خود و مردمش را آزاد کند · ■

دنباله از صفحه ۱۶

ایالت جداگانه را مطرح کردند ، با سیل حملات و اتهام پا جای پای پاکستان گذاشتن و برانگیختن قومیت مذهبی در هندو "غیرمذهبی"، از طرف مقامات رسمی روبرو شدند. قومیت گرائی قلمداد کردن مسائل ملیت پنجابی از جانب حکام جدید هند، بخشی از کوشش عمومی آنها در سرکوب آمال ملی بود . اما یک هدف مشخص هم داشت : سیکها، که در قلمرو همگونی ، در یک منطقه حساس مرزی بشدت متمرکز شده و با بندهای ملی با هم متحد شده بودند ، با لقوه تهدیدی جدی برای مطامع حکام جدید محسوب میشدند .

سوبای پنجابی

در سالهای بعد یکی ازجنبه های مهم جنگ درمیان رهبری اکالی و حکام هند برحول مسئله زبان در پنجاب متمرکز شد . کمیسیونهائی که از جانب حزب کنگره مامور شدند، منجمله یکی بریاست خود نهرو، پشتیبانی توده ای برای دولت پنجاب را مسلم دانستند ،اما مکررا علیه چنین حکومتی حکم صادر نمودند . حزب کنگره ، به منظور تحکیم پایه‌های خود درانجا، دست بدامن منافع قومی هندی شد . حتی در امار تهیه شده ، درمورد تعداد افرادی که درپنجاب بزبان هندی صحبت میکنند مبالغه کرد . در عین حال در صدد استفاده ازاختلافات کاستی درمیان خود سیکها، بویژه اختلاف میان سیکهای دهاتی جات (که نزدیک به ۴۰٪ سیکها را تشکیل میدادند) و دالیت مذهبی ها (Dalit Mazhabis ـ کاست تحت ستم) نیز برآمد . در دهه ۱۹۵۰ رهبری اکالی سعی کرد باقبول پیشنهادات کنگره مبنی برتقسیم وتغییر سازمان پنجاب به دو منطقه هندی و پنجابی زبان ، سازش کنند ، حتی به حزب کنگره هم پیوستند . در کمتر از یکسال ،اعتراضات از درون اکالیها را وادار به بیرون آمدن (از حزب ـ م) و تجدید فراخوان برای ایجاد دولت پنجاب کرد .

رهبری جدید، بریاست سنت فتاح سینگ Sant Fatah Singh ، اکالیها را از موضع گذشته‌شان که تعیین هویت دولت پنجاب باخواست‌های سیکها بود دور کرده و موضوع را صرفا از زاویه زبان مطرح کرد . (۱۶) این موضع همراه باترس فزاینده میان نیروهای قومیتی هندی ازمساعی سیکها برای جدائی کامل ، راه را برای کشیدن نیروهای مختلف هندو به پشتیبانی ازاین طرح باز کرد . (۱۷) در ۱۹۶۷ اکالی در ایالت تغییر سازمان یافته پنجاب، باائتلاف نیروهای سیاسی دیگر (ازجمله حزب کمونیست هند ،طرفدار مسکو) به قدرت رسید .

حتی باگرفتن عنان قدرت در دست،اکالیها درمیان دونقشی که خود برعهده خویش میپنداشتند ، نوسان میکردند : اولا "تجلی منحصر بفرد یگانگی اراده قوم سیک"، دوما اجرای نقش مطلقا غیر قومیتی خود در سیاست پارلمانی . بعنوان مثال ، بعداز بقدرت رسیدن ، اکالیها از اصرار خود براینکه زبان پنجابی زبان رسمی باشد دست کشیدند . این مانورها، به حزب کنگره زمینه مناسبی برای عمل میداد : با سازماندهی بخشهائی در میان سیکها، آنها وزارت اکالی دال را انداخته و برای خود بعنوان ناجیانی بهتراز خود سیکها (برای سیکها ـ م) اقدام کردند . (حتی یکی از وزرای مهم را به یک سفر دور دنیافرستادند تا تبعیضاتی که علیه سیکها میشود را بیان کند! (۱۹) . بزودی نارضائی از رهبری اکالی به یک اعتراض بزرگ تبدیل شد ،اعتراضی که میرفت تا عرصه سیاست پنجاب را تسخیر کند (۲۰) .

طرحی از سوی بنیاد فورد

در سال ۱۹۵۹ گروهی از متخصصین "بنیاد فورد" گزارشی تحت عنوان "بحران مواد غذائی در هند وراههای مقابله با آن" تهیه کردند . این گزارش بید رنگ توسط دولت نهرو پذیرفته شد . مزارع حاصل خیز پنجاب برای اجرای "انقلاب سبز" انتخاب شدند . تا نیمه دهه ۷۰ تقریبا تمامی پنجاب تحت پوشش تکنولژی جدید درآمد و تولید کشاورزی در سالهای بین ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ به چیزی بیش از دوبرابر رسید . در کنار این تحولات، سیستم ابیاری ، راهها، راه‌آهن ، برق رسانی به دهات و دیگر تسهیلات روبنائی بطور محسوسی پیشرفت نمودند . پمپهای برقی آب ، تراکتورها و اخیرا کمباینهای دروگر، نحوه کهنه تولید را تغییر دادماند. پنجاب بصورت یک انبار بزرگ غله که بیش از نیمی ازکل حجم مواد غذائی تهیه شده توسط دولت را تشکیل می‌داد درآمد . اما این طرح همینجا متوقف نماند . وقتی که طرح شروع شد زنجیره‌ای از حوادث مرتبط بهم خود را آشکار ساختند . بحرانی بمراتب شدیدتر اینک خود نمائی میکرد .

رونقی که دراثر طرح نواستعماری توسعه کشاورزی در پنجاب بوجود آمده بود به جدال با تمامی ارزشها و روابط سنتی برخاست (۲۱). توسعه سرمایه داری کشاورزی تمامی بندهای باقیمانده از گذشته را برید . اما مدرنیزاسیونی که انجام گرفت نتیجه نتیجه گذار از یک پروسه ریشه‌ای که نتیجهٔ مضمونی ریشه‌ای دادن به مسئله موروثی بودن زمین باشد نبود . آنچه بنام مدرنیزاسیون انجام شد رویه‌ای نازل از مظاهر منحط کمپرادوری بود که تنها به مبتذل و بی اهمیت کردن مظاهر فئودالی پرداخت، بی آنکه به ریشه‌های اصلی آن دست بزند . مذهب نیز ازاین مسخ شدن بی بهره نماند . درمیان دهقانان ایمان و اعتقادات مذهبی سیکها جای خود را به مناسبات راحت طلبی و کسب مقام سپرد . درمیان جوانان یک گرایش ضد مذهبی بوجود آمد (۲۲) میخوارگی همه جا راگرفت. فریادهای آتشین مبلغین مذهبی که مردم را به بازگشت به ایمان فرامیخواندند چندان بیجهت نبود .

در زمینه اقتصادی ، بیشترین استفاده را بخش نوظهوری از سرمایه‌داران کشاورز بدست آورد که تاانجا که مربوط به فرقه‌شان میشد بخشی از سیکهای جات بودند . علیرغم اینکه موقعیت سیکهای ناگابی (Naghabhi) (که اکثرا ازکارگران کشاورزی تشکیل میشدند) بخصوص در زمینه‌های روابط مذهبی (فرقه‌ای) و افزایش قدرت مهاجرت افزایش یافت، آنها همچنان زیر فشار و استثمار باقی ماندند .

هرترقی تضادهای خود را نیز میآفریند . گسترش تولید کشاورزی سرمایه داری به افزایش درجه وابستگی به مراکز تجاری شهر منتهی گردید . دراین مراکز کشاورزان

سرمایه‌دار و دهقانان مجبور بودند با دلالان (که اکثراً از تجار هندو هستند) که به زیر وبم بازار تسلط کامل داشتند وارد معامله بشوند (۲۳). علیرغم بهبودی که در موقعیت اقتصادی آنان بوجود آمد، این کشاورزان در بازار از دوسو مورد چپاول دلالان قرار گرفتند، در زمان کاشت محصول دلالان همه وسائل مورد احتیاج دهقانان را از طریق دادن اعتبار در اختیارشان قرار میدادند و موقع برداشت محصول آن اعتبار را با بهره مربوطه اخذ میکردند. در نتیجه بدینوسیله اطمینان میبافتند دهقانان و کشاورزان برای فروش محصول خود که به قیمتی پائینتر از معمول خریداری میشد بانان روی خواهند آورد. کشاورزان سرمایه‌دار و دهقانان مرفه بدلیل دسترسیشان به تعاونیها و اعتبارات بانکی، مقاومت بیشتری در مقابل افتادن باین دام داشتند اما آنان نیز کاملا آزاد نبودند. هنگامی که تاثیرات بحران نفت خود را آشکار ساخت، بهای مایحتاجی چون کود و سوخت افزایش یافتند و سود طبقات دهقانی را در خود بلعیدند. از سوی دیگر نظارت دولت بر بازار مواد غذائی از افزایش سریع قیمت محصولشان جلوگیری بعمل میاورد.

ازاین گذشته این مرحله گذار، یك محدودیت ذاتی را نیز دارا بود. تا نیمه دهه ۷۰ این رشد اقتصادی کم کم از رونق افتاده بود. میزان رشد سالانه کشاورزی از ۲۰٪ بین سالهای ۷۱ـ۷۰ و ۷۴ـ۷۳ به حدود ۱۲٪ در سالهای ۷۸ـ۷۷ و ۸۱ـ۸۰ نزول کرد (۲۴). تکنولوژی جدید به آخرین درجه محدودیت خود رسیده بود و برای بیرون آمدن از مخمصه، تزریق یك سرمایه حجیم برای بهبود خاك، مدیریت آبرسانی و مکانیزاسیونی در سطح بالاتر نیاز بود.

در بین کشاورزان سرمایه‌دار عده‌ای به تجارت کشاورزی روی آورده بودند، اما موقعیتها محدود بودند. امکان انباشت سرمایه بعلت افزایش قیمت مایحتاج نیمه راه متوقف مانده بود، شانس سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی نیز محدود بود. ساختار صنعتی پنجاب بیانگر تغییر قیافه‌ای است که استعمار نو موجب آن بوده. تعداد صنایع متوسط و بزرگ برمبنای تمرکز سرمایه در دهه ۸۰ـ۷۰ دو برابر شده. میزان متوسط رشد سالانه آنان از لحاظ ارزش ۳۳٪ بود. سرمایه‌گذاری ثابت تا ۱۰۰۰٪ رشد کرد در حالیکه اشتغال بکار بزحمت دو برابر شد. در همان حال صنایع کوچك که ۵۲٪ از تولید صنعتی در سالهای ۸۰ـ۷۹ را تشکیل میدادند شاهد یك رکود در میزان رشد تولید از لحاظ ارزش بوده‌اند، اگرچه اشتغال بکار در این دهه تا ۴۰٪ افزایش یافته است (۲۵).

یك جنبه مهم که ناموزونی در رشد را نمایان میکند، عدم حضور هرگونه صنایع در ارتباط با مواد خام (در کشاورزی و غیره) تهیه شده در کشور میباشد. بنوعی این مسئله در مورد بازده کار نیز صادق است: بطور مثال صنعت کشباف کاملا متکی به صادرات خود به اتحاد شوروی می‌باشد. یك پیوند ارگانیك میان صنعت و کشاورزی هرگز نمیتوانست در چنین مجموعه شرایطی رشد کند. در واقع هرگز بخشی از استراتژی استعمار نو که پنجاب را در نقش تولید کننده گندم در آورده بود، برقراری چنین پیوندی نبود. اهنگ رشد محصولات تجاری کشاورزی، از قبیل پنبه‌ونیشکر، که در مقایسه با محصولات غذائی درصد کمتری دارد، نتیجه طبیعی این تقسیم بندی اجباری کار بود، همانطور که عدم وجود صنایع متکی برمواد خام نیز چنین میباشد. رکود در تولید کشاورزی و محدودیت در انباشت سرمایه در بخش کشاورزی، بعلت ساختار بازار و تنگناهای تداخل کشاورزان سرمایه‌دار در بخش صنعتی: اینان بودند نتایج نهائی برنامه‌های امپریالیستی برای توسعه.

موج رشد یابنده نارضایتی اقتصادی که در مقیاسی وسیعتر تمامی طبقات متحول شده توسط انقلاب سبز را فراگرفت باعکس العمل در مقابل تغییرات در روبنای جامعه جوش خورد. در این گیرودار جنبش "اکالی" بار دیگر وارد میدان شد. بازمینه تاریخی سیر تحولات در پنجاب مرتبط شدن سریع آن با خواستهای برآورده نشده "سوبا"ی (Suba) پنجابی و احساس عمیق تبعیض نسبت به سیکها، یك روند طبیعی بود. سیر حرکت این جنبش در سالهای ۸۰ تا حدودی توسط قطعنامه مصوبه اکالی در سال ۱۹۷۸ تعیین شد. همچون تمامی موضعگیریهای اکالی، قطعنامه "آناند پورصاحب" بیانگر خواستهای مذهبی واقتصادی سیاسی عمدتا کشاورزان سرمایه‌دار، سیکهای "جات" بود که قادر بودند توده‌های دهقانی سیك را برحول ضدیت با دشمن دیرینه‌شان یعنی دولت مرکزی بسیج کنند. این بنیاد نوین اقتصادی، زمینه مساعدی را برای زنده کردن ایده ملیت سیك فراهم نمود. اما این دیگر عکس العمل یك اقلیت ضعیف برای حفاظت از موجودیت مذهبی خود نبود، بلکه خواستهای پرقدرت طبقه نوپائی بود که با همان روابط امپریالیستی که این طبقه را به وجود آورده بودند اکنون تصادم می‌کرد.

قطعنامه آناند پور صاحب

قطعنامه "آناند پور صاحب" (Anandpur Sahib) شامل دو بخش میباشد: بخشی از آن وظایف مذهبی را بیان میکند و آشکارا اهداف سیاسی را با فرامین امام دهم و تاریخ سیکها مشخص میکند. علیرغم مضامین نامبرده، دیگر بخشها مانند بیانیه تمامی احزاب سیاسی بورژوازی، مادی نگر میباشند. نکات عمده در اینجا خواستهای اتحاد تمامی مناطق پنجابی زبان، و تغییرات ریشه‌ای در قانون اساسی هند از قبیل محدود شدن قدرت مرکزیت در امور دفاعی، خارجه، مالی و ارتباطات میباشند (۲۶). نکته سوم این قطعنامه سیاست خارجی "حزب کنگره" که میگوید "سیاست خارجی ما بهیچ وجه نباید بازیچه دست هیچ کشور دیگری قرار بگیرد" را محکوم میکند. این حمله‌ای مشخص به مواضع هوادار شوروی حزب کنگره میباشد (۲۷).

بخش اهداف اقتصادی فاقد هر گونه اشاره‌ای به مذهب و سیکها است. انچه میماند بیانیه‌ای روشن است از خواستهای بورژوازی نوپای روستائی که در مقابل دشمنان بلاواسطه اش: "تجار بزرگ، سرمایه‌داران و انحصارگران" قد علم کرده. در مقدمه این قطعنامه آمده است: "از قدرت سیاسی، توسط این طبقات که بدنبال منافع خود میباشند سوء استفاده شده .... هرتلاش مسالمت جویانه ... برای عصری جدید از عدالت اجتماعی میبایستی مواضع اقتصادی و سیاسی این بخش از مردم را (تجار بزرگ و سرمایه‌داران ـ م) خرد نماید".

قطعنامه میکوشد تا با اشاره‌ای به واقعیات موجود، تمامی طبقات دیگر را در پشت سرخود متحد گرداند. برای کوتاه کردن "دره عظیم میان فقرا و ثروتمندان" "نخستین ضربه باید بروی طبقاتی فرود آورده شود که تمامی حاکمیت اقتصادی را در دستهایشان قبضه کرده‌اند". درست در جمله بعدی مضمون طبقاتی این خواست را با بحث درباره قرار دادن سهمی معادل ۳۰ جریب (۱۲/۱ هکتار) زمین برای تقسیم زمینهای اضافی، مخدوش میکند. این مقدار در واقع سهم کنونی ۱۱/۵ جریب (۴/۷ هکتار) زمین را، که این خودش کار زیادی برای تغییر اوضاع اقتصادی کارگران کشاورزی و دیگر بخشهای آن نکرده است، بالا میبرد.

خواستهای مرکزی در بخش کشاورزی مربوط است به قیمت کشت و تغییرات شکل بازار گندم و اینکه بهای محصول برمبنای درآمد کشاورزان نیمه مرفه تعیین شود. از این مهمتر، قید شده است که "تنها حکومتهای ایالتی مجاز به تعیین این قیمتها باشند. از این خواست معمولا با اشاره به این مطلب که چنین اختیاراتی، به افزایش قیمتها در مواد غذائی که تنها کشاورزان سرمایه‌دار را منفعت میرساند منجر خواهد شد انتقاد شده است. بدون شک این واقعیت دارد. اما از یک طبقه بورژوا چه انتظار دیگری میتوان داشت نکته‌ای که در اینجا بفراموشی سپرده شده یا در مواقعی حتی بر آن سرپوش گذاشته میشود اینستکه این خواست هدفش در هم شکستن "کمیسیون مرکزی قیمتهای کشاورزی"، بعنوان یک ابزار مهم طبقات حاکم (و از طریق آنان ابزار امپریالیسم) است که ارزش اضافی را از کشاورزی منتقل میکند (۲۸).

بحثی که توسط برخی نیروهای مارکسیست ـ لنینیستی در پنجاب و هند با حدت بپیش گذارده میشود تهییجات آکالی و تحریکات قومی آنرا توطئه‌ای برای تحت نظر داشتن و خرابکاری در صفوف جنبش انقلابی طبقه کارگر و جنبش کارگران کشاورزی تصویر میکنند. این واقعیتیست که قیام "ناکسالباری (Naxalbri)، و مبارزه مسلحانه برهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) اثرات مهمی در پنجاب و دیگر نقاط داشت. در پنجاب مبارزه مسلحانه برهبری حزب کمونیست هند (م ـ ل) در سانگرور (Sangrur) که یکسری عملیات مسلحانه در آنجا اتفاق افتاد متمرکز بود. در حالیکه این مبارزه محرک بزرگی را در پیشرفت آگاهی انقلابی و افشای حاکمیت فراهم مینمود، بعلت انحرافات "چپ" مثل آنچه در نقاط دیگر هند بود، از توده‌ها جدا ماند. جدا از این، تاثیرات قیام ناکسالباری بطور غیر مستقیم در یک جنبش دانشجوئی انقلابی قوی بنام "اتحادیه دانشجویان پنجابی" منعکس گردید که زمانی قوی ترین و پرپایه‌ترین سازمان دانشجوئی پنجاب بود. علیرغم اینکه تکامل یک جنبش منسجم انقلابی متشابهی در میان طبقه کارگر یا کارگران کشاورزی موجود نبود، تمامی این اوضاع زمینه مساعدی را در میان این طبقات نیز بوجود آورده و چندین سازمان منجمله حزب کمونیست هند (مارکسیست) و حزب کمونیست هند موفق به تشکیل جنبشهای اتحادیه‌ای گشتند که شدیدا تحت نفوذ اکونومیسم و رفرمیسم بودند. تحولات در بخش کشاورزی که تضاد مابین دهقانان سرمایه‌دار و کارگران کشاورزی را تشدید نمود نیز زمینه‌ای را برای چنین تکاملی بوجود آوردند.

با اینحال مهم اینستکه توجه بشود که این جنبشها هرگز یک مبارزه انقلابی پیگیر علیه بورژوازی روستائی یا دولت ننمودند و تحلیل از جنبش آکالی بعنوان پاسخی در مقابل آنان منطقی نیست. توطئه‌ها بجنبشهای اجتماعی و گرفتن یک پایه توده‌ای قوی منتهی نمیشوند. ضعف اصلی این نظریه اینستکه از تجزیه و تحلیل روابط پیچیده درونی میان مذهب، طبقه و مسئله ملی و پیشرفت نو استعماری پنجاب سرباز میزند. از اینرو این نظریه با قرار دادن مبارزه طبقاتی در برابر قوم گرائی و غیره هرگز قادر به ارائه یک نقطه‌نظر جامع پرولتری درباره مسائل حاد جامعه نمیباشد و میدان را برای همان طبقاتی باز میگذارد که میخواهد افشاء و ایزوله‌شان کند. نشانه بارز این امر در شکست اتحادیه دانشجویان پنجاب در تمامی زمینه‌ها و هجوم فعالین و حتی رهبرانش بسوی کمپ بنیادگرایان میباشد.

برای فهم کاملتر اینکه تهییجات آکالی اصولا از شرایط عینی، و نه به صرف نقشه‌های توطئه‌آمیز بوجود آمد، بهتر اینستکه ملاحظه شود که برنامه اقتصادی پیشنهاد شده توسط آکالی دال چندان از عناصر اصلی مطروحه در تکانهای کشاورزان که در سالهای اخیر سربلند کرده‌اند متفاوت نمی‌باشد. هردو با موانع روابط تولیدی امپریالیستی که از امکان انباشت سرمایه‌شان جلوگیری میکند مبارزه می‌کنند. در چارچوب نو استعماری هند این موانع در شکل قوانین و کنترلهائی که از جانب دولت مرکزی اعمال میشود و به طبقات بورکرات ـ کمپرادور سود میرساند تبارز میکند و با توجه به ماهیت طبقاتی نیروهائیکه این خواستها را پیش میگذارند، روشن استکه آنها مسئله امپریالیسم را نادیده گرفته و در خواستهایشان هم استوار نخواهند بود.

تهییجات آکالی این حسن را داشت که خواستهای سیاسی از قبیل خود مختاری برای ایالات و فدرالیسم را که در ارتباط با این خواستهای اقتصادی بودند مطرح کرد. اما این خواستها بیانگر توهمات و ضعف باطنی بورژوازی نوخاسته روستائی میباشد که قادر به زدن ریشه درد یعنی استعمار نو نیست. رابطه میان مظاهر مذهبی قطعنامه آناند پورصاحب (ایده "ملیت سیک" و علاقمندیش به احیای ارزشهای مذهبی) و محتوی طبقاتی آنرا باید دقیقا در نیاز بورژوازی روستائی به تجدید سازمان روبنای سیاسی در هند جستجو کرد. اینجاست که مذهب سیک، پیوند تاریخیش با تکامل ملیت پنجابی و موقعیتش بعنوان یک اقلیت مذهبی همگون با خواستهای کاملا مادی نگر قطعنامه ترکیب میشود. تمامی این عوامل انسجام بیشتر ایدئولوژیکی را در مقایسه با سایر جنبشهای مشابه در هند برای آن فراهم نمود. در عین حال این عوامل نقطه ضعف آن نیز بودند.

بنابراین در مجموع، تاریخ جنبش اخیر آکالی، تاریخ برخورد مداوم مابین اهداف مذهبی ـ ملی و غیرمذهبی ـ ملی آن میباشد. همچنین تاریخ شرکت فعال حزب کنگره و دیگر احزاب سیاسی بورژوازی نیز هست که با پروبال دادن به جنبه مذهبی مناسب با استراتژی خود، در پی تضعیف و نابود کردن تهدیدات یک جنبش پرقدرت ملی هستند. بر این زمینه بود که تحولات نو استعماری پس از جنگ دوم جهانی در پنجاب که بر حول انقلاب سبز متمرکز شده بود به ظهور جریانات مذهبی قوی پا دادند. یکی از این جریانات که برمبنای اموزش ـ

های نیرانکاریس(Nirankaris) قرار دارد، اساسا با تحولاتی که در حال شکل گرفتن بودند همصدائی کرد و آن را قانونی شمرد (۲۹). در انطرف قضیه بنیادگرایان قرار داشتند که شدیدا مخالف محو سنت گرائی بودند (۳۰).

در سال ۱۹۷۸ از جمع واعظین بنیادگراء سانت جارنایل سینگ بیندرانوال ـ (Sant Jarnail Singh Bhindranwalle) پس از یك برخورد با نیرانکاریسها به شهرت رسید. حزب کنگره، مترصد فرصتی برای تضعیف اکالیها، بسرعت خود را به وی متصل کرد. اما مهم است فورا همینجا گفته شود که این شرایط عینی اجتماعی بود که عامل اصلی قدرت گیری بیندرانوال گردید نه اساسا سوء استفاده حزب کنگره از این جریان. اگر او هم نبود کس دیگری برای به انجام رساندن این نقش فرهنگی ظهور کرده بود (۳۱). بیندرانوال بر موضع سنت دیرینهء مبارزه جویانه و شهادت طلبی مذهب سیك ایستاد (۳۲)، اما برای رسیدن به موقعیت برجسته مجبور بود با چندین گروه بنیادگرای دیگر و همچنین رهبری اکالی رقابت کند.

اواخر دهه ۷۰ پیروان وی به دفعات در انتخابات از کمیته شیرومانی گورودوارا پراناندك که گوروردوارا را کنترل میکند، شکست خوردند (۳۳).

این بزودی برعکس شد. نارضایتی از فرصت طلبی رهبری اکالی (۳٤)، سیاستهای قومی اگاهانهء کنگره و قوم‌گرایان هندو و منافع دولت از بزرگ کردن بنیادگرایان، همه باین تغییر جهت کمك کردند. تا پایان سال ۸۱، بیندرانوال پیروان بسیاری جلب کرده بود. دستگیری وی در سپتامبر و آزادیش در عرض چند روز جمعیت زیادی را جلب کرد که با پلیس به زد و خورد پرداختند. تهییجات اکالی برمبنای قطعنامه آناندپور صاحب ادامه پیدا کرد اما پاسخ تودهای به درخواست بیندرانوال برای اعتراض به دستگیری چندتن از پیروانش، بیانگر تغییر حالت تودهها بود. در عرض چند ماه هواداران اکالی مجبور به پذیرش تهییجات بیندرانوال بعنوان تهییجات خود شدند. گرایش به بنیادگرائی مبارز، سرکوب خواستهای اقتصادی بوسیله خواستهای مذهبی که در جهت یك "خالیستان" جداگانه بود کم و بیش تکمیل شده بود (۳۵). افزایش سریع فرقه‌گرائی و قتلهای فرقه‌ای بدنبال آن آمدند.

تا بحال تضاد فرقه‌ای مابین هندوها و سیکها، و گذشته تاریخی آن روشن شده است. اما این همواره بعنوان یك مسئله پشت پرده موجود بوده و سخنگویان آن عموما طبقات بالائی هردو جمعیت بوده‌اند. در میان توده‌ها، قوم‌گرائی هرگز جای زیادی باز نکرده است. در سطح خود مذهب، اتحاد نزدیکی میان دو جامعه قومی وجود دارد که از تجربه تاریخی سرکوب مذهبی از طرف مغولها و جراحات مشترك جدائی ریشه میگیرد. قوت این هماهنگی قومی، بویژه در میان دهقانان، در سر باز زدن سیکها از بلند شدن علیه همسایگان هندوی خود، حتی بعد از بیحرمتی به معبد طلائی و تحریکات واضح سازمانهای قومی هندو متجلی شد. منافع دولت هند در شکستن این هماهنگی همچنین بیان خود را در سرکوب با دست چین ارتش و در تبلیغات آن میابد.

اعتقاد سنتی بیندرانویل (Bhindrana le) که آشکارا فراخوان جنگ علیه هندوها را میداد محصول شرایط ـ از جمله اینکه متممی بر استراتژی طبقات حاکم هند بود. اما تنزل ساده لوحانه بنیادگرائی (Fundamentalism) بمابزار توطئه گری طبقه حاکم (که در میان چپ در هند بسیار رایج است) ریشه های اجتماعی ـ فرهنگی آنرا از قلم انداخته و امروز با بیچارگی از توضیح موقعیت رفیعی که شهادت‌طلب بیندراویل در میان سیکها کسب کرده عاجز می‌مانند.

ملیت سیك ؟

بطوریکه قبلا اشاره شد استراتژی (نو) مستعمراتی " تفرقه بیانداز و حکومت کن " از جریان ارگانیك تشکیل ملت در هند جلوگیری کرده و راه را برای درهم آمیختن پیچیده فرقه های مذهبی و کاستی همراه با مساله ملی و مبارزه طبقاتی باز کرد. ما در پنجاب این را دیده‌ایم: سیاست آگاهانه‌ای که توسط انگلیسها برای تفرقه در میان پنجابی ها و مسلمانها، هندوها و سیکها وبمنظور مراقبت در محدود ماندن هندوها در موقعیت سنتی خود بعنوان قشر عمده تا شهری و ابقای سیکها بعنوان جمعیت دهقانی، اتخاذ شد. استقلال قلابی ۱۹٤۷ و تغییر شکل نو ـ استعماری متعاقب آن فقط تجدید تجهیز این از شکل انداختن با ابعاد جدید بود. گزارش آمار سال ۱۹۷۱ آشکارا می سازد که نزدیك ۷۰ درصد سیکها همچنان در مناطق روستایی متمرکز شده‌اند در حالیکه نزدیك به همین درصد هندوها شهرنشین هستند (۳٦) مهمترین عنصری که به وسیله استعمار نو بنیادگذاشته شد رشد یك بورژوازی ده است که به (تحول) اقتصاد بصورت سرمایه داری آن مربوط است. اما این تحول سرمایه‌داری تحمیلی متکی به خود نبوده و انباشت سرمایه بورژوازی ده در مقابل سدهای روابط تولیدی امپریالیستی قرار می گیرد. زمانیکه این در یك کشور نو مستعمره مثل هند با ملیتهای رنگارنگ آن رخ می دهد، محدودیتهای امپریالیستی خود را در محدودیتهای اعمال شده از جانب دولت مرکزی در مقابل پیشرفت ملیتها متجلی می سازد (۳۷). قوم گرائی هندی این دولت، محدودیت تاریخی بورژوازی روستا به سیکهای جات (Jat بزرگترین کاست در میان سیکها) و این واقعیت که تجار بزرگ غله هندو هستند پایه‌های عینی جانشین ساختن ملیت پنجابی را با مفهوم قلابی ملیت سیك فراهم میسازد (۳۸).

در زمینه هند، منافع طبقاتی بازرگان بزرگ و تجار عمده فروش تا حد زیادی مکمل منافع طبقاتی حاکم، طبقات بوروکرات ـ کمپرادور، هستند. از طرف دیگر یك برخورد منافع اساسی میان بورژوازی روستا در استانهای مختلف و این طبقات حاکم وجود دارد. در مناطق دارای ترکیب مذهبی همگون، تضادهای میان بازرگان بزرگ (که عموما محلی هستند) و دیگر طبقات بورژوازی در حال رشد در تضاد میان خائنین به ملت و انها که برتری منافع ملی را می خواهند متجلی می شود.

اما چنین مدارجی در پنجاب زائد است، منافع ملی به منافع ملت سیك که علیه تسلط هند و مبارزه‌می‌کنند تبدیل می شود. افتراقات کاستی در میان سیکها پایه این ملت سیك را باز هم بیشتر تحلیل میبرد. برای سیکهای مذهبی (Mazhabi) کاست زیر ستم، پنجاب مستقل یا خود مختار دولتی تحت تسلط کاست جات، ستمگر مستقیم آنها خواهد بود (۳۹). این موضوع قشر کاملی از میان آنها را به

دادن رای علیه آکالی ها کشانده است . طی تلاطمات اخیر این تضاد کاستی ـ طبقاتی در مناطقی که سیکهای جات ، مذهبی ها (Mazhabis) را بخاطر مخالفتشان با جنبش بایکوت کردند ، رو شد : اما هویت مشترك مذهبی از این فراتر می رود ـ حمله به معبد طلائی (Golden Temple) تا حدی به دشمنی مشترك با (دولت ـ م) مرکزی منجر گردید .

این ها امروز جبهه‌های مبارزه در پنجاب را تشکیل میدهند . یك طرف قهرمانان خالستان (Khalistan) ، ملت سیك ، ایستاده‌اند که برگرایش بزرگی در میان سیکها تسلط دارند . از طرف دیگر دولت هند و نوکرانش، رهائی‌دهندگان ملت هند با پشتیبانی متساویا وسیع در میان هندوها. در زیر این هویتهای قلابی که برای آن شمشیرها بر هم فرود آمده‌اند ملیت پنجابی با خواستهای واقعی آن قرار دارد . اما این ملتی است که از شکل افتاده ، محصولی است از سنتهای دیرپا و نزدیك به یك قرن حکمروائی استعمار و تسلط نو استعماری . تا زمانیکه این جنبه کلیدی درك نشود نبرد درهمین محدوده کاذب آن باقی خواهد ماند: محدوده‌ای که مطلوب سرکوبگران ، امپریالیسم و عاملین آنست .

توضیحات

۱ـ بابر Baber ، اولین امپراطور مغول هند ، و بنیانگزار سلسله مغول در انجا از نوادگان چنگیز خان وتیمور (تیمور لنگ) بود .

۲ـ آدی گرانت (Adi Granth) مجموعه‌ای از کتب مقدسه سیك ، شامل ۹۳۸ شعر از شعرای بکتی . قسمت اعظم این مجموعه نه از شعرای هندوی بکتی ، بلکه از کسانی مثل کاهیر (Kahir) و شیخ فرید (Sheikh Farid) ناطق صوفی است .

۳ـ زبان درباری (سلسله) مغولها فارسی بود و زبانی که وسیعا در سراسر امپراتوری (از پنجاب در غرب تا بنگال در شرق) اردو یا هندوستانی بود که مخلوطی از لهجه‌های شمال هند با فارسی است . حتی قبل از این دوران شیخ فرید، ناطق صوفی و همچنین کسان دیگری مثل شاه‌حسین و قدیریار (Quadir Yar) به زبان پنجابی می نوشتند .

۴ـ بعضی آمار، درصد سیکها در ارتش هندی انگلیس را تا ۶۰٪ می رسانند . باحتمال بیشتر، سیکها ۳۰٪ آنرا تشکیل میدادند . بعداز جدائی در ۱۹۴۷ این میزان منظما در ارتش تجدید سازمان یافته هند، کاهش یافته .

۵ـ د . پتری D. Petrrie . "Developments in politics 1901-191 :A Report" ـ به نقل از "The Akali Agitation" از ك . پوری Harish K.Purie E.P.W ، جلد lXlll شماره ٤

۶ـ بدنبال الحاق پنجاب توسط انگلیسها، شبکه‌ای ازمدارس میسیونهای مذهبی درپنجاب ایجاد شد . حکمران پنجاب، سرجان لارنس Sir John Lawrance توجه خاصی به رستگار ساختن "مشرکین" پنجاب مینمود .

۷ـ جنبش نامدهاری (همچنین جنبش Kuka ویا Kooka نیز نامیده میشود .) بایکوت مدارس، دادگاهها و دیگر موسسات انگلیسی را سازمان‌دهی کرد . این جنبش اتکاء بخود را موعظه کرده و پوشیدن البسه وطنی را بعنوان اعتراض، تشویق میکرد . گسترش جنبش استعمارگران را وادار به اعمال قیودی کرد . در ۱۸۷۱ کوکاها به اسلحه خانه‌های انگلیسها حمله برده ولی شکست خوردند . شورشیان تبعید شده و ۷۵ نفر آنان جلوی دهانه توپ بسته و تکه تکه شدند ـ طرف دیگر سکه، "تشویق غرور ملی در میان سیکها" ـ .

۸ـ حزب هیندوستان قادار سازمانی انقلابی بود که درمیان مهاجرین هندی در آمریکا، درست قبل از جنگ دوم جهانی تشکیل شد . مجله آن ، قادار (انقلاب) بزبانهای انگلیسی ، اردو ، پنجابی ، هندی و گورموخی Gurmokhi بطبع میرسید و غیر قانونی در پنجاب و سایر نقاط شمال هند پخش میشد . درطول جنگ اول جهانی ، قاداریها با مساعی جنگی انگلیسها مخالفت کرده وسعی دربراه انداختن شورشهائی درارتش هندی انگلیس، بخصوص میان سیکها، کردند . آنها درمیان مهاجرین سازماندهی میکردند که به هندوستان بازگشته و شورش براه بیاندازند .

درهمین اثناء به یك کشتی ، کوماگاتا مارو (Komagata Maru) ، با ۲۰۰ سرنشین سیك اجازه پهلوگرفتن در کانادا، تحت پوشش قوانین نژادی مهاجرت، داده نشد . بعداز مدت زیادی نگهداشتن در بندر وانکوور ، کشتی وادار به بازگشت به هند شد . درموقع پیاده شدن ، انگلیسها درگیری را شروع کردند که در اثر تیراندازی پلیس تعداد زیادی کشته وزخمی شدند . این واقعه توخالی بودن "تساوی" میان اتباع امپراتوری انگلیس را افشاء کرده احساسات ضد انگلیسی را برانگیخت .

۹ـ جلیان والا باغ محل قتل عامی در ۱۹۱۹ توسط انگلیسها در قلب شهر آمریتسار (Amritsar) پنجاب، ژنرال دایر انگیسی به نیروهای خود فرمان آتش گشودن بروی یك تظاهرات غیر مسلح داد . تخمین زده میشود که ۱۶۰۰ گلوله تیر شلیك شد . آمار رسمی کشته شدگان را ۴۰۰ نفر و زخمیها را ۲۰۰۰ نفر برآورد کرده است .

ساروپا ، نشانی که بخاطر خدمات برجسته به آرمان قوم سیك یا به انسانیت به کسی اعطاء میشد . در طی آشوبهای اخیر، قبر سرکشیشی که این نشان رامیداد توسط بنیادگرایان بی حرمت شد .

۱۰ـ بخاطر عدم رضایت از سیاست مسالمت آمیز آکالی دال ، بخشی از آن انشعاب کرده و ببر آکالی (Babar Akali) را تحت رهبری یك افسر اخراجی ، سازمان‌دهی کردند . ببر اکالی ها خود را بر سنتهای مبارزاتی سیکها استوار کرده و انقلاب مسلحانه راموعظه می‌کردند و تاقبل از سرکوب شدن ، تعدادی عملیات شجاعانه علیه انگلیسها انجام دادند .

۱۱ـ اتحاد مسلمین ، رسما در دسامبر ۱۹۰۶ در داکا تاسیس شد بعداز مدتی همکاری گاه بگاه باحزب کنگره ، مبدل به محمل اصلی جدائی و بنیانگزاری پاکستان در سال ۱۹۴۷ ـ همان زمان که هند استقلال رسمی بدست آورد ـ شد .

۱۲ـ دربهار سال ۱۹۴۲ ، هیئت عالیرتبه‌ای باپیشنهادی که از آن طرح انگلیس برای غیر مستعمراتی کردن هند مستفاد میشد، از انگلستان اعزام شد . منظور واقعی آن در دائره‌المعارف

بریتانیکا چنین توضیح داده شده : "کوششی برای بکار گرفتن مجدد نیروی هند علیه تجاوز ژاپن" ــ بویژه‌کشیدن رهبریهای حزب کنگره و اتحاد مسلمین به درون مساعی جنگی انگلیس ·
۱۳ــ بنقل از :
(Akali AgitatioN)
نوشته پوری ·
۱۴ــ برای مثال ب ــ ن ــ مولیک (B.N.Mullick) رئیس اداره اطلاعات و امنیت نهرو، در وصفحه تمام در شرح خاطرات خود را برای اثبات اینکه سیکها حق داشتن موجودیت مذهبی جداگانه ندارند اختصاص می‌دهد : "خطر نفوذ مسلمانان دیگراز میان برداشته شده بود" · سالهای من و نهرو صفحات ۴۲۰ ــ ۴۱۹
۱۵ــ پیش نویسهای قانون اساسی یکی بعد از دیگری برای زبانهای هندی خالصتر، بعنوان زبان رسمی فراخوان میداد · بخشی از آن (فراخوان ــ م) شامل کوششهای آگاهانه برای ازبین بردن هر نشانی اززبان اردو (محصول حکومت مغولهای مسلمان) و سانسکریت بود · چنین جدائی "مذهب از دولت" در رفتار با خود مذاهب مختلف نیز منعکس میشد ·

شکل نهائی قانون اساسی شامل توضیحی بود که قید میکرد "اشاره به هندوها بمعنی اشاره باشخاصی که معتقد بمذاهب سیك، جانیا (Jania) یا بودائی هستند تفسیر خواهد شد ···" · این نفی آشکار موجودیت این مذاهب و مشابه با تبلیغات سازمانهای قومی هند وبود ·
۱۶ــ بخشی از اساس این تغییر با سرنگونی رهبری سیکهای شهر بهاپا (Bhapa) بوسیله سیکهای روستائی جات ارتباط داشت که نزدیك به ۴۰٪ سیکها را تشکیل داده و شامل تعدادی از کشاورزان سرمایه‌دار بود
۱۷ــ این اتحاد بیشتر یك سازش موقتی بود تا یك اقدام واقعی برای جدائی مذهب از حکومت · درمیان هندوهای قوم پرست، این نشانه رشد و تسلط جریانی دیرپا بود که علیه برانگیختن خصومت سیکها و هل دادنشان به اتحاد با مسلمین اخطار میکردند · طرفداران این جریان بر خود رنجها هموار کردند تا ثابت کنند که پنجابی و سیکیگری به سنتهای سانسکریت و هند و تعلق دارند و نباید نفی شوند · نمونه خوب این استدلال در "هندوها و ایالت پنجاب" نوشته ام پراکاش مندل Om Prakash Mandal یکی از اعضاء برجسته "All India Hindu Mahasabha"
مشاهده میشود · در سطح سیاستهای پارلمانی، هم اکالیها و هم جان‌سانگ با احتمال بدست آوردن پیروزی متحدانه، جلب شدند · انتخابات ۱۹۶۷ منجر به شکل گیری وزارتخانه‌های غیر (حزب) کنگره‌ای در تعدادی از دولتها (ی) محلی شد ·
۱۸ــ در اوائل دهه ۱۹۴۰، با تشویق کمینترن، "حکا" این نظریه که هند کشوری چند ملیتی است را پذیرفت· بموازات آن کتابی درباره ملت پنجابی بطبع رسید · اما در دهه ۵۰، همینکه حزب کاملا رویزیونیستی شد، این موضع را نیز کنار گذاشت و مفهوم "ملت هندی" را بهمراه پشتیبانی از وجود ایالات برمبنای زبان آنان ــ Linguistic States را پذیرفت ــ
۱۹ــ دکتر جاگجیت سینگ چوهان وزیر، یکی از معروفترین مدافعین خالستان (بمعنای "سرزمین خود" که بعضی نیروهای سیك طالب آنند) است ــ فعالیتهای مداوم او در کشورهای اروپائی یکی از مدارك اصلی است، که از جانب دولت، برای اثبات دخالت خارجیها در پنجاب، ارائه میشود ·
۲۰ــ بعضی مواقع این نارضایتیها حتی بجائی رسید که اکالی تخت ــ محل نشست کمیته شرومنی گوردوارا پرابندهاك کمیته (رجوع کنید به قسمت سیاست اصلاحات مذهبی) توسط توده‌های سیك که از سازش رهبری با دولت مرکزی در مورد انتخاب چند یگر بعنوان مرکز پنجاب خشمگین شده بودند، سنگ باران شد ·

۲۱ــ بهمراه آن همچنین باید تاثیر متقابل (هم اقتصادی و هم فرهنگی) در کشورهائی مثل انگلیس و امریکا یا جمعیت عظیمی از سیکها، بحساب آید ·
۲۲ــ در مورد تحولات فرهنگی و همچنین در مورد پایگاه اجتماعی جنبشهای اصلاحات که در این دوره واقع شده تحقیقات بسیار کمی موجود است · یکی از یادداشتهای تحقیقاتی اشاره میکند که "··· در مورد سیکیگری بعنوان یك رسم مذهبی ··· در روستاهای پنجاب عموما و در نزدیکی شهرها خصوصا، سیکیگری رنگ میبازد ··· تعداد زیادی از مدافعین آن، موهای خود را بکلی اصلاح کرده‌اند" ·
Changing Social Stru Structor in Rural Panjab - P.S.Jummu, Sterling,New Delhi-1974 page 107
۲۳ــ بازار بوسیله چند شرکت انحصاری مورد سلطه قرار گرفته · بعنوان مثال، در ۱۹۷۱ کمتر از ۸٪ کمپانیها ۲۱٪ تجارت گندم را در دست داشتند درحالیکه ۷۷٪ کمپانیها ۵۶٪ را · این انحصاری شدن، از انجاکه دلالان در درون صنایع زراعی مثل شلتوك کوبی و آسیاب گندم نیز رخنه کرده‌اند و در کنار آن فروش محصولات کشاورزی مثل کود، مواد سوختی وغیره را نیز برعهده گرفته‌اند، تحکیم شده است·

۲۴ــ "بحران پنجاب" صفحه ۵۵
۲۵ــ "بحران پنجاب" صفحه ۵۹
۲۶ــ این خواسته بیشتر بوسیله احزاب پارلمانی بمنظور مخالفت با حزب کنگره هند ــ اگرچه، نه در تمامیت آن ــ بطور عمومی پیشنهاد میشد · حکا و حزب کمونیست (مارکسیست) نیز از این خواست برای معامله با مسائلی که بعنوان سران دولتهای محلی بخاطر فشارهای سیاسی و اقتصادی که از طرف دولت مرکزی اعمال میشد پشتیبانی میکردند ·
۲۷ــ به نقل از "بحران پنجاب" صفحه ۱۲۸

۲۸ــ در بخش صنعتی، خواستها برروی شکستن قدرت اقتصادی انحصارات با ملی کردن آنها متمرکز میشد · این موضوع نباید با گسترش بخش عمومی بهمان شکلی که امروز موجود ست (بوسیله دولت کنترل می‌شود) اشتباه گرفته شود چون قطعنامه دعوت به انتقال صنایع به دولتها میکند · آرمانهای این بورژوازی ده برای راه بازکردن به صنایع در دعوت این قطعنامه به "یك کوشش برنامه ریزی شده جهت تاسیس صنایع زراعی در نواحی روستائی" و خواست آن که "به موسسات اعتباری، مخصوصا به بانکهای ملی، بایستی رهنمود داده شود که سهم بزرگی از پس اندازهای خود را در نواحی روستائی سرمایه گذاری کنند" متجلی است · (تاکیدات از ماست)

۲۹ــ نیرانکاریها پیروان جنبش اصلاحات نیرانکاری قرن نوزدهم هستند . اینها در شهرهائی مثل روالپندی (درپاکستان) قبل ازجدائی متمرکز شده و وادار به فرار به هند میشوند ، جائیکه همچنان به کار بازرگانی و کسب ادامه داده و از کاستهای تجاری مشتق شده اند . سانت نیرانکاری که رهبر مذهبیشان توسط سیکهای سنتی کشته شد ، یک بخش جداگانه در میان آنان هستند که مدعی " دین جدید جهانی " هستند .

۳۰ــ این برای این نیست که بگوئیم اینها تنها نیروهای مخالف بودند یا اینکه برخوردهای مذهبی میتوانست به دو دسته تقسیم بندی شود .

۳۱ــ حداقل ۹ گروهبندی سنتی موجود بود که هریک از آنها میتوانست تسلط یابد .

۳۲ــ نغمه‌ای که مرتب از جانب بیندرا نوال و همچنین سایرین مثل ببر آکالی ساز میشد این بود که با طرح کردن مسئله قدرت، مبارزه آکالیها را برای خواستهای اقتصادی تحقیر میکرد . باسخنان معروف گوروی دهم تداعی میکردند که " بدون احراز کنترل بر راج (حکومت ــم) ممکن نیست بتوان دارما (Dharma) را نگهداشت و راج تنها با قدرت سلاح است که حاصل میشود " .

۳۳ــ (حزب) کنگره هند درانتخابات تمام نفوذ خود را بنفع او بکارگرفته بود .

۳۴ــ در دوران قدرت (حزب) جاناتا که دران آکالیها هم شرکت داشتند، قطعنامه آناندپور بی سروصدا بخاک سپرده شد درحالیکه شخصی که پیش نویس آنرا تهیه کرده بود ، بارنالا، یکی از وزرای ارشد دولت مرکزی بود .

۳۵ــ خلائی که ایجاد کرده بود بسادگی بوسیله اتحادیه باراتیا کیسان ، سازمان سرتاسری کشاورزان برهبری کشاورزان سرمایه‌دار، پرشد . این اتحادیه قادر بود بخشهای وسیعی از دهقانان را برای مبارزه‌ای سخت علیه دولت مرکزی و محلی بسیج کند . این بسیج حد و مررهای مذهبی را شکست چون دهقانان سیک را علیه بوروکراسی مسلط سیکها بجنگ میکشانید .

۳۶ــ به نقل از مسائل پنجاب . نوشته سوچا سینگ و ک . سینگال ــ جلد نوزدهم شماره ۱۴ .

۳۷ــ البته دولت مرکزی نیز یک مانع واقعی است . نکته اینجاست که نقش امپریالیسم در کشورهای نو ــ مستعمره پنهانی است .

۳۸ــ ازهمه اینها مهمتر این از وجود یک پنجاب متحد قبل از ۱۹۴۷ بطور کامل چشم پوشی میکند . استفاده از پنجابی بعنوان زبان محاوره‌ای در پنجاب غربی (پاکستان) ونقش فزاینده آن بعنوان وسیله ادبی درآنجا، نشان میدهد که این بازهم مناسبت دارد . درسالهای اخیر قشر وسیعی از روشنفکران در پنجاب غربی خواستار تدریس شدن زبان پنجابی در دبستان ها و دبیرستانها شدند .

۳۹ــ این احساسات در گفته‌های دالیت سیک منعکس شده است: " ماکاملا مخالف ایجاد یک دولت پنجابی زبان، که بعقیده ما دولت جاگردار (Jagirdar) های بزرگ میباشد و درآن بااعضاء طبقات عقب افتاده (منظور کاست است) مثل گاو رفتار میشود ، هستیم " .

Storm over Sutlej - A. S. Narang

نویسنده همچنین اشاره میکند که درمیان هندوان دالیت، درمورد تشکیل هاریانا، عکس العمل مشابهی وجود داشت . ■

دنباله از صفحه ۱۷

چند تن از نوچه‌هایش از عهده غارت کوچ نشینهای Trans- Yamuna برامدند . در زمینه تعداد قتلها ، در میان رهبران حزب کنگره باگات ردیف اول را بخود اختصاص میدهد . قتل عام در منطقه Trilokpuri از وحشتناکترین کشتارهائی بود که در سراسر کشور راه افتاد و کشتار در بلوک ۳۲ این محله بزرگترین آنها بود. یک هزار نفر در تریلوک پوری سربه نیست شدند . مسببین اصلی این عمل خونین : رامپال ساروج دولیشاند و سادار و عبدالخان یک پارکابی اتوبوس بودند . این مزدوران ، گوجارها و مردم فقیر از دهکده چیلا و کارگران شهرداری که در بلوک مجاور زندگی میکردند را رهبری کردند . مثل هر کوچ نشین دیگری در دهلی ، مردم اینجا هم اجبارا بردگان حزب کنگره هستند . همه چیز از کارت جیره بندی گرفته تا جواز قانونی برای جوکی هایشان ، توسط حزب کنگره تهیه میشود . این وابستگی آنهارا به ذخائر رای ونیروی انسانی حزب حاکم که بسیج چنین قشری از مردم برای کشتار و آشوب آسانترین کاریست که میتواند انجام دهد، مبدل میکند ....

در پایان شب، بدنبال قتل عام تریلوک پور، زنان و دختران جوان و بچه‌ها با باقیمانده اجساد سوخته و مرده‌ای که چند ساعت قبل شوهران و پدران و برادرانشان بودند بحال خود رها شدند . دسته‌های نقاب دار به محله ریختند و بکمک نورافکن طعمه‌های خود را انتخاب کردند . تعدادی از زنان دست بدست مورد تجاوز قرار گرفتند و تعدادی دیگر ربوده شدند که هرگز برنگشتند .

حمله در محله کالیان پوری توسط شخصی بنام دکتر آشوک رهبر حزب کنگره هدایت شد . در منطقه شاکارپور، مسئول انجمن محل و مسئول محلی جیره بندی کفش رهبری را در دست داشتند .

دلیل واقعی اینکه چرا کشتار از دوم نوامبر هم فراتر رفت این بود که مردم احساس کردند که برای انجام اینکار پشتیبانی سیاسی دارند . گفته میشود که چند تن از افسران پلیس به اوباش گفته‌اند که رجیو (گاندی) " سه روز وقت داده است که هرکاری دلتان میخواهد بکنید " . و رجیو در اولین باری که بعد از قتل (ایندیرا) در ملاء عام ظاهر شد موضع خود را روشن کرد : او در گردهمائی ۱۹ نوامبر در کلوپ قایقرانی گفت خشونتی که بعد از مرگ گاندی بوقوع پیوست انعکاس طبیعی خشم و اندوه مردم است و اینکه این " اغتشاشات " شبیه لرزه‌هائی است که از افتادن یک درخت عظیم حادث میشود . در مجموع او احساس خوشحالی میکند... واقعیت این است که برای رهبری حزب کنگره ، خشونتها نشانه تجلیل از خانم گاندی بود ، حزب کنگره کشتارهای وحشیانه را سازماندهی کرد و بعنوان عشق مردم به خانم گاندی جلوه گر ساخت. ■

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

برای فتح جهانی

۱۳۶۴/۲

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

انقلاب
یا
جنك جهانی سوم؟

"تضادهای سیستم
امپریالیستی در دوره‌ای که
در پیش است در ابعاد
بیسابقه‌ای خود را با زور
اسلحه بیان خواهند کرد."

*همراه با مطالبی دربارهٔ
جنك خلق در پرو

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

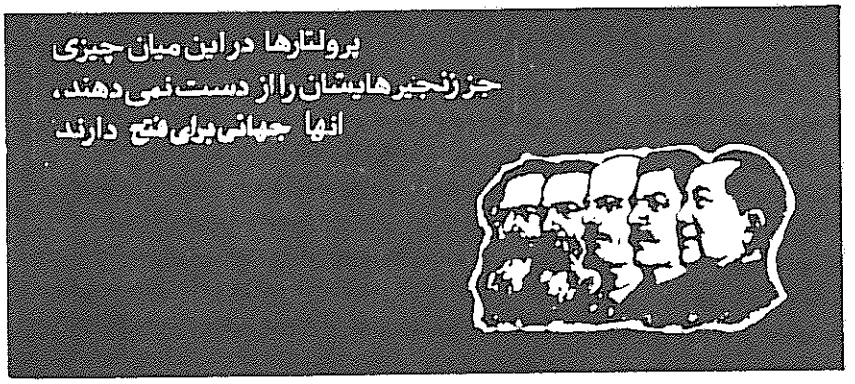

۱۹۸۵/۲

انقلاب یا جنگ جهانی سوم ۴
چرخش "آمریکای دوباره جان گرفته" بسوی ریگانیسم ۸
روح واقعی حاکم بر ژنو ۱۴
درغرب خبری هست ۱۸

پرو:
در راه درخشان ماریاتگی ۴۴
درماندگی پاپ درپیشگیری ازجریان انقلابی ۵۰
رفیق مه چه تسلیم ناشدنی است ۵۴
"بعدازتعرض پاپ منشانه. . . .نوبت فریب انتخاباتی است" ۵۶

مائوتسه دون: دو شعر ۴۰

فراخوان به مردم آسیای جنوبی ۲۶
مبارزهٔ چریکی در سری لانکا ۲۷
حزب کمونیست نپال(ماشال)و برگذاری کنگرهٔ پنجم ۳۰
اول ماه مه ۱۹۸۵ ۳۲
زنده بادنشریهٔ کمونیستی درایران
- پیام کمیتهٔ ج.ا.ا. ۳۴
ایران: شکل گیری حلقهٔ ضعیف ۳۵
فستیوال هنری پنجاب یادیلمازگونه ی رابزرگ داشت ۵۹
گزارشی ازاتحادیهٔ کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن) ۶۰
موسیقی دان انقلابی نیجریه دراسارت ۶۴
نیوزلاند: دردسر در کوئین استریت ۶۵
دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم
و سدکردن تکامل اجتماعی ۶۶

پرو

این کلام جسورانهٔ اعلامیه ای ازآیاکو- چواست: "آنچه زمانی شعله ای بود اینك به آتشی سرکش بدل شده که درمقابله بابادوتوفان گسترش می یابد فروزانتر و فروزانترمی شودتازمانیکه جنگ دهقانی تحت رهبری حزب ما به جنگ مغلوب ناشدنی خلق بدل شود. . ."درواقع،جنگ گسترش یابندهٔ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو تدرستی خودرادرسراسر جهان مطرح ساخته است،تابدانجا که ژان پل دوم برای خنثی سازی انقلاب به پروکسیل شد.

صفحهٔ ۴۴

درغرب خبری هست



استقرارقریب الوقوع موشك های کروز وپرشینگ در"پائیزداغ"۱۹۸۳ آلمان غربی رادریك بحران سیاسی کوچك فروبرد. کوکلوروکوپروس سطح سیاسی ونیروهای فعال دراین بحران راتحلیل می کند،دراینجا وی به حضوربس مهم نیروهای انترناسیونالیست انقلابی اشاره کرده ونگاهی هم به نیازهای تدارك انقلاب می اندازد.

صفحهٔ ۱۸

شکل گیری حلقهٔ ضعیف

فاکتورهائی که اوضاع انقلابی رابال ۱۳۵۷ درایران شکل داده وشاه را از تخت سلطنت سرنگون ساختندچه بود؟ یکی ازاعضاءاتحادیهٔ کمونیستهای ایران یکی ازاعضاءاتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران)به اختصارجوانب مختلف تحولات ایران ورابطهٔ این تحولات باعرصهٔ بین المللی راروشن می سازد.

صفحهٔ ۳۵

گامی بـه پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواندوظائف خویش رابه انجام رساند. مابه نامه ها،مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی پذیرائیم. نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند. ضمنا"شمامی توانیددرکاربرآوردن نیازهای بسیاردیگریاورماباشید:

ترجمه«جهانی برای فتح می بایدبطورمنظّم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکهٔ انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کنند. آن مترجمین بالقوّه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقهٔ خویش نیستند می بایدبادفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه به زبانی جزآنچه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمی شودهستید،لطفا"باماتماس بگیرید).

توزیع«جهانی برای فتح می بایدوسیعا"درتمامی کشورهای ممکن ،قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بسیارمتنوع وخلاقانهٔ توزیع رامتناسب با شرایط کشورخودتکامل بخشندودرصورت امکان ازکانالهای عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وبامادرمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطور متمرکزهماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش می-نهندمامی توانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزارائه کنیم.

کارهنری«جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداست. طراحی ها،کاریکاتور،نقاشی وسایرکارهای هنری رامی بایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریدهٔ مجلات ازسراسرجهان برای ماضروری است.

منابع مالی «قیمت جهانی برای فتح دربرگیرندهٔ جمع مخارج چاپ وانتشارآن نیست. نتیجتا"مابه کمك مالی آنان که اهمیّت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده می گیرندمتکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائی خودرامستقیما"به دفترمادرلندن ارسال دارید.

آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات ،جهانی برای فتح برای تأمین مالی خودبه تبلیغات متکی نیست. بااین وجودشماره های آتی نشریه،آگهی هائی راکه هیئت تحریریه بااهداف ومقاصد کلی جهانی برای فتح متضادتشخیص ندهدقبول خواهدکرد. ماخصوصا"سازمانهاواحزاب سیاسی انقلابی،نشریات مترقی وتشکلات توده ای وامثالهم راتشویق می کنیم تاازآگهی-های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضاداختیار شماست.

مشتـــرك شـــويـــد!

جهـانی بـــرای فتـح

هـــرچهـــارمـــاه یـکبـــارانتشـــارمیـابـد.

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پونديا ۸/۵ دلارآمريكا. پست هوائـــی ، نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا،دراختیارشماست.

لطفاًبرای آغازاشتراك خود،نام،آدرس پستی،چك وتعدادنشریه رابـــه آدرس زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

Attention: Subscriptions

جهانی برای فتح

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

کمونیستهاعاردارندکه مقاصدونظریات خویش راپنهان سازند. آنهاآشکارااعلام میکنندکه تنهاازطریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود،ازراه جبر،وصول به هدفهایشان میسّر است. بگذارطبقات حاکمه درمقابل انقلاب کمونیستی برخودبلرزند. پرولتارهادراین میان چیزی جززنجیرهایشان راازدست نمیدهند،آنهاجهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسرجهان ،متحدشویدا

ـ مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این دومین شمارهٔ جهانی برای فتح است که بدست شمامی رسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان ازچنگال غاصبان کنونی آن،ازچنگال زشت منظرکنندگان دنیای امروز،ازچنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی،بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اندبایدبه صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم وجامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امورنبوده که هیچ،بلکه خودبمثابه مانعی در برابرپیشرفت بشریت قرارگرفته است.

این مسلماًایده ای "کهن" است،ایده ای که میلیونهاشهیداززمان صدورفراخوان مشهورمارکس وانگلس،درجبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان،جان خودرادرراهش فدا کرده اند. امااز نیروی حیات وضرورت عاجل آن کاسته نشده وکماکان درانطباق باواقعیت جهان امروز قراردارد.

جهانی برای فتح باتجزیه وتحلیل وتفسیرتحولات حیاتی جهان وجنبش انقلابی،درپروسه انقلابی شرکت خواهدجست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع وامپریالیسم قائل نبوده وغرب وشرق،همسان،هدف افشاگریش خواهندبود. جهانی برای فتح ازمبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاداستثمارشدگان وستمدیدگان،جهت فائق آمدن بربحران جنبش کمونیستی بین المللی که باکودتای ارتجاعی درچین بعدازمرگ مائوباوج خودرسید،وازکارخلق بیان سیاسی این اتحاد،برکنارنخواهدبود. ازاین بیان سیاسی ،بین الملل کمونیستی نوینی برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم،اندیشه مائوتسه تونگ درنظراست. دراین مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳،که بسیاری ازاحزاب وگروه های مارکسیست لنینیست راازسراسرجهان گردآورد،الهام گرفته است. جهانی برای فتح ازتحولات این جنبش واحزاب وگروه های شرکت کننده درآن گزارش داده وبدین جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری درعرصه جهان یاری خواهدرساند.

اماجهانی برای فتح ارگان رسمی ج . ا . ا .نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند،بازخواهدبود. این نشریه انعکاسی ازاتحادرشدیابنده نیروهای مارکسیست ـ لنینیست است،ولی بااین اعتقادکه تحکیم چنین اتحادی درگروبحث ومبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه برعلیه ناجیان شرمگینی است که پشت نقاب "سوسیالیسم"یا"کمونیسم"به آمال ستمدیدگان خیانت کرده ودرجهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند(یااین مبارزات رابه ابزاررخنه وجایگزینی یک دسته استثمارگربجای دیگری تبدیل میکنند)،اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی ازاپورتونیسم دوری جست،میدانیم که بایدبه تشخیص،تحلیل وسرانجام افشاآن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدئولوژی خودراجسورانه اعلام میکند: مارکس،انگلس، لنین،استالین ومائورهبران کبیرانقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه تونگ ،همچنان ابزارمادرکارتحلیل وتغییرجهان است. ولی این نشریه هرگزبه اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش ماویاتنهابه تحلیل ازاشتباهات گذشته بسنده نمی ـ کند،هرقدرهم که این وظایف بااهمیت باشند. تحولات جهانی مرتباًمشکلات نوینی راپیش میآوردکه خودنیازبه تحلیلها،بحث هاوازهمه مهمترراه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می کوشدتاوسیله ای ضروری دراختیاردست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح درحال حاضربه چند زبان مختلف منتشر شده ومطابق طرح مامی بایددرآینده ای نزدیک به دیگرزبانهای ممکن انتشاریابد. شبکه دست اندرکاران نشریه درتمامی ۶ قاره گسترده است وکمبودهای بسیارجهانی برای فتح در زمینه مالی،کانال های پخش قانونی وامورتکنیکی باارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکارگرفته شده اند ـ یعنی همکاری مشتاقانه وفعال زنان ومردانی که دراشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند،ازمناطق چریکی پروگرفته تامبارزه درراه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی درغرب وجهت دادن آن علیه خودسیستم،ویا تلاش برای سودجستن ازوضعیت تکامل یابنده درهندوتدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد ـ جبران خواهندشد.

جهانی برای فتح تنهابه توده هامتکی است: بنابراین ماکارگران آگاه،دهقانان،روشن ـ فکران انقلابی ـ همه کسانی که درسراسرجهان ازپذیرش نظم کهن سرباززده ودرکار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند ـ رافرامی خوانیم تاقدم پیش نهاده وبه امربرّاساختن وبکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.

"... گفتهٔ مائوتسه دون مبنی براینکه یا انقلاب جلوی جنگ راخواهد گرفت ویاجنگ به انقلاب پاخواهدداد، روشنتر طنین انداخته واهمیّت فوری می یابد. منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی درحال تدارک اوضاع نوینی است. تضادبین باندهای رقیب امپریالیستی، بین امپریالیستها وملل تحت ستم، بین پرولتاریاوبورژوازی درکشورهای امپریالیستی در دوره ای که درپیش است درابعادبیسابقه ای خودرا بازور اسلحه بیان خواهندکرد. همانگونه که استالین دررابطه باجنگ جهانی اول گفت:

/اهمیّت جنگ امپریالیستی که ۱۰ سال قبل رخ داد، بهمراه مسائل دیگردرآن نهفته است که درواقع تمام تضادهارادریک گره جمع کردوآنهارابروی کفهٔ ترازو پرتاب کرد وبدین ترتیب نبردهای انقلابی پرولتاریارا تسهیل وتسریع نمود./

"تشدیدتضادهااکنون تمام کشورهاومناطق جهان وآن بخش از توده هائی که تابه امروزتخدیرشده واز زندگی سیاسی بدور بودندرا به گرداب تاریخ جهان کشانده ودرآینده بابرجستگی بیشتری چنین خواهدکرد. بنابراین کمونیستهای انقلابی باید آماده شده، کارگران آگاه وبخشهای انقلابی مردم راآماده کرده ومبارزهٔ انقلابی آنان راارتقأ دهند."

– ازبیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

یکسال از انتشار بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که تحلیل داهیانه بالا ازآن نقل شده، گذشته است. ازآن زمان تاکنون حقانیّت این گفتارهنوز برجاست. دوروندی که مائوتسه دون به‌آنها اشاره میکند، روند جنگ وانقلاب، هردو سیر تشدید خودرا به میزان قابل ملاحظه‌ای ادامه میدهند؛ پیش‌بینی مذکور دربیانیه، دایربراینکه تمام تضادها خود رابانیروی سلاح درابعاد بیسابقه‌ای بنمایش‌در خواهندآورد" بیشتراز پیش احتمال تحقق یافته است. واقعیت وحشتزای خطر یک جنگ سوم جهانی خودرابالا جبار محسوس میسازد.

برای بسیاری از مردم، بخصوص آنهاکه از وحشتهای روزمره سیستم امپریالیستی - راسان بوده‌اند، شاید، مشکل باشد باور کنندکه رهبران جهان "متمدن" واقعاً وجداً میتوانند بتشنند و تماشاگرچنین جنایتی باشند. حتّی ممکنست استدلال شودکه چنین جنایتی علیه منافع خود امپریالیستهاخواهد بود: "دریک جنگ هسته‌ای برنده‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد" همان استدلالی که امپریالیستهاهم درگذشته مایل بعملکاربردن آن بودند. امامطابق‌یکه کارل مارکس گفت: "روح آنها روح سرمایه است" این نیازکورومیرحم سرمایه‌است که توسعه بیابد نیازی که مدتها قبل توسط شخص مارکس در اثر حکیمانه وی "سرمایه" تشریح شده، نیازی که امپریالیستهارا ملزم میسازد بضرب شمشیر و خون کلیه موانع راه این توسعه را درهم بکوبند. هرگز نباید فراموش‌کردکه همین دارودسته عالیجنابان متمدن، جهان رابورطهٔ سهمناک دوجنگ جهانی انداخته و روزمره درکشورهای‌تحت سلطه خود درآسیاو افریقا و امریکای لاتین نشان میدهندکه نزدآنان هیچ جنایتی جندان وحشتناک ویلیدنیست‌که از ارتکاب آن روگردان شوند.

اما همچنین لازمست درک شود همان شرایطی که درجهان اسباب چنین جنایاتی رافراهم می‌سازد امکان پیشرفتهای ناگهانی وبرجسته ای رادرمبارزات انقلابی پرولتاریا خلق میکند. اوضاع امروز جهان کلیه تضادها رابسیارتشدید کرده و توفانی که سرمیرسد، از طریق مبارزه، می‌تواند خصوصیت رگبارینک انقلاب عظیم رابخود گیرد.

درست درهمین لحظات خطیر است که

انقلاب
یا جنگ جهانی سوم؟

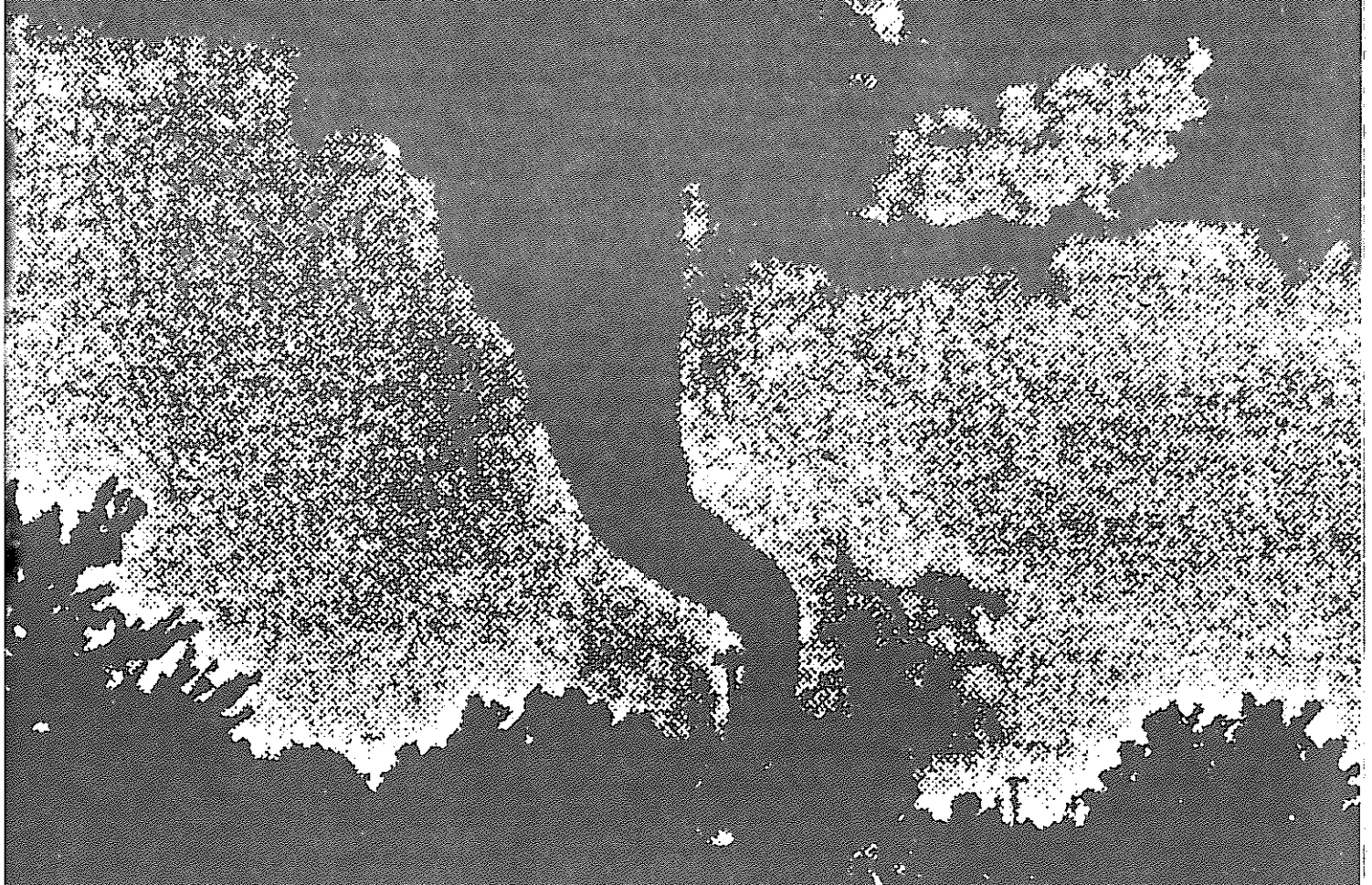

بزرگترین امکانات برای پیشروی وجود دارد . تاریخ جهان صحت این نظر را اثبات می کند . پیشرویهای انقلابی عظیم در تاریخ انقلاب پرولتری، انقلاب اکتبر برهبری لنین وبلشویکها و انقلاب چین برهبری مائوتسه دون ، هردو باد و نبرد بزرگ در سطح جهان (جنگ جهانی اوّل ودوم ـ م) در ارتباط بودند . انقلابات در دوره‌های سکون وآرامش صورت نمیگیرند .

اساس انقلاب برپایهٔ طبیعت یك جامعه ومبارزه طبقاتی که بآن شکل میدهد، استوار است ومسلماً حقیقت دارد که در بسیاری از مناطق جهان امکانات شروع مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت به درجات مختلف دائماً موجودند . اما حتّی در این کشورها نیز روشن است که مشی وچشم‌انداز مبارزهٔ انقلابی تاحدّ زیادی تحت تأثیر تحولات جهانی بعنوان یك کل وباز شدن تضادهای جهانی است (مقالهٔ رفیق س . د . در این شماره همین مسأله را در ارتباط با ایران عنوان کرده است) . طوفانی که فرامیرسد هیچ پناهگاهی را ایمن نخواهد گذاشت .

تضادهای جهان که بنحو فزاینده‌ای درهم می پیچند گرهگاهی را شکل میدهند . این گره‌ایست که باید بهمان طریقی که اسکندر گره گردیان (Gordian) را گشود ، باز شود ـ این گره نمی تواند باز شود بلکه باید قطع گردد .

جنگ وصلح

پاسخ به جنگ جهانی صلح نیست ما مخالفین سرسخت جنگ جهانی هستیم ، لیکن ، نه آنطور که مثلا رویزیونیستها برداشت میکنند ، این بمعنی طرفداری مطلق ما از " صلح " یا حداقل از صلحی که امروز وجود دارد نیست .

اولاً در جهان امروز " صلحی " وجود ندارد . در دوران بعد از پایان جنگ دوم تاکنون برخوردهای مسلحانه یکی پس از دیگری بوقوع پیوسته است . قهرضد انقلابی همواره وجود داشته است وبرای سرکوب ستمدیدگان در سراسر جهان استفاده شده است ، وانقلابیون کمونیست همواره توده‌ها را برای پاسخگوئی به این نوع قهر با قهر انقلابی رهبری کرده‌اند .

میلیونها نفر در جنگهای خونین منطقه ، هم چون جنگ میان ایران وعراق که چهار سال است ادامه دارد ، کشته میشوند وامپریالیستها در این چنین مواردی بی تقصیر نیستند .

همه اینها بدون در نظر گرفتن رنجهائیست که امپریالیسم برای صدها میلیون نفر که در چنگال خونین وی در سراسر جهان زندگی میکنند منظور میدارد . بی شك حفظ صلح امپریالیستی امروز ، هیچ نفعی برای این قربانیان ندارد .

در واقع هرکوششی برای حفظ " صلح " با باقی گذاشتن این سیستم جنگ افروز بجای خود بدتر از خیال بافی بوده ، برابر خلع سلاح کردن است .

" کمونیستها قاطعترین مخالفین جنگ بوده وباید توده‌ها را به حرکت درآورده وآنان را در مبارزه علیه تدارکات جنگ جهانی سوم که بزرگترین جنایت در تاریخ نوع بشر خواهد بود ، رهبری کنند " . اما مارکسیست ـ لنینیست ها هرگز این حقیقت را از توده‌ها پنهان نخواهند کرد : فقط انقلاب ، جنگ انقلابی که مارکسیست ـ لنینیستها ونیروهای انقلابی آنها را رهبری میکنند ویا در تدارك رهبری آنند ، میتواند از این جنایت جلوگیرد . مارکسیست ـ لنینیستها باید امکانات انقلابی را بسرعت در حال رشد ندازدست نداده وتوده‌ها را در ارتقاء مبارزات انقلابی در تمام جبهه‌ها رهبری کنند ـ جنگ انقلابی را در هر نقطه ممکن شروع نمایند ، ودر جائیکه هنوز شرایط برای اقدام به چنین جنگی حاضر نیست جریان تدارك آنرا تشدید نمایند . از این طریق مبارزه برای کمونیسم پیشرفت کرده وپیروزی پرولتاریا وخلقهای تحت ستم ، تدارکات کنونی امپریالیستها را برای جنگ جهانی ، در نبردهای تعیین کننده درهم ریخته ، حکومت طبقهٔ کارگر را در تعدادی از کشورها مستقر نموده واوضاع عمومی ای در جهان ایجاد خواهد کرد که بحال پیشرفت مبارزه انقلابی مساعدتر باشد . اگر از طرف دیگر ، مبارزه انقلابی قادر بپیشگیری از جنگ جهانی سوم نباشد ، کمونیستها وپرولتاریای انقلابی و توده‌ها باید آماده بحرکت درآوردن غلیانی که ناشی از این جنگ و رنجهائی که ناگزیر همراه آن خواهد آمد بوده وآنرا علیه منبع جنگ یعنی امپریالیسم متوجه ساخته واز موقعیت تضعیف شده دشمن سود جسته واز این طریق جنگ ارتجاعی امپریالیستی را به جنگ عادلانه علیه امپریالیسم وارتجاع مبدل سازند " .

این واقعیتی است که در حال حاضر مبارزه علیه جنگ امپریالیستی یکی از عرصه‌های حیاتی مبارزه علیه سیستم امپریالیستی میباشد . هم اکنون وضع بگونه‌ایست که میلیونها نفر از مردم بدرون مبارزه علیه خطر جنگ امپریالیستی کشیده شده‌اند . در چنین شرایطی حقاً انقلابیون کمونیست باید توده‌ها را در جنگیدن علیه تدارکات جنگی امپریالیستی رهبری نمایند .

وآنها صلاحیت انجام آن را درست باین خاطر دارند که برنامه کمونیستهای راستین بطور عینی تنها برنامه‌ایست که میتواند از بروز چنان جنگ جهانی عملاً جلوگیری کرده ودر نتیجه عمیق‌ترین خواستهای توده‌ها را برآورده نمایند . بطوریکه مقاله ك . ك . در این شماره جهانی برای فتح نشان میدهد ، انقلابیون میتوانند تأثیر بزرگی برچنین جنبشی گذاشته وبرنامه آنها میتواند شرایط مبارزه در چنین جنبشی را مقرر نماید .

اما هرچه این مبارزه علیه جنگ امپریالیستی پراهمیّت باشد ، برخلاف تصوّر رایج ، این مبارزه نیست که نقش حیاتی در پیشگیری از جنگ را ایفا میکند . واین بخاطر آنست که ، همانطور یکه قبلاً گفته شد فقط انقلاب ، ونه هیچ جنبشی کمتر از آن ، میتواند از بروز جنگ جهانی سوم پیشگیری کند . بنابراین مبارزه علیه تدارکات جنگ امپریالیستی تنها تاجائی اهمیّت کامل وواقعی میابد که بتواند خود را به یکی از سیلابهائی که به جنبش انقلابی همگانی بپیوندد مبدل سازد . وتنها تاجائی که شرکت در این چنین جنبشی توده‌های وسیعی را آماده میسازد تا آینده‌ای که بورژوازی برای آنان در نظر دارد را دیده آنرا قبول نکرده وبخت خود را با پرولتاریا و راه حل انقلابی که در برابر مسئله جنگ امپریالیستی پیش می نهد ، بیازمایند .

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

چنانکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح میکند ، کسانی که خطی انقلابی در جهان امروز دارند فقط اقلیت کوچکی را تشکیل میدهند که از همه طرف بوسیله بورژوازی ورویزیونیستهای رنگارنگ محاصره شده‌اند . پس چه چیز به بیانیه این امکان را میدهد که با اطمینان اظهار کنند که این نبردهای انقلابی : "آینده را منعکس می سازند" ؟ اظهار این مطلب صرفاً مبالغه نبوده بلکه انعکاس یك حقیقت ژرف است .

ما حقاً ایمان داریم کسانی که پیروان خط مائوتسه دون بوده ـ ودر برابر حملاتی که باین خط در خود چین شده وباسرنگونی آن ، این خط را محکمتر از گذشته دنبال میکنند ـ خط وبرنامه لازم برای پیشروی در میان اوضاع بسیار پیچیده و جسارت لازم برای برانگیختن پرولتاریا وتوده‌ها برای انقلاب واز این طریق جلوگیری از جنگ جهانی که فرامیرسد را باپدید آوردن وضع جدیدی در جهان ، دارا می باشند .

هرگاه کسی باهوشیاری به توازن قوا در جهان کنونی ، به قوّت نسبی طبقات حاکمه امپریالیستی وبه ضعف نسبی نیروهای انقلابی بنگرد

بسیار آسان خواهد بود که امکان توفق امپریالیسم در تداوم مسیر خود در سراشیب جنگ، توسط نیروهای مردم را از نظر بیاندازد. بعضی ها ممکنست فکر کنند که طرح کمونیستها ی انقلابی برای مبارزه علیه جنگ امپریالیستی یعنی ارتقاء مبارزه بمنظور انقلاب در سراسر جهان خیالاتی و دور از واقعیات است. شاید بعضی بگویند، چیزیکه مورد نیاز ست یک برنامه "واقع‌گرایانه" برای مبارزه علیه این خطر بزرگست.

اما باید گفت که این کوششها ی واقع‌گرایانه خود خیالاتی واهی اند. اگر برنامه کمونیستها برای متوقف ساختن جنگ جهانی مشکل بنظر رسیده و هیچ تضمینی برای موفقیت بدست نمیدهد، آنوقت درباره برنامه رفرمیستها واپورتونیستها ئی که مخالفت خود را با جنگ جهانی برپایه امید به قانع کردن امپریالیست ها در مورد بلاهت اعمالشان قرار میدهد چه میتوان گفت. واز آن بدتر اعتقاد داشتن به برنامه خود امپریالیستهاست، میخواهد "صلح از زاویه قدرت" باشد ویا صاف وساده اعتماد به مذاکرات صلح. (رجوع کنید به مقاله در باره "بازی خلع سلاح در ژنو).

رهبران کبیر پرولتاریای بین المللی همیشه بر ضعف اساسی امپریالیسم و ارتجاع تأکید کرده اند. لنین امپریالیسم را به "مجسمه‌ای با پاهای گلی" تشبیه میکرد و مائوتسه دون با گفتن عبارتی که غالباً از قول وی نقل میشود در این باره که "همه ارتجاعیون ببرکاغذی هستند" بورژوا ها و رویزیونیستهای مدرن را بچشم می آورد. این اظهارات لاف و گزاف نبوده بلکه این واقعیت را منعکس میسازد که طبقات استثمارگر، در تحلیل نهائی، ضعیف هستند چون آنها نماینده و حامی سیستمی از مناسبات اجتماعی هستند که دیگر ارتباطی به مرحله تاریخی کنونی ندارد.

در دوره‌های بحران بی پایگی "ابدی" بودن حاکمیت طبقات استثمارگر برای بخشهای وسیعتری از مردم آشکار میگردد؛ امکان سرنگونی استثمارگران مشهودتر میشود. خطرات فزاینده بحد کافی واقعی هستند، اما فرصتها ـ ضرورتهای انقلابی نیز بهمان اندازه واقعیت دارند.

جنگ خلق در پرو

میتوان گفت مهمترین عاملی که امروز در مقابل خطر جنگ امپریالیستی قرار میگیرد مبارزه مسلحانه انقلابی در پرو است. چرا این گفته واقعیت دارد؟ چون این مبارزه تکامل یافته ترین مبارز انقلابی جهان است که بوسیله یک حزب واقعاً انقلابی کارگری ـ در این مورد حزب کمونیست پرو ـ رهبری میشود، چون این مبارزه انقلابی است و آلت دست این یا آن امپریالیست غارتگر نیست. این مبارزه همانقدر که علیه رژیم ارتجاعی مستقر در آن کشور است علیه سیستم امپریالیستی نیز هست. چنین مبارزه‌ای در یک کشور به تنهائی برای تغییر اساسی اوضاع جهانی کفایت نمی کند، اما چنین مبارزه‌ای میتواند بمثابه ندای "شیپور جمعی" باشد و هست که به مردم جهان اعلام میدارد که مبارزه برای کمونیسم در دستور کار بوده و وضعیت انقلابی بار دیگر روبه اعتلاست.

در واقع از لحاظ مبارزه علیه امپریالیسم وارتجاع در جهان کمبودی نیست، در همین ماههای اخیر زد وخورد های مهمی میان توده های خلق ومرتجعین در بسیاری از نقاط جهان صورت گرفته است. مردم چه در فیلیپین آفریقا جنوبی، نیکاراگوئه، افغانستان و لهستان و..... به مقاومت ادامه میدهند.

مشکلی که باقی میماند اینست که در اکثر موارد مبارزه‌های خلق بوسیله یک حزب واقعی کمونیست پیشرو رهبری نشده بلکه در عوض بوسیله این یا آن نوع نیروی ناسیونالیست یا رویزیونیست رهبری میشود که، صرفنظر از اهداف هنی آنها (که گهگاه قابل اتخاذ بوده ولی غالباً عکس آن است) قادر نیستند فراتر از محدوده نظم بورژوائی چیزی ببینند و از همین رو نمی توانند اعتماد استراتژیکی را کهبرای پیش گرفتن مشی مستقل از قدرتهای امپریالیستی ضروری است، به توده‌ها داشته باشند.

مقاومت، به خودی خود، کافی نیست. برای وارد آوردن ضربه کاری به سیستم موجود ضروری است که مقاومت با یک خط انقلابی، خطی که مبتنی برمبانی مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که تنها خطی است که میتواند مبارزه را در مسیر رهائی کامل پیش برد ـ رهبری شود.

مائوتسه دون گفت "درستی یا نادرستی خط سیاسی باید تولوژیک تعیین کننده همه چیز است". کلید پیشرفت انقلاب، کمکها، اسلحه و پشتیبانی خارجی نیست. مائو خاطر نشان میسازد که حتی اگر کسی بدون یک سرباز هم شروع کند، سربازان گرد خواهند آمد، نه تنها تاریخ سترگ جنبش ما این حقیقت را در بر دارد بلکه حتی تاریخ نسبتاً کوتاه ساختمان مجدد آن پس از فوت مائوتسه دون و متعاقب آن اضمحلال آنچه تا آنموقع از جنبش مائوئیستی باقی مانده بود، این نقطه نظر را تائید میکند.

بار دیگر به پرو باز گردیم، باید توجه کرد که همین چند سال قبل بود که حزب کمونیست پرو با نیروئی بسیار محدود مبارزه مسلحانه را شروع کرد اما با خط واستراتژی که قادر به حرکت در آوردن توده‌ها برای جنگ مسلحانه بود ـ و این زمانی بود که اکثریت "چپ" در پرو چشمشان با "بازشدن فضای دمکراتیک" خیره شده و برای گرفتن کرسی پارلمانی میدویدند ـ امروز این مبارزه سرتاپای کشور را به لرزه در آورده و بیسیار فراتر از مرزهای پرو نیز طنین انداز گشته است.

آنچه امکانش در پرو به اثبات رسیده در نقاط دیگر نیز ممکن است. کشورهای بسیاری زیادی در جهان هستند که امکانات شروع مبارزه مسلحانه برای قدرت در آن‌ها هم اکنون موجود است، جائیکه کمبود آن پیشروئی است که قادر به رهبری و هدایت این جریان باشد. وحتی جائیکه اوضاع چنین نباشد بعنوان مثال کشورهای امپریالیستی جائیکه انقلاب باید مسیر متفاوتی از سیر پرو را دنبال کند، کمونیستهای واقعی باید مبارزه خود را با فعالیت در راه تصرف قدرت پیوند دهند.

مبارزه علیه تدارک جنگ باید بوسیله کمونیستهای انقلابی به انجام رسیده و بسیر رهبری اپورتونیستها و یا بحال خود رها نشود. این وظیفه سنگین ماست که فعالیت خود را در دفاع از انقلاب پرو در پرتو اوضاع کنونی جهانی، بیشتر و بیشتر افزایش دهیم.

جنبش انقلابی بین المللی شعار "از جنگ جهانی جلوگیری کنیم، مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را دامن زنیم" را پیش کشیده است. این پاسخ اساسی کمونیستها انقلابی به خطر فزاینده جنگ جهانی است. اگرچه حتمی است که اوضاع جهانی راههای مناسبی برای مبارزه انقلابی باز کند، اما از پیش معین نشده است که نیروهای قادر به تبدیل این امکانات به مبارزه برای قدرت کارگری واقعی، یعنی نیروهای واقعی کمونیستی که امروز برحول جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متمرکز شده اند، در موقعیتی بحد کفایت قوی قرار داشته باشند که این فرصتها را به حد اکثر رسانده و مسئولیت های خود را به انجام رسانند. چنانکه بیانیه میگوید "نیاز به شناسائی در جهان عقب ماندگی از شرایط عینی همچنان مشهود است".

چرخش 'امریکای دوباره جان گرفته' بسوی ریگانیسم

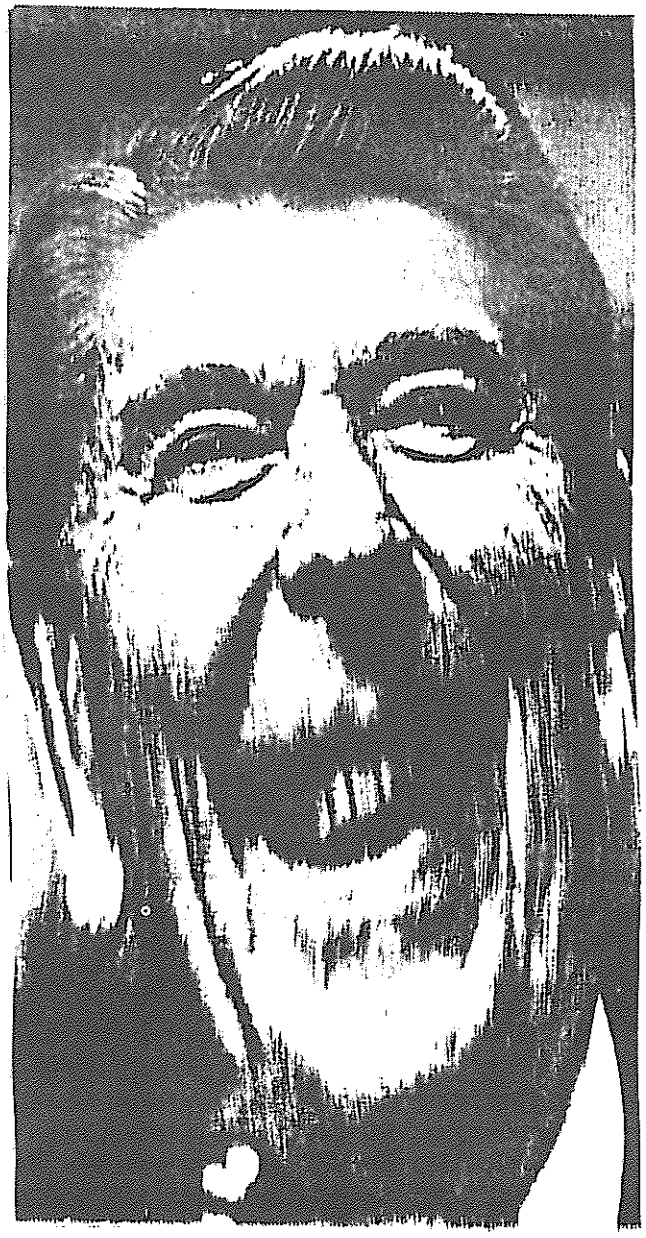

بقلم کارل دیکس*

بنظر می رسد ایالات متحدهٔ آمریکا کاملاً دیوانه شده است. آمریکا فریاد می کشد که "دودلی ها" و "بخود شك داشتنها"ی بازمانده از دوران ویتنام خود را بدور افکنده "ما دیگر به کسی رو نخواهیم داد". برای اینکه دقیقاً نشان بدهد چقدر وقیح است، این غول بی شاخ و دم پا روی گرانادای کوچك می گذارد، بنمایش این تجاوز پر جنجال می پردازد، و بعد جرئت می کند که این جنایت را بعنوان عملی فرح بخش برای اخلاقیات نوین و تولد مجدد ملی در شیپور بدمد. امپریالیسم یانکی عربده می کشد که "حریف دیگری نبود؟" و نیکاراگوئه را سُك می زند که: "آمریکا بار دیگر به میدان آمده است."

چه چیزی می توانید از این مسخره‌تر و مزخرفتر، مخصوصاً برای آن صدها میلیون انسانی که در چهار گوشه دنیا صبح تا شب زیر چکمه کابوی زندگی می کنند، باشد؟ آمریکا نمی تواند "برگردد": او هرگز نرفته بود.

این جنگ جویی جدید محدود به مبارزه طلبی های داخل قلمرو سنتی نفوذ آمریکا نمی باشد. بورژوازی آمریکا علناً موافقتنامه‌های پس از جنگ دوم جهانی در یالتا را رد می کند و آنها را بی اعتبار و از نظر اخلاقی مشکوك قلمداد می کند. از سطوح بالای طبقات حاکمهٔ آمریکا بیش از پیش صحبت درگیری و "پیروزی" در یك جنگ هسته‌ای جهانی بر علیه اتحاد شوروی بگوش می رسد. در این اثنا،

* کارل دیکس "ضد کاندیدای" حزب کمونیست انقلابی آمریکا در دوران انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸٤ بود.

جهانی برای فتح ۲/۱۳٦٤

افزایش تولیدات نظامی در کنار این تهدیدات افشاگر این است که این مسئله چقدر جدی می باشد: ایالات متحده تولیدات نظامی خود را تسریع کرده دست به تمرکز بزرگترین تجهیزات جنگی در تاریخ زده است. ۱/۵ تریلیون دلار کامل تا بحال در طول تنها پنج سال گذشته برای تیز کردن تیغه "ظرفیت ورود به جنگ جهانی" اختصاص داده شده است.

همانطور که در المپیک ۱۹۸۴ لوس آنجلس بطرز زننده‌ای به جهان نشان داده شد، این گردنکشی و نعره زدن بین المللی متکی بر وجود یک موج شوینیسم داخلی می باشد. آمریکای رسمی لبالب از خود پسندی بی رویه‌ای پرستش "رقابت آزاد"، پرولتاریا، فقراء و غیرسفید پوستان بعنوان افرادی "بازنده" و کسانیکه شخصاً نتوانستند از "فرصتهای بی پایان" در "سرزمین آزادی" استفاده بکنند در ملاء عام تحقیر می شوند. بی تفاوتی کلاسیک آمریکائی دوباره بعنوان شیوه متداول زندگی تبدیل گشته است. "وظایف اجتماعی سنتی"، بویژه برای زنان و جوانان تجلیل شده و بطور روزافزونی بکار بسته می شوند. به متعصبین مذهبی فراموش شده و گذرنده مسئولیت و نفوذ داده می شود. اطاعت از بزرگتر: مادری خوب بودن، اطاعت بی چون و چرا، به شعار روز مبدل شده‌اند. داروینیسم (بهمراه تمامی افکار مترقی و علمی دیگر) در مداوم مورد حمله قرار گرفته‌اند، در حالیکه نیایش بطور روزافزونی در کلاسهای درس "ملت مسیحی" دوباره فراخوانده می شود.

نیایشگران این "تولد دوباره" اخلاقیات" به یک جنبه مشخص خدائی راهنمائی می شوند: که خداوند در گذشته‌های دور ایالات متحده را بعنوان ملت برگزیده خویش رستگار نمود و بهمراه سپاهیان آن بسوی پیروزی می تازد. امروز نقشه الهی خداوند شامل یک گردش ویژه شوم گردیده: نزدیک شدن "نبرد آرماگدون" (Armageddon) در افسانه‌های مسیحیت معتقدند که این روزیست که پادشاهان تمام گیتی در یک میدان بزرگ برای نبرد در راه پروردگار جمع می شوند)، از بالاترین سطوح اداری دولت ایالات متحده احکام متعددی صادر گشته دائر براینکه ما باحتمال زیاد در دوران "آخرین روزها" ی پیشگوئی پیامبرانه "ای زندگی می‌کنیم که به سوی زیر و رو گشتن نهائی جهان توسط جنگ ما بین مسیحیان نیکو و اهریمنان بد خو می رود. همانطور که توسط رهبران سیاسی آمریکا توضیح داده می شود، شکی نیست که چه کسی در این ماجرا چه نقشی را بازی خواهد کرد: ایالات متحده صفات برگزیده الهی خود خدا را نمایندگی میکند و به او فرمان داده شده که "مرکز اهریمنی جهان" (بنا به گفته ریگان) یعنی امپراطوری شوروی را نابود کند.

بوضوح تلاش بیشرمانه‌ای در آمریکا صورت گرفته تا جوّ سیاسی تنفر آلودی را دامن بزند. از زمان ظهور خود بعنوان یک قدرت جهانی، ایالات متحده البته همواره یک نقش پلید بین المللی داشته است. تمامی بنیاد هستی آن ریشه در امپراطوری جهانی دارد. بعنوان یکی از پایه‌های سیستم امپریالیستی جهان، ایالات متحده آمریکا حقیقتاً در دریائی از خون که برای کسب منافع خود براه انداخته است گام بر می دارد. بهر صورت، در طول قریب به ۶ سال گذشته صحنه رسمی سیاسی آمریکا فضای عدم تحمل و خشونت بخود گرفته است این فضا صرفاً در پرده پوشی و زیبا نشان دادن جنایات امپریالیسم آمریکا نگنجیده است بلکه اشکارا فراخوان بسیج اهالی کشور را می دهد و طلب علاقه برای جنایات جدید و بزرگتری را می کند. جریان افراط گرائی موجود حاکی از اتفاقات مهمی است که در پیش می باشد.

در مرکز این تبدیلات شخص رونالد ریگان ایستاده است. جوّ جدید بدرستی توسط هوادارانش لقب "ریگان گرائی" یا حتی "انقلاب ریگان" گرفته است. پنج سال پیش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰، این مرد از منتهی الیه راست سیاسی بورژوازی بقدرت رسید. اکنون پس از اینکه انتخابات ۱۹۸۴ با یک پیروزی سراسری او را برای دومین بار به ریاست جمهوری منصوب کرد، این نوع طرز تفکر، یک تصادف گذرا نیست. این بیانگر توافقی با پایهٔ وسیع در میان طبقه حاکم امریکا می باشد. در طول چند سال اخیر، آنها این حالت بینابینی مومیائی شده را از طریق "جادوی رسانه‌های گروهی" در قالب بخشی از سیستم خود و مسیر اهداف شان برای دهه ۸۰ دراور ـ دهاند.

"آمریکای دوباره جان گرفته"

زمانی در اواخر دههٔ هفتاد جیمی کارتر رئیس جمهور وقت برای استراحت از فکر عذاب آوری که آنرا "تشویش درونی" که جامعهٔ آمریکا را در چنگال خود می فشارد به کمپ دیوید رفت. وی پس از بازگشت خود سخنانی که امروز شهرت دارند را چنین ایراد کرد: "می خواهم همین الان درباره یک تهدید واقعی به دموکراسی آمریکا با شما صحبت کنم... این یک بحران در اعتماد ماست. این بحرانیست که درست بر قلب و روح و مفهوم اراده ملی ما ضربه می زند".

امپریالیستهای آمریکائی از دست موج بی سابقه قیامها و انقلابات که در سالهای دهه ۶۰ دنیا را فرا گرفت زخمهای عمیق برداشته‌اند. در جبهه خارجی امپریالیسم آمریکا اولین شکست واضح نظامی خود بدست جنگ انقلابی در ویتنام را به تلخی چشید. در جبهه داخلی این امر باعث شد تا موج وسیعی از طغیان، جوانان و اقلیتهای ملی مملکت را لرزاند. برای سالها پس از این دوران پر آشوب، حتی پس از یک فروکش در دوران نیمه دهه ۷۰، بسیاری از زخمهای سیاسی وارد آمده التیام نیافته باقی ماندند. سنتهای گذشته بی تأثیر شده بود: اکنون نسل جدیدی پدیدار شده بود که در چشم وی آمریکا (حداقل) بعنوان کشوری که بوضوح ناقص و معیوب بوده و قادر به اجرای بیعدالتی‌های فراوان می باشد افشا شده بود. حتی در میان ارتجاعی ترین عناصر داخلی، که در طول سالهای ۶۰ به تنگنا افتاده زخم خورده بودند یک تضعیف روحیه قطعی وجود داشت. هیچکدام از اینها برای امپریالیسم آمریکا که در فکر وظایف مبرم خود بود قابل قبول نمی بودند.

کارتر سخنان خود را درباره "تشویش درونی" با این جملات پایان داد: "بیائید تا بایکدیگر خود را برای تولد مجدد روح آمریکا متعهد کنیم".

طبقه حاکمه آمریکا از آنموقع تا کنون منابع فراوانی را برای دقیقاً

این تولد مجدد بکار گرفته است. بدبختانه برای آینده سیاسی کارتر، او مردی نبود که این چنین جنگ صلیبی را پیشقدم شود. علیرغم پرهیزکاری مفرتش و شهرتش بعنوان یك "فرد بیطرف" غیر فاسد، کارتر از لحاظ سیاسی بیش از حد خود را حقیر ساخته بود. پس از روند معمول گزینش از داخل الگ بوژوازی آمریکا، این رونالد ریگان بود که انها جلو انداختند.

در بین وظایف تصویب شده برای ریگان قرار بود او یك مبارزه کامل را در عرصه افکار عمومی راه بیاندازد. در مرکز نقل این جریان ایده "احیاء آمریکا" قرار دارد: تجلیل شکوه آمریکائی که زحمت می کشد تا موقعیت خود را بعنوان قدرت بی چون وچرای سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان دوباره بدست بیاورند، آمریکائی که قادر باشد تا امپراطوری "هرچه آمریکا می گوید" خود را دوباره غالب کند. این ایده ایست که از طریق یك جریان احساساتی از خود گذشتگی ملی به پیش رانده می شود: اتفاقات بهم پیوسته این عقده گشائی (از بحران گروگانها در ایران، تجاوز به گرانادا تا بازیهای المپیك) یك نوع احساس ساختگی "احساسات خوب دوباره در باره آمریکا" را بدنبال می اورد. ذات خوبی این نوع آمریکا قرار است بدیهی هم باشد، و بخاطر این خوبی هرنوع جنایتی نیز سرانجام قابل بخشش است. از اینگذشته، حتی قدیسین هم جنگهای خود را در یك دنیای خطرناك و ناسالم راه می اندازند. اگرچه پدید می آید دقیقاً همان نوع "خشونت احساساتی" لیبرال آلمانی "توماس مان" خواهد بود که یکزمانی نسخه اش را برای نازیسم پیچید. چگونه در غیر این صورت یك "رضایت عمومی ملی" می تواند از این افسانه که تجاوز به گرانادا یك "عملیات نجات" بر حق بود یا اینکه مزدوران ضد انقلابی آمریکای مرکزی "آزادی خواهان" هستند سر بزند؟

هیتلر آمریکائی

در یك چهره با دقت ساختگی، در شأن گوبلز، ریگان بعنوان دقیقاً همان چهره "خشونت احساساتی" معرفی شده است. ایالات متحده آمریکا در سالهای دهه ۸۰ همانند آلمان سالهای دهه ۳۰ نیست. اختلافات و تشابهاتی در کار است. در جائیکه هیتلر برای کسانی که وفادارانه بدنبال یك قیصر جدید برای آلمان گشته و داستانهای پیرمرد موی سفید "زیگفرید" را بیاد میاوردند مظهر اساطیر دهکده های جنگل سیاه بود، به ریگان یك سناریوی مشخصاً آمریکایی داده شده است. او در نقش یك کابوی ساده وپایبند به اخلاق، مردیکه از قرار فکرش از دانش درهم ریخته نشده، اما با استفاده از یك احساس صحیح غریزی از کمبودش اسلحه میکشد و شلیك میکند، ظاهر میشود. وقتیکه در دوران انتخابات اخیر یك مفسر بورژوا بلبل زبانی می کرد که "ریگان واقعا عموسام شده"، او دوست داشت آخرین کرنش را به "شایستگی ذاتی" این مرد بجامی آورد. (تصورش را بکنید. شایستگی ذاتی یك سرد سته امپریالیستی که سوزاندن میلیونها انسان در اتحاد شوروی را به "جوك" عمومی تبدیل میکند. واقعا که چه "خشونت سرشار از احساسی").

علیرغم خصوصیات ویژه "آمریکائی" اش، این جریان، نمایندهٔ صفحه ای از کتاب نازیسم است. برای آنکه آیندهای وحشتناك و فاجعه آمیز را برای میلیونها نفر مطبوع جلوه دهند انرا در پوششی از تجملات گذشته با شکوه قالب می کنند. ریگان دوباره آمریکا را وقف دنیای خفه کننده شهرهای کوچك و صاحبان موفق صنایع، جائیکه "هر کس این شانس را داشت که با کار سخت به یکجائی برسد" می کند. این همان قصهٔ شاه پریان است که هر کس (علی الخصوص زنها، جوانها و اقلیتهای ملی) "جای خود شان را میدانستند" چون "ارزش های سنتی" قطعی، عادلانه و تغییر ناپذیر بودند. این نظم سرشار از محسنات، البته گذشته ایست که هرگز وجود نداشته. گذشته ایکه هیچ گاه برای اکثریت مردم در داخل آمریکا وجود نداشته چه رسد به آن صدها میلیونی که در چهار گوشه جهان تحت نفوذش بود ماند.

واقعیات امروزی بد جوری ناکافی جلوه گر می شوند و از اینرو از آمریکائیهای وفادار خواسته می شود (در جبهه داخل و بطور روزافزونی در خارج) جانفشانی بخرج بدهند تا "این جریان را درستش کنند". محتوای واقعی این نوع ایده نگری در تاکید بسیار به "آمریکا را دوباره تبه اقای دنیا بکنیم" خود را نشان داده و در این مسیر با افسانه "جنگ در راه پروردگار" درهم آمیخته می شود. هیچکدام از این دو جریان اتفاقی نیستند: در زندگی واقعی اینها دقیقاً نقطه ایست که "آمریکای احیاء شده" دارد بسویش می رود، بسوی وحشیانه ترین نوع مخالفت با انقلاب از یکسو و قماری مأیوسانه برای پیروزی در یك جنگ جهانی هسته ای از سوی دیگر.

تدارکات جنگی

ارتباط نزدیك مابین ظهور ریگان پرستی و تدارکات جدی امپریالیسم آمریکا برای یك جنگ جهانی آنجائی معلوم می شود که سیاستهای وسیعتر نظامی و سیاسی ـ استراتژیکی که در نیمه آخر حکومت کارتر یعنی درست قبل از اینکه خود ریگان بعنوان رئیس جمهور قدم در صحنه سیاسی بگذارد، فرموله شد مورد بررسی قرار گیرد.

در همان حال که کارتر شعار "تولد مجدد معنوی" را می داد، یك دست پاچگی زیادی نیز برای برنامه ریزی مسائل ده سال آینده به چشم می خورد. پیش از شکست انتخاباتی کارتر در سال ۱۹۸۰، خطوط کلی دکترین و پیش بینی های نظامی ایالات متحده بطور درست در مسیر "غالب شدن" در جنگ جهانی شکل داده می شد و ساختار نیروهای نظامی بطور واضحی خبر از آمادگی همه جانبه برای "وارد شدن در جنگ" می داد.

در میان تصمیماتی که در اواخر دهه ۷۰ گرفته شدند موارد زیر به چشم می خورند: دستور العمل ریاست جمهوری شماره ۵۹، برای طرحریزی یك استراتژی هدفهای سلاحهای اتمی امریکا در "تقابل نیرو" که شامل استراتژی ارجح شمردن "اقدام به حمله اول بقصد نابودی دشمن" میباشد طرح تهیه بمب افکنهای B-1 وموشکهای MX (ام اکس) و تراید نت-۲ (Trident-2) بتصویب رسید و در نتیجه تصویر یك نسل کاملا جدید از سلاحهای هسته ای را بوجود آورد. قرار داد ساختن بیش از ۳۴۰۰ موشك کروز به امضاء رسید. موافقتنامه های استقرار موشکهای دقیق میان برد

هسته‌ای در اروپای غربی حاصل شدند و تولید پلوتونیوم برای رفع این احتیاجات بیشتر افزایش یافت. برنامه‌های ضد ـ ماهواره‌ای براه افتادند و مقدمات یك لایحهٔ جدید نظامی کشور طرح ریزی گردید.

در عین حال امپریالیستهای آمریکائی تحت حکومت کارتر در چند نقطه جهان برای جلوگیری از اتفاقاتی که ممکن بود به یك مبارزه واقعاً انقلابی منجر شده یا محل تاخت و تاز هواداران شوروی گردد، لشکر کشی کردند. سیل تجهیزات نظامی برای ضد ـ انقلابیون انگولا و نیکاراگوئه و همچنین نیروهای هوادار امریکا که با قوای شوروی در افغانستان می جنگند سرازیر شد. "سیاست حقوق بشر" بی آبروی کارتر هم یك استراتژی بود برای در دست نگهداشتن اوضاع و جوّ پس از ویتنام و هم اینکه سعی داشت تا چهره نوکران و جلادان آمریکا را در کشورهای نو مستعمره، در مخالفت با نوکران "خود کامه" حاکم بر کشورهای بلوك شرق، زیبا و منزه نشان بدهد، در عین حالیکه هیچ جای شك باقی نمی گذاشت که ایالات متحده در نهایت از سلطه خود در این کشورها با آتش و خون دفاع خواهد کرد. بدنبال سقوط شاه و شکست تجاوز هلیکوپترهای نظامی آمریکا به ایران در جریان گروگانگیری، آمریکا بسوی تکمیل جدی نیروی تهاجمی "واکنش سریع" که ویژهٔ منطقهٔ خاورمیانه طرح ریزی شده بود قدم برداشت.

سرانجام، با استفاده از بهانه‌ای که تهاجم امپریالیستی شوروی به افغانستان فراهم کرده بود، حکومت کارتر دشمنی و ضدّیت آشکار را در قلب روابط مابین امریکا و شوروی قرار دارد: روابط فرهنگی و علمی تا حد زیادی قطع گردیدند، والمپیك مسکو نیز تحریم گشت. واشنگتن "دکترین کارتر" جدیدی اعلام نمود که بر مبنای آن امریکا بر علیه هر کشوری (یعنی شوروی) که منطقه کنترل آنرا در خلیج فارس به مخاطره بیاندازد اقدام به آغاز جنگ هسته‌ای خواهد نمود.

بطور خلاصه، "ریگان پرستی" با ریگان شروع نشد. در زمانیکه ریگان تازه شروع بظاهر شدن در مرکز سیاستهای آمریکا کرده بود، درزمانیکه "تولد مجدد معنوی" تازه آغاز به یافتن راهی برای ابراز خود بر لبهای امپریالیستهای آمریکائی کرده بود، الزامات بین المللی داشت امپریالیسم آمریکا را به آغاز یك تدارك همه جانبه جدی برای دورانی از رقابتها و برخوردهای جهانی می کشاند. ریگان این آمادگی جنگی را بوجود نیاورد، این آمادگی جنگی بود که ریگان را آفرید. بعضی مواقع مشخص خود بخود رهبرانی از تیپ هیتلر را می طلبد. ریگان یك نماینده مناسب امپریالیستهای آمریکائی برای درست چنین مواقعی است.

علاوه بر این، باید توجّه داشت که تفاوتهائی مابین برنامه‌های مشخص هیتلر و ریگان وجود دارند. یك مسئله اینست که سیاستهای ریگان (حداقل در حال حاضر) هدفش از میان بردن پوسته دمکراتیکی که از طریق آن امپریالیستهای امریکائی دیکتاتوریشان را اعمال می‌کنند نمی‌باشد، یقیناً نه آنطور که هیتلر مجبور شد که پارلمانتاریسم "جمهوری ویمار" را از هم بپاشد. امپریالیسم امریکا پرچم "دنیای آزاد" خورا آنقدر برای اهدافش پر منفعت می داند که نخواهد بهمین سادگی آنرا بدور بیاندازد. در حقیقت تحت حکومت ریگان چندین انتخابات ساختگی و دروغین برای ارایش چهره رژیم جوخه‌های مرگ در کره جنوبی، السالوادور و ترکیه برگزار شده است. وجود رسمی دموکراسی بورژوازی در ایالات متحده هرگز از انجام جنایت در روز روشن در زمانیکه به آن احتیاج بوده، طی ـ الخصوص در مناطق تحت حاکمیتش در خارج جلوگیری نکرده. حتی در زمانیکه ریگان درباره "آزادیهای منحصر بفرد امریکا" و درباره احتیاج به کشتار برای "حفاظت" از آنان یاوه سرائی می کند، یك فشار واقعی بر مباحثی که اجازه حرف زدن درباره آنها وجود دارد در داخل آمریکا در حال شکل گرفتن است، که با مقدمات گامهای آینده بسوی اختناق داخلی و ترور کامل میشود.

بر خلاف جنگهای جهانی قبلی در این قرن، ایالات متحده درست در اولین سنگرهای سومین جنگ جهانی آینده قرار دارد. آمریکا باید مردمش را برای دریافت کامل شوکی که در اثر این برخورد بوجود میاید، بنحوی که هرگز قبلاً با ان مواجه نبوده اند، حتی تا مرز خیره شدن مستقیم به یك انفجار اتمی آماده سازد. بدین منظور، امپریالیستهای آمریکائی تمام ذخیره‌های سیاسی خود را باید بسیج کنند و آماده شوند تا همه چیز را بر روی خط قطاری که در راه است قرار بدهند. درست است که خاطرهٔ هیتلر حقاً "تنفر انگیز است، این باید مشخص گفته شود که جنایاتی که هم اکنون بدست بورژوازی آمریکا و هیتلر آمریکائی منتخبشان و شادوش همقطاران روسی خود در حال آماده شدن هستند هر جنایتی را که چهل سال پیش در جنگ جهانی صورت گرفته بیمقدار نشان می دهد. برای توضیح جنایاتی که بدست این هیتلرهای جدید برنامه ریزی شده باید یك فرهنگ جدید اختراع کرد. این چنین احتیاج افراطی است که افراط گرائی یك رونالد ریگان را می‌طلبد.

حکم پوچ

ریگان گرائی یك پدیده صرفاً برای مصرف داخلی آمریکا نیست. ایالات متحده یك نقش مرکزی را بعنوان "ژاندارم جهان" در اتحاد وسیعتری که آن را رهبری می کند بعهده دارد. شعار "خواستن توانستن است" آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد تا به تحکیم ستون فقرات کل جهان غرب کمك کند. در اروپای غربی، "محبوبیت" ریگان بعنوان نوعی قاطعیّت که باید از آن سرمشق گرفت معرفی می شود، در حالیکه در همان حال ایالات متحده آگاهانه همه جا بعنوان یك دریای عظیم از کابوسهای عصر اتم برای از بین روحیه توده‌های مردم معرفی میشود.

در کشورهای تحت سلطه ظهور ریگان گرائی برای پشتیبانی ازجانی ـ ترین نوکران سر سپرده مورد استفاده قرار گرفته و بمردم فشار آورده می شود که با روحیه تسلیم، تقدیر آمریکا را بعنوان یك نیروی جاودانی قبول کنند.

تنها بخاطر همین دلایل، جا دارد که چهره واقعی تضادهای انفجاری در زیر تصویر ساختگی اتحاد مردم آمریکا را بطور عریان نشان داد.

نبایستی جای هیچگونه شگفتی باشد که امپریالیستهای آمریکائی در داخل مرزهای خود بخشهای قابل توجهی از مردم را برای مواقع

ضروری بسیج و علم کردنشان بفساد کشانده‌اند. بالاخره از اینحرفها گذشته، ایالات متحده برای نسلها مرکز یك امپراطوری جهانی بوده. بهر جهت، جامعه امریکا نیز یکجامعهٔ طبقاتی درگیر در بحرانی عمیق است، که در مقابله با خطرناکترین بر خورد جهانی در تاریخ خود قرار دارد. و علیرغم خفه کردن جوّ سیاسی در میان ستمدیدگان در داخل امریکا، نوعی تنش مشخص نیز در این سکوت سیاسی وجود دارد. تمامی پدیده تهوع برانگیز ریگان گرائی و داینا سورهای ارتجاعی که بجان مردم انداخته بهمراه تمامی تکانهای بین المللی که به آمریکا دقیقاً بخاطر موقعیتش ضربه می زنند، هر دو بطور جدّی به تشدید قطبی شدن جامعه و افزایش این تنش منجر شده است. نگاهی بر چند فاکتور در "پیروزی قاطع انتخاباتی" با زور پول بدست آمدهٔ ریگان در پائیز گذشته کمك خواهد کرد تا این تضادها نشان داده شوند.

اولین چیزی که می توان بطور قاطع بر مبنای انتخابات ۱۹۸۴ گفت اینست که ریگان از یك نقش "رسالت" در بین امپریالیستهای امریکائی برخوردار است، بندرت یك چنین نماینده سیاسی از بین انان اینقدر از انتقاد بدور بوده است. مطبوعات آمریکائی در مقابل پای ریگان مثل توله سگ به خوش رقصی پرداختند، در حالیکه رقبای او را یك شبه به تمسخر و استهزاء کشاندند.

مشخصترین نمونه این رأی گیری بورژوائی در مخالفت ساختگی "علیه" ریگان از سوی چهره غیر مخالف دمکراتها نشان داده شد. در مورد هر مسئلهٔ مهم، نماینده دموکراتها والترماندل به ابراز اتحاد ضروری با اعتقادات سیاسی ریگان پرداخت: در مورد احتیاج بر تسریع افزایش تسلیحات در مورد احتیاج به مقابله با شوروی "قاطعیت"، در مورد احتیاج به زانو در آوردن نیکاراگوئه، در مورد اهمیّت نقش مذهب در زندگی آمریکا در مورد احتیاج به قرار دادن مسائل اجتماعی از قبیل فقر نژاد پرستی به گوشه مباحث سیاسی. سئوال اساسی در انتخابات این شد که چه کسی میتواند به بهترین نحو تکمه سلاحهای اتمی را مراقبت کند و آمریکا را بسلطه بی چون و چرای مجدد جهانی رهبری کند. دستیاران نماینده مخالف دموکراتها، والتر ماندل، خود شان اعتراف کردند که در طول تمامی برنامه تبلیغاتی تلویزیونی ریگان که بطور تهوع آوری جنگ طلبی را تشویق می کرد گریه شان گرفته.

با توجّه به این نکات ظریف و دقیقاً طرح ریزی شده "مصاحبه تلویزیونی" و وحدت عقیدتی بورژوازی که آنان منعکس می کنند، نتیجهٔ انتخابات هیچگاه مشکوك نبود. ریگان در تمام ایالات غیر از "مینه سوتا" محل زندگی ماندل، آنهم با اختلاف ۱٪ برنده شد.

دموکراتها سپس مبارزه خود را بر مبنای سناریو تمام کردند. جرالدین فرارو، نماینده معاونت ریاست جمهوری از سوی دموکراتها، انتخابات را با این جملات بپایان رساند: "اکنون لحظهٔ سخنرانی به هواخواهی از یك گروه تنها نیست، بلکه زمان جشن برای دموکراسی ماست". همان غروب، ماندل اولین کسی بود که از قراری "رهبری عمومی" ریگان را اعلام کرد. وی گفت "او برنده شده، ما هم امریکایی هستیم. او رئیس جمهور ماست. ما به او احترام می گذاریم، خداوند نگهدار شما باد. خداوند آمریکا را حفظ کند". جای تعجب نیست که امپریالیستهای آمریکایی می توانند چنین نمایش را اجرا کنند. آنها همواره این چنین سرنوشتان خود شان را انتخاب می کنند. اینها، انتخابات آنان، مؤسسات آنان، احزاب آنان و رسانه‌های شان یدا تحت کنترل آنان هستند. یکدوران ساختگی، "مباحثات" بعنوان "جمع گرائی" و "دموکراتیسم نمایش داده می شوند و بعد از آن سیاستهای امپریالیستی در راه "بعنوان محصول "نظر و آراء مردم" به تصویب می رسند. آنچه اینبار خیلی ویژگی داشت این بود که نه تنها امپریالیستها به نمایشنامه‌های مباحث معمول خود شان هم علاقمند نبودند بلکه نتیجهٔ نهائی را هم کاملاً یکجانبه می خواستند.

نخست به ماندل اجازه داده شد تنها به طرح جبونانه ترین و آبکی ترین انتقادات از سیاست ریگان بپردازد و بعد حتّی این تظاهر به یك آلترناتیو دیگرهم در زیر بهمنی از فشارهای تحقیر آمیز دفن شد. چه راهی بهتر از این برای علم کردن توده‌های عقب افتاده که قهرمانشان را شکست ناپذیر جلوه بدهند؟ چه راهی بهتر از این که در تلاش برای خفه کردن نیروهای پیشرو و افکار انقلابی آمریکای تجدید حیات کرده را بعنوان کشوری راضی و بنحوی مبارزه جویانه و مفسرو مخالف حتّی هرگونه انتقادات آبکی لیبرال نمایش داد؟

در بعضی مناطق یك نوع پشتیبانی عمومی از ریگان واقعا وجود دارد. در یك امپراطوری سرشار از چرك و عفونت مثل آمریکا، بی شك همواره میلیونها نفر مرد می وجود دارند که یك برنامه کاملاً ارتجاعی را که در قدرت باشد برسمیت می شناسانند و با شور و علاقه خاص انرا قبول می کنند. نیروهائی وجود دارند که علاقمندند که آمریکا را در جبهه بین المللی در موضع تهاجمی بیشتر ببینند و حتی ممکن است این تمایل را داشته باشند که یك لگدی هم به "سرخها" (کمونیستها) بزنند. برای یك دهه، چنین بخشهای ارتجاعی و احمقی از مردم ایالات متحده از کرختی و گیجیشان بیرون آورده شده و تعلیم دیده‌اند که یك نقش فعال سیاسی را بازی کنند. این نیروها که معمولا در لباس مذهبی هم هستند از تبلیغات وسیعی سود برده‌اند و به آنها لقب "لبهٔ برنده" تولد مجدد معنوی" آمریکا نیز اعطاء گردیده.

بهر جهت، نه همه و یا حتّی اکثریت هواداران ریگان واقعاً از ته دل او را می خواستند. مقدار بسیار زیادی احساسات مردم و تصوّر اینکه ریگان امور کار را بخوبی در دست دارد بنفع ریگان تمام شد. این مسئله علی‌الخصوص در میان طبقات متوسط جامعه وبخش قابل توجهی از کارگران ممتاز که به ریگان رای دادند صدق می کند. درجه تضاد مابین بلوك شرق و غرب بطور قطع افزایش پیدا کرده، اما این درحالیست که آمریکا در موقعیّت مستقیم جنگ افروزی قرار ندارد. آراء عمومی جمع آوری شده توسط خود بورژوازی امریکا استناد می کند که مقدار بسیار زیادی از پشتیبانی از ریگان در واقع نه تأئید جنگ جهانی او بلکه انعکاسی از تخیل بیهوده ایست که گویا سیاستهای نظامی او ممکن است به "صلح از طریق قدرت" بیانجامد.

مهمتر اینکه، شاید در بوجود آوردن پشتیبانی برای ریگان در میان خواب آلودترین طبقات جامعه مسئله وجود یك بهبود اقتصادی موقتی باشد. بنابر برخی از آمار، محبوبیت

ریگان در ارتباط نزدیك با بهبود اقتصاد ملی بالا و پائین رفته و در زمان بحران اقتصادی ۱۹۸۲ به رکود کمترین حدّ ممکن برای یك رئیس جمهور رسید. برای بخشهایی از مردم، سیاستهای جاری (که بنوبهٔ خود در ارتباط نزدیك با افزایش تسلیحات، مقدار عظیم کسر بودجه و موقعیت آمریکا در داخل بلوك خود دارد.) یکنوع جدارهٔ واقعی اما بینهایت آسیب پذیر از خوشبختی حداقل برای امروز، ایجاد کرده که شوق تصویب مجدد ریگان را بدنبال خود آورده است.

معنی این، در حقیقت اینست که بخش اعظمی از هواداری کنونی از ریگان بر مبنای یك ناآگاهی زیاد از برنامه‌هایی ست که مستقیم در پیش رو قرار دارند، و قطعاً هیچگونه ربطی هم به صلح و خوشبختی ندارند. یعنی اینکه تحولات واقعی که هم اکنون در حال شکل گیری اند چون سیلی محکمی این نوع مردم را خواب بیدار خواهد کرد.

در حقیقت "ریگان گرائی" با یك حملهٔ شدید اقتصادی بر بخشهای اعظمی از توده‌ها، حتی در زمانیکه دیگران از این "بهبود اقتصادی" استفاده میبرده‌اند، مصادف بوده است. بیکاری همچنان با درصد بالائی باقی مانده، خدمات اجتماعی بنحو قابل توجهی قطع شده‌اند، حتّی حقوق بازنشستگی سالخوردگان هم پائین آورده شده. بطور مثال، تعداد بی خانه‌ها به رکوردی جدید و مفتضح رسیده.

انتخاب توده‌ای و افزایش قدرت ریگان بعنوان سندی "رسالت از جانب عموم" برای جنگ و ارتجاع بسیاری از دیگر تحولات پر اهمیت سیاسی، غیر از آنچه تا بحال درباره‌اش بحث کردیم را از یادها برد و یا اینکه حتی آنان را سرکوب کرد. قطببندی واقعی در انتخابات پائیز گذشته نه ما بین هواداران ریگان با ماندل، بلکه در واقع ما بین آنهائی بود که رأی دادند یا ندادند. در حالیکه ظاهراً ریگان از صندوق آراء پیروز بدر آمد اما رقابت ما بین رای دهندگان و ممتنعین در روز انتخابات بموازات هم پیش رفت. بیش از ۹۰ میلیون مرد و زن در آمریکا، یعنی بیش از نیمی از بزرگسالان و بالای ۱۸ سالگان، در هیچ بخش از کل انتخابات اصلاً شرکت نکردند. این بمعنی پائین ترین درصد شرکت در تاریخ آمریکا می‌باشد (چیزی برابر تقریباً ۵۰ درصد از مردم در انتخابات سال ۱۹۸۰).

این امتناع توده‌ای بیانگر یك نوع شکست واقعی نقشه‌های امپریالیستها بوده و بنوبه خود یك فال بد نیز برای آنان می باشد. این در حالی اتفاق افتاد که پیش از انتخابات شدیدترین تبلیغات برای کشاندن مردم بپای صندوقها صورت گرفته بود. یك مفسر بورژوا که در روزنامه نیویورك تایمز مقاله می نویسد نوشت: "همه می دانند که رأی یکنفر تنها، نتیجهٔ یك انتخابات ملی را تعیین نمی کند. اهمیّت واقعی رأی یکی از اهالی کشور در اینست که با ریختن رأی بصندوق، او مرد یا زن اعتماد خود را به سیستم دمکراتیك، بیان می کند". در رأی گیری در واقع، آراء عمومی مردم دربارهٔ خود آمریکا بعنوان یك کشور اعلام شد. برای بوجود آوردن علاقه در مردم برای اولین بار به یك زن و سیاهپوست اجازه داده شد تا در نقش مقام معاونت رئیس جمهوری و خود رئیس جمهور وارد مبارزه بشوند. و وقتی که همه چیز به اتمام رسید، تعداد ارائی بی سابقه وقایع و سرانجام را تعیین کرد. طبیعتاً این بیانگر یك طیف وسیع از نوع تفکر سیاسی بود (که الزاماً همه آنها انقلابی و حتّی پیشرو هم نبودند اما حداقل با نوعی احساس دلزدگی و خشم از کل این معرکه و بازی همراه بود.

کارزار جسکون

جدّیتی که امپریالیستها برای رسیدن به احتیاجاتشان در فریب خصوصاً بخشهای تحت ستم جامعه برای کشاندن آنان بپای صندوق رائی بخرج دادند را می توان در خلق یك جناح مبارزاتی هوادار کشیش جسی جکسون در انتخابات مشاهده کرد. جکسون یکی از دستیاران سابق مارتین لوترکینگ است که دارای سوابق لعاب زده بعنوان یك فعال حرفهای در جنبش سیاهان (در سالهای ۶۰) می باشد. یکسال پیش از انتخابات به او اجازه داده شد که یك مبارزه کم سابقهٔ سیاهان را راه بیاندازد، و یك "ائتلاف رنگارنگ" را که ریشه در نیروهای بخش چپ حزب دمکرات دارد برای انتخابات بوجود بیاورد.

سیاهان بعلت طبیعت واقعی مسائل در امریکا، بطور دستجمعی از "آمریکای احیاء شده" حذف شده‌اند. حباب کنونی خوشبختی به بخشهای تحتانی جامعه، جائیکه فقر توده‌ها با درصدی بینهایت بالا در حال افزایش است، گسترش پیدا نکرده. از نظر سیاسی، مشخصاً در میان سیاهان، نسبتاً یکنوع احساس دقیق وجود دارد که تمامی این پاگیری سیاستهای دست راستی بیانگر قدرتگیری کامل شوم ترین نیروهای جامعه است. با توجه به اینکه سیاهان در بخش اعظمی از کارگران تمرکز دارند و امروزه بخش بزرگی از نیروهای نظامی امپریالیسم امریکا را تشکیل می دهند، هرگونه ناآرامی سیاسی یا افزایش دلبرد گی از سیستم در میان سیاهان و همین‌طور دیگر اقلیتهای تحت ستم منبع جدی را برای نگرانی طبقهٔ حاکمه فراهم می کند.

مبارزهٔ جکسون بنابراین نوعی مانور کناری بود تا قابلیّت خطرناك نیروهای یاد شده را بداخل چهارچوب سیستم انتخاباتی بکشاند و آنها را قانع کند که صرفنظر از عقده‌های موجود در جامعه، در سیستم آمریکائی محلی برای شنیدن شکایات آن "آمریکای دیگر" نیز باقی مانده. نامزدی جکسون نه نتیجه وجود یك طغیان موجود در میان سیاهان بود نه حتّی نوعی ابتکار عمل ساختگی برای اعتماد به خود بوسیله نیروهای بورژوای سیاهان. این نیروها (هم توده‌های سیاهپوست و علی الخصوص چنین بورژواهای سیاهپوست) هدف یك تلاش مشخص سیاسی بودند و تا حدّ زیادی هم بداخل آن کشیده شدند. اما از همان آغاز، مبارزهٔ جکسون با تأئید و راهنمائی ظریف خود امپریالیستها به پیش رفت. برای راه انداختن علاقه در میان مردم، به جکسون حتی اجازه داده شد عقایدی را بیان کند که بندرت در داخل جریان سیاسی بورژوازی آمریکا شنیده می شود.

بهرحال، این اجازه دقیقاً به این خاطر داده شد که همه از اول می دانستند که جکسون قرار است "شرکت" کند اما حتّی فکر "بردن" را هم نباید بکند. اوتور بود اما خود ماهیگیر نبود. بعلاوه

بقیه در صفحهٔ ۷۴



روح واقعی حاکم بر ژنو

"این ممکنست آخرین باری باشد که واقعاً" این مسائل با امید رسیدن بیك موفقیت طرح میشوند" ۰ این اخطاری از جانب جرج شولتز وزیر امور خارجه آمریکا در یك کنفرانس مطبوعاتی که در رابطه با مذاکرات تسلیحاتی در ماه مارس گشایش یافت، بود۰ این کلمات عمداً" برای این انتخاب شدند تا تنگ بودن وقت را نشان بدهند، احساس عمیق و همه‌جا گیری که گویا یك جنگ جهانی هسته‌ای هرگز چنین قریب الوقوع نبوده و استفاده بردن ازاین تهدید برای اینکه تمامی امید مردم را روی "خوش نیتی" و "تعقل" رهبران آمریکا و شوروی بعنوان بهترین و آخرین وسیله برای جلوگیری از این تصادم در شرف وقوع، سوق دهند ۰

تازه حتی زمانیکه سیل گفته‌گوئیها از ژنو سرازیر میشد، کوچکترین نظاهری هم باینکه این مذاکرات اصلا توانسته باشد واقعا در کنترل افزایش سلاحها موفقیتی کسب کند، نشد ۰ هیچ حرفی در مورد سالت-۱ و ۲ زده نشد ۰ و واقعاً" هم دیدن کارتونهائی در مورد اینکه مذاکرات سالهاست ادامه دارند و در همان حال هردو طرف بطور مداوم به تسلیحاتشان میافزایند، در مطبوعات غربی امری عادی بود ۰ از زمان جنگ دوم جهانی تا کنون قریب به ۶۰۰۰ مذاکره برای کنترل تسلیحات صورت گرفته که شامل توافقات متعدد در منع آزمایشات هسته‌ای زیر زمینی، تا موشکهای قاره پیما و قراردادهای سالت-۱ و ۲ میباشند ۰ این همه مذاکرات و موافقتها چه حاصلی داشته‌اند ؟ جز محدود کردن چند اسلحهٔ از رده خارج شده که همان موقع هم قرار بود کنار گذاشته شوند و منع چند سلاح جدید که هردو طرف از اوّل هم قصد مستقر کردنشان را نداشتند (مثل آنهائی که برای تعبیه در کف اقیانوس ساخته شدند) ۰ در طول مذاکرات سالت ۱ و ۲، تعداد موشکها در انبار اسلحهٔ شوروی از ۲۵۰۰ به ۷۰۰۰ و در انبارهای آمریکا از ۷۵۰۰ به ۹۰۰۰ افزایش یافت۰ رکورد کلاهکهای هسته‌ای از این هم بدتر است۰ آیا احتیاجی هست که روشن بشود که هیچکدام از دو ابر قدرت از سرسیستم عمده سلاح هائی که برای منافعش حیاتی هستند نگذشته است ؟

آمادر" روح حاکم بر ژنو" همان مذاکراتی که همواره در کنترل تسلیحات و یا حتی کم کردن سرعت افزایش آنها شکست خورده‌اند چنین وانمود میشود که "ایندفعه" باید امید داشت ۰ تو گوئی اینبار، در مواجهه با خطری که همراه سالها افزایش تسلیحات و تنشهای افراطی در دهه اخیر بوده، سرانجام رهبران دو بلوك ممکن است سر عقل بیایند و بطور جدی بمذاکره بنشینند ۰

مسئله فقط این نیست که آنها

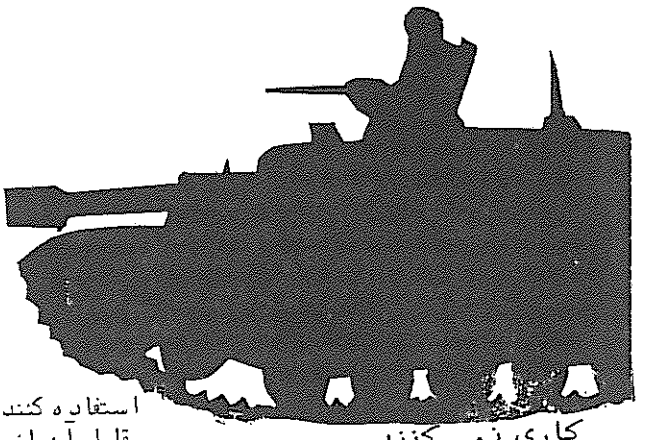

کاری نمی کنند

مسئله اینستکه آنها خیلی جدّی دارند مذاکره میکنند و آنچه آنها میگویند بیانگر اینستکه این مذاکرات تسلیحاتی بهمان نحو که تا می آن شش هزار و خرده ای قبلی عمل کرده اند کار خواهد کرد . دقیقاً باین خاطر که همه این مذاکرات ، برای امپریالیستها کار کرده اند . کار این مذاکرات نه خلع سلاح کردن بلکه رسمیت بخشیدن به مذاکرات تسلیحاتی بعنوان بخش لاینفکی از سیاست افزایش تسلیحات بوده است . داشتن هر انتظار دیگری مثل این میماند که از گوسفند انتظار داشته باشیم گیاه خوار بشود . بدنبال عطش بی پایانشان به انباشت هرچه بیشتر سرمایه ، بافشار گذاشتن ممتد بر سرمایه‌های ملی دیگر کشورها که با همان عطش به انباشت بدست آمده ، اینها (دوبلوک) ذخائر اسلحه خود را افزایش داده اند تا از سهم خود در این غارت دفاع کرده و آنرا گسترش دهند . اکنون ، سی سال پس از احیای سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی ، دوبلوک به نقطه ای رسیده اند که هر کدام مثل سدّی است که بلوک دیگر باید برای حل بحرانی که گریبان امپراطوریش را گرفته ، در میدان تسلیحات با آن مقابله نموده و شکست بدهد .

مذاکرات تسلیحاتی عرصه ایست که دو بلوک در آن با یکدیگر در این رقابت تشدید یابنده درگیرند ، و این رقابت بنوبه خود همه پیشنهادات آن‌ها را سرعت بخشیده و بران مسلط است . با توجه به شکست هزاران دور قبلی مذاکرات ، هرکدام از ایشان سرانجام میپذیرد که بله ، همه آنها واقعاً شکست خورده اند ـ اما هریک دیگری را مسئول مستقیم این شکست میداند . در عین حال همدیگر را سیخانک میزنند ، در پس هر برنامهٔ تسلیحاتی قاطعیت طرف مقابلشان را میآزمایند ، تجزیه و تحلیل میکنند و بدنبال نقاط ضعفش میگردند تا ازان استفاده کنند و نقاط قوتش تا در مقابل آن از خود دفاع کنند . امروز ، تدارکات برای مذاکرات در ژنو نه تنها بیانگر این است که هیچکدام از دو طرف ابدا خیال رسیدن به یک موافقت واقعی در مورد کاهش تسلیحات ندارد ، بلکه این مذاکرات بویژه نشانگر و بخشی از تسریع خطرناک تدارک برای جنگ است .

ایالات متحده منطق کنترل تسلیحات را بطور بسیار عالی در فوریه ، وقتیکه بیشرمانه اعلام کرد که آخرین محمولهٔ موشکهای کروز برای " تحکیم موقعیت مذاکراتی آمریکا برای رسیدن به یک کاهش واقعی " در راه اروپای غربی بودند ، به نمایش گذاشت . در داخل کشور هم ریگان با همین استدلال برای موشکهای MX پشتیبانی کسب کرد . همانطور که وزیر دفاع آمریکا واین برگر توضیح داد : " کم کردن موشکهای MX توانائی ما در نیل به کاهش تسلیحات و کشاندن شوروی بپای این توافق را کاهش خواهد داد " . لیبرال دمکراتها در آمریکا بدنبال این جریان افتادند و پشتیبانی خود را در اختصاص بودجه به استقرار ۲۱ موشک MX در آینده نزدیک ، اعلام کردند ، و سنای آمریکا هم در ۱۹ مارس برای سال مالی جاری مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار به اجرای این طرح اختصاص داد . ۵ نماینده دمکرات و ۵ نماینده جمهوریخواه از سنای آمریکا باهم به ژنو رفتند تا پشتیبانی متحدشان از موقعیت آمریکا در این مذاکرات را بنمایش بگذارند .

طبیعتاً این منطق افزایش تسلیحات برای کنترل تسلیحات بصورت بین المللی هم عمل میکند . بلژیک کشوری که مدتها بخاطر زیر بار استقرار موشکهای پرشینگ و کروز در خاک خود نرفتن ، تحت فشار امریکا و ناتو قرار داشت ، سرانجام در هفته آغاز مذاکرات تسلیحاتی تصمیم به استقرار آنها گرفت . دولت این کشور مسئله را اینگونه توضیح داد که اگر آنها موفق به استقرار این موشکها نمیشدند شوروی در مذاکرات صلح اینرا نقطه ضعفی قلمداد میکرد و میتوانست در مذاکرات از آن استفاده کند . دولت این کشور اضافه کرد که اگر آنها سهم خودشان را در بدوش کشیدن بار دفاع اروپای غربی قبول نمیکردند ، بلژیک نمیتوانست سهمی از " منافع ناتو " داشته باشد ـ واین اشاره به چه چیزی مگر غنائم امپراطوری میتواند باشد ؟

دولت شوروی خیلی زود این را بعنوان عملی کاملا مخرّب در روند مذاکرات تسلیحاتی محکوم کرد ـ گوئی آنان با استفاده از این سیاستهای گانگستری بیگانه بودند . در اوائل زمستان گذشته شوروی استقرار ۳۶ موشک SS-20 خود را که قابلیت محو کردن هر مرکز پرجمعیت و پایگاه نظامی در قاره اروپا دارند را در مرزهای اروپای غربی تکمیل کرد . این به وزیر امور خارجه آلمان غربی گنشر فرصت بیشتری داد که وقتی پیش از شروع مذاکرات ژنو گرومیکو باو اطلاع داد که اگر آلمان غربی آمریکا را در تحقیقات جنگ ستارگان یاری برساند شوروی آنرا " همدستی " در نقض قرارداد A.B.M. و همچنین حقوق بین المللی میداند ، بفکر فرو برود . همه میدانند که شورویها در مورد چنین نقض کرد نهائی چه احساسی دارند ـ سرنوشت هواپیمای مسافربری ۰۰۷ کره‌ای را که به حریم فضائی شوروی رفته بود بخاطر بیاورید . شوروی هشدار مشابهی هم به کشورهای اسکاندیناوی داد ، وقتیکه پس از چندین بار نفوذ معنی دار به آبهای آنها ، زیردریائیهای شوروی " بطور اتفاقی " یکی از موشکهای کروز خود را نفیر کشان بسوی اسکاندیناوی فرستادند .

بلافاصله با پیشنهاد مذاکره برای بوجود آوردن " منطقه عاری از سلاحهای اتمی در بالتیک " آنرا دنبال کرد . روسها اینرا " دیپلماسی صلح " مینامند ـ و خیال دارند آن را در مذاکرات ژنو دنبال کنند .

تعدادی از ناظران سیاسی در مورد این مذاکرات اعتقاد دارند که نه تنها بخاطر تمام این مانورها و ضد مانورهای قبل از مذاکرات ، بلکه بخاطر مسئله خود مواضع مذاکراتی در گفتگوها ، احتمال شکست از هم اکنون مشاهده میشود . روسها مرتباً سعی کرده اند به مردمشان بقبولانند که ، انطور که وزیر امور

خارجه گرومیکو میگوید : " فقط انحلال طرح جنگ ستارگان راه را برای مذاکرات بر روی سلاحهای هسته‌ای موجود باز میکند " . ریگان هم بنوبه خود این مسئله را بطور مساوی روشن کرده که جنگ ستارگان قرار نیست مورد مذاکره قرار گیرد و اینکه تنها " کاهش جدی " در سیستمهای مستقر روی زمین (انجا که آمریکا فکر میکند شوروی موضع برتری دارد) ، راه را برای یك موافقت واقعی باز خواهد کرد . آدمیرال آمریکائی "بابی اینمان" در تلویزیون آمریکا با خنده اعلام کرد " من میگویم ممکن است ۵ سالی طول بکشد تا هرگونه توافقی امکان پذیر شود " .

در حقیقت مواضع کلی هر دو ابر قدرت در مورد سلاحهای اتمی از زمانیکه نمایندگان شوروی میز " چانه زدن " را یکسال پیش، وقتیکه ناتو شروع به استقرار موشکهای کروز و پرشینگ-۲ در اروپای غربی کرد، ترك کردند، تغییری نکرده است . آنچه دو قدرت را دوباره بر سر میز معامله کشانید هرگز گشایشی مهم در مواضع و چانه زدنهایشان و احتمال یك توافق واقعی نبود . هیچیك از دو طرف چنین انتظاری را ندارد و هر کدام از همین اکنون جنجال بزرگی بپا کرده تا دیگری را بخاطر این " شکست " قابل پیش بینی در مذاکرات ، سرزنش کند .

آنچه اینجا آشکار میشود این است که این عدم امکان پیشرفت واقعی در مذاکرات کنترل سلاحها نیست که به شکست آن ختم میشود، چون این مسئله نه وجود داشته و نه دارد . از سر گرفتن مذاکرات هم باین معنی نیست که تضادهای فی‌مابین آنها تخفیف پیدا کرده اند . آنها مذاکره میکنند که رقابت را ادامه بدهند نه اینکه بآن پایان دهند . و هرکدام بدنبال اینست، تا این کاررا بصورتی انجام دهد که اطمینان حاصل کند چنین مسائلی ، مخصوصاً جنگ ، مسئله دولت مردان آنها بوده و در صلاحیت توده‌های مردم بویژه توده‌های بلوك خودشان نمیباشد . همانطور که روسها در مورد جلسه " مذاکرات کاهش متعادل نیروهای چندگانه " که در وین جریان دارد میگویند : " کنفرانس آینده تنها یك حیله از جانب ایالات متحده برای مطمئن کردن مردم آمریکا و متحدین اروپائی خود است " . آمریکائیها هم مشابهاً شوروی را متهم به بازگشت به مذاکرات ژنو بخاطر استفاده از آن در دامن زدن به اختلافات آمریکا ـ اروپای غربی و " بی ثبات " کردن اروپا کردند، کاریکه درست قبل از استقرار موشکهای پرشینگ و کروز هم به انجام آن متهم شده بود .

هر دو حق دارند . حتی موافقت بر سر تجدید مذاکرات، " روح واقعی حاکم بر ژنو " را که هریك از دوطرف فرصت را برای کوبیدن دیگری مغتنم میشمرد، به نمایش گذاشت . آمریکا شوروی را در افکار عمومی مثل آدمیکه بخاطر ترك میز مذاکرات افشاء شده و حالا دمش را لای پایش گذاشته و پاورچین پا ورچین دارد بر سر آن برمیگردد معرفی کرد . یکی از اعضاء هیئت نمایندگی آمریکا در مذاکرات، ریچارد پرل ، گفت : " ما تسلیم آنها را بخود بانه میدهیم " . بازگشت شوروی به میز مذاکرات از جانب آمریکا اساساً به مسئله ترس آنها از جنگ ستارگان (سیستم ضد موشکی که در فضا مستقر خواهد شد) نسبت داده شد . مجلهٔ آمریکائی تایم فخر میفروخت که " شوروی از تکنولوژی آمریکا مثل جن از بسم اله میترسد " . این اظهارنظر انعکاسی بود از تیرگی مجدد روابط در تبلیغات مذاکرات کنترل سلاحهای اتمی که حریف را ضعیف و شکست‌پذیر نشان بدهند ، آنچنان تصویری که با نمایش آن بتوانند در میان متحدین و مردم جامعه خود برای تدارکات جنگی نیروی انسانی وپایگاه اجتماعی دست و پا کنند . این نمایانگر ادامه تغییر سیاست " صلح از طریق قدرت " به سیاست قدرت برای " جلوگیری " از جنگ و از آنجا به سیاست قدرت برای " بردن " جنگ منتهی میشود .

جنگ ستارگان

حلقه مرکزی سیاست " صلح از طریق قدرت " امریکا در مذاکرات ژنو " جنگ ستارگان " میباشد . همچنین در مذاکرات دوپهلوی آمریکا برمبنای طرح " ابتکار عمل در دفاع استراتژیکی " صحبت از اختصاص بیش از ۳۰ میلیارد دلار بودجه برای یك طرح پژوهش ۵ ساله میباشد که در آن سیستمهای استفاده از اشعه لیزر، اشعه ذره‌ای، و سفینه های مجهز به کامپیوترهای عظیم برای برنامه ریزی آنها در انداختن موشکهای دشمن در هوا قرار است مورد مطالعه قرار گیرد .

ریگان خیلی مؤدبانه از دهانش در رفت و گفت هدف از این طرح این است که موشکهای هسته‌ای را " بلا استفاده و بدردنخور " بکند ـ برای روسها مشکل نبود بفهمند که منظور از این " موشکها " موشکهای هسته‌ای آنهاست . ریگان همچنین اعلام کرده که وقتی این سیستم تکمیل شد ، او البته با این سیستم کامل دفاعی با روسها شریك خواهد بود، و از این طریق هرد و بلوك امپریالیستی را به دو بلوك شکست ناپذیر مبدل میکند و رویای خود را که از بین بردن موشکهای هسته‌ای در سراسر دنیاست از اینطریق جامه عمل میپوشانند . صد البته در ژنو ادم میتواند همه چیز " بگوید " .

در حقیقت جنگ ستارگان سلاحی است برای اجرای طرح " ضربه اول " ـ بخشی لاینفك و حیاتی از یك حمله همه جانبه و تعیین کننده توسط سیستم تهاجمی موشکهای هسته‌ای که هدف زدن سر مراکز تصمیم گیری و قدرت دولت شوروی و فلج کردن و نابودی نیروهای موشکی آن میباشد تا پس از آن در یك ضد حمله بصورت نیروئی با برتری قاطع از جنگ بیرون بیاید . همانطور که " دفتر بررسی تکنولوژی " وابسته به کنگره امریکا در گزارش خود در مورد جنگ ستارگان اظهار کرد " غالباً ملاحظه میشود که سیستم دفاع موشکهای قاره پیما نهایتاً نفع بیشتری برای طرفی که اولین ضربه را میزند، در مقابل طرفی که بتلافی برمیخیزد در بر دارد .... طرفی که اولین ضربه را میزند زرادخانهٔ خود را بطور کامل در شکلی سازمان داده شده برروی سیستم دفاعی طرف مقابل بکار میگیرد . طرفی که به تلافی برمیخیزد تنها میتواند زرادخانهٔ باقیمانده خود را آنهم بصورت " تلافی درهم و برهم " و بدون سازمان برعلیه یك سیستم از پیش آماده شده دفاعی بکار بگیرد " .

با توجه باین مسئله استکه هدف اعلام شده ریگان مبنی بر بخدمت گرفتن سیستم جنگ ستارگان برای دفاع از تمامی آمریکا و متحدینش و نه فقط استقرار موشکها، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار میشود . اگر هدف از جنگ ستارگان این بود که اولین ضربهٔ دشمن را " خنثی " کند، آن وقت مسئلهٔ دفاع بحول استقرار موشك ها دور میزد که بقای آنها را در صورت یك حمله تضمین کرده و از اینطریق قابلیت تلافی همچنان حفظ شود . اگر در عوض منظور از جنگ ستارگان اینستکه سعی کند جنگ را با استفادهٔ ضربهٔ اول ببرد ، آنوقت اهمیت دفاع

از محل استقرار موشکها که قرار است شلیك شده باشند چه میتواند باشد؟ همانطور که اداوارد تلر، پدر بمب هیدروژنی امریکا و عامل اصلی طرح جنگ ستارگان جمعبندی کرده، جنگ ستارگان در هیماهی با دیگر سیستم‌های امریکا، "اغازگر دوره‌ای خواهد بود که در آن بقای باب طبع امریکا و متحدین اروپائی آن تضمین خواهد شد".

استدلالاتی که مطرح میشود بعضاً هدف واقعی جنگ ستارگان را نادیده میگیرد. بعضیها بحث می‌کنند که جنگ ستارگان تنها یك دوره جدید در مسابقه تسلیحاتی است که هدفش خراب تر کردن وضع اقتصادی شوروی از طریق در مقام مقابله درآمدن میباشد، زیرا که بویژه در مسئله تکنولوژی اطلاعاتی سطح بالا، شوروی در مقام ضعیفتری از غرب قرار دارد. در مورد این نکته، وزیر دفاع امریکا نکتهٔ فلسفی خوبی را بیان کرد که ارزش تکرار دارد: "تسلیحات برای نگهداشتن در موزه وبازدید از آنها ساخته نشده‌اند ــ قرار است از آنها استفاده بشود".

جنگ ستارگان بدلایل مختلف برای امریکائیها بویژه جالب است. اما در تحلیل نهائی این پروژه را برای شروع جنگ جهانی ــ جنگی که سیستم امپریالیستی به دامن زدن آن علیه بلوك امپریالیستی رقیب وادار ــ شان میکند ــ و پیروزی در آن و آغاز به ساختن مجدد دنیائی که خود در مقام فرماندهیش باشند ــ هیچقدر هم که این دنیا داغان و آلوده به رادیو اکتیو باشد ــ اجراء میکنند. این تصویری جنون آمیز است، اما چیزی است که آنها ــ و رقبای روسیشان ــ بسوی پذیرشش میروند. در میان دانه‌های مروارید صلح که در ژنو از دهان آنها بیرون میریزد، مفهوم "امریکا باید مسلح به چنان وسائلی بشود که بتواند پایان یك جنگ جهانی را بنفع خود و متحدینش تعیین کند"، حتی اگر در این جنگ سلاحهای هسته‌ای هم بکار رود"، یعنی سیاستی که واین برگر سال گذشته اعلام کرد، بیشتر لمس میشود.

عکس العمل مقامات شوروی در مورد جنگ ستارگان، که قبل از مذاکرات ژنو توسط سخنگوی آنها گئورگی آرباتوف اعلام شد این بود: "اگر شما شروع به ساختمان پروژه جنگ ستارگان بکنید، ما مجبور خواهیم بود سلاحهای هسته‌ای جدید تری بسازیم که قادر خواهد بود درون پرده حفاظتی شما نفوذ بکنند". گرومیکو اضافه کرد که احتمال یك جنگ جهانی هسته‌ای، در صورتیکه مسابقه تسلیحاتی پایش به آسمانها کشیده شود مبالغه نخواهد بود. علیرغم موضع انتقادی اولیه‌شان در مورد جنگ ستارگان، درست دو هفته قبل از مذاکرات ژنو شرکاء امریکا در غرب همه بدنبال خط ریگان افتادند (از جمله وزیر امور خارجه فرانسه که یکی از عمده‌ترین منتقدین این طرح بود و میگفت جنگ ستارگان موضوعی اغواگر است). احتیاج غرب به اتحاد در مواجهه با "دشمن" در ژنو، قطعاً در این نمایش اتحاد نقش بازی کرد، چون تضادهائی که شوروی به آنها اشاره کرده کاملاً واقعی هستند. حتی این موافقت هم بیانگر امیدی است که برای تحکیم کردن همه جانبهٔ موقعیت بلوك غرب و افزایش قدرت امریکا در اجرای موفقیت‌آمیز طرح "حملهٔ اول" وجود دارد. ذکر این نکته اهمیت دارد که امریکا در مورد مزایای یك سیستم اسلحهٔ دیگر که احتیاجی نیست بروی "سرزمین مادری" هیچ‌کس مستقر بشود و اینکه این سیستم چگونه میتواند به مخالفت کمتری در داخل کشور دامن بزند، اشاره کرد. این شاخ و شانه کشیدن متوجه جنبشهای ضد جنگ در کشورهای بلوك غرب میباشد. اما باید در این نکته تأمل کرد: از آنجائیکه جنگ ستارگان گویا قرار است وسیله‌ای در راه صلح جهانی باشد و برای از بین بردن کامل تسلیحات اتمی طراحی شده، چرا مورد اعتراض توده‌ای قرار گرفتن آن باید نگران کننده باشد؟

چنین است "روح حاکم بر ژنو" ــ آنجا که قدرت طرف مقابل بعنوان توجیهی برای تسلیح کردن خودشان میشود و جائیکه اینچنین قدمهائی در راه جنگ، بعنوان تقویت صلح جا زده میشود. این گواهی است بر قدمهای سریع بسوی جنگ که در عین حال بعنوان رویاهای شیرین صلح ترویج میشوند ــ ریگان بصورت "مدافع آتشین" نابود کردن سلاح‌های هسته‌ای در میآید و گورباچف بعنوان کسی که امیدهای تازه‌ای بکاری و صلح را با خود میاورد ستایش میشود ــ در همان حال مرگ‌آورترین تدارکات برای جنگ به پیش میروند. همانطور که لنین گفت: امپریالیستها هرچه بیشتر بسوی جنگ میروند، صدای عوامفریبی‌شان در مورد خلع سلاح و "آرزوی" صلح بالاتر است.



پائیز داغ آلمان غربی:

در غرب خبری هست

بقلم کوکلووکوپووس*

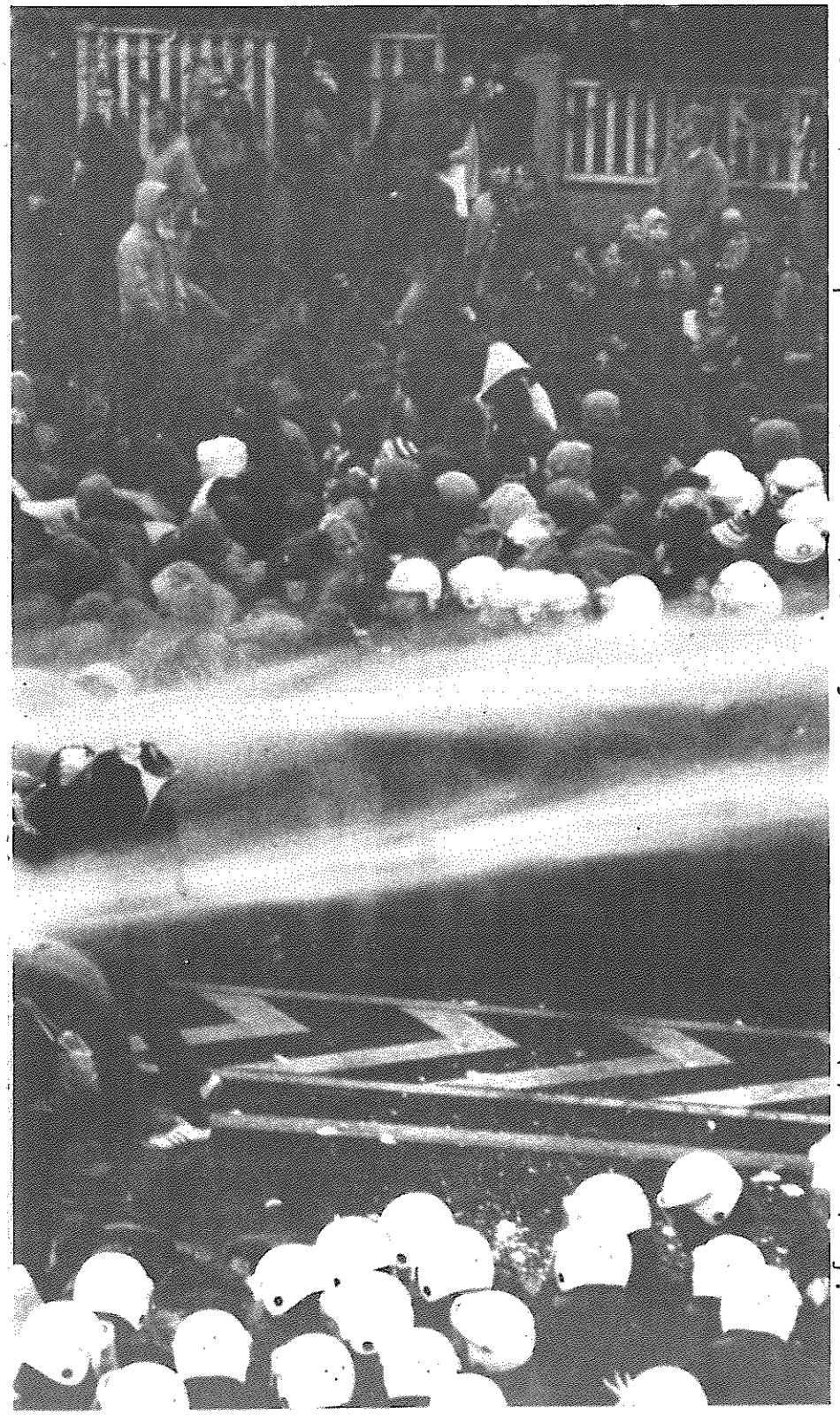

نکته معروف لنین درباره بحران، درحالیکه دارای مصداق جهانی است درعین حال بخصوص مفهوم مهمّی برای رشد یك جنبش انقلابی ــ ووقوع یك انقلاب ــ در کشورهای امپریالیستی دارد. در چهار دههٔ اخیر از پایان جنگ دوم جهانی، طبقات حاکمهٔ این کشورها (بخصوص در غرب) از ثبات معینی که عمدتاً بر استثماری که درکشورهای تحت سلطه اعمال می‌کنند پایه ریزی شده است، برخوردار بوده‌اند.

امروز، تمامی تضادهای سیستم امپریالیستی بالا گرفته است و خطر جنگ جهانی بسرعت رشد میکند. این کشش فزاینده در تاروپود سیستم امپریالیستی خود را بطرزی ناموزون و برجسته نمایان میکند. "آرامش" سطحی، بکرات توسط دوره‌های بحران کوچك، از آن نوع که لنین دربالا بان اشاره میکند، گسیخته میشود. مارکسیست ــ لنینیستها با امر عاجل شناخت و استفاده ازاین "بحرانهای کوچك" در کشورهای امپریالیستی برای پیش بردن امر انقلاب رو برو هستند. چراکه مخصوصاً دراین نوع کشورها، بویژه درچنین زمانهائیست که کمونیستهای انقلابی میتوانند پیشرفتهای مهمّی هم در زمینهٔ بهم پیوستن یك هستهٔ پرولتری با آگاهی طبقاتی و هم در زمینهٔ گسترش نفوذ قطب انقلابی پرولتاریائی در کلّ جامعه بنمایند.

این مقاله به بررسی تجربهٔ یکی از این "بحرانهای کوچك": "پائیز داغ" ۱۹۸۳ در آلمان غربی، وقتیکه اولین موشکهای پرشینگ و کروز در اروپا مستقر شدند، و کار و تأثیر نیروهای پیشرو تحت رهبری یك خط انقلابی در چنین وضعیتی، بویژه گروه "جهان بدون امپریالیسم" ــ متشکل و رهبری شده توسط حزب کمونیست

* کوکلو کوپوس یکی از فعالین جنبش در آلمان غربی است که از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دفاع میکند.

"تمامی بحران های/کوچکی/راکه هرکشورتجربه می کند به ما نمونهٔ کوچکی ازعناصرومقدمات نبردهای اجتناب ناپذیری که درجریان یك بحران بزرگ تحقق می یابندرا ارائه می کند."

بن، ۲۱ نوامبر ۱۹۸۳ - روزیکه مجلس نمایندگان آلمان غربی استقرارموشك هارابه تصویب رساند.



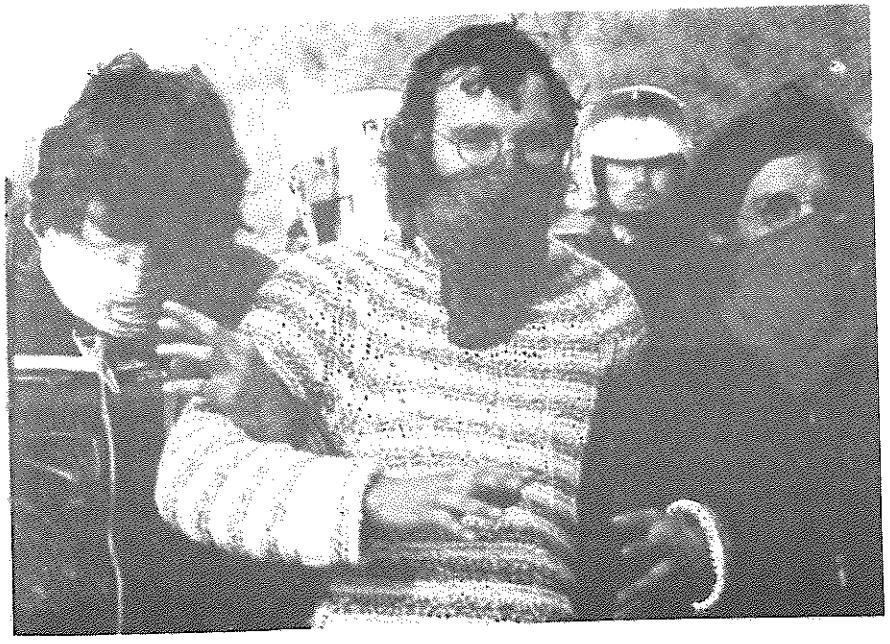

انقلابی امریکا – بهمراه فعالین قدرا – سیون کارگران ترکیه در آلمان غربی ((ATIF) که قویاً از حزب کمونیست ترکیه م – ل تاثیر میگیرد، خواهد پرداخت.

چند ده تن از جوانان آمریکائی بعنوان بخشی از گروه "جهان بدون امپریالیسم" به آلمان غربی سفر کردند و بهمراه چند صد کارگر آگاه ترکیه موفق شدند تا بُعد جدیدی به شرایط بسیار پیچیدهٔ سیاسی بدهند. در حقیقت این مداخله در ۲۱ نوامبر در بن، کانون مرکزی پائیز داغ، حضور مادّی و واقعی یافت – زمانیکه هزاران نفر بدنبال پرچم انقلابی براه افتادند در همان حین که نمایندگان بورژوازی در تالارهای مقدس پارلمان آماده بودند تا اجازهٔ نهائی ورود را به سلاحها بدهند – این تجربهٔ بسیار مثبتی از اینستکه یک نیروی کوچک میتواند مبارزات بزرگی را رهبری کند. بخصوص وقتیکه کل آتمسفر سیاسی – چنانچه در شرایط این "بحران" – آماده شده است. ولی این امکان فقط وقتی میتواند واقعیت یابد که "نیروی کوچک" مورد بحث، درجهت قبول مسئولیت جنبش بعنوان یک کل حرکت کند. و این اوّل، و مهمتر از همه، پذیرش مسئولیت تحلیل و حل مسائل سیاسی و عملی که در مقابل پای جنبش انقلابی و پیشرفت آن قرار دارد را میطلبد. فقط وقتی نیروهای پیشرو خود را جدّی بگیرند است که دیگران نیز آنان را جدّی خواهند گرفت و فقط بر مبنای یک درک صحیح از نیروهای طبقاتی و تضادهای موجود است که این نیروها میتوانند واقعاً نقش رهبری ایفاء کنند.

وقایع سیاسی پائیز داغ بر حول استقرار موشکهای امریکائی پرشینگ-۲ و کروز در آلمان (که متعاقباً در دیگر کشورهای ناتو در اروپا هم استقرار یافتند) اتفاق افتاد. اینها اولین موشکهای زمینی تحت کنترل آمریکا در اروپا از زمان خارج کردن موشکهای ژوپیتر از ترکیه، بعنوان بخشی از توافقات رفع بحران کوبا هستند که قادر به زدن روسیه میباشند.

این موشکها نقش قطعی در تدارکات سیاسی و نظامی ناتو برای جنگ سوم جهانی بازی میکنند. به همین دلیل این موشکها نقطه مرکزی مجادله بین ناتو به سرکردگی آمریکا و بلوک امپریالیستهای رقیب آن در پیمان ورشو به سرکردگی شوروی می باشد.

از همه مهمتر موشکها، به نوک تیز اختلاف بین طبقهٔ حاکمهٔ آلمان و توده‌های مردم که هیچ علاقه‌ای باین موشکها و یا به آن جنگی که این موشکها برای آن در نظر گرفته شده ندارند، تبدیل شده و میشود. بنابراین بحران سیاسی شدیدی که به حول استقرار موشکها به اوج رسید نتیجهٔ این دو تضاد جداگانه، ولی در هم ادغام شده بود. با گذشت هر روز از وقتیکه تصمیم بر استقرار موشکها در دسامبر ۱۹۷۹ اعلام شد، نمایش قدرتی در راه بود. مقابله‌ایکه تأثیر کمی بر سیر وقایع در آلمان و اروپا و حتی در جهان نداشت. در پاسخ

گوئی باین شرایط، هر طبقه‌ای ناچار شد که سخنگویان و برنامه خود در مورد موشکها را رو کند.

ظهور جنبش علیه موشکها (وعلیه جنگ امپریالیستی بطور اعم) دارای اهمیّت عظیمی برای پرولتاریا بوده و هست. چرا که در هیچ زمان که امپریالیستها شدیداً به جمعیتی وفادار بعنوان گوشت دم توپ در مقیاسی که تاریخ تاکنون بخود ندیده نیاز دارند، یک جنبش توده‌ای عظیم در مخالفت با آن نقشه‌ها و تدارکات رشد یافته و مستقیماً همه اینها را به مبارزه میخواند. بعلاوه این جنبش حتّی با کمبود های امروزیش به ایجاد یک گرایش عمومی برای زیر سؤال بردن بسیاری از اصول پایه‌ای اعتقاداتی که طبقهٔ حاکمه از طریق آن توده‌ها را وادار به تفکر در چهارچوب منطق سیستم حاضر میکند کمک کرده است.

این جنبش همچنین توضیحی است بر اینکه چگونه پیشرفتهای عینی میتوانند غالباً بسیار سریع میلیونها نفررا به حرکت و زندگی سیاسی بکشاند.

در سایهٔ موشک ها

حکام کشورهای ناتو با صدای بلند و مکرراً اعلام کرده‌اند که موشکهای پرشینگ و کروز پاسخی به "تهدید جدید" استقرار موشکهای SS-20 روسیه هستند و بنابراین بیان تشدید مسابقه تسلیحاتی از جانب آنان نیست. اخبار رسمی آنان همواره از موشکهای جدید بعنوان بخشی از "برنامهٔ مدرنیزه کردن" – چیزیکه نه جدید است و نه نگران کننده – اسم میبرند. این شیوهٔ استدلال (اگر بخواهیم گذشت داشته باشیم) صرفاً باب طبع پایهٔ اجتماعی امپریالیستها میباشد.

با تمام لفاظی ها و یاوه گوئیها درباره موشکهای جدید روسی که تمامی اروپای غربی را تهدید میکند و اینکه ناتو در مقابل آن پاسخ قابل مقایسه‌ای نداشت، در حقیقت این شرایط از نیمهٔ ۱۹۶۰ وجود داشته. تا سال ۱۹۶۳، روسیه حدود ۶۰۰ موشک SS-4 و SS-5 با قابلیّت زدن تقریباً هر هدفی در اروپا، داشت. ناتو ۱۶ سال را بدون اعلام نیاز باینگونه سلاحها گذراند. و حتّی زمانیکه در ۱۹۷۶ شوروی تکامل موشکهای SS-20 را آغاز نمود، تا زمان تصمیم دو جانبه ناتو در ۱۹۷۶، هر موشک SS-4 و SS-5 با یک موشک SS-20 جایگزین شده بود.

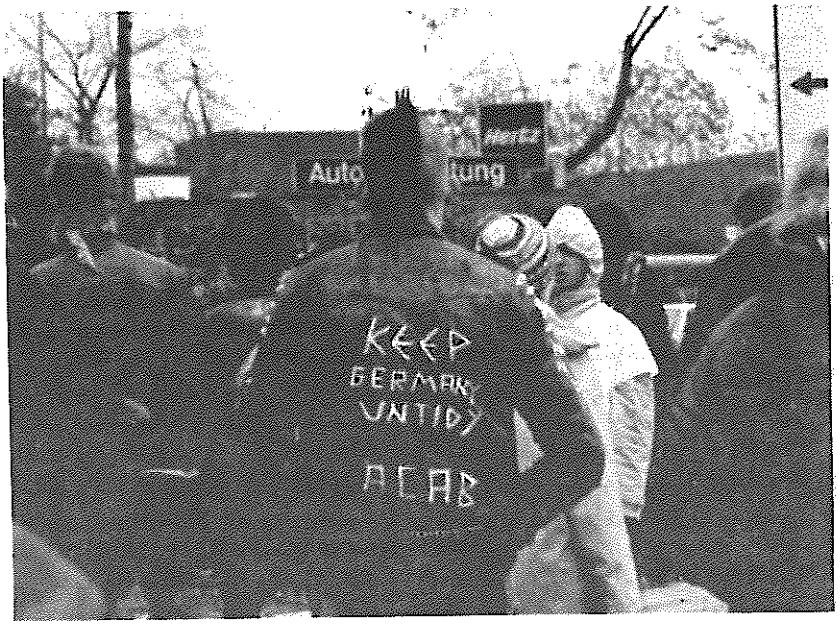

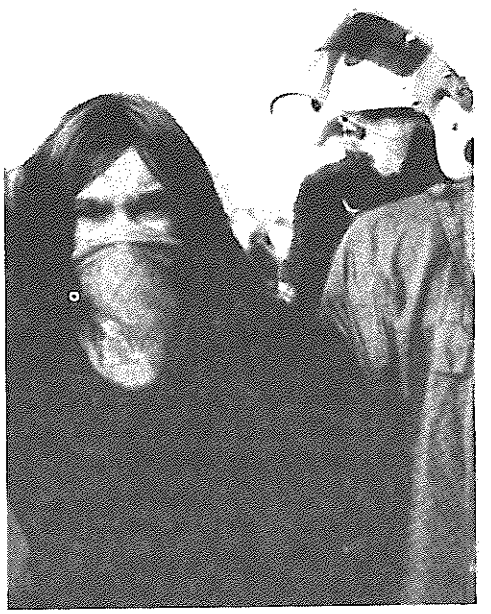

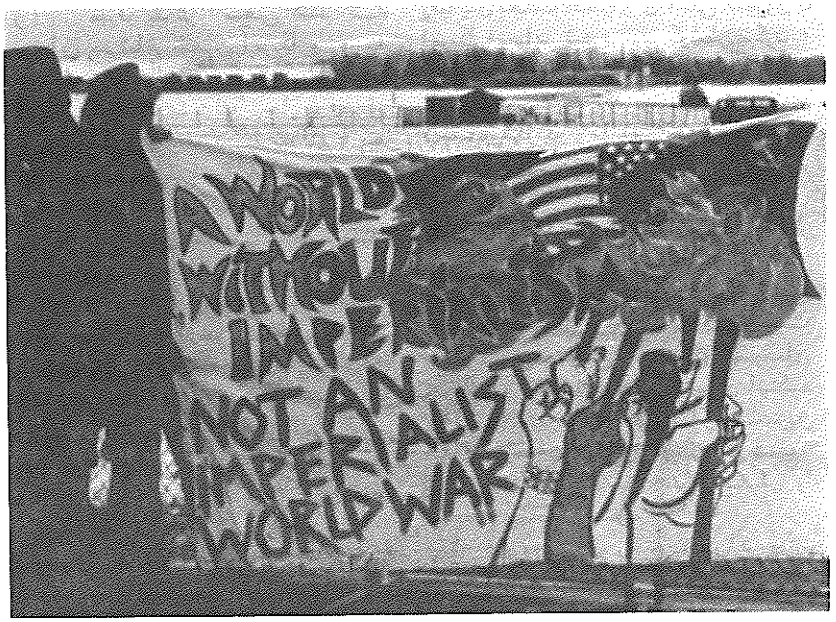

در این خصوص، چنانچه موشکهای جدید ناتو فقط یك "مدرنیزاسیون" هستند پس SS-20 های روسیه چیزی بیشتر از آن نیستند(۱).

سر منشأ موشکهای SS-20 درس خوبی از خصوصیّت معاهدات "خلع سلاح" امپریالیستی بدست میدهد. هنگامیکه قرارداد سالت ۱ بسته شد، شوروی در حال تکمیل یك موشك میان قاره‌ای، متحرّك، سه مرحله‌ای و با سوخت جامد بود. برحسب مفاد قرارداد سالت-۱، روسها موافقت کردند که از استقرار آنها صرفنظر کنند، ولی این بمعنای بهدر دادن آنهمه زحمت نبود. طراحان روسی فقط مرحلهٔ اول را حذف کرده، بُرد موشك را به کمتر از ۵/۵۰۰ کیلومتر تنزل دادند و آنرا از ردهٔ موشکهای میان قاره‌ای، بنا به تعریف معاهده مذکور خارج کردند... بدینترتیب..... SS-20 متولد شد.

پس دلیل اصلی تصمیم باصطلاح دوجانبه ناتو چه بود؟ این حرکت کشورهای ناتو نتیجهٔ تغییری در مناسبات جهانی است که با بصحنه آمدن یك بلوك امپریالیستی بسرکردگی شوروی و درك این مسئله از جانب امپریالیستهای کلیهٔ کشورهای عمدهٔ غربی که مسابقه بین دو بلوك و بحرانی که این مسابقه را شعله‌ور و تشدید میکند وآنان را وامیدارد که بیشتر و بیشتر بدنبال راه حل نظامی بروند، مشخص میشود. در این مورد ضروری است درك شود، در حالیکه بلوك امریکائی کماکان بر امپراطوری وسیعتری حکمروائی دارد، شوروی تا سالهای ۱۹۷۰ خود را ازلحاظ استراتژیك درزمینه سلاحهای هسته‌ای با امریکا همتراز ساخت و بلوك روسیه از لحاظ نظامی قادر به مصاف با بلوك ناتو برای سلطه بر جهان شده بود.

این نه صرفاً استقرار موشکهای SS-20 بلکه بروز یك مانع بالقوه در سر راه رشد بود که باعث شد هلموت اشمیت سوسیال دمکرات در سخنرانی معروف به سخنرانی ۱۹۷۷

---

(۱) این واقعیت دارد که SS-20 جهشی در قابلیّت نظامی شوروی است. SS-4 و SS-5 موشکهائی با سوخت مایع و مستقر در اشیانه و با استانداردهای جدید، نسبتاً "نا-دقیق هستند. منهدم کردن شهرها مشکلی نیست، ولی انهدام هدفهای نظامی نیازمند کلاهکهای کوچکتر و دقیق تر است. قبلیها با استاندارد جهانی جور نیستند. از طرف دیگر SS-20 دستگاهی است که باعث افتخار هر امپریالیست جنگ افروزی میباشد. متحرك است و بنابراین حمله بآن سخت تر است. سوختش جامد است و بنابراین قابل اعتماد تر است و استفاده از آن آسانتر، و در مدت زمان کمتری از شروع اعلام خطر میتواند آتش شود. میتواند تا ۳ کلاهك حمل کند و بُرد و دقت بسیار زیادتری نسبت به موشکهای قبلی دارد. خلاصه، از نقطه نظر امپریالیستی، موشك عصر جدید است.

خود در انستیتوی مطالعات استراتژیك لندن موشکهای آمریکائی را به اروپا فرا خواند. موشکهای جدید برای مقابله با خطر "منفصل" کردن نیروهای استراتژیك اتمی آمریکا از جنگ در اروپا طرح شده بودند. و یا چنانکه یك گزارش منتشره از جانب وزارت دفاع آلمان غربی در پائیز ۱۹۸۳ نوشت: "سلاحهای اتمی آمریکائی در اروپا رابط غیر قابل چشم‌پوشی بین نیروهای مسلح غیر اتمی در اروپا و نیروی ذخیره‌ای اتمی استراتژیك آمریکا است".

برای آمریکا این درك وجود داشت که چنانچه این مانع راه توسعه سلاحهای اتمی مرتفع نشود و متحدین اروپائیش از حمایت چتر استراتژیك اتمی آمریکا مطمئن نباشند، این متحدین ممکنست که بدنبال توافقات موقت با شوروی بروند و یا حتی در "مورد بدتر" سعی کنند که در زمان سرشاخ شدن آمریکا و روسیه کنار بنشینند. این "مشکل" با طرح دکترین "ریسك مشترك" حل و فصل شد. موشکهای جدید ــ که قادر به زدن شوروی‌اند ــ در اروپا مستقر خواهند شد. متحدین اروپائی "ریسك" داشتن هدفهای مهم مورد حمله شوروی در خاك خود را می‌پذیرند و آمریکا "ریسکی" که استفاده از این موشکها دارند را تقبل خواهد کرد. یعنی، چنانکه حکام شوروی بارها تصریح کرده‌اند، هر کلاهك آمریکائی که شوروی را مورد حمله قرار دهد، منجر به حمله متقابل به ایالات متحده در خود قاره آمریکا خواهد شد. بنابراین تصمیم دو جانبه در ۱۹۷۹ (استقرار و مذاکره) شرایطی که تحت آن ناتو وارد جنگ سوم جهانی میشود را رسمیت بخشید.

در واقع مذاکرات ژنو هرگز شانس چندانی برای جلوگیری از استقرار موشکها نداشت. موشکهای آمریکائی برای ناتو آنطور که گزارش دولتی آلمان غربی میگوید "غیر قابل چشم‌پوشی" است. و برای شوروی SS-20 ها نه فقط یك پیش‌رفت مهم در توانائی جنگی اتمی آنان، بلکه برتری مهمی بر ناتو بود. پیش‌نهادات و هر وضع خاصی که هریك از طرفین در طی چند سال مذاکرات ارائه کرد اساساً برای گذاشتن "گناه" بگردن طرف مقابل در این دور جدید مسابقه تسلیحاتی طرح شده بود و نه برای رسیدن به "توافق".

شوروی برای استفاده از تفوق خود و از مشکلاتی که در میان صف رقبایش بعلت همترازی اتمی شوروی با آمریکا ایجاد شده بود کوشش میکرد. اتخاذ "تصمیم دوجانبه" در ۱۹۷۹ باین معنی نبود که موشکها بسهولت نصب میشدند و یا اینکار بدون اینکه شوروی بهای سیاسی گزافی بگیرد انجام میگرفت. اختلاف منافع درون بلوك ناتو واقعی هستند، حتی اگر تابع منافع عمومی قدرتهای غربی در مقابل بلوك شوروی باشد. دکترین "ریسك مشترك" خود شاهی است برای رسمیت بخشیدن به کوششهای هریك از متحدین غربی، برای اینکه مراقب باشند کشور خودشان بیشترین صدمه و خرابی را در جنگی که همه‌شان بعنوان یك بلوك تدارکش را میبینند متحمل نشود.

شوروی برای رخنه کردن درون این شکاف بلوك ناتو، و دامن زدن به "انفصالی" که صحبت آن رفت به هر مبارزه‌ای دست زد. این مبارزه اساساً شامل یك تهدید کانگستر مآبانه بود باین شکل که هرکشوری که موشکهای جدید را بپذیرد ریسك قرار گرفتن در محدوده انفجار کلاهکهای "عاشق صلح" شوروی را پذیرفته است. نیاز به گفتن نیست که با ۷ یا ۸ هزار از این کلاهکها در پشت این تهدید، نباید آنرا ساده انگاشت.

هدف این مبارزه عمدتاً آلمان غربی بود ــ نه فقط باین دلیل که آلمان غربی تنها کشوری بود که قرار بود پرشینگ-۲ (قادر به زدن هدفهائی در شوروی در عرض ۶ دقیقه) را بگیرد و نه باین دلیل که مستقیماً روی خط مرزی شرق و غرب قرار دارد، بلکه باین خاطر که تکیه گاه مستحکم ناتو در اروپا است ــ همچنین بعضی منافع مادی وجود دارند که آلمان غربی را بطرف شرق میکشد. و در میان این منافع، آلمان شرقی و اشتیاق ایجاد یك آلمان متحد برای سلطه بر اروپا کم اهمیت نیست. این در ارتباط است با حوزه نفوذ سنتی آلمان که از بالکان تا ترکیه گسترده میشود. این اتفاقی نیست که از بین کشورهای بلوك ناتو، آلمان غربی بیشترین وامها و سرمایه‌ها را در اروپای شرقی دارد و بیشترین مقدار تجارت را در آنجا انجام میدهد.

بعلاوه، طبقه حاکمه آلمان غربی باید به مسئله سوق الجیشی قرار داشتن بر خط مرزی نیز رسیدگی کند. باین معنی که: چگونه تا حدّ ممکن از ویرانی اجتناب ناپذیری که از جنگ

نیروی تقویتی ضدامپریالیستی درخیابانهای بن.





موتلانگن ـ آلمان غربی

بین بیش از یك میلیون نیروئی که قدرت تسلیحاتی شان در تاریخ بی‌نظیر بوده و هم اکنون در دو طرف مرز فقط بفاصله چند میل از یکدیگر قرار گرفته‌اند جلوگیرد. سخنگویان اینها بوضوح درباره این امید که استفاده پیش از موقع از موشکهای جدید و گسترش سریع رد و بدل استراتژیکی آنها بین شوروی و امریکا، از بالای سر اروپائیها بگذرد صحبت میکنند (البته امریکا هم بهمین وضوح درباره آرزوی خود در مورد اینکه خرابیهای اتمی به سرزمین دیگران منحصر شود صحبت میکند). و این استدلال همیشه مثل ژوکر درهرجا قرار میگیرد: اگر شوروی اول حمله کند چه؟ آنوقت موشکهای جدید فقط فایده تیرك برق گیر را خواهد داشت.

در اوایل ۱۹۸۳ فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه در برابر پارلمان آلمان غربی سخنرانی ایراد کرد که در نیویورك تایمز اینگونه توصیف شد: "در یك نمایش پر قدرت و صریح آقای میتران گفت که مباحثه درباره استقرار موشکهای برد متوسط آمریکا در اروپا فی الواقع بیش از آنکه موضوع تعداد آنها باشد موضوع اراده سیاسی بود، با قرار دادن آزمونی اساسی در برابر ناتو که عبارتست از آزمایش توانائی آن در متوقف کردن هر کوششی در جهت منفصل کردن آمریکا و اروپای غربی."

ولی این سخنرانی در واقع انعکاس یك تغییر در برخورد فرانسوی‌ها به آلمان غربی و آمادگی فرانسه به اظهار آشکار چیزیکه در دیگر کشورهای ناتو غالباً بآن فکر میکنند ولی به زبان نمیاورند ـ و آن عبارت از اینستکه: حفظ آلمان درون بلوك غرب در حال حاضر مسأله‌ای جدی بوده و کلید نتایج مباحثات درباره موضوع موشکهاست.

بدنبال استقرار موشکها در سامبر ۱۹۸۳، تایمز در سرمقاله خود نوشت: "کشمکش واقعی فقط بر سر سلاحهای اروپا نبوده بلکه به پیوستگی آن به آمریکا مربوط است. در رأس همهٔ اینها کشمکش برسر آینده آلمان قراردارد" (۲).

تبلیغات حکام شوروی همراه با تهدیدهای آشکار و نهانشان، افشاگری وسیعی در اطراف خصلت تهاجمی و حملهٔ اول این سلاحهای جدید بر اساس توانائی ها و مکان استقرارشان بود. (و این حقیقتی است که این سلاحها در زمان وقوع جنگ جهانی یك نوع خصوصیت "بکش یا کشته شو" درخود دارند). روسها حتی از اینهم فراتر رفته و گفتند که استقرار موشکهای جدید شرایطی بوجود خواهد آورد که در آن ناتو حمله‌ای ناگهانی و مرگ آور بر روسیه خواهد کرد و روسیه قادر به پاسخگویی نخواهد بود. همزمان در حالیکه این موشکها ی جدید برتری مهم نظامی برای بلوك ناتو (شامل توانائی آغاز حمله) در بر دارند، غیرممکن است بتوانند از انتقام گسترده جلوگیری کنند. هیچکدام از طرفین احتمال بدست آوردن چنین برتری را ندارد. در عین حال این نکتهٔ حساب شده ـ که ژنرالهای روسی در مصاحبه‌هایشان با مطبوعات غربی از پائیز تا بحال تکذیب کرده‌اند ـ تأکید کردن برتهدیدی بود دایر براینکه عقیل استقرار موشکها میتواند شوروی را آنقدر در معرض خطر قرار دهد که ناچار شود خود شر اقدام به حمله اول بکند.

در بیانیه صلح منتشره توسط کنفرانس ملی نمایندگان حزب سبزها در اکتبر ۱۹۸۱، تأثیر خطرناك این نوع استدلال مشهود بود: "این (خصوصیت حملهٔ اول موشکهای جدید امریکائی ـ نویسنده) میتواند، باعث شود که روسیه اقدام به پیشدستی در حمله علیه این سلاحهای خطرناك نموده و تمام اروپای غربی را به یك صحرای آلوده به خاکستر اتمی مبدل کند".

سخن کوتاه، یك جنبهٔ این جهتش تند روسیه برای دامن زدن به آتش افکار عمومی ـ آتشی که از قبل هم وجود داشت ـ طرح ریزی شده بود و اینکار

---

۲) این واقعیت که حکام آلمان غربی بهمراه شرکایشان در ناتو با وجود مخالفت توده‌ای دست به استقرار موشکها زدند بیان روشن اینست که علیرغم تضادهایشان، از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به بلوك تحت رهبری امریکا بستگی دارند. و مادام که این واقعیت وجود دارد که تمام این تضادها وقتی سرشاخ شدن نزدیك میشوند حادتر میشوند، مشکل است تصور شود که این حکام سعی در تغییر طرف خود خواهند کرد یا حتی موقتاً موضع "بیطرف" بین دو بلوك اتخاذ خواهند کرد (هرچقدر که چنین حرکتی بنظر بخشی از بورژوازی نزدیك باشد). ولی حتی این هم مثل فرمان خدا نبوده و قابل پیش‌بینی نیست که در وسط منازعات جهانی دقیقاً چه پیش خواهد آمد. این به شرایط جهانی در کل در آنوقت و باحتمال زیاد باینکه یکطرف بتواند برتری فوری بر دیگری بیابد بستگی دارد. (البته چنانکه انقلاب از وقوع جنگ جلوگیری کند، و یا بلافاصله بعد از وقوع جنگ بین امپریالیستها، انقلاب در تعدادی از مناطق صورت بگیرد، تمامی محاسبات امپریالیستها بهم خواهد خورد!).

را بانجام رساند . تنش فزاینده در جهان و آهنگ رشد یابنده تدارکات برای جنگ ــ تدارکاتی که آلمان را به گرداب وقایع جهانی کشانیده است ــ به یك برآمد توده‌ای علیه دیدِ" نوری در تاریکی " امپریالیستها ازاینده، دامن زد .

این جنبش (ومسئله‌ای که این جنبش بحول آن متمرکزشده) که عمدتاً درمیان بخشهای مختلف خرده بورژوازی و جوانان پایه‌دارد، گسترده‌شد و برهمه طبقات جامعه تأثیر گذارد . از ۱۹۷۹ تاکنون چندین تظاهرات وانواع درگیریها بین نیروهای ضد جنگ وآنهاکه تحت سلطهٔ بورژوازی آلمان قراردارند، صورت گرفته است . عمق نارضایتی از احزاب رسمی ــ نارضایتی که برحول موشکها ودیگر تدارکات جنگی متمرکز شده بارفتن حزب سبز بدرون پارلمان با انتخابات مارس ۱۹۸۳ بیشتر ابراز شد . از نیمه ۱۹۵۰ تاکنون این اولین باری است که یك حزب سیاسی که نمایندهٔ بورژوازی نیست (دراین مورد حزبی که نماینده خرده‌بورژوازی است) به پارلمان راه یافته است .

جنبش ضدجنگ

" جنبش صلح " پدیدهٔ پیچیده‌ایست. جریان اصلی سیاسی آن، انعکاس این است که از طبقات متوسط برخاسته . این پایهٔ طبقاتی آن دیدِ متداول سیاسی آنستکه : آلمانغربی وهمچنین آلمان شرقی) را صرفاً قربانی قلدری ابرقدرتها ارزیابی میکند . چنانچه درجزوهٔ " خیانت عظیم درقلب اروپا " نوشتیم : " بعلاوه، آنچه که عدهٔ کمی حاضرند بگویند اینستکه آلمانغربی امروز یکی از کشورهای امپریالیستی عمده است . امپریالیستی که با خوشحالی وبااشتها سرمیز غذای امپریالیستی عیاشی میکند که طبقه حاکمه‌اش (اینجا ما از طبقه حاکمه امپریالیستمستقر در بن‌ونه واشنگتن سخن میگوئیم) باندازهٔ دیگر امپریالیستها مشتاق ومصر است که بشقابی ازاینهم بزرگتر بدست آورد . امروزه عدهٔ کمی حاضرند بگویند که اگر امپریالیستها موفق به راه انداختن جنگ سوم جهانی بشوند بورژوازی آلمان غربی بخاطر وقوع جنگ بهمان اندازه دیگران گناهکار خواهد بود " .

مثال خوبی از تفکر "خود مرکز بینی اروپائی" که دراینجا نقد میشود را میتوان دراین بخش از بیانیه صلح " سبز ها" یافت : " ما باید هدف از میان برداشتن تصادمات بین ناتو وپیمان ورشوکه منبع دینامیك خود ویرانی میباشد را پیش بگذاریم . تقسیم اروپا تحت قدرتهای مسلط ــ آمریکا و شوروی ــ وتقلای انها برای حکمرانی برجهان مسابقه تسلیحاتی را به پیش میرانند مرتباً محل اختلاف جدیدی را پیش میاورد و به برخورد های محدود ومتعدد اجازهٔ تبدیل شدن به جنگ میدهد : جنگی که صلح منطقه وجهان را تهدید میکند ".

این جهان بینی از نظر سیاسی در شعارهائی از قبیل " منطقه غیراتمی دراروپا یا " آلمان غربی از ناتو خارج شود " وغیره منعکس میشود . آنچه دراینجا برجسته بچشم میخورد، درك اینستکه این یك جنگ جهانی است که امپریالیستها تدارکش را می‌بینند و بدتر از این ــ پاسخگوئی به خطر جنگ جهانی با: " مارانجات دهید " وبقیه جهان به جهنم . موضع این اقشاروطبقات متوسط درمورد جنگ بسیار متناقض است . انها با جنگ مخالفند ، هیچ نفعی درچنین جنگی وهیچ منافع درازمدتی درسیستمی که این جنگ محصول آنست ندارند . از طرف دیگر موقعیت نسبتاً ممتاز آنان مانند لنگری است که آنان را بعنوان یك طبقه از این که مستقلاً از سیستم ببرند باز میدارد . این است پایهٔ مادی دیدِ خرده بورژوازی آلمان غربی از اینکه چگونه میتوان از آتش جنگ سوم جهانی جلوگیری کرد .

در جنبشی که در مخالفت با استقرار موشکها و جهش فراتر بسوی جنگی که این موشکها نمایندگیش را می کرد تکامل یافت، چنین جهان بینی‌ای نفوذ کرد .

جریان اصلی یا " جنبش رسمی صلح " اززاویهٔ تشکیلاتی بحول کمیتهٔ هماهنگی اکسیونهای پائیز (ك۱۰) شکل گرفت . ك۱۰ در واقع یك ائتلاف از گروههای پابرجا تر ضد موشك، شامل سبزها، گروههای مختلف مذهبی، صلح طلب و جنبش جلوگیری از آلودگی محیط زیست ــ که رهبران بسیاری از آنان درون حزب سوسیالیست آلمان (ح.س.ا.) و حزب کمونیست آلمان (ح.ك.ا.) طرفدار رویزیونیستهای مسکو هستند یا بااین احزاب ارتباط نزدیك دارند ــ و برخی تشکیلاتهای مستقل بود . ببرحال اکثریت برسر لزوم نگهداشتن مبارزه بصورت " آرام " و همچنین " بدون تصادمات "، هم از نظر تاکتیکی و هم سیاسی کاملاً" وحدت نظر داشت . این در واقع سرلوحه مبارزه‌ای شد که جلو استقرار موشکها را بگیرد ــ هدفی که پیشاپیش از آن صرفنظر شده بود .

با این جهان بینی، این نیروها به یك تعرض افکار عمومی دامن زدند که از بهار تا پایان پائیز دامه یافت . فیلم مشتری پسند " گاندی " که تسلیم طلبی و خدمت گاندی به امپریالیسم انگلیس را برجسته می کند ضربت آخر را زد . کمپ هائی برای تعلیمات مسالمت آمیز به مردم برپا شدند . برخی رهبران " رسمی " ادعا کردند که یك کارزار تمرد عمومی با متد گاندی و مارتین لوترکینگ سازمان داده خواهد شد، و تا عقب نشینی دولت متوقف نخواهد شد . برخی از آنان حتی گفتند که آماده‌اند تا کشور را غیر قابل اداره کردن (Unrejierbar) کنند ــ معنی کلمه " غیر قابل حکومت " است که تداعی روح جمهوری ویمار Wiemar میباشد ــ و لازم بود که این درشت گوئی با تأکید عمومی بر مسالمت آمیز بودن ترکیب شود، اما که عزم راسخی از جانب بخشی از توده‌ها که این رهبران بعنوان پایه اجتماعی خود داشتند (ومیخواستند که حفظ کنند) برای متوقف کردن وجود داشت . بنابراین این رهبران ناچار بودند تشریح کنند که چگونه مسالمت کارگر خواهد بود .

بورژوازی بسهم خود واقعاً" نگران رشد برجستهٔ جنبش بر علیه تدارکات جنگی و امکان اینکه وقایع از کنترل خارج شود بود . ولی آنها بهرحال نگران آنچه که رسماً" طرح ریزی شده بود، نبودند . چرا که طرحها براین منوال ریخته شده بود که نگذارد کارها به غیر قابل اداره کردن برسد . بلوکه کردن تأسیسات امریکائی قرار بود تنها سمبولیك باشد (هرچند که در پائیز این برای خیلی‌ها یك تکان سخت بود) . برنامهٔ رسمی این بود که پائیز داغ با یك هفته تظاهرات در نیمهٔ اکتبر به اوج برسد ــ هرچند که استقرار موشکها قرار نبود تا اواسط دسامبر صورت گیرد ــ و چیز دیگری برنامه ریزی نشده بود !

در ارتباط بااین طرحها خیلی از رهبران رسمی شروع به مذاکرات با مقامات دولتی کردند . در ازاء اجازه برای اکسیونهای سمبولیك رسمی، آنان موافقت کردند که هیچ مقاومت معین حتی از نوع مسالمت آمیزش را افراخوانند یا رهبری نکنند . و همچنین موافقت کردند که در مورد شناسائی، ایزوله کردن و حتی دستگیری افراد باصطلاح " درد سرساز " و " مستعد خشونت " با پلیس همکاری کنند .

بقیه درصفحهٔ ۷۶

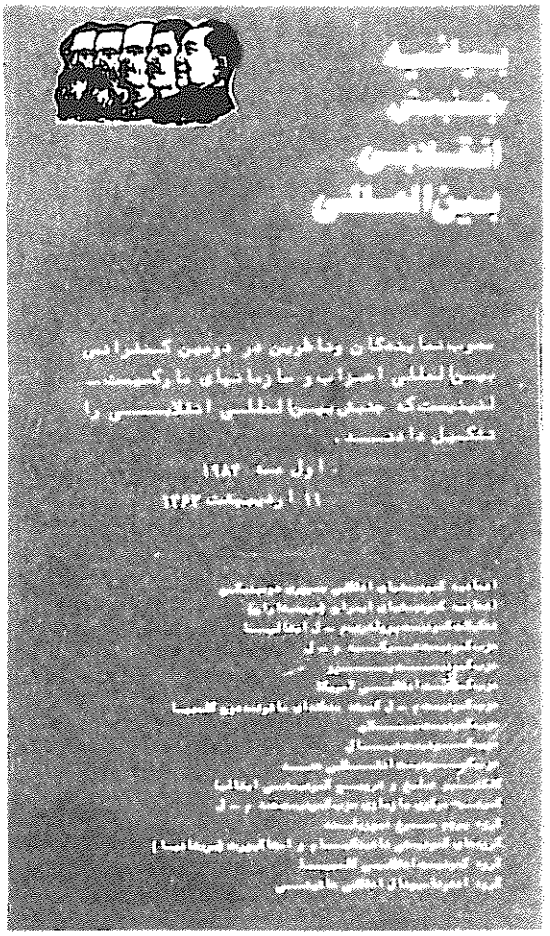

مارس ۱۹۸۴،بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بتصویب هیئت های نمایندگی وناظران دردومین کنفرانس انترناسیونال گروه ها،سازمانهاواحزاب مارکسیست ـ لنینیست تشکیل دهنده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسید. احزاب وسازمانهای زیردر ج . ا . ا . شرکت جسته اند:

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیوکمونیستی آژیت/پروپ (ایتالیا)
کمیته کمونیستی تورنتو(ایتالیا)
حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست)
کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونال هائیتی
حزب کمونیست نپال (ماشال)
گروه پرچم سرخ نیوزلاند
گروه های کمونیستی ناتینگهام واستاکپورت
سازمان کمونیستی پرولتاریائی،مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا)
حزب پرولتاریائی پور بانگالا(بنگلادش)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی ،هند
حزب کمونیست انقلابی ،آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومنیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

"اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،استواربرسطح عالیتری ازوحدت ایدئولوژیک وسیاسی مارکسیست ـ لنینیستها بوده،که ازطریق مبارزه اصولی حاصل گشته است . گامی بسیارمهم برای جنبش بین المللی کمونیستی بحساب می آید.لیکن نیازبه حرکت سریع وپیشی جستن ازتحولات عینی درجهان هنوزبچشم می خورد. مبارزات انقلابی توده ـ های خلق درتمامی کشورها،رهبری اصیل انقلابی رامی طلبند.نیروهای اصیل مارکسیست ـ لنینیست ،درکشورهای مجزاودرسطح جهانی،درحالیکه به مبارزه خودبرای تحکیم وارتقا سطح اتحادخویش ادامه می دهند،مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری رابردوش دارند. در این راه خط ایدئولوژیک وسیاسی صحیح سربازان جدیدی رابعرصه می آوردوبه نیروی مادی عظیم وبی سابقه ای درجهان بدل میشود."

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست:
عربی،بنگالی،چینی،کرول،دانمارکی،انگلیسی،فارسی،فرانسوی،آلمانی،گوجاراتی،هندی،
ایتالیائی،کانادا،مالایلام،نپالی،پنجابی،اسپانیائی،تامیل،ترکی
برای اطلاعات بیشتر:بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

گردهم‌آئی منطقه‌ای

فراخوان به مردم آسیای جنوبی

این بیانیه مشترک از طرف اجلاسیه احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست جنوب آسیا که از بیانیه جنبش انترناسیونالیستی دفاع می کنند در تاریخ اول ژانویه ۱۹۸۵ صادر شده است . این گردهم‌آئی گام مهمی در تحکیم نیروهای مارکسیست لنینیستی در منطقه بوده و منعکس کننده قوت یابی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است .

کشورهای جنوب آسیا ، بخاطر تشدید مبارزات خلقها و رقابتها و مانورهای دو بلوک امپریالیستی ، به سرکردگی امریکا و شوروی ، بعنوان بخشی از استراتژی جنگی شان ، بسرعت بصورت کانونهای آشوب شدید در میایند . کلیهٔ این کشورها علیرغم استقلال تشریفاتیشان ، توسط امپریالیسم ، که شکل بغایت ناموزونی را بر اقتصاد آنها تحمیل کرده ، غارت و استثمار می شوند . حکام این کشورها کوشش دارند خود را بعنوان مدافعین استقلال و صلح بنمایانند ، اما مستقیماً به منافع امپریالیسم خدمت می کنند .

در این منطقه علاوه بر قدرتهای امپریالیستی دو بلوک ، توسعه طلبی هند نیز خطر بزرگی در برابر خواستهای انقلابی خلقهای کشورهای مختلف می باشد . توسعه طلبی هند که زائیده امپریالیسم و در ارتباط نزدیک با آنست تمایل مخصوصی به الحاق و به زیر سلطه درآوردن کشورهای همسایه دارد . این کشور سیاستهای توسعه طلبانه خود را با تائید ضمنی ولی فعال امپریالیسم دنبال می کند . توسعه طلبی هند ، رکن اساسی ارتجاع در این منطقه و باینترتیب دشمن مشترک خلقهای کلیه کشورهای این منطقه محسوب می گردد .

با این حال همین رکن اساسی ببرکاغذی بیش نبوده و بخاطر تضادی درونی ، خود شروع به شکاف برداشتن کرده است . این موضوع در نمای انقلاب را بی اندازه روشن ساخته است . امروز تقریبا در تمامی کشورهای منطقه علاوه بر خیزشهای توده ای و مبارز علیه رژیمهای دیکتاتوری ، امپریالیسم و فئودالیسم ، مبارزات ملی پر قدرتی بسرعت ظاهر شده و بیش از پیش شکل مبارزه مسلحانه می گیرند . مبارزه رهائی بخش خلق تامیل Tamil در سریلانکا جنبشهای قوی بر ضد حکومت نظامی فاشیستی در پاکستان و بنگلادش ، جنبش توده ای علیه سلطنت استبدادی در نپال ، جنبشهای توده ای وسیع و مبارزات ملیتهای تحت ستم در هند همگی مظاهر بارز این تحولات هستند . در مجموع موقعیت مناسبی برای انقلاب در این کشورها موجود بوده و بسرعت در حال رشد است . اما بخاطر ضعف نیروهای مارکسیست لنینیست ، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و توسعه طلبی هندی در این جنبشها مداخله کرده و کوشش دارند که از آنها برای منافع ارتجاعی خود بهره برداری بنمایند . اگر چه قوای ذهنی انقلاب عقب افتاده اند اما هم اکنون چرخشی در این شرایط انجام گرفته است . تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بیانیهٔ آن نیروی بزرگی به جریان این چرخش بخشیده است . این جنبش اتحاد کمونیستهای انقلابی را به سطح بالاتری ارتقاء داده و در آینده نیز به ایفای نقش مهمی در تبدیل این اتحاد به نیروئی عظیم ادامه خواهد داد . در چنین موقعیت انقلابی مناسبی که امروز در این منطقه موجود است انقلابیون کمونیست وظیفهٔ برداشتن قدمهای متهورانه برای پیشبرد مبارزه انقلابی بمنظور نابود کردن رژیمهای ارتجاعی و غلبه بر دسایس جنگی دو بلوک امپریالیستی را بر دوش دارند . تحت هدایت ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون ، آنها باید وظیفه رهبری جنبشهای قدرتمند ملی و مبارزات توده ها و هدایت آنها علیه امپریالیسم و ارتجاع را ، بعنوان جزو لاینجزای انقلاب دمکراتیک نوین ، بر عهده گیرند . آنها باید هر جا که جنگ مسلحانه برپاست بر تداوم آن اصرار ورزیده و در کشورهای دیگر تدارک خود را برای شروع چنین جنگی تسریع نمایند .

توده‌ها و ملیتهای ستمدیده کشورهای جنوب آسیا ، در مبارزات خود متحد شویم .

مداخلات امپریالیسم و توسعه طلبی هند را درهم شکنیم .

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنیم .

از جنگ جهانی جلوگیری کنیم ، مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را دامن زنیم .

اتحاد پرولتاریای بین المللی را بنا کنیم .

صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تقویت کنیم .

اول ژانویه ۱۹۸۵

بنگلادش سامیابای دال (م ـ ل) *

حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)

حزب کمونیستی انقلابی هند

حزب کمونیست سیلان

حزب کمونیست نپال (ماشال)

کمیته تجدید تشکیلات حزب کمونیست هند (مارکسیست لنینیست)

مرکز کمونیستی انقلابی هند (م ـ ل)

---

* بنگلادش سامیا بادی دال (م ـ ل) این بیانیه را بطور مشروط امضاء کرده است .

از گزارشگر ویژهٔ
جهانی برای فتح



مبارزه چریکی در سری لانکا

آگهی های تبلیغاتی شرکتهای توریستی از سریلانکا بعنوان قطعه‌ای از بهشت یاد میکردند . امروز آنجا میرود که بعنوان سرزمین وحشت شناخته شود . همچنانکه تعداد بیشتری از مبارزین تمیل Tamil مبارزه مسلحانه پارتیزانی خود را برای دولت جداگانه ایلام Eelam تشدید میکنند، دولت نیز بر فشار اختناق افزوده و ارتش خود را به شمال و شرق که سکنهٔ آن عمدتاً از تمیلها تشکیل شده اعزام کرد . سربازان نامنظم و "عشق تفنگ" حکومت. خلق تمیل را تحت پیگرد، شکنجه، کشتار و عموما در حالت وحشت نگه میدارند . حالت فوق العاده اکنون دو سالست که مداوم بر کشور حکمفر ما است و در قسمتهای بزرگی از شمال شرق مقررات منع عبور و مرور از غروب تا طلوع آفتاب اعمال میشود . تعدی و تجاوز به حقوق بشر عموم را شامل شده است .

سریلانکا کشوری نومستعمره با جمعیتی برابر ۱۴ میلیون است. تمیلها ۱۸/۵٪ جمعیت و بزرگترین اقلیت را تشکیل میدهند و مدعی هستند که به قدمت سینهالی ها Sinhalese که ۷۴٪ جمعیت را تشکیل میدهند هستند . اقلیت دیگر، مسلمانها، ۷/۴٪ جمعیت را دارند . وقتی سریلانکا مستعمره انگلیس بود ، رهبران بورژوائی سینهالی و تمیل بدنبال گرفتن رفرمها ئی از اربابان استعمارگر خود بودند اما وقتی انگلیس رفرمهای بیشتری انجام داد رهبران دو گروه بر سر تقسیم قدرت بتوافق نرسیدند . تحت حکومت استعماری ، نمایندگی طایفه‌ای ، هر دو را کمابیش بحال تـوازن نگهمیداشت. اما در سال ۱۹۳۱ ، حق انتخابات بر اساس سرزمین داده شد و این طبعاً بنفع اکثریت بود . از همین زمان است که زد وخوردهای میان طایفه ها تشدید شده است.

در ابتدا رهبری تمیل تقاضای شرکت در قدرت مرکزی را نمود . آنها درخواست طرح نمایندگی متوازن کردند که برطبق آن کلیهٔ اقلیتها در هیئت مقننه به تعداد نمایندگان اکثریت نماینده داشته باشند . رهبری سینهالا نه تنها این طرح را ردکرد، بلکه در ۱۹۳۵ هیئت وزیران طرفدار سینهالا را که هیچ نمایندهای از اقلیتها در خود نداشت تشکیل داد . این کار اختلاف را تعمیق کرده و کشمکشهای میان دو قوم را افزود .

بعد از استقلال سیاسی و استقرار حکومت پارلمانی و کابینه در ۱۹۴۸، تمیلها دریافتند که امیدی به شرکت آنها در قدرت مرکزی نیست بنابراین آنها خواست سیستم حکومتی فدرالی را پیش کشیدند که ایالات شمالی و شرقی بخشی از یک سری لانکای فدرال را تشکیل بدهند . اما این پیشنهاد نیز توسط رهبری سینهالا تکفیر شد . از سوی دیگر احیای مجدد شوونیسم سینهالا بود که به دروغ بعنوان میهن پرستی تفسیر میشد . در ۱۹۴۸ کارگران کوچ نشین هندی الاصل تمیل از حق تابعیت و در نتیجه حق رای محروم شدند . در ۱۹۵۶ با انکار تفاهمات گذشته در این مورد که زبان سینهالا و تمیل بعنوان زبان رسمی جایگزین انگلیسی خواهد شد، فقط سینهالا زبان رسمی اعلام شد . این عملی بود که شدیدترین تنفر را در میان تمیلها بوجود اورده و باین احساس که تمیل ها به اتباع درجه دوم تنزل یافتهاند دامن زد .

تا سال ۱۹۷۰ رهبری تمیل درگیر زد و بندهای فرصت طلبانه بعد از هر انتخابات عمومی بود . به خاطر اینکه آراء سینهالا تقریبا بطور مساوی بین حزب متحد ملی (ح.م.م) و حزب آزادی سریلانکا (ح.آ.س.) تقسیم میشد ، رهبری تمیل فرصت طلبانه مذاکره میکرد که از هرکدام از این احزاب، که امتیازات بیشتری به تمیلها بدهند دفاع کند . با این زمینه آنها بر مبنای موافقتنامهای با ح.م.م. در ۱۹۶۵ وارد یک دولت شدند . اما این زیاد بطول نیانجامید . یکی از خصوصیات سیاست در سریلانکا این بوده که هرگاه یکی از دو حزب ـ ح.م.م. یا ح.آ.س. ـ برای "حل" اختلافات طایفه ای قدم پیش میگذاشت حزب دیگر با دامن زدن به احساسات طایفهای این

کوششها را بی ثمر میکرد. این همان بلائی بود که بر سر موافقتنامه‌های باندارانایک چلوانایاگام Bandaranaike Chlvanayagam در ۱۹۵۸ سنایاک چلوانایاگام Senayake Chelvanayagam در ۱۹۶۵ آمد.

اما این زد و بند های فرصت‌طلبانه بعد از ۱۹۷۰ که ح.ت.س. در پارلمان اکثریت دوسوم و بدنبال آن در ۱۹۷۲ ح.م.م. اکثریت پنج ششم را بدست آوردند، غیر ممکن گردید. تمیلها از لحاظ سیاسی منفرد شدند. بعد از این انفراد بود که خواست دولت جداگانه ایلام بوجود آمد. این خواستی بود که از درون عجز و ناتوانی بیرون آمد.

گرچه رهبری بورژوائی جبهه متحد رهائیبخش تمیل (ج.م.ر.ت.) اعلام کرد که میتواند این خواست را از طرق مسالمت‌آمیز و از درون اهیمسا (Ahimsa) تأمین کند، توده مردم و جوانها عکس‌العمل دیگری نشان دادند. انها ورشکستگی پارلمانتاریسم بورژوائی را با چشم خود دیده بودند. انها بی ثمری اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه را نیز دیده بودند. در ۱۹۵۶ وقتی رهبران آنها مقاومت مسالمت‌آمیز بشیوه گاندی را در مقابل "قانون تنها زبان" سینهالا در پیش گرفتند بدست مزدوران سینهالا کتک خوردند. در ۱۹۶۱ وقتی مبارزه مسالمت‌آمیز دیگری بهمان شیوه را در شمال سازماندهی کردند، برای پراکنده کردن نشان ارتش بکار گرفته شد. در ۱۹۷۴ پلیس بروی کنفرانس فرهنگی تمیل آتش گشود که در نتیجه ۹ نفر کشته شدند. پیام بسیار روشن بود. تنها قهر میتواند با قهر مقابله کند. مبارزه مسلحانه تنها راه خروج از بن بست بود.

باید همینجا اشاره کنیم که یکی از عواملی که جوانان تمیل را بسوی رد دمکراسی پارلمانی بورژوائی و پذیرش مبارزه مسلحانه سوق داد مبارزه پیگیری بود که توسط مارکسیست لنینیستها در دهه ۶۰ برای دستیابی باین دو هدف همزاد هدایت شده بود. اگرچه جوانها در آن دوران برحول این دو شعار متحد نشدند ولی روشن بود که بذر شعارها بر زمین حاصلخیزی افشانده شده بود.

بنابراین سازمانهای مختلف بوجود آمدند که قول دستیابی به یک دولت جداگانه را از طریق مبارزه مسلحانه میدادند. جوانها به خارج میرفتند و آموزش نظامی میدیدند. برای تامین مخارج فعالیت خود، آنها دست به عملیات تهور آمیز و حساب شده‌ای برای زدن بانکهای دولتی در شمال و شرق زدند. تنها در کیلی نوچی در اکتبر ۱۹۸۱ آنها ۲۷/۸ میلیون روپیه موجودی بانک را زدند. آنها مسئله سلاح و مهمات را بخشا با حمله به کلانتریها و بسرقت بردن سلاحهای آنها حل کردند. جالبترین این حملات حملهٔ اخیر آنها به کلانتری چاواکاچری بود که کل ساختمان را منفجر کرده با کشتن ۲۹ پلیس تمام سلاحها و مهمات را باخود بردند. در سپتامبر ۱۹۷۸ یک هواپیمای Avro-748 دولتی بقیمت ۳۵ میلیون روپیه در فرودگاه راتمالانا منفجر شد. در ژانویه همان سال قطاری که حامل بیش از ۲۰۰ نفر ارتشی بود منفجر گردید. اکثر آنها بنا بقول خبرگزاریها بقتل رسیدند. هدف، سربازان مسلح، پلیس، جاسوسان، موسسات دولتی مثل بانکها، اتوبوس‌های شرکت اتوبوسرانی دولتی، پستخانه‌ها و غیره است.

اشکال مبارزهٔ آنها شامل تاکتیک های زدن ــ دررفتن همراه با عملیات پارتیزانی است. آنها در نبرد های رودررو با ارتش درگیر نمی‌شوند. آنها درگیر جنگ پارتیزانی طولانی هستند که امیدوارند در جریان آن بتوانند دولت و اقتصاد آنرا تضعیف کرده و میان سینهال ها نیز پشتیبانی بدست آورند. در مورد پشتیبانی بیدریغ خلق تمیل از آنها هیچگونه شبهه‌ای وجود ندارد و این مهمترین دارائی آنان است.

بیشتر گروههای مبارز تمیل ــ شامل حدوداً ۶ گروه ــ اعلام کرده‌اند که مارکسیست لنینیست هستند، گرچه چیزیکه در میان اعضاء خود متداول میکنند مخلوطی از آموزشهای انقلابی لنین و مائو (بویژه آثار نظامی وی) به همراه چه گوارا، امیلکار کابرال و غیره است. در بیشتر موارد بدست گرفتن اسلحه یک استنتاج پراگماتیستی بوده فقط بعد از برداشتن اسلحه بود که آنها بدنبال یک ایدئولوژی گشتند تا مبارزه مسلحانه شان را توجیه کنند. هرچه که باشد، در این موضوع شکی نیست که جوانان تمیل بدرجات زیادی رادیکالیزه شده‌اند و این حاکی از آینده‌ای بهتر است.

در مقابل این فعالیتهای جوانان، دولت اختناق را در شمال و شرق افزایش داده است. امروز شمال و شرق سریلانکا شباهت به یک قلمرو اشغالی دارد. ایذاء و آزار مردم عادی ابعادی غول آسا یافته. در ۱۹۷۹، دولت قانون شوم "جلوگیری از اعمال تروریستی" را، که در داخل و خارج بعنوان یک قانون نفرت‌انگیز محکوم شد، به تصویب رساند. تحت لوای این قانون زیرپا نهادن جدی حقوق بشر در دستور روز قرار گرفت. صدها جوان تمیل دستگیر شده و در زندانها و یا کمپها بدون محاکمه میپوسند. شکنجه، کار روزمره است. جاسوسان اسرائیلی و مزدوران انگلیسی برای تعلیم ارتش در مبارزه علیه ــ باصطلاح دولت ــ "تروریستها" از خارج وارد شدند. با تعلیمات اینها، دستگیریهای دستجمعی جای دستگیری افراد مظنون را گرفته. گروههای ۵۰۰ نفره از جوانان دستگیر شده و به کمپهائی در جنوبی ترین نقاط برده شده‌اند. زیر نام عملیات گشتو تخریب، مردم تمیل، بخصوص زنان، در معرض بدترین نوع تحقیر قرار میگیرند. چندین مورد تجاوز به زنان گزارش شده است. غارت طلا و جواهرات و اشیائی مثل تلویزیون، رادیو و ساعت و پول دیگر عادی شده است. مسافرت با وسیله نقلیه شخصی توسط مقررات سخت ممنوع شده. حتی دوچرخه هم بر مردم حرام است. کسانی که از مناطق تحت حفاظت خارج میشوند نیاز به اجازه خروج دارند. مردم درکابوسی دائمی بسر میبرند. ارتش مورد تنفر است. باین دلیل اصلی است که ارتش نمیتواند ازمردم اطلاعات و یا کمک بگیرد. دیوار سکوت میان آنها حائل است.

وقتی پارتیزانها ضربه‌ای وارد میکنند، نیروهای مسلح با شلیک الله بختی و کشتن ناظرین بیگناه و آتش زدن خانه‌های محل تلافی می‌کنند. اخیراً در انتقام مرگ یک سرباز، ارتش در شمال غربی مانار دست به حمله به مردم زد و در چند ساعت ۱۵۰ نفر را کشت. در بیستر خانه مورانگان، ۸ نفر کارکنان آنجا را ردیف کرده و با تیر زدند. ۴ نفر از آنان جابجا کشته شدند. ارتش حریم معابد و کلیساها را هم شکسته است. در حومه ماناریک کشیش کاتولیک و یک کشیش کلیسای متدیست را کشتند. کشور حالا در منگنه

هیستری عمومی ضد تمیل ، که بوسیله رهبران دولت تولید شده و در رسانه های گروهی دولتی در ابعاد وسیع باتش ان دامن زده میشود است.
این تقریبا یادآور مبارزه هیتلر برعلیه یهودیان است. درست است که کمپهای زندانی و اخراج توده‌ای از کشور هنوز نرسیده اما طلایه‌های آن از راه رسیده و آشکار است. حتی بچه‌ها نیز تشویق میشوند تا برای "صندوق دفاع ملی" که چیزی نیست مگر درخواست کمک مالی از مردم برای خرید اسلحه بمنظور کشتن تمیل ها ، پول جمع‌آوری کنند .

بدترین کاربرد قهر علیه تمیلها در ژوئیه ۱۹۸۳ اتفاق افتاد که نزدیک به ۲۰۰۰ نفر در آن واقعه که فجیع‌ترین قتل عامی بود که سریلانکا بخود دیده بود ، مردند . خانه‌ها و محل کار تمیلها در همه جا بطور سیستماتیک به آتش کشیده شده و غارت شدند . حتی معبد هندوها هم مصون نماند . در طول آن یکهفته عیاشی قهرآمیز ، نیروهای مسلح یا نگاه خود راازوقایع گرداندند و یا خودشان هم در آن شرکت کردند . اعتقاد عمومی اینست که مسئولین اصلی این خونریزی طرفداران حکومت هستند . تقریبا ٤ روز طول کشید تا رئیس جمهور بر پرده تلویزیون ظاهر شود . اما سخنرانی او کلامی هم در محکومیت خشونت علیه تمیلها یا بیانی از همدردی با آنها نداشت . برعکس او خشونتها را بعنوان عکس‌العمل طبیعی سینهالا در برابر خواست یک دولت جداگانه توجیه کرد . وی تا آنجا پیش رفت که سینهالاها را با وعدهٔ غیر قانونی ساختن احزابی که طرفدار جدائی باشند تسکین داد .

تا این زمان تعداد تمیلهائی که به کمپهای پناهندگی رانده شده بودند به ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید . بیش از ۴۰۰۰۰ نفر از راه دریا به ایالت جنوبی هند ، تمیل نادو . که جمعیت ۵۳ میلیونی‌اش بهمان زبان تمیلهای سریلانکائی صحبت میکنند ـ فرار کردند . هزاران تمیل دیگر بخصوص تحصیل کرده‌ها به سایر کشورهای جهان رفتهاند . در ایالت تمیل نادو در هند که پشتیبانی زیادی از تمیل‌های سریلانکا میشود ، تظاهرات ، میتینگهای توده‌ای و حتی اعتصاب عمومی در سراسر ایالت بعنوان اعتراض به کشتار سریلانکا برگزار شده .

ایندیرا گاندی نخست وزیر سابق هند مجبور شد بخاطر عده نسبتا زیادی از قربانیان تمیل که هندی‌الاصل و یا هندی بودند دخالت کند . او وزیر خارجه خود و متعاقب وی فرستادگان مخصوصی برای گفتگو با دولت سریلانکا ، که بالاخره راضی به مذاکره با کلیه احزاب سریلانکا از جمله ج.م.ر.ت. شد روانه کرد .

وقتی رئیس جمهور سریلانکا برای جلسه سران کشورهای مشترک‌المنافع (مستعمرات سابق انگلیس ـ م) در نوامبر ۱۹۸۳ به دهلی نو سفر کرد ، با رهبران هند مذاکره کرده و با پیشنهاداتی برای اعطای درجه‌ای از خود مختاری به تمیلها موافقت کرد . اما در مراجعت به سریلانکا ، چنین پیشنهاداتی را مردود شمرده و هر گونه امکان توافق را محکوم شناخت. کنفرانس همه احزاب که بوسیله رئیس ـ جمهور در اوائل ۱۹۸٤ برگزار شد زحمت بیهوده‌ای بود و بی هیچ دستاوردی از هم پاشید .

در حال حاضر بن بست کامل حکمفرماست. دولت، با گفتن اینکه حاضر نیست تا زمانیکه ج.م.ر.ت.، جدائی را از خواستهای خود حذف کند مذاکره‌ای با آن حزب بکند ، فعالانه کوشش دارد راه حل نظامی بجای راه حل سیاسی پیدا کند . در نتیجه بخشی از دولت بسرکردگی نخست وزیر شدیدا مدافع خط ضد هندی بوده، هند را متهم به پناه دادن و تشجیع مبارزین تمیلی سری‌لانکائی در جنوب هند میکند. رئیس جمهور از کشورهای زیادی منجمله چین ، ژاپن ، انگلستان و امریکا بازدید کرده و نیازش به کمک نظامی را تشریح نموده ولی موفقیت زیادی بدست نیاورده است. دولت امید فراوانی به کمک آمریکا داشت. اما امریکا که سعی دارد رجیو گاندی نخست وزیر جدید هند را از مدار شوروی باغوش خود بکشد در موقعیتی نیست که اختلاف با هند را بهیچ وجه دامن بزند .

تراژدی در صحنه سیاست سریلانکا امروز اینست که مبارزه بحق خلق تمیل برای تعیین سرنوشت خود در شمال و شرق ، پشتیبانی پایه‌ای در میان نیروهای بالقوه انقلابی سینهالا بوجود نیاورده است . جنبش چپ که هنوز تحت سلطه رفرمیستها و رویزیونیستها بوده و چنان در منجلاب اپورتونیسم پارلمانتریستی غرق است که قادر به اتخاذ یک موضع انقلابی در دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق تمیل و بر ضد شوونیسم ارتجاعی سینهالی نیست . تنها حزب کمونیست سیلان ـ مارکسیست‌ـ لنینیست (یکی از اعضاء شرکت کننده در ج.ا.ا. با سابقه‌ای طولانی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن) و چند گروه کوچک دیگر موضع سازش ناپذیری در دفاع از خلق تمیل و مبارزهٔ برحقشان برای تعیین سرنوشت خود اتخاذ کرده‌اند . آنها همچنین شوونیسم سینهالا را بهمراه کشتارهائی که توسط نیروهای مسلح تحت همین لوا در شمال و شرق انجام شد را محکوم کرده‌اند .

حزب کمونیست سیلان از ۱۹۵۸ اعلام کرده است که خود مختاری منطقه‌ای برای ایالات شمالی و شرقی بهترین شکلی است که از طریق آن تمیلها میتوانند حق تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند . این حزب خود مختاری منطقه‌ای را بر یک دولت جداگانه باینجهت ترجیح می‌دهد که برای بوجود آوردن اتحاد میان نیروهای انقلابی سینهالا وتمیل شعار اول گرد آورنده ولی شعار دوم متفرق کننده است و از اینرو برای سرنگونی دولت مرکزی ارتجاعی که هم دشمن سینهالا و هم تمیلهاست این اتحاد ضروریست.

در تحت خود مختاری منطقه‌ای امکان زندگی مشترک در یک کشور مشترک برای سینهالی ها و تمیلها وجود داشته و اجازه میدهد که تمیلها در شمال و شرق در کلیه مسائل ، مگر مسائل مرکزی مثل دفاع، روابط خارجی ، امور مالی ، ارتباطات و غیره حاکم بر خود باشند . حزب کمونیست سیلان مکررا برای اتحاد نیروهای انقلابی مخالف ح.م.م. بر مبنای برنامه‌ای مشترک که یک بند آن حل مسئله تمیل بشکل مذکور باشد فراخوان داده است.

مبارزه پارتیزانی مبارزین تمیل که بیش از پیش موفقیت بدست میاورد ، اثبات کرده است که جنگ خلق بر اساس خطی که مائو پیش نهاده ، حتی در یک جزیرهٔ کوچک چون سری‌لانکا و حتی در مناطقی چون شمال این کشور که کوهستانی نیست رود ـ خانه و یا پوشش جنگلی هم ندارد امکان پذیر است. شرط اساسی داشتن آرمانی برحق و پشتیبانی توده‌هاست.

■

حزب کمونیست نپال (ماشال) و برگذاری کنگره پنجم

جهانی برای فتح اطلاعیه زیر را از رفقای حزب کمونیست نپال (ماشال)، یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، دریافت کرده است.

حزب کمونیست نپال (ماشال) پنجمین کنگره خود را پس از گذشت ۱۰ سال از کنگره چهارم، با موفقیت برگزار کرد. در مجموع ۱۶۷ رفیق بنمایندگی از طرف کمیته‌های محلی حزبی و رفقای احزاب و سازمانهای برادر در کنگره حضور بهم رساندند. بعلت مشکلات مختلف، بعضی از هیئت های نمایندگی و ناظر قادر به شرکت در کنگره نگشتند.

کنگره در محیطی بسیار پر شور و مودت آمیز افتتاح شد. هیئت رئیسه انتخاب و یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان آشنا و ناشناخته‌ای که قهرمانانه زندگی خود را در راه آرمان انقلاب دادماند اعلام شد. هیئتهای برادر و رفقای رهبری جبهه‌های تودهای سخنرانیهای انقلابی کرده و آرزوی موفقیت کنگره را نمودند. هیئتهای برادر از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج ۱۰ ۱۰) کمیته مرکزی تجدید تشکیلات حزب کمونیست هند (م ـ ل)، حزب کمونیست انقلابی هند (م ـ ل)، مرکز کمونیستی هند (م ـ ل) و حزب پرولتاریائی پوربا بنگالا (بنگلادش) در کنگره حضور داشتند. پیامهای تبریک حزب کمونیست یونان (م ـ ل)، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست سیلان به کنگره داده شد. سپس اسناد حزب تقدیم کنگره شده، بحث و بذیرفته شد.

کنگره قرار بود چندین سال پیش برگزار شود اما بخاطر شکستن انظباط و مخفی کاری حزبی و توطئه‌ها و فعالیتهای انشعاب گرانه طرفداران احزاب پانجایات و "نپالی کنگره" و دیگر راستها که قادر گشته بودند بدرون حزب نفوذ کنند به تأخیر افتاد. در واقع این کنگره پیروزی بر اپورتونیستهای راست محسوب شده و نقش مهمی در نجات حزب از منجلاب رویزیونیسم و دفاع و حفاظت از خط و تئوری انقلابی و تحکیم سنت انقلابی کنگره ۴ و اتخاذ تصمیمات صحیحی از لحاظ سیاسی بازی کرد.

در پرتو دیدگاه ماتریالیستی دیالکتیکی، کنگره اشتباهات گذشته را در زمینه خط سیاسی، تشکیلاتی و مبارزاتی ارزیابی کرد. تجارب مثبت و منفی را جمعبندی کرده و خط

صحیح را قبول و خط ناصحیح را با انتقاد بخود ، مردود شناخته است.

کنگره ٤ بروشنی اعلام کرده بود که سوسیالیسم و کمونیسم برنامه حد اکثر، و دمکراسی نوین برنامه حد اقل ماست. حتی در آن زمان در بعضی از انتشارات مان بعد از کنگره ٤ ، برخی اشتباهات فنی مرتکب شدیم که دمکراسی نوین را بطور نسبی برنامه حداکثر میخواند . ما در این زمینه بخود انتقاد کرده و اعلام میکنیم که دمکراسی نوین را برنامه حد اقل و نسبت به دیگر برنامه‌ها خاص و یا بلافصل میدانیم. کنگره پنجم اعلام کرده است که شعار " دولت نیروهای ملی و دمکراتیک" هم از لحاظ استراتژیک و هم تاکتیک غلط بود . با این درک که شعار قبلی مانع تبلیغ بنفع دمکراسی نوین شده بود ، تاکید زیاد بر تبلیغ برنامه و دولت دمکراسی نوین باید گذاشته شود . کنگره ٤ به جبهه متحد با نیروهای دمکرات و میهن پرست بریک پایه طبقاتی اهمیت داده بود . ما نتوانستیم بآن شکل واقعی بدهیم بنابراین کنگره پنجم تصمیم گرفته است که جبهه خلقها (Jana Morcha) را در سطح ملی و محلی با اتحاد کارگران و دهقانان، دانشجویان، زنان، معلمین و بورژوازی ملی و دیگر نیروهای میهن پرست دمکرات و چپ، تحت رهبری حزب کمونیست و براساس برنامه دمکراتیک نوین ایجاد کند . جبهه هم از لحاظ استراتژیک و هم تاکتیکی اهمیت دارد، جبهه هم وسیله مبارزه قبل از پیروزی انقلاب و هم وسیله قدرت انقلابی بعد از پیروزی انقلاب است.

تصمیمات روشنی نیز درباره اتحاد عمل گرفته شد . کنگره به انواع مبارزات اشاره کرده و تصمیم گرفت که آنها را بسطوح بالاتر مبارزه مسلحانه ارتقاء دهد . با تشخیص تضاد اصلی جامعه میان فئودالیسم و توسعه طلبی هند و خلق نپال ، تصمیم گرفت که مبارزه دمکراتیک و میهن پرستانه را به انجام رسانده و مسئله استقلال ملی و مشکل معیشت خلق را مطرح سازد .

کنگره تصمیماتی درباره مسائل بین المللی اتخاذ کرد . کنگره تصمیم گرفت با کلیه احزاب و سازمانهای برادر با قید اختلافات فیمابین ، متحد شده و نسبت به بیانیه دومین کنفرانس بین المللی وفادار باشد ، که تضاد اصلی در سطح جهانی میان امپریالیسم و خلقهای ستمدیده است، که از جنبشهای سوسیالیستی، آزادیبخش ملی و دمکراتیک نوین که در پرو، فیلیپین، کامبوج ، افغانستان ، نامیبیا و دیگر نقاط جهان در جریان است، دفاع بعمل آورد ، که رویزیونیسم روسی و چینی و تمام انواع اپورتونیستهای راست و ماوراء " چپ" که جنبش را فریب میدهند انتقاد و افشاء کند ، که اتحاد بین سازمانها و احزاب کمونیستی برادر را تقویت کند، و مسائل پیش پای جنبش کمونیستی بین المللی را عمیقاً مطالعه کند .

این موضوع تصدیق شد که علیرغم تصمیمات صحیحی که کنگره ٤ اتخاذ کرده بود ، بعلت فعالیتهای انضباط شکنانه و فراکسیونی عناصر هوادار پانجایات و طرفدار کنگره و اشتباهاتی که بوسله بعضی رفقای مسئول شد ، دادن خصوصیات واقعاً پرولتری به حزب مشکل گردید . باین جهت این کنگره بر انجام مبارزهٔ جسورانه بر علیه همه گونه ضعفها و انحرافات راست و ماوراء چپ و سانترپستی و فردگرائی ، جاه طلبی شخصی ، عدم انضباط، بزدلی ، لیبرالیسم و سکتاریسم، و بر ارتقاء سطح روحیه پرولتری و تکامل رهبری جمعی در حزب تاکید میکند .

پس از بحثهای جدی بر روی پیش نویس اسناد، تغییرات پیشنهادی در اسناد وارد شده و کمیته مرکزی به اتفاق آراء و در مجیطی صمیمی انتخاب شد . در آخرین قسمت برنامه رفقای حزب کمونیست نپال (ماشال) ، کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسونالیستی و هیئتهای برادر خوشوقتی خود را موفقیت کنگره ابراز داشتند . با صحبت درباره وضع حاضر، سخنرانان بر نیاز مبارزه علیه کلیه موانع موجود در جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین المللی تاکید کردند . آنها همچنین بر لزوم بانجام رساندن وظایف خطیری که بر عهده ما است تاکید کرده و نیز نقش تاریخی کنگره پنجم را ارج گذاشتند . کنگره پنجم با شعارها و سرودهای انقلابی دستجمعی با شور عظیمی پایان یافت.

بر متن سرکوب وسیع خلقها در سراسر جهان ، مسابقه تسلیحاتی دو ابر قدرت، باد راستی که بعد از کودتای ضد انقلاب در چین وزیدن گرفت، شرایط ضعف انقلابیون و سرکوب و استثمار و ترور ارتجاعی که بوسله سیستم سلطنتی استبدادی و فاشیستی پانچایات در نپال بر خلق و کادرهای انقلابی اعمال می شود ، کنگره پنجم به تمام کادرها و هواداران برای تحکیم اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ، و مبارزه جسورانه و موفقیت آمیز علیه این موانع، روحیه و شور انقلابی بخشید . امروز مسئولیت سنگین بعمل درآوردن خط انقلابی اتخاذ شده توسط کنگره پنجممان بر دوش ما افتاده است.

با درودهای انقلابی
کمیته مرکزی پنجم
حزب کمونیست نپال (ماشال)
۲۷ ژانویه ۱۹۸۵

اول ماه مه ۱۹۸۵

آنچه میخوانید متن بیانیه‌ایست که از جانب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای پخش در روز اول ماه مه ۱۹۸۵ بزبانهای مختلف توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. در بسیاری از کشورها، تهیه گردیده است.

رفقا

یکسال قبل درچنین روزی بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدست کارگران جهان رسید. در آن بیانیه، نیروهای اصیل انقلابی جهان که به حرکت خود برمبنای علم مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو تسه دون ادامه میدهند ارزیابی خویش را از اوضاع جهانی و چهارچوب وظایف پیشاروی انقلابیون و پرولتاریای هر کشور ارائه نموده و تصمیم خود را مبنی بر فعالیت بگرد شکلی سازمانی که قادر باشد به فراخوان "کارگران همه کشورها متحد شوید"، جامهٔ عمل بپوشاند، اعلام نمودند.

در آن بیانیه بروشنی وخامت اوضاع کنونی جهان تشریح گشته است امپریالیستها جنگ جهانی سوم را با تمام مفاهیم وحشتناکی که برای مردم جهان تداعی میکند، تدارک میبینند. اما مبارزهٔ انقلابی، مبارزه‌ایکه قادر است از یك جنگ جهانی خانمانسوز جلوگیری کرده و امپریالیسم و ارتجاع را از بخشهای وسیعی از کره خاکی بروبد و رژیم پرولتاریا و متحدینش را برقرار کند در حال اوج گیری است، و این نکته دیگری است که بیانیه بر آن تاکید نهاده است.

این یك آرزوی ذهنی نیست. در همین یکساله ما شاهد پیشرفتهای مهم جنبش خویش بوده ایم. خصوصا رفقای حزب کمونیست پرو ــ مشهور به "راه درخشان" ــ پیشرویهای عظیمی در امر جنگ خلق که از سال ۱۹۸۰ آغاز گشته حاصل کرده اند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف خویش احساس غرور میکند. در واقع پیروزیهای بکف آمده در پرو انقدر عظیمند که امپریالیستها بقصد فرونشاندن شعله های مبارزه مسلحانه مجبور به اعزام پدر مقدسشان ــ پاپ ژان پل دوم ــ گشتند. اما قدیسیت پاپ همسان اندازه کارساز بود که هواپیماهای جنگی، فشنگها، جوخه‌های آتش و اتاقهای شکنجه.

مبارزهٔ مسلحانهٔ پرو مشعلی است که از فراز کوهستانهای اند بر چهار گوشه جهان پرتو میافکند و استثمار شدگان و ستمدیدگان را به قیام فرا میخواند. این مبارزه مظهر بپا خیزی دوباره شورش و مبارزه انقلابی در جهان امروز است.

اول ماه مه روز انترناسیونالیسم پرولتری است. ارتجاعیون این روز را مورد حمله قرار میدهند و رویزیونیستها میکوشند آنرا از محتوی انقلابی تهی سازند. با این وجود اول ماه مه بعنوان روزیکه کارگران موقعیت خویش را بررسی میکنند، برای سال آینده طرح میریزند، انترناسیونالیسم پرولتری را بزرگ میدارند و بار دیگر تصمیم خود را مبنی بر هدایت مبارزه تا هدف نهائی یعنی کمونیسم در سراسر جهان، اعلام میدارند باقی میمانند.

رفقا، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین بحران موجود در صفوف انقلابیون، از زمان مرگ مائو، قدرت یابی رهروان سرمایه‌داری در چین و همراهی انور خوجه در حمله به رفیق مائو را تشریح نموده است. این بحران بهیچوجه رفع نگشته و ما همچنان باید به نبرد خود علیه تسلیم طلبی و روحیه باختگی که از سوی امپریالیستها و رویزیونیستها دامن زده شده، ادامه دهیم. اما جنبش ما میرود تا جایگاه خود را بازیابد. خیزش انقلابی در پرو، بی پایگی اظهاراتی مه درباره مرگ مارکسیسم انقلابی باب شده را آشکار ساخته است.

ما همچنان با زمان در مسابقه‌ایم چراکه جنبش ما هنوز گامهای جدی از حرکات و تحولات اوضاع جهانی در روند جنگ و بپاخیزی مبارزه انقلابی عقب است. اما میتوان این عقب ماندگی را جبران کرد، مسلح به شناخت صحیح میتوانیم با جهشها و خیزشها پیش برویم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میباید تقویت شود، باید بهر گوشه جهان گسترش یافته و بیش از پیش پرولتاریا و خلقها و تمامی اشکال مبارزاتشان را در بر گیرد. همزمان با شما دهها هزارتن در دیگر قاره‌ها بخواندن این سطور مشغولند، آنها نیز چون شما خواهان جهانی عاری از استثمارند. اینکه تاریخ چه مسیری خواهد پیمود بیش از هرچیز بستگی به آنها ــ و شما ــ دارد. مادام که طبقات استثمارگر بر جوامع حکم می‌رانند هر روز بدبختی و ستم و خواری نصیب اکثریت مردم جهان میشود و امروز این جانیان در تدارك جنایتی عظیم ترند: جنگ جهانی سوم. میباید جهان را از چنگال این جانیان رهانید.

بگذار تا اول ماه مه امسال اعلام دوباره اتحاد پرولتاریای آگاه تحت درفش مارکسیسم ــ لنینیسم ــ اندیشه مائوتسه دون، تحت پرچم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد.



ازجنگ جهانی جلوگیری کنیم!
مبارزه برای انقلاب درسراسر
جهان رادامن زنیم!

ازجنگ خلق درپروپشتیبانی کنیم!

زنجیرهارابشکنیم!
خشم زنان رابمثابه نیروی
قدرتمندی درراه انقلاب رهاکنیم!

زنده بادانترناسیونالیسم پرولتری!
صفوف جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی راتقویت کنیم!

اول ماه مه، ۱۹۸۵
کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

زنده باد نشریه کمونیستی در ایران!

پیام به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بمناسبت انتشار مجدد نشریه حقیقت

رفقای عزیز،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، با شادی بسیار انتشار مجدد حقیقت نشریهٔ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) را تبریک میگوید. ما بخوبی از مشقات و خطرات فراوانی که سازمان شما در مبارزه برای انتشار نشریه ای مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون متحمل می شود آگاهیم. رژیم ددمنش خمینی متداوما "نشان داده که از هیچ جنایتی در جریان اقدامات ارتجاعی اش برای سرکوب مبارزه پرولتاریا و خلق ایران و رویگردان نیست و "حقیقت" نیز خود قربانی این سرکوب بوده است. معهذا، ما نیز همچون شما بر این باوریم که انتشار مجدد نشریهٔ کمونیستی در ایران در مبارزه بخاطر بازسازی جنبش کمونیستی ایران امری ضروری بوده و برای اینکه این جنبش بتواند وظائف خویش را در رهبری انقلاب بسوی پیروزی به انجام برساند، وجود چنین نشریه ای حیاتی است همانگونه که بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مؤکدمی سازد:

"برای پیشبرد اهداف انقلابی خود، برای آماده نمودن توده ها جهت کسب قدرت سیاسی، حزب مارکسیست لنینیست باید مسلح به نشریاتی که بطور منظم منتشر می شوند باشد، هرچند که نشریات در دو نوع کشورهای یاد شده، نقش متفاوتی در رابطه با وظائف مشخص شده توسط راه انقلابشان خواهند داشت. انتشارات کمونیستی نباید خرده، کوته بین و نه خشک و دگم باشند. این نشریات باید تلاش کنند که از طریق عمدتا "تحلیل و افشاگری سیاسی از وقایع روزمره پرولتاریای آگاه و دیگران را با یک دیدگاه همه جانبه از جامعه و جهان مسلح سازند."

اوضاع کنونی جهان فرصت های انقلابی را فزونی بخشیده و همزمان خطر یک جنگ جهانی امپریالیستی نوین را نیز تشدید می کند. اگرچه ارتجاعیون متداوما "سرکوبی خونین را اعمال کرده و حکمرانان ایران و عراق همچنان به اعزام صدها هزار تن بسوی مرگ در جنگی غیرعادلانه ادامه می دهند، با این وجود اوضاع منطقه به نفع تکامل مبارزه انقلابی به پیش می رود. در ایران نیز رژیم خمینی بیش از پیش خود را منفرد می یابد.

بدین سان "حقیقت" در دورانی بسیار با اهمیّت انتشار مجدد می یابد.

انتشار موفقیت آمیز این نشریه خود ضربه ای سنگین بر پیکر رژیم خمینی است. اما اهمیت واقعی "حقیقت" در نقشی است که می تواند و باید در خدمت به تقویت موضع مارکسیستی لنینیستی بازی کند، و این پیش شرطی است برای پرولتاریا تا بتواند رهبری رادیکال پروسه انقلابی را اعمال کند. تنها چنین رهبری پرولتری قادر خواهد بود انقلاب دمکراتیک نوین را به سرانجام رسانده و البته پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی را با پیروزی در مرحلهٔ اول انقلاب بعمل درآورد.

پرولتاریا و خلق ایران آرزوی تسویهٔ حساب با مستبدین خونریز تهران را در سرمی پرورانند، در واقع آنروز که خمینی و دودمانش برای برپائی جمهوری اسلامی شان به بهشت شتافته و ایران از آن پرولتاریا و خلق گردد، مردم سراسر جهان شادی ها خواهند کرد.

آغاز جنگ انقلابی خلق و پیروزی نهائی در آن از وظیفهٔ ساختمان یک حزب پیشتاز انقلابی بر حول یک خط صحیح مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون جدانیست، و در پرتو این امر است که انتشار دوباره "حقیقت" قابل درک است.

رفقا، انقلاب ۱۳۵۷ ایران و سقوط شاه از تخت سلطنت تأثیر عمیق و مثبتی در گسترش نیروهای انقلابی سراسر جهان داشت. با وجود اینکه خمینی توانست موقتا "گریبان انقلاب را بفشرد، امّا قادر به نابودی آن نیست. نیروهای اصیل کمونیستی در سهای عظیمی از دوره پنج ساله بعد از سقوط شاه در دست دارند. بخاطر پیشبرد جنبش انقلابی ایران و تعمیق آگاهی نیروهای مارکسیست لنینیست تمامی کشورها باید تجارب مثبت و منفی را جمعبندی نموده و درسهای صحیح را از آن بیرون کشند.

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به شرکت رفقای ایرانی اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران) و تجربه ای غنی که با خود برای جنبش ما به ارمغان آوردند، ارج بسیار می نهد. کمیته ما بهمراه احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست متشکّل در ج.ا.ا. پیکیرانه امر مبارزه مداوم برای جمعبندی صحیح از این دروس با اهمیّت را دنبال می کند.

رفقا، ما اطمینان داریم که پیروزی در کار برپائی دوباره "حقیقت" پیشرفتهای بیشتری در مبارزه ای پس حیاتی که شما دامن زده اید را بدنبال خواهد داشت.

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح ۱۳۶۷

ایران :

شکل گیری حلقهٔ ضعیف

بقلم س . د.*

لنین درتوضیح چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی تأکیدمی کردکه کافی نیست تازیردستی ـ هادیگرنخواهندبشکل سابق ادامه دهند،بلکه مضافاً بایدبالادستی هاهم دیگرنتوانندبشکل سابق بحکومت کردن ادامه دهند،بایدبحرانی درطبقات فوقانی ، بحرانی درسیاست طبقه حاکم پدیدآیدکه به انشقاق درونی آنهامنجرشود،انشقاقی که خشم و نارضائی طبقات تحت ستم ازدرون آن راه به پیش می کشایند ①

استالین درتوضیح وبسط بیشتراین حکم به درستی می گوید:"سابقا"تحلیل مقدمات انقلاب پرولتاریائی معمولا"ازدیدگاه وضع اقتصادی کشور های جداگانه مطرح می گشت . اکنون این روش دیگرکافی نیست اکنون این موضوع می بایداز دیدگاه وضع اقتصادی همه یااکثرکشورها،ازدیدگاه وضع اقتصادجهانی مطرح گردد . . . سابقا" انقلاب پرولتاریائی منحصرا" درنتیجهٔ انکشاف درونی یك کشورمعین نگریسته می شد . اکنون این دیدگاه دیگرکافی نیست . اکنون انقلاب پرولتاریائی می بایددردرجهٔ اول درنتیجهٔ انکشاف تضاد های سیستم جهانی امپریالیسم،درنتیجهٔ گسستن زنجیرجبههٔ جهانی امپریالیستی دراین یا آن کشور نگریسته شود"②

انکشاف بحران درنیمهٔ دههٔ ۱۳۵۰ وتبدیل آن به یك بحران انقلابی درایران وشکاف افتادن درطبقات حاکم که زمینه سازاوضاع انقلابی سال ۵۷ ونهایتا" قیام بهمن و سرنگونی سلطنت گردید،خودزائیدهٔ مجموعه روندهائی بودکه طی چند دهه سرتاپای جامعهٔ ایران رامتحول ساختند . در اصل تحولات "درونی" جامعهٔ ایران چیزی نبود و نیست مگرجزئی ازمجموعهٔ ارگانیك (والبته پر تضاد)کل سیستم امپریالیستی ودرعین حال نیز مشخص حرکت این سیستم تحت شرایط مشخص . در نتیجه، تحلیل مقدمات تاریخی انقلاب درایران، چون انقلاب درهرکشوردیگر،بایددریرتو یك بررسی علمی مارکسیستی برمتن تحولات اوضاع بین المللی بویژه درکلی ترین رئوس که تأثیری قطعی برتحولات "داخلی" جامعهٔ ایران داشته اند، صورت پذیرد .

نوشتهٔ حاضرطرح اولیهٔ ارزیابی ازچگونگی شکل گیری حلقهٔ ضعیف سیستم امپریالیستی وپدید آمدن اوضاع انقلابی وتحلیل مقدمات تاریخی ـ جهانی انقلاب ۵۷ ـ ۱۳۵۶ ایران است . این نوشته بنا به خصلت موضوعی که قصدپرداختن به آن را دارد،جنبه ای دوگانه بخود می گیرد . یعنی ازیکسو تحلیلی تاریخی است،بابرخوردبه نکاتی بسیار، و ازسوی دیگرمقدمه ای است درراه شناخت اوضاع کنونی و وظیفهٔ تدوین برنامهٔ عمل درایران،وظیفه- ای که خارج ازچهارچوب این مقاله باقی می ماند .

نتایج جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم درشرایطی پایان یافت که امپریالیسم آمریکاباقدرتی بمراتب عظیمتر ازقبل دررأس بلوك امپریالیستهای فاتح ونتیجتا" در رأس نظام بین المللی امپریالیستی قرارگرفته بود، تقسیم بندی نوین جهانی که درپیامدجنگ جهانی دوم بوجودآمده بود،زمینه رابرای بازسازی ساختار بین المللی سرمایهٔ مالی وآغازماریج نوینی از انباشت وانبساط درسطح جهان فراهم آورد . این بازسازی امپریالیستی پروسهٔ انباشت کاپیتالیستی بنابرالزامات وماهیت قوانین حاکم برحرکت سرمایهٔ مالی درعصرامپریالیسم ودرتطابق بااین قوانین،مستلزم تغییراتی گسترده درمناسبات تو- لیدی می بود . درکشورهای امپریالیستی اساسا"این تغییروتبدیلات ماهیتا"کمّی وانعکاسی ازتمرکز و تجمع بیش ازپیش سرمایه بودند،اگرچه بعضی تغییرات کیفی درروابط تولیدی، درزمینهٔ کشاورزی وصنایع دستی نیزصورت گرفت .

بهرحال،مهمترین تغییرات کیفی،درکشورهای تحت سلطه بربایهٔ قدرت سرمایه گذاری امپریا- لیستهاصورت گرفت،جائیکه نفوذبیش ازپیش سر- مایهٔ مالی باپرسودترین دورنمابرای گسترش سود آورخودروبرومی شد،گسترشی که ازطریق تغییر روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری بدرجات مختلف ودرکشورهای گوناگون تحقق می پذیرفت . وبه این ترتیب سرمایه مالی ،باتوجه به محظورات وملاحضات سیاسی رقم خورده توسط اوضاع بین المللی،برای بازسازی جهانی خویش فرصت هارابکارگرفته و بحداعلا ازآنهاسودمی جست . علیرغم اهمیت این تغییروتبدیلات درکشورهای تحت سلطه،این اقدا- مات نه بقصدبانجام رساندن همه جانبهٔ تکاملی موزون ومستقل صورت گرفت ونه برای ایجاد بازارملی داخلی که ازپیکارچگی وارتباط منطقی برخوردارباشد . هدف ازآنهابکارگیری سودآورتر وکاراتر سرمایهٔ صادرشده برمبنای انباشت بین- المللی بود،کاری که می توانست به بهترین وجهی درخدمت بحداکثررساندن سودجهانی،تقسیم کار واحتیاجات سیاسی سرمایه مالی قرارگیرد . این رده بندی درزمینه، تقسیم کاردرون مدارهای انباشت بین المللی فقط می توانست به ناموزونی بیشتر در کشورهای تحت سلطه ودرعین حال ادغام بیشتر اقتصادیات ملی ناموزون درسیستم جهانی امپریا- لیستی منجرگردد .

درمقام مقایسه باابتدای قرن حاضر،وپایس ازجنگ جهانی اول،این بار سرمایه دارای حجمی بمراتب عظیمتروفشردگی وتمرکزی بمراتب بیشتر ازپیش بودوبعلاوه بقدرت نظامی وسیاسی ایالات متحده اتکاء داشت واین به سرمایه امکان می داد ونیزآن رالملزم می ساخت که بویژه دریکسری کشورهای "دستچین" شده وکلیدی تحولات مزبوررا عمیقتروگسترده تربه پیش برد .

اما سرمایه درخلأبازسازی نمی شد،اردوگاه سوسیالیستی ازدرون جنگ بیرون آمده وتحدید، سدکردن پیشرفت ودرنهایت سرکوب آن رااز سوی امپریالیستهاالزام آورساخته بود . مهمترین

---

* س . د. یکی ازاعضای اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) است .

تضادهائی که دربرابرحرکت امپریالیستهای آمریکائی برای بازسازی نظم جهانی امپریالیستی برپایه منافعشان قرارداشت،به قرارزیربود: امواج انقلاب وجنبشهای رهائیبخش ملی که در کشورهای تحت سلطه برخاسته بودند،والزام به اتخاذتدابیری جهت سرکوب،پیشگیری ویامنحرف ساختن این جنبشها،تحکیم وتقویت موضع عمال امپریالیسم جهت تأمین سلطه امپریالیستهابر کشورهای تحت سلطه وبالاخره رقابت حاد باقدرتهای امپریالیستی برسربازار.

اشکال ویژهٔ بروزاین تضادهاوهمچنین حل موضعی یا تخفیف نسبی شان،حرکت آمریکارامشروط کرده وچگونگی سیرتکاملی آن حرکت راتحت تأثیر جدّی قرارمی دادند.

رفرم های امپریالیستی درایران

اجرای گسترده، برنامهٔ اصلاحات ارضی امپریالیستی اززمستان سال ۱۳۴۱ آغازیدن گرفت وطی مراحل سه گانه ای تاآستانهٔ دههٔ بعدادامه یافت،امامراحل آزمایشی آن از۱۲ سال قبل ازاین تاریخ شروع گشته بودند.مطابق طرح اولیه ای که ازسوی یکی ازکارشناسان ادارهٔ همکاری فنی ایالات متحده رابسته به وزارت کشورآمریکا تدوین گشته بود،می بایست طی یکدورهٔ ۱۹ ساله (۱۳۴۹ـ۱۳۳۱) بتدریج کلیهٔ اراضی سلطنتی(شامل قریب به ۲۲۰۰روستا)مابین دهاقین تقسیم گردند. امادرعمل،بنابرملاحضات سیاسی(یعنی اوج یابی جنبش توده ای ضدامپریالیستی ودمکراتیک درسال ۱۳۳۹)اجرای این برنامه بجلوافتادوبرای اولین باردراسفند۱۳۳۹باتقسیم اراضی یک روستا از اراضی سلطنتی اجرای طرح آغازگردید.ازاین تاریخ تازمستان(۱۳۴۱ ،فقط نیمی ازاهداف طرح مزبورتحقق یافت و۵۱۷روستا(یعنی قریب به ۱ ٪ کل روستاهای کشور)مشمول "اصلاحات"شدند.

این"تدریج گرائی"امپریالیستهادلائل خود راداشت.مطمئنا"می بایست ازهرنوع تغییرسریع اوضاع که ممکن بودرهاشدن ابتکاروشوروشوق توده های دهقانی راسبب شود،احترازگردد.درهمان حال می بایست باتطمیع وتوضیح دورنمای سودمند اصلاحات وگاه باتهدید،دل ملاکین فئودال که پایه مهم ـ اگرچه نه عمدهٔ ـ رژیم راتشکیل می دادندو بانظرسوء به ایدهٔ اصلاحات ارضی می نگریستند، رابدست آورده وآنان رابسوی سیاست های خود جلب کنند.وبالاخره آنکه می بایست طی این دوران آزمایشی ازیکسوبه شیوه هاوروش های مناسب کاردست یافته ونیزچگونگی اصلاحات لازمه رادریابندوازسوی دیگربرآوردهای لازم راجع به حجم سرمایه موردنیازجهت اصلاحات و خدمات مربوط به آن رابعمل آورند.

امابهرحال درگرفتن بحران۴۲ـ۱۳۳۸امجال تدریج گرائی بیشتررا ازآنان سلب کرد،واکسر "لایحهٔ تحدیدمالکیت ارضی"درسال ۳۸،بواسطهٔ شکاف های درون حاکمیت کان لم یکن گردیده بود،ولی پس ازاتحادهیئت حاکمه به گردباند شاه وحمایت های ویژه وگستردهٔ سیاسی واقتصادی دولت کندی،برنامهٔ رفرم ارضی درسال ۱۳۴۱می توانست ومی بایدواردمرحلهٔ اجرأ گردد،وچنین نیزشد.

انقلاب سفیدبرنامه ای بودبرای آنکه رهبری تحولات جامعهٔ بجای آنکه ازپائین(به نیروی کارگران ودهقانان)وبیازراه میانه(به نیروی بورژوازی ملی ومتحدانش)صورت پذیرد ازبالا وتوسط امپریالیسم ورژیم دست نشاندهٔ برمیش انجام گیرد.بعلاوه،قصدازاین رفرم هاتنهااجتناب ازآشوب اجتماعی،وخیزش انقلابی نبوده واهدافی بسیارپیچیده تررادنبال می کرد.۱۲اقتصاددان هاروارد"به اجرای وظیفهٔ تجزیه وتحلیل اقتصادی ـ سیاسی ازشرایط ونیروهای اجتماعی ایران گماشته شدندتادرباره مجموعهٔ ساختاراجتماعی رابرای جذب سرمایه خارجی وایجادمطلوب ترین شرایط جهت استخراج ارزش اضافه درانطباق بااحتیاجات پروسهٔ انباشت جهانی وبرای تضمین "ثبات" در ایران ـ جلوگیری ازانقلاب ـ قالب ریزی کنند.

بدون شك این اصلاحات دارای ماهیتی بورژوائی بودند.اگرتحولات سرمایه داری درجامعه تاقبل ازاین سال هابطورعمده ازبیرون هیئت حاکمه واساسا"ازطریق بورژوازی ملی(وتاحدودی بورژوازی کمپرادور)صورت گرفت،بعدازسال ۱۳۳۸این تحولات ازبالا،تحت رهبری امپریالیستها وتوسط کمپرادورهاوفئودال ها(باندمعینی ازآنان: باندشاه)وبه قیمت تبعی کردن نیروهای میانی بورژوازی ونیروهای رقیب درصحنهٔ اقتصادی تحقق پذیرفت.

هزارفامیل

ماهیّت وترکیب طبقات حاکم درنتیجهٔ این روندتاحدمعینی تغییریافت.درعین حال که نفوذ وقدرت ملاکین فئودال،بخصوص آنان که ارتباط نزدیکی بادربارسلطنتی نداشتند،محدودمیشد، قدرت اقتصادی ـ سیاسی بورژوازی کمپرادور و ملاکین فئودال رابسته به دربار سیری صعودی داشت بسیاری ازملاکین باسودجوئی ازموقعیت خویش قادربه شرکت درامموردلالی کمپرادوری شده و ثروت عظیمی به جیب زدند.برای بیان ترکیب هیئت حاکمه این عبارت وردزبان هابود:هزار فامیل!(ازکمپرادورهاوفئودال ها)

ازاین پس اقتصادایران درچهارچوب نوع معینی ازسرمایه داری یعنی سرمایه داری کمپرادور بوروکراتیك ودروابستگی به سرمایه مالی امپریالیستی اجازهٔ رشدیافت.چگونگی این رشدهم اساسا"توسط نقش وجایگاه ایران درمناسبات تولید امپریالیستی معین می شد:تولیدکنندهٔ موادخام، دروهلهٔ اول نفت،وبازارو سیع برای سرمایه صادراتی امپریالیستی ومنابع کارارزان.

باتوجه به این نقش می توان دریافت که امپریالیستها ازاین "انقلاب" ،سرمایه داری شدن تمام وکمال روستارادرنظرنداشتندودرواقع نه چنین چیزی رامی خواستند،نه به آن احتیاج داشتندونه می توانستند به آن دست یابند.بااین وجودرفرم های موردبحث سرآغازیك پروسهٔ سرمایه دارانه درروستاهای ایران گشت وبرای اولین بار بطور جدّی درهای جامعهٔ روستائی ایران رابروی سرمایه گشود،امااین امربه تحول قطعی مناسبات حاکم در روستابه سرمایه داری منجرنشد.میزان سرمایه ـ گذاریهاوروابط میان بخش های مختلف اقتصاد آنچنان نبودکه قوهٔ ابتکارسرمایه دارانه،خصوصا" دربین بخش اعظم دهقانان،رابه گسستن قطعی بندهای اقتصادی ـ اجتماعی ماقبل سرمایه داری قادرسازد.هدف صریح این رفرم هاتقویت رژیم شاه برمبنای تحکیم آتوریتهٔ متمرکزکنترل اقتصادی و سیاسی این رژیم وهمچنین ایجادپایگاه اجتماعی درمیان دهقانان میانه حال بود.اگرچه این رفرم ها ، قسمی ودربردی محدودانجام پذیرفت،امامی ـ بایدسودآوری سرمایه گذاری های خارجی را از طریق استفاده ازنیروی کارارزان،توسعهٔ بازار کالاهای معین درروستابمنظورانتقال ارزش وتسهیل حرکت بخش های استراتژیك تحت کنترل امپریالیسم تأمین می ساخت.این امرتوضیحی برعلت حرکت بخش عظیمی ازسرمایه های صادراتی به ایران درسال های ۱۳۴۰ بسوی شهرهاوتحرکشان در رشته های ربائی،بانکداری،دلالی،تجارت وهمچنین صنایع می باشد.

درنتیجه،مناطق روستائی اساسا"تحت سلطه روابط پوسیدهٔ قرون وسطائی وماقبل سرمایه داری باقی ماندندودرعین حال این روابط باساختار عقب ماندهٔ تولیدی خودواشکال بوروکراتیك ـ ربائی انتقال ارزش،بیش ازپیش تابع الزامات سرمایهٔ خارجی شدند.عامل مهمی که درخصلت رفرم ارضی نقش داشت،طبیعت ناپیگیرومتفرق اعمال آن بودکه این خوددرملاحضات سیاسی دربارریشه داشت.

درمناطقی که رفرم هابه پیش برده شد، زمین های کم حاصل درمرحلهٔ اول به اقساط ۱۵ ساله ازطریق بانك کشاورزی بین دهقانان تقسیم می گشت.دهقانان فقیر بی زمین یاکم زمین چشم انداززراعت درمقیاس کوچك وبروی زمین های بی حاصل رابانگاهی ناخشنودمی نگریستند.قوانین مرحلهٔ دوم رفرم ارضی مصوبهٔ زمستان ۱۳۴۱ شامل ماده ای بودکه به مالکان اجازهٔ خریدحق نسق دهقانان رامی داد. این امرخودبخودمنجربه تبدیل دهقان به کارگر کشاورزی،وملاك به مزرعه دارکاپیتالیست نشده و دربیشترمواردبه تقویت بردگی نیمه فئودالی یا مهاجرت دهقان به شهربمثابه نیمه پرولترحاشیه ـ نشین می انجامید.ازسال ۱۳۴۰تا۱۳۵۷ جمعیت روستائی از۸۰٪کل جمعیت کشوربه ۵۵٪کاهش یافت.درهمین دوره جمعیت تهران بتنهائی افزایشی نزدیك به ۲/۵ میلیون نفرداشت.مزارع محصورکشاورزی سرمایه دارانه

که محصول برنامه، رفرم ارضی بودند،محدود بوده وغالبا"توسط نیروهای کمپرادور ـ فئودال که ازامتیازات مالی دولتی نیزبهره مندبودند،اداره می شدودرانحصارشان قرارداشت.قسمتی ازکشاورزی سرمایه دارانه مستقیما"تحت کنترل مؤسسات خارجی بوده وياتوسط کمپرادورهای ایرانی وبا اتکاء به سرمایه داران خارجی به پیش برده میشد وتولیدسودآورمحصولات صادراتی رادردستورکار داشت.

ناموزونی

ناموزونی وعدم تعادل غیرعادی که مستقیما"

ناشی ازسلطهٔ امپریالیستی برجامعهٔ ایران بودطی سال های اولیهٔ دههٔ ۱۳۵۰به ابعادی خارق العاده رسید،این اعوجاج منبع اولیه بحران درایران بوده

وهست. درواقع عقب ماندگی مفرط وبحران مزمن کشاورزی درکنارسرمایه داری مصنوعا"پیشرفتهٔ شهری وبهمراه وپابه پای آن،عدم تعادل درخوداین سرمایه داری مابین رشدغول آسای سرمایه داری کمپرادور - بوروکراتیک وعقب افتادگی (یاعقب نگاه داشته شدن)دیگربخش های سرمایه داری(به ویژه بخش غیرانحصاری وغیرکمپرادوری)نمی توانست به یک بحران مزمن درمجموع سرمایه داری ایران دامن نزند. بخش های غیرکمپرادوری بخاطر نبودزیربنای نسبتا"موزون وعدم ارتباط لازم با سایربخش های اقتصادکه عاملی برای تأمین احتیاجاتشان وهمچنین تقلیل بهای کار،موادخام وکالاهای تولیدی بود،قادربه تکامل نبودند. وهنگامیکه ابعاد نامعقول صنعت به تولیدکشاورزی صدمه زده وباعث بالارفتن قیمت هاشد،یک دورتسلسل مابین بحران درصنعت وکشاورزی شکل گرفت.

امپریالیستهاکوشیدندسیستم رباتزریق مالی سرپانگاه دارند،این تزریقات نه تنها نقش تنظیم کننده وتأمین کنندهٔ امر بحداکثررساندن سودرابعهده داشتند،بلکه می بایست رفته رفته باکاهش زمان ازمیزانشان کاسته شود. به این نحوباتداوم عملکرداقتصاد،یک ثبات معین اقتصادی واجتماعی فراهم آمده وپایگاه اجتماعی معینی بشکل قشرشبه کولاکی دهقانان مرفه وقشرنوبنی ازخرده - بورژوازی برای سیستم حاکم تأمین می کشت. همگام بااین مسئله ودرارتباط ارگانیک باآن،دیکتاتوری فاشیستی عریان نقش"بهم نگاهدارندهٔ" مجموعهٔ سیستم رابعهده می نمود.

باری بهرجهت،زمینی که به قیمت بخشاک سیاه نشاندن میلیونهارنجبروروستائی ایران بدست آمده وباسرنیزه های پیچیده درلفافهٔ تبلیغات گوش خراش شخم خورده وآماده گردیده بود،اینک ازنیمه دوم دههٔ ۱۳۴۰ می رفت تاباآبیاری شدن ازخون و عرق جبین همان توده ها،بذرهای پاشیده شدهٔ سرمایه های امپریالیستی راخرمن خرمن طلا ببار دهد. لیکن این مزرعهٔ طلائی نه به عزلت درکنج سیاره ای دیگر که درمنطقه ای متشنج ومورد ستیز ازکرهٔ خاکی"بسیارکوچک"ماواقع شده بوداوتحولات جاری درسطح این سیاره ، دیگرنمی پذیرفت که این مزرعه بهمین ترتیب بحال خودرهاشود. درواقع این برده داران اصلی جهان درعصرمابودندکه در شرایط متحول آن دوران نیازداشتندکه پیشکاران وگزمه هایشان دراین مزرعه به ایفای نقشی فراتر ازنظارت بکاربردگان در"داخل"بپردازند. موقعیت جغرافیائی،منابع مالی وانسانی و معتمدبودن پیشکاران نیزخودحکم به "آمادگی وتناسب" آن برای ایفای نقش نوین می داد.

ولی اینجادستی دیگرنیزدرکاربود. دست یک حفاربسیارکهنه کارا

دکترین نیکسون وایران

گزارشی که بسال ۱۹۶۹ بدست نیکسون تقنیم کنگرهٔ آمریکاشد،اساسا"پاسخگوئی به نیازها وتضادهای مشخصی که امپریالیسم یانکی با آن روبرو بود رامدنظرداشت. نیازبه برخوردبه جوشش انقلابی خلق های تحت ستم درسه قاره و سرکوب آن کماکان درصدراین وظایف قراردلشته ولی ازهزینهٔ عظیم اقتصادی-سیاسی "ماموریت الهی"زاندارمی بین المللی می باید کاسته می شد، این مسئله بیش ازهرچیزبه تضادحدت یابنده ما- بین بلوک غرب بسرکردگی آمریکاوبلوک سوسیال امپریالیستی نوخاستهٔ شوروی مربوط بود. ضمنا"به این نکته نیزاشاره کنیم که بلوک شوروی میکوشیدتاباسودجوئی ازمعضلات آمریکاوخشم ونفرتی که براسطهٔ دخالت های مستقیم وعلنی یانکی هادر ماورأبحارایجادشده بود،درجنبش های آزادیبخش ملی نفوذکند.

می بایست ازحضورمستقیم وعلنی نیروهای نظامی آمریکادرمناطق توفانی سه قاره تاحدامکان جلوگیری بعمل می آمدوهمزمان وظایف پلیسی می بایدبگونه ای تهاجمی ترازپیش عملی می گشت، اگرچه اینباراین وظایف بدوش نیروهای مسلح رژیم های ارتجاعی وابسته گذاشته شده بود و آمریکا برانجامشان نظارت مستقیم داشت. مسئله ای که ازاهمیت ویژه برخورداربود،تقویت ومدرنیزه کردن همه جانبهٔ ارتش کشورهای معینی بود کسه شرایط اجرای نقش ژاندارم منطقه ای رادرخود داشتند. دراین برهه بخش اعظم بودجهٔ این کشورها به هزینه های نظامی اختصاص یافت. کوشیدنـد

پیمان های همکاری نظامی - امنیتی منطقه ای کـه استقراربایگاه های نظامی راتحت نظارت آمریکا امکان پذیر می ساخت،برقرارکنند - وازسوی دیگرمجادلات مابین رژیم های وابستهٔ محلی راتحت رهبری ژاندارم منطقه ای تخفیف دهند.

وجودبحران وهمچنین مسئلهٔ رقابت بابلـوک شوروی نیاز به تقبل سرمایه گذاری های سودآوردر خارج وحفاظت ازاین اموراتشدیدنمود. برای این کار، شرکت هاوبانک های امپریالیستی به ایجاد و گسترش شعبات رنگارنگ خوددرکشورهای تحت سلطه - البته تحت نام های ملی وبومی مخصوص این کشورها- دست زدند. بااستفاده ازنیروی کارارزان وموادخام،کالاهامی بایددرکارخانه های کشورهای ژاندارم تولیدشده ودربازارهای منطقه ای بفروش می رفت. روشن است که دراین راه هزینهٔ تولید، گمرکات،حمل ونقل وبیمه بسیارکاهش می یافت و ازقبل این اقدام بورژوازی کمپرادوراین کشورها تقویت می گشت.

اما ازسوی دیگرنتایج مستقیم وفرم های دههٔ ۱۳۴۰ کاملا"درجهت موافق طرح های نوین امپریالیسم آمریکاقرارداشت. چراکه باناپودساختن اقتشار کشاورزی و ورشکستگی خیل عظیم تودهٔ دهقانـی، ارتش عظیم ذخیرهٔ کاردرحواشی شهرهامجتمع شده و وضع بدمعیشت وفقر،نیروی انسانی لازم رابرای گسترش ارتش مدرن ایران فراهم ساخته بود.

عامل دیگری که ازلحاظ نظامی دربرگزیدن ایران بعنوان ژاندارم منطقهٔ خلیج بسیارتأثیـر گذاشت،احتیاج انگلستان به بیرون کشانـدر عملا"خلأ مهمی درکمربندنظامی امپریالیستهای غربی ایجاد می کردوباتوجه به موقعیت مجموعهٔ کشورهای وابسته به غرب درمنطقه،هیچ نیروئی جزایران توان پرکردن این خلأ رانداشت.

بسط شوونیسم ملی ونظامیگری لجام گسیختـه نخستین گام دراجرای آموزهٔ نیکسون درایران بود. بودجهٔ نظامی درسال ۱۳۵۰،۳۲٪افزایش یافـت و

ایران درعرض ۴سال به یکی ازعمده ترین واردکنندگان تسلیحات آمریکائی بدل شد. پایگاههای جاسوسی درنواحی شمالی ایران(نزدیک مرزشوروی) برپاشدند،سراسرسواحل خلیج فارس ودریای عمان بوسیلهٔ شبکه ای ازپایگاههای نظامی پوشیده شد، برای سازماندهی وگسترش دستگاه جاسوسی ایران درمنطقه،هلمزرئیس سابق سازمان سیارابعنوان سفیربه ایران اعزام کردند،نفرات ارتش ایران به نیم میلیون رسیدوشمارمستشاران امریکائی از مرز۶۰۰۰گذشت.

تجاوزنظامی ارتش ایران به عمان بـرای سرکوب جنبش های انقلابی ظفاروعمان وهمچنین اشغال سه جزیره درخلیج،گام های عملی درراستای وظایفی بودکه امپریالیسم آمریکابرای هیئت حاکمهٔ ایران تعیین کرده بود. دامنهٔ این وظایـف گاه ازآسیای جنوب شرقی تالبنان واززئیر تـا آفریقای جنوبی گسترش می یافت.

ازسال ۱۳۴۹تا۱۳۵۴،حدودا"۱۲۴شرکت جدید آمریکائی درایران سرمایه گذاری کردند (یک سوم مجموع سرمایه گذاری های خارجی درایران) این سرمایه گذاری هاعمدتا"درزمینه هائی صورت گرفت که جهت گیری صادراتی داشتند. صنایـع مونتاژوسبک مصرفی گسترش یافت وکالاهـای تولیدشده به کشورهای منطقه وحتی اتحادشـوروی صادرگشت.

حکام کشورهای عربی خلیج تحت فشارآمریکا به نقش سرژاندامری ایران گردن نهادنـد و آموزهٔ نیکسون بشکلی تمام عیاردراین نقطه ازجهان عملی گردید. شاه پیروزمندانه رسیدن به"دروازه های تمدن بزرگ"وبدل شدن به یکی ازپنج قدرت عمدهٔ نظامی - اقتصادی جهان رانویـد می داداودرمصاحبه ای باخبرنگارنیوزویک اعلام کرد:"آموزهٔ نیکسون ، همان کاری است که مـا انجام می دهیم"!

بنابراین،ساختاراقتصادی - سیاسی - نظامی معوج ومهیبی می رفت تابرای خدمت به منافـع امپریالیسم درچهارچوب این طرح نوین برپاشود، ولی آنچنان که کمی جلوترخواهیم دیدچرخش حوادث آنچنان لرزه ای براین ساختارافکندواین بنا آنچنان عظیم بود که صدای فروریختنش نمی توانست به مهیبی صدای انقلاب ۱۳۵۷ایران نباشد.

حال ببینیم که چگونه سیروقایع جهانـی و قانونمندی حرکت سرمایه وتشدیدتضاداساسـی سیستم جهانی،محاسبات امپریالیستی وآموزه هـای منطبق برآن رادستخوش دگرگونی های عظیـم ساخت.

بحران انرژی

سال های ۷۵ - ۱۹۷۴رابیش ازهرچیزکسادی سرتاسری سیستم امپریالیستی رقم می زند. ایـن کسادی اگرچه درمقابل دوبحران بعدی وبویژه بحـران ۸۲- ۱۹۸۱رنگ باخت،ولی این اعتبارراداشت

که اولین وبرجسته ترین شاخص آغازگرقوس نزولی حرکت سرمایه وسیستم امپریالیستی دردورهٔ مابعد جنگ جهانی دوم تلقی گردد. لیکن نقطهٔ عطف واقعی رابایدد راواخردههٔ ۱۹۶۰جست: امپریالیسم آمریکادرویتنام تاکمردرباتلاق فرورفته وعلیرغم هزینه های کمرشکن ، این جنگ ضدانقلابی دورنمای پیروزی رافراروی خودنداردوبارگران مالی تقبل هزینه های زنداردمی بین المللی بر دوش اقتصادآمریکاسنگینی می کند. شوروی رویزیونیستی نیزکه حرکتش واقوانین امپریالیستی تعیین می نماید، دیگر به اصل رسوای مسالمت آمیز خود راکنارگذاشته وبمثابه یك رقیب قدرتمند امپریالیستی برای آمریکاوبلوکش ظهورکرده است حال آنکه طبق عملکردقانون رشدناموزون سرمایه داری ،تعادل امپریالیستی منتج ازجنگ جهانی دوم به ضررآمریکادرحال بهم خوردن است وبالاخره آنکه صدورحجم عظیمی ازسرمایه به خارج اثرات منفی کوتاه مدت خودرابرا قتصادآمریکا باقی می گذارد. بایدتوجه داشت که این تحولات درچهارچوب بازارجهانی واحدی انجام می یافت که علیرغم تمامی تحولات دههٔ ۱۹۶۰درمجموع بگونه ای دائم التزایدروبه تحلیل واستهلاك داشت.

بحران ابتدائا"خودرا در محدودهٔ مالی و گردش پول نشان داد. بطورمثال استانداردطلا - دلارکنارنهاده شد، این امرهم انعکاسی ازوخامت وضع شبکهٔ مالی بین المللی بودوهم به تشدیداین وخامت می انجامید. علاوه براین، آمریکابامسئلهٔ کسری جدی ودائم التزایدی درزمینهٔ تجارت خارجی ویرداخت ماروبروبودوبایدسیاستی رادرپیش می گرفت که قادربه حل تضادهای فوق بوده ، از عهدهٔ بحران برآمده وهمزمان بتواندموقعیتش را دربلوك غرب تقویت نمایدواین بلوك رادرستیز بابلوك سوسیال امپریالیستی رقیب مستحکم سازد.

بدین منظورآمریکاتدابیرمهمی رادرپیش گرفت. اززاویهٔ مالی، آموزهٔ نیکسون - یعنی تقسیم هرچه بیشترهزینه های نظامی امپریالیستی بین امپریالیستها ورژیم های دست نشاندهٔ گوناگون - تشدیدشد. ضمنا"دراین دوران آمریکاازاعطیه"های نظامی خودکاستودرمقابل برمیزان فروش اسلحه به عمال خودافزودوازسوی دیگر، متحدین امپریالیستش راتحت فشارقراردادتاموازنهٔ بازرگانی خود رابا آمریکاتعدیل نمایندوبالاخره این مسئله را"مجاز" شمردکه بهای موادخام صادراتی کشورهای تحت سلطه اش (تاآنجاکه براقتصادآمریکالطمهٔ جدی وارد نیاورد) افزایش یابد، تاازطرفی منابع مالی لازم برای بازکشودن دروازه هایشان بروی کالاهای آمریکائی تأمین گرددوازطرف دیگراضافه تراز بازرگانی خارجی متحدان امپریالیست آمریکا کاهش یافته ودلارهای انباشت شده دربازارهای اروپا(باصطلاح دلارهای اروپائی)من غیرالمستقیم وازمجرای کشورهای تحت سلطه به آمریکابازگردانده شوند ⑤

درحقیقت بدون توجه به آنچه فرقا"گفته شد، مقولات "بحران انرژی"، افزایش سریع بهای نفت وتحریم نفتی اعراب درسال۱۹۷۳قابل توضیح نخواهندبود. درسال۱۹۷۳اروپاوژاپن به ترتیب به میزان ۵۰٪و۹۰٪احتیاجات نفتی خودبه نفت خاورمیانه رابسته بودند، حال آنکه این نسبت برای آمریکا کمتراز۱۰٪بودوبادرنظرگرفتن ماهیت عمده ترین رژیم های صادرکنندهٔ نفت این منطقه (ایران وعربستان سعودی) می توان دریافت که چگونه آمریکامی توانست ازاهرم نفت بود خود وعلیه رقبایش استفاده نماید.

اوپك

دربحبوحهٔ جنگ اعراب واسرائیل، دراکتبر ۱۹۷۳، همهٔ شرایط برای عملی ساختن این برنامه ها فراهم آمد. دول عربی صادرکنندهٔ نفت طی اجلاسی درکویت تصمیم به کاهش منظم ماهانه ۵٪ازصادرات نفتی خودبه غرب رااتخاذکردندواین کاهش در موردبرخی کشورهابه تحریم کامل رسیدومضافا"در همان اجلاس بهای نفت خودرادوبرابرکردند که این حرکت موردپشتیبانی تام ایران قرارگرفت، سه ماه بعد، کنفرانس اوپك درتهران (آنهم به ریاست شخص شاه!) یك باردیگربهای نفت رادو برابردیگرافزایش داد.

تمام این اقدامات درسطح وسیع بحساب پیروزی جهان سوم گذاشته شد. برای دن سیاتوپین وهمپالکانش افزایش بهای نفت توجیه استراتژی ارتجاعی "سه جهان" گشت. آنهابیشرمانه کوشیدند تادسائس ساخته وپرداختهٔ امپریالیسم را بعنوان تظاهراستقلال رشدیابنده واقتصادرحال رشد کشورهای تحت سلطه معرفی کنند. این کاری جز اعطاء صفات ضدامپریالیستی به ستمگران خونریزو سگان زنجیری امپریالیستهانبود. درایران نیز پیروان دن سیاتوپین یعنی رهبران سازمان انقلابی حزب توده که بعدهاخوداحزب رنجبران خواندندازنقش "مترقی" شاه وجایگاه شاهانهٔ "ضد امپریالیستش" ستایش کردنداین موعظات ارتجاعی لزوم انقلاب درچنین کشورهائی راانکارکرده و اتحادبامپریالیستهای غربی ونهایتا"آمریکاراعلیه اتحادشوروی ترویج می کردند.

واما امپریالیستهای آمریکائی که هم می خواستندخداراداشته باشندوهم خرمارا، حتی هنگامیکه افزایش بهای نفت منفعت فراوانی رانصیبشان ساخته بود، به صحنه گردانی عوامفریبانه پیرامون "باج سبیل نفت اعراب" و "موردتهدیدقرارگرفتن تمدن غرب" پرداختندوبه این توهم دامن زدندکه گویی تولیدکنندگان نفت توان شاخ وشانه کشیدن برای امپریالیستهارادارند. این مسئله بهیچوجه صحت نداشت، برای نمونه فقط به این نکته اشاره می کنیم که چگونه دولت کارترموفق شدبادکه دارائی های ایران رابعدازسرنگونی شاه مسدود .همین یك نکته به تنهائی نشانگرنحوهٔ عمل قدرت وکنترل سرمایهٔ مالی برمدارهای بین المللی انباشت می باشدوهیچ دست نشانده ای راتوان ادعای حق مالکیت براین هانیست.

بنابراین، درنتیجهٔ افزایش بهای نفت درکنار بازار "دلارارواپائی" وعمدتا"به قیمت این بازار ، بازار "دلارهای نفتی" نیزایجادشد، وآنگاه ده ها میلیارددلاری که به درآمدنفتی کشورهای تولید - کننده، افزوده گردیده بردارطرق مختلف درخدمت رفع کسری ترازبازرگانی خارجی آمریکا، روغنکاری اقتصادبطئی وعموما"تقویت موقعیت آمریکا در بلوك غرب وهمچنین موقعیت این بلوك درمقابل شوروی هاقرارگرفت. البته تدابیرآمریکادرمقابله بابحران کارسازنگشت ونمی توانست هم بگردد چراکه بحران، ناشی ازکسری ترازبازرگانی و ذخیرهٔ ارزی وامثالهم نبودکه باهماهنگی های مالی ویولی رفع شود. این بحران درواقع ناشی ازخصلت ذاتی تولیدکاپیتالیستی بود.

امواج بحران

تأثیرفوری ومستقیم افزایش درآمدنفت، تقویت بنیه مالی حکومت ایران بود. تاجائی که درآمدهای ارزی کشورکه درسال ۱۳۵۲ تنها ۶/۲ میلیارددلاربودیکباره برقم عظیم بیش ازاکمیلیارد دلاردرسال ۱۳۵۳ بالغ شدوحساب جاری موازنه ارزی کشوردرهمین سال دارای مازادی بمیزان ۸/۲ میلیارددلارگردید.

امااین گسترش بیسابقه درآمددولت وامکانات عظیم مالی ناشی ازآن نه درشرایط رونق سیستم امپریالیستی وباحتی دراوضاع متعارفی بلکه برمتن بحران جهانی عمق یابنده ومزمن سیستم صورت می- گرفت. بعلاوه این افزایش عظیم درآمدبرمبنای تکامل همه جانبه وتقویت زیربنای تولیدی وامکانات اقتصادی کشوراستوارنبود(وباتوجه به سلطه سرمایه مالی نمی توانست چنین باشد)بلکه بلعکس بگونه ای مصنوعی وبواسطه سیاستهای آمریکا این امرتسریع شدتاامکاناتی رادرخدمت سرمایه مالی درگیربحران انباشت قراردهد.

درآغازاین دوره، رژیم ایران بااتکابه درآمدبیسابقه نفتی خویش، درهای کشوررابچهار طاق بروی کالاهای بادکرده کمپانیهای امپریالیستی بازگذاشت وباسخاوتمندی شرائط مطلوبی رابرای بخشهای مختلف (آنهاکه بحران زده تر ازدیگران بودندیاآنهاکه موقعیت وخیمی درشبکه بین المللی انباشت داشتند) فراهم نمودتابتوانند سودآوری خویش رافزایش داده وقدرت رقابت شان رادوباره بدست آورند. این دوران که به دوران "سیاست درهای باز" معروف گشت در حقیقت دوره هجوم گسترده سرمایه هاوکالاهای امپریالیستی ونیزسرمایه بوروکراتیك کمپرادوری درجهت قبضه تمام وکمال اقتصادکشوربود. این کاربه قیمت تشدیدوحشیانه استثماربرولتاریا، بورشکستگی کشانیدن خرده بورژوازی وبورژوازی ملی وحتی دیگربخشهای غیربوروکراتیك وبه- اصطلاح "خصوصی" سرمایه داری بزرگ وکمپرادور ایران به پیش برده شد. طی یکسال واردات تقریبا"ده برابرافزایش یافت ودرسال ۱۳۵۳ به رقم سرسام آور۹/۲ میلیارددلارسیدودراینجاهم توقف نکرده ودرسال ۱۳۵۴ ارزش واردات به رقم بیسابقه ۱۵/۲ میلیارددلارسرکشید: یعنی ۲۶ برابر ارزش صادرات غیرنفتی گشت ⑥

بابهای تسهیل واردات، رژیم بابستن تعرفه های گمرکی برمواداولیه موردنیازصنایعی که اجناس مشابه واردات مذکوررااتولیدمی کردند(بویژه صنایع غیردولتی) وسیاستهائی ازاین دست، آنان را که پیشاپیش بواسطه افزایش بهای مواداولیه در رفع کسری ترازبازرگانی خارجی آمریکا، روغنکاری

سطح جهانی دروضعیتی نامساعدقرارداشتندرابنك درمقابل سیل کالاهای وارداتی به رقابتی سخت وخردکننده طلبیده شده بودند،درموقعیتی بس خطیرقرارداد. حتی دربرخی زمینه ها،صنایع کمپی سادوری وادار به کاهش تولیدات خودگشتندتابرای کالاهای مشابه کمپانیهای "مادر"بازارپیداشود. شرکت ایران ناسیونال یعنی عمده ترین تولید کننده اتومبیل درایران تولیدخودرابه سطح نیمی ازمجموع ظرفیت تولیدی اش رساندتادربازار برای هزاران اتومبیل بادکرده کمپانی تالبوت و نیزکمپانیهائی ازقماش پژوولیره جابازشود. مکمل این مجموعه سیاستها،تعرض سیستماتیك به تولید خرده ومتوسط کشاورزی بود. بدیهتا"این سیاستها افزایش بیکاری درسراسرایران رانیزسبب می- گشتند.

دوم آنکه پس ازافزایش بهای نفت،رژیم ایران بدستوراربابانش کمك اقتصادی واعطای وام واعتبارات به کشورهای بحران زده غرب و نیزبعنی کشورهای تحت سلطه راتقبل نمود⑦ در پایان سال ۱۳۵۲ مطابق گزارش سالانه بانك مرکزی ایران مجموع تعهدات مالی دولت برای این قبیل پرداختهابه حدود۱۱ میلیارددلارو جمع پرداختهای بالفعل دولت به ۲/۴ میلیارددلار رسید. وبالاخره به پس درآمدنفت،واردات اسلحه

رژیم برای ایفای هرچه بهترنقش ژاندارمی اش درمنطقه ابعادی خارق العاده یافت. بین سالهای ۵۵ - ۱۳۵۲ از۴۲ میلیارددلاردرآمدنفتی رژیم قریب به ۲۵ میلیارددلارصرف خریداسلحه،نگاه- داری ارتش،لشکرکشی تجاوزکارانه ارتجاعی به عمان،ساختمان مجتمع های تعمیروساخت اسلحه، پایگاههاوپادگانهاودیگرتأسیسات نظامی وپرداخت دستمزدمستشاران نظامی وغیره ..... گردید.

کسری موازنهٔ پرداختها

تمامی این عوامل موجب گردیدند تارژیم ایران درسال ۱۳۵۴ علیرغم درآمدعظیم نفت با کسری موازنه پرداختی مواجه شده وذخائرارزی- اش از۷/۱ به ۶ میلیارددلارکاهش یابدواین روند نزولی درسالهای بعدنیزادامه یافت. درسال ۱۳۵۴ رژیم برای اولین باریس ازده سال باکسری بود- جه قابل ملاحظه ۲/۱ میلیارددلاری مواجه گشت و ازآن پس تاسقوط رژیم درسال ۵۷ دولت هرسال باکسری فزاینده بودجه مواجه بود. نتیجتا"ازسال ۵۵ رژیم برخی تعهدات مالی خودرابصورت نفت پرداخت می کردوبدلیل کمبوداعتباروازسراجبار بسیاری ازپروژه هارایامعلق ساخت،یابه تعویق انداخت ویافسخ کرد. حتی پروژه ای نظیرمجتمع نظامی عظیم چاه بهارنیمه کاره رهاشد.

دیگرآنکه بخاطراجرای تعهدات درقبال کمپانیهای خارجی،دولت ایران ناچارگردید در سالهای ۵۶ - ۵۵ - ۱۳۵۴ بترتیب ۱/۱، ۱/۲، و ۱/۴ میلیارددلاروام خارجی بستاند. دراواخرسال ۵۵ بانك مرکزی ناچارشدبرخلاف سیاست اعلام شده اش درابتدای همان سال حجم اعتبارات را به نحوقابل توجهی تقلیل دهد. نتیجه منطقی این وضعیت کاهش حجم سپرده های بانکی،بی پولی در بازاروطبعا" کسادی اوضاع بازاربود. این انقباض اعتبارات برتمام شئون اقتصادکشورتأثیرگذاشت.

نتیجه این سیاستهاضربه ای دولبه برسرمایه داری معوج ایران بود؛یعنی ازیکسوبازگشودن دروازه های گمرکی بروی سیل کالاهای خارجی و تداومبرمستمربرای خردکردن تولیدداخلی،زیربنای تولیدسرمایه داری ایران رادرکشاورزی وصنایع بزبرضربه برده ومضافا"باتضعیف جنبه صادرات غیرنفتی که خودپیشاپیش برمتن بحران جهانی بازارش تحلیل رفته بودعدم تعادل فزاینده صا- درات وواردات راتشدیدکردوبه بحران سیستم افزود. ازسوی دیگرتورم رابابن نحوافزایش داد

وسپس باعجین ساختن تورم داخلی وفشارهای تورمی خارجی که ازکانالهای مختلف یعنی وارداتِ کالا،موادخام ومواداولیه صنایع .... بداخل منتقل می گردیدندموجبات جهشهای پیاپی بهای اجناس ودرنتیجه جهشهای پیاپی درنرخ تورم رافراهم آوردکه به کاهش قدرت خریدمردم منجرگشت و بهمراه انقباض اعتبارات وکم پولی دربازار،تجار واردکننده راازپائین به بالابورشکستگی کشاند.

تشدیداستثمار

بابن ترتیب خیزمالی ناشی ازافزایش درآمدنفت به سرعت درگرداب متلاطم بحران فرو افتادواموال بحران برهرعرصه اززندگی اقتصادی واجتماعی کشور"شاهنشاهی"کوبیدن گرفت. حرکت طبیعی سرمایه درقبال بحران تشدیداستثماربرپرو- لتاریاوزحمتکشان بود. قوانین ضدکارگری وفا- شیستی یکی پس ازدیگری به تصویب رسیدند،سر- کوب طبقه کارگرافزایش یافت وکارخانه هابیش ازپیش تحت سلطه سیستهائی شبه نظامی قرار گرفتندکه توسط ساواك وافسران بازنشسته ارتش هدایت وسازماندهی می گردیدند. مضاف براینهابرای انتقال فشاربحران بدوش زحمت- کشان واقشارمیانی جامعه ورفع کسری های بودجه،دولت دست بافزایش مالیاتهای غیرمستقیم زد. به نحوی که درسال ۵۶ ۱۳، ۶۰٪ ازمجموع ما- لیاتهاراماليات های غیرمستقیم تشکیل می داد. اما این مجموعه نمی توانست مقاومت زحمتکشان وبه ویژه طبقه کارگرراکه هم بدلیل آگاهی بیشترو هم بخاطرمحمل طبیعی مبارزاتی اش توانائی عکس العمل دسته جمعی وچشمگیرنشان دادن راداشت و دارد،بر نیانگیزد. امواج بحران نمی توانست امواج مقاومت رابرنیانگیزد!

علاوه برتشدیداستثمارتوده ها،مسئله تشدید تناقضات درونی مابین سایربخشهانیزپیش آمد: مابین کشاورزی عقب افتاده وصنعت پیشرفته،ما- بین بخشهای کمپرادور - بوروکراتیك پیشرفته تر وبخشهای غیرکمپرادوری وقس علیهذا.

اینك رفته رفته کریبان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیزگرفته می شد. تحت بهانه "مبارزه باگران فروشی"رژیم بشیوه ای میلیتا- ریستی،سیاست اقتصادی سرکوب گرانه ای را علیه خرده بورژوازی بکارگرفت که البته باورش بحران منحصربه خرده بورژوازی نگردیده وگریبا بورژوازی متوسط وحتی عناصروجناحهائی ازبورژوا زی کمپرادورغیربوروکراتیك رانیزگرفت.

دراین شرائط سیاستهای دولت بیش ازپیش درانطباق باچهارچوب تنگ منافع قشری خاص ازسرمایه کمپرادوربوروکراتیك ونیزمنافع کشور- های بحران زده امپریالیستی بویژه اربابان بلا- واسطه دربارپهلوی خلاصه ومحدودگشت.

بورژوازی کمپرادورایران که درابتدای طرح پایگاهی نبودن ایران درآن منافع کلانی چون گسترش بازارکالابه کل منطقه رابرای خود می دیدوهم ازاینروبه نیابت ازسوی اربابانش در پی ایجاد"بازارمشترك منطقه ای"ویافتن بازار صادراتی ۸ میلیارددلاری افتاده بود،اینك بااین واقعیت مواجه می گشت که به سبب بحران جهانی ونیزداخلی نه فقط بایدبازارهای خارج راستقیما" باختیارخودسرمایه های امپریالیستی مادرگذارد، بلکه می بایدخودتأمین کننده یك بازارخریدِ ۱۵ تا ۲۰ میلیارددلاری برای کالاهای بادکرده امپر- یالیستی وعمل مناسب برای رفع بحران جهانی باشد. یعنی بجزلایه ای که روزبروزمحدودتر می - گشت مابقی بورژوازی ایران می بایست ازبازار داخلی"خود"نیزچشم بپوشد. ناخرسندازاین شرائط بخشهائی ازبورژوازی کمپرادور"خصوصی"بنای ناسازگاری باباندحاکم راگذاردند. اینك امواج بحران بلندترازپیش سرکشیده وبرپیکراقشار فوقانی ترجامعه نیزفرودمی آمدند!

خیزمرگ

دردورهٔ متعاقب سال های بحرانی۴۲-۱۳۲۸ و پس ازتثبیت موقعیت دربارشاه،امپریالیسم آمریکابرای حفظ ثبات مجموعهٔ ارتجاع وشرکت تمامی باندهای آن درحکومت به تمام دستجات ارتجاع اجازه دادتاباقبول دربارشاه بعنوان حلقه متصل کننده وارگان اجرائی اصلی امپر- یالیسم درایران،باتبعیت ازدربار،خودرادرگروه های مختلفی بنام حزب متشکل گردانند. اما مسخره بازیهای میان احزاب "اقلیت" و"اکثریت" که دراوان کاربیشترجنبه نمایش داشت به آن آرامی که ازقبل طرح گردیده بودجلونرفت،زیرا سیروقایع درمقیاس بین المللی وملی بدانگونه که امپریالیسم وارتجاع گمان می بردندتکوین نیافت.

تشدیدمناقشات درونی سرمایه داری جهانی بدنبال دامنه دارترشدن بحران درصف بندی میان دستجات حکومتی ایران نیزاثربخشیدودر شرائط اوجگیری بحران درداخل کشوربا تناقضات درونی هیئت حاکمه ایران گره خورد. فعال شدن مجددجناحهای رقیب شاه درهیئت حاکمه، آغازحمله پاره ای مطبوعات امپریالیستی به جوانبی ازسیاستهای داخلی باندشاه وحملات رهبر حزب "اقلیت"مردم به نخست وزیروحزب"اکثریت" ایران نوین گوشه ای ازتبارزات تشدیدتناقضات یادشده بود. انکشاف تضادهای درونی هیئت حاکمه ایران برمتن اوضاع بحرانی داخلی ثبات رژیم رابخطرمی انداخت واین باتوجه به نقش رژیم درمنطقه برای امپریالیستهاامری فوق العاده مخاطره آمیزبود. بنابراین ضدحمله باندشاه آغازشد.

ابتدارهبرحزب "اقلیت" به قتل رسید و درست یکماه بعددرزمستان ۱۳۵۲ "سیستم وحزبی" ازسوی شاهنشاه شدوطی فرمانی ایجادحزب واحد

بقیه درصفحهٔ ۷۵

جهانی برای فتح ۱۳۶۴/۷

مائوتسه‌دون: دو شعر

"سختی درکارجهان هرگز، تنها باید صعود به قله‌ها را جرأت کنی"

"سختی درکارجهان هرگز،تنهاباید صعودبه‌قلّه هاراجرأت کنی": کلامی بس آشناوبه همان اندازه قدرتمند،عبارتی که پرده ازمبارزهٔ توفانی دوخط درچین برداشته ودرمیان انقلابیون انعکاسی جهانی می یابد،انقلابیونی که ازاستعارهٔ مائو دربزیر کشیدن ماه الهام گرفته اند. کلامی آنچنان فراگیرکه "زیرپانهادن ابرها"را دربرمی گیرد و آنچنان صریح که "طاس کباب"راهمچون داغ ننگ بردهان رویزیونیست هامی کوبد....

اززمان سرودن این اشعاربیست سال می‌گذرد. "صعودی دوباره به جین گان شان" و"مباحثهٔ دوپرنده"برای نخستین باردرفاصلهٔ بهار و پائیز۱۹۶۵ برشتهٔ تحریردرآمدند. ۱۹۶۵: سال فوران قدرتمندشورش علیه تمامی مظاهرکهنه، علیه آنان که باتکیه به بوروکراسی رنگ ولعاب زده ،راه انقلابی کردن بیش ازپیش جامعه راسد می کردند. ۱۹۶۵: سال آغازانقلاب کبیرفرهنگی پرولتری.

این دوشعرازبطن طبقه ای اجتماعی زاده شدند ـ پرولتاریا ـ،طبقه ای که برای پاسخگوئی به مسئلهٔ رهبری تحولات اجتماعی درتمامی عرصه هابپاخاست،ازنیروی توده هاکاملا"آگاه بود وبا اتکأ به چنین نیروئی حرکت می کرد. بعلاوه،این اشعاربواسطهٔ قدرت وسطح بالای هنری شان بعنوان دونمونهٔ خوب هنر انقلابی متمایزگشتند. با وجودیکه مائوجوانان رابه تکامل اشکال نوین شعری تشویق می کردودلیل آن را"محدودشدن اندیشه "و"دشواری فهم"درقالب های کهن ذکرمی‌نمود،دراینجاخودشکل کلاسیک چینی رابکارگرفت. اوباقراردادن مفاهیم در"مایه های"شناخته شده و "ترنم "های مشهورنشان داد که چگونه قالب های کهن بهمراه محتوای انقلابی ، اشعاری می سازند که کاملا"ماهیتی متفاوت از آن قالب هادارند.

مائوبارهاشعررابعنوان شیپوراعلام مبارزه بکاربردوبایدگفت این دوشعرنیزنقش مهمی رادر دونقطهٔ عطف عظیم بعهده گرفتند. نخستین شعر زمانی سروده شدکه مبارزهٔ طبقاتی درون حزب کمونیست چین بسیارحدّت یافته وخط انقلابی که توسط مائونمایندگی می شدتقریبا"منفردگشته بود. دارودستهٔ لیوشائوچی،همان هاکه به "سوسیالیسم" رویزیونیستی شوروی رشك می بردندوچین راآن سان می خواستند،قدرتمندبوده ومواضع مهمی رادر اختیارداشتند. بعلاوه،لیو باکارزارجنبش آموزش سوسیالیستی مائوبه خصومت علنی برخاسته وفعالانه با۲۳مقاله ای که وی درژانویهٔ ۱۹۶۵ انتشارداد، مخالفت می کرد. لازم به تذکراست که مائودرآن مقالات رهروان راه سرمایه داری راهدف قرار داده بود. بهارهمان سال مائوازدیده هاپنهان شد. اوبرای چند ماه پکن رابه قصد نواحی مرکزی و جنوبی چین ترك کردتابیش ازپیش برای ضدحمله آماده شود. اواخرماه مه اودوباره درانظارظاهر گشت،به قلّهٔ جین گان شان صعود کردو"صعودی دوباره به جین گان شان"راسرود. حدودا"چهل سال اززمانی که وی آن قلّه رازیرپاگذاشته بود می گذشت. دراین شعر،مائوباشادی ازگذشتِ برق آسای زمان یاد می کند،پیشرفت های سی و هشت ساله رااززمان استقرارمنطقهٔ پایگاهی بسال ۱۹۳۷بخاطرمی آوردوسرشارازخوشبینی انقلابی به مبارزاتی که درپیش است،مبارزاتی که پیروزی هائی نوین ببار خواهدآورد،نگاه می‌کند. درهمین منطقهٔ پایگاهی بودکه بعدازشکست قیام درو پائیزه،مائویك رستهٔ کوچك از ارتش سرخ رادوباره سازماندهی کردوازهمینجا بودکه آنهاراهپیمائی طولانی رادر۱۹۳۴ آغازنمودند. یك چشم بهم زدن،تنهایك چشم بهم زدن ... کافیست تادوباره.... به چین سوسیالیستی بازگردی.

کمی بعدازاین واقعه،دراوت ۱۹۶۵،مائوطی مصاحبه ای اظهارداشت: "من تنهاهستم... تنها با توده هاومنتظر..."،وبااین حرف میزان حدّت مبارزهٔ طبقاتی رادرسطوح بالای حزب آشکار ساخت. بلافاصله بعدازاین مصاحبه،درپائیز،مائو "مباحثهٔ دوپرنده"راسرود. اودراین شعرتصویر کمونیسم "طاس کبابی"شوروی راعلنا"به هجوکشید چراکه مخالفانش می خواستند باچنین "طاس کبابی" ازمردم پذیرائی کنند. درواقع مائوازطریق مبارزهٔ این دوپرنده ـ یکی انقلابی ودیگری رویزیونیست ـ لیوشائوچی موجودو... لیوشائوچی های آینده راآماج حمله قرارمی داد.

نخستین روزازسال۱۹۷۶،هردوشعردریکی از روزنامه های عمدهٔ چین تجدیدانتشاریافتند. هیئت تحریریه یادداشتی براین اشعارنوشت که در گوشه ای ازآن چنین آمده بود: "انتشاراین دو شعربیانگراهمیت عظیم سیاسی وعملی شان درپرتوان برانگیختن نیروی تمامی خلق است." این بخشی ازواپسین نبردبزرگ مائو،تنها ۹ ماه پیش ازمرگش بود. باردیگرنبردسیاسی عظیم واساسی جهت درهم شکستن رویزیونیسم موجوددرحزب کمونیست چین اعلام می گشت،رویزیونیسمی به سردمداری دن سیائوپین. این صلای جنگ بود، فراخوان بمیدان آمدن ودامن زدن به مبارزه حادطبقاتی دردفاع ازدستاوردهای انقلاب فرهنگی وتعمیق آنها. می بایدحرکت آنان که قصدنابودی این دستاوردها،واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا و تبدیل سوسیالیسم انقلابی به آنچه امروزدرچین حکمفرماست راداشتند،سدمی شد. آنهامی خواستند"کمونیسم کوکاکولائی"امروزرابرقرارکنند، می خواستندازهرچیز"مدرن"وغربی تقلیدنمایند، درواقع یعنی دنباله روی مبتذل ازسرمایه داری.

بیست سال گذشته اهمیّت حیاتی مضمون

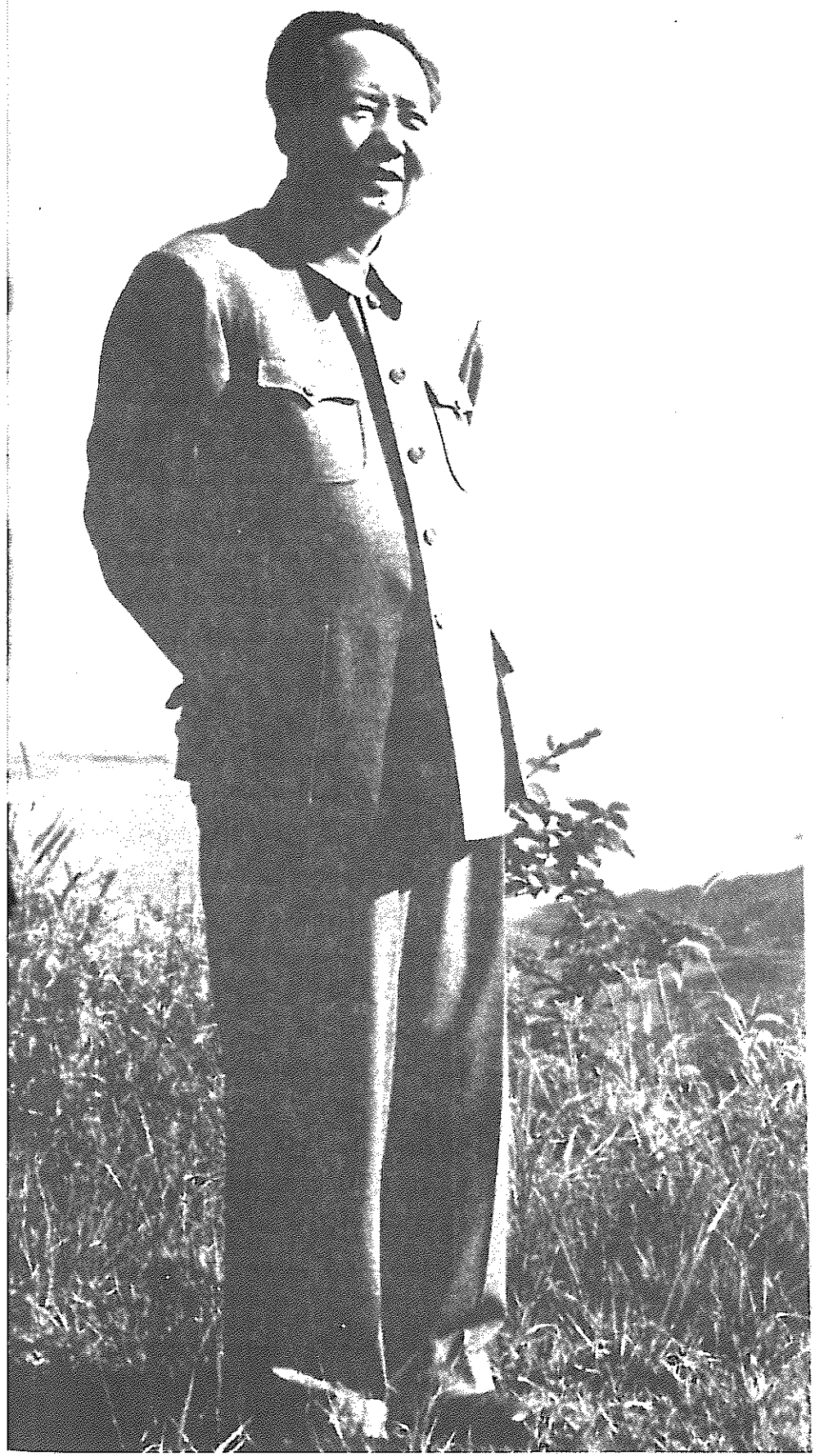

بحث وجدل های نهفته دراشعارماثورامورداتأیید قراردادولزوم مبارزهٔ پرحرارتی راکه این اشعارباقاطعیت واضطراردربرابرانقلابیون امروز طرح کرده اند،به اثبات رساند. دراین بیست سال مابا انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری روبرو بودیم،انقلابی که پیشرفته ترین تجربهٔ پرولتاریای بین المللی راتابه امروزبظهوررساند. آری،توده ـ های عظیم خلق چین تحت دیکتاتوری پرولتاریا بسیج شدندتافعالانه وآگاهانه به مبارزهٔ حیاتی سیاسی وایدئولوژیک بپیوندند،چراکه این مبارزه تعیین کنندهٔ سمت حرکت جامعه بوده واین روند الهام بخش توده های میلیونی ومروج انقلاب درسطح جهان گشته بود. مسئله، انقلاب فرهنگی،تنها به تغییروتحولات درزمینهٔ آموزش،علم،هنرودیگرنقاط قوّت ایده های کهن محدود نمی شد،بلکه مهمتراز آن،سئوالی حیاتی راپیش می گذاشت:چه کسی، چه طبقه ای قدرت سیاسی رادردست دارد؟

این انقلاب ۱۰ سال ارزشمنداز حاکمیت پرولتری رابرچین تأمین نمود،۱۰ سالی که تجربه ـ ای گرانبهابرای پرولتاریاوانقلابیون سراسر جهان بحساب می آید.

اما ازسوی دیگر،هشداربیرحمانهٔ مائوصورت واقعیت بخودگرفت آری،جریان راست بعد از مرگ مائوقدرت راغصب کردوچین انقلابی از دست رفت. درمواجهه بااین شکست،شکستی که پرولتاریای بین المللی بردوش کشید،پیشرفتهای مهمی حاصل شده اند،اگرچه بهای فراوانی نیز پرداخت شده است. اینک،درسال ۱۹۸۵،قلّهٔ چین گان شان همچنان برجای ایستاده است،همانگونه که در ۱۹۲۷ و ۱۹۶۵ بود: اغواگروپرخطر،امّا فتح شدنی. تنهابایدجرأت کرد:همانگونه که مائوتسه دون به مسائل می نگریست.

صعودی دوباره به جین گان شان

- بر وزن شوی تیاو که تو
مه ۱۹۶۵

دیرزمانی بااین آرزوسرکردم:
آیادوباره ابرهارازیرپاخواهم نهاد؟
پس،بازآمدم ازدوردست
تاصعودی دوباره به جین گان شان ـ میعادگاه روزهای جوانی مان ـ
تصاویرگذشته یکسردگرگون شده اند،
مرغان انجیرمی خوانند،
چلچله هاچرخ می زنند،
جویباران ازهرسوروانند
وانتهای جاده درآسمان گم می شود.
وقتی هوان یان چه راپشت سرگذاشتی
خطرهای راه راهیچ می انگاری.
توفان وتندربیدادمی کنند
و توپرچم هارامی بینی که دربادپرمی زنند:
پس آنجا انسانی زندگی می کند.
سی وهشت سال گذشته است ـ به سادگی ـ
انگاربایك چشم بهم زدن سی وهشت سال راازخوددورکرده ای.
می توان کاری کردکارستان،
می توان ماه راازآسمان هفتم بزیرکشید،
می توان لاك پشت هاراازقعرپنج دریاربود،
مادرمیان لبخندهاوآوازهای فتح بازمی گردیم
آری،کاری خواهیم کردکارستان.
سختی درکارجهان هرگز!
تنهاباید صعود به قلّه هاراجرأت کنی!

مباحثهٔ دوپرنده

- بر وزن نین نو چائو
پائیز ۱۹۶۵

سیمرغ زآشیان برآمد وتا اوج پرگرفت
از آسمان اول ودوم گذشت،رفت
همراه گردباد تامرز هفت رفت
آنگاه زان فراز نگاهی بزیر کرد - بر روستاوشهر -
تا وارسی کندجهان بشررابه یك نظر.
آه! این بهشت سبز زمین بود بی پناه ، دربارش مداوم خیل گلوله ها،
درکارشخم دشت زمین بود بی امان،فوج هزار هزارانِ خیشِ بمب.
لرزان درآشیان،گنجشککی حقیر می خواندزیرلب:
"اینجا جهنم است!
بایدکه پرکشم،بارسفرکشم".

"خواهی که پرکشی؟"- سیمرغ بانگ زد -
"بارسفرکشی؟ اما کجا؟ بگو!"

: "اهل کدام دیاری تو؟ بی خبر!
مقصودروشن است،قصر زمردین آنسوی تپه ها
در سرزمین جنّ و پری - بهتران زما ! -
از آن زمان که قول و قراری سه گانه شد درماهتاب روشن پائیز برقرار
بگذشته فصل خزان دست کم دوبار.
آنجاخوراك خوب و فراوان برای ماست،
دیگ بزرگ طاس کبابی برآتش است..."

"بس کن!
بدورفکن مهملات را!
دنیاست زیر و رو
یکدم بخود بیا!"



خوزه کارلوس ماریاتگی،
بنیانگذارحزب کمونیست پرو

سندی ازحزب کمونیست پرو :

در راه درخشان ماریاتگی

آنچه در ذیل میاید منتخبی از جزوه
Retomemos a Mariategui y Reconstruyamos Su Partido
(ماریاتگی را احیاء کنید و حزب او را بازسازی نمائید) میباشد که در سال ۱۹۷۵ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ۰ک ۰پ ۰) انتشار یافته است ۰ خوزه کارلوس ماریاتگی ح ۰ک ۰پ ۰ را در سال ۱۹۲۸ بنیانگذاری کرد ۰ او در سن ۳۵ سالگی در سال ۱۹۳۰ بدنبال سالها بیماری مهلك درگذشت ۰ مدت کوتاهی قبل از مرگش وی حزب را به همکاری با انترناسیونال سوم لنین و استالین رهنمون شد ۰ در طول سالها بعد ، آموزه‌های ماریاتگی که پایه و اساس برنامه حزب بود ، و همچنین مبارزه انقلابی ، بیشتر و بیشتر کنار گذارده شدند ۰

اما در اواسط سالهای ۱۹۶۰ ، تحت تاثیر مائوتسه دون و مبارزاتی که او بر علیه رویزیونیستهای شوروی و در انقلاب فرهنگی چین رهبری کرد ، و همچنین رشد جنبش انقلابی در پرو و جهان ، انقلابیون کمونیست در ح ۰ک ۰پ ۰ در آن زمان مشغول مطالعه ماریاتگی شده ، بازسازی حزب بر مبنای مشی انقلابی را هدف خود قرار دادند ۰ این بمعنای مشخص نمودن خط سیاسی و ایدئولوژیك حزب ، خط اصلی برای انقلاب در پرو ، اماج ها و هدفهای آن و براین اساس ، درك از وضعیت سیاسی کنونی و وظایف انقلابیون بود ۰

در سال ۱۹۶۸ پرو تحت حکومت هونتای نظامی که خود را "انقلابی" میخواند و توسط شوروی ، کوبا و قسمت اعظم چپ ، نیروئی مترقی ارزیابی شد درآمد ۰ ح ۰ک ۰پ ۰ این رژیم را بعنوان تلاشی برای ادامه حاکمیت امپریالیسم و فئودالیسم در پرو با شکلی جدید ، محکوم کرده و آن را "سوسیالیست ـ سهامدار" خواند ، (سوسیالیست در حرف ، فاشیست بخاطر تلاشش برای تشکیل موسسات تودهای شامل بخشهای مختلف از مردم تحت استیلا ، در خدمت منافع طبقات حاکم و همچنین حمله اشکارش بر جنبش واقعی تودهای) ۰ شهرت ماریاتگی بعنوان نویسنده و رهبر سیاسی ، که حتی بورژوازی هم که در زمان حیات وی همواره او را تعقیب میکرد بآن معترف است ، اعتباری عظیم به نام او در پرو بخشیده بود ۰ مسئله اعتبار و محتوی خط او بسیاری از مبرم ترین سئوالات مقابل پای جنبش انقلابی آن زمان را متمرکز کرد ۰ تعدادی از انقلابیون سابق و برخی دیگر همکاری خود با حکومت نظامی را صحیح شمرده و ادعا میکردند که تحلیلهای ماریاتگی اگرچه درخشان ، اما غیر عملی است ۰ بعضی دیگر ، که ادعای هواداری از ماریاتگی را میکردند ، تلاش نمودند تا محتوی مارکسیستی کار او را پنهان کرده یا تغییر دهند ـ و تلاش نمودند تا حملات خود بر مارکسیسم را بنام سنت ماریاتگی موجه جلوه دهند ۰ برای انقلابیون کمونیست ، احیاء ماریاتگی بمعنای احیاء تحلیل و برنامه او و براساس مطالعاتش (و شرکت فعالش) در جنبش انترناسیونال کمونیستی زمان خود ، بعنوان برنامه عمل مشخص مارکسیسم در پرو بود ۰

بازسازی ح ۰ک ۰پ ۰ که ۱۵ سال طول کشید با برانداختن رهبری رویزیونیست حزب در ۱۹۶۴ شروع و از طریق مبارزات خطی و تقسیمات و تجدید سازمان تحت رهبری رفیق گنزالو ادامه یافت ۰ تکمیل این پروسه توسط جلسه ۱۹۶۹ کمیته مرکزی که صحه بر برپائی مبارزه مسلحانه ، مبارزه‌ای که سال بعد آغاز گشت و همچنان به رشد خود ادامه میدهد مشخص شده است ۰

این جزوه در روشن نمودن خط سیاسی و ایدئولوژیکی وجذب نیروها نقش مهمی ایفاء نمود. ما اساساً بخاطر ارائه درکی بهتر از برنامه ح.ک.پ. برای انقلاب پرو و همچنین بخاطر ارائه مقدمه‌ای بر نوشته‌های ماریاتگی که بخش مهمی از پایه های تئوریك جنگ توده ای که اکنون آسمان پرو را روشن کرده به چاپ مجدد این منتخبات دست میزنیم.

مشهورترین کار ماریاتگی(Seven Interpretive Essays on Peruvian Reality) بزبانهای اسپانیایی، انگلیسی، فرانسوی و دیگر زبانها چاپ شده است. قسمت اعظم نوشته‌های بیشمار او از زبان اسپانیایی ترجمه نشده و خارج از پرو موجود نیست. مقالات انتخاب شده در این نوشته‌ها عمدتا با بحث درون جنبش انترناسیونالیستی امروز، درباره خصوصیات کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و خصلت و وظایف انقلاب در این کشورها در ارتباط است.

فصول دیگر در این جزوه کار ماریاتگی بر زمینه مارکسیسم لنینیسم و رشد و بسط آن بتوسط مائوتسه دون، و همینطور سئوالات مشخص دیگر از قبیل خط ماریاتگی در جبهه واحد، اهمیت مرکزی حزب کمونیست در انقلاب و خط نظامی، خط توده ای و غیره را شامل می شود.

این به چه معنی خواهد بود اگر گفته شود که خطوط کلی برای انقلاب پرو را ماریاتگی پایه گذاشته ــ مشخص تر، که او قوانین عمومی مبارزه طبقاتی در پرو را فرمولبندی کرده و راهی را که انقلاب باید بپیماید پایه ریخته است؟ این باین معناست که هنوز این مسائل اعتبار دارند، که ما میبایستی به راه ماریاتگی بازگردیم تا بتوانیم تغییر انقلابی جامعه ــ مان را تحت رهبری طبقه کارگر، از طریق پیشروان سازماندهی شده به انجهت که تنها طبقه کارگر توانایی انجام این رهبری را داراست، به پیروزی برسانیم.

اجازه دهید این سوال-که به اندازه اهمیتش، آشکار و نهان به آن اعتراض می شود-را تحلیل نماییم. سرنوشت کشورمان بستگی به موضع ما در قبال این سوال دارد.

کاراکتر جامعهٔ پرو

اجازه بدهید با کلمات خود پیشانگار حزب کمونیست آغاز نمائیم: " سرمایه داری در کشور نیمه فئودالی مثل ما بعد از آنکه مرحلهٔ انحصارات و امپریالیسم پشت سر گذاشته شده‌اند در حال رشد می باشد، زمانی که تمام ایدئولوژی لیبرالی در رابطه با مرحلهٔ رقابت آزاد اعتبار خود را از دست داده است. امپریالیسم به هیچیك از ملتهای نیمه‌مستعمره‌ای که بعنوان بازار برای سرمایه و تولیدات و همچنین منابع مواد خام خود استثمار می کند اجازه نخواهد داد تا برنامهٔ اقتصادی ملی کردن و صنعتی شدن را دنبال کنند؛ امپریالیسم آنان را مجبور به تخصص، آنها را محدود به تك محصولی بودن (در پرو نفت، مس، شکر) می کند، تا آنکه این کشورها در رابطه با تولیدات صنعتی در بحران دائم باشند، بحرانی که ریشه در تعیین تولید ملی توسط بازار جهانی سرمایه ــ داری دارد.

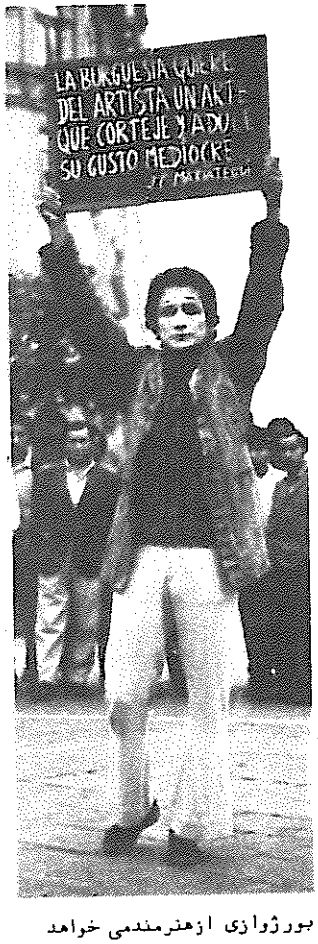

بورژوازی ازهنرمندمی خواهد که به تعریف وتمجید از طعم بد این طبقه بپردازد.
ـ خوزه کارلوس ماریاتگی

این جملات از قسمت سوم برنامه حزب، ماهیت نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره جامعه ما را تعیین می نماید ۰ در باره اولین اینها، نیمه فئودالی، ماریاتگی اعلام کرد " بدرستی نمی‌توان آن را در ادامه سیاست فئودالی یا سازمانهای قضائی یا اشکالی از این قبیل یافت ۰ رسما، پرو یك جمهوری است، یك کشور بورژوا ـ دمکراتیك ۰ نیمه فئودالیسم و فئودالیسم در زیر بنای اقتصاد کشاورزی ما ادامه حیات می دهد " ۰ امروز علیرغم گذشت سالها، هنوز آن زیربنا جایی استکه شخص باید به آن نظر کند، در فرم های قدیمی و جدیداً رشد یابندهٔ کارگر بی مزد که ریشه فئودالی دارد، در تعهدات خانوادگی و مزد های عقب افتاده، قروض شخصی، بقاء و ترکیب و ضعیت قدیمی زمین و چیرگی حاکمیت زمیندار (قدرت در دست فئودال ـ ج ۰ب۰ف)، تنها امروزه این چیزها با پرده‌ای از کلمات زیبا و شرایط نوین پوشیده شده اند ۰ این درك از نیمه ـ فئودالیسم که در گذشته بزیر چنان حملات شدیدی قرار داشت اکنون بصورت حقیقتی آشکار و قابل قبول در آمده است، چرا که خود مبارزه طبقاتی، انفجارات دهقانی که از سالهای ۱۹۶۰ تا کنون بطور مکرر مشاهده کرده ایم، همراه با اقدام به رفرم ارضی و حرکات ضد انقلابی، نشانه‌های نیمه فئودالی بودن اساس جامعه پرو است ۰

همچنین در مورد نیمه مستعمره، ماریاتگی معتقد بود که یك کشور می تواند از لحاظ سیاسی مستقل باشد در حالیکه اقتصاد آن همواره بتوسط امپریالیسم کنترل شود ۰ بعلاوه او بدرستی معتقد بود که کشورهای آمریکای جنوبی منجمله کشور ما، " از لحاظ سیاسی مستقل اما از لحاظ اقتصادی مستعمره هستند" ۰ این وضعیت کماکان موجود است و ادامه رشد می دهد ؛ هم مستقیم و هم غیر مستقیم اقتصاد ما بزیر نفوذ هر چه بیشتر و گوناگون تر امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (شوروی ـ ج ۰ب۰ف) قرار می گیرد ۰ تا مدتی قبل با این درك از نیمه مستعمره بودن توسط این نظر غیر اصولی که پرو بصورت یك مستعمره در آمده است مخالفت میشد ۰ باین معنی که کشور بعنوان نو مستعمره طبقه بندی میشود ۰ این نظر تا به آنجا پیش میرود که مدعی است پرو کشوریست " نو ـ مستعمره با دولتی بورژوا ـ رفرمیست" ۰

پاراگراف بالا بنقل از ماریاتگی مطرح می کند که سرمایه داری در پرو در حال رشد است اما این یك سرمایه‌داری تحت انقیاد است : که عمدتا توسط امپریالیسم امریکا کنترل می شود ، نه سرمایه داری ای که اجازه صنعتی شدن مستقل و یك اقتصاد ملی بدهد، بلکه بر عکس برای آن امپریالیستی که اجازه برقراری یك اقتصاد ملی واقعی و صنعتی شدن مستقل که بنفع مردم ما باشد را نمی دهد عمل می کند ، به این جهت برای رشد ، اولین قدم نابود کردن حاکمیت امپریالیسم میباشد ۰ بنابراین ماریاتگی رشد سرمایه‌داری در کشور ما را انکار نمی کند ۰ او مشخص می کند که ما دارای چه فرمی از سرمایه داری هستیم، سرمایه داری ملت نیمه فئودال در دوران انحصارات و ارتجاع سیاسی، سرمایه داری که رشدش انقیاد نو مستعمراتی ما را تقویت می کند، سرمایه داری ای که یك بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم امریکا را بوجود میآورد ۰ به اختصار، آن چیزی که مائو تسه دون سرمایه داری بوروکرات نامید ۰

این است درك ماریاتگی از جامعه پرو، درکی که هنوز معتبر و قابل اجراست ۰ کندوکاوها و مطالعات بعدی تنها به صحه گذاشتن و مشخص تر کردن تزهای او انجامید ۰

دومرحلهٔ انقلاب پرو

بر اساس اوضاع نیمه فئودالی نیمه مستعمراتی پرو، ماریاتگی نیروهای انقلاب را تحلیل

نمود ، به این شکل که دو طبقه عمده وجود دارند ، کارگران و دهقانان . اگر چه دهقانان به این مناسبت که اکثریت را تشکیل می دهند و زیر بار شرایط نیمه فئودالی رنج می‌برند ، نیروی اصلی هستند، اما طبقه کارگر، طبقه رهبری کننده است . بعلاوه او تاکید نمود که تنها با ظهور پرولتاریاست که دهقانان می توانند نقش خود را ایفا نمایند : " تنها اصول سوسیالیسم می تواند محتوی مدرن و سازندهای به مسئله سرخپوستان بدهد که چنانچه در زمینه صحیح اجتماعی و اقتصادیش بان نظر شده و به سطح یک خط سیاسی واقع بینانه و عملی ارتقاء یابد ، می تواند موفق شود چرا که از حمایت و انضباط طبقه‌ای که تازه در پروسه تاریخی ما متولد شده، یعنی پرولتاریا ، برخوردار است."

در کنار کارگران و دهقانان طبقه خرده بورژوازی قرار دارد ، که اگر چه " نقش درجه دوم و گیجی در پرو بازی کرده است " ، زیر بار سلطه بیگانه " چنانچه با موفقیت رهبری و متشکل بشود ، بنظر می رسد که یک موضع ملی انقلابی اتخاذ کند " . اینها نیروهای محرک هستند و تحت شرایط و موقعیت خاص، بورژوازی ملی که ماریاتگی " بورژوازی چپ " نامید به آنان ملحق خواهد شد . این چهار طبقه بر علیه دشمنان انقلاب یعنی نیمه فئودالیسم و سلطه امپریالیسم متحدند .

این دو پارگراف مشهور از برنامه حزب کمونیست، تنظیم شده توسط خود بنیانگذار آن ، دو مرحله انقلاب پرو را تعیین و ماهیت آنرا مشخص می نمایند :

" رهایی اقتصادی کشور تنها از طریق جنبش توده ای کارگری در اتحاد با مبارزه ضد امپریالیستی جهانی امکان پذیر میباشد . تنها جنبش کارگری میتواند وظایف انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک که رژیم بورژوازی قادر به انجام و تکمیل آن نیست را ارتقاء داده و پیش ببرد" .

" با تکمیل مرحله بورژوا ـ دمکراتیک، انقلاب بر حسب اهداف و اصولش تبدیل به انقلاب کارگری میشود . حزب پرولتری که برای مبارزه بخاطر کسب قدرت سیاسی و پیش بردن برنامه خود تعلیم دیده، در این مرحله وظایف سازماندهی و دفاع از نظم سوسیالیستی را انجام میدهد " .

این نکته، فشرده استادانه مسئله انقلاب پرو است : انقلاب دمکراتیک ملی یا همانطورکه مائوتسه دون گفت انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع نوین ، و انقلاب کارگری . این دومرحله، اولین آن که از سال ۱۹۲۸ درحال طی کردن آن بوده‌ایم و همچنان ناکامل باقیست یا پیروز نشده، و مرحله آینده، انقلاب کارگری، دومرحله بهم پیوسته پروسه انقلابی‌ای را تشکیل میدهند که محتوی و ماهیت آن بعنوان مراحل مشخص، اشتباه پذیر نیست . از طریق مبارزات و بحثهای وسیع این رساله ماریاتگی بصورت یکی از واقعیات اساسی در درک مارکسیستی قوانین انقلاب ما درآمده است.

اما اگر این اساسی است، اساسی تر از آن اینست که فقط و فقط طبقه کارگر است که از طریق حزبش قادر به رهبری انقلاب دمکراتیک ـ ملی است و بعلاوه فقط از طریق تدارک و سازماندهیش در اولین مرحله است که قادر به انجام مرحله دوم یعنی انقلاب پرولتاریائی میباشد . بنابراین اگر طبقه کارگر در رهبری انقلاب دمکراتیک ـ ملی قرار نداشته باشد به هیچ طریق نمیتواند به سوسیالیسم دست یابد ، چه رسد باینکه بتواند به ساختمان سوسیالیسم دست بزند . این سئوال اساسی امروز است . چرا که ضد انقلاب و سوسیال‌ـ سمامداران این حقیقت بزرگ را انکار کرده و ادعا میکنند که ارتش در کشور ما در حال به انجام رساندن اولین مرحله انقلاب و حتی پایه گذاری سوسیالیسم میباشد . این سئوال

کلیدی، خط فاصل بین انقلاب و ضد انقلاب است. انقلابیون بهمراه مارکسیسم و مارپاتگی براین اعتقادند که تنها و تنها پرولتاریا " میتواند وظایف انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک که رژیم بورژوازی قادر به انجام و تکمیل آن نیست را پیشرفت داده و بپیش برد " . این موضع ما است و برای حفظ آن با نظرات ضد انقلابی خواهیم جنگید و نوک پیکان حمله خویش را متوجه تجدید نظر طلبان سوسیال ـ کئوپراتیویست که مارپاتگی را نفی نموده و بعنوان بخشی از سوسیال ـ امپریالیسم در کشور ما، در خدمت تبانی و مجادله هرچه بیشتر سوسیال ـ امپریالیسم با ابر قدرت آمریکا بر سر حاکمیت بر جهان میباشند خواهیم نمود .

مبارزهٔ ضدفئودالی

برنامه ارضی اصلی ترین مسئله، بطور خلاصه، مسئله فئودالیسم با دو عنصرش، مالکیت فئودالی و رعیت میباشد . بنابراین همچنانکه مارپاتگی گفت مسئله زمین در پرو نابودی فئودالیسم که روابط آن تمامی جامعه ما را از بالا تا پائین و از زیر بنا تا روبنا آلوده کرده میباشد . محرک مبارزه دهقانی مسئله زمین بوده و خواهد بود و این واقعیت که سه قانون ارضی سالهای ۱۹۶۰ زیربنای فئودالیسم را داغان نکرده بخوبی با مبارزه امروزه دهقانی مشاهده میشود .

با تحلیل از مسئله زمین، بنیانگذار حزب بر مبارزه مابین جامعه community (مالکیت اشتراکی زمین به رسم سرخپوستها ـ ج.ب.ف.) و مالکیت فئودالی تاکید نموده و خاطر نشان ساخت که برای صدها سال این جوامع، توده‌های دهقانی را قادر کرده تا در مقابل حملات غاصبانه فئودالها و مالکین مقاومت کنند و آنکه آیشان در درون خویش بذرهای زندهای دارند که در خدمت گسترش سوسیالیستی در آینده قرار خواهد گرفت. به همین ترتیب با مروری بر سیستم کار زراعی او بر وجود روابط استثماری فئودالی در پس شیوه‌های آشکار سرمایه داری تاکید کرد . اینها مسائل مربوط به گذشته نیستند بلکه متعلق به حالند، و ما میبایستی آنها را مورد دقت قرار داده تا از جوهر نیمه فئودالی که در پشت ظاهر فریبنده " نابودی فئودالیسم" از طریق اصلاحات باصطلاح ارضی پنهان شده پرده برداریم.

با توجه به مبارزه دهقانان پرو و همچنین دهقانان آمریکای لاتن، مارپاتگی نشان داد که شعار آنها " زمین برای کشتکار، استملاك بدون پرداخت" است و بسیج بحول این شعار به معنی " مسلح نمودن کارگران و دهقانان برای بدست آوردن و دفاع از خواستها ـ یشان" است. و بنابراین فئودالیسم باید از طریق ضبط زمینها نابود گردد و تنها کارگران و دهقانان مسلح قادر به انجام این هستند . هیچ راه دیگری برای داغان کردن فئودالیسم و مالکیت فئودالی و از میان برداشتن رژیم رعیتی وجود ندارد . باید در نظر داشت که پرو از ۱۵۰ سال پیش قوانینی حاکم بر روابط ارضی و لغو رژیم ارباب و رعیتی داشته است که نتیجه آنها حفظ اساس فئودالیسم بوده است.

باین ترتیب مبارزه ضد فئودالی محرك مبارزه طبقاتی در روستا و پایه انقلاب دمکراتیک ـ ملی ما است.

مبارزهٔ ضدامپریالیستی

همانند ملتهای دیگر آمریکای لاتن، ملت ما ملتی در حال شکل گیری است. " این برروی اجساد سرخپوستانی که توسط تمدن غرب بجا مانده بنا میشود " . مارپاتگی تحلیل کرد که باین ترتیب " مسئله سرخپوستان مسئله چهار میلیون پروئی است. مسئله سه چهارم

جمعیت پرو است: مسئله اکثریت است. این مسئله ملیت ما است" . او اضافه کرد " هیچ سیاست ملی واقعی نمیتواند وجود داشته باشد که به سرخپوستان اهمیت ندهد . این سیاست نمیتواند سرخپوستان را نادیده بگیرد . سرخپوست خمیرمایه ملیت در حال تشکل ما است. ستم، سرخپوستان را دشمن تمدن میکند و در عمل کاملا انکار میکند که سرخ — پوستان میتوانند عنصری پیشرو باشند . کسانی که سرخپوستان را بی خاصیت و ناچیز می- کنند، ملت را بی خاصیت و ناچیز میکنند .... بدون سرخپوستان چیزی باسم ملیت پروئی وجود ندارد . این حقیقت باید از همه مهمتر توسط کسانی که ایدئولوژیشان صرفاً ناسیونالیسم و لیبرالیسم بورژوا — دمکراتیک است درک شود " .

باین ترتیب مسئله سرخپوستان مسئله اکثریت وسیعی از مردم است که دولت پرو، بخصوص جمهوری، برای بیشتر از ۱۵۰ سال به آن توجهی نکرده است. همانطور که بنیانگذار ما گفت: این بی توجهی، اقدام بر علیه منافع چهار پنجم جمعیت ما، مسئله حرکت در جهت منافع امپریالیست عمده که یکی بعد از دیگری بر ما حاکمیت داشتهاند است. با برخورد عمیق باین مسئله، مارياتگی ثابت کرد که مسئله سرخپوستان، مسئله زمین است. بنابراین از آنجا که مسئله ملی بر اساس مسئله زمین قرار دارد، ایندو از هم جدائی ناپذیرند . این نظر دقیقا مطابق اصول مارکسیسم است و صحت آن را مبارزه طبقاتی تودههای ما ثابت کرده است. این را خصلت انقلاب ما بروشنی نشان داده است.

براین اساس بنیانگذار حزب کمونیست ما، طبقات و مبارزه ضد امپریالیستی در کشور ما و امریکای لاتین در مجموع را تحلیل کرد . نقطه شروع او این بود که بورژوازی های امریکای لاتین " باندازهای احساس در سنگر قدرت بودن میکنند که احتیاجی به نگران شدن در درباره حاکمیت ملی ندارند" و مقید و متصل به منافع امپریالیست هستند و اضافه کرد، تا آنجا که سیاست امپریالیستی ..... خود را مجبور به دخالت مسلحانه یا اشغال نظامی نبینند، میتواند بی شك بر روی همکاری این بورژوازی ها حساب کند" . بنابراین وی رابطه بین " بورژوازی تجاری" پرو و امپریالیسم را روشن نمود . در مورد مسئله جبهه واحد در کشور ما، مارياتگی متحد شدن " با بورژوازی لیبرال چپ، که خواستار مبارزه واقعی برعلیه بقایای فئودالیسم و نفوذ امپریالیسم" است را امکان پذیر دانست و موقعیت آنچه که امروز بورژوازی ملی مینامیم را تعیین کرد . بعلاوه او معین کرد که همانطور که دیدهایم، با سیر صعودی نفوذ بیگانه، خرده بورژوازی " یك حالت انقلابی ملی" بخود خواهد گرفت.

از طرف دیگر او کسانی مانند آپریستاس apristas (حزب متحد توده ای انقلابی امریکائی، سوسیال دمکرات، که در زمان مارياتگی ادعای ضد امپریالیست بودن و ضد کمونیست بودن میکرد و امروزه عمده حزب سیاسی بورژوازی طرفدار امریکا در پرو است ـ ج . ب . ف .) که ضد امپریالیست بودن را " تا سطح یك برنامه، یك جایگاه سیاسی و یك جنبش با کفایت که بطریقی خود بخودی و نامعلوم به سوسیالیسم، به انقلاب اجتماعی منجر میشود" ارتقاء میدادند را مورد حمله قرار داد . او نقاب از چهره این فرضیه اپریستاس که " ما چپی (یا سوسیالیست) هستیم زیرا ما ضد امپریالیست هستیم" برداشت. او با تاکید بر این واقعیت که تنها پرولتاریا، متحد با دهقانان میتواند مبارزه با امپریالیسم را پیگیرانه هدایت نماید، اشاره کرد " برای ما ضدیت با امپریالیسم بخودی خود نمیتواند یك برنامه سیاسی و یك جنبش تودهای که توان گرفتن قدرت سیاسی داشته باشد را متشکل کند و نمیکند . و برای اتمام بحث او نتیجه گیری کرد : " ما ضد امپریالیست هستیم زیرا ما سوسیالیست هستیم، زیرا ما انقلابی هستیم، زیرا با سلاح سوسیالیسم بر علیه سرمایهداری هستیم. دو سیستم آشتی ناپذیر که سرنوشت یکی پیروزی بر دیگری است . زیرا در مبارزه علیه امپریالیستهای بیگانه، در حال انجام وظیفه خود یعنی همبستگی با تودههای انقلابی" جهان هستیم. ■

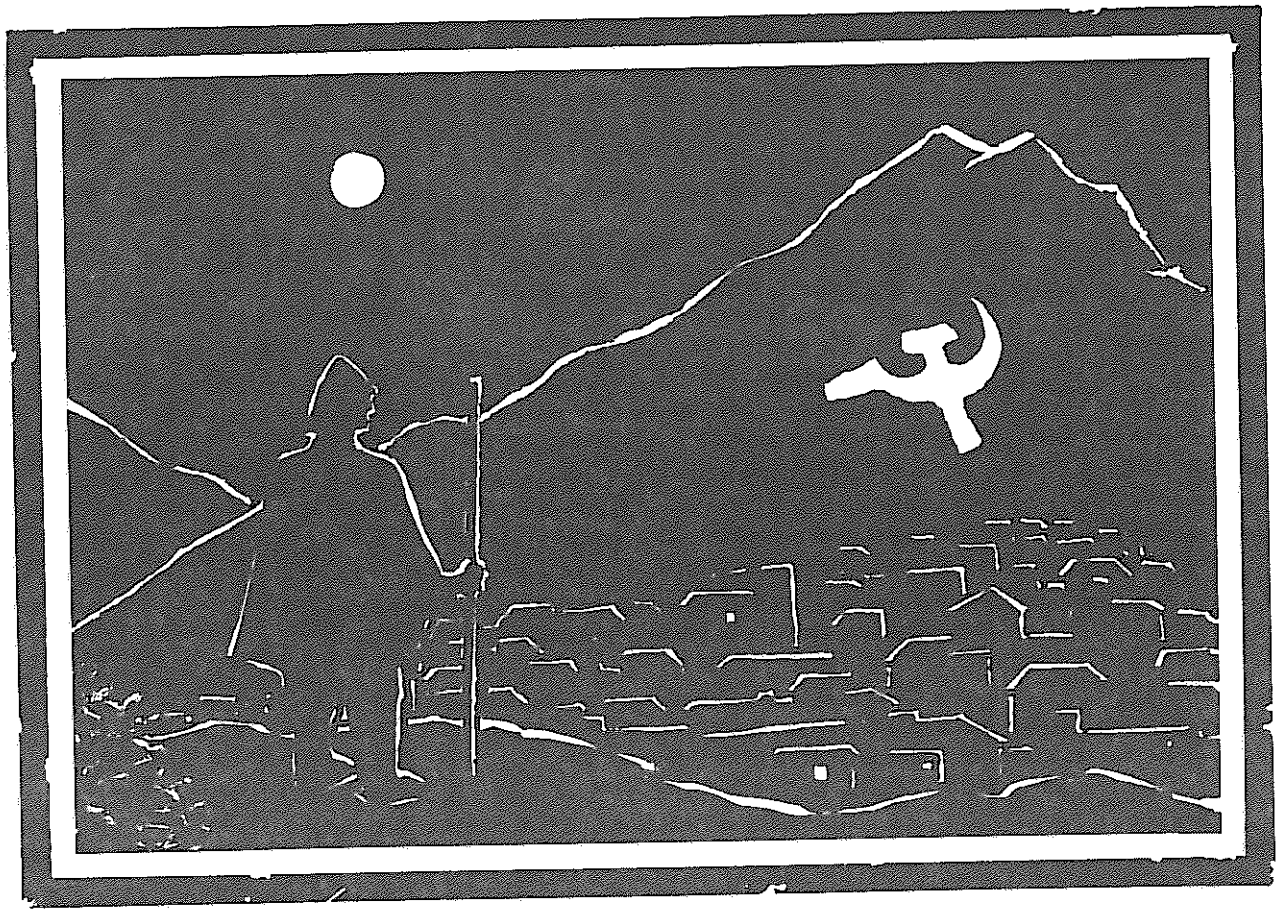

پرو:
درماندگی پاپ در پیشگیری از جریان انقلابی

پاپ جان پل دوم سه روز اقامت خود در پرو را نقطهٔ اوج سفر دوازده روزه خویش به سفر آمریکای جنوبی ساخت. با دریدن ماسک درگیری در مسایل مربوط به روحانیت، وی پیشرمانه اهداف سیاسی خود را اشکار کرد. کار او کلاً موفقیت آمیز نبود.

در حقیقت نقطه اوج سفر او مقارن چهارم فوریه بود که خاموشی کامل در لیما ورود او را خوشامد گفت. چند انفجار دینامیت با انهدام یك نیروگاه الکتریکی در ۴۵ کیلومتری شمال لیما زمینه را برای روشن نمودن داس وچکش اتشین واقع در سرو سن کریستوبال Cerro San Cristobal که بر آسمان لیما مسلط است، آماده نمود. روزنامه‌ها این حرکت را حرکتی وقیحانه که متوجه پاپ بوده است قلمداد کردند، اما در حقیقت حرکتی بود متوجه مردم پرو و جهان، نشانه ای از امید بوجود راه حل دیگری بجز همه پستی و خونخواری که جنگ صلیبی پاپ نمایان می ساخت. روز قبل پاپ در اولین نمایش پرویی خویش که بر آن بجز تحریك، نام دیگری نمی — توان گذاشت، در شهر آیاکوچو مرکز قسمتی که مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو (ح.ك.پ) در سال ۱۹۸۰ شروع شد و همچنان حالت مرکز انقلابی‌ای دارد و سخن — رانی او بر علیه آن متوجه بود، ظاهر شد.

پاپ گفت " می خواهم مستقیماً آن مردانی را که اعتقاد خود را بر مبارزهٔ مسلحانه گذاشته‌اند مورد خطاب قرار دهم، کسانی که بخود اجازه داده‌اند تا با ایدئولوژی های دروغین به اندازه‌ای تحمیق گردند که فکر می کنند با وحشت و خشونت، هر چه تیره کردن روابط اجتماعی خراب و تحمیل یك مقابلهٔ نهایی، می توان راه به جهانی بهتر برد " بعد، با صدایی لرزان در حالی که انگشت خود را بالا و پائین می برد، ادامه داد " به شما می‌خواهم بگویم که نیکی از بدی بیرون نمی آید. شما نمی توانید به خراب کردن زندگی برادران خود ادامه بدهید. شما نمی توانید به پاشیدن تخم وحشت در میان مادران، زنان و دختران ادامه دهید. شما نمی توانید به تهدید کردن افراد من ادامه دهید .... بنام خدا، راه را عوض کنید "، او برای کارگران و دهقانان (از جمله تعداد زیادی مادران، زنان و دختران) که اسلحه بدست گرفته‌اند غرغر می کرد و از آنان می خواست که " راه سازشکاری و صلح را انتخاب کنند " . همزمان با این او قدردانی خود را تقدیم " مقامات و مسئولین نظم اجتماعی " نمود که کارشان " در شرایط فعلی بسیار حساس شده و با اینحال قدر

ناشناخته مانده و درك نمی‌شود".

مقدمات نظامی برای این بازدید پاپ باندازه ارزش و اهمیت خطابه‌های خود او بود و نشان داد که ابشخور اعتقادات او در کجاست. مقامات مسئول از هیچگونه ارعاب و تهدیدی کوتاهی نکردند، از دستگیری های تودهای "پیشگیرنده" هزاران نفر از مردم ــ علاوه بر کشت وکشتار معمولشان ــ تا ممنوع نمودن پوشیدن کلاهها و لباسهای سرخپوستی، که مدعی بودند می تواند برای پنهان کردن اسلحه بکار گرفته شود. پاپ هرگز از باند فرودگاه ایاکوچو که بر فلات مرتفعی قرار دارد دور نشد و از همانجا از پشت ردیفهای سیم خاردار و سنگرهای کیسه شن با چتری از هلی‌کوپترها در بالای سر و ۴۰۰۰ پرسنل ارتشی و تانك صحبت نمود. با این وجود، او برنامه یکساعته خود را به میزان بیست دقیقه کوتاه کرد؛ نکته اساسی این بود که بهرحال او آمده بود و حیثیت خود و خدایش را برروی خطی بر علیه انقلاب گذاشته بود، و برای این منظور چند کلمه کوتاه کافی بود.

یکی از اتهامات محبوب ارتجاعیون که به ح.ك.پ. زده میشود این است که آن حزب چون منتظرین "رجعت مسیح" بوده و گویا "متعصب" است. حالا خود ایشان یك مذهبی متعصب واقعی را می فرستند، مردی که خود را نماینده شخصی مسیح بر روی زمین معرفی می کند: تا از مظلومین بخواهد تا بخاطر معدودی به آنچه در این جهان دارند قناعت کرده و اسلحه خورد را زمین بگذارند و کوشش خود را برای بوجود آوردن تغییرات مادی از طرق مادی متوقف سازند. اینست مردی که آنها نه صرفاً برای موعظه درباره اعتقادات بطور عام، بلکه مشخصاً درباره اعتقاد به ژنرال ها و کلنل ها و کارآگاهان جوخه‌های مرگ و شکنجه پرو و تمام نظم جهان امپریالیستی که آنان نمایندگی و نوکریش می‌کنند، می‌فرستند.

مطمئناً نه انقلابیون بلکه این پاپ است که تلاش می کند تا از مذهب خط اساسی برای جدائی ما بین آنان که ممکن است اجازه زندگی کردن به آنها داده شود و آنان که باید نابود شوند بسازد. اصولاً بخشی از علت روانه کردن پاپ این حقیقت است که تعداد زیادی از مذهبیون کاتولیك حامیان مبارزهٔ مسلحانه انقلابی نیز هستند. نامهای بسیاری از جوانان عضو سازمان جوانان کاتولیك در لیست قربانیان جوخه‌های مرگ دولت که منتشر شده است گواه دیگری است بر این مدعی. جالب توجه است که خیلیها تعداد مردمی که برای نمایش سیاسی ضد انقلابی پاپ در ایاکوچو جمع کرده بودند را بسیاری افراد کمتر از ۳۰۰۰۰ نفری تخمین زده‌اند، که در مراسم انقلابی دفن ادیت لاگوس Edith Lagos در سال ۱۹۸۲، یعنی درست قبل از آنکه مقامات نظامی چنین تظاهراتی را ممنوع اعلام نمایند، در همانجا، شرکت کرده بودند. تا آن زمان، این شهر برای دینداری و ۳۵ کلیسایش مشهور بود. حالا بصورت اداره مرکزی نیروهای مسلح "فرماندهی سیاسی ــ نظامی" که باصطلاح "منطقه اضطراری" را اداره می کند درآمده است، و سنگر سیاسی انقلابی است برای آزادی پرو از امپریالیسم، فئودالیسم و تمام پیچیدگی ها و خرافاتی که با تکیه بر آن این رنج دیدگی دوام پیدا نموده و بر علیه آن تعداد زیادی در ایاکوچو بر پاخاسته‌اند.

درلیمانشانه‌ای‌داده می شود

چند دقیقه بعد از رسیدن پاپ در حالیکه کاروان لیموزین ها و ماشین های زره پوش از فرودگاه لیما عازم نانچیاتا Nunciate (سفارت واتیکان) جائی که پاپ قرار بود صحبت کند بودند، تاریکی ۴۵ دقیقه‌ای لیما شروع شد. بنابر گزارش خبرگزاریها، تمام دسته تشریفاتی بوحشت افتاده و آژیرهای خود را به شیون درآورند و در همان لحظه تپهٔ بالای سرشان توسط داس و چکش غول آسایی که از صدها ردیف قوطی شیر محتوی مواد آتشزا درست شده بود ناگهان روشن گردید. با توجه به اینکه ۵۰۰۰۰ پلیس و نیروهای نظامی آن روز برای جلوگیری از چنین اتفاقی به پایتخت فرستاده شده بودند و اینکه این تپه واقع در کنار شهر مکرراً شاهد نشانه‌های چنین جسارت آتشینی بوده است، مسلماً موفقیت این حرکت تماشایی برای پاپ معجزه‌ای ناخوشایند جلوه کرده است.

صبح روز بعد، پاپ حملهٔ دوباره را شروع کرد و به بازدید از ویلا ال سالوادور Villa El Salvador زاغه نشینهایی با ۳۰۰۰۰۰ سکنه در حاشیه جنوبی لیما که روزنامه اسپانیایی ال پیز El Pais آنرا "شدیداً" تحت نفوذ چریکهای راه درخشان" معرفی می کند، پرداخت. در طول شب، ارتش، ویلا ال سالوادور زاغه نشین دیگری بنام سن مارتین دو پورز San Martin de Porres را که آنهم مشهور به دژ انقلابی است تحت نظر گرفتند و به‌خانه گردی و دستگیری مردم پرداختند. ویلا ال سالوادور مانند همه شهر کلبه‌های دیگریست که مقامات دولتی موذیانه آنها را "شهرهای جوان" نامگذاری کرده است، انگار تنها از زمان باید انتظار داشت که مسائل آنها را حل کند.

"ویلا ال سالوادور" جوان نیست. این شهرك ۲۵ سال پیش وقتی که دهقانان خسته از گرسنگی و سرکوب از کوهها بطرف شهرها سرازیر شده و با تصاحب زمین های دولتی شروع به احداث کلبه هایی کردند که رفته‌رفته بوی دائمی بودن گرفتند، برپا شد. یکی از نشانه‌های بدتر شدن اوضاع در طول چند سال گذشته در پرو، جایگزینی غذای پرندگان "Nicovita" بجای سیب زمینی است که غذای سنتی تعداد زیادی از سکنه زاغه‌ها بود. گفته می شود که تنها خارجی ها توانایی خرید غذاهای پرویی را دارند.

پاپ با لحنی آشتی جویانه تر از سخنرانی آتشینش در ایاکوچو از مردم ویلا ال سالوادور خواست تا "هرگز از محکوم کردن بی عدالتی غافل" نشوند همچنانکه بر علیه "ایدئولوژی های فریبنده و راه حل‌هایی که خشونت‌آمیز هستند" اعلام خطر می نمود. منابع مطلع اظهار کردند که هدف مورد نظر پاپ در این اخطار کسانی که از قبل در راه مبارزه مسلحانه فعال بوده ــ و تعداد زیادی از آنها در ویلا ال سالوادور هستند ــ نبوده بلکه مسیحیان بیشماری است که فعالین "مددکار اجتماعی" در میان زاغه‌ها بوده ولی اسامی خود را تا حدی که دلپسند پاپ باشد به لیست اسامی جاسوسان دولتی اضافه نمیکنند.

پاپ در طول بازدید خود از پرو با "مذهبیون آزادیخواه" که آنان را متهم به "مداخله در سیاست بجای معرفی مسیح به جهانیان" می نمود، اتمام حجت کرد. یکی از نمایندگان پیشرو این جریان گوستاو گوتیرز Gustavo Gutierez اظهار داشته بود که وی در عین اینکه انقلاب خشونت‌آمیز را محکوم می کند، باید قبول کرد که سرخپوستان پرو در "شرایط غیرانسانی" زندگی می کنند. ظاهراً پاپ حتی این بیا‌

نیه‌ٔ جبونانه را نیز با توجه به شرایط خطیر جهان امروز غیر قابل قبول دانسته است . پیام سیاسی پاپ در پرو و بخصوص سخنرانی او در آیاکوچو چنان آشکار در حمایت از منافع مقامات و حفظ شرایط حاضر و چنان خالی از کوچکترین تظاهر به بی طرفی یا تکیه بر عدالت اجتماعی که مشخصه بسیاری از اظهارات دیگر اوست، بود که حتی تعدادی از روزنامه نگاران خارجی حاضر را به تعجب واداشت .

در میان دیگران، خبرنگاری از شبکه تلویزیون ملی اسپانیا TVE گفت از اینکه پاپ فقط خشونتی را که منتسب به چریکها می داند بدون اشاره به کسانی که بتوسط پلیس و قوای نظامی کشته شده اند محکوم نموده بسیار تعجب نموده است . این گزارش زنده خبرنگار وقتی که دولت پرو به ان اعتراض رسمی دیپلوماتیک نمود بصورت واقعه بزرگی در آمد . دولت اسپانیا در جواب به رئیس جمهور رنجیده پرو بلائونده پیشنهاد داد تا از وقت تلویزیون استفاده کرده و با زدید پاپ را از نظر گاه خود تشریح نماید . خود خبرنگار مذکور توسط یکی از معاونین پارلمان اسپانیا با اظهار اینکه اکنون که حرفهای او زده شده، هیچ چیز" نمی تواند زیانی که زده شده است را دفع نماید" تقبیح شد .

گزارش سازمان عفوبین الملل

گزارش ژانویه ۱۹۸۵ سازمان عفو بین الملل درباره پرو تصویر روشنی از آنچه پاپ برایش دعا کرد بدست می دهد . برای پاپ هر مقدار یا شکلی از ارعاب، شکنجه، تجاوز، بمباران هوایی دهکده‌ها یا اعدام‌های بیرحمانه جمعی تا آنجا که حاکمین غرب یا نوکرانشان آنها را انجام می دهند قابل قبول است، در حالیکه برای توده‌های مردم "برسی راه حل خشونت آمیز" یا برداشتن اسلحه ممنوع اعلام می شود .

گزارش سازمان عفو بین الملل حاوی لیستی از اسامی، سن و شغل ۱۰۰۵ نفراز افرادی است که بعد از دستگیری توسط پلیس، ارتش و نیروهای کماندویی دولت در سیزده منطقه زیر حکومت نظامی از دسامبر ۱۹۸۲ تا اکتبر ۱۹۸۴ "ناپدید" شده اند . (گزارش مذکور هیچ چیز درباره مناطق دیگر کشور منجمله سه منطقه حوالی تینگو ماریا Tingo Maria ـ حوالی مناطق جنگلی کوهستان شمال ـ که جزء مناطق اضطراری اعلام شده بودند و در اواسط سال ۱۹۸۴ تحت حکومت نظامی قرار گرفتند) نمی‌گوید . بزرگترین گروه کسانی هستند ملقب به "دانشجو" که جوانان ۱۴ سال به بالا می باشند و این خود نمایانگر آن است که چه کسانی در میان بیشترین عناصر انقلابی وجود دارند . در کنار تعداد زیادی معلمین مابقی تحت عنوان "دهقانان" و "کارگران" توضیح داده شده اند . کلاً همگی را در شب بعد از حکومت نظامی وقتی که تنها گشتی های ارتشی اجازه این طرف و آن طرف رفتن دارند برده اند .

بخاطر تلاش های سازمان عفو بین الملل برای ارائه شواهد "معتبر" تنها لیست اسامی کسانی که ناپدید شدنشان رسماً به دولت و یا سازمان عفو بین الملل چه مستقیماً و یا ازطریق یک کلیسای کاتولیک گزارش شده، تهیه گردیده است . از آنجا که نام بسیاری از کسانی که بخود جرئت داده اند درباره دیگران سئوال و یا بدولت شکایت‌نمایند نیز در لیست اسامی "مفقود الاثر شدگان" سازمان عفو بین الملل قرار گرفت، آسان می توان فهمید چرا این‌لیست ناقص باقی مانده است . شمارهٔ "مفقود الاثر شدگان" بنابرگفته ح .ک .پ در مناطق اضطراری مرکزی نزدیک به ۵۰۰۰ نفر است. این گزارش همچنین نزدیک به هزاره‌ور دزندانی "قانونی" را در نظر نمی‌گیرد . معذالك، این گزارش مدرك قطعی بر اینست که این "مفقود الاثر" کردن های سازماندهی شده بتوسط دولت، منشاء چهارده گور دستجمعی از اجساد تکه تکه شده انسان که در سال گذشته پیدا شدند و دولت تلاش نمود آنرا به چریکها نسبت دهد می باشند . در واقع دولت در نظر ندارد که جنایات نیروهای مسلح را چون رازی حفظ نماید ؛ بالاخره، منظور از این حرکات پاشاندن تخم وحشت است و آن نیاز به این دارد که کسانی که هدف این وحشت هستند یعنی توده‌های مردم، مخصوصاً کسانی که خارج از شهرها زندگی می کنند، بدانند که دولت مشغول چه کاری است . آنچه که مورد نظر گزارشات دروغین دولت است پاشاندن تخم گیجی، بخصوص خارج از کشورنیز هست و در این رابطه همکاری کامل روزنامه های امپریالیستی را که انتقادات مبهم ایشان از نیروهای مسلح با اتهاماتشان بر علیه نیروهای انقلابی در "توازن" است، با خود داشته‌اند .

گزارش سازمان عفو بین الملل، علیرغم تمام کمبود هاش نتیجه گیری می‌کند که این تصویر "توازن" دروغین است . گزارش می نویسد" در اکثر موارد آدمکشی های سیاسی در مناطق اضطراری که احتمالاً" نیروهای دولتی مرتکبین آن بوده اند، بدن های بدون لباس قربانیان با علامت شکنجه و فقط با زخم یك گلوله‌بر جمجمه پیدا شده‌اند" . در بسیاری موارد چشمان قربانیان پوشیده شده و دستهایشان از پشت بسته‌شده بود . شناسایی بسیاری از قربانیان امکانپذیر نبود لباسشان از بین رفته بود، صورتهایشان داغان شده بود و اجسادشان به محل های بسیار دور از محل دستگیری منتقل شده بود" . گزارش می نویسد که عفو بین الملل هیچگونه گزارشی مبنی بر انجام چنین اعمالی توسط چریکها دریافت نکرده است . سپس گزارش راجع به اعدام انقلابی حاکمین ستمگر محلی و نوکران بدنامشان صحبت می کند . حتی سازمان عفو بین الملل، علیرغم استوار بودن در تعصبات بورژوا مابانه‌ای که راهش را برای درخواست تنبیه متخلفین مطابق قانون اساسی پرو باز می کند، اذعان می کند که این عدالت انقلابی تقریباً همیشه در ملاء عام، اغلب در مقابل اهالی محل که مخصوصا برای نظاره گرد هم آمده‌اند" انجام گرفته" و قربانیان کسانی اند که برای بقیه اهالی شناخته شده بوده‌اند همچنانکه ح .ک .پ اشاره می کند، بدون برداشتن بار حاکمیت فئودالهای محلی و نمایندگان دولت (که معمولاً" هردو یکی هستند)، استثمار شوندگان برای بکار بردن نیروی سیاسی خود نمی‌توانند آزاد باشند . اکثر این قلدرها و مرتجعین بد نام آن زمان که انقلاب قدرتش بیش از اندازه گردد دهات خود را رها کرده و فرار می کنند .

گزارش مزبور موارد متعددی را یکی بعد از دیگری بررسی می کند که ابتدا توسط مقامات دولتی گزارش شده و انجام کشتارهای دستجمعی را به چریکها نسبت می داده است ولی بعداً" باثبات می رسد که عامل آن دولت بوده است . این گزارش‌شهادت می دهد که علاوه بر کسانی که "ناپدید" کرده‌اند، تعداد زیادی از کسانی که بنابر گزارشات دولت بعنوان چریك در جنگ کشته شده اند نیز در واقع بسادگی بقتل رسانیده‌اند. بطور خلاصه گزارش راه را برای نتیجه‌

گیری غیرقابل اجتناب باز می کند که جنایات تروریستی که بوسیله مقامات دولتی بمنظور جدا کردن توده‌های خلق از چریکهای فعال با یک دریا خون مرتکب می شوند اکثریت قریب به اتفاق مرگ‌هایی را تشکیل می دهد که مقامات دولتی آنرا به چیزی که نام آنرا "جنگ کثیف" گذاشته‌اند نسبت می دهند. حتی گزارش سازمان عفو بین الملل تا حدود زیادی این حقیقت را منعکس می کند که آنچه در پرو انجام می شود "جنگ کثیف" که در آن همه چیز مایه تأسف است؛ نبوده بلکه جنگ کثیف ضد انقلابی است از طرف دولت و پشتیبانانش بر علیه یک جنگ عادلانه انقلابی بتوسط فقیرترین و ستمدیده‌ترین طبقات تحت رهبری حزب کمونیست واقعی که هدفش پیش بردن امر آزادی تمام جهانیان است.

درست دو هفته قبل از سفر پاپ گور جمعی دیگری با ۲۹ جسد ـ لخت بسته شده و سوراخ سوراخ شده توسط گلوله‌های مسلسل ـ بوسیله کارگران در نزدیکی دهکده پارای مای نای Paraje Maynay نزدیک شهر هوانتا Huanta، جایی که اداره مرکزی نیروی دریائی قرار دارد، پیدا شده بود. این نقطه دور از گور جمعی دیگری با تکه‌های ۵۰ تا ۹۰ جسد در سال ۱۹۸۴ پیدا شده بود نیست، موضوعی که تفصیل آن در گزارش سازمان عفو بین الملل آمده است. با این وجود بازدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای تحقیق درباره "اوضاعی که بوسیله خشونت در کشور ایجاد شده" و قرار بود شب قبل از بازدید پاپ بوقوع بپیوندد ناگهان در آخرین لحظات بدون هیچ‌گونه توضیحی لغو گردید.

دعاها و تفنگها

همچنین شب قبل از بازدید پاپ وزارت کشور آمریکا اعلام نمود که دولت ریگان قصد دارد کمک نظامی آمریکا به دولت پرو را علیرغم این واقعیت که پرو در پرداخت بهره قروض ۱۳ بیلیون دلاری خود شش ماه عقب است و بیش از هر کشور عمده دیگری در آمریکای لاتین به داغانی اقتصادی نزدیک است، به دو برابر افزایش دهد. این میزان کمک نظامی آشکار ـ ۴ بیلیون دلار ۱۹۸۳، ۹ میلیون دلار در ۱۹۸۴ و حالا پرشی به ۲۰ میلیون دلار در ۱۹۸۵ ـ پرو را به بزرگترین دریافت کننده کمک های نظامی "قانونی" ایالات متحده در آمریکای جنوبی تبدیل می نماید، امّا مقدار حقیقی بسیار بیشتر از آن است. (بعنوان مثال، آمریکا ۳۰ میلیون دلار اضافی برای برنامه "از میان بردن مواد مخدر" به منظور مسلح کردن پلیس ـ که مشهور به دلالی در فروش مواد مخدر هستند کمک نمود). همچنین مقدار زیادی تسلیحات و کارشناس و غیره از طریق دیگر اعضاء عمدهٔ بلوک امریکا مثل فرانسه تامین شده است و تازه اینها غیر از کمکهای آمریکاست که از طریق اسرائیل، ارژانتین و غیره بطور غیرمستقیم به پرو ارسال می شود و بعلاوه در کنار اینها کمک شوروی که همواره بزرگترین منبع سلاحهای سنگین دولت پرو بوده است. بودجهٔ نیروهای نظامی پرو در ۱۹۸۵ شامل ۴۰۰ میلیون دلار تنها برای بهبود تسلیحات است، که نیمی از آن قرار است به عنوان کمک از طرف آرژانتین تامین گردد.

به سخن دیگر، علاوه بر تأمینات ضد جاسوسی کارگردانی شده بوسیله آمریکا بر علیه آنچه ویلیام راندولف هرست (دوم) William Randolph Herst Jr. یکی از اشراف مطبوعات آمریکایی "بالقوه، قابل انفجار ترین اوضاع در تمام نیمکره غربی" نامید، در این اطلاعیهٔ وزارت کشور هدفهای سیاسی نهفته است. اگر چه این یک اعلان جنگ کامل نیست، ولی بخشی از ایجاد فضای سیاسی مناسب برای دخالت هر چه بیشتر آمریکا از جانب دولت پرو و استحکام امپراطوری خویش هست.

به هر تقدیر، آنچه که این قصابان مردم می توانند انجام بدهند هم حدی دارد حدی که نه توسط قانون اساسی یا قوانین مسیحیت بلکه بتوسط خود مبارزه مسلحانه توده‌ای تعیین می شود. امروز ارتش پارتیزانی خلق به سطح سازماندهی گروهان ها، گردان ها، و واحدهای کوچك ارتشی رسیده است. با در نظر گرفتن اینکه پنج سال پیش که مبارزه مسلحانه شروع شد بسیاری از واحدها بطور سالانه عده‌ای بدون سلاح یعنی گروههای کوچك زنان و مردانی بودند که دوره آموزشی واحدهای نظامی را طی کرده اما هنوز نتوانسته بودند بر اساس این آموزش سلاح بدست بیاورند، این تکامل قابل توجهی است. بررسی اوضاع از نظرگاه ح.ك.پ از جانب دشمن نیز تأئید شده و در مقاله قابل توجهی در مجله اکویی اکس (Equis- X) که مربوط به "چپی" های درون ارتش است انعکاس یافته. این نشریه گزارش می دهد که در طول دو سال برخورد مستقیم ما بین نیروهای پارتیزانی و نیروهای ارتش دائم بعد از ضربه‌های اولیه بدلیل بر پائی خود مبارزه مسلحانه و شرایط سیاسی و نظامی، چریکها از لحاظ تعداد بیشتر از لحاظ اسلحه مسلح تر و ماهرتر شده‌اند. اخبار رسیده از دسامبر تا ژانویه توسعه امواج عملیات پارتیزانی، بخصوص در منطقه پونو Puno در جنوب، که قبلا بعنوان یکی از مراکز حزب کمونیست پرو شناخته نمی شد را نشان میدهد. در منطقه سرو دو پاسکو Cerro do Pasco واقع در مرکز، جایی که پایگاه نظامی پلیس در میناس کاناریاس Minas Canarias از ۲۴ دسامبر با مقادیر زیادی اسلحه و مهمات تسخیر شده و مجدداً در هفتم ژانویه حملهٔ بزرگی بهمان صورت گرفت، در منطقهٔ آیاکوچو و بخصوص در منطقه شمالی در مرزکوزکو Cuzco که بدلیل وجود تعداد زیادی دهقان و همچنین موقعیت استراتژیکی آن از لحاظ کنترل رفت و آمد به مناطق مهم دیگر منطقه کلیدی مهمی برای هر دو طرف بشمار می رود و در تینگو ماریا Tingo Maria جایی که در هفتم ژانویه پست نگهبانی پلیس در آکایاکا Aucayaca تسخیر و با آتش کشیده شد. همانطور که مجلهٔ اکویی اکس، با بصدا در آوردن زنگ خطر می نویسد، پیروزی حملات انقلابی در انکش Ancash هوانچو Huanuco و پاسکو Pasco به این معنی است که لیما می رود تا در محاصره مناطقی قرار گیرد که توسط فعالیت های موفق و در حال گسترش سیاسی و نظامی چریکها در تمام شهرهای کوهستانی در منطقه لیما و همچنین زاغه نشینهای پایتخت همزمان با حملات جدید در مناطق کوهستانی شمال، باکنترل دولت بر این مناطق قویا مبارزه می شود.

اگر چه نیروهای انقلابی هنوز بیشتر در مرحله دفاع استراتژیك در مقابله خود با دولت هستند، ح.ك.پ. تحت رهبری رفیق گنزالو، در حال پیشرفتهای واقعی است می جنگد تا خود را به مرحله برابری قوا بین انقلاب و ضد انقلاب بعنوان قدم بعدی و آخرین قدم پیش از آنکه انقلاب وارد تعرض استراتژیك علیه دولت میگردد برساند. ■

خبری از زندان کالائو:

رفیق مه چه تسلیم ناشدنی‌ست



لورا زمبرانو پادیلا Laura Zemberano Padilla

مشهور به مه‌چه محکوم به ۱۵ سال زندان شده است. بدنبال دستگیری پر سروصدای او در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸٤ در لیما، دولت مدعی شد که وی نقش مهمی در کار سیاسی و نظامی حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ.) در آنشهر بازی کرده است. در پایان سال ۸٤

معلم سابق مدرسه ابتدائی، طبق حکم ٤٦ "ضد تروریستی" مارس ۸۱، محاکمه و محکوم گردید. این حکم ریاست جمهوری، ح.ک.پ. را غیر قانونی اعلام کرده و تعریف قانونی "تروریسم" شامل هر نشانه‌ٔ حمایت از مبارزه مسلحانه تحت رهبری ح.ک.پ. را، بوجود آورد.

بلافاصله بعد از دستگیری مه‌چه مبارزه‌ای در سطح جهان با حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برپا گردید تا تلاش دولت پرو برای کشتن این مبارز انقلابی را متوقف کند. وی در زندان زنان کالائو بهمراه ۸٤ زن دیگر که مظنون به انقلابی بودن‌د دربند است. این زنان همگی مکررا مورد ضرب و جرح قرار گرفته‌اند.

آنطور که معلوم است رفیق مه‌چه هنوز زنده است و علیرغم شکنجه‌های بسیار، موضع انقلابی خود را حفظ و از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و دبیراول ح.ک.پ. گونزالو پشتیبانی نموده و از درون زندان کالائو به‌مبارزه ادامه میدهد. شماره هفدهم دسامبر ۸٤ مجله پروئی اکویس اکس Equis X جواب سوالات کتبی ای که این مجله از مه‌چه کرده‌است را چاپ نموده. این مصاحبه قابل اعتماد بنظر میاید.

جواب او تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۸٤ را دارد. وقتی نظر او درباره پروسه قانونی که اخیرا پایان گرفته بود سوال شد گفته‌است که وی محکوم شده است بخاطر "کمونیست بودن، برای انتخاب این ایدئولوژی قدرتمند ....

"قوه قضائیه در سرتاسر محاکمه، بخصوص در هفتمین دادگاه، موضعی سیاسی بنفع دولت و سیستم اتخاذ کرده است. قوه قضائیه، باصطلاح خود مختار، از طریق ترکیب قوانین ظالمانه عمل کرده است: حکم ٤٦ که قانونی حقیقتا تروریستی است ....

"درجائیکه قضات فاسد و نوکر صفت تظاهر به بی طرفی و خدمت به عدالت میکنند، محاکمهٔ مذکورکمدی شرم‌آور و تهوع‌انگیزی بود. آنها شهادت متناقضی را محق دانسته و ستودند که حتی پ.ی.پ. (پلیس مخفی) نتوانست در دادگاه تائید کند، شهادتی که حتی بدرد مراجعه غیر مستقیم هم نمیخورد. کوچکترین دلیلی برای اثبات اعمالی که بمن‌نسبت داده شده وجود ندارد. اما به اصطلاح محک وجدان ایشان برای محکوم نمودن من کافی بود. عدالت ارتجاعی کر و کور در دفاع از قوانین ظالمانه و فرسوده، استثمارگرانه کهن بحرکت درآمده، جوهر ضد انقلابی آنرا عمیق تر به نمایش گذارده وماهیت سیاه سیستم قانونی و قوه قضائیه مقدس را هرچه بیشتر افشاء میکند. اما این قصابی قانونی و حکمهایش نمی‌تواند فرزندان مردمی راکه بپاخاسته و ارتجاعیون را با انقلاب خویش شکست داده‌اند را از پای درآورد .....

"من در ۲۰ ژوئیه توسط دو پلیس زن دستگیر و تا بیست و سوم در اختیار شهربانی بودم. در طول این مدت ارتجاع به همه طرق برای شکستن قدرت اراده من و فشار برای گرفتن اعترافات غیر واقعی با کثیفترین و مرتدترین تحقیرات که متوجه روحیه انقلابی من بود، مرا شکنجه کرد .....

"بعدا من به دیرکوت (پلیس مخصوص "ضد تروریستی") منتقل شده و تا شنبه ٤ اوت در دخمه‌های سیاه آنان باقی ماندم. من تحت سه نوع مختلف شکنجه قرار گرفتم: ۱ ـ جنگ روانی، شامل سرپا ایستادن بمدت ٤ روز مداوم بدون استراحت یا خواب با ارعاب و بطور مداوم زیر نظر بودن و تحقیر شدنم. ۲ ـ وقتیکه از رسیدن به اهداف خود از این طریق شکست خوردند، شروع‌کردند به زدن ضربات به نقاط مختلف بدنم بخصوص اعضاء حیاتی مثل قلوه‌ها، شش‌ها و سر. ۳ ـ بعداً شکنجه‌ها بر روی چیزی که "تعلیق" نام دارد متمرکز شد، آویزان کردن من با دستهای از پشت بسته و ضربه زدن به تمام نقاط بدنم. بعد مرا دراسید و مدفوع فرو بردند تا جسماً نابودم کنند ....

"حزب کمونیست پرو در دفاع از حقوق مقدس مردم، مبارزه مسلحانه را در ماه مه سال ۱۹۸۰ آغاز کرد. این حرکت انقلابی آینده سازه درهای طغیان مسلحانه، خیزش توده‌ها، بخصوص دهقانان فقیر را جهت کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا و توده‌های مردم، از طریق انقلاب دمکراتیک برای حرکت بطرف سوسیالیسم و کمونیسم که هدف نهائی ماست، گشوده است ....."

از او خواسته شد تا به اتهامات دولت درباره اینکه چریکها دست به قتل عام و ترور میزنند جوابی بدهد، وی گفته است که "این دولت است که جنگ ضد انقلابی بر علیه مردم و حزبشان را درپیش گرفته است. نیروهای مسلح، در اخر سال ۱۹۸۲ به عنوان نیروی اصلی به این جنگ ضد انقلابی فرستاده شدند، و تنها روشی که برای جلوگیری از پیشروی حزب و مبارزه مسلحانه یافتند کشتار است. این است دمکراسی آنها و احترامشان برای زندگی انسان، هیچ حقوقی محترم شمرده نمیشود جز ظلم، بیرحمی و خشم دیوانه‌وار، این گونه میخواهند انقلاب را متوقف کنند. ارتجاع خواب خفه کردن انقلاب در خون را میبیند. اما این خونی که میریزند باعث رشد انقلاب میشود.. این تکتارهای ارتجاعی خواب تغذیه از اجساد مردم را میبینند. اما آتش فروزان انقلاب اینان را خواهد سوزاند هدف حزب تغییر جهان است. جهان نو، جهان کهن را شکست خواهد داد.

"ارتجاع کارزاری علیه حزب شروع‌کرده است. توطئه‌ای جدی در کار بود برای متهم کردن حزب به ترور شهردار 'چپ متحد' شهر هوانکایو. کاریکه حزب نکرده بود. هم چنین ما را متهم به کشتن بچه‌ها در بالکون، ساچاباما و دیگر جاها میکنند. اما آنها همیشه جای پای خود را باقی میگذارند و در انتها حقیقت روشن میشود. این دولت، نیروهای مسلح و پلیس هستند که کشتارها و قتل عامهائی را که بما نسبت میدهند، انجام میدهند، اما حقیقت در حال روشن شدن است و این کارزار به ضرر خود آنها تمام میشود. حزب اعدامهای انقلابی را از طریق دادگاههای مردمی انجام میدهد و نه از طریق کشتارهای دستجمعی. عدالت مردمی که پیش میروند، چکش و سپر مردم برای ظلم، بیرحمی و یا خشونت بکار نمیرود. این اعمال بخشی از نقشه سیاسی دولت و بخشی از اینستکه چگونه صحنه را برای انتخابات خود شان آماده کنند (اشاره به انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۸۵ ـ ج.ب.ف.)".

همچنین از قول رفیق مه‌چه گفته شده "آنچه امروز درحال رشد است تضادی سیاسی است که دران نیروهای دو جمهوری با هم مقابله‌دارند. یکی قدیمی، فاسد و زخم خورده توسط تضادهای خود، و دیگری یک جمهوری جدید، یک نظم اجتماعی نوین، یک دیکتاتوری جدید که در واقع اولین جمهوری آزاد در کشور ماست، در حال برپا شدن از میان خود توده‌ها در گرماگرم مبارزه مسلحانه است...."

جزوه‌ای جدید از آیاکوچو:

"بعد از تعرض پاپ منشانه...."

نوبت فریب انتخاباتی ست"

در فوریه ۱۹۸۵، بلافاصله بعد از سفر ضد انقلابی پاپ، فراخوان زیر برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۱۹۸۵ پرو، منتشر گردید. این جزوه غیر قانونی و کوتاه که خطاب به مردم آیاکوچو ــ که مرکز آن شهری بهمین نام است ــ میباشد، توسط سازمانهای محلی حزب کمونیست پرو که "پایگاه" خوانده میشوند امضاء شده است. مقتضیات جنگ مانع این شدند که صحت این جزوه بعنوان بیانیه رسمی حزب بسرعت اعلام شود. در گذشته مواردی بوده که جزوات و مطالبی از طرف دشمن منتشر و بدروغ به ح.ک.پ. نسبت داده شده است. با این وجود بنظر میاید که این جزوه معتبر باشد. ح.ک.پ. نه تنها دعوت به تحریم انتخاباتی که در آن رای دادن اجباری است و رای ندادن عملی خطرناک محسوب میشود کرد، بلکه همچنین نیت خود را برای جلوگیری از انتخابات در نقاطی که نیروهای انقلابی در آنجا باندازه کافی نیرومند هستند اعلام نمود.

هیئت تحریریه

"طبقه استثمارکننده همیشه زمانیکه وجودش بخطر میافتد متوسل به خشونت میشود. در لحظاتیکه مورد تهدید واقع شود، طبقه استثمارگر با تمام نیرو میرود تا با خشونت انقلاب را نابود گرداند. . . . . بمحض اینکه مردم برای گرفتن قدرت بپا میخیزند آنها از خشونت برای جلوگیری از آن استفاده میکنند".

صدر مائوتسه دون

مردم آیاکوچو!

حزب کمونیست پرو بر شما افتخار و درود می فرستد چه امروز با بهره‌گیری مجدد از مبارزات درخشان و قهرمانانه گذشته، شما سنگر غیرقابل نفوذ و قهرمانانه مبارزه مسلحانه جنگ دهقانی که پایه‌های دولت ارتجاعی پرو را تکان می دهد برپا داشته‌اید.

پنج سال نبرد

تقریبا پنج سال از ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰، از زمانی که از بطن فقر و عصیان چندین صد ساله شما، امیدی واقعی به مبارزه بالا گرفت. دسته‌ای کوچك از پسران و دختران سرزمین پدری ما، از گوشت و خون خود شما، جرئت به برداشتن اسلحه برای بر انداختن نظم استثمارگر قدیم و برپایی جهانی نو کردند، جهانی براستی برای مردم، برای کسانی که جهان حاضر چیزی برایشان ندارد مگر نکبت و ستم کشی.

این پنج سال، زود گذر اما غنی از دست‌آوردها، پر از پیچ و خم‌ها همراه با پیروزی های پر اوازه و شکست های اموزنده بوده‌اند. در مجموع این چند سال، بینهایت مثبت بوده است: با بیش از ۲۰،۰۰۰ عملیات، از تبلیغات ساده مسلحانه گرفته تا عملیات عالی و تکامل یافته پارتیزانی. حزب ما نیروهایش را به چندین برابر افزایش داده است. ارتش پارتیزانی خلق متشکل از هزاران مرد و زن، بخصوص دهقانان فقیر، در بیش از دو سال مبارزه مسلحانه بر علیه نیروهای مسلح ارتجاعی، آبدیده شده است. از همه‌مهم‌تر، یك نیروی دولتی جدید در صدها کمیته مردمی که وظایف دولتی را انجام می‌دهند در حال شکل گیری است، مناطق پایگاهی انقلابی در حال تشکیل و بجلو رفتن در ساختمان جمهوری دمکراتیك نوین خلق است.

تمام اینها از لوله تفنگ بیرون می‌آیند. چیزهای جدید، و چیزهایی که به مردم تعلق دارند از مبارزه مسلحانه بیرون آمده و چیزهای قدیمی و ارتجاعی را نابود می سازند. ما تکرار می کنیم که بزرگترین پیشروی های ما در طول دو سال دخالت مستقیم نیروهای مسلح فاسد و قدیمی دولت پرو بوده است.

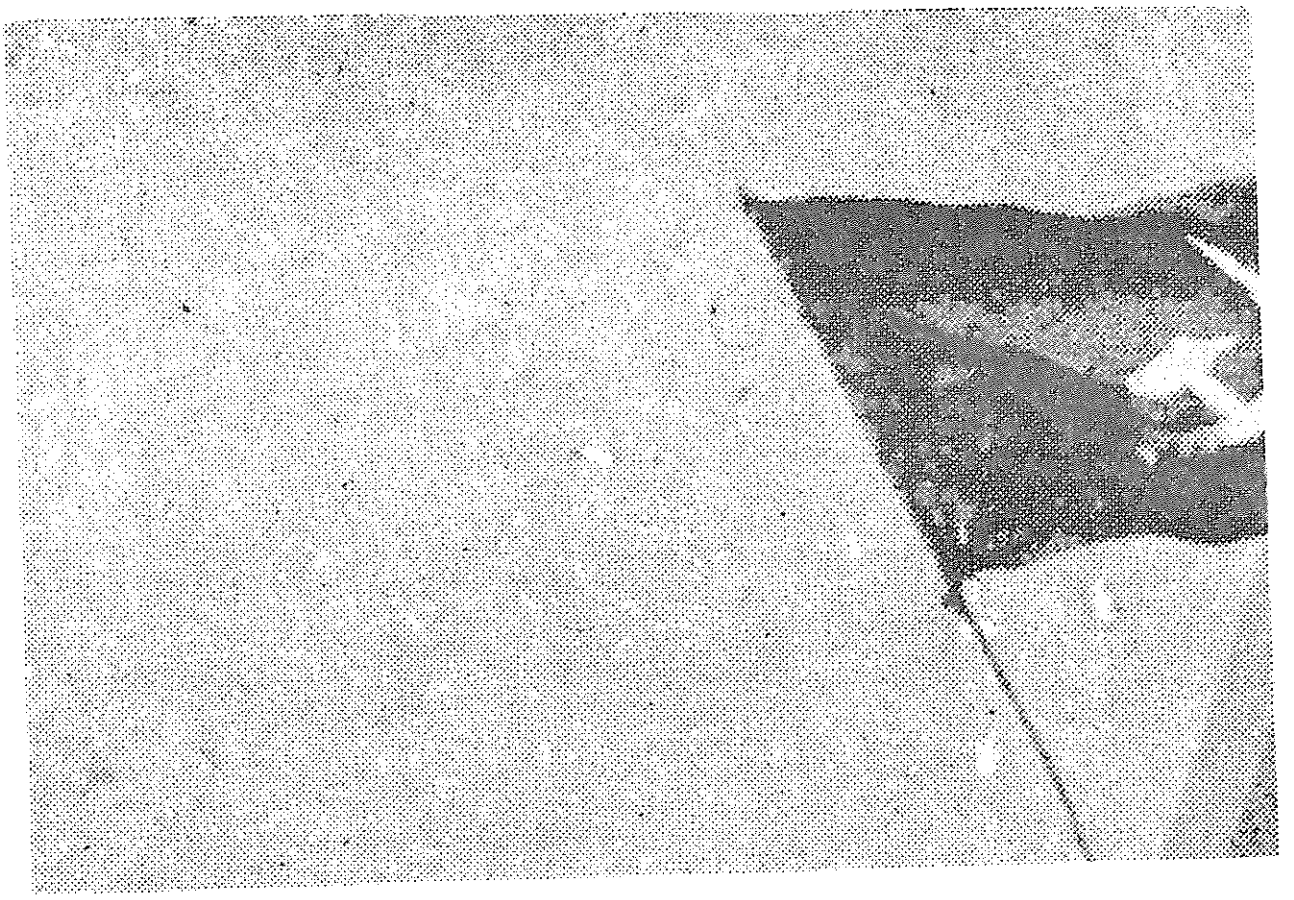

اختناق، کشتار و انتخابات

این دولت بخاطر ماهیت طبقاتیش بعنوان دیکتاتوری فئودال-بوروکراتیک تابع امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا، به مبارزه مسلحانه با تعقیب و سرکوب پلیسی، بر اساس تحمیل سیاست شرارت آمیز "همه چیز را بسوزانید، همه چیز را بدزدید و همه را بکشید" پاسخ داده است. بعلاوه، دستگیری‌ها، شکنجه، نابودی و قتل عام را علیه مردم ما بکار برده است. دخمه ها از فرزندان خلق پر شده و خون آنان چون سیل روان است. اما اینها نتوانست و نمیتواند کمر ما را کند. زندانها به سنگرهای درخشانی برای ادامه مبارزه مبدل شده‌اند. هر یک نفر بر زمین می افتد صد نفر بر می خیزند صفوف جنگندگان ما فشرده‌تر می شود و تشکیل کمیته‌های مردم، این پایه‌های قدرت نوین، به پیش می رود.

در نتیجه در آخر سال ۱۹۸۲ نیروهای مسلح ارتجاعی بویژه با اشغال آیاکوچو دست به مداخله مستقیم زد. هر نهاد مسلحی طبیعت مخصوص طبقه خود را داراست و انعکاس قدرت دولتی است که از آن دفاع می کند. خود عملیات اینان در حقیقت این نکته را ثابت می کند: اول از مسنادا ها mesnadas (مامورین غیرنظامی AWTW) متشکل از فئودالهای کوچک و چماقدارانشان، تحت حفاظت و کارگردانی نیروهای ارتجاعی مسلح، استفاده کردند. با تهدید به مرگ تلاش، نمودند تا توده‌ها را وادار به کشتار با اصطلاح "تروریست ها" کنند، که منجر به نقشه جبونانه کشتارهایی مانند روزنامه نگاران (هشت خبرنگار کشته شده در ژانویه ۱۹۸۳ نزدیک Uchuracca y، آیاکوچو AWTW) شد. وقتی این نقشه نیز بی اثر ماند، چه قبل و چه بعد از انتخابات شهرداری (نوامبر ۱۹۸۳ AWTW) با اصطلاح "مفقود الاثر" کردن که چیزی جز جنایاتی کثیف بی مجازات نیست، به قتل عام متوسل شدند.

اما از آنجایی که این "نقشه-های جدید" ثابت کردند که نمی-توانند مردم را از ما دور گردانند، آنها شروع به ویران کردن دهات و از بین بردن محصولات و دزدیدن اموال دهقانان نمودند تا "دهات استراتژیک" نوع خود را بسازند. آنها تلاش کردند تا با استفاده از نیروهای مسلح ارتجاعی قدرت فئودالها را بازسازی کرده و بخشی از توده ها را تحت فشار نظام سرباز-خانه‌ای (فاشیسم - ج. ب. ف) قرار دهند.

برای رسیدن باین هدف آنها مکررا و بطور سازمانیافته حملات شوم و قصابی های توده‌ای به عمل درآورده‌اند طی آن، هزاران نفر جان خود را از دست داده‌اند. مردم آیاکوچو، همه اینها را شما متحمل شدید و می شوید زیرا تاریخ شما را آبدیده کرده و شما می دانید که مبارزه مسلحانه ای که شما با نان خود، با پناهگاه خود، با نیروی خود و یا خون خود نگاهداری می-کنید، آخرین مبارزه برای پیروزی ما برای نجات مردم از طریق این جنگ دهقانی که با اشتیاق توسط حزب رهبری می شود، است. اما از آنجائیکه نه ویرانی، تعقیب، شکنجه و نه کشتارهای دستجمعی قادر به خم کردن قامت شما مردم قهرمان

و جنگجویان عدالتخواه نشد، امروز پاپ نماینده دولت واتیکان، رهبر جامعه طبقاتی کلیسای پر قدرت رم را به خاک انقلاب گسترش یابنده شما آورد ماند که کاری با تمایلات مذهبی مردم ندارد مگر ابراز خداوندی بر آنها جهت استفاده برای قدرت خویش و تحمیل حکومت روحانیون برای دفاع از نظم قدیم. پاپ در آیاکوچو چه کرده است؟ برای تفنگ جانیان دعا خوانده، قبرهای شوم را تقدیس نموده و از همه مهم تر دسته بدنام کین ها Cains و برای رئیس سیاسی ـ نظامی (رهبری نظامی "منطقه اضطراری" ـ ج.ب.ف) آن موری اورزو Mori Orzo و دنباله روانش را طلب آمرزش کرده است. این پاپ از دولت و نوکرانش درخواست نموده تا هر چه سریعتر و کامل تر ما را نابود سازند. این است جوهر مطلب، باقی دسته ای از کلمات است که چگونه ریشه مبارزه مسلحانه ما گناهکارانه است. مانند همیشه، امروز نیز به روشنی این دفاع از نظام استثمارگر و سرکوبگر قدیم است، و از آنجائیکه دولت بلائونده Belaunde رهبری ضد انقلاب را میکند، این دفاعی محکم از سیاست قتل عام و گرسنگی است.

حال که حمله پاپ تمام شده نما ـ یش انتخاباتی آغاز گردیده، نظام قدیمی فقر و خونریزی احتیاج به مردم دارد تا برایش کسی را بنام "نماینده دمکراسی" و نظام مقدس دیکتاتوری فئودال ـ بوروکرات ـ که در لحظه حاضر در قالب پارلمانی ظاهر شده اما در حقیقت مرکز آن در قوه مجریه و بوروکراسی و از همه مهم تر نیروهای سرکوب، بخصوص نیروهای مسلح است، انتخاب کنند تا خودشان را سرکوب نماید.

خوبست بپرسیم که مردم پس از پنج سال باصطلاح دمکراسی (بعد از استعفای دولت نظامی قبلی ـ ج.ب.ف) چه چیزی بدست آورده اند و از قبل "بلائونده دمکرات" و همراهانش و این با ـ صطلاح مخالفینش چه نصیب آنان شده است؟ بطور خلاصه آنچه مردم از دو روی این سکه قلب بدست آورده اند هیچ است. هیچ چیز مگر خون و بدبختی. پس برای چه باید رای داد؟ برای حمایت از دولت تشنه بخون و فرومایه ای دیگر؟ نه ما نمی توانیم رای بدهیم زیرا انجام اینکار به معنای تمجید از رژیم تشنه بخون و گرسنگی است که بدنبال خود آورده است، و بدتر از آن کمک به حمایت و دفاع از رژیمی است که خصوصیت طبقاتی آن تنها می تواند کشتار و گرسنگی بیشتر به ارمغان آورده و نمی تواند غیر از این کاری انجام دهد مگر آنکه ما بضرب سلاح با گاردن نقطه پایانی بر این مرض کهنه و منحوس که قرنها ست مردم ما را تحت حفاظت مسلحانه اربابان امپریالیستش گرسنگی داده و خون ما را مکیده، نابود کنیم.

آیا یک آیاکوچویی در این انتخابات می تواند رای دهد؟ خیر انجام اینکار به معنای تمجید از فقر و کشتارهای دستجمعی و حمام خون تحمیل شده به آیاکوچو خواهد بود. بدتر، به معنای کمک به برقراری دولتی است که ماهیت طبقاتیش باعث گرسنگی بیشتر و کشتار خواهد شد.

آیاکوچویی ها. پدران، مادران همسران، برادران، خواهران، پسران، دختران و اقوام کسانی که وحشیانه کشته شدند و ناپدید گردانیده شدند، آیا می توانید رای دهید؟ آیا می خواهید کسانی که به آنان عشق می ورزید بار دیگر کشته شوند؟ آیا می خواهید که به مرگ دیگران کمک کنید؟ شما نمی ـ توانید اینکار را انجام دهید ـ خون مردگان در رگهای شما میجوشد و بدنهایشان در فکر شما باقی مانده زیرا شما خودتان با بلند کردن چا ـ قوی قاتلین برای ریختن خون بچه ـ های خود، آنها را کشته اید. نه، در پرو و بخصوص در آیاکوچو تنها راه ندادن رای است. بگذارید ارتجاع مشکلاتش را خودش حل و فصل نماید، بگذارید تا خود نقشه های جدید برای یکه تازان گرسنگی و قتل عام طرح نماید. این مسئله آنهاست، نه ما. ما نمی توانیم رای بدهیم. ما نمی توانیم خیانت کنیم. مردم آیاکوچو هرگز خائن نبوده اند.

گسترش مبارزهٔ مسلحانه

مبارزه مسلحانه در آیاکوچو و از توان مردم مبارز آن زائیده شد و ریشه گرفت. در آنجا بزرگترین پیروز ـ یها با ربودن نشان افتخار از خود مرگ نصیبش شده است. آتش مبارزه مسلحانه از آنجا غرش کنان و پیروز ـ مندانه بر علیه سکوت و دروغ های فراریان ترسو و ارتجاعیون مرتد و دسایس موذیانه اشان، فروزان گردیده است. آنچه زمانی شعله ای کوچک بود و امروز در آیاکوچو به آتشی سوزان و غران مبدل گردیده در برابر هر باد و توفانی به مرکز، شمال، جنوب بسوی کوههای پوشیده از جنگل و در نقاطی تا سواحل گسترش می ـ یابد. آتش آزادی شدیدتر و بزرگتر می شود و خواهد شد، بلند و بلند تر زبانه خواهد کشید تا جنگ دهقانی برهبری حزب ما به جنگ شکست ناپذیر خلق مبدل گردد، چرا که مارکسیسم لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون راه ـ نمای ماست.

مردم آیاکوچو، دهقانان، کار ـ گران، زنان و جوانان آیاکوچو. بخاطر داشته باشید که امروز فقط دو قدرت بر روی این زمین است: نیروهای مسلح ارتجاعی و خلق غیر متشکل، اما خلق ما چیزی که قبلا بود نیست، این خلقی است که هر چه بیشتر و بیشتر بوسیله اسلحه و خود جنگ انقلابی متشکل می شوند و شکست ناپذیری آن آشکار می گردد، زیرا به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، تنها علم انقلابی و آزمایش شده برای تغییر دادن، مجهزند زیرا حزب کمونیست آنها را رهبری می کند، زیرا این حزب تکیه ـ اش بر مردم و بخصوص دهقانان است، و علاوه بر اینها از حمایت انقلابی بین المللی بخصوص جنبش انقلابی بین المللی بر خوردار است.

رفیق، مبارز و هم ولایتی آیاکو ـ چویی، شما تمام اینها را می دانید زیرا همه اینها را قبلا به چشم خود دیده و هر روز به چشم خود می بینید: شما با شرکت خود این را تجربه کرده ـ اید. شما شاهدی در مقابل پرو و تمام جهان هستید. و شما، بیش از هر مردم دیگر خون گرم خود را بخشیده اید، زیرا فکر شما، اراده شما و روح شما در سرزمین پدری ما وجهان فریاد می زند: بدون قدرت دولتی همه چیز سراب است.

زنده باد مردم قهرمان آیاکوچو
زنده باد مبارزه مسلحانه
زنده باد حزب کمونیست پرو
زنده باد صدر گنزالو
درود بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
بجنگید و استقامت کنید. با انتخابات رژیم جنایتکار مخالفت کرده و مبارزه مسلحانه را هرچه بیشتر گسترش دهید. ■

فستیوال هنری پنجاب
یاد یلماز گونه‌ی را بزرگ داشت



گورشاران سینک تصاویریلماز گونه ی رادریافت میکند.

بقلم گزارشگرویژهٔ ما

جالاندهار : در روز ۲۶ ژانویه امسال ، وقتیکه حکام هند و صاحب منصبانشان با یك نمایش دولتی در اینجا مشغول جشن گرفتن " روز جمهوریت " در یك استادیوم بودند مردم جالاندهار شاهد اجرای برنامه دیگری در دیش باگات یادگار هال (سالنی که بیاد بود یك شهید انقلابی ساخته شده) بودند .

برنامه تحت نظارت انجمن فرهنگی مردم پنجاب بریاست گوروشارا سینگ که یك درام نویس بلند مرتبه و پرطرفدار است اجرا می شد . فرهنگ انقلابی که با قیام ناکسالباری در سالهای ۱۹۶۰ به پنجاب راه یافته بود در برنامه برجسته شد . حوالی ظهر سالن لبریز بود از ۱۵۰۰ نفر از کارگران انقلابی ، دمکراتها و کارمندان فرهنگی که از تمام ایالت آمده بودند . خیلی از کارگران نپالی هم شرکت داشتند .

برنامه با سرود انترناسیونال آغاز و بیش از ۱۷ ساعت ادامه یافت . برنامه شامل آهنگهای انقلابی ، اشعار و نمایشنامه ها بود . تمام نمایشنامه‌هایی که آن شب اجرا شد به یلماز گونه‌ی ، بزرگترین فیلمساز انقلابی تقدیم شده بود . در آغاز جلسه همه مردان زنان و کودکان تماشاگر از جای خود برخاسته و به یاد این هنرمند برجسته انقلابی ۲ دقیقه سکوت کردند " هنر اسلحه است ، هنر یك تفنگ است ، هنر یك زبان است ... چنانچه این زبان را محترم ندارید ، این سلاح شما را خواهد کشت " . این نقل قول یلماز با خط درشت روی پارچه نوشته شده بر سن نصب شده بود .

زمانیکه عکسهای زندگی و فیلمهای یلماز (استخراج شده از مجله جهانی برای فتح شماره ۱) به گورشاران سینگ ، مردی که برخیها او را یلماز گونه‌ی پنجاب می دانند هدیه شد ، شعارهای انقلابی در سالن طنین افکند . گورشاران سینگ که بسختی می توانست احساسات خود را کنترل کند ، عزم خود را برای کار با از خود گذشتگی بیشتر و اطمینان به انقلاب اعلام کرده و از فعالین در عرصه فرهنگ در سراسر جهان خواست که در مبارزه‌شان برای فرهنگ مردمی ، از یلماز گونه‌ی بیاموزند . ■

گزارشی از اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینیکن)

بقلم ویلبرتو ونتورا

آنچه در ذیل میاید قسمتهائی از گزارش‌سیاسی ارائه شده به یک جلسه مهم اتحادیه کمونیستی انقلابی عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اواخر ۱۹۸۴ میباشد.

وضع کنونی در جمهوری دمینیکن که اساس متن این گزارش را تشکیل میدهد وضعی انفجاری توام با نارضایتی توده است. سال گذشته در ۲۳ و ۲۴ اوریل پس از اعمال یك سری اقدامات سخت اقتصادی از جانب دولت و بدستور صندوق بین المللی پول که تحت نفوذ ایالات متحده است (برای اطلاعات اولیه رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱) شاهد جنگهای خیابانی و درگیری با نیروهای مسلح و پلیس بود. این بپاخیزیها که بنام "شورشهای ص.ب.پ" معروف شده شروع به تهدید ثبات کشورهای آمریکای لاتین و مناطق دیگر تحت سلطه بلوك امپریالیستی غرب کرده است. این، شامل غلیان ژانویه ۱۹۸۵ در جامائیکا نیز میشود که بسیار شبیه غلیانهای جمهوری دمینیکن بود.

همین ژانویه گذشته رئیس جمهور دمینیکن بورگو بلانکو، افزایش قیمتها بدستور ص.ب.پ. در ازاء پرداخت اعتبار اضطراری وتعویق تاریخ پرداخت بهره وام ۲/۶ میلیارد دلاری دولت که سال ۸۵ سررسید است را اعلام کرد. این افزایش تا ۷۰٪ بر قیمت گاز و نفت، قهوه، برنج تخم مرغ و دارو است ــ که تا امروز غذای عمده مردم دمینیکن بود ولی حالا برای بسیاری جزو تجملات زندگی شده است. سطح زندگی در جمهوری دمینیکن که از بد به بدتر رسیده، بازهم بسرعت در حال تنزل است، در حالیکه سرمایه مالی که از خون آن تغذیه میکند فربه تر میشود.

حتی قبل از اعلانیه بلانکو در ژانویه، گشتی های پلیس و ارتش در خیابانهای سانتو دومینگو (پایتخت) و دیگر شهرها مستقر شده و به دستگیری و خانه گردی پرداختند. در اوائل ماه ژانویه درگیریهای پراکنده‌ای در سانتودومینگو، سان کریستوبال، سان فرانسیسکو و سانتیاگو انجام گرفت. در استانه اعلام خبر توسط بلانکو گشتهای مسلح بازهم بیشتر شدند در ۱۱ فوریه، غلیان اجتماعی که مدتها انتظار آن میرفت، با بیرون ریختن هزاران نفر برای جنگیدن با نیروهای حافظ نظم، فرا رسید. گزارشهای رسمی قتل ۴ نفر را در سانتودومینگو اعلام کردند. اعتصاب عمومی در آنروز همه کارخانه‌ها و مغازه‌ها را بسته و خیابانها را از فروشندگان دوره گردی که همیشه هرجا هستند خالی کرد. روز بعد بلانکو ۲۰٪ تقلیل قیمتهای جدید بسیاری از اجناس را اعلام کرد.

اما شرایط اقتصادی و سیاسی جمهوری دمینیکن و سیستم امپریالیستی در کل، امروز بازگشت به ثبات را غیر ممکن میسازد. شرایط زندگی توده های مردم و شرایط سیاسی برای طبقات حاکم در این کشور فقط میتواند بدتر شود. و نه لزوماً در یك خط مستقیم یا با تنزلی موزون. چنانکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید: "مارکسیست ــ لنینیستها باید امکانات انقلابی را که بسرعت در حال رشدند از کف ندهند و توده‌ها را در ارتقاء مبارزه در تمام جبهه‌ها رهبری کنند ــ جنگ انقلابی را در هرکجا که ممکن باشد شروع کنند و تدارك برای شروع جنگ انقلابی را هرجا که شرایط هنوز برای چنین جنگی آماده نیست تسریع نمایند".

قسمت اول این گزارش در مورد اوضاع بین المللی، که بر روی امکانات رشد یابنده جنگ سوم جهانی و فرصتهای بیشتر برای انقلاب در تعداد زیادی از کشورها و از جمله کشورهای امپریالیستی، متمرکز شده در این جا نیامده است. آن قسمت همچنین به اهمیت پی ریزی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در شرایط کنونی تاکید کرده و توجه ویژه‌ای نسبت به جنگ انقلابی که بوسیله حزب کمونیست پرو انجام و رهبری میشود مبذول داشته است.

هیئت تحریریه

اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جمهوری دمینیکن

ما باید درباره آنچه میکنیم و آنچه باید بکنیم و اهدافی که پرولتاریای انقلابی دومینیکن باید بانها دست یابد روشن باشیم. امروز ۴ سال از عمر سازمان ما می‌گذرد و دیگر باید لباس بلوغ را بتن کند. نه اینکه در یك دوره کوتاه ما باید به سطحی غیر عادی از درك همه چیز برسیم. کاری که باید بکنیم اینست که آماده باشیم ــ و جرأت داشته باشیم ــ وظیفه مشکل ساختمان

حزب پرولتری را بر عهده خود گیریم.

این چیزیست که گرهگاه کنونی که جمهوری دمینیکن امروز از آن گذر میکند، بطور مبرم اما نه با دستپاچه گی، از ما طلب میکند. و این زمانی است که سلطه امپریالیسم خشن تر و سادیستی تر شده. اما همچنین زمانیست که توده‌های مردم خسته و بیزار از استثمار و سرکوب دار ودسته های بیگانه و وطنی، مستمراً در برابر قدرت طبقات حاکم بطور خود بخودی دست بمبارزه میزنند. نقش ما این نیست که بنشینیم و تماشاگر بلند شدن توده‌ها باشیم و آنها را بدست حوادثی که بر سرشان میاید یا به سخن دیگر آنچه امپریالیستها به سرشان میاورند رها سازیم. هرگاه توده‌ها خود را بی دفاع و بدون رهبری سیاسی صحیح و انقلابی بیابند، امپریالیستها آنها را فریب داده، قتل عام میکنند.

ما باید جنبش انقلابی قدرتمندی بسازیم که قادر به سرنگونی طبقه حاکمه امپریالیستی و انجام تحولات اجتماعی که نیاز دوران ماست باشد و در نتیجه در راه انقلاب جهانی پیش رود. سلطه امپریالیسم، جمهوری دمینیکن را با هزاران بند بسته است. اینجا کمپانیهای چند ملیتی هرچه میخواهند میکنند. آنها حکومت خود را درون دولت دومینیکن دارند، محافل قدرتی که حتی زحمت پنهان کردن اینکه مالیات نمی پردازند بخود نداده و پلیس خصوصی خودشان را دارند و نوکران خود را برای کشتن انقلابیونی که در میان کارگران کارخانه‌های آنها کار سیاسی میکنند روانه میسازند....

اما سلطه امپریالیسم بر دمینیکن بر روی حمایت بی تزلزل دولتی حساب میکند ــ دولتهائی که یکی پس از دیگری میروند و باز سر کار میایند ــ و این دولتها علیرغم ادعای استقلال از امپریالیسم یانکی، از همه متابع دولتی بخصوص پلیس ملی و نیروهای مسلح برای حفظ سلطه امپریالیسم و نو استعمار استفاده میکنند. واضح است که "سیا" و "گروه کمک نظامی" که از طریق سفارت امریکا فعالیت میکنند نیز دستگاههائی هستند که یوغ امپریالیسم یانکی را بر گرده ما حفظ میکنند. بسیاری از جاسوسان سیا در لباس مذهبی در کوچه‌های دمینیکن راه میروند و سخن "خدا" را تبلیغ میکنند. آری، سخن "خدا" که این آقایان تبلیغ میکنند بمنظور بی حرکت کردن ما و تخدیر توده‌هاست. توده‌هائی که تلقین میشوند که هر بدبختی که بر سرشان میاید کار زمانه و سرنوشت است.

امپریالیسم آمریکا، ما و بخصوص جوانان ما را تا زانو در انواع و اقسام مواد مخدر غرق کرده، اخلاق اکثریت عظیمی از جوانان که خود را بخاطر بدست آوردن مواد مخدر در ورطه ارتکاب جرائم میبینند را فاسد کرده، روحیه سرکشی و جنگ جویانه بخشی از آنها را نابود میکند. این موضوع که با اشغال دمینیکن در ۶۵ توسط یانکیها، امپریالیسم از مواد مخدر برای پاسیو کردن توده‌ها استفاده کرده و باعث تباهی هزاران جوان که بدام مواد مخدر افتاده‌اند شده، غیر قابل انکار است. این موضوع مانعی بر سر راه مبارزات مردم و تا حدی تشکیل و تحکیم سازمانهای انقلابی در پائین شهر ها شده است.

امروز جمهوری دمینیکن پلی است برای پخش مواد مخدر توسط امپریالیسم. مامورین دولت محموله‌های چندین میلیون دلاری مواد مخدر را که از اطراف جهان برای ارسال به آمریکا میرسد کشف میکنند دولت با آنها همکاری کرده و یا بیتفاوت از کنار آن میگذرد. دولت به محمولات مواد مخدر دست نمیزند، چون این بخشی از معاملاتش با اربابان شمالی اش، امپریالیسم یانکی است.

تا آنجا که به فرهنگ طبقات حاکم مربوط است، ما کاملا با نفوذ فرهنگی امپریالیستی و بت های کثیف و ارزشهای ارتجاعی آن اشباع شده ایم. مایکل جکسون، جان تراولتا، مامور ۰۰۷، رابرت واگنر و باقی این مهملات هنری امریکائی برای اشغال جامعه دمینیکن ارسال میشوند چون آنها میخواهند کله ما را با این احساس پر کنند که مهمترین آرزوی ما برابر شدن با یك آمریکائی است، که آمریکائی ها از ما برترند، پس باید در مقابل یك توریست زنده آمریکائی هم بزانو بیفتیم.....

رهبری کمونیستی و پرولتاریا

طبقه کارگر دمینیکن با تکامل روابط سرمایه‌داری تولید رشد کرده است و هیچکس نمیتواند نقش انقلابی پرولتاریا را انکار کند ــ هیچکس غیر از یك خرده بورژوای بد بخت و خائن پست، مثل این "چپ ها" که دور وبر میبینیم و بیشتر شبیه کشیشها هستند تا "چپها". جامعه بیشتر و بیشتر با یك مبارزه طبقاتی حاد که اساسا میان بورژوازی و طبقه کارگر و همچنین بین امپریالیسم یانکی و تمام طبقات تحت ستم است از هم دوپاره میشود. اول باید تضاد دومی را حل کنیم تا شکاف میان طبقات بسوی یك روبروئی میان طبقات سوق یابد. آنجا که بقول شعر قدیمی دمینیکنی: "هرکه آب دهانش بیشتر است کلوچه بیشتری میتواند بخورد"...

طبقه کارگر ممکنست در تکامل اجتماعی ما نسبتا جوان باشد اما نقش انقلابی وی غیر قابل بحث است. کانون کار کمونیستی باید در این طبقه باشد. طبقه‌ای که در جامعه سرمایه‌داری وقتی همه چیز گفته و انجام شد پیگیرانه انقلابی است. طبقه‌ای که اصول مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را بعنوان اساس تئوریك اقدامات عملی خود قرار میدهد.

بدون افتادن بدرون کارگریسم، اتحادیه کمونیستی انقلابی باید کار خود را اساسا با جهت گیری بسوی طبقه کارگر در زمینه‌های سیاسی و تشکیلاتی سازمان دهد. با پیشرفته ترین اقشار آن برای ساختمان حزب کمونیست درامیزد و رهبری انقلابی تشکیل دهد که تمام جنبش انقلابی دمینیکن بتواند بر حول آن بحرکت دراید. ما باید سد میان سوسیالیسم علمی و جنبش خود بخودی کارگران را بشکنیم. این جدائی مسبب موانع بزرگی برای انقلاب دمینیکن است، چون هر روزه اعتراضاتی بوقوع میپیوندند اما بدون رهبری سیاسی انقلابی هرگز قادر به گذشتن از مرزهای خود بخودی نیستند. درون آنها اپورتونیستها و رویزیونیستها خود را بعنوان "روسای" جنبش بالا میکشند و جنبش طبقه کارگر را به رفرمیسم آلوده میسازند....

این کاریست که ما کمونیستهای انقلابی باید انجام دهیم و گرنه طبقه کارگر همچنان در مقابل طبقه حاکم ناتوان خواهد ماند. اینکار نیاز به صبر بسیار زیاد دارد چون عجله کاری میتواند ما را به شکست

کشانده، موانع بزرگتری در راه انقلاب ایجاد کند. روشن است که کار ساختمان حزب مبرم و فوری است چون توده‌ها بسرعت و بطور غیرقابل برگشتی، هم بخاطر بحران سیستم سرمایه‌داری که نمایندگان سیاسی طبقه حاکم را در منگنه خود گذارده و هم بواسطه گرسنگی، بدبختی و سرکوب امپریالیستی که هر روز عمیقتر و گسترده‌تر میشود بزندگی سیاسی کشیده میشوند.....

انقلاب دمینیکن نمیتواند در مسیر اکونومیسم، رفرمیسم و آنارکوسندیکالیسم و تنگ نظری خرده بورژوازی پیش برود. ما باید جنبشی واقعاً انقلابی بسازیم که حزب کمونیست با رابطهٔ ناگسستنی با طبقهٔ کارگر آنرا هدایت کرده و با جسارت بسوی تسخیر قدرت سیاسی، سرنگونی طبقهٔ حاکم و استقرار دولت دمکراسی نوین که راه رسیدن به سوسیالیسم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست رهبری کند.

کلامی چند دربارهٔ دهقانان

روستاهای جمهوری دمینیکن تغییرات اساسی بخود دیده‌اند. این تغییرات، تحقیقی فوری برای تعیین نقش طبقات اجتماعی مختلف در روستا و درک چگونگی مبارزه طبقاتی در روستاها را طلب میکند. ما میتوانیم تأکید کنیم که امپریالیسم آمریکا روابط تولیدی سرمایه‌داری را در روستاها بدون نابود کردن روابط نیمه فئودالی وارد کرده است. میتوانیم باین نحو بگوئیم که امپریالیسم آمریکا ترکیبی از روابط تولید را در روستا حفظ میکند، اگرچه گرایش بسوی تکامل روابط سرمایه‌داری تولید است.

از زمان اجرای باصطلاح "قانون ارضی" و قوانین ۱۹۷۲ بالاگوئر، ساختمان اقتصادی روستا ذره ذره تغییر کرده است، گرچه، البته، براساس نیازهای توسعه و غارت امپریالیستی. اما آنچه که امپریالیسم آمریکا را در تبانی با مالکان وادار به انجام اصلاحات در سازمان کشاورزی کرد خیزشهای بزرگ توده‌های دهقانی بود که نرده‌های سیم خاردار ملاکین را پاره کرده و زمین را تصرف میکردند. همه کس درباره مبارزات بزرگ دهقانانی که قدبدست زمینها را تصرف کرده، صدها هکتار را اشغال نمودند شنیده است. غالباً این زمینها کشت نشده مانده بود و یا در دست مالکی بود که برای چرای گاوهایش، در آن علوفه کاشته بود.

مبارزه برای تصرف زمین در روستا راه درازی در پیش دارد و پایان نیافته است. بیش از ۳۰۰ هزار خانوار دهقان خواهان زمینی برای کار هستند و شعار "زمین از آن کسی که بر روی آن کار میکند" همچنان شعار صحیحی باقی میماند. این شعار الهام بخش یکدوران کامل مبارزه خلق در روستا بود که امپریالیستها را واداشت تا سیاستهای رسوای ضد شورش دهقانی را از طریق "قوانین ارضی" بالاگوئر، که در نهایت مسئلهٔ زمین را بنفع توده‌های دهقانی حل نکرد بکار ببرند.

لازمست تأکید کنیم که تقسیم زمین میان دهقانان و مبارزه هزاران خانوار دهقان برای حق داشتن یک قطعه کوچک زمین، کانون مبارزه دهقانی نیست. چون دولتها یکی بعد از دیگری و امپریالیسم امریکا از طریق "موسسه کشاورزی دمینیکن" موفق به دادن زمین به هزاران خانوار در باصطلاح "پروژه‌های تعاونی" شده‌اند که مبارزه توده‌های وسیع دهقانان را که باور کرده بودند این کار مسائل عظیم آنانرا حل خواهد کرد، تخفیف داده است.....

این پروژه‌های تعاونی کشاورزی دهقان را زمیندار میکند ولی آنها را با مشکلات جدّی، بدون کمک فنی و غالباً حتّی بدون داشتن بذر برای کشت زمین روبرو میسازد. بسیاری اوقات دهقانان بخاطر عدم توانائی بهره برداری از زمین، مجبور میشوند تکه زمین خود را به ملاکین بفروشند.

در روستاهای دمینیکن راههای زیادی برای بیرون کشیدن پول از دست دهقانان موجود است. دولت کمکهای مورد نیاز دهقانان را فراهم نمیکند و انوقت دست دلالان بی‌همه چیز را برای کنترل بازار محصولات آنها باز میگذارد و گاهی اوقات اگرچه مضحک بنظر میرسد ولی بعضی از "دهقانانی" که حق تصرف زمین دولتی را بدست میاورند، از ملاکین بزرگ و معروف از کار در میآیند. این زمینی که دهقان حق تصرف آنرا بدست آورده ولی حتی نمیتواند بذر روی "زمین خود" بکارد چه حسنی برای دهقان دارد؟ آیا این دهقان وابسته به رحم دلالان حریص که بوسیله دولت حمایت میشوند نیست؟....

در کنار همه اینها مسائل بهداشت و بیسوادی در روستا مطرح است. صدها دهقان که بنحوی در حین کار در مزارع زخمی شده‌اند در راه رسیدن به شهرها میمیرند چون در روستا بیمارستانی وجود ندارد. در مورد مدارس هم همینطور است. دهقانی که می‌خواهد سواد بیاموزد باید بنحوی بشهر برود، چون نبود مدارس در روستا مصیبتی است که طبقه حاکم نمیخواهد حل آنرا ببیند. او نمی‌خواهد ببیند که دهقانان خواندن و نوشتن یاد بگیرند. امپریالیستها و دولت راحت‌تر میبینند که دهقانان را عقب مانده و غافل نگهدارند. یکی از نتایج اینکار اینست که سیاستمداران بورژوا کوشش میکنند از دهقانان در رقابتهای انتخاباتی خود سوء استفاده کرده، با نان وعده‌های توخالی بدهند و با آنان بعنوان طبقه‌ای که بخاطر عدم آگاهی سیاسی انقلابی، زود فریب میخورد رفتار میکنند.

پس تصویر طبقات در روستاهای دمینیکن را میتوان باین شکل خلاصه کرد: هزاران هزار خانوار بی زمین (دهقانان فقیر)، ملاکین (که میلیونها هکتار زمین را بانحصار خود درآورده‌اند)، زمینداران کوچک که زمین خود را در باصطلاح پروژه‌های تعاونی از دولت گرفته‌اند اما اغلب فاقد کمک فنی لازم و بذر هستند، و هزاران هزار کارگر کشاورزی که برنج یا نیشکر درو کرده یا در کارخانجات فراورده‌های لبنیاتی و غیره کار می‌کنند. در روستاهای دمینیکن ترکیبی از مبارزه برای زمین بوسیله دهقانان بی زمین و مبارزه زمینداران کوچک برای بدست آوردن کمکهای فنی بهتر و کمکهای مالی از دولت که بتوانند زمین خود را کشت کنند بهمراه مبارزه کارگران کشاورزی علیه استثمار بارون‌های سرمایه‌دار موجود است.

باید تأکید کرد که بسیاری از دهقانان در روستا دو نقش دارند. در فصل برداشت نیشکر آنها کارگر مزارع نیشکر و کارخانه‌های شکر میشوند در حالیکه ۶ ماه دیگر سال را در مزارع مالکین یا قطعه زمین خود بکار مشغول میشوند. این وضع جالب توجهی ایجاد میکند که در آن توده‌

های دهقانان کارهای متفاوت تولیدی انجام میدهند. این بسیار اهمیت دارد چون شرایط بهتری برای کار ما بعنوان کمونیستهای انقلابی در راه ایجاد اتحاد کارگر ـ دهقان که لازمه شکست دادن امپریالیسم و کل طبقه حاکمه است بوجود میآورد، اتحادی که نیاز به کشیدن تودههای دهقان به مبارزه علیه استثمارگران و سرکوب کنندگان دارد. جدا از این واقعیت که دهقانان متحدین قابل اعتماد و ضروری طبقه کارگر هستند، ما اطمینان داریم که روستاهای دمینیکن بعنوان پایگاههای مقاومت علیه نیروهای یانکی، با آتش مبارزه ضد امپریالیستی شعله ور خواهد شد زیرا که امپریالیسم یانکی بمجرد اینکه ما دولت فعلی اش را سرنگون کنیم دست به اشغال نظامی خواهد زد. این موضوع ما را به مسئلهٔ داشتن یك استراتژی انقلابی برای روبرو شدن با امپریالیستها میرساند که شایسته است بطور اصولی مورد بحث قرار گیرد.

آنچه باید اینجا تأکید شود لزوم کار میان تودههای دهقانی بمنظور متحد کردن آنان با پرولتاریای انقلابی در مبارزه علیه کلیهٔ استثمارگران خلق دمینیکن است. من اطمینان کامل دارم که ما پایههای این کار را داریم و اینکار میتواند برای ما بالنسبه آسان باشد، باین دلیل ساده که سازمان دهی و رهبری کارگران کشاورزی، اتحاد با دهقانان فقیر را بعلت وجود بندهای زیادی مابین آندو، تضمین میکند. بدون غفلت در کار در کارخانه برای جذب بهترین عناصر در میان کارگران، ما باید در روستا کار کنیم چون این روستاها هستند که مناطق پایگاهی مقاومت انقلاب دمینیکن را تشکیل میدهند.

کار در میان دانشجویان

هیچکس شك ندارد که دانشجویان که بخشی از خرده بورژوازی هستند نقش بزرگی در مبارزه انقلابی دمینیکن و کشیدن طبقه کارگر بدرون زندگی سیاسی بازی کردهاند. امّا با گذشت زمان و رشد روابط تولید سرمایهداری، دانشجویان به نیروی درجه دومی در عرصهٔ مبارزه طبقاتی تبدیل شدهاند. امروز ما حتی میتوانیم بگوئیم دانشجویان، بعلت اینکه تحت رهبری اپورتونیستها و رویزیونیستها هستند، الهام بخش هیچ بخشی از ستمدیدگان در مبارزه نیستند. عرصه دانشجوئی طاعون محافظه کاری گرفته، و فقط بسته به مسائل اکادمیك شده است و غالباً نسبت به خواستها و مبارزات کارگران و دهقانان بی تفاوتی نشان میدهد.

ما باید عرصه دانشجوئی را تکان بدهیم بطوریکه بتواند با همان بی باکی که مشخصهٔ آن شده بود بمبارزه بپردازد و در عین حال بیاد داشته باشیم آنها پیشروان انقلاب نبوده و برای رهبری طبقه کارگر و دهقانان فراخوانده نمیشوند. این محل پر افتخار باید توسط طبقهٔ کارگر اشغال شود. اما برای دانشجویان غیر ممکن است اعتراض عصیانگرانه واقعی علیه سیستم سرمایهداری را بدون وجود یك پیشرو سیاسی که همه زحمتکشان را در همین مسیر رهبری کرده و کلیه مبارزات استثمارشدگان را در جهت سرنگونی این سیستم پوسیده هماهنگ سازد ـ به سخن دیگر، بدون وجود یك حزب کمونیست انقلابی ـ بر پا دارند...

بحران انقلابی ونقش کمونیست های انقلابی

پس از اینکه تحولات آوریل ۸۴ همه جامعه را لرزاند همه تحلیل گران "چپ" و همینطور راست متوجه تغییر اساسی در موقعیت سیاسی جامعه دمینیکن شدند. اساساً در درون F.I.D. (جبهه چپ دمینیکن، ملقمهای از رویزیونیست ها و سوسیال دمکراتها) این نظریه که ما در استانه یك انقلاب هستیم، وسیعاً شایع شده است. تئوری "انقلاب حتمی"، تئوری ای که میگوید ما در یك اوضاع ماقبل انقلاب بسر میبریم پا گرفته است. ما هم میگوئیم که این یك اوضاع ماقبل انقلاب میباشد اما تحلیل ما در این زمینه بسیار متفاوت با تحلیل ج.چ.د. است.

ج.چ.د. میخواهد خود را به عنوان پیشرو خلق جا بزند و در مقابل اعتراضات حتمی علیه اقدامات تحمیلی صندوق بین المللی پول که توسط P.R.D. (حزب حاکم ـ حزب انقلابی دمینیکن)، از درون گلوله و خون در این کشور اعمال خواهد شد، این آقایان محترم میخواهند برای هر مبارزه تودهای که بلند میشود میانجی و سخنگو باشند. این همان چیزی بود که در وقایع آوریل اتفاق افتاد، هرچند که آنان رهبر جنبش تودهای که بطور خود بخودی بلند شد و رنگ قیام بخود گرفت نبودند. در میانه این اشفتگی عظیم اجتماعی آنها فراخوان یك "اعتصاب عمومی" دادند تا دولت آنها را بعنوان رهبران جنبش شناخته و در نتیجه قادر باشند امواج خیزش تودهای که خشمش هر چیز که سر راهش بود داغان میکرد و تخم وحشت در دل طبقه حاکم می پاشید را خفه سازند. اما این واقعیت دارد که ما در یك اوضاع ماقبل انقلاب قرار داریم اصولاً بخاطر چندین برابر شدن گرسنگی و محرومیت در میان خلق و تنزل سریع شرایط زندگی آنان ـ تودهها دیگر در موقعیتی نیستند که با این زندگی چون مرگ بسازند.... اگرچه گرسنگی و فقر تعمیق میابد و قحطی در افق اجتماعی ظاهر میشود شرایط ذهنی.... موجود نیست و این برای ما مشکلی است، از این جهت که باید بمبارزهای که فرا میرسد رهنمود های مشخص بدهیم بطوریکه مردم تبدیل به گوشت دم توپ نشده و مثل آوریل گذشته، بیرحمانه و بی دفاع قتل عام نشوند.

بعلاوه حرفهای ج.چ.د. در مورد "انقلاب حتمی" فقط تهدیدهائی توخالی برای گیج کردن تودهها ست. بخوبی میدانیم که این آقایان محترم مزخرف میگویند. آنها درباره "انقلاب" حرف میزنند امّا کاری برای تدارك آن نکرده و پیام انقلاب را بمیان تودهها نمیبرند....

این اوضاع باید بعنوان دورهای از کار سیاسی تشکیلاتی و نظامی باشد برای آماده کردن تودهها در ارتباط با راهی که در این دوران بحرانی برای طبقات حاکمه، که گرسنگی و محرومیت و اختناق علیه خلق سریعاً گسترش میابد ما باید آغازگر آن باشیم.

اگر اوضاع انقلابی نزدیك میشود و اگر طبقهٔ حاکم ـ یعنی آنها که در رأس هستند ـ نمیتوانند بحکومت خود بر مردم بر اساس هوسهای گذشته ادامه دهند و آنها که در زیر هستند دیگر تحمل زندگی تحت یوغ سرمایه را نخواهند کرد، آنوقت ما باید تودهها را برای نبردهائی که فرا میرسند آماده کنیم، نبردهائی که در طی آن انقلاب امکان پیروزی خواهد داشت. ■

موسیقی دان انقلابی نیجریه در اسارت

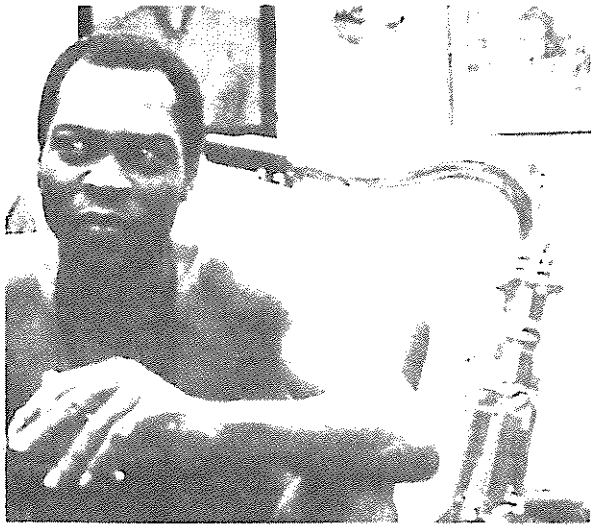

فلا آنیکولاپو کوتی
Fela Anikulapo Kuti

در یک سلول در زندان نیجریه است. در ۲۵ دسامبر شورای عالی نظامی نیجریه برای این آهنگساز "جاز آفریقائی" (Afrobeat) حکم بیداد- گراند ۵ سال حبس که از قانون ناروای تخلف ارزی ریشه گرفته است را اعلام کرد. در اوت ۱۹۸٤ فلا برای اجرای کنسرت با گروه خود بنام "مصر ۸۰"، عازم آمریکا بود که پلیس گمرک نیجریه پس از بازرسی بدنی و همراهی هر عضو تا داخل هواپیما، بنظر میآید وی را بخاطر خارج کردن ۱۶۰۰ پوند بطور "قاچاق" از کشور، دستگیر نمود.

دولت نیجریه داشتن حداکثر ۸۰ پوند برای سفر خارج را اجازه میدهد. ولی فلا با جرم خارج کردن ارز سیلی خورد، هرچند که ۱۶۰۰ پوند مذکور برای تامین مخارج همه ۳۶ نفر اعضاء گروه بود! ۰۰۰۰ و کاملاً هم در حدّ مجاز. پس از آزادی مقامات از اجازه دادن به او برای بیوستن به گروهش خودداری کردند و او یک کنفرانس مطبوعاتی، که در نیجریه غیر قانونی است فراخواند. وی دوباره سریعاً دستگیر شد، این بار برای افترا زدن به دولت ــ قبل از اینکه حتی فرصت تکذیب اتهام را داشته باشد. بعد از به زندان افتادن، در ۲۲ اکتبر بدلیل اتهامات جعلی ارزی که دوباره احیاء کردند، محاکمه و در ۸ نوامبر به ۵ سال حبس محکوم شد. تائیدیه ۲۵ دسامبر شورای نظامی بر اتهام و محکومیت وی، طبق قانون نیجریه به وی امکان داد خواست مجدد نداد.

این بوضوح موسیقی و تنفر انقلابی ملی او از امپریالیسم و نو- مستعمره بودن است که مقامات نیجریه، باحتمال زیاد با همکاری وسیع دولت آمریکا، میخواهند پشت میله‌ها نگهدارند. "ضرب آفریقائی" او، یا آنچه برخی جاز آفریقائی میخوانند بشدت در جهان محبوبیت یافته مخلوطی است از موسیقی ساده (Funk) و جاز و موسیقی سیاهان (Soul) که ریشه در فرم- های ملی آفریقائی مانند سنّت کهن "خواندن" اخبار دارد. فلا با برخورد به موسیقی بعنوان "سلاح آینده"، علیه ستم میخواند و هم I.T.T. (سر دسته دزدان بین- المللی، International Thief Thiefs نام یکی از آهنگهای اوست) که در کمین آفریقاست و هم ولگردان در قدرت، یا چنانکه خودش میگوید افراد بسیار مهم، را به مسخره میگیرد.

این کار بارها وی را با حکام فاسد نیجریه که میخواهد افشاءشان کند درگیر کرده است.

مقامات نیجریه سالهاست که با وی در جنگ بوده‌اند، مکرراً زندانیش کرده‌اند، موسیقی‌اش را ممنوع کرده‌اند و امتیازات او را دزدیده‌اند. در ۱۹۷۰ او و گروهش یک دهکده در بخش فقیر نشین لاگوس بنا نهادند که تبدیل به یک مرکز فرهنگی و سیاسی برای مقاومت در برابر غرب زده کردن نیجریه شد و طرفداران بیشتر و بیش- تری جلب کرد. کالاکوتا بعنوان یک "جمهوری" شناخته شد و طبیعتاً هوننای نظامی را دشمن خود کرد. در فوریه ۱۹۷۷، مسلسلها و بازوکا- ها و هزار سرباز نیجریه‌ای به محوطه حمله و انرا ویران کردند، تعداد وسیعی را دستگیر و به زنان تجاوز کردند. مادر فلا از عوارض ناشی از ضربات در آنجا مرد و خود فلا بمدت یکسال مجبور به جلای وطن شد.

فلا کوتی امروز یکی از محبوبترین آهنگسازان آفریقای غربی است و بیش از ۵۰ صفحه او به تعداد صدها هزار در سراسر جهان بفروش رفته است. با اینهمه وی همیشه برای گرفتن یک قرارداد عمده مشکل داشته و همدستی بین آمریکا و بور- ژوازی نیجریه برای ممانعت از ترقی فلا و موسیقی‌اش قطعاً وجود داشته. از آنجا که او داشت این سد را با اولین کنسرت در آمریکا از ۱۹۶۹ تا بحال میشکست، وقت شناسی این دستگیری واقعاً بسیار محیلانه بود. بعلاوه درست قبل از اینکه جلسو رفتن او به آمریکا را گرفتند، وی یک قرارداد منعقد کرده بود، ولی کمپانی از دادن پول برای خرج سفر گروه خودداری نموده بود. بعداً، پس از تمام "مشکلات سیاسی" که پیش آمد، کمپانی قرارداد را فسخ کرد. روشن است که دولت نیجریه مخصوصاً سعی دارد که این هنرمند سرکش، که موسیقی و محبوبیت وسیع بین المللی اش باعث اشفتگی شده است را خاموش سازد. وارد شدن وی به صنعت صفحه پرکنی آمریکا البته بهای سیاسی‌ای که انان برای تحت فشار قرار دادن فلا میبپایست بپر- دازند را بالا میبرد. در یک روزنامه

نیوزلاند:

درد سر در کوئین استریت

نامه ای از پرچم سرخ*

روز جمعه ۷ دسامبر ۸۴ زلزله‌ای سیاسی شهر آکلند Auckland در نیوزیلند را بلرزه درآورد و رهبران شهر و تبار و حکام کشور را حیران ساخت. این قهرآمیزترین رد و خورد خیابان کوئین از زمان اولین زد و خوردها در سال ۱۹۳۲ یعنی ۵۰ سال قبل که بیکاران گرسنه مغازه‌ها را خرد و غارت کردند، بود. اینبار هزاران جوان به خیابان ریخته پنجره مغازه‌ها را شکسته و غارت کرده و ماشین ها را به آتش کشیده، و با پلیس به زد و خورد پرداختند. انباشت سالها خشم نزدیک به طغیان همراه با محرومیت و بویژه خصومت نسبت به خد متگاران قانون، ناگهان ترکید و همه موانع را شکست و با اقدام قهرآمیز به جوشش درآمد...

بیشتر کسانی که درگیر بودند جوان و شاید نزدیک به نیمی از آنها بیکار، و بعضی از آنان زیر بیست و حدوداً ۱۴ ساله بودند. خسارات وارده به یک میلیون دلار تخمین زده میشود. اعمال اشکارا خودبخودی و خودروی جوانان همچون زنگ خطری در گوش دولت و حکام کشور اینچنین صدا کرد:

ما برای قوانین، ارزشها و مالکیت شما و دم و دستگاهتان که در آن هیچ سهم و سرنوشتی نداریم، پشیزی قائل نیستیم. ما چه داریم که از دست بدهیم وقتی که نه کاری داریم و نه خانه‌ای و نه اینده‌ای؟

طوفان در شبی که کنسرت مجانی راک در یک میدان مرکزی برگزار میشد آغاز گردید. پلیس تصادفی جوان را به اتهام ناچیزی توقیف کرد. وقتی جوانان دیگر با پرتاب قوطی ابجو تلافی کردند، پلیس کنسرت را به بهانهٔ حفظ ارتباط میان اتومبیلهای خود متوقف کرد. این اقدام به خشم بیشتری دامن زد و بزودی پلیسها زیر بارانی از سنگ قرار گرفتند. انها مجبور شدند به دنده "شورش" بزنند. هدف اصلی جوانها پلیس و مستغلات بود. نه به کسانیکه به کنسرت آمده بودند کاری داشتند و نه با نها که خرید میکردند. وقتی شهردار شهر، خانم تیزارد به خیابان کوئین و درست به مرکز عملیات رفت تا ببیند چه اتفاقی افتاده، کسی با او دست هم نزد.

همانطور که یکی از اعضاء پارلمان گفت بذرهای جمعه شب در سال ۱۹۸۱ کاشته شده بود (سال تظاهرات عمومی علیه آپارتاید و سفر تیم راگبی Springbok از آفریقای جنوبی). انزمان پلیس وحشیانه به تظاهرات حمله کرده و بسیاری ازمردم را بسختی مجروح کرد. بذر نفرت از پلیس حتی در دورانی پیش از این کاشته شده بود ــ دورانی که طی آن "نیروی ویژه" پلیس در خیابانها و بارها پرسه میزد و بدنبال ساکنین غیرقانونی (ایسلندیهائی که احتمالا پس از پایان مهلت اقامتشان، برای کار و زندگی در نیوزیلند مانده بودند) میگشت. امروز ایجاد مزاحمت برای جوانان بخصوص مائوری ها Maoris و ایسلندیها که مثلا ممکنست در صف اتوبوس ایستاده باشند، همچنان ادامه دارد. یک زن جوان مائوری به مصاحبه گر تلویزیون گفت: "ما مطلقاً هیچ مناسباتی با پلیس نداریم"

یک کمیسیون تحقیق از طرف دولت برای بررسی وقایع خیابان کوئین تشکیل شده است. جلوگیری از مصرف نوشابه‌های الکلی در کنسرت‌های هوای ازاد و تغییر سازمان متدهای پلیس، با تأکید گذاشتن بر پلیس اجتماعی (شیوه پلیسهای محلی که با اهالی رفتار دوستانه دارند)، مورد بررسی قرار گرفته. اما لازم به توضیح نیست که این کمیسیون هر نتیجه‌ای ارائه کند، هیچ تغییر یا اصلاح اساسی تحت سیستم کنونی ممکن نیست.

سردبیر یکی از روزنامه‌های محلی در مقالهٔ خود چنین نتیجه‌گیری میکند: "اما وقتی مسئله را درست میکنیم آنچه از خطرش غافل میشویم اینست که چرا؟" حقیقتاً هم اوضاع دارد برای طبقهٔ حاکمه خطرناک میشود و بدون شک بدتر هم خواهد شد. واقعاً که این سیستم گورکنان خود را می آفریند ■

---

* پرچم سرخ توسط گروه پرچم سرخ نیوزلاند منتشر می شود.

لندن، قبل از محکومیت فلا این نقل قول از رئیس ستاد حکومت نظامی نیجریه اورده شده: "فلا را قطعاً زندانی خواهیم کرد .... و امیدوارم که در زندان بپوسد".

فلا از سلول خود به دوستی نوشت: "من هرگز دست از مبارزه بر نخواهم داشت. این (محکومیت) مرا قوی تر میکند و امیدوارم که به مردم من شجاعت بیشتری برای شرکت در مبارزه بدهد". کنسرت های پشتیبانی برای آزادی فلا کوتی در آمریکا و اروپا برنامه ریزی شده است. بیانیه‌ها و تلگرافهای اعتراضی از سراسر جهان به دولت نیجریه ارسال و آزادی فوری فلا خواسته شده است.

در صحنهٔ موسیقی مترقی امروز، فلا کوتی بیشک نماینده یک نمود مهم و جالب است، صدائی از آفریقا که از مبارزهٔ ضد امپریالیستی کناره نگرفته و سزاوار پشتیبانی در این حمله سیاسی است. بعنوان یک هنرمند شورشی که نظرات سیاسی‌اش کاملا بر پان آفریقائیسم منطبق است، موسیقی اش در میان تماشاچیان وسیعی که از او هواداری میکنند نغمه ضد امپریالیستی پر قدرتی مینوازد. اهنگ "I.T.T." وی اینطور شروع میشود "حالا میخواهم دوباره از حقیقت بگویم"... و این آهنگساز چیزی برای گفتن دارد. فلا کوتی را آزاد کنید!

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم و سدکردن تکامل اجتماعی

بقلم ریموند لوتا*

سئوالی که غالباً از جانب کسانی که با ترهای " آمریکا در سراشیب " آشنایی دارند مطرح میشود اینست: چگونه میتوان میان پافشاری که آمریکا در سراشیب بر روی دینامیسم امپریالیسم میکند با جهتگیری مارکسیستی-لنینیستی دایر براینکه امپریالیسم سدکنندهٔ تکامل نیروهای مولده است سازش ایجاد کرد؟ آیا این تز مدعی است که امپریالیسم در جهان سوم نیروئی مترقی است؟ و در ارتباط با این سئوال مطرح میشود. آیا بحرانی که امروزه اقتصاد جهانی امپریالیستی را در برگرفته اساساً محصول سیستمی است که بسادگی در جلو تکامل نیروهای مولده ایستادگی میکند (چه در کشورهای متروپل وچه در مستعمرات)؟ یا شاید رابطهای میان گسترش دینامیک ومداوم سی ساله بعد از پایان جنگ جهانی دوم گسترش که تنها در بخشهای مهمی از جهان سوم مانع را برداشت، took hold بلکه همچنین بطور اساسی مشروط به تحولاتی بود که نفوذ امپریالیسم در آنجا به اجرا درآمد و سهمگینی این بحران وجود دارد؟ نظریه دوم در کتاب آمریکا در سراشیب پذیرفته شده، و این نظریه است که موجب بحثهای فراوان در بعضی محافل شده است.

برای درک ابعاد آنچه با آن سروکار داریم به چند آمار افشاگرانه توجه کنید: در سال ۱۹۷۵ کشورهای پیشرفته ۹۱/۵ ٪ ارزش افزوده صنعتی (Mmanufacturing value added) جهان را در حساب خود داشتند. تولید ناخالص ملی برای هرنفر (Gross domestic product per copita) در این کشورها ۲۶۷۱ دلار بود. در جهان سوم این رقم مقدار برابر با ۲۶۶ دلار بود. ①

حدود ۴۰٪ جمعیت جهان سوم در حالت فقر مطلق بسر میبرند، یعنی، ۸۰۰ میلیون مردم شرایط زندگی را تحمل میکنند که خصوصیات آن سوء تغذیه، بیسوادی، وبیماری است. ②

این مقاله زمانی نوشته میشود که قحطی وحشتناکی در آفریقا بیداد میکند (تخمین زده شده یک آفریقائی متوسط الحال، امروزه ۲۰٪ غذای کمتری نسبت به ۲۰ سال قبل دارد). اما روند دیگری نیز قابل ملاحظه است. بین سالهای ۷۶ - صادرات صنعتی جهان سوم از ۱۹/۵ درصد کل صادرات جهان سوم (بغیر از مواد سوختی) به ۴۵/۱٪ افزایش یافت - تغییری برجسته در ترکیب بازرگانی ③.

برزیل هشتمین تولید کننده بزرگ فولاد در بلوک تحت رهبری امریکا ست، بزرگترین کارخانه پارچهٔ بافی جهان در مصر قرار دارد، در کره جنوبی، سرمایه گذاری ناخالص ملی از سال ۱۹۶۰ چنان سریع شد کرده که اکنون سهمی که صنایع در تولید ناخالص ملی دارد از سهم صنایع در اقتصاد امریکا بیشتر است. ۴ رونق بعد از جنگ، شاهد افزایش اساسی در سرمایه گذاری سرمایه ای fixed copital Investment بهره دهی، وقدرت خرید در کشورهای پیشرفته وهمچنین شاهد رشد سریع در تعدادی نه چندان قلیل از کشورهای جهان سوم، همراه با تغییر یافتن تقسیم کار سنتی بین المللی در بعضی از آنها بود. تغییرات بزرگی در بسیاری از نقاط جهان سوم رخ داده است اما هنوز استثمار شدید وغارت تخفیف نیافته بلکه تشدید شده است. وحشت بحران در جهان سوم هرگز به عظمت امروز نبوده است.

این مقاله به مطالبی که بیشتر مورد مشاجره بوده و بوسیله این پدیده مطرح شده است خواهد پرداخت. بحث شامل سه مطلب مرتبط بهم میباشد: نظریه لنینیستی در مقابل نظریهٔ رکودگرائی Stagnationist در مورد امپریالیسم، چند روند مهم در تکامل جهان سوم در دوران بعد از جنگ ودر پایان برداشت از مفهوم " ترمز " در متون مارکس و مارکسیستی. آنچه اینجا مورد بحث است درک تکامل در جریان تضاد و تکامل سد شده است.

"باران" وتزبیرون بردن مازاد

من میخواهم با بررسی بعضی جنبههای چیزیکه میتواند پرنفوذترین مساعی برای تئوریزه کردن تأثیر امپریالیسم بر ملتهای تحت سلطه، از یک نقطه نظر رکودگرا، تلقی گردد: " اقتصاد سیاسی رشد " اثر پل باران، شروع کنم. در این اثر باران در پی مشخص کردن مکانیسمهائی است که رشد را در کشورهای توسعه نیافته تسریع یا بطئ میسازند.

او استدلال میکند که رشد در کشورهای پیشرفته و وابسته، هردو بستگی به مقدار و وضعیت مازاد اقتصاد دارد. این مازاد به معنای حجمی از تولیدات (output) است، بطور مشخص تفاضل مقدار جاری تولید خالص ومصرف جاری. بخشی از کل تولید که در مصرف وارد نمیشود قابل استفاده سرمایه گذاری است، وبنابراین مازاد در جامعه برابر مقدار خالص سرمایه گذاری بعلاوه هرسرمایه ای که وارد کشور مورد نظر میشود (یا سرمایه گذاری خالص منهای سرمایههائی که از کشور خارج میشود) است. حال در عصر امپریالیسم، بنابر نظریه باران، انحصار تمایل به بطئ ساختن سرعت یا مقاومت در برابر سرمایه گذاری دارد - هم در هر کشور منفرد وهم در ابعاد جهانی. چرا؟ چون سرمایه دیگر نه با آن اجبار به سرمایه گذاری مواجه است (با توجه به کم شدن تعداد رقابت کنندگان وامتیازات بزرگی حجم آن) ونه با همان انگیزه برای سرمایه گذاری (با توجه به افت روزافزون تقاضا در نتیجه محدود شدن مصرف تودههای وسیع) مواجه است. بنابراین سرمایه انحصاری باید راههائی برای جذب مازاد فزاینده پیدا کند (اگرچه با آن سرعتی که تحت شرایط کلاسیک رقابت آزاد ممکن بود افزایش نمییابد)، با این مشکل بیشتر با توسل به فعالیتهای غیر مولد و اسراف کاری مثل مصادف تبلیغات وتشویقات ومخارج دولتی مقابله میشود.

با استفاده از این ابزارهای تجزیه وتحلیل باران توضیحی برای عقب ماندگی ارائه میدهد. سطح نازل سرمایه گذاری درون کشورهای تحت سلطه وعقب ماندگی نسبی آنها، از یک سو ناشی از بیرون کشیدن سیستماتیک مازاد توسط کشورهای پیشرفته،

---

* ریموند لوتا نویسنده (بهمراه فرانک شانون) کتاب امریکا در سراشیب است.

Chicago ;Banner press, 1984

○ من لغت جهان سوم را بکار میبرم چون این لغت وسیعا بعنوان نوعی مخفف خلقها وکشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین مورد قبول قرار گرفته. استفاده آن در اینجا هیچ ارتباطی با استفاده این لغت توسط رویزیونیستهای حاکم برچین و " تئوری سه جهان " رسوایشان ندارد. لوتا -

و ازسوی دیگر ناشی از حالت رکود مزمن در تقاضا است که در ارتباط با کشاورزی خودکفائی عقب‌مانده و نیروی کارارزان در کشورهای تحت سلطه است. سرمایه خارجی مخالف تکامل نیروهای مولده است. این سرمایه منافعی در ساختار موجود، کارارزان و تولید در جهت صادرات، دارد که از طریق اتحاد امپریالیسم با طبقات ملاک و کمپرادور (که خود مصرف کنندگان اسراف کار و مازاد هستند) تقویت میشود. هر صنعت نوپائی که ممکنست سربرآورد در عرقابت با کمپانیهای بزرگتر و پربازده‌تر کشورهای پیشرفته غرق خواهد شد. دایرهٔ استدلال بدین ترتیب بسته میشود: سرمایه‌داری در دوران انحصار دیگر مازاد قابل سرمایه‌گذاری را به حداکثر افزایش نداده، و مازاد را از کشورهای عقب‌مانده خارج میسازد — مازادی که در غیر اینصورت میتوانست برای سرمایه‌گذاری تولیدی در آنجا قابل استفاده باشد. اثر باران دارای بینش‌های پراهمیتی است. او بدرستی تأکید میکند که ملل تحت ستم تکرار ساده تجدید مراحل ابتدائی توسعه سرمایه‌داری اروپا نبوده بلکه تابع شرایط مشخص تاریخی هستند که ساختار اقتصادی آنان را میسازد. اما در اساس او "قادر به مشخص کردن دینامیک تکامل یافتگی" و "عقب ماندگی" در دوران امپریالیسم نمیشود، در جائیکه لنین انحصار و رقابت را بمثابه وحدت ضدین که منجر به تشدید همه‌آشتی ناپذیری های درون سرمایه میشود، میدید، (باران) موقوف شدن رقابت را مشاهده میکرد. جائیکه لنین امکان اینکه صدور سرمایه امر تکامل سرمایه‌داری را تسریع کند مطرح میکرد، (باران) کم‌شدن امکان رشد را میدید. ⑥ نه اینکه (باران) و پیروان او رشدی که بعد از جنگ جهانی دوم پدیدآمد را ملاحظه نمیکردند. بلکه با چسبیدن به یک طرح ذهنی، آنها تنها میتوانستند توضیحات مختصر والتقاطی عرضه کنند (بعضی از آنها بعداً بحث خواهد شد) در بسیاری جهات مفهوم مازاد اقتصادی باران (و تجسم بعدی آن در اثر آندره گوندر فرانک Andre Gunder Frank) اشکالات مهمی را که در متدولوژی "تئوری وابستگی" در اثر باران ریشه دارد متبلور میسازد. اجازه بدهید قدری دقیق‌تر آنرا بررسی کنیم: ⑦

متفکرین پرنفوذتر "وابستگی"، اقتصاد جهانی را مسلم میگیرند که خصوصیات معرف آن تقسیم (ماقبل امپریالیسم) به متروپل واقمار (یا به هسته و پوسته) بوده و نیروی محرک آن انتقال مازاد از دومی به اولی است. نتیجه، توسعه در یک قطب و عقب ماندگی در دیگری است — "پیدایش عقب ماندهها" — مدل باران در تفاوت مسیر هند و ژاپن بیان میشود.

زمانیکه انگلیسیها خود را در آن شبه‌قاره مستقر میکردند، هند منسوجاتی تولید میکرد که ارزانتر و بدون تردید بهتر از هرچیزی بود که اروپائیها قادر به بافتن آن بودند. بعد از استقرار حکومت خود بر این کشور، انگلیسیها اجاره‌داری و مالیات دهی زمینداری را تجدید سازمان کردند که هندیها را مجبور به پرداخت مخارج جنگ و هزینه اشغال هند کنند، کشاورزی بطرف تولید پنبه خام و تریاک جهت داده شد. نه تنها باج استعماری بار سنگینی را تحمیل میکرد، بلکه با تسریع انقلاب صنعتی منسوجات ماشینی انگلیسی بازار هند را اشغال کرده و قسمت اعظم صنایع دستی هند را نابود کرد. ژاپن در طرف دیگر از چنین چپاول و کنترل خارجی در امان ماند. عاقبت راه صنعتی شدن و مدرنیزه شدن را پیمود. باران بطور ضمنی بیان میکند که اگر استعمار در آن کشور مداخله ننموده بود هند (و سایر کشورهای مستعمره) میتوانستند بخوبی همین راه را بپیمایند یا حداقل در وضع بهتری گذران میکردند.

هند با زور تفنگ به اقتصاد سرمایه‌داری متصل شد. درآمدهای حاصله (که بسیار فراتر از آنچه انگلیسیها تا نیمه قرن ۱۹ وارد کردند بود) و طرح تجارتی که بآن تحمیل شد محور امپراطوری انگلیس و اقتصاد جهانی که بر آن مسلط بود، گردید (هند "نگین تاج" انگلیس بود.) ضربهٔ آن بر صنایع سنتی و دهقانان ویران کننده بود، تجاوز به هند یکی از گناهان بزرگ سرمایه‌داری انگلیس است. با اینحال گفتن اینکه اگر هند بحال خود رها شده بود رشد سریعتر (موزونی) را تجربه میکرد، آنطورکه باران اظهار میکند، در بهترین حالت یک تصور متافیزیکی است. مارکسیستها تکامل اجتماعی را بآن نحو تجزیه تحلیل نمیکنند. موضوع اصلی اینجا پیش بینی آن نیست که "چه ممکن بود اتفاق بیافتد" بلکه مسألهٔ تئوریک اعتبار "تز بیرون بردن مازاد" بعنوان یک توضیح برای عقب ماندگی است. هسته مرکزی آن تز این تصور است که تکامل اقتصادی عمدتاً یک جریان تکنیکی وابسته به مقدار مازاد داده شده است، اگر مقداری از آن مازاد از دست برود، متناسب با آن در رشد هم افت بوجود میاید. نتیجتاً این استدلال که سرمایه خارجی از مازاد موجود در کشورهای تحت سلطه آنچه برای انباشت سرمایه خود لازم دارد برمیدارد، بدون اینکه در این کشورها راه تکامل نیروهای مولده را هموار سازد. والتر رادنی این رشته‌ها را در اثر خود تاریخ مستند "نفوذ اروپائیان در افریقا" بهم میبافد: "... رشد قبلی آفریقا کُند شد، متوقف شد، به عقب باز گشت. در مقابل آن انسداد و وقفه هیچ چیزی که جبران آنرا بکند آغاز نشد". ⑧

در این نوع برخورد به اقتصاد سیاسی چندین اشکال وجود دارد. اولاً در عین حال که این واقعیتی است که مازاد تولید خود را بشکل مجموعه‌ای از ارزشهای مصرف (یا محصول) عرضه میکند، در واقع این مازاد مادیت یافتن مازادکاری است که تحت روابط اجتماعی و تولیدی ویژه‌ای انجام گرفته است. نه فقط غیرممکن است که رشد را از این روابط جدا ساخت بلکه خصوصیت و میزان سرعت این رشد به آنها بستگی دارد. به فرضیه اصلی رجوع کنیم: لزوماً این نبود که جوامع جهان سوم در حالت توازنی برای یک پیشرفت صنعتی قرار گرفته بودند یا میتوانستند جهشی به بازتولید گستردهٔ متکی به خود کنند صرفاً باین دلیل که یک مازاد وجود داشت.

مسئله اینست که این مازاد چگونه تولید میشود و چگونه بمصرف میرسد و این تابعی از درجهٔ تکامل نیروهای مولده موجود و بویژه بالاتر از همه، تابعی از مجموعه روابط تولیدی است. این روابط مشخص تولید سرمایه‌داری است که با انقلابی ساختن جبری نیروهای مولده بعنوان یک ضرورت درونی خود، سرمایه‌داری را پرتحول ترین (most Dynamic) وجه تولید استثمارگرانه در تاریخ جهان میسازد.

دوماً، جریان بیرون کشیدن ارزش اضافه بایستی برمتن روابط تولیدی دیده شود. در آستانه و در طول سفرهای بزرگ و گسترش راههای تجارتی در اواخر قرن ۱۵ و قرن ۱۶، مقادیر باورنکردنی از فلزات قیمتی، محصولات تجملی و مواد خام از کشورهای غیراروپائی خارج شد. آمریکا در سراشیب تأکید میکند که چگونه انتقال این ثروتها جوانه‌های اولیهٔ سرمایه‌داری در اروپا را تغذیه کرد. اما مازاد تولید در کشورهای تحت انقیاد مقدمتاً در اثر تکامل مولده افزایش نیافت. ثروت تجارتی عمدتاً در اثر گسترش شبکهٔ جهانی تجارت و استفاده از شرایط تجارت به نفع اروپائیها، بوسیله اتحاد با طبقات محلی که متکی به افزایش بیش از پیش فشار و کشیدن شیرهٔ تولید کنندگان مستقیم بودند، و در اثر فتوحات و غارت و چپاول افزایش یافت. تأثیرات مخربی که تمام اینها بروی جوامع مورد بحث داشت آنچنان نتیجهٔ بیرون کشیدن مازاد نبود، بلکه در اثر موجودیت (raison d'etre) سرمایهٔ تجاری، یعنی، جگر مازاد را بیرون می‌

کشید وباآن چه میکرد، بود . نکته اینجاست که سرمایهٔ تجاری درکشورما دربراساس وجه تولید سرمایه‌داری، وبر منطق افزایش محصول بوسیلهٔ افزایش بازده تولید، استوارنبود . سرمایه تجاری تاحد زیادی بوجه تولیدی که باآن درفعل وانفعال می‌افتاد بی‌تفاوت بود، وحتی درجائیکه اشکال تولیدی جدید را، بویژه درجهان جدید (آمریکا ـ مترجم) برقرارکرد، این اشکال درخدمت نیازهای فعالیت تجارتی قرارمیگرفتند .

امپریالیسم ووجوه تولیدی ماقبل سرمایه داری

درحالیکه وجه تولیدی سرمایه‌داری خود را مستحکم کرده وتکامل مییافت، فعل وانفعالات میان کشورهای پیشرفته وتحت سلطه برحسب نیازهای سرمایه‌داری تولید کالائی استوارمی‌گردید . دراواخر قرن ۱۸ واوائل قرن ۱۹ سرمایه‌صنعتی تجاوزکارانه درجستجوی راههای دخول به کشورهای خارج (علاوه برمناطق تهیه مواد خام) برای محصولات صنایع شکوفان خود، وتکامل ناموزون بعضی، مثل نساجی بود که نیاز به بازاربرای صدوررا افزایش میداد . بازکردن جبری بازارچین بروی تولید کنندگان خارجی درنیمه قرن ۱۹ نشانه‌ای از بین‌المللی شدن مدارسرمایه‌کالائی بود .

جریان بین‌المللی کالاها ونیازهای مراکز بزرگ سرمایه‌داری درسراسرجهان تاسطح خانواده، گروههای خویشاوندی، اجتماع مذهب وطبقات تأثیرمیگذاشت . مائوبرتأثیرات تغییردهنده نفوذ سرمایه‌داری درچین تأکید میگذاشت . ربع آخرقرن ۱۹ یک دورهٔ انتقالی بود که شامل عناصر ماقبل تاریخی امپریالیسم ودرعین حال مرحلهٔ مقدماتی دوران جدید بود : فرانسوی‌ها قسمتهائی ازآفریقای غربی راغارت میکردند، رشد خطرناک آلمان ازیک موقعیت عقب مانده، رقابت بزرگی رابرسرمستعمرات وبازارهای خارجی دامن زد، وانگلیسیها سرگرم صدورمقادیر فزاینده‌ای سرمایه‌بودند .

بافرارسیدن قرن بیستم، بین‌المللی شدن تولید وروابط اجتماعی سرمایه، واحد جهانی اقتصادی نوین وکیفیتاً برتری رابنیان گذاری کرد . انباشت براساس آنچه که ما مجموعهٔ جهانی بازتولید نامیده‌ایم جلومیرود . صدور سرمایه تیغهٔ جلویی جستجوی سود وتشکیل شبکه‌های تولیدی است . نفوذ یابی کشورهای پیشرفته، تابع ساختن وانقیاد مستعمرات (ونومستعمرات) شکل یک خصوصیّت عمیق وسیستماتیک بخود میگیرد. اقتصادهای وابسته صرفاً ارزشهای مصرفی که در خدمت احتیاجات اقتصاد خارجی است تولید نمی‌کنند . آنها تحت نفوذ وانباشت امپریالیستی قرارگرفت ومحاصره شده‌اند، ونیازها وچشم‌اندازهای این انباشت تعیین‌کنندهٔ عمده اشکال واهرمهای اتصال وترکیب باوجوه مشخص تولیدی در این کشورها و خصوصیّت ومسیر حفظ ویاانحلال آنهاست . هیچیک از قدرتهای سرمایه‌داری در دردوران کودکی خود باچنین رقابت، تخصصی شدن ناموزون، یاتمرکز قدرت نظامی وسیاسی که سرمایه داری درجهان سوم باآن روبروست، روبرونگردید، بااینحال وجود بازارهای سرمایهٔ امپریالیستی ومالی درجات سریعتررشد را (اگرچه باگرفتاری بیشتر وبطورویرانگرانه‌ای شکننده) دربعضی ازاین کشورها وتحت شرایط معینی ازآنچه دردوران جنینی سرمایه‌داری غربی قابل حصول بود، ممکن‌می‌سازد . این اساساً درپروسهٔ انباشت بین‌المللی شده‌است که سرمایه‌داری ریشه‌های خود رادرسرتاسرجهان امروز پراکنده می‌سازد .

آمریکا درسراشیب توجه قابل ملاحظه‌ای، به نشان دادن آنکه چرارابطهٔ میان ملل سرکوبگر و تحت سلطه یک اشکال پایه‌ای رادراقتصاد جهانی امپریالیستی تشکیل میدهد، معطوف میدارد . بازده بیشتردرنتیجه سرمایه‌گذاری درجهان سوم وتغییرات اقتصادی ـ اجتماعی درون آن، بطور اساسی براقتصاد امپریالیستی واشکال اجتماعی آن تأثیر متقابل میکند . این اهرمهای اتّصال چند جانبه وپیچیده، نقش حیاتی دربازتولید سودآورسرمایه امپریالیستی بازی میکنند . امّا، آیا باید اینرا بعنوان انگیزه‌ای برای کشورهای پیشرفته ونیروی عقب نگهدارنده درکشورهای تحت سلطه بصورت فرضیه درآورد ؟ آیا ما با منطق پیشرفت درکشورهای متروپل ومنطق عقب ماندگی درجهان سوّم سروکارداریم، یعنی اینکه تکامل نیروهای مولده ؟ من اینطورفکر نمی‌کنم . درهردومورد، مسئاله‌ای که درمیان است دینامیک توسعه وبحران است ـ که باید تأکید کرد، تنها میتوان بعنوان یک جریان واحد جهانی درک شود اگرچه با مشخصات ویژهٔ مربوط به دوگروه اصلی کشورها . باهمهٔ اینها این ویژگیها، که مقدمتاً درآمریکا درسراشیب توضیح داده شد، الزامات درونی سرمایه رابرای تغییرجهان و تبدیل آن بشکل خود، وانقلابی کردن ابزارتولید راملغی نمی‌سازد . قابل ذکراست که دراینجا به نظر لنین درتأثیر صدورسرمایه به کشورهای تحت سلطه اتکاء شده درحالیکه باران چنین نکرده است .

امپریالیسم ازدرون ابرها ظاهرنشد، بلکه بر مبنای فعل وانفعالات قوانین سرمایه درکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (درشرایط خاص تاریخی خود شان) تکامل کرد درحالیکه جریان های تاریخی دیگری درجاهای دیگرجهان اتّفاق می‌افتاد . سرمایه‌داری جهانی باسیستم های اجتماعی واقتصادی موجود روبرو شده وباید آنهارا به خود ملحق سازد . دریک سطح تاریخی جهانی، امپریالیسم درجهت تحلیل بردن وتغییر وجوه تولیدی ماقبل سرمایه‌داری حرکت میکند . این کارتوسط نیروی رقابت یاسرمایه‌داری کردن مستقیم عوامل تولید، از جمله نیروی کار، صورت میگیرد که نتیجهٔ آن تسریع بیرون راندن دهقانان خود کفا وکارگران صنایع دستی از دهات است . اما امپریالیسم صرفاً وبطورساده وجوه ماقبل سرمایه‌داری رانابود نمی‌سازد . بلکه همچنین آنهارا تقویت کرده وبعضی فرمهای دورگه بوجود می‌آورد، حتی درحالیکه این فرمها بیشتروبیشتردرمعرض نفوذ سرمایه‌داری قرارگرفته وبطورفزاینده‌ای باوجه تولید سرمایه‌داری تداخل می‌کنند . چراامپریالیسم باید بخواهد که چنین وجوهی رابرمنافع خود منطبق کند، ویاحتی روابط اجتماعی راتحت شرایط معینی دوباره فئودالیزه کند ؟

تاکنون درتاریخ سرمایه‌داری درچهارچوب الزامات سرمایه، یعنی بازده بیشترگرفتن از مخارج باتوجه به ساختارجهان ـ بیشترمی‌گنجید که از چنین فرمهای ماقبل سرمایه‌داری بهره برداری بشود . دررابطهٔ نزدیک بااین، بازتولید کارارزان درجهان سوم، یکی از شرایط اساسی استثمارشدید امپریالیستی، غالباً وابسته به رابطهٔ همزیستی میان سرمایه‌داری و فرمهای غیرسرمایه‌داری است . بعنوان مثال مخارج نگهداری کارگران مهاجرکه درگیر کارکشاورزی دراملاک تجارتی هستند میتواند به اجتماعات دهقانی یاایلیاتی که این کارگران ازآنجا آمده‌اند ریخته شود، درعین حال، دستمزدهای کارگران نیمه پرولترکشاورزی پائینتراز ارزش نیروی کارآنها میتواند منجربه کمتر شدن مخارج غذا برای کارگرشهری بشود . به علاوه یک بُعد سیاسی ـ استراتژیکی هم هست واین بُعد ممکنست برضد ازمیان بردن فرمهای عقب مانده زمینداری کارکند، حتی زمانی که این کارسودآوری راافزایش دهد . طرحهای اتحادی که امپریالیسم باطبقات محلی حاکم میریزد بر سرعت وحدود تبدیلات اثرمی‌گذارد .

ایجاد کوچ نشینهای تجارتی درامریکای مرکزی

در اواخر قرن ۱۹ بذر الیگارشی را ریخت که هنوز نیروی محرکه حاکمیت امپریالیستی باقی می‌ماند . (اشرافیت زمیندار ، سران عشایر و بطور تاریخی ، امرای جنگ نیز همین عمل را انجام داده‌اند) . تبدیل کردن بخشهائی از این الیگارشی ، در بعضی مناطق ، به بذر نیروابط سرمایه‌داری باید بوسیله امپریالیستها ، که شدیداً بروی آن بعنوان پایه اجتماعی ونگهبان نظامی تکیه میکنند ، بعنوان یك عامل درمعادله اضافه میشد . در آخر ، بعضی از ساختارهای اجتماعی که امپریالیسم با آن همکاری میکند بخوبی در جای خود مستقر شده وبآسانی قابل نفوذ توسط سرمایه نیستند ، درحالیکه کمبود زمین ، شیب زمینها ، مشخصات کشت مکنست قالب موجود مالکیت زمین وسازمان تولید را بنحو مناسب تر برای بیرون کشیدن ارزش مصرف مورد نیاز تغییر دهد (برای مثال ، بعضی کشتهای سالیانه نیاز به کمترین مراقبت دارند) .

آنواع اتحادها وقراردادهائی که تشریح شده چه از لحاظ اقتصادی چه سیاسی ، بطور پردوام برای امپریالیسم عمل نمیکنند . " انقلاب سبز " ، " انقلاب سفید " ویا " اتحاد برای پیشرفت " پیش آورده شدند تا موانع انباشت معینی را از جلو پا برداشته ، همچنین با پاچیزهای بالقوه یا بالفعل مقابله کنند ، وبا التزام واقعی که آنقدرها برای عموم شناخته نیست ، پایه و سطح تولید ارزش اضافه را تعمیق و وسعت بخشند . ساختارهای اقتصادی وطبقاتی در کشورهای مشخص بعضی تضادهای سیاسی واقتصادی را در مقابل مقاصد (امپریالیستی) مطرح میسازد . اما توانائی امپریالیسم برای تبدیل ، توازن وتوسعه عمیقاً در ارتباط با سودآوری عمومی سرمایه در سطح جهان (شامل ذخائر بین‌المللی که میتواند جمع‌آوری کند) وشکلبندی نیروهای بین‌المللی است . کلاً امپریالیسم خاصیت حفظ کننده را بهمراه تأثیرات تحلیل برنده برروی روابط ماقبل سرمایه داری دارد . بشرط یك تقسیم مجدد جهان ، امپریالیسم میتواند روابط تولیدی زمینداری را از اساس متحول سازد . اما این محرك تکامل کاملتر سرمایه‌داری بطور ناموزون در درون و میان اقتصادیات ملل تحت سلطه ، و براساس تابع ساختن وازشکل انداختن این اقتصادیات است .

امپریالیسم مخالف سرنگون ساختن فئودالیسم وپایه‌های اجتماعی آن است (علی که پیش شرط رشد سریع سرمایه‌داری در کشاورزی خواهد بود) ، وتبدیلات را فقط در جائی آغاز میکند که تا درجه‌ای که یك شرایط مشخص تقسیم بین‌المللی جهان اجازه میدهد ممکن وسودآور باشد . اما بهرحال ، امپریالیسم تدریجاً بدرون وجه تولید فئودالی نفوذ کرده ومیتواند ، تحت شرایط مناسب تر بین‌المللی منجر به اوضاعی بشود که در آن بقایای فئودالیسم فقط همان باشند یعنی بقایای آن . در یك مقالهٔ چاپ نشده ، فرانك شانون (Frank Shannon) نوع‌شناسی را ارائه داده است که از طریق آن ممکن میشود که بیشتر کشورهای تحت سلطه را براساس وزن ونفوذ فئودالیسم که امروز در دهات وجود دارد از هم تشخیص داد . دسته اول کشورهائی هستند که در آنها وجوه تولید نیمه فئودالی نقش مهمی در بازتولید شکل اجتماعی نومستعمراتی بازی میکند . این وجوه تولیدی در جهان کم نبوده وشکل قابل توجهی از رشد نیروهای مولده جلوگیری میکنند . اگرچه در دوران پس از جنگ دوم وهمینطور در دهه ۱۹۶۰ امپریالیسم تهاجم بزرگی برای نفوذ در وجوه نیمه فئودالی در بسیاری از نقاط جهان ترتیب داد ، مناطق وسیعی از جهان با خصوصیات نیمه فئودالی باقی ماندند . این مناطق با عناصر وسیع یا پراهمیت نیمه فئودالی گروه اول کشورها را تشکیل میدهند . وخود آنها یك طیف را تشکیل میدهند که از بعضی کشورهای امریکای لاتین که روابط سرمایه‌داری تولید با تشویق امپریالیسم بطور عمیق در روابط تولیدی نفوذ کرده واعظم بافت کشاورزی را تغییر داده اما هنوز برخی روابط مهم تولید نیمه فئودالی باقی می‌ماند ، شروع شده تا یگر کشورهای امریکای لاتین وبسا کشورهائی مثل ایران که هنوز فئودالیسم را نمی‌توان در بسیاری نقاط مهم آن بعنوان " پس مانده " حساب کرد ، تا بخشهائی از هند وکشورهای دیگر که وسعت تحولات در بسیاری از مناطق روستائی (که سکنهٔ آن هنوز تعداد قابل توجهی از مردم هستند) که " اربابان " نیمه فئودالی هنوز سلطه قابل توجهی در مناطق وسیع دارند ، حتی کمتر بوده است . با این حال غلط خواهد بود که تصور شود شرایط ، حتی در کشورهای این گروه آخره با مشخصات ویژه نیمه فئودالی چین که بوسیله مائو قبل از جنگ جهانی دوم تشریح شده ، اساساً غاوتی ندارد ، بطور عمومی ، جنبه‌های سرمایه‌داری خود را عمیقتر در چارچوب اجتماعی ـ اقتصادی بطرقی که نیاز به بررسی دقیق دارد جاداده است .

بعلاوه نسبت رو به افزایش سکنه شهرها در بسیاری از این کشورها ـ در حقیقت تعداد نه چندان کمی از شهرها با اندازه‌هائی که تجربه آن هرگز در هیچ کجا در گذشته نبوده در این گروه از کشورها در حال رشد هستند ـ راهی جز تغییر اثرات محدود کننده‌ای که بوسیله روابط نیمه فئودالی کشاورزی برتوسعه سرمایه‌داری امپریالیستی (یا سرمایه‌داری ملی) اعمال میشود و تغییر رابطهٔ میان مبارزه انقلابی شهری وروستائی باقی نمی‌ماند . هیچکدام از اینها ابداً تغییری در این واقعیت نداده است که شوری وپراتیك انقلاب در کشورهای مستعمره ، بطور مشخص خصوصیت دو مرحله‌ای وابعاد استراتژیك جنگ طولانی خلق که بوسیله مائو تدوین شده ، کلید ونقطه شروع حتمی هرکوشش جدی برای تحلیل از وظایف و مسیر انقلاب در این کشورها بوده و نقطه اتکاء برای تکمیل استراتژی وتاکتیك انقلابی در کشورهای تحت سلطه بطور عموم باقی میماند .

دستهٔ دوم در این طرح را کشورهائی تشکیل می‌دهند که در زمان قرارگرفتن تحت انقیاد امپریالیسم سیستم فئودالی نداشتند ، ویا جائیکه اشکال فئودالی بزور از خارج بآنها تحمیل نشد (آنطور که در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین تحمیل شد) . بسیاری کشورها در آفریقا و آسیا در این دستهٔ دوم قرار میگیرند . در اینجا ، گشیدن شیرهٔ اقتصاد روستائی بعنوان منبع ارزش اضافه با ابعاد بزرگ برای امپریالیستها مشکلتر بنظر میرسد ، اگرچه اختلافات طبقاتی نوظهور تحت تأثیر نفوذ سرمایه‌داری بروز میکند ، واگرچه امپریالیسم وحشیانه هرچه بتواند از روستاها بهره میکشد ، توانائی استثماری وی ، بوسیله سطح بالنسبه پائین تکامل نیروهای مولده وروابط تولیدی در این کشورها ، تحدید میشود . این کشورها غیر از موارد سرمایه‌گذاری در معادن ضروری ، در رأسهای لیست محاسبات امپریالیستها برای جریان سرمایه باقی مانده ، وازبقیه جهان سوم بسیار بغض افتاده‌اند . درحالیکه ممکنست اهمیت اقتصادی آنها محدود به مواد خامی باشد که از مواهب طبیعی بوده ومورد استفاده امپریالیسم قرارگیرد ، اهمیت استراتژیك وژئوپلیتیك آنها میتواند بسیار باشد . میتوان در این ارتباط کشوری مثل چاد را در نظر آورد .

سومین نوع کشورها بهترین نمونه خود را در آرژانتین وشیلی دارد . در آنجا فئودالیسم عامل بزرگی در روستاها نیست ، یا بنابر علل خاص تکامل تاریخی قبل از جنگ جهانی دوم مثل مورد آرژانتین یا در نتیجهٔ ترکیبی از عوامل تاریخی وتداخل قدرتمند امپریالیسم بدون کشور (روستاها) در شرایط تجدید تقسیمی که در اثر جنگ جهانی دوم بانجام

رسیده، مثل مورد شیلی . در کشورهائی مثل شیلی جنبه‌های فئودالی تولید مانعی در مقابل جریان انباشت سرمایه‌داری، نه‌آن‌درجه‌ای که قبل از جنگ دوم بود و نه بآن درجه‌ای که در دیگر نقاط جهان سوم از جمله امریکای لاتین هست، ایجاد نمی‌کنند . کشاورزی بزرگ سرمایه‌داری نقش اصلی را در این کشورها بازی میکند . بقایای فئودالیسم طبعاً در هم و برهمی اقتصاد آنهانیست .

منظوراز نشان دادن این عاوتها ــ واین‌نوع‌شناسی فقط بطور آزمایشی ارائه شده واجباراً مسأله روابط تولیدی راکه حتی در یک کشورمفرد پیچیده و چند جانبه است ساده کرده ــ تأکید بر این است که فئودالیسم سدّ مطلقاً غیرقابل عبوری در راه سرمایه امپریالیستی نیست .

امپریالیسم هم فئودالیسم راتقویت میکند وهم توسط آن، که در چارچوبه جهانی امپریالیسم وجود دارد، محدود میشود . بااینحال همچنین در آن نفوذ کرده وحتّی طیّ کم‌فشارترین چرخشها، در راه تبدیل آن کارمیکند . فئودالیسم میتواند تضعیف شود و شده است . وحتی (بغیراز سرنگونی قهری آن) در مناطق مختلفی از جهان سوم عمدتا نابود شده است، واین نه طبیرغم، بلکه بعلت ضرورت های انباشت امپریالیستی انجام شده . چنین تبدیلاتی به تشویق امپریالیسم منجر به تناقضات وخیزشهای شدیدتر واساسی ترشده وتازمانی که امپریالیسم وجود دارد، ادامه خواهد یافت .

این فشارهای متضاد انباشت امپریالیستی شاهد دیگری براین مدعاست که مانع نهائی توسعه سرمایه در کشورهای تحت سلطه خود سرمایه است .

باز هم دربارهٔ استخراج مازاد

اجازه بدهید دوباره به مسأله مازاد باز گردیم . بطورکلی سرمایه تجاری مازاد رابشکل تولیدی در مستعمرات سرمایه گذاری نمی‌کرد . این سرمایه بااشکال فوق‌العاده عقب ماندهٔ تولید روبروبود و عمدتاً درگیر تجارت بود . از سوی دیگر، بردهداری تجارتی در ایالات متحده سخت در درون یک بازارجهانی که تحت تسلط سرمایه صنعتی بود ترکیب شده بود . امّا وجه تولید برده‌داری خود را در یک ساختار نسبتاً مجزا بازسازی میکرد، تولید تنها بوسیله تشدید کار و افزودن برتعداد بردگان (و زمین) افزایش پیدا میکرد نه از طریق ابتکارات تکنیکی . وسرمایهٔ امپریالیستی در آن دوران چطور؟ آمریکا در سراشیب این نکته را متذکر می‌شود :

"امپریالیسم بعنوان سیستمِ کامل بادزدیدن غنایم جهان سوم تعریف نمی‌شود، وصرفاً متصرف ثروت نیز بخودی خود نیست . بلکه وجه تولید بین‌المللی شده‌ایست که دیگران را به تبعیت در میآورد، وجه تولیدی که تحت نفوذ قوانین واقعی ومتحرک (dynamic) روابط ارزش قراردارد، که توسعه آن مستلزم تخصیص مشخص سرمایه وتبدیلات واقعی روابط تولیدی که به ضد خود تبدیل میشوند تا عدم توازن وناهمگونی هاراتوسعه بخشند " . (۹)

به سخن دیگر ما با یک پروسه حیاتی انباشت سرمایه داری سروکار داریم ــ با تولید اضافه ارزش اضافه با استقلال ارزش (که نتیجه ترکیبهای تکنیکی مختلف صنایع، بازده‌های مختلف وسطوح دولت دستداست) ، باوجوه ماقبل سرمایه‌داری تولید که درمیان ضروریات تکنیکی اقتصادی سرمایه محصورشده ومورد نفوذ روز افزون آن قرارمیگیرد، وبابیرون کشیدن ارزش از کشورهای تحت سلطه (که باعوامل پیش گفته واقدامات انحصارات گره‌خورده است) . اما وکته مهم اینجاست، که بیرون کشیدن ارزش اضافه از کشورهای تحت سلطه بارشد ناسازگار نیست چنانکه نوشتیم :

" سرمایه امپریالیستی میتواند، ودرازمدت باید، اقتصاد این کشورهارا تکامل بخشد . امّا بایستی آنهارا بریک اساس امپریالیستی تکامل دهد ــ ویژه براساسی که مورد تائید سرمایه خارجی باشد ــ هم درتضاد باآسایش توده‌های وسیع این کشورها وهم درتضاد باتکامل یک ساختار اجتماعی که بالنسبه بند های آن بهم مرتبط باشند " . (۱۰)

بسیاری از طرفداران نظریهٔ " نظام جدید اقتصاد بین‌المللی " (وبسیاری از انقلابیون ناسیونالیست) اشاره میکنند که نه‌تنها مازاد از کشورهای تحت سلطه بیرون برده میشود بلکه مازاد بیرون برده شده بیش از آن مقداری است که دوباره درهمانجا سرمایه گذاری میشود . واضافه میشود که اگر این مازاد بوسیله نیروهای ملی مصرف میشد، مبالغ بیشتری درمحل سرمایه گذاری میشد وتکامل درراهی پیش میرفت که بیشتر بنفع توده‌های وسیع باشد . این استدلال هم غلط وهم خطرناک است . آنچه بطور غیرقابل انکاری حقیقت دارد اینستکه سودهای بازگشت داده‌شده بکشورها غالباً از منابع سرمایه‌گذاری درجهان سوم درمدتهای طولانی بیشتر بوده است . بنا برآمار رسمی وزارت بازرگانی ایالات متحده طی دوره ۷۲ ــ ۱۹۶۰ درآمد بازگشت داده شده آمریکای لاتین به ایالات متحده ۹/۲ میلیارد دلار بیش از سرمایه‌حالص بوده که از ایالات متحده به امریکای لاتین صادر شده است . (۱۱) امّا حتی این شرایط نیز بارشد سازگارست . درواقع درطی دوران توسعه اقتصاد جهانی بعد از جنگ جاگرفتن مشخص اشکال منابع داخلی آنها درساختار تقاضای جهانی، ووارد شدن آنها درون شبکه مالی بین‌المللی، یک جریان صنعتی شدن رادربعضی ازاین کشورهاآغاز کرده است، که مربوط به نیازهای توسعه‌امپریالیستی است . درهمین زمان رشد القائی امپریالیسم تلفات زیادی راتحمیل کرده است . درهنگ کنگ ۶۰ درصد نیروی کارهفت روز در هفته کارمیکنند، درکره جنوبی حوادث درحین کاربالاترین نسبت رادرجهان دارد، در" منا - طق عمل‌آوردن برای صدور " (Export Processing Zones) زنان، که اکثراً میان ۱۴ تا ۲۴ ساله هستند وهستهٔ اصلی نیروی کار را تشکیل میدهند، باشرایط خشن وخردکننده اشتغال مواجه هستند . تجارتی شدن کشاورزی و گسترش عمومی اقتصاد پولی در روستاها بارخرید کننده ای رابرگرده بسیاری از تولیدکنندگان بحال خودکها، که اکنون به زندگی بخورونمیری سوق داده‌شده‌اند، تحمیل کرده است . امّا طرف دیگراین سکه فوق استثماره‌قطبی شدن وسیاه روزی، رشد پرولتاریا وافزایش بهره‌دهی کاراجتماعی است ــ درمجموع تکامل نیروهای مولّده براساس تشدید وتعمیق جدائی میان ملل ستمگروستمدیده .

این ادعا که یک سرمایه داری مستقل به نوعی به نیازهای توده‌های وسیع پاسخ میدهد پرده پوشی طبیعت سرمایه‌داریست : و تصّوراینکه یک راه مستقل سرمایه‌داری درجهان سوم می‌تواند راه قابل دوام وزنده‌ماندنی باشد عدم درک صحیح دینامیک دوران کنونی است . این دوران پیدایش سرمایه‌داری، زمانی که اقتصاد جهانی بطور ضعیفی ادغام شده بودزمانی که جوامع محلی خود را بازسازی میکردند ودر سطح جهانی بعنوان واحدها وحریانات تولیدی خارج از یکدیگر برهم تاثیر نمی‌گذاشتند، نیست . کشورهای درحال توسعه یکی از مؤلفه‌های یک اقتصاد واحد جهانی هستند که پیوستگی خود را در بین‌المللی شدن سرمایه بدست میآورد .

درواقع بحث ما برسراینست که اقتصاد های ملل تحت ستم یا باید برحسب منطق سرمایه مالی بسته حرکت درآید یا برحسب منطق دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب جهانی پرولتاریایی .

. دنگ سیائوپین اینرا میفهمد ــ تنها مشکل اوایستکه رویاهای اویرای تبدیل شدن به یک کمپرادور " تازه صنعتی شده " دررما - یک بحران اقتصادی تعمیق شده وبرخورد های

میان امپریالیستی نزدیک گردیده مبدل به کابوس می شود .

این استدلال میتواند بنحوی مجادله انگیز تر دنبال شود . بعنوان مثال فرض کنید که حکومت آلمان در قدرت باقی مانده بود و برنامه رشد سرمایه‌داری ملی را دنبال استقراض از خارج اما با انجام همه امور بر یک مبنای سرمایه‌داری شروع کرده بود و امپریالیستها هم روش عدم مداخله را پیش می‌گرفتند (از همین جا بی اساس بودن ماهیت چنین برنامه‌ای واضح است) . از نقطه نظر انباشت سرمایه محلی نتایج آن چه خواهد بود ؟ حرب، بخشهای حیاتی چنین اقتصادی در سطح معیارهای بین‌المللی تولید عمل نکرده با توزیع بازده تولید در سطح بین‌المللی در تضاد خواهد افتاد . چنین حالتی تجارت خارجی را در ارتباط با واردات مواد و لوازم یدکی با مشکلات زیاد روبرو خواهد کرد ، چون چنین رژیمی بعلت الگوی تکاملی که بارث برده ، نمی‌تواند و بنا به علل سرمایه‌داری که قابل پیش بینی هستند نمی‌خواهد قاطعانه از بازار جهانی امپریالیستی ببرد . بعلاوه حمایت از بعضی بخشها عملاً جلو استفاده از تکنولوژی مطابق با سطح جهانی و بدست آوردن نهاده‌های (input) ارزان تولید شده (تولید بین‌المللی) ، توسط سایر بخشها را میگیرد . در عمل ، رژیم کمک هزینهٔ پائین بودن بازده را خواهد پرداخت شونه برای طولانی مدت . طرحهای نامتعادل مصرف که با هرنوع سرمایه داری تقویت میشود مشکلات دیگری را مطرح می‌سازد (که ظهور بازارهای سیاه فروش لوازم خطی از کم اهمیت ترین آنهاست) .

فرضیات بیشتری میتوان ارائه داد . نکته اینست که بالاخره ، این رژیم می‌بیند که از این نقطه نظر شکافهای تنگ سالیوین حتی داشته و میانبر و بیکاراگوئه هم (از لحاظ ارتداد ، حق داشتند که وامهای خارجی را بهمراه کنترلی که بدنبال آن میآید بپذیرند . حتی اگر مازاد بیشتری آنچه بشکل سرمایه‌گذاری محدود بدست میآید بجنبش امپریالیسم برود ، این نوع اقتصاد ها در جهان امروز با اساس سرمایه‌داری ، با بهره مند شدن از سرمایه تکنولوژی بین‌المللی ، و با انجام شدن در اقتصاد جهانی امپریالیستی ، سریعتر رشد خواهند کرد . همین قانون ارزش را در همه این اقتصاد در این قرارداد و با ایجاد به آهنگ رقابت بین‌المللی واکنشات حداکثر خود برنخیزد . البته در کوتاه مدت چنین رژیم سرمایه‌داری ملی قابل تصور هست ، و بنابراین امکان اینکه یک کشورهای سوم در درون تضادهای درهم و برهم جهانی نسبت به امپریالیسم خیز بردارد و از ذیل مرود شناخت . آنچه اینجا گفته شد دفاع از امپریالیسم نبوده بلکه استدلالی است برای انقلاب پرهیزی طبقه کارگر !

آنچه گفته شد به درجگم می اعتبار انقلاب سوسیالیستی در کشورهای تحت سلطه در شروع ، بطور یکه نشان داده شد ، تقوی برنامه‌ای لنینیسم ، چه بعنوان پدیده‌ای مربوط به رویدادهای اقتصادی و چه به روندهای کشورهای تحت سلطه در جهان هیچ وجه حاصل شد . وحتی جائیکه سازمانهای ارتجالی توده‌ای در تعدادی خود محو شده‌اند ، یا استراتژیک بیرون راندن امپریالیسم بعنوان پیش شرطی برای تحول داخلی وضرورت شکستن وابستگی به بازار جهانی امپریالیستی ممکن است ـ وتحمیل حتمی است ـ که اتحاد با نیروهای بورژوازی ملی را طلب کند .

چیزیکه ما در امریکا در سراشیب تأکید کرده‌ایم، اینست که نفوذ امپریالیستی در رشتهای تحت ستم صرفاً قرارداد دن آنها در معرض بحرانهای پولی ، رکودهای جهانی ، وتنظیم قیمتها نیست ـ نتیجهٔ آن ، از لحاظ ساختار جامعه یک کیفیت ویژهٔ تکامل است که منعکس کننده ادغام نامتعادل این اقتصادها در نظام امپریالیستی میباشد . آنها همان درجه بهم پیوستگی را که در کشورهای پیشرفته دیده میشود از خود نشان نمیدهند ، بقول ما منشأ صرفان قلبشان جای دیگریست .

سرمایهٔ خارجی آن نوع حلقه‌های اتصالی در اطراف خود را که برای استقرار نسبتاً مستقل وبهم پیوسته حیاتی است ایجاد نمی‌کند ، بیشتر تکنولوژی که در بخشهای پیشرفته احتیار میشود نمی‌تواند به سراسر اقتصاد عود کند ، سرمایه‌گذاری‌های سنگین در رشته‌ها و با رها و سیستم توزیع غالباً تکاملیافتی " حباب گونه " (bit bubble) ومحصور در محیط ، همگون را موجب میشود . شهرنشینی کردن پرهرج ومرج و خطرناک وتوسعهٔ غالباً آهسته و با همگون بخش کشاورزی منتهی به بیکاری وسیع میشود ، بخش درجهٔ سوم (از کارکنان اداری گرفته تا خدمتکاران خانگی) بخش بی‌ثباتی بزرگی از کل اشتغال را شامل میشود (و در مورد خدمتکاران خانه ، بیکاری پنهان) هرینه های نظامی ودولتی رشد های انگلی وار شکل اقتصاد گیهائی ایجاد میکنند ، وکوهی از فروش این طور تکامل را همراهی میکند .

عمدتاً ، در بعضی از کشورهای جهان سوم در طول دوره‌های معین سرعت رشد تولید ناخالص ملی ممکنست بسیار جالب بنظر آید . اما همینکه تولید ناخالص ملی سرانه را م پرتشریحیه شد و مورد بررسی قرارگیرد تصویر کاملاً متفاوتی پیدا میشود ، تصویری از تکامل گسسته از هم وجهت یافته بسوی خارج . مثل تحت ستم به یک نوع انباشت اولیه سرمایه داری سبک اروپائی را با تأخیر میگذرانند ونه به سطح پائین تری از تکامل تولید رانده شده‌اند . موقعیت پیچیده‌تر از آنست وتحول انقلابی این اقتصادها وطبیعه دشواریست . بعنوان مثال ، ایران با اینکه بسیار پیشرفته تر از چین در سالهای ۱۹۳۰ است . در اقتصاد جهانی هستم بیشتر ادغام شده واین موضوع مشکلات بزرگی در برابر یک رژیم انقلابی برای تغییر جهت دادن چنین اقتصادی مطرح میکند . در بعضی از کشورها قابل درک است که پرولتاریای در قدرت مجبور شود کشتزارهای بزرگ را خرد کرد دوباره تقسیم مجدداً تقسیم کند تا تولید کشاورزی را توسعه داده وآنرا متنوع گرداند ، شهرها را ممکنست با اسکان اهالی در دهات ، به درجات مختلفه کم جمعیت ترسازد ، یا اینکه مجبور شود کارخانجات پتروشیمی در جنگلها را برچیند . در موارد دیگر ، جهشهای سریع وبزرگ به پیش در سوسیالیستی کردن نیروهای تولید واشکال مالکیت شاید امکان پذیر باشد . در هرصورت تحدید بنای یک اقتصاد ارهم گسسته برای پاسخگوئی به نیازهای تکامل انقلابی مربوط به بریدن ریشه‌ای از امپریالیسم بوده ومستلزم پرالتهاب ترین بسیج توده‌هاست .

گسست از مثالهای غلط

باران (به مطالعات پرثمری که آنها را شکل شناسی (morphology / علم مانند گسسته می‌نامد الهام بخشید . سامیرامین (samir) شاید بیشترین توجه را به تحلیل ماهیت اقتصاد گسسته مبذول داشته است . به علاوه باران وبخصوص طرفدارانش تصدیق میکردند که تغییراتی در جهان سوم واقع شده ودر حال وقوع میباشد . آنها موافق هستند که امپریالیسم نیاز به توسعهٔ سرمایه مولد دارد ودر شرایط سیاسی معینی این کار امکان پذیرست .

اما بعقیدهٔ اکثریت بزرگ طرفداران شوروی وابستگی ، امپریالیسم حتی در شرایط رونق محدود بتهای تنگی برسر راه تکامل نیروهای مولده در چهارچوب سرمایه‌داری فرامیدهد . نهایتاً آنها هم به پامعلومهای رکود گرائی (stagnationist) ومحدودیت مصرف (under consumptionist) تئوریهای باران وسویزی (baran) در می‌غلطند . امین در یک مقاله انتقادی اخیراً این توضیح را در مورد اینکه چرا امپریالیسم می‌تواند خود را قاطعانه از وضعیت رکود گرائی

معمول خویش بیرون بکشد، و چرا بحرانها همواره ظاهر میشوند، ارائه میدهد:

" من باتزی که از جانب سویزی پیشنهاد شده موافقم، یعنی آنکه وجه سرمایه‌داری در جوهر خود ازیک کمبود تقاضا در رنج است: مزدها و درآمدهای تولیدکنندگان مستقل که مستقیماً مربوط وتابع سطح لازم برای جذب تولید (از جمله کالاهای سرمایه‌ای که برای ادامه تولید لازمست) نبوده " خود بخود " بسوی افزایش تنظیم نمی شود ....."

" در دوران ما حرکت عمومی توسعه وسود بوسیله دیالستیک متناقض مکمل یک حرکت روبه افزایش درآمد کارگران درمرکز ورکود و فشارکاهش دهنده درمحیط تعیین می‌شود ۰ "

بنابراین برطبق این نظریه حداکثر سازی سود دریک بعد جهانی به موقعیتی هدایت میشود که درآن عرضه درعموم جهان برتقاضای عمومی جهان سبقت میگیرد ۰

مسألهای که شدت آن از فوق استشارد رمحیط (که جلوگیری رشد یک بازاردا خلی بخاطرپائین ماندن دستمزد هاست، ومربوط به طرح رشد جهت یافته به صادرات است) ناشی میشود ۰ نظرما از طرف دیگر اینست که بحران باید بر حسب سودآوری وساختارجهانی سرمایه‌درک شود ۰ بطور مشخص موانع سرراه باز تولید سودآور سرمایه همه‌رکشورهای پیشرفته وهم وابسته ظاهر میشود ۰

امپریالیسم برای ملتهای تحت ستم مانعی محسوب میشود نه‌بخاطر اینکه آنچنان اکیداً باتوسعه مخالفت میکند یا بعلت اینکه نمی‌خواهد درکشورهائی که باآنها درارتباط قرارمیگیرد سرمایه‌گذاری کند یا بعلت اینکه روند های رکودی رابه آنجا منتقل میکند ۰ انباشت در دوران امپریالیسم واردیک جریان تکامل جهانی میشود، امّا این جریان بغایت ناموزون وقوع‌پذیرفته‌و وابسته به روابط تولیدی کاملاً مخصوصی است که تکامل را ازشکل انداخته وخنثی میکند، همانطوریکه رونق به بحران می‌انجامد ۰ ضربت و ابعاد دقیق این جریان بستگی به ساختارمعین سرمایه صف بندی واقعی نیروهای سیاسی ـ نظامی وتکامل گذشتهٔ نیروهای مولده دارد ـ که همه اینها راما برحسب یک مارپیچ جهانی جنگ به جنگ تصویر کردیم ۰

درسالهای ۷۰ ـ ۱۹۵۰ آهنگ رشد سالانه کارخانجات صنعتی درجهان سوم از انگلستان وفرانسه درطول دوران جهش‌آنها درقرن ۱۸ و ۱۹ پیشی گرفت (گرچه باید خاطرنشان‌کرد که منابع اصلی صنایع جهان سوم رادایرهٔ نسبتاً کوچکی از کشورها تشکیل میدهند) ۰ امایک تفاوت ساختاری که درمقایسه میان تجربه صنعتی شدن قدرتهای سرمایه‌داری امروز باآنچه امروز درجهان سوم میگذرد، برجسته است این‌است که صنعتی شدن کشورهای دسته اول، باافزایش عظیم بازده تولید کشاورزی همراه بود و به طریقی حیاتی زمینه‌هایش فراهم گردید ۰ دریک دوره چهل تاشصت ساله قبل از انقلاب صنعتی بازده تولید کشاورزی رشد جالب توجهی کرد ۰ درجهان سوم بخش کشاورزی‌نه‌تنها از بخش صنعتی واستخراج معادن عقب مانده بلکه به دوره‌های بیحرکتی وسقوط نیز، دربسیاری از کشورها، وارد شده است ۰ این هم نشانگر خصوصیّت ازشکل اندازنده تکامل باهدایت امپریالیستی است هم نشاندهنده بدبختی غیر قابل مقایسه عظیم تری که توده‌های جهان سوم، درمقایسه باآنچه که درطی دوران اوّلیهٔ تکامل سرمایه‌داری وجود داشت ۰ بخاطر نفوذ یابی وتحولات امپریالیستی ازآن درعذابند ۰ باثابت نگهداشتن نگاه خود به یک چهارچوب ـ زمانی یاتکامل مکانی محدود، بسیاری از مفسران قادر به دریافتن فشارعمومی انباشت امپریالیستی نمی‌شوند ۰ باران توانست یک مدل رکودگرائی بسازد که بنظرمیرسید که از وقایع سالهای ۱۹۳۰ بعضی استنتاجات تجربی استخراج میکند ۰ مارکسیست انگلیسی بیل وارن (Bill Warren) درکتاب خود، امپریالیسم جاده صاف کن سرمایه‌داری، ازدوران رونق این مارپیچ توانست برای تهیه اسنادی حق به جانب درمورد اینکه موج ثانویه واقعی صنعتی شدن سرمایه‌داری درجهان سوم در حال وقوع‌است اغتنام فرصت جوید (پذیرش غیر انتقادی ضرایب رشد وامحاء تفاوت میان سرمایه امپریالیستی ومحلی از جانب او، دراین جا نیازی به تفصیل ندارد) ۰ (۱۴) آنچه آمریکا در سراشیب تأکید کرده است آنست که امپریالیسم دریک بعد جهانی نیازمند ـ وقادر به پیشبرد ـ تکامل نیروهای مولده هست ۰ سرمایه مالی اقتصاد جهانی رامتحدکرده ودرآن نفوذ میکند ۰ قابلیّت آن برای تمرکز وتوزیع مجدد ارزش اضافه، در هر زمان معین، میتواند موانع راه جریان انباشت رادرکشورهای خاص تخفیف دهد ۰ اما، نهایتاً این کار تأثیر خود رادرگسترش وتشدید تضادها درسطح جهانی باقی میگذارد ۰ تکامل گسستهٔ نواستعماری که بوسیله امپریالیسم بذرآن ریخته شده بشکل عنصر مکمل وتشدید کننده بحران امپریالیستی درمیاید ۰ وفاصله میان درآمد سرانه درکشورهای پیشرفته و وابسته به افزایش ادامه میدهد ۰

درک مفهوم سدکردن

منباب نتیجه گیری، من میخواهم به چند موضوع فلسفی که به معنی و مصرف مفهوم جلوگیری مربوط میشود اشاره کنم ۰ درمقدمه " مشارکت درنقداقتصاد سیاسی"* (

A Contribution to the Critique of Political Economy)

مارکس می‌گوید " هیچ نظام اجتماعی هرگز قبل ازآنکه کلیه نیروهای مولده ای که درآن محل رشد دارند، رشدکرده باشند، مضمحل نمی شود " ۰ این چگونه باید تفسیر شود؟ خوب، تفسیر رفرمیستی و رویزیونیستی راز بزرگی نیست: تازمانی که آخرین قطرات رشد ازدرون سرمایه‌داری بیرون کشیده نشده ۰ انقلاب نه لازمست ونه ممکن، یادر نتیجه، وظیفه سوسیالیسم، گرفتن آنچیزیست که سرمایه‌داری دست ازآن کشیده است، وآن بمعنی افزایش جریان کالاها وذخیره سرمایه‌است ۰ کافیست که بگوئیم این مارکسیسم نیست ۰ با عطف توجه به قول نقل شده از " مشارکت درنقد ....." یک تفسیر جدید نکتهٔ مفیدی ذکرمیکند که:

" حکم افراطی رفته مارکس مبالغه‌ای است که باید درمتن سیاسی خود درک شود ۰ این مبالغه بازتاب مجادلات وی علیه پرودون وسوسیالیستهای اتوپیست است، که تکامل صنعتی را مطالعه میکردند فقط برای اینکه آنرا محکوم کرده واز ارزیابی نیازهای مادی کارگران جدید خود داری کنند " ۰ (۱۵) تفسیر تحت‌اللفظی ازگفته مارکس دایربراینکه سرمایه‌داری فقط زمانی مضمحل میشود که کلیه امکانات تکامل بیشتر نیروهای مولده راتحلیل برده باشد، فراموش کردن چیزیست که اودرمانیفست کمونیست میگوید: " بورژوازی بدون انقلابی کردن مداوم نیروهای تولیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد " ۰ (۱۶) نکته‌ای که مانند یک زهوار اساسی سرتاسرکاپیتال رابهم متصل می‌سازد ۰

سرمایه‌داری نیروهای مولده راترمز میکند نه

---

* درفارسی بنام "نقداقتصاد سیاسی" منتشر شده است ـ مترجم ۰

بخاطر اینکه دینامیسم خود و یا نشو ونمای تکنولوژیک خود را از دست میدهد بلکه با این حد که همان قابلیت تحول نهایتاً منجر به ظهور موانع بلند تروقوی تری در راه بسط خود السقا، و بدا وم آن میشود (موقعیت امروزی اقتصاد جها- نی مسلماً شاهدی براین است) . ودر دوران امپریالیسم این موانع تنها بوسیله جنگ جهانی میتواند برطرف گردد . درحقیقت تغییر سازما- نهای تعیین کننده سرمایه درقرن حاضر بر مبنای دوجنگ جهانی واقع شده است . تکامل جهانی نیروهای مولده خشونت، ویرانی وسیما- کسی مکانیسم تحدید قوای سرمایه داری را شدیدتر جهانی ترکرده است.مفهوم حلوگیری باید در جهت دیگری درك شود ــ نه فقط در رابطه با منطق درونی وعملکرد سرمایه داری بلکه در ار- تباط با آنچه تمام اینها پیش آورده است، در رابطه با متضاد آن . یك شبکه متفاوت روابط اجتماعی در دست است، شبکه‌ای از روابط اجتما- عی که از طریق آن ممکن است شود تکامل مادی و واجتماعی بشریت را تشیید وبه درجه‌ای جدید سوق داد که سرمایه‌داری از آن جلوگیری میکند . سئوالی که مطرح میشود اینستکه سوسیالیسم چه چیز را ممکن میسازد و تکامل سوسیالیستی چگونه باید مورد ارزیابی قرارگیرد . مائو بروشنی میداند که این تکامل را می‌توان به حجم های کالا ویا آهنگهای رشد نسبت داد . او استدلال میکرد که " جهش بزرگ به پیش " میتواند از نقطه نظر شکل اقتصادی یك شکست فرض شود ؛ اما اگر برحسب آنچه داشت به وجود میآورد ورها میساخت مد نظر قرارگیرد ، یك انکارست شکن (Pathbreaking) بود . ۱۷ بدین نحو، دراوایل دهه هفتاد انقلابیون در چین علیه رهروان سرمایه‌داری که به سرعت رشد بیشتر در نقاط دیگر جهان (از جمله در بعضی از کشورهای جهان سوم) اشاره میکردند، دربساره بودند . اقتصاد چین در واقع پیشرفتهای عظیمی کرده بود ــ گواهی به هریك از گزارشات پارلمانی آمریکا که در آن دوره منتشرشد نشان میدهد که حتی بورژوازی محصور به پذیرش این واقعیت بود . ۱۸ آماء با این حال، انقلابیون رشد و تکامل را اصولا برحسب کیفیت ارزیابی میکردند ، از نقطه نظر علمه برچهارگانه (Four Olds) ۱۹ وپیشبرد انقلاب جهانی، یعنی آنها سیاست راد رهمبری تولید قرارمیدادند . سوسیالیسم عمدتاً باید بهره دهی کار را افزا- یش داده و راههای هموارتری برای تکامل و استفاده از علوم وتکنولوژی ایجاد کند . ومی- کند : بخشاً با محو اختلاف، هرج ومرج وچرند - یت سرمایه‌داری، مهمتر از اینها با برنامه‌سازی فعالیت وخلاقیت توده‌های وسیع . این یك شعار صرف نیست . نیروهای تولیدی از ابزار وانسانها تشکیل شده است . اما انسانها فاکتور اصلی هستند : ابزار بوسیله انسانها خلق شده مورد استفاده قرارگرفته وتعمیر می- شوند، علوم و تکنولوژی بوسیله انسانها کشف میگردند . همانطور که مارکس اشاره میکند : " ازتمام وسایل تولید، عظیمترین قدرت مولد خود طبقه انقلابی است " ۲۰ واو اسا- ساً درباره قابلیت طبقه انقلابی برای تعمیر جهان صحبت میکند . اینکه گرینشها وابتکار- اتی که توسط انسانها اتخاذ میگردد ــ مشروط و محدود به تکامل مادی عموم جامعه است ، و اینکه موقعیت عینی انسانها درساختار روابط تولیدی ، این واقعیت را تغییر نمیدهد که انسان ها درساختار روابط تولیدی موقعیتهای عینی اشتغال میکنند . مهمترین نیروی مولده که بوسیله سوسیالیسم آزاد میشود ..... خلق است .

امپریالیسم نیروهای تولیدی را در مقابله با سرمایه‌داری عامل انحصاری بلکه در مقایسه با "توانائی" سوسیالیسم، سد میکند . بشریت به سرآغاری تاریخی رسیده است . اکنون پایه مادی برای تحدید سازمان تولید اجتماعی در سطحی جهانی سرمایه عدم استثمار وجود دارد . همین امکان است که، در مقابل برخورد قهرآمیز نیروها وروابط تولید قرارگرفته وبشان میدهد که سرمایه داری رسالت تاریخی خود را به سرانجام رسانیده . بعنوان چاچوبی برای ارتقاء تکامل اجتماعی سرمایه‌داری در مرحله انحصاری خود حقاً وی چون وچرا، محتضر است . بعلاوه تداوم سیستم جهانی سرمایه‌داری جلوتکامل سوسیالیستی راگرفته است . دستاوردهای چین انقلابی در مقابل آنچه پس از جنگ برهند گذشت چیزی کمتر از شگفت انگیز نیست . اما آن دستاوردها تنها نمایش محدودی از استعداد های تکامل جهانی سوسیالیسم بودند . ودر رأس وماورای سدهای آشکاروضرسی که علی آن امپریالیسم راههای پرولتاریا ی درقدرت رامی- سدد، مانعی است درمقابل بهره‌برداری از تعیین کننده ترین نیروی تولید : یعنی خلق. مسأله جلوگیری درواقع مساله دوران است .

۱- United Nations Industrial Develop- ment Organisation, *World Industry since 1960*

۲- World Bank, *World Development Report 1980*

۳- *World Industry Since 1960*, p. 142.

۴- "Global Shift: Brazil Steals the Show," in NACLA

Frederick Clairmonte and John Cavanagh, *The World in Their Web*

۵-Paul Baran, *The Political Economy of Growth*

۶- نگاه کنید به امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری (اداره نشریات زبانهای خارجی پکن ۱۹۷۰) صفحه ۱۱۷ و ۱۱۶ صفحه ۱۵۱ و ۱۵۰ .

۷- منظور این مقاله به نقد کشیدن تئوری وسیع تر باران درمورد حرکت سرمایه گذاری ودر رابطه با آن نظراو درمورد اشکالات حد بازار در رقابت- ان انحصارات نیست . این کار بوسیله دیگران انجام شده ومابه بعضی از این موضوعات در جلد های بعدی امریکا در سراشیب برخورد خواهیم کرد .

۸- Walter Rodney, *How Europe Underdeveloped Africa*

۹- *America in Decline*, p. 109.

۱۰- *America in Decline*, p. 103.

۱۱- *Survey of Current Business*

۱۲- Teresa Hayter, *The Creation of World Poverty* (London: Pluto, 1982)

۱۳- Samir Amin, "A.G. Frank and the Crisis," *Monthly Review*,

۱۴- Bill Warren, *Imperialism, Pioneer of Capitalism*

۱۵- Richard Miller, *Analyzing Marx*

۱۶- *Manifesto of the Communist Party*, in Karl Marx and Frederick Engels

۱۷- the discussion by Bob Avakian in *Mao Tsetung's Immortal Contributions*

۱۸ ــ همچنین باید خاطر نشان شود که پل باران (Paul Baroch) ، در مقا- لعات معتبر خود درمورد تکامل اقتصادی در جهان سوم، درتجربه انقلابی چین بین سال های ۷۲ ــ ۱۹۵۰ برنامه بسیاقه تکاملی را دیدکه اولویت را به کشاورزی میداد و، برآن اساس، دستاوردهای اساسی درسایر بخشهای اقتصادی چین حاصل شد .

۱۹ ــ چهارهمه اشاره میکند به گفته مارکس در " مبارزه طبقاتی درفرانسه ۱۸۵۰ ــ ۱۸۴۸ " که دیکتاتوری پرولتاریا نقطه گذار لازم ــ ــ ــ

دنباله از صفحهٔ ۱۲

در حالیکه بعضی از نظرات او با معیارهای آمریکائی "ریسک" بحساب می آمدند، آنها حتی قیافه واضح تبلیغات "سوسیالیستی" رایج در میان خطوط بورژوائی اروپای غربی را هم نداشتند. "ائتلاف رنگارنگ" جکسون البته در مورد دو مسئله ساسی هیچ اختلافی با اوضاع جاری ریگان گرائی نداشت: در مورد اهل شیطانی بودن اتحاد شوروی، اصل متساویا" اساسی تقوای آمریکا. جکسون درست در آغاز مبارزه‌اش، در حالیکه به صدقه سر ژنرالهای آمریکائی روی دیوار برلین ایستاده بود رو به سربازان آمریکائی در آلمان غربی (و میلیونها نفر آمریکائیان در پای تلویزیون هایشان) کرد و گفت: این دیوار خط مستقیم میان جائیست که "آزادی تمام می شود و ستم آغاز می شود".

نقطهٔ پایان این "مبارزه مستقل" از خارج تعیین می شد. جکسون هر کس را که با تأئید کامل ماندل قدم بر می داشت هدایت کرد. این به این معنی بود نه آن نیروئیکه شامل گرایشات چپی و عناصر مترقی بود نسبت در نهایت خودشان را مواجه با نامزدی دیدند که از ذکر حتی "وجود" مردم سیاهپوست هم خودداری می کرد، چه رسد به اینکه از ستم جانکاه انها صحبت بکند. بطور خلاصه، مبارزه جکسون عبارت بود از حملهای شوم که سعی داشت بخشهای مهمی از طبقات ستمدیده را بدام انداخته و انها را با امیدهای دروغین به صحنه انتخابات کشانده و سپس آنها را با درخواست پشتیبانی از نماینده حزب دموکرات که نوع رقیق شده همان جناح ریگان است تحقیر بکند، و سرانجام با تضعیف روحیه‌شان در مقابل پیروزی قاطع ریگان در انتخاباتی که نتیجه‌اش اجتناب ناپذیر بود بر گوش انها سیلی بزند.

اپورتونیست ها

بخش اعظمی از چپ متشکل، در علاقه مردم به شرکت در این انتخابات مقصر هستند. در داخل سازمانهای خودشان بهانه‌های مسخره‌ای برای مستند کردن اینکه "یک اینچ اختلاف بین ماندل و ریگان وجود دارد" از خودشان رو میگردند. تمام کوشش آن ها این بود که مردم مترقی را قانع کنند که وحشت آنها از مسیر سیاستهای امریکا با دادن رای به دمکراتها می تواند بنحو سازنده‌ای بیان بشود. یکی از گروههای رویزیونیست هوادار شوروی بطور واضحی شعار "چشمتان را ببندید و رای را بریزید" را در پای صندوقهای رای برای ماندل اعلام می‌کرد. بقیه رویزیونیستها و "دموکراتهای سوسیالیست" خیلی ساده سازمانهای خودشان را مستقیما" در دم و دستگاه حزب دموکرات حل کردند.

بعضی مواقع این نیروها در مبارزه جکسون با تقاضا از محرومان برای شرکت تودهای در انتخابات تحت شعار با "دفن ریگان" با شرکت وسیع محرومین "طیف انتخاباتی را بطرف چپ می کشاند" نقش بازی کردند. از انجائیکه این استراتژی (حتی بگفته خودشان) یک تخیل کامل بود، به نتیجه کاملا" متفاوتی در دنیای واقعیات منجر گشت. اولا این مسئله در خدمت این قرار گرفت که روحیه آنهایی را که بنوعی برای ابراز اعتراضشان به کمپ جکسون کشیده شده بودند از بین برد و این در حالی بود که برای حرکات کاسبکارانه و مقام گیری در داخل حزب دموکرات از آنها برای سرمایه گذاری استفاده کردند. ثانیا"، بر این ادعای امپریالیستهای آمریکائی که ریگان از درون پروسه‌ای که تمامی عقاید و آراء امکان ابراز شدن داشته رسالت خود را یافته است، صحه گذاشتند.

در تضاد مستقیم با این توطئه بارز نیروهای مختلف رویزیونیستی در این نمایش مضحکهٔ انتخاباتی امپریالیستی، یک اقلیت مهم که در حول حزب کمونیست انقلابی آمریکا گرد آمده ماند، مبارزه‌ای فعال را بدور شعار امتناع از رای دادن آغاز کرد و رأی گیری را همانا یک توطئه جنایتکارانه سیستم امپریالیستی آمریکا و آمادگی برای جنگ جهانی خواند و اعلام کرد که این انتخابات برای تأئید هر دو اینها صورت گرفته. یک پوستر تبلیغاتی که توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا تهیه شده بود مفهوم این مبارزه را چنین اعلام می کرد: "ما خواهان سهم مناسب خود نیستیم... ما می خواهیم تمامی سیستم را از هم بدریم. انتخابات صحنه غلط است... پیش بسوی جنگ انقلابی".

بنابراین با نگاهی کلی بر انتخابات می توان بر نیروهای شرکت کننده در صحنه سیاسی امریکا نظری انداخت. از سوئی امپریالیستها یک ظاهر همبستگی و ارتجاع مطلق را با تاج گذاری بر سر هیتلر جدید شان برای یک دوره آینده بوجود آوردند از سوی دیگر، علیرغم تمامی تبلیغات برای رای دهی، علیرغم وجود یک نامزد سیاه و زن در انتخابات، علیرغم فعالیت تمام دلگاران انتخاباتی در هر رنگ و لباس، علیرغم وجود فشار خفقان آور بر بسیاری از افکار انقلابی در میان تودهها... توده‌های مردم بطور منظم به دو بخش، آنهائیکه در انتخابات مجدد ریگان شرکت کردند و آنهائیکه حتی حوصله رای دادن را هم نداشتند تقسیم شدند.

همانطور که "کارگر انقلابی" ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا در ارزیابیش از این انتخابات نوشت: "اگر آنها میتوانند خود را برمبنای نتایج ۷ نوامبر مدعی حاکمیت بدانند، بدون مبالغه و با دیدی به آینده برمبنای آنچه که آنها لاپوشانی کرده‌اند چه بسا چیزها که ما میتوانیم بحق ادعا کنیم. آنها را نفی کنیم یا به توضیحشان بپردازیم.

ظهور کنونی پیروزی ارتجاع که بر مبنای بهبود اقتصادی زودگذر و موقتی و عدم یک درگیری مستقیم جنگی برای سربازان آمریکائی قرار دارد هم موقتی است و هم از بین رفتنی. در حالیکه فساد در درمیان مردم هم اکنون توسط سیر وقایع و تحولات بویژه در سطح جهانی در حال زوال است. در زیر پوستهٔ رو یک احساس عمیق از التهاب در حال نضج گرفتن است که در انتظار فرصت برای انفجار نشسته. تمام دسائس و ابزاری که امپریالیستها برای بسیج نفرت انگیزترین هوادارانشان برای برای جنگ بکار گرفته‌اند در خدمت بوجود آوردن زمینه و آمادگی بیشتری برای انقلاب در میان انهائیکه چیزی برای دفاع از آن در این سیستم ندارند واز فستیوال ارتجاعی که در اطراف آنان می گردد خارج هستند قرار گرفته است. فرصتی واقعی که بستگی به وقایعی که در دوره آینده شکل می گیرد دارد، موجود است این نیروها خواهند توانست عهده دار سهم واقعی خود در اقدامات تاریخی باشند. ■

دنباله از صفحهٔ ۳۹

وفراگیر"رستاخیز"اعلام گشت.

سرآغازآن روندهای اجتماعی ـ اقتصادی ـ سیاسی معینی راکه به تشکیل این حزب منجر گردیدند،لااقل دراوان دهه ۱۳۴۰ دارای گشت رابایدلااقل در۱۲ سال پیش ازتاریخ اعلام موجودیت آن جست.همانطورکه قبلاگفته شد اصلاحات ارضی امپریالیستی دراوان دهه ۱۳۴۰، دارای اهداف دوگانه اقتصادی وسیاسی ـ اجتماعی بود."انقلاب سفید"شاه تاآنجاکه مربوط به گسترش نفوذسرمایه امپریالیستی وایجادبازاروسیع برای سرمایه گذاریهاوکالاهای امپریالیستی بود،موفق گردید.اماتاآنجاکه مربوط به یافتن پشتیبانانی برای حکومت ایران درمیان مردم می شد بروفق مرادشان پیش نرفت وورشکستگی آن ازاواخر دهه ۱۳۴۰ به ظهوررسید.باتمام این اوصاف دراین دوران رژیم محمدرضاشاهی ازثباتی نسبی برخوردار بود.بااتکابااین اصلاحات ونتایج حاصل ازآن ونیزثبات رژیم بودکه پایگاهی شدن ایران در منطقه باجرادرآمد.اماهرچه اهمیت ووضع رژیم ایران درمعادلات منطقه ای افزایش می یافت بهمان نسبت الزام به ثبات بیشتررژیم نیز افزایش پیدامی کردواین امرروش وسیستم معین حکومتی،نظامی ترکردن حیات اجتماعی،مطلقه شدن هرچه بیشترحکومت وحرکت درامتدادشکل تکامل یافته تری ازحکومت تروروا‌ختناق وفاشیم رامی طلبید.اوجگیری بحران،رشدمقاومت از پائین،حدت یابی تناقضات دربالاوتشدید ورشکستگی سیاست اصلاحات اززاویه ایجاد پایگاه درمردم ونتیجتا"تزلزل رژیم اززاویهٔ پایگاه اجتماعی،حرکت دراین جهت راتسریع کرد.

رستاخیزشاهانه،علنی کردن ساواک درقالب حزب بود،درحقیقت اعلام آشکاراجرای طرحهای سیابدست شاه بود.رستاخیزقصدبه پایان رساندن کارانجام ناشدهٔ "انقلاب سفید" رادرتأمین تکیه گاه اجتماعی برای رژیم داشت.امامیان آن چه انقلاب سفیدبدنبالش بودوآنچه رژیم مطلقه ایران درپس رستاخیزجستجومی کردتفاوتهائی وجودداشت.

اگرانقلاب سفیدمی خواست این پایه رادر میان خودمردم وباجلب اقشاری ازآنان ایجاد کند،رستاخیزاساسا"برآن بودکه همه عناصرو باندهاوگروه های اجتماعی طرفداراستبدادفاشیستی شاه رامتحدکرده وبه تکیه گاه خودبدل سازد.درانقلاب سفیدسرنیزه ضامن اجرائی رفرم های شاهانه بود،حال آنکه دررستاخیزسرنیزه تنها چیزی بودکه رژیم به مردم وعده می داد.آنجا تلاش حکومت به شستن دستان خون آلودخود با وعده های اقتصادی ورفاه اجتماعی بودواینجا شستن حتی تصوّررفاه اجتماعی باخون،وبالاخره اگر انقلاب سفیدشاه،خیزبورژوازی کمپرادورایران برای"بورژوانمودن "حکومت فئودال ـ سلطنتی ایران بودجریانات منتج بهایجادرستاخیز وبویژه خودفرمان رستاخیزچیزی نبودمگرخیزباندشاه برای بیشترسلطنتی ومطلقه کردن بورژوازی ایران رستاخیزکوشش باندحاکم درهرچه بیشتر مطلقه کردن بالائی ها،تازاندن هرچه بیشتر فاشیم.نسبت به پائینیهابودبرای رهائی ازبحران به واردگی کشاندن جنبشهای خودبخودی رنجبران وخنثی کردن تلاشهای انقلابیون ونیزهمچنین برای ازمیان بردن آن احتمال که آبراه های سریعا" فزاینده خشم واعتراض مردم که درلابلای ترک خوردگیهای درونی طبقات حاکم که بسرعت به شکاف تبدیل می شدند،بستری برای جریان سیل آسای خودبیابدویادراصل باافزایش فشارخودچنین بستری رابگشاید.امابه حکم شرائط عینی وذهنی وجهانی،رستاخیزخیزمرگ رژیم محمدرضاشاه نیزشدا مجموع تحولاتی که امپریالیستهادرجهت منافعشان درایران بدان دامن زدنداینک تحت وضعیت معینی که مجموع سیستم امپریالیستی درآن قرارگرفته بودبه ضدانفجارآمیزخودبدل می گشت

دیگر کار از کار گذشته بود

بالابردن قیمت نفت که قبلا"موردحمایت ضمنی امپریالیستهای یانکی قرارگرفته بوداینک به مانعی دربرابرمنافع کلی بلوک غرب وخصوصا" همراهان اروپائی وژاپنی آمریکابدل می گشت. درسال ۱۳۵۶ دولت کارتربه زیان ایران ازکاهش بهای نفت حمایت کرد.

حتی نقش محوری ایران درمنطقه بواسطه حمایت آمریکاازعربستان سعودی دچارتزلزل شد، چراکه بدلائل مختلف دولت سعودی قادربانجام وظائفی درخاورمیانه بودکه ازعهده شاه برنمی‌آمد.

آن"اتحاد"اجباری که شاه باایجادرستاخیز بدنبالش بودازهم می گسیخت.مطبوعات امپریالیستی طی مقالاتی صلاحیت شاه وارزش وی برای غرب رابزیرسئوال کشیده وتوجه خودرابه مسئلهٔ زیرپانهادن حقوق بشرازجانب شاه معطوف ساخته بودند.تمامی این مسائل درایران نیزانعکاس می یافت وبرخی ازمحافل بورژوازی ملی وحتی بخشهای متفاوتی ازهیئت حاکمه راازقدرت جادوئی شاه رهانیده وانتقاداتشان راجسورانه تر می ساخت.

هنگامی که امپریالیستهای یانکی بخود آمدندوبقای تاج وتخت نوکرمغرورخویش رابه منتهادرجه دستخوش خطردیدنددیگربرای باز گرداندن موقعیّت ازدست رفته کارازکارگذشته بود.

آنچه راکه ماتابدینجابررسی کردیم عوامل مهمی بودندکه به امرتبدیل ایران به حلقه ای ضعیف یاری رسانده وآنرابه میان امواج بحران انقلابی پرتاب نمودند،بحرانی که منجربه سرنگونی شاه بدست توده های مردم دربهمن ۱۳۵۷ شد.

۱ـ ورشکستگی انترناسیونال دوم ـ جلد۲۱کلیات انگلیسی،صفحات ۱۴ـ۲۱۲.

۲ـ اصول لنینیسم ـ جلد۶ کلیات استالین به زبان انگلیسی، صفحات ۱۰۱ـ ۹۸.

۳ـ شیوهٔ به پیش بردن رفرم ارضی بمیزان زیادی به شرایط سیاسی جامعهٔ ایران درآن زمان ارتباط داشت.برای مثال اولین روستائی که تحت پوشش رفرم ارضی درزمستان ۳۰ـ ۱۳۲۹قرارگرفت. بخاطرآنکه پایگاه عمدهٔ حزب توده محسوب می شد ده سرخ نام گرفته بود.بهمین ترتیب درطول یک سال ۴۰ـ ۱۳۲۹،۲۱۷روستامورد‌هجوم رفرم های ارضی واقع شدند،درحالیکه درتمام دورهٔ ۴۲ـ ۱۳۲۹(فقط ۵۱۷روستا(بسختی دوبرابرآنمقدار)تحت پوشش این برنامه هاقرارگرفتند.این فقط می تواندنشانه ای ازکوشش رژیم درجوابگوئی به حدت یابی بحران دراوائل سال های ۱۳۴۰باشد.بنابراین،اقتصادیات وسیاست شدیدا"بهم گره خورده وامپریالیستها اگرچه‌توسط الزامات زیربنای اقتصادی به پیش رانده می شوند،امادرعین حال توسط تضادهای سیاسی ذکرشده نیزمشروط می گردندوگاهی اوقات این مسئله ای است که سیاست وازجمله امور اقتصادی راجهت می دهد.

۴ـ برای بررسی این مطلب که چگونه سیاست های آمریکابعدازکودتای ۲۸مردادراه فوران بحران در سال های ۴۲ـ ۱۳۲۸راگشود،بایدرابطهٔ متقابل میان سقوط سلطنت درعراق بسال ۱۳۳۷،سقوط قیمت نفت درفاصلهٔ ۳۹ـ ۱۳۳۷،بحران پولی جهانی بسال ۱۳۳۹اوج گیری تشنجات میان شرق وغرب بخصوص قبل ازبحران موشکی کوباوتغییرات درسیاست آمریکاکه‌خودرادرریاست جمهوری کندی منعکس می ساخت‌راموردتجزیه وتحلیل قرارداد.

۵ـ درموردمجازشمردن افزایش بهای نفت توسط آمریکارجوع کنیدبه اظهارات آکینز رئیس ادارهٔ سوخت وزارت کشورآمریکادردولت نیکسون وسپس سفیرآمریکادرعربستان سعودی ـ نقل شده در کمونیست ۱۴ ارگان سازمان انقلابیون کمونیست.درمورداهمیّت ولزوم استفاده ازاهرم نفت بسودآمریکا وعلیه دیگرکشورهای امپریالیستی رجوع کنیدبه اظهارات ویلیام کیسی معاون امور اقتصادی وزارت امورخارجهٔ آمریکا بسال ۱۹۷۲، درکتاب موضع آمریکادربحران نفت ـ نقل شده دراحتضارامپراتوری دلار،سازمان مجاهدین خلق ایران.

۶ـ درسال ۱۳۵۵طی سفرکیسینجربه ایران قراردادی ۵ ساله به حجم تقریبا"۵۰ میلیارددلار بین ایران وآمریکامنعقدشدکه بموجب آن تنها طی ۴ سال اولیه قرارداد،ایران ملزم به واردکردن قریب به ۲۴میلیارددلاراسلحه وکالاازآمریکاگردید. البته این قراردادشامل مبادلهٔ چندمیلیارددلاری نفت بااسلحه وسفارش جداگانهٔ خریدهٔنیروگاه اتمی ازآمریکانبود.امادرمجموع جالب اینجاست که درهمین دوران بجزدریکی دو مورداستثنائی (وازجمله قراردادشاه ـ کیسینجر)میزان صادرات آلمان غربی به ایران حتی از صادرات غیرنظامی آمریکا بیشتربود ودراصل ایران به بزرگترین مشتری آلمان غربی درکشورهای" جهان سوم" بدل شدوکماکان تاامروزهم این جایگاه راحفظ کرده است.حجم سرمایه گذاری های خصوصی ژاپن درایران بعدازسال ۱۳۵۲ازحجم سرمایه ـ گذاری های خصوصی آمریکافزونی گرفت.

۷ـ یوهانس ویلته رین،رئیس وقت صندوق بین ـ المللی پول یکی ازاساسی ترین راه حل ها برای بهبودموازنهٔ پرداخت کشورهای صنعتی و"درحال توسعه" رادریافت اضافه درآمدکشورهای تولید ـ کنندهٔ نفت اعلام کرد.

دنباله از صفحهٔ ۲۴

سبزها

علیرغم اتحاد پایه‌ای معینی که بر حول برنامه پائیز وجود داشت، همه این رهبران رسمی، یک طبقه و یک نظرگاه طبقاتی را نمایندگی نمیکردند. توافق رهبران مختلف سبزها با این استراتژی اساساً برپایهٔ موضع طبقاتی آنان که در قبل شرح داده شد بود. آنان (یا حداقل اکثر آنان) صادقانه مخالف موشکها بودند. با این وجود آنها اساساً علیه سیستمی که این موشکها زائیده‌اند نیستند. آنان از جنگ جهانی در وحشتند، ولی از شورشی همه گیر علیه منشاء چنین جنگی نیز در وحشتند.

این موضع باعث میشود که آنان به برخی تصورات واهی که بطور فزاینده‌ای خطرناکتر میشود دچار شوند. علاوه براین، یکی از این تصورات این است که جنگ اتمی بخاطر ماهیّت ویران کنندهاش، بنفع امپریالیستها نیست، یا حداقل در منافع ملی امپریالیستهای آلمان غربی نیست. و چنانچه آنان به غیر منطقی بودن اعمالشان واقف میشدند چه بسا که اکثریت آنان را میشد از راه خود بازگردانید. جنبش تودهای برای این رهبران اهرمی است که با آن قسمت بحد نهایت بزرگی از طبقه حاکمه را میتوان جدا کرد، برای اینکه سیر امور را به یک مسیر منطقی بیاندازد.

با این نقطه نظر — همراه با اعتقاد محکم به دمکراسی بورژوائی — برای جنبش علیه موشکها فراخواندن جریان ذهنی عمدهٔ جامعه آلمان غربی اهمیّت بسیار یافت. (حقیقتاً، تانیمهٔ تابستان تعداد آراء، مبیّن مخالفت اکثریت با استقرار موشکها بود.) میبایست این مخالفت را قابل قبول و بی خطر نگهدارند. میبایست آنرا بعنوان مدافع واقعی منافع ملی آلمان جلوه دهند بدون اینکه شوونیسم امپریالیستی که اذهان عامه آلمانی را مسموم میکند بزیر سؤال برود. راه حل "عملی" و "واقعی" که بآن امید بسته بودند این بود که اکثریتی از احزاب بورژوائی درون پارلمان را مجبور به رأی دادن علیه استقرار موشکها کنند.

این استراتژی در واقع چیزی جز یک طرح واهی نبود. بورژوازی کاملاً قادر بود که منافع ملی خود را بدون کمک سبزها تشخیص دهد و نتیجهٔ مباحثهٔ پارلمانی هرگز مورد تردید نبود. در واقع تمام هدف این مباحثه، انحراف جنبش تودهای و جلوه بخشیدن به دمکراسی آلمان و همزمان، مستقر کردن موشکها بود.

باید بخاطر داشت که تا اواخر ۱۹۸۲ تمام احزاب درون پارلمان (سبزها هنوز در پارلمان نبودند) موافق موشکها بودند. فقط پس از خروج ح.س.آ. بود که دولت، ریاکارانه در مورد موشکها "مردد" شد — زمانیکه دیگر مسئولیت استقرار آنها را نداشت: این کاملاً موافق با تشخیص ح.س.آ. (و بورژوازی در کل) بود که بهتر است رل "مخالف" را بازی کنند تا اینکه اعتبار باقیماندهشان را با ماندن در دولت از دست بدهند. بعلاوه انتخاب صدراعظم دمکرات مسیحی، "کُهل"، بیانگر رسالتی بود که بورژوازی برای موشکها میخواست.

وقتیکه حتّی بر رهبران سبزها هم آشکار شد که تصمیم پارلمان یک نتیجهٔ مسلّم است، خیلی از آنها صحبت از این کردند که مبارزه را — حتی قبل از اینکه شروع کنند — باختهاند. آنها تنها امید دست زدن به عمل تحکیم پشت جبهه و زمینه چینی برای موفقیت در انتخابات آینده داشتند. هدف درازمدت آنان اینستکه آلمان غربی از ناتو بیرون بیاید یا حداقل روابط خود با بلوک جنگی غربی را محدود کند، همانگونه که فرانسه تحت رهبری دوگل کرد.

حزب کمونیست آلمان غربی (د کا پ)

برخورد اصلی ح.ک.آ. به استقرار موشکها نیز کاملاً عبرت آمیز است. برخلاف سبزها، موضع آنان در قبال این مسئله تا مقدار زیادی به استراتژیشان برای گرفتن قدرت بستگی دارد. در مجموع آنان موقعیتی در دست راست رهبری سبزها اتخاذ کردند. اتحاد عملی و گاهاً سیاسی آنان با ح.س.آ. (در تمام اشکال مختلفش) بعنوان محور ح.ک.آ. / ح.س.آ. شناخته شد و مورد تنفر عمیق تمام آنهائی که میخواستند استقرار موشکها متوقف شود قرار گرفتند. این محور (با آنچه که میتوان جناح راست رهبری سبزها نامید، علیرغم تضادهایش با این "محور") قطب عمده "جنبش رسمی صلح" را تشکیل دادند.

اساس اتحاد محور شامل این بود که ۱ — جنبش باید تنها به یک مورد بسیار محدود استقرار موشکهای آمریکائی در آلمان منحصر شود. این به "حداقل توافق" معروف گردید. اینکه ح.ک.آ. نمیخواست به سیاست پشت موشکهای اتمی "عاشق صلح" سوسیال امپریالیستها اعتراض شود قابل درک است. با اینحال، وقتیکه در تنگنا قرار میگرفتند، آماده بودند تا خط عمومی خود را من و من کنان ارائه دهند: "ما علیه موشکهای اتمی در شرق هم هستیم، ولی شرق نمیتواند خود را خلع سلاح کند مگر اینکه غرب تجاوز — کار اوّل خلع سلاح شود".

ح.س.آ. از ح.ک.آ. در زمینه سکوتش درباره ماهیّت موشکهای اتمی در شرق پشتیبانی کرد، زیرا ح.ک.آ. از ح.س.آ. در زمینه دیگری — و مورد مهمتری برای کل بورژوازی — پشتیبانی کرد، و آن اینکه نقش آلمان غربی در ناتو و در رابطه با بلوک امپریالیستی غرب در مجموع نباید مورد اعتراض قرار گیرد (چه برسد به ماهیّت سیستم اجتماعی آن). این ممکنست تا حدّی بنظر عجیب بیاید، از آنجا که سعی شوروی بطور کلی این بود که در بلوک غرب شکاف بیاندازد یا حداقل تا حدّ امکان در درون آن تضاد بوجود بیاورد. با این حال رابطهٔ بین اینها و وقتی درک میشود که در نظر بگیریم از طرفی مستقر نشدن موشکها ضربهای جدی به ناتو است — صرفنظر از اینکه آیا این هدف آگاهانه جنبش ضد موشک اتمی بود یا نه — از طرف دیگر در این مقطع مسئله ناتو برای استراتژی ح.ک.آ. برای قدرت گیری مهم نیست و حتی ممکن است در این زمان زیانمند باشد.(۳)

این استراتژی خود را بر یک تغییر بالقوه در توازن جهانی قدرت امپریالیستی بنفع بلوک تحت رهبری شوروی استوار میسازد. طرق این تغییر از جمله مستقر شدن تعداد بیشماری لشکر در چند میلی مرز شرقی است. استراتژی ح.ک.آ.، همچنین یک پایهٔ اجتماعی را میطلبد (هرچند که بران تکیه نمیکند). هدف ح.ک.آ. بخشی از پایه اجتماعی امروزی ح.س.آ. است، از جمله بخشی از طبقهٔ کارگر در صنایع و مشاغل دولتی مثل ادارهٔ راه آهن و پست، که حقوق بیشتری میگیرد. آن چه که ح.ک.آ. میباید عرضه کند یک آلمان متحد شده در یک "دولت

کارگری" است که "بطور منطقی" اداره میشود و در آن شغل و خدمات اجتماعی پایه‌ای وجود دارند و رفاه کارگران بمثابه هدف دولت رسماً تقدیس میشود . و از همه مهمتر، آنچه عرضه خواهد شد منافعی در نظم جهانی بعد از جنگ در تحت نفوذ سوسیال امپریالیسم است. چیزی که برای آلمان (در اینجا آلمان غربی) مطرح میشود این شانس است که برای اوّلین بار در کنار برندهٔ جنگ جهانی امپریالیستی قرار دارد . یک جامعهٔ اساساً جدید هرگز وعده نشده — و آنچیزی نیست که این کارگران (حداقل برای حال) بدنبال آنند .

بعلاوه این یک آلمان آلمانی خواهد بود . نه آن آلمان آلوده به زرق و برق فرهنگ موسیقی پاپ و مک — دونالد که امپریالیستهای آلمان غربی اجازه داده‌اند تا ارزشهای سنتی آلمانی را تباه کند . جمهوری دمکراتیک آلمان (آلمان شرقی) مدتهاست که نقش پاسدار و محافظ فرهنگ آلمان را دارد — شیللر، گوته، برامس و بتهوون احترام رسمی بیشتری از آنچه که لنین داشت بدست آورده — اند . ناسیونالیسم آلمانی از اجزاء مهم در نوع کمونیسم گولاشی آنهاست، بجای دعوت به انقلاب پرولتری جهانی بر پرچم ح.ک.ا.ت . این شعار نوشته خواهد شد : "نظم، کار زیاد و اطاعت" .

پایهٔ اجتماعی برای چنین خطی آمادگی و نیاز مواجه شدن با مسئله ماندن یا خارج شدن از ناتو را ندارد . مسئله در وقت مناسب با صراحت مطرح خواهد شد و طرح آن در زمان حال نه تنها جدل بوجود خواهد آورد بلکه به اختلاف آشکار با ح.س.ا.ت . خواهد انجامید در حالیکه همانگونه که معاون صدر حزب کمونیست آلمان گفت : «اتحاد عمل با سوسیال دمکراتها "نقطه مرکزی جنگ ما برای صلح است"» .

۲ — ح.ک.ا.ت . عمیقاً با ح.س.ا.ت . موافقت کرد که اعتراضات باید منظم —

۳) باید توجّه شود که شرکت ح.س.آ.ت در جنبش ضد موشک براین نظریه بنا شده بود که این جنبش موفق به متوقف کردن استقرار موشکها نخواهد شد . از نظر ح.س.ا.ت . وحدت در ناتو واقعاً از جانب این جنبش تهدید نمی شد و بنابراین وظیفه اصلی، کنترل کردن خسارت به سیاست داخلی بود .

ترین نوع باشند . آنها نه تنها می‌خواستند اتحاد خود را برای رجوع به جریان عمدهٔ ذهنی و غیره حفظ کنند بلکه از تأثیر بالقوه جریانات بر پشت جبهه مطمئن (چنانکه بود) خود، اگر شرایط از کنترل خارج میشد، می‌ترسیدند . این جنبشها راههائی برای گذر از مرزها — حتّی مرز میان بلوکها — دارند . آلمان شرقی فعلاً تولد یک جنبش ضد جنگ خارج از کنترل مقامات را تجربه کرده است. آنچه که جوانان سرکش شرق و همانطور کارگران میکردند — چگونه تحت تأثیر یک تصادم عظیم نیروهای اجتماعی قرار میگرفتند — مانند یک ژوکر در دست سوسیال امپریالیستها بود (وباقی میماند) . آنها از بی نظمی در غرب خوششان میاید، ولی تا درجه‌ای .

محاصره و سرکوب

بورژوازی آلمان غربی از قابلیّت اشتعال شرایط و جرقه‌های آگاهی سیاسی که از طریق استقرار موشکها زده میشد کاملاً آگاه بوده و پاسخ آنان محاصره و سرکوب بود . محاصره باین معنی که هرکاری بکنند تا اعتراض اجتناب ناپذیر توده‌ای را نه تنها از زاویهٔ تاکتیکی در مناسباتی قابل قبول، بلکه از نظر سیاسی در چنان مناسباتی نگهدارند که آن تعهدات اساسی که میلیونها نفر را اسیر منطق و آلترناتیو امپریالیستی کرده است بزیر سؤال نرود .

تمایلات ناسیونالیستی و "خود مرکز بینی اروپائی" تا نهایت بکار گرفته شدند . مطبوعات، مناسبترین "سخن گویان" را روکردند . سیاستمداران همهٔ احزاب از امال خود برای صلح و نیاز به کاهش سلاحها بحدّ تهوع — آوری سخنان بی پایان گفتند . این یک پروسهٔ دمکراتیک خواهد بود . تصمیم در مجامع طبقه حاکمه گرفته شد و حال بحث، مناظره و حتّی کمی اختلاف عقیده خواهد بود و بعد انطور که در خور دمکراسی است، خواست دولتی که بطرز دمکراتیک انتخاب شده اجراء خواهد شد و موشکها مستقر خواهند شد .

یک عنصر کلیدی در این محدودیت رفتن ح.س.ا.ت . به صف مخالفین (پس از دهسال حزب حاکم بودن) ، بود . این حزب باسم حزب "شاید موشک" شناخته شد . هرچند همان — طور که اشاره شد ، هرگز بروشنی علیه موشکها نبود و هرگز هیچ اکسیونی را حتی در طول "هفته صلح" اکتبر صحه نگذاشت، ح.س.ا.ت . (ونیروهای درون ک.ا.ت . که متحدش بودند) خود را بعنوان آلترناتیو "صلح دوست و منطقی" وانمود کردند . همانطور که هنری تانر در اینترنشنال هرالد تریبیون ۸۳/۱۰/۲۶ نوشت: "رهبری حزب که مردد بوده است . تصمیم به داخل شدن و در صورت امکان گرفتن رهبری جنبش صلح گرفته است . این بخشی از یک قدم حساب شده بطرف چپ از جانب حزبی است که در طول اخیرین سال در قدرت بودنش و توسط سبزها در طرف چپش از دور خارج شده و ارتباط با اعضاء تشکیلات جوانان و اتحادیه‌های کارگری خود را همانگونه که انتخابات ماه مارس نشان داد از دست داده است" .

سرکوب واضح بود و بجا ! قوانین تظاهرات محکم شدند . علاوه بر طرحهای مشترک با رهبران رسمی پلیس بطور وسیع حضور یافت . تیوسامر Theo Summer یکی از مفسرین برجسته بورژوازی (با اعتباری بعنوان یک لیبرال) از جانب طبقهٔ حاکم صحبت میکرد در اوائل سپتامبر، در نشریه Dissent هشدار داد: مادام که اعتراض در محدودهٔ مقرر ممکن است، جنبش ضد موشک بخود جرأت تبدیل شدن به زمینه ای برای تولد "انقلاب" را نخواهد داد . کوششهای عملی برای ممانعت از استقرار چیزی کمتر از "خیانت به دولت" نخواهد بود و با آن براین اساس رفتار خواهد شد .

طبقهٔ حاکم برای اینکه در بهترین موقعیت برای سرکوب و کنترل وقایع جاری باشد ، یکی بعد از دیگری به اقدامات تاکتیکی دست زد . بخشهای مبارزتر ضد امپریالیست آگاه و انقلابی جنبش توده‌ای هدف "جانی قلمداد کردن" قرار گرفتند . مجله "رادیکال" برلین، مجله‌ای پر اهمیّت در میان این نیروها مورد حمله قرار گرفت و دو نفر که در ارتباط با این نشریه بودند بجرم "کمک به یک تشکیلات تروریستی" زندانی شدند .

در همین بین توجه مخصوصی به کارگران خارجی، باصطلاح "کارگران مهمان"، رادیکالترین و از لحاظ سیاسی قابل انفجارترین بخش کارگران در آلمان مبذول شد . در کنار مراقبت، آزار روزافزون و حتی تحریم گروههای سیاسی در بین این کارگران، بخصوص ترک ها ، مقامات قوانین عادی رد

تمدید ویزا و استرداد ترک ها به ترکیه را بخاطر فعالیت سیاسی در آلمان غربی شدت بخشیدند. در عین حال که ترکه را خوب بکار بردند، وحشت و ناتوانی ریشه‌ای طبقه حاکم پوشاندنی نبود. تصمیم دادگاه عالی آلمان غربی در بهار ۱۹۸۳ باعث تعویق یک سرشماری کشوری طرح ریزی شده، Volkszahlung، گردید. این باصطلاح سرشماری در حدّ یک پیگرد خانه به خانه برای کارگران خارجی بدون مدارک و کوششی برای کامپیوتری کردن سوابق اقامت هر شخصی در آلمان غربی، بویژه مراقبت از بخش بالقوه غیر وفادار اهالی بود.

این سرشماری مخالفت وسیعی را بلند کرد، از جمله یک جنبش تحریم با پایهٔ وسیع توده‌ای. این جنبش غیر قانونی اعلام شده بود و جرم ها و جریمه‌های اولیه وضع شده بودند که بورژوازی باین نتیجه رسید که چنین سختگیری خاص در آن زمان، مشخص فقط یک تاکتیک بد است. باین جهت که این کار دقیقاً قشری را که طبقهٔ حاکمه می خواست در صورت توفیق در استراتژی ایزوله کردن نیروهای مبارزتر در طول پائیز ـ در میان قیود مخالفت محترمانه نگهدارد، ضربه زده و بیزار می کرد.

آتونومی ها

این نیروها، حداقل بومی ها، به آتونومی معروفند (هرچند که همهٔ آنها خود را باین نام نمی خوانند). آتونومی ها بیش از هر چیز محصول خیزش بین المللی در ۱۹۷۹ـ۱۹۸۰ که با انقلاب ایران و نیکاراگوئه مشخص شد و در عین حال ناظر بر افزایش تشنج بین دو بلوک امپریالیستی و تشدید تدارکات جنگی بود، می باشند. وقتی این با سقوط کامل جنبش مارکسیست ـ لنینیستی آلمان غربی (که با اکونومیسم و رویزیونیسم از درون پاشیده می شد) متعاقب گردید در چین جمع می شود، تعجب آور نیست که چنین جریانی که از مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون سرچشمه نمیگیرد، سربرآورد.

آتونومی ها گرایشی سیستمی، تحت تأثیر فرمهای مختلف آنارشیسم، مارکسیسم، رویزیونیسم و ضد امپریالیسم می باشد. آنان سیستم امپریالیستی را منبع ستم و استثمار میدانند و سوسیال پاسیفیست نیستند. یکی از اصول مهم آنان پشتیبانی از مبارزات مسلحانهٔ رهائی بخش است. بهرحال از آنجا که آنان تئوری و تجزیه وتحلیل پیشرفتهای عینی را از اصل رد میکنند، درکشان از امپریالیسم کم و بیش غیر علمی است. آنها فقط باین دلیل آلمان غربی امپریالیست می دانند که تحت سلطه یا دنبالچه امپریالیسم آمریکاست. در قبال شوروی احساسات مختلطی دارند ـ "هرچقدر هم که بد باشد، به جنبشهای آزادیبخش کمک می کند". تعداد کمی درک می کنند که طبقهای امپریالیستی در آنجا حکومت می کند. این به انواع مختلف رویزیونیسم فوق "چپ" طرفدار مسکو امکان گسترش نفوذ و اعتبار می دهد. به عنوان یک نیروی اجتماعی، آتونومی ها عمدتاً، اگر چه نه منحصراً، از طبقات میانی هستند. بعنوان یک جریان سیاسی، تأثیر مهم و مثبتی برجنبش های اجتماعی مختلف در چند سال اخیر از جمله جنبش اشغال کنندگان خانه‌های خالی Squaters در برلین و دیگر نقاط، مبارزهٔ ضد باند غربی فرودگاه (علیه امتداد باند فرودگاه فرانکفورت برای افزایش کارائی نظامی آن) و جنبش ضد هسته‌ای داشته‌اند.

قدرت آتونومی ها در طرح صریح مسئلهٔ سیستم امپریالیستی، ارتباط مبارزه در کشورهای امپریالیستی با مبارزات رهائی بخش ملی و نیاز اقدام مستقیم علیه دولت و ارگانهای مختلف متخصص از افراد مسلح بوده است. ضعفشان اینستکه بعنوان یک گرایش امکان وقوع انقلاب در کشورهای امپریالیستی بویژه آلمان غربی را، هرچند که برخی خواست و قوعش را دارند، نمی بینند. بعلاوه آنان درک نمی‌کنند که حتی در آلمان غربی یک قشر تحتانی پرولتاریا وجود دارند که عمده پایهٔ اجتماعی خط پرولتری است. البته دیدن این پایهٔ اجتماعی پرولتری وقتی دنبال آن نمی گردی، مشکل تراست.

پایان کلام، چشم انداز آنان برای آلمان غربی اغلب تا حدّ کمک به مبارزات رهائی بخش ملی از طریق اکسیونهای مشخص و همزمان با آن ساختن یک "شکل زندگی مقاومت" که تعداد وسیعی از مردم را به صفوف خود خواهد آورد و یک روز در موقعیتی خواهد بود که بورژوازی را مضمحل کند، پائین میآید. در واقع، قصد باطنی هرچه باشد، این عوامل باین معنی است که اینان رادیکال ترین مخالفین در چهارچوب سیستم حاضر می باشند.

در اوائل ۱۹۸۱، وقتی جنبش ضد جنگ پا می گرفت، درک آن و چگونگی تشریح، آن برای آتونومی‌ها مشکل بود. آنان با کم بها دادن جدّی به خطر جنگ جهانی، تدارکات جنگی بلوک غرب را عمدتاً علیه کشورهای تحت ستم می بینند. تا حدّی که جنبهٔ میان شرق و غرب این تدارک درک می شود، آنرا کوششی از جانب بلوک تحت رهبری آمریکا برای ترساندن شوروی از "پشتیبانیش" از جنبشهای رهائی‌بخش ملی ارزیابی می کنند. آنان تدارکات جنگی بلوک شرق را پاسخی دفاعی به تدارکات غرب می بینند و به انکار نیاز و منافع بلوک روسی در جنگ جهانی تمایل دارند. به طبقهٔ حاکم آلمان غربی با دیدی مشابه ـ چنانکه قبلاً اشاره شد نه بعنوان امپریالیستی با اصالت می نگرند.

از چنین دیدگاهی جنبشی را که زاده تدارکات امپریالیستی برای جنگی است که واقعاً در شرف وقوع نیست چگونه باید ارزیابی کرده و تشریح نمود؟ بجای کمک به افشاء آنچه که می تواند عظیم ترین جنایت تاریخ باشد و بجای استفاده از موقعیتی که بدلیل کشیده شدن میلیونها نفر به زندگی سیاسی بدست آمده، گرایش آتونومی ها را بعنوان یک کلیّت (هرچند نه بدون استثناء) با کم بها دادن به خطر مطروحه و هم به بحران عمیقی که سیستم امپریالیستی را در برگرفته به این خیال واهی که گوئی چیزی غیر از جنگ جهانی مطرح است کشاندند.

در این ارتباط و همانقدر گیج کننده برای آنان، تغییر برجسته در چشم انداز سیاسی بود: جائیکه در گذشته، هزاران نفر از آتونومی ها بودند که تأثیر زیادی بر دهها هزار نفر در جنبش توده‌ای اعمال می کردند. حال دهها هزار فعال زیر دیگر پرچم ها و رهبریها بودند که بر میلیونها نفر اعمال نفوذ می کردند، با مبارزهٔ مسالمت آمیز بعنوان ستون کلیدی پلاتفرم. در واقع یکی از بزرگترین ضعفهای سیاست "غیر سیاسی بودن" آتونومی ها ناتوانی آنان در پیش بینی، و بنابراین ناتوانی در آمادگی برای این چنین شرایطی که میلیونها نفر به زندگی سیاسی کشانده شده‌اند، می باشد. نتیجه اینکه، زمانیکه خطرات واقعاً بالا گرفت آنها ظرفیّت خود را برای ایفای

نقش رهبری بدیگران واگذار کردند. در مقابله با این بر خورد، اتونومی‌ها مایلند که مبارزه با امپریالیسم درون سنگرهای امپریالیستی را به وارد آوردن خسارت مادی از درون شکم جانور تنزل دهند. بنابراین آنها هرگز مبارزه برای افکار عمومی که در اطراف بحران موشکها پیش رفت را واقعاً نفهمیدند. آنها عاقبت به این در و آن در زدن افتادند: ازطرفی فکر می کردند که تنها طریقی که جنبش ضد جنگ ممکنست "رادیکالیزه" بشود در مبارزه بر سر تاکتیکها خواهد بود، بدون اینکه مضمون سیاسی مواضع مختلف در ارتباط با تاکتیکها را واقعاً درک کنند. آنها تبدیل کردن سئوال مبارزه قهری یا مسالمت آمیز بعنوان یك خط فاصل که علیرغم اهمیتش بر سؤالات اساسی دیگری سرپوش می گذاشت، به اشتباه در غلطیدند. همه اینها باعث شد که آنان قادر نباشند مبارزه سیاسی لازم را ادامه دهند.

عکس العمل نسبت به آنچه که دیوار سنگی غیرقابل نفوذ رفرمیسم و پاسیفیسم حاکم بر جنبش ضد موشکها بنظر می آمد، باعث پا گرفتن تمایل به بی توجهی به مبارزه علیه استقرار موشکها شد. بهر حال، تضادهائی که به گرد ورود موشکها متمرکز شده بود و نیروهائی که به این دلیل به حرکت در آمدند ازجانب هر کسی که می خواست از نظر سیاسی فعال بماند غیر قابل احتراز بود. بنابراین در میان نیروهای آتونومی پشتیبانی از مبارزه (که تصور می شد تا بعد از پائیز ادامه یابد) برای مداخله در حمل و نقل مهمات امریکائی از بندر برمرهافن Bremerhaven به نیروهای نظامی امریکا در سراسر آلمان غربی، روبه رشد گذاشت. گفته شد که این پشتیبانی "چوب لای چرخ" ماشین جنگی ناتو خواهد گذاشت ــ در اینجا حداقل بسیاری از اتونومی ها استدلال می کردند که سیاست و تاکتیکهای رادیکال تری می تواند پیش کشیده شود.

آمادگی برای پائیز

"پائیز داغ" در واقع در ماه ژوئن در شهر کرفلد Krefeld آغاز شد. این نقطه ازجانب حکام آلمان غربی و آمریکا برای جشن گرفتن ۳۰۰ سال "دوستی" آمریکا ــ آلمان انتخاب شده بود باین خاطر که اتحاد بزرگ بین این دو امپریالیست را به دنیا نشان دهد و با موج اعتراضات و مخالفت علیه استقرار موشکهای جدید کروز و پرشینگ-۲ که به ابعاد بی سابقه‌ای رسیده بود و می رفت تا سراسر دورنمای سیاسی را درهم بشکند، مقابله کند.

کرفلد شاید باین دلیل برای این جشنهای ارتجاعی انتخاب شد که "فراخوان کرفلد" از آنجا آغاز شده بود. این نامهٔ اعتراضی علیه استقرار موشکهای جدید از جانب تعداد وسیعی از هنرمندان، نویسندگان، دکترها، هنرپیشگان واکادمیسین ها امضاء شده بود و بیش از ۴ میلیون امضاء دیگر را نیز داشت.

زمانیکه ضد تظاهرات سازمان یافته از جانب نیروهای جنبش ضد جنگ با آرامش و کاملاً بدور از مراسم رسمی جریان یافت، اتونومی ها با بوجود آوردن یك واقعه بین المللی وقتی تعدادی از آنان موفق شدند که صف پلیس را شکسته و ماشین حامل معاون ریاست جمهوری امریکا، جورج بوش را سنگسار کنند، جشن جنگی امپریالیستها را خراب کردند. برخی شخصیتهای برجسته که کارشان مشخصاً تعیین یك چهارچوب برای وقایع پائیز بود، سریعاً آتونومی ها را محکوم کردند. پترا کلی Petra Kelly از حزب سبز اعلام کرد: "آنها پانك بودند. آنان هیچ رابطه‌ای با جنبش صلح نداشتند آنها پانك بودند، همین".

در پاسخ به وقایع کرفلد، بعنوان بخشی از تدارك عمومیشان برای پائیز، رهبران جریان عمدهٔ (main stream) جنبش رسمی صلح در اوائل سپتامبر پایگاه آمریکا در موتلانگن Mutlangen را بطور سمبولیك محاصره کردند. موتلانگن قرار بود محل استقرار اولین پرشینگ-۲ ها باشد و هدف مناسب برای اعتراضات بود. ولی برای این نیروها، طرق سمبولیك انجام این اعتراضات و سیاستی که توصیف می کرد مهمتر بود.

همه چیز مطابق نقشه ــ یعنی نقشه مشترك رهبران رسمی، ارتش آمریکا و پلیس ــ پیش رفت. فعالیت در پایگاه به حداقل رسید و در طول محاصره تمام رفت و آمدها به پایگاه کاملاً متوقف شد. "شخصیتهای صلح"، مثل گونتر گراس Gunter Grass و هنریك بل Henrich Boll و پترا کلی Petra Kelly و ژنرال گرت باستیان Gen. Gert Bastian همگی حضور داشتند. مطبوعات در مقیاس وسیع برای تهیه گزارش از این "اعتراض تاریخی" جمع شدند. در خیابانی که حال مورد استفاده نبود در مقابل پایگاهی که حالا خالی بود به صف نشستند و پس از زمان مقرر شده پلیس مهربان که بهرحال با تظاهر کنندگان همدردی می کرد ولی مجبور بود کارش را انجام دهد آنها را برد. همهٔ نمایش بعنوان یك موفقیت تعیین کننده تلقی شد و بعنوان خمیرمایه‌ای برای آکسیونهای اکتبر.

وقتی بعضی از افراد حاضر در تظاهرات این بحث را راه انداختند که آنان برای متوقف کردن موشکهای جدید آنجا جمع شده‌اند و بازی چارادز Charades * سودی ندارد، مشکل کوچکی پیش آمد. آنها می خواستند تظاهرات را به شهر شوابیش گموند Schwabisch Gemond در همان نزدیکی کشانده و راه ورود به قرارگاه آمریکائیها را ببندند، چرا که پایگاه در تعطیلات آخر هفته بسیار خلوت بود، یك مجادله شدید در گرفت. "شخصیتهای صلح" که قادر نبودند بگویند که هدف آکسیون ایجاد درگیری نبود، عمداً اینگونه بحث کردند که چنین کاری اهالی شهر را "بیزار" خواهد کرد. این نوع استدلال در پائیز بصورت یك تم بسیار آشنا در آمد.

با اینهمه، وقتیکه برخی تصمیم گرفتند علیرغم اینکه ستارگان مطبوعات موافقت کنند یا نه، به شهر بروند، یك سازش صورت گرفت، یك دسته به سربازخانه‌ها فرستاده بشود، ولی آکسیون فقط یك یا دو ساعت می تواند بطول انجامد. مطبوعات به این "لکه" بر انچه که در نظرشان یك نمایش تمام عیار بود بهائی ندادند.

اعتراض ماه اکتبر

اعتراض ضد موشکها در "هفته صلح" به اوج رسید و با آکسیونهای محلی و تظاهراتهای توده‌ای در شهرهای سراسر آلمان غربی از ۱۵ تا ۲۳ اکتبر ادامه یافت. در ارتباط با این وقایع باید چند نکته را در نظر داشت: ۱- این اعتراضات بسیار وسیع بودند. بیش

از یك میلیون و شاید نزدیك به دو میلیون نفر در آنها فعالانه شرکت داشتند که نشانگر عمق و وسعت بحران سیاسی بود که بحول موشکها وجود داشت. ۲- تعداد بسیاری عمدتاً از طبقات میانی به تظاهرات کشیده شده و با خیالات واهی بورژوا دمکراتیك و با یك ناسیونالیسم "آلمان را نجات دهید" آلوده شده بودند. بطور کلی، این اعتراضات تحت رهبری جریان عمدهٔ ذهنی عناصر رفرمیست و در چهارچوب قابل قبول بورژوازی باقیماند. ۳- ابعادی که امور از حد "آبرومند" خارج شدند، چه از نظر سیاسی و چه تاکتیکی، بمراتب عظیم‌تر از آنچیزی بود که مطبوعات بورژوازی می توانست بپذیرد. "هفتهٔ صلح" بهیچوجه مسالمت‌آمیز نبود. چندین هزار نفر دستگیر شدند و در دهها اکسیون بزرگ و کوچك پلیس چماق‌دار که با لوله آب پشتیبانی می شد با تظاهر کنندگان درگیر شد. ۴- عدم حضور یك حزب پیشگام طبقه کارگر که بحول یك خط کمونیستی انقلابی تشکیل شده باشد بطور دردناکی مشهود بود.

بورژوازی در حالی که قادر شده بود تا در "هفتهٔ صلح" در مجموع بر همه چیز مسلط باشد، هنوز موفق به مستقر کردن موشکها نشده بود. جنبش به کجا می رفت؟ به نوعی، یك خلاء سیاسی بوجود آمد. با توجه به سناریوی "عمده رهبران صلح" (و طبقهٔ حاکمه)، تئاتر پایان یافته بود. تا حدّ زیادی مردم آرام مانده بودند و صدایشان را بگوش همگان رسانده بودند. تنها کاری که اکنون باقی می ماند که بخانه بروند و منتظر تصمیم سیاستمداران، دولتمردان و ژنرالها بمانند. هیچ اکسیون دیگری طرح ریزی نشده بود.

ولی برای دهها و هزارها نفر، شامل خیلی از آنهائیکه تاکنون بدرجات مختلف تحت نفوذ رهبران رسمی بودند، تصمیم قدرتمندان بسیار روشن بود و برای آنها نکته این نبود که صدایشان بگوش برسد، بلکه می خواستند موشکها و جنگ آینده را متوقف سازند.

محاصرهٔ برمرهافن

در زمینه تاثیرات عمومی بر نیروهای رادیکال، شاید مهمترین عمل در پائیز بستن راه تسهیلات بندری ارتش امریکا در برمرهافن در شمال آلمان غربی، که توسط نیروهای مختلف آتونوم اعلام و سازمان یافت بود. علیرغم اینکه تصمیم داشتند تمرکز بر سر موشکها نبوده، بلکه در مورد حمل و نقل مهمات باشد، این نیروها احساس کردند که باید اعلام یك اکسیون عمده در طول "هفتهٔ صلح" بنمایند — اکسیونی که در عینیّت بخشی از اعتراض علیه موشکهای جدید شد. بدلیل نیروئی که مبتکر آن بود، این اکسیونی بود که احتمال از کنترل خارج شدنش بسیار زیاد بود، خطر جدّی از دست در رفتن اوضاع با یك اثر واگیردار وجود داشت.

بورژوازی آماده نشان دادن قدرت بمقیاس وسیع شد. حتّی مؤثرتر از این، تدابیر محور ح.س.ا — ح.ك.ا. بود که در جلسهٔ منطقه‌ای، جائیکه مبتکرین طرح سعی در گرفتن پشتیبانی وسیعتر برای برمرهافن بعنوان هدف داشتند، اوّل با این طرح مخالفت کرد. وقتیکه نیروهای محور دریافتند که توانائی متوقف کردن طرح را ندارند، نه تنها بآن پیوستند، بلکه برای در دست گرفتن آن اقدام کردند. در نتیجه، ۵۰۰۰ نفر که مستقیماً بزیر پرچم آتونوم ها آمدند خود را در محاصرهٔ سیاسی و فیزیکی تعداد دو یا سه برابر خودشان که تحت رهبری یا حداقل بدنبال رهبری عمومی محور ح.س.ا — ح.ك.ا بودند یافتند.

علیرغم چند درگیری سخت چه از زاویهٔ سیاسی و چه تاکتیکی، اکسیون در چهارچوب "محترمانه" نگهداشته شد. آتونومی ها در تبدیل نداشتن رهبری و تشکیلات به یك پرنسیپ (بگذریم از نداشتن یك خط سیاسی متحد) موجب عدم موفقیت آنان در شکستن محاصره بود. بنابر این در حالیکه در آغاز کار نفراتشان هزاران بود، قادر به متحد کردن صفوف خود برای قاطعانه عمل کردن نشدند. در اینجا، کلیّت کوچکتر از مجموعه بخشهای خود شد. ناتوانی آنان در درك مرکزیت مبارزه سیاسی در چنین شرایطی باعث شد باور کنند که عمل جنگجویانه به تنهائی می تواند دیگران را جذب یك دورنمای رادیکالتر کند. عمل جنگجویانه هیچ اشکالی ندارد — در حقیقت بسیار هم لازم است — ولی عمده یا تنها رکن جذب مردم به یك دورنمای انقلابی نیست. برای اینکار بسیار مهم است که با خطوط و برنامه های سیاسی دیگر مبارزه شود. نشان داده شود که منافع چه طبقه ای را نمایندگی می کنند، و آنها را با برنامه تنها طبقه‌ای که منافعش چیزی مگر محو کامل امپریالیسم (و همچنین طبقات اجتماعی) نیست یعنی پرولتاریای بین المللی مقایسه کند. البتّه چنین کاری در تحلیل نهائی فقط می تواند از طریقی کامل و همه جانبه وقتیکه یك حزب سیاسی نماینده پرولتاریا آنرا رهبری کند انجام شود.

در برمرهافن دورنمای واقعی برای جذب بسیاری از افراد تحت نفوذ محور ح.س.ا — ح.ك.ا. که صد درصد به حلقه سیاست آنها بسته نبودند (و نیستند) وجود داشت. این بوقوع نپیوست. نیروهای آتونوم از اکسیون برمرهافن بعنوان یك شکست سیاسی و تاکتیکی جمعبندی کردند، که بود. متأسفانه خیلی ها این نتیجه گیری را کردند که دیگر موردی برای تأثیر گذاری بر وقایع پائیز نبود. همه چیز بشدت پوشیده در رهبری رفرمیستی بنظر می آمد. بعضی حتّی شروع کردند تا به ضربه عظیمی که سه ماه قبل در کرفلد زده بودند، بخاطر دستگیریها و اتهاماتی که زده شد، بعنوان یك شکست نگاه کنند (و بورژوازی هنوز در قدرت بوده نبود؟). بالاخره، عده‌ای در میان این نیروها این تحلیل را اشاعه دادند که "پائیز" داغ توطئه‌ای طرح ریزی شده از جانب بورژوازی برای شناسائی و ضربه زدن به مخالفینش بود. همهٔ اینها تأثیری بسیار منفی در نقشی که این نیروی خاص در بقیه پائیز ایفا کرد داشت.

در آرامش کوتاهی که بدنبال "هفتهٔ صلح" آمد جمعبندیهای سراسیمه از هر گوشه برای گرفتن مرکز صحنه کوشیدند. بورژوازی از زیبائی دمکراسی جمع بندی کرد، برای رأی پارلمانی آماده شد و زمینه را برای استقرار موشکها آماده نمود. صف رفرمیستها در رهبری رسمی بدلیل اینکه "خوب جنگیده اند" بخود تبریك گفتند و از "زنجیر انسانی" نوظهورشان که در آن هزاران نفر بیش از صدها کیلومتر زنجیر میبندند در شگفت بودند — یك پراکندگی برخود تحمیل شده کامل. رفرمیستها با انگیزه‌های مختلفشان سعی کردند که امور را برای پائیز پایان دهند و برای اجرای استراتژیهای دراز مدت خود آماده شدند. از همه مهمتر، بخشی از فعا-

لین از سمبولیسم و از عدم وجود یک مقاومت مصمم کاملاً خسته شدند. این‌ها عمدتاً گروههای محلی و منطقه‌ای بودند که مستقیماً در ارتباط یا تحت رهبری محور ح.ک.ا./ح.س.ا. یا رهبری سبزها نبودند و بطرف یک نوع صلح طلبی مبارز گرایش داشتند. مسئله صریح‌تر از همیشه مطرح بود: "پیشروی در کدام جهت؟"

گروه "جهان بدون امپریالیسم"

با ورود گروه "جهان بدون امپریالیسم" از امریکا، یک عنصر جدید مهم در صحنه سیاسی ظاهر شد. این‌ها یک گروه ۲۵ تا ۳۰ نفره ناهمگون بودند، که عمدتاً از میان افراد ضد سربازگیری اجباری، ضد سلاحهای هسته‌ای و جنبش فمینیستی، از میان دانشجویان وجوانان پرولتر بوده و توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا زیر پرچم "به جنگ افروزی امریکا پشت کنید — به خط اوّل جبهه اروپا بیائید" رهبری میشد. این سیاست‌ها در دو شعار گروه متمرکز بود: "مرگ بر موشکهای پرشینگ و کروز و تمام تدارکات جنگی شرق و غرب"، "جهانی بدون امپریالیسم، نه جنگ امپریالیستی".

جوانان این گروه با یک ذهنیّت انترناسیونالیستی و بخاطر خواست درگیر شدن در این مبارزهٔ بسیار مهم بمیدان آمدند. از اوّل روشن بود که حضور این نیروها با این نوع شعارها وتحت رهبری کمونیستها، تا حدّ مطرح شدن بعنوان یک قطب سیاسی انقلابی در جنبش ضد موشکها پیش میرفت.

این گروه بمحض ورود به آلمانغربی با فعالین فدراسیون کارگران ترک در آلمانغربی (آتیف) که کاملاً تحت تأثیر خط حزب کمونیست ترکیه (م.ل) میباشد، ملاقات کرده با آنان متحد شد. نه‌تنها خط سیاسی که بیانگر موضع پرولتاریای بین‌المللی بود بلکه به طریقی قدرتمندتر و تمرکز یافته‌تر از گذشته — پرولتاریای آگاه نیز وارد معرکه میشد.

۲۱ نوامبر: رأی به استقرار

کنفرانسی زیر نام کنفرانس ملّی صلح برای اوایل نوامبر فراخوانده شده بود. تغییر سریع شرایط و تغییر توازن نیروها اشتباه نشدنی بود. رهبران رسمی بخاطر بردن جنبش براه بیفایدهٔ مقاومت سمبولیک در جلسه عمومی مورد انتقاد شدید و مکرر قرار گرفتند. توانائی محور ح.س.ا./ح.ک.ا. برای استفاده از افراد متشکل خود برای کنترل امور فعلاً درهم شکسته بود چرا که توده‌ها "حرفهای تلخ" میزدند ونمیشد آنها را ترساند.

احساس اینکه رأی گیری ۲۱ نوامبر در پارلمان، کانون بعدی مبارزه بحول موشکها خواهد بود رشد میکرد. وقتیکه نیروهای مستقل روشن ساختند علیرغم اینکه کنفرانس در مجموع و (ک.ا.) آنرا تأئید کنند یا نه در آن روز تصمیم به تظاهرات در بن دارند محور ح.س.ا./ح.ک.ا. با اکراه با این تصمیم همراهی کرد. هدف آنان بروشنی داشتن موقعیت بهتری برای کنترل و محدود کردن آن بود و نه برپائی آن. (۴)

نیروهای مخالف و موافق موشکها یکبار دیگر باهم روبرو میشدند و این بار روز ۲۱ نوامبر، روزیکه قرار بود مُهر دمکراتیک تأئید بر استقرار موشکها زده شود، میدان جنگ پارلمان بود. طبقهٔ حاکم قصد داشت برای مقاصد خود توجّه عمومی را براین مسئله متمرکز کند و بر نیروهای مخالف آنان — بخصوص نیروی پرولتاریای انقلابی — واجب بود که بر صحنه سیاسی‌ای که بورژوازی چیده بود سوار شوند. برای دامن زدن به مبارزه در چنین شرایطی همانطور که مائو گفت: "توجه داشتن به امور دولت" مهم است. نه باین معنی که مبدل به ابلهان پارلمان نشین شویم یا همیشه مبارزه را در پارلمان متمرکز کنیم، بلکه باین معنی که نمیتوان عرصهٔ سیاسی بورژوازی و اینکه در شرایط خاص و معینی تمرکز دادن مبارزه مستقیماً در ارتباط با پارلمان، ممکن است گسترش آگاهی انقلابی در میان توده‌ها را بیشتر کند را نادیده گرفت". در این مورد مسئله بیشتر ورود باین عرصه و محاصره کردن آن بود.

در آستانهٔ کنفرانس ملّی صلح، آتیف و گروه "جهان بدون امپریالیسم" و فعالین نشریه Fight Back (نشریه‌ای انقلابی که بین سربازان آمریکائی مستقر در اروپا پخش میشود) مشترکاً فراخوانی برای ایجاد یک گروه ضد امپریالیستی در تظاهرات ۲۱ نوامبر بن انتشار دادند. لزوم سیاسی و هدف این عمل در فراخوان ذکر شده بود.

با انتشار این فراخوان یک بُعد جدید و انقلابی در گرداب وقایع مطرح میشد. در تعدادی از شهرهای عمدهٔ آلمان، اعضاء گروه "جهان بدون امپریالیسم" و پرولتاریای آگاه ترکیه این فراخوان را وسیعاً ومتهورانه به خیابانها، کافه‌ها، دانشگاهها و حتّی به کنگرهٔ سبزها بردند..... هیچ جائی مصون نماند.

دو مشخصهٔ برجسته در این فعالیت وجود داشت که هم جلب توجّه کرد و هم به مجادله دامن زد.

یکی خط سیاسی پرولتاریائی مورد بحث بود. فراخوان میگوید: "این غلط است که با چنین مسئله‌ای (خطر جنگ جهانی — نویسنده) از زاویه منافع مردم هر کشور (بخصوص یک کشور متروپل امپریالیستی مثل آلمان غربی) برخورد شود. در عوض ما باید برای چیزی متفاوت و یک برخورد سیاسی انترناسیونالیستی از زاویه منافع مردم ستمدیدهٔ همه جهان برخیزیم". این چنین موضعی هم به

---

۴) نکته جالب در این مورد این بود که "محور" بهمراه بخشی از رهبری کشوری سبزها برای نقطهٔ بعدی تمرکز جنبش تصمیم گرفته بودند: اجرای یک Volksbefragung یا اخذ رأی آزمایشی. این اخذ رأی قرار بود ثابت کند که اکثریت مردم مخالف موشک‌ها هستند و اینکه پارلمان بطریق غیر دمکراتیک عمل میکرد و غیره. از آنجا که تصمیم‌بگیرها در بن، هرگز چنین رفراندمی انجام نمیدادند (قانون اساسی آلمان "اجازه" چنین کاری را را نمیدهد)، پیشنهاد به جنبش این بود که بیرون محل اخذ رأی انتخابات پارلمان اروپائی که قرار بود در ژوئن ۸۴ انجام گیرد صندوق های رأی غیر رسمی بگذارند. آنها ۵۰۰ هزار کپی از شمارهٔ اول روزنامه برای رفراندم آزمایشی چاپ کرده بودند. علیرغم سعی بسیار، اینکار اصلاً بجائی نرسید. این نشانهٔ دیگری بود بر اینکه وقایع به سرعت روی میداد و این وقایع فعلاً جنبش توده‌ای را به نوعی از چنگ رهبری "رسمی" در آورده بود.

مبارزه طلبیدن تعصب همه‌گیر و هم هوای تازه‌ای بود برای آنها که با گرایشات "خود مرکز بینی اروپائی" از جانب جریان عمده خفه میشدند.

مشخصهٔ دوم که واقعاً" بیسابقه بود، نقشی بود که توسط پرولتاریای آگاه ترکیه ایفاء شد. البته در گذشته، در تظاهرات بمناسبتهای مختلف از جمله علیه تدارکات جنگی، گروه‌های پرولتاریای ترکیه شرکت کرده بودند. اما تأثیر کامل اتخاذ و طرح یک خط سیاسی انقلابی درست در وسط سیاست اپوزیسیون "المانی"، بنا کردن این خط در میان بخشهای ترک و المانی بیک نسبت ــ خلاصه، پیش آمدن پرولتاریا بعنوان نیروی سیاسی رهبری کننده ــ باین شکل در سالهای اخیر در آلمان مشاهده نشده بود.

تأثیر نقش این پرولتاریای آگاه هم صریح و هم عمیق بود. بسیاری از مردم برای اولین بار نقش بالقوه‌ای که این پرولترها قادر بودند در تکامل سیاسی در خود آلمان ایفاء کنند را دیدند. وجود یک پایهٔ اجتماعی برای انقلاب در آلمان واینکه کارگران مهاجر بخش حیاتی این پایه هستند، برای دوست و دشمن نمایان‌تر شد. شرکت فعال کارگران آگاه ترکیه، بخش ضروری در ساختن قطب سیاسی بود که در فراخوان برای ایجاد گروه ضد امپریالیست خواسته شده است.

سرشاخ شدن دربن

۲۱ نوامبر دربن شکستی جدی برای طبقات حاکمه بود. وقتیکه چشم‌های جهانی بر تصمیم گیری دمکراتیک برای مُهر تائید زدن به معاهدهٔ خونین ناتو دوخته شده بود، رویای طبقات حاکم از یک جنبش ضد جنگی درهم شکسته و ضعیف و بچشم نیامدنی، در خیابانها فروریخت. از بد شانسی آنها، کمک حیاتی ارائه شده از جانب رهبران رسمی صلح برای کنترل اوضاع، در آن مرحله بشدت کاهش یافته بود. در حالیکه این رهبران هیچ اقدامی برای بسیج مردم برای امروز نکرده بودند و حال درباره "راه بندان" مجلس صحبت میکردند ــ از آن راهبندانها که "بان مایل" (محوطهٔ اطراف ساختمانهای دولتی، جائیکه تظاهرات ممنوع است) ــ را برسمیت بشناسند. دیگران که کاملاً" تجهیز و بسیج کرده بودند حال درباره "محاصره" صحبت میکردند.

و این یک محاصرهٔ حسابی بود. "جنگ بن" بر صفحه تلویزیونها و صفحات اول روزنامه‌های آلمان و حتی جهان منعکس شد. از اول صبح، وقتیکه هزاران نفر بدون توجه به "بان مایل" و رهبران رسمی، چارچوب اعتراض محترمانه را شکستند و روی کرسیهای پارلمانی مارش رفتند، طبقات حاکمه ناچاراً" امید یک "روز عادی برای دمکراسی" را از دست دادند. جلودارن سیاسی طبقهٔ حاکمه ناچار شدند که از ترس در پس دیواری از پلیسهای ضد شورش که با گاز اشک آور و لوله‌های آب پشتیبانی میشدند پنهان شوند. آنها ساعتها با تظاهرکنندگان جنگیدند و کوشیدند که خیابانها را پاک کرده و محاصره را بشکنند. امّا بیفایده بود. چنین صحنه‌ای در تاریخ آلمان کم سابقه بود. برای اولین بار برای فرونشاندن "شهروندان" یاغی استفاده از شیلنگهای آب در پایتخت ضروری بود.

برخورد منافع اساساً" متضاد، روشن بود. واضح بود که این اعتراض قصد نداشت سیاستمداران را مجبور کند که منافع ملی اکثریت را درست نمایندگی کنند، بلکه بیش از اینها خود آن سیاستمداران را و حکومتی که نمایندگیش را میکنند هدف قرار داد.

رابطهٔ معینی بین خط سیاسی و انتخاب تاکتیکها وجود دارد. اعتراض آرامی که رهبران رفرمیست جریان عمده امیدش را داشتند قطعاً" چنان دورنمای سیاسی را هم ترویج میکرد. حتی درحالیکه وقایع در بن داشتند از کنترل خارج میشدند، کارگزاران ک۱۰ ضبط صوت به خیابانها آورده و سعی کردند مردم را به عقب نشینی از صف پلیسها و گوش کردن به مناظره در پارلمان که از رادیو و تلویزیون و از بلندگوهائی که اینان با خود حمل میکردند! پخش میشد وادار کنند.

عمل اعضاء سبزها در پارلمان در روز ۲۱ نوامبر نمونه دیگری از این موضوع بود. برخی از آنها پیشنهاد کردند که بجای رأی دادن، که قطعاً" بنفع استقرار موشکها بود، باید تمامی این کمدی را تقبیح کرده و به تظاهرات پیوست. پیشنهاد آنان بعنوان "غیر قابل تعمق" سریعاً" و صریحاً" از جانب اکثریت رد شد. گذشته از هرچیز، آنان نسبت به کسانی که آنها را انتخاب کرده بودند مسئولیت داشتند تا رأی خود را در پارلمان بدهند. سبزها با رأی دادن آرام و اعتراض محترمانه خود نمایشی از ضعف ارائه دادند. اینکار همچنین بروشنی نشان داد که چگونه خرده‌بورژوازی بعنوان یک طبقه (که سبزها از نظر سیاسی نمایندگیش را میکنند) کاملاً" از رهبری هرگونه مخالفت عمیق با امپریالیسم و جنگ جهانی‌ای که تدارک میبیند ناتوان است، حتی اگر این خرده بورژوازی (یا بخشهائی از آن) و برخی از نمایندگان سیاسی‌اش را بتوان به پشتیبانی از راه حل پرولتری جلب کرد. ⑤

ولی درحالیکه سبزها در پارلمان بیرون خزیدن از آغوش بورژوازی را غیر ممکن میدیدند، گروه ضد امپریالیستی (با افراد آتیف و گروه "جهان بدون امپریالیسم" در مرکزیتش) در مرکز و در خط اول درگیری بود، پرچم سرخی که توسط یک پرولتر ترک حمل میشد و پرچم بزرگ دیگری که برروی آن به زبانهای آلمانی، ترکی و انگلیسی نوشته بود "جهانی بدون امپریالیسم، نه یک جنگ امپریالیستی" مرکز توجه جهان شدند. این خط سیاسی واقعاً" خصوصیّت عمده منظره امروز بن شد. این نه فقط باین دلیل که حاملین این خط در صف اوّل بودند و یورش بر پلیس را رهبری میکردند و یا اینکه هزاران اعلامیه پخش شد، بلکه همچنین و از همه مهمتر باین دلیل که پرولتاریا خود (کارگران ترک ــ نویسنده) با شیوه‌ای قاطع وارد صحنه سیاسی شده بود.

---

۵) این با پیشرفتهائی که از پائیز ببعد، زمانیکه در پارلمان در ایالت هسن Hessen سبزها علیرغم مقاومت شدید از جانب بخشی از پایه‌هایشان و حتی در میان رهبری‌شان وارد یک ائتلاف غیر رسمی با ح.س.د. شدند، بیشتر تاکید شد.

تأثیر انترناسیونالیسم پرولتری

تاثیر مادی این پرولترها که مروّج آن خط انترناسیونالیستی بودند که سیستم جهانی امپریالیستی را هدف گرفته بود، عظیم بود. این خط بر هزاران نفر از تظاهرکنندگان که عمدتاً از طبقهٔ متوسط بودند تأثیر قابل توجهی گذاشت. این بخصوص باین دلیل مهم بود که سیر وقایع عینی [و رأی‌گیری برای موشکها] برای آنان روشن میساخت که تقاضای منطقی بودن از دولت و از باصطلاح "قدرتها" پیش‌روی بسوی جنگ را متوقف نمیکند. این مسئله آنهارا به جستجوی نیروئی واداشت که بتوانند با آن برای دامن زدن به یك مبارزه راسخ تر متحد شوند. برخیها حس میکنند که پرولترها مانند آن ترکها واقعاً طبقه‌ای هستند که هیچ نفعی در این سیستم ندارند و کمتر مستعد منحرف شدن از راه خود توسط نوای دلفریب توهمات بورژوا دمکراتیك که با امتیازات امپریالیستی شیرین شده میباشند. حتی خیلیها از طبقات متوسط واقعاً باور نمیکردند که پرولتاریا با مواضعی رادیکال تر از مواضع خودشان وجود دارد و یا توانائی درك اهمیّت مسئله مورد بحث و جواب گوئی بآن را دارد. بنابراین نمونه زندهٔ انترناسیونالیسم برای خیلیها هم تعجب‌آور بود و هم الهام بخش.

ولی حتی باین ترتیب، جلب نیروهائی که آشکارا به گروه ضد امپریالیستی بپیوندند آسان نبود. همانطور که شرح داده شد تعداد وسیعی از اتونومی ها تصمیم گرفتند که در عملیات اصلی شرکت نکنند. در میان خیلی از آنان رفتن یا نرفتن به بن مورد مشاجره بود و اغلب تا آخرین لحظه نتیجه گرفته نشد. وهنوز در مورد آشکارا شناسائی شدن با چیزی که مارکسیست ـ لنینیستها به رهبری و متشکل شدنش کمك میکردند تردید وجود داشت. این به تاریخ ویژه جنبش مارکسیست ـ لنینیستی آلمان و اضمحلال آن در نیمه سالهای ۷۰ مربوط است. یك نوع داغ ننگ به مارکسیسم ـ لنینیسم خورده است، حتی اگرچه این نه کمونیسم انقلابی، بلکه معمولاً رویزیونیسم در اشکال مختلف است که رد میشود.

در پرتو این واقعیت، جالب

بخشی از

فراخوان نیروی تقویتی ضدامپریالیستی

" در روز ۲۱ نوامبر، روزیکه پارلمان پای استقرار موشکهای پرشینگ و کروز مُهر تائید میزند باید بیانیه‌ای روشن و پرقدرت در خیابانهای بن صادر شود. آنان که ادعای صحبت بنام "رسالت دمکراتیك" کرده و رسماً تائید خود از این حرکت حساب شده بطرف جنگ را اعلام میکنند باید توسط هزاران نفر در خیابانها متهم شوند، افشاء شوند و مورد مخالفت قرار گیرند. بگذار حقانیّت خود را برای تأئید این اقدامات اعلام کنند ـ درحالی که تمام جهان میتواند ببیند که مشاورهٔ اینان پشت سیمهای خاردار و آدم‌کُشان مسلحشان در جریان است .....

" ولی سؤال اصلی کماکان باقی است: وقتیکه چشمان میلیونها نفر (هم در آلمان غربی و هم در سراسر جهان) در آن روز به بن خیره شده ـ وقتیکه آنان نیروهای درگیر را بر مبنای مسئله این حرکت صریح بسوی جنگ ارزیابی میکنند ... چه خواهند دید؟ آیا حرف آخر از آنِ پیروان ناتو خواهد بود؟ آیا بیانیه بیرون درهای پارلمان در آنروز چیزی بیش از استغاثه در آخرین لحظه بمنظور کوشش وفادارانه‌ای برای فشار آوردن بر نمایندگان منتخب جنگ افروزان خواهد بود؟

" نه نمیتوان این اجازه را داد! این اجازه داده نخواهد شد. یك صدای روشن و اشتباه نشدنی باید شنیده شود. صدائی که جرات گفتن حقیقت را دارد، و در آنروز سیستم امپریالیستی را بعنوان یك قطب مشخص در عرصهٔ سیاست محکوم میکند.

" در این شرایط سیاسی، ما هم امکان و هم نیاز به تبدیل کردن این آمال به نیروی مادّی ـ برپا کردن آنچنان قطب سیاسی که منشاء حرکت بسوی جنگ و راه برون رفتن از این بحران را نشان دهد، قطبی که بتواند نیروهائی که بتازگی به زندگی سیاسی و به پروسهٔ رادیکالیزه شدن کشیده شده‌اند را جذب کند ـ راداریم. باین دلایل، حال فراخوانی:

به تمام نیروهای ضد امپریالیست (اعم از صلح دوست یا انقلابی): برای پیوستن به یك گروه متحد ضد امپریالیستی در بن در روز ۲۱ نوامبر. برای شرکت در برنامه آن روز زیر شعارهای:

مرگ بر موشکهای پرشینگ و کروز و تمام تدارکات جنگی شرق و غرب!

جهانی بدون امپریالیسم، نه یك جنگ جهانی امپریالیستی!

ترین نکته اینستکه وقتی گروه ضد امپریالیستی نقش سیاسی و تاکتیکی پر قدرت خود را جا انداخت، خیلی از همین نیروها از این گروه میپرسیدند "اقدام بعدیتان چیست" "فکر میکنید که ما چه باید بکنیم؟" بعد از ۲ الی ۳ ساعت درگیری در مقابل پارلمان، یک صف ۱۰۰۰ نفره تشکیل شد که بطرف سفارت السالوادر و دیگر هدفهای سیاسی مارش برود. همزمان با براه افتادن صف، پرچم سرخ و پرچم دیگری که روی آن نوشته شده بود "پیش بسوی انقلاب در سال‌های ۸۰"، بوسیله اعضاء بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی امریکا) در جلوی صف بحرکت درآمد.

نمیشود گفت که همه یا حتی اکثریت آنهائیکه در پشت پرچم می‌رفتند با این اظهاریهٔ سیاسی موافق بودند. با اینحال این پرتوی از چیز بسیار مهمی بود. فقط پرولتاریا است که قدرت، برنامه و موقعیت عینی برای رهبری و به پیروزی رساندن خیزش انقلابی، یعنی یگانه راه حل ریشه‌ای برای ممانعت از جنگ را دارد. درست وقتیکه این نیروها خود را در بن در مبارزهٔ شدید یافتند، مجبور به مرتبط و یا حتی متحد شدن (به درجاتی) تحت پرچمی شدند که پرولتاریا بلند کرده بود. زمانیکه بحرانها و خیزشها بیشتر و بیشتر دورنمای کشورهای سراسر جهان را هدف قرار میدهند نیز چنین خواهد شد. و بخصوص زمانیکه امپریالیستها همه چیز را به لبه جنگ جهانی میشکانند — پرولتاریا در موقعیتی خواهد بود که افراد زیادی از اقشار میانی که امروز جذب شدنی نیستند را گرد آورده و رهبری کند. دقیقا باین خاطر که هیچ راه حل نیمه کاره و رفرمیستی نمیتواند جلو آنچه تدارک دیده میشود و چنانچه متوقف نشود واقعا انجام خواهد شد را بگیرد. آنروز در بن بویژه ورشکستگی رفرمیسم آشکار شد.

چنانکه وقایع در آلمان غربی نشان داد — بخصوص در روز بیست ویکم در بن — در بحبوحه تسریع وقایع و خطر بیسابقه، این احتمال واقعی وجود دارد که یک تحدید صف بندی پایه‌ای در جامعه صورت بگیرد و یک برنامه عمل که کاملا متفاوت با برنامه طبقه حاکمه است اجراء شود. چنانکه یکی از اعضاء گروه جهان بدون امپریالیسم بعدا نوشت: "تمامی تجربه ما در آلمان غربی باور نکردنی بود، مثل یک عمر بود فشرده شده در دو ماه، از آن چیزهائی که فقط در کتابها میخوانی. ما خود را در صف مقدم انداختیم، آمال انترناسیونالیستی خود را القاء کردیم و با مردم از هر جریانی در جامعه وسیعا متحد شدیم، وارد بپاخیزی ومباحثات و تظاهراتها شدیم. این یک تجربه دست اول بود از امکانی که در این دوران انفجاری و پرتلاطم، وقتیکه در وسط تعفن و فساد کهنه و خطر واقعی تباهی، مردم به نو نظر میاندازند و برای آن میجنگند وجود دارد. با عدم قبول قیود کوته فکری توجه به مبارزه خودمان در امریکا و دیدن امور به صورت جهانی ما توانستیم بمعنی واقعی عرصه جهان را بپیمائیم".

نبرد علیه مستقر شدن موشکها به اوج گیری ادامه داد. در هفته آخر دسامبر در دوازدهمین سالروز تصمیم دوجانبه رسوا، و هفته‌ای که قرار بود طی آن موشکها بکار بیفتند، در فرانکفورت بمدت سه روز نبردهای متلاطمی در اطراف محل تعمیر پرشینگ ۲ ها واقع شد. در موتلانکن Mutlangen، آنچه که بعنوان یک گردش یکشنبه از جانب رهبران رسمی برنامه ریزی شده بود، وقتیکه اعضاء گروه جهان بدون امپریالیسم هزاران نفر را در داغان کردن سنگرهائی که بتازگی بنا شده بود تا تظاهرکنندگان را صدها متر از پیرامون پایگاه دور نگهدارد رهبری کردند، تقریبا به یک شورش تبدیل شد.

علاوه براین آکسیونها، آتیف و گ. ج. ب. ا. همراه با تعداد وسیعی از نیروها از کنفرانسهائی بحول مسئله جنگ جهانی، منشاء آن و جلوگیری از آن حمایت کردند. این کنفرانسها بخصوص در برلین که در آن ۱۵۰ نفر از کارگران ترکیه، آتونومن ها، اشغال کنندگان خانه‌های خالی، دانشجویان، هواداران سبزها و غیره شرکت داشتند عمیقا به مسئله جنگ و لزوم و نیاز به انقلاب پرداخت. اینکه چنین صفی از نیروها گرد هم آمدند، و همچنین خود بحث، عمق مسائل سیاسی موجود را بیشتر آشکار کرده و به رشد پروسه ایجاد یک قطب انقلابی پرولتری کمک کرد.

با این وجود، در عین حال که جنبش ضد موشکها شرایط جنگ را بخصوص در ماه آخر تغییر مهمی داد ولی وقایع — از نظر سیاسی یا تاکتیکی — برای بزیر سوال کشیدن حاکمیت بورژوازی، تا آنجا که میتوانست پیش رود، نرفت. به چند دلیل، از جمله قدرت نیروهای طبقاتی و خطوط سیاسی مختلف در ستیز در صحنه، و مهمتر از همه، نبود یک حزب پیشرو پرولتاریائی در آلمان غربی. ولی اگر چه آرامش نسبی جایگزین بحران سیاسی پائیز داغ شد، این آرامشی بسیار پر اضطراب بود — آرامشی که در آن کلیت شرایط سیاسی عمیقاً تکان خورده و شکل تازه گرفته و در آن بروز بازهم بیشتر مبارزه و تحول حتمی است. همین آکسیونهای توده‌ای پر اهمیت که هدفش درهم شکستن مانور ناتو در پائیز ۱۹۸۴ بود یکی از نشانه‌های این حتمیت است.

وقایع پائیز داغ در سال استقرار موشکها در اروپا، نیاز مبرم و امکان کمونیستهای انقلابی مسلح به درک صحیح سیاسی را برای به حداکثر رساندن تأثیرات سیاسی خود و کمک به تبدیل جنبش ضد تدارکات جنگی به یک جزء پر قدرت از جنبشی که بزیر سوال کشیدن حکومت آنهائی که سیستمشان مولد جنگ است را هدف خود قرار داده، به اثبات رساند. امروزه با تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر امکان انجام این مهم بسیار افزوده شده است. ولی درک این پتانسیل نمیتواند صورت گیرد و صورت نخواهد گرفت مگر با مبارزه و شجاعت بسیار برای حل مسائل مشکل سیاسی که امروزه مطرح هستند. ■

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح

۱۳۶۴/۳

انقلاب آفریقای جنوبی را بخود می‌خواند

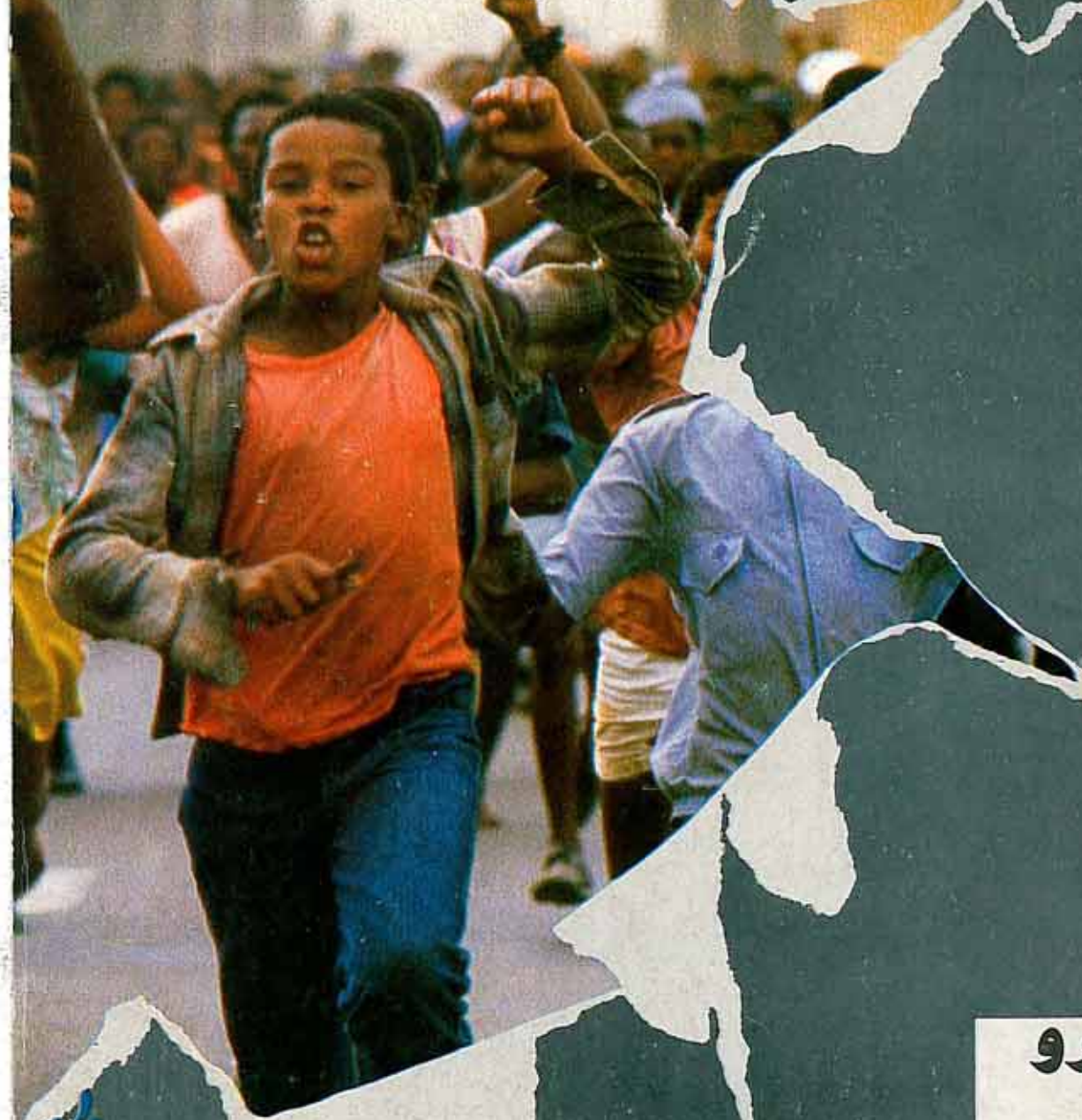

UN MUNDO QUE GANAR 世界獲得的終是全世界

پرو

پیامی از
ح.ک.پ

MUNDO DA GUADAGNARE

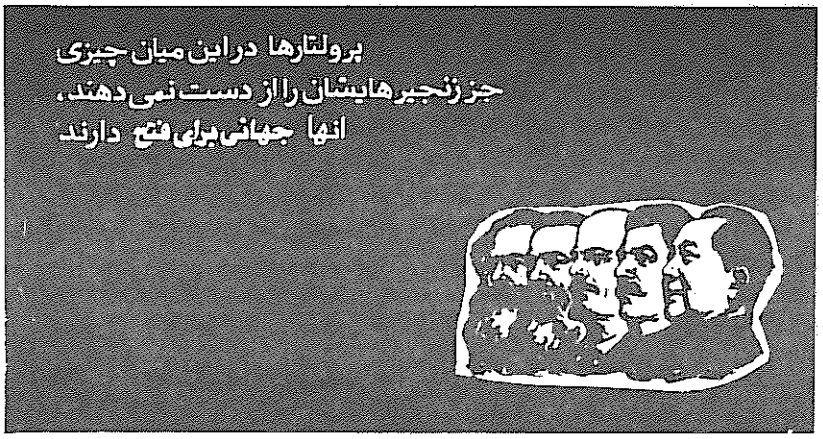

۱۳۶۴/۳

آفریقای جنوبی

را انقلاب بخودمی خواند ۴

انقلابیون آزانیا ـ به ج.ا. بپیوندید! ۱۵

اقتصادسیاسی آپارتاید ۱۶

مصاحبه:

"در آزانیا بارآمدن یعنی همیشه کفری بودن" ۲۵

پرو

کمیتهٔ مرکزی ح.ک.پ:

"رأی ندهید ـ جنگ چریکی رادامن زنید!" ۵۱

جنبش پشتیبانی از انقلاب پرو را

گسترش داده،تقویت کنیم ۵۸

جوانه های همه جاگستر پشتیبانی از پرو ۵۹

کارزارمبارزاتی ایتالیائی ها.... ۶۰

رئیس جمهورجدیدضدانقلاب پرو ۶۴

ابراهیم کایپاکایاازمبارزهٔ مسلحانه سخن می گوید ۳۸

شادباش ح.ک.پ به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۳

هرگزدرس های ویتنام رافراموش نکنید ۳۲

پیام به حزب کمونیست ترکیه/م.ل ۳۴

ح.ک.ت/م.ل امواج صوتی را به اختیارمی گیرد ۳۶

آمریکا:"این روزی غیرعادی است" ۴۸

رگه:موسیقی عصیانگر جامائیکا ۷۲

آفریقای جنوبی
تا کی می تواند پابرجاباماند؟ وقتی توده هاچنین بیباکانه برای نثارجان درراه رهائی پابه میدان می گذارند،طبقهٔ حاکم هیچ چیزی برای اتکا نمی یابد مگر اعمال زور. این شرایط رااززوایای مختلف می شکافیم وکشمکش های جاری رامورد بررسی قرارمیدهیم.برای کشتن هیولا چه بهائی بایدپرداخته شود؟

صفحهٔ ۴

پرو
همزمان باتدارکات ضدانقلاب پروبرای بکارگماردن رئیس اجرائی جدیدجلادان،ح.ک.پ تحریم انتخابات رابه پیش برده وضربات جدیدنظامی را به رژیم واردآورد. کمیتهٔ مرکزی ح.ک.پ درجزوهٔ جدید خود که مهمترین سندحزب در سه سالهٔ اخیراست،وضع کنونی انقلاب وضدانقلاب رامورد تجزیه وتحلیل قرارمی دهد. درپیام تاریخی اول ماه مه ح.ک.پ به ج.ا. محتوای انترناسیونالیستی وجهت گیری انقلاب پرونمایان ست.

صفحهٔ ۵۱

رگه



"موسیقی رگه از کدامین شرایط زمانی ومکانی در جامائیکا و جهان امروز برخاسته است؟"دراینجابه بررسی کلی زمینه ای که این موسیقی عصیانگراز آن سر برون آورده می پردازیم.

صفحهٔ ۷۲

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواندوظائف خویش رابه انجام رساند. مابه نامه ها،مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی بذیرائیم. نوشته هاباپدیك خط درمیان تایپ شوند. ضمنا"شمامی توانیددرکاربرآوردن نیازهای بسیاردیگریاورماباشید:

ترجمه‌جهانی برای فتح می بایدبطورمنظم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکهٔ انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کنند. آن مترجمین بالقوه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقهٔ خویش نیستند می بایدبادفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه به زبانی جزآنچه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمی شودهستید،لطفا"باماتماس بگیرید).

توزیع‌جهانی برای فتح می بایدوسیعا"درتمامی کشورهای ممکن ،قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بسیارمتنوع وخلاقانهٔ توزیع رامتناسب با شرایط کشورخودتکامل بخشندودرصورت امکان ازکانالهای عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وبامادرمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطور متمرکزهماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش می- نهندمامی توانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزارائه کنیم.

کارهنری‌جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداست. طراحی ها،کاریکاتور،نقاشی وسایرکارهای هنری رامی بایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریدهٔ مجلات ازسراسرجهان برای ماضروری است.

منابع مالی ،قیمت جهانی برای فتح دربرگیرندهٔ جمع مخارج چاپ وانتشارآن نیست. نتیجتا"مابه کمك مالی آنان که اهمیّت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده می گیرندمتکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائی خودرامستقیما"به دفترمادرلندن ارسال دارید.

آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات ،جهانی برای فتح برای تأمین مالی حردبه تبلیغات متکی نیست. بااین وجودشماره های آتی نشریه،آگهی هائی راکه هیئت تحریریه بااهداف ومقاصد کلی جهانی برای فتح متضادتشخیص ندهدقبول خواهدکرد. ماخصوصا"سازمانهاواحزاب سیاسی انقلابی،نشریات مترقی وتشکلات توده ای وامثالهم رانشویق می کنیم تاازآگهی- های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضادراختیار شماست.

جهانی برای فتح

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

کمونیستهاعاردارندکه مقاصدونظریات خویش راپنهان سازند. آنهاآشکارااعلام میکنندکه تنهاازطریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود،ازراه جبر،وصول به هدفهایشان میسّر است. بگذارطبقات حاکمه درمقابل انقلاب کمونیستی برخودبلرزند. پرولتارهادراین میان چیزی جززنجیرهایشان راازدست نمیدهند،آنهاجهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسرجهان ،متحدشویدا

ـ مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این سومین شمارهٔ جهانی برای فتح است که بدست شمامی رسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان ازچنگال غاصبان کنونی آن،ازچنگال زشت منظرکنندگان دنیای امروز،ازچنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی،بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اندبایدبه صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم وجامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امورنبوده که هیچ،بلکه خودبمثابه مانعی در برابرپیشرفت بشریت قرارگرفته است.

این مسلماًایده ای "کهن" است،ایده ای که میلیونهاشهیداززمان صدورفراخوان مشهورمارکس وانگلس،درجبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان،جان خودرادرراهش فدا کرده اند. امااز نیروی حیات وضرورت عاجل آن کاسته نشده وکماکان درانطباق باواقعیت جهان امروز قراردارد.

جهانی برای فتح باتجزیه وتحلیل وتفسیرتحولات حیاتی جهان وجنبش انقلابی،درپروسه انقلابی شرکت خواهدجست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع وامپریالیسم قائل نبوده وغرب وشرق،همسان،هدف افشاگریش خواهندبود. جهانی برای فتح ازمبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاداستثمارشدگان وستمدیدگان،جهت فائق آمدن بربحران جنبش کمونیستی بین المللی که باکودتای ارتجاعی درچین بعدازمرگ مائوباوج خودرسید،وازکارخلق بیان سیاسی این اتحاد،برکنارنخواهدبود. ازاین بیان سیاسی ،بین الملل کمونیستی نوینی برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم،اندیشه مائوتسه تونگ درنظراست. دراین مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳،که بسیاری ازاحزاب وگروه های مارکسیست لنینیست راازسراسرجهان گردآورد،الهام گرفته است. جهانی برای فتح ازتحولات این جنبش واحزاب وگروه های شرکت کننده درآن گزارش داده وبدین جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری درعرصه جهان یاری خواهدرساند.

اماجهانی برای فتح ارگان رسمی ج . ا . ا .نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند،بازخواهدبود. این نشریه انعکاسی ازاتحادرشدیابنده نیروهای مارکسیست ـ لنینیست است،ولی بااین اعتقادکه تحکیم چنین اتحادی درگروبحث ومبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه برعلیه ناجیان شرمگینی است که پشت نقاب "سوسیالیسم"یا"کمونیسم"به آمال ستمدیدگان خیانت کرده ودرجهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند(یااین مبارزات رابه ابزاررخنه وجایگزینی یک دسته استثمارگربجای دیگری تبدیل میکنند)،اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی ازاپورتونیسم دوری جست،میدانیم که بایدبه تشخیص،تحلیل وسرانجام افشأآن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدئولوژی خودراجسورانه اعلام میکند: مارکس،انگلس، لنین،استالین ومائورهبران کبیرانقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه تونگ ،همچنان ابزارمادرکارتحلیل وتغییرجهان است. ولی این نشریه هرگزبه اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش ماویاتنهابه تحلیل ازاشتباهات گذشته بسنده نمی ـ کند،هرقدرهم که این وظایف بااهمیت باشند. تحولات جهانی مرتباًمشکلات نوینی راپیش میآوردکه خودنیازبه تحلیلها،بحث هاوازهمه مهمترراه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می کوشدتاوسیله ای ضروری دراختیاردست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح درحال حاضربه چند زبان مختلف منتشر شده ومطابق طرح مامی بایددرآینده ای نزدیک به دیگرزبانهای ممکن انتشاریابد. شبکه دست اندرکاران نشریه درتمامی ۶ قاره گسترده است وکمبودهای بسیارجهانی برای فتح در زمینه مالی،کانال های پخش قانونی وامورتکنیکی باارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکارگرفته شده اند ـ یعنی همکاری مشتاقانه وفعال زنان ومردانی که دراشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند،ازمناطق چریکی پروگرفته تامبارزه درراه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی درغرب وجهت دادن آن علیه خودسیستم،ویا تلاش برای سودجستن ازوضعیت تکامل یابنده درهندوتدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد ـ جبران خواهندشد.

جهانی برای فتح تنهابه توده هامتکی است: بنابراین ماکارگران آگاه،دهقانان،روشن ـ فکران انقلابی ـ همه کسانی که درسراسرجهان ازپذیرش نظم کهن سرباززده ودرکار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند ـ رافرامی خوانیم تاقدم پیش نهاده وبه امربرّاساختن وبکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.

انقلاب آفریقای جنوبی را بخود می‌خواند



نبردهای خیابانی در کراس رودز،فوریه۱۹۸۵

صدای از هم گسستن رشته های پیوسیدهٔ آپارتاید اشتباه ناپذیر است .و چنین است منظره ستمدیدگانی که درکشاکش آزاد کردن خود نه تنها ازچنگالهای خونین حاکمیت اقلیت سفید پوست بلکه رهائی ازفشارهای کشندهٔ امپریالیسم نیز هستند.ازحلبی آبادهای شهری گرفته تا شهرك های روستائی ،انفجاری انقلابی از سوی توده های سیاهپوست سراسر آفریقای جنوبی رافراگرفته است ،انفجاری که بهمان اندازه که برحق وقهرمانه است ، سرشار ازخشم نیز می باشد رژیم حاکم چون حیوانی زخم خورده باسبعیتی‌شدید واکنش نشان داده وبه کشتاروزخمی‌کردن صدهاتن ودستگیری هزاران تن دیگر در همین دوران پرداخته است .

انقلابیون درهمه جامشتاقانه این‌قیام رادنبال می کنند. این حوادث رهبر چشمی استاز ستمگرکه چه سرنوشتی انتظارش رامی کشد ، نه تنهاازجانب ترکهائی برنمای فرسودهٔ دژ وی درآفریقای جنوبی ،بلکه بیش ازهر چیزازجانب توده ها و دروں انبارهای باروتی که درسراسر جهان درحال شکل‌گیری است .بحران درآفریقای جنوبی عمیق و همه جانبه است . این شرایطی مشتعل با چشم اندازی برای انقلاب می باشد،شرایطی که درآن توده هابدنبال راه هاووسائل نبردمیگردند،ازابزارمقاومت گرفته تاسلاحهای سیاسی تئوریك که برای برپائی انقلاب لازم است . واز پشت این تصویر میتوان بانگ فزاینده نبردهای آینده راکه درحال شکل گیری هستند شنید.

هردوطرف نبرد به اطراف می نگرند و خوب همدیگررابرانداز می کنند،وتمامی نیروها،ازجمله طبقات میانی که دراین بین به دستپاچگی افتاده اند به ارزیابی قدرت وسازمان خودوآزمایش رهبرانشان

بحرانی سیاسی آشکارمی شود

درطول سال گذشته توده های آزانیاو کارگزاران آپارتایدمکررا"برسرهمه چیزازافزایش هزینه زندگی گرفته تا جنایات وستم پلیس ویکمشت اصلاحات ناچیزی که قوانین حاکمیت سفید پوستان رارنگ ولعاب می زند بایکدیگردرگیر بوده اند. اما همچنانکه گلوله های رژیم قربانی بعد ازقربانیان بی سلاح ببا ر آورده ، تدریجا" تصویر موقعیت بسیار دقیق تری ازدوران قیامهای عظیمی که در گذشته برعلیه دولت افریقای جنوبی صورت گرفته ظاهرگشته است . تغییراقدامات سیاسی‌واقتصادی آفریقای جنوبی در سال ۱۹۸۵ زبان گویای بحران عمق یابنده در هردوره می باشد.

جمعیت تحت انقیادی که می خواهد برای ادامه حیات به مناطق شهرنشین با امکانات نسبتاًبهترکوچ کند بااحتیاجات ومحدودیتهای کنترل سیاسی عریانی که سعی درحفظ آن‌امکانات‌برای‌سفید پوستان دارد شاخ به شاخ شده اند. توسل دولت به کوچ دادن اجباری مردم اینبار(همانطور که فوریهٔ امسال درکراس روداتفاق‌افتاد) به یکنوع اراده ومبارزهٔ سازمانیافته در سطح بالاترمردم برای مقاومت درمقابل تانکهاوبولدوزرهای دشمن منجرشد. تسلسل سریع وقایع درفوریه ومارس،(ازجمله و بویژه اجرای مجددقتل عام "شارپ ویل" دراویتن هیج Uitenhage بدست رژیم)،راکه قبل ازطی یك دوره اتفاقات درطول سال گذشته درحال شکل گیری بودوشدیدا"سرعت بخشید . مراسم تشییع جنازهٔ هرقربانیِ اعتراضِ سیاسیِ گذشته به صحنهٔ مبارزهٔ بعدی بارژیم مبدل گشت.

برای توده ها مخالفت دردستور کار قراردارد.هردفعه که پایشان را به خیابان می گذارند می دانندکه یك نفریا یك دوجین احتمالاًکشته خواهندشد.تنها چیزی که طبقهٔ حاکمه می توانددرپاسخ ارائه کندجنایات بیشتراست . قطعا" این تحولات ریشه درسنگینی وحشیانه بدترین ستم ملی ونفوذ امپریالیستی دارد، خشم سرکوب شدهٔ سالیان درازدربستر بحران اقتصادی وحوادث زنجیروار سال گذشته ابعادگسترده تری یافته است .در این پرتواست که بحرانِ سیاسیِ بوجود آمده وبطورخلاصه علّت تهدیدجدی سیستم آپارتایداوّسوی شورشهاروشن ترمیگردند.

اماهمانطورکه بعداًخواهیم دیداین مسئله بابحران سیستم جهانی امپریالیستی‌مرتبط است ،سیستمی که آفریقای جنوبی در آن نقش سیاسی نه چندان کوچکی دارد.

درجهٔ رشدجنبش . . . .

دولت آفریقای جنوبی دراوائل واواسط سال ۱۹۸۴ شروع به ایجادجریانی جهت‌پاك کردن چهره خوددرانظارجهانیان کرده‌بود. برای ازمیان برداشتن بیست سال انزوای رسمی سیاسی مسافرتهای دیپلماتیك وچند اصلاح مختصراداخلی صورت گرفت ."میاله روهای " ساختگی جدید(رئیس جمهور پیتربوتاونخست وزیرپ. و. بوتا) که گردانندگان دولت جدید بودندعکسهای‌خود رادرحال دست دادن باسران امپریالیست هفت کشوراروپائی به ارمغان آوردند، و برنامهٔ مسافرت مشابهی رابه چندکشورآفریقایی همراه باارمغانی مشابه به انجام رساندند .

زمانی که انتخابات آگوست ۱۹۸۴ برای تشکیل یك مجلس جدیدباسه فراکسیون برای سفیدپوستان وهندیها و رنگین پوستان (آنطورکه مردم بااجداد مختلط رسما"طبقه بندی شده اند) اعلام‌شد، واژهٔ اصلاحات باتحریك مترادف شده بود.درکشوری که ۴/۸ میلیون سفیدپوست برحدود۲۳ میلیون سیاه پوست حاکمیت می کنند، نیازبه گفتن نیست درجائی که موضوع حق رأی سیاهپوستان حتی در دستورکارقرار ندارند،نتیجه این شگرد انتخاباتی معلوم بود. محصلین سیاهپوست به سازماندهی تحریم مدارس ویك سری اعتراضات که بسرعت به همه جاگسترش یافت ، پرداختند . انتخابات با تحریم ۸۰ ٪ ازرنگین پوستان هندیهابه شکست انجامید.درطول هفتهٔ انتخابات ، صدهاهزاردانش آموزسیاهپوست ورنگین پوست کلاسهای درس راتحریم کردند و هنگامیکه دراوائل سپتامبرقانون اساسی بی معنای جدیدبموردراجرادرآمدشهرکهادر چندین ایالت علیه آن طغیان کردند.

تاآگوست ۱۹۸۴ ودرماههای بعدازآن جریانهای اجتماعی آفریقای جنوبی،درتقریباًتمامی زمینه های جامعه،درحالتی انفجاری قرارداشتند:مدارس،معادن،شهرهای سیاه پوستان وچندین منطقهٔ روستائی . شهرکهای اطراف شهرهابویژه مناطق صنعتی اطراف ژوهانسبورگ وبندرالیزابت دراستان کیپ غربی - روزانه شورش



می پردازند. چه کسی وچه راهی خواهد توانست توده هارابرای نابودکردن ستم تحمل ناپذیر آپارتاید وسلطهٔ امپریالیستی آن برمردم آزانیا به پیش براند . . . .و یااینکه چه کسی میتواند این آتش رابه خاموشی کشانده وباتولید دودتوده هاراخفه وگیج گرداندوبالاترازهمه ازسرعت"هراس انگیز" اتفاقاتی که نظم کهن رازیرسؤال میبرندبکاهد.

آنچه پ . و . بوتارئیس‌جمهورآفریقای جنوبی اخطارکرده "رشدشدیدیك جوّ انقلابی " است‌که‌برای طبقهٔ کارگر وتوده های ستمدیدهٔ جهان واقعا"یك پیشرفت عالی به شمارمیرود.

می کردند. وقتی که دولت افزایش قیمت بلیط اتوبوس ، آب ، برق واجاره خانه رااعلام کرد،ایالت ترانسوال منفجرشد و تانیمه سپتامبر۴۵ جوان دربرخوردبا پلیس آفریقای جنوبی کشته شده بودند. ۴۰ هزار نفرازمردم به تشییع جنازه آنهاآمدندو ازآنجااین مراسم به سووتو، کراسرودزواو اتون Soweto,Crossroads,Evaton ودیگرشهرکهاگسترش یافت . تحریم کلاسهای درس بقدری گسترده بودکه عملاً بسته شدند.

درنیمهٔ اکتبرارتش فراخوانده شد. هفت هزارسربازدرکنارنیروهای پلیس شهرکهای سبولنگ،شارپ ویل ،بوپیاتونگ Sebokeng,Sharpeville,Boipatong رازیروروکردند. پنج-شش شهردارسیاه-پوست که ازجانب رژیم مسئول ادارهٔ امورشهرکهابودنددردسامبربدست توده-های خشمگین اسیر شدندویک دوجین از آنهاشروع به استعفا دادن کردند.خانه و مغازه های آنها هدف خشم سیاسی قرار گرفتند.دربعضی ازمواردمأموران محلی ازافزودن کرایه خانه خاصرفنظرکردند. اتحادیه های معدنچیان که تااین موقع اعتصاباتشان رامحدودبه خواسته های اقتصادی کرده بودندبه برگزاری یک اعتصاب سیاسی یکروزه درهمبستگی با مراسم تشییع جنازه هاپرداختند. اتحادیه های کارگری سیاهپوستان دراولین عمل خود علیه دولت ،یک اعتصاب عمومی دوروزه رادرنوامبرترتیب دادند.درمقابل رژیم که میدیدکشتارده ها،دستگیریهای جمعی ومنع تجمعات سیاسی درخانه هاودر بیرون،مانع ازشکل گیری این انفجار نیست به اختناق شدیدتر روی آورد.

شکنندگی اقتصادی وتازیانه های دولت

آفریقای جنوبی عمدتاًدراثرنزول قیمت طلا ودیگرصادرات حیاتی این کشوروکاهش میزان سرمایه گذاری های خارجی درچند سال گذشته که این کشوررا مجبوربه گرفتن وامهای بزرگتری ازخارج نموده است باعمیق ترین بحران اقتصادی اززمان برقراری حکومت آپارتایدروبروست (به مقالهٔ مربوطه درهمین شماره رجوع کنید) درکشوری که عظیمترین سودهای اقتصادی دقیقاًبخاطرسیستم حکومتی آپارتاید ،بدست می آید،باربحران اقتصادی واثرات آن شدیداًبروی جمعیت سیاهپوست محروم می می افتدکه درشرایطی شدیداً متضادبا شرایط سفیدپوستان زندگی می کنند.نرخ بیکاری درمیان سیاهپوستان حداقل به ۳۰ درصد رسیده است .

مضاف براین شرایط،سیستم کنترل سیاسی جمعیت سیاهپوستان است که مبنای اعتقادش این است که سیاهپوستان جزشهروندان نیستندودرحقیقت هیچگونه حقوق سیاسی ندارند.این طرزتفکردرقالب غل وزنجیرهای مدرنی بنام قوانین عبور اعمال می شودکه تعیین میکند سیاهان درکجا می توانندکاروزندگی کنند ونیزتوچیهی برواریسی کارت هویت ودستگیری های بی شمار می باشد . ازموارد استفاده قوانین عبوراین است که سیاهان را به شهرها راه ندهند ،مگراینکه اجازه کارکردن را درآنجا داشته باشند .یک ساختار اداری واجرائی کامل که به آن " سیاست موطنها " می گویندکشوررا به شهرکهای خارج ازشهرهاومراکز باانتوسو-نشین (به نقشه رجوع کنید) که درنواحی بیرونی ترقراردارندتقسیم کرده است . این ساختاربهمراه قوانین عبوروباحمایت تروروسلحانه علنی برای کنترل شدیدتوده های سیاهپوست بوجود آمده . پاسگاه-های پلیس که باسیم خار داروحصار های ۲ متری محصورشده است وباکیسه های شن محافظت می شوندراه های ورودوخروج شهرکهاوبانتو نشین ها راتحت نظردارند.

دولت آفریقای جنوبی برای محدودنگاه داشتن سیل جمعیت سیاهپوستان بسوی شهرهاوخلاصی ازنقل ومکان های بی رویه و اغتشاش که به آسانی قادربه کنترل آن نمی باشد،میلیون ها نفرازسیاهان این کشوررا ازشهرها بسوی زمین های لم-یزرعی که برایشان دربانتو نشین ها درنظرگرفته شده وتنها۱۳ ٪ کل مساحت کشوررا شامل می شود،رانده است .اما میلیون هاتن ازسیاهان برای امرارمعاش وفرارازکمپ های لبریز ازجمعیت وقحطی-زده وبخاطراقتصاد کادمداومابسوی شهرها سرازیر می شوند .حلبی آبادهای وسیع درزمین های اطراف شهرها مثل قارچ روئیده اندواین علی رغم دستگیری و اخراج کسانی است که درجریان پیگرد-های "کنترل موج" صورت می گیرد .بطور مثال درخارج ازشهردوربان Durban جمعیت زورآبادهانزدیک به ۱۴۴۰۰۰۰۰ - یعنی دوبرابرجمعیت خود شهرتخمین زده می شود.دراین کمپ هانه فاضل آبوجود داردونه آب وبرق کافی درکاراست . سقف آنهاورقه های حلبی ودیوارهایشان قطعات هرجسمی است که بتواند کنار دیوار رابکند.

ازآنجاکه وجود این آلونک نشین ها غیر قانونی می باشد بصورت مراکز هدف ویژه برای رژیم وهمچنین کانون های مقاومت درآمده اند .دولت کراراً بابلدوزر، گازاشک آور وچماق برای خراب کردن آلونکها می آیدوهرچیزقابل استفاده برای بازسازی آنهارامی سوزاند. یکی ازساکنین درمورداینکه برای جلوگیری ازنابودشدن آلونکش تقریباهرروزآنرا به قطعاتی تقسیم می کندچنین گفت : "اگر من سقف ودیوارهارا پایین نیاورم آنها می آیندوهمه رامی سوزانند.همیشه قبل از فرارسیدن شب ساعت ۳ یا۴ بعد ازظهر آنرا دوباره سرهم می کنیم ."

کراس رودز و خیزش های متعاقب آن

موج طغیانی که ازسپتامبر۸۴ بالا می گرفت بخاطروجودشرایط انفجاری در آلونک نشین های کراس رودزنزدیک شهر کیپ تاون Cape Town- د فوریه ۸۵ به اوج خودرسید.دولت ازمدتی قبل تهدید کرده بودکه آلونکهای این ناحیه را (در اصل محل تقاطع دوجاده) باخاک یکسان خواهدکردوساکنان آنراکه نزدیک به صد هزارمی باشندبزوراخراج کرده وبه بانتوسو-نشینی یاشهرک جدیدی که در۴۵مایلی شهر کیپتاون وزروی تپه ای شنی قراردارد منتقل خواهدنمود.وقتی خبرتدارک این تخلیه بگوش مردم کراس رودزرسیدبرای دفاع ازاین کمپ،دوروزکارومدرسه راتعطیل کرده وشروع به سنگربندی نمودند.آنها به ماشین های دولتی وهرچیزوهرکس که شك داشتندحمله می بردند مبادابرای بیرون کردنشان به آنجا آمده باشد.در پایان ، پلیس این منطقه رامحاصره کرده، نتیجه نبردبیش از۱۲سیاه کشته و ۱۵۰ زخمی بودو دولت موقتاًازطرح تخلیه عقب نشینی کرد.

بلافاصله پس ازاین جریان درشهرك کاتله هونگ Katlehong درنزدیکی ژوهانسبورگ هزاران نفردراعتراض به افزایش اجاره خانه ،خودراسازماندهی کرده وباپلیس به زدوخوردپرداختند. درایالت اورنج فری Orange Free که ازقدیم یکی ازمراکزقدرت آفریکانر Afrikaaner

(اخلاف استعمارگران سفیدهلندی زبان) بوده وسیاهان این منطقه عموما"درگیر قیامهای شهری نمی شدند.سه هزارجوان - سیاه باپلیس به نبرد پرداختند. امانقطهٔ عطف این حوادث در۲۱ مارس اتفاق افتاد. درشهرصنعتی اوتن هیج Uitenhage نزدیک شهرك لانگا Langa خاطرهٔ کشتارشارپ ویل Sharpeville اینباربا درنده خوئی بیشتری تکرارشد. درکشتار ۱۹۶۰ شارپ ویل پلیس برتظاهرات مسالمت آمیزعلیه دفترچه عبورآتش گشودوبیش از۸۰ نفر راکشت ،صدهاتن رازخمی ساخت وده هاتن راازرهبران به زندان افکند.

بیست و پنجسین سالگرد این قتل عام دقیقاًیادآورواقعیتی بودکه اینك برآفریقای جنوبی می گذشت ،این واقعه افکار عمومی جهان راگیج کردودرهمه جاشاخک- هازده شد. پلیس که ازقبل باتوجه به آشوب های اخیربه تدارك مقابله با مراسم سالروز شارپ ویل پرداخته بود، به صف ۴۰۰۰ هزارنفرهٔ بازماندگان قربانیان قیام های اوائل مارس حمله برد، آنهاقصد داشتند به منطقهٔ سفید پوست - نشین حومهٔ شهرپورت الیزابت واردشوند ۴۶ جسددیگردرخیابانها به جاماند. در جواب،مردم باهرچه دردسترس بودبادولت تابه دندان مسلح جنگید ند،آنهابادشنه و نیزه به حملهٔ مسلسل وشلاق پاسخ گفتند.

واکنش توده هانسبت به این جریان سریع وخشمگینانه بود، بطوری که شهرك- های سراسر آزانیامنفجرشد. مرکزجریان دراطراف پورت الیزابت قرارداشت ولی تااستان کیپ ومنطقهٔ معادن الماس کیمبرلی Kimberly درایالت اورنج فری گسترش یافت .دولت باخشونت بیشتری واکنش نشان داد وارتش رابرای محافظت به مناطق سفیدهاگسیل داشت ،به پزشکان خصوصی دستورداد که ازمداوای سیاهان زخمی خوداری کنندتاهنگام مراجعه به بیمارستان دستگیرشان سازند،خانه گردی رامعمول داشت ودرچندموردبه اعدام خیابانی فعالین آزانیائی دست زد. دولت کوشیدتامراسم تشییع جنازه درروز۲۴ مارس راممنوع اعلام کنداماقادربه این کارنشد ودرمنطقهٔ ایتن هیج بیش از۲۵۰۰۰ نفربا راه پیمائی خودعلناًنیروهای نظامی رابه مبارزه طلبیدند.

توده هافورا" دست بکاراجرای تنبیهات لازمه شدندودرشرایطی که نمی-

تقسیم بندی ساکنین آفریقای جنوبی برحسب نژاد

سیاهپوست	۲۲،۸۰۲،۶۸۸	٪۷۲/۸
سفید	۴،۸۲۲،۷۴۵	٪۱۵/۴
رنگین پوست	۲،۸۰۳،۱۷۴	٪۹
هندی	۸۷۳،۰۰۰	٪۲/۸
جمع کل ۳۱،۲۰۲،۶۰۷		

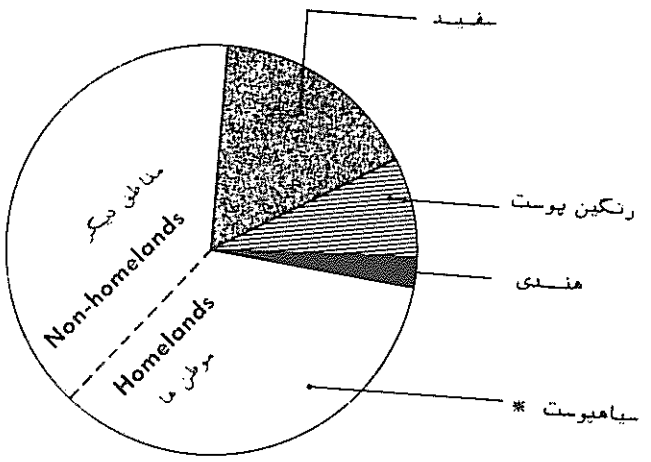

* آمارهای رسمی،نسبت جمعیت سیاه مناطق اختصاصی(موطن ها) به جمعیت مناطق غیراختصاصی(شهرك های بیشماراطراف شهرهای اصلی آفریقای جنوبی)را۵۳٪ روی ۴۷٪ نشان می دهند،حال آنکه نسبت واقعی چیزی قریب به ۳۵٪ روی ۶۵٪ می باشد. علت این امر جابجائی سریع بسوی مراکز شهری است.

توانستندمستقیماًبه عاملین سفیدپوست طبقهٔ حاکم دستیابند به مراکز قابل دسترس حمله می کردند. تعدادی ازسیاه- پوستان همدست رژیم ،بویژه کارگزاران محلی وپلیس های سیاه کشته شده ودرچند موردردرخیابان سوزانده شدند. این کار شدیدا"کسانی راکه قراراست وظیفه - شان آزاررسانی وکارشان تهدیدو ارعاب باشدبسیار نگران ساخته است

این تصویر توده هایی است که دیگر زندگی تحت آپارتاید راتحمل نمی کنند. این تصویرهرروزگسترده ترمی شودوتمامی اقشارسیاه رابه مبارزه می کشاند و به احتمال وقوع جنگ داخلی درآفریقای - جنوبی دامن می زند. مبارزه کنونی در سال ۱۹۸۵ موقعیتی متفاوت وسطح بالاتری رااززمان قتل عام شارپ ویل به سال ۱۹۶۰ یاقیامهای پی در پی سووتو و دیگر مناطق به سال ۱۹۷۷ (باهدف آموزش حتمی زبان آفریکان درمدارس سیاه) بنمایش گذارده است ،سرکوب دیوانه وار ازسوی طبقهٔ حاکم جهت متوقف ساختن جنبش نیز دیگرمثل آن سالهانیست .ازاین تفاوتها نباید تعجب کرد. این عظیم ترین بحران سیاسی است که تاکنون باآن مواجه شده اند: نقش سیاسی رژیم آپارتاید بامنافع عظیم امپریالیستها - که خودستونی ازآنراتشکیل می دهند - مربوطاست ،واین امپریالیستها خودبابحران جهانی شان بسوی تدارك تصادمی عظیمتر - جنگ جهانی بارقیبان سوسیال امپریالیست روس کشانده می شوند . بهتراست نگاهی دقیق- تربه اهمیت آفریقای جنوبی برای امپریالیزم غرب بیاندازیم تابببینیم چرا حکومت کردن دراین اوضاع بی ثبات - سیاسی همانقدرکه دشواراست،حیاتی نیز می باشد .

نقش استراتژیك آپارتاید

تاریخ آفریقای جنوبی تاریخ مبارزه سیاهان علیه سلطهٔ بیگانه وستم ملی می - باشد واین انعکاسی است از اشغال مداوم این کشوردرطی قرنها. اشغالی که توسط مهاجمین استعمارگرمنفعت جو ازمهاجرین هلندی شروع شده وتاحاکمیت استعماری انگلیسها ادامه می یابد. دردیگرکشورهای آفریقایی ،امپراطوری های مستعمراتی به شکلی ازاستعمارنو تغییر یافتندتاهمان روابط اجتماعی بنیادی رادنبال کند اما

تکامل تاریخی آفریقای جنوبی بمثابه کشوری مهاجرنشین باجمعیت قابل توجه سفیدپوست به نوعی متفاوت بوده است.علیرغم اینکه طبقات متفاوت اجتماعی تااندازه‌ای درهرسه "نژاد" رسمی موجودشکل گرفته اندامااجنبهٔ غالب درکشورباحاکمیت سفید پوستان است .دراین شرایطجمعیت سفیدپایگاه اجتماعی (ومحل تهیه آدمکشان) رابرای حاکمیت غیر مستقیم امپریالیزم -خصوصاً بخاطرمنافع ،مریکاوانگلستان- تشکیل می دهد. سیستم آشکاروجنون آمیز تقسیم بندی نژادی که برای توجیه‌وآرایش شرایط موجودتنظیم گشته،آفریقائی هارابه عنوان سیاهپوست معرفی می کندتابا این حیله،آفریقائی بودن اجدادسفیدپوست استعمارگراهم‌وانمودسازد . نتیجه آنکه، استعمارگران به همان اندازه بومیان حق آب وگل دارندوگرياحکومت مهاجرین سفید آنقدرطولانی شده که کاراکترخودراتغییر داده باشد.

دلیل موقعیت ممتازسفیدپوستان ،ستم ملی براکثریت عظیمی ازجمعیت است . سفیدهابابچنگ آوردن سودهای کلان از طریق استثمارکارگران آزانیائی منبع تغذیه سیستم جهانی امپریالیستی می‌باشند درشرایط تداوم فلاکت توده های وسیعی از مردم آزانیا درمعادن وکارخانجات ،یا مرگ تدریجیشان ازگرسنگی دراطراف شهروجان کندن این مردم ، کشاورزان سفیدبهترین زمینهای کشاورزی را در انحصارخویش گرفته اند.

آپارتایداختراع برده داران جدید بودوبه دست سپاه معماران امپریالیستهای غربی درزمان نه چندان دوردرنیمه قرن بیستم ساخته وپرداخته شد .آنهابادست بازپایگاه اجتماعی خودرادرعرصه محکم میساختندودرعین حال کاملا آگاه بودند که مؤثرترین راه فوق استثمار،اعمال این قوانین ضدبشریشان باپشتیبانی یک نیروی نظامی ازاقلیت سفید پوست می باشد،به عبارت دیگرآنهاصرفاًیک مشت نژادپرست کورکه به راه ورسم دنیای متمدن خونگرفته اندنیستند: سیستم آپارتایدجنبه وبخشی ازتمدن امپریالیستی آنهااست ودرخدمت تأمین حاکمیتشان قراردارد.منطق آپارتاید منطق امپریالیستهاست .

این اصولاً سرمایه خارجی است که اقتصادآفریقای جنوبی رابراه انداخته و مخارج نظامی گری سیستم آپارتایدوتمام دستگاه دولتی آنهاازارتش ، نیروی دریایی ونیروی هوایی گرفته تااادارات دولتی مربوطه می پردازد. دستگاه پلیس و متخصصین شکنجه دربهترین آکادمی های آمریکاواسرائیل تعلیم دیده اندوزراد خانه های این کشورانباشته ازمدرن‌ترین سلاحهای ساخت فرانسه ،آلمان غربی و ایالات متحده ودیگرکشورهای جهان امپریالیستی است.

اماآفریقای جنوبی برای امپریالیستهای غربی صرفا"به معنای منابع وثروتهای سرشارحاصل‌ازمعاملات وبازگانی وسیع وقابل توجه ای دراین کشوریاسرمایه گذاری دربخش خصوصی (عموما بانک داری ومعادن وصنایع تولیدی) یاشرکت های دولتی (صنایع اسلحه سازی ،آهن فولاد،برق ونیروگاه های اتمی موادشیمیائی ،ترابری نفت وزغال سنگ) نمی باشد .

علاوه،منافع بی نهایت سودآوراقتصادی که سیستم آپارتایدتضمینشان میکند، اینجاپای منافع وسیع ترونقشه های بزرگتری برای امپریالیستهای غربی درمیان است.علی رغم بزرگترین بحران اقتصادی آفریقای جنوبی در۵۰ سال اخیر، و عدم ثبات اجتماعی که یک سیستم حکومتی نظیر آپارتایدبطوراجتناب ناپذیری با خودمی آورد،آنچه تعقیب سیاست خطرناک کنونی رادراین کشورالزام آورساخته، ضرورت بزرگتری رانمایان می کندوآن موقعیت استراتژیک‌ونقشی است که این کشوردست نشانده درتصادمات مابین دو بلوک شرق وغرب بازی می کند.

درشرایط افزایش‌تدارکات جهت جنگ سوم جهانی ، این متحدجنوبی از چندزاویه حقیقتاً نقشی حیاتی دراین‌امور بازی می کند.مجموعه صنایعی که باپول و سرمایه خارجی بوجود آمده ودرکنارآنها ذخایر غنی منابع وموادمعدنی کلیدی‌نقش حساسی رادراین ماشین جنگی بعهده‌دارند آفریقای جنوبی اصولاً تنهامکانی است که بلوک غرب قادراست ازآنجا موادمعدنی لازم رابرای برپائی جنگهای هسته ای و غیرهسته ای استخراج کند.بعلاوه کنترل خطوط کشتی رانی دراطراف دماغهٔ امید نیک یعنی نقطهٔ استقراراستراتژیک کشورآفریقای جنوبی،بمعنای کنترل مواد، کالا،جریان عبورکالابه کشورهای مجاور درشبه جزیرهٔ جنوب آفریقانیزمی باشد.

وقتی کنترل اتحادشوروی برآنگولا و استقرارسربازان کوبائی رادرآن کشور درنظربگیرید ونفوذ قابل توجه شوروی‌در موزامبیک راهم به آن اضافه کنیدآنوقت اساسی بودن مسئله معلوم می شود.ازاین گذشته نزدیک به ۸۰٪ نفت و۷۰٪ مواد خام موردمصرف کشورهای اروپای غربی عضوناتونیزازراه های دریایی این منطقه ردمی شوند.

ازسوی دیگرمسیر رسیدن نفت خاورمیانه به اروپای غربی ازاین نقطه می گذردچرا که ،کانال پرمخاطرهٔ سوئزناتوان ازعبور دادن نفتکش های عظیم الجثه میباشد.

دراین موقعیت،آفریقای جنوبی با کمال میل وظایفی که‌امپریالیستهای غربی برایش تعیین کرده اند راقبول کرده است .بطورمثال،طبق اعلام بوتا ، آفریقای جنوبی که هیچگونه قرارداد آشکاری باناتوندارد،تسهیلات بندری‌خود رادرپایگاه دریائی سیمونستون (این پایگاه توسط انگلیسیهاقبل ازجنگ دوم جهانی ساخته شده ودرسال ۱۹۷۵ کاملاً بازسازی گردیده وبعنوان یکی ازپیشرفته ترین پایگاه هادرنیمکرهٔ جنوبی درآمده) هرگاه لازم باشددراختیارهر کشوری درّدنیای آزاد" قرارخواهدداد.

مجتمع جاسوسی درسیلورماین Silver-mine نیزبرای رديابی وکنترل دریائی وهوائی ازقطب جنوب تارأس السرطان دردست تجهیزومدرنیزه شدن می باشد. این مجتمع ظرفیت نظارت برربیش از۵۰کشور رادارا خواهدبود.

دعواهای خانوادگی شرق و غرب

توصیف آفریقای جنوبی بعنوان یک ژاندارم منطقه تنهایکی ازوظایف نظامی آنرابرمی شمارد. این کشوربرای مجموعهٔ بلوک غرب دراستراتژی آغازوپیروزی جنگ هسته ای حائزاهمیت است .مدت زیادی ست که نقشه هائی (مخفیانه) طرح شده تاآفریقای جنوبی راازطریق ایجاد سازمان پیمان آتلانتیک جنوبی(ساتو) دراتحادباآرژانتین،شیلی،پاراگوئه، بولیوی وبرزیل داخل طرح واستراتژی اتحادناتونمایند.

ازنیمهٔ دههٔ ۷۰،زمانیکه اتحادشوروی بدنبال خروج لنگ لنگان استعمار پرتقال ازآفریقا جای پای محکمی در آنگولاو نفوذمؤثری‌درموزامبیک بدست آوردودردورانی که آمریکاهنوزاثرات

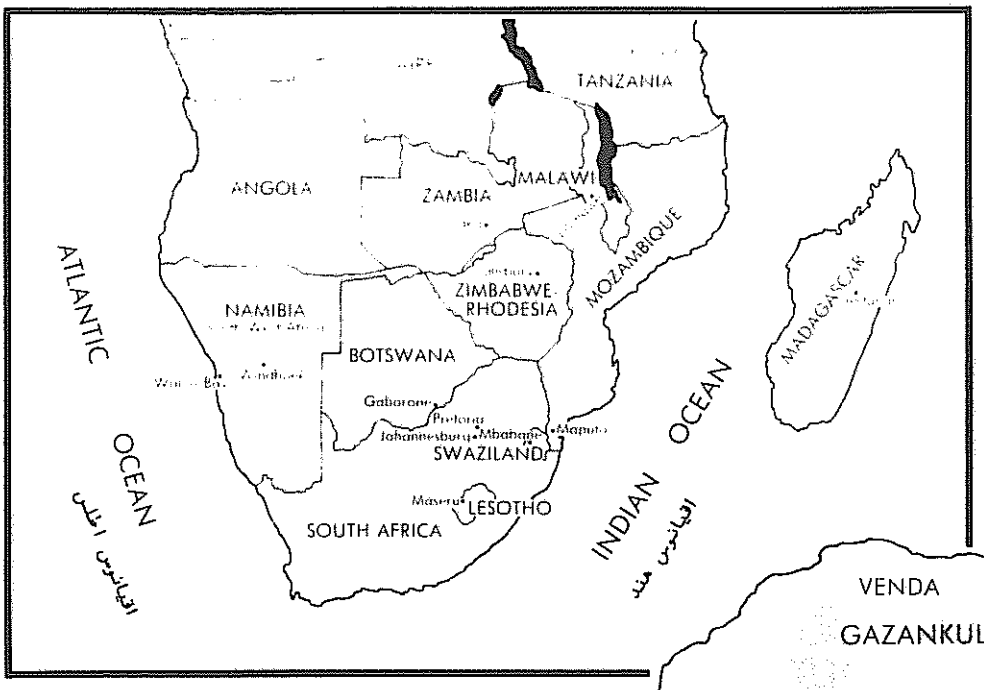
TANZANIA
ANGOLA
ZAMBIA
MALAWI
MOZAMBIQUE
ZIMBABWE
RHODESIA
NAMIBIA
BOTSWANA
MADAGASCAR
SWAZILAND
LESOTHO
SOUTH AFRICA
ATLANTIC
OCEAN
اقیانوس اطلس
INDIAN
OCEAN
اقیانوس هند

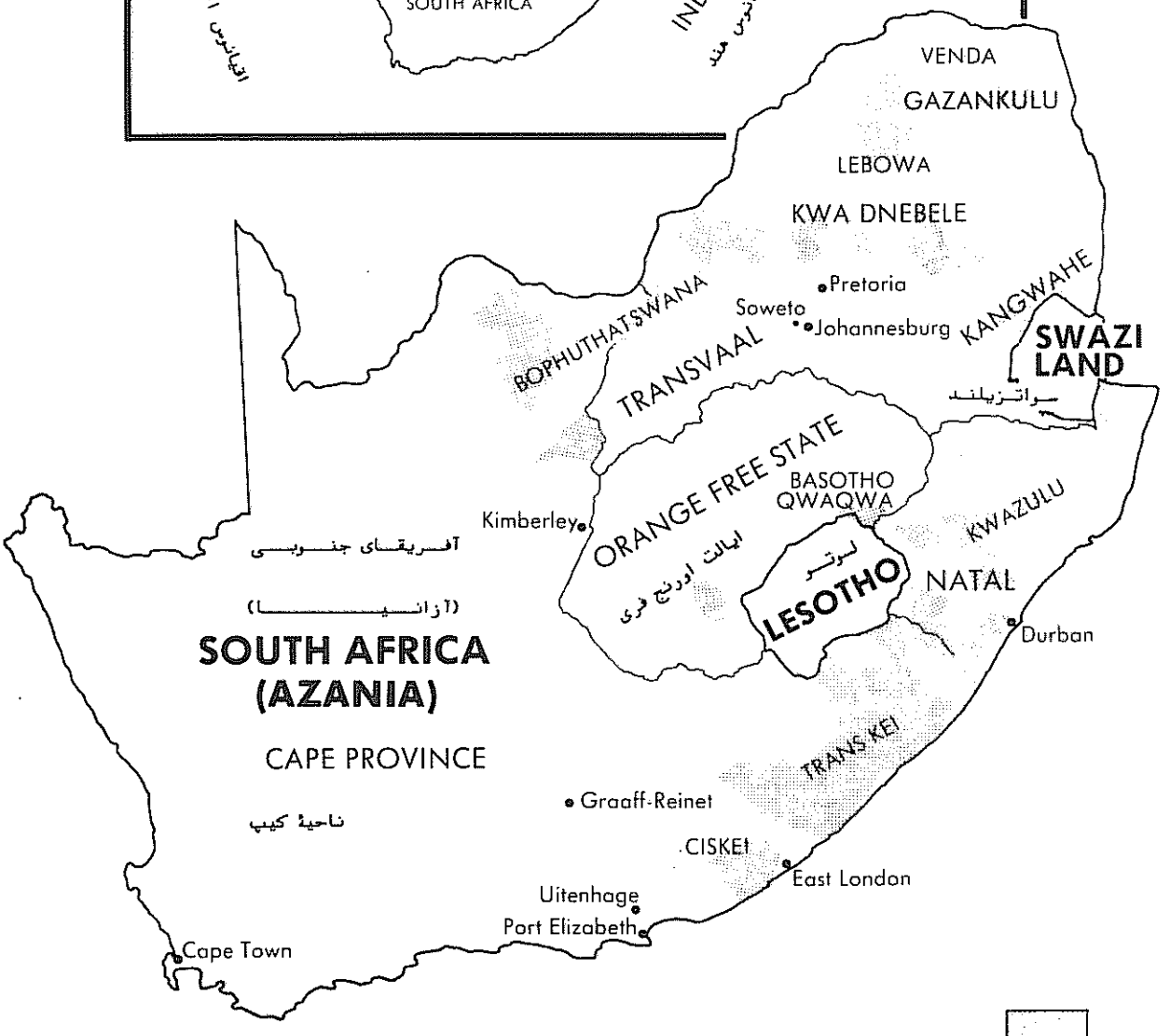
VENDA
GAZANKULU
LEBOWA
KWA DNEBELE
BOPHUTHATSWANA
Pretoria
Soweto
Johannesburg
TRANSVAAL
KANGWAHE
SWAZI
LAND
سواتزیلند
ORANGE FREE STATE
ایالت اورنج فری
BASOTHO
QWAQWA
KWAZULU
Kimberley
آفریقای جنوبی
(آزانیا)
SOUTH AFRICA
(AZANIA)
لسوتو
LESOTHO
NATAL
Durban
CAPE PROVINCE
ناحیهٔ کیپ
TRANSKEI
Graaff-Reinet
CISKEI
East London
Uitenhage
Port Elizabeth
Cape Town
Homelands
موطن ها(مناطق اختصاصی)

شکست سخت ویتنام رااحساس می کرد آفریقای جنوبی این نقش رامشخصا"به عهده گرفت. بلافاصله پس ازآن اتیوپی نیزتحت کنترل اتحادشوروی درآمد. در هریك ازاین کشورها،قدرت وحاکمیت بدست نیروهای بورژوائی افتادکه بمرور ساختارحکومتی استعمارنوراتغییر شکل می دادندوناتوان ازبریدن بندهای اقتصادی ازامپریالیسم غرب،بدرجات کم یازیاد،بزیرنفوذسیاسی ونظامی بلوك شوروی نیزدرآمدند. دراین دوران روسها همچنین نفوذمهمی درمبارزه آزادیبخش نامیبیا(آفریقای جنوب غربی)که توسط کشورهمسایه اش آفریقای جنوبی اشغال شده بود،کسب کردند.

علیرغم اینکه درمحدوده تخیل(امپریالیستی)آفریقای جنوبی ارزش آنرادارد که روسهادرشکل گیری تصادمات جهانی، حسرت داشتنش رابخورند، امارقابت شوروی باآمریکاتاکنون مقدمتا"بروی موزامبیك،نامیبیاوآنگولامتمرکزبوده است ایالات متحده وآفریقای جنوبی باایـن کشورهادارای روابط وسیع اقتصادی هستند اماروسهاموفق شده اندقدرت سیاسی و نظامی درآنهارابدست آورده واین مسئله روسهاراقادرساخته که ازاین کشورها بعنوان سکوی پرشی درمانورهای دامنه دارخوداستفاده کنند.

رقابت های مابین دوبلوك امپریالیستی درجنوب آفریقابدنبال تجاوز آفریقای جنوبی بخاك آنگولا درسال ۸۱ ومتعاقب آن دوره،تهاجم آمریکابرای متحدکردن دولت آپارتایدودیگرکشورهای نواستعماری هوادارآمریکادرمنطقه اوج گرفت. یك دوره اتحادهای دیپلماتیك کانگسترمآبانه که برهمسایگان آفریقای جنوبی تحمیل شدبنوبهٔ خود برای مشروعیت بخشیدن به رژیم آپارتایدمورداستفاده قرارگرفته اند. این بخشا"همان چیزی بودکه درپشت قراردادهای ساخته وپرداختهٔ آمریکا در لوزاکاLusaka زامبیامیان آفریقای جنوبی وآنگولا درفوریه ۸۴ ویك ماه بعد ازآن درموافقتنامهٔ نکوماتی بین آفریقای جنوبی وموزامبیك قرارداشت. قرار بود برطبق مفاداین موافقتنامه هاآفریقای جنوبی آتش بسی رابادولت آنگولا برقرار کندوتدریجا"نیروهای خودرااز این کشور خارج نماید،درموزامبیك قراربود که



سران کشورهای عضوناتودرآفریقای جنوبی گردآمده اندتادرباره"رفرم های پرمعنی آپارتاید"بحث کنند.

پشتیبانی خود ازچریك های دست راستی که به دولت فرلیموی سامورااماچل حملـه می کنندراقطع کندودرعین حال به کمك اقتصادی آن کشوربیافزاید ، ازجملـه گسترش بنادرموزامبیك که قادرباشند حجم فزایندهٔ صادرات آفریقای جنوبـی به این کشورراداره کنند. درازای آن حزب هوادارشوروی حاکم برآنگولا،مپلا MPLA(و کوبائی ها) موافقت کردنـد که از فعالیت چریك های نامیبیائی (سازمان توده جنوب غربی آفریقا) در داخل کشورهمسایه جلوگیری کنند. موزامبیك نیز قول داد که کمك وپشتیبانـی به کنگرهٔ ملی آفریقا ANC که یکی از سازمانهای آفریقای جنوبی بوده وهوادار شوروی ست وبخشا"ازطریق خاك موزامبیك عمل می کند،راخاتمه دهد.

بطورقطع این قراردادها شوروی را درموضع دفاعی قرارداده،همراه باافزایش تضادهادرسطح بین المللی به تشدیـد بی ثباتی داخلی موزامبیك وآنگولای بحران زده افزودودرحقیقت موقعیت شوروی رادرسطح جهانی بخطرانداخت. علیرغم اینها،سوسیال امپریالیستها تسلیم نشدند. این درست است که سربازان مپلابرای مراقبت به مرزهای جنوبی گسیل شده و چهرهٔ کریه خودرادرکنارسربازان آفریقای جنوبی بنمایش گذاشتند،امانسبت بحضور ۲۵۰۰کوماندوی کوبائی که قراراست تاخاتمهٔ اشغال نامیبیاازسوی آفریقای جنوبی درآنگولا باقی بمانند،تغییرویه ای صورت نگرفت. البته سربازان کوبائـی قراراست که امنیت آنگولا رادرمقابـل آفریقای جنوبی تأمین کنند،بااینحال از درگیری مستقیم باواحدهای ارتش آفریقای جنوبی که مرتبا"بخاك آنگولا حملـه کرده اندبشدت خودداری نموده اند.

بعضی گروه های چریکی قربانی این معاملات سیاسی شده اندوعلیرغم ناخشنودیشان قادربه مخالفت جدی بااین سیاست هانیستند زیرا درآنصورت آیندهٔ سیاسی خوداکه به آیندهٔ دوبلوك امپریالیستی درسطح جهان متکی ست بخطـر می اندازند. بنظرمی رسدرژیم هـای سیاهپوست امضاءکننده این توافقات و دیگر کشورهای "خط مقدم جبهه"کـه موافقتنامه های مشابهی رابآفریقای جنوبی امضاء کرده اندنیز مانندخود روسها قادربه طرح وعملی کردن جنگ قطعـی علیه رژیم آپارتایدنیستند. بالعکس این



دولت هانیاز به افزایش نیروهایشان را بهانه‌ای کرده اند برای تسلیم استراتژیک به ادامهٔ حیات آفریقای جنوبی. آنها می گویند این تنهابهای ممکن برای یک همزیستی مسالمت آمیز درازمدت مابین رژیم های سیاهپوست خط مقدم جبهه و آفریقای جنوبی می باشد.

این بااستراتژی شوروی درمنطقه بخوبی همخوانی دارد زیرادرحال حاضر قصدگسترش مبارزهٔ قطعی وکنترل بلوک آمریکادرمنطقه راازطریق موافقتنامه ها واسلحه نداشته،بلکه کسب نفوذرادقیقا" برکنترل توده های انقلابی ازطریق سازمانهای هوادارش ـ نظیر کنگره ملی آفریقا و سواپو که شوروی درتشکیلشان نقش داشته ـ مبتنی ساخته است. روسها برای نوعی "سازش تاریخی"درموردعقد موافقتنامهٔ تقسیم قدرت درنامیبیاتلا ش می کنندودرعین حال به سیاست رخنه یا چسبیدن به هرآنچه دردیگرکشورهای منطقه دارند،ازجمله حمایت از "کنگره ملی آفریقا"بعنوان پاسدار وهوادارشوروی (ویاوسیله ای برای معامله)درپشت مرزهای آفریقای جنوبی مشغول هستند. این تصمیمی است که برپایه نگرش براوضاع ازموقعیت استراتژیکشان درکل منطقه ونه درکشور های جداگانه گرفته شده است،حتی اگر دراین کارتاحدودی به امتیازدهی هم محتاج باشند اگرآنهانتوانندآمریکا را بعنوان قدرت امپریالیستی حاکم در منطقه کنارزنندبایدحداقل کشورهای پشت جبهه‌را به موقعیتی برسانندکه قادرباشند بطورچشمگیری ناقدرت رقیب دراستفاده ازآفریقای جنوبی(وسرانجام درمنطقه)به عنوان یك مرکز فرماندهی نظامی مهم برای شروع جنگ جهانی درگیرشده ودر عین حال به انجام مانورهایشان مشغول باشند تاسرانجام روزی بدنبال تغییر موازنهٔ قوادرجهان موقعیتی رادرمنطقه بچنگ آورند.

برای هیچکس تعجب آورنبودکه دولت آفریقای جنوبی هرگزحتی تظاهربه خارج کردن نیروهایش ازآنگولا رانکردودرعین حال به صدوراسلحه وتقویت فعالیت چریك های دست نشانده اش درموزامبیك ادامه داد. امادر۱۵آوریل۱۹۸۵،یعنی بعدازگذشت بیش ازیکسال ازدستیابی به توافقات با آنگولا،آفریقای جنوبی باردیگراعلام کرد که علاقمنداست به خروج ازآنگولا درازای بیرون رفتن واقعی سربازان کوبائی ست.

اگرچه ممکن است آفریقای جنوبی دراثرفشاربین المللی بروی اربابان امپریالیستش دراین مقطع ازآشوب های داخلی مجبوربه عقب نشینی ازآنگولاشود، امااین تنها یك عقب نشینی موقت نیروهاخواهدبود آفریقای جنوبی از"رداشغال مجددخاك آنگولا" خودداری کرده است وباحملات وبمبارانهای بوتسوانا،لسوتو اندکی پس ازآن ـ بقصدازبین بردن پایگاه های کنگره ملی آفریقا ـ اهداف واقعی ش رابنمایش گذارده است.

آلترناتیوها: کلوچه های زهرآلود و چماق های سنگین

رژیم آپارتایدوسرمایه داران بلوک غرب که پشت سرش ایستاده اند(بقول مطبوعات انگلیس: "دیپلماتهای پشت پرده) دچاردردسربزرگی درآفریقای جنوبی هستند. آتشی که توده های این کشوربرپا کرده اندبنوبهٔ خودبه اعتراضات رادیکال درکشورهای امپریالیستی الهام بخشیده و مانندچراغ پرفروزجهانی،خواب رابر امپریالیستهای پلیداستعمارگردرافریقای جنوبی حرام ساخته است. درحالیکه بُوتا وهمدستانش خودراازاین نورکنارمی‌کشند و وقیحانه به آن دهان کجی می کنند،اما نورزوازی امپریالیستی غرب که پشتیبان اصلی

نی با تقاضای شرکایش جهت خودآرائی سعی داردچهره اش رانزدجهانیان تغییر دهد. آنهابه چندمورد"زیاده روی"ازجانب پلیس اعتراف کرده اندوچندقانون اصلاحی هم پیشنهادنموده اند. همانروزیکه رژیم "قصد"خروج ازآنگولا رااعلام کرد،قانون منع ازدواج مابین نژادهای گوناگون را هم کنار گذاشت. این چرخش جنجالی درزمینهٔ "اقدامات خلاف معنویات"هر نظاره گرعادی راازاین رفتارشرم آور بسرحدجنون می کشاند،البته اگرتابحال نابرابری"نژادها"که پایهٔ تحقیرآمیز آپارتایداست اینکاررانکرده باشد. برای توضیح منطق هرزهٔ این اقدام واژهٔ ریاکاری کافی نیست: دادگاه هاچندین مورد "جنائی"واهی علیه اشخاصی که ازدواجشان مرز ممنوع رنگ هاراشکسته معلق کرده اند،امامرزها کماکان موجودند. وزیرامور داخله ف. و. دوکلرک، پارلمان رامطمئن ساخت که"تسهیلات برای نژادها متفاوت، و مناطق مسکونی همچنان مجزاباقی خواهند ماند".

تاچر و ریگان به تحسین این"نشانه های امیدوارکننده"پرداختند. نکته اینجاست که جراحی پلاستیک چهرهٔ آپارتاید بایدسریع انجام شود،دقیقا"بدین خاطر که رژیم بتواند همه چیزراهمانطورکه هست نگاه دارد،اتحادغرب رامنسجمترکند و کارهابه روال عادی پیش بروند.

چهرهٔ زشت وتابدندان مسلح طبقهٔ حاکم آفریقای جنوبی کوچکترین جنبه اصلاحی نداشته وخودبرای انفجارات و قیام های آتی توده هانقش محرک بزرگ و بسیارسازنده ای رابازی خواهدکرد. در پرتو این اوضاع است که تقلابرای یافتن عوامفریبان خبره،خودفروختگان و فروشندگان قرص های خواب آوربطورجدی آغاز شده است.

حساب بازکردن در اپوزیسیون سیاه

"حداقل حرفی که می شودزد اینست که دولت شدیدا"درگیرسردرگمی است". نایمرمالی لندن چنین نوشت: "آنجااکثریت عظیمی وجوددارد که گرسنهٔ اصلاحات واقعی است تازندگیش بهبودیابد. امااین اکثریت چگونه می تواندرهبران سیاهپوست خودرا که دارای قدرت هدایت درمسیراصلاحات بدون ازدست دادن کنترل برسرعت و



"نظم و قانون"برتا

مسیرتغییرباشند،بیابد. بدون آنکه این کاربه تحریک احتمالی یک عکس العمل خشن سفیدهابیانجامد؟... براستی آیا چنین رهبرانی وجوددارندیااینکه ازسرنوشت شهردارهای سیاه ودیگرقربانیان خشونت_علیه آنهاکه به"خودفروخته ها" معروف شده اندیروحشتند؟

سئوال پرمعنائیست، اماهمانطورکه همیشه درجریان تضادهای فزایندهٔ اجتماعی پیش می آیدنیروهای متفاوت دردفاع ازمنافع طبقهٔ خودقدم جلومی گذارندو همیشه کسانی هستندکه راه های صلح آمیز راپیش گذارندتااطمینان دهند که درشرایط آماده و انفجاری هیچ چیزازاساس عوض نخواهدشد.

یکی ازاین افرادکه اسمش دراخبار بسیاربگوش می رسدوازسراین میزمهمانی بسرآن یکی دعوت می شوداسقف کلیسای آنگلیکان ژوهانسبورگ، دزموندتوتو است. اوبرخاسته ازطبقهٔ متوسطی ست که دولت آفریقای جنوبی علیرغم میل باطنیش بروی رانده است.

توتو اخیرا"بخاطرتقاضای مکررش برای عدم حضورت سردباری وایمان بعنوان نمایندهٔ توده های ازانیابه دریافت جایزه امیریالیستی صلح نوبل مفتخرشد. نظیر تمامی نیروهای اپوزیسیون بورژوائی، اونیز راه حل"هرنفریک رأی"رابعنوان راهی برای اصلاح آپارتایدبجای سرنگونی قهری آن به پیش گذاشته است. توتو اعلام کرده: "مانبایدبسرعت پیش برویم چون ممکن است اقلیت سفیدهویت خویش رااز دست بدهد"! شایدقراراست دفترچه های عبور برای سفیدهاصادرشود!

درآگوست۱۹۸۲،توتو و مسئول کلیسای رفرم هلند،کشیش آلن بوثه ساك، اتحاد اپوزیسیون بورژوائی بنام"جبههٔ متحد دمکراتیك"راپایه گذاری کردند. وقتی ایالات متحده(انگاربربحران سیاسی خویش درآفریقای جنوبی اذعان می کرد) سناتوربورژوالیبرال تدی کندی رادردسامبر۱۹۸۴به این کشورفرستاد،این توتو و بوثه ساك بودندکه رسما"ازاودعوت بعمل آوردند. یکی ازدلایل اصلی دیدارکندی آن بودکه نیروهای متشکله درجبهه متحد دمکراتیك وبطورکلی پایگاه اجتماعی آنراتقویت کند(این نیروهاشامل چندخرده بورژوای سفید،گروهی ازرنگین پوستان وهندیها ویك لیست بلندبالاازشخصیت های مذهبی و رهبران اقتصادی ازجمله هاری اوپنهایمر - سرمایه دار لیبرال - می باشند).

سخنرانی مهم کندی هنگام ترك سوتو بافریادصدهاتظاهرکننده دچارشکستی عظیم گشت،آنهافریادمی زدند: "کندی راطرد کنید،امپریالیسم راطردکنید"وبااین کار کندی راازکشوربیرون انداختند. پیام کندی این بود: درواشنگتن متحدانی واقعا" قوی وجوددارندکه میخواهندبه راست وریس کردن آپارتایدکمك کنند. اماتظاهرات این پیام راخفه کرد. این رشته مبارزات



شارپ ویل،۱۹۸۵

راسازمان توده های آزانیا AZAPO که در جریان شورش های اخیرفعال است ترتیب داده بود.

در درون کمپ بورژوازی، بعضی ها چهره های کمی "رادیکال"راترجیح میدهند وبجای امثال توتو ،رئیس بوته لزی ازقبیله زولو راکه رهبرسازمان یك میلیونی اینکاتا درایالت کوازولو می باشد علم کرده اند.تایمز مالی او راشخصیتی معرفی کردکه:"مخالف سرسخت امامعقول آپارتاید "است و"وحشت سفیدهاراازغرق شدن درسیستم هرنفریك رأی قبول می کند و خواهان نوعی فدرالیسم می باشد..... فدرالیسمی که ضامن حقوق اقلیت ها از جمله اقلیت سفید باشد".(توگوئی سفیدها بخاطراینکه سفید هستندمنافع مشروع دارند). خودداری رئیس ازاعلام کوازولو بعنوان یك بانتونشین"مستقل"ومحروم کردن شش میلیون نفرازحق تابعیت آفریقای جنوبی برای وی قدری اعتباردرمیان توده هابدست آورده،اگرچه ایشان بخاطرنقشی که درسازماندهی کارگران مهاجر برای حمله به اعتصاب مدارس سووتو در ۱۹۷۷ داشته موردنفرت نیز هست.

کنگرهٔ ملی آفریقا

نیروی دیگر،کنگرهٔ ملی آفریقا است که تحت عنوان کاملا"نادقیق سازمان آزادیبخش ملی که سازمان وحدت آفریقا به آن اعطا کرده فعالیت می کند.کنگره ملی آفریقا(ك.م.آ)علیرغم وابستگی طولانی به پشتیبانی وتبلیغات شوروی بنوعی برای لیبرال امپریالیستهای غربی نیزکه بدنبال متخصصین آرایش آپارتاید می گردند جذبه داشته است.بطورمثال کندی پس از بیرون انداخته شدن از آفریقای جنوبی بارئیس کنگرهٔ ملی،اولیورتامبودر لوزاکا پایتخت زامبیا ملاقات کرد.

ك.م.آ که درسال ۱۹۱۲بعنوان یك جریان رفرمیستی برای بهبود بخشیدن به شرایط زندگی سیاهان درچهارچوب جامعه موجود تشکیل شدازنیمهٔ دههٔ ۱۹۵۰عموماً توسط رویزیونیستهای خلّص حزب ـ عمدتاً سفید ـ کمونیست آفریقای جنوبی اداره گشته است.این حزب سالهاست نیاز آزانیا به آزادی ملی رانفی کرده وبجای آن دنبال تأمین نقش مستمرسفیدهابعنوان سفیدان آفریقای جنوبی بوده است. ك.م.آ و ح.ك.آ.ج برنامه غیرانقلابی و مماشات جویانهٔ خودرادرسندی معروف به "منشورآزادی"بسال۱۹۵۵اعلام کردندکه هنوز اساس خط سیاسی آنهامحسوبمیشود. اهداف اعلام شده دراین "منشورطلبی" آنطورکه انقلابیون آفریقای جنوبی ازآن یادمی کنند،دادن حق رأی به سیاهان، و ملی شدن بخش های مهم اقتصادومعادن "بدست مردم"می باشد،البته بااین دیدگاه استراتژیك که"آفریقای جنوبی متعلق به تمامی آنهائیست که درآن زندگی میکنند، اعم از سفیدیاسیاه".

ك.م.آ پس ازاینکه درسال۱۹۶۱ به دنبال قتل عام شارپ ویل غیرقانونی اعلام شد،یك جناح نظامی تشکیل داد. تلاش های مسلحانهٔ آن،آنطورکه نویسنده مجلهٔ "امورخارجه"ـ نشریهٔ غیررسمی وزارت کشور آمریکاـ توصیف می کنددر ۳۰ سال گذشته"همراه باخودداری اززیاده‌روی "بوده است.ك.م.آ"مبارزه مسلحانه" خودرامحدودبه عملیات پراکنده وعموماً منفردخرابکاری درساختمانها،خطوط راه‌آهن و شبکه های برق رسانی کرده است. حتی آنهامفتخرندکه دریك دورهٔ ۵ساله تااوائل۱۹۸۲ که دست به تهاجمات محدود درجواب به حملات دولت آفریقای جنوبی ـ به منازل افرادك.م.آدر ماسه رو واقع در لسوتو ـ زده تنهامسئولیت مجازات ۲۲ تن راکه تقریبا"هیچکدامشان سفیدنبوده، برعهده داشته اند.

این گواهیست براین واقعیت که ك.م.آ بدنبال تکامل دادن مبارزهٔ مسلحانه مردم برای کسب قدرت سیاسی و برخورد قدم بقدم به نیروهای مسلح ارتجاع برای سازماندهی ارتش خلق نبوده بلکه قهر را صرفا"برای فشارگذاشتن بررژیم آپارتاید وکشاندنش بپای میزمذاکره بکارمی برد. حتی دراوج اخیر فعالیت نظامی ك.م.آ خط نظامی آن کماکان منعکس کننده اهداف سیاسی ضدانقلابیش می باشد.

ازسال۱۹۶۵تاهمین اواخر،ك.م.آعملاً جداازفعالیت تبلیغاتی روس هاومحافل دیپلماتیك مختلف وجودخارجی نداشت.

Minerals and people.
We develop the best in both.

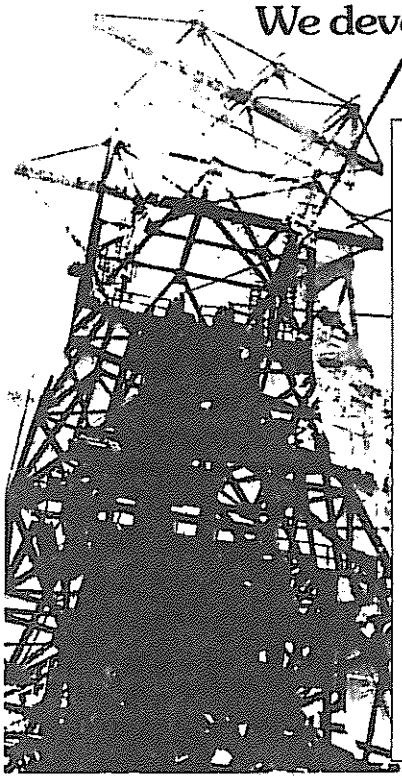

Gold Fields in South Africa is an association of companies with a combined market capitalisation of £5 billion, whose output includes some 12% of the free world's gold.

Mining is where we maximise our efforts. And mining is where we concentrate our investments. Because mining – exploration, development, processing – is the business we know best.

But mining does not involve metals and minerals only. Besides these resources, we also have invaluable assets above the ground. Like the eighty-three thousand people employed by the group.

It is their efforts which have kept us up front for nearly one hundred years. And their dedication which has served to make Gold Fields one of the most successful mining and finance houses in the world.

GOLD FIELDS
OF SOUTH AFRICA LIMITED

نمونه ای ازتبلیغات شرکتهای عظیم استخراج طلا که باتأکیدبر"مزایای فوق العاده"نیروی عظیم انسانی آفریقای جنوبی سرمایه داران رابه مشارکت فرامی خوانند.

درطول این دوران ک.م.آ توسط گروهی ازانقلابیون ناسیونالیست که درسال۱۹۵۹ ازآن سازمان انشعاب کرده بودند تحت‌الشعاع قرارگرفته بود. درمخالفت بـــا رفرمیسم منشورآزادی،انشعابیون کـــه کنگرهٔ پان آفریکانیست نامیده میشدند، شعارآزادی ملت آزانیا راپیش گذاشتند. این سازمان شوروی رامحکوم میکرد وبا چین انقلابی آنروزارتباط داشت.

ک.پ.آ باوجودیکه کمك های نظامی ازچین دریافت میکردوتامدتی هم مستقـل ازدوابرقدرت به جنگ مسلحانه دست زد، اماهرگزخط سیاسی وایدئولوژیك مائو را بکارنبردوبنابراین ناتوانی خودرادراراثه یك رهبری استواربرای انقلاب دمکراتیك و ملی آزانیا به اثبات رساند. بنظـــر می رسدکه این سازمان همچنین درفائـق آمدن بریك سلسله انشعاباتی که در دهه ۱۹۷۰ درونش اتفاق افتادموفق نبود،هرچند که بعضی از نیروهای برخاسته ازک.پ.آ بعدهابطورفعال درجنبش آگاهی سیاهان و قیام های سووتو شرکت داشتند. این زمانی بودکه استیو بیکر رهبر جنبش آگاهـــی سیاهان بقتل رسیده و به مظهری بـــرای ادامه مبارزه بدل گشته بود.

انقلاب آفریقای جنوبی رابخودمیخواند

ساختارآپارتایددرهمه جا تحت فشار قرارگرفته ودرچندین نقطه بدنهٔ پوسیدهٔ آن درهم شکسته است. امروزبیش ازهـر زمان دیگرمشخص گشته که درآفریقـای جنوبی اوضاع انقلابی موجوداست. نیروهای هرطرف باخطوط سیاسی ومنافع متفاوت از این مسئله آگاهندو بفراخورحال خودبـه آن پاسخ می دهند.

حکومت سفید می لرزد ولی بااینحال تنهاراه برای اجرای نقش استراتژیـك و اقتصادی آفریقای جنوبی دربلوك امپریالیستی غرب اینست که حاکمیت اقلیت سفیدبجای خوددیماندوتقویت شود. بورژوازی بریتانیاوآمریکاهردواین مسئله راقبـول دارند. قطاراصلاحات هیچ خطی ندارد، این قطاربه هیچ سو نمی رودزیراجائـی ندارد که برود. ادامهٔ حاکمیت اقلیت سفید یعنی ادامهٔ اختناق. برای بورژوازی ایـن بمعنای خونریزی،بمعنای ریختن خون توده‌هاست.

یك عنصردیگردرمحاسبات آفریقـای جنوبی،مسئلهٔ عکس العمل بایگاه اجتماعی سفیدها است،فاکتوری که کاملا"تحـت کنترل این دولت نیست. بهرجهت ازایـن مسئله برای تظاهربه اینکه دولت درقیاس باکابوی های شبه نازیست که درایـــن کشوربسیارند" چپ " محسوب می شـود، استفاده می کنند. مثلا"این "سفیدهای افراطی " درمـــاه ژوئـــن اعـــــلام کردندقصددارنددرشهر اورنج "جمهـوری سفید"جداگانهٔ خودراتشکیل دهند(یـــك جمهوری سفید درون یك جمهوری سفیـد دیگر!)،،این تهدیدروشنی ازسوی دولـت به رفرمیست های دوآتشه بود که زیاده روی یاتندروی ممکن است خشونت بیشتری ببارآورد.

اماحقیقت آنست که طبقهٔ حاکم از باروت اجتماعی که درزیرخودانبار کرده آگاه و شدیدا"نگران است. این نگرانی رامی توان ازدهان مطبوعات بریتانیـا شنید:"نمی توان هرچه بیشترراديكاليزه شدن سیاهان شهرك ها،خصوصا"دانش ـ آموزان،اتحادیه چپان و جوانان راناديده گرفت. مذهب و ناسیونالیسم ممکن اســت جریانات ایدئولوژیك غالب در سیاست سیاه باشند،امابدرایده های سوسیالیستی مارکسیستی وعقایدلنین مبنی برنقـــش پیشروان سازماندهی شده برزمین مساعد جوانان پاشیده می شود".

این قلب و جوهر داستان است. چرا که دژ ارتجاع،حاکمیت امپریالیسم وستم ملی درآفریقای جنوبی بایـد امروز یافردا ـ نابودشود،وتحقق این امر به ایجادیـــك حزب انقلابی مسلح به مارکسیسم لنینیسم اندیشهٔ مائوتسه دون بستگی فراوان دارد. آفریقای جنوبی جبههٔ مهمی ازپیشـــروی پرولتاریارادرسطح جهانی نمایندگـــی می کندوهرپیروزی انقلابی دراینجابطـور قطع گام های مبارزهٔ جهانی راتسریـــع کرده وبرای تمامی ستمدیدگان دربرپائی مبارزه ای مشابه،نیروی الهام بخش ومحرك عظیمی بحساب می آید. راه این پیروزی از دعا وسجده نخواهد گذشت و در رأس نیروهائی که امروزدرآفریقای جنوبی بـه میدان طلبیده شده اند نیروی انقلابـــی قراردارد. ■

انقلابیون آزانیا به صفوف ج.ا.ا بپیوندید!

آزانیا طغیان کرده است. رژیم ارتجاعی مهاجران سفید پوست که برافریقای جنوبی حکم میراند از نظر سیاسی برزمینی لرزان قرار داشته وبجز اعمال اختناق هرچه بیشتر، چاره زیادی پیش روی خود ندارد. چقدر بیشتر باید انتظار کشید تا زمانی که یك انقلاب واقعاً درحال وقوع است، تا زمانی که نیروهای آگاه بطور کامل ظاهر شده و موقعیت انقلابی وروابط طبقاتی را در آن جا برای استفاده از این موقعیت تحلیل کنند.... این سئوال انقلابیون وکمونیستهای سراسر جهان است درحالی که با شعف، حمله‌ای جدی به یکی دیگر از ستونهای امپریالیسم را نظاره میکنند. جنبشهای انقلابی در افریقای جنوبی، نماینده پیشرفتهای بسیار مطلوب برای پرولتاریا بوده و باید با تمام وجود از آنها دفاع نمود. هرچند که این پیشرفتها همچنین دلیلی هستند بر بررسی هوشیارانه نقاط قدرت وضعف طبقه مان، پرولتاریای جهانی، در مبارزه طبقاتی که در آنجا در جریان است.

شرایط برای دمیدن به شعله‌های طغیان در این مبارزه برای رهائی ملی آماده اند. اگرچه دریدن افریقای جنوبی مدتها پیش باید صورت میگرفت، اکنون هم بحران سیاسی رژیم وهم مبارزه توده‌ها که بحدت این بحران کمك میکند از ابعادی وسیعتر وعمیق‌تر از تلاطم های قبلی برخوردارند. اما به بیشتر، به بسیار بیشتر از اینها نیاز است. بخصوص، نیروهای آگاه باید گام به پیش گذارده و حزبی پیشرو برپایه مارکسیسم-لنینیسم اندیشه مائوتسه‌دون بنیان گذارند. حزبی که بتواند تضادهای اجتماعی را که درحال روشن شدن هستند درك نموده وبرمبنای آنها عمل نماید، عناصر پیشرفته سیاسی را تعلیم دهد ومبارزه مسلحانه را برعلیه دشمن ودرجهت کسب قدرت سیاسی - بنمایندگی از طرف پرولتاریای بین المللی - رهبری کند.

توده‌های انقلابی قادرند که در شرایط رشد یابنده وسیاسی رزم، خیزهای عظیمی را بپیش بردارند. اما برای رهبری این خیزشها در یك جهت انقلابی ونه یك شکست مرگبار، که گرگهای ارتجاع از هم اکنون تدارکش را میبینند. نیروهای سیاسی رهبری‌کننده باید در پی جایگزین نمودن حقایق مختصری که تاکنون بدست آمده، با علم انقلابی، مارکسیسم-لنینیسم اندیشه مائوتسه‌دون، باشند. وبخصوص توسعه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میتواند کمکی بیکران در این زمینه باشد. بسیاری از اصول مورد نیاز برای دست یافتن به یك خط صحیح در هرکشور برای رهبری یك انقلاب پیروزمند، هم اکنون در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود دارند. خطوط کلیدی تعیین روش وجمعبندی انتقادی از تجارب که این بیانیه ترسیم میکند، برای فرموله کردن یك تحلیل وبرنامه مشخص که بتواند انقلاب آزانیا را از میان پیچ وخمها به پیروزی برساند، ضروری هستند.

نه این گفته مائو که صحت خطوط ایدئولوژیك وسیاسی تعیین کننده همه چیز است تنها یك حکم اخلاقی است ونه ضرورت اتخاذ خط انقلابی پیش گذارده شده توسط ج.ا.ا. وبکار بست آن در افریقای جنوبی که انقلاب می‌طلبد.

همانطورکه بیانیه اعلام میدارد: "تاریخ، ورشکستگی "جبهه ضد امپریالیستی" (یا متشابهاً "جبهه انقلابی") که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود، حتی زمانی که چنین جبهه‌ای ویا نیروهای درون آن رنگ مارکسیستی (در اصل شبه مارکسیستی) بخود بگیرند را بنمایش گذارد. اگرچه چنین تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه‌ای را رهبری نموده وحتی ضربات سختی را برامپریالیسم وارد آورده اند، اما این ثابت شده است که از نظر ایدئولوژیك و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی وبورژوایی نیستند. حتی در نقاطیکه چنین نیروهائی قدرت را کسب کرده اند، از تغییر انقلابی جامعه عاجز بوده ودیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده ویا خود بیك قدرت نوین ارتجاعی حاکم، در اتحاد با امپریالیستها تبدیل میشوند".

چه کسی میخواهد مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی در افریقای جنوبی را رهبری کند، وبرچه مبنایی؟ آیا هیچکس از نیروهائی که میخواهند در آپارتاید رفرم ایجاد کنند انتظار آغاز یك مبارزه مسلحانه جدی را دارد؟ از رویزیونیستهای کنگره ملی افریقا نیز بعید است که مبارزه مسلحانه‌ای تا پای مرگ برعلیه رژیم آپارتاید بپیش ببرند زیرا آنها بقدرت توده‌های آزانیا، برای شکست قطعی رژیم مهاجرین سفید پوست که تا به آخر توسط امپریالیسم غرب پشتیبانی میشود اعتماد استراتژیك ندارند. این رویزیونیستها توسط منافع واهدافی هدایت میشوند که تنها میتوان با برپائی جنگ انقلابی توده‌ها که مورد نیاز است، از آنها جلوگیری نمود.

تنها حزبی هدایت شده توسط مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون میتواند مبارزه‌ای طولانی وسازش ناپذیر که برای خرد کردن حکومت سفیدها ضروری است را رهبری کند و انقلابی ملی ودمکراتیك برای آزادی آزانیا از امپریالیسم وعمال بومیش به عنوان بخشی از پیشروی جهانی پرولتاریای بین المللی، به سرانجام رساند.

این دلیلی برای از بین رفتن روحیه واحساس خطر نیست، بلکه بالعکس، دلیلی است برای برداشتن ابزار وپیوستن به نیروهای انقلابی متشکلی که میتوانند در این پروسه تعیین کننده برای ایجاد رهبری انقلابی کمك نمایند. ظهور یك خط سیاسی صحیح با شرایط انقلابی آماده‌ای که امروز در افریقای جنوبی موجود است میتواند پیشرفتهای بسیار سریعی را ببار آورد. اینکه آیا مرحله‌ای نوین در طوفانی که نظم کهنه را در افریقای جنوبی زیر سئوال برده بوجود خواهد آمد ویا اینکه این طغیان شکستی خونین وغم انگیز برای مردم جهان، و درس تلخ دیگری برای پرولتاریای بین المللی خواهد بود، سئوالی است بسیار اضطراب انگیز. ■

اقتصاد سیاسی آپارتاید

کارگرمعدن طلا

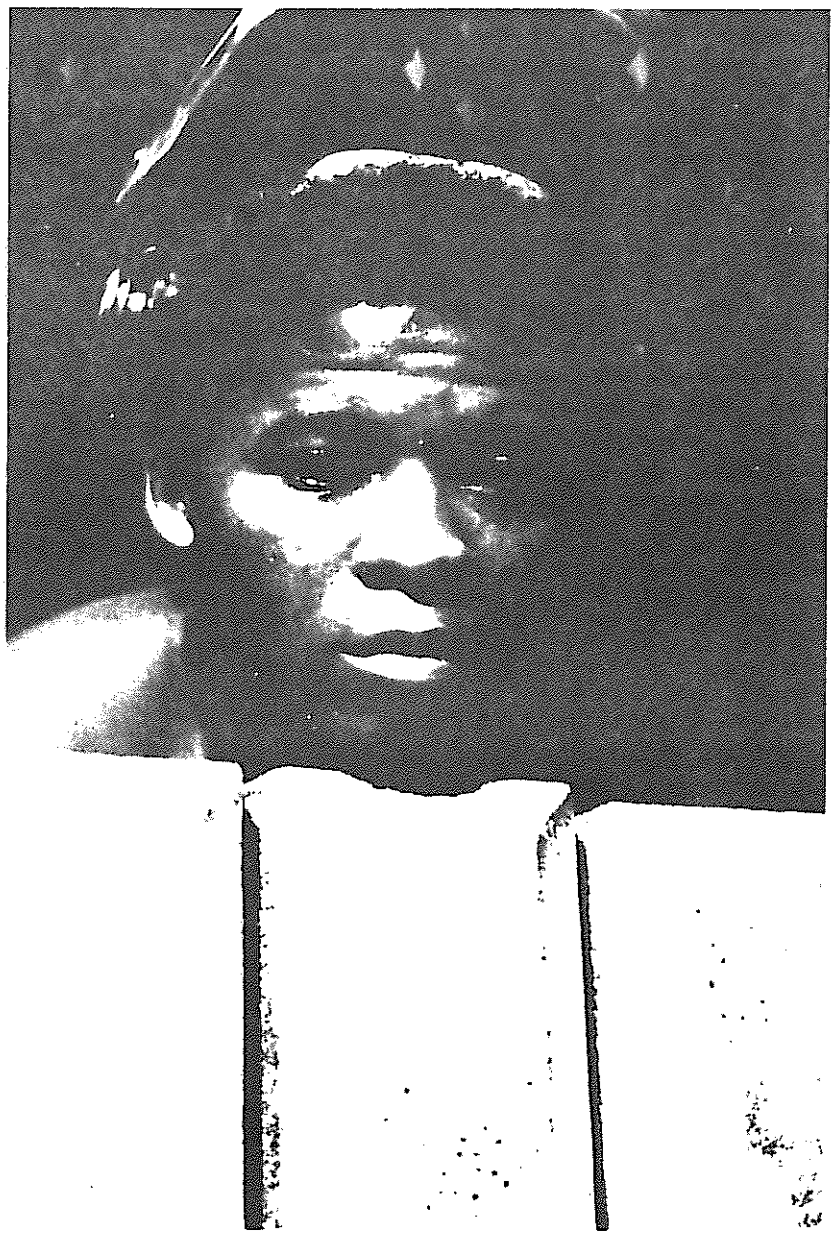

تحدید چاپ شده از "کارگر انقلابی" نشریه هفتگی حزب کمونیست انقلابی آمریکا شمارهٔ اول ماه مه ۱۹۸۵ ـ توضیح از ح ب ف

این نوشته هدفی دوگانه را دنبال میکند نخست، نشان دادن این امر ـ که سیستم آپارتاید، گذشته از هرج ومرج گرائی یا نا معقول بودنش، شکل تاریخاً" نظم یا قاعده ای ازفرق استثماراست که از نقطه نظر اندوخت سرمایه عملی می باشد، وبدین خاطر و دلائلی استراتژیک، ایالات متحده ودیگر امپریالیستهای غربی در ابقاء وحفظ حاکمیت اقلیت سفید در آفریقای جنوبی منافع حیاتی دارند. جنبهٔ دوم، روشن ساختن این مطلب است که علیرغم هرگونه تغییر وتبدیلی در فرق استثمار واستعمار توی آفریقای جنوبی نجات ورهائی توده های سیاه در گرو نابودی دولت این کشور وتمامی اشکال حاکمیت امپریالیستی است. برای پیش ـ برد این تحلیل لازم است مفاهیمی راکه ممکن است برخی خوانندگان با آنها ناآشنا باشند، ارائه دهیم وآمار بسیاری را با آن همراه گردانیم.

I. سیستم آپارتاید سرچشمه های خود را در شکل ویژه ای از استعمار مهاجرتی داشته ومنطق آن به شیوه تولید سرمایه ـ دارانه برمیگردد. سرمایه داری در آفریقای جنوبی بر زمینه ای بسیارخاص رشد یافته است: سرمایه داری، اقتصاد روستائی آفریقارا دگرگون ساخته وآن را بکار ـ گرفته، این سرمایه داری در ارتباط نزدیک با سرمایهٔ امپریالیستی وتحت چتر حفاظتی این سرمایه رشد کرده است. مهاجرین سفید، آفریقای جنوبی همانند ـ

مهاجرین اروپائی درایالات متحدهٔ آمریکا درجستجوی به انقیاد کشیدن مردم بومی بودند . اما سفید پوستان در آمریکای شمالی بیش از نیمی از جمعیت بومی آمریکارا قلع قمع کردند حال آنکه سفید پوستان درآفریقای جنوبی مردم این کشور را محو ونابود نساختند. اینان اروپائیان دراینجا بعنوان اقلیتی کوچك حاکم شدند وباقی ماندند . با کشف الماس وسپس طلا در اواسط قرن نوزدهم ، تقاضا برای کار ارزان به استخدام وسیع ومستبدانه سیاهان در معادن پاداد . سودهای حاصله ازطریق صنعت معدن پایهٔ آتی رشد سرمایه داری وظهور طبقه ای سرمایه دار در آفریقای جنوبی گردید .

آفریقای جنوبی همانند اسرائیل یك میدان نبرد استراتژیك است نوعی ژاندارم مهاجر نشین منطقه ای برای امپریالیسم غرب . اما اقتصاد اسرائیل عملاً فاقد هر نوع دوام اقتصادی مستقل است ـ چرا که بیشتر یك ما ـ شین نظامی وابسته به کمکهای خارجی میباشد ـ حال آنکه آفریقای جنوبی بخشی از سرمایه داری مدرن را توسعه داده است . با این وجود، در حالیکه پایهٔ صنعتی اقتصاد آفریقای جنوبی از بسیاری جوانب به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری شباهت دارد وکارگران سفید از سطح زندگی قابل مقایسه با کارگران اروپائی وآمریکای شمالی بهره مندند ولی دینامیسم خاص توسعهٔ سرمایه داری وتقسیم ساختاری طبقهٔ کارگر آفریقای جنوبی ، اکثریت وسیع جمعیت را محکوم به فلاکت خرد کننده ای که مشخصهٔ جهان سوم میباشد، نموده است . در مرکز این ویژگی ها آپارتایدقراردارد ـ یعنی فوق استثمار، ستم واسارت سیستماتیك اکثریت جمعیت بومی .

مدت زمانی طولانیست که یك سیستم تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی شکل گرفته ، این سیستم توسط مجموعه قوانین مصوبهٔ ۱۹۱۳ قانونیت یافته که دو هدف را دنبال میکنند: تأمین انحصار سفیدپوستان بر قدرت سیاسی ، وفراهم آوردن ارتش ذخیره کار ارزان وا جباری برای صنعت و کشاورزی. بخاطر این اهداف ، کشور

از نظر اقلیمی تقسیم گردیده است . قوانین ارضی نزدیك به ۱۲٪ کشور را بعنوان " مناطق اختصاصی " یا " سرزمین بومی " به اکثریت آفریقائیان اختصاص داده است . اما این مناطق پرجمعیت وفلاکت زده هرگز محلی برای تأمین زندگی اکثریت ـ جمعیت نبوده وتنها با کار کردن درخارج از این مناطق تحت یك سیستم کار مهاجری است که آفریقائیان میتوانند ـ به اندازهٔ بخور ونمیر برای خود و خانواده هایشان تحصیل در آمد کنند . منظور از کار تحت این سیستم، کار تحت ادارهٔ دفاتر کار است که کارگران را به صنایع یا کارفرمایان معین اختصاص میدهند. مقررات متعاقب این قوانین ، اشتغال بکار سیاهان را در معادن ومناطق صنعتی تنظیم کرده است : زمانیکه قرارداد های معدنچیان به اتمام رسید، میتوان آنهارا به سر زمینهای اختصاصی باز گرداند . به کارگران مرد توصیه میشود که خانوادهٔ خویش را همراه نیاورند(بسیاری از آنها را در مناطق تحت کنترل پلیس که با دقت تقسیم گردیده ، اسکان میدهند) والبته سیستم گذرنامه ای هم بر قرار است . این محدودیتهای جاری مانع از رشد طبقهٔ تحتانی شهری آفریقائی نگشته ، اما اصل اقلیمی تبعیض نژادی در جهت محروم ساختن مؤثر سیاهان از حداقل حقوق مدنی وسیاسی بکار گرفته شده است . در واقع هر آفریقائی که در شهری سکنی می گزیند ، علیرغم طول مدت اقامتش در آن منطقه یا حتی علیرغم متولدشدن در آنجا، رسماً بعنوان یك اجنبی باقی میماند .

غالباً اظهار میشودکه آفریقای جنوبی جامعه ایست که در آن ایدئولوژی به جنون کشانده شده، بعبارت دیگر ، محدودیتهاو موانع تبعیض نژادی با نیاز های رشد صنعتی مدرن همزمانی وهمخوانی ندارد، یا گاهی استدلال میشود که همین نیازهای سرمایه داری صنعتی بالاخره آپارتاید را خواهد بلعید. چنین بحثهائی یك واقعیت فراگیر را نادیده میگیرند: رشدفوق العادهٔ اقتصاد آفریقای جنوبی در دورهٔ متعاقب جنگ جهانی دوم نه تنها متکی بر آپارتایدبود بلکه آن را تقویت هم کرد. زندگی مردم سیاه بطور غیر قابل مقایسه‌ای بدبوده وترس و دهشت پیشا روی این مردم هرگز تا بدین حد همه جا گیر نبوده است. آیا فعالیت شرکتهای آمریکائی هیچکدام از اینها را تخفیف داده است ؟ خیر ، همانطور که خواهیم دید اینها با هم شریك و هم‌دستند وبخاطر بکار گرفتن کلمات فریب آمیز وپرهیزکارانه جنایت بیشتری مرتکب میشوند ودر این مرحله از بحران نقشی بسیار مهم در جلوگیری از سقوط رژیم بازی میکنند . صف‌آرائی مستبدانه وتبعیضات نژادی علیه کارگران سیاه ، نرخ متوسط برگشتی را فراهم نموده که بابالاترین نرخ متوسط برگشت سرمایهٔ غربی در جهان از زمان پایان جنگ جهانی دوم برابر می میکند.کیفیت فوق استثمار واقعیتی است که در زیر کلمات فریب آمیز وکاذب پنهان مانده است .

درك فوق استثمار

مارکس در جلد اول کاپیتال ـ تئوری استثماررا با ترسیم تمایز بین ارزش نیروی کار وارزش تولید شده ـ توسط همان نیرو، زمانیکه توسط سرمایه بکار گرفته میشود، تبیین میکند . معیاری که بر مبنای آن دستمزدهای کارگران پرداخت میشود عبارت است از وجوه مصرفی مورد نیاز کارگر ، ـ یعنی قیمت تأمین وباز تولید نیروی کار کارگر وپروراندن ورشد نسلی جدید از پرولتاریا. با این اوصاف تحت شرایط تاریخی خاصی امکان دارد که نه تنها برای مدت زمانی کوتاه و استثنائی بلکه بطور معمولوبعنوان قاعده ، کمتر از ارزش نیروی کار به کارگر پرداخت شود . چنین فوق استثماری بخشی مهم از قانون امپریالیستی در مستعمرات ونو مستعمرات است .

برای مشاهدهٔ این واقعیت ، کافی است که فقط بر کار تحت فوق استثمار موجود در کارخانجات مونتاژ در بخش مکزیکی مرز مکزیك ـ آمریکا، مناطق صادراتی آسیا، مزارع کشاورزی آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی که توسط شرکتهای آمریکائی برپا گشته‌اند، نگاهی بیاندازیم . بعضی از صفات مشخصهٔ پروسهٔ کار تحت شرایط فوق استثمار چه هستند؟ اولاً ، دستمزد نازلتر ، ساعات کار طولانی تر، شدت کار فوقالعاده بیشتردرهرساعت(هرکارگرسخت ترکار میکند) نسبت به فعالیت های قابل قیاس در کشورهای پیشرفته. ثانیاً"

بخشی از هزینه های ابقاً وباز تولید کار دستمزدی سرمایه داری اغلب با روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری یا غیر سرمایه داری مرتبط است ،چیزی مانند اقتصاد" غیر رسمی " شهر ها(بازاغه ها)و بویژه بخشهای روستائی، جائیکه کار" خانگی " زنان نقشی محوری بازی میکند . ثالثا"، نیروی کار اغلب در معرض فشار مافوق اقتصادی قراردارد. منجمله قداره بندهای ملاکین بزرگ ، محوطه های کاملا" کنترل شده کار یا قوانین سرکوبگر ـ که تملك ارزش اضافه را تسریع میکند. لازم به تأکیداست که اینها خصوصیات پس ماندهٔ پروسهٔ کار نبوده بلکه عناصری هستندکه عمیقا سود آوری سرمایه را در جهان امروز شکل میدهند. آپارتاید بمثابه شکلی از فوق استثمار

جدول شمارهٔ یك ، که مبنی بر آمار رسمی دولت آفریقای جنوبی است ،اختلاف فاحش دستمزدهای سیاهان و سفیدپوستان آفریقای جنوبی را نشان میدهد . اما پایهٔ اقتصادی واجتماعی کار مهاجرتی ارزان در اقتصاد آفریقای جنوبی چیست؟ بخشا" ، کنترل اداری سطوح دستمزدهاست که به ساختاری کاملا" متفاوت ودستمزدی نازلتر برای سیاهان منجر میگردد. بخشا" فشار برکارگران مهاجر است : او(چه زن باشد ، چه مرد) وقت محدودی برای یافتن کار داردودرصورت اخراج ممکن است هرگزدوباره شغل پرمنفعتی رادرشهرهابدست نیاورد . وبخشا"، قوانینی است که تا همین اواخر ایجاداتحادیه درمیان کارگران سیاه را ممنوع میساخت . اما همهٔ اینها اثری متقابل بریکدیگردارندومستقیما" به چارچوب خاص تولیدوباز تولید نیروی کار متصلند. کارگر مهاجر درآفریقای جنوبی به وسائل معاش درخارج از بخش سرمایه داری دسترسی دارد. بطور مشخصتر، سیستم بومی تولید روستائی به ذخیره ارزان بازتولیدکار بدل گشته است .

خانواده های پرشاخ وبرگ در مناطق اختصاصی،بعلت مراقبت از افراد بسیار جوان یاخیلی پیر، از کارگران در طول استراحت وبیماران ،و با تأمین آموزش جوانان(که برای آفریقائیان رایگان نیست)،سرمایه‌داران دولت رااز بعضی مخارج مراقبت وپرداخت های این چنانی خلاص کرده اند. بنابر این نسبت میان دستمزدها ونسبت هزینه اي مابین دستمزدها و هزینه تولید وبازتولید نیروی کار متغیر است : به کارگرمیتوان کمترازارزش نیروی کار پرداخت. درعین حال ، مناطق

جدول شماره ۱
میزان اشتغال و متوسط دستمزدهای ماهانه در آفریقای جنوبی

معدن کاری،مه۱۹۸۳	شماره اشتغال	متوسط دستمزدماهانه
آفریقائی	۶۱۳۴۵۲	۲۶۰ دلار
سفید	۷۸۰۲۰	"۱۳۹۵
رنگین پوست	۹۵۸۱	" ۴۳۰
هندی	۶۵۹	" ۶۹۰
کارتولیدی		
آفریقائی	۷۴۸۷۰۰	۲۲۰ دلار
سفید	۳۱۶۶۰۰	"۱۲۹۰
رنگین پوست	۲۴۰۸۰۰	" ۳۶۵
هندی	۸۶۴۰۰	" ۴۶۰

منبع: سرویس مرکزی آمار،جمهوری آفریقای جنوبی

جدول ۲
ذخائر مواد معدنی برگزیده آفریقای جنوبی
(درصدنسبت به ذخائرجهان)

کالای معدنی	جهان	
	مقام	درصد
سنگ معدن منگنز	۱	۸۱
گروه فلزات پلاتینیوم	۱	۷۳
طلا	۱	۴۹
سنگ معدن کروم	۱	۵۸
وانادیوم	۲	۲۹
آندالوسیت ،سیلیمانیت	۱	۳۸
فلورایت	۱	۳۴
ورمی کولت(نوعی سنگ طلق)	۲	۲۸
الماس	۲	۲۲
اورانیوم	۲	۱۶ *
زیرکانیوم	۲	۱۱
ذغال سنگ	۲	۱۰
فسفات	۳	۹
سنگ سرمه(آنتی مونی)	۳	۷

* منهای کشورهای عضو کومکن
منبع: سالنامه جمهوری آفریقای جنوبی،۱۹۸۴

جدول ۳

نرخ برگشت برمبنای کلی ارزش سهام ثبت شده،سرمایه گذاری های خارجی مؤسسات بازرگانی آمریکادراستخراج معدن و ذوب ،۷۲۰ـ ۱۹۵۲ (برحسب درصد)

	کانادا	آمریکای لاتین ودیگرکشورهای کارائیب	آفریقای جنوبی
۵۷ ـ ۱۹۵۳	۸/۳	۱۰/۴	۲۵/۷
۶۲ ـ ۱۹۵۸	۵/۹	۱۴/۵	۲۰/۸
۶۷ ـ ۱۹۶۳	۹/۹	۱۹/۹	۴۳/۳
۷۲ ـ ۱۹۶۸	۵/۳	۱۲/۸	۳۱/۶

منبع:وزارت بازرگانی آمریکا،بررسی دادوستد جاری،شماره های مختلف .

جدول ۴

نرخ برگشتی درفعالیت های تولیدی آمریکا (برحسب درصد)

	۱۹۶۷	۱۹۷۴	۱۹۸۰
کانادا	۸	۱۴/۱	۱۰/۳
اروپا	۹/۵	۱۳/۲	۱۳/۷
آفریقای جنوبی	۱۶/۲	۱۷/۱	۳۱/۳

منبع:وزارت بازرگانی آمریکا،بررسی دادوستدجاری.

* مرحله بندی های محاسباتی بین سال هاکاملا"قابل مقایسه نمی باشند.

اختصاصی برای سرمایه امکان دستچین باب طبع از کارگران جهت تجدید ذخیرهٔنیروی کاری که وحشیانه بکار گرفته شده وسریعا " ازپای درآمده را فراهم میکند(راندمان کاردرصنعت آفریقای جنوبی بسیار بالاست وازطرف دیگر حداکثر عمر مردان سیاه ۵۵ سال میباشد). کارخانگی ومعیشتی زنان در مناطق اختصاصی کنی مهم ازاین سوبسید برای سرمایه است .این شیوهٔ تنظیم شده ، سطح معینی از تولیددرمناطق اختصاصی بوجودمی آورد. یعنی به آنحد ی باید تولید شودکه مکمل حقوق کارگران درتأمین معاش مهاجران وخانواده هایشان باشد ، امانه آنقدر که سیل مهاجرت برای جستجوی کارراکاهش دهد .

درسال۱۹۸۱، یك میلیون و۳۰۰ هزار نفر سیاهپوست از بانتوها(بومیان افریقای جنوبی ـ مترجم) بعنوان کارگران مهاجر قراردادی در مناطق سفید پوستان مشغول بکاربودند .بعلاوه ،تعداد۷۴۵ هزارتن از مناطق بانتونشین بطور روزانه برای کار در رفت وآمد بوده اند. این شیوهٔ تنظیم شده ، سطح معینی از تولید در مناطق اختصاصی را محتمل ساخته است . باید بعنوان یك لازمهٔ تکمیلی دستمزدبه اندازهٔ کافی تولید شود تااینکه بتوان نیاز معیشتی مهاجران و خانواده هایشان راتأمین نمود، اما نه آنقدر که سیل مهاجرت برایجستجوی کاررا کاهش دهد . سیستمی که معروف به کنترل هجوم می باشد ناظر بر اخراج سیاهان روستانشینی است که بدون طی کانالهای رسمی سعی دریافتن کار درشهرها دارند .

اکنون دوخصوصیت بنیادی سیستم کارارزان آشکار میگردد: کنترلی شدید بر حرکت ومحل اقامت نیروی کار سیاهان اعمال میشود، و اشکال اقتصاد معیشتی در مناطق اختصاصی حفظ میگردد تا سرمایه را قادر به نگهداری سطح زندگی سیاهان پائین تراز استاندارد زندگی سفیدها سازد.درواقع مایملك خانوادگی در مناطق اختصاصی بسیار ناکافیست . کثافت رشد یابنده موج خروج از مناطق اختصاصی را سبب گشته است . طراحان اقتصادی بخشا" باپراکند ساختن توسعهٔ صنعتی به " نقاط رشد جدید" به دورازمر اکز صنعتی موجود ونزدیك به سیاهان روستانشین که مسئله گرسنگی آن روز بروز وخیمتر میشود ، در مقابل این امر واکنش نشان داده اند. سیاهان وابسته به مناطق اختصاصی که در شهر کاری پیدا میکنند ، اجازه دارند در شهرکهائی خارج از ژوهانسبورگ نظیر سووتوزندگی کنند. دراین شهرکهای پرجمعیت ، مردان مجرد میتوانند در پادگانهای دولتی مستقر شوند ـ ادامهٔ بنای این به اصطلاح خوابگاهها نشانه ای از تعهد رژیم به سیستم مهاجرتی است . دولت برای خانه های زیراستاندارد سوبسید می پردازد، در حالیکه دیگر هزینه های ابقای نیروی کار به مناطق اختصاصی محول میگردد.

سیستم آپارتاید توسط وحشیانه ترین ابزار تقویت می شود . ازسال ۱۹۶۰ دو لت آفریقای جنوبی ۳ میلیون و۵۰۰ هزار آفریقائی، رنگین پوست (نژادهای غیر سفید ـ مترجم) وهندی را از مناطق سفید به نقاط تعیین شده کوچ داده است . حداقل بیشاز یك میلیون آفریقائی بطور اجباری در میان بانتوئیان اسکان داده شده اند.بعلاوه یك میلیون و۷۰۰ هزارنفر نیز درمعرض جابجائی هستند. تمامی آفریقائیان بالای ۱۶سال میبایدانگشت نگاری کرده باشند وهمیشه گذرنامه ای با خود حمل کنند . یك رشته قوانین ، گرد همائی عمومی وتشکیلات مقاومت را غیر قانونی اعلام ساخته وهمین قوانین ، بازداشت بدون محاکمه وتفتیش ناگهانی ازسوی پلیس را مجاز میشمارند. آفریقای جنوبی به نسبت جمعیت ، بالاترین تعداد زندانی را در جهان داراست . از۱۳۰ اعدامی این کشور درسال ۱۹۸۰ تنها یك نفر سفید پوست بوده است .(۱)

محدودیتهای نژادپرستانه ، بی حرمتی وخشونت رسمی بر بنیان اقتصادی معینی استوار است . تضادهای درون این بنیان ومقاومت فزایندهٔ توده ای وسازمان یافته علیه آپارتاید، لرزه بر پیکر نظامی انداخته که بسیاری آنرا خلل ناپذیر می پنداشتند. ظرفیت کاهش یابندهٔ تولید در مناطق اختصاصی به فشار جهت افزایش دستمزدها انجامیده وپروسهٔ شهر نشینی را تسریع کرده است . مبارزات علیه بینوائی وفلاکت در روستاوکنترل در شهر فزونی یافته وجوانان ، خصوصا" در شهرك ها، نقشی پیشرو در به مبارزه طلبیدن مقامات در هر سطح ودر تمام عرصه های جامعه بازی میکنند. خطرات بسیارند. برای روشن نمودن علت همهٔ اینها، تنها می باید نظام آپارتایدرا در چشم اندازی وسیع وجهانی بررسی نمود .

II. آپارتایدوتوسعهٔ امپریالیستی ازسال ۱۹۴۵

تا سالهای ۱۹۷۰ شرکتهای چند ملیتی نزدیک به ۴۰٪ صنایع تولیدی آفریقای جنوبی را دردست داشتند. یك سوم رشد تولید محلی در دودههٔ گذشته به سرمایهٔ خارجی اختصاص داشت. در سال ۱۹۸۲ ارزش سرمایه گذاری مستقیم آمریکا بالغ بر ۲/۲ میلیارددلار می شد. سرمایهٔ آمریکا نزدیك به ۲۰٪ سرمایه گذاری خارجی را شامل شده ودرپشت سر بریتانیا وآلمان غربی حرکت میکند (رجوع کنید به نمودار A). ولی این سرمایه گذاری دربخشهای رشد یافته و از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته صورت پذیرفته است: کنترل نزدیك به ۴۰٪ بازار نفت، ۳۳٪ بازاراتوموبیل، ۷۰٪ بازار کامپیوتر. (۲) افزایش قابل توجه در سرمایه گذاریهای تولیدی چند ملیتی در دههٔ ۶۰و۷۰ صورت گرفت. دو بانك انگلیسی بارکلیز راستاندارد بزرگترین بانکهای خارجی فعال در آفریقای جنوبی هستند. بانك های وابستهٔ محلی آنهانزدیك به نصف دارائی ملی ۲۰ بانك بزرگ آفریقائی جنوبی را کنترل میکنند. امادرسالهای ۷۰، سیتی بانك آمریکا بعنوان چهارمین بانك بزرگ درآفریقای جنوبی ظاهر گشت. بانکهای خارجی نقشی قاطع در کانالیزه کردن سرمایه بین المللی ومحلی بطرف "ماشین رشد" آفریقای جنوبی ایفا نمودند. در شرایطی که رژیم این کشور خطرناکترین لحظات خویش را می گذراند، این بانکها اعتبارات بین المللی را بنفع رژیم آپارتاید بسیج کرده اند. بعلاوه با درنظر گرفتن اینکه آفریقای جنوبی تولید کنندهٔ عمده طلا در جهان است، این بانکهامچنین بازیگران اصلی معاملات بین المللی طلای آفریقای جنوبی نیز بوده اند.

بیدرنگ میتوان چند نتیجه در مورد هدف وکاراکتر سرمایه گذاریهای خارجی در آفریقای جنوبی بدست آورد. برای شروع باید گفت، آفریقای جنوبی مکان مهمی برای سرمایهٔ قابل سرمایه گذاری دردورهٔ متعاقبجنگ جهانی دوم بوده است. ۶۰٪ کل سرمایه گذاری آمریکا در قارهٔ آفریقادرکشور آفریقای جنوبی تمرکز یافته است. ثانیا"، این سرمایه گذاری ها بسیار سود آوربوده اند. یك بر آوردازسال۱۹۸۲ نشان میدهد که نرخ برگشت درمعادن ۲۵٪ درمقابل۱۴٪ درسایر نقاط جهان،۱۸٪در مقابل ۱۲٪ در تولیدات صنعتی بوده است ثالثا"، این سرمایه گذاری ها توسط درجهٔ بالائی ازهمکاری باسرمایهٔ آفریقای جنوبی، بانك های محلی وهمچنین شرکتهای انگلو ـ آمریکن که خود یك مشارکت ماورای ملی بوده و بوسیلهٔ تداخل قابل ملاحظه مابین واحدهای سرمایهٔ خارجی مشخص میگردند همراه میباشند. رابعا"، این سرمایه گذاریهاازابتدایك بعداستراتژیکی که مربوط به‌بسط و حمایت از ائتلاف بلوك غرب می باشد. وبالاخره با وجود آنکه آمریکاسرمایه گذارمسلط نیست ولی بعنوان سرکردهٔ امپریالیستی در آفریقای جنوبی ظهور یافته است. بیائید نگاه دقیقتری به این مسئله بیاندازیم وآنرادر چشم اندازی تاریخی قراردهیم.

پی ریزی

سیر تحولات در اقتصاد آفریقای جنوبی سه دورهٔ متمایزرا مشخص میکند. اولین دوره از بقدرت رسیدن دولت حزب ناسیونالیست درسال ۱۹۴۸ شروع شده وتا قتل عام ۱۹۶۰ شارپ ویل ادامه دارد وبا طرح ریزی دقیق سیستما تیك واعمال یك نظام نژادپرستانه متناسب با نیازهای رشد سرمایه داری مدرن و تدارك ضروری زیر بنا وسرمایه گذاری در صنایع سنگین جهت تحریك انبساط سرمایه مشخص می گردد. دومین دوره، متعاقب شارپ ویل آغازگشته وتا سووتو در ۷۶-۱۹۷۵ ادامه می یابد ودوران "معجزه" آفریقای جنوبی است. مقاومت سازمان یافته علیه آپارتایدموقتا" در خون غرق شده، ابزار سرکوب کاملتر گشته، سیل سرمایه به کشورجریان یافته وتوسعهٔ صنعت سرمایه‌بر ناظربر تداخل فزایندهٔ بخشهای متفاوت سرمایه گردید. آفریقای جنوبی درسالهای ۶۰ پس از ژاپن بالاترین نرخ رشدرا داشت. سومین دوره از اواسط سالهای۱۹۷۰ آغاز و تاکنون ادامه یافته وبا تضادها ی اقتصادی و برخوردهای اجتماعی حاصل از شرایط ساختاری دستمزد کار ارزان مشخص میشود. همهٔ اینها توسط بحران اقتصادی جهانی وتشنج اوج یابندهٔ مابین بلوك های امپریالیستی تحت رهبری آمریکا وشوروی در هم تداخل یافته اند. رقابتی که تبلوری حاد در آفریقای جنوبی یافته است.

در سالهای متعاقب جنگ جهانی دوم، آفریقای جنوبی شاهد رونق بود، این رونق عمدتا" برپایهٔ تحولات طلاو اورانیوم قرارداشت، دراین تحولات انگلیسیها بهره برداران اصلی بو دند. مهمتر اینکه، سالهای۱۹۵۰ الگوی اساسی رشد اقتصادی‌آفریقای جنوبی را معین کرد. نظام کار مهاجرتی کار ارزان آفریقائی وپرشش روبنائی‌آن در جای خود گذارده شد. براین پایه یك سلسله ابتکارات جهت تشویق وتسهیل سرمایه گذاری درتولیدبه پیش برده شد. در مرکز این پروسه، نقش برنامه ریزی و سرمایه گذاری دولتی قرارداشت. اهدافی برای تولید سالانه تعیین گردیدند و شبکه شدیدا" درهم ادغام شده ای از شرکت های دولتی یك زیر بنای صنعتی مدرن را با سرمایه گذاری های عظیم در آهن و فولاد، تولید برق، نفت، پتروشیمی، راه آهن و توسعه بنادر ایجاد کرد. از همان ابتدااین ساختار"شبه دولتی" بطور چشمگیری تحت نفوذ سرمایه خارجی، بویژه سرمایه وامی وعمدتا" مراکز رسمی وام دهی جهانی واقع شد. درسال۱۹۵۱ کنسرسیومی از بانکهای آمریکائی، اعتباری ۱۰ میلیون دلاری‌را برای راه آهن و۵۰میلیون دلاری برای صنایع الکتریکی دولتی واگذار نمود.درسالهای۵۰ بانك جهانی جهت تلاشهائی مشابه ۲۰۰ میلیون دلار به آفریقای جنوبی وام‌داد .هدف ازاین واموهاوسرمایه گذاریهای عمومی تحریك سرمایه گذاری با فراهم آوردن منابع اولیه کم هزینهٔ صنعتی وزیر بنائی بود. تحمیل آپارتایدبخش کار کم هزینه را تأمین میکرد.

"معجزه" سالهای۱۹۶۰واوائل ۱۹۷۰ آفریقای جنوبی اتفاقا" با شارپ ویل آغاز گشت واتفاقا" یکسال قبل ازاین واقعه، چیس و سیتی بانك دررأس کنسرسیومی بودند که اعتباری بمبلغ ۴۰ میلیون دلاررا به رژیم واگذار نمود، واین درحالی که بی درنگ بعداز حمام خون، چیس وام ۱۰ میلیون دلاری را اعلام کرده وفورا" به کنسر-

نمودار A

سرمایه گذاری های خارجی درآفریقای جنوبی
کل سرمایه گذاری خارجی درسال۱۹۸۲

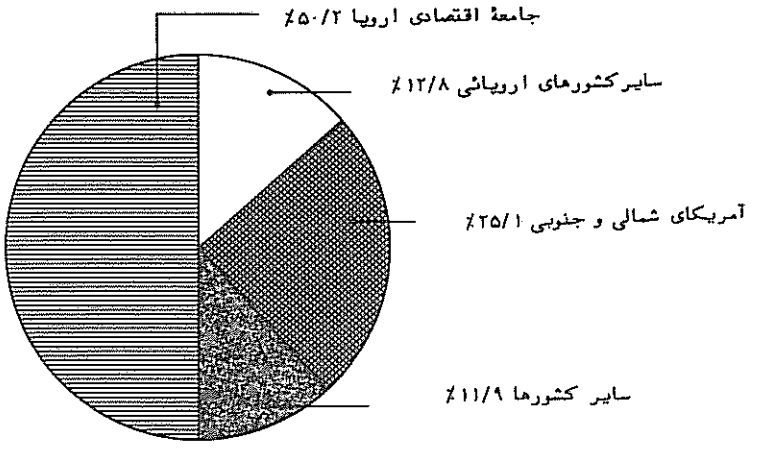

منبع: مجلهٔ اکونومیست، ۳۰مارس۱۹۸۵

نمودار B

سرمایه گذاری های مستقیم ایالات متحده درآفریقای جنوبی
(به میلیارد دلار)

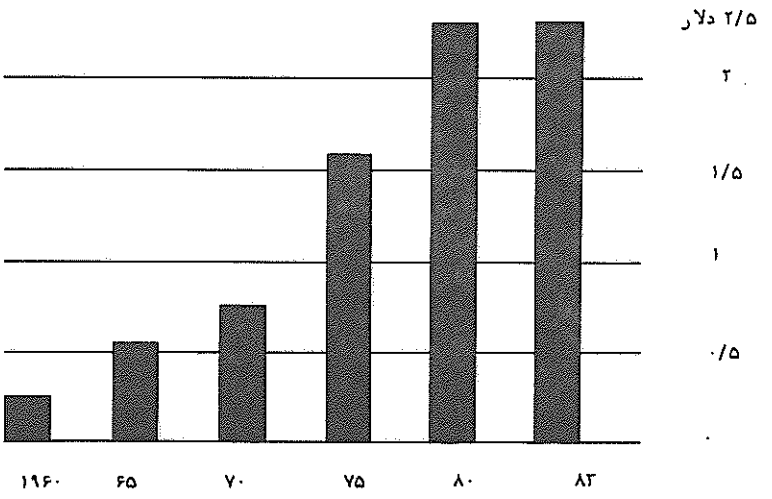

منبع: وزارت بازرگانی آمریکا،بررسی دادوستدجاری،شماره های مختلف

نمودار C

سرمایه خارجی و رژیم آفریقای جنوبی درسال های ۱۹۷۰

دولت آفریقای جنوبی	شرکت های دولتی		شرکت های "خصوصی"
ادارات	(نظامی)	ARMSCOR	شرکت آنگلو- آمریکن با
پلیس	(آهن و فولاد)	ISCOR	۶ مرکزمالی معدن دیگر.
نیروی زمینی	(برق و هسته ای)	ESCOM	شرکت های چندملیتی: ٪۴۰
نیروی هوائی	(شیمیائی)	SENTRACHEM	صنایع آفریقای جنوبی.
نیروی دریائی	(حمل و نقل و راه آهن)	SAH&RR	شرکت های چندملیتی بانکی: ٪۶۰ از ۲۰ بانک بزرگ آفریقای جنوبی.
	(روغن از ذغال سنگ)	SASOL	
	(پالایشگاه دولتی نفت)	NATREF	
	(شرکت توسعه دولتی)	IDC	

سیومی‌ملحق شدکه وامی ۱۵۰ میلیون‌دلاری را به رژیم واگذار میکرد. بانکداران آمریکائی شانس جهید ن به " میدان مسابقه " را دریافتند وانگلیسیها را به مقامی تبعی سوق دادند. آنچه د ر پی- این جریان اتفاق افتاد، هجوم باور نکر- دنی سرمایهٔ خارجی بود □ سرمایه گذا - ریها ی قابل توجه آمریکائی ها وکانادا- ائیها به عرصهٔ استخراج معادن و بهره - برداری از مواد معدنی غیر طلای آفر - یقای جنوبی وارد گشته بود). درعین حال سرمایه های آمریکائی واروپائی واردبخشهائی گشتند، که رشد عظیم داشتند: بخش های سرمایه- بَر وهمچنین دربخشهای پیشرفته از - لحاظ تکنولوژی : نظیر صنایع شیمیائی ، ماشین آلات الکتریکی ، اتوموبیل و - کامپیوتر . سرمایه گذاری های ایالات متحده در آفریقای جنوبی کلا" بیشتر از بریتانیا در تولیدمتمرکز بود وبیشتر شکل مالکیت وکنترل مستقیم بخود گرفت اگر چه اخیرا" به دلائل سیاسی واقتصا- دی این روش تغییر کرده است .

بدین ترتیب ، سرمایهٔ‌خارجی نقش مهم وحساسی درتوسعه وشکل گیری اقتصاد آفریقای جنوبی بازی کرده است. سرمایهٔ خارجی نه تنها بخشهای استراتژ- یك وپیشرفته تکنولوژ یکی را بجلو سوق داده، بلکه حلقه های ارتباطی میان تولید، معدن وکشاورزی.را فراهم نموده است . مضافا" توانائیهای سرکوبگرانهٔ رژیم بیشترکارکردی ازسوی سرمایهٔ خارجی میباشند . همانطورکه درتحقیقات کمیسیونی ازسازمان ملل به سال۱۹۷۹ - اشاره شد :

" عنصر مهمی از طرح ریزی نظامی رژیم اقلیت آفریقای جنوبی عبارت -

است از توانائی گسترده‌اش در انتقال سریع وسایل ویرسنل‌نظامی با هزینهٔ اندك به مناطق گستردهٔ جغرافیائی · دسته های وسیع مرکب ازتعداد محدودی از سربازان سفید پوست نیازمندتوانائی جابجائی سریع از یك نقطهٔ بالقوه نا آرام به نقطه ای دیگر میباشند · سرمایه گذاری مشارکتی ماو رأ ملی ····· به امر ساختمان مدرنترین صنعت حمل ونقل قاره کمك نموده است · " (۴)

عظمت سرمایه گذاری خارجی منجمله وام‌های بموقع، رژیم را ازسختی ها وتغییرات ناگهانی خلاصی بخشیده ومنابع آن را برای ماشین نظامی وحشت آوری آزاد نموده است (ARMSCOR شرکت تولید کنندهٔ اسلحه های مربوط به بخش عمومی سومین شرکت بزرگ در آفریقای جنوبی میباشد)· خلاصه کنیم ، سرمایهٔ خارجی ـ " گاهی بحالت رقابت وگاهی بشکل کنسرسیوم با مؤسسات شبه دولتی وبنگاه های مالی استخراج معادن همکاری نموده اند تا آفریقای جنوبی را هرچه بیشتر بصورت یك شبه مرکز حاکم منطقه ای در آورند"(۵)

تااینجا خواننده می بایدد رکی از نقش عظیم اقتصادی بلوك غرب در آفریقای جنوبی گرفته باشد اما مفهوم انباشت امپریالیستی شایستهٔ بررسی کاملتری است · سرمایهٔ بین المللی از یکسو قادر است سودمندانه از منابع معدنی آفریقای جنوبی بهره برداری کند واز سوی دیگر نرخ بالای برگشت را دربخشهای سرمایه‌بُر وفعالیتش در آن کشوررا تأمین نماید· آفریقای جنوبی بطور بر جسته ای در جریان انباشت سرمایهٔ غربی بعدازجنگ جهانی دوم شکل گرفته است · اجازه ـ دهید با شکافتن مسئله ذخائر معادن آفریقای جنوبی بحث را ادامه دهیم ·

جایگاه معادن

جدول شماره ۲ ، سهم آفریقای ـ جنوبی را از کل ذخائر مواد معدنی برگزیدهٔ جهان نشان میدهد · آفریقای جنوبی به تحقیق یك انبار استراتژیك فلزات است · مورد کرومیوم (گاهی آن را کروم میخوانند) را در نظر بگیرید· این فلز برای سخت کردن فولاد بکار میرود وآلیاژهایش در صفحهٔ زرهی ناوها ، تانکها ، گاو صندوقها و تیغه های برندهٔ ابزار ماشین دورسریع بکار برده میشود · موتور جت بطور متوسط ۵ هزار پوند ازاین فلز را در خود دارد · اروپا و ژاپن هیچ منبعی از کروم ندارند وواردات آمریکا ۹۰٪ مصرف داخلی را تشکیل میدهد · آفریقای جنوبی بزرگترین تهیه کنندهٔ کروم ودیگر مواد مهم استراتژیك می باشد : آنتیمونی (که بکار سخت کردن سرب می آید)· منگنز(فلز مهم صنعتی که ناخالصی های فولادرا جدا ساخته وآن را سخت میسازد)، پلاتینیوم(فلز سنگین ارزشمند که در مقابل حرارت مقاوم ـ بوده ودر تسریع فعل وانفعالات شیمیائی بکارمیرود) و وانادیوم (که در مقابل حملات شیمیائی مقاوم بوده و فلز مرکب آن زنگ نمیزند، حرارت را سریعا" منتقل کرده ودر سخت کردن دیگر فلزات میتواند مورد استفاده قرارگیرد)·

اما وابستگی وارداتی تنها موضوع مورد نظردراینجا نیست · سودهائی افسانه ای از استخراج، ذوب وتصفیهٔ این منابع حاصل شده اند· از سالهای ۱۹۶۰ تااواسط ۱۹۷۰ سرمایه گذاری آمریکا در استخراج وذوب سریعا" رشد نمود· از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ این سرمایه گذاری با نرخ سالانهٔ ۱۵٪ درمقایسه با ۵٪ بقیهٔ آفریقای جنوبی رشد کرد· جدول شمارهٔ ۳ توضیحی چند در مورد توانمندی این رشد در فاز انبساط پایندهٔ مارپیچ بعد از جنگ ارائه میدهد · نرخهای ـ برگشتی طیفی بین ۲۰تا۴۳٪ را در یك دورهٔ بیست ساله در برمیگیرند · اواسط سالهای ۱۹۷۵ شرکت " یونیون کارباید" یك پالایشگاه کروم در آفریقای جنوبی دائر ساخت·درسال ۱۹۷۶ ، همه بغیر از تقریبا" ۱۰٪ کارگران آفریقائی ـ "یونیون‌کارباید چیزی کمتر از یك بهداشت حداقل واستاندارد زندگی مناسب برای یك خانوادهٔ معمولی آفریقای جنوبی در اختیار داشتند· درسال۱۹۷۶ کارگران معدن در آمریکا بطور متوسط ۶ برابر دستمزد متوسط کارگران‌استخدام شده توسط " یونیون کارباید " در آفریقای جنوبی دریافت میکردند·(۶)

سرمایه همیشه در اشتیاق استفاده از هزینه های کمتراست · در دوره متعاقب جنگ جهانی دوم، تقاضای افزایش یافته برای مواد خام ، با توجه به تهی شدن منابع محلی والزامات جدیدی صنعتی جستجو برای یافتن منابع معدنی را به اوج رساند ، این درحالی بود که پیشرفتهای حمل ونقل‌بین المللی ، سرمایه‌گذاری در خارج را هرچه بیشتر سود آور ساخت · بر پایهٔ فوق استثمار برای مدتی کسب سودهای بالا از طریق چنین سرمایه‌گذاری هائی در مواد خام امکان پذیر بوده و همچنین انتقال سودها درشکل منابع کم هزینهٔ اولیه به‌دیگر سرمایه ـ هائی که این موادرا مورد استفاده قرار می دادند ،ممکن میبود · مضاف بر این ، یکی‌از خصوصیات ویژهٔ ائتلاف متعاقب جنگ که برخاکسترجنگ جهانی دوم بر پا گردید، کاراکتر اقتصادی شدیدا" ادغام شدهٔ آن بود· بدین ترتیب ، آلمان غربی وژاپن که هر دو شدید" به مواد خام وارداتی وابسته اند، توسعه اقتصادی را بسوی ترکیب عظیم نوین سرمایه که دسترسی گسترده تر به مواد خام جهان سوم را در بر میگیرد فتح جهت دادند (ژاپن نزدیك به ۵۰ ٪ کروم خودرا از ـ آفریقای جنوبی وزیمبابوه تهیه میکند)· مواد خام ارزان جزئی اساسی از رونق بعد ازجنگ بوده است · این داستان اگر از زبان رگهای کارگران سیاه معادن نقل نگشته با شد ، در اعماق رگه های معادن آفریقای جنوبی نقش بسته است ·

سودبری ازآپارتاید

کادی سیستماتیك استاندارد ـ زندگی سیاهان بعنوان بخشی از سیستم کارمزدی اجباری ، اثراتی مستقیم وغیر مستقیم بر سود آوری دارد بطریقی که شاید روشنترین نمونه آنرا بتوان در بخش تولیدی ، آنجا که آمریکا کوهی عظیم از سرمایه‌گذاری را بر افراشته ، مشاهده کرد· واضح است که سرمایهٔ ـ تولیدی برای سود آوری در جستجوی ـ دستمزدهای نازل بوده ، این فاکتوری ـ است که اهمیتی آشکار در فعالیتهای کاربُردارد. اماکارخانجات وبخشهائی‌که توسط تکنولوژی پیشرفته وابزارو‌ماشین در آلات سرمایه‌بُر مشخص می شوند از کارارزان سیاهان سودهای مهمی بیرون میکشند (حتی زما نیکه آنها مستقیما" این کار ارزان را بکار نمیگیرند)· شرکتهای دولتی منابع اولیهٔ اساسی را به مؤسسات خارجی به بهای هزینه یا زیر هزینه فروخته اند ·

ISCOR شرکت دولتی فولاد، فولاد ـ نورد شده را ۲۵٪ کمتر از قیمتهای ـ انگلیسی فروخته است · پائین بودن دستمزدهای کارگران سیاه در صنایع آهن وفولاد دلیلی مهم در امر امکان پذیری پائین نگاه داشتن ، یا در سطح رقابت بین المللی نگاه داشتن ، قیمتها ـ است : متوسط ماهانهٔ دستمزد کارگران سیاه در ۱۹۷۶ کمتر از یك چهارم دستمزد سفیدپوستان در صنایع بود ـ نرخهای ESCOM که شرکت دولتی برق است ، برای صنایع ومعادن پائینتر از مشتریان خصوصی است · دراینجا نیز دستمزدنازل آفریقائیان عاملی برجسته بحساب می آید درسال ۱۹۸۲ سیاهان درصنایع ساختمانی بر پایهٔ معدل‌ماهانه ، ۱۸٪ از آنچه که سفیدپوستان درصنایع در آمد داشتند را کسب کردند · درصنایع الکتریکی این مقدار ۲۶٪ بود · (۷)

جالب اینکه هر دو شرکت ISCOR و ESCOM درسالهای ۱۹۷۰ وامهای قابل توجه ای را از بانکهای آمریکائی دریافت کردند ·

بنابراین ، حتی آنجائیکه کار ـ خانجات منفرد نیروی کار ماهر سفید ـ را استخدام میکنند(اینهانسبتا" دستمزدهای بالائی دریافت میدارند) ، یا ـ جائی که کارخانجات پرداختهائی بالاتر ویا برابر مشابه اصول سولیوان را برای سیاهان پیشنهاد میکنند ، که در این مورد بعدا" بیشتر خواهیم نوشت ، آنها کمساکان ازاین واقعیت که کار ارزان آفریقائی هزینه های منابع اولیه وزیر ـ بنائی محلی را کاهش میدهند(وهمچنین مواد غذائی حاصله از کشاورزی شدیدا" پیشرفته نیز ازاین کار ارزان بهره ـ میبرد) سود به جیب میزنند · از آنجا ـ ئیکه دولت دست به هیچگونه سرمایه گذاری اجتماعی قابل توجه جهت اکثریت سیاهان نمی زند ، مالیات های شرکتی را نیز میتوان درسطحی پائین نگاه داشت· درعین حال ، اقلیت ممتاز محلی سفید، بازار قابل توجه بومی را برای کالاهای با دوام تشکیل میدهند·

سرمایه گذاری خارجی توسط عظیم‌ـ ترین واستراتژیك ترین واحدهای سرمایهٔ اقتصاد های امپریالیستی دردست گرفته شده وتحت سلطهٔ آنهاست · سودآوری و ـ اثرات محرکهٔ این سرمایه گذاری ، ـ بویژه در جهان سوم ، بطور حیاتی بخدمت بازتولید سرمایه ای بین المللی درآمده ـ است · این یك تِزوتِم مهم از کتاب " آمریکا در سراشیب " میباشد· یك نمونهٔ کنکرت : سرمایه گذاری د ر بخش حمل ونقل آفریقای جنوبی لبهٔ تیز گسترش تولید صنعتی سرمایهٔ خارجی در ـ سالهای ۱۹۶۰ و۱۹۷۰ کشور بودو توانائی این سرمایه گذاری در کاهش هزینه های جهانی کلّی آنها، باعث تسهیل گسترش ـ رقابت آمیز این سرمایه گذاریها در اروپا وآمریکای شمالی در آن دوره گردید·

جدول شمارهٔ ۴ مقایسه ایست میان نرخ برگشت فعالیتهای تولیدی آمریکا در اروپا، کانادا ، آمریکای ـ لاتین با عملیات سرمایه گذاری های ـ تولیدی این کشور در آفریقای جنوبی. این ارقام هم سطح واقعی سرمایه گذا ـ ری آمریکا وهم سطح واقعی سودها را ـ پائینتر نشان میدهد ، زیرا مقداری از سرمایهٔ آمریکا از طریق شرکتهای بریتانیا ، فرانسه وآلمان غربی که در آن سرمایهٔ آمریکائی سهیم است ، در آفریقای جنوبی سرمایه گذاری میشود ، وهمچنین شرکتهای ماوراً بحار آمریکا تمامی روشهای حسابداری را برای گزارش نکردن سودها بکار میگیرند· با وجود آنکه جنرال موتورز، جنرال الکتریك ، موبیل و ای · بی · ام آهنگ تازه سرودهٔ خویش ـ برادر ـ را ساز کرده اند،اما آنها کماکان به سازی میرقصند که‌آپارتاید نام‌دارد· مسئله اینها گرفتاری در دردسر عمیقی است که برایشان سابقه نداشته است ·

III بحران وبعد استراتژیك

نزول اقتصادی

آفریقای جنوبی از جدی ترین بحران اقتصادی خویش که از سالهای ـ ۱۹۳۰ تا بحال بی سابقه بوده ، رنج میبرد· از سوی دیگر رژیم این کشور با جوش وخروش توده های سیاه که تنازع بقارا به جدی ترین شکل مطرح ساخته ـ اند روبرومیباشد · البته این دو عامل در ارتباط با یکدیگرند ، اگر چه باید دقت کرد که یکی بمقام دیگری تنزل داده نشود · بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۴ اقتصاد تنها۲٪ رشد سالانه داشت، درتولید ناخالص محلی ۸۳ـ۱۹۸۲ کاهشی واقعی بچشم میخورد وامسال نیز محتمل ـ



است که رشد اقتصادی با سقوط روبرو ـ شود · درسطح مناسبات اقتصادی خا رجی دوعلت مهم برای نزول وجود دارند ، ـ اولین آنها بموقعیت صادراتی کشور مربوط میشود· صادرات شامل ۲۵٪ تولید ناخالص محلی است وطلا تقریبا" نیمی از صادرات کشور را تشکیل میدهد·(۸) آفریقای ـ جنوبی قادر گردید با استفاده از قیمت سریعا" فزایندهٔ طلا از چند طوفان بحرـ ان جهانی در اواسط سالهای ۱۹۷۰ جان ـ سالم بدربرد· اما قیمت طلاهمانند دیگر کالاهای صادراتی که اکثرا" معدنی بو ـ

دند ، سقو طکرد، این عامل عمده در تورم ۱۴ درصدی کنونی کشور است . درعین حال ، آفریقای جنوبی عمیقا" به بقیهٔ آفریقا بمثابه بازار کالاهای متوسط وپیشرفته اش متکی میباشد: در سالهای ۱۹۷۰، بیش ازنیمی از صادرات شیمیائی وتقریبا" $\frac{3}{4}$ صادرات ماشین آلات وابزار تولیداین کشور به کشورهای مختلف آفریقا فروخته شد . اما بحرانی که گریبان قاره را گرفته ، بسیاری ازاین بازارهارا خشکانده است . دراینجا اگر بروی نقش کار سیاه ارزان نیز کمی تأمل نمائیم و در این واقعیت که پیشرفته ترین فعالیتهای سرمایهٔ خارجی در قارهٔ آفریقا دراین کشور متمرکز گردیده.اندکی‌مکث کنیم ، آنوقت متوجه خواهیم شد که مشکلات صادرات آفریقای جنوبی با منطق وسا ختار اقتصادی آفریقای جنوبی در ارتباط است . در اینجاتذکر دونکته لازم میباشد : اولا" کار سیاه ارزان در معادن آفریقای جنوبی در معرض رفتاری وحشیانه قرار دارد ، ثانیا" ، تمرکز سرمایهٔ خارجی در آفریقای جنوبی نیز پدیده ای است که بر زمینهٔ تسلط همه جانبهٔ امپریالیستی باعث رشد نا متعادل در قارهٔ آفریقا گشته است .

دومین علت مهم نزول اقتصادی به سرمایه گذاری خارجی مربوط میباشد. بخش خصوصی طی چند سال گذشته ، در مقایسه با قبل ، سرمایهٔ خارجی زیادی را جذب نکرده است . بین سالهای ۱۹۷۶-۸۴ سرمایه گذاری خا لص خارجی در شرکتهای خصوصی آفریقای جنوبی قریب به ۲۶۰ میلیون دلار کاهش یافت. این کاهش درجریان ورود سرمایه که از سال ۱۹۷۶ آغازشد ، دارای اهمیتی آشکاراست. سووتودر جوهش بوده وبحران جهانی از سرمایه های صادراتی،عوارض خویش را میگیرد. دراین حالت ، سرمایه گذاری ها در آفریقای جنوبی باید خطرات بزرگتری را تحمل کنندو سرمایهٔ بین المللی برای باز پی ریزی جهانی آزادی کمتری دارد. علت این امر اساسا" افزایش سرسام آوروام گیری بین المللی از سوی صنایع دولتی وملی شده میباشد. اما همانطور که خوا هیم دید این وامها درقبالیستراتژیک بااهمیتی فزاینده قراردارند .

رشد مطلوب امپریالیسم بگونه ای بین المللی بر زمینهٔ فوق استثماراستوار است و شبکهٔ اقتصادیش زیر چتر ساختار گسترده، کنترل نظامی، اداری ومالی قراردارد. این مسئله در آفریقای جنوبی بروزوانگلی و فاسدی دارد وبطور دوز افزون پرهزینه تر میگردد . هزینهٔ پرداختی دولت دراین مورد۲۵٪ تولید ناخالص محلی را تشکیل میدهد . دولت برای حفظ پایگاه اجتماعی خویش باید برای کشاورزان سفید ومستخدمین اداری خرج کند، بیش‌از یك سوم سفیدپوستان تحت استخدام دولتی قراردارند . دولت بخاطردلائل اقتصادی واستراتژیکی میباید صنایع معینی را زیر چتر حمایت وپوشش خود قراردهد ونیروی نظامی وسیع و عظیمی راسازماندهی کند . تا سال ۱۹۷۸ ارتش آفریقای جنوبی‌متشکل از ۵۵ هزارنیروی منظم و۱۲۰ هزار ذخیره ، ۹۱ هلیکوپتر، ۱۷۰تانك و ۱۶۰۰ خودروزرهی در اختیار داشت . درسال ۸۵-۱۹۸۴ بودجه دفاعی دوبرابربودجهٔ چهارسال گذشته است .(۹) تضاد دیگر نظام آپارتاید در دورهٔ اخیر را باید مشکل روزافزون در افزایش سرمایهٔ ورودی وبالابردن نرخ استثمار بسطحی متناسب با نیازهای بهم نگاهدا شتن مجموعه این سیستم بحساب آورد . از این مسئله ما به موقعیت کسانی میرسیم که این نظام بر شانه هایشان ایستاده است .

بحران و توده های سیاه

اثرات درهم آمیختهٔ رشد سرمایه بورکود کنونی ، درمیان سیاهان بیکاری با نرخ ۳۰٪ را بوجود آورده که احتمالاً رقم واقعی بیش ازاین است ، چرا که آماررسمی موقعیت اشتغال زنان سیاه را بطور کامل منعکس نمیکند . نزدیك به $\frac{1}{3}$ جمعیت سیاه در بانتوشینها زندگی میکنندوازاین تعداد تنها $\frac{1}{10}$ قادرند زندگی خویش را از راه زمین بگذرانند. آماری از درآمد سیاهان مناطق بانتونشین مستقل اعلام شده دردست نیست (اگر چه آنها۲/۳٪ کل تولیدناخالص‌محلی را در ۱۹۸۰ بخود اختصاص داده اند) ، اما ۵۱۶۲۱۵۰ نفر از ساکنین‌این مناطق که تا سال ۱۹۸۰ مستقل اعلام نشده بود ، درآمدی در سطح فوق العاده نازلی داشتند. نسبت مرگ ومیر نوزادان سیاه در مناطق روستائی جزء بالاترین نسبت مرگ و میرها در جهان سوم بوده وسوء تغذیه در روستاها بواسطهٔ خشك سالی شدید وخیمتر گشته است . درشهرها ئی که اکثریت جمعیتشان را سیاهان تشکیل میدهند ، در آمد خانواده در زیر سطح معیشت قراردارد ودر اینجاآماری از واقعیت موجودرا ارائه میدهیم : در ژوهانسبورگ درآمد ۴۲٪ سطح معیشت است ، در پرتوریا۵۸٪ ، در دوربان ۶۵٪ ودر پورت الیزابت ۷۰٪ .میتوان گفت که دستمزدآفریقائیان واقعا" در حال کاهش است .(۱۰)

برای وقوف به تضادهای سیستم آپارتایدکار ارزان واجباری میباید مطالعه وتحلیل کاملتری انجام شود ، اما تا حدودی میتوان گفت که بعلت کاهش ظرفیت تولید و بدترشدن شرایط اجتماعی ، تعداد بیشتری از سیاهان مجبور به ترك مناطق اختصاصی شده وبه زندگی بسیار مشکل ونومیدانهٔ در مناطق شهری پیوسته اند. باوجود این ، تنظیمات نهادی واقتصادی مورد بحث ما ، همچنان بمثابه اساس اقتصاد آفریقای جنوبی بجای مانده اند .

"مدرنیزه کردن " این سیستم فوق استثماری امری ضروری است . کوششهای محدودی نیز برای ارتقاء سطح مهارت کارگران سیاه، گسترش آموزش وتحرك آنها صورت گرفته.، اما همهٔ اینها در همان چارچوب آپارتایدی باقی مانده اند . دراینجا مسئله نامعقولی یا سرسختی مطرح نیست ، بلکه صحبت برسر پدیده ای است که به ضد خودبدل میشود: یکی از مطمئن ترین سرمایه گذاری های جهان اینك در شمار پرخطرترین آنها قرارگرفته، شکافها ئی دراین سیستم سود آور پدید آمده که آن را به حالتی انفجاری کشانده است . رژیم به نمایش امتیاز دهی دست میزند، حال آنکه اساسا" درپی محکم کردن پیچ مُهره هاست . رژیم می باید به تقویت تدابیری که محدود کنندهٔ تعداد سیاهان در شهرهاست بپردازدتاازاین طریق حاکمیت خویش را در مواجهه با خطرات حراست کرده وخواست حاکمیت اکثریت در شکل دولت تك قدرتی را منحرف سازد، اما نتیجهٔ این اعمال، بی اعتباری بیشتر همسازان قبیله ای وهمدستان بومیش بوده

بقیه درصفحهٔ ۸۸

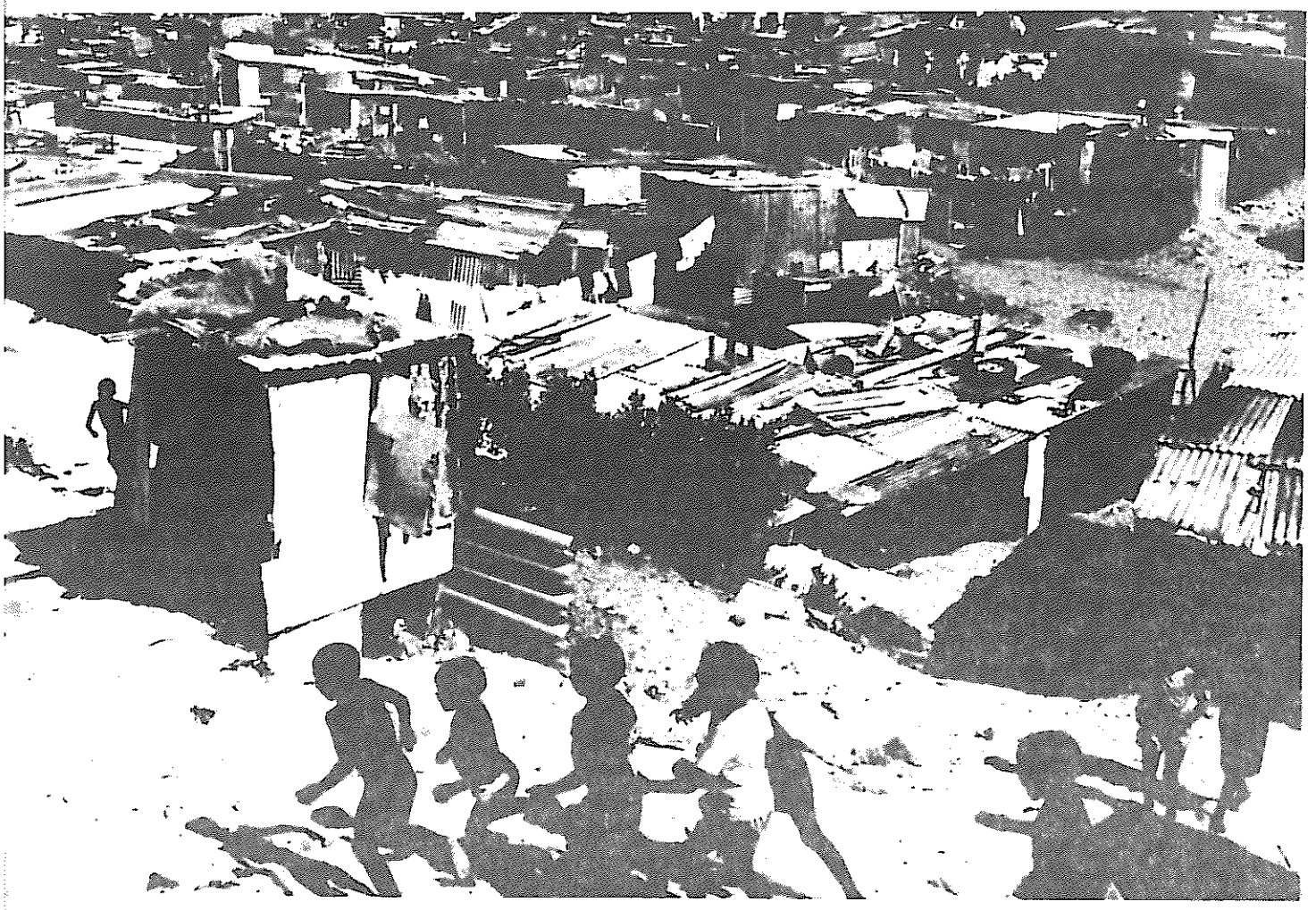

کراس رودز

مصاحبه با انقلابیون آزانیا

'در آزانیا بارآمدن یعنی همیشه کفری بودن'

این مقاله ازمصاحبه ای باچهارتن ازفعالین انقلابی آزانیائی که موقتا"درخارج بسرمی برند،تهیه شده است ـ ج.ب.ف

س. اکنون حدودیکسال است که آزانیا(آفریقای جنوبی)صحنهٔ برآمدهای عظیمی بوده است،"دژ"آپارتایدامپریالیسم غرب به محاصره ولرزش های شدید افتاده. اوضاع کنونی آزانیاچگونه است؟

ج. بنظرمن اوضاع جاری نقطهٔ ضعفی برای رژیم است. چرا؟ستمی که برمردم روامی شوددوگانه است. یکم،روانیاست،و دوم نیروی سرکوبگرسبعانهٔ دولت است. وقتی حکومت تکیه راازاین یکی برمی ـ داردکه آن یکی،یعنی ستم روانی برمردم حاکم باشد. این درحال حاضرخیلی ضعیف است. برای مثال،دوران پس ازغیرقانونی شدن کنگره ملی آفریقا و کنگره پان آفریکانیست رادراوائل سال های ۱۹۶۰ درنظربگیریم،درخانه هاترس حاکم بود،مردم حتی ازصحبت درباره آنچه که سیاست خوانده می شدمی ترسیدند، چه برسدبآنکه نامهائی مانندك . م . آ ك . پ . آ ،و POQOکه بسازوی ـ نظامی ك . پ . آ بودرابرزبان رانند. حاکم بودن چنین روحیه ای برمردم ادامه ستم راتضمین می کند. اماوقتی که مردم این زنجیرهای ستم روانی راپاره می کنندآنچه که دردست رژیم باقی می ماندااعمال قدرت ازطریق نیروی سرکوبگرش می باشد،این زمان شکنندگی بیش ازحدرژیم است. بنظرمن اوضاع کنونی درچنین مرحله ای است. مردم آگاه شده اندوازنظرروحی آمادهٔ جنگیدن باحکومتند. بدین دلیل است که می گویم دراین مرحله حکومت آفریقای جنوبی درآستانه درهم شکسته شدن توسط جنگی داخلی‌یاخیزشی موفقیت آمیزاست.

س. درهم شکسته شدن کنترل روانی حکومت برمردم آزانیاامروزه خود را چگونه منعکس می سازد؟

ج. روشن ترین مثال خیزش هائی ست که درسراسرکشورخ می دهد. این خیزش‌ها فقط محدودبه مناطق معینی،یعنی مناطق "سیاسی شده ای" مانندسووتو،پورت ـ

الیزابت وکیپ تاون نمی باشند. اینها مناطق شهری هستندکه مردم دارای بینش سیاسی وبین المللی بیشتری هستند، مناطقی که معمولا" روشنفکران درآنجا هستند. اماوقتی مانقاط بسیاردور ـ افتاده وکوچکی رادراکناف کشورمی ـ بینیم که بی آنکه کسی بآنجارفته وفرا ـ خوان مبارزه داده باشدبه ستم جواب متقابل می دهند،آنگاه روشن می شودکه این کنترل درهم شکسته شده است. مردم بطورخودبخودی بپامی خیزند،کوششهای زیادی برای هماهنگ کردن مبارزات انجام گرفته امابسیاری ازآنهاهنوزدر سطح محلی هستند. این خیزش سراسری مردم ـ اگرچه تاکنون پراکنده مانده است ـ نشانگردرهم شکسته شدن کنترل است.

س. میتوانیدمثالهائی ازاین تحول روحی درمیان مردم آزانیابزنید؟

ر. یك مثال خوب گفتگوئی است که اخیرا" بامادرم داشتم. می ـ دانستم که اوبه اوضاع سیاسی ماآگاه است،اماهرگزازاونشنیده بودم که در میان ماخودفروختگان وسازشکارانی نیز هستند ـ منظورآن مشاوران حکومتی و کسانی است که درشهرکهابرای حکومت کارمی کنند ـ واین خصومت سیاهان با سیاهان نیست بلکه خصومت بین آنهائی است که آگاهندوآنهائی که باسیستم کارمی کنند. خشونتی است برای محو کردن آنهائی که باسیستم کارمی کنند. این برای من تعجب آوربود،ماهرگز در خانه وقت صحبت درمورداین چیزهارا نداشتیم چون اواغلب درخانه نبود ـ یاسرکاربودیامن مدرسه بودم وزمانی که بهم میرسیدیم هردوبقدری خسته بودیم که بندرت بحث می کردیم. مادرم عضو یك اتحادیه بوداماهرگزفعالیت بیرونی ـ نداشت،والدین مادرانجام برخی کارها ماراتشویق می کردندولی خودشان رازیاد درگیرفعالیت بیرونی نمی کردند. من فکرمی کنم که دانش آموزان وفعالیت ـ هایشان بروالدین اثراتی داشته است ـ دانش آموزان نه تنهاخوددرگیرمبارزه ـ اندبلکه پدرومادرهاراهم تحت تأثیر قرارمی دهند.

آیامیتوان این خیزش رامتوقف ساخت؟

س. آیابه کارزارطلبیدن آشکار حکومت ازجانب مردم آزانیایك تحول نوین است؟

ح. دقیقا" نمی توان گفت که چیز نوینی است،زیرامدتی است که جریان دارد. کمی به عقب برگردیم:سال ۱۹۷۶، زمانی که مراسم تشییع جنازه تبدیل به مراسمی واقعا" سیاسی شدند. بخاطردارم که مدتهامراسم تدفین شخصیتهای کلیدی سیاسی بدون آنکه هرگزتلاشی جهت سیاسی کردنشان صورت گیرد،برگز ار میشد. البته استثنائاتی مانندمراسم برای رهبران سرشناسی همچون استیوبیکو و سوبوکوای در"گرف ـ راینت" وجودداشت. دراین مواردبرخوردبمراسم بمثابه واقعه ای سیاسی امری بدیهی تلقی میشد. امادرتشییع جنازهٔ دیگرشخصیتهای سیاسی،حتی آنهاکه بدلیل زندانی بودن درجزیره روبن شناخته شده بودند با سعی اقوامشان همیشه فقط تشییع جنازه بودوفلسفهٔ آن به کناری گذاشته میشد. از۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸ وبعدازآن،تشییع جنازه هابه وقایعی سیاسی تبدیل شدند. مزدوران حکومت همیشه پس ازمراسم واردمیشدندوافرادرادستگیرمیکردند ـ برخی راکه درآنجاصحبتی کرده بودند یاحتی فقط شرکت کننده بودند ـ این کاررامیکردندتابامرعوب کردن مردم، ازتجمع عده ای بیشماردرمراسم جلوگیری کنند. امادرحال حاضرمیبینیم که تعداد وسیعی درمراسم شرکت میکنند،تشییع جنازه هااغلب چندهزارنفره اند. این بیان مقاومت مردم وسطح مقاومت آنان است وتاحدی نیزنمایانگرضعف رژیم. بوئرهاواردمیشوندوتیراندازی میکنندو مردم رادستگیرمیسازندامایکطرف دیگر واقعیت هم اینست که باوخیم شدن اوضاع بوئرهاازشهربیرون میروند. یادم میآیدحوالی آگوست ۱۹۷۶ بود،میدانید ناآرامی های سووتوحوالی ۱۶ ژوئن شروع شدودرجولای به کیپ غربی رسیدوسپس مثل قارچ درسراسرکشورسربلندکرد ـ جریان پورت الیزابت هم حوالی آگوست بود. یادم میآیدبرای دوروزشهرکهاتقریباً آزادشده بودندیعنی پلیس ازورودبآنجا میترسید،نمیتوانست به شهرك واردشود.

ج. تابحال آنچه که گفته شدبطور کلی ترسیم موقعیت کشوردرمرزورودبه جنگ داخلی بوده است،امامشکلات دیگری هم وجوددارندکه نبایدفراموش شوند. اگر چه،ممکن است کنترل روانی مردم از جانب حکومت شکسته شده باشداما دولت آفریقای جنوبی کماکان ازنیروی سرکوبگرش بعنوان ابزارعمده استفاده خواهدکرد. ممکن است اگرمردم نتوانند بخوبی باآن مقابله کنندوحکومت بتواند روی این خط جلوبرودنه تنهامردم راعقب نگاه داردبلکه دوباره آنهارابه موقعیت ارعاب بازگرداند. چنین احتمالی وجود دارد. مثلا" اگربه سالهای ۱۹۵۰ نگاهی کنیم میبینیم که مردم توسط نیروهای مختلف سازماندهی ومتشکل شده بودند. درسراسرکشورمبارزاتی جریان داشت ـ کارزارهای مقاومت،کارزارزنان در ۱۹۵۶ وامثالهم. اماوقتی حکومت دراوائل دهه ۶۰ سرکوبش راشروع کردموفق شد بادستگیری رهبران وغیرقانونی اعلام کردن تشکیلاتهابعداز۱۹۶۳ افتی رابوجود آورد. نمیدانم که آیاامروزهم میتواند چنین کندیانه. امروزمثل آن سالها ما فقط باتمرکزعده ای روشنفکر روبرو نیستیم ـ یعنی آنطورکه آن موقع بنظر میآمدعده ای دکتروغیره درموقعیت رهبری باشند ـ طغیانهای امروزازپایه گسترده تری برخوردارندنمیدانم حکومت میتواندآنچه راکه درگذشته کردانجام دهدیانه،امااین احتمال هست.

ح. من مایلم دراینموردنکته ای را متذکرشوم،درسالهای ۷۰ حکومت دوباره دست به سرکوبی مشابه سالهای ۶۰ زد و به همان اندازه موفق بود،اماسرکوب سالهای ۷۰ افت مشابه ای راباعث نشد. وقتی درسال ۷۷ تشکلات غیرقانونی اعلام شدنداولین کارمردم دوباره متشکل شدن بود. طغیانهای امروزازآنجا سر ـ چشمه گرفتند. درمناطق بسیاری شورشها ـ ئی رخ داده که هرگزگزارش نشدند، مطمئنم که امروزاوضاع دربسیاری مناطق خیلی وخیم است: مناطقی که تضادهای موجودباسیستم بسیارحادگشته اندامـا هیچ گزارشی درموردشان نیست. ازسال ۱۹۷۶ فعالیتهای انقلابی زیادی جریان داشته است. بین سالهای ۷۸ ـ ۷۶ دوره، تقابل باحکومت بوده است ـ تقابلی مداوم ـ اینك آنهاتلاش میکنندتجمعات وجلسات رامنع کنندوحتی ممکن است برای دوباره قدغن کردن تشکلات تلاش نمایندامـاچیزی که آنهادراین دوره قادر بانجامش نخواهندبودسرکوب مردم وعزم راسخشان است. اینجامسئله تدارك حائزاهمیت بسیاری است. به همان میزان که مردم برترس غلبه کرده اندواوضاع تقابلی همه جانبه رامی طلبد،تدارك نیز باید صورت گیرد. مردم بایدمسلح شوندمانمی خواهیم آنهادرمأموریتهای انتحاری خودرافداسازند. مردم باید به چیزی بیش ازسنگ وکلوخ مسلح گردند،بایدتدارك دید.

"کرگدن" هادیگر رعب آورنیستند

س . حکومت برای سرکوب خیزش‌های اخیرچه اقداماتی رااتخاذکرده است؟

پ . نکته اینجاست،حالاکه آنها ارتش رابرای سرکوب بکارگرفته اند درواقع تنهاچیزدیگری که برایشان مانده کمك گرفتن ازخارج است ـ مثلا"وارد کردن آمریکا .....میتوان گفت که بیشترین تأثیر راتشکیلات دانش جویان آفریقای جنوبی SASO که درابتدا"جنبش آگاهی سیاهان"خوانده میشدبراین نسل گذارده است .درسالهای ۶۰ آنهارهبران تشکیلاتهاراکشتندواین کارتاخیزشهای سال ۷۶ ادامه یافت .ازاین سال به بعد دیگرکاری نمیتوانستندبکنند،هیچ سبعیتی نمیتوانست جلوی مردم رابگیرد. منظورم این نیست که حکومت دیگر کارهای سابقش رانمیکندمسئله آنست که آنهابهیچ طریقی نمیتوانندمبارزه و شورانقلابی مردم رامانع شوند،مردم دیگر مرعوب قدرت دولتی نمی شوند .دستگیری وکشتارادامه داردامااین دیگر ابزار مرعوب کننده مردم نیست .

ر . سابق براین "کرگدن"ـ که زره پوشهای عظیم الجثه ای شبیه تانکهای آلمانی است ـ مظهردولتی ارعاب بود. اماهمانطورکه قبلا" گفته شدمردم بجائی رسیده اندکه دیگرازآن هراسی بدل راه نمیدهند .خیلی هاهنوزنمیدانندکه رژیم چگونه قدرت سرکوب رابکارمی‌گیرد: درسالهای ۶۰ بعدازدستگیری رهبران هردادگاهی که تشکیل میشد می دانستیم که آخرش عده ای اعدام خواهند شد،درسال ۷۶ اکثرکشته شدگان را در کامیونهای بدون پوشش می انداختند. که درآنهاانسانهای زنده ،اجسادمردگان وزخمی هایکجاحمل میشدند .کامیونها این مجموعه رابه ایستگاههای پلیس می‌بردودرآنجاتخلیه میکرد .اگرکسی زنده بودودادوبیدادنمیکردبهیچ طریقی زنده بودنش تشخیص داده نمیشدومن مطمئنم که بسیاری زنده زنده دفن میشدند.

خشم رشدیابنده

س . "زندگی روزمره" درآفریقای جنوبی چگونه است؟

ح . ..... زندگی روزمره یعنی دیدن پدرومادرهائی که بازداشت فرزندانشان رابدست پلیس بی آنکه کاری ازدستشان برآیدنظاره میکنند. یعنی دیدن هجوم نابهنگام بخانه در ساعات نیمه شب ،دیدن فرزندانی که دربرابرچشمانت اسیرمیشوندوکتك می‌خورند،دیدن کتك خوردن وتحقیرشدن پدرومادرت ـ مادرت رافاحشه می‌خوانندوپدرت راناسزائی دیگرنثار میکنندوکتك میزنند،اینست زندگی روزمره .زندگی روزمره یعنی دیدن تمامی کشورهای سرمایه داری غرب که ازآزادی وآزادی سرمایه گذاری وازاین قبیل چرت وپرت هادم میزنندودرهمان حال ستمی راکه برماروامیشودتحت عنوان مبارزه باستم وکمونیسم پرده پوشی میکنند.....

ر . ..... زندگی درچنین جامعه‌ای بمعنای آنست که مادرت ممکن است بخانه نیایدچون درراه ماشین پلیسی درایستگاه ایستاده ودفترچه های عبور مردم راکنترل میکند .بارآمدن دراین جامعه بدین معناست که اگرمادرت را درایستگاه اتوبوس یاراه آهن توقیف کنندتاسه روزیاحتی یکهفته بهیچوجه نمی فهمی چه برسرش آمده تنهاممکن است ازهمسایه ای بشنوی که مادرت را گرفته اندیافردی که تازه اززندان آزادشده خبرمیدهدکه اورادیده است... اینست معنای بارآمدن دراین سیستم ـ پدرومادرهاهرگزنمیدانندفرزندشان که صبح ازخانه بیرون زده،شب بازخواهد گشت یانه ؟ وقتی بزرگترمیشوی و آرزوی رفتن به باغ وحش رامیکنی هرگزنمیتوانی بآن جامه عمل بپوشانی. "قوانین مناطق گروهی "هنوزموجودند و اگرسیاه باشی بدون دفترچه عبوربعد ازساعت معینی نمیتوانی درژوهانسبورگ بمانی.اماحتی داشتن دفترچه عبورهم کافی نیست چون پلیس میخواهدببیند طبق بند A۱ ـ ۱۰ قانون ،اجازهٔ بودن درمنطقه ژوهانسبورگ راداری یانه .این بندمی گویدتودرژوهانسبورگ هستی چرا که والدینت نیروی کارشان رادراینجا می فروشندیاخودت اینجادنیاآمده ای و یانیروی کارت رااینجامی فروشی درغیر اینصورت حق بودن درژوهانسبورگ را نداری .تنهاداشتن دفترچه عبورکافی نیست،اگردفترچه ات مهرنداشته باشد تراسوارماشین پلیس می کنندوبه نقطه‌ای دیگرمیبرند .بنابراین وقتی درمناطق سفیدهستی "قانون مناطق گروهی"شامل حالت میشود .بارآمدن دراین سیستم یعنی آگاهی به آزادنبودن ،یعنی آگاهی بجائی نداشتن درکشورخویش .یك وجب زمین هم وجودنداردکه بتوانی آنراسر ـ زمین خودت بدانی،به هیچ جانمیتوانی احساس تعلق بکنی مگراینکه آنها تصمیم بگیرندتوبکجامیتوانی متعلق باشی، مثلا"مناطق رزرواسیون .بارآمدن در آزانیایعنی آگاهی به اینکه سفیدبودن برتربودن است،باهوش بودن است، نسبت به هرچیزدرزندگی حق داشتن است ـ حق تصمیم گیری برای سیاهان داشتن چراکه آنهانمی توانندبرای خود تصمیم گیری کنند .بارآمدن درآزانیا، خصوصا" زمانی که بدرجه ای ازآگاهی رسیده ای ومیدانی یك جای کاراشکال دارد،یعنی همیشه کفری بودن .جلوی خشم خودت رانمی توانی بگیری زیراهرروزه به تویادآوری میکنندزندگیت راکس دیگری می چرخاندهمان کس که ترا به معدن می فرستدتاطلا والماس استخراج کنی واین کاربرای تویاخانواده یا مردمت هیچ بهره ای ندارد .پس ،تو آتش فشانی هستی که هرآن منفجر خواهدشد.

شهرهاوشهرکها

س . اکثرخیزشهای آفریقای جنوبی امروزه درشهرکهای اطراف شهرها متمرکزند،میتوانیدموقعیت این شهرکها راتشریح کنید؟

ج . طبق "قوانین مناطق گروهی" قراراست هرشهری درآفریقای جنوبی به منطقه ای برای سفیدان ،منطقه ای برای آفریقائی ها،منطقه ای برای رنگین پوستان ومنطقه ای برای هندیان تقسیم شده باشد.... اغلب این تقسیم بندی ها درسال های ۱۹۴۰ و۱۹۵۰تکامل یافتند. و مردمی که تابدان زمان بایکدیگر زندگی می کردندبدینگونه تقسیم شدند. این پروسهٔ جدائی رادرزمینهٔ جابجائی نیز مشاهده می کنیم .من می دانم که در سال های ۱۹۶۰ درجائیکه مادربزرگم زندگی می کردمخلوطی ازآفریقائی ورنگین پوستان زندگی می کردند .اینهارا از یکدیگرجداکرده ودرنقاط مختلفی اسکان دادند .این تصویرعمومی اوضاع است .در شهرك های مختلف حتی خانه هانیز با یکدیگرمتفاوتند .فقط بانگاهی به آنها می توان موقعیت قانونی افرادرادریافت. اگربه مناطق سفیدهابروید،زیباترین قصرهارامی توانیدببینیدآنهاخانه هائی نیزبرای سفیدپوستان فقیردارندوچنین توازنی درشهرك های مانیزوجوددارد،اما آنهابسیاربزرگترازهرآنچه که درشهرك‌های ماممکن است پیداشودمی باشند .در مناطق هندیان و رنگین پوستان خانه‌هاکوچکترازمناطق سفیدهاهستند .اما کماکان تسهیلات موجوددرآنجابسیار عظیمترازشهرك های آفریقائیست،مانند

سیستم آب وبرق وغیره.

ر. من می خواهم نکته ای درمورد اینکه شهرهاچگونه تشکیل یافتنداضافه کنم. ساختارشهرهاآنچنان است که ثروتمندان سفیددردورترین نقطهٔ ممکن ازهرکس دیگرزندگی می کنند. اینها مناطق ثروتمندنشین هستند،ومناطق دیگر مانندمرکزشهرومراکزخریدوجوددارند. سفیدپوستان فقیرداطراف این مناطق زندگی می کنند. سپس بفاصله تقریبا" هشت مایل ازمرکزشهرمناطق زندگی هندیان است. بفاصلهٔ تقریبا"پنج تاهشت مایل ازشهررنگین پوستان زندگی می کنند ـ که ازهندیان مجزاهستند. دورترازاینها،جائی ست که آفریقائی ها زندگی می کنند ـ شهرک های آفریقائی ـ هاکه شهرنمی باشندزیرافقط سفیدها می توانندرشهرهازندگی کنند. این شهرک ها۱۵تا۲۰مایل ازشهرهاوآن مناطق ثروتمندنشین فاصله دارند. نکتهٔ دیگرکه درموردشهرک هابایدبه آن اشاره کرد خانه هائیست که قشرممتازدرآن زندگی می کند. وزمانی که خارجی ها،بخصوص آمریکائی هابه آزانیاسفرمی کنندهمیشه به این بخش ازشهرک می روند. برای دادن تصویری واقعی ازشهرک،لازم است بگوئیم قبل ازواردشدن به محلی که ما به آن بونداك یامرکزشهرک می گوئیم، می توان این قشرممتازرادید. اکثرآنان درزشته هائی مانندپرستاری ومعلمی تخصص دیده اند. اینهاکسانی هستندکه قادربوده ـ اندخانه های چهاراتاقه گرفته واتاق هائی برآن بیافزایند،بنابراین این خانه ها بسیاربهتربه نظرمی آیند. درژوهانسبورگ هرچهارشنبه اتوبوس های توریستی،خارجی ـ هارابه سووتو برده واین خانه هارابه آنها نشان می دهند. نکتهٔ عجیب درموردایـن خانه هاآن است که درکنارخط اصلی راه آهن ساخته شده اند،بنابراین وقتی یك خارجی یاتوریست باشید،فقط این خانه هارامی بینیدچون خارجی هاوتوریست هافقط ازراه های اصلی گذرمی کنند... یکی دیگرازویژگیهای شهرک آنست که درورودی آن یك مرکزپلیس ،یك آبجو فروشی ویك پمپ بنزین وجوددارد هیچیك ازاینهاهرگزدراختیارمانبودند. آنها متعلق به سفیدهائی هستندکه سیاهان را برای اداره آنهااجیرکرده اند. بنابراین وقتی وارداین اماکن میشویدبنظرتان می رسدکه ازآن سیاهان هستند. بغیر از آبجوفروشیهاوپمپ بنزینهاخوابگاههائی نیزدرشهرکهاوجوددارند. اینجامحـل اسکان کارگران مهاجراست،آنهـا بدین دلیل مهاجرمحسوب میشوندکه تازه به شهرك آمده اند. سیاهان ساکن این شهرکهانیزخوددرابتدابعنوان کارگـر مهاجروارداین شهرکهاشدنداماگرایـش آنهااقامت درشهرك وتشکیل خانواده ـ است. علت آنست که مثلا" اگربـرای فلان مدت دراینجابمانی ازشرائط لازم برای اقامت دائم درشهرك برخوردار ـ خواهی شد. بنابراین بین ماوتازه واردین تفاوتی موجوداست. یعنی احساس می کنیم درجائی مستقرشده ایم اماواقعیت چیـز دیگری است ،چون دفترچه عبورنشـان میدهدکه توازپدرومادرمهاجری که برای فروش نیروی کارشان به شهرك آمده وده سال دراینجااقامت کرده اندتولـد یافته ای وازآنجاکه خودت دراینجـا مانده ای برای فروش نیروی کاربه کار ـ فرمای سفیدپوستی مراجعه کرده ای.

بنظرمی آیدموقعیت ثابتی پیداکرده ای اماهرگزاینطورنیست. گویاحالادرحکومت بوتابحثی راه افتاده که می خواهندوضـع ساکنان شهرك هاراتثبیت کنندوگویـا قراراست قوانینی بگذرانندتامابتوانیم قراردادهای ۹۹ساله برای خانه ببندیم و ازاین قبیل چرت ویرت ها. اماهیچکدام ازاین هاجدائی اساسی فیزیکی مردم را حل نمی کند.

آبجو فروشی ها،پمپ بنزین هاو ایستگاه ـ های پلیس

ج. ... من می خواهم درموردجنبهٔ دیگری غیرازایستگاه های پلیس صحبت کنم وآن آبجوفروشی هاست. اولا" ایـن اماکن محل تولید درآمدشهرك هاسـت. مثل زاغه های آمریکاکه پرازمغازه هـای مشروب فروشی است ؛ البته اینجاتوده ـ هابیشترتحت استثمارهستند؛درشهرك ـ های آفریقای جنوبی هم عینا"همینطوراست. یکی دیگرازمشخصات شهرك هاوجودیـك کلیسادرنبش هرخیابان است. پس مـا علاوه برایستگاه پلیس وآبجوفروشی،کلیسا هم داریم. وقتی شورش بپامی شودمردم این اماکن رابه آتش می کشند،واولین جائی راکه حکومت بازسازی می کندآبجوفرو ـ شی هاست. گاهی اوقات،حتی قبل ازایـن کار،موقتا"جائی رابه آن اختصاص می ـ دهند. آنهاحتی ازآبجرسازی خانگـی هم نگذشته اند ؛ اینکاردرشهرك هاخیلـی طرفداردارد ؛ و نوع خطرناکتری از آن راتولیدکرده اند. بعضی وقت هابازسازی پستخانه یامحل مورداستفاده ای نظیراین سال هاطول می کشد،اماآبجوفروشی فورا" بازسازی می شود. با اینکارمی خواهنـد مردم راازفکرکردن بازدارندوالکلیسم وامثالهم راروا‌ج دهند. ادارهٔ آبجوفروشی بعهده شهرداری هابود و وابسته به آن بحساب می آمداماازقرارحالاآن رابـه انجمن شهرسپرده اندتاازدرآمدش استفاده کنند....

ر. ... من می خواهم درمـورد خوابگاه هاصحبت کنم،جائی که کارگران درآنجااسکان می دهند. قبلا"فقط به مردها جامی دادند،اماحالا خوابگاه های زنـان مثلا"درمنطقهٔ دایپ کلوف (سووتو)،هـم وجوددارند. شرایط آنجاحتی اززنـدان هم وحشتناکتراست. چهارتاهشت نفر در یك اتاق ۸×۱۵. تخت هاعین سربازخانـه برهم سوارند. این جای خواب است و دراطاق جداگانه ای هم قفسه هاقراردارد. درآنهالباس هاووسائل نظافت واشـیاء خصوصی شان رامی گذارند. شرایـط زندگی ،غیرانسانی است :برقـراری ارتباط باغریبه هاباین وضع مشکل است. و زندگی روز به روزسخت ترمی شـود. درواقعیت،اینجاهرگزخانهٔ کسی نیسـت مگرروزهای آخرهفته وآنهم وقتی که کار ـ فرمابه آن اندازه "مهربان"باشدکه یـك روز مرخصی بدهد. زنان صبح سرکـار می روندو شب برای سربه زمین گذاشتن بعد ازیك روزکارطولانی به خوابگـاه بازمی گردند. خوابگاه هااگرچه درشهر ـ کها هستنداماازواقع خیلی دورتراز آنها بناشده اند،سیستم طوری عمل می کندکـه مردم شهرك ،ساکنین خوابگاه راازخود نمی دانند....

س. مردم آزانیاهمیشه به"زندگـی شهرکی"اشاره می کنند. همهٔ شمادراینجور جاهابزرگ شده اید ـ زندگی شماجوانها درشهرك چگونه بود؟

پ. همیشه مشغولیاتی پیدامی شـد. اکثردوستانم ،بچه محل بودند. ازمحـلات دیگرکسی رانمی شناختم. اکثربچه هـا کارگربودندومن تنهامحصل گروه بـودم. در سووتو ،فوتبال بزرگترین سرگرمـی است،مردم همیشه منتظرشنبه و یکشنبـه هستند تابه تماشای مسابقات بروند. نکته دیگردرموردجوانان اینکه،همیشه نسبـت به وضعیت دیگرنقاط جهان کنجکاوند،ما ساعت هاصرف مطالعه و بحث درباره جاـ های می کردیم. مسئلهٔ مهمی که باید بـه آن اشاره کنم وجودالکل بعنوان وسیلـه صرف انرژی وتفریح مهم شهرك هاست. تقریبا"تفریح دیگری وجودندارد. خشونـت بخش دیگری اززندگی ماراتشکیل می ـ

دهدواین بخشا"ازالکل برمی خیزد. اما علت عمدهٔ آن وجودستم است،علت آن، انباشته شدن اینهمه آدم دریك وجب جاست. جوان آفریقای جنوبی خیلی سیاسی می شود. جوانان درگروه هائی مانندکلوپرقص،کاراته یاگروه های اجتماعی عضومی شوندکه درواقع همهٔ آنها تجمعاتی سیاسی هستند.

اجتماعی شدن

ج. وقتی سیاه هستی خیلی زود به موقعیت خودت ازنظراجتماعی آگاه می شوی،تویك سیاه هستی وبه همین دلیل درشهرك زندگی می کنی. مسائل معینی هستندکه ازهمان بچگی به توگفته میشود - آنجانمی توانی بنشینی،آنجاجای سفید پوستان است،نمی توانی واردش شوی - این حرف هاراقبل از اینکه از سفیدها بشنوی مادرت به تومی گوید. بنابراین ازکوچکی آگاه می شوی،تا آنجا که جرئت نمی کنی به بچهٔ سفیدی که ازکنارت رد می شودچیزی بگوئی. حتی بعضی وقت ها، حسابی ترس گریبانت رامی گیرد،بچهٔ سفیدمی توانندبه توسیلی بزنندوتو اولین چیزی که به ذهنت خطورمی کند خطر دستگیری درصورت مقابله به مثل است. ماازپنج سالگی چنین احساسی راباخود حمل می کنیم.....

ر. همین الان چیزعجیبی بخاطرم آمد. البته الان بنظرعجیب می آید ولی قبلا"برایمان نوعی تفریح بود. شنبه ها مابه شهر می رفتیم تاخریدهفتگی کنیم، آنجاسوپرمارکتی بودبنام"او - کی O.K" - ازآن فروشگاه های زنجیره ای - موقع چیدن قوطی های حلبی موادغذائی درسبدمان آنهاراطوری قرارمی دادیم که درست درگوشهٔ سبدباشند،وقتی به سمت مرکزشهرراه می افتادیم وسفیدی ازمقابل می آمد کاری می کردیم که گوشهٔ سبدبه زانوی طرف بخوردومابدون آنکه پشت سرمان رانگاه کنیم براه خود ادامه می دادیم.

س. بین شهرك های مختلف آفریقائی،رنگین پوست و هندی چه مناسباتی وجوددارند؟آیاتابحال درشورش های هم- دیگرشرکت کرده اندیابه حمایت از هم برخاسته اند؟

ر. این مسئله همین حالا دارد اتفاق می افتد. صحبت هائی درموردجداکردن فیزیکی مردم درجریان است مثلا"اینکه چطورمنطقهٔ رنگین پوستان به آفریقائی- هانزدیکترازهندی هایاسفیدهاست رابه یادآورید. بنابراین بین این دومنطقه رفت وآمد آزادانه ترصورت می گیرد. اما اینجا هم مسئلهٔ ساختارمطرح است، بایدببینیدکه ساختارچه می کند. رنگین پوستان،مدارس رنگین پوستی درشهرك- های رنگین پوست رادارند،آفریقائیان نیزبه همین ترتیب. بنابراین دلیلی برای رفتن به نقاط دیگروجودنداردبرنامه - های ورزشی عامل گردهم آئی مامی شود. اینجا فقط یك ورزشگاه - اورلاندو - وجوددارد که مردم برای دیدن فوتبال به آن می روند. یکی ازمشکلات مهم رابطه میان هندی هاوآفریقائی هاست. تنهادلیلی که یك آفریقائی راوادارمی کند به منطقهٔ هندی هابرود،رفتن به سینما است. یا رفتن برای خرید،چون هندی ها اکثراً بازرگان هستند،وضعشان بهتراست ودر مناطق بهتری زندگی می کنند. امانمی- توان گفت آنهاباماقاطی نمی شوند، خصوصا"امروزکه در سازمان AZAPO مثلا"می توان رنگین پوست و هندی و آفریقائی رادریك تشکیلات دید. پس سدها شکسته شده اند.

ج. ..... این"جنبش آگاهی سیاهان" بودکه سیاست خودرابسیج همهٔ گروه های مردم دریکجاقراردادوبه آنهاگفت که شما تحت ستم هستید،همهٔ شما. شماهمگی سیاه هستید. استفاده ازکلمهٔ سیاه درآزانیابه این معنا نبود که توآفریقائی یاهندی یارنگین پوست بودی بلکه وابستگی این گروه هابه یکدیگرانشان می داد،آنها توسط سیاهی شان بهم متصل بودندو این استثمارموجودعمدتا"ازسیاهی شان ریشه می گرفت. پس از فعالیت "آگاهی سیاه" بودکه همکاری زیادی بین آنان مشاهده شد. درسال۱۹۷۶همکاری زیادی بین همه مردم وجودداشت،مدارس رنگین پوست به پشتیبانی سیاهان برخاستند،حتی میتینگ های مشترك برگذارمی شدواین تاکنون ادامه یافته است.

روش های کنترل

س. حکومت چقدربرشهرهاکنترل داردوازچه طریقی آنرااعمال می کند؟

ر. سابق براین شهرك هامستقیماً توسط سفیدپوستان اداره می شدند، آن یارو که رأس کارقرارداشت سفیدبود و بنابراین درشهرداری چهره های سفید می دیدی. پس ازسال۱۹۷۶وضع عوض شد چراکه اولین آماج حملهٔ خیزش ها،سفید- هائی بودند که شهرك هاراداره می کر- دند. خشم مردم آنچنان بود که دستشان به اولین سفیدی که می رسیدهمه راخالی



می کردند. بعد ازاین تاریخ سفیدها دوباره به شهرك هابازگشتنداما این بار تحت حفاظت شدید. آنهابخاطرکار در شهرك اضافه حقوق می گرفتند،اما با ادامهٔ مقاومت فهمیدند که دیگرنمی توان به این روش ادامه داد. بنابراین حالا برای ادارهٔ شهرك ازعمال سیاهپوست خوداستفاده می کنند. اینهاهم تحت حفاظت شدید هستند،زیرامردم فهمیده اند که اینهاراهم بایدنابودکرد. کنترل قبلا توسط ایستگاه پلیس اعمال می شد،بازهم

بقیه درصفحهٔ ۸۶

شادباش ح.ک.پ به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

رفقا،

درودهای رزمنده وپرشورخودرابمناسبت اولین سالگردایجاد ج.ا.ا. و روز جشن پرولتاریای بین المللی به شما از این طریق به تمامی اعضای جنبش نثار می کنیم. امروزبرای کمونیستها، طبقهٔ کارگر، انقلابیون وستمدیدگان جهان حقیقتا تلاقی دوجشنواره مبارزاتی است.

شرایط جهانی وجودتکامل ناموزونی رادروضعیت انقلابی عمیقاً آشکارمی سازد. ستمدیدگان واستثمارشوندگان تحولی واقعی وریشه ای راطلب می کنند. دریک کلام، همانطورکه لنین بماآموخت، پائینی‌ها دیگربه شیوهٔ کهن زندگی کردن نمی‌گذارندو بالائی هانمی توانندبه شیوه قدیم حکومت کردن ادامه دهند. بنابراین، روندعمده انقلاب است زیراتنها انقلاب می تواندمسائل بنیادین پیشاروی جهان راحل کند. مامبارزهٔ طبقاتی را بطوربین المللی بااین چشم اندازوتضادهای موجوددرآن موردارزیابی قرارمی دهیم: بحران عمیق وادامه دارامپریالیستی، گرسنگی وفقر، جهل، ستم وکشتار زجردهندهٔ توده های مردم ـ خصوصاً ملل ستمدیده ـ رابیش ازپیش وخیم ساخته وبرخوردوجدال میان امپریالیستها را برای حفظ حاکمیتشان (خصوصاً امرتسویه حساب سرکردگی جهانی میان امپریالیسم یانکی وسوسیال امپریالیسم روس) تشدیدمی کند. اینهادرهمدستی بامحافل ارتجاعی بومی آتش جنگهای ناعادلانه، ضدملی وضدانقلابی علیه توده های مردم را برافروخته اندوتدارکات پلیدجنگی‌شان راجهت انجام جنگ جهانی سوم با طرح ها واسلحه های استراتژیک وسنتی به پیش می برند(جنگی که بشریت رابا فلاکتی جدیدوبسیارمرگبارترازگذشته تهدیدمی کند)واین درشرایطی است که نواحی توسعه نیافتهٔ جهان به عرصهٔ جنگ های کشتارگرانهٔ روزمره وپایان ناپذیر بدل گشته اند. بموازات همهٔ اینها، تهاجم ایدئولوژیک ارتجاعی ومنحط بورژوائی همراه باآزارفزایندهٔ سیستماتیک، تحریف ونفی مارکسیسم اعمال می شودکه پلیدترین تجلی آن رویزیونیسم است. رویزیونیسم مستقیماً ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رانشان رفته. اماازدل زوال مخرب که برای یک پروسهٔ تاریخی طولانی گریبان گیرامپریالیسم است، توده های تحت استثماربپامی خیزند، طبقهٔ کارگرباماًموریت تاریخی اش، ملل ستمدیده با جنبش های قدرتمندرهائیبخش خویش، انقلابیون، واحزاب کمونیست وفادار به طبقه ومارکسیسم، که درمیانهٔ توفان، به پیش، به سوی هدف عظیم کمونیسم مصمم‌انه گام می زنند.

این چشم اندازی است که درآن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سربلندمی کند، سه درفش کبیر (مارکس، لنین ومائوتسه دون) راباهتزازدر می‌آورد، درراه اتحادرزمندگان کمونیست احزاب وسازمانهای وفادار به پرولتاریا ومارکسیسم گرانقدرگامهائی بلند برمیدارد ووظیفه سازماندهی صفوف کمونیستها، انترناسیونالیستها راپاسخ می‌گوید، سازماندهی آنان که استوارانه برشعارخاموش ناشدنی "کارگران تمام کشورهامتحدشوید" پافشاری می کنند و خودرادرخدمت انقلاب جهانی قرار داده اند، آنان که دست ردبه سینهٔ رویزیونیسم کثیف کورباچف ها، تنگ سیاوپینگ ها، خوجه هاودنباله روانشان زده، وباآن نبردکردند. آنان راکه مارکسیسم خصوصا "سومین قله آن یعنی مائوتسه دون راتائیدکرده، ازآن به دفاع برخاسته وبکارش بسته اند. امروز مائوتسه دون سنگ محکی درمبارزه میان مارکسیسم ورویزیونیسم است. این معیاروحدت کسانی است که علت وجودیشان مبارزه برای درخشش آفتاب کمونیسم برجهان می باشد، کسانی که هوادارديکتاتوری پرولتاریاهستند، کسانی که قهرانقلابی راتائید می کنند، کسانی که باوحدت متشکل بین المللی کمونیست هاجهت مبارزه بمثابه یک طبقه با منافعی عمومی وجهانشمول موافقند.

این وظیفه بزرگ راجنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدوش گرفته وبه پیش می برد. حزب مائیزمسلما" بخاطر اهمیت وضرورت وظیفه حاضربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیوسته تا امروزنیزمانندگذشته درراه تحقق وظائفی که انترناسیونالیسم پرولتری ایجاب می کند، تلاش نماید. اینک حزب کمونیست پروینجمین سال ازجنگ خلق را پشت سرمی نهند. طی این پنج سال، حزب ۲۵۰۰۰ عملیات مسلحانه رابانجام رسانده ودرجریان این نبردهاموفق گشته ارتش چریکی خلق راشکل دهد. ارتش چریکی خلق ستون فقرات مناطق پا یگاهی قدرت نوین دولتی (دمکراسی نوین) است که راه خودرادرمیان مردم می گشاید. دشواری مبارزه خودرابشکلی موجزدروجود ۱۰۰۰۰ جانباخته نبردها، یا "ناپدیدشدگان" بیان می کند. لیکن، علیرغم تشدیدجنایات عظیم نیروهای مسلح ارتجاعی درسال گذشته ماکار خودرابه مناطق جدیدی گسترش دادیم و درمناطق پیشین نیزفعالیتمان راتداوم بخشیدیم. جهت گیری ماینگونه بود: "آتشی بزرگ بیافروزیم، شعله هارادامن زنیم، مبارزه توده هاراالساسا" به سطح مبارزه مسلحانه تکامل بخشیم. بگذارید تامهمیزسرکوب مارابه پیش رانده"، بدین طریق، جنگ خلق همچنان در کشورمابسوی شعله های درخشان جوراندنه به پیش می رودوگسترش می یابد، ریشه می دواند و وظایفی جدیدتر و عالیتر راتدارک می بیند. این جنگ درهمه حال تحت هدایت مارکسیسم لنینیسم ـ مائوئیسم قرارداشته و بخاطر برابری مردم ما، بمنظورانقلاب جهانی و برای خدمت به آن جریان دارد. ما به وظایف ج.ا.ا. خدمت کرده ایم و همچنان خدمت می کنیم. مابیش ازپیش خواهان هرنوع کمک به هدف ظفرمند خویش که برابری برای پرولتاریا و غلبهٔ کمونیسم درسراسرجهان است هستیم وقادربه این کارمی باشیم.

رفقا،حزب کمونیست پروبخشی ازج.ا.ا. است وبه این امرافتخار می کند.ماافتخارمی کنیم که درصفوف این جنبش درخدمت به نبردتاریخی و گستردهٔ پیشاهنگ قراردارایم،بعلاوه ما افتخار می کنیم که دوش بدوش دیگر رفقادرصفوف ج.ا.ا. ایستاده ایم.وانگهی ،حزب مااحساس می کندکه براثرابرازمداوم انترناسیونالیسم پرولتری و حمایت های رفیقانه و چشمگیراحزاب وسازمان های کمونیست قدرتمندترگشته است.مابالاخص از تشویق وحمایت دائمی کمیتهٔ ج.ا.ا سپاسگزاریم.

رفقااتمامی اینها،مسئولیت انترناسیونالیستی پرولتری مارافزونی بخشیده وتعهدخدشه ناپذیرمان رابه انقلاب جهانی و تشکل مشخص کنونی آن(ج.ا.ا) بالامی برد.

امروزدرسراسرجهان اول ماه مه روزپرولتاریای بین المللی راجشن می گیرند.مااحساس می کنیم که جنبش قدرتمندکارگران وخلق هاتوانمان رافزونی می بخشد ،احساس می کنیم که دوباره نیروهای مابرای به لرزه درآوردن جهان بمیدان آمده اند،این مبارزه رعد آسای طبقاتی تحت رهبری کمونیستهاست که جهان رابلرزه درمی آوردواین رهبری کمونیستی است که جدال می کند تا درفش جاودان مارکس،لنین،مائورابه پیش برد.این تأکیدی دوباره برتعهدوراه ما بمثابه بخشی ازمارش سدناپذیربشریت ازطریق انقلاب بسوی کمونیسم است.

زنده باداول ماه مه!
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گسترش دهیم!

افتخار برمارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

کمیتهٔ مرکزی ح.ک.پ
مه ۱۹۸۵

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمارس۱۹۸۴بتصویب نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان های شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامید،رسیده است. این احزاب و سازمان ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران)
حزب کمونیست بنگلادش(م.ل) (ب.س.د./م.ل.)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/م.ل.
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا(م.ل.) کمیته منطقه ای ماثوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نپال
حزب کمونیست انقلابی هند
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستی ایتالیا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هند
گروه پرچم سرخ (نیوزلاند)
گروه های کمونیستی ناتینگهام و استاکپورت (بریتانیا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
کمیته کمونیستی ترنتو(ایتالیا)
گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی
حزب پرولتری پورا بنگلا(ح.پ.ب.س.)ـ بنگلادش

توضیح

دفتراطلاعات ج.ا.ا. اعلام می دارد:

۱)ازادغام کمیته بازسازی حزب کمونیست انقلابی هند و کمیته رهبری. مرکزاتحادانقلابیون کمونیست هند سازمانی جدیدنتیجه شده است که کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند نام دارد.این سازمان جدید عضو ج.ا.ا می باشد.

۲)حزب کمونیست بنگلادش(م.ل)که به بنگلادش سامیابادی دال(م.ل)مشهور است،بعنوان یکی ازسازمان های پیوسته به ج.ا.ا. پذیرفته گشته است.

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست:
عربی،بنگالی،چینی،کرول،دانمارکی،انگلیسی،فارسی،فرانسوی،آلمانی،گوجاراتی،هندی، ایتالیائی،کانادا،مالایلام،نیالی،پنجابی،اسپانیائی،تامیل،ترکی
برای اطلاعات بیشتر:بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

هرگز درسهای ویتنام را فراموش نکنید

آوریل امسال دهمین سالگرد رویدادی عظیم در تاریخ بشریت است ـ شکست کامل امپریالیسم آمریکا بدست مردم هندوچین. درباره این سالگرد خطیر بسیار نوشته شده است، خصوصاً در مطبوعات ایالات متحده که برایش جنگ ویتنام، و بویژه نتیجه آن، یادآور کابوسی هولناک است.

تنها عده معدودی از کسانی که آنزمان از لحاظ سیاسی آگاه بودند، می توانند آخرین لحظات نشاط آور آن درگیری را هنگامی که سفیر آمریکا پرچم خونین امریکا را که در سفارت افراشته شده بود در چنگ گرفته و سوار هلیکوپتر می شد، در موقعی که هزاران نفر از مرتجعین □ هم ـ دستان ارتش تجاوزگر، شکنجه گران، تاجران مواد مخدر، صاحبان فاحشه ـ خانه ها □ با وحشت از پیشروی ارتش انقلاب که از هر طرف نزدیکتر می شد پا به فرار می گذاشتند، از یاد برده باشند. هرگز، چیزی نمی تواند پیروزی را که توده های مردم در میدان ـ های جنگ ویتنام، لائوس و کامبوج بر علیه مسلح ترین ارتشی که تاکنون بر روی کره زمین جولان داده است، بدست آوردند، از یادها محو کند.

جا دارد به بازگویی چند واقعیت بپردازیم. در اوج جنگ، ۵۰۰/۰۰۰ سرباز امریکایی در مقابل مردم ویتنام صف آرایی کرده بودند. بیش از یک میلیون نفر تنها در ویتنام کشته شدند. مقدار بمبهایی که آمریکا بر شمال ویتنام ریخت بیشتر از مقداری بود که در تمام طول جنگ جهانی دوم توسط دو طرف استفاده شد. ناپالم، اردو ـ گاههای کار اجباری، قتل عام مردم روستاها. با این حال علیرغم تمام اینها، امپریالیسم امریکا شکستی قطعی خورد.

در سراسر جهان توجه به جنگ خلق جلب شده بود. انقلابیون در همه جا، از جمله نیروهای انقلابی کمونیست آنزمان به دفاع از مبارزه بر حق مردم ویتنام بر آمدند. مسری بودن شعله ـ های ویتنام با ظهور جرقه مبارزات انقلابی اول در یک گوشه، و سپس در گوشه دیگر جهان ثابت شد.

این حقیقت که ویتنام نمونه مجسم آمال انقلابیون بود، تلخی ناکامیش را بیشتر ساخت. حتی قبل از اینکه پیروزی کامل گردد، میوه های پیروزی در حال فاسد شدن بوده و بالاخره از مردم دزدیده شدند. شوروی جای آمریکا را بعنوان ارباب واقعی هندو ـ چین می گرفت □ بصورتی کامل با جنگ نو ـ مستعمراتی خودش که اینبار توسط ارتش ویتنام بر علیه مردم کامبوج به پیش برده می شد □.

اشکال در اینجا بود که رهبری مبارزه، حزب کارگران ویتنام، توسط یک خط مارکسیست ـ لنینیست قوی هدایت نمی شد. وقتی که مائو تسه دون مبارزه عظیم ایدئولوژیکی بین مارکسیسم ـ لنینیسم و رویزیونیسم مدرن را رهبری می کرد، مبارزه ای که با انتشار پلمیکهای حزب کمونیست چین بر علیه رویزیونیسم چین بر علیه رویزیونیسم خروشچفی در سال ۱۹۶۳ کلیه انقلابیون جهان را بدور خود جمع آوری کرد، حزب ویتنام راهی موهوم و میانه را برگزید. این حزب، مبارزه عظیم را "تفرقه افکنانه" نامیده و بخاطر یک "اتحاد" بی پرنسیپ بین مارکسیستها و رویزیونیستها از مارکسیست ـ لنینیستها خواست تا از مبارزه بر علیه رویزیونیسم دست بر

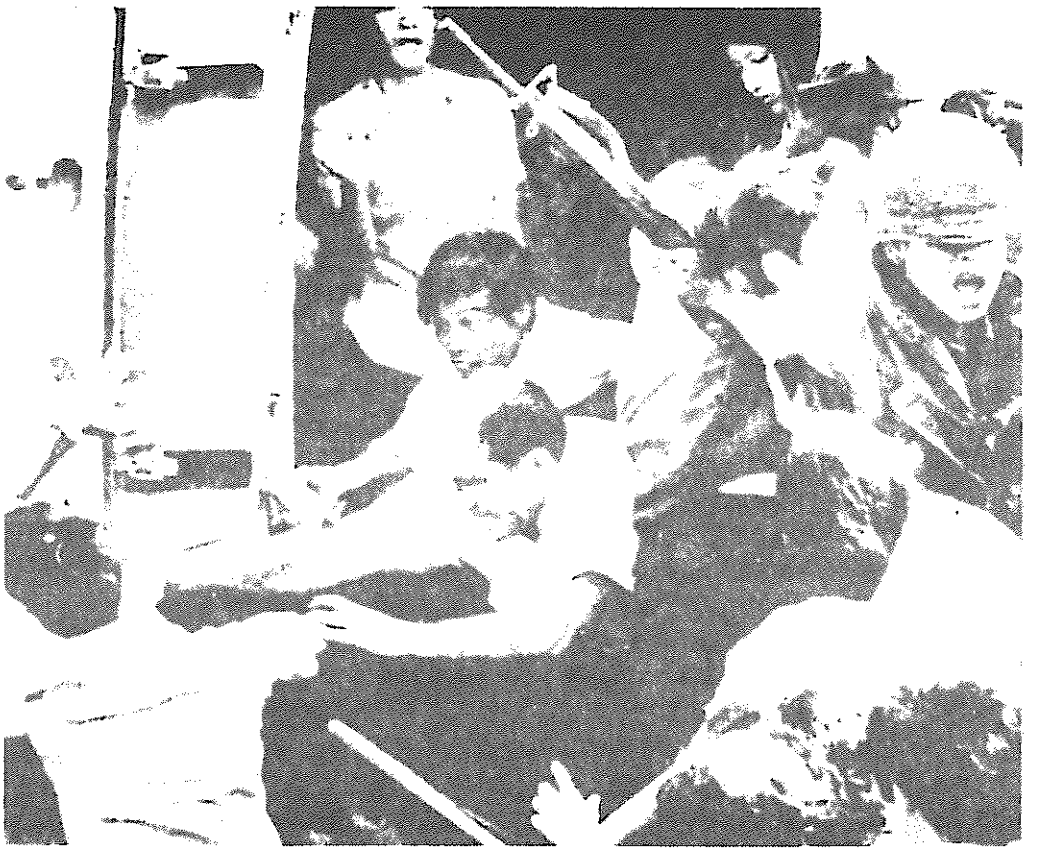

پایان جنگ :یانکی هاونوکرانشان درتلاش برای ترک ویتنام.

دارند . پراگماتیسم و ناسیونالیسم جانشین انترناسیونالیسم پرولتری گشت. بعدها ، درسهای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتری که در آنزمان در چین تحت رهبری مائوسه دون به پیش برده میشد هرگز توسط حزب کارگران ویتنام (ح . ک . و .) درک و پشتیبانی نگردیدند . با سرباززدن از یک خط کشی واضح بین مارکسیسم و رویزیونیسم این حزب از تشخیص اینکه ، همانطور یکه مائوگفت: "رویزیونیسم به معنای به قدرت رسیدن بورژوازی است" . امتناع کرد . امپریالیستهای غارتگر بعنوان "سوسیالیست" نمایانده شدند . این خط نتایج بسیار بدی ، نه فقط بر مبارزه مردم هند و چین بلکه بر جنبش بین‌المللی کمونیستی در کل داشت .

نتیجه این شد که پس از آنکه پیروزی نظامی بر امپریالیستهای امریکایی بدست آمد ، رهبریت ح . ک . و نه توانایی را داشت و نه مایل بود که توده‌های مردم را برای آغاز ساختن ویتنامی نوین بر پایه اتکاء به خود بسیج کند ، چه رسد به آغاز راه طولانی در جهت جهانی واقعاً کمونیستی و بدور از طبقات .

بدینترتیب ویتنام ، در حین اینکه نمونه‌ای برجسته و سندی از امکان دست زدن به جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم است ، همچنین مثالی تاسف انگیز از نوعی است که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدان اشاره شده که می گوید : " توده‌های انقلابی در این کشورها به مبارزات قهرمانانه و جنگ رهائیبخش ملی دست زده اند ، و این مبارزات به استقرار قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و متحدانش منتج نشده بلکه ثمرات پیروزی مردم توسط استثمارگران جدیدی که معمولاً "در اتحاد با این یا آن قدرت (یا قدرتهای) امپریالیستی هستند برداشت شده است " .

امروزه ، موقعیت جهان حتی پیچیده‌تر از زمانی است که جنگ ویتنام اغاز گشت .

همانطور که بیانیه مطرح می کند : " حدت یابی کنونی تضادهای جهان در عین حال که امکانات بیشتری برای این جنبشها بوجود می آورد (در کشورهای تحت سلطه) موانع نوین و وظایف نوینی را در مقابل انها قرار می دهد" . اگر امتناع از تشخیص نقش شوروی عواقب تراژیکی را در ویتنام داشت که همه با آن اشنا هستیم ، در مورد نیروهایی که در جهان امروزی ، در شوروی دوباره سوسیالیسم را کشف کرده اند یا کسانی که با "دشمن عمده" بودن امپریالیسم امریکا ، کمک شوروی را توجیه کرده ـ و یا حتی لازم می دانند ـ تنها می توان حرفهای کارل مارکس را تکرار کرد : بار اول تراژدی ، بار دوم کمدی .

امروزه حقیقتاً موقعیت بیشتر و بیشتر به نفع اغاز جنگ انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان است .

در اوضاع امروزی جهان ، دهسال پس از شکست امپریالیسم امریکا در ویتنام ، درس ـ امکان پذیربودن پیشبرد جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم و لزوم اینکه انقلاب باید توسط حزبی واقعی و متکی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون رهبری شود ـ اهمیت بسیار زیادی دارند . ■

پیام به

ح.ک.ت/م.ل

پیام به حزب کمونیست ترکیه (م.ل) بمناسبت دوازدهمین سالگرد شهادت بنیانگذارش ابراهیم کایپاکایا

رفقای عزیز،

دوازده سال قبل در زندان رژیم ارتجاعی ترکیه، ابراهیم کایپاکایا قربانی جنایتی ناجوانمردانه شد. با آنکه به هنگام مرگ رفیق کایپاکایا ۲۴ سال بیشتر نداشت، معذالك او خدمات بزرگی به رشد جنبش انقلابی در ترکیه انجام داده بود. مرگ او ضایعه بزرگی برای طبقه کارگر ترکیه و جنبش بین المللی کمونیستی بود که از رهبر و معلمی محروم می گردید که خدمات ارزندهای در عمل و در تئوری به انقلاب پرولتری کرده بود.

قدرت خط کارگری ابراهیم کایپاکایا در این حقیقت نهفته است که امروز، پس از دوازده سال که از مرگ او می گذرد، هزاران کمونیست انقلابی از ترکیه و کشورهای دیگر یاد او را گرامی داشته و تعلیمات او را فرا می گیرند.

مسئله دفاع از خدمات ابراهیم کایپاکایا به انقلاب ترکیه تنها دارای ارزش های تاریخی و آکادمیك نبوده بلکه عمیقاً به پیشبرد مسائل انقلاب پرولتری و زندگی آن مربوط می باشد.

زندگی پر ثمر اما کوتاه ابراهیم کایپاکایا را می توان بخشی از مبارزه در سطح جهانی که در سالهای ۱۹۶۰ بین مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم ضد انقلابی جریان داشت، دانست. تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و عمدتاً با الهام از انقلاب فرهنگی که مائوتسه دون آغاز نموده بود، انقلابیون در سراسر جهان مبارزهای سرسختانه بر علیه مواضع ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی رویزیونیسم آغاز نمودند. در اغلب موارد این به معنای گسست از احزاب رویزیونیست قدیمی، که دیگر حتی به انقلاب تظاهر هم نمی کردند، و ایجاد احزاب انقلابی نوینی بود که مبتنی بر مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون باشند.

در ترکیه، رفیق ابراهیم کایپاکایا رهبری این روند را، در تمام وجوه آن به عهده گرفت. او نقد جانانه و سالم را بر علیه رویزیونیسم در همه

جبهه‌ها بر پا نمود و مهم‌تر آنکه، با برپایی یک جنگ توده‌ای واقعی در تاریخ ترکیه‌و هبری این خط رادعمل بدست گرفت. ابراهیم کایپاکایا اصیل‌ترین و پر حرارت‌ترین مدافع خط رفیق مائوتسه‌دون در ترکیه بود و به سرعت به اهمیت جهانی ـ تاریخی انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی و توسعه علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه دون پی برد.

به این دلایل است که ابراهیم کایپاکایا، چه در زندگی و چه مرگ، همواره هدف حمله دشمنان رنگارنگ انقلاب قرار گرفته است.

مخالفین توسعه انقلاب حمله به خط ابراهیم کایپاکایا چه‌بصورت سیستماتیک وچه خجولانه، را لازم می دانند. از طرف دیگر نشان داده شده است که توسعه بیشتر انقلاب در ترکیه مستقیماً با دفاع از خط ابراهیم کایپاکایا مرتبط می باشد. آنهایی که به دلیل شخصیت بلند پایه رفیق کایپاکایا مدعی دفاع از میراث او بوده ولی در عین حال "کمبودهایش"را به انتقاد می‌کشند، بعنوان مثال آنهایی که خود را "بلشویکها" نامگذاری کرده‌اند و مرتدین دیگر، در واقع مبارزه‌ای همه جانبه را با خط ابراهیم کایپاکایا آغاز نموده‌اند.

وضعیت فعلی و رقت‌انگیز این "بلشویکها" اعلام خطری است روشن به همگان که این خط به کجا می‌انجامد.

البته این واقعیتی است که اولین تجربیات گسست از رویزیونیسم و برپایی مبارزه مسلحانه خلق برای کسب قدرت همراه با ضعفها و کمبودهایی بود، و غیر از این هم نمی‌توانست باشد. اما این واقعیتی است که در مورد تمام پدیده‌های جدید و صحیح صدق می‌کند. همانطور که **بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** اعلام می‌دارد.

"در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین، به مثابه بخشی از اعتلای انقلابی عمومی در جهان، نیروهای مارکسیست لنینیست در بسیاری از کشورها برای برپایی جنگ انقلابی مسلحانه به بخشهایی از توده‌ها پیوستند. در برخی از کشورها نیروهای مارکسیست لنینیست قادر شدند علیرغم سرکوب وحشیانه ضدانقلابی بخشهای قابل توجهی از توده را به زیر پرچم انقلابی بکشانند و حزب مارکسیست لنینیست و نیروهای مسلح توده‌ها را حفظ کنند. این مسئله اجتناب ناپذیر بود که این کوششهای اولیه در ساختمان احزاب نوین مارکسیست لنینیست و برپایی مبارزه مسلحانه با نوعی از بدوی بودن و ضعفهای سیاسی ایدئولوژیک همراه بوده و البته این تعجب‌آور نیست که امپریالیستها و رویزیونیستها از این اشتباهات و ضعفها استفاده می کنند تا این انقلابیون را به مثابه "ماوراء چپ" یا بدتر از آن محکوم کنند. با تمام این اوصاف، عموماً این تجارب باید به مثابه بخش مهمی از میراث جنبش مارکسیست لنینیست که زمینه را برای پیشرفت بیشتری فراهم آورد، برافراشته کردند." تنها چنین نظر و برخوردی می تواند جمع بندی صحیحی از خدمات رفیق ابراهیم کایپاکایا باشد.

رفقا، امروز جنبش انقلابی همه کشورها با وضعیتی روبروست که خطرها و فرصت‌های فراوان در خود نهفته دارد. خطر جنگ جهانی تهدید کننده است اما گسترش جنبش انقلابی دوباره سیر صعودی خود را طی می کند. این وظیفه خطیری بر دوش نیروهای اصیل مارکسیست لنینیست می گذارد تا برپا خاسته و به مصاف فرصت‌های حاضر رفته ومسئولیتهای خویش را به انجام برسانند.

رژیم فاشیستی در ترکیه به حاکمیت ترور خویش بر توده‌های مردم ونیروهای انقلابی ادامه می دهد. هواداران ابراهیم کایپاکایا وحزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست‌لنینیست کمافی سابق شکار شده وتحت تعقیب قراردارند و تعداد زیادی از رفقا شهید گردیده یا در زندانها بسر می برند. با این وجود حاکمیت فاشیستی محکم نیست. در حقیقت ترور آنها عکس‌العملی است در مقابل بی پایگی در میان توده‌ها. موقعیت منطقه علیرغم وجود رژیمهای ارتجاعی در همه جا بطور فزاینده‌ای بنفع مبارزه انقلابی مردم برای آزادی است. رژیم ارتجاعی شکست پذیر است و شکست خواهد خورد. پیشروی در راهی که ابراهیم کایپاکایا طرح‌ریزی کرد برای رسیدن به این پیروزی ضرورت دارد.

رفیق ابراهیم کایپاکایا زنده نماند تا پیشروی و پیروزی بزرگ برای پرولتاریای جهان که با برپایی **جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** نمایندگی می شود را ببیند. **جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** به همراه دیگر نیروهای مائوئیستی، وارثین مارکس، انگلس، لنین استالین و مائوتسه دون هستند و شکل گیری این جنبش میوه پر ارزش مبارزه پرولتاریا و مردم تحت ستم در سراسر جهان می باشد. انعکاس تجربه پرولتاریا و مردم ستمدیده ترکیه ازمبارزه ابراهیم و جانشینانش در کنار مبارزه در اقصی نقاط جهان، در **بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** دیده می شود که حزب کمونیست ترکیه (م-ل) یکی از امضاء کنندگان آن می باشد.

امروز پرولتاریای انقلابی قادر است بطریقی که مدتهای زیادی ناشناخته باقی مانده بود وحدت سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود را رشد و توسعه بخشد. البته همانطور که بیانیه اشاره می کند، بحران جنبش بین المللی کمونیستی هنوز حل نشده است. با این وجود، پیچ و واپیچ‌ها پشت سر گذاشته شده و روند تلاشی و دائمی بیشتر جایش را با رشد نیروهای انقلابی و اتحاد در سطحی بالاتر، عوض کرده است.

این مطلب بخصوص با رشد وتوسعه الهام بخش مبارزه انقلابی مسلحانه‌در پرو، تحت رهبری حزب کمونیست پرو، که با افتخار شرکت خود را در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام می‌کند، مشاهده می گردد. پشتیبانی و فراگیری از این مبارزه انقلابی مهم وظیفه پر اهمیت انقلابیون کمونیست سراسر جهان می باشد.

رفقا، مهم‌ترین راه گرامیداشتن خاطره رفیق کایپاکایا، توسعه‌وتشدید راه انقلابی اوست. مارکسیسم لنینیسم واندیشه مائوتسه دون بمثابه قطب‌نمایی است که نقشه راه برای پیشروی را تعیین می نماید. این جهت یابی اساسی است که توسط **بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** عرضه می گردد. با پشت کار در این راه، با تحکیم اتحاد پرولتاریا در سطح جهانی و همچنین تحکیم نمایندگان آن در هر کشور و با کوشش برای بکار گرفتن صحیح درسهای گذشته می توانیم پیروزمندانه به‌جلو برویم.

زنده باد خاطره ابراهیم کایپاکایا!
زنده باد راه سرخ مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو!
کارگران و مردم ستمدیده جهان متحد شوید!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ح.ک.ت/م.ل امواج صوتی را در اختیار می‌گیرد

اختلال

در اخبار ساعت ۸

در روز ۱۲ ماه مه ۱۹۸۵ حدوداً یک میلیون تماشاگر تلویزیون در استانبول پیام عجیبی را بر روی امواج صوتی تلویزیون رژیم شنیدند. همزمان با پخش اخبار عصر پیام زیر به جای نوار صدای تلویزیون بگوش رسید — جهانی برای فتح

توجه! توجه!
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست — لنینیست) شما را فرا می خواند...
این صدای پارتیزان است...
توجه! توجه!
این صدای پارتیزان است...
ح.ک.ت(م-ل) شما را فرا می‌خواند.
کارگرانی که آنها می خواهند با توسل به سرکوب، وحشیگری و خشونت خاموشتان کنند. دهقانان فقیری که آنها می خواهند با توسل به اعمال فاشیستی با سرنیزه کماندوها و شلاق زمینداران بترسانند،
روشنفکران میهن پرست،
جوانان،
دوستان انقلابی،
رفقا!

ما بار دیگر هجدهم ماه مه را گرامی داریم... هجدهم ماه مه ۱۹۸۵ دوازدهمین سالگرد شهادت رهبر کمونیست طبقه کارگر و مردم ستم‌دیده ترکیه، بنیانگذار حزب ما، ابراهیم کایپاکایا، در دخمه‌های شکنجه فاشیسم است. رفیق کایپاکایا تمام زندگی و انرژی خود را وقف آزادی پرولتاریا و مردم زحمتکش، مبارزه برای انقلاب دمکراتیک مردم سوسیالیسم و هدف عالی کمونیسم نمود. او منتهای فداکاری را در این راه نشان داد، و در زمانی که در بحبوحهٔ مبارزه افتخار آمیز خود بود، زخمی شده و در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۳ در درزیم (Dersim) اسیر دشمن گشت. رفیق کایپاکایا وفاداری خود را به کمونیسم و اهداف مردم، در شکنجه گاههای دیکتاتوری فاشیست ادامه داد. او تسلیم نشد و فاشیسم را درست در نقطه‌ای که باید قدرتمندترین باشد، شکست داد.

او قلب مشتعل در زیر شکنجه و سر خم نشدنی در دخمه‌هاست.

او روح سرخ طغیان بر چوبه‌های دار، محبس های خونین، و کشتارهاست.

او جسارتی است که در مقابل حمله‌های افسار گسیخته امپریالیسم، فئودالیسم و استثمار، سر افراز قد علم می کند.

او آگاهی کمونیستی است که راه ما را در تاریکی روشنی می بخشد.

او صدای خاموش نشدنی ماست. با صدای اوست که ما بلند فریاد می‌کنیم:

"روزهای سخت ولی مقدس مبارزه پیش روی ماینند. بگذار تا با تمام وجود بدرون این دریای مبارزه طبقاتی گام بنهیم!

بگذار تا در این مبارزه اعتقادی بی نهایت به طبقه کارگرمان، به دهقانان فداکار و زجر کشیده مان به جوانان قهرمانمان داشته باشیم!

زنده باد راه درخشنده مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه — دون!

زنده باد مردم رنجبر ترکیه از کلیه ملیتها"

زحمتکشان:

بازی دمکراسی که توسط خونتای فاشیست ۱۲ سپتامبر (۱۹۸۰ — ج.ب.ف.) از طریق ابزاری ریاکارانه همچون قانون اساسی و انتخابات عمومی و منطقه‌ای به صحنه آمد، بازی مسخره‌ای بیش نیست. اینها ماسکهائی هستند بر چهره‌های خونین بانیان ژنرالهای طرفدار آمریکا. تنها لباس‌ها تغییر کرده‌اند.

سخنانی چون "ما به دمکراسی

گذار کرده‌ایم" به محض اینکه دولت طرفدار آمریکا و دشمن مردم، اوزل (Ozal) به قدرت رسید چه چیزی را می توانند پنهان کنند؟ همه چیز روشن است. چرخ استثمار با افزایش روزانه قیمتها، وحشیانه تر در گردش است. وفاداری دولت فاشیست کمپرادور ـ رؤسا ـ زمینداران به امپریالیسم و صندوق بین المللی پولش (IMF) بار سنگین روزافزونی بر گردهٔ زحمتکشان هستند. ماشینهای شکنجه بدون توقف در حال کارند. حمله فاشیستی با حداکثر سرعت از طریق عملیات نظامی ادامه دارد. سرکوب ملی خلق کرد و اقلیتها مرتباً افسار گسیخته تر می گردد؛ دهقانان فقیر کرد در درزیم تبعید می شوند. آنها می خواهند که هیچ صدایی بر علیه سرکوب و استثمار بلند نشود. در هر کجا که انقلاب به حرکت در می آید، آنها با دهها هزار ارتشی حمله می کنند تا نابودش سازند. ولی قدرت آنها برای انجام این امر کافی نبوده و نخواهد بود. کارگران، دهقانان، جوانان، و روشنفکران میهن پرست بردگی را نمی پذیرند. مبارزین راه آزادی در دخمه ها در مقابل منتهای وحشیگری پرچم انقلابی طغیان را بزمین نمی گذارند. آنها از قبول قوانین توبه، انواع تله‌ها و دورویی امتناع می‌کنند، آنها تسلیم شدن و دلسردی را نمی‌پذیرند. حکام به استثنای مشتی خیانت پیشه که برای مقاصد پلیدشان از آنها استفاده می کنند، ناموفق بوده و خواهند ماند.

زحمتکشان!

ح.ک.ت (م ـ ل) که پرچم طغیان بر علیه سرکوب و استثمار را به زمین نگذاشته است، شما را فرا می خواند. تنها راه سرنگونی دیکتاتوری فاشیست، برچیدن امپریالیسم و فئودالیسم از طریق جنگ خلق، برقراری دیکتاتوری دمکراتیک خلق، و حرکت بدون توقف به سمت کمونیسم است. تنها چیزی که احزاب طبقه حاکمه، مانند حزب دمکراتیک چپ، SODEP، حزب راه حقیقی و "ح ک ت" ـ یک نوکر سوسیال ـ امپریالیسم روس ـ می خواهند یک دیکتاتوری فاشیست تحت پوشش پارلمانی است که آنها بتوانند در آن حقوقی داشته باشند.

هیچکدام از این احزاب بر علیه جوهر نظم حاکم نیستند. مبارزه میان آنها مبارزه بین منافع خودشان است. بر علیه تمایلاتی که به دنباله‌روی افتاده و دمکراسی را از DSP و SODEP که ژست آلترناتیو دمکراتیک بودن در مقابل دولت را می گیرند و سعی می کنند توده‌ها را وادار به ترک آلترناتیو انقلابی کنند، گدایی می کنند، بپا خیزید. فراخوان ح.ک.ت (م ـ ل) این است: نه خونتا، نه دیکتاتوری فاشیست، با ماسک پارلمانی ـ تنها راه انقلاب دمکراتیک خلق است.

زحمتکشان ترکیه از کلیه ملیتها!

ما دشمنی مشترک داریم. تحت پرچم سرخ و در مبارزه آزموده شدهٔ طبقه کارگر بر علیه دشمن مشترک جمع شوید. بر علیه اعمال ستم ملی بر خلق ستمدیده کرد و دیگر اقلیتها بپا خیزید. از حق بدون قید و شرط خلق کرد برای تشکیل دولتی جداگانه دفاع کنید.

امپریالیستها خود را آماده می‌کنند تا برای منافع خود جهان را بدرون شعله‌های یک جنگ جدید برای تقسیم جهان پرتاب کنند. دولت ترکیه، این نوکر امپریالیسم برای تلف کردن زندگی مردم ما در خدمت منافع ناتو بسرکردگی آمریکا، نقشه می‌ریزد. درست همان‌طوریکه در گذشته در کره کردند، آنها شما را برای منافع امپریالیستها به کام مرگ خواهند کشاند. بر علیه حرکات جنایتکارانه دوبلوک امپریالیستی ناتو و ورشو بپا خیزید. در صفوف ح.ک.ت. (م ـ ل) بر علیه جنگ امپریالیستی، پرچم مبارزه برای انقلاب را برافرازید.

صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را، که حزب ما بخشی از آن است تقویت کنید.

دوستان انقلابی، رفقا،

تجربه کودتای ۱۲ سپتامبر بار دیگر صحت برنامه حزب ما را تایید کرده است. پراتیک نشان داده است که بدون جنگ مسلحانه دراز مدت خلق، که در بر گیرنده محاصره شهرها از طریق روستاها و کسب بخش به بخش قدرت سیاسی باشد، کسب آزادی امکان پذیر نیست. پراتیک همچنین نشان داده است که بدون دنبال کردن راه درخشان مائوتسه دون، رهائی سرابی بیش نیست. این توسط جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست در پرو اثبات می شود، و بارهای دیگر اثبات خواهد شد. و باز پراتیک نشان می دهد که آنهایی، که خواب انقلابی آسان را از طریق راههای پارلمانی و صلح آمیز می بینند، شدیداً مایوس خواهند گشت. ما روزهای سخت تری را در پیش رویمان داریم. ما باید برای آنها آماده بوده و شروط مبارزه را پذیرا شویم. آنهایی که منتظر زمان راحت و آسوده‌ای برای ورود به مبارزه هستند در رویایی بیش نیستند. سازماندهی قانونی، پوچ و بی بند و بست به هیچ کجا راه نخواهد برد. برای انقلاب برداشتن سلاحهای اساسی زیر ضرورینـد: حزبی مسلح به مارکسیسم لنینیسم و بصورت غیرقانونی سازمان دهی شده که از دیسیپلینی آهنین برخوردار بوده و مبارز و جنگجو باشد؛ ارتش خلق تحت رهبری حزب که در پروسه مبارزه مسلحانه ـ از کوچک به بزرگ، از ساده به پیچیده ـ رشد کرده و گسترش خواهد یافت؛ و جبهه متحد انقلابی مردم، که بر مبنای اتحاد کارگر ـ دهقان بنا شده و وحدت کلیه اقشار و طبقات انقلابی را نمایندگی می کند. در کشور ما هیچ نیروی انقلابی که راه مبارزه مسلحانه را دنبال نکند شانس موفقیت ندارد. امروز اپورتونیسم که برایش فاشیسم یعنی فقط خونتای اورن (Evren)، بار دیگر سعی می‌کند که وضعیت مردم را به دنباله بورژوازی وصل کند. مردم ما احزابی را که تحت پوشش دمکراتیک، مردمی و چپ مخفی شده‌اند، در دوران قبل از ۱۲ سپتامبر دیده‌اند و می‌شناسند.

تنها آلترناتیو اصیل در مقابل سیستم، قدرت دمکراتیک خلق تحت رهبری ح.ک.ت. (م ـ ل) است. ادعاهای ژنرالهای فاشیست که ما نابود شده و تمام شده‌ایم کلاً پوچند. آنها نمی توانند ما را نابود کنند مگر آنکه مردمی را نابود کنند که ما بخشی از آن هستیم.

زنده باد مارکسیسم لنینیسم!
زنده باد حزب ما ح.ک.ت. (م ـ ل)!
زنده باد ارتش ما، تیکو!
از حزب کمونیست ترکیه م ـ ل و ارتش تحت رهبریش (TIKKO) حمایت کرده، به آن پیوسته و آن را تقویت کنید!
زنده باد جنگ خلق! ■

گزیده‌ها:

ابراهیم کایپاکایا درباره مبارزه مسلحانه

متن زیربرگزیده ایست ازمقاله ای طولانی اثرابراهیم کایپاکایا تحت عنوان "ریشه هاوتکامل اختلافات مابارویزیونیسم شفق: انتقادعمومی از TIIKP". درآوریل۱۹۷۲رفیق کایپاکایا م.ل های واقعی رادرانشعاب ازTIIKP(حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه)وتشکیل حزب کمونیست ترکیه م .ل رهبری کرد. مقاله "ریشه های اختلافات ما..." درژوئن ۱۹۷۲اتکمیل شد.

عالیترین مقدمه برای این اثر،گزارش رسمی سازمان اطلاعات وامنیت ملی ترکیه(میت) در سال ۱۹۷۳می باشد: "درمیان جنبش کمونیستی ترکیه عقایدابراهیم کایپاکایاازهمه خطرناکتر است. مابی تردیدمی گوئیم دیدگاهی که اودرآثارش ارائه می کندوشیوه های مبارزه ای که او طرفدارآنست کاربردکمونیسم انقلابی درشرایط ترکیه است".

ابراهیم کایپاکایادر۱۸مه۱۹۷۳درزندان دیاربکربه شهادت رسید. این برگزیده ازروی کلیات آثارابراهیم کایپاکایا ، نشر آکاك یائینلری ،استانبول،۱۹۷۹ترجمه شده است.

سیاست تشکیلاتی رویزیونیست های شفق سازماندهی کارگران و دهقانان درگروه های مطالعاتی است .

جلسات قانونی مطالعاتی که در گذشته بر حول روزنامه پیش برده می شد، این بار به شکل نیمه قانونی در میان کارگران و دهقانان شروع شده است . با سازمان دادن کارگران و دهقانان در گروههای مطالعاتی، آنها قصد دارند روشنفکران جدا از مبارزه طبقاتی پرورش بدهند . علاوه بر این واقعیت که گروههای مطالعاتی نمی توانند ابزار مبارزه مسلحانه باشند، در شرایط اختناقی که با شروع مبارزه مسلحانه تشدید نیز خواهد شد قادر به ادامه حیات نخواهند بود . در نتیجه ترس از انحلال این گروهها دائما مانع مبارزه مسلحانه شده ... در انتقاد از این سیاست تشکیلاتی عقب مانده، مارکسیست لنینیستها از نظریه زیر دفاع می کنند : مسئلهای که در سازماندهی نیروها باید درك شود همانا سازماندهی واحدهای پارتیزانی تحت رهبری حزب است . همه گروهها و هستههای دیگر باید در متن فعالیت پارتیزانی و به نحوی که بتوانند از آن پشتیبانی کرده و آنرا تکامل دهند جذب شوند . هر کس باید بر اساس نیاز جنبش و تخصص خودش و همیشه بر حول وظایف معین سازماندهی شود . سازمانی که در آن تقسیم کار نشده و هر کس همه وظایف را انجام می دهد با اصول سازماندهی لنینی در تضاد است . چنان سازمانهائی فقط برای هیاهو راه انداختن خوب هستند . بنابراین ، گذشته از خصوصیت پاسیویستی و بی حالیشان، هستههای مطالعاتی این ویژگی را نیز دارند که : " از جانب دیگر، زمانی که مبارزه انقلابی ما آنرا ضروری سازد وظایف عملی هم انجام خواهند داد . "

در مقابل این انتقادات رویزیونیستهای شفق دست به مانور زده و نوشتند : " اسمهائی مانند " گروههای مطالعاتی " و " گروههای قرائت " باید کنار گذاشته شوند . زیرا چنان اسامی می تواند افکار عقب مانده را برانگیزد " ! و نام " گروه مطالعاتی " با نام " کمیته دهقانی " عوض شد . این آقازادههای بورژوا که خیال می کنند با تغییر نام یك شیئی می شود ماهیت آنرا عوض کرد ــ بجای تغییر محتوی، فرم را عوض می کنند . از همان ابتدای امر سیاست رویزیونیستهای شفق همین بوده است . برخی از اعضاء این دارودسته رویزیونیست بشیوه تفکر مکانیکی خاص بورژوازی چنین اظهار می کنند :

" ابتدا باید گروههای مطالعاتی برقرار شوند؛ آنها که در این گروهها شرکت می کنند باید مارکسیسم لنینیسم را در خطوط کلی اش دریابند، در مبارزه علیه پلیس تجربه بیاموزند در گروهها آزمایش بشوند و تنها بعد از این همه، آنهائی که بدرد بخور تشخیص داده می شوند در گروههای پارتیزانی سازماندهی شوند . "

جداً که از هر زاویه باین نگاه کنید این تئوری مزخرف نفستان را می گیرد ! اگر بنا بود کسی این تئوری را بعمل درآورد ، باید همه آن دهقانهائی که از سر تا پا لبریز از نفرت به دشمن طبقاتی بوده و می خواهند به مبارزه مسلحانه تحت رهبری و انضباط حزب بپیوندند را متوقف کرده بگوئیم " نه اول باید مارکسیسم لنینیسم یاد بگیرید و در مبارزه علیه پلیس تجربه کسب کنید " . اگر صدها هزار دهقانی که خواندن و نوشتن بلد نیستند و بدست فئودالیسم بی حس شدهاند بخواهند علیه زمینداران و قدرت مرکزی اسلحه دست بگیرند، باید آنها را خلع سلاح کرده و بخاطر این جسارت ! چند تا سیلی توی گوششان خوابانده و بعد یقه شان را گرفت و کشان کشان آنها را انداخت داخل یکی از این گروههای مطالعاتی . ماهیت ارتجاعی چنین تئوری کاملا روشن است . بعلاوه از راه کار آرام گروه مطالعاتی ، حتی بعد از سالها عده بسیار کمی از دهقانان آزموده خواهند شد . و از آنجائیکه عدهای از آنها هم از دور خارج می شوند فقط عده معدودی می مانند که به گروههای پارتیزانی بپیوندند . اگر این غیر ممکن کردن مبارزه مسلحانه نیست پس چیست ؟ اگر این ایستادن در مقابل دهقانانی که می خواهند اسلحه بردارند ، فرونشاندن خشم آنها ، خفیف کردن نفرت آنها و منفعل کردن آنها نیست پس دیگر چیست ؟

بعلاوه نمی توان گفت کسی که در گروه مطالعاتی موفق بوده و خوب بنظر میآید حتما در مبارزه مسلحانه هم بدرد بخوراست . یعنی آزمودن افراد در گروههای مطالعاتی مدت درستی برای آزمایش نیست . علاوه بر این در گروههای مطالعاتی معمولا دهقانان مرفه و با سواد ، عناصر تحصیل کرده، معلمین و غیره پیش می روند ، دهقانان فقیر غالبا ناموفق می مانند .

از آنجا که ما این سیاست تشکیلاتی دست راستی ، بوروکراتیك، شل و پاسیویستی را رد می کنیم، آنها مدعی می شوند که ما می گوئیم " لزومی برای کار تودهای انقلابی وجود ندارد " . تازه فهمیدیم که درك اینها از " کار تودهای انقلابی " درگیر شدن در واجی های روشنفکرانه جدا از مبارزه طبقاتی با دهقانان مرفه و تحصیلکرده ها است .

بله ما در مورد این جور کار توده ای انقلابی (!) می‌گوئیم لزومی ندارد ...

آیا این "کمیته‌های دهقانی" کمیته‌های حزبی، ابزارهای مبارزه مسلحانه، گروههای قرائت، گروههای پخش نشریه هستند؟ هیچ معلوم نیست. تا آنجائی که معلوم می شود رویزیونیستها همه مشکلات سازماندهی در میان دهقانان را با یك اشاره توسط "کمیته‌های دهقانی" حل می کنند!

وقتی مسئله چگونگی سازماندهی دهقانان پیش میاید جهالت کامل رویزیونیستهای شفق بر ملا می شود. آنها در مورد این مساله که مهمترین مساله انقلاب ماست بی‌لیاقتی کامل خود را نشان داده و به حالتی قابل ترحم می افتند.

سیاست مارکسیست لنینیستها در مورد سازماندهی در میان دهقانان روشن است. در هر دهی یك کمیته حزبی ایجاد کنید. و باز در هرده گروه مسلح، یعنی میلیشیای دهقانی، از صفوف دهقانان فقیر انقلابی، با یا بدون متصل بودن به حزب، که همچنان در کار تولیدی هم درگیر هستند ایجاد کنید. از صفوف آنها که به حزب متصل هستند یا گروهها و واحدهای وظیفه ویژه وابسته به کمیته حزبی ده ایجاد کنید. علاوه بر اینها واحدهای پارتیزانی حرفه‌ای مستقل از تشکیلات ده و مربوط به کمیته حزبی منطقه ایجاد نمائید. هدف تمام این سازماندهی، ساختمان حزب و نیروهای مسلح خلق در میان کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر است. این طریق ساختمان حزب نه بطور مسالمت آمیز بلکه در جریان مبارزه مسلحانه انجام خواهد گرفت. حلقه کلیدی برای تشکیلات حزبی در سازماندهی دهقانان، بسیج واحدهای پارتیزانی و میلیشیای ده است. ارگانهای قدرت دهقانی مساله کاملا جداگانه‌ای بوده و مساله روز نیست.

رویزیونیست های شفق پیش شرط شروع مبارزه مسلحانه را،متشکل بودن درسطح کشور وقرار داشتن درموقعیت رهبری تمام توده هاقلمداد می کنند.

ما در قبل اشاره کردیم که آقای ب.ی یکی از رهبران این باند رویزیونیست چگونه معنی "حزب پر قدرت" را که بعنوان یکی از پیش شرط های بقای مناطق سرخ که بوسیله مائو تسه دون پیشنهاد شده بود به "حزب متشکل در ابعاد سراسر کشوری" سوء تعبیر کرده است. از آنجائیکه رهبری بورژوائی شرایط لازم برای موجودیت مناطق سرخ را همان شرایط لازم برای بر پا کردن مبارزه مسلحانه می پنداشت، تعبیر پیش گفته را بعنوان مانعی در مقابل اشتیاق به شروع مبارزه مسلحانه علم کرد ...

جدیدترین سند این تفکر دست راستی و پاسیویستی، که بر پا کردن مبارزه مسلحانه را سالها بعقب میاندازد نوشتهایست تحت عنوان "در باره مساله استقرار قدرت سیاسی سرخ". برای توجیه این برخورد راست و پاسیویستی، انرا با تضادها و فرمولهای بی‌معنی و تحریف شده پر کرده اند. گفته می شود: "تکامل جنبش انقلابی در بعد سراسر کشوری ... مائو تسه دون اشاره می کند که توانائی قدرت سرخ برای بقاء، مشروط به تکامل جنبش انقلابی سراسر کشوری نیز هست ..." انچه اینجا بویژه تاکید می کنیم مساله تکامل انقلاب در یك مقیاس سراسر کشوری است. بعضی از دوستان چنین تصور می کردند که با پراکندن جنبش کمونیستی و از طریق پیشبرد کار در معدودی از روستاها، درست مثل پناه بردن به سوراخ موش، انقلاب بدست میاید. در حالیکه وجود جنبش سیاسی ای که بتواند در سراسر کشور صدای خود را بگوش همگان برساند الزامی است. این تنها می تواند حزب سیاسی پرولتاریا باشد ... نفی حزب نفی لزوم متحد ساختن مبارزه در مقیاس سراسری و هدایت آن بسوی یك هدف است. آنها تصور می کنند که مردم بطور خود بخودی بدنبال مبارزه مسلحانه ای که عده‌ای روشنفکر جدا از توده شروع کنند روان خواهند شد ... وجود جنبش انقلابی در مقیاس سراسری بمعنی کار در همه نقاط کشور و یا عطف توجه متساوی به تمام نقاط نیست. بلکه بمعنی انستکه بعنوان یك حزب سیاسی وجود خود را به تمامی مردم کشور نشان داده، محسوس سازد و شروع به برقراری قدرت دولتی در مقیاس سراسر کشوری نماید. بعنوان مثال جنبش دهقانی که بوسیله مبارزه در شهرها پشتیبانی نشود محکوم به سرکوب شدن است. یا مثلا قیام دهقانی در منطقه شرقی اگر بوسیله مبارزات دهقانان اژه‌ای (Aegean) و چوکوروا (Chukurova) و جنبش طبقه کارگرمان در شهرهای صنعتی عمده تحت رهبری یك حزب کارگری، پشتیبانی نشود نمی تواند قدرت سیاسی سرخ خود را حفظ کند. برای اینکه فقط یك جنبش انقلابی که در مقیاس سراسری تکامل می کند می تواند قدرت دولتی و نیروی اصلی آن ارتش را تضعیف کرده و از هم بدرد.

بعنوان جمعبندی می توان گفت که قدرت سیاسی سرخ، نه با مبارزه‌ای موضعی بلکه با یك مبارزه سراسر کشوری که بوسیله یك حزب پرولتری متحد و هدایت می شود، می‌تواند مستقر شده و پایدار بماند".

در این نوشته :

۱ ــ " تکامل اوضاع انقلابی (تاکید از من است) در مقیاس سراسری " که بوسیله رفیق مائو تسه دون بعنوان پیش شرط " وجود مناطق سرخ " پیشنهاد شده، آگاهانه بشکل " تکامل جنبش انقلابی (تاکید از من است) در مقیاس سراسری " تغییر یافته است .

۲ ــ با تغییر شکل مجدد آن، عبارت " تکامل جنبش انقلابی در مقیاس سراسر کشوری " تبدیل به " سازمانیافتن حزب کمونیست در مقیاس سراسر کشوری " شده است . عبارت " جنبش انقلابی " آنطوریکه عموما استنباط می شود علاوه بر جنبش پرولتری شامل جنبش سیاسی طبقات دیگر درون صفوف خلق و تکامل خود بخودی اقدامات توده ای نیزهست .

۳ ــ در باره " سازمانیافته بودن در مقیاس سراسر کشوری " چند نظریه متضاد ارائه می شود . یك موضع بی معنی اختراع شده است که " سازمانیافته بودن در مقیاس سراسری " بمعنی " کار در همه نقاط کشور " نبوده بلکه " بمعنی آنستکه حزب وجود خود را به تمامی مردم کشور نشان و داده و محسوس سازد " و " اقدام به مستقر کردن قدرت دولتی انقلابی در مقیاس سراسر کشور نماید " (تاکید از من است) بعلاوه در مثالهای داده شده در واقع ایده ء داشتن تشکیلات در همه نقاط کشور با عبارت " سازمانیافتن در مقیاس سراسر کشوری " بیان شده است .

۴ ــ " سازمانیافته بودن در مقیاس سراسر کشوری و قادر بودن به رهبری همه توده ها " هم بعنوان پیش شرط بر پا کردن مبارزه مسلحانه و هم برای موجودیت مناطق پایگاهی سرخ ارائه شده . بنابراین آموزش رفیق مائو تسه دون در باره اینکه " چرا قدرت سیاسی در مناطق سرخ می تواند باقی بماند " یکبار دیگر سوء تعبیر شده است . تمام این تحریفات و تئوریهای جعلی و مزخرف که با تناقض گوئی بشکل معمّا در آمده فقط بخاطر اینستکه : بکوشند تا با اتکاء (!) به رفیق مائو تسه دون، این نقطه نظر راست روانه که " مبارزه مسلحانه را بدون سازمانیافته بودن در مقیاس سراسر کشوری نمی توان شروع کرد " را توجیه کنند . چون رفیق مائو تسه دون می گوید اگر حزب کمونیست در مقیاس سراسر کشوری سازمانیافته نباشد پایگاههای سرخ نمی تواند باقی بماند (!) و از آنجا که شرایط بقای پایگاههای سرخ همان شرایط شروع مبارزه مسلحانه است (!)، پس روشن است که مبازه مسلحانه بدون سازمانیافته بودن حزب کمونیست در مقیاس سراسر کشوری نمی تواند شروع شود (!) . این است منطق اینها . آنچه رفیق مائو تسه دون می گوید چیز کاملا متفاوتی است : " این که آیا قدرت سیاسی خلق در مناطق کوچك می تواند باقی بماند یا نه بسته به اینست که آیا اوضاع انقلابی در سطح ملی تکامل می کند یا خیر " .

نفی حزب یعنی نفی ضرورت متحد کردن مبارزه در مقیاس سراسری وسمت دادن آن بسوی هدفی واحد میباشد . " توسط این جمله، آشکار است که آنها سازمان سراسری را پیوسته بمفهوم حزب در نظر میگیرند . " وحدت مبارزه در مقیاس سراسری " فقط با داشتن سازمان سراسری واز طریق آن رهبری توده ها ممکن میشود . اگر نفی این یعنی نفی حزب پس خود بمفهوم حزب بمعنی در برداشتن یك سازمان سراسری ودر نتیجه بدست داشتن رهبری توده ها گرفته شده است . این نظریه بهمان پوچی تئوری مذکور در بالا است : چون این حقیقت را که باید از درون یك پروسه نسبتا طولانی مبارزه خود را به تمام نقاط کشور گسترش بدهد تا در موقعیتی باشد که توده ها را رهبری کند نفی میکند . . .

در مقاله گفته شده که " آنها تصور میکنند که مردم خود بخود از پی مبارزه مسلحانه ای که توسط تعدادی روشنفکر منفرد آغاز شده روان خواهند شد " . مسئله ای را که این آقایان رویزیونیست در اینجا بحث میکنند چیست؟ آیا مسئله آغاز مبارزه مسلحانه نیست؟ بله در حقیقت، نه مردم بطور خود بخودی بدنبال مبارزه مسلحانه ای که توسط چند روشنفکر منفرد آغاز شده روان خواهند شد . ونه این درست است که آنهائیکه مبارزه مسلحانه را آغاز میکنند عده ای روشن-فکر جدا از توده باشند . ولی آنچه که مورد بحث این آقایان رویزیونیست ماست این نیست. آنها ضعیفترین نوع استقلال را مطرح کرده ودر آن اغراق میکنند وبدینگونه سعی می کنند تئوری انحرافی خود را توجیه کنند . چنانکه از این جمله دیده میشود اینست آن شیوه ای که اینها مساله " شروع مبارزه مسلحانه " را ببحث میگذارند .

در مقاله گفته شد که " جنبش دهقانی که بوسیله مبارزه در شهرها پشتیبانی نمی شود محکوم به سرکوب شدن است . " منظور از " جنبش دهقانی " چیست ؟ مسلما منظور مبارزه مسلحانه دهقانی است . در آن صورت مگر اینکه حزب در شهرها سازمان یافته ودر موقعیتی باشد که توده ها را رهبری کند " جنبش دهقانی " یعنی مبارزه مسلحانه دهقانان " محکوم به سرکوب شدن است . " " محکوم به سرکوب شدن " ، یعنی، درگیر شدن در چنین جنبشی که حاصل آن قبل از شروعش محکوم است حماقت است پس نباید " جنبش دهقانی " وجود داشته ویا تلاشی جهت بوجود آوردن چنین جنبشی پیش از اینکه ما در شهرها سازمان بیابیم

ودرموقعیتی که بتوانیم توده‌ها را رهبری کنیم صورت گیرد .

مقاله ادعا میکند که " برای مثال ، شورش دهقانی درمنطقه شرقی اگرتوسط مبارزات دهقانان اژه‌ای وچوکورو وجنبش طبقه‌کارگرما درشهری عمده‌صنعتی تحت رهبری حزب پرولتری پشتیبانی نشود نمی‌تواند قدرت سیاسی سرخ را نمی‌توان حفظ کرد " معنی این اظهارات دوپهلوکه مشخصه اپورتونیسم است بقرارزیرمیباشد :

۱ ــ رویزیونیستها تصورمیکنند که " جنبش دهقانی" یعنی " مبارزه مسلحانه دهقانی " صرفا یك شورش عمومی دهقانی است .

۲ ــ آنها تصورمیکنند که شورش مسلحانه دهقانی فورا به قدرت سیاسی سرخ وحفظ آن منتهی میشود .

۳ ــ و بنابراین، برای اینکه شورش دهقانی باشد که به‌قدرت سیاسی سرخ وحفظ آن منتهی شود آنها این پیش شرط را میگذارند که این شورش دهقانی باید بوسیله مبارزات دهقانان دردیگر مناطق ومبارزات کارگران که توسط حزبشان درشهرهای عمده صنعتی رهبری می شود پشتیبانی شود " . برای اینکه فقط یك جنبش انقلابی که برمبنای سراسرکشوری توسعه یابد میتواند قدرت دولت ارتجاعی ونیروی اصلی اش یعنی ارتش راگسسته وتضعیف نماید " .

برای پیدایش یك‌منطقه پایگاهی‌سرخ، رویزیونیستها توسعه فعالیتهای پارتیزانی رااز کوچك به بزرگ ، ازضعیف به قوی ، واز ساده به پیچیده ؛ وبدینطرق ساختن پله به‌پله ارتش خلق،تکامل واحدهای پارتیزانی ، بسوی واحدهای ارتش منظم، وتبدیل جنگ چریکی به جنگ متحرك رالازم نمی‌دانند . درحقیقت آنها حتی درباره آن فکرهم نمیکنند . آنها برای پیدایش یك منطقه پایگاهی سرخ دریك ناحیه طالب یك شورش عمومی‌دهقانی‌هستند . وبرای یك چنین شورشی که منتهی به منطقه پایگاهی سرخ شود وبرای حفظان، لازم‌است که دردیگرمناطق روستایی ودرشهرهای عمده صنعتی کشورسازمان یافته ودرموقعیتی باشیم که بتوانیم درتمامی این نقاط توده‌ها را رهبری کنیم (!) درغیراینصورت، یك " شورش دهقانی " دریك منطقه تنها " نمی‌تواند قدرت سیاسی سرخ راحفظ کند " (!) . بنابراین آگاه‌باشید دهقانان نباید سعی به طغیان کنند وماهم نباید درجهت سازماندهی چنین شورشی تلاش کنیم، غیره .

از طرف دیگر ، برای آغاز مبارزه مسلحانه احتیاج به حزب‌است . چون برای خود حزب هم به‌وحدت " مبارزات درمقیاس سراسرکشوری " وسمت دادنش" بسوی هدفی‌واحد " نیاز است، مبارزه مسلحانه نمی‌تواند آغازشود . این‌آن چیزی‌است که‌نویسنده میخواهد بشیوه اپورتونیستی مطرح کند .

رویزیونیستهای شفق ، این حقیقت راکه حزب درسالهای پایه‌گذاریش وبرای یك دوره نسبتا طولانی پس‌ازآن، نمی‌تواند درسطح سراسرکشوری سازمان یافته باشد ونتیجتاً نمیتواند مبارزات رادرسراسرکشور متحد کند، واینکه درشرایط ما، حزب این سازماندهی رافقط درپروسه مبارزه‌مسلحانه‌رابدست‌خواهدآورد، وبااین وجود پیش‌از حصول این مقصود میتوان مبارزه رادرمناطق روستائی پیشرفته شروع‌کرد، نفی‌میکنند .

پس‌از مدتها دفاع‌کتبی وشفاهی ازاین نظریه دست‌راستی وپاسیفیستی ، رهبری رویزیونیستی به جستجوی راهی برای فراراز حملات مارکسیست لنینیستها پرداخت ...

درواقعیت، رویزیونیستها دیدگاهشان راعوض‌نکرده‌اند . ورق پاره‌ای که آنها درانتقاد به‌ما منتشر کرده‌اند اینرا ثابت میکند . دراین ورق پاره ،ادعا کرده‌اند که ما متمایل به دامن زدن به‌یك مبارزه " موضعی " (منظورشان " منطقه‌ای " است) هستیم . این چیزی است که میگویند :

" ازآنجائیکه طبقات حاکمه تمام نیروهای خود را درآنجا فعال میکنند واین نیرو نمی‌تواند از طریق مبارزه دردیگر مناطق شهرها شکسته شود ، منجربه نابودی مبارزه ای که دامن زده شده میشود " (تاکیدازمن‌است) اول از همه ماطرفدارمبارزه ناحیه‌ای نیستیم - شرایطی که باآن روبروهستیم آنراالزامی میکند . ازآنجاکه امروز میسر نیست که درچهارگوشه کشورسازمان یافته باشیم وهمچنین بخاطر اینکه پراکنده کردن نیروهایمان درنقاطی که انقلاب نمی‌تواند سریعا تکامل یابد . بیشتراز آنکه مفید باشد مضراست ، تاآنجاکه مقدوراتمان اجازه میدهد ماطرفداران اینگونه‌مبارزه هستیم . مادرآن نواحی که انقلاب زودتر تکامل میکند متشکل شده ودرگیر مبارزه‌مسلحانه‌میشویم . مابارها تمام اینهارا توضیح داده‌ایم . سازمان یافتن درسطح سراسرکشوری مسلما تاثیر مثبتی برروی تکامل مبارزه مسلحانه دارد.درمقابل این واقعیت که سازمان ماهنوز بصورت سراسرکشوری گسترش نیافته تاثیرمنفی برروی توسعه‌مبارزه مسلحانه خواهد داشت . بااین حال بعکس‌آنچه که رویزیونیستهاادعامیکنند، شروع مبارزه مسلحانه قبل ازرسیدن به سازمان سراسرکشوری ناگریز باعث نابودی نیروهای ما نخواهد شد .مادامیکه خط صحیحی اتخاذ شود ، حتی زمانیکه سازمان مابسیارمحدود است میتواند درگیرمبارزه‌مسلحانه‌شده وگسترش یابد ، درگیرعرصه‌های‌گوناگون‌شوندخودش و

جهانی برای فتح ۳/۱۳۶۴

نیروهای مان را در پروسه مبارزه مسلحانه تقویت کند . یک سازمان قابل اتکاء با این شیوه میتواند ایجاد شود . سازمانیکه برمبنای مبارزه صلح آمیز سازمان یابد، سازمانی توخالی است . حتی اگرچنین سازمانی تمام کشوررا هم در اختیارگیرد قادرنخواهد بود مبارزات مردم را رهبری کند ومبارزه مسلحانه را بپیش برد ودر دوره‌های تشدید ترور سفید مانند خانه‌ای کاغذی فروخواهد ریخت .

بمنظورآغازمبارزه مسلحانه،رویزیونیست های شفق خواهان خشک بودن خرمن هستند.

" قبل ازاینکه بخش پیشرو توده‌های اصلی کارگران ودهقانان برای مبارزه مسلحانه آماده شوند وقبل ازاینکه ایده مبارزه مسلحانه میان توده‌ها محبوب شود، مبارزه مسلحانه حتی اگربطرف هدفی صحیح نشانه رفته باشد نمی‌تواند شروع شود . برای اینکه جرقه‌ای باعث حریق شود، باید خرمن خشک باشد .

جایی برای تغییر یاانکاربیشتروجود ندارد . بمنظور آغاز مبارزه مسلحانه، آقایان، تقاضای خشکی خرمن رادارند . این یکی دیگر از تئوریهای اختراعی بمنظور عقب انداختن مبارزه مسلحانه برای سالیان دراز میباشد .

برعکس این تئوری راست روانه، نیروهای مارکسیست ـ لنینیست چنین موضعی میگیرند : خرمن باید از جاهایی شعله‌ورشود (مانمی‌گوئیم فقط یک نقطه) که خشک هستند . این درمناطقی است که شرایط مطلوب است، مبارزه مسلحانه باید شروع شود وفوری هم شروع شود . نقاطی از خرمن که‌هنوز خشک نشده‌اند باید توسط آتش مبارزه مسلحانه که‌درنقاط دیگر زبانه میکشد خشک شود . وچون سازمان بزرگتر وقویترمیشود به این مناطق گسترش‌میابد ومبارزه مسلحانه رادرآنجا آغاز خواهد کرد . صبرکردن برای خشک شدن تمام خرمن یک تفکرانحرافی است . این شیوه تفکراین حقیقت رانمی‌پذیرد که " انقلاب ناموزون تکامل میابد " بعلاوه مبارزه مسلحانه صد بار، هزاربار بیشتراز تبلیغ واموزشی که صلح آمیزبه‌پیش برده میشود موثراست . هم رفیق لنین و هم رفیق مائوتسه دون مکررا خاطرنشان ساخته‌اند که چگونه مبارزه مسلحانه باعث جهش درآگاهی توده‌ها میشود .

خط رویزیونیست های شفق "خط توده ای انقلابی " نیست بلکه خطی است که انقلاب راعقب می زند.

رویزیونیستهای شفق خودشان رانه بامردم مناطق پیشرفته بل بامردم مناطق عقب افتاده منطبق میکنند . فرض کنید که امروز درمنطقه خاصی از ترکیه دهقانان برای مبارزه دهقانی آماده‌اند ودرمناطقی دیگر هنوز آماده نیستند . درک رویزیونیستها از خط توده‌ای، لازم می‌بیند که آنها همراه بامناطق عقب افتاده پیش بروند واز مناطق پیشرفته ببرند . این هم نتیجه‌دیگری است که از تئوری خشکیدن خرمن برمیخیزد . ودرمناطقی که دهقانان برای برداشتن سلاح بی‌صبری میکنند، آنها از دهقانان پیشرو عقب مانده وخود راباعناصر عقب افتاده تطبیق میدهند . ممانعت کردن دهقانان آماده برای مبارزه مسلحانه بااین منطق که " ابتدا مارکسیسم لنینیسم رابیاموزند بعد میتوانید به مبارزه مسلحانه بپیوندید " مسلماً به فاصله انداختن بین خود واین نیروها ، ودرآخر عقب افتادن تاحد عناصر عقب مانده منجر خواهد شد . دریک منطقه روستائی، ماباچشمان خود مان دیدیم که چگونه رویزیونیستها جلوی دهقانان پیشرورا گرفتند . این آقایان بورژوای خائن توسط دهقانان پس زده شدند چراکه آنها جلوی راه دهقانانی ایستاده بودند که میخواستند فورا دشمنان طبقاتی خودشان رانابود کنند .

اینچنین خط توده‌ای، نه تنها انقلابی نیست بلکه جلوگیرنده انقلاب میباشد . یک خط توده‌ای انقلابی چنین است : درمیان مناطق متفاوت، بامردم مناطق پیشرو وحدت کن سطح مناطق متوسط راارتقا بده وبرمناطق عقب افتاده غلبه کن . برای مناطق پیشرو، با پیشروترین عناصرش متحد شو،سطح عناصر متوسط راارتقا بده وسعی کن عناصر عقب افتاده رابدنبال بکشی . یعنی : همیشه در راس پیشروترین باش ولی پیوندت راباتوده‌های عقب آنها برهم نزن ؛ آنها رابه جلوبکش . چیزی که رویزیونیستهای شفق انجام میدهند به قرار زیراست : خود راباعقب افتاده ترین عناصر عقب افتاده ترین مناطق وفق میدهد، وعناصر پیشرو رابازداشته وبه عقب هل میدهند .

دربند۴۰پیش نویس برنامه چنین آمده است :"بادفاع از کلیه خواست هاونیازهای فوری جهت بهبودوضعیت زندگی مردم،بدست آوردن حقوق دمکراتیک ، وادارکردن امپریالیسم به عقب نشینی ، جنبش ما . . . ."

واضح است که چنین درکی ، تحت شرایط مشخصی خود را به طرف عمیق ترین نوع رفرمیسم سوق خواهد داد . اگر فردا مرتجعین برای سرکوبی جنبش مسلحانه دهقانها ،

یك رفرم ارضی ناقص انجام دهند ، رویزیونیستهای شفق از آنها دفاع خواهند کرد ۰ چنین چیزی از طرف امپریالیسم تنها یك قدم به عقب برداشتن خواهد بود برای اینکه تمام منافع و موقعیت خود را از دست ندهد ۰ و این بخشا بهبود وضعیت زندگی را به همراه خواهد آورد ۰ بارها دیده شده است که طبقه حاکمه وقتی قدرت خود را در خطر می بیند بدون دست زدن به ریشه های سیستم اقدام به انجام برخی تغییرات می کند ۰ در تاریخ ما اکثر قیامهای دهقانی از این طریق سرکوب شده اند ۰ امروز رژیم فاشیست حکومت نظامی با شعار " رفرم ارضی " جولان می دهد و حتی ممکن است که برای حفظ خود ش از خطرات بزرگتر مقدار کمی زمین را هم تقسیم کند ۰ یك رژیم ارتجاعی که در سایه سوسیال امپریالیسم شوروی به قدرت برسد ، حتی از این بیشتر نیز خواهد کرد ۰ اینها نه تنها غیر ممکن نبوده بلکه محتمل هستند ۰ تحت شرایط و در مواقعی که توده ها برای سرنگونی سیستم حاکم اسلحه بر می دارند ، پشت شعارهای آب و تاب دار " دفاع از خواستها و نیازهای فوری " مخفی شدن،موضعی ارتجاعی و رفرمیستی خواهد بود ۰ این چیزی نخواهد بود مگر گذاشتن قطرهای عسل در دهان مردم برای تخفیف خشمشان و دقیقا به نفع همان مرتجعینی است که می خواهند کندوهایشان را حفظ کنند ۰ همچنین در مواقع و جاهایی که موقعیت برای قیامهای توده ای کارگران در شهرها و برداشتن اسلحه و غیره مناسب است، این همچنان شارلاتان بازی ارتجاعی خواهد بود که برای کارگران از "خواستهای فوری " داستان بافی شود ۰ این معادل است با ظاهر شدن در مقابل بردگانی که شیطان برده داری را در چنگالهایشان گرفته و در حال پاره پاره کردنش هستند و گفتن اینکه " موقعیت زندگی شما باید بهبود پیدا کند" ۰ یك کارگر آگاه در حالی که با پشت دست چنین شارلاتانهای " دانشمند " را به کنار می زند خواهد گفت " آهای ، از راه ما کنار بروید " ۰

خواستهای فوری نمی توانند در تحت همه شرایط مورد دفاع قرار گیرند ۰ مارکسیست ـ لنینیستها از خواستهای فوری در شرایطی دفاع و پشتیبانی می کنند که با خواستهای سیاسی و تبلیغات انقلابی ما در میان توده ها کاملا ادغام شده و هرگز در مقابل شعارهای انقلابی ما قرار نگیرند ۰۰۰ نه " تحت هر شرایطی " چنانکه خائنین رویزیونیست رفرمیست ما می کنند ۰

دوباره در بند چهلم پیش نویس برنامه گفته شده ، " با دفاع از تمامی خواستهای و نیازهای فوری ، جنبش ما توده ها را برای مبارزه بسیج کرده ، آگاهی شان را بالا برده و آنها را به صفوف مبارزه مسلحانه جلب می کند" ۰

این سفسطه گری که مدعیست دفاع کردن از " خواستها و نیازهای فوری " باعث ارتقا آگاهی توده ها می شود، بقول رفیق لنین " یك آواز قدیمی است " آوازاکونومیسم ۰ غزل این آواز متعلق است به اکونومیستهای قدیمی روسیه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ۰ که توسط چه باید کرد ؟ رفیق لنین به آن پایان داده شد ۰ یکبار دیگر دوستان ما (!) وقت خود را بیهوده صرف عرضه کردن از شعر به بازار می کنند ۰ حیف شد ! تلاششان بیهوده است ! برای اینکها ینها صنارهم نمی ارزد ۰ دفاع از " خواستها و نیازهای فوری " توده ها به منظور بسیج کردنشان برای مبارزه، ارتقاء آگاهی شان و سعی در جلب آنها به مبارزه مسلحانه در حقیقت تئوری اکونومیستی " دادن آگاهی مرحله به مرحله " است ۰ نمونه خاتمتری از این تئوری قبلا توسط رویزیونیستها مطرح شده بود : " به نظر ما ، ارتقاء آگاهی توده ها مرحله به مرحله صورت می پذیرد ۰" (ازجمله PDA ، خط انقلابی پرولتاریایی و بعضی جریانات انحرافی دیگر)

برای رعایت انصاف باید متذکر شویم که اکونومیستهای روسی مطرح می کردند که با دفاع کردن از خواستهای صرفا اقتصادی تحت عنوان " خواستهای مشخص " آگاهی توده ها را ارتقاء خواهند داد ۰ رویزیونیستهای ما ادعای ارتقاء آگاهی توده ها با دفاع از " خواستها و نیازهای فوری " با چشم اندازی وسیعتر از " خواستهای اقتصادی " را دارند ۰ با اینحال ، آنها خودشان از تفاوت میان دو چشم انداز آگاه نبوده و در بسیاری جاها این دو مفهوم را به هم بکار می برند ۰

آگاهی توده ها نه با دفاع از " خواستها و نیازهای فوری " و نه " خواستهای مشخص " تکامل می یابد ۰ آگاهی فقط از طریق افشای همه جانبه واقعیات سیاسی و پیشبرد کارزار افشاگرانه جامع که تمام جوانب و گوشه های زندگی اجتماعی را در بر گیرد می تواند به توده ها داده شود ۰ در چه باید کرد ؟ رفیق لنین تئوری اکونومیستی تعمیق آگاهی مرحله ای و قدم به قدم را خرد کرده ، و پس از ذکر اینکه تئوری ارتقاء آگاهی مرحله ای یك موضع اپورتونیستی را منعکس می کند ادامه می دهد : " چرا کارگر روس در مقابل رفتار وحشیانه پلیس نسبت مردم ـ تعقیب فرق مذهبی ، ضرب و شتم دهقانان ، کثافت کاری های سانسور ، شکنجه سربازان ، تعقیب معصوم ترین ابتکارات فرهنگی و امثال اینها هنوز فعالیت انقلابیش کم است ؟ آیا به این علت نیست که " مبارزه اقتصادی " طبقه کارگر

را به این کار " سوق نمی دهد " ، و" نتایج محسوس " کمی باو " وعده می دهد " و " نتایج مثبت" آن کم است؟ (به عبارت دیگر آیا به این علت نیست که مبارزه برای خواستهای فوری آگاهی را تا این سطح ارتقاء نمی دهد ؟ ــ ا ــ ك) خیر . تکرار می کنم که داشتن چنین عقیده ای عیب خود را به گردن دیگران انداختن و کوته بینی (وضمنا برنشتینیسم) است . (منتخب آثار چاپ فارسی صفحه ۱۰۰) اما کارگرسوسیال دموکرات کارگر انقلابی (عده این کارگران هم روز افزون است) تمام استدلال ها را درباره مبارزه برای خواستهایی که " وعده نتایج ملموس می دهند " و غیره با خشم و تنفر رد خواهد کرد زیرا او خواهد فهمید که این نیز یکی از شقوق همان قصه کهنه اضافه شدن یک کوبك به یك روبل است " . (منتخب آثار چاپ فارسی صفحه ۱۰۱) جلوتر لنین جواب زیر را به این آقایان اکونومیست از زبان یك کارگر آگاه می دهد :ــ" آن " فعالیتی" که شما با پیش کشیدن خواستهای مشخصی ، که وعده نتایج محسوسی را می دهند، می خواهید از آن پشتیبانی نمائید در بین ما کارگران اکنون دیگر موجود است و ما خودمان در رفعا ــ لیت روزمره سندیکائی و کوچك خود این خواستهای مشخص را اغلب بدون هرگونه کمك روشنفکران مطرح می کنیم . ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمی کند ؛ ما بچه نیستم که بتوان با یك قلیه سیاست " اقتصادی " سیرمان کرد؛ ما می خواهیم آنچه دیگران می دانند ما هم بدانیم، ما می خواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلا آشنا شویم و فعالانه در همه و هر گونه واقعه سیاسی شرکت نمائیم . برای اینکار لازم است که روشن ــ فکران آنچه را ما خودمان هم از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند و بیشتر از چیزهایی برای ما صحبت کنند که هنوز نمی دانیم و مشخصا از تجربه فابریکی و" اقتصادی " خود هیچوقت نمی توانیم بدانیم یعنی : از دانش سیاسی ، غیره " (منتخب آثار چاپ فارسی ــ صفحه ۱۰۱ ــ ۱۰۲)

رویزیونیست های شفق مبارزهٔ سیاسی راعلیه مبارزهٔ مسلحانه علم می کنند. زیر پرچم"مبارزه سیاسی"،آنهاشکل مبارزهٔ مسلحانه راردمی کنند. آنهاتبلیغ و ترویج مسلحانه راردمی کنند.

بخاطر اعتقاد ما باینکه حلقه کلیدی در سازماندهی دهقانان باید واحدهای پارتیزانی بوده کلیه اشکال گروهها و هسته های دیگر باید بمنظور پاسخگوئی به نیازهای مبارزه مسلحانه و تکامل آن انتخاب و در جریان انجام آن بکار گرفته شوند . آنها ما را به عدم پذیرش مبارزه سیاسی متهم می کنند . آنها می گویند ما یك دیدگاه نظامیگری مطلق داریم .

" بر مبنای گفته آنها، از آنجائیکه مردمان قبلا جنبه سیاسی و ایدئولوژیکی مسئله را دریافتهاند ، مسئله حل شده است و تمام مسئله حرکت نظامی است" .

این مزخرفاتی که به ما نسبت داده می شود هرگز از طرف ما در هیچ کجا از آنها دفاع نشده است . از آنجائیکه رویزیونیستها از گفته ما که مبارزه مسلحانه باید شکل اصلی مبارزه باشد اینگونه نتیجه گیری می کنند ، این واقعیت را آشکار می کنند که آنها مبارزه نظامی را جدا از مبارزه سیاسی در نظر می گیرند . آنها این واقعیت را بر ملا می کنند که در نظرشان مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی یکدیگر را نفی می کنند .

دید " کاملا نظامی " دید کسانی است که فقط بخاطر جنگیدن می جنگند . ما می خواهیم به جنگ دست بزنیم تا وظایف سیاسی انقلاب را کامل سازیم . ما مبارزه مسلحانه بر پا می کنیم تا ارتش خلق را تحت رهبری حزب ایجاد کنیم، تا قدرت توده ها را از طریق در هم شکستن حاکمیت منطقهای و مرکزی استحکام بخشیم . رفیق مائو تسه دون اترا باین نحو مطرح می کند :" بعضی ها ما را به عنوان هواداران تئوری " قدرت مطلق جنگ" بباد تمسخر می گیرند . بله، راست است، ما طرفدار تئوری مطلق جنگ انقلابی هستیم . این بد نیست بلکه خوب است، مارکسیستی است . جنگ حزب کمونیست روسیه، سوسیالیسم را آفرید . ما یك جمهوری دمکراتیك ایجاد خواهیم کرد . تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط بزور تفنگ است که می توانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند ؛ در این مفهوم می توان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر بوسیله تفنگ . (مائو تسه دون ــ مسائل جنگ و استراتژی ــ منتخب آثار جلد دوم صفحه ۳۲۴)

آدم حیران می ماند کهایا آن دیدگاه" نظامیگری مطلق"اینجا هم حکمفرما نبوده؟ آیا این آقایان از این واقعیت آگاه نیستند که مبارزه مسلحانه، یعنی جنگ ، شکلی از مبارزه سیاسی است ؟ مبارزه مسلحانه تنها شکل مبارزه سیاسی نیست بلکه یك شکل آن است وبا این وجود " جنگ ادامه سیاست است از طریق دیگر" و " از زمانهای قدیم جنگی نبوده که مضمون سیاسی نداشته باشد" . (مائو تسه دون) اینها الفبای مارکسیسم ــ لنینیسم هستند .



زن ترك در كار بافندگی

از خواستهای ما که مبارزه مسلحانه باید کار اصلی باشد ، رویزیونیستهای شفق دوباره نتیجه گیری می کنند که کار تبلیغی و ترویجی را در بین توده‌ها رد می کنیم . واضح است که آنها فکر می کنند مبارزه مسلحانه نافی تبلیغ و ترویج است. نخیر آقایان بورژوا ! مبارزه مسلحانه کار تبلیغی و ترویجی را نفی نمی کنند ، آنها دو طرف یك تضاد هستند . مائو تسه دون درباره آن نکته می گوید : " ارتش سرخ چین سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام می دهد . ارتش سرخ بویژه در حال حاضر بهیچوجه نباید کار خود را فقط به جنگیدن محدود سازد . ارتش سرخ علاوه بر عملیات جنگی جهت نابودی نیروی نظامی دشمن ، وظایف مهم دیگری نیز بر عهده دارد که عبارتند از : تبلیغ کردن در بین توده‌ها، سازمان دهی توده‌ها ، مسلح کردن توده‌ها ، کمك نمودن به توده‌ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی و تشکیل سازمانهای حرب کمونیست. ارتش سرخ صرفا بخاطر جنگیدن نمی جنگد، بلکه بمنظور تبلیغ کردن بین توده‌ها، سازمان دادن توده‌ها مسلح کردن توده‌ها و کمك نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی می جنگد . "
(مائو تسه دون ــ درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب، منتخب آثار ــ جلد اول صفحه ۱۵۹)

در کشور ما نیز ، واحد های چریکی که نطفه های ارتش خلق را تشکیل خواهند داد، فقط به جنگیدن اکتفاء نخواهند کرد . آنها در همان حال وظایف مهمی چون پیشبرد تبلیغ و ترویج در بین توده‌ها ، سازماندهی توده‌ها و تسلیح آنها دارند . از آنجائیکه این آقایان مبارزه سیاسی را در مقابل مبارزه مسلحانه دیده و مبارزه سیاسی را صرفا فعالیتهای یك موسسه انتشاراتی می بینند، ما را متهم به رد کار سیاسی می کنند ، رد تبلیغ و ترویج و کار توده ای ، در واقع آنها خودشان فقط اشکال صلح آمیز تبلیغ و ترویج و مبارزه سیاسی را برسمیت می شناسند، آنها شیوه مسلحانه مبارزه سیاسی و تبلیغ و ترویج را رد می کنند .

آمریکا: 'این روزی غیرعادی است'

۲۹ آوریل ۱۹۸۵ اروز اوضاع غیرعادی (No Business As Usual day)

در آمریکا بود. این روز، روز مهم غلیان مقاومت پر اهمیت توده‌ها بر علیه حرکت قدرتهای بزرگ بطرف جنگ جهانی و کوشش برای کسب ابتکار در تشدید مبارزه توده‌ها برای توقف آن بود. در شهرهای کوچك و بزرگ در سراسر امریکا هزاران نفر از مردم از طبقات و اقشار مختلف با نقطه نظرات سیاسی متفاوت متحد شدند تا به فراخوان اقدام برای جلوگیری از جنگ سوم جهانی پاسخ گویند.

بخشی از فراخوان اینچنین بود:

"در ماریپیچی که نمی توانند بدون بجای گذاشتن نتایج وخیم ادامه یابد پی‌درپی بحران بوجود می آید. چنین موقعیت استثنایی، پاسخی ویژه می طلبد... تنها اقدام مستقلانهٔ میلیونها نفر که برای مقاومت به صحنه تاریخ گام گذارده‌اند می تواند پاسخ واقع بینانه به شرارتی باشد که در مقابل ما نمایان است..."

"آنها به استدلال گوش نخواهند داد،

آنها تابع آراء مردم نخواهند گشت،

بهر قیمتی که شده،

باید جلوی دولتها را از آغاز جنگ جهانی سوم گرفت!"

در این روز علاوه بر وقایعی در بیش از ۲۵ دانشگاه، عملیات توده‌ای خیابانی انجام پذیرفت. عملیات در شهرهای بزرگ صدها نفر را در مراکز فعالیتهای اجتماعی برای گسیختن اوضاع عادی و روزمره با راههای ابتکاری بیشماری بدور هم جمع کرد. صدها نفر در مقابل دروازه فورت مك فرسون آتلانتا که یك پایگاه نظامی بزرگ است و بعنوان پنتاگون جنوب نیز معروف است، متحصن شدند. دسته‌های "پنج دقیقه" (اشاره به "شوخی" ریگان که "ما تا پنج دقیقه دیگر بمباران را آغاز خواهیم کرد") واقعیت جنگ هسته‌ای را در خیابان‌های شیکاگو، نیویورك، واشنگتن، هوستون و شهرهای دیگر به نمایش گذاردند. نقطه مشخصه این عملیات شرکت نوجوانان در آنها و اغلب اوقات فراوانی آنان بود".

در تعدادی از شهرها، فمینیستها، آکسیونهای خود را در مقابل مراکز "حق زیستن" (جنبش ضد سقط جنین) و ادارات سربازگیری برگزار کردند. در اینروز یك کمپ صلح انترناسیونالیستی در شهر کلیولند بر پا شد.

در سانفرانسیسکو، این روز با تلاش برای مسدود کردن جزیره گنج (Treasure Island)، مقر فرماندهی نیروی دریایی که در وسط یك پل اصلی که شهرهای منطقه را بهم مرتبط می‌سازد قرار دارد، آغاز گشت. علیرغم عدم موفقیت کامل، این اکسیون ترافیك را بمدت بیش از یك ساعت بهم ریخته و اتوموبیلها به علت ریخته شدن لاستیك ها و لباسهای ضد تشعشعات اتمی در جاده از حرکت باز ایستادند. این عملیات با بهم ریختگی مرکز شهر توسط تظاهرکنندگانی که به خیابانها ریخته، ماشینها را متوقف کردند، "خود را بمردن زدند"، مردم را به "تخلیه کامل" مغازه‌ها، اتوبوسها وقطارهای برقی دعوت کرده و عموماً پلیس را ساعتها در خیابانها بدنبال خود دواندند، پایان یافت.

علاوه بر عملیات خیابانی راههای بیشماری بودند که توسط، اقشار وسیعی از مردم ــ از جمله مردم مذهبی، معلمین و پرفسورها، هنرمندان، اکولوژیستها، فعالین ضد موشکهای هسته‌ای (Nuke)، فمینیستها و ناسیونالیستهای ملیتهای تحت ستم در امریکا ــ بکار گرفته شدند تا قدرت سیاسی فراخوان اقدام را نشان داده و روز ۲۹ آوریل را به روز اوضاع غیر عادی تبدیل کنند. این موضوع در زمینه لزوم وسیعاً تحت تاثیر قرار دادن برنامه سیاسی و جهتی که نیروهای میانه جامعه در پیش میگیرند توسط پرولتاریا و توده‌های پیشرو، برای بوجود آوردن بهترین شرایط ممکن برای بر پایی یك مبارزه انقلابی که بتواند جلوی جنگ جهانی سوم را بگیرد، بسیار پر اهمیت بود.

در این روز تعدادی اکسیون کوچك ولی پر اهمیت توسط پرولترهائی که در عملیات خیابانی شرکت کرده، به آویزان کردن پرچم و شعار نویسی پرداخته (برخی شعار "انقلاب جهانی، نه جنگ جهانی" را می‌دادند) و خواهان "ترغیب توده‌ای" و راهپیمائی بطرف مراکز امور استخدامی نیروهایی نظامی شدند، صورت گرفت. حزب کمونیست انقلابی امریکا در این زمینه و همچنین در زمینه‌های دیگر ساختن یك جبهه متحد عملیاتی در روز اوضاع غیرعادی، نقش مهمی را ایفا کرد.

سال گذشته، سال موج بی سابقه وافسار گسیختهٔ در زمینه میهن‌پرستی، شوینیسم زشت و ارتجاع در امریکا بوده است. سعی وکوشش بورژوازی برای ساختن و پرداختن (بخصوص از طریق وسائل ارتباط جمعی) یك تصویر کلی از صلح اجتماعی و خوشبختی یك آمریکای سربلند و متحد، سیر سخت و شکست ناپذیر، مکمل این آماده سازی ایدئولوژیکی بوده است. این نمایشی نومیدانه است که احتیاج شدید آنها به تسلیم شدن توده‌ها به حاکمیت و همچنین ضعف پذیری اساسیشان در زمان وارد شدن به جنگ را نشان می دهد.

در آمریکا هنوز شورش آشکار یا وسیع وجود ندارد، ولی دورنمای شکاف ها آغاز به ظاهر شدن می‌کنند.



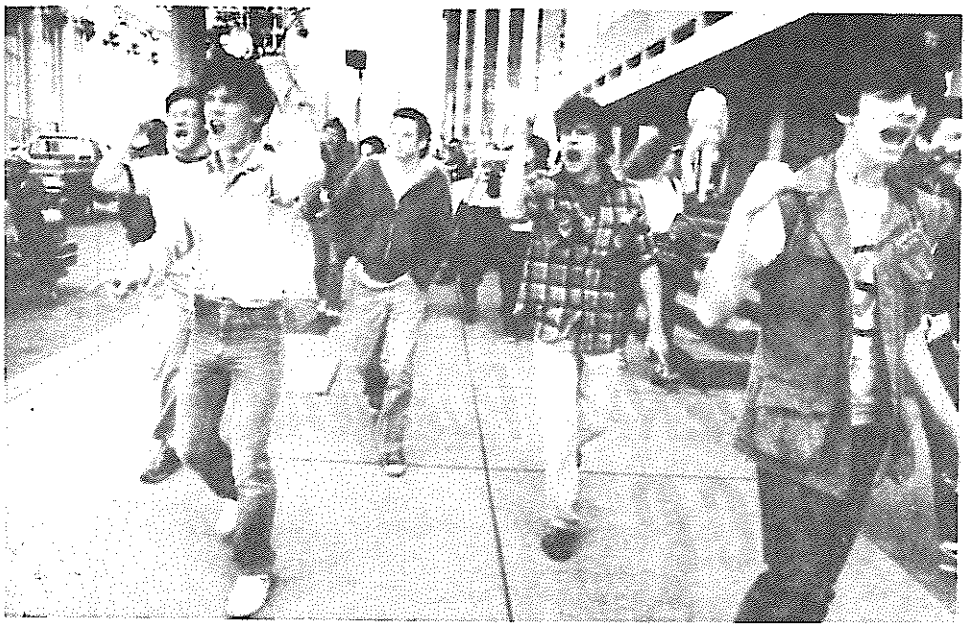





در میان بخش معینی از توده‌ها، بخصوص جوانان و زنان، عنصری از امتناع فعال و مخالفت جدی با برنامه سیاسی امپریالیستهای آمریکائی برای دهه ۱۹۸۰ رشد می یابد. رشد اخیر تحصن ها، اشغال ساختمانها و اعتصابات در دانشگاهها در سرتاسر آمریکا در ضدیت با آپارتاید در آفریقای جنوبی، انفجاری بودن وضعیت را نشان داد. هر چه طبقهٔ حاکمه بیشتر در بوجود آوردن تصویر یک آمریکایی قوی، خوشحال و مادی ـ و آماده برای بوجود آوردن فجایع بی حد به خاطر امپراطوری موفقیت پیدا کند برخی افراد بیشتر از آن تنفر پیدا کرده و بیشتر به شورش برمی خیزند.

۲۹ اوریل گسستی عمده بود از نحوهٔ اعتراض "اختلاف عقیده عادی" که می خواهد مقاومت را در میان مرزهائی که بورژوازی قبول دارد و حتی اغلب اوقات برای کانالیزه کردن خشم و خیزش توده‌ها در جهتی که هرگز حاکمیتش را از اساس زیر سوءال نبرد لازم می داند، محدود کنند. در واقع اعتراضهایی با "اوضاع عادی" می توانند بعنوان بهانه دیگری برای جنگیدن تا حد مرگ برای حفظ امپراطوری ـ "بخاطر حق اختلاف نظر"، مورد استفاده قرار گیرند. خط فاصل عینی بین آنهایی که پیشنهاد عمل مستقل تاریخی بر علیه دولتها را می دهند و آنهایی که از دولتها خواهش کرده و با آنها به "استدلال" میپردازند تا سیاستهای آنها را تغییر دهند با تظاهرات عمده دیگری در ۲۰ آوریل (۲۰ آوریل، روز تحت فشار قرار دادن کنگره) مشخص شد.

هرچه خطر جنگ جهانی بیشتر نمایان می شود، اینکه هزاران نفر مردم دست به اکسیونهایی که مشخصاً طبقهٔ حاکمه امریکا را هدف گرفته دست می زنند و اینکه برنامه‌های سیاسی روز بصورت اکسیونهای مشخص و در برگیرندهٔ بخشهایی از مردم متجلی می شوند، پیشرفتی عمده و بالقوه پر اهمیت است. بصورتی کلی، عملیات ۲۹ اوریل نه تنها عده زیادی را برانگیخته و مجبور به روبرو شدن با خطر واقعی و افزاینده جنگ جهانی و لزوم مقابله فوری با آن نمود، بلکه همچنین اعتماد استراتژیک توده‌ها، بخصوص جوانان را تمرکز داد تا رودرروی سران دولت ایستاده و آنها را "به هرقیمتی که شده" شکست دهند.



"مردم پرو رأی ندهید! زنده باد جنگ خلق!" این طرح در زندان پرو تهیه شده

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو :

رأی ندهید، جنگ چریکی را برای کسب قدرت سیاسی بدست خلق دامن زنید!

جهانی برای فتح ۳/۱۳۶۴

سندی ازکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پرو(ح- ك - پ)

"کمیته های خلقی راتقویت کنید،مناطق پایگاهی راگسترش دهیدوجمهوری دمکراتیك نوین خلق رابه پیش رانید" - ح - ك - پ "تمام مرتجعین تلاش می کنند بوسیلهٔ کشتارجمعی انقلاب رامحوونابودسازند آنهاچنین می اندیشندکه هر قدرتوده های بیشتری رابه قتل رسانند، همانقدرانقلاب راتضعیف خواهندساخت. اماعلیرغم امیال آنان ،واقعیات نشان می دهندکه هرقدرتوده های بیشتری را به قتل رسانند،انقلاب نیرومندترمی گردد ومرتجعین هرچه بیشتربه سرنوشت محتوم خویش نزدیکترمی شوند - این قانون انکارناپذیراست" - صدرمائو

I. بحران عمومی جامعه پرو

جامعهٔ معاصرپرودربحرانی عمومی بسرمی برد. این جامعه که درپایان قرن نوزدهم شکل گرفته ،بگونه ای سخت و علاج ناپذیربیماراست،این جامعه تنها می تواندازطریق مبارزهٔ مسلحانه متحول گرددواین همان کاری است که حزب کمونیست پرو،مردم رادرانجام آن رهبری می کند. راه حل دیگری موجودنیست.

پروی معاصرجامعه ای است نیمه - فئودال - نیمه مستعمره که درآن سرمایه داری بوروکرات درحال توسعه می باشد. این یك سرمایه داری عقب مانده است که بامنافع ملاکین زمیندارگره خورده، درنتیجه بهیچوجه درپی نابودی فئودالیسم نبوده بلکه درنهایت درپی ابقای آنست.

مهمترازهمه اینکه،کاملا"توسط امپریالیسم ودرموردمااساسا"امپریالیسم یانکی - به انقیادکشیده شده،بنابراین نیروهای مولدهٔبالقوه بزرگ کشورراتوسعه نداده، بلکه حتی آنهارابربادهم می دهد،به بند می کشدیانابودشان می سازد. این سرمایه داری بهیچوجه اقتصادملی رارشدنداده بلکه بعکس کاملا"درخدمت استثمار امپریالیستی روزافزون می باشدوکاملا"در جهت خلاف منافع ملی،منافع اکثریت وسیع وحتی نیازهای اولیه ومبرم توده های مردم قراردارد.

اقتصادمدرن پروناقص زاده شده و ازبنیان خراب است. این اقتصاد در ارتباط تنگاتنگ بانظام کهنهٔ نیمه فئودالی پاگرفت وعلیرغم قوانین جنجالی

که بگونه ای فریب آمیزآنرا "اصلاحات ارضی" نامیدند، مُهرونشان نیمه فئودالی درتمام مظاهرآن ازعمیقترین بنیادها گرفته تاپرداخته ترین ایده هابطورعیان خودنمائی می کند. مسئله ارضی که در اساس بعنوان مشکلی عظیم برجای مانده، موتورمبارزه طبقاتی دهقانی خصوصا" در موردهقانان فقیراست که اکثریت عظیمی راشامل می شوند. بعلاوه اقتصادمدرن پرو تحت انقیادامپریالیسم شکل گرفته که آخرین مرحله سرمایه داری است وبه مثابه سرمایه داری انحصاری، انگلی و روبه احتضاربگونه ای استادانه مشخص گشته است. امپریالیسم درعین حال که به استقلال سیاسی ماتازمانی که درخدمت منافعش باشد، رضایت می دهد، سراسر اقتصادپروراتحت کنترل دارد: منابع طبیعی، صادرات، صنعت، اموربانکی ومالی خلاصه کنیم، امپریالیسم خون مردم مارا می مکد، انرژی های ملت درحال شکل گیری مارامی بلعدوبویژه امروزتوسط بدهی های خارجی ماراتحت فشارقرار می دهد، این همان کاری است که درقبال دیگرکشورهای تحت ستم نیزانجام می گیرد. درنتیجه، این اقتصادمدرن وسرمایه داری بوروکرات ازهمان بدوتولدش با لاشهٔ مدفون نشدهٔ نیمه فئودالیسم همراه بوده وتوسط سرمایه داری درحال احتضاری که مرتبا" ازخون مردم ستمدیده تغذیه می کند، خونی که ازطریق استثمارتضمینی توسط نیروهای ارتش ونوکران سرسپرده بدست می آید، به جلوقدم برمی دارد. این روندی است که دردل بحران فزاینده و رقابت برسرحاکمیت جهان یعنی نزاعی که عمدتا" مابین دوابرقدرت ایالات متحده وسوسیال امپریالیسم شوروی در جریان است، صورت می گیرد. نتیجتا" مادرحال تجربه یك بحران عمومی در جامعه پروهستیم. این بحران بمعنای بحران سرمایه داری بوروکرات است که که واردآخرین مرحلهٔ خود شده وبدین ترتیب شرایط رشدوپیروزی انقلاب رابه حدبلوغ وپختگی کامل می رساند. این بحران عمومی، جامعه کهن رادربرگرفته وتمامی زوایاوجوانب آنرامی پوشاند.

این واقعیت ماست. این بنیادیست که جامعه پروبرآن استواراست وریشه های مادی مشکلات وبدبختیهای خلق ما می باشد. واین نظام اجتماعی است که طبقات حاکم واربابان امپریالیست یانکی شان ازآن بهره مندشده وبزور تفنگ، ازطریق دولت ملاك ـ بوروکرات که متکی برنیروهای مسلح ارتجاعی شان است، آنراموردد‌فاع قرارمی دهند، آنها بیرحمانه دیکتاتوری طبقاتی (سرمایه داران بزرگ وملاکین زمین) رااعمال می کنند، خواه بوسیله یك حکومت عملا" نظامی، که این موردرابسیاردیده ایم و آخرین نمونه آن ولاسکو ومورالزبرمودز، بودند، خواه ازطریق انتخابات، ازطریق دولتهای باصطلاح متکی برقانون اساسی نظیردولت کنونی بلونده.

بنابراین دولتهای حاکم به پرو، خواه نظامی یاغیرنظامی، برگزیده شده یا نشده دریك انتخابات، چیزی بیشتر از دارودسته هائی که برای اعمال دیکتاتوری درصف ایستاده اند، نیستند. این اعمال دیکتاتوری برمردم است، برپرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی وحتی بورژوازی ملی ومتوسط. این اعمال دیکتاتوری ازطرف بورژوازی بزرگ (خصوصا" امروزازطرف بانکداران بزرگ) وملاکین زمین (که بویژه دراختیاروتوانائی فئودالهای مستبد محلی برای اعمال قدرت سیاسی درروستا ها منعکس می گردد) است، ازطرف طبقا" حاکم وامپریالیسم یانکی وکاملا" علیه منافع خلق وملت. این موضوع نیازی به بحث وارائه مثالهای تاریخی بیشترندارد زیرادلائل ومدارك درمقابل چشمان ما است: دولت کنونی بلونده ودارودسته اش که دولتی منتخب، گزیده شده درپای صندوقهای رأی بوسیله سیستم انتخاباتی "مقدس" می باشدازهردولت دیگری برای فروختن کشوربه امپریالیسم بیشترکار کرده وجامعه پرورابه بزرگترین بحران تاریخ معاصرش فروبرده است. این دولت مردم رادرسیری ناپذیرترین گرسنگی غوطه ورنموده وآنهارا آزاروشکنجه و زندانی کرده وبه قتل رسانده وحتی کشتارهای جمعی براه انداخته است، زیرا مردم، بهمراه حزب کمونیست، جرأت نموده اندبازوبه بازوپرچم "شوریدن حق است" رابرافرازند، این حق لایتجزای همه مردمی است که به ستم واستثمارکشیده شده اند، حق فسخ ناپذیرهرشخص وهرطبقهٔ ای که ازبردگی سربازمی زنند.

این است واقعیت کشور، جامعه پرو وعملکرددولتهائی که مرتبا" جای یکدیگر رامی گیرندوتازمانی که مانظم حاکم را بانیروی سلاح ازطریق جنگ خلقی برنیاندازیم چنین خواهدبود. تاریخ جهان وتاریخ خودمااین امرراثابت نموده وآنرا امروزه دقیقا" درمقابل دیدگانمان قرار داده است: دولت ارتجاعی بلونده ودار و دسته نحس اوباسیاستهای عذاب آور و کشتارهای جمعی شان درتاریخ غروب می کنندهمانگونه که حاکمیت عذاب وکشتار خواهدکرد.

II رأی دهی بمعنای پشتیبانی ازنظام اجتماعی موجودوانتخاب جامعه ای قحطی زده تروحکومتی کشتارگرترازوضع موجود است.

تحت چه شرائطی است که انتخابات عمومی جدیدبرگزارمی گردد؟

ازنظراقتصادی، همگان می پذیرند که کشوردستخوش چیزی است که مبین بزرگترین بحران آن درصدسال گذشته می باشد[۳]، بعلاوه چشم اندازروشنی برای آینده نیزدیده نمی شود. تاسال ۲۰۰۰ طول خواهدکشیدتادوباره کشوربه سطح اقتصادی ۱۹۷۶ برسد، به سخن دیگرربع قرن رشداقتصادی بابوق وکرناتبلیغ شدهٔ این کشورازدست خواهدرفت. اما مشکل فراترازاینهاست. ازجنگ جهانی دوم کشورمنظما" درنیمه دوم هردهه دستخوش بحران بوده، وهربحران جدیدبد ترازبحران قبلی. وهمیشه بحران جدیدی در راه است. اقتصاددانان ارتجاعی خود سالهای آینده راسیاه ترسیم می کنند. مضاف براینکه بدهی خارجی وناتوانی کشورحتی درپرداخت بهره های این قروض حساب بازکردن بروی سرمایه خارجی راامکان ناپذیرمی سازد، سرمایه خارجی که همیشه بعنوان چیزی فوق العاده عالی نمایانده شده است، همزمان اندوخته های داخلی نیزدرحال سقوط می باشند. تولید صنعتی درکودوکشاورزی دربحران است، قیمت صادرات مابه نزول خودادامه خواهد داد، بازارهای خارجی محدودترمی شوند وقس علیهذا. درمجموع، یك آینده تاریك که درآن هیچ راه حلواقعی درافق دید وجودنداردرراه است، چه برسد به اینکه بتواندنیازهای اولیهٔ رشدیابندهٔ توده ها راارضاء سازد، که هرروزه کمتروکمتر ارضاء می شوند. آینده ای که تنهابیکاری بیشتر، کارروزانه طولانی ترجهت بقا دستمزدهاومواجب پائین تر، حقوق انسدك

وتقلیل بیشترمنفعتهاوسودهاراوعده می ـ دهد. بدین ترتیب جامعه کهنه پروتنها چشم اندازهای اقتصادی غم انگیزتر و استثماروستم بیشتری رانویدمی دهد.

ازنظرسیاسی: قانون اساسی ۱۹۷۹ مانندتمامی قوانین نوع خودش، هرحقی را که ضمانت می کند، پس می گیرد، وحتی جناحهای گوناگون اردوی ارتجاع راهم راضی نمی کند، چه رسدبه مردم. مسئله اصلاح آن یك عرصه کشاکش بوده وخواهد بود. اماعلاوه برمجازشمردن دخالت مستقیم نیروهای مسلح وپلیس درهرعرصه زندگی اجتماعی، تقویت برتری آنها، ایجادقوای مجریه درضمن سازماندهی پلیسی ترین وسرکوبگرانه ترین سیستم درتاریخ ما و علیرغم نطقهای کثیفشان، قانون اساسی اخیردرخونین ترین وخشونت آمیزترین تضادش باواقعیت مانسبت به تمام تاریخ مان قرارگرفته است. واین تضادتوسط باصطلاح "حق زندگی" ادعائی ایشان و کشتارجمعی شیطانی که توسط نیروهای مسلح درمنطقه آیاکوچو، بگونه ای بی ـ شرمانه وبامعافیت ازمجازات، تحت رهبری خودبلونده به پیش برده می شود، نشان داده می شود.

نهادهای مقدس بورژوادمکراتیك چگونه کارمی کنند؟ پارلمان عملکردهای قانونگذاری خودرابنمایندگی ازجانب مجریه کرد، قوه قضائیه ناتوان ازمحاکمه هزاران مردمی است که مورداتهام واقع شده اند، وحتی درعمل کردن طبق قوانین خودنیزناتوانتراست ـ قوه قضائیه از برنامه نابودکردن زندانیان جنگی در بازداشتگاههای زندانیان سیاسی معروف به " ال فرونتون" El Fronton و بازداشتگاههای مخفی درتوتوس Totos "لوس کابیتوس"، استادیوم هوانتا وغیره باهمدستی وزارت عمومی (وزارت امور داخله ـ مترجم) تائیدوحمایت می کند. مجریه قوه قانونگذارواقعی گردیده که بدین ترتیب قوانین اساسی کشور در دستان بوروکراتهای چاپلوس ودست ـ پرورده امپریالیسم وتکنوکراتهای توصیه شده بوده، وابروزرامانندآریستوکراتهای قدیم هرچه دوست داشته باشندانجام می دهند، قدرت وسیع وافزایش یافته سرکوب خودراروزانه بکارمی گیرند، ازچماق، بمب وگلوله گرفته تااعلام یك حالت فوق العاده حتی برای مقابله بایك اعتصاب

والبته حکومت نظامی هم، امری که برای اعمال آن متقاضی فراوان بوده است. بالاخره، نیروهای مسلح ارتجاعی وپلیس کاملا"تنفرخودراازمردم نشان داده اند، ووحشیگری که صفت ممیزه اعمال آنهاست رادرآتوریته کامل برای ارتکاب هر هتك حرمتی، حتی قتل پسران ودختران مردم بنمایش گذاشته اند. ونیروهای مسلح، که اطلاق نام" قیم های" جامعه را به خودمی دهند، (توگوئی مردم پروتنهااز کودکان تشکیل یافته اند)، همانقدردر تسلیم طلبی دربرابرخارجیان تجربه دارند، که دربکاربردن تفنگهای خود برای غرقه بخون کردن مردم بی سلاح ما. امروزآنهاهرچه آشکارترمنافع طبقاتی حاکمیتی راکه ازآن دفاع می ـ می کنندوتمامی تنفرطبقاتی راکه در دخالتشان علیه مبارزه مسلحانه پیروز ـ مندانباشته اندراابرازمی نمایند، در حالیکه رهبری آنها، یعنی فرماندهی مشترك، شورای دفاع ملی، ورئیس آن شخص بلونده، که درضعف واشتیاق نا ـ امیدانه شان به عبث سعی می کنندتوده ـ هاراازانقلاب مسلحانه دورنگاهدارند، هیچ راه حلی نیافته اند، مگرکشتارهای جمعی عظیم ونفرت انگیزکه دربرابر دیدگان خلق ماوجهان نقاب ازچهره ـ عملیات نامیمون ضدچریکی، دمکراسی فریب آمیزپروئی آنهاوخودبلونده، این دمکرات حقه بازوحیله گرهوچی، بکنار زده است.

پیش بردن چنین جنبه های بی نتیجه دیگرکهنه شده است ونهادهای ارتجاعی که تنهاازطریق نیروی جبرواسلحه تقویت شده اندوبه زندگی خودادامه می دهند، بطورروزافزونی درخون توده مردم بی ـ سلاح وستمدیده ای که درمقابل این اوضاع گفته اند، دیگربس است! شناورند، توده مردمی که باورشان به دولت کهنه وانتظارشان ازحکومت کمتروکمترشده. نتیجتا"، بی اعتباری، بی نظمی، هرج ومرج وبی شرمانه ترین پلیدی ها، دولت ملاك ـ بوروکرات راپوسانده ومی خورد. حاکمیت این دولت موضوعی تکراری و نزاعی پوچ می باشد، نزاعی باکشمکشهای زبانی وگاهی برخوردهای واقعی برسر منافعی که بطرزناشیانه ای پنهان شده اندوبلندپروازی های لجام گسیخته ـ ای میان مشتی هوچی همانندآلوااورلاندینی Alvaorlandini، بدویاریس ـ Bedoya Reys مورالزبرمودوز Morales Bermudes وآلن گارسیا Alan garcia، که به ترتیب کاندیداهای عمل خلقی Popular Action تقارب دمکراتیك DemooraticConvergence وجبههٔ دمکراتیك اتحادملی Apra می باشندکه همگی اینهاازمدافعین سر ـ شناس نظم حاکم هستند، درمیان اینان بارانتس لینگان لجن آلودوحاضربه خدمت ایستاده است، این مارتیگیست قلابی ومدافع واقعی ووفادارنظام حاکم، این نماینده باصطلاح چپ متحدی که توسط رهبرانشان بعنوان آشکارترین تجلی راه اپورتونیستی قدیم انتخاباتی و سفاهت پارلمانی دراین کشور، ارائه گردیده است.

امامیراث پوسیده آنجاپایان نمی ـ پذیرد. مبارزه طبقاتی خلق مابه مبارزه مسلحانه علیه نظم جامعه کهن، ونیروهای مسلح وپلیس ارتجاعی آن ارتقأ یافته، همان جنگ انقلابی که اکنون پنج سال ازشروع آن سپری شده وازجمله دوسال نیروهای مسلح رادربرمی گیرد، واین واقعیت تاریخی، بنیانا"شرایط راتغییر داده ونشان می دهدکه چگونه به نیروی اسلحه، نظام فرسوده می تواندقطعه قطعه فروریزدویك قدرت دولتی برای مردم وستمدیدگان ایجادگردد. این پروسه نوین وغیرقابل بازگشت بعنوان مشکل عمده دولت پروخودراهرچه بیشترآشکار ونمایان خواهدکرد، چراکه این نفی و نابودی دولت است ودولت پرومی باید قدرت هرچه بیشتری رادرحمله به این پروسه تمرکزدهدتاازاستثمارطبقات و ارباب امپریالیستشان دفاع کند، درحالی که تعدادهرچه بیشتری ازمردم، ازتوده ها بخصوص دهقانان، پیوستن به جنگ دهقانی راکه اکنون درجریان است، ادامه خوا ـ هندداد. همانگونه که لنین گفت، گرسنگی برای آنهاچاره ای باقی نمی گذارد: "درغرب، دهها میلیون مردم ازگرسنگی رنج می کشند. این دقیقا"همان چیزی است که انقلاب اجتماعی رااجتناب ـ ناپذیرمی کند، زیرااین نه برخاسته از برنامه هاست بلکه بیشترواقعیتی است که دهها میلیون مردم بیان می کنند، و پیش ازآنکه درگرسنگی زندگی کنیم،



"زنده بادپنجمین سالگردنشست کمیته مرکزی ح.ك.پ در۱۱۹۸۰"ـ نشستی که به تصویب طرح مبارزه مسلحانه و اعلام آغاز آن انجامید ـ این طرح بوسیلهٔ چاپ چوبی درزندان پروتهیه شده.

ترجیح می دهیم برای انقلاب بمیریم."

سئوالی که می بایدمطرح شود: معنی این انتخابات چیست؟ آیالازم است مردم به پای صندوقهای رأی بروند؟آیا رأی دادن درجهت منافع مردم است؟ با نگاه به تجربه پرو،چه دگرگونی انقلابی ای تاکنون مردم ازطریق انتخابات یا پارلمان کسب کرده اند؟هردستاوردی محصولی ازمبارزات خلق بوده و به چنگ آمده ازدست دشمن است وبرپایه چنان اعمالی است که این قوانین نتیجه شده اندیاقانون ازهمان ابتدااین دستاورد ها رامحدودکرده ویاروندی برای محدود ویاباطل کردن آنهاوجودداشته است . تکامل قانون کارنمونه ای ازاین مورد است .همین مسئله درموردکسب حقوق سیاسی نیزصدق می نماید. البته تمام اینهابدون ذکربدست آوردن قدرت سیاسی گفته می شود،زیرایک قدرت سیاسی انقلابی تنهامی تواندباکسب پیروزی ازطریق خشونت انقلابی که در پروتنهابمعنی مبارزه مسلحانه ازروستا تاشهراست انجام پذیرد. امابیائید از خودسئوال نمائیم،ازاینهاگذشته سودهای واقعی مردم ازشرکت درمجلس مؤسسان وانتخابات عمومی سال ۱۹۸۰ چه بود؟ اولی درخدمت به انجام رساندن سومین بازسازی دولت ارتجاعی پرودراین قرن قرارداشت که نتایج آن برملا گردید، درحالیکه دومی به حکومت بلونده پاداد که یکی ازبدترین خائنین میهنی در تاریخ ماست،حکومتی که خلق رادرتاریکترین وبیرحمانه ترین گرسنگی وقتل عام غرق نموده است.

وانگهی بااین چشم اندازهای مسلم مردم وتوده هاچه انتظاری می توانند از شرکت درانتخابات عمومی ۱۹۸۵ داشته باشند،زیرابوضوح وبطورکنکرت رأی دادن هیچ چیزی نیست مگرپشتیبانی از نظام اجتماعی موجودوانتخاب حکومتی دیگربرای اعمال گرسنگی وقتل عام هر چه بیشترا رأی دادن کمک به جابجائی دولت ملاک ـ بوروکرات است،جابجائی ای که برطبق قوانین خودشان ونیازها یشان انجام می گیرد،مقاماتی که دیکتاتوری طبقاتی خودرابرخلق اعمال می کنند تابدین ترتیب خصلت نیمه فئودال و نیمه مستعمره جامعه رانگه دارند،همان چارچوبی که سرمایه داری بوروکرات در جهت منافع طبقات حاکم وارباب اصلی آنهایعنی امپریالیسم بانکی درآن درحال رشداست،رأی دادن کمک به برقراری حکومتی است که موجب قحطی عظیم تری خواهدشد،چون این قحطی چیزی است که بوسیله نیازهاوخصلت طبقاتی دولت که بخشی ازآنست،طلب می شود. رأی دادن کمک به منصوب نمودن حکومتی کشتارگر تر است ،زیرااین نیزتوسط نیازدولت کهنه تعیین گردیده تاازجامعه فرتوت خوددرمقابل رشدمبارزه خلق بویژه خروش مبارزه مسلحانه که تفنگهایش ساختمان کهنه رانابودونورابنامی سازد،دفاع کند. ساختمان نوین: اشکال قدرت سیاسی نوین جامعه نوین،مبتنی برپایه خیزش بازوبه بازوی خلق است.

مردم نمی توانندبه استثمارگران و ستمگران خودخدمت کنند،مردم نمی توانندرحل مشکلات به آنهایاری رسانند، آنهانمی توانندبه نظام اجتماعی استثمارگران وستمگران صحه گذارند،وحتی نمی خواهندکوچکترین کمکی به انتخاب یک دولت دیگرکه سبب قحطی وقتل عام بیشترخواهدشدنمایند،زیرااین راه در خدمت منافع خلق نیست .تنهاپاسخ مناسب امروزچنین است،رأی ندهید! این تنهاپاسخ منافع خلق درمقابل انتخابات دولت ارتجاعی کشتارگر و قحطی زامی باشد.

III برای گرفتن قدرت سیاسی به سود خلق جنگ چریکی رابپاسازید!

حزب کمونیست پرو،یک حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است، حزبی کمونیستی که درستیزباروبزیونیسم، ازجمله درمیان صفوف خودش بازسازی گردید،حزبی ترازنوین برای گرفتن قدرت سیاسی به سودپرولتاریاوخلق ،که نقش خودرادراعمال قهرانقلابی باشروع مبارزه مسلحانه در۱۷ مه ۱۹۸۰ بعهده گرفت،وبااین حرکت درپروسه طولانی مبارزه طبقاتی پرولتاریای پروخلق یک گام کیفی بجلوبرداشت : مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عمده مبارزه ونیروهای مسلح انقلابی بعنوان شکل عمده تشکیلات گردیدند،وبرelectoralism (انتخاباتگری ـ مترجم) شرم آوروپوسیده که برتوده هاتحمیل گردیده بود فائق آمد،وآغازبه نگارش آزادی واقعی خلق توسط دینامیت وسرب نمودواین از همان ابتدای مبارزه مسلحانه همراه بود باتوده های مردم،بویژه دهقانان،توده هائی که همیشه ازقهرمانانه ترین عملیات انقلاب پروحمایت کردندوکسانی که اکنون بیشترازگذشته چنین می کنند زیرامبارزه مسلحانه امیدهای قرنهای گذشته آنهارابه یک شعله خاموش نشدنی تبدیل ساخته است.

همانگونه که صدرمائومی گوید :

"زمانی که موجودیت طبقه حاکم مورد تهدیدقرارمی گیردهمیشه متوسل به خشونت می شود. همینکه برخاستن انقلاب رامشاهده می کندبانیروی اسلحه تلاش درخاموش نمودن آن می نماید.....

وزمانی که خلق برای گرفتن قدرت سیاسی بپامی خیزد،بلافاصله جهت سرکوب مردم انقلابی خشونت رابکارمی گیرد". یا همانگونه که درنقل قول دوم ابتدای مقاله آورده شد"تمام مرتجعین تلاش می کنند توسط کشتارهای جمعی انقلاب رامحو و نابودسازند....."

دولت پروابن دولت کهنه برمبنای چنین قوانینی عمل کرده است .نخست نیروهای پلیس رابکارگرفت GC,GR, PIP ودسته های ویژه : سینچز Sinchis "لا پان آتیک" Lapan Atic که خوداعلام موجودیت کرده ،دیرکوته Dircote وغیره[۴] آنهاآزار،شکنجه،وقتل معمولی شان رابابیرحمی ووحشیگری که درماهیت شان است انجام دادند. آنهادستجات گشتی درست کردندودست به جستجووتاخت و تازدرروستاهاوشهرهازدند،آنهابخصوص درروستاهاقانون ارتجاعی "همه چیز را بدزد،به آتش بکش وهمه رابه قتل برسان " راباجراگذاشتند. دراوج فعالیتهایشان ،این نیروهاسه عملیات انجام دادند،درژانویه واکتبر۱۹۸۱ ومارس ـ ۱۹۸۲ مطبوعات بگونه ای غلوآمیزوبا سروصدای بسیارازآنهاسخن راندند،که علیرغم رهبری وحمایت نیروهای مسلح باشکستی بزرگ پایان یافت،شکست هائی تحقیرآمیزبدست نیروهای مسلح انقلابی،بطوری که حتی مطبوعات ارتجاعی خودشان نیزتائیدکردند. بدین سان به خاطرتضادمیان کمپ ارتجاع،پلیس بعنوان گوشت دم توپ وخوکچه آزما یشگاهی مورداستفاده قرارگرفت.

نیروهای مسلح دولت پروعلیرغم تقاضای بسیاربرای شرکت درمبارزه ضد چریکی تاپایان سال ۱۹۸۲ مستقیما" درگیرنشدند،زیرابلوننده باآن مخالف بود،اوازآن بیم داشت که ارتش از دخالت خودبرای کودتایاگرفتن تدریجی قدرت استفاده برد.بدین ترتیب آنها همه بطورمساوی مسئول بودند،هرسه نیروی مسلح، نیروی زمینی، نیروی دریائی ونیروی هوائی باتفاق شرکت کردند،اگرچه دونیروی اولی نیروهای اصلی بودند.هیچکدام نمی خواست به تنهائی بی اعتباری رانتحل کند،همان بی اعتباری که کارضدانقلابی آنها ناگزیربه بارمی آورد.امااز همان ابتدا این"نهادهای قیمومیتی میهن" که خود اعلام موجودیت کرده بودند،باندهای پاسدارراباکارگرفت (تشکیل شده از مقامات سنتی فئودال،فئودالهای کوچکتر ونوکرانشان) وتحت پوشش چنین نیروهائی دست بعمل زدند،ازجمله خودرا بشکل دهقانان یاکاردهای کشوری در آورده ودرتلاشی عبث برای جداکردن ما ازتوده هامرتکب بیرحمی هاوقتل عامها شدند.آنهادست به کشتاربزدلانه ومکارانه بیشماری زدند،مانندکشتارهای هوامبو Huambo ،هوایچو Huaychao ایکیوشا Iquicha ساکسامارکا SacsaMarca و غیره،وازجمله کشتارخبرنگاران(۵)،تمامی این عملیات بااجازه صریح وتشویق خود بلونده توسط شورای امنیت ملی تائید گردید.امابا شکست برنامه های پلیدشان که قراربودضربات سختی به نیروهای انقلابی واردآورندوبخاطرضرورتهای بسر خاسته ازانتخابات شهرداری نوامبر ۱۹۸۳،نیروهای مسلح شروع به عمومی کردن کشتارنمودند.درکمترازدوماه اجسادبیشتراز ۸۰۰ نفرکه وحشیانه به قتل رسیده بودنددرنواحی اطراف شهر آیاکوچوپیداشد."ناپدیدشدنها" ـ جنایتهای پلیدوبی مجازات ـ آغازشدند.

ژوئیه ۱۹۸۴ شاهدانخاذتدابیرمهمی ازسوی دولت بود،بااین وجوداین قوانین علنا" اعلام نشدند،که خودنقض دیگری بر سیستم قانونی شان بود.فرماندهی مشترک نیروهای مسلح اجازه یافت برای مبارزه باچریکهامداخله نموده وبه هرجائی در کشورواردشودودرصورت اراده هرمنطقه ای راکه خواستنداضطراری اعلام کنند وبرای اجرای دستوراتشان فرماندهی های سیاسی ـ نظامی بوجودآورند.بدین ترتیب تمامی کشورتحت پوشش فرماندهی مشترک است ومجریه به نیروهای مسلح،قدرت تام الاختیاربرای عمل می دهد،که آنها به اختیارخودعمل کنند. این است دمکراسی امروزپرو.تحت چنین اختیاری آنهابرنامه های جدیدی راانجام می دهند: ابتدابراه انداختن آتش سوزی وسیس باتحت فشارقراردادن وتهدیدبه مرگ کردن وتمرکزدادن بخشهائی ازتوده ها ترتیب دادن صحنه بطوری که چنین بنظر آیدکه گوئی درآنجامبارزه ای مابین خودتوده هادرجریان بوده است،درحالیکه آنچه آنهادرحال انجامش هستندهیچ چیز نیست مگرتقلید"دهکده های استراتژیک" ویتنام یانمونه نزدیکتررادرنظربگیریم، "سازمانهای دهقانی"که درگواتمالا توسط مستشاران یانکی شکل گرفته است . مبارزه بسیارشدیدتروسیعترشده است، بویژه درروستاهاجائیکه نیروهای مسلح می بایدباجنگ دهقانی واقعی به رهبری

"زنده بادهقانان فقیر. زمین به کشتکر. مبارزهٔ چریکی"



حزب کمونیست مواجه می شوند،برنا ـ مه های مضحک آنهابرای جدانمودن توده ها ازچریکهاعلیرغم کشتارپلیدشان با ناکامی روبرومی شود. آنهانمی توانند ادعای پیروزی نمایند،اخیرا"خودوزیر جنگ ازنیازبه زمان کافی وشکیبائی برای جنگ باچریکهاصحبت کرد،واز فوریت تدابیرنیرومندتروازحمایت تمامی مردم پروازاین امرسخن گفت. این یك اقرارساده وصاف ازمشکلاتی است که آنهادرجنگ بایك مبارزه مسلحانه که بوسیله اصول جنگ خلق رهبری می شود،مواجه اند. این مشکلات ارتجاع حتی هنگام حضورپاپ در آیاکوچو نیزتجلی یافت،آن مراسم عشاء ربانی که ترکیب عمده اش ازسربازان ویلیسهابود،باآزارشدیدوتفتیشها از بیش ازیکساه قبل همراه بود. پاپ بعد ازآمرزش دسته های جانی،تقدیس نفرت انگیزگورستانهای جمعی تطهیر جنگ ضدانقلابی باطلب آمرزش کردن برای نیروهای مسلح جانی وپلیس ، بخصوص رؤسای تشنه بخون آنها،حکومت بلونده راتبرئه وحتی موردحمایت قرار داد،ازحکومت خواست مارابفوریت نابودسازد،پاپ باصدای رسابه ماا خطار کردکه راهمان راتغییردهیم،انقلاب را رهاکنیم ودرکل خودراتسلیم نظام حاکم کرده وبه خلق خیانت نمائیم. در ۴ فوریه بلافاصله باخاموشی عظیمی که لیماوتمامی منطقه مرکزی رادرخودفرو بردجوابی سخت باین اخطارادیم.

دستاوردهای مبارزه مسلحانه دراین ۵ سال چه بوده است؟

۱۹۸۰ رامی توان بمثابه سال آغازیدن و۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ رابعنوان شروع وتوسعه جنگ چریکی وشکل گیری کمیته های خلق که اشکال اولیه قدرت دولتی نوین هستند،تعریف کرد. وازآن زمان تاکنون مبارزه بدوربازاستقرار وضدبازاستقرارتمرکزیافته است. یعنی جنگ ضدانقلابی برای نابودکردن قدرت نوین دولتی New State Power

زنده بادمبارزه مسلحانه!
رأی ندهید!
زنده بادحزب کمونیست پرو!
زنده بادصدرگونزالو!
شکوه جاودان برمارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
فوریه ۱۹۸۵

پاورقیها:

۱ ـ ژنرال ولاسکوآلوارادو Velasco Alvarado رهبرخونتای نظامی که خودرا"انقلابی" می خواند،ودرسال ۱۹۶۸ بلونده راسرنگون کرد. ژنرال مورالز برمودز Morales Bermudez کسی که "کودتادرکودتا" ی ۱۹۷۵ رارهبری نمود وولاسکوراابزیرکشیدوبنوبه خودراه را برای یك حکومت غیرنظامی برهبری بلونده در ۱۹۸۰ بازکرد.

۲ ـ پرودرسال ۱۸۷۹ اعلام ورشکستگی نمودومتعاقب آن توسط شیلی درجنگ اقیانوس آرام شکست خورده وتجزیه شد.

۳ ـ روزقبل ازانتخابات ملی که بلونده رابه قدرت برگرداند. اگرچه تاریخ اولین عمل مسلحانه ح ـ ك ـ پ ،حمله به مرکزرأی گیری دردهکده کوسچی Cuschi درآیاکوچواغلب ۱۸ مه گفته می شود،ح ـ ك ـ پ سمبلیسم انجام آنرابدان دلیل روزقبل انتخاب کرده بودکه مخالفت کامل خودش رانسبت به تمامی عرصه های رأی گیری روشن سازد.

۴ ـ دسته های پلیس پرو: گاردهای شبه نظامی کشوری که درمناطق روستائی گشت می دهند،وگاردجمهوری که موظف به حفاظت ازساختمانهای عمومی،زندانها ومرزهامی باشد،کارآگاهان منظم شهری، دودسته سربازان ضدشورش که برپایه مدل کلاه سبزهای آمریکابوجودآمده اند، (علاوه براین واحدهای نیروهای مسلح هم برای این منظوربکارگرفته می شوند) ، ودرانتهاپلیس "ضدتروریست".

وجنگ انقلابی برای دفاع،توسعه وتقویت آن،ازبین بردن قدرت سیاسی کهنه بیشتروبیشترودره به دره. دراین تقریبا" ۵ سال مابیش از ۲۰،۰۰۰ عملیات انجام داده ایم (تاابتدای ۱۹۸۵)، حزب ازنظر عضویت چندبرابرشده وازپرستیژبیشتری نسبت به گذشته درپرووخارج برخوردار است،مایك ارتش چریکی خلقی متشکل ازچندهزارجنگنده ساخته ایم،ومهمتر از همه صدهاکمیته خلقی شکل گرفته وما برای توسعه مناطق پایگاهی وپیشروی برای تشکیل جمهوری دمکراتیك خلق مبارزه می کنیم. بسخن دیگر،قدرت نوین دولتی برپاگردیده وباپیشبردفعالیتهای دولتی واقعی درحال توسعه است.

درمجموع ،حزب کمونیست پرومبارزه مسلحانه پیروزمندورشدیابنده ای را تحت تعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ،تنهاایدئولوژی واقعی کمونیستی رهبری می نماید،مبارزه ای مسلحانه جهت انجام انقلاب دمکراتیك که بوسیله دمکراسی نوین صدرمائوهدایت گردیده،باهدف ازبین بردن سلطه امپریالیسم،محوروابط جان سخت فئودال ملاکی ومصادره دارائی سرمایه داری ـ بوروکرات ،مبارزه مسلحانه ای که در خدمت انقلاب جهانی است وازحمایت پرولتاریای انترناسیونالیست ،خصوصا" جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب ماجزئی ازآنست برخوردارمی ـ باشد. مامتکی برتوده های مردمی هستیم که ازماحمایت می کنند،بویژه دهقانان فقیر،ماتسلیم پذیرنیستیم،ماهرگزخودرا تسلیم این یاآن ابرقدرت یاهرقدرت دیگری نخواهیم کرد،زیرامابی پرده از انقلاب حمایت می کنیم،تحت تعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و اندیشه راهنماکه بکارگیری مارکسیسم برای شرایط مامی باشد. امروزهدف فوری ماچنین است :برای گرفتن قدرت سیاسی بسودخلق جنگ چریکی را بپا سازید!

۵ ـ درژانویه ۱۹۸۳ ، ۸ خبرنگاردرنزدیکی دهکده اوچرچی درآیاکوچوبقتل رسیدند. علیرغم تلاشهای کمیته تحقیق منصوب دولت به سرپرستی ماریووارگاس لوسا،رمان ـ نویس ،برای نسبت دادن مستقیم وغیر ـ مستقیم این جنایت به ح ـ ك ـ پ ، گواهی دادگاه اخیرنشان می دهدکه گزارش کمیسیون عملا"مدارك راتحریف کرده است واینکه درواقع خبرنگاران توسط یك دسته پاسدارسازماندهی شده توسط دولت به سرکردگی یك افسرسابق بقتل رسیده اند. مطبوعات بین المللی که تبلیغات بسیاری دراطراف گزارش ـ وارگاس لوسابراه انداختند،چشم خودرا بروی این آخرین تحولات بستند.■

جنبش حمایت از انقلاب پرو را گسترش داده، تقویت کنیم

اعلامیهٔ زیرتوسط دایرهٔ اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دراختیارما قرارگرفته است ـ جهانی برای فتح

درمارس ۱۹۸۴دومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای م . ل پرولتاریهای انقلابی وخلقهای تحت ستم رابه حمایت ازجنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پروفراخواند. پس از تصویب این فراخوان ازسوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده درج.ا.ا.و دیگرنیروهای انقلابی فعالیتهائی جهت پاسخگوئی به وظیفهٔ مهم گسترش حمایت ازاین مبارزهٔ حیاتی انجام پذیرفته است .

امامیزان گسترش باآنکه از اهمیت فراوان برخوردارمی باشد ولی هنوزبرای انجام مسئولیتهای انترناسیونالیستی ماکفایت نمی کند. گامهای بیشتروسریعتری می بایدبرداشته شود ـ همانگونه که بیانیه ج.ا.ا.می گوید: " انترناسیونالیسم فقط کمك پرولتاریای یك کشوربه دیگری نبوده بلکه مهمترازآن انعکاس این واقعیت است که پرولتاریا یك طبقهٔ واحدجهانی با منافع واحدطبقاتی میباشد ،طبقه ای که بایك سیستم امپریالیستی جهانی مواجه بوده ووظیفهٔ رهایی تمام بشریت را بدوش دارد" .

جنگ خلق درپروروشن تربن تجلی مبارزه برای "رهائی تمام بشریت" دردنیای امروزاست ،پس مارکسیست لنینیست های اصیل درهمهٔ کشورها موظف اندبمثابه بخشی مکمل ازکار انقلابی خودبه جلب حمایت ازاین انقلاب برخیزند .

ج.ا.ا.واحزاب وسازمانهای شرکت کننده درآن بویژه مسئولیت مهمی درگسترش حمایت ازمبارزه ای که توسط حزب کمونیست پروهدایت می گرددبرعهده متشکل درجنبش ما را دارامی باشند. احزاب وسازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درهرکجا که فعال هستند می باید وظائف بر پا ساختن پایه ای استواربرای حمایت از انقلاب پرو را بعهده گیرند.

علیرغم جنگ بهتان هیستریك رسانه های جهانی که در اتحاد با رو ـ یزیونیستهای " چپ " در اکنا فجهان به پیش میرود ، شور وشوق کارگران آگاه طبقاتی برای حمایت از انقلاب ـ پرو امری غیر قابل جلوگیری است . رشد مبارزهٔ مسلحانه وحمایت عمیق توده های مردم پرو، حمایتی که حزب متکی به آن است ، بهمراه فعالیت انقلابیون در خارج از پرو تلاش مر تجعین درسرکوب کامل خصلت واقعی مبارزه را بی ثمر ساخته است . میلیونها نفر در هرگوشهٔ جهان اینن حقیقت را زیر نظر دارند. و اینك به فراسوی حملات خشماگین دشمن چشم می اندازند. خلق پروتحت رهبری حزب حزب پیشاهنگ اصیلی است که با تعالیم مارکس ، لنین ، مائوتسه دون هدایت میشود وبعنوان بخشی از انقلاب جهانی بپا خاسته است

درعین حال که گسترش حمایت از انقلاب پرو وظیفه ای مداوم برای تمامی نیروهای اصیل انقلابی می باشد لیکن صحیح وضرور ی است که این کار مداوم با دوره هائی از تلاش بیشتر ومتمرکز تر مشخص ونمایا ن شود . این عمل مبارزاتی نه تنها می باید احزاب وسازمانهای شرکت کننده ج . ا . ا . را در بر گیرد بلکه می باید ـ تمامی انقلابیون ونیروهای مترقی که خواهان اتحاد جهت حمایت ازانقلاب پرو تحت رهبری ح . ك . پ پوده" را نیز جلب نماید ـ بدینوسیله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دست یاری بسوی همه آن نیروها، چه در کشور هائی که اکنون سازمانهای ج . ا . ا . وجود دارد وچه در نقاط دیگر درازمی ـ نماید . اگر چه زمان بندی دقیق ونحوهٔ استمرار فعالیتها می باید در هر کشور توسط احزاب وسازمانهای شرکت کننده ج . ا . ا . در همکاری با دیگر نیروها تعیین گردد، اما در کل عملیات مبارزاتی می باید در اکتبر شروع ودر اول ژانویه ۱۹۸۶ پایان پذیرد .

از انقلاب پرو حمایت کنید !

تمامی کسانی که علاقمند بشرکت در مبارزهٔ بین المللی برای حمایت از ـ انقلاب پرو هستند می باید با احزا ب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کشورهای خود تماس حاصل نمایند ، در نقاطی که امکان چنین تماسی وجود ندارد ، مستقیما" با آدرس دایرهٔ اطلاعات ج . ا . ا . در لندن مکاتبه شود . ■

جوانه‌های همه‌جاگستر حمایت از پرو

" جائی برای شك نیست : سندرو لو ـ مینوزو(راه درخشان ـ مترجم) ازحمایت رشد یابنده بین المللی برخورداراست " اینچنین است ضجه های مجله اویگا Oiga هفته نامه عمدهٔ پرو دریك سلسله ازمقالات مهم اخیر خود :"هیچ تصادفی نیست که این کارزار تبلیغاتی از اواسط سال گذشته بشیوه ای متشکل اوج گرفته است ..... توضیح آن را میبایـد در بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونا ـ لیستی که مارس ۱۹۸۴ منتشر گردید ـ پیدا کرد".

برای یکبار هم که شده ، این بلندگوی دولت حقیقت را گفت . اما این فقط یك تغییر شیوه ولحن بود .

ازابتدای مبارزه مسلحانه پرو در ۱۹۸۰ تا همین اواخر ، مقامات پرو اتهام اینکه حزب کمونیست پرو "کاملا" منفرد " از جنبش انقلابی جهان شده ونظرات آن " ناسیونالیستی " است را بعنوان یکی از سلاحهایشا ن درزراد ـ خانه دروغها (بهمراه دیگر زرادخانه هایشان) بکار گرفتند. این مسئله در تطابق با عادت آنها مبنی بر نام بردن از ح ـ ك ـ پ با عنوان " سندرو ـ لومینوزو" " راه درخشان " ، قرار داشت ، گوئی آن نوعی فرقه بود ونه اصلا" یك حزب کمونیست . اما درسال گذشته مطبوعات ارتجاعی پرو شروع ـ کردند به ردیف نمودن تیترهای پر سروصدا درباره " ارتباطات بین المللی سندرو " یا آنچه که اسمش را گذاشته‌اند " انترناسیونال سندریستی ". این " گزارشها " با انواع مقالات تخیلی درباره میتینگهای مختلف خیالی ودیگر ارتباطها شاخ وبرگ داده شده اند.

اواخرسال گذشته دولت پرو ، انگلستان را بخاطر پناه دادن به یك " مرکز برای تروریسم بین المللی" تقبیح کرد که ظاهرا" اشاره به برنامه های حمایت از ح ـ ك ـ پ در آنجا دارد ، اتهامی که در واقع درمیان دیگر فعالیتهای جنبش انقلابی انترنا ـ سیونالیستی ودایره اطلاعات آ ن درلندن صورت گرفت . ۲۱ مه گذشته ، پرزیدنت بلوندە دریك کنفرانس مطبو ـ عاتی در لیما که در روزهای سرد وتاریك دوره ریاست جمهوریش برگزارکرد، حمایت از ح ـ ك ـ پ درپاریس و ـ نیویورك را نفرت انگیز خواند.

زیاد تصادفی نیست ، اویگا Oiga درست یك روز بعداز جنبش‌حمایت از انقلاب پرو در آمریکا ، نتایج ـ "تحقیق " خودرا انتشار داد (تحقیقی عمدتا" مبتنی بر فعالیتهای عمومی واعلا ـ میه ها) . مجله با لفاظی میخواست بداند که آیا دولت آمریکا آنقدر سرگرم آمریکای مرکزی است که نمیتواند مردم را بخاطر انجام چنین فعالیتهایی و " حداقل بخاطر بـ هم زدن آسایش با اعمال خصمانه نسبت به نمایندگا ن دولت (پرو) " دستگیر کند . سپس بعداز تکرار دروغهای دولت پرو مبنی براینکه ح ـ ك ـ پ ـ پول واسلحه از خارج دریافت میکند ـ بدون کو ـ چکترین دلیل یا ادعا که چنین مدرکی وجود دارد ـ اویگا نتیجه میگیرد که " مبارزه با سندرو Sendero ودیگر سازمانهای فتنه گر نمیتواند در سطح ملی محدود گردد . این مسئله میباید در سطح بین المللی صورت گیرد." اویگا Oiga دریکی از شماره های قبل خود حتی نقشه ای از جهان ارائه داده بود که پر بود از علاماتی برای ـ نشان دادن چگونگی گسترش بیماری مسری حمایت از انقلاب پرو.

گزارشهای گوناگون درباره اثری که این حمایت بین المللی از ـ انقلاب در پرو درمیان توده های انقلابی دارد را میتوان از پیچ وتاب خوردن عیان طبقات حاکم پرو بطور روشن و مسلمی ملاحظه کرد. البته مانند تمامی حملات دشمن ، این دوجنبه دارد: این را میباید بعنوان تبریك درمورد یك کار خوب آغاز کشته دانست وبدین مفهوم آنرا میباید بعنوان فراخوانی بر ـ ای برپائی وتقویت کار حمایت در نظر گرفت ، اما طبق معمول این یك دروغ نیز هست ، فعالیتهای حمایت از انقلاب پرو در حال حاضر بسیاروسیعتر از آن که این مرتجعین اشاره میکنند گسترش یافته است .

درتقبیح دولت پرو واعلام همبستگی با انقلاب پرو ، ۸ اکتبر ۱۹۸۴ دهلی درهند شاهد یك صحنه راهپیمائی توده ای در نزدیکی سفارت پرو بود. حدود ۲۰۰ نفر از فرید آباد، پانیپات ،، پنجاب ودهلی نو وهمچنین نپالیهای مقیم هند و آوارگان افغانی از مقابل سفارتخانه ـ های آمریکا ، شوروی ، افغانستان راه ـ پیمائی کردند، جائی که آنها از فرصت سود برده وعلیه هردو دسته از قصابان

کارزار مبارزاتی ایتالیائی‌ها....

نوشته زیر از اطلاعات ارائه شده توسط کمیتهٔ حمایت بین المللی از مبارزه خلقهای تحت ستم که در نوامبر ۱۹۸۴ توسط کلکتیو کمونیستی تبلیغ / تهییج ، کمیتهٔ کمونیستی ترنتو ، سازمان کمونیستی پرولتاریائی مارکسیست - لنینیست ، هواداران اتحادیه کمونیست های ایران مقیم ایتالیا بوجود آمده ، تهیه گردیده است - ج - پ - ف .

درفوریه ۱۹۸۵ هفت شهر که تقریبا" تمامی طول چکمهٔ ایتالیا را می‌پوشاندند تحت تأثیر گردش سراسری حمایت از انقلاب پرو قرارگرفتند. کمیتهٔ حمایت بین المللی به دو دلیل - دست به این عمل زد. اولا" بخاطرشکستن سکوت مطبوعات ایتالیا، که مانند سایر کشورها معادل خبررسانی به توده های وسیع خلق در مورد انقلاب پرو بوده است ، این سکوت در حالی است که مبارزات گوناگون دیگر کشورهای تحت ستم بپاس تلاشها وطرحهای مختلف نیروهای ارتجاعی برای سودجوئی از آنها در جهت اهدافشان بحد کافی شناخته شده هستند . ثانیا"، تأکید بر صفت مشخصه این جنگ که یك مبارزه مسلحانه تحت رهبری یك حزب کمونیستی (حزب کمونیست پرو - ح - ك - پ) ، تحت تعالیم مارکس ، لنین ومائوتسه دون . جنگی است برای ایجاد دولت دموکراتیك نوین بعنوان گامی اولیه وضروری بسوی سوسیالیسم . در جهان امروز هیچ جنگ خلق دیگری بدین شکل وجود ندارد . تارانتو شهر صنعتی پاشنهٔ ایتالیا با کوله باری انباشته از پوسترها ، جزوات واسناد ایتالیائی درباره پرو آغاز گر این سفر بود . نیروی شرکت کننده در گردهمائی تارانتو عمدتا" از کارگران مجتمع عظیم فولاد ایتال سید رو همچنین دانش آموزان دبیرستانها بودند.

گردهمائی بعدی توسط دانش آموزان در دانشگاه باری Bari برگزار شد . باری مرکزی تجاری در سواحل آدریاتیك است که در شمال شهر تارانتو قراردارد . دانشجویان وابسته به چند سازمان ضد اختناق دراین گردهمائی شرکت کردند . موضوع بحث حاد این جلسه در مورد اختلافات ح - ك - پ با سایر سازمانهای پرو که اخیرا" مبارزه مسلحانه را در پیش گرفته اند وهمچنین درك ح - ك - پ از ساختمان جبهه متحد دراین کشوربود.

شهری Perugia در مرکز ایتالیا ، شاهد گرد همائی در دانشگاه زبان خودبود که انباشته از دانشجویان خارجی از سراسر جهان است . این مسئله به بحثی وسیع ومقایسه تجربیات میان پرو و دیگر مبارزات آزادیبخش پا داد . دانش - جویان اریتره ، نقطه ای که مبارزه - رهائی بخش ملی علیه دولت اتیوپی در آن جریان دارد ، نقش برجسته ای دراین بحث بعهده داشتند.

گردهمائی در بولونیا Bologna اهمیت ویژه ای داشت ، چرا که این شهر سنگر رویزیونیستهای حزب - کمونیست ایتالیا وسازمانهای وابسته اش است که شورای شهر را در دست دارند، درحالیکه مابقی جنبش سیاسی مدتها ی طولانی است تحت تسلط آنارشیستها وجنبش آتونومیAutonomi قرارداشته است . به سخن دیگر بولونیا شهری است که مائوئیستها برای مدتی طولانی پیشرفت دشوار و بطئی داشته اند واین برخلاف بسیاری از - شهرهاست که نیروهای هوادار مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در سالهای ۶۰ وهفتاد نفوذ وسیعی را کسب کرده بودند. براین مبنا ، گردهمائی بولونیا بعنوان تهاجمی از سوی نیروهای ج . ا . ا . ارائه گردید ، دراین جا نیروهای ج . ا . ا . با نیروهای هوادار شوروی بر سر تفاوت مابین استراتژی جنگ طولانی‌مدت خلق در کشورهای تحت ستم وقیام مسلحانه در کشورهای امپریالیستی واتحاد این دو نوع انقلاب بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا ، درکیس بحث شدند .

دانشگاه پادوا Padova در شمال از سوی پلیس در معرض جوّ شدید سرکوب قرارگرفت از جمله عده ای از شرکت کنندگان در گردهمائی پرو وبرخی از اهالی شهر مورد بازجوئی - قرار گرفتند. یك سلسله از باز - داشتهای پادوا با هدف حمله به یك - سازمان مخالف سرکوب سیاسی در ایتالیا صورت پذیرفت . علیرغم تلاشهای پلیس (این تلاشها تقریبا" در همه جا صورت گرفت با این تفاوت که در پادوا شدیدتر بود)این گردهمائی برگزارشد وعلاوه بر آن برنامهٔ بحث - وگفتگو در یك رادیوی محلی با وجود مخالفت های شدید بعضی نیروهای " چپ گرا " برگزار گردید. برنامه رادیوئی به یك بحث زنده وطولانی

امپریالیستی شعارهائی داده وهمچنین جنایات شوروی را نسبت به مردم افغانستان محکوم نمودند . در این تظاهرات که توسط کمیته حمایت از - انقلاب پرو سازمان داده شده بود سخنرانی هائی از طرف حزب کمونیست - نپال (ما شال) ، کارگر کمونیستی ارگان مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست - لنینیست) ، کمیته بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست- لنینیست) ، حزب کمونیست انقلابی هند ، واتحادیه دانشجویان افغانی صورت گرفت .

همچنین ، ۸۰۰ نفر از مردم از - جمله کارگران ، دهقانان وروشنفکران در پنجاب ضمن امضاً یك عرضحال خواستار آزادی لوراپادیلا معروف به رفیق مه چه که به اتهام عضویت در ح -



نشست بولونیا، ایتالیا

بر سر انقلاب پرو کشانده شد که در آن مدعوین بسیاری شرکت داشتند ، که بسیاری از آنها درحمایت از انقلاب پرو شور وشوق بسیار از خود نشان دادند .

گردهمائی شهر ترنتو در شمال ایتالیا با استقبال بسیار شدید دانش آموزان دبیرستانها در حمایت از انقلاب پرو روبرو گردید . مدتهای طولانی بود که در هیچ جای ایتالیا گردهمائی این چنین بر گزار نشده بود . نزدیك به ۴۰۰ دانش آموز در محل گردهمائی که یك سینمای محلی بود تجمع جستند. آنها ترانه ای را که یکی از دانش آموزان به افتخار ح ـ ك ـ پ سروده بود با هم خواندند. این ترانه روی نوار آمد تا بنحوی برای زندانیان انقلابی جنگ پرو به زندان جزیره فرانتون فرستاده شود. این وسیعترین گردهمائی بر گزارشده در ایتالیا بود.

اهمیت گردهمائی شهر تورینو در آن بود که تعداد بسیاری از کارگران شاغل ومنتظر خدمت مجتمع عظیم اتوموبیل سازی فیات در آن شرکت نمودند. دراینجا چند بحث مهم در باره مسئله استراتژی انقلابی وتأکید بر نقش زنان در مبارزه مسلحانه پرو واهمیت انقلابی آن در گرفت .

فهرست سئوالات مطرح شده دراین کارزار مبارزاتی ، نشان دهنده وسعت وعمق مسائل مورد مطالبه شرکت کنندگان این گردهمائی هاست : سئوالات از این قرارند" سند رو لومینوز چیست و چه کسی آنرا رهبری مینماید ؟ چه رابطه ای میان این جریان وروسیه ، چین وآلبانی وجود دارد ؟ تاریخ ح ـ ك ـ پ چگونه است ؟ اختلاف مبارزهٔ انقلاب پرو ومبارزه مسلحانه ایکه اکنون در آمریکای مرکز جریان دارد چیست ؟ چگونه یك مبارزه مسلحانه آغاز میشود ؟ مبارزه مسلحانه پرو (ح ـ ك ـ پ) به کجا رسیده است ؟ نظر ح ـ ك ـ پ در مورد پول-پوت ، الهیات آزادیبخش ، امپریالیسم اروپائی ، چپ متحد پرو چیست ؟ نقش زنان دراین انقلاب چیست ؟ منظور ح ـ ك ـ پ از عبارت " مائوئیسم چه میباشد ؟ رفیق گونزالو کیست ومنظور از عبارت " اندیشه راهنما " چیست ؟ موضع ح ـ ك ـ پ در رابطه با انتخابات پرو چیست ؟

کمیته بین المللی برای حمایت از مبارزه خلقهای تحت ستم بعنوان سازمانده این کارزار بدین ترتیب این تجربه فعالیت را جمع بندی میکند.

علیرغم برخی نارسائیها این سفر بسیار موفقیت آمیز بود ، بالاخص گسترده بودن آن امکان بسیج بسیاری گروهها ونیروهای محلی را در سطح ملی برای حمایت از انقلاب پرو فراهم آورد . این کمیته قادر گشت خط سیاسی-ایدئولوژیکی ح ـ ك ـ پ را در موا جهه با خطوط دیگر نیروها از جمله سایر مبارزات مسلحانه در کشور های تحت ستم توضیح دهد ، وبه این ترتیب بعداز چندسال دشوار برای نیروهای معتقد به مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائو تسه دون ، این نیروها به یك حرکت انقلابی خلاق در صحنهٔ سیاسی ایتالیا دست زدند .

کمیته حمایت، برنامه های عملی بیشتری را گرد انقلاب پرو ودیگر مبارزات در نظر گرفته است . .

ك ـ پ ـ توسط مقامات پروئی زندانی گردیده است ، شدند. بسیاری از صاحبان امضا ها نمیتوانستند بنویسند، آنها با اثر انگشت خود عرضحال را امضا کردند.

در پاریس فعالیتهای ادامه یابندهٔ Comité Sol-Peru در برگیرندهٔ یك هفته از فعالیتهای مختلف در هفتهٔ اول اکتبر ۱۹۸۴ در جشن سالگرد پیدایش ح ـ ك ـ پ بود.

آن هفته یك گردهمائی توده ای بسیار مهم نیز در رم برگزار گردید، دراین گردهمائی ترکیبی غنی از انقلابیون باسابقهٔ کلکتیوهای بسیار متنوع محلی شهرهای گوناگون ایتالیا وهمچنین عده ای از جوانان ، از جمله فعالین جنبش آتونومیا AUTONOMIA شرکت داشتند . این حرکت که توسط سه سازمان شرکت کنندهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ایتالیا ترتیب داده شد ، اولین گردهمائی

تحت هدایت آنها در پایتخت بود و بنوبه خود بعنوان پیش در آمدی برای تور سخنرانی بسیار موفقیت آمیز سراسری بدل گشت (نگاه کنید به گزارشی که همراه است).

در ۲۶ ژانویه ، یك گردهمائی توده ای موفقیت آمیز مشابه درلندن برگزار گردید که آن نیز مقداری جنب وجوش در صحنهٔ سیاسی بوجود آورد . دراینجا نیز واضح بود که مبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی در پرو



کوچوآ، "بیائیدبایکدیگرقیام کنیم"

"بزودی میلیون ها دهقان همانندتوفانی سهمگین بپاخواهندخاست. . . .همهٔ احزاب و رفقای انقلابی پیش ازدهقانان موردآزمون واقع می شوندومی بایدجایگاه خویش رابرگزینند".

مائو تسه دون

درعین حالیکه نیروهای نوینی را بجلو رانده ، همچنین به عده ای که زمانی خودرا مائوئیست های فعال بحساب می آوردند قوت قلب داده است . طیف وسیعی از افراد در آن شرکت داشتند از جمله افرادی از دیگر کشورهای اروپائی ، هند ، ایران ودیگر نقاط . این گردهمائی توسط گروه کمونیستی ناتینکهام ، هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و هواداران منفرد ج . ا . ا . ، سازمان داده شده بود.

در ۱۴ آوریل ، روز انتخابات پرو ، هنگامی که پروئی های مقیم انگلستان جهت رأی دادن اجباری در مقابل سفارت پرو در لندن صف میکشیدند ، هواداران ج . ا . ا . یك صف راهپیمائی تشکیل داده ونسخه های یك اعلامیه دعوت به تحریم از سوی ح ـ ك ـ پ را بین کسانی که وارد ساختمان میشدند وعابرین پخش کردند .

در نتیجهٔ چنین بی احترامی نسبت به "دمکراسی" جوخه مرگ پرو در بریتانیا نیای " دمکراتیك " که از ستم برملتها بخوبی سود میبرد، هوادارا ن محلی اپوزیسیون وفادار پرو یعنی " چپ متحد" کاملا" مفتضح ورسوا شدند. همچنین مقامات رسمی سفارت نیز بیش از انحد آشفته واز جادررفته بودند، آنها به تحقیق،جنگلی دوربین در پنجره های خود برای ثبت تمام کسا نیکه مسئولیت چنین اعمالی را داشتند ، علم کرده بودند .

در پیوستگی با تحریم ح ـ ك ـ پ عین همین اعلامیه پخش وراهپیمائی در مقابل سفارت پرو در استکهلم نیز انجام گرفت ، در آنجا تبعیدیان بسیاری از پرو ودیگر کشورهای آمریکای لاتین بسر میبرند.چند هفته بعد، در اول مه نزدیك به صد نفر بدور پرچم های بزرگی به حمایت از ح ـ ك ـ پ و ج ـ ا ـ ا جمع شدند ویك دسته به سبك سنتی برای رژه کارگری اول مه تشکیل دادند. مقامات رژه ، وابسته به حزب حاکم سوسیال دمکرات سوئد دسته فرستادند . اما دسته به اندازه کافی از سوی شرکت کنندگان وناظرین حمایت کسب کرده بود که حمله را دفع نموده وبه رژه ادامه دهد .

در آمریکا در اول مه کمیته حمایت از انقلاب پرو یك " شب همبستگی با انقلاب پرو " در ساختمان زنان سانفرانسیسکو برگزارکرد. نمایندگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، جنبش آگاهی سیاهان بخش آمریکا (آزانیا) واتحادیه عمومی افغانهای میهن پرست ودمکرات برای بیش از ۲۰۰ شرکت کننده سخنرانی کردند ، شرکت کنندگان همچنین با احساسات پرشوری از اشعار وآهنگها ئی که در باره حمایت از انقلاب پرو سروده شده بود ، استقبال نمودند. RCP آمریکا فعالیتهای اول ماه مه را که در اکناف آمریکا هدایت میکرد به " تمامی مردم انقلابی جهان ، اما بویژه به مبارزه قهرمانانه انقلابی که توسط خلق وحزب کمونیست پرو در جریان است "اختصاص داد .

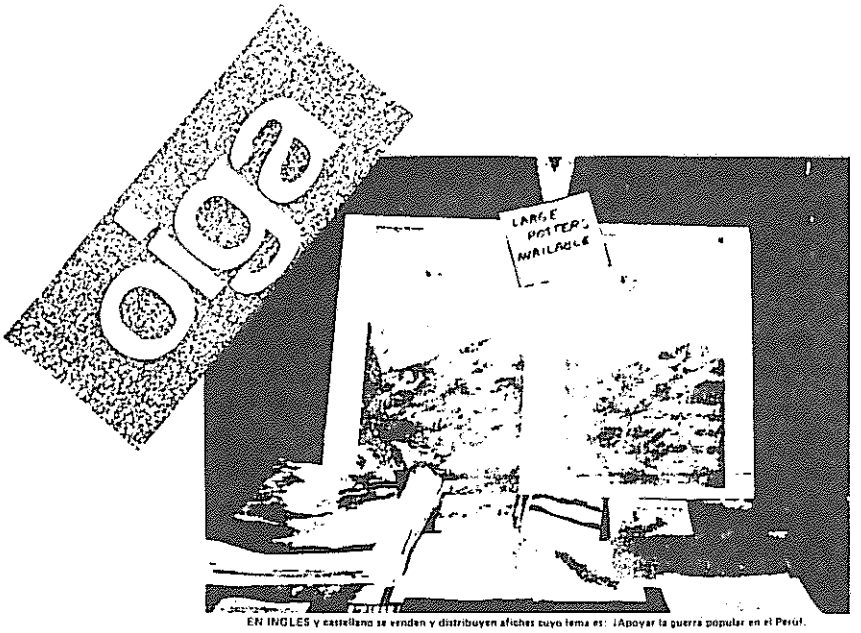

EN INGLES y castellano se venden y distribuyen afiches cuyo lema es: ¡Apoyar la guerra popular en el Perú!

همان روز در مقابل سفارت پرو در نیویورک ، ۳۰ نفر به راهپیمائی پرداخته واعلامیه هائی در حمایت از انقلاب پرو پخش کردند . یك نماینده از گروه انقلابی بین المللی هائیتی اعلام‌نمود ، " رفقای ما در پرو جلودار مبارزه بین المللی هستند ونه تنها ما در اینجا بلکه سراسر جهان چشم برآنها دوخته اند. این امپریالیستها هستند که در رویای شکست دادن آن انقلابند. ما مردم نمیخواهیم که آن مبارزه شکسته شود ، ما میخواهیم این جرقه تمامی جهان را منوّر کند . "

کمیته های حمایت از انقلاب پرو در جمهوری دومینیکن وسه شهر اسپانیا نیز تشکیل گردید ، دراین مناطق مردم بسیاری برای پیگیری اخبار پرو آمده وجلسات گوناگونی برسرآن برگزار نمودند . در کلمبیا ، اسپانیا ، نیوزیلند ، دانمارك ودیگر کشورها ، اعلامیه ها ومقالات مطبوعات انقلابی کمك کرد تا دیوارهای سکوت وتهمت به صدا در بیایند ، با چنین دیوارهائی امپریالیستها ونوکران گوناگونشان - قصد بازداشتن انقلاب پرو را نموده - اند .

این رویدادها اندکی از پتانسیل را آشکار کرده است . همه گونه مردم با نظرات ودیدگاههای متفاوت برای حمایت از انقلاب پرو قدم پیش گذا - شته اند ، توده های انقلابی بر مبنای مجموعه مطالبات انقلابی خود بر آن - شده اند که دست به عمل زنند . این ظاهرا" یك چیز انقلابی است یك مبارزه که تابع بعضی قدرتها یا اهداف بورژوائی نیست بلکه درعوض مصمم به کسب آزادی واقعی وپیش بردن انقلاب جهانی پرولتاریا تا محو طبقات وجامعه طبقاتی درسراسر کره زمین‌میباشد ، یك مبارزه مسلحانه که بوسیله خود توده ها انجام میگیرد وبا تعالیم انقلابی ترین ایدئولوژیها ، نیرومند و غیر قابل مقاومت به پیش میتازد - ظاهرا" عده بسیاری این جنگ انقلابی را رهبری ح - ك - پ را پرتوئی از نور در جهان امروز میدانند وبا حمایت فراوان ووسیع ، اشتیاق ورغبت خویش را برای خوش آمد گوئی به آن ثابت نموده اند .

جنگ انقلابی خلق به رهبری حزب کمونیست پرو (ح - ك - پ) بطور عظیمی انقلاب جهانی را تهییج کرده و بر انگیخته است وبه نیروهای انقلابی جدید وقدیم وخلقهای تحت ستم همه جا قوت قلب داده است . این جنگ به پرستیژ مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون بسیار افزوده وبه امر تشکل مجدد مارکسیستهای اصیل جهان یاری رسانده است . اکنون حمایت فزاینده از انقلاب پرو مستقلانه. تأثیرات شدید خودرا بر اوضاع سیاسی آغاز میکند .

برپایه چنین زمینه ایست که تأثیر تلاشهائیکه تا کنون صورت پذیرفته میبایست مورد قضاوت قرار گیرد همانگونه که یك لندنی در باره جیغ و دادهای دولت پرو برسر حمایت در - انگلستان اظهار میکند " با سپاس خیلی کارها مانده که انجامشان طلب میشود " .

رئیس جمهور جدید ضد انقلاب پرو

پرو انتخابات خودرا برگزار کرد وانتخابات نتیجه مورد نظر را داد. چهره ای جدید برای ریاست بر ضد انقلاب مسلح بر سر کار آمد.

درست روز ۱۴ آوریل بودکه بیش از ۱۰۰،۰۰۰ سرباز وپلیس به خیابانهای شهر وشهرك ها سرازیر شدند : یك سرباز یا پلیس در برابر هر ۸۰ رأی دهنده. کسانی که موفق به دریافت مهر رسمی بر روی دفترچه های رأی خویش نمیشدند، یا یك لکهٔ مرکب بر انگشتان خود نمیدا شتند با آزار واذیت مواجه شده وحتی با احتمال مرگ روبرو می گردیدند. درحالیکه زره پوشها وتانکها در پائین از " دمکراسی " پاسداری مینمودند، چرخش دمکراتیك هلیکوپتر ها، آسمان لیما، آیاکو وديگر شهرها را پوشانده بود.

این چه نوع دمکراسی است ؟

زمانی لنین نوشت حاکمیت سرمایه که در کشورهای امپریالیستی اغلب خودرا در پوشش ریاکارانهٔ دمکراسی بورژوائی نشان میدهد، در کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیسم،عریان وبی پوشش ظاهر میگردد. اینجا در پرو بهر حال قراربود داستانی بزرگ از پیروزی دمکراسی در حیا ط خلوت امپریالیسم آمریکابه صحنه آید،۱۲۹استان از ۱۳۵استان پرو- مناطق کوهستان مرکزی جائی که انقلاب از همه جا نیرومندتر است - جزء مناطق فوق العاده بسوده و تحت حکومت نظامی مستقیم قرار گرفتند. دراین استانها قانون اساسی پرو وتما می حقوق ادعائی را رسما زیر پا نهاده اند. از ژوئیه ۱۹۸۴ در سایر نقاط کشور، ارتش از اختیاری قانونی برخوردارشد ورئیس جمهور - منتخب غیر نظامی حسب الوظیفه به آنان اجازه داده تا هر جا را که خواستند منطقه ا ضطراری اعلام کنند وپلیس ودیگر نیروهای سرکوبگر در گیر در مبارزهٔ ضد چریکی را رهبری نمایند.

در واقع این قانون اساسي مصوبهٔ ۱۹۷۹ تحت سلطهٔ نیروهای مسلح است که داور غائی سرنوشت کشور را نیروهای مسلح اعلام میکنند- این اعلام - رسمی، واقعیتی است که در جریان تاریخ کودتاهای مکرر نیروی مسلح پرورو‌شن گشته، وروشنتر اینکه در ۵ سال گذشته،جنگ ضد انقلابی با چریکها مداوما" چهرهٔ جنگ علیه - بخشهای وسیعی از مردم بویژه در مناطق روستائی کوهستانی وهمچنین زاغه نشینهای شهرهای بزرگ، بخود گرفته است.

نیروهای انقلابی گزارش میدهند که تعداد مقتولین در نبردها یا " ناپدیدشدگان " بدنبال اعدامهای جمعی که حرکت مشخصهٔ نیروهای مسلح است، به ۱۰،۰۰۰ نفر بالغ میشود. بنا به گزارش جنبش بین المللی حقوقدانان کاتولیك، گفته میشود از اواخر ۱۹۸۲ که نیروهای مسلح این منطقه را اشغال کرده اند ۱ ٪ جمعیت به قتل رسیده اند.

اگر چه نمیتوان گفت که نیروهای مسلح مغایر با " دمکراسی " پرو عمل کرده اند، اما بازداشتهای دسته جمعی، جوخه های مرگ، شکنجه، تجاوز، اعدامهای جمعی وتلاشهای سیستماتیك برای پاك کردن تمامی مناطق روستائی از ساکنین شان، همگی از طرف شعبات قوهٔ مجریه، مقننه و قضائی دولت وتمامی ارگانهای مربوط بآن مورد بحث قرارگرفته وتصمیماتی دراین مورد اتخاذ نموده اند. شرکت‌کنندگان دیگر دراین ضیافت عمومی تصویب دمکراتیك عبارتند ازآمریکا، دولت " سوسیالیست " فرانسه واسپانیا، همچنین سو سیالیستهای حاکم ودمکرات مسیحیان ایتالیا، والبته پاپ، همراه با اپوزیسیون " متحد چپ " پرو وحامیانش دربسیاری از کشورها وآخرین ـونه کوچکترین-آنها، جناب فیدل کاسترو.

تحریم‌انتخابات وتهاجم

دوماه قبل ازانتخابات، حزب کمونیست پرو (مطبوعات ح ـ ك ـ پ را سندرولومینوزو یا "راه درخشان" می‌خوانند) شعار " رأی ندهید ـ برای کسب قدرت بسود خلق جنگ چریکی را بر پا سازید " را منتشر ساخت. هدف از تحریم، مخالفت با توهمات انتخاباتی بهمراه یك درك روشن از اینکه مشکل پروچیست وچگونه حل میگردد بود. و هرپائی مبارزهٔ سیاسی علیه انتخابات جهت بالابردن سطح حمایت ازشرکت درجنگ چریکی بود. در بعضی مناطق که ح ـ ك ـ پ بویژه درمیان توده ها نیرومند بود، سعی در متوقف نمودن انتخابات کرد، ودر مناطق دیگر که حزب عملا" قادر به ممانعت از انجام انتخابات نبود، ـ دست به عملیات نظامی جهت تحمیل ـ آسیب وخسارت زده شد.

در دوجزوهٔ وسیعا" پخش شده



درپائین طرح جمله ای ازمارکس نقل شده:"ستمدیدگان حق.دارندهرچندسال یکبار عضوی ازطبقهٔ حاکم! رابرای نمایندگی سنگری برمردم درپارلمان برگزینند!"

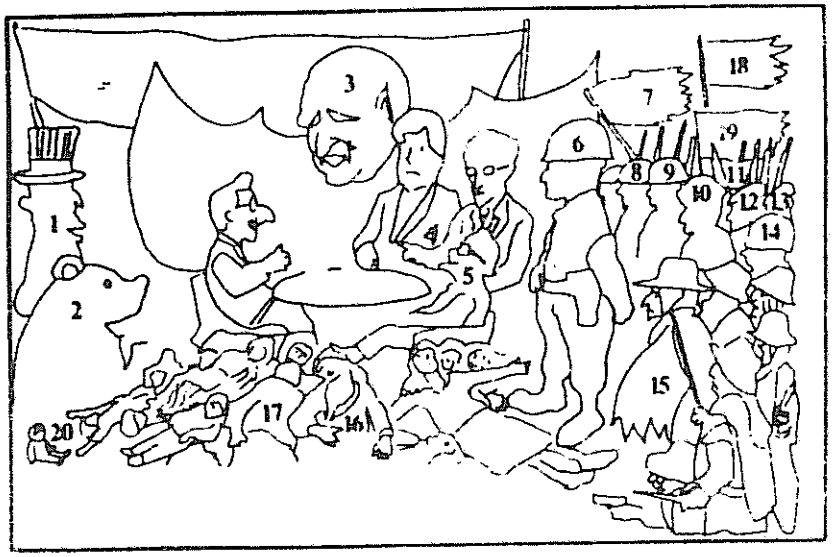

این کاریکاتورتوسط ح.ک.پ وتحت عنوان"کارناوال انتخاباتی۱۹۸۵"بصورت تراکت یکسال پیش از برگذاری انتخابات وسیعا"پخش گردیده است.صاحبان تصاویرعبارتنداز:۱)عموسام،۲)خرس روسی، ۳)بلونده رئیس جمهورمستعفی،۴)آلن گارسیاز APRA ، ۵)آلفونسوبارانتسازچپ متحد که درکناردیگران ایستاده،۶)رئیس نیروهای مسلح خولیان خولیا،۷)"جبهه جناییت"کمی تغییردرعبارت"جبهه ملی"،۸)ارتش ۹)تفنگداران،۱۰)نیروی هوائی،۱۱)پلیس بازجوئی پرو(کارآگاهان)،۱۲)کاردغیرنظامی (پلیس روستا)،۱۳)کاردجمهوری(مرزها زندان ها،اماکن عمومی)،۱۵)پاسداران تحت کنترل نیروهای مسلح"گوشت های دم توپ" ۱۶)جسوس اورپا،رهبرکنفدراسیون ملی اموراراضی که توسط پلیس زنده زنده در آتش سوزانده شد،۱۷)مونوز شهردارهوانکایو Huacanyo ازچپ متحدکه طبق گزارش هواداران محلی به مطبوعات پرو توسط پلیس بقتل رسیده، این گزارش باادعای دولت و تبلیغات وسیع چپ متحدمبنی برمسئول قتل قلمدادکردن ح.ک.پ درتضاداست،۱۸) پرچم ملی که تبدیل به پرچم سفیدتسلیم طلبی گشته،۱۹)پرچمهای جدیددولت،۲۰) کودکان کشته شده درجریان یك قتل عام دولتی.

یکی خطاب به مردم آیاکوچو(رجوع شود به ج - ب - ف شماره ۲) ودیگری به امضاً کمیته مرکزی حزب (رجوع شود به همین شماره) واز طریق پو - سترهای دیواری واعلانهای دستی که مشخصاً برای دهقانان که غالبا" بی - سواد اند انتشار مییابد و یا از طریق تبلیغ شفاهی در روستاها ودهکده ها بر روی اتوبوسهائی که بطور موقت توسط چریکها تصرف میشدند ، وهمچنین در زاغه نشینهای اطراف شهرها ، ح - ک - پ طبیعت پنهان جامعهٔ پرو که این انتخابا ت قصد حفظش را دار د - افشا نمود: جامعه ای تحت حاکمیت سرمایهٔ امپریالیستی ، پیوسته به ارکان نظم ارتجاعی ، مالکیت نیمه فئودالی - وسرمایه داری بوروکرات .

دو منطقهٔ رأ ی گیری وابسته به منطقه لیما در روز انتخابا ت با بمب مورد یورش قرارگرفت وبه وزارت - هوانوردی حمله شد . طبق گزارشات، تلفنخانه هونکایو Huancayo و هوانتا Huanta در بخش آیا کوچو با بمب مورد حمله قرارگرفته است . در ۲۰ آوریل ، شش روز بعد از انتخا- بات ، شش نیروگاه برق در دامنه های غربی لیما منفجر گردید وشهر در تا- ریکی مطلق فرورفت وسپس تپه های مشرف بسر شهر با آتش عظیمی بشکل داس وچکش ، شکلی که اکنون برای همه آشنا ست ، روشن گردید .

در هفتهٔ اول ماه مه بنابرگزارشی در ناحیه معدنی پاسکو حملات وسیعی صورت گرفته که مقامات مسئول را - مجبور به اعلام شروع یك تهاجم سریع از سوی ح - ک - پ نمود. ۹ مه‌علیرغم دستگیری های سراسری وبازداشت - ۱۰،۰۰۰ نفر از مردم لیما، اقامتگاههای رسمی سفرای آمریکا ، شوروی ، چین مورد حمله واقع شده (ح - ک - پ رژیم کنونی چین را بخاطر خیانت به خط مائو، سرنگونی انقلاب وتحمیل یك دیکتاتوری ارتجاعی محکوم نموده است) یك هفته بعد یك کارخانهٔ مهم کاغذ - سازی به آتش کشیده شد . همچنین همان هفته در ترویلو Truillo در شمال پرو درگیریهای عمده ای بین چریکها وارتش گزارش گردید .

این فعالیت های نظامی انقلابی در ماههای بعداز انتخابا ت نیز ادامه یافته ودر ۸ ژوئن لیما وشش شهر بزرگ دیگر همزمان در تاریکی فرورفت . سری حملات نمایشی به نیروگاههای برق ، ناتوانی فزاینده وفضاحت آور دولت را در کنترل نواحی روستائی بخصوص در کوهستانها که این خطوط برق از آنها میگذرد به نمایش در آورد . درست همان شب اتومبیل پارك شده وپراز دینامیتی در مقابل کاخ ریاست جمهوری در مرکز لیما منفجر گردید ، انفجار ، ترس ووحشتی در میان پلیسها ونیروهای امنیت مستقر در کاخ ایجاد کرد . طبق گزارش دو تن از نگهبانان در جریان وقایع مغشوش آن شب تیر خورده وزخمی گر - دیدند . بعدا" گزارش شده که اتومبیل از دادستانی پرو به سرقت رفته بود ، گفته میشود انفجار دینامیت در تاریکی در وزارت دفاع ، کاخ دادگستری که حزب کمونیست پرو آنرا کاخ بیعدالتی نامیده وسفارت آ رژانتین (در آن لحظه سفیر آرژانتین در کاخ ریاست جمهوری با بلونده مشغول مذاکره بود) ویکبار دیگر در برابر سفارت آمریکا بسیار پرسروصدا بوده است .

دراین نوشته ارقام دقیقی از وسعت ومقدار تحریم انتخابا ت در - دست نیست . لابه های مسئولین درباره انتخابات که در مطبوعات درج گرد - یده ، نشان میدهد که ۱۸ درصد ورقه - های رأی سفید داده شده یا ضایع گردیده اند (برای مثال روی آنها شعا - رهای انقلابی نوشته شده است) . از تعداد کسانی که از رأی دادن خود- داری نموده اند ، به هیچوجه ارقا م موثقی دردست نیست . گر چه خوش- بین ترین برآوردهای حکومتی جرأت نکرده اند این رقم را کمتر از ۲۰ ٪ بحساب آورند، اما بر آ وردهای تأ- ئید نشده دیگر تا دوبرابر رقم فوق صعود میکنند. گز ارش های تأئید نشده تا این لحظه نشان میدهد در - صدها دهکده مرکزی وجنوب مرکزی کو- هستانها وبعضی مناطق شهری دولت قادر به برگزاری انتخابات نگردید ه است .

اما جالب است گفته شود که لئونورسامورا Leonorzamora شهردار آیاکوچو، این دشمن کینه توز دیرین ح - ک - پ وانقلاب اعلام کرده که " در همبستگی با جریان نیرومند منطقه اضطراری " ورقهٔ رأ ی خودرا ضایع خواهد کرد . به سخن دیگر ، هیچکس قصد رأی داد ن ندارد واو نیز رأی نخواهد داد. شکایت او - البته از این نیست که چرا انتخابات نمایشی ارتجاعیست - ایشان خودوقتی برای انتخابات شهرداری مبارزه می - کرد با سیاست تحریم ح - ک - پ در ۱۹۸۳ با شدت مخالفت نمود - دلیل تحریم او این است که " هیچ امنیتی برای رأی دهندگان وجود ندارد ،پس انتخابات باید لغو شود " این سخن دراساس به معنای درخواست برای حضور بیشتر نیروی نظامی بود - " امنیت " بیشتر - در عین حال نوعی هوچی گری رذیلانه ، نوعی شیرین کاری در مبارزهٔ ضد انتخاباتی را تمرین میکرد تا ، به مقام سیاسی خویش یاری رساند. حرکات او قدرتمندی نیروی تحریم انتخابات را بیان مینماید .

" تاریخچه یك انتخابا ت از پیش معلوم"

ح - ک - پ خیلی پیشتر از بر- گزاری انتخابا ت پیش بینی نمود که استراتژی رژیم اعلام برگزاری انتخا - بات بعنوان یك پیروزی برای دولت و نشانهٔ ضعفی برای چریکها خواهدبوداین درست چیزی بودکه اتفاق افتاد. صبح روز انتخابات یکی از سخنگویان دولت آمریکا در حالیکه ظاهرا" بی علاقگی خود را نسبت به نتایج انتخابا ت ابراز میکرد ، بر گذاری آنرا یك پیروزی واقعی خواند. داوری این چنینی در بارهٔ انتخابا ت را صف طویل هیئت های خارجی وخبرنگاران داخلی بموقع خویش تکرار کردند.

برای مثال دربارهٔ این واقعیت که علیرغم شعارهای ضد انتخاباتی بسیار بر روی دیوارهای دانشگاه مار - کوس ، یك حوزه رأی گیری در محوطه دانشگاه مستقر گردید ، سروصدای زیا- دی براه انداختند. وقتی نتیجهٔ حد

اعلای کوشش دولت این باشد که جهت نشان دادن قدرت نظامیش بتواند ـ حداقل برای چندساعت هم که شده یك اتاق اخذ رأی را در ناحیه ای در مرکز پایتخت مستقر نماید ـ واقعا" این دولتی قدرتمند است ؟

واقعیت دیگری هم که بسیار در ـ باره اش صحبت میکنند این است که برای اولین بار بعدازجنگ جهانی دوم ، یك رژیم غیر نظامی پرو، عاری از نهادی نظامی بجای رژیم غیر نظامی پیشین مینشیند . بنظر میرسد معنای این مسئله درگیری نیروهای مسلح کشور در بعضی تغییرات اساسی ویا خودداری آمریکای ریگان از به ـ کارگیری وحشی گری عیان نظامی است . کاری که تا هم اکنون باعث تقویت سلطهٔ آمریکا بطور دوره ای ـ گشته است . در واقع ، آنها با نومیدی مراجعه به آرأ عمومی بی ارزش وبرنامه ریزی شده را بمدد طلبیده اند واین امرنشان میدهد که برای تقویت ضد ـ انقلاب تا چه اندازه نیازمند چهره ـ های جدید میباشند، این کار هم برای تعویض پرچم پاره پارهٔ "دمکراسی" افراشته بر فراز بازداشتگاههای رسوای زندانیان سیاسی رژیم ضروری است وهم برای خلاصی از شر رئیس جمهوری منزوی که حزبش در انتخابات آوریل بسختی توانست ۵ درصد از آرأ را بخود اختصاص دهد ، این یعنی فقدان اعتماد آشکار حتی درمیان طبقات متمول که بصورت تکان دهنده ای خودرا نشان داد . یکی از روزنامه های لیما گزارش انتخابات خودرا " تاریخچه یك انتخابات از پیش معلوم " عنوان داد ، یك نوعی بازی با عنوان رمان پر فروش گابریل گارسیامارکز " تاریخچه یك مرگ از پیش معلوم " ، بود . در این رمان تمام اهالی یك شهر صرفا" به ناظران وقوع یك قتل از پیش معلوم تبدیل میشوند. درست مانند یکسال قبل که سازمانهای " سنجش افکار " و افکارسازان (" تحلیل گران " بدون عنوان وزارت امورخارجهٔ آمریکا) ـ اجتناب ناپذیری نتیجه انتخابات را اعلام کرده بودند .

با اینحال پیش از آنکه تعداد ـ قابل قبولی از آرأ استخراج شود وآلن گارسیا از جریان Apra بعنوان برنده معرفی گردد شمارش آرأ ۷ هفته بطول انجامید ، البته علیرغم این مسئله او از کسب التزام قانون اساسی که بیش از ۵۰ درصد آرأ را میطلبید، درماند (گزارش شده که او ۴۵ در صد آرأرا بدست آورده است). برای اینکه پیروزی گارسیا امکان پذیر گرددنفر دوم یعنی آلفونسو بانتز نما ـ یندهٔ ائتلاف چپ متحد که ۲۱ درصد آرا ، را کسب کرده بود ، از مسابقه کنار گرفت وکمیسیون انتخابات اعلام نمودکه تصمیم آنها در باطل کردن الزام قانونی مرحله آخر انتخابات دو علت داشت : جلوگیری از " خرج بیهوده " واحتراز از دادن " موقعیت جدید " به چریکها. وبرای نمایش دشمنی خشو ـ نت آمیز این نیرو نسبت به تمام نظر ـ پرسیها یا همانطور که گارسیا در موا ـ جهه با کنگره تحت کنترل بلونده که در آغاز برای تغییر قوانین انتخا ـ بات واجازه به کمیسیون انتخابات ، جهت برنده اعلام نمودن وی ، اکراه نشان میداد ـ اخطار کرد " بیائید زیاد دمکراسی را دگرگون نکنیم " .. این حرکات چه معنائی میتوانند داشته باشند ، بجز اعتراف به شکنندگی کل ساختار سیاسی ونیاز به حرکت سریع پیش از آنکه کل موقعیت ساختگی آنها در مقابل مبارزهٔ مسلحانه انقلابی ونیروی ایدئولوژیك وسیاسیش فرو بریزد ؟

نوکر مآبی " مدرن " Apra

Apra حزب Garcia گارسیا برای اجرای نقشی که مورد تقاضاست بسیار مناسب میباشد ، این حزب قابلیت خودرا در ترکیب هوچیگری " ناسیو ـ نالیستی " با سیاستهای ارتجاعی وامپریالیست طلبی به اثبات رسانده ، واین سبکی رایج در بعضی کشورهای ـ آمریکای لاتن از جمله آخرین آنها ونز ـ وئلا است (که حزب حاکم آن با Apra مرتبط است) . بعلاوه آر ـ ژانتین وکلمبیا نیز همین تجربه را سپری میکنند . این نوعی ناسیونالیسم است که با حیله های کم مایه ای مانند اعلام " استقلال " دولت ونزوئلا از بر ـ نامه کم خرجی وکم طلبی اقتصادی یعنی استقلال از هر برنامه ای که صندوق ـ بین المللی پول تحمیل کرده وسپس روی گرداندن و" امتناع از مذاکره " با آن مؤسسه ، توصیف ومشخص میگردد. این حیله ای خاص است که گارسیا احتمالا" بخوبی از آن تقلید خواهد کرد . نیو یورك تایمز طی مقاله ای به بانکداران مضطرب آمریکائی که نگر ـ انیهای بی اساسی را در اطراف انتخا ـ بات گارسیا براه انداختند قوت قلبی دوباره میداد .

درسال ۱۹۲۴ Apra تحت نفوذ انقلاب بورژوائی مکزیك وسپس ـ حزب بورژوا انقلابی گومیندان در چین تأسیس گردید . با این وجود، ـ برخلاف کمینترن در آنزمان ـ Apra همیشه شدیدا" ضد کمونیست بود. این حزب اخیرا" به عضویت انترناسیونال سوسیالیستی در آمده است . امروز Apra به دولتهای " سو ـ سیالیستی " اسپانیا وفرانسه که وفاداریشان به آمریکا جای تردید ندارد ، پیوسته.(در واقع گارسیا ، کسی که درسن ۳۶ سالگی قرار است مدرن سازی Modernization یا اروپا گری Europeanisation را درسیاستهای پرو به ارمغان آورد،خود تعلیم یافتهٔ مادرید وپاریس است) . تبلیغات وسیعی که درباره امکان منجر شدن انتخابات به کودتا انجام میشود براین پایه استوار است که نیروهای مسلح برای دور نگاهداشتن Apra از قدرت تا کنون چندین کودتا انجام داده اند که آخرین آنها در ۱۹۶۳ بود. همین کودتای ۱۹۶۳ بودکه بعد از حاکمیت یکساله نظامی برای اولین بار بلونده را به قدرت رساند.

با این وجود در ۱۹۶۸ نیروهای ـ مسلح از بلونده روی برگردانده ، اورا به زیر کشیدند ، واقدام به دستبرد، یعنی به اجرأ گذاردن ـ برنامهٔ تاریخی apra در ملی کردن مؤسسات خارجی نمودند. این عمل بسیاری از ـ آپریستاسها Apr istas را همراه با اکثریت به اصطلاح چپ امروز

که پشت بارانتز متحد شده اند ، همراه با بسیاری از کادرهایشان ، بسوی تدا- رك یك دولت جدید کشاندند. اتحاد Apra با نظامیان ونقش غیر ضروری وافزایندهٔ آن در طبقهٔ حاکم با این واقعیت مرتبط است که این - جریان،دلالیِ سیاستهای غیر نظامی را کرده وباًمهر تأیید غیر نظامی زدن بو قانون اساسی جدید ی برای ۱۲ سال آینده-که متأثر از نیروهای مسلح بود- کمك نمود.در نتیجهٔ این حرکت در - ۱۹۸۰ بلونده یك بار دیگر زمام امور را گرفت .

بی آنکه بخواهیم به بررسی اجمالی سیر تکاملی روابط مابین Apra ، بلونده ونیروهای مسلح بپردازیم ، باید گفت تاریخ مسلما" روشنگر این واقعیت است که در پرو همواره این رأی نیروهای مسلح است که صائب میباشد.

زمانی Apra از شهرتی "پوپولیستی برخوردار بود ، دفاتر آن همیشه برای افراد متقاضی کار باز بود وآنجا حتی به رایگان اصلاح سر وصورت میکردند . این سیاست بیشتر به تلاش جهت سا - ختن یك ماشین سیاسی در بین اقشار میانه حال ، ودر محل تمرکز این اقشار یعنی مناطقی از کشور که سرمایه داری بیشتر رشد کرده مربوط میشد .Apra میخواست این سیاست را از طریق آتو- ریتهٔ شدید وبهمراه مطالبهٔ ملی کردن ها به پیش برد . اما زمانیکه شرکتهای نفت آمریکائی ودیگر مؤسسات اقتصادی بالاخره در ۱۹۶۸توسط نظامیان ملی اعلام شدند ، بهیچوجه از سلطهٔ امپریالیسم آمریکا بر پرو کاسته نشد- استانداردهای عینی اقتصاد نشان میدهد که این سلطه بمیزان عظیمی افزایش - یافته - این ملی کردن ها حتی تأثیری بر منافع مالی ویژه مثلا" منافع راکفلر که هنوز جهت کسب مافوق سود از سر - مایه گذاری در تولیدات مستقیم بجای سرمایهٔ وامی بهره میبرد ، نداشت .

مطالبات کارسیا ، جهت یك " دولت خلقی ، دمکراتیك وملی " که بیشتر بخشهای اصلی آن وعمدتا" برنامهٔ ملی کردنهای آن قبلا" توسط دیگران بانجام رسیده بود ، برپایهٔ یك قول وقرار اصلی با برنامه قرارداشت : کارسیا قول داده بود که در مقابل " بانکهای خارجی که از قبل بیتوانی کشور سود میبردند " ایستادگی کند وآنهارا مجبور به قبول محدودیت بر سر پرداخت بدهیهای پرو بمیزانی کمتر از ۲۰٪ کل فروش کالاهای صادراتی آن نماید .

بدهی ۱۳/۵ میلیارد دلاری پرو به امپریالیستها وبانکها نتیجه وانعکاسی از اسارت در بند سرمایه مالی خارجی است . در ۵ سال گذشته این بدهی ۵۰٪ افزایش داشته واین در حالی است که کشور هرچه عمیقتر در فلاکت ومصیبت اقتصادی فرو میرود. اکنون بر مبنای - محاسبات پرو میباید ۸۰ ٪ در آمد صا- دراتی خودرا به آمریکا ودیگر دولتهای امپریالیستی بپردازد. ولی تقریبا" - یکسال ا ست این کشور حتی نتوانسته است یك سنت آنرا نیز پرداخت نماید. "کشور عملا" واز هر حیث ورشکسته است . پیشنهاد کارسیا تنها میتواند مورد خوش آمد امپریالیستهای واقع بین قرار گیرد.

رویزیونیسم مدال طلا

نقش مقابل Apra را د ر- این تأثر انتخاباتی بیروح وکسالت آور آلفونسو بارنتز کاندیدای‌چپ متحد وشهردار لیما بازی میکرد ، این شخص با لفاظی بی محتوا ومرام بد نهاد خود خیلی‌خوب با Apra جورمیشد. شعار مبارزاتی بارانتز که قبلا" "علیه استثمار امپریالیستی ، برای دفاع از - زندگی و میهنی" بود به خواست اعلام تقاضای مهلت قانونی برای پرداخت - بدهیها ا ز سوی پرو ، تنزل پیدا کرد- این یعنی طسر ح شعار دوران بلونده . بارانتز عنصر " سوسیالیستی" است که ائتلافش شامل احزاب رویزیونیست - هوادار شوروی ، چین وآلبانی میشود ، یعنی تقریبا" همهٔ " چپ " قانونی پرو بیخود نیست که اپورتونیستهای - رنگارنگ سراسر جهان در مورد این ائتلاف بعنوان یك الگو سروصدای - بسیاری راه انداخته اند !

البته از آنجائی که هر دو کاندیدا قبل از هر چیز در مورد انقیاد پرو - توافق نظر داشتند ، نظراتشان نسبت به انقلاب وحزب رهبری کننده آن نیز مشابه بود . در دیدار " غافلگیرانه " کارسیا از آیاکوچو (وی از قبل خبر این دیدار را بخاطر دلایل امنیتی منتشر نساخته بود، در حال آنکه بعدها ازاین موضوع برای توضیح عدهٔ قلیل - استقبال کنندگان خویش بکاربرد) . در آیاکوچو هیچکس از عدم اشارهٔ کارسیا به نیروهای مسلح که مستقیما " حمام عظیم خون را براه انداخته اند و کسی که قانونا" مسئول سایر نیروهای درگیر است تعجب نکرد ، انتقاد وی به - " فساد ناچیز قضات وپلیس ها " محدود میشد . کسی که عده ای ا ز مردم را - شگفت زده نمود جناب بارانتز بود ،

این " سوسیالیست " نیز در طول مبارزات انتخاباتی خویش هیچگاه اشاره ای به نیروهای مسلح نکرد ، حتی آرزوی ریاکارانهٔ جنگ ضد انقلابی متکی به قانون اساسی را مطرح ننمود. این کاری است که گاهی توسط دیگر نیروهای ائتلاف بارانتز انجام میگیرد. در عوض بنظر میرسد بارانتز بر سر کینه ورزی وعداوت با ح - ك - پ و انقلاب تحت رهبری این حزب ،باکار- سیا به رقابت برخاسته است .

این " چپ گرایان " ظا هری ، - مسئله عملیات ضد انقلابی نیروهای مسلح را همانند مسئله انتقاد به سادگی با توطئه سکوتشان پنهان نگاه داشتند ، زمانیکه نیروهای مسلح خونین ترین - کشتارهای پرورا مرتکب میگشتند، آنها سرگرم مبارزهٔ انتخاباتی بودند .

کارسیا تا بدانجا پیش رفت که در مقابل اتهامات مستند عفو بین الملل دایر بر " نقض حقوق بشر " توسط نیروهای مسلح مطرح ساخت : این مسئله ای است که " هنوز میباید ثابت شود " ، در اینجا بود که مقاله ای از لیبرالهای پرو در مطبوعات اسپانیا با تحیر وشگفتی علیه این اظهارات عتراض‌نمود - همانگونه که نویسندهٔ آن مقاله اشاره کرد حتی بزرگترین مطبو- عات هوادار دولت درلیما نیز جرئت اتخاذ موضع کارسیا را نداشتند - این درحالی است که بارانتز کوچکترین توجهی هم به این ادعای باورنکردنی کارسیا نداشت . تازه اینها قراراست

با یکدیگر رقابت هم داشته باشند !

با نظری خیرخواهانه نسبت به کارسیاهاوبارانتزهای موجود در جهان علت احتراز از این مباحث را اجتناب از خطر سد شدن راه دفاتر توسط نیروهای مسلح ، ذکر میکنند. اما در اینجا بیش از اپورتونیسم شخصی در کار است . تمام جدول انتخاباتی که این افراد نیز جز شرکت کنندگان آن بودند ، هیچ هدفی مگر تقویت سیاسی وایدئولوژیکی ضد انقلاب وتلاشهای جنایتکارانه اش ، نداشت .

بدون یك بارنتز ، انتخاب چاره ناپذیر کارسیا به شکل کنونی معنا نمی داد . اهداف سیاسی ضد انقلاب برای اجرای کاملا" مسخره انتخابات ایجاب میکرد که این " انقلابی " ضد انقلابی در آن شرکت جوید . برای ارتقأ سطح انتخابات وجود بعضی چهره های دروغین ضروراست . زمانی که چپ متحد برنامه اش را برای انتخابات ریاست جمهوری منتشر کرد از جزئیات در مورد چگونگی برخورد به مبارزهٔ مسلحانه اثر نبود. این کار برای جذب ساده لوحان وزود باوران مناسبتر بود. اما بارانتز ، همانند کارسیا در مقابل " مدرسه عالی مطالعات " نیروهای مسلح یا به سخن دیگر فرماندهی سیاسی این نیروها ظاهر گشت تا برنامهٔ خودرا توضیح دهد. ژنرالهای فاضل رضایت کامل خودشان را ابراز کردند. نیروی دریای - که شامل تفنگداران بوده و - عملیاتش در کوهستانها ودرمیان روستائیان دوباره مفهوم دهکده های استراتژیك را زنده کرده است ، آری این باصطلاح " نیروی دریائی " درست یك روز قبل از انتخابات به بارانتز مدالی عطا کرد .

نتیجهٔ نهایی مورد نظر طبقات حاکم پرو ونیروهای مسلحشان را رئیس نیروهای مسلح ووزیر جنگ ژنرال خولیا ن خولیا بیان کرد او گفت مهم نیست چه حزبی برنده میشود " امکان یك وتوی نظامی وجود ندارد . دولت چپ ویا Apra تجربهٔ خوبی برای عمل خواهد بود ، اختلافات ما با آنها مربوط به تاریخ گذشته است ."

خولیا همچنین گفت " برای ما خطر کمونیسم تنها از سوی سندرو لومینو زو - نمایندگی میشود ونه بوسیله چپ متحد . پیروزی نهایی چپ متحد بمعنای خطر نخواهد بود زیرا مارکسیسم این چپ درچارچوب نهادهای دموکراتیك رشد نموده ." البته باید دانست که نیروهای مسلح جزٔ مهمترین " نهادهای دموکراتیك" پرو هستند.

اختلافات میان Apra وچپ متحد را شاید بهتر از همه کارسیا توضیح داد : او در مصاحبه با یك بنگاه خبری گفت من و " دوست خوب " من بارانتز در برنامهٔ Apra شریك هستیم. کارسیا یاد آوری نمود که بارانتز زمانی عضو Apra بوده وبشکل واقعی آنها با چپ متحد دراین است که بارانتز کنترلی بر تمامی نیروهای درون ائتلافش ندارد . بنظر میرسد نکتهٔ آخر همچون سیلی بر گونه نیروهای هوادار شوروی ودیگر عناصری فرود میآید که اختلاف اصلیشان با Apra ترجیح دادن امپریالیسم شوروی بر بلوك رنگارنگ آمریکاست .

انتظار موهبت ودعای خیر میرود،والّا چه میتوان کرد

کارسیا چند هفته قبل از بعهده گرفتن زمام امور ، دست به هر کاری که ممکن بود زد تا روشن سازد از دولت او چه انتظاری میباید داشت . وی دست به زیارت اماکن متبرکه زد ، برای مذاکره جهت طلب حمایت احتمالی دولت اسپانیا از پیشنهادش دایر بر پرداختهای " کاهش یافته " به صندوق بین المللی پول به اسپانیا رفت . برای گفتگوهائی مشابه با دولت ایتالیا ودریافت دعاهای خیری که پاپ ارزانی بلونده کرده بود به ایتالیا سفر کرد و سر انجام به فرانسه رسید که ۲۵٪ بدهی خارجی پرو به این کشور است . کارسیا در این نقطه " تنها به خرید چند کتاب بسنده کرد " وبعداز همه اینها برای دستیابی به موهبت نهایی میبایست که به آمریکا رهسپار شود .

اما غریب ترین دعای خیر از سوی فیدل کاسترو نثار کارسیا شد. اودریك مصاحبه با روزنامهٔ ال پایز Elpais مادرید در ژانویه ۱۹۸۵ - سه ماه قبل از انتخابات پرو - سخنرانی غرائی درباره سیاست خارجی آمریکای لاتین در برابر آمریکا ایراد نمود کاسترو به آمریکا اندرز داد که زیاد از وزنه اش استفاده نکند ، والا" امکان وقوع - طغیانی اجتماعی در آمریکای لاتین وجود دارد ، جائیکه توده های عظیمی از دهقانان ، کارگران ، دانشجویان ، روشن فکران وقشر میانه حال در موقعیت بیش از پیش نومیدانه ای قراردارند . آدم باید کور باشد که نبیند..... به پرو نگاه کنید : وقتی آلن گارسیا - حمایل ریاست جمهوری را دریافت کند چه خواهد یافت ؟ یك موقعیت اقتصادی غیر قابل حمایت ، مشکلات غیر قابل حل اجتماعی و چریکها در کوهستانها . هیچکس نمیتواند . فعالیت فزاینده این چریکها را توضیح دهد زیرا هیچکس بخوبی نمیداند سندرو لومینوزو به چی می اندیشد ، سندرو چیست وچه میخواهد ."

کاسترو خیلی خوب میداند که ح - ك - پ در مورد تمامی اشکال رویزیونیسم از جمله نوع کاسترویی آن چه نظری دارد. ح - ك - پ برای تمامی کسانیکه علاقمند به دانستن هستند روشن نموده که حزبی انقلابی است ورهاساختن پرو از تسلط امپریالیسم را رهبری می - کند ، حزبی در خدمت انقلاب جهانی ونه دنمباله روی کاسترو در راه زدو بند با یك امپریالیسم ارباب بجای امپریالیسم دیگر ، شاید در اینجا کاسترو از یك سیاست معمول نیروهای هوادار شوروی پیروی میکند ، سیاستی که بر - مبنای آن از یکطرف به ح - ك - پ حمله شده آنرا بد نام میکنند واز طرف دیگر درراباز میگدارند تا با آرامش آن بعنوان متحد احتمالی انقلاب به بعضی برتریها وامتیازات دست یابند. اما این ابراز همدردی با رئیس اجرایی آیندهٔ کشتارهای پرو واعلام درك این شخصیت وهمچنین مواجهه با وحشتناکترین فاکتور از دیدگاه کاسترو یعنی " سندرو لومینوزو " مسلما" بر پایهٔ وظیفه توضیح موضع رویزیونیسم هوادار شوروی در رابطه با انقلاب پرو ودیگر نقاط انجام میگرد -

اولین تدابیر خونین

کارسیا در همان حالی که حمایل ریاست جمهوری را بدور شکمش میپیچاند اعلام کرد " دولت من اختیارات وانرژی جهت مبارزه با تروریسم را دارد " . درعین حال او اولین تدابیر خودرا که قراربود بمحض شروع کارش از ۲۸ ـ ژوئیه به اجرابگذارد ، اعلام نمود.

اولا" برگرداندن ژنرال هوامان Huaman به مقام خود ، این شخص " فرمانده سیاسی ـ نظامی " مناطقی بود که بلونده تحت حاکمیت نظامیان قرارداد ، البته تا زمانیکه بلونده اورا از کار بر کنار کرد . هوامان که از نظر سیاسی به Apra وچپ متحد پیوسته ، بخاطر آن اخراج شده بود که علنا" از کافی نبودن " ابزار نظامی " جهت در هم شکستن انقلاب شکایت میکرد . ظاهرا" وی خیال میکند با وجودانتخابات کنونی وحضور کارسیا در زرادخانه اش اکنون نیروهای مسلح بهتر از گذشته میتوانند کار کنند ، گرچه او باید بداند که " مناطق اضطراری " به سبب تهاجمات موفقیت آمیز سال گذشته ح ـ ک ـ پ از زمان آخرین فرماندهی او دوبرابر شده است .

اعضاً غیر نظامی باشگاه هوامان با علاقهٔ خاصی اعلام میکنند که او، کوچو زبان بوده واهل هوانتا شهرستانی در قسمت شمالی بخش آیاکوچو میباشد . حتی وی را با عنوان"ژنرال خلق " به ممالك خارجی میشناسانند این در حالی است که یك از وکلای انجمن دهقانی گفته است بهتر است اورا با پیزارو مقایسه کنیم ـ همان فاتح اسپانیائی قرن ۱۶ که سرخپوستان پرورا به انقیاد کشید و ۸ میلیون از آنهارا محو ونابود کرد.

طی ۶ ماه اول ۱۹۸۴ هوامان مسئول تمامی امور اداری ونظامی در منطقه اضطراری بود ، تفنگداران تحت فرماندهی وی ، بازداشتگاه رسوای زندانیان سیاسی را در یکی از استادیومهای هوانتا بر قرار کرده ، جوخه های شبه نظامی مرگ را سازمان داده وعملیات انهدامی وبازرسی های فراوانی را به انجام رساندند که منجر به تخلیه ساکنین تمامی شهرستان گردید. در اواخر دورهٔ فرماندهی او بود که اولین سری گورستانهای جمعی قربانیان نیروهای مسلح در هوانتا کشف شد .

بعلاوه ، طبق گزارشات عفو بین ـ الملل که بر پایه مطالعهٔ اطلاعات موجود از قریب به ۶۰۰ " مظنون به چریك " تهیه گردیده ، از کشته های گزارش شده توسط نیروهای مسلح تحت فرماندهی شش ماهه هوامان در مناطق اضطراری " تعداد بسیاری " از مقتولین " بعداز دستگیری وبا محاصره کشته شده اند " واز میان سایرین " عده‌زیادی هیچ ربطی به چریکها نداشته اند " بنابراین زمانیکه هوامان میگوید " ـ ابزار نظامی کافی نیست " ظاهرا" ـ منظورش این نیست که نباید قطره خونی ریخته شود ، بلکه بطور ساده معتقد است کوششهای ضد انقلابی وارتجاعی ـ نظامی را باید با تلاش برای بدست آوردن " قلبها وافکار " قربانیان خودو دیگران همراه ساخت . ثانیا" ، کارسیا اعلام نمود که اعضاً پلیس ونیروهای مسلحی که متهم به " نقض حقوق بشر " باشند به محاکمه کشانده خواهند شد این یعنی فرستادن این افراد به دادگاههایی که تاکنون از برداشتن حتی یك قدم علیه هر کدام از آنها عاجز مانده اند ومهم نیست که چقدر مدرك واعتراض واضح وروشن موجود است مهم اینجاست که میخواهند آنهارا به دادگاها بفرستند ومعتقد است چنین اتهاماتی در باره نقض " حقوق بشر " " هنوز میبایست ثابت شود ".

هدف : فرونتون

قطعا" زندان جزیرهٔ فرونتون در نزدیکی لیما بخاطر فعالیتهای سیاسی شدید و مصممانه نزدیك به ۴۰۰ زندانی برای دولت مایه آبروریزی است . در آوریل ۱۹۸۲ بعدازآنکه ح ـ ک ـ پ " سیاست تسخیر زندان " را شروع کرد ونمونه برجسته آن تسخیر زندان بخش آیاکوچو بود ، بلونده تمامی زندانیهای انقلابی مورد سؤظن از سراسر کشوررا دراین سیاه چال محصور جزیره جمع نمود. سپس این سیاست دولت به ضد خود تبدیل گشت زیرا علیرغم شرایط کینه توزانه تحمیلی دولت ، مثل قطع آب آشامیدنی ، جلوگیری پخت وپز ، عدم رعایت اصول بهداشتی، بقتل رساندن ۶ زندانی وزخمی ساختن ۳۰ نفر دیگر ، وحملات بیشمار دیگر ، انقلابیون حتی جسارت وبیباکی بیشتری یافتند وزندان را بعنوان محلی برای تعلیمات سیاسی ، ایدئولوژیکی وفیزیکی جهت نبردهای آینده مورد استفاده قرار دادند .

اکنون کارسیا اعلام نموده که ـ میخواهد سیاست پیشنهادیش در زمان حاکمیت بلونده را به اجرأ گذارد یعنی انتقال انقلابیون از فرونتون وپخش آنها به زندانهای اطراف کشور . این برنامه در نامه ای که قاچاقی از بیرون فرستاده شده مورد تقبیح قرار گرفته است چنین اقداماتی ممکن است به برخورد ـ ردهائی جدی با زندانیان منجر شود همانطور که انتقال زندانیان به فرانتون از زندانهای دیگر نیز در آغاز با مضروب ساختن ، تعرض وشلیك به یك زندانی همراه بود. زندانیان میگویند هدف از این برنامه منفردکردن آنها بوده وتسهیل کار انتخاب قربانیان جوخه های اعدام یا " ناپدید " ساختن را در نظر دارد . بلونده قادر نگردید این برنامه را عملی نماید حال کارسیا وعده انجام آنرا میدهد. بهر حال این عنصر " اصلاح طلب " را بر ای آن انتخاب کرده اند که توانائی کار وتلاش بیشتر برای در هم کوبیدن ـ انقلاب را با خود بهمراه آورد. کارسیا ودولتش ممکن است دراین خیال غوطه ور شوند که انتخابات وخلاصی از شر بلونده برای آنها قدری قدرت واختیار به ارمغان آورده ، اما آنها مسائل ومشکلاتی هم دارند که میبایست حل شود ـ مشکلاتی بی جواب ـ تا آنجایی که نیروهای‌مسلح تعیین کننده سرنوشت کشورند ، حل ـ مشکلات برای آنها بمعنای پیروزی در جنگ است . چه کسی داور بر سرنوشت پر و خواهد بود. ستمگران دیرینه با تمامی اسلحه ها وتدابیرشان ، یا توده های مسلح خلق برهبری پرولتاریا ـ و حزبش ـ این مسئله ای است که در صحنه نبرد مشخص خواهد شد. ■

جهانی برای فتح را مشترک شوید

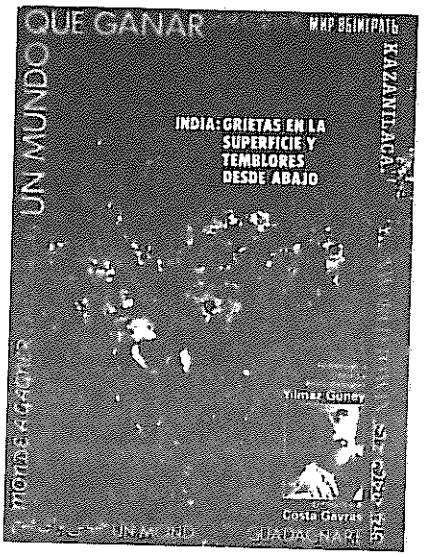



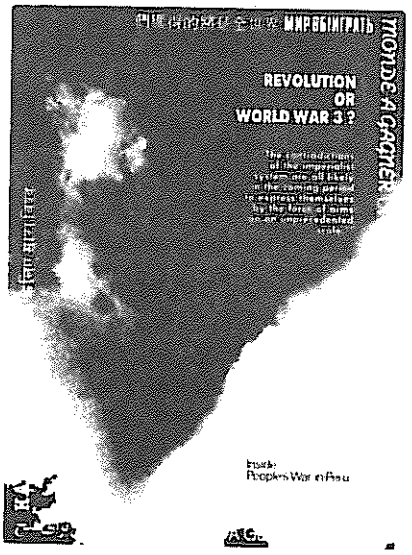

جهانی برای فتح
هر چهار ماه یکبار انتشار میابد.
حق اشتراک برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۸/۵۰ دلار آمریکا. پست هوائی، نرخ های تجارتی ومؤساتی بمحض تقاضا، دراختیار شماست.
لطفاً برای آغاز اشتراک خود، نام، آدرس پستی، چك وتعدادنشریه رابه آدرس زیر ارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

رگه :
موسیقی عصیانگر جامائیکا

* بقلم : ریتا فارست

" روزی که باب مارلی از جهان رفت برای خرید به بازار سبزی فروشان شهر قصرالکبیر واقع در شمال مراکش رفته بودم . زمانیکه پاریس ولندن دهکدهٔ های گلینی بیش نبودند ، قصر الکبیر شهری بزرگ بود با آب جاری وخیابانهای چراغان . مراکشیها عموماً" به هیچیك از انواع موسیقی غربی تمایل ندارند وچکامه های زیبای ام کلثوم یا آخرین خواننده های پاپ قاهره وبیروت را ترجیح میدهند. با این وجود مراکشیهای جوان عاشق باب مارلی هستند، واین تنها نوع موسیقی غیر عرب است که مراکشیهای مقیم مراکش مشتاقانه با آن میرقصند . آن روز بعدازظهر طرفداران باب مارلی در خیابان اصلی قصرالکبیر پلاکاردهائی به زبان عربی آویخته بودند .... " (استفان دیویس ، " رگه اینترناشنال " ، ۱۹۸۲) .

این موسیقی که تنها حدود بیست سال سابقه دارد ، درصحراهای دورافتادهٔ مالی نفوذ کرده ، توسط آلات موسیقی بومی در استرالیا نواخته شده ، در تمام کشورهای اروپابعنوان برشنونده ترین آهنگها شناخته شده وبر موسیقیدانان پنج قاره تأثیر گذارده است . رسیدن این ترانه ها به نقاطی از جهان که معدود ضبط صوتهای موجودرا بایدباًباطری بکار انداخت ، مسلم میدارد که ترنم این موسیقی به اعماق قلب توده هانفوذ کرده است .

منشأ این موسیقی ، جامائیکا جزیره ای در کارائیب است : محلی کوچك که بعنوان " نقطهٔ تلاقی " دو فرهنگ بغایت قدرتمند آفریقا وآمریکای شمالی و"سرچشمهٔ گرمای سرخ " توصیف شده است . رگه (واسلافش اسکاوراك ـ استدی) درلحظه ای مشخص دراین گرمای سرخ فروزان شدند ، زمانی در اواسط سالهای ۶۰ ، هنگامیکه درد کشندهٔ مهاجرت توده ای از روستابه شهر ، جامائیکا را فراگرفته بود، خلقی که از تپه های سرسبز به جهنم آشفته زاغه های کینگستون رانده شده بود ، موسیقی رگه را آفرید.

اینکه شهرهای سراسر جهان امروز انباشته از میلیونها نفرگشته معلول همین از هم گسیختگی شدید شیوه های کهن زندگی بوده وبهترین ترانه های رگه ، که بحق وحشت زندگی " مدرن " دراین قلعه ها را به مصاف می طلبد ، بسرعت درسطح بین المللی علاقمندان خودرادر میان جوانان آماده برای صعود به قله هائی مرتفع تر بدست می آورد :

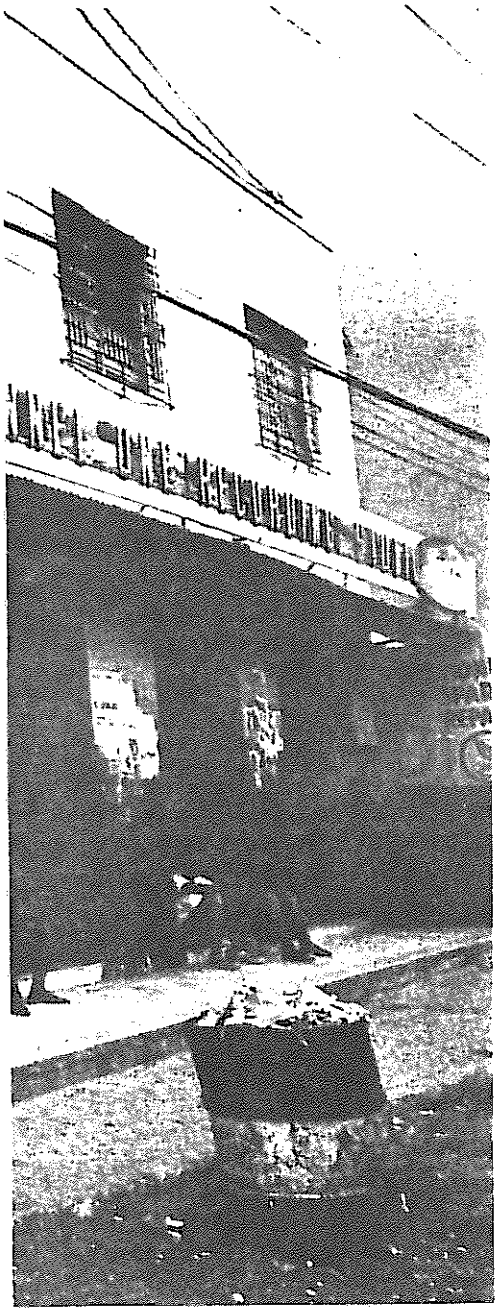

کینگستون

"امشب غارت میکنیم وبه آتش میکشیم
" امشب همهٔ آلودگی هارا به آتش میکشیم
" امشب تمام توهمات را به آتش میکشیم "
" غارت می کنیم وبه آتش‌می کشیم "
گروه ویلرز

بجرأت میتوان گفت که رگه انفجار عظیمی در عرصهٔ موسیقی بود که از بعضی جهات

---

* ریتافارست یکی ازاعضای حزب کمونیست انقلابی امریکاست که درعرصهٔ فرهنگ فعالیت می کند.
این مقاله برای درج درج.ب.ف . ویراستش گردیده است .

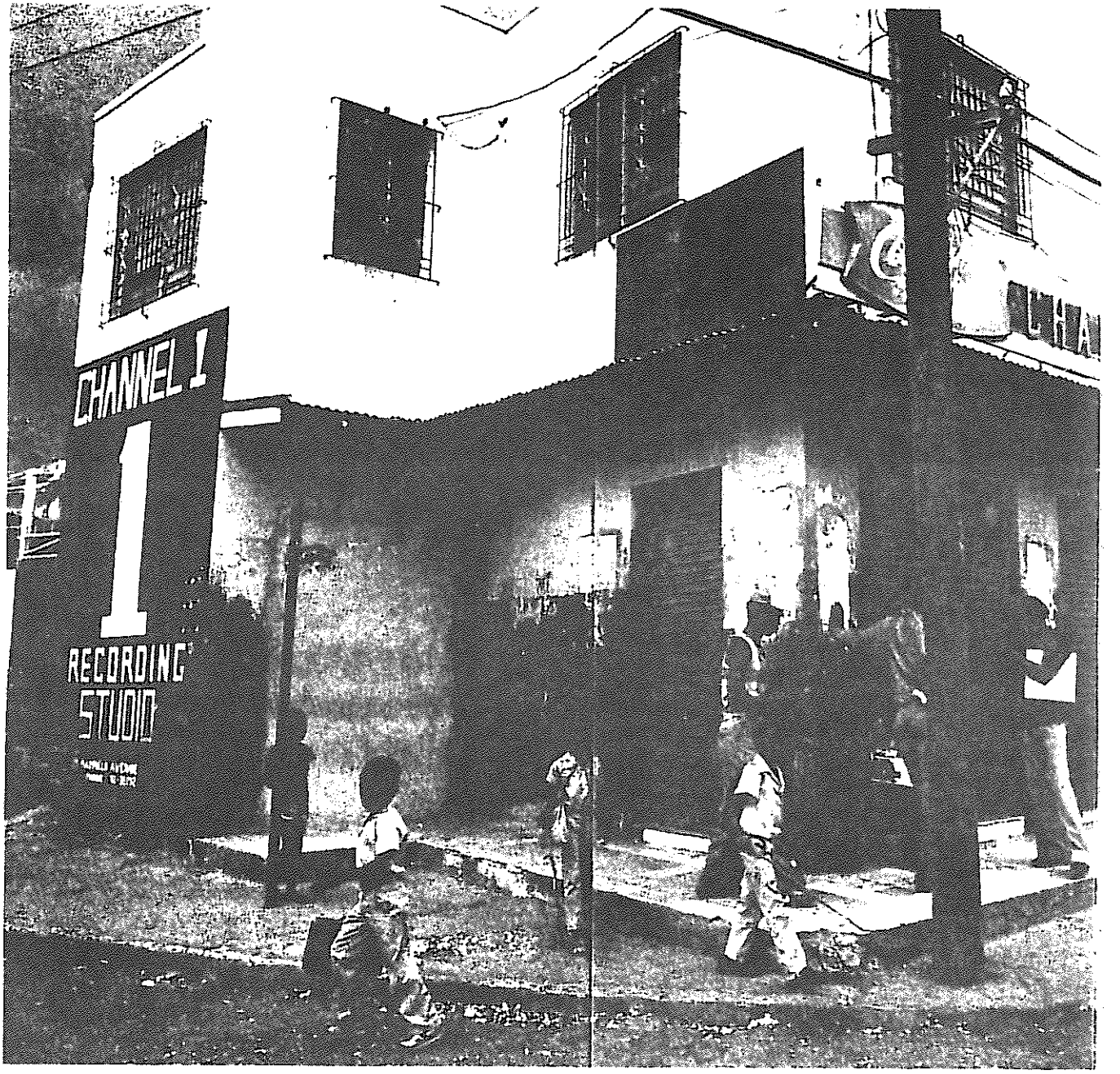

با پیدایش راك اند رول در ایالات- متحده قابل مقایسه است . برای مثال کینگستو ن به بزرگترین تولید کنندهٔ صفحات ۴۵ دور به نسبت تعداد جمعیت در شهرهای جهان تبدیل شده وتقریبا" تمام این صفحات رگه می باشند.

چگونه موسیقی رگه بمعارضه شد؟ جاماٹیکادرچه موقعیتی قرارداشت ،دنیا درچه وضعی بسرمی برد،چه دورانی رااز سرمی گذراندیم؟

در داستان " آنان که باد میکار- ند " ، که توسط مایکل تل ول برشتهٔ تحریر در آمده واز فیلمی به همین نام اقتباس شده است ، ایوان " پسر گستاخ " اهل کینگستون (از همان جوانان زاغه نشینی که در متن موسیقی جاماٹیکا یا در حول وحوش آ ن هستند) بعد از چند سال زندگی در شهر قصد دیدار خانهٔ پدریش در کوهستان را می کند." هیچ چیز آشنا نمی زد .... بوته های علف همه جارا گرفته بودند . اما .... یعنی همین جابود ؟ درست همین پائین باید یك شیروانی باشد . یعنی میخواهی بگوئی بوته ها قد کشیده - اند ورویش را پوشانده اند ؟ .....

" ردپائی از نسلهای قبل ازاو به جا نبود ، نیاکانی که با هوش، صنعت ومهارتشان مزارعی خودکفا دراینجا ایجاد کرده بودند ، اصلا" - به هیچوجه ..... "

"مادر بزرگ که دایه اش هم میشد چند سال قبل مرد ومادرش با حقوقی که بسختی کفاف زندگیش را می داد بعنوان رختشو در کینگستون بکار مشغول بود . عموهایش مدتها قبل زمین را رهاکرده و در نقاط مختلف دنیا به آخرخط رسیده

بودند . یکی از آنها که در ارتش بریتا- نیا می جنگید در جنگ جهانی دوم کشته شد ، دیگری برای قطع نیشکر به کوبا رفت واز آن پس کسی از او خبر ندارد، آن یکی که بجرم قتل زنش به حبس ابد محکوم شده را میتوان در زندان تأدیبی کینگستون یافت .....

فکر کرد باید خودم می ماندم واز اینجا مواظبت میکردم . سنگینی توهینی را بروی خود حس میکرد . آره ، تو اصلیت نداری ..... خواست چاقوئی بر دارد راهی بسوی قبرها باز کند وبوته ها را بکند. ولی .... چه فایده ... برای چه ؟ احساس تهی بودن ، ترس ، بطالت، اورا فراگرفت . احساس کرد بیچاره و بسیار تنها ست . قسم خورد که دیگر هیچگاه به آنجا باز نگردد."

سپس بطرف منزل سابق مس تاتی براه افتاد ، مردی که مانند پدری ، بز- رگش کرده بود . ولی آنجا با دو توریست آمریکائی روبرو شد که حیاط خلوت را اشغال کرده بودند ، با بیحالی گانجا دود میکردند ولخت مادر زاد حمام آفتاب می گرفتند. ایوان به یکی از آنها که سعی داشت بز نری را بدوشد نگریست. با تهوع روی موتورش پرید وبسرعت از میان کوهها ودره هائی که انباشته از غبار بوگسیت بودند بطرف کینگستون حرکت کرد. از آن لحظه دیگر حاضر نشد پشت سرش را نگاه کند - او که چیزی برای از دست دادن نداشت پلیسها را کشت وراه خویش را بسوی شهرت ورسوایی آغازید. ایوان یک یاغی فراری بود ، وبرای آنان که در این "سرزمین موعود" ، ریشه دوا- ندند،درهمین جنگل سیمان که حتی یک لیوان آب تمیز در آن یافت نمی شد چه رسد به یک روز کار ، قهرمانی جسور بحساب می امد .

۱۹۶۲ : "استقلال جامائیکا"

در اواخر سالهای ۱۹۵۰ سرمایهٔ امریکائی ، مناطق روستائی جامائیکارا تکه پاره می کرد واین کار در این کشور با شدتی بیش ازسایر جزا یر کارائیب انجام می گرفت . بعد از کشف بوکسیت در جریان جنگ جهانی دوم ، آمریکائی ها ، حاکمیت بریتانیا را که در شکل مجتمع های کشاورزی اعمال میشد کنار زدند . کمپانیهای عمدهٔ آلومینیوم آمریکائی وکانادائی زمینهای بسیار وسیعی را از دهقانان غصب کرده ودرسراسر تپه های جاما- ئیکا دره های غارت شدهٔ انباشته از خاك سرخ سوزان بسر جای می- گذاشتند. بارکوددر کارشرکتهای شکر بریتانیا ورشد توریسم ، عدهٔ بیشتری مجبوربه ترك زمینها شدند . آنها برای ادامهٔ حیات همچون موجی بسوی کینگستون سرازیر شده وبر تلهای زباله ، کلبه هایی حلبی را در کنار بندر بنا کردند. در لنگرگاهها و بعضی از مجتمع های جدید آمریکایی کار پیدا میشد ولی این مشاغل بقدری محدود بود که بسیاری به مهاجرت خویش ادامه دادند. درسالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ، یك هشتم جمعیت مهاجرت کرد . (امروزه تنها ۲/۵ میلیون از چهار میلیون جامائیکایی درایس جزیره زند- گی میکنند).

تبدیل جامائیکا از مستعمرهٔ پاد- شاهی بریتانیا به نومستعمرهٔ آمریکا باعث شد که بورژوازی بومی جزیره با چسبیدن به این سرمایه جدید واستفاده از امواج ناسیونالیستی که بدنبال جشن " استقلال " در ۱۹۶۲ سر بلند کرده بود ، جان بگیرد. این بورژوازی شیوهٔ حکومتی متفاوتی داشت واز آزادی و ضرورت بیشتری در تر- ویج خصوصاً کنترل فرهنگ " ملی " بر خوردار بود

درهمین اثنا ، یك توفان موسیقی با ابعادی بغایت وسیع وریشه ای عمیق درمیان ستمکشان از پائین گسترش می یافت وممکن بود غیر قابل مهار کردن شود .

دراین میان پسر یك خانوادهٔ سفید پوست از هیئت حاکمهٔ جامائیکا که در آمریکا متولد شده وفارغ التحصیل هاروارد (ونه اکسفورد بریتانیا) بود در اواخر سالهای ۱۹۵۰ بخاطر کار مردم شناسی در میان دهقانان،جامائیکا بازگشت وبروی آداب مولکوریك همچون " اوبه " Obeah وسنن موسیقی که با مذهب نوکومینا --Puk kumina مرتبط است، تحقیق کرد. دا- ستان این پسر از اهمیتی سمبلیك بر- خوردار است او سریعاً به کینگ- ستون رفته،برای مدون کردن این فر-

هنگ یك کمپانی کوچك صفحه پرکنی دائر کرد . سپس توجه خودرا به عرضهٔ موسیقی محله های فقیر نشین غرب کینگستون معطوف داشته و اولین تولید- کنندهٔ صفحه در جامائیکا شد . این سرمایه گذار جوان موسیقی کسی نیست جز نخست وزیر کنونی جامائیکا و باز یگری که امپریالیزم آمریکا بروی صحنه فرستاده است : شخصی بنام ادوارد سیگا Edward Seaga

سیگا به هنگام ورود به عرصهٔ سیاست درسال ۱۹۵۹، با اعتبار نامه- های موسیقی اش یکی از خشن ترین محلات غرب کینگستون را در اختیار داشت وبا توسل به خشونت سیستماتیك گانگستر مآبانه ومسلحانه کوشید تا " وفادار بودن " را به این قشر خشمگین وسرزنده تحمیل کند وی در شعارها و گردهم آیی های سیاسی خود از مطالعات قبلی خویش در بارهٔ خرافات واداب مذهبی دهقانان کاملا" استفاده کرد. این شخص رهبر حزب کار جاما- ئیکا بوده ودرسطح بین المللی به نام "سیا"گا معروف شده است ، چرا که شیوه هائی مافیائی را بکار بسته ، کمك سیاسی همه جانبه ای به آمریکا می کرد - ایالات متحده برای حفظ ثبات درحیاط خلوتش دائما"دست به مانور میبرد - سیگا در اواخر سالهای ۱۹۶۰ ، متهم شد که برای مقاصد سیا به جاما- ئیکا اسلحه وارد کرده است از طرف عموم هنرمیران ارتباط نزدیك سابق وی با منافع خارجی کاملا" روشن شده است .

در دودههٔ بعدی وکماکان تا به امروز سیگا وتمام رقبای سیاستمدار بورژوایش خصوصا" رهبر حزب اتیهٔ " سوسیالیست " حزب ملی خلق ، مایکل مانلی ، دائما" مجبور بودند رژیمهران شهری را بحساب بیاورند

ظهور رگه

اولین جوانه های موسیقی نوین هنگا - می سر بر آورد که قدم رادیو ترانزیستوری به خیابانهای کینگستون بازشده وپسران گیتاخ،آهنگهای فتز دومینو ، بروك بنتن، دریفترز وسایر خواننده های ریتم وبلوز را که از ایستگاه های رادیویی آمریکا در حوالی نیو اور لئان ومیامی پخش میشد با دست ضرب میگرفتند. در آن زمان

عرصهٔ بومی تولید موسیقی ، حداقل درمقایسه با آوازهای فی البداههٔ ترینیداد ویا ضرب های لاتین جزایر اسپانیائی زبان، بسیار خالی بود . تفریح شامگاهی جوانان بوسیله مجریان سیار پخش موزیك تأمین میشد ، که از بلندگوهای بزرگ کامیون نشان موسیقی پخش میکردند : رقص " پخش صوت " . رقابت بین این شخصیتهای افسانه ای برای جلب توجه جمعیتی که داغ ترین وجدیدترین آوازهای رسیده از آمریکا را طلب میکردند ، بسیار خصومت آمیز بود . در اوایل سالهای ۱۹۶۰ ، هنگامیکه موسیقی پاپ آرام وکم تحرك شده وشنوندگان طالب چیزی جدیدتر وخشن تر بودند ، مجریانی از قبیل کوکسون داد ودوك رید استودیوهای صفحه پرکنی بازکردند ودر سال ۱۹۶۳ بودکه آوائی جامائیکایی فضا را پر کرد." اسکا " مخلوط آهنگین وپرتکانی بود از ریتم وبلوز ، خطوط جاز ، راك اند رول ، منتو (یك نوع موسیقی فولك جامائیکا که از کالیپسو متأثر است) ، گاسپل ، لاتن ، شیپور نوازی ارکسترهای کوچك سازهای بادی وریتم آفریقایی طبالهای بوردی راستافار . شکل دهندگان این موسیقی ، از جمله اسکاتالاتیز ، کسانی بودند که گل سر سبد نوازندگان جاز جامائیکا بحساب می آمدند . آنها از نواختن آهنگهای درخواستی توریستها نظیر " پرندهٔ زرد " وکالیپسوی تحریف شده در سالن هتلها خسته شده بودند . از سال ۱۹۶۳ در استودیو ی کرکسون یك همکاری تاریخی بین ویلوز واسکاتلایز شکل گرفت، وبلو زیکی از گروههای مجرب در هارمونی بود که از محوطه های دولتی (پروژه های ساختمانی) ودرمیان خشن ترین جوانان کینگستون سربلند کرد . موسیقی اعجاب آوری که دراین قسمتها بوجود آمد نسلی جدید از پسران گستاخی نظیر ایوان را برای اولین بار به صحنه آورد.

" زندان خالی میماند
رودی* سالم میشود
قد باتون کوتاه میگردد
رودی قد میکشد
..... نمیشود علیه جوانان جنگید
چرا که کاری اشتباه است
چه پیش خواهد آمد :
مردم بحد جنون رسیده اند
مردم گستاخ گستاخ شده اند
آنچه از چشم " هوش " مخفی مانده بود
آنچه کنار نهاده شده بود
آشکار خواهد شد
دراین گرمای خورشید تابستان ،
آهای پسرك گستاخ ، عاقل باش....."

ترانه " زندان " که " رودی " هم نامیده شده است.

* رودی بمعنای گستاخ است.

این ترانه بیانگر اعتماد گستاخ وجسورانه جوانانی است که در مکان غیر قابل سکونت جدید که خرابه ای بیش نیست ، بحد بلوغ رسیده اند . ترجیع بند آهنگین چیزی شبیه به تهدید وبیان واقعیت را در خوددارد،محتوائی که با زیباترین هارمونی ها خوانده میشود.

اما این ، آن چیزی نبود که بورژوازی بومی برای فرهنگ جامائیکائی " بعد از استقلال " در سر میپروراند. بهمین خاطر در تمام مدت این بورژوازی غالبا " بسردمداری سیگا سعی در انحراف این موسیقی داشت . اول،گروه اسکا تالاتیز را بخاطر نواختن موسیقی " بوئگو " مورد تمسخر قرار دادند ، ولی در ۱۹۶۴ سیگا بعنوان وزیرپیشرفت،بامعرفی اسکا درنمایشگاه جهانی نیویورك ازطریق چندنوازندهٔ دست چین شده وناديده گرفتن پسران گستاخی که درسطح جهانی بعنوان بنیان گذاران این سبك شناخته شده بودند ، کوشیدتااین موسیقی رادردست خودگیرد.

این جوانان بعدها یاغی تر هم شدند ، زیرا باموسیقی دانان راستافار (همانها که گانجادود میکردند) که نه افراد محترمی بودند ونه حاضر بودند بعنوان آدمکش به استخدام دو حزب سیاسی جامائیکا در آیند ، همراه شدند . بقول یك ترانهٔ مشهور، سیاست دولت علیه این " جوانه های " بی نظمی ، چنین بود : " قبل از اینکه رشد کنند ، آن را از میان بر دار " .

ولی چند سال بعد که اسکا در جهت سبك :" راك استیدی " ملایمتر شده وبالاخره حدود سالهای ۶۸ - ۱۹۶۷ به رگه تبدیل شد ، این موسیقی شدید ا " تحت نفوذ پسران گستاخ در آمد . این موسیقی بر رقص - های پخش صوت وجعبه های پخش موسیقی ، پیشی گرفته وفروش صفحات بیشماری را باعث شد - ولی در تمام این مدت رگه تقریبا" از طرف رادیو تحریم شده بود. فرهنگ ملی کاملا" شکاف بر میداشت وجامعهٔ مؤدب (بگذریم از توریستها) از شورشگرانی که موهای خودرا بشکل حلقه های بلند وزوزی (قفل بافتهٔ وحشت *) درمیآوردند - ودر سطح بین المللی هم شهرتی بهم زده بودند- بوحشت افتاده‌بود.

کشور در تمام جوانب قطبی میشد. درسال ۱۹۶۹ ،تقسیم‌نامتعادل‌درآمد دو جامائیکا از همه جا نابرابر تر بود و بقول جرجی اسیاك هنرمند رگه، این کشور واقعا" " جهنم مردسیاه در بهشت مرد سفید " بود - .

تعداد کثیری از جوانانی که هیچ شغل وآینده ای نداشته واغلب حتی خارج شدن از جزیره هم برایشان امکان پذیر نبود، توسط کالاها، فرهنگ آمریکایی واغواگری های رسانه های انگلیسی‌زبان وخانواده هایشان که از خارج بر میگشتند بمباران میشدند. رگه بمثابه انفجار خشمی زنده در مقابل چشمان امپریالیسم آمریکا ، ظاهر شد . این امر مثال دیگری ازاین واقعیت بود که علیرغم تمام کوششهای آمریکا برای آمریکایی کردن تحمیلی جهان ، ستمدیدگان همین صادرات آمریکا یی را گرفته وبه شیوهٔ خود تغییرش میدهند، درمورد رگه میتوان گفت که نه تنها آنها ضرب بیگانه را به موسیقی جدید خشمناکی‌تبدیل کردند بلکه نوای این موسیقی را در کشورهای بیگانه هم طنین‌انداز ساختند.

باگذری بر صفحات قدیمی رگه مرتبا" به یك تم ساده برمیخوریم، مشتی گره کرده به اشکال گوناگون که با نام صفحات هم خوانی دارد :

* Natty Dread Locks.

" صدای مردم " ، " کلوله " " ضجه‌های روح " ، " جواب های‌هوی است " " شهر گرسنه " ، " گلاویز ". خیز ش‌هایی که در سطح جهان بوقوع می پیوست در جامائیکا در اشکال خشنی منعکس شد . تا ثیر جنبش آزادیبخش سیاهان در ایالات متحده به کینگستون هم رسید وبسیاری از مردم، آنرا با خود آشنا یافتند. در اواخر سالهای ۱۹۶۰ گروه ویلرز قبل ازاینکه موهای خودرا بشکل قفلهای وحشت در بیاورند ـ موهایشان را بشکل آفرو می آر استندوجلد آلبوم " انقلاب روح " با عکسی از آنها درسازوبرگ چریکی شبیه یونیفورم های حزب پلنگان سیاه در آن زمان مزین گشته است .

با وجود اینکه رگه در تاریخ خود مانند انواع دیگر موسیقی ، آوازهای عاشقانهٔ بیمزه وآهنگهای پاپ حوصله سر بر را نیز تولید کرده است، اما جالب توجه است که بهترین موسیقیدانان رگه غالبا "خود "جنگ جویانی علیه بابل " قدرتی که بر ایشان مظهر سیستم ستمگر است ، میدانند وآوای این موسیقی از همان ابتدا مورد علاقهٔ هزاران جوان شبیه ایوان بوده است . جوانانی که به قیمت تجربه هایی دردناک میدانند هیچ برگشتی به " دورانهای سهل تر " وجود ندارد و بهرحال خودنیز چنین برگشتی را نمی خواهند .(۱)

بنابراین صحنه برای ظهور رگه در جامائیکا آماده شد ـ از جمله عوامل ظهور رگه این واقعیت بود که کینگستون به آن درجه ازرشد اقتصادی رسید که توانایی برپایی یك صنعت ابتدائی صفحه پرکنی را داشته باشد ، امری که در آن زمان در هائیتی و جمهوری دمینیکن به این شکل امکان پذیر نبود .

ولی جزء دیگری نیز به این ترکیب آهنگین جدید اضافه شد .

راستافارها

" دلم می خواهد
کلیسا را بمباران کنم
حال که میدانی
دعا خوان دروغ بهم میبافد .
پس ، اینك که مبارزان
آزادی
درجان جنگند
چه کسی میخواهد در خانه ـــ
بماند ؟

باب مارلی Talking Blues

بیشتر موسیقیدانان رگه به جهان بینی را ستافارها اتکاء کردند . این شیوهٔ مبارزه جویانه در سرنگون کردن مسیحیت نتایج عجیبی نیز ببار آورد که مسلماً همهٔ آنها منفی نبودند. درست همان لحظه ای که سیگاومانلی و شرکا امیدوار بودند توده ها را بشکل مجموعهٔ قابل احترام مفاهیم " آزاد شده" از استعمار که در واقع چیز کمی از شرایط جدید بندگی نبود ـ گردهم آورند ، بووم ! وحشت گیس بافته که طالب هیچیك ازاین شرایط نیست بمیدان جهید . نکته مهم این بودکه راستاها اصلا" نمیخواستندمنتظر زندگی نیکوئی که مسیحیت بعدازمرگ وعده میدهد ، باشند. اگر دوران ، دوران " وحشت " بود ، پس کماکان میشد کل نظام را سرنگون ساخت ، هر چند این امر هنوز در دسترس قرارنداشت. این مکتب جدید،آزادی سیاهان را ، همین جا روی کرهٔ ارض طلب میکرد. آفریقا ، عرصهٔ مبارزات اخیر علیه امپریالیسم ،ناگزیر محل پیدا پش این مکتب گشت . این امری کاملا" منطقی برای مردمی بودکه ازآن قاره ربوده شده ودر جزیره ای پیاده گشته بودند که بشکلی فزاینده وتحت شرایطی بسیار وحشیانه درسیستم جهانی ادغام میشد . آنها باورود وحشیانه واجباری روابط سرمایه داری به جامعه ای دهقانی مواجه بودند ، حرکتی شبیه همان که مارکس ـ ۱۰۰ سال پیش تو ضیح داد : "

" بنظر میرسد که در دوران ما همه چیز آبستن ضد خویش است ماشین آلات قدرت خارق العاده کوتاه مدت ساختن وبارور نمودن کار بشری را به ارمغان آورده اند ، ودرعین حال ما شاهد گرسنگی وکارزیاد کشیدن از بشر هستیم . منابع نوین ثروت ، از طریق جادوئی وعجیب و غریب به منابع نیاز بدل شده اند ظاهرا" کاراکتر موفقیت های هنری با کمبود کاراکتر مشخص میشود، وبه همان سرعتی که نوع بشر به طبیعت غلبه می یابد ، انسان توسط سایر انسانها، یا از طریق پلید بهای خویش ، به بردگی میرود " . کارل مارکس، سخنرانی بمناسبت سالگرد " روزنامهٔ خلق":

"راستافار است که تورا متمدن میکند ...." گوشه‌ای از

یکی از ترانه های رگه بنام "تاریخ اسارت " سرودهٔ کارلتون جکسون است . قضیه برای بسیاری ازساکنین جنگل کینگستون نیز بهمین صورت مطرح است . تاریخ این مردم مملو از قرنها بردگی ، حاکمیت استعماری و " مدرنیزاسیون " نو مستعمراتی است واین همه به مُهر تأیید واعظان مسیحی که چنین ترسناك در " آنها که بار میکارند " تصویر شده‌نیز مزین گشته است ـ.

ولی چنانکه در تاریخ نیز مشاهده میکنیم ، وقتی مردم ستمدیده به صحنه آمده وخودرا برای سرنگونی آنچه قبلا" مقدس فرض شده آماده میکنند ، افسون بر قراری صلح حداقل با خدای خود،گاهی غیر قابل مقاومت میشود . ـ راستافاریسم نیز برای خود مذهب آزادیخواهانه ای قائل است که با زنجیرهای عینی و " ذهنی "میجنگد. ولی از طرف دیگر به توصیفهای غیر علمی وعرفانی متکی است که میداُو تا درجه ای سرنوشت شخصی را به یك خالق وپیامبرانش در روی کرهٔ خاك مربوط میکند . دراین مورد مسیحیت تحمیل گر امپریالیسم جای خودرا به خدا وسنت آفریقایی داد واین امر با دست نشانده ای نو مستعمراتی تکمیل میشد : هایله سلاسی (۲)،بعلاوه راستاها به انجیل هم معتقد بودند ، چرا که غالبا" تنها کتابی بود که جامائیکائیها دردسترس داشته ومطالعه میکردند. آنها بسیاری از مفاهیم انجیل را زیر سئوال نکشیده وبا سنتهای " باستانی " آفریقایی در هم آمیخته ، کوشیدند حملات دنیای مدرن را توضیح داده و در مقابلش مقاومت کنند. بهمراه این مسئله ستایش از دود کردن گانجا و تلفیق آن با راستافاریسم (که جذبهٔ عرفانیش از طرق مختلف به صحنهٔ رگه نفوذ میکند) تبدیل به یك گرایش میشود.



باب مارلی

با باب آواکیان ، صدر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، جنبش راستا فارها را با جنبش مردم یهود بهنگام نگارش " مکاشفات " (حدودا" سال ۶۰ میلادی) مقایسه کرده است . این کتاب عهد جدید، که راستافارها اغلب از آن نقل میکنند ، نابودی امپراطوری رم را پیش بینی کرده و . " منعکس کنندهٔ موضوع مردم یهود ..... در آن دوره بود..... مردمی که بشکل غم انگیزی توسط امپراطوری مورد ستم قرارگرفته بودند ولی به اشکال مختلف در ارتباط با این نظام نقش حاشیه ای داشتند." وی اضافه میکند که امروز ه پایه جنبش راستافار.ها " بطور عمده درمیان بخشهایی از اجتماع است که موجودیتشان بواسطهٔ عملکرد امپریالیسم بسطحی بغایت حاشیه ای تنزل یافته است ـ این بخصوص در مورد دهقانانی صادق است که در جامائیکا از زمینهای خودرانده شده وبه شهرها ویا حتی کشورهای دیگر ی مانند امپراطوری بریتانیا یا ایالات متحده رفته وخودرا در موقعیت بدون طبقه یا تقریبا" بدون طبقه مییابند. تازه این همهٔ تصویر نیست . زیرا در دورانی مثل دوران کنونی نیروهای انقلاب پرولتری که در بیشتر کشورها ودرسطح جهانی ضعیف بوده و هنوز در حال ترمیم جراحات ناشی از شکستهای شدید اخیر (که مهمترین انها از دست رفتن چین سوسیالیستی میباشد)،تعداد قابل توجهی از پرولتا ـ رهای تحت ستم به سمت جنبشهایی مانند راستافارها کشیده خواهند شد ."

(از "تحریکات " ،کارگر انقلابی ، ۲۸ اکتبر ۱۹۸۳) .

بخش " تقریبا" بی طبقه" یا نیم پرولتاریا در جامائیکا بسیار وسیع است چرا که در آنجا نیز مانند سایر کشورهای تحت ستم تکامل پرو ـ لتاریا توسط امپریالیسم بشدت نا متجانس بوده وعمدتا" به معدنچیان و ـ کارگران صنایع توریستی یا دولتی محدود شده است که بسیاری ازاینها زندگی نسبتا" مرفه ای دارند. برا ی مثال هنگامیکه اتحادیه معدنچیان پایه داشتند هر دو حزب سیاسی بورژ ـ

وازی ملی در جنبش رادیکالتر راستا- فار هادرمیان دهقانان بی زمین که به شهرها کشانده شده بودند در حال رشد بود. مردمی بسیار خشن که حتی یك دانه سیب ز مینی برای از دست دادن نداشتند ولی (بخشا" بدلیل شرایط زند - گیشان) کماکان پایبند خرافات و آداب دوران گذشته بودند در نتیجه، با وجود اینکه بیشتر آنها تا حدی متوجه بودند که مسئول تیره روزیشان امپریا - لیسم است ، اما به این نتیجه رسیدند که بزیر کشیدن این دیو تنها بکمك نیرویی خارج از این جهان امکان پذیر است .

این تضاد از یك طرف به آفرینش ترانه هائی از قبیل ترانهٔ زیر می انجامید که نوعمات مسیحیت را - که جهان بینی ومبارزات ستمدیدگان را تحت تاثیر قرار میدهد - بباد استهزا میگیرد:

" آنها قول کیکی در آسمان را میدهند
که بعدازمرگم منتظرم است
ولی از روزی که بدنیا می آیی
تا روزیکه می میری
هر وقت که فریاد میکنی
بنظر نمیآید صدایت را بشنوند
پس با اطمینان ، با همان اطمینانی
که بدرخشیدن آفتاب دارم
می روم تا سهمم را بگیرم
همان چیزی که از آن من است
وآنگاه، آنهاکه باد میکارند
توفان درو میکنند
چرا که من ترجیح میدهم مُرده
مردی آزاد باشم ،
تازنده عروسکی یازنده برده‌ای"
" آنهاکه باد میکارند" - جیمی کلیف

با وجود این،تأثیرات فئودالیسم کماکان پابرجاست ، واین تأثیر وحشیانه تر از هر جا در محدودهٔ " مقدس " روابط بین زن ومرد احساس میشود . راستافارها عموما" بمنبهای دهقانی معتقد بوده وبه زن بعنوان پرورش دهندهٔ بچه وجفتی مطیع می - نگرند در کینگستون بیش از سه چهارم مادران ازدواج قانونی نکرده اند معذالك فشار در محلات جنان شدید است که یك فرهنگ سخت جامع برای توصیف روابط عموما" رایج خانوادگی وجود ا مده است " مادربچه " بسا " بدربچه " یعنی پدرومادر است و مکالمات با اصطلاحاتی مانند " در - ستش کرد " ، " کنترلش میکند " یا " به اوحکومت میکند " برای توصیح - روابط عاشقانه " معمولی " آلوده شده اند. این آداب درمیان راستافارها تنها با کوششهایی در جهت خانه نشین - کردن بیشتر زنان تغییر یافته، اورا بعنوان " ملکه " "مفتخر " میکنند و در خانه هژمونی خودرا بر وی حفظ میکنند . نکتهٔ خشم آوراینجاست که عکس العمل به تحقیرات جامعهٔ سرمایه داری شهری به عذری برای محکمتر کردن زنجیرهای زنان مبدل میشود ، واینبار بنام " سنتهای آفر - یقایی " وحتی برخی از بهترین گرو - ههای رگه این احساسات قرون - وسطائی را بشکل خحالت آور در غالب موزیك ارائه میدهند:

"اوملکهٔ من است
من شاه او هستم
.....من ، جنگجوئی هستم
همراه با آرامش دهندهٔ خویش
بنگر چه خوب
وگوارا ست
اوکنارمن خواهد ایستاد
همراه وهم جهت
مابا یکدیگر " جاه " را
ستایش میکنیم .....
"جاه " را که بر تختی از
طلا نشسته است
"تخت طلائی ".

ستیل پولس

ادعائی تکان دهنده مطرح میشود مبنی بر اینکه گویا" گردانندگان " سیستم غرب " * (نامی که پیترتا ش روی شان گذارده ا ست)" ضروری برنامه ریزی کرده اند که زن به خود بعنوان چهرهٔ غالب بنگرد " درصورتیکه " سلطان " بر حق " جنگل " مردراستا است . مضحك اینجاست که این نظریات عهد تحقیق رایج درمیان ستمدیدگان تنها درخدمت حفظ حکام صاحب قدرت بوده و بار دیگر تأئیدی است بر نظر مارکس که : " ارزش تمام چیز های موجود در آن است که نابودشدنی هستند "

* پیترتاش اینجا از کلمهٔ Shitstems استفاده کرده که ترکیبی از سیستم و کثافت است

مذهب وسیاست

" باخبث روح در جنگم
دراین برهوت سیمانی
خیال جنگجوشدن در سر ندارم
ولی این وخامت دائمی
از من مردی گستاخ میسازد
برای همین است که جنگجو هستم
جنگجوی‌رگه ..... جنگجوی راستا"
" جنگجوی رگه "

پابلو موزه

طبق بیشتر گزارشات حدود یك میلیون نفر یعنی تقریبا" نیمی از جمعیت جامائیکا در تشییع جنازهٔ باب مارلی بسال ۱۹۸۱ شرکت جستند . به مارلی‌در بستر مرگش " نشان لیاقت " (نشان شوالیه گری از نوع جامائیکائی آن تعلق گرفت وسیگاء نخست وزیر وقت در تشییع جناز ه کسی شرکت جست که به اعتقاد بسیاری پنج سال بیش از آن حزبش یعنی حزب کار جامائیکا سعی داشت به زندگی وی خاتمه دهد . (۳)

ظاهرا" وقتی هنرمندی به عنوان یك شخصیت مشهور وجهانی مطرح شد وهمزمان بعنوان یك دشمن قسم- خورده (یا حتی منقد جدّی) طبقهٔ حاکمه باقی ماند ، این طبقه باتضاد- های عظیمی مواجه میشود. آنها چیزی دردست دارندکه میخواهند بعنوان یك جواهر ملی مدعیش شوند، بنابراین نمیتوانند بی اعتنایا با هیاهو آن را از صحنه پاك کرده وصدمات سیاسی عظیمی را متحمل نشوند . این درحالی است که قدرت هنر باعث میشود ، اعتراض هنرمند تأثیر بسیاری درمیا ن توده ها داشته باشد .

این موقعیت برای ستمکشان نیز تضادهای بسیاری را در بردارد بخصوص دراین دورا ن که درسراسر جهان رهبری انقلابی درراه پاسخگویی به احتیاجات، لنگان به پیش میرود و مردم برای جهت گیری به رادیکالترین شخصیت های محبوب چشم دوخته اند . این افراد اغلب از هنرمند انند و مضحك بنظر میرسد،اما غالبا" علت آن است که بورژوازی گاهی مجبور میشود با این هنرمندان آهسته راه بیاید.ولی مسئله دراین واقعیت نهفته است که

هنرمندان حداقل بعنوان هنرمند برای رهبری جنبش انقلابی مجهز نیستند. چنین انتظاری از هنرمند تنها پروسه‌ء تکامل یك رهبری واقعی انقلابی را متزلزل کرده وهنر را به سطح یك کار تربیتی کسالت آور تنزل میدهند: مردم به تهییج وترویج واقعی در مورد مشکلات سیاسی جهان نیاز دارند ودر عوض مقاله ای در غالب موسیقی تحویل میگیرند.

هنر همیشه سیاسی است چرا که همهٔ هنرمندان ، مانند سایر مردم ، دارای یك جهان بینی سیاسی بوده واجبارا" آنرا در ابداعاتشان وارد میکنند ، با وجود این هنر جوابگوی خواستهٔ انسانی مشخصی است وتربیت سیاسی جوابگوی خواسته ای دیگر . گیجی بر سر این مسئله سالها موجود بوده واین بخشا" معلول رهنمودهای رویزیونیستی است که هنرمند را معلم ورهبر میخوا هند. مارلی این تضاد را کمی بهتر درك کرد : " این آوازهارا مردم یا میفهمند یا نمی فهمند ، ولی تو بهر حال باید آنهارا بخوانی ، تو واقعا" باید آنها را بخوانی ، چیزی که مردم میخواهند زیبائی هاست ."

رگه جای خودرا در قلب ومغز مردم با قدرت " زیبایی " هایشس باز کرد ولی در صحنه جدید سیاست جاماٹیکا ، درسالهای ۱۹۷۰ ، هنگامیکه توده ها در معرض عوامفریبی " سوسیالیست ها " و نوکران علنی تر آمریکا قرارگرفته بودند (که هر دو این جریانات نهایتا" حاکمیت نو مستعمراتی را با توسل‌بزور آشکار حفظ کردند)، هنر مندان رگه از پیش از سوی مردم بعنوان نمایندگان سیاسیشان قلمداد شدند .

بسیاری از موسیقیدانان رگه ، بمثابه راستاقاو رهبران معنوی قلمداد شده وموسیقی شان حامل پیام "جاه " به مردمی که از سرزمین خود یعنی آفریقا جداشده اند تلقی میشود ، واین واقعیتی است که مسئله را پیچیده تر میکند.

"" حال که این خبیث ما را به اسارت گرفته
ازما ترانه ای طلب میکند
ولی چگونه میتوانیم
در سرزمین بیگانه
ترانهٔ شاه آلفا را بخوانیم ؟ "

"رودخانه های بابل "

گروه ملود بن

همانطور که پیتر تاش اغلب مطرح میکند : " خوانندگان ونوازندگان موسیقی تنها پیامبران واقعی این عصرند ." تلاقی این تضادها مسئولیت هنرمندان مورد بحث را بالا برده وهنر وزندگیشا ن را تحت نظارت دقیق وشدید توده های جاماٹیکا یی قرارمیدهد ، چرا که این مردم از رهبران سیاسی ومعنوی انتظارات فراوانی دارند ، ولی این تضاد دوجنبه دارد . بسیاری از این موسیقیدانان تحت فشار " رهبری کردن یك جنبش " یا حداقل " بیش " از یك هنرمند بودن ، آثار هنری والایی خلق کرده اند

علت این امر چیست ؟ یکبار از مارلی سئوال شد که آیا ترانهٔ " شکم سیرها " رساله ای‌د ربارهٔ گرسنگی وثروت است یا نه ؟ اوجواب دادنه کاملا" . " ..... ممکن است شکمت سیرباشد ولی زندگی بیشتر از پرکردن شکم است ." تلاش بسیاری از موسیقیدانا ن. رگه برای رسیدن به چیزی بیشتر از یك شکم سیر ، حتی اگر این آمال اشکال مذهبی به خود گیرند ، باعث شده که بهترین های رگه قلمرو موسیقی بازاری " مقاومت " را پشت سر بگذارد ، موسیقی که عموما" شاکی یا معلم بوده .....وهیچگاه شمارا از این حد فراتر نمیبرد .

این نگرش معنوی از برخی تنگ نظریهای دیدگاه پان آفریقائیسم که در میان بسیاری ازراستا فارها موجود است نیز دوری جسته است اگر چه این فلسفه اساسا" از آزادی سیاه منشأ میگیرد ومیراث دار جنبش رجعت به آفریقای " کاردی " درسالهای ۱۹۲۰ ومبارزات آزادیبخش آفریقا درسالهای ۱۹۶۰ میباشد . ولی احساسات یکی از گروههای رگه بنام بیگ یوت چیزی منحصر بفرد نیست : " این موسیقی مردم است . من فقط با یك خلق سروکارندارم ، من با مردم سراسر کرهٔ زمین سروکاردارم ." دراین فلسفه ، ناسیونالیسم جاماٹیکا وزنهٔ کمتری دارد : " ما جاماٹیکا را دوست داریم ولی تا آنجا که به مرد راستا مربوط میشود جاماٹیکا خراب شده است .... وقتی ما به سیستم اینجا نگاه میکنیم مرگ میبینیم . وراستافار میگوید زندگی ." (باب مارلی).

با وجود اینکه دیدگاههای بسیاری از موسیقیدانان رگه از " جارو - جنجال ومبارزه " درسیاست بازیهای بورژوازی جاماٹیکا فراتر میرود اما آنها کماکان نقش مهمی در مبارزهٔ طبقاتی این کشور دارند واین دقیقا" معلول این واقعیت است که ایشان بواسطهٔ آتوریتهٔ سیاسی - معنوی خویش گردانهائی را درمیان توده ها رهبری میکنند. بهمین خاطر زندگی هنرمندرگه بسیار مخاطره آمیز است . اگر چه اغلب میتوانند " مرگ بر بابل " بخوانند ومورد آزار واقع نشوند (بخصوص اگر امکان سؤاستفاده از ایشان در کارزارهای سیاسی موجود باشد - برای مثال درسال ۱۹۷۲ مانلی از ترانهٔ " چیز بهتری باید بیاید " که توسط دلروی ویلسون سروده شده بود استفاده کرد) ولی درصورت زیاده روی یا باید در زندان تأدیبی عمومی بپوسند ویا جسدشان در گنداب روها پیدا خواهدشد. بسیاری از هنرمندان رگه تا سرحد مرگ توسط افراد پلیس کتك خورده‌اند، مدتها در زندان بسر برده اند یا صفحاتشان با مُهر خرابکاری توسط رادیو تحریم شده اند . ولی نشریات بین المللی موسیقی معمولاً این مسایل را " قابل درج " نمیدانند .

درچندسال گذشته حداقل یك دوجین ازاین هنرمندان ، اکثرنکوئیم کشته شده اند ، بطرز مشکوکی - مرده اند . رژیم " سوسیالیست " مانلی از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۰ علیرغم تمام زبان بازیهایش راحتی وامنیت را تأمین نکرد . باب مارلی درسال ۱۹۷۸ گفت : " فهم این چیزها از عهدهٔ هر کسی بر نمی آید . افرادی که درگیرنیستند نمی فهمند ....."

و " طرف بمن نگاه میکند ومیگوید : باب ، توبه محافظت احتیاج داری . میتوانی بمن بگویی این یعنی چه ؟ .....

در حال راه رفتن درخیابان هستم و یك سیاستمدار كله كنده مرا صدا میكند كه بمن بگوید به محافظت احتیاج دارم . حالا دیگر آنها هستند كه كشور را میگردانند. ومرا صدا میكنند وبمن میگویند : باب ، تو محافظت احتیاج داری " .

" همچون دهشتی قدرتمند به آن بالاها میرسیم "

بررسی مسیری كه رگه در بازار آمریكا پیموده، آموزنده است . دراین جامسئله غیر منتظره وظاهرا" متناقض تبلیغات بنفع اشخاصی مثل مارلی و پیترتاش ، توسط سرمایه داران متحد درسال ۱۹۷۶است . هرچه باشد آن زمان دوران " اوج " فروكش بود واگر بخواهیم از لحاظ سیاسی به مسئله بنگریم دراین دوران بعكس اواخر سالهای ۱۹۶۰ هیچ جنبش توده ای موجود نبود كه عرض اندام این چنین شخصیتهایی را باعث شود .

با وجود این ، دقیقا" درهمین دوران بود كه برای اولین بار رگه در ایالات متحده تبلیغ میشد . كمپانی ایلند، كه اولین بار درسال ۱۹۷۲ با باب مارلی (وویلرز) قرارداد امضا كرد ، درسال ۱۹۷۶ دهها هزار دلار برای "به اهتزاز در آوردن پرچم راستاها " خرج كرد. این كار برای بگوش رساندن این موسیقی وبلند كردن رگه از روی زمین ضروری بود . تقریبادر همین دوران بود كه غول رسانه های آمریكا ، (سی. بی . اس) هم اولین قدم مهم را در تبلیغ رگه ،بأقائل شدن " حق مساوی " برای پیترتاش برداشت ، وكمپانی ویرجین كه انشعابی از ایلند بوده ودر بریتانیا مستقر بود، درسال ۱۹۷۶ با جیب پر به جامائیكا رفته ، قراردادها ی زیادی امضا كرد ، با این هدف كه از ایلند كه همیشه لقمه های چرب و نرم بازار بین المللی رگه را در اختیار داشت-پیشی گیرد .(۴)

ویرجین در عین حال به فروش كلان ومستقیم بعضی از صفحات رگه به آفریقا مبادرت كرد. مثلا" صدهزارنسخه از یكی از آلبومهای بو - روی را به نیجریه فرستاد. این كار سرمایهٔ این شركت را شدیدا" تقویت كرد ، سرمایه ای كه با توجه به بسیاری از گزارشات ازپول آفریقای جنوبی منشأ گرفته بود . ولی درسال ۱۹۷۶ وقتی بسیاری ازكشورهای آفریقای غربی برای جلوگیری (بند آوردن) از جریان گردش پول مرزهای خودرا بر واردات صفحه بستند ، ویرجین ناگهان رگه را رها كرده وسودهایی را كه از طریق این " هوس " انباشت كرده بود در موسیقی راك عامه پسند بكار انداخت (جالب است كه گروه كالچر كلاب كه تحت تأثیر رگه است ، آخرین منبع طلای اینان محسوب میشود) با این وجود آلبومهای رگه كماكان بطور قاچاق درسراسر آفریقا وسیعا" بفروش میرسد .

از وقتی این قرارداد های نا عادلانه به امضا رسیدند حق ضبط وپخش ویژهٔ هنرمندان متداوما" وبا برنامه نفی شدند ودر اواخر سالهای ۱۹۷۰ محاصرهٔ دفترهای نیویورك ویرجین توسط موسیقیدانان خشمگین مزین به قفل وحشت كه حقشان را می - خواستند ، اتفاقی عادی بود، بعنوان نمونه،ویرجین به گروه " ما یتی دایموندز " كه از آلبوم "رایت تایم"شان درسال ۱۹۷۶ ، صدهزارنسخه در سراسر جهان بفروش رسید ، گفت كه حق ویژه شان با "مخارج" پر به پر شده كه هیچ اخیرا" كمپانی یك صورت حساب هم برایشان فرستاده است !

دراین میان مطبوعات آمریكا از رگه بعنوان دومین آوای بزرگ یاد میكردند ، وبعدازسالها محدود ماندن درحصار فرقه ای(یعنی اساسا" در - رادیو كالج ومجمع های اهالی مجمع الجزایر هند غربی وهر جایی كه فیلم " آنان كه باد میكارند " به نمایش در آمد)، رگه در لیست موسیقی رادیوهای بزرگ قرارگرفته ودر همه جا پخش شد .

توضیح این چرخش غیر منتظره پیچیده است . درآن زمان ، موسیقی پاپ درسطح بین المللی در سلطه كنسرتهای خسته كنندهٔ راك بود كه به آخر خط رسیده بودندوهمهٔ مردم از جمله صنعت موسیقی ، با تمام وجود منتظر شنیدن چیز تازه ای بودند درهمین دوره تحولات جامائیكا به ظهور غیر عادی تعداد زیادی از موسیقی دانان درجهٔ یك پادار. رگه مورد علاقهٔ هنرمندان واقع میشد . از جملهٔ این هنرمندان استیوی واندر StevieWonder سیاهپوست آمریكایی بود كه مارلی را بزرگ میداشت واز او اقتباس میكرد، كسان دیگری هم بودند مثل خوانندهٔ راك بریتانیایی "اریك كلپتون " كه بشیوهٔ خود از مارلی " اقتباس " میكردند ، آهنگهای وی را گرفته ودراشكال شسته و رفته به پول بدل میساختند. (جالب توجه اینكه اجرای كلپتون از یكی از آهنگهای باب مارلی بنام " من كلانتررا كشتم " ، همه جا حتی در جامائیكا ، بیشتر از اصل آهنگ از رادیوها پخش شد-و این یكی از تاكتیكهای بود كه برای كنترل تأثیر مارلی بكار گرفته میشد) . جنبش پانك نیز كه بسال ۱۹۷۶ درانگلستان ظهور یافت از ایدهٔ رگه پشتیبانی كرده ونهایتا" موزیكی ابداع كرد كه تلفیق حیرت آوری از دوموسیقی بود - آوای " اسكا " با گروه های (مختلط) جامائیكایی وسفید ، مانند سلكتور Selector و انگلیش بیت EnglishBeat كه به ۲ - تون 2tone معروف شدند .

هنرمندان اصلی رگه در اواسط سالهای ۱۹۷۰ با چنان ریتم همه جاگیری آوای " مرگ بر بابل " را سر میدادند كه به هیچوجه خوش آیند بورژوازی آمریكا نبود. ولی بنظر میرسد آنچه موقتا" این بورژوازی را از متوقف كرد ن (۵) رگه بازداشت ، منافعشان در حفظ توهمات مردم در مورد پلورالیسم آمریكایی در زمینهٔ هنر ونقش ایالات متحده بمثابهٔ میزبان فرهنگها ی متفاوت جهان وآرزوهای دموكراتیك میبود. با این وجود یك دستهٔ فرعی از آژانها در صحنهٔ فرهنگی به ایالات متحده در كنترل رگه یاری میرساندند. اینهیرو رادیوی سیاه بود كه درمالكیت اعضا قدرتمند بورژوازی سیاه ایالات - متحده قرارد اشته وتوسط آنها اداره میشد .

تحریم رادیو ی سیاه

وقتی شركتهای چند ملیتی " سفید" مانند كمپانی ایلند وسی . بی . اس . كه



کالا وبازار بالقوه ای در اختیارداشتند با نیروهای بورژوازی سیاه شاخ به شاخ شدند ، موقعیت ویژه ای پیش آمد. بورژوازی سیاه به هیچوجه خوش نداشت بازارش را در تهاجم خارجی های سرکشی ببیند که دربارهٔ " آزادی مرد سیاه " و " برای به نتیجه رسیدن باید انقلاب کرد" ..... " ترانه میسرودند. در آن زمان همه معتقد بودند که ایلند نژادپرست بوده وبه هیچ چیز جز تجارت راك سفید فکر نمیکند. شکی نیست که آنها سنتا" نژاد پرست هم بودند ، ولی این مسئله ـ حداقل در دراز مدت بندرت بر حرکت در جهت کسب سود غالب میشود. تولید چنین موسیقی فتنه انگیزی مسلما" بخاطر سود آوری بوده است ،

و بهمین دلیل هم بودکه کوشیدند به درون جوانان سیاه آمریکانفوذ کنند ، جوانانی که مشتریا ن پروپاقرص صفحه بوده واغلب جریاناتی را بوجود میآوردند که حتی موسیقی عامه پسند وسود آور لیست ۴۰ تای ترانه های روزرا پشت سر میگذارد .

اینجا بودکه شخصی مانندپرسی سوتن مدیر I.c.B.c وکنترل کننده رادیوی اصلی سیاه در نیویورك وسایر شهرها مانعی عمده ایجاد کرد. صعود اجتماعی سوتن بخشی از تلاش طبقهٔ حاکمه آمریکا بخاطر منفعل ساختن جنبش آزادی سیاهان در اواخرسالهای ۱۹۶۰ ، از طریق تکیه بر بورژوازی سیاه بود. مشخصهٔ این قشر ، محافظه کاری شدید ونگرش تنگ نظرانهٔ آمریکایی بوده و به پان آفریقائیسم بمثابهٔ ابزاری برای سؤ استفاده از کالاها وبازار آفریقا (منبع اصلی بخت واقبال جناب سوتن Sutton) مینگریست . منافع عالیتر سیاسی آنها در گرو جلب توجه تودهٔ سیاهان آمریکا به تنگ نظرانه ـ ترین گرایشات فردی تحت عنوان "واقعا" سر درکارخودداشتن وفراموش کردن خیالات خشن سالهای ۶۰ " قراردارد . طبیعتا" این اشخاص پیامبران بهتری در مجموعهٔ بورژوازی بوده و بورژوازی از مشاهدهٔ اینکه آنها چنین رسالتی را بعهده گرفته اند بسیار خرسند مینمود.

این نوع از ناسیونالیسم سیاه در بهترین حالت قادر به رقابت با بخش

اعظم آهنگهای رگه کینگستون نبوده وبهمین خاطر لیستهای موسیقی دیسکوها ورسانه‌های سیاهان بر روی موسیقی رگه که " سفید " ، " غیر قابل فهم " ، " غیر قابل رقص " و " موسیقی جنگل " نام گرفت گشوده نشد . اوضاع بحدی وخیم شد که از همهٔ نشریات عمدهٔ داخلی ایالات متحده از جمله تایم ونیوزویک ، تنها مجله ای که هیچگاه حتی کلمه ای راجع به باب مارلی ننوشت ابونی Ebony ، ارگان نیمه رسمی بورژوازی سیاه بود ، (این نشریه حتی مصاحبهٔ مفصلی هم با مارلی در دفترش انجام داده بود) .

در اواخر سالهای ۷۰ که مارلی وسایرین در جدولهای موسیقی پاپ مرتبا" رده های بالارا بخود اختصاص میدادند وکمپانی ها مبالغ عظیم وروز- افزونی را بجیب دستگاههای رادیویی میریختند، دیوار ترک برداشت . فشار از پائین نیز مضاف بر علت شد ، چرا که برخی از افراد مصمم که قصد عمومی کردن رگه را داشتند از طریق کنسر- تها ، ایستگاههای رادیویی کوچکتر وپخش تقریبا" دست بدست صفحات، قدرت این موسیقی را بمردم میشنا - ساندند . هنرمندان نیز کوشیدند با شنوندگان سیاهپوست ارتباط بر قرار کنند وبرای مثال برنامه هایی در تأثر آپولوی هارلم که یکی از اصلی ترین پاتوق های موسیقی سیاه در نیویورک- سیتی است اجرا میکردند ، این در حالی بودکه بساد گی میتوانستند عر- صه ای را در بالای شهر اشغال کنند

با وجوداین نمیتوان گفت که مخالفت بورژوازی سیاه با رگه دلیل اصلی شکست این موسیقی در "تسخیر " یا ریشه دواندن در بین شنوندگان سیاهپوست ایالات متحده بوده است . یکی از دلایل میتواند این باشد که در آمریکا تقریبا" همه ، اعم از سیاه و سفید، با موسیقی پاپ بزرگ شده اند صفت مشخصهٔ این موسیقی زمینهٔ ریتمیک " خوب " که در رگه یا آوا- های مشابهش یافت میشود ، نیست در ضمن فضای مبتنی بر صعود از نردبان ترقی اجتماعی که در اثر شیوع سردر- گمی وناباوری از نتایج سالهای ۶۰ بو - جود آمده‌بود ، در درجه استقبال برخی سیاهان از روح شورشگر رگه تأثیر گذاشت . علاوه برایـــن باید نقش آشاگونیسم تاریخی ورقابت میان اهالی هند غربی با سیاهپوستان ایالات متحده را در نظر گرفت . این مسئله در مهاجرت اهالی مرفه ایـــن مناطق که اغلب جای " سیاهان " را در دانشگاهها اشغال کرده ویا فروشگاههایی کوچکتر دائر میساختند وامثالهم ، ریشه داشت .

تنـــازع بقـــا

" آنها که از دیدن قیافهٔ من خسته شده اند
نمیتوانند مرا از دور خارج کنند"

شانس رگه درجریان اصلی مو - سیقی آمریکا نیز نسبتا" محدود بود . پول سرشار تبلیغاتی پشتوانه مارلـی (که لازمهٔ هر نوع برنامهٔ عمدهٔ راک- بود) ، حوالی سال ۱۹۷۸ از طرف کمپا- نی ایلند قطع شد . (بعدازاین قضیه مارلی از پول خود برای تبلیغ درآمر- یکا استفاده کرده واساسا" سعـــی داشت به رادیوی سیاه راهـــی باز کند) . رفتار ایلند با سایـــر گروههای رگه از اینهم بدتر بود . دلایل این مسئله پوشیده مانده اند . ومدیر- ان اجرایی ایلند لب از لب باز نمی - کنند ، ولی از لحاظ صرفا" تجاری میتوان گفت که آنها از درگیر شـــدن بیش از حد در موزیکی که بازار آمریکایش بطور جدی (هر چند مصنوعا") محصور شده بود اجتناب میکردند . بعـــلاوه موسیقیدانان رگه نیز کالاهای "رام - شدنی " نبودند . مثلا" مارلی در تابستان ۱۹۷۷ ، بعدازاینکه تشخیص داده شـــد انگشت پایش سرطانی بوده وراه رفتن برایش بسیار مشکل گشته بود ، از ادامهٔ برنامهٔ سفر " هجرت " خـــود به امریکا سرباززد درحالیکه ایلنـــد اورا تشویق میکرد بخاطر ادامهٔ این برنامهٔ تبلیغی انگشتش را قطع کند . بعلاوه مارلی یکی از معدود افرادی بود که بیشنهاد مصاحبه تاماربراوالترز - " سوپر استار " تلویزیونی امریـــکا را رد کرد .

درسال ۱۹۷۸ ، کمپانی تولید صفحهٔ وبرجین کاملا" از تولید رگه دســـت کشید وسایر کمپانی های بزرگ نیز قراردادهای جدید زیادی امضا نکردند این در حالی بود که موسیقی کیبرکا - کان در کینگستون وبریتانیا تولیـــد شده و شنوندگانش در مجموع افزایش می یافتند. کمپانی های کوچك جدیدی مثل شاناچی وآلیگاتورونیـــز کمپانیهای مستقل باثبات تری در بریتانیا دراین خلأ به میدان آمدند ولی امکانات توزیع آنها قادرنبود علاقمندان بالقوه رگه را تحت پوشش خود قراردهد .

درهمین زمان ، آثار موفق رگـــه بطور مرموزی از صدر جدولهای پاپ کنار رفتند درحالیکه همزمان صفحات رگه دیوانه وار بفروش میرسید . ایـن امر بخصوص درکشوری شـــــك بر انگیز میشود که رگه بیش ازیك دهه دربین جوانان پرولتر تمامی ملیتها شدیدا" محبوب بود، همان جوانانی که این موسیقی را درجعبه های پخش مو - سیقی محلشان گوش میدادند . ایـــن تصفیهٔ خشن (که نهایتا" تأثیر منفـــی قابل توجهی بر فروش رگه گذاشت) ، درست در آستانه شورشهای ۱۹۸۰ در بریکستون وسایر شهرهای انگلیـــس بوقوع پیوست . شورشهایی که صفـــت مشخصه اش همکاری پانکهای سفید واهالی هند غربی بود. درسال ۱۹۸۰ به دوران خوشی که از زاویه منافع بورژوازی آمریکا برای تبلیغ این موسیقی بوجود آمده بود ، کلا" خاتمه داده شد . تمام چراغ سبزهای اغواگرایانه در برخورد به مائلی خاموش شدند ، چرا که نتو- انستند رابطهٔ اورا با اتحاد شوروی قطع کنند واورا وادار به قبول معاملهٔ تلخ صندوق جهانی پول (IMF) نمایند. برای کنار گذاشتن مائلی تا- کتیك های کلاسیك ثبات زدایی مختص سازمان سیا بکار گرفته شد ودراین حین ۶۰۰ جوان توسط احزاب رقیـــب سیکا/ مائلی در خیابانهای جامائیکـــا بقتل رسیدند . ریگان در ژانویه۱۹۸۱ رئیس جمهور آمریکا شد واوارد سیکا اولین رئیس دولتی بود که بااو ملاقات کرد از آن پس قراربراین شد کـــه جامائیکا با برخورداری از حمایت نا- وهای جنگی آمریکا " صحنهٔ نمایـــش دموکراسی " در دریای کارائیب باشد. اکنون " بازگشت به جامائیکا " امـــری

" مطمئن " ،ینمود ، زمزمهٔ تبلیغات تو- ریستی در تلویزیون آ غاز شد. اینک زمان نشان کردن عناصر یاغی درایـن حیاط خلوت آمریکا بود واینکاررا فقط کسی میتوانست انجام دهد که خـود مدیریت صحنه را بعهده داشت .

دربهار ۱۹۸۱ باب مارلی بر اثر سرطان در گذشت

واقعیت پشت این مرگ هیچگاه بطور قانع کننده ای آشکار نشد ، ولـی شك نیست که نبود او بنفع تمام منافـع بورژوازی از جمله هر دو حزب جاما- ئیکا تمام شد . هشت سال حکومـت مانلی وزمزمه های سطحیش که تـوسط پلیس خشن دولتی تحت الحمایهٔ کو بـا یا اتحاد شوروی پشتیبانی میشدرا افراد آگاه سیاسی - از جمله راستافارها ومارلی- جالب نیافتند. گلوله های شکرآلود وارعاب بی پرده قادر به رام کردن او نبودند . موسیقی او در آخرین لحظات نیز مثـل همیشه محکم بود . جالب اینکه اغلب موسیقیدانان بزرگ رگه کماکان "مبا- رزانی علیه بابل " باقی ماندند ، هنوز مرتدی درسطح باب دیلا ن (خوانندهٔ آمریکائی سالهای ۶۰ که از کمپ انقلاب کناره گرفت) ، در صفـوف رگه پیدا نشده است .

ضربه ناگهانی ناشی از مـرگ مارلی از بعضی جهات رگه را بیش از هر زمان دیگری بطور بین المللـی در مغز مردم قرارداد. فروش موفقتا" بالارفت ، ولی حتی بعدازآن نیز قرا- ردادهای بسته شده با هنرمندان جدید بسیار اندك بود. کمپانی آیلند نیز با فراغ با لاز قِبَل فروش صفحات مارلی پس از مرگ وی ، فربه تر میشود. در حال حاضر تنها پروژه های رگه ، بـاز- تکثیر صفحات ، گلچین ترا نه هـا و آلبومهای اجرای زندهٔ هنرمندان جا - افتاده‌ای مانند گریگوری ایـزاکـز واستیل پولس است . یکی از مدیران عالیرتبهٔ اجرائی آیلند اخیرا" صریحـا" گفت که " مادیگر برای تبلیغ رگـه خرج نمیکنیم - این موسیقی خود بخود بفروش میرسد " (آنطورکـه به نویسندهٔ مقاله گفته شده ، این نقـل قول توسط مجلهٔ موزیسین بخاطر " کمبود جا " ا ز این مصاحبه حذف شده است). آنها افرادی را که قادر به یافتـن، رشد دادن وفروش اجراهای جدید رگه بوده‌اند اخراج کردند. استراتژی ایشان آشکارا انتشار رگه های قدیمی بقیمت ارزان میباشد ، یعنی دست یافتـن به سود بدون انجام کاری برای موسیقی رگه وحرکت بسوی آوای بزرگ آتی . بنا براین به رگه که همیشه پناهگا ه مالی آیلند بود وبرای حمایت از اجرا- های پرخرج تر راك مورد استفاده واقع میشد ، کماکان بهمین شکل برخورد - میشود .

درکینگستون علیرغم اینکه رگـه کماکان برای ورود به فهرستهای راد- یویی که با پاپهای آمریکایی وبریتا- نیایی پرشده اند مشکلات غیرقـابل تصوری (و روز افزونی) رادرپیش دارند، اما دیگر درحاشیهٔ ا مسور نبوده بلکه تبدیل به یك تجارت بزرگ و" محصول ملی " منظم -در کنار بوکسیت ، توریسم وکانجا - شده است و تعداد قابل توجهی از تولیدکنندگان بی علاقه وریاکاران در جستجوی شانس را بخود جلب کرده است . مانه میگو- ییم که این دزدیها در تجارت رگـه کینگستون عجیبند ونه هنرمندان یاغی-

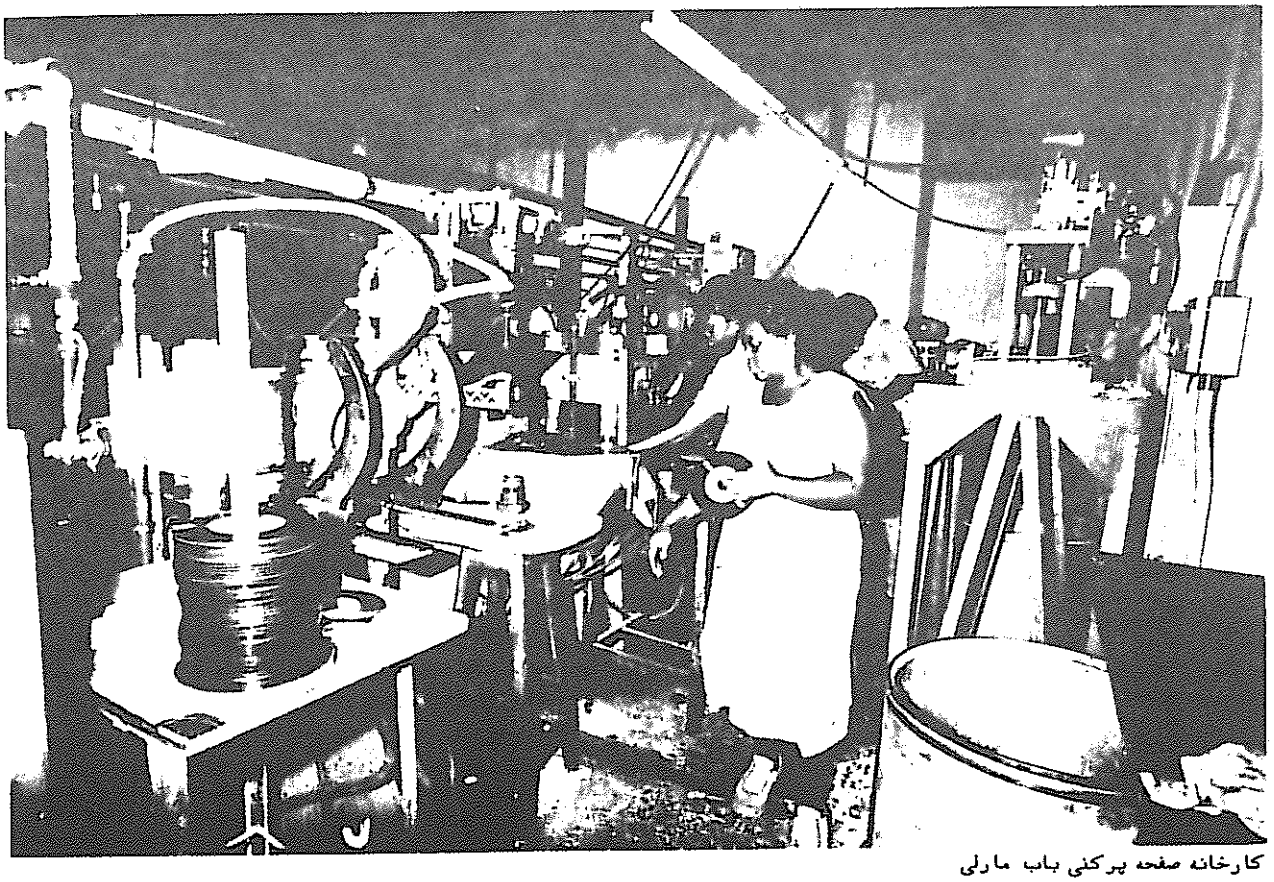

کارخانه صفحه پرکنی باب مارلی

ای که ابتدائا" رگه را بنیان گذا - شتند از میدان بدر شده اند . ولی همچنانکه مسیر رقابت در موسیقی تکامل می یابد وشنوندگان وسیع میشوند قدرتهای آینده مجبور شده اند تا تأثیر خودرا دراین عرصه نیز افزایش دهند.

تحولات دیگری نیز در بدترکردن ن مو قتی شرایط نقش داشته اند در همهٔ دورانها بندرت کنسرت زنده‌ای در کینگستون اجرا گردیده ، چرا که مخارج بسیاری بر میدارد وامکانات لازم نیز در دسترس نیست . موسیقی با شنوندگانش ازطریق رقصهای پخش صوت ارتباط بر قرار میکرده ودرسا- لهای اخیر " شیوه مجریان " (که بمعنای آواز خواندن وضرب گرفتن خوانندگان بر زمینهٔ آهنگهای ضبط شده است) نیز بسیار محبوب شده است . صحبت از وقایع روز ،حرکات رقص ، تقلای مضحك توده ها برای تقلید از خارجی ها .....(چیزهایی است که) همگی بر زمینهٔ اجراهای سنتی ریتمهای رگه خوانده میشوند خوانندگانی که اینکار را هنرمندانه انجام میدهند ، تبدیل به ستارگان نوینی میشوند وطرفداران بسیاری پیدا میکنند وتولید کنندگان جاما - ئیکایی که اغلب گیس بافته هایی با بودجه ای بسیار ناچیزند، شادمان به موسیقی روی آورده اند ، چرا که تولید آن ارزان میباشد.

این رقص مستقیما ازکینگستون سر درآورده واین عکس العمل زندهٔ تماشاگر- ان (که گاهی هم اشکال زشتی به خود می گیرد) به مجریان وخوانندگان است که باعث موفقیت یاشکست آنهامی شود. فهم این موسیقی برای غیرجامائیکائی ها مشکل است زیراکلام معمولا" به منظور تأثیر بیشتربالهجه بسیارسریع وتخلیصی ادامی شود،به همین خاطربجزمواردااستثنا- ئی نظیر Eek Mouse و Yellow Man بقیه درامریکابازاری ندارند - این دو، چندسال پیش به استفاده از اشعارهرزه روی آوردندوترانه هایشان بکرات از کینگستون تانیورپورك پخش شده است . بعضی ازناظران بکار"شعرای تازه کار" بمثابه ارثیه "سنت مارلی " می نگرند، ولی این شاعران رادیکال که عباراتشان رادرقالب موسیقی عرضه می کنندبندرت بسطح هنری استادان رگه می رسند،عمدتا" به این دلیل که آنهاواقعا "رسالت رهبری سیاسی - معنوی رابعهده گرفته - اندوآنچه عرضه می کنند هنرنبوده بلکه درس است .متاسفانه بعضی ازهواداران ومنقدانشان نیزعملاهمین تقاضارا ازایشان دارند.یکی ازموتابارو کاهامی گفت : "خطری که می بینم این است که به او.. ....بمثابه یك ابزارسرگرمی برخورد می شود.این غلط است ،اویك انقلابی است ." تاکی این دوبایدمانعة الجمع باشند؟

یکی ازاقدامات زیرکانهٔ امپریالیسم دراین عرصه رامی توان واردکردن سیستماتیك موادمخدرقوی به جامائیکا دانست .درسالهای اخیر،هروئین وکوکائین درخیابانهای جامائیکاپرشده است : اوضاعی شبیه شرایط منتج ازشورش های مردم سیاه درمحلات هارلم وواتز به سال های ۱۹۶۰ درایالات متحده .بعضی از افرادموجوددر"حول وحوش " این حرفه ، بعنوان کسانی که تعدادی ازموسیقی - دانان راگرفتارکوکائین وسایرموادمخدر سنگین نموده اند،شناخته گشته اند.این مسئله تأثیرات آشکارخودرابرموسیقی رگه گذاشته است .بعلاوه بایدنزاع های وحشیانه ای راکه مکمل تمامی معاملات پر درآمدموادمخدراست درنظرگرفت .

ریشه آنجاست

"تومی توانی درخت تاقطع کنی
ولی هرگز،هرگزپیروزنخواهی شد
چراکه ریشه ای هم هست
وتونمی توانی ازشرما
خلاصی یابی ....."
ریشه آنجاست - مایتی دایموندز

هرچندحرکت رگه درچندسال‌اخیر بسیارکندبوده ولی بستن دفتراین موسیقی نیزبغایت نامعقول است .گ پلخانوف درسال ۱۸۹۸ ، هنگامی که هنوزمارکسیست بودمی گفت : "گرایش معینی درهنرممکن است بدون نمایندهٔ برجسته ای بماند اگرترکیب نامساعدی ازشرایط یکی بعد ازدیگری افرادمستعدی راکه ممکن بود نمایندگان آن گرایش باشند ازمیان بردارد.ولی مرگ پیشرس چنین افرادی تنهاهنگامی می تواندازتجسم هنری آن - گرایش ممانعت کندکه گرایش مزبور بقدرکافی برای ایجاداستعدادتازه‌عمیق نباشد.بااین همه ،چون عمق هرگرایش معین درادبیات هنربرحسب اهمیت آن باری طبقه یاقشری که گرایش مزبور ذرقیات آنرابیان می کند وبرحسب نقش اجتماعی آن طبقه یاقشراجتماعی تعیین می شود،پس دراینجانیزهمه چیزدرتحلیل نهائی به سیرتکامل اجتماعی ورابطهٔ نیروهای بستگی دارد"

"نقش شخصیت درتاریخ "

مسلماًهنوزآخرین حرف دربوردموسیقی رگه بزبان نیامده ،نه ازسری رنجبران جا- مائیکاکه این موسیقی کماکان ذوقیات شان رابیان می کندونه ازشورشگران زاین تا لهستان که این موسیقی را بمثابه موسیقی خویشتن قبول کرده اند . تقریبا " شکی نیست که - مارلی وسایر بزرگان رگه و " ابداع - گران موسیقی هائی از انواع راك " راه خودرا در قلبها وضبط صوتهای " ایوان " های جهان ، امروز تا زمانیکه " اوقات خوب " فرارسند ، باز خواهند کرد.... " مابخش سرخ تخم مرغ هستیم " *

*از ترانهٔ " وحشت گیس بافته " باب مارلی که ملهم از ضرب المثل بومی بدین مضمون است : اگر یك تخم مرغ باشد ، وحشت گیس بافته،زردهٔ آن است: درست درمیانهٔ توفان.باید دانست که تخم مرغها در جامائیکا بارور - و سرخ هستند.

زیر نویسها

۱- آوای حیرت انگیزی که توسط - مهندسین " تازه کار " وشجاع جامائیکا آفریده شد. استاندارد - های جهانی ضبط دراستودیو را نیز بالابرده اند ..... واین در شهری که آب وبرق در هر لحظه از روز یا شب ممکن است قطع شود.

۲- سلاسی ، شخصیت معنوی راستافا از موقعیت تاریخی خاصی برخوردار میباشد ، زیرا علاوه بر اینکه اولین رئیس دولت سیاهپوست درقرن بیستم بود ، در مقابل تجاوز مسو- سولینی مقاومت کرد ودرنتیجه اتیو- پی آخرین کشور آفریقائی بود که تسلیم امپریالیسم شد . او ابتدائا" توسط جنبش پان آفریقائی مارکوس گاروی که بخشی از ریشه های راستا فاریسم را تشکیل

میدهد نیز پشتیبانی میشد در اواخر جنگ جهانی دوم بعدازاینکه مستعمرات آفریقا از دست ایتالیا خارج شد ، این " شیر یهودا " به " توابع " سیاهپوست خود درجهت خدمت به امپراطوری بزرگ تر امپریالیزم آمریکا با دستی خونین ووحشیانه حکومت راند. گاروی نیز قبل از مرگش این پرده دار سیاه را محکوم ساخت .

۳ـ درنیوگرافی های مارلی از صحبت دربارهٔ کسی که در زدوبند ۱۹۷۶ دستور تیراندازی به مارلی را داده بود وهمچنین از ابراز دلایل این امر بطرق مختلف شانه خالی شده است . ولی تمام شواهد از منابع داخلی نشان میدهند که آدمکشان حزبکار جامائیکا عملا" این کار کثیف را در رابطه با شرکت برنامه ریزی شدهٔ باب در آنچه کنسرت طرفداری از مانلی محسوب میشد انجام داده اند. آنها احتمالا" از تأیید ضمنی نیروهای مانلی نیز برخوردار بودند. چرا که اینا ن نیز نهایتا" بدشانه نمی آمد از شر این شورشگر خاموش ناشدنی خلاص شوند (مثلا" این افراد مسلح هیچگاه توسط پلیس مانلی توقیف نشدند). وچنگال بورژوازی آمریکا نیز در این مسئله هویدا ست. یکی از شواهد اینکه کارل کلی ، پسر رئیس سازمان سیا ویلیام کلی ، بعنوان " فیلم بردار " در استراحتگاهی که دولت مانلی ، بعدازتیراندازی ، باب را در آنجا مخفی کرده بود ، دیده شده است .

۴ ـ مخاطراتی که ویرجین برای رگه متحمل شد ، درمقیاسی بسیار کوچك نشانگر موانع بین المللی مالی و سیاسی است که هنرمندان رگه ـ برای اینکه آوایشان ازبازار ـ نسبتا" کوچك کینگستون فرارود ـ باید از آن عبور میکردند. بعداز ـ امضای قراردادهایی با نرخهای زیر زمینی با تعداد زیادی از گروه ها ، ویرجین تصمیم گرفت فقط تعداد ـ انگشت شماری از ایشان را تبلیغ کند ـ تا بلکه خوانندگان پر آوازه ای مثل مارلی و کلیف به تورش بخورند ـ وسایرین را به بایگانی سپرد. این تراتژی سودهای سریعی را از طریق اجراهای بزرگ برای کمپانی به ارمغان آورد وبعضی از بهترین گروههای رگه را در گرسنگی رها کرد تا دست رقبا برای پول در آوردن به آنها نرسد ودر ضمن تکاملات جاری صحنه را نیز دردست خود داشته باشد.

به گفتهٔ برخی ناظران سرازیرشدن نسبتا" پر هرج ومرج سرمایه خارجی از طریق افرادی که نه به موسیقی علاقهٔ واقعی داشته وبه آنرا درك میکر ـ دند نیز باعث گشت که تولید کنند ـ گان جامائیکا ئی بعضی از بهترین موسیقی هارا از استودیوهای خویش دریغ میکردند تا آنرا از دست این دلالان غارتگر روح مصون دارند (" اینها کثافت میخواهندبه آنها کثافت بدهید ".)

۵ـ معنی این حرف آن نیست که هنر ـ مندان رگه تحت آزار مفرط نبودند، چه هنگامی که بطور مرموزی در ـ کنسرت هایشان خرابکاری میشد وچه وقتی که در خیابانهای بروکلین یا برونکس در نیویورك سیتی قدم میزدند این آزار اعمال میشد یکبار پیتر تاش در گمرك میامی به اتهام اینکه خودرا به جای پیتر تاش جا زده است دستگیرشد ! بعلاوه حرف ما بمعنی نفی شرکت سیا در چنین آزارو اذیتها در ـ جامائیکا تعبیر نشود . باب مارلی سالها تحت پیگرد امنیتی مداوم سیا بود ....درست چند لحظه قبل از اینکه دریکی از کنسر ـ تهای مهمش در مدیسون اسکویر ـ گاردن نیویورك سیتی به صحنه رود یك ارتش تجاوزگر ازمأموران مخفی رختکن اورا از تمام اطرافیا ـ نش خالی کرده وبدون حضور سایر ـ ین از او در مورد جنایتی که گویا چند شب قبل بدست چندمرد ـ ماسکدار مزین به قفل وحشت انجام گرفته بود ، بازجوئی کرده اند.

بقیه ازصفحه ۲۹

یك نفرسفیددررأس کاربود- یك بوئر - وازسیاهان تحت خدمتش استفاده میکرده محل ایستگاه طوری است که برای اداره آن هنوز می توانندازسفیدهااستفاده کنند چون درخارج ازشهرك وناظربرآن قرار دارد. امااخیرا"این ارتش است که برای اعمال کنترل به خیابان می آید. کاری که سیستم می کند اینست که به مناطق رزرواسیون رفته ومردم رابرای خدمت درپلیس وارتش درآنجاتجییرمی کند،باید گفت که دراین کاربراختلافات هم سوار می شود. مثلا"به بوفرتات سوانا می روند وباافراد سوانائی به سووتوبازمی گردند. حکومت تلاش دارد نشان دهد که ما زوسائی ها خودرااز زولوئی ها،سوانائی- ها و ون داسی هاجدامی کنیم،درصورتی که چنین چیزی واقعیت ندارد. اولا"والدین ماغالبا"مخلوط هستند،مثلا"من مادرم سووتو- ئی و پدرم زوسائی ست. همسایهٔ مازنی زوسائی است که شوهر زولوئی داردو... بنابراین مردم اصلا"به یکدیگربه چشم بیگانه نگاه نمی کنند،مگردررزرواسیون- ها. به همین خاطر،ارتش وپلیس شهرك ها ازرزرواسیون هاتأمین می شود،همانجا که مردم خودرامجزامی دانندودیگران را دشمن خودبی آنکه منافع مشترك رادرنظر بگیرند. البته درحال حاضر،سیستم با اشکالات معینی درارتش روبروشده است. بعضی از سربازان گفته اند:نه،ما داریم مردم خودرامی کشیم. این هم ازآن چیزهاست که هیچوقت خبرش منعکس نمی شود.

ج. روش دیگرکنترل،مجزاساختن است،فاصلهٔ میان شهرك هاو همچنین میان شهرك و مناطق مرکزشهرخودنوعی کنترل است. رفتن ازاین نقطه به نقطه ای دیگر اغلب مشکل است،مسافت دوراست. پس فقط مسئلهٔ کنترل درون شهرنیست بلکه جزیره ای بودن شهرك هام مسئله است. ماازهمه جادوریم،حتی ازمناطق صنعتی، البته نه آنقدردورکه از غبارمسموم ودود آن درامان باشیم... بنابراین وقتی شورش می شود مردم هرچهرهٔ سفیدی را که درشهرك ببینندازخشم خودبی نصیب نمی گذارند. آنهابه کامیون های تجارتی سفیدها- مثلا"کامیون های شرکت های نان - حمله می کنند. اگربه چیزی ازاین قبیل دسترسی نباشد،شرکت هائی راکه متعلق به فلان سفید است وتنهامدیر آن سیاه است ویا شریکی سیاهپوست دارد هجوم می برند،مردم خشمشان رادراینجا خالی می کنند. درچنین اوضاعی خروج از شهرك بسیارمشکل است چون بالاخره دربیرون ،کیلومترها آنطرف تر- با پلیس مواجه می شوی.

دهقانان و ذخائر کار

س. حکومت آفریقای جنوبی اذعان می داردکه نگران کننده ترین جنبه برآمداخیر،گسترش آن به مناطق روستائی است. اهمیت این موضوع درچیست؟

ر. ابتدادرموردداختلاف شرایط زندگی درمناطق شهری وروستائی صحبت خواهم کرد. اکثرمردمی که درمناطق روستائی بسرمی برنددرمزارع سفیدها هستند. تمام افرادخانواده برای این مزرعه دارهاکارمی کنند. خانواده ها در این مناطق ازیکدیگرمجزاهستند. در سووتو ماهمه یکجا انباشته شده ایم به همین خاطرهراتفاقی که در"اورلاندوی شرقی"بمثابه یك شهرك رخ دهددبر"دوبه" بمثابه شهرکی دیگرتأثیر می گذارد. این باعث می شودکه در سووتو عکس - العمل مردم وشهرك هابسیارخودبخودی تر یا سریعترانجام گیرد. اما درمناطق روستائی اینگونه نیست. والدین درفلان مزرعه کارمی کنند،بنابراین غذاخورد ن یانخوردنشان به ارباب بستگی دارد، آنهااغلب دستمزدی دریافت نمی کنند بلکه اجرخودرابصورت کالا،لباس وغیره می گیرند. خوب، روشن است که گسترش مقاومت به مناطق روستائی بایدکشور وحکومت رابلرزاند....

ج. زندگی درمناطق روستائی دو جنبه دارد. یکم،مزارع سفیدها و دوم، مناطق دورافتاده ای مانندترنس کای و سیس کای و دیگر رزرواسیون ها،که مردم درکشتزارزندگی می کنندواز همان جا ارتزاق می کنند. خلاصه،روزگارشان اینچنین می گذرد.

مادربزرگ من درچنین مناطقی یك تکه زمین کوچك داشت. این زندگی هنوز درآفریقای جنوبی بچشم می خورد،منشأ فقردراین مناطق بایربودن ونامرغوبی زمین هاست. درگذشته ممکن بودبشوداز این طریق روزگارگذراندولی امروزغیر ممکن است. زمین محصول نمی دهد. از آن طرف، مردمی که درمزارع سفیدها زندگی وکارمی کنندزمین بسیارحاصل - خیزآنهارامی بینددرمناطق خشك روستا- ئی هنوزنظم استعماری کهن موجوداست: کلیسا،ایستگاه پلیس،فروشگاه های بزرگ متعلق به سفید،مدرسه و غیره - همه اینهادرکنارهم ودرمرکزاین مناطق وجود دارند. هرازچندگاهی مقاطعه کارانی به این مرکزمی آیند وبرمبنای قراردادکار افرادی رابه ژوهانسبورگ ،معادن یا دیگرنقاط می برند.... بنابراین در اینجابامردمی مواجهیدکه برای کشت زمین شان تقلا می کنندامامحصولی بدست نمی آورندوبجریان گرسنگی واردمیشوندو به صف منتظران مهاجرت وکارمی پیوند- ند. افراددیگری هم هستندکه خودبه شهر- هافرارمی کنندواردوکاهائی رادرزمین - های راکد این مناطق می سازند. حکومت ازاینکه پای شورشهابه اینجابازشودسخت هراسان است،چراکه این مناطق درحال گسترش هستند. اینهامحدودبه پنج پاشش خارج ازمحدودهٔ کیپ تاون یاپورت- الیزابت وژوهانسبورگ نمی شوند. معمولا" حکومت ارتش وپلیس رافقط به شهرها میفرستد. بعلاوه،ارتش بایددرکشمکش- های دیگرهم شرکت داده شود،بایددرآنگو- لاباشدیانامیبیا،بایدمرزهارا حفاظت کند. بنابراین گسترش شورش به معنای الزام حکومت به پخش نیروهایش است. آنها قادرنیستندنیروهایشان راتنهادرمناطق همیشگی که روشهای دیگرکنترل (مانند جاسوسان وانجمن های شهر) به کارمی- روند ،متمرکزسازند،این مناطق بسیار پراکنده وبیشمار ندوحکومت برای کنترل برآنهانمی تواندویژگیهایشان را درنظرنگیرد. مثلا"اگرجنگ چریکی در اینجاشدت یابدمردم می توانند بدون آنکه حکومت قادربه تعقیب موفقیت آمیز- شان باشدخودرامخفی کنند. گسترش نا- آرامی یعنی گسترش مناطق درگیری حکو- مت.

س. بانتوهایکی ازمحورهای سیستم آپارتایدهستند. آنهاچیستندوشرایط مردم آنهاچگونه است؟

ج. بانتوهامناطق خشکی هستند که مردم روستائی رادربرمی گیرند. حکومت ازمجموعهٔ آنها،موطن هاراساخته است. آنهاتحت حاکمیت رژیمهائی خونخوار قراردارند (مثل سبه ها،ماتان زیماها و غیره) بعضی وقتهااینهاازاربابشان یعنی حکومت آفریقای جنوبی ظالم ترند. آنها می توانندمردم راوحشیانه کتك بزنند. یادم می آید سال ۱۹۸۰ درسیس - کای دست به اعتصاب دانش آموزی زدیم ، در پورت الیزابت وقتی اعتصاب شد فقط رهبرونایب رهبررابازداشت کردنداما درسیس کای همهٔ اعتصاب کنندگان را دستگیرکردند وبطروحشیانه ای کتك زدند. رژیم این حکومت های دست نشا-

بده را برای حفظ کنترل مناطق برپا کرده است. بانتوها صرفاً مخازن کار ارزان هستند تا هر زمان لازم بود به کار گرفته شوند. بانتوها علاوه بر این در پائین نگاه داشتن هزینهٔ تولید مؤثر بد زیرا اگر مردم برای حقوق یا مسائل رفاهی اعتصاب کنند حکومت آنها را بسادگی سوار اتوبوس کرده و در اینجا تخلیه میکند و بهمان موقع مشتاقان یافتن کار در بانتورانه شهر منتقل کرده و جانشین اعتصابیون می سازد. حکومت این رزرواسیون ها را "ملل مستقل" می خواند. چرا؟ بخشاً برای پاسخگوئی به انتقادات بین المللی - در این دوره و زمانه حکومتی وجود دارد که هیچ حقی برای اکثریت مردم تحت کنترلش قائل نیست. حکومت میتواند ادعا کند که ما رأی میدهیم، نخست وزیر و دیگر مقامات خود را داریم. حکومت کشور ما را به آفریقای جنوبی سفید و دیگر ملل تقسیم می کند، می گوید اقوام موجود در این کشور ملت های مختلف اند، آنها را "ملت" می خواند. قرار است این موطن ها در خود، ملل صاحب دولت باشند! بخشهای تولیدی و صنعتی آفریقای جنوبی را بخش سفید می خوانند. بر طبق ادعای حکومت این مسئله ریشه ای تاریخی دارد. می گویند وقتی سفیدها برای اولین بار به این سرزمین آمدند آفریقائی ها تازه در حال پائین آمدن از شمال بودند و خود را در این موطن ها مستقر می ساختند. توجیه آنها برای سیاست موطن ها این است که مردم باید با سرعت خودشان رشد کنند. این توجیه ایدئولوژیک برای تحمیل رشد جداگانه مردم است.

نقش جوانان شهری

س. می توانید مقداری در مورد نقش جوانان آزانیائی در مبارزه صحبت کنید؟

ج. نقش جوانان آزانیائی در مبارزه به سال های گذشته، حتی دههٔ ۶۰ برمی گردد. حتی کنگرهٔ ملی آفریقا با تشکیل اتحادیه جوانان کنگره ملی آفریقا به درون فعالیت هائی که بعدها در پیش گرفتند کشیده شد. در آن زمان، در دههٔ ۱۹۴۰، جوانان بشدت از ک. م. آ مایوس گشته و اتحادیه جوانان را تشکیل دادند. اعضاء آن شامل افرادی مانند رابرت سوبوکوا، آنتون لمبده و نلسون ماندلا بودند. ک. م. آ از سال ۱۹۱۲ وجود داشت اما فقط از سال های ۴۰ و تحت تأثیر اتحادیه جوانان بود که در اواخر سال های ۶۰ بصفوف مقدم تشکیل "جنبش آگاهی سیاهان" قرار داشتند.

ما افرادی مانند استیو بیکو را در اوائل سال های ۷۰ داشتیم که دوباره مبارزه سیاسی را شروع کردند. برخی چیزها که جنبش آگاهی سیاهان انجام داد عبارت بود از برپائی جشن پیروزی های موزامبیک و انگولا در سال های ۶۰ ما کاملاً از هر نوع اطلاعات سیاسی محروم بودیم. والدین ما بهیچوجه در مورد سیاست صحبت نمی کردند. سایهٔ ترس گسترده بود. بنابراین من فکر می کنم که این به فعالیت خدمت کرد، چون در اینجا افرادی بودند که بر ستمی که بر آنان روا می شد آگاه بودند و با این اوصاف صحبت در مورد آن و یا درک آن برایشان مشکل بود. حداقل والدین ما می فهمیدند که نمی خواهند در مورد آن حرف بزنند، ولی می خواهند فعال باشند زیرا در اوائل سال های ۶۰ بسیار زجر کشیده بودند، بسیاری دستگیر شده بودند، به مردم خیانت شده بود، آنها امیدهای زیادی داشتند، آنها واقعاً در اواسط سال های ۱۹۵۰ و اوائل سال های ۱۹۶۰ منتظر رها شدن بودند. آنها امیدهای عالی و نومیدی های بزرگی داشتند. بنابراین حداقل در مورد آنان می توان فهمید که چرا غیرفعال بودند. اما جوانان این اطلاعات را نداشتند، آنچه که آنان می دانستند ستمی بود که روا می شد. پس، این مسئله خشم بیشتری را دامن می زد که خود محرک بسیج و تشکل جوانان بود. به همین خاطر آنها در سال ۱۹۷۶ منفجر شدند و هرگز باز نایستادند.

زنان: شهری و روستائی

س. زنان آزانیائی با چه مسائلی روبرویند؟

ر. زنان آزانیائی در منطقه شهری غالباً در شهر می مانند، علت این مسئله مزدوج بودن آنهاست. قانون می گوید تا بدانجا که به شوهر مربوط می شود تو یک بچه هستی. خانه ای که در آن زندگی می کنی تحت نام شوهر توست. کارهائی وجود دارد که امکان ندارد بتوانی بطور مستقل بمثابه یک زن مبادرت به انجام آن کنی. قوانین طوری تنظیم شده اند که این کار را تنظیم کنند. بطور مثال زمانی که ازدواج می کنی گذرنامه ات را می گیرند و آن را بنام شوهرت که قیم تو قلمداد می شود برمی گردانند. اگر شوهرت را از دست دهی، اگر او بمیرد، آنگاه زن حقش را نسبت به خانه از دست می دهد. این قانون کماکان (با وجود آنکه حکومت سعی می کند بگوید تغییراتی صورت گرفته و زن اکنون حق خرید خانه دارد) بقوت خود باقی است و این قانونی دائمی است.

ج. در مناطق شهری به زنانی برمی خوری که سنتاً در کارهای پست، اکثراً بمثابه خدمتکاران محلی بکار مشغولند. بطور مثال معلمی، سنتاً کار یک زن نیست. این حتی در زنانی که مردم بکار میبرند قابل مشاهده است، مثلاً زمانی که مردم در مورد معلمین صحبت می کنند می گویند یک معلم و یک "خانم" معلم، اگر زن باشی یک "خانم" معلم هستی و نه یک معلم. اما اکثراً کار زنان عبارت است از خدمتکار بومی، تمیز کردن خانه ها، نگهداری از بچه ها و غیره و غیره. در واقع به این دلیل به زنان اجازه ماندن در مناطق شهری را می دهند - که از خانه های آنها نگهداری کنند، چون این کاری است جدّی و زن آزانیائی کلفت خانه می شود! در مناطق روستائی مسئله این چنین است که مرد بر مبنای قراردادهای منعقد با مقاطعه کاران برای کار به نقطه دوری می رود، و این زن است که باید با خاک سخت دست و پنجه نرم کند و شکم خانواده را سیر کند. این زن است که زمین را شخم می زند، و این زن است که تمام کارها را انجام می دهد. مادربزرگ من در چنین موقعیتی بود. آنها باید از بچه ها مواظبت کنند، آنها باید دکتر باشند، آنها باید همه کاری بکنند. و همچنین وقتی که مردها می روند، پس از گذشت مدت زمانی برخی از این مردها ازدواجشان را لغو می کنند. یعنی برخی اوقات اگر مردی برای شش سال در ژوهانسبورگ باشد، دیگر از فرستادن آن چک پول ماهانه خودداری خواهد کرد. در برخی موارد در شهرک به افرادی برمی خوری که در آنجا مانده و بسیار محترمانه ازدواج کرده اند و می شنوی که همسر و خانواده را در موطنی که سابقاً در آنجا بوده اند، ترک کرده اند. چنین چیزی بسیار اتفاق می افتد. اخیراً حکومت فهمیده است که زنان می توانند کارهای دیگری هم بکنند و البته با حقوق بسیار پائین. زمانی که من آفریقای جنوبی را ترک کردم، بسیاری از زنان در حال استخدام شدن در کارهائی مانند ادارهٔ پمپ بنزین و یا کارهای دیگری که نیاز به توانائی جسمی زیادی ندارند بودند. آنها همچنین شروع به استخدام زنان راننده کرده اند. اگرچه مرد و زن بطور یکسان از پس این کارها برمیآیند، اما زنان حقوق بسیار پائین تری از مردان دریافت می کنند.

و . بازدرموردزنان مناطق روستائی بگوئیم. آنان همسرانشان راکه برای کارقراردادی به نقاط دیگر می‌روندفقط سالی یکبارمی بینند. آنهافقط زمانی شوهرانشان رامی بینندکه ازمعدن مرخصی می گیرند... امابدترین چیز برای زنان آن است که هرزمان که شوهرانشان ازمعدن به خانه میآیند، هنگام بازگشت به معادن ،زنانشان را حامله ترک می گویند. درواقع سیستم ، تعیین می کندکه مردم چه موقع بچه دار شوند. من تقصیراین رابآن صورت متوجه مردان نمیکنم چون آنگونه که قبلا" اشاره کردیم برای تلاش کردن وفروش کارشان،مردان همیشه بایدرزرواسیون‌ـ هاراترک کنندچون درآنجاهیچ کاری نیست. بنابراین آنهابازمی گردندو مقداری پول پس اندازکرده اند،بطوری که می توانندازدواج کنند ـ مردان سنتا" مهریه می پردازند. بنابراین وقتی که آنها این کاررانجام می دهند ،می‌ـ خواهندمطمئن باشندکه حداقل هنگام بازگشت به خانه،همسرشان رادرآنجا خواهندیافت. ویك راه حصول اطمینان، باردارکردن مداوم همسر است.... ■

بقیه ازصفحهٔ ۲۴

و موج بی سابقهٔاعتصابات ، اعتراضات و طغیانهای خشونت آمیز را باعث گشته است. این بحران عمق یا بنده وبی ثباتی درونی را می باید در چارچوب اهمیت ژئوپلیتیکی آفریقای جنوبی در تدارکات جنگی متحدان غربی علیه بلوك امپریالیستی شوروی در نظر گرفت. منابع معدنی این منطقه بخشی از خون حیاتبخش کشورهای امپریالیستی میباشند وغرب نمیتواند بر آنها کنترل نداشته باشد. بعلاوه ، مقادیر عظیمی از نفت خلیج فارس از طریق دماغهٔ امید نیك در منتهی الیه آفریقای جنوبی بسوی اروپ وآمریکا در حرکت است. مسیرهای دریائی آتلانتیك جنوبی از اهمیت بسیار عظیم اقتصادی ونظامی برخوردارند. شوروی ها کوشیده اند تا حضور دریائی خودرا تحقق بخشند ومتحدان غربی نیز برای آزمودن توانائی های دریائی خود وبهبود آن جنگ فالکلندرا براه انداختند. آفریقای جنوبیهمانطور که در آنگولا وموزامبیك نشان داده شده ، ژاندارم منافع غرب در آفریقاست و علاوه براین نقش سرشته داری حیاتی را نیز بعهده دارد. تا اوائل سالهای ۱۹۷۰ ، این کشور تو انست طیف وسیعی از مواد منفجره ، مهمات ، اسلحه های کوچك ، بمبهای ناپالم ، موشکهای هدایت شونده، هواپیما، رادیو ، مین یاب ودیگر وسائل طبقه بندی شدهٔ الکتریکی را تولید کند ، توافقات حاصله برای اخذ پروانه از شرکتهای غربی چنین کاری را امکان پذیر ساختند. علاوه براین ، کارخانجات اتوموبیل سازی نیز سریعا" میتوانند به کارخانجات تولیدات نظامی تبدیل گردند. آفریقای جنوبی میکوشدکه هم در نقش یك پشت جبههٔ اقتصادی وهم بعنوان یك منطقهٔ پایگاهی جهت عملیات نظامی در برخورد جهانی دوبلوك امپریالیستی ـ دست بعمل زد.

بهمین خاطراست که غرب ، خصوصا" در مواجهه با مقاومت توده ای ومشکلات فزایندهٔ اقتصادی ، مجبور است این رژیم را تقویت کند. حمایت آمریکا از حکومت آفریقای جنوبی امری قابل پیش‌ـ بینی است ، بهمان اندازه قابل پیش‌ـ بینی که تبهکاری این حکومت قابل رؤیت است. پنج ماه بعد از واقعه سوتو و بدنبال سقوط بی سابقهٔ قیمت طلا ، آفریقای جنوبی از صندوق بین المللی پول تقاضای وامی جدید را نمود. نه تنها چنین تقاضائی بر آورده شد، بلکه درسالهای ۷۶و۷۷، زمانیکه رژیم درگیر اعتراضات و فشارها بود ، این کشور بعدازبرزیل ومکزیك درصدر جدول وام گیرندگان صندوق بین المللی پول قرارداشت. " این وامها دقیقا" با افزایش هزینه های نظامی آفریقای جنوبی در آن دوران ارتباط داشت" (۱۱) آنچه را که " تعهدسازنده " مینامند و آنچه که تحت عنوان اصول سولیوان ، یعنی حاکمیت آمریکائیها بر امر اشتغال وپرداخت دستمزددرکارخانجات آمریکائی موجود در آفریقای جنوبی ، شناخته شده چیز ی نیست جز آخرین تدابیر جهت تقویت وآرایش رژیم آپارتاید. جامعهٔ اروپائی وتدابیر سولیوان معیارهای رقت انگیزی را جهت از بین بردن تقسیمات نژاد پرستانه اعمال میکنند: کمتراز ۱ شرکتهای بریتانیائی این نوع تقسیمات را در مورد استفاده از دستشوئی ها کنار گذاشته اند. تنها ۰۰۷ ٪ از سیاهانی که برای شرکتهای تحت پوشش ایالات متحدهٔ کارمیکنند، درشغل خود سفید پوستان راتحت نظر دارند (اشتباه نمیکنید ، صفرهای اعشاری در جای صحیح قرارگرفته)۰(۱۲) شکنجه، کمکهای اقتصادی وفریب طرفی هستند که غرب در تلاش برای جلوگیری از انفجار آفریقای جنوبی به پیش گرفته است.

نتیجه

استدلال این مقاله براین نکته‌ـ استواراست که کنترل اقتصادی، سیاسی واجتماعی اعمال شده بر اکثریت سیاه آفریقای جنوبی در یك مدل ـ ویژهٔ انباشت سرمایه که ارتباط لاینفکی با منافع والزامات سرمایه امپریالیستی دارد ، به پیش میرود ولازمهٔ سرنگونی آپارتایدچیزی نیست جز نابودی تمام وکمال دولت آفریقای جنوبی وبنیادهای اقتصادیش. برای نقطهٔ پایان نهادن بر انقیاد باید حاکمیت امپریالیستی را در هم شکست.

مرگ بر آپارتاید !

مرگ بر تمام اشکال حاکمیت امپریا‌ـ لیستی در آفریقای جنوبی !

مرگ بر امپریالیسم !

یادداشت ها

۱ـ آمارازکمیته آمریکائی درموردآفریقا نقل شده درنشریه South Africa Fact ،ژانویه ۱۹۸۴.

۲ـ "آمریکاوآفریقای جنوبی"،مجله اکونومیست ۳۰ مارس۱۹۸۵.

۳ـ رجوع شودبه نشریه"مرکزسازمان ملل متحدعلیه آپارتاید"،۱۹۷۹،صفحه۸ـ ۴۵.

۴ـ همانجا،صفحه ۱۸.

۵ـ کتاب"پایگاه های دوردست سرمایهٔ انحصاری"نوشته آن سایدمن و نرامك گتلا لندن : زدپرس ۱۹۸۰،صفحه۱۷۷. این اثر منبع ارزشمندی برای تهیه این مقاله بوده است.

۶ـ همانجا،صفحه ۱۱۱.

۷ـ " " ۱۲۸،و"آفریقای جنوبی۸۴" (سالنامه رسمی جمهوری آفریقای جنوبی ژوهانسبورگ ۱۹۸۳)جدول۲۰،صفحه۴۸۵.

۸ـ مجله اکونومیست،۲۳مارس۱۹۸۵صفحه۸۱

۹ـ " " ،۲۸ژوئیه۱۹۸۴صفحه۵۵

۱۰ـ آمارازنشریه South Africa Fact " صفحه۵۶.

۱۱ـ آنتونی سمپسون،کتاب"وام دهندگان پول"صفحه۱۷۰ (نیویورك : وایکینگ ۱۹۸۱)

۱۲ـ مجله اکونومیست۲۳مارس۱۹۸۵صفحه۸۱ نقل شده درمقاله"درچهارراهی درآفریقای جنوبی"،نیویورك تایمز۶نوامبر۱۹۸۳.

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

۱۳٦٤\٤

برای فتح جهانی

کارزار جهانی حمایت
از انقلاب پرو



UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

জয় করতে হবে

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

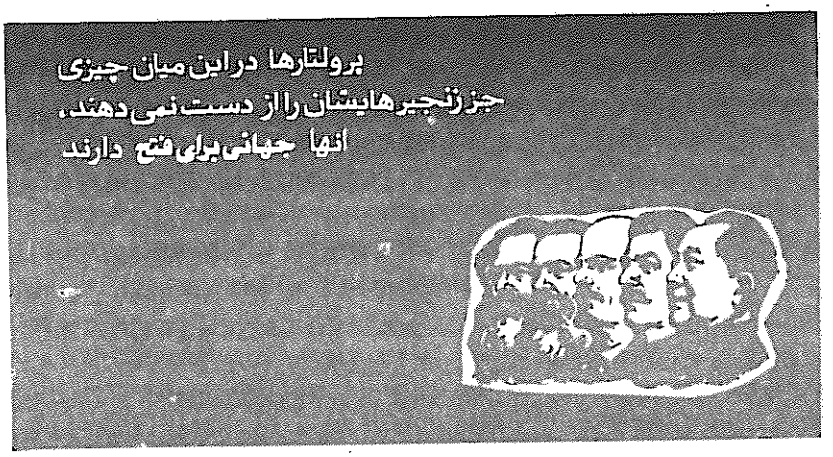

پـــرو
جنگ خلق به پیش می رود
ارتجاع همیشگی درقالب رژیم جدید ۴
هنـــر انقـــلابی از زندان های پـــرو ۱۴
کارزارجهـانی حمـایـت ازانقلاب پـرو ۱۰

آفـریقـای جنـوبـی
بحران انقلابی تعمیق می یابد ۲۲
انقلابیون آزانیا ـ "بصفوف ج.ا.ا بپیوندید" ۲۹

خطردربیخ گوش یانکی ها ۳۰
ماجرای گرین پیس ۳۸
"ارتش های شکست خورده خوب درس می گیرند"
ـ جمعبندی اتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران) ۴۴
کدام شعله؟ ۶۷
جوانان پرولترانگلیس :
آتش زیرخاکستردوباره شعله می کشد ۶۸
نبردهای گسترده درآلمان غربی ۷۰
بیراهۀ "چریکی شهری"
اروپای غربی ۷۲

آفریقای جنوبی



نه ارعاب شریرانه ونه زرمهـــای فریبنده شورشگرانی که آفریقـــای جنوبی رابه لرزه درآورده اند،متوقف نکرده است .این مقاله نگاهی دارد برتنگناهای مهلك دولت مهاجر ان سفیدوشرکا،امپریالیستی غربی آن ،و وحشت آنهاازاینکه بحران می رودتا به یك برخوردتمام عیارباتوده هـــای آزانیاجهش پیداکند.

صفحه ۲۲

مارکسیست ـلنینیستهای ایـــران مسئله زیررامطرح کرده وبررســـی می کنند:"چراارتش کمونیستهـــای ایران قادرنگردیدندبه یك یـــورش جدی برای کسب قدرت سیاسی دست زده واعمال رهبری نمایند؟" ایـــن تحلیلی ازتجارب مثبت ومنفی بدست آمده دردوران پرتلاطم سالهای انقلاب ازجمله قیام آمل ،وکامی درپروراندن وآبدیده کردن خطی درجهت بـــه پیروزی رساندن انقلاب است .

صفحـه ۴۴

مقاله ای ازپ ـ بکر،تزمرکـــزی استراتژی تروریستی "چریك شهری " اروپای غربی رامورداننقاد سخـــت قرارمی دهد.اوبطورقانع کننـــده استدلال می کندکه چراتروریسم مـی بایدنهایتا"باسیاست رفرمیستـــی و ایدئولوژی بورژوائی صلح کند.

صفحـه ۷۲

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگـــان و ناظران احزاب وسازمان های شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی کـه به ایجاد ج.ا.ا. انجامید،رسیده است . این احزاب وسازمان ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران(سربـــداران)
حزب کمونیست بنگلادش(م.ل) (ب . س . د. / م.ل.)
حزب کمونیست پـرو
حزب کمونیست ترکیه/م.ل.
حزب کمونیست انقلابـــی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا(م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نپـــال
حزب کمونیست انقلابـــی هنـد
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستـــــی ایتالیـــا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هـنـــد
گروه پرچم سرخ (نیوزلانـــد)
گروه های کمونیستی ناتینگهام و استاکپورت
(بریتانیـــا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیـــا
کمیته کمونیستی ترنتو(ایتـالیـــــا)
گروه انترناسیونال انقلابـــی هـائیتـــی
حزب پرولتری پورا بنگلا(ح.پ.ب.س.)ـ بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست :
عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ،انگلیسی، فارسی ،فرانسوی، آلمانـــی گوجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ،کانادا ، مالایلام ، نپالی، پنجابی ، اسپانیائـــی، تامیل ، ترکی

برای اطلاعات بیشتر: بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنیـــد :

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

برای فتح جهانی

UN MUNDO QUE GANAR 赢得的世界 A WORLD TO WIN लिए सारा विश्व है

KAZANILACAK DÜNYA 3ΑΝΤΙΑΑΓΑΚ ΚΟΣΜΟΣ МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

کمونیستها عاردارند که مقاصد ونظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمیدهند، آنها جهانی برای فتح دارند.

پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!

- مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این چهارمین شمارهٔ جهانی برای فتح است که بدست شما می رسد. فصلنامه ای نوین مختص، به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی آن، از چنگال زشت منظر کنندگان دنیای امروز، از چنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی، بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اند باید به صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم وجامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امور نبوده که هیچ، بلکه خود بمثابه مانعی در برابر پیشرفت بشریت قرار گرفته است.

این مسلماً ایده ای "کهن" است، ایده ای که میلیونها شهید از زمان صدور فراخوان مشهور مارکس وانگلس، در جبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان، جان خود را در راهش فدا کرده اند. اما از نیروی حیات وضرورت عاجل آن کاسته نشده وکماکان در انطباق با واقعیت جهان امروز قرار دارد.

جهانی برای فتح با تجزیه وتحلیل وتفسیر تحولات حیاتی جهان وجنبش انقلابی، در پرتو انقلابی شرکت خواهد جست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع وامپریالیسم قائل نبوده وغرب وشرق، همسان، هدف افشاگریش خواهند بود. جهانی برای فتح از مبارزه کلیدی برای بازسازی اتحاد استثمارشدگان وستمدیدگان، جهت غائق آمدن بر بحران جنبش کمونیستی بین المللی که باکودتای ارتجاعی درچین بعد از مرگ مائو باوج خود رسید، وازکار خلق بیان سیاسی این اتحاد، برکنار نخواهد بود. از این بیان سیاسی، بین الملل کمونیستی نوینی بر پایهٔ مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه تونگ درنظر است. در این مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۳، که بسیاری از احزاب وگروه های مارکسیست لنینیست را از سراسر جهان گردآورد، الهام گرفته است. جهانی برای فتح از تحولات این جنبش واحزاب وگروه های شرکت کننده در آن گزارش داده وبدین جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری در عرصه جهان یاری خواهد رساند.

اما جهانی برای فتح ارگان رسمی ح . ا . ا . نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع در این سوی سنگر هستند، باز خواهد بود. این نشریه انعکاسی از اتحاد رشدیابنده نیروهای مارکسیست - لنینیست است، ولی با این اعتقاد که تحکیم چنین اتحادی در گرو بحث ومبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه برعلیه ناجیان شرمگینی است که پشت نقاب "سوسیالیسم" یا "کمونیسم" به آمال ستمدیدگان خیانت کرده ودرجهت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند (با این مبارزات رابه ابزار رخنه وجایگزینی یک دسته استثمارگر بجای دیگری تبدیل میکنند)، اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی از اپورتونیسم دوری جست، میدانیم که باید به تشخیص، تحلیل وسرانجام افشاآن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدئولوژی خود را جسورانه اعلام میکند: مارکس، انگلس، لنین، استالین ومائو رهبران کبیر انقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه تونگ، همچنان ابزار مادر کار تحلیل وتغییر جهان است. ولی این نشریه هرگز به اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش ما وبا تنها به تحلیل از اشتباهات گذشته بسنده نمی - کند، هرقدر هم که این وظایف با اهمیت باشند. تحولات جهانی مرتباً مشکلات نوینی را پیش میاورد که خود نیازبه تحلیلها، بحث ها وازهمه مهمتر راه حل های نوین دارند. جهانی برای فتح می کوشد تا وسیله ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح درحال حاضر به چند زبان مختلف منتشر شده ومطابق طرح مامی بایددر آینده ای نزدیک به دیگر زبانهای ممکن انتشار یابد. شبکه دست اندرکاران نشریه درتمامی ۴ قاره گسترده است وکمبودهای بسیار جهانی برای فتح در زمینه مالی، کانال های پخش قانونی وامور تکنیکی با ارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنون بکار گرفته شده اند - یعنی همکاری مشتاقانه وفعال زنان ومردانی که در اشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند، از مناطق جریکی پروگرفته تا مبارزه در راه گسترش جنبش های توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی درغرب وجهت دادن آن علیه خودسیستم، ویا تلاش برای سودجستن از وضعیت تکامل یابنده درهندوتدارک برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد - جبران خواهند شد.

جهانی برای فتح تنها به توده هاستگی است: بنابراین ماکارگران آگاه، دهقانان، روشن - فکران انقلابی - همه کسانی که درسراسر جهان از بدبرش نظم کهن سرباز زده ودرکار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند - را فرامی خوانیم تا قدم پیش نهاده وبه امر برّاساختن وبکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.

جنبش برای فتح ۱۳۶۴

جنگ خلق در پرو به پیش می رود

ارتجاع همیشگی

در قالب رژیم جدید

رئیس جمهور جدید پرو، آلن گارسیا باوعدهٔ بنیانگذاری "یک دولت ملی، دمکراتیک وخلقی برای همهٔ پروئی ها" بر سر کار آمد، حتی وقتیکه دولت قدیم وقدرت انقلابی سیاسی جدیدکه از روستاها بر می خیزد درگیرجنگ بایکدیگر بودند. سرکارآمدن گارسیادر۲۸ژوئیه۱۹۸۵ پس ازیکسال تمام مبارزهٔ انتخاباتی با مخارج بیسابقه وملهم ازتجربهٔ گارسیا باحزب سوسیالیست فرانسه وراهنمائی یک آژانس تبلیغاتی آمریکائی انجام شد. درکمتر انتخاباتی آنقدروعده به این همه ازمردم داده شده بود.

ازهمه مهمتر، انتخابات بعنوان آلترناتیوی درمقابل آشوب تصویر شده بود. حتی ازافشاشدن قتل عام های انجام شده توسط ارتش وبی اعتباری ای که برای دولت درحال برکنارشدن بلانده ببارآورد، سوء استفاده شدتایک تصویر عمومی ازخشونت بی ثمرازهردوجانب را، که ازطریق شرکت درانتخابات برای حل مسالمت آمیزمسائل پرو می توان از آن جلوگیری نمود، نشان دهند.

گارسیا خود باوعده های آتشین، محکوم کردن "فقرناشی ازسیستم اجتماعی غیرعادلانه" و "وابستگی پروبقدرت های خارجی" وحتی اخراج ژنرال ها وبرکناری وزرای حکومت قدیم دریک مبارزهٔ آتشین برای "پرهیزکارنمودن دوباره" پروسرکارآمد.

بدون چنین اقداماتی، بدون برخی اصلاحات در جو سیاسی که تحت حکومت بلانده برای ارتجاع مسئله‌ای جدی شده بود، نمیشد که انتظار موفقیت زیادی برای کوششهای نظامی برعلیه مبارزه انقلابی که در روستاها پایگاه دارد، داشت. با انتخاب یک کاندید مخالف، ارتجاع امید داشت که حتی بسیاری از آنهائی راکه عمیقاً از حکومت بیزار شده بودند در زیر پرچم انتخابات دمکراتیک گرد آورد.

ولی سر این عوام‌فریبی فورا به دیوار واقعیت، یا به "بحران اقتصادی و انهدام"، آنگونه که گارسیا این دو مسئله مقابل پای حکومت جدید را تعریف کرد، خورد. در مورد مسئله اول، حتی برای آن اقشار میانی که حکومت وی امید داشت بعنوان پایگاه اجتماعی ارتجاع محکم کند، او تنها میتوانست اقدامات ناچیز و محدودی ارائه دهد. در مورد "انهدام"، حکومت گارسیا فورا دست به حملات خونخوارانه عریان برعلیه انقلاب زد، از جمله قتل عامهائی که در مقایسه با آنهائیکه تحت حکومت بلانده انجام شد، از نظر سیاسی برای حکومت زیانبارتر بود. این قتل‌عامها حکومت گارسیا را بعنوان جانشین وفادار بلانده در خدمت به امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و زمین‌داران فئودال تائید کرد.

در طول زمان این بحران انتخاباتی، حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) مشغول رهبری یک سری عملیات سیاسی و نظامی با هدف مقابله با تهاجم انتخاباتی ارتجاع بود. این مبارزات بخشی از برنامه عمومی در این دوره برای انجام "جهش بزرگ" در ساختمان مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها از طریق بهم مرتبط کردن کمیته‌های خلق در سطح ده (ارگان‌های قدرت انقلابی جدید دولتی که تحت رهبری حزب، اساساً بر دهقانان فقیر و همچنین سایر طبقات در روستاها پایه گذاری شده) بود. اولین عملیات ح.ک.پ. در ارتباط با انتخابات، "بدست گرفتن جو سیاسی" از طریق نیروی اسلحه، نشان دادن تضاد بین قدرت دولتی قدیم و جدید و قدرت انقلابی دولتی برخاسته از روستاها بر پایه جنگ خلق در این مناطق، و پیش گذاردن یک آلترناتیو روشن در مقابل سیرک انتخاباتی طبقات حاکمه بود. مبارزه مسلحانه در زندگی سیاسی کشور مسئله مرکزی شد و تمام احزاب ناچار به روشن نمودن موضع خود در قبال آن شدند. در ژانویه ۸۵ حزب فراخوان تحریم انتخابات را داد و حملات نظامی علیه دستگاه انتخاباتی را آغاز کرد. حکومت جدید گارسیا، به نوبه خود، هدف حملات انقلابی قرار گرفت.

از اینطریق، هم ارتجاع و هم انقلاب، هرکدام به طریق خود، دو راه مخالف یکدیگر برای آینده پرو به توده‌های مردم ارائه کرده‌اند.

مبارزات انتخاباتی و مبارزه مسلحانه

در طول بخش اول امسال که منتهی به آغاز کار گارسیا شد، ارتش توده‌ای پارتیزانی برهبری ح.ک.پ. چندین هزار عملیات انجام داد، از جمله درگیری بین نیروهای برتر پارتیزان و گروههای کوچک نیروهای نظامی، به کمین انداختن گروههای بزرگتر نیروهای نظامی توسط پارتیزانها، دیگر عملیات پارتیزانی، اعدام مستبدین محلی و سران دسته ارتجاعی مسنادا Mesnada که تحت رهبری نیروهای نظامی است، تیراندازی به صدر هیئت کشوری انتخابات و غیره.

در این مدت ارتجاع نیروهای نظامی خود را که با پارتیزانها میجنگند از ۲۹۰۰۰ به ۴۵۰۰۰ نفر افزایش داد وشروع به انجام عملیاتی حتی وحشیانه‌تر از قبل کرد؛ وسیاست کوچ دادن اجباری دهقانان ساکن در مناطقی که توسط انقلاب ملتهب گشته‌اند به درون "دهکده‌های استراتژیک" تحت کنترل نظامی را بعمل آورد. هدف این عملیات داغان کردن کمیته‌های خلقی تحت رهبری حزب و دوباره برقرار کردن قدرت سیاسی ارتجاع بود.

در منطقه اضطراری مرکزی (ایالات آیاکوچو، آپوریماک، و هوانکاولیکا) این عملیات منجر به موقعیتی شد که قدرت انقلابی سیاسی جدید، در شکل کمیته‌های خلقی، در سراسر منطقه که قادر به مقاومت در مقابل تاخت و تاز نیروهای نظامی ارتجاعی بوده‌اند و برای جنگهای بزرگتر آماده میشوند گسترده شود. در عین حال نیروهای انقلابی فعالیت برای دست یافتن به مناطق جدید عملیات پارتیزانی و برقراری کمیته‌های خلقی جدید در منطقه‌ای در امتداد بخش کوهستانی کشور از کاخامارکا Cajamarca در شمال تا پونو Puno در جنوب را تشدید میکنند. گسترش اینگونه جنگ توده‌ای، تمرکز نیروهائی که ارتجاع تا کنون توانسته بخشاً متمرکز کند را هرچه مشکلتر مینماید. این تمرکز نیروهای نظامی ارتجاعی در آیاکوچو، آپوریماک و هوانکاولیکا، جائیکه از آغاز مبارزه مسلحانه تا کنون انقلاب توانسته است پیشرفتهای روزافزونی نماید، ارتجاع را هرچه بیشتر در مقابل چنین گسترشی صدمه پذیر میسازد.

در همین حال ح.ک.پ. برای بالا بردن کیفیت عملیات خود در شهرهائی که از اهمیت ویژه‌ای در استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات برخوردارند، در تلاش بوده است.

چندین مورد شگفت‌انگیز قطع برق و بمب‌گذاری در ماه ژوئن و در زمان سر کارآمدن گارسیا در آخر ژوئیه انجام شدند. لیما بمدت ۴ روز در تاریکی بود که تا کنون طولانی‌ترین مدت بوده است. کاخ ریاست جمهوری، فرماندهی مشترک نیروهای نظامی و اداره پلیس بوسیله بمبهائی که در ماشین کار گذاشته شده بودند مورد حمله قرار گرفتند. آغاز کار گارسیا آنچنان با تشنج همراه بود که آنروز تمام مرکز شهر لیما بروی افراد غیر نظامی بدون مجوز بسته شد، در حالیکه ۲۰۰۰۰ نفر مسلح مشغول حفاظت از منطقه بودند. این در واقع یک مراسم آغاز کار بود که توده‌های مردم بهیچوجه در آن شرکت نداشتند.

ارتجاع سعی کرده بود که پرچم انتخابات را حیله گرانه در مقابل پرچم حزب برافرازد، تا خط تمایز را مسئله تغییر مسالمت‌آمیز ویا قهری قرار دهد و نه مسئله انقلاب یا ضد انقلاب تا بتواند حتی بخشهایی از توده‌ها را که از حکومت عمیقاً تنفر پیدا کرده بودند به دور خود جمع کند. ح.ک.پ باین بمبارزه طلبی انتخاباتی پاسخ گفته و برای استفاده از آن بر علیه دشمن کوشید. حزب بهمراه عملیات نظامی، وسیعاً اعلامیه و اطلاعیه‌های غیر قانونی در افشاء انتخابات و برای تأثیر گذاشتن بر بخشهای وسیعتری از توده‌ها برای بی اعتبار نمودن نظم کهن پخش کرد. تعداد آراء انتخاباتی نشانگر این استکه کوششهای ارتجاع بهیچ وجه

موفقیت‌آمیز نبود. علاوه بر این بخاطر قدرت حزب در مناطق روستائی، بویژه در منطقه اضطراری مرکزی، حکومت قادر به انجام انتخابات در برخی از ناحیه ها (در سطح منطقه‌ای) نبود، در عوض امکان یافت که حوزه‌های انتخاباتی تحت محافظت نیروهای نظامی را در شهرهایی به وسعت مراکز ایالات برپا کند.

در روز ۱۴ آوریل، روز انتخابات، ۱۵۰ هزار نظامی و پلیس یعنی تقریبا هر مرد و زن مسلحی که حکومت در اختیار داشت بسیج شده بودند. ولی در خیلی جاها انتخابات ناچارا تا روز بعد به تصویق افتاد. گزارشاتی از تقلب وسیع در آراء موجود هستند. بعنوان مثال، این داستان که پارتیزانها انگشت سبابه رأی دهندگان را قطع می کنند تا نتوانند با مهر انگشت رای بدهند، بهانه‌ای بود تا به اثر انگشت رای دهندگان برای ثبت در مدارکشان مبنی براینکه رأی داده‌اند نیاز نباشد. این بدین معنی بود که یک فرد می توانست تعداد بیشماری رای به صندوق بیاندازد و یا تعداد بیشماری رأی بد صندوق ریخته شود بدون اینکه کسی رأی داده باشد.

حتی با این دوز و کلکهای رذیلانه، حکومت بدون آشکارا زیرپا گذاشتن قانون اساسی خود، قادر به اجرای انتخابات نشد و، خصوصیت دولت بعنوان دیکتاتوری یک طبقه که در آن انتخابات ممکن است باین یا آن نیاز سیاسی خدمت کند ولی هرگز قدرت تعیین کردن چیز مهمی را ندارد، که قرار بود این انتخابات پنهان کند، حتی بیشتر افشاء کرد.

تحلیل از انتخابات

یک بررسی از خود انتخابات، بحد کافی "نظام قانونی" پرو وهمچنین پیشرفتهای جنگ توده‌ای را که بطور روزافزونی این نظام را از پا میلرزاند، نشان می دهد. این تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که در حدود نیمی از آنانکه حق رأی داشتند یا رأی ندادند و یا کارت سفید یا ضایع شده بصندوق انداختند (بطور مثال: روی کارتها شعارهای انقلابی بجای اسم کاندیدها نوشتند).

باید بخاطر داشت که رأی دادن در پرو اجباری است. همه آنها که به سن بلوغ می رسند در زمان ثبت‌ان یک دفترچه رأی دریافت می کنند که با رأی دادن اعتبار می یابد. بدون این دفترچه که بعنوان یک کارت شناسایی است نقد کردن چک، دریافت کمک هزینه دولتی و غیره غیرممکن است؛ بدتر از این، رای ندادن ممکن است بعنوان علامتی از هوادار "تروریست" بودن ارزیابی شود، با تمام عواقب آن.

با این همه، تنها ۸۲۹۲۸۴۶ نفر برای رأی ثبت نام کردند. از آنجا که طبق آمار سال ۱۹۸۱ حدود ۱۰ میلیون نفر در آنسال حق رأی داشتند و از آنجاکه این تعداد احتمالا در سال ۱۹۸۵ به بیش از ۱۱/۲ میلیون نفر افزایش یافته بود (این تخمین هفته‌نامه ارتجاعی لیما، کارتاس Caretas بود) بنابراین تنها سه چهارم از آنها که قانونا باید رأی میدادند ثبت نام کردند. و این علیرغم این واقعیت بود که وقتی تعداد نازل ثبت نام شدگان معلوم شد، مهلت ثبت نام بمدت یکماه تمدید گردید.

بنا بر گفته کارتاس، در پنج ایالت کشور، یعنی کاجاماراک، آیاکوچو، پیورا و آمازوناس فقط یک سوم افرادیکه قرار بود ثبت نام کنند اینکار را کردند. در هوانکاولیکا و چهار ایالت دیگر کمتر از یک چهارم افراد و در سه ایالت کمتر از یک پنجم ثبت نام کردند.

بنا به گفته کارتاس، ۱۵ درصد از آنها که ثبت نام کردند رای ندادند و ۲۰ درصد دیگر کارت سفید یا ضایع شده به صندوق ریختند. بزبان دیگر، جمع آراء معتبری که ثبت شده یعنی ۵۶۳۷۷۷۵ رأی، فقط حدود نیمی از ۱۱ میلیون نفر دارای حق رأی را نمایندگی می کند.

در سه ایالت در منطقه اضطراری مرکزی. جائیکه انقلاب بیشترین قدرت را داشته است، نتایج حتی تکاندهنده‌تر است. بر طبق نتایج رسمی هیئت انتخاباتی حوزه‌ها، منتشره در خبرنامه اکسپرسو Expreso، در آیاکوچو از ۱۸۷ هزار نفر که ثبت نام کردند ۳۰/۱ درصد رأی ندادند، ۳۷/۶ درصد کارتهای به صندوق ریخته شده سفید یا ضایع بود و حزب آپرای APRA گارسیا ۱۳/۸ درصد را بخود اختصاص داد. معهذا، وقتی هیئت کشوری انتخابات نتایج را منتشر کرد، ادعا شد که در آیاکوچو ۶۱/۸ درصد بد آپرا رای دادند، ۳۹ درصد افراد کارت سفید یا ضایع به صندوق ریختند و فقط ۱/۴ درصد رأی ندادند. در آپوریماک بنا به گفته اکسپرسو، مدارک حوزه‌ای نشان میدهد که ۲۵/۱ درصد رأی ندادند، ۳۶/۶ درصد رأی سفید و یا ضایع دادند و کمتر از ۲۷ درصد به آپرا رای دادند. معذالک، هیئت کشوری انتخابات بعدا ادعا کرد که بیش از ۵۰ درصد افراد در آپوریماک به آپرا رأی دادند. در هوانکاولیکا بر طبق اسناد رسمی که در کومرسیو Comercio بچاپ رسیده ۳۹/۸ درصد رأی دهندگان رأی سفید یا ضایع به صندوق ریختند، ۲۹/۵ درصد رأی ندادند و ۲۲ درصد به چپ متحد و کمتر از ۲۲ درصد به آپرا رأی دادند.

معهذا هیئت کشوری انتخابات اعلام کرد که چپ متحد ۴۳ درصد آپرا تعداد قلیلی کمتر از آن در هوانکاولیکا رأی آوردهاند.

پیچاندن قانون اساسی

از آنجا که قانون اساسی پرو تصریح می کند که رئیس جمهور باید با نصف بعلاوه یک آراء انتخاب شود، عدم شرکت‌توده‌ای (تحریم توده‌ای) انتخابات مشکل "کوچکی" بوجود آورد. علیرغم تمام شیادیها و پشتیبانی از جانب نیروهای نظامی، گارسیا فقط ۴۵/۷۴ درصد آراء را بدست آورد. قانون اساسی می گوید اگر هیچیک از کاندیداها اکثریت بدست نیاورد انتخابات دیگری تا ۳۰ روز پس از انتخابات اول باید انجام شود، ولی ادامه دادن پروسه ایکه در حال فرو ریختن است مطابق میل طبقات حاکمه نبود. هیئت کشوری انتخابات با بشمار نیاوردن آراء سفید یا ضایع و کاهش آمار خود اعلام کرد که حداقل گارسیا اکثریت آراء معتبر را داراست. اپوزیسیون پارلمانی "چپ متحد"، یکی از اجزاء اصلی این سیرک، از این تقلبها سود برده و در این هنگام طبقات حاکمه یعنی لزوم استفاده از انتخابات برای کشیدن خط فاصلی بین "دمکراسی" و مبارزه مسلحانه شریک بود. این تشکیلات ثبات وضعیت را تضمین کرد. کاندیدای چپ متحد، آلفونسو بارانتس Alfonso Barrantes شهردار لیما و نفر دوم در انتخابات از مسابقه

"پرولتاریای جهان متحد شوید! پنجسال جنگ خلق!! حزب کمونیست پرو ۱۹۸۵ - ۱۹۸۰"

تصویر صدر حزب کمونیست پرو رفیق گونزالو بر زمینه این پوستر جدید ترسیم شده است.

کار کشیده و بنابراین در انتخابات دوم کسی در مقابل گارسیا نبود. نمایش تمام شده بود.

برنامه آپرا

آپرای گارسیا (اتحاد انقلابی تودهای آمریکائی) پیشرفته ترین حزب بورژوائی پرو از زاویه ارتباطش با بخشهای مختلف کشور و اقشار مردم است، حزبی که بدلیل پنجاه سال در اپوزیسیون، بود نش شهرت سزایی پیدا کرده زیرا که هرگز مجبور به اجرای وعدههای مردم پسند خود نبوده است. وقتی گارسیا در ۲۸ ژوئیه سر کار آمد، اعلام کرد که "امور کشور را در تمام زمینهها بدست خواهم گرفت و ضمنا از جان مردم محافظت کرده و آلام مردم را تخفیف خواهم داد". در مقابل آنچه که وی بعنوان "جو" ترس و مرگ" که توسط "دیکتاتورهای دگم" (مثلاح ک.پ که بر لزوم قهر انقلابی اصرار میکند)، گارسیا قول یک انقلاب مسالمت آمیز داد: "پرهیز گار نمودن و بهبود" حکومتی که در آن رشوه خواری و به دنبال منافع شخصی بودن غیر قابل جلوگیری شده بود، "توسعه اقتصادی" در روستاها از طریق وامها و اعتبارت دولتی، ودفاع از "استقلال اقتصادی" پرو. بالاتر از همه، وی قول "بازگشت به اصول حاکمیت" را داد.

مضمون بیانیه آغاز کار وی مبنی بر اینکه حکومت وی یک "دولت ملی، دمکراتیک و تودهای برای همه پروئی-ها" خواهد بود، قابل تجزیه وتحلیل است. او توضیح داد که این دولت دیگر "۳۰ درصد از جمعیت ممتاز در مقابل ۷۰ درصد جمعیت محرومیت کشیده" را نمایندگی نخواهد کرد. در اینجا باید توجه کرد که او تنها یک ادعای کلی نمی کند که حکومت وی بر عکس حکومت قبلی - وهر حکومت دیگری در تاریخ - ستمدیدگان و ستمگران را یکسان خواهد کرد. گارسیا وقتی به ۳۰ درصد "ممتاز" اشاره می کند، طبقه کارگر و خرده - بورژوازی شهری را نیز با طبقه حاکمه یکجا می کند.

این مخدوش سازی عمدی دو دلیل دارد. اول اینکه طبقه کارگر شهری و بخشهائی از خرده بورژوازی را در مقابل پدهی های خارجی پرو، از طریق "اقدامات ریاضت کشی" دولت در معرض حمله قرار داده و آنان را مجبور به تحمل بیشتر بار این مسئولیت نماید. اقدامات اولیه انجام شده توسط حکومت گارسیا نقداً ضربه سختی به آنها که پس انداز مختصری دارند و در جستجوی پناهی از تورم وحشتناک پرو پول خود را تبدیل به دلار آمریکائی کردهاند، زده است - (حساب پس-انداز به دلار تبدیل شد نه آنها بلوکه شده و فقط زمانی که با نرخ پائین به پول پرو تبدیل شد، یعنی مصادره شدن بخشی از پس انداز، قابل پرداخت گشت. در حالیکه در مورد کسرن های بزرگ مالی هیچ محدودیتی وجود نداشت). افزایش حداقل دستمزد (از ۲۵ دلار به ۳۹ دلار در هفته بر مبنای نرخ تبدیل ارز در هر زمان) که وسیعا تبلیغ شد به قیمت کم کردن حقوق بازنشستگی و مقدار پول باز خرید انجام شد در حالیکه کنترل قیمتها که قرار بود به این حداقل دستمزد ارزشی بدهد در بسیاری موارد نادیده گرفته شده و در دیگر موارد منجر به ناپدید شدن بسیاری از مواد مورد نیاز از بازار گردیده است.

هدف دوم گارسیا از این ۳۰ درصد - ۷۰ درصد کردن "این است که آن بخشهایی از شهرنشینان که وضع زندگیشان به بدی وضع زندگی اکثریت دهقانان و زاغه نشینان نیست را از انقلاب ارضی تحت رهبری حزب پرولتری، که سعی در تحقق شرکت فعال این بخشها در انقلاب در کنار فقیرترین تودهها که از آغاز به صفوف انقلاب سرازیر شدهاند، از نظر سیاسی

"سنگر درخشان رزم"

پس از اینکه یک عملیات موفقیت آمیز نظامی حزب کمونیست پرو صدها نفر از انقلابیون را که در زندان محلی آیاکوچو محبوس بودند آزاد کرد، رئیس جمهور سابق پرو، بلاند، در سال ۱۹۸۲ صدها نفر از رزمندگان انقلابی اسیر را به سه زندان اصلی لیما منتقل کرد. بدینوسیله وی سعی نمود که به سیاست "فرار از زندان" حزب کمونیست پرو که باعث فرار بسیاری از رزمندگان و بازگشتشان به خطوط مقدم نبرد شده بود، خاتمه بخشد.

سیاست حزب کمونیست پرو این است که انقلابیون باید هر جائیرا که خود را در آن می یابند به خط مقدم مبارزه تبدیل کنند. زندانیان از این دخمهها بعنوان "سنگر درخشان نبرد لوریگانچو" (یا کالائو و یا فونتون) یاد می کنند. اینها جاهایی هستند که پرچم سرخ واقعاً در اهتزاز است. بطور نمونه برنامه روزمره زندانیان زندان فرونتون در زیر منظور آنها را نشان می دهد:

دو ساعت نرمش های بدنی که ساعت ۶ صبح آغاز می شود،

صبحانه (که بصورت نوبتی توسط یک تیم از زندانیان آماده می شود)،

کار تولیدی صبح (بصورت تیمی).

با گردش کارها در میان تیمها - شستن لباسها، اطو کردن، پخت و پز، نظافت و بزرگترین تیم که کار تعلیم یافتنی ها ونقاشی های انقلابی و غیره را انجام می دهد)،

ناهار

آموزش بعد از ظهر - آموزش سیاسی پایهای برای همه، از جمله خط نظامی (بطور مثال، شش اثر نظامی مائو)، و همچنین آموزش پیشرفته برای آنهایی که به ارتقاء سطح خود تمایل دارند،

وقت آزاد (از جمله خواندن بریدههای روزنامه که برایشان فرستاده شده و تماشای اخبار تلویزیون که توسط بستگانشان اهداء شده است)،

خواب.

این رفقا بطور وضوح از وقت خود در اسارت استفاده پر باری می کنند. درست است که آنها توانسته اند حداقل تا کنون زندگی روزانه خود را در بندهای مختلف زندان سازماندهی کنند، ولی نباید جنبه دیگر موقعیت این زندانیان را که همواره با مسمومیت ها، ضرب و شتم ها، گاز اشک آور و تیراندازی، و همچنین اذیت دائمی بطور نمونه قطع آب که هر دفعه هفتهها طول میکشد، وشرایط زندگی بسیار ملالت آور روبرو هستند فراموش کرد. در بین سال ۱۹۸۲ و برسر کار آمدن گارسیا، ۱۸ نفر در زندان توسط مقامات به قتل رسیدند - و این رقم در بر گیرنده قتل عام زندان لوریگانچو که بمناسبت قدرت گیری گارسیا انجام گرفت نیست.۵۰

دور نماید.

سیاست جدید کشاورزی حکومت گارسیا ترکیب مشابهی از اقدامات موقتی و عوام فریبانه است که برای برخورد کردن فوری، اگر نه درازمدت با دو خطر مرتبط بهم "بحران اقتصادی و انهدام" طرح ریزی شده است. مانند سیاست های شهری، اهداف این برنامه حل کردن تضادهای زیر بنائی که پرو را در چنگال خود دارد و گارسیا خیال و توانائی حل آنرا ندارد نیست، بلکه برای اینستکه حکومت فضای سیاسی وسیع‌تری بخصوص از طریق جلب و یا محکم کردن اقشار نسبتاً مرفه تر بدست آورد.

در روستاهای کوهستانی، حزب آپرای گارسیا انجام آنچه که یکی ازمشاوراش تروتسکیست معروف هکتور بیار Hector Bejar در انقلاب" می نامد را پیشنهاد می کند، تا اقتصاد کشاورزی را که علیرغم "رفرم ارضی" (یا "انقلاب" ولاسکو Velasco که در سال ۱۹۶۸ پس از کودتای نظامی انجام شد، دچار بحران فزایندهای گشته، دوباره فعال نماید. خونتای ولاسکو برخی املاک وسیع فئودالی در کوهستان را به کئوپراتیوهای مرتبط با دولت که اغلب توسط عناصر فئودال اداره می شوند تبدیل کرد، بنابر تحلیل ح.ک.پ این کئوپراتیوها عمدتاً بنفع برخی دهقانان مرفه بوده اند و تعداد بیشماری از خانوارها دهقانی را با قطعه کوچکی زمین و یا بدون زمین گذاشته و قادر به بیرون کندن ریشه‌های روابط فئودالی و اختناق نبوده است.

این "انقلاب در انقلاب" پیشنهادی به معنی افزایش وامها و امتیازات دولتی برای آنها که از اقدامات ولاسکو سود برند و در عین حال ضمانت عدم هرگونه تغییرات در مالکیت زمین خواهد بود. هدف سیاسی این "برنامه" تقویت اقشار مرفه تر روستا هاست که بهمراه مالکین بخش کلیدی کوشش دولت در استفاده از باندهای مسلح تحت رهبری ارتش را تشکیل می دهند که به مثابه کمک مهمی در عملیات نیروهای نظامی در جنگ علیه پارتیزانها هستند. نقشه حکومت پولاریزه کردن طبقات و اقشار مختلف روستا، ازجمله در میان خود دهقانان، برای منافع سیاسی و نظامی خودش است.

در پاسخ به این کوشش و همچنین شرایط عمومی، ح.ک.پ فراخوان بسیار مهمی برای گرفتن زمین از کئوپراتیو ها و مالکین از طریق نیروی اسلحه به جنبش های دهقانی، داده است. تا کنون حزب سیاست کشت و برداشت جمعی را در زمینهائی که دهقانان در اختیار گرفتهاند تشویق کرده است، ولی شرایط را برای باجراء درآوردن شعار "زمین از آن کشتگر" که برای انقلاب دمکراتیک نوین اساسی می داند، مناسب ارزیابی نکرده است. جنبش مسلحانه تودهای برای گرفتن زمین، این مسئله که دولت پرو حامی رابطه خاصی از مالکیت و روابط اجتماعی برخاسته از آن است را هر چه عیان تر نموده و مسلماً جنگ خلق برای سرنگونی این دولت را تقویت می کند.

علیرغم اتخاذ عمومی موضعی ناروشن در خیلی از مسائل مهم، که خصوصیت مبارزه انتخاباتی گارسیا و شکست وی در ارائه یک برنامه رسمی بود، جنبه خاصی از پیشنهاد گارسیا روشن شده است. تعدادی از اقدامات پیشنهاد شده، گارهائی را که خونتای ولاسکو آغاز کرده بود ادامه خواهد داد.

حکومت گارسیا تعدادی از عناصر شناخته شده حکومت ولاسکو را بکار گرفت که خواستار ایجاد سازمانهای تودهای بشیوه ولاسکو، تحت هژمونی حکومت و طبقه حاکمه، شدهاند - برای مثال مجامع ایالتی تمام اهالی که توسط مالکان، کشیشها ومقامات محلی اداره می شوند. ح.ک.پ این اقدامات را فاشیستی و در رابطه با توسعه سرمایه بوروکراتیک تحلیل کرده است.

پروژه‌های ولاسکو متوقف شده توسط یک خونتای دیگر در اواسط سالهای ۱۹۷۰، در زمان بحران اقتصادی جهانی که بخصوص شدیداً در پرو احساس و همچنین به ایجاد مخالفت در بین طبقات پائینی و جدال در میان طبقات بالائی دامن می زد بطور ناگهانی فسخ شدند.

مشاوران گارسیا برای فرموله کردن طرح خود مجبور شدهاند که شدیداً به تغییر شرایط از سالهای ۱۹۶۰ تا کنون تن در دهند. بعنوان مثال در جائی که ولاسکو اعلام کرد که "استقلال اقتصادی" پرو از طریق تمرکز سرمایه گذاری دولتی در صنایع سنگین بدست می آید، حال کدام‌های سنگین برای سرمایه گذاری در چنین پروژه‌هائی بخاطر شرایط امروزی اقتصادی جهانی موجود نیستند. گارسیا پیشنهاد خاتمه دادن به "وابستگی به قدرتهای خارجی" از طریق توسعه صنایع سبک بخصوص مواد غذایی را می کند.

در هرحال وابستگی پرو به آنچه که گارسیا نمی خواهد امپریالیسم بنامد بر خلاف ادعای وی اصولاً نتیجه "مبادله نابرابر" با بین تولیدات پرووواردات نیست، بلکه نتیجه تسلیم کشور به سلطه آنچه که برای سرمایه امپریالیستی سود آور است وهمچنین نقش سیاسی سرمایه‌پروی که وابسته بامپریالیسم وفئودالهاست می باشد. توسعه صنایع غذایی به خودی خود، که ممکن است در یک زمینه انقلابی نقش مهمی در رهائی کشور داشته باشد، در این زمینه فقط می تواند به رشد ارتجاع خدمت کند. (بطور مثال آرژانتین که صنایع غذائی پیشرفتهای دارد، کمتر از پرو به امپریالیسم وابسته نیست).

محدودیهای که این طرح ها قرار است در آن اجرا شود هنوزروشن نیست، هم به دلیل استعداد گارسیا برای وعده دادن همه چیز به هر کس و هم باین دلیل که برخی از این طرحها از جانب بخشهایی از درون طبقات حاکمه با مخالفت شدید روبرو شده است. در هر حال تغییرمهمی که در صورت اجرای طرحهای گارسیا صورت خواهد گرفت، تقویت آن بخشی از بورژوازی است که به بخش دولتی وابسته است، بخشی که بخصوص در زمان ولاسکو رشد سریع کرد.

مشاجرات شدید و فزایندهای در میان طبقات حاکمه شعله ور شده است که هم اکنون پیوسته تعقیب جنگ ضد انقلابی ازطرف دولت را تقویت نموده و هم خود، توسط آن تشدید می‌شود. چیزی که گارسیا آن را "پرهیز کار نمودن دوباره پرو" نامیده، مثلاً اخراج و یا متهم کردن تعدادی از ژنرالها وسران سابق بجرم دست داشتن در بازار مواد مخدر، به این مجادله میان بورژوازی خدمت می‌کند. (گارسیا لغت "پوپولیسم مخدر" Narco Populism که اشاره‌ای است به "حزب آکسیون مردم" رئیس جمهور سابق بلاند، را عامه

پسند کرده است . جالب است که همان کله گنده‌های حکومت بلانده که زمانی از "تروریسم مخدر" سخن می‌گفتند تاچ .ک .پ را بی اعتبار کنند، امروز بعنوان سردسته‌های بازارخرید و فروش مواد مخدر شناخته شده اند . برجسته‌ترین آنان لوئی پرکویچ Luis Percovitch است که به دفعات نخست وزیر، وزیر داخله و وزیر امور خارجه دولت بلانده بوده است .)

پرداخت به صندوق بین المللی پول

اخطار تهدید آمیز کارسیا به صندوق بین المللی پول و پیشنهاد وی مبنی بر اینکه کشور باز پرداخت وامهای خارجی خود را به ۱۰ درصد درآمد صادراتش محدود می کند ، بویژه در خارج سر و صدای زیادی براه انداخته است . اهمیت این پیشنهاد نسبت معکوس با حجم صفحاتی دارد که در روزنامه ها بآن اختصاص داده شده است . نکته اساسی اینستکه در دورهای که فیدل کاسترو با طرح خود ، مبنی بر اینکه کشورهای امریکا لاتن مهلتی قانونی در ارتباط با پرداخت وامها اعلام کنند ، توجه بخشهای خاصی در امریکای لاتن را جلب کرده است ، کارسیا با اصرار و لافهای آتشین خود بر سر اینکه به پرداخت وامها بعنوان مسئله‌ای اقتصادی ، و نه سیاسی بر خورد شود برای خنثی کردن طرح کاسترو وارد میدان شده است . اتخاذ این موضع تحسین اشکاری برای کارسیا حتی از جانب جرج شولتز وزیر کشور امریکا بارمغان آورده است . کارسیا وقتی پیشنهاد می کند که بجای اینکه همه درامد صادراتی پرو به سرمایه مالی خارجی پرداخت شود ، بخشی از آن برای دوباره فعال کردن اقتصاد داخلی سرمایه گذاری شود به این طرح رنگی شدیداً ناسیونالیستی می زند ، ولی از جانب دولت آمریکا این طرح بعنوان مدبرانه ترین راه در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا در میان ملیتهائی که تحت ستم آن هستند پذیرفته شده است .

بهترین مثال برای محتوای ارتجاعی جوانب این جدل مابین کارسیا و کاسترو وقتی نمایان شد که دولت آمریکا موقتاً برنامه یک وام به پرو را باین دلیل که دولت پرو بمدت بیش از یکسال بهره آن را نپرداخته است فسخ کرد . کاسترو با نمایشی احساسی این عمل را در یک کنفرانس بین المللی در مورد بدهیهای امریکای لاتین که

کارزار جهانی حمایت از انقلاب پرو

" پیشرفت مبارزه در پرو در موقعیت امروزی جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی در کل ، نقش بسیار مهمی را ایفا می کند ...

دومین کنفرانس احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست از تمامی شرکت کنندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، تمام نیروهای اصیل کمونیستی دعوت می کند که فعالانه از انقلاب دمکراتیک نوین پرو ، تحت رهبری حزب کمونیست پرو و صدر آن رفیق گونزالو ، حمایت نمایند . تمامی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست همه کشورها می باید کارگران آگاه و توده‌های انقلابی را برای حمایت از این مبارزه در اشکال تبلیغی ، پشتیبانی معنوی و کمکهای مادی ، بسیج کنند."

پیام دومین کنفرانس انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو

در شماره گذشته ما فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برای اکسیون جهانی برای دفاع از انقلاب پرو مجدداً به چاپ رساندیم . این فراخوان توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و همچنین دیگر نیروهای مترقی و انقلابی ، که در سازماندهی برنامه‌ها ، جلسات ، تظاهرات و بسیاری فعالیتهای دیگر در شهرها و مناطق روستایی درگیرند ، بمورد اجرا گذاشته شد . بخش مهمی از این اکسیون یک تور سخنرانی به زبانهای مختلف در زمینه " جمعبندی از پنج سال جنگ خلق در پرو " است . متن اعلامیه ای که توسط اکسیون جهانی برای دفاع از جنگ خلق در پرو در رابطه با این برنامه‌ها تهیه شده است در زیر می آید .

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنید !

امروز در پرو دهقانان فقیر و دیگران که برای فرنها ستمدیدگان روی زمین بوده‌اند ، در حال پیش بردن جنگی هستند که راهنمای طبقه کارگر و توده‌های انقلابی در سراسر جهان است . در حالیکه بسیاری از کشورهای دنیا درگیر کشمکشهایی هستند که توده‌ها را در مبارزه‌شان بر علیه ستمکاران منحرف می سازد ، تنها در پرو است که یک جنگ واقعی خلق ، با هدف روشن شکست دادن ارتجاع و امپریالیسم در کلیه اشکالش ، شرق و غرب ، در حال جوشش بوده و بعنوان بخشی از مبارزه جهانی برای ساختن یک جهان خالی از تبعیضات طبقاتی و ستم ، در حال تحقق بخشیدن به این هدف است .

این جنگ ، که پنج سال پیش آغاز گشت ، توسط حزب کمونیست پرو که غالبا مطبوعات از آن بعنوان " سندرو لومینوسو " (راه درخشان) نامی برند ، رهبری می‌شود . امروز ده سال پس از اینکه میراث مائو در چین سرنگون شده و آموزشهای وی توسط حاکمین مرتجع جدید چین و تمام رویزیونیستها و اپورتونیستها ، دست در دست مقامات نظم کهن در همه جا نابود شده اعلام شدند ، حزب کمونیست پرو ، بدلیل دفاع قاطعش از ، و بکار گرفتن ، چیزی که آن را مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم ، اندیشه راهنما می نامد (اندیشه راهنما یعنی بکار گرفتن این ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در شرایط خاص پرو) ، دردسری برای کلیه این سگها شده است . با تحلیل از اینکه مصائب مردم پرو ریشه در نیمه ـ

در همان زمان در هاوانا در جریان بود، بعنوان مداخله آمریکا در امور پرو محکوم کرد. رهبران چپ متحد که در این کنفرانس بودند در جا این اظهاریه را تائید کردند. گارسیا نیز وارد ماجرا شده اعلام کرد "ما برای یک مشت دلار بزانو در نخواهیم آمد". از قرار معلوم وام مورد بحث کمک مالی آمریکا به ارتش پرو بود. به هر حال، پس از یک ملاقات شتابزده با سفیر امریکا، گارسیا بهره وام مربوطه را پرداخت کرد، اگر چه اینکه آیا زانو زد یا نه باطلاع عموم نرسید. مقدار بهره فقط ۱۲۳۰۰۰ دلار بود، یک مشت دلار، با اهمیت سیاسی بسیار. امریکا از آنوقت اعلام کرده که قصد قطع برنامه وامها و کمکهایی، که از طریق آن حکومت پرو را سر پا و کشور را در انقیاد نگهمیدارد ندارد.

اقدامات گارسیا

مقامات مربوطه سعی کرده‌اند که از طریق انتخابات توجه توده‌ها را به اکثریت و اقلیت معطوف کنند تا بلکه ماهیت طبقاتی دولت را بپوشانند و حتی برای این، ناچار شدند یک اکثریت بتراشند. گارسیا ادعا کرده است که اختیاراتش از صندوقهای رای و رضای عمومی برخاسته است، ولی وقایع بعدی نقش مستقیم نیروهای خونخوار مسلح را که بقای دولت به آنها وابستگی دارد، بوضوح افشاء کرده است.

دو هفته قبل از قدرت گیری دولت گارسیا، زمانیکه ح.ک.پ یکسری حملات برای خوش‌آمد گوئی به حکومت جدید انجام می داد، انقلابیون در سه زندان لیما بقصد فشار آوردن به مقامات برای اینکه این زندانیان بعنوان زندانی سیاسی شناخته شوند و بآنان اجازه ادارهٔ امور خود در زمانیکه زندانی هستند داده شود، همزمان با هم شورش کردند. در لوریگانچو زندانیان یک زندانبان را گرفته و به عنوان گروگان نگهداشتند. زنان در کالائو (Callao) ٦ کارمند زندان را گرفته و موقتاً تمام زندان را اشغال کردند. در جزیره فرونتون Fronton در آنسوی خلیج مردان زندانی توانستند یک سلاح اتوماتیک بگیرند. آنگاه زندانیان در هر سه زندان پشت سنگر قرار گرفتند. پس از ٤ روز مقامات زندان مجبور شدند که با لیست مشترک خواستهای زندانیان موافقت کنند.

پاسخ گارسیا در سپتامبر، اخراج رئیس کل زندانها بود که موافقتنامه را امضاء کرده بود. شخصی که از جانب گارسیا سر کارآمد این مدرک را باین خاطر که زندانیان برای گرفتن امضاء از مقامات به زور متوسل شده بودند غیر معتبر اعلام کرد. (بنظر می رسد سر زندانبان فراموش کرده بود که زندان یعنی نگهداشتن عده‌ای با توسل به زور!) سه روز قبل از مراسم ۷ اکتبر، سالروز بنیانگذاری ح.ک.پ گاردها به بندی از زندان لوریگانچو که حدود ۳۰۰ نفر به اتهام انقلابی بودن در آن هستند گسیل شدند.

طبق روایت مقامات از وقایع، گاردها توسط زندانیان که از سلاحهای خانگی استفاده می کردند بیرون نگاهداشته شده و چاره‌ای جز گشودن راه خود به درون ساختمان با مواد منفجره و سلاحهای اتوماتیک نداشتند؛ آنان پس از ورود ۳۰ زندانی را یافتند که بدست زندانیان دیگر زنده زنده سوزانده شده بودند. وکلای زندانیان بعداً حقیقت را بیان کردند: مقامات عامدانه زندان را به آتش کشیدند و سپس با استفاده از سلاحهای اتوماتیک از خروج زندانیان از بند جلوگیری کردند. ٤ تن از ۳٤ جسدی که بر طبق گزارش پیدا شدند بوسیله گلوله کشته شده بودند. در گزارشات دیگر تعداد انقلابیونی که کشته شده‌اند بسیار بیشتر است. در پی این قتل عام جبونانه، حدود ٦۰۰۰ زندانی عادی در بخش دیگری از لوریگانچو شورش کرده و با مقامات زندان به جنگ پرداختند. تا چند روز بعد از قتل عام، صدای گلوله و دود غلیظ از ساختمان بر می خاست. همچنین

فئودالیسم (چون دهقانان وابسته به زمینداران و زمینند)، نیمه مستعمرگی (بدلیل سلطه امپریالیسم بر اقتصاد کشور، بخصوص آمریکا) و یک سرمایه داری بروکرات که با این هر دو عامل نظم کهن گره خورده است، حزب جنگی را آغاز و رهبری کرده است که بالاتر از همه جنگی است برای زمین، که اساسا ریشه در دهقانان فقیر دارد و هدفش محاصره شهرها از طریق روستاها، کسب قدرت دولتی و به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین برای از بین بردن این عوامل و گشودن راه برای انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است.

دولت با قصاوت بسیار زیادی عکس‌العمل نشان داده است. نیروهای نظامیش که توسط آمریکا و اروپای غربی و همچنین شوروی تسلیح و راهنمائی می شوند، سعی کرده‌اند که جنگ پارتیزانی و حزب رهبری کننده آن و تعداد رشد یابنده مردم از طبقات مختلف را که صفوف انقلاب را گسترش داده‌اند نابود سازند. این اختناق با زجر و آزار، دستگیری ها و شکنجه ها آغاز شده و از آنموقع آنچنان رشد کرده است که قتل عامهای تمام روستا، "گم شدن" بیش از ٤۰۰۰ نفر در دست نیروهای نظامی و دنباله روانشان، و اخیرا تمرکز اجباری ساکنین مناطق روستایی در "دهکده‌های استراتژیک" تحت نظر نیروهای نظامی، را در بر می گیرد. با این وجود بر خلاف خواست مقامات پرو و سراسر جهان، مبارزه مسلحانه رشد یافته و صفحه نوینی در تاریخ پرو باز کرده است. دستاوردهای آن شامل ساختن ارتش پارتیزانی خلق، و کمیته‌های خلق که از طریق آنها یک رژیم و جامعه نوین، متکی به قدرت مسلح توده‌های خلق و شرکت آنها در تغییر جامعه در حال بوجود آمدن است، می باشد.

یک آکسیون بین المللی برای دفاع از جنگ خلق در پرو، برای شکستن دیوار سکوت و دروغهایی که از طریق آنها مرتجعین سراسر جهان سعی در مخفی نمودن محتوا و اهداف واقعی این مبارزه مسلحانه می کنند، آغاز شده است. این آکسیون توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که حزب کمونیست پرو یکی از احزاب عضو آن است، طرح ریزی شد. در طول ماههای آخر سال ۱۹۸۵ و اوائل ۱۹۸٦، جلسات عمومی عمده و فعالیتهای دیگر برای دفاع از جنگ خلق در پرو در دهها شهر در چند قاره صورت خواهد گرفت. به پیش آیید، جنگ خلق در پرو را شناخته و از آن دفاع کنید!

گزارشاتی ــ که هنوز تائید نشده اند ــ از شورش در فرونتون حکایت دارند .

قتل عام در لوریگانچو بیانی روشن و اشتباه ناشدنی بود از اینکه تصمیم حکومت در چگونگی بر خورد به جنگ خلق چیست ـ مهمترین مسئله ای که حکومت جدید با آن روبرو بوده ، و گارسیا و حزب وی میل به ارائه برنامه روشنی در قبال آن نداشتند . گارسیا قول بوجود آوردن یک "کمیسیون صلح" را داده بود ، که در ضمن دیگر کارها قرار بود به امور زندانیان منتظر محاکمه ، که هوادار اپوزیسیون پارلمانی هستند و نه هوادار ح.ک.پ رسیدگی کند . قتل عام لوریگانچو روشن کرد که برای بقیه زندانیان باید انتظار چه نوع رفتاری را داشت ، و اینکه حکومت قصد دارد با آنان که در برابر پیشنهادات کمیسیون صلح مبنی بر "ساختن پل" ــ یعنی تسلیم ــ ایستادگی کنند ، چه کند .

برنامه‌ای برای قتل عام

یکهفته پس از سر کار آمدن گارسیا هفت روستایی از جمله یک پسر بچه و یک زن حامله را با یک کامیون ارتشی از دهکده پوکایاکو (Pucayaco) در منطقه هوانتا (Huanta) بردند . اندکی پس از آن اقوام آنان یک گور مخفی یافتند که بدنهای تکه تکه شده این ۷ نفر در آن بود . اینگونه حوادث آنقدر در ۲۹ ایالت تحت حکومت نظامی شایع است که حتی روزنامه‌های رسمی لیما به "کشتار" در روستاها اشاره کرده است . حکومت گارسیا که در همان هفته ، شرایط اضطراری که طبق آن این ایالات تحت حکومت نظامی قرار می گیرند را تجدید کرد ، بدنبال راهی بود تا از رسوایی که پیدا شدن گورهای دسته جمعی در سال گذشته برای حکومت قبلی ببار آورده بود برحذر بماند . طی یک حرکت دراماتیک در شب قبل از حضور یافتن در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد گارسیا سر فرمانده نیروهای مشترک ، ژنرال انریکوپرائلی (E.Praeli) را اخراج کرد . گارسیا از این شکایت داشت که ژنرال پرائلی از وی "واقعیت مبارزات ضد سرنگونی را مخفی نگاه داشته بود" . ولی این حرکت بیشتر از فقط یافتن یک سپر بلا خدمت کرد . پرائلی به انتخاب گارسیا بدلیل غیر قانونی بودن آن (که واقعا همبود) انتقاد کرده بود . در مجموع این ژنرال منتخب بلانده ، در بین بقیه فرماندهی نیروهای مسلح ، که عمدتا پشتیبان گارسیا بودند محبوب نبود . شاید پرائلی ، وقتی کمی قبل از اخراجش از عملیات "تعلیماتی" یونیتاس (UNITAS) که در پرو مشترکا با نیروهای مسلح امریکا انجام می شود انتقاد کرد ، سرنوشت خود را بطور قطع تعیین نمود . گارسیا کمی عجولانه عمل کرد ، چراکه نیازمندی به سپرهای بلا تازه داشت آغاز میشد . دهقانان دهکده لوکلاپامپا Llocllapampa در منطقه آکوسمارکا Acosmarca که پیوسته مورد تهاجم نیروهای نظامی قرار گرفته بودند ، در مورد یک دسته گشتی ارتشی که در روز ۱۴ اوت با هلیکوپتر به منطقه آمده بودند با خبرنگاران صحبت کردند . بر دیوارهای دهکده آرم داس و چکش ح.ک.پ. و شعارهای "برای یک حکومت کارگری و دهقانی ــ زنده باد مبارزه مسلحانه" نقش شده بود . (بعدها پس از روشن شدن حقیقت ، کامرسیو روزنامه ارتجاعی لیما با انتشار این گزارش که از ۸۹۵ نفری که در منطقه برای رای ثبت نام کرده بودند ، فقط ۴۰ نفر و کمتر از نصف این عده به حزب آپرای گارسیا رای دادند ، از کار ارتش بطور ضمنی دفاع کرد) . بیشتر دهقانان فرار کردند ولی حدود ۳۰ سرباز با سگهای پلیس توانستند مردان سالخورده و بسیاری از زنانی که حامله بودند یا بچه کوچک داشتند را بدام بیاندازند . سربازها اول به زنان و دختران تجاوز کرده و سپس زندانیانشان را بداخل چند ساختمان راندند . سربازها در حالیکه فریاد میزدند "تروریستها" نارنجک بداخل ساختمانها انداخته و آنها را به آتش کشیدند .

عده‌ای از دهقانان که فرار کرده و در جنگل پنهان شده بودند خود را به لیما رساندند . وقتی خبر قتل عام دهان به دهان گشت ، گارسیا بجای اینکه با مسئله بطور مستقیم برخورد کند ترتیبی داد که پارلمان دو ژنرال را برای پاسخگوئی به گزارشات فرا بخواند : ژنرال ویلفرد موری ، فرمانده سیاسی ــ نظامی منطقه آیاکوچو ، تعلیم دیده مدرسه ساندهرست Sandhurst (مدرسه افسری انگلستان) و مافوق او ژنرال سینیسو یاراما S. Jarama . این ژنرالها مدارکی برای اثبات اینکه نیروهای نظامی در ۱۴ اوت باین منطقه نزدیک هم نشده اند ارائه دادند ؛ آنها حتی انکار کردند که در آنجا قتل عامی صورت گرفته است . نمایندگان پارلمانی آپرا از شهادت این دو ژنرال اظهار رضایت کامل کردند . چند ساعت بعد ، اخبار شب تلویزیون گورهای دستجمعی در آکوسمارکا و ۶۹ جسد که ۲۲ تن آن بچه بودند را نشان داد . سپس سرفرماندهی جدید نیروهای نظامی طی انتشار یک اطلاعیه تصدیق کرد که یک دسته گشتی ارتشی واقعا ۴۰ روستائی را کشته اند . این اطلاعیه ستوان دو ارتش تلمو هورتادو Telmo Hurtado را اولاً به خاطر صدور دستور قتل عام و دوماً بخاطر پنهان کردن آن از مافوقش متهم کرد . (ستوان دوم هورتادو که داوطلبانه همه تقصیرات را بگردن گرفت ، محصول تعلیمات ضد شورشی در آمریکا در فورت گولیک در پاناما Fort Gulick, Panama است . بدون شک وی با ستوان کالی که نقشی مشابه در پوشاندن قتل عام کلاه سبزهای آمریکا در می لای My Lai ویتنام بازی کرد آشنائی دارد) . برای خاتمه دادن به ماجرا ، موری تقاضای بازنشستگی کرد و یاراما از کار خود منتقل شد .

آنطور که پرائلی عصبانی در یک مصاحبه اشاره کرد ، گارسیا نه تنها از زاویه قانونی فرمانده کل قوای پرو است ، بلکه همچنین تا کنون چندین بار با فرماندهی مشترک ملاقات کرده تا در این باره که چگونه باید مبارزه مسلحانه انقلابی را از میان برداشت گفتگو کند . در هرصورت گارسیا بهیچ وجه نمیتوانست ادعا کند که سرفرماندهی مشترک منتخب خودش ، او را در جریان وقایع نگذاشته بود . همچنین گفته شد که ستوان دوها نمیتوانند بدون اطلاع مافوقشان با هلیکوپتر به مناطق روستائی حمله کنند .

بعدا ، گزارشاتی رسید حاکی از اینکه قتل عام آکوسمارکا فقط یکی از سری عملیات پیگرد و کشتار نوع ویتنامی بوده که در ماه اوت در منطقه اضطراری آیاکوچو انجام شد . در همان زمان ، ۶ نفر از دهکده‌ای در نزدیکی للوکلاپامپا ، احتمالا باین دلیل که شاهد قتل عام للوکلاپامپا بودند کشته

شدند . در دهکده دیگری در منطقه، جسد تیر خورده و تکه تکه شده یک زن و شوهر مسن ، با اثر لاستیک ماشین ارتشی برزمین اطراف خانه‌شان پیدا شد (پارتیزانها از کامیون استفاده نمیکنند) . این کشتارهای بی رویه ، در هماهنگی با کوشش ارتش برای کوچ دادن اجباری جمعیت روستائی از مناطق انقلابی به دهکده‌های استراتژیک تحت نظارت نیروهای نظامی، جائیکه از غروب تا صبح مقررات منع عبور و مرور برقرار بوده و تمام حرکات شدیدا تحت کنترل است، انجام شد . آکوسمارکا که قبل از ورود نیروهای نظامی به آیاکوچو در پایان سال ۸۳، ۶۰۰۰ نفر جمعیت داشت اکنون تقریبا خالی از سکنه است. ویلکاشوامان، شهری که مقامات دولتی در سال ۸۲ از آن بیرون رانده شده و بجای آنان کمیته انقلابی توده‌ای مستقر شده بود، اکنون مقر ارتش است. اعمال مشابهی در ایالت مجاور یعنی هوانکاولیکا گزارش شده است، منجمله دستگیری و قتل یک معلم مدرسه که در مورد فجایع قبلی نیروهای نظامی، به یک کمیسیون اروپائی حقوق بشر شهادت داده بود. در ایالت سن مارتین ۷ پسر بچه که در یک باشگاه تمرین کاراته میکردند ، بقتل رسیدند .

وزیر جنگ گارسیا خوزه فلورس Jose Flores در ۲۵ سپتامبر اعلام کرد که ۴۰۰ دهکده به ده‌کده‌های استراتژیک تبدیل شده‌اند که توسط "کمیته‌های دفاع غیر نظامی" نیروهای مسلح اداره میشوند . وی همچنین اعلام کرد که پس از انجام یک تور بازرسی از آیاکوچو "من خرسند و مطمئن بازگشتم چرا که علیرغم وقایع آکوسمارکا ، ارتش از دیسیپلین و روحیه‌ای بالا برخوردار است. من بمحض ورود، عشق عظیم اهالی به نیروهای مسلح را بچشم خود دیدم" .

در پی وقایع آکوسمارکا، گارسیا ، چنانکه انتظار میرفت ، در مقابل هر استفاده احتمالی از این وقایع برای بی اعتبار کردن نیروهای نظامی در مجموع ، اخطار داد . رهبر اپوزیسیون پارلمانی چپ متحد و شهردار لیما "الفونسو بارانتس" اظهار کرد: "هیچ نیازی به غلو کردن یا سعی در صدمه زدن به موسسات پیش آهنگ کشور نیست" و در این اخطار با گارسیا همراه شد . سخنگوی پارلمانی حزب کمونیست پرو، هوادار شوروی "موا - فقت کامل خود با این موضع (گارسیا)" را اعلام کرد . پارلمان با اتفاق آراء به تمجید از "تثبیت نظام قانونی" گارسیا و همچنین "رفتار منضبط" نیروهای مسلح لایحه‌ای تصویب کرد .

قتل عام در زندان لوریگانچو که در پی این وقایع صورت گرفت، دیگر نبشد ازاین صریح تر باشد ؛ سیاست حکومت زنده سوزاندن مردم است در حالیکه اپوزیسیون پارلمانی برای این "دفاع از نظام قانونی" هورا میکشد .

ولیکن هرچه این حکومت خود را بیشتر در این زمینه افشاء کند (ورفرمیستها و رویزیونیستها در مجموع، هر چه بیشتر در این مراسم خود افشاء کردن حکومت با او همراه شوند) شرایط سیاسی برای سرنگون کردن مسلحانه آن مهیاتر میشود . پوستر ح.ک.پ. که بلافاصله پس از سر کار آمدن گارسیا منتشر شد ، گارسیا را در حالیکه توسط سران نیروهای نظامی پشتیبانی میشود، نشان میدهد . زیرنویس پوستر اینست : "ژوئیه ۱۹۸۵ - ؟)



" زمین تصاحب کنید ! "

هنر انقلابی از زندانهای پرو

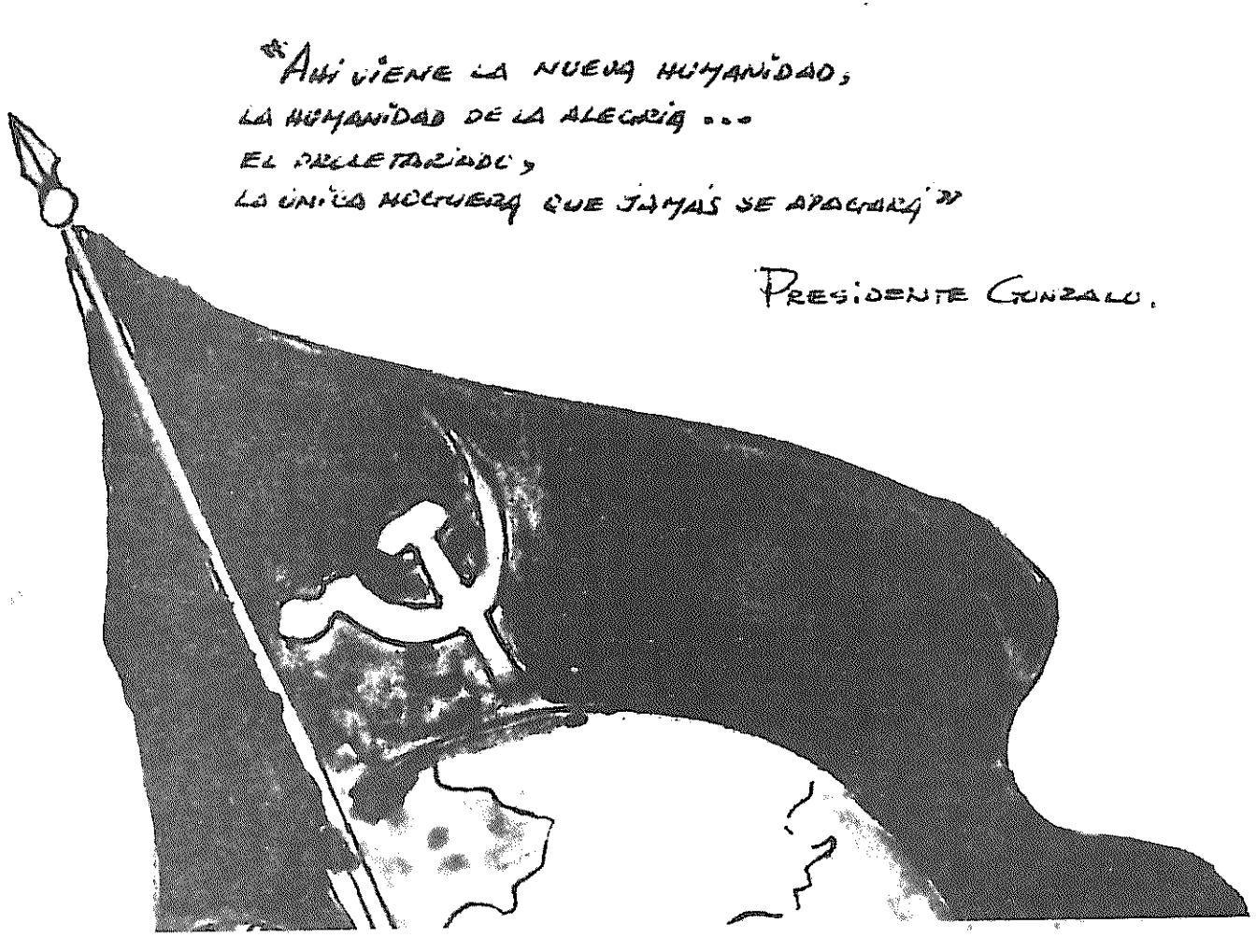

منتخبی از نمایش‌گاهی از دهها نقاشی که در زندانهای پرو انجام شده و به عنوان بخشی از آکسیون جهانی برای دفاع از جنگ خلق در پرو، در بسیاری از کشورها به نمایش گذاشته شد.



"این است
انسانیت نوین،
انسانیتی سرشار
از شادی .....
پرولتاریا، تنها
شعله‌ای که
خاموش نخواهد
شد ـ
صدر گونزالو"
(نقاشی کوچك با
آبرنگ)



در ماه اوت ۱۹۸۲
پارتیزانها در
شهر کوچک
ویلکاشوامان
در آیاکوچو،
پادگان پلیس محلی
را مورد حمله قرار
دادند. آنها
اسلحه ها را
مصادره کرده،
ساختمان را به
آتش کشیده



و جلسه‌های عمومی
برای برقراری
قدرت سیاسی
انقلابی نوین
برگزار کردند، یك
مبارزه کلیدی در
مقطعی که برای
اولین بار فئودال‌ـ
های جابر محلی



از روستاها بیرون رانده شده و اولین کمیته‌های خلق در حال تشکیل بودند.

(٤ نقاشی کوچک. نقاشی شده با رنگ خانگی بر روی مقوا،



به امضای "زندانیان جنگی در سنگر درخشان رزم در لوریگانچو، لیلاه ۱۷ اکتبر ۸۴"

(۱۷ اکتبر سالروز بنیانگزاری حزب کمونیست پرو است)



"زنده باد جنبش
انقلابی انترنا-
سیونالیستی" -
به امضاء "سنگر
درخشان رزم در
ال فرونتون ،
کالائو، پرو، ژوئن
۱۹۸۵"



"زنجیرها را
بگسلیم ـ خشم
زنان را بتابد
نیروی قدرتمندی
در راه انقلاب رها
سازیم" ـ چاپ
بوسیله چوب کنده ـ
کاری شده برروی

آفریقای جنوبی

بحران انقلابی

تعمیق می یابد

هیچ برگشتی وجودندارد.چشم انداز عادی سازی اوضاع،بوسیله شورشیان آفریقای جنوبی به خاکسترتبدیل گشته وزبانه های آن بشکلی مارپیچی می رودتاهر چه بیشتربه موفعیتی نظیربرخی اشکال مبارزه آشکاربرای گرفتن قدرت سیاسی نزدیک گردد.درچندماه گذشته جوانفجاری مداوماً بسیط وتقویت شده ،ومبارزه خستگی ناپذیرتوده های آزانیاعلیرغم تمامی کوششهای مهاجران سفید پوست برای درهم شکستن آن ،اوج گرفته وبهر گوشه کشورنفوذکرده وبخشهای وسیعتری ازمردم رامشتعل می نماید.

ازکیپ تاون تاژوهانسبورگ ،ازپورت الیزابت تادوربان ،تقریباً باتناوب روزانه نبردهای شدیددرخیابانهای شهرکها وموطنها(مناطق اختصاصی)ادامه یافته است .برای حفاظت ازمهاجران سفید پوست ،مناطق سیاه پوست نشین رابوسیله سیمهای خاردارآپارتایدمهروموم کرده اند.این مناطق بطورفزاینده به مناطق خطردشمن ،پایگاههای سیاسی توده های تحت ستم برای بازتشکل یافتن و انجام ضدحمله تبدیل گشته اند.مبارزه اوج‌یابنده را چه ازمورد اتحادقرار دادن جوانان سیاهپوستکه بابرپائی باریکادهای آتشین دربرابرکامیونهای مسلحی که واردقلمرویشان می شوند،وچه بوسیله مراسم تشییع جنازه آخرین فردی که مستقیماً بدست گلفتهای ترسوبه قتل رسیده ،می توان مشاهده کرد.

عزم توده های آزانیادوچندان گشته و میرودتابه سطح عالیتری ازمبارزه انتقال یابد - مبارزه ای جسورانه ترو سازمان یافته تر- که مستلزم حفظمقاومت وارتقاء آن درمقابل سرکوب تشدیدیافته دشمن است .شورشیان ازتحریم موفقیت آمیز حمل ونقل عمومی ودادوستدباسفیدپوستان گرفته تاعملیات سازمان یافته علیه پاسگاههای پلیس ،تاتهاجمات برنامه ریزی شده به حومه های سابقاً غیر قابل دسترس ونواحی مرکزی شهرهای سفید پوستان ،بطورگسترده وعمیقی ریشه دوانده اند.تمام اینهاباکارگران معادن، مدارس،مزارع وکارخانه هاگره خورده- اندونترسیم کننده شجاعت وبی صبری،خشم جوانان درهمه جامیباشد.

درکیپ تاون دولت تقریباً ۵۰۰مدرسه "رنگین پوستان "رابست .دولت تقریبا ۵۰۰ مدرسهٔ "رنگین پوستی "رادرمنطقه کیپ تاون بست-مدارسی که دانش آموزان ،آنهارابه پایگاههائی برای سازماندهی مبارزات سیاسی شان تبدیل کرده بودند. حال آنکه دردیگرمناطق انفجارآمیزمانند سووتو،پلیس برای واداشتن دانش آموزان به بازگشت به مدرسه وپایان دادن به تحریم،تنهادریک روزصدهاتن رادستگیر کرد .درمعادن ء کشمکشهای جزئی اتحادیه ها(که بطورتاریخی محدودبه خواستهای اقتصادی بوده)،بارشدبحث وجدل درباره آینده آزانیاونقش طبقه کارگر، پابه عرصه سیاسی می گذارند.اعتصاب عمومی ایکه برای اولین بارعلیه دولت اعلام گردید - بعنوان پاسخی به تهدیدات پرزیدنت بوتاکه می خواست تحریم های اقتصادی خارجی رابااخراج کارگران مهاجرتلافی کند - علیرغم تلاش دولت برای بازداشتن آن ،وسیعاً اجراشد.مصالح دره کردن اتوبوسهاوکامیونهابرای درست کردن باریکادتوسط جوانان ،استفاده از کوکتل مولوتوف ،واژگون کردن خودروهای سفیدپوستان وآتش زدن آنها،صحنه های دیگری هستندکه هرچه بیشترعادی می شوند.خلاصه آنکه ،باوجودتشدیداختناق، هم آماج حملهٔ توده هاوهم ابزاری که در نبردبکارمی گیرندنمایانگرآن است که توده هادراستفاده ازخشونت انقلابی تأمل نمی کنند،وآنرابه جلورانده وبه مناطق نوینی گسترش می دهند.

نمونه دیگری دراین خصوص ،فروپاشی واقعی دستگاه اجرائی سیاهانی میباشدکه توسط دولت مرکزی سفیدبرای کمک به ابقاء نظم سیاسی برپاشده است .همانطور که می بینیم شهردارهاواعضاءانجمن شهر گله گله استعفامی دهندیابعدازفهمیدن سرنوشت پلیسهای سیاه وخبرچینها،"تا- پدید"می گردند وبدین ترتیب شوراهای محلی سیاهان عملا"خلع سلاح می شوند. البته زمانیکه توده هادرگرماگرم مبارزه طبقاتی موضع قاطعی علیه چنین عناصری میگیرندوازآنهاتنهاخاکسترخاطره خوش خدمتی به طبقه حاکم سفیدرابجامیگذارند، مطبوعات بورژوائی زوزه سرمی دهند که سیاهان "تشنه بخون "عامل خشونت جاری هستند.

درمیان توده های غیرمسلح ،عده قلیلی رامی توان یافت که ازاین ضدحمله بر علیه ستمگرمسلح وقطع کردن چند انگشت دست وپای خائنین راضی نباشند.ارزش عملی این حرکات درتقویت جنبش انقلابی نیزآشکار است .همانگونه که شخص جوانی می گفت، "شمابایدچنین کنید،این افرادباید درس بگیرند.این حربه ای مؤثراست - ازاین به بعددیگرآنهابه این سادگی هاخبرچینی نمی کنند". ازاینروجان کوبتزی رئیس پلیس آفریقای جنوبی درمصاحبه ای از انزوای خبرچینهای سیاهش اظهارتأسف عمیق نمود.اوبسختی به این خبرچین ها متکی بوده وآن رادرگذشته "سیستم های کاوش حمایتد"درمیان جنبش سیاهان مسیح نامید.

فروریزی نظم "عادی"

باکنارزدن این خبرچینهاوخائنین (اگرچه افرادی مانندبوتالزی هم هستندکه نقض عهدکرده وحمله به پلیس وتظاهرات توده ای راباهم نشخوارمی کنند.)،دولت سفیدپوستان کاملا" عریان درمقابل مردم آزانیاقرارمی گیرد.حاکمان سفیددرتلاش برای برقراری نظم به خونریزی وترور صرف متوسل شده اند،امانتیجه مطلوبی بدست نیاورده اند.

حالت فوق العاده ای که چندماه پیش توسطرژیم سفیدپوستان اعلام گردید،دقیقاً نمایشی بودازبحران بیسابقه اش. این که برای اولین باربعداز۲۵ سال، دولت آفریقای جنوبی رامجبوربه برقراری تداء بیرسرکوبگرانه ویژه"نموده،نشان زنده ای از ضعف سیاسی دولت درمواجهه باشورشیان وغیرقابل کنترل شدن اوضاع می باشد. اطلاعیه ۲۱ژوئیه پرزیدنت بوتا ـ("مامتوجه شدیم که گلوله های پلاستیکی مؤثر نیست ونیازبه استفاده ازگلوله. واقعی داریم")ـ اجازه نامه ای بودبه دور جدیدی ازکشتارکه بنوبه خودبه آتش خشم توده هاافزود.هم ارتش وهم ضدچریک های "خصوصی "مجبورگشته اندبه پلیس پر- مشغله افریقای‌جنوبی دردستگیری هزاران نفروکشتن صدهاتن (یکریاری رسانند. این "تدابیراضطراری "تنهابه تزلزل بیشترپایه های رژیم‌خدمت کرده است. آنهاشاهدی بربرآمدهای فزاینده سیاسی توده هاهستند،توده هائی که اکثراً آماده فداکردن جان خوددرراه سرنگونی رژیم سفیدپوستان می باشند،واین درحالی است که مزدوران رژیم برای بقای حاکمیت سفیدپوستان دست به شقاوت ودرنده‌خوئی بیش ازپیش می زنند.

یك نمونه ازشکاف رشدیابنده در جبهه سفیدپوست وفاداربه حاکمیت اقلیت، شرکت برخی ازجوانان ودانشجویان سفید پوست درتظاهراتهای ضدآپارتاید، بخصوص دردانشگاههامی باشد.جنبش ضد



خدمت زیرپرچم بویژه درمیان جوانان منتسب به کلیسای آنگلیکان ظاهر گشته و مقامات مرکزی وزارت دفاع آفریقای جنوبی راگیج ودست پاچه کرده است. بنابه گزارش برخی منابع نظامی غرب در۱۹۸۵،بین ۸ تا ۳۰ هزارنفرغیبت داشته اند.این رقم ۴ تا ۵ برابربیش ازارقام سالهای اخیراست.

باوجوداین ،دولت درحالیکه مهمات و ابزارسرکوبگرانه روزانه خودرا مرتب تجدیدمی نماید،مجبورگردیده یك بار دیگرباقوانین رفرم این سووآنسوربکشد، اگراعلام وضع اضطراری درماندگی رژیم رابرملامیکرد،ضعف بنیادی آن باواقعیت دیگری آشکارمی شود: این رژیم آنقدرقوی نیست که تنهاسرسختی نشان دهدبلکه می بایدبه توده هاشیرینی (گرچه بی مزه) نیزتعارف کند.تلاشهای سست رژیم برای زدودن علائم رسمی"فقط‌جا زبرای سفیدها" ازروی درهای ورودی ویاك کردن برخی مظاهرتبعیض درزندگی روزانه ، یا ایجادامکانات فوتبال ووالیبال برای جوانان سیاهپوست ،اثرات مطلوبی به جای نگذاشته است ،همانطورکه لنین زمانی توصیف کرد،هدف ازچنین رفرمهائی کاستن ازشدت ناآرامی یاواداشتن توده‌های انقلابی برای دست کشیدن ازمبارزه ویاحداقل سست کردن آنهامی باشد.اما بالعکس ،هربارکه رژیم بوتاوامپریالیست‌های مدافع آن خودرا افشامیکنند درخدمت توده هاقرار می گیرد وهربار خودتوده راازنظرسیاسی باموضع اساساً ضعیف دشمن ـ علیرغم نمودسراسرنظامی آن ـ آشناساخته وعزمشان رابرای مبارزه استوارمی نماید.

رشدوپختگی موقعیت انقلابی

یکسال ازشروع این شورشهادرافریقای جنوبی می گذرد،وطی این مدت امپریالیستهاومهاجران سفیدپوست قادر به خاموش کردنشان نبوده اند.همانگونه که در مقاله "انقلاب آفریقای جنوبی رابخودمی خواند"ـ ج.ب.ف.شماره ۲ ـ اشاره نمودیم اوضاع انقلابی درآنجامدتهاست که دررشداست ـ اوضاعی که برخاسته ازنظم استعماری طرحریزی وحمایت شده توسط نظام امپریالیستی وتمام خصوصیات اقتصادی وتاریخی آن است ـ و دردهه گذشته طغیانهای توده ای مهمی رابوجودآورده است آفریقای جنوبی دستخوش یك بحران سیاسی عمیق است .برخوردهای ممتد ستمگران وستمدیدگان درسال گذشته بر روندهمراه باافروپاشی نظم روزمره و توانائی حاکمیت ،اوضاع رابانکان بسوی یك رویاروئی مستقیم تربرسرقدرت سیاسی به پیش رانده وجوانقلابی راتشدید می کند.

این تصادم سیاسی ،طبقه حاکم اقلیت سفیدپوست راپرشکاف کرده است .راه حل های مقابل پای آنهابشدت محدودبوده وهمراه بااین ،هرقدمی که برای دوباره بدست گرفتن کنترل اوضاع برمی دارند، به افشای بیشترشان می انجامد.تمامی این اقدامات وراه حل هاعلیه مبارزه پرتحرك وسریعاًرشدیابنده اماغیرمسلح توده هامی باشد،مبارزه ای که هنوزبطور عمده خودبخودی وسازمان نیافته بوده وبا وجودآنکه فاقدرهبری پرولتری انقلابی است درمقابل تلاشهای بازدارندهٔ دشمن درس آموزی کرده وراه خودرابه پیش می گشاید.خلاقیت سیاسی توده هادرثبات بورژوازی شکافانداخته وبطورعینی سطح مبارزه‌رابدان حدارتقاء داده که بورژوازی نمی تواند بدون پرداخت بهای سیاسی سنگینترآنرا فروبنشاند.همانطورکه جوانان باسنگهایشان نیروهای ارتشی رابه سخره می گیرند و رفرمهای آبکی رژیم هم بااستهزا روبرو میگردند.

زمانی که حاکمیت آپارتایددیگر قابل تحمل نباشدوحاکمان آپارتایددیگر نتوانندمانندگذشته ریاست کنند،آنوقت است که فضاازعطرسرمست کننده‌مبارزه برای کسب قدرت سیاسی آکنده میشود، لبهٔ تیزشورش هادیگرصرفاًدرجهت فرو نشاندن عصبانیت بافشارتوده ای برای تخفیف دادن فشارسرکوبگرآپارتاید ـ مثلاً برای دستمزدهای بالاتر،ازبین بردن سیستم گذرنامه یابرای صندلی های بهتر دراتوبوسی که به مقصدجهنمی که سیستم حاکم برای سیاهان رزروکرده ـ نمیباشد. حتی باوجودآنکه این آگاهی سیاسی بطور خودبخودی درکوره حادمبارزه با دشمن زخم خورده بدست آمده ، اماتوده‌های انقلابی را قادرساخته آغازبه درك نیرو وقدرتشان وجستجوبرای یافتن ابزاری جهت ازبین بردن شیوه زندگی تحمیلی نمایند.همین عناصر درحال غلیان موقعیت انقلابی هستندکه احتمال بعضی جدالهای آشکاربرای کسب قدرت سیاسی یاحتی یك جنگ داخلی میان اقلیت سرمایه دارحاکم سفیدپوست وتوده های آزادیارامطرح می کنند ـ اگرچه درلحظه کنونی چنین مسائلی بطورغیرمستقیم‌وجود دارند.البته منظوراین نیست که مبارزات توده هادریك خط مستقیم بدون تأثیرموانع ویاشکاف هائی که به بورژوازی پادهد، پیش می رود،ونه بهیچوجه منظورآن است که ،به مشکلاتی که درغیاب رهبری خط وتشکیلات انقلابی، مانع گسترش آن مبارزات می گردند،کم بهادهیم .نقطهٔ پر اهمیت برای آغازحرکت دراین جهت ، عبارت است ازدرك همه جانبهٔ بحران عمیق وغیرقابل ترمیمی که درمقابل دولت آفریقای جنوبی ومعلمان امپریالیستش خودنمائی می کند.

آزادیها و محدودیتهای بورژوازی امپریالیستی

ازسوی دیگربحران سیاسی دولت، سبب بروزچین وچروك های مالی جدیدی دراقتصادبحران زده گشته وبی ثباتی سیاسی ،اثرات نامطلوبی درمحافل مالی و اقتصادی غرب بوجودآورده ولرزش های کوچکتری مانندبیرون کشیدن سرمایه و عدم پرداخت وام ها،ازجمله فرارپرسر و صدای چندکمپانی که گویامی تواندموجب آغازبحران بانکی گردد، باعث گشته است . این محافل اساسانفوذشان رابرای تسریع تغییراتی که باهدف کاهش التهاب صورت می پذیرند،بکاربرده اند.چراکه اگرراه هائی برای خاموش کردن این انقلاب پیدانشودویرانی بیشتری را برایشان ببارخواهدآورد.

بانك "بارکلیز"اعلام نمودکه حتی اگراین بانك "آماج سهلی برای حمله " باشد(اشاره به نوشته شدن یك شعارضد آپارتایدی بروی دیوارهای شعبهٔ این بانك درانگلستان است)،اما"نیروی‌خیرخواهی" درآفریقای جنوبی است .یابانك "درسدنر" آلمان غربی ،که یك خط قرمزازدرهای بانکش درفرانکفورت تاکنسولگری آفریقای جنوبی کشیده شده بودوارتباط خونین این دورانشان می داد،دلیلی نمی‌بینندکه به انتقاداتی سخت بپردازد.چرا که موعدسررسیدنیمی ازوام کلان وکوتاه مدت ۲میلیارد

آن سال آینده خواهد بود. بنا برادعای یک گزارش دولتی (صرفنظر از اینکه تاچه حداین خبردقیق است)، اگر صادرات کرومیوم آفریقای جنوبی ۳۰ در صددرسال کاهش یابد، درآمدناخالص ملی آلمان غربی ۲۵ درصدتنزل خواهد کرد. تمامی این مسائل نقش سیاسی آپارتاید رابعنوان دارنده یک شرایط عالی و سود آوربرای یک نرخ بالای برگشت سودبه امپریالیستهای غربی نشان می دهد. این مسائل همچنین تأکیدبراین نکته دارندکه چگونه تمامی این بحران ،بحران امپر - یالیسم غرب است وچقدرمؤسسات ورهبران حاکم آن مصمم به پایداری هستند.

علیرغم سیل حرافی درباره تحریم- های‌موادمعدنی ،وضدحرافی درمورد قطع جریان حیاتی موادمعدنی ،بیانیه ای از سوی جامعه تجارآفریقای جنوبی‌به‌پرزید- نت بوتا،مسئله رااینطورمطرح می کند : "بقای مامتکی برتغییراتی ضروری درسا- ختارمی باشدتاازارزشهای سیاسی ،اقتصا دی واجتماعی ای که بوسیله شرکاءعمده مادنبال می شود، حمایت گردد."

درشرایطی که‌آزادی های امپریالیست های دوسوی اقیانوس اطلس محدودترگشته ودرمقابل ،شعله های شورش بیش ازپیش اوج می گیرد،ازلابلای مقالات اصلی نشریات این کشورهاسؤال زیربه هزار و یک طریق مطرح می شود:"چکارباید کرد؟" این سؤال بیان نگرانی شدیدآن افسران امپریالیستی است که مناصب تعیین کننده وکلیدهای تأسیسات ناتورادردست دارند تامیدان را،این بحران آنگونه که سرمقاله نویسان آرزومندنشریات امپر - یالیستی لجبازانه درتشریح این جدیدترین وادامه دارترین بحران اصرارمی ورزند، به یک "ناآرامی موضعی وگذرای اجتماعی" تبدیل نشدوهیچ "راه گریز"روشنی برایشان وجود ندارد.

امپریالیستهابایدآفریقای جنوبی را ثبات بخشیده ونقطه پایانی برشورش- هائی که این مناطق مهم رابلرزه درآورده بگذارند.مبارزه ، آنهارامجبورمی کندکه دست به تعدیلاتی سریع درنظام آپارتاید بزنند،ودرهمان حال که ارتباطات خود رابااپوزیسیون بورژوائی برای پیشبرد بهتراهدافشان محکم می کنند،اصلاحاتی نیزبعمل آورند،درعین حال آنهابیش ازهر چیزمجبوربه حمایت ازرژیم درقدرت و دستگاه ستم پیشهٔ آن می باشند،رژیمی که مقدم برهرکس بدست معماران خودشان خلق شد.درصورتیکه عوامل دیگری مانع نباشند،این رژیم نهایتاًبهترین ضمانت است برای آنکه آفریقای جنوبی کماکان بخدمتش درجهت برآوردکردن نیازهای بلوک امپریالیستی غرب ادامه دهد.

این معمادرعمل بدین سادگی حل نمی شود،وبایک رشته احکام ،کاهارا ست وریس نمی‌کردندبطورتاکتیکی‌امپریالیست- هانوزمی بایدبه ترکیبهای گوناگونی از چماق وشیرینی اتکاء‌کنند.چماق " حالت فوق العاده "کارگرنبوده ودرواقع بطور خطرناکی نتیجه معکوس می دهد.هرگونه شمارشی ازتعدادرفرمهای آنان یک تمرین ساده حساب خواهدبود، زیراکه رفرم انگشت شماری صورت گرفته .پیشنهاد- هائی توخالی مانندداعطاءتابعیت به سیاهانی که قبلاً درموطنهازندگی میکردند، بااشاره ای جزئی به برقراری‌یک مجمع مشورتی سیاهان برای مورد"مشاوره "قرار گرفتن باشورای ریاست جمهوری دنبال شد.بااین وجود،فشارهای خشم آگین افکار عمومی درکشورهای تحت دمکراسی بور- ژوائی،امپریالیستهای غربی رامجبورنموده علیرغم این گامهای ناچیز ،برای برقراری ثبات درآفریقای جنوبی ،بجای ترور صرف،تلاش مشقت باری رابرای تصویر کردن یک رفرم متحمل کردند.

امادراین عرصه باواقعیتی دیگرنیز روبروهستیم :سگهای هارتحت فرمان‌آنها ... بیماری هاری دارندوبسادگی درچار- چوب بازی دمکراسی محصورنمی شوند. بازی دمکراسی ای که درلحظات شدیداً بحرانی وافشاگری های حادکه منافع همه رابخطرانداخته ،موردنیازواقع شده است. عدم همکاری ظاهری وبی اشتیاقی‌دراجرای رفرم هاازسوی مزدوران حاکم که بمعنای واقعی کلمه خواهان به رگبارستن جنبش وخفه نمودن آن هستند،بخشاًمنعکس کنندهٔ تقسیم کارمیان امپریالیستهاودیکتاتورهای مستعمراتشان می باشد،اماین مسئله همچنین ازتضادهای درون پایگاه اجتماعی آنهانیزبرمی خیزد.اما نکته مهمترآن است که،مشکل اساسی تبدیل کردن یک بوئر عقب مانده وسرسخت به دمکرات هائی بهترازآنها(دمکرات هائی که شایدبتوانند باسیاستمداران آدمکش کله گنده لندن پاریس یاواشنگتن رقابت کنند؟)نمی‌باشد؛ نظام حاکمیت مهاجری سفیدپوستان در آفریقای جنوبی یعنی غیرممکن بودن هرنوع دمکراسی بورژوائی دراین نقطه ازجهان .

درعین حال تعارضات اندکی که انعکاسی ازتقسیم کاربیشتر درون طبقه‌حاکم است ،بالاترازاستراتژیهای‌این طبقه‌برای ابقاء‌برتریش، ظاهرگشته اند.درحالی که سرسخت ترین عناصرسیاسی ارتجاعی آفریکانوز تهدیدمی کنندکه به خشونت تلافی جویانه بدتری درصورت انجام پذیرفتن "رفرمهای"بیشتردست خواه- هندزد،برخی ازبازرگانان آفریقای جنو- بی بصورت یک "اپوزیسیون لیبرال" پوست عوض کرده اند،وبلندگوی میانه- روئی شده اندکه "نگران "کندی کاردر راه پاکسازی وتطهیرتصویرآپارتاید هستند.این بخش ازسرمایه داران ، از جمله شخص پرنفوذشرکت آنگلو-آمریکن بنام "ج - و - ریلی"و"هاری اوپن هایمر" معدن دارکه اونیزبه اتحاداپوزیسیون بورژوائی یعنی جبهه متحددمکراتیک تعلق دارد،ملاقات تماشایی بزرگی بارهبران رفرمیستهای هوادارشوروی یعنی کنگره ملی آفریقادرتبعیدداشتند.آنهاچندین بر- نامه رفرم بی دردسررابعنوان پیشنهاد عرضه کردند.مهیج ترین این پیشنهادا ت دربرگیرنده طرحهای گوناگون سهم بری ازقدرت بود.همراه با آن ،درخواست برای استعفا،بوتاقرارداشت که گویا "بی کفایتیش "رادردوران بحران "ثابت" کرده .البته اینهاهمان چهره های سودا - گری هستندکه بوتارابه قدرت رساندند وتااوایل همین دوره های بحران از او پشتیبانی کردند.این "اپوزیسیون "جدید- الولاده ،بالاترازهرچیزی ،به رژیم فضای مانوربیشتری می دهد وخودمی تواند مذاکراتی راکه تاکنون باسازشکاران شدیداًبی آبروشده وعناصرسیاهپوست طرفدارآمریکاغیرممکن بوده است ،بپیش ببرد.

یک عامل دیگرآن است که ،درحالیکه درمجموع بورژوازی امپریالیستی غرب اساساًبرسرهدف "عادی کردن " اوضاع درآفریقای جنوبی اتحاددارند،ولی مسلماً اختلافاتی نیزدرباره چگونگی به انجام رساندن این کارموجوداست .این مسئله برای به اجرادرآوردن تقسیم کاری‌مشابه در مذاکرات آفریقای جنوبی،بین کسانیکه خواهان حمایت بی شائبه از

رژیم هستندوکسانیکه "مخالفان شدید" آپارتایدبوده ودرجستجوی رفرم سریعتری می باشند،مورداستفاده قرارگرفته است.

درتحلیل نهایی رهبران کشورهای عمده سرمایه گذاربدون تردیدتمایل به درهم شکستن انقلاب دارند،ویك جریان نیرومنددرمیان آنهاطرفدار رهاکردن سگ‌هابدون لفاظیهای انتقادآمیزتوده پسند جاری است ... این وضع به گویاترین شکل توسط رونالدریگان وشریك متعصب راست مذهبی او،"جری فال ول" ارائه می گردد ـ "فال "اولین خارجی است که بوتا به اواجازه دیدارازندانهایش را داد. بدون شك آخرین دورسرکوب فوق العاده توسط رژیم "پرتوریا"وسیعترین پشتیبانی را داشت ،معذالك ،مذاکره کنندگان امپریالیستی فعالانه درتلاش پیمودن راهی بسوی برخی تغییرات ظاهری بودند.

کسانیکه دردرون محفلهای حاکم‌غیب نقش اصلاح گران بزرگ رابازی میکنند، افرادی نظیرکندی وهمپالگیهای اودرنیویورك تایمز،خواهان تغییراتی مانند ایجادیك سیستم رای گیری که سیاهان را نیزدربرگیرد،قانونی نمودن " مخالفین غیر سفیدپوست "بهبوداختلافات شرم‌آوردرمیان مدارس نژادهای مختلف ومحو قوانین بی آبروشده نژادپرستانه هستند، برای انجام اصلاحات به رهبران سیاه گفته می شودکه کمك کنندومردم رابرای پذیرش چنین اقداماتی متقاعدنمایند. مطبوعات هواداردولت فرانسه بسیاری از این حرفهاراقرقره می کنند،وبا رنگ و لعاب حقوق بشری خودشان جلا می دهند، حرفهائیکه‌تنهاازدهان "سوسیالیست" هائی باورکردنی است که برای دفاع از اقتدارادعایی خودشان جهت آزمایش بمب هسته ای ،کشتی طرفدارحفظ محیط زیست راغرق کرده اندوبه سرکوب جنبشهای استقلال طلبانه درمستعمراتشان مانند گوادلوپ ومارتینیك دست می زنند،امّایك‌باره آپارتایدبرایشان شرم آورمی شود.

کسی که صادقانه ترازهرکس موضع فرانسه راگفت ،"ژاك اونتزینگر"سخنگوی حزب سوسیالیست است .اودرتقاضایش برای اجتناب از"بی نظمی مرگ بار در تمامی منطقه "توضیح دادکه آنهاخواهان دیدن سقوط این "غول پای گلین "نیستند. "...ماطرفدارافراطی ترین استراتژی نمی باشیم :ازطریق گفتگوست که اصلاحات عمیق ولازم می بایددرآفریقای جنوبی فراهم گردد".یعنی لطفا انقلاب نکنید.

اگرچه ،هرازگاهی ژست های لیبرال مآبانه همراه باتقاضای لغوحکومت نظامی رادرمطبوعات انگلیسی می توان یافت ، امادرواقع بورژوازی موضعی محافظه کارتر ازاین رادارد(شایدهم درمجموع موضع آمریکارابنمایش گذارده) بدین صورت که حمایت آشکارازرژیم رامطمئن ترین مسیر می داند.گاردین روزنامه لیبرال انگلیس بی‌شرمانه می نویسد :"اگرتغییرات بدون تراژدی ،انتظاروامیدشماست‌آنگاه‌بوتا و مهارتهای سیاسی او(بنظرمابشدت بی جاذبه اش)تقریبا تنهاعوامل ممکن در درون چارچوب کنونی سیاست آفریقای جنوبی هستند...کسانیکه درخارج نشسته اند بایدبه اخطاروتشویق برای بهبوداقتصادی آفریقای جنوبی راضی باشند،کاری که دقیقاً بهترین شانس برای تغییرصلح آمیز است ."

بریتانیائی هاکه‌بحران اقتصادیشان مشکلات مهمی رابرایشان ببارآورده ،سعی دارند ازعدم وجودجنبشی بزرگ وسرسخت ضد آپارتاید(نظیرآنچه که درآمریکاوجوددارد) سود ببرند ، درهرفرصتی استدلال می‌کنندکه بخطرانداختن منافع ملی ـ دادوستدهاوسرمایه گذاریهای این کشور درآفریقای جنوبی ـ نه لازم است ونه "مؤثر".

امابدبختی این عوامفریبان ،چه در انگلیس وچه درآمریکای شمالی این است که هراظهارریاکارانه ای درباره شرایط شوم سیاهان آفریقای جنوبی درمیان بخش‌های انفجاری توده های شهرهای امپریالیستی جرقه می زند،توده هایی که خودشان هم دلشان ازستم ملی پراست . سیاهان وجوانان آسیایی وآمریکای مرکزی در هَندزوُرت Handsworth ،بریکستون Brixton وتاتنهایم Tottenham اخیرا باشورشهایشان درخیابانهای انگلستان، عنصرجدیدی راواردبحث کردند،وحوادث جهان ،ازجمله بحران هیئت حاکمه کشور شان ،بهیچوجه درروحیه آنهاخللی بوجود نیاورده است. جوانی درباره ناآرامی‌های بیرمنگهایم گفت "اینجادرست مثل آفریقای جنوبی است .برای ماهیچ فرقی ندارد."

توده های آزانیانادم نیستندبعلاوه خشم فروکش ناشدنی آنها،نیروهای‌بسیاری رادراطراف جهان ،بویژه ازمیان جوانان ودانشجویان آمریکاواروپا به عرصه فعالیت سیاسی کشانده است . جنبشهای گسترده مخالفت باآمریکا،به عنوان پشتگاه امپریالیستی عمدهٔ‌حامی آپارتاید،درمقابل تحولات بزرگ آفریقای جنوبی واکنش نشان دادند.درمحوطه دانشگاه ها تحصن ، مناظره و تضاهراتهائی صورت می گیردکه خصوصاًعلیه سرمایه گذاری شرکت هاو دانشگاه هادرآفریقای جنوبی هستند،واغلب منجربه دستگیری های وسیع می شوند. مبارزه برای رهائی ازیوغ امپریالیسم در آفریقای‌جنوبی ،بهمراه فعالیتهایی که درحمایت ازآن صورت می پذیردچهره وطبیعت دشمن راهرچه بیشتربرای شورش‌گران جهان عریان ساخته است .در مسیراین مبارزه است که مسائل مهم و عظیمی درباره ضرورت سرنگونی این سیستم بطورجهانی قدعلم می کند.

زمانیکه یك امپریالیست خودراتحریم می کند.

این توفان خشم عمومی متأثرازخیرش آزانیابودکه سبب بحث وجدل برسراعمال تحریم اقتصادی گشت ،مسئله ای که کشورهای عمده سرمایه گذارماهها بوددرگیر آن بودند.موضع لیبرال امپریالیستی بر پایه تلاش برای "کاهش ناآرامی "افکار عمومی والقاءاین نظرکه موقعیت آفریقای جنوبی مسلما "قابل دموکراتیزه کردن " است ،می باشد.یکی ازقصه های مشهور کودکان درغرب ،داستان امپراطوری است که لخت مادرزاددرمقابل زیردستان خوداین سووآنسومی رفت وچنین می پنداشت که لباس جدیدی برتن دارد، امپریالیستهانیزباتلاشهای پرحرارت می خواهندخودراازرشت ترین جنایتهای آپارتایدجداسازند،حال آنکه بااین تلاشهاتنهاهمدستی نزدیك خودراباآپارتایدبرملامی سازند.اعمال هرنوع فشارجدی اقتصادی ازطریق تحریم های ناچیزشان هرگزموضوع موردبحث نبوده است ،بلکه بیشترتلاشی بوده برای آماده کردن شرایط عمومی جهت استفاده ازتحریم های سیاسی باقصدروشن کردن اینکه چه کسانی سگ های زنجیری هستندوچه کسانی اربابان ، وبعلاوه برای اینکه تاحدودی اعتمادازبین رفته نسبت به امپریالیسم ،که اخیراًمی کوشدخودراازرشت ترین خصوصیات آپار-

تایدجداکند،راجبران کنند.

سرمقاله نویسان نشریات بورژوایی، هنرمندانه درهرگوشه ای این سؤال را مطرح می کنندکه "آیاباتحریمهابایـد واقعاً پر توریاراگوشمالی سختی دهند یا فقط اینهامی بایدتهدیدهایی سمبلیـک باشند؟کیست که ناخواسته توسط چنین تدابیری بیشترصدمه خواهددید؟چه مـدت طول خواهدکشیدکه آفریقای جنوبی تسلیم شود؟"وامثالهم ،بیشترنویسندگان سعـی .کردندتااز اهداف پایمال شده پشتیبانی کنند.آنهاچنین استدلال می کردندکـه سیاهان بیشترازهمه ازتحریمهاصدمه خواهندیدزیرا...بوتاتهدیدکرده که اگـر تحریم علیه آن کشوراعمال شوداوسیاهان رامنتظر خدمت یااخراج خواهدنمود،ویا بابه خطرانداختن قابلیت سیاهان بـرای رشداقتصادی،درمقابل تدابیرغرب دست به تلافی خواهدزد.

زمانیکه فشاربین المللی ،قدرتهـای بزرگ راوادارباتخاذیک رشته ژسـت- های اخطارکننده علیه آفریقای جنوبـی نمود،معلوم شدکه چقدراین تحریمهافریـب- آمیز - وتوخالی - هستند.هراقدام واقعـی اقتصادی بالاخره گریبان این شریکـان پرمعامله رامی گرفت وسرمایه گذاران، خودراتحریم می کردند.باتوجه به مسئلـه فوق ،این نوع تحریم های دروغین زیاد هـم تعجب آورنبـود.

فرانسه آغازگربی پروای تحریـم علیه آپارتایدازسوی گروه کشورهای امپر- یالیستی بود.کاخ الیزه سفیرش رافـرا خواندوموقتاً مرکزاتمی خودرادرکویبـرگ بست وقول داد ۱۸ ماه تمام هیچگونه سر - مایه گذاری جدیدی انجام ندهد.آنهااین مسئله رابه سازمان ملل کشاندندا!رو - نالدریگان دیوانه شد.اودوپایش رادریک کفش کردوازهرگونه اقدامی سرباززد،تا اینکه کنگره آمریکادرعکس العمل بـه فشارگسترده ومخالفت قابل ملاحظه (بـا توجه به اینکه اکنون ازنظرسیاسـی مسئله درآمریکاحادترشده وحمایـت بیشتری ازآفریقای جنوبی صورت میگیرد) اعلام کردکه ریگان در"جهت دیگری "مو- ضع گرفته .برای ریگان محکوم نکـردن رژیم موردحمایتش ،یک مسئله سیاسـی صرف بود.مارگارت تاچربیشتردرمقابـل اقدام به تحریم مقاومت کرد،ابتدا"بمثابه یک پرنسیپ "ازقبول پیشنهادات بـازار مشترک شانه خالی کرد،وسپس علیه مـوج کشورهای مشترک المنافع ایستاد.

تحریم بی آزارآمریکابالاخره در - باره فروش کامپیوتروتکنولوژی هسته ای وعدم پرداخت وام جدید،حداقل نه مستقیماً شـرکتهای آمریکایی ،تصویب شد. این تحریم مسلماً وامهایی که ازطریـق منابع وابسته به آمریکاوانگلیس داده می شدرادربرنمی گرفت ، منابعـی که هرگزهیچگونه ادعای اعمال تحریم نکردند/ تااینکه تحتفشا ررهبران نوکرمنش نو- مستعمرات آفریقاکه بهرحال مثلا"می باید جانب آفریقائیهارامی گرفتند،تحریـم- های آبکی به سبک آمریکاتوسط کشـور- های مشترک المنافع اتخاذگردید.

نتایج عدم برّایی این اقدامات و همچنین تلاشهای مشقت بارامپریالیستهـا برای پوشاندن رشته خونین ارتبـاط مستقیمشان باآپارتاید،موقعیتی سرشاراز خودافشاگری بوجودآورد.ثانیاً دفاعـی جانانه ازدمکراسی بورژوائی که گویابا شیوه های نژادپرستانه وبربرمنشانه آفر- یقای جنوبی بی ارتباط است ،بعمل آمد. فی المثل روزنامه کاردین بطرق زیربـه پرزیدنت بوتابخاطرپیشنهاداعطای تابعیت به سیاهان تحت عنوان "چرخشی تاریخی" اعتباربخشید:"...کاملاً اشتباه خواهـد بودکه تغییرات دیروزرابعنوان تغییـری بی اهمیت تلقی کنیم ،آنهم به این دلیـل ساده که این تغییرات اثرعملی وسریـع اندکی خواهدداشت .آقای بوتـا پایـه ایدئولوژیکی آپارتاید(یعنی جنبه تنفـر- انگیزتابعیت خارج ازموطنی که بموجـب آن تمامی سیاهان می بایست تابعیـت موطنهارامی داشتندحتی اگردرآنجازندگی نمی کردند) رابی اثرساخت .برمبنـای همین استهزا،بودکه سفیدپوستان توانستند بخودبقبولانندکه تحت یک دمکراسـی زندگی می کنند".ازطرف دیگر،دراینجا نکته ای نهفته است :یکی ازامتیـازات اعجاب انگیزدمکراسی بورژوائی عبـارت است ازارزش ایدئولوژیک آن درترویج خزعبلات بی حدوحصـر.

آپارتایدغیرقابل دمکراتیزه کردن است

وضع دشوارامپریالیستهادرحـل تصادمات آفریقای جنوبی همانقدراساسـی است که عظیم است ،چراکه نمیتوانندبه آپارتاید پایان بخشند،یاحداقل نظـام اصلی حاکمیت که بدان شهرت یافتـه- اندراعوض کنند.بحران امپریالیسم کـه بطورثابتی درسطح جهانی شدت می یابد ودرزمینه تشنجات شرق وغرب حدت مـی گیرد،درآفریقای جنوبی نیزانعکاس پیدا کرده است .چارچوب فوق به امپریالیست- های غربی دیکته می کندکه اکنون بیشتر ازهمیشه می بایداین شریان زندگیبسیار سودآوروپرازموادمعدنی کلیدی وغنی که به امپراطوری آنهازندگی می بخشدراباچنگ ودندان حفظ نمایند،آنهانمی توانندایـن پایگاه مرزی استراتژیک وصرفنظـر- نکردنی جنوب رابه توده های آزانیاویا روسهای درانتظارنشسته واگذارند.آفر - یقای جنوبی پایگاهی است که درسالهای اخیرآنرابعنوان بخشی ازتدارکات جنگ جهانی ،بامهارت بنانموده اند.

چراآنهاقادرنیستندآپارتایـد را دمکراتیزه کنندیاحاکمیت مسلـح و بیرحمانه سفیدپوستان رادرجهت یـک "دمکراسی [بورژوایی] عادلانه ،متمدن و چندنژادی "دگرگون نمایند؟درست اسـت که آپارتایدنظام ستمگرانهٔ وحشیانـه ای است امانه خارج ازمنطقی که بـر آن استواراست .آپارتایدطراحی شدتاساختار سیاسی لازم رابرای سرمایهٔ مالی بیـن- المللی درجهت استخراج حداکثرثروت از کارتوده های آزانیافراهم آورد.براین پایه، طبقه سرمایه دارسفیدپوست مهاجـر اروپائی الاصل بوجودآمده است ،که براین مافوق سودهاتکیه می کندکه بخشاًجمعیـت سفیدان رابطورکلی خریده وحمایت آنان راتضمین نماید.آپارتایدباخصوصیـات پنهانش که ازدورهٔ استعمارمهاجری بـه ارث برده ،به بخش لاینفکی ازسیستـم امپریالیستی جهانی مدرن بدل گشته است. انقیادسیاسی واقتصادی اکثریت سیاهپوستان توسط اقلیت سفیدساختاری لازم برای دینامیک های تاریخاًویژهٔ سرمایه داری که در آفریقای جنوبی شکل گرفته است میباشد .درآفریقا ی جنوبی اقتصادسرمایه دارانه مدرن تحـت قیمومیت سرمایه امپریالیستی ،برپایـه کاراجباری وارزان جمعیت رنج دیـده سیاهپوست قراردارد.این همان عاملـی است که ازآفریقای جنوبی یک مکـان سودمندبرای انباشت همان سرمایـه ساخته است .

آپارتایدموتاسیون زشت منطق امپر-

یالیستی وسلطه آن برملل تحت ستم سراسر جهان است ۰آپارتایدتصویر روشنی است ازامپریالیسم وسیستم آنها ـ که درآن تضاد های سیاسی تحمیلی ازسوی سیستم امپریالیستی برآفریقای جنوبی ،این مناسبات را درشکل خام ووحشیانه اش بنمایش می گذارد:دولت مهاجری سفیدنسبتاًعظیمی که مجازاست جماعت بردگان ـ یعنی اکثریت سیاهپوست ـ راحتی بدون ادعای دمکراتیك برابری نژادی (یاحتی پذیرفتن کمپرادورهای سیاه درپروسه استثمارامپریالیستی آنطورکه دردیگرنومستعمرات نیاز است)استثماروارعاب نماید.

بعلاوه "دمکراسی "ورفاهی‌که‌درکشورهای امپریالیستی اینهمه درباره اش جار می زنندبرتفنگ دیکتاتورهاوبربدبختی، فقروخون ملل تحت ستم استواراست، که نمونه بارزوعریان آن آفریقای جنوبی می باشد.هیچگونه صافکاری ،رنگ آمیزی یااقدامی نمی توانددراین‌جانور تغییری بوجودآورد.

طرحهای پشت پرده

پرده پوشی این واقعیت جزئی کلیدی ازتدابیرامپریالیستهابرای گذشتن از دل دریای توفانی حاضرمی باشد،تحقیقات گوناگون بورژوازی که‌نشت وسوراخهای کشتی خودو ازجمله نیروی مخالفان رامی آزمایند،چنین ارزیابی کرده اندکه آنها می توانندشورشهارابیش ازآنکه به هر نوع برخوردعمومیت یافته مسلحانه گسترش یابد،آرام کنند.

درکوتاه مدت ،برای ساختن چهره ای ازآپارتایدکه ازخود"برابری "بیشتری بروزدهدونشان دهدکه درحال پیشرفت در جاده "ترقی "است ،وهمچنین برای تأثیر گذاری براوضاع ،آنهاسعی خواهندکرددر عین حال که دردرجهٔ اول به ترمیم نظم وقانون باتوسل به هردرجه ای ازسرکوب که لازم باشد،می پردازند،احتمالاً بتدریج بعضی ازجوانب شدیداً رسواوآبروباخته آپارتایدراملق سازند.این تکنیك هم ـ طرازکردن شیرینی وچماق که درمیان فصول خونین وبیشمارتاریخ امپریالیسم پالایش‌یافته ،بخشاًبکارتعمیق شکاف هائی که بطوراجتناب ناپذیری بین ستمدیدگان وجوددارد،می آید.این تد بیر،عناصرانقلابی وپیشروترراازآنان که قادربه دیدن دشمن واقعی نمی باشند جداساخته واین اقشار عقب مانده راباطعمه وسرابِ برابری و حقوق دمکراتیك شرمی دوانند.امپریالیستهااین مانورهابرای خودوقتی گرانبها می خرندوحتی گاهی موفق می شوندمبارزات توده ای راموقتاًازمسیرمنحرف سازند.

یك فاکتورمهم دراین رابطه عبارت است ازدست نوازش کشیدن برسر بورژواترین عناصرموجوددرمیان اپوزیسیون سیاهپوست وحمایت ازآنان .اینان برای آن موردنیازندکه برتوهماتی که درمورد رفرمهاوجوددارد‌زندگی بخشند.۰(روی اعتبارسفیدان نمی توان سرمایه گذاری کرد.۰۰)ودرصورت مفیدولازم بودن ،ممکن است عناصرفوق الذکرراتحت لوای "شرکت درقدرت "یابرخی القاب نوین به مواضعی افتخاری درساختارحکومتی سفیدنائل سازند.

بورژوازی درمجموع تاکنون نتوانسته فردیاگروه سازشکارمناسبی رابرای خود دست وپاکند.بااین وجود،سراسیمه به مذاکره می پردازدومی کوشدتاحدممکن سناریوهای بیشتری رابرای مواجهه با حوادث نامعلوم آتی تدارك ببیند.اسقف "دزموندتوتو"که دررأس کلیسای آنگلیکان قراردارد،بعنوان صدای درنگ آلودمنطق درمقابله با"جوانان خشن "بطورفزایندهای ارج وقرب می یابد.

اوفعالانه دربحثهای امپریالیستهادرمورد تحریم آفریقای جنوبی شرکت می جوید و موعظات إستانداردخوددرباب "خیلی کم و خیلی دیر"رابافشارجهت تحریم "واقعی "و تأییدابتکارات فرانسه ومتعاقب آن اقدامات بازارمشترك همراه می گرداند. نخست وزیرفرانسه "لوران فابیوس " از ملاقاتش باجناب کشیش گفته ای راازوی نقل نمودکه ناخواسته توصیف تقریباًکاملی ازمیزان بدردخوربودن توتوبرای تشنگان رهائی درآزانیامی باشد:"آزادی یعنی اینکه یك نخست وزیرسفیدپوست بدون حمایت پلیس بایك اسقف سیاه قدم بزند." این مردمناسبی است برای کارامپریالیست ها.کارهارامیشدبه اوسپرد،البته اگربخاطر التماس وآه ولابه هایش درموردعدم خشونت، همکاری هایش باپلیس ،حمایتش ازخبرچینان ،فعالیتهایش برای رأی گیری حقیقی ،وموارد‌بیشماردیگری که حاکی از ممانعت وی ازمبارزات توده هاست ،پُرتاً اهداف ضدانقلابیش روی آب نیفتاده بود.

کنگره ملی آفریقا(ك .م .آ. ANC) نیزعلیرغم ارتباط باشوروی وضدیت طولانی بارژیم آپارتاید،ازالطاف غرب بهره مندگشته است .درحالیکه ریگان و حزب توری انگلستان می خواهندایین تهدید"کمونیستی "مُلهم ازشوروی رالگد کوب کنند،نمایندگان لیبرال امپریالیست با"تامبو"رهبردرتبعیدك .م .آ .درزامبیا ملاقات می کنند.این نشانگر وجود استراتژیهای متفاوت امپریالیستی نیست. چگونگی رابطهٔ آتی امپریالیستهای غربی باك .م .آ . مسئله ای است که بطورهمه جانبه روشن نیست .امابازکردن راه برای شرکت ك م .آ. درمذاکرات بیش ازهر چیزباهدف عمیق کردن شکافهای درون ك .م .آ .ودرعین حال سودجستن از موقعیت نسبتاًتأثیرومندآن درمیان بخشهای متزلزل ترتوده هاصورت می پذیرد. محبوبیت ك .م .آ.درمیان اقشارمیانی تر اساساًریشه درشورش های گذشته دارد. یعنی برمی گرددبه روزهای غیرقانونی شدن ك .م .آ . ،انشعاب هواداران چینی آن، کنگره پان آفریکانیست PAC وبرمی گرددبه سال ۱۹۶۰ومتعاقب کشتارشارپ ـ ویل ،زمانیکه شماری ازرهبران سیاسی ك .م .آ . ازجمله رفرمیستهائی نظیر نِلسون مانْدِلا به زندان افکنده شدند.

دربحبوحه جستجوی توده هابرای یافتن نیروهائی که قادرباشندخیزش کنونی را رهبری کنند،ك .م .آ . باگرفتن ژستی مبارزه جویانه وصحبت درموردتشدید مبارزه مسلحانه توانسته است حامیان جدیدی برای خوددست وپاکند.بااین اوصاف ،درحاشیهٔ بازی مطبوعاتی ك. م.آ. بکرات از"سیاهان جوان ومبارزی " نام برده میشودکه بدنبال استراتژی منطقی و طبقه میانی‌ومردان جاافتاده ای که ك .م .آ . رامی چرخانندو(بقول خودشان) "با پول وجدان چاق شده اند"روان نیستند وآشکاراعتراف می کنندکه به اندازه ای درمیان توده هاریشه ندوانده اندکه بتوانندحقیقتاًنقش سختِ تسلیم طلبانه ای راکه لازم است بازی کنند.

عداوت بین ك .م .آ .(و"جبهه متحد دمکراتیك "که ك .م .آ . دردرون آن کارمیکند)ونیروهای ناسیونالیست رادیکال سیاهپوست نیزمنبعی بوده است برای تخاصم آشکار.بنظرمی رسدکه این مسئله وموارددیگر،ازبی عملی ك .م .آ . درچندسال گذشته ،موضع ارتجاعی اش در موردمسئله ملی (که وعدهٔ متحدکردن

بقیه درصفحهٔ ۸۸

فراخوانی برای انقلابیون آزانیا

"انقلابیون آزانیا به صفوف ج.ا.ا بپیوندید!"

آزانیاسربه شورش برداشته است. زمین زیرپای رژیم ارتجاعی مهاجران سفید حاکم برآفریقای جنوبی میلرزد واین چاره ای جزاعمال اختناق بیشتر برای اوباقی نمی گذارد. کمونیستها و انقلابیون سراسرجهان که باشادمانی تهاجمی جدی به یکی ازارکان امپریالیسم رانظاره می کنند، می پرسند، اینک که انقلاب واقعاً جریان یافته، تابه کی می بایدبه انتظارظهورکامل نیروهای آگاه نشست، نیروهایی که می بایدموقعیت انقلابی وروابط طبقاتی آفریقای جنوبی را بقصدسودجوئی ازاین موقعیت موردتجزیه وتحلیل قراردهند؟جنبش های انقلابی آفریقای جنوبی، پیشرفتهای مطلوبی رابرای پرولتاریانمایندگی می کنند. بایدازاین جنبش هاباتمام وجوددفاع کرد، هرچندوجود چنین جنبشهائی بررسی هوشیارانه نقاط قوت وضعف پرولتاریای جهانی رادرمبارزه طبقاتی جاری راالزام آورمی سازد. اینک می توان شعله های طغیان رادرمبارزه برای رهائی ملی فروزانترکرد، هرچند آفریقای جنوبی می بایست مدتهاپیش بلرزه درمی آمد. درحال حاضربحران سیاسی رژیم ومبارزه توده هاکه خودبه حدت این بحران می انجامد، ابعادی وسیعتروعمیق ترازتلاطم های پیشین بخود گرفته، امابه بیش ازاینهانیازاست، بسیار بیشتر. خصوصا، این نیروهای آگاهند که بایدقدم پیش نهاده وحزبی پیشروبرمبنای مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، بنیان نهند. حزبی که بتواندتضادهای شکوفای اجتماعی رادرک کندوباتوجه به آنهادست بعمل زند، حزبی که بنمایندگی ازسوی پرولتاریای بین المللی عناصر پیشروسیاسی راآموزش داده ومبارزه مسلحانه راعلیه دشمن ودرجهت کسب قدرت سیاسی رهبری کند.

درشرایط رشدیابندگی وسیاسی بودن نبرد، توده های انقلابی قادرندجهش های عظیمی راصورت دهند. امابرای رهبری این جهش هادرجهتی انقلابی، ـ نه شکستی مرکبارکه گرگهای ارتجاع مشغول تدارکش هستند ـ نیروهای رهبری کنندهٔ سیاسی بایدعلم انقلاب یعنی مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون راجایگزین حقایق خردی که تاکنون حاصل گشته نمایند. و خصوصاً گسترش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمکی بیکران دراین زمینه می باشد. هم اکنون دربیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسیاری اصول وجود دارندکه برای دستیابی به یك خط صحیح جهت رهبری انقلاب پیروزمنددرهرکشور موردنیازند. آن خطوط کلیدی که برای تعیین راه وجمعبندی انتقادی ازتجارب در بیانیه ترسیم گشته اند، برای فرموله کردن تحلیل وبرنامه مشخصی که بتواند انقلاب آزانیارا ازمیان پیچ وخمهابه پیروزی برساند، ضرورینند.

مائومی گویدکه تعیین کننده هرچیز، صحت خطوط ایدئولوژیك ـ سیاسی است این فقط یك حکم اخلاقی نیست، همانطور که ضرورت اتخاذخط انقلابی مطرح شده ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کاربردش درآفریقای جنوبی که نیاز انقلاب است نیزبرچنین حکمی استوار نگشته است.

همانطورکه بیانیه اعلام میدارد:

"تاریخ، ورشکستگی 'جبهه ضدامپریالیستی' (یامتشابها 'جبهه انقلابی") که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود، حتی زمانیکه چنین جبهه ای وبا نیروهای درون آن رنگ مارکسیستی (دراصل شبه مارکسیستی) بخودبگیرند را بنمایش گذارد. اگرچه چنین تشکل های انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری نموده وحتی ضربات سختی رابرامپریالیسم واردآورده اند، امااین ثابت شده است که ازنظرایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت دربرابرنفوذامپریالیستی وبورژوائی نیستند. حتی درنقاطیکه چنین نیروهائی قدرت راکسب کرده اند، از تغییرانقلابی جامعه عاجزبوده ودیریا زود توسط امپریالیستهاسرنگون شده ویا خود بیك قدرت نوین ارتجاعی حاکم، دراتحاد باامپریالیستهاتبدیل میشوند."

چه کسی قصدرهبری مبارزه مسلحانه راجهت کسب قدرت سیاسی درآفریقای جنوبی داردوبرچه اساسی؟ آیاهیچیك از نیروهائی که خیال انجام رفرم درآپارتاید رادارند، آغازمبارزه مسلحانه ای جدی را انتظارمی کشند؟ بعیدبنظرمیرسدکه رویزیونیستهای کنگره ملی آفریقامبارزه مسلحانه ای قطعی راعلیه رژیم آپارتاید پیش برند، زیرااینهارابه قدرت توده های آزانیاجهت شکست قطعی رژیم مهاجران سفیدکه موردپشتیبانی تابه آخر امپریالیسم غرب قراردارند، اعتمادی استراتژیك نیست. رویزیونیستهارااهداف و منافعی هدایت می کندکه تنهابابرپائی جنگ انقلابی موردنیازتوده ها می توان ازآن جلوگیری نمود.

تنهاحزبی تحت هدایت مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون می تواند مبارزه ای طولانی وسازش ناپذیرراکه برای درهم شکستن حکومت سفیدضروری است، رهبری کندوانقلاب دمکراتیك و ملی راجهت آزادی آزانیاازیوغ امپریالیسم وعمال بومی اش بعنوان بخشی از پیشروی جهانی پرولتاریای بین المللی به سرانجام رساند.

وقتی ازلزوم وجودچنین حزبی برای کسب پیروزی صحبت می کنیم بهیچوجه نباید موجب احساس خطرورویه باختگی شود، بعکس، این ضرورت خود دلیلی است برای بدست گرفتن ابزار و پیوستن به نیروهای انقلابی متشکلی که می توانندراین روندتعیین کننده به ایجادیك رهبری انقلابی یاری رسانند. ظهوریك خط سیاسی صحیح درشرایط پخته انقلابی امروزآفریقای جنوبی می تواند پیشرفتهایی بس سریع ببارآورد. سئوالی تعیین کننده طرح گشته است: آیامرحله ای جدیددراین توفان که نظم کهن آفریقای جنوبی رابزیرسؤال برده، گشوده خواهدشد؟ یااینکه بشکستی خونین وغم انگیزبرای مردم جهان ودرس تلخ دیگری برای پرولتاریای بین المللی بدل خواهد گشت؟ ○

خطر

در بیخ گوش

بانکی ها

نوشتهٔ جوان سوی

بنظرمی رسدازچندین سال پیش مقامات آمریکا ازنقش قلدرمنشانه رسوای امپریالیستی آشکارتر درآمریکای مرکزی لذت می برند.تحریم نیکاراگوئه ازسوی این کشور،شایدتازه ترین نمونه این قلدری وتهدیدات جاری ،مبنی بردخالت مستقیم باشد.این حرکات بااعلام "امر فوق العاده ملی " رسما بوسیله رونالد ریگان اعلام گردیدکه تصورات جنگی گریزناپذیری رامجسم نمود.خبرتحریم اندکی بعدازدرخواست معروف ریگان اعلام شد.ریگان دریک کنفرانس خبری که ازطریق تلویزیون درسراسرآمریکا پخش شد،درخواست کردکه ساندنیستهای حاکم برنیکاراگوئه آشکاراًاعلام تسلیم نموده وبانکی هارا"عمو"خطاب کنند . اعتراف تکمیلی ریگان مبنی براین بودکه آمریکابواقع درجستجوی برانداختن دولت نیکاراگوئه است .گزارشهای مستندقتل ،تجاوز،شکنجه ودیگربی رحمی- های گسترده که توسط ارتش دست نشانده ضدساندنیست آمریکامعروف به کنتراس صورت گرفته همواره بانوازش- های این کفیلان حکومتی تروریستهامانند ریگان که آنهارا"برادران ما"می خواند همراه می شود،درواقع این بیشتر یک رابطه پدروپسری است ،امادرهرحالت رسالت دوطرف تفاوتی نمی کند.

همچنین این رسالت ازطریق تهدید- ات مداوم تهاجم ،مانورهای هیشکی نظا- می که براساس سناریوهای تعرض به اجرادرمی آیند،شکستن دیوارصوتی بر فرازمرزهای نیکاراگوئه واقدامات واقعی بیشماروتهدیدعریان تجاوزامپر- یالیستی ،ادامی گردد.بعلاوه برای ارعاب توده های نیکاراگوائی وحفظ فشاربرروی ساندنیستهابه امیدبوجودآوردن شرایط مطلوبترجهت بزانودرآوردن آنها،برنامه این است که تصویر"آمریکای طغیانگر" رابحداعلی بنمایش بگذارند ـ یک قدرت عظیم گستاخ ،صاحب اراده وبالاتر از همه که قادربه روییدن هرچیزدرمسیر خویش است .

امادرورای این تکبرظاهری ، ضعف بیسابقه ای ازموقعیت آمریکادرآمریکای مرکزی نهفته است .علیرغم تزریقات مالی نسبتاً عظیم ازسوی آمریکاونهادهای اقتصادی تحت رهبریش ،نومستعمره های وابسته وتاخرخره مقروض ایالات متحده درآمریکای مرکزی بشدت بیمارهستند ـ تابدان حدکه درآمدسرانه درمنطقه در مجموع ۲۵ درصدازاواخرسالهای ۷۰کاهش یافته (وبرای توده های فقیرروستاوحصیر آبادهای معروف به توگوریوس ، Tuguris میزان کاهش بسیاربیشترازاینهاست). نزاع جناحهای درون طبقات حاکمه وابسته به آمریکاچنان تشدیدیافته که اغلب به قتل وترورکشیده می شود.جنگ چریکی درالسالوادورادامه داشته واخیراً درگواتمالادوباره آغازگشته واین علیرغم کشتارتوده ای صدهزارتن وتغییراسکان یک میلیون ونیم نفردرش سال گذشته دراین دوکشورمی باشد وبلوک رقیب آمریکایعنی بلوک اتحادشوروی به مانور خوددرسراسرمنطقه ،که آنرا"عقبگاه استراتژیک "آمریکامی خوانند،ادامه داده ودرپی سودجستن ازمشکلات آمریکا درجهت اهداف خویش هستند.خلاصه آنکه اوضاع درآمریکای مرکزی هنوزبه مقدار زیادی خارج ازکنترل آمریکاست .

لرزه در"حیاط خلوت "

این موقعیتی است بسیارمتفاوت از موقعیت سنتی آمریکادرمنطقه ،درگذشته آمریکاقادربودسلطهٔ خوداعلام کردهٔ مطلق خویش راباکوششی نسبتاً اندک در"حیاط خلوت خودش "اعمال نماید.برای امپریا-

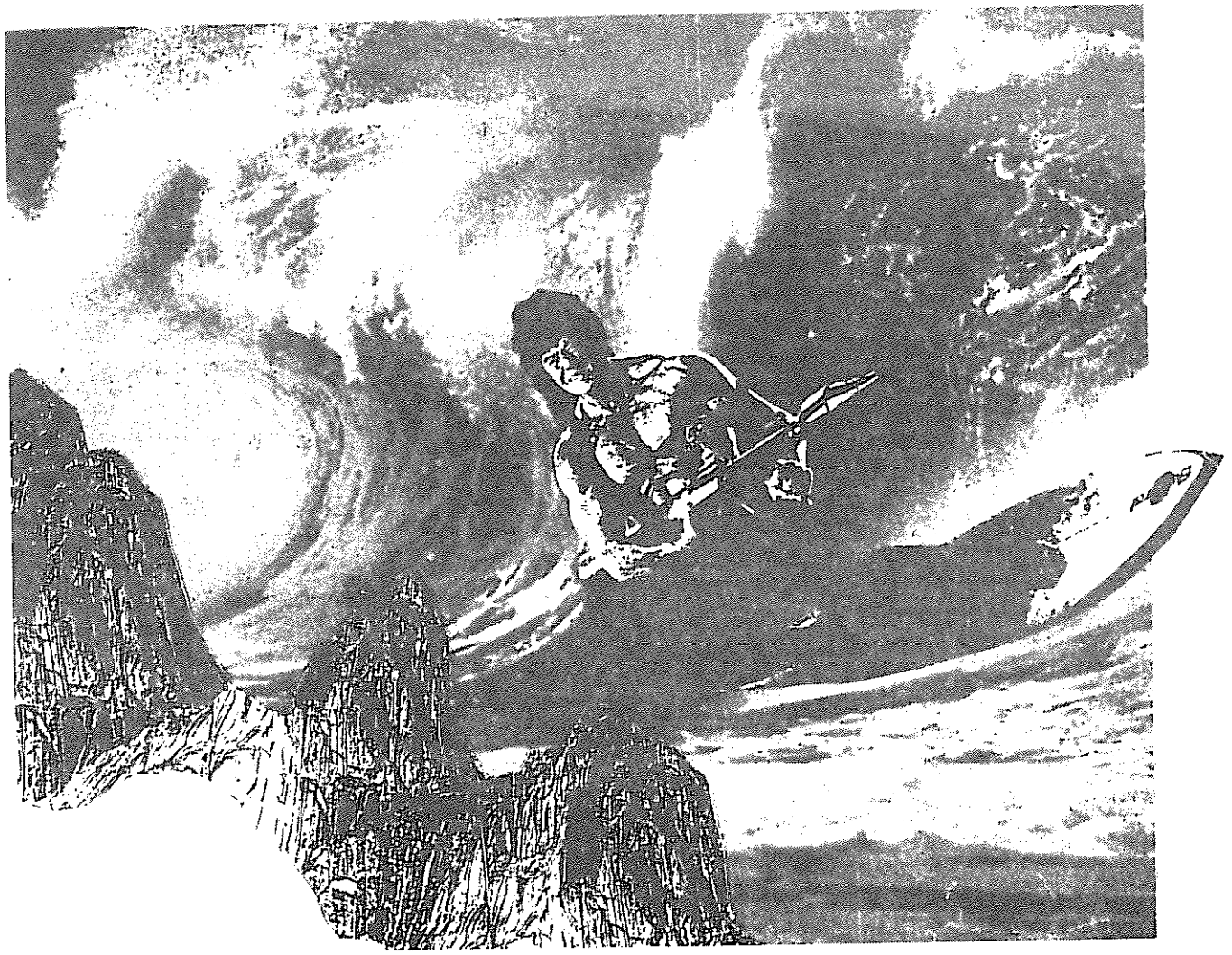

لیستها،اقتصادهای ضعیف وابسته ،بافقر شدید،گرسنگی وبیماری دائمی ،نسبتاً قابل کنترل بودوکشتارهای موردنیاز می‌توانست باتضمین خونین موفقیت یا از طریق تعرض واشغال مستقیم بوسیله سربازان آمریکائی یانیروهای کمپرادور وفئودال که توسط کودتاهای سیامنصوب و/ یاتعویض می شدند،به اجرادربیایند. این کودتاهاپرورش یافته وتدارک دیده توسط آمریکا بودند.

بااین وجود،دراواخرسال های ۱۹۷۰ سلطه آمریکادرآمریکای مرکزی شاهد خیزش بیسابقه درسراسر منطقه بود .در نیکاراگوئه "آناستازیوسوموزا دبایل"، قصاب وفادارآمریکاکه خانواده وباند کوچك وابسته به اوازمان انتصابشان به قدرت توسط تفنگداران آمریکائی دراواسط سالهای ۱۹۳۰،بادستانی آهنین حاکمیت داشتند،بزیرکشیده شده ومجبور بفرارازکشورگردیدندوکاردملی بدنام اومتلاشی گردید.متعاقب این واقعه ، شورشیان السالوادوربه چنان نقطه ای صعودکردندکه آمریکادرتلاش نومیدانه برای ممانعت ازوقوع یك موقعیت مشابه دست به یك کودتای "رفرمیستی "زد.آن- هافرمانده کل بی آبروشده رابرداشته و بجای اویك دسته دولتی برسرکارآوردند که نه تنهاشامل افسران "میانه رو"ارتش بودبلکه لیبرالهای رنگارنگ ،دمکرات مسیحی ها،سوسیال‌دمکراتهاوحتی حزب کمونیست هوادارشوروی رانیزدربرمیگرفت. بااینحال خیزش وطغیان علیرغم اختناق تشدیدیافته ،ادامه پیداکرد.دسته حکومتی درعرض سه ماه ازهم پاشیدوراه رابرای تشکیل یك باندحکومتی جدیدکه حتی بسیاربی اعتبارترومنزوی تربودوهمچنین شروع جنگ داخلی بازنمود.درگواتمالا باشروع دهه جدید،صحنه بسرعت درهمان راستادرحال رشدوتکامل بود.

بدرهای این موقعیت درسالهای ۶۰ ، بادگرگونیهایی که مرتبط با"اتحاد برای پیشرفت "آمریکابود،افشانده شد.توسعه صادرات کشاورزی وگسترش (یامعمول سازی)تکنیکهای مزارع کاپیتالیستی همراه باتوسعه شدیدتولیدصنعتی وابسته ، انضمام آمریکای لاتین به نظام جهانی امپریالیسم راافزایش داد.بدون شك سطح سرمایه "مدرنیزاسیون "درآمریکای مرکزی بهیچوجه به اندازه دیگرکشورهای بزرگترآمریکای لاتین که درآن زمان استراتژیکی تربشمارمی آمدند،نبود.با این وجود،بخاطراینکه نومستعمره های آمریکادرآمریکای مرکزی درگذشته بشدت عقب نگهداشته شده بودند،اثرات سیاسی واجتماعی دگرگونیهای "اتحادبرای پیشرفت "درمنطقه نقش تاریخی داشتند.

این موقعیت خصوصاً برای دهقانان سخت بود.صدهزارنفردرمناطق روستائی بطورکامل دستشان اززمین مزروعی‌بریده شدوزمینهای عده بیشتری آنچنان کاهش یافت که حتی کفاف معیشت خانواده های شان رانیزنمی کرد.برای مثال درالسا - لوادوربین سالهای ۱۹۶۱و۱۹۷۵ درصد خانواده های روستائی که کاملا بی زمین شدنداز ۱۲ درصدبه ۴۱ درصدرسید.این درحالی بودکه دولتهاوعده می دادند:صنایع جدیدیعنی عیناً همان نوع صنعتی که بسیاری راازیافتن کاردرکارخانه باز می داشت ،برای آنهاکارفراهم خواهد

نمود. بعلاوه در السالوادور (که به همراه گواتمالا صنعتی ترین کشورهای آمریکای مرکزی هستند) تولیدات صنعتی در سالهای ۶۰ تا ۲۴ درصد افزایش یافت، اما اشتغال در کارخانجات صنعتی طی همان سال ها تنها ۳ درصد رشد نشان داد. نتایج تمامی این تحولات، گسترش سریع فقر شدید در روستاها، حصیر آبادها، حلبی آبادهای شهرهای عمده تمامی منطقه بود.

درعین حال، یک افزایش سریع در تعداد دانشجویان دبیرستانها و دانشگاهها بوجود آمد، ورشدی چشمگیر در قشر صنعتکار و دیگر بخشهای طبقه متوسط شهری ظاهر گردید - که با اوج گرفتن خواست پیشرفت های اقتصادی و سیاسی همراه بود. درهمین دوران بود که دستگاه کلیسای کاتولیک در تلاش برای گسترش نفوذش در آمریکای لاتین و با زداشتن محرومان متوهم در چرخش بسوی پاسخهای رادیکال، سازمان دهندگان مذهبی و غیرمذهبی را به تعداد بسیار روانه این مناطق نمود (بسیاری از آنها بعد از آنکه موقعیت رادریافتند خود رادیکال گردیدند).

درنیمه دوم سالهای ۷۰ همراه با تاثیرات قابل ملاحظه بحران اقتصادی جهان، آمریکا نتایج نامطلوبی را از آمریکای مرکزی دریافت کرد. روستاها با مبارزه دهقانی و جنگ چریکی منفجر شدند، حلبی آبادها و حصیر آبادها درهمان راستا پیش رفتند، دانشگاههای تمامی مناطق، پایگاه های حمایتی گروههای مخالف مسلح گردیدند. دستگاه فاسد دولتی نومستعمره ای، خصوصاً در السالوادور، نیکاراگوئه و گواتمالا به تندترین و خشن ترین اعمال روی آورد، و فشار اختناق مرگ آور را تشدید کرد. این نوکران آمریکا بخاطر اعمال چنین اختناقی شهره جهان هستند. اما تمرور دولتی بجای خفه نمودن این خیزشها، تنها آنها را عمیقتر کرد. بخشهای وسیعی از جمعیت - از جمله درمیان قشرهای مرفه شهری - خواست سقوط مطلوبترین دیکتاتورهای ایالات متحده در آمریکای مرکزی را پیش گذاشتند، ویکباره تعداد اعضای سازمانهای وابسته به جناحهای گوناگون چریکی گروهها اوج گرفت (که اساساً بوسیله نیروهای ناسیونالیست بورژوا و خرده بورژوا رهبری می گردیدند.)

همراه با انفرادروزافزون باندهای حاکم آمریکائی، تلاشهایی بوسیله "ژرمیستهای" رنگارنگ هوادار غرب (بویژه سوسیال دمکراتها و دمکرات مسیحی ها) و رویزیونیستهای هوادار شوروی جهت نفوذ و کنترل مبارزه مسلحانه انجام پذیرفت. آنها در نیکاراگوئه سعی کردند دلالی یک انتقال "صلح آمیز" قدرت از سوموزا به یک دولت آشتی را بعمل آورند که متضمن حفظ قدرت توسط نیروهای وابسته به آمریکا می گردید - چیزی که نه تنها سوسیال دمکراتها و هم طبقه هایشان بسیار آرزو داشتند، بلکه مورد علاقه رویزیونیستها نیز بود. رویزیونیستها به آشتی این چنینی بعنوان بهترین فرصت برای مانوورهایشان در ناحیه ای درون "قلمرو و نفوذ" آمریکا می نگریستند. تلاشهای آنان با شکست روبرو شد و یک انفجار شورش گرانه، بویژه از حصیر آبادها، سوموزا را از اریکه قدرت بزیر کشید. این انقلاب صحنه را برای دولت ساندنیستها چنان آماده نمود که آنها بسیار بیشتر از آنکه بعضی هابرایش چانه زده بودند در تضاد با آمریکا قرار گرفتند. در هردو کشور السالوادور و گواتمالا، نیروهای گوناگون هوادار امپریالیسم شبانه روز تلاش کردند تا مانع تکرار تجربه نیکاراگوئه گردند. آنها مبارزه توده ای را در تلاشهایشان برای مذاکره با آمریکا تبدیل به متاعی قابل چانه زدن نمودند.

السالوادور بارزترین نمونه کشورهای آمریکای مرکزیست که یک جنگ چریکی بدون یک رهبری پرولتری در آن جاری است. هدف این جنگ نه تلاش برای ساختن قدرت و استحکام سیاسی، ایدئولوژیکی و نظامی توده ها، درگیر نمودن آنها و اتکاء به آنها و دگرگون کردن آنها در پروسه جنگ طولانی مدت خلق، بلکه عبارتست از واداشتن دولت کنونی، یا حداقل بعضی نیروهای درون آن به اینکه به اپوزیسیون اجازه شرکت در قدرت دولت متکی به قانون اساسی را دهند. رهبری جبهه دمکراتیک انقلابی / "فارابوندو مارتی" (FMLN/FDR) نیروهای مختلفی از جمله دمکرات مسیحی ها را شامل می گردد. با وجود اینکه حزب کمونیست هوادار شوروی السالوادور از هژمونی کاملی برخوردار نیست، اما حتی بعضی نیروها که بخاطر جابجا کردن بخشی یا تمامی طبقات حاکم قدیمی حاضر بفروش کشورشان به امپریالیسم جدید ی نیستند، به شوروی به عنوان اهرمی که گره گشای موقعیت آنهاست نگاه میکنند.

باوجود آن که برآمد توده ای که منطقه را در سالهای ۷۸ - ۸۱ دربرگرفت، درحال حاضر فروکش کرده است، اما بحران عمیق یافته اقتصادی و سیاسی که آمریکا در "حیاط خلوت" نظامی خود با آن روبروست، هنوز بشدت وجود دارد. امروز در بحران حدت یابنده جاری جهان، ایالات متحده بیش از هر زمان دیگری نیازمندنشان دادن یک توانایی بلامنازع جهت حاکمیت بر آمریکای مرکزی است. اما همانگونه که حاکمان آمریکا بخوبی می دانند، دوست گفته چون نیم کردار نیست. دروا قع موقعیت آمریکای مرکزی حامل ریسک عظیمی برای امپریالیسم آمریکا می باشد.

ناامنی امپریالیستی

مقامات آمریکایی برای دلپذیر کردن سخنان تندخودبیشرمانه درباره تهدیدی که آمریکای مرکزی برای امنیت ملی آن، هابوجود آورده اخطار می کنند. نمونه بارزی ازاین روش، گفته های ذیل ریگان در آوریل ۱۹۸۳ دربرابر یکی ازجلسات نادر مشترک کنگره است (جلسه مشترک سنا ومجلس نمایندگان گذشته ازسخنرانیهای سالانه "دولت متحده" به مسائل فوق العاده ای مانند اعلام جنگ اختصاص دارد) رئیس جمهور آمریکا چنین فریادزد: "اگر ما نتوانیم ازخودمان درآنجا دفاع کنیم (در آمریکای مرکزی - ج - س) نمی توانیم انتظار تسلط درنقاط دیگری راهم داشته باشیم. اعتبار ما فروخواهد پاشید، اتحادهای مابهم خواهند ریخت وامنیت میهن مابخطر خواهد افتاد." ۳

البته شخص بایدچنین اظهاراتی را اززبان استعاره به زبان عادی برگرداند: "دفاع ازخودمان یعنی درهم شکستن هرکسی که ازسرفرود آوردن درمقابل اوامر آمریکا سرباز میزند؛ "امنیت میهن ما" اشاره به امنیت بورژوازی آمریکا دربرقراری حاکمیتش میباشد. (مسلماً آن کسانیکه بابمب آتشزا به بلوکهای آپارتمانی درفیلادلفیا حمله می کنند وصحبت ازاحتمال "پیروزی" در جنگ جهانی سوم با "تنها ۶۵ میلیون کشته" می نمایند، زیادنگران امنیت ساکنان زمین نیستند). باین وجود اظهارات ریگان بطورقطع گوشه ای ازنگرانی استراتژیک امپریالیسم آمریکا نسبت به آمریکای مرکزی رابنمایش می گذارد.

مشکل اساسی آمریکا این است که با تحلیل رفتن جدی قدرت وآشوبهای بسیار نزدیک به کشورش روبرواست ،آنهم در زمانیکه بنابگفته بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی بسرعت درحال حدت یابی هستند...همان منطق نظام امپریالیستی ومبارزات انقلابی موقعیت جدیدی رافراهم می نمایندتضادبین باندهای رقیب امپریالیستی ،تضادبین امپریالیستهاوکشورهای تحت ستم ،تضادبین پرولتاریاوبورژوازی درکشورهای امپریالیستی دردوره ای که درپیش است در ابعادبیسابقه ای خودرابازوراسلحه بیان خواهدکرد".برای هیئت حاکمه آمریکا، رسیدن چنان تحولات ناگهانی وعمده‌ای به انجام رساندن کامل ساختمان نیروهای سیاسی ،نظامی ،ایدئولوژیکی اش راضروری می نمایدتابدین ترتیب قوی‌ترین موقعیت ممکن رادرآن دوران صاحب گردد.امابه عللی ،موقعیت درآمریکای مرکزی تهدیدی جدی نسبت به آن‌موقعیت راارائه می دهد.

اولاً ،موضوعی که ریگان آنرا"اعتبار" می خواند،وجوددارد.این نکته توسط کمیسیون مشترک ملی درموردآمریکای مرکزی کمی بیشترشکافته شد - این کمیسیون به کمیسیون کیسینجرمعروف است ،زیرارئیس آن هنری کیسینجربود، یکی ازجانیان درجه اول آمریکا،با اعتباراتی که ازهندوچین ،شیلی و دیگرنقاط کسب کرده است .کمیسیون درگزارشش هیاهوبراه انداخت که " در مرکزمنطقه کارائیب آمریکا،اعتبار جهانی مامطرح است ".پیروزی نیروهای متخاصم درجائیکه روسها"عقبگاه استراتژیک "آمریکامی خوانند،بمعنای نشانه ای ازضعف ایالات متحده خواهدبود".گزارش می افزاید آمریکامی بایدمانع "تحلیل رفتن قدرت مادرتأثیرگذاری بروقایع جهان گردد،اینمکنست ازتصوراینکه ما قادرنبودیم برحوادث حیاتی بیخ گوشمان تأثیربگذاریم‌ایجاد گردد".[5] این چه "اعتباری" است که ازچنین اهمیتی برای این آقایان برخورداراست ؟این چیزی نیست بجزتوانائی القاءاعتماددرسطح جهانی به پایه اجتماعی داخلیش ،که آمریکا قادراست همه آنهارادرمبارزه برعلیه تمام مخالفان بسوی پیروزی رهبری کند - چیزی که برای آمریکاپس ازشکست تلخش در ویتنام وسرنگونی نوکرانش درنیکاراگوئه وایران نکته ای دردناک است .این یک دلیل است برای اینکه چراریگان وشرکایش چنان دردسرهای عظیمی را متحمل می شوندکه تصویرموردنیازشان از "آمریکای نوظهور"رانقاشی کنند،واینکه چراهرواقعه ای که خطرایجادشک وشبهه‌ای درمورداعتباراین تصویرراداشته باشد باتحریکات نوین ویااعمال تجاوزکارانه عریان امپریالیستی دربرخی نقاط جهان (واغلب درآمریکای مرکزی یاکارائیب) مواجه می شودتاتردیدهارابرطرف گرداند.

یکی دیگرازمشکلات استراتژیک آمریکادرآمریکای مرکزی دررابطه است باپی آمدهای نظامی بالقوه که درادامه بی‌ثباتی منطقه نهفته است . کارشناسان ژئواستراتژی آمریکائی تأکیددارندکه یک عامل قاطع که نسبتاً (حداقل ازجنگ جهانی دوم) آمریکاراقادرنموده عملیات وسیع نظامی دراطراف جهان برپادارد"امنیت "نسبی -یعنی تسلط مطلق آن - درمرزهای جنوبی‌اش بوده است .بااین وجود،همانطورکه یک تحقیق "عقل کل "های رسوای آمریکا یعنی مؤسسه راند اخطارمی کند،" بی ثباتی وناامنی درآبراههای (کارائیب) ممکن است آمریکاراتابدان حدمنحرف نمایدکه توانائی آن رابرای اجرای نقش جهانی اش ازیک موضع قدرت،به دردسر بیاندازد،بویژه اگراستقرارمجددامنیت درآبراههانیازمنداقدامات نظامی بیشتر آن کشورباشد..."[6] بعلاوه ژئواستراتژیست های آمریکانگران راههای دریائی ای هستندکه ازطریق آنهانزدیک به ۵۰ درصد تدارک رسانی آمریکابه سربازانی که دراروپاو۴۰ درصدتدارک رسانی سربازانی که ممکن است درجنوب آسیا بجنگند،صورت میگیرد:آن کسانی که آمریکاآنهارا"نیروهای متخاصم "می نامد، می توانندازاوضاع مطلوب درآمریکای مرکزی برای برهم زدن طرحهای گران‌بهای جنگی آمریکا،سودبرند.

همچنین تأثیربالقوه "گسترش یابنده" برآمدوطغیان دربرخی کشورهای آمریکای مرکزی وگسترش فعالیتهای مشابهی رادر سراسرآمریکای لاتین وماورای آن ،وجود دارد.مقامات آمریکائی آشکاراًدرمورد عواقب هرنوع پیروزی درمقابله باسلطه آمریکادرسراسرآمریکای لاتین هیاهو براه انداخته اند.احساسات ضدآمریکائی وسیعی درمیان طیف گسترده ای ازمردم آمریکای لاتین امری جاافتاده است . در میان مقامات آمریکائی حساسیت خاصی درموردگسترش شمالی چنان خیزشی بطرف مکزیک ،وجوددارد.کارشناسان بورژوازی آمریکابدرستی مکزیک رابه مثابه بمب ساعتی سخت پوشیده شده که می تواندحتی امواج انفجارش رابدرون آمریکامنتقل کنند،می نگرند .این احتمال راغالباًمقامات آمریکائی به زبان نمی آورند،اماشکی نیست که این امرنگرانی عظیمی راسبب گشته است .برای مثال عبارتی ازمؤسسه راند که صحبت آن رفت شاهدبراین مدعاست: "سیاستهای راههای آبی دریای کارائیب بیش ازهمیشه وبیش ازدیگرمناطق کشورهای جهان سوم خودرابه آمریکاتحمیل می‌کند.نظم ،قانون وامنیتی که درایالات متحده ومرزهایش پیش برده می شود را نمی توان ازحوادث وگرایشات عمده این راههای آبی جدانمود.رابطه اولیه ازطریق مهاجرت ،پناهندگی وجریان تبعیدهاست: ایالات متحده بیشترازدیگرنقاط جهان مهاجروپناهنده می پذیرد،وبیشتراینها از طریق این راههای آبی می آیند.توسعه منازعات آمریکای مرکزی به مکزیک وپورتوریکو،نتایج داخلی خطرناک وغیر قابل کنترل وغیرقابل پیشگوئی دربر خواهدداشت ."[7]

چماق وبالابردن توانائی ها

همه کارهای امنیت ملی آمریکا در مواجهه باتهدیدهای بسیارنسبت به امپراطوریشان ازسوی آمریکای مرکزی ودرنیازنومیدانه به محکم کردن کمربندها،باچنگ ودندان به منطقه برخورد می‌نمایند.همانگونه که وزارتخانه هائی مانندوزارت کشورآمریکابیان می دارند، تدابیراقتصادی ،سیاسی ،دیپلماتیک و البته نظامی همگی بکارگرفته می شوند. اماهمه آنهاچماقهای طراحی شده برای انقیاد ،و/یا"بیطرف کردن "(همان طورکه جزوه رسوای قتل وترورسیا پیش می گذارد)تمامی کسانیستکه‌ازبخاک‌افتادن درمقابل سلطه آمریکاامتناع می کنند. آنهاحتی چماقهایی هستندجهت بالابردن توانائی آمریکابرای دوره ای که درپیش است .

درالسالوادور،متعاقب قتل توده ای ۵۰ هزارالسالوادوری درطول ۶ سال گذشته توسط ارتش اجیرشده آمریکا ـ چه به وسیله ارتش وچه توسط گروههای غیر رسمی جوخه های مرگ ـ ، آمریکا اکنون درپی یك استراتژی نظامی "نوین" برای محوهرگونه حمایت بالقوه وواقعی از اپوزیسیون می باشد.این استراتژی دربر- گیرنده تکنیکهای ضدشورش وبرنامه‌هائی اساساً "کامل شده"درجنگ تجاوزکارا- نه وشکست خورده آمریکاعلیه ویتنام است .

یك جنبه این توطئه حملات هوائی وسیع علیه جمعیتهای مناطقی است که یا تحت کنترل FMLN/FDR بوده ویامراکز پشتیبانی ازآنهاهستند.کاربمبارانهای هوایی چنین تسهیل شده اند: افزایش چندهواپیمای جنگی C-۴۷ آمریکا،هرکدام باقدرت آتش ۱۵۰۰ باردردقیقه برای ۴ تا ۵ ساعت درهرپرواز، ۵۰هلیکوپترهوی (HUEY) H-1 ،هم جنگنده وهم وسیله انتقال گردانهای ارتش السالوادور به محل بعدی قتل عام روستائیان ،۶ جت جنگنده "دراگون " A - ۳۷ که بمبهای ۲۷۰ ، ۲۵۰ ، ۱۵۰ کیلوئی ،بمبهای خوشه ای و موادآتشزامانندبمب ناپالم وفسفروس پر- تاب می کند،وهواپیماهای شناسائی C - ۱۳۰ آمریکاکه ازپالمرولادرهندوراس پرو- وازمی نمایند.

جنبه دیگراستراتژی "نوین "آمریکا برای السالوادورمشابه همان طرح به اصطلاح "بدست آوردن قلبهاوافکار " ویتنام است .این طرح شامل "جستجو و انهدام "درسراسرمناطق طغیان زده است ومتعاقب آن تشکیل گروههای "دفاع غیر نظامی "(اغلب بااستفاده ازهواخواهان رسوای جوخه مرگ)،برنامه های "پیکار غیرنظامی "ازجمله ساختن جاده (جهت تسهیل رفت وآمدخودروهای نظامی)وبنا نمودن بیمارستانها(برای حفظ ونگهداری سربازان جهت نبرد)ساختن مدارس (جهت رسیدن به حساب جوانان دمدمی) .

تمامی اینهاکپیه شده از"عملیات وتوسعه حمایت انقلابی " CORDS یعنی برنامه "آرام سازی "تکمیل شده درویتنام است. درآنجاشهرت اصلی آن برای مورد استفاده قرارگفتن بعنوان چترعملیات برنامه رسوای فونیکس بود،ونتیجه آن قتل وترور ۲۰ تا ۴۰هزارغیرنظامی .

درعین حال ،آمریکاچهره خوفناك "خوزه ناپلئون دوآرته" رااحیاکردتابه او تمامی دعاهای خیردمکراتیك (به سبك آمریکا)خودرانثارسازد.دوآرته دمکرات مسیحی ،کسی که ازدانشگاه نوتردام آمر- یکافارغ التحصیل شده ،ریاکارانه ادا و اطوارپیش پاافتاده ای درباره "دمکراسی"، "صلح "والتماس برای قطع "سوءاستفاده ازقدرت "رادرمی آوردواین درحالی است که قتل "خرابکاران "مظنون بدون وقفه ادامه دارد.این کاربرای"مشروعیت بخشیدن" به رژیم بورژواکمپرادورآمریکائی در نزد نیروهای بورژوالیبرال آن کشورو بسیاری ازسوسیال دمکراتهای اروپای غربی،بیش ازاندازه کافی است .

امادرچندسال گذشته ،کانون تلاش آمریکابرای بازیابی آقایی‌مطلق خود بر آمریکای مرکزی ازالسالوادوربه نیکارا ـ گوئه تحت رهبری ساندنیستهاانتقال یافته است .ساندنیستهابعنوان یك اپوزیسیون درقدرت ،مظهرمشکلات آمر ـ یکادر"حیات خلوتش "شده اند.بدون یك تحلیل عمیق ترازساندنیستهاکه ازحیطه این مقاله خارج است ،می توان گفت که حتی همین شکاف کوچکی که دولت جدید نیکاراگوئه درهژمونی آمریکابوجودآورده (حتی اگرانقلابی نباشد)،تحت شرایط کنونی جهان ،ازجانب آمریکاخطری غیر قابل تحمل شمرده می شود.آمریکابا سرکوب توده های نیکاراگوئه ای وتنبیه ساندنیستهاجواب داده است ،بااین هدف که یا آنان راوادار به تسلیم نمودن قدرت کنندیاسرنگون نمایند.بدین منظور،شماری ازنیروهاوسلاحهای آمریکابرعلیه نیکارا ـ گوئه بکارافتاده است .

البته "رزمندگان آزادی "آمریکا یعنی کنتراس نیزوجوددارند.درواقع تمامی درجه داران ارشدگروه اصلی کنتراو FDN (جبهه دمکراتیك ملی)که مقرآن درمیامی وهندوراس است ،همه مرکب ازافسران گاردملی سوموزابودند که اکثرآنهاتاسال ۱۹۸۱ که سیاآنها را متشکل نمود،به عملیات گانگستری عادی مشغول بودند.هیئت سیاسی غیرنظامی آنهاتشکیل شده ازاولیگارشی هوادارآمر- یکا،تاجران ونویسندگان مزدورسیاسی که بنابرگفته یك عضوسابق گروهشان ، در ۱۹۸۲ به امرسیادورهم جمع شدندتایك چهره ظاهری غیرسوموزائی به گروه‌بدهند؛ گزارش عملیات عمده کنتراغالباً به آنها اطلاع داده می شودوازآنهامی خواهند برای عملیات،اعتبارعمومی دست وپاکنند. مانندتمامی عملیات جوخه مرگ آمریکا، کنتراس درشکنجه ،قتل ،تجاوزوکشتن غیرنظامیان بی سلاح تخصص پیدامی کند وزمانیکه مجبوربه جنگیدن درمقابل سربازان مسلح باشندزیاداحساس خوشنو- دی نمی نمایند ـ چیزیکه آنهاتاحدامکان ازآن اجتناب می کنند.اعمال کنترا صدمات وزیانهای عظیمی رامتوجه اقتصاد وابسته وشکننده نیکاراگوئه نموده است ـ بنابرگفته دولت ساندنیستهازیانی بالغ بریك میلیارددلار ـ امازیان آورترین خرابکاریهای اقتصادی بوسیله اجیر شدگان سیاانجام گرفته ،زیراهمانگونه که یك "منبع اطلاعاتی "به لس آنجلس تایمزگفت :"مسائلی دررابطه با شایستگی کنتراس وجودداشت ... اینکه آیاآنهانی توانستندعملیات مؤثر(خرابکا- ری)راپیش برند." بااین وجود،کنتراس برای ارعاب توده های نیکاراگوئه کاملاً مفیدبوده ،چیزیکه جزئی ضروری ازبو- خوردایالات متحده به آمریکای مرکزی است .

درحالیکه بسیاری ازوفاداران آمر- یکابه میامی گریخته اندو/یابطریقی به کنتراس ملحق شده اند،هنوزکم نیستند نوکران آمریکائی که درداخل نیکارا ـ گوئه فعالیت می کنند.سرمایه داران هوادارآمریکادرگروه وابسته به سیایعنی شورای عالی مؤسسات خصوصی(COSEP) جمع شده اندوباکشیدن سرمایه ها به خارج وعدم سرمایه گذاری ودیگرتدابیر سعی می کنندمشکلات سخت اقتصادی نیکاراگوئه راشدت بخشند،آنهامیتوانند آسیب فراوانی به اقتصادنیکاراگوئه واردآورندزیرا ۶۰ درصداقتصادآن کشور هنوزدردست بخش خصوصی است روزنامه- ای بنام لاپرنسا La Prensa ،وجوددارد که درحوزه رسانه های گروهی آمریکا قرارداشته (گرچه بخش سست ترآن) و هرآنچه به آمریکاوکنتراس درحمله به نیکاراگوئه یاری رساند،انتشارمی دهد، سانسوردولتی نسبت به زخم قلمهای آن همیشه درآمریکاباهیاهوروبروگردیده است. دستگاه کلیسای کاتولیك هم هست؛از جمله کاردینال کنتراسی"میگویل ادباندو

براوو" که اخیراً پاپ بخاطر تلاش هایش به نیابت از طرف آمریکا به اوج رفیع مقام داد. تلاشهای وی در برگیرنده تبدیل مراسم مذهبی به تظاهرات واقعاً هواداری از کنترا است. تمامی این نیروها بطور خاص سعی می نمایند از تضادهای ساندنیست- ها و بخش های طبقه میانه حال شهری و روستائی بر سر اینکه برنامه اقتصادی شکست خورده و مخارج نظامی بالا رفته، سودجویند. آنها امیدوارند به نیابت از طرف آمریکا و بخاطر منافع خودشان هرچه بیشتر حاکمیت ساندنیستها را بی ثبات نمایند.

آمریکا فشار دیپلماتیک را نیز بکار می گیرد، از جمله بوسیله گروه گزافه گوی کنتادورا Contadora – وزرای خارجه مکزیک، پاناما، ونزوئلا و کلمبیا – این گروه نام خود را از جزیره پاناما ئی که برای اولین بار آنها جهت یافتن "راه حلی" برای بحران آمریکای جنوبی در آن جمع شدند، گرفته است. پروسه "کنتادورا" نامی که سری مذاکرات مشترک ۴ کشور کنتادورا و ۵ کشور آمریکای مرکزی گرفته، از طرف تمام شرکت کنندگان مستقیماً، آمریکا، اتحاد شوروی و کوبا، تمام کشورهای اروپای غربی و تقریباً تمامی امپریالیستها و نیروهای هوادار امپریالیسم در جهان مورد ستایش و ملاطفت قرار گرفته است. "مسلماً" هرکسی که امید وار دادن مانوور برای موقعیتی در آمریکای مرکزی می باشد، در جستجوی فرصتهائی در این مذاکرات است. اما از آنجائیکه آمریکا نیروی بلامنازع در منطقه است و تمامی شرکت کنندگان بجز نیکاراگوئه کاملاً وابسته به آمریکا هستند، این اوضاع اساساً درخدمت افزودن فشار آمریکا بر ساندنیستها قرار دارد.

برای مثال، سپتامبر گذشته، زمانیکه کنتادورا با یک پیش نویس صلح پیشنهادی موافقت کرد، آشکار بود که آمریکا در مقابل آن می ایستد و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی ابتدائاً بطور ضمنی نشان دادند که با آن طرح توافق دارند. عموماً چنین تصور می گردید که ساندنیستها یک کودتای دیپلماتیک در مقابل آمریکا انجام داده اند. گرچه همانگونه که آمریکا روشن نمود آن طرح غیر قابل پذیرش بود (درواقع هر پیمانی که حداقل شامل قدمهای اولیه بسوی یک تسلیم تمام و کمال ساندنیستها نباشد، قابل پذیرش آمریکا نیست)، کشورهای کنتادورا به سوی نیکاراگوئه بر گشته و ساندنیستها را برای پذیرش تغییراتی که آمریکا خواهان آنها است، تحت فشار قرار دادند. آنها ساندنیستها را در صورت عدم موافقت تهدید به انزوا و انفراد در منطقه نمودند. بنا بر این، علیرغم تاکتیکهای متفاوتی که ممکن است مثلاً بین مکزیک و آمریکا بر سر بهترین راه برای "باثبات کردن" منطقه تحت حاکمیت آمریکا وجود داشته باشد (در مورد تفاوت تاکتیکها، مکزیک، رویزیونیستها که امیدوارند بتوانند مانور دهند و دیگران، بسیار اغراق کرده اند)، نتیجهٔ "پروسه کنتادورا" افزودن چماق دیپلماتیک به دیگر اشکال عملیات پنهان آمریکا است.

تمامی این اشکال نقش خود را اجرا می نمایند. اما شاید تاکنون برجسته- ترین عمل تعرضی آمریکا در آمریکای مر- کزی در برگیرنده این ترکیب دوگانه باشد: از یک سو تهدیدات دائمی تجاوز آمریکا، و از سوی دیگر تبدیل هندوراس به ترکیبی از پایگاه رزمی آمریکا و میدان تمرینی برای چنین مقصودی.

در چند سال گذشته این تهدیدات به طرق مختلف صورت گرفته، اما هیچکدام به اندازه رژه نظامی دائمی آمریکا مستقیم نبوده است. این رژه در نزدیکی مرز نیکارا- گوئه در هندوراس انجام می گیرد و تحریکی است برای جنگ آمریکا و نیکاراگوئه. آخرین این عملیات شامل ۱۰۰۰ سرباز آمریکائی در دو مانوور مشترک بود: یکی در رابطه با یک تجاوز ساختگی نیکاراگوئه به هندوراس توسط تانک و توپخانه قرار داشت (چیزیکه ساندنیستها در صدد انجامش نیستند، اما یکی از بهانه های احتمالی و ساختگی آمریکا برای تجاوز است)، مانور دیگر ۳۹ کشتی جنگی را شامل می گردید از جمله خودروهای خاکی و آبی، بقول ناظر مجله تایم "مثل یک تمرین آمریکا برای یک تجاوز به نیکاراگوئه". [۹]

البته، این عملیات صرفاً تهدید نیستند – آنها همچنین تمرینی برای عمل حقیقی اند. برای احتمال وقوع چنین تجاوزی از طریق هندوراس تدارک دیده شده؛ ۹ فرودگاه آماده برای تجاوز با قابلیت پذیرش هواپیماهای نیروی ۱۳۰-C، دو ایستگاه رادار، دو انبار تدارکات جنگی بخشی از تدارکات آمریکا در هندو- راس می باشند. بسخن دیگر، آمریکا بسیاری از مشکلات انتقال سربازان و بازتدارکاتی که یک تعرض واشغال نظامی آمریکای مرکزی نیاز خواهد داشت را با تبدیل هندوراس به یک پادگان آمریکا، از بین برده است.

ریسک های یک دخالت بزرگ آمریکا

با این وجود، محدودیتهائی نیز جهت به اجرا در آوردن چنین سناریوئی، حداقل در کوتاه مدت، برای آمریکا وجود دارد. زیرا بواقع چنین ریسکهائی برای امپر- یالیسم خطر عظیمی در بر دارد.

استراتژیستهای آمریکا از موسسه راند و دیگر "عقل کل" های امپریالیستی به مقامات رسمی اخطار کرده اند که تسریع روند تحریک آمریکا در آمریکای مرکزی می تواند آشوب عظیمی را چه در آمریکای لاتین و چه در اروپای غربی ببار آورد (در در آمریکا، آنان در مورد مهاجران بمثابه حاملین فاجعه اخطار می دهند). مشکلات امپریالیستها در دست زدن به چنین تجاوزی در شرایط کنونی و در آستانهٔ وقوع یک جنگ جهانی، بطور تصاعدی افزایش خواهد یافت. وممکن است دخالت آمریکا در آمریکای مرکزی نهایتاً و شاید بسرعت منجر به این تقابل جهانی گردد.

دقیقاً بدلیل عظیم بودن خطرات – و ریسکهای – مقابل پای آمریکا در آمریکای مرکزی است که مناظراتی در درون طبقه حاکم آمریکا در مورد جوانب گوناگون سیاست آمریکا در منطقه وجود داشته است. مسائلی مانند اینکه چگونه آشکارا از کنتراس حمایت شود، چقدر بر "پروسه کنتادورا" تاکید گذارده شود و غیره، بطور علنی مورد جدل قرار گرفتند. این جدلها عمدتاً از زاویه تأثیر آنها در دست یافتن به اهداف واحدشان در منطقه – یعنی نابود کردن نسبتاً سریع تمام مخالفین سلطهٔ آمریکا در منطقه – انجام گرفتند. درحالیکه مختصات دقیق این مناظره اغلب در زیر هوچیگری های هماهنگ پنهان می ماند، بنظر می رسد یکی از دلایل مجادلات درونی آنها بر سر آمریکای مرکزی عبارت است از خطر یک شکست مهم برای آمریکا که (از نظر آنها) هیچ چارهٔ دیگری بجز تجاوز، برایشان نخواهد گذارد.

در این میان، نقش اجتماعی آلترنا- تیوهای لیبرال در آمریکای مرکزی عبارت بوده است از ایجاد کانال "مشروع" برای ابراز خشم و مخالفت با جنایات آمریکا در

منطقه ونگاهداشتن این خشم ومخالفت در محدودهٔ قابل کنترل ·رفرمیستها،رویزیونیستهاوسوسیال دمکراتهای رنگارنگ همیشه مبلغ "لابی اینگ"* واتکاء به نمایندگان کنگره بمثابه روشهائی برای جلوگیری ازتجاوزآمریکابه آمریکای مرکزی ،بوده اند·ونمایندگان رسمی ساندنیستهاوجبهه "فاربانددومارتی "،که بهرحال معمولاً رویزیونیستهای طرفدار شوروی (وبرخی اوقات سوسیال دمکراتهائی)هستند،به آنهایاری می رسانند،چرا که این سیاست درخدمت استراتژی‌هایشان می باشد·نمونه بارزاینکه این نوع فعالیتهابکجاختم می شوند،درجدال اخیرکنگره برسرکمك مالی مستقیم آمریکابه کنتراس نمایان گشت ·زمانی که طرح دولت ریگان باشکست اندکی در مجلس نمایندگان (کنگره آمریکا - مترجم)روبروگردید،تمام رفرمیستها و رویزیونیستهائی که مرتباً شعار"نامه ای به نمایندهٔ تان درکنگره بفرستید"راپارس می کردند،آن راپیروزی بزرگی خواندند، علیرغم اینکه بسیاری دراپوزیسیون به عوض کمك مالی به کنتراس خواهان تحریم نیکاراگوئه بودندومی خواستندکمك مالی به کنتراس ،ازطریق،نه چندان آشکاروولی رسمی دیگرتضمین شود·بعضی نیروهای صادق و مترقی ظاهراً تمامی این مسائل راباور کردندویك گروه مذهبی تابدانجارفت که ازیك راهپیمائی برنامه ریزی شده در ابتدای رأی گیری صرفنظرنمود·درکمتراز یك هفته ،ریگان تحریم علیه نیکاراگوئه رااتخاذکردواین دولت را"یك تهدید نسبت به امنیت ملی آمریکا"خواند،وپنج هفته بعد،کمك مالی رسمی به کنتراس بهر جهت توسط کنگره تصویب شد·تمامی این وقایع درگیرودارپرشی درتدارکات آمریکابرای یك دخالت مستقیم نظامی علیه نیکاراگوئه صورت گرفت ·وقایعی که به اندازه کافی ماهیت پیروزی های بزرگ - وخط دنباله روی ازلیبرالهابسوی "صلح " درآمریکای مرکزی راافشامی کنند·

چشم انداز انقلاب

آرمان توده های آمریکای جنوبی بر اثراین واقعیت که تاکنون یك حزب مارکسیستی - لنینیستی برای رهبری انقلاب درکشورهای این منطقه وجودنداشته‌بسختی صدمه دیده است ·همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: "کلیدبسرانجام رساندن انقلاب دمکراتیك نوین نقش مستقل طبقه کارگروتوانائی آن ازطریق حزب مارکسیست لنینیست اش، دراستقرارهژمونی اش درمبارزه انقلابی است ·تجربه مکررومکررنشان داده است که حتی وقتی یك بخش ازبورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد،نمی تواندیك انقلاب دمکراتیك نوین رارهبری کند و نخواهدکرد،چه برسدبه هدایت تابه آخر آن ،به همین ترتیب ،تاریخ ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی "(یابطورمشابه "جبهه انقلابی ")که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشودرابه نمایش گذاشته است ،حتی زمانیکه چنین جبهه ای با نیروهای درون آن رنگ آمیزی " مارکسیستی "(دراصل شبه مارکسیستی)اتخاذ کنند·اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده و حتی ضربات سختی رابرامپریالیسم وارد آورده اند،امااثبات کرده اندکه اززاویه ایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی وبورژوائی نیستند· حتی درنقاطیکه چنین نیروهایی قدرت سیاسی راکسب کرده اندقادربه متحقق کردن تغییرانقلابی تمام عیارجامعه نبوده - اندودیریازودتوسط امپریالیستهاسرنگون میشوندیاخودشان دیریازودبه یك قدرت نوین ارتجاعی حاکم دراتحادباامپریالیست تبدیل می شوند·" ۱۰

نیازمبرم به عناصرانقلابی اصیل جهت ایجادوشکل دهی احزاب مارکسیست - لنینیستی اصیل درآمریکای جنوبی باقیست · مشکلات عمق یافته امپریالیسم آمریکاکه ذکرآنهارفت پابرجاست ·خصوصاً آنکه در یك صحنه بین المللی که باتغییرات و تحولات بزرگ ناگهانی مشخص می گردد، می توان تصورکرد - درواقع می توانید بگوییدمحتمل است - که فورانهای توده ای درسطح بیسابقه ای می توانندبوقوع بپیوندند·تجربهٔ اخیردرپرو،جائی که سلطهٔ رویزیونیستی برتوده هاهمانقدر دائمی بنظرمی آمدکه سلطهٔ آمریکا،نمونهٔ خوبی ازاین واقعیت است که چگونه می توان راه رابروی جنگ انقلابی خلق گشود·نفوذجنبش انقلابی انترناسیونالیستی درکشورهای آمریکائی می تواندنقش مهمی رادرکمك به حل بنیادی ترین مشکلات مقابل پای شروع وگسترش یك جنگ انقلابی - یعنی تدوین یك استراتژی انقلابی وساختن یك تشکل انقلابی - بازی کند·

آمریکایاهرقدرت امپریالیستی در حیاط خلوت یانکی هاهرکاری انجام دهند، زبانه های آتش دراین نقطه خاموش نشده، ونمی تواندچنین شود· ○

پاورقیها

۱- السالوادور:چهره انقلاب ،نوشته رابرت آرمسترانگ وژانت شنك (بوستون مطبوعات ساوت اند،۱۹۸۲)صفحه ۷۶ نقل شده درکتاب ملوین بورك

"El Sistema de Plantacion y la Proletarizacion del Trabajo Agricola en El Salvador," *Estudios Centroamericanos* (San Salvador: UCA EDitores)

(شماره ۳۳۵/۳۳۶ سپتامبر- اکتبر۱۹۷۶) صفحه ۴۷۶

۲ - "مبارزه طبقاتی درالسالوادور"نوشته هارالدیونگ چاپ شده درنشریه چپ نو (لندن)شمارهٔ ۱۲۲(ژوئیه - اوت)صفحه ۸ ،نقل شده درکتاب ملوین بورك بنام ، پرولتریزه کردن کارکشاورزی درآمریکای لاتین :موردالسالوادور،چاپ به صورت استنسیل صفحه ۲۸ ، ۱۹۸۳

۳ - نیویورك تایمز ۲۸آوریل ۱۹۸۳

۴ - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحهٔ ۷ و ۶

۵ - گزارش رئیس جمهوربه کمیسیون مشترك مجلسین درباره آمریکای جنوبی (نیویورك : شرکت انتشاراتی مك میلان ۱۹۸۴) صفحه ۱۱۱

ازجمله شمال آمریکای جنوبی ،مکزیك ، پاناما، آمریکای مرکزی می باشد·)

۶ - ژئوپلیتیك ،امنیت ،واستراتژی آمریکادرآبراههای دریای کارائیب (مؤسسه راند AF/RC ۲۹۹۷ - R نوامبر۱۹۸۳)صفحه ۸ (آبراههای دریای کارائیب یك درك ژئو پلیتیك آمریکاست که عموماً دربرگیرنده نه تنهادریای کارائیب وجزایرآن بلکه تمامی کشورهائی که درمرزهایش هستند،

۷ - همانجا صفحه ۳۰

۸ - لس آنجلس تایمز۴مارس ۱۹۸۵

۹ - تایم ۲۲ آوریل ۱۹۸۵

۱۰ - بیانیه صفحه ۳۲

* گروهی ازافرادشخصی که بافعالیتهایشان برقانونگذاری تاثیرمی گذارند· ○

گامی بـه پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواندوظائف خویش رابه انجام رساند. مابه نامه ها،مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی پذیرائیـم. نوشته هاباییدیك خط درمیان تایپ شوند. ضمنا"شمامی توانیددرکاربرآوردن نیازهای بسیاردیگریاورماباشید:

ترجمه‌جهانی برای فتح می بایدبطورمنظّم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلـزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکهٔ انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کننـد. آن مترجمین بالقّوه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقهٔ خویش نیستند می بایدبادفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه به زبانی جزآنچـه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمی شودهستید،لطفا"باماتماس بگیرید).

توزیع‌جهانی برای فتح می بایدوسیعا"درتمامی کشورهای ممکن ،قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بسیارمتنوع وخلاقانهٔ توزیع رامتناسب بـا شرایط کشورخودتکامل بخشندودرصورت امکان ازکانالهای عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وبامادرمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطور متمرکزهماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش می- نهندمامی توانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزارائه کنیم.

کارهنری‌جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداسـت. طراحی ها،کاریکاتور،نقاشی وسایرکارهای هنری رامی بایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریدهٔ مجلات ازسراسرجهان برای ماضروری است.

منابع مالی ،قیمت جهانی برای فتح دربرگیرندهٔ جمع مخارج چاپ وانتشارآن نیست. نتیجتا"مابه کمك مالی آنان که اهمیّت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده می گیرندمتکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائـی خودرامستقیما"به دفترمادرلندن ارسال دارید.

آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات ،جهانی برای فتح برای تأمین مالی خودبه تبلیغات متکی نیسـت. بااین وجودشماره های آتی نشریه،آگهی هائی راکه هیئت تحریریه بااهداف ومقاصـد کلی جهانی برای فتح متضادتشخیص ندهدقبول خواهدکرد. ماخصوصا"سازمانهاواحـزاب سیاسی انقلابی،نشریات مترقی وتشکلات توده ای وامثالهم راتشویق می کنیم تاازآگهی- های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضاراختیار شماست.

ماجرای گرین پیس

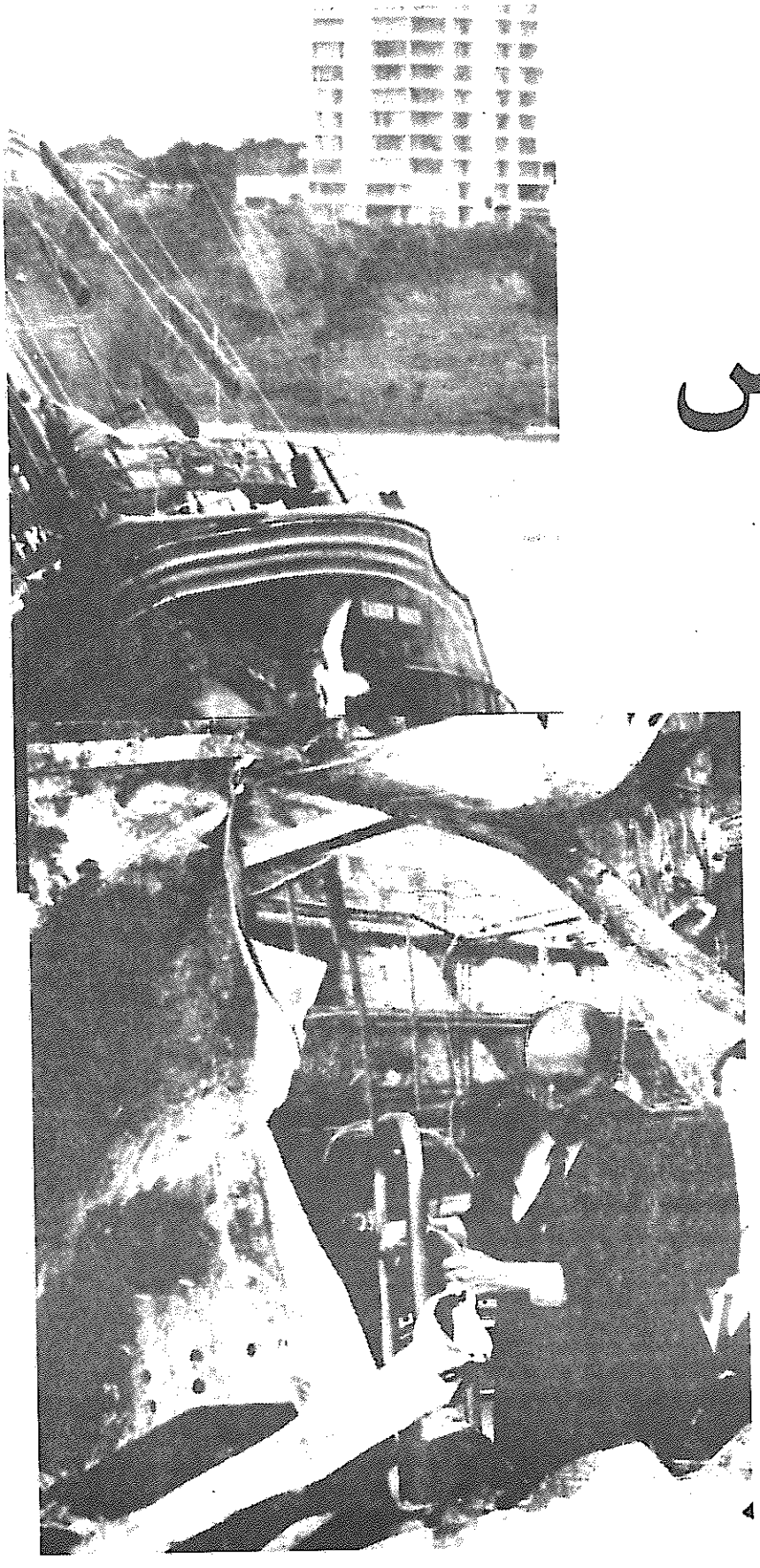

در دهم ژوئیه ۱۹۸۵، دو بمب در زیر بدنهٔ رینبو واریر (Rainbow Warrior) که در اسکله آکلند (Aukland) نیوزیلند لنگر انداخته بود منفجر شد و یک عکاس پرتقالی الاصل، فرناندو پریرا (Fernando Pereira) را کشت.

رینبو واریر کشتی پرچمدار "ناوگان" سازمان بین المللی گرین پیس (Green Peace) بود ـ گروهی از صلح طلبان وزیست شناسان که عمدتا در کشورهای امپریالیستی متمرکز بوده و پانزده سال است که، در اغلب موارد با قبول خطرات فراوان به آزمایش و بکارگیری اسلحه های اتمی اعتراض کرده و همچنین به امور دیگری با ماهیت محیط زیستی /مانند مبارزه برای نجات نهنگ ها از نابودی کامل، پرداخته اند.

گرین پیس بخاطر این فعالیتها دشمنی قدرت های اتمی را خریده بود. به این جهت، بلافاصله پس از حمله جنایتکارانه در اسکله آکلند، مشخص نبود که دست چه کسی در کار این انفجارها بوده است. امریکا قطعا متهمی احتمالی بود، همینطور بریتانیای کبیر جائی که منزلگاه رسمی گرین پیس است، و برای دولت تاچر نوعی مزاحم ارزیابی می گردد. حتی



اتحاد شوروی علیرغم تلاشهایش برای استفاده از بعضی از مبارزات گرین ـ پیس برای مقاصد تبلیغاتی خود، با این سازمان برخوردهای جدی در گذشته داشته است: در ۱۹۸۲ یک ناوگان کوچک به محدوده آزمایشی روسیه در منطقه کامچاتکا (Kamchatka) ـ نزدیک همان منطقه‌ای که روسها هواپیمای ۰۰۷ کره‌ای را سرنگون نمودند ـ وارد شده بود.

اما بخصوص فرانسه مورد شک بود. از سال ۱۹۶۵، فرانسه در حال استفاده از جزیره موروروا (Mururoa) در منطقه فرانسوی اقیانوس آرام پلی نزی (Polynesia)، برای آزمایش و تکامل اسلحه‌های اتمی خود بوده است. فرانسه تا سال ۱۹۷۵ برنامهٔ آزمایش اتمسفری خود را دامه داد. از آنموقع آزمایش های زیر زمینی فراوانی انجام شده است، که هر کدام بستر آتشفشانی زیر جزیره را هر چه بیشتر تضعیف نموده و تمام جزیره و آلودگی‌های تجمع یافته آنرا تهدید به سرازیر شدن به اقیانوس آرام می کند.

به این دلایل گرین پیس بطورمداوم بر علیه آزمایش های اتمی فرانسه در موروروا مبارزه نموده و عکس‌العمل خشونت‌آمیز مقامات فرانسوی را برانگیخته است. در یک مورد در اوایل ۱۹۷۰، ملوانان فرانسوی به یکی از کشتی های گرین پیس وارد شده، و سرنشینان غیر مسلح آنرا از جمله رهبر کنونی گرین پیس، دیوید مک تاگارت (David Mc Taggart) که یک چشم خود را جریان این برخورد از دست داد و حشیانه کتک زدند.

بهنگام غرق شدن رینبو واریر، گرین پیس برای مبارزه دیگری بر علیه آزمایش اتمی فرانسه در موروروا آماده می شد. مقامات در پاریس بخصوص در بارهٔ خنثی نمودن این مبارزه دلواپس بوده، و در عین حال، با اظهاریه‌های بلند بالا حضور فرانسه در اقیانوس آرام، که تحت حملات فزایندهٔ جنبش استقلال در نیو کلدونیا و همچنین امپریالیسم استرالیا و نیوزیلند قرار گرفته بود را جار زده و تبلیغ میکردند.

تعجب‌آور نیست که شک و تردید بروی فرانسه متمرکز شد، مخصوصا وقتی که دو روز بعد از انفجار، پلیس نیوزیلند یک "زوج" با پاسپورت قلابی سوئیسی را دستگیر نمود و بزودی آشکار گردید که آنها از مامورین پلیس مخفی فرانسه (D.G.S.E) بودند. بسرعت، دولت نیوزیلند به رهبری دیوید لانگی (David Lange) لاف زن سوسیال ـ دمکرات، فرانسه را متهم نمود. با این وجود و علیرغم تمام اینها، حتی در حالیکه شواهد بطور روزانه زیادتر می شدند، دولت فرانسه بطور مداوم هر گونه نقش رسمی در حمله به رینبو واریر را انکار نموده و پرهیزکارانه قول همکاری در تحقیقات و در نتیجه "مجازات" هر فرانسوی ناشناسی که بطور اتفاقی امکان داشته در ماجرا درگیر بوده باشد را داد. (البته بصورت فردی!)

این آغاز افتضاحی بود که مانند آن در تمام طول عمر دولت میتران در فرانسه دیده نشده بود. این ماجرا از بسیاری از زوایا با موضوع واترگیت (Watergate) در آمریکا قابل مقایسه بوده و بسیاری از خصوصیات آن را در خود داشت: اعمال جنایتکارانه انجام شده توسط خود دولت، دروغگویی ناشیانه توسط مامورین رسمی در تمام سطوح برای مخفی نگاهداشتن موضوع؛ "راه پیدا کردن اسناد سری" به روزنامه‌ها توسط مامورین دولتی که هر کدام در تلاش حفظ آتیهٔ خود به بهای آتیهٔ همکاران خود بودند؛ تلاشهای دسته‌بندی های رقیب طبقهٔ حاکمه برای استفاده از جریان گرین پیس جهت تأمین منافع سیاسی خود، روند شتاب یابنده‌ای از اتهامات و ضد اتهامات وضد دروغها که از کنترل خارج شده بودند، افشاء شدن هر چه بیشتر مقامات دولتی مقدس بعنوان کوته بینان، خود پرستان دروغگو و جنایتکاران.

مهمترین چیزی که گرین پیس را از واترگیت متفاوت می ساخت مبدأ آن بود (که همچنانکه خواهیم دید، تنها چیزی است که تمام احزاب "مسئول" در فرانسه، چپ و راست در تلاش محو آن بودند).

در حالیکه افتضاح واترگیت در آمریکا بسادگی بصورت یک مورد بازی غیر قانونی درون بورژوازی گردید (فرستادن مامورین برای جاسوسی به داخل دفاتر ادارات مرکزی حزب دمکرات رقیب) موضوع گرین پیس با کشته شدن یک نفر در جریان حمله‌ای تروریستی بر علیه سازمانی صلح طلب آغاز گردید ـ که در خدمت منافع جنایات بزرگتری انجام شد: هر چه مستحکم تر کردن فشار چنگال امپریالیسم فرانسه بر روی قسمت اعظم اقیانوس آرام و آمادگی برای جنگ هسته‌ای.

فرانسه در اقیانوس آرام

اگر چه "قلمرو سنتی نفوذ" امپریالیسم فرانسه، افریقا و خاورمیانه است، امپریالیسم فرانسه در اوج قدرت خود قادر به گسترده تر کردن نفوذ و مجادله با رقبای خود در سراسر جهان بود. حتی امروز باقیمانده‌های امپراطوری استعماری فرانسه در جاهایی که مدل قدیمی و عریان استعمار، نظام معمول می باشد وجود دارد. این بخصوص در مورد "جزایر مستعمره" که در سراسر اقیانوسهای جهان پراکنده اند و فرانسه از آنها حفاظت می کند مثل: لاری یونیون (La Reunion) در اقیانوس هند، گوادالوپ (Guadaloupe)

و مارتینیک (Martinique) در کارابین (Caribbean) وبالاتر از همه، کلدونیای جدید (New Caledonia) وپلی‌نزی فرانسه (French Polynesia) در اقیانوس آرام، حقیقت دارد.

متصرفات فرانسوی در جنوب اقیانوس آرام مجموعا ۲۲,۷۰۰ کیلومتر مربع می باشد که متشکل از بیشتر از ۱۳۰ جزیره است. وسیعترین این متصرفات، کلدونیای جدید، جمعیتی ۱۴۰,۰۰۰ نفره دارد در حالیکه ساکنین پلی نزی ۱۷۰,۰۰۰ نفر هستند. یک عامل که خصوصاً این متصرفات را پر ارزش می سازد توافق‌نامه بین المللی حاضر است که به هر دولتی حقوق اقتصادی انحصاری در مورد بستر اقیانوس به مسافت ۲۰۰ کیلو متر از سواحل آنرا می دهد. دویست کیلو متر بدور هر جزیره فرانسوی در اقیانوس آرام بمیزان محدوده‌ای اقتصادی چهارده برابر مساحت فرانسه است.

تنها منافع آنی اقتصادی نیست که فرانسه را تشویق به جنگی شدید برای حفاظت از جای پای خود در اقیانوس آرام می کند. امپریالیستهای فرانسوی همچنین بسیار آگاه هستند و به منافع استراتژیک و دراز مدت خود در منطقه اهمیت می دهند. یکی از رهبران سیاسی فرانسه گفت که اقیانوس آرام در قرن ۲۱ همان نقشی را بازی خواهد کرد که مدیترانه در دوران باستان و اقیانوس اطلس در سیصد سال گذشته بازی کرده‌اند، وسخنگویان تمام گرایشات سیاسی در فرانسه بسیار بسیار روشن کرده‌اند که فرانسه قصد دارد آنزمان که قرار است غنایم اقیانوس آرام تقسیم گردند، اگر در بالای میز نباشد، پشت آن باشد.

تمام اینها با سیاست هسته‌ای فرانسه ارتباط کامل دارد. بالاخره حفاظت و گستراندن امپراطوری امپریالیستی در جهان امروز بیشتر از هر چیز به سلاحهای اتمی ارتباط دارد. و بورژوازی فرانسه، وهمچنین تمام احزاب سیاسی آن، پنهان و آشکار، این را بسیار خوب می‌فهمند. بنابراین چه نشانه دیگری به خوبی انفجارات اسلحه‌های اتمی در جزایر دور دست اقیانوس آرام می‌تواند حاکی از واقعیت امپریالیسم فرانسه و جاه طلبی های آن باشد. در ورای منافع نظامی آنی این آزمایشات (و این سئوال نیز پرسیده شده است، و بدون دلیل هم نیست. که اگر به آن بی خطری هستند که فرانسوی ها می گویند چرا در خود فرانسه انجام نمی گیرند) بیانیهٔ روشن سیاسی وجود دارد. همچنانکه مقامات رسمی دولت بطور آشکار اعلام می‌کنند، لازمه "منصرف کردن" فرانسه این است که دشمن اطمینان حاصل کند که در صورت لزوم فرانسه از اسلحه‌های اتمی خود استفاده خواهد کرد و به این ترتیب یکی از سیاستهای کلیدی فرانسه در تمام صور خود بهبود، آزمایش وآمادگی برای استفاده از اسلحه‌های اتمی خود می باشد. انهدام وحشیانه یک کشتی پاسیفیست خود یک پیام روشن از مقاصد امپریالیسم فرانسه برای حفاظت وتوسعه امپراطوری به هر قیمت که شده وهمچنین انعکاسی است از تشدید تضادهایی که فرانسه و نیروهای امپریالیست دیگر را هُل می دهد تا هر چه پر انرژی تر خود را برای جنگ جهانی آماده سازند.

تمام این در سیاستهای بین‌المللی فرانسه نیز منعکس است و بخصوص نقش رئیس جمهور فرانسه که، بالاتر از همه، نگهبان و ماشهٔ نهائی سومین نیروی اتمی در جهان است. این نقش توسط دوگل حکاکی شده بود، کسی که فورس دوفراپ (Force de Frappe) برایش عنصر حیاتی در تجدید شرکت "برحق" فرانسه در جهان بود. این سیاست توسط تمام رئیس جمهورهای فرانسه منجمله فرانسوا میتران سوسیالیست، مدافع بزرگ حقوق بشر! ادامه پیدا کرده است. در حقیقت خواست اساسی بورژوازی از حزب سوسیالیست این بود که مخالفت زبانی خود علیه سلاحهای هسته‌ای را که با تمام بی محتوی بودنش، در گذشته اثر خود را گذاشته بود، متوقف کرده و نیروهایش را به گرد فورس دوفراپ بسیج کند. عوض شدن موضع رسمی حزب سوسیالیست بر روی اسلحه‌های اتمی، عنصر کلیدی در انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور بود.

از آغاز ریاست جمهوری، میتران به هیچوجه به این قول خود خیانت نکرده است. در حقیقت در حالیکه سیاست های وی سراسر با یک چرخش بعد از دیگری بطرف راست مشخص شده‌اند، هیچ عرصهٔ دیگری وجود ندارد که ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی وی در آن به اندازه امور هسته‌ای روشن باشد. او با حرارت برای استقرار موشک های اتمی امریکایی در اروپا جنگیده است، با شدت تمام تحقیقات فرانسه بر روی بمب نوترونی را افزایش داده، وناوگان زیر دریایی هسته‌ای را مدرنیزه کرده است. میتران تا آنجا جلو رفته است که با تکبر و مسخرگی سهوی گفته است "la dissuasion c'est moi" (با اشاره به گفته مشهور لوئی چهاردهم که گفت l'etat c'est moi یا "من دولت هستم".)

همچنانکه گفته شد امپریالیسم یک پدیدهٔ پارتیزانی نیست. به این معنا که در فرانسه استراتژی اساسی تعیین موقعیت کشور به پرخاشگری های احزاب سیاسی بورژوازی بستگی ندارد، بالعکس، خطوط عمومی سیاست های امپریالیستی فرانسه از یک "توافق عمومی" بسیار گسترده برخوردار است. حتی رویزیونیست های حزب کمونیست فرانسه (PCF) مخالفت خود را با فورس دِ فراپ کنار گذاشته‌اند.

و به این ترتیب بر این زمینه است که افتضاح گرین پیس منفجر گردید. ذره ذره وضعیت مسخره‌ای رشد کرد که در آن بحران واقعی رژیم میتران در کنار جنگ داخلی درون صفوف محافل حاکمه شکل گرفت، در حالیکه تمام مسئولین مربوطه بر روی اصلی‌ترین مسئله صد در صد متحد بودند: که فرانسه نیروهای اتمی خویش را حفظ نماید، که آزمایشات در مورورو انجام گیرند، که فرانسه یک "قدرت در اقیانوس آرام" باقی بماند، واینکه هر کس جرئت نمود دست خود را بر روی حاکمیت فرانسه (بخوان، توانائیش در حفاظت از سلاحهای هسته‌ای و استفاده از آنها آنطور که صلاح می بینید) بلند کند وحشیانه سرکوب گردد.

آشکار شدن افتضاح

بلافاصله پس از دستگیری زوج D.G.S.E — "تارنج ها" Turenge — آقای تارنج (در حقیقت آلن مافارت Alain Mafart) به یک شماره متعلق به D.G.S.E تلفن زد (از زندان!) تا به پاریس هشدار بدهد که فرار دو نفر ناکام مانده و به این ترتیب از ساعات

آغازین، مقامات رسمی بالا آگاهی داشتند که جاسوسان فرانسوی در نیوزیلاند دستگیر گردیده و برای حمله به "رینبو واریر" تحت تحقیقات قرار دارند. لاپوشانی از آنجا آغاز گردید.

ابتدا سرویس مخفی فرانسه تلاش نمود تا قدرت خارجی دیگری را جهت قبول مسئولیت در قبال رینبو واریر پیدا نماید. ظاهراً با سازمان اطلاعات بریتانیا که بنظر می رسد از حرکات "تارنجها" کم و بیش آگاه بوده و احتمالاً مقامات نیوزیلاند را پیش از وقوع حمله آگاه کرده بودند، تماس گرفته شد. بریتانیائی ها رد کردند. سوئیسی ها آشکار نمودند که با هیچ گونه تلاشی برای تامین یک "پوشش" سوئیسی برای جاسوسان دستگیرشده موافقت نخواهند کرد.

در این اوضاع، دائره جاسوسی فرانسه مشغول پخش انواع مختلف "ضد اطلاعات" ـ سرنخ های قلابی به روزنامه نگاران به منظور دامن زدن به ناروشنی اصل موضوع ـ بود. برای مثال، گزارش شده بود که این یک نقشه شیطانی توسط "آنگلو ـ ساکسون ها" بوده که حمله کنند و بعد فرانسوی ها را به آن متهم کنند. این طرح خدمت بخود، توسط بیش از یک نشریه "قابل احترام" (هم چپ و هم راست) بطور خالصانه تکرار گردید و در ماههای بعد نیز در اشکال مختلف مداوماً ظاهر می گردید. تلاش شد تا نشان داده شود که حتی اگر چند فرانسوی در حمله دست داشته اند این باید کار متعصبین دست راستی باشد و نه دنباله روان معتقد به قوانین دولتی و غیره و غیره.

در این اوضاع آسیاب شایعه برای بی اعتبار نمودن گرین پیس بکار انداخته شده بود. از آنجا که سازمان از حیثیت فراوانی در فرانسه و در بسیاری از کشورهای دیگر برخوردار بود لازم آمد تا انواع دروغها بی ـ اساس در باره آن پخش شود. گفته شد که رینبو واریر به وسایل جاسوسی مجهز بوده و منظور اصلی آن زیرنظر گرفتن آزمایشات اتمی فرانسه برای منافع شوروی است. تلاش گردید تا عکاس مقتول یک جاسوس زبردست نشان داده شود.

این تلاشها حتی زمانیکه مدارک جدید، شرکت سازمان جاسوسی فرانسه را هر چه دقیقتر نشان می داد ادامه پیدا کردند. هویت اصلی تارنج ها بزودی روشن شد و همینطور حضور مرموز یک کشتی مسابقه ای بنام اوویا Ouvea که لنگرگاه آن نومیا Noumea در "نیوکلدونیا" بوده و بر حسب اتفاق درست پیش از حمله در نیوزیلاند بود. روشن می شود که سرنشینان اوویا متشکل از مردان قورباغه ای جنگی پایگاه کورسیکا Corsica هستند که مستقیما تحت فرماندهی سازمان جاسوسی فرانسه قرار دارند...

همچنین آشکار شد که یک مامور مشخص فرانسوی، کاپیتان کریستین کابون (Captain Christine Cabon) در ماه مه آوریل ۱۹۸۵ بداخل سازمان گرین پیس در آکلند نفوذ کرده و همچنین علاقهٔ شدیدی به در کسب اطلاعات در باره انواع مشخصی از وسایل شنای زیر آب در نیوزیلاند از خود نشان داده بود. این مامور تحت نام ساختگی فردریک بونگیو (Frederique Bongieu)، توانست ورود خود بدرون صفوف گرین پیس را با چندین "ملاقات اتفاقی" در میان دوستداران اقیانوس و سپس با "تبدیل" شدن از هوادار نیم بند سیاست اتمی فرانسه به یک صلح طلب خلل ناپذیر که او را هرچه بیشتر قانع کننده میساخت، عملی نماید.

علاوه بر همه اینها اوویا کشتی مسابقه ای بسیار گرانقیمت، از صحنه گیتی ناپدید گردید. اینکه بر سر اوویا چه آمد هنوز روشن نیست اما اخبار روزنامه ها نشان می دهد که در دریا غرق گردیده و سرنشینان آن سوار یک زیر دریایی فرانسوی شده اند.

تمام آنچه در بالا گفته شد برای از خجالت رنگ عوض کردن هر دولتی کافی است. و تا اوایل اوت روزنامه لوموند (Le Monde) پاریس بصورت کم و بیش آشکار میگفت که زمان کم کردن تلفات از طریق گشودن آتش و گذاشتن تقصیر بگردن وزیر دفاع چارلز هرنو (Charls Hernu) فرا رسیده است. نخست وزیر میتران لارنت فابیوس (Laurnet Fabius) نیز ظاهرا عقیده ای مشابه این داشت.

معذالک، میتران تلاش برای سالم بیرون آمدن از طوفان را انتخاب کرد. او هنوز یک مدرک داشت که بکارش می آمد: بنظر می رسد که نه "تارنج ها" و نه سرنشینان اوویا هیچکدام نمی توانستند بمبی که رینبو واریر را غرق نمود شخصا کار گذاشته باشند. و به این ترتیب میتران سیاست دو جانبه تکبر فزاینده و در عین حال یک هوادار قدیمی دوگل، برنارد تریکوت (Bernard Tricot) را برای نوشتن گزارشی جهت روسفید نشان دادن دولت بکار گرفت.

گزارش "تریکوت"

گزارش تریکوت نمونه بارز دوروئی و دروغ بود. تحقیق او ظاهرا شامل مصاحبه با مقامات کلیدی مختلف دولت و پرسیدن از آنها که "آیا شما رینبو واریر را غرق کردید؟" وبعد انکار ایشان را بعنوان مدرکی بر بیگناهی فرانسه ارائه دادن بود. برای مثال، ماموریت اوویا بسادگی "تمرین جهت یابی در جنوب اقیانوس آرام!" والبته در مرحله دوم، بررسی امکان پیوستن به یک ناوگان گرین پیس در یک تاریخ دیرتر بود. "تارنج ها" تنها برای یک ماموریت ساده اطلاعاتی بر علیه نیروهایی که منافع فرانسه را تهدید می کردند آنجا بودند. تریکوت حتی در گزارش خود با بلاغت به توانایی کشتی رانی سرنشینان اوویا و اینکه چگونه این مطلب نظر احترام نیوزلاندی ها را جلب کرده است، جلامی دهد. او هرگز این سئوال را مطرح نکرد که چگونه کشتی ناپدید گردید، او حتی با سرنشینان آن هم مصاحبه نکرد. از همه جالبتر او هرگز توضیح نداد که چرا لازم بود مردان قورباغه ای جنگی را برای یک ماموریت ساده اطلاعاتی دم دست داشته باشند. او در گزارش خود در ۲۵ اوت نتیجه می گیرد "تمام آنچه که دیده و شنیده ام به من این اطمینان را می دهد که هیچگونه تصمیمی برای صدمه زدن به رینبو واریر از جانب مقامات دولتی گرفته نشده بود".

از تمام جوانب به گزارش تریکوت با خنده و حیرت برخورد شد. مشکل است تصور کرد که هرگز انتظار باور کردن آن نیز می رفته است. بنظر می رسد که هدف گزارش تریکوت طی سلسله مراتب قانونی یک بازرسی بود و اساسا نشان دادن اینکه تمام موضوع می باید تحت پوشش الزامات ماستمالی گردد، بود.

سخنان فابیوس در ۲۹ اوت در میان غوغایی که انتشار گزارش تریکوت را دنبال نمود بخصوص جالب توجه اند.

در حالیکه فابیوس مجبور به قبول این بود که " من شك دارم "، نکته اصلی او به مبارزه طلبیدن بود : " بعنوان یك قدرت اتمی و قدرت در اقیانوس آرام ما باید از آنچه که در منافع فرانسه و منطقه است دفاع کنیم. با این وجود فعالیت هایی هستند که در تضاد با منافع ما هستند : هیچکس و بخصوص کسانی که اینگونه فعالیت‌ها را تشویق می کنند (یعنی نیوزیلند)، نباید تعجب کنند که ما در حفاظت از منافع خود هوشیار هستیم ".

در همین سخنرانی فابیوس به گرین پیس حمله می کند که سازمانی است " در تلاش دیکته نمودن سیاست دفاعی به فرانسه " و با دعوت نیوزیلاند به مبارزه برای به نمایش گذاردن مدارك اثبات اینکه مامورین فرانسوی کشتی را منفجر نمودند، پایان می دهد. به کلامی دیگر، "اگر می توانید ما را بگیرید ". بخصوص مسخره است که بعد از جوش و خروش های اولیه نخست وزیر نیوزیلاند "لانگی"، سخنرانی فابیوس را " قابل احترام تر و بسیار سازنده تر " از بیانیه های قبلی فرانسوی یافت. بهر حال، مطالعه دقیق گزارش تریکوت ــ روشن شدن اینکه چرا میتران، بقول ریچارد نیکسون در جریان بحران واترگیت، موضع " ساختن دیوار سنگی " را انتخاب کرد، کمك می نماید. بنظر می رسد که تمامی عملیات علیه رینبو واریر چنان بزرگ بود (۳ میلیون فرانك فرانسوی) که احتیاج به اختصاص بودجه ویژه‌ای داشت. و به این ترتیب حتی اگر کسی بحث کند که عملیات از پیش به تصویب مقامات بلندپایه دولت نرسیده بودند، بدون تائید مستقیم کارمند خصوصی میتران ــ شخص ژنرال سالنیر (Saulnier) رئیس مامورین ارتشی وقت میتران و فرمانده کنونی کل نیروهای مسلح فرانسه ــ امکان پذیر نبوده است. مشکل کسی بتواند باور کند که ژنرال بدون مشورت با رئیس خود تن به امضاء کردن داده است. در این میان منافع بسیار شخصی میتران مطرح است که تلاش می کند تا به هرقیمتی که شده از این افسانه که عملیات فرانسه بر علیه رینبو واریر، مردان قورباغه‌ای جنگی، کشتی های مسابقه‌ای همه و همه برای ماموریت ساده جمع آوری اطلاعات بوده است حفاظت کند. بعدها معلوم شد، که برای درخواست بودجهٔ اضافه به امضاء یکی از کارمندان شخصی فابیوس احتیاج بوده است. افسوس، که علاقه فرانسوی ها به کاغذ بازی اسباب درد سرشان می شود...

علیرغم ناباوری جهانی بر گزارش تریکوت دولت فرانسه با شجاعت به سماجت خود ادامه داد. روز ۱۸ اوت میتران به عمل بسیار غیرمعمول دستور عمومی به نیروهای نظامی دست زد دائر بر اینکه " اگر لازم است با زور، از هر ورود غیر مجاز بداخل آنها و فضای جزایر موروروا وفان‌گاتافای (Fangataufa) پلی نزی فرانسه جلوگیری نمائید.... من تاکید می کنم که آزمایشات اتمی تا زمانیکه توسط مقامات فرانسوی و تنها ایشان، لازم تشخیص داده شود در اقیانوس آرام ادامه پیدا خواهند کرد ".

در اوائل سپتامبر او با بازدید سلطنتی ناگهانی از... جزیره موروروا برای بازرسی شخصی از پایگاه آزمایشات هسته‌ای (پس از مشاهده پرتاب یك موشك ــ متاسفانه یك نقص تکنیکی ــ در مستعمره فرانسوی گایانا (Guyana) در آمریکای جنوبی) قدم بهتری برداشت. میتران تمام سفرا، فرماندهان ارتشی، و رؤسای مناطق را احضار نمود تا برای یك گردهمایی که " کمیته اقیانوس آرام " نامیده بود در موروروا به او بپیوندند. زمانیکه نخست وزیر لانگی احساس نمود مجبور است بخاطر احساسات شدید ضد اتمی در نیوزیلاند چند اعتراضیهٔ تو خالی دیگر صادر کند، میتران غیرمحترمانه جواب داد، " بنظر درست می رسد که از زخم ها و اتهاماتی که بر فرانسه وارد می شود جلوگیری گردد. برای شخص این سئوال پیش می آید که عکس العمل میتران در مقابل یك قدرت خارجی که کشتی را در سن (Siene) غرق کند، چه می تواند باشد!

سد می‌شکند

روز هفدهم سپتامبر بحران گرین ــ پیس به حدّت تازه‌ای رسید. روزنامه " نیمه رسمی " (اگر هیچگاه چنین چیزی وجود داشته) لوموند مسئله‌ای که تا آنموقع همه می دانستند را بعنوان یك واقعیت اعلام کرد که مامورین فرانسوی کشتی رینبو واریر را منفجر کرده اند. از این گذشته روز نامه لوموند کلید اصلی درك چگونگی این حمله را نیز در اختیار عموم گذاشت : به این ترتیب که یك تیم سوم از مامورین فرانسوی (که نه زوج تارنج بوده اند و نه از خدمه کشتی اوویا) بمب را کار گذاشته و بلافاصله شهر را ترك کرده اند. دو روز بعد مجله هفتگی له اکسپرس این داستان را تائید کرد و مشخصات و هویت مامورین اجرای این عملیات را بر ملا ساخت. هر دوی آنها متعلق به همان مرکز آموزش در کورسیکا هستند که محل تعلیم مردان جنگی قورباغه‌ای است.

میتران که بنظر می رسد خجالت سرش نمی شود، نسبت به این اتفاقات اخیر عکس العمل نشان داد و نامه سرگشاده‌ای به نخست وزیر فابیوس نوشت و از او خواست که تعدادی از سران درگیر در این ماجرا را از کار کنار بگذارد و اشاره کرد که او هم مثل بقیهٔ مردم فرانسه هر چیز در مورد این ماجرا می داند از طریق خواندن روزنامه ها است. این نامه سرگشاده باعث خشم فابیوس شد و او هم بنوبهٔ خود در مطبوعات فاش کرد که چهار بار در ماه اوت برای اخراج هرنو از میتران تقاضا کرده بود ولی خود میتران هیچگاه راغب نبوده همپالگی قدیمی و محبوبش در نیروهای ارتش از کار برکنار بشود.

بهر ترتیب هرنو تقاضای استعفا کرد و میتران با چشمان اشك آلود این استعفا را پذیرفت ("من باید درد و غم و سپاسگزاریم را از این بابت اعلام کنم... تو همواره از احترام من و مردم فرانسه که قدر خدمات شایستهٔ ترا به این کشور می دانند بر خوردار خواهی بود). دریا سالار لاکوسته (lacoste) بدون تشریفات اخراج شد. پل کویلس (Paul Quilles) بعنوان وزیر دفاع جدید انتخاب شد و بمحض تصدی این مقام " با تعجب! " متوجه شد که مدارك مربوط به امور گرین پیس گم شده اند. بلافاصله پس از آن فابیوس اعلام کرد که تحقیقات او این مسئله را " فاش " کرده است که تصمیم مبنی بر غرق کردن رینبو واریر توسط چارلز هرنو و دریا سالار لاکوسته گرفته شده است. چند افسر ارتشی دستگیر شدند البته نه بخاطر شرکت در انفجار رینبو واریر، فقط تنها کسانی توسط دولت فرانسه زندانی شدند که مخفیانه اطلاعاتی به مطبوعات داده

بودند ! در عرض چند روز کاخ الیزه مسئله را رسما پایان یافته اعلام کرد و روزنامه لوموند هم چاکرانه این مسئله را پذیرفت. ماجرای گرین پیس به مقالات کوچك صفحات اخر روزنامه ها تقلیل مکان پیدا کرد و در رای گیری عمومی اعلام شده که " مردم " ازخوا ـ ندن اخبار رسوائی آن " خسته " شده ماند.

یکی از لائل این " از بین رفتن علاقه" شدید خواست عمومی سر کار نگاهداشتن میتران بود : بین هرنو و رئیس جمهور تنها یك گوشت قربانی محتمل دیگر وجود داشت و آنهم لورنس فابیوس بود که مشخص کرده بود که اگر بر کنار شود میتران را هم با خود ش پائین خواهد کشید. آنچه که در معرض تهدید قرار داشت میتران بعنوان یك سیاستمدار نبود ، میتران رئیس جمهوری بود که صاحب کلید انبار موشکهای اتمی فرانسه است. آن طور که یك وزیر بدنام دست راستی در دولت سابق ژیسکاردستن گفته است: " رئیس جمهور بعنوان سمبل اتحاد ملی ، می بایستی از تمام تغییرات و تحولات در درون دولت باشد ، غیر از موارد خیانت به مصالح عالیه" نجات میتران همچنین بخشی از تدارك برای چیزی که به " همزیستی " معروف شده می باشد که اشاره به موقعیتی در فرانسه است که بعد از انتخابات پارلمانی در بهار سال ۱۹۸۶ احتمالا یك اکثریت دست راستی در فرانسه بقدرت خواهد رسید و در عین حال میتران برای دو سال دیگر همچنان رئیس جمهور باقی خواهد ماند. اغلب رهبران اصلی اپوزیسیون در مورد "هم زیستی " با میتران با رضایت صحبت کرده اند.

انچنانکه روزنامه لوموند در یك سر ـ مقاله در رابطه با " تفاوتهای" مابین جریان گرین پیس و واترگیت نوشت : " شکی نیست روشی که برای متوقف کردن گرین پیس انتخاب شده بود احمقانه و جنایتکارانه بوده. اما امکان ندارد بتوان مدعی شد که نیروی ضربتی در اکلند در خدمت منافع شخصی اقای میتران عمل کرد" . به زبان دیگر، اگر ریچارد نیکسون را می توان بخاطر استفاده از تاکتیك ـ های جاسوسی برای انتخاب مجدد از مقام خود خلع کرد ، آقای میتران باید بخاطر اینکه از جانب مهمترین منافع یعنی حاکمیت بورژوازی عمل کرده است محافظت شود.

رخوت توده ها

در تمامی طول این ماجرا صدای یك نیرو بگوش نمی رسد ـ صدای پرولتاریا و انقلابیون و مردم مترقی فرانسه. در حقیقت، تا انجائیکه ما می دانیم، حتی یك تظاهرات هم بر علیه جنایت انفجار در کشتی رینبو واریر بر علیه دولت فرانسه صورت نگرفت.

البته این سکوت کر کننده توضیحات متعددی وجود دارد. بخش اعظمی از مردم به پشتیبانی خود از هیئت حاکمه ادامه می دهند، استقلال نسبی نیروهای هسته ای فرانسه از ایالات متحده امریکا تا حد زیادی بورژوازی فرانسه را از انزجار عمومی از سلاحهای هسته ای که در چند سال اخیر اکثر کشورهای اروپای غربی را فرا گرفته دور نگه داشته است. علاوه بر این، بعضی از نیروهای اجتماعی که از آنان انتظار عکس العمل در این مورد می رفت کسانی هستند که بدست پدیده میتران، اول گول خوردند ، بعد خلع سلاح شدند و در آخر هم روحیه شان تضعیف شده است. در اینکه میتران از درون این جو ناآرام موفق بیرون آمد شکی وجود ندارد و این کاری بود که رئیس جمهور علنا " دست راست " نمی توانست انجام بدهد. نظریات وزیر محیط زیست ، هیورت بورچاردیو (Huguette Bourchardeeu) نماینده یك حزب خرده بورژوازی (P.S.U) که تا این اواخر به " جناح افراطی چپ" در دولت میتران معروف بود پیشگوئی های جالبی را ارائه می کند. این خانم اعلام کرده که هرنو" خیلی شجاعت داشت که مسئولیت اعمالی را که به وزارت دفاع ربط داشتند بعهده گرفت " و همینطور ایشان " بخود می بالد از اینکه در دولتی شرکت دارد که خود را موظف به روشن کردن افتضاحاتی اینچنین می بیند " . جالب اینجاست که وزارتخانه این خانم درست چند ماه قبل از حمله به کشتی گرین پیس ۳۰ هزار فرانك به آن کمك کرده بود ! بورژوازی فرانسه قطعا هنوز تاکتیکهائی بکار می برد تا " دست چپی های" قدیمی فراوانی که در وروبرش هستند را وادارد که وفادارانه حتی برای وحشیانه ترین جنایاتش هم بهانه و پوشش درست کنند.

سکوت توده ها در مورد جریان" گرین پیس" احتمالا" می تواند به بهترین نحو در عدم وجود یك نیروی سیاسی انقلابی آگاه ، یك حزب پرولتاریائی پیشگام که بتواند واقعا مسائل و مواردی را که بورژوازی عرضه می کند بصورت بنیادی زیر سئوال ببرد بیان شود. از طرفی همه چیز روشن بود : دولت فرانسه کشتی را منفجر کرده بود و تمامی مقامات از غواصان نظامی گرفته تا خود میتران دستشان باین جنایت آلوده بود. با اینحال بورژوازی موفق شد کنترل برملا شدن این افتضاح را چنان بدست بگیرد که در نهایت به نفع طبقات حاکمه تمام شود : چه کسی دستور حمله را داد ؟ آیا مامورین مخفی عمدا در بی اعتبار کردن رژیم ناموفق ماندند ؟ بهترین راه برای از میان برداشتن گرین پیس چیست ؟ غیره وغیره.

افتضاح جریان گرین پیس موقعیتی عالی را برای نیروهای واقعی انقلابی فراهم کرد که طی آن ماهیت امپریالیستی فرانسه و جنایات خونین آنرا افشاء کنند. اما در غیاب چنین نیروهائی که قادر و مایل بر بعهده گرفتن چنین مسئولیتی باشند ، بورژوازی موفق شد درباره مهمترین نکات سیاسی حکم بدهد که " دیگر تمام شد " : که فرانسه یك نیروی امپریالیستی در جهان است و این شامل اقیانوس اطلس جنوبی هم می شود ، که نیروهای هسته ای این کشور برای محافظت و توسعه این امپریالیسم هستند ، که مدعیان خود ساخته دفاع از حقوق انسانی اگر احساس کنند منافع حیاتیشان در خطر است برای درهم کوبیدن مخالفین خود ، اگر چه نسبتا بی آزار هم باشند به هر وسیله ای متوسل خواهند شد. متاسفانه اتحاد نظر بورژوازی در مورد تمامی این مسائل پس از این دوره افتضاح محکمتر از گذشته شد. این به این معنی است که مردم بیشتری از این مواضع ارتجاعی استقبال کرده اند ، بلکه این مواضع ارتجاعی در طول افتضاح گرین پیس بدون هیچگونه مبارزه ای از طرف مردم به پیش رفته و بیش از گذشته به اسم وحدت نظر ملی خوانده شده است.

در اواخر اکتبر لورنس فابیوس ، چنانکه گوئی میخواست پایان ماجرای گرین پیس را اعلام کند ، در راس هیئتی از نمایندگان احزاب سیاسی فرانسه به جزیره موروروا مسافرت کرد تا از نزدیك در جریان انفجار زیرزمینی یك بمب اتمی در این جزیره شرکت کند.



"ارتش‌های شکست خورده خوب درس می گیرند"

-جمعبندی

اتحادیهٔ کمونیستهای ایران

(سربداران)

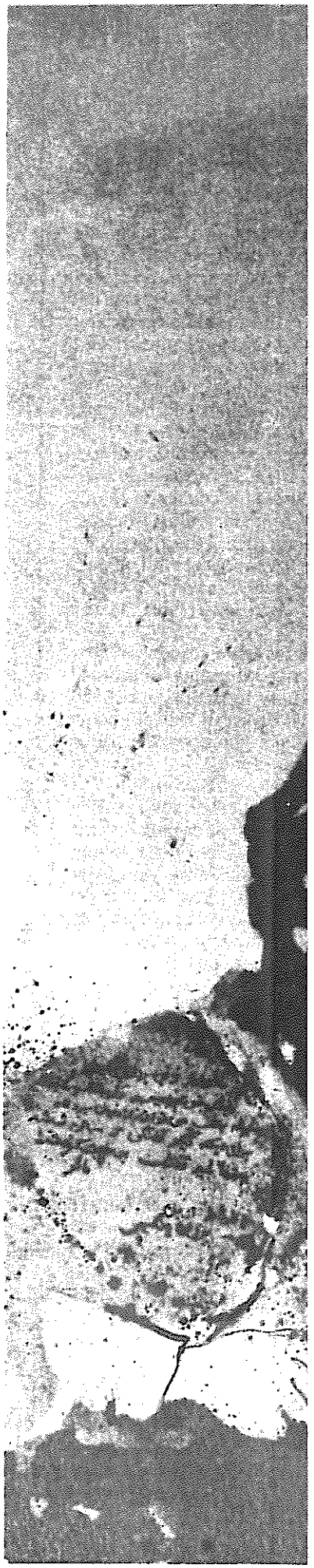

این مقاله تجدیدچاپی است ازحقیقت ارگان مرکزی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که پس ازتأخیری طولانی بدلیل سرکوب سخت رژیم خمینی،دوباره انتشاریافته است. این مقاله قدمی است درراه تجارب پیشرفتهٔ پرولتاریاوجمع-بندی ازضعف های جدی جنبش کمونیستی درایران - ج.ب.ف

" انقلابهای بورژوائی از نوع قرن هجدهم به سرعت از یک کامیابی به کامیابی دیگر می رسند ، جلوه‌های شکوهمند انها یکی از دیگری بیشتر است، افراد و اشیاء گوئی در زیر تابش نور الماس قرار دارند ، حالت جذبه تجلی روح هر روز است، ولی این حالت مستعجل است، زود به نقطه اوج خود می رسد و جامعه قبل از انکه بتواند با سرهشیار ره آورد - های دوران توفان و هجوم خود را درک کند ، به خماری طولانی دچار می گردد . ولی انقلابهای پرولتری یعنی انقلابهای قرن نوزدهم برعکس مدام از خود انتقاد می کنند پی‌درپی حرکت خود را متوقف می سازند وبه انچه که انجام یافته بنظر می رسد

باز می گردند تا بار دیگر انرا راازسر بگیرند ، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را بیرحمانه به باد استهزاء می گیرند ، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول اسا علیه انها قلبرافرازد، در برابر هیولای مبهم هدف های خویش انقدر پس می نشیند تا سرانجام وضعی پدید اید که هر گونه راه بازگشت انها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمند اعلام دارد :

Hic Rhodus , Hic Salta!

گل همینجا است، همینجا برقص !

(مارکس، هجدهم برومر لوئی بناپارت)

سر سخن

سیر وقایع و حوادث چند ماه گذشته همه گواه بر اعتلایی قدرتمند در روحیات و مبارزات توده های کارگر و باقی اقشار و طبقات زحمتکش می باشد. این دوره نوین از تکامل انقلاب ایران در شرایطی گشوده می شود که بحران همه جا گسترده سیستم امپریالیستی در سیر تکامل مارپیچی و جهش وار خود این سیستم را از افت به رکود از رکود به کسادی کامل می کشاند .

امروزه جهان در آستانه یک جنگ جهانی تجدید تقسیم، یک جنگ جهانگیر سوم امپریالیستی قرار گرفته است :

در عصر امپریالیسم، جنگ ناشی از بحران، اوج بحران، و از زاویه امپریالیستها، تنها راه علاج بر بحران است . لیکن همین بحرانی که امپریالیستها را بسوی جنگ میراند با تشدید استثمار و فقر و فلاکت توده ها و با خرد کردن کمرانان در زیر بار خود زمینه‌ساز برپایی امواج مقاومت و مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم می گردد . و مضاف بر ان با تشدید کیفی تضادهای عصر حاضر و متمرکز کردن و در هم امیختن آنها و کشیدن حلقه‌های مختلف زنجیره سیستم امپریالیستی به حداکثر، انان را بیش از پیش مستعد شکستن می سازد . بدین ترتیب گرهگاه تاریخی جهانی نوینی در حال شکل گرفتن است .

انقلاب ایران و دوره نوین تکامل آن و بویژه دورنماهای اوضاع جاری جز بر متن و در پرتو این اوضاع جهانی، مفهوم و قابل درک نخواهند بود .

تشارکات افسار گسیخته جنگی دو بلوک امپریالیستی و مانورها و ضد مانورها و سیاستهای آنان برای هر چه بیشتر در هم کشیدن بلوک بندیهای نظامی مربوطه و بر هم زدن تعادل رقیب و تعیین منطقه‌های این روند در منطقه‌ای ویژه و استراتژیک چون خاورمیانه و خلیج از یکسو و فشار و الزامات بحران کماکان جاری و اوج گیری مقاومت و مبارزه توده‌های مردم از سوی دیگر، دو فاکتور اساسی هستند که حرکت رژیم بورژوا کمپرادوری جمهوری اسلامی و تضادهای درونی انرا شکل می دهند . جمهوری اسلامی دارای آزادیها و محدودیتهای معینی است لیکن بطور روزافزونی آزادیهایش محدودتر و محدودیتهایش بیشتر می‌گردند . همه این مسائل یک روی سکه‌ای است که روی دیگرش را اعتلای نوین مبارزات مردم می سازد .

به این ترتیب جامعه شتابان بسوی گرهگاهی نوین در سطح ملی رهسپار است اگرچه قطعاً نه بشکل تکرار مجدد سالهای ۵۷ و ۶۰ بلکه در ابعادی بنیاداً متفاوت.

لنین در تعیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی متذکر گردیده بود که این کافی نیست که صرفاً "زیردستی‌ها" نخواهند به وضع سابق ادامه دهند بلکه همچنین لازم است تا دیگر "بالادستی ها" هم قادر نباشند به شکل سابق به حکومت کردن ادامه دهند ، باید بحرانی و شکافی در صفوف بالایی‌ها وبحرانی در سیاست بالائی ها تکوین یابد . ولی همواقزودکه نه عامل اول ونه عامل دوم،هیچکدام بخودی خودانقلاب راباعث نشده بلکه تنهاموجب فسادوزوال یک کشورخواهندگشت . مگر آنکه طبقهای انقلابی وجود داشته باشد که قادر به تبدیل وضعیت ستم‌پذیری به وضعیت فعال شورش و قیام باشد .

بویژه نمونه انقلاب ۵۷ ایران مؤید این حکم لنین است، کمونیستها و پرولتاریای انقلابی قادر به متحد گرداندن طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به حول خطی انقلابی و کسب رهبری انقلاب نگشتند، از این رو نتایج حاصل شده از انقلاب ابعاد گسترده‌تری از ارتجاع و فساد و جهل و پوسیدگی فرهنگی و ایدئولوژیک و زورگوئی فعال مایشائی و استثمار و ستم خشن تر و وقیحانه تری را ببار آورد .

برای کمونیستها، طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایرانی ، گرهگاه فرازاینده متضمن عظیمترین خطرات، جدی ترین مصاف طلبی ها وبزرگترین فرصتها است و این در حالی است که جنبش کمونیستی ما در اوج بحران ایدئولوژیک و سیاسی و طبعاً تشکیلاتی بسر می برد . این خود عظیمترین خطری است که متوجه جنبش ما است .

ایا ارتش کمونیستها در شرایط اوج گیجی و جهت گم کردگی و سردرگمی ، در گیر نبردی مجدد خواهد شد و باین ترتیب زمینه، برای از دست رفتن کامل یک نسل تمام و کمال انقلابیون کمونیست فراهم خواهد امد و یا اتحاد کمونیستها و پرولتاریای اگاه حول خط صحیح ، زمینه ساز تامین رهبری کمونیستی بر جنبش ما و راهگشائی ان بجلو خواهد گشت ؟

" ایا زنجیرهای بندگی فقط به تکان در خواهند امد یا پاره پاره خواهند شد .

ایا دژ نظم کهن فقط به لرزه در خواهد امد یا زمینه‌ای نوین برای رهائی به کف اورده خواهد شد .

ایا مردم اچشمان بسته خواهند جنگید یا با سر بلند و چشمهای دوخته شده به افق، اماده برای کسب پیروزی ؟"

ایا باز هم پرولتاریا و زحمتکشان سیاهی لشگر دیگران شده و تحت رهبری انان در راه فاجعه‌ای بمراتب عظیم تر و دردناکتر خواهد جنگید یا پرچم رهبری بدست توانای پرولتاریا قرار خواهد گرفت و توده‌های عظیم خلق زحمتکش، سربازان ارتش پرولتاریا و در راه منافع خودشان خواهند بود؟

پاسخ اینها همه و همه در گرو توانایی کمونیستها در تکامل دادن یک خط سیاسی ـ ایدئولوژیک صحیح در گرو اتحاد هر چه سریعتر کمونیستها در حزب خود بر حول چنین خطی و در پاسخگویی به شرایط عاجل کنونی ، در گرو دید روشن داشتن نسبت به ابعاد معضلات و عقب افتادگیها و نیز جبران انها است ـ اینها همه در گرو کمر راست کردن کمونیستها و شانه خود را بزیر مسئولیتها و وظایف شان دادن است .

و البته تکامل دادن چنین خطی خود مستلزم اتکاء به اصول جهان‌شمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ، اتکاء بر فشرده ترین

و پیشرفته ترین تجارب و دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و در پرتو آنان سنتز تجارب عظیم و گرانبهای انقلاب ایران از آغاز آن تا به امروز در هم کوبیدن رویزیونیسم و اپورتونیسم، انحلال طلبی ایدئولوژیکی و تشکیلاتی وهمه دیدگاههایی که با تحریف رویزیونیستی و انحلال ـ طلبانهٔ تجارب تاریخی پرولتاریا در سطح جهان و ایران سعی در به گمراهی کشاندن کمونیستها، پرولتاریا آگاه و فراهم آوردن زمینه‌های رهبری بلامنازع نیروهای بورژوایی در جنبش را دارند و در نتیجه تکامل دادن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو در عین خاص کردن آن در شرایط ویژه ایران می باشد.

در مواجهه با گرهگاه فرا آینده و چگونگی برخورد به آن، تجربیات گذشته و بویژه تجارب انباشت شده در طی گرهگاه قبلی از اهمیت فراوانی برخوردارند. از این رو بجا است اگر نگاهی ولو مختصر به دوره قبل انداخته و در خطوطی کلی درسی چند گرفته شود.

ارائه یک جمعبندی کامل منظور نظر این نوشته نیست. مضافاً اینکه تمرکز اساسا بر روی جنبش کمونیستی و نیروهای منتسب بدان خواهد بود. فعلا و در اینجا کاری به کار "دیگران" نخواهیم داشت نه از اینرو که گویا کمونیستها از همه گناهکار تر بوده‌اند و بیش از دیگران می باید تقاص پس دهند. بهیچ وجه! در جای مناسبش و در موقع مناسبش به حساب آن دیگران هم پرداخته خواهد شد!

مدخل

در نیمه خرداد ماه ۱۳۶۰، نشست فوق العاده مهم کمیته دائمی هیئت مسئولین اتحادیه کمونیستهای ایران، در شرایط تلاطم عظیم اجتماعی و اوج گرهگاه تاریخی ـ ملی زمستان ۵۹ ـ بهار ۶۰ برای تصمیم گیری در مورد وظائف عاجل پرولتاریا، جنبش کمونیستی و ا.ک.ا.ک در مصاف با اوضاع برگزار گردید. اکثریت از کمیته دائم رای به قیام فوری به مثابه وظیفه مرکزی انقلاب و مجرای اصلی در پاسخگویی به سایر معضلات و وظایف مبارزه طبقاتی (و از جمله کارهای تدارکاتی) دادند، حال آنکه اقلیتی را نظر بر تدارک قیام به عنوان وظیفه مرکزی بود. بر مبنای این تصمیم گیری کمیته دائمی هیئت مسئولین، کارهای تدارکاتی در راستای تعیین شده توسط اکثریت کمیته دائم آغاز بدین گرفت. و آنگاه در نشست نهایی کل هیئت مسئولین هیئت مسئولین برنظریات ورهنمود هیئت اکثریت کمیته دائم صحه گذارده و به حرکتی که از نیمه خرداد آغاز شده بود رسمیت کامل تشکیلاتی بخشید. به این ترتیب در مواجهه با یورش وحشیانه بورژوا ـ کمپرادوریسم نوع اسلامی، و بر خلاف جریان قدرتمند تسلیم طلبی و شکست طلبی که اکثریت قریب باتفاق رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم و نیز اقلیتی از رهبری سازمان ما را در بر گرفته بود، اکثریت رهبری و بدنه سازمان یک پاسخ کاملا صریح و روشن داد که در خود، حکم تاریخی دیگری را نیز داشت: تکرار مجدد تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ حزب توده هرگز!

و با این پاسخ و از اینجا، سازمان ما قدم در مسیری گذارد که نه فقط برای خود ما، بلکه برای مجموع جنبش کمونیستی ایران جدید و ناشناخته بود. فی الواقع پرولتاریای آگاه و جنبش کمونیستی ایران، از مجرا و توسط ا.ک.ا.ک مسئولیت تمام و کمال رهبری انقلاب را بعهده می‌گرفت، آنهم در صعب ترین شرایط و این بار نه صرفاً در حرف، بلکه در عمل.

طبعاً آن پاسخ صریح بمفهوم وضوح داشتن بروی همه مسائل و یا حتی همه مسائل کلیدی مقابل پا نبود، بلکه بالعکس، آن پاسخ خود سوالات عدیده دیگری را طرح می گردانند. از آن جمله: آیا هیچگاه یک نیروی کوچک می تواند مسئولیتی بزرگ را به عهده گیرد؟ آیا بدون تدارک لازم قبلی می توان درگیر نبردی با این عظمت شد؟ چگونه می توان در عین پاسخگویی به مبرمترین وظایف روز بر ضعفها و ناتوانی ها فائق آمد، وعقب افتادگیها را جبران کرد؟ و یک سوال ریشه‌ای تر انکه چرا تدارک لازم دیده نشد؟ و اساسا تدارک لازم چه بود؟ ظرفیت ذهنی و مادی ان زمان ما در پاسخ به این سوالات، خود را نهایتا در قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ در امل متبلور ساخت.

از شبانگاه ۵ بهمن تا ۷ بهمن ۶۰، شهر آمل شاهد نبردی خونین و گسترده بین نیروهای مسلح سربداران و توده‌های شهری حامی انان با قوای نظامی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی و اعوان و انصارشان بود. تعرض نظامی تاریخی مزبور که توسط اتحادیه کمونیستهای ایران سازماندهی و هدایت گردید، با توجه به پیامدهای ان تبدیل به اخرین مقاومت جداً سازمان یافته انقلاب در مقابل کودتای رژیم جمهوری اسلامی بر علیه انقلاب شد؛ باین ترتیب دوره‌ای از تکامل انقلاب ایران بپایان رسید و دوره‌ای جدید اغاز گشت.

دوره‌ای که نبرد آمل نقطه اختتامش شد، با اوجگیری جنبش توده‌ای در زمستان ۵۹ اغاز شده بود و با خیزش نوین انقلاب و گذارش به مرحله تعیین تکلیف نهایی با رژیم جمهوری اسلامی و حرکت مجدانه خمینی و حزب اش برای قلع و قمع نهایی انقلابی که موقعیتشان را به مخاطره جدی انداخته بود در خرداد و تیر ۶۰ به اوج رسید. با کودتای حزب ج.ا به رهبری خمینی، و اعمال سیاست نظامی ـ تروریستی علنی و گسترده بر علیه انقلاب که هدف یکدست کردن نسبی حاکمیت و فایق آمدن بر بحران سیاسی درون آن، در هم کوبیدن نیروهای سیاسی انقلابی، به عقب راندن توده‌های انقلابی و از بین بردن تشکلهای توده‌ای و حاکم کردن جو ترور و سرکوب و اختناق، بمثابه پیش شرط سیاسی خروج بورژوا ـ کمپرادوریسم ایران از بحران را داشت این دوره وارد مرحله نوینی گردید و بالاخره با نبرد آمل و با شکست اخرین تعرض متقابل جدی انقلاب، انقلاب دچار شکست مقطعی شد. (جایگاه کردستان در این پروسه، بحث جداگانه‌ای را می طلبد).

از آن پس، در مجموع و علیرغم مقاومتها و برخی تعرضات قسمی در اینجا و انجا، انقلاب وارد یک دوره عقب نشینی شد، دوره‌ای که مضمون اصلی آن را می بایست عمدتا جمع ـ بندی از تجارب انباشت شده طی ۵ ساله مبارزه حاد طبقاتی و انقلاب و تدارک ایدئولوژیک ـ سیاسی ـ تشکیلاتی و نظامی برای دوره جدیداً

---

* حزب توده نمایندهٔ رویزیونیسم روسی است. علیرغم دارابودن نیروی توده ای و نظامی نیرومنددر آن زمان، رهبری این حزب درروبا روئی باکودتای سیاتصمیم به تسلیم شدن گرفته وازکشورفرارکردند. ج.ب.ف

اغاز شده تشکیل دهد .

جنبش توده‌ای مردم، و انقلاب ما بدست رژیم اسلامی دچار شکست مقطعی گردیدند ، و در این میان شکستی که بخش اعظم جنبش کمونیستی در ایران بدان گرفتار امد ، بس سهمگین و دهشتناک بود . سهمگین و دهشتناک نه فقط باین خاطر که هزاران رزمنده کمونیست بدست جلادان بورژوا ــ کمپرادور و اسلامی بقتل رسیده و دهها هزارتن دیگر بدامشان اسیر گشتند ، بلکه مضافاً باین دلیل که برای کمونیستهای ایران این سومین شکست بزرگ و متوالی در طی یك فاصله زمانی کوتاه ۶ــ۵ ساله و فاحش ترین انها بود : از دست دادن پایگاه چین ، و رو نمودن کیفی بحران موجود در جنبش بین المللی کمونیستی و گیجی ها و شك گرایی ها و انحلال طلبی های ناشی از ان و عدم ایفای نقش کیفی در جریان انقلاب ۵۷ و از دست دادن فرصت‌های گرانبها برای جبران عقب‌افتادگیها و ضعفهای خویش در ان دوره تاریخی ، ان دو شکستی بودند که جذ به سالهای پر جوش و خروش انقلاب و رشد کمی سازمانها به فراموشی شان سپرده ، و یا لااقل به عقب صحنه‌رانده بود و در ظاهر چنین می نمود که دیگر به تاریخ درپیوسته‌اند و می باید چون خاطره‌ای تلخ ، ولی مربوط به گذشته و گذشتگان تلقی بشان نمود . تاریخ این سهل‌انگاری را بر ما نبخشود ! ما باجمع‌بندی نکردن از دو شکست گذشته‌مان عملاً عاجز از ان شدیم تا بیش از دو سال طلایی را که برای جبران عقب‌افتادگی ها و انحرافات و ضعفهایمان و تدارك برای دوره بعد زور آزمایی و مصاف طلبی ، معادل دهها سال " عادی " مصالح و امکانات در اختیارمان نهاده بود ، به بهترین نحو بخدمت گیریم ، و انگاه که زنگ جلسه امتحان بصدا درامد ، گیج و خواب آلوده چشم گشودیم . انچه که حکم بود بشود و ما ترجیح میدادیم نشود ، داشت می شد . مبارزه طبقاتی ما را به مصاف قطعی طلبید و در این تند پیچ ، بسیاری در ان اوج کرختی و رخوت بالاجبار ساده‌ترین راهها ، یعنی راه تسلیم طلبی و وادادگی و خیانت پیشگی را در پیش گرفتند . در این تند پیچ ، انحلال طلبی ، بحران ایدئولوژیك و انحرافات رویزیونیستی بسیاری یکسر به انحلال طلبی سیستماتیك و رویزیونیسم تمام عیار جهش کرد و ما نیز که بخود آمدیم و تمام توان خود را در راه پاسخگویی به رسالت تاریخی مان در ان مقطع بکار گرفتیم ، غل و بندهای انباشته شده توسط انحرافات و عقب افتادگیهای سابق و تدارك ندیدن و عدم استفاده از فرصتهای پیشین برای انباشت و ذخیره قوا و تجربه اندوزی انچنان بر دست و پایمان سنگینی می کرد ، که اگر مدعی شویم علت اصلی شکستمان همینها شد ، سخنی به گزافه نگفته‌ایم .

جنبش کمونیستی شکست خورد . اما عمق فاجعه نه در نفس شکست ، بلکه در چگونگی شکست نهفته بود . بخش اعظم جنبش کمونیستی ما که در زیر سلطه سازمانها و رهبران خرده‌بورژوای مدعی مارکسیسم متشکل بود ، بدون نبرد شکست خورد ؛ این موضوع چه در مورد تشکلهایی که در زیر ضربه مستقیم پلیسی مضمحل گردیدند و چه انها که بظاهر علیرغم ضربات خود را باصطلاح " حفظ " کردند ، صدق می کند . بخش اعظم ، و در این مورد شاید بتوان مدعی شد مجموع جنبش کمونیستی ما شکست خورد ، در وهله اول نه بخاطر توازن قوای نامطلوب ، بلکه اساساً بخاطر انحرافات و ضعفهای درونی خودش . به همین دلیل این شکست باید شکستی سیاسی ــ ایدئولوژیك تلقی گردد . و این امر علت اصلی وادادگی ، سرخوردگی و انفعال ، انحلال طلبی و اگنوستیسم ، رویزیونیسم وگیجی وسردرگمی و ندانم کاری موجود در جنبش ماست . ابعاد لطمات و ضایعات ناشی از یك چنین شکستی ، بمراتب فراتر از ضربات منتج از حملات مستقیم پلیسی و جان باختن هزاران کمونیست در زندانها و عرصه نبرد ، و اسارت دهها هزار کمونیست دیگر می باشد . کمر بسیاری از کمونیستها را نه وحشیگری و ددمنشی رژیم ، ونه در هم شکسته شدن تشکلها و از دست دادن عزیزترین یاران ، که وارد امدن سه شکست پی در پی سنگین در عین استیصال و ناتوانی از دریافتن ریشه‌ها و علل این شکستها است که شکسته است .

آن سوالاتی که چون موریانه ذهن همه آن کمونیستهایی را میخورند که هنوز مقری در رویزیونیسم و یا انحلال طلبی چخ بختیاری و " ماست خود را خوردن " نیافته اند و نمی خواهند بیابند ، چنین اند : چرا ارتش کمونیستهای ایران قادر به برپا داشتن و هدایت یك تعرض جدی برای کسب قدرت سیاسی نگردید ؟ چرا ارتش کمونیستهای ایران بدانسان خلع سلاح و دست بسته یا بدام افتاد و یا منهزم گردید ؟ و چرا آن بخش از جنبش کمونیستی ایران ، یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران که دست اندر کار پاسخگویی عملی به وظایف آندوران شد ، دچار چنان شکستی گردید و تا مرز از هم پاشیدگی کامل پیش رفت ؟ و مفاهیم و الزامات پاسخ این سوالات در اوضاع کنونی کدامند ؟

تجارب انباشت شده در پاسخگویی به سوالاتی که در خرداد و تیرماه ۶۰ در مقابل ما قرار گرفتند از دست‌مایه‌های کیفی جنبش کمونیستی ایران و بدرجاتی جهان ، و از مصالح مهم در پاسخگویی به سوالات فوق و برای پرداخت خط صحیح انقلابی میباشند .

بر خلاف سنت سخیفه ای که بسیاری سازمانهای باصطلاح کمونیست (و در واقع سازمانهای بورژوایی و خرده‌بورژوایی با نقاب مارکسیسم) در جنبش کمونیستی ما باب کرده‌اند ، و یاد اور خصائص دکاندارانی است که برای اب کردن متاع گندیده خویش خود را محتاج به ترش نمایاندن ماست دکاندار همسایه می بینند ، این تجارب و دستاوردها نه ملك طلق تشکیلاتی اند که کس بتواند برویشان لم بدهد و از قبل مستمریشان گذران زندگی کند ، ونه مفاخیر بدست آمده در میادین نمایشی اند که کس بخواهد گرگری شان را بخواند . اینها تجارب حیاتی و بخون به کف آمده‌ای هستند که همه توانایی جنبش کمونیستی و کارگری ما در پیشروی اتی اش ، از جمله در گرو جمع بست صحیح و درس اموزی از انان قرار دارد .

امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این نیست که چه کسی چه کرد ؟ امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این است که چه کسی چه کرد ، چرا چنین کرد ، و این همه چه درسهائی برای عمل امروز و فردای ما دارد ؟

امروزه مسئله در این است که چه کسی و چگونه ، سنتز تجارب پیشرفته جنبش کمونیستی و پرولتاریای اگاه و توده‌های انقلابی ما در کوران سالهای انقلاب ، و بویژه در طی گرهگاه قبلی

را در خط و عمل خود متبلور می‌نماید. ملاک و معیار محک پیشقراولی کمونیستی طبقه کارگر و انقلاب در ایران جز این نتواند بود. جز این نخواهیم گذاشت که باشد!

بار دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما دارد بسرعت همان سئوالاتی را که اوضاع پیشین در مقابل ما قرار داده بود، پیشاروی کمونیستهای ایران قرار می دهد. سازمانهای مدعی کمونیسم در آن دوران (از پیکار گرفته تا اتحاد مبارزان کمونیست یا کومله، و از راه کارگر گرفته تا اقلیت و امثال آنان*) یک بار پاسخ صریح خود را بآن سوالات دادند، واکنون نیز به اشکال متفاوت مضمون همان پاسخ ها را در خط مشی سیاسی — ایدئولوژیک خود ملحوظ داشته‌اند. منتهی به نحوه‌ای سیستماتیک تر، و طبعاً منحط تر. در شرایط تشتت و بحران موجود در صفوف این جنبش و در مواجهه با گرهگاه فرا آینده، ناتوانی در درسگیری مارکسیستی از گذشته و دیرپائی، عمق وگستردگی انحرافات دیرینه، بالاشك عظیم ترین خطری است که متوجه جنبش کمونیستی و پیشرفت انقلاب می باشد. مبارزه برای سنتز تجارب پیشرفته پرولتاریا و دیگر توده‌های انقلابی، و نقد و نفی تحریفات و جمعبندیهای بورژوائی، رویزیونیستی و انحلال طلبانه از انقلاب، از جمله مهمترین وجوه مبارزه برای برون رفت از بحران جاری و پرداخت خط صحیح و در راه تامین رهبری کمونیستی — پرولتری بر انقلاب در ایران است. نوشته حاضر گامی است اولیه در این راستا.

ورشکستگی ماتریالیسم مکانیکی در تبیین سیر مبارزه طبقاتی

شاید تنها وجه اشتراك ما با دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را بتوان در آنجا یافت که نه ما و نه آنها هیچ یك تدارك لازم برای رویاروئی با اوضاع سال ۶۰ را ندیدیم. ولی بمحض آنکه این سئوال طرح شود که "چرا"؟ آنگاه خطوط کیفی تمایز نیز روخواهند نمود و پاسخ ها بر عللی کیفیتا متفاوت دلالت خواهند کرد.

هر چند پاسخگوئی به سئوالاتی از این دست، مستلزم بحثی بس گسترده و نگاشتن چندین رساله و کتاب است (کاری که باید بهر حال انجام شود) لیکن هم امروز می توان و باید به خطوطی کلی از این باب پرداخت. ما نیز در اینجا به‌رئوس مطلبی چند اشاره خواهیم داشت. پس بجاست اگر از این سئوال شروع کنیم که "چرا تدارك لازم دیده نشد؟"

بحران اقتصادی، گره‌گاه، اوضاع انقلابی

اکثر تشکلهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران ولو با استدلالات و توضیحات وبرداشتهای متفاوت، به درستی در این نکته کما بیش اشتراك نظر داشتند و آن اینکه علیرغم هر ترکیب طبقاتی که جمهوری اسلامی داشته باشد این رژیم اساساً متکی به مناسبات حاکم در دوره رژیم شاه بوده و ناچار از تغییر بنیادین آن مناسبات، در تحلیل نهایی، دیر یا زود ناچار از ترمیم تمام و کمال ضربات وارده بر آن، و اعاده رژیمی خواهد بود که حفاظت مطلوبی از آن مناسبات به عمل آورد.

"نه می خواهد و نه می تواند" ترجیع بند معروف و به حد تهوع‌آور تکرار شده حجم عظیمی از ادبیات تشکلهای سیاسی و انقلابی آن دوره بود. اما آنچه که ناروشن بود، و یا پاسخ صحیح نگرفت این سئوالات بودند که بالاخره جمهوری اسلامی دقیقا چه چیزی را نمی خواهد و چه چیز را میخواهد تغییر بدهد، و چه چیزی را نمی تواند و چه‌چیز را می‌تواند تغییر بدهد؟ چگونه؟ جنبش کمونیستی ما درك صحیحی از آن نداشت که تغییرات بوجود آمده در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و بویژه سیاسی در دوران انقلاب ۵۷ و الخصوص پس از قیام بهمن چه بودند. به عبارت دیگر هیچگاه از آزادی ها و ضرورتهای تغییر یافته جمهوری اسلامی نسبت به دوره شاه، تغییرات در ترکیب طبقاتی رژیم حاکم و در نتیجه تغییر جدی در صف آرایی طبقاتی قوا درك درست و همه‌جانبه‌ای حاصل نشد. حتی آن کسانی که توجه جدی تری به این تحولات مبذول داشتند، یا مفاهیم عملی آنرا درك نکردند و یا عمدتا همچون خود دست‌انداز جاتی انحرافی (در پوششهای "چپ" و راست) بعمل آوردند.

دیگر آنکه بسیاری در جنبش ما بر آن بودند که همان بحران اقتصادی که زمینه ساز سرنگونی رژیم سلطنتی گردید پس از انقلاب نیز ادامه یافت، و جمهوری اسلامی قادر به مهار آن نشده است، در نتیجه می باید انتظار آنرا داشت که تحت فشار این بحران توهم توده‌ها در هم شکسته‌شود و امواج مبارزه‌د وباره‌برخیزند. لیکن این‌بحث تمام وبظاهر درست درمورد تداوم‌بحران اقتصادی در واقع پوششی برای مخفی کردن سطحی نگری و نیز دیدگاههای عمیقا بورژوا — اکونومیستی حاکم بر سازمانها بود.

اولا بسیاری در جنبش ما حتی از ریشه های همان بحران اقتصادی که زمینه ساز انقلاب ۵۷ شد برداشت درستی نداشتند، چه برسد به‌درك درست از تداوم آن در شرایط تغییر یافته بعد از انقلاب!!

ثانیاً آنچه در جنبش ما باسم "تحلیل" اقتصادی از بحران رواج داشت، بیشتر به تفسیر نامیانه اقتصادی می مانست تا به تحلیل مارکسیستی. برای بسیاری بحران در بیکاری و گرانی و تورم و کمبود مواد غذایی و کسری بودجه خلاصه می‌شد و هنوز هم می شود. طبعاً با چنین درکی، تحلیل از دورنمای تکامل اوضاع نیز، لااقل از زاویه‌ای کمونیستی ناممکن بود و هست.

ثالثاً، تاثیرات عظیم انقلاب برسیر بحران اقتصادی مورد ملاحظه جدی قرار نگرفت. همینکه بحران جاری

---

* "راه کارگر" تشکیلاتی رویزیونیستی و حامی شوروی است که پس از سال ۱۹۷۹ تشکیل شد. این تشکیلات بعد از ۱۹۸۲ منحل گشت، اما چندی بعد توسط رویزیونیستها احیاء شد، تا نقش یك حزب رویزیونیست "آبرومند" را بازی کند، زیر احزب توده و فدائیان اکثریت کاملا "آبروباخته" و افشاء شده بودند. "اتحاد مبارزان کمونیست" که اکنون خود را حزب کمونیست ایران می خواند، بعد از انقلاب ۱۹۷۹ ایجاد شد. علیرغم ادعای طرفداری از مارکسیسم لنینیسم، این گروه شدیدا "متأثر از گرایشات چپ — نوئی و تروتسکیستی آغشته با گرایشات قدرتمند اکونومیستی و در ضدیت با تعالیم علمی مائوتسه دون بخصوص در مورد سوسیالیسم می باشد و اتحاد شوروی را نه سوسیال امپریالیست بلکه امپریالیست ارزیابی می کند. "پیکار" توسط افرادی که در سال ۱۹۷۶ از مجاهدین جدا شده و موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی گرفتند، تشکیل شد. "پیکار" در عین حال که فاقد قدرت تشخیص اهمیت حیاتی خدمات مائوتسه دون بود، از انحراف اکونومیستی قدرتمندی نیز برخوردار بود.

ج.ب.ف.

"اساساً" تداوم "همان" بحران قبلی بود، کفایت می کرد!

و بالاخره رابعاً هیچ کوششی جدی برای درک چگونگی عملکرد و "نمود" سیاسی ـ اجتماعی بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته سیاسی ـ اجتماعی به عمل نیامد.

مع الوصف، صرف نظر از اینکه کمونیستهای ما چگونه بحران اقتصادی را تفسیر و تعبیر می کردند و یا می کنند انچه که علیرغم ارتباطش با برداشتهای انحرافی فوق، از زمره انحرافات عظیم تر و مهمتر طیف وسیعتری از کمونیستهای ما بوده و هست، دیدگاه فوق العاده "سطحی" و بورژوا ـ اکونومیستی آنان از رابطه بحران اقتصادی با بحرانهای سیاسی و اجتماعی و اوضاع انقلابی می باشد.

زیر بنای اقتصادی در تحلیل نهایی تعیین کننده تکامل اجتماعی است. بحران اقتصادی نیز در تحلیل نهایی تعیین کننده موجودیت و تداوم بحران سیاسی و اوضاع انقلابی است. لیکن این نکته بدان مفهوم نیست که بحران های سیاسی و اوضاع انقلابی بموازات بحران اقتصادی موجود در جامعه بسط و تکامل می یابند. بحران اقتصادی اگر چه شرط لازم (و به مفهومی زیربنای) تکامل بحران سیاسی و اوضاع انقلابی می باشد، ولی در شکل گیری خود بحران سیاسی و یا اوضاع انقلابی، عوامل اقتصادی، و از جمله فقر و فلاکت توده ها، وضعیت فضیحت بار اقتصادی بیکاری و غیره، و مبارزات ناشی از آنان، صرفا بمثابه عواملی در ردیف یک سلسله عوامل گوناگون و متنوع نقش بازی می کنند؛ انهم نه بمثابه تعیین کننده ترین فاکتورها، و نه حتی الزاماً به مثابه مهمترین آنان! بحران اقتصادی را بیشتر می توان به عامل اصلی خشک کننده انبار باروت عرصه های سیاسی و اجتماعی تشبیه کرد که اگر چه بدون وجود شرانتظار انفجار کشیدن ساده لوحانه می نماید (و در اینجا منظورمان از انفجار تنها قیام مسلحانه شهری نیست) ولی خود ش نه تنها مهمترین عامل در خود عمل انفجار نیست، بلکه الزاما جزومهم ـ ترین ها هم می تواند نباشد. نتیجه انکه کوششی در تبیین وضعیت سیاسی بر مبنای بیواسطه اوضاع اقتصادی، یا نمود اکونومیسم تعمیم یافته است، ویا اوج بلاهت و ساده اندیشی نسبت به مبارزه طبقاتی؛ ساده اندیشی و اکونومیستی که متاسفانه بسیاری از خود بروز داده ومی دهند. این نمودی از ماتریالیسم مکانیکی است.

چنین دیدگاهی طبعا در تبیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی نیز خود را به منصه ظهور رسانده، بر خلاف دیدگاه مکانیکی و تدریج گرایانه تحول و تکامل پدیده ها، نه در خط مستقیم و بصورت افزایش و انباشت تدریجی عوامل و تضادها، بلکه در مسیری پر پیچ و خم و جهش وار انجام می شود؛ این تکامل از درون مبارزه اضداد، و در حرکتی مارپیچی صورت می پذیرد که با انفصالات (انقطاعات سکته ها و گسستهای) عمیق رقم می خورد. چگونگی شکل گیری گرهگاه ها و اوضاع انقلابی نیز مستثنی از این قاعده عمومی دیالکتیکی نیست.

بهمراه تشدید کیفی تضاد اساسی اجتماع در زیر ساخت اقتصادی آن، و انکشاف یک بحران همه جانبه اقتصادی مجموعه تضادهای اجتماعی ناشی از این تضاد اساسی، و یا دخیل در پروسه تکاملی آن، نیز حدت یافته و کیفیتا فعالتر گشته هرچه بیشتر بریکدیگر تأثیر متقابل می گذارند و در نتیجه مایه بهم گره خوردن هر چه بیشتر و فزونتر مجموعه تضادها و تناقضات اجتماعی فراهم می آید. این حدت یابی و گره خوردن تضادها، موجبات هر چه کشیده تر شدن آنان را ایجاد کرده و آنان را بیش از هر زمان دیگر مستعد گسسته شدن در زیر فشارهای موجوده اجتماعی می نماید. باین ترتیب گرهگاه شکل می گیرد و زمینه آن فراهم می آید تا گسست یا تشنج جدی در یک عرصه تحت شرایط معینی بطور فعل و انفعال زنجیرهای مجموعه ارگانیسمها وحیات اجتماعی را در تشنج و هیجان فرو ببرد. جرقه ای کوچک می تواند مایه حریقی بزرگ گردد. به همین دلیل نیز نقطه شروع یک دوره اوضاع انقلابی می تواند مبارزه، بر ـ خورد و یا اصطکاک در یک عرصه بسیار فرعی و غیرمهم باشد.

جامعه در یک خط مستقیم، و به تدریج وارد یک دوره اوضاع انقلابی نمی شود، بلکه بدرون یکدوره اوضاع انقلابی جهش می کند. و حتی مسالمت آمیزترین اعتراضات مرتجع ـ ترین اقشار لیبرالها بر علیه رژیم حاکم نیز می تواند در تحت شرایط معینی جرقه آغاز خیزشهای توده ای و نقطه جهش گردد.

مجموع انحرافات، و ضعفهای فوق بعد از انحرافات دیگری که جلوتر بدانان خواهیم پرداخت، مانع از آن گشتند که بخش اعظم جنبش کمونیستی ایران، قادر به درک اهمیت و مقام تضادها و تحولاتی گردند که تا زمستان ۵۹ انباشت شده، و در آن مقطع، بویژه با وقایع ۱۴ اسفند*، وارد دوره کیفیتا نوینی می گردید.

بعبارت دیگر بسیاری از کمونیستها از درک اهمیت مجموعه تحولاتی که با واقعه ۱۴ اسفند به سطح کیفیتا بالاتر مبارزه انقلابی ارتقاء یافتند، و نیز از درک عمق و گستره جنبش توده ای در زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ عاجز ماندند.

چگونه ممکن است مراسم یاد بود یک لیبرال که توسط لیبرال دیگر برگزار گشته بتواند نقطه شروع جهش مبارزه طبقاتی و ارتقاء سطح جنبش توده ای گردد؟ فهم این امر خارج از توانایی ـ های ذهنی بسیاری از کمونستهای ما بود. در واقع سیستم های فکری غالب بر بینش این کمونیستها باعث محدود کردن توانائی های ذهنی شان می ـ گردید. "پس این دیگر مبارزه طبقاتی "واقعی" نیست، توهم توده هاست!" چنین بود عکس العمل اولیه این رفقا نسبت به اوج نوین مبارزات توده ای. انچه که این توهم نسبت به مبارزه طبقاتی را تقویت کرد، آن بود که مبارزات توده ای در ابتدا در پشتیبانی از بنی صدر و بر علیه حزب جمهوری اسلامی براه افتاد، و نه دقیقا بخاطر انحرافات و ضعفهای کمونیستها ـ تا مقطع ۳۰ خرداد و حتی مدت زمان کوتاهی پس از آن نیز عمدتاً چنین باقی ماند.

همانطور که گفته شد، انحراف بسیاری از کمونیستها در تحلیل از چگونگی تکوین بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته و خود ویژه اجتماعی و سیاسی، و سیر تکامل مبارزه طبقاتی، و دیدگاههای مکانیکی

* هارس ۱۹۸۱: میتینگ بنی صدر در یادبود مصدق برگزار شد. ده ها هزار نفر از توده ها در دانشگاه تهران اجتماع کرده دند تا انتقادات لیبرالی رئیس جمهور سابق (بنی صدر) از حزب جمهوری اسلامی را بشنوند. میتینگ مسالمت آمیز، توسط توده ها به یک تظاهرات خیابانی قهرمانانه وجنگ علیه هواداران حزب جمهوری اسلامی وسوزاندن دفاتر حزب مبدل گشت. ج.ب.ف

و اکونومیستی از چگونگی شکل گیری بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی، آنان را ناتوان ساخت تا دریابند که چگونه حدت اوضاع شرایط را فراهم آورده تا حول مسئله ای همانند برگزاری مراسم یادبود مصدق بتوسط بنی صدر، جامعه وارد دوره ای از اوضاع انقلابی گردد و این واقعه جرقهٔ انفجار و حریقی عظیم شود. فی الواقع در آن شرایط، الزاماً چیزی مثل بخون کشیده شدن یك مبارزه کارگری بر سر خواستهای اقتصادی نبود که جرقه را میزد. کما اینکه امروزه هم الزاما چنین نیست. در شرایطی که جمهوری اسلامی اینهمه فاجعه ببار آورده و مکررا می آورد، در شرایطی که خفقان و سرکوب و ترور و اختناق بیداد می کند، روزی نیست که بر سر خواستهای اقتصادی و معیشتی مبارزه ای در کارخانه ای و یا محله ای در نگیرد و ماهی نیست که چنان مبارزاتی بطرز وحشیانه سرکوب نگردند و غیره و غیره. آری در تحت همین شرایط، این مسابقات فوتبال است که در یك فاصله زمانی چند ماهه زمینه ساز ۲ تظاهرات توده ای قهر آمیز با شعارهای ضد رژیمی گشته است! این می تواند قدری متناقض و حتی مسخره بنظر آید که همان کارگر و جوان زحمتکشی که در کارخانه و یا محله خود بخاطر خواستهای اقتصادی ای که ارتباط بلاواسطه با حیات و ممات روزمره او دارند به مبارزه بر می خیزند و توسط دشمن طبقاتی سرکوب می شود، اغلب آن مبارزه را به تظاهرات خیابانی با شعارهای سیاسی بر علیه جمهوری اسلامی ارتقاء نمی دهد، لیکن همو در استادیوم فوتبال و بر سر مسئله ای بسیار پیش پا افتاده تر و جزئی تر به تظاهرات پرداخته، آن را به خیابان می کشد، مرکز شعارها را مرگ بر خمینی قرار می دهد و با پاسداران* هم درگیر می شود! ولی این "تناقض" تناقضی ناشی از جهان مادی است؛ این واقعیت مبارزه طبقاتی است. آری اگر جرقه جنبش توده ای قبل را تضاد بنی صدر و یارانش با خمینی و حزب جمهوری اسلامی زد، جرقه جنبش توده ای بعدی را مثلا تضاد بین جناب "جان فدا" و هواداران پرسپولیس می تواند بزند!

با شکل گیری گرهگاه و زمینه مساعد برای تکوین اوضاع انقلابی مهیا می گردد و در بسیاری مواقع این حاد شدن دعوا بین "بالائی" های اجتماع است که جرقه حریق اجتماعی را می زند. چنین چیزی از جمله بدین دلیل است که حدت یابی تضاد بین بالائی ها، خود مبین و یا نوید دهنده ایجاد شکاف در صفوف و اقشار فوقانی جامعه است، و وجود چنین شکافهایی تحت شرایط بحرانی جزو فاکتورهای اساسی شکل گیری اوضاع انقلابی است. در ثانی این موضوع که حدت تضاد بین بالائی ها جرقه حریق گردد، و جنبش توده ای تا مدت زمانی در پشتیبانی از این یا آن نیروی بورژوائی، و تحت هدایت آنان حرکت کند، مبین نفوذ سیاسی ـ اجتماعی ـ ایدئولوژیکی "بالائی" ها در میان توده ها است. در بسیاری مواقع بالائی ها خودشان (وطبعاً تحت سیاستها و به زیر پرچم خودشان) باعث می شوند که توده ها به زندگی و مبارزه سیاسی کشانده شوند.

اما چنانچه این نفوذ بالائی ها و رهبری اولیه شان بسرعت کنار زده نشود به مانع جدی و گاه تعیین کننده در راه تکامل جنبش و عامل اصلی خفه شدن آن مبدل خواهد. (همانطور که فی المثل در بهار ۶۰ شد).

این نفوذ، اما، بخودی خود زائل نمی شود. جنبش توده ای که تحت رهبری یا تاثیر و نفوذ بالائی ها براه می افتد، خواست های ماهیتاً متفاوت از خواستهای بالائی ها دارد. باین ترتیب جنبش توده ای خود مصالح مادی کنار زدن رهبری غیر پرولتری و اعمال رهبری کمونیستی را فراهم می آورد. لیکن این "تعویض" رهبری خود به خود انجام نشده و مستلزم کار مشخص کمونیستها است. بجز تك جوشهایی در اینجا و آنجا، رادیکالیسم سیاسی توده ها کارگری و زحمتکش تا آنجائی بروز خواهد یافت که سیاست و اشکال مبارزه ای که رهبری به پیش می گذارد، اجازه بروزشان را بدهد. برای رو نمودن حداکثر رادیکالیسم و قاطعیت جنبش پایینی ها، رهبری کمونیست لازم است، و کمونیستها با "متوهم" خواندن توده هائی که رو به مبارزه می آورند، قادر به زائل ساختن توهم واقعی توده ها، و تامین رهبری پرولتری



بهزوزفتحی(ناصر)ـ نقش رهبری ـ کننده دربازسازی ا.ك.ا(سربداران) داشت. اودرفاصلهٔ کوتاهی پس ازشورای چهارم دستگیروواعدام شد،چراکه فعال واستواربدفاع ازآرمان کمونیسم برخاسته بود.

* "پاسداران" نیروی مسلحی است که درسراسرکشورتوسط رژیم ازعقب ـ مانده ترین اقشاریایگاه اجتماعیش، برای حفاظت ازقدرت سیاسی دربرابر مردم تشکیل شده است.

بر جنبش نخواهند بود .

مضاف باینها ، اینکه جرقه منشاء حریق، بیشتر ناشی از مبارزات" پائینی" ها باشد یا ناشی از " مبارزات" در بالا، به میزان زیادی وابسته به تجربه، سطح آگاهی و هشیاری سیاسی ، درجه اتحاد و سازمانیافتگی پرولتاریا و زحمتکشان است، که این خود اساساً منوط به قدرت و نفوذ و درایت و تیزبینی و سرعت عمل پیشقراول کمونیستی پرولتاریا می باشد . بعبارت دیگر چنانچه کمونیستها به مبارزه طبقاتی صرفاً از دریچه اکونومیستی و تنگ نظرانه مبارزه بلاواسطه طبقه کارگر و زحمتکشان با بورژوازی بر سر مسائل معیشتی نگرند ، و ناظر بیطرف و منفعل مبارزه گسترده طبقاتی در سطح جامعه نباشند ، قادر نتوانند بود تا حتی به درجاتی بهمین " جرقه زدنها" نیز جهت داده ، و آنانرا از یك مسیر خود بخودی به یك مسیر ، اگر نه کاملا سازمانیافته واگاهانه (که بنا به خصلت و قوانین عملکرد تضادهای اجتماعی و نقش حزب کمونیست در مبارزه طبقاتی تقریباً ناممکن است) بلکه لااقل جهت دار سوق دهند .

از سوی دیگر بر خلاف دیدگاه اکونومیستی و تنگ نظرانه ، خود بخودی بودن یکسری " جرقه" ها ، و یا فرعی بودن عرصه ای که در آن جرقه زده می شود ، بهیچ وجه نباید مایه عدم توجه ما نسبت به این مسائل گردد . درواقع استدلالاتی چون " اینها نقشه مند و آگاهانه نیستند" و یا " مربوط به طبقات دیگرانند " و بحث هائی از این دست، با این نتیجه گیری که پس " به ما چه مربوط ؟ ما کار " طبقاتی" خود مان را مستقلانه به پیش می بریم" و ... اینها نه استدلال ، بلکه اراجیف و توجیهات اکونومیستی است و بس !

چنین " استدلالاتی " در کنه خود تنزل دادن نقش و مقام کمونیستها و پرولتاریای آگاه ، و حزب آنان ، در رهبری همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا (و در قلب آن رهبری سیاسی ـ ایدئولوژیك پرولتاریا) به سطح رهبری عملی مبارزات اقتصادی و اتحادیهای کارگری (و شاید حداکثر زحمتکشی) است ، چرا که حتی رهبری سیاسی خود طبقه کارگر ، مستلزم آن است که پیشروان کارگری ، بالاخص، و توده های وسیعتر طبقه کارگر بالعموم، با کلیه جوانب و زوایای مبارزه سیاسی جاری در سطح اجتماع آشنا گردند، ولی بر طبق تئوری شناخت مارکسیستی این آشنائی و آگاهی ،

همچون هر آشنائی و آگاهی دیگری ، نه صرفاً با مشاهده پروسه ها از دور و تعبیر و تفسیر آنان ، بلکه با حرکت در جهت تغییر پروسه ها و پدیده ها حاصل تواند شد .

بنابراین برای کمونیستها و پرولتاریای آگاه و حزب آنان حتی رهبری و تربیت سیاسی خود طبقه ، جز از طریق برخورد به کلیه جوانب و عرصه های مبارزه سیاسی جاری در جامعه ، از موضع منافع پرولتاریا، و کوشش در راه تغییر دادن این مبارزات در جهت منافع پرولتاریا ممکن نتواند بود . از این طریق است که پیشقراول پرولتری ، نه فقط شناخت خود را و به تبع آن شناخت مجموع طبقه را از " مجموعه مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر" ارتقاء می دهد، بلکه مهمتر، توانایی آنرا کسب می نماید که خود را به سطح رهبری کل جنبش انقلابی توده ها ارتقا داده ، و مجموعه چشمه های گوناگون مبارزه سیاسی و طبقاتی جاری در جامعه را ، در خدمت به منافع پرولتاریا و زحمتکشان و انقلاب آنان به سطح بالاتر ارتقا عداده و تحت رهبری حزب و طبقه در هم آمیخته و متحد گرداند .

از همین زاویه است که کمونیستها موظف اند نسبت به جزئی ترین مبارزات، مبارزه سیاسی در سطح کل اجتماع، ولو در میان اقشار و طبقات فوقانی ، ولو در کم اهمیتترین عرصه ها " نیز توجه مبذول دارند ، نه فقط برای تربیت سیاسی پرولتاریا، بلکه نیز برای استفاده حداکثر از چنان مبارزاتی برای تعمیق مجموع مبارزه جاری در سطح جامعه ، سوق دادن آنان به جهتی که منافع پرولتاریا در آنجا نهفته است، و در جهت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات جاری توده ها .(۲)

تکامل مارپیچی تاریخ واستیصال دیدگاه تك خطی

از عوامل دیگر " غافلگیر" شدن بسیاری تشکل های مدعی کمونیسم در ارتباط با اوضاع سال ۶۰ ، تمایل آنان به این بود که انقلاب و پیشرفت آنرا بصورت تقابل دو ارتش کاملا مجزا و متمایز از یکدیگر متصور گردانند ، و بدتر آنکه صف انقلاب را در زمان نبرد قطعی مشتمل بر اکثریت عظیمی از مردم بپندارند، از این گذشته ، تعمیم مکانیکی و انحرافی سیر انقلاب ۵۷ و بمثابه سیر " کلاسیك" انقلاب در ایران ، علاوه بر ارتباطش با تمایل انحرافی فوق الذکر ، و اینکه افشاگر تمایل به " دایره ای " دیدن تکامل تاریخ بصورت تکرار کما بیش یکسان وقایع تاریخی بود ، خود از عوامل مهم عجز این تشکلها در درك اهمیت و مقام جنبش توده ای زمستان ۵۹ ، و بهار ۶۰ گشت .

اولاً امکان تکرار شدن یك شکل پیشروی انقلاب، استثنائی بیش نیست . فی المثل امروزه در مقام مقایسه با سالهای ۵۷ و یا ۶۰ ، هم صحنه بازی در متن یك جهان تغییر یافته قرار گرفته ، هم خود دستخوش تحولات شده ، هم بازیگران تجارب جدید اندوخته اند و تغییر یافته اند ، هم شناسائی متقابل بازیگران از یکدیگر تفاوت هائی حاصل کرده است ... (۳) در نتیجه آن کسی که محاسبات خود را بر امکان تکرار مجدد ۵۷ یا ۶۰ متکی گرداند، خود را متکی به استثناء نموده است .

در ثانی از جمله مهمترین عواملی که در چگونگی سرنگونی رژیم سلطنتی نقش ایفا نمودند، همانا خصلت طبقاتی رهبری انقلاب بود که در شرایط فقدان آلترناتیو و یا حتی یك قطب پرولتری تاثیری قطعی در چگونگی صف آرایی طبقاتی قوا و در نتیجه شکل پیشروی انقلاب گذارد .

این نکته در ضمن بدان مفهوم است که در شرایط رهبری کمونیستی که به جای خود ، حتی در شرایط وجود یك قطب قدرتمند پرولتاریائی در انقلاب صف آرائی طبقاتی قوا دستخوش تغییر کیفی شده و طبعاً تاثیر بلاواسطه خود را در شکل پیشرفت انقلاب نیز می گذارد .

در واقع آن سازمانهای مدعی کمونیسمی که در سالهای ۵۹ و ۶۰ (و یا حتی امروزه !) به انتظار تکرار مجدد ۵۷ نشستند ، باین ترتیب نه فقط خود و پرولتاریا و زحمتکشان را خلع سلاح کردند ، بلکه مضمون غیر پرولتری دیدگاه و مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك خود و برداشت خود از

چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز افشاء کردند.

انجائی هم که برخی از اینان (چون پیکار، اتحاد مبارزان کمونیست و...) کوشیدند دورنمای معین تری را برای خود ترسیم نمایند، یا عقل شان به "تکرار" اکتبر رسید، یا حداکثر در تقدم و تاخر مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ دست بردند؛ یعنی چون خمینی قبلاً رهبر بود، اول خرده بورژوازی به خیابان آمد، و بعد پرولتاریا اعتصاب کرد، و بعد قیام شد. حالا که فلان سازمان مدعی کمونیسم رهبری طبقه کارگر قرار است هادی انقلاب گردد، اول کارگران باید اعتصاب کنند، بعد تظاهرات خیابانی خواهیم داشت وسپس قیام! اما چون طبقه کارگر ابتدا به ساکن دست به اعتصاب سیاسی نمی‌زند، از قرار باید ابتدا مبارزات گسترده اقتصادی براه افتد که بلحاظ اقتصادی زمینه مادی هم دارد) و بعد به سطح اعتصاب اقتصادی و سپس سیاسی ارتقاء یابد هکذا! (۴)

اما هر چه مبارزه طبقاتی انکشاف بیشتری یافت، عمق اختلاف ما بین واقعیت و برداشتهای انحرافی ذهنی این نیروها فزونی یافت و گیجی و سردرگمی را در صفوف آنان بیشتر ساخت تا بالاخره با وقایع خرداد و تیر و بویژه از ۳۰ خرداد به بعد، ضربت قطعی بر ذهنی گرایی ها وارد آمد. مبارزه طبقاتی بر روی دایره‌ای از پیش مقرر شده، پیش نرفته بود، یعنی "قرار نبود" ۳۰ خرداد و وقایع ما بعد آن بدان ترتیب رخ دهند! اخلالی در "سیکل" رخ داده بود! توضیحی بر این ناخوانی واقعیات با فرضیات پیشین لازم میامد. لیکن توضیح اولیه بسیاری از رهبران وکادرهای سازمانهای مختلف از پیکار گرفته تا اقلیت و اتحاد مبارزان کمونیست و دیگران جالب و در عین حال بسیار دردآور بود و تنها منجر به خلع سلاح بیشتر نیروها گشته، و ایکاش هیچگاه داده نمی شد. گویا وقایع ۳۰ خرداد به بعد، تکرار وقایع ۲۸ مرداد ۵۳* به بعد بودند، تنها به شیوه‌ای خشنتر و شدیدتر و باز گویا از قرار همانند دور قبل، این موج نیز گذرنده بوده و جامعه دوباره به سیر سیکل قبلی موعود، عودت داده خواهد شد؛ ولی این بیشتر به سوت زدن کسی می ماند که در تاریکی قدم بر می دارد و می خواهد با این سوت زدن به خود قوت قلب دهد.

یکی دو هفته از آن دوران توفانی کافی بود تا بر این توجیه مفتضح خط بطلان کشد. کسانی که تا دیروز قادر به تشخیص پتانسیل انقلابی عظیم جنبش توده‌ای نگشته ودر جهت بالفعل گرداندن آن نکوشیده بودند، اینک پس از کودتای نیز که اشکال پیشین مبارزاتی دیگر کهنه شده و کارائی خود را از دست داده بودند و روآمدن توان مبارزاتی توده انقلابی منوط به ارائه سیاستها وتاکتیکها و اشکال مبارزاتی مقتضی آن اوضاع و شرایط گردیده بود، از تشخیص پتانسیل بالای توده انقلابی عاجز ماندند در حالیکه چشمان شان برای دیدن قوای فعال ارتجاع و پایه توده‌ای آن بسیار تیزتر شده بود!

بدین ترتیب، یکی[۵] از دیگری، در پوشش ها و با توجیهات گوناگون، رهبران سازمانهای مختلف مدعی کمونیسم و انقلاب به فرموله کردن انواع و اقسام ترهات مرتجعانه انحلال — طلبانه و انفعالی، تسلیم طلبانه و رویزیونیستی پرداختند. پیکار تدارک قیام مسلح توده‌ها را در عین هشدار نسبت به "اوانتوریسم" طرح گرداند؛ راه کارگر "عقب نشینی به میان توده‌ها" را ندا در داد، فدائیان اقلیت انفعال خود را با نابلوهای تبلیغاتی و پر زرق و برق "جوخه‌های رزمی" و بعد "ایجاد کمیته‌های قیام کارگری" کوشید تا بپوشاند؛ اتحاد مبارزان کمونیست نیز صرفه را در این دید که سر خود را با "جنبش خالص کارگری" اش و ایجاد "شوراهای واقعی کارگری" گرم کند و باقی مسائل را پشت گوش اندازد. بسیاری از "کوچکتر" ها هم ترجیح دادند بگویند "باید فلان و بهمان کرد، ولی متاسفانه ما خود — مان نیرویش را نداریم".

والبته با توجه به عمق انحرافات حاکم بر جنبش کمونیستی ما دران مقطع چنان سرنوشتی غیر مترقبه هم نبود و در واقع جهش خرداد ۶۰ در مبارزه طبقاتی پیش از انکه بتواند بسیاری از



پیروت محمدی (کاک اسماعیل) — فرماندهی نظامی رزمندگان سربدار و یکی از اعضاء کمیتهٔ دائم کمیته مرکزی بود. او تمام درگیری های مهم نظامی با نیروهای رژیم، از جمله قیام آمل، را رهبری کرد و در جریان همان قیام به شهادت رسید.

* جمهوری اسلامی دستور حمله نظامی به کردستان را که در آنموقع تحت کنترل نیروهای انقلابی، پیشمرگه های کرد و تشکلات توده ای بود، صادر کرد. همچنین حملات وحشیانه علیه مطبوعات آزاد و نشریات انقلابی، ومقرهای نیروهای مترقی وتشکلات انقلابی گوناگون سازمان داده شد.

کمونیستها و بویژه "رهبران" را با یک جهش در مسیر تصحیح انحرافات شان و پاسخ گوئی به وظایف اصلی شان بیاندازد فقط می توانست موجب جهشی دیگر گردد: جهش از جمیع انحرافات عمیق گذشته به یک کیفیت نوین یعنی رویزیونیسم و انحلال طلبی.

در واقع "نه می خواهد و نه می تواند" بطرز دردآوری و صف الحال فاجعه امیز خود این سازمانها در ارتباط با امر هدایت کمونیستی انقلاب شد. چنانچه در مجموع نگریسته شود، بخش اعظم نیروهای منسوب به جنبش کمونیستی، با دیدگاه مکانیکی یک خطی و ندیدن پیچ وخمها یا ندیدن جهشها و گرایش به درک تدریج گرایانه از تکامل انقلاب ومبارزه طبقاتی و با درک محدود و تنگ نظرانه واکنومیستی از وظایف کمونیستها و پرولتاریا در انقلاب عملاً نه فقط نتوانستند نزدیک شدن نبرد قطعی را ببینند، نه فقط نتوانستند خود و طبقه کارگر و توده های وسیعتر مردم را برای رودروئی قطعی با ضد انقلاب اماده سازند وتدارک لازم برای چنان نبردی را ببینند و باین ترتیب توده های انقلابی را تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین رها کردند تا بدون هیچ گونه امادگی نبرد قطعی برایشان تحمیل گردد، بلکه بواسطه همان انحرافات در شرایطی عاجز از درک چگونگی پاسخگویی به وظایفشان گردیدند که دیگر علیرغم عدم تدارک علیرغم عقب افتادگی ها و نا امادگیها و علیرغم شرایط فوق العاده صعب و دشوار ناشی از این عدم تدارکها می بایست در پیشاپیش توده راه پیش روی انقلاب را بنمایانند.

ما حصل انکه، از یکسو توده مردم فاقد رهبری کمونیستی، توانائی اماده شدن برای نبرد را از دست داد و تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین و سیاستهای انان، نیروهایش به هرز رفت، از صحنه سیاسی بدر شد و بدون نبرد قطعی و جدی جنبش اش به شکست مقطعی دچار شد وازسوی دیگر کمونیستهای متشکل در این سازمانها خلع سلاح و سردرگم، ناتوان از هدایت انقلاب و توده ها و در نتیجه فاقد نقطه اتکا بر انقلاب بالنده، گروه گروه بدام افتاده بدست جلادان رژیم بورژوا ـ کمپرادور اسلامی سر به نیست گردیدند و جنبش کمونیستی نیز به شکستی انچنان سنگین گرفتار امد. (۵)

جهت گم کردگی ایدئولوژیک و انحرافات ما

واما در مورد ما مسئله با کیفیتی اساساً متمایز ازدیگران مطرح بود. ما در کنه دیدگاههای خود نه تدریجگرا بودیم ونه گرایش به درک تک خطی ودایره ای مانند از سیر تکامل مبارزه طبقاتی داشتیم. نه فقط از چگونگی شکل گیری گرهگاه بودیم (کما اینکه از مدتها قبل از وقوع انقلاب ۵۷ بوضوح هرچه تمامتر طلایه های ان را تشخیص دادیم) بلکه دقیقا گرهگاهی را هم که اززمستان ۵۹ آغاز به شکل گرفتن کرد، تشخیص دادیم. انچه از برائی خط ما شدیدا کاست، التقاط ما بر روی مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، یعنی گرایش سانتریستی ما نسبت به اندیشه مائو بود. به عبارتی اگرچه ریشه وعلل عدم تدارک ما را نیز باید در بحران ایدئولوژیکی تشکیلاتمان جست، لیکن تمایز اساسی ما با دیگرانی ازجمله مبارزان ۰۰۰۰ و مبارزین ۰۰۰۰ وپیکاردران بود که انان بسیار پیشتر از گرهگاه ۶۰ ـ ۵۹ انحلال طلبی ایدئولوژیکی خویش را سیستماتیزه کرده بودند حال انکه ما هیچگاه چنین نکردیم بلکه درتندپیچ بهار ۶۰، این اقلیتی ازسازمان بود که جمیع انحرافات گذشته را سیستماتیزه کرده وبه سطحی کیفیتا بالاتر، به رویزیونیسمی که اساساً دارای ویژگیهای مشی امثال پیکاربود، ارتقاداد. اجازه دهید اشارهای به برخی ریشه های بحرانی داشته باشیم که شورای دوم اتحادیه کمونیستهای ایران منعقده درفروردین ۵۸ که چهارچوبه اساسی مشی سازمان ما تامقطع بهار ۶۰ را به پیش نهاد، برمتن ان برگزار گردید.

مرگ مائوتسه دون، کودتای بورژوازی درچین وفرموله شدن تئوری رویزیونیستی سه جهان بمثابه استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی وپرولتاریای جهانی از سوی رویزیونیستهای چینی به مبارزه ای سخت وحاد ما بین موافقین ومخالفین این تئوری درسازمان ما دامن زد. پس از گذشت قریب به یک سال وباسمتگیری قاطع اکثریتی ازسازمان برعلیه تئوری سه جهان این مبارزه نتیجه مرحله ای خود را در موضع گیری اکثریت نمایندگان حاضر در شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران (فروردین ۵۷) برعلیه این تئوری تثبیت گردید و طی سلسله مقالات نشریه حقیقت تحت عنوان "درباره تئوری سه جهان" نمود بیرونی یافت که حتی تا به امروز سیستماتیک ترین نقد موجود درجنبش کمونیستی ایران برعلیه تئوری سه جهان بشمار می اید.

این سند هرچند دستاوردی برای سازمان ما وجنبش کمونیستی ایران به شمار می امد، لیکن از کمبود واشکالی اساسی رنج میبرد؛ درواقع سند مزبور اگرچه نقطه اغاز نقد خود را بدرستی اتکا به مواضع تا به آنروزی جنبش بین المللی کمونیستی گذارد وباین ترتیب در را بروی انحلال طلبی عیانی که ازهمان دوران، دیگربه روندی قدرتمند درجنبش بین المللی کمونیستی بدل شده بود، بست. لیکن قادر نشد نقد خود را تعمیق کرده وبه ریشه های تاریخی شکل گیری تئوری سه جهان در پیشینه جنبش بین المللی کمونیستی تعمیم دهد. درواقع نقد ما برسه جهان با اتکا مطلق به خط جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفت ونه شیوه اتکا ـ اصلاح ـ ارتقا. به عبارت دیگر ما تئوری سه جهان را ازجمله با اتکا به (ودفاع از) تاکتیکهای فرموله شده درکنگره ۷ کمینترن درمبارزه علیه فاشیسم و بینش حاکم برسیاست خارجی دولت سوسیالیستی شوروی درهمان دوران نقد کردیم واین امر با توجه به رشد قبلی گرایشاتی که بالاتر بدانها اشاره کردیم چندان هم غیره منتظره نبود.

نقد ما ازسه جهان گرایشی به دگماتیسم یعنی دگماتیسم درمورد گذشته جنبش بین المللی کمونیستی را درخود حمل میکرد تا نقد یک انحراف برمتین انتقادی دیالکتیکی از ریشه های آن درجنبش بین المللی کمونیستی وارتقاء تئوری مارکسیستی ازاین رهگذر وچنان که معمول همه دورانهای شکست وبازبروز انحرافات است، در مواجهه با یک شکست یا انحراف یا مارکسیسم تکامل میابد یا انحلال طلبی رواج پیدا می کند (چه بصورت انحلال طلبی نوع "شورای متحد چپ") ویا دگماتیسم قدرت میگیرد. و باز چنانکه معمول است، دگماتیسم خود تنها زمینه ساز یا در اصل پیش درامد انحلال طلبی ورویزیونیسم میگردد تا نهم بشکلی شدیدتر.

نکته در این است که این شیوه برخورد ما به سه جهان، درجا، **پایه دفاع استوار انها زاندیشه مائو را نیز سست**

گردانند . دفاع بی‌قید وشرط ما از تمامی مواضع کمینترن واتحاد شوروی وبرخورد غیرنقادانه ما به تاریخچه جنبش بین‌المللی کمونیستی نمیتوانست چنان نتیجه‌ای نداشته باشد چراکه مائوتسه‌دون خود گسستهای قطعی از بسیاری ازوجوه عمده انحرافات کمینترن را رهبری کرده بود واندیشه مائو چیزی نبود مگر تکامل خلاق مارکسیسم لنینیسم، از جمله درکوران مبارزه حاد ضد رویزیونیستی وجمعبندی از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا درشوروی ونیز درمبارزه علیه انحرافات اکونومیستی کمینترن و در راه اعاده وارتقاء یک سلسله احکام واصول لنینی (بویژه درمورد نقش حزب وعنصر آگاه و عدم تمکین به سیر خود بخودی وقایع) که کمینترن ازآنان عدول ورزیده بود،۷

حملات مرتدانه و رویزیونیستی انور خوجه وحزب کارآلبانی به مائوتسه‌دون واندیشه مائو جرقه‌ای بود برای آنکه سست شدن ما برسر اندیشه مائو عیان شود . سانتریسم ما در بین اندیشه مائو وانورخوجه درواقع بیان سانتریسم ما در بین مارکسیسم و رویزیونیسم بود .

ازاینجا بود آغاز شکل گیری یک گرایش سانتریستی واگنوستیستی ومتعاقب آن انحلال طلبانه (در بعد ایدئولوژیک) در سازمان ما، اما مضاف باین بویژه درمورد کمونیستهای کشورهای تحت سلطه، سانتریسم یا مستقیما ناشی از ناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی است ویا خود زمینه ساز درغلطیدن به ناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی میباشد . وما نیز ازاین قاعده مستثنی نگشتیم . سانتریسم بمعنی موضع میانه گرفتن مابین مارکسیسم (ایدئولوژی واحد پرولتاریای آگاه جهانی) و رویزیونیسم (ایدئولوژی بورژوایی در پوشش مارکسیسم) ودرواقع بمفهوم میانه ایستادن مابین پرولتاریای جهانی وبورژوازی (اعم از "خودی" وغیران) مابین انترناسیونالیسم وناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی است . گرایش سانتریستی ما مایه رشد گرایشات ناسیونالیستی (وعمدتا بمفهوم همه چیز را منحصراً درچهارچوبه تنگ مبارزه طبقاتی جاری درجامعه "خود" ومیان پرولتاریای "خودی" با دشمنانش دیدن ــ که این نیز خود گرایشی ناسیونالیستی است !) در صفوف ما ودوری روزافزون مان ازنقطه اتکا ایدئولوژیکی اصلی پرولتاریای آگاه یعنی انترناسیونالیسم پرولتری گشت . بدین ترتیب رسالت تاریخی جهانی پرولتاریا بمثابه یک طبقه واحد جهانی که برای یک هدف واحد میرزمد دربینش ما کمرنگ تر وکمرنگ تر شد .

مضاف براینها دشواری بسیار در پاسخگویی به معضلات ومسائل مبتلابه جنبش بین‌المللی کمونیستی از یکسو وعقبافتادگی وبی‌پایه بودن فاحش کمونیستها درمبارزه طبقاتی جاری در ایران والزام بجبران سریع این عقب افتادگی وضعف کمی واحساس به لزوم تمرکز همه قوا دراین جهت وخلاصه کشش اوضاع عینی از سوی دیگر (انهم اوضاعی درحد یک انقلاب !) شرایط مادی مساعدی را برای طفره روی ازپرداختن به مسائل ایدئولوژیکی جنبش بین‌المللی کمونیستی فراهم می‌آورد .

خلاصه آنکه سازمان ما درشرایط یک **بحران ایدئولوژیکی ودرنتیجه جهت گیری ایدئولوژیک ــ استراتژیک** شورای مهم خود را درآغاز دوره مابعد قیام بهمن ۵۷ برگزار کرد .

فاکتورمهم دیگری که به بحران در صفوف ما دامن زد، عدم ایفای نقش کیفی ازسوی ما درجریان انقلاب ۵۷ بود . اگر دیگرنیروهای منتسب به جنبش کمونیستی اکثرا فرارسیدن انقلاب را ندیدند ودرنتیجه حتی بهمین علت هم که شده (که البته فقط، وحتی عمدتا، همین امرعلت اصلی نبود) نتوانستند نقش کیفی درانقلاب بازی کنند ، واین موضوع میبایست عاملی باشد که به خود آیند ودر دیدگاهها وبینش خود تعمق بیشتری ورزند، لیکن درمورد ما مسئله به نحوه‌ای بسیار حادتر مطرح گردید : ما فرارسیدن انقلاب را دیدیم وازاین لحاظ بجرأت میتوان ادعا کرد که پیشروترین نیروی جنبش کمونیستی وکل جنبش انقلابی بودیم وبازعلیرغم این نتوانستیم نقش کیفی دران ایفا نماییم . این موضوع ضربتی بس سنگین برروحیه ما وارد آورد واگنوستیسم نسبت به مواضع گذشته را در صفوف ما تقویت ساخت، چراکه در آن شرایط بحران ایدئولوژیکی بارجوع به مواضع وعملکرد گذشته نتوانستیم درپابیم کجای کار مان ایراد داشته وریشه انحرافاتمان درچه بوده است . دراین مورد جمعبندی شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران نه‌فقط اقناع کننده نبود بلکه بیشتر به‌سردرگمی ها می‌افزود . نتیجتاً همه مواضع ودیدگاهها وعملکردهای گذشته اعم از صحیح وغلط اگرنه رسماً ولی بشکلی پوشیده بزیرسئوال رفتند .



غلامعباس درخشان(مراد) ــ یکی از اعضاء کمیتهٔ دائم کمیتهٔ مرکزی وشورای عالی فرماندهی سربداران بود. او دوروزبعد ازقیام آمل دستگیر شدوپس ازچندماه مقاومت دربرابر شکنجه،سرانجام اعدام گشت تاصدای این مدافع شکست ناپذیر و برجستهٔ مارکسیسم انقلابی خاموش گردد.

وبالاخره سومین فاکتورمهم در شکل گیری انحرافات مادر دوره ما بعد بهمن ۵۷ ، انحراف دیرپای جنبش بین‌المللی کمونیستی (در اشکال "چپ" وبویژه راست) در برخورد به‌حکومتهای بینابینی بود . این انحراف وبخصوص شکل راست آن که بی‌ارتباط با دیدگاههای حاکم برااکثریت کنگره ۷ کمینترن نبود، گرایش به تابع نمودن اهداف استراتژیك طبقه کارگر بمنظور دفاع از حکومتهای بینابینی در مقابل امپریالیسم وارتجاع وامر "حفظ" خصلت مترقی آنها داشت.

جوانبی از این انحرافرا ما پیشتر در برخورد به‌حکومتهایی چون الجزایر، ولیبی ومصر از خود بروز داده بودیم واینك در مقابل حکومتنیروهای بینابینی "خودی" این انحرافتاثیربلاواسطه‌بر سیاستهای ما میگذارد . (این تازه در حالی است که خمینی رادران‌دوران در زمره نمایندگان "نیروهای بینابینی" بدانیم) .

همانطورکه گفتیم جهت گم کردگی ایدئولوژیك وگرایش سانتریستی به گرایشات ناسیونالیستی وبورژوادمکراتیك پامی دادند. ازجمله نتایج تبعی ولی فوق العاده مهم این انحراف ،گرایش به مطلق دیدن مرحلهٔ دمکراتیك‌انقلاب و درنتیجه سنجیدن نقش ،جایگاه وپتانسیل نیروهای طبقاتی غیرپرولتری ازاین‌دریچه بود. علاوه براین،گرایش به مطلق و"در خود"دیدن مرحلهٔ دمکراتیك انقلاب، گرایشی مبتنی بر متمایز

کردن مطلق گرایانه و مکانیکی مراحل دمکراتیك وسوسیالیستی انقلاب وبالنتیجه تقلیل نقش وجایگاه کیفی طبقه کارگر در مرحله دمکراتیك انقلاب رابه همراه داشت .

نتایج عملی این گرایشات انحرافی از یکسو توهم پیداکردن نسبت به پتانسیل وجایگاه نیروهای طبقاتی غیرپرولتری وازدیگر سوکمرنگ کردن نقش طبقه کارگر درانقلاب وبه‌تبع آن کمبها دادن به وتقلیل جایگاه "عنصراگاهی کمونیستی" بود . این انحراف آخری به نوعی اکونومیسم سیاسی یعنی دنباله‌روی ازجنبش سیاسی خودبخودی توده‌ها پامیداد وازآنجاکه هرجنبش خودبخودی‌توده‌ای الزاما تحت رهبری سیاسی غیرپرولتری قراردارد، این اکونومیسم سیاسی درعمل دنباله‌روی از اقشاروطبقات غیر پرولتری رامفهوم میداد .

مختصراآنکه مجموعه انحرافات ایدئولوژیکی فوق‌الذکر ازجمله مهمترین عوامل درپیوجود آمدن انحرافات فاحش درسیاستها وخط مشی سیاسی ما شده وزمینه‌ساز شکل گیری یك گرایش وروند اکونومیستی وبورژوادمکراتیك درصفوف ما گشتند .

ونتیجه عمومی تر و عملی تر آنکه باازدست دادن دورنما وجهت‌گیری استراتژیك بدنبال سیرخودبخودی وقایع وحوادث افتادیم ومهمترازهمه امکان تدارك مستقلانه پرولتری برای کسب قدرت سیاسی دران دوره رااز خود سلب کردیم .

بدون تردیدهیچ کدام ازسازمانهائی که‌تحت‌لوای کمونیسم فعالیت میکردند به اندازه مادرسازماندهی وهدایت مبارزات کارگری وتوده‌ای زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ نقش ایفانکردند . درطی این مقطع زمانی اتحادیه کمونیستهای ایران درده‌ها وصدها اعتصاب وتظاهرات وتعرضات توده‌ای برعلیه جمهوری اسلامی وعمال آنرادربسیاری نقاط کشورسازمان داد . تظاهراتهایی‌که‌گاه‌تا چندین هزارنفررادر برمیگرفتند؛ مع‌الوصف نظریه همان انحرافاتی که بر شمردیم علیرغم نقش قاطع ما درراه‌یکالیزه کردن جنبش کارگری و توده‌ای تااواخربهار ۶۰ قادربه بیرون کشیدن جنبش کارگری وتوده‌ای از زیر سیاست عمومی واشکال مبارزاتی تحمیل شده برجنبش توسط رهبری‌لیبرال‌مجاهد نگردیدیم .

تأخیرتاریخی

دراواخرخرداد ماه‌نشریه‌حقیقت‌درخطاب به کارگران وجوانان انقلابی رهنمود ایجاد دسته‌های ۳۰ ـ ۲۰ نفره در کارخانجات ومحلات بمثابه تشکیلات لازم برای هدایت‌نبرد نهایی، قیام راداد . پیشترازآن نیز بدنه سازمان رهنمودانراگرفته بود که علاوه برتشدید فعالیت تبلیغاتی درکارخانجات و محلات، کوششهای خود دربرپائی و سازماندهی اعتصابات وتظاهرات و هدایت وراه‌یکالیزه کردن تظاهرات ها واعتصابات خودبخودی راسیستماتیك‌ترکرده واشکال مبارزاتی رانیزارتقاء داده، دست به‌ایجاد ارگانهای توده‌ای منطبق بانیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی زنند .

درواقع‌این رهنمودها مبین کمبودست کردن سازمان از زیربارانحرافات گذشته وکوشش دربدست گرفتن ابتکار عمل انقلابی وسازماندهی مستقلانه کمونیستی (چه دربعد سیاسی وچه دربعد تشکیلاتی) جنبشها واعتراضات توده‌ای بود . ازجمله نتایج این رهنمودها مثلا سازماندهی یك تظاهرات توده‌ای درمحله فلاح تهران وهدایت وارتقاآن به سطح تعرض به پاسداران وکمیته‌محله، خلع سلاح برخی پاسداران ومصادره قسمی اسلحه‌های کمیته بود .

درمجموع‌نمونه‌هایی ازاین قبیل، استثنائاتی درعملکرد مادران دوره بود . **اولا** بدین دلیل که هرچرخش سریع درسیاستهای سازماندهی وتشکیلاتی وگذارازیك سلسله سیاستها به سلسله‌سیاستهای نوین **همواره** میزان معینی از هرج ومرج سازمانی و بهم پاشیدگی مناسبات تشکیلاتی رابهمراه میاوردکه طبعا عدم توانائی نسبی دراعمال همه جانبه سیاستها رادرطی دوره گذاروبدنبال خواهد داشت ـ کوتاه‌کردن دوره‌گذارو‌تقلیل دادن نسبتعدم‌توانایی‌دراعمال مشی‌سیاسی وتشکیلاتی، پیش‌از هرچیز منوط بمیزان انسجام **سیاسی** وامادگی ذهنی توده‌های تشکیلاتی ورهبران سازمان در برخورد به اوضاع‌نوین وسپس وابسته به تجربه انباشته شده تشکیلات (ازرهبری تا بدنه) نسبت به وظائف گوناگون وشیوه‌های مختلف است . دران مقطع و درمواجهه با رهنمودها و سیاستهای نوین، بدنه تشکیلات ما نتوانست بسرعت به اعمال خط بپردازد وانچه که این بارنا توانی نسبی درا عمال خط راسبب میگردید پیش‌ازانکه انحراف باشد دروهله اول عدم تدارك قبلی ذهنی سازمان یعنی این واقعیت بود که ما تا چندی پیش‌ازان تحولات سیاسی وبه ویژه نقش ومسئولیت خودرااین چنین نمیدیدیم که برویش تعمق کافی ورزیده باشیم ودرتانسی تشکیلات ماازجمله بعلت انحرافات سابق (ولی نه‌صرفا بااین خاطر) قادر نشده‌بودکافی درمورد شیوه‌های گوناگون مبارزاتی وسازماندهی توده‌ای انباشت نماید . ۹

ثانیا انحرافات گذشته که سرآغاز یك گرایش اکونومیستی ورویزیونیستی گردیده بود اینك تاثیرات خود رابربخشهایی از رهبری وصفوف سازمانی ما عیان می‌ساخت . این گرایشات که اکنون تبدیل بیك روند قدرتمند گردیده بودند درراه پیشروی ما وبرداشتن موانع‌وجبران عقب افتادگی ها بشدت اخلال میکردند .

تند پیچ درتحولات مبارزه طبقاتی و حدتیابی کیفی آن بخصوص حول وحوش خرداد وتیر ۶۰ همانگونه‌که بخش‌بزرگی

از رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را بهور طه رویزیونیسم وشکست طلبی انداخته بود، اقلیتی از رهبری تشکیلات ما نیز را به همانجا پرتاب کرد، دران دوره حاد وبحرانی دوجهش در صفوف سازمان ما انجام شد. اکثریتی از رهبری وبدنه آغاز به گسست جدی از انحرافات واشکالات گذشته نموده و در مسیر تکامل بجلو گام نهادند، حال آنکه اقلیتی از رهبری وبدنه با سیستماتیزه کردن انحرافات واشکالات پیشین، این انحرافات را به کیفیتی نوین وهم سنگ با مشی امثال رهبری پیکار به بورژوا — اکونومیسم وروویزیونیسم ارتقاداد. طبعاً این مجموعه تحولات نمیتوانست تأثیر جدی برتوانایی ما در پیشبرد سیاستهایمان نگذارد.

وبالاخره تا آخرین مسئله مهم دیگر در عدم امکان اعمال آن سیاستها و رهنمودها، در این واقعیت ساده نهفته بود که: دیگر چنان رهنمودهایی دیرشده بودند، کودتایی که در همان روزها در شرف اجرا قرار داشت وباجهش در پروسه تکوین کودتا (سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد واغاز اعدامها و ۰۰۰۰۰) الزامات تاکتیکی کاملا متفاوتی در مقابل پای سازمان قرار گرفت وباین ترتیب رهنمودهای سابق میباید اساسا کان لم یکن تلقی گردیده وجای خود را به تدابیر وسیاستهای نوین بدهند، که دادند. (در باره این الزامات تاکتیکی جلوتر خواهیم نوشت).

تمام مسئله در این است که چنان رهنمودها وتدابیری، میبایست در زمستان ۵۹ داده شده و از همان زمان بپای اعمالشان میرفتیم. در حقیقت یک وجه بسیار مهم در تدارک برای کسب قدرت سیاسی دران دوره، همین بود. اینک جا دارد مختصرا بماین امر بپردازیم که تدارک دران دوره چه میبایستی باشد.

انباشت قوا برای نیروهای تعیین کننده

تسریع تحولات در عین انتظار فرصت مناسب برای پیشروی (اعم از قسمی یا نهائی) را کشیدن کلید اساسی تدارک دیدن ودرک وظایف تدارکاتی برای کسب قدرت سیاسی است. اینکه چه چیز را و چگونه باید تسریع کرد، برای اینکار چه اشکال مبارزاتی وسازمانی مورد نیاز اند، آن فرصت مناسب برای پیشروی کدام است وچگونه بوجود می‌آید وچگونه وتا چه حد باید پیشروی کرد، ... همه را شناخت ما از قانونمندیهای خود ویژهٔ تکامل مبارزه طبقاتی در هر مقطع ودر اصل خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح است که معین میکند.

شناختن عرصه‌های گوناگون مبارزه طبقاتی واجتماعی وفعال شدن در اصلی ترین آنها ودر این دوران اضافه بر افزایش تجربه حزب وپرورش قابلیتهای آن در رهدایت مبارزات مختلف، تربیت کردن سیاسی تودهها بطوراعم و پیشروان بطوراخص وشناسائی پیشروان عرصه‌های مختلف نبرد وانگاه کوشش در جذب، تربیت، ارتقا وسپس سازماندهی آنان در حزب یا ارگانهای مناسب تحت هدایت حزب ودر تحلیل نهائی ارتقا سطح مبارزات گوناگون جاری در جامعه ودر هم میختن آنها در یک پروسه واحد تحت رهبری حزب وباین طریق انباشت ذخیره سازی قوا برای نبردهای قطعی وکسب قدرت سیاسی چنین‌اند از جمله اساسی ترین وظایف کمونیستها ۱۰۰

برخلاف تصور رایج در میان سازمانهای خرده بورژوازی مدعی کمونیسم، تدارک، صرفا کارارام سیاسی (به سیاق کارتربیتی برای توده‌ها!) وتشکیلاتی وفنی نیست، بیشتر آنکه صرفا آماده‌سازی "درونی" نیروهای موجوده تشکیلاتی هم نیست. مضافا آنکه "تسریع" بمفهوم نبردعدهای پیشرو ومجزا از توده‌ها، اعم از تروروعملیات مسلحانه متمرکز (چه در شهر وچه در خارج از شهر) و ۰۰۰۰ نمیباشد. برداشت اول برداشتی تدریجگرایانه واکونومیستی (وضمنا پراگوژیکی!) از مرتدارک است که میتواند شکل تکامل یافته تروریسم پیچیده‌تر اکونومیسم مسلحانه را هم به خود بگیرد در حالیکه دومی برداشتی چریکی کاستریستی از نقش کمونیستها در تسریع سیر تکاملی مبارزه طبقاتی میباشد.

در دوره‌های مختلف امر تدارک میتواند کار تشکیلاتی آرام وحتی فعالیتهای فرهنگی وتربیتی را نیز شامل گردد، لیکن تدارک نه منحصرا ونه اغلب اوقات بطور عمده بمفهوم امور فوق نمیباشد بویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم واز جمله ایران در اغلب اوقات مبارزه مسلحانه وجنگ انقلابی خود جزء مهم وگاه عمده تدارک برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی است.

کار تدارکاتی لازمه در تمام دوران بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹ میبایست اساسا بطریق فوق صورت می‌پذیرفت وجایگاه کردستان وجنگ انقلابی جاری دران نیز میبایست از این زاویه مورد نگرش قرار میگرفت. انچه گفته شد بدان معنی نیست که چنانچه در منطقه دیگری امکان برپایی جنگ انقلابی ویا حتی ازاد سازی مناطقی فراهم میامد از این امر استنکاف ورزیده و یا مثلا در کردستان میبایست از پیشروی نظامی وتحکیم وگسترش مناطق پایگاهی سرباز زده میشد. بعبارت دیگر در تدارک بمفهوم دوره "عدم پیشروی" نیست.

نکته بیشتر در آن است که در مجموع از بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹، شرایط تعرض نهایی وقطعی برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی موجود نبود وباین اعتبار وظیفه محوری دران دوره تدارک چنان پیشروی وتعرضی بود. حال آنکه از زمستان ۵۹ شرایط برای پیشروی وتعرض نهایی فراهم آمد. از بعدی دیگر مفهوم نکته پیش گفته در اینزاست که آن کار تدارکاتی که تا زمستان ۵۹ لازم میامد دیگر میبایست بهمراه جهش در سیر تکاملی مبارزه طبقاتی جهش لازمه را بخود ببیند.

جهش در سیر تکاملی اوضاع
جهش در کار تدارکاتی

گرهگاه وتشدید مبارزه در سطوح وجنبه‌های مختلف آن وبازتدن در ورنمای تعرض برای کسب قدرت سیاسی سراسری، مرتبا پیشروان نوینی را بجلو میراند وبه تعداد بیسابقه وسیع نیز چنین میکند. مضافا، آن نبرد عظیمی که گاه نوید میدهد، پیشروان خود را طلبیده وآنان را باصطلاح رومیاورد. وبالاخره آنکه با جهش اوضاع بیک دوره اوضاع انقلابی، سیر وقایع شتاب فوق العاده بیشتری بخود میگیرند. همه این عوامل جهش در کار تدارکاتی را نیز میطلبد وباد رنظر گرفتن آنچه که فوقا گفته شد این جهش صرفا بمفهوم تسریع کارهای جاری تشکیلاتی نبوده بلکه بمفهوم جهش بیک کیفیت کار بالاتر یعنی ارتقا کیفی سطوح واشکال کار تشکیلاتی، نظامی، سیاسی، ۰۰۰۰۰ میباشد جز این طریق نمیتوان به نیازهای عاجل در امر هدایت وسازماندهی مبارزات توده‌ای پاسخ گفت وازتبدیل شدن به دنبالچه جنبش توده‌ای (و طبعا رهبری اش، که اگر ما نیاشیم دیگران!) ولنگ‌لنگان از پس آن رفتن و توانایی خود در تاثیرگذاری کیفی بروز انقلاب را از دست دادن، اجتناب ورزید.

اما از آنچه گفته شد نباید چنین استنباط کرد که کار تدارکاتی ما بمراحل گوناگون منقسم میشود و گویا ما یک مرحله برای گرهگاه تدارک میبینیم و بعد در گرهگاه برای نبرد قطعی، بلکه بیشتر مسئله را باید به این ترتیب دید که کار تدارکاتی برای کسب قدرت پروسه واحدی است که از دوره‌های گوناگون متمایز از یکدیگر ولی کماکان لازم و ملزوم و هم مضمون گذر میکنند.

در آن دوره جهش در کار تدارکاتی بمفهوم آن بود که در کردستان (و احیانا هر منطقه دیگری که ممکن بود به سطح کردستان تکامل یافته باشد) پروسه ایجاد حکومت توده‌ای و شکل دادن به ارتش خلق تسریع شده و نیز از لحاظ نظامی به تعرض استراتژیک گذر شود (که با توجه بضعف عمومی جمهوری اسلامی در آن دوران نه فقط امکان‌پذیر بلکه از زاویه مقتضیات پیشروی سراسری انقلاب الزامی بود) باین ترتیب جنبش مسلحانه



رزمندگان قهرمان سربداران درجنگلهای شمال ایران

در منطقه با ضربات خود بر پیکر رژیم از یکسو موجبات تضعیف بیشتر آنرا فراهم آورده و به جنبش سراسری یاری میرساند و از سوی دیگر با پیشروی و تحکیم مواضع خود پایگاه انقلاب را تقویت کرده و بر توان و قدرت انقلاب می‌افزود. در مناطقی (۱۱) که جنگ خلق تدارک دیده شده ولی هنوز بمرحله نظامی گذر نکرده بود این امر میبایست در اسرع وقت آغاز گردد و بالاخره در شهرها در عین سازماندهی تظاهرات و اعتصابات و کوشش در راه ارتقا سطح سیاسی جنبش سیاست اصلی میبایست آماده‌سازی ذهنی توده‌های وسیع کارگری و زحمتکش برای قیام کردن باشد، که در بعد تشکیلاتی خود بویژه بمفهوم سازماندهی پیشروان کارگری و محلات در کمیته‌های ویژه قیام و آغاز تعرضات مسلحانه به کمیته‌ها و مراکز انتظامی، خلع سلاح نیروهای مسلح رژیم و ..... به مثابه شیوه اصلی تدارک قیام در شهرها بود.

تعرضات مزبور پاسخگو به وظایفی پنجگانه میبودند. یکم اینکه باین ترتیب پیشروان در عرصه نظامی تربیت شده و بر توانایی خود در امور جنگی می‌افزودند، دوم اینکه باین طریق پیشروان دیگر سریعتر شناسایی شده و امکان بسیج و سازماندهی شان فراهم می‌آمد، سوم آنکه باین طریق تمایلات پیشرو توده دقیق‌تر تشخیص داده شده و قادر به فرموله کردن این تمایلات پیشرو به سطح برنامه مشخص عمل سیاسی و تاکتیکهای معین میگردیدیم، چهارم آنکه این تعرضات خود، ذهنیت توده‌های وسیعتر مردم را شکل داده و آماده قیام کردن میگرداند و بالاخره پنجم آنکه در طی این عملیات "نبض" جنبش توده‌ای نیز گرفته میشد، بدین معنی که با بررسی و سنجش روحیه و چگونگی برخورد بخشهای وسیعتر توده به چنان تعرضاتی قادر میشدیم که مناسبترین لحظه برای قیام کردن را تشخیص دهیم. یعنی با "تسریع نبض" توانایی تشخیص دقیقتر ضربان واقعی "نبض جنبش" بدست می‌آمد.

خلاصه آنکه ما قادر می‌شدیم با تبلیغات سیاسی و آژیتاسیون از "درون" یعنی از سطح مبارزه خود توده‌ها را بسوی مواضع عالیتری سوق داد و با تعرضات نظامی از "بیرون" یعنی از سطحی بالاتر از سطح موجود مبارزات توده‌ای آنانرا بسمت مواضع عالیتر بکشانیم. هم به اکونومیسم و دنباله‌روی از مبارزه موجود توده‌ای نیفتیم و هم از آوانتوریسم و ماجراجویی احتراز ورزیم. مضافا اینکه این امر کمک میکرد تا همواره وضعیت ذهنی واقعی پیشروان، جنبش کارگری و جنبش توده‌ای بطور اعم را در نتیجه توانایی واقعی بالقوه و بالفعل انقلاب را بدرستی درک نموده و در اتخاذ تاکتیک از ذهنی‌گرایی‌های مفرط "چپ" و بویژه راست اجتناب نماییم. ۱۲

در مجموع آنچه گفته شد بدین معنی نیست که اگر همه اینها را کرده بودیم در سال ۶۰ قدرت را میگرفتیم ولی با این کار لااقل مبارزه طبقاتی و انقلاب را در حد اکثر توانمان بجلو سوق داده و به عمق میراندیم. باین ترتیب زمین را بیشتر شخم زده و مساعدتر برای نبردهای آتی میساختیم، کاری که تا آن مقطع صورت نپذیرفته بود.

درسهای قیام آمل

در بخشهای پیشین ما به مسئله تدارک، چگونگی آن، و چند رشته از عللی که به عدم تدارک ما برای گرهگاه قبلی انجامید پرداختیم.

ما بدون تدارک وارد نبردی برای جوابگویی به وظایف سیاسی ـ عملی عاجل پرولتاریای آگاه شدیم، و این بدرستی یا دستیابی بدرسها و نتیجگیریهای معینی از این عملکرد برای پیشرفت آتی جنبش کمونیستی ایران ضروری است چراکه باز هم ممکن است کمونیستهای ما با اوضاع و احوال مشابهی مواجه گردند. ولی ابتدا لازم است بطرح مختصر آنچه گذشت بپردازیم.

طرح قیام عبارت بود از شروع قیام در نقطه‌ای از تهران با اتکا بر نیروی نظامی سازمان و تصرف یک محله و متعاقبا مسلح کردن پیشروان و توده‌های انقلابی و گستردن شعله‌های قیام به سایر نقاط و هدایت توده در تصرف اصلی ترین مراکز قدرت و تمرکز ارتجاع در تهران، سرنگون ساختن جمهوری اسلامی و ایجاد یک حکومت موقت انقلابی. بدین منظور ما محله فلاح تهران را در نظر گرفته بودیم و بمستقر کردن نیروی نظامی خود و تدارک سیاسی و فنی لازمه پرداختیم. در عین حال با در نظر گرفتن این مسئله که ممکن است موانعی در مقابل پیشرفت طرح در تهران بوجود آید شهر آمل را به عنوان آلترناتیو دوم برای شروع قیام انتخاب

کردیم و به‌تشکیلات امل رهنمود پیشبرد امورمقتضی داده شد.

با به دراز اکشیده شدن تدارکات، اوضاع تهران برای پیاده‌کردن طرح نامناسب و با توجه به‌کمیت نیروها یمان ناممکن گشت. در شهر امل نیز در نتیجه تهاجم گسترده نیروهای امنیتی ونظامی جمهوری اسلامی، نیرووامکانات تدارکاتی ما محدود شد. بهاین ترتیب جنگلهای اطراف امل برای تمرکز قوا وتدارک انتقال نیرو به شهر واغاز قیام در نظرگرفته‌شد.

روز ۱۸ آبان ۱۳۶۰، سربداران اولین حرکت خود را بسوی شهر امل و به قصد تسخیر مراکز قدرت رژیم وتصرف شهر امل اغاز کردند. لیکن در نیمه‌راه با درگیری ناخواسته ای که بین نیروهای سربدار و گشتیهای دشمن رخ داد از ادامه حرکت دران روز منصرف شده وبه پیشروی ادامه‌ندادند. در هرحال قسمتی از طرح که شامل بستن جاده هراز وکارتبلیغاتی بین مردم بود با موفقیت کامل انجام گرفت وانعکاس وسیعی در سراسرکشور پیدا کرد.

۴ روز بعد یعنی در ۲۲ آبان ماه ۶۰ نیروهای سپاه‌پاسداران وارتش، پس از چندین روز شناسایی وتدارک دست به تهاجم گسترده‌ای در جنگل برعلیه سربداران زدند که مقتضحانه شکست خورده وبا برجای گذاردن کشته‌های بسیار ومقادیر مهمتابهی مهمات واسلحه به‌عقب نشستند.

بین این تاریخ تا روز ۵ بهمن ۱۳۶۰، نیروهای سربداران در چند بین تهاجم ونبرد، ضربات محکمی برقوای دشمن در اطراف امل واردآوردند وبالاخره در شبانه‌گاه روز تاریخی ۵ بهمن با استقرارقوای سربداران در شهر امل نبرد اصلی آغاز گشت.

توده‌های مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای سربدار شتافتند ودر سنگربندی جمع‌آوری اطلاعات از مواضع وموقعیت قوای دشمن، شناسایی عمال دشمن وتحویل آنها به‌جوخه‌های اعدام انقلابی و ۱۰۰۰۰۰۰ از هیچ کوششی فروگذار نکردند وهمچنین پیشروانی از توده مانقلابی نیزسلاح به کف گرفته ومسلحانه‌بنبرد برخاستند، روحیه توده‌مردم علیرغم اینکه ۸ ماه در زیرضربات وتهاجم ارتجاع به سربرده‌بودند، بدون آنکه از جانب هیچ نیروئی برای مقاومت سازمان داده شوند، نشانگر آن‌بود که چه‌پتانسیل انقلابی عظیمی وچه‌فرصتهای گرانبهایی را جنبش‌کمونیستی ایران بلااستفاده‌گذارده است.

لیکن اینبار در مقابل چند هزار مزدور تا بدندان مسلح که بورژوازی کمپرادور ریسم ایران بدون فوت وقت برعلیه این قیام بسیج کرده بود، انقلاب یستادگی نتوانست کرد.

توده مانقلابی، اینبار تحت رهبری پرولتاریای آگاه وبا پیشقراولی یکصد کمونیست سربدار هرانچه در توان داشت در واقع هرانچه در توانش مانده بود را بکارگرفت. انان جنگیدند لیکن یارائی ایستادنشان از پیش تعیین شده‌بود، از پیش انقلاب سربه‌زیرآورده بود وانجا، در امل، به‌عریانی وهمراه انان، کوی به‌کوی، خانه به خانه، سنگربه سنگر، برزمین افتاد، وبرخاست و به عقب نشست. وجنبش کمونیستی ما شکستی دیگر را تجربه کرد، لیک اینبار بس سرفرازانه، در نبردی ازجان مایه گرفته وسرسختانه ـ نبردی وشکستی ان‌چنان که مصالح نبردها وپیروزیهای فردا را فراهم‌تواند کرد.

طرح ما ناظربرچه‌شرایطی بود.

تحولات انقلابی مانند هرپدیده‌ای مادی دیگر یک خطی ودرهمان اشکال سابق تکامل نمی‌یابد. خود ویژگی‌های گرهگاه ۵۹ ـ ۶۰ نیز به اشکالی متفاوت ازسال ۵۷، توده را به موضع انقلابی کشاند. نتیجه انکه تکامل حرکت انقلابی توده نیازمند اشکال نوینی از مبارزه بود. تا قبل از کودتای خرداد خمینی، توده مردم تحت سیاستی لیبرالی به‌موضع‌گیری واعتراض در مقابل حکومت برخاستند، اعتراضی همراه با توهم نسبت به خمینی وجایگاه وی در مصاف انقلاب وضدانقلاب.

خمینی با موضعگیری صریح خود وفتوای اشکاریورش وحشیانه وهمه‌جانبه وسراسری به‌انقلاب وتوده مسردم توهمات توده‌را در مورد خود زدود. اما ریختن توهم توده توسط ضرباتی که ارتجاع براو وارد میکرد ودر زمانی که جنبش کماکان تحت نفوذ سیاست بورژوالیبرالی قرارداشت ودر شرایط عدم وجود قطب شناخته شده وآماده پرولتری که به‌سرعت سیاست و راه درست را برا و بنمایاند، به مقدارزیادی ازشتاب حرکت خود بخودی توده‌نیز کاست.

به عبارتی دیگر زدوده‌شدن توهم توده نسبت به‌جمهوری اسلامی، مصادف بود با دور برداشتن یورش گسترده رژیم به انقلاب، وقرارگرفتن انقلاب وتوده مانقلابی در موضع دفاعی رژیم به‌اشکال مبارزات توده‌ای که برعلیه رژیم شاه بکارگرفته شده بود به خوبی آشنا بود که نتیجتاً توده را در بکارگیری اشکال آشنای مبارزاتیش کما بیش خلع سلاح میکرد. واین فاکتوری بود که توده را در اتخاذ روشن مبارزه گیج کرده بود ـ گیجی‌ای که بطورخود بخودی برطرف نمیشد. به علاوه تعرض وتهاجم بی‌محابای رژیم ازگیجی‌درآمدن توده را محدود کرده ومجراهای جریان یابی حرکات خود بخودی اعتراضی وی را بطور فزاینده‌ای مسدود میساخت. فاکتوری که‌در سال ۵۷ بدلیل انکه رژیم شاه در مقابل تهاجمات گسترده‌توده‌ای بموضع عقب نشینی استراتژیک افتاده بود، وجود نداشت.

در واقع پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ جمهوری اسلامی ابتکارعمل نسبی را بدست گرفت در حالیکه انقلاب ابتکار عمل اولیه را از دست داد وباز در حالیکه عقب نشینی توده مردم در مقابل تهاجمات گسترده رژیم نه ناشی از "قول جنبش" و" بی‌تفاوتی وعقب ماندگی" اوبلکه نشئت گرفته از آن گیجی‌ای بود که فوقا ذکرش رفت.

توده‌ای که به‌لزوم سرنگون‌کردن حکومت رسیده‌بود درک میکرد که اینبار اشکال سابق مبارزه زیاد بکارنمی‌آیند. دشمن، دشمن سابق نیست ومیدان مبارزه دارای خود ویژگیهائی است. توده‌پیشرو با شم طبقاتی خود بهاین جمعبندی رسیده‌بود که کاربراندازی این‌رژیم دیگر با بکارگیری همان اشکال سابق مبارزاتی پیش نمیرود وسیاستها واشکال نوینی از مبارزه طلبیده میشود که اسلحه در محورش قرارداشته باشد. لیبرالیسم، بی‌کفایتی خود را در معرض دید توده قرارداده بود، مجاهدین با عملیات پراکنده وایذائی بیگانگی خود را با اوضاع واحوال، نیازهای پیشرفت انقلاب وبیگانگی خود را با سازماندهی

توده پیشرو با هدف سرنگونی فوری نشان میدادند ودر واقع توده را بیش از پیش از صحنه کنار رانده وبه‌تماشاگرانی صرف بدل می‌ساختند. بدین ترتیب کمونیستها مرکز توجه سیاسی توده مردم شدند.

کمونیستها می‌بایست در پاسخگویی به چنان شرایطی سیاست وطرح معین ارائه میکردند. سیاست وطرحی که تا مدتزمانی پس از خرداد ۶۰ چیزی نمیتوانست باشد مگرقیام مسلحانه برعلیه حکومت بورژوا کمپرادوری جمهوری

اسلامی، قیامی که هدفش میبایست سرنگونی جمهوری اسلامی وبرقراری حاکمیت کارگران ودهقانان ودیگرزحمتکشان به‌رهبری طبقه‌کارگر، یعنی حکومت جمهوری دمکراتیک نوین می‌بود. بعبارت دیگر در آن اوضاع واحوال قیام مسلح، عاجلترین وظیفه عملی پرولتاریا وبرقراری جمهوری دمکراتیک برهبری طبقه‌کارگر، هدف فوری این قیام بود.

طرح ما ناظر به اوضاع برشمرده ودارای هدف فوق‌الذکر بود.

واما راجع به دورنماها. واقعیت این بود که نظر به محدودیتهای کیفی وکمی پرولتاریا وپیشروان کمونیست‌اش در آن مقطع، نفوذ وقدرت ایدئولوژیک ومادی نیروهای خرده‌بورژوایی "مارکسیست" وغیرمارکسیست در جامعه وتوانائیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ونظامی بالقوه وبالفعل جمهوری اسلامی. احتمال آنکه مستقیما قادر به کسب قدرت سیاسی گردیم ناچیز مینمود حال آنکه وقوع دو دورنمای دیگر از درجه احتمال بالاتری برخوردار بود. یکی آنکه در نتیجه تعرض پرولتاریا، دامنه قیام سریعاً گسترده گشته وبه درهم پاشیدگی نسبی اوضاع ویا حتی سرنگونی جمهوری اسلامی واستقرار حکومتی بینابینی بیانجامد که در این صورت فضای تنفسی کوتاه مدتی برای پیشبرد کار وبسیج توده‌ای برای دور بعدی نبرد به دست می‌آمد. دورنمای دیگر آنکه تعرض نظامی ما به نامتعادل کردن رژیم انجامیده، فرصت وفضای تنفسی معینی را هم برای خود ما و هم برای نیروهای مترقی دیگر، منجمله جبهه کردستان میخرید؛ احتمالاً نبردهای دیگر از نقاط دیگر چه تحت رهبری ما وچه نیروهای طبقاتی دیگر میتوانست براه افتاده وامکان تمرکز قوای رژیم بر روی هرجبهه را از وی سلب میکرد وبه این ترتیب اوضاع برای مستحکم کردن منطقه عمل ونفوذ وپیشروی ما مساعدتر شده وضمناً به ما اجازه میداد که از منطقه عمل ونفوذ خود بمثابه اهرمی برای پیشرفت وگسترش سود جوییم.

لیکن تمامی توانایی ما در استفاده از دو دورنمای فوق‌الذکر مشروط ومنوط به آن بود که ما نه برای چنان دورنمایی، بلکه با تمام قوا برای آلترناتیو مستقل خود بجنگیم تا به این نحو مبارزه طبقاتی به پیشرفته‌تر وعمیق‌ترین جایگاه ممکن رانده شده وزمینه مستحکم برای استفاده از احتمالات دیگر نیز فراهم آید. سیاست ما نیز جز این نبود.

آیا درست بود که با نیرویی کوچک وارد عمل شویم؟

اگرچه این سؤال ظاهراً ممکنست یک سازمان و نیرو را خطاب قرار دهد و به دوش گرفتن وظیفه‌ای "بزرگتر" از توان ما را بزیر سئوال بکشد، اما در واقع بمسئله‌ای بزرگتر یعنی درک از چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا باز میگردد: آیا پرولتاریا با نیروی اندکش قادر خواهد بود انقلاب را رهبری کند؟ پرولتاریا چگونه باید به ذخیره سازی کمی وکیفی قوای خود بپردازد؟

روشن است که برای پیروز شدن پرولتاریا باید صاحب توان معینی باشد. این توان هم از نظر کیفی مورد نظر است وهم کمی. اما پرولتاریا نمیتواند این توان را با انباشت تدریجی و "ذره‌به‌ذره" قوای لازم برای سرنگون کردن حکومت بورژوائی وبرقراری حاکمیت خود کسب کند. پرولتاریا با اتکاء بر علم انقلابش ــ کمونیسم ــ آخرین دستاوردهای آن ودرگذر از این پیچ وخمهای مبارزات ونبردهای طبقاتی برای متحول کردن جامعه است که فن انقلاب کردن را میاموزد، تمرین رهبری میکند و قوای کیفی وکمی خود را برای ورود به نبردهای بعدی وکسب قدرت سیاسی افزایش میبخشد.

پرولتاریا باید هربار هرآنچه را در توان دارد برای به‌عمق راندن تضادهای طبقاتی وسوق دادن مبارزه طبقاتی به عمیق‌ترین جایگاه وبیشترین نتایج ممکن بکوشد. وهربار که چنین کند علیرغم شکستهایی که ممکنست برایش ببار آید، شناختش از صحنه نبرد وشرایط آن، دشمنانش، متحدینش ونیروهای بینابینی بیشتر شده واگاهتر به هنر انقلاب و رهبری کردن وآماده‌تر برای دست وپنجه نرم کردن با دشمن می‌گردد.

این توان بخصوص در نبردهای قطعی که در گرهگاههای تاریخی‌ای که بندرت پیش می‌آیند میتواند دوصد چندان افزایش یابد. در اینگونه نبردهاست که پرولتاریا رهبران خود را می‌آزماید، ودر این نبردهای نادر است که فرصتهای عظیم برای جبران عقب ماندگیها وجهشهای بزرگتر بطرف جلو را به کف می‌آورد ودر همین نبردهاست که بزرگترین امکانات کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا فراهم میشود.

چنین باید باشد روش پرولتاریای آگاه وپیشقراولان کمونیست‌اش در نبرد برای کسب قدرت سیاسی، علیرغم هر کمیتی که داشته باشد. این فرمولی من درآوردی وذهنی نبوده بلکه نشئت گرفته از مکانیسم انقلاب وطبیعت تکامل پدیده‌هاست که یک خطی وتدریجی بجلو نرفته بلکه در سیری مارپیچی وبا جهشهای بیشمار کوچک وبزرگ تکامل می‌یابند.

واما مسئله نیروی کوچک را خاصتر بررسی کنیم:

یکم اینکه: ما نیروی کوچکی نبودیم. سیاست جنگی ما پایه اجتماعی وسیعی داشت. در واقع کمونیستها در شرایط واوضاع "عادی" آلترناتیو قدرت نتوانند بود چراکه در شرایط افت جنبش توده‌ای خط کمونیستی برد وسیع توده‌ای نتواند داشت ودر دورانهای جهشها وبرامدهای انقلابی است که مصالح آلترناتیو قدرت شدن کمونیستها وسیعاً فراهم میگردد. ضعف ما دقیقاً در عدم توانایی بسیج پایه اجتماعی خط مان بود. شرایط عینی وسیعاً به‌نفع ما بود. اوضاع از آنگونه اوضاعی بود که یکسالش تحولات چندین سال "عادی" را در خود متمرکز داشت. اوضاع بین‌المللی مساعد حال ما بود واوضاع داخلی نیز انفجارآمیز. انقلاب ۵۷ یک نسل از بهترین کمونیستها وکارگران آگاه را پرورانده بود وتوده مردم تجربه چنان انقلاب عظیمی را با خود حمل میکردند. در چنین اوضاع واحوالی برخلاف پاره‌ای تصورات مکانیکی رایج در جنبش ما، یک نیروی کوچک ومصمم بشرط اتخاذ سیاست وتاکتیک مناسب میتوانست ناقوس یک قیام را به صدا درآورد وبقول رفیق مائو از یک جرقه حریقی بپا سازد. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران نمونه‌های درخشانی از این نوع دارد که فی‌المثل قیام مسلحانه ستارخان در انقلاب مشروطه نمونه‌ای بود که ثابت کرد تحت شرایطی مساعد وقابل انفجار سیاسی حتی شعله افروزی نیرویی قلیل ولی مصمم وکاردان در گوشه‌ای از کشور هم میتواند پس از چندی به حریقی عظیم تکامل یابد و دیگری نمونه حزب توده بود که نشان داد چگونه نیرویی عظیم اما فرصت طلب وتسلیم جو میتواند بیک ضرب به خاکستری مبدل شود.

دوم اینکه: سیاست کمونیستها را نیرویشان تعیین نمیکند. تاریخ به انتظار "انباشت" قوای کمونیستها نمی‌نشیند. هنگامیکه شرایط عینی وذهنی جامعه برای قیام آماده میشود این وظیفه‌ای است که در مقابل کمو-

نیستها قرارمیگیرد ــ اعم از اینکه قوا ــ یشان اندك باشد یا بسیار . بزرگی وکو ــ چکی فقط میتواند درچگونگی پیشبرد سیاست اثرگذارد . اوضاع واحوالی درسیرتکوین انقلاب پیش میاید که به انقلابیون تحمیل میکند یا هرانچه دارندبتدارك یا بدون آن ــ وارد نبردی مهم شوند . ورویگردانی از این حکم تاریخ نتیجه اش بجز انهدام نخواهد بود، حال آنکه شکست درنبرد مصالح پیروزیهای بعدی رافراهم ترمیکند .

اگرچه عقبماندگیها ناشی ازعدم تدارك در دوسال ونیمه‌بعد ازانقلاب وبسته بودن ذهنمان بروی ابعاد جدید آباز شده وبالنتیجه محدودیتهای ناشی ازاین دو درپیشبرد مسئولیت عظیم رهبری کردن قیامی تودهای دران مقطع زمانی خاص، دورنمای پیروزی فوری، را بسیارکم میکرد، اما چاره‌دران مقطع، چشم پوشی از بدوش گرفتن این مسئو ــ لیت نبود . درواقع درچنین مواقعی همواره چاره‌دران است که عقب افتادگی ــ هاومحدودیتهای ذهنی راملاحظه کرده وبانها آگاه بوده وبشکلی مقتضی یعنی ازدریچه جوابگویی به‌وظایف عاجل سیاسی وعملی روزبه‌جبرانشان پرداخت . بدون اتخاذ چنین روش دیالکتیکی اولا : اصلا نمیتوان عقب افتادگی‌ها راجبران کرد، ثا ــ نیا : بهمان میزان که اززاویه جوابگویی به وظایف عاجل عقب ماندگیها جبران شود برتوان پیشبرد وظایف افزوده‌میگردد . ثالثا : بویژه دراوقات تلاطم اجتماعی، اگرچه خطرات زیادی نیروئی راکه دارای عقب ــ افتادگیهای کیفی وکمی است تهدید میکند اما فرصتهای بیسابقه ومصالح عظیمی نیز بوجود میاید که درصورت پاسخگویی درست به وظایف عاجل سیاسی وعملی میتوان ازاین فرصتها برای جبران سریع وجهش وارعقب ماندگیها سود جست . و بالعکس ازانجائیکه بقول لنین درچنین اوضاع واحوالی تحولات ریکسال سیر چندین سال "عادی" رامی‌پیمایند، فرار از جوابگویی به‌وظایف طلبیده‌شده درچنین اوضاعی بهمان نسبت (یعنی چندین سال "عادی" نیرویی راحتی اگرتوان فیزیکیش راحفظ کرده باشد ــ به عقب میراند .

سوم اینکه : اگرچه درهنگام فرارسیدن نبردی قطعی نیروی کمی میتواند خط فاصل پیروزی وشکست رابکشد، اما بازهم کمونیستها بااطمینان به‌دورنمای پیروزی نیست که باید تصمیم به‌ورود در این نبرد یا حذر ازان رابگیرند . شرکت فعالانه مارکس وانگلس درکمون پاریس علیرغم دورنمای شکستش اولین الگوئی است دراین زمینه که تاریخ خونین مبارزات پرولتاریا برای ما برجای نهاده است .

آیا گذاردن قسمت اعظم توان ونیروی خوددرصف مقدم نبردهای‌قطعی درست است؟

برای پاسخ بسئوال فوق باید درك خود رااز دیالکتیك "حفظ‌خود" روشن کنیم .

برای کمونیستها حفظ نیروی خود اساسا معنایی کیفی دارد ونه "نیز یکی" وبعبارت دیگر انچه که‌حفظ میشود باید دارای تجربه‌ای انباشت شده وکیفیتی معین باشد؛ کیفیتی که درپروسه تاثیرگذاری برروند مبارزه طبقاتی حاصل تواند شد، ولاغیر. این بازهمان مسئله چگونگی به کف‌آوردن توان کیفی وکمی‌لازم برای کسب قدرت سیاسی ازسوی پرولتاریا بازمیگردد . چنانچه نیرویی درهرنبرد وبویژه نبرد ــ های مهم‌موفق بمارتقا کیفیت خود و انباشت درسهای لازم نگردد درنبرد ــ های آتی (اگرتابمان زمان از درون مضمحل نشده وازهم نپاشیده باشد) علیرغم هرکمیتی که‌داشته باشد نیرویی سست وشکننده خواهد بود مگراکه آگاه برعقب ماندگیهای خود بوده و بدرستی بجبران آنها بپردازد .

فقط بااتکا بهاین درك دیالکتیکی است که میتوان رابطه بین "حفظنیروی" خود وگذاردن اساس نیروی خود درخط مقدم جبهه نبردهای تعیین کننده را درك‌کرد وفهمید که چگونه این روشعین "ایندهنگری" است، و اینکه‌بااتکا به این اصل وازمجرای جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی وعملی وگذر ازاین محکهای تاریخی است که میتوان عقب ــ ماندگیها راجبران کرد، به نقاط ضعف وانحراف واقعی پی‌برد، وبه حداعلا برای ورود به نبردهای قطعی‌ترآینده تدارك دید .

لحظاتی درتاریخ فرامیرسند که به کمونیستها حکم میکنند باتمام قوابتعرض بپردازند . این راتاریخ حکم میکند و نه هوئی وهوس رهبران یاتشکلها . ۱۲۰ خودداری از پرداختن به‌وظایف سیاسی وعملی طلب شده درچنین لحظات تا ــ ریخی وحذر ازدرگیرشدن دران اشکال خاص مبارزاتی که این اوضاع در دستور روز قرارمیدهد، بهانه‌های گوناگون ازقبیل نداشتن دورنمای پیرو ــ زی، توازن قوای نامناسب، عدم تدارك کافی، حفظ نیروی خود برای دوران بعد و . . . . وعقب نشینی درزمانی که باید تعرض کرد فقط میتواند یك نیرو را هراندازه بزرگ، دربهترین حالتبه نیرویی عقب افتاده وناتوان ازجوابگویی به معضلات جنبش مبدل کند ومتعاقبا مستعد یأس، سرخوردگی، انحلال ــ طلبی، اپورتونیسم وروویزیونیسم سازد .

آیاطرح قیام ما آوانتوریستی بود؟

اگر طرح را "درخود" وبمثابه چیزی منتزع‌از موقعیت تاریخی‌ای که دران باید انجام میشد بنگریم، طرحی اوانتوریستی بود . اما چنانچه درچارچوبه اوضاع و شرایط جاری وبادرکی درست ازنقش عنصر آگاه وپیشقراول ومحدودیتهای تا ــ ریخی‌آن گذارده شود، این طرح وبرنامه عمل اوانتوریستی نبود . اگرباین دید اکونومیستی بنگرش و جایگاه عنصر آگاه وپیشقراولان‌تودهبنگریم که درروزموعود تودهها خود بخود سلاح برکف‌گرفته وانگاه کمونیستها رابرای رهبری خواهند خواند وبنا براین طرح سازمانی‌وحزبی معینی برای شروع مبارزه مسلحانه اوانتو ــ ریستی است، پس‌انگاه کمونیستها چکاره‌ــ اند واینهمه لاف وگزاف مدعیان مارکسیسم وکمونیسم درمورد رهبری تودهها برای چیست ؟

اگرباین دید مکانیکی وتدریجگرایانه به‌چگونگی تکامل اوضاع انقلابی وفرارسیدن زمان مناسب برای کسب قدرت سیاسی بنگریم که‌گویا ابتدا باید موج اعتصابات و تظاهراتهای عمومی سیاسی‌سراسرکشور واکثریت اهالی رادربرگیرد وظواهر "قابل رؤیتی" از حرکت خودانگیخته توده برای قیام وسرنگونی دیده شود، آری آنگاه طرح قیام مسلحانه ما برای کسب قدرت سیاسی اوانتوریستی بود .

واقعیت آن است که طرح اولیه ما برای قیام مسلحانه نه‌تنها اوانتوریستی نبود بلکه دقیقا ناظربرد رك صحیح ازاو ــ ضاع وشرایط فوقا تشریح شده وعمل کردن به‌وظیفه پیشرو بودن وتقبل مسئولیت رهبری جنبش بود . اما انگونه که قبلا ذکر شد، به دلیل عدم تدارك ومحدودیتها وحرکت دیرتراز موقع، زمان مناسب ان از کف رفت . اما اوضاع کماکان برای دست زدن به مبارزه مسلحانه اما باتاکتیکهای نوین مناسب بود، وما میبایست تاکتیك خود رابرمبنای شرایط نوین تغییرمیدادیم .

همانگونه که الزامات تاکتیکی قبل وبعد از کودتا ازیکدیگر متفاوت بودند، الزامات تاکتیکی پس‌ازکودتا باچندین ماه پس ازان ارتجاع‌صفوف خود را منسجم‌تر کرده، نیروهای خود را تقویت کرده،

واولین گامهای پیروزی را در سرکوب توده مردم و پیشروانش کسب کرده بود و روحیه توده مردم را بدنبال گذارده بود، نیز فرق می کردند.

در اوضاع و شرایط نوین که امکان قیام کردن در شهرها از کف رفته بود، ما می‌بایست تاکتیک جنگی خود را تغییر می‌دادیم. این تاکتیک میتوانست شروع مبارزه مسلحانه از همان جنگلهای شمال باشد، نه برای حفظ خود یا استفاده از جنگل بمثابه خانه تیمی و حرکات پراکنده بلکه برای ناامن کردن منطقه، وارد آوردن یکسری ضربات کاری به دشمن ــ مانند ازاد سازی زندانیان، حمله به شهر اما عقب نشینی فوری، گرفتن روستاهای اطراف شهر و عقب نشینی ... و بالا نگاهداشتن روحیه مردم، فراهم آوردن امکان پیوستن پیشروان توده به نیروهایمان در جنگل و افزایش کمی توانمان. بهاین ترتیب امکان آن را بدست می‌آوردیم تا دشمن را حتی المقدور، ولا اقل در سطح منطقه‌ای، در موضعی دفاعی قرارداده و جلو سرعت تثبیتش را بگیریم، که این بنوبه خود به ما امکان میداد که صحنه عمل و تاکتیکهای خود را دقیق تر کرده و ارتباط این مبارزه را با شرایط سراسری روشن‌تر نموده و آنگاه با برنامه ریزی دقیق‌تر، نیروی اجتماعی لازم برای حل تضادهای مقابل پا را بسیج کرده و توان کیفی و کمی خود را نیز بالا ببریم، و در مجموع با کسب فرصت و زمان و تجربه بیشتر برای خود و افزایش توان کمی‌مان، توانایی بیشتری را برای روشن‌تر کردن دورنمای پیشرفت مبارزه مسلحانه و پاسخگویی به معضلات مربوط به تکوین آن بدست می‌آوردیم و قس علیهذا.

اما در آن مقطع زمانی، محدودیتهای ذهنی بما اجازه تغییر تاکتیک برمبنای تغییر اوضاع و شرایط را نداد: از همین رو قیام ۲۱ بهمن ۱۳۶۰ امل که با هدف تحقق بخشیدن بطرح و اهداف آن به عمل درآمد، دیرتر از موقع و در شرایطی اساساً متفاوت از شرایطی که طرح ما ابتدا بر آن ناظر بود بوقوع پیوست.

علل شکست ما

عدم تدارک قبلی ما و نداشتن کیفیت لازم برای رویارویی با اوضاع نوین و وظایف عاجل به حرکت درآمده ما، عدم توانایی در بسیج پایه اجتماعی خط صحیح و تبدیل کردن این پایه از بالقوه به بالفعل، واز دست دادن امکان بسیج تمام قوای ممکن، عدم توانایی در تسلط بر تحولات روزمره انقلاب و ضد انقلاب، به جدا افتادن از این تحولات و از کف دادن توان لازم برای پرداخت تاکتیکهای صحیح و بموقع و انعطاف در طرح اولیه و شکست نظامی و تاکتیکی ما در امل انجامید.

علیرغم قابل اجتناب بودن برخی از ضعفها و اشتباهات دران دوره، شکست نظامی ما در امل اساسا به معنای شکست کار ما در دوران خرداد تا بهمن ۶۰ نبود. بلکه از یکسو ریشه در انحرافات گذشته ما داشت. انحرافاتی که به عدم تدارک و کسب کمیت و کیفیت لازم منتهی شد. این مسئله علیرغم آغاز مابه گسست از انحرافات گذشته در مقطع خرداد ۶۰، بشدت توان ما را متاثر ساخت. و از سوی دیگر: در محدودیت تاریخی، یعنی بیتجربگی و ناروشنی ما از پروسه کلی پیشروی انقلاب، منجمله تئوری نظامی آن ریشه داشت. این خود ناشی از آن بود که اصول م ــ ل اندیشه مائوتسه دون دیگر در جوابگویی به برخی تغییر و تحولات نوین در جهان بطور عام و پروسه پیشروی انقلاب در کشورهایی مانند ایران بطور خاص کفایت نمیکرد. جمع‌بندی از شکست پرولتاریا در چین و از انقلاب ایران و دو سال و نیم کشاکش طبقاتی حاد پس از آن میتوانست مصالح لازم برای رفع نسبی این معضل را در برخی عرصه‌ها ــ منجمله عرصه نظامی ــ فراهم آورد. اما تحقق چنین امری قبل از هرچیز منوط به اتکا سرسختانه بر روی اصول مارکسیسم ــ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون و بکارگیری آن در جوابگویی به وظایف اساسی کمونیستی‌مان بود. اما گرایش سانتریستی و التقاط بر روی اندیشه مائو و قهرا بر روی اصول مارکسیسم ــ لنینیسم ــ اندیشه مائو چنین فرصتی را از ما سلب کرد (دیگران که به کنار!).

مختصر آنکه، در مجموع با توجه به شرایط و اوضاع و احوال، آنچه ما انجام دادیم کما بیش حداکثر آنچه که توانایی‌های ذهنی و مادی ما دران دوران بما اجازه انجامش را میداد، بود. توانایی‌هایی که انحرافات گذشته محدودشان ساخته بود. ما آنچه را انجام دادیم که میتوانستیم و میبایست انجام دهیم. و علیرغم شکست، همین نیز نقطه قوت ما است. زیرا مصالح و تجاربی را برای ما بارآورد که جز در کوران پاسخگویی به اساسی ترین و مبرمترین وظایف سیاسی و عملی پرولتاریای آگاه در مقاطعی انچنان توفانی، حاصل نتواند گشت.

چه تحولاتی در سازمان ما بوجود آمد؟

برآمد اوضاع انقلابی در مقطع خرداد ۶۰ و چگونگی پاسخگویی به وظایف عاجل سیاسی پرولتاریا بالاجبار تشدید مبارزه درونی در سازمان ما را هم بهمراه داشت. اکثریتی از سازمان ما به گسست از انحرافات گذشته پرداخته و جهشی رو به جلو کرد و در مسیری گام گذارد که سمت آن بطرف گسست همه جانبه و قطعی تر از انحرافات و استواری بیشتر بر اصول م ــ ل اندیشه مائو و تکامل بود. در حالیکه رهبران اقلیت سازمان جهشی به قهقرا، انحلال طلبی و رویزیونیسم را پیشه کردند.

رویارویی با اوضاع انقلابی و چگونگی پاسخگویی به وظایف مقابل پای کمونیستها، این چنین به تقسیم دیالکتیکی سازمان ما انجامید. تحولی که در تشکلات دیگر منتسب به جنبش کمونیستی ایران رخ نداد.

اکثریت سازمان ما با وجود جهش کمونیستی‌اش بجلو اساساً موقعیت تاریخی بپایان رساندن گسست از انحرافات گذشته و قطعی کردن مبارزه در خط را در همه ابعاد و زوایایش ــ منجمله تشکیلاتی ــ نیافت.

عملی کردن طرح سرداران شکست نظامی و تاکتیکی آن و رویارویی با اوضاع نوین ابعاد تازه‌تری از وظایف و معضلات جنبش کمونیستی و لزوم پاسخگویی بدانها را در مقابل ما گشود و به رونمودن بیش از پیش ضعفها و محدودیتهای جاری و نوین ما انجامید. این امر اثرات خود را در صفوف اکثریت سازمان نیز گذارد. برخی از رهبران و کادرهای اکثریت عاجز از درک ریشه‌های شکست آمل بطور خاص و ریشه‌های بحران سیاسی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بطور عام، به ورطه یاس و سردرگمی افتادند. در واقع پروسه گسستی که در گذشته شروع شده بود، در مورد اینان توسط عجزشان در پیشروی به ضد خود بدل گشت. و این روند با ضربه تابستان ۶۱ بسطح انحلال طلبی و تجدید نظر طلبی تکامل یافت. و بدین ترتیب تعدادی از کادرها و رهبران اکثریت بدان چیزی رسیدند که رهبری اقلیت سازمان، پیش از این، باطی پروسه‌ای متفاوت بدان رسیده بودند. وادادگی سیاسی ــ ایدئولوژیک رهبران اقلیت و تعدادی از کادرها و رهبران اکثریت

که به‌ورطه یاس وسردرگمی درغلتیده بودند، بطور فشرده خود را در باصطلاح "دادگاه" برخی ازرهبران واعضاء اتحادیه کمونیستهای ایران درزمستان سال ۶۱ نمایان ساخت.

پس از شکست نظامی ما درزمستان ۶۰ و ضربه تابستان ۶۱، رژیم بورژوا - کمپرادوری جمهوری اسلامی نمایشنامه کاملا منحصر بفرد و "اختصاصی" وبه اصطلاح "محاکمه" برخی از رهبران واعضا اتحادیه کمونیستهای ایران را که دراساس خود یک حمله متمرکزبرعلیه ما بود به اجرا درآورد، این بار برای درهم شکستن سیاسی - ایدئولوژیک ما.



تظاهرات ۸ مارس ۱۹۷۹ درتهران

لیکن همین تکاپوی "ویژه" جمهوری اسلامی وجنجالهای تبلیغاتیش برای زدودن اثرات قیام ۵ بهمن ۶۰ ونفوذ راهبران یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران ازاذهان مردم، نشانگر عمق ترس ووحشت رژیم از مطرح گردیدن یک آلترناتیو مستقل پرولتری درسطح جامعه وضرباتی بود که از سوی این قطب دریافت کرده بودند. واین چیزی بود که بسیاری از توده‌ها بطور اعم وپیشروان بطوراخص دریافتند.

لیکن "دادگاه" زمستان ۶۱، صرفاً یک وجه از تکامل دیالکتیکی اتحادیه کمونیستهای ایران بود.

آنچه توده مردم وحتی بسیاری از پیشروان کمترپیرامون آن میدانند، و کلیه نیروهای بورژوایی وخرده‌بورژوایی نیز آگاهانه در قبائش سکوت اختیار کردند همانا نیروی حیاتی بازمانده اتحادیه کمونیستهای ایران است.

بخش بزرگی از رفقای ما، ازرهبری گرفته تا اعضا وبدنه هوادار، با پافشاری سرسختانه براصول مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، در تداوم گسستی که از انحرافات گذشته انجام داده بودند، و با پشتگاه ومصالحی که درکوران ۱۵ سال نبرد، بویژه در مبارزاتی که اوج خود را درقیام ۵ بهمن آمل یافت، به‌کف آورده بودند درزندانهای رژیم جمهوری اسلامی بدفاع جانبازانه‌ای از کمونیسم وپایداری برمواضع طبقاتی خود. ودرخارج از زندانها به بازسازی تشکیلات وفراهم آوردن مصالح برای گذارمجدد به موضع تعرض سیاسی ایدئولوژیکی ومتعاقباً نظامی پرداختند.

عالیترین تبلور این مبارزه، برگذاری چهارمین شورای اتحادیه کمونیستهای ایران درخرداد ۱۳۶۲، علیرغم دشوارترین شرایط وسخت‌ترین موانع ناشی از ازدست دادن کلیه امکانات سازمانی و شناخته شده بودن همه کادرها واعضاء تشکیلاتی بود. این شورا با تصویب قطعنامه هایی که تحت عنوان "مصوبات شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران" انتشارخارجی یافتند، وباانتخاب کمیته رهبری تشکیلات روند بازسازی تشکیلاتی راکه متعاقب ضربه پلیسی تابستان ۶۱ آغازشده بود اساسا به پایان رساند و باین ترتیب مبنای حیاتی لازم برای پیشرفت بیشتردرعرصه‌های سیاسی - ایدئولوژیک ومتعاقبا تشکیلاتی ونظامی‌را فراهم آورد.

مؤخره

بیش از یک قرن است که پرولتاریای جهانی درنبردهایش با بورژوازی وبرای کمونیسم، تجارب غنی وخونباری راانباشت کرده است، تجاربی که دربرگیرنده پیروزیها وشکستها، وپیشرفتهای انقلابی وعقب گردهای گردانهای پرولتاریا درکشورهای مختلف جهان میباشند، تجاربی که به‌بهای خونهای بیشماری به‌کف آمده‌اند، تجاربی‌که پرولتاریا درخدمت به پیشبرد اهدافش هربار به درس آموزی از آنها پرداخته وبه‌فن انقلاب کردن وساختمان سوسیالیسم آشناترگردیده است. این درس آموزی ها هربارخود به میدان مبارزه‌سختی بین پرولتاریا ودشمنان رنگارنگش مبدل شده است.

"درجریان پیچ وخمهای جنبش، علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون از درون مبارزه متداوم علیه آنهایی که روح انقلابی آنرا گرفته ویاآن‌را به یک دگم بیروح وایستا تبدیل میکنند شکل گرفته وتکامل یافته است." "درواقع تاریخ نشان داده است که تکامل خلاق و واقعی مارکسیسم (نه تحریفات رویزیونیستی قلابی) همیشه بطور لاینفکی با یک مبارزه حاد دردفاع وبرافراشته داشتن اصول پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم مرتبط بوده است. مبارزه دوگانه لنین برعلیه رویزیونیسم آشکار وبرعلیه افرادی مانند کائوتسکی، ک. تحت پوشش "ارتدکسی مارکسیستی" باانقلاب ضدیت میورزیدند، ونبرد بزرگ مائو برعلیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم دراتحاد جماهیرشوروی زمان لنین و استالین رانفی میکردند ودرعین حال به پیش بردن یک نقد علمی وهمه جانبه از ریشه‌های رویزیونیسم شواهد این مدعا هستند." (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اردیبهشت ۱۳۶۳، مه ۱۹۸۴).

جنبش کمونیستی ایران باشکست خود دردوره‌ای از نبردش برتوشه تجارب تلخ پرولتاریای بین‌المللی افزود. اماکدامین ارتش پیروزمندی است که شکست نخورده باشد؟ پرولتاریا برای شکستهایش عزاداری نمیکند، بلکه ازآنها درس میگیرد تا در آینده باچشمان بازتری حرکت کند وازاین درس آموزی برای بازگشت بموضع تعرض

نیرو وتوان میگیرد وبدینسان شکست را به ضد خود مبدل میسازد . آری این حقیقتی است که " ارتش های شکست خورده خوب درس میگیرند " .

امروز جنبش کمونیستی بین‌المللی وبه تبع آن جنبش کمونیستی ایران در حال از سرگذراندن بحران سختی میباشند؛ بحرانی که بازتاب از کف دادن پایگاه پرولتری در چین ، تغییروتحولات نوین وحدت یابی تمامی تضادهای جهان است . مضاف براینها ، بهمان نسبت که انقلاب ایران منشا امید والهامی برای جنبش جهانی پرولتری گشت، شکست پرولتاریای ایران در استفاده از این انقلاب وفتح جایگاه پیشرفته‌تری برای پرولتاریای بین‌المللی موجب شد که این انقلاب به شکستی مقطعی گرفتار آید ونه‌تنها نتواند به رفع بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی خدمت کند بلکه به سرخوردگی وگیجی بیشتری دامن زد . با این اوصاف تجربه انقلاب ایران به‌بهترین وجهی انحرافات واشتباهات جدی موجود در خط جنبش بین‌المللی کمونیستی وجنبش کمونیستی ایران را عریان ترساخت ومصالح گرانبهایی را برای جمعبندی صحیح از آنان و ارتقاء جنبش بین‌المللی کمونیستی وتکامل مارکسیسم فراهم آورد .

شاید بجرات بتوان مدعی شد که یک ارزیابی درست ومتکی براصول تئوری شناخت مارکسیستی از تجربه انقلاب و جنبش کمونیستی ایران درسهای انقلابی ارزشمندی را برای پرولتاریای بین‌المللی فراهم تواند کرد . وامروزه چنین وظیفه‌ای بردوش کمونیستهای جهان وبالاخص جنبش کمونیستی ایران سنگینی میکند . این ارزیابی ، نه جمع‌بستی برای آینده‌های دور ویا ثبت در تاریخ ، که برای استفاده عاجل از آنها در اوضاع بحرانی ای است که نه تنها جامعه ما، بلکه جهان را فراگرفته و بیشتر خواهد گرفت . بنابراین چنین وظیفه‌ای خود عاجل ودردستور روز است .

انقلاب ایران در شرایطی به شکست مقطعی خود دچار آمد که سیستم امپریالیستی در عمیقترین وشدیدترین بحران های اقتصادی وسیاسی تاریخ خود گرفتار آمده است وجهان به سرعت بطرف نقطه‌ای انفجاری نزدیک میشود . چنین بحرانی نه‌تنها اجازه ثبات به نظم کهن در اکثریت قریب باتفاق نقاط جهان ـ منجمله ایران ـ را نمیدهد، بلکه هرروز بیشتر همه رژیم های حافظ نظام امپریالیستی ، اعم از ریزودرشت را به عمق گردابی که سیستم بین‌المللی سرمایه را در خود غوطه‌ورساخته میکشاند . بحرانی که تکوین گرههای تاریخی در سطح جهان را دربردارد، و گرههایی که فرصتهای انقلابی عظیمی را در خود فشرده ومتمرکز خواهد کرد .

این شانس تاریخی بزرگی برای انقلاب ایران وکمونیستهای ایرانی است که در فاصله زمانی کوتاهی از شکست، مجددا بار ورنمای خیزشهای انقلابی وفرصتهای بزرگتری برای کسب پیروزی مواجه میباشند . بنابراین باید به سرعت وفعالانه آماده شد . باید هوشیار بود که فرارسیدن چنین فرصت‌هایی در عین حال خطراتی را نیز با خود بهمراه میاورد . پرولتاریا با اجبار در پیچ وخم ها ودرمیان انبوهی از فشارها ومشکلات و خطرها با بورژوازی روبرو میشود . انچه که بیش از پیش اورا در مقابل خطرات وفشارهای نبرد مصون خواهد داشت آن است که هرگز خط تمایز بین خود ودشمنان ومتحدان موقتی اش را مخدوش نسازد . بهمین جهت بخش مهمی از تدارک وآمادگی کنونی پرولتاریا هرچه تیزترکردن خط فاصل ما بین خود و تمام دشمنان عیان وپنهان ومتحدان موقتی اش می‌باشد . " بنابراین جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی با مسئولیت خطیر متحدتر وآماده‌تر کردن صفوفش برای رویارویی با آزمایش های عظیم ونبردهای تعیین‌کننده ای که در حال تکوین هستند، رو برو میباشد . ماموریت تاریخی پرولتاریا بیش از هرزمان دیگر تدارک همه جانبه وقدرتمندی را برای رویارویی با تغییرات وجهشهای ناگهانی در اوضاع طلب میکند .... ما باید هوشیاری انقلابی خود را شدت بخشیده وآمادگی سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی ونظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصتها در خدمت منافع طبقه‌مان وبرای فتح پیشرفته‌ترین جایگاه‌های ممکن وبرای انقلاب پرولتری جهان افزایش بخشیم ." (بیانیه جنبش بین‌المللی انترناسیونالیستی)

انقلاب ایران در زمانی شکست مقطعی خورد که نه تنها دورنمای فرصتهای عظیم‌تری برای پیروزی را در پیش‌اروی دارد، بلکه جنبش بین‌المللی کمونیستی نیز در حال برون رفتن از بحران ازار دهنده خود میباشد و در این راه دست پیروزیهای کیفی مهمی دست یافته است . این نیز شانس تاریخی دیگر جنبش کمونیستی وانقلاب ما است . تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توسط دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب وسازمان های مارکسیست ـ لنینیست و تصویب بیانیه این جنبش از دستاورد های کیفیتاً مهم پرولتاریای جهانی وگام بزرگی در جهت تحقق آرمانهای کمونیستی میباشد .

کمونیستهای ایران باید همه این مطالب را با دقت مدنظر داشته ومسئولیت تاریخی خود را بجا آورند .

" مبارزات انقلابی توده‌ها در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را با فریاد طلب میکند . نیروهای اصیل مارکسیست ـ لنینیست، در هرکشور مجزا در تمام جهان ، مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری را، حتی در زمانیکه در حال مبارزه برای یک پارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند . بدین طریق خط ایدئولوژیک وسیاسی درست سربازان جدیدی بدست آورده ونیروی مادی قویتری در جهان خواهد شد . جملات مانیفست کمونیست امروزه روشن تر از هرزمان دیگر طنین اندازاست: " پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد . "

(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) ○

توضیحات :

۱ـ بودند سازمانهایی درون جنبش انقلابی ایران که حتی تا زمستان ۵۶ رژیم شاه را در اوج ثبات می‌پنداشتند !

۲ـ در اینجا منظور ما این نیست که باید تحت هر شرایطی ، با هر میزان قوای تشکیلاتی ، در هرمبارزه‌ای سیاسی (ولوتوده ای) شرکت جست، بلکه بیشتر چگونگی جهت گیری کمونیستها و زاویه نگرش در برخورد کمونیستها به‌مجموع مبارزات جاری در سطح جامعه، مد نظرمان است در مجموع این خط سیاسی و تحلیل از وضعیت جاری اجتماعی واهداف ما و جایگاه هر مبارزه در این پرتو است که سیاست ما در قبال هر مبارزه (انتظاراتمان، چگونگی تخصیص نیرو ...) راه در هر مقطع زمانی معین می کند .

۳ـ یکی از دلایل مهم شکست مقطعی جنبش توده‌ای در مقابل کودتای سال ۶۰ ، عدم آشنائی توده‌ها ، انقلابیون وکمونیستها با شیوه‌ها و روشهای جمهوری اسلامی بود ، حال آنکه جمهوری اسلامی بواسطه‌خاستگاه تاریخی اش به بسیاری از " فوت و فن " های مورد استفاده توده و پیشروانش در انقلاب گردن آشنائی داشت .

۴- البته بعدها اتحاد مبارزان کمونیست قدری خلاق تر شد و کوشید تا این شعاء را " پرولتری " تر و در ضمن " دقیق" تر سازد . قرار شد شوراهای کارگری شکل بگیرند که الزاما انقلابی نیستند ، و بعد اینها مبارزه اقتصادی را در سطح کشور متحد سازند ، و انگاه از پائین قدرت دولتی شکل بگیرد ! (فی المثل رجوع شود به مقاله " پیش بسوی تشکیل شوراهای واقعی کارگری در فابریکها" کارگر کمونیست شماره ۱) و لابد قرار است طبقه کارگر مستقیما قدرت سیاسی را نگیرد ، بلکه ابتدا کرنسکی ایران ، که نقش اش به رجوی محول شده ، حکومتی ما بین مه و اکتبر ایرانی تشکیل و قس الیهذا !

ما نمی دانیم که چقدر " حزب کمونیست " در بسط و تکامل این احکام و تحلیلهای داهیانه پیشین " مارکسیسم انقلابی" کوشش کرده - و تا به کجا پیش رفته است . از جمله آیا هنوز مقرر گردیده که چه کسانی قرار است عهده دار نقش میلیوکف ولووف در فاصله فوریه تا مه شود ؟ ! هر توضیح ریشه های انحرافات فوق و چگونگی شکل گیری آنان در جنبش کمونیستی از حوصله این نوشته خارج است . مختصرا اشاره کنیم که : طیف موسم به خط ۳ که اساس نیروهای اصیل جنبش کمونیستی ایران را در بر می گرفتند عمدتا مشتمل بر سازمانهایی بود که به سختی از بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی تاثیر گرفته و به مواضعی التقاطی ، سانتریستی و برخی از آنها کاملا ضد مارکسیستی در غلطیده بودند . این امر به بحران مزبور وحدت مبارزه طبقاتی ، مواضع التقاطی و سانتریستی این سازمان ها یکی پس از دیگری در سیری قهقرایی در هم شکست و آنان را از صفوف جنبش کمونیستی بیرون رانده و به تشکلهای خرده بورژوایی و بورژوایی مدعی کمونیسم مبدل گرداند . لیکن این امر " بحران " بسیاری از اینان را " مداوا" نکرد. فی المثل برای سازمانهای کمونیستی چون " مبارزین" " مبارزان" ، "پیوند" ، " متحدین خلق " و دیگران که بنا به علل پیش گفته به بحران ایدئولوژیکی افتاده بودند ، تشکیل " وحدت انقلابی" بیان جهش آنان از یک کیفیت (سازمانهای کمونیست) به کیفیتی دیگر (یک سازمان خرده بورژوائی) و در ضمن بیان تبدیل شدن کیفیت بحران آنان از بحران ایدئولوژیکی تعدادی از سازمانهای کمونیست به بحران ایدئولوژیکی یک سازمان خرده بورژوائی گشت (هر چند بنا به علل خود ویژه تکامل جنبش کمونیستی ایران تا زمان شکست سال ۶۰ ، بخش اعظم کمونیستهای ایران در صفوف سازمانهائی اساسا خرده بورژوائی چون پیکار ، رزمندگان ، وحدت انقلابی ، کومله و دیگران متشکل باقی ماندند)

این سازمانها عاجز از تکامل دادن مارکسیسم در شرایط ویژه ایران دست به منحل کردن بنیادهای ایدئولوژیک مارکسیسم در تشخیص معین و پیوستگی ارگانیک تاریخی آن ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون زدند و باین ترتیب با این انحلال توانائی در پرداخت و پیشبرد یک خط مارکسیستی را از خود سلب کرده و خود را از صفوف جنبش کمونیستی ایران خارج گرداندند . اینان اکثرا از نفی اندیشه مائو آغاز کرده و بطور اجتناب ناپذیری در پایان به نفی لنینیسم (چه به عیان و چه در پوشش و در مجموع چه در اشکال رویزیونیسم ترتسکیستی و شبه ترتسکیستی ، مدرن ، سه جهان سوسیال دمکراتیک و ...) رسیدند . در اینده بسیار بیشتر در این باره خواهیم نوشت .

۵- همانطور که در پیشگفتار نیز اشاره کردیم ، قصد ما در این نوشته ارائه یک جمعبندی همه جانبه از گذشته نیست . چنین جمعبندی ای باید بر متن تحلیل از تکامل جنبش بین المللی کمونیستی ، در برگیرنده نقد جمیع انحرافات اساسی و نیز نقاط قوت و مثبت ما در گذشته ۱۵ ساله این سازمان (که وجه غالب حرکت ما را تشکیل میداد) باشد . که با توجه به اهداف این نوشته از آن صرف نظر کردیم .

۷- در همان شورای اول ا.ک. ، در بررسی عملکرد تشکیلاتی سازمان از بدو تاسیس آن تا پایان سال ۵۶ ، انحراف اصلی سازمان سوبژکتیویسم تشخیص داده شد . حال آنکه فی الواقع عکس آن ، یعنی تن در دادن به خودرویی در عرصه وظائف عملی و تشکیلاتی ، انحراف اصلی بود . چگونگی موضع گیری ما بر علیه سه جهان ، و از جمله اتکا بیش از پیش به تجربه کمینترن و طبعا دیدگاههای اکونومیستی و تدریجگرایانه حاکم بر کنگره ۶ و ۷ کمینترن ارتباط ایدئولوژیکی بلا واسطه با جمعبندی و برگشت ما از انحرافات در عملکرد تشکیلاتی گذشته مان داشت .

۸- اساسا در پرتو مطالب فوق الذکر است که میتوان مجموعه انحرافات سیاسی ما در مقطع زمانی بین ۲۲ بهمن ۵۷ تا اواخر بهار ۶۰ را از سیاستهایمان در قبال سفارت گرفته تا جنگ ایران و عراق ، کردستان و جنبش خلق کرد و از شیوه برخورد مان به " اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست " گرفته تا دیدگاهها و عملکرد مان در راه ایجاد حزب کمونیست را توضیح داد .

شرح جمعبندیها و درسگیریهای ما از آن انحرافات از حوصله این نوشته خارج است . اما نکته ای روکه گویا کم اهمیت اند که درست بعکس اهمیت شان بیشتر از آن است که در این مختصر بدانان پرداخته گردد . فقط میتوانیم قول ارائه بدهیم که در اسرع وقت این جمعبندیها را تنظیم کرده و در اختیار جنبش قرار خواهیم داد .

۹- میگوییم " نه صرفا باین خاطر" چرا که فی الواقع حتی اگر ما درگذشته هیچ انحرافی نیز نمیداشتیم باز کماکان چنین چیزی بمفهوم آن نبود که الزاما تجربه کافی برای رهبری پیروزمندانه یک نبرد سریع و قاطع در آن زمان بدست آمده باشد ، در حقیقت در پروسه شروع و تا اشد در رهبری یک سلسله نبردهایی عظیم اجتماعی است که کمونیستها توانایی هدایت پیروزمندانه انقلاب را پرورش داده و کسب خواهند کرد . در این مورد جلوتر خواهیم پرداخت .

۱۰- طبعا برای اجرای چنین وظیفه ای حداکثر انسجام و نیز انعطاف تشکیلاتی به علاوه دید روشن نسبت به اشکال مختلفی که هر جنبه مبارزه طبقاتی خود را بر وزمیدهد ، لازم است . مثلا چگونگی تسریع مبارزه زنان برای رهائی از یوغ ستم مضاعف سالاری و اشکالی که این مبارزه بخود میگیرد ، کاملا متفاوت از چگونگی تسریع مبارزات در کردستان و اشکال پیشرفت این مبارزات است .

۱۱- در اینجا منظور از منطقه هر منطقه اختیاری نیست بلکه اساسا منطقی است که بلحاظ مادی شرایط برپایی جنگ خلق در آنان موجود باشد . در این باره در اینده خواهیم نوشت .

۱۲- فی المثل بسیاری از " چپ" های ما توانایی جمهوری اسلامی در بسیج قریب بهنیم میلیون تن در مراسم بگور سپاری " ۷۲ تن" را دیدند ، ولی پا نسیل عظیم و نیز نیروهای بالفعل ولی پراکنده انقلاب را نتوانستند ببینند . و باین وصف فرمان عقب نشینی صادر کردن چندان هم عجیب نبود .

۱۳- این نکته ناقض اهمیت اتخاذ تدابیر لازم برای تضمین ادامه کاری رهبری نیست ، مهمی که از سوی ما به فاجعه آمیزترین وجهی نادیده گرفته شد .

جهانی برای فتح را مشترک شوید

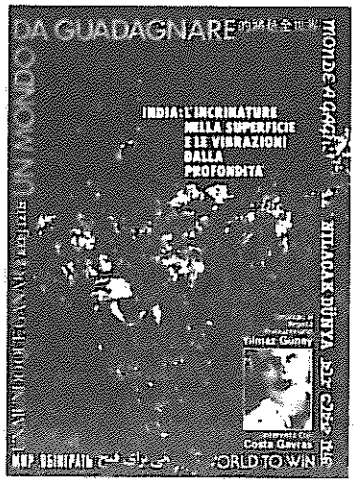

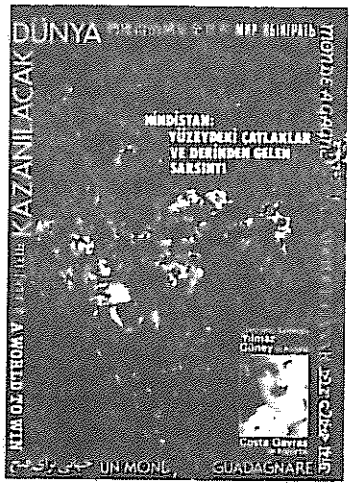

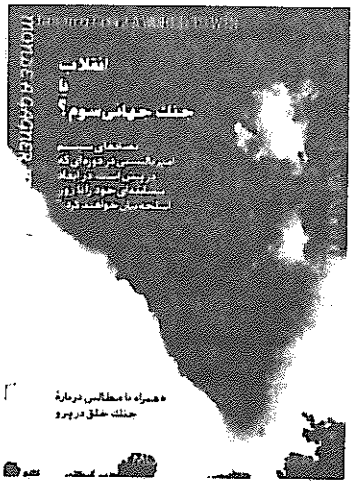

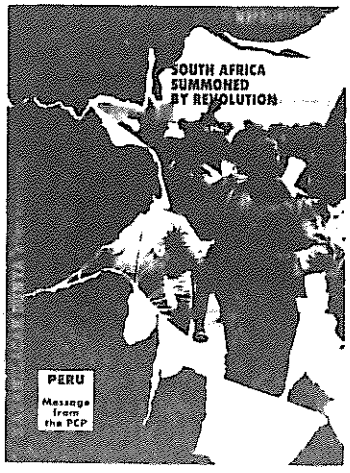

جهانی برای فتح

هر سه ماه یکبار انتشار میابد.

حق اشتراک برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۸/۵ دلار آمریکا. پست هوائی، نرخ های تجارتی ومؤساتی بمحض تقاضا، در اختیار شماست.

لطفاً برای آغاز اشتراک خود، نام، آدرس پستی، چك وتعدادنشریه رابه آدرس زیر ارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

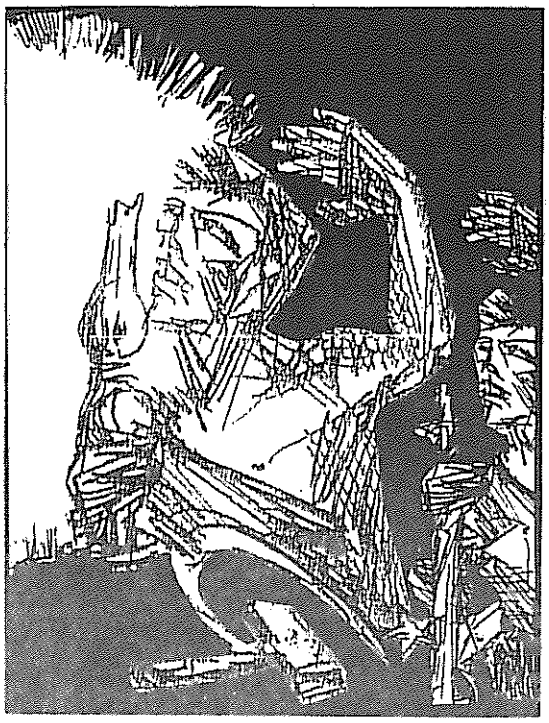

کدام شعله؟

خورشیدنیزباورنخواهدکرد!
زمین ،
این فرزنددیرینهٔ خوگرفته برگرمای او
تدارك شعله های سوزانترازمادرمی بیند!
کدام شعله ؟
ازشکاف هسته های ویرانگر
که برخاك سپاردپیکرزندگی ؟
یاانفجارخشم توده های عصیانگر
که پایان بخشدبراین نظم بندگی ؟!
کنون انبارهای باروت است
که می سازنددرهرکارخانه
که می کارنددرهرمزرعه .
اینك تولدخورشیدی دیگررابیین
اینجا،برروی زمین .
باانفجاری مهیب درژرفاودرسطح
اینك جهانی برای فتح !

یك هوادارایرانی جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
لندن ـ ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵

جوانان پرولتر انگلستان:

آتش زیر خاکستر دوباره شعله می‌کشد



در ماه اگوست در بیرمنگام، قلب صنعتی انگلستان، جان شورتهد (John Shorthead) یک بچه سفید پوست ۵ ساله، در تخت خوابش توسط گلوله پلیس که بزور وارد خانه شده بودند و بدنبال پدرش می‌گشتند کشته شد. در عرض چند ساعت توده‌های خشمگین ماشینهای پلیس را واژگون کرده و یک پلیس را به بیمارستان فرستادند. وی تنها اولین فرد از دسته‌هایی بود که پس از او زخمی شدند چرا که در هفته‌های بعدی در ناحیه های مختلف لیورپول و همچنین لندن، با تمرکز سنگین مهاجرین کارائیبی، نبردهای شدیدی بین پلیس ضد شورش و انهایی که پلیس انگلستان دوست دارد "حرامزاده‌ها" بنامد در گرفت.

جرقه‌ای که آتش طغیان را در منطقه بریکستون لندن ایجاد کرد قتل یک زن توسط پلیس بود. در جریان جستجو بدنبال یک جوان، آنها با استفاده از پتک بزور وارد منزل وی شده و مادر ۳۸ ساله اش را از فاصله نزدیک با تیر مضروب کردند. اسکاتلند یارد این حادثه را یک "عملیات بدقت برنامه ریزی شده وبخوبی بهاجرا درآمده" نامید. در تاتنهام، در یک پروسه دیگر ورود با استفاده از زور پلیس، مادر دیگری در راه بیمارستان دراثر سکته قلبی درگذشت. پس از اینکه وی را شدیدا اذیت کرده و در تمام مدت فرزندانش را که در مورد ناراحتی قلبی وی هشدار می‌دادند مورد استهزاء و تمسخر گرفتند. جمع‌بندی حزب محافظه کار حاکم از علل طغیانهایی که بدنبال این حوادث بوقوع پیوستند توسط وزیر داخله دا گلاس هرد (Douglas hurd)

اعلام شدند : " ریشه‌های این اعمال در حرص و ازوهیجان خشونت خوابیده است ." البته وی در مورد خوکهای جنایتکارش حرف نمی‌زند . در طول این حوادث یکی پس از دیگری ، دسته‌های بزرگ پلیس با لاجبار وارد درگیری در نبردهای طولانی با صدها وحتی هزاران نفر شدند که از آنها با سنگ ، بطری و کوکتل مولوتوف استقبال کردند . مقامات رسمی انگلیس براشفتگی خاصی از مواردی که پلیس به‌مناطقی کشیده میشد که میتوانست در کمین بیفتد — واقف نداشتند . پروژه ساختمانی شهرک برود واترفارم (Broadwater Farms Estate) که قبل از این توسط دولت یک " ویتر — مین " بحساب می‌آمد ، عنوانش یک شبه به " کابوس " تغییر یافت : راهروهای طبقه‌های بالا (بالکونی‌ها — م) که چندین ساختمان را بهم متصل میسازند بارها توسط جوانان آنجا برای پرتاب اشیاء مختلف به پلیس وسپس مخفی شدن مورد استفاده قرارگرفتند . ناراحتی وتنفر گسترده از پلیس واضح بود ، روزنامه گاردین لندن اعتراف کرد که " بنظرمیرسد که اشوبگران از حمایت گسترده صدها نفراز مردم در خیابانها ، از جمله سیاهها ، سفیدها ، آسیایی‌ها ، زنان ، جوانان و پیرها برخوردار بودند . در هرمنطقه‌ای که پلیس واشوبگران ظاهر شدند فریاد وشعار " قاتلها " به‌هوا بلند میشد . پلیسها از بیرحمی حملات خشونتبار خود بسیار متحیر بودند — تا اوائل اکتبر یکی کشته شده بود ونفربطور وخیمی مجروح شده بودند . از این نمایش خشمناک توسط مفسرین بعنوان مدارکی برای اثبات اینکه این وقایع کار کسانی از خارج از جامعه بوده — واین که آنها هیچ ربطی به انگلستان واقعی وروحیه سنتی حرف زدن بطریق اشرافی (keep a stiff upper lip : نداشتند یاد میشد . اینک پاول (Enoch Powell) درخواستش را برای اخراج مهاجرین از نو تکرارکرده وبیشرمانه گفت که احتمالا انگلستان در پروسه تجزیه شدن بوده و از حالت " یک ملت " بودن خارج خواهد شد .

ولی راستی که انگلستان بعنوان یک ملت ناسی است یک امپریالیسم زشت و شوینیست مثل همیشه ، ولی در شرایط کنونی با راههای کمتری برای بهبود اختلافات آن جامعه . ۶۰ سال پیش لیورپول جواهر سلطنتی وعروس یک امپراطوری پرسابقه بود . اما امروز چوب اسکله‌های قدیمی خط " کونارد " (Cunard Line) پوسیده است — وسبت بیکاری بیک نفراز هرسه نفردر یک میشود . از جوانان سیاه پوستی که در ۴ ماه گذشته در منطقه هَنز ورث (Handsworth) مدرسه را تمام کرده اند ، تنها یک نفر از هر ۲۰ نفر توانسته است کارپیدا کند . تزریق جزئی بودجهٔ مالی به منطقه که به دنبال طغیانهای ۱۹۸۱ صورت گرفت درواقع کاری نکرده است مگرافزایش پلیس ضد شورش از یکطرف ، وحفظ وپشتیبانی از قشرکوچکی از " رهبران محلی " از طرف دیگر . تاچر از هردوی اینها (پلیس ضد شورش و " رهبران محلی " — م) خواست تا طغیانها را خاتمه بدهند . اینها سلاحهایی هستند که دولت بتواند از آنها برای حل مسئله " شهرهای تقسیم شده " (بین فقرا باغنیان — م) ادامه خواهد داد . لایحه جدیدی برای بازکردن بیشتر دست پلیس در خیابانها ، مبنی برممنوعیت " رفتار اخلال‌گرانه " پیشنهاد شده است . پلیس هم وسیعا تبلیغ کرده است — که تمام اهالی لندن بدانند که هم اکنون به گلوله‌های پلاستیکی (بعضی مرگبار) وگاز اشک آور که قبلا تنها برای استفاده برعلیه ایرلندی‌ها استفاده شده وهرگز در خاک انگلستان مورد استفاده قرارنگرفته بود ، مسلح هستند . حزب کارگر در مورد این وضعیت ناله و زاری کرده وخواهان تشکیل یک کمیسیون برای بررسی " دلایل عمیق‌تر " شده که قبلا پس از جنبشهای ۱۹۸۱ ، با طول وتفصیل شروع اوری صورت گرفته وتکرارش بیهوده هیچ وجه حتی ارزش محدود عوامفریبانه آن اولی را نخواهد داشت . بهر حال ، وقتی که آرچو (Archo) رئیس حزب محافظه کار اعلام کرد " من میدانم بیکاری چیست — برای پیدا کردن کار باید کمی تکان خورد " دولت نشان داد که در نظر دارد چقدر عمیق مسئله را بررسی کند !

صفبندیها در بریتانیا مشخصترشده‌اند ولی نه انگونه که مطبوعات تصویر می‌کنند: سفیدها بر علیه سیاهها ، تنها ایستادگی مهاجرین در برابر یک انگلستان متحد همچون سنتی افسانه‌ای و چرچیلی . پانکهای شورشی ، آسیایی ها و دیگران در چندین شهر پلیس را گوشمالی دادند . همچنین تاثیرات وقایع در سطح جهان نیز به تعمیق این اختلافات ادامه می دهد . وقتی که انگلستان می سوخت ... باسکهای مدل ایرلندی متداول بوده و سرودهای زولویی (Zulu Chants) نیز به گوش می رسیدند .



نبردهای گسترده در آلمان غربی

در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۵ در آلمان غربی، اعتراضات تلخ و خشم آگین ناگهان به جوشش درآمده و ۱۶ شهر را در برگرفت. در روز شنبه ۲۸ سپتامبر گونتر ساره (Gunther sare) یکی از فعالین قدیمی منطقه فرانک-فورت، در طول یک تظاهرات توده ای برعلیه جلسه حزب نئونازی یعنی حزب دمکراتیک ملی (N.D.P.)، در زیر چرخهای یک ماشین آب پاش ۲۶ تنی پلیس له شد. باین ترتیب نیروهای مسلح دولت ــ که خارج از محدوده وظیفه‌شان هم نبود ــ نشان دادند که در این جمهوری "بسیار دمکراتیک" فدرال آلمان موقعی که وقت دفاع از آدمکشان فاشیست و پیام زهرآگین و ارتجاعی ضد مهاجر و ضد ترک آنها برسد، قتل هم مانعی ندارد.

صدها تن از تظاهرکنندگان و هم چنین افراد دیگر بلافاصله جمع شده و بدنبال یک جوان که حولهای را که گونتر ساره روی آن خونریزی کرده و جان سپرده بدست داشت، در منطقه به راهپیمایی پرداختند. پس از اختتام آنطرفتر یک انبار وسائل ساختمانی را آتش کشیده شد. دایملر-بنز ماشین آلات و ماشین آپاشی است که ساره را کشته است ــ و همچنین به جاهای دیگر از جمله ترکیه و افریقای جنوبی صادر می شود. برای پنهان کردن این جنایت، بعد از ظهر روز بعد دفتر دادستان شهر اعلام کرد که ساره علاوه بر برداشتن سینه‌ای خرد شده جمجمه‌اش نیز شکسته بود ــ که بی شرمانه گفتند "احتمالاً" توسط سنگی که یکی از تظاهرات کنندگان پرتاب کرده است. این اتفاق افتاده است. در همین حین اهالی منطقه‌ای که ساره در آن کشته شد، یک منطقه کارگری، خیابان را به خیابان گونتر ساره تغییر داده و پرچمی با این مضمون در آن آویزان کردند: "کشته شده تحت نام مردم برای محافظت از نازی‌ها".

در عصر آنروز چند هزار تظاهرکننده عصبانی جمع شده، یار دیگر توسط پلیس بدانها حمله شد، و آنها برای ساعت های متمادی از شب در صحنه‌ای که مانند شب از پائیز ۱۹۸۳ در آلمان دیده شده است مبارزه کردند.

حتی وقتی که شورش شهر فرانکفورت هم پایان یافت، شدت تحت کنترل نگاه داشته و کلیه تظاهرات بجز راهپیمایی که توسط گروههای "مسئول" برگزار میشود، غیرقانونی اعلام کرد. در شهرهای دیگر آلمان غربی مبارزات دیگری شعله‌ور شد. در هامبورگ و مرکز مالی ویران شده و یک ماشین پلیس به آتش کشیده شد. در برلین سنگربندی صورت گرفت و ۹ پلیس مجروح شدند. حتی خیلی دورتر در کپنهاک، سفارت آلمان غربی با سنگ و رنگ مورد حمله قرار گفت. ناگهانی بودن و درجه خشم این شورشها ظاهر سطوح آرامشی را که در طول دو سال گذشته بطور سطحی در کشور حکفرما بود نشان داد. و مانند انگلستان علائم در کار بودن نیروهای عظیم در زیر احساس بیهوده شدن این شعار که می‌گفت: "فرانکفورت، بریکستون، ترانسوال، پلیس در همه جا کشتار می‌کند".

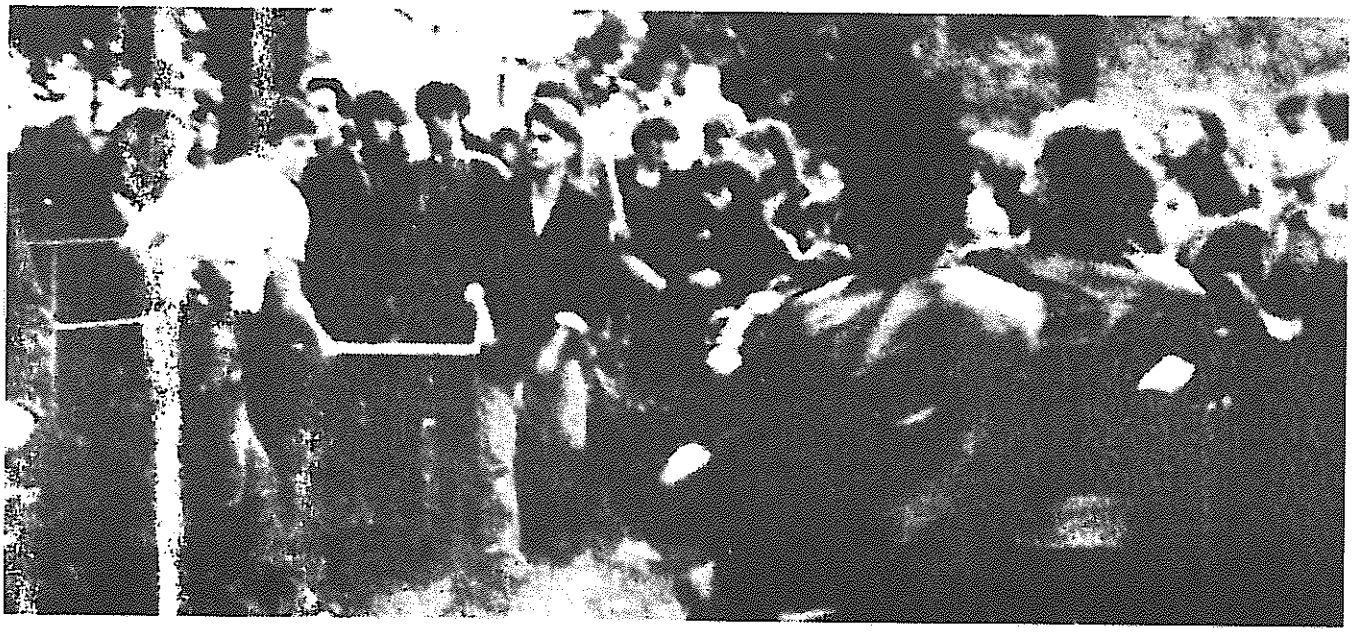







پیرامون "چریکی"

نوشته "پ ـ بکـــر"

"جنگ انقلابی ،جنگ توده هاست "
مائوتسه دون

وضعیت اروپای غربی متداوما"امکانات نوینی رابرای مبارزه اصیل انقلابی عرضه میکند.غلیان اخیرخشم توده های انقلابی بریتانیای کبیروآلمان غربی ،بروشنی به این امر گواهی میدهد.ولی نبود احزاب پیشاهنگ متکی برمارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون دراین دوکشور نیز بخوبی محسوس است .نبردبرای ساختن احزاب پیشقراول ازاهمیت حیاتی برخور داربوده مستلزم.آن است که انقلابیون کمونیست این کشورها.وجنبش بین المللی کمونیستی ـ مبارزهٔ انتقادی عمیقی راعلیه انحرافات دیرپای رویزیونیستی واپور ـ تونیستی مبتلا به جنبش این کشورها به پیش برند.دراین پرتو،ارزیابی نوع ویژه ای ازاپورتونیسم که خودرابارد‌ای انقلابی وکمونیستی پوشانده وحتی مدعی مقابله بارویزیونیسم میباشد،نه تنهامفید بلکه ضروری است ـ منظورمان آنهائی هستندکه خودرا"چریك شهری "می خوانند.

درسال گذشته یك رشته عملیات تخر ـ یب وقتل دراروپای غربی صورت گرفت ـ ازبمب گذاری درلوله های نفتی ناتو و شرکتهای طرف معاملهٔ آفریقای جنوبی گر ـ فته تاکشتن یك ژنرال فرانسوی و یك تولیدکننده اسلحه آلمان غربی درزمستان ۱۹۸۵.دراین حین ،سه گروه از گروههای درگیردراین عملیات "تجاح ارتش سرخ (راف)* ازآلمان غربی ،شته های نبرد کمونیستی• ازبلژیك وعمل مستقیم+ ازفرا ـ نسه ستشکیل یك "جبهه چریکی اروپای غربی "راکه بنابه گفته خودشان ناتورا بعنوان هدف عمدهٔ حمله برگزیده،اعلان کردند.

فی الواقع تمام این گروهامدعی هستند که "کمونیستهایی مبارزاند،سازمانشان پیشاهنگ مبارزهٔ طبقاتی ومارکسیستی لنینیستی است ،وهدفشان انقلاب وکمو ـ نیسم میباشد.

عملیات مسلحانه بخش لاینجزای فعالیت امروزی این گروههابوده وبه ادعای‌ایشان گسستی است قاطعانه ازرویزیونیسم و رفرمیسمی که مشخصهٔ چپ رسمی اروپای غربی میباشد.بعلاوه ،این جنگ چریك شهری ـبنابه گفتهٔ هسته های نبردکمونیستی ـ"بیان عملی انترناسیونالیسم اصیل پرو ـ لتری "قلمدادمیشود."زمانیکه بسیاری ازخلقهای جهان تفنگ دردست باهیولاهی‌ـ جنگند،انقلابیون متروپولهاموظفندباهمان ثبات قدم به خطوط اول ماشین امپریا ـ لیستی حمله کنند."(مه ۱۹۸۵).برخی از این گروهها شروع به نوشتن مطالبی درمورد لزوم بین الملل کمونیستی نوین کرده و تعدادی ازایشان تشکیل "جبههٔ چریکی اروپای غربی "راقدمی مثبت دراین راستا میدانند.

بااین وجود،"چریك متروپول " علیرغم ظاهربسیاررزمنده اش نمایندهٔ یك خط اصیل انقلابی نیست .درواقع،همانطورکه بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیسی مطرح میکند،"دربرخی کشورهاتعدادقلیلی ازافرادبه اشکال مختلف تروریسم روی آورده اند.ایدئولوژی وخطی سیاسی که بر توده های انقلابی اتکانکرده ودورنمای درستی ازسرنگونی انقلابی امپریالیسم ندارد،درعین اینکه ،این جنبشهای ترور ـ یستی میخواهندبسیار"انقلابی "بنظربیا ـ یندولی اغلب مجموعه ای ازانحرافات رویزیونیستی ورفرمیستی همچون "مبارزه رهائیبخش "درکشورهای امپریالیستی ، دفاع ازاتحادشوروی امپریالیستی وغیره را شامل میشوند.این جنبشهادرعدم درك از اهمیت بالابردن آگاهی سیاسی توده هاو رهبری آنهادرمبارزهٔ سیاسی بمثابه تدا ـ رکی برای انقلاب،بااکونومیستها سهیم هستند."

مسئلهٔ قهر،محوراننقادازتئوری "چریك متروپول "نیست ،سؤال اینجاست که آیا این قهرتوسط یك عدهٔ انگشت شمار، هرچندقهرمان وفداکار،اعمال میشود یا بدست توده هادرجنگی انقلابی برای در هم کوبیدن ارتشهای ظاهرا"شکست نا ـ پذیر امپریالیستهاوریشه کن کردن سیستم سرمایه داری.بایدافق شروع مبارزه مسلحانه باهدف پیشروی به عصری کاملا نوین درتاریخ بشریت را دربرابرآنانکه مشتاق تسویه حساب بابورژوازی هستند،و اینك صرفا"درآتش انتقام میسوزند،گشود. اشکال تئوری "چریك متروپل "دراینست که آنهاخودتوده هارابه علم انقلاب مسلح نمی کنند،مسلح بودن آنان تغییری در جوهر رفرمیستی ،ناسیونالیستی،اکونومیستی دیدگاهشان نمی دهد.نظریهٔ "چریك متروـ

*Red Army Faction(RAF)
•Communist Combat Cells
+Action Directe

"شهری" اروپای غربی

پل" رابایدردکرد،نه به این دلیل که آنها "افراطی "هستند"و"زیادی تندمیروند"یا بیش ازحدازتوده هاجلوهستند"،بلکه به این خاطرکه اصلاً "جلو"نیستند.

استراتژی جنگ چریکی شهری چیزی نیست جزشکلی نوین ازانحرافی که از زمان پیدایش مارکسیسم انقلابی به اشکال مختلف بروزیافته است -تروریسم. کاربردعلمی این عبارت بافریادهای عوام‌فریبانهٔ امپریالیستها-که خودبربزرگترین امپراطوری تروردرتاریخ حکم رانده ومیکوشندابن واقعیت راوارونه جلوه دهندوتمام مخالفتهای مسلحانه علیه خودرا تروریسم وحشیانه می نامند-هیچ وجه مشترکی ندارد،منظورمارکسیست لنینیست ها،خط سیاسی ویژه ای است که حملات مسلحانهٔ عده ای قلیل راجایگزین مبارزه انقلابی سیاسی ونهایتا"نظامی توده ای کند.مارکس علیه این خط که زیر نام "ترویج الویت عمل"* "توسط"باکونین" "موست" وسایرین تبلیغ میشدجنگید،ولنین حزب بلشویک رابختا"درجریان مبارزه باتروریسم پوپولیستی نارودنایا(ارادهٔ خلق) وبعداً "حزب انقلابی سوسیالیست "تحکیم ساخت.

ریشه های جریان تروریستی کنونی هم اغلب همانهاستهر چندکه این جریان ویژگیهای خودرانیزدارامی باشد. "راف" آلمان غربی و"هوای زیرزمینی "*ایالات متحده که دراواخرسالهای ۱۹۶۰و اوایل ۱۹۷۱موجودیت یافتند،برای ابرازهمبستگی بامبارزات فروزان آزادیبخش ملی در آن دوران وبمنظوررسانیدن کمک مادی به این جنبشها،حملات مسلحانه ای راآغاز نمودند-نوعی عملیات پشت جبهه ای ،که بنابراعتقادشان روزی به جنگ انقلابی بلاواسطه ارتقامی یافت .آنهاکاررابا بمب گذاری درمؤسساتی که درجنایات جنگی دست داشتندشروع کردند.بعدها گروههایی ازقبیل "خط اول "و"بریگاد سرخ"*ایتالیادست به ابتکاراتی نیز زدندکه ازآن جمله اندکروگان گیری و تیراندازی به زانوی آن مدیران کار خانه ای که علیه شان اعتصاب شده بود واعدام قضاتی که انقلابیون رامحکوم به زندان میکردندوغیره .سال ۱۹۷۸،یعنی زمانیکه "راف "،هانس مارتین شلیر "رئیس الرؤسای "آلمان غربی راربوده و اعدام کردو"بریگادسرخ "باآلدومورورهبر بزرگترین حزب سیاسی ایتالیا(دمکرات مسیحی)چنین نمود،اوج فعالیت این گروههابود.درعرض چندسال یعنی اوایل سالهای ۸۰،صفوف "راف "،"خط اول " و "بریگادسرخ "ازهم پاشیده شد، هزاران نفردرایتالیازندانی گشتند(که ارتباط بسیاری ازایشان بااین فعالیتهاهرگزبه اثبات نرسید).نتیجتا"فعالیتهایی که در ۸۵-۱۹۸۴آغازگشت به بحثهای زیادی در اروپای غربی دامن زدبحثهایی به این مضمون که آیااین واپسین نفسهای جریانی درحال مرگ است یاتولد"یک نسل جدید تروریست ".

* Red Brigades

الف :جنگ چریکی شهری درمتروپل : تئوری

خط تروریستی معتقداست که تعرض مسلحانه به کارگزاران ونهادهای امپریالیستی یک اصل عام بوده ودرهرحالت وظیفهٔ لازم الاجرای نیروهای انقلابی از همان آغازفعالیتشان میباشد.اینگونه حملات مسلحانه مرکزاستراتژی شان را تشکیل میدهد:"جنگ درازمدت خلق" (بقول ایشان)حول محورچریک متروپل، درکشورهای امپریالیستی .قراراست این تئوری نتیجهٔ جمعبندی ازدوتحول ویژه باشد:اول،تجربهٔ شکست احزاب اروپای غربی که عضوکمینترن (احزاب کمونیست فرانسه ،ایتالیا،انگلیس وغیره)درامر رهبری انقلاب که باصطلاح "استراتژی دوفاز"تدارک سیاسی وسپس قیام مسلحانه رابکارمیگرفتند(احزابی که امروزه همگی به احزابی رویزیونیست مبدل شده اند)ودوم ،تجربهٔ پیروزمندانهٔ جنگ خلق درچین ،ویتنام وسایرمبارزات آزادیبخش ملی .نتیجه گیری "راف "ازاین جمعبندی چنین است که اگر"تشکیلات انقلابی پرولتاریادرعین حال یک تشکیلات نظامی نباشد،اگرحزب کمونیست درعین حال ارتش سرخ طبقات انقلابی راایجادنکند، نمی تواندانقلاب رابه پیروزی برساند." وبریگادسرخ مطرح میکندکه "درعصرامپریالیسم کارسیاسی رابایدبااسلحه به پیش

* Proqaganda of the deed
*Weather Underground

برد."

البته گروههای مختلف به درجات متفاوتی براهمیت نتایج مبارزهٔ مسلحانه و نقش آن در"جنگ درازمدت خلق "تاکیدمی کنندولی این تنهااختلافی دردرجه تاکیداست ـ تقریبا"تمام ایشان جنگی فرسایشی رابرنامه ریزی کرده اند،جنگی طولانی که دشمن راذره ذره فرسوده می کند.آنهامعتقدندکه قدرت بورژوازی در قرن بیستم بحدی افزایش یافتهکه اکنون تنها جنگ ممتدچریکی شهری می تواند پیروزمندانه باآن مقابله کند."هسته های نبردکمونیستی" میگویند"قدرت بورژوازی بشدت افزایش یافته وصخره هائی ایجاد کرده که بایدباجنبش انقلابی کنارزده شود". راف مسئله رابه این شکل میشکافد: "انقلاب ،دیگردرمسیراعتصاب عمومی تا قیام مسلحانه تکامل نیافته بلکه باعملیات کماندویی برای ایجادمراکزمقاومت ،برای تشکیل میلیشیابرای ازهم گسستن و تضعیف روحیهٔ نیروهای ستمگروازطریق جنگهای درازمدت کوچك برای فرسودن این نیروهابه پیش میرود...."عملیات مسلحانهٔ چریکها"آسیب پذیری رژیم را به نمایش گذاشته "،به سایرین برای در پیش گرفتن جنگ چریکی شهری جسارت می بخشد.بگفتهٔ ایشان ،حملات چریکی دستگاه سرکوب بورژوازی رافرسوده ،وی راضعیف ترودلسردترمیکندواین امرباعث می شودکه عدهٔ بمراتب بیشتری به شرکت درمبارزهٔ مسلحانه تشویق شوند.به این ترتیب قدرت بورژوازی مرتبا"کاهش یافته وزمانی میرسدکه ـ بقول بریگادسرخ ـ"توازن قوای "طرفین درگیردرجنگ قاطعانه بنفع پرولتاریاتغییرکندویه ولتاریا نهایتاً بورژوازی راشکست داده ، حاکمیت خودرابرقرارسازد.

استراتژی نظامی

اززاویهٔ استراتژی نظامی دراین سناریودواشکال وجوددارد:کاربجایی نمیبرد ،ومهمتراینکه ،انقلابی نیست .

بحثهای تروریستهاازمخلوط کردن استراتژی نظامی جنگ انقلابی درکشورهای تحت ستم آفریقا،آسیاوآمریکای لاتین باالزامات انقلاب درکشورهای امپریالیستی شروع میشود.طبق استدلال ایشان ، جنگ درازمدت خلق همه جاقابل اجرا است واین امرانعکاس این واقعیت است: درهرجائیکه نیروهای انقلابی درآغازکار ازلحاظ نظامی موقعیت ضعیفی داشته و نیروهای ارتجاعی ازموقعیت مستحکمی برخورداربا شند،جنگ چریکی یك ضرورت است .

ماحصل تلاش برای اعمال این خط در کشورهای امپریالیستی چنین است : عده انگشت شماری از"نیروهای چریکی شهری "به مقابلهٔ نظامی باحریفی برمی خیزندکه نیروی مسلح بغایت قوی تری داردودرشرایطی که آنهاهیچ راهی برای بسیج نظامی توده هاندارندودرواقع ـ انتظارش راهم نمی کشندمیتواندنسبتاً بسرعت مردم راعلیه آنهابکارگیرد. در نتیجه "چریك شهری "منفردوتارومارمی شود همچنانکه همهٔ تروریستها،حتی درشرایطی مانندسالهای ۱۹۷۰ایتالیاکه هواداراتی هم داشتند،مداوماً قلع وقمع شده اند.

این مسئله ، انعکاس متفاوت بودن شرایط درنقاط مختلف جهان است . اوضاع وشرائطکشورهای تحت سلطه طوری است که دامن زدن به جنگ درازمدت خلق راعموما"امکان پذیرمیسازد ولی تلاش برای پیاده کردن الگوارجنگ خلق درکشورهای امپریالیستی چیزی جزتبدیل آن به یك "نمونه "ایستا،بلااستفاده وحتی مضرنیست .دراین مفهوم ، آنچه تروریستهابه اجرادرمی آورندواقعاً استراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق نیست .زیراخواهی نخواهی درپروسه پیاده کردن الگوی خودمجبورنداستراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق راازشرایط اجتماعی مناسبش یعنی ملل تحت ستم جدا سازندوبااینکارملزم میشوندبرخلاف روش مارکسیستی لنینیستی مائوحرکت کنند، روشی که مائوبااستفاده ازآن این شرایط راتحلیل کرده ، استراتژی نظامی راتکامل دادونقش حزب رادرتحلیل ازآن ودر رهبری سیاسی-نظامی این مبارزه روشن نمود.چیزی که تروریستهابه آن می رسند جنگ خلق نبوده بلکه ارتدادازجنگ خلق است .

برداشت "راف "ازجنگ خلق رادرنظر بگیریم :"جنگهای درازمدت کوچك برای فرسودن این نیروها(بورژوازی)". جنگ چریکی برای راف جذابیت داردچراکه دسته های کوچك چریکی ازلحاظ نظامی ثمربخشند.ولی جنگ چریکی به این دلیل درکشورهای تحت سلطه قابل پیاده شدن است که باشرایط مشخص سیاسی اجتماعی واقتصادی آنجادرانطباق بوده وبراین پایه قادراست توده هارابه جنگ انقلابی جذب کند.مائوبه عوامل بسیاری اشاره می کند،ازجمله اینکه هیئت حاکمهٔ چین به جناحهای متخاصمی تقسیم میشد، که هر کدام موردحمایت یکی ازامپریالیستها بودند.امپریالیستهایی که خوددرعرصهٔ بین المللی مقابل هم قرارداشتند و دولت مرکزی ضعیف بود. بعلاوه ، مائو نشان دادکه چین یك کشورنیمه فئودال نیمه مستعمرهٔ پهناوربوده وامپریالیستها حامیان ستم فئودالی درآن کشورند، نتیجتا"میلیونهادهقان دروضعیت انقلابی بوده درتب بانجام رسانیدن انقلاب ارضی میسوزند.این عوامل ازعوامل اصلی وجودوضعیت انقلابی هرچندناموزون و همراه باافت وخیز-درکشورهای تحت ستم است .باتوجه به این شرایط،درچین، مبارزه مسلحانه به همراه انقلاب ارضی توانست مناطقی راتحت حاکمیت قدرت سیاسی سرخ بوجودآورد.دراین پایگاههای سرخ زمین تقسیم شده وحتی قبل ازکسب قدرت سراسری دگرگونی های اجتماعی شروع شدتاآینده رابه توده های چینی شناسانده ونیروی توده های میلیونی را برای خدمت نظامی ،اقتصادی وسیاسی به امرپیشبردجنگ انقلابی سراسری آزاد سازد.مائونشان دادکه چگونه شرایط عینی حزب کمونیست راقادرساخت تامبارزه مسلحانه رارهبری کند،ازوضعیت دفاع استراتژیك شروع کرده وقدم به قدم ارتش سرخ رابنانهد.این ارتش درهماهنگی باچریکهاازایجادمناطق پایگاهی درروستاهاآغازبکارنمود،به موقعیت تعرض استراتژیك گذرکرد،شهرهارامحاصره کرده ودولت انقلابی رابرپاساخت .پیروزی استراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق مدیون تحلیل اقتصادی سیاسی صحیح ازشرایطچین واوضاع بین المللی است ـ واین خودانعکاس این واقعیت است که خط نظامی بیان فشردهٔ خط سیاسی بوده وحزب ـ بعنوان پیشقراول سیاسی ـ است که تفنگ رارهبری می کندنه بالعکس .

ولی تجزیه وتحلیل وتجربه ثابت کرده که درکشورهای امپریالیستی موقعیت انقلابی عموما"وجودنداشته وبندرت پیش می آید.بورژوازی این کشورهاقادراست از موقعیت جهانی غارتگرانهٔ خویش برای تخدیربخشهای وسیعی ازمردم استفاده

کند؛این کشورها، درمقایسه باکشورهای تحت سلطه ،واحدهای عمیقاً درهم ادغام شده اقتصادی بوده وازدولتهای مرکزی قدرتمندی برخوردارندکه میتوا نندسر- یعاً قدرت نظامی عظیمی رابکارگیرند. درچنین کشورهایی چطورامکان داردکه استراتژی جنگ فرسایشی بتواندتوده ها رادریك جنگ انقلابی بسیج کند؟آیا "جنگ چریکی شهری "میتواند نیروی پرولتاریا را ازلحاظ سیاسی به‌همان ترتیب به بالفعل تبدیل کندکه جنگ چریکی روستایی درکشورهای تحت سلطه نیروی دهقانان راآزادمی کند؟درنوشتجات اولیه ر ا ف مطالبی یافت می شوددرموردمناطق که تحت کنترل چریکهااست ، از ورودپلیس به این مناطق جلوگیری نظامی بعمل می آیدومیتوان تغییرات اجتماعی رادرآنجاآغازکرد.بریگادسرخ نیزباوجود اینکه صریحاً امکان استقرار"مناطق پایگاهی سرخ "درکشورهای امپریالیستی راازلحاظ نظامی غیرعملی میدانست ،خواهان ایجادمناطق "قدرت سیاسی سرخ" بود،واین تفاوت چندانی باطرح راف نداشت .درعمل ثابت شدکه این دوطرح توهماتی خطرناکند.استراتژی چریك شهری نمی تواندتوده های کشورهای امپریالیستی راقادربه رویارویی باتهاجم نیروهای نظامی دشمن سازد،حال آنکه همین نیروهای دشمن درکشورهای تحت سلطه به میدان نبردآشنانیستند،خطوط تدارکاتی- شان غیرمتمرکزوضربه پذیراست وسعی درسرکوب توده هایی دارندکه درمناطق پایگاهی طعم خوش آینده راچشیده اند. جنگ چریکی دردوران "عادی "وغیر انقلابی درکشورهای امپریالیستی قادربه انجام هیچ یك ازبرنامه هایی که درکشورهای تحت سلطه پیاده میکندنیست وتلاش برای پیشبردآن درچنین دورانهایی ،ناگزیردرحدحملات نظامی منفردعدهٔ قلیلی باقی می ماند.

ناگفته نماندکه شرایط انقلابی در کشورهای امپریالیستی بطورگریزناپذیر ودرنتیجهٔ عملکردخودسیستم بوجودمی آیند. وظیفهٔ انقلابیون آمادگی برای استفاده از این شرایطدرجهت فعال کردن توده ها ودامن زدن به یك جنگ اصیل انقلابی است .لنین توضیح دادکه چگونه این شرایط انقلابی توده هارابه صحنهٔ تاریخ پرتاب میکند.اودرعمل ثابت کردکه مبنای استراتژی حزب عبارت است از حداکثر استفاده ازاین شورشها،دامن زدن به قیام مسلحانهٔ شهری وچرخش سریع به موضع تعرضی،واردآوردن سریع حملات به دشمن -تانتواندنیروهای خودراکه ابتدائا" از نظرنظامی قوی ترندجمع کند،"کسب پیروزی های روزبروز"وحفظ موضع تعرضی، حداقل تازمانیکه شرایط برای گذاربه جنگ داخلی آماده شود.درنتیجهٔ این پروسهٔ قیامگرانه ،رژیمی انقلابی استقرار یافته وبعنوان یك پایگاه سرخ واقعی به خدمت جنگ داخلی درمی‌آیدچنین رژیمی، بالعکس کشورهای تحت سلطه ،نمی- توانندذره ذره استقراریابد.این رژیم در دورانی نسبتاً کوتاه وفشرده برقرارمیشود ویك جنگ داخلی فراگیر،یك مبارزه قدرت بین رژیم نوین انقلابی ومناطق تحت کنترل بورژوازی رابدنبال دارد.

ولی نیروهای انقلابی موظفندکه قبل از بروزچنین شرایطی ازلحاظ سیاسی و تشکیلاتی ،تاحدممکن تدارك ببینند و نیروهای پیشروراابرای جهش درموقع مناسب آماده کنند.وهمین طرح اساسی است که میتواندامپریالیستهاراشکست دهدچرا که برپایهٔ دینامیسم واقعی جامعهٔ امپریالیستی استواربوده ومیتواندجنگ انقلابی توده ای رادامن زندودرست همان کاربردی که جنگ درازمدت خلق درکشورهای تحت سلطه دارد.اگرچه هیچ انقلابی "کهنهٔ "انقلاب قبلیش نیست وبدون شك اشکال نوینی ازمبارزهٔ انقلابی برای قدرت د ر کشورهای امپریالیستی ظاهرخواهندشد،ولی تأکیدبرراه اکتبر(که دربالا خلاصه شد)بعنوان نقطهٔ شروع یك استراتژی اصیل انقلابی دراین کشورها،کماکان صحیح است .

سوءتعبیرازجنگ خلق

تروریستهادرابتداکوشیدندکه سوء تعبیرخودرازجنگ خلق بعنوان خط ماشو تسه دون جابزنند.بعنوان نمونه ،"راف" آن اوایل (قبل ازاینکه بکلی ماشو راکناربگذارد)چنین بحث میکرد:

"آموزشهای مائوتسه دون درموردمبارزه مسلحانه ....یك مشی عام است که برای پیشبردراه مبارزهٔ مسلحانه درهمه جاودر هرموردی که مبارزهٔ طبقاتی تشدیدمی- شود،درشرایط تکامل یابندهٔ قُرماسیون- های سرمایه داری به اندازه کافی کنکرت است". شکی نیست که خط نظامی مائو اهمیت جهانی دارد. بویژه که اونشان دادخط نظامی بایدبرپایهٔ تحلیل سیاسی مارکسیستی لنینیستی باشدتابتواند به جنگ بمثابه جنگ انقلابی توده هادامن زندولی راف ازخط مائوهیچ نفهمیده است ومیکوشدبشیوه ای مکانیکی الگوبرداری کرده ویك مدل ایستابدست دهد، یعنی همان چیزی که خودمائوبرای پیشبرد خط نظامیش مجبوربودعلیه آن بجنگد.دریك دوران نیروهای رهبری کنندهٔ حزب کمونیست چین اعلام کردندکه راه انقلاب اکتبرجهانشمول بوده وانقلابیون چینی باید"ازلنین تبعیت کرده "ودرصددامن زدن به قیامهای فوری درشهرهاباشند.این خط باصطلاح "بلشویکهای چینی "نه به قیام فوری بلکه به نابودی سریع پیشقراولان درشهرهاانجامید.آنهانیزمانندهمپالکگی- های امروزشان یعنی تروریستهاماهیتاً رفرمیست بودند:درموردچین ،این خط به نادیده گرفتن لزوم وشیوه های بسیج توده های دهقانی درپیشبردانقلاب ارضی وجنگ درروستامنجرشد.خط بلشویکهای چینی هیچ ربطی به خطی که لنین تکامل داد،یعنی راه قیام شهری وجنگ داخلی درکشورهای امپریالیستی نداشت ،همان طورکه خط تروریستی هم هیچ ربطی به خط مائودرموردجنگ درازمدت خلق ندارد.عجیب نیست که راف وبسیاری ازدیگرگروههای تروریست ،که مبداء حرکت خودراتحریف کامل خط مائودر موردجنگ انقلابی قرارداده بودند،مدتهاست که دیگردرهیچ موردی به مائواستناد نمی کنند.

بورژوازی "بسیارقوی است " ....درمقابل چه کسی ؟

تروریستهامجبورشده اندرست درجهت مخالف راه اکتبرلنین ،راه قیام شهری و جنگ داخلی ،راهی که آنرا"ازمدافتاده" می خوانند،حرکت کنند،وتوجیهشان این است که بورژوازی قدرتمندتروزبرکتر شده است .بریگادسرخ تلاش زیادی برای اثبات این امرصرف کرده وچنین استدلال میکند:"قیام گرایی ...شرایط تغییر یافته ای راکه امروزتحت آن ادامهٔ این راه ممکن نیست نادیده میگیرد. یك سلسله دلایل براین امرگواهی میکند ( ) سیستم بورژوادمکراسی بحدکمال تثبیت رسیده ...وقادراست شورشهاوحتی آنتاگونیستی ترین مبارزات

طبقاتی رادریك شبکهٔ پیشرفته وپیچیده واسطه های سیاسی ،اقتصادی ونظامی جذب وحل کند... ۲)ضدانقلاب پیشگیری کننده ،بمثابه سیاستی دائمی که اکنون یك ساختارذاتی است ،ازهرگونه انطباق بین منافع پرولتری ووظایف انقلابی جلوگیری می کند."(گرامپو،گرو اسپانیایی چنین مطرح میکند:"انحصارات به پرولتاریااجازه نمی دهندکه نیروهایش را متمرکزکرده ومتشکل شود.آنهاچنین اجازه ای بخودنمی دهندکه درآینده باانفجار یك قیام عمومی تعجب زده شوند...") ۳)ادغام شدن درزنجیرامپریالیستی .... که نتیجهٔ سطح کنونی ساختار سرمایه چندملیتی است ،بدین معنی است که هر یك ازکشورهای عضومنافع مشترك زنجیر رامجسم کرده ،یابه بیان بهترمنافع خود رابه منظورتحکیم کل زنجیر،درآن ادغام می کنند...."

واینهاهستند"بسیارقوی"های بریگادسرخ: بورژوازی قوی تر،عاقل تروبامتحدتراز ان است که به توده ها"اجازه دهد" با قیام مسلحانهٔ شهری کاررایکسره کنند. تروریستهااغلب برای اثبات این موضوع، تجربه آلمان درسالهای ۱۹۳۰رامثال میزنند:آنهامیگویندکه قبل ازاینکه حزب کمونیست آلمان توانایی کافی برای قیام راکسب کند،توسطنازی هادرهم کوبیده شد وسرنوشت تمام کسانی که امروزه خواهان حرکت دراین مسیرهستندنیزجزاین نخواهدبود.

اینجاثمرهٔ زهرآلودنگرش فلسفی تروریستها-ایده آلیسم ذهنی - عیان شده و سبب وحشت بریگادسرخ ازبورژوازی میگردد.این دیدگاه فلسفی برآن است که آنچه واقعیت راشکل میدهدایده های فردی بوده ودرنتیجه به اغراق درموردنقش شخصیت درمی افتد:تروریستهامرتبا"بر توانایی دسته های کوچك چریکهاتأکید کرده ومستقل ازتوده هاوشرایط عینی حرکت می کنند.ولی این دیدگاه نه تنها قدرت توده ها،بلکه توانایی نیروی ذهنی راهم بزیرسؤال میکشد،چراکه نقش نیروی ذهنی دقیقا"دررهبری وفعال کردن توده هاباتکاءبرشرایط عینی مطرح است .

بریگادسرخ که بواسطهٔ دیدگاهش ،از قدرت توده هاجداافتاده ،دربرابر قدرت بورژوازی ناتوان وانگشت بدهان مانده است .بریگادسرخ بادیدن ثبات نسبی نظم اروپای غربی ،توانایی امپریالیستها درازسرگذراندن خیزشهای سالهای ۶۰و این واقعیت که امپریالیستهاهنوزبسرای تخدیربخشهای وسیعی ازتوده های کشورهای امپریالیستی ذخائری دراختیاردارند، نتیجه می گیرد:اینهانتایج "ساختارهای ذاتی "و"سیاست مداوم ""ضدانقلاب پیش گیرنده "بوده وقادراست "مانع هرگونه درگرماگرم انقلاب ۱۹۱۷،میلیونهانفردچارعطش سیری ناپذیری برای خواندن ،صحبت وبحث برسریك برنامه برای آینده ،گشتند.درهسته این توده هاحزب بلشویك وبخشهائی ازپرولتاریای پیشروووجودداشت ،کسانیکه به گفته استالین "بوسیله پراوداتعلیم دیده "بودند.

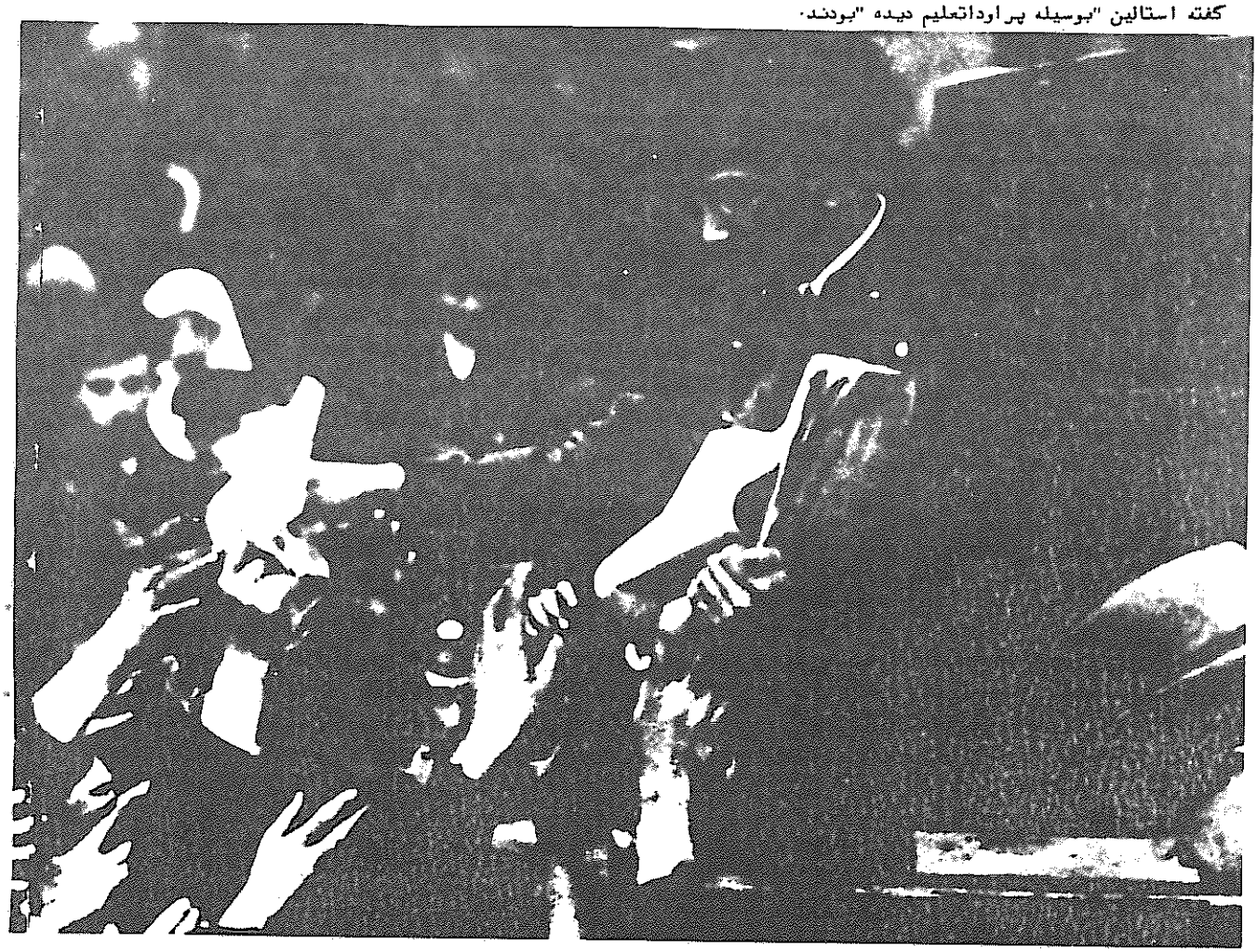

نزدیکی "بین انقلابیون وتوده ها گردد. آنچه آنهانمی بینندوبه دلیل ذهنی گرائی‌شان نمی‌توانندببینند، این است که قدرت موقتی امپریالیستها، یعنی مبنای این سیاستها، اکنون تحلیل میرود.بحرانی که امپریالیستهادرآن گرفتارندامروزه عمیق بوده وبطورروزافزونی تشدیدمی یابد، و علیرغم سیاستهای "پیشگیری ضدانقلابی" وغیره، عملکردهای واقعی این سیستم - ازجمله دینامیزمی که آنهارابطرف جنگ جهانی بین امپریالیستی می کشاند، توانایی امپریالستهارادرمتحدکردن صفوف خود،بقول بریگادسرخ "جذب وحل آنتاگونیستی ترین مبارزات طبقاتی"،درهم شکسته ،میلیونهاانسان رابه صحنهٔ تاریخ پرتاب کرده و فرصتهای بیسابقه‌ای رادرمقابل پیشروان انقلابی ،ازجمله دراروپای غربی ،قرارمی دهد.بطورخلاصه بریگادسرخ به بورژوازی نگاه می کندو غول رامی بیندولی نمی بیندکه پای این غول گِلین است ،نمی بیندکه بورژوازی



قدرت خودرابرمبنای تشدیداستثمار توده هاافزایش می دهدومرتباً میلیونها نفررادرسراسرجهان به صف گورکنان خویش ،پرولتاریای بین المللی ،می افزاید.(این نکته باتحلیل آنهااز اقتصاد سیاسی که متروپل راازپیرامون جدامی‌کندمرتبط است .دربخش ج بیشتربه این مبحث می پردازیم.)

بهرحال ،چرادرمقابل قدرتبورژوازی و"سیاستهای پیشگیری ضدانقلابیش "وغیره، "جنگ چرکی شهری "پاسخ بهتری از "قیام گرایی "است ؟شایدبریگادسرخ فکر میکندکه "قیام گرایی "پیشقراولان رابه دل بستن به مواهب بورژوازی فراخوانده وخودرابه کارپارلمانتاریستی وتشکیلات قانونی محدودمی کند؟اگراینطوراست آنها بیش ازحدنظاره گررویزیونیستهاوسوسیال‌دمکراتهابوده اندوتشکیلات اصیل لنینیستی رافراموش کرده اند(یاشاید تصمیم گرفته اندآنرانادیده بگیرند).

همانطورکه بیانیهٔ ج.ا.ا.مطرح می کند: "...حزب که ستون فقراتش بایدبرمبنای غیرقانونی بودن ساخته شود،باید آمادهٔ مقابله باسرکوب مرتجعین که هرگز به طورمسالمت آمیزبمدت طولانی وجودیک حزب اصیل انقلابی راتحمل نمی کنند، باشد."

بعلاوه ،هرچقدرهم بورژوازی درتعقیب وسرکوب کارآیی داشته باشد،شیوهٔ اصلی برای مبارزهٔ موفقیت آمیزباآن اساساً مخفی شدن وحفظ پیشقراول نبوده بلکه بسیج توده هاعلیه آن وپروراندن ریشه‌هایی بس عمیق درمیان توده هاست ، ریشه هایی که هرگزبرکنده نخواهدشد. (طبق توصیف راف چریک شهری "همچون ماهی دردریای توده هاشنامی کند"، واین درواقع به معنی پنهان شدن دراقیانوس بی هویتی است).درواقع تقویت ماهیت مخفی حزب بریک پایهٔ صحیح به این خاطراهمیت داردکه ادامه کاری در سازماندهی وپیشبردفعالانهٔ تدارک سیاسی راجهت تسریع فرارسیدن زمان تعرض سراسری ،امکان پذیرمی سازد.

استفاده ازلنین برای حمله به لنینیسم

تروریستها،باوجودابنکه خطوط کلی ترسیم شده توسط لنین جهت راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی راردکرده اند،اما سعی می کنندبرای توجیه خویش ازلنین استفاده کنند.آنهامی گویندمارکسیسم یک دگم نبوده ومرتباروش های نوین مبارزه را بپیش میگداردوغیره .آنهابرای اثبات این بحث اغلب به "دربارهٔ جنگ پارتیزانی" لنین استنادمی کنند -درواقع آنهابیش ازهرچیز،ازاین اثرلنین وبخصوص ازیک بخش کلیدی آن سودمی جویند:

"تفاوت مارکسیسم باسایرانواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش رابه یک شکل مشخص مبارزه‌محدودنمی کند،مارکسیسم به اشکل مختلف مبارزه معتقداست ،نه بدین معنی که آنهارا"کشف "می کند،بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی راکه در حین حرکت جنبش بطورخودبخودی بوجود آمده اند،بصورت عام جمعبندیمیکند،آنها را امتشکل می سازدوبه آنهاآگاهی میبخشدمارکسیسم تمام فرمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی راقاطعانه ردمی کندو خواهان توجه کامل به واقعیت مبارزات توده ای است ،مبارزاتی که همگام بارشد جنبش ورشدآگاهی توده هارتشدیدبحران‌های اقتصادی وسیاسی ،شیوه های جدید وگوناگون دفاع وحمله رابدنبال می آورد. ازاینرومارکسیسم بهیچوجه خودرانتهابه اشکالی ازمبارزه که دریک لحظهٔ معین ممکن بوده وبکاربرده می شوند،محدود نمی کند." سپس لنین حزب رابه "سازماندهی عملیات چریکی "تشویق می کندو بطورکلی باآن بخش ازحزب بلشویک که درآن دوران جنگ چریکی رابه "تروریسم "و"آنارشیسم "متهم می کردبه جدل برمی خیزد.

"دربارهٔ جنگ پارتیزانی "دراواسط ۱۹۰۶انوشته شد،یعنی پس ازقیام مسلحانه توده ای دسامبر۱۹۰۵،قیامی که تامرزسرنگونی حکومت روسیه پیش رفت وتا آن دوران هنوزدرسراسرکشورانعکاس داشت، زمانیکه توده ها،خوددرحال سازماندهی مقاومت مسلحانه درمقابل ضدحملهٔ حکومت بوده وارتش باتویخانه به دهکده های شورشی حمله می کرد.

دفاع لنین ازجنگ چریکی درآن شرایط چگونه می تواندامروزدرتبلیغ استراتژی جنگ چریکی دراروپای غربی بکمک تروریستهابیاید؟چه کسی درحال "جعل" است ؟این حرفهاازآغازتاپایان "نسخه های جزمی "است - عملیات منفردتخریب ،قتل ،عالیترین شکل مبارزهٔ تروریستها دراوایل سالهای ۷۰،اواخرسالهای ۷۰ و

حالا یعنی اواسط سالهای ۸۰ بوده است ـ ومیتوان تصورکردکه بافوران عصیانهای توده ای دراروپای غربی آنها باابتکاری خلاقانه پیش بیایندوبگویند: شکل اصلی مبارزه ...،عملیات منفردقتل وتخریب است (دقیقا"همان کاری که مثلا ترورـ یستهای"حزب انقلابی سوسیالیست" در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه کردند).

آنهاهیچ چیزاز"توجه کامل به واقعیت مبارزهٔ توده ای "نفهمیده اند،نتیجتاً در مقابل شورشهای شهری نظیروقایع اخیر بیرمنگام ،بریکستون ،فرانکفورت وغیره سکوت اختیارکرده وبه اظهار مکرر این عبارت دلخوشند: درحالیکه کمونیستها "بهیچوجه خوداتنهابه اشکالی ازمبارزه محدودنمی کنند"پس چرامی بایدجنگ چریکی شهری راردکنند؟!درواقع جنگ چریکی راف وغیره هیچ وجه اشتراکی به جمعبندی سازندهٔ لنین (درهمان اثر)ندارد که "مبارزهٔ پارتیزانی بعنوان شکل اجتناب ناپذیر مبارزه ،زمانی ضرورت پیدامی کندکه جنبش توده ای درآستانه قیام قراراردوفواصل کم یازیادی بین "نبردهای عظیم "جنگ داخلی بوجودمی آیند".

بعلاوه نیایش ممتدجملهٔ لنین یعنی "مارکسیستهابهیچوجه خوداتنهابا اشکالی از مبارزه محدودنمی کنند"ازجانب تروریستهاریاکاری محض است .آنها در عینیت ،تمام اشکال مبارزه ،بجز ترور مسلحانهٔ جداازتوده راردمی کنند.البته آنهاچنین نمی گویند ـ درواقع تروریستها تقریباً همه چیزمیگویند،بعنوان نمونه "هسته های نبردکمونیستی" بطورگذرا از اهمیت تبلیغ وترویج قانونی ولزوم پیشبرد آن "دروحدت دیالکتیکی "باعملیات مسلحانه ،صحبت می کندوبرخی ازگروه های تروریستی برحسب عادت عبارتی چندازبحثهای لنین دربارهٔ اهمیت حیاتی تبلیغ وترویج ،وازجمله روزنامهٔ سیاسی درکارانقلابی رابعاریت میگیرند.مشکل اینجاست که هیچکدام ازآنها هیچوقت هیچیك ازاین کارهاراانجام نمی دهند. آنهاخودرابطریقی دررابطهٔ نظامی با دستگاه سرکوبگر امپریالیستی قرارداده اندوطوری درزمینهٔ آن قرارگرفته اند که قادربه جذب توده هادرفعالیتهای خویش نیستند ،پس چطورمی توانندحتی فکر انجام اینگونه فعالیتهارادرسربپرورانند آیااین وعده هاهیچگاه میتوانندازخیالات خام فراتر روند؟

نکتهٔ مهم این است که اختلاف نظر های مارکسیست ـلنینیستهاباتروریستها نه برسرتاکتیکها وعملیات مشخص بلکه برسرسماجت سرسختانهٔ تروریستها در پیشبردعملیات خویش بدون توجه به ارتباط آن باتوده هاوبویژه پیشروان است. ازاین زاویه تفاوت راف وشرکاءباارتش جمهوری خواه ایرلند(ایرا)فاحش است ـ چراکه "ایرا"تاحدزیادی نمایندهٔ بسط مبارزهٔ جاری توده ایست .استراتژی نظامی جنگ درازمدت ارتش جمهوری ـ خواه ایرلندمنعکس کننده هدف سیاسی آن ـ یعنی بیرون راندن بریتانیا ازایرلند ـ وبدین ترتیب منعکس کننده خصلت ملی این مبارزه است .به همین دلایل "ایرا"قادربوده مرتباً حمایت توده ای کسب کند.ازطرف دیگرتاکتیك های (بظاهر)مشابه برزمینهٔ کشورهای امپریالیستی معانی کاملا" متفاوتی بخودمیگیرند: بورژوازی این کشورهارانمی توان مجبوربه "ترك "پایگاه وطنیش کرد، بلکه یکسره بایدنابودش ساخت .

ثبت نام درلیست رودیارد کیپلینگ

برگردیم به گفتهٔ هسته های نبرد کمونیستی :"زمانیکه بسیاری ازخلق های جهان تفنگ دردست باهیولا می جنگند،انقلابیون متروپولها نیزموظفند باهمان ثبات قدم به جنگ بپردازند". بله ـ کاملا" درست است .مشکل اینجا است که برای هسته های نبردکمونیستی وسایرتروریستهااین وظیفه درحمله های چریکی ،صرفنظر ازسیاست آن ،خلاصه می شود.غلومی کنیم ؟دراینصورت ازخودشان بپرسیدکه چطورعملیات مسلحانه راف میتواندرخدمت انقلاب جهانی باشدوقتی دیدگاه سیاسی این گروه ـ که عملیات درخدمت پیشبردش است ـ طبق بیانیهٔ خودشان مدافع دیکتاتوری بورژوازی دراتحادشوروی است ؟!رفقای آنهایعنی هسته های نبردکمونیستی که اتحادشوروی راامپریالیست می دانند، مسلما" اهمیتی برای پاسخ چنین سؤالی قائل نیستند ـضربه زدن به ناتوبخودی خود،صرفنظرازهدف سیاسی آن ،برای تشکیل انترناسیونالیسم انقلابی کافیست.

واگرازتروریستهابخواهیم آن ضربهٔ مادی واقعی که عملیاتشان به امپریالیست هاواردآورده ـ ضربه ای که نه درحد "محکوم کردن صرفاً لفظی "بلکه "مجروح کردن واقعی هیولا "است ـ وبنابراین به مبارزه درسراسر جهان یاری رسانده را نشان دهند،قیافه جدی بخودمی گیرندو می گویند: اینکارواقعا"انجام شده است. بسیاری ازبحثهای تروریستهادرمورد تأثیرات مبارزهٔ مسلحانه قشنگ بنظر میرسد،چراکه این بحث هاواقعیت دارند ... اماآنجاکه پای جنگ انقلابی واقعی درمیان باشد.یك روزشورش توده هادر بیرمنگام،صدباربیشترازسالهاجنگ چریکی شهری اینان به امپریالیستهاضربهٔ مادی واردمیکند ـ بگذریم که مهمترین ضربه این شورشها،ضربات سیاسی ایدئولوژیکی است که به بورژوازی واردآورده وادعای وی مبنی برعادلانه وشایسته بودن جامعه حاضررانقش برآب میکند،ودرکنار آن ، عملیات تروریستهاهم رنگ می بازد .

حرف دل تروریستهابنوعی این است که :اگرشماواقعا" به همهٔ حرفهای خود درموردفعال کردن خشونت انقلابی معتقد بودید، همین الان آنرابعمل درمی آوردید. تفاوت بین این خط ومارکسیسم لنینیسم دراین است که مارکسیسم لنینیسم توان پیروزی دارد.واین تنهااشتیاق به انجام کاری که شمارابعنوان یك فردخرسند میکندنیست . تروریستهابابرخورد به مبارزه مسلحانه بعنوان یك وظیفه معنوی مجردازپیشبردانقلاب ،راه رابرای تاخت وتازبرداشت اندیویدوالیستی (فردگرا ـ یانه)ازفعالیت انقلابی بازمی کنند،تو گویی هدف ازدست زدن به مبارزه مسلحانه ،پاك کردن گناه فردی وتزکیه نفس است"همان چیزی که "رودیارد ـ کیپلینگ" ،استعمارگرمسیحی "مسئولیت مردسفیدپوست "می نامید،ولی اینباربا چرخشی به چپ .این بحث تروریستها، وخطشان بطورکلی ،وجوه‌مشترك زیادی باآنارشیسم دارد،واین بخصوص درمورد بحث آنارشیستهادرمقابل دیکتاتوری پرولتاریاصادق است :اگرشما به کمونیسم وازبین بردن دولت واقعا" معتقدبودید،همان فردای روزپیروزی به آن عمل می کردید ـ واین درمورد تمام انقلابهای گذشته (وآیندهٔ قابل پیش بینی)تنهابه این معنی است که پرولتا ـ

ریا اسلحهٔ خود را زمین گذاشته و از دفاع مسلحانه از قدرت انقلابیش دست بکشد. بعلاوه فعالیت کنونی مارکسیست ـ لنینیستها در جهت آماده کردن سیاسی توده ها، و در جریان مبارزهٔ انقلابی، کلید آزاد کردن خشونت انقلابی توده ایست. (بعداً "بیشتر به این نکته میپردازیم).

یک جرقه می تواند به حریق منجر شود

سالهاست که احزاب رویزیونیست و سوسیال دمکرات اروپا از "شرایط عینی" و "پایهٔ توده ای خود" بعنوان توجیهی برای مهار کردن شعله های قیام اقلیت پیشروان از طریق لُختی و بی حالی جریان مسلط استفاده می کنند. و جریان تروریستی انرژی جارخود را از سجده در مقابل جریان مسلط اعلام کرده است. ولی تنفر از این تمایل رفرمیستی توده ها، لزوم اتکاء برتوده ها را از میان نمی برد، کما اینکه انزجار از "احزاب مارکسیست لنینیستی" و رویزیونیستها نیز لزوم ساختن و تکامل احزاب اصیل پیشاهنگ برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را منتفی نمی کند.

نمی توان احتیاج به پیشاهنگ برای تحلیل از شرایط عینی و اتکاء به توده های انقلابی را به فراموشی سپرد و روزهای بهتر موکول کرد ـ برعکس، وظیفهٔ عاجلی که چنین تحلیلی در مقابل انقلابیون قرار می‌دهد عبارتست از یافتن شیوه هایی برای عمل کردن مانند یک پیشاهنگ واقعی و تربیت اقلیتی که هم اکنون از لحاظ سیاسی بیدار است، تا بر زمینهٔ بحران سریعاً حادشونده سیستم امپریالیستی قادر باشد بقول لنین خود را در رأس ارتش انقلابی قرار داده و تعرض نظامی را رهبری کند.

نگاهی به فرمولبندی مائوتسه دون "از یک جرقه حریق برمی خیزد" بیفکنیم. مائو با این شعار برپتانسیل عظیمی که برای بالفعل کردن انرژی بالقوهٔ میلیون ها دهقان چینی از طریق جنگ انقلابی در مقابل حزب کمونیست چین قرار داشت تأکید کرد. تروریستها بدون استثناء در انجام اینکار شکست خورده اند، زیرا آن اُشکال مبارزاتی را که بکار گرفته اند و برپایهٔ آن سیاستی حرکت میکنند که برای جذب و فعال کردن توده های پیشرو طرحریزی نشده است. درواقع آن چه بعنوان فعالیت مرکزی برگزیده اند ـ عملیاتی از قبیل قتل مأموران حکومتی ـ مبارزهٔ عده ای منفرد را جایگزین مبارزه انقلابی توده ها می کند.

این عملیات مسلحانه هیچ وجه مشترکی با عملیات انقلابی حقیقتاً "پیشروکه بعضی اوقات، حتی هنگامیکه با اقلیت کوچکی شروع شده، نقشی قاطع در پروسه انقلابی بازی کرده است، ندارد. مثلاً ایرلند ۱۹۱۶ را در نظر بگیرید، چندصد انقلابی مسلح ایرلندی به مقابله با حکومت شتافتند. لنین از این مسئله در مقابل اتهام "پوچیسم"* دفاع کرده، چگونگی منتج شدن آن از تاریخ مبارزهٔ تکامل یابنده در ایرلند و انعکاس آن در میان توده ها را مطرح کرده و گفت نمیتوان آنرا کودتا تلقی کرد. ولی آیا میتوان دربارهٔ چریکهای شهری اروپای غربی نیز چنین گفت؟ اگر واقعاً و حقیقتاً "معتقدند که عملیات آنها نیز ادامه تاریخ یک مبارزه است (مثلاً "در ایتالیا که چنین ادعایی هم دارند) پس چرا هرگز به این شکل علنی به نیروهای حافظ نظم حمله نکرده و برای جذب حمایت توده ای نکوشیده اند؟ نکته این نیست که آنها میتوانستند یا باید چنین میکردند، مسئله این است که این نوع فعالیت هیچوقت حتی وقتی "مورو" را دزدیدند و اعدام کردند، موردبحث ایشان واقع نشده (راجتمالا" حتی بفکرشان نرسیده) چرا که دامن زدن به مبارزهٔ توده ای هیچ جایی در خط ایشان ندارد. جرقه های آنان برای شعله ور کردن حریق نیست، آنها جرقه میزنند که پشت شیشه بگذارند و هیجان زده تماشایش کنند... تا وقتیکه خاموش شود.

نقش مبارزه مسلحانه

پیشبرد مبارزه مسلحانه بعنوان فعالیت توطئه گرانه عده ای انگشت شمار، توسط تروریستها، مخالفت اساسی آنها را با هدف واقعی مبارزهٔ مسلحانه آشکار میکند. مبارزهٔ مسلحانه شکل اجتناب ناپذیر و تنها وسیله ای است که درهم شکستن قدرت طبقات استثمارگر را میسرمی سازد ـ این حقیقتی است که قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می آید. مائو بصراحت گفت:

"بعضی ما را با خط ترویج "توانایی مطلق جنگ" مسخره می کنند. آری، ما مبلغ توانایی مطلق جنگ انقلابی هستیم، این خوب است نه بد. این مارکسیستی است ..... تجربهٔ مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم نشان می دهد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش تنها با قدرت تفنگ می‌توانند زمینداران و بورژوازی مسلح را شکست دهند، به این مفهوم میتوان گفت که جهان را تنها با تفنگ میتوان دگرگون کرد."

به این خاطر اسلحه بدست می گیریم که توده ها را برای تغییر دادن جهان آزاد کنیم ـ و جدا کردن هدف این جنگ از شیوهٔ پیشبردش ناممکن است. همانطور که بیانیهٔ ج.ا.ا اشاره می کند "جنگ انقلابی ..... باید بگونه ای پیش برده شود که برای تربیت توده ها در ادارهٔ قدرت سیاسی و تحول جامعه، عرصه ای کلیدی باشد." درغیر اینصورت، اگر آن اُشکالی از مبارزه که برای درهم کوبیدن بورژوازی بکار گرفته شده اند، از هدف ارتقاء توانایی توده ها در تغییر جهان جدا شوند، هیچ نتیجه‌ای جز جایگزینی گروه جدیدی از استثمارگران بجای گروه قدیمی متصور نمی باشد. ـ نتیجه ای که اصلاً" ناآشنا نیست. حتی اگر استراتژی نظامی تروریستها بطریقی (شاید با کمک ارتش سرخ شوروی؟!) بتواند بورژوازی را مغلوب کند، آیا کارشان دقیقاً" به همانجا نخواهد کشید؟

مبتنی نکردن مبارزه مسلحانه بر سد اقل بخش پیشرو توده ها به معنی محدود کردن آن به پراتیک پیشاهنگ به تنهایی می باشد ـ مبارزه مسلحانه مختص "کمونیست های مبارز" است و توده ها باید بروند با اشکال ابتدایی ترخودشان مبارزه کنند. گروه اسپانیایی کرایومیگوید: "جنبش سیاسی توده ها و جنگ چریکی دو شکل مکمل جنبش مقاومت خلقی هستند که به موازات هم و در رابطه با یکدیگر تکامل می یابند". و بریگاد سرخ می گوید: "مبارزه مسلحانه شکلی تاریخی است که محتوای سیاسی فعالیت حزب از طریق آن خود را بنمایش می گذارد." (تاکید از خودشان است). واقعیتی است که هستهٔ مرکزی هر نیروی مسلح انقلابی را ابتدائاً" پیشاهنگ تشکیل میدهد ـ ولی آیا این فرمول بندی ها، نسخه هایی برای جاودان ساختن مبارزه مسلحانه بعنوان فعالیت پیشاهنگ به تنهایی نیستند؟ و اگر مبارزه مسلحانه به این شکل محدود شود، اگر پرولتاریا در

* Putchism کودتاگری

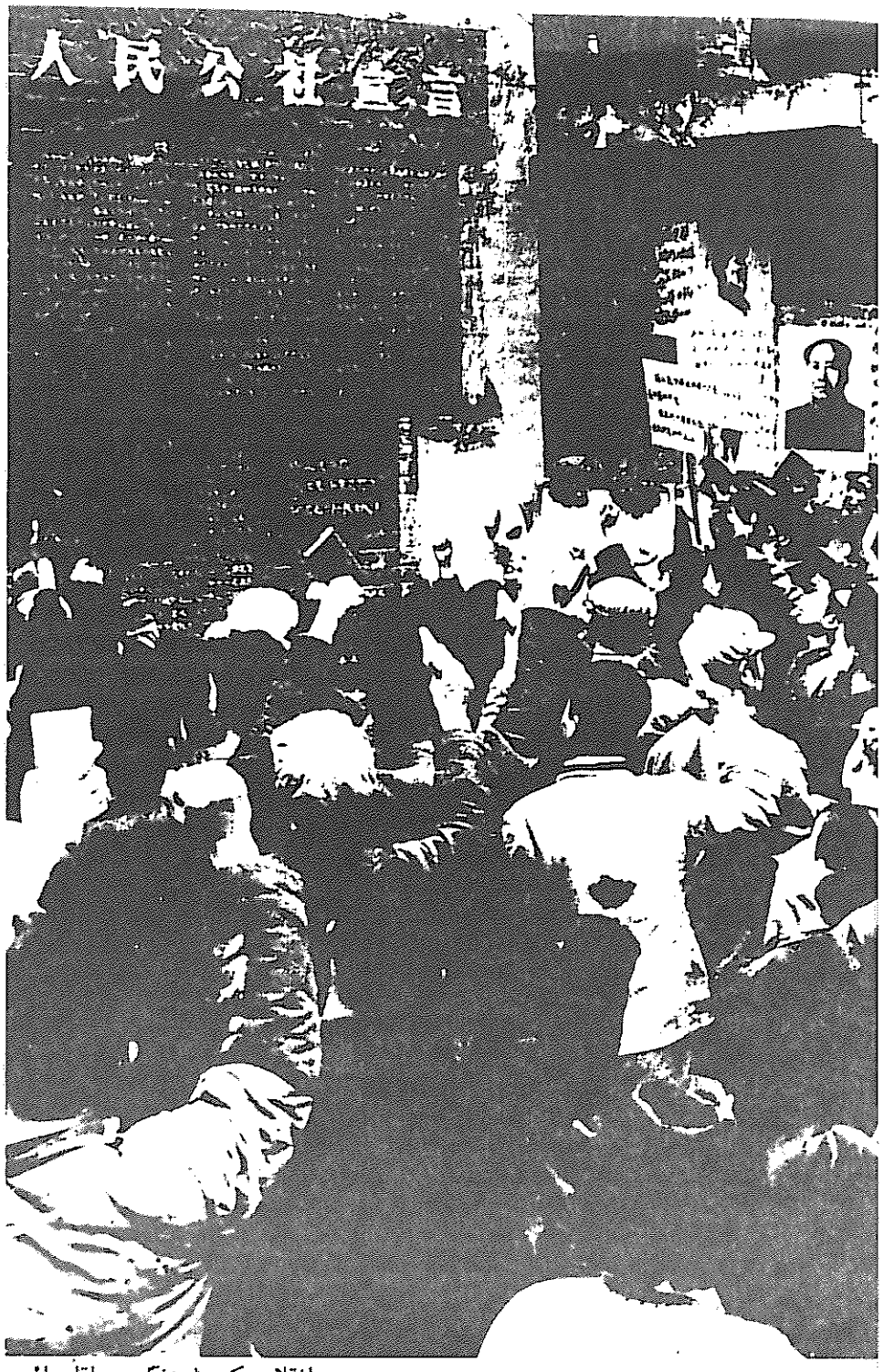

انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی

خطوط جانبی جنگ به امان خدارهاشود، چگونه میتواندبه یکباره امورجامعه رادر دست بگیرد؟راف درنتیجه گیری ازبحث هایش علیه "قیام گرایی "نظرخودرادربارهٔ موقعیت توده هادراین سناریوآشکارمی‌کند:"عملیات توده ای (تظاهرات ،اعتصابات ،سنگربندی)تنهادرمرحلهٔ نهایی مبارزه‌تعیین کننده است ،ابتداباتأمین پشتیبانی (که میتواندقابل ملاحظه باشد) وسپس باحرکت برای خلع سلاح تمام و کمال دستگاه سرکوبگر"."تأمین پشتیبانی" ـ این است نقش خلق درنسخه تحریف شدهٔ "جنگ خلق "...پشتیبانی که راف خودرامجبورمی بیندااضافه کند"میتواند قابل ملاحظه باشد"اقهرمانان فروتن ما چقدرلطف دارند.لابد توده هافراراست به "تأمین پشتیبانی "ادامه دهندتا راف جامعه را(البته خیرخواهانه !)برایشان اداره کند.

درک آنهاازمبارزه‌مسلحانه وهدفی که برای آن می جنگندکاملا" بااستراتژی انقلابی درهرکشوری ،ازتحت سلطه گرفته تاسلطه گر،درتضاداست .مائودرمخالفت بانظرگاه خلقی نظامی که دربعضی از تحریفات اینچنینی ریشه داشت ،وظایف ارتش سرخ راچنین توضیح داد:"اهمیت وظایف ارتش سرخ چین دراین واقعیت نهفته است که این ارتش سازمان مسلحی است برای پیشبردوظایف سیاسی ای که یك ماهیت طبقاتی دارند... وقتی ارتش سرخ می جنگد،نه صرفا"بخاطرجنگیدن بلکه برای تبلیغ درمیان توده ها،سازمان دادن آنها،مسلح کردنشان وکمك به آنها برای ایجادقدرت سیاسی می جنگد،بدون این اهداف ،جنگ مفهوم خودرااز دست میدهدوارتش سرخ علت وجودی خودرا ازدست میدهد".(درباره اصلاح نظرات نادرست درحزب)راف وهسته‌های نبردکمونیستی وغیره ،قصدشان هرچه بوده ،هیچوقت به امرسازمان دادن ،تسلیح وآموزش توده‌ها وکمك به آنهادراستقرارقدرت سیاسی مبادرت نورزیده اند ـ وهیچوقت نیز چنین نخواهندکردچراکه شیوه جنگیدن آنهااینکاررا غیرممکن می سازد.آنهااز عهده انجام وظایف یك واحدارتش سرخ واقعی هم برنمی آیند...چه رسدبه وظایف یك حزب پیشاهنگ .آیانمی توان گفت که بریکادسرخ ،راف وغیره واقعا" علت وجودی خودرااز دست داده اند؟

تروریسم ورویزیونیسم

این جداکردن هدفی که مبارزه‌مسلحانه برای رسیدن به آن بپیش برده می‌شودازشیوهٔ اعمال آن است که نحوهٔ تکامل "چریکهای شهری "راتحت تأثیرخود قرارداده .جریان معاصرتروریستی اروپا دراواخرسالهای ۶۰ریشه داشته وازجو وقایع آن دوران تأثیرگرفته است :جنگ‌های آزادیبخش ملی ،بخصوص درویتنام ، انقلاب فرهنگی درچین ،شورشهای شهری ۱۹۶۸پاریس وسراسراروپاوآمریکا،وتنفر ازچپ رسمی اروپاکه کوشیدبه شورش مبارزه وآنرادرمسیرهای‌بی‌ضرربیاندازد. در آن دوران هرکسی که علیه امپریالیسم آمریکااعلان مبارزه مسلحانه می داد ـ ازکمونیستهای انقلابی نظیرمائوتسه دون گرفته تاناسیونالیستهای انقلابی نظیر"آمیلکارکابرال"یافرانتس فانون"، وسانتریستهایی مانند"هوشی مین" ـ با استقبال نیروی وسیعی روبرو می شد. درموردتروریستها، جدایی اولیه از

رویزیونیسم هرگزعمیقترنشد.مثلاراف این طورجمعبندی کرد:"اهمیت خدمت مائو به تئوری انقلابی دراین است که اونشان دادانقلاب بایدازهمان ابتداباطرق نظامی بپیش برده شود."- وبه این ترتیب انهاتحلیل داهیانهٔ مائوازجنگ درازمدت خلق وانقلاب دمکراتیک نوین رابه مسلح شدن خشك وخالی تنزل داده ونقش کلیدی خط سیاسی راحذف نمودند.وتازه ،این نکته راتنهاخدمت مائودانستن ،اهمیت درجه دوم قائل شدن برای تحلیل مائو ازاحیاءسرمایه داری دراتحادشوروی و لزوم دامن زدن به مبارزه انقلابی توده ای برای جلوگیری ازآن است - کاری که اوباانقلاب فرهنگی صورت داد.هر چندآنهاظاهرا"انقلاب فرهنگی رامی ستایند،امابانحریف خط سیاسی آن ، از درك جوهراین مبارزهٔ بی سابقهٔ توده ها برای بازپس گیری قدرت ودگرگونی تمامی عرصه های جامعه عاجزمانده اند، و نفهمیده اندکه انقلاب فرهنگی محصول گست مائودرزمینهٔ درك سیاسی بود.

بدینسان جای تعجب نیست که انتقادات اولیه ایشان ازاتحادشوروی هرگزبر پایهٔ شناخت همه جانبه ازاحیاء سرمایه داری درآن کشورودرسهای آن برای ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم استوارنگشته ودرسطح انزجارازسیاستهای این کشور دراواخرسالهای ۶۰(سازش باامپریالیست های امریکایی وخودداری ازکمك به مبارزات آزادیبخش ملی)باقی ماند.چند سال بعدشوروی پُرخاشجویانه ترامریکا رابه مصاف طلبیده ،واَعمالی ازقبیل تهاجم کوبا به آنگولا راسازماندهی نمودو سپس خودبه افغانستان تجاوزکرد، راف این اعمال رامترقی ارزیابی کرد - هر چه باشد،مگرشوروی هادرمقابل امریکا "قدعلم "نکرده بودند؟برای این نیروها زیادمهم نبودکه شوروی هاقدعلم کرده اند تاتسلط امپریالیستی خودشان رامستقر کنند.

مهم نبودن این مسئله رامیتوان در عملیات هسته های نبردکمونیستی مشاهده کرد.آنهادریکی ازپلمیك های اخیرخود چنین مینویسند:"آنچه هسته های نبردکمونیستی راازباقی حیطه های سیاسی اساسا جدامیکندمبارزهٔ مسلحانه نبوده بلکه در درجه اول رهبری اصیل مارکسیست لنینستی ونگرش حقیقتا"انقلابی آن است. این خط سیاسی ماست که به مبارزه مسلحانه منجرمیشود...".برای درك کامل مطلب ،اتحاداین گروه باراف درجبهه چریکی اروپای غربی رابخاطربیاوریم. هسته های نبردکمونیستی دربیانیه ها و سایرانتشارات علنیش مرتبا"اتحاد شوروی راامپریالیست نامیده است وکماکان راف رارفیق مارکسیست-لنینیست خودمیخواند،گروهی راکه سالهاست شوروی رایك کشورسوسیالیستی میداند.والبته هسته های نبردکمونیستی قسم می خوردکه مشخص کنندهٔ این جریان اتحاد حول تروریسم نبوده بلکه اتحادحول "رهبری اصیل مارکسیست لنینیست ونگرش حقیقتا انقلابی آن است."این یعنی سرپیچی واقعی ازمارکسیسم لنینیسم وهدف انقلابی ای که ادعامی کنندبرایش می جنگند - آیابیاداتحادشوروی نمی افتید؟! چگونه می توان ادعاهای اینان درمورد تحلیل طبقاتی انقلابی حتی ازکشورخودشان راجدی گرفت ؟

روحیهٔ اصلی حاکم براین نگرش راسا لهاپیش"توپاماراهای" اوروگوئه (یکی از الهام دهندگان اولیه راف ،بریگادسرخ و سایرین)درعبارتی که هنوزبه اشکال گوناگون سرزبانهاست فرموله کردند : "کلمات مارااززهم جدامی کنند،عملیات مارامتحدمی کنند"به عبارت دیگر"این قدربلبل زبانی نکن ،شلیك کن". این شعاری است که احتمالا" باعث غرورارتشهای ارتجاعی است - درواقع آنها سربازنادان می خواهند،حال آنکه پرو - لتاریاخواهان چنین سربازانی نیست .

ب - تروریسم بمثابه تدارك سیاسی

استراتژی نظامی جنگ فرسایشی‌تروریستها درکشورهای امپریالیستی ازپای بست ویران است :این استراتژی برپایهٔ تکامل وحرکت واقعی کشورهای امپریالیستی ویابردینامیسم مبارزه طبقاتی دراین کشورها - که تهاجمی قیام گونه به امپریالیستهارامی طلبد - استوارنبوده و نمی تواندبه جنگ انقلابی توده ای دامن زند.بعلاوه نه ازچگونگی مغلوب کردن نیروهای مسلح بورژوازی درمیدان نبردو درهم کوبیدن دستگاه دولتی آن دورنمای روشنی داردونه ازشیوهٔ اعمال حاکمیت مسلح توده ها،بدست توده ها.ولی درنتیجه ۱۵سال عملیات مسلحانه ای که بهیچ وجه من الوجوه به فرسایش قدرت نظامی امپریالیستهانیانجامیده ،حداقل بعضی ازنارسایی های این تئوری بعنوان استراتژی نظامی ،حتی به خاطرخودتروریستها هم خطورنکرده است .بانگاهی به نشریات آنها،میتوان دیدکه تأکیدبرجنگ چریکی شهری بعنوان استراتژی نظامی جای خود رابه تأکیدبرجنگ چریکی شهری بعنوان بهترین شیوهٔ جذب توده هابه مبارزه انقلابی داده است .

محوراین بحث ،ازنقطه نظرتروریستی نقش عملیات مسلحانه درازمیان بردن هالهٔ شکست ناپذیری گردامپریالیستها، درجهت فعال کردن توده هاست .ازنظر گراپو"عملیات مسلحانه باعث میشودتوده هابه قدرت خوداعتمادکنند، سازمان یافتنشان راتسهیل می کندوآسیب پذیری رژیم رابه نمایش می گذاردونتیجتاً آثار ترس وتروری که رژیم درالقای آن می کوشدرا زبین می برد".وبریگادسرخ می گوید"مشکل نه انتقال آگاهی کمونیستی به تودهٔ مردم ،بلکه نمایاندن لزوم وامکان موجودیت واقعی سیاستهای انقلابی وقابلیت زیست برنامهٔ آلترناتیوبرای قدرت است که به محض مطرح شدن ، مستقیما"(مستقل ازشرایط عینی انقلاب) بادولت به مقابله برمی خیزد."

چه کشف داهیانه ای !آنچه مردم کم دارندآگاهی نیست ،جرأت است ! در دنیای "انقلاب "تروریستی فقط لازم است که مردم اعتمادبنفس کسب کنندوبرترس خودفائق آیندوکارراتمام کنند - آسان، خودبخودی وبحدتهوع آوری محافظه کارانه

این نگرش تعویض صاحبان قدرت است نه انقلاب کمونیستی - کسی که امروزوضعیت اروپارابیندونسبت به اثر مخرب دگرگونی هایی نظیر Paye - conge* و Scala mobile● برافکارتوده هایی تفاوت بماند،برای چیزی میجنگدکه هیچ ربطی به گسستی ریشه ای که لازمه انقلاب پرولتری است ندارد.این اظهارات گر اپووبریگادسرخ خصلت خرده بورژوایی خط تروریستی راعیان میکند: شایدآنهاواقعاً میخواهندبورژوازی راسر-

*قانونی که برطبق آن بیمه های اجتماعی و۵ هفته تعطیلات باحقوق اجباری است

●قانونی درایتالیاکه برطبق آن بالا رفتن قیمت اجناس حقوق هم بالامی رود

نگون کنند،ولی درك درست وروشنی از الزامات پرولتاریادر رهبری واقعی توده هابرای بدست گرفتن کنترل جامعه و دگرگون کردن تمامی عرصه های آن و پیشروی به عصرکاملا" نوین کمونیستی در تاریخ بشریت ندارند، عصری که درآن، بقول مائو،"تمامی نوع بشرداوطلبانه وآگاهانه خودوجهان راتغییرمی دهد"- وظیفه‌ای که حتی دست زدن به انجام آن بدون جهش های واقعی درزمینهٔ آگاهی ناممکن می باشد.

ناجیان فروتن

این عبارت بریکادسرخ که-"مشکل، انتقال آگاهی کمونیستی به تودهٔ مردم نیست"- ظاهرا"ضدنخبه گرایی است، توگویی مارکسیست لنینیستهاخودرامسیحای عصر جدیدمی دانندوگمان می برند که حقیقت خدادادوجاودانه ای رادرمیان توده های نادان تقسیم می کنند،ولی این حرف عملا"توهینی نخبه گرایانه رانسبت به توانایی توده هادربکارگیری علم انقلاب وازنوساختن جهان درخوددارد.

این نگرش ،عقدازدواج تروریستهاست باآکونومیستهاورفرمیستهای آشکار،همانطور که لنین باصراحت دربخش معروف"چه باید کرد"یعنی "چه وجه مشترکی بین آکونومیسم وتروریسم وجوددارد؟"مطرح کرد: "آکونومیستهاوتروریستهای کنونی یك ریشهٔ مشترك دارندوآن سرفرودآوردن در برابرجریان خودبخودی است ...درنظر اول این ادعای ماممکن است خلاف گویی جلوه کندزیراظاهرا" تفاوت بین کسانی که روی "مبارزهٔ عادی روزمره "اصرارمی‌ورزندوآنهائیکه افرادمنفردرابه فداکارانه ترین مبارزه هادعوت می نمایندبسیار است .ولی این خلاف گویی نیست .آکونومیستهاوتروریستهادرمقابل قطب های مختلف جریان خودبخودی سرفرودمی آورند: آکونومیستها - درمقابل جریان خودبخودی "نهضت صددرصدکارگری" و تروریستهادرمقابل جریان خودبخودی خشم وغضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی که نمی توانندبه امکان نداردفعالیت انقلابی رابانهضت کارگری دریك واحد کل بهم بپیوندند.کسیکه ایمانش از این امکان سلب شده یاهرگزبه آن ایمان نداشته است حقیقتا"برایش دشواراست بجزترور راه چارهٔ دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین وانرژی انقلابی خویش بیابد."رضایت بریکادسرخ ازسطح فعلی آگاهی عملا"توجیه گرعملیات منفرد خودش است .تروریستهاازمسئلهٔ مقابل پای انقلابیون اروپای غربی ،درکی کاملا وارونه دارند.واقعیت این است که پای نیروهای پیشاهنگ درجواب دادن به انتظارات کنونی توده های پیشروایین کشورهابشدت می لنگد.آیاامروزه درسراسراروپای غربی نیستندمیلیونهاانسانی که درآتش احتیاج به درك ماهیت نیروهای طبقاتی تشکیل دهندهٔ جامعه میسوزند ومی بایدبه یك ارزیابی دقیق ازنیروهای متفاوت دست اندرکاروقایع مهم درتمامی عرصه های اجتماعی - سیاسی ،فرهنگی علمی ،اقتصادی ،وغیره -مسلح شده ونیروی آگاهی راتشکیل دهندکه بتواندپروسهٔ پیچیده قیام مسلحانه وجنگ داخلی را رهبری کرده ویك حکومت انقلابی واقعی رابنیان گذارد؟ هم اکنون دهها‌زارنفر آماده اندکه دراین راه تعلیم ببینند.... البته اگرنیرویی میبودکه برای تعلیم دادن به ایشان آمادگی داشته باشد.آنچه از انقلابیون انتظارمیرودعقبگردبسوی عملیات منفردتخریب وقتل نیست ،آنها بایدتوانایی خویش راارتقاءدهندتابتوانندازلحاظسیاسی این بخش آگاه پرولتاریارا،بطورمشخص بشکل حزب پیشاهنگ متشکل کنند.

رودهای جوهر

بخش دیگری ازانبوه اتهاماتی راکه به استراتژی باصطلاح "قیام گرایی" وارداست بررسی کنیم .تروریستهامرتبا""فرقه های کوچکی "را"که چندصدنسخه ازروزنامه‌هایشان منتشرمی کنند"،"همه گروههای کوچك م .لامی " "که دگماتیسم خود را بهترین عُذربی عملی شان می دانند"(بریکادسرخ - موضع دوم) و"رودهای جوهری" "که ازقلم همهٔ احزاب کوچك م .ل برای روشن کردن توده ها"جاری می شود" را مسخره می کنندودرمقابل ،فراخوان خودشان نه برای "محکوم کردن صرفاً لفظی "که درجهت "نابودکردن واقعی دشمنان پرولتاریای جهانی "(راف)میباشد - یعنی حملات مسلحانه .

احتمالاً بسیاری ازهواداران تروریستهای اروپای غربی نیزدرعمرخودفقط شاهد منازعات دگماتیستی وفعالیت انجیلی‌مآبانه وصبورانهٔ فرقه های رفرمیستی بوده اند،چراکه قسمت اعظم مبارزه کمیست لنینیستی درهم شکسته وقبل ازآن هم درحال پوسیدن ازدرون بوده است . ولی تروریستهاخود - بمراتب بیشتر از سایرین - ازتبارزات همین بیماری اکونومیستی هستند - تصمیم آنهانه تنها بیگانگی شان بافعالیت اصیل انقلابی، بلکه ضدیتشان بااین فعالیت رابنمایش می گذارند.اینان اگرواقعا"می خواهند عَلَم مخالفت بامدافع قابل "جاری کردن رودخانه های جوهر...برای روشن کردن توده ها"وغیره ،بافردی که باحرارت مدافع انتشارنه صدهاکه هزاران نسخه ازروزنامه ای انقلابی بود،رابردارندچرا قدم به جلونمی گذارندومستقیما"به جدل علیه شخصی که ازنظرآنان حامی مقدس دامن زدن به تدارك سیاسی درجهت قیام ودرنتیجه ،برای آنها،مدافع پیگیر محکوم کردن صرفا"لفظی "است - یعنی و.ا.لنین - برنمی خیزند.

این لنین بودکه علیه تروریسم کهنه و پوسیدهٔ نارودنیك هامبارزه کرده وُچه بایدکردٌرانوشت تاحزب بلشویك را به سمت وظیفهٔ تدارك سیاسی پیشبرد انقلاب پرولتاریایی جهت دهد.دراین کتاب،لنین چنین بحث می کند"معرفت سیاسی وفعالیت انقلابی توده هاراباهیچ چیزنمی توان تربیت نمودمگربوسیله همین افشاگری ها"،اودراینجابه لزوم ترویج وتبلیغ سیاسی مداوم برسرمسائل مهم روزدرتمامی عرصه های زندگی ،اشاره میکند.لنین حتی می گوید"مختصرآن که نقشه تأسیس یك روزنامه برای سراسر روسیه نه تنهاثمرهٔ کارکابینه نشینان نیست ...بلکه برعکس عملی ترین نقشه‌ای است برای اینکه بتوان قیام را از همه طرف آغازنمود..."

فکرش رابکنیدایك روزنامه سیاسی - همان چیزی که ازنظرتروریستهای ما "رودخانه های جوهر"و"محکوم کردن صرفاً لفظی "میباشد - بمثابه "عملی ترین نقشه" برای قیام مسلحانه طرح شده است . و البته لنین هم بخاطررهبری "فرقه " ای که "چندصدسازمانده انقلابی "داشت و"نیم دوجین نشریه انقلابیش فقط ماهی یکبار منتشرمی شد"موردحمله قرارمی گرفت . (موضوع راکاملا"روشن کنیم :شکی نیست که خط سیاسی این تبلیغ وترویج کلید قضیه است - اِشکال حزب کمونیست قراء نسه وحزب کمونیست ایتالیاوغیره ،این

نیست که آنها رودخانه های جوهرجاری می کنند،مسئله این است که جوهرآنهامردم رابارویزیونیسم تربیت کرده ودیدگاه بورژوایی موجودراتقویت می کند.و"نسل کارگرانی "که بگفتهٔ استالین "توسط پراوداتربیت شده بود." در۱۹۱۷به خوبی ثابت کردکه بلشویکهاشیوهٔ تربیتی سراپامتفاوتی رابکارگرفتند.)

دراینجالازم است چندکلامی هم درمورد ادعای تروریستهامبنی براینکه عملیاتشان "ترس راازبین برده "وبه مردم شجاعت می بخشدوغیره ،بگوئیم .اگرگراپووبریگادسرخ ودیگران واقعا"معتقدندکه عملیاتشان واقعا"چنین اثری دارند، حداقل می توانستندازتجربهٔ خودشان بهتر درس بگیرند.درمواجهه باموج سرکوب اواخرسالهای ۷۰واوایل سالهای ۸۰درایتالیا،کادرهای رهبری بریگادسرخ وخط اول وغیره وهمینطورچندتن ازاعضای ایشان، پس ازدستگیری به پایه های خویش خیانت کرده شروع به همکاری باپلیس نمودند.واین به دستگیری وزندانی شدن صدهانفرانجامید.بجزاین توّابین ،صدهانفر دیگربودندکه به خاطربرخوردارشدن از وضعیت بهتری درزندان ،مبارزه انقلابی رابکلی کنارگذاشته ودرملاء عام توبه کردند،وبسیاری ازایشان اکنون با رویزیونیستهای حزب کمونیست ایتالیا همکاری می کنند.

البته درمواجهه باسرکوب جدی ،همیشه عده ای اردوی انقلاب رارهاکرده وحتی باپلیس همکاری می کنند،ولی وادادگی در این موردپدیده ای توده ای بود.دلیل به وجودآمدن چنین صحنه های دردناکی این نبودکه افرادبه اندازهٔ کافی شاهد"عملیات مسلحانه ای که آسیب پذیری رژیم را بنمایش می گذارد"و"آثارترس راازبین می برد"نبوده اندوغیره ،دلیل این بودکه این نوع تربیت ،افرادرابه درکی علمی مسلح نمی کند،درکی که به تنهایی اعتماد استراتژیکی رادراشخاص بوجودمی آوردو لازمهٔ مقاومت دربرابر سرکوب وشکنجه است .دراینجاروی سخن ماباآن زندانیان سیاسی ایتالیایی است که قلبشان هنوزبرای انقلاب می طپد:ازقهرمانی های زندانیان انقلابی پروبیاموزید ، قهرمانانی که مصممانه درمقابل سرکوب وحشیانه مقاومت کرده اند،پرچم سرخ را برافراشته اندوبه دورانی که درزندان بسرمی برندبمثابه دوره تدارک برای بازگشت به خطوط جبهه می نگرند ـ این شجاعت محصول خط وایدئولوژی اصیل پرولتری است .

رفرمستهایی باطپانچه های کالیبر ۳۸

اغلب گروههای تروریست مدعیندکه عملیاتشان ازلحاظ سیاسی توده هارابه موضعی انقلابی می کشاند،ولی یکی ازاین گروههابطورمشخص ـ که اخیرا"ازبریگاد سرخ منشعب شده واغلب بنام "موضع دوم "ازآن یادمیشود ـ این بحث راخیلی برجسته ترعنوان می کند.آنهااخیرا"به خاطرضدیت با"جنگ درازمدت خلق " بعنوان استراتژی نظامی درایتالیا و تبلیغ یك دورهٔ تدارك برای قیام مسلحانه وجنگ داخلی ،توسط اکثریت بریگادسرخ اخراج شده اند .ازنظرآنها نیروی پیشاهنگ بمنظوربه انجام رسانیدن این تدارك بایدباعملیات مسلحانه ای که به دیدآنها"شیوه ای تعیین کننده برای آموزش سیاسی توده ها"است "به قلب دولت "وبخصوص "پروژه های کلیدی بورژوازی "ضربه زند.قراراست این عملیات تمام نیروهای سیاسی جامعه را تحریك به پاسخگویی کندوبدین ترتیب ماهیت طبقاتی واقعی آنهارابرای پرولتاریاافشاسازد.

این تحول خطی،بیانگرورشکستگی برنامهٔ تروریستی دربرابر واقعیت ستبر است ـ همان چیزی که لنین گرایش نارودنیسم (تروریسم روسی)به مارکسیسم میخواند...ولی کماکان غرقه درتفکرتروریستی (شباهت تئوری "واردآوردن ضربه به قلب دولت "مطروحه ازطرف "موضع دوم "با "ترویج اولویت عمل "و"ضربه به مرکز"نارودنایاولیا،صرفاً یك شباهت ظاهری نیست).."موضع دوم "که بایك شکست جدی ووادادگی بخش بزرگی ازکادرهایش روبروشده ومی بیندکه برنامهٔ تروریستی درهیچ کجای اروپاکاری ازپیش نبرده ، قدم مهمی برداشته واستراتژی جنگ چریکی شهری بمثابه "جنگ درازمدت خلق" راردکرده وچیزی دیگربجای آن مینشاند: ...جنگ چریکی شهری صرفا"بمثابهٔ" ترور تهییجی ".

آنهاربودن واعدام آلدومورو،رهبر حزب دمکرات مسیحی ایتالیاراکه بسال ۱۹۷۸ توسط ایشان انجام شد،نمونهٔ برجسته این خط میدانند.مورووحزبش درصددموافقت باطرح "سازش تاریخی "بودندکه ازمدتهاپیش حزب کمونیست ایتالیاانتظارش رامیکشید ،بااینکارح .ك .ا..نیزبه درون حکومت آمده وهمهٔ احزاب سیاسی بورژوازی علیه پرولتاریامتحدمیشدند، ونتیجهٔ آن ازنظربریگادیست هاشکستی تاریخی برای پرولتاریابود.به ادعای آنها قتل موروپروژهٔ "وحدت ملی "هیئت حاکمه راعقیم گذاشت ،نیروهای رویزیونیست وسوسیال دمکرات راکه خواهان آزادی موروبودندافشاکردوبطورکلی امر پرولتاریارابه پیش برد.

وقتی بریگادسرخ ،بمنظورتأثیرگذاری برترکیب پارلمان ایتالیا،موروراعدام کردباتفنگش به پرولتاریاگفت :محتوای سیاسی واقعی "ضربه زدن به قلب دولت" این است که ائتلاف سیاسی حکومتی حاضر بهتر ازدیگری است .آیااین یك نگرش رفرمیستی مسلحانه نیست ؟آیاروشن نیست که چرااپوزیسیون های بورژوایی وقتی فعالیت رفرمیستی شان غیرقانونی میشود به این شیوه روی می آورند ـ چرا اپوزیسیون بورژوایی نپال ،یاهواداران آکینودرفیلیپین ویادنباله روان بنی صدر درایران دردورانهایی تروریسم را بعنوان استراتژی برمی گزینند؟

ومعمولا" قتل کله گنده های بورژوا از طریق این شکل جداازتوده تنهابه یك جو لیبرالی دامن زده وازلحاظ عینی این توهم را بوجودمی آوردکه نابودی این افراد ممکن است اوضاع راتغییردهد ـ بالنتیجه وقتی جامعهٔ سرمایه داری بطورمنظم به حرکتش ادامه می دهد،مردم مأیوس شده ودربهترین حالت منتظرعملیات بعدی می مانند.بریگادسرخ فکرمی کندکه مطبوعات ایتالیادرآن دوران مجبوراً اطلاعیه هایش راکه حاوی ادعانامه هایی علیه موروبود چاپ کردندوسرمایه داری ایتالیا هم به ضدحمله دست زد،ولی تنهاچیزی که مسئلهٔ فوق ثابت می کنداین است که مطبوعات بورژوایی ایتالیاخیلی بهترازبریگادیست هامی فهمند،آنچه این گروه انجام دادکاملا" هرآنچه گفته بودراتحت الشعاع قرار می داد.

حال برداشت این دیدگاه ازعملکرد دولت رادرنظربگیریم :آنچه آنهابعنوان "قلب دولت "موردحمله قرارمی دهند،مشتی ازرؤسای این دولت است ـ وپراتیك جر-

یان تروریستی صحت این گفتار را ثابت می کند، "عمل مستقیم "ژنرال فرانسویش رامی کشدوراف "رئیس الوژسا"یش را و غیره ۰حال اگرتروریستهابه نحوی می توانستندهمهٔ رؤسارا ازسرراه بردارندچه می شد ـ آیادولت بدون "قلبش "می مرد؟ یانه ،ازآنجاکه ریشه هادست نخورده مانده‌اند،نسل جدیدی ازرؤسای بورژوا تولیدمی کرد؟تروریستها"قلب دولت " را تاسطح مشتی ازشخصیت های رهبری کنندهٔ دولت پائین آورده اندوبااینکاربغایت به خط سیاسی رویزیونیستهابرسرمسئلهٔ دولت نزدیك شده‌اند،رویزیونیستهایی که "ائتلافات ضدانحصار"وغیره شان تنهادر خدمت جاه طلبی های رویزیونیستی برای جایگزینی رهبران روشن بین خود بجای "رهبران بدبورژوا"می باشد ـ وبه روابط استثمارگرانه ودولت تقویت کننده این روابط کاری ندارند.این دودیدگاه، هردو،بریك واقعیت پردهٔ ساترمیکشند وآن اینکه "قلب دولت "دستگاه سرکوبگر است مرکب ازصدهاهزارمردمسلح ودر پشت آن بوروکراسی قراردارد‌که بر سیستم استثمارطبقاتی استواربوده و آنرا تقویت میکندوبرای "ضربه زدن به قلب دولت "بایدتوده هارادریك قیام مسلحانه وجنگ داخلی بسیج کردواین دستگاه را درهم کوبیدوسیستم سرمایه داری راریشه‌کن کرد ـ کاری که بریکادسرخ درسال ۱۹۷۸آمادگی انجامش رانداشت وباخطی که دیدش رابه یك مشت شخصیت محدود می کند،هرگزنخواهدتوانست توده ها را برای انجامش آماده کند .

به جریان انداختن یاتهییج توده ها

بپردازیم به ارزش این عملیات در "برانگیختن "جوانقلابی درمیان توده ها ـ زمانی یکی ازرهبران راف آنرا"انفجار بمب درضمیرمردم "نامید ـ لنین درچه بایدکردبه تئوری "تروروتهییجی "چنین پاسخ می دهد :

"بایدسؤال شودکه مگردرزندگی روسیه از اینگونه افتضاحات وبی ترتیبی ها آنقدرکم است که بایدوسائل مخصوصی برای "تهییج "اختراع شود؟ازطرف دیگر اگرکسی اصولاً تهییج نمی شودوحتی استبدادروس هم نمی تواندواورانهییج کند دراینصورت مگرواضح نیست که این شخص بجنگ تن به تن میان حکومت ومشتی تروریست نیزباخونسردی کامل خواهدنگریست ؟تمام مطلب درهمین است که توده‌های کارگرازپلیدیهای زندگی روس بسیارتهییج می شوندولی مانمی توانیم همه آن قطرات ونهرهای هیجان مردم را،که به میزانی بی اندازه زیادترازتصورات وخیالات همهٔ مااززندگی روس جاری است، باصطلاح جمع ومتمرکزسازیم و حال آنکه لازم است همه آنهارایکجاجمع نمودوازآنها یك سیل عظیم بوجودآورد". آیااکنون با وجودگرسنگی ،سرکوب ،جنایت ،تجاوز، جنگهایی که هزاران میلیون رادرسراسر جهان اسیرخودکرده یاخطریك جنگ هسته ای جهانی ،افتضاحات وبی ترتیبی‌هاکمترازآن دوران است ؟

آنچه ماینهوف "انفجاربمب درضمیر مردم "می نامدتنهامی تواند"قطرهٔ "کوچکی به هیجان عمومی اضافه کند.وتروریستها که درعوض یافتن ظرفی برای "جمع ومتمرکزکردن همهٔ آن قطرات ونهرها"در "یك سیل عظیم "،خودرابه اضافه کردن قطرهٔ کوچکی راضی می کنند،هیچ راه عملی برای پیوندباتوده های پیشرویی که هم اکنون درحال عمل برصحنهٔ سیاسی اروپای غربی اندوهدایت آنهانمی یابند. درواقع آنهااصلا"توده هارانمی بینند: آنها بحدی‌ازخیره شدن به قطره های کوچك خویش سرخوشندکه ازدیدن رودخانه ها وجویبارهایی که شدیداً به مسیری تازه نیازمندند،عاجزمانده اند ـ آنها به اروپای غربی نگاه می کنندونتیجه میگیرند که زیادخبری نیست .مثلا"درپائیز ۸۳ـ اعتراض علیه استقرارموشکهای کروزو پرشینگ ۲سراسرآلمان غربی رابه لرزه درآورده بود،ولی تروریستهااصلا"به این جنبش توده ای نزدیك نشدند .

هسته های انقلابی* آلمان غربی ،یك تشکیلات تروریستی که وجوه مشترك زیادی با"چریکهای شهری "دارد،باوجود اینکه اصلا" مدعی مارکسیست لنینیست بودن نیست برای عدم حضورخودتوضیحی ارائه داد: استنتاج آنهااین بودکه این جنبش احتمالا" توسط خودبورژوازی براه افتاده وبهرجهت زیرسلطهٔ سیاست های بورژوایی وکاملا" تحت کنترل جنبش صلح رسمی بود: "آن بخشهای جنبش صلح که بطورمشخص رابطه بین تسلیحات و امپریالیسم راتشخیص داده ودرعمل به افشای آن کوشیدند،همیشه دراقلیت باقی ماندند "آرزوی رادیکال شدن این اعتراض .....تحقق نیافت "و"بدون شك باید دوباره براین نکته قدیمی تأکیدگذاشت که ...جنبش ،اجازه انتقاددرونی رانمی دهد".وسپس هسته های انقلابی نتیجه می‌گیردکه "تاوقتی یك جنبش توده ای را ـ دیکال موجودنیست " "روشهای قطعی علیه بالابردن تسلیحات همانااایجاد آشوب داخلی وانهدام بنیادقدرت درنقاطی است که برای نیروهای کوچك امکان موثرترین مقاومت موجودباشد ".ـ یعنی تروریسم که ازطریق آن "مافرصتهای خودراخود تعیین می کنیم ".

شکی نیست که سیاست حاکم براین جنبش ،بورژوایی باقی ماندوبخش راد ـ یکال دراقلیت بود ـ ولی دریك شرایط غیرانقلابی درآلمان غربی امپریالیستی از جنبشی توده ای که میلیونهانفردرآن در گیرندچه انتظاردیگری میتوان داشت؟ بیشتراوقات بورژوازی برای اهداف خودش توده هارااززندگی روزمره جداکرده به عرصه سیاست می فرستد ـ ولی اینکه توده هادراین عرصه چه خواهندکردهیچ‌گاه مشخص نیست ،ولی ازطرف دیگراگر نیروهای انقلابی سپرانداخته ومیدان را ترك کنند("طبق معمول ")مثل هسته های انقلابی خودرابه تیله بازی بایکدیگرسرگرم کنند،آیااین اقلیتی که میکوشیدسطح نبردرااارتقاءداده وامپریالیستهاراآماج حمله قراردهد،این اقلیتی که هسته های انقلابی چنین اهانت آمیزتوصیفش میکنند ومسلماً ازهزاران هزارنفرتشکیل شده ؟ هیچگاه خواهدتوانست به ایفای نقش خود پرداخته وتوسط خط انقلابی به بالفعل تبدیل شودودرموقعیت انقلابی آینده میلیونهانفررارهبری کند؟جنبش توده ای نقش پیشاهنگ راتعیین نمی کند،بلکه تنهازمینه ای عرضه میکندکه عده ای قلیل می توانندبااستفاده ازآن ،نیروی قدرت‌مندی رابالفعل کنند ـ البته وقتیکه ابزار سیاسی چنین کاری راداشته باشند(مراجعه کنیدبه ج ب ف ۰شمارهٔ ۲،مقاله درغرب خبری هست)۰وقتی این کار را نمی کنند،درواقع وقتی خطشان درضدیت باچنین کاری است ،چاره ای ندارندجز اینکه یادنباله روجریان غالب باشند یا درحاشیه بمانند ـ موضعی که هسته های انقلابی بارضایت کامل برگزیده است .

* Revolutionary Cells

درضدیت باحزب پیشاهنگ

تروریستهابه توده هاتکیه نمی کنند، تدارك سیاسی توده هاراستهزامی کنند، به ضرورت وجودیك تحلیل همه جانبه از شرایط عینی کم بهامیدهندچراکه عملیات خودراکلیدهمهٔ تحولات سیاسی میدانند، به سطح کنونی آگاهی توده هاراضیندوفقط میخواهندآنانرابرای انقلاب تهییج کنند ـ بااین برنامه ،دیگرچه احتیاجی به حزب دارند؟البته ازآنجاکه خودرا مارکسیست لنینیست میدانند،ادعامیکنندکه خواهان ساختن حزب پیشقراول نیزهستند ـ"حزب رزمندگان کمونیست "ـ اماباشکافتن مسئله می بینیم که وقتی برنامه،"نشان دادن آسیب پذیری رژیم "باشدوازطریق عملیات منفردقتل وتخریب پیاده شودهٔ دیگراحتیاج فوری چه معنائی دارد.....و بدین ترتیب طبیعتا"مسئلهٔ حزب به آینده نامعلوم موکول میشود.

حال اگرآنان ایجادیك حزب راهم اعلام کنند(که حداقل یکی ازاین گروهها یعنی گراپواسپانیاخودراواحدنظامی حزب می داند).این حزب چگونه خواهدبود؟ "موضع دوم "،منشعب ازبریکادسرخ ، به جایی رسیدکه اعلام کردیکی ازبزرگترین اشتباهات بریکادسرخ این بودکه به این امرتحقق نبخشید"بریکادسرخ با عملیات موروتقش حزب انقلابی رابعهده گرفت ومابعدازعملیات موروهی بایدآگاهانه"خودرابه این سطح ارتقاء میدادیم". وبدینگونه غسل تعمیدحزب پیشاهنگ واقعی با آتش ،درقاموس تروریستها ربودن سیاستمداران بورژوامعنامیدهد!

ج ـ تروریسم : شوینیسم و طرفداری ازامپریالیسم

تروریستهاکه تدارك سیاسی توده ها واتکاءبه آنهابرای انقلاب پرولتری،وتمام الزامات آنراوظیفه خودنمی دانند ـ بویژه به نقش حزب پیشاهنگ وتئوری کم بهامی دهند ـ وبه جریان خودبخودی کرنش می کنند،کارشان به کرنش خودبخودی به ایدئولوژی حاکم بورژوایی دریك سلسله مسائل عمده سیاسی می کشد.دراینجا به برخی ازاین مسائل می پردازیم.

اوروسنتریسم درمقابل انترناسیونالیسم پرولتری

چریکهای اروپای غربی ،ناتورابعنوان آماج اصلی حملات خودبرگزیده و آنرا "پیشرفته ترین سیستم سلطه گری "امپریالیسم می دانند.آنهامعتقدندکه ناتونقشی تعیین کننده واستراتژیك در"هژمونیزاسیون "(وگاهی آمریکانیزاسیون)اروپای غربی بازی می کند.بگفته آنهاسطح بالای انتگراسیون استراتژیکی که بواسطه ناتو بدست آمده ،بمنظورتشدیدسرکوب توده های اروپایی (بعضی ازگروهااین راهدف اصلی ناتومی دانند)وپیش گذاشتن پاسخی امپریالیستی به بحران تعمیق یابنده می باشد:"جنگ تعمیم یافته "(بریکادسرخ ازجنگ جهانی بین امپریالیستی صحبت می کند).

هستهٔ این خط ،نظریه ای است مبتنی بربین المللی شدن یاچندملیتی شدن دولتهای اروپایی ،واین نظریه ایست که به اشکال مختلف ازطرف تمام این گروهها مطرح میشود.عمل مستقیم درجزوهٔ " نبرد بین المللی ،یك وظیفه انقلابی "برخی از پایه های تئوریك تشکیل "جبهه چریکی اروپای غربی " رابازکرده می گوید: اروپای غربی ،چه درسطح تولیدوچه در سطح بازار،قلمرووواحدی است که در آن سرمایه چندملیتی منطق سودخویش راطرح-ریزی کرده ،تحقق بخشیده وتحمیل میکند. درواقع تمام ساختارهای تولیدوبازارو-پای غربی چندملیتی شده اند...وحکومت دولتهای مختلف تنهاصحنه ای برای مبارزه داخلی سرمایه چندملیتی بوده وهر کدام عرصه ای راتشکیل می دهندکه بروی آن ،منافع سرمایه چندملیتی باهم رقابت وهمزیستی می کنند".وبدین ترتیب "عمل مستقیم "ادعانامه خودراعلیه بورژوازی اروپاتنظیم می کند:"درپیمان آتلانتیك نقش جدیدی به اروپامحول شده است اروپا،هم قربانی (بمثابه حیطه ای که در بازی سرمایه درمعرض تعرضات هسته ای قراردارد)است وهم دژخیم (ابزارسرمایه درسراسرجهان)..."

این نگرش "عمل مستقیم "شباهت عجیب به تئوری سه جهان رویزیونیستهای چینی دارد،نظریه ایکه کشورهای اروپایی رادر زمره جهان دوم ومابین جهان اول یعنی ابرقدرتهاوملل جهان سوم قرارمی دهد،و نتیجه می گیردکه این کشورهانیزقربانی تجاوزابرقدرتهاهستند.بدین ترتیب عمل مستقیم ،درست مانندتئوری سه جهان ،بر ماهیت امپریالیستی ودهشتناك کشورهای اروپای غربی که سالیان سال‌است ازغارت خلق های جهان تغذیه می کند،پرده می افکند.

"عمل مستقیم"بربین المللی شدن مدارهای انباشت سرمایه داری درون اروپای غربی تأکیدکرده وچشم خودرابربین-المللی شدن مدارانباشت درسطح جهانی وبخصوص بین کشورهای مختلف اروپای غربی وملل تحت ستم ،که رابطه ای بنیاداً استثمارگرانه است ،می بندد.این روابط استثمارگرانه کماکان ریشه ای بسیارقوی درکشورهای مختلف امپریالیستی بمثابه موجودیت های ملی جداگانه داردکه دولتهای ملی شان ازمنافع سرمایه هایی که درکشورهای خودشان پایه داردفاع می کنند.جریان تروریستی تمام این واقعیات راهدف‌کرده برآن پرده می اندازد .بریکادسرخ تحلیل مفصلی ازاقتصادسیاسی ایتالیامنتشرکرده اندکه درآن ،ایتالیابعنوان یك موجودیت منفرد یادربهترین حالت موجوددرچهارچوب اروپا بررسی شده است .(مثلا"درمشهورترین اثرآنهابنام "زنبورعسل وکمونیست "که می کوشدتحلیلی ازاقتصادسیاسی امپریالیسم بدست دهد،هیچ تلاشی جهت بکارگیری امپریالیسم لنین نشده است).جریان تروریستی باکم بهادادن به سودمادی ومشخصی که قدرتهای اروپایی بادفاع از سهم خودازغارت ملل تحت سلطه وتوسعه آن بدست می آورند،کارش بجایی می-رسدکه ناتورااساساً یك ابزارسرکوب داخلی دراروپادانسته وگمان می بردکه امپریالیستهای آمریکایی ،اروپارابه زور و برخلاف منافع واقعیش مجبوربداخل شدن درآن می کنند.بدین ترتیب آنها شعار"آلمان غربی (ایتالیاوغیره)باید از ناتوخارج شود"رابپیش گذاشته واین نگرش راتبلیغ می کنندکه بورژوازی حاکم (یا"سرمایه چندملیتی")به منافع ملی آلمان غربی وغیره واقعاً"خیانت "می-کند،منافعی که بابیرون بودن ازناتو بهترحفظ می شوند.دراین میان ،راف حتی خواستارجنگ "آزادیبخش ملی "درآلمان غربی است !(نظریه ای که باباصطلاح در پیش‌گرفتن استراتژی نظامی جنگ آزادیبخش ملی درکشورهای تحت سلطه تقویت شده است).

این کدام "منافع ملی "ملت آلمان غربی است که راف خودرامدافعش می-

داند؟حکام آلمان غربی نه تنهابه این‌منافع خیانت نمی کنند،بلکه باموضع خوددر ناتوبخوبی ازآن دفاع می کنند.آیامنافع ملت آلمان به دفاع ازسالیان سال غارت ملل تحت سلطه ـ همان چیزی که ناتو درمقابل تهدیدرقیب امپریالیستی اش یعنی بلوک شوروی وظیفه دفاع از آن و توسعه اش رابعهده دارد ـ وابسته نیست؟

وآیاتنهانتیجه این فرمولبندی دریک کشورامپریالیستی مانندآلمان غربی این نخواهدبودکه پرولتاریابرای دفاع ازاین منافع درمقابل هژمونی آمریکاوناتوباید حداقل باآن بخشهای بورژوازی که در مقابل امریکامقاومت کرده ومدافع "منافع ملی واقعی "هستند،متحدشود؟

کاربه اینجامی کشدکه راف درعین افتخاربه سابقه خوددرحمایت ازمبارزات آزادیبخش ملی علیه امپریالیسم می کوشد به دفاع از"منافع ملی "آلمان غربی بر خیزد ـ منافعی که دقیقا"درسرکوب جنبش‌های آزادیبخش ملی‌نهفته است .(ترور یستهای دیگرهم دراین موردست کمی ندارند."عمل مستقیم "فرانسه ،کشوری که به طوررسمی عضوناتونیست ،دراعلامیه ای که درموردقتل ژنرال رنه اودران داد،"تغییر جهت گیری نیروی مسلح فرانسه راکه از موضع دفاع ازقلمروبه موضع "دفاع در پیشروی "تغییرکرده وجهتش کشورهای سوسیالیستی می باشد"محکوم کرده.وبه این ترتیب "عمل مستقیم "که بخاطرحمایت ازآزادی ملی بخودمی بالد،قبول می‌کندکه صفت مشخصهٔ بورژوایی نیروهای مسلح فرانسه این است که "مدافعان قلمروخویش "هستند!)

وقتی منافع مادی بالفعلی که قدرتهای اروپایی رابحرکت درآورده وازجمله آنهارابدرون ناتومی کشاند،ازنظر دور شوند،دیگرحتی آن تروریستهایی که از جنگ جهانی مابین امپریالیستی صحبت میکنند،ازدرک اهمیت عاجل آن ولزوم مبارزهٔ پیگیرسیاسی علیه احساسات شدید ملی که ناشی ازاین دینامیسم دراین گونه کشورهاست ،عاجزمی شوند.آنهااصلا" نمی فهمندکه دردورهٔ پیش رو،وقتی تضادهای امپریالیستی خودرابازوراسلحه بیان کنندمسئله ،نابودی موجودیت امپریالیستی آلمان (ایتالیاوغیره)است ونه حفظ آن ،پرولتاریاناجی لایقترسرزمین پدری نیست بلکه اصلا" کشوری ندارد، استدلال جریان تروریستی درحمله به ناتو،کاملا" به استدلال امپریالیستهای شوروی نزدیک می شود.شوروی هانیزمرتبا" به دولتهای اروپای غربی اشاره می کنند که ممکن است منافع ملی واقعیشان خارج ازناتووبطورکلی بلوک غرب نهفته باشد وباناشی گری به آخرین تجهیزات جنگ هسته ای خویش اشاره می کنند،بویژه که اکنون بیش ازچهارصد اس ـ اس۲۰ شان در فاصلهٔ چنددقیقه ای باراوپای‌غربی مستقر شده است (تهدیدی که بدون شك بیشترازکالیبرهای ۸۲تروریستها، برخی ازبورژواهای اروپای غربی رابه فکروامی دارد).درنهایت تروریستهانه تنهاازلحاظ عینی درمقابل سرزمین پدری خودسرتسلیم فرودمی آورند،بلکه کارشان مستقیما"به توجیه ودفاع ازامپریالیسم شوروی می انجامد.راف وگراپوبلوک شوروی راسوسیالیست دانسته برایش هورا میکشندوعمل مستقیم بطورفزاینده از"کمپ سوسیالیستی "حرف می زند.

بریگادسرخ کماکان اتحادشوروی را بعنوان امپریالیست محکوم می کند ـ ولی امریکارابعنوان "دشمن عمده "آماج حملات خویش قرارمی دهد،انشعاب "موضع دوم " نیزبه امریکابعنوان "قوی ترین ،هارترین" امپریالیست حمله می کند.جریان اخیر ازاین بحث می کندکه امپریالیست دانستن اتحادشوروی "نبایدمانع درنظر گرفتن شرایط کنکرت جهانی وارزیابی ازدرجهٔ تجاوزگری امپریالیستهاوویژگی‌های سیاستشان گرددومارااز توجه به این که انقلاب به منظورپیشروی دریك جهان بلوك بندی شده می تواندوبایدازتضادهای حاصله ازعملکردشیوهٔ تولیدسرمایه‌داری سودجوید،با زدارد..."ونتیجه می‌گیرد:"کسی که تمام امپریالیستهارابه یکسان محکوم سازدوبااینکاریکی ازوظایف اولیه یك کمونیست واقعی ـ یعنی استفاده ازتضادهای ناشی ازدینامیسم عمومی امپریالیسم به منظورشتاب بخشیدن وپیشبردورهبری انقلاب جهانی ـ را نادیده بگیرد،عملا" اپورتونیست است ".

وبدین گونه است که آماج حمله قرار دادن تمام امپریالیستهادرعوض اینکه تکلیف بدون قیدوشرط انقلابیون انترناسیونالیست باشد،نشانی ازاپورتونیسم میگرددا!این بریگادیستهایك "وظیفه اولیه "جدیدهم برای "کمونیستهای واقعی" کشف کرده اند ـ استفاده ازتمام تضادهای امپریالیسم ـ که برای آنهابمعنی حمله به یکی ازامپریالیستهابعنوان "هارترین "و"قدرتمندترین "وغیره است و تنهاتأثیرش بصف کردن مردم پشت یك اردوگاه امپریالیستهابرای نبردعلیه دیگری می باشد.این اصلا" "وظیفه اولیه نوین‌برای کمونیستهای واقعی "نبوده بلکه همان خیانت کهنه وآشنایی است که از دوران انترناسیونال دوم شروع شده .

وازآنجاکه هرکس ازانجام این "وظیفه اولیه کمونیستهای واقعی "سربازنزند،"در عمل یك اپورتونیست است ".بایدمشتاقانه منتظراین بودکه "مارکسیست لنینیستها"ی بریگادسرخ این مبحث رابه لنین منتسب کنند ـ چراکه اومطلقا" از این بازی دوری جست .لنین پیگیرانه حزب بلشویك وپرولتاریای آگاه روسیه رابانگرشی تعلیم می دادکه به گفته خودش جنبش پرولتری "تنهادرصورتیکه بسه خود وفادار می ماند که به هیچ یك ازدو جناح بورژوازی امپریالیست نپیوندد،تنهادرصورتیکه بگویدهردوطرف به یك اندازه بدهستندو درصورتیکه آرزوی شکست بورژوازی‌امپریالیستی درتمام کشورهاراداشته باشد"(زیر پرچم دروغین).اوادامه داده گفت که مهم نیست کدام یك ازامپریالیستها تیر اول راشلیك کند،بانیروهای دشمن درکشور چه کسی مستقراست ،زیرانکته اینجاست که جنگ بین امپریالیستی مانندجنگ بین دوبرده داراست که یکی ۱۰۰ودیگری ۲۰۰برده دارد،و"برای توزیع عادلانه تر برده ها"انجام می شود.تنهامسئله ای که بریگادسرخ بطورعملی می توانندمطرح کنداین است که هواداران خودرابرای جنگیدن ومردن بخاطرکدام برده دارسازماندهی کنیم .

احتمالا"برای جریان تروریستی ،که درمقابل جریان خودبخودی کرنش کرده وبواسطه ضعف درتکیه واقعی به توده ها منفردشده ،چرخش بسوی یك قدرت قوی‌تربه منظوراخذ"کمك "درمبارزه امری اجتناب ناپذیراست .وآنهاکه سوسیالیسم راازمحتوای واقعیش یعنی دگرگونی آگاهانه تمام جامعه بدست توده ،خالی کرده اندهیچ اشکالی نمی بینندکه برای بدست آوردن اینگونه "کمك "هاسراغ اتحادشوروی هم بروند .

واینگونه است که تمام طیف چریکهای اروپای غربی ،این پیشقراول "مبارزان کمونیست "[که اگرهم بخواهدانتقاد از خودی بکند،احتمالا"فخرفروشانه خواهد گفت بیش ازحدتندروی کرده وازمردم جلوافتاده است] سرانجام به دفاع یا توجیه خیانت تنفرآمیزی که به اولین انقلاب جهان شد،آنچه اکنون دیکتاتوری بورژوازی رویزیونیست مدرن است، می پردازد.واین برای کسانیکه سال ها پیش مدعی ضدیت باباتلاق رویزیونیسمی که سراسراروپارا آلوده کرده بود،بودند و دعوی دفاع ازمائوتسه دون وپرچم سرخ افراشته برفرازچین انقلابی راداشتند واقعاً تأسف باراست ـ کسانیکه امروزه اغلب به تکاوران گورباچف یاتوجیه گران یکی ازبخشهای طبقه حاکمه امپریالیست خودشان ،تغییرماهیت داده اند.

درس تجربهٔ تروریستهااین نیست که نمیتوان درکشورهای امپریالیستی به مبارزه مسلحانه دست زد،بلکه این است که هیچ جانشینی برای انقلاب پرولتری وجودندارد.هدف کمونیسم ـ یعنی "همه نوع بشرداوطلبانه وآگاهانه خودوجهان را تغییرمی دهند"ـ یك انقلاب آگاهانه سیاسی راالزام آورمی سازد،انقلابی که در آن توده هابصورت میلیونی ،نه تنها تفنگ بدست می گیرندبلکه بالاخره قدرت نظامی دول امپریالیستی رادر هم بکوبند،به شناختی مسلح می شوندکه آنها راهدایت می کندتاانقلابشان به جایگزینی یك امپریالیست استثمارگر به جای دیگری منجرنشود.بحران سیستم امپریالیستی حتی امروزه درحال آماده کردن شرایطی است که یکی ازآن فرصتهای نادر برای چنین کاری راامکان پذیر می سازد ـ روزهایی که آینده جهان راتعیین خواهدکرد.اینکه انقلابیون درموقعیتی باشندکه بتوانندازلحظات استفاده کرده و عملا"به جنگ انقلابی دامن بزنند،امپریالیستهارادرمیدان نبردشکست داده ودیکتاتوری پرولتاریارادربخشهایی ازاروپابه مثابه بخشی ازانقلاب جهانی مستقرکنند،تاحدزیادی به این بستگی داردکه کولهبارکهنه ای که برای مدت زمانی طولانی به دوش جویندگان انقلاب درکشورهای امپریالیستی سنگینی می کرده رابدور افکنند،درامرتدارك جهش های عظیمی که درمرکزفرماندهی حزب کمونیست چین درپنان تأکیدبسیاری برنقش آموزش سیاسی کادرهاوسربازان نمود.



مائوتسه دون

این لحظات استثنایی که پیشاروی مامی-درخشنداستفاده کردوبرای همیشه از دستشان نداد. ○

کرده ومهمترازهمه احزاب پیشاهنگ مارکسیست لنینیست رابنیان گذارند. فقط دراین صورت است که میتوان

کتابنامه

تمام ترجمه هابه انگلیسی (فارسی) از جهانی برای فتح است .بعضی ازآثاری که درنوشتن این مقاله ازآنهاکمك گرفته شده یابه آنهااستنادشده است بقرار زیرند:

ـ جناح ارتش سرخ ،دربارهٔ مبارزه مسلحانه دراروپای غربی ،۱۹۷۱

ـ راف ،"مصاحبه درزوسامن کافن "۱۹۸۵،

ـ سلولهای انقلابی (منتسب به)مدارك در بارهٔ جنبش ضدجنگ

ـ سلولهای انقلابی "سلولهای انقلابی نتیجه میگیرد..."(انترناسیونال ،۱۹۸۴)

ـ حزب کمونیست اسپانیا(بازسازی شده) وگراپو،کمون کارل مارکس ،"ادغام اسپانیادرناتو"۱۹۸۴

ـ هسته های نبردکمونیستی "نامهٔ سرگشاده به اعضاوهواداران حزب کاربلژیك"۱۹۸۵

ـ هسته های نبردکمونیستی "بیانیه اول ماه مه :درباره مبارزه‌مسلحانه "مه ۱۹۸۵

ـ بریکادسرخ ،زنبوروکمونیست ،نامه های بین المللی ،۱۹۸۲

ـ بریکادسرخ ،"مبارزه طبقه کارگر و اوضاع عمومی سیاسی درایتالیا"مارس ۱۹۸۴

ـ بریکادسرخ و"موضع دوم "،پلمیك های پائیز۱۹۸۴،منتشره در۱۹۸۵

ـ عمل مستقیم ،"مبارزه بین المللی ،یك وظیفه انقلابی "۱۹۸۴

ـ عمل مستقیم ،بیانیه درباره کشتن ژنرال رنه اودرن ،۱۹۸۵

ـ حزب کمونیست اسپانیا(بازسازی شده) وگراپو،کمون کارل مارکس "جهت پرولتری رادرجنگ بافاشیسم وامپریالیسم تضمین کنیم " ،۱۹۸۴

بقیه ازصفحهٔ ۳۸

سیاهان وسفیدپوستان رادرزیرسقف یك آفریقای جنوبی می دهد)،وبرنامه "منشور آزادی "کاملاغیرانقلابیش ـ که آینده درخشانی رابرای سرمایه گذاران غربی تحت حکومتی که ك .م .آ . هم درآن سهم داشته باشدترسیم می کند ـ وبالاخره ضدیتش بارهائی ملی راستین ،می باشد. بسیاری ا زاین مواضع همراه باتصمیمات اخیرکنگرهٔ ك .م .آ . که درآن چند نژادی رسماًپذیرفته شده ،توسط مطبوعات بورژوائی که درجستجوی مفری برای غرب هستند،درج گردید.تمامی این مسائل بدان معنانیست که ك .م .آ . حامیان روسی خودراترك گفته است ؛این حا میسان کماکان به ارسال اسلحه وحما یست تبلیغاتی درسطح بین المللی بنفع ك .م . آ . ادامه می دهند.

شوروی هادرحالیکه عمدتاًموضع مصاف طلبانهٔ جدیدك .م .آ . ،یعنی"مبارزه مسلحانه رابرای خاتمه دادن به آپارتاید حدت بخشید"رابه نمایش می گذارند، مفهوم رویزیونیستی خودشان از"رهائی" رانیزآشکارمی کنند.طبق نظرآنهامبارزه مسلحانه هیچ نیست مگرتاکتیك فشاری برای بدست آوردن برخی امتیازات دمکراتیك .بنابرسرمقاله ای درنشریه "مسکونیوز"، ۲۰میلیون آفریقائی "طالب حق رأی همگانی ،الغاءممنوعیت فعالیت های سازمان های دمکراتیك ،محدودکردن امرجابجائی مردم بومی کشورو آزادی زندانیان سیاسی می باشند.نه اصلاحات ، بلکه ازبین بردن آپارتایدا"

این اصطلاحات خاص مطبوعات شوروی پوشش نازکی است برچهرهٔ "مبارزان " مسلح "آزادی " که باسرمایه‌داران عمدهٔ آفریقای جنوبی ملاقات میکنند،برای "برقراری مذاکرات "تلاش می کنند،امااین بوتا است که ازاین عمل طفره می رود.البته غرب نیزخواهان آن است که رقیب راازبدست آوردن جای پای بیشتردرگرماگرم این بحران (که در حین آن شوروی آشکاراسکوت اختیار کرده است)دورنگاه دارد.امامقصوداصلی آنهاازمذاکره باامثال ك .م .آ . (که همراه با"توتو"و"اوپن هایمر"دارای نفوذ در"جبهه متحددمکراتیك "هستند)عبارتست ازدفع کامل تتمهٔ اعتباراین جریانات و بازکردن راه برای چهره های متعادلتری مانندتوتو وبوتالزی ـ درواقع پیام مسی‌دهندکه دیده شدن درکنارسگهای تازی امپریالیستهای واشنگتن درملاءعام هیچ ایرادی ندارد،زیراچریکهای ك .م .آ . هم همین کاررامی کنند.

رئیس "گاتابوتالزی "نیزبعنوان رئیس موطن قبیله "زولو"،بنوبه خود یك انتخاب مطلوب امپریالیستی است ،اما افسوس که دیگرچیزی برای مخفی کردن ندارد.گذشته رسواوهمکاری جاری بادولت آفریقای جنوبی ونیروهای امنیتی آن در حمله به توده ها(به بهانه رسوای "تقسیمات قبیله ای "که تخم خشونت رادرصف مردم می پاشد)برای وی چیزی جزریشخندوتنفر بهمراه نیاورده است .اوخطوط بورژوائی مختلفی رامانندطرفداری ازبهبودزندگی سیاهان (بخصوص خودش)وانتخاب "سران دولتی "سیاهپوست رامنعکس کرده است . (نام اومکررآنه تنهابوسیلهٔ "حزب ناسیونالیست "بوتابلکه توسط حزب دست راستی افراطی محافظه کارنیزآورده می شود). بوتالزی تهدیدکرده است که اگرشرکت سیاهان درقدرت سفیدپوستان بخشی از راه حل بحران جاری نباشد،همکاری نخواهدکرد.

واقعیت این است که مبارزه توده‌های آزانیابسیارفراترازنیروهای بورژواملی وخرده بورژواهای ناسیونالیست که عموماًامپریالیستهابرای کنترل ازپائین امورازهم گسیخته شان درمستعمرات ونو مستعمراتشان به آنهامتکی هستند،پیش تاخته است .نیروهای مختلف نظاره گر ومصالحه جوحتی اگرمستقیماًبه ساختار فعلی قدرت سفیدخدمت نکرده باشند ، دراوضاع تغییرات شایان توجهی راهم بوجودنیاورده اند.به همان اندازه که امپریالیستهاسعی درکاهش هرگونه امکان انقلاب دارند،ومکررآبه فقدان نیروئی که قادرباشدآنهارابرسرقدرت سیاسی به مصاف بطلبداشاره می کنند،آنها به خوبی آگاهندکه احساسات توده هاکاملاً انقلابی است وبهیچوجه درمقابل رهبران رفرمیست که باهژمونی برمبارزه برحسب عادت آن رابه گودال تسلیم طلبی می‌کشانند،تزلزلی پیدانکرده اند.بااین وجود آنهاچاره دیگری ندارندمگرآنکه دراین راستامذاکره کرده ومانوربدهند،وتوده ها راازاینکه سرنگونی مسلحانه آنهارا در دستورفوری کارشان قراردهند،بازدارند. مخالفت باآپارتایدبیشترتمام چیزیست که می توانندوعده دهند.

این مدافعان امپریالیسم‌رقصد همخوابگی بادولت مهاجری سفید راکرده اند، تاخودبرتوده های سیاه حکمروائی کنند،حمله دیگری رانیزآغاز کرده اند.حمله ای که ازبورژوازی سرچشمه گرفته وعلاقمنداست که موقعیت را یك "جنگ نژادی "خونین ترسیم نماید. سپس این موقعیت باوعده های شیرین در موردبهبودشرایط وحشتناك سیاهان همراه بااشکال جدیدی ازادغام سفیدها و سیاهان به مقایسه گذارده می شود.دراین طرح ،شمشیر"برابری "چنان قرارداده شده است که درك رایج درمیان توده های آزانیا ـ یعنی انقلاب ـ راتحریف کرده ومغلوب سازد.

تازمانیکه بدلیل عدم وقوع انقلاب، حاکمیت اقلیت سفیدپابرجاست ،این بحران نمی توانددرچارچوب کنونیش حل گردد.شایدامپریالیستهابرای اینکه مبارزه رابطورفیزیکی مختل سازنددست به قتل عام بزنندوآنرابه تسلیم موقت بکشانند.یاشایدازطریق قراردادن چهره‌های سیاهپوست درمناصب دولتی ،تعویض بوتا،یاحتی بوسیله ازبین بردن بعضی عناصررسمی آپارتاید،فرصتهای کوتاه مدت دیگری بدست آورند.اماعلیرغم بکاربست ترکیب های ویژه تروروعوامفریبی بیشتر توسط امپریالیستها،طغیانهای توده ای بیشتری درراه است .وپیش بینی یك راه حل باثبات امپریالیستی بهیچوجه معتبر نیست .

تاریخ برای رهائی آزانیاازچنگال منطق امپریالیستی ،نابودی کامل ماشین آپارتایدوتارومارکردن مباشران سفید پوست آن راطلب می کند.هیچ چیزجز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون نمی تواندقوه ابتکارسیاسی توده هارارها کرده ومبارزه مسلحانه ای رارهبری کند که باخودیك انقلاب دمکراتیك نوین بهمراه بیاورد.فراخوانی که مابرای انقلابیون آزانیاجهت پیوستن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صادرکردیم معتبر تروعاجلترازهمیشه است .بحران انقلابی آفریقای جنوبی برکل پیکر امپراطوری امپریالیستی ضربه واردمی کندوامروزه موقعیتی عالی رابرای این خط انترناسیونالیستی پرولتری جهت ریشه یابی در میان توده های آزانیافراهم می نماید. ○

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

برای فتح جهانی

۱۳۶۵/۵

MONDE A GAGNER

GACAK DÜNYA

UN MUN

کردستان
و دورنمای
قدرت سیاسی سرخ

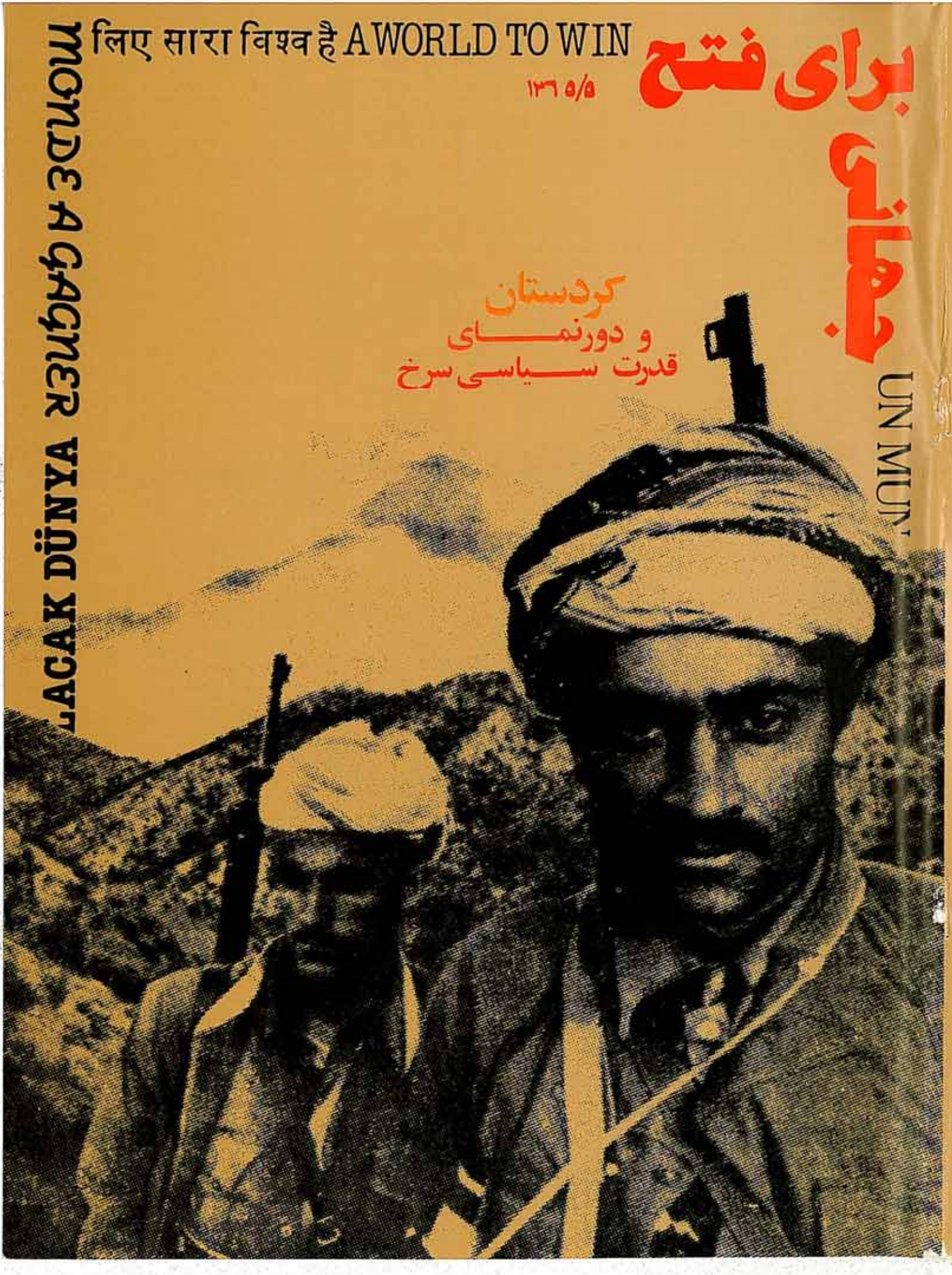

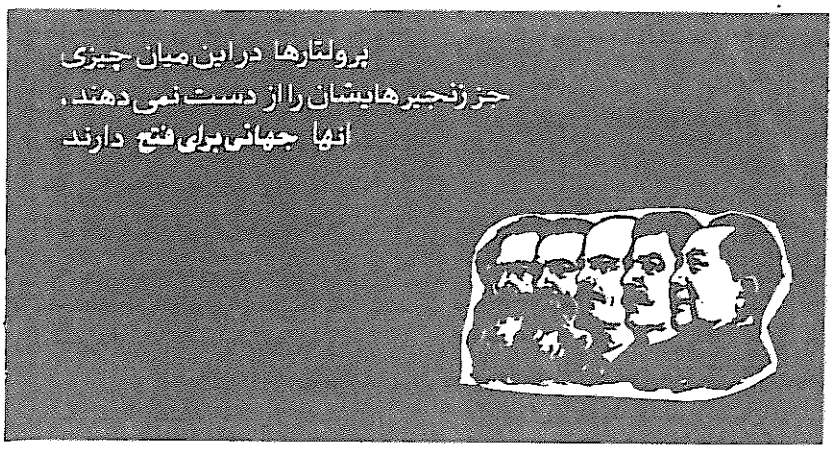

۱۳۶۵ / ۵

کردستان
کردستان ودورنمای قدرت سیاسی سرخ ۴

ابراهیم کایپاکایا
درباره مسئله ملی کرد ۱۶

بنگلادش
انبارباروت پوربابنگلا ۲۹

چرادولت کلمبیا،کاخ دادگستری خودرا
بمباران کرد؟ ۱۸
پیام کمیته ج . ا . ا . به آر.سی . پی ۲۴
آر.سی .پی .آمریکادهمین سالگردش راجشن میگیرد ۲۵

تسخیردژهای امپریالیستی ۴۲
بریتانیا : گزیده ای ازمانیفست
دسته انقلابی انترناسیونالیستی ۴۳
ایتالیا : گزیده ای ازنشریهٔ
"برای سازمان انقلابی کمونیستی کارگری" ۴۳

کردستان



برای چندین دهه، کردستان مسلحانه علیه انقیادملی بپاخاستهاست اکنون کردستان بایک گره گاه جدید روبرومیشود: چه بهائی برای برافراشتن پرچم سرخ پرداخت خواهد شد، چه تغییری برای ستمدیدگان جهان بوجودخواهد آمد، زمانیکه دشتهای کردستان با آتش مهیب ارتش پیشمرگه شعله ور گردد؟نجیمه سیاووش درباره این مسائل حیاتی به بحث میپردازد

بنگلادش

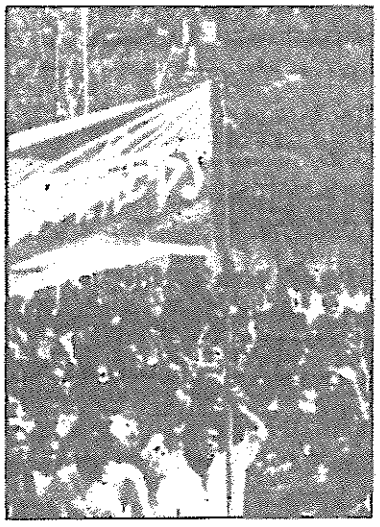

تحلیلی ازخروش رشدیابندهٔ سیاسی چندسالهٔ اخیردربنگلادش(پوربابنگلا) : جائیکه رژیم تحت الحمایه امریکاباصف وسیع نیروهای مخالف ازطبقات مختلف روبرومیگردد .

جهانی برای فتح را مشترک شوید



ازکردستان
تاکلمبیا ـ
مردم سراسرجهان ،
جهانی برای فتح رامی خوانند،
جهانی برای فتح بزبانهای
انگلیسی ،فارسی ،
اسپانیائی ،ایتالیائی ،وترکی
دردسترس شماست .
بهای هرنسخه ازشماره هـــای
گذشته : ۲ پـــوند
(آمریکای شمالی : ۴دلار)

جهانی بـــرای فتح
هـــر سه مـــاه یـکبـــارانتشـــارمیـابـد.
حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۱۵ دلارآمریکا.پست هوائی
نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا،دراختیارشماست .
لطفاًبرای آغازاشتراك خود،نام،آدرس پستی،چك وتعدادنشریه رابـــه آدرس
زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

برای فتح جهانی

जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR 他們贏得的將是全世界

MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳،که بسیاری ازاحزاب وگروههای مارکسیست ـ لنینیست راازسراسرجهان گردهم آورده ،الهام گرفته است ·جهانی برای فتح ،ارگان رسمی ج · ا · ا · نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که در نبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند،باز خواهد بود·

جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی ، فارسی ،ایتالیائی ،اسپانیائی وترکی موجوداست ·

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواند وظایف خویش رابه انجام رساند·مابه نامه ها،مقالات ، وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارا باخوشوقتی پذیرائیم · نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند·بعلاوه ،برای آنکه این مجله رادراکثرکشورهای جهان که ممکن باشد،دردسترس قراردهیم ،محتاج مترجمین ویاری درتوزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم ·مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشارمداوم این نشریه رادرك می کنند،نیازمندیم ·این هم شامل کمکهای فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند·چکهای اهدائی وحواله های پستی خودرابه نام : A WORLD TO WIN ارسال دارید·

تمام مکاتبات وچیزهای دیگررابه آدرس پستی ما ارسال دارید·

آدرس ما :

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.



کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ

نوشتهٔ نجیمه سیاووش

ترانهٔ انقلابی محبوبی آواز می دهد: "بهترین ترانه هاباترنم تفنگ آواز گشته اند." دیریست که طنین صفیر گلوله هادرکوهستان ،نوای آشنای سرزمین کردستان است ـ سرزمینی که در چهار کشور ایران ، عراق ، سوریه وترکیه گسترده است . این خطّه نه تنها ازدهها سال پیش زادگاه جنبش ملی کرد بوده، بلکه خطهٔ سیاسی و نظامی مناسبی را نیز برای نیروهای نظامی درگیر جنگ سرنگونی دولتهای ارتجاعی خراجگزاری که مرزهایشان ،کردستان را تقسیم می کند ـ فراهم آورده است .

از جنگ جهانی اول تا کنون، مسئله کردستان در محاسبات امپر ـ یالیستهاو نوکران مزدور آنها بخاطر استقرار وحفظ قدرتشان درسراسر منطقهٔ خاورمیانه جایگاه برجسته ای را اشغال کرده است . اگر چه چنان محاسباتی بلا استثناء ستم ملی سبعانه بر کردها رادربر داشته وتوسط نوکران امپریالیسم وبعدها سوسیال امپریالیسم به اجراء گذاشته شده، اما به چیزی جز ظهور ورشددشمنی نیرومند، با تاریخچه ای طولانی از مبارزه مسلحانه علیه ستم وبردگی، در تمامی بخشهای کردستان، یاری نرسانده است . هنگامی که ارتش های سرخ پیشمرگ ازچهارسو از کوه ها سرازیر شوندوازدشتها گذر کنند، ودرحالیکه اینبار پرولتاریای آگاه رهبریشان می کند "بهترین ترانه هایشان راکه" باترنم تفنگ آواز گشته " سر دهند، آنگاه به مرتجعین هیچ ارفاقی نخواهدشد .

تحولات چندسالهٔ اخیردرکردستان وبطورکلی در منطقه ، بوضوح براین ارزیابی مهر تأیید می زند . مضاف بر این ،تحولات موردبحث ،اهمیت بین ـ المللی ومنطقه ای کردستان وبدین ترتیب پیچیدگی مبارزه در این نقطه را به سطحی عالیتر ارتقاء داده است . این همان چیزیستکه قاتلین دیرینهٔ خلق کردنظیر امپریالیستهای فرانسوی را وادار ساخته، باماسك رنگ وروررفتهٔ دلسوزی برای حقوق کردها، به اینسو و آنسو بدوند . واین درحالی است که سر کردهٔ بلوك ،یعنی ایالات متحده ، و شکنجه گران معتمد وی کارزارهای خونین سرکوب را ترجیح میدهند . بدون شك ، سوسیال امپریالیستهای شوروی نیز هیچ فرصتی را برای همبستگی با کردها ازدست نمی‌دهند . . . البته بقول لنین ،این نظیر همبستگی طناب دار با گردن اعدامی است .

هرچه این تحولات عینی، خلق کرد را بیشتر به مرکزصحنهٔ برخوردها در منطقه هل میدهد، صف آرائی رنگا رنگ " دلسوزان " نیز بوضوح الوان تر می گردد . این امر، هم انعکاسی است از دورنماهای حدت یابنده وتشدید مشکلاتی که اوضاع کنونی برای نیروهای انقلابی در کردستان ببار می آورد وهم خود علت آن است .

دهها سال است که مبارزه‌ای بیرحمانه در سرزمین کردستان جریان دارد، مبارزه ای که در میان تُندَرو آتشِ گلوله شعله می کشدوعقب می‌نشیند تنها برای آنکه به ناگهان درست در جائی که دشمن به هیچ وجه انتظارش را ندارد، سر بلند کند .

دیری است که مبارزه انقلابی خلق کرد جریان دارد و مرگ بسیاری از دشمنان قسم خورده اش را به چشم دیده وتا حد زیادی به مدفون گشتن آنها یاری رسانده است ـ ازامپراطوری عثمانی گرفته تا سلسله های پادشاهی هاشمی و پهلوی .

این مبارزهٔ انقلابی کماکان جریان مهمی است که می تواند نقشی حیاتی در آغازیدن وبسر انجام رساندن امر استقرار نهائی دولت (یا دولتهائی) واقعاً انقلابی در منطقه بازی کند . تکامل تاریخی این مبارزه متأثر از حوادث بین المللی خطیری که این قرن را رقم زده، انجام گرفته و با این حوادث در هم تنیده گشته

است . جنگهای جهانی اول و دوم پیروزیهای روح افزا وهم چنین شکستهای تلخی که پرولتاریای بین المللی - خصوصا در اتحاد جماهیر شوروی وچین - تجربه کرده است ،تأثیرات عمیقی بر سیر تکاملی جنبش در کردستان داشته اند.

لنین زمانی گفت: "یکی از خصائل عمده امپریالیسم آنست که رشد سرمایه دارانه را درکشورهای عقب - مانده تسریع میکندوبدین ترتیب مبارزه علیه ستم ملی را تشدید کرده وگسترش می بخشد". (برنامه جنگی انقلاب پرولتری ،م. ا. ل جلد ۲۳). این برآورد،ارزیابی کماکان معتبری از آن نیرو ی تاریخی است که جنبش انقلابی وملی را درکردستان به پیش میراند،نیروئی که نه تنها شتاب خود را ازدست نداده ، بلکه در رویاروئی با کارزارهای سرکوب وکشتاری که علیه اش براه افتاده ،شتاب بیشتری نیز کسب کرده است.

یك ابتکار عمل انقلابی جسورانه که مبتنی برارزیابی نقادانه ای از جنبش و کاراکتر تاریخی مشخص آن باشد کاری است که بطور عاجل از پرولتاریای بین المللی طلب میشود. اگر قرار است از فرصتهائی که [بواسطه بی ثباتی فزاینده دولتهای ارتجاعی بحران زده وبطور کلی بحران سیستم جهانی امپریالیستی ،ودرنتیجهٔ جنگ ایران وعراق ورقابت سریعاً تشدید یابندهٔ بلوکهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی درحال تدارك جنگ] وسیعاً ابعاد عظیمی بخود می- گیردبرای آرمانهای انقلابی مردم تحت ستم استفاده شود،این ابتکار عمل انقلابی امری حیاتی بحساب می آید.

در ارتباط باوظیفه وضرورت پیش پای نیروهای کمونیست انقلابی درمنطقه یادآوری یکی از اظهارنظرهای لنین سودمند است :"دیالکتیك تاریخ چنان است که ملل کوچك ناتوان بمثابه یك فاکتور مستقل درمبارزه علیه امپریالیسم، نقش یك مایه جوش ،نقش یك باکتری را بازی می کنندکه به نیروی واقعاً ضد امپریالیسم ،سوسیالیست [کمونیست انقلابی - ج ب ف] کمك می کند حضور خویش در صحنه را به انجام رساند." (جمع بندی بحث دربارهٔ حق تعیین سرنوشت - م آ ل جلد ۲۲)

اگرچه این حقیقتی انکارناپذیر است که مبارزه خلق کرد علیه ستم ملی تاکنون به میزان عظیمی توانائی پرولتاریارا درامر "به انجام رساندن حضور خویش درصحنه " تسهیل کرده [بخصوص حزب کمونیست ترکیه /م ل - اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)] ،اماکماکان لازم است که پرولتاریا بیشتر و کیفیتاً بیشتر تدارك دیده وتوده های کرد را برای "یورش عمومی "علیه مستبدهای قدرت ارتجاعی سازمان دهد. حرکت یغماگرانه وآنارشیستی اقتصادوسیاست امپریالیستی علیرغم رنج وفلاکت بی حدوحسابی که برای کردستان ببار آورده ،نهایتاً به تقویت پایهٔ مادی جنبش انقلابی در کردستان انجامیده است .همانطور که لنین گفت : "سرمایه داری آنقدر همگون بنانگشته که سر چشمه های گوناگون طغیان بتوانندبدون عقبگرد وشکست ،فی الفور وبطور آزادانه بظهور رسند. ازطرف دیگر،این واقعیت که شورشهادرزمان- های گوناگون ودرنقاط مختلف و در اشکال متنوع سر بلند می کنند،عمق وگستردگی جنبش عمومی(را تضمین میکند. اما توده ها فقط در این جنبشهای ناپخته ،منفرد،پراکنده وبنابراین ناموفق است که تجربه کسب می کنند، شناخت انباشت می کنند،نیرو می- گیرند،ورهبران واقعی خود،پرولترهای سوسیالیست [کمونیستهای انقلابی - ج ب ف] را می شناسندوبدین طریق برای یورش عمومی آماده می شوند..." (جمعبندی حق تعیین سرنوشت - م آ ل جلد ۲۲) . بدون آنکه بخواهیم از کمبودها وضعفهای گذشته جنبش بین - المللی کمونیستی وجنبش ملی درکردستان چشم پوشی کرده یا آنهارا توجیه نمائیم،می توانیم بگوئیم که جنبش انقلابی در صعود طولانی وپیچیده خود بسوی پختگی ،تجارب گرانبهای بی- حسابی را انباشت کرده و مصالح مادی لازم را در جهت دست یابی به شناختی عمیق تر از دشمنان آشکار وپنهان خویش ورهبر واقعی خود،یعنی پرولتاریای بین المللی،کسب نموده است . اکنون ،تاریخ فرصتهای عظیمی رااز خطهٔ کردستان ارائه میدهد،این فرصتهای عظیمی برای پرولتاریا است تاپورش فلج کننده ای علیه امپر- یالیسم وارتجاع سازمان دهد.

شورش ۱۹۲۵ شیخ سعید،شورشهای ۱۹۲۸ دراگری ،۱۹۳۰ در زیلان و۱۹۳۸در درسیم ترکیه،شورشهای مسلحانه در عراق کهدههٔ های ۱۹۱۰، ۱۹۲۰ و۱۹۳۰ را درنوردیدند،مبارزه برای جمهوری خود مختار مهاباد دراوایل دههٔ ۱۹۴۰ در کردستان ایران،همگی علیرغم ضعفهایشان بمیزان عظیمی به بیداری سیاسی و آمادگی خطهٔ کردستان وبطور عموم جنبشهای انقلابی در کشورهائی که دارای منطقه کردستان می باشند، یاری رساندند.

اگرچه خطه کردستان را بهیچوجه نمی توان خفته بحساب آورد، اما این برآورد بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که "تشدید تضادها، اکنون تمام کشورهاومناطق جهان و آن بخش از توده هائی که تابه امروز تخدیرشده(اززندگی سیاسی بدور بودندرا به گرداب تاریخ جهان کشانده ودرآینده بابرجستگی بیشتری چنین خواهد کرد"،براهمیت منطقه ای وجهانی،ظرفیت و تاثیرات مبارزه در کردستان پرتو می افکند. خلق کردباتاریخچه رزمندهٔ مبارزه مسلحانه اش ،بمثابه یکی ازبازیگران اصلی که قادر است تاثیرات قدرتمندی را درتعیین راه حل تضادهای جهانی در منطقه بگذارد،خودنمائی می کند.

بادرنظرگرفتن وضعیت شدیداً انفجاری منطقه کردستان، نیروهای سیاسی با ایدئولوژی های مربوطه بخود در اینجا،درمیان تشنجات فزاینده بسوی استقرار وتحرك سربازانشان

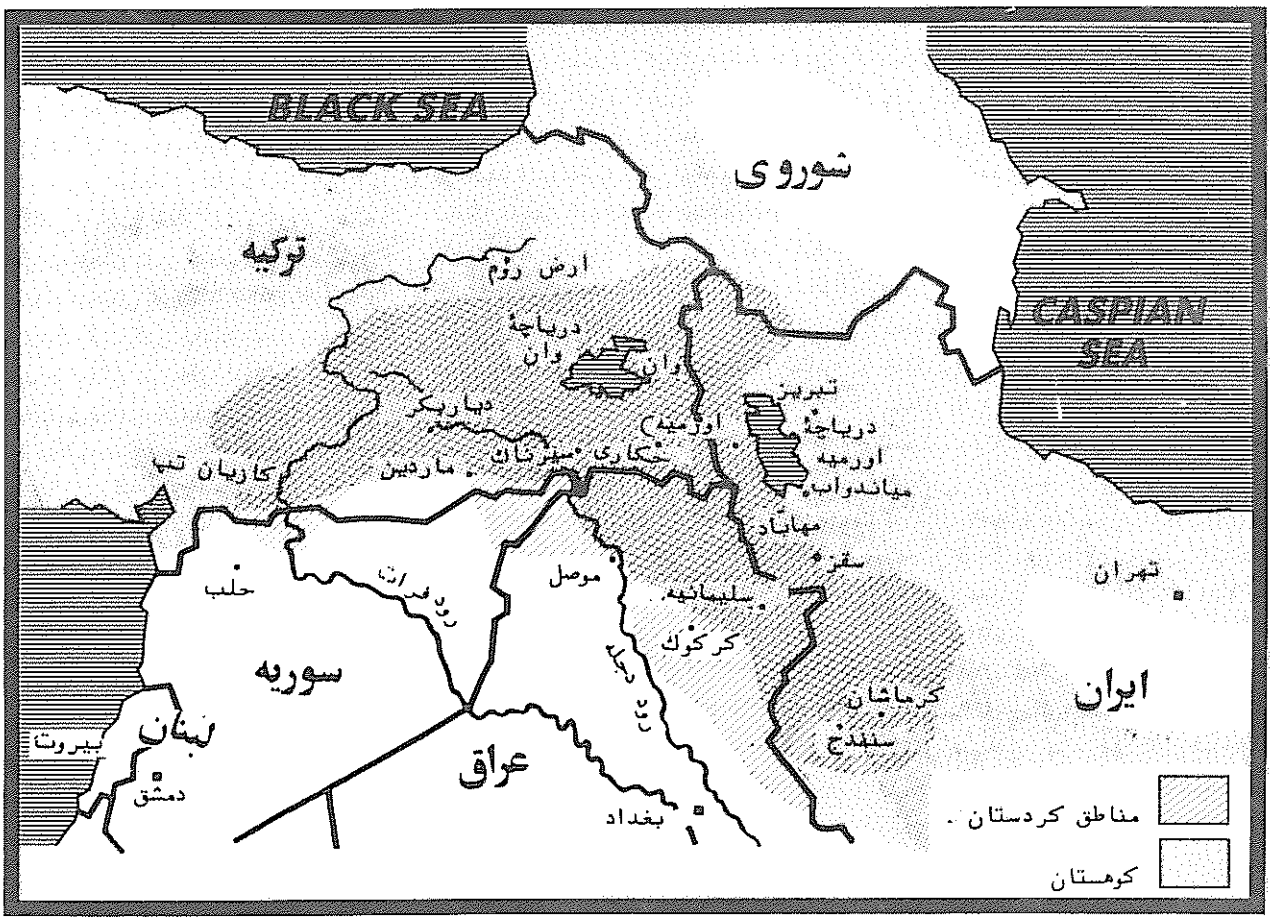

رانده می شوند.درجائیکه حل مسائل با توسل به نیروی سلاح (اگرچه غالبا تحت هدایت سیاستهای پرولتری انقلابی قرار نداشته است) تاریخچه ـ ای طولانی داردبرای نیروهای پرولتری اصیل واجب وضروری است که حضور قطعاًقدرتمندتری رادراین خطه تحقق بخشیده وآنرا استحکام بخشند. شرایط عینی برای اینکار بیش از حدآماده است،زیرااین فقط پرولتاریا است که میتواندآن موضع پیگیر انقلابی که لازمهٔ متحد ساختن ورهبری کردن اکثریت توده های کُرد است رااتخاذ کرده وبرایش بجنگد،وبخصوص امروز چنین شرایطی وجوددارد.

تاریخچه مبارزه انقلابی وملی درکردستان،خوددلیل قاطعی است که برلزوم رهبری پرولتری،برای پیروزی مبارزه رهائیبخش،گواهی می دهد. خیزشهای قدرتمندوهمچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، بهمراه اَعمال مطرودو آشکارا ضد انقلابیِ اخیرِ برخی از نیروها در آن خطه ،احساس اشتیاق شدیدی را نسبت به سیاستهاوایدئولوژی واقعاً انقلابی درمیان توده ها،حتی بشکل خودبخودی ،بیدار کرده است. فقط پرولتاریای آگاه وکمونیستهای انقلابی می توانندباعلم مارکسیسم ـ لنینیسم ـاندیشهٔ مائوتسه دون به این اشتیاق پاسخ گفته وآن را بر آورده سازند، وبدین ترتیب با رها ساختن توده ها آنچنان درآنها،هم از نظر سیاسی وهم نظامی،ظرفیت مبارزه جوئی رادرابعادِ عظیم ایجاد کنندکه بتواندخطه کردستان را به یك منطقه پایگاهی سرخِ غیرقابل سرکوب، برای انقلاب جهانی پرولتاریائی،مبدل سازد. این امر ضربه مهلکی برتدارکات جنگی امپریالیستها وسوسیال امپریالیستها خواهد بودورقابت تداوم یابنده آنان، درجهت استقرار وتحکیم استراتژیك خویش ،که ابعاد تب آلودخاصی را در منطقه بخودگرفته،آماج ضرباتی مرگبار خواهدساخت

تمام توطئه های ارتجاعی واقدامات خونینی که توسط امپریالیستهاونوکران منطقه ای آنهاعلیه نیروهای انقلابی درکردستان اتخاذمی شوند، ترس عمیق وریشه دارآنهاازظهور قدرت سیاسی سرخ درهرمنطقهٔ کردستان نشان می دهد؛قدرت سیاسی سرخی که بطورپیگیرانه ای،نفوذ خودرانه تنهادرقلمروکردستان ایران، عراق ،سوریه وترکیه ،بلکه در درون تمامی این کشورهاوحتی فراترازآن گسترش خواهدداد.این ،آن ترسی است که بادیدن سایهٔ پیشمرگه (لغت کردی برای جنگنده)،بخصوص پیشمرگه‌ای که مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوباشد،موبرتن این مرتجعین راست می کند.پایهٔ مادی این ترس هنوزبایدتوسط نیروهای

انقلابی کاملا درک شده وبکار گرفته شود،حضورفعال خط انترناسیونالیستی پرولتری هم ممکنست وهم مفید.مضافاً، این حضورفعال بایدصف آرائی نوینی را،بخصوص درمیان عناصرفعال مترقی وانقلابی دراین خطّه ،بوجودآورد.حدت- یابی تضادهای بین المللی هم اکنون درجات بالائی ازقطب بندی رادرمیان نیروهای گوناگون باعث شده ومنطقهٔ بیطرف میان مرزهای انقلاب و ضد- انقلاب سریعادرحال ناپدیدشدن است .

بعلاوه ،درچنین خطه ای،تزریق کیفیتا" قدرتمندتر سیاستهای کمونیستی انقلابی وحفظ آن ،فقط ازطریق یك جنگ انقلابی ممکن است ـ یك جنگ انقلابی که قادربه متحقق ساختن وپرورش پنا- نسیل انقلابی توده ها،هم ازنظرسیاسی و هم ازنظرنظامی باشد .مائوتسه دون باتیزی چنین گفت ،"بدون یك ارتش خلق ، مردم هیچ ندارند"،و"قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید."تجربه توده- های کُردراین حقایق اساسی رایکبار دیگرثابت کرده است .اکنون ،بیش ازهرزمان دیگر،مسئله عبارتست ازدر پیش گرفتن ومسلح شدن به سیاست انقلابی کمونیستی ،که بقول مائو،می- تواندکاربصحنه آوردن درامی پرازصدا ورنگ، وقدرت وشکوه راهدایت کند. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونا- لیستی که درحال حاضر۲۱حزب وساز- مان کمونیستی اصیل رادربرمی گیرد- ازجمله حزب کمونیست ترکیه /م ـ ل ، واتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران) ـ کیفیتاًقابلیت انقلابی نیروهارابرای اِعمال رهبری برچنین "بصحنه آوردنی " درتمامی بخشهای کردستان فزونی میبخشد.

۱ـ دیگ جوشان کردستان

درواقع چنین شبحی،رژیمهاوقیّم- های امپریالیست آنان ـ ازهریك از دوبلوك ـ راوحشت زده می کند.بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد :"حدت یابی کنونی تضادهای جهان درعین حال که امکانات بیشتری برای این جنبشهابوجودمی آورد،موانع نوین ووظایف نوینی رادرمقابل آنها قرارمی دهد.علیرغم کوشش هاوبرخی موفقیتهای قدرتهای امپریالیستی درسر- کوب ویامنحرف کردن مبارزات انقلا- بی توده های تحت ستم ،بخصوص باامید مبدل ساختن آنهابه سلاحی دررقابتهای مابین امپریالیستها،این مبارزات کما- کان ضربات سختی به سیستم امپریا- لیستی واردآورده ،وسیرتحول امکانات انقلابی رادرجهان بمثابه یك کل شتاب می بخشند."

منطقه کردستان ، علیرغم وجود ناهماهنگیهای معین ،کماکان چشم اسفندیاری برای این دولتهاست . این واقعیت ،که دارای اهمیت عظیمی برای مبارزه انقلابی پرولتاریاست ،بهیچوجه ازنظرقدرتهای درحال رقابت امپر- یالیستی ،حتی درحین اینکه بطورافسار گسیخته ای سعی می کنند درمواضع استراتژیك یکدیگر در خاورمیانه اخلال کنندومواضع وسنگرهایشان را منطبق بر نیازهای محاسبات جهانی ـ خودگسترده ومستحکم سازند،دورنمانده است . این امر کردستان رابه منطقه ای بس جذاب مبدل میسازد- جائی که تضادبین امپریالیستهای غربی وسوسیال امپریالیستهاوتضادبین امپریالیسم بطور کلی وخلقها وملل تحت ستم ،بطور حادی درهم تداخل کرده ویکدیگر را- تشدیدمی کند .

باتشدیدبیشتر تضادها درمنطقه، تفاوت اساسی بین بینش انترناسیونالیستی انقلابی پیگیرپرولتاریای آگاه وبورژوا- کرد که هنوز می توانددرزمانهائی نقشی مترقی وحتی انقلابی بازی کند بطور حادتری برجسته می گردد.تحت تاثیر کشش قدرتمندرقابت درون امپریالیستی،نیروهای گوناگون بورژ- وازی ،خرده بورژوائی وفئودالی کرد، بطور اجتناب ناپذیری گرایش به این امر می یابندکه حتی حفظ یك موضع ناسیونالیستی انقلابی را مشکل یافته، بدام مانورهای مرتجعین رقیب افتاده ویا آشکارا تسلیم برنامه های ضد انقلابی شده واز راه انقلابی رویگردان شوند .

عـــراق

صف آرائی اخیر نیروها ودرهم تنیده شدن تضادهای مهم جهان زمینه مساعدی را برای جنبش انقلابی درکردستان عراق فراهم آورده است . بظهوررسیدن انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) در ایران وظهور مناطق آزاد شدهٔ تحت کنترل توده ها (که شمارعظیمی ازآنان تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست انقلابی وکمونیستهای اصیل بودند) در منطقه کردستان درغرب ایران، زمینه بسیار مساعدی را برای رشد مبارزه انقلابی درکردستان عراق نیز بوجود آورد . اتحادیه میهنی کردستان(PUK) که درسال ۱۹۷۵ تاسیس گشته واکنون در بخشهای مرکزی کردستان عراق مستقر می باشد،قبل ازاین دوره (بهمن ۱۳۵۷) ضربات سختی را طی یك سلسله درگیریهای مهم ازرژیم عراق دریافت کرده بود. این جریان توانست ازاین زمینه مساعد برای سازماندهی مجدد نیروهای خودش استفاده کرده وفعالیتهای خودرا باشرکت در مبارزه انقلابی که در منطقه کردستان و درسایر نقاط ایران شکوفا می شد، بسط دهد .کومله رنجه دران که مؤلفه مهمی از اتحادیه میهنی کردستان می- باشددراوایل سالهای ۱۹۷۰ توسط مارکسیستهای انقلابی مانندکترآرام، که عمیقاً تحت تاثیر دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بودند،تاسیس گشت . آنهاطرفدار اندیشه مائوتسه دون بوده وشدیداً برضد سوسیال امپریالیسم شوروی بودند. تا قبل از خیانت رسوای دار و دسته فئودال کاملا ارتجاعی بارزانی وحزب دمکرات کردستان (KDP) عراق درسال ۱۹۷۵ ،کومله رنجه در ان [تشکیلات زحمتکشان] مجبور بود که بطور زیر زمینی در کردستان عراق- کار کند.دارودسته بارزانی ،باکمك امپریالیستهای آمریکا و نوکرشان شاه ایران ،سیاست تروروارعاب در پیش گرفته بودندتانیروهای کمونیست وانقلابی راازکردستان بیرون برانند و در عین حال برای بیرون کشاندن رژیم



پختن نان باتنور

عراق ازمدار سوسیال امپریالیستها، فشار گذارند.

دارودسته بارزانی تحت پوشش اینکه انقلابیون به آرمانهای ملی کردها لطمه وارد می آورندسیاست تروروارعاب راعلیه آنهاإعمال میکردند، تا آنجا که یارهبری بارزانی راقبول کنند،ویا منفعل بمانندوخیانتهای حزب دمکرات کردستان عراق راافشانکنند، درغیر اینصورت آنهارا دستگیرو زندانی می کردند. اما این انقلابیون با این تهدیدات ارتجاعی مرعوب نگشته ومخفیانه به متشکل کردن توده های پیشرو وتدارک وآماده شدن برای اوضاعی مساعد پرداختند.

پس از افشاء شدن دارودستهٔ بورژوا- فئودال ارتجاعی بارزانی و شرکاء وزمانی که آنهابا امپریالیستهای آمریکا و دولتهای ایران وعراق به توافق رسیده وآشکارامبارزه درکردستان را فروختند،کومله رنجه دران از حمایت وسیع توده‌های کردبرخوردار شد، توده هائی که بسیاری ازآنان توسط کومله رنجه دران تعلیم دیده و به جنگجویان رزمنده ای بدل گشتند.

با داشتن چنین تاریخچه ای کومله رنجه دران،که بخشی ازاتحادیه - میهنی تحت رهبری جلال طالبانی است،فعالانه در جنگ انقلابی علیه جهادی که رژیم خمینی برای سرکوب جنبش در منطقه کردستان ایران براه انداخته بود،شرکت کرد. دربسیاری از عملیات نظامی مهم ،کومله رنجه - دران بطور مؤثری با کومله ایران (تشکیلات زحمتکشان کردستان - ایران)همکاری نمود.

همکاری بین گروههای انقلابی، طبیعت شدیداً هادی خطهٔ کردستان را در منتقل کردن پتانسیل انقلابی به ورای مرزهای رسمی دولتی نشان داده است .پس ازعقبگردموقتی مبارزه در ایران وازدست رفتن مناطق آزادشده در بخش کردستان ایران،کردستان عراق نقش فراهم آوردن مناطق پایگاهی برای فعالیت نیروهای انقلابی رابعهده گرفت ،اگرچه تمام مناطق غیر قابل دسترس یاناامن برای نیروهای مسلح رژیم عراق تحت کنترل نیروهای ناسیونالیست انقلابی یامترقی نمی باشد- دربخش های شمالی کردستان عراق، نیروهائی مانندبه اصطلاح رهبری موقت حزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت)، ومشتی گروه،عبارت ازنیروهای ناسیونالیست ارتجاعی و مسزدوران رویزیونیست مانندتشکیلاتهای حسک و پاسک حضور دارند.

حزب دمکرات کردستان عراق توسط پسران بارزانی ،مسعود وادریس بارزانی،وتحت هدایت امپریالیستهای آمریکا باکمک های محلی سازمان اطلاعات ملی ترکیه(میت)،ساواک ایران،و موساد اسرائیل،مجدداً سازماندهی شد. درسال ۱۹۷۶ ادریس بارزانی شعبه‌هائی درواشنگتن،تهران و آنکارابرای نام - نویسی داوطلبان بازکرد.پذیرش داوطلب درخدمت تجارت خانوادگی یعنی خدمت به امپریالیستها و مرتجعین مانندیک نوکر علاقمند. ویلیام کولبی رئیس سازمان سیا(CIA درسالهای ۱۹۷۳ تا۱۹۷۶درخاطرات خودآشکاراعتراف می کندکه ترس آنها از جنبش کرد درعراق باعث شدکه "تصمیم به حمایت(!)ازجنبش تجزیه طلب بگیریم .قدم اول عبارت بوداز کمك آنها در متشکل شدن ."(سی سال ازسیا). آنچه کولبی به آن اشاره میکند هیچ نیست مگر دم ودستگاه بارزانی ،که هدفش عبارت بوداز جلوگیری از جنبش انقلابی درکردستان ایران،عراق وترکیه. پس از سال ۱۹۷۶مطبوعات امپریالیستی وارتجاعی محلی آنچنان تصویری ازحزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت) ساختند که گویا نماینده"مشروع"(!)کردها در عراق می باشد. امپریالیستهاو مرتجعین محلی کمك کردندتا قیاده موقت شعبه ای در ترکیه دائر سازد. شماره های ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۷۶ از روزنامه های واشنگتن پست ونیویورك تایمزمملوازاخبارفعالیتهای جنایتکارانه قیاده موقت می باشد - فعالیتهائی که هدفش عبارت بودازنابودکردن نفوذ ونیروهای اتحادیه میهنی کردستان در عراق. شمارهٔ ۱۸ژوئن ۱۹۷۶روزنامه ارتجاعی "حرّیت"درترکیه حتی تا بدانجاپیش رفت که عکسهائی از کماندوهای ضدشورش مخصوص ترکیه واعضای قیاده موقت درحالیکه بازو در بازوی هم انداخته اندجاب کرد - کماندوهاوقیاده موقتی هائی که عملیات مشترکی را در منطقه حقاری (HAKKARI)درترکیه تحت رهبری زگی -

بیگ ومجیدحاجی احمد(اعضای سازمان امنیت ترکیه)برعلیه مبارزین اتحادیه میهنی کردستان انجام داده بودند.

لیست خدمات مزدوری جنگ سالاران رسوای بارزانی در اینجا خاتمه نمی یابد. دردوران برآمد انقلابی درکردستان ایران،قیاده موقت ازهیچ تلاشی درباری رساندن به رژیم خمینی فروگذار نکرد،ازجمله: تعلیم نیروهای پاسداران که در سرکوب مبارزین کرد کارآئی نداشتند،پیشبردفعال سرکوب مسلحانهٔ کمیته های انقلابی دهقانی، شکار کردن وکشتن مبارزین انقلابی اعمال ترور وخفقان بر توده ها،حمله به کارگران انقلابی در شهرهاوغیره. قیاده موقت آنگونه که شایستهٔ مزدور ی نفرت انگیزشان است،همیشه در پیشاپیش ستونهای پاسداران هنگام ورودبه مناطقی که پایگاه توده های انقلابی بوده وبدست دشمن می افتاد،قرارداشتند.

مسلماً این تعهد بیشرمانه وطولانی نسبت به ضد انقلاب و خرابکاری ـ آگاهانه درامر رهائی ملی واجتماعی کرد نفرت توده های وسیع را بر انگیخته است. آنها می توانند درخدمت ارتش هر دولت امپریالیستی یا ارتجاعی نامنویسی کنند،ومهم نیست که از چه پوششی استفاده کنند،آنها،همانطور که توده های کرد درموردشان می گویند "جاش" هستند،وباید آنها را افشاء کرد،منفردکردومغلوبشان ساخت.

در دورهٔ اخیر،بخصوص از زمان جنگ ایران وعراق، دولتهای گوناگون منطقه بهمراه قدرتهای امپریالیستی بدنبال آن بوده اند که نیروهای کرد را بر روی خط" دشمنِ دشمن من،دوست من است"کشانده ومورداستفاده قرار دهند. بطور مثال رژیم خمینی نیروها ی مختلفی رادرکردستان عراق مسلح و حمایت کرده ودرعین حال سرکوب سبعانه ای رادرکردستان ایران به پیش می برد. بگونه ای مشابه، سوسیال امپریالیستهای شوروی سعی دارند از گروههای مختلف کرد بمثابه متاع قابل معامله و/یا گروههای فشاردرجهت افزون برقدرت اهرمهای خوددرمنطقه استفاده



کنند. بنظرمی آیدیکی ازتاکتیکهای مهم شوروی درایران،ترکیه وعراق عبارتست ازتلاش برای جمع وجور کردن "جبهه" ای از گروههای مختلف کرد که دارای گرایشات سیاسی گوناگون می باشند،ازجمله نیروهائی مانندبارزانی که وابسته به آمریکا بوده اند. حتی برخی از نیروهائی که سابقاًسوسیال امپریالیسم شوروی را محکوم می کردند،اکنون مقاومت د ر مقابل چماق وشیرینی روسی را امری مشکل می یابند.

ترکیه

بلوک امپریالیستهای غرب،بسرکردگی آمریکا،تلاش می کنندکه جنبش انقلابی در کردستان را وحشیانه درهم شکسته تا دولتهای دست نشانه اش راازهر گونه ضربات مهلك بالقوه مصون دارد. این تلاش جزئی مهم از سیاست آن در جهت تقویت این دولتهای ارتجاعی به مثابه پایگاههائی درمقابل بلوك رقیب سوسیال امپریالیست می باشد.

این کارزار سرکوب دربرگیرندهٔ عملیات ضد شورش خونین، کوچ اجباری روستائیان کردودامن زدن به اختلافات مذهبی بوده، ومتعاقب کودتای سپتامبر ۱۹۸۰سیاست اسکان دهی حساب شده پناهندگان افغانی درمناطق طغیانگر کرددر ترکیه رابهمراه آورده است. با دستگیریهای دسته جمعی جمعیت مردان درروستاهاوشهرهای کرد،درست کردن روستاهای استراتژیك،محدود کرد ن آزادی تحرك توسط فرامین جدید حکومت نظامی وهمچنین تلاش در جهت درست کردن شبکه ای از خبر چینان خریداری شده، رژیم فاشیست درترکیه امیدوار است خطری را که درکردستان

باآن مواجه است به حداقل برسانند.
طبقات حاکمهٔ ترکیه درتطابق با طرحهای کلی اربابان آمریکائیشان، بخش مهمی ازارتش زمینی خودرا به منطقه کرد درشرق ترکیه منتقل ساخته‌اند،این کاری است علاوه بر تکمیل فرودگاه های موجودوساختن فرودگاه‌های جدیدبرای پیاده کردن سریع سرباز. تمام امپریالیستهای اروپائی ،بخصوص انگلستان،آلمان غربی، فرانسه وایتالیا فعالانه در مدرنیزه کردن وتقویت نیروهای مسلح ترکیه،باهزینه های صدها میلیون دلاری، درگیربوده اندتاظرفیت آن رابرای حفاظت ازامنیت داخلی ومقابله مؤثر باحرکات احتمالی شوروی از طرف مرزهای شرقی ترکیه،بالابرند.
این مسئله بر اهمیت بین المللی منطقه کردستان ترکیه، سربرآوردن جنبش انقلابی در آنجا ،وبخصوص برقراری پایگاههای قدرت سیاسی سرخ، تاکید می گذارد.

قبل از کودتای ۱۹۸۰، منطقه کردستان درناحیهٔ شرقی ترکیه، بدلیل تشدید مسئله ملی وارضی ،در خیزش مبارزه انقلابی که سراسر کشور رادر بر گرفت،فعالانه شرکت کرد،خیزش انقلابی درکشور همسایهٔ ترکیه، ایران، که با انقلاب ۱۹۷۹ اوج گرفت وبوجود آمدن مناطق آزاد شده ونیروهای چریکی وسیع تحت رهبری تشکیلاتهای ناسیونالیست انقلابی وکمونیست درکردستان





پیشمرگان درخیابانهای سنندج ـ پایگاهی برای
انقلاب علیه تعرضات اولیهٔ جمهوری اسلامی

ایران به جنبش انقلابی در منطقه کردِ شرقِ ترکیه نیز پشتگرمی بخشید بخصوص ازاواسط سالهای ۱۹۷۰ به بعد، تعداد فزاینده ای از دهقانان فقیر، نیمه پرولترها ودانشجویان خواهان آن بودند که برای دست زدن به جنگی انقلابی علیه رژیم ترکیه مسلح ومتشکل شوند.

باتحکیم دولت مرکزی در ترکیه وسالها سرکوب وقتل عام خونین در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، تغییرات معینی درجنبش ملی کُرد رخداده بود. بخشی ازمالکان ارضی بزرگ کُرد راه همکاری باطبقات حاکمهٔ ترکیه را درپیش گرفته، وحتی شماری ازبورژوازی کرد به صفوف آنان پیوسته بودند. دراین دوره بورژوازی کرد قادرگشت که خودرا تقویت کرده، نفوذ فئودالها برجنبش ملی کرد را تقلیل دهد. دراوایل سالهای ۱۹۷۰ رهبری جنبش عمدتا دردست بورژوازی کرد، روشنفکران کردوخرده مالکان ارضی کردبود. بخشهای منفعل تر ومحافظه کارتر این اقشار بزیرنفوذ مستقیم یا غیر مستقیم رویزیونیستهای طرفدار مسکو کشانده شدند (بعضا این امرازطریق ارتباطات آنهابانیروهای کردِ همانند، درکشورهای همسایه ترکیه یعنی ایران وعراق تسهیل گشت).

ازطرف دیگر نیز، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون درمیان پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، دهقانان، دانشجویان دانشگاه ودبیران دبیرستانها بسرعت درحال ریشه دواندن بود. در واقع، اززمان تاسیس حزب کمونیست ترکیه /مارکسیست ـ لنینیسم (۱۹۷۲) به بعد، این بخش ازتوده های کرد نقش مهمی رادرمبارزه برای سیاست کمونیستی انقلابی بازی کرده اند.

برخی ازنیروهای خرده بورژوازی ناسیونالیست کردنیز ازمائوتسه دون تأثیر گرفتند امابدلیل آنکه آلوده به کوته بینی ناسیونالیستی بودند، بعدها نتوانستند درمقابل حملات انورخوجه به مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائو از ازگسیختگی خودممانعت بعمل آورد.

بارسیدن سال ۱۹۸۰، دارودسته های مختلف دردرون هیئت حاکمه ترکیه سراسیمه شده وبطور دیوانه واری یکدیگر را متهم به بی لیاقتی میکردند واظهار می داشتند که این بی لیاقتی درحال کشیدن تمام کشور بدرون جنگ داخلی است. طبعا منطقه کردستان منبع تغذیه عمده ای دربراه افتادن جنگ انقلابی بودکه می توانست زیر پای آنهارا خالی کند. ترور سفیدی که توسط جونتای ترکیه در سراسر کشور براه افتاد، باتشدیدستم ملی که اشکال بیرحمانه ای درکردستان بخودگرفت، همراه شد. بااین اوصاف، حتی پس ازکودتا، علیرغم تمام سرکوبهای خونین، کماکان یک پایه اجتماعی برای مبارزه مسلحانه درمیان توده های کردموجوداست. آنجا که ستم وجوددارد مقاومت هم سر بلندمیکند. درطول این دوره، چریکهای تیکو TIKO (ارتش رهائیبخش کارگر ـ دهقان ترکیه) تحت رهبری حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست قادر بودندکه فعالیتهای مسلحانه رادراین منطقه ادامه دهند.

ایران

منطقه کردستان ایران نقش مهمی را درسرنگونی رژیم شاه دربهمن ۱۳۵۷، بازی کرد، واین امربنوبهٔ خودبرآمد انقلابی را تشدید بخشید. امواج عظیم شوروشوق برای متحول ساختن انقلابی جامعه بجلو می شتافت ودرجستجوی راههاووسائلی بود برای ریشه کن کردن وروبیدن تمام آن چیزهائی که مسئول شرایط نکبت باروستم ملی توده هابوده وبرای سالیان دراز توده ها را محکوم به زندگی تحت آن شرایط کرده بودند. تشکیلاتهای توده ای انقلابی، ارگانهای قدرت توده ای، وواحدهای کوچک و بزرگ پیشمرگه های مسلح، تقریبا بیکباره به ظهور رسیدند. این شور انقلابی غیر قابل کنترل بخصوص از جانب دهقانان فقیر، نیمه پرولترها، پرولترهاوروشنفکران انقلابی بسرعت بطرف رهبری انقلابیون کمونیستی مانند کاک صلاح شمس برهان (یکی ازرهبران اتحادیه کمونیستهای ایران) وکاک فوادسلطانی (پایه گذارکومله



ایران)که بعدا در نبردی برعلیه جمهوری اسلامی شهید شد،کشش یافت. این امر درحالی صورت گرفت که نیروهای ناسیونالیست بورژوا- فئودال وحزب تودهٔ ارتجاعی با تمام قوا کوشیدندکه آنهارا محدودکنند.

جش های اول ماه مه درسال ۱۳۵۸ درسراسر کردستان برگزارشدکه از آن جمله بودتظاهرات قدرتمنده هزار نفره درکرماشان زیرپرچم مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون.کمونیستهافعالیتهائی مانندسازماندهی تشکیلاتهای توده ای انقلابی،اتحادیه‌های دهقانی ،جنگ دهقانان برعلیه فئودالها، مصادره وتقسیم زمین فئودالها،آموزش نظامی توده هاوغیره راباشوروحرارت به پیش می بردند.

موضع انقلابی اتحادیه کمونیستهای ایران(ا. ك. ا)،بهمراه سیاست آن مبنی بردامن زدن به انقلاب ارضی و بر پاکردن اتحادیه های دهقانی منجر به تقویت ا. ك. ا درمدت نسبتا کوتاهی شد.

توده های انقلابی همچنین باشور و شوق به حمایت ازمواضع رزمنده کومله ایران ، که درآن موقع تحت رهبری فواد‌سلطانی بود،پرداختند. فواد،علیرغم داشتن برخی گرایشات ناسیونالیستی‌یك مارکسیست ـلنینیست بودوحامی سرسخت مائوتسه دون. اودر سازماندهی ومسلح کردن اتحادیه های دهقانی تلاش عظیمی نمودوبه این امر خدمات بزرگی کرد. زمانی که‌جمهوری اسلامی ایران اولین حرکت درجهت برقرار کردن نظم وقانونش درکردستان رابابرپاکردن پایگاههای نظامی در مریوان (یکی ازشهرهای مهم کردستان) آغاز کرد،فوادمبتکربراه افتادن حرکت توده ای معروف به"راهپیمائی‌مریوان" گشت.هزاران نفرازاتحادیه های دهقانی، تشکیلاتهای توده ای انقلابی شهرهای مختلف ، بهمراه پیشمرگه های مسلح،به این راهپیمائی پیوستند،آنها نیروی مسلح ارتجاعی جمهوری اسلامی رابه عقب راندندوضرب شست کوچکی ازقدرت انقلابی خودرا به رژیم نشان دادند. این راهپیمائی ابتکارجسورانه ای در رها کردن انرژی انقلابی توده ها ودرکشیدن آنها به زندگی سیاسی بود،این مبارزه به آنها آموخت که بازور اسلحه ازانقلاب محافظت می کنندوآن را بجلو می رانند. این راهپیمائی همچنین نقش مهمی را در گسترش نفوذ کومله بازی کرد.

درهمان دوره حزب دمکرات کردستان(ایران) علاقمندبه استفاده از امکان توافق با آخوندهاوگرفتن ضمانت خودمختاری منطقه‌ای در کردستان بدون دست زدن به ترکیب مناسبات ماقبل سرمایه داری ومالکان ارضی فئودال، بود. اعلامیه های حزب دمکرات کردستان (ایران)بوضوح‌دارای چاشنی رویزیونیستی حزب توده ای بودندکه ازطریق واسطه گری رویزیونیست کبیر بلوریان که‌درآن زمان رابط حزب توده درحزب دمکرات بود وارد میگشت ودرتحسین رژیم خمینی غفلت نمی ورزیدند. مهم است بخاطر داشته باشیم که تمام اینهاهیچ سودی نداشت: ملاها بهیچ وجه قصد تقلیل ستم ملی برکردهارانداشتندچه برسدبه آنکه ذره ای ازقدرت تازه به کف آورده راتقسیم کنند.

مضافاًسیاست حزب دمکرات کردستان(ایران) برایش اعتباری در میان توده هاکسب نکرد.حتی درمهاباد که یکی ازمناطق نفوذآنهامحسوب میشود (عمدتابدلیل‌اعتباری که ازدوران کوتاه جمهوری خودمختار مهاباددرسال ۱۹۴۶ ، (۱۳۲۴) وقاضی محمدرهبرناسیونالیست انقلابیش برای آنان به ارث رسیده) هزاران تن از مردم ازفعالیتهای کومله پشتیبانی نمودندوزمانی که نیروهای ضد انقلابی کردبمنظور حفظ پایه و ممانعت از افشاء شدن خود،تصمیم گرفتندکه به اَعمال ارتجاعی مانند ترور کاك صلاح رهبر اتحادیه کمونیستهای ایران دست یازند،توده‌های خشمگین نشان دادند که چه کسی از حمایت آنان برخوردار است. دهها هزار نفر درمراسم تشییع جنازه کاك صلاح در مهاباددراواخر بهار سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) شرکت کردند.

فعالیت انقلابی اتحادیه کمونیستهای ایران (ا.ك.ا) دراین دوره، علیرغم

کاستی هایش ، نشان داد که در عرصهٔ سیاسی کردستان که باسرنگونی شاه حتی مساعدتر ازقبل شده بود،نیروهای جدیدکوچکی که مسلح به بینش کمونیستی انقلابی باشندمی توانند در مدتی کوتاه پایگاهی توده ای وارتشی اانقلابی بوجود آورده وگسترش دهد.

به ظهور رسیدن یك جنبش دهقانی با رهبری کمونیستی ونیروی نظامی پیشمرگه ای تحت رهبری ا.ك. ا (که درجنگهای اول ودوم تابستان ۱۳۵۸ وبهار۱۳۵۹ـ براه اندخته شده توسط رژیم خمینی برعلیه مبارزهٔ انقلابی درکردستان، اعتماد توده ها راکسب کرد) درستی این نکته را نشان داد.

جنگ ارتجاعی رژیم خمینی بر علیه کردستان،که درآنزمان توسط بنی. صدر رئیس جمهور وقت هدایت میشد، تلاشی مهم وپرازریسك از جانب طبقه حاکمه جدید بودواز نیاز آنها به مستحکم کردن قدرتشان وبطور کلی سرکوب مجموعهٔ برآمد انقلابی که سراسر کشور را دربر گرفته بود،سرچشمه می گرفت. آخوندها بسرعت تشخیص دادند که انقلاب ظرفیت شتاب گیری خطرناکی در کردستان داردوکردستان می تواند تبدیل به یك منطقه پایگاهی برای تعمیق وحتی بسرانجام رساندن انقلاب ضدامپریالیستی، ضدفئودالی درایران شود. مبارزه در کردستان تاریخچه ای طولانی داشته وباداشتن ریشه های عمیق درمیان توده های کردبراحتی می توانست یك جنبش انقلابی توده ای برعلیه ستم ملی، امپریالیسم ومناسبات تولیدی فئودالی تولیدکند،خصوصااگر توسط پرولتاریا وکمونیستهای اصیل رهبری می گشت. جنبش در کردستان،بهمان صورتش، خودجزءبسیارمهمی از برآمد انقلابی توده ای بودکه تاج وتخت خونین شاه را سرنگون ساخت،یك اعتلای جدید وکیفیتا عالی تری در کردستان می توانست تکانهای دوباره ای برسراسر کشورداده وارتش عظیم دهقانان درروستاهای ایران را بیدار کرده ومبارزهٔ دیگر اقلیتهای ملی را تشدیدوبطورکلی نیروهای انقلابی را تقویت کند.

درسراسرکشور هنوز توده ها در تحرك بودندو انتظار داشتندکه تمام پایه ها وستونهای اقتصادی ـ اجتماعی سلطه واستثمارامپریالیستی کاملاازکار اندخته شده ودمکراسی کامل برای مردم حاصل شود. ازبین بردن ستم ملی وریشه کن ساختن مناسبات اقتصادی نیمه فئودالی نکت بار درروستاهااجزاء مهمی از تحول انقلابی ضروری برای رهاساختن کل کشور ازبندهای شبکهٔ بین المللی امپریالیستی وتحقق بخشیدن به آمال مردم برای انقلاب دمکراتیك نوین بودند. وکردستان خطه ای بود ـ نه چندان کوچك ـ که پرولتاریا می توانست توده ها را درمتحقق ساختن این آمال وبیرون کشیدن خودازغل ـ وزنجیرهای رژیم خمینی ، که در حال احیای دیکتاتوری کمپرادور فئودالی بود، هدایت کند. بدلیل ستم ملی،مسئله عاجل ارضی، ودیگردلایل تاریخی، کمونیستهای انقلابی این امکان را داشتندکه توده ها را درانجام انقلاب ارضی مسلحانه ودیگر تحولات دمکراتیك انقلابی هم درزیربنای اقتصادی وهم درروبنا،بسیج وسازماندهی کنند. تمام اینها می توانست توانائی آنهارا در ساختن یك ارتش خلقی انقلابی بمنظور شرکت دراین تحولات انقلابی وهمچنین، دفاع از آنهادرمقابل هر نوع مانعی، وسیعا تسریع کند. جداازترس آخوندها تحقق این امر کاملا به این معنامی بود: به اهتزازدرآوردن پرچم سرخ با تمام عظمت وشکوهش ،امری که نه تنها الهامبخش ایران ومنطقه میگشت،بلکه الهامبخش مردم ستمدیده سراسر جهان میشد.

بدون شك نتیجهٔ فی الفور به ظهور رسیدن چنین پایگاه سرخی درکردستان ـ پایگاه سرخی که می توانست ازقدرت دمکراتیك خلقی نوین خویش توسط یك ارتش واقعا انقلابی پیشمرگه دفاع کند ـ عبارت میبود ازبوجود آوردن تحولی مؤثر در فضای سیاسی ایران. رژیم خمینی بسرعت تشخیص دادکه طوفان سرخی ازکردستان میتواندماسك خرافهٔ اسلامی آغشته به گزافه گوئیهای قلابی ضد امپریالیستی اورا بکناری زده ووی را بیشتر وبیشتر درمیان توده های ایرانی افشاء ومنفردسازد. دراینصورت باگرد آمدن بخشهای پیشروتوده ها بزیرپرچم انقلاب درحال پیشروی وتحت رهبری پرولتاریا درکردستان،مبارزه طبقاتی می توانست چرخشی خطرناك را برای کمپرادورها وفئودالهای آخوند جاه طلب در برداشته باشد. در هم آمیختن تنگاتنگ مبارزه انقلابی در شهرهاودیگر مناطق باامرحمایت از جنگ انقلابی وتغییر وتحولات انقلابی درکردستان،می توانست پایگاه اجتماعی جنبش کمونیستی را گسترش داده وتقویت کندوبرنامهٔ جنبش کمونیستی برای انقلاب دمکراتیك نوین را درسراسر کشور توده گیر سازد. این چنین وضعی کمونیستهای انقلابی را قادر میساخت که توده هاراازنظرسیاسی تعلیم داده وظرفیت نظامی آنهارابرای درگیریهای تعیین کننده ای که درآینده شکل می گرفت افزایش دهند. مضافا، حتی درصورت شکست نیروهای انقلابی دربقیه کشور،کردستان کماکان می توانست منطقه ای پایگاهی را برای انقلابیون تامین سازدتااینکه شرایط دوباره برای یك تعرض همه جانبه جدیدبرعلیه رژیم آماده گردد.

امابحران سیاسی وایدئولوژیکی که پس از کودتای ارتجاعی درچین، متعاقب مرگ مائو، به اوج خودرسید، برتوانائی کمونیستهای انقلابی ایران دردرك کامل یافتن ازفرصتهای انقلابی واستفاده کردن از آنها لطماتی جدی واردآورد. برزمینه این بحران، شروع جنگ ایران وعراق بخصوص کاستی ها واشتباهات کمونیستهای انقلابی را تشدیدکرد،وبه گرایش منحل کردن مسئله ملی ومنحل کردن اهمیت استراتژیك مبارزه مسلحانه در کردستان بمثابه بخشی ازمبارزه عمومی برای

کسب قدرت سیاسی، پاداد ا.ک. ا (سربدارن) درمقاله ای طولانی که در ارگان مرکزی اش حقیقت منتشر گشت ـ وبعدا درشمارهٔ چهارم جهانی برای فتح تجدید چاپ شد ـ علل این اشتباهات را مورد بحث قرار داده و می نویسدکه :"..... انحرافات ایدئولوژیکی ..... مهمترین عامل در بوجود آمدن انحرافات فاحش درسیاست وخط مشی سیاسی ما شده وزمینه ساز شکل گیری یك گرایش وروندا کونومیستی وبورژوا ـ دمکراتیك درصفوف ماگردیدونتیجه عمومی تر عملی آن که باازدست دادن دورنما وجهت گیری استراتژیك بدنبال سیرخودبخودی وقایع وحوادث افتادیم ومهمترازهمه امکان تدارك مستقلانهٔ پرولتری برای کسب قدرت سیاسی را درآن دوره از خود سلب کردیم."

این واقعیت که رژیم ،علیرغم در پیش بودن ریسکهای عظیم برای خودش، تصمیم گرفت دست به کارزار نظامی تلخی برعلیه مبارزه درکردستان بزند، براین امر تاکید میگذارد که این خط چه پتانسیل غلبه ناپذیری برای پیشبرد انقلاب دارا بوده وکماکان داراست. یك ماه از سقوط شاه نگذشته،کردستان رژیم جدیدرا مسلحانه به مبارزه می طلبید،وبمثابه منطقه ای پیشرو متمایز می گشت، منطقه پیشروئی که درواقع تحت رهبری پرولتاریا می توانست نمونهٔ استانداردی برای نقاط دیگر ایران باشد. اولین کارزار سرکوب نظامی رژیم ثابت کردکه سرزمین کردستان می تواندنسبت به مرتجعین کاملا بی وفاباشد. آخوندها بدلیل نداشتن دورنمای روشن پیروزی ،و نگرانی ازبهای سیاسی جنگ ـ جنگی که کمونیستها وبخشهای انقلابی تر ناسیونالیستهارا به رأس مبارزه هل میداد ـ سعی کردندکه ازطریق مذاکره برای آتش بس، وبرای استفاده از تضادهای درون جبههٔ کردستان مانوری بدهند، بااین امیدکه تخم توهمات رفرمیستی وگیجی رابپراکنندوبدین ترتیب برای خودوقت بخرند.



نمونه ای ازدهات کردستان وپیشمرگان آن .

آنگونه که حوادث بعدی ثابت کرد،هیچ سودی ازمذاکرات بدست نمی آمد برژیم بهیچ وجه قصد هیچگونه برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت وحتی خودمختاری ملت کردرا نداشت. رژیم سعی میکردکه باترغیب نیروهای ناسیونالیست به شل کردن مبارزه شان، برای سازماندهی نیروهای خودش وقت بخرد. درواقع، دربهارسال ۱۳۵۹،ارتش رژیم بر دروازه های شهر سنندج می کوفت وفرماندهی عالیش،بنی صدر، عربده می کشید،"تازمانیکه درکردستان قدرت رانگیریم،نبایدپرتینهایمان را درآوریم". دراین دوره مجاهدین بطور چشم گیر ـ وخائنانه ای ـ درموردحمله رژیم به کردستان سکوت اختیارکردند که منعکس کننده شوونیسم فارس (ملت بزرگ)مشخصهٔ این گروه بود.

۲ـ کردستان: برخی زمینه های تاریخی

بریتانیاوکردها

قرارداد ۱۹۲۳ لوزان (LAUSANNE) باتخطی وقیحانه ،امامعمول امپریالیستی، ازحقوق ملل درتعیین سرنوشت خویش، سرزمین کردستان رابه چهارپارچه تقسیم کردوآنهارابه دولتهای ارتجاعی ایران، عراق، سوریه وترکیه ملحق ساخت. اماشواهدی موجوداست مبنی بر اینکه برای مدت زمان کوتاهی پس ازجنگ جهانی اول بریتانیائیهادرنظر داشتندکه نه یك دولت دست نشانده بلکه دودولت خراجگذار درمناطق بصره، بغدادوموصل تشکیل دهند. طبعاً این دولتها باید حداقل بمدت ۲۵ سال تحت سلطه کامل و"حمایت" حکومت اعلیحضرت باقی میماندند،تابه این خلقهای نامتمدن امکان آن داده شود یك دوره لازم را برای رسیدن به بلوغ طی کنند ـ بلوغی که باب طبع ومقبول منافع تاج وتخت بریتانیا باشد. برطبق این طرح امپریالیستی قراربودکه ملك فیصل،از خانواده سلطنتی هاشمی،رئیس مناطق بصره وبغداد شود،درحالیکه شیخ محمود بارزانجی، ازطوایف فئودال ناحیه بارزان درشمال، مسئول منطقه کردستان باشد. درآنزمان ،کاردار سیاسی بریتانیا، سرآرنولدویلسون ،بر این عقیده بودکه باگذاردن شیخ محمود درمقام مسئولیت کردستان نه تنها رهبران برجسته فئودال کرددرسلیمانیه

بقیه درصفحه ۵۹

ابراهیم کایپاکایا



مطلب زیر برگزیده‌ای است از یك پلمیك طولانی نوشته ابراهیم کایپاکایا، تحت عنوان "مسئله ملی درترکیه". این اثر برای اولین بار در دسامبر سال ۱۹۷۱ کامل شد، یعنی قبل از آنکه ابراهیم کایپاکایا مارکسیست ـ لنینیستهای اصیل را در انشعاب از رویزیونیستهای شفق (که خودرا حزب کارگران ودهقانان انقلابی ترکیه TIIKP می خواندند) رهبری کند. ابراهیم کایپاکایا درآوریل ۱۹۷۲ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست، لنینیست TKP/M.L را بنیان گذارد. "مسئله ملی درترکیه" درژوئن ۱۹۷۲، یعنی به فاصله کوتاهی پس از انشعاب از رویزیونیستهای شفق، توسط ابراهیم کایپاکایا دوباره ویرایش گشت.

قطعات برگزیده چاپ شده در اینجا ازکلیاتی تحت عنوان "آثار منتخب، ابراهیم کایپاکایا"، که توسط اوجاك یایینلری درسال ۱۹۷۹ دراستانبول چاپ شده است، ترجمه شده اند ـ ج.ب. ف.

۲ـ چه کسی تحت ستم ملی است ؟

بنابر نظر رویزیونیستهای شفق، این مردم کرد هستند که تحت ستم ملی اند. این نظرگاه، معنای ستم ملی را نمی فهمد. ستم ملی ستمی است که طبقات حاکم ملت غالب برملل تحت ستم، وابسته واقلیت واردمی کنند. درترکیه، ستم ملی عبارتست ازستم طبقات حاکمهٔ ملت غالب ترك، نه تنها برمردم کرد بلکه بر تمام ملت کرد و نه حتی فقط برملت کرد بلکه برتمام ملیتهای اقلیت.

"مردم" (خلق ـ م) و "ملت" یك چیز نمی باشند. واژهٔ خلق امروزه بطور معمول طبقه کارگر، دهقانان فقیرومیانه حال، نیمه پرولتاریا وخرده بورژوازی شهری رادربرمیگیرد. درکشورهای عقب مانده، جناح انقلابی بورژوازی ملی، که بخشی ازصفوف انقلاب دمکراتیك خلق برعلیه امپریالیسم وفئودالیسم وسرمایه ـ داری کمپرادوری راتشکیل میدهد، نیز درمیان طبقات خلق جامیگیرد. درحالی که واژه "ملت" تمام اقشاروطبقات، منجمله طبقات حاکمه رادربرمیگیرد.

درهردورهٔ تاریخی، خلق به آن اقشاروطبقاتی اطلاق می شودکه ازانقلاب نفع برده وبخشی از صفوف انقلاب را تشکیل می دهند. خلق یك گروهبندی اجتماعی نیست که دریك دورهٔ تاریخی ظاهر شودفقط برای آنکه بعداً ناپدید گردد، بلکه درهردورهٔ تاریخی وجوددارد، درحالیکه ملل بهمراه سرمایه داری و "در عصر سرمایه داری درحال خیزش" ظاهر گشته اند، ودرمرحله پیشرفتهٔ سوسیالیسم ناپدیدخواهند گشت.

مفهوم خلق، درهرمرحله از انقلاب تغییرمی یابد. درحالیکه ملت وابسته به مرحلهٔ انقلاب نمی باشد.

امروزه کارگران کرد، دهقانان فقیرومیانه حال کرد، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری وجناح انقلابی بورژوازی کرد، که به صفوف انقلاب دمکراتیك خلق بپیوندند، درمفهوم خلق گنجانده میشوند. درحالیکه درمفهوم ملت کرد، بغیرازاین اقشار وطبقات، تمام دیگر بخشهای بورژوازی

دربارهٔ مسئله ملّی کرد



کردو ملاکین کردهم گنجانده می شوند. برخی از مدعیان زیاده مطلع ادعا می‌کنندکه ملاکین بخشی ازیك ملت بحساب نمی‌آیند. مهمتر آنکه، این آقایان محترم حتی این ادعای شگفت آور راکرده‌اند که کردها بدلیل وجود ملاکین در مناطق کردهنوز یك ملت نیستند. این‌یك موضع فریبکارانهٔ ترسناك ویك سفسطه‌مسی باشد. آیاملاکین‌بهمان زبان سخن نمی گویند؟آیادرهمان سرزمین‌اسکان ندارند؟آیا آنهابخشی از موجودیت اقتصادی یکدست شده وفرماسیون معنوی نمی باشند؟ وبعلاوه،ملل در مرحلهٔ نهائی رشدسرمایه داری نیست که به ظهور میرسند،بلکه درسپیده‌دم سرمایه داری ظاهر میشوند. بانفوذسرمایه‌داری دریك کشوروادغام بازارهای آن منطقه تادرجه معینی ،اجتماعاتی که تمام شرایط دیگر را دارا هستند یك ملت بحساب می آیند. اگر اینطورنبود، آنگاه تمام اجتماعات ثابت کشورهای عقب افتاده و مناطقی که رشد سرمایه داری در آنجا محدود است را نمیشد ملت بحساب آورد. درچین، تا سالهای ۱۹۴۰ وضعیت چند پارچگی فئودالی وجودداشت، و بدین ترتیب بنا بر منطق فوق بایدموجودیت ملل درچین را ،قبل از آن،انکارکرد. تا انقلاب ۱۹۱۷، فئودالیسم دارای قدرت زیادی در بخشهای گستردهٔ مناطق روستائی روسیه بود،بدین‌ترتیب درك فوق‌به رد وجود ملل درروسیه می انجامد. بطور مثال، درترکیه درسالهای به اصطلاح جنگ آزادیبخش*، فئودالیسم بسیار قدرتمندتر ازامروزبود،بدین ترتیب بنابردرك فوق بایدچنین نتیجه گرفت که درآن سالها در ترکیه مللی وجود نداشتند. درآسیا،افریقاو آمریکای لاتین، فئودالیسم به درجات گوناگون وجوددارد،درك فوق بالاجبار به نفی وجودملل منتهی میشود. بروشنی، تزی که مدعی آنست کردهایك ملت را تشکیل نمی دهنداز ابتداتاانتهامرتجع ودرتضادباواقعیات بوده وهمچنین درعمل ضررمنداست. ازآن جهت ضررمند است که چنین تزی فقط به طبقات حاکم ملل غالب ،استثمار کننده و ستمگر خدمت می کند. بنابراین آنهائی که به این تز معتقدند بایدبدنبال یافتن توجیهاتی برای نشاندادن حقانیت تمام امتیازات ونابرابریها به نفع آن طبقات، و توجیه ستم ملی و رنجهائی که برملل ستمدیده، وابسته واقلیت اعمال می کنندباشند. بدین ترتیب مبارزه ای که پرولتاریا باید برای برابری ملل و از بین بردن ستم ملی، امتیازات و غیره، به پیش برده بدور افکنده خواهدشد. ازحق ملل برای تعیین سرنوشت خویش چشم پوشی‌خواهد شد. مستعمره شدن ملل عقب مانده توسط امپریالیستها ،مداخله درامور داخلی آنها و تخلف آشکارازحق ملل درتعیین سرنوشتشان ،تماماًتوسط این

بقیه در صفحه ۷۶

* اشاره به جنگی که تحت رهبری‌بورژوازی کمپرادوروملاکین ترکیه علیه نیروهای اشغالگر امپریالیستپس ازجنگ جهانی اول به راه افتاد.

جهانی برای فتح ۳۶ ۵/۵

چرا دولت کلمبیا کاخ دادگستری خود را

درماه نوامبر سال ۸۵ کاخ دادگستری کلمبیاتوسط دهها نفر ازمردان و زنان وابسته به جنبش ۱۹ ـ M اشغال شد. درحالیکه درطبقهٔ چهارم، اجلاس دیوان عالی صورت می گرفت. این عده تقاضای رسیدگی به یك شکایت‌نامهٔ ۵۲صفحه ای علیه دولت پرزیدنت بلیساریوبتانکور راتوسط دیوان عالی، داشتند. آنهااورامتهم به "پیمان شکنی" کردند(پیمان یکساله ای که باپیشقدمی دولت بین سازمانهای چریکی ازیك‌طرف ودولت ازطرف دیگر امضاءشده بود).

ظاهراً چریکها امکان مذاکرات رامدّنظرداشتند. دریکی ازمعروفترین عملیاتشان درسال ۱۹۸۰، ۱۹ـ M دست به اشغال مهمانی کوکتلی زدکه توسط سفیرجمهوری دمینیکن برگذارگردیده بود. آنهادرحالی که ۳۶ سفیررابه مدت بیش ازدوماه به گروگان گرفته بودند، مذاکرات رابادولت پیش میبردند. دولت بتانکورکه تحت شرایط‌موافقت‌نامهٔ آتش بس به صدهاعضوزندانی ۱۹ ـ M عفوعمومی وحتی خسارات مالی ناچیزی داده بود، اینبارتوپخانهٔ سنگین خود را به میدان آورد. توپهادیوارهای مرمرین یکی ازمهمترین ساختمانهای کلمبیا واقع درقلب میدان اصلی پایتخت را سوراخ سوراخ کردند. سربازهاتمام افرادی راکه درساختمان بودند قتل‌عام نمودند، منجمله عده زیادی ازکارمندان ونیمی از۲۴ عضودیوان عالی دادگستری کشور. دربین آنهارئیس دیوان هم بودکه ازجادررفته، به‌بتانکور تلفن زده وخواستارتوقف شلیك ازسوی سربازان شده بود. بتانکورحاضربه جواب دادن نشد. بعدهامردی که خودرا رهبر ۱۹ ـ M معرفی کردبه خبرنگاران گفت " ماهرگزانتظارهجوم وحشیانه تانکهارااز دراصلی نداشتیم."

چرا ۱۹ـ M درموردآنچه گذشت چنین ارزیابی نادرستی رااز این واقعه ارائه داد؟ چرادولت بتانکورچنین تعبیر بظاهرتندی رادرسیاست خود ایجاد کرد؟ این سئوالات توسط مقاله ای درآلبورآداکمونیستا(سپیده کمونیستی) نوامبر۱۹۸۵ موردبررسی قرارگرفته. این روزنامه متعلق به گروه کمونیست انقلابی کلمبیا، سازمانی که درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکتدارد، می باشد. متن ذیل بخش های عمده این مقاله است.

برای بسیاری ازخوانندگان، یك جمعبندی مختصرازجنبش چریکی کلمبیا می توانددردستوروزباشد: ملتی متشکل از۲۹میلیون نفرکه بسیاری ازآنان کشاورزانی هستندکه تحت حکومت زمینداران فئودال ومباشران قرار دارند، کلمبیادرطول تاریخ خودهمیشه درحال گداربین ادوارجنگهای داخلی بوده. جنبش چریکی فعلی ریشه های خودرادردوران معروف به "خشونت" دارد. ازسال ۱۹۴۸، ۱۰سال جنگ داخلی بین احزاب لیبرال ومحافظه کارشروع شد. پایان این دوره، توافقنامهٔ قدرت مشترك بین این دوحزب بود. اما اداره امورتوسط قدرت مرکزی هیچگاه در بسیاری ازمناطق روستائی ازسرگرفته نشد. دردههٔ ۱۹۶۰، اعتلای جنبش توده ای دربین دهقانان، ظهوراشکال متفاوتی ازسازمانهائی که خودرا انقلابی می‌خواندندودربین آنهاحزب کمونیست مارکسیست لنینیست بانفوذکلمبیا قرارداشت- که درآن زمان از چین مائوتسه دون دفاع میکرد- بهمراه داشت.

امروز، هرگرایش سیاسی اصلی دردرون مخالفین، ارتش خودراهم دارد. بسیاری ازسربازان آنها، نسل دوم ویا سوم چریکهای حرفه ای هستند. حزب کمونیست طرفدارشوروی (PCC) بهمراه دستگاه انتخاباتی قانونی خود، همچنین رهبری نیروی مسلح انقلابی کلمبیا(FARC) رادارامی باشد. ارتشی متشکل از۱۰ تا۱۵ هزارمردوزن، که عمدتاً کشاورزهستند. گویادستمزد و شرایط زندگی آنهامشابه باشرایط برادران وخواهرانشان درنیروهای مسلح دولتی می باشد. FARC بمدتی طولانی، اداره یك استان کامل رابدون رویاروئی بادخالت جدی دولت دردست داشت. کنگرهٔ سال ۱۹۸۰ PCC برنامهٔ پایه ای ذیل رااعلام کرد: "منفرد کردن میلیتاریسم طرفدارامپریالیسم، تکیه برروی نیروهای دمکراتیك، به روشنی، شامل بخشهائی ازاحزاب سنتی که خواهان اصلاحات سیاسی ومدافع تقاضای صلح پیشنهادی ازسوی چریکها هستند.

دومین نیروی وسیع که گویایك تاچندهزارمردوزن مسلح راتحت فرمان دارد، ۱۹ـ M می باشد. این سازمان با

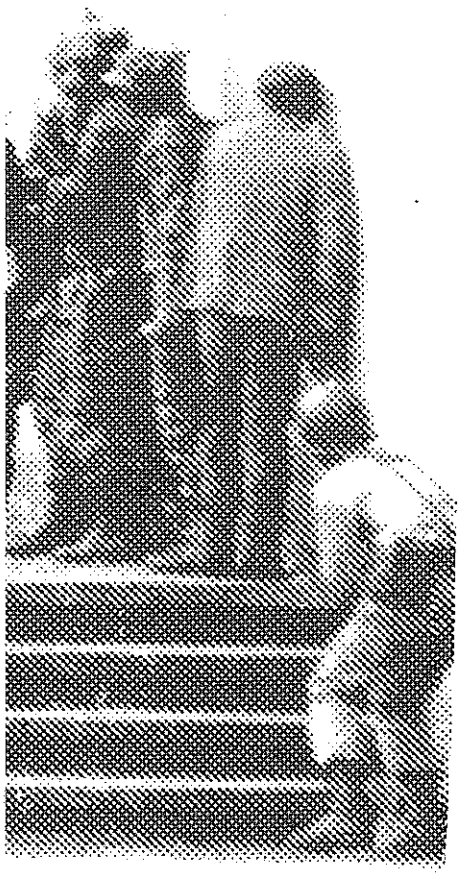

بمباران کرد ؟



احزاب سوسیالیست اروپای غربی مرتبط است .دربرنامهٔ آن آمده است که مبارزه اش برای به تحقق درآوردن "موجودیت یك دمکراسی انتخابی واقعی "درکلمبیامی باشد.نام کامل آن جنبش ۱۹ ام آوریل ،ازتاریخ انتخابات سراسری سال ۱۹۷۰ می آید،وقتی که نیروهای مسلح وسایراحزاب ،حق کاندیدای پریولیست رابعدازانتخاب شدن ربودند.ازجمله نیروهای چریکی دیگر، EPL (ارتش آزادیبخش‌خلق) است ،که ازدرون یکی ازانشعابات متعدد PCC(M.L) سابق سربلند کرده . EPL ودرپشت سرآن حزب طرفدارآلبانی ،که نام PCC(M.L)را غصب نموده ،مبارزه مسلحانه را در روستاهارهاکرده وبجای آن چیزی را که عملیات چریکی شهری می خوانند، براه انداختند.ازنظرسیاسی ،آنها معمولاً"درکنار(ویااندکی در سمت " چپ ") PCC آشکاراطرفدارشوروی قراردارند.جدیدترین برنامهٔ آنان ، نیزهمانندبرنامهٔ دیگران فقط چنین خاطرنشان می کند:تقاضا برای "اصلاحات درقانون اساسی توسط مجلس مؤسسانی که مستقیماانتخاب شود" (این یعنی عملاًچگونگی پیدایش بسیاری از قوانین اساسی درکلمبیا).

FARC عهدنامهٔ پیشنهادی دولت رادرمارس ۱۹۸۴ امضاکرد.سپس ،دولت نیروهای خودرابرای تحت فشارگذاردن سایرنیروهاوسازمانهای بسیارکوچکتر، به میدا ن آورد. EPL وسپس ۱۹ـ M درماه اوت همانسال موافقتنامه راامضاء کردند.باوجوداین ،درژوئن سال ۸۵، ۱۹ـ M اعلام کردکه ازنظراوموافقتنامه توسط‌دولت بتانکورملغی شده وشرایط آن به اجرادرنیامده است . (AWTW ج . ب . ف .)

درساعت (او۴۵ دقیقه صبح روز ششم نوامبر،یك واحدکماندوئی از۱۹ـM کاخ دادگستری رادربوگوتااشغال نمود تابحث برسر"نقض " عهدنامه وسایر سئوالات مربوط به "روندصلح " را در چهارچوبهٔ "مذاکرات "به پیش برد. از این لحظه به بعدوبرای ۲۸ ساعت متعاقب آن ،نبردخونینی میان چریکها و مدافعان دولت ارتجاعی براه افتاد. در ساعت ۳ ونیم بعدازظهرپنجشنبه ، بقول منابع رسمی ،کشتاررسمی یك واحد چریکی کامل بابجای گذاشتن ویرانه‌هاواجسادسوخته بیش ازیکصدزن ومرد بپایان رسید.

سرفرمانده بلیساریو"بزرگترین عملیات ضدچریکی شهری دردنیا"رابه اجراگذاشت ،درحالیکه می خواست به دول مرتجع جهان نشان دهدچگونه باید چنین عملیاتی رابه مرحلهٔ عمل درآورد. نیروهای نظامی متشکل بودندازتانك که بویژه برای عملیات شهری ضد چریکی مجهزشده بودند،چندین زره‌پوش، راکت ها،هلیکوپترها،واحدهای هوابرد، هرآنچه راکه بشودتصورکرد،وبیش از ۵۰۰۰ سرباز،پلیس وهمچنین نیروهای عملیات ویژه DAS که لباس های صلیب سرخ بتن داشته وتابدندان مسلح بودند.آنچنانکه ،خوك سرهنگ که فرماندهی عملیات نظامی رابعهده داشت دررادیواعلام کرد،این عملیات برای "دفاع ازدمکراسی "بوده است !

بمباران معبدعدالت بورژوازی با ۴۰۰ نفرداخل آن ،چریکهارامجبور به تغییرنقشه هایشان کرد.آنهافکراین جواب رسمی رانکرده بودند.وقایعی که درطول مدت "اشغال کاخ "وپس ازآن اتفاق افتاد،نمایانگرشکاف دربین طبقات حاکم ،کاراکترواقعی ۱۹ـ M وقطب بندی درمیان توده هادرمواجهه بااوضاع سیاسی کشوربود.

پشتیبانی سرمایه داری بین ـ المللی که ازسرتاسرآمریکای لاتین ، ایالات متحده واروپاسرازیرشده بود، "قاطعیت نقش "بتانکور وسرعت مواجهه بااوضاع راتشویق نمود.بامعرفی این عملیات بعنوان نمونهٔ نحوهٔ برخوردبا"تروریسم "،ازمکزیك پیشنهاد ایجاد"جبههٔ بین المللی علیه تروریسم" وعلیه کمونیسم دراین دوربحران،اعلام شد.بطورخلاصه ،چنانکه بلیساروبتانکور گفت "نبردما،نبرددمکراسی علیه تروریسم می باشد"، "شمابایدموضع خودرا مشخص کنید."

پویائی تضادها

علیرغم آنچه که گذشت ،دولت بتانکوروطبقات حاکم حاضربه رها کردن پرچم "صلح نمی باشند.شدت بروزتضادهای متفاوت درون جامعهٔ کلمبیایکسان نیست .بررسی دقیق شرایط ملی وسیاسی نشان می دهد که تضادمیان نیروهای معرف دوبلوك امپریالیستی درکشوردرحال حدت یابی بوده است .بهمراه حدت یابی این‌تضاد، تضادمیان نیروهای مختلف طرفدارغرب نیزتشدیدمی شود،ازجمله نیروهائی که درقدرت حاکم هستندویانیروهای متشکل درجبهه اپوزیسیون مسلح یاغیرمسلح .

سیاست پیشنهادی بتانکوربرای "روندصلح "و"فضای باز" ـ (عفوعمومی، آتش بس ،بخشیدن چریکهاواصلاحات پیشنهادی)ـ مورداستقبال بخشهائی از طبقات حاکم قرارنگرفت .بخشی از طرفداران آمریکامقاومت شدیدی علیه آن بعمل آوردند(چه بصورت مورد سئوال قراردادن نحوهٔ اجرای موارد موردبحث وتوافق ازطرف چریکها، ویا موردانتقادقراردادن کل سیاست مورد نظر).مدافعین آنچه که توسط خردشان "دمکراسی محدود"نامیده می شود،باذات "گسترش دمکراسی "مخالفتی نکردند، برای نشان دادن آنکه طرفدارپیشرفت واستحکام رژیمهای دمکراتیك هستند، اماآنهانیروی اجرائی وسیاست "ایجاد فضای باز"رامورد‌انتقادقراردادند. از زمان شروع"آتش بس مسلحانه "بتانکور موضع ۱۹ـ M رامورد‌ستایش قرارداده و درعوض ۱۹ـ M نیزهمیشه ازسیاستهای اودفاع کرده بود.تضادمابین ۱۹ـ M و بتانکور،همانند تضادمیان ۱۹ـ M وبرخی ازنیروهای مدافع آمریکا،منجمله برخی دربین نیروهای مسلح ،بااشغال کاخ دادگستری شدت پیداکرد.اماابن روندمنجربه از دست دادن تدریجی حمایت برخی ازجناح‌های بورژوازی وابسته به اروپا گردید.این بدین معنی نیست که بتانکورطرفدارآمریکانمی باشد،که حتماً هست ،اماسعی می کندتاباقدرتهای طرفدارشوروی هم کناربیایدتاپایه های اردوی طرفداریانکی راتقویت کند.

اختلاف نظرهادربین طبقات حاکم ،حول شوروی خواهی PCC و FARC

UP می گرددوعلت راهگشایی طبقات حاکم برای معامله باآنان از اینجا معلوم می شود.بنابراین "چرا M-۱۹ به قولهای خودش عمل نمی کند، چرابجای آن ،فقط دست به ایجاد مشکلات می زند؟"

در۲۰ ام ماه مارس ۸۴، FARC سازمانی توده ای رابنام اتحاد میهن پرستان UP ایجادنمودتابخاطر "بازگشت به حالت عادی "، "برای اصلاحات دررسوم سیاسی "وباشعاراصلی "راه را برای اصلاحات بازنمائید"مبارزه کند. دولت تمام ضمانات ممکنه رابه طرفداران شوروی می دهدتاشرکت آنان به صورت "قانونی "درانتخابات مجاز گردد."فضای بازدمکراتیک "خط فاصل مابین نیروهارا روشن نموده :ازیکطرف M-۱۹ و EPL،ازطرف دیگر FARC در ضمن معاهدهٔ صلح یکساله روشن شده که دولت،کدامیک ازاینهارادرتوافقنامهٔ "صلح "مهمترمی داندوکدامیک ازآنها طرف معامله اصلی است : طرفداران شوروی .

ازاین نقطه نظر،"دفاع ازبنیادهای دمکراسی "به معنی فقط حمله به M-۱۹ وسایرگروههای عضوباصطلاح "کمیتهٔ هماهنگی چریکها"نیست .مهمتر ازهرچیزاین به معنی حمله به PCC و FARC - UP می باشد.قتل عام درکاخ بروشنی نشان دادکه دولت تنهاحاضربه مذاکره وگفتگوباچریکهای "پخته ،جدی وکهنه کار" FARC می باشد.درشرایط داخلی کنونی ،بمنظورمورداجرادرآمدن "روندصلح "،برای رژیم راهی جز استفاده ازمسلسل وجودندارد.تضادهای بین طبقات حاکم برسرچگونگی پیش بردمذاکرات باچریکهاونتیجهٔ آنچه که درکاخ دادگستری گذشت نمی تواند "روندصلح "راملغی سازد،برعکس تمرکز سیاست آنهابرروی سیاست دوجانبهٔ مذاکره وسرکوب ،استحکام وحدت درونی وبالاترازهمه دفاع ازدولت ارتجاعی شان خواهدبود.

هیچکدام ازنظرات سران احزاب سیاسی مختلف فراترازاشاره به "انحطاط روندصلح "نرفتند،آنهامدعی شدندکه دولت درقبال چریکها"نرمش" نشان داده است ،اماهیچیک خواهان کنارگذاشتن "روندصلح "نشدند.بعلاوه، سخت ترین انتقادات ازمیان طرفداران دولت ابرازشده است .حتی آنهائی که ازبتانکورمی خواستندتاعلیه فسادوانهدام عمل کنندودرمقابل زیاده روی ارتش،بااوهمصداشده اند،هنوزاز دولت حمایت می کنند،نظرات رهبران احزاب ارتجاعی "بزرگ "روشن بوده و بهیچوجه تصادفی نیست .آلواروگومز محافظه کارطرفدارآمریکاوکارلوس لییراس رستریپو،لیبرال طرفدارآمریکا بطوروروشنی تصریح نمودندکه " همان اهمیتی راکه جان انسانها(یعنی رهبران بورژوازی)داردمی توان برای دفاع از نهادهاقائل شد"و"ازمانیکه نیروهای مسلح مدافعین نظم قانونی شده اند، به خوبی عمل نموده اند."هردوی این افراد برای مبارزه علیه "تروریسم" دادوبیداد راه انداخته اند.

اشغال کاخ دادگستری این حقیقت مارکسیست لنینیستی که ارتش وجه اصلی دولت می باشدرابه معرض دید نهاد:"قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بیرون می آید".ارتجاعیون بتوسط تفنگهایشان ازقدرت سیاسی خوددفاع نمودند،چرا که برخی ازآنان معتقدبودندکه خطر غصب قدرت ازجانب M-۱۹ وجوددارد.

درازای تقویت قوهٔ مجریه، قوای نظامی ومقننه تضعیف گردیدند. قدرت سیاسی توسط تفنگ حمایت می شود،ونه بتوسط حقوقدانهاوقاضی ها. این ماجرانیزنشان دادکه دمکراسی بورژوائی (ازنوع قدیمی)درمقابل قدرت ارتجاعی امپریالیسم ،چیزی توخالی وظاهری است.ماهیت آنچه راکه رژیم بانابودساختن کاخ ،درسرداشت بدین قراربود:ازیکسو،رژیم می خواست نشان دهدکه چه کسی صاحب قدرت دولتی است .وازسوی دیگر،بااین عمل ارتش ،می خواست توده هارامنقاعد کندکه مبارزه مسلحانه انقلابی ،کاری بی فایده می باشد.

درمیان آنان که نمی توانستند هیچ توضیحی برای اینکه چرابتانکور دراولین سخنرانی خودگفته بود"درطول مدت حکومت من حتی یک قطره خون ریخته نخواهدشد"،بیابند ،خشم واغتشاش فکری بالاگرفت بااین وجود،حتی بدون احتساب کشتار۶و۷ نوامبر،صدهاتن در اثردرگیری بین چریکهاوارتش کشته شده وصدهاتن شکنجه دیده ویاناپدید گشته اند."کشتارکاخ "به آنانی که فکر می کردنددولت "مترقی "می باشد،شوکی کاری واردکرد.برای عقب مانده ترین بخش ها،این وقایع نشانگرآن بودکه مبارزه با"تروریسم "احتیاج به ارتش "مقتدر" دارد.

گویا FARC-UP و PCC که طرفدار شوروی می باشندازاین اوضاع بهره مند شده اند.پویائی تضادهاوبویژه تضادبین نمایندگان طرفدارآمریکاوطرفدار شوروی به خاموشی نگرائیده وبه روایتی شدت هم یافته است .عملیات M-۱۹ که بوسیله وسایل ارتباط جمعی خارجی وداخلی برچسب "تروریستی " خورده توسط PCC چنین ارزیابی می شود : "حمله ای که توسط دیوانه ای که ازتوده هاجداافتاده بودهدایت می شد.آن هم درزمانیکه کشوردرمقابل شرایط خطرناکی قراردارد". وبه این ترتیب "دست راستی های دشمن صلح "(نیروهای طرفدارآمریکا)قدرت گرفته اند". آنچه که گذشت درنقشه های تاکتیکی نیروهای طرفدارشوروی تغییرنخواهد داد.اگرچه شکل معینی ازسخت ترشدن رژیم پیش بینی می شود،اماتوافق بین FARC ودولت راخطری تهدیدنمیکند.

نیروهای طرفدارشوروی وارتش آنهابدون درنظرگرفتن شرایط درآمریکای مرکزی وتوازن قوادرکل جهان دست به اسلحه نخواهندبرد.پیش از انجام چنین عملی ،آنهااحتیاج به توسعهٔ نفوذدربین توده هاوساختن جبههٔ چریکی دارند.آنهااحتیاج به پشتیبانی افکار عمومی درمیان سایرنیروهای چریکی دارند،واکنون بیش ازهمیشه می باید برای بدست آوردن اصلاحاتی درجهت تحکیم مناطق نفوذ خودمبارزه نمایند.

رفرمیسم وازدست دادن پشتیبانی

فشاردولتهای سایرکشورهای امریکای لاتین علیه مذاکرات دولت کلمبیاباچریکهامی تواندتأثیراتی بر "فضای بازدمکراتیک "بجابگذارد،چرا که دربرخی ازکشورهای طرفدارآمریکا اجرای سیاستی سخت علیه مخالفان

مسلح وغیرمسلح عملی تراست. بعنوان مثال درآمریکای لاتین،جبههٔ میهنی مانوئل رودریگزدرشیلی وجوددارد،که دراساس گروهی چریکی طرفدارشوروی می باشدواخیرااعلام کرده که شرایط برای یك شورش عمومی علیه پینوشه آماده شده است. بایداضافه کردکه تهاجمی دراساس روسی بااستفاده از حرکات توده ای درجهت دفاع از "دمکراسی "و"حاکمیت قانون "می تواند به تشدیدشرایط درجهت دیداستراتژیك جنگ امپریالیستی کمك کند.

روشن است که برخی ازبخش - های بورژوازی تدریجاًحمایت سیاسی خودرااز۱۹ـ M دریغ می دارند،بویژه پس ازملاقات بتانکورو"ایوان مارینو اوسپینا"درمکزیك[رهبری۱۹ـ M که بعدها بقتل رسید]سرمقاله هاومقالات اخیر "ال تیمپو" EL TIEMPO و"نووافرونترا" NUEVA FRONTERA نشان می دهد که بورژوازی ، ۱۹ـ M رابعنوان یك نیروی خارق العاده مدنظرداشته ،چرا که (۱۹ـM) هدفش جذب افکار عمومی بوده است .امروزه همین روز - نامه هامی گویندکه ۱۹ـ M پشتیبانی مردم راازدست داده است.

موردجنجالی نقض "آتش بس مسلحانه "ودرگیریهای بعدی درایالات "کاکاوکا"،اشغال شهر"میراندا"درآنجاو اشغال "جنوا"درایالت "کیندیو"،درگیری - هادرایالت "ال وال "،سوءقصدبه رهبر ۱۹ـ M وقتل "ایوان مارینوا سپینا" در"کاله (ال وال)" وحمله به "گردان سیسنروس "در "آرمنیو(کیندیو)"،حمله به فرماندهی ارتش در"بوگوتا" و در نهایت اشغال کاخ دادگستری ،همه در سال ۱۹۸۵،به ازدست رفتن وجههٔ ۱۹ـM درمیان بخشهایی ازبورژوازی و روشنفکران خرده بورژوازی "چپ" منجرشده است .برخی ازآنان باور دارندکه "فضای بازدمکراتیك "راه درستی می باشد،آنها"روندصلح "راکه توسط رژیم طرفدارآمریکای بتانکور پیشنهادشده باورمی دارند.تمامی این اتفاقات برای M.۱۹ ارزش سیاسی رادارامی باشد،وافکارعمومی فعلی لزومأبه جریانی طرفدارشوروی رهنمون نمی گردد،حداقل برای حال حاضرچنین است .برخی محافل،گرایش به دفاع از رژیم پیدا کرده اند.

درموردتوده های وسیع نمی توان این نتیجه گیری راتعمیم داد،چراکه به هرترتیب توده هانهایتاًراه مبارزهٔ مسلحانه راتنهاراه نجات ازفقروستم خواهندديد.سئوال اصلی اینجاست که چه کسی ازبین نیروهای سیاسی مختلف وسازمانهای چریکی قادرخواهدبودتابر مبنای این خواسته حرکت کند.

جنگ ادامه سیاست است به اشکال دیگر این درموردهم احزابسیاسی[رتجاعی وهم انقلابی]صادق است ۱۹۰ـ M درعمل خودبوضوح خط سیاسی ونظامی"رفرمیسم مسلحانه "رابروزداد.ازآنجائیکه بر - نامه وخط سیاسی ۱۹ـ M رفرمیستی می باشند،عملیات نظامی آنهاهمان محتواراخواهدداشت .مبارزه کردن برای "صلح "و"اصلاحات "درچهارچوبه دولت فعلی به معنی مبارزه برای مذاکره می باشد.۱۹۰ـ M درتحلیلی که پس از اشغال کاخ داد،روش حکومت رادرتو- جیه آنچه که اتفاق افتادبرخوردی اشتباه خواند:" این برخوردهاباعث می شوندکه ما رادرمقابل هجوم نفرت وجهل دولت قرار دهدودرنتیجه شرایط رابرای بدست آوردن صلح ازطریق روشهائی غیرازمبارزهٔ چریکی مشکلتر می سازد.(EL TIEMPO ۱۴نوامبر۸۵)

این راههای دیگرعلاوه برمبارزه چریکی که قراراست به صلح ختم شوند،کدامند؟آنچه که گفته می شودآن است که مبارزه مسلحانه راه رسیدن به صلح ،استقلال ،آزادی ونیك بختی برای ستمدیدگان نمی باشد.۱۹۰ ـ M صرفاًخواهان اصلاحات می باشد:"ما کاخ دادگستری رابحاطرحقیقت و دمکراسی اشغال نمودیم نه برای آنکه تقاضای صدقه یامنافعی برای خودنمائیم ونه برای آنکه به دادگاههای عدالت و یانمایندگان آنهاتجاوزکرده باشیم . ماهیچگاه به کارکنان سیستم عدالت حمله نکرده ایم ونخواهیم کرد.(بتانکور قضات کشته شده راکارکنان سیستم عدالت خوانده بود - ج - ب - ف) بالعکس ،مابه دادگاه شرافت وقانون رفتیم چراکه کشوربه اندازه کافی ظرفیت این راداشت که این حکومت رابه دادگاه سیاسی وقضائی بکشاند. و برای آنکه دادگاه عالی وشورای دولتی هشیاری و متانت خودرانشان داده اند (EL TIEMPO ،۱۴نوامبر۱۹۸۵)

بدین ترتیب ناچاریم بپذیریم که آنهابرآنچه که می گویندباوردارند. ۱۹ـ M به "قانون اساسی "،دمکراسی بورژوائی وقوای سه گانه پوسیدهٔ آن احترام می گذارد.آنهابه حاکمیت قا - نون اعتقاددارندوتقاضایشان فقط آن است که سرمایه داری "چهره انسانی " داشته باشد.بنابراین عملیات نظامی آنهابرای مقابله باارتش بودونه کشتن گروگانها.اماآنهادچاریك اشتباه شدند: آنهاتمام گذشته ،اعمال قبلی وموقعیت فعلی رژیم ونیروهای مسلحش رابحساب نیاوردند.بنابراین آنهاامکان آنراکه ارتش تمام آن مکان راباخاك یکسان کندبه حساب نیاورده ونمی توانستندبه حساب بیاورند.اماابن کاری بودکه ارتش کرد.ازآنجائیکه خط آنهارفر- میستی است وهدفشان نه پایان بخشیدن به موجودیت سیستم سرمایه داری ،بلکه قابل تحمل کردن این سیستم است ، جهت گیری نظامی آنهانیزمملوازاین بینش می باشد.برای ۱۹ـM جنگ ادامهٔ سیاستهای رفرمیستی شان بوسیله اسلحه می باشد.ازنظرسیاسی ونظامی این خطی بورژوائی به سبك سوسیال دمکراتیك است وبنابراین بدنبال حل صحیح مشکلات کشورنمی باشند....

برای انقلابیون کمونیست اصل اساسی سیاسی عبارت از برپاکردن انقلاب دمکراتیك نوین-واین به معنی- منهدم نمودن دولت ملاکان وبوروکرات- های طرفدارامپریالیسم است .دروجه نظامی،این به معنای استفاده ازنیروهای مسلح انقلابی است .براساس این اصل سیاسی اساسی می بایدحزب کمونیستی وجودداشته باشدواین تنهاتضمین برای ستمدیدگان است ،که درپروسه گسترش ازموقعیت کوچك به بزرگ،توده ها را برمی انگیزند،مناطق چریکی ومناطق پایگاهی انقلابی راایجادمی کنندوقدرت سیاسی توده های خلق رابرپامی کنند، این همان چیزی است که جنگ انقلابی نامیده می شود،جنگ خلق .....●

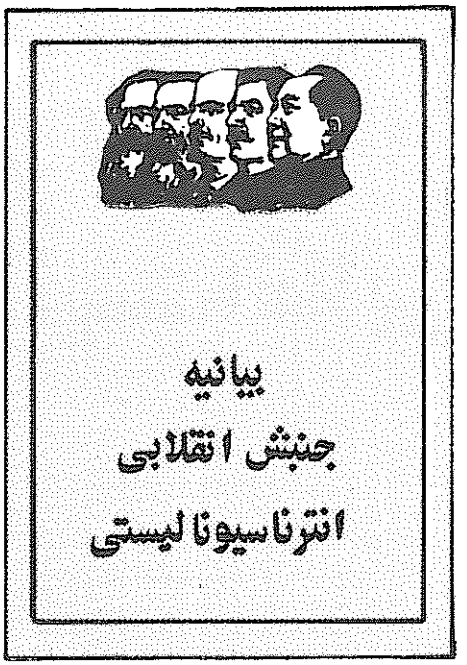

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگـــــان و ناظران احزاب وسازمان های شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی کـه به ایجاد ج.ا.ا. انجامید،رسیده است . این احزاب وسازمان ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران(سربـــداران)
حزب کمونیست بنگلادش(م.ل) (ب . س . د. / م.ل.)
حزب کمونیست پـرو
حزب کمونیست ترکیه/م.ل.
حزب کمونیست انقلابـی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا(م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نیـــال
حزب کمونیست انقلابـی هنـد
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستـــی ایتالیـــا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هـنـــد
گروه پرچم سرخ (نیوزلانـــد)
دسته انقلابی انترناسیونالیستی (بریتانیا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیـــا
کمیته کمونیستی ترنتو(ایتالیـــــا)
گروه انترناسیونال انقلابـی هائیتـــی
حزب پرولتری پوربا بنگلا(ح.پ.پ.)ـ بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست :

عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ،انگلیسی، فارسی ،فرانسوی، آلمانـــی گوجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ،کانادا ، مالایلام ، نپالی، پنجابی ، اسپانیائـــی، تامیل ، ترکی،کُردی.

برای اطلاعات بیشتر: بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنیـــد :

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

پیام کمیته ج.ا.ا به حزب کمونیست انقلابی - آمریکا

رفقای عزیز

ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دهمین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر - سی - پی) - حزب پیشاهنگ پرولتاریا درایالات متحده آمریکاوگردان مهمی ازپرولتاریای بین المللی - رانهنیت می کوئیم.

بنیانگذاری آرسی - پی برپایهٔ علم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم-اندیشهٔ مائوتسه دون درده سال قبل ،یك پیروزی برای پرولتاریادرایالات متحده وجهان بود.ازآن زمان تاکنون آر - سی - پی به پیشروی درجاده انقلاب جهانی پرولتاریاادامه داده است ،وامروزه به عنوان بخشی ازجنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیش ازهرزمان دیگر به انجام این مهم مشغول است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی براین اصل لنینی تأکید می کداردکه "جنبش انقلابی جهان اساساً ازدوجریان ترکیب شده :انقلاب سوسیالیستی - پرولتری پرولتاریا و متحدینش دردژهای امپریالیستی وجنبش آزادیبخش ملی ،یاانقلاب دموکراتیك نوین ملل وخلقهای تحت انقیادامپریالیسم. اتحادبین این دوجریان انقلابی کماکان سنگ بنای استراتژی انقلابی درعصرامپریالیسم می باشد."بنابراین برای جنبش مابه شمارآوردن یك حزب انقلابی مارکسیستی لنینیستی دریکی از دژهای اصلی امپریالیسم ،درمیان صفوف خویش حائز اهمیت بسیاری است. مبارزه شماعلیه طبقه حاکم امپریالیستی آمریکابرای مبارزات پرولتاریاوخلقهای تحت ستم دارای اهمیت عظیمی بوده وبخش لاینفکی ازآن است.

امپریالیسم آمریکامدت زمان درازی است که نه تنهادرخودآمریکا مشغول استثماروستم برمیلیونهاتن از پرولترهاوستمدیدگان بوده است ،بلکه امپراطوری پلیدخودرابه قیمت زندگی پرولترهاوتوده های ستمدیده وفقرونکبت درسراسرجهان حفظ کرده است.بدین خاطرکسب مسلحانه قدرت سیاسی در آمریکاتوسط پرولتاریاوبرقراری حاکمیت پرولتری گام بسیارمهمی در دگرگون کردن جهان وپیشروی به سوی کمونیسم خواهدبود.انجام انقلاب درچنین دژامپریالیستی مستلزم یك حزب انقلابی انترناسیونالیستِ خوبْ سازمان یافته وریشه داراست که بوسیله مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون هدایت گردد.

آر - سی - پی ازدرون برآمدهای انقلابی سالهای ۱۹۶۰ واوایل سالهای ۷۰ آمریکاواطراف جهان شکل گرفت.در این سالهامیلیونهاتن دراطراف جهان و درخودایالات متحده بازندگی سیاسی آشناگشتندوپای به نبردهای خروشان ضدامپریالیستی ،بویژه ضدامپریالیسم آمریکاوجنگ تجاوزکارانه اش علیه خلق ویتنام ،گذاشتند.درخودایالات متحده ،سیاهپوستان ودیگرملیتهای تحت ستم ،زنان ،دیگربخشهای پرولتاریاو همچنین دانشجویان وروشنفکران انقلابی، ستیزباامپریالیسم آمریکاپیشه کردند.

بیشتراین سالهاباتقابل وبرخورد جهانی میان مارکسیسم ورویزیونیسم رقم خورده است.این مبارزه تاریخی، درانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی به رهبری مائوتسه دون عالیترین نمودخود رایافت.مبارزه علیه رویزیونیسم‌مدرن به سردمداری دارودسته ارتجاعی حاکم شوروی ،راه رابرای شکل گیری سازمان‌های کمونیستی انقلابیِ راستین برپایه مارکسیسم - لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بازکرد.همانگونه که باب آواکیان ،صدرکمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی-آمریکابیان نمود : " این بهیچوجه اغراق آمیزنیست بگوئیم که بدون تئوری وخط انقلابیِ تکامل یافته توسط مائوورپراتیكِ توده های چین دراعمال آن ،بویژه طی انقلاب فرهنگی، حزب مانمی توانست درآن زمان،وبر آن پایهٔ انقلابی بوجودآید."

آر- سی - پی قادربودباوضعیت بعدازکودتای ضدانقلابی چین متعاقب مرگ مائوتسه دون ،باموفقیت روبرو گردد.تحت رهبری باب آواکیان ، آر- سی - پی توانست خط وجناحی رویزیونیستی متأثراز رویزیونیستهای چینی که تلاش کردندحزب راازمسیرانقلابی آن خارج کنند،مغلوب کند.

ازآنزمان ،حزب کمونیست انقلابی-آمریکانقش مهمی رادرمبارزه برای دفاع ازاندیشه مائوتسه دون و گردهمائی بین المللی نیروهای مارکسیستی لنینیستی راستین بازی نموده است - تلاشهائیکه به تشکیل اولین ودومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمان‌های مارکسیست - لنینیست وشکل گیری

بقیه درصفحه ۲۸

آر.سی.پی آمریکا

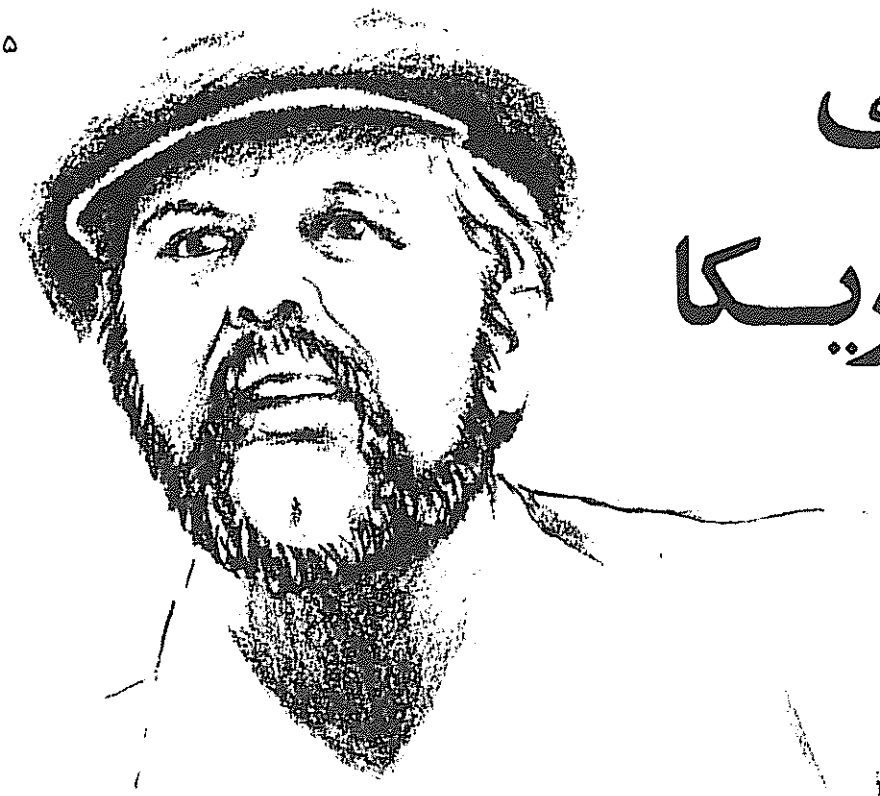

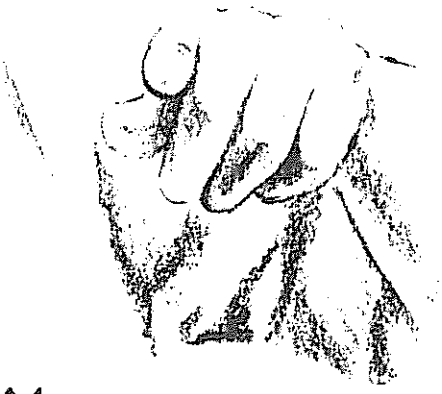

این پوستری است که برای بزرگداشت دهمین سالگردآر.سی.پی.تهیه گردیده وکتاب جدیدباب آواکیان ، صدرکمیتهٔ مرکزی آر.سی.پی. آمریکاتحت عنوان "گلوله ها"توسط آن معرفی شده است .

دهمین سالگردش را جشن میگیرد

حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) که یکی ازاعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌باشد،طی برنامه هائی دهمین سالگرد بنیانگذاری خودراجشن گرفت .هدف این برنامه هاکه بویژه ازطریق صفحات هفته نامهٔ "کارگرانقلابی" پیش برده شد،جاانداختن این مسئله در ایالات متحده بود:حزبی وجوددارد که برای انقلاب پرولتری دراین کشور به عنوان بخشی ازانقلاب جهانی، تدارک می بیند.آر.سی.پی در اول اکتبر۱۹۸۵ بانشرسرمقاله ای درکارگر انقلابی (ک . ا) ،واعلام انتشاریک کتاب جدید،برگزاری بزرگداشت را آغازکرد. کتابی که در"ک . ا"معرفی شد،"گلوله ها" نام داردکه مجموعه ای از نقل قولهای باب آواکیان می باشد. باب آواکیان اززمان بنیان گذاری آر. سی . پی تاکنون صدرکمیته مرکزی حزب بوده است . سرمقاله"ک . ا"فراخوانی رامبنی برساختمان آر.سی.پی منتشرکرد.این فراخوان ،پیوستن به صفوف آر. سی . پی وکمك رسانی مادی به آنراشامل می شد.ازآن زمان تاکنون "ک . ا"نامه های بسیاری را از مردم به چاپ رسانده است ،مردمی که قصدکرده اندازتأثیرحزب درزندگی‌شان ،ازحمایت یاهواداری ازحزب وخطش سخن بگویند.ازآن جمله اند بسیاری ازکارگران ،ملیتهای تحت ستم زنان ،جوانان وهمچنین بخشهائی از مردم میانه حال آمریکا.

مانندبیشتراعضاء جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،آر.سی.پی محصولی ازبرآمدی انقلابی است که جهان رادر سالهای ۱۹۶۰ واوایل ۷۰ فراگرفت .

درایالات متحده ،توده های سیاهپوست دست به شورشهای شهری



اول ماه مه ۱۹۸۰

زدند،دیگرملیتهای اقلیت وزنان نیز به صحنه سیاسی واردشدندودرهمان زمان میلیونهانفردست به اعتراض علیه جنگ امپریالیسم آمریکادرویتنام زدند.یک جریان کاملاً ضدمیهن پرستانه درمیان دانشجویان وجوانان آمریکارشدکرد. همانطورکه سرمقاله ك . ا متذکرمیشود، درآنزمان بودکه "شکل گیری هستهٔ پیشاهنگ امروز آغازگشت . آن بذر یعنی اتحادیه انقلابی (R.U.) نقش کلیدی رادرپیدایش آر.سی.پی درسال ۱۹۷۵ بازی کرد.این بخشی از 'سنت سالهای ۶۰' درآمریکاوجهان بود،ودر آن رشدونمود ـ "سنت" گسست های رادیکال ازسنت ، منجمله از سنت سنگینِ به اصطلاح 'سیاست' قابل احترام وصبورانه 'چپ آمریکا'".

سرمقاله به جمعبندی ازچندسال اخیرادامه می دهد:" مادراولین تجربهٔ ابتدائی ،بیشتر، همانطورکه لنین گفت راه وروش 'دهقانان عازم به جنگ' را آموختیم که تنهابه آنچه دردست داشتند، مسلح بودند.باوجودآنکه شروع کارمان بادرکهای غلطی همراه بود،اماپروسه ای ازگسستهای رادیکال ازمیراث رفرمیسم که قسمت اعظم چپ آمریکا وحتی جنبش بین المللی کمونیستی راآلوده کرده ،شروع شد.چنین پروسه ای ازآن زمان تعمیق وادامه یافته است .

درسالهای متعاقب شکل گیری حزب کمونیست انقلابی آمریکا،بویژه طی مبارزه برای مغلوب کردن یك خط وجناح رویزیونیستی که درتلاشِ دنباله ـ روی ازخیانت دن سیاوپین وپوشاندن کفن قرمز ـ سفیدوآبی امپریالیسم آمریکا به آر.سی.پی بود،حزب درسهای ارزشمندی گرفت ،خطی رابرسرمسائل مبرم رهبری انقلاب پرولتری درآمریکا حدادی کردوآغازبه ذخیره سازی نیرو نمودتاعملاً این امررابه انجام رساند. دراشاره به این مسئله که موجودیت چنین حزب پیشاهنگی چه تفاوتی راد ر آمریکابوجودآورده است ،سرمقاله قبل ازهمه به "عرصه تئوری" می پردازدوبه عنوان مثال از"تحلیل حزب ازاقتصاد سیاسی این عصرودرك تعمیق یافته آن برسرقوانین عینی پشتِ پروسه بین ـ المللی جنگ وانقلاب" وتحلیل حزب از"موقعیت ویژه امروز" صحبت می کند. بعلاوه سرمقاله جمعبندی می نماید که آر.سی.پی "پیشرفت بسیاری ،حتی اگر هنوزابتدائی باشد،درترسیم یك مسیرِ ترسیم ناشده" کرده است .منظورآر. سی.پی ازاین مسئله ،نیازبه تعمیق درك ازمسیرانقلاب پرولتری دریك کشورپیشرفته امپریالیستی می باشد. انقلابی که درعین اشتراك دروجوه اساسی معینی باانقلاب ۱۹۱۷روسیه ، دارای تفاوتهای مهمی نیزمی باشد.

آر.سی.پی همچنین باافتخاربه موضع انترناسیونالیستی خودش اشاره می کند:" بویژه دریك کشورامپریا ـ لیستی مانندایندجا،جائیکه بخشهای بزرگی ازجمعیت،حداقل برای زمان موقتی از"امتیازات مادی" غارت امپریالیستی جهان سودمی برند و از واقعیات دهشتناك رنج روزمره صدها میلیون نفر دراین سیستم ،بدورنگاه داشته می شوند،انترناسیونالیسم پرولتری یك خط فاصل قاطع برای انقلاب است ." آنهامعتقدند این موضع " یك بیان قابل قبول وبغایت

مهم برای نشان دادن احساساتی انترناسیونالیستی است که درتمامی آن بخش‌های مردم آمریکاکه ازاعمال این کشور منزجرند،موجودمی باشد."

سرمقاله به رهبری قاطع باب آواکیان دررسیدن به این خط وحملات ممتدامپریالیستهابه او(که وی رامجبور به تبعیددر۱۹۸۰ نمود) اشاره کرده وسپس جمعبندی می کند :

" ودرطی تمامی این دوره ده ساله وبیشتر،آر.سی.پی کُنه خط رابدست آورده است-ظرفیت رهبری کردن راه حزبِ پیشاهنگی که نه تنهادرعرصهٔ تئوریک برایش جنگ شده ،بلکه طی مبارزه وتجربه ای گرانبها،ساخته و تقویت گردیده است ."برنامه نوین" انقلابی حدادی شده ،وظیفه مرکزی ' افکارعمومی راخلق کنید،قدرت رابه چنگ بیاورید' شناسانده شده وبه پیش‌برده می شود. وتحت این وظیفه باتأکید گذاردن براین پایه ووظیفه مرکزی حزب،خودرابرتئوری انقلابی متکی کرده وآن راتکامل داده است . حزب یک درک وجمعبندی ازمسایل تاریخی کلیدی درسطح داخلی وبین المللی را داراست ودرعرصه جنبش عملی ،تجربه ودانش کسب نموده ،آر.سی.پی درک صحیح خویش رابرآنموده وبه دیگر نیروهای پیشرودردرک صحیح مسایل کلیدی روزکمک کرده است .حزب از نظرتشکیلاتی رشدکرده ،وانتشارمنظم نشریات رابرقرارنموده است . حزب مسلح به این نشریات ودیگرابزارترویج وتبلیغ ،رسانه ای راجهتِ گرفتنِ نبض توده ها،وقوف برتغییردرروحیات آنها،امری که برای رشدجنبش انقلابی اهمیت دارد (بویژه برای سودجستن از فرصتهای احتمالی درجهتِ تلاشی برای کسب قدرت انقلابی)رارشدوتکامل داده است ، وبیشترازاینهارشد خواهد داد.

این موضع انقلابی انترناسیونالیستی سبب بیداری احساسات در آمریکاگردیده است ،بسیاری به فراخوان آر.سی.پی درموردساختمان حزب پاسخ دادندواین درنامه های چاپ شده درنشریات حزب مشاهده می شود.یک نظامی سابق سیاهپوست ازتگزاس می‌نویسدکه ،"من فدائی آر.سی.پی هستم، چون می خواهم شاهدگسترش انقلاب ازایالات متحده آمریکاتاایالات متحده آفریقا(آزانیا)باشم .....جنرال موتورز،فورد،آی.تی.تی بخشی ازحامیان اصلی ستم درآزانیاوسراسرجهان سوم هستند.تصورکنیدکه انقلاب درایالات متحده چه تغییراتی برای مردم در بر خواهدداشت .این انقلاب یوغ امپریالیسم آمریکارااز گردن آنهابرخواهد داشت وبه مبارزه شان درراه رهائی کمک خواهدکرد."یک پرولترزن ، از سان فرانسیسکومی نویسد"چندهفته قبل درسانفرانسیسکوبرای دیدن فیلمی ازیلمازگونه ی بنام "دیوار"به سینما رفتم .این فیلم واقعاًمراتکان داد. از رفتاری که نسبت به آن زندانیان در ترکیه می شد،خیلی عصبانی شدم وفکر کردم خلاصی ازشرستمگران ،چقدر

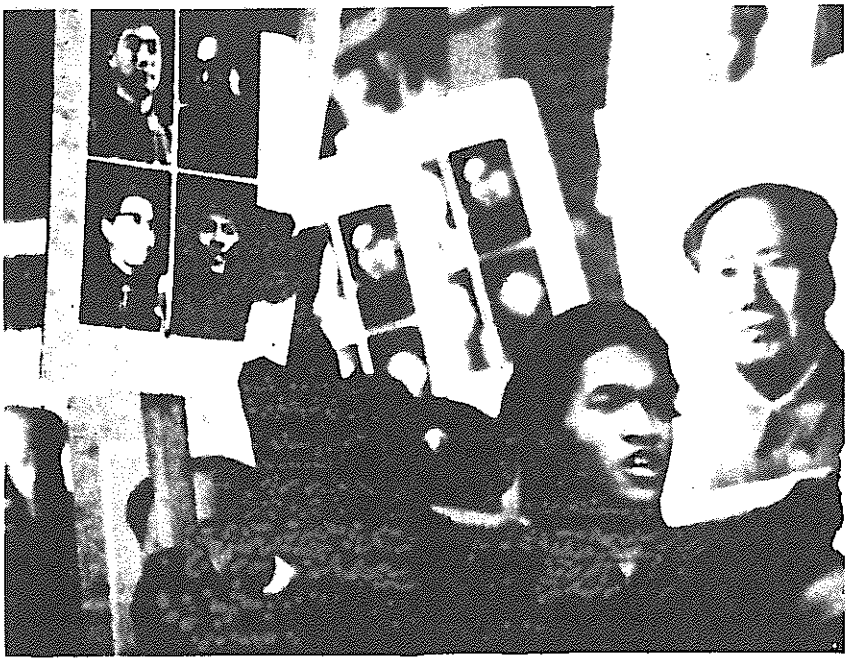

۱۹۷۹ ـ هنگام دیداردن سیاثوپین ازایالات متحده ، ۵۰۰تن به حمایت ازمائوبه تظاهرات پرداخته وواقعه ای‌بین المللی راپدیدآوردند.درجریان این تظاهرات ۷۸تن دستگیرشدند- ازجمله باب آواکیان .دستگیرشدگان هریک به ۲۵ فقره جرم دروغین متهم شدند.

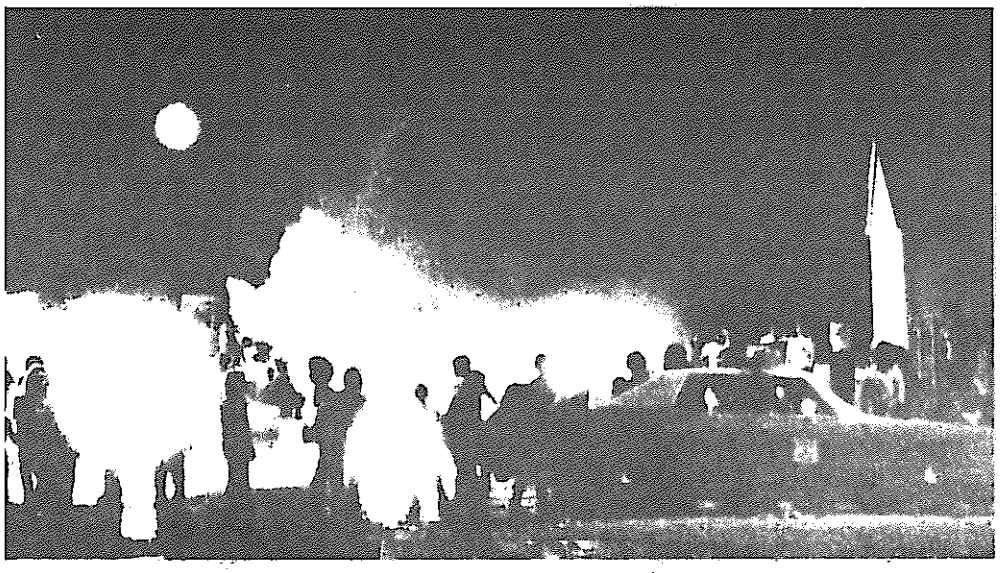

۱۹۷۸ ـ مودی پارک ،هوستون ،تگزاس .محلهٔ مهاجران ،خشمگین ازجریمهٔ یک دلاری بعنوان "تنبیه "پلیسِ قاتلِ یک جوان مکزیکی ـ آمریکائی طغیان می کند.

برای آن زندانیان مشکلتر است . بنا- براین چگونه می توانستم ،درآمریکا زندگی کنم وازهرکاری که می توان برای پایان دادن به این پلیدی انجام داددریغ ورزم .....چگونه می توانستم ازکمك کردن به تنهاامیدی که داریم خودداری کنم - یعنی به یك پیشاهنگ پرولتری واقعی که آماده است ،وخوا- هان آن است که مردم رادرراه رهائی واقعی هدایت کنند."

تعدادی ازجوانان نیزنامه- هائی ارسال داشتند.یکی ازآنهااعلام کردکه "آر.سی .پی وجنبش انقلابی انترناسیونالیستی دراین دنیای دیوانهٔ دیوانه چیزی برای زندگی به من داده است - انقلاب !" یك جوان آمریکای لاتینی اعلام نمود،"باورکنید- جوانان زیادی هستندکه واقعاًبه آنچه می گذرد توجه دارندامافاقدرهبری هستند..... علیرغم همه این رُامبوبازی ها ،جوانان بسیاری هستندکه حقیقتاًدلواپس می باشند.کمك به درك اینکه تمام این سیستم یك توهم وحیله است ،تغییر بزرگی راسبب می شود.توهم نسبت به آنچه درذهن ماممکن بودوجودداشته باشد. آمریکابدون شك تصورات آنهاراتا آخرین حدبرآورده کرد.همانطورکه در خصوص سرخپوستان ،بردگان ،وجنایت- های بیشماردیگربه انجام رسید:تجاوزو ستم برزنان ،غارتگری ،آینده مبهم ، آری این است آمری ی کا...."

امپریالیسم آمریکابعنوان فرمان- روای یك امپراطوری جهانی بابازوهای اختاپوسی اش که دراطراف جهان گسترده ،دقیقاًمیلیونهاومیلیونهاکارگر مهاجررادرون مرزهایش جای داده است .آر.سی .پی علیه حملات شونیستی به این پرولترهامبارزه کرده ودرواقع ازکمك آنان به مبارزه انقلا- بی درآمریکااستقبال نموده است.تعداد عظیمی ازنامه هائیکه درُك .اُچاپ گردید،ازاین مهاجران ،بویژه آمر- یکای لاتینی‌هاست .زنی ازجمهوری دمینیکن نوشت :

"من یك زن پرولترهستم که د ر بخش تولیدپوشاك نیویورك کار می - کنم ودرباره اینکه نقش من درمبارزه برای سرنگونی نظام امپریالیستی موجودچه بایدباشد،سئوالاتی دارم .من مشتاق دگرگونیهای قاطع درجهت بهبود شرایط کارگران تولیدپوشاك وهمچنین بقیه جهان هستم .من نیازبه یك پیشاهنگ پرولتری رادرك می کنم ، پیشاهنگی که بتواندراین تودهٔ برادران وخواهران کشورهای مختلف تحت ستم رامتشکل وبسیج کند.این توده ها عمدتاًتحت فشارگرسنگی واختناق به آمریکامی آیندودرمی یابندکه تمام رویاهای وفوروفرصتهای تحصیل وکار و غیره قلابی است .آنهابا این رویا می آیندامادرعوض باخرده نان هائی روبرومی شوندکه تنهایکی ازاَشکال همدست کردن مادرغارت ،گرسنگی و استثمارکشورهائی است که ماازآنها مجبوربه مهاجرت شده ایم .بعلاوه،آنها سعی می کنندمارامجبوربه پذیرفتن زندگی ای نمایندکه درشهری مانند نیویورك وجود دارد."

همانطورکه سرمقاله متذکر می شود،آر.سی .پی-آمریکادرصددنیست "به آنچه که نائل شده بسنده کند":

برای ما،این دهمین سالگرد دو معنی دربردارد.این موقعیتی برای وقف بیش ازپیش خویش به آرمان انقلاب پرولتری است - وبالاترازآن ،پذیرفتن مسئولیت جوابگوئی به مبارزاتِ بازهم بزرگتروبرداشتن گامهائی بیشترکه در دوره آتی ضروری است .واین همچنین موقعیتی است برای برانگیختن دیگران جهت قدم پیش گذاردن :برای کمك به ساختمان این حزب ،دفاع وحمایت مالی ازآر.سی .پی - وبویژه پیوستن به آن ،وبمثابه اعضاءحزب ،بعهده گرفتن وظایفی انقلابی که می بایدبرعهده گرفت.

"وجدل ماباخودودیگران برسر این است که دربزرگداشت این ده سال فقط به گذاردن علامتی برروی تقویم بسنده نکنیم .این بزرگداشت درارتباط لاینفك بازمانی است که ما درآن بسرمی بریم - خطرات وفرصتهای فی الفوری که درمقابل ماست .بنابر- این برای ماباین بزرگداشت،فرصتی است برای قدردانستن - و لحظه ای برای دریافتن ."

بقیه ازصفحهٔ ۲۴

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمك نمود.آر - سی - پی همچنین نقش فعالی درمبارزه برای جمعبندی ازتاریخ جنبش بین المللی کمونیستی ،تحلیل از واقعیت معاصرووضعیت جاری جهان و بیرون کشیدن نتایج مقتضی ازآنها را ایفاکرده است . این پروسه به ارتقاء سطح مباحثات درونی جنبش بین المللی کمونیستی وگذاردن پایه ای برای اتحاد عالیترنیروهای مارکسیستی ـلنینیستی درسطح بین المللی خدمت کرده است .

امروزه تمامی تضادهای عمده جهان حدت می یابندوخطرجنگ جهانیِ بین امپریالیستی وامکانات پیشروی- های مهم انقلابی افزایش پیدامی کند. دراین پرتو،موضع استوارآر- سی - پی دردفاع ازتمامی مبارزات انقلابی راستین پرولتاریاوتوده های تحت ستم، بویژه مبارزاتی که علیه طبقه حاکم "خودش" رهبری می گردد،پرورش پرولتا- ریاوتوده هاباروحیه "شکست طلبی انقلابی " وانترناسیونالیسم پیگیر، در تدارك پرولتاریابرای خیزش مسلحانه وتسخیرقدرت،بیش ازپیش به امری حیاتی بدل گشته است . عملی کردن این وظایف مستلزم پیشرویهائی بیش

ازاین توسط آر - سی - پی درارتباط باتمامی عرصه های مبارزه طبقاتی خواهدبود.دراین تلاشها،آر- سی - پی می تواندبرحمایت‌جنبش انقلابی انتر- ناسیونالیستی متکی باشد.

درود بردهمین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست انقلابی آمریکا !

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم. اندیشه مائوتسه دون !

انبار باروت پوربا بنگلا



در ۱۴ فوریه ۱۹۸۲ شمارعظیمی ازمردم به خیابانهای داکاریختند.

نوشته امیرعلی و
طاهرالدین احمد*

هرژنرالی که درپوربابنگلا** Purba Bangla ازطریق یك کودتای نظامی قدرت رامی گیرد ازهمان ابتداخودرا حامی وناجی "دمکراسی" تصویر می کند. این دشمنان دمکراسی اقیانوسها اشك برپای دمکراسی که خودنابودش کرده‌اند، سرازیرمی کنند. این پدیده چگونه می بایدتوضیح داده شود؟آیا می توان آنرابه پدیده غریبی ازتاریخ یاآگاهی بالای سیاسی مردم پوربابنگلا نسبت داد؟ هرآن زمان که طبقات‌حاکم پوربابنگلا واربابان خارجی آنهامنافع‌شان رادرخطرمی بینند،به فاشیسم عریان ـ نظامی وغیرنظامی ـ متوسل می گردند ـ همان گونه که دردوران حکومت شیخ مجیب یاژنرال ضیاءالرحمان شاهدبودیم ، یابه آنگونه که امروزتحت حاکمیت ژنرال ارشاد حاکم کنونی پوربابنگلا، دیده می شود. زمانی که ارشاد دست نشانده قبلی امریکارابزیرکشید،بلافاصله شروع بسردادن شعارهای تمام عیاری درباره "احیای دمکراسی" نمود حتی بیشتراز هردمکراتی.

این پدیده معرف پوربابنگلا و تقریباکشورهای جهان سوم است : طبقات حاکم سعی مینمایندیك تصویردمکراتیك ازخودخلق کرده وحفظ نمایند،امّا ضرورت منافع طبقاتی آنهابطورثابتی مجبورشان می کندکه ردای دروغین

---

*امیر علی‌یك کادر برجسته‌حزب پوربا‌بنگلا شاربو هارا(حزب پرولتاریای پوربابنگلا ـ ح پ پ) است.
طاهرالدین احمدیك فعال انقلابی است که از"بیانیه‌جنبش انترناسیونالیستی انقلابی" حمایت می کند.

**
نام‌تاریخی سرزمین‌پوربابنگلا است‌که درسال ۱۹۷۱دولت دست‌نشانده ،شیخ مجیب الرحمن‌انرابنگلادش" نام نهاد ، نامی که‌مفادسیاسی‌غیر قابل‌قبولی رادر بردارد.

دمکراسی رابدرند وبه چهرهٔ عریان استبدادمتوسل گردند ـ وسپس زمانی که این متلّون المزاجها بامردم وجنبش ـ هاروبرو می شوند،چرخشی به خود داده ویك بارديگرسعی می نمایندهاله ای از دمکراسی برسرهایشان بکشند. اماهر شکلی که حاکمیتهایشان به خودبگیرد به همان اندازه خودکامه است که دیکتاتوری.

مردم پوربابنگلا تاریخاًبطورکامل مخالف هرنوع حاکمیت مستبدانه، بویژه دیکتاتوری نظامی هستند. تاریخ مردم کشورما، ازدورانی که پوربابنگلا ایالتی ازپاکستان راتشکیل می داد و مردم علیه دیکتاتوری ژنرال ایوب خان ویحیی خان بپاخاستند،تادورهٔ حاضر، این مسئله راثابت می کند. بدین خاطراست که ژنرال حیله گرخودرا بعنوان یك دمکرات تصویرکرد. اما همانگونه که مشهوراست ،نمی توان همه مردم رابرای همیشه فریب داد،ازهمان روزی که ارشاددر ۱۹۸۲ قدرت را گرفت اوبامقاومت توده ای بی وقفه کارگران، دانشجویان، روشنفکران و دیگرنیروهای سیاسی روبروبوده است. سه سال گذشته انباشته ازچنین مبارزاتی می باشد.

نگاهی جامع به مبارزات ضدحکومت نظامی

تاریخ پروسه ای مداوم است که گذشته گذشته خودرادارد. حتی قبل از آنکه دارودستهٔ نظامی حاضرقدرت را بگیرند، نشانهای مسلمی دایر برپشت دربودن حکومت نظامی وجودداشت.

قبل ازاین واقعه، آخرین دیکتاتورنظامی یعنی ژنرال ضیاءالرحمان که ازلباس نظامی "خورتا" بیرون آمده وجامه غیرنظامی برتن کرده بود، دریك کودتای نظامی بقتل رسید. عبدالستارمعاون ریاست جمهوری او، انتخابات خودش رابرای ریاست جمهوری براه انداخت. اماحتی در دوران حاکمیت ستار،ژنرال ارشاد ـ بانقض قانون اساسی خودشان ـ بسختی برای ارتش درخصوص "نقش ارتش درساختمان کشور" موعظه کرد. دولت ستارکه بسیارمتکی برارتش بود علیه این عمل ارتش نه اقدامی کردو نه می توانست چنین کند.

بدین ترتیب آشکاربودکه حاکمیت نظامی عنقریب است ـ وحزب پرولتاریای پوربابنگلا (ح پ پ) PBSP: Purba Bangla Sharbohar Party(The Proletarian Party of Purba Bangla) ازوجودخطر، مردم راآگاه کردچندی بعدستارتوسطارشادسرنگون گردید. حونتای نظامی بلافاصله قانون اساسی رامعوّق وتمامی فعالیتهای سیاسی را ممنوع کردوکوچکترین انتقادازحاکمیتشان را گناهی غیرقابل بخشودنی خواند.

بدینسان سنگینی فاشیسم نظامی دیگری برپیکرخلق پوربابنگلا واردآمد.

دراینجابایدمتذکرشدکه هژمونی امریکابرپوربابنگلا توسط یك کودتای نظامی کدپیشتر درسال ۱۹۷۵ صورت گرفته بودوازآن زمان ادامه یافته بود، دوباره برقرار شد. حکومت ارشاددست نشاندهٔ امپریالیست امریکاست وپوربابنگلا یك نو مستعمرهٔ امپریالیستهای امریکا میباشد وآنهابه اتفاق نوکر شان ارشاد،دشمن اصلی خلق پوربابنگلا درحال حاضر می باشند.

ارشادبلافاصله دراولین نطق رادیوئی خودوفاداریش رابه دمکراسی اعلام نمودودرست به همان سرعت بااعتراضات روبروگردید. اگرچه این مخالفتهامحدودبه محوطه های دانشگاه در داکاپایتخت کشورودانشگاه راجشاهی گردید،آنهادارای اهمیت سیاسی بسیاری بودندزیرااولین مواردجسارت آمیزآشکارمقاومت درمقابل حکومت نظامی بودندوبعنوان جرقه برای مقاومتّ آتی عمل کردند. این جریانات اوضاع رابرای بوجودآوردن کمیته اقدام دانشجویان (S.A.C.) مهیانمود.

حتی باوجودآنکه دانشجویان شجاعانه مخالفت کردند،سازمانهای بزرگ سیاسی دست روی دست گذاشتند. نیروهای امریکاوهند ـ شوروی ـ گرچه صدهاتضادبایکدیگردارند ـ مانند ارشادبخشی ازهمان طبقهٔ حاکم را تشکیل می دهند. بنابراین گرفتن قدرت توسط ارشاد،درحالی که منافع گروهی آنهارا تهدیدمی کرد،منافع طبقاتیشان رابخطرنیانداخت بدین جهت آنان دست روی دست گذاشتند گوئی ارشادواین نیروهادرحال اجرای عمل یکسانی ازجهات گوناگون بودند: ارشادفعالیت سیاسی راممنوع نمود، در حالی که این اپورتونیستها ممنوعیت او رابه اجرادرآوردند. چه خوب گفتند، کبوترباکبوتربازباباز کندهمجنس با همجنس پرواز.

درعرض چندروزبعدازقدرت گیری ارشاد،ح.پ.پ پوسترهای ضدحکومت نظامی را بربالای دانشگاه داکاچسباند واعلامیه هائی در افشاءاوو پیش گذاردن سه شرطبعنوان حداقل پایه برای یك جنبش متحدضد حکومت نظامی را پخش کرد: ۱)برچیدن سریع حکومت نظامی ۲)آزادکردن بیدرنگ فعالین سیاسی از زندانها ،۳)الغاءتمامی قوانین سیاه (سرکوبگر). پیشتر، زمانیکه علایم نهانی یك کودتای قریب الوقوع ظاهرگشته بود ح.پ.پ پیشنهادکرد که چه باید در شرایط احتمالی جدید انجام داد. این مسئله پایه اعتراضات بلافاصله بعد از قدرت گیری نظامی را گذاشت.

جنبش دانشجوئی به رشدش ادامه داد. یك ائتلاف از ۱۴ گروه دانشجوئی آماده برگزاری بزرگداشت بیستمین سالگردواقعه سپتامبر ۱۹۶۲ گردید. در چنان روزی تعدادی از فرزندان شجاع این مرزوبوم زندگی خویش رادرراه مبارزه با حکومت پاکستانی فدانمودند، یك روزقبل از مراسم سالگرد، سه رهبر رادیکال دانشجویان، ازجمله شیبلی کاییوم، بجرم چسباندن پوسترهای ضد حکومت نظامی دستگیر شدند. بعداز یك استماع دادرسی ۲۰دقیقه ای آنها را به ۷سال زندان با اعمال شاقه محکوم کردند. حکومت این واقعه را با اعلام یك سیاست آموزشی جدیدو بسیارارتجاعی که بوسیله دانشجویان آگاه وروشنفکر ردگردید، دنبال نمود. رهبران به اصطلاح اپوزیسیون تقریبا

ساکت ماندند. تنها ح.پ.پ با رئوس یک برنامه آموزشی دموکراتیک ملی عکس العمل نشان داد.

دانشجویان در دانشگاه داکا حرکت دسته جمعی دیگری راه انداختند. واکنش حکومت نسبت به آنها واستادان با حمله پلیس صورت گرفت. زمانیکه دانشجویان فراخوان اعتصاب دادند، حکومت برای سه روز دانشگاه را بست تمام این وقایع دانشجویان را هرچه بیشتر فعال نمود. مردم زحمتکش و کارگران صنعتی آغاز به پیوستن به آنها کردند. در ۱۱ ژانویه ۱۹۸۲، دانشجویان فراخوان یک حرکت دسته جمعی وبست نشستن درمقابل وزارت آموزش را دادند. این اولین بار بود که دانشجویان محوطه دانشگاه را ترک کرده وبه خیابانهای شهر سرازیر شدند.

ارشاد که از این مسئله نگران شده بود تقاضای گفتگو با دانشجویان را کرد دانشجویان با سه خواسته عکس العمل نشان دادند: الغاء سیاست آموزشی پیشنهادی، یک فضای دمکراتیک در نهادهای آموزشی، وآزادی سه رهبر دانشجوی زندانی شده.

ح.پ.پ از برنامه دانشجویان که آشکارا حکومت نظامی را نقض کرد، حمایتی بی شائبه نمود. در این ضمن گروههای مرتجع از سوراخ موشهایشان بیرون آمدند و برای دانشجویان موعظه سر دادند که حکومت نظامی را نقض نکنید، آنهم با این بهانه که باید صبر نمود تا تدارکات برای عمل در سراسر کشور کامل گردد. رهبری بخش اپورتونیست دانشجویان بیخردانه در مقابل سازمانهای مربوطه "مادر" سر تعظیم فرود آوردند. آنها برنامه شان را چنان تعدیل کردند که حکومت نظامی را نقض نکند. اما هیچکس نباید می‌گفت که آنها جنبش را ترک کرده‌اند! دانشجویان مبارز خشمگین این رهبران را بیرون کرده و دفاترشان را تخلیه نمودند.

یک مسئله اینجا می باید گفته شود، تا زمانیکه جنبش دانشجوئی مسیر خود را طی می کرد، جنبش ضد حکومت نظامی نیرو می گرفت.

اما همینکه سازمانهای مرتجع مادر کنترل را در دست گرفتند، آنها رزمندگی خود را از دست دادند. این مسئله بوسیله تحولات بعدی تائید گردید.

اما ۱۱ ژانویه روز بست نشستن در وزارت آموزش، روز دیگری بود. روز برخاستن حقیقی علیه رهبران اپورتونیست. این مسئله بویژه بوسیله شرکت فزاینده غیره دانشجویان در فعالیت برجسته شد که دلیلی بود براینکه مردم عادی بسوی مبارزه با فاشیسم نظامی حرکت می‌کنند. رهبری دانشجویان که نگران آن بود که در این فعالیتها درمیان توده‌ها منفرد شود سعی نمود در صورتیکه دولت وقعی به خواستهای آنان ننماید با فراخواندن جهت اقدامی دیگر در اواسط فوریه، ابتکار عمل را دوباره در دست بگیرد. حکومت به این خواستها اعتنائی نکرد. آنچه حکومت درعوض انجام داد بیرون کشیدن ماشینهای ضد شورش واستفاده از گاز اشک آور در راهپیمائی فوریه بود و بالاخره در این روز پلیس بسوی راهپیمائی آتش گشود و دریک دم بسیاری از مردم را کشت وتعداد بیشتری را زخمی کرد. مقرارت منع عبور و مرور سخت گردید. ودانشگاه بسته شد و به دانشجویان دستور داده شد که آنجا را تخلیه کنند.

مانند تظاهرات ژانویه هزاران نفر مردم عادی در این راه پیمائی از جمله در زدوخورد با پلیس شرکت کردند. ۱۵ حزب سیاسی هوادار هند ـ شوروی که از رزمندگی دانشجویان و مردم عادی نگران شده بودند و تا آنزمان هیچ نقش فعالی در جنبش ضد حکومت نظامی بازی نکرده بودند، پا پیش گذاشتند تا جنبش اوج یابنده را مانع شوند. روز بعد دولت دوباره صدها دانشجو را به سختی کتک زد و هزاران تن را نیز دستگیر نمود. بسیاری از مردم کشته شدند.

تا این لحظه جنبش دانشجوئی یک نقش مثبت ایفا نموده بود که اوج آن حوادث فوریه بود. اما دانشجویان دیگر بتنهائی نمی توانستند جنبش را به پیش ببرند. از این ببعد افسار جنبش بطور فزاینده در دستان اتحاد ۱۵ حزب بود که به ویژه بوسیله حزب طرفدار هند ـ شوروی عوامی لیگ و حزب کمونیست بنگلادش، عامل مستقیم شوروی رهبری می گردیدند. این مسئله در برنامه کمیته اقدام دانشجویان منعکس گردید. این برنامه در حالیکه بعضی خواستهای دمکراتیک بر حق را در خوددارد، هم چنین خواستار احیاء قانون اساسی ارتجاعی ۱۹۷۲ نیز میباشد.

قانون اساسی ۱۹۷۲ درحالیکه در خدمت همه پنج دشمن پوربا بنگلا است ـ امپریالیسم آمریکا سوسیال امپریالیسم شوروی، هند توسعه طلب، سرمایه داری کمپرادور بوروکراتیک وفئودالیسم ـ اساسا حامی سلطه گران روسی و هندی می‌باشد. برنامه آن فقط در ظاهر با فاشیسم نظامی متمایز است. و در باطن همان می باشد. منشور ده نکته ای که کمیته اقدام دانشجویان آنرا اتخاذ کرد، نیز تنها آمریکا را هدف قرار داد و در جستجوی حمایت از سوسیال ـ امپریالیسم شوروی و هند توسعه طلب بود. تحت چنین شرایطی دانشجویان دمکرات انقلابی و میهن پرست نمی توانستند در کمیته اقدام دانشجویان باقی بمانند. آنها سازمانهای خودشان، مانند "جنبش انقلابی دانشجویان" و "اتحاد دانشجویان رزمنده" را برپا کردند.

جنبش دانشجوئی با محدودیتهای واقعی روبرو گردید. این جنبش فاقد رهبری پرولتری بود و در پیوند با مبارزه مسلحانه و دیگر مبارزات مردم بویژه کارگران و دهقانان قرار نداشت، این جنبش در جهت اهداف حقیقتاً دمکراتیک ملی نبود. علیرغم این کمبودها

جنبش دانشجوئی ارشاد را مجبور به پیشنهاد یك "گفتگو" با احزاب سیاسی مخالف نمود. اما آنچه این گفتگو بدان منتهی گشت پروسه ای برای یافتن راهی جهت سهم بری از قدرت توسط گروههای گوناگون رقیب در طبقه حاکم بود، درعین حالیکه طبیعتا قدرت کلیدی را در دست گروه حاکم حاضر نگهدارند. این نوع سیاست تالاری شاید مناسب حال توطئه گران قصری باشد، اما سیاست کارگران دهقانان چیزیست متفاوت.

با این گفتگو حکومت همچنین سعی نمود استفاده از نیرویش را در جلوگیری از اوج گرفتن جنبش ضد حکومت نظامی تکمیل نماید. با کانالیزه کردن تمامی فعالیت سیاسی بسوی این سیاست تا لاری و صرفا پیش گذاردن پیش شرطهائی برای گفتگو، اتحاد ۱۵ حزب به دولت کمك رساند. کمیته اقدام دانشجویان ابتکار عمل را از دست داد وغیر فعال گشت. بدین ترتیب یك طوفان بسیار پر خروش مبارزه ضد حکومت نظامی بتدریج فروکش کرد.

وقایع ۱۹۸۳

اکنون دانشجویان و توده ها راه را با خون خویش هموار کرده بودند. نیروهای گوناگون سیاسی شروع به بیرون آمدن از لاك خود نمودند.

از یك سو، این پروسه شاهد یك سری شکافها و انشعابات حزبی بود، که بر خورد گروهای مختلف و اربابان خارجی آنان را که اکنون چشم انداز برداشتن تکه ای از کیك قدرت را می دیدند، منعکس می کرد. و به همراه با آن، اتحادها و ترکیبهای گوناگون احزاب سیاسی شکل گرفت. علاوه بر اتحاد ۱۵ حزب، ترکیب ۷ احزب نیز سر بیرون آورد. یك گروه ضد هند شوروی و هوادار سر سخت آمریکا که بوسیله دمکراتیك لیگ (D.L.) موستاك احمد، یك رئیس جمهور سابق، رهبری می گردید.

اندکی بعد، یك ترکیب ۷ حزبی به رهبری حزب ناسیونالیست بنگلادش (ح.ن.ب B.N.P.) طرفدار آمریکا، بوجود آمد.

اگرچه ح.پ.پ تمام سعی خود را کرد، اما هیچ اتحادی از نیروهای واقعاً انقلابی ومیهن پرست نمی توانست شکل بگیرد. این جای تاسف بسیار است که نیروهای سیاسی طرفدار هند ـ شوروی ونیروهای طرفدار آمریکا در جهت موقعیت بهتر یافتن در کنار حونتای نظامی آنقدر قوه قضاوت داشتند کاختلافشان را به حداقل برسانند وبه توافق برسند، درحالیکه نیروهای انقلابی ومیهن پرست برای یك مدت طولانی از احساس نیاز شدید به اتحاد با سایر نیروهای مترقی واماندند.

چند اتحاد به توافق رسید که یك سری عملیات، ازجمله یك اعتصاب عمومی در نوامبر ۱۹۸۳ صورت دهند در آن روز، کارگران، دانشجویان و دیگر بخشهای خرده بورژوازی با اشتیاق فراوان به این فرخوان پاسخ مثبت داده وعظیمتر از آنکه انتظار میرفت در صحنه ظاهر شدند. تمامی خیابانهای داکا انباشته از راهپیمایان شعار دهنده بود. مردم عزمشان را برای جنگیدن تا به آخر باحکومت نظامی به نمایش گذاردند. نه گلوله و نه مرگ آنها را نمی توانست هراسان کند. درجهت سرکوب خشم آنها دارودسته تشنه بخون حونتا، تفنگ وسرنیزه را بکار گرفت، بسیاری کشته وزخمی شدند و تعداد بی شماری دستگیر گردیدند. حکومت یك ممنوعیت جدید بر تمامی فعالیت ـ های سیاسی را تحمیل نمود، درعین ـ حال همچنین یك برنامه برای انتخابات پارلمان، ریاست جمهوری ودرسطح محلی را اعلام کرد.

توده های خلق سعی کردند به پیش بروند و جنبش را تشدید کنند. در صورتیکه رهبریت سعی مینمود آنها را عقب نگهدارد. بخشهائی از طبقات حاکم پوربابنگلا که امروزه در اپوزیسیون هستند، درجهت منافع گروهیشان مجبور گردیدند، درضدیت با حاکمان نظامی متوسل به جنبشها شوند سوآنها هیچ چاره ای نداشتند مگر آنکه اجازه دهند این جنبشها تا حدی در راستای منطقی شان رشد نمایند. اما از نقطه نظر پایگاه طبقاتیشان آنها نمی توانستند اجازه دهند که این جنبشها تا بحدی رشد کنند که نه تنها حکومت حاضر را سرنگون نماید، بلکه تمام سیستم از جمله خود آنها را بزیر بکشند.

اتحاد ۱۵ حزبی وترکیب ۷ حزبی برسریك منشور عام بتوافق رسیدند. این منشور خواستار پایان حکومت نظامی و محدودیتهای فعالیت سیاسی و احیاء حقوق سیاسی و انتخابات بود. آنها طرفدار سرنگونی قهر آمیز حکومت نظامی نیستند. آنها خواهان سهمی از قدرت از طریق انتخابات هستند، حتی اگر این انتخابات تحت شرایط حکومت نظامی باشد. همچنانکه یك گردن کلفت حزب کمونیست بنگلادش در اشاره به این منشور عام میگوید، "جنبش پنج نکته ای هرگز انتخابات را ردنمی کند، بلکه انتخابات هدف نهائی این برنامه پنج نکته ای است." (فوروم، بولتن شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۸۵). این اتحادها نمی توانست اجازه دهد که جنبش ضد حکومت نظامی بسوی دمکراسی حقیقی برای توده های خلق پیش رود. آنها در جستجوی باز گرفتن و دوباره برقرار کردن به اصطلاح دمکراسی خودشان بودند، "دمکراسی" طبقات حاکم که عوامی لیگ و ح.ن.ب در زمان تصدیشان از آن بهره مند شده بودند که چیزی بیشتر از حاکمیت دیکتاتوری عاملین امپریالیسم و استثمارگران گوناگون خارجی بر توده های خلق نیست. آنها از جنبشهای خلق بعنوان اهرمهای فشار در چانه زدنهایشان با حونتا استفاده می کنند. جنبش، سازش، دوباره جنبشها سازش و عقب نشینی ـ چنین است منطق آنها. زیرا که منطق جنبش خلق

پیشرفت از پائین به بالا ست سپس حتی به مراحل عالیتر.

در چنین زمانی درماه نوامبر ژنرال ارشاد حزبش را بنام جانادل Janadel متشکل از یك دسته شکارچیان ثروت و مزدوران سیاسی به وجود آورد. او رئیس حکومت نظامی بودواکنون دفتر ریاست جمهوری بنگلادش را اشغال کرده تا بدین ترتیب او تمامی قدرتی را که قبلا صاحب بوده بطور علنی در دست گیرد.

سال ۱۹۸۴

این سال پربوداز جنبشها، کشتارها، سازش، گفتگو، اعتصابات مکرر وعوض شدن تاریخ انتخابات و قس علیهذا.

اوایل سال، ارشاد یك دعوت برای گفتگو را دوباره انتشار داد. پنجاه و و نه حزب پاسخ دادند. این حرکت فقط نشان میدهد که در پوربا بنگلا هم این صادق است که اراذل سیاست را بعنوان آخرین مأمن حفظ خود انتخاب می کنند. (نزدیك به یکصد حزب سیاسی در پوربابنگلا وجود دارد.) بعد از نوسانات بسیار، گروههای مهمتر، اتحاد ۱۵حزبی ترکیب ۷حزبی و گروههای بنیادگرای اسلامی جماعت ـ در کل ۳۳حزب ـ آنرا رد کردندو اشاره به محدودیتهای مداوم در مورد فعالیت سیاسی نمودند. دلیل واقعی آنها این بود که چیز زیادی از این معامله عایدشان نمی‌شد.

در آنزمان ارشاد هنوز موضع تهاجمی داشت، و از این موضع نسبتاً برتر بود که در جهت اهداف خودش پیشنهاد گفتگو کرد. این اهداف از جمله شامل بودند بر شناسائی ضمنی مشروعیت او از طرف اپوزیسیون و عموما تضمین کردن موقعیت خودش بوسیله رشوه دادن به محدود کردن هر گونه احتمال رشد یك اپوزیسیون همچنین درگرما گرم جنبش قبلی، گروههای اپوزیسیون آشکارا قبول داده بودند که آنها در گفتگو ئی تحت این حکومت نظامی " غیر قانونی" شرکت نخواهند کرد و و توده ها در حالت کاملا آماده برای سرنگون کردن حاکمیت نظامی بودندو نه در حال تسلیم طلبی.

بنابراین برای اپوزیسیون شرکت در گفتگو تحت این شرایط حامل ریسك منفرد شدن در بین توده ها را در بر داشت، آنهم در شرایطی که چشم انداز منفعت بردن تاریك بود. ارشاد بدون گروههای بزرگتر مانند عوامی لیگ و ح. ن. ب بهره اندکی از ابتکار پیشنهاد گفتگو بدست آورد. بدین ترتیب تلاش مرتجعین درون و بیرون از قدرت از رسیدن به هر گونه توافق عقیم ماند.

در نتیجه، امیدوار بود که با پیشنهاد بر قراری انتخابات محلی، اپوزیسیون را به انداختن به موضعی که بطور ضمنی دولت اورا به رسمیت بشناسد، فریب دهد. دقیقا به همین دلیل، احزاب مخالف از شرکت در انتخابات محلی امتناع کردند. این جریان صحنه را برای مسیر خونین اعتصاب اول مارس آماده نمود. دو روز قبل از آن، نیروهای پلیس با یك کامیون سنگین به میان تظاهرات رفتند و دو دانشجوی دانشگاه داکا را کشتند. سپس آنها بوسیله گوندا سها (اوباشان) اجیر شده، رعب ووحشت در این میان براه انداختند، بسیاری را دستگیر، زخمی ویا کشتند.

علیرغم چنین سرکوبی این دور اخیر اعتصابات و جنبشها حکومت را به یك موضع دفاعی استرتژیك سوق داد. دولت در حالیکه از ستونهای اساسی قدرتش حفاظت می کرد مجبور گردید در مقابل بعضی خواستها کوچکتر اپوزیسیون عقب نشینی کند. بدین ترتیب حکومت انتخابات محلی را به تعویق انداخت و این بار برای تسهیل شرکت اپوزیسیون در گفتگو، اعضاء زندانی شده احزاب اپوزیسیون را نیز آزاد کرد (تنها اعضاء این احزاب) و نیز کم شدن محدودیتهای فعالیت سیاسی و اتحادیه ها را اعلام نمود.

در واقع ۳۳حزب در دوره جدید گفتگو شرکت جستند. اما اکنون اتحاد بین نیروهای اپوزیسیون شروع به شکاف بر داشتن کرد. اختلاف بر سر این بود که کدام یك از دوشیوه عمده قانون اساسی برسر انتخابات، بیشترین سود را برای منافع آنها تامین می نماید.

اتحاد۱۵حزبی خواهان با زگشت به سیستم پارلمانی حکومت بر اساس قانون اساسی ۱۹۷۲ بود، در حالیکه ترکیب ۷حزبی ازبازگرداندن سیستم ریاست جمهوری بودکه در قانون اساسی معوق مانده، منظور گشته بود. هر دو آنهادر ضدیت با دمکراسی خلق قرار داشت، چیزیکه می‌بایست هدف مبارزه توده ای باشد. زمانیکه

ترکیب ۷ حزبی اعلام نمود که دیگر با برنامه جدیدانتخابات همراهی نخواهدکرد، سازش یکبار دیگر از هم پاشید. یعنی اینکه دولت و اپوزیسیون نتواستند ترك جنگ نمایند و این تا حدی برای مردم خوب و مغتنم بود.

دولت این بار انتخابات را برای دسامبر برنامه ریزی کرد. ارشاداعضاء حزب جانادل را که قبلا به کابینه اش راه یافته بودند، معرفی کرد. اپوزیسیون صدای شکوه اش بلند شد که چنین حکومتی نمیتواندانتخابات بی‌طرفی را بر گزار کند و این که ارشاد ارتش را وارد سیاست می نماید. اپوزیسیون اعلام نمودکه در انتخابات شرکت نخواهد کرد شکاف میان دولت و اپوزیسیون به بزرگی گذشته بود.

هر دو گروه اپوزیسیون با این هدف که قدرت سازمانی مربوطه اش را بنمایش بگذارد، بسیج توده ای جداگانه خودشان را برای اواسط اکتبر آماده کردند. ارشاد با فراخواندن گردهمائی خویش، قبل از

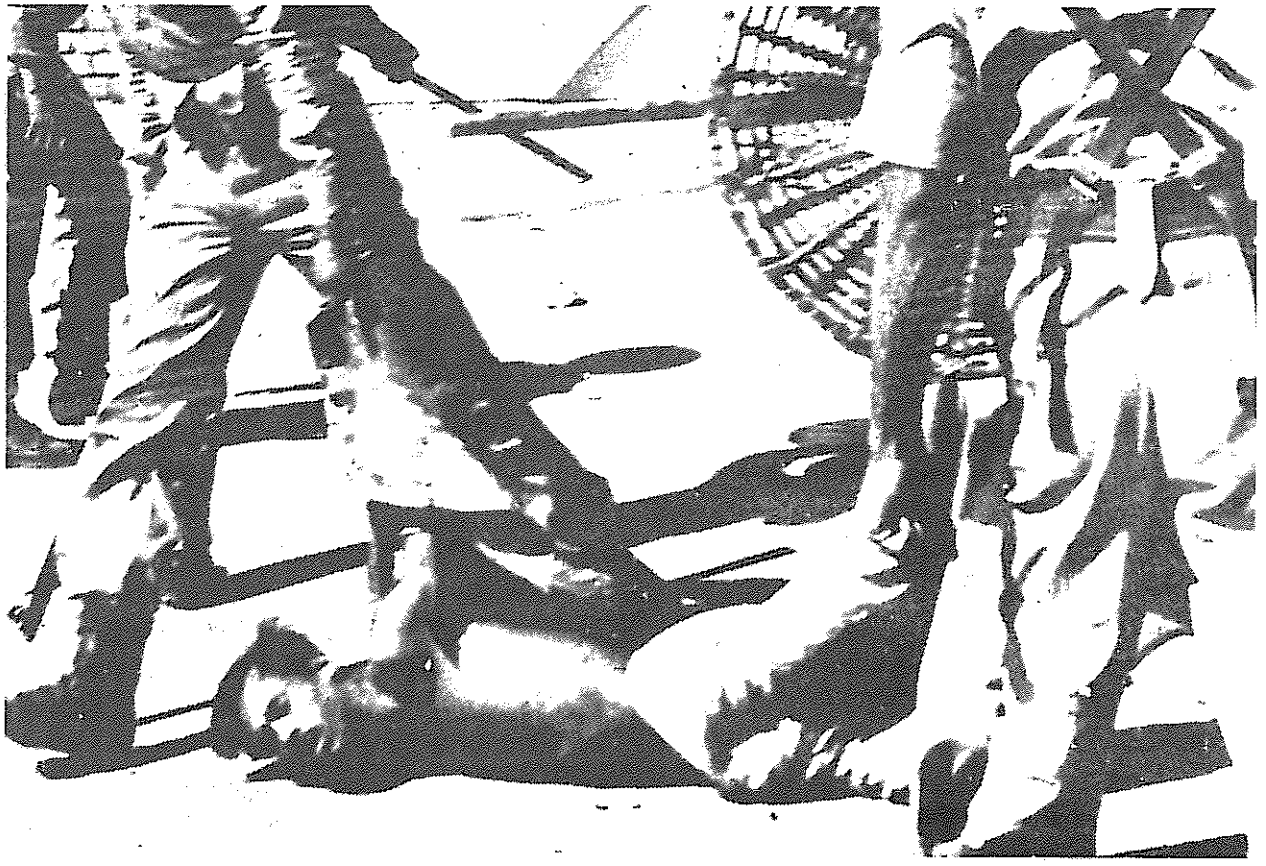

نمونه ای ازدمکراسی ارشاد

احزاب دیگر به مقابله بر خاست. در این گردهمائی او اعلام نمود که حکومتش غیر سیاسی است ، زیرا منبع قدرت اوحکومت نظامی میباشد.

سپس همانطور که او سعی می‌کرداختلافات عقیدتی (مذهبی)را دامن بزند ،دندانهای زهر آلودش را نشان داد.

هر کدام از دو گردهمائی توده ـ ای که اپوزیسیون رهبری می نمود، عظیم بود ونشاندهنده روحیه ضد حکومت نظامی مردم .حکومت با پیشنهاد سازش جلو آمد. آنها ثمره آرزوهای نیك ارشاد ونه مبارزه. اپوزیسیون نبود. آنها«فداکاری عظیم مردم پوربا بنکلابودند. توده مردم حتی در زمانیکه احزاب بزرگ غیر فعال بودند،مصممانه با حوزتای نظامی جنگیدند،و زمانیکه بالاخره اپوزیسیون شروع بحرکت نمود ،فقط چراغ سبزی شدبرای توده ها که با روحیه ای بی پایان و نیروئی به قدرت طوفان به درون جنبش خیز بر دارند. این بود که عوامی لیگ و ح .ن .ب را مجبور به پیوستن به جنبش کرد،و این بودکه ارشادواداربه صدورسازشنامه‌هایشان کرد.

هیچ کدام ازاین نیروهاتمایلی نداشتندبگذارندمبارزه ضدحکومت نظامی فراترازاین رشدکند ـ وضعف رهبری پرولتری مانعی گردید.

کارگران ودهقانان

کارگران صنعتی جنبش هارابنا حرکات اقتصادی شروع کردند،اما بتدریج خودرابه مبارزه سیاسی ضد حکومت ارتقاء دادند. نقش آنبا ن حیاتی بودوحتی زمانیکه احزاب اپوزیسیون دراواخر ۸۴ عاطل وباطل نشسته بودندآنهابه مبارزه ادامه دادند،برای مثال دعوت به یك اعتصاب ۴۸ ساعته که اپوزیسیون باآن همکاری نکرد.

با این وجود ،جنبش طبقه کارگر هنوز عمدتاً محدود به مرزهای باریك خواستهای اقتصادی است. ۲۳ حزب به اتفاق حکومت مرتبا تلاش می کنند که آنها را با وعده های صرف منافع مادی ساکت کرده و شرکتشان را در جنبش محدود سازند.باید متذکر گردید که بیشتر سازمانهای کارگری ،جبهه هائی برای احزاب اپوزیسیون هستند.خلاصه ،جنبش آگاهانه پرولتری در پوربابنکلاتازه در حال آغازیدن است و به همین جهت است که هنوز بسیار ضعیف می باشد.

در حیطه مسائل دهقانی ،هیچ کدام از دسته بندی های اپوزیسیون نیرو و نفوذی در میان آنان ندارند. بدین خاطر دهقانان نقش اندکی در این جنبش بازی کردند.تنهاح.پ.پ سعی نمود که دهقانان را در جنبش حکومت نظامی بسیج نماید.

در مناطق شهری عموماح.پ.پ فعالانه جنبش ضد حکومت نظامی را با مبارزه مسلحانه در روستاها و سایر جنبشهای دهقانی ،پیوند داد.

این حزب دهقانان و دیگر روستائیان را در جنبش ضد انتخابات بسیج کرد بعلت این فعالیتها ح·پ·پ روستائیان بعضی مناطق سیاستهای انتخاباتی را رد کرده و از حضور در مراکز رای گیری خودداری نمودند·در بعضی جاها،آنها اثاثیه کیوسکهای رای گیری را بیرون ریخته و آتش کشیدند· تا اواخر ۸۳و در اوایل ۸۴ در بعضی مناطقی که پایگاههای توده ای حزب بودند،مبارزه مسلحانه و دیگر جنبشهای دهقانی نیروی واقعی کسب کرده بودندو تعدادکبیاری از مردم بزیر پرچم حزب جمع شده بودند· یك پروسه خردونابودکردن مرتجعین محلی وبرپائی قدرت خلق آغاز گشت·رشدبیشتر این فعالیتها توسط ح·پ·پ مرتجعین را به وحشت انداخت و برای اینکه ح·پ·پ را گوشمالی دهند،آنها گروههای سرکوبگر مسلح سنگینی را علیه توده‌های دهقانی فرستادند· ۲۳حزب هرگز در مقابل این سرکوب توده ای اعتراض نکردند،بلکه حداقل بطور مستقیم از دولت حمایت بعمل آوردند·به خاطر تمامی این دلایل ح·پ·پ بعد از اواسط ۸۴ در موضع نامساعدی قرار گرفت·

با اینحال اکنون حزب یکبار دیگر شروع بر فائق آمدن بر مشکلات کرده است ·ح·پ·پ یك نقش حیاتی در جنبش ضد حکومت نظامی بازی کرده و برآن تاثیرگذاشت· مرتجعین نمی توانندح·پ·پ را بعنوان یك عامل رشد یابنده سیاسی به حساب نیاورند·

بغیر از ح·پ·پ چند سازمان دیگر مانندحزب بنگلادش شاربو هبارا (ح·ب·ش B.S.P.)،حزب کمونیست پوربابنگلا مارکسیست ـ لنینیست (ح·ك·پ /م·ل P.B.C.P/M.L)کم و بیش مبارزه مسلحانه در مناطق روستائی را پیش می برند·گرچه آنها دیدگاههای اشتباهی نسبت به جنبش توده ای ضد حکومت نظامی دارند،مبارزه آنها بدون شك برنظام دولتی و اجتماعی حاضر ضربه می زند· (جلوتر به این گروهها بیشتر نظر خواهد شد·)

در چنین زمانی ،در اواخر ۸۴، ۲۳حزب بجز آماده شدن برای انتخابات بهار ،کار دیگری انجام ندادند·بهرحال آنها کاردیگری نمی توانستندانجام دهند· جنبش توده ای ضد حکومت نظامی بسیار فراتر از آن که آنها بتوانند آنرا

گزارش دربارهٔ
یك حملهٔ چریکی

گزارش زیرازح·پ·ب·دریافت گردیده ـ ج·ب·ف·

در ۷ دسامبر۱۹۸۵چریکهای حزب پرولتاریای "پوربابنگلا" (ح·پ·پ)، طی یك حمله کماندوئی ،یك کمپ پلیس که بطورویژه ماموریت آن در هم کوبیدن سازمان حزب درمنطقهٔ "نورسینگ دی "بودراتسخیرنمود· چریکهاتمامی سلاحهاومهمات کمپ را مصادره کردند·آنهااعلامیه هائی در میان‌مردم پخش کردندودرحالیکه شعارهای حزب رامی دادند،سالم ازکمپ عقب نشینی کردند·یکی ازمأموران پلیس بعدأبراثرزخمهای وارده جان سپرد·

این حمله درمنطقه نورسینگ‌دی در۸۰ کیلومتری داکاصورت گرفت،در این منطقه درلحظه انجام حمله رهبران ارتجاعی هفت کشورآسیائی برای گشایش مراسم "اتحادیه هفت کشور آسیائی برای همکاریهای منطقه ای" جمع شده بودند·سران بنگلادش،بوتان هند،مالداوی ،نپال ،پاکستان وسریلانکا،بنام آنچه که آنهامقاومت متحد نسبت به "تروریسم "می خوانند،علیه جنبشهای انقلابی.یك میلیاردمردم جنوب آسیا،مشغول راست وریس کردن قراردادهای توطئه آمیزبودند·چریکها به این توطئه یك سیلی آبدارنواختند·

نورسینگ دی‌یکی از مناطق مبارزاتی‌پایگاه‌توده ای‌حزب می باشد· نیروهای مسلح حکومتی از آوریل ۱۹۸۴ برای سرکوب خیزشهای توده ای‌درنواحی پهناوری ازمنطقه به اردوکشی های سرکوبگرانه لایتقطع ووحشیانه علیه توده ها دست زدند·دولت ومستبدان محلی در۱۹۸۴، ۱۱تن ،ازجمله چندکادر حزبی رابه قتل رساندند·سه فعال حزبی در یك واقعه در آوریل ۱۹۸۵ویك کادر دیگرکمی بعد ازآن کشته شدند· دولت ومستبدان محلی ازضرباتی‌که حزب متحمل شده بود،سرشاراز شعف بودند· آنها به حمایت از اهدافشان در"ریشه کن" کردن حزب دست به کارزار تبلیغاتی زدند·دولت تعدادی زیاد از نیروهای ذخیره پلیس ویك گردان مسلح را مستقرکردوکمپهای زیادی‌را راه انداختند·آنها بدون تبعیض شروع به دستگیریها،شکنجه ودیگر تدابیر سرکوبگرانه زدندتابدینوسیله فعالین حزبی وچریکهاراپیداکنند·دردسامبر ۱۹۸۵یك فعال جوان راتاسرحدمرگ شکنجه دادند·بازرسی کل نیروهای پلیس شخصادراین کارشرکت کرد·

ازمیان احزاب سیاسی هوادار آمریکا وشوروی‌برخی که مواجب بگیر این یاآن قدرت هستندنیز دست یاری درهمه این قتل عامها داشتند·

درنتیجه حزب کنترل پایگاه توده ای ودیگرنواحی رااز دست داد·اما این سرکوب نتوانست نقش فعال حزب رادراین مناطق مانع شود·

سقوط کمپ پلیس ضربه ای بر دشمنان خلق و یك پیروزی برای مبارزات انقلابی بود·توده‌های‌خلق این پیروزی رابا شعف وخوشحالی تجلیل کردند·

بپذیرند پیش رفته بود،آنها دیگر امیدی به آن نمی توانستند داشته باشند. دو آلترناتیو دیگر آنها جنگ خلق یا یك کودتای نظامی بود.آنها از نقطه نظر منافع طبقاتی فقط میتوانند مخالف جنگ خلق باشند، ودیگر آنکه آنها از نفوذی کافی در ارتش برای کودتا برخوردار نیستند.بنابراین آنها بی کار نشستند و خودشان را برای انتخابات آماده کردند. این چنین است چگونگی به پایان رسیدن یك سال پرازجنبش و تلاطم .

۱۹۸۵

در این جو آرام و بدون جنبش ،سال ۱۹۸۵ آغاز گشت .

از آنجائیکه احزاب اپوزیسیون تمایل به شرکت در انتخابات .تحت حکومت نظامی را نشان داده بودند، دولت شروع به اجابت کردن بعضی پیش شرطها ی انتخاباتی آنها نمود. در مقابل اپوزیسیون اقدامی ودرواقع هیچگونه اقدامی برای بسیج علیه حکومت نظامی نکرد.این وضعیت تا فوریه ۱۹۸۵ ادامه داشت.

در این ضمن ،پروسه اتحاد در میان نیروهای انقلابی و میهن پرست شروع شد. اگرچه فستیوال تقریبا پایان یافته اما با توجه به پیشرفتهای آینده چنین اتحادی دارای اهمیت بیشتری است .این پروسه منجر به شکل گیری جبهه های متحدی گشت، جبهه هائی مانند"کمیته انقلابی برای بز رگداشت ایکوشی "(روزشهدا)

"جبهه دمکراتیك انقلابی" و بالاخره "اتحادرزمنده دانشجویان "که علیرغم سختر شدن بعدی حکومت نظامی تا به امروز به فعالیت خود ادامه می دهند.

با وجود انکه ۲۳حزب طرفدار انتخابات تحت حکومت نظامی بودند، اما جرات علنی کردن این تصمیم را نداشتند.این بدین خاطر بود که تنفر عمیقی در میان توده ها وحتی درمیان اعضاء این احزاب نسبت به حاکمان نظامی وجود داشت .بدین ترتیب بن - بستی در این میان حاکم بود که حرکت بین حکومت و اپوزیسیون را مانع می گشت .

این حالت بن بست تا حدی به بوسیله یك مانوور خونین حکومت شکسته شد. در ۱۲فوریه ۱۹۸۵ اوباشان طرفدار دولت بسوی یك راهپیمائی صلح آمیز دانشجویان آتش گشودند و یك رهبر جوان دانشجویان ازدانشگاه داکا را به قتل رساندند. چنین قتل- هائی در اوج جنبشهای عظیم که مسلماً حکومت را تهدید می کردقابل توضیح بود - اما چگونه می توان یك قتل را در چنان شرایط آرام توضیح داد؟ درواقع ،آتش موجوددرمیان دانشجویان و دیگران را شعله ورساخت :آنها با خشمی که توسط سرزنشهای رهبران محدودنگشته بود ،به اعتراض بر خاستند.جو بسیار رزمنده بود. رهبران ۲۲حزب یك بار دیگر مجبور گردیدندقول دهند که در انتخابات شرکت نخواهند کرد.

ارشاد فرصت رامغتنم شمرد. او دوباره مقررات حکومت نظامی راکه تا حدی قبلا نرمتر شده بود،برقرار کرد.یکبار دیگر تمامی فعالیتهای سیاسی غیر قانونی اعلام گردید. اگر چه این اقدام زیاد هم برای رؤسای اپوزیسیون آشفته کننده نبود درمورد سران عوامی لیگ و ح پ پ باید گفته شود، در روزی که ارشاد دو باره مقررات حکومت نظامی را بر قرار کردیکی از آن سران در یك نمایش فرهنگی شرکت داشت و دیگری در عروسی- در حالی که هیچگونه برنامه ای از دو گروه بیرون داده نشد.ارشاد بر آن شد که دوباره ریاست جمهوری خودرا از طریق رفراندوم عملی سازد. او بیشر اعضاء کابینه را از جانادل انتخاب کرد، انتخابات محلی بسیار به تعویق افتاده را برگزار کرد و در اواسط اوت ۱۹۸۵ یك جبهه سیاسی طرفدار دولت را به راه انداخت بدین ترتیب ارشاد موقعیتش را تا آنجائی که می توانست تحکیم بخشید،در حالیکه رهبران بزرگ اپوزیسیون تنبلا نه بر روی صندلی راحتی خود خمیازه می کشیدند.

نیروهای سیاسی ونقش آنها درجنبش

اتحادهای ۱۵حزبی ، ۷حزبی

اتحاد ۱۵ حزبی گروهی است از هواداران هند ـ شوروی و نیروهای سیاسی رویزیونیست هوادار چین که بخش اول اکثریت را دارد.این اتحاد بوسیله عوامی لیگ و حزب کمونیست بنگلادش رهبری می گردد.عوامی لیگ شیخ حسینا دست نشانده هند توسعه طلب که از جانب شوروی حمایت میشوداست و حزب کمونیست بنگلاد ش عامل مزد بگیر روسها. جاشیو ساما - جتا نتریك دال (J.S.D.)و بنگلادش کریشاك شرامیك عوامی لیگ (PAKSAL)دیگر سازمانهای برجسته هوادار شوروی هستند ،بقیه عموماً سوسیال دمکراتها ی خرده بورژوای هوادار بلوك شوروی در غیر این صورت رویزیونیستهای هوادار چین میباشند.

عوامی لیگ سازمانی است بورژوا کمپرادور وفئودال هوادار هند ـ شوروی .عوامی لیگ از همان ابتدا پیدا یش خودرهبری نوعی جنبش ناسیونالیستی را علیه استثمار مردم پوربا بنگلا توسط پاکستان ،دردست گرفت. در نبود هر گونه رهبری پرولتری نیرومند، عوامی لیگ رهبری مبارزه توده ای ضد پاکستانی را غصب کرد.عوامی لیگ ابتدا یك سازمان سیاسی هوادار آمریکا بود، اما در شرایط ویژه سال ۱۹۷۱ زمانی که از یك طرف امپریالیسم آمریکا از ارتجاع پاکستانی پشتیبانی کرد و از طرف دیگر هند توسعه طلب از سه ماه آخر همانسال سوسیال امپریالیسم شوروی از عوامی لیگ در مبارزه اش علیه پاکستان پشتیبانی به عمل آوردند. این حزب اربابان خارجی خودرا عوض کرد .آنها پوربا بنگلا را به هند فروختند.

ترکیب ۷حزبی تحت رهبری ح .ن. ب در بر گیرنده نیروهای

هوادار آمریکا وچین‌میباشد ح·ن·ب خودش گروه چهل تکه ای است که تشکیل شده از شکارچیان ثروت و گروههای متلاشی شده که تحت نظارت حکومت بوسیله ژنرال ضیاءالرحمن دور هم جمع گردیدند·ح·ن·ب که مانند عوامی لیگ یك سازمان کمپرادور بوروکراتها و فئودالها است، خودش عروسك خیمه شب بازی دردستان امپریالیسم آمریکا می باشد·

این احزاب سیاسی را بر پایه بر خوردشان به جنبش ضد حکومت نظامی میتوان در سه دسته طبقه بندی کرد:

الف)بدون در نظر گرفتن هر گروهی در تمامیت خودش، عناصر و جناحهای تعدادی از این احزاب در تمامی مدت مخالف مبارزه ضد حکومت نظامی بودند·گروه شاه عزیز ازح·ن·ب· را میتوان بعنوان نمونه یاد کرد·

ب) گروههائی که با انگیزه منافع خودشان باحونتای نظامی‌مبارزه کردنداما در تمام مدتموضع سازشکارانه داشته و همیشه چشمشان بر سهمی از قدرت دوخته بود ـ حتی حکومت نظامی ،عمده ترین این احزاب عوامی لیگ ،ح·ن·ب و حزب کمونیست بنگلادش میباشند·

نفوذ آنها عامل بر جسته ای بود در ممانعت از پیشروی مبارزه ضد حکومت نظامی. آنهامجبور شدندبخاطر آگاهی و رزمندگی توده ها از جمله رده های پائین‌تر خودشان ،به مقدار زیادی وارد مبارزه شوند·این رزمندگی محصول مبارزات اولیه ، اساسا دوره های ۷۱ ـ۱۹۶۹ و ۷۴ ـ ۱۹۷۳ بود · دوره اول شاهد بر پائی جنبشهای توده ای و مبارزه مسلحانه توسط خلق پوربا بنگلا علیه پاکستان‌بود، مبارزه قهرمانانه ای که عوامی لیگ و حزب کمونیست بنگلادش به آن خیانت کردند·در دوران ۷۴ـ ۱۹۷۳ ،ح·پ·پ و دیگر نیروهای میهن پرست ودمکرات مبارزه سراسری کشور را علیه رژیم دست نشانده شیخ مجیب توسعه دادند·

ج) آن گروههای خرده‌بورژوائی و سوسیال دمکراتها که علیرغم صفت تا حدی رزمنده شان ،به خاطر دنبالچه بودنشان و ماهیت طبقاتی‌شان قادر نگردید ند جنبش حکومت‌نظامی را حفظ کرده و رهبری نمایند·کسانی که در آرزوی دست زدن به‌یك کودتای نظامی در یك موقعیت استثنائی‌بودند در میان این سه دسته بندی پخش بودند·

گروههای سه دسته، علیرغم اختلافات گوناگون در یك چیز اشتراك داشتند:آنها تا مدتها بعداز اعلام حکومت نظامی ،اقدامی علیه آن بعمل نیاوردند، ودر اقع مخالف چنین حرکتی در عمل بودند·

بلوك ۱۰ حزبی

بلوك ده حزبی به وسیله دمکراتیك لیگ موستاك احمد این عامل سر سخت امپریالیسم آمریکا رهبری گردید·دمکراتیك لیگ یك سازمان ارتجاعی قشری است ·این بلوك نفوذ اندکی بر جنبش داشت و به خاطر توطئه های قصری، دمکراتیك لیگ و انشعابات میان گروهامتلاشی گردید·

جماعت اسلامی

این سازمان قشری بنیاد گرای اسلامی در خدمت امپریالیسم و دلارهای نفتی عربستان سعودی است· آنها مورد نفرت مردم پوربابنگلا هستند·در دوران مبارزه آزادیبخش ۱۹۷۱، جماعت در کنار نیروهای اشغالگر پاکستان ایستادو هزاران نفر را کشت ·آنها هماهنگ با اتحادهای ۱۵حزبی و ۷حزبی در جنبش ضد حکومت نظامی شرکت جستند·

علیرغم اختلافاتی که از ارتباطهای بین المللی آنان ، بر می خیزد ،عوامی لیگ ، ح·ن·ب ، دمکراتیك لیگ و جماعت دارای یك پایه طبقاتی هستند: آنها سازمانهای بوروکراتهای کمپرادور و فئودالها می باشند، همه آنان از همان برنامه پنج نکته ای حمایت میکنند· ارزش آن دارد که کمی بیشتر در نظرات مربوطه این احزاب نسبت به انقلاب اجتماعی کندو کاو شود·

۱) از میان نیروهای فعال جنبش ضد حکومت نظامی، دمکراتیك لیگ ، ح·ن·ب ،عوامی لیگ و جماعت ارتجاعی ترین هستند·آنها بطور مطلق و کامل مخالف هر گونه تغییری در دولت و نظام اجتماعی موجود میباشند· حزب ناسیونالیست بنگلادش (ح·ن·ب) دمکراتیك لیگ و عوامی لیگ همه‌از ۱۹۷۱یك زمانی در قدرت دولتی‌شرکت داشته اند،و ماهیت کاملا ارتجاعی،ضد میهنی و مستبدانه شان را ثابت کرده اند· آنها هزاران انقلابی، میهن پرست، از جمله صدها زندانی را سرکوب کردند،و به‌کار مستخدمین کم دستمزد بالکل پایان دادند·آنها در جنبش ضد حکومت نظامی همیشه ثابت نموده اندکه آماده نبرد برای منحرف کردن کل جنبش بطرف کانالهای سیاستهای پارلمانی‌هستند· تعهد و التزام آنها مبنی بر اینکه "مخالف حاکمیت نظامی هستند و نه بهیچوجه ارتش "،پیش از آنکه تملق و چاپلوسی طراحی شده برای کشیدن ژنرالها به طرف خودشان باشد،قول محکمی است برای دست ـ نخورده نگهداشتن نظام موجود ·

پایه طبقاتی این دیدگاه و بیه ویژه تلاش آن بر سرکوب برنامه انقلابی ،برنامه ای که امروزدرجهت زدن ۵ دشمن می باشد ،این است که آنها سازمان بوروکراتهای کمپرادور و فئودالها و در خدمت منافع این طبقات می باشند·

۲) این دومین دسته احزاب حامی برنامه پنج نکته ای تشکیل شده است از الف) عوامل جیره خوار شوروی (ح·ك·ب·) و عوامل سر سخت روسی مانند(NAP(H),NAP(M) حزب ایکوتا، PAKSAL- ب) سوسیال دمکراتهای هوادار شوروی مانند BSD،حزب کارگران ،و JSD(ح هواداران رویزیونیستهای چینی، RCL UPP ،حزب دمکراتیك ، BSD(T) BSP(AD)و غیره ·

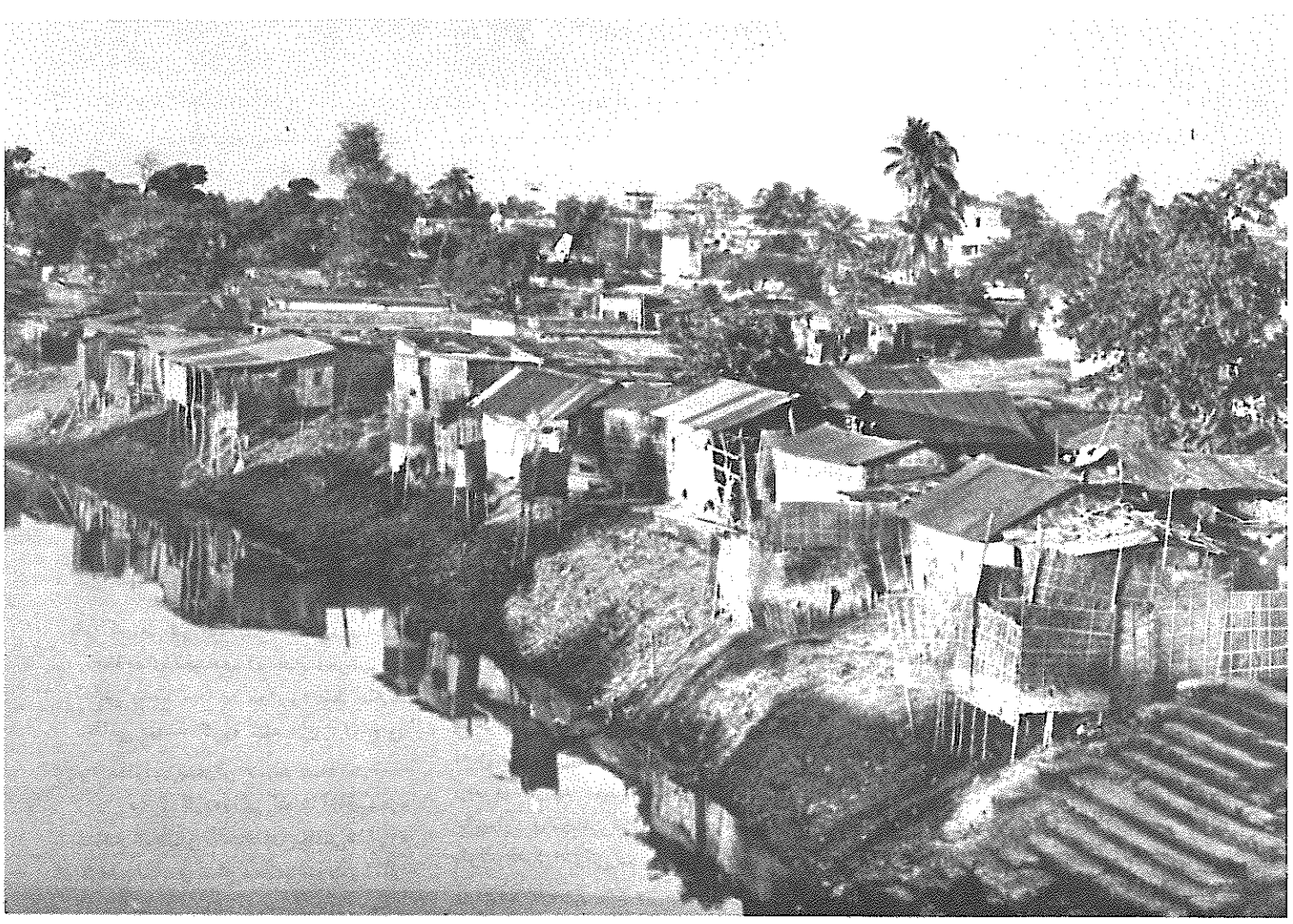

منطقه ای در داکا

آن نیروهای گروههای (ب) و (ج) همگی رفرمیستهای خرده بورژوا هستند که در کنار سیستم می ایستند، سوسیال دمکراتهای میان آنهادرمبارزه ضد حکومت نظامی دنبالچه عوام لیگ، حزب ناسیونالیست بنگلادش و حزب کمونیست بنگلادش شدند. آنها از موضع رفرمیستی شان خواهان جنبشهای اقتصادی گروههای حرفه ای گوناگون هستند. آنها این نکته را گرفته و استدلال میکنند که دنبالچه بورژوازی نیستند بلکه با آنان بر یک پایه تاکتیکی متحد میشوند، آنها حتی برای توجیه مسئله به لنین استناد میکنند. این استدلال نمی تواند این مسئله را پرده پوشی کند که آنها بطور کامل برنامه بورژوازی کمپرادور را پذیرفته اند و به آنها کمک کرده اند تا نظام حاضر دست نخورده باقی بماند. با این وصف آنها قادرند

بسیاری از انقلابیون و میهن‌پرستان صادق را به کجراه کشانند. بدون افشاء و بر داشتن نقاب از چهره آنها، پیشبرد جنبش کمونیستی یا حتی جنبش برای دمکراسی اصیل خلق بسوی اهداف مورد نظر، امکان پذیر نیست.

نیروی انقلابی ومیهن پرست مخالفِ پنج دشمن

اگرچه تعداد نیروهای انقلابی و میهن پرست راستین که با پنج‌دشمن مصاف کردند زیاداست، آنها در سازمانها و گروههای کوچك پخش هستند. بنابراین با وجود پراکندگی آنها نفوذ زیاد بر توده ها ندارند، اما نیروی مرکب آنان کم‌نیست. ازمیان این گروهها تنها شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ح.پ.پ (PDS/M.I. ح.ك.ب ـ م/ل)

(بنگلادش سامیابادی‌دال) [مارکسیست ـ لنینیست] یکی از چند حزبی که ترجمه نام بنگالی آن به انگلیسی میشود حزب کمونیست بنگلادش (م ل).

این گروهها را بر پایه خط ایدئولوژیك و سیاسیشان و دیدگاهشان نسبت به حکومت نظامی میتوان به ترتیب زیر گروه بندی نمود:

الف) بنگلادش شاربوهارا پارتی (BSP) و حزب کمونیست پوربابنگلا م ل (ح.ك.پ.م/ل) باوجودآنکه اختلافاتی بر سر بسیاری موضوعات دارند خط آنها بر سر جنبش ضدحکومت نظامی متحدشان می کند. هر دو گروه مبارزه مسلحانه را پیش می برند، اما BSP اندیشه مائو تسه دون را رد کرد و خوجه ایست و رویزیونیست شده است. BSP با RIM (ح.ا.ا) مخالفت می ورزد، درحالیکه ح.ك.پ ـ م/ل

مرگ و زندگی در بنگلادش

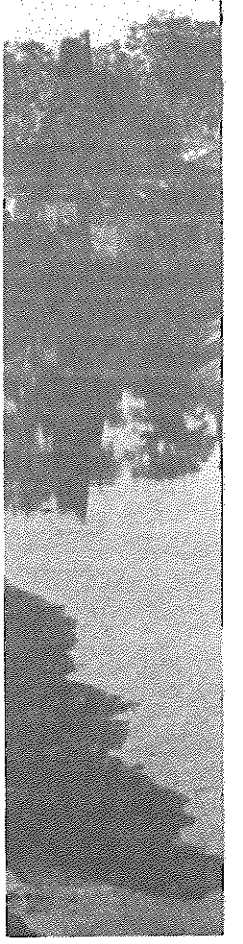

کشوری که اکنون بنام بنگلادش شناخته شده ،سالهابخشی ازامپراطوری بریتانیابود. تحت حکمرانی بریتانیا،آنچه که اکنون بنگلادش است ،بنگال شرقی راتشکیل می دادکه اکثریت جمعیتت آن مسلمان هستند.بنگال غربی که پایتختش کلکته وزبان مردمش ـ مانندا کثریت مردم دربنگلادش ـ بنگالی است ،بخشی ازهندمی باشد.بنگلادش بعدابخشی ازپاکستان (پاکستان شرقی)راتشکیل داد ، تااینکه در۱۹۷۱متعاقب یك سری حوادث،جنگ تجزیه طلبانه درگرفت ودوبلوك امپریالیستی با مانورهای پیچیده ای واردمعرکه شدند،پاکستان شرقی ازپاکستان جداشده وبنگلادش راتشکیل داد.

داکا بابیش از۳میلیون نفر،پایتخت کشوراست .بجزشهر-کشورهائی مانندهنگ کنگ یا موناکو،بنگلادش کشوری است که بیشترین جمعیت نسبی رادرجهان دارد:بیش از۸۰میلیون نفر در منطقه ای تقریباًبوسعت چکسلواکی زندگی می کنند.این کشورهمچنین یکی ازجوانترین (نیمی از جمعیت زیر ۱۷ سال هستند)ویکی ازفقیرترین کشورهای جهان است .

بانگاهی به آمارزیرمی توان درکی ازمعنای سلطه امپریالیستی ونیمه فئودالی برمردم بنگلادش بدست آورد : ارقام مشابه ازآلمان غربی بعنوان پایه ای برای مقایسه آورده می شود.

	بنگلادش	آلمان غربی
متوسط عمر	۴۷ سال	۷۳ سال
درآمدسرانه	۱۴۰دلار	۱۰۱۷۱دلار
نسبت مرگ ومیرنوزادان (ازهر۱۰۰۰نفر)	۱۳۳	۱۲/۲
دکتر(هر۱۰۰هزارنفر)	۸	۲۳۰
مصرف روزانه کالری	۱۸۷۷	۳۶۵۲
باسوادی	٪۲۹	٪۹۹

منابع : سالنامه ۱۹۸۵ داشره المعارف بریتانیکا،آلمانك جهان ۱۹۸۲

ادعای جانبداری از اندیشه مائو ـ ته دون را دارد و در عین حال چشم بسته خطها و شیوه های رفیق چارو مازومدار را دنبال می کنند (رفیق مازومدار رهبر و بنیانگذار حزب کمونیست هند مارکسیست ـ لنینیست بود، او در سال ۱۹۷۲ توسط دولت مرتجع هند کشته شد).برخورد ح.ك.ب /م ل نسبت به جنبش انترناسیونال انقلابی(ج.ا.ا RIM) منفی است .هیچکدام از دو گروه نه سازمان توده ای و نه جنبشهای توده ای را هدایت نمی کنند،بعلاوه آنها خط و راه مشخصی را برای حل این مشکل ندارند.

موضع آنها بر سر مسئله حاکمیت نظامی نیز یکی است : آنها درك نمی‌کنند که حاکمیت نظامی پایه اوضاع ویژه ای داده و بدین ترتیب وظایف و تکالیف جدیدی را در مقابل انقلابیون قرار داده است آنها خودرا محدود به شعار استراتژیك ضد امپریالیسم و ضد فئودالیسم مینمایند . و در عمل در مقابل جنبش دمکراتیك ضد حکومت نظامی قرار میگیرند. آنها در عمل قادر نیستند این حقیقت را درك کنند که جنبش ضد حکومت نظامی کاربرد ویژه این استراتژی در مقابل اوضاع ویژه حاکمیت نظامی است و بنابراین پیشبرد این خط استراتژی از کانال انجام وظایف ویژه صورت میگیرد.بدین دلیل آنها مسئله جنبش ضدحکومت نظامی وانواع و درجات مختلف اتحاد لازم با نیروهای دیگر ضد حکومت نظامی را درك نکرده و حتی سعی به درك آن نمی کنند.پس بطور عینی بی فعالیتی آنان بسود ادامه زندگی حاکمیت نظامی است .بالاخره، آنها حتی مخالف اتحاد با نیروهائی هستند که با پنج دشمن مخالفت می ورزند، آنهم براین پایه که بعضی از آنها "رویزیونیست"یا "ضدانقلابی"می باشند.بدین ترتیب آنها عملاً مخالف اتحاد خلق بر پایه برنامه انقلاب دمکراتیك نوین هستند.

ب) دیگر بخشهای نیروهای چپ، جنبشهای ضد حکومت نظامی را پیش برده یا حداقل خواهان پیش‌برد آنها هستند.با اینحال، آنها عاجزاز درك این مسئله اند که اتحاد نه تنها با دیگر نیروهای چپ امکان پذیر است بلکه بطور تاکتیکی با نیروهائی که مخالف پنج دشمن نیستنداین امر امکان پذیر می باشد و اگر به استراتژی انقلابی محکمی اتکا شود، نیروهای انقلابی از چنین اتحادی سود خواهند برد . ترس آنان از این مسئله است که نیروهای انقلابی خود"مورداستفاده " هواداران پنج دشمن قرار خواهند

گرفت،بنابراین آنها با خط تاکتیکی ح.پ.پ مبنی بر اتحاد با هر نیروئی که خواهان هدایت جنبشهای ضد حکومت نظامی است مخالفت می‌ورزند.گروههائی که در این دسته قرار می گیرندعباتنداز: حزب کمونیست انقلابی بنگلادش مارکسیست-لنینیست و حزب کمونیست بنگلادش م/ل .

در رابطه با این گروهها، مسئله به اصطلاح "چپهائی" که با اتحاد ۱۵ حزبی و ۷ حزبی متحد شده اند،مطرح میشود.این "چپها" ادعا میکنندکه‌بطور "تاکتیکی"با این طرفداران برنامه پنج نکته ای عقد اتحاد بسته اند - اما در حقیقت این وحدت بر وحدتی تحت برنامه پنج نکته.ای تبدیل می‌شود.موضع آنها موضع رفرمیستی است و آنها در واقع بوسیله طرفدار - ان برنامه پنج نکته.ای "مورد استفاده" قرار گرفته اند .بدین جهت درک آنان از اتحاد راست روانه و درک حزب کمونیستی انقلابی بنگلادش (ح.ک.ب م/ل)و ح.ک.ب م/ ل انحراف چپ روانه است .اولی‌تحت پوشش اتحاد تاکتیکی دنباله روی مرتجعین شده و دومی از ترس اینکه مورد استفاده قرار بگیرد با اتحادی که لازم و امکان پذیر است ،مخالفت می ورزد.

بر سر مسئله اندیشه مائو تسه - دون موضع این دو حزب سانتریستی است .ح.ک.ب م/ل هنوز بر چسب رویزیونیستی بر اندیشه مائو تسه دور نزده، اما از طرف دیگراز آن بمثابه یک دستاورد معاصر مارکسیسم - لنینیسم حمایت نمی کند . آنها در گذشته مبارزه مسلحانه را بکار بستند ،اما از چند سال پیش آنرا کنار گذارده اند . اخیرا آنها به موضع "سازمان گرائی توده ای " روی آورده اند (این در پور با بنگلا خطی است که به بهانه اینکه سازمانهای توده ای و جنبشهای توده ای تنها ابزار انقلاب هستند، مبارزه مسلحانه را رد میکند) . آنها از سوئی فرا خوان اتحاد نیروهای انقلابی و میهن پرست را نپذیرفتند و از سوی دیگر زمانیکه در اوائل ۸۵ یک پروسه جداگانه اتحاد آن نیروهائی که مخالف پنج دشمن بودند آغاز گشت، سازمانهای توده ای‌حزب کمونیست انقلابی برای شرکت در آن قدم پیش گذاشتند . این حرکتها فقدان خط مشخص و یک موضع روشن بر سر مسئله اتحاد از سوی ح.ک.ب م/ل را آشکار می کند.

حزب کمونیست بنگلادش(م ل) سر مسئله اندیشه مائو تسه دون سکوت اختیار کرده است . آنها بجای جنگ طولانی مدت که روستاها پایگاه آن است ،از تز خیزشهای توده ای که شهرها مرکزشان باشد، حمایت می کنند.پراتیک آنها اساساً محدود به بحث های تئوریک وفعالیتهای فرهنگی است .این گروه اخیرا از چندی قبل تحت فشار از سوی‌فعالین خودش و بمثابه انعکاسی از خط متزلزلش برای اتحاد با نیروهای دیگر علیه پنج دشمن گامهای اندکی بر داشته است .بااین وجود،مانند حزب کمونیست انقلابی بنگلادش موضع آنهاهنوزاساسابرسراین مسئله سانتریستی است .

ج) دسته بندی سوم، جنبش ضد حکومت نظامی حاضر را صرفا یک نزاع بین دو گروه از سگها و به عنوان یک جنگ میان.عوامل امپریالیسم آمریکا،سوسیال امپریالیسم شوروی و هند توسعه طلب ،تحلیل می‌کند. در نتیجه، آنها لزومی بر داشتن یک نقش فعال در این عرصه‌نمی‌بینند.

این حقیقت داردکه‌نزاع میان دشمنان یک جنبه از این وضعیت است اما این تمامی تصویر را در بر نمی‌گیرد. یک تضاد عینی بین مردم پور - با بنگلا و رژیم نظامی وجود دارد که پایه این جنبش را شکل می دهد.

این دیدگاه تنها تضادهای میان کمپ دشمن را می بیند ونه تضاد دشمن و خلق را . بدین جهت این دیدگاه آنهارا به تماشاگرانی عاجز تبدیل می کند. این گروهها همین نظر را دوران استعماری بریتانیا (قبل از ۱۹۴۷) نسبت به تضاد مذهبی و همچنین نسبت به جنگ آزادیبخش ۱۹۷۱ داشتند. آنها جنگ ۷۱ راتنها یک توطئه شوروی وهند می. خواندند: آنهادرک نمی کنند که تضادی بین حاکمیت پاکستان ومردم پوربابنگلاوجود داشت وبدین خاطر مردم دست به مبارزه مسلحانه زدند تابه استثمار پاکستان پایان دهند . وبه این دلیل بود که عوامی لیگ (حزبی که در راس مبارزه ضد پاکستان قرار داشت)، آمریکا ،اتحادشوروی و هند توانستند توطئه هایشان را پیش برند.سگها نمی توانند توده های وسیع خلق را بدون پایه عینی "درنزاع" شان بسیج نمایند.این گروهها در این دیدگاه ماتریالیستی کمبود دارند. و بنابراین قادر نیستند نقشی، یاحداقل هر نوع نقش آگاهانه ای در این جنبشها بازی کنند.

د) ح.پ.پ در سرتاسراین‌دوره مبارزات ضد حکومت نظامی، یک نقش مهم بازی کرده است. این‌حزب اولین نیروئی بودکه‌برای‌تمامی‌جنایتهای حکومت نظامی ،تضاد بین خلق‌پوربا - بنگلا و رژیم نظامی را شناسائی کرد، این حزب اولین نیروئی بود که‌فراخوان یک جنبش متحد با هدف بر اندازی حونتا را اعلام نمود . ح.پ.پ طی اعلامیه ای‌خواستار اتحادمیان نیروهای ضد حکومت نظامی ،بر پایه حداقل سه نکته گردید، و همراه با آن، این حزب همچنین از نیروهائی که‌مخالف پنج دشمن بودند،خواهان اتحاد به حول برنامه انقلاب دمکراتیک نوین شد. ح.پ.پ علیرغم اشتباهات چپ روانه قبلی خود و نتیجتاً فقدان تجربه در جنبشهای توده ای ،برای رشد و تاثیر گذاردن و رهبری کرد ن جنبش ضد حکومت نظامی در شهرها ،کار و کوشش کرده است .حزب برای این کار خط و شیوه هایش را تکامل داده تجربه ها و موفقیتهائی بدست آورد ه است.

ح·پ·پ هنوز یك سازمان کوچك است·بعلاوه ،دشمنانش مدام فشارهای عظیم بر آن واردکرده اند، و بدین خاطر است که در نبود یك اتحاد بزرگتر از نیروهای انقلابی و میهن پرست ،حزب علیرغم تمامی کوششهای صادقانه اش ،نتوانست به موفقیتهای مطلوب در مسیر درست انداختن جنبش توده ای نائل گر دد·

ح·پ·پ همراه با جنبش توده ای مبارزه مسلحانه را در نواحی روستائی بعنوان وظیفه اصلیش هدایت کرد، حزب این خط را قاطعانه بر افراشته داشت که بدون مبارزه مسلحانه بر- اندازی دیکتاتوری نظامی غیر ممکن است ·

زمانیکه رژیم ارشاد سعی کرد تاسیاست آموزشی ارتجاعی قشری خودرا. کند ،و زمانیکه بخش آگاه دانشجویان و روشنفکران ،درحالیکه این سیاست آموزشی را رد می کردند،آلترناتیو سیاسی دیگری پیشنهاد نکردند، این حزب پرولتاریای پوربابنگلا (ح·پ·پ) بود که چنین سیاستی را فرموله کرده و در سطح وسیعی پخش نمود ·

از میان تمامی این فعالیتها ح·پ·پ موفق گردیده تا تصویر و تاثیرش را بر نیروهای گوناگون چپ و بخشی از توده ها دوباره بر - قرار سازد و بعضی از آنها را بزیر پرچمش بسیج کند ·این حزب هم چنین برای شروع پروسه اتحادی در میان نیروهای انقلابی و میهن پرست اقدام کرده است ، واین دستاورد مهمی از جنبش حکومت نظامی می باشد ·

دهقانان وجنبش

فوقاً اشاره شد که در کل، جنبش ضد حکومت نظامی ،که علاوه بر دانشجویان بطور فزاینده ای دیگر بخشهای خرده بورژوازی و کارگران را نیز در بر می گرفت ، در شهرها متمرکز بوده است، و این تا حد زیادی در رابطه با قدرت و خط بسیاری از گروههای در گیر در جنبش ضد حکومت نظامی بود· حتی زمانیکه این گروهها فعالیتی در مناطق روستائی به پیش برده اند،این عموماً بمعنای کار در میان خرده بورژوازی روستائی که در مناطق خارج از محدوده و شهرهای کوچك زندگی می کنند ،بوده است· جمعیت عظیم روستاها،دهقانان ،بویژه دهقانان فقیر ،بی زمین و دهقانان میانه حال و دیگر قشرهای کارگران روستا هستند·بنابراین سازمان روستائی باید بمعنای ، سا زمان در میان این مردم باشد - اماسازمانهای بورژوائی و خرده بورژوائی بدلیل خط طبقاتیشان عاجز از این امرمی- باشند،همانگونه که دانشجویان بودند·

تنها ح·پ·پ حقیقتاً پایه‌های سازمانی در مناطق روستائی داشت، گرچه هیچکدام نه سراسری و نه خیلی قوی بودند·و تنها ح·پ·پ بود که واقعاً وظیفه هماهنگ و یکی کردن جنبش توده ای شهری با مبارزات مسلحانه و دیگر جنبشهای توده ای دهقانی را بعهده گرفت ·دیگر نیروها که کارشان را در مناطق روستائی متمرکز کردند(ح ك ا ب و BSP وحتی مبارزه - مسلحانه براه انداختند،بخاطر نظرات اشتباه هم بر جنبش ضد حکومت نظامی و هم دهقانی ،از بسیج توده های دهقانی در جنبش باز ماندند·

ح·پ·پ موفق گردید مضحکه انتخابات ارشاد رادر پایگاههای سازمانی خودش بی اثر کند،اما از آنجائیکه ح·پ·پ حزبی کوچك دراین کار تنها بود،گسترش وسیع جنبش ضد حکومت نظامی در میان جمعیت روستائی غیر ممکن بود·ح·پ·پ حتی عملیات مشترکی را برای خنثی کردن نمایش انتخاباتی به بعضی ازنیروهای هوادار برنامه پنج نکته ای پیشنهاد نمود، اما در حالیکه بعضی از فعالین رده های پائین‌ترقدم‌پیش گذاردند، رهبران ترجیح دادنداین پیشنهاد را نادیده بگیرند·

خلاصه، جنبش ضد حکومت نظامی نه توانست دهقانان را بسیج نماید و نه وسیعاً بر آن تاثیر بگذارد·این یکی از دلایل بر جسته ای است که چرا این جنبش با وجود هدف گرفتن بر اندازی حکومت نظامی - هیچ موفقیتی کسب نکرد· زیرابدون مبارزه مسلحانه توده های دهقانی سرنگونی چونتای نظامی ارشاد امکان ندارد·

مشکل دیگری در رابطه باتحلیل اینکه چرا و تا چه حد کار در میان توده های دهقان انجام گرفت ،وجود دارد: مبارزه مسلحانه ·امروز در پور- بابنگلا بدون پیش بردن مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا ،بر - قراری یك پایگاه استوار در میان توده های روستائی امکان پذیر نیست. از طریق مبارزه مسلحانه است که ح·پ·پ به کار سازمانی و برقراری پایگاهش در میان دهقانان وبر پائی مناطق توده ای در چند ناحیه‌ادامه می دهد· زمانیکه مبارزه مسلحانه‌ترك گفته شود،تمام دست آوردها از بین می- روند·موقعیت کنونی گروه هوادار چین RCL و نیمه خوجه ایستها BRCP/M.L شاهد براین مدعاست ·هردو گروه علیرغم خطهای متفاوتشان ،مبارزه مسلحانه را هدایت کردندو در زمان- های معینی دارای نیرووواستحکام سازمانی در مناطق روستائی بودند· اما ازآنجائی که مبارزه مسلحانه‌را رد کرده اند قدرت سازمانیشان در میان دهقانان در حال از بین رفتن‌است وانفرادشان درمیان توده های روستائی روزافزون می باشد·

باوجودآنکه ح·پ·پ مبارزه مسلحانه را هدایت می کند،ولی هنوز قادر نبوده آنگونه که میخواهددهقانان را بسیج نماید· این بخشا به علت فشار ثابت نیروهای ارتشی دولت علیه مناطق پایگاهی ح·پ·پ بود،که کمك احزاب ارتجاعی سیاسی به‌دولت نیز می بایست به آن اضافه شود· ح·پ·پ بعد از چهارسال در زیر حملات آنان قرار گرفتند، مجبور گردید از بعضی از این مناطق عقب- نشینی کند،وبدین ترتیب نتوانست دهقانان را برای شرکت در این جنبش آنگونه که ممکن بود بسیج‌نماید· همچنین مشکل برقراری رهبری حزب در سراسر کشور نیز وجود دارد·

بقیه در صفحه ۵۸

تز های امپریالیستی

نوشته هایی برای بحث در مورد استراتژی انقلابی

استراتژی انقلاب درکشورهای امپریالیستی نیازمندکارو مبارزه بیشتری درصفوف انقلابی می باشد.برقراری احزابی متکی برمارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در این کشورها،درشرایطی که تعدادایزاحزاب بسیارکم است ودرآنجاجنبش ،باموانع خاصی روبروبوده ،وظیفه ای است که موردتوجه جنبش کمونیستی بین المللی بطورکلی می باشد.بیانیه جنبشانقلابی انترناسیونالیستی پایه ای است برای بحث ومجادله بیشتر.امامطمئناًجوابگوی این مسئله بسیارمهم نمی باشد.

مقالات زیرتلاشی هستنددربراه انداختن این بحث .این مقالات گزیده نسبتاًکوتاهی ازاسنادی مفصلترمیباشند.

ماازاین مختصرراگزیده ایم تابحث رابر روی دوموضوع مرتبط بهم ساختمان حزب وبرنامه برای انقلاب دراین کشورهای خاص متمرکزکنیم .هردوی این اسناد تلاشی هستنددرجهت ارائه یك تحلیل پایه ای ازیك کشورخاص ،سنتزی از تجارب انقلابی آنجا،و خطوطعمدهٔیك برنامه انقلابی .هردوی این اسناد، نمایانگرتلاشی هستنددرجهت متحدکردن کمونیستهای این کشورهادرسطح عالیتر. آنهادارای این نقطه نظرمشترك هستند که توان ایدئولوژیك ،سیاسی وتشکیلاتی پرولتاریادرابعادبین المللی ودرشرایط کنونی جهان ،گروههای نسبتاًکوچك و محلی راملزم وقادرمی سازدکه ازفرصت استفاده کرده وبسرعت مبنائی ایدئولوژیك سیاسی وتشکیلاتی رابرای تاسیس وساختمان حزبی پیشاهنگ تکامل دهند ـ حزبی که بدون آن انقلاب امکان پذیرنخواهدبود.

اولین مقاله از"زنجیرهاراپاره کنیم !"،مانیفست دسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیا،می باشد. این گروه که اخیراًتشکیل یافته شامل اعضای تشکیلات منحل شدهٔ گروه-های ناتینگهام واستاکپورت که از امضاءکنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند،می باشد. گزیده دوم ازکلکتیوکمونیستی تبلیغ-ترویج درایتالیامی باشد،که ازنشریهٔ "برای سازمان انقلابی کمونیستی کارگری "اخذشده است .هردوسندمورد بحث بترتیب درمکانهای زیر قابل دسترس می باشند:

Leeds Alternative Publications, Box No. 7, 59 Cookridge St., Leeds LS2 3AW (U.K.); and Centro Documentazione, via D'Aquino 158, 74100 Taranto, Italy.

ماازاسنادومساعدت های بیشتردراین زمینه استقبال می کنیم ـ ج .ب .ف .

بریتانیا: مانیفست دستهٔ انقلابی انترناسیونالیستی (قطعات انتخابی)

ساختمان حزب انقلابی

"درکشورهائی که حزب مارکسیست لنینیست موجودنیست ،وظیفه فی الفورمقابل پای کمونیستهای انقلابی آنجاعبارت است ازتشکیل چنین حزبی باکمك جنبش بین المللی کمونیستی . کلیدتشکیل حزب عبارتست ازتکامل یك خط وبرنامه سیاسی صحیح ،هم در رابطه باویژگی های کشورموردنظروهم اوضاع جهانی بطورکلی .حزب مارکسیست لنینیست بایددرارتباط نزدیك باامرپیشبردکارانقلابی درمیان توده ها،اعمال یك خط انقلابی توده ای وبخصوص توجه به حل مسائل عاجل سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست ،ساخته شود . "
(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

دربریتانیاجنبش مارکسیستی لنینیستی هرگزقوی نبوده است . این امررابخشاً می توان توسط موقعیت بریتانیادرجهان، بمثابه یك قدرت امپریالیستی مهم، ومتعاقب آن قدرت جاذبهٔ سیاستهای رفرمیستی‌که این شرایط مادی ،طبقه کارگررادرمعرض آن قرار می دهد،توضیح داد.همچنین می توان آن رابخشاًتوسط تاثیرات رویزیونیستی قوی برتشکلات کمونیستی دربریتانیا تشریح کرد. تاثیراتی که این تشکلات دردرون جنبش کمونیستی بین المللی و درزمانهای گوناگون درمعرض آن قرار داشته اند.امادلیل عمده شکست مارکسیست لنینیستهای بریتانیادر ساختن یك حزب وجنبش کمونیستی انقلابی پایداررامی توان به کمبودهای ایدئولوژیك وسیاسی خودآنان معطوف داشت .بطور عام می توان این مسئله رابه مثابه قصوردرجدی گرفتن واقعی مارکسیسم لنینیسم ،مبارزه واقعی در دست یافتن به یك وحدت حقیقی بین تئوری وپراتیك انقلابی پرولتری تلفیق داده شده باشرایط بریتانیا،مشخص کرد.

بقیه در صفحه ۵۱

ایتالیا: برای سازمان کمونیستی انقلابی کارگری (قطعات انتخابی)

دربارهٔ حزب

وظیفه مرکزی کمونیست های مارکسیست لنینیست کارکردن برای رشدوتوسعه انقلاب جهانی است ،یعنی سرنگونی نظام امپریالیستی توسط پرولتاریاوتوده های تحت ستم وبرقراری قدرت سیاسی پرولتاریاازطریق مراحل ضروری واتحادهائی که باتوجه به شرایط کشورهای مختلف موردلزوم می باشد.

دیکتاتوری پرولتاریاشکل‌سیاسی قدرت پرولتاریابرای ساختن سوسیالیسم است .این دیکتاتوری مستلزم ادامه انقلاب درتمامی عرصه هامی باشد، تابدین ترتیب ازقدرت پرولتاریا در مقابل تلاش برای احیاءسرمایه داری دفاع نموده وبقایای مادی وایدئولوژیکی جامعه استثمارگررانابودسازد،وطی پروسه ای که تنها درمقیاس جهانی امکان دارد،به جامعه بی طبقه یعنی

بقیه در صفحه ۴۴

بقیه از صفحه ۴۳

کمونیسم نائل گردد.

تنها آن کسانیکه پیکارشان در تئوری وعمل بااین هدف وپروسه تطابق داشته باشد،می توانندخودراکمونیست بنامندوبدین ترتیب برای آرمان انقلابی پرولتاریاسودمندواقع شوند،در غیر اینصورت ،هرچه که مقاصدآنهاممکن است باشد،دیریازودمانعی درسر راه انقلاب پرولتری خواهندشد.

وظیفه حاضرکمونیستهامشخص و معین کردن انقلاب پرولتری (برحسب تاکتیکهاونیروی محرکه)،دیکتاتوری پرولتاریاوگذارازسوسیالیسم به کمونیسم برحسب برنامه سیاسی ورابطه میان مبارزه هرکشورباچارچوب بین - المللی می باشد.تجربه تاریخی جنبش پرولتری می آموزدونشان می دهدکه تنهازمانی انقلاب می تواندصورت گیرد وپیروزشودکه یك حزب سیاسی پرولتری برپایه تئوری انقلابی پرولتاریا وجود داشته باشد:علم مارکسیسم - لنینیسم که امروزه شامل دستاوردهای مائوتسه- دون است .

امروزه ،بخاطراشتباهات و شکستهائی که انقلابیون متحمل گردیدند، احزاب کمونیستی انقلابی معتبری در اکثرکشورهای جهان وجودندارد . سازمانهاوگروههای کوچکی هستندکه در این راستافعالیت می نمایند،اماعموماً آنهابه اندازه کافی ازنظرایدئولوژیکی، سیاسی وسازمانی نیرومندنیستندتا به ضرورتهای جنبش پرولتری حاضروبالاتر ازهمه به فرصتهائیکه تحولات جهانی ارائه می دهند- دورنماوتدارکات برای جنگ امپریالیستی - پاسخ گویند.

بدین دلایل مبارزه برای ساختن حزب ،مبرمترین وظیفه وکارمرکزی تمامی کسانی است که امروز،خود را کمونیستهای انقلابی می خوانند.

عنصرکلیدی درساختمان حزب توسعه وتکامل یك خط وبرنامه است که هم ویژگیهای کشوری که درآن فعالیت صورت می گیردوهم اوضاع جهان رادربر بگیرد.این خط وبرنامه ثمره دیالکتیکی دوعنصرکلیدی است : ۱) مبارزه علیه روندضدمارکسیستی - لنینیستی که وسیعاًبرپیشرفته ترین کارگرهاوجوانان انقلابی تأثیرمی گذارد .۲)کارانقلابی درمیان توده های پرولتری برپایهٔ رهبری ایدئولوژیکی ،سیاسی وسازمانی عناصرپیشرفته ،رهبری ای که قادرباشد به مسائل سیاسی فوری که درسرراه پیشرفت جنبش انقلابی قرارگرفته ، پاسخ گوید.تکمیل کنندهٔ این اهداف، کارتئوریك وتحلیلی است .بدون پیش- روی بدین شیوه ،ساختن حزب غیرممکن می باشد،وکارکمونیستهاعقیم می ماند و بطورساده ای به دام انحرافات آکادمیك می افتند.آنهادردوران یأس وسرخور- دگی توده ها،دستخوش تئوری های اکونومیستی وتروریستی می گردند.

ساختمان حزب مستلزم اتحاد کمونیستهای اصیل وجذب بخش پیشرو پرولتاریامی باشد.تجربه تاریخی ویك درك عملی ازمسائل نشان می دهدکه درنظرگرفتن اینهابعنوان پیش شرط- های تشکیل حزب ،بخصوص هسته اولیهٔ آن ،اشتباه است . دراکثرموارد این هستهٔ اولیه ازیك گروه کوچك ازاعضاء که بطورخاص مسئولیت ساختن حزب را بعهده می گیرند،تشکیل خواهدشد.آنها یك بینش روشن ازمشکلاتی که با آن روبرومی شونددارابوده ونمایانگر آن است که پاسخهائی دارندکه میتوانندآن مسائل راحل کنند.این هستهٔ اولیه می بایددردرون خودیك شکل جنینی از تمامی جنبه های حزبی که آنها می- خواهندبوجودآورنداشته باشدواعضاء خودرابرمبنای معیارانقلابی انتخاب کنند.آنهامی بایست درك وکاربرد ماتریالیسم دیالکتیکی رابصورت یك وظیفه ثابت درتمامی عرصه هادرآورند.

رشدوتوسعه اتحادکمونیستها و جذب عناصرپیشرو،بروشنی کماکان یك وظیفه کنکرت ودائم حزب است .به یك مفهوم پایه ای ،ضمن درنظرداشتن اوضاع کنکرت ،حزب می بایدیك جزءتشکیل- دهنده قوی ازانقلابیون حرفه ای داشته باشد.

حزب می بایدازیك نقطه نظر کیفی توجه بسیاری نسبت به تربیت رفقای کارگربعنوان رهبران جامع میدول داردوشرایط ایدئولوژیکی و سازمانی برای پیشرفت کامل زنان به عنوان فعالین انقلابی بعمل آورد.

ضمن پیش بردن ایدئولوژیکی ، سیاسی وسازمانی ساختمان حزب ،می بایدهمیشه درنظرگرفته شودکه هدف گرفتن انقلابی قدرت سیاسی است ، یعنی اینکه وظیفه حزب درهردوره رشد وتوسعه آمادگی توده هادرجهت این هدف است .بخاطرشرایط متفاوت کشورهای گوناگون ،کسب انقلابی قدرت سیاسی مستلزم رشدوپیشرفت مبارزه مسلحانهٔ پرولتاریامی باشد.حتی دردوره هائی که جنگ داخلی یاجنگ انقلابی دردستور روزنیست ،لازم است پرولتاریارا از این لحاظ آموزش داد.

بویژه ساختن سازمانی که قابلیت کارتحت هرشرایط ومقاومت در مقابل سرکوب افسارگسیختهٔ دولت بورژوائی دراشکال گوناگونش راداشته باشد،دارای اهمیت بسیاروحیاتی است.

هرجاکه امکان داردوبویژه تحت شرایط یك رژیم بورژوا- دمکراتیك ، حزب می بایدکارقانونی وعلنی را توسعه دهدودرعین حال مداوماً ازطریق افشاگریهای سیاسی ورهبری توده های پرولتری درتجربهٔ کنکرت تلاش نماید ماهیت دمکراسی بورژوائی رانشان دهدوتدابیری برای حفظ سازمان حزبی بعمل آوردتاحتی زمانیکه رژیم ها تغییرمی کنند،رشدمبارزه طبقاتی توده هابتواندادامه یابد.

ساختن حزب بمثابه گردان پیشاهنگ پرولتاریا،مستلزم آن است که اعضاءحزب بطورثابتی درزمینهٔ رشدخط انقلابی توده ای آموزش ببینند. این خط برپایهٔ چندعنصراساسی است :

الف)استحکام استراتژیك و انعطاف پذیری تاکتیکی که به کار گرفتن متدهای مختلف برای مداخله کردن درجنبشهای مختلف راممکن می سازدوبحساب آوردن وتعیین تضادهای خاص درپرتویك خط وبرنامه واحد.

ب)شروع کردن ازنیازهای واقعی پرولتاریاکه منافع طبقاتی آنرا

بیان می کندوبطورثابتی شکل دادن به جبهه های متحد همه نیروهاوقشرهای اجتماعی که می توان درمبارزه علیه امپریالیسم ،دولت وحکومتش ،چه در زمینه همه جانبه استراتژیکی وچه در زمینه تاکتیکهای قسمی ،بسیج کرد. مسئله مهم،درک جبهه متحدوپی آیند سیاست اتحادعمل است که بعنوان یک حرکت پویامستلزم تلاش برای بهم زدن موازنهٔ نیروهابنفع حزب وپرولتاریا می باشد.درغیراینصورت حزب دردرون سازمانهای جنبش رفرمیستی غرق ، و بی حرکت می گرددونمی تواندبه نیازهای توده هاپاسخ گوید،واین چنین به سیاستهای سازشکارانه نزول پیدامی کندکه بجای دگرگون کردن،هوشیارانهٔ جنبش موجودعمل انقلابی حزب رابه انحطاط کشانده وبی ارزش می کند.

حزب کمونیست انقلابی می باید بمثابه گردانی ازجنبش کمونیستی انترناسیونالیستی ساخته وایجادشود.از یک سواین به معنای پیکاربرای بنای یک انترناسیونال نوین است ،ازسوی دیگر،آموزش استوار اعضا،خودوپرولتاریا درزمینه اصول وعمل انترناسیونالیسم پرولتری می باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری منعکس-کننده این واقعیت است که پرولتاریا یک طبقه جهانی ،بایک دلبستگی ویک هدف اساسی است :سرنگون کردن نظام امپریالیستی .بااین وجودانقلاب درکشورهای مختلف می تواند در دوره-های گوناگون صورت گیردوانقلاب جهانی همزمان یک اتوپی ظاهری وخلع-سلاح کننده بوده ،ویک خط انترناسیونالیستی نیازی اساسی است ،زیراهیچ انقلابی ومتعاقب آن نبرد برای ساختمان سوسیالیسم نمی تواندرخود یک پایان واتمامی باشد،بلکه آن بخشی ازمبارزه طولانی مدت وپر از پیشرفتهاوعقبگردهابرای زدودن سیستم متکی براستثمارانسان ازانسان از پهنهٔ کره زمین وبنای کمونیسم است .

یک خط انترناسیونالیستی روشن بمعنای جستجورتحکیم بندهای ایدئولوژیکی ،سیاسی وسازمانی بااحزاب وسازمانهای دیگرکشورهامی باشد.برای پایه ریزی احزاب کمونیستی انقلابی پرولتاریا،این یک یاری وکمک اساسی درپیکارامروزاست .



میلان

برای یک استراتژی انقلابی درکشورهای امپریالیستی

پایه وبنیان برای رشد یک استراتژی انقلابی درکشورهای امپریالیستی،تمام وکمال دربدست گرفتن دوباره خطوط اساسی واصلی ارائه

شده توسط لنین و انقلاب اکتبر قرار دارد.

۱

کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ثمرهٔ توسعه و رشد جنبش سیاسی آن است ،جنبشی که هنگامیکه شرایط مساعد باشد می تواند تمامی نیروهای انقلابی جامعه را در یک قیام بسیج کند و ازیک بحران حکومتی و فروریزی بنیادی بعدی درجهت سرنگونی حکومت بورژوائی سود جوید و بدین ترتیب ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکسته و حاکمیت ارگانهای قدرت سیاسی پرولتری را که در دوران جنبش انقلابی سیاسی تولد یافته برقرار نماید.

امکان انجام انقلاب در یک کشور پیشرفته امپریالیستی با رشد اوضاع انقلابی که ندرتاً در چنین کشورهائی ظاهر می شود، پیوند دارد، چنین اوضاعی تمامی تضادهای اصلی نظام امپریالیستی را متمرکز می کند- بدیهی ترین مورد در این خصوص جنگ امپریالیستی است.

جنبش انقلابی سیاسی پرولتاریا بطور خودبخودی و -حتی نا ازرشد مبارزه اقتصادی روزبه روز کارگران- نتیجه نمی شود.

عامل قاطع برای رشد چنین جنبشی وجود حزبی است که از پیشروترین عناصر پرولتری ساخته شده و قادر به انجام کار همه جانبه انقلابی در میان صفوف آن طبقه باشد. این کار می باید بر پایه توانائی رشد آگاهی و سازمان پرولتاریا از طریق افشاگری های سیاسی و رهبری جنبش کنکرت سیاسی و پیش- برد کار در دوره های غیر انقلابی برای آماده کردن خود و توده های پرولتری جهت سود بردن از آن لحظات زمانیکه گرفتن انقلابی قدرت سیاسی در دستور روز است، قرار گیرد.

۲

یک خصوصیت برجستهٔ امپریالیسم وجود اشرافیت کارگری است.

کلید فعالیت کمونیستهای انقلابی کارکردن برای به انجام رساندن شکاف میان اکثریت طبقه کارگر و قشر بالائی آن است. این قشر به درجات متفاوت در دوران گوناگون از مافوق سود بورژوازی امپریالیستی که از استثمار و غارت مردم تحت ستم بدست می آورد، سود می برد.

اشرافیت کارگری ،ستون حامی کمیت سیاسی - اجتماعی بورژوازی بر پرولتاریا است. این قشر تشکیل دهندهٔ منبع و هسته اصلی رفرمیسم و رویزیونیسم رنگارنگ می باشد.

۳

در کشورهای امپریالیستی هر نوع ربط دادن منافع پرولتاریا با منافع آن ملتها، ارتجاعی است. در زمان صلح ،این دید، حاکمیت سیاسی بورژوازی را تقویت کرده و مروج صلح اجتماعی و سازش طبقاتی می گردد. در دوران جنگ این به یک اتحاد شرم آور میان پرولتاریا و بورژوازی علیه پرولتاریای دیگر کشورها و علیه خلقهای تحت ستم کشیده می شود، و بدین ترتیب پرولتاریا را تبدیل به گوشت دم توپ جهت حفظ نظام امپریالیستی می کند.

در زمان صلح ،کمونیستهای انقلابی می باید علیه منطق شرکت در ثمرات رشد و پیشرفت امپریالیستی ستیز کنند. آنها می باید نشان دهند که چگونه این رشد نتیجهٔ رنج و خون خلقهای تحت ستم و استثمار طبقه کارگر توسط امپریالیسم می باشد. در دوران جنگ آنها می باید مدافع سیاست شکست طلبی انقلابی، بر علیه بورژوازی خودی باشند.

ترک این سه نکته ،که لنین در مبارزه علیه انحطاط احزاب انترناسیونال دوم تکامل داد، همیشه عاملی برای انحطاط ،انحرافات و شکست ،به ویژه در کشورهای سرمایه داری غرب ، بوده است. این همان چیزی است که در بعضی دوره های تجربهٔ انترناسیونال سوم ،همانگونه که قبلاً نوشته ایم بوقوع پیوست.

جنبش مارکسیست - لنینیستی سالهای ۶۰ و ۷۰ توسط قصور در احیاء کامل و درپیش گرفتن این نکات در حیطه های ایدئولوژیکی ،تئوریک ،سیاسی ،سازمانی و عملی مشخص و متمایز می گردد. این امر پایه ریزی برای ساختن احزاب کمونیستی انقلابی واقعی در کشورهای امپریالیستی را غیرممکن ساخت.

علیه اکونومیسم و برخی انحرافات ثانوی

کمونیستها باید بوضوح نبایداکونومیسم را با دخالت لازم در مبارزه اقتصادی اشتباه کنند- مبارزه ای هم در جهت هدایت مبارزه اقتصادی برای خدمت به منافع اکثریت بخشهای تحت استثمار طبقه کارگر، و بالاتر از همه بعنوان یکی از عرصه های رشد آژیتاسیون سیاسی.

اما اکونومیسم که در جنبش انقلابی در سالهای اخیر شایع بوده و هنوز تا حدی قوی است ،به متمرکز کردن نیروهای خود در مبارزه اقتصادی توده ها، به مثابه اساسی ترین حیطه کار انقلابی و تشکیلاتی ،منتهی می شود، این انحراف فعالیت ترید یونیونی را کار عمده کمونیستهای انقلابی ،چه در درون و بیرون تریدیونیون و چه با اهداف کوتاه مدت و درازمدت قلمدادمی کند. بطور فزاینده- ای این مسئله سازمان انقلابی را به ساختاری تبدیل می کند که آن نوع کار را پیش برده ،آنرا بوروکراتیزه کرده و از کشش انقلابی و رزمندگی منحرف کند.

اکونومیسم با کوچک کردن فعالیت انقلابیون تا حد تریدیونیونیسم، محتوای رابطه با توده ها را حقیر می نماید.

اکونومیسم طبیعتاً دست در دست درک تدریج گرایانه از فعالیت انقلابی راه می سپارد. این موضع بطور کاملاً عامیانه ای چنین بیان شد: "ابتدا مبارزه اقتصادی و سازماندهی ،بعد از آن مبارزه سیاسی و سازماندهی و بعد از آن بالاخره مبارزه انقلابی". در اساس این به معنای آن است که سازمان در عرصه مبارزه اقتصادی یا سیاست تریدیونیونی باقی می ماند، زیرا مبارزه سیاسی از مبارزه اقتصادی نتیجه نشده و نمی تواند چنین کند، مگر در بعضی شرایط خاص.

چنین مفاهیمی نه تنها از افشاگری- های سیستماتیک و مؤثر و سازماندهی سیاسی حول تمامی عرصه های سیاسی

امپریالیسم ،نقش وفعالیت طبقات مختلف واحزابی که تجلی سیاسی آنها هستند،مانعی می باشند،بلکه همچنین از سودجستن ازگرهگاههای سیاسی که برای رشدجنبش انقلابی سیاسی پرولتاریا رخ می دهند،عاجزبوده وعقیم می مانند.

ازآنجائی که اکونومیسم،مبارزهٔ انقلابی رابمثابه یك حرکت بیرون آمده ازدرون مبارزات اقتصادی می پندارند،خودش رادریك مفهوم عمیقاً مشروع مبارزه طبقاتی بیان می کند. این به معنای آن است که جنبشهائی که خودرادرزمینه مبارزه مسلحانه قرار داده اندویاقرارمی دهندبرحسب آرمانها،پایه طبقاتی واستراتژی آنهابطور انتقادی موردآزمون قرارنمی گیرند، بلکه تنهابنابرشکل مبارزه ای که اتخاذکرده اند،یعنی مبارزه مسلحانه، موردشناسائی واقع می شوند.بدین ترتیب آنهاراتااین درجه تنزل داده و بخاطرآن طردمی کنند،یعنی درواقع باتمام وجودبه کمپ دمکراسی بورژوائی رفتن .

نفوذاکونومیسم درجنبش انقلابی، کماکان عکس العمل هائی رادرمیان بخشهائی ازجوانان ودیگر طغیانگرانیکه دارای تمایلات کمونیستی هستند،دامن می زند.این روند،بظاهر مخالفِ اکونومیسم،درست به همان اندازه ناتوان ازساختن یك سازمان انقلابی واقعی ورشدجنبش پرولتری در یك جهت انقلابی می باشد:

الف) آنها نسبت به مبارزه روزانه پرولتاریاوکارسیستماتیك جهت سازمان دادن توده هااحساس خفت و خواری می کنندوفعالیتهایشان به ترویج وتبلیغ پراکنده که اغلب سکتاریستی وشعاری است تنزل می یابد.آنهااین حقیقت رادرنظرنمی گیرندکه توده ها ازطریق تجربه خودشان آموزش می بینندواینکه انقلابیون می بایدآنهارا هدایت کرده وآگاهیشان راارتقادهندو خودرادرکوره مبارزه طبقاتی تربیت نمایند.

ب)درمقابل تدریج گرائی ،یك درك ذهنیگرایانه ازپروسه انقلابی ،سر بیرون می آورد.این دیدگاه شرایط عینی وتحلیل ازموازنهٔ نیروهارابحساب نمی آورد،وبه یك ارزیابی ظاهری از دوره های سیاسی گوناگون کشیده شده وگرایش به درنظرگرفتن هربحران بورژوازی وهرمرحله پیشرفته جنبش توده ای ،بعنوان آستانه انقلاب دارد. این به معنای یك ناتوانی درپیشبرد سیاست انقلابی ،کم بهادادن به ضرورت تاکتیکهاوناتوانی درتربیت حقیقی کادرهای انقلابی می باشد.این یك مانع برای جذب بخشهای پیشروطبقه کارگر بدورازهژمونی رفرمیسم است . این مفاهیم به شکل ماجراجوئی سیاسی (مسلحانه وغیرمسلحانه)طغیان نمود و زمانیکه شکست خوردبه شکل تأکید بیش ازحدبرقدرت ارتجاع ـ دیدگاهی که به انحلال طلبی کشیده می شود ـ رخ کرد.

ج)درعکس العمل به گرایش فعالیت قانونی ،درزمانهائی اسطوره ای ازمبارزه مسلحانه پدیدآمده است که آنراتنهاشکل سیاست های انقلابی و سازمان انقلابی بحساب می آورد،این روندجستجوبرای جلب حمایت تئوریك ازدیگرجریانات مخالف مارکسیسم ـ لنینیسم راآسان یافت .مابعداًبه این موضوع بازخواهیم گشت .

این مواضع ،حتی اگربه نیت ضدیت بااکونومیسم باشند،دارای همان اثرات عملی هستند:آنهاجنبش پرولتاریارابدون یك عنصرسیاسی انقلابی و غرق درمحدوده مبارزه اقتصادی رها می کنند.

علیه گرنش به اشرافیت کارگری

درجامعه امپریالیستی استثمارشونده ترین طبقه کارگرصنعتی نقطه رجوع فعالیت انقلابی راتشکیل می‌دهند. دربسیاری ازکشورهای امپریالیستی پرولترهای مهاجر،بخش بزرگی از این راتشکیل می دهند.

کمونیستهای انقلابی بایددرمیان این قشرریشه بدوانندوآنرامحرك و نیروی رهبری کننده کل جنبش ،تمام اقشارتحت ستم امپریالیسم درمبارزه انقلابی ،بنمایند.این امرفقط باگسستی آشکارازاشرافیت کارگری و احزاب رفرمیستی که نمایندهٔ این اشرافیت کارگری هستند،امکان پذیراست .

درجنبش کمونیستی ،وبخصوص روندمارکسیستی ـ لنینیستی ،همیشه یك نقطه نظر"یك پارچه گرائی "درمورد "وحدت طبقه کارگر"رواج داشته است، نقطه نظری که درجهت منشعب ساختن اکثریت پرولتاریاواشرافیت کارگری حرکت نمی کند،بلکه درعوض بدنبال حفظ بندهای بین این دوقشرتحت لوای وحدت طبقه کارگرحرکت می کند.

چنین موضعی منجربه یك خط سیاسی می گرددکه نمی تواندافشار بالقوه انقلابی پرولتاریاراتربیت کندو آنهارابمثابه رهبرکل جبهه مبارزه سیاسی واجتماعی به عرصه برساند.

حتی درسطح تریدیونیونیسم این موضع به یك پراتیك اپورتونیستی منجرمی شودچراکه درکشورهای امپریالیستی ،کاردراتحادیه هائی که تحت سلطهٔ اشرافیت کارگری می باشند،اگر چه غیرقابل اجتناب ،امابایدنسبت به بوجودآوردن تشکلات توده ای درجه دوم بحساب آورده شوند ـ تشکلات توده ای که می تواندکارگران درون کارخانه وهمچنین بیکاران رادرمبارزه متعهد کنند.

بطورخلاصه ،هرکس تحت لوای اتحادطبقه کارگرتلاش می کندکه استثمارشونده ترین اقشارپرولتاریا بااشرافیت کارگری متحدکند،هرکسی که اکثریت استثمارشونده کارگران کارخانه راازمتحدین طبیعی شان جدا می کند(یعنی ازاقشارپرولتری خارج ازکارخانه ،بیکاران)،درسر راه ساختمان نیروی لازم برای مغلوب ساختن مسلم اثرات اشرافیت کارگری ومنفردکردن رفرمیسم ورویزیونیسم ،می ایستد.امروزه بیش ازهرزمان دیگرگسست ازاین موضع ضروری است، چراکه قطب بندی آشکارتحریك شده بوسیله بحران شرایط عینی مساعدتری رابرای به انجام رساندن انشعاب بین اکثریت پرولتاریاواشرافیت

کارگری بوجودمی آورد.

علیه سوسیال شوونیسم

درکشورهای امپریالیستی و بخصوص اروپا،همیشه یك گرایش قوی سوسیال شووونیستی رایج بوده است. این گرایش خصلت امپریالیستی سیستم اجتماعی خودراانکارمی کند، اهمیت واقعی وارزش انقلابی مبارزات رهائیبخش خلقهای تحت ستم امپریالیسم رادرك نمی کند،ودرموقعیتی قرارنداردکه به یك نقدعمیق از سیستم اجتماعی خود(گندیدگی وخصلت انگلی آن)بزند.

حمایت ازمبارزات خلقهای تحت ستم نقطه قوت جنبش مارکسیست-لنینیستی متولدشده درسال ۱۹۶۸ ، در کشورهای امپریالیستی ،بوده است. این حمایت عام همیشه نیمه کاره بوده است؛ فقط امپریالیسم آمریکاوتادرجاتمحدودی سوسیال امپریالیسم شوروی رادیده است بدون آنکه قادرباشدرشدوتکامل نقش امپریالیست خودی رادیده و تحلیل کند. این امربخصوص درکشورهای اروپائی رواج داشته است.

این اشکال درعمل به کنار گذاردن انترناسیونالیسم پرولتری ، بخصوص پس ازویتنام ومغلوب شدن جمهوری توده ای چین ،وظهورسوسیال شوینیسم آشکاروخطوط حامی امپریالیستی درجنبش کمونیستی انقلابی منجر شده است. تحت لوای "خلوص جنبش کارگری "حمایت ازجنبشهای رهائی بخش ملی خلقهای تحت ستم ،موردنفی وانکارقرارگرفته است. تحت لوای مبارزه علیه دوابرقدرت ،بورژوازی اروپادرپرده ای ازاسرارپاسیفیستی پوشانده شده است.

* * *

برای تشکیل یك پیشاهنگ انقلابی درکشورهای امپریالیستی لازم است که تمام این مفاهیم که بایکدیگر مرتبطندجاروب شوند. تولددوباره جنبشهای رادیکالی که درسالهای ۱۹۶۸ ۱۹۶۹وسالهای متعاقب آن بوقوع پیوستند(که درکشورهای مختلف به گرد مسائل گوناگون شکل گرفتند)نتوانست به شکل گیری یك پیشاهنگ پرولتری انقلابی منجرشود،ودلیل آن وجودهمین مفاهیم موردبحث بود. این بنوبه خود، فاکتوری ذهنی بوده است که احیاء فاجعه آمیزآن جنبشهارادربستررفرمیسم "مدرنیزاسیون ودمسازی "عمومی جامعه امپریالیستی ،تسهیل کرده است.

این مفاهیم عاملی درتربیت انحرافی یك نسل ازفعالین ،ازنظر ایدئولوژیك ،سیاسی وتشکیلاتی بوده‌اند. وبدلیل ورشکستگی عملی شان ،عاملی بوده انددربحران ایدئولوژیك وگیج-سری ،که بخش بزرگی ازانرژی این فعالین راضایع ساخت.

یادداشتهای ضمیمه

درسالهائیکه نیروهای مارکسیست-لنینیستی جنبش کمونیستی عمیق ترین بحران وپراکندگی تشکیلاتیشان ، بخصوص درکشورهای امپریالیستی ،راازسرمی گذراندند، درمیان بخش هائی ازکارگران و بخصوص جوانان خرده بورژوااشکال گوناگونی ازرفرمیسم ورویزیونیسم آخرین مد(مانند"دمکراسی پرولتری" در ایتالیا)سربیرون آوردندکه همراه است باکشف دوباره پارلمانتاریسم وتریدیونیونیسم وهمچنین گرایشات لیبرال-دمکراتیك (مانندحزب رادیکال ،جنبش حفظ محیط زیست وسبزها). این گرایشات درموردامکان اصلاح سیستم ازدرون ،توهم پراکنی می کنندو این درست درزمانی است که سیستم ارتجاعی ترین وجنگ افروزترین خصائل خودراآشکارمی کند،تنهانتیجهٔ این گرایشات عبارت است ازخلع سلاح کارگران وبه تعویق انداختن بروز پتانسیل انقلابی جنبشهای اجتماعی.

درمیان رزمنده ترین ورادیکال-ترین بخشها،یك سری گرایشات اساساً نئو- آنارشیستی محبوبیت یافته اند. (اینهاحتی اگرخودراکمونیست هم بنامند،نئوآنارشیست هستند. مانند "آتونومی")برخی ازگرایشات کهنه ضدمارکسیستی لنینیستی دوباره به ظهوررسیدند(مانندتروتسکیسم ،کمونیسم چپ وکارگریسم). عدم ظرفیت نئوآنارشیستهادرایفای یك نقش کاملاًانقلابی بطورروزمره به نمایش گذاشته می شود. آنهامسلح به یك تئوری علمی ،مارکسیسم - لنینیسم نمی باشند- تئوری که اگربدرستی بکارگرفته شود تحلیلی درست ازجامعهٔ امپریالیستی و قوانین حرکت آن راامکان پذیرمی-سازد. وتشخیص هدف واقعاًانقلابی این جامعه رامیسرساخته وبمثابه راهنمای عملی درسرنگون کردن سیستم موجود یاری می رساند. این گرایشات ،مبارزات اجتماعی راکه آنهاتبلیغش رامی کنند،پراکنده می سازدوآنهارابطور خودبخودی درمعرض سرکوب دولت قرار داده وآنهاراازپرولتاریای صنعتی منفردمی سازد و به درون دور باطل می کشدکه مرتباًبه افت ذهنی درجنبش پامی دهد.

دست زدن به نقدی تازه و سیستماتیك ازاین گرایشات که‌همراه بایك برنامه مثبت وعمل مبارزاتی باشد،ضروری است ،بطوریکه انرژی رادیکال وقوای این اقشاراجتماعی را بزیررهبری تئوریك وسیاسی پرولتاریای انقلابی درآورد. گرایش دوم فوق الذکر، صورگوناگونی ازمارکسیسم وانترناسیونالیسم پرولتری شماتیك ومتافیزیکی را ارائه می دهند. اینهاچه بصورت موعظهٔ آموزه های رخوت آلودبرای طبقه کارگر وچه بصورت شعارهای انقلابی وخطوط سیاسی افراطی وسکتاریستی ،کاری می کنندکه انرژی زنده ای راکه از درون مبارزه طبقاتی فوران می زند، منجمدکنند. درنتیجه ،این خط درعمل به تقویت رهبری رفرمیسم ونوآنارشیسم درمبارزه ،یاری می رساند.

می بایدازنظرتئوریك وسیاسی نقاب ازچهره مارکسیسم دروغین این گرایش ،برگرفت. این امرراتابدانجا می توان انجام دادکه یك خط سیاسی و یك تشکیلات وجودداشته باشدکه دگرگونیهای واقعی درجنبش راباعث شود.

مطمئناًاین گروههای جنگنده بوده اندکه این دوگرایش را بطور متمرکزدرخودداشته وبیشترین نیروی انقلابی جنبش راجمع آوری کرده اند.



اعتراض ضدهسته ای در کومیزو - ایتالیا

این نیروهایك جواب کنکرت به مسئله مبارزه مسلحانه درکشورهای امپریالیستی وساختمان تشکیلات غیر قانونی ،داده اند.برای اجتناب ورزیدن ازاشتباهات جدی آنها در این عرصه واستخراج درسهای مفیداین تجربه درخورمطالعه عمیق است

این امرتنهابوسیله درك اینکه پایه استراتژی ،تئوری ،خط سیاسی و عمل آنهانادرست است وتنهامی توانند شکست دربرداشته باشد،می توانند صورت پذیرد.این گروهها ازنظربرنامه، خودراباتئوریهای چریکی آمریکای- جنوبی ولین پیاتویسم انباشته اند،که درکشورهای امپریالیستی کاملاً برای مبارزه انقلابی نامناسب است ، و همیشه بدون هیچ پیوندبرنامه ای با جنبشهای توده ای به دامان تروریسم ناب وصرف می افتندوبدین ترتیب برنامه تأمین رهبری کنکرت برای این جنبشهاراخوارشمرده ودرعوض چنین موعظه می کنندکه هرمبارزه اقتصادی یك مبارزه برای قدرت است.ازطرفی آنهاعاملی درپشت انحرافات میان عناصرپیشروئی بوده اندکه ازبه انجام رساندن وظیفه رهبری انقلابی برتوده- هاقصورکرده اند،ودرمواجهه بامشکلات جدی جنبش انقلابی ،برمشکلات افزوده ومبارزه رافلج کرده اند.ازسوی دیگر، آنهاتجمع لختِ عده ای عناصربی ثباتی ازنظرایدئولوژیك بوده اندکه نسبت به این مبارزات بیگانه بوده وبدترین غریزه های شورش گرائی خرده بورژوا- ئی راتمجیدمی کنند.سپس ،زمانی که آنهابطوراجتناب ناپذیری به بحران می افتندومغلوب می شوند،کمك می- کنندتاموضع سیاسی مضری راوارد جنبش انقلابی بنمایند،همانگونه که مخصوصاًدرآلمان ودرمرحله دوم درایتا - لیابوقوع پیوسته است ،مواضعی مانند مبارزه رهائیبخش ملی درکشورهای امپریالیستی درزیرپرچم مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا،وارزیابی مثبت آشکاریاپنهان ،ازبلوك سوسیال امپریالیسم .

لازم است باهدف بمنصه ظهور رساندن یك انتقادازخودعلمی دراین عرصه دست به مبارزه ای سیاسی زده شود. انتقادازخودی که ازافکارپیشین وازروش بریده هامبراباشد("بریده ها" واژه ای قانونی است که به کسانی اطلاق می شودکه برای گرفتن محکومیت سبکتربه تقبیح مبارزه مسلحانه‌پرداخته اند- مترجم)،بطوریکه بهترین نیروهاراجذب پروسه ساختمان حزب کمونیست انقلابی پرولتاریانماید.این امکانپذیرنیست مگرآنکه کمونیستها ی مارکسیست - لنینیست علیه سرکوب، علیه منطق نابودسازی درزندانهای امپریالیسم ودردفاع ازشناخته شدن دستگیرشدگان بعنوان زندانیان سیاسی وشرایط زند گی‌آنهازمانیکه در زندان بسرمی برند،مبارزه شدیداً فعالانه ای داشته باشند.بالاترازهمه ، رشددادن فعالیت سیاسی انقلابی و ساختن سازمان بعنوان یك مرکزمؤثر برای ارتقاءورهبری مبارزه انقلابی در تمامی اشکالش ،آرایش نیروهابرطبق گرهگاه سیاسی وپیوندباجنبش توده ای، دارای اهمیتند.

* * *

تغییرات مهمی درساختار اقتصادی ،اجتماعی وفرهنگی کشورهای امپریالیستی وجودداشته است :

- سطح بیسابقه ای ازبین المللی شدن سرمایه :چنین بین المللی شدنی ، چند ملیتی های عظیم رابهیچوجه ازحالت بنیادا ملی بیرون نیاورده و نه تضادهای بین دولت ها راتقلیل‌داده است.
- توسعهٔ اتوماسیون وانقلاب کامپیوتری که بجای رهائی کار وزندگی ،تبدیل کردن پرولتاریابه زائدهٔ صرف ماشین- آلات راتشدیدکرده است .انتیزه شدن جامعه رابسط داده وابزارتسلط

ایدئولوژیکی بورژوازی راتقویت کرده است.

- تغییرات درقشربندی جامعه: کاهش دراهمیت دهقانان، رشدقشراجتماعی میانی جدید، ظهوربیکاری پنهان دائم.

تحلیل این پدیده ها جهت بیرون کشیدن یك برنامهٔ انقلابی برای عصر ما مهم است، اماپرولتاریانمی تواندابن مسائل رابدون سلاح ماتریالیسم دیا - لکتیك وعلم مارکسیسم - لنینیسم مورد تحقیق قراردهد. درواقع درتحلیل از این پدیده هاست که می توان عمق تزهای پیش گویانه و برنامه ای مارکس رادرخصوص گرایشات درون جامعه سرمایه داری ونیازبه کمونیسم، تحسین کرد و پیشرفتهای بیشترلنین درخصوص اهمیت آگاهی ذهنی پرولتاریاونقش آن بعنوان بازیگرعمدهٔ مبارزهٔ سیاسی، و دستاوردهای مائو رادررابطه با اهمیت روبنا - هنر، فرهنگ، ودگرگونیهای ایدئولوژیکی - درپروسهٔ انقلابی ستایش نمود.

ازتحلیل این پدیده هالزوم انقلاب پرولتری باشدت هرچه بیشتری آشکار می گردد، بالاترازهمه، اگرماچنین درنظر بگیریم که این تغییرات امپریالیسم را بطرف بالاترین تمرکزویرانی وتوحش بشریت وجامعه-یعنی جنگ- به پیش می راند.

باردیگردربارهٔ جنگ وانقلاب

ماقبلا" درابتدای این سنداصل استراتژیك درموردابن مسئله راسنتز کرده ایم. دراینجامی خواهیم برچند مسئلهٔ خاص انگشت بگذاریم.

آغازتدارکات جنگی سبب بوجود آمدن جنبش های توده ای رزمنده علیه مسابقهٔ تسلیحاتی وجنگ، بخصوص در اروپاگردید. کمونیستهای انقلابی می بایست اهمیت بسیاری به دخالت خودشان دراین جنبش ها بدهند. آنها اساسا" می بایست:

۱) ازدوره های برخوردمیان حکومت های امپریالیستی وجنبش ها سودبرند تا با گرایشات ایدئولوژیك و سیاسی طرفداری ازامپریالیسم در درون این جنبش هامبارزه نمایند، مبارزه راازطریق تجربیات کنکرت علیه امپریالیسم خودی، نه دردفاع از صلح بلکه برای انقلاب، هدایت کنند و پیشروترین این جنبش ها رابه سازمان انقلابی کمونیستی جذب نماینند. درپرتوواقعیت هاوتبلورات کنکرت آنهاست که نشان داده می شود، هدف جنگ درماهیت نظام امپریالیستی نهفته است، واینکه جنگ ادامهٔ سیاست واقتصادی که حکومت امپریالیستی در دوران صلح پیش برده، می باشد. باید نشان داده شودکه شعارهای دعوت برای خلع سلاح، گریزازاین یاآن بلوك جنگی، مناطق غیرهسته ای، برقراری صلح ازطریق مذاکرات، همه توهمات و فریبهای ناتوانی هستنددرمقابل مسابقه تسلیحاتی، استقرارسلاح های هسته ای درهرگوشه جهان، پروسه منظم وآتشین شکل گیری بلوکها برای جنگ جدید، گسترش جنگهای محلی و تجاوزامپریالیستی درتعدادهرچه بیشتر شونده مناطق مشتعل.

۲) تبدیل شدن پرولتاریا به پیشگام مبارزه علیه جنگ امپریالیستی وازطریق حزب آن به رهبری کل جنبش. این بمعنای آن است که کمونیستهای انقلابی بایدترویج وتبلیغ سیستماتیك رادرمیان صفوف پرولتاریاپیش ببرندواینکه آنهامی بایدبدانندچگونه به هرحرکت مشخص سیاسی، اقتصادی، نظامی، دیپلماتیك و عرصه های فرهنگی امپریالیسم خودی بوسیله دعوت برای اعتصاب وتظاهرات سیاسی، پاسخ گویند. بایدبه حملاتی که به سطح معیشت وبه مبارزاتی که چنین حملاتی به آنهاپا می دهد، توجه ویژه ای مبذول شود، تارابطه های میان از خودگذشتگی که ازکارگران خواسته می شودوهزینه مسابقه تسلیحاتی، رابطه های میان دفاع ازاقتصادملی و جنگ امپریالیستی ای که چنین رقابتی بدان منتهی می شود، نشان داده شود.

فعالیت کمونیستهای انقلابی در جنبشهای ضدجنگ درمیان پرولتاریا، می بایدبه شدیدترین وجهی درآن دورانی که کشورشان درجنگهای محلی وعلیه جنگهای انقلابی رهائیبخش ملی خلقهای تحت ستم امپریالیسم دخالت می کند، متمرکزگردد.

کمونیستهای انقلابی باید از جنبشهائی که علیه هرتجاوز، حتی پیش ازآنکه تجاوزصورت گیرد، حمایت کنند. آنهابایدنقاب ازچهرهٔ پوسیده ومسموم سرزمین مادری وناسیونالیسم درتمامی اشکالش ازجمله فرهنگی، ورزشی و غیره برداروندودلایل واقعی پشت این تجاوزراشرح دهند، جنبشهای توده ای امتناع ازفرمانبرداری درارتش بورژوائی رارشددهند، ونشان دهندچگونه هزینه های تجاوزبه سطح معیشت طبقهٔ کارگروتوده های مردم تحمیل می شود.

اگرچنین تجاوزی صورت گیرد کمونیستهای انقلابی بایدازهرضربه ای که به ارتش امپریالیسم خودی وارد آورده می شودحمایت کنند، ازهدف عادلانه جنبش رهائیبخش ملی - حتی اگرتوسط پرولتاریاودرحیطهٔ خواست- های ضدامپریالیستی اوهدایت نشود - حمایت کنند، وبدنبال برقرارکردن پیوندهای سیاسی ومادی بانیروهای انقلابی معتبرحاضردرآن کشورها، باشند. درتطابق بارشدجنبشهای توده ای در کشورهای امپریالیستی، کمونیستهای انقلابی بایدمناسبترین اشکال مبارزه رابرای ضعیف کردن ظرفیت جنگی دولت امپریالیستی خودازدرون رشد و توسعه دهند. آنهابایدسرسختانه کار کنندتابه پرولتاریابفهمانندکه هر موفقیت نظامی وسیاسی دولت امپریالیستی آنها، بورژوازی راتقویت کرده، وراه رابرای کنترل بیشتراوبازکرده ونقش ارتش رادرزندگی سیاسی و در روندارتجاعی تشدیدمی بخشد. درحالی که هرشکستی مساعدحال رشدانقلاب خواهدبود (اگرپرولتاریابرای آن آماده باشد).

کمونیستهای انقلابی بایددرکار تدارکشان این امررابمثابه وظیفه ای حیاتی تلقی کنند، آنهابایدازهرتظاهر ماهیت وحشیانه ودیکتاتوری دولت امپریالیستی برای تربیت پرولتاریا و

تمام ستمدیدگان درمورداشکال مبارزه وتشکل ،سودجویند.

نقش روزنامه سیاسی

آنگونه که لنین به وضوح خاطر نشان ساخت ،درهرفازنبردانقلابی ، وبخصوص طی گامهای اولیه درجهت ساختمان حزب ،روزنامه سیاسی کمونیستی انقلابی نقشی مرکزی وحیاتی بازی می کند.

روزنامهٔ کمونیستی بایدرهبری سیاسی مستحکم وسیستماتیکی رافراهم آورده وجوابهائی واقعی بدهدتااینکه بتواندرهبری سیاسی جنبشهای کارگری وتوده ای راتأمین کند.اوبایدپرولتاریارامسلح به دیدوسیعی ازمبارزه سیاسی بنماید، واین کاررابایدازطریق افشاگریها و تحلیل هرجنبهٔ ستم بورژوازی درهر عرصه وبرحسب اولویتهائی که اوضاع سیاسی مقررمی کند،انجام دهد.روزنامه ازطریق تمام جوانب عملکردخود بایدابزاری باشدبرای متشکل کردن و تعلیم وتربیت عملی درتشکیلات : در نشر،چاپ وکمك به تأمین هزینه ها و توزیعش .نشریه بایدمکانیسم خود را برای چاپ وتوزیع داشته باشد،بطوری که بتواندادامه کاری ورشدخودراتحت هرشرایطی تضمین نماید.

بدون چنین روزنامه ای پیشبرد پروسه عملی ساختمان حزب غیرممکن است .

برخی ویژگیهای مسئله ملی درکشورهای امپریالیست

دربرخی ازاین کشورها،اقلیتهای ملی وجوددارندکه بخشی ازپرولتاریا را تشکیل داده واغلب درفقیرترین مناطق این کشورهامی باشند.این امربه مبارزه برای تعیین سرنوشت ملی در قلب این کشورهای امپریالیستی ،پا می دهد.

کمونیستهای انقلابی می بایدهر جنبه ازستم اقتصادی ،سیاسی وفرهنگی اعمال شده ازسوی دولت امپریالیستی، راتقبیح کنند.

آنهاازتعیین سرنوشت درهر آنجاکه عملی باشددفاع می کنند،آنها ازاین مبارزات حمایت کرده وازهر تضادی برای تضعیف حاکمیت کلی و متحدبورژوازی ودولتش سودمی جویند.

لازم است که باهدف رسیدن به وحدت پرولتاریای ملیتهای گوناگون موجوددراین کشورهاتحت رهبری یك حزب واحد،برعلیه دشمن واحد(بورژوازی ودولتش)یك استراتژی ترسیم شود وبرای خصلت سوسیالیستی انقلاب در سراسرکشورمبارزه شود.

کشورهای شرق

کشورهای شرق ،عضویمان ورشو رابایدبمثابه کشورهای سرمایه داری بطورناموزون رشدیافته بحساب آورد که دردرون بلوك امپریالیستی تحت رهبری شوروی ،ازنظرسیاسی ونظامی ادغام گشته اند.

دراین کشورهامسلماًویژگیهائی وجوددارکه برای فرموله کردن نقشهٔ انقلاب بایدآنهارامورد مطالعه وتحقیق قرار داد.

امامسلماًنکته ای چندرامی توان موردتأکیدقرارداد:پرولتاریادرانقلابی که می بایدانجام دهد،انقلابی که خصلتاًسوسیالیستی است ،طبقه رهبری کننده می باشد.دشمن عمده،دولت بورژوائی خودی است ،آنگونه که بطور مثال درموردلهستان می توان دید، ناسیونالیسم سلاحی است که توسط خودبورژوازی برای سازش طبقاتی استفاده می شود.

درهمان حال لازم است که ستم سوسیال امپریالیسم شوروی رابطورجدی موردملاحظه قراردادوبطوردائم پرولتاریارابرای مقابله باتجاوزمستقیم شوروی آماده کرد.تجاوزی که در صورت تهدیدسلطه سوسیال امپریالیسم توسط مبارزه پرولتاریا،محتمل است .

بریتانیا

بقیه از صفحه ۵۸

جنبش نوین ضدرویزیونیستی در سالهای ۶۰ دربریتانیاسربلندکرد.این جنبش مشتمل برشماری ازتشکلات و گروههای کوچك بود،که برخی ازآنها ادعای حزب بودن رامی کردند.بااین اوصاف هیچکدام ازآنهاهرگز به سطح احزاب کمونیستی لنینی مناسب تکامل نیافتند.از"احزاب کمونیستی مناسب منظورمایك بدنهٔ بطورعالی متشکل و شدیداً منضبط مارکسیست لنینیستهای متعهدی است که بطورمستحکمی در درون طبقه کارگرپایه داشته ودرمبارزه این طبقه درگیرمی باشند،مارکسیست لنینیستهایی که بوضوح وآشکارامتعهدبه هدف انقلاب پرولتری قهرآمیز،برقراری دیکتاتوری پرولتاریاومبارزه برای دگرگونی سوسیالیستی هستند،مارکسیست لنینیست هایی که دارای یك برنامه روشن سیاسی ،استراتژی انقلابی مسلم برای دست یافتن به این اهداف درشرایط مشخص بریتانیادرجهان ، در این دوره می باشند.باوجودیکه برخی ازتشکلات مارکسیست لنینیست اعلام می کردنددرحال مبارزه برای ساختن چنین حزبی می باشند،اماتااواسط دهه ۷۰ هیچ نشانه ای ازظهورچنین حزبی دربریتانیادیده نمی شد.درعوض ،جنبش نوین مارکسیست لنینیستی علیرغم طلوع یك بحران اقتصادی نوین جهانی درحال غلتیدن به درون اشتباهات رویزیونیستی گوناگونی بوده است .

برخی ازرفقای جنبش که درگیر ودارمبارزه ایدئولوژیك وسیاسی قرار داشتند،درتلاش برای روشن کردن اشکالات اساسی مابودندتابدین طریق، بتوان مبارزات راطوری جهت دادکه این اشتباهات راتصحیح کنند.مانتیجه گرفتیم که اشتباه اساسی جنبش مارکسیست لنینیستی دردهۀ ۶۰ و۷۰ ، عبارت بودازشکست دردست یافتن به هرگونه وحدت واقعی مابین تئوری و پراتیك مارکسیست لنینیستی انقلابی. بجای این ،فاصله عظیمی بودبین تئوری های موعظه شده وپراتیك واقعی جنبش.

تئوری سازی دگماتیستی واعمال امپریستی رواج داشت .درحالیکه جنبش ،اعلام وفاداری به نتیجه گیری های تئوریك استخراج شده از تجارب مبارزات طبقاتی بین المللی ،منعکس شده درآثار رهبران کبیر رامیکرد،اما بواقع این نتایج تئوریك رابرای هدایت روزمره فعالیت سیاسی به گرد جوانب گوناگون مبارزه طبقاتی، استفاده نمی کردند.درعوض ،این عملکردهای سیاسی معمولا به شکلی منعکس نشدنی ،عکس العملی ،بدون تفاوت باپراتیك رفرمیستی ترتسکیست- هاورویزیونیستهای گوناگون درجریان بودند.برخورداکونومیستی به کارترد - یونیونی یك مثال بارزبودکه دراغلب مارکسیست لنینیستهامشاهده می شد.به همین ترتیب ،هیچ تلاشی جدی درکار- بست ماتریالیسم دیالکتیك وتجزیه و تحلیل تجارب عملی مبارزه ،باهدف استخراج نتایج تئوریك واستفاده ازآن نتیجه گیری هابمثابه راهنمایی درتصحیح خودومؤثرترکردن مبارزات عملی ، انجام نمی گرفت .تئوری ،تئوری بود و پراتیك ،پراتیك .وایندوهرگزتلاقی نمی کردند."تئوریزه "کردن شامل بیرون کشیدن چندتانقل قول از کلاسیك های مارکسیست لنینیستی برای توجیه عمل رویزیونیستی بود. وحدت دیالکتیکی بین تئوری وپراتیك که توسط جهان بینی مارکسیست- لنینیستی طلب می شود،بدست نیامدودر عوض مارکسیست لنینیستهای بریتانیا کورمال کورمال درتاریکی بدنبال چیزی می گشتند وبر احتی بدام منجلاب های رویزیونیستی مانند"تئوری سه جهان "می افتادند.

معهذابسیاری ازرفقاخودرامتعهد به آرمان انقلابی طبقه کارگرنموده ،و انرژی ووقت زیادی راوقف این مبارزه کرده بودند.لازمه کار،استخراج یك رشته نتایج تئوریك ازاین تجربه بود، تابتوان شروع به تدوین یك استراتژی انقلابی ویك برنامه همه جانبه برای انقلاب دربریتانیا - درارتباط باسایر نقاط جهان - کرد.فقط به این وسیله جنبش می توانست دورنماهاونقشه های درازمدت تری راتدوین کندوشروع به ساختن پایه ای درطبقه کارگرواستقرار حزب نماید.گروههای کمونیستی نا- تینگهام واستاکپورت بااتکا،برایـن ارزیابی جنبش مارکسیست لنینیستی درسال ۱۹۸۱،فراخوانی رامبنی بر"پیش بسوی ساختمان حزب " منتشرساختند. این فراخوان ،تشکلات مارکسیست لنینیست موجوددربریتانیارادعوت به برپاداشتن یك کمیسیون برنامه کرده، کمیسیونی که تنهاوظیفه اش عبارت می- بوداز"تدوین یك برنامه انقلابی که در برگیرنده یك تحلیل علمی ازخصلت سرمایه داری بریتانیادردوره حاضربوده ومبتنی براین شناخت علمی برای پر- داخت یك استراتژی ،درجهت هدایت مبارزه انقلابی دربریتانیاتلاش کند.

قراربودکه برنامه انقلابی ،پایه سیاسی یك تشکیلات سراسری ازنوع تشکل ماقبل حزب رابگذاردتشکیلاتی که برنامه رابمثابه راهنمای عملی برای شرکت درمبارزه طبقاتی باهدف بوجود آوردن پایه ای دردرون طبقه کارگر مورداستفاده قراردهدوازمیان تجارب، برنامه انقلابی راتعمیق بخشیده ورشد دهد.بمدت نزدیك به یك سال دوگروه مارکسیست لنینیستی باعده ای از مارکسیست لنینیستهای دیگر،اعم از تشکلات وعناصر،مبارزه کردند تا بتوانندآنهارااقناع به شرکت درکمیسیون برنامه بکنند،اماگیجی وهرج ومرج متعاقب کودتای رویزیونیستی درچین ، باعث شدکه برخی ازآنهایی که متمایل به این کاربودند،ازتصمیم قلب آماده به اهتزازدرآوردن دستاوردهای جنبش کمونیستی بین المللی تحت رهبری مارکس ،انگلس ،لنین ،استالین ،مائو- تسه دون وطردرژیم رویزیونیستی نوین درچین وتئوری ارتجاعی "سه جهان"شان نباشند.مبتکرین فراخوان "پیش بسوی ساختمان حزب !"به انحطاط وزوالی که جنبش مارکسیست لنینیستی در بریتانیادرگیرش شده بودپهای کمی داده بودند.بااین اوصاف ،گروه کمو- نیستی ناتینگهام و استاکپورت مصمم بودندکه مبارزه راادامه داده ، و به تدوین یك برنامهٔ انقلابی بپردازند. آنهادرتابستان ۱۹۸۲کمیسیون برنامه مارکسیست-لنینیستی رابادرنظرداشتن این هدف برپاکردند.

اعضای کمیسیون برنامهٔ مارکسیست لنینیستی کاملامنفردنبودند، چراکه پشتیبانی تشکلات مارکسیست لنینیستی گوناگون راداشتند - آن تشکلاتی که از اطلاعیه مشترك کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۰ پشتیبانی کرده بودند.بعلاوه ،آنطورکه کاربرنامه ای ادامه یافت وعلنی گشت ،امیدبرآنبود که پشتیبانی بیشتری برای کمیسیون و وشرکت درآن جلب شود،ولی این امر درابعادکوچکی بوقوع پیوست گروه کمونیستی ناتینگهام وگروه کمونیستی استاکپورت ،علاوه برفعالیت در کمیسیون برنامه ،به شرکت جستن در جوانب گوناگون مبارزه طبقاتی از جمله جنبش ضدجنگ وجنبش همبستگی ایرلندادامه دادند،امادومشکل مرتبط باهم دررابطه باکارکمیته بوجودآمد. یکم ،باتوجه به تجربه ودانش ومنابع محدودووقت محدوداعضای کمیسیون ، پیشرفت زیاددرتدوین مواضع روشن ودرست درموردمسائل برنامه ای مشکل می نمود.دوم ،فشار کار کمیسیون بردوش این دوگروه کوچك محلی به آن معنی بودکه شرکت ادامه- دارآنهادرمبارزات روزمره طبقاتی بطورروزافزونی موردغفلت واقع شده و وحدت گرانبهاوحیاتی بین تئوری و پراتیك درحال ازدست رفتن بود.دیگر واضح می گشت که ضعف نیروهای مارکسیست لنینیست آگاه دربریتانیا به همراه محدودیتهای اعمال شده توسط اوضاع سیاسی عینی ،تکامل یك برنامه سیاسی انقلابی درآن سطح بالایی که ابتدائاًموردنظربودرانامکن میگرداند. مشکلات درپیش بردن وظیفه برنامه- ای به یکسری ازمبارزات سیاسی و ایدئولوژیك حاددردرون کمیسیون برنامهٔ مارکسیست لنینیستی پاداد. و منتج به آن شدکه اقلیتی مبارزه برای تکامل برنامهٔ انقلابی رانفی کرده و به



صحنه ای از اعتصاب یکسالهٔ معدنچیان انگلیس

صفوف رویزیونیستهای طرفدارپکن بپیوندند. این امرکارکمیسیون رابه نقطه ای بحرانی رساندواکثریت اعضا می بایست بطورپویایی موقعیت کمیسیون برنامهٔ مارکسیست لنینیستی را در ارتباط بااوضاع سیاسی عمومی مورد ملاحظه قرارمی دادند.

نتیجه گیری آن شدکه کمیسیون درعین حال که به پیشرفتهای معینی در رابطه باکاربرنامه ای اش دست یافته بوداماادامه کاری دراوضاع جاری غیر محتمل می نمود. درواقع تلاش درجهتی غیرازاین، احتمالامنتهی به اشتباهات جدی درمواضع سیاسی پیش‌گدارده شده می گشت.

درهمانزمان، یک رشته تحولات بسیارمثبت دراوضاع عمومی سیاسی در حال تکوین بود. موج جدیدی ازتشدید مبارزات رهائی بخش ملی دربسیاری ازنقاط جهان درحال وقوع بود. از آن جمله درپروفیلیپین. تضادهای درون امپریالیستی بین ایالات متحده و شوروی مرتباًتشدیدیافته، وبهمراه و در نتیجهٔ آن درکشورهای امپریالیستی آگاهی عمومی درمورداحتمال یک جنگ امپریالیستی درآینده ای نزدیک، رشد کرده است. درکشورهای امپریالیستی ازجمله بریتانیا، تضادبین طبقه کارگرو طبقه سرمایه دارانحصاری درنتیجه تعمیق بحران اقتصادی جهانی سرمایه - داری تشدیدیافته ودربریتانیا، مانند دیگرکشورها، این تحولات دارای دو نتیجهٔ سیاسی مهم برای انقلابیون پرولتری بوده است. ازیکطرف درمیان برخی ازکارگران ومردم دیگر، این آگاهی رشدیافته، که فقط ازطریق رادیکال ترین راه حل ها، مشکلات مقابل پای آنهاحل خواهدشد. ازطرف دیگردقیقاًدربحبوحه این بحران سیاسی فزاینده، اکثرآن عناصری که سابقاً ادعای "انقلابی "بودن راداشتند(یعنی رویزیونیستهای گوناگون وترتسکیستها) نقاب موضعگیری های مارکسیست لنینیستی انقلابی راازصورت انداخته‌و برای یافتن پوشش بدنبال این یا آن "برادربزرگ "(حزب کارگر، سوسیال امپریالیسم شوروی، رویزیونیسم چینی و غیره)دویده اند. درست درلحظاتی که نیازعاجل به وجودیک تشکیلات انقلابی واقعی دربریتانیااحساس می - شود، چنین چیزی موجودنیست.

تشکیل کنفرانس بین المللی دوم مارکسیست لنینیستهادر سال ۱۹۸۴، تدوین یك خط سیاسی برای جنبش کمونیستی بین المللی وبراین پایه تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابه اولین گام مناسب درجهت احیای یك انترناسیونال کمونیستی مناسب ،و مهمترین وبموقع ترین جواب در قبال تضادهای حدت یابندهٔ جهانی بود. این به آن معنی بودکه مارکسیست لنینیست ها دربریتانیا ،منفردنبوده بلکه ازطریق شرکت درجنبش انقلابی انترناسیونا - لیستی می توانستندحمایت ایدئولوژیك سیاسی وتشکیلاتی رفقادرسراسرجهان داشته باشند.یك گام کیفی بطرف جلو درجنبش کمونیستی بین المللی برداشته شده وبیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیو- نالیستی سلاح سیاسی قدرتمندنوینی بود برای مارکسیست لنینیستهای سراسر جهان منجمله بریتانیا.

باتوجه به این اوضاع مساعد بین المللی ،اعضای کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی ملاحظه کردندکه برقراری یك تشکیلات مارکسیست لنینیستی سراسری دربریتانیا بطور عاجلی طلب می شود- تشکیلاتی که متعهدبه خط سیاسی بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد.اگرچه، نه پایه ای درطبقه کارگرموجودبودونه برنامهٔ انقلابی کاملا تکامل یافته ای که بتوان تشکیل یك حزب مارکسیست لنینیست انقلابی مناسب راتوجیه کرد، امابوجودآوردن یك تشکیلات ماقبل حزب ،برپایه کاربرنامه ای که توسط کمیسیون برنامه مارکسیست لنینیستی انجام شده بود،وهمچنین بیانیه ج.ا.ا. لازم بود.تردیددرتشکیل چنین تشکیلاتی مساوی بودباغفلت ازاوضاع عینی رشد- یابنده وغفلت ازآن عناصری دربریتا- نیاکه درجهت عمل انقلابی تلاش می- کردند.دسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیابرپایهٔ خط سیاسی ای استوار است که بسیارپیشرفته ترازتشکلات مارکسیست لنینیستی موجوددربریتانیا دربرع قرن گذشته است - خطی که در مانیفست آن بیان شده وبرپایه انتر-



شورش جوانان بریکستون در انگلستان

ناسیونالیسم پرولتری درشکل ج.ا.ا استواراست .تمام تضادهای بین المللی سرمایه داری وامپریالیسم درحال تشدیداست .اگرقراراست که طبقه کارگردربریتانیافرصت جهش های انقلابی دربرآمدهایی که دردوره آتی به وقوع خواهندپیوست ،رابیابد،آنگاه نیازمندآن است که برعت به ساختن یك حزب وجنبش کمونیستی بپرداز د. وظیفه تمام کمونیستهای مارکسیست لنینیت اصیل عبارت است ازدرگیر شدن دراین وظیفه ازطریق حلقه زدن به گرددسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیاوکارکردن باآن .

برنامه سیاسی دسته انقلابی انترناسیونالیستی بریتانیا

دسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیایك تشکیلات پرولتری انقلا- بی ازنوع تشکیلات ماقبل حزب است . این تشکیلات متعهدبه سرنگونی امپریا- لیسم ودست یافتن به کمونیسم ،جامعه بی طبقه ،درجهان است .پایهٔ تئوریك آن مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه - دون است .این تشکیلات ،یك تشکیلات پرولتری انترناسیونالیست است و طرفدارج.ا.ا. ،بمثابه مرکزرهبری این انترناسیونالیسم می باشد.

هدف استراتژیك طولانی مدت مارکسیست لنینیستهای بریتانیا در دوره ای که درپیش روست عبارت است ازتدارك وآماده شدن درجهت فراهم آوردن رهبری قاطع درنقطهٔ اوج تشدید تضادهای جهان .هدف مابایدعبارت باشدازخلق یك پیشاهنگ انقلابیون آگاه ،ومارکسیست لنینیست متعهد در درون صفوف طبقه کارگر.فقط اگر به این هدف دست یافته شود،طبقه کارگر بریتانیاقادرخواهدبودکه دراتحادبا کارگران وخلقهای تحت ستم نقاط دیگر،یاجلوی جنگ امپریالیستی آتی رابگیردویااینکه آنرامبدل به یك جنگ داخلی نماید.

برای دست یافتن به این هدف استراتژیك لازم است که نه تنها بدنه ای ازانقلابیون پرولتری رارشد داد،بلکه همچنین بایدآنهارادریك حزب منضبط انقلابی ،مبنی براصول تشکیلاتی سانترالیسم دمکراتیك ،متشکل کرد.فقط اگرعناصرانقلابی آگاه درسطحی عالیتر متشکل شوند،قادرخواهندبودکه یك رهبری قاطع وروشن رادرشرایطبحران جدی طبقات سرمایه دارانحصاری بریتانیا،برای طبقه کارگرفراهم آورند.

بنابراین هدف استراتژیك کوتاه ـ مدت دسته انقلابی انترناسیونالیست عبارت است ازساختن یك حزب کمونیست انقلابی اصیل دربریتانیا.

اگرقراراست که یك حزب کمونیست وجودداشته باشد،باید دستهٔ مهمی ازکمونیستهادردرون طبقه کارگر باشند.درمیان اقشارتحتانی ومیانی پرولتاریای صنعتی واقشارتحتانی نیمه پرولتاریا،بیش ازهرجای دیگرمی توان کسانی رایافت که بطرف بینش انقلابی وتعهدکمونیستی جذب شوند. فعالیتهای عملی دسته انقلابی انترناسیونالیست به کاردرمیان این اقشار طبقه کارگرمتمرکزخواهدگشت ـ بااین هدف که آگاهی انقلابی رادرمیان آنان بوجودآورد.توجه خاصی به مبارزات زنان ،سیاهپوستان وجوانان دراین اقشارازطبقه کارگرخواهدشد.چراکه این عناصرتحت عظیم ترین ستم و استثمارمی باشندوبنابراین ،حداقل در طولانی مدت ،دارای عظیمترین پتانسیل انقلابی هستند.درحالیکه مقداری ازتوجه نیزبایدبه جذب برخی ازعناصراقشار میانی به صفوف انقلابی معطوف گردد، امااین وظیفه ای درجه دوم است و هیچگونه سازش اپورتونیستی درپیشبرد این کارنبایدصورت گیرد.

دسته انقلابی انترناسیونالیست بایددارای یك خط توده ای درجریان فعالیت درمبارزه طبقاتی باشد.نقطه عزیمت مابایدهمیشه ستمهای گوناگون و استثماراعمال شده برطبقه کارگر و مبارزه آنهابرعلیه سلطهٔ سرمایه داری باشد.آنگاه مارکسیست لنینیستهابایدکوشش کنندکه ازفرصت هایی که در این مبارزات بدست می آید،برای رشدآگاهی انقلابی کارگران سودجویند. آنگاه مابایددرمبارزه سیاسی برای کشاندن کارگران بطرف سیاست های درست درگیرشویم .برخوردعمومی مابه مبارزهٔ طبقاتی نبایدتفرعن دانشمندانه به آن صورت که ماجواب همه چیز را داریم ،باشد،بلکه کمونیستهابایدازنزدیك درمبارزات گوناگون طبقه کارگردرگیرشوند،بطوریکه به شناخت واقعی ازآنان دست یابند،وفقط آنگاه صبورانه کارکنندواقشاری ازطبقه کارگررابرانگیزند،که خودابتکارعمل رابدست گرفته وخودرابه سطح عالی‌تری ازمبارزه طبقاتی بکشانند.آنقدر که وظیفه ماتشویق طبقه کارگردرجهت گرفتن رهبری خوددرمبارزه طبقاتی است ،کشاندن آنهابه دنباله روی ازما نمی باشد.

دسته انقلابی انترناسیونالیست درمبارزات روزمره شرکت خواهدکرد که به امررشدآگاهی انقلابی کمك کند. درشرکت درمبارزاتی مانندفاع از سطح معیشت وشغل ،مبارزه برعلیه نژادپرستی وتبعیض برعلیه زنان باید ازدوانحراف اپورتونیستی اجتناب ورزید.اشتباه اپورتونیسم راست عبارت است ازدنباله روی ازجنبش موجود و اجتناب ورزیدن ازمبارزه برای تأمین رهبری سیاسی انقلابی .این اشتباه منتج به حفظوحتی تقویت توهمات رفرمیستی درمیان طبقه کارگر می شود.اشتباه اپورتونیسم چپ عبارت است ازدورنگهداشتن خودازمبارزات روزمره وپراکنده طبقه کارگربرعلیه ستم واستثمار،بااین توجیه که این مبارزات غیرانقلابی هستند.تشکلات دفاعی مانندتریدیونیون هاوگروههای مردم سیاهپوست ،اگرچه درخودانقلابی نمی باشند،امابرای بقای طبقه کارگر تارسیدن زمانی که سرمایه داری سرنگون شود،لازم می باشند.

مارکسیست لنینیستهادرعین حالی که بایدازمبارزات دفاع کنند، بایددردرك این مسئله که فقط یك‌راه حل انقلابی می تواندبه مشکلات طبقه کارگرکه تحت سیستم سرمایه داری با آن مواجه است پایان ببخشد، به آنانی که درگیراین مبارزات هستند کمك کنند.وظیفهٔ مادرچنین مبارزاتی عبارتست ازتأمین رهبری سیاسی که عناصرطغیانگرتری راجذب کندوآنان رادردست یابی به یك آگاهی انقلابی هدایت کند.اعمال رهبری سیاسی لزومأمساوی بااشغال موقعیت رهبری در تشکلات گوناگون مانندتریدیونیون ها وگروههای زنان نمی باشد.بلکه عبارت است ازمسئله منعکس کردن یك خط سیاسی انقلابی درموردموضوع مورد مشاجره وکسب پشتیبانی برای آن خط. درعین حالی که لازم است دستهٔ انقلابی انترناسیونالیست ازنزدیك درمبارزات مستمرطبقه کارگردرگیرشود،همچنین به طورحیاتی لازم است که همیشه هدف انقلابی سرنگونی دولت سرمایه دار ی انحصاری بریتانیارادرمدنظرداشته باشدوطبقه کارگررادراین جهت هدایت کند.

دربحران مهم حاضر،اقشاری از طبقه کارگرکه دارای عظیم ترین پتانسیل انقلابی هستند،بطوروزافزون ومستقیمی خودرادرمقابله بادولت بریتانیا نیامی یابند.باهرچه عمیق ترشدن‌بحران، دولت نقش فعالتری رادرگذاردن بار بحران سرمایه داری بردوش کارگران اقشارتحتانی بازی می کند.بطور روزافزونی خدمات اجتماعی که کارگران بی کاروکم مزدبرآن متکی هستندکمتر می شوند،وهمچنین برخی پوششهای حداقل مدون درقانون کار،رنگ میبازند فشاربرای ازمیان بردن برخی از رفرمهایی که زنان دردوره پس ازجنگ جهانی دوم دررابطه باحقوق مدنی و اشتغال کسب کردند،آغازشده است. طبقه حاکم ،به جوانان که شدیداًتحت فشاربیکاری هستندبمثابه نیرویی که پتانسیل انفجاراردندمی نگردو برای کنترل آنهانقشه هایی مانندبرنامهٔ تعلیم‌وتربیت جوانان راریخته است . سیاهپوستان نیزظرفیت قیامگرانهٔ خودرانشان داده اند.وبنابراین دولت تلاشهای خوددرجهت حفظ تقسیم بندی‌های نژادپرستانه درمیان طبقه کارگر راازطریق قوانین مهاجرت شدت بخشیده است .

آنچه که درمبارزات این اقشار طبقه کارگرمشترك است آن است که آنهاآنقدرکه بطورمستقیم بادستگاه دولت سرمایه داری مواجهند،بااین یا آن کارفرمای سرمایه دارمجزا،روبرو نیستند.این فاکتوردرمتحدکردن تدریجی مبارزات این اقشارمختلف‌طبقه‌ٔ

کارگردرون یك ضدحمله متحدانه بسیارمهم است .دسته انقلابی انترناسیونالیست کارسیاسی روزمرهٔ خود را بردفاع ،تشویق وهرآنجاکه امکان پذیر باشد،هدایت مبارزات ضدستم دولتی متمرکزخواهدکرد.این امرباید بطور انقلابی ودرضدیت باراههای رفرمیستی انجام گیرد.هدف عمده دربرانگیختن مبارزه برعلیه دولت سرمایه داری به دست آوردن امتیازات موقت نمی باشد، بلکه عبارتست ازبالابردن آگاهی سیاسی کارگران درگیر،به یك سطح انقلابی .این مبارزات بایدطوری هدایت شوندکه کارگران درگیربه ماهیت واقعی دولت بمثابه ابزارقدرت طبقه حاکم پی برده وبفهمندکه فقط سرنگونی انقلابی این دولت می تواندطبقه کارگر راازستم واستثمارسرمایه داری رها سازد.فقط اگردرطول این مبارزات خطوط روشن تمایزباانواع رفرمیسم ترسیم گردد،کادرهای انقلابیون مارکسیست لنینیست متعهدبوجودخواهند آمد ـ کادرهایی که پایهٔ حزب کمونیست خواهند بود.

تأثیرات ارتجاعی ایدئولوژی‌های رفرمیستی گوناگون □ سوسیال دمکراسی ،حزب کارگر،ترتسکیسم ، رویزیونیسم □ سوسیالیسم رادر میان بخشهای وسیعی ازطبقه کارگربریتانیا بدنام کرده است .تجربهٔ حکومتهای حزب کارگردربریتانیاوضدانقلاب بورژوایی درروسیه وچین،مضاف بر تبلیغات ضدسوسیالیستی بورژوازی،منجر به آن شده است که بسیاری ازکارگران فکرکنندکه سوسیالیسم یك‌تخیل دست نیافتنی ودرعمل غیرقابل پیاده کردن است . دسته انقلابی انترناسیونالیست بایدضدحمله ایدئولوژیك شدیدی رابرعلیه تمام این گذاب بورژوائی براه اندازد.مابایدحزب کارگررابرای آنچه که هست وهمیشه بوده کاملا وبمثابه بخشی ازسرمایه‌داری انحصاری ودشمن خونین طبقه کارگر،افشاکنیم .خصوصاً،مابایدآن تشکلاتی راکه دردرون ویادرحواشی حزب کارگربوده ومدعی "انقلابی "یا "مارکسیست "بودن هستند،کاملاافشا کرده وبه آنهاحمله کنیم .مابایدرفرمیسم پوسیدهٔ آنهاراکه میخواهدخودرا زیرنقاب انقلاب پنهان کنندافشاکنیم. مابایدبه نقدسوسیال امپریالیستهای شوروی ورویزیونیستهای چینی توجه کنیم وبرای طبقه کارگرومردم دیگر روشن نمائیم‌که اینهاخودنوعی ازفاشیسم هستند.درهمانزمان مابایدپیروزی ها و دستاوردهای پرشکوه جنبش کمونیستی درگذشته رابزرگ بداریم .فتح انقلابی قدرت درروسیه وچین ،مبارزه‌برای ساختمان سوسیالیسم دراتحادشوروی و انقلاب فرهنگی درچین دستاوردهای عظیم انقلابی هستندکه طبقه کارگرباید به آنهاافتخارکند.درجلب توجه طبقه‌مان به میراث انقلابی‌اش ،لازم است که ازرهبران کبیرجنبش کمونیستی بین المللی دفاع کرده وپرچم آنانرا بلندکنیم .بخصوص بایدازرفیق‌استالین ومائوکه ازجانب بورژوازی ودلقکهای مقلدش موردحمله هستند،دفاع کرد. دسته انقلابی انترناسیونالیست با افتخارمیراث طبقه کارگربین المللی ورهبرانش راـ مارکس ،انگلس ،لنین استالین ومائوـ بزرگ می دارد.

دردورهٔ آینده ،مبارزات سیاسی رابایدبه دورتشدیدتدارکات جنگی امپریالیستهاومبارزه برای جلوگیری از جنگ امپریالیستی متمرکزکرد.دسته انقلابی انترناسیونالیست بایدبه طبقه کارگرمؤکداًبگویدکه ،تنش بین دو بلوك امپریالیستی چیزی تصادفی نبوده ،بلکه نتیجهٔ اجتناب ناپذیر رقابت درون امپریالیستی است .ما بایدخاطرنشان سازیم که پاسیویسم خرده بورژوائی بخش وسیعی ازجنبش ضدجنگ قادرنخواهدبودجلوی جنگ جهانی رابگیرد.فقط خیزش انقلابی ،در حداقل برخی ازکشورهای امپریالیستی می تواندازاین واقعه دهشتناك جلوگیری کند.مابایدبه کارگران‌بفهمانیم که آنهاقدرت جلوگیری ازجنگ‌جهانی دیگری ازطریق یك قیام انقلابی را دارا هستند ـ اگرتصمیم بگیرندکه این قدرت رااعمال کنند.

این خط اول استراتژی ماست اما،بایدهمچنین برعلیه شکست طلبی خرده بورژوایی مبنی براین که اگر جنگ جهانی دیگری رخ دهدزندگی بشری به پایان خواهدرسید،مبارزه کنیم .اگرچه بوقوع پیوستن جنگ‌جهانی نابودی عظیمی ببارخواهدآوردامامیلیون‌ها نفردربریتانیازنده خواهندماندو آن‌گاه وظیفهٔ ما آن است که این جنگ امپریالیستی رابه یك جنگ داخلی انقلابی برای سرنگونی طبقه سرمایه‌دارانحصاری ،تبدیل کنیم .این خط دوم استراتژی ماست .انقلابیون پرولتری هرگزدچاراین بدبینی هانمی شوندوما مصمیم که حتی وخیم ترین شرایط رابه نفع طبقه کارگربچرخانیم .

مبارزات خلقهای تحت ستم در آسیا،آفریقا،آمریکای لاتین به تضعیف قدرتهای امپریالیستی کمك می کنند.

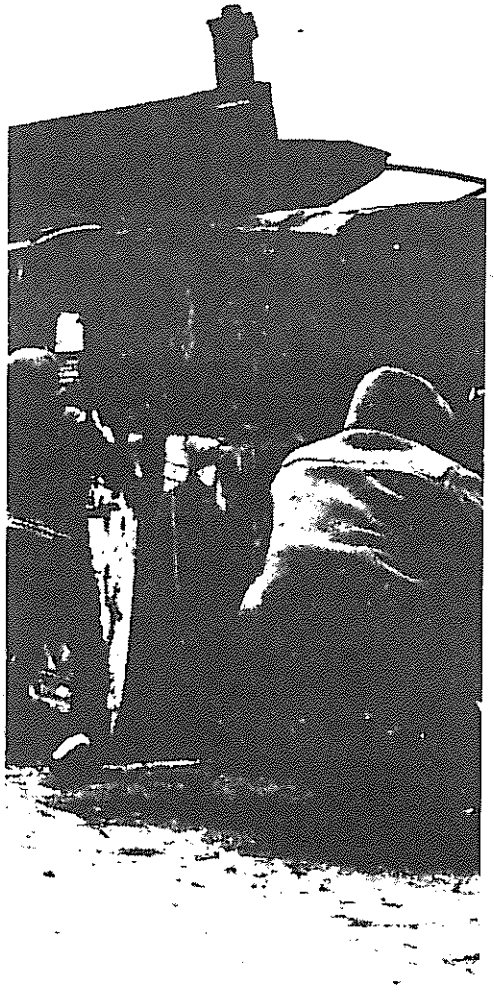

بنابراین ،این مبارزات ضدامپریا ـ لیستی برهمان دشمنی ضربه می زنندکه طبقه کارگردربریتانیاباآن روبروست : طبقه سرمایه دارانحصاری ـ خلقهای تحت ستم این مناطق متحدین طبیعی ما هستندودسته انقلابی انترناسیونالیست برای دفاع ازاین مبارزات ،بخصوص آنانیکه برعلیه امپریالیسم بریتانیا باشند،مانندمبارزات رهائیبخش ایرلندوآزانیا(بدلیل آنکه اینهامبارزات هستندکه مابه مؤثرترین وجهی میتوانیم ازآنان حمایت کنیم)،درمیان طبقه کارگرفعالیت خواهدکرد.مابایدبوضوح آنهایی راکه ادعامی کنندبریتانیا نه یك شریك امپریالیستی آمریکا،بلکه یك نومستعمره آمریکاست ،افشاکنیم ومابایدهمچنین آنهایی راکه سعی می ـ کنندماهیت ستمگرانه واستثمارگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی رابپوشانند افشاکنیم .دسته انقلابی انترناسیونا ـ لیست دارای موضع آشتی ناپذیرباتمام امپریالیستها،درهرشکلی ،می باشد. در پیشبرداین امرماموظفیم که ازنیروهای مارکسیست لنینیست درگیرمبارزات رهائیبخش گوناگون حمایت خاص‌کرده ، وبه آنان یاری برسانیم .مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری درکشورهای امپریالیستی ومبارزه برای انقلاب دمکراتیك ملی درکشورهای تحت ستم بطورلاینفکی مرتبطند.

کمونیستهابدون انترناسیونالیسم پرولتری هیچ چیزنیستند.دسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیایك عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده و متعهدبه خط سیاسی بیانیه می باشد.ما بایدبرای آگاه کردن کارگران در موردج.ا.ا.وفعالیتهای سیاسی آن‌و تشکلات عضوآن مبارزه کنیم .دسته انقلابی انترناسیونالیست باید به طبقه کارگردربریتانیامؤکداًبگوید که آنهافقط یك بخش ازطبقه کارگربین ـ المللی می باشند. طبقه ای که دارای مبارزه مشترکی برعلیه سرمایه داری وامپریالیسم است .دسته انقلابی انترناسیونالیست باتمام قوادرجهت رشد ج.ا.ا.واستقراریك انترناسیونال کمونیستی نوین تلاش خواهدکرد.این امربرای پیشرفت مبارزه انقلابی در بریتانیامطلقاًحیاتی است ،چراکه اگر جنبش کمونیستی درهمه کشورهاپیشرفت حاصل نکند،ماقادربه حفظ طولانی مدت پیروزی انقلابی دراینجام نخواهیم بود.

متدهای مبارزهٔ اتخاذشده از جانب دسته انقلابی انترناسیونالیست بدون ملاحظه ،متدهایی خواهندبود که برای‌پیشرفت آرمان انقلابی‌لازم باشند. دسته انقلابی انترناسیونالیست ازهمان ابتدابایدطوری کارکندکه خود را ازنفوذیاضربهٔ دولت بریتانیاو دیگر دشمنان مصون دارد.دسته انقلابی انترـ ناسیونالیست آنچنان متشکل خواهدبود که حتی درقبال خفقان آورترین شرایط به مبارزه انقلابی خودادامه دهد.دسته انقلابی انترناسیونالیست علاوه برتبلیغ وترویج وفعالیتهای تشکیلاتی گوناگون، خودرا آماده خواهدکردکه به تمام اشکال فعالیتهای انقلابی ،منجمله عالیترین شکل آن ،دست زند.مابایدجسوربوده وخودرا درحصارمتدهای سنتی کارسیاسی محدود



بیکاران درلیورپول جوانان کاتولیك ایرلندی کوکتل مولوتف هارابسمت مقامات دولتی پرتاب می کنند.

نکنیم ومتدهای نوینی راتکامل دهیم. متدتشکیلاتی مابلشویسم است ،اما به طریقی که دیالکتیکی است ،یعنی تغییراوضاع رابحساب آورده وخودرابا این تغییرات منطبق می سازد. دسته انقلابی انترناسیونالیست بایدتلاش‌کند که مشت آهنینی شودکه ازمیان توده ها برعلیه طبقه سرمایه دارانحصاری پرتاب می شود.

اگردسته انقلابی انترناسیونالیست قراراست درخلق شرایطی برای تشکیل یك حزب کمونیست مناسب در بریتانیاموفق شود،بایدنه تنهاآگاهی انقلابی رادرمیان بخشهایی ازطبقه کارگربالابردوآنان رابه صفوف خود جذب کند،بلکه بایدهمچنین برنامه انقلابی ای راکه دراینجاذکرآن رفت، عمق وگسترش بخشد.این امردرصورتی امکان پذیرخواهدبودکه یك تلاش آگاهانه ومسلم درجهت جمعبندی تئوریك ازپراتیك سیاسی انجام گیرد. برای آنکه بطورسیستماتیك وسریع به این امر دست یابیم ،بایدتنظیمات معین تشکیلاتی دردرون دسته انقلابی انترناسیونالیست برای تکامل برنامه انقلاب پرولتری ،صورت گیرد.وظیفه دسته انقلابی انترناسیونالیست است که شرایط رابرای منحل شدن خودو جایگزین شدنش بایك حزب انقلابی مناسب دراسرع وقت ،بوجودآورد.این امرفقط بااعمال عالیترین سطح ممکن کارایی تشکیلاتی وانضباط انقلابی ، امکان پذیراست :

ماازتمام متعهدین به مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون دعوت می کنیم که به دسته انقلابی انترناسیونالیست دربریتانیابپیوندند.

ماازتمام کارگران ودیگرکسانی که دارای تمایلات انقلابی می باشند دعوت می کنیم که با دسته انقلابی انترناسیونالیست تماس برقرارکرده و درموردراین مانیفست نظردهند،با کار سیاسی ومبارزهٔ ماآشناشده ودرآن درگیرشوندوبرای متحدشدن بامادرآرمان انقلابی ،مبارزه کنند.

ماتمام کارگران رافرامی‌خوانیم که برای ارتقاءسطح مبارزاتشان علیه ستم واستثمارسرمایه داری بکوشندوبادسته انقلابی انترناسیونالیست درجهت تسریع فرارسیدن روزی که بالاخره طبقه ماتمام ستمگران رابر زمین کوفته وسرنوشت خودرابه دست خواهدگرفت ،کارکنند.

"پرولتاریادراین میان چیزی برای ازدست دادن ندارندمگر زنجیرهایشان .آنهاجهانی برای فتح دارند."

بقیه از صفحه ۴۱

درس ها و نتایج جنبش

دوران چندسال گذشته ،ماهیت ضد مردمی ،ارتجاعی و فاشیستی رژیم نظامی ارشاد ،این نوکرامپریالیسم امریکارا مانندروز روشن کرده است. این جانیان برای‌حفظقدرتشان حتی از خرد کردن دانشجویان وریکشاکشان درزیرچرخهای کامیونهایشان ابائی ندارند،آنها در خلق رعب و وحشت بوسیله اوباشان اجیر شده‌شان در نهادهای آموزشی ،در به گلوله‌بستن راهپیمائیها و بکار بستن‌دیگر شکلهای سرکوب وحشیانه درنگ وتاملی‌نمی کنند. قبل از ارشاد، دولت ضیاء موفق گردید ذره ای محبوبیت کسب کند،اما بخاطر جنبش توده ای ،ارشاددر این کار شکست خورده است .این واقعیت برای تحولات بعدی کمك بزرگی خواهدبود.

همراه با این جریانات ،نقاب از چهره احزاب ارتجاعی سیاسی کنار رفت وماهیت کمپرادوری خائنانه شان برملا شد.امروز جنبش ضد حکومت نظامی ازطریق دو راه متفاوت جریان دارد:جریان اول به وسیله طرفداران پنج دشمن،باهدف سهیم شدن درقدرت ازطریق انتخابات حتی بدون براندازی حکومت نظامی رهبری می گردد. جریان دوم به رهبری نیروهای انقلابی و میهن پرست راستین است.و هدف بر اندازی دشمن و حاکمیت نظامی وکسب دمکراسی و استقلال راستین برای خلق می باشد.

هیچ آلترناتیوی بجز مبارزه مسلحانه برای براندازی دیکتاتورهای نظامی وجود ندارد.انتقال صلح آمیز قدرت از یك طبقه به طبقه دیگر غیر قابل تصوراست :چونتا حتی از تقسیم قدرت با اعضاء هم طبقه اش نیزاکراه دارد.و در هر نقطه ای ،که جنبش به مرحله جدیدی رشد کرده است،ارشاد به سرکوب خونین متوسل گردیده ، و این درحالی است که احزاب ارتجاعی اپوزیسیون دراین مواقع جنبش را به عقب می کشانند.

ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه وتوسعهٔ سنگرهای روستائی یك باردیگرتوسط نیروهای چپ احساس می‌شود . درگذشته اکثریت بزرگی از نیروهای چپ مبارزهٔ مسلحانه را به پراتیك گذاشتن ، اما باشکلاتی روبرو گردیدند. مشکل تقویت مبارزه‌مسلحانه ، مشکل توسعه ان بطورکمی‌وکیفی است . نیروهای چپ ازحل کردن مشکل تکامل یك مرحلهٔ معین مبارزه مسلحانه به مرحلهٔ بالاتربعدیش عاجز ماندند ـ وآنها خطی راجمعبندی‌کردند که مستقیمادرتضادبا ادامهٔ‌مبارزهٔ‌مسلحانه بود، ودرنتیجه بدامن سازمانگرائی توده‌ای افتادند .

امادرپروسه جنبش جاری ، این مسئله روشنتر شده که جنبشهای‌توده‌ای صرف نمی توانند کاررابامرتجعین‌تمام کنند یانظام دولتی وارتجاعی راتغییر دهند وگاهی حتی نمی توانند به اهداف رفرمیستی نیزنائل گردند . اما بهیچ‌وجه نمی توان اهمیت آنهاراانکارکرد. جنبش های این سالهارشد مبارزه‌مسلحانه ودیگرفعالیتهای انقلابی راتسهیل‌نمودند . رابطهٔ بین مبارزهٔ مسلحانه‌وجنبش های توده ای دیالکتیکی است ـ توسعه و رشدیکی به دیگری کمك می کند. در نهایت امرتغییر کیفی یك دولت ارتجاعی ونظام اجتماعی بدون مبارزه مسلحانه وبدون جنبش های توده ای رشد یافته درپروسهٔ مبارزهٔ مسلحانه ودررابطه لاینفك باآن ، امکان ناپذیراست.این یکی ازدرسهای مهم چند سال گذشته است .

جنبش همچنین نشان داده است که بعکس اعتقادجاری بعضی محافل ، نقش دانشجویان بعنوان نیروئی برضدحاکمیت نظامی‌ودیگرحاکمیتهای مستبدانه‌هنوزتمام نشده است . متعاقب تشکیل "بنگلادش" جامعه دانشجوئی بدلائل مختلف تقریبا بطور کامل حالت رزمنده‌ای راکه آنها

بقیه در صفحه ۸۴

بقیه از صفحه ۱۵

وخاوندراضی شده وبدین ترتیب علاقمندخواهندبودکه برعلیه کارزارهای نظامی ترکیه (که هدف پس گرفتن نواحی غنی نفتی کرکوك راداشتند) مورد استفاده قرار گیرند،بلکه همچنین این اوضاع می تواندبطور مساعدی درخدمت مستقر کردن یك رژیم دست نشاندهٔ عَرَب درجنوب قرار گیرد. ناحیه کرکوك ازسه ۱۹۱۸ تحت اشغال ارتش بریتانیا می بود،اما به دلیل حملات ترکیه محل کاملا امنی برای منافع بریتانیا بحساب نمی آمد. تحت چنین شرایطی ، بدستوربریتانیا شیخ محمودبارزانجی درمنطقه ای که بعداً کردستان عراق شد،اعلام استقلال کرد.شیخ محموددرنامه ای مورخه نوامبر ۱۹۱۸ که درعین حال حامل امضای چهل تن از رؤسای فئودال طوایف بود،خوش خدمتی خودرا به کارگزار سیاسی بریتانیا دربین النهرین (MESOPATANIA) اعلام نمود:"ازآنجائی که حکومت اعلیحضرت قصد خودرامبنی بر آزاد کردن خلقهای شرق ازستم ترکیه وکمك به آنها دربدست آوردن استقلالشان اعلام کرده بود،رؤسائی که نمایندگان مردم کرد می باشندتقاضادارندکه به تحت الحمایگی حکومت بریتانیادرآمده وبرای اینکه ازفوایداتحادمحروم نشوند درعراق ادغام شوند. آنها ازکارگزاری غیرنظامی بین النهرین تقاضادارندکه نماینده ای باآتوریته لازم به اینجا بفرستندتامردم کردرا ازکمکهای بریتانیا برخوردار کرده و امکان پیشروی مسالمت آمیز درجاده تمدن را برای آنها فراهم آورند. اگر حکومت به کردها یاری برساندوازآنهاحمایت کند،آنهانیز بنوبه خودتضمین خواهند کرددستورات ونظرات حکومت را بپذیرند."

بینش وتمایلات بیان شده دراین نامه ،بمثابه یك نکته کناری، منعکس کننده روندفئودالی قدرتمندی است که درآنزمان درجنبشهای تازه پای کرد موجودبوده وآنها را درمقابل دسائس وسرکوبهای مسلحانه امپریالیستها و نوکران منطقه ای آنهاشکننده میساخت، ابراهیم کاپیاکایا دربحثی درمورد جنبشهای اوّلیه کرد درترکیه ،خاطر نشان می سازدکه ،"بهمراه کارآکتر ملی این جنبشها ،همچنین یك کارآکتر فئودالی نیز وجودداشت."(به مقاله ای درهمین شماره مراجعه کنید).

امابا این اوصاف ،انتظارات شیخ محمودودیگر رهبران فئودال همیشه درهماهنگی بااهداف وخواستهای بریتانیائیها درعراق نبود. شیخ محمود بدنبال یك دولت خودمختار کردوتحت الحمایه بریتانیا بود،دراول ماه مه ۱۹۱۹ دست به ابتکار عمل زده وپس از گرفتن موفقیت آمیز سلیمانیه ازنیروهای بریتانیائی ،خود راشاه کردستان اعلام کرد. بریتانیائیها حاضرنبودندکه چنین رفتار کنترل نشده ای را تحمل کنند،درواقع بارسیدن ماه مه ۱۹۲۴ ، قضاوت شاهانهٔ ایشان،بآن قرارگرفت که دیگر علاقمندبه یك دولت خودمختار کرددرشمال نمی باشندوقراربراین شد که ملك فیصل از شیرناك (SHIRNAQ) که مناسبات دوستانه ای را بابرخی ازرهبران فئودال برقرار کرده بود و قبلا درماه اوت سال ۱۹۲۱ برسرش تاج گذاشته شده بود، شاه عراق شود.

امپریالیستهای بریتانیائی، که شدیداً تمایل داشتنددست آوردهای خودرا درجهان عَرَب تحکیم بخشیده و سلطه انحصاری خودرا بر ذخائر نفتی آن ودیگر ثروتهای منطقه ،حفظ کنند، تصمیم گرفتندکه سلطنت هاشمی را عَلَم کرده وبرای مجبور کردن کردهابه تبعیت از حکومت عربی به نیروی هوائی سلطنتی بدنام خود اتکا کنند. مضافاً اینکه، قرارداد لوزان بارژیم دست نشانده کمالیست درترکیه، امنیت کافی برای منافع بریتانیا فراهم کرده،نیاز آنها را به سود جستن ازشورشهای کردبمثابه چماقی بر علیه دولت فئودال کمپرادور جدید ترکیه تقلیل‌داده وعلاوه براین ،دولت فئودال ـ کمپرادور جدید ترکیه، خود مخالف سرسخت دادن هرگونه امتیاز باپشتگرمی به کردها بود.

بااستقرار یك دولت واقعاً انقلابی تحت هدایت پرولتاریادرجائی که سابقاً روسیه تزاری بود- دولتی که هم الهامبخش وهم یاور ستمدیگران سراسر جهان درسرنگون کردن یوغ تحمیل شده برآنان بود ـ علاقهٔ بریتانیائی ها وهم چنین شرکای اروپائی آنها بطورعموم،درمورد تکرار مکرر نمایشنامهٔ "رهاساختن خلقهای شرق" بهیچوجه تخفیف نیافت. دولت جدید شوراها،"زندان ملل" تزار رابابرابری ملی واقعی جایگزین ساخت واین امر امواج تکان دهنده ای رابه سراسر آسیای مرکزی وخاورمیانه فرستاد. بلشویکها بلافاصله پس از کسب قدرت تمام مذاکرات مخفیانه روسیه تزاری (یاداشتهای فوریه ۱۹۱۶ سازونف وقرارداد آوریل ۱۹۱۶ که عبارت بودند از معامله بر سرقرارداد سایکس ـ پیکوت پیشنهاد شده ازطرف امپریالیستهای متفق). درموردالحاق منطقه کردستان تا وان (VAN) و بتلیس (BITLIS) درترکیه را افشاءومحکوم کردند. اگر کردها درآنموقع به هرگونه خودمختاری واقعی یابه یك دولت جداگانه درهریك از مناطق دست می یافتند،این امر می‌توانست شعله‌های رهائی‌ملی واقعی‌را فروزان کرده واحتمالا نقطه ای میشد که جنبشهای ملی درحال ظهور درکشورهای منطقه بدور آن حلقه می زدند. در آن اوضاع امپریالیستها ازاین‌احتمال در وحشت بودندکه جنبش ملی کردبطرف انقلاب بلشویکی پیروزمنددرروسیه کشیده شده ومحبوبیت ونفوذ آنرا در منطقه گسترده ترسازد.

ازماهیت فئودالی رهبری جنبش ومشکلات ادامه دار درمیان طایفه های فئودالی مختلف ، بریتانیائی ها و سلطنت هاشمی برای کنترل وسرکوب جنبش کرد استفاده کردند. منافع استرتژیك بریتانیا درخاورمیانه نیز برقراری یك حکومت طرفداربریتانیا رانیزالزام‌آورمی‌ساخت،درراه رسیدن به چنین هدفی ،امپریالیستهای‌بریتانیائی بیش از حد علاقمند بودندکه‌از سلطنت هاشمی درغصب ثروت منطقه کردستان پشتیبانی کنند. جامعه ملل

دردسامبر ۱۹۲۷ قطعنامه ای را مبنی بر ملحق سازی موصل توسط عراق تسریع کرد. سلطنت هاشمی، بابیرون راندن کردها،قادرمی بود که درآمدهای عظیم ذ خائر نفتی موصل ومحصول تنباکوی صادراتی سلیمانیه را به انحصار خوددرآورد.بر طبق یك برآورد،دراین دوره ۲۰٪ از کل درآمدرژیم عربی از کردستان عراق تامین می کشت . طبعاً قسمت اعظم این درآمدها صرف تعلیم وپرورش ارتشی میشدکه بتواند بار سنگین نیروهای بریتانیائی رادرسرکوب شورشیان کرد تقلیل دهد.

درواقع ،بدون بمبارانهای هوائی نیروی هوائی سلطنتی RAF اعلیحضرت، سربازان بریتانیائی وعراقی بهیچوجه ازپس جنگجویان کرددرکوهها برنمی آمدند. این لشکرکشیهای سرکوبگرانه بواقع هرگز موفق به خاموش کردن شعله های شورش مسلحانه درمیان توده های کرد،علیرغم محدودیتهای واضح رهبران آنها ،نگشتند. درهمان زمان که بریتانیادرتدارك اعطای "استقلال" به عراق بود(سال ۱۹۳۱) ومی خواست برمبنای قرارداد ما بین بریتانیا،عراق (ژوئن ۱۹۳۰) مسئولیت حفظ امنیت "داخلی" را به رژیم بغداد واگذار کند،دورجدیدی ازمبارزه درکردستان درگرفت . ارتش عراق و نیروی هوائی سلطنتی بریتانیا کارزار ترور سنگینی رابرعلیه کردها(تحت رهبری شیخ محمودوبعداً شیخ احمد بارزانی)براه انداختندکه تا سال ۱۹۳۴ طول کشید. فقط درهشت ماه اول ازاین "عملیات امنیت داخلی" بیش ازنیمی از روستاهای کرد با خاك یکسان شدند. حدت یابی اوضاع، امپریالیستهای بریتانیائی را وادارکردکه بسرعت تحت پوشش میانجیگرانِ بی طرف دخالت کرده وترتیب یك آتش بس رابدهند،آنها آنقدر سخاوتمند بودند که پیشنهاد افزایش تعداد خدمه های غیرنظامی ملیت کرد در کردستان وجوانان کرددرارتش عراق را بدهند.

اشتباهات جنبش کمونیستی

"کودتای خروشچف ورویزیونیستها د ر اتحادشوروی همچنین، آنگونه که روشن شده،تیر خلاصی بر علیه جنبش کمونیستی ،آنگونه که قبلا موجودیت داشت، بود. سرطان گسترده رویزیونیسم قبلا بسیاری ازاحزاب کمینترن (منجمله برخی ازبانفوذترین احزاب) رابلعیده بود"(بیانیه ج.ا.ا)

لطمات واردشده برجنبش کردستان توسط احزاب رویزیونیست، بخصوص پس ازبه قدرت رسیدن رویزیونیسم مدرن دراتحادشوروی ،برهیچکس پوشیده نیست . اما"سرطان رویزیونیسم "،که قبل ازکودتای ارتجاعی رویزیونیستها دراتحادشوروی بسیاری ازاحزاب کمونیست رابلعیده بود، سرزشت خودرازودتر ازاینها(حتی پیش ازبه انحطاط کشیدن این احزاب) دررابطه باجنبش های رهائیبخش ملی کردرشد داد. حزب کمونیست ترکیه ازاواسط دههٔ ۱۹۲۰شروع به کنارگذاردن جهتگیری مارکسیست-لنینیستی کرد و مواضع اتخاذ شده در کنگره مؤسس خود را،که درسال ۱۹۲۰ درباکوتحت رهبری مصطفی صبحی تشکیل شد،نفی کرد. خط حزب کمونیست ترکیه (TKP)با تدوین برنامه سال ۱۹۲۶ حزب، تحت رهبری شفیق هوسنو،آشکارارویزیونیستی، تسلیم طلبانه وخط سازش طبقاتی شد. خط حزب نه تنها به ستایش ازبورژوازی کمپرادورهاومالکان ارضی نوین پرداخت بلکه تحت لوای تشویق و تقویت به اصطلاح "ظرفیت ضدامپریالیستی وضد فئودالی "رژیم کمالیست آشکارا به حمایت ازسیاستهای ضدانقلابی آن پرداخت.

این رویزیونیستهای خلّص، بیشرمانه به حمایت آشکاروکامل ازکارزارهای کشتارگرانه رژیم کمالیست که برای سرکوب شورشهای کرددربخش شرقی ترکیه براه افتاده پرداختند.درواقع، آنها حتی تمایل داشتندازطبقات حاکمه بخواهند که دراین کارزارهای خود پیگیرتر،وقاطع تر باشندوهمه جانبه تر عمل کنند. درست قبل ازشورش معروف شیخ سعیددرسال ۱۹۲۵،نمایندهٔ اعزامی حزب کمونیست ترکیه (TKP)به پنجمین کنگره جهانی کمینترن، در سخنرانی خودبه جلسهٔ بیستم کنگره، ارزیابی قابل توجه زیررا درمورد مسئله ملی ارائه داد:"مهمترین اقلیت ملی کردهاهستند،مسئله کرد،درپنجاه سال گذشته سه یاچهاربارباربه مثابه مسئله ای جزئی ودرچارچوب فئودالی مطرح شده است . مسئله ملی کرد هرگز درابعاد کامل خودش بظهور نرسیده است. قانون اساسی جاری حقوق یکسانی رابه جمعیت مسلمان اعطا می کند. بنابراین،عناصر روشنفکرو بورژوار درمیان کردها هیچگونه خواست ملی یاجدائی طلبانه ای را مطرح نکرده اند." ۹ ماه پس از این سخنرانی ارتش ترکیه به دریافت کمك ازامپریالیستهای فرانسوی پرداخت تابتواندبااستفاده ازراه آهنی که از سوریه میگذشت جنگندگان شورش شیخ سعید را محاصره کند. آنچه که فرستاده حزب کمونیست ترکیه بمثابه "هیچگونه خواست ملی یا جدائی طلبانه تشریح نمودبصورت یك شورش مسلحانه تمام عیار خودرا نمایاند - واین تازه آخر خط نبود.

اما،بنظر میرسدکه این حزب رویزیونیست موفق بهمراه ساختن برخیها درکمیته اجرائی کمینترن (EC CI) شد. گزارشی ازکمیته اجرائی کمینترن که مربوط به دورهٔ ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ است می گوید:"... حزب جمهوریخواه بورژوائی کمالیست، که ازطریق انقلاب بقدرت رسیدوکماکان درقدرت است،موفق به ساکت کردن شورش تحت رهبری شیخ سعید درشرق شد. سرکوب شورش کردبراحترام حکومت ترکیه درداخل وخارج کشور افزوده است. آروزهای امپریالیستهای بریتانیائی درموردتضعیف قدرت دولتی ملی ترکیه نقش برآب شده است."

حتی درسال ۱۹۲۸ درششمین کنگره جهانی کمینترن،یکی از گزارشات کمیته اجرائی درموردخاورمیانه وترکیه ارزیابی زیر راکرد:"درترکیه

نیز ،مانندهرکجای دیگر ،رشدسرمایه ـ داری برگرده توده های کارگرمتحقق می شود. اگرچه پیروزی انقلاب کمالیستی مدیون حمایت توده های دهقان می باشد،اماوضع آنان بهیچوجه بهبود نیافته است .قدرتاقتصادی و سیاسی دراستانهای شرقی مانندگذشته کماکان دردست خانهای فئودال وشیخها می باشد.حکومت کمالیست حتی نتوانست ازضدانقلاب مشهور در کردستان (۱۹۲۵)برای محو خانخانی فئودالی در این منطقه استفاده کند. حکومت کمالیست فقط به گوشمالی چند تن ازمالکان ارضی فئودال اکتفا کرد."

سوءظن درمورد اینکه رویزیو ـ نیستهای حزب کمونیست ترکیه د ر فرموله کردن چنین ارزیابی ها ئی مؤثر بودند منطقی است. مضافاً اینکه ،آنها از این ارزیابی ها برای توجیه حمایت وقیحانه شان ازرژیم کاملاً ضد انقلابی کمالیست حتی در تعرضات بیرحمانه اش برعلیه خلق کرد،استفاده می کردند.بدین ترتیب رویزیونیستهای حزب کمونیست ترکیه تصمیم گرفتندکه درقبال کشتارخونین، ازپرولتاریا،دهقانان و توده های وسیع کرد رویگردان شوند.مسلماآنهاحتی به ذهنشان هم نمیتوانست خطورکندکه پرولتاریای کردرادرمتشکل کردن یك جنبش انقلابی قدرتمند رهبری کنند ـ متشکل کردن جنبش انقلابی قدرتمندی برای کانالیزه کردن خشم برحق توده های کردعلیه این فجایع.

سیاست رویزیونیستی به قوی شدن رهبری نیروهای ناسیونالیست بورژوا وفئودال منجر شد وبه ضرر پرولتاریا وزحمتکشان کردستان تمام گشت . این سیاست زمینه مساعدی را برای تبلیغات شوونیستی ترکی طبقات حاکمه درجهت تحمیق کارگران ودهقانان ترك فراهم کرد.

درایران، دردوران جنگ جهانی دوم وپس از آن ،خط حزب توده لطمات جدی برجنبش ملی کرد که پتانسیل عظیمی را برای بوجودآورد ن

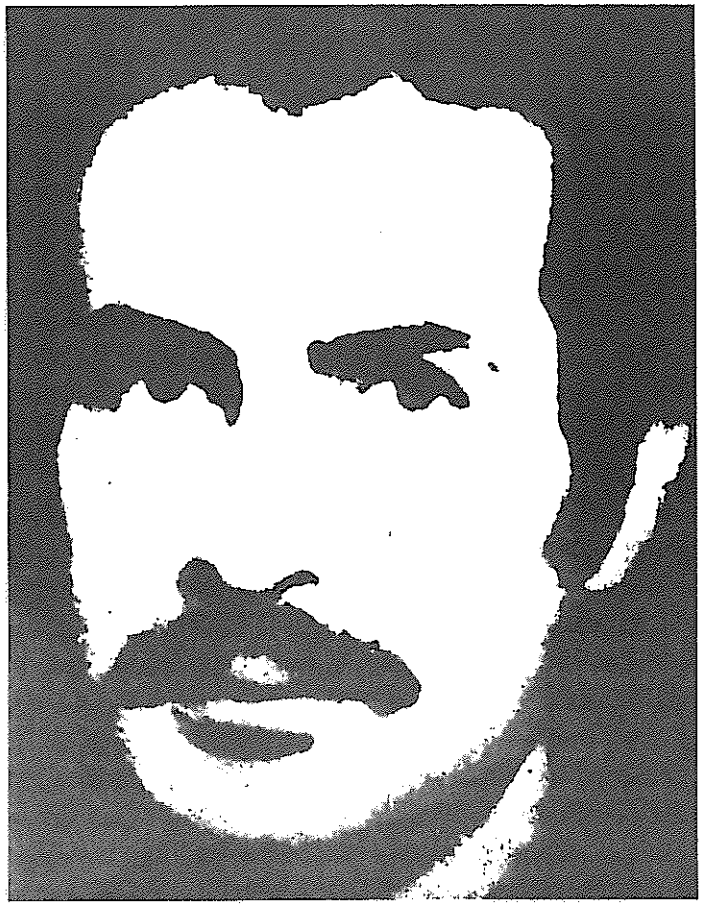

کاك صلاح شمس برهان

یك جنبش انقلابی درسراسر کشور دارا بود وارد آورد.بینش رفرمیستی حزب توده فقط به تقویت توهمات د ر موردکسب خودمختاری برای جنبش ملی کردستان وآذربایجان منجرشد. رژیم ایران با دادن قول مقامهای وزارت ، حزب توده راوادارکردکه برپتانسیل انقلابی عظیمی که درآن زمان میان طبقهٔ کارگرموجودبودمهارزند. اگرچه حزب توده به قولش وفاکردوبرتوده های انقلابی مهارزد،امارژیم درست قبل ازانتخابات درسال۱۹۴۷شروع به سرکوب آن نمود. مضافا درسال ۱۹۴۶ جمهوری خودمختار مهابادکردستان باسرکوب رژیم مواجه گشت وبدلیل سیاست سازش طبقاتي حزب توده،هیچگونه پشتیبانی مهمی را ازجانب توده های انقلابی درسایر نقاط ایران دریافت نکرد.

جمهوری خودمختار کُردمهاباد

طنین صدای درهم شکستن سلطنت شاه درزیر ضربات انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷)درایران ،بهمراه کودتا ی آمریکائی درترکیه درسال ۱۹۸۰ ـ که بخش لاینفکی ازجواب محاسبه شده امپریالیستی به جوش انقلابی توده های ایرانی بود ـ وجنگ ایران وعراق که اکنون وارد ششمین سال خودمیگردد، همگی عمق بحران نظم جهانی امپریا ـ لیستی را آشکار تر ساخته واوضاع سراسر مناطق کرداین کشورهارا عمیقاً تحت تأثیر قرارداده اند.

دورهٔ پس ازاواسط دههٔ ۱۹۶۰ زمینه چینی ای بودبرای انقلاب بهمن وشتاب اولیه ای بود برای پروسه انقلابی درمنطقه کردستان ایران. خطوط تمایز جدید وصف بندی نوینی ازنیروها درمیان بخشهای انقلابی تر جنبش ملی، که قبل ازآن شکستهای جدی خورده بود،ظهور کرد. دراواخر

دهۀ ۱۹۴۰ رژیم ایران کارزارکشتار- گرانه ای راعلیه جنبش ناسیونالیستی کردبراه انداخته بود،کارزاری که با قتل عام خونین هزاران کرد به اوج خودرسید. رژیم، قاضی محمدرهبر حزب دمکرات کردستان(ایران) را دستگیر واعدام کردتاشورشگران کرد که با قهرمانی الهامبخشی جنگیده بودندرا سرخورده سازد. تحت رهبری قاضی محمد ،شورشگران کرد قدرت سیاسی ونظامی پیداکرده وبمقداری خودمختاری دست یافتند. این امربر زمینۀ گشایشی که توسط جنگ جهانی دوم، بخصوص پس ازورودارتش سرخ شوراهاازشمال وسربازان بریتانیائی ازجنوب ، بوجودآمده بودبوقوع پیوست. دریازدهم ژانویه ۱۹۴۷ درمهابا،قاضی محمد بطور علنی تأسیس جمهوری خودمختار کردمهابادرااعلام کرد.

سخنرانی اودرجشن تأسیس جمهوری ،آن طرزتفکر سیاسی راکه جنبش راتا به آن نقطه هدایت میکرده است آشکار می سازد:"سلام به تسوای پرچم که نشانۀ عدالت وقانون هستی، ماباتوعهد می بندیم که دراتحادزندگی کرده وبرای همیشه اختلافات راازبین ببریم. پرچم،اکنون توبرفرازیك بخش ازکردستان دماهنزازهستی. فردا زمانی که برفرازتمام بخشهای کردستان به اهتزاز درآئی،توتمام ستم وبی عدالتی راازبین خواهی برد، زنده بادکردستان بزرگ! "قاضی محمدوح. د. ك (ایران) درآن دوره دارای یك بینش ناسیونا - لیستی انقلابی بوده ودرضدیت باستم ملی اعمال شده برمردم کرد قرار داشتند. مبارزه آنهامحدودبه کسب برابری ملی برای کردهابود. برنامۀ آنهافراخوانی مبنی بر مبارزۀ ضد فئودالی نداشت ،ومنعکس کنندۀ این توهم بود که گویا درایران بدون سرنگونی انقلابی قدرت دولتی مرکزی تحت رهبری پرولتاریائی‌تواند بین ملل ستمدیده وستمگر برابری باشدویاحداقل ممکن است رژیم به خودمختاری کرد احترام بگذارد.

عین همان توهم درآذربایجان نیز



کاك فواد سلطانی

مستولی بود - جائیکه جنبش ناسیونالیستی تحت رهبری فرقه دمکرات آذربایجان نیز در۱۹ ژوئن ۱۹۴۶ ،ازنمایندگا ن حکومت قوام‌السلطنه در تهران رسمیت خودمختاری منطقه ای برای مردم آذربایجان راگرفتند. علاوه بر رزمندگی وگستردگیجنبش ناسیونالیستی، حضور ارتش سرخ درشمال نقش تعیین کننده ای را درواداركردن حکومت مرکزی درتهران به تسلیم شدن در مقابل خواست خودمختاری ملل تحت ستم درایران،بازی کرد. پس ازورود ارتشهای شوروی وبریتانیادرسال ۱۹۴۱ ارتش داشی رژیم عملا ازهم پاشیده بود،رژیم برای درهم شکستن جنبشهای ناسیونالیستی هیچ وسیله دیگری نداشت مگر عوامفریبیهای دیپلماتیك - که برای واردکردن فشارهای ایالات متحده ومتفقین اروپائی اش براتحاد شوروی، طرح ریزی می شدند. ارتش سرخ درششم مه ۱۹۴۶ ،ازایران بیرون کشید،اما این امپریالیستهای آمریکائی بودندکه بیشترین هوچیگریها را درموردبه اصطلاح خطر حرکت اتحادشوروی ،درجهت گرفتن ذخائر نفتی وگسترش نفوذش درمنطقه ، می کردند. البته این مسئله درست است که پیروزی اتحادجماهیرشوروی (درآن زمان که کشور سوسیالیستی بود)بر امپریالیسم آلمان ،علاقه واقعی ستم - دیدگان جهان منجمله ایران را برای شوروی کسب کرد. اما شوروی سوسیالیستی آن زمان ،برخلاف شوروی سوسیال امپریالیست امروز،توسط نیاز به برقراری هژمونی جهانی حرکت نمیکرد. این‌ایالات متحده امریکا بودکه ازدرون جنگ جهانی باوضعی بیرون آمده بودکه میان امپریالیستها دررأس نشسته وبطور افسارگسیخته ای سیاست تحکیم هژمونی اش وسرکوب خیزشهای انقلابی (که درحین جنگ جهانی وپس ازآن براه افتاده بودند) رادنبا ل می کرد.

جمهوری خودمختار مهاباد تحت چنین شرایطی به ظهور رسیده بودو با توجه به اینکه اوضاع درایران وبطور بین المللی،کمابیش تثبیت گشته بود و باتوجه به اینکه امپریالیستهای آمریکائی پشت رژیم ایران بودند،جمهوری خود- مختار مهابادنیز اکنون بایدباحملا ت جنایتکارانه رژیم روبرو میشد. محدودیتهای ایدئولوژی ناسیونالیستی که آنرا هدایت میکردبه این معنا بود که این جمهوری ،علیرغم مقاومت قهر- ما نانۀ توده ها ،نمیتوانددرمقابل این حملات ایستادگی کند.

گیجی وسرخوردگی، مشخصۀ سالهای بعدبود. دراواسط دهۀ ۱۹۵۰،کسب قدرت توسط رویزیونیستها دراتحاد شوروی واحیای سرمایه داری درآنجا لطمات عظیمی رابرجنبه انقلابی جهانی وارد آورد !وبسیاری از احزا ب کمونیست را به لجنزارسازش طبقاتی وانحطاط کشاند. درایران، حزب توده که هرگز یك حزب مارکسیست - لنینیستی واقعی نبودبهیچوجه درموقعیتی قرار نداشت که بتوانددرمقابل این بیماری بین المللی وحملات رژیم مقاومت کند. کودتای سیا درایران در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) بهای سنگینی بودکه برای تمام توهمات رفرمیستی پرداخته شدوتحکیم سلطه آمریکابرایران

را رقم زد.

با این اوصاف، همانگونه که زمانی لنین گفت، تاریخ حتی در دوران ضد انقلاب آرام برجای نمیماند. مبارزات رهائیبخش خلقها وملل تحت ستم در مستعمرات ونیمه (نو)مستعمرات دور جدیدی از برآمدهای قدرتمندرا ازسر میگذراندند. تحت رهبری مائوتسه دون، حزب کمونیست چین از این مبارزات حمایتهای سیاسی ومادی ذیقیمتی کردوکارزارسختی رادرچین وخارج ازچین درانتقادازخیانت رویزیونیستهای شوروی به انقلابات، براه انداخت.

۳ـ مسائل حیاتی خطّ سیاسی

تجارب انباشت شده درطول دهها سال مبارزهٔ تلخ، محدودیتهای تاریخی رهبران بورژواوبورژوا ـ فئودال گوناگون، تکامل ورشدبیشترپرولتاریا به مثابه یك طبقه اجتماعی وبخصوص درسهای رنج آور خیانتها وازپشت خنجرزدنهای مکرر رویزیونیستهاتمام اینهابربخشهای انقلابی ترجنبش کُرد فشار آورده وآنهارا وادار کرد که به جستجوی یك جهت گیری واقعا انقلابی بپردازند. اتحادشوروی، پس از بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی درسال ۱۹۵۶، شدیداً تمایل به زدوبند و همکاری باقدرتهای امپریالیستی غرب، بخصوص ایالات متحده داشت. بورژوازی نوین که پس ازمرگ استالین قدرت راغصب کرده بودبطور افسار گسیخته ای سیاست احیای سرمایداری رادرداخل وضدیت بامبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم رادرسطح بین المللی دنبال میکرد. بورژوازی نوین شوروی به مداحی وتحسین مکرراز قانون اساسی و"انقلاب سفید" رژیم شاه که دشمن تادم مرگ کردها بود، پرداخت. حزب تودهٔ ضدانقلابی، درهماهنگی با رهنمودهای مسکو، علاقمندانه نقش مشوق اقدامات خونین رژیم درسرکوب اانقلابیون کُرد را بعهده داشت.

بطور مشابه درعراق نیز، زمانی که رژیم عبدالکریم قاسم، بمنظور تحکیم آتوریتهٔ دولتی مرکزی خوددرسال ۱۹۶۱ کارزار نظامی سنگینی را بر علیه کردستان براه انداخت، رویزیونیستهای مسکوئی حزب کمونیست عراق راه چشم پوشی برتمام این وحشیگری هارادرپیش گرفته وبا سکوت خود بطور مرتدانه ای با رژیم همدست گشتند. با کشیده شدن هر چه بیشتر عراق بدرون مدار سوسیال امپریالیستها، این شورویها بودند که دستگاه نظامی عراق را ـ بخصوص پس ازسال ۱۹۶۸ ـ مسلح کرده، تعلیم داده و مشاورتش را کردندتابر سرزمین کردستان مرگ ونابودی ببارانند. در همین احوال حزب کمونیست عراق، البته، کنار ایستاده وتوافق کامل خودش رابااین اعمال اعلام کردتاشانس بدست آوردن چندکرسی نسبه درحکومت را از دست ندهد.

در ترکیه مدتها بودکه رویزیونیستها تسلیم شوونیسم ترك افسار گسیختهٔ ایدئولوژی کمالیستی، که حتی موجودیت کردی رابه مثابه یك زبان برسمیت نمی شناخت، شده بودند. آنها بیش از اندازه علاقمند بودندکه در عوض اعطای موقعیت قانونی به آنها، که مدتهابودازآن برخوردار بودند، به طبقات حاکمه درسرکوب سبعانه جنبش ملی کرد کمك کنند.

اندیشه مائوتسه دون

درمقابل این وضعیت، نبردهای بین المللی عظیمی که تحت رهبری مائوتسه دون، علیه رویزیونیسم مدرن خروشچفی وطبقه سرمایه‌دارنوین درراتحادشوروی وهمچنین رهروان سرمایه داری درچین، براه افتاد تأثیرات عمیقی رابر مبارزه انقلابی درکردستان گذارد. آنگونه که بیانیه جنبش انترناسیونالیستی انقلابی میگوید:

"اگر مبارزه تئوریك علیه رویزیونیسم مدرن نقشی حیاتی در باز سازی جنبش مارکسیست ـ لنینیستی ایفا کرد، بخصوص انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی که شکل نوین بیسابقه ای از مبارزه بودو خودبمقدارزیادی ثمرهٔ



این مبارزه بود،یك نسل کاملاً جدید از مارکسیست ـ لنینیستها راتولد ساخت. درگیر شدن ده ها میلیون کارگر ،دهقان وجوانان انقلابی درنبرد برای سرنگونی رهروان سرمایه داری که درون حزب ودستگاه دولتی سنگر گرفته بودند،وبرای هرچه انقلابی تر کردن جامعه، قلب میلیونها نفر از مردم سراسر جهان را به تپش درآورد، میلیونها نفری که بمثابه بخشی ازخیزش انقلابی دهه ۱۹۶۰ واوائل دهۀ ۱۹۷۰ که جهان را درنوردیدند، بپامی خاستند.

"... انقلاب فرهنگی بمثابه بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد وزمین تمرینی در انترناسیونالیسم پرولتری بود،کهخودرا نه تنها درحمایت ازمبارزات انقلابی درسراسر جهان،بلکه همچنین درازخود گذشتگیهای واقعی مردم چین برای ادا کردن این حمایت متبلورساخت ....

"انقلاب فرهنگی پرولتاریائی شاهد زندۀ حیاتی بودن مارکسیسم ـ لنینیسم بودونشان دادکه انقلاب پرولتاریائی مانندهیچکدام ازانقلابات قبلی که فقط می توانستندمنجربه تعویض یك سیستم استثماری باسیستم استثماری دیگر شوند،نمی باشد. انقلاب فرهنگی منبع الهامبخش عظیمی برای انقلابیون همۀ کشورها بود."

جنبش انقلابی درکردستان ازاین امر مستثنی نبود. تعداد قابل توجهی از روشنفکران ودانشجویان کُرد حول وحوش دانشگاه تهران تحت تأثیر توفان سرخی که ازچین براه افتاده و آت واشغالهای رویزیونیستی راکه بر سر راه مبارزه انقلابی قرارگرفته بودندجاروب میکرد،واقع شد نند. اهمیت تاریخی خط انقلابی ارائه شده توسط مائوتسه دون ونبرد تاریخی بین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو و رویزیونیسم مدرن ،مسلماً به یك درجه توسط این نیروهادرك نگشت. انقلابیونی مانندفوادسلطانی خودراطرفدار اندیشه مائوتسه دون میدانستند،ودیگرانی مانند سلیمان معینی واسماعیل شریفزاده برعایه بی ارزش ساختن مبارزه انقلابی توسط رویزیونیستهاورفرمیستها وبطور عمده نسبت به تزسازش طبقاتی "راه مسالمت آمیزبسوی سوسیالیسم" که توسط مرتدانحزب توده تبلیغ میگشت، موضع رزمنده ای اتخاذ کردند. آنها به سازمان دادن مبارزه مسلحانه در کردستان پرداختند.

در ایران نیروهای رویزیونیست ودرراس آنها حزب توده، بطور نفرت انگیزی به ضدیت بااین روندانقلابی تازه پا پرداختند. درحین عملیاتهای پاکسازی سال ۱۹۶۷ که درتهران و کردستان باقصد درنطفه خفه کردن این روند براه افتاد،رویزیونیستهای توده ای درهمکاری کردن باشاه تردیدی بخود راه ندادند. "رفرم ارضی" آمریکائی ـ که طبعا ازتحسین سر ـ مقالات ایزوستیا و پراودا برخوردار گشت ـ بطور واضحی ازدست زدن به ترکیب مالکیت ارضی در کردستان اجتناب کرد ـ حرکتی که هدفش عبارت بوداز جلب حمایت مالکان ارضی فئودال کردوخانها(آتوریته های محلی فئودال) درسرکوب نیروهای مترقی وانقلابی درکردستان ،تمام اینها فقط باردیگر برصحت آموزشهای علمی مائوتسه دون ،درموردماهیت رویزیونیسم مدرن ودرمورد لزوم ادغام کردن مبارزه مسلحانه وانقلاب ارضی ،برای "بر انگیختن حریقی" درپهنۀ سرزمین کردستان ،تاکید میکدارند.

اما،کاستی های این جریان انقلابی تازه پا،بعلاوۀ سرکوب وحشیانه رژیم دراوان کار،درامر بوجود آمدن ورشد یك جنبش انقلابی که تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بوده وقادر باشد پتانسیل انقلابی توده ها را درکردستان به حد اکمل رها سازد،اختلال زیادی بوجود آورد. حتی درمیان نیروهائی که خود را طرفدار اندیشه مائو می دانستند (مانندفوادسلطانی) بندهای ایدئولوژیك ناسیونالیسم ،توانائی آنها را درکسب یك فهم کاملاً علمی ازاندیشه مائوتسه دون ،به مثابه پیشرفتی کیفی در علم مارکسیسم ـ لنینیسم ،محدود میکرد.

مائوتسه دون بطور مداوم برروی نقش آگاهی انقلابی وبرروی این امر که خط سیاسی وایدئولوژیکی درست تعیین کننده می باشد،تاکیدگذارد،وتئوری وپراتیك راهگشای خودرادرمورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای متحول کردن وانقلابی تر کردن جامعه وحزب تدوین نمود. او هشدار داد که حزب باید بطور مداوم خود را متحول سازد تابتواندمبارزه انقلابی راتادست یافتن به کمونیسم هدایت کند. تمام اینها کاربست برجسته و تکامل کیفی آموزشهای لنین ،بخصوص درمورد تئوری ونقش وضرورت حزب پیشاهنگ ، بود. امابااین وصف حتی برخی از آنهائی که از قدرت انقلابی وپیروزیهای تکاندهنده خط مائوتسه دون تأثیر گرفته بودند، گرایش داشتندکه از آن تفسیری اکونومیستی ودنباله روانه کرده ودرواقع مائو رااز لنین جدا کنند. نگرش به آن باعینك ناسیونالیسم کُرد، حتی انقلابی، باعث شد که علم یکپارچه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بطور اجتناب ناپذیر،به درجات گوناگون با انحرافات ناسیونالیستی وپراگماتیستی آغشته گشته وعمق وُبُردآن مورد تحریف واقع شود.

گرایشی موجود بود که نقدبرّاو همه جانبه مائوتسه دون ازرویزیونیسم مدرن راصرفاً به سطح سمتگیری با مبارزات مسلحانه ستمدیدگان جهان درمخالفت با اتحاد شوروی ،تقلیل می داد. این واقعیت که درآنزمان اتحاد شوروی مشغول زدوبندو همکاری با ایالات متحده (وامپریالیستهای غربی) بوداین گرایش را تقویت کرد.(اکنون شوروی ژست "رزمنده" تری را بخود گرفته است وبه این جنبشهااسلحه و امثالهم میدهدتابتواندآنها رابوسیله ای درخدمت رقابت درون امپریالیستی مبدل سازد). گرایش دیگری نیز گرایش فوق الذکر راهمراهی میکرده وکماکان میکند ـ گرایشی که هم به مبارزه مسلحانه وهم به مبارزه انقلابی دریك منطقه خاص ازجهان ،کوتـه ـ

نظرانه نگریسته وآن رامقوله ای درخود ونه جزئی لاینفك ازپروسه واحد(اما پرازپیچ وخم وپیچیده) انقلاب جهانی پرولتری تصویر می کند. وواضح است که عینك ناسیونالیسم کردنهایتاًبر اهمیت رشدوتکامل همه جانبه مبارزه درکردستان سایهٔ ابهام می افکند،چرا که به فاکتورهاو نیروهای بین المللی مساعد حال این مبارزه، ومتقابلا به شتاب عظیمی که این مبارزه می تواند به انقلاب جهانی پرولتری بدهد (بخصوص اگر تحت رهبری یك حزب پیشاهنگ متکی برمارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون بوده وانترناسیونالیسم پرولتری نقطه عزیمتش باشد) کم بها میدهد.

چنین کاستی هائی (که بهیچوجه فقط مختص به آنها نبود) برارزیابی انقلابیون کردازمائوتسه دون وانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی لطمه وارد آوردوباعث شدکه آنها هم به نیاز تشکیل یك حزب پیشاهنگ متعلق به پرولتاریای تمام ملیتها کم بهادهندوهم به نیاز بدوش گرفتن مسئولیت رهبری مبارزه انقلابی بطور کلی. تفاسیر دنباله روانه [منظور"دنباله روی ازسیر خودبخودی"است ـ م] ازتعالیم مائوتسه ـ دون مزیدبرتحریفاتی گشت که از بینش ناسیونالیستی منتج گشته بودند. بدین ترتیب،اغلب اوقات کارتوده ای انقلابی که به پیش برده میشد بابر خوردی آرام، صبورانه وبرخی اوقات حتی پداگوژیکی رقم خورد،عکس العمل بظهور تحریفات چریکی وکاستریستی از مبارزه مسلحانه این گرایشات دنباله روانه [دنباله روی ازسیر خودبخودی] را تقویت کرد. تنها، درست در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) بود که برای نخستین بار حقیقتاًبه دورنماهای قدرت سیاسی نگریسته شدویاسعی شد ازآنهاسود جسته شود.

بعدهااین کاستیهاوانحرافات ایدئولوژیکی،نیروهای سیاسی مانند کومله را بیش ازهمیشه درمقابل روندهای آشکارتر رویزیونیستی واپورتونیستی نیستی شکننده ساخت .حزب کمونیست ایران(ح ك ا CPI)یعنی محصول ترکیبی ویژه ازاتحادمبارزان کمونیست وکومله (سازمان زحمتکشان کردستان ایران)که درسال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) توسط فوادسلطانی تأسیس گشت،امروزه نمونه خوبی ازاین امر می باشد.خط وپراتیك حزب کمونیست ایران از ارزش انتقادبرخورداراست،نه فقط به این دلیل که ادعامی کندپیشاهنگ پرولتاریای آگاه می باشدبلکه مهمتر، بدلیل آنکه این حزب بطورچشمگیری دربرگیرنده شماری ازانحرافات خطرناکی است که جنبش انقلابی راآلوده ساخته اند. این انحرافات دریك رشته حملات ورشکسته به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون به اوج خودرسیده است ـ حملاتی که علیه خدمات فناناپذیر مائوتسه دون متمرکز می باشند.خط حزب کمونیست ایران همچنین ازانحرافات عمیق دیگری که ازاین امر سرچشمه گرفته اندرنج می برد ـ انحرافاتی عمیق ازاصول اساسی تکامل یافته توسط لنین درمورد حزب ،نقش آگاهی انقلابی وکارتوده ـ ای انقلابی ،مسئله ملی ،وغیره.مضافا اینکه ،ناتوانی وامتناع این حزب از درك تعیین کننده بودن اندیشه مائوتسه دون بمثابه سلاحی علمی درمبارزه علیه رویزیونیسم مدرن ،وی را در توضیح علل احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی کاملاً خلع سلاح کرده است. این امر براحتی می تواند به شکلی ازتسلیم طلبی درمقابل سوسیال ـ امپریالیستها بیانجامد،وهمانطور که از مواضع حزبی شان آشکار می گردد، حزب کمونیست شیپور عقب نشینی سریع از موضع تعیین ماهیت اتحاد ـ جماهیر شوروی بمثابه یك کشور سوسیال امپریالیستی رابصدا درآورده است. این درحقیقت عقب نشینی هشدار دهنده ای ،نه فقط ازیك موضع پیگیر مارکسیستی ـ لنینیستی بلکه همچنین عقب نشینی ازموضع رهبران بنیانگذار کومله درسال ۱۳۵۷ میباشد. درکردستان عراق،شکل گیری کومله ـ رنجه دران مهمترین بیان تأثیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بود.دردوره متعاقب تأسیس این سازمان تاپس از کسب قدرت توسط رویزیونیستها درچین ،کومله رنجه‌دران بدلیل دفاع آشکارش ازمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون نقش مهمی را نه فقط درکردستان ،بلکه بطورکلی درعراق برای جنبش انقلابی بازی کرد.معذالك ،کومله رنجه دران برخی ازهمان ضعفهای ناسیونالیستی وقصوردردرك نقش حیاتی حزب پرولتری،دارابود . بعدها،بااوج گیری بحران درجنبش مارکسیستی لنینیستی متعاقب کودتا در چین،وهمچنین با بوجودآمدن تغییراتی دراوضاع جهانی، این ضعفهاخودرادرکنار گذاردن اندیشه مائوتسه دون درتبلیغات ،ودر تربیت کادرهای این سازمان بروز داد. این عقب نشینی ازمواضع اتخاذ شده درزمان تشکیل گروه،نه تنها آنهارااز ایفای کامل آنچنان نقشی انقلابی که می توانستنددرعراق بازی کنندبازداشت ،بلکه‌بدانجامنجر شدکه درسال ۱۹۸۲ حکم صحیح درمورد سوسیال امپریالیستها راواژگون سازنده کاستی های ایدئولوژیك همراه با گرایشات ناسیونالیستی انقلابی مسئول ناتوانی آنهادرارتقا،یافتن ازمواضع اولیه شان ومقاومت دربرابر کششهای خودبخودی وپراگماتیستی بود-کششهائی که بسوی منحل‌ساختن استقلال سیاسی وایدئولوژیك پرولتاریاگرائیدند.بیان تشکیلاتی این امر،گرایشی بود مبنی برجایگزین کردن نقش حزب توسط نقش جبهه.

مبارزه طبقاتی درترکیه درمقابل انقلابیون کردآن کشورکه ازدستاوردهای مائوتسه دون وانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی متأثر گشته بودند، راه متفاوتی راگشود.ابراهیم کایپاکایا کمونیستهای انقلابی رادرانشعاب ازیك تشکیلات رویزیونیستی که ماسك دفاع ازمائوتسه دون علیه رویزیونیسم مدرن برچهره زده بود،رهبری کرد مبارزه‌ای برای حداقل یك حزب پرولتری احیا



ازدرون مبارزه حاد سیاسی وایدئولوژیك برسر اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، جنبش کمونیستی درترکیه را قادر ساخت که انقلابی ترین نیروهای خلق کرد را درون صفوف خویش جای دهد. تشریح قدرتمند موضع مارکسیستی ـلنینیستی درمورد مسئله ملی توسط ابراهیم کایپاکایا ،توده های انقلابی کـــردرا قادرساخت که به درکی علمی ازستم ملی ،شوونیسم ملت حاکم تـرك واهداف ناسیونالیستی بورژوازی کردوخـــرده مالکان ارضی کرد درضدیت بامنافع پرولتاریا،دست یابند. مضافاً،ابراهیم کایپاکایا تحریفات پاسیفیستـــی و اکونومیستی ازخدمات برجسته مائـو تسه دون درزمینه علم نظامی واستراتژی جنگ خلق را بیرحمانه افشاءساخـــت. آنگونه که او خاطرنشان کرد، جنـگ خلق برخوردعلمی به پیشبردجنگ،انقلابی وکسب قدرت درترکیه می باشد ـــ بخصوص برای ایجاد قدرت سیاســـی سرخ درمنطقه کردستان که ستم ملـی سبعانه ومناسبات خفقان آور ماقبـل سرمایه داری (نیمه فئودالی) مدتهـای درازی است که جنگلها رابـــرای احتراق خشك کرده است. ابراهیـم کایپاکایا اولین تلاش جدی مارکسیست ـ لنینیستهای ترکیه،درشروع مبـارزه مسلحانه انجام داد ـ دقیقا درمنطقـه کردستان ترکیه .

جنگ انقلابی

دهها سال است که جنگ انقلابـی و شرایط عینی برای آن درکردستـان ادامه داشته است. اما بخصوص اکنون این مسئله امری حیاتی است که چنین جنگی قاطعانه ومنطبق برعلم نظامی و بینش پرولتاریائی انقلابی براه افتد. علم نظامی وبینش انقلابی که توسـط خدماتی که مائوتسه دون برپایـــه جمعبندی ازتجارب سالهای درازجنگ انقلابی درچین انجام داد،بطور کیفـی غنی گشته است.

اینك ارتشهای بسیاری درخطـهٔ کردستان وجوددارند. این ارتشهـــا توسط نیروهای گوناگونی هدایت مـــی‌شوند: از آنهائی که داری خط سیاسی و ایدئولوژیك کمونیستی انقلابی هستند، تاآنهاکه دارای بینش ناسیونالیستـی انقلابی یامترقی می باشند یاآنهاکـه ابزار ناسیونالیسم ارتجاعی وامپریا ـ لیسم بوده یادرحال تبدیل گشتن بـه چنین ابزاری هستند. بهمان اندازه‌که این اوضاع عرصه سیاسی ونظامـی را شدیداً پیچیده ومشکل میکند،ماهیت و برنامهٔ نیروهای سیاسی هدایت کنندهٔ ارتشهای پیشمرگه را عریان تر ساخته وبرای توده های انقلابی موادخامـی رافراهم میسازدکه بااستفـاده از آن اهمیت بین المللی این مبارزه رادرك کنندوآگاهی یابندکه برای هدایت این مبارزه بطرف پیروزی، رهبری پرولتر ضروری است .

مائوتسه دون گفت،"جنگ عالیترین شکل مبارزهٔ طبقاتی برای حل تضادهـاء زمانی که آنها به مرحلهٔ معینی ازتکامل رسیده اند،بین طبقات ،ملل، دولتهایـا گروههای سیاسی می باشد،واززمـان پیدایش مالکیت خصوصی وطبقات وجود داشته است ."("مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین") بدین دلیـل ارتشهائی که درمبارزه مسلحانه درکیر هستندتمایلات واهداف ایدئولوژیـك و سیاسی معینی را درخودمتمرکز مـی‌کنند. اهدافی که آنهاراازهمان ابتدا بطرف عمل می راند. پس این مسئلـه امری است اجتناب ناپذیر که اصول تشکیلاتی ،ترکیب وساختار یك ارتش پیشمرگه وراه وروش آن درپیشبـرد جنگ و چگونگی مناسباتش باتوده های وسیع، بامتحدینش ودشمنانش اساساً توسط این شاخص معین خواهد گشت که آیا این ارتش پیشمرگه اساسـاً برای آن می جنگد که جامعهٔ مبتنی بر نابرابری ،ستم واستثمار را بنوعـی حفظ کندیا اینکه برای نابودی تمام‌ـ این اشکال ونمایندگان آن می جنگد، بااین هدف که جامعه را بطرف کمونیسم بمثابه بخشی از کارمتحـول ساختن تمام جهان،هدایت نماید. تمام ارتشهائی که درصحنه هستند بـــدون استثناء توسط توده های انقلابی کـرد برطبق همین معیار سنجش موردآزمایش قرارخواهندگرفت. درواقع،ازمدتهـا قبل اینکار شروع بخودنمائی کـرده است وتوده انقلابی کردآنهائی را که شایسته خشمشان هستندجاش یاجـاش خفیفه می نامند(خودفروخته یا نیمـه خودفروخته !). مضافاً ،این امر بخودی خودروشن است که اگر ارتش پیشمرگه ای تحت هدایت اصول انقلابـی و آموزهٔ نظامی انقلابی نباشد،درتحلیـل نهائی امکان ندارد که بتواند بـــه جنگی برای رهائی ملی واجتماعـــی

دست زند وپیروزشود،چراکه‌نیروهای مسلح نظام کهن انباری ازتجربه و برتری درجنگهای غیر انقلابی رادارا می باشند.بنابراین ، حتی اگر از زوایه ای نظامی به مسئله بنگریم، ارتشی که برای آرمان انقلابی اصیل می جنگدباید به تمام معنا انقلابی باشد، این امری اساسی وغیرقابل اجتناب است.

هرچه مدت جنگیدن طولانی تر شود،تفاوت کیفی بین ارتش انقلاب و ضد انقلاب آشکارتر می گردد،وبدین ترتیب پیروزی اولی بر دومی راتسهیل می کند.بی دلیل نیست که مرتجعین همواره شدیداً علاقمنددست یابی به "پیروزی های سریع " بوده وهمیشه نگران طویل المدت شدن جنگ می باشند،بخصوص وقتی که توسط ارتشهای انقلابی به کارزار طلبیده شده باشند، یا اینکه آنها نیاز این را می بینند که گاه به گاه آتش بس های موقتی را برقرار کنندتابتوانندازگسترش آرمانهای انقلابی موجوددر نظم وانضباط، قهرمانی وپراتیك اجتماعی ارتش انقلابی جلوگیری کنند.این واقعیت که مائوتسه دون راهپیمائی طولانی رایك "ماشین بدرافشان"خواندبرحقیقت پایه ای فوق مبنی بر خصلت جنگ طولانی تاکید می گذارند.ارتش انقلابی تلخیص وفشرده ای است ازآن جامعه نو وانقلابی که بطور مسلحانه بپاخواسته ودرگیر نبردبانظام کهن می باشد.بنابراین ،پیروزی،برای جنگی که تحت هدایت ارتش انقلابی است،تابدان درجه تضمین می گردد که این جنگ درعین حال ،ترغیب توسط سلاح را نیزدرخودداشته باشد: یعنی اینکه یك ارتش انقلابی توسط روحیه وسبك جنگی خویش می تواند و بایددرمیان سربازان وپایگاه اجتماعی مرتجعین یأس وسرخوردگی رابوجود آورده ودامن زند،وآنهارا به عاقبت ناگوار محتومشان وشکست ناپذیری آرمان انقلابی واقف سازد. ومهمتر آنکه ،ارتش انقلابی باروحیه وسبك جنگی خودمی تواند بخشهای بسیار وسیعتری از توده هارابرانگیخته وآنهارابه شرکت جستن در متحول ساختن آگاهانه جهان ترغیب کند. تمام اینها بمیزان زیادی وابسته است به طریقی که یك ارتش انقلابی "نقدمسلحانه" خودراهدایت می کند. وآنگونه که توسط لنین خاطرنشان گشته است ،"فقط‌پرولتاریا می تواند هستهٔ یك ارتش انقلابی قدرتمندرا خلق کند- قدرتمندهم درآرمانهایش ، درنظم وانظباطش ، درتشکیلاتش وقهرمانیش درمبارزه ." مائوتسه دون بااتکا به این درك لنین وتجربه‌حزب بلشویك ،درجمعبندی ازرشدوتکامل جنگ انقلابی چنین گفت،"...درعصری که پرولتاریادرصحنهٔ سیاسی بظهور رسیده است ،مسئولیت هدایت جنگ انقلابی چین بطور اجتناب ناپذیری بر دوش حزب کمونیست چین قرار می‌گیرد.دراین عصر،هرجنگ انقلابی که فاقد رهبری پرولتاریا وحزب کمونیست باشد ،بااینکه درضدیت باآن قرار گیرد مسلماً به شکست کشیده خواهد شد....بنابراین پرولتاریاو حزب کمونیست است که می توانددهقانان و خرده بورژوازی شهری وبورژوازی را هدایت کند،ومی توانددیدکوته- نظرانه دهقانان وخرده بورژوازی شهری ....نوسانات وناپیگیری بورژوازی فائق آید - ومی تواندانقلاب رادرجاده پیروزی هدایت کند." ("مسائل استراتژی ....") اهمیت رهبری پرولتاریابمثابه حیاتی ترین شرطی که امکان پیشبردقاطعانه وتابه آخرجنگ انقلابی رافراهم می سازد نیز بطور برّنده ای توسط مائوتسه دون درموضع گیری دیگری که بر ارتباط لاینفك امور سیاسی ونظامی تاکید می گذارد،بیان شد:"جنگ انقلابی ما ثابت کرده است که ماهمانقدر به یك خط نظامی مارکسیستی صحیح نیاز داریم که به یك خط سیاسی مارکسیستی صحیح ."("مسائل استراتژیك ....")

بنابراین ،خدمات مائوتسه دون درزمینه جنگ انقلابی واستراتژی نظامی-که آنرانمی‌توان ازخدمات وی ، درزمینه‌خط‌انقلاب درکشورهای‌مستعمره ونیمه (نو) مستعمره ،وبطور مشخص از تئوری انقلاب دمکراتیك نوین، جدا کرد - بمثابه یك مجموعه واحدولاینفك برای جنبش انقلابی درکردستان مناسبت داشته وحائزکمال اهمیت است، وبدون پرده پوشی وبی تعارف بایستی گفت که درمیان پیشمرگان انقلابی درکردستان آنانی راکه مسلح به آموزشهای مائوتسه دون درموردامور سیاسی ونظامی نیستند - علیرغم سلاحهائی که بردوش می کشند - نمی توان مسلح برعلیه امپریالیسم سوسیال امپریالیسم ومرتجعین داخلی بحساب آورد .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور مؤکدی می گوید". جنگ انقلابی ودیگر اشکال مبارزه انقلابی بایدبمثابه عرصه ای کلیدی برای تربیت توده های انقلابی به پیش برده شود،طوری که آنها بتوانندقدرت سیاسی وامر متحول ساختن جامعه رااعمال کنند " فقط چنین جهت گیری است که می تواند برعمق وثمردجنگ انقلابی افزوده، پایگاه اجتماعی وسیاسی آن را تقویت کرده وبخشهای عظیمتری ازتوده- هارابدرون فعالیت جنگی بکشاند،بخش بزرگی ازمبارزهٔ مسلحانه جاری درکردستان ،بدلیل رهبری نیروهای غیرپرولتری ازکاستی هائی جدی دراین رابطه رنج می برد. واعمال ارتش های مزدور ارتجاعی حاضردرصحنه مثالهای منفی وخوبی برای درس گیری هستند.

مناطق پایگاهی سرخ

استقرارمناطق آزادشدهٔ پایگاهی، شالوده ای راجهت دست زدن به یك جنگ خلق فراهم می سازد. یك قدرت سیاسی دمکراتیك نوین توده ها تحت رهبری پرولتاریا، می تواندازطریق بسیج سیاسی مردم ، برای مبارزهٔ مسلحانه ای که باانقلاب ارضی ودیگرتحولات اجتماعی انقلابی ضروری ، درهم آمیخته شده باشد، استقراریابد.چنین مناطق آزادشده ای جنین یك رژیم‌جدیدمستقل

می باشند،مناطقی که درآن توده هائی که تحت ستم بوده اندوعلاوه براین، بمثابه کُرددرمعرض سبعانه ترین ستم ملی قرارداشته اند،می توانند قدرت سیاسی اعمال

کنند." چنین مناطق پایگاهی سرخی، پرچم سرخ انقلاب را به اهتزاز درآورده ومانیفستهای سیاسی زنده ای می شوند که مردم کشورهای مربوط بخود وحتی فراترازآن رافرا می خوانند. تولد رژیم نوین انقلابی درمناطق آزاد شده پایانی در خود نمی باشد،بلکه باید بمثابه پایگاهی برای بسط نیروهای مسلح انقلاب ،تعمیق انقلاب ارضی، متحول ساختن مناسبات تولیدی عقب ـ مانده، وبنابراین خلق شرایط سیاسی ونظامی بهتری جهت درگیر ساختن دشمن درجنگ انقلابی حتی درابعادی عظیمتر، وحرکت بسوی پیروزی نهائی عمل کند. آنگونه که مائوتسه دون گفت "...توسعه قدرت سیاسی ازطریق پیشروی موج وار وغیره وغیره .فقط از این طریق است که می توان اعتماد توده های انقلابی سراسر کشوررا جلب کرد...فقط ازاین طریق است که می توان طبقات حاکمه ارتجاعی را با دشواریهائی عظیم مواجه ساخت،زمین زیر پایشان رابلرزه درآوردوتلاشی درونی آنها را تسریع کرد.فقط ازاین طریق است که واقعا می توان ارتش سرخی بوجود آوردکه به ابزارعمده انقلاب بزرگ آتی تبدیل گردد.خلاصه، فقط از این طریق است که می توان اوج گیری انقلاب را تضمین کرد . "

("ازیک جرقه حریق برمی خیزد")

چنین مناطق پایگاهی سرخی فقط ازطریق بسیج سیاسی ومبارزه مردم ، وازطریق جنگی که برخلاقیت آنها استوارباشد می توانند بظهور رسند. بدون اتکا برتوده ها نه می توان از قدرت سیاسی انقلابی دفاع کردو نه آن راگسترش داد .انرژی انقلابی و خلاقیت آنها حقیقتاً فقط از طریق جنگی آزاد می گردد که آن جنگ مناسبات اجتماعی کهن صدها ساله را آماج حملات خودقرار دهد ـ مناسباتی که توده ها رادرخدمت منافع طبقات استثمارگر وهمچنین امپریالیسم خارجی ونوکرانش برده می سازد.مضافاً، شرکت فعالانه درچنین جنگ انقلابی وحمایت فعال ازآن،توده هاراقادرمی سازدکه.خودرادگرگون وانقلابی ساخته، وبرای اعمال قدرت سیاسی ،بمثابه صاحبان جامعه نوین خودراتربیت کنند. این است معنای جنگ خلق و برتری آن،چیزی که درمقابل آن ارتش دشمن وبرتری تکنیکی آن بطور اجتناب ناپذیری بی اثر خواهندبود.آنچه نهایتاً تعیین کننده خواهدبود،مردم و خلاقیت انقلابی آگاهانهٔ سیاسی آنهاست ونه اسلحه .

تشکیلاتهای ناسیونالیست ارتجاعی مانندحزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت)بکنار،حتی درمیان تشکلهای مترقی وانقلابی نیروهای



برگزاری مراسم ویژه ای توسط کومله که درآن پیشمرگان تازه تعلیم یافته ،نخستین اسلحهٔ خودرادریافت

ناسیونالیست کرد،بینش طبقاتی و ایدئولوژی ناسیونالیستی آنها مانعی است جدی درمقابل توانائیشان در هدایت جنگ برعلیه رژیمهای ارتجاعی. برخلاف بینش پرولتاریای انقلابی، بینش بورژوازی کردودیگرصاحبان مالکیت ارضی طبعاً اجازه بسیج کامل وبیداری سیاسی دهقانان ،پرولترها ونیمه پرولترها(که تمایلات انقلابیشان نمی تواندفقط باتعویض یك دسته ستمگر بجای دسته دیگری ازستمگران برآورده شود،بلکه بجای این نیازمندپیروزی انقلاب دمکراتیك نوین برفئودالیسم ،سرمایه داری بوروکرات وامپریالیسم است)نمی‌دهد ونمی تواندبدهد.

نیروهای ناسیونالیست تلاش می کنندکه مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا و دهقانان رامحدودسازند،آنهامی کوشند بضررطبقات زحمتکش ومبارزهٔ طبقاتی پرولتاریاتوده هارابانا سیونالیسم کرد تحمیق کنند.بگونه ای طنزآلود،این امر فقط انقیادملت کردرادرچنگال ستم ملی طولانی ترساخته است .

اجتناب ورزیدن ازامردرهم‌آمیختن مبارزهٔ مسلحانه باانقلاب ارضی،برای جلب حمایت مالکان فئودال درمبارزه علیه ستم ملی ،فقط شوروشوق انقلابی دهقانان راکه نیروی عمدهٔ مبارزهٔ مسلحانه هستندپائین آورده است .آنهائی که امروزبرسرراه دهقانان فقیردر امرمصادرهٔ زمین یاهجوم به انبارهای غله وکالای مالکان ارضی فئودال می ایستند،بعداً ازکمبودپیشرگه یا بی‌علاقگی آنهاازدرگیری‌بادشمن ناله سرمیدهند بدون دامن زدن جسورانه به شور و اشتیاق انقلابی توده های وسیع مردم واتکابه آن بمثابه (بقول مائو) " دژ پولادینی برای انقلاب ،جنگ انقلابی نمی تواندبطورموفقیت آمیزبه پیش برده شود.مائوتسه دون درمقابل کسانی که دهقانان وتوده هارامتهم به "افراط" "زیاده روی" درحرارت انقلابی شان می کردند ،ازخلاقیت وشوروشوق انقلابی توده هادفاع کرده وگفت ،" درجائی که دو برخوردمتضادنسبت به پدیده ها یا مردم وجودداشته باشند ، ناگزیردونظر متضادبظهورخواهدرسید : وُحشتناك‌است! وبسیارخوب است،پابرهنه گان وپیشاهنگان انقلاب - نمونه های زیادی دراین موردبدست می دهند." ("گزارشی در بارهٔ بررسی جنبش دهقانی درحونان ")

درمناطقی که تحت کنترل یانفوذ نیروهای ناسیونالیست کردانقلابی یا مترقی می باشند ،سیاست دست نزدن به مناسبات اجتماعی موجود،پیش نبردن وگسترش ندادن انقلاب ارضی ،سیاست همراهی بااتوریته فئودالی کهن ،باشیخ‌ها،ملا هاودیگرعناصرارتجاعی ، سیاست عدم استقراریك رژیم مستقل قدرت دمکراتیك نوین خلق به شکلی مناسب ، فقط می تواندپایه سیاسی واجتماعی‌جنگ انقلابی راتخریب کند.

بدرجات زیادی ،مشکلات تجربه شده دردفاع ازاین مناطق به اصطلاح "آزادشده" درمقابل حملات دشمن،ازاین سیاست غیرپرولتری نشئت می گیرد - سیاستی که مانعی درمقابل مبارزهٔ توده های زحمتکش دراستقراررژیم انقلابی خودشان ومتحول کردن جامعه بوده یا حتی آگاهانه ازآن ممانعت بعمل می آورد.بنابراین مناطق "آزادشده "عملا فقط ازجولان آزادانهٔ سربازان دشمن "آزدشده " هستندونه ازساختار کهنهٔ قدرت سیاسی ارتجاعی وساخت کهنه مناسبات اجتماعی تولید.تحت چنین شرایطی ،عدم رغبت توده ها دراینکه بطورجانانه ای بجنگ برای دفاع از "مناطق آزادشده بپردازند فقط می تواند بماهیت خط سیاسی تشکلاتی که این مناطق راتحت کنترل دارد، نسبت داده شود،بخصوص زمانی که چنین خط سیاسی ای بجای حفظ وگسترش مبارزهٔ مسلحانه‌ومناطق پایگاهی ،بیشتر علاقمند به استفاده ازمبارزهٔ مسلحانه درفشارگذارن بررژیم ارتجاعی برای گرفتن امتیازات برسرمیزمذاکره باشد یاعلاقمند به اتکابر"حمایت "سوسیال امپریالیستها یادولتهای ارتجاعی دیگرباشد،آنگاه بی رغبتی توده ها در جنگیده برای دفاع ازچنان "مناطق آزاد" شده ای چندان غیرقابل درك نخواهد بود - بالاخره هرچه باشدخودآن خطوط سیاسی حاکم هم برنامه چسبیدن به‌توده‌ها راندارند .

تمام این مسئله بطورتنگاتنگی با امورنظامی تداخل کرده وبرآن تأثیر می گذارد. بدون ساختمان وبسط مناطق آزادشدهٔ اصیل بمثابه مناطق پشت جبهه ای که ازآنجا مبارزهٔ مسلحانه می تواندحمایت سیاسی ، اجتماعی ، واقتصادی ونظامی استخراج کند، وبدون بسیج کامل توده هاوآگاه کردن آنها از نظرسیاسی ، امر"جلب دشمن به عمق سرزمینهای خودی " برای پیشبردنبردهادرجائی‌که می توان دشمن راازبرتری تاکتیکیش محروم ساخت ،دست زدن به حملات ناگهانی ،محاصره کردن وبه تله انداختن دشمن ،وغیره امکان ناپذیر خواهدبود.تمام برتری های نظامی پیش‌برد یك جنگ خلق ، دیگردردسترس پیشمرگه نخواهد بود،وبدین ترتیب گرایشاتی ظهورخواهند کرد مبنی بر اتکابه تسلیحات مدرن وکمك ازمنابعی دربهترین حالت مشکوك ، تکیه کردن‌بامپریالیستهای خارجی وحتی سازش . آنگونه که مائو ضرورتاً ابراز کرد ،"توبه روش خودبجنگ ومن به روش خود خواهم جنگید."

بدبینی ، شکست طلبی ،پربهادادن به کارآئی جنگی دشمن ،درجستجوی‌حمایت یك قدرت امپریالیستی بودن(که این روزهااغلب شوروی موردنظراست)، بطوراجتناب ناپذیری برای خودجاباز خواهندکرد. این سرنوشت شماری‌از نیروهای ابتداً ناسیونالیست انقلابی (حتی بارنگ لعاب شبه ماکسیستی) بوده است .

حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران ازجمله نیروهائی است که این نوع بینش درخط سیاسی آن منعکس میشودوهم خط سیاسی‌اش این نوع بینش راتقویت میکند. خط اپورتونیستی ح .ك .اکه بمیزان زیادی آغشته به تروتسکیسم است،مولد برخی نظرات بغایت محافظه کارانه وانحلال طلبانه درمورد مبارزه مسلحانه

وکسب قدرت توسط پرولتاریا از طریق جنگ طولانی مدت خلق می باشد. برای ح.ک.احتی مبارزه مسلحانه ای که توسط پیشمرگه های کومله خودشان درکردستان به پیش برده می شود، مقوله ای است که وظیفه متشکل کردن پرولترهادرسلول های حزبی رامانع می گردد ـ سلول های حزبی که می بایددر محل تولیدوزیست طبقه کارگرساخته شوند. مفهوم این رهنمودمحتوم به شکست چیزی نمی تواندباشدمگر تدارک برای خلاصی یافتن ازشراین مزاحم. این مسئله، باتوجه به اکونومیسم عمیق ح.ک.ا، بهیچوجه نمی بایست شگفت ـ آور باشد.

میان ح.ک.ا وسویزیونیستهای رسوای هوادار شوروی مانندراه کارگر نابترین دستورالعملهای اکونومیستی و لیبرال ـ رفرمیستی به این سووآنسو پرتاب می شود ـ دستورالعملهائی در خصوص مؤثرترین وسیله برای منزوی نگهداشتن تا حد امکان کارگران از سیاستهای انقلابی،ح.ک.ابعنوان مناسب ترین راه برای رشدجنبش طبقه کارگر وپایه ریزیبرای "سوویت" نهائی درآینده، پیشنهادسازمان دادن جنبشی برای شوراهای کارگری درکارخانه ها را می نماید،ودیدگاه ح.ک.ا برآن است که این،راه کسب قدرت سیاسی است. صرفنظر ازکاریکاتورآشکارا مسخره ای که ح.ک.ا ازتجربهٔ انقلاب بلشویکی دررابطه باسوویت هابمثابه ارگانهای قدرت سیاسی ارائه میدهدو همچنین شماتیسم غیرقابل دفاع ح.ک.ا، حداقل به دوعلت نمی توان ادعای این حزب مبنی برخواست بوجودآوردن ارگان های کسب قدرت سیاسی راجدّی گرفت: اولاً، باچنین بورژوا اکونومیسم لیبرالی، طبقه کارگرهرگز نمی تواند باسیاستهای انقلابی کمونیستی برای مبارزه جهت کسب قدرت سیاسی و اِعمال آن پرورش یابد،وثانیاً،چنین رهنموداکونومیستی حقیری، تنهاتوجیهی است برای دست شستن ازپتانسیل انقلابی موجودبرای برقراری قدرت سیاسی سرخ ازطریق مبارزه مسلحانهٔ تحت رهبری پرولتاریادرکردستان، آنهم دقیقاً درشرایطی که دورنماهای مساعدی برا این امر موجوداست. بدین ترتیب خط ح.ک.ا بقول بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عبارت است از: "بسیج کارگران برمبنای محدود ـ ترین مسائل ونفی لزوم اعمال رهبری طبقه کارگربردهقانان ودیگران درراه محوکامل امپریالیسم وروابط اقتصادی واجتماعی عقب افتاده ومعوجی که سرمایه خارجی برآن متکی است وآنرا تقویت می کند."

ح.ک.ا که ادعامی کندیک حزب کمونیست است، ازقضاارتش نسبتاً قابل توجهی ازپیشمرگه های باتجربه کومله رانیزفرماندهی می نمایدواز پایگاه توده ای وسیعی درمیان بخشهای انقلابی تر مردم کردستان که تنفری سوزان ازرژیم وروابط کهن اجتماعی و اقتصادی موجوددارند، برخورداراست. امابااین حال، ح.ک.ا بدلایلی قادربه درک پتانسیل عظیمی که برای پیشبرد مبارزهٔ مسلحانه جهت برقراری قدرت سیاسی سرخ درکردستان موجوداست، نمی باشد بجای آنکه مبارزه مسلحانه درکردستان راجهت برقراری مناطق پایگاهی رشددهد، ایدهٔ تعدادی شورای کارگری که امورروزمره رادرکارخانه هامیگردانند و گویاقراربراینست که کارگران راجهت اعمال قدرت دولتی برای آینده ای نامعلوم تربیت کنند، حزب کمونیست ایران راازخودبیخودکرده است.

گریزح.ک.ا ازعلم مارکسیسم لنینیسم اندیشهٔ مائوتسه دون زمانی کاملاعریان میگرددکه طرحهای این حزب وشرایط عینی درکردستان بافرمولبندی علمی مائوتسه دون که درزیرنقل می گردد محک زده شوند: "کسب قدرت توسط نیروی مسلح، حل مسئله ازطریق جنگ، وظیفهٔ مرکزی وعالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی لنینیستی انقلاب، جهان شمول می باشد، برای چین وبرای تمام کشورهای دیگر." ("مسائل جنگ واستراتژی"). بویژه زمانیکه تمامی شرایط عینی برای بعمل درآوردن این وظیفه مرکزی موجودهستند، آشکاراست که خط اپورتونیستی ح.ک.ا بطورفزاینده ای افشاء شده ومیراث رزمنده وتجربه ای که درگذشته بوسیله کومله کسب گردیده نابود خواهد کرد، نیروهای خمینی وناسیونالیستهای مرتجع ازاشتباهات جدی آنهااستفاده کرده و تلاش خواهندنمودکه موقعیت خود را تحکیم ومبارزهٔ انقلابی توده هاراسرکوب نمایند.

ارتش انقلابی

جنگی که ازامرمبارزه برای دگرگون کردن انقلابی نظم اجتماعی کهن از طریق شرکت فعال و آگاهانه توده های وسیع منفک گردد، نهایتابه "جنگ سالاریسم" تنزل خواهدیافت. دراین راستا،قدرتهای امپریالیستی هردوبلوک ودست نشاندگانشان درمنطقه ازهیچ کوششی دریغ نمی ورزند وهرکدام سعی می نمایندارتشهائی درخطهٔ کردستان دست وپاکنندکه بتوانندآنهارابرای اهداف یغماگرانه شان به حرکت در آورند. حدت یابی رقابت درون امپریالیستی خصوصاًهرگونه پتانسیل نهفته ای رابرای چنین تحولاتی تحریک وتقویت کرده است. بعلاوه، ساختارهای اجتماعی فئودالی موجودعشیرتها(نوعی طایفه کرد) واقتدارارتجاعی که به آنهاتفویض شده است، پایه ای رابرای این نوع انحطاط فراهم می نماید. ح.د.ک ـ عراق (قیاده موقت) بعنوان مطرودترین تبلوراین پدیده عرض اندام می کند. چیزی که درح.د.ک ـ ایران و پ.ک.ک درترکیه (پارتی کریکار کردستان ـ مترجم) قابل مشاهده است.

یک ارتش انقلابی، بوسیله اتحاد انقلابیش باتوده هاواتحادانقلابی میان سربازان وافسران وتوان گرفتن از آنها، مشخص ومتمایزمی گردد. چنین ارتشی به هرقیمت که شده می باید از اینکه باری بردوش توده هاباشد(تحت عنوان "جنگاوران دلاور"ی که لایق خدمات ویژه ای هستند) دوری جوید، بعکس نیروهای ارتش انقلابی، خودعلاوه بر رزمیدن درنبردها، می باید ازطریق پیشبردن تبلیغ وترویج انقلابی درمیان مردم وشرکت کردن درتولیدی که بریک پایه انقلابی تجدیدسازماندهی شده است به آنهاخدمت کند. بوجودآوردن ترکیبی

صحیح بین جنگیدن درنبردهاوشرکت کردن درتولیدنه تنهامی تواندجوابگوی هزینه حفظ ارتش باشد،بلکه اساسی تر اینکه این ترکیب می تواندگردانهای تولیدی منضبط وازنظرسیاسی آگاهی را فراهم آوردکردانهائی که می‌توانندتوده هارادردست یافتن به خودکفائی وشالوده ریزی نظام نوین اقتصادی بادورنمای سوسیالیستی آتی،هدایت کنند.بدین ترتیب وحدت سیاسی عمیقی میان مردم ونیروهای مسلح انقلابیشان می تواندبه دست آید.

تخطی ازچنین اصولی که‌تحت رهبری مائوتسه دون بدست آمدوبگونهٔ‌درخشانی بکاربسته شدند،درکردستان لطمات زیادی واردآورده است وفرصتهائی را برای رژیمهای ارتجاعی جهت ایجاد سختی ومشقت وتضعیف روحیهٔ مردم فراهم کرده است .آزاروایذاء ممتدنظامی ،بمباران دهکده ها، ومزارع، مسدود کردن چشمه های آب آشامیدنی ،تهاجمات برنامه ریزی شده برای آتش زدن ونابودکردن خرمنهاودیگرجنایت‌های تلافی جویانه توسط این رژیمها،همگی برای مرعوب کردن توده های انقلابی انجام می شود.درعین حال این اقدامات بوضوح تاکیدی است برنیازی مبرم و همچنین وجودپایه مادی برای تجدیدسازماندهی تولید ونظام اجتماعی ـ اقتصادی برروی خطوطی انقلابی .ازنطقه نظر خط کمونیستی انقلابی هرگونه کم بها دادن یاغفلت ازاین وظایف برابر خواهدبودباخیانت به توده های انقلابی وخرابکاری درپایه مادی تحکیم‌وتوسعه قدرت سیاسی انقلابی ، وبدین وسیله اخلال درکارتقویت همه جانبهٔ جنگ انقلابی . درواقع ، چشم پوشی نیروهای ناسیونالیست ازبدوش گرفتن جدی این وظایف یانفی آشکارآنها،نه تنهاروحیه توده هارادراین مناطق تضعیف کرده ، بلکه آنهارامجبورنموده که برای امرار معاش به قاچاق ودیگراعمال غیرتولیدی وزیان آوربروی آورشوند . این واقعیت که یک قدرت سیاسی انقلابی وجود ندارد‌که مرکزجذب ونیروبخشی برای توده هاباشد،همچنین باعث تسهیل کار رژیمهای مرتجع دراستخدام مزدورشده است.

گسست رادیکال لازم است

مائوتسه دون تاکیدنمود" انقلاب مجلس‌میهمانی نیست ،مقاله نویسی‌نیست، نقاشی یاگل دوزی نیست،انقلاب نمی ـ تواندآنقدرظریف وآرام ،آنقدرنجیب و معتدل ،آنقدرمهربان ومؤدب ،آنقدر خوددارویاشفقت باشد." برای اینکه‌توده هاتوانائی سرنگون کردن ستمگران راکسب کنند،آنهاهمچنین بایدبرعلیه ایده ها،ارزشهاوفرهنگ ستمگران طغیان کنندوآنهارا سرنگون سازند. این‌طغیان بخشی ازعمل متحول کردن کل روبنائی است که برمناسبات تولیدی کهن تکیه دارد.خلقی که هنوز ازنظرروحی وایده‌ئولوژیکی بردهٔ ایده ها،فرهنگ وجهان ـ بینی ستمگران خودباشد،نمی تواند در پاره کردن زنجیرهای مادی ای که اورا دراسارت نگه می دارند،موفق باشد.

شایدبیش ازهرچیزدیگرپیگیری و قاطعیت موضع اتخاذشده علیه ستم بر زنان شاخص سنجش پیگری وقاطعیت بینش انقلابی هرکس است .این مسئله که آیایک نیروی سیاسی واقعاًمدافع الغای کامل تمامی اشکال استثماروستم است ویااینکه فقط قصدکوچ دادن خویش برروی کرسی های قدرت سیاسی وبدین ترتیب صرفاًتغیرشکل سیستم ستمگری رادارد،بااین مسئله روشن خواهد شد که آیاآن نیروفعالانه برای "رهاساختن خشم زنان بعنوان نیروی عظیمی درراه انقلاب "می جنگندیاخیر،این همان موضعی است که‌باقدرت درشعار اول ماه مه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سراسرجهان پیش گذارده شده است .

برخوردمطلقاً ارتجاعی بخشی از نیروهای ناسیونالیست (وتمامی مرتجعین) نسبت به زنان ، نسبت به دفاع وحتی تقویت قیدوبندهای اجتماعی وایدئولوژیکی که آنهارامقید ومحضور می کنند،چیزی نیست مگرانعکاسی از یک بینش بورژوائی .آنهائیکه سعی میکنند(!) زنانی راکه بعنوان جنگجو به ارتش پیشمرگه میپیوندندتوسط زمزمه هائی مبنی براینکه چنین زنانی غیرعادی یالاقیدمی باشند،تحقیرکنند ، بایدبعنوان مدافعین بردگی زنان توسط مردسالاری فئودالی وبورژوافئودالی که فقط بسیستم استثماری وستمگرانه موجود خدمت کرده وخودانعکاس همین سیستم استثماروستم است ،افشاشود.یاد آوری این نکته مارکس مفیداست ،"هرکس چیزی دربارهٔ تاریخ بداند،می داندکه تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوشش زنان امکان پذیرنیست ." تمایل به درغل وزنجیرنگه داشتن نیمی ازرزمندگان خود،بمعنای تسلیم کردن نیمی از ارتش انقلابی به دشمن است .بعلاوه و مهمتراینکه این امربمعنای بستن چشمان نیمهٔ دیگربرسرچشمه های واقعی ستم وبه زنجیرکشیدن مجموعهٔ مبارزهٔ رهائی بخش اجتماعی است ـ مبارزه ای که‌نه تنهابعضی ازاشکال ستم واستثماربلکه می باید همه آنهارانابودنماید.پیروزی مبارزه وجنگ انقلابی بمقدارعظیمی بستگی به این امرخواهدداشت که‌بقول مارکس "جوشش زنان " ، نه اینکه به سادگی تحمل شودبلکه،تاچه حدآگاهانه وفعالانه تقویت خواهدشدتاچه حد رها گشته وسازماندهی خواهدشد،تاآنکه از درون آن برای انقلاب پیشمرگه ،فرماندهان نظامی ورهبران سیاسی پرولتری بوجودآید.

جنبش انقلابی درسراسرکردستان می تواند،وباتوجه به وضعیت جاری‌منطقه می بایدازتضادهای میان طبقات ارتجاعی حاکم دولتهای خراجگزارسودجوید. اماتحت هیچ شرایطی چنین ملاحظات تاکتیکی ،نبایدازبرتری وحق تقدمی برجهتگیری درست انقلابی برخوردار باشند .نبایداجازه دادباین تاکتیکها ، خط اساسی مرزبندی میان دشمنان‌انقلاب ـ بدون توجه به اینکه درکدام کشور مستقرهستندیاکدام یک ازدوبلوک امپریالیستی رانمایندگی می کنندیابا آن متحدمیباشند ـ ونیروهای اصیل انقلاب ، بویژه نیروهای کمونیستی انقلابی‌راتیره ومخدوش نمایند.

در مبارزهٔ انقلابی ،دادن بعضی امتیازات وسازشهای تاکتیکی اجتناب

ناپذیرند، اما کارخیانت وقیحانه به آرمان انقلابی بطورمکرر تحت نام سیاستهای "واقع بینانه" توجیه شده است، سیاست های "واقع بینانه ای" که بنابر ادعاء قصد استفاده ازتضادهای کمپ دشمن راداشته اند. صفحات تاریخ - و تاریخ جنبش انقلابی کردستان استثناء نیست - مملوازوقایع دردناکی ازعقب گردهای جدی یاخیانتهای کاملاً آشکار ی است که دردنباله روی کورکورانه از "رئالیسم" (واقعگرائی) یاتحت پوشش چنین رئالیسمی رخ دادند وستمگران را قدرت بخشیده وبطورجدی پیروزی های گذشته وتوان ستمکشان راتحلیل برده- اند.

ملاحظات تاکتیکی بایدتحت تمامی شرایط تابع کل استراتژی انقلابی باشند. این ملاحظات بایدبر اصولی محکم استوار گردند - اصولی که درمواجه باتغییر شرایط وگلوله های شکر آلود یاقول وقرارهای دروغین دشمن به تزلزل وبی ثباتی دچار نشوند. تحت هر شرایطی، تاکتیکهای متخذه برای استفاده ازتضادهای میان مرتجعین میبایست گوه ای دردرون کمپ دشمن جای دهدودرکل دشمنان انقلاب را تضعیف نماید. این تاکتیک هامیباید نه فقط درناحیه یاحتی منطقهٔ کردستان دریکی ازکشورهای مربوطه، بلکه درهمه آنها، شرایط رابرای مبارزهٔ انقلابی تسریع سازند. برای یادگرفتن ازدشمن هنوززیاددیرنیست. حتی یک بررسی سرسری ازسیاستهای امپریالیستهای بریتانیاوامریکا علیه جنبش انقلابی در کردستان نشان می دهدکه آنهاهمیشه مواظبندکه ازاشتباه تقویت جنبش انقلابی درکردستان (بطورکلی) بضرر عروسکهای وفادارشان، اجتناب ورزند. برای مثال هرزمان آنهابطورتاکتیکی متوسل به استفاده ازنیروهای معینی در منطقه کردستان این یاآن کشوربعنوان وسیله ای برای دسیسه های ارتجاعیشان می شوندهدفشان بدست آوردن کسار مطلوبتر ازهرکدام ازدست نشاندگان شان می باشد.

کسب قابلیت برخوردرست با این تضادهاوبکاربستن صحیح سیاستِ استواری براصول وانعطاف پذیری درتاکتیکها بیش ازهرچیزدرگرودا شتن یک حزب پیشاهنگ پرولتری است. همانگونه که بیانیه جنبش انترناسیونا - لیستی مطرح نمود:

"نقش مستقل طبقهٔ کارگروتوانائی آن، ازطریق حزب مارکسیست لنینیست وی، دربرقرارکردن هژمونی اش در مبارزهٔ انقلابی، کلیدبسرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک است. تجربه مکرر و مکررنشان داده است که وقتی یک بخش ازبورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد،نمی توانددیک انقلاب دمکر- اتیک نوین رارهبری کندونخواهدکرد، چه رسدبه هدایت تابه آخرآن. به همین ترتیب، تاریخ ورشکستگی "جبههٔ ضد امپریالیستی" (یابطورمشابه جبههٔ انقلابی) که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشودرابنمایش گذاشته است، حتی زمانیکه چنین جبهه ای و یانیروهای درون آن رنگ آمیزی مارکسیستی (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذکنند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرما- نانه ای رارهبری کرده وحتی ضربات سختی رابرامپریالیسم واردآورده اند، امابه اثبات رسانده اندکه ازنظر ایدئولوژیک وتشکیلاتی قادربه مقاومت درمقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی درنقاطی که چنین نیروها- ئی قدرت سیاسی راکسب کرده اند قادربه متحقق کردن تغییرانقلابی تمام عیارجامعه نبوده اندودیریازودتوسط امپریالیستهاسرنگون می شوندویااینکه خودشان به یک قدرت نوین ارتجاعی حاکم دراتحادبا امپریالیستها، تبدیل میگردند."

خودمختاری

مسلماً جنبش ملی کردبطورپیگری یکی ازانفجاری ترین اجزاءخروش انقلابی دراین بخش ازجهان بوده است. وحتی برخی اوقات تنهاجنبشی بودکه بپاخواست وپرچم شورش علیه رژیمهای ارتجاعی وابسته به نیروهای امپریالیستی مختلف رابدست گرفت. بااین وجود، شماری ازعوامل تاریخی تحقق کامل پتانسیل انقلابی درکردستان رامانع گردیده انه بطورکلی، جنبشهای کردستان غالبا تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست بورژوایا ناسیونالیست بورژوافئودال بوده اند ومنافع طبقاتی وبینش آنهامانعی درمقا- بل این امر بوده است که توده های انقلابی کردبخوبی حق خودرادرقبال انقلاب جهانی پرولتری بجای آورند. اگرچه ستم ملی سبعانه کماکان به شعله- های مبارزه دامن می زند، اما، این مسئله عاملی بوده است درجهت عقب نگه داشتن طبقه کارگردرتکامل اقتصا- دی وسیاسیش. لنین اظهارداشت "بورژ- وازی که طبیعتاً درابتدای هرجنبش ملی بعنوان رهبرآن برآمدمی نماید، پشتیبانی ازکلیه کوشش های ملی را کاری واقع بینانه می نامد. [تاکید اضافه گردیده] ("حق ملل درتعیین سر- نوشت خویش م الف لنین جلد ۲۰).

ناسیونالیسم انقلابی کرد حتی بسرای بورژوازی ومالکان ارضی کرد همیشه "واقع بینانه" نبوده است. این "واقع- بینی گرائی" بینش بورژوائی بطور سخت وسنگدلانه ای رهبران مختلف جنبش ملی کردرابه سازش دربرابر آنچه مقبول دولت ملت حاکم بود، کشا- نده است. این دولتهای ارتجاعی در مراحل معینی ودردورانی که درموقعیت دشوارقرارگرفته باشند، طی مانوری پیشنهاد "خودمختاری قسمی" یا "خود- مختاری فرهنگی ملی" راطرح می کنند تابدین ترتیب درخروش رشدیابنده کردستان شکاف انداخته یاآنراکنترل کنند.

نمونه های چنین حرکات ددمنشانه- ای رامی توان درابتدای جنگ جهانی اول درعراق بشکل "خودمختاری قسمی" تحت قیومیت اعلیحضرت "ودرایران بلافاصله بعدازجنگ جهانی دوم دربر- خوردبه جمهوری خودمختارمهابادمشاهده کرد. بسبب آسیب پذیری دیرپای رژیم عراق درمواجه باجنبش کردستان، مشا- وران امپریالیستی رژیم موقع رامناسب آن دیدند که وعده وعیدهای دروغین را برای یک منطقه خودمختارکرددرعراق به نمایش گذارند. بخاطربسپاریده مشدا ر لنین را: "مانند همهٔ رفرمیستها، رفر-

میستهای ۱۹۰۵ مانمی توانستند درک کنند که لحظات تاریخی زمانی بوجود می آیند که رفرمها وبخصوص وعده های رفرم تنها یك هدف راتعقیب می کنند: تخفیف بخشیدن به ناآرامی مردم، فشارکم کردن بر طبقهٔ انقلابی برای اینکه از مبارزه اش دست کشید یا لااقل آنرا باستی به پیش برد." ("سخنرانی دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵" م. آ. لنین جلد ۲۳)

بنظر می رسد امپریالیستهای فرانسوی که نفوذ قابل ملاحظه ای بر رژیم عراق داشتند، خواهان اعطا نوعی خودمختاری قلابی به کردستان عراق می باشند - منطقه ای که بخش مهمی از ارتش عراق رابخود مشغول داشته است که درغیر این صورت این ارتش می توانست درجبههٔ جنگ در ایران مورد استفاده قرار گیرد. بدون شك چنین وعده هائی برای این نیست که واقعاً آنها را عملی کنند، بلکه برای شکاف انداختن میان ناسیونا - لیستهای کردمی باشند. اعطای "خـــود مختاری" صدام حسین به کردستان در سال ۱۹۷۰ نمونه مجسمی است از اینکه چنین وعده هائی چه ارمغانی برای خلق کرد دارد.

با این وجود امید گرفتن "خودمختاری"، "خودمختاری قسمی" یا "خودمختاری فرهنگی ملی" کماکان درمیان ناسیونالیست های کرد وجود دارد. زیرا اظهار اً این عملی - تر [واقع بینانه تر] از سرنگون کردن قدرت دولت ارتجاعی طبقات حاکم ملت ستمگر است. انتقاد لنین از چنین رفرمیسم "واقع بینانه ای" بر سر مسئله ملی کماکان معتبر است: "یك تغییر رفرمیستی، تغییری است کـــه بنیادهای قدرت طبقهٔ حاکم را دســـت نخورده نگه می دارد وصرفاً امتیازی است که قدرتش را بدون آسیب باقی می - گذارد. یك تغییر انقلابی، بنیادهـای قدرت را تخریب می نماید. حال آنکه یك برنامهٔ رفرمیستی ملی تمامی امتیا - زات ملت حاکم را از میان نمی برد، این برنامه برابری کامل برقرار نمی - کند، وستم ملی را در تمامی اشکالش محو نمی نماید. یك ملت 'خودمختار' از حقوق برابر نسبت به ملت حاکم بهره - مند نمی باشد، ... تا سال ۱۹۰۵ نـــروز خودمختار، بعنوان بخشی از سوئـــد، از وسیع ترین خودمختاری بهره مند بـــود، اما آن کشور با سوئد برابر نبود. تنها با تجزیهٔ آزادانه، برابریش درعمل تجلّی یافته وثابت گردید. ... تا زمانی که نروژ صرفاً یك خودمختار بود آریستوکر - اسی سوئدیك برتری اضافه داشـــت، و جدائی این برتری را صرفاً تخفیـــف نداد (جوهر رفرمیسم دراین است کـــه نکبت وبدبختی را تخفیف می بخشد و آن را محو و نابود نمی سازد)، بلکه آنرا کاملا محو و نابود کرد (این معیار سنجش عمـــدهٔ خصلت انقلابی یك برنامه است)." (جمعبندی از ماهیت خودمختاری" م. آ. لنین جلد ۲۲).

برای ناسیونالیستها در پیش گرفتن راه تسلیم طلبی و رفرمیستی، حتـــی زمانی که مبارزه علیه ستم ملی نـــه در ابتدای راه که به مرحلهٔ جنگی همـــه جانبه و رشدیافته علیه ستمگران رسیده است، امری "عملی" [واقع بینانه] است. ناسیونالیسم، حتی در شکـــل انقلابیش، ناچار اً به پراگماتیسم روی می آورد و وارد معامله شدن با ستمگـــران ملی را عملی تر می پندارد تا امر اتکا به توده های انقلابی و درگیر شدن در یـــك مبارزه طولانی برای محو و نابود کـــردن ستمگری. اگرچه بین حزب دمکـــرات کرد ستان عراق تحت رهبری بارزانی که کاملا ارتجاعی بود، و نیروهای ناسیو - نالیست مترقی و انقلابی امروز تفاوتـــی کیفی موجود است، اما هنوز هم آتش بـــس منعقده با رژیم عراق در سال ۱۹۷۵ بـــه عنوان تلخترین کیفر چنین توهماتـــی خودنمائی می کند. زمانیکه صد هـــا پیشمرگه خودکشی را بر ننگ تسلیم به دشمن ترجیح دادند، روشن گشت که این امر چقدر برای آرمان پرولتاریا و دیگر توده های تحت ستم "مضر" بوده و چه در دتحمل ناپذیری برای توده هـــای انقلابی بود.

لنین هشدار می دهد که "بورژوازی ملتهای تحت ستم مدام از شعارهـــای رهائیبخش ملی برای فریب کارگران استفاده می کند، آنها در سیاست داخلی - شان از این شعارها برای توافقـــات ارتجاعی با بورژوازی ملت مسلط سود می جویند. ... آنها در سیاست خار - جیشان سعی می نمایند تا بخاطر عملی کردن نقشه های یغماگرانهٔ خود با یکـــی از قدرتهای رقیب امپریالیستی بـــه توافق برسند. ..." ("جمعبنـــدی از انقلاب سوسیالیستی وحق ملل بـــرای تعیین سرنوشت" م آ لنین جلد ۲۲) این ارزیابی لنین بطور قدرتمندی کاراکتر شماری از رزیمهای ناسیونالیســـت در کردستان را ترسیم می نماید - نیرو - هائی که خود را بصورت قهرمان رهائی ملی کرد تصویر می کنند، درحالیکه یـــا مستقیماً به یکی از بلوکهای امپریالیستـــی خدمت می کنند یا با آن لاس می زنند، یا گاهی در را برای پیشنهادی بهتر باز می گذارند. حزب دمکرات کردستان ایران، که مدتها از پرستیـــژ جمهوری خودمختار مهاباد (ســـال ۱۹۴۶) استفاده می کند، نمونه مشخصی است که ویژگیهای فوق را نقل شده از لنین را نشان می دهد. اخیراً، در سال ۱۹۸۵، مدتی بعد از بزرگترین حمله رژیـــم خمینی علیه کردستان، ح د ك ایران به رهبری شخص قاسملو در تبانی مخفی با رویزیونیستهای توده ای با سروصدا و عجله در تلاش برای رسیدن بتوافقاتی با رژیم خمینی به این سو و آن سو حرکت می کرد. از لحاظ بین المللی این حزب بعنوان یك طرفدار محکم سوسیـــال - امپریالیسم شوروی وبعنوان دوســـت سوسیال دمکراسی اروپا، در جستجوی کمك گرفتن وبرسمیت شناساندن خود، نه از سوی توده های انقلابی واحـــزاب و سازمانهای کمونیستی انقلابی راستین بلکه از جانب قدرتهای امپریالیستـــی بوده است. بتازگی، تحت فشـــار سوسیال امپریالیستها، این حزب تما - یلاتی را به نام نویسی در صف مواجـــب بگیران رویزیونیستها نشان می دهـــد. حملات مسلحانه و مرتجعانهٔ اخیر رژیم ایران به کومله شواهد مسلمی را در مورد سیاستهای ضدانقلابی این حزب بدست می دهد.

کردستان بزرگتر

برحسب "سودجوستن از شعارهـــای رهائی ملی برای فریب کارگـــران" سازمانهای گوناگون ناسیونالیست کرد شعار "کردستان بزرگتر" را پیش گذا - رده اند، بعضی اوقات این شعار بعنوان

توجیهی برای دست نزدن به یکمبارزه رزمنده جهت سرنگونی حکومت ارتجاعی، که ابزار ستم ملی درهمان کشوراست ،مورداستفاده قرارگرفته شده است .لازمهٔ استقرار "کردستان بزرگتر" سرنگون کردن چنددولت ارتجاعی (اگرنه همه) که خطهٔ کوستان راتقسیم کرده اند،می باشد. مضافا ، بظهوررسیدن یك " کردستان بزرگتر بهیچوجه واقعه ای بی اهمیت درمنطقه و بطورکلی درجهان نخواهدبود،این امر دگرگونی عظیمی رابهمراه آورده،وبدین ترتیب موجب ترك برداشتن بافت سیاسی ملی وبین المللی درمنطقه خواهد شد .

مسلما" تمام این فاکتورهاباید در "تحلیل واقع بینانه" نیروهای بورژوای کردواردشده،به ذهن "واقع گرای" آنها خطورکرده باشدوشعار "کردستان بزرگتر" مسلماً دربرگیرندهٔ هدف بوجود آوردن بزرگترین شکاف ممکن در شبکهٔ امپریالیستی منطقه نمی باشد. آنگونه که لنین اظهارنظرکرد ،"بورژوازی بیش ازهرچیزبه ' ملی بودن' یك خواست مطرح شده علاقمنداست و بنابراین به سیاستثابت بتوافق رسیدن بابورژوازی دیگرملل. . . ." ("حق ملل درتعیین سرنوشت "م آ لنین جلد۲۰) .اگرازمیان پیچ وخمهای مبارزه وحدت یابی تضادهادرمنطقه و جهان، دورنمای استقراریك دولت کرد مشتمل برمناطق کردکشورهای مختلف بوجودآید، کمونیستهامناسب بودن ایجاد چنان دولتی رابرحسب منافع کلی پیشرفت انقلاب جهانی خواهندسنجید.

اماالبتهٔ تیزشعار "کردستان بزرگتر" بیش ازآنکه حمله ای علیه دولتهای ارتجاعی وامپریالیستهای حامی آنان باشد،یك عوام فریبی ناسیونالیستی علیه طبقهٔ کارگراست وتقویت تعصبات ملی موجوددرمیان توده ها برای کشیدن آنهادرخدمت منافع طبقاتی بورژوازی کردرامدنظردارد.وبه جداکردن پرولتاریای کردازپرولتاریای دیگرملیتها وغفلت ازمتحدکردن صفوف برای سرنگونی قدرت دولتی موجوددریك کشور معین خدمت می کند.

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اظهارمی دارد: "به دلیل استقرار ساختارهای دولتی مرکزی قبل ازپروسه رشدسرمایه داری ،کشورهای نیمه (نو) مستعمره ،بطورعمده ،دردرون خود حاوی شکل بندی های اجتماعی چند ملیتی می باشند،دربسیاری ازمواردابن دولتهاتوسط خودامپریالیستهابوجودآمده- اندبعلاوه،مرزهای این دولتهادرنتیجه اشغال امپریالیستی یاتوطئه های آنها تعیین شده اند.بنابراین عموماً اینگونه است که درداخل مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیسم ،ملل تحت ستم وبنابرابری ملی وستم افسارگسیخته ملی موجوداست .درعصرمامسئلهٔ ملی دیگرمسئلهٔ داخلی کشور های مختلف نبوده بلکه به تابعی ازمسئلهٔ انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده است ، و نتیجتاً حل تمام عیارآن بطورمستقیم به مبارزه علیه امپریالیسم بستگی پیدا کرده است.دراین زمینه مارکسیست لنینستها بایدحق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم دولتهای نیمه مستعمرهٔ چند ملیتی،را برسمیت بشناسند."

مرزهای دولتی موجودکه خطه کردستان راتقسیم می کنندبهیچوجه مقدس نمی باشند.وهمچنین ،وحی مُنزَل هم نیست که تنهامسیرمحتمل یا "مشروع" برای رشدوتکامل انقلاب جهانی پرولتری بایدبشکل انقلابات مجزادرهر یك ازکشورهابوده ،بااینکه بایدمسئله ملی کردبعنوان بخشی ازانقلاب دمکراتیك نوین دردرون مرزهای هرکدام حل گردد. گفتهٔ زیرین لنین دراینجامناسبت دارد: " مارکس ازجنبش ملی مطلقی نساخت ،باعلم به اینکه فقط پیروزی طبقهٔ کارگرمی تواند رهائی کامل تمام ملیتهارابهمراه آورد.ممکن نیست که بتوان تمام مناسبات محتمل بین جنبشهای آزادیبخش بورژوائی ملل تحت ستم وجنبش رهائی پرولتری ملت ستمگررا ازقبل برآوردکرد(این دقیقاً مسئله ای است که امروزه مسئلهٔ ملی رادرروسیه بسیارمشکل می کند) ("حق ملل درتعیین سرنوشت ") .

ازنظرتئوریك تعیین کردن مسیر دقیق جنبش رهائیبخش ملی کرد از پیشاپیش غیرممکن خواهدبود،اما این امر مسلم است که جنبش موردبحث نقش مهم وعظیمی رادراوضاع پرآشوب انقلابی که درپیش است بازی خواهدکرد.بهر صورت ،پرولتاریای آگاه کردقبل ازهر چیزوپیش ازهرچیزبایددربندتضمین منافع ورشدطبقهٔ خودبمثابه بخشی از طبقهٔ واحدبین المللی پرولتاریا در سراسرجهان باشدآنگونه که لنین گفت: "مامی گوئیم ،منافع پرولتاریابایدبالاتر ازهرچیزی قرارگیردچراکه نتنها منافع اساسی وپایدارکارگروبشررا در برمی گیردبلکه منافع دمکراسی رانیز دربردارد،وبدون دمکراسی ،نه یك اوکراثین [دراین موردکردستان- ج.ب. ف.] خودمختارقابل تصوراست ونه یك اوکراثین مستقل ."("ملاحظات انتقادی درموردمسئلهٔ ملی " ، م آ لنین جلد ۲۰)

نتیجه

امکان وضرورت به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ درکردستان قدرتمندتر از هرزمان دیگری درمقابل کمونیستها و توده هاقرارگرفته است .دورنمای برقرارکردن قدرت سیاسی سرخ درشکل مناطق پایگاهی ورژیمهای مستقل،کاملاً مساعداست .درصورت وقوع چنین امری درهریك ازمناطق کردستان ،توده های انقلابی همهٔ مناطق کُردِکشورهای مجاور پشتیبانی عظیمی رافراهم آورده وحسول پرچمِ سرخ به اهتزاز درآمده درهریك ازاین مناطق،گردخواهندآمدتاجنگ انقلابی رابرای دفاع ازآن وگسترش آن به پیش برند. یك جنگ خلق واقعی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی درهرکدام ازمناطق کردبراحتی می- تواندساختارسیاسی موجوددرخاورمیانه رابطورترمیم ناپذیری ازهم دریده و گشایشی .رابرای تمام ستمدیدگان منطقه فراهم سازد.تحت چنین شرایطی پرولتاریای بین المللی نمی تواند بدنبال این باشد که چنان طوفان انقلابی رادرمرزهای یك کشوریادر محدودهٔ یك ملت مشخص محدودسازد ، بلکه می بایدبرای رهاکردن بیشترین میزان ممکن ازقلمروی جهانی از چنگالهای خونین امپریالیسم وارتجاع حرکت کند. ●

بقیه از صفحه ۱۷

تر که "آنهاملتی راتشکیل نمی دهند" مشروعیت خواهندیافت. بطورمشابه، در دولتهای چندملتی، هرشکلی از ستم و قلدری ملت غالب برملیتهای اقلیت مشروعیت خواهندیافت. آنهائی که ادعا می کنندبا وجودملاکین صحبت از وجود ملتی نمیتوان کرد،درواقع برای ملل غالب شیپور می نوازند. آنهائی که مدعی اندکردها یك ملت راتشکیل نمی دهنددربوق طبقات حاکم ترکیه می دمند. آنطورکه همه میدانند،طبقات حاکم ترکیه معتقدندکه کردها یك ملت نیستند. این آقایان، بادفاع از امتیازات طبقات حاکمه‌ترك ،خیانت‌کارانه در امر اتحادو همبستگی‌متقابل واتحادبین توده های زحمتکش ملیتهای مختلف خرابکاری می کنند.....

نه فقط خلق کرد بلکه‌تمام‌ملت کرد ،منهای معدودی از ملاکین بزرگ وعده ای بورژوای بزرگ ، تحت انقیاد ستم ملی می باشند. کارگران ،دهقانان، خرده بورژوازی شهری وهمچنین مالکین کوچك کرد همه ازستم‌ملی‌رنج میبرند.

درواقع هدف ستم ملی، درماهیت امر،بورژوازی ملت تحت انقیاد و وابسته است، چونکه سرمایه داران و ملاکین ملل حاکم خواهان آن هستندکه بدون آنکه رقیبی داشته باشندبرتمامی ثروت وبازار کشورچنگ بیاندازند.

آنها خواهان آن هستندکه امتیاز استقراردولت رادردست خودداشته باشند باممنوع کردن زبان های دیگر، آنهامی خواهند"وحدت زبان" راکه برای بازار حیاتی است بوجود آورند. بورژوازی وملاکین ملیتهای تحت ستم مانع مهمی درمقابل این امر هستند،چرا که آنها نیز مایلندآقای بازار خودبوده وآنرا کنترل نمایندوثروت مادی وکار مردم راخوداستثمارکنند.

اینها فاکتورهای اقتصادی‌قدرتمندی هستندکه بورژوازی وملاکین دوملت را درمقابل هم قرار میدهند، ازاینجاست تلاشهای بلاانقطاع بورژوازی و ملاکین ملت غالب دراعمال ستم ملی. ازاینجا این واقعیت سرچشمه میگیرد که بورژوازی وملاکین ملت تحت ستم زیرستم ملی میباشند.

امروزه حکومت نظامی فاشیستی، زندان دیاربکررا ازروشنفکران و جوانان کردی که نماینده بورژوازی ومالکان خرد می باشند پر کرده است. امروزه برخی از مالکان کوچك و شخصیتهای مذهبی نیز درزندان، یا اینکه تحت تعقیب می باشند.

معدودی از ملاکین بزرگ، همپالیکیهایشان و عده‌ای بورژوای بزرگ به اتحادی رسیده اند. تمام امتیازاتی که در اختیار طبقات حاکم ترکیه است در دسترس آنان نیز می باشد. ارتش، ژاندارمری، پلیس هم درخدمت آنها هستند..... بخش بزرگی از بورژوازی کرد و مالکان کوچك کرداز طرف طبقات حاکم ترکیه تحت ستم ملی می باشند. آنها حتی تحت ستم بیگهای فئودال بزرگ کرد نیز هستند. معدودی از ملاکین بزرگ، ازطریق فشار وزور مقادیر معتنابهی پول ازمالکان‌کوچك اخاذی می کنند. خشم بورژوازی کرد ومالکان کوچك نسبت به بیگهای فئودال بزرگ کردوهمپالیکیهای آنان بر این دو فاکتور استواراست.....

رویزیونیستهای شفق با اعلام‌اینکه ستم ملی برخلق کردروا میشودبه یکی‌از دو اشتباه در می غلطند: یااینکه مفهوم خلق کرد درست استفاده میشودوتمام بخشهای بورژوازی ومالکان ارضی کوچك کردراشامل نمی گردد،دراین صورت ، درموردستم ملی روا شده بربورژوازی و مالکان ارضی کوچك کردچشم پوشی می شودوبنابر این‌بطورغیرمستقیم این ستم تأییدمیگردد، درنتیجه آنها به سطح ناسیونالیسم ترك تنزل می یابند. یا، بورژوازی ومالکان ارضی کردبه غلط درمفهوم خلق کردجاداده میشوند،دراین صورت برستم سنگینی که برخلق کرد روا میگردد،مردمی که علاوه بر ستم‌ملی از ستم طبقاتی نیز در رنجند پرده کشیده می شود. جنبش ملی وجنبش طبقاتی بمثابه مقوله هائی یکسان و همانند تصویر می شوند ،وبدین ترتیب آنها به سطح ناسیونالیسم کردتنزل می‌یابند.

مضافاً،بغیرازملت کرد،ملیتهای اقلیتی هستندکه یك ملت نمی باشند، وستم ملی در شکل ممنوع کردن زبان آنها وغیره بر آنها اعمال میشود. رویزیونیستهای شفق این مسئله را بکلی به کنار می نهند.

۳ ـ هدف ستم ملی چیست ؟

بنظر رویزیونیستهای شفق، هدف ستم ملی عبارتست از "مرعوب کردن خلق کرد" "حکومتهای طرفدار آمریکا ستم وشکنجه سخت اعمال کرده اندتاخلق کردرا مرعوب کنند." (تاکیدازمن). مسلماً یکی از اهداف حکومتهای طرفدار آمریکامرعوب کردن خلق کرداست. در واقع یکی از اهداف آنها از ستم‌کردن برخلق کردوبطورعموم برهمه مردم‌ترکیه منجمله ترکها،کردها،ارمنی ها،یونانیها عربهاو وازها وغیره مرعوب کردن آنها است. اماآیااین است هدف ستم ملی؟ اگرچنین باشد،ستم رواشده بر بورژوازی ومالکان ارضی کوچك کردراچگونه میتوان توضیح داد؟ ممنوع کردن زبان کردی به چه معنا خواهدبود؟ اگر اینچنین بود،چه فرقی بین ستم حکومتهای آمریکائی برخلق ترك، باستم رواشده‌برخلق کرد خواهدبود؟ حکومتهای امریکائی همچنین خواهان آنندکه خلق ترك را ترسانده و آنان را بی جربزه کنندوبرای دست یافتن به این هدف شدیدترین ستم و شکنجه را برآنان اعمال می کنند. محکمه های حکومت نظامی مملو ازصدها تن کارگر،دهقان وروشنفکر ترك می باشند. پس از وقایع ۱۶ ـ ۱۵ ژوئن (۱۹۷۰)،صدهاکارگرترك توسط پلیس وحشیانه شکنجه شدند. دهقانانی که در اشغال اراضی دخالت داشتندبیرحمانه در ایستگاههای پلیس به‌بادکتك گرفته شدند. رهبران به سیاهچالها افکنده شدند. بنابراین هدف حکومتهای امریکائی صرفاً عبارت از مرعوب کردن "خلق کرد" نمی باشد. این سیاستی است که توسط تمام حکومتهای ارتجاعی بر علیه تمام مردم زحمتکش بدون‌توجه به ملیت آنان بکار گرفته می شود.

مضاف بر این، نه تنها خلق کردبلکه تمام ملت کرد(منهای معدودی ازبیگهای فئودال بزرگ)درمعرض ستم وشکنجه قراردارند،نه فقط برای "مرعوب کردن آنها،بلکه برای دست یافتن به هدفی اساسی تر. این هدف چیست ؟به عام‌

ترین بیان ،این هدف عبارت است ازچنگ انداختن برتمام بازاروثروت مادی کشوربدون آنکه رقیبی درمقابل - شان باشد. هدف ،بدست آوردن امتیا- زات جدید،گسترش امتیازات قدیم واستفادهٔ حداکثرازآنان است .برای رسیدن به این هدف ، بورژوازی وملاکین ملت حاکم تلاش زیادی برای حفظمرز- های سیاسی کشورمی کنند تابهرقیمتی شده مانع جدائی مناطق ملیتهای گونا- گون ،ازکشورشوند.یکی ازشرایط رشد کامل بازرگانی زبان واحداست .به این قصد،بورژوازی وزمینداران ملت حاکم مایلندکه همه کس درکشوربه زبان آنهاسخن بگویندوحتی برای قبو- لاندن این امربه زورمتوسل می شوند. بقول رفیق استالین ،"چه کسی بازاررا کنترل خواهدکرد" ، این اساس مسئله است .شعارهای "وحدت ملی "،"وحدت خدشه ناپذیر وتمامیت دولت به همراه کشوروملتش " ،تبلورمنافع خودخواهانه بورژوازی وملاکین وتمایل آنهابه کنترل بی قیدوشرط "بازار" است .ستم ملی که برای کنترل کردن بازارتوسطبورژوازی وملاکین اعمال می شود،وستم ملی که توسط بوروکراسی حاکم برای " اهداف قبیله ای " اعمال می شود به غصب حقوق دمکراتیک منجمله قتل عام توده ای (یعنی درواقع کشتاربرای ازبین بردن نسل آنها) تعمیم می یابد.درترکیه نمونه های بسیاری ازچنان کشتارهائی بوده است.

بدین ترتیب ستم‌برعلیه کارگران ملیتهای تحت ستم شکل ترکیبی بخود می گیرد.اول، ستم طبقاتی برعلیه مردم زحمتکش برای استثمارهرچه بیشترآنهاوبرای سرکوب هربیشتر مبارزهٔ طبقاتیشان ،دوم، ستم ملی تقریبابرتمام طبقات ملل‌وملیتهای اقلیت - برای مقاصد فوق الذکر، یعنی اهداف ملی .کمونیستها بایداین دو شکل ستم راازهم تمیزدهند. چونکه بطورمثال،بورژوازی وزمینداران ارضی کوچك کردخواهان شکل ستم نوع اول هستند،درحالیکه با دومی مخالفند.اماماضدهردوشکل ستم می‌باشیم ماازمبارزه بورژوازی وزمینداران ارضی کوچك کردبرای ازبین بردن ستم ملی پشتیبانی می کنیم ،امااز‌طرف دیگر مابایدضدآنهاهم مبارزه کنیم تا ستم طبقاتی راازبین ببریم. رویزیو- نیستهای شفق ستم ملی وستم طبقاتی را طوری تصویر می کنندکه گویا هردو یك چیزند.....

۵ - قهرمانان ستم ملی درترکیه و دستیاران آنها

درکشورما،قهرمانان واقعی ستم ملی عباتنداز بورژوازی بزرگ ترك ، یعنی بورژوازی کمپرادور ،وملاکین ترك . امپریالیستهای آمریکائی‌ازاین سیاست ستم ملی وتبعیض نژادی‌آنها حمایت کرده وبه آن دامن میزنند. اما بورژوازی میانه ترك ،که کاراکتر ملی دارد،با روشهای موفیانه تری در همان جنایت شرکت می کند. آنگونه که رفیق لنین بیان کرد،آنها:

"..... به مسئله زبان بهمان ترتیبی برخورد می کنندکه به تمام مسائل سیاسی دیگر - مانندافراد پست ودورو ،یك دست را(آشکارا)به طرف دمکراسی دراز می کنندودست دیگر را (ازپشت سرشان) بطرف فئودالها وپلیس ."

درحالیکه ازیکطرف باچماق فئودالی دولت ،بااعلام اینکه مفید واقع نخواهدشد،مخالفت می ورزند. از طرف دیگر متدهای پوشیده تر ومؤدبا- نه تر ستم ملی راپیشنهادمی کنند."... ..... درهم شکستن برادری بین‌ترکها وکردها،که بر ریشه های تاریخی استوار است،درهم شکستن وحدت ملی‌درترکیه وتمامیت ارضی ترکیه ،به عواقبی منتهی خواهدشدکه در تضادبامنافع واقعی هم ترکهاوهم کردها خواهد بودو موضع امپریالیسم را دراین خطه از جهان تقویت خواهدکرد."(تاکیدازمن)

آیااین خود،عین شوونیسم ملت حاکم نمی باشد؟ درحرف قیافه طرفدار از برابری بین ملل راگرفتن،امادر واقع برسمیت شناختن امتیازتشکیل دولت فقط برای ترکهاومنحل کردن حق کردها درتشکیل دولت،تحت لوای شعارهای عوامفریبانهٔ بورژوائی مانند"وحدت ملی" و"تمامیت ارضی".

آیااین دفاع ازنابرابری بین ملل و دفاع از امتیازات بورژوازی ترك نمی باشد؟ سوسیالیستها(کمونیستهای انقلابی - ج ب ف)حتی باکوچکترین امتیازی که به نفع یك ملت وبه‌نفع نابرابری باشدضدیت می ورزند. در حالیکه درترکیه، تشکیل یك دولت ملی همیشه امتیازی بودبرای ملت ترك وهنوز هم چنین است .ماکمونیستها همانگونه که ازهر امتیاز دیگر دفاع نمی کنیم ،ازاین یکی نیز دفاع نمی کنیم .ماازحق ملت کرددرتشکیل یك دولت با تمام قوا دفاع کرده وخواهیم کرد.ماتابه آخربه این حق احترام خواهیم گذارد،ماز موقعیت ممتاز ترکها نسبت به کردها (وملیتهای‌دیگر) حمایت نمی کنیم ،ماتوده هارا طوری آموزش می دهیم که بدون شك وتردید این حق را برسمیت بشناسندوانحصار امتیازحق تشکیل دولت توسط هر ملتی را رد کنند. رفیق لنین خاطرنشان ساخت که :

"اگر، در آژیتاسیون سیاسی خودازپیش بردوتبلیغ شعار حق‌جدائی غفلت ورزیم ،مانه فقط دردست بور - ژوازی بلکه همچنین دردست ملاکین فئودال واستبدادملت ستمگر،بازی خواهیم کرد."

بورژوازی میانه حال ملی،و سوسیال - اپورتونیستهای مادرحالیکه ازیکطرف قیافهٔ ضدیت با امتیازات را بخود می گیرند،ازطرف دیگر مو- ذیانه وبا حسادت دودستی امتیازاتی را که به نفع بورژوازی ترك است می چسبند .این‌دکانداران دو رو یك دست را(آشکارا)بطرف دمکراسی دراز می کنندودست دیگر را(ازپشت سرشان)به مرتجعین پلیس، به ناسیو- نالیسم افسارگسیخته و پوسیدهٔ ترك ، به تبعیض نژادی فئودالی داده وبدین ترتیب ازدستیاران آنان میگردند.

۸ - جنبش ملی کرد

جنبشهای ملی در ترکیه نه جدیدهستند ونه اینکه فقط دربرگیرنده جنبش ملی کرد. این جنبشها حتی قبل از سقوط جامعهٔ عثمانی شروع شدندوتابه کنون ادامه دارند. بلغارها،یونانی ها،مجارها آلبانی ها،کردها،ارمنی ها، عربها،

یوگسلاوها، رومانی ها . . . . . همهٔ آنها مکرراً در دورهٔ دولت عثمانی برعلیه ملت غالب ترک بپا خواستند، تاریخ تمام این جنبشها، بجز جنبش کردها، را تا حد معینی حل کرده است. امروزه در ترکیه جنبش ملی که هنوز حل نشده است، جنبش کرد است. گرایش طبیعی جنبش ملی در ترکیه همچنین عبارت بوده است از تشکیل دولتهائی با وحدت ملی، سرمایه داری، که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به آرامی وارد زندگی اروپای شرقی و آسیا شد، بسیاری از جنبشهای ملی را در این مناطق بر انگیزانده است. با رشد سرمایه داری و تولید کالائی، ملل دیگری که در چارچوب مرزی ترکیه بودند، خود را از ترکیه جدا کرده اند و در دولتهای ملی (یا چند ملیتی) جداگانه متشکل گشته اند، به استثنای ارمنی ها که در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ قتل عام شده و بطور کلی از سر - زمینهایشان رانده شدند.

"قرارداد لوزان" کردها را بین دولتهای گوناگون تقسیم کرد. امپریا - لیستها و حکومت جدید ترکیه با لگدمال کردن حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش و ضدیت با تمایلات و خواستهای خود ملت کرد، از طریق معاملهٔ مرزها را تعیین کردند.

بدین ترتیب منطقه کرد بین ایران، عراق، و ترکیه تقسیم شد.

در اینجا خوب است به نکته دیگری هم توجه کنیم. تقسیم کردستان درتخطی از حق آن در تعیین سرنوشت خود مسلماً یک بی عدالتی تاریخی است. وآنطور که رفیق لنین در مورد دیگری گفته بود، وظیفه احزاب کمونیست در چنان صورتی عبارتست از اعتراض بلاانقطاع برعلیه این بی عدالتی و محکوم کردن تمام هیئت حاکمه. اما خشک مغزی خواهد بود اگر تصحیح چنان بی عدالتی را در برنامه خود قرار دهیم. این بدان دلیل است که مثالهای متعددی از بی عدالتی های تاریخی موجود هستند که کارا کتر خود را به مثابه یک موضوع معاصر از دست داده اند. "تا زمانی که اینها بی - عدالتیهای تاریخی ای نیستند که کما - کان بطور مستقیم مانعی در مقابل تکامل اجتماعی و مبارزه طبقاتی باشند"، احزاب کمونیست نباید موضعی در تصحیح آنها بگیرند چرا که این امر توجه طبقه کارگر را از مسائل اساسی منحرف خواهد کرد. بی عدالتی تاریخی که ما در بالا ذکر کردیم، دیگر کاراکتر خود را به مثابه یک موضوع روز از دست داده است. بنابراین کمونیستها نباید با تقاضای تصحیح آن حماقت و فقدان دوراندیشی را به نمایش بگذارند

در ترکیه، آنگونه که مرزهایش توسط قرارداد لوزان تعیین گشت، جنبش ملی کرد ادامه داشته است. هر چند وقت خیزشهائی توده - ای صورت گرفته اند، که مهمترین آنها عبارتند از: شورش شیخ سعید در سال ۱۹۲۵، شورش آگری در ۱۹۲۸، شورش زیلان در ۱۹۳۰ و شورش درسیم در ۱۹۳۸. این جنبشها، بهمراه یک کاراکتر "ملی" یک کاراکتر فئودالی نیز داشته اند. بیگهای فئودال که تا آنزمان حکام خودمختار بودند، با قدرت مرکزی که شروع به خدشه دار کردن قدرت آنها کرده بود، درگیر شدند. این عامل اساسی بود که بیگ های فئودال را به شورش برعلیه قدرت مرکزی واداشت. در مقابله با قدرت مرکزی که در دست طبقات حاکمهٔ ترک بود، تمایل بورژوائی کرد به کنترل بازار داخلی "خودش" با تمایل بیگ های فئودال به برقراری حاکمیت خودمختار در هم تلاقی کرد. علت شرکت وسیع دهقانان در این جنبشها، ستم ملی بود. آنگونه که رفیق استالین خاطر ساخت، سیاست ستم "ملی" توجه توده های وسیع را از سوی مشکل اجتماعی، بطرف مشکلات "مشترک" بورژوازی و پرولتاریا منحرف می کند. این بنوبه خود جو مناسبی را فراهم می نماید برای پخش کردن این دروغ که بین منافع پرولتاریا و بورژ - وازی هماهنگی وجود دارد و جو مناسبی را فراهم می کند برای پرده کشیدن بر روی منافع طبقاتی پرولتاریا (ودهقانان) وبرده کردن پرولتاریا (ودهقانان) از نظر روحی.

تمام این دلایل است که بیگ ها فئودال کرد، بورژوازی درحال برخاستن کرد، وروشنفکران ودهقانان کرد را بر علیه بورژوازی و ملاکین ترک که دولت جدید در دستشان بود، و بر علیه بوروکراسی حاکم که در ارتباط لاینفک با آنها عمل میکرد، با هم متحد نمود. بورژوازی و ملاکین ترک، اربابان دولت جدید، دست به احیای تبعیض نژادی و گسترش آن به هر نقطه ای زدند آنها تاریخ را از ابتدایش دوباره نگاشتند، و یک تئوری مزخرف ونژادپرستانه اختراع کردند مبنی بر اینکه همهٔ ملل از ترکها نشأت گرفته اند. وریشهٔ تمام زبانها به زبان ترکی بر می گردد(!) تئوری "زبان خورشید" ساخته و پرداخته شد تا این مسئله اثبات گردد. ترکها ملت ارباب بودند(واقعا آنهائی که ارباب بودند طبقات حاکم ترک بودند)؛ اقلیتها مجبور بودند که از آنها اطاعت کنند. صحبت به هر زبان دیگری غیر از ترکی غیر قانونی گشت. تمام حقوق دمکراتیک اقلیتهای ملی معلق گشتند وهر شکلی از تحقیر کردن و به فقر ونکبت کشاندن این خلقها مشروع بود. به آنهائی که کرد بودند نامهای تحقیر آمیز می دادند. برای پراکندن تخم شوونیسم ترک درمیان کارگران ودهقانان تلاشهائی انجام گرفت که کمابیش موفق بود. حکومت نظامی اعمال شده در سراسر کشور شکل بخصوص حادتری را در شرق گرفت. منطقه کردستان مکررا "منطقه نظامی ممنوع "اعلام گشت، وغیره. بمثابه عکس العملی درمقابل این شوونیسم ملت غالب، بطور اجتناب - ناپذیری ناسیونالیسم ملت تحت ستم تقویت گشت . . . . واین باعث رانده شدن دهقانان کرد به درون صفوف بورژوازی و بیگ های ملت خودشان شد - چیزی که غیر قابل اجتناب بود. مردم کرد، که اکثریت عظیمشان حتی نمی توانستند به ترکی سخن بگویند، و بخصوص دهقانان کرد طبیعتا در مقابل مقامات رژیم جدید که برآنها ستم میکرد تحقیرشان مینمود و درست مانند یک حاکم استعمارگر ظالمانه برآنها حکومت میکرد، بطور قهرآمیزی عکس العمل نشان دادند. الزاماً عاقبت این عکس العمل بر حق دهقانان آن شد که با عکس العمل بیگ های فئودال کرد و بورژوازی کرد

متحد گشت . وبدین ترتیب شورشهای کرد زاده شدند.

کمونیستها عناصر مترقی ودمکراتیک این شورشهارا مورد حمایت قرار میدهند - آن عناصری که برعلیه ستم وسیاست ملت ستمگر، برعلیه نابرابری و امتیازات ملی هستند. اما با تمایل بیگ های فئودال برای محفوظ داشتن حاکمیت خودمختاری برای خود وهمچنین با مبارزه بورژوازی برای در موقعیت برتر قرار گرفتن خودش، ضدیت می ورزند، وآنها از امتیازات وبرتری بورژوازی و ملاکین هیچ ملتی حمایت نمی کنند. درهمان زمان، حزب کمونیست ترکیه (TKP) کاملا از سیاست ستم ملی طبقات حاکمه ترکیه حمایت کرد، چرا که سیاستی نادرست را دنبال می نمود. بجای متحد کردن عکس العمل برحق وقدرتمند دهقانان کرد برعلیه ستم ملی با رهبری پرولتاریا، این حزب بدنبال بورژوازی وملاکین ترک روان شد، بدین ترتیب لطمهٔ عظیمی به وحدت مردم زحمتکش این دو ملیت زد، ودرمیان مردم کارگر کرد تخم عدم اعتماد به کارگران ودهقانان ترک را پاشید. آنهائی که سرکوب وحشیانه شورشگران کرد توسط دولت ترکیه و قتل عام توده ای متعاقب آن را تحسین میکنند، تحت لوای اینکه این عمل حرکتی "مترقی" و "انقلابی" بر علیه فئودالیسم است، ناسیونالیستهای اصلاح ناپذیر ملت ستمگرند. چنین کسانی تصمیم گرفتند بر این واقعیت چشم ببندند که دولت جدید ترکیه نه تنها به بیگ های فئودال کُرد حمله کرد، بلکه همچنین بطور وحشیانه ای به تمام مردم کُرد منجمله زنان وکودکان حمله کرد. چنین اشخاصی فراموش می‌کنند که دولت ترکیه درحین پیشبرد این قتل عامها درواقع با بیگ های فئودالی که با او ضدیت نمی ورزیدند بسیار دوستانه عمل میکرد . و سیاست تقویت وحمایت از آنان را اعمال میکرد. چنین کسانی تصمیم گرفتند که بر تفاوت شدید مهم بین آن عواملی که دهقانان کرد را به طغیان و آن عواملی که بیگ های فئودال کرد را به شورش وا میدارند، چشم فرو بندند.

به اصطلاح کمونیستهائی هم هستند که سعی میکنند از سیاست ستم ملی طبقات حاکمه ترکیه، تحت لوای اینکه امپریالیستهای انگلیسی پشت سر شورش شیخ سعید قرار داشتند، دفاع کنند. در اینجا ما وارد این بحث نخواهیم شد که آیا امپریالیسم انگلیس پشت سر آن بودیا نبود. ما بحث خواهیم کرد که آیا سیاست ستم ملی می توانست برمبنای چنین ادعائی مورد حمایت قرار گیرد؟ بگذارید فرض کنیم که امپریالیسم انگلیس دستی درشورش شیخ سعیدداشت . در چنین حالتی موضع جنبش کمونیستی بایدچه میبود؟ اولا: بایدعبارت میبود از ضدیت باسرکوب جنبش ملی کرد توسط طبقات حاکمهٔ ترکیه، پیش بردن مبارزه فعال بر علیه این سرکوب، وپیش گذاردن این خواست که ملت کرد باید خودش در موردتشکیل دولتش تصمیم بگیرد. درعمل این به آن معنا می بودکه بایدیک همه پرسی عمومی در منطقه کردستان بدون هیچ گونه دخالتی از خارج صورت میگرفت، بدین شکل یا هر شکل مشابه دیگری ملت کرد خودش در موردجدائی تصمیم میگرفت. جنبش کمونیستی، دردرجه اول برای بیرون کشیدن تمام واحدهای نظامی که برای سرکوب جنبش کرد فرستاده شده بودند، برای جلوگیری از هر گونه مداخله ای، برای حق تعیین سرنوشت ملت کرد مبارزه میکرد، وبا شدت برعلیه طبقه حاکمه ترکیه جنگیده، به میان توده ها رفته وسیاست سرکوبگرانه وستمگرانه وتجاوزکارانه اش را افشاء میکرد. دوماً: هم چنین برای توده ها سیاست امپریالیسم انگلیس مبنی بر به جان هم انداختن ملیتهای مختلف و لطمه ای که این امر به مردم زحمتکش همه ملیتها وبروحدت آنهامی زند را افشاء مینمود، وباشدت برعلیه سیاست امپریالیسم انگلیس مبنی بر دخالت بر امور داخلی می جنگید. سوما: "برمبنای منافع طبقاتی پرولتاریا درراه تکامل اجتماعی وبطور کلی سوسیالیسم" به ارزیابی مسئله جدائی ملت کرد می‌پرداخت وبه نتیجه میرسید که آیا باید بواقع جدائی را موردپشتیبانی قرار بدهد یاخیر. اگر جدائی را امری درخدمت منافع پرولتاریا ارزیابی میکرد، آنگاه برای این منظور دست به تبلیغ در میان کارگران و دهقانان کردمیزد، وکمونیستهای کردبخصوص بایددرمیان مردم خود به تبلیغ برای وحدت و مبارزه بر علیه تلاشهائی که سعی میکنندمبارزه برعلیه ستم ملی راتابع مبارزه برای تقویت ملاهاوبیگ ها وغیره کند، می پرداختند.....

ستم ملی اعمال شده توسط طبقات حاکمهٔ ترکیه تابه امروزادامه یافته است. وکماکان ادامه دارد. به موازات این امر جنبش ملی کرد نیز ادامه یافته است، با این تفاوت که یک بخش ازبیگ های فئودال کرد به صفوف طبقات حاکمه ترکیه پیوستاند. همچنین، برخی بورژوا پتهای بزرگ کرد که تعدادشان محدود است، به صفوف طبقات حاکمه ترکیه پیوسته اند. بورژوازی کردمقدارقدرتی بهم زده، در حالیکه نفوذ فئودالی برجنبش ملی کرد تضعیف گشته است . امروزه جنبش ملی کرد توسط بورژوازی تقویت شده کرد، وتوسط روشنفکران کردوزمین‌داران کوچك ارضی که ایدئولوژی آنها را گرفته اندرهبری میشود. کارگران و دهقانان کرد، درمقایسه با گذشته، نسبتاً کمتر تحت نفوذ بورژوازی و مالکان ارضی کرد می‌باشند. ایده های مارکسیستی - لنینیستی شروع به ریشه دواندن در میان کارگران، دهقانان فقیر و روشنفکران کرد کرده است وبسرعت درحال گسترش می باشد.

تحت چنین شرائطی، رفتارجنبش کمونیستی در ترکیه درقبال جنبش ملی کرد چه بایدباشد؟ ماتاکنون به این نکته بر خورد کرده وخط رویزیونیستهای شفق را مورد مطالعه قرار خواهیم داد - خطی که بسیار غلطبوده

وبرای وحدت خلقهاضرر مندمیباشد....

۱۰ ـ درجنبش ملی کرد، عملکرد "مثبت" بورژوازی وخرده مالکین ،تلاشی درتقویت ناسیونالیسم است .

عموما درهرجنبش ملی ،وبطور مشخص درجنبش ملی کرد ، هدف واقعی بورژوازی عبارتست ازکسب برتری وتفوق خودش .هدف واقعی اش عبارتست از کسب کنترل بازار،وبه انحصار درآوردن ثروت مادی و غیره در منطقه اش . هدفش عبارتست از به دست آوردن امتیازات و نابرابری به نفع خودش وتضمین رشد ملی خودش . بدین ترتیب بورژوازی، ومالکان ارضی، تابدان درجه که درجنبش ملی شرکت می جویند، خواهان نابرابری و امتیازات درخدمت منافع خودشان هستند. آنها خواهان تصاحب حقوق دمکراتیك ملل دیگر هستند. آنان می خواهندکه ستم ملی رابر ضعیف‌تر و کم قدرترازخودشان تحمیل کنند. آنان در تلاشند که پرولترها را با حصارهای ملی از هم جدا کنند و پرولتاریاودیگرزحمتکشان ملت را به پشتیبانی بی قیدوشرط از آرمانهای ناسیونا لیستی خود بکشانند. آنان خواهانندکه فرهنگ ملی خودرابجای فرهنگ بین المللی پرولتاریا و دموکراسی بنشانند،آنها می خواهند که فرهنگ ملی (یعنی فرهنگ آن بورژوازی درقدرت) رارشد دهند ،پرولتاریا وزحمتکشان را با فرهنگ ملی تغذیه کنندواز آنان حامیان بی قیدوشرطی برای منافع طبقاتی خودبسازند.

بورژوازی و مالکان ارضی در مقابل گرایش تاریخی بطرف یکی شدن ملل مقاومت می ورزند(یکی‌شدن تحت فشار را بکنار بگذاریم)، یعنی اینکه آنها در مقابل یکی شدن خودبخودی مقاومت می کنند، آنها در مقابل محو خودبخودی ویژگیهای ملی مقاومت می کنند ،در مقابل وحدت و آمیختن کارگران تمام ملیتهای یك کشور معین ،در درون تشکلات متحد کارگران ،مقاومت می ورزندودرعوض خواهان جدا کردن پرولترها برمبنای ملیت ومتحد کردن پرولترهای ملت خودشان نه در تشکلات طبقاتی‌بلکه در "تشکلات ملی" وبرای اهداف طبقاتی خودشان هستند.

در درون جنبش ملی کرد ، امکان ندارد که به همراه محتوای عمومی دمکراتیك ،آرمانهای ارتجاعی ، مشابه آنچه که در بالا ذکرش رفت ، تلاش برای تقویت ناسیونالیسم . را ندید . اینها آرمانهای بورژوازی و مالکان ارضی است که جنبش ملی کردستان را رهبری می کند.

رویزیونیستهای شفق کاملا به عمل "مثبت" بورژوازی و مالکان ارضی که تلاش می کنند ناسیونالیسم رادرون جنبش ملی کرد تقویت کنند، بی‌اعتنا بوده اند . بنابرنظر رویزیونیستهای شفق جنبشی که درمنطقه کردستان ترکیه درحال رشد است یك جنبش ملی ،با جوانب مثبت و ارتجاعی اش نمی باشدبلکه یك جنبش خلقی کاملا مترقی است که بر علیه "ستم ملی و یکی شدن " وبرای "حقوق دمکراتیك"، "برابری ملل و حق تعیین سرنوشت " در جریان است . بدین ترتیب رویزیونیستهای شفق برای آرمانهای ناسیونا لیستی وضدپرولتری بورژوازی ومالکان ارضی کوچك کردپشتیبانی فراهم کرده،بادنباله روی از آنان همبستگی دوخلق را خدشه دارمیسازند. خط شوونیسم ترك رویزیونیستهای شفق باناسیونالیسم کردآشتی داده شده است .

۱۱ ـ موضع پرولتاریای آگاه در ترکیه بر سرجنبش ملی کردچه بایدباشد؟

اولا باید خاطر نشان شود که‌پرولتاریای آگاه در ترکیه علیرغم اینکه از چه ملیتی باشد ،جایگاهی را درزیر پرچم ناسیونا لیسم بورژوائی اتخاذ نخواهد کرد .بقول رفیق استالین: "پرولتاریای آگاه پرچم آزمایش شده خودش را دارد و هیچ نیازی ندارد که جایگاهی را در زیر پرچم بورژوازی اشغال کند."ثانیا،پرولتاریای آگاه در ترکیه ،علیرغم اینکه از چه‌ملیتی باشد،تلاش خواهد کرد که توده های کارگران و دهقانان را بدور پرچم خودش جمع کرده و مبارزه طبقاتی تمام طبقات زحمتکش را رهبری کند و در خاك دولت ترکیه ،کارگران و زحمتکشان تمام ملل موجوددرترکیه را در تشکلات طبقاتی مشترك متحد خواهدکرد.

ثالثا ، پرولتاریای آگاه درترکیه، علیرغم اینکه از چه ملیتی باشد،بدون قیدو شرط از مضمون دمکراتیك عام جنبش ملی کرد که برعلیه ستم ،ظلم و امتیازات طبقات حاکمه ترکیه ،وهم چنین برای از بین بردن تمام اشکال ستم ملی وبرای برابری ملل می باشد، حمایت خواهد نمود.قاطعانه وبدون قید وشرط از جنبشهای دیگر ملیتهای تحت ستم که درهمان جهت درتلاشندحمایت خواهد کرد.

رابعا ،پرولتاریای آگاه در ترکیه ،ازهرملیتی که باشد،کاملا نسبت به مبارزه ای که بورژوازی و مالکان ارضی ملیتهای گوناگون برای گرفتن ومحفوظ نگاهداشتن برتری و امتیازات خودشان می کندبیطرف خواهدماند. پرولتاریای آگاه در ترکیه هرگز از گرایش موجود در جنبش ملی کردستان که برای تقویت ناسیونالیسم کرد تلاش می کندپشتیبانی نخواهد کرد،هرگز به بورژوا ناسیونا لیسم یاری نخواهدرساند،بهیچ طریقی از مبارزه ای که بورژوازی و مالکان ارضی کردبرای برتری و امتیازات خودشان درپیش میگیرند پشتیبانی نخواهدکرد،بعبارت دیگر ، به حمایت از مضمون دمکراتیك عام جنبش ملی کردستان اکتفا خواهد ورزید وبه ورای آن نخواهد رفت . . .

رویزیونیستهای شفق جنبش ملی کرد را ،که در درونش عناصر مختلف وجوددارد ،بمثابه یك جنبش همگون "خلق کرد" ارائه می کنند وآنرابمثابه جنبشی که کاملاً و تماماً مترقی است ، تصویر می کنند،ازطریق مشخص نکردن اینکه چه نکاتی مترقی اندوچه نکاتی ارتجاعی ،یابامشخص نکردن نکاتی که بافرارفتن ازآنان آرمانهای ارتجاعی بورژوازی ومالکان ارضی‌غلبه می‌یابند، انها دقیقاً به همان نتایجی‌می رسندکه بنفع بورژوازی ومالکان ارضی است . و بدین ترتیب دررابطه باپرولتاریای

ترکیه بطورعام وپرولتاریای کردبطور مشخص ،رویزیونیستهای شفق به‌بورژوازی ومالکان ارضی کردامتیازمی‌دهند! فردا،وقتی که"عمل مثبت"بورژوازی ومالکان ارضی کرد بطور ملموستری احساس شود،ماکنجکاوهستیم بدانیم رویزیونیستهای شفق چه‌خواهندکرد. اما بواقع آنچه که‌خواهندکردازهم اکنون روشن است!آنان بدون قیدوشرط به صفوف ناسیونالیستهای‌ترک خواهند پیوست .

بگذاریداین نکته رانیز بگوئیم: کمونیستها همیشه ومطلقاًبین‌ناسیونالیسم یك ملت تحت ستم وناسیونالیسم یك ملت ستمگروبین‌ناسیونالیسم یك ملت کوچك وبزرگ تمایز قائل می شوند.

رفیق لنین درمورداین‌موضوع چنین می گوید:

"دررابطه بانوع‌دوم ناسیونالیسم، ماآحادیك ملت بزرگ ،درپر اتیك تاریخی ،درشماربی نهایتی از موارد خشونت تقریباهمیشه مقصر بوده ایم ، مضافاً،مابدون آنکه متوجه باشیم به دفعات بی نهایت مرتکب خشونت و توهین شده ایم .....

"به این دلیل است که انترناسیونالیسم از جانب ملل ستمگر یاآنگونه که خوانده میشود،ملل‌بزرگ(بزرگیشان فقط درخشونتشان وقلدریشان است)نه فقط بایدوابسته باشدبه امربرسمیت شناختن رسمی برابری ملل، بلکه به یك نابرابری درحق ملت ستمگر- ملت بزرگی ،که بایدآن نابرابری را که در پراتیك‌واقعی بدست می‌آوردجبران کند.هرآنکس که این را نفهمد برخورد واقعاپرولتری به مسئله ملی را درك نکرده است،اوهنوزدراساس درنقطه‌نظرش خرده بورژواست و بنابراین ،مطمئناًبه نقطه نظر بورژوائی تنزل خواهدکرد." رفیق لنین این چنین ادامه میدهد:

"....هیچ‌چیزی‌به‌اندازه‌بیعدالتی ملی دررشدوتقویت همبستگی طبقاتی پرولتری اختلال بوجودنمی آورد،آحاد ملت مورد'اهانت'واقع شده در مقابل هیچ چیز به اندازه احساس برابری و تخطی از این برابری، اگر فقط از بابت غفلت یا شوخی باشد،وتخطی آن برابری از جانب رفقای پرولتریشان، حساس نیستند.بدین دلیل است که در این موردد‌رابطه با 'امتیاز' دادن‌و انعطاف پذیری درقبال اقلیتهای‌ملی ـ بهتر است زیاده روی شودتاکوتاهی ." (مسئله ملیتهایا"خودمختاری کردن" [ادامه یافته] کلیات آثارلنین‌جلد ۳)

آیا کاررویزیونیستهای شفق هیچ شباهتی به رهنمودهای لنین دارد؟ خیر، اصلا ! امروزه رویزیونیستهای شفق خطی رادنبال می کنندکه درماهیت امر ناسیونالیست ترك است،باانبوهی از عوامفریبیهای وقیحانه، حق تعیین سرنوشت ملت کردرا لگدمال میکند، و نمایندگان شوونیسم ترك را بمثابه پرچمداران خودانتخاب می کنند. آنچه که آنها می کنندد‌رتضادکامل با اعتقادات رفیق لنین است .....

ما قبلا به این موضوع اشاره کرده ایم که گرایش عمومی هرجنبش ملی عبارتست از تشکیل یك دولت‌ملی مستقل ،اشاره کردیم که نیازهای سرمایه داری و تولیدکالائی به بهترین وجهی بدین طریق برآورده میشوند و اینکه عمیقترین فاکتورهای اقتصادی دراین جهت عمل می کنند.مطمئناً گرایش عمومی جنبش ملی کردنیز در جهت تشکیل یك دولت ملی مستقل است.اگرچه گرایش عمومی یك چیز است وخواستهای معین و کنکرت فرموله شده توسط یك جنبش ملی چیز دیگری .خواستهای معین درتضادبااین گرایش عمومی نیستند. امااینگونه‌نیست که همه جنبشهای ملی ممکن است این گرایش عمومی یعنی تشکیل یك دولت جداگانه ـ رابعنوان خواست معین خوداتخاذکنند.فاکتورهای گوناگونی درواقع شدن این امردخیلند. رابطه نیروها درعرصه کشورودرعرصه جهانی، ملاحظات بورژوازی ومالکان ارضی ملیتهای گوناگون درون کشوردررابطه بامنافع خودشان،کاراکتر ستم ملی ، ملاحظات تاکتیکی وغیره ـ تمام فاکتورهائی ازاین قبیل،اهداف معین فرموله شده توسط یك جنبش ملی‌را تعیین می کنند.....

در ترکیه ،جنبش ملی کردهنوز بطور آشکار خواست جدائی رامطرح نکرده است .اخیراًخواستهای علناً فرموله شده توسط جنبش ملی کرد عبارتنداز‌برسمیت شناختن زبان کردی (خواندن ،نوشتن ومحاوره)،برنامه‌های رادیوئی به زبان کردی، برطرف کردن موانعی که درمقابل گسترش آزادانه "فرهنگ ملی "(درواقعیت فرهنگ بورژوازی ومالکان ارضی کرد)قراردارد، پایان دادن به سیاست یکی کردن (جذب و بلعیدن ملل دیگر- م)،فراهم آوردن مدارسی که به کردی‌آموزش بدهد،برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت وغیره.دلایل گوناگونی که دربالابه آنها اشاره کردیم‌جنبش ملی کردرا ازفرموله کردن علنی خواست جدائی بازمیدارد،بنابراین حداقل امروزه صحیح نیست که بگوئیم‌ملت کرد(ونه خلق کرد)،در حال مبارزه برای تعیین سرنوشت است .

دررابطه باگرفتن چنین موضعی ما اصلا ازتمایل قدرتمند موجود در میان بورژوازی ومالکان ارضی کرد به امر جداشدن غفلت نمی ورزیم . اما ما می گوئیم که این تمایل هنوز خواست علنی جنبش ملی نشده است . بطور مثال،امروزه جنبش ملی درایرلند شمالی بواقع علناًخواست جداشدن را فرموله کرده است . جنبش ملی کرددر ترکیه نیز در گذشته علناًخواست جدای وغیره را مطرح کرده بود.این امر که امروزه جنبش ملی کردعلناًخواست جدائی را فرموله نکرده است، بدان معنانیست که درآینده نیزچنین‌نخواهد کرد.

مضافاً،سازشهای گوناگونی بین بورژوازی ومالکان ارضی دوملت‌نیز امکان پذیراست،از این مسئله نیز نبایدغفلت ورزید.درحقیقت ،جنبش بارزانی درعراق به خودمختاری قسمی راضی شده است.علاوه براین، ممکن است درحالی که یك بخش ازجنبش ملی کردستان خواهان جدائی،بخش دیگرنباشد.بنابراین بگذاریدکه قبل ازدیدن رودخانه پاچه‌های شلوارمان را بالا نزنیم.

۱۲ ـ بیاییدتانفوذناسیونالیسم ملت غالب برکارگران ، دهقانان ترک رانادیده نگیریم

رویزیونیستهای شفق معتقدندکه" تمام کارگران ودهقانان ترکیه"درحال حمایت ازمبارزه خلق کرد می- باشند(!)

مبارزه"علیه سیاست ستم ملی وجذب"، و"مبارزه برای حقوق دمکراتیک ، برا- بری ملل وبرای تعیین سرنوشت"(تاکید ازمن ـ ا.ك)

دراینجابخاطر جملات تزئینی به یك واقعیت معین خیانت شده است . اولا، بگذاریداشتباهی را تصحیح کنیم :"تمام‌کارگران ودهقانان ترکیه" بکنار حتی پرولتاریای آگاه نباید، تحت هرشرایطی ازمبارزه "برای تعیین سرنوشت" (نه حق تعیین سرنوشت) پشتیبانی کند. پرولتاریای آگاه باید حمایت کنداگر،دراوضاع معین ،این جدائی در انطباق با مبارزه ای باشد که پرولتاریا برای هدف سوسیالیسم به پیش می برد،درغیر اینصورت ، باید به خواست ملت کرد مبنی برجدائی احترام گذارده وبدون حمایت فعال از آن ،جدائی را قبول کند. مابعداً دوباره به این مطلب باز خواهیم گشت .

بعلاوه ،مانمی توانیم ادعاکنیم که "تمام کارگران ودهقانان ترکیه" امروزه حتی از بر حق ترین ومترقی- ترین خواستهای‌ملت کردحمایت میکنند . این فقط چیزی مطلوب است ومتاسفانه امروزه بواقع موجودیت ندارد. آگاهی کارگران و دهقانان ترك به مقدار زیادی توسط طبقات حاکمه ترك با عوامفریبی ناسیونالیستی کورشده است . دهقانان بکنار،حتی دیدهای پیشروترین عناصر پرولتاریا کمابیش توسط ناسیو- نالیسم ملت غالب محدود گشته است . یعنی اینکه درمقابل کمونیستها درترکیه وظیفهٔ نابودکردن ناسیونالیسم ترك و رها کردن کارگران ودهقانان از بقایای تمام اشکال بورژواناسیونالیسم خودنمائی می کند. وفی الواقع هرآنچه که به غفلت کردن ازاین وظیفه یا کم بها دادن به آن منتهی میشود برای مبارزه طبقاتی ضررمنداست.....

۱۵ ـ "تعیین سرنوشت "، "حق تعیین سرنوشت "

"تعیین سرنوشت"و"حق تعیین سرنوشت" دوچیز مختلفند. "تعیین سرنوشت"یعنی جداشدن، یعنی تشکیل یك دولت مستقل . درحالیکه، "حق تعیین سرنوشت" آنگونه که دربالا ذکرش رفت، یعنی "حق تشکیل یك دولت مستقل". کمونیستهاتحت هرشرائطی وبدون قید وشرط از"حق تعیین سرنوشت"یعنی از حق تشکیل یك دولت مستقل دفاع می کنند. هرگز نباید"حق تعیین سرنوشت "و"تعیین سرنوشت" یا به عبارت دیگر "تشکیل‌یك دولت جداگانه را مخلوط کرد. اگرچه کمونیستهاتحت هرشرایطی از اولی دفاع می کنند،اما جنبش کمونیستی بقول رفیق لنین "در موردمسئله دوم بایدمنحصراً برمبنای جایگاه آن در هر مورد خاص درانطباق با منافع تکامل اجتماعی بطورکلی ودر انطباق با منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریابرای سوسیالیسم ."....

موضع رویزیونیستهای شفق چیست؟ دفاع از حق مردم درانقلاب کردن (!)، لگدمال کردن حق ملل درتعیین‌سرنوشت خویش .مضافا،باگفتن اینکه"نمی توا ن حق تعیین سرنوشت ملت کرد را از مبارزه برعلیه امپریالیسم وازمبار زه برای انقلاب ارضی که متکی بردهقانان فقیراست،جداکرد،"آنها حتی حق تعیین سرنوشت راوابسته به شرایط می کنند. فراموش نکنید، این راه حلی(!) است که رویزیونیستهای شفق برای مسئله ملی پیشنهاد می کنند....

۱۶ ـ چه زمانی پرولتاریای آگاه ترکیه ازجدائی ملت کردحمایت می کند؟وچه زمانی نمی کند؟

پرولتاریای آگاه درترکیه،علیرغم اینکه ملیتش چه باشد،به مسئله تشکیل یك دولت جداگانه توسط ملت کرداز موضع رشدو تقویت انقلاب می نگرد. اگر تشکیل یك دولت جداگانه توسط ملت کرد دورنماهای رشدوموفقیت انقلاب دمکراتیك خلق تحت رهبری پرولتاریا را در کردستان ترکیه افزایش خواهد داد،آنگاه پرولتاریای آگاه درترکیه، علیرغم اینکه ملیتش چه باشد،از این جدائی حمایت خواهدکرد. اگرجدا شدن رشدوموفقیت انقلاب دمکراتیك خلق تحت رهبری پرولتاریا را به تاخیر بیفکند یادرآن اختلال ایجاد کند،آنگاه پرولتاریای آگاه علیرغم اینکه ملیتش چه باشد،ازآن حمایت نخواهدکرد. فرض کنیم که جنبش کمونیستی رشدیابنده در کشور ما بسرعت در میان دهقانان درکردستان ریشه می دواند،وانقلاب ارضی در حال رشدوگسترش بودوجنبش انقلابی درمنطقه کردستان سریعتر از منطقه غربی در حال رشدبود،درچنین حالتی حفظ‌کردن منطقه کردستان درچارچوب مرزهای ترکیه فقط انقلاب رادراین منطقه ،بواسطهٔ موانع بوجود آمده توسط دستگاه دولتی بورژوازی ومالکان ارضی ملت ترك ،عقب نگاه میداشت. فرض کنیدکه در مناطق مختلف در کردستان ،قدرت سیاسی سرخ بظهور می پیوست درحالیکه انقلاب در غرب با گامهای بسیا رکندتر در حال رشد بود. بازهم، تحت چنین شرایطی ، سرکوب اعمال شده توسط طبقات حاکمه ترکیه ودولتشان انقلاب رشد یابنده در شرق را به تاخیر انداخته و مانعی در مقابلش ایجاد میکرد. درآن صورت ، جدائی شرق رشد انقلاب را تسریع کرده وتقویتش می کرد. آن چنانوضعی، با تسریع رشد انقلاب درغرب وشرق مسلماًدردیگر کشورهای خاورمیانه نیز تاثیرمی گذارد. درچنان وضعی پرو- لتاریای آگاه درترکیه،علیرغم اینکه ملیتش چه باشد،تمایل به جدائی ملت کردوحفظ شرایط برای حتی رشد تندتر انقلابی که در کردستان بسرعت در حال شکفته شدن بود،داشته و از آن دفاع میکرد.

ازطرفی ،اگر انقلاب در مناطق دیگر درحال رشدسریعتری بود، ورشد آن درمنطقه کردکندتر بود،اگر جدائی کردستان رشد انقلاب را کماکان کند تر کرده وسلطهٔ شیخ های فئودال ،بیگ ها، ملاهاوغیره،را در این منطقه تقویت می کرد،وبا این عمل مبارزه انقلابی در شرق بامحروم شدن از حمایت منطقه غربی ضعیف تر میشد، آنگاه پرولتاریای آگاه درترکیه،علیرغم

اینکه ملیتش چه باشد، از امر جدائی حمایت نمیکرد. اگر پس از پیروزی انقلاب در ترکیه، یك جنبش جدائی طلب تحت رهبری بورژوازی کردرشد میکرد، آنگاه پرولتاریای آگاه درترکیه علیرغم اینکه ملیتش چه باشد، ازجدائی حمایت نمیکردو غیره .

مطمئناً آنچه که گفته ایم بر پایه مفروضات است. امابرای درك این مسئله که جنبش کمونیستی تحت چه شرایطی برله یاعلیه جدائی موضع‌خواهد گرفت، در نظر گرفتن این موارد فرضی مفیداست. بعلاوه، اینها مواردی نیستند که در تضاد با واقعیت باشند، وموارد‌ی هم نیستندکه بظهوررسیدنشان ناممکن باشد، اینها در انطباق باواقعیت بوده وکاملا رخدادنشان ممکن است.

۱۷ ـ اگرملت کردتصمیم به جدائی بگیرد، برخوردپرولتاریای آگاه ترکیه چه بایدباشد؟

در رابطه با مورد جدائی، ممکن است دومشکل خودنمائی کنند: اولی، همانطور که در بالا ذکرش رفت، عبارتست از شرایطی که جدائی بطور مثبت بر تحولات انقلاب تأثیر بگذارد، در این اوضاع مسئله بسیار روشن است: پرولتاریای آگاه تمام ملیتها قاطعانه از جدائی حمایت و دفاع میکنند.

دومی شرایطی است که جدائی بر تحولات انقلاب اثرات منفی بگذارد. اگر اوضاع چنین باشد وعلیرغم آن ملت کرد خواهان جداشدن باشد، آنگاه موضع پرولتاریای آگاه دررترکیه‌چه‌بایدباشد؟ رویزیونیستهای شفق در بحثهایشان در مورد این سؤال جواب دادند: جلوگیری از جدائی با دست یازیدن به هر شیوه ای منجمله استفاده از زور. جواب جنبش ما به همان سؤال این است که در چنان وضعی کمونیستها مطلقاً استفاده از زور را رد می کنند. علیرغم اینکه بنفع "متحدشدن" با دهقانان و کارگران کرد تبلیغ خواهندکرد، هرگز با زور با خواست جدائی رویا رو نخواهندشد. برسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" یعنی اینکه هرگز مانع جدائی نشدن ویعنی زمانیکه ملتی می خواهد این حق، یعنی جدا شدن، رابعمل در آورد، تولید سختی نکردن. کمونیستها تصمیم گیری د رموردتشکیل دادن یا ندادن یك دولت جداگانه را کاملا ومطلقاً به ملت کردواگذارمی کنند. اگر ملت کردبخواهدکه یك دولت جداگانه تشکیل دهد، تشکیل میدهد، اگر نمی‌خواهد نمی دهد. بعلاوه، برای اینکه درراه خواست ملت به جداشدن موانعی ایجادنکنند، کمونیستها خودشان نیز بر علیه تلاشهای حکومت بورژوازی و مالکان ارضی مبنی بر ممانعت از جدائی واستفاده از زور، مبارزه فعال خواهندکرد. کمونیستهابرعلیه هر شکل دخالت از خارج، مبارزه خواهند نمود. اگر کارگران و زحمتکشان کرد آگاه باشند که جدائی انقلاب را تضعیف میکند آنگاه آنها در هر حالت با هر آنچه که در توان داشته باشند برای متحدشدن خواهندکوشید. اگر آنها نسبت به این امر آگاه نباشند، هیچکس حق ندارد به نیابت از آنها، از خارج دخالت کند.....

۱۹ ـ رویزیونیستهای شفق شانه بشانهٔ ناسیونالیسم ملت حاکم ـ ناسیونالیسم مصطفی کمال وعصمت اینونو ـ میسایند.

رویزیونیستهای شفق، برستم ملی اعمال شده برملت کردودیگر ملیتهای اقلیت در گذشته، مهر تأیید می زنند. آنهابه تحسین این امر می پردازندکه مصطفی کمال (آتاتورك، اولین رئیس دولت جدید) درکنگرهٔ سیواز (سپتامبر ۱۹۱۹ ـ ج ب ق) گفت: "درترکیه، کردهاوترکها مثل هم زندگی می کنند." آنهابه گرمی از این مسئله استقبال می کنند که در لوزان (منظور قراردادلوزان درسال ۱۹۲۳ است) عصمت اینونو (وزیرخارجه در آن زمان) گفت، "من نماینده‌ترکها وکردهاستم،" وآنهابرای توجیه خودشان از این بیانات استفاده می کنند. مانند این است که آنهاصدای طبقات حاکمه هستند: نگاه کنید، حتی آتاتورك واینونو موجودیت کردهارابرسمیت می شناسند، این همان کاری است که ماهم می کنیم بنابراین عصبانیت ازبرای چیست؟

رویزیونیستهای مرتدفرض میکنند که با برسمیت شناختن موجودیت یك ملت آنها مسئله ملی را حل کرده اند (درواقع آنها، در حال حاضر، موجودیت خلق کرد(!) ونه ملت کرد را برسمیت می شناسند) ..... ممکن‌است‌بورژوازی ملت حاکم موجودیت ملل دیگر رابرسمیت وممکن است حتی حقوق معینی رانیزوقتی مجبور باشدبدهد، مانندبورژوازی‌عراق. امادرهر فرصتی که بدست آورد این حقوق رالگدمال کرده وبردیگرملیتهای ستم خواهدکرد. آنچه که کمونیستها را از بورژوازی متمایز می کند برسمیت شناختن یا نشناختن موجودیت ملیتهای اقلیت نمی باشد.

احتمالا، درکنفرانس سیواز، تحت شرایطی که چیزی بنام قدرت دولت مرکزی وجودنداشت و تقریباً از هم پاشیده بود، مصطفی کمال اساسی خواست با توسل به اذهان عوامفریبانهٔ موجودیت کردها مانع ازیك جنبش محتمل جدائی طلب ملت کردگردد. او می خواست وضعی را بوجودبیاوردکه آنها خودرا بقبول یوغ بورژوازی ومالکان ارضی ترك راضی کنند. تمام زندگی مصطفی کمال پراز مثالهائی است از اعمال ستم‌ملی‌برملت کردودیگرملیتهای اقلیت. اگردرترکیه کسی باشد که کمونیستها هرگز نتوانندازاو برای حمایت از خط خود در موردمسئله ملی استفاده کنند، مصطفی کمال است. در واقع، ناسیونالیسمی که باید در درجهٔ اول وبیش از همه برعلیه آن مبارزه کرد، عبارتست از ناسیونالیسم مصطفی کمال، که ناسیونالیسم ملت مسلط است، ادعای اینونو درلوزان که اونمایندهٔ کردها نیز می باشدحملهٔ وقیحانه ای است برحق ملت کرد برای تعیین سرنوشت خود. تلاش خائنانه ای است برای تعیین سرنوشت ملت کردازخارج، معاملهٔ مزورانه ای است باامپریالیستها برای الحاق منطقه زندگی ملت کردبه درون مرزهای ترکیه، بعبارتی درقلمرو تحت سلطه بورژوازی ومالکان ارضی ترك. وناسیونالیسم ترك است که در درنده خوترین شکل خودراظاهر میسازد. این آنچیزی است که رویزیونیستهای مرتد از آن بعنوان تکیه‌گاه استفاده می کنند. ●

بقیه از صفحه ۵۸

در جریان جنگ علیه ستم و جور پاکستان داشتند از دست داد. نقش آنها در چند سال گذشته تاحدی همان حالت وظاهر رادوباره به آنهاباز گرداند. در عین حال، درصورتیکه جنبش دانشجوئی با جنبش کارگران ودهقانان درنیامیزد در مرحله معینی آنها یکبار دیگر شتاب خودرا از دست خواهند داد. این بدلیل محدودیتهای طبقاتی آنهاست.

از سوی دیگر اتحاددرپیش ذکر شده نیز وجوددارد، این اتحاد برای اولین بار درمیان نیروهای مخالف پنج دشمن درحال رشداست. این اتحاداگر چه ضعیف است، امانشانه از آینده روشنی دارد. همچنین سازمانهای توده ای مختلف که ازمارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون پیروی می کنند، نیز در حال رشدمی باشند و درواقع سطح اتحادمیان نیروهای چپ عموما به نسبت قدرت وتوان این سازمانهای توده ای توسعه یافته است. بعلاوه، با رشدمبارزه مسلحانه وجنبشهای توده ای تحت رهبری ح.پ.پ قدرت واستحکام گرفته است، دیگر نیروهای انقلابی میهن پرست فعال شده اند. اتحاد انقلابیون ومیهن پرستان پوربابنگلابه رشدوتوسعه مبارزه مسلحانه و جنبشهای توده ای تحت رهبری پرولتاریا وابسته است - این حقیقت عامی است که وقایع چند سال گذشته آنرا اثبات کرد.

اعتبار ح.پ.پ که ازرهبری مبارزه مسلحانه ۷۱و ۷۴ - ۷۲. کسب گردید، بخاطرعقب گردهای بعدی بطور عمده فروریخت. باداشتن خط درست و نقش فعال درجنبش توده ای، آن اعتبار از دست رفته می تواند دوباره بدست آید. همچنین اشاره شدکه ح.پ.پ تقریباً هیچ تجربه ای درجنبشهای توده ای مناطق شهری نداشت. در چندسال گذشته خطها و راههای انجام این مهم تکامل یافته است وح.پ.پ و دیگر نیروهای مارکسیست-لنینیست که آنها نیز در حال تکامل دادن این خطهاو شیوه ها هستندرا قادربه تشدیدفعالیتهایشان نموده است.

نتیجه

بدین ترتیب خونتای نظامی ژنرال ارشادطی سیکلهای مکررحمله وعقب نشینی دراین لحظه اپوزیسیون رابه موضع دفاعی انداخته وخوددرموضع تعرضی قرارگرفته است. اودراحساس پیروزی وخودخرسندی غوطه وراست موضع دفاعی که به اپوزیسیون بورژوائی، بویژه اتحادهای ۱۵ حزبی و۷ حزبی تحمیل گردیده، بحرانهایشان راحادتر کرده است. دراوج بیچارگی بخشهائی از این نیروهاکه دیروز شمشیرهارابه اهتزاز درآوردند، امروزچهارنعل بدنبال طعمه مقامهای وزارتی تاخت می زنندوبه جبهه سیاسی دولت پیوستاند(ازان جمله است گونوتانتریک GONATANTRIK حزب طرفدار چین، UPP قاضی ظفر احمد، کهنه سیاستمداران ح.ن.ب مثل مودود احمد). دیگر سازمانهادرلحظات فراغت بی فعالیتی مطلقشان به ارزیابی ازخود مشغولند. حزب کمونیست بنگلادش این عامل خصوصی سوسیال امپریالیسم شوروی چنین نتیجه گرفت که آنها با شرکت نکردن در انتخابات، حتی تحت حکومت نظامی، اشتباه عظیمی را مرتکب شدند. ۲۳حزب درکل تحت بهانه ممنوعیت فعالیت سیاسی وغیره جنبشهای ضدحکومت نظامی را رهاکرده اند. تمامی این حرکات به پروسه مداوم انشعابات، باز سازماندهی وجهت گیریهای نوین پاداده است، که نتیجه آن بطورعظیمی بر آینده جنبش ضدحکومت نظامی تاثیرخواهد گذاشت.

جونتا نیزاز بحران بی نصیب نیست. علیرغم قابلیت حکومت برای به وجود آوردن جبهه سیاسی اش، موازنه جاری دراین گروهها، ازجملهٔ "باجانادل"، می تواند بسرعت به عدم موازنه منجر گردد. ارشادعلیرغم نخوت وتکبرش قادر نیست این کلاف سردرگم راباز کند.

اساسی ترین مسئله این است که تنفرو انزجارتوده ها ازحکومت نظامی عمیق وفروکش نشدنی است. ارشاد هر قدرهم فاحشگان سیاسی رابدورخودجمع کند، نمی تواند سروته قضیه راهم بیاورد، بنابراین بحران گریبان او رارها نخواهدکرد. درطالع ارشادنیست که با آرامش بر این سرزمین حکمرانی کند.

درچنین وضعی گرفتگی وسکون ظاهری میان دولت و اپوزیسیون نمی تواند مدت طولانی بدرازابکشد. لحظات حساس جمع خواهدشدوحوادث دراین یا آن راستاپیش خواهدرفت.

نیاز ارشاد به عوض کردن لباس نظامی خورتابایك ردای غیرنظامی بطور زیادی بخاطرپاسخگوئی به مقتضیات دیپلماسی خارجی برای آینده مهم است. انتخابات تنهاراه گریزاوست. اما مشکل عبارت است از: اپوزیسیون بورژوائی به شرایط ارشادتسلیم نخواهد شدواگراوتسلیم شود پایه قدرتش لرزان وشایدویران خواهدشد. بنابراین رسیدن به یك سازش ممکن است به این سادگی هانباشد. درپشت این مشکلات وضعیتی قراردارد که درآن اپوزیسیون باتوده ها روبرومی باشد: توده ها اهرمی هستندکه آنهامی بایدبدان متوسل شوند، درعین حال اپوزیسیون می ترسد، وبایدتوده ها رامهارنماید.

احتمالات متعددی وجوددارد: شاید ارشاددوباره بخواهدسیاست تالاریش را پیش بکشد، شایددوباره اپوزیسیون به خیابانهابریزد. پس درآنصورت بنظر می رسدکه تاریخ دوباره تکرار می شود، امااینطورنیست: این تکرار ظاهری بهیچوجه نمایش دوباره مکانیکی حوادث تاریخی نمی باشد. ما شاهدبوده ایم که چگونه درطول سه سال گذشته ح.پ.پ ودیگر نیروهائی که پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون رابرافراشتند، نیرومندتر گشتندو صفوفشان رابهم نزدیکتر ساخته اند. انقلابیون حقیقی در دوران بحران مرتجعین نیرو میگیرند. بنابراین درآن اعماق، تاریخ برسر یك دوراهی نبودواکنون نیز نیست، بلکه درورای تکرارظاهری تاریخ، در تدارك جهشی به آینده است - آینده ای نوتر وروشنتر.

(نوشته شده درهفته آخر اوت ۱۹۸۵) ●

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

برای فتح جهانی

۱۳۶۵/۶

UN MONDE A GAGNER KAZANILACAK DÜNYA



هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

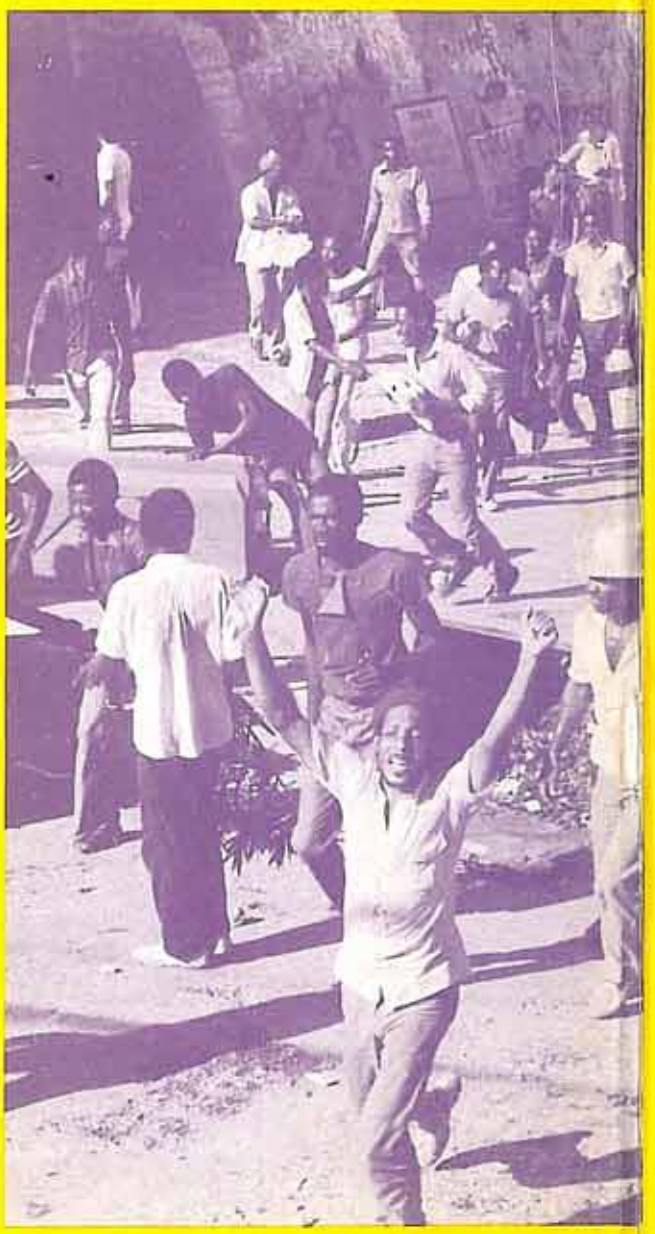

پرو: کی میرود ز خاطر خون روان یاران



МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

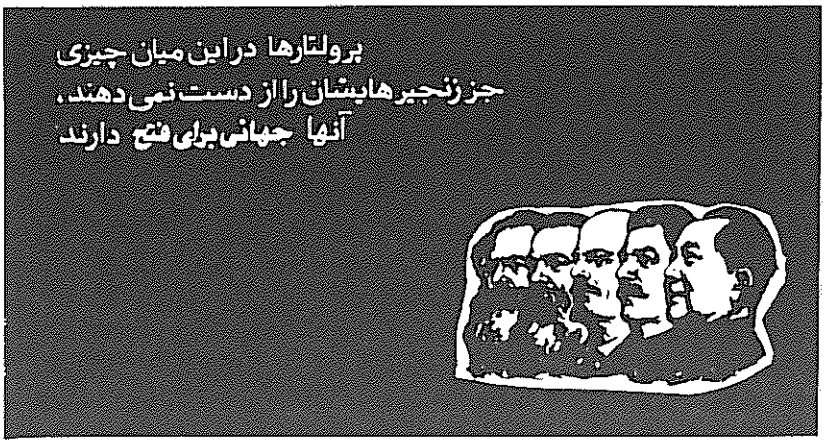

پرو



قهرمانی صدها اسیر جنگی انقلابی در مواجهه با کشتار، در سراسر پرو و جهان طنین افکن گشت. در اینجا به انتشار قطعنامه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و کمیتهٔ ج.ا. ایهراه تحلیلی از پنجسال جنگ خلق و اوضاع جاری می پردازیم.

هائیتی



نظم کهن بلرزه درآمده است. آنچه حال وهوای توده ها نشان نمیدهد، از پافشاری و رخوت است مارکسیست ـ لنینیستها در حال اتحادند و طرح جهانی جهت دامن زدن به جنگ خلق را به بحث می گذارند.

۱۳۵۶/۶

هائیتی

قلع و قمع تازه آغاز گشته است! ۴

بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون ـ
نوشتهٔ گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی ۶

فراخوان به جنبش انقلابی هائیتی از سوی
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی و
حزب کارگران هائیتی ۱۶

مردم می خواهند خود سرنوشتهٔ امور را در
دست بگیرند ـ گفتگوئی با حزب کارگران هائیتی ۱۸

پرو

کی می رود ز خاطر، ۳۴

خون روان یاران ۳۴

شعله ها به استان پونو سر می کشند ۳۷

طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در پرو

در تمام قاره ها ۳۹

گزیده هائی از سخنرانی ارائه شده در
کارزار جهانی پنج سال جنگ خلق در پرو ۴۴

کمیتهٔ ج ا. ا به کارزار پرو درود می فرستد ۴۶

"سنگر درخشان نبرد"

بیانیهٔ کمیتهٔ ج ا. ا دربارهٔ کشتار رفقایمان در زندانهای پرو ۲۸

"روز قهرمانی" ـ قطعنامهٔ
کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پرو ۳۲

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون! ۴۲

مصاحبه با یک انقلابی افغان ۴۸

رومانی: از کمونیسم طاس کبابی تا
ریاضت کشی کاپیتالیستی ۵۸

سلاح انتقاد: بررسی کتاب ۶۴

جهانی برای فتح را مشترک شوید



ازکردستان
تاکلمبیا ـ
مردم سراسرجهان ،
جهانی برای فتح رامی خوانند،
جهانی برای فتح بزبانهای
انگلیسی ،فارسی ،
اسپانیائی ،ایتالیائی ،وترکی
دردسترس شماست .
بهای هرنسخه ازشماره هـــای
گذشته : ۲ پـــوند
(آمریکای شمالی : ۴دلار)

جهانی بـــرای فتح
هـــر سه مـــاه یکبـــارانتشـــارمیابـــد.
حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۱۵ دلارآمریکا.پست هوائی
نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا،دراختیارشماست .
لطفاًبرای آغازاشتراك خود،نام،آدرس پـــتی،چك وتعدادنشریه رابـــه آدرس
زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳،که بسیاری ازاحزاب وگروههای مارکسیست ـ لنینیست راازسراسرجهان گردهم آورده ،الهام گرفته است ·جهانی برای فتح ،ارگان رسمی ج · ا · ا · نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که در نبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند،باز خواهد بود·

جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی ، فارسی ،ایتالیائی ،اسپانیائی وترکی موجوداست ·

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواند وظایف خویش رابه انجام رساند·مابه نامه ها،مقالات ، وانتقادات شمانیازمندیم وآنهاراباخوشوقتی پذیرائیم · نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند·بعلاوه ،برای آنکه این مجله رادراکثرکشورهای جهان که ممکن باشد،دردسترس قراردهیم ،محتاج مترجمین ویاری درتوزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم ·مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشارمداوم این نشریه رادرك می کنند،نیازمندیم ·این هم شامل کمکهای فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند·چکهای اهدائی وحواله های پستی خودرابه نام : A WORLD TO WIN ارسال دارید·

تمام مکاتبات وچیزهای دیگررابه آدرس پستی ما ارسال دارید·

آدرس ما :

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

KAZANILACAK DÜNYA

UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA GUADAGNARE

МИР ВЫИГРАТЬ

هائیتی:
قلع و قمع تازه

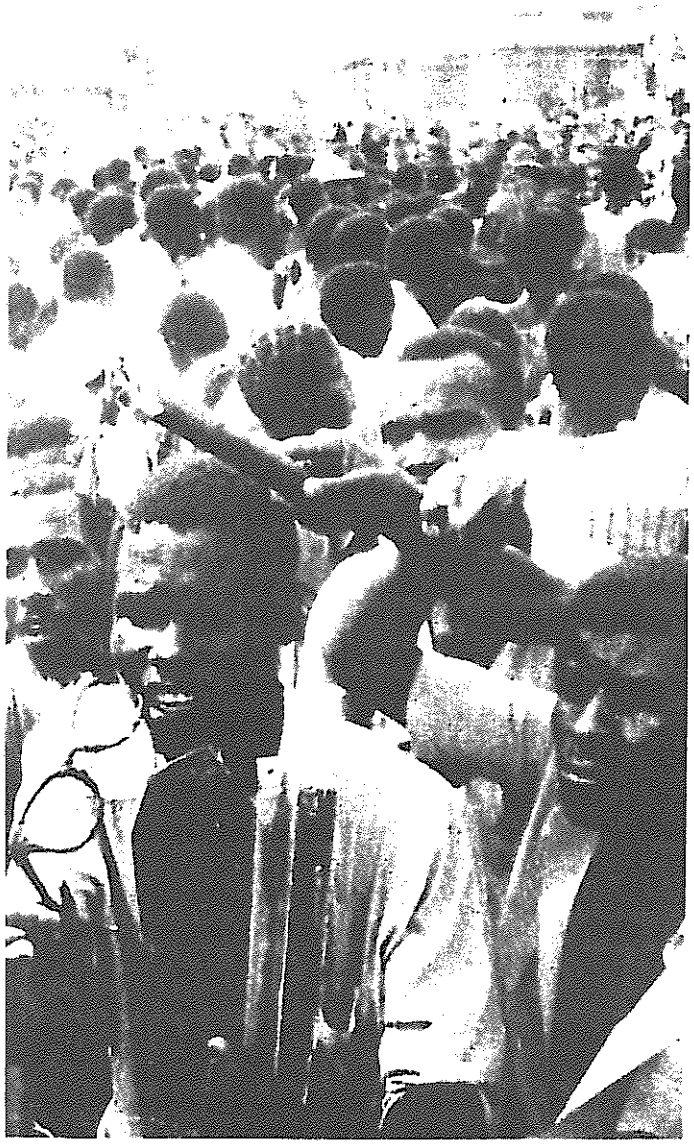

دیکتاتوری دوالیه،یعنی"مقام ریاست جمهوری دائم العمر"که ازسال۱۹۵۷ازپدر به پسر انتقال یافته بود،بناگاه پایان پذیرفت. هفتم فوریه،زمانیکه یک هواپیمای نظامی تدارکاتی آمریکا ژان کلود دوالیه و بقایای نبش قبر شدهٔ پدرش رابه تبعیدگاه برد،این امربوقوع پیوست.

DECHOUKAGE قلع وقمع(تلاش توده ها برای "ریشه کن"کردن نظم کهنه)آغاز گشته بود. دوالیه ایستها و تونتون ماکوتها TONTON MACOUTES (آدمکشان مسلح دوالیه)از مواضع قدرتشان در جامعه به بیرون رانده می شدند،بسیاری ازآنها توسط خیل توده هادرخیابان ها محکوم و اعدام گشتند.

دومسئله رامیتوان باقاطعیت ابراز کرد:نخست اینکه،طبقات حاکمه هائیتی دربی نظمی بسرمی برندونیروهای مسلح که ستون فقرات دولت محسوب میشوند بطرزفاحشی تضعیف شده اند،این در حالیست که توده ها مصمم هستند که تعرضشان رابه پیش برند. دیگراینکه، اگرتوده های میلیونی سلاح بدست نگیرند و قدرت کهنه راسرنگون نسازندوکار خلاصی ازتسلط امپریالیسم،روابط نیمه فئودالی و سرمایهٔ بوروکرات رابا

آغاز گشته است!

استقراریك دولت انقلابی برهبری پرولتاریابانجام نرسانند،درآنصورت از هر طریقی که شده طبقات ارتجاعی و آمریکا ـ که درهائیتی،چه درمفهوم منطقه ای و چه بین المللی درمعرض خطر بیشتری قرارگرفته ـ قدرت خونبار خودرادوباره تحمیل خواهندنمود وبه انتقام جوئی برخواهندخاست.

شرایط عینی برای انقلاب درهائیتی بسیارعالی است،همچنین شرایط بسیار عالیتری جهت ظهوریك حزب متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه‌دون (درارتباط باجنبش انقلابی انترناسیونالیستی)وجوددارد،حزبی که می تواند همهٔ انقلابیون پرولتری اصیل هائیتی را حول خودگردآورد،حزبی که ازطریق به پیش بردن یك جنگ درازمدت خلق متکی برتوده ها و بخصوص دهقانان که اکثریت عظیمی ازسکنهٔ هائیتی راتشکیل می دهند،خودرادررأس خیزش توده ها قرارخواهدداد.

فراخوان مشترك به م.ل های هائیتی که ازطرف گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی GRIA وحزب کارگران هائیتی PTH به پیش گذاشته شده یك گام برجسته دراین جهت است. ●



بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون

نوشته گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

هائیتی با بزرگترین بحران تاریخ خویش مواجه گشته است، مبارزه طبقاتی چرخش بیسابقه ای بخود گرفته، اینجا نقطه ای است که تمامی تضادهای اعصار گذشته جامعهٔ هائیتی به گره ای آویخته اند و راه حلی سیاسی را طلب میکنند. در این گره گاه ملی-تاریخی، در این موقعیت، انقلابی، تمامی طبقات بحرکت درآمده اند، درمیان خود سنتز میکنند و سعی می نمایند تضادها را در جهت منافع طبقاتی خودشان حل کنند.

در این دورهٔ انقلابی جامعه به دو اردوگاه بزرگ تقسیم شده: در یکطرف کسانی قرار دارند که برای بقای ساختار موجود می جنگند، و بدین وسیله استثمار، ستم، بدبختی و رنج اعصار را برگرده توده ها تداوم می بخشند و در طرف دیگر کسانی ایستاده اند که به سرنگونی مدافعان وضع موجود و درهم شکستن ساختار کنونی و جایگزینی آن با ساختاری در خدمت منافع طبقاتی اشان حکم می کنند این دو اردوگاه - ارتجاع و انقلاب - نیز خود به اجزاء دیگر تقسیم شده اند. در اردوی ارتجاع سرسختانی وجود دارند که تنها راه خرد کردن مبارزه توده ها را خشونت می دانند و از طرفی افرادی نیز هستند که درعین ضروری دانستن اعمال خشونت، معتقدند، فریب، یعنی رفرم جزئی نیز یک سلاحی نیرومند می باشد. اردوی انقلاب نیز به دو گروه تقسیم گردیده است: بورژوا دمکراتها و بخشهائی از خرده بورژوازی که خواهان دگرگونی قسمی سریع در نظم حاضر هستند و سعی می کنند مسائل را از بالا تغییر دهند. اما توده های تحت ستم نیز وجود دارند، یعنی پرولتاریا، دهقانان، بخشهای فقیر خرده بورژوازی، طبقاتی که بیشترین رنج را تحت نظم موجود متحمل میگردند. اینها منافعشان در دگرگونی کامل جامعه نهفته است و نه در رفرم و تغییرات رنگ و لعابدار از بالا اعمال شده، منافع آنها در یک انقلاب تمام و کمال دمکراتیک نوین از پائین به رهبری پرولتاریا نهفته است انقلابی که در آن نیروهای ارتجاعی بطور قهر آمیز سرنگون گردند.

توده ها سازندگان تاریخ هستند

طی سه ماه گذشته توده های تحت ستم هائیتی نه تنها تاریخ را ساختند، بلکه آن را تغییر دادند. آنها علیه دیکتاتوری ارتجاعی موروثی رژیم "بیبی دوک"، بهترین نمایندهٔ طبقه حاکم و امپریالیستها که تقریباً سی سال بر مردم حکم رانده و سرکوبشان کرده بود بپاخاستند، رژیم "بیبی دوک" را با اعمال روز از قدرت کنار زدند و دیکتاتور را مجبور به فرار از کشور کردند. توده ها دقیقاً در دوره ای رژیم را با قدرت کنار زدند که حکومت سرکوب خود را علیه آنان افزایش داده و ادعا می کرد که "به سفت و سختی دم میمون است". توده ها با مبارزه شان به مرتجعین ثابت کردند که چقدر آنها ضعیف هستند و نظامشان حتی با آنهمه ستم و خشونت نظامی آسیب پذیر است. آنها بپا خاستند و دم میمونی که دوالیه به آن می-نازید را بریدند و بدین ترتیب امپریالیستها و طبقه حاکم را مجبور نمودند تا دوالیه نوکر صفت را از راحتی و آسایش کاخ ملی دور کرده و به تبعید بفرستد تا یک خونتای نظامی - غیرنظامی جایگزینش گردد. امپریالیستها و طبقه حاکمه برای آنکه جلوی آسیب و زیان را بگیرند و توده ها را بفریبند مجبور به این حرکت شدند. اما توده ها اغفال نشده و نبرد علیه این خونتای مهر دوالیه ایستی خورده را ادامه داده اند، نبرد علیه خونتائی که توسط مرتجعین برای ادامه "امر شواب" سرکوب توده ها تا که دوالیه و همپالگی - هایش در بیست و نه سال گذشته بخوبی انجامش داده اند جایگزین شده است.

تقاطع تاریخی دو راه

در این گره گاه ملی-تاریخی، هائیتی بر سر یک دوراهی تاریخی قرار دارد، جائیکه دو مسیر به فراخی در مقابل انقلاب هائیتی گسترده است. یکی مسیر گذشته است، مسیر کهن ستم، رنج، گرسنگی، کشتار جمعی کودکان، جهالت و استثمار ممتد..... این مسیری است که امپر-یالیستها و طبقهٔ حاکم هائیتی وعده میدهند. دیگری، مسیر آینده و انقلاب، مسیر قطع سریع اعضای فاسد و مبتلا به قانقریا ی ارگانیسم ملی می باشد. این مسیر میتواند برای همیشه نقطهٔ پایانی بر تمامی رنج،

بدبختی ،استثمار،ستم،گرسنگی وجهالت توده ها بکدرد.

بنابراین آشکار است که خطرات هم برای طبقهٔ ارتجاعی و هم انقلاب توده ها بسیار می باشند.همین ضرورت است که امپریالیستهاونوکران بومی آنان رامجبور می نمایدغضبناك وبی حرارت تلاش کنند تا با مانوردادن خود رااز این بحران بیرون کشند.مرتجعین اکنون در موضع دفاعی قرار دارند.آنها می کوشندتابسرعتازگیجی ضربه ای که از سوی مبارزه توده ها نوش جان کرده اند خلاص گردندواکنون در پروسهٔ دوباره جمع کردن سربازان ارتجاعی شان جهت یك ضد حمله هستند.برای این حمله شیپورجمع می زنندوتمامی کمپرادورها و کمپرادورهای مشتاق را به صف می کنند. تمامی آدمهای حقه باز وشارلاتان خود را احضار می کنندتا جراحی کوچکی بروی میمونی که دمش بامبارزهٔ توده ها بریده شده بعمل آورندوبدین ترتیب بسرعت دم میمون رابحال اول برگردانده،جانور راتقویت کنندوآن راسواربردوش توده ها نگهدارند.

اما تظاهرات توده ای ودیگر اقدامات مخالف خونتای غیرنظامی — نظامی به روشنی نشان می دهدکه توده‌های تحت ستم از حمل کردن این میمون بر دوش خود خسته هستند.بعکس،مردم با مبارزه شان تلاش می نمایندلاشه سنگین میمون را ازدوش خویش به زمین انداخته وسر ازتنش جداسازند.توده ها نیازمنددگرگونی انقلابی نظم موجود،بر اندازی طبقه حاکم ،درهم شکستن ساختار نومستعمره و پایان بخشیدن به سلطهٔ امپریالیستی برکشورشان هستند.

آیا این وظیفه ای ممکن درزمان کنونیست؟

انجام این وظیفه قطعا"دراین گرهگاه ممکن است.اما اوضاع انقلابی موجودیعنی ضعف مرتجعین درتلاش برای کنترل اوضاع از یکطرف وشدت مبارزه توده‌ها ازطرف دیگر اگر به حال خودگذاشته شودبه دگر گونی انقلابی وکسب قدرت توسط توده های تحت ستم نخواهدانجامید. چیزی که می تواند چنین پروسه ای را رهبری کندیعنی حزب پرولتاریاورهبری پرولتری دراین مبارزات ،درحال حاضر وجود ندارد.



توده ها ، مجسمهٔ دوالیه ها را پائین می کشند

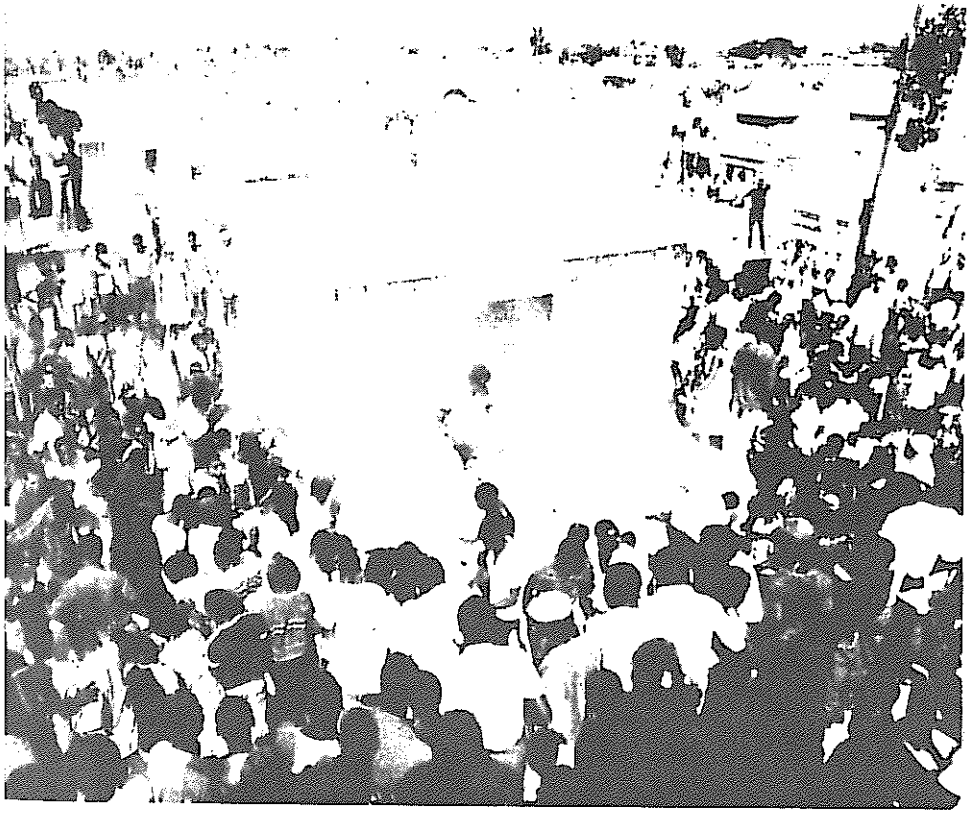

مقبرهٔ"باپادرك "دوالیه

این حقیقت دارد که پرولتاریا و متحدانش ـ دهقانان ،خرده بورژوازی ، جوانان ودیگر عناصر انقلابی ـ درصحنه حضور دارندوعلیه دوالیه ایسم وتمامی نظم ارتجاعی مبارزه می کنند.این نیز حقیقت داردکه پرولتاریا ودیگر نیروهای انقلابی بخشی از نیروهایی هستند که خواهان حقوق دمکراتیك وآزادی سیاسی می باشند.اماحقیقت دیگر این است که پرولتاریا طبقه ای که همراه بامتحدانش تنها نیروئی است که می تواندبی محابا مبارزه را تا به آخر به پیش برد ـ فاقد حزب ،برنامه،شعاروپرچم مستقل خود در میدان است .بنابراین پرولتاریا و متحدانش اکنون به دنبال شعار وپرچم سایر نیروهای طبقاتی حرکت می کنند، نیروهائی که منافعشان آنان راازبسر انجام رساندن تمام وکمال مبارزه علیه دوالیه ایسم ودگرگونی دمکراتیك نوین باز می دارد.

بدین ترتیب دراین دوره بی سابقه فرصت انقلابی ،این خطر نیز وجود دارد که مبارزه در اختیارفریبکاران طرفدار امپریالیسم ورفرمیستهائی قرار گیرد که برای کسب رهبری این مبارزات باهم رقابت کرده وسعی می نمایندتضاد ها را از بالا حل کنند.برای جلوگیری ازوقوع این امر ،حزب پرولتری می باید هم اکنون ساخته شود،وظیفهٔ تمامی مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی کارکردن برای ساختن هر چه زودتر این حزب است،تا بدین ترتیب برنامه ای رابرای انقلاب پیش گذاردوجنگ خلق را که پرولتاریا ومتحدانش می بایست برای سرنگونی دشمنان طبقاتی خودبراه اندازند آغاز نموده ،قدرت را کسب کندودیکتاتوری دمکراتیك خلق را برطبقات ارتجاعی برقرار سازد.همانگونه که مائوتسه دون رهبر انقلاب چین جمعبندی کرد:"اگر قرار است انقلابی باشد،می باید یك حزب انقلابی وجود داشته باشد.بدون یك حزب انقلابی ،بدون حزبی بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی و به شیوهٔ انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی ، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم در راه شکست دادن امپریالیسم وسگهای زنجیری اش امکان پذیر نیست ."بنا بر این،این امر حائز کمال اهمیت است که تمامی انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست و همه میهن پرستان که علاقمند وقوع انقلابی در جهت منافع پرولتاریا هستند، برای بعهده گرفتن وظیفهٔ ساختمان حزب پرولتری قدم پیش گذارندومبارزهٔ پرولتاریاومتحدانش را بسوی پیروزی رهبری نمایند.

این دورهٔ انقلابی فرصتهای بسی سابقه ای را برای ساختن حزب پرولتری بوجود آورده است.زیرا ما درنقطهٔ چرخش تاریخی در تاریخ جنبش انقلابی هائیتی بسر می بریم،جائیکه میلیونها نفر در خیابانها علیه نظم ارتجاعی کهن به مبارزه بر خاسته اندوبسیاری پدیده های نوین ونیروهای تازه ظاهر گشته وپیش می آیند. این نیروهای تازه نفس جسورانه قدم به صحنهٔ تاریخ می گذارند،آنها می خواهند به عرش اعلی یورش برندوزمین و آسمان را همزمان بزیر سئوال کشندواشتیاقی نیرومنددرمیان این نیروهای نوین برای سرنگونی آنچه کهنه است ،برای دگرگون کردن جهان وبه همراه آوردن آنچه نواست وجود دارد.این زندگی نوین منبع انرژی وسرزنده بودن است که جنبش انقلابی را استحکام بخشیده وتقویت می کند.در نتیجه،مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی، افراد جنبشهای پیشین و نیروهای انقلابی پراکنده ناگهان با مبارزه جوئیها و وظایف جدیدی روبرو می گردند.دوراه در مقابل ما قرار دارد:یابرخاستن بسوی این مبارزات ،یعنی ارائه یك آلترناتیو انقلابی که بتواندنیروهای نوین را بسوی انقلاب کانالیزه کند،یا اینکه در مرحله کنونی بصورت محافل کوچك پراکنده خودمان باقی بمانیم وکار محلی وآماتوری که مسلماً ازتاریخ عقب خواهد ماند را رهبری کنیم .

بدین ترتیب بخاطر اینکه انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست برای وظایف نوین ومبارزه در جهت درك اوضاع انقلابی وبه چنگ آوردن آن بیاخیزندونیروهای انقلابی جدید را جهت یك انقلاب رهبری کنند،پیش از هر چیزبایدشیوه های کار جهت گیری ونحوهٔ نگرش خودراتغییر دهند.ثانیاًدرك روشنی از آنچه هم اکنون بوقوع می پیوندد،ونیروهای گوناگونی که برای قدرت رقابت می کنندتدوین کنند. ثالثاً،باید براساس این درك ،برنامه ای حزبی که بتواندمبارزهٔ توده ها را تا یك انقلاب تمام وکمال هدایت کند،فرموله نمایند.رابعاً"،بایدیك برنامه استراتژیکی وتاکتیکی مطابق مرحله مبارزه وانقلاب تدوین کرده وبه پیش گذارند.برای انجام این وظایف نمی توانیم به سادگی متوسل به فرمولهای حاضر وآماده شویم،بلکه می بایست از تحلیل مشخص شرایط موجود در بحران جامعه مان حرکت کنیم .

شرایط مشخص موجود

درهائیتی امروز

بحرانی که وجود داردتمامی بخشهای فاسد جامعه را عریان می کند .این بحران تمامی بحرانهای سابق را که در این قرن بوقوع پیوستند،هم از نظرشدت وهم وسعت ،کوچك می شمارد.هیچ بحرانی تاکنون بدین صورت موقعیت موجود، ساختار نومستعمره ای وطبقه حاکم را تهدید نکرده است.این بحران جوانب بسیاری داردکه آنرا از بحرانهای سابق متمایز می نماید.

ازیك جنبه، این بحران‌دردورهٔ پیش ازجنگ درجریان است ،در دوره ای که امپریالیستهاتلاش می کنندبلوك جنگی خودشان را تحکیم نمایند.بخاطرموقعیت استراتژیك هائیتی، امپریالیستهای آمریکائی که براین کشور سلطه دارند بشدت گرفتار نگرانی بوده و نهایت سعی خود را به عمل می آورند تاایـن بحران را تحت کنترل درآورند.بعلاوه طبقهٔ حاکم هائیتی که مدت ۲۹ سال از طریق اعمال دیکتاتوری فاشیستی و ستم ـ کارانه (که با خشونت هر عقیده مخالف ونارضایتی توده ها رادرهم شکست)"ثبات" برقرار کرده ،کنترل اوضاع را از دست می دهدومجبور به پذیرش موضعی دفاعی گشته است . قبلاً"درهیچ دوره ای ازایـن قرن، ستمدیدگان برای مبارزه بـا حاکمیت ارتجاع بطور سراسری بپـا نخاسته بودند،وازآنجائیکه امپریالیستها درموقعیت پیش از جنگ قرار دارند، اختیارات و آزادیهایشان محدود است. بدین ترتیب امپریالیستها دروضعیت ضعیفتری نسبت به دورهٔ ۱۵ ـ ۱۹۱۰ می باشند.آنروزها آنها بعنوان یك قدرت امپریالیستی ظاهر شدندو کشورهای آمریکائی را تبدیل به نومستعمره می کردند.درحال حاضر امپریالیستهاضعیفتر از دورانی هستندکه در۱۹۴۶ تازه ازجنگ جهانی پیروز بیرون آمده سرمایه رابطور جهانی سازماندهی می کردند،ویا حتی ضعیفتر ازسال ۵۷ ـ ۱۹۵۶ که به اندازه کافی نیرومندبوده‌بحران را به نفع خودشان حل می کردند.

بعلاوه این وضع زمینه رابرای تعمیق

بحران سختی که به جامعه هائیتی چنگ انداخته مهیا کند. در دو دهۀ گذشته تغییرات شگرفی در هائیتی صورت گرفته است. امپریالیسم نفوذ بیشتری کسب کرده و سیمای اقتصادی و سیاسی کشور را در شهر و روستا تغییر داده و می توان گفت که هائیتی تقریباً" آزمایشگاهی برای تجربیات امپریالیستها تبدیل گردیده است. آنها "مناطق تجارت آزاد" برپا کرده اند یعنی جائیکه کارخانجاتِ کاربُرِ بسیاری، با سرمایه گذاری خارجی (در اتحاد با برخی سرمایه داران هائیتی)، اکثراً" زنان را با دستمزدی بسیار نازل استخدام می کنند، وسودها وتولیدات را به آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی بازمیگردانند. نهادهای امپریالیستی بزرگی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول U.S.A.I.D., A.C.D.I وغیره در ساختن بنادر جدید، سدهای هیدرولیک، جاده های اصلی وغیره سرمایه گذاریهائی عظیم کرده اند تا در استثمار هائیتی به بهترین وجه از آن سود جویند. این تغییرات [ساختن جاده وغیره در روستاها و ازدیاد مشقت خانه ها(SWEATSHOP کارخانه هائی که کارگران را وادار به کار طولانی با دستمزد کم می نمایند ـ م)در پورتو ـ پرنس] منجر به ازهم گسیختگی بندها و اعوجاج اقتصاد هائیتی شده وسبب سلب مالکیت زمین از هزاران هزار دهقان گردیده است. این وضع یک مهاجرت مضاعف بوجود آورده: مهاجرت داخلی از روستاها به شهرهای اصلی ومهاجرت خارجی به جزائر کارائیب و آمریکای شمالی. برای مدتی مهاجرت خارجی به عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل کرد؛ تسکین وضعیت داخلی. اما طی سالهای ۱۹۸ تحت "طرح راه آبی کارائیب" دولت ریگان، بحران موجود بواسطۀ دوعامل ازپیش وخیم گشته است. اولاً" تاکید بر رشد با جهت گیری صادراتی در مناطق روستائی، که ـ بهمراه نابودی شریرانه تقریباً" تمامی صنعت خوک پروری دهقانان وجایگزینی خوک پروری های بزرگ سرمایه داری ـ منجر به سلب مالکیت وغصب بیشتر و وسیعتر زمینها گردیده، وثانیاً" امپریالیستها سوپاپ اطمینان را بسته اند یعنی تقریباً دهقانان را از ترک هائیتی بازداشته اند. فراتر از آن، صندوق بین المللی پول برنامۀ سفت کردن کمربندها را تحمیل کرده وحکومت را مجبور به بالا بردن قیمت مواد غذایی اصلی وجیره بندی بنزین نموده است، این یعنی زندگی را بر توده ها سخت کردن ومحدود ساختن منابع معیشت و درآمد موجود. با قرار گرفتن تمام این فشارها درکنار رژیم فاشیستی دوالیه که بردرجۀ سرکوبگری خویش می افزود، هائیتی مانند یک دیگ زودپز دربرابر دیدگان امپریالیسم ونوکرانش منفجر شد.

بدین ترتیب عوامل درونی وبیرونی بحران حاضر را از بحرانهای سابق متمایز می کنند.

شرح مختصر بحران های گذشته

ظهور اوضاع انقلابی در هائیتی برای نخستین بار در قرن حاضر طی سالهای ۱۵ ـ ۱۹۱۰ بوقوع پیوست. در آن دوره، دهقانان بی زمین درشمال هائیتی مبارزه مسلحانه ای را علیه ملاکین وحکومتهای ارتجاعی مختلفی که آن طبقه را نمایندگی می کردند، به پیش می بردند. مبارزه دهقانان تمامی نظام فئودالی که بعد از جنگ استقلال ۱۸۰۴ ظاهر شد را به خطر انداخت. بدین جهت امپریالیسم آمریکا مجبور شد برای درهم کوبیدن توده های دهقان وخلع سلاح کردنشان، وبرای تبدیل هائیتی به یک نومستعمره، دست به مداخله نظامی بزند. امپریالیسم یک دستگاه دولتی شامل ارتش، پلیس، قوانین قضائی برپا کرد و برای نگهبانی وحفظ ساختار نومستعمراتی وجهت دفاع ازمنافع کل طبقه حاکم هائیتی، ازجمله طبقه کهنه وارتجاعی فئودالی که دهقانان برای براندازیش به جنگ برخاسته بودند، طبقۀ بورژوا ـ کمپرادور را تحکیم نمود.

اگر چه درآن دوره، اوضاعی انقلابی موجود بود وتوده های دهقان مسلحانه با مرتجعین می جنگیدند، اما هنوز نمی توانستند از اوضاع سودجسته و آنرا به یک انقلاب پیروزمند تبدیل نمایند. آنچه که تمامی این مبارزه به آن ختم شد فقط اندکی رفرم، تغییری در حکومت، وصرفاً" جایگزینی گروهی از مرتجعین بامرتجعین حاکم بود. بعنوان یک واقعیت تاریخی مبارزه آنها نمی توانست به چیزی بیشتر از آن منتج گردد، زیرا همانگونه که مائو در گفتگو در باره دهقانان چینی گفت، دهقانان قرنها برای حق خود جنگیده اند، اما تا ظهور پرولتاریا و حزبش مبارزه دهقانان نمی توانست ـ موفقیت آمیز باشد تا آنجاکه به دورۀ ۱۵ ـ ۱۹۱۰ هائیتی مربوط میشود، می توان گفت یکی از دلایل اینکه طبقۀ حاکمه وامپریالیستها قادر بودند آن مبارزه را شکست دهند واوضاع انقلابی را تحت کنترل درآورند دقیقاً عدم حضور پرولتاریا وحزبش وبعلاوه (همانگونه که قبلا ذکرش رفت) موقعیت قویتر امپریالیسم آمریکا در آن زمان بود.

در ۱۹۴۶ بحران دیگری ظاهر گردید. لوسکو رئیس جمهور وقت، کمپرادور دورگه می خواست بعد از سپری شدن دورۀ ریاست جمهوریش درقدرت باقی بماند. در ارتباط با قانون اساسی بحرانی تکوین یافت وبه یک مبارزه توده ای تبدیل گشت. این مبارزه نظامیان را جهت برکناری اجباری لوسکو به انجام کودتا برانگیخت. وبدین ترتیب خونتا قدرت را بدست گرفت. توده ها بویژه سکنۀ پایتخت، فعالانه علیه لوسکو، که به او بچشم یک دیکتاتور نگاه می کردند، به مبارزه برخاستند. اما بخشهای دیگری از طبقۀ حاکمه وخرده بورژوازی تحت نفوذ کمپرادورها نیز حضور فعالانه داشتند. (بخشهائی که توسط دورگه های حاکم بیرون ازقدرت نگاه داشته شده بودند) این نیروها قادر بودند توده ها را در پشت پرچم، شعار وبرنامۀ ارتجاعیشان بحرکت درآورند. آنها عمداً با تنزل مبارزه علیه لوسکو بسطح مبارزه حول رنگ پوست، یعنی مبارزۀ تیره پوستان هائیتی علیه دورگه ها، فریب توده ها را آغاز کردند. شعار اصلی آنها "قدرت سیاه" (شعاری که بعداً نیز درسال ۱۹۵۷ بوسیله دوالیه مورد استفاده قرار گرفت) بود، با این شعار ارتجاعی آنها بخش عمده ای از پرولتاریا و توده ها را پشت بیرق خود کشیدند، وبدین ترتیب مبارزه توده ها را با زدودن محتوای آن (وپنهان کردن ماهیت تضادهای خودشان با بخش کمپرادور درقدرت که توسط لوسکو نمایندگی می شد) به انحراف کشاندند. تذکر این نکته لازم است که برخلاف بحرانهای گذشته هائیتی، درآن دوره یک پرولتاریای هرچندکوچک درحال پدیدار شدن بود و دوحزب باصطلاح کمونیست درصحنه حضور داشتند ـ P.S.P. (PARTI Social-Popolair حزب سوسیالیست خلق) و PCH (Parti Communist Haiti حزب کمونیست هائیتی). این احزاب، اگر چه درگفتار ادعا می کردند احزاب پرولتری هستند، اما در واقع احزابی خرده بورژوائی بودند که ترویج رفرم، سازش طبقاتی وپارلمانتاریسم را میکردند.

بدین مفهوم ،این برنامه ازآنها چیـــزی نظیر دیگر احزاب بورژوازی موجـــود ساخت آنها بارها کردن هدف انقلاب دمولتری وتسلیم کردن پرولتاریـــــا و متحدانش به بورژوازی ،به آخر خـــط رسیدند.

درسال ۵۷ ـ ۱۹۵۶ بحران دیگـــری بحدی دچار تفرقه گردیدکه طرفدارا ن سفت وسخت کاندیداهای مختلف درو ن ارتش با یکدیگر پا به عرصه کشمکشی کوتاه شبیه به جنگ داخلی نیادند.

این بار نیز پرولتاریا ومتحدانش درمیدان بودندوفعالانه مبارزه می‌کردند، اما باز هم از رهبری سیاسی وحزب خبری ستمکشان وبخاطر براه انداختـــن آ ن مبارزه،این فرصت انقلابی را از پرو ـ لتاریا سلب کرد. بدین ترتیب طبقـــه حاکمه قادر گردیدموقعیت را تحـــت کنترل درآورد ودیکتاتوری خود را بـــر توده ها تحکیم کند.طبقه حاکمه توانست نظم ارتجاعی خویش را مستقر سازد،نه

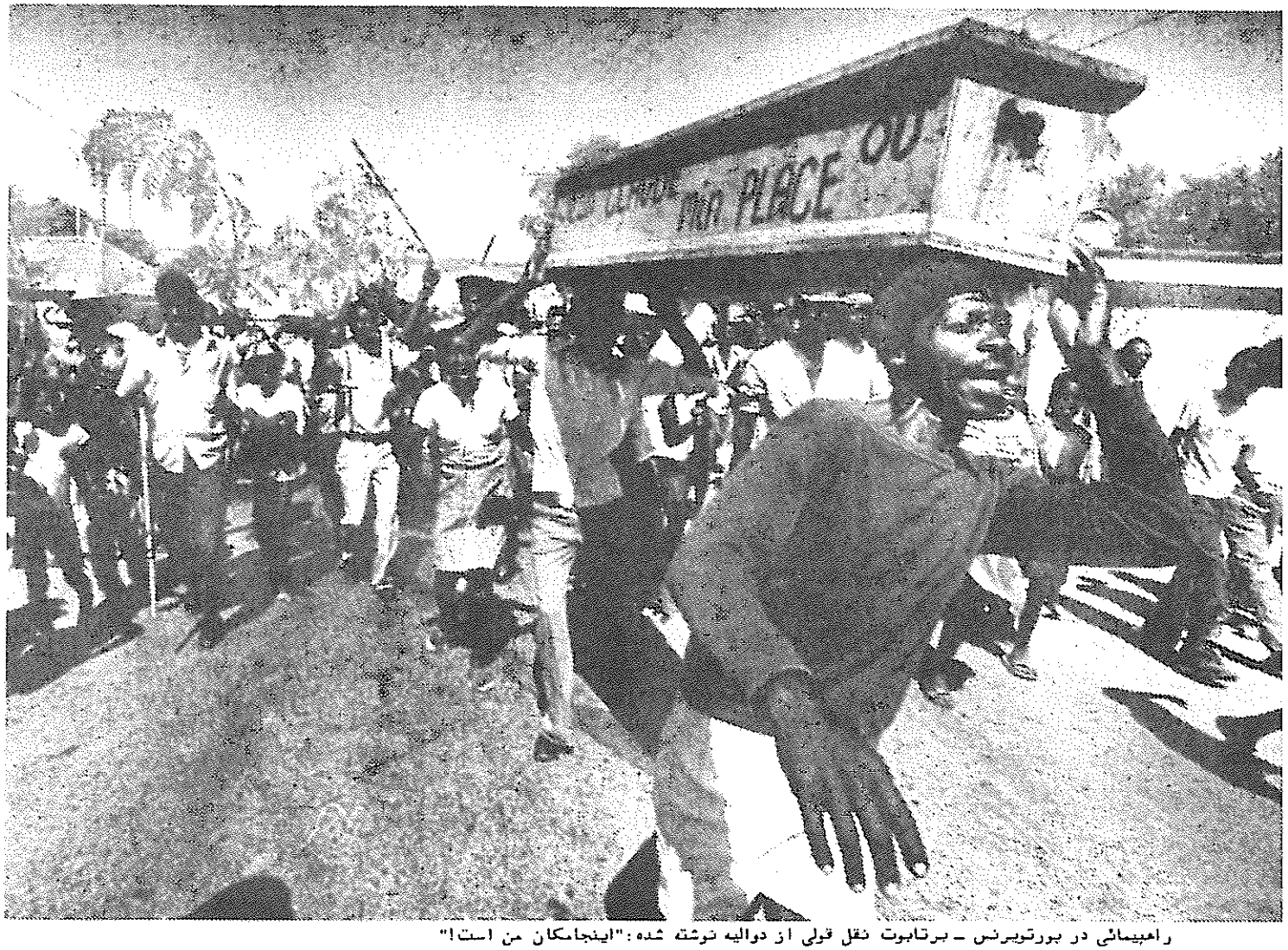

راهپیمائی در بورتوپرنس ـ برتابوت نقل قولی از دوالیه نوشته شده:"اینجامکان من است!"

تکوین یافت .تقریباً" برای یك ســـا ل نمایندگان مختلف طرفدارامپریالیسم از بخشهای گوناگون طبقه حاکمه بـــرای رسیدن بقدرت دست به رقابت خـــشن با یکدیگر زدند.در آن دوره قدرت در دست چند خونتای نظامی چرخیدوهزاران نفر از مردم هائیتی تحت بهانه برقراری نظم وقانون بقتل رسیدند. طی آن دوره شکاف درون صفوف طبقه حاکمه بطـــور وخیمی تعمیق یافت وارتش که بیطـــرف انگاشته میشد تحت تأثیر رقابت موجود نبود.همه چیز بسادگی در اختیارمرتجعین قرار گرفت تا توده ها را بدنبال شعارها وبرنامه هایشان بکشانند.این بار نیـــز طبقه حاکمه از مسئله رنگ پوست بـــه عنوان نقطه مرکزی جدال استفاده کـــرد.

جنگ برادرکشی که طبقه حاکمـــه درمیان خود براه انداخت،شکافهـــــا ی بسیاری را سبب گردید ،که از طریـــق آن مبارزه انقلابی همه جانبه توده هـــا امکان فوران داشت، اما فقدان یـــك حزب و برنامه انقلابی برای رهبـــری به این خاطر که قوی بود بلکه بخاطـــر ضعف نیروهای انقلابی وعدم حضورشـا ن درمبارزه .درجریان این مبارزه ،دوالیه باکمك سازمان سیا وارتش به مسنـــد قدرت نشست .دوالیه دقیقاً"همان کســی بود که طبقه حاکم درآن دوره تردیـــد و بحران محتاجش بودند.اوبه محض آنکه رسماً"کارش را آغاز کرد،برنامه خودرا براساس دکترین دوالیه ایست مطـــرح نمود،وبرای اینکه به امپریالیستهاوطبقه حاکمه هائیتی اطمینان بدهد که همـــا ن

فرد مورد نظر آنهاست،اعلام کردکه می خواهد از هائیتی،بورتوریکوی دوم بسازد. دوالیه همچنین تئوری "دوقشرممتاز" خود را فرموله ومطرح کرد،که دعوتی بودبرای سازش میان حاکمان .

دوالیه ایسم: اقدامات افراطی برای دورهٔ بحران

دوالیه ایسم چیست؟دوالیه ایسم شکل خاصی است که دیکتاتوری طبقه حاکمه دریک اوضاع بحرانی بخودمیگیرد. این یک ایدئولوژی فاشیستی است و شیوه های فاشیستی فشار برتوده ها جهت تسلیم کردنشان را،بکار می گیرد. این دیکتاتوری درخدمت منافع تمامی طبقه حاکمه وحامیان امپریالیستی آنهامیباشد.

دوالیه ایسم روشی بودکه بخاطر درهم کوبیدن هرشکل ازبروز مخالفت درمیان پرولتاریا،دهقانان ودیگر بخشهای جامعه هائیتی تکوین یافت. طبقه حاکمه باترور محض وستم عریان تمامی حقوق دمکراتیک اساسی وانسانی توده های هائیتی راکه قبلاً از طریق مبارزه خویش کسب کرده بودند،ازآنها ربود. حکومت با استفاده ازجوخه های مرگ که به تونتون ماکوت T. Macoutes معروف گشتندتمامی سازمانهای توده ای را نابود کرد.

دوالیه ماکوتها را بوجود آورد،اما این آمریکا ،اسرائیل ودیگر دولتهای مرتجع امپریالیستی بودند که آنها را تعلیم داده ومسلح کردند.ماکوتها بوجود آمدند تا وضعیت موجود را حفظ کرده واز منافع طبقات دارا حمایت نمایند. کل طبقه حاکمه هائیتی وتمامی امپریالیستها منفعت بردند.

تحت تسلط دوالیه ودوالیه ایسم دیکتاتور وهمپالکانش تنها کسانی نبودند که منافع کشور را به جیب می زدند،بلکه هائیتی درکل بهشت هیئت حاکمه واربابان امپریالیستشان بود. دوالیه ایسم هائیتی را به یک جهنم واقعی برای توده ها تبدیل کرد،وهمزمان اجازه داد که کل طبقه حاکمه با آزادی مطلقی توده هارا استثمار کرده،درشرکت باکمپرادورهامیلیونها دلار ازقبل توده ها انباشت نمایند.دوالیه ایسم اجازه دادکه طبقه ملاکین ارضی دهقانان را تاسرحد گرسنگی چاپیده وبی دغدغه ازمجازات، ازمیلیونها نفر سلب مالکیت زمین کنند. دوالیه ایسم دروازه های کشور را بروی مشقت خانه های امپریالیستی بازکردوبه آنها اجازه داد که توده ها را برای دستمزد روزانه ۲/۶۴ دلار استثمار کنند، وبرگشت آزادانه ارزش اضافی را به کشورهای امپریالیستی ممکن گرداند. دوالیه ایسم نفوذ کشاورزی صنعتی امپریالیستی را به روستاها تامین کرد و اجازه داد که USAID تمام خوکهای دهقانان را قصابی کندتاهشت خوک پرورش معظم بشیوه سرمایه دارانه تأسیس گردد، دوالیه ایسم ازحاصلخیزترین زمینهای دهقانان سلب مالکیت کردتانیروی برق مشقت خانه های امپریالیستی رادرپورتو پرنس تهیه کند،دوالیه ایسم اجازه داد هزاران بیکار ،بی زمین ودهقانان گرسنه توسط شرکتهای اساسی امپریالیستی به ازاء لقمه ای نان استخدام شوند. دوالیه ایسم آنقدر آزادی به USAID بانک جهانی ،صندوق بین المللی پول و دیگر مؤسسات اعطاء کردتا برنامه های سفت کردن" کمربند بر شکمهای گرسنه" را به اجراء درآورند وبیخود نبود که صندوق بین المللی پول از هائیتی بعنوان یک الگوی نمونه ازچگونگی اجرای "برنامه کمربند" یادکرد.دوالیه ایسم هم چنین ارتش بوروکراتهای خرده بورژوارا قادر ساخت که با غارت ثروت کشور و دوشیدن بیرحمانه توده ها به زندگی انگلی خود ادامه دهند.

با ارزشترین خدمت دوالیه ایسم به طبقات ارتجاعی آن بود که بوسیله دستگاه سرکوبگر،ابزار شکنجه،ارتش سیاهچالها و..... بوسیله ارعاب وگروگان گرفتن توده ها،آنها رابرای۲۹ سال مجبور به زندگی تحت شرایطی نکت بار واستثماری نمود ـ ۲۹ سال"ثبات وصلح" برای امپریالیستها وطبقه حاکم. اما این شیوه سرکوبگرانه وتروریستی توسط امپریالیستها وطبقه حاکمه که برای دورانی طولانی توده هارا خاموش ساخته وثبات را بر قرار نموده بود،اینک بضد محدودیتهای مردم عمل می کند وبرای مرتجعین نتایجی معکوس ببار می آورد. سرکوب وعملکرد تروریستی طبقات ارتجاعی مقاومت را درمیان توده ها را برمی انگیزدوساختار نومستعمراتی راکه کل طبقه حاکمه برآن قرار گرفته اینک در حال فرو ریختن است .

براین زمینه است که مبارزهٔ توده های هائیتی علیه خاندان دوالیه وماکوتها تهدیدی برای ساختار نو مستعمراتی وطبقه حاکمه بحساب می آید. اگر درحال حاضر لبهٔ تیز مبارزه رژیم فاسد دوالیه وماکوتها را نشانه گرفته بخاطر آن است که اینها مشخص ترین هدف وبهترین نمایندگان کل نظام و طبقات ارتجاعی هستند.اما درماهیت امر مبارزه،یک مبارزه طبقاتی است که بزودی ازمشخص ترین هدف فراتررفته وتمامی مرتجعین را نشانه خواهد گرفت.

امپریالیستها وطبقه حاکمه هائیتی به این امر آگاهند،وبه‌همین خاطر است که سراسیمه می کوشند برمبارزه توده ـ ها سرپوش گذارندوازدوالیه فاصله بگیرند. یک نمونه روشن این تاکتیک درمقالهٔ هرالدتریبون درج گردیدکه در آن یکی از سخنگویان دولت ریگان ادعا کرد "دوالیه تنها موضوع مورد اختلاف بود وموردی استثنائی درمنطقه محسوب میشد، اوتنها کسی بود که مردم از او نفرت داشتند". این حرفها تماماً"تخیلات مذبوحانه امپریالیستی را بیان میکند، واقعیت امر جز این است. توده هابطور سیستماتیکی ماکوتها را پیدا می کنند، سرهایشان را قطع میکنند،برای محاکمهٔ آنها دادگاه خلقی برپا مینمایند، خانه هایشان را آتش می زنند وخواهان با اردنگی بیرون کردن همه ماکوتها از دولت موقت می باشند،وقس علیهذا. این روشن است که امپریالیستها میل دارند مبارزه توده ها را تنها به دوالیه محدود سازند،اما این بار اوضاع مطابق میل آنها پیش نخواهد رفت.حتی خونتائی که آنها سرکار آورده اندتاجای دوالیه را بگیرد(وتوده ها آنرا فتوکپی دوالیه می خوانند،) به محض روشدن جوهرواقعی اش (یعنی خشونت ماهیت ارتجاعی اش) در زیر حمله قرار گرفته است.روشن است که نیروهای ارتجاع در موضع دفاعی هستندوتلاش می کنندبا مانور مبارزه توده ها را کنترل نمایند. امااین بار شانس آنها کمتر است زیرا توده ها بیشترو بیشتر آنهارا بعنوان دشمن طبقاتی،بمثابهٔ شرکای دوالیه ومدافعان دوالیه،شناسائی می کنند.

مبارزه میان دو جهت گیری در اردوی مخالفین

دراردوی انقلاب دوجهت گیری وجود دارد:جهت گیری بورژوادمکراتها

وسایر نیروهای خرده بورژوا که خواهان انجام رفرم از بالا هستند،وجهت گیری پرولتاریاومتحدانش که خواهان دگرگونی کل جامعه از پائین می باشند.

درحال حاضر حتی خرده بورژوازی وبورژوادمکراتهاهم ازنامغی Namphy وخونتای نظامی می خواهندتاتمام دوالیه ـ ایستها راازارتش وحکومت بیرون کنند، ماکوتها را منحل نمایند،به حکومت نظامی پایان دهند،شکنجه گاهها وابزارشکنجه ها را محو سازند،مقامات فاسد را به محا ـ کمه کشانند، وویزای خروج و ورود رابرای همه هائیتی ها حذف کنندوقس علیهذا.

این مطالبات بدون توجه به اینکه کدام طبقات آنها را مطالبه می نمایند، می بایست توسط تمامی مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی موردحمایت وتقویت قرار گیرند،حتی اگر این مطالبات از سوی نیروهای بورژوادمکرات وخرده بورژوا مطرح شده باشد.اینها حقوق دمکراتیک و صحیح واصیلی هستندکه به پرولتاریاودیگر توده های تحت ستم منفعت خواهند رساند ومطالبات درستی هستند.برای این مرحله ازمبارزه وانقلاب که می بایددرهائیتی به پیش برده شود ـ یعنی انقلاب دمکراتیک نوین. اگر چه ما از هر خواست دمکراتیک عادلانه توده ها دراین دوره حمایت می کنیم،اما نمی توانیم این تصور رامورد حمایت قرار دهیم که خونتای طرفدار امپریالیسم حقیقتا" می خواهد کشور را دمکراتیزه کرده ومطالبات دمکراتیک توده هارابرآورده نماید.درواقع ماشاهد آنیم که هر امتیازی ازسوی خونتا تنها در نتیجهٔ مبارزهٔ خودتوده ها داده می شود. مثال روشن آنکه ،حتی برای تغییر پرچم سیاه ،وسرخ دوالیه ها برنگ آبی وسرخ ، توده ها می بایست به خیابانها بریزند. درواقع،خونتابه این خاطرپرچم سیاه‌و سرخ را بعدازرفتن دوالیه پائین نیاورد که این پرچم ،پرچم آنها نیز هست ؟ آنها برای ۲۹ سال باسلاح خود ازآن دفاع کرده اند.پس مسلم است که خونتابه میل خود بامطالبات دمکراتیک مردم موافقت نخواهد کرد،اگرچه ،ازسوی دیگر،بخاطر فشار توده ها به برخی از این مطالبات تن خواهد داد.اما حتی زمانی که خونتا بعضی از این مطالبات را اعطاء می کند تنها بدان خاطراست که برای خود وقت بخردوتوده ها را به تسلیم کشانده یا قادر شود خود را محکم کرده ودوباره سربازان خود رابرای سرکوب توده ها جمع آورد.آیا می توان تصور کردخونتا قصد محو ماکوتها رادارد،یعنی محو "گربه های وحشی" یا تمام ماشین سرکوبی که برای سرکوب توده ها وحفاظت از منافع طبقهٔ حاکمه وامپریالیستها مناسب است ؟ ازنقطه نظر حفظ برتری طبقاتی انجام چنین کاری غیر منطقی خواهد بود. از زاویهٔ آن منافع طبقاتی که خونتا به عنوان مدافعش روی کار آمد،این یک خودکشی خواهد بود! بدین دلایل است که خونتابه ماکوتها پناه میدهد،راه گریزامن به خارج از کشور رابرای برخی شان فراهم می کندوحتی به بعضی ماکوتها یونیفورم ارتشی می پوشاند!

منظور ما از این حرف این نیست که خونتا بسیارقوی است .درواقعیت امر بدون توجه به امیال وآرزوهای خونتا آنها مجبورندباتوجه به عینیت خشم و مبارزهٔ توده ها را درنظر بگیرند،این واقعیت که خونتا قادر نشدبه"لوك دزی یر" اجازه ترك کشور دهد نشانه ای از ضعف آنهاوهمچنین قدرت مبارزه توده هاست که بر.وقایع تأ ثیر می گذارد،هیچ بعید نیست که بخاطر فشار توده ها خونتا حتی بعضی از ماکوتهارا به محاکمه بکشاند. اما خونتا رونوشت مطابق اصل رژیم دوالیه است وهرگزماشینی که برای خاموش ساختن توده هاوحراست ازمنافع امپریا ـ لیستها وطبقهٔ حاکمه هائیتی برپا شده را خرد نخواهد کرد.خونتا وبورژوازی و نیروهای امپریالیستی که آنها نمایندگیش می کنند،نمی توانندیك انقلاب تمام وکمال راعلیه امپریالیسم رهبری نمایند. تنها پرولتاریامی تواندزنجیرهای امپر ـ یالیسم رادرهائیتی پاره کند،ونه تنها به وجود ماکوتها بلکه به حیات کل ماشین سرکوب پایان دهد.

شك نبایدداشت که نه خونتا، نه کمپرادورهای رنگارنگ ودنباله روانشان که برای نمایش انتخاباتی برنامه ریزی شده صف کشیده اند،نه کلیسا،نه نیرو ـ های بورژوایی که اکنون مبارزهٔ ضد دوالیه ایسم را رهبری می کنندنمی توانند این مبارزه تا آخر به پیش برند یعنی حقوق کامل دمکراتیك ،نابودی کل دوالیه‌ ایسم ویك نظم دمکراتیك نوین وبطور ریشه ای گسست از امپریالیسم رابرقرار سازند.تنها پرولتاریا می تواند راهبر توده ها،بویژه دهقانان که منافع اصیلی دربیرون کردن امپریالیسم وبنا نهاد ن انقلاب دمکراتیك نوین دارند،باشد.

تاکتیك های انقلابیون درگرهگاه کنونی چه بایدباشد؟

درگرهگاه حاضر ما نبایدازمبارزه طبقاتی توده ها دور بمانیم.ما نباید بگذاریم بورژوادمکراتهاودیگر نیروهای غیر پرولتری رهبری مبارزه برای حقوق دمکراتیك وپایان دادن به دوالیه ایسم رابدست بگیرند.مابایدد دقیقا" درمرکز این مبارزه قرار بگیریم وبرای رهبریش به جدال برخیزیم تابتوانیم آنرابیشتر به جلو سوق دهیم .در این زمینه تمام مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی بایداز همهٔ مطالبات دمکراتیکی که بحال توده ـ های تحت ستم مفید باشدحمایت نمایند، حتی اگر این مطالبات بوسیلهٔ بورژوا ـ دمکراتها وسایر نیروهای غیرپرولتری نیز پیش گذاشته شود.درعین حال ،ما جهت گیری از"بالا " ورفرمیستی آنان را رد کرده ومورد انتقاد قرارمی دهیم. همچنین این وظیفهٔ ماست که ازپیشکام شدن توده ها برای گرفتن سررشتهٔ امور دردست خودحمایت بعمل آوریم .بنابراین مابایدقاطعانه از"عملیات قلع وقمع" حمایت کنیم وحتی درآن شرکت نمائیم، زیرا مبارزه برای نابودکردن ماکوتها یك مبارزه بحق ویك ابتکار انقلابی توده هاست.ماهمچنین بایدازاقداماتی مانند دادگاه خلق که در'گونه‌و' بریا ـ گردیدو دویست ماکوت رابخاطرجنایت‌ هایشان علیه توده هابه زندان محکوم کرد)حمایت کرده وتکامل.بخشیم.بایدد زمانیکه توده هاماکوتهاراازسوراخ موشهایشان بیرون می کشنداین امررا مورد پشتیبانی قراردهیم ،باید از دانش‌ آموزانی که از بازگشت به نظام‌پوسیدهٔ دبیرستان خودداری می نمایندودرعروض خواهان رفتن وسواد آموختن به توده ها هستند،حمایت کنیم.

علاوه بر حمایت ازپیشکامی‌ومبارزه توده ها،باید درنظرداشته باشیم که گام ـ های مثبت توده بخودی خودبه انقلاب منتهی نخواهدشد پرولتاریا وحزبش (که وظیفهٔ ساختن آن بجای خود باقیست)در حال حاضرمبارزه را رهبری نمی کنند، واگر پرولتاریااین مبارزه را رهبری نکند سایر طبقات خواهندکرد،این نیروهاهم اکنون سعی دارندتاتوده ها را مهار زنند.برخی همین حالابه‌توده ها



برچمی که توسط تظاهرکنندگان اهل هائیتی درنیویورک حمل می شد

می گویندکه اعمال آنها وحشتناك است. اینروزها مردم به آرامش وپایان داد ن به خونریزی وامثالهم دعوت می شوند.به توده ها می گویندکه ماکوتها،طبقهٔ حاکمه ونیروهای سرکوبگر برادرشان هستند و نبایداز آنها متنفر باشند،بلکه آنها را موردلطف وبخشش قرار دهندادرواقع آنها به توده ها می گویندکه همهٔ آنچیز ی که درحال حاضر بدان نیاز دارند کمی رفرم است وبس.

ما مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی وتمامی میهن پرستان آگاه نباید اجا زه دهیم که این واقعه صورت گیرد.ما نباید به این نیروها اجازه دهیم که مبارزهٔ توده ای راتبدیل به یك مبارزه رفرمیستی بکنند.مابایدبرای جلوگیری ازوقوع چنین امری ،مبارزه مان رافزونی بخشیم ما بایدبجنگیم تاحزب پرولتری وپرچم مستقل آن را برپا داریم ،پرچمی که مطالبات وبرنامه حزب جسورانه بر آن ثبت گشته است.این وظیفه نمی توانند بتعویق افکنده شود ـ همین حالا بایدکار را شروع کرد.

وظایف فوری انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست

وظیفهٔ اصلی انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست کارکردن برای رهبری پرولتاریا وتوده های تحت ستم هائیتی است که تضادهای چند قرن جامعهٔ هائیتی را در جهت منفعت طبقاتی خودشان ازطریق انقلاب مسلحانه حل نموده وقدرت را از طریق جنگ خلق بدست گرفته و سپس دیکتاتوری دمکراتیك خلق را بردشمنان طبقاتی شان اعمال نمایند.برای انجام این کار ،حزب پرولتری باید رشدکرد ه و برنامه ای را فرموله کندکه بتواند پرولتاریا ومتحدانش رابرای پیروزی رهبری نماید.

حزب باید با هدف رهبری پرو ـ لتاریا ومتحدانش جهت برپائی جنگ خلق رهبری توده ها برای انجام یك انقلاب تمام وکمال وسپس کسب قدرت ،ساخته شود.برنامه حزب نبایدتنها جوابهائی برای چگونگی قدرت گیری پرولتاریا داشته باشد!این برنامه همچنین باید دهقانان را برای حل تضاد کهنه ضد ملاکین رهبری نموده وجوابهای مشخص برای شروع انقلاب ارضی برپایهٔ اتحا د کارگران ـ دهقانان فراهم بیاورد.

بمثابه یك راهنماوچارچوب برا ی تکوین چنین برنامه ای،ما خوشوقتیم که از جمعبندی تجربهٔ جنبش کمونیستی بین المللی رابه شکل "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "بهره مند یم وباید حداکثر استفاده را ازآن بعمل آوریم بنیادیترین مسئله درمورد این بیانیه دست آوردهای عظیم مائوتسه دو ن می باشد،که تئوری وی،همانگونه که "بیانیه" اشاره می کند،"نقطهٔ رجوع برا ی تدوین استادانه استراتژ ی وتاکتیکها "درکشورهائی نظیر هائیتی می باشد.

برای ساختن هرچه سریعتر چنین حزبی انقلابیون نمی توانندازمبارزه ای که توده ها هم اکنون براه انداخته اند کنار بمانند،بلکه بایدفعالانه درآن شرکت جویند.مابایدیك استراتژی دوجانبه اتخاذ کنیم : (الف) متشکل کردن صفوف خود،مرزبندی استواروقاطع میان علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه ـ دون و رویزیونیسم ،بالا بردن آگاهی سیاسی توده ها توسط سوسیالیسم ،فرموله کردن استراتژی وتاکتیکهای درست برای هر مرحله ازانقلاب ،کشاندن توده های انقلابی تحت پرچم ایدئولوژی شعار وبرنامه پرولتاریا.

(ب) درحالیکه علم مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشهٔ مائوتسه دون را به میا ن پرولتاریا می بریم بایدازآنها بیاموزیم. همچنین بیاموزیم که به آنها اتکاء کنیم وبه آنها ایمان داشته باشیم .ما با ید همچنین ازمطالبات توده ها برای حقو ق

دمکراتیک وآزادی سیاسی حمایت کنیم.
درعین حال نگرش آنها را وسعت داده وبرای حملهٔ نهائی به استحکامات دشمن آماده شان نمائیم .براین زمینه ازمردم کاملا"حمایت می کنیم وازهمه می خواهیم که برای مطالبات ذیل بجنگند:

(۱) مبارزه برای از بین بردن ماکوتهاازپائین،وجلوگیری ازپیوستن دوباره آنان به دستگاه ارتجاعی دولتی. بعلاوه،حمایت ازمبارزه علیه "گربه های وحشی" ودیگر بازوان سرکوبگر دولت.

(۲) خلع ید وزندانی کردن تمامی ماکوتهاودوالیه ایستها ازحکومت،بخش دولتی ونیروهای مسلح .

(۳) آزادی بیان ،آزادی بحث و مناظره کامل درموردتبدیل جامعهٔ هائیتی به یك جامعهٔ عادلانه.

(۴) حق کارگران برای تشکیل اتحادیه هاوحق دهقانان جهت سازماندهی.

(۵) حق نشر ادبیات .

(۶) حق احزاب سیاسی جهت سازماندهی.

(۷) برچیدن شکنجه گاهها وابزار شکنجه.

(۸) الغاء قانون ضدکمونیستی ۱۹۶۹.

(۹) حق تمامی مردم هائیتی برای ورود وخروج ازکشور بدون ویزا.

(۱۰) پایان دادن به سلب مالکیت زمین از دهقانان در روستا.

(۱۱) لغو پروژهٔ محروم کردن ۳۰ در صد کشور از تولید مواد غذائی.

(۱۲) استرداد تمام زمینهائیکه در عرض ۲۹ سال گذشته ازدهقانان غصب شده است.

(۱۳) استرداد دوالیه و خانواده اش وبرگرداندن تمامی پولهای سرقت شده از مردم .

(۱۴) عقب نشینی ۳۲ کشتی جنگی امپریالیسم امریکاازسواحل هائیتی .

(۱۵) حمایت از برپائی دوباره کارخانهٔ قوطی کنسرو سازی وپرداخت خسارت به آن. این شرکت درحال‌حاضر دردست جمهوری دومینیکن است .

نابود باد برده داری درجمهوری دومینیکن!

باید برهمگان روشن باشدکه این ۱۵ مطالبه پایه ای برای تشکیل حزب فیستند. امرساختن وپرداختن برنامه برای دورهٔ آینده باقی مانده است. اما مطالبات فوق،خواسته های پایه ای جنگی برای موقعیت جاری می باشند.درحالیکه طبقهٔ حاکمه‌واربابان امپریالیستی شان همهٔ تلاش مذبوحانه خودرابرای خاموش



زن سقا درحال فروش آب در بازار پورتوپرنس

کردن ونقطه پایان گذاردن بر مبارزه توده ها به عمل می آورند،ما انقلابیون بایدتابه آخر برای روشن نگهداشتن شعلهٔ مبارزه توده ها نبردکنیم ،زیرا هر اندازه بحران رشدمی‌یابدفرصت بیشتری برای یك انقلاب خواهدبودوشانس بیشتری جهت رشدقابلیت جنگی توده هاوما برای انجام انقلاب نصیبمان خواهد ساخت.لنین بما آموخت "پرولتاریا نجات خودرا دراجتناب ازمبارزه طبقاتی نمی‌جوید بلکه با تکامل آن،وسعت بخشیدن به چشم اندازش ،باآگاهی طبقاتی اش و سازمان وعزم حزبش به آن دست می یابد.کسی (کمونیستی) که به وظیفه مبارزه سیاسی کم بها می دهداز مدافع حقوق وآزادی مردم بودن به یك منشی تردیونیون تبدیل می شود.کسی(کمونیستی) که به وظیفه پرولتاریادریك انقلاب بورژوادمکراتیك کم بها میدهداز یك رهبر انقلاب مردم به یك رهبر صرف اتحادیه کارگری آزادتبدیل می گردد."

رفقای انقلابی!بیائید مدافعان حقوق وآزادی خلق باشیم.بیائید رهبران انقلاب خلق باشیم،بیائیددرمبارزهٔ طبقاتی شرکت جوئیم تا تصویر عالی تری ازتشکیلات واراده مبارزاتی پرولتاریا وستمدیدگان را ارائه دهیم .با چنین روحیه ای است که همهٔ انقلابیون ومیهن‌پرستان آگاه رابه مبارزه برای تشکیل حزب و"غیرقابل کنترل "نگهداشتن بحران فرامی خوانیم .بنابراین همه ما که در تبعید بسر می بریم بایدبا جد و جهد ازیك طریق برنامه ریزی شده و سازمان یافته به هائیتی بازگردیم تا پروسهٔ ساختمان حزب پرولتاریا وشعله‌ور نگهداشتن مبارزه توده ها راسریعاً به پیش بریم .حلقه بسیار مهم برای انجام این دو وظیفه درحال حاضربوجود آوردن یك روزنامه انقلابی ،همانگونه که درفراخوان ماشرح آن رفته است، می باشد.

رفقا! درحقیقت این یك لحظهٔ تاریخی ومهیج است.بیائیدزمان را در یابیم ،بیائیداین موقعیت انقلابی را به یك انقلاب تبدیل نمائیم .ماباین نوشته راباسخنان لنین ومائو خاتمه می دهیم:

"انقلاب جشنوارهٔ ستمدیدگان واستثمارشدگان است .درهیچ زمانی بهتر اززمان انقلاب،توده های خلق دروضعیتی قرار ندارندکه بعنوان سازندگان یك نظم اجتماعی نوین فعالانه قدم پیش گذارند.اگربامعیار تنگ نظرانه ایکه یك آدم بی ذوق در موردپروسهٔ بطئی وتدریجی بکار می برد قضاوت شود،درچنین زمانهائی مردم قابلیت معجزه کردن دارند.اما رهبران احزاب انقلابی نیزبایدد، در چنین دوره ای،وظایف خودراهمه جانبه - تر وجسورانه تر ارائه دهندوشعارشان بایدبتواندهمیشه جلوتر ازابتکارانقلابی توده ها قرار گرفته بمثابه یك شعله راهنمابه آنها خدمت کند.بایدبتواند ایده آل سوسیالیستی ودمکراتیك مارابا تمام عظمتش آشکار نمایدونزدیکترین و مستقیم‌ترین راه رابرای پیروزی نهائی، کامل ومطلق نشان دهد."

وهمانگونه که مائو،زمانیکه چین مانندهائیتی امروز،درآستانه طغیان قرار گرفت ،گفت:

"دراندك زمانی صدها میلیون دهقان دراستانهای مرکزی،جنوبی وشمالی چین چون طوفان سهمگین،چون گردبادی تند،بانیروی بس قدرتمندوسرکش بپا خواهندخاست وهیچ قدرتی را،هرقدرهم که عظیم باشد،یارای بازداشتن آنها نخواهدبود.آنها تمام زنجیرهایی که دست وپایشان رابسته است،خواهندگسست و درشاهراه آزادی به پیش خواهندشتافت. آنها تمام امپریالیستها،دیکتاتورهای نظامی ،مأمورین فاسدومختلس،مستبدین محلی ومتنفذین شریر رابه گور خواهند سپرد.دهقانان تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی رادربوتهٔ آزمایش قرار خواهند دادتاآنهاراقبول کنند یا طرد نمایند.سه آلترناتیو وجود دارد: یا بایددرپیشاپیش دهقانان حرکت کرد وآنهارا رهبری نمودیااینکه درعقب آنها ماندوبا اداواطوار انتقادشان کردویادر برابرآنان ایستادوبا آنهامخالفت نمود؟ هرچینی آزاد است که یکی ازاین سه شق رابرگزیند،ولی سیر رویدادها شما رامجبور خواهدکردکه هرچه زودتر انتخاب کنید."

این عبارات دقیقاًدربرگیرنده آن چیزی است که مابایدانجام داده و این بایددیدگاه مادرلحظهٔ تاریخی کنونی باشد.پیش بسوی دیکتاتوری دمکراتیك نوین طبقات انقلابی به رهبری پرولتاریا.رفقا - پیش بسوی آن!



فراخوان به جنبش انقلابی:

هائیتی بر سردوراهی قرار گرفته است .هر روز مردمان بیشتری به خیابانها سرازیر می شوندوبرای کسب خواسته های خویش مبارزه می کنند.اماچگونه میتوان به امیدها ورویاهای ژرف خلق هائیتی برای آزادی ورهائی راستین جامهٔ عمل پوشاند؟دررورای تمامی برنامه‌های گوناگون دوپاسخ کاملا متضادبه این پرسشهاوجود دارند،که هرکدام به آینده ای بسیار متفاوت منتهی می گردد.

ماپاسخ اساسی ذیل رابعنوان نقطه عزیمت برای عمل واتحادمیان تمامی انقلابیون راستین ومیهن پرستان آگاه پیشنهادمی کنیم :

۱-انقلاب دمکراتیک نوین :

یك راه درمقابل روی داریم که به گذشته تعلق دارد.طرفداران این راه بابوق وکرنارفرمی چندراپیشنهادمی کنند، اماوابستگی نواستعماری هائیتی به آمریکا (ودیگر قدرتهای امپریالیستی)راهمچنان دست نخورده باقی می گذارند.هواداران این خط - از"بازبن"گرفته تا"پوج" همگی ازضرورت انتخابات وپارلمان دم می زنند.اما آنان حتی کلمه ای درمورد درهم-شکستن ارتش ارتجاعی،که همواره حافظ منافع زمینداران بزرگ ،تجار،وسرمایه - داران خارجی خواهدبود،برزبان نمی-رانند. جدل آنان بایکدیگربرسرآنست که چه کسی بایدزمام امور هائیتی را در دست گیرد،اماهمگی توافق دارند که توده ها نبایدقدرت رابه کف آورند!

دومین راه همانا مشی انقلاب راستین است.هدف انقلاب کنونی هائیتی یك انقلاب دمکراتیك نوین است که در آن کلیهٔ بقایای فئودالیسم ازبین روند،تمامی ساختاری که موجب تداوم وابستگی به امپریالیسم است ویران گردد،ویك قدرت کیفیتاً"نوین دولتی دردست طبقات انقلابی بمنصهٔ ظهور رسد.هواداران این مشی از مبارزهٔ درحال خروش توده ها حمایت می-کنند،وارتقاء آنرابسطح یك انقلاب، علیه طبقاتی که باعث عقب افتادگی هائیتی وسودبردن ازقبل آن هستندوخون وعرق خلق رادرمشت مرتجعین وامپریالیستهامی ریزند،خواستارند.

این انقلاب برای کسب رهائی حقیقی ،ونه فقط تعویض اربابان امپریا - لیست بایکدیگر، بلکه بوسیلهٔ موازین ومفاهیم انقلاب دمکراتیك نوین[به پیشگامی مائوتسه دون درانقلاب چین] هدایت گردد،وبایدآن مفاهیم راباتوجه به شرایط خاص هائیتی بکارگرفت.این انقلاب دمکراتیك نوین بخودی خود سوسیالیستی نیست.اهداف آن عبارتند از امحاء مناسبات وابستگی ساختاری به امپریالیسم ونابودی روابط نیمه فئودالی در روستاهاوطبقات ونهادهائی که حافظ وحامی آنهاهستند.این انقلاب ،برای تضمین عدالت قطعی وحتی درهم شکستن اساس آن مناسبات ،بایدازهمان ابتداخودراوظیفه - مندبپیشروی بیشتر به یك مرحلهٔ سوسیالیستی بنماید.

۲-"خلق بدون ارتش خود،هیچ ندارد."

این گفتهٔ مائوتسه دون یك حقیقت برجسته است.آزادی حقیقی صرفاًمی تواندبا جنگ توده ها بدست آید-هرگونه طرح وتدبیری درجهت باصطلاح "انقلاب مسالمت آمیز" ویا اتکاء به عملیات قهرمانانه گروهی کوچك ،تنهامی تواندباعث عقب نشستن

از سوی گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

و

حزب کارگران هائیتی (پی.تی.اچ)

انقلاب کرد.همهٔ انقلابیون باید این مسئله رادرك کنندوازهمین‌حالا استراتژی وتاکتیکهای مبارزهٔ مسلحانهٔ تـــوده ای مناسب انقلاب درهائیتی را فرموله نمایند.
۳-ستون فقرات انقلاب دمکراتیك نوین ، اتحادمیان پرولتاریاوجماعت وسیع وتحت ستم دهقانان می باشد.اماکسب پیـروزی انقلاب دمکراتیك نوین منوط به جنـگ خلق برپایهٔ یك جبههٔ واحدمتشکل ازتمامی طبقات خلقی که منافع آنان درگـــرو سرنگونی نظم حاضر است،می باشد،وظیفهٔ رهبری وحدانی این جبههٔ واحدکه اتحـاد کارگر - دهقانان هستهٔ مرکزی آنـــرا بوجودمی آورد،بردوش پرولتاریا اســت - طبقه ای که هیچ تکیه گاهی درنظم حاضر نداردوآینده ای آزادازهرگونه ستـــم و استثمار رانمایندگی می کند.
۴ - طبقه کارگر برای بدوش گرفتن این وظایف تاریخی ،نیازمندحزب پیشـــرو خویش ،برپایهٔ مارکسیسم - لنینیســم - و اندیشهٔ مائوتسه دون ،است.نیازبه تشکیل چنین حزبی با تأکیدخاص عاجلی طلـــب می شود.این کاربایددراسرع وقت صـورت گیردافرصت مناسب جاری برای انقلا ب درهائیتی دوام همیشگی نخواهدداشت . در حالی که آمریکاوارتش هائیتی جهت بخون غرقه کردن انقلاب آماده می شوند،جایز نیست که ماحتی دقیقه ای راببیهوده تلـف کنیم! چراکه بایدحزبی بریك بنیـــان مستحکم بناشود.این حزب بویژه باید با گرایش بسوی شوروی،کوبا،آلبانی،چیـــن کنونی و .....،یاسوسیال دمکراســی، مرزبندی کند،ودرعوض،این حزب بایددر سطح بین المللی بدان نیروهائی توجـــه کندکه درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی مجتمع شده اند،ازآنجمله حزب کمونیست پـــرو(در رسانه های گروهی بنـام "راه درخشان "شناخته شده است)که درحـال حاضر جنگ خلق رادرپـروبه‌پیش می‌برد.
بخاطرفوریت درتشکیل این حـزب ورهبری روند انقلاب به پیش ،ماپیشنهـاد می کنیم که نیروهای انقلابی هائیتـــی - افراد،محافل وگروههای متشکل - جهـــت- گیری سیاسی خودراحول چهار نکته فـــوق قرار دهند.وبراساس این سمت گیـــری سیاسی است که :

درجهت تأثیرگذاری وارتقاء،مبارزه جاری ،باهدف برپاساختن مبارزهٔ مسلحانه به قصدکسب قدرت درکوتاهترین زمـان ممکن ،بایدمیان همهٔ کسانی که بر ایـــن نکات توافق دارند تماس سازمان یافته ومداوم برقرار گردد.
وثانیاً،آن اتحادسیاسی وسازمانـــی لازم برای تشکیل حزب فعالانه توسعـــه داده شود،که حلقهٔ کلیدی این روندنیـز عبارت است از: مباحثه ومبـــــارزهٔ سازمانیافته حول یافتن یك برنامهٔ صحیح برای انقلاب هائیتی .
رفقـــا! ازآنهائی که بیشتـــــر گرفته اند،بیشتر نیز طلب می شود.جهان باچشمان باز هائیتی رامی نگرد.آنچه که انجام می دهیم‌نه‌تنها برهائیتی بلکه - حتی با اهمیتی بسیار برتر - برتمامی کـــره ارض تأثیر برجای خواهدنهاد.زمان طلب می کندکه اختلافات جزئی راکنار نهـاده وبرسراصول متحد شویم ودربرابرایـــن مقابلهٔ حقیقتا"تاریخی بپا خیزیم . ●

وقت رادریاب!
لحظه رادریاب ! به پیش با انقلاب !

مردم می‌خواهند خود، سر رشته امور را بدست گیرند

گفتگوئی با حزب کارگران هائیتی (بی.تی.اچ)

این متن ویرایش شدهٔ مصاحبه ایست که با یکی از اعضای حزب کارگران هائیتی انجام گرفته است. ج. ب. ف.

بسیج مردم، یا به یک معنی اشتیاق توده ها برای درگیر شدن در پروسهٔ سیاسی، دلیل اساسی سرنگونی دوالیه در ۷ فوریه ۱۹۸۶ بود. چنین اوضاعی در آستانه سرنگونی دوالیه و متعاقب آن وجود داشت و اینک نیز مشخصه پر اهمیتی برای اوضاع سیاسی حاضر است. توده های هائیتی بپا می خیزند. آنها در امر سرنگونی دوالیه شرکت جستند و همچنان نیز در صحنه باقی مانده اند.

موضوع تنها سرنگونی دوالیه و استقبال توده ها از این امر نیست. مردم نقش عظیم در این سرنگونی بازی کردند و هنوز هم برای خواستهایشان مبارزه می کنند. این مسئله ای است که ارتجاع هائیتی و امپریالیسم را بوحشت انداخته، زیرا توده ها بیدارند و عرصهٔ مانور را برای مرتجعین تنگ می سازند.

مردم هوای تظاهرات خیابانی را در سر دارند. آنها خیال ندارند دست بدامن حکومت و نیروهای مسلح شوند تا برایشان کاری انجام دهند، آنها می خواهند خود اقدام کنند. مردم نه تنها از خونتای نظامی می خواهند که تونتون ماکوتهای جانی (Macoute پلیس امنیتی سرکوبگر رژیم دوالیه ـ م) را به محاکمه کشد، بلکه خودشان ماکوتها را شکار کرده به خیابان می آورند، به محاکمه می کشند، محکومشان می سازند ونابودشان می کنند. این واقعیت که توده ها می خواهند خود سر رشتهٔ امور را بدست گیرند بینهایت برای درک اوضاع سیاسی جاری حائز اهمیت است.

تمایل به اقدام و به خیابانها ریختن درمیان توده ها بهیچوجه از ۷ فوریه فروکش نکرده، اگرچه ممکن است جزر ومدهائی داشته ودر تمام لحظات بطور یکسان در اوج نبوده باشد. ارتجاع سعی می کند مردم را متوقف سازد. خونتا، نیروهای مسلح وحتی بخش قابل ملاحظهٔ ای از نیروهای کلی کلیسا که در سرنگونی رژیم دوالیه شرکت کردند اکنون صحبت از زمان "بخشایش" می کنند کلیسا می گوید بجای شکار و کشتن جانیان، مردم نیازمند "صلح" هستند. برای آنان تحت رژیم دوالیه بحرانی وجود نداشت، اما اکنون که دوالیه سرنگون شده وتوده ها در خیابانها حاضرند آنها دربارهٔ "بحران" فریاد می کشند، گوئی این بحران امر بدیست لیکن برای مردم بحران کنونی، امر خوبی است. آنان تظاهرات می کنند و خواست خود را ابراز می دارند واین امر بسیار خوبی است.

ارتجاع قادر شده تا حدودی مانع از رشد بیشتر این بحران و حالت موجود در میان توده ها گردد، همانطور که می دانید، کلیسای کاتولیک بسیار نیرومنداست آنها برای باز نگهداشتن امور از رشد بیشتر تلاش بسیار سختی می‌کنند مجامع پروتستان نیز همین کار را انجام میدهند. هم اکنون مجموعهٔ طبقات حاکم یک کارزار فوق العاده سخت ضد کمونیستی براه انداخته اند. ماهها ست که تمامی کلیساهای پروتستان در باره خطر کمونیسم صحبت می کنند، نه از خطر تونتون ماکوتها و دوالیه یستها که هنوز در قدرت هستند، بلکه از خطر کمونیسم، درهر کلیسائی کشیشان دائما در باره اینکه چقدر تحت کمونیسم بودن بد است و درموردوجودبرده داری در کوبا وسایر کشورها موعظه می کنند. این یک کارزار هماهنگ است که کلیسا، رسانه های گروهی وامثالهم در آن شرکت دارند وبهیچوجه خودبخودی نیست. آیا امکان داردکه تمام کلیساها بدون دستور از بالا بطور خودبخودی همزمان کاری رابه طریقی یکسان انجام دهند؟

آنها می گویند کمونیسم یعنی اینکه اگر شما دو جفت شلوار دارید، من یکی از آنها را بر می دارم. این دروغهای احمقانه ای است که بطور هماهنگ تکرار می کنند.

آنها مضار زندگی درکشورهای تحت کمونیسم رابر می‌شمارند وسپس به مردم اخطار می کنندکه" کمونیستها در میان شما هستند و در خفا کار می کنند ـ مواظب باشید زیرا آنها می خواهندجنبش شما را غصب کرده و شمارا به بردگی بکشانند". وعلی القاعده توده ها می بایست جهت اجتناب ازاین بردگی جنبش "قلع وقمع" Dechoukage و تظاهراتی که برای ازجاکندن ریشهٔ رژیم دوالیه صورت می گرفت رامتوقف سازند.

تظاهرات و قلع وقمع، تمامی دوالیه یستهای درون حکومت، ارتش، بورژوازی وهرجای دیگر که ممکن است



مردم تونتون ماکوتی را مجازات کرده اند

بیدا شوندراهدف قرارداده است توده ها می خواهند آنها رابزیر بکشندوبیم ازآن دارندکه این نیروها دست نخورده باقی بمانند.درروزهای اول بعد از سقوط دوالیه،"همه" با قلع وقمع وبریر سئوال کشیدن تونتون ماکوتها ـ تنها رده های پائین آنها ـ توافق داشتند.زمانیکه رژیم مشاهده کردکه قلع وقمع ادامه داردومردم ماکوتها راازمناصب بالا ،نظامی وغیرنظامی ،حتی ازمیان نیرومندترین اقشار بورژوازی پائین می کشند،تصمیم گرفتندکه به این کار پایان دهند.در ابتدا ارتش وبرخی ازعناصر بورژوازی قادرگردیدند درجنبش شرکت جویندوبه دستگیری ماکوتها ـ تنهابی اهمیت ترین آنها،یعنی ماکوتهای محلی ونه رؤسای آنان باری نمایند بیشتر ماکوتهائی که :دراولین روزها کشته شدنداشخاص کله گنده ای نبودند،زیرا کله گنده ها از بخشودگی بهره مند گشتند رؤسای ماکوت پول و محل برای مخفی شدن در اختیار داشتند،و زمانیکه ارتش بسراغشان می آمدتنها برای آن بود که آنها را به محلی امن تر ببرد ارتش غالباً این کله گنده ها رادستگیر می کردتا آنهارا به محل امنی درپارک ملی برد، پارک ملی درواقع زندان نیست ،درآنجابه آنهاخوب غذا می دهندوتلویزیون هم دراختیارشان قرار داده اند.

مانورهای مرتجعین تاحدودی رشداین جنبش را مانع شده ،اماحتی تمامی این تحریکات هم قادربه متوقف ساختن جنبش نیست قتل عام ۲۶آوریل فوردیمانش Fort Dimanche یک تحریک بزرگ بود.

کشتار فوردیمانش

گروهی از توده ها واعضادون پایه کلیسا به ابتکار خودتصمیم گرفتندبخاطر هزاران زندانی سیاسی که در سالهای حاکمیت دوالیه درخیابانها یاسایرنقاط فوردیمانش کشته شده بودند،شب یادبودی توده ای برگزار کنند.برنامه یادبود به قرار زیر بود: شنبه شب همه مردم در سراسر کشور بیاد کسانیکه در زندانها یاخانه ها کشته و یا "ناپدید" شده بودندقرار بود دورهم جمع شوند،قهوه بنوشند،دومینو و ورق بازی کنندوگپ بزنند. آماری درباره تعدادکشته شدگان در دوران دوالیه در دست نیست ـ برخی می گویندواین تعدادبه ۲،۰۰۰ یا ۵،۰۰۰ نفر بالغ می شود.

عده ای در خانه هایشان کشته شدند برای نمونه ماکوتها به خانه دانشجویان می رفتند.آنهادانشجویان را درخیابانها دستگیر نمی کردند،بلکه به خانه هایشان می ریختند،جوانان رابیرون می کشیدندودرمقابل تمامی اعضاء خانواده به گلوله می بستند،سپس همه کسانی راکه درخانه زندگی می کردند،والدین، فرزندان،نوه ها وحتی سگ خانواده رادرمقابل آتش گلوله قرارمی دادند. سپس خانه راسوزانده وویرانه ای رابه حال خود رها می کردند،برای اینکه به هر پدر و مادری مجاب شود که فرزندش نبایددرسیاست دخالت کند. بدین جهت فشار خانواده بر دانشجویان خیلی شدید بود.

اوایل سالهای ۱۹۶۰ ،تعدادی ازآنهاکه برای آموزش

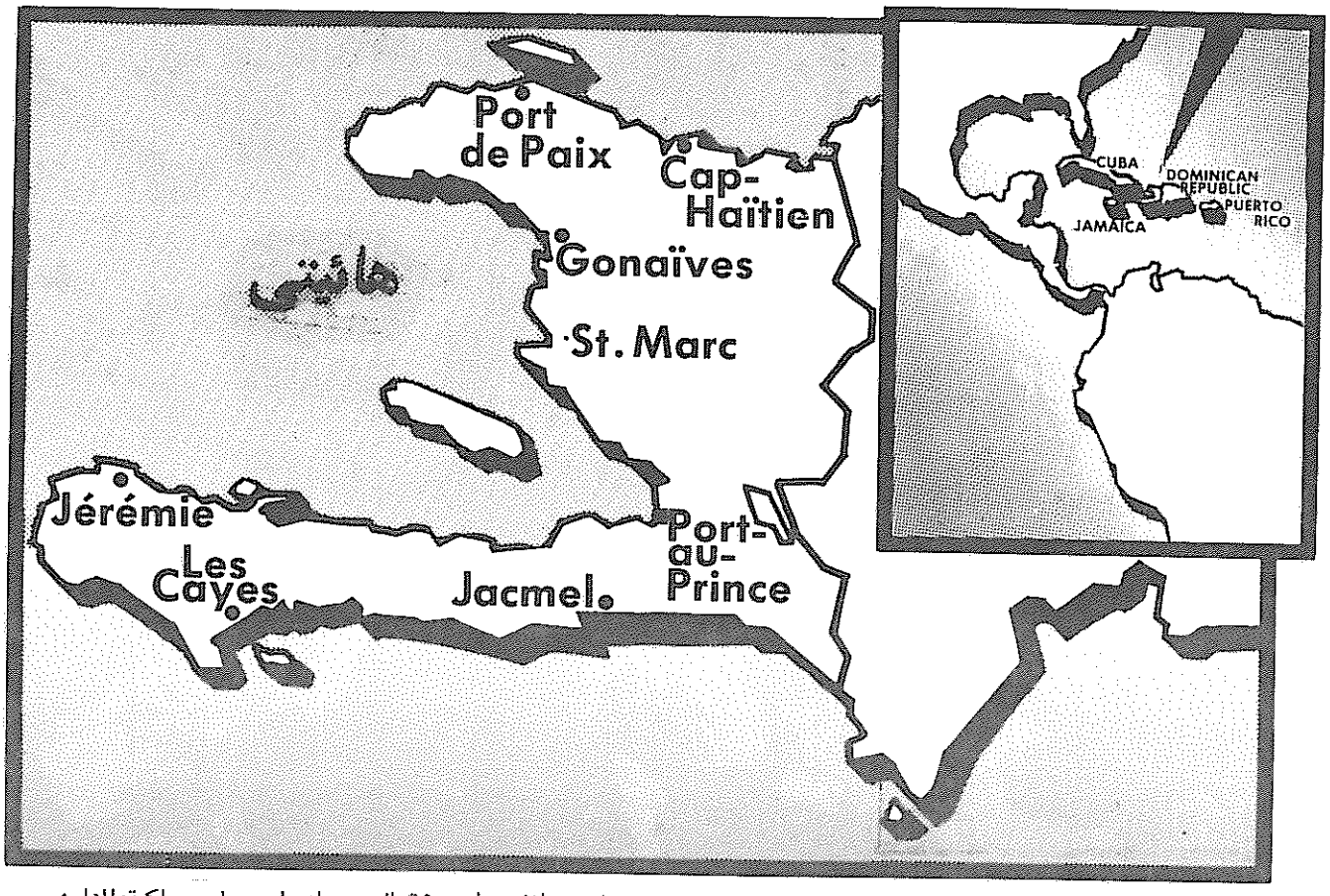

نظامی به خارج رفته بودند همگی دربازگشت دستگیرو کشته شدند.رئیس کمیسیون نظامی حزب رویزیونیست ، Puch ،مردی که متهم به کشاندن این افراد به داخل کشور بود،یك ماکوت ازآب درآمد.رژیم،دانش آموزان دبیرستانی رابه تماشای مراسم اعدام واداشت.

بسیاری دیگر دور ازانظار درزندان یادرکنار جاده ای بقتل رسیدند یا بسادگی"ناپدید"کشتند. اجساد آنان درکنار جاده هارهاشد،یادرگورهاو گودالهای عادی انداخته شد.بنابراین اگر بر حسب اتفاق کسی ناپدیدمی گشت مطمئنابرای مدت طولانی نمی شد فهمید برایش چه اتفاقی افتاده یا ممکن بودهرگزچنین چیزی روشن نشود.ممکن بودبعد از مدتی تعدادی زندانی آزاد شوند و هیچکدام ازآنهافلانی را ندیده باشند،درآنصورت می شدنتیجه گرفت که وی مرده است،اماهرگزاطمینان کامل حاصل نمی شد.اوتازه رفته بود،واگراور فته بود، مردم حساب می کردندکه بهتر است درباره اش صحبت نکنندزیراماکوتهابابد اورابرده باشند.

حال مردم می خواستندبرای تمامی کشته شدگان یك روز ملی سوگواری داشته باشند،مراسمی که نه تنهادر پورتو پرنس بلکه در تمام شهرهاو اکناف هائیتی برگزار شود.صبح روز شنبه یك مراسم توده ایدرپورتوپرنس جریان داشت. محیط کلیسا کوچك بوداما نزدیك به ۱۰،۰۰۰ نفر در آن تجمع کردند.آنها از پلیس برای تظاهرات در مقابل فوردیمانش ،که معروفترین زندان هائیتی و محل نگهداری زندانیان سیاسی است ،اجازه گرفته بودند.

فوردیمانش بطور مشترك بوسیله پلیس ملی و ماکوتهااداره می شد.این زندان یك حیاط وسیع مشرف بر دریا دارد، گاهی اجساد زندانیان به دریا انداخته می شد،وگاهی در حیاط زندان دفن می گردید.این زندان سمبل شکنجه و قتل در هائیتی بود.قبل از روزمراسم،درسراسر کشور خواست بستن فوردیمانش بالا گرفته بود. آنجا بجای زندان باید تبدیل به یك موزه شود تا نسلهای آینده بتوانند از آن دیدن کنندودرموردگذشته بیاموزند.

بدین گونه بعد از مراسم اعشاء ربانی ،مردم برای راهپیمائی بسوی فوردیمانش حرکت کردند.آنجا افرادی از تمام طبقات ،ازحصیرآبادها،طبقه میانی اطراف شهر ، زنان ،مردان، کودکان وعده ای کشیش وراهبه هم گرد آمده بودند.ماکوتها منتظر بودندتا زمانیکه جمعیت به فوردیمانش رسیدازکمینگاه به آن حمله ور شوند.هدف آنها حادثه افروزی و به کشتن دادن مردم بودتا بدین ترتیب حکومت مقررات منع عبور ومرور وضع کرده و مراسم یادبودملی را که قرار بود آن شب برگزار شود قدغن کند.واین چیزی بود که اتفاق افتاد.ماکوتها بر راهپیمایان آتش گشودندو پلیس که شامل دوالیه‌ایستها هم می شد ،شروع به تیر اندازی بسوی جمعیت کرد با این بهانه که آنجا هنوز یك زندان است و تظاهرکنندگان می خواهندبه آن حمله کرده وخود درهایش را تخته کنند.آنها بقصد کشت مستقیما بسوی جمعیت تیر اندازی کردند.خونتا این واقعه رابهانه ای برای ممنوع کردن هر تظاهرات وگردهمائی قرارداد.

حکومت در باره عاملان تحریک صحبت‌کرد و ماکوتها. وکمونیستها را عاملان تحریک تیراندازی معرفی کرد. حقیقت جز این بود. درهمان زمان، شایعاتی مبنی براینکه دوالیه‌ایستهادرارتش درصدد کودتائی علیه خونتا هستند وجود داشت. شاید حقیقت این بود. لیکن دلایل متقاعد کننده ای وجودداشت که این شایعات بوسیله خود خونتا پخش شد تا بدین ترتیب مردم بجای مخالفت، به حمایت از خونتا بر خیزند. گوئی مردم مجبورندیا یك خونتای نظامی برگزینندو یاخونتای ماکوت. هنوز دولت درباره خطر یك کودتای ماکوت صحبت می کند. این احتمال را نمی توان از نظر دورداشت زیرا هنوز دوالیه‌ایستها و ماکوتهای بسیاری دررهبری ارتش وجوددارند اما در عین حال، خونتا از چنین تهدیدی بعنوان مانور استفاده می کند. مردم می گویند خونتا به هیچ وجه خوب نیست وهمهٔ این افسران درخدمت دوالیه بودندواین یك خونتای دوالیه‌ایستی است، وخونتا در پاسخشان مطرح می کندکه شاید بعضی از افسران ارتش دوالیه‌ایست بودنداما حداقل تندروترین دوالیه‌ایستهانبودند، دوالیه‌ایستهای بدتر از آنها هم وجود دارندکه در خونتا شرکت ندارند. تلاش خونتای موجود بر آن است که با ترساندن مردم از یك خونتای بدتر، خود را بر مسند قدرت نگهدارد.

دشمن شدیدا تضعیف گشته است

نیروهای مسلح مشتمل بر ۶۰۰۰ پلیس و۲۰۰۰ سرباز در سه کردان، همگی در پایتخت، سازمان یافته اند ــ یکی در کاخ ملی، یکی در فوردوزالین Fort Desalines ودیگری گردان ضدشورش تحت عنوان "گربه های وحشی". نیرو ی دریایی یك قایق و ۲۰۰ ملوان دارد. عملاً نیروی هوائی موجود نیست. زمانی بیش از پنجاه هزار ماکوت وجود داشت، که نیروی مسلح اصلی بود، اما حالا اکثر آنها اخراج شده اند. دوالیه ارتش را تکه تکه کرد، آنرا کوچك نگه داشت و آنهایی را که به شخص او وفادار بودندبدان راه داد. او اشخاصی را ژنرال کرد که خواندن ونوشتن نمی دانستند زیرا افراد وفادار اینچنینی نمی توانستند امید جانشینی خود با دوالیه را در سر بپرورانند. در مقابل ارتش، ماکوتها را شکل دادوگسترده ساخت. بخاطر آنچه گفته شد، اکنون دولت بسیار تضعیف گردیده است.

پاپادوك از زمان به قدرت رسیدن، تابه آخر نمایندهٔ ملاکین بود او نمایندهٔ آشکار این طبقه بود و زمانیکه در انتخابات ۵۷ـ۱۹۵۶ به قدرت رسید، کاندیداهای دیگر نماینده بورژوازی بودند بخشی از بورژوازی از دوالیه حمایت و بخشی دیگر با او مخالفت کرد. درژوئن ۱۹۵۷ ارتش قدرت را بدست گرفت و انتخابات سپتامبر۱۹۵۷ را سازمان داد، اما درون طبقات حاکمه و نیروهای مسلح شکافهائی وجود داشت. اکثریت بورژوازی مخالف دوالیه بود انتخاباتی مسخره در سپتامبر برگزار شدکه مسئولیت سازماندهی آنرا یك سر کردهٔ نظامی دوالیه ایست بعهده داشت.

زمانیکه هائیتی از فرانسه مستقل شد تا به امروز، مبارزه ای میان ملاکین و بورژوازی در هائیتی وجود داشته است. در مقاطعی این مبارزه شکل مبارزهٔ میان سیاهان و رنگین پوستان دورکه را به خود گرفته، یعنی میان بورژوازی دورگه و ملاکین سیاه. درواقع این مبارزه ای بودمیان دو طبقه ارتجاعی بر سر آنکه کدام یك بر قدرت دولتی هژمونی داشته باشد. دوالیه بیشتر نمایندهٔ ملاکین بودتا بورژوازی، اوبعد از قدرت یابی، بورژوازی را مجبور به پذیرش خودکرد. گفته می شود که درآن زمان ۲۰ خانواده میلیونر در هائیتی وجود داشت، حال آنکه در زمان سقوط دوالیه این تعدادبه ۲۰۰ افزایش یافت. علت این بود که بورژوازی در کل دوالیه ایست شد. خانواده های تازه ثروتمند شده بسیاری هستندکه بخشی از بورژوازی شده وبه دوالیه وفادار بودندودوالیه این تئوری را تبلیغ میکرد که هائیتی به بورژوازی سیاه نیاز داشت تابتواندبابورژوازی دورگه مقابله نماید. دوالیه، کل جنبش سیاهان را(Negritude Movment) بکار گرفت، این جنبش مروج اندیشهٔ نیاز هائیتی به یك رئیس جمهور سیاه، بورژوازی سیاه وکشیشان سیاه بود ــ اگرچه دوالیه این را قدرت سیاه نامگذاری کرد، اما در اساس این قدرت ملاکین ودیگر مرتجعین بود. پیش از دوران حکومت دوالیه، بورژوازی برای مدتهائی مدیدنسبت به ملاکین وزنهٔ بیشتری در قدرت دولتی داشته، واینکه چه کسی رئیس جمهور بود، تأثیری در ماجرا نداشت، اما آنچه بعداز قدرت یابی دوالیه اتفاق افتاد این بود که بخش عظیم بورژوزای دوالیه ایست شد. با همه اینها او ۲۹ سال وقت داشت تاافراد خودرا به درون بورژوازی و تمامی بخشهای دولت وزندگی اجتماعی بکشاندوبقیه بورژوازی نیز ۲۹ سال وقت داشت تابا او کنار بیاید. دوالیه در ابتدای بر قراری رژیمش جهت کسب عوامفریبانهٔ محبوبیت وجلب بورژوازی که در موضع مخالفت وی قرار داشت، میلیشیا وماکوتهارا به عنوان سازمان سیاهان فناتیك بوجود آورد. او شماری لمپن را استخدام کرد، به آنها قدرت دادوعلیه مخالفین بورژوازی خود بکار گرفت. اولین نو آموزان میلیشیا، اکثرا دزدان واوباش روستاها و شهرها، بودند. البته دوالیه به آنها نمی گفت که این تعلیمات برای قتل عام مردم است، بلکه می گفت، این اسلحه را بگیریدواگر هر فردثروتمندی، هربورژوائی، سعی کند مرا بر اندازد، باید ازمن دفاع کنید. کاسه ــ لیسانی به استخدام دولت درآمدندکه بیشتر عمر خودرا در زندان گذرانده بودند. به آنها گفته شده بودکه این اسلحه رابگیریدورئیس فلان شرکت را دستگیر کنید، چراکه مخالف دوالیه است. بدین طریق بیبی دوك گروهی فناتیك بوجود آورد که بخیال خودشان علیه ثروتمندان می جنگیدند. آنها بزودی متوجه شدندکه علیه توده ها می جنگند، گرچه در ابتدا این جریان کاراکتر دیگری داشت.

گسترش اهداف

در ابتدا، طی روزهای نخستین خیزش توده ای، هدف جنبش خودبخودی به ماکوتها محدود می شد. مردم ماکوتها را شکار می کردند، کتك می زدندومی کشتند. این اقدامات بود که به جنبش هائیتی چهرهٔ ویژه ای می داد. ارتجاع می اندیشید که می تواندجنبش را از پیشروی بیشتر باز داردحتی بعضی عناصر بورژوایی در آن شرکت

کردند،اما قلع وقمع آنها را تضعیف کرد،توده ها کماکان ابتکار عمل را از دست نداده اند،وخواست قلع و قمع بزرگترین ماکوتهای درون ارتش و خونتا هر روز قویتر می شود .جنبش قلع و قمع درشهرها شروع شد،اما به سراسر کشور از جمله روستاها گسترش یافته است .در نواحی پیرامون شهر ،جنبش مردم اقدام به تعقیب ماکوتهای محلی را با تعرض به تجار بزرگ ادامه داد.مردم می گفتندکه اینها افرادی پست فطرت و کلاش هستند.سپس عزل مقامات غیر نظامی آغاز گشت . جوانبی از مبارزه طبقاتی ونبرد برای کسب قدرت سیاسی در جنبش توده ای تبلور یافت .

نکته اینجاست که اگر جنبش خلقی ادامه یابد،ونه فقط کلّهٔ ماکوتهای دون پایه بلکه سرازتن مقامات عالیرتبه آنها،از جمله افسران عالیرتبه ارتش وبورژوازی بزرگ جداکند،درآنصورت رژیم رادچار بی ثباتی خواهد نمود.قلع وقمع خطری برای همه طبقه حاکمه و نظامشان است.قلع و قمع در آغاز ،علیه ماکوتها نشانه گرفته شده بودواغلب برای دستگیری این یا آن ماکوت، با افسران ارتش نیز اتحاد صورت می گرفت .مردم برخی از ماکوتهای کوچك را می کشتندوارتش بهیچوجه به این کار اهمیتی نمی داد.مردم بخوبی می دانستندکه افرادی در یونیفورم نظامی وبرخی از افسران ،ماکوتهائی هستندکه دوالیه به درون ارتش فرستاده بود،بنابراین دراین یاآن ناحیه بدنبال بعضی ماکوتهای بلندپایه نظامی می گشتند، آ. را اسیرمی کردندوبه بادکتك می گرفتند. آنها ماکوتهائی که افسر ارتش یا از مقامات کلیسا بودند را مضروب ساختند ـ حتی اسقف لیگونده که یك ماکوت بود نیز از خشم مردم در امان نماند.این اسقف پسر عموی همسر دوالیه ،میشل بنت بودومعمولا با سایر اعضاء خانوادهٔ دوالیه درکاخ ریاست جمهوری بسر میبرد .

همانطور که گفتم ،ارتش بسیار ضعیف است وطبقات حاکم از این می ترسندکه جنبش قلع وقمع آنرا بیشتر تضعیف نماید.برخی از افسران جوان علاقمندندکه از شر افسران کهنه کاری که ماکوت هستندخلاص شوندتابتوانند در حرفه ومقام خود پیشرفت کنند،وآمریکا موافق این است که برخی از عیانترین ماکوتها درون نیروهای مسلح کنار بروند.اما نه همه آنهاونه حتی اکثریتشان ،چرا که آمریکا برای سازماندهی دوباره نیروهای مسلح به آنها نیاز دارد. نقشه آمریکا این است که ابتدا نیروهای مسلح را مجددا" سازماندهی نماید وسپس انتخابات را برگزار کند تا بدین ترتیب هرکسی را که مایل باشدبرسر کار گمارد. آنها اکنون خواهان برگزاری انتخابات نیستند چون موقعیت هنوز به اندازه کافی تحت کنترل آنها نیست . نیروهای مسلح قلب دولت محسوب می شوند .

مواردی بوده که خونتای نظامی،رئیس یك مؤسسه خدمات اجتماعی یا یك تشکیلات اقتصادی را عزل نموده وافرادخودی رابجای آن منصوب کرده است و کارمندان آن مؤسسات وشرکتها گردهم آیی هایی داشته وفردانتخابی دولت رابعلت دوالیه‌ایست بودن مسردود دانسته اند.اتفاق افتاده که وزراوفردی رامنصوب کرده‌اند ودرمقابل کارمندان دست به اعتصاب زده اند .در ادارهٔ پست،تمامی کارمندان یك گردهمائی توده ای داشتند، مدیر خودرا انتخاب کردندودولت را مجبور به پذیرش او نمودند.بدنبال این واقعه ،دیگران نیز همین روش را در پیش گرفتند.درشرکت تلویزیون دولتی ،کارمندان نه تنها خواهان برکناری دوالیه ایستها،بلکه خواستار یك خانه تکانی وتجدید سازماندهی کامل گشتند. آنها می‌گفتندکه بعضی اشخاص ساعت یازده صبح سر کار می‌آیندوظهر آنجا را ترك می کنندوماهی سه هزار دلار می گیرند،درحالی که زنان نظافتچی اداره ماهی ۲۵دلار حقوق دریافت می کنند.آنها می خواستندنقطه پایانی بر این نابرابری بگذارند.

ضربه به قدرت ارتجاعی در روستا

این جنبش به روستاها نیز کشیده شد .مردم می‌خواستندبخشداران را قلع وقمع کنند،آنها را ازدفاتر شان بیرون بریزندومحاکمه نمایند.مناطق روستائی بیش ازپنجاه بخش تقسیم شده است .بخشداران ازمقامات بالای پلیس هستند،ونه مقامات غیر نظامی . آنها مقامات نظامی هستندکه خارج از پاسگاههای پلیس کار می کنندو یونیفورم نظامی می پوشند.مقامات نظامی، شهرداران ، و قضات همه از این قماشند.آنها مردم را در پاسگاهها محاکمه می کردندوسپس به زندان یا پرداخت جریمهٔ نقدی محکوم می نمودند.اغلب بخشداران از بزرگ ترین ملاکین بخش یا از ماکوتهاوکاهن های جادوگرهستند. مدتهای مدیدی است که مردم خواهان جایجائی بخشدار با شورای بخش بوده اند.دوالیه مجبور شده بود قسمت جدیدی به قوانین روستائی اضافه کندکه به موجب آن بخشدارها با شوراها تعویض گردند.اما این هرگز به عمل در نیامد.جنبش قلع وقمع بخشدارها را نیز زیر ضربه قرار داد ،در مناطق روستائی مردم آنها را به محاکمه می کشدوگاهی آنهارا می کشند.گاهی اوقات جنبش های دهقانی خواهان آنندکه نمایندهٔ آنها جایگزین بخشدار سابق گردد.درهمین ارتباط ،جنبشی علیه کاهنان جادوگر که الزاما" همه‌شان بخشدارنیستند، وجود دارد. به مفهومی جنبش قلع وقمع، هوانکان هایعنی کاهنهای جادوگر را بیشتر زیر ضربه قرارداده تا بخشداران را. این حرکت معلول دلایل خودبخودی نبوده وموضوع بحث ـ انگیزی است .همه برسر این مسئله توافق دارندکه هوانگانهابعلت دوالیه ایست بودن باید به محاکمه کشیده شوند،زیرا جنایتکارند.اما گاهی اوقات جنبش بطورکلی فقط علیه هوانگانهاست .گسترش برخوردمیان پیروان سحر،که مذهب عامه محسوب میشود،وپیروان کلیساهای کاتولیك و پروتستان ،امری بسیار خطرناك است،زیرا خطر جنگ مذهبی درهائیتی رارو می آورد.این کلیسای کاتولیك ومهمترازآن ،کلیسای پروتستان است که به این مسئله دامن می زنند.سازمان سیا ازاین قضیه برای به انحراف کشاندن جنبش توده ها از یك مبارزه سیاسی به یك جنگ مذهبی استفاده می کند.برخوردهای مذهبی در هائیتی سابقه ای طولانی دارد .دراین میان عده ای سعی کرده اندمذهب خارجی رادرمقابل مذهب بومی مرجح جلوه دهندوبه این ترتیب وابستگی فرهنگی رابیشترکنند.اعتقاد

به سحروجادوبخشی از فرهنگ مردم است . این مذهبی ملی است .درحالی که کاتولیسم وبویژه پروتستانیسم ره آوردی از خارج می باشد.بنابراین بورژوازی برای آنکه هویت مردم رابزداید همیشه مسیحیت راارجح شمرده وادعا میکند که هرکسی مسیحی نیست تنهابت پرستی بدوی بشمار می‌آید و تغییر کیش به مسیحیت تنها راهی است که هائیتی می توانسته از آنطریق بخشی ازتمدن غرب گردد.

البته کل ساختار ،اعتقادبه سحروجادو پیوستگی بسیاری به دوالیه داشت.اما این دلیل مخالفت بورژوازی و سازمان سیا باآن نیست ،ماکوتهای فراوانی درکلیسای کاتولیك وجوددارند،کشیشان بسیاری که مردم را به قتل رساندند،وهنوز درکلیسا هستند.آنها هیچگاه دستگیر نشدند.اسقف اعظم یك ماکوت صددرصد بودولی حکومت خیال دستگیر کردنش رانداردا.اکثریت کشیشان ایوانکلیك نیزماکوت بودندوبا سازمان سیا همکاری می کردند.آنها مسلحانه شبهابه قتل وکشتارمردم دست می‌زدند.حال هیچکس آنهارا دستگیر نمی کند.پس چرا باید کاهن های جادوگری که حتی دوالیه ایست هم نبودند را گرفت وکشت؟ جنبش قلع وقمع بایددرپی دستگیری تمامی روحانیون دوالیه ایست،هوانگانها،کشیشان و واعظان باشد، امادرحال حاضر این جنبش نباید هوانگانهائی را که دوالیه ایست نبودندهدف قرار دهد.اعتقادبه ساحری همانقدر درهائیتی حق موجودیت داردکه مذاهب غربی .

جنبش قلع وقمع درروستاها خلاء قدرت ایجادکرده است .قدرت دولتی تنها در شهرها وجوددارد،روستاها مورد مشاجره هستند،قدرت کهن درحال نابودی است. دربعضی نقاط هیچ قدرتی وجود ندارد.درنقاط دیگر مردم شهرداران خود را برگزیده وحکومتهای غیر نظامی محلی خودرابرپا کرده اند.درچندنقطه، قدرت دردست مردم است. برای مثال دربعضی مناطق تمام تصمیمات مهم ازطریق برگداری گردهمائی‌توده ای وابراز نظرات همگانی اتخاذ می شود.این حرکت بویژه زمانی صورت گرفت که سازمانهای دهقانی برپا گشتندوزمانی که همین سازمانها بخشداران قدیمی را سرنگون کردند.درجهٔ توان این گروههای دهقانی که بسیار متغیر است ،عاملی بینهایت مهم دررشدوتکامل انقلابی روستاهامی باشد.پیش از آنکه دوالیه سرنگون شود گروههای دهقانی مبارزه را در چند نقطه بسط داده بودند. اما در جریان سقوط دوالیه ومتعاقب آن ،دهقانان فقیر و میانه حال وکارگران روستا بسرعت خودرا سازمان دادند.

سازماندهی سریع سازمانهای توده ای نکتهٔ بینهایت مهمی است.این سازماندهی شامل گروههای دهقانی،اتحادیه‌های صنفی،سازمانهای دانشجوئی،زنان و جوانان می شود. دربرخی نقاط،این گروه ها جنبه ای ازقدرت خلق رادر خود دارند ـ آنهابایکدیگرتماس دارند،به بحث می نشینند، برسرهرچیزمشترکاً تصمیم گیری می کنند.آنهابخشداران قدیمی رادرهم کوبیدندو بابخشداران جدیدکلنجار می روند،وبه گردهمائی و مبارزه برسرتمامی جوانب زندگی اجتماعی ادامه می دهند.

هم اکنون دهقانان نقشی بسیارمهم بعهده دارند.آنها ۸۵٪ جمعیت هائیتی راتشکیل می دهند وبنابراین می بینید که وزنهٔ مسلمی محسوب می شوند.هائیتی اساساً یك کشور روستائی است و مسئلهٔ ملی هائیتی اساساً یك مسئله دهقانی می باشد.مسئله تنهااین نیست که دهقانان اکثریت قاطع دارند،بلکه نابرابری اجتماعی میان دهقانان ودیگر طبقات اجتماعی بحدی عظیم است که مانندوکشورکاملاً مجزابنظر می رسند.تفاوت میان دهقانان وطبقات ارتجاعی بسیار عظیمترازچنین تفاوتی دربسیاری کشورهای دیگراست،و این درخصوص تفاوت میان دهقانان و کارگران کارخانجات نیزصدق می کند.طبقات حاکمه حتی این دهقانان رابعنوان اهل هائیتی هم حساب نمی کنند.آنها دهقانان راآفریقائی می نامند،تو گوئی اینها آفریقائی هائی هستندکه ازقضادرهائیتی بسرمی برند.استانداردهای زندگی بینهایت نابرابراست،و ما ازکشوری حرف میزنیم که درآن استانداردهای زندگی درکل بسیارپائین میباشد. شکاف بین دهقانان ودیگرطبقات درهمه جهت،حتی زبان، عظیم است.طبقات فوقانی فرانسوی صحبت می کنند و زبان آموزشی بیشترفرانسوی است،درحالی که ۸۵٪مردم بهیچوجه فرانسوی حرف نمی زنند.

طبقات روستائی و مطالباتشان

گاهی اوقات گفته می شودکه بعدازکسب استقلال هائیتی،درآنجااصلاحات ارضی صورت گرفت،اما این حقیقت ندارد.برای مثال،دهقانان در "ژاکمه" هیچ زمینی ندارند. زمینهائی که درآن قهوه،کاکائو و غیره کاشته شده،همه در دست ملاکین بزرگ است،ودهقانان هیچ چیزندارند.اگر هم زمینی دردست آنهاباشد،لم یزرع است و بس.خواست زمین درمیان دهقانان خواستی بسیارقوی است.دهقانانی هم که زمین دارند درکل نمی توانندروی آن کارکنند، زیرااینهااغلب زمینهائی قطعه قطعه شده اند.دهقان هائیتی ازهرگونه سیستم آبیاری،بدر و درواقع ازهمه چیز محروم است.ملاکین و بورژوازی روستاتراکتوردارندااما دهقان جزیك تیغهٔ مخصوص و یك کج بیل چیزی دردست ندارد.کج بیل وسیلهٔ اصلی درکشاورزی هائیتی است .

درهائیتی هم زمینداربزرگ می بینیم و هم زمیندار کوچك .هرجاکه زمین خوب است،ملاکین بزرگ تسلط دارند،دراین نقاط زمین دردستان آنها تمرکز یافته و دهقانان اکثرا مجبورند بروی زمینهای ملاکیـــن بزرگ کار کنند.دهقانان عمدتاًدرنقاطی صاحب زمینهای کوچکی هستند که بهیچوجه حاصلخیزنیست.بنابراین زمین برای کشتگرخواسته ای مهم محسوب می شود.

بخش مرکزی هائیتی(جائیکه درآنجادهقانان صاحب زمین اندکی بوده وهمچنین کیفیت این زمینها بالاست) منطقه ای است که شاهد قویترین برخوردهای ارضی است، زیرا ملاکین و وکلای آنان راه هائی را برای بیرون کشیدن زمینها از دست دهقانان پیدامی کنندو دهقانان درمقابلشان بپا می خیزند.دهقانان بیل وکلنگ بدست باملاکین مبارزه می کنند.اغلب این خیزشهابا سرکوب و حتی کشتار مواجه می گردند،اما این مانع خیزش پی درپی دهقانان نمی شوند . درحال حاضر دهقانان به مصادرهٔ زمینهائی برخاسته اند که خصوصاًماکوتها آنراغصب کرده بودند.برای مثال درجنوب غربی هائیتی ،که به مناطق روستائی دومینیکن متصل است یا درتیوت Thiot e دهقانان منتظر رأی دادگاه بـــــرای

واگذاری زمین نشدند.آنها خود زمینها رامصادره کرد ند.
اغلب پیش آمده که بخشداران فرار را بر قرارترجیح داده ودهقانان بعـد از گردهمائی زمینهـا را تحت کنترل خود درآورده اند.از این مناطق ماکوتهای بزرگی فراری شدند.املاك این ماکوتها اغلب از طریق دزدی حاصل شده بود.اینك دهقانان معمولاً بطور فردی روی این زمین هاکار می کنندو هرچندگاهی تیمهای همیاری تشکیل می دهند.اشکال مختلف تیمهای همیاری سنتاً در سراسر کشور وجود داشته وازاین طریق ،برداشت محصولات ودیگر جنبه های تولیـد بطور مشترك انجام شده است .اما علاوه براین تیمهادهقانان سازمانهای جدیدی را ،نه تنها برای پیشبردامر تولیدبلکه برای دفاع از خود تشکیل داده اند[چنین سازمانهائی درسطح گسترده شکل می گیرد،وکوششهائی نیز برای تشکیل فدرا ـ سیونهای ملی ویك سازمان سراسری به عمل آمده است]وهم ـ زمان با این اقدامات ،خودرا ازشر بخشداران خلاص می ـ کنند.آنها برای آنکه مسائلشان در سطح کشوری مطرح شودومطالبات خودرا که عمدتاًحول خواست زمین است ،جامه عمل بپوشانند،این سازمانها را تشکیل میدهند.

درحال حاضر مسئله خوکها بی نهایت مهم گشته ،زیرا برای دهقانان کشتن یك یا دو خوك به معنای تنها راه به دست آوردن مقداری پول است .این کار سنتاً بمعنـای پس انداز شان است. اما چند سال پیش آنفولانزای خوکی شایع شدو تمامی خوکها را کشت ،ونسل جدید خوکها ئی که عرضه شده به نوعی غذای مخصوص احتیاج دارند،غذایی که بسیار گران تمام می شودودهقانان باید نسبت بـه هزینه تغذیه خود پول بیشتری به تغذیه چنین خوکهائـی اختصاص دهند.بعلاوه،این خوکها به درمان وغیره نیز نیاز دارندکه دهقانان احتمالاً نمی توانندازعهده آن برآیند. درکشوری که توده ها توانائی خریدگوشت راندارند، در جائی که آنها از پروتئین محرومند،آمریکا درحال توسعه یك بنگاه کشاورزی غول آسا است تاخوکهاودیگر احشام را انحصاری کند.این بنگاه،خوك و امثالهم را بـرای صادرات پرورش میدهدتا به نیویورك حمل شده، ودرآنجا فروخته و خورده شوند.دهقانان میخواهندعلیه این موقعیت شورش کنندااماحکومت نمی خواهدتوجهی به مطالبات آنان بنماید،حکومت بودجه را به کشاورزی صادراتی اختصاص میدهد.

برای مثال ،درشالیزارهای برنج ورت Verette دولت قصد احداث یك سدجهت تولید برق دارد .اگر آنها این سد را بسازند شالیزارها بزیر آب خواهند رفـت . دهقانان علیه این برنامه مبارزه می نمایند.آنها می گویند، "اگر اندك پولی که دولت برای زمینهای ما پیشنهاد می کند را بپذیریم ، درآنصورت دستمان به چه کاری بند خواهد شد ؟ این پول برای خریدزمین در نقاط دیگر کافی نیست، آیا قرار است برای درو نیشکر به جمهوری دومینیکـن برویم ؟"یك جنبش دهقانی بزرگ علیه احداث این سددر جریان است .

اقشار دیگری نیز در روستاها وجود دارند.زارعین سهم بر بسیاری هستندکه در مقابل اجازه کاشت روی یك قطعـه زمین ،نیمی از محصول را به ملاك می دهند.بعداز آنهـا یك قشر بسیار مهم از کارگران روستا قرار دارد .

عده ای از آنها بخشی ازسال را روی زمین خودشان کـار می کنندوبخش دیگررا به اطراف کشور سفر کرده وبرای ملاکین مختلف کار مزدی انجام میدهند.عده دیگری سراسر سال رادرسفرند،آنها ابتدابر روی یك محصول وسپس روی محصول دیگر کار میکنند.این بخش عظیمی از مهـاجـرت داخلی هائیتی را شامل میشود.این دوقشر بسیار بی چیز و فقیر، خیـل عظیم دهقانان هائیتی را تشکیل میدهند.

تا درجه ای شما می توانید بگوئیدکه بخش بیشتـر کار دایر در روستاهای هائیتی کار مزدوری است،و روابط میان کارگران وملاکین روابط سرمایه دارانه است و نـه روابط فئودالی ،اما شما باید روشی راکه ملاکین از آن طریق هم شیوه تولیدفئودالی وهم سرمایه داری را بکار مـی ـ گیرندو روابط متقابل میان آنها را در نظر بگیرید. در پایان قرن هیجدهم ،بعداز آنکه بردگان علیه نظام برده ـ داری بپا خاستندوآنرا نابود کردند،فکر می کردندکـه صاحب زمین خواهندشد،اما در عوض،ژنرالهای ارتـش انقلابی همه زمینها را گرفتند.چیزی بنام کومبیت Com bite بوجود آمد،یك سنت فئودالی که مستلزم بیگاری زارع سهم‌بر ،روی زمین ملاك بود.یك روز بخصوص، تمامی دهقانان به زمین ملاك فرا خوانده می شدند. آنها آلات موسیقی بهمراه می آوردندو ملاك غذائی اندك وگاهی نیز یك نوع عرق به نام کله‌رن Clerin تهیـه می دید.مردم تمام روز سخت کار می کردندو موسیقی آنها را به کار سریعتر وامیداشت .سپس آنها اندك غـذا و عرقی خورده وبه خانه می رفتند.همیـن ! این تمام چیزی بودکه برای کارشان می گرفتند.آنها پولی دریافت نمی ـ کردند،وچیزی از محصول دستشان را نمی گرفت .

شورشهای دهقانی علیه این نظام وجودداشت .دراواسط قرن هیجدهم یك خیزش عظیم دهقانی بوقوع پیوست ،یـك جنگ دهقانی ،واین نظام بالاخره تضعیف گردید.مـردم مقاومت درمقابل کومبیت(بیگاری) راآغاز کردند،تااینکه درپایان قرن نوزدهم زمینداران را مجبور به پـرداخت دستمزد نمودند.اما کومبیت هنوز وجود دارد .هر سه شکل استثمار ،سهم بری وبیگاری درکنار هم موجود هستند.بالاتر از همه ،این بخشداران و هوانگانها ـ کاهنان جادوگر ـ بودندکه از سیستم بیگاری استفاده می کردند.آنها افراد بسیاری در دسترس داشتندکه بیایندوبر روی زمینشـان کار کنند،آنهم برای هیچ .

یك اقتصاد وابسته

عموماً، تولیدهائیتی برای مصرف و بازار داخلـی نبوده ،بلکه برای صادرات است .محصول اصلی قهوه است: بخشی از قهوه در هائیتی مصرف میگرددولی بخش بسیار عظیم آن به آمریکا و اروپا فرستاده می شود،همین مسئله در مورد کاکائو نیز صدق می نماید. تا همین اواخر هائیتی شکر صادر میکرد،اما اکنون تولید شکر آنچنان پائیـن آمده که باید مقداری نیز واردشود.منافع طبقات حاکمه و دولت دربالا بردن تولیدبرای صدور نهفته است و نه برای مصرف داخلی، این موقعیت در ارتباط با وابستگی هائیتی است،بخاطر این واقعیت که اقتصاد هائیتی کاملا" وابسته به اقتصاد آمریکا بوده ودر خدمت الزامات سرمایه

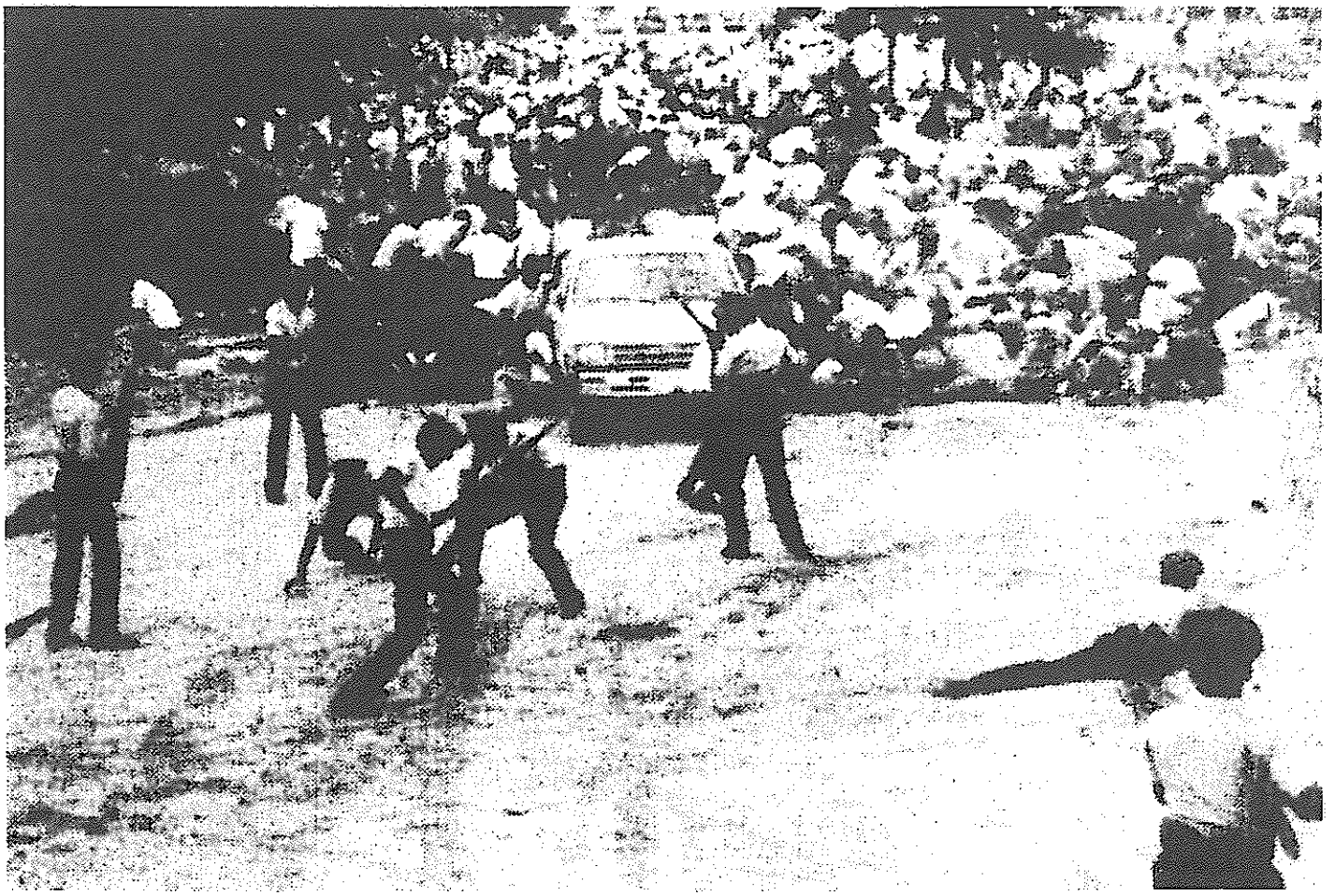

کشتار فوردیمانش

آمریکائی می باشد. بدین جهت رهائی ملی هائیتی پیوستگی بسیار با اصلاحات ارضی و پاسخگوئی به مطالبات دهقانان دارد. به مفهومی میتوان گفت که مسئله دهقانان هائیتی ـ جمعیت عمده هائیتی را دهقانان تشکیل میدهند ـ زمین است . بدون ارضاء مطالبات دهقانان در مورد زمین ،هیچ رشدو تحولی در بازارداخلی نمی تواند باشد،زیرا اکنون آنها بسختی استطاعت مصرف کردن تولیدات هائیتی وکالاهای وارداتی را دارند.این خرده بورژوازی و بورژوازی است که مصرف کننده تقریبا"همه آن محصولات می باشد.

در عین حال ،حتی صنایع موجود که می توانند جوابگوی مصرف داخلی باشند،بواسطه واردات دروطه ورشکستگی قرار گرفته اند.برای مثال ،صنعت کنسرو کوجه فرنگی در حال از بین رفتن است، زیراحکومت هائیتی ورود کنسرو کوجه فرنگی از دومینیکن راآزاد ساخته واین صنعت در دومینیکن بسیار قویتر از هائیتی است. اینك کل صنعت کوجه فرنگی کشور در بحران قرار دارد. شرکت دومینیکنی ابتدا قیمتهای خودرا پائین آورد،رقبای هائیتائی را شکست داد، و سپس قیمتها را بالا برد .درکل ،واردات از جمهوری دومینیکن جایگزین صنعت هائیتی میشود و این برمبنای توافقات میان حکومتهای هائیتی و جمهوری دومینیکن صورت پذیرفت پذیرفته است . توجیه حکومت هائیتی برای این اقدامات همکاری دو کشور جهت منافع مشترك فی مابین است . خود این مسئله سبب بوجود آمدن برخوردهائی میان جناحهای گوناگون بورژوازی هائیتی میگردد. مردم هرنوع برنج و ذرت وحتی گندم خوشه ای را که ارزانتر است مصرف میکنندومقداری هم موز سبز . درجمهوری دومینیکن مردم زیاد از موز سبز تغذیه نمی کنند، وآنرا غذای فقرا می ـ خوانند،اما در هائیتی این غذای گرانی بحساب می آید. دربعضی مناطق روستائی بخصوص در جنوب،مردم سیب ـ زمینی شیرین و گیاهی بنام ری یل تریز Real Trees می خورند.شهرنشین ها می توانند از عهده خرید برنج بر ـ آیند اما در روستاها عموما" اینطور نیست .برای روستائیان حتی لوبیا هم گرانتر از برنج است .مصرف گوشت و تخم ـ مرغ یا شیر بندرت اتفاق می افتد. بنابراین تنها طریق کسب پروتئین استفاده از گندم خوشه ای است که بمیزان ناچیزی حاوی این ماده ضروری است.

مرگ ومیر در میان نوزادان بسیار بالاست .عدم وجود تامین اجتماعی بدین معناست که برای گرسنه نماندن به هنگام کهولت باید تا میشود بچه دار شد .عموما زنان در روستاها کارهای خانه را انجام میدهند،اما اغلب در مزارع نیز کار میکنند،وبخصوص در کارهای دادوستدی فعال هستند ـ زیرا این زنان میباشند که معمولا تولیدات مزرعه و امثالهم را برای فروش به بازار می برند،تا ـ کنون در روستاها تشکیلات چندانی مختص زنان ایجاد نگردیده است.بسیاری از زنان در مناطق تجارت آزاد وکارخانجات کار میکنند ،کارخانجاتی که تولیداتشان جهت صادرات است ؛برای مثال ،کارخانه تولید توپ بیسبال (هائیتی بیشتر توپهای بیسبال جهان ،از جمله توپهای آمریکا را تولید می کند) یا کارخانجات الکترونیك ،مونتاژ رادیو وتلویزیون ،تولید لباس و

غیره .این تولیداز نزدیك با تولیدات آمریکا گـره خورده، زیرا اغلب قطعات در آمریکا ساخته شده و برای مونتاژ به هائیتی فرستاده میشودوسپس دوباره به آمریکا ارسال می گردد.واگر تا بحال محصولی از ایـن قماش در بازارهای هائیتی یافت شده تنها بعـد از صدور دوباره اش از آمریکا به هائیتی بوده است! گفته میشودبیش از ۶۰۰۰۰ نفر در مناطق تجارت آزاد کار می کنند که اکثریت آنها را زنان تشکیل میدهند. برای مدتی طولانی ایجاد اتحادیه های صنفی دراین مناطق ممنوع بود،اما بویژه بعد از سقوط دوالیه اتحادیه هائی تشکیل شده که حقوق بیشتری را مطالبه نموده وبه پای اعتصاب رفته اند.

تکامل انقلاب ،راه انقلاب

زمانیکه دوالیه سقوط کرد،توده ها فرصت شورش را بچشم دیدند ،آنها قبل از سرنگونی دوالیه سربه طغیان بـر داشته بودندو قصد تظاهرات خیابانی داشتند.سایر طبقات این طغیانگری را آنارشیسم می نامیدند.آنها می گفتنـد اگر اعتصابات زیادشوند،کارخانجات بسته خواهندشد،و این سبب بیکاری می گردد وحالا می گویند اگر مردم زیاد اعتصاب کنند یانکی ها مداخله خواهند کرد،حرف توده ها این است که کارخانه داران پول هنگفتی دارند وباید بخشی از سودهای خود را بین مردم تقسیم کنند.این واقعیت هم وجود دارد که تعدادی از کارخانه ها بعلت فرار صاحبانش [از ترس مردم] به آمریکا تعطیل شده اند.

شورشگرانه ترین ودر واقع اولین طغیان از سـوی بیکاران بود که در حصیر آبادهای شهرهای پورتو پرنس Port de Prince گونیو Gonaives ،کیپ هائیتی Cape Heitien ودیگر شهرها زندگی می کنند.بخش اعظم آنها دهقانـان سابقی هستند که برای جستجوی کار بشهرها آمده انـد ، وبقیه نیز کارگرانی هستندکه کار خود را ازدست داده اند. بسیاری از آنها تجاربی در اعتصابات وغیره دارند.ازاین جهت مبارزه به روستاها هم کشیده شده زیرا آنهـا از روستاها آمده اندوارتباطاتی قوی با روستا دارند.اکنون در شهرهاتمامی بخشهای مختلف کارگران فعال هستند.

در ابتدای مبارزه علیه دوالیه،بعضی عناصر از میان توده ها که با جنبش چپ پیوستگی داشتندقادر گردیدند یك نقش پیشرو درمیانه خیزش خودبخودی بازی نمایند. در آنزمان بعضی از آنها برای مخفی کردن خودشـان و اجتناب از سرکوب ،پرچمهای کوچك آمریکارادرتظاهرات حمل کردند.دیگران در ابتدااین حرکت را مورد انتقاد قرار دادند.همانطور که اوضاع متحول می گردید،توده ها که دیده بودند چگونه آمریکابدلایلی مختص خودبادوالیه مخالفت کرده، بازیانکی هارادریافتندودیدندکه چگونه آمریکاسعی کردجنبشهای توده ای را

درخدمت منافع خود بکار گیردو باافرادی از جنبش توده ای ارتباط برقرار کند.حتی قبل از سقوط دوالیـه هم این پروسه آغاز گشته بودوبخصوص بعد از ایـن دوره ادامه یافت . مردم می توانستندببینند که چگونه آمریکا طلب "آرامش" و حمایت از خونتای جدیدمی کرد.بدیـن ترتیب درك توده ها یك گام به پیش برداشت.اماهنوز تنها تعدادانددکی عناصر پیشرو هستندکه آمریکا را به عنوان هدف اصلی جنبش می بینند،واین مسئله هنـوز در میان توده های وسیع جا نیفتاده است.ترویج و تبلیـغ و مقداری زمان برای روشنتر کردن این مسئله ضروری خواهد بود.

جنگهای دهقانی که هائیتی بخود دیده نمونه هایـی هستندکه بایدبرای راهبری مبارزه کنونی مورد تحقیق و پیگیری واقع شوند.اکنون ،مانندتاریخ گذشته هائیتی، دهقانان مجبورندبرای جامهٔ عمل پوشاندن به مطالبات خود جنگ خلق را بر پا دارند.در ابتدای قرن نوزدهم ، درست بعد از استقلال ،اولین موج جنگهای دهقانی یعنی له پیکت Les Piquets براه افتاد که تا اواسط قـرن نوزده، بویژه درجنوب ،ادامه پیدا کرد.آنها یك منطقه پایگاهی درجنوب بین له کِه یه Les Cayes و ژرمی GEREMIE داشتند.آنها قادر گردیدندبرای چند سال این منطقه پایگاهی را درکوهستان حفظ کنند، جایی که دشمن بخاطر نبود جاده وناهمواری زمین بسادگی قادر به نفـوذ درآن نبود.آنها ارتش وحکومت پی درپی را به مصـاف طلبیدند و زمین را به زیر کشت بردند.چهار پنجم هائیتی کوهستانی است.درشمال نیز خیزشهای دهقانی له کاکوس Les Cacos تاپایان قرن نوزده وجودداشت ، این جنبش نیز قادر شدچند سال در مقابل دشمن بایستد. در ابتدای قرن بیستم یك ارتش چریکی دهقانی ،مشتمل بر پانزده هزار نفر دهقان برهبری شارلمانی پرالتا Charlemagne Peralta برای چندین سال با تجاوزگران آمریکائی درشمال و مرکز هائیتی جنگیدند.شما میتوانید شارلمانی را با ساندینو درجنگ علیه تجاوز آمریکا بـه نیکاراگوئه مقایسه کنید.موقعیت در روستاها زیادتغییر نکرده وهنوز هم مناطق زیادی هستندکه ازجاده‌ای اندك برخوردار نـد.

بخاطر بحران اجتماعی امکان ضعیفی برای پاگیـری یك جنبش رفرمیستی وجوددارد.دولت از برگذاری ایـن یا آن شکل انتخابات دم می زند،اما ما فکر می کنیـم بحران اوج خواهد گرفت وخیزشهای مردمی ادامه یافتـه ودیر یا زودقوی تر خواهند گشت .انتخابات یا وعـدهٔ انتخابات چیزی را حل نخواهد کرد.هیچ سنت انتخاباتی در هائیتی نبوده، هیچ کادر انتخاباتی و حزب انتخاباتی وجود ندارد.شناسنامه وجود ندارد ـ هشتاد درصد مـردم هیچ هویتی ندارند وسایرین نیز کارت شناسائی شـان فاقد عکس است.هیچ آماری وجود نداردوسالهاستکه وجود نداشته وبدین خاطر دانستن تعدادرأی دهندگان هر محل معین یا تهیه لیست رأی دهندگان امکانپذیر نیست. سنتاً" این همیشه نیروهای مسلح بوده اندکه انتخابات را سازمان داده وبه سرانجام رسانده اند.ابتدا آنها برسر آنچه میخواهندانجام دهند مبارزه می کنندو سپس برای قانونی کردن تصمیمات خود انتخابات قلابی براه مـی ـ اندازند.توده ها نیز هیچ سنت انتخاباتی نداشته واکنون نیز خواهان انتخابات نیستند.زمانی که افراد گوناگون درمقابل توده ها قرار می گیرندوخودرا به عنوان کاندید معرفی می نمایندمردم به مخالفت با آنها بر خاسته ومی ـ

گویندما هیچ کاندیدائی نمی خواهیم. یك جنبش ضـــــد کاندیدائی وجود دارد .مردم می اندیشندکه دیر یا زود یك قیام علیه این وضعیت برپاخواهد گشت.این وظیفه انقلابیون است که بهمراه توده ها این قیام را تدارك ببیننـــــد. قیامهائی دیگر ویك جنگ دهقانی ویك جنگ دراز مدت خلق اجتناب ناپذیر است .برای جهش از قیامها به جنگ دراز مدت خلق ،باید تدارکات دیده شودتا این جنگ آغاز گردد.می بایست استراتژی نظامی مورد مطالعه قرار گیرد وسایر تدارکات مخفی برای درگیر کردن توده ها بررسی گردد.

ساختمان یك حزب مارکسیستی ـ لنینیستی واحد

پروسه اتحاد نیروهای مختلف مارکسیست ـ لنینیست در جریان است . این پروسه ای است برای رسیدن بـــه اینکه چگونه وبر چه پایه می بایدمتحدشد ،بحث بر مسئله حزب ،جنگ خلق ،جبهه متحد ودر درون آن اتحادکارگران ـ دهقانان ،مسائلی هستندکه برای رسیدن به درکی مشترك از چگونگی به پیش راندن تحولات مورد بحث و جدل قـــرار میگیرند.مسائل ایدئولوژیکی ،ازجمله ایدئولوژی حـــزب یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم واندیشهٔ مائو تسه دون نیز باید مورد مباحثه قرار گیرد.درکل ،اکثر آنهائی که در ایـــن پروسه اتحاد شرکت می کنند ،اصولا"اندیشهٔ مائو تسه دون را میپذیرند،گرچه برخی نیز هستندکه اصولا اندیشهٔ ـ مائو تسه دون را رد نمی کنندولی گیجیهائی دارند کـــه باید تصحیح گردد.

پیش از هر چیز مرز بندی با PUCH

(Parti Unitie des Comunistes Haitiens)

مطرح است .این حزب معتقد است که امروزه انتخابات هدف مبارزه بوده وشکل مبارزه باید قانونی باشد."پوچ" یك ایستگاه رادیوئی درمسکو دارد که به زبان کرول Creole برای هائیتی برنامه پخش میکندوشورویها نیز از هیچ نوع کمکی به آنها دریغ نمی نمایند،آنها می خواهند از اینطریق خود را در رأس جنبش توده ای قراردهندیا حداقل چنین وانمود کنند که آنرا را رهبری می کنند. بنابراین مسئله انتخابات و مبارزه قانونی در حال حاضر یك خط تمایز وبسیار برجسته است. درقلب این مـــرز ـ بندی مسئله جنگ خلق قرار دارد.

جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی در هائیتی بسهم خود اندکی پیشرفت کرده ،وگرایشی نیز برای مجزا انگاشتن آن از جنبش بین المللی وجهان وجودداشته است .زمانی که از وجود جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی و احـــزاب کمونیستی نوینی مانند حزب کمونیست پرو که در حـــال پیشبرد جنگ است ،اطلاع حاصل شد ،نیروهای مارکسیست ـ لنینیست هائیتی آنرا بعنوان عاملی بسیار مساعد جهت پیوند مبارزه پرولتاریای هائیتی با مبارزه جهانی پرولتاریا و شرکت در نبرد بین المللی بحساب آوردند ، تا بدین ترتیب پرولتاریای هائیتی بتواند مبارزه اش را بمثابه بخشی از مبارزه پرولتاریای سراسر جهان بـــه پیش برد.برای مارکسیست ـ لنینیستهای هائیتی درك این نبرد مشترك ،تعلق داشتن به آن و لزوم پیوستن بـــه آن حائز کمال اهمیت است. مبارزه خلق پـــرو ، جنگ خلق و چگونگی ضربه زدن به طبقات حاکمه پرو، درهائیتی بر سر زبانهاست ،و همچنین به آن بعنوان راهی که پرو ـ لتاریای هائیتی و مردم باید در پیش گیرند نگاه میشود. تنها انتخاب،همان راه جنگ دراز مدت خلق است کـه پرولتاریای پروآغازکرده این راهی است که می تواندمبارزه پرولتاریا و مردم هائیتی را تکامل دهد.بنابراین تجربه جنگ خلق پرو از نزدیك درهائیتی مورد مطالعه قـــرار گرفته است . رهبری حزب کمونیست پرو بر این جنگ ، خلق هائیتی و پرولتاریای بین المللی را سرشار از امید ساخته و میسازد.

هائیتی،ایالات متحده و جمهوری دمینیکن

امپریالیسم آمریکا ممکن است با سربازانش دست به دخالت مستقیم برند،یا از کشور دیگری بخواهد کـــه چنین کند. دخالت اولیهٔ آمریکا احتمالا"بطور غیر مستقیم واز طریق ارتش جمهوری دومینیکن خواهد بود،این ارتـش ممکن است به نیابت از سوی آمریکا وارد هائیتی شود.اما این نمی تواند عامل مثبتی برای طبقات حاکمه دومینیکـن باشد ـ و این به جبهه متحد ضد امپریالیستی هائیتی توان و انگیزه مبارزاتی بیشتر بخشیده و قدرت مبارزه انقلابی هائیتی را دو چندان خواهد کرد. چنین تهاجمی از سوی دومینیکن مسلما"مسائل را در جمهوری دومینیکن نیـز تغییر خواهد داد . هر جرقه انقلابی که در یك نیمـــه از این جزیره زده شود ،نیمه دیگررانیز به آتش خواهد کشید. جرقه های ا نقلابی هائیتی در جمهوری دومینیکن تأثیر بسیار زیادی داشته و هر جرقه انقلابی در آنجا نیز تأثیرات فراوانی بر تحولات هائیتی بجای خواهد گذاشت .

مشکل اینست که تا بحال این مسئله بیشتر درجنبش هائیتی درك شده تا در جمهوری دومینیکن .در آنجا مشترك بودن مبارزه ما با حسن نظر کمتری از سوی برخی توده ها روبرو شده است .درمیان توده های جمهوری دومینیکن تـا حدی دید نژادپرستانه نسبت به مردم هائیتی وجوددارد. اما برنفوذطبقات حاکمه دومینیکن درمیان طبقهٔ کارگرآن کشور می توان فائق آمد،این عامل بسیارمهمی برای آینده مبارزه مشترك پرولتاریادرهردو کشورمی باشد.برای مردم دومینیکن هیچ انقلابی نمی تواندوجودداشته باشدمگردررابطه با انقلاب هائیتی،وبالعکس .صدهاهزارکارگرمهاجراهل هائیتی درجمهوری دومینیکن بسرمی برند و اینهاعاملی بینهایـــت مهم هستند.یك شکل بروزمهم رویزیونیسم درجمهوری دومینیکن درنظرنگرفتن این کارگران ارضی بعنوان بخشی ازپرولتاریای دومینیکن می باشد. رویزیونیستهاآنهارا بعنوان خارجی بحساب می آورند. شکاف میان جایگـــاه اجتماعی بسیاری ازکارگران دومینیکنی و کارگران اهـل هائیتی درآن کشوریك واقعیت عینی و بخشی ازپایه عینی رویزیونیسم درون جنبش کارگری دومینیکن می باشد .بر ـ خورد نسبت به بخش های تحتانی پرولتاریا درجمهـــوری دومینیکن که ازقضااهل دومینیکن نیستند،خط تمایزی برای انقلابیون آنجاست ،وکاردرمیان این بخش هانیزبخشـــی بسیارمهم ازامرتدارك انقلاب دومینیکن خواهدبود. ●

سنگر درخشان نبرد

بیانیه کمیتهٔ ج.ا. درباره کشتار در زندانهای پرو

دولت دست نشاندهٔ پرو، تفنگداران دریائیش را با مسلسل های سنگین مسلح کرد و انواع و اقسام سلاح های ضدتانك، ناوهای هلیکوپتربر وکشتی-های توپدارش را برای سرکوب مبارزهٔ اسیران جنگی در زندانهای کالائو، ال فرونتون و لوریگانچو اعزام نمود. دولت گارسیا که نتوانسته است مشکل خود را با تبلیغات درخارج زندان و اختناق دردرون آن حل کند، سعی کرد مظهر مقاومتی را که این زندانیان نمونهٔ آن شده بودند، باکشتنشان از صحنهٔ هستی پاك گرداند. این همان شیوه ای است که برای خاموش ساختن شعله های انقلابی که درسراسرجامعهٔ پرو زبانه می کشد نیزبکار می برد.

ما نمیدانیم چندتن ازرفقایمان قربانی این جنایت شده اند، ما نمی دانیم چندتن ازآنان درحال نبردبخاك افتادند و چندتن بعداز دستگیری تیرباران شده اند، امامی دانیم که این رفقا، برادران وخواهران طبقاتی ما بودند.

گرچه هرگزآنها راندیده بودیم، اماآنها رابخاطرخط حزبی که آنها چنین به رهبری آن وفاداربودند، می شناسیم. ماآنهارابه نشان پرچم سرخ انقلاب پرولتری که باحقیرشمردن مرگ برفرازدیوارهای زندان، زیرآتش دشمن به تماشای جهانیان گذاشتند، می شناسیم. این جسارت مردان و زنانی است که حتی درسیاهچال های دشمن، سرشارازاعتمادبقدرت توده-های پرو برای آزادی خویشند و براهمیتی که رهبری حزب کمونیست پرو، عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، براین انقلاب برای همهٔ دنیای فقر و بندگی دارند آگاهند. این جسارتی است متکی برماتریالیسم، و توانائی دیدن نمای آیندهٔ جهان بدون طبقات، ازلابلای شلیك گلوله ها و مشقات

این نقاشی که در زندان لوریگانچو تهیه شده، روز ملاقات رادرزندان ال فرونتون تصویر می کند. معنای نوشتهٔ زیر طرح چنین است: "یک استقبال گرم".

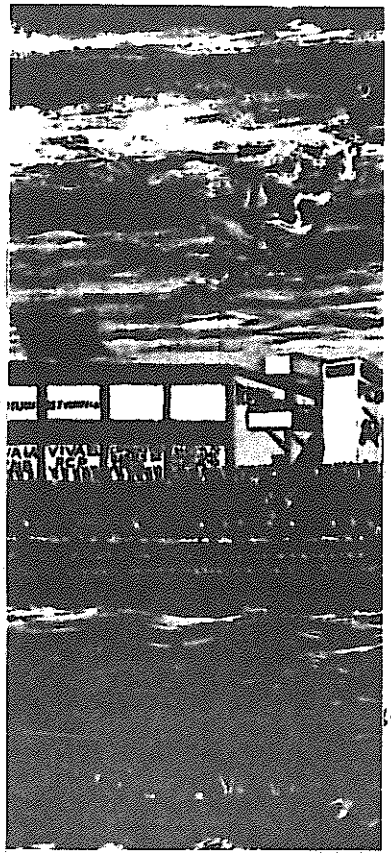

و پیچشها و چرخشهای جنگی که آیندهٔ کمونیستی ما از درون آن ساخته می شود.

دولت پرو کوشش کردکه این کشتار را با این سخن که رفقای ما می خواستند "پرستیژ دولت پرو" را در آستانهٔ برگذاری کنگرهٔ بین الملل سوسیالیستها در لیما بخطر بیافکنند، توجیه کند. مطبوعات ارتجاعی جهان این دروغ سخیف را که رفقای ما خود مقدمات قتل خویش بدست ارتش را فراهم آوردند، طوطی وار تکرار کردند. درواقع، چنانکه مطبوعات خارجی نیز اذعان داشتند، رژیم گارسیا از مدتها پیش نقشهٔ این کشتار را طرحریزی نموده بود. دولت گارسیا مشتاق بود قابلیتهای ارتجاعی خود را به دولت آمریکا، به صندوق بین المللی پول و دیگر امپریالیستهائی که دولت پرو به آنها متکی است، نشان دهد. دولت پرو تعهدات قبلی خود را زیر پا نهاد، زندانیان را تحریک کرد و بخشم آورد و وقتی اسیران جنگی جسورانه و مصمم واکنش نشان دادند، حملهٔ دقیقا طرحریزی شدهٔ خود را به موقع اجراء گذاشت. دولت پرو خوب می دانست که بین الملل سوسیالیستها در کل این اقدام وی را که بمنظور قابل اتکاء نشان دادن گارسیا انجام می گرفت، تشویق خواهند کرد. اما با این جنایت، گارسیا و رژیمش فقط قبر خود را گودتر کردند، مقایسهٔ میان جنایتکاری بزدلانه دولت و مقاومت و از خود گذشتگی بی پایان اسیران جنگی، فراخوان دیگری برای انقلاب در پرو و در سراسر جهان شده است.

بادست زدن به این جنایت، بعنوان پیش غذای شب نشینی سوسیالیستهای دروغین و "رفرمگران" تشنه بخون سراسر جهان و از جمله نمایندگان احزاب حاکم و اپوزیسیون های وفادار بسیاری از کشورهای امپریالیستی، دولت گارسیا یکبار دیگر نشان داد که مانند هر دولت ارتجاعی دیگر ناگزیر است حکومت و مناسباتی که حامی آن است را به هر قیمت محافظت نماید. برای "پرستیژ" چنین دولتی هیچ چیز بدتر از نشان دادن "ضعف" در مقابل عزم راسخ ستمدیدگان نبود. بعد از کشتار دولت گارسیا مطابق سنتِ پرافتخار دیگر اعضاء و همپالگانش در بین الملل سوسیالیستها، از جمله اسرائیل، عملکرد سنتی دائر بر آنکه · ابتدا هرچه می توانی مردم را قتل عام کن و سپس برای فریب آنهاکه می خواهند براه دیگری غیر از مبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی اعتقاد داشته باشند، فراخوان تحقیقات بده! آیا این همان جوهرهٔ سوسیال دمکراسیِ درقدرت نیست که یکی پس از دیگری جنایات پنهانی را مرتکب شده و با پراکندن توهم جنایات بیشتری را ممکن می سازد؟

حکومت گارسیا اگرچه متصل به بلوک آمریکاست اما توسط دولت رویزیونیستی چین و نیروهای طرفدار شوروی نیز مورد حمایت قرار گرفته است. با این جنایت بار دیگر خط تمایز میان آنهاکه به امپریالیسم وسلطهٔ

امپریالیستی گردن نمی گذارند،با نوکران و دست نشاندگان و مدافعین (حتی مدافعین"رادیکال" و "چپ")سیستمی که چرخهای آن روزمره ازخون میلیاردها انسان به گردش درمی آید،کشیده شده است، سیستمی که جنایات خونین بی حساب دیگری رادرابعادبیسابقه درجنگی جهانی برای تقسیم مجدد امپراتوری ها تدارك می بیند،و تابحال جنایات بیحسابی مرتکب شده که روزی باید حسابشان راپس بدهد.

این جنایت رژیم پرو و درمقابل آن،مقاومت و خشم ونفرت رفقای زندانی شاهدی برآن‌حقیقت است که رژیم گارسیا و حامیان وی خواهان پاك کردنش هستند: این حقیقت که هیچ راه دیگری غیرازجنگ انقلابی برهبری پرولتاریا و حزبش نمی تواند وضع موجودراتغییردهد.اگرچه چنین جنگی ممکن است درکشورهای مختلف دیرتریازودتربرپاشود. این حقیقت که فقط آن سیاست و ایدئولوژی که بوسیلهٔ مارکس،انگلس،لنین، استالین و مائوتسه دون تکامل داده شده می تواندکارگران ودهقانان ستمدیدهٔ جهان رابرای پیروزی درجریان چنین جنگی هدایت کند. هر جهانبینی دیگری که طرفدارامپریالیسم،رفرمیسم یا سوسیال امپریالیسم باشد راتوان چنین کاری نیست.

این پیشرفتهای بزرگ پرولتاریای انقلابی در پرو بودکه دشمن را وادارکرد دست به عکس العملی زند که ماهیت تمامی نیروهای سیاسی ارتجاعی راکه دربرابرجنگ عادلانهٔ خلق دریرومتحد شدند،بیشترافشاء کند. مردم جهان ازاین تحولات درسهای بسیاری خواهندآموخت. مناطق پایگاهی سرخ درپرو،مناطق پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتاریائی هستند. پرولتاریا و خلقهای ستمدیدهٔ جهان از روحیات و پیشرفتهائی که بوسیلهٔ این گردان طبقهٔ ما در پروبدست آمده احساس افتخارمی کنند. این تحولات باتشدیدنفرت طبقاتی و تقویت روحیه،بدانها الهام میبخشدو عزمشان رابرای تسریع نابودی ارتجاع و امپریالیسم راسخ تر می نماید.

ما می دانیم که انقلاب پرو درمیدان نبردپاسخی مناسب به این جنایت خواهد داد و با رفقای بخاك افتاده تجدید عهد خواهد کرد. ودیگر رفقای ما نیزدرهرجا،با برپائی جنگ انقلابی یا تدارك آن،پاسخی درخور به این جنایت خواهند داد. چنانکه رفقا درزندان زنان کالائو با فریادهای رسا این شعاررابه خارج زندان ـ حتی تامدتهابعدازکنترل ارتش ـ می رساندند:

"La Sangre Derramada Jamas Sera Olvidada"

"کی می رود زخاطر خون روان یاران"

از سوی دفتراطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،لندن
۲۷ژوئن۸۶

قطعنامهٔ
کمیتهٔ مرکزی
حزب کمونیست پرو

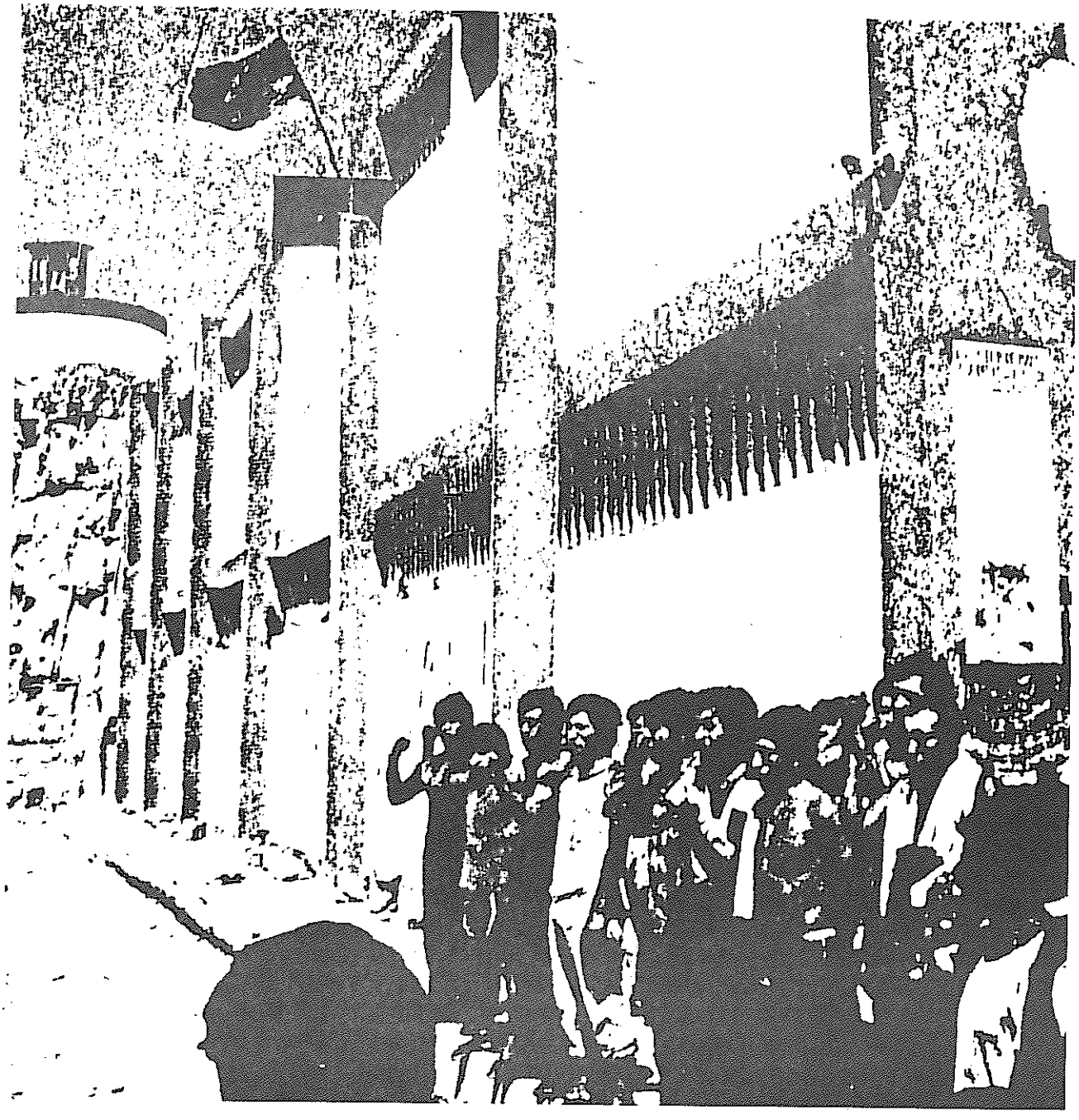

پرولتارهای همهٔ کشورهامتحدشوید!

"روز قهرمانی"

دولت ارتجاعی حزب آپرا APRA ازهمان ابتداپادرجای پای دولت پیشین نهاده وبه قتل عام انقلابیون پیشبرندهٔ جنگ خلق دست زده است،وباحمایت شدیداً عوامفریبانه و کمك اپورتونیستهای پارلمانتاریست سعی درسرپوش نهادن براین امردارد،جنایات انجام شده توسط پلیس ونیروهای مسلح درآکومارکا،اومارو،بلاویستا،لوکلاپامپا،خوداثبات این امر است.

ارتجاع،افکارپلیدی علیه زندانیان جنگ درسرمی‌پروراندونابودی آنهارابرنامه ریزی نمود.این توطئه بطورمشخص درچهاراکتبرسال گذشته منجربه قتل فجیعانه وناجوانمردانه سی جنگجودرزندان "لوریگانچو" گردید.این جنایت ناپسندبیشك بدون پاسخ نخواهدماند.خلق قهرمان،خودعاملین این جنایت رابه کیفر خواهند رساند.

درهیجدهم ژوئن۱۹۸۶ زندانیان جنگی در ال فرونتون،لورگانچو،وکالائوعلیه جنایت جدیدی که درراه بودبپاخاستند.آنهامکرراًوعلناًقتل عامی که دولت ونیروهای مسلحش تدارك می دیدندرادرداد‌گاهها ودرمقابل مسئولین دولتی افشاء می کردند.آنهادرحمایت ازانقلاب ودفاع ازجان خویش بپاخاستندوبیست وشش خواسته برحق ومستدل مطرح ساختند.

درنوزدهم ژوئن دولت ارتجاعی حزب "آپرا"به رهبری"آلن گارسیا"نمایش مسخره باصطلاح "کمیسیون صلح"رابراه انداخته وسپس عملیات انحرافی وارتجاعی پاکسازی،بسیج نیروی زمینی ،نیروی دریائی،نیروی هوائی وپلیس تحت فرماندهی مشترك ،را در جهت انجام وحشیانه ترین قتل عام ،کشتارصدهاجنگجوی چریك وفرزندخلق،آغازنمود،ویك باردیگر چنگال خودرابه خون جوشان آنهاآغشته کرد.بگدارآلن گارسیاوکابینه او،فرماندهی مشترك نیروهای مسلح وپلیس بر این ننگ ماندگارسرپوش نهند،خلق هرگزآنرافراموش نخواهد کرد،وعاملین این جنایات راکیفرخواهد داد.

جنگجویان "ارتش چریکی خلق"،زندانیان جنگی،بااسم شب "شورش برحق است" قهرمانانه وشجاعانه جنگیدندوسرفصل تازه ای رادرشجاعت، شهامت وقهرمانی گشودندوسرمشقی ازبرای تاریخ شدند.تنهایك جنگ خلق می تواند اینچنین نمونه هایی راتقدیم تاریخ کند.

نوزدهم ژوئن برای همیشه بعنوان "روزقهرمانی"به ثبت رسید.خون این قهرمانان، انقلاب راتوانائی بیشتری بخشیده وآتش آنراشعله ورترکرده،همچون پرچمی عظیم افراشته شده،وندای فتح نهائی واجتناب ناپذیر درجنگ خلق رابابانگ رساسرداده است.

مرگ افتخارآمیز این زندانیان جنگ خلق درمیدان نبرد،باخونهای درهم آمیخته که پیش ازاین نیزبرزمین ریخته شده است .ماکمونیستها، جنگجویان وفرزندان خلق، ارادهٔ خلل ناپذیرخودرااعلام می داریم که، راه درخشان آنان رادنبال‌میکنیم ، وجنگ‌خلق راتحت پرچم ظفرنمون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درجهت خدمت به انقلاب جهانی تابدانجاکه مشعل خاموشی ناپذیرکمونیسم برسراسرگیتی پرتوافکن شود، سربلندتر ازهمیشه به پیش می بریم .

افتخار برقهرمانان برخاك فتاده، زنده بادانقلاب!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو ـ ژوئن۸۶

کشتار در زندانهای پرو

زندان ال فرونتون، ۱۹۸۴.



کی میرود زخاطر

خون روان یاران

قتل عام اسرای انقلابی جنگی توسط حکومت پرو، حرکتی باربرنامه وقصد قبلی بود. آنچه غیرمنتظره بودمقاومت استوارانه زندانیانی بودکه چندین روزباسربازان حکومتی که به قصدکشتن آنان آمده بودند، نبردکردند. تقابل میان مقاومت قهرمانانه زندانیان و وحشیگری بزدلانه ارتجاع، هر چه بیشتر نقاب ازچهره رژیم کارسیا کنار زده وآنرا تضعیف نموده ومبارزه انقلابی را بپیش راند.

فعالیت انقلابی صدها رزمنده دربند پرو یك مشکل فزاینده وسخت سیاسی برای حکومت بوده است. در۱۹۸۲، بعد از حملهٔ شکفت انگیزح.ك.پ. که منجر به آزادی صدها زندانی از زندان آیاکوچو گردید، مقامات مسئول سیاست زیر نظر گرفتن انقلابیون مظنون درزندان مردان لوریکانچو نزدیك لیما، زندان زنان کالائو، وزندان جزیره فرونتون با فاصله ای نزدیك به ۱۰ کیلومتر ازساحل، را اتخاذ کرده اند. اگر مردم سراسر جهان بدیدن این زندانها بیایند، احترام و تحسین خود رانثار ایستادگی زندانیان درمبارزه انقلابی شان (حتی دراین شرایط) وعزم آنان برای تبدیل این اماکن به "سنگرهای درخشان نبرد"، خواهند نمود. آنهادراین "سنگرهای درخشان نبرد" تعلیمات سیاسی، ایدئولوژیکی، فیزیکی وآفرینش هنر انقلابی وکارهای دستی راپیش بردند. این زندانها به مظهری از ورشکستگی سیاسی ومعنوی رژیم وناتوانی فزاینده اش درخاموش کردن جنگ خروشنده خلق، بدل گردید.

رژیم به حملات متعددی درشکل حملات آشکارا مرگبار، که درچند سال گذشته منجر به مرگ بسیاری اززندانیان گشت، وهمچنین بصورت آزار روزانه و کوشش برای درهم شکستن روحیه وسلامتی زندانیان، دست زد. درژوئیه ۱۹۸۵، همزمان باعملیات نظامی ح.ك.پ. درسراسر کشور، زندانیان جنگی کالائو، فرونتون، لوریکانچو نگهبانان رابه گروگان گرفتندوسلاحها - یشان رابرداشته وبرای خودسنگرکندند. آنهاازدولت خواستندکه باآنها قراردادی ببندد، نکته اصلی قراردادابن بودکه، زندانیانی که به عنوان "تروریستهای مظنون" حبس شده اندبه سایر زندانها تقسیم نشده یابه زندان جدیدالتأسیس و فوق امنیتی درکانتوگرانده انتقال نیابند، دولت بلونده دراواخر زمامداریش تسلیم گردیدواین موافقتنامه هاراامضاءکرد.

دراکتبر۱۹۸۵، حکومت گارسیاکه تازه بر مسند نشسته بود، منکر موافقت نامه ها شد وگاردها را برای حمله به لوریکانچوگسیل کرد. این عمل انتقامجویانه منجر به کشته شدن ۵۰ زندانی گردید.

دراواسط ۱۹۸۶، حکومت گارسیافکر فرستادن زندانیان به کانتوگرانده و/یا انتقال دوباره آنان به زندانهای منطقهٔ فوق العاده تحت حاکمیت ارتش، رادوباره احیاء کرد. درماه آوریل، دریادارپونس - کانه ساء، بنابه گفته بعضی ها به ضرب گلوله ح.ك.پ. کشته شد. دریادار مدکور فرمانده تفنگداران دریائی بود و از سوی ستاد مشترك نیروهای مسلح مسئولیت

عملیات ضدشورش رابعهده داشت و بریك رشته ازقتل عامهای توده ای دهقانان نظارت کرد.مقامات مختلف بیرون ودرون حکومت ازاین صحبت میکردندکه سرویسهای مسلح بایدبرای احیای روحیهٔ جنگاوری درحال نزولشان، دست به انتقام بزنند ـ یعنی اینکه نیروهای مسلح خود می باید" نظم "را درزندانها "احیاء" کنند.نقشه برای انتقال زندانیان بجائی که تحت کنترل مستقیم نظامیان باشد،یك تهدیدآشکاربرای کشتن آنان بود.

نامه ای که توسط زندانیان لوریگانچو در۱۹ مه ۱۹۸۶ نوشته شده بوددرمجله پروئی آکیس ایکس Aquis X درج گردید.این نامه،قتل عامی که توسط نیروی دریائی در آیوکایاکو،لوچه کوا،تامبوصورت گرفت وکشتاری که بوسیلهٔ سرویسهای امنیتی تفنگداران دریائی وباشرکت مستقیم آمریکا در هوامبو،هواچائو،اکی چا،اوچراکی بوقوع پیوست راتقبیح کرد.نامه سپس مقامات مسئول رامتهم نمود که آنها می‌خواهنداز طرح تهدید به انتقال برای براه انداختن این قبیل قتل عامهای زندانیان استفاده کنند" تایك ضربه روحی به انقلاب وطبقه کارگر وارد آورند. آنها می خواهنداز زندانیان جنگی انتقام بگیرند،ودرحال نقشه ریزی کشتار جمعی ما هستندتاتقاص خون 'آدمیرال ' راگرفته باشند."

"هدف اصلیشان فرونتون است.امکان آن میرودکه بخواهند حرکت تحریك ـ آمیزی راه بیاندازند.اگر گارد جمهوری (گاردهای زندان)نتواند با آنها مقابله کند،تفنگداران دریائی رابدرون خواهند فرستاد.

" درلوریگانچو،نقشه آنها انجام متوالی کشتارجمعی می باشد."

"درکالائونقشه شان واردآوردن ضربه به زنان است."

"مامی خواهیم مقاومت کنیم .آنها نمی خواهندمارازنده از اینجابه بیرون انتقال دهند.ماخواستار تضمینهائی درمقابل نقشه های دولت هستیم."

وکلای زندانیان چندین بار درطی ماه بعد درمطبوعات ومجامع عمومی توطئه نابودی جمعی زندانیان را تقبیح کردند. بعدها،بعداز قتل عام ،نیویورك تایمزفاش کرد"مقامات نظامی درمورد یك برنامه ازقبل تهیه شده جهت بخون کشیدن تا آخرین فرد اسیران عضو سندرو به بحث نشستند".

این زندانیان انقلابی راه مبارزه رابرگزیدند.

در۶ صبح چهارشنبه ۱۸ ژوئن زندانیان سه بازداشتگاه یك باردیگر یکصداومتحد برخاسته ،گروگان گیری کرده وسلاح بدست گرفتند.بعداًمطبوعات گزارش کردند که بر روی دیوار فرونتون با حروفی بزرگ نوشته شده بود"جهش بزرگ را بامُهری طلائی پایان دهید"،که اشاره ای است به مراحل پایانی جهش بزرگ حزب که کارزار نظامی برای کسب مناطق پایگاهی انقلابی درروستاها می باشد.زندانیان سه خواسته مطرح کردند: رژیم کارسیابه قراردادی که زندانیان سال قبل با حکومت مبنی بربه رسمیت شناختن آنان بعنوان "زندانیان ویژه ونه تروریست "امضاء کرده بودند، وفادار بماند،ثانیاً قانونی به تصویب برسد که به موجب آن هیچ زندانی جنگی به کانتوگرانده انتقال نیابد،ثالثاًتاتصویب این قانون کسی به آنجا انتقال پیدانکند.

دولت به "کمیسیون صلح"که جهت پیدا کردن یك "راه‌حل سیاسی"برای جنگ خلق بوجود آورده بود،"کمیسیون حقوق بشر پارلمان"وستادمشترك نیروهای مسلح،فرا ـ خوان جلسه داد.دراین جلسه تصمیم گرفته شدکه نیروهای مسلح به داخل فرستاده شوند.لوئیزآلبرتوسانچز معاون رئیس جمهور بعداً ادعا کردکه این گروه تلاش کرده بود با زندانیان مذاکره کند اماآنها به سبب "یك فرمانبرداری تقریبا"مذهبی از یك تعصب جدید"ازمذاکره امتناع کردند. مطبوعات ارتجاعی جهان حسب الوظیفه این دروغ راتکرار نمودندکه "تعصب" زندانیان هیچ راهی برای دولت باقی نگذاشت واینکه درآستانه برگذاری کنگره بین الملل سوسیالیستهادرلیما برای "لکه‌دارکردن پرستیژ پرو"زندانیان حقیقتاً خواهان مرگ خود بودند.

با این وجود،تنها چیزی که دولت در مذاکرات بدان علاقه داشت مرگی سریع برای زندانیان جنگی بود.

حتی یکنفر از۱۵۹ رزمنده در لوریگانچو زنده باقی نماند.ظاهراًبسیاری ازآنها زنده اسیر شده وسپس بترتیب باسرنیزه مورد حمله واقع شده وبه گلوله بسته شده اند.دولت کشته شدن ۱۰۰ نفررابدین طریق می پذیرد.زندانیان لوریگانچو در سراسرآن روزدرمقابل کوماندوهای نیرو ـ های مسلح وتفنگداران دریائی ایستاده بودند.آنها استحکاماتی درسلولهای بلوکی ومحوطه زندان ساختندوباسلاحهای خانگی واندك سلاح به چنگ آمده،پاسخی جنگی دادند.تصاویراخبارتلویزیون پرچم سرخی باعلامت داس وچکش ح.ك.پ.نشان دادکه درمیان دود دربالای لوریگانچو دراهتزاز بود.بزودی پخش تلویزیونی به سبب"اشکال فنی"قطع گردید.بالاخره،نیروهای مرکب ارتش،گاردغیرنظامی،گاردجمهوری برای فروریختن دیوارهای سلولهای بلوکی که زندانیان درآنها حبس بودند،ازدینامیت استفاده کردند.

بنظرمی رسدکه زنان نیزدر ال کالا ـ ئوتاصبح پنج شنبه ایستادگی کردند.سه یاچهار نفرازتقریباًصدزندانی آنجا ـ در گزارشهاتعدادها متفاوت است ـ کشته شدند.بسیاری دیگر درجریان نبرد زخمی شدند.بعدازآنکه زندان دوباره بدست مقامات دولتی افتادویك منطقه نظامی درست شدکه ورودغیرنظامیان ازجمله وکلا، اعضاءخانواده وخبرنگاران به آن ممنوع بود مردم از خیابانها شاهد این بودند که چگونه زنان جسورانه سر خود را از میان میله ها بیرون آورده وفریادمی زدند" کی میرود زخاطر خون روان یاران ؟ " زنده باد صدر گونزالو" صدر ح.ك.پ.

مه برخاسته ازخلیج لیما / کالائو مانعی برای دیدن حوادث ال فرونتون از ساحل گردید.نبردتادوروز یعنی تاصبح جمعه ادامه داشت .ناوهای هلیکوپتر بر وکشتی های توپدار جزیره کوچك را بی وقفه به توپ بستند.تیم تخریب وانهدام غواصان،مواد منفجره کار گذاشتند.ظاهراً یك سری حملات هوائی ودریائی درجریان بود.بالاخره بعدازآنکه نظامیان جزیره را گرفتند،آنرا نیز منطقه نظامی اعلام کردند. بدین ترتیب بعداز دوهفته هنوز امکان ارائه آمار دقیق کشته شدگان واینکه دقیقاً چه اتفاقی افتاد،وجود نداشت. نیروهای مسلح مرگ ۱۴۱ نفراز۱۶۹ زندانی رابه وابستگانشان اطلاع دادند.مقامات مسئول قادر نبودند توضیح بدهند که چرا زندانیان در اوائل نبرد پنج تن از نگهبانان زندانی را آزاد کردند.

صدهاتن از وابستگان زندانیان که برای تقبیح این قتل عامها تظاهرات کردند، درمسیرمورد ضرب وشتم پلیس قرارگرفتند. گزارشهای مبنی براینکه تعدادی از آنها نیز کشته شدند،وجود دارد.

دولت گزارش دادکه سه سرباز به قتل رسید.

اعلام گردیدکه لوریگانچو نیز برای یك هفته تحت کنترل نظامیان خواهدبود ـ

واین زمانی کافی برای ازبین بردن شواهد بود. نظامیان درچند ساعت اجساد را به نمایش گذاشتندتا"ازاعمال تبلیغاتی گروههای خرابکار که درجبهه های قانونی فعالیت می کنند،دوری جویند". اما موج انفجاری اعتراض که پرو را دربرگرفت، کارسیا را مجبوربه اتخاذ تدابیرعوام ـ فریبانه معینی کرد.

یك هفته بعد ازقتل عام ،کارسیا به خبرنگاران اجازه بازدید از لوریکانچو را داد،زیرا کسی زنده باقی نمانده بودتا گزارش رسمی رامورد انکار قرار دهد. البته نقاطی از زندان که درآن اشخاصی زنده مانده بودند،جزء مناطق ممنوعه اعلام شده بود.

کارسیا اعلام کردکه امر تحقیق تمام وکمال این حوادث رادنبال خواهد کرد، واینکه "تمام کسانیکه مسئول بوده اند مجازات خواهند شد."

کارسیا درهمان پیام همچنین حداعلای اطمینان خود رابه فرماندهی مشترك نیروهای مسلح ،بویژه تفنگداران دریائی، نیروی زمینی ودریائی،ابراز کرد. اوگفت "من ازعمل فرماندهی مشترك حمایت می کنم". فرماندهی مشترك نیروهای مسلح وفادارانه فرامین دولت را اطاعت کرد و ما از اعمال آنها حمایت می کنیم " بااین وجوداوسخن رابه آنجا کشاندکه بگوید برخیها مرتکب "انتقام جنایتکارانه ، افراطی وغریزی"شدند.نزدیك به ۱۵ افسر و ۸ کاردجمهوری بخاطر"افراط"دستگیر شدند.

کاردجمهوری یك واحدپلیس است که مسئولیت امنیت زندانهاودیگر اماکن عمومی رابعهده دارد.آنهاکوچکترین(وازنظر سیاسی کم نفوذترین) سرویس مسلح هستند، اخیرا رئیس پلیس آن،بخاطر برخوردهای دیگر باطبقه حاکمه مجبور به استعفاکردید. آنهادرفرماندهی مشترك نیروهای مسلح که حمله به سه زندان را رهبری کرد، نماینده ای ندارند.بسخن دیگر،آنهابزهای بلاگردان مناسبی ـ اگرچه بزبلاگردانی کرگ صفت ـ برای حکومت وهمینطوربرای نیروهای مسلح هستند.

با این وجود نمی توان گفت که کارسیا عقب نشینی کرد.اوبه خبرنگاران اطمینان دادکه اگرباز باچنین طغیانهائی درزندان روبرو شودهمین تدابیررا ازاول تاآخر بکار خواهدبست . اواعلام کرد"با کسانیکه هیچ حقی ندارندمگر تحمل مجازات قانونی،مسئله ای جهت مذاکره وجود ندارد. "

علیرغم استعفاء نمایشی رئیس کاردهای جمهوری واستعفاهای قابل انتظار چندتن ازمقامات دولتی،نیروهای مسلح دست نخورده باقی ماند وهیچ اظهارندامتی بصورت علنی انجام نداد.ژنرال سیسنروس درمقابل سئوال مجله اویکا که پرسیده بود آیا دولت می دانست ازفرستادن نیروهای مسلح به زندانها چه می خواهد،پاسخ داد، "مردان من برای کشتن تعلیم دیده اند" "اگر سندریستها مرگ رابه انتقال به کانتوگرانده ترجیح میدهند،درآنصورت آنهابه آنچه که می خواستندرسیدند.خیلی کم پیش می آیدکه مابتوانیم این لذت را به خرابکاران بدهیم ." کارسیا اضافه کرد،"اپوزیسیون سعی درایجاد دشمنی میان نظامیان وغیرنظامیان دارد ، ارتش شایسته احترام است."

درهمان ابتدای قتل عام،پیش ازآنکه طوفان سیاسی درگیرد،آلفونسوبارانتز رئیس چپ متحد وشهردار لیما ضمن بیانیه ای گفت"وقتی قانون شکسته میشود بایدآنرا احیاء کرد." ـ اشاره‌بدوندانیان است ونه نظامیان ،والبته اوآنقدردوراندیش بودکه بگوید"قدرت واعتبار بایدازطریق اجرای قانون بدست آیدونه ازنقض آن ." بعداً این رهبرچپهای رنگارنگ موردحملات عوامفریبانه ریاست جمهوری واقع شد.

انترناسیونال سوسیالیستها رسماً رضایت خاطرخودرااز اعمال کارسیا اعلام کرد.

انترناسیونال سوسیالیستها اولین کنگره جهانی خودرادرآمریکای لاتین درآخرین ساعات قتل عام افتتاح کرد ـ و الحق نمی توانست درزمانی مناسبتر از آن صورت گیرد.این کنگره که به ریاست ویلی برانت صدراعظم سابق آلمان غربی برگزارشد،بقصدافزایش اقدامات ارتجاعی معین درآمریکای لاتن ،توسط امپریالیستهای اروپای غربی ساخته وپرداخته شده بود. حمایت ازکارسیا(حزب آپرای کارسیا عضوانترناسیونال سوسیالیستهااست)وجناح انداختن سوسیالیستهابعنوان"جناح باحسن نیت"بلوك آمریکاازطریق انتقاد ازدولت ریگان،بخشی از این اقدامات است. سوسیالیستهابااینکه تاحدی درارتباط با نیکاراگوئه ازریگان انتقاد می کنند اما اساساً ازتوجیه وی مبنی براینکه دولت ماناگوآ عدم تعهدموعودرانقض کرده،حمایت مینمایند.

کنگره سوسیالیستهاهم درابتداو هم در انتهای نشست طی بیانیه هائی اعتماد و اطمینان خودرانسبت به دولت کارسیا ابراز کرد،کارسیاباظاهرشدن درمقابل نمایندگان کنگره وسپردن قول تحقیق در مورداعمالی که دولتش مرتکب شده ،کار آنهاراتسهیل کرد.ویلی برانت بابدگمانی درموردخطرکودتای نظامی اخطارکردتا با عَلَم کردن "لولوی نظامیان"،کارسیادلپذیرتر بنظر برسد.

اماهیچکدام ازاینهانمی توانست این حقیقت راکتمان کندکه چندصدزندانی مسلح به تیروکمان ،قلاب سنگ وچند عدد سلاح مصادره شده (بنابرگزارش خود دولت ۴ قبضه درال فرونتون) درمقابل یك ارتش مدرن ایستادگی کردند.قدرت خط سیاسی وموضع طبقاتی آنهادرچنین شرایطی اثبات این نکته بودکه چقدرچنین خط وموضعی می‌تواندنیرومندباشدتانیرومندتر شود. زمانیکه درمسیر جنگ خلق جهت برپائی ارتش انقلابی بکارگرفته شوند.تقریباً همه مفسران بورژوازی اذعان دارند که کارسیا(چشم وچراغ وامیدبزرگ امپریالیسم که قراربودتوده هارافریب داده وهم‌زمان ارتش ،آنهائی که فریب نخورده اند راقتل عام کندوبدین طریق موقعیت ارتجاع را تثبیت نماید) بابدترین بحران سیاسی درزندگی رژیم جوانش روبرواست . انترناسیونال سوسیالیستهانیز جایگاه وی رادر این قتل عام تشخیص دادومانورهای بعدی برای توجیه این کاربحدی زبان آوربودکه مطبوعات کشورهائی مانند اسپانیا(جائیکه سوسیالیستهادرقدرت هستند)ازکنگره بعنوان "یك مصیبت "نام بردند روزنامه ال پائیس EL Pais مادریدکه وابسته به حزب حاکم اسپانیا است،فراخوان خشمگینانه دعوت به "کنگره فوق العاده" جدیدرا منتشر کرد،تاازطریق آن،لطمات وارده ازسوی کنگره ای که قراربود شیپور پیروزی انترناسیونال سوسیالیستهارا در آمریکای لاتن بصدا درآورد،جبران کند.

حال که صحبت ازمطبوعات شد،باید اشاره کنیم گزارشهائی ازتظاهرات و تدارك تظاهرات درشهرها،که تعدادشان درحال فزونی است،درمطبوعات درج شده اند.درخود پرو، گزارشات روزنامه‌ها همه دلالت برآن داردکه دربحبوحهٔ بحران سیاسی سهمگین و انزوای رژیم کارسیا،ح.ك.پ. درتلاشی سخت برای وارد آوردن ضربات نظامی بر رژیم است، تابدین ترتیب آنراهرچه بیشتر تضعیف کرده،ساختمان ارتش چریکی خلق ومناطق پایگاهی انقلابی(بمثابه نقاط ظهور رژیم انقلابی دمکراتیك نوین)رابه پیش برد. ●

گام‌های بزرگ انقلاب پرو

شعله‌ها به استان پونو سرمی‌کشند

گزارشهائی که ازپرو می رسد از پیشرفت موفقیت آمیز اهداف تعیین شده دردستور روز حزب کمونیست پرو(ح.ک.پ)، مبنی بر برپائی یك سلسلهٔ جبهه‌های چریکی حکایت می کنند. این

درطول سلسلهٔ جبال کشور، از کایامارکا Cayamarca درشمال گرفته تا پونو Puno درجنوب وهمچنین ازشهرهای جلگه های ساحلی درغرب وجنگلهای کوهستانی گرفته تاشرق امتداد دارد.

درجبهه های چریکی مناطق روستائی، عملیات مسلحانه انقلابی درطول ۱۹۸۵ هرچه بیشتر شکل کمینهای چریکی علیه واحدهای ارتش ازجمله واحدهای موتوریزه ارتشی را بخود گرفت. درچند سال اول جنگ که ازسال ۱۹۸۰ آغاز گردید، انقلابیون توجه خودرامعطوف به پاسگاههای پلیس ودرگیری با واحدهای پلیس کرده بودند. برای مثال درمارس، یك کشت سواره نظام درآیامونته Ayamonte از استان آیاکوچو، بنابرگزارشهای حکومتی "غافلگیر شده" ونظامیان کشته شدند. توانائی چریکها دردست زدن به چنین عملیات تهاجمی مستقیم علیه نیروهای مسلح [حتی دراین مقطع که انقلاب هنوز درمرحلهٔ تدافع استراتژیك قرار داشته وبروسهٔ دشوار قدرت گیری ازطریق جنگ طولانی مدت خلق راپیش روی‌خود دارد] نشاندهندهٔ افزایش کیفی قدرت نظامیشان می باشد.

دراواسط ۱۹۸۴، ح.ک.پ شروع کار- زار "جهش بزرگ راآغاز کنید" را اعلام کرد. هدف از این کارزار "گرفتن ذره به ذره قدرت "درروستاها" به همراه محورهای اصلی جنگ چریکی وگسترش مناطق پایگاهی انقلابی بود. دراین مناطق ح.ک.پ دهقانان را رهبری کرده وآنها رادرسازمانهای انقلابی توده ای گوناگون ودر رأس آن نیروهای مسلح انقلابی سازماندهی می کند تاملاکین فئودال قدیمی وقدرت سیاسی دولتی رادرهم شکسته و آنها را باکمیته های انقلابی خلق، متشکل ازنمایندگان خودتوده ها جایگزین سازد.

کمیته های انقلابی خلق متکی برقدرت نیروهای مسلح انقلابی، اشکال جنینی یك قدرت جدید دولتی هستند که دفاع از اراضی ملاکین ومقامات دولتی راکه توسط دهقانان مصادره شده، برعهده دارند. نیروهای متحرك ارتش چریکی خلق (ارج.خ) عمدتاًبرای بسیج دهقانان جهت حمله به مالکیت نیمه فئودالی زمین وسرنگونی قدرت سیاسی کهنه ازاین دهکده به آن دهکده می روند، و واحدهای حزبی نیز ترویج، تبلیغ وکارسازمانی وجذب دهقانان جدیدبه صفوف خویش به پیش می برند. نیروهای متحرك واحدهای حزبی راپشت سرمی گذارند. این واحدهاوظیفه کمك به برقراری وتحکیم کمیته های نوین خلق، سازماندهی تشکیلات انقلابی توده ای زنان، جوانان، دهقانان وکارگرانی که نمایندگان انتخابی شان (همراه با نمایندگان تجّار کوچك ودیگربخشهای خرده بورژوازی روستائی) اعضاء کمیته خلق راانتخاب می کنند، رابعهده دارند. بعلاوه کارساختن میلیشیای ده وواحدهای محلی ا.ج.خ، وتعلیم وتربیت پیشروترین عناصر بعنوان عضو حزب نیزبرعهده آنها است. بدین طریق، با اتکاء به خودتوده‌ها دهقانی وبرانگیختن وسازماندهی وآموزش آنان، مناطق چریکی به مناطق پایگاهی تبدیل می شوند: یعنی ازمنطقه ای که قدرت سیاسی دردست دشمن بوده لیکن چریکها غالباامکان تهاجم به آنرا دارند به منطقه ای تبدیل می گردند که طبقات انقلابی درآن قدرت رابدست می گیرند.

اگرچه دراین لحظه مناطق پایگاهی انقلابی علی الظاهر وحتی بطور نسبی تحکیم نشده اند، امادرمناطق وسیعی از کشور چنین مناطقی درحال ظهور هستند. ح.ک.پ مناطق پایگاهی را "جوهرجنگ خلق" می نامد.

اشکال گوناگونی ازقدرت سیاسی به منصهٔ ظهور رسیده اند: کمیته‌های خلق درمناطقی که ارتجاع سرنگون وبیرون رانده شده، کمیته های بازسازی قدرت خلق درمحلی که دولت قادربه ورودبه آن وسرنگون کردن کمیته های خلق بوده ولی درحال حاضر چریکها مشغول پی ریزی دوباره قدرت انقلابی هستند، کمیته های مخفی خلق درمناطقی که ارتجاع مقامات رابرسرکارگمارده حال آنکه در واقعیت امر آنها قادر به پیش بردحاکمیت ارتجاع نیستند، کمیته های سازمانده قدرت خلق درمناطقی که مقامات سیاسی وفئودالی کهنه بیرون رانده شده اندولی نیروهای مسلح دشمن کماکان عمل می کنند. این اشکال متفاوت انعکاس ناموزونی دررشد مناطق پایگاه انقلابی است.

علاوه بر جبهه های چریکی درکوههای مرکزی، جبهه های دیگر ی درسواحل جنوب غربی آریکوپیا Arecipa وجنگلهای کوهستانی شرق "کمان جنگلی" درامتداد رودخانه هوالاگا Huallaga شروع برشد کرده اند. مناطق جنگلی کوهستانی، جائی که محصول اصلیش کوکا است، دهقانا ن از یك طرف درگیرجنگ علیه ملاکین هستندکه زمین آنها راازچنگشان بیرون می کنندوسوداگران مواد مخدرکه محصولات آنان را بسرقت می برندوازطرف دیگر علیه UMOPAR "پلیس مواد مخدر" ایالات متحده آمریکا که اغلب با سوداگران موادمخدرهمکاری می کنند ولی همیشه سعی در ارعاب دهقانان دارند.

گزارشات دیگری نیزدردست است که ازتحکیم ارتباط ح.ک.پ را با معدنچیان (که یك بخش مهم ازکارگران صنعتی پرو هستند) حکایت می کند. وزیر معادن وانرژی ادعا کردکه درماه مارس، ح.ک.پ درطول یك اعتصاب هفده هزار نفری کارگران درمعدن دولتی سنترومین Centromin دراستان پاسکو آنهارا در برخوردهای مسلحانه وهبری کرده است. سه هزار اعتصابی به همراه زنان وفرزندانشان برای اعلام شرایط اعتصابیون وکسب حمایت برای مطالباتشان مبنی بردستمزدبالاتر، یك "راهپیمائی جانبازی" راسازمان دادند.

آلن گارسیا رئیس جمهور پرو در فوریه اعلام کردکه "سندرولومینوزومرتکب یك اشتباه استراتژیك شده" ودر ادامه تأیید کردکه ح.ک.پ در پنج استان

مرکزی واستانهای کوهستانی شمال مستقر گشته است او گفت "اگر دامنهٔ فعالیت آنها تا آندیان ترابز"ـ استانی در جنوب و جنوب مرکزی کوههای آند ـ "گسترش پیدا کرده بود،ماباامشکلات بزرگتروجدیتری روبرو می شدیم و شایدتخریب وخرابکاری پیروزیهای حادتری کسب می کرد... حالا خیلی دیر است."

گارسیا زمانی مفت ومجانی به اندرزگوئی برخاست که ح.ک.پ در حال انجام حملات چشمگیری در سراسر پرو بوه‌ظاهراً فعالیت حزب به منطقه کوهستانی مرکزی محدود نشده بود وحتی بهنگام سخنرانی گارسیا بمبی ساختمان بانك نزدیك محل سخنرانی را زیر و رو کرد،وتلاش وی جهت براه انداختن جشنی خیابانی بمناسبت تأسیس حزبش در تروخیلو Trojillo را مختل ساخت(تروخیلوشهری ساحلی‌درشمال پرو است که بعنوان پایگاه اصلی قدرت حزب حاکم APRA محسوب می شود)همزمان با این،درلیما دو دفتر حزبی دیگر وشش سفارت مورد حمله قرار گرفت . گارسیا مجبور به اعلام وتداوم وضعیت اضطراری درلیما شده بودوحزب اوبناچاردرنخستین قدم درتروخیلو قصد قدرت نمائی داشت. بدنبال یکسری تعرضات به ساختمانهای دولتی مقررات حکومت نظامی بین ساعات یك تا پنج بعد ازنیمه شب بابه خیابان آوردن تانك ها به اجرا گذاشته شد.طی سه ماه نخستین اجرای مقررات حکومت نظامی که ازفوریه آغاز گشته بود،ارتش ۳۸۱۱۱ نفر رابازداشت کردوچهار نفر را درجریان گشت های شبانه به قتل رساند .

چند روزبعداز رجزخوانی گارسیا، یك خیزش توده ای دهقانی تحت رهبری ح.ک.پ درست درمنطقه ای که گارسیا آن را غیرممکن می خواند،شروع شد ـ در استان جنوبی پونو . این استان باوسعتی معادل خاك بلژیك دربلندیهای آند (۳۶۰۰ متری) هم مرزبادریاچه تی تی کاك ، وکشورهای بولیوی وشیلی قرار گرفته است. استان پونو Puno تاریخچه ای مهم از مبارزات دهقانی ،بخصوص مبارزات سال ـ های ۱۹۶۰ راپشت سر دارد.رژیم نظامی‌که درسالهای ۱۹۶۰ بقدرت رسید و خود را "انقلابی"می خواند،اقدام به یك "رفرم ارضی" کردکه بخشی از بزرگترین املاك فئودالی ورمه های وسیع آن رابه "تعاونیهای دولتی که توسط تنی چندازدهقانان ثروتمند (اغلب همان مقامات فئودالی سابق ـ با فرزندانشان) اداره می شدند،واگذارکرد. واین درحالی بودکه اکثریت قریب به اتفاق دهقانان کاملاًیا اساساً بی زمین ماندند. این "تعاونیها" یك پایهٔ مهم اجتماعی برای احزاب گوناگون رفرمیست ورویزیونیست که تا این اواخر نقش غالب در زندگی سیاسی منطقه بازی می کردند،محسوب می‌گشت.

گزارشهای مطبوعاتی از هفت تعرض چشمگیر تحت رهبری چریکها به تعاونیهای پونو درماههای فوریه ومارس خبر می دهند. بنابرگزارشی "ح.ک.پ مقضمن تبدیل پونو به یك آیاکوچوی دیگر" گردیده ،یعنی تبدیل به استانی که تاکنون عمده ترین پایگاه انقلاب بوده است.دهقانان پونوئی درحال بدست گرفتن سلاح ومصادرهٔ املاك درابعادی وسیع هستند.دریك موردهقانان فقیر بطور خودجوش به ساختمان اداری یك "تعاونی "بزرگ حمله کرده و آنراسوزاندند وزمین راتصاحب نمودند.درجائی دیگر،بعد ازآنکه چریکهای ا.چ.خ یك مزرعه اربابی را مورد حمله قرار داده وسوزاندندوآنجارا

پشت سر گذاشتند،فردا،بهنگام طلوع خورشید،بربالای یك گدرگاه کوهستانی با دهقانان چشم انتظار دهکدهٔ مجاورروبرو شدند که می خواستندچریکها به دهکده آنها هم بیایند.اگرچریکها به یك دهکده‌نیایند دهقانان بادل نگرانی می پرسند،"رفقا کجا هستند؟"

بعد از آنکه فرماندار یك ناحیه در فوریه به ضرب گلوله کشته شد،سایرمقامات محلی شروع به استعفا دادن نمودند.آنها همراه با تجار بزرگ همگی با هم شروع به ترك استان کردند،یعنی نه فقطازمناطق روستائی خارج شدندبلکه آرزانکاروـAzan garo که بزرگترین شهر درناحیه مرکزی استان می باشد،رانیز ترك گفتند. بنابر گزارشی ح.ک.پ لیست ۱۵ تن ازمقامات و تجار بلند پایه رادرایں استان انتشار داده وبه آنها اخطار کرده بود که‌درصورت عدم ترك فوری شهر آنهارا خواهندکشت. مطبوعات ازقول مقامات پلیس نقل می کنند که آنهاازقلت وپراکندگی نیروهایشان در چهل پاسگاه پلیس دراطراف این استان گله مندند.تاکنون هنوز ارتش را به پونو اعزام نکرده اند(اگرچه چنین اقدامی اخیراً مد نظر قرار گرفته)یکی از دلایل این امر ،مشکلات بیشتری است که چنین حرکتی در راه تمرکز نیروهای ارتش درناحیه مرکزی کوهستانی (یعنی کاری که تاکنون‌بپیش رفته) ودر رأس همه درآیاکوچو ایجاد می کند.البته اخیراً مسئله اعزام ارتش به پونو نیز موردتوجه مقامات قرار گرفته است .ورود ارتش به پونو انبوه تضادهای سیاسی را وخیم تر خواهد ساخت.

آنچه در افق مبارزات پونو نمودار گشته است،یعنی حملات وبرانگربه مالکین ارضی وپلیس ،بیرون راندن آتوریته کهن، برانگیختن دهقانان درابعاد توده ای وساز ـ ماندهی آنهادرنیروهای مسلح انقلابی،تصویر روزهای آغازین برپائی قدرت سیاسی انقلابی در آیاکوچو در۶ سال پیش را به نمایش گذارده است. اگر ورود نیروهای ارتش منظم به درگیریها درسال ۱۹۸۲ و ترقی کمی وکیفی قدرت آتش ارتجاع ، توانست بعضی ضایعات را به انقلاب تحمیل نماید،وقایع اخیرنمایانگر تعمیق انقلاب دردیگر نقاط کشور(حتی درمناطق مهمی که دولت قبلا موفق به بازپس گرفتنشان شده بود)می باشد.

پرو درحال حاضر درجبهه های بسیاری دستخوش یك خیزش توده ای است. این خیزش درمناطق گوناگون روستائی و درمیان بخشهائی از دهقانان،دربین کارگر ـ ان مزارع ساحلی وزمینهای وسیع کشت نیشکر جریان دارد.اخیراً کارگران این مزارع شاهراه اصلی شمال ـ جنوب را تصرف کردند،وکارگران شهری وبخشهای تخصصی نیز اعتصابات وراهپیمائیهای‌مهمی را براه انداختند.درچنین اوضاعی است‌که ح.ک.پ می کوشدتا"سه سلاح جادوئی" انقلاب را مستحکم نماید:حزب ،ارتش انقلابی،واشکال انقلابی نوینی از قدرت سیاسی مشترك طبقات انقلابی . Andean "ذوزنقه کوهستانی آند" Trapeze

بخاطر میلیونها سکنهٔ دهقانی اش کلیدی‌بر دروازه های آینده پرو است .دولت گارسیا درسخنرانیهای خود اهمیت بسیاری برای آن قائل شده،وبااختصاص دادن بودجه جهت ساختمان درمانگاه وسد،وگلوله های شکرآلود دیگرقصدجذب یاخنثی نگاهداشتن برخی از اقشار دهقانی این منطقه رادارد، گارسیابه تازگی وعدهٔ پیشبرد و اجرای اصلاحات ارضی را نیز به پیش گذارده است.این درحالی است که دهقانان خود زمینها رادروسعت هزاران هکتار بچنگ آورده وقدرت سیاسی انقلابی راپایه‌ـ گذاری می نمایند،ودولت تاکنون حتی یك اینچ زمین هم تقسیم نکرده است. ●

طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در تمام قاره‌ها



یك کاردستی اززندان لوریکانچو

جنگ خلق که توسط حزب کمونیست پرو به پیش برده میشود درتمامی قاره‌ها طنین افکن شده است.یك کارزار مصمم بین المللی،حمایت از آن راسازمان داده وهمه گیر نمود،که این کارخودبه تغییر شرایط سیاسی دربسیاری کشورهاکمك کرده است.

کارزارجهانی حمایت ازجنگ خلق درپرو دهها گردهمائی عمومی گسترده وسایر اشکال جلسات ومباحثات رادرپایتختها و دیگر شهرهای جهان ترتیب داد.گزارشها حاکی ازفعالیتهائی دراطریش،بنگلادش انگلستان ،کلمبیا،دانمارك،دومینیکن، فرانسه،هلند،هند،ایتالیا،کردستان،اسپانیا سوئد،سوئیس ،آمریکاوآلمان غربی‌باشند.

صفت متهورانه انقلابی آن حتی از گستر هٔ جغرافیائی این کارزار برجسته ـ تر بود.ـ کارزاری به حمایت ازیك جنگ انقلابی به رهبری حزب کمونیست پرو بمثابه یك بخش آگاه وپرافتخار مبارزه بین المللی برای تسویه حساب باتمامی امپریالیستها ومرتجعین وساختن جهانی عاری ازطبقات. درسالهای اخیر،کار زار بین المللی دیگری به مانندین کار زار وجودنداشته است.

این گردهمائیها یك گزارش مشترك داشت:"جمعبندی ازپنج سال جنگ خلق درپرو وشرایط سیاسی جاری" ،که توسط یك رفیق پروئی ساکن خارج کشور که از نزدیك اوضاع رادنبال می کندتهیه شده ودراکثر شهرها بوسیله خودوی نیز ارائه می گردید. رفیق مدبور نمایش اسلایدگسترده ای نیزدراین رابطه تهیه نمود. مضافاً اینکه ، نمایشگاه کوچکی از هنر و پوسترهای انقلابی ازپرو که بسیاری از آنها کارخود زندانیان انقلابی جنگ خلق بود،برگزارشد.قطعه ای که بدون شك بیشتر ازهمه موردتوجه واقع گردید یك قالیچهٔ بزرگ بارنگ آمیزی زیباوپیچیده بودکه درتجلیل ازپیدایش ج.ا.ا.در۱۹۸۴، توسط زندانیان انقلابی زندان جزیرهٔ فرونتون درلیما برای کمیتهٔ ج.ا.ا.بافته شد.(حزب کمونیست پرو حزب شرکت کننده درج.ا.ا. است).یك نوارموسیقی انقلابی نیز که در زندان زنان کالائو پرشده بود،روح ومحتوی انقلاب پرو را بر گردهمائیها القاء می نمود.

فعالیتهادربنگلادش بویژه،نمونهٔ موفقیت آمیز ازپیشبردکارمخفی وعلنی بودندکه یك عنصرمهم کارزار بود.

گزارش کارزار درآنجا حکایت از این می کندکه" مردم بنگلادش اطلاعات

اندکی درمورد پرو دارند ـ کشوری در نیمکرهٔ دیگر ،حتی محافل روشنفکری مترقی چپ این کشور نیز از آشنائی اندکی باقیام مسلحانهٔ توده ای عظیم و جنگ پیش رونده خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو برخوردارند.درطول سال گذشته ،"جهانی برای فتح " اطلاعاتی را در مورد جنگ عظیم خلق درپروبمیان روشنفکران برد..... ورسانه های اطلاعاتی قانونی کشور تاکنون تقریباًهیچ گزارشی دربارهٔ جنگ خلق منتشر نساخته اند،حتی افتراهای امپریالیسم نسبت به واقعیات درپرو به کشور مانرسیده بود.امپریا ـ لیستها ومرتجعین تاکتیك سکوت رادرقبال انقلاب پرو برگزیدند."

گزارشهای حزب پرولتری پوربابنکلا P.B.S.P وحزب کمونیست بنگلادش B.S.D-ML (احزاب شرکت کننده در ج.ا.ا.که زیرزمینی هستند)نشان می دهند که چگونه آنها "مشترکاً چندهزار اعلامیه رادرنواحی مختلف شهری وروستائی وبویژه میان کارگران ،دهقانان ،دانشجویان و روشنفکران توزیع کردند،دربعضی نقاط آنهابوسیله پوستر،شعارنویسی وغیره تبلیغ رابه پیش بردند،همراه بااین فعالیتها حزب پرولتری پوربابنکلا یك اعلامیهٔ جداگانه منتشر ساخت ودرمناطق روستائی بویژه درمیان دهقانان مناطقی که مبارزه مسلحانه درجریان است پخش نمود.مردم این مناطق تحت تأثیر پیشروی قهرمانانه جنگ خلق درپرو به چشم انداز مبارزات مسلحانهٔ انقلابی خویش امیدوارترشده اند. "..... حماسهٔ شکوهمندجنگ خلق درپرو موجی ازاشتیاق والهام را درمیان صفوف مابوجود آورده است ....." (ازگزارش P.B.S.P.) - " شورای همبستگی توده ای جهانی " مشتمل برکارگران، دانشجویان وسازمانهای فرهنگی مترقی وچپ،سینارهاوکردهمائیهای عمومی توده ای رادرچهار شهر بنگلادش برپاکرد، بطور متوسط ۴۰۰ ـ ۵۰۰ نفر درهرکدام شرکت نمودند. سه فقره ازاین گردهمائیها درمحوطهٔ دانشگاه برگزارگردیدکه دانش ـ آموزان دبیرستانها ودانشجویان دانشگاه محلی وهمچنین سایر نیروها رادربرگرفت، ویك گردهمائی درستاد اصلی یك اتحادیه برپاشدکه اساساً از کارگران صنعتی و دانشجویان تشکیل گردیدکه ازمسافات دور برای شرکت درآن وحمایت جنگ خلق وج.ا.ا. آمده بودند.درسالن این اتحادیه، نمایشگاه هنری "تماشاگران بسیاری رااز بام تا شام بخودجلب نمود."

"علیرغم وجودموانع برسر راه کارزار پرو ـ کارزاری که درمجموع موضوع ناآشنا وجدیدی بود... (واینکه) تعداد بسیاری میهن پرست،صادق و روشنفکر بوسیله رویزیونیسم دن سیاثوپینمی به کجراه هدایت می شوندبا این وجود، همین بخش از مردم بودندکه درمقابل کارزار واکنش نشان دادند.....درشهر ناگپور ،واحدمحلی یك جبههٔ دانشجوئی "حزب سیاسی سوسیال دمکرات"طرفدار مسکو باهمکاری فعالانه در"حمایت ازجنگ خلق درپرو " سازمان باصطلاح مادر رابه مبارزه طلبید.....بعضی ازعوامل رویز ـ یونیست طرفدار مسکو وهوادارون سیاثو ـ پین به عبث کوشیدندکه درگردهمائی دانشگاه "راج شاهی " اختلال بوجودآورند. آنها سئوالات مزخرفی مطرح میکردند،از قبیل" چه کس گفته که حزب کنونی چین رویزیونیست است".و"با آمار وارقام نشان دهید که شوروی یك کشور سوسیال امپریالیستی است".اما سخنرانان باارائه فاکت وسندصحیح آنان راخلع سلاح کردند،وقتی که رویزیونیستها دمشان را روی کولشان نهادندورفتند،مستمعین، مجریان برنامه راتشویق نموده وبرای شنیدن درمورد اندیشهٔ مائوتسه دون وجنگ خلق درپرو علاقمندی بیشتر نشان دادند. دراین رابطه بایدمتذکرشد که چپ ومائو ـ ئیسم انقلابی ازنفوذ قابل توجهی درایـن بخش ازکشور برخوردار بود اما ازآنجا که افراد درگیر دراین جنبش به منجلاب رویزیونیسم دن سیاثوپینی درغلطیدند، آن نفوذ ازدست رفت.اخیراًسیاست و فعالیتهای انقلابی درمنطقه درحال نیرومندتر شدن هستند.

گردهمائی دانشگاه داکا برپاست یك روشنفکر معروف ،استادورئیس بازنشستهٔ یك دپارتمان دانشگاه ،برگزار گردید. وی اظهار داشت :"ماازجنگ خلق درپرو حمایت می کنیم زیرا به ضرورت جنبش انقلابی مشابه ای درکشورمان واقفیم". (به نقل ازگزارش B.S.D-ML).ایـن گردهمائی درمحوطهٔ چمن دانشگاه توسط ۹ سازمان گوناگون ازجمله چندگروه کارگری ودهقانی علاوه بردانشجوئی ودیگر اساتید برجسته،برگزارگردید.

درآمریکا،کمیتهٔ حمایت ازانقلاب پرو گردهمائیهای توده ای رادرپنج شهر ترتیب دادکه درمجموع حدود ۱۰۰۰ نفراز نیروهای سیاسی فعال،طبقات میانه ونیز عده ای ازمیان اقشار پائینی توده هـا (منجمله عده بسیاری ازتوده های اسپانیائی زبان مکزیك وآمریکای مرکزی) درآنها شرکت جستند. این برنامه‌ها عمدتا" درشهر سیاه پوست نشین ویرولتری ریچموند،و در محله مردم آمریکای مرکزی درسانفرانسیسکو -که فعالیت سیاسی گسترده ای آنجا جریان دارد برگزار گردید.(یك جلسه کوچکتر نیز درشهر مجاور بنام "واتسون ویل"برپا شدکه کارگران اعتصابی کنسروسازی و سایر کارگران رادربرگرفت).سایـر محلهای گردهمائی عبارتند از:درمحلهٔ مهاجر نشینان درلوس آنجلس،درسن دیاگو درمجاورت مرز مکزیك ، در دانشگاه میشیگان ،درنیویورك سیتی که هائیتی ها بحثی بزبان فرانسه داشتندومضافـا"یك گردهمائی بزرگ بزبان انگلیسـی ـ اسپانیائی که طیف وسیعی را ازطبقات و ملیتهای مختلف بخودجلب نمود.

درمجموع حدود ۲۰۰۰ هزارنفـردر برنامه های اروپـا شرکت جستند.برنامه برگزار شده درپاریس قابل ذکرتریـن بود.دراین برنامه بیش ۴۰۰ نفر ازملیتها ودرسنین گوناگون حضور یافتندمنجملـه بسیاری ایرانی،آمریکای لاتینی،آفریقائی، یك دسته ۶۰نفری کارگران ترك ،مضاف بر رقم قابل توجهی فرانسوی (باتوجه بـه شرایط سیاسی جاری فرانسه).بعقیـده بسیاری پاریس سالها بود که اینچنیـن برنامه واقعا" انقلابی بخوددیده ومارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون نیـز از این چنین رقم مستمعین برخوردارنبـوده است.

درپاریس،درکشورهای اسکاندیناوی ودریك سری ازشهرهای آلمان غربـی و سایر نقاط اروپای غربی ،احساس خاصی درمحفلهای سیاسی بچشم خوردمبنی براینکه "مائوئیستها برگشته اند"وازحالا بایـد بحسابشان آورد.درعین حال ،بخاطـر اعتباری که جنگ خلق پـرو درمیان مردم انقلابی اندیش درگستره ترین مفهـوم کسب کرده است ،سایر نیروهای سیاسی نیز برای شرکت درکارزار وسازماندهی آن قدم پیش نهادند،منجمله عناصـر آنارشیستِ ،نفوذ درمیان جوانـان انقلابی اندیش که ازمارکسیست ـ لنینیست ـ اندیشهٔ مائوتسه دون بریده انـد. خصلت انقلابی کارزار وشیوهٔ اتخاذ شده جهت نیل به وحدت (برپایه حمایت ازجنگ تحت رهبری حزب کمونیست پرو،بجـای صرفا"حمایت ازحقوق بشر"ویاتوافق برخط



گردهم آئی توده ای درحمایت از جنگ خلق در پرو،دانشگاه داکا(بنگلادش)

مشی کلی حزب کمونیست پرو و یا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)شرکت آنان را تسهیل نموده بود.

بخاطراین دلایل ،بسیاری ازاین گردهمائی هانسبت به موارد اخیرازشرکت- کنندهٔ بسیار وسیعتری برخورداربودند. بسیاری ازجلسات بحث وپرسش وپاسخ طولانی وزنده بوده وبکردسئوالاتی ازاین قبیل متمرکزشدند:آیاوجود یک حزب انقلابی لازم یامطلوب است،ماهیت ونقش جبههٔ واحدچیست،راه انقلاب درکشورهای تحت سلطه کدامست وچگونه ازراه انقلاب درکشورهای امپریالیستی متفاوت است ، رویزیونیسم چیست وآیاجانبداری ازمائو- تسه دون می تواند یك خط تمایز میان مارکسیسم ورویزیونیسم باشد.عده ای نیز از آنچه که "کیش شخصیت"می خواندند انتقادنمودندوسئوالات خاصی نیز دررابطه باخط مشی وتجربه حزب کمونیست پرو مطرح گردیدند.

یك عنصر مهم دربسیاری از این کشورهانقشی بودکه گروه های کوچك مهاجرین انقلابی ،بویژه پرولترهای ترك، ایفاء نمودند.این نیروها اگربوسیله یك خط انقلابی رهبری شوند،غالباً قادرندکه هم سایر توده های مهاجررابحرکت وادارند وهم انقلابیون اروپائی - منجمله جوانان و کهنه کارانی که وقتی به سن شصت سالگی می رسنداحساس تنهائی می کنند - رانیز بفعالیت درآورند.این چنین ترکیب پر - ظرفیتی گواهی است برپتانسیل یك خط انقلابی روشن دراینگونه کشورها،وهمچنین نشان می دهدکه نفوذ و تأثیر حوادث در جاهای دیگر(دراین موردخاص ،همانندجنگ خلق درپروبامضمون سیاسی وایدئولوژیك خاص خود،علاوه برآموزشی که نیروهای مهاجر بربستر جنبشهای سیاسی درکشورهای خویش حاصل نموده اند،وبرخاست موج انقلاب درجهان بطورکل)می توانندبه یك عامل درونی نیرومنددرمیان اقشارمعینی ازجامعه اروپای غربی منجر گردد.

کارزاردرجمهوری دومینیکن،گردهمائی- های کوچك امابخوبی سازمانیافته ومخفی بهمراه توزیع بسیار گسترده مقاله ای در- بارهٔ پرورکه تجدید چاپی بودازجهانی برای فتح)وپخش وسیع اعلامیه ونصب پوستر را دربر گرفت.گزارش شده است که هیچ فعال سیاسی ای در دومینیکن از این کارزار بی خبرنماندبدین طریق این کارزار تأثیری جانبخش وبرجسته داشت - در وضعیتی که حکومت بی ثبات است ، طغیانهای توده ای تکرار می شوند،وبحران سیاسی شدیدی درمیان چپ قانونی که سیاستهای انتخاباتیش درجنبش سیاسی دومینیکن برتری یافته،بروزکرده است. وضعیت انقلابی درکشور همسایه یعنی هائیتی نیزبه بالا گرفتن جستوی که این کارزار درآن براه افتاده بودکمك نمود وبرجدی بودن مباحثه میان انقلابیون هائیتی ودومینیکن بر سر تجربه پرو جهت حل مسائل مبرم ،افزود.

درکلمبیا - جائیکه رویزیونیستهای شوروی وسایر نیروهای سیاسی ارتشهای بزرگی تدارك دیده اند،و دولت ونیرو - های هوادار شوروی برای کسب امتیاز در یك مسیر ارتجاعی "متارکه جنگ وآغاز فضای دمکراتیك"مسابقه گذاشته اند - این کارزار،خط مشی حزب کمونیست پرو،وخط سیاسی جنبش انقلابی انترناسیو- - نالیستی به مباحثات مهمی برسرماهیت جنگ خلق دربرابرسایر اشکال مبارزه مسلحانه ای که درکلمبیا به رسوائی کشیده شده اند،وبعلاوه برسرمسئله اتکاء بخود دربرابر وابستگی به کوبا یا شوروی جهت کسب اسلحه ،دامن زد.مسئله حزب وجبهه واحد،مبارزه میان دوخط مشی، رویزیونیسم وخودجنبش انقلابی انترنا - سیونالیستی دیگر مباحث این کارزار را تشکیل می دادند.یکسری جلسات کوچك و متوسط درچهار شهرمختلف ودریك مزرعه کشت موز برگزارگردید.درمزرعه،برنامه مخفی بود وبحث شدیدی درنیمه شب در زیر نور فانوس درمنطقه ای که نیروهای مسلح ارتجاع به گشت دائم مشغول بودند،در گرفت .

این کارزارکه جنبش انقلابی انتر- - ناسیونالیستی آنرابنیان نهاد گامی مهم درپیشبردیك کارزار مشترك بین - المللی بریك اساس انقلابی بود - ایمن کارزاربه تعمیق وگسترش جنبش انقلابی آن کشورهائیکه نیروهای انقلابی آنهابر طبق راه انقلاب وشرایط مختلف آنکشور، خودراجهت کسب قدرت سیاسی به نیروی تفنگ آماده میسازند کمك کرد.این کارزار،درکشورهائیکه هم اکنون اینچنین مبارزهٔ مسلحانه انقلابی از واقعیت بر - خوردار است ،نیزنقش ایفاء نمود.

این کارزار،نتیجتاًبردشمن نیز اثراتی برجای نهاد،یکسری داستانهای وحشتناك ورنگ ورورباخته اماشریرانه مبنی بروجودارتباطهایی میان این کارزار وکشور لیبی درمطبوعات آلمانغربی وفرانسه وبخصوص درمطبوعات پرو منتشرگردیدند (وسپس درجاهای دیگرنیزبعنوان "مدارك مسجل"تجدیدچاپ شدندکه دلیل درستی آنها همانا بچاپ رسیدنشان در روزنامه - ها بود).رسانه های امپریالیستی که برای مدت طولانی جنگ خلق پرو رابایکوت کرده اند،نمی توانند آنرا"ایزوله شده"در جهان ویادرپرو بحساب بیاورند،ودیگر بسادگی نمی توانندمانندگذشته درباره ماهیت آن دروغ ببافند،چراکه این دور اخیردروغهاکه بسوی کارزاربین المللی حمایت ازجنگ خلق پرو معطوف گردیده، هم نشاندهنده درجه موفق بودن اینکارزار بوده وازسوی دیگر این واقعیت را آشکار می سازدکه این کارزار یك عرصه مبارزه طبقاتی بسیار شدید بوده وبیش ازپیش نیز خواهد بود.

کارزار جهانی

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

بیست سال پیش مائوتسه دون آتش انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی رابرافروخت. همانگونه که بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند:

"انقلاب فرهنگی پیشروترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریاوانقلابی کردن جامعه را نمایندگی می کند. برای اولین بارکارگران وسایرعناصرانقلابی بادرک روشنی ازاهمیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم مسلح شدند.... پیروزی های بزرگ درطول انقلاب فرهنگی، که جلوی احیاء سرمایه داری درچین رابمدت یك دهه گرفت، به تغییرات سوسیالیستی عظیمی درزمینه تعلیم وتربیت، فرهنگ وهنر، پژوهش علمی و دیگرعناصر روبنا دست یافت..... انقلاب فرهنگی بمثابه بخشی ازمبارزه بین المللی پرولتاریابه پیش برده شد و زمین تمرینی درانترناسیونالیسم پرولتری بود....

"انقلاب فرهنگی شاهدزندهٔ حیاتی بودن مارکسیسم ـ لنینیسم بود و نشان داد که انقلاب پرولتاریائی مانندهیچکدام ازانقلابات قبلی که فقط می توانستندمنجربه تعویض یك سیستم استثماری باسیستم استثماری دیگرشوند، نمی باشد. انقلاب فرهنگی منبع الهامبخش عظیمی برای انقلابیون همهٔ کشورهابود. بنابه همین دلایل انقلاب فرهنگی و مائوتسه دون دشمنی همیشگی وشیطانی تمامی مرتجعین و رویزیونیستهارابرانگیختند و دقیقاً به همین دلایل انقلاب فرهنگی بخش لایتجزائی ازمیراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی می باشد."

و بهمین دلایل است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برآن شده که بمناسبت بیستمین سالگردشلیك نخستین توپ های انقلاب فرهنگی، یك کارزارمشترك بین المللی باشعار" به پیش درمسیرترسیم شده توسط مائوتسه دون!" آغازکند.

درضمن مافراموش نمی کنیم که دهسال ازمرگ آموزگار و رهبرکبیرمان مائوتسه دون می گذرد و درست پس ازاین واقعه بودکه رهروان راه سرمایه داری درچین دست به کودتائی سبعانه زده و به احیای سرمایه داری پرداختند.

نبردباحاکمان رویزیونیست امروزین چین کماکان ازوظایف کمونیستهای اصیل انقلابی است. کارزاری که درپیش است بایدمناسبتی شود برای افشاء هرچه بیشتر و محکومیت قاطعانه تر این غاصبین و فرصتی برای رد دروغها و اراجیفی که عموماً علیه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بکار می رود.

ولی مهمترازهمه، این کارزارمی بایدفرصت دیگری شودبرای نشرآموزشهای مائوتسه دون دروسیعترین سطح ممکن. اینك که مبارزه انقلابی اوجی دوباره می گیرد، دمیدن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون دراین مبارزات و فروزان ساختن آنها، اهمیتی فزون می یابد.

آنانکه فتوحات شورانگیزانقلاب فرهنگی رابیاد دارند ونمونهٔ ساختمان یك جامعه نوین درچین الهام بخششان بوده، نبایدفراموش کنندکه نسل نوین انقلابیونی که قدم بصحنه می گذارد، دراین تجربه شریك نبوده است. تبدیل میراث مائوتسه دون وانقلاب فرهنگی به مالکیت مشترك تمام آنان که درراه ازهم دریدن زنجیرهای ستم واستثمار می کوشند امری حیاتی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، همراه باسایرنیروهای مائوئیست، بایداین

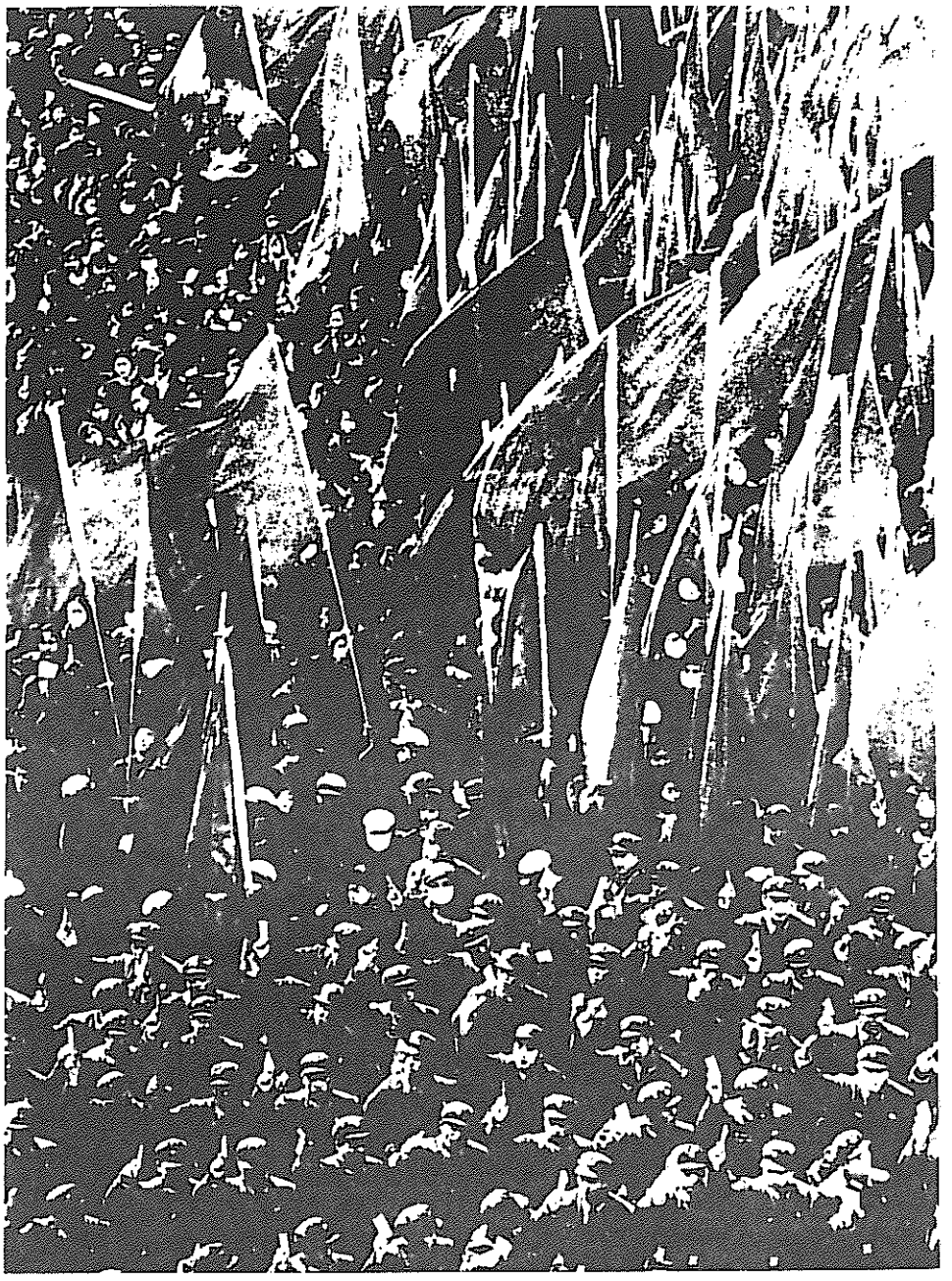

کارزار را باتوانمندی در سراسرجهان برگذارکند. این کارزاربایدکارزارمحکومیت رویزیونیسم و درعین حال کارزاربرافراشته داشتن دستاوردهای عظیم رهبری مائوتسه-دون باشد. این کارزاربایدنمونهٔ زندهٔ انترناسیونالیسم پرولتری بوده ودراشکال چند-گانهٔ فعالیت،به بهترین شکل منعکس کنندهٔ توانائی کمونیستهای واقعی دراعمال دانش انقلابی درشرایط مشخص کشورهای مختلف باشد.

این کارزاربایدهم تجلیلی ازپیروزیها و دستاوردهاباشد و هم اعلام مجدداستفاده ازسلاحی که مائوتسه دون برایمان به ارث گذاشته است: سلاحی برای شکست داد ن امپریالیسم وارتجاع وپیشروی درجادهٔ مائو بسوی جهان کمونیستی.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

---

* تمام آنانکه بالزوم برگذاری این کارزارموافقند بشرکت فعالانه دعوت می شوند. برای اینکاربایدمستقیماباحزاب وسازمانهای درون ج.ا.ا تماس گرفته شود. و هرکجا که این امکان موجودنیست بادفتراطلاعاتی ج.ا.ا به آدرس زیرتماس بگیرید:

BCM RIM,LONDON WC1N3XX

ENGLAND

گزیده‌هائی از
سخنرانی ارائه شده در کارزار جهانی

پنج سال
جنگ خلق

نوشتهٔ زیر گزیده‌هائی از سخنرانی مرکزی ارائه شده در میتینگ هائی است که در سراسر جهان بمثابه بخشی از کارزار جهانی حمایت از جنگ خلق در پرو برگذار شد. این سخنرانی توسط یکی از افراد پروئی مقیم خارج که وقایع پرو را از نزدیک دنبال میکند تهیه گشته است. ـ ج. ب. ف.

جمعبندی از پنج سال جنگ خلق در پرو و اوضاع سیاسی جاری

بخش اول: خلاصه ای از پنج سال جنگ خلق

رفقای عزیز،

مابرنامهٔ خودرابانقل قولی ازصدر مائو تسه دون آغاز می کنیم: "کسب قدرت توسط نیروی مسلح، وحل مسائل از طریق جنگ، وظیفهٔ مرکزی وعالی ترین شکل انقلاب می باشد. این اصل جهانشمول مارکسیست ـ لنینیستی برای انقلاب چین وهمهٔ کشورها کاربرد دارد."

صدر مائو بما می آموزدکه تنها یک راه برای کسب قدرت سیاسی وجوددارد: قهر انقلابی-تئوری کسب قدرت سیاسی ازطریق راه مسالمت آمیز، غلط، غیر عملی و رویزیونیستی است. انقلاب در واقع، سرنگونی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگراست وطبقات کهنه هرگز قدرت سیاسی شان راحتی در حادترین بحرانها، بامیل خود تفویض نمی کنند. تنهاراه، روبیدن آنهااز طریق جنگ انقلابی، توسط نیروی مسلح انقلابی است. مابایدا این اصل معتبر جهانشمول راهمیشه بخاطربسپاریم:

ما همچنین بایدیکی از آموزه های بزرگ مارکس رابیاد داشته باشیم:

"زمانیکه پرچم انقلاب برافراشته شد، دیگر نمی تواند پائین آورده شود."

این به این معنی است که مبارزات مسلحانه بایدسازمان داده شده وبر روی آن تاکیدشود. حزب کمونیست پرو بابپاداشتن جنگ خلق عزم کرده است که هرگز اسلحه اش راتارسیدن به کمونیسم به زمین نگذارد.

پروسهٔ تکامل یابندهٔ جنگ خلق در پرو

۵ سالی که ازجنگ خلق می گذرد، خودحماسهٔ عظیمی است، حماسه ای که در کشور ماتوسط مردم پرو وحزب کمونیست پرو، وتحت هدایت درفش شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشهٔ راهنمای صدر گونزالو به پیش می رود.



نگاهی به زمینه های تاریخی این جنگ بیاندازیم :

حزب کمونیست پرو،به مثابهٔ یک حزب تراز نوین،برمبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ،اندیشهٔ راهنمای صدر گونزالو،در واقع همچون نه فقط یك ماشین سازماندهی کننده،بلکه یك ماشین جنگنده بازسازی شد.اگر این نمی شد،انقلاب کردن امری ناممکن می بود.بدون یك حزب، هیچ ستادانقلابی برای رهبری توده ها، برای کسب قدرت نمی تواندوجود داشته باشد.حزب ابزار اساسی انقلاب است، جنگنده استواری است که دوابزار دیگر، جبههٔ متحدومبارزه مسلحانه رارهبری می کند.

حزب کمونیست پرو که در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتگی تأسیس شد،نمی توانست خودرابعنوان حزبی تراز نوین مستقر سازد،بی آنکه همانند هر حزب کمونیستی پروسهٔ تکامل وبلوغ را ازسر بگذراند.در دههٔ ۶۰ مارکسیم و رویزیونیسم دربعدجهانی مقابل یکدیگر ایستادندوبه مبارزه ای سخت بر- خاستند.این امر در درون حزب کمونیست پرو نیز انعکاس یافت ،تحت تأثیر خدمات صدر مائو بودکه حزب کمونیست پرو،ماریاتگی رابازیافت، درآنزمان، جنبش های توده ای عظیمی براه افتاده بودند:بین ژوئن ۱۹۶۳ تافوریه ۱۹۶۴ ،نیم میلیون دهقان بطور خودبخودی به مبارزه برای زمین دست زدند.کارگران و کارمندان،ودانشجویان بی آنکه مرکز هماهنگ کننده ای درکارباشد،اعتصابی توده ای براه انداختندوتمامی این وقایع به پیشبردحرکتی انقلابی در درون حزب کمونیست پرو کمك نمود.

رویزیونیستهای درون حزب در سال ۱۹۶۴ از حزب اخراج شدند.وبعداز آن ، تنی چندازکمونیستها،مبدل به جناحی در درون حزب گشتند.رفیق مائو می گوید: "خارج ازحزب،احزاب دیگرودرون حزب گرایش های مختلف وجود دارند." او همچنان توضیح می دهدکه گروههای افراد میتوانندبه چپ ،میانه و راست تقسیم شوند.لنین می آموزد که یك فراکسیون، جمع کمونیستهایی است که برای بکار- بستن اصول کمونیستی به خالص ترین شیوهٔ ممکن ،مبارزه می کنند.رفیق گونزالو هم جناح سرخ را درون حزب به پیش بردو جناحهای دیگر راکه حرکتشان روشن وآشکارنبود،درهم شکست.بنابراین، این جناح سرخ،درطی یك مبارزه طولانی به حزب مبدل شد.بازسازی حزب رامی توان به سه دوره تقسیم کرد:

بقیه درصفحهٔ ۷۰

کمیته ج.ا.ا

به کارزار پرو

درود می فرستد

متن زیر قطعنامه ای است ازسوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در گردهمائیهای بیشماری که بعنوان بخشی ازکارزار جهانی حمایت ازجنگ خلق درپرو برگزار گردیده ،بگوش همگان رسید.

رفقاودوستان

جنگ خلقی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو درجریان است مسلماًتنها جنگ انقلابی جهان امروز نبوده و تنها مبارزه شایان حمایت نیست ،اما این جنگ بارقه خیره کنندهٔ امیدی است که پتانسیل چرخشی جدیددرتاریخ بشریت رابنمایش گذاشته وشرایط را برای آن آماده می نماید.این سخنی تنها ازسرغرورمحقانه نیست .ماکاملاً حق داریم که ازحضور حزب کمونیست پرو درصفوف ج.ا.ا احساس غرور کنیم.ولی آنچه را گفتیم در درك ماازوقایع جاری دنیای امروز والزامات تغییرجهان کنونی ریشه دارد.

موقعیت جهان که ارزیابی فوق بر پایه آن قرار گرفته ،دربیانیه مصوبهٔ دومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست ـ لنینیست در ۱۹۸۴، متشکله درجنبش انقلابی انتر ـ ناسیونالیستی ،تجزیه وتحلیل گردیده است :"تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی بسرعت درحال حدت یابی هستند :تضاد بین قدرتهای مختلف امپر ـ یالیستی ،تضادبین امپریالیسم وخلقهاوملل تحت ستم،وتضادبین بورژوازی وپرولتاریا درکشورهای امپریالیستی .تمام این تضادهابك منشاء مشترك درشیوه تولید سرمایه داری وتضاداساسی آن دارند. رقابت بین دوبلوك ،قدرتهای امپر یا ـ لیستی بسرکردگی آمریکا وشوروی اوضاع را بطرف جنگ خواهد بردمگر آنکه انقلاب مانع آن شود،واین رقابت وقایع جهان را شدیداتحت تأثیر خودقرار می دهد."

علیرغم حدت یابی این شرایط عینی ،"جنبش مارکسیت ـ لنینیستی کماکان مواجه بابحران جدی وعمیقی است که پس ازکودتای ارتجاعی چین ومتعاقب مرگ مائوتسه دون وخیانت انور خوجه به اوج خود رسید.لیکن علیرغم چنین عقب گردهائی مارکسیت ـ لنینیستهای واقعی در سراسرجهان هستند که از مبارزه برای کمونیسم دست نشسته اند."

بیانیه ج.ا.ا.اهمیت ویژه ای برای جنگ خلق قائل شده،تحت هرشرایطی آنرا امری با اهمیت ارزیابی کرده ومورداستقبال قرار می دهد.بیانیه در بحبوحه نبرد،درفش مارکس ،لنین ومائو تسه دون رابرافراشته،وبدین ترتیب به تکامل وپیشرفت اعتبارانقلابی مارکسیم خدمت کرده است،این متن به مثابه مانیفستی درخدمت به پرولتاریاوخلقهای تحت ستم جهان قرار دارد:مانیفستی مبنی براینکه کمونیسم دردستور روز است وباردیگر جنبش انقلابی درحال خیزش می باشد.جنگ خلق مورد نظر بیانیه ،قاطعانه باتمامی اشکال رویزیو ـ نیسم مرزبندی نموده وباجسارت وشهامت می خواهدبی آنکه قیومت مرکباره یچ امپریالیستی رابپذیردامر انقلاب رابه انجام رساند .هدف این جنگ ،سرنگونی کل امپریالیسم وارتجاع وپیشروی درسطح جهانی بسوی کمونیسم می باشد ـ چنین جنگی دردنیای امروز اهمیت بسیاریافته است.

گردهمائیهاوکارزارجهانی برای حمایت از جنگ خلق درپرو نیزبخشی ازاین امر نوین وبا اهمیت درجهان قلمداد میشود.با این کا رزار انترنا ـ سیونالیسم پرولتری ـ وجنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ درواقع نیرومندتر، گسترده تر وسازمان یافته ترگشته وبه مثابه یك نیرو هرچه بیشتر مادیت یافته است .طی دورهٔ کارزار حمایت از انقلاب پرو که هر روز بیشترازگذشته مورد توجه مردم تحت ستم وهواخواه انقلاب تمامی جهان قرار گرفته ، جنبش ما فرصت های بسیاری جهت اتحاد برپایهٔ مارکسیم ـ لنینیم واندیشهٔ مائو تسه دون بادیگر نیروهای سیاسی درجریان مبارزه بدست آورد.

بیانیهٔ مصوبهٔ دومین کنفرانس ،

VIVA EL MOVIMIENTO REVOLUCIONARIO INTERNACIONALISTA!

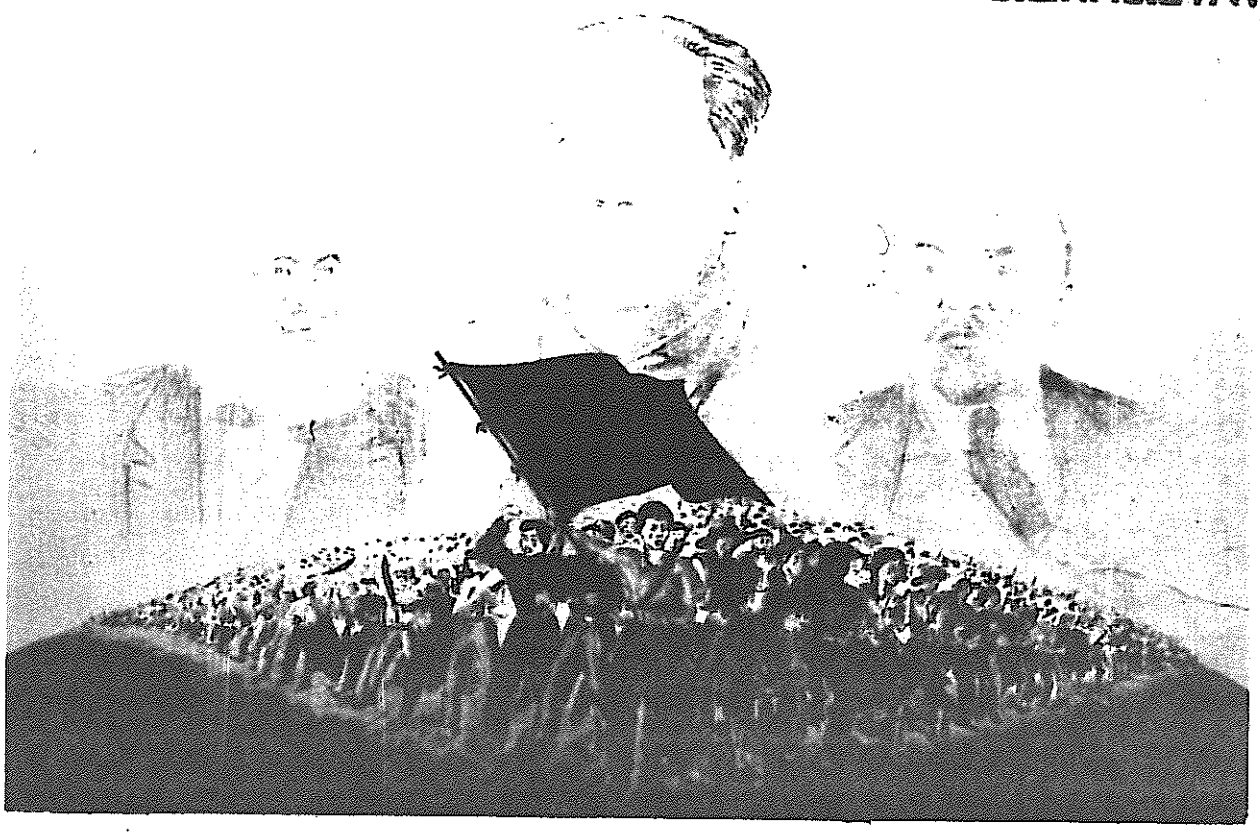

یک کارهنری به امضاء "سنگر درخشان نبرد در ال فرونتون" ژوئن ۱۹۸۵.

اتحاد اراده ودرک سیاسی راکه جنبش مابرآن پایه استوار است خاطرنشان می نماید.بیانیه دربرگیرنده تحلیلی از دومؤلفه انقلاب جهانی پرولتری ،وظایف گوناگون وراه انقلاب درکشورهای امپریالیستی وکشورهای تحت سلطه امپریالیسم می باشد.بیانیه اظهار می دارد ، "معمولا اینگونه است که انقلاب شکل جنگ انقلابی طولانی مدت که درآن نیروهای انقلابی قادرند نوعی منطقه آزادشده درمناطق روستائی رامستقرکرده واستراتژی پایه ای محاصره شهرازطریق دهات را به پیش برند،بخودمی گیرد." این راهی است که توسط انقلاب پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو(ح.ک.پ.) وصدر آن رفیق گونزالو دنبال میشود.درانجام این امر ح.ک.پ. نقش حیاتی درپیشروی انقلاب درسایرکشورها بازی می کند.علت این امرمهمترازهمه خط سیاسی ایدئولوژیکی رهبری کننده این حزب می باشد.ح.ک.پ. درجای خود انقلاب رادرمقابل دیدگان توده های انقلابی جهان می گستراند.

همانگونه که بیانیه می گوید، در کشورهای امپریالیستی "انقلاب اکتبر کماکان بمثابه نقطه رجوع اساسی برای استراتژی وتاکتیکهای مارکسیستی - لنینیستی باقی است." بسخن دیگر،بطور کلی در کشورهای امپریالیستی امروزه امکان آغاز مبارزه مسلحانه بگونه ای که درخدمت کسب انقلابی قدرت باشدوجود ندارد،تدارک برای چنین کاری-که از طریق ترویج ،تبلیغ ومبارزه انقلابی امکان پذیرمی گردد - ضرورتی مبرم دارد.امروزه حمایت از جنگ خلق در پرو نه تنها درجای خود یک وظیفهٔ مهم است بلکه همچنین بخشی ازتدارک برای مبارزه مسلحانه می باشد: کاری که پرولتاریای انقلابی بایدجهت هدایت آن دراولین فرصت ممکن آماده گردد.

گردهمائیهای حمایت ازجنگ خلق درپرووکارزار جهانی که این گرد - همائیها بخشی ازآن هستند،همانندخودجنگ خلق در پرو ،نمایانگر تلاشهای پیشرفته ای است که برای تبدیل امکانات انقلابی به واقعیتهای انقلابی صورت می پذیرد. همانطور که بیانیه قویاً اعلام می دارد،"مبارزات انقلابی توده های خلق در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را فریاد میکند.نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست درهرکشور مجزاودرتمام جهان مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری راحتی در زمانی که درحال مبارزه برای یکپارچه کردن وارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند."

ما می خواهیم گسترده ترین ونیرو - مندترین حمایت ازجنگ خلق پرو را سازمان دهیم .انترناسیونالیسم پرولتری و مردم انقلابی اندیش سراسر جهان آنرا ازما طلب می نمایند وبا انجام صحیح این وظیفه،ماجنبش انقلابی رادربسیاری ازکشورهاودریک سطح جهانی پیش خواهیم برد.

زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
ازجنگ خلق در پرو پشتیبانی کنید!

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

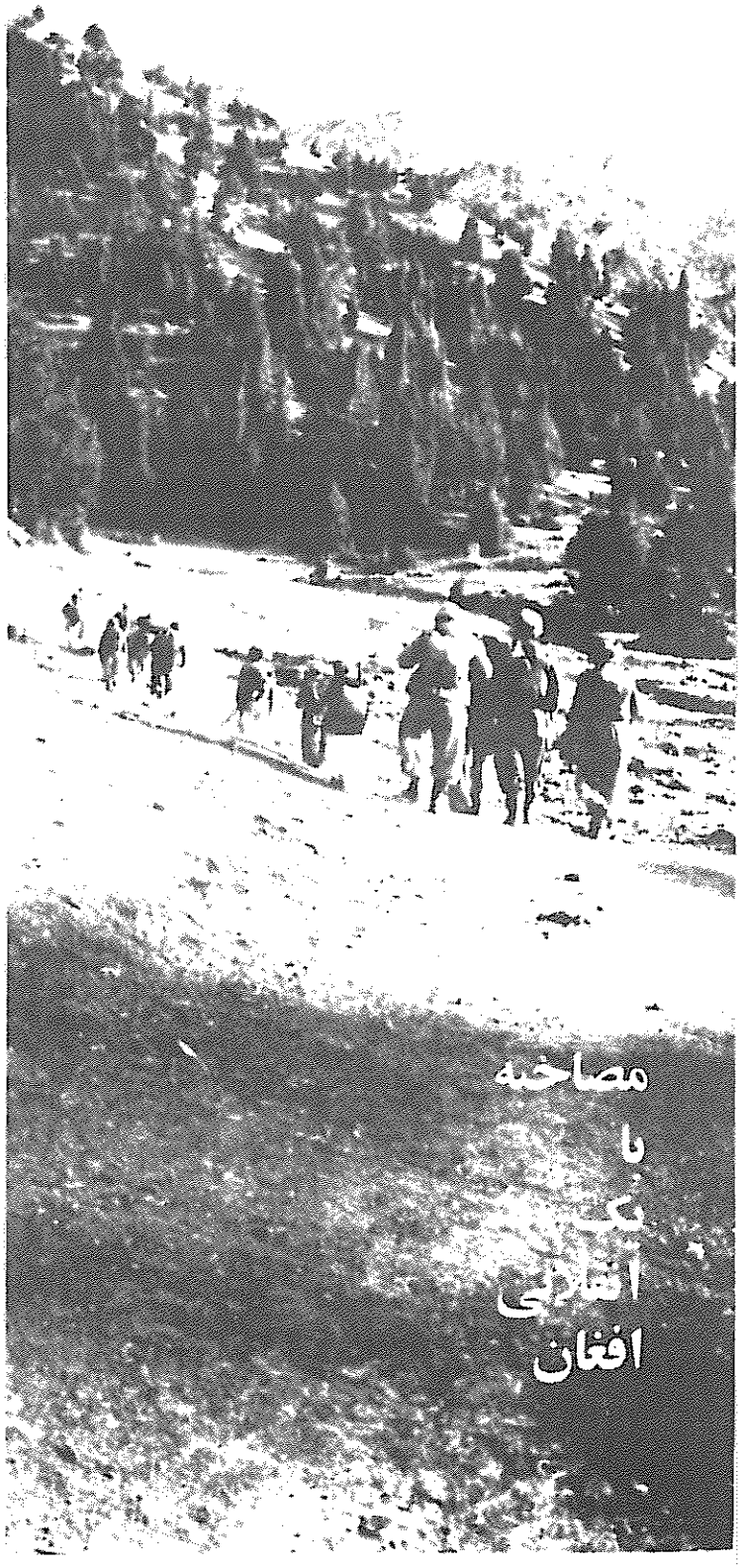

مصاحبه با یک افغانی

از زمان تجاوز شوروی به افغانستان یعنی از سال ۱۳۵۸، افغانستان را شاید بتوان رسوایی آفرینتریں گواه ماهیت واقعی سوسیال امپریالیسم شوروی دانست. مصاحبهٔ زیر بایکی ازاعضاء سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)صورت گرفته ،که اعلام هویت خویش رادرج.ب.ف ناممکن می داند. این مصاحبه بوضوح نشان میدهدکه استثمار غارتگرانه و وحشیانه در افغانستان وسرکوب مبارزهٔ آزادیبخش از سوی شوروی همان کاری است که قدرتهای دیرینهٔ امپریالیستی سالیان سال درکشورهای تحت سلطهٔ خویش پیاده کرده اند.

ولی در افغانستان نیز،مانندهرکجای دیگر،ستم به مقاومت پاداده است .از همان روزهای نخستین تجاوز، مردم افغانستان به مبارزه ای بحق وانقلابی علیه متجاوزین شوروی ودست نشانده های افغانیشان ،برخاستند.نیروهای اصیل دمکراتیک و انقلابی مانندسازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)دراین مبارزه نقش مهمی ایفا کرده اند.

عرصهٔ نبرد افغانستان بواقع درهم و پیچیده است، چرا که برخی از تضادهای گوناگون و درعین حال متقابلاً مرتبطی که جهان کنونی را شکل میدهند،درآن متبلور شده : تضاد بین ملل تحت ستم و امپریالیسم و سوسیال ـ امپریالیسم،و تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی. بدون درک این دو تضاد ،فهم افغانستان غیر ممکن است.

از زمان تجاوز شوروی ،قدرتهای امپریالیستی غربی (بویژه آمریکا) مقادیر عظیمی کمک به سازمانهای قلابی "آزادیبخش " افغانستان واریز کرده اند.مقصوداز این "مساعدت ها" روشن است ـ تلاش برای آلت دست کردن مبارزهٔ بحق مردم افغانستان ،منحرف کردن آن وتبدیلش به اسلحه ای که از زراد خانه بلوک غرب به سوی شوروی نشان رفته باشد.دراین میان،بخصوص ایالات متحده تلاش بر این داشته که ارتجاعی ترین نیروهای مخالف شوروی در افغانستان ـ یعنی خانهای فئودال ،مراجع مذهبی و امثالهم ـ را حمایت و تقویت کند.

در این شرائط پیچیده است که نیاز به حرکت مستقل پرولتاریا و یك حزب پیشقراول واقعی استوار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون هرچه آشکارتر می شود. بدون چنین حزبی ،پرولتاریا قادر نخواهد بود پرچم مستقل خودرا برافرازد.بدون یك پیشقراول واقعی، نه امکان مرزبندی دقیق سیاسی ـ ایدئولوژیك با آن کسانی که تجاوزگران شوروی و مترسکهای افغانیشان را "کمونیست" میخوانندموجوداست،و نه میتوان تبلیغات شوروی و رویزیونیسم بین المللی ،که میخواهند جنبش افغانستان را صرفاً کار مرتجعین فئودال بخرج آمریکا یا حاکمین کنونی چین علیه باصطلاح "ترقی" رژیم دست نشانده شوروی جلوه دهند،درهم کوبید.

هر چند امروز هیچ حزب پیشقراولی در افغانستان موجود نیست ولی میراث جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی افغانستان غنی است و بسیاری از رزمندگان سازمان ـ

های دمکراتیک و انقلابی امروز از جنبش مارکسیست ـ لنینیستی تأثیر گرفته اند. در اوایل سالهای ۱۹۷۰ یک نشریهٔ مارکسیست ـ لنینیستی بنام شعلهٔ جاوید تأسیس شد. این نشریه که مبلغ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائو تسه دون بودو از انقلاب فرهنگی چین دفاع میکرد وسیعاً در افغانستان تأثیر گذاشت. تا امروز هم ،چه تجاوزگران روسی وچه ارتجاعیون اسلامی ،نیروهای اصیل دمکراتیک و انقلابی را "شعله ای" می خوانندکه از اسم همان نشریهٔ مارکسیست ـ لنینیستی گرفته شده .

نبرد مقاومت اصیل مردم افغانستان تاکنون نقش مهمی در تضعیف و افشای سوسیال امپریالیسم ایفاء کرده و این مبارزه بایدموردحمایت توده های انقلابی سراسرجهان قرار گیرد. ولی این مبارزه تنها در صورتی حداکثر نیروی بالقوهٔ خویش را بدست می آوردکه آشکاراً بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری شود. مارکسیست ـ لنینیستهای افغانستان باید پرچم سرخ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائو تسه دون را با غرور و جسارت در میان شعله های جنگ مقاومت خلق افغانستان و در مقابل چشمان سوسیال امپریالیستها برافرازند. آنها با این کار می‌توانندماهیت و دورنمای مبارزه مسلحانهٔ کنونی را بطور قابل ملاحظه ای تغییر داده و نقش بی اندازه مهمی در رشد جنبش انقلابی پرولتری جهانی بازی کنند. ـ ج. ب. ف

افغانستان امروزکه زیر شدیدترین حملات وحشیانه سوسیال امپریالیسم روس قرار داردکشوری است درقلب آسیا با مساحت ۶۵۰هزار کیلومتر مربع که حدودسال ۱۹۷۷ ،هیجده میلیون ودویست هزار نفر جمعیت داشت .از این مجموعه ۸۵ درصدنفوس روستائی و باقی نفوس شهری با ضمیمهٔ نفوس غیر مسکون بود. آمارهای رسمی در مورد درجه بیسوادی در افغانستان که بیشترین طیف خودرا در روستا‌های افغانستان دارد۹۵ درصدمردم مارانشان میدهد. ۵ در صد بقیه که نظر به آمارهای رسمی باسواد هستند بیشتر در شهرها متمرکز می باشند. ساختار اقتصادی ـ اجتماعی این کشور بنا برموقعیت جغرافیائی معین خود که درطول قرنها گذرگاه کاروانها ولشکرها بوده، ملیتهاواقوام متعددی را در خود داشته وساختمان ارضی اش هم بشکل مجزا و منطقه به منطقه رشد کرده ،درکلیت خودرشد ناموزونی را نشان میدهد : ساخت اقتصادی کشور در گذشته نزدیک مالکیت اشتراکی قبیله ای بر زمین،مراتع و جنگلها و بقایای مناسبات بدوی را با تولیدخرده کالائی و گسترش سرمایه تجاری و ربائی در بطن شیوه تولید مسلط فئودالی همزمان نشان میدهد. جامعه ای با این ویژگی ها میتواند تیپیک یک جامعه نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره را به ما نشان دهد.

با آنکه از لحاظ منابع طبیعی می توانیم بگوئیم افغانستان کشوری غنی است اما بعلت تسلط مناسبات اقتصادی ـ اجتماعی منحط حاکم که مانع رشد عادی جامعه و بهبود زندگی مردم بود،این کشور از جمله ده کشور فقیر دنیاست. باز هم براساس آمارهای رسمی درسال ۱۹۷۶ متوسط عایدی سرانهٔ هر افغان ۸۵ دلار آمریکائی درسال بود. حال با درنظر داشتن چگونگی تقسیم درآمدمیتوان فهمیدچه میزان از این حد متوسط به زحمتکشان افغانستان میرسد.

از لحاظ فرهنگی ،با نظر داشت رابطه ارگانیک فی‌مابین شکوفائی زندگی اقتصادی ـ اجتماعی یک جامعه و تکامل فرهنگی آن ،افغانستان دربین سایر همسایگان خود بمثابه یک کشور تا حدودی بسته ،قسماً "سنن فرهنگی گذشته خودرا بیشتر حفظ کرده است. حال چه جنبه های مثبت این سنن باشدو چه جنبه های منفی اش ،و آنچه درمیان این سنن بیشتر قابل اتکاست ،روحیهٔ فناناپذیر مردم افغانستان است که به اشکال مختلفش در طول قرنها مبارزه با تجاوز بیگانه بوجود آمده وامروزه هم درآغاز خیزش ضد روسی بمثابه عامل پایه ای عمل کرده است. ما می بینیم که در قرن نوزده،با وجود اینکه استعمار انگلیس بر قسمت اعظم دنیای شناخته شده آنروز تسلط و حاکمیت دارد در دولشکر کشی خود به افغانستان چیزی جز ننگ صاحب نمی‌شود. بویژه در رویارویی نظامی مردم ما ،چه در دفع تجاوز ۱۸۳۹ انگلیس و چه در دفع تجاوز ۱۸۷۹ ، با رشادت بی‌نظیر و با صف متحد یک پارچه چنان حماسه ای بوجود می‌آورندکه تا آنروز ارتش همیشه فاتح انگلیس بخاطر نداشت. ارتشهائی درداخل افغانستان کاملا نابود میشوند و از یک ارتش فقط یک انسان میماند که خبر نابودی ارتش را ببردودیگر هیچ چیز باقی نمی ماند.

منطق سوسیال امپریالیسم

از آغاز تجاوز روس تا به امروز اغلب هر گاه خواستندعلل تجاوز روس به افغانستان را توضیح دهند، بعضی فقط نقش افغانستان بمثابه یک تخته پرش برای راه یافتن به آبهای گرم راذکرکردندیعنی بیشترموقعیت ژئو‌پلیتیکی افغانستان . . . کسان دیگری هم بودندکه باقیافه ـ گرفتن های دانشمندمآبانه،تجاوزروس رایک تجاوزتاکتیکی درخدمت یک استراتژی دفاعی مشخص کردند بدون اینکه بفهمندبااین نوع افکارچگونه به تبرئهٔ جنایات روس می پردازند،و یا اگرمی فهمند آگاهانه امپریالیسم را تقدیس می کنند. آنچه در این میانه تقریباً،یا بهتر است بگوئیم کاملا"،مسکوت باقی مانده این است که روسها در کشورما مانند هر نیروی امپریالیستی دیگر بدنبال سود، بدنبال گردش کالا می گردند،وبرای رفع نیازمندیهای امپریالیستی خود ،برای غارت منابع طبیعی ما ،برای پیدا کردن یک بازار فروش و برای استثمار هر چه بیشتر مردم زحمتکش ما به اینجا آمده اند.

دشمن با تمام قوا می کوشد که نقاط ضعف خود را از دید مردم سراسر جهان بپوشاند. و مابایدبه مبارزهٔ خود ادامه دهیم ،چرا که بخوبی میدانیم که افشای جنایات امپریالیسم روس از یک موضع انقلابی ،از موضعی که قناعت زحمتکش ترین لایه های اجتماعی عصر مارا فراهم می سازد،یکی از وظایف بزرگی است که باید انجام داد و ما میدانیم که هریک از نیروهای درگیر در مقاومت افغانستان وقتی دست به افشاگری جنایات روس می زنند

از مواضع طبقاتی معین خودشان ،این کار را می کنند.
قبل از اینکه به چگونگی نفوذ سوسیال امپریالیسم روس در افغانستان بپردازیم بایدیك نکته را تذکرداد:سلسله طلائی که از ۱۹۲۷ حاکم به سرنوشت ملت ما شددرطی بیست سال حاکمیت غدرانهٔ خود به مردم ما و تحمیل انـــواع و اقسام فشار و زور و قید و زندان به مردم ،بعد از ۲۰ سال توان آنرا نداشت که با سیاست قبلی بتواندبه مردم حکومت کند.از جانب دیگر، تولد کشور جدیدی بنام پاکستان و حدّت یافتن اختلافات مرزی مابین دو کشور و فشار غرب بردولت افغانستان مبنی براینکه باید با پاکستان نزدیکتر باشدو عده ای عوامل دیگرآن زمینه ـ های تاریخی را بوجودمی آوردکه سلسلهٔ طلایی دروجود داوود بمثابه عامل کار، به جستجوی متحد و دوست دیگری درعرصه بین المللی بپردازد.

روسها،دراواسط سالهای ۵۰، با امیدبه بلعیدن افغانستان و غارت منابع طبیعی آن برای بار اول بایك قرض قابـــل توجه با ربح سه درصد که جهت اعمار یك سیلو به مصرف رسید،مناسبات اقتصادی خودرا با دولت افغانستان آغاز کردند.البته این بدان معنا نیست که قبل از ایـــن افغانستان با دولت شوروی رابطهٔ اقتصادی نداشت ، افغانستان با دولت شوروی قبل از این هم رابطهٔ اقتصادی داشت ،اما این روابط در سطح بعضی دادوستدها بوده که ما نمی توانیم اثری از روابط غارتگرانه ای را که بعدها بین شوروی و افغانستان بوجود آمد مشاهده کنیم . قرضی که برای سیلو آغازیافت بدنبال خود قروض بعدی را که بیشترین بخشش در زمینهٔ ایجاد و تقویت یك زیر ساخت وابسته در داخل افغانستان به مصرف می رسید بدنبال داشت ـ چنانچه تا سال ۱۹۷۷ شوروی به افغانستان بیشتر از یك میلیاردو دویست و چند میلیون دلار قرضه داد که مجموع این قروض جهت خطوط مراصلاتی که کابل را بـــه مرزهای شوروی متصل می ساخت ،فرودگاههای نظامی کـه بعدها مورداستفادهٔ جتها و هلیکوپترهاشان قرارگرفت، تسلیحات نظامی که بوسیلهٔ آن به اعتراف خود ایـــن جنایتکاران بیش از یك میلیون انسان افغانی به شهادت رسیدندو همینطور جهت ایجاد چند مؤسســه اقتصادی چـه در زمینهٔ تصفیهٔ نفت و گاز و چه در زمینه زراعت ـ که کلا" تمام ما حصل و تولیداتش به شوروی می رفت ـ به مصرف رسید.

اگر بخواهیم بصورت نمونه یك یا دو مورد از اینها را روشنتر کنیم چگونگی روابط امپریالیستی روس با مردم افغانستان را می بینیم. مثلا" روسها در طی یك پلان پنج سالهٔ دوم و قسمتی از پلان پنجسالهٔ سوم افغانستان چیزی بنام پروژهٔ زراعتی درونته که شامل سه فارم قاضی آباد، حده و درونته می باشد بوجود آوردند. صرف نظـــر از چگونگی انتخاب زمین برای کار ونقایص تکنیکی که کلا" این بند و پروژه های بعدی بدنبال خود داشتند(مثلا" زمین طوری انتخاب شده بودکه باید برای زراعتی ساختن آن از جای دیگر خاك انتقال داده میشدکه ضخامت خاك بالا رود)، قرار داد فی مابین افغانستان و روس به این ترتیب بودکه بمدت ۲۵ سال مجموع تولیدات این فارم های زراعتی که شامل مرکبات می شد درعوض قروض و ربح قروض به شوروی انتقال داده شود،یعنی تمام مدتی که یك درخت بارـ دهی داردحاصلش باید به شوروی برود.نرخ را هم روسهـــا تعیین می کردند: مثلا"در سال ۱۹۷۶ نرخ یك کیلو پرتقال صادراتی ،دربنادر روسیه ۲/۵ افغانی بوددرحالیکه درهمان زمان مردم شهر کابل وجلال آباددرحوالی همان فارم هـــا پرتقال را از بازار کیلوئی ۱۶ افغانی می خریدند ...و تازه این پرتقالی بودکه مردم ما از بازار آزاد پاکستان می خریدندا اداره فارم ها هم بدست خود روسها بود.

نئوکلونیالیسم تیپیکال

قبل از برنامه های دولت در زمینه سکتور دولتی درطی پلا نهای پنج ساله ما می بینیم که افغانستان با تمام عقب ـ

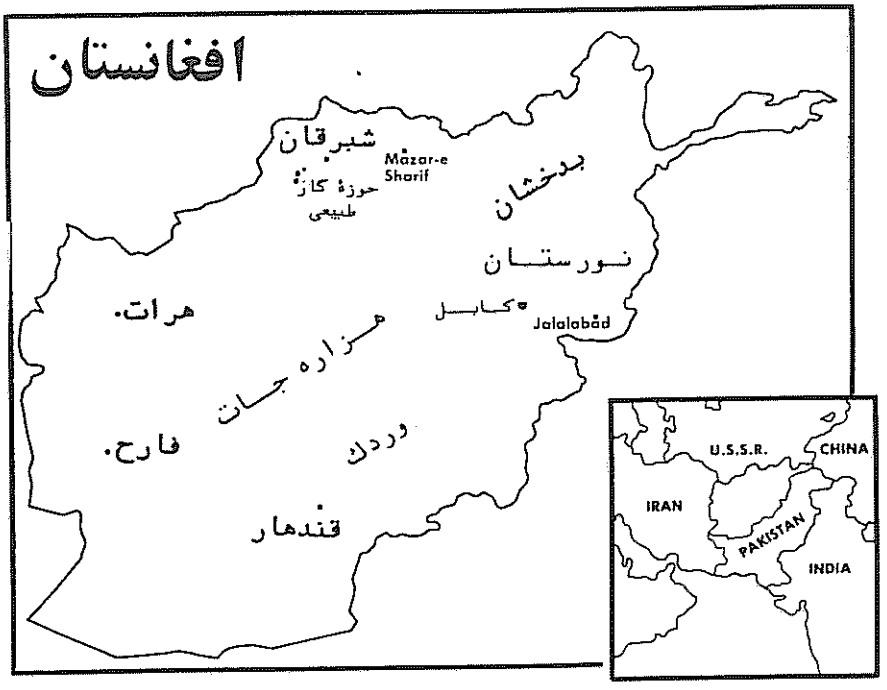

ماندگی ها از لحاظ زراعتی تقریباً" خودکفاست،بویژه در تهیهٔ مواد غذائی منجمله گندم .ولی بعداً" درسال ۷۱کشور ما سالانه حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن گندم واردمی کرد که این البته بیشترازشوروی بود.یعنی آنهاشکل کشاورزی را درافغانستان تغییرمی دهندوگندم مجبوراست به نفع‌پنبه عقب نشینی کند.درعوض ازپنبه پول،وپول مجدداً"صرف خرید گندمی می شودکه ازشوروی می آید. وقتی دولت کودتا می‌خواهدبپای طرح اصلاحات ارضی خودبرود،در عوض ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فئودالی در واقع محدود ساختن

این مناسبات برایش مطرح است.درواقع این محدودکردن هم فقط بشکل طرح مطرح است.چراکه دولت هیچ زمان فرصت پیدا نکرد تا بجز برنامهٔ کشتار به هیچ برنامهٔ دیگری دست بزند.برنامه هایشان اینطور بودکه ۲۰ جریب زمین اعلا برای فئودال قرار دادندودرواقع یك مناسبات خرده مالکی را بنفع سیستم استعماری تشدید کردند.

با بوجود آوردن کئوپراتیوها،روسها به هر دهقانی ۵یا ۶ جریب زمین اختصاص می دادند و او فاقد وسایل تولید، فاقد بذر و فاقد کود بودو تمام اینها از طریق کئوپراتیو داده میشدودرقبال این چیزها دهقان مکلف بودنوع خاصی از نبات رابذر بکند واین در امتدادتقسیم کار اقتصادی کُمکون درداخل افغانستان بود.

بعلاوه روسها در جریان بخشی از پلان پنجسالهٔ اول وپلان پنجسالهٔ دوم پایهٔ یك صنعت نفت و گاز رادرصفحات شمال افغانستان گذاشتندکه بیشتر شامل بلخ و شبرقان می شد.صرف نظر از اینکه آن چاههای نفتی راکه برای منابع طبیعی خودشان مضر تشخیص می دادند مجدداً" کور می کردندوحتی آتش می زدند و بنام اینکه اینها قابل استفاده نیست و استخراجش گران تمام می شودآنها را از بین می بردندواساساً"مجموع اسناد تحقیقاتی راهم با خود می بردند،شاید برای بسیاری از مردم جهان غیر قابل تصور باشدکه حتی آن کنتورهایی که میزان صدور نفت به شوروی را تعیین میکرد داخل خاك روسیه نصب شده بودوافغانها هیچگونه تسلطی بر آن نداشتندودرختم هر ماه یا هر مدت معین روسها اعلام می داشتندکه این میزان نفت از شما صادر شده است.

درموردقیمت، مثلاً"حتی درسال ۸۰ که روسها سخت می‌خواستند دولت وابسته به خودرا کمك بکنندو درواقع پول را به جیب خود پس میدادند،بطور قابل ملاحظه ای قیمت گاز صادره از افغانستان را بالا بردندو آنرا به ۱۰۰ دلار آمریکایی در هزار متر مکعب قراردادند.درحالیکه همان زمان ۱۰۰۰ متر مکعب گاز رااز ایران به ۱۶۰ دلار می‌خریدندوآلمان غربی برای همان گاز ۱۰۰۰ متر مکعبی ۲۰۰دلار به روسها می پرداخت .این نمونهٔ یکی ازمناسبات غارتگرانهٔ روس با مردم افغانستان است.

باید این نکته را تذکر دادکه ما بیشتر از ۲۰ سال است که یکی ازصادرکنندگان گاز در منطقه هستیم اما تا به امروز مردم ما هیچگونه آشنایی با گاز ندارند.هیچ یك از مردم افغانستان نه درشهرها ونه در روستاها،نه حتی درشهرهای حوالی منابع استخراج نفت و گاز هیچگونه استفاده ای از این محصولات ندارند،برای اینکه اینهمه استفاده اش درانحصار روس است.

این روابط که در زمینهٔ اقتصادی آغاز می شود همه‌روزه نفوذ بیش از حد خودرادر عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان نشان می دهد. چنانچه در ختم سلسله طلایی[1] مجموع قروض دولت افغانستان به روسیه بود،ودر تمام دوران ۲۵سال بطور متوسط ۶۵٪ تجارت با روسیه صورت میگرفت که البته این شامل سایر کشورهای بلوك شرق نمی شود.

نوکران بومی

وقتی از لحاظ اقتصادی زیر ساخت وابسته به خود را در این کشور بوجود آوردند می بایست در زمینه های نظامی فرهنگی و اجتماعی نیز تمهیدات خود را کامل می کردند. علت وجودی حزب دمکراتیك خلق در واقع انجام این وظیفه بودکه راه تجاوز روس به افغانستان را هموار کند.این چیزی بود که تاریخ نشان داد،نقش تاریخی حزب وقتی سوار بر تانکهای روسی به کشتار مردم می پرداختند روشن شد. امپریالیسم روس بعد از دو دهه تمهیدی که مختصراً"ذکر کردیم وبا مهره عوض کردن در افغانستان ـ روی کار آوردن داوود در عوض ظاهر شاه و بالاخره بریدن گلوی داوود و جانشینی تره کی-نخستین گام جسورانهٔ خودرا برای تصرف افغانستان و تبدیل این کشور ازیك نیمه مستعمره به یك مستعمره کامل برداشت،آنهم بوسیلهٔ حزبی که بانیان و بنیانگذارانش ازبدنام ترین عناصر جامعهٔ ما بودند.

یکی از دوستان در جواب به این سئوال که تفاوت مابین خلق و پرچم چیست؟ گفت که اینها هردوشعارشان یکی است وآن اینکه "هرکی دره من دالونم ،هرکی خره من پالونم". توضیح اینکه اگر ظاهر شاه و دولت ظاهر شاه را خر حساب کنیم ،ببرك ازطریق پارلمان زوزه می‌کشید که اومترقی ترین شاه شرق است وتره کی هم در فرودگاه بین المللی کابل دست ظاهر شاه را که از مسافرت مسکو برگشته بودمی بوسید.اگر دولت داوودرا خر حساب کنیم،ببرك و درمجموع جناح پرچم که در مجموع در بوجود آوردن کودتای داوودنقش بیشتری داشتند از مجموعهٔ ملت افغانستان می خواستندکه برونديای تقویت وحمایت از داوود وخودشان برای حفظ مواضع داوود و خاندان سلطنت از هیچ ظلم و جنایتی دریغ نمی کردند. اگر سوسیال امپریالیسم روس را خر حساب بکنیم ،که هر دوشان افتخار می کنندواز اینکه روس آنها را نوکر می‌بیند و حتی بگفته یکی از رهبرانشان "حتی مگسی که از روسیه بیاید مفیداست".

کودتای "سرخ" که نتیجهٔ بیست سال تمهیدامپریالیستی روس بودبه یکباره جامعهٔ مارا از آن حالت بالنسبه رکود که در بخشهای مختلف مبارزاتی دیده میشد دریك جوشش تازه ای قرار داد،که در یك طرفش مجموعهٔ ملت (با درنظر داشتن اینکه هریك از اقشار اجتماعی که شامل ملت می‌شوند باحفظ منافع طبقاتی خاص خودشان در این مسئله شرکت کردند) وطرف دیگرش یك مشت حقیر میهن فروش

که بمثابه نمایندهٔ سرمایهٔ دلال دولتی کار میکرد،طرفین این خونین ترین تخاصم را تشکیل می دادند. علیرغم پایگاه اجتماعی و تعلق طبقاتی این دولت عده ای از چپ نماها یا بهتر بگوئیم ره گم کرده های جنبش افغانستان گاهگاهی از سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم فئودالی وامثال اینها نام می برند،بدون اینکه حتی بفهمند چه می گویند و چه سیمائی به یك دولت مزدور وحقیر می دهند.بگفتهٔ مجید کلکانی (یکی از رهبران مارکسیست ـ لنینیست شعلهٔ جاوید که بعدا درسال ۱۹۷۸ ساما را بنیان گذاشت و سپس توسط روسها دستگیر شده و به شهادت رسید.ج.ب.ف.ا) سرشت و سرنوشت این دولت را تعلق طبقاتی اش که همان سرمایهٔ دلال دولتی وابسته به روس است تعیین می کند،نه تنها از لحاظ سرشت خود،بلکه ازلحاظ سرنوشت خودهم ،چرا که می خواهدبرای حفظ منافع ارباب ،برای حفظ منافع یك ابر قدرت درداخل افغانستان مبارزه کندوبرهمین پایه هیچ وجه نزدیکی با سایر اقشار وطبقات و مردم افغانستان نداردوبهمین خاطر است که مردم مابایددر رویارویی با آن قرار بگیرندو آنرادرکنار اربابش دفن کنند.

خیزش مردمی

از آغاز جنبش تا کنون سوسیال امپریالیسم روس و رسانه های خبری غرب علل خیزش وانگیزه های آنرا از نقطه نظرخودشان مطرح کرده اندونزدیکی ازدوستان ما در ساحهٔ بین المللی این نکته اندکی مبهم مانده است . پایهٔ این حرکت یا خیزش چه بوده است؟ آیا این جنگ یك جنگ ایدئولوژیك است ، آیا عده ای فئودال برای حفظ منافع فئودالی ویا گاهاً عشیرتی وقبلیه ای خودهستندکه نمی‌توانند با ساختار واصلاحات دمکراتیك روسی توافق کنند و واردجنگ شده اندویا اینکه عامل مسئله چیز دیگری است؟

دفاع سرسختانه یك مشت مزدور از ارباب ، کشتار بیرحمانهٔ مردم، برای اینکه "شما بایدبرای ارباب هورا بکشید" ،تجاوز ،ظلم ..... این انگیزه یا عامل خیزش مردم ماست که وقتی با سنت مبارزاتی مردم ما در ضدیت با بیگانه در یك جا جمع شدمحصول خود را در وجود عظیم ترین جنبش های خودبخودی می دهدکه سرتاسر افغانستان را در کوتاه ترین مدت فرا می گیردبدون اینکه هیچ حزب ویا رهبری داشته باشد.مردم با تکیه به نیروی خود در رابطه با امکانات خودشان ،زیر رهبری قهرمانهای ملی که در منطقهٔ خودشان وجود داشت ،قریه به قریه ،دست بکار شدند. هنوز نه شعار اصلاحات ارضی دولت بلند شده بودنه مسئله ایدئولوژیکی درمیان بود ونه هم، احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان ـ برخلاف آنچه خودشان ادعا می کنند ـ وجود خارجی داشتند. مجموعهٔ این احزاب مولود جنگ هستند،اگر خیزش خودبخودی مردم ما نبود اینها حتی وجود خارجی هم نمی توانستندداشته باشند،اینها یك مشت قلیلی بودند که در مقاطع معینی چماقهایی بودند در دست دولتهای بیگانه ، دردست این امپریالیست بالای سر امپریالیست دیگر .

چرا می گوئیم این جنبشها خودبخودی هستند؟

برخلاف ادعای یك عده که امروز می خواهند برجنبش سوار شوندو حاصل خودمردم مارا که فقط می توانددر آزادی ودمکراسی وعدالت اجتماعی که جهت جامعهٔ ماراجهت ترقی وشکوفائی قرار دهد برآورده شود ـ در خدمت ارباب دیگر خود قرار دهند وادعای رهبری و یا حتی بنیانگذاری جنبش را بخود نسبت می دهند،ما میگوئیم این جنبش خودبخودی است. یك عده مردم پابرهنه ،با ابتدائی ترین سلاحهایی که از پدران خود میراث برده اند،باروابط قومی وعشیرتی که بین خود دارند،باهمان مناسبات رهبریتی که در درون قریه می تواند مطرح باشد ـ یك موسفید،یك آدم با نفوذ و امثالهم تاحدی که ممکن بوده مردم را درمسائل جنگی بسیج کرده اند ـ مردم در ضدیت با روس کار خود را آغاز می کنند.فشار وشدت عمل وکشتاری که دولت تره کی در تقابل با این خیزش مردم بکار میبرد دامنهٔ این خیزش را استوارتر و وسیع تر می سازد.از یك جانب قراء و قصباتی که سرنوشت قراء همسایهٔ خود را می بینند ـ که چگونه با خاك یکسان شده وبه خاکستر تبدیل شده اند ـ برای نجات جان خود دست به مبارزه می زند و ازطرف دیگر وابستگی دولت مزدور،مردم را وادار می سازد که در مقابلش حرکت کنند. بدبختی جنبش ما در این نیست که این جنبش خودبخودی آغاز شد،بدبختی وقتی بوجود آمد که جنبش خودبخودی از طرف نیروهایی که بتوانند دورنمای تاریخی روشنتری را برای جامعهٔ افغانستان ترسیم کنند، هدایت ورهبری نشود.از زمان آغاز این جنبش خودبخودی تا امروز هر یك از نیروهای درگیر نبرد،چه نیروهای مترقی و چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان وچه آن نیروهایی که از آبشخور سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران تغذیه می کنند ،هر کدام از این نیروها تلاششان این است که این جنبش را مطابق مواضع تاریخی معینی که نمایندگی می کنند،سمت و سو بدهند.

اگر نیروهای انقلابی قادر نشوند وظیفهٔ تاریخی خود را در متحد ساختن مردم ودر رهبری این حرکت خودبخودی در تمام ابعادش به انجام برسانند،چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بر اساس تبانی با دو ابر قدرت روی کار بیایند و چه جنگ مقاومت ما برای مدت زمان طولانی شاهد فروکش شود،خون یك ونیم میلیون شهیدی که تا به امروز مردم ما برای آزادی خود داده انداز طرف روس و ایادیش پایمال خواهد شد.

برخلاف نظراتی که وجود دارد که گویا روسها یك گام به پیش گذاشتند،آنها با پیشروی در افغانستان یك شکست مفتضحانهٔ استرتژیك را در زمینهٔ سیاسی قبول کردند.چیزی را که می خواستندبوسیلهٔ ایادی خود اداره کنند، مجبور شدند با ۸۵ هزار سرباز اداره کنند.روسیه برای حفظ آبروی استعماری خود ،برای حفظ آن منافع غارتگرانه ای که ۲۵ سال برایش تمکین چیده بود به افغانستان تجاوز کردوتا امروز هم سرسختانه به کشتار مردم ما ادامه می دهد ،و حتی دورترین نقاط افغانستان را به مسلخ و قربانگاه خویش تبدیل کرده است . از لحاظ استراتژی نظامی روسها قادر نشدند مطابق استراتژی وضع کردهٔ خود افغانستان را برق آسا بگیرندوجنبش را

خفه کنند.بلکه هر روزی که از جنگ میگذرد ،جنگ فروزانتر شده و نفوس بیشتری را بدنبال خود به جنگ می کشاند، و علیرغم نابودی ها و ویرانی هائی که جنگ بدنبال دارد،هنوز هم سنگرهای جنگ ما فروزان است. هنوز هم قربانی می دهیم و هنوز هم از دشمن استعماری خود قربانی می گیریم. واین درواقع یك شکست نظامی دیگر هم برای روس ببار آورده است .حالا آنطور که مسائل از نظر ما مطرح است،هرزمان که روس به تعدادسربازان خود در افغانستان اضافه می کند،در واقع مهر دیگری هم از لحاظ استراتژیك برشکست سیاسی نظامی خودمی زند.

ارتش روس

ماشین سرکوبی که امروز در تخاصم با مجموع ملت ما وظایف سرکوب مردم ما را انجام می دهد می توان بصورت عمده به دو بخش تقسیم کرد.یك بخش که مستقیماً ازطریق روس اداره می شودو توسط خود روسها پایه ریزی شده یعنی ارتش روس و کا.گ.ب.و قسمت دوم که مربوط است به دولت پوشالی که آنهم بخشهای جداگانه ای دارد.تاجائیکه مسئله مربوط است به ارتش شوروی ،این ارتش چه در عملکردوچه درسیاست بارزترین نمونهٔ یك ارتش متجاوز و فاشیستی را بما نشان میدهد: قتل عام دستجمعی ،نابودی قریه هایی که نمونه اش کرهال ،خاکریز،قندهار وغیره است. از یك شهرستان فقط کسانی زنده ماندندکه در زمان کشتار در داخل شهرستان نبودند یعنی برای کار مزدوری به خارج از شهر رفته بودند،بقیه همه کشته شدند.دریك بازرسی عمومی در منطقهٔ مربوط به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در کلکان ۲۲ نفر به چشم سربازان روسی خوردند ـ باید بگوئیم که روز قبل از آن افرادساما در جریان یك راه بندان یکی دو تانك روسی را تخریب کرده بودندو چند نفر روسی کشته شده بودند ـ این سربازان برای انتقام گیری می آیند،۲۲ نفر سر راهشان قرار می‌گیرند، همه موسفید ،هیچکدام مسلح نیستند،مردم عادی از اهالی ده‌اند،همهٔ اینها را می ایستانند و تیر باران می‌کنند.....از این نمونه ها در تمام نقاط افغانستان وجود دارد،و تمام اسنادش هم ازعکس و فیلم وغیره وجود دارد. در درون ارتش فاسد،حشیش خواست تقریباً قسمت اعظم سربازانش است و جور و چپاول در بازرسی های شبانه امری معمولی است .آنها یك تاکتیك تازه ای هم وضع کرده اند،بخصوص در زمستان اجراء می کنند: از دور تانکهای خود را متوقف می سازند،یك قریه راکاملاً ویران می کنندو بعد چوبهای آن خانه های ویران قریه را می آورندودر شهر به مردمی که اصلاً امکان ندارندچوب تهیه کنند تا سرمای زمستان را تسکین دهندمی فروشند. این کار دائمی روسهاست ،طوری که حتی مزدورهای خلقی و پرچمی هم نمی توانند انکار کنند.

امروزه ارتش روس از هر کجا که گذر می کند فقط تل خاکی باقی می گذارد .مانندهر ارتش استعماری ، سربازانش بدون اینکه نفع خودشان برایشان مطرح باشد هدفشان تنها ضربت زدن به طرف مقابل است .حال این ضربت زدن چه شامل خود نیروهای مقاومت باشدوچه شامل مردم غیر مسلحی که هیچ شاهدی از ارتباطشان با مقاومت در دست نیست .از ضایع ساختن مواد خوراکی شان گرفته تا کشتن احشامشان و ویران ساختن خانه هاشان .....از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند،حتی سلاح یکدیگر را نیز غارت می کنند.نمونه اش اینکه یکی از منابعی که میتوان اسلحه و بخصوص مهمات تهیه کرد، سربازان روسی هستند،آنها با حداقل پول حاضرند از هم رزم خودسلاحش را دزدیده و بفروش برسانند.

در اواخر سال ۱۹۸۵، تعداد سربازان روس در افغانستان جمعاً بین ۱۴۰ تا ۱۷۰ هزار سرباز بود.ولی روسها در افغانستان تنها معدود به یك عده سرباز نمی شوند . نهاد دیگری که مستقیماً بوسیلهٔ روس اداره میشود ـ باید تذکر دهیم که هر آنچه در افغانستان می گذرد بوسیلهٔ روسها انجام می شود ـ کا.گ.ب است.آنها در افغانستان در تمام شعبات مسئولین دارند. در دانشگاهها هم آدم دارندو آنها را اداره می کنند. یعنی می خواهندتمام حیات اقتصادی، سیاسی ،اجتماعی‌وفرهنگی جامعهٔ ما را در اختیار داشته باشندو متناسب با همین خواستشان در افغانستان نفر فرستاده اند.و اگر قرار باشد دقیقاً بگوئیم چه تعداد روسی الان در افغانستان هستند ـ که کاری بسیار مشکل است ـ شما می فهمیدیك نیروی استعماری وقتی بخواهدیك کشوری را کلاً خودش بچرخاند چه تعداد نفر لازم دارد.

نیروهایی که از طرف دولت پوشالی برای سرکوب مردم مورد استفاده قرار می گیرد،شامل یك بخش‌ازارتش است که برایشان باقیمانده ، خاد یا سازمان امنیتی که پرچمی هابوجود آوردندو نیروهای وزارت کشور که بنا‌بر تسلط جناح خلق در آن نه تنها شامل پلیس است بلکه از اسلاف ببرك هم در آن هست ،میلیشیای دولتی و سازمانهایی که بدور احزاب وطن فروش خلق و پرچم بوجود آمده اندمثل سازمان جوانان و سازمان زنان و امثالهم .

هر سربازی که ارتش جمع می کندبه جبر و زور و با آدم ربایی شبانه و راه بندان روزانه از خیابان و دهات و غیره جمع می کند.در نتیجه وقتی از آنها می خواهدکه سربازی کنند سرباز در عوض اینکه زندگی خودرا بازندگی ارتش یکجا ببیند،آنرا در نیروی مقابل خود،نیروی مبارز ضد روسی می بیند واغلب منتظر یك فرصت است که فرار کرده و به آن بپیوندد. خاد یا سازمان امنیتی که پرچمی ها بوجود آوردند واز سرسپرده ترین افراد وابسته به پرچم تشکیل شده . وقتی ما از خاد یاد می کنیم تنها به یك سازمان امنیتی خلاصه نمی‌شود،در واقع تمام افراد پرچم وظایف خاد را انجام می دهند وعدهٔ کثیری از عناصر فاسد و طفیلی ،آن اقشار لمپنی‌که‌درتمام جوامع وجود دارندبمثابه عاملی برایشان کار می کنند. تا اینروز از لحاظ ضرباتی که به جنبش مقاومت وارد آورده اند کارآئی دستگاه جاسوسی خادبمراتب نسبت به ارتش بیشتر بوده وبه شکرانهٔ همین کارآئی جنایت باراست که ما می بینیم به کرسی های بالاتر ارتقاء پیدا می کنند.

نیروهای پلیس درمجموع خود از طرف خلقی ها هدایت وکنترل می شوند. میلیشیای مربوط به دولت است که با خرید عده ای از فرماند هان خودفروخته درون صفوف مقاومت و تشدید روابط تسلیم طلبانه در بین مقاومت پایه ریزی شده. بیشترین نقش آن در ادارهٔ برخی مناطق روستایی است، وبخصوص بخاطر آشنا بودنشان به محل و استقرارشان در محل تا حدودی زیادی می توانندمشکل راه مقاومت افغانستان شوند. نیروهای ملی و انقلابی و در مجموع نیروهای مقاومت موظف هستندکه قضیهٔ میلیشیای مربوط به دولت را جدی تر از سابق در نظر داشته باشند. بخصوص اینکه دولت افغانستان سخت در تلاش است که بتواند از درون نیروی میلیشیا،آن ارتشی را که نیاز دارد بوجود آورده و پرورش دهد. البته نکته ای که این مسئله را قابل توجه می سازد این است تا وقتی سیاست خانه خراب کن احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان وجود داشته باشد و تفرقه وجنگهای درونی ادامه پیدا کندهمیشه این زمینه برای نیروهای میلیشیاوجود دارد تا خود را گسترش دهند واین خطری است که تمام نیروها باید متوجه اش باشند.

فئودال های افغان

تضاد فئودالیزم ضربت خورده و منحط افغانستان با سوسیال امپریالیسم روس از اینجا سرچشمه میگیرد که امپریالیسم در هر جامعه ای که میخواهد استقرار پیدا کند ضمن تکیه بر نیروهای استثمارگر بومی ،بزرگترین تلاشش در این خواهد بود که آن لایه ها و اقشاری را در آن جامعه بوجود بیاورد که بیشترین بازده ویا بیشترین زمینهٔ غارت را برایش فراهم بیاورد و سوسیال امپریالیسم روس با فئودالیسم ضربت خورده افغانستان از همین مجرا در تخاصم قرار دارد. حال این تخاصم با استحاله این طبقه به یک طبقه وابسته به روس حل میشود ویا با جایگزینی طبقه ای دیگر بجای آن ،مسائل بعدی است که در جریان انقلاب اجتماعی ،بارها ممکن است مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. آنچه مهم است که درشرایط کنونی این طبقه با مهر طبقاتی خاص خود و برای حفظ منافع طبقاتی خود برای آخرین بارمیخواهدسرنوشت خود را در جنگ کبیر میهنی به آزمایش بگذارد.

پایهٔ اجتماعی این طبقه و وابستگی کاملشان به امپریالیسم غرب ،با بهره برداری از عظیمترین پشتوانه تسلیحات نظامی و امکانات مالی و سوء استفاده از معتقدات اسلامی مردم ،باعث شده که اینها دروجود نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بتوانندخودشان را به جنبش خودبخودی مردم تحمیل کنند و ازاین طریق برای منفعت خود با حریف غارتگر در تقابل قرار بگیرند ودر این میان دشمن اصلی خودرا دروجود نیروهای ملی و انقلابی تشخیص میدهند.چنانچه بعضی از این طیف ارتجاعی که از لحاظ شرارت و جنایت نسبت به دیگران دیده درّآتراست صریحاً" در برنامه حزبی خود مطرح می کند که قبل از اخراج روس ضروری است تا نیروهای دیگری را که در جنگ هستند و مخالف ما و به اصطلاح جهاد ما هستند تصفیه کنیم. مثلا"

دریک درگیری،از مقر یکی‌ازاحزاب مکتوبی بدست آمدکه در آن امیر آنجا به نیروهای خود فرمان داده بود که هر زمانی از مخالفین تان کمتر هستید،خودتان با روسها نجنگید، از روس کمك بخواهید وبوسیلهٔ روس این نیروها را ازبین ببرید.یعنی تا این حد اینها درضدیت با انقلاب و نیروهای انقلابی و خدمت به نیروهای روسی پیش می روند.

مصیبتی که مردم ما و بخصوص نیروهای ملی و انقلابی در این جنگ می کشند دو لایه است :فشاری است هم از جانب امپریالیسم روس و هم از جانب نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان و اربابان امپریالیستی شان در غرب. البته ما نسبت به برادران ایرانی مان یك امتیاز داریم و آن اینکه جنبش انقلابی ایران ارتجاع سیاه را بعد از به قدرت رسیدنش تجربه کرد،اما ما ارتجاع سیاه راقبل از بقدرت رسیدنش تجربه می کنیم . لذا اگر در ایران توهماتی از امید بستن به ارتجاع وجود داشت،نیروهای ملی و انقلابی افغانستان از آنجایی که در درون جنگ این ارتجاع را تجربه میکنند،هیچگونه توهمی نسبت به آن ندارند و خوب می فهمندکه ارتجاع دارای چه کیفیت و ظرفیت تاریخی است و ماهیتش را چه تشکیل میدهد.

برای اینکه بر اساس فاکت و اسناد نقش ضد ملی و ضد انسانی نیروهای مرتجع وابسته به غرب را که مستقر درپاکستان یا ایران هستندنشان دهیم ،توجه شما را به فاجعه کوه صافی به قتل عام شولگر ،به قتل عام جبههٔ کندز

وسایر این موارد جلب می کنیم. در هر یك از این مواردی که نام بردیم دهها قهرمان ملی ما ،کسانی که از طریق ساما فعالیت داشتند به شهادت رسیدند. هر یك از این اعضای ساما کسانی بودند که روس برای سرشان میلیونها افغانی جایزه گذاشته بود.

اینجینیر سرور،قهرمانی بود که تا زمانی که جبهه اش در کندز وجود داشت بنام سازمان خود درفش مبارزه ضد روسی را برافراشته نگاه داشت وبه گواهی تمام نیروهای مقاومتی که حتی امروز از آن منطقه می گذرند،روس جرأت نداشت تا از اسفالت یك قدم بیرون ،درمناطق روستایی بگذارد.اینجینیر سروری که همه مردم محل و مردم کندز می گفتند هرجائی که هلیکوپترها بمباران می کنند حتما اینجینیر سرور آنجاست ،و بتنهائی با گروه خود در یك جنگ متحرك چنان نیروهای دشمن را بستوه آورده بودکه روس حاضر بود با بزرگترین تلفات فقط اینجینیر سرور را نابود کند.ولی این با یك توطئهٔ ننگین و رسوا توسط نیروهای وابسته به غرب ،این حاملین استعمار بشهادت می رسد و از آن تاریخ ببعد،امروز این مردم هستند که قضاوت می‌کنند که کشتن اینجینیر سرور باز گذاشتن دروازه برای روس بود.

"تفرقه بیانداز و حکومت کن"

درمجموع ملیتهائی که در افغانستان می توانیم نام ببریم عبارتند از: ملیت پشتو، تاجیك ،ازبك، هزاره ، ترکمن ، گجور،نورستانی و .... ملیت پشتون با بیش از ۴۰ درصد، بالاترین درصد را در بین ملیتها تشکیل می دهد.



چریکهای افغان

بدنبالش تاجیك است که از پشتون کمترولی از بقیه ملیتها بیشتراست وبعد ازبکها، هزاره ها ،ترکمنهاو....

رژیم کودتا از طریق امین و تره کی صدای خود را بلند کردکه پشتونها بیائیدکه تاجیکها و هزاره ها میخواهند قدرت را بگیرند. این مسئله حتی در سخنرانی رسمی خود تره کی مطرح شد و بخصوص امین به قوم پشتون وظیفه داد و گفت ما به شما سلاح میدهیم که مال هزاره از شما و جانش از ما.طبق همین سیاست در سال ۱۳۵۸ امین حدود ۳۰۰۰ قبضه تفنگ به پشتونهای وُردُك داد تا به سرکوب هزاره ها بپردازند .اما خوشبختانه مردم وُردُك با شناختی که از دشمن خود داشتند،دشمنی که هویت ملی شان را زیر سؤال برده بود،یعنی رژیم تره کی، بعد از گرفتن تفنگها به کوه زدند وبا همان تفنگها جنگ خود را با دولت آغاز کردند.

رژیم کودتا از آغاز به قدرت رسیدن خود بنابر تخاصمی که با تمام اقشار و طبقات مردم داشت ،همانطور که سرکوب خونین را به پیش برد،زندانهای خودرا هم مشبوع ساخت درمجموع دورهٔ همین تره کی تنها در شهر کابل ۱۲ هزار زندانی سیاسی بدون هیچ محکمه ای اعدام شدند ـ این در سند رسمی امین که بعنوان نمودی از جنایت تره کی بیرون داد،مشهود است .

درحالی که وقتی ببرك این وطن فروش حقیر دیگر به قدرت رسید در اولین بیانیه خود که می خواست برای ملت ما اشك تمساح بریزد،باصطلاح روز عزا اعلام کردو گفت تلفات ملت در زمان زمامداری امین و تره کی یك میلیون انسان بوده که از این میان صد هزار زندانی سیاسی تنها در شهر کابل اعدام شدند .این ارقامی است که از زبان خود این افراد در آمده و پشت سر این سیستم جنایت، سوسیال امپریالیسم روس است که دربطن خود تره کی ها ،امین ها وببرك ها را پرورش میدهد.امروز ه هم در زندانهای شناخته شده ای که دولت افغانستان در شهرهای معینی مثل کابل ،قندهار ،مزارشریف وهرات دارد بیش از دهها هزار زندانی سیاسی وجود دارندکه در بدترین شرایط بسر می برند وهیچ گونه حقوق انسانی ندارند.وقتی یك زندانی سیاسی در افغانستان اسیر می شود،تازمانی که از زندان خارج شود هیچ کس نمی داندکجا هست ،کجا نیست.هیچگونه ارتباطی با خارج از زندان ندارد.شدیدترین شکنجه ها،بیرحمانه ترین فشارهای جسمی و روانی چیزی است که هر زندانی هر شب باید منتظرش باشد. در زمان همین تره کی ،عده زیادی از زندانیان ،متجاوز از چند هزار نفر ،درپل چرخی قتل عام شدند. آنها ۱۶ عضو ساما را

بدون هیچ محاکمه ای اعدام کردندوصدها نمونه ازاین وجود دارد.

تجربه تاریخی مبارزات آزادیخواهانه مردم ما نشان داده که تا زمانی که توده ها ی میلیونی افغانستان درصحنه حاضر بودند،که بیشتر صحنه رزم بوده، ما شکست نخوردیم. مطالعه مبارزات مردم ما واقعا" گاهی میتواندبسیار تراژیك باشد.شما می بینیدیك ملت در اوج پیروزی شکست را قبول می کند.تازمانی که مردم روی صحنه هستندما پیروزی داریم، پیروزی نظامی . اما زمانی که مردم از صحنه کنار رفتندو مسائل رفت پشت میز مذاکره و درواقع نقش طبقات حاکم برای حفظ منافع طبقاتی خودشان روی کار آمد،



درحال مطالعهٔ نشریات ساما

ارمغانش شکست سیاسی بود. فقدان یك نیروی انقلابی ورهبری کننده ،نبود آنچنان نهادهای انقلابی که بتوانند منافع دراز مدت میلیونها مردم زحمتکش را تضمین کنندو جامعه را در جهت ترقی و تکامل به آن سمتی که دیگر تجاوز ،ظلم،بی- عدالتی وجود نداشته باشدسوق دهند،نبود یك همچون نهادی نتایج خود را درشکست سیاسی مردم ما می گذارد.

امروز نبود همچون نیروئی درجنگ مقاومت کنونی ما، دهان بعضی از قدرتهای امپریالیستی و یك عده از ایادیشان را که درطی حکومت ۵۰ سالهٔ خاندان طلایی خون مردم ما را می مکیدند آب انداخته که بخواهند در غیاب ملت ،بدور از صحنهٔ مبارزه و جنگ و درپشت میز مذاکرات سرنوشت ملت ما را به معامله بگذارند. اینجاست که وظیفهٔ نیروهای ملی و انقلابی صد چندان میشود.امروز وظیفهٔ تاریخی این نیروهاست که در مقابل این خیانتکارانی که می خواهند استعمار را از دربزنند و از دروازه داخل بکنند ایستادگی کنند،مردم را آگاهی دهند و با دفاع از منافع بر حق مردم ما سمت حرکت انقلاب را مشخص سازند.

اگر امروز کمپرادوریسم وابسته به روس از طرف خود روس و نوکران زر خریدش مورد پشتیبانی قرار می گیردوهنوز هم می کوشنداز کودتای خونین ثور ،این مصیبت بزرگی که یك ملت را در خون غرق کرده است، بنام انقلاب یاد کنند،تمام نیروهای ارتجاعی چه در منطقه و چه درسطح بین المللی ودرکلیتش امپریالیسم غرب با تمام نیرو وبا تمام میل کوشش می کند از تاریخ زده ترین و عقب مانده ترین نیروهای جامعه ما حمایت کند. آنها از مواضع ارتجاعی خاص خودشان می خواهند از یك طرف به حریف خود حمله کنندو ازطرف دیگر زیر نام حمله به حریف به عالی ترین دست آورد بشر در زمینهٔ فکری و ایدئولوژیك ،و اندیشه هائی که محصول سالها مبارزه و زحمات انسانهای پیشرو ست بمثابه دشمن اصلی خود بتازند. در این میانه ما تاریخ‌رابشهادت میگیریم که بتنهائی مبارزه سختی را به پیش بردیم . ما کمتر توانائی این را پیدا کردیم که صدای خود را به هموطنان خود درساحهٔ ملی و بین المللی برسانیم . امروز که این زمینه بوجود آمده که ضمن یك مصاحبه با "جهانی برای فتح" مشکلات خودومشکلات انقلاب خود را بازگو کنیم،صریحا" به تمام نیروهای ملی و انقلابی اعلام می کنیم که حداقل اگر هیچگونه کمك مادی به نیروهای ملی و انقلابی افغانستان نمی توانید بکنید،مواضع برحقشان‌را در انظار جهان تبلیغ بکنید.

اگر چه از مقالات جهانی برای فتح معلوم میشود که در این نشریه از لحاظ نظری،از موضع خودشان-سوسیال - امپریالیسم روس را افشاء می کنند.ما به شما می گوئیم که تبارز این تئوری درصحنه عمل است ولابراتوارش می تواند افغانستان باشد. هرکس می خواهد سوسیال امپریالیسم بودن روس را بشناسد به این لابراتوار افغانستان بیاید،کشتار و جنایتشان را ببیند،ببیند که روس چطور سیستم استعماری را پیاده میکند وچطور بر تمام آنچه دست آوردهای انقلاب خود حساب میکردپشت پا زده وبر همهٔ آنها خط بطلان می کشد.

ما مطمئن هستیم که امروز دیگر عصری نیست که استعمار بتواندهویت ملتها را کاملا"نادیده بگیرد و نابود کند،امروز زمانی است که انقلابات آزادیبخش ملی قدم بقدم به پیروزی میرسند ودر هر قدم استعمار به پای شکست خود میرود .انقلابات عظیمی که بتواند ستم - کش ترین نیروهای جامعه را از فقر و بدبختی به سعادت و پیروزی برسانند قدم بقدم به پیش میروند. ما ایمان داریم که انقلاب افغانستان ، بمثابه جزئی از این انقلاب راه خود را می پیماید و آزادی انسان افغانی در کنار انسان آزاده در سراسر جهان می تواند نوید دنیای دیگری را بدهد،دنیایی که در آن انسانها همیشه آزاد باشند. پیش بطرف این دنیـــــا !

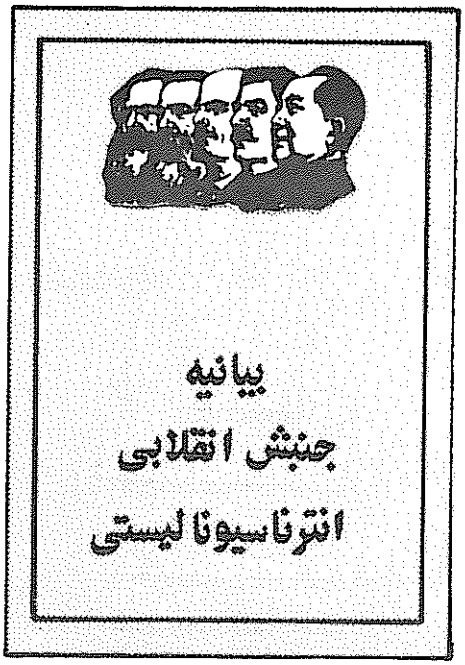

بیانیه
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگـــــان و ناظران احزاب وسازمان های شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی کـه به ایجاد ج.ا.ا. انجامید،رسیده است . این احزاب وسازمان ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران(سربـــداران)
حزب کمونیست بنگلادش(م.ل) (ب . س . د. / م.ل.)
حزب کمونیست پـرو
حزب کمونیست ترکیه/م.ل.
حزب کمونیست انقلابـــی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا(م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نیـــال
حزب کمونیست انقلابـــی هنـد
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستـــــی ایتالیـــا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هـــنـــد
گروه پرچم سرخ (نیوزلانـــد)
دسته انقلابی انترناسیونالیستی (بریتانیا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیـــــا
کمیته کمونیستی ترنتو(ایتالیـــــــا)
گروه انترناسیونال انقلابـــی هائیتـــــی
حزب پرولتری پوربا بنگلا(ح.پ.پ.)ـ بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست :
عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ،انگلیسی، فارسی ،فرانسوی، آلمانـــی گوجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ،کانادا ، مالایلام ، نپالی، پنجابی ، اسپانیائـــی، تامیل ، ترکی،کُردی.

برای اطلاعات بیشتر: بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنیـــد :

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

رومانی :

کمونیسم طاس کبابی

یا

ریاضت کشی کاپیتالیستی

بحران بلوک شرق، شاید در رومانی بیشتر از هرجای دیگر حاد باشد. در طی چندسال گذشته، حزب کمونیست حاکم رومانی اقدامات ریاضت کشانه ای بعمل آورده که از جنگ جهانی دوم به این طرف در اروپا بی سابقه است. این اقدامات مشتمل بر جیره بندی گسترده، کاهش فاحش مصرف انرژی، دیسیپلین کاری سخت، و اعمال یکرشته قوانین سرکوبگرانه جهت به اجرا در آوردن این اقدامات و برداشتن این گامهاست.

البته تطابق کامل بین بحران اقتصادی و خیزش سیاسی وجود ندارد. و در عین حال، عمق و شدت بحران در رومانی بیشک باعث ایجاد فشاری می شود که ساختار اجتماعی کشور را ازهم می گسلد و شدیداً طاقت بالایی ها و پائینی ها را به یکسان طاق می کند. وضعیتی ایجاد شده است که طی آن امپریالیستهای غربی مایلند به هر اندازه که می توانند از کشایش در بلوک شرق استفاده برند. همانگونه که در لهستان نشان دادند آنها بطور جدی به این امر برخورد می کنند. همچنین اوضاع درحال تکوین بنحوی است که مارکسیست ـ لنینیستهای واقعی نیز باید آنرا هرچند با مقاصدی کاملا متفاوت دنبال کنند.

چندی پیش، هنگامیکه "نیکولای چائوشسکو" (که بیش از بیست سال است بر رومانی حکومت می کند.) تلاش نمود که به یک شورش معدنچیان علیه اقدامات ریاضت کشانه پایان دهد، کارگران اعتصابی با سنگ و آجر به او حمله بردند. "چائوشسکو" از این مهلکه گریخت. چنین واقعه ای برای یک رئیس دولت وبدتر از آن، بویژه برای صدر حزبی که هنوز مدعی پیشتاز اول کمونیست طبقه کارگر بوده است، اسف بار می باشد.

سرزمین ارواح خون آشام

سالهاست که رومانی موضوع ارزیابی های جنون آمیز بلوک غرب بوده است. از یکسو این کشور بمثابه وطن "نادیا کومانچی" و دوستان ژیمناست وی تصویر شده است که مردمش در یک مبارزه بدون همراه ولی شجاعانه برای کسب استقلال از چنگال شورویهای پنجه آهنین درگیرند. مثلا، هنگامیکه رومانی بعنوان تنها عضو بلوک شرق تن به بایکوت المپیک ۱۹۸۴ لوس آنجلس نداد مورد ستایش فراوان غرب قرار گرفت. رومانی بمثابه کشوری مملو از شگفتی، برای مدتی به مقصد ثروتمندان لودهٔ غرب که مداوم درجستجوی هیجانات عجیب و غریب و جدید بودند تبدیل شد. مثلا طی دههٔ ۱۹۷۰، هواپیماهای مملو از توریستهای آمریکائی دربخارست به زمین نشستند تا مسافرینش که قصد دیدن قلعه ای قدیمی در "ترانسیلوانیان" را داشتند برای یک شب درکنار شعله های آتش چادرهایشان را برپا دارند و با افسانه هایی که منبع رمان دراکولای خون آشام بود به هیجان درآیند. طی همان سالها روابط دیگری نیز برقرار گردید: کنگرهٔ آمریکا رومانی را بعنوان کشوری که ازبیشترین امتیازات تجاری برخوردار می شود اعلام نمود و تخفیفهای تجاری مهمی درمورد آن اعمال داشت.

ازسوی دیگر، طی همین دوران، رومانی بعنوان "استالینیست" ترین کشور بلوک شرق که تحت رهبری توتالیترهای اصلاح ناپذیر دارای "کیش شخصیت" قرار دارد، بباد حمله گرفته شد. بعضی مفسرین غربی حتی چائوشسکو را بخاطر باصطلاح احیای عناصری از ا فرهنگی چین(؟!؟) مورد حمله قرار دا ضافا "مشکلات اقتصادی کشور بوید. رسالهای اخیر به عنوان سند شکست سوسیالیسم، بالاخص نوع "ارتدکس" آن، مورد استفاده واقع شدند.

این تبلیغات دولبه نمایانگر سیاست "تفاوت گذاری" امپریالیسم آمریکا است که برمبنای افزایش نفوذ آمریکا دربلوک شوروی ازطریق تقسیم اعضای این بلوک به "خوب" و "بد" اتخاذ می شود، البته بدون اینکه فراموش شود آنها هنوز اعضای کمپ دشمن هستند. در واقع رومانی بهمان اندازه با پندار سرزمین افسانه ای ارواح خون آشام در تطابق است که با سوسیالیسم واقعی دوران استالین در شوروی، یا با انقلاب فرهنگی مائو تسه دون. رومانی همانند مابقی کشورهای بلوک شرق، یک کشور سرمایه داری است. اوضاع کنونی این کشور، منجمله بحران اقتصادی آن، نتیجه سالها رشد بمثابه بخشی ازنظام امپریالیستی شوروی وتحت حاکمیت بورژوازی نوین رویزیونیست می باشد. برای دیدن ارواح خون آشام واقعی دربلوک شرق، اصلا لزومی ندارد که همراه توریستها به قلعهٔ "ترانسیلوانیان" برویم.

گلیسم به سبك بلوك شرق

موضع "تکروی" چائوشکوحزب کمونیست رومانی انعکاسی از تلاشهای مداوم وی جهت پیشبرد منافع ملی این کشور درون چهارچوب امپریالیستی شوروی،بمثابه "دوگل" بلوك شرق،میباشد. ریشه های این سیاست حتی به پیش از چائوشکو برمی گردد.

زمانی که مائوتسه دون وحزب کمونیست چین در اواخر دهه ۱۹۵۰ حملات خود را بر رویزیونیستهای شوروی آغاز کردند،رومانی نیز که آنزمان تحت رهبری "گئورگه ـ گئورگیودژ" بودمخالفت خویش را نسبت به شوروی ابراز داشت. بدون شك ،موارد مورد مباحثه ای که توسط "گئورگیودژ" وپس از ۱۹۶۵ توسط چائوشکو مطرح گردیدند باموضع انقلابی مائوتسه دون وجه مشترك بسیار ناچیزی داشت. مائو انتقاد خود را از شورویها برسر اوضاع بین المللی، با افشای تئوری "همزیستی مسالمت آمیز" خروشچف بمثابه پوشش جهت تبانی رویزیونیستی با امپریالیستها آغاز نمود. وی بعدها ،تحلیل مشهور خودرا ازاحیای سرمایه داری در شوروی ـ که بطورفشرده دراین جمله نهفته است،"به قدرت رسیدن رویزیونیست،به قدرت رسیدن بورژوازی است" ـ بسط داده وتز ضرورت تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری وپیش ـ روی بسوی کمونیسم تکامل داد.درحالی که ازسوی "گئورگیودژ"، چائوشکو،وحزب کمونیست رومانی ،همانگونه که یك مورخ غربی می نویسد:"هیچوقت جدلی برسر موارد اساسی موجود در اردوگاه سوسیالیستی ـ استالینیسم ،رویزیونیسم، دگماتیسم،لیبرالیزاسیون ،وازاین قبیل ـ وجود نداشت".

نکته مورد علاقه رهبران حزب کمونیست رومانی،"راهی جداگانه بسوی سوسیالیسم " بود.بدین معنا که هر کشور حق دارد"راه ملی رسیدن به سوسیالیسم" خاص خود رادنبال نماید.این خط رومانی ها بطور خاص درمخالفت با خواسته رویزیونیستهای شوروی مبنی بر " تقسیم کاربین المللی "کمکون قرار داشت ـ(سازمان اقتصادی بلوك شوروی که درآنزمان صرفا دربرگیرنده شوروی وبلوك شرق بود)، برمبنای این "تقسیم کار" هرکشوری می بایست درکاری که بهتر می توانست پیش برد،تخصص پیدا کند. رومانی که عقب مانده ترین کشور این بلوك بود،متذکر گردید که این عمل رومانی را به یك کشور تأمین کنندهٔ مواد خام وخوراکی تبدیل می کند (بلغارستان به ادعای خودش به "باغبان کمکون"تبدیل شده ،این اسم‌مستعارطنز آمیزی برای کارکرد نوکرمنشانهٔ این کشور است).

آنچه که چائوشکو وحزب کمونیست رومانی بخاطر آن مبارزه کردند ابدا" پیوستن به مائو وحزب کمونیست چین در افشای خصلت سرمایه‌داری رویزیونیستهای شوروی یا بکارگیری اعمال انقلابی جهت قرارگرفتن مجدد رومانی یا کل بلوك در مسیر سوسیالیسم نبود،بلکه آنها از این خشنود بودند که حمله‌مائوبه رویزیونیست‌های شوروی فضای مانوری دراختیارشان قرار داده تاجهت پیشبردمنافع ملی رومانی درون بلوك شوروی‌ازآن استفاده کنند وبدین ترتیب "گئورگئودژ"وچائوشکو برحملات رویزیونیستهای شوروی بر استالین صحه گذاشتند،وتلاش نمودند بین مائو وحزب کمونیست شوروی ـ بین انقلاب وضد انقلاب ـ خودرا"داوری بی‌طرف" نشان دهند.

این موضع مستقل ،گشایش سطح غیر معمولی ازمناسبات اقتصادی وبویژه سیاسی باغرب رانیز دربر می گیرد.بطور مثال رومانی تنها کشور بلوك شرق است که دارای روابط دیپلماتیك با اسرائیل بوده وازمحکوم کردن این کشور طی جنگ شش روزه ۱۹۶۷ امتناع ورزید. رومانی همچنین روابط خاصی رابا ایران (درزمان خمینی وشاه هردو)حفظ کرده ، وبطور نسبی مناسباتی رابا آمریکا، آلمانغربی وفرانسه برقرارساخته است. (در دوسال گذشته،شولتز وزیر کشور و بوش معاون رئیس جمهور آمریکا از بوخارست دیدن کرده اند).چائوشکو برای اینکه درسطح جهانی نیز چهره ای بیطرف بیابد،تظاهرات گسترده ای جهت خلع سلاح اتمی منجمله درخواست بیرون کشیدن موشکهای هسته ای ازهردوبلوك رابراه انداخته،وطرحهایی راجهت ایجاد "بالکان عاری ازسلاحهای هسته ای "پیش گذارده است .چائوشکوبرای مدتی آشکارا"وضعیت صفر" مطرح شده ازسوی ریگان را تأیید نمود ـ همان طرحی که برخلاف ساختن موشکهای مستقرشده SS-20 شوروی از اروپا، درعوض مستقر نکردن موشکهای پرشینگ وکروز آمریکا درآنجا مبتنی بود

بطور کلی ،آمریکا وبلوك غرب تلاش کرده اندکه ازاین گشایش‌درسراسر بلوك شرق برای استحکام بخشیدن به موقعیت نفوذی خویش استفاده برند،تا اگر زمانی فرصت بهتری پیش آمد این نفوذ راتشدید بخشند اما شورویها هم با این نوع مانورهای بلوك شرق یاحتی موضع تکروانه تر رومانی اساسا" مخالف نیستند.در واقع ،روابط رومانی و کشورهایی که رابطه ای با دیگر اعضای بلوك شرق ندارند دربعضی مواقع بنحو احسن مورد استفاده بورژوازی شوروی قرار گرفته است.بطور مثال ، رومانی نقشی محوری درصاف کردن جادهٔ جهت برداشتن گامهای اولیه عادی سازی مناسبات چین وشوروی ایفاء نموده است.این کشور همچنین ثابت کرده که درحفظ توافق با رژیم خمینی موفق بوده است.رومانی ازنمایش گست از رهبری بلوك ،برای گسترش نفوذ خویش وبدین ترتیب نفوذ بلوك درکلیت خوداستفاده می کند،یعنی تقریبا" همان نقش فرانسه دربلوك غرب را ایفا می نماید.

بعلاوه ،شورویها نقش ناسیونالیسم عوامفریبانهٔ چائوشکو را درحفظ ثبات داخلی رومانی تأیید می کنند.سالهاست که چائوشکوبااعلام موضع علیه هر نوع اشغال کشور از سوی شورویها برای خود اعتبار دست وپاکرده وچنین وانمود می کند که رومانی درمقایسه با همسایگان خود ازموقعیت نسبی برتری بر خوردار است ،زیراحتی یك سرباز شوروی هم درخاك خودندارد.هنگامی که وی به مردم رومانی اعلام داشت که به سربازان پیمان ورشو اجازه عبور ازخاك رومانی جهت اشغال چکسلواکی رانداده است شدیدا" مورد حمایت قرار گرفت. لیکن حرف آخر او این است که تنها راه‌حفظ این موقعیت "ممتاز" تبعیت توده ها از اوضاع موجود می باشد.او این نکته را مکررا"با بوق وکرنا جار زده است. درسال ۱۹۷۷ طی یك اعتصاب پنجاه تا نود هزار نفری معدنچیان ،چائوشکوکه خود سابقا یك معدنچی بودشخصا" وارد مذاکرات گردید وبالاخره موفق به اتمام اعتصاب شد. پاسخ وی به کارگران این بودکه اگر این اعتصاب همچنان ادامه یابدوازکنترل خارج شود او نمی تواند عدم "دخالت خارجی"را تضمین کند وهمه معنی این حرف رامی دانستند. این موقعیت "نسبتا" ممتاز" رومانی برگ برنده ای در دست چائوشکو است تا توده هارابصورت منفعل وادار به قبول

شرایط موجود وبه قبول سرکوب در جهت حفظ باصطلاح امتیازشان نماید.مضمون واقعی نگرانی چائوشسکو درمورد دخالت خارجی را می توان از واکنش وی نسبت به وقایع ۱۹۸۰ ـ ۱۹۸۱ لهستان متوجه شده وی درآن هنگام بیش از هر رهبر دیگر بلوک خواهان سرکوب جنبش همبستگی بود وآن رابمثابه "تجلی ارتجاع وامپر ـ یالیسم " مورد تقبیح قرار داده وبا "دارودسته هایی " درلهستان پیش ازجنگ جهانی دوم مقایسه کردکه بقول وی آن کشور تضعیف کردند وبدین ترتیب باعث بروز جنگ گردیدند.

بهمان نسبت که این تعقل ناسیونالیستی در رومانی ریشه دوانده ، نوعی جهان بینی را نیز بوجود آورده که صرفاً بورژوایی ومشوق پاسیویته است، این جهانبینی شدیداً تخیلی نیز هست. رومانی عضو قابل اطمینان بلوک شوروی است.اینکه سربازان شوروی در آنجا مستقر نیستند،حقیقت دارد.اما رومانی درمانورهای پیمان ورشو شرکت می کند. مثل مانور در"سویوز"،که طی آن افسران این کشوربعنوان مشاورین این نیروهادر خود رومانی عمل می کردند و در سطح هماهنگ کنندگان فرماندهی ،کنترل، وارتباطات شرکت داشتند . بعلاوه، چائوشسکو نکته اساسی راچنین بیان می کند:وضعیت مناسبات پیمان ورشو هر چه باشد،"درصورتی که امپریالیسم جنگ را آغاز کند،رومانی بمثابه یک کشور سوسیالیستی درکنار سایر کشورهای سوسیالیستی قرار خواهد گرفت." *

از نظر اقتصادی،اعتراض رومانی نسبت به کومکون زیرلفافه مخالفت با آتوریتهٔ "فرای ـ ملی" است ـ رومانی نسبت به سیاستهای اقتصادی بلوک درکلیت خود مخالفتی ندارد،واز نظر اقتصادی درپیوند کامل بابلوک تحت رهبری شوروی است.بطورمثال بیشتر تجارت رومانی با سایر اعضای کومکون است ودراین میان بیشترین حد روابط تجاری را باشوروی دارد.

بحران اقتصادی

افکار عمومی تاهمین اواخر در این راستا سیرمی کردکه چائوشسکو حداقل بعضی امتیازات رابرای رومانی حفظ کرده است اما تکوین اوضاع اقتصادی اخیر باعث ایجاد شکافهای جدی در این خوش بینی گردید.روند تکوین این بحران رابطور خلاصه دراینجا ارائه می دهیم. ریشه های نزدیك این اوضاع به اواخر دههٔ شصت بازمی گردد.در آنزمان، رومانی نیزمانندسایر کشورهای اروپای شرقی یکسری اصلاحات اقتصادی راهمزمان بابه اصطلاح اصلاحات اقتصادی "لیبرمان" درشوروی اعمال داشت،که برنامه ریزی اقتصادی رابیش ازپیش درچهارچوب سرمایه داری بازسازی کرده وسودرا بمثابه شاخص در روند برنامه ریزی بکار گرفت.درحالیکه اقتصاد رومانی (وکل اروپای شرقی)درآن زمان سریعتر ازغرب رشد می نمود،نرخ رشد از آن به بعد سقوطی جدی را آغاز کرد.دردههٔ هفتاد،رومانی یکسری تنظیمات رابکار گرفت که بر ورود شدیدتکنولوژی غرب تکیه داشت وبرای بازپرداخت آن ،سیل وامهای بانکهای غربی بسوی این کشور جاری شد.هدف رومانی این بودکه ظرفیت صادرات خودراشدیداً رشددهد تابدین ترتیب قادربه رقابت اقتصادی گردد و پایه تکنولوژیك خود را برای مقاصد استراتژیك بهبود بخشد.درسال ۱۹۷۲،که این استراتژی رشدآغاز به شکل گرفتن نمود،رومانی حتی به عضویت "صندوق بین ـ المللی پول" و"بانك جهانی" پذیرفته شد.قرض این کشور به بانکهای غربی بسرعت بالا رفت،از یك میلیارد دلار در ۱۹۷۱ به ده میلیارد دلار در ۱۹۸۱ رسید. ازلحاظ نرخ رشد،استقراض نسبت به تولید ناخالص ملی،تنهالهستان با رومانی همپا بوده است.

این حرکات برای مدت کوتاهی باعث رشد شدید تجارت با بلوك غرب گردید،که این دوران برای رومانی نسبت به سایر اعضای کومکون طولانی تر بود.اثرات این امردقیقاً"براقتصادرومانی آنگونه نبودکه پیش بینی می شد.وابستگی رومانی به افزایش صادرات ،بواسطهٔ رکود درکشورهای غربی دراواسط دههٔ ۱۹۷۰ به سختی صدمه دید،زیرارومانی بعلت موقعیت حاشیه ای درصادرات به غرب،نخستین نقطه ای بود که واردات ازآن قطع شد. سپس ،افزایش شدید قیمت نفت نیز مزید برعلت شد،همان نفتی که می بایست جهت تأمین سوخت بخش صادرات بمقدار فراوان وارد گردد.این امر بویژه پس ازسقوط شاه در ایران که بزرگترین تأمین کننده نفت رومانی بود سخت ترشد.همزمان با این مسائل ، بهرهٔ وام خودرقم بزرگی راتشکیل داد .

بدین ترتیب،رومانی در وضعیتی قرار گرفت که برای بازپرداخت بدهی هایش مجبور به افزایش صادرات بود و درعین حال برای خرید کمیّت روبه تزاید نفت درجهت تولید برای صادرات مجبور به استقراض بیش ازپیش بودوضع رومانی وخیمتر از مابقی بلوك شوروی گشت،زیرا اولاً"این کشور بخاطر وجود مناطق نفت خیز"پلوئیستی" برای دهه های متمادی ازنظر انرژی خودکفابوده ودارای بالاترین سطح مصرف نسبت به تولید هر واحد محصول نیز بود . ثانیاً"رومانی نفت خود را ازشوروی تأمین نمی نمود ـ شوروی نفت وگازطبیعی را به قیمت ارزانتر از بازار جهانی در اختیار کشورهای کومکون قرار میداد تابتواند وحدت درونی بلوك راحفظ کرده وشاهرگ حیاتی اقتصادهای اروپای شرقی را در چنگ داشته باشد.بدین جهت بخاطر بالا رفتن قیمت نفت دربازار جهانی، رومانی شدیداً"ضربه خورد.بعلاوه مشکلات دیرینه تولید درعرصه کشاورزی وخیمتر شدند واز آنجمله بود مشکل ناشی ازدست کشیدن از بخش محصولات مصرف کنندهٔ انرژی (مثل کودشیمیایی).

در اواخر دههٔ هفتاد ،اقدامات اولیه ای جهت قطع واردات بویژه از طریق محدود ساختن مصرف انرژی و یافتن سایر منابع داخلی انرژی مانند ذغال سنگ با بازده کم،بعمل آورده شدند.درعین حال این اقدامات ناکافی ارزیابی شده ودر اواخر ۱۹۸۱ بااستفاده ازموج تضعیف روحیه ای که بر اثردر هم کوبیدن جنبش "همبستگی"در لهستان سراسر بلوك شرق رادربر گرفته بود، چائوشسکو یك سری اقدامات سخت را که پیش از آن سابقه نداشته وعموماً توسط صندوق بین المللی پول توصیه شده بود ، اعلام کرد. این اقدامات مشتمل اندبر :

ـ جیره بندی مواد غذائی: منجمله نان ،آرد،برنج،شکر،روغن خوراکی ، و غیره . ذخیره سازی موادغذائی بمقدار بیش از مصرف یك ماه هرخانواده جرم محسوب میگردد،ودوبار تکرار این عمل مجازاتی تا پنج سال زندان رابدنبال دارد.برای اینکه از این امرتخطی نشود خانواده ها هرکدام به خرید ازفروشگاه محلی خاص، محدود می شوند.

* به نقل از،"رومانی: سیاست،اقتصاد و جامعه"،میخائیل شافیر،چاپخانه وانتشارات فرانسه/انگلستان .





ـ جیره بندی مصرف انرژی: گاز وبرق مرتباً به مدت هشت ساعت در روز قطع می شوند. استفاده ازیخچال، ماشین لباس شوئی وغیره، گرم کردن خانه ها یا آپارتمانها بیش از ده درجه سانتیگراد،یا راندن وسیله نقلیه شخصی غیر قانونی است. پخش برنامه های تلویزیونی مجدداً به دو ساعت در روز محدود شده،رستورانها رأس ساعت نُه بعدازظهر تعطیل می شوند،واکثر خیابا ـ نهای شهر درطول شب داشماً خاموشند. (لازم بتذکر است که مصرف انرژی توسط اماکن مسکونی صرفاً هفت درصد کل مصرف انرژی رومانی رادربر می گیرد). برای حصول اطمینان ازاجرای این فرامین،"گروههای گشتِ" حزب ومأمورین پلیس بدون اطلاع قبلی ایـن اماکن رامورد بازرسی قرار می دهند.

ـ تورم: یك افزایش قیمت ۳۲۸ درصدی برای ۲۲۰ قلم کالای غذائی اعلام شده است .

ـ افزایش تولید: هفته کاری ۴۸ ساعته در رومانی که قرار بود در سال ۱۹۸۰ به ۴۰ ساعت تقلیل یابد همچنان تداوم دارد. مشروبخواری هنگام کار و یا مست سرکار حاضرشدن،مجازات زندان دارد. چائوشسکو همچنین یك برنامه"خود ـ گردانی" ارائه داده که در واقع یك طرح قدیمی سودسهام است. کارگران مجبورندبخشی از درآمد شان را در کارخانه سرمایه گذاری کنند تا با افزایش سود کارخانه،درآمد آنان نیز افزایش حاصل کند که بی شك عکس آن نیز صادق است. بخشی از درآمد که باید به این امر اختصاص یابد می تواند تا ۲۵ درصد حقوق کارگر را دربر گیرد. بعلاوه ،استفاده از نرخ قطعه‌ای Piece Rate که قبلاً نیز وجود داشته اکنون عمومی ترشده ،تابدان حد که هرکارگر باید برای عقد قراردادمجزا در مورد مقدار کارفردی خود با کارفرما وارد مذاکره گردد.

اتکاء شدید وفزاینده حزب "کمونیست" رومانی برانگیزه های مادی،منافع فردی کارگر را بمثابه حلقه کلیدی در به حرکت درآوردن نیروی کار درنظر می گیرد ـ وهمه اینها تحت نام "خود ـ گردانی" وحتی "دمکراسی"غالب می شوند، که درهرشکل،نشانه آشنای سرمایه داری است. این اقدامات ،رونوشت برابر با اصل خود را دراروپای غربی دههٔ شصت بویژه درآلمانغربی داشته است،همانند "همکاری مشترك کارگر وکارفرما" و غیره . بدین ترتیب،رویزیونیستهایی که با بحران روبرو شده اند درست مثل همقطاران غربی خود عمل می کنند. آنها بایك دست نان شیرینی تکان می دهند وبا دست دیگرشلاق رادرهوا می چرخانند.

توضیحات حزب "کمونیست"رومانی دال بر ضرورت این اقدامات نیز تکان دهنده است. آنها امپریالیسم غرب را بخاطر باعث وبانی قحطی وخشکسالی در سراسر جهان بودن ،تقبیح می کنند (والبته یك‌هم‌کلمه ازمسئولیت شورویها در این زمینه ،مثلاً دراتیوپی،برزبان نمی آورند). ثانیاً ومهمتر اینکه ،چائوشسکو مردم رومانی(تقریباً همهٔ مردم) رابخاطر وخامت اوضاع ،.....مورد سرزنش قرار می دهد. بنظر او دهقانان غلات را به علوفه احشام تبدیل می کنند تاازمخارج خویش بکاهند،کارگران بسیار اندك وبسیار تنبل کار می کنندوبودجهٔ مملکت را می دزدندواسراف می کنند،وتجار هر چیزی را که در ازای آن پول خوب پرداخت شودبطور غیرقانونی بفروش می رسانند. خلاصه اینکه ،چائوشسکو از یك‌ـ طرف عوامفریبانه ازطریق برنامه متکی براساس انگیزه های مادی ،فردگرائی فزاینده را رواج میدهد،واز طرف دیگر از اینکه هرکس به فکر خویش است و

نه به فکر بورژوازی رومانی ... بشدت عصبانی است !

وبعنوان نتیجه نهائی این منطق چائوشکو توده های خلق را به یك جنایت دیگر نیز متهم می سازد: "شکم پرست بودن" ! چائوشکو وهمسرش شخصاً یك رهنمود رسمی و"علمی" درمورد رژیم غذائی منتشر ساخته ومدعی اند که جیره - بندی در ابعاد گسترده ضروری است زیرا اهالی رومانی چاق هستند. بدین ترتیب ،رهنمود درمورد رژیم غذائی و مقدار جیره غذائی بایکدیگر ارتباط دارند - بطور مثال ،هیچ کس نمیتواند درسال بیش از ۱۸۰ کیلوگرم دانه های خوراکی خریداری نمایدزیراگفته شده تا این حد برای سلامت مزاج خوباست، وازمردم خواسته شده که درعوض گوشت بیشتری بخورند. "علمی" بودن اساس این رهنمودها از آنجا مشخص می شود که "شوراهای مردم " مجازند باتوجه به تولید کشاورزی محلی ،این معیارها راکاهش دهند. شکی نیست که مردم رومانی ازنظر جسمانی ازسلامت برخوردارند، زیراکه رومانی یك کشور سرمایه داری اروپائی است وقحطی ازنوع افریقا درآنجا وجود ندارد. ولی درعین حال ،فقیرترین کشور اروپای شرقی است وغذای ملی میلیونها کارگر مزارع کلکتیو وکارخانه های این کشور را حداقل از اواخر پائیز تا اوایل بهار بطور یکنواخت ذرت تشکیل می دهد. میوه تازه برای آنها بمعنای یك یا دو عدد پرتقال درایام کریسمس است درحالی که غذای گوشتی نیز زیاد معمول نیست. شهر "تیمیوآرا" درغرب شاهد تظاهرات مردم برای نان بوده. درچنین شرایطی است که چائوشکو ازتوده ها می خواهد غلّه کمتر مصرف کنندوگوشت بیشتر - همانند ماری آنتوانت که خطاب به پاریسی های گرسنه گفت: "کیك بخورید."

ازدیدگاه حزب "کمونیست" رومانی همه مقصرند... بجز مقصرین ،یعنی سرمایه داران رویزیونیست موجود در رأس حزب ،ازسوی دیگر ،بابپای این بحران، مداحی چاپلوسانه بیابقه از چائوشکو علم می شودواز وی بخاطر رساندن رومانی به یك عصرتاریخی سراپا نوین ستایش می کنند - "عصر چائوشکو". درطی آخرین کنگره حزب "کمونیست" رومانی ،سخنرانی افتتاحیه او را بدین شکل می ستاید: "چائوشکو سیاستمداری است که همواره به میهن - پرستی وسرنوشت مردم خویش بدل توجه نموده، ودرجهت ترقی مداوم سرزمین خویش گام برداشته ،وخود را بمثابه متفکری کبیر واستراتژیست این عصر به منصهٔ ظهور رسانده است". یك سرود رسمی او را بمثابه "اختر نژادمان" ستایش می کند، واین بخشی ازمدیحه ای برای "نژاد رومانی "(هرآنچه که هست) و"راه ملی بسوی سوسیالیسم" می باشد - که زیاد با "ناسیونال-سوسیالیسم" تفاوتی ندارد.

تقدیس چائوشکو کار رابه ترقی افراد خانواده او در مدارج حزبی نیز کشانده است :چهار نفر از هشت عضو کنونی دفتر سیاسی از افراد خانواده بلافصل او هستند ، وعده زیادی از افراد فامیل وی نیز درمدارج رهبری حزب قرار دارند. مردم آنها را "مافیای چائوشکو" خطاب می کنند.

شبح قیام بر "مافیای چائوشکو" ظاهر می شود

اقدامات ریاضت کشانه اخیر و وضعیت عموماً روبوخامت کشور باعث بوجود آمدن تك جوشهای مقاومت گشته است. درسال ۱۹۷۷ دهها هزار نفر معدن - چی در "درهٔ جیو" که مرکز معادن رومانی است دست به اعتصاب زدند. از آنجا که اقتصاد رومانی بمقدار زیادی به انرژی وابسته است، اوضاع وخیمی بوجود آمد. برای اینکه ببینیم این اعتصاب چگونه پیش رفت ،بنامه سر - گشادهٔ یك گروه ۲۲ نفری ازمعدنچیان توجه کنیم.

"ما می خواهیم به اطلاع شمابرسانیم که معدن "لوپنی" - که از سن مبارزاتی برجسته طبقه کارگر برخوردار است - در "درّه جیو" چه اتفاقی افتاده، اول اوت شایع شد که اعتصابی درمعدن لوپنی اغاز شده است. سپس معدنچیان دیگر از سایر معادن بدانجا هجوم بردند، زیرا آنجا صحنه عمل بود. معدنچیان از همهٔ معادن - از کازدا، اوریکانی و ..... - که روی هم ۹۰ هزار کارگر دراستخدام دارند، گرد آمدند. روز چهارشنبه سوم اوت هنگامیکه پرزیدنت چائوشکو بدانجا آمد، سه روز از آغاز اعتصاب گذشته بود وطی آن حدود ۳۵ هزار معدنچی مقابل معدن لوپنی جمع شده بودند "سکوریتات "(پلیس مخفی رومانی - ج.ب.ف.) پلیس ومسئولین حزبی مجادلات جدی داشتیم. ازمسئولین حزبی این افراد درآنجا حضور یافتند: "ایلی ورد - تس" و "کئورگه پانا" که هر دو ازسوی کمیته مرکزی فرستاده شده بودندکه بی - شك بما توضیح دهندکه قوانین پیش از اول اوت به تصویب رسیدند، "نگروتس " شهردار پتروزانی ، "رادولسکو" فرمانده نظامی محلی که نیروهای کمکی سکوریتات وحزبی را از "کرایووا"، "تیرگو - ژیو" و"دوا" درآنجا جمع کرده بود. کارگران لباس کار ،چراغ ،کلاه، وتیشه به همراه داشتند. ازقوای نظامی کاری درمقابلشان ساخته نبود. آنها نه تنها نتوانستندبه کمك ماشینهای آبپاش آتش نشانی، معدنچیان رامتفرق سازند، بلکه معدنچیان، "وردتس" و"پانا" رابه چنگ آورده و گروگان گرفتند، "تاخود چائوشکو به اینجا نیاید، ما آنها را آزاد نخواهیم کرد". علیرغم تلاشهای نیروهای سکوریتات تحت فرماندهی سرهنگ "میهوتس" اوضاع به همین شکل پیش رفت، تا خود چائوشکو به آنجا آمد.

"مذاکرات ما بارئیس کشور از ظهر تا ۵ بعد ازظهر بطول انجامید. چائو - شکو در دل آرزو می کردکاش بدانجا نیامده بود: او را هو کرده ،موردتمسخر واستهزاء قرار داده وافتخار دریافت هرلقبی را به اودادند....

"درمورد اصلاحات بایدبگوئیم که آری انجام گرفتند: "پاکسازی" کارگرانی که خواستار حقوق خود بودند آغازگشت. دوهلیکوپتر وارد صحنه شدند، تعداد سکوریتات وپلیس میلیشیا دوبرابر گشته، معادن به محاصره درآمده ومأموریت سکوریتات بجای کارگران بکاردر معادن گماشته شدند. چهار هزار نفر ازما معدنچیان نیز ازکاراخراج شدیم.

"هرگز ازشنیدن خبر اعتصاب در یك کشور سوسیالیستی جانخورید. بازهم اعتصابات دیگری بوقوع خواهند پیوست. شاید هیچ راه دیگری باقی نماند مگر اینکه به کمك بیل وکلنگ خود حقوقمان رابدست آوریم.... در "لوپنی" فریاد زدیم "مرگ بر بورژوازی پرولتری !"....

"درهمان لوپنی نیز آقای چائوشکو بما گفت: "آرام شوید وبه سر کارتان باز گردید درغیر این صورت همگی ما درهم کوبیده خواهیم شد." منظور او این بود که "قال قضیه رابکنید وبکارتان مشغول شوید !" چهارم اوت او توسط برژنف احضار شدواین، همه چیز رامشخص ساخت... باید بخاطر بیاوریم که در

همین لوپنی بود که درسال ۱۹۲۹ آتش افروخته شد!"

این جمله آخر اشاره ای است نیشدار به این واقعیت که درسال ۱۹۲۹ حزب کمونیست رومانی با براه انداختن و رهبری یك اعتصاب سرسختانه درمعدن لوپنی برای نخستین بار درسطح ملی خود را مطرح ساخت .در واقع ،تمی- توان با بسیاری کارگران اروپای شرقی گفتگو کرد ویا بیانیه های آنها را خواند ودر مواجهه باعبارات "بورژوازی پرولتری" ،"بورژوازی سرخ" واین قبیل اسامی متوجه طنز نافذی که ازخیانت قشر ممتاز نوین سخن می گوید،نشد وبه همان اندازه فقدان اسف بار نوعی تحلیل علمی از احیای سرمایه داری در بلوك شوروی را دربین آنها لمس ننمود.

درعین حال بقول ماثو ستم بناگزیر مقاومت رابوجود می آورد،ونبردهایی همانند نبرد این کارگران بازهم براین ادعای رویزیونیستها که"نماینده پرولتاریا" هستند خدشه وارد می کند.چندسال بعد، دردسامبر۱۹۸۱ ،اعتصاب دیگری بوقوع پیوست ومعدنچیان دفتر مرکزی حزب درمحل را اشغال کردند وبالاخره چائو- شکو بازهم مجبور به مداخله در جریان شد.این تنها باری بود که با هو واستهزاء بدرقه نشد ،بلکه باسنگ و آجر از وی پذیرائی بعمل آمد.حوادثی از این قبیل در اواخر سال ۱۹۸۱ که اقدامات ریاضت کشانه ارائه شده بودند،بوقوع پیوستند:دوشهر جنوبی دچار آشوب شدند وتنها دخالت ارتش آنرا خواباند. درشهری دیگر،گروهی ازمردم قصد داشتند یك دبیر حزبی را در خیابانها بگردانند وبه مجازات برسانند که تنها بادخالت مسئولین توانست او نجات یابد وازمهلکه بگریزد. اینك این موج شورش آرام شده وآرامش عمیقی بر سراسر کشور مستولی گشته است.

دورنماها

مسلماً اشتباه است اگر چنین تصور شودکه رومانی بسرعت بسوی انفجار عظیم توده ای می رود:اجرای موارد ریاضت کشانه مطمئناً با مخالفت وبا آرامی همراه بوده - اما سرکوب سختی رانیز به همراه داشت.مردم رومانی بدقت سیر جریانات لهستان رادنبال می کردند وکارگرانی که از جنبش همبستگی سرمشق گرفته بودند سعی کردند اتحادیه ها وسازمانهای کارگری مشابه ای را تشکیل دهند که تاحدودی نیز موفق بودند - اما سرکوب این گروهها ومهمتر ازآن سرکوب جنبش درلهستان نیز تأثیر عمیقی برجای نهاد. دربحث بر سر جنبش مقاومت ،فوراً پای تهدید اشغال کشور از سوی شوروی - بو سطی آید،وپاسخ ساده ای برای آن یافت نمی شود. بعلاوه ،درهمین جاست که ناسیونالیسم عوامفریبانه چائوشکو "بسر کار خودبازگردید وگرنه همگی ما درهم کوبیده خواهیم شد"،همان حربه ای که بدفعات توسط ژنرالها ومسئولین حزبی درلهستان بکار گرفته شد بیشترین تأثیر زهرآگین خود رابرجای می نهد وبه ابقاء،نفوذ خویش براقشاری ازمردم رومانی ادامه می دهد.درحالی که زمینه برای انقلاب مساعد است،محدود- یتهای مقاومت نیز بخوبی دیده می شوند.

درمورد اقتصاد نیز اوضاع بصورت مستقیم پیش نخواهد رفت. ازیك سو، رومانی توانسته درطی سه سال گذشته ۲ میلیارد دلار ازبدهی خارجی خود را بپردازد، امامسیر پرداخت این بدهی - ها نیز هموار نیست :موعد پرداخت بخش بزرگی از این بدهی ها که بتعویق افتاده اکنون درحال نزدیك شدن است. وآمریکا هم‌کاز خواست رومانی جهت گسترش روابط باشوروی آگاه است،به قصد ماهی گرفتن ازآب گل آلود تهدید کرده که به تخفیفهای تجاری بسیارمهم درمعامله با این کشور خاتمه خواهد داد. این مسئله،اضافتاً تجاری رومانی که درمعامله با آمریکا به ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۸۴ بالغ گردیده شدیداً کاهش داد.

اساسی تر آنکه،مشکلات دیرینهٔ کشاورزی ،فقدان دورنمای صحیح جهت صادرات ،ضرورت شدید به توسعه تولید با توجه بوجود نیروی کار کج خُلق وعاصی، ومشکلات عدیدهٔ دیگر دست بدست هم داده تاخواب راحت رااز رویزیونیستهای حاکم سلب کند.یکی از تحلیل گران سیاست آمریکا،دربحث پیرامون تکامل اوضاع رومانی درسال ۱۹۸۵ چنین نتیجه - گیری می کندکه خطر "کودتای درون قصری" به جهت وجود ناآرامی های ناشی از اعتصابات کارگری یاشورش اقلیتهای ملی"بهمان اندازه برای بخارست نشینان روشن است که برای مادرایالات متحده". این شهادت،تأییدی است برشکنندگی ساختاراجتماعی مناطق مهمی ازهردوبلوك.

واین نکته اخیر،نگرانی کوچکی برای شوروی نیست.بی ثباتی داخلی اروپای شرقی تهدیدی برای مقاصد استراتژیك شوروی است واهمیت این امر روبه افزایش است.یك لهستان دیگر ،دورنمای غیرقابل تحملی است. زیرا امپریالیستهای شوروی نمی توانند دست روی دست بگذارند ونظاره گر این باشند که همدست کوچکترشان بدون ریسك تحول سیاسی‌بنیادی دچارشورش شود. بعلاوه، امروز مثل ۱۹۶۸ نیست که شوروی برای اعمال ثبات ،اشغالی نظیر چکسلواکی رابه پیش برد.آنروز آمریکا کاملاً درگیر جنگ عظیم ویتنام بود. در واقع ،بلوك آمریکا تهاجمی است ودرپی استفاده ازهرنوع کشایش دربلوك شوروی ،واخیراً نیز آشکارا عدم رضایت خود را ازتقسیم اروپا طبق قرارداد" یالتا" پس ازجنگ جهانی دوم ،اعلام داشته است.

شوروی طی چندساله اخیر،جهت ایجاد روابط نزدیکتربا چائوشکو تلاش کرده است.مدت کوتاهی پس ازآخرین دور تبلیغات چائوشکو درمورد خلع سلاح اتمی،گرومیکو توقف کوتاهی در بخارست داشت.پس از آن چائو شکو تقبیح نامه شدیدالحنی علیه استقرار موشکهای پرشینگ وکروز آمریکا انتشار داد بدون اینکه ازموشکهای SS-20 شوروی ذکری بمیان آورد. دو رهبر همچنین قراردادی به امضاء رساندند که طبق آن شوروی صادرات نفتی خود رابه رومانی باید به چند برابر افزایش می داد - این قرارداد زیاد هم تصادفی نیست .این بدین معنا نیست که بگوئیم به جهت اینکه اعتبار چائوشکو هنوز مورد لزوم است، شوروی خواستار تملق گویی از سوی رویزیونیستهای بلغاری است.یکی ازعلل این امر این است که چائوشکو را به موضع زیرپا نهادن ادعای خویش و طرد موضع تکروی خود کنند،اگرچه تکامل روند اوضاع نزدیکترشدن شوروی و رومانی به یکدیگر راضروری می‌سازد، بورژوازی رومانی منافع ملی خاص خود را دارد واین چیزی است که مورد قبول شوروی است و در واقع آنرا تشویق می کند،اما آنچه که خواستارآن هستند این است که تحقق این منافع باید در چهارچوب بلوك خودشان صورت گیرد، وچائوشکو هم تمایل کامل خود را در انجام این کار به اثبات رسانده است.

انتقاد

تونل های کو چی

تام منگلد و جان بنی کیت

هودر و استوگتن

لندن ۱۹۸۵

کمتر مثالهائی ازقهرمانی می توان یافت که ازمبارزهٔ مُحقانه خلق ویتنام علیه تجاوز آمریکا گویاترباشند،یکی از نکات برجستهٔ "تونلهای کو ـ چی "اینست که خاطرات شجاعت،ازخودگذشتگی و نبوغی که مردان وزنان ویتنام از خود نشان دادندرا برای آنهائی که سنشا ن اجازه میدهد زنده می کند،ویاتصویری دست اول ازاین امر ارائه می دهد،چنین تصویری،علیرغم خواست نویسندگان که کوشش به نقل "متعادل "و"دوجانبه" این جنگ داشته اند،بوضوح خودمی نماید.جنگ ویتنام باخصلت ارتجاعیش ازسوی امپریا ـ لیم آمریکاوخصلت عادلانه اش ازطرف خلق تحت ستمی که اسلحه بدوش گرفته بود،اینگونه کوشش ها رابرای حفظ بی ـ طرفی بورژوامآبانه ،مضحك ساخته است.

"تونلهای کو ـ چی "نقلی است جالب توجه وعمدتا" براساس مصاحبه باجنگجویانی که ازطرف جبههٔ آزادیبخش ملی NLF علیه ارتش آمریکادرمنطقهٔ معینی ازویتنام [نزدیک کو ـ چی(در۴۰ کیلومتری سایگون پایتخت رژیم دست نشاندهٔ ویتنام جنوبی)] استوار است :این کتاب ،همچنانکه از نامش برمی آید،بخصوص به "جنگ تونل" می پردازد[جنگی که ازطرف NLF در منطقهٔ هم مرزناحیهٔ ـ بقول یانکی ها ـ "مثلث آهنین "به پیش می رفت]جنگ تونل مبارزه مناسبی است برای نیروهایی ضعیف درجنگ باانیرویی قوی تر،تابدندان مسلح وازنظرتکنیکی برتر.توانائی پیشبرد جنگ تونل به خصلت عمومی کل جنگ بستگی دارد،بدین معنی که بدون اتکاء برتوده ها NLF هرگز نمی توانست شبکه ای ازتونلها، که تنها درمنطقهٔ کو ـ چی نزدیك به ۲۰۰ کیلومتر طول داشت بسازد،بعلاوه تنهاهدفی عادلانه وانقلابی می تواندبه مردان و زنان انگیزهٔ تحمل شرایط شاق نبردو زندگی زیرزمینی رابرای دوره های چندماهه وچند ساله بدهد.

منطقهٔ کو ـ چی برای مدت زیادی دژ مستحکم NLF بود،وبه دلیل نزدیکی اش به سایگون ،ارتش آمریکاازهیچ کوششی برای برقراری کنترل دراین منطقه فرو ـ گذار نکرد.برهمین راستا،پایگاهی عظیم که مقر یك لشکربود درنزدیکی دهکده کو ـ چی بناشده،مساحت عظیمی بابولدوزرهموار گشت،به آتش کشیده شدوسمپاشی گردید. نویسندگان کتاب گزارش می دهند که چاههای آب منطقه مرتبا" توسط سربازان آمریکائی باپرتاب کردن لاشهٔ حیوانات مسموم می شدند.سکنهٔ دهات را بسزور و گله وار بدرون "دهکده های استراتژیك" لعنتی می راندند،شکار افرادگریزان از "دهکده های استراتژیك" توسط آتش

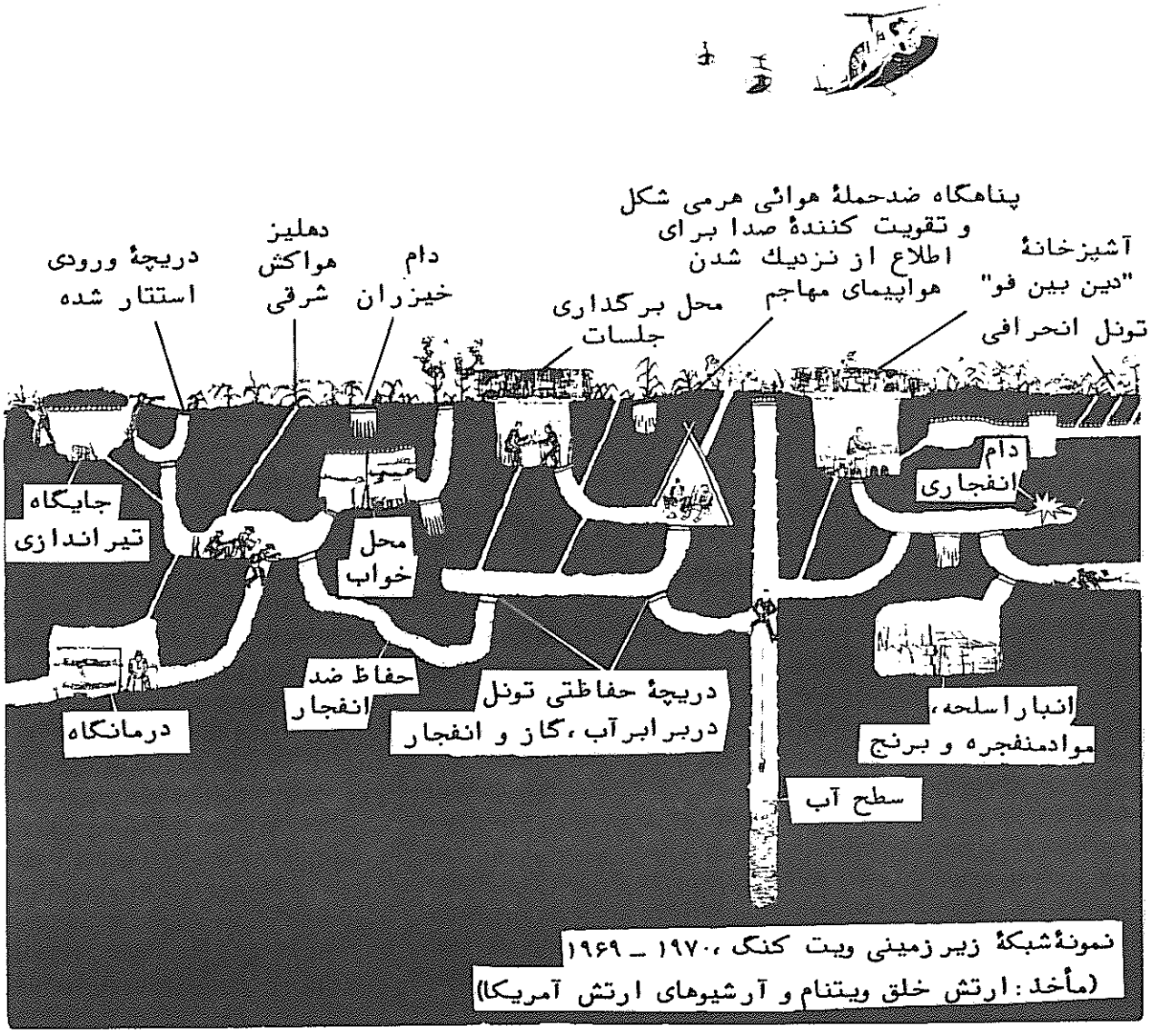

نمونهٔ شبکهٔ زیرزمینی ویت کنگ، ۱۹۷۰ ـ ۱۹۶۹
(مأخذ: ارتش خلق ویتنام و آرشیوهای ارتش آمریکا)

ازطرح های کتاب

توپخانه وبمب وهلیکوپترهای کبرا که در ارتفاع کم پرواز می کردندوآتش مسلسل رابرهر جنبنده ای می گشودند،نوعی تفریح بحساب می آمد.خلبانها تشویق به این می شدندکه موادمنفجره وناپالم های باقیماندهٔ خود رادرراه بازگشت به پایگاهها،بسروی کو ـ چی بریزند.اماعلیرغم این وحشیگریهای باور نکردنی آنها هرگز نتوانستند کو ـ چی را"خنثی" کنند،واین منطقه در سرتاسرجنگ دژ مستحکم نیروهای انقلابی باقی ماند.درسال ۱۹۶۹،یعنی دراوج حضور نظامی آمریکا، NLF توانست حمله ای متهورانه به درون پایگاه کو-چی را بانجام رساند، حجم عظیمی از جنگ افزار رانابود سازد.

کو ـ چی برحاشیهٔ جنوبی فلاتی قرار داردکه از رودخانهٔ مکونگ Mekong تا ارتفاعات شمال وغرب گسترده شده وبغیر ازبخش جنگلی،سایر نقاط آن ازهیچگونه خصوصیت مطلوب جغرافیائی جهت پیشبرد جنگ پارتیزانی بهره مند نیست . این منطقه محل تمرکز توده های دهقانی است . نویسندگان کتاب از کو ـ چی بعنوان "منطقهٔ کشاورزی پرجمعیت"که ازشالیزار ـ های برنج وکشتزارهای نارگیل وکائوچو تشکیل شده ،یادمی کنند.

جنگ تونل ابزارکلیدی NLF برای مورد استفاده قراردادن عوامل مثبت جهت خنثی سازی عوامل منفی یعنی برتری تعیین کنندهٔ آمریکادرزمینهٔ سلاح وتکنولوژی بود.اگرچه بنظرمی آید تونلها نوعی ابزار تدافعی بودند(که قطعا" این جنبه رانیزداشتند)،امامهمترازهر چیزدیگرتونل بمثابه ابزاروشیوهٔ ای جهت جنگ بادشمن مطرح بود.

باید اذعان کردکه عنوان "تونل" تا اندازه ای بی مسمی است زیراآنهادرواقع شبکهٔ پرپیچ وخمی ازپستهای شلیك، خوابگاهها،آشپزخانه ها،اتاقکهای انبار وحتی بیمارستان واطاقهای کنفرانس را شامل می شدند.همهٔ اینهادرسطوح مختلف زیرزمین ساخته شده بودوتوسط یك سیستم داهیانهٔ راهرو ودریچه به یکدیگروبه سطح

زمین ارتباط می یافت. در کو - چی بعضی ازتونلهاتافاصله یك کیلومتری پایگاه آمریکائی حفرشده بودندونقش پراهمیتی درحملهٔ بی باکانه ای که قبلاً به آن اشاره رفت،بازی کردند. تونلهای دیگری نیز وجودداشت که مقرهای فرماندهی NLF را همچون شبکه ای به هم وصل میکرد.

ارتش امپریالیستی رفته رفته ازاهمیت تونلها دراستراتژی جنگی NLF آگاه شد ونتیجتاً "کوشیدتابرای خنثی کردنشان شیوه هاواسلحه های جدیدبوجودآورد. بیاری ازاسلحه های ازنظرتکنیکی پیشرفته،بدلیل حجم و وزن زیادشان بدردچنین جنگی نمی خوردند.

همانطور که ماشوخاطرنشان ساخت درتحلیل نهائی این مردم هستندکه نتیجه جنگ را تعیین می کنندونه سلاح.تکنولوژی تحت اختیار آمریکانتوانست دراین واقعیت که سربازان آمریکائی مورد تنفر کامل مردم بوده،روحیه ای ضعیف داشته و قادربه بروز عشق وعلاقه به عملیاتشان نبودند،تغییری ایجادکند. مردان وزنان شاقترین شرایط زندگی در حفره‌ها وگودالهامتحمل میشدند،سربازان آمریکایی در راحتی وآسایش بسرمی بردندکه هرگز درتاریخ هیچ جنگی دیده نشده بود. پایگاه کو - چی سینما واستخرداشت وهر روز کامیونها وسایل آسایش وراحتی راباهدف زنده نگاهداشتن "شیوهٔ زندگی آمریکائی" برای سربازان محافظ پایگاه،به ارمغان می آوردند. معمولا سربازان درخاتمه یك روز مملوازجنایت وسوزاندن دهات ،با هلیکوپتر به پایگاه بازگردانده می شدند.

بعلاوه ،جنگ تونل به جنگ تن به تن می انجامیدواین جنگ به نفع کسانی بودکه خط انقلابی را دنبال می کردند،شرح یك واقعه برای نشان دادن این امر مفید است - واقعه ای که درکتاب بدان اشاره ای نشده است - سربازی سیاهپوست وقتی که پا بدرون تونلی گذاشته بودازپشت سر صدای کشیده شدن گلنگدن راشنید. سرباز سرخود راباین انتظار برگرداند که آخرین نگاه رابصورت کسی که می خواهد وی را بکشدبیاندازد. اوخودرا با رزمنده ای از NLFروبرو دیدکه بزبان انگلیسی می گفت "ای برده سیاه ،جنگ ما باتو نیست." آن سربازدیگر هرگزتفنگ بدست نگرفت.

تونلهابااستفاده ازبیلچه های دستی کنده شده وخاك توسط سطلهای ساده به بیرون از تونل حمل میشد. این کارساده ای نبود،زیرابادیده شدن خاك تازه آمریکا- ئیهاحملات شدیدی راشروع می کردند. دهقانان منطقه که بیشترین بخش ازکار ساختن تونلهارابعهده داشتند،مجبور بودند که خاکها راتامسافتی بسیار دور حمل کرده وآنهاراروی زمین پخش کنند. ورودی تونلها معمولا باشاخ وبرگ استتار شده وغالبا(قبل ازاینکه آمریکامنطقه راویران کند)به یك انبارعلوفه منتهی می گشت. باتوجه به احتمال اتفاقی برخورد دشمن بادرهای خروجی، تونلهاهمیشه چندین راه خروجی داشتند. مواد مورداستفاده درساختمان تنهاخاك وگل بودوبعضی اوقات برای استحکام بنااز ساقه خیزران نیزاستفاده می شد. علیرغم اینها ، دیوارهاآنچنان سخت ومحکم بودند که بسیاری ازسربازان آمریکائی اطمینان داشتندکه ازسیمان ساخته شده اند! استحکام تونلها،میزان عمق آنها(که بعضی اوقات به چندین مترمی رسید) و پیچیدگیشان ،کارتخریب ونابودی شان را بسیارسخت می ساخت. مثلاً پرتاب نارنجك دستی بدرون تونل یااصلابدان صدمه نمی رساندویاصدمه اش بسیار کم بودونیروهای NLF می توانستندبزودی به آنجابازگردند. نفوذ راه مطمئن نابودی تونل،ورودبه آن و قرار دادن موادمنفجره در درونش بود،ولی علیرغم این،سربازان عادی بندرت جرأت واردشدن به تونلهای NLF را می کردند.

برای حل این مشکل،ارتش آمریکا گروه مخصوص نخبه ای موسوم به "موشهای تونل"رابرای خنثی کردن جنگ زیرزمینی NLF بوجودآورد. نویسندگان کتاب باحسن تعبیربه "انگیزه های متفاوت"این موشها اشاره می کنند،ولی حتی این تصویر عامدانه دلسوزانه نیزافشاگر داروودسته فوق بعنوان باند شروری ازنخاله های روانی وجانیان متخصص است. دربسیاری مواقع این موشها درزیرزمین به تله می افتادند. طبق گزارش نویسندگان کتاب ،گروهی از زنان پارتیزان به انتظار می نشستندتاوقتی سر ودستان یك سرباز ازدریچه هایی که دو سطح رابهم مرتبط می کردند بگذردوآنگاه بودکه ساقه های تیزشده‌ای رانیزه وار در گردن وی فرو می کردند.

موفق ترین سلاحی که این موشهابکار می گرفتند،گازهای سمی وازجمله گاز اشك آوربود. گازاشك آور اگردرمحیط کوچك وسربسته ،وبدون مجرای هوا مورد استفاده قرارگیرد،گازی کشنده است. (قابل توجه است که نویسندگان کتاب هرگز اشاره ای به غیرقانونی بودن استفاده ازهرنوع گاز درجنگ طبق پیمان ژنو،نمی کنند). هرچندکه درتمام طول جنگ گازهای سمی بعنوان مشکل بزرگی باقی ماندند،ولی حتی کارآئی این اسلحه وحشیانه نیزتااندازهٔ زیادی توسط یك شیوهٔ عایق سازی دریچه های یك راهروبه راهروی دیگروروش داهیانهٔ استفاده‌ازآب برای تصفیهٔ هوا،محدود شده بود.

مبارزهٔ مرگبارتر یانکی ها علیه جنگ تونل بابمباران بی‌وقفه وسیستماتیك منطقهٔ کو - چی توسط بمب افکن های ب - ۵۲ درآوریل ۱۹۶۹ آغازشد - یعنی زمانی که دیگر آمریکا ازب - ۵۲ هابرای بمباران شمال استفاده نمی کرد - این بمبها حفره های عظیمی رابوجود آوردند و بسیاری ازتونلهایی راکه آمریکا نتوانسته بود درطول ۵ سال جنگ از میان بردارد، نابودنمودند.

اگرچه کتاب "تونلهای کو - چی" تبلوری ازتاریخ عمومی جنگ ویتنام نیست، ولی درسراسرآن مشاهدات جالب توجهی درموردبرخی ازخصوصیات نظامی وسیاسی گسترده ترجنگ به چشم‌می‌خورد. سعی نویسندگان برآنست که خط فاصل خلل ناپذیری بین NLF و"ویتنام شمالی‌ها" بکشند،وبااین کار به وحشت دروغین "اشغال ازطرف شمالی ها"پادهند،ولی بوضوح روشن است که مبارزهٔ خلق ویتنام (شمال وجنوب) یك پروسهٔ تاریخی واحد راتشکیل می داد.

دلیل تغییراتی که نویسندگان کتاب دربرخی ازخصوصیات نظامی مقاومت پس ازسال ۱۹۷۰ بشرح آنها می پردازند (بخصوص تکیهٔ بیشتر برشیوهٔ جنگ سنتی ودر ارتباط با آن تقلیل نقش پارتیزانهای محلی NLF) بنظر می آیدکه بیشتر به ورود سربازان حرفه ای ویتنام شمالی به جنوب مربوط می شده تا یك عقبگرد منفی درخط سیاسی ونظامی رهبری کننده کلی جنگ . دراینجا نویسندگان به حملهٔ تت Tet اشاره می کنندکه نمایانگر تغییر بزرگی درتاکتیك ویتنامی ها(یعنی ایدهٔ جنگ دراز مدت باهدف ذره ذره بلعیدن نیروی دشمن)بود. البته حملهٔ تت بنحوی واقعاً تماشائی ضربه پذیری امپریالیسم آمریکا را نشان داد وتمایلات ضدجنگ را درخود آمریکا تقویت نمود، ولی بهای این حمله برای NLF بسیار سنگین بود: به گفتهٔ پنی کیت ومنکلو بیش از ۴۰ هزار نفر از رزمندگان NLF ازجمله درصد زیادی از کادرهایش طی حمله تت کشته شدند. طبق گفتهٔ نویسندگان وقتی که این حمله باقربانی های عظیم نتوانست پیروزی سریعی راکه قول داده

شده بودبدست آورد،بسیاری از افراد رزمنده پارتیزان بدون رهبر واغلب با روحیه ای ضربه خورده باقی ماندند.بنظر می رسد که حمله تت بخشی تاکتیك عمومی با هدف دست یابی به یك توافق از طریق مذاکره می بود(که بالاخره نیز اینطورشد) باچنین خط سیاسی تعجب آور نیست که درچندسال آخر جنگ رهبری ویتنامی ها تأکیدکمتری در بسیج توده ها ودهقانان و تشویقشان به ادامه دادن کار تسلیح‌خویش توسط سلاحهای دشمن داشتند.

علیرغم این واقعیت اندوهبار که فداکاری ها وقهرمانیهای خلق ویتنام هر روز بیشتر از روز پیش خط سانتر یستی و درنهایت رویزیونیسم از طرف رهبری ویتنامی ها مورد خیانت قرار گرفت،اما جنگ ویتنام نه تنها بعنوان یك منبع الهام بخش برای کمونیستهای انقلابی امروز باقی ماند،بلکه همچنین گنجینه پرارزشی ازتجارب مثبت ومنفی رابرای پیشبردجنگ انقلابی بجای گذاشت . بدون شك تجربه درپیشبردگسترده جنگ تونل، برای آینده ای که درپیش است بسیار ارزشمندخواهد بود.

ا.س

ریشه های تصفیه های بزرگ

ج.آرچ گتی

انتشارات دانشگاه کمبریج

۱۹۸۵

درتاریخ مدرن کمتر موضوعی می توان یافت که به اندازه تاریخ مبارزه طبقاتی دراتحاد شوروی به سالهای ۱۹۳۰ مورد تحریف وسیع وعامدانه قرار گرفته باشد. خیل یادنوشته ها وتحقیقات که تقبیح استالین وحزب کمونیست اتحاد شوروی راهدف قرارداده اندوبه قلم تروتسکیستها، سوسیال دمکراتها،بورژوا - لیبرال یا سرسپردگان دلبسته تزاریسم نظیر سولژ- نیتسین Solzhenitsin نگاشته شده اند همگی دریك نکته مرکزی مشترکند:بدنام کردن وبهتان بستن به دیکتاتوری پرو - لتاریا وتلاش برای ازمیان بردن اعتبار وسیعی که سیستم سوسیالیستی طی آن دهه پرآشوب بدست آورد. دراین معرکه ودر جریان این تلاش هماهنگ نمی توان از ظهور کتابی نوشتهٔ جی گتی شادمان‌نگشت، اثری که می خواهددرفاصله ۱۹۳۲ تا۱۹۳۸را "بررسی" نماید[یعنی دورانی که اغلب به آن (همانطور که آرچ گتی نیز به غلط نام — گذاریش کرده) عنوان "تصفیه ها "اطلاق می شود].

پرفسور آرچ گتی یك مورخ مارکسیست نیست ،بعلاوه او خودرا ازتمامی غرض ورزیهای مکرر حول موضوع مورد بحث جدا نکرده است.مثلا"وی خودرا مجبور می بیند که اشاراتی بی پایه وبیهوده به " جنایات وحشیانه استالین " بنماید،حتی اگر کتابش گرایش به بحث در جهتی خلاف این داشته باشد.شایداین‌گرایش مجبور به چنان اشارتی شده است ! باوجود این ،گتی بابکارگیری شیوه های تاریخ نویسان مدرن - بخصوص با اتکاء بر منابع دست اول،بدرستی بدون اعتنابه شهادت تحریف کنندگان تاریخ موفق شدافسانه های دیرینه درمورد "تصفیه ها" راکه بواسطهٔ قدمت، انکار - ناپذیرفرض می شدند،درهم شکند.

مثلا"یکی ازبهتانهای مکرر آنست که "تصفیه ها"ی علیه "بلشویکهای قدیمی" ،یعنی پیروان نخستین لنین، کارگردانی شده بود.گتی مجموعه ای ازاطلاعات قانع کننده رابرای نشان دادن غیرواقعی بودن این اتهام جمع آوری کرده است.بسیاری استالین رابه سازماندهی ترور س.م.کیروف در۱۹۳۴ - بخاطر حمایتش ازسیاستهای "ملایم"تر - وهمچنین تلاش ماکیاولیستی جهت پی ریزی سرکوب اپوزیسیون متهم می کنند. گتی نشان می دهدکه خط کیروف برخط سیاسی استالین منطبق بوده ودراین مورد،لعن ونفرین جالبی راازسوی تروتسکی نقل می کند."تروتسکی،سه سال بعد از ترور کیروف درنوشته ای وی رادیکتاتور بی پروا وزرنگ لنینگرادی ونماینده و نمونهٔ بارزبنگاه خود،می خواندوتاکید می‌کند که حملات تروریستی مانندقتل کیروف بتوسط نسل جدید،اهمیت زیادی دارد."این نکته بایدکسانیکه اتهام شرکت تروتسکی وپیروانش درفعالیتهای ضدانقلابی جنایت - کارانه را مضحك قلمدادکرده ونفی می کنند،بفکربیاندازد!

به هرحال،بزرگترین خدمت گتی تصویرکردن جوعمومی حاکم در دوران "تصفیه ها"،وتشریح نسبتا"بصیرانه "قربانیان"تصفیه می باشد.نظرکلیشه ای رایج مبنی بروجودبوروکراسی سفت وسخت وفادار به استالین که به‌نیابت ازسوی وی گوش بزنگ داغان نمودن هرنشانه ای از مخالفت می باشد،باحقایقی که گتی بصورت قانع کننده عرضه می نماید،مغایرت دارد.

قسمت اعظم اثر گتی براساس مطالعه موشکافانهٔ آرشیو حزبی در در سمولنسك ، پایتخت ناحیه غربی ابلاست Oblast از جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی SFSR (ناحیه ای با۶۵ میلیون سکنه، وهم مرزبااوکرائین ومسکوولنینگراد)،قرار دارد.گتی همچنین پراودا ودیگر اسناد حزبی را مطالعه کرده است.آنچه ازخلال نوشته های گتی بدست می آیدتصویری از یك رهبری مرکزی است که خودبرسریك سلسله ازمسائل مهم دچاراختلاف نظر است ولی باوجوداین ،به سیاست رهاسازی پرشور کارگران ودهقانان - وبدنهٔ حزب - متعهد می باشدوهمانطور که مائوبعدهادررابطه باچین گفت ،"این کارباید بخاطربدست آوردن سریعتر،بهتروباصرفه تر نتایج درساختمان سوسیالیسم" انجام گیرد.

همچنین روشن است که رهبری حزب کمونیست اتحادشوروی درتلاش برای پیشبرداین خط،بامقاومتهای فراوانی روبرو شد.این مقاومت نخست درمیان بخشهای مشخصی ازرهبری حزب (یارهبران قدیمی) مانندتروتسکی و بوخارین ظاهر گشت،اینها آشکاراویابطور سرپوشیده مطرح می کردند که امکان‌ساختمان اقتصادخالص سوسیالیستی دراتحادشوروی وجودندارد.گتی بازهم با اتکاءبه نوشته های تروتسکی تائید می که یك بلوك اپوزیسیون بین تروتسکی وپیروان بوخارین واقعاًتشکیل شده بود، یعنی همان چیزی که رهبری اتحادشوروی بعدهامدعی آن بود.

امامخالفت باسیاست استالینی ساختمان سوسیالیستی باحدت وشدت وبر اساس کلکتیویزه نمودن کشاورزی ورشد سریع صنایع ،تنهادرمیان شخصیتهای رهبری اپوزیسیون درمسکو ابراز نشدانقلاب همچنین مجبوربه زورآزمائی با نیروی دهشتناك عادت ،(یعنی رخوتی که کماکان نشانه زندگی غیرشهری محسوب می شد) بود.انقلاب بایدبا این واقعیت که حتی اگرهمه سکنه شوروی از شوراها پشتیبانی می نمودبازهم فقط اقلیتی از آن آماده امر کمونیسم بود،دست وپنجه نرم می کرد. بعلاوه ،اتحاد شوروی برنامه صنعتی نمودن ابتدابه ساکنی راپیاده می نمود،درحالی که هنوزازنظرکارمندان مجرب علمی و تکنیکی کمبود داشت وغالبا"آن تعداد متخصص موجود نیزعناصر محافظه کاری بودند که عموما" از همکاری باخط توسعه یك اقتصاد سوسیالیستی سرباز می زدند. برخلاف تمایل ضدکمونیستهابه ارائهٔ تصویر یك نهاد استبدادی وماشین کنترل همگانی از حزب استالین،درآن دوره این حزب هنوز سازمانی نسبتا"کوچك بودکه درمیان پرولتاریای شهر پایه داشت ویا

مشکلات عظیمی در رهبری ساختمان سوسیالیستی درکل کشور مواجه بود. آرشیو مناطق غربی دربسیاری از نواحی میانگین تعداد اعضای حزب را یك نفر برای هردومزرعه کلکتیو نشان می دهد!

درخودحزب نیز مانعی چنددرمقابل کاربست خط استالین وجود داشت. گتی تضاد غالبا" شدیدبین مقامات رسمی منطقه ـ ای ومحلی ودستگاه مرکزی حزب وهمچنین تضاد بین رهبران ورهبری شوندگان درهر منطقه رانشان می دهد. گتی همچنین باکمك اسنادنشان می دهدکه چگونه مقاومت از سطوح پائینی ومیانی سازمانهای حزبی اغلب قادر بودکه رهنمودهای مرکزی را بلااجراء گذارد.

ازبحث گتی مشخص می شودکه هدف "تصفیه ها"درواقع زدن بوروکراسی حزبی بوده است. کلمهٔ تصفیه (شیستاکا = پاك کردن)ابتدادرموردجنبشهائی که پی دربی توسط حزب برپامی گشت بکار رفت، که اولین آن درسال ۱۹۳۱ بوقوع پیوست. همان طور که این عنوان نشان می دهد، هدف شیستاکا، "پاك نمودن" حزب توسط برکنار نمودن کسانی بودکه لیاقت عضویت را نداشتند. در دورهٔ ۱۹۳۱ ـ ۱۹۲۹، ازآنجا که درهای حزب بناگهان درطول مبارزه بزرگ کلکتیویزه کردن کشاورزی واولین برنامه پنجساله گشوده شد، تعداد اعضاء بیش ازدو برابر افزایش یافت. تعجب آورنیست که درمیان یك میلیون اعضای جدید، تعداد نه چندان ناچیزی ازآنها که به عللی مشکوك به حزب پیوسته بودندوجود داشته باشد. به این عده بایداعضای فاسدشده را نیز افزود. امتیازات نسبی یدك کشیدن لقب عضویت حزب، باعث می شد که بسیاری از این عناصر تمایلی به رها کردن رده های سازمانی حزب نداشته باشند، هرچندکه ازمدتها پیش مواضع ایدئولوژیکی حزب را رهاکرده باشند. بنابراین به هیچ وجه تعجب آور نیست که حدود ۱۸ درصداعضای حزب در ۱۹۳۲ "تصفیه" شد. گتی ملاك زیرین راکه زمان برقراری شیستاکابکار گرفته شد، ذکرمی کند:

۱ ـ طبقه بیگانه، عناصرمتخاصم که فریبکارانه تلاش مینمایندروحیهٔ حزب راتضعیف نمایند.

۲ ـ دورویانی که فریبکارانه درسیاست حزب تخریب میکنند.

۳ ـ ناقضان دیسیپلین که ازانجام تصمیمات حزب سرباز میزنندوکسانی که بخاطر "غیر عملی بودن" سنجشهای حزب ناامیدگشته اند.

۴ ـ فاسدینی که علیه کولاك ها (دهقانان ثروتمند) به مبارزه برنمیخیزندوبا آنان اختلاط می کنند، ولگردان، دزدان وغیره.

۵ ـ جاه طلبان وخودپرستانی که ازتوده ـ ها جداشده اند وبه احتیاجات مردم بی اعتنا هستند.

۶ ـ فاسدین اخلاقی که رفتارزننده شان حزب را بی اعتبارمی نماید.

روشن است که شیستاکابعنوان بخشی ازجنبش ضدبوروکراسی وجنبش دخالت توده ها درامور درك می گشت. ازروزنامه ـ های محلی وکارخانه ای (وبطورجالبی از روزنامه های دیواری) خواسته شدکه دلایل تصفیه راشرح دهند. جلسات حزب که درآن هرعضو مورد آزمون قرار می گیرد بروی مردمی که عضو حزب نبودندگشوده شد واز آنان خواسته شدکه انتقادات خودرامطرح کنند. اطلاعیه رسمی تصفیه، درخواست "انتقاد ازخودباز وصادقانه توسط اعضاء" رادرخواست نمود.

همه اینهاکه گفتیم، همه این دستورات رسمی بنظرمی رسدکه بعمل درآورده شده ـ اند وبهیچوجه پردهٔ ساتری برای پوشاندن زشتیها نبوده اند. گزارش مشهورومهمی نوشته لوئیز استرانگ دردست است که، دوران استالین نام دارد. دراین گزارش، شرح تعدادی ازاین "سیاست تصفیه" آمدهاست، جلساتی که باانتقادجانانه وبدون گذشت ازمقامات رسمی توسط اعضاء وکارگران غیر حزبی مشخص می گردد. (جای تأسف است که گتی به گزارش استرانگ مراجعه نمی کند.) دوران استالین که بلافاصله پس از حملهٔ خروشچف به استالین نوشته شده یکی ازمهمترین منابع غیرشوروی می باشد. این مسئله که خود آنالوئیز نیز درآن دوران بدروغ به جاسوسی متهم گردیده وزندانی شده بود، هرچه بیشتر براعتبار کتاب می افزاید

باتوجه به طبیعت واهداف شیستاکا، تعجب آور نیست که این امر (و"تصفیه "های بعدی) بااشکال مختلفی ازمقاومت عناصر بوروکرات درحزب ورهبری روبروشد. گتی بعضی از اینها رامطرح می کند ـ جلوبردن شیستاکا درپشت درهای بسته وبدور از توده ها، یا (همانطور که انقلابیون چینی در دوران انقلاب فرهنگی عنوان کردند) "سر نیزه هارا روبه پائین نشانه رفتن": یعنی تلاش برای منحرف نمودن انتقاد ازخودبا توسل به اخراجهای دسته جمعی اعضاء وبدنه. باوجودی که کمیسیون تصفیه مرکزی علیه این امر اخطارکرده بود، اما ۷۰،۰۰۰ هزار نفرازاعضاء، منجمله بسیاری از کارگران ودهقانان بدلیل "پاسیویته" بیرون انداخته شدند.

به هرحال، رهبری مرکزی حزب گفت که اکثریت این افراددرواقع افرادحزبی سرسخت بودند. درواقع، بسیاری ازاخراجهای اعلام شده درسطح محلی بعدهابراساس ارزیابی مجددموردتجدیدنظرقرارگرفت.

گتی همچنین یك سلسله دیگراز "تصفیه ها"یی راکه بعدازشیستاکای ۱۹۳۲ انجام گرفت رابررسی میکند:

تنظیم اسنادحزبی (باپروکا)در۱۹۳۵، ومبادله اسنادحزبی (آبمن پارتی داکیومنا). در۱۹۳۶ این جنبشها دراصل متوجه برقراری نظم دراسناد اعضای حزب بوده، ودراین پروسه بودکه تعدادغیرقابل صرفنظری از اعضاء که کلاهبردارنه کارت عضویت حزب رابدست آورده بودند، اخراج شدند بنظرمی رسدکه پیشبرد بروکا حیطه مهمی ازمبارزه بوده است. در ۱۹۳۵ رهبری مرکزی لازم دیدکه مستقیما" از مقامات ناحیه غربی برای سدکردن بور ـ وکراتیك جلوش پرور کا انتقاد نموده و ازاعضای بدنه بخواهدکه امر انتقاد را پیش برند.

تصفیه ها، فقتها متوجه اپوزیسیون سیاسی نبود (دراینجامامشخصا" در بارهٔ جنبش توده ای که قبلا ذکر آن رفت صحبت می کنیم ونه محاکمات بعدی) بلکه بنظرمی رسدتلاشی برای جلب توجه به مسائل سازمانی (یعنی ترکیب وعملکرد حزبی که بدرجات زیادی ازمبارزه جاری درحیطهٔ خط سیاسی جداشده بود) رانمایندگی میکرده است. وبالاخره آنکه، دورهٔ موردمطالعه، دورانی ازمبارزه طبقاتی شدید دراتحاد شوروی بودکه بر مبارزه دوخط درحزب تمرکز داشت ـ مبارزه برسرصنعتی نمودن وکلکتیویزه کردن، مبارزه با بوخارین، مبارزه برای هرچه پرولتریزه کردن فرهنگ، جنبش پراهمیت استخانوفی که داغان نمودن پایگاه متخصصین بورژوادرحیطهٔ تکنیك راهدف قرار داده بودوغیره.

گیجی ایدئولوژیکی ازجانب استالین ورهبری شوروی درمورد ماهیت مبارزه طبقاتی درجامعه سوسیالیستی دراین مبارزه وجودداشت. استالین پایهٔ مادی ظهور یك بورژوازی جدید در درون اقتصاد سوسیالیستی رانمی فهمید وبه این ترتیب تنها بقایای طبقات استثمارگر قدیمی و امپریالیسم جهانی رابعنوان خطرجهت

احیای سرمایه داری میدید. اگرچه هردوی این منابع قطعادر سرنگونی نهائی حاکمیت پرولتاریا دراتحاد جماهیر شوروی مشارکت نمودند، اما این بورژوازی نوخاسته(که از نظر سیاسی توسط دارودستهٔ خروشچف نمایندگی می شد) بودکه نقش مرکزی در ضدانقلاب رابازی کرد.

استالین هرگز ازدست زدن به مبارزهٔ طبقاتی بازنایستاد، امانظرگاه متافیزیکی اوازجامعهٔ سوسیالیستی(ناتوانی اوازدرک تضادها)بدین معنی بودکه اواغلب نمیدانست چگونه بایدمبارزهٔ طبقاتی را به پیش برد. مثلاً باخواندن شش مادهٔ شیناکای ۱۹۲۳ متوجه می شویم که هدف تصفیه قطعاً "عناصر بورژوابوده اند، اما هدفی فراتر از این روشن نگشته است. در واقع انسان بیاد گفتهٔ رفیق نزدیک مائو، چان چون چیائو می افتد: "زمانی که گرگها درقدرت هستند، فایده انتقاداز روباهان چیست؟" بعبارت دیگر صحیح ولازم است که عناصر بورژواودست راستی درحزب مورد انتقاد قرارگیرند، اما تکلیف "رهبرانی درحزب که راه سرمایه - داری رادرپیش گرفته اند" ومائو علیه آنان اخطار نمود، چه می شود؟

بیانیه ها ونظرات ظاهراً متضادی که گتی از استالین نقل می کند(فراخوانهای متناوب وی جهت هوشیاری بیشتر ومخالفت با بوروکراسی محلی، باتوجه به "زیاده رویها"، وغیره)عمدتاً نتیجه ناروشنی استالین دربارهٔ مسائل انقلاب سوسیالیستی است. همانطور که مائو مدت کوتاهی پیش ازمرگش دراخطاریه ای به حزب کمونیست چین گفت: "شمادرحال ساختمان انقلاب سوسیالیستی هستیدامانمی دانیدکه بورژوازی کجاست. اردرست درحزب کمونیست است."

گتی احساس می کندکه شعاراستالین مبنی براینکه "کادرهاهمه چیز راتعیین می کنند" در ۱۹۳۵ اهمیتی سیاسی دارد، اما محدودیتهای نویسنده او رااز رسیدن به کنه مطلب بازمی دارد. استالین مشخصا شعار "کادرها همه چیز راتعیین می کنند" را درمخالفت باشعارقبلی "تکنیک همه چیز راتعیین می کند" بجلوگذاشت، چرا که آن شعار را کهنه شده می دانست. استالین این شعار رابا انتقاد ازبوروکراتهائی که "ارزش دادن به ماشین آلات" را آموخته، اما از "ارزش دادن به مردم، ارزش دادن به کارگران، ارزش دادن به کادرها" غافل ماندند، مربوط ساخت. بهرحال این درک مهم ازنقش تعیین کننده بشر در ساختمان سوسیالیسم، تاحدود زیادی از سیاست جداگردیده بود - گوئی بورکراسی مسئله شیوه بودونه خط. بعلاوه این درک بنظر می رسد که به تضعیف تلاشهای استالین جهت مبارزه با بوروکراسی درطول جنبشهای تصفیه، انجامید. دراین زمینه، جالب است اگر شعار استالین یعنی "کادرها همه چیز راتعیین می کنند" و شعاری که مائو وانقلابیون چین درطول انقلاب فرهنگی برآن اصرارمی ورزیدند، یعنی "صحت یاعدم صحت خط سیاسی و ایدئولوژیک همه چیز راتعیین می کند" را درمقابل یکدیگر قراردهیم، بنظرنمی آید که ساختمان موازی وهم شکل این دونقل قول امری تصادفی باشد.

گتی به بخش پایانی آنچه که عموماً بعنوان "تصفیه ها" شناخته شده، یعنی باز - داشت ومحاکمهٔ رهبران اپوزیسیون حزبی وبرکناری گسترده مقامات سطوح میانه بعداز ۱۹۳۷ نیز می پردازد. اوبحث ازاین می کندکه یزوف شچینا (یادوران یزوف یکی از رهبران حزبی ومسئول امنیت دولت) "نتیجه بوروکراسی فسیل شده ای که اختلاف نظرات را درهم شکسته وانقلابیون رادیکال قدیمی رانابودمی ساخت، نبود. درواقع ممکن است درست عکس این باشد. باتوجه به واقعیات در دسترس ، بی- اساس نیست اگر گفته شود که یزوف شچینا یك دورهٔ رادیکال وحتی هیستریك درعکس العمل به بوروکراسی رانمایندگی می کرد. پشت میزنشینان جاخوش کرده، ازبالا وپائین باموج خروشان شدت عمل انقلابی وآوانتوریسم نابودگشتند.

درمجموع بنظرمی رسد که یزوف شچینا همان اهدافی راداشت که جنبشهای تصفیه قبلی درپیش رو داشتند. به هر حال تلاش مشخصی نیز درجریان بود تا اپوزیسیون سیاسی را با اشکال مختلف اعمال جنائی، بخصوص جاسوسی وخرابکاری مربوط سازد. بخش زیادی از این امر را می توان با اوضاع متشنج حاکم بین المللی درآستانهٔ جنگ جهانی دوم (عاملی که گتی آنرا ازقلم می اندازد) توضیح داد(دوباره اشاره می کنیم که گزارش استرانگ در این باره بهتر است)مسلماً این حقیقتی است که بخشی ازهر دیکتاتوری، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، تروریباشدو تحت شرایط مشخصی ممکن است این جنبه بیشتر برجسته شود. معذالك بنظر می رسد که حداقل بخش گسترده ای از یزوف شچینا شاهد تلاشی برای نشاندن ترور بجای مبارزه ای عمیقتر و وسیعتر علیه خطی بورژوائی که درنظرداشت سرمایه - داری رااحیاء نماید، بوده است. تعجب آور نیست که بسیاری ازمقامات رسمی حزب بامتهم کردن دیگران خیال محافظت از خودرا داشتند. باگذشت چندماه، اوضاع کاملاً ازکنترل خارج گردیدواستالین وکمیته مرکزی مجبور بانجام اقداماتی قطعی منجمله بازداشت شخصی یزوف گشتند. گتی این امر راتلاشی عوامفریبانه ازجانب استالین جهت سلب مسئولیت از خود وانتقال آن بدوش دیگران می نامد. امادرواقع این حرکات گاه بگاه متضاد ونسنجیدهٔ رهبری کبیر است که برای دامن زدن به مبارزه طبقاتی و ایجاد کمونیسم می کوشد اماماهیت دشمنی که با وی درنبرد است برایش روشن نیست.

"علل تصفیه های بزرگ" بررسی سودمندی ازجامعهٔ شوروی درسالهای ۱۹۳۰ می باشد. تلاش انکارناپذیر نویسنده درگزینش برخوردی "سیاسی" به این مسئله سودمند بوده اما، متأسفانه گتی به جهانبینی وشیوه ای آویخته است که وی رااز جوهر مطلب دورساخته وبه عوامل درجه دوم مشغول میدارد. اوردرباره تضادبین "مرکز ومحیط" ویابین "میانه روهاورادیکالها" سخن می گوید، امامبارزهٔ بین پرولتاریا وبورژوازی را ازقلم می اندازداتداخل ملاحظات غالباً بصیرانهٔ گتی بایك بررسی غیرطبقاتی(یادرواقع بورژوائی) درآخرین پاراگراف اثرش خودمی نمایاند:

"رادیکالیسم سالهای ۱۹۳۰ ادامه پیدا نکرد. اگرچه آئین کرتیکا /یاموکریتیکا (انتقاد / انتقادازخود) به یك عمل روزمره حزبی مبدل گردیداماهرگزمجدداً نتیجه ای راکه در ۱۹۳۷ داشت حاصل نکرد. اگرچه سیاستهای سالهای ۳۰ اغلب پوپولیستی وحتی خرابکارانه بودند، اماضروریات جنگ جهانی دوم، درآمیزش باالزامات عملی ادارهٔ یك اقتصادپیچیده، بمعنای آن بودکه رادیکالیسم وضدیت بابوروکراسی، رفته رفته کنار رفته وجای خودرابه احترامی جدیدبه آتوریته خواهد دادد رسالهای ۱۹۳۰، استالین یك پوپولیست بهتان زن نبود، وآنطور که آوورخانف بخاطر می آورد، اوچهرهٔ کسی رامجسم می- کردکه ازکراوات متنفراست. انجماد واقعی سیستم استالینی، طی جنگ ومتعاقب آن بوقوع پیوست، یعنی زمانی که کمیسار- یاها به وزارت خانه ها مبدل شد، رهبر حزب به نخست وزیر بدل گردید، ومردی که از کراوات متنفر بود، به بزرگی ارتشتاران تبدیل گشت."

ا.س

بقیه ازصفحهٔ ۴۵

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹، دورهٔ تصمیم ـ گیری دربازسازی بود. راهنمای حزب در این دوره، خط استراتژیك محاصرهٔ شهرها ازطریق روستاهابود. در۱۹۶۹ موافقت شد که حزب براساس وحدت به حول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون، خوزه کارلوس ماریاتگی وکنفرانس پنجم حزب، بازسازی شود.

از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵، دورهٔ تحقق بازسازی تحت هدایت خط استراتژیك سازماندهی مجدد حزب برمبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون، برای انجام دادن جنگ خلق است.

از ۷۵ تا ۷۹، دورهٔ تکامل پروسهٔ بازسازی است که خط استراتژیکش به اتمام رساندن بازسازی وبرپائی مبارزه مسلحانه می باشد.

با اتمام بازسازی، حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو، جنگ خلق را در۱۷ می ۱۹۸۰ براه انداخت وبااینکار گامی مهم درگشایش یك دورهٔ تاریخی نوین در پرو برداشت.

این، یك زمینهٔ تاریخی است که بر مبنای آن، حزبی تراز نوین رشد یافته است. حزبی که برای کسب قدرت سیاسی، پختگی وآمادگی سیاسی لازم راداشته، از درون مبارزهٔ دوخط، بازسازی شده ومبنای وحدت آن بعنوان یك حزب، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشهٔ راهنمای رفیق گونزالو است.

حال راجع به دوره های مختلف مبارزه مسلحانه درپرو صحبت کنیم.

دوره اول ـ تصمیم گیری تعیین کننده. درسال ۱۹۷۹، براه اندازی مبارزه مسلحانه همزمان شدبامبارزهٔ علیه آنهایی که خیال داشتندشروع مبارزهٔ مسلحانه رابه تعویق انداخته، بازسازی راادامه دهندوحزب را بجای ماشین جنگنده به ماشین سازمان ـ دهنده تبدیل کنند. تحت رهبری مصممانهٔ رفیق گونزالو، درحین این مبارزه، صفوف حزب شکاف برنداشت وآنگاه که موضع ـ گیری های ارتجاعی آن افراد با شکست روبروشد، ومخالفت باشروع مبارزه مسلحانه را اعلام کردند، آنهابعنوان رویزیونیستهای منفرد صف فشردهٔ حزب راترك کردند. بنابراین یك مرحلهٔ جدید، یك مسیر متفاوت معین شد.

دورهٔ دوم ـ تدارك. از۱۹۷۹ تا آغاز ۱۹۸۰، حزب به یك سلسله استراتژی



زاغه نشینی در نزدیکی لیما

پایه ای سیاسی برای پیش بردن انقلاب دست یافت. اینها عبارت بودند از:

۱ ـ قهر انقلابی. حزب آثارآموزگاران بزرگ پرولتاریا، ازمارکس تا مائو تسه دون رادقیقاً مطالعه کرد. ازلزوم بکارگیری قهر انقلابی برای کسب قدرت، تاتئوری جنگ خلق، که دستآوردبغایت متکامل پرولتاریا درعرصهٔ تئوری نظامی است.

۲ ـ خط عمومی انقلاب وخط نظامی در مرکزآن. رفیق گونزالو، باتکیه بردستآوردهای مائوئیسم، افکار ماریاتگی راتکامل دادوخط عمومی انقلاب پرو رامنسجم نمود. در۱۹۷۹، این خط توسط حزب کمونیست پرو اتحادشد. خط عمومی پنج جنبه دارد:

الف ـ مشخصهٔ کارآکتر جامعهٔ پرو. جامعهٔ ما جامعه ای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره است. نیمه فئودال، بخاطرداشتن توده های وسیع دهقانی، که تحت انقیاد دوگانهٔ مالکین فئودال و زمین می باشند. نیمه مستعمره، زیرا اگرچه کشور ما نسبتاازلحاظ سیاسی مستقل است، از زاویهٔ اقتصادی به امپریالیسم، مخصوصاً امپریالیسم آمریکاوابسته می باشد. سرمایه ـ داری بورکرات، درون این جامعهٔ نیمه ـ فئودال ـ نیمه مستعمره توسعه می یابد. این، سرمایه داری انحصاری است که باهزاران رشته به فئودالیسم وامپریالیسم گره خورده است.

ب ـ کارآکتر مشخصهٔ انقلاب پرو. درمرحلهٔ کنونی، انقلاب پرو یك انقلاب دمکراتیك می باشدکه وظایف مبارزه ضد فئودال، ضدامپریالیستی راعهده داراست. با به انجام رسانیدن این مرحله، انقلاب پرو بدون انقطاع، راهش رابرای انقلاب سوسیالیستی ادامه خواهد داد. که در این مسیر، انقلاب های فرهنگی متعددی برای ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تارسیدن به جامعهٔ بی طبقه (کمونیسم) در پیش رو خواهد بود.

ج ـ ابزار سه گانهٔ انقلاب. برای انقلاب کردن، بایدیك حزب کمونیست، بمثابه رهبری کننده وعالی ترین فرم تشکیلاتی، ـ یك ارتش انقلابی، بمثابه فرم اصلی تشکیلات، ـ ویك جبههٔ متحد انقلابی، بمنظور مبارزه مسلحانه داشت. این جبهه که برمبنای اتحاد کارگر ـ دهقان است، شامل این طبقات که درصف خلق هستندمی باشد: پرولتاریا ـ دهقان ـ خرده ـ بورژوازی و بورژوازی ملی. مارکسیسم معتقداست که صف "خلق" درشرایط مختلف می تواند تغییر کند. بعداً راجع به این که چه کسانی عملاً امروز درجبههٔ متحد هستندصحبت خواهیم کرد.

د ـ کارآکترمشخصهٔ انقلاب دمکراتیك. همانطور که قبلا اشاره کردیم، انقلاب دمکراتیك باید دو وظیفهٔ مهم، یعنی مبارزه علیه فئودالیسم وامپریالیسم رابه انجام رساند. این انقلاب بورژوادموکراتیك نوع نوین، همانطور که صدرمائو گفت، انقلاب دموکراتیك نوین است.

ه ـ خط مشی توده ای. برای هربخش ازتوده های وسیع مردم، خط مشی ویژه ای بکارمیرود: کارگران ـ دهقانان، زنان، جوانان، روشنفکران وغیره.

برای پیش بردن انقلاب، خط نظامی باید درمرکز قرار گیرد. همانطور که رفیق مائو اعتقاد داشت، خط نظامی درحین پیش بردجنگ شکل می گیرد و در طول مبارزه تکامل می یابد. در دوره تدارك، باپیروی ازخطی که توسط رفیق گونزالو ترسیم شده، حزب کمونیست پرو خود را تبدیل به ستادنظامی کرد، واسلحه را در مرکزوظایف خود دردستور کار قرار داد. خط نظامی باید درارتباط باتئوری جنگ خلق باساختمان قوای مسلح انقلابی و با استراتژی وتاکتیك جنگ خلق، متحقق شود.

۳ ـ برنامه حزب کمونیست پرو در رابطه لاینفك بامرحله انقلاب پرو می باشد: به سرانجام رسانیدن انقلاب

دمکراتیک ،آغاز نمودن انقلاب سوسیالیستی وسپس انجام دادن انقلاب های فرهنگی به منظور دست یابی به کمونیسم.

۴ ـ بناکردن ابزار سه گانه :حزب ـ ارتش خلق ـ جبههٔ متحد.

ـ دربارهٔ حزب. برنامهٔ تبدیل حزب به ستادنظامی بعنوان نقشه استراتژیکی تصویب شد.این خدمت با ارزش رفیق گونزالو درسطح جهان است.لنین می گوید که مادرعصر امپریالیسم زندگی می کنیم وامپریالیسم درمیان جنگ ها سرنگون خواهدشد. رفیق مائو در دههٔ ۱۹۶۰ گفت که جهان طی ۵۰ تا ۱۰۰ سال اخیر،وسیعاً دگرگون می شودواحزاب باید خودشان را با این دگرگونی هاتطبیق بدهند. رفیق گونزالو می گوید،ازاینرو حزب کمونیست باید خود رابه ستاد نظامی تبدیل کند، حزب باید پیشتاز این جنگ ها علیه امپریالیسم باشدوبامرکز قراردادن اسلحه حرکت های کوچك راوسیعاً گسترش دهد.

ـ دربارهٔ جبههٔ متحد .همگونی بین جبههٔ متحد ودولت مشخص شد.این دو در واقع برحسب ترکیب طبقاتی شان ،مثل هم هستند.

پرو امروز تحت یك دیکتاتوری فئودال ـ بورکرات است.دیکتاتوری زمینداران بزرگ وبورژوازی بزرگ. دولت ،انعکاس جبههٔ ارتجاعیون می باشد. عین همین درموردانقلاب صادق است :جبهه متحدازچهار طبقه تشکیل شده، و این در دولت جدید منعکس می شودکه تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد.با شرکت پرولتاریا،دهقانان وخرده بورژوازی . امروز بورژوازی ملی درجبههٔ متحدنیست اماجبهه منافع او را نیزنمایندگی می کند.

ـ درباره مبارزه مسلحانه .در دوره تدارك ،وظیفه طرح کردن یك نقشه‌نظامی برای پیش بردجنگ ارضی لازم آمد.

۵ ـ تصمیم برای تشکیل رسته های اولیه از درون عملیات نظامی. درسال ۱۹۸۲،بعد ازموافقت بااین استراتژی سیاسی ،عملیات قهرمانانهٔ چریکی حمله به زندان آیاکوچو انجام یافت. عملیاتی که موفق شدصدهازندانی جنگ را آزاد کنند.

۶ ـ جهت گیری سیاسی. حزب تصمیم برآن گرفت که جهت گیری پایه ای ، گسترش نظامی کردن حزب درجریان عملیات،برای انجام دادن عملیات وتشکیل دسته هاباشد.

۷ ـ نقشه براه انداختن مبارزه مسلحانه.سه شعار بزرگ حزبی پیش گذاشته شد.اول،مبارزه مسلحانه . د و م ، حکومت کارگران ودهقانان .سوم ،با این حکومت ارتجاعی جدیدبجنگید.مبارزه انقلابی بمثابه وحدتی ازمناطق روستایی و شهر،بجلو گذاشته شد،عمده،مناطق روستائی وکامل کننده،شهرها. تصمیم براین شدکه دهقانان راتحریك کرده که برای به چنگ آوردن زمین به مبارزه بپاخیزند.واین مبارزه،نطفهٔ دولت جدیدراباخودحمل کند. قوانینی برای براه‌اندازی مبارزه مسلحانه مقرر شد:پیش بطرف مصادرهٔ خرمن و محصولات وتسخیر زمینهای مالکین ،عملیات چریکی،وتحریم انتخابات .در۱۹ آوریل ۱۹۸۰،حزب کمونیست پرو به دشمن اعلان جنگ داد.

سومین مرحله مهم وبرجسته. شروع مبارزهٔ مسلحانه، دوره ای که تا آخر۱۹۸۰ به اتمام رسید.این مرحله در واقع براه اندازی مبارزه مسلحانه برطبق نقشه اولیه وشروع جنگ چریکی است.صدرمائو گفته است که هرجنگ انقلابی سه مرحله دارد:دفاع استراتژیك ،تعادل استراتژیك وتعرض استراتژیك .ازنظرنظامی،حزب دفاع استراتژیك اش راشروع کرده بود که همزمان ازنظرسیاسی،یك حرکت تعرضی بود.این دوره از۱۷مه ۱۹۸۰ بایورش وبیران کردن یك حوزهٔ رأی گیری دریك شهر کوچك درآیاکوچوبنام "کوزکی"شروع شد، جایی که دشمن قصدداشت نمایش انتخاباتی اش رادر روزبعدبراه بیندازد.بنا براین،راه نوینی درعمل گشوده شد ، راه رهایی بخش مبارزه مسلحانه درمقابل راه ارتجاعی وستمگرانه حفظ نظم کهن ازطریق انتخابات .

درکمتر از ۱۵ روز،باپایان مه ۱۹۸۰ ۹۸ عملیات صورت گرفت واولین دسته ها شکل گرفتند. این دسته ها،همانطور که لنین گفت،گروههای مسلح بدون سلاح برای رهبری توده هاهستند.چیزجدیدی سر برآورده بود. شکل عمده مبارزه،مبارزه مسلحانه،خودرا دراین اولین ۹۸ عملیات بیان کردوشکل عمده تشکیلات ،از طریق این دسته هامتبلورشد.

عملیات چریکی متحرکی علیه مالکان ارضی آغازیافت.مثلا،یك ملك فئودالی در"آیرابامبا"در۱۰ژوئیه ۱۹۸۰ . همزمان،درون حزب ،باموضعی برخوردشد که نمی توانست درك کندکه مبارزه مسلحانه باید در روستاهامتمرکز باشد و بغلط ادعا می کردکه این مبارزه باید در شهرهامتمرکز شودومی گفت که حزب دارد "خوجه ایسم" رابکارمی بندد.درآن موقع، حزب دست به برداشت جمعی محصول زد. عملیات مهم دیگر،در"آیزارکا" در۲۴ دسامبر ۱۹۸۰ بود.این اولین عملیات نابود. کننده بودکه به نیروهای انسانی دشمن حمله می برد.برای اولین باربودکه چندی ازعناصردشمن که منفورمردم بودند،اعدام انقلابی شدند.

دراین سومین مرحله،یعنی برپائی مبارزه مسلحانه،پنج مرحلهٔ هرعملیاتی تعیین شدند :(تعیین نقشه،نیروها،ابزار، تدارك ،اجرا،وجمعبندی). جوخه هاودسته ـ ـ های مخصوصی بوجودآمدند.

مرحله چهارم ـ گسترش جنگ چریکی. این دوره،که در۱۹۸۱ شروع شد،ازآنجاکه تمامی دفاع استراتژیك رادر بر دارد، طولانی ترین مرحلهٔ جنگ خلق است. نقشه های نظامی زیادی،یکی بعدازدیگری به عمل درآمد.

الف ـ نقشه بازکردن قلمروچریکی ازژانویه تا آوریل ۱۹۸۱. بعمل درآورد ن این نقشه به بازکردن هشت قلمروچریکی و۹قلمروی عملیاتی رهنمون شد.مناطق چریکی مناطقی هستندکه چریکهای مسلح با ارتجاع برای قدرت سیاسی درگیر هستند.قلمروعملیاتی،جاهایی هستند که نیروهای انقلابی واردمی شوند،ضربه می‌زنندوعقب نشینی می کنند.دراین دوران پنج گام برای پیشبردمبارزه مستحکم شدند:تدارك ،واکنش های خردکننده یعنی (نبردهای اولیه)،جنگ چریکی وعملیات کامل کننده .

نقشه های استراتژیکی برای باز کردن قلمروهای چریکی دریك سطح ملی پیاده شده اند،کمیته مرکزی نقشه های عملیاتی استراتژیك راتدوین می کند. سپس ،درهرمنطقه تاکتیك هابه شیوه غیرمتمرکزتدوین شده وبه پیش برده‌می شوند. هریك ازاین گام ها،آمادگی،واکنش های خردکننده وغیره همزمان درسراسرکشور به پیش می رود.

ب ـ نقشه برپایی جنگ چریکی، ازمه ۱۹۸۱ تادسامبر۱۹۸۲. اجرای این نقشه ازسه مرحلهٔ مهم می گذرد:

ـ اول : بچنگ آوردن سلاح وابزار و وسایل جنگی.سلاح ها از طریق حمله به پست های نگهبانی پلیس و وسایل دیگر، مثل دینامیت ازطریق حمله به معادن به دست می آیند.

ـ دوم :روستاهارابا‌عملیات مسلحانه

بلرزانید: عملیات اصلی آن موقع درحمله به زندان آیاکوچو درسال ۱۹۸۲ شروع شد، که قبلاً به آن اشاره کردیم.

ـ سوم: ضربه به دشمن. این مرحله خیلی مهم است چگونه درجهش برای تشکیل کمیته‌های خلقی مخفی، حلقهٔ کلیدی است، در برابر یورش حزب، نیروهای پلیس همراه با اولیاء ارتجاعی شان، پابه فرار گذاشتند و در نتیجه، یك خلاء قدرت درمناطق روستائی ایجادشد. این زمانی بودکه کمیته های خلقی شکل گرفت. این دوره، شامل ویران کردن اشکال فئودالی، ونشانه رفتن پیکان حمله علیه نیروهای حاکمین فئودال، وبه عبارت دیگر، علیه نیروی سیاسی فئودال درمناطق روستایی می بود. دردسامبر ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاع (اساساً ارتش ونیروی دریایی وهمینطورنیروی هوائی) برای ازبین بردن کمیته های خلق و دوباره برقرار ساختن قدرت سیاسی کهن وارد عملیات شدند. نیروهای نظامی خونخوار وجنایتکار "مسنادا‌ها" را، که درواقع باندهای نظامی هستند، سازمان دادو رهبران کمیته های خلق راقتل عام کرد. درقرون وسطی مسنادا‌ها، باندهای مسلح فئودالها برای سرکوب دهقانان بودند. در رویارویی با این اوضاع جدید، حزب دستور داد این باندهای مسلح باید نابودشوند. در اوایل ۱۹۸۳، عملیات تنبیهی علیه آنها بعمل آمدو موجب خلق کردن نقشه های ارتجاع برای سازمان دادن مسنادا‌ها شد.

ج ـ نقشه بزرگ برای فتح مناطق پایگاهی: مناطق پایگاهی انقلابی، جوهر جنگ خلق است. در ۱۹۸۲، یك نقشه نظامی باچهار وظیفه سیاسی جلوی پاقرار گرفت.

وظیفه اول ـ سازماندهی مجدد تشکیلات حزب بطور کلی.

وظیفه دوم ـ بوجودآوردن ارتش چریکی خلق وتلفیق میلیشیا با آن.

وظیفه سوم ـ گسترش جبهه درمناطق روستایی، جبهه انقلابی ودرشهرها، جنبش انقلابی برای دفاع خلق برقرار شد. بنا ـ براین قدرت دولتی نوین درمیان کمیته ـ های خلق برخاسته ومناطق پایگاهی انقلابی راشکل می دهدوجمهوری دموکراتیك نوین خلق رابپیش می برد.

وظیفه چهارم ـ نقشه بزرگ، به کلامی دیگر، تدارك نقشه های استراتژیك در سطح ملی. دراین نقشه بزرگ برای کسب مناطق پایگاهی، محورهای عمده ودرجه دوم معین شدند. محور، خط حرکت جنگ چریکی است.

چهار تشکل مبارزاتی و یازده شیوه معین شد:

۱ ـ عملیات چریکی: بشکل کشت جمعی زمین وبرداشت جمعی محصول، یورش ـ ها، کمین کردن، گرفتن شهرها، مصاف ها، حمله به زندان هاوبالاخره جنگ های خیابانی تاکتیکی.

۲ ـ خرابکاری.

۳ ـ تروریسم دربرخی مواردکه شامل اعدام های انقلابی ودادگاههای خلق است.

۴ ـ جنگ روانی، ازطریق تبلیغ وبسیج.

درجهت گیری کلی این نقشه بزرگ برای بدست آوردن مناطق پایگاهی، دو کارزار برای دفاع ازکمیته های خلقی، گسترش مناطق پایگاهی وساختمان جمهوری دموکراتیك نوین خلق راه افتادا ولی درژانویه ۱۹۸۳ شروع شدو دومین آن در آوریل ۱۹۸۴ پایان یافت.

مهمترین چیزدرحین این دو کارزار این بودکه مبارزه بین انقلاب وضدانقلاب برسربازپس گرفتن مناطق پایگاهی گره خورده بود. یابه بیان دیگر، جنگ ضد انقلابی برای نابود کردن قدرت سیاسی نوین وجنگ انقلابی برای دفاع از آن، گسترش آن وتحکیم آن تا، رفته رفته نظم ارتجاعی کهنه وفرسوده را نابودکند. دراین مرحله مبارزه حاد می شودوابزار سه گانهٔ انقلاب گسترش عظیمی می کنند: صفوف حزب گسترش یافته، هزاران نفر مخصوصا دهقانان فقیربه ارتش چریکی خلق پیوسته وصدها کمیته خلق ایجادمی شوند.

از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۴، درگرماگرم این مبارزه بین انقلاب وضدانقلاب برسربازپس گرفتن مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی جدید گسترش یافت وهمچنین ماشاهد انفجار ورشد مبارزه درشهرهابودیم. در ۱۹۸۴ ارتجاع، حمام خون وحشتناکی براه انداخت. هزاران دختر و پسر به وحشیانه ترین وجهی بقتل رسیدندواجساد آنهابه گودالهای دسته جمعی انداخته شدکه طعمه حیوانات وحشی شوند. "ناپدیدشدن ـ ها" آغاز شد. جنایت های وقیح، آشکار و منزجرکننده شروع شدند.

د ـ برنامه برای جهش بزرگ ـ این برنامه، که قسمتی ازنقشه کلی گرفتن مناطق پایگاهی است، پیش گذاشته شد. ژوئیه ۱۹۸۴ شروع اجرای آن بود. استراتژی سیاسی آن، منسجم کردن وگسترش مناطق پایگاهی انقلاب است. بانزدیك شدن گره گاه سیاسی انتخاباتی، این کارزارها به اجراء درآمد.

ـ کارزار اول ـ درژوئن ۱۹۸۴ برای آغاز جهش بزرگ وفتح فضای سیاسی ای که درتضادبین دولت نوین وکهنه، دولت نوین رابه جنبهٔ عمدهٔ تضاد تبدیل کند، شروع شد. درتقابل با ادامه جاده بوروکراتیسم ازطریق انتخابات، حزب راه دموکراتیك را ازطریق مبارزهٔ مسلحانه به پیش گذاشت، راهی نه مبتنی برانتخابات، بلکه متکی براسلحه. ارتجاع می گفت که این انتخابات علیه تروریسم است. تمام کاندیداهاهم آنرا پذیرفته، درمبارزه علیه حزب کمونیست متحدشدند، که خود این، انعکاس موفقیت حزب در این کارزار بود.

ـ کارزار دوم، از ژانویه تا ژوئن ۱۹۸۵، برای گسترش وسیعتر آغاز جهش بزرگ ومخالفت با انتخابات، باشعارهای "رأی ندهید ـ ازانتخابات جلوگیری کنید" براه افتاد.

ـ کارزار سوم، که از ژوئیه ۱۹۸۵، شروع گشت، برای گسترش وسیعتر جنگ خلق ومخالفت با نمایندگان جدید دولتی بود. این کارزار تاکنون باموفقیت به کار خودمشغول است.

مادوباره درقسمت دوم به این کارزار ـ ها برخواهیم گشت.

امروز ارتجاع، دهقانان را بزور جمع می کند. اول، دسته هایی برای خراب کردن ونابودکردن براه می اندازد. وبعد باتهدید به مرگ، عده ای ازدهقانان را بزور باهم دریك نقطه متمرکز می کند تا صحنه ای بیافریندکه باصطلاح جنگ بین دهقانان بوده است، درحالیکه در واقع، این عملیات تجاوزکارانه، اقتباس از "دهکده ـ های استراتژیك" ویتنام یا باصطلاح "تشکیلات دهقانی" که درگواتمالا تحت نظارت مستشاران آمریکایی شکل یافتند، می باشد. نیروهای نظامی ارتجاعی به تعداد سربازان خودافزوده اندوکمپ هایی در مزارع برقرار کرده اند. بایدخوب درنظر داشت که مبارزه مسلحانه هیچوقت دریك خط مستقیم به پیش نمی رود، بلکه بیشتراز خلال پیشرفت هاوعقب نشینی هاکه در آن روند عمده، پیش روی است، به جلومیرود.

کارزار دوم، علیه انتخابات، هدفهای خودش راباموفقیت برآورده ساخت. امروز حزب کمونیست پرو می خواهدخودرا در مناطق کوهستانی گسترش داده، حوزهٔ جنگ چریکی را وسعت دهد تا بتواند جریان متحرك عملیات چریکی را از "کایامارکا"

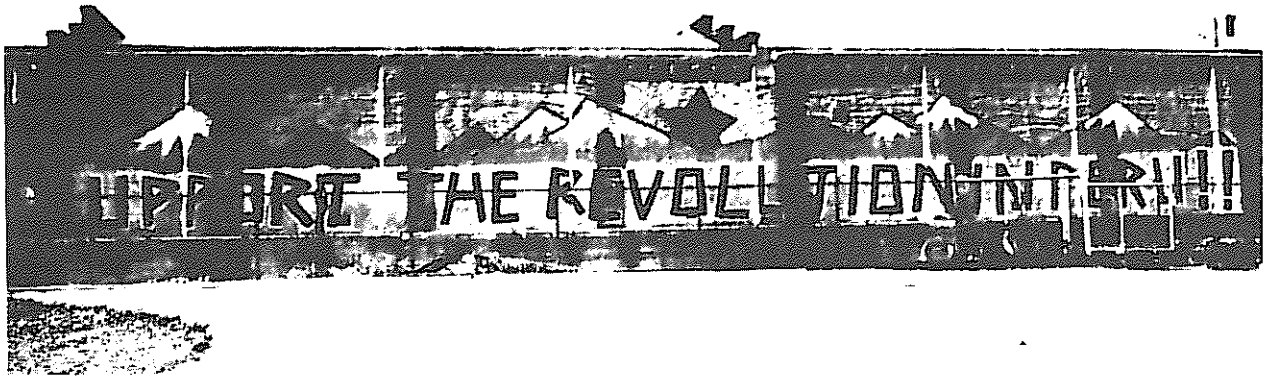

نقاشی دیواری،سان فرانسیسکو ـ منطقهٔ خلیج

تا "پونو" برساند.این یعنی گسترش دادن جنگ خلق .

برای نتیجه گیری وبمنظور بدست دادن یك تحلیل روشن از پروسه جنگ خلق درپرو،ماقصد داریم که نکات زیر راخاطر نشان کنیم :

ـ حزب کمونیست پرو یك جنگ توده ای را در روستاوشهر به پیش می‌برد.

ـ حزب ،مسئولیت کسب قدرت را باکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم اندیشه راهنمای رفیق گونزالوبعهده میگیرد.

ـ جنگ خلق موفقیت ها وعقب ـ نشینی هایی دربردارد،اما روند کلی آن پیشروی است .

ـ جنگ خلق درپرو به مبارزه در دیگر کشورهای جهان کمك می کند.

ـ بخوبی دیده می شودکه درآمریکای لاتین،اوضاع برای بکاربستن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آماده است .

ـ حزب کمونیست پرو دارد نیروی رهبری کنندهٔ انقلاب دمکراتیك می شود، ودر آینده به پیشتاز شناخته شده ومرکز انقلاب تبدیل خواهد شد.

ـ درخلال مبارزه مسلحانه،حزب کمونیست در کورهٔ جنگ آبدیده می شود، اینکه دهقانان فقیر درجنگ ،وزن اصلی رابدوش گرفته اند،انعکاس این واقعیت است که این ،یك جنگ دهقانی است که توسط حزب رهبری می شود.این توده ها هستندکه تاریخ رامی سازند.

ـ دست آوردعمدهٔ این جنگ ،قدرت دولت نوین می باشد.

ـ حزب ،سیاست اتکاء بخود را به پیش می برد،که به این معنی است که جنگ خلق،ادامهٔ مبارزه طبقاتی است .

ـ حزب سیاست تصمیم گیری برای خود رابکار می بندد،که این به این معنی است که به ابرقدرتها یا امپریالیسم‌گردن نخواهد گذاشت.

دربارهٔ ساختمان
سه ابزار انقلاب

صدرمائوتسه دون به ما می آموزد که کاربست صحیح ابزارسه گانه ،نشانهٔ رهبری درست است.

برای ساختن حزب ،ارتش وجبهه، حزب کمونیست پرو خودش رابرپایهٔ اصول زیر استوار می کند :

ساختن تشکیلات برپایه سیاست و ایدئولوژی ،دردل مبارزه طبقاتی ومبارزه دوخط،به منظور مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی .

نگاهی به چندجنبه از ایجاد این ابزار سه گانه بیندازیم :

۱ ـ درباره حزب

الف ـ جنبه ایدئولوژیکی ـ سیاسی. حزب تز پراهمیت رفیق گونزالو درمورد نظامی کردن حزب رابکارمی بندد.همان طور، که قبلا گفتیم ،ماواردعصر تاریخی جنگ ها شده ایم،چنانکه مائوتسه دون پیش بینی می کرد،در دوران تغییرات اجتماعی ۵۰ تا۱۰۰ ساله ای بسر می بریم و بنابراین باید خودرابرای اشکال متفاوت مبارزه آماده کنیم. باید درنظرداشت که حتی بعد ازاینکه امپریالیسم شکست خورد هنوز هم سرمایه داری وجود خواهد داشت. پرولتاریا،بدون شك قدرت سیاسی خود رامستحکم می کند.این،تعرض استراتژیك انقلاب جهانی است.ازآنجایی که این دوران جنگ هاودگرگونی های عظیم است حزب دستخوش تغییراتی می شودکه به نظامی شدنش رهنمون شود.

اجازه بدهید تأکیدکنیم که مارکس از لزوم تشکل پرولتاریا درحزب خودسخن می گفت .لنین ساختمان یك حزب ازنوع نوین رابما آموخت.رفیق مائو نشان دادکه چگونه باید حزب رادر رابطه باجبههٔ متحدومبارزه مسلحانه ساخت.امروز رفیق گونزالو می گوید:حزب بایدیك ستاد جنگنده باشد. احزاب کمونیست باید خودشان رانظامی کنند.به این معنی که،با درنظرگرفتن پیشرفت ناموزون اوضاع انقلابی،بایدباقراردادن اسلحه درمرکز کارشان ،خودراتحکیم یابازسازی کنند و به عملیات مسلحانه روی آورند.شرایط تاریخی،این تغییرات رامطالبه می کنند. حزب جنگنده درکشاکش جنگ پیشروی کرده وسه چیز راممکن می کند :

۱ ـ به کمونیسم جنگی پامی دهد.که در واقع به معنی نفی کامل منافع شخصی است و روحیه ای رامی آفریندکه آتش انقلاب راهمیشه شعله ورنگاه می دارد.

۲ ـ به حزب اجازه می دهدکه از احیاء سرمایه داری جلوگیری کند،چراکه حزب براسلحه کنترل کامل دارد. ۳ ـ یك جامعه جنگنده را رشدمی دهدکه به معنی مسلح شدن عمومی توده است.

تجربه حزب کمونیست پرو،درستی تز رفیق گونزالو رانشان داد.حزب از میان یك پروسهٔ ۱۵ سالهٔ بازسازی،تکامل یافت که باهدف روشن ومشخص رهبری نمودن قیام دهقانی به پیش برده می شود. حزب این پروسه را بوسیلهٔ فرموله کردن یك مجموعه از استراتژیهای سیاسی عمده طی کرد.استراتژی برای پیش بردن انقلاب،

آغاز نظامی کردن خود،قرار دادن سلاح درمرکز آن ،وبنابراین آماده ساختن خود برای برپایی مبارزه مسلحانه .سپس حزب تصمیم به برپا داشتن عملیات مسلحانه، از کوچك تابزرگتر آن،شکل دادن دسته- ـ ها،سپس جوخه ها،رسته هاوگروهاوغیره، ساختن واحدهای نظامی درخلال عملیات ها وبنابراین ساختمان ارتش چریکی خلق گرفت.

به این طریق ،حزب درخلال نظامی کردن خود در دورهٔ جنگ ،خود را آماده کردتا همانطور که رفیق مائو آموخت ، مسئولیت های پرولتاریا رابرای رهبری انقلاب درعصر جنگ هاوتغییرات عظیم که درآن امپریالیسم بسرعت بطرف نابودی خود می رود وعصری که درآن روند اصلی انقلاب است،بعهده گیرد.

ب ـ جنبه تشکیلاتی . به چهارمسئله بپردازیم:

ـ مسئله اول :تشکیلات متحدالمرکز حول محور حزب :ارتش کاملا تحت رهبری حزب است.حزب ستون فقرات ارتش است.ارتش،ستون فقرات دولت و دولت توسط دیکتاتوری مشترك سه طبق،پرولتا ـ ریا، دهقان وخرده بورژوازی رهبری می شود.دولت برمبنای سیاست سه سوم ساخته می شود،که یك سوم اعضای آن کمونیستها یك سوم دهقانان ویك سوم آن اقشارمترقی می باشد.ـ مسئله دوم: ساختمان تشکیلاتی که اساس آن سانترالیزم دموکراتیك است.برای پیشبردجنگ حول یك استراتژی واحد،سانترالیزه ودرتاکتیك،غیرمتمرکز است.امروزترکیب اجتماعی حزب تغییر کرده است.وترکیب طبقاتی آن ازنوعی نوین است یعنی اساسازدهقانان فقیر.هر عضو حزب سه عملکرد دارد: سیاسی،نظامی، واجرایی.عضو حزب از نوع نوین ،درجنگ آبدیده شده‌استوبوسیله نیروی اسلحه ، و باتحقیر مرگ انقلاب رابه پیش می برد.

ـ مسئله سوم: سیستم تشکیلاتی.این مربوط به آرایش نیروها بمنظور جنگ است . امروز حزب می کوشدکه منطقهٔ از"کایا ـ ماركا" گرفته تا"پونو" راباعملیات مسلحانه ادامه داروپراکنده وبامستقر بودن کمیته های محلی اصلی حزب درفقیرترین مناطق،بپوشاند.وظیفه حزب عبارتست از پیش روی کردن ازمیان دره ها،دربلندی ـ های جنگل هاومصب رودخانه ها،وهمزمان پیش بردن کار درشهرها.

ـ مسئله چهارم :کارتشکیلاتی.حزب کار علنی ومخفی راهمزمان پیش می برد.

ج) جنبه رهبری. حزب یك سیستم رهبری حزب شامل یك کمیته مرکزی،یك دفتر سیاسی،یك کمیته دائم ودبیرکل حزب است.

د) ـ جنبه مبارزه دوخط ـ در درون حزب کمونیست پرو،خط سرخ ،خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در رهبری است.

عالیترین بیان آن صدرگونزالواست . راست روی،که‌خطر اصلی است درهم کوبیده می شود که در واقع به این معنی است که راست اجازه نداردسرش رابالا بگیرد.راست را باید مجبور کردکه بر روی پرچم های سیاه خودش گام زندوبه منجلابی که لایقش است برود.

ه) ـ جنبه کار توده ای .حزب ،سازماندهی ارگانیزم های نوینی که دربرابرحمله های ارتجاع پایداری کند هدف خودقرارداده است.

۲ ـ درباره ارتش چریکی خلق

ارتش چریکی خلق از درون ضرورت سیاسی بناشده وازسه نیرو تشکیل یافته است :نیروهای اصلی ـ نیروی منطقه ای و نیروهای محلی.این به نیروهای انقلابی اجازه داده است که به تعداد خودبیفزایند وبانیروهای مسلح ارتجاعی مقابله کنند. ارتش چریکی خلق کاملاً تحت رهبری حزب است وسه عملکرد دارد:جنگیدن ـ تولید وبسیج .بسیج نمودن یعنی ترویج را بین توده ها پیش بردن ،متحرك نمودن آنها ومسلح کردنشان .

میلیشا در درون ارتش چریکی خلق ادغام شد. لنین گفت که‌دولت ،میلیشای خلق است که سه عملکرد رابرآورده می- کند:عملکردهای یك ارتش ،یك نیروی پلیسی ویك نیروی اجرایی .این با هدف جلوگیری ازشکل گیری کاست هاوطبقات است.بااین حال،علیرغم این،لنین مجبور به ساختن ارتش سرخ شد،چونکه ۱۴ ارتش خارجی درصدد اشغال اتحاد شوروی بودند. ارتش سرخ آنچنان رشد کرد، که بعدازتبدیل اتحاد شوروی به ابرقدرت سوسیال امپریالیستی توسط رویزیونیسم،امروز یك دستگاه قدرتمند متجاوز که اسلحه در مرکزیتش قراردارد،مبدل گردیده است. چپ درون حزب کمونیست چین،مطرح کرد که حزب باید میلیشیا راکنترل کند وبعدارتش رابیلعد.همانطور که لنین مطرح می کرد: مردان نظامی که پرولتریزه نشده اند،که بعنوان کمونیست تربیت نشده اند،مستبد خواهندشد.آنها فکر می کنند که قدرت سیاسی به آنها تعلق داردوآنرا ارث پدری خود می دانند. صدرگونزالو ،بادید تاریخی باز ،این مشکل را درون ارتش پیش بینی کرد و برای جلوگیری از بروز چنین مشکلی، میلیشیا را درون آن ادغام نمود.

ساختمان ارتش عمدتاً ایدئولوژیکی ـ سیاسی است . امروز به اندازه کافی سلاح وابزار لازم موجود نیست،اماحزب اسلحه نمی خرد چراکه نمی خواهد زندگی انقلاب رادرگرو بگذارد. حزب به توده- ـ ها اتکاء می کند. انقلاب پرو با دینامیت به پیش برده میشود. رفته رفته سلاحهای ارتجاع بدست خلق می افتد.

۳) درباره دولت

امروزه کمیته های خلق ،وظایف واقعی یك دولت رابه اجرا درآورده وسیستم دولتی نوینی راتشکیل می دهند. این امر از طریق یك دیکتاتوری مشترك تحت رهبری حزب بعنوان نماینده پرولتاریا بمثابه یك سیستم حاکمیت جدیدوتشکیلات قدرت نوینی که برانجمنها استوار است ، انجام می شود.نمایندگان تشکیلات مختلفی که بوجودمی آیندانجمن نمایندگان را تشکیل می دهند.این انجمن رابنج کمیسر مخفی انتخاب می کنندکه کمیته اجرایی رامی سازند.این کمیسرها عبارتنداز:

ـ کمیسر سیاسی که ازاعضاء حزب است.

ـ کمیسر امنیتی که عضو حزب بوده و بهمراه ارتش چریکی خلق واکنشهای در مقابل ارتجاع راهماهنگ می کند.

ـ کمیسر امور محلی که دهقان ومسئول محاکمات ،تولد،ازدواج وغیره می باشد.

ـ کمیسر جبهه که ازخرده بورژوازی (مثلا مغازه داریاروشنفکر)بوده ومسئولیت او متشکل کردن مردم درون تشکلهایی است که بوجود می آیند.

ـ کمیسر تولید،دهقان بوده‌وکشت،برداشت اشتراکی محصول وغیره راسازماندهی می کند.

کمیته های خلق درهرمنطقه بهم ملحق شده کمیته سازماندهی جمهوری دمکراتیك نوین خلق راتشکیل می دهندکه سه وظیفه بعهده دارد : رهبری،برنامه ریزی، ساختمان.

در روستاها استحکامات سنگرهای سیاسی ،اقتصادی،نظامی وفرهنگی انقلاب درحال شکل گرفتن هستند. دموکراسی نوین رویاروی دموکراسی کهن قرارگرفته است. زندگی اجتماعی توده ها،تولید، اجرای عدالت ،تجارت ،آموزش،خلاقیت

وغیره همه درحال سازمان یافتن است. امروزه تنظیم قوانین مربوط به زمین و حقوق مردم امری ضروری گشته است. روابط تولید واجتماعی نوین ،قدم بقدم موجودیت می یابند.

حزب درشکل گیری این سنگرها، قدرت یابی ستمدیدگان رامی بیند. آنها ازمیان خود افرادی رابیرون می دهند، که قادرند عملکردهای یك دولت رابانجام برسانند.

ازاین تحلیل کوتاه درمورد ساختمان ابزار سه گانه انقلاب چنین نتیجه می گیریم :

مبارزه مسلحانه درحال بوجود آوردن امور وپدیده های نوین است.حزب کمونیست پرو بادرك چگونگی رهبری امور جدیداً بپا خاسته ،دیدگاه سیاسی خود را تکامل داده است.امروزه حزب، رزمنده قهرمانی است که هم مبارزه مسلحانه وهم جبهه را رهبری می کند. البته‌واضح است که کارساختمان حزب ، درتعاقب خط پرپیچ وخم جنگ است .

تأثیر مبارزهٔ مسلحانه بر مبارزهٔ طبقاتی

حال ببینیم ارتجاع چگونه درمقابل مبارزه مسلحانه واکنش نشان داده و مبارزه مسلحانه چه تأثیر عمیقی به تکامل مبارزه طبقاتی در پرو گذاشته است.

ارتجاع که وفادارانه رهنمودهای امپریالیسم آمریکا رابکارمی بندد از "تروریسم " خواندن حزب کمونیست پرو آغاز کرد بایدبخاطرداشت که‌آموزگاران کبیر پرولتاریا تروریسم فردی قرن نوزدهم را محکوم کرده اند،ولی زمانی که بمب به اسلحه ای دردست توده ها تبدیل می شود،همچنان که امروزه درپرو چنین است،استفاده ازآن شکل صحیحی از مبارزه می باشد. پس ازآن ،ارتجاع پلیس راوارد معرکه کرد،توگویی با جنایتکاران معمولی مبارزه می کند. در فواصل زمانی مختلف سه عملیات پلیسی مختلف انجام شده که همه ،یکی پس از دیگری بطور فجیعی به شکست انجامید. هدف این عملیات متناوب جمع آوری اطلاعات ازحزب ویافتن چریکها بود. درژانویه ۱۹۸۳ ،نیروهای مسلح ارتجاع با استفاده از باندهای مسلحی که از مستبدین فئودال،خرده مستبدین ودنباله ـ روانشان تشکیل شده بودند،وارد میدان شدند. بعدها نیروهای نظامی، این باندها را درواحدهای شبه نظامی متشکل کردند.نیروهای نظامی پس از ورود به منطقه بامشکلات مختلفی روبرو شدند، آنها آتوریته کافی نداشتند،از حمایت اقتصادی توده ها برخوردار نبوده و در ارتباط با مرزهای کشور نیز بامشکلاتی مواجه بودند.آنها ازاینکه به جنگ داخلی کشیده شوندمی هراسیدند.

درنوامبر۱۹۸۳ ، نیروهای مسلح ارتجاعی شروع به قتل عام وکشتارهای دسته جمعی نمودند.آن سال تقریباًهمزمان با انتخابات شهری ،اولین گورهای دسته‌ـ جمعی پیداشده و"ناپدیدشدن ها"آغاز گشت. درسال۱۹۸۴،طرحی برای مطیع کردن توده هابه اجراء گذاشتند. آنهادر کمیته های خلقی نفوذ کرده ،کوشیدند دهقانان رادرکمپ های انتقالی‌جمع کنند. به این ترتیب آنها عده ای ازمردم رادرشبکه های نظامی ـ فاشیستی خود درـ گیر کردند. دولت کهن به دو تقسیم شد: دولت بورژوا دموکراتیك با دموکراسی پارلمانی ویك شبکه نظامی فاشیستی که بربیش ۱۰٪ جمعیت پرو حکم می راندواین هردو ،درمقابل جمهوری بالندهٔ دمکراتیك نوین خلق قرار گرفتند.حزب درکار بر- افروختن شعله قیام درمیان توده هائی که درکمپ های ارتجاع اسیرند،می باشد.

در ژوئیه ۱۹۸۴، دولت به فرماندهی مشترك نیروهای نظامی آتوریته داد که درسراسر کشور،هرکجا که اراده کنند با چریکها بجنگند. در پایان سال ۱۹۸۴ ، ارتجاع صحبت "تحکیم"را پیش کشید و ادعا کرد که به وضعیت اضطراری خاتمه داده قدرت سیاسی را به اولیای غیرنظامی بازمی گرداند.ولی واکنش حزب وتهاجم وسیع ژانویه ۸۵ آنهارا وادار ساخت تا باصطلاح "تحکیم" شان را به تأخیر بیاندازند. درماه مه ۱۹۸۵، ارتجاع قانونی درمورد وضعیت اضطراری و حکومت نظامی گذراندکه دست فرماندهی مشترك رادرمقابله باچریکها کاملا باز می گذاشت.به این ترتیب نیروهای نظامی ارتجاع،بعنوان نیروی اصلی وارد نبرد ـ شده ونفرات ارتش خود راکه بهنگام پراکندگی در برابرکمینها آسیب پذیرتر است،افزایش دادند.

اتحادچپ برهبری منشویك چاکرمآب رسوا، بارانتز،بذوبهٔ خود خواهان درهم کوبیدن چریکها ومدافع نظم کهن می باشد.

ارتجاع چنین نومیدانه برای نجات هیئت حاکمه ای که موجودیتش با حمله شدیدانقلاب بخطر افتاده،می کوشدودست به اعمال جنایتکارانه ای ازقبیل کشتارهای دسته جمعی می زندکه تاـ کنون به کشته شدن بیش از۱۰هزار نفراز فرزندان خلق انجامیده است.

مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو ،دروازهٔ سومین دورهٔ جامعه معاصر پرو راگشوده است، دورهٔ نابود کردن سه کوهی که برشانهٔ مردم سنگینی می کنند،امپریالیسم،فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیك. اولین دوره ازسال ۱۸۹۵ تا پایان جنگ جهانی دوم را دربر می گیرد،یعنی پیدایش وتکامل سرمایه داری بوروکراتیك تحت هدایت بورژوازی کمپرادور.دورهٔ دوم حدوداً از سال ۱۹۴۵ شروع شده ،مشخصه اش عمیق شدن ریشه های سرمایهٔ بوروکراتیك وحضور افزایندهٔ بورژوازی بوروکرات است دورهٔ سوم که بسال ۱۹۸۰ باشروع مبارزهٔ مسلحانه آغازگشت دورهٔ بحران ونابودی سرمایه داری بوروکراتیك می باشد.

به این ترتیب ۱۲ قرن حاکمیت دولتهای ارتجاعی بکنار زده می شود.این عظیم ترین وفراگیرترین حماسهٔ تاریخ ماست.امروزاستثمارشدگان شروع به ایجاد دولت خویش کرده اند.اکنون توده های پرویی پیشقراول خود را یافته اندومسئله اصلی نیزهمین است. حزب کمونیست پرو،برآورندهٔ نیاز ستمدیدگان وبخصوص دهقانان فقیر تحت رهبری پرولتاریا می باشد.این جدی ترین نبردی است که ارتجاع تاـ کنون بخود دیده است.حزب تاکنون اعلام آتش بس نکرده وهرگز نیزنخواهد کرد.مبارزهٔ مسلحانه جنگی بی امان است.معامله ای درکارنیست.امور نوین ازطریق مبارزهٔ مسلحانه تکامل یافته ، نظم کهن رادرهم می کوبند.

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و مبارزهٔ مسلحانه

چندکلامی هم دربارهٔ آموزه ها و اساس فلسفی راهنمای حزب کمونیست پرو بگوئیم.پرولتاریا،آخرین طبقه تاریخ،طبقه ای که مأموریت تاریخی اش نجات خویش وبشریت برای دستیابی به کمونیسم می باشدوبه این دلیل قادر به انجام مأموریت خویش است که آموزه ای بس قدرتمند دارد:مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم .لنینسم ،

مارکسیسم رابه سطح نوینی تکامل داد،و صدرمائوتسه دون ،مارکسیسم ـ لنینیسم را دراجزاء سه گانه آن،فلسفه،اقتصاد سیاسی وسوسیالیسم علمی،به سطح عالی ـ تری تکامل داد. حزب کمونیست پرو برای بازشناساندن مائوئیسم درسطح جهان مبارزه می کند،بدین ترتیب بار دیگر درسراسر دنیا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی رهبری کنندهٔ انقلاب جهانی شناخته خواهدشد. مائوئیسم یعنی:موضع،جریان ومکتبی جهانشمول.

اندیشهٔ هدایت کنندهٔ صدر گونزالو تطبیق مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم با واقعیت پرو،وکلیدی برای انقلاب پرو می باشد.این اندیشهٔ راهنما محصول کار جمعی نبوده بلکه مختص صدر گونزالو است که درجریان بازسازی حزب تدوین شده ودرجریان مبارزهٔ مسلحانه تکامل یافته وخدمات مهم وجهانشمولی عرضه داشته است،ازجمله:درموردتهاجم استراتژیک انقلاب جهانی،نظامی کردن احزاب کمونیست،جنگ خلق،ساختمان ابزارسه گانه حول مرکزحزب،تحلیل ازفاشیسم،تحلیل ازسرمایه داری بوروکرات وسازش وتخاصم جناحهای درون بورژوازی بزرگ،مبارزه دوخط وغیره.

برای دستیابی به یک تکامل جهانشمول یعنی،مرحلهٔ چهارم مارکسیسم، کمونیستهای بسیاری درجهان بایکدیگر همکاری می کنندواین امر به مرحلهٔ چهارم منتج خواهدشد.

مبارزه مسلحانه وانقلاب جهانی

انقلاب جهانی که توسط پرولتاریا وازطریق احزاب کمونیستش رهبری می شود،پروسه ای درازمدت است.۲۰۰ سال طول کشیدتا انقلاب بورژوایی پیروز شود.به تخمین حزب کمونیست پرو،تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا ۲۰۰ سال طول خواهد کشیدواین ازسال ۱۸۷۱ یعنی زمانیست که پرولتاریا برای اولین بار درکمون پاریس قدرت رابدست گرفت.

انقلاب جهانی پرولتری مراحل بسیار مهمی را ازسرگذرانده است:

ـ سال ۱۸۷۱،کمون پاریس.مارکس مطرح کردکه پرولتاریا بایدخشونت بیشتر،یعنی دیکتاتوری قاطعانه تراعمال می کرد.

ـ سال ۱۹۱۷، با انقلاب روسیه عصر نوینی درانقلاب جهانی پرولتری آغاز گشت.

ـ سال ۱۹۴۹،پیروزی انقلاب چین. دولت دموکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک برقرارشده وچین به انقلاب سوسیالیستی گذر کرد.بدین ترتیب تناسب قوا درسطح جهان بنفع سوسیالیزم تغییر نمود.

ـ سال ۱۹۶۶، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری مسئله ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را حل کرد.

امروزه ما در دوران تعرض استراتژیک انقلاب جهانی بسرمی بریم،دراین دورهٔ ۵۰ تا ۱۰۰ ساله ،تضادعمده،تضاد ملل تحت ستم با ابر قدرتها وامپریالیسم است. به این ترتیب روند عمده جهان امروز ،انقلاب است. بنابراین برای کسب قدرت باید کمر همت بست،احزاب کمونیست باید خود را نظامی کنند،ملل تحت ستم که نقش مهمی درساختن تاریخ دارند باید بمثابه نیروی عمده ،تحت رهبری احزاب کمونیست پیشروی کنند.

برای دست یابی به کمونیسم،همهٔ ستمدیدگان باید خود را آزاد سازند. انقلاب پرو بخشی از انقلاب جهانی بوده وحزب کمونیست پرو درخدمت انقلاب جهانی است،چراکه انترناسیونالیست است. بهمین دلیل است که حزب کمونیست پرو به جنبش انقلابی ـ انترناسیونالیستی پیوسته وازطریق آن دوباره به جنبش کمونیستی بین المللی ملحق می شود.

انقلاب پرو،بخصوص توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ازحمایت انترناسیونالیستی برخوردارگشته است. برای مثال کمیته هایی برای دفاع از انقلاب پرو تشکیل شده اند. حزب کمونیست پرو،یک حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست مسلح می باشد و به این ترتیب مسئولیت بزرگتری دارد. چراکه باید از طریق مبارزه مسلحانه ، اعتبار مائوئیسم رابه جهانیان نشان دهد.

اوضاع کنونی برای مبارزهٔ مسلحانه و دورنماهای آتی

تکامل ابزار سه گانهٔ انقلاب ،حزب، مبارزه مسلحانه وجبهه متحد،بیان خودرا درقدرت دولتی نوین می یابد.برای تکامل امر نوین،سه مسئله ضروری است: اول : خط صحیح یعنی خطوط سیاسی ونظامی صحیح وسیاست مشخص. دوم:تکامل اشکال سازماندهی .وسوم: انرژی سرشار وحتی زیاده ازحد،چرا که امر کهنه ، گرایش به تجدید تحکیم خود درمیان امر نو دارد. حزب درجریان بکار گرفتن همهٔ نیروی خود جهت جذب توده ها در اشکال مختلف سازمانی است،تاجنگ خلق رابه پیش برده وراسخ واستوار جنگ چریکی راشدت بخشیده درتمام مناطق کوهستانی گسترش یابدومواضع از دست رفته رادرکمیتهٔ منطقه ای اصلی باز پس گیرد.

آخرین وقایع نشان میدهندکه جنگ خلق درحال تکامل وپیشروی است.همانطور که درنامه ای که حزب کمونیست پرو درماه مه ۱۹۸۵ به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نوشت آمده است:

"امروز حزب کمونیست پرو۵ سال جنگ خلق رابشت سر می نهد.درجریان این پنج سال این حزب حدود ۲۵۰۰۰ عملیات مسلحانه انجام داده ودرکورهٔ این مبارزه ارتش چریکی خلق را تشکیل داده که ستون فقرات مناطق پایگاهی قدرت دولتی نوین ودموکراسی نوین است که راه خود را درمیان مردم می گشاید.دراین مدت ده هزار نفر درمیدانهای نبرد جان سپرده ویا"مفقود" شده اند واین خود بیان فشرده مشکلات موجود است. باوجود این،علیرغم تشدید کشتارازطرف نیروهای مسلح ارتجاعی ،درعرض سال گذشته فعالیت ما درمناطق جدیدی گسترش پیدا کرده ودرمناطق پیشین نیز فعالیتمان را تداوم بخشیدیم. جهت گیری ما اینگونه بود:"آتشی بزرگ بیافروزیم، شعله ها رادامن زنیم ،مبارزه توده ها را اساساً به سطح مبارزه مسلحانه تکامل بخشیم.بگذارید تا مهمیز سرکوب ما رابه پیش راند."بدین طریق ،جنگ خلق همچنان درکشور ما بسوی شعله های درخشان،جسورانه به پیش می رود وگسترش می یابد،ریشه می دواند و وظایفی جدیدتر وعالی تر را تدارک می بیند.این جنگ درهمه حال تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قرار داشته وبخاطر برابری مردم ما،بمنظور انقلاب جهانی وبرای خدمت به آن جریان دارد.ما به وظایف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خدمت کرده ایم وهمچنان خدمت می کنیم . ما بیش از پیش خواهان هرنوع کمک به هدف ظفرمند خویش که برابری برای پرولتاریا وغلبه کمونیسم برسراسر جهان است هستیم وقادربه اینکار می باشیم."●

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

۱۳۶۵/۷

برای فتح جهان

به پیش در مسیر
ترسیم شده توسط
مائوتسه دون

UN MUNDO QUE GANAR



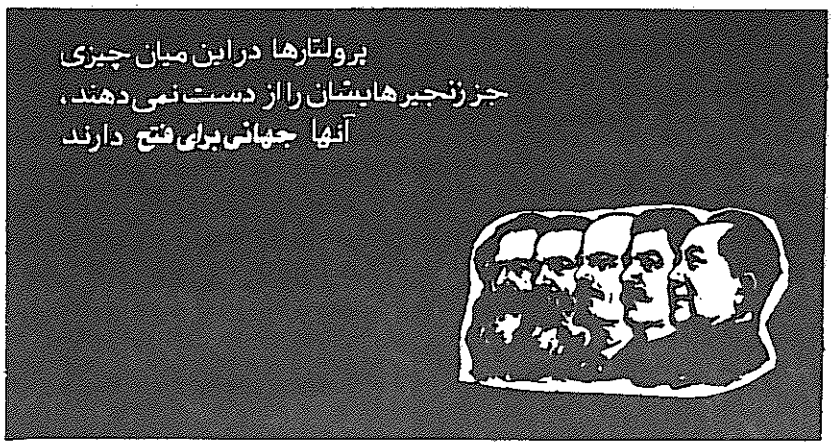

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!



امسال مصادف با بیستمین سالگرد یک واقعهٔ بیسابقهٔ تاریخی است. بیست سال پیش مائوتسه دون، رهبر بزرگ کشور سوسیالیستی بپاخاست و ندای انقلابی دیگر سرداد. امسال با دهمین سالگرد مرگ مائو نیز مصادف است. کمی پس از این واقعه "بورژوازی درون حزب" دست به کودتا زد. این کودتا بقصد نابودی دستاوردهائی براه افتادکه کارگران ودهقانان چین طی نبردی سخت تحت هدایت مائو برایش جنگیده بودند.

هم اکنون، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کارزاری بین المللی را تحت شعار "به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!" باهدف دفاع ازخدمات مائو و پیشرفتهائی که وی حاصل نمود، و همچنین بخاطرتداوم افشاگری و مبارزه علیه رویزیونیسم به پیش می برد. درشماره های آتی جهانی برای فتح، شرح کلی میتینگ ها و فعالیت هائی که تحت شرایط متفاوت درکشورهای مختلف به پیش رفته است، گزارش خواهدشد.

این شماره اساسا مقالات ارائه شده توسط احزاب و سازمانهای وابسته به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رادر بر می گیرد.

۱۳۶۵/۷

به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون ۴

راه حل، ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است ۱۸

برخی درس های انقلاب فرهنگی ۲۲

انقلاب درکشورهای امپریالیستی در گرو اندیشهٔ مائو تسه دون است. ۲۶

دربارهٔ بالهٔ انقلابی "رستهٔ سرخ زنان" ۳۸

دهسال پیشروی در مسیری پرفرازونشیب ۴۵

"تمامی اشباح و هیولاها راازصحنه پاک کنید" ۵۴

توفانی که پرولتاریا درصحنه بپامی کند ۵۸

تئوری جنگ خلق مائو ۶۴

"پولدارشدن شکوهمند است"ـ دربارهٔ کتابهائی که اخیرا درمورد چین سرمایه داری انتشاریافته اند ۸۲

جهانی برای فتح را مشترک شوید



ازکردستان
تاکلمبیا ـ
مردم سراسرجهان ،
جهانی برای فتح رامی خوانند،
جهانی برای فتح بزبانهای
انگلیسی ،فارسی ،
اسپانیائی ،ایتالیائی ،وترکی
دردسترس شماست .
بهای هرنسخه ازشماره هـــای
گذشته : ۲ پـــوند
(آمریکای شمالی : ۴دلار)

جهانی بـــرای فتیح
هـــر سه مـــاه یکبـــارانتشـــارمیـابـد.
حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۱۵ دلارآمریکا.پست هوائی
نرخ های تجارتی ومؤســاتی بمحض تقاضا،دراختیارشماست .
لطفابرای آغازاشتراك خود،نام،آدرس پـــتی،چك وتعدادنشریه رابـــه آدرس
زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

KAZANILACAK DÜNYA MONDE A GAGNER

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در۱۲ مارس ۱۹۸۳،که بسیاری ازاحزاب وگروههای مارکسیست ـ لنینیست راازسراسرجهان گردهم آورده ،الهام گرفته است ·جهانی برای فتح ،ارگان رسمی ج · ا · ا · نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که در نبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند،باز خواهد بود·

جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی ، فارسی ،ایتالیائی ،اسپانیائی وترکی موجوداست ·

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواند وظایف خویش رابه انجام رساند·مابه نامه ها،مقالات ، وانتقادات شمانیازمندیم وآنهاراباخوشوقتی پذیرائیم · نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند·بعلاوه ،برای آنکه این مجله رادراکثرکشورهای جهان که ممکن باشد،دردسترس قراردهیم ،محتاج مترجمین ویاری درتوزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم ·مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشارمداوم این نشریه رادرك می کنند،نیازمندیم ·این هم شامل کمکهای فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند·چکهای اهدائی وحواله های پستی خودرابه نام : A WORLD TO WIN ارسال دارید·

تمام مکاتبات وچیزهای دیگررابه آدرس پستی ما ارسال دارید·

آدرس ما :

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

متن زیر توسط کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جهت استفاده درمیتینگ‌ها و دیگر فعالیت های احزاب و سازمان‌های مرتبط با کارزاربین المللی"به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!" تهیه گردیده است.

رفقا،

۲۰ سال از زمانیکه نخستین شلیک توپهای انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی درچین طنین افکن شد،می گذرد و۱۰ سال از زمانیکه مائوتسه دون بدرود حیات گفت،می گذرد.امروز برای بسیاری از راهیان ورزمندگان انقلاب ،مائوتسه‌دون وانقلاب فرهنگی تنها خاطره ای ازدوران کودکی است،امادرذهن آنانکه سالیان درازتری ازعمرخویش راسپری کرده اند، تصاویر سرخ ودرخشان حاکمیت پرولتاریا درچین نقش بسته است وبخاطرمی آورند که چگونه مائوتسه دون راه برانفجار نیروی لایزال انقلابی می گشود.اینک، طبقهٔ کارگر وخلق های ستمدیده ازحاکمیت خویش محروم مانده اند.درسراسراین جهان ،حتی یك کشورهم پیدانمی شودکه درآن بذر آیندهٔ کمونیستی را پرورش دهند.دنیای امروز تماماًگرفتارچنگال امپریالیستهای غارتگر ودستجات ارتجاعی دست نشانده وحکام مستبدِ همپیمان آنها است.آنچه دراردوگاه باصطلاح سوسیالیستی می گذردنیزجزاین نیست.درآنجا هم اوضاع وشرایط اساساً مشابه‌غرب است واین واقعیت بارهاوبارها بوضوح ظاهر گشته است.در اردوگاه شرق،همانندغرب، وظیفهٔ کارگران ودهقانان به انجام چند کارمحدودمی شود:تولیدکردن ،تحت حاکمیت وستم برجای ماندن ،وچشم بفرمان اعزام به جبههٔ جنگ در راه منافع استثمارگران بودن. چقدرمتفاوت است این اوضاع،باآنچه دهسال پیش بود، با زمانیکه طبقهٔ کارگر،قدرت رادرچین در دست داشت.

هرگزنبایداجازه دادکه امپریالیستها وارتجاعیون خاطرهٔ دستآوردهای عظیم مارابیالایند. دراین امر تردیدی بخود راه ندهید! آنچه طبقه کارگر واستثمارشوندگان سراسرجهان،اینك بیش از هرزمان دیگربدان نیاز دارند،اعتمادبه نفس است وتوانمندی،ودیدگاهی که میراث جنبش ماست.بایدبه این سه ،مسلح شد!

مبارزه جهت دفاع ازدستآوردهای طبقهٔ کارگر،ونیزاحیای این دستآوردها از وظایف خطیرکنونی ماست.امااین به تنهائی کافی نیست.اگرچه خاطرهٔ چین انقلابی ومائوتسه دون رامی باید عمیقاً زنده داریم،امانباید ازنظردور داشت که هدف ما،پیشبردمبارزه جهت نیل به کمونیسم درسراسر جهان است. وبراین اساس است که کمونیستهای انقلابی اصیل درتمامی قاره ها کارزارحاضر را حول شعار"به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون"سازمان داده‌وبه‌پیش می‌برند.

مدتهاقبل،دراولین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست درسال ۱۹۸۰،یعنی حتی پیش ازآنکه"جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" تشکیل شود،این نکته مطرح شدکه بدون دفاع ازخدمات مائوتسه دون به مارکسیسم ـ لنینیسم وبدون تعمیق این خدمات ،غلبه براپورتونیسم وارتجاع،درمجموع امکان ناپذیر خواهدبود.

درصحت این اظهارنظرهیچ تردیدی نیست،بدون اندیشهٔ مائوتسه دون آنچه حاصل می شود خطاکاری است وانحراف. شك نیست که مبارزه طبقاتی بی وقفه ادامه خواهدیافت،وتوده‌های انقلابی،دیگر



بار بپا می خیزند وحتی دست به اسلحه هم می برند، اما این تلاشها نمی توانند و نخواهند توانست ثمربخش باشند. هرچقدر هم که قهرمانانه صورت پذیرند، توده های مردم از این طریق نمی توانند ونخواهند توانست که سرنوشتشان راخودمصمانه تعیین کنندوبی ریزی جامعه نوین را بیاغازند. رهاسازی نیروی مبارزهٔ انقلابی آگاهانه واصیل فقط وفقط ازعهدهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون برمی آید. تنها این ایدئولوژی است که بوضوح صف دوستان ودشمنان رادربرابردیدگان ما مشخص می کند، وتنها ازاین طریق است که خصلت و وظایف انقلاب رامی توان معین ساخت.

گفتیم که امروزه سخن گفتن از مارکسیم ـ لنینیسم بدون اندیشهٔ مائوتسه ـ دون ناممکن است. چرا؟ عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون درواقع مبین این حقیقت است که درجریان حل مسائل پیشاروی جنبش کمونیستی، مائو بر اساس ماتریالیسم دیالکتیکی وتاریخی، علم انقلاب رابه سطحی کیفیتاًعالیترارتقاء داد. درواقع مائوتسه دون کاری را ادامه دادکه مارکس، انگلس، لنین واستالین آغازکرش بودند. وقتی حملات عنان گسیختهٔ رویزیونیسم مدرن ـ ودرمرکزآن دارودستهٔ غاصب درشوروی ـ علیه علم رهائی پرولتاریا آغازگشت، مائوبدفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم برخاست. مهمترین خدمت مائو، تحلیل وی ازتضادهای موجود درجامعه سوسیالیستی وبراین مبنا تکامل تئوری وپراتیک ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. بعلاوه اوشناختی غنی ازیک رشته مسائل پیش پای جنبش کمونیستی درچین وجهان را ارائه کرده است.

حال اگردراین جهان، کسانی هستند که ادعای دفاع ازمارکسیسم ـ لنینیسم رادارندامامدافع مائوتسه دون نیستند، باصراحت بایدگفت که عوامفریبند و یا کودن. این بینشی است که می خواهد علم انقلاب را ازپیشرفته ترین عناصرش محروم کند.

برای فهم این نکته که چرا "بدون اندیشهٔ مائوتسه دون غلبه برامپریالیسم، رویزیونیسم وارتجاع درمجموع امری نا ـ ممکن است" ضروریست که به بررسی برخی اصول کلیدی اندیشهٔ مائو دردنیای امروز بپردازیم.

مائوتسه دون، مطرح کنندهٔ مبارزهٔ مسلحانهٔ توده ایست. اوبااتکیه بردرک م ـ لامی ازماهیت دولت، باصدائی رسا اعلام نمودکه "قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بیرون می آید. دشمنان پرولتاریاوهمچنین دوستان دروغین پرولتاریا، هرگزمائو رابخاطر اعلام این حقیقت نبخشودندوبه او جرم "تشنه بخون" بستند، امادرواقع، "گناه" مائو تنهارتنهابیان علنی این مطلب بود که طبقات استثمارگر ازدیرباز، حاکمیت خویش رابوسیله دستگاه پلیس، زندان و جوخه های آتش حفظ کرده اند. مائو به پیروی ازبینش مارکس وانگلس واین حکم مانیفست که "کمونیستهاننگ دارند ازاینکه اهداف خودراپنهان سازند" با جسارت مردم جهان رافراخواند که توهمات رابدورافکنندوآمادهٔ کسب قدرت سیاسی ازطریق مبارزهٔ مسلحانه شوند.

مائوتسه دون بابکاربست علم مار ـ کسیسم ـ لنینیسم طی سالهای طولانی مبارزهٔ انقلابی درچین، تئوری ظفرنمون جنگ خلق راتدوین نمود. جنگ خلق رانمی توان به یك سلسله تاکتیکها یاسیاست های نظامی تقلیل داد، جنگ خلق بیان نظامی خط پرولتاریادرکشورهای تحت سلطه است. این کلیدبپاخیزی وسیعترین توده های تحت ستم واستثمار ـ وخصوصاً توده های دهقان ـ تحت رهبری طبقهٔ کارگر وحزب اوست.

"جنگ انقلابی، جنگ توده هاست." مائوبراین نکته تأکیدگذاشت. در اوضاع واحوال کنونی کم نیستندافرادی که در بارهٔ لزوم مبارزهٔ مسلحانه علیه امپریالیسم وارتجاع دادسخن می دهندوحتی گاهی اوقات خودنیزدست به عملیات مسلحانه می زنند. امابایدآگاه بودکه این فقط راه مائوتسه دون است که به بسیج توده ها، رها ساختن نیرویشان واتکاء برآنان منتهی می شود. مائو، انحراف اپورتونیستی در مبارزهٔ مسلحانه راامری مهلك می دانست. این نوع انحراف، خودرا درعملیات منفرد مشتی افراد، یابشکل ترغیب توده ها به مقاومت مسلحانه بروزمیدهد. هدف ازاین ترغیب آن است که دارودسته های اپورتونیست بتوانندروی این حرکت سرمایه گذاری کرده ودروقت مناسب، فداکاریهای توده راوجه المصالحهٔ خویش ومرتجعین قراردهند.

ازنظرمائوتسه دون، این مردمند که "سنگرآهنین راستین" هستندوباتکیه برآنها است که می توان حتی برقویترین دشمنان درجنگ انقلابی غلبه کرد. اوتأکیدمی کرد که جنگ انقلابی درسراسرتاریخ همواره صحنهٔ مقابلهٔ بی سلاحان علیه ستمگران تا بدندان مسلح بوده است.

"نقش کلیدی ازآن توده هاست." مائو براین نکته نیزتأکیدمی گذاشت. حتی هنگامیکه مسئله دفاع ازچین سوسیالیستی دربرابردشمنان قدرتمندومسلح امپریالیستی مطرح گشت، مائوکماکان به این اصل پایبند بود. برخی رهبران عالیرتبه حزبی نیزوجود داشتندکه سلاحهای مدرن راتعیین کننده دانسته وحاضربه کرنش دربرابر امپریالیستها بودند. درمواجهه با چنین اوضاعی مائو به توده هافراخوان داد که برای پاسخگوئی به هرگونه تجاوز امپر ـ یالیستی، آمادهٔ جنگ خلق شوید، "تونلهای عمیق حفرکنید، ودرهمه جاگندم انبارکنید."

دردورهٔ اخیر، کسانی راشاهدبوده ایم که تسلیحات وتکنیك رادرصدر امورقرار می دهندونقش تعیین کنندهٔ توده ها درجنگ انقلابی رانفی می کنند. مورد سازمان آزادیبخش فلسطین نمونهٔ گویائی است. سال ۱۹۶۶ بودکه مائو رهنمودی عالی به این سازمان عرضه کرد. وی گفت، سیاست "تو بشیوهٔ خودبجنگ، من بشیوهٔ خویش" را دنبال کنید. امادیدیم که چگونه این رهنمود بکاربسته نشدوشکستهای پی درپی نصیب "سازمان آزادیبخش فلسطین" گردید. در جریان این وقایع، بی ثمری خیل عظیم تجهیزات مدرن نظامی بثبوت رسید. و دست آخرهم، بدنبال تجاوزصهیونیستها به لبنان درسال ۱۹۸۲ همهٔ آن تسلیحات به دست دشمن افتاد. درتمام این مدت، بر مقاومت توده های فلسطینی مهار زده شد و حرکت انقلابیشان عقیم گشت. مقایسه کنیدوضعیت این جنبش رابا پیشروی عظیم رفقای مادرحزب کمونیست پرو. رفقای پروئی بابسیج توده هاواتکاء برآنهانشان داده اندکه بدون قبول حتی یك فشنگ از دشمنان انقلاب، می توان گامهای بزرگی درپیشبردجنگ خلق بجلو برداشت.

ده سال ازمرگ مائوتسه دون می گذردواوهنوز مظهرمقابله با رویزیونیسم مدرن به سرکردگی شوروی است. برای کمونیستهای راستین سراسرجهان، مائو شخصیتی است که آنان رادرافشاء وطرد شوروی خروشچفی بعدازکودتای ۱۹۵۶ رهبری نمود.

مائوازقبول حق السکوت خروشچف وشرکاء سرباز زدودرمقابل قطع ناگهانی کمك های شوروی وبیرون کشیدن کار ـ شناسان روسی درسال ۱۹۶۰ که بدون شك ضربه ای ناجوانمردانه برپیکردولت جوان سوسیالیستی چین بود، سیاست تکیه برتلاش

ونیروی خویش راپیشه کرد، رویزیونیستهای متفرعن مسکوخیال می کردندکه باتحمیل فشارهای اقتصادی ـ نظامی وپشتکرمی نیروهای قدرتمندرویزیونیست درون حزب کمونیست چین می توانند مائو راسرجایش بنشانند، اماچنین نشد، وچین توانست با موفقیت درمقابل حق السکوت شورویها مقاومت کند، آنهاهرگزمائو رابخاطر این "جرم" نبخشودند.

مائوتسه دون مخالف سرسخت سیاست سازش با ارتجاع، متوقف ساختن انقلاب درازای برخی رفرمها یاپاره ای مناصب دولتی بود. او موازینی راقبول داشت که از موازین موردقبول سایراحزاب کمونیست کاملامستثنی بود. روال کاراحزاب مذکور این بودکه هرازگاهی ازانقلاب وسوسیالیسم یادکنند، ودرعمل سدراه تدارک واقعی برای کسب قدرت شوند و از سرنگون ساختن حکومت های موجودجلوگیری نمایند. وقتی کسانی پیداشدندوازنیاز به تجدید نظردرمارکسیسم ـ لنینیسم دم زدند، مائو درزمینهٔ ایدئولوژیك به مبارزه ای بیرحمانه علیه آنهااقدام نمود، چراکه این تجدیدنظر ـ طلبان قصدداشتندمارکسیسم ـ لنینیسم راازمحتواتهی سازند. دراین دوره، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو دست به انتشاریك سلسله بحث وجدل درخشان در افشای پایه های تئوریك رویزیونیسم مدرن زدوجنبش مارکسیستی ـ لنینیستی معاصر راپی ریزی کرد.

مائوئیستهای جهان ازهمان ابتدا هدف تهمت وافترا ازسوی رویزیونیستهای همهٔ کشورهاقرارگرفتند. همکاری رویزیونیستهابا ارتجاع درسرکوب انقلابیون اصیل به امری معمول بدل گشت ـ حرکت آنهابهنگام جنبش "ناگزالباری" درهند وهم امروزدرپرو نمونه هائی ازاین عملکرد هستند. علت این کار روشن است: رویزیونیستها به مبارزهٔ انقلابی، فقط بعنوان ابزاری در راه دست یابی به سهم خویش ازاستثمار کارگران ودهقانان نگاه می کنند، حال آنکه اندیشهٔ مائوتسه دون خواهان انقلاب تمام وکمال است. اندیشهٔ مائوتسه دون دشمن مرگبارو همیشگی رویزیونیستهاست.

* * *

درسال ۱۹۵۶ بودکه مائو اعلام نمود "بادشرق بربادغرب غلبه خواهدکرد"؛ او با این حرف دنیارابلرزه درآورد. آنها که قصد محکوم کردن مائو رادا شتند، این حرف راشاهد دیگری بر روحیهٔ باصطلاح ضداجنبی وناسیونالیستی وی گرفتند، حال آنکه قضیه درست عکس این بود.

درشرایطی که رویزیونیستها، کهنه شدن لنینیسم رااعلام میداشتندوعصرحاضر راعصر گذارمسالمت آمیزبه سوسیالیسم و همزیستی مسالمت آمیز میان سوسیالیسم و سرمایه داری می خواندند، درشرایطی که آنهاناممکن گشتن برپایی جنگ انقلابی رابواسطهٔ تکامل سلاحهای مخوف جدید ادعامی کردند، چین انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون دیدگاهی درست وعمیق رااز اوضاع ارائه داد. حرف مائوتسه دون بر دورهٔ متعاقب جنگ جهانی دوم اشاره داشت که طی آن مراکزطوفان انقلابی به آسیا، افریقا وآمریکای لاتین یا اصطلاحاً به "شرق" منتقل شده بود. مائو پیشروی انقلاب جهانی را منوط به رشد انقلاب در این مناطق می دید.

براساس چنین تحلیلی، وی نتیجه گرفت که بادشرق بر بادغرب غلبه خواهد نمود. پس بی جهت نیست که مائوتسه دون بعنوان یارویاور نزدیك خیزشهای لرزه ـ آفرین خلقهای تحت ستم درآسیا، آفریقا وآمریکای لاتین شناخته شده است. او از پیروزی انقلاب چین گرفته تا جنگ رهائیبخش خلق ویتنام را یارویاور بود. مبارزه رهائیبخش خلقهای ستمدیده از دیدمائو، جزئی لاینفك ازانقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی محسوب می شد. طی پروسه انقلاب چین اومدافع این نظریه بودوسیاستهاومسیری که مائو بعدازسال ۱۹۴۹ درچین درپیش گرفت نیزخودموجد آن بودند.

* * *

ازمیان شخصیتهای معاصرمائوتسه ـ دون، هیچکس رانمی توان پیداکرد که به اندازه وی به دفاع ازدیکتاتوری پرولتاریا برخاسته باشد. بقول چان چون چیائو ـ یکی از رهروان مائو ـ مسئله دیکتاتوری پرولتاریاهمواره مرکزثقل مبارزه مارکسیسم بارویزیونیسم است. وقتی که خروشچف و همفکران چینی اش ازامکان وجود یك "دولت تمام خلقی" (یعنی دولتی که دیکتاتوری یك طبقه برطبقهٔ دیگروجه مشخصه اش نیست) دم می زدند، این مائو بودکه مبارزهٔ سر ـ سختانه ای راعلیه شان به پیش برد.

مائوبخوبی براین نکته واقف بودکه باطبقه کارگر دراتحاد با دیگر اقشار زحمتکشان حاکمیت خویش رااعمال خواهد داشت، یااینکه بورژوازی مجدداً قدرت را بدست خواهدآوردوبرسرنوشت توده هاحکم خواهدراند. مائوتسه دون بماآموخت که پرولتاریامی باید دیکتاتوری همه جانبه اش را اعمال کند، یعنی بایدبدنبال آن باشد که نه تنهادررأس ورهبری جامعه، در قدرت سیاسی قرارگیرد، بلکه براقتصاد، فرهنگ، هنروادبیات، علوم، طب وخلاصه تمامی عرصه های زندگی اجتماعی نیزکنترل اعمال دارد. مائو می دانست که اگرقدرت پرولتاریابه تمامی عرصه هاگسترش نیابد این قدرت بورژوازی است که برجای می ماندورشدمی کند. مائو بماآموخت که اساسی ترین حق کارگرهماناحق اعمال حاکمیت است وبدون درك این نکته، هر سخنی ازحقوق کارگردرجامعه سوسیالیستی حرف پوچی بیش نیست.

درجریان انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی، مائوتسه دون پرولتاریا رادر کسب عرصه هائی متعددرهبر گشت، عرصه ـ هائی که پیش ازاین توسط مقامات حریص بورژواغصب گشته بودند. فی المثل، با وجودیکه جامعهٔ چین سوسیالیستی بود، اما تحصیلات عالی مختص "متخصصان" محسوب می گشت ودراین زمینه، تنها تغییر اندکی بعدازانقلاب صورت گرفته بود. تئوری وپراتیك ازیکدیگر منفك گشته بودند، دانشجویان راعموماً فرزندان کادرها یاطبقات ممتازسابق شامل می شدند؛ ایدئولوژی بورژوائی این طبقات دراین عرصه حاکم بود. درواقع، دانشگاه ها بجای آنکه درخدمت ساختمان نظام سوسیالیستی باشند، بکارتقویت وتربیت قشر نوینی از بورژوازی می آمدند.

کارگران آگاه درجریان انقلاب فرهنگی به دانشگاه ها رفتند ومسئولیت ادارهٔ دانشگاه رابدوش گرفتند. آنها در اتحادباعناصرانقلابی دانشجو واستادان وبه کمك علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون موفق به انجام تغییراتی ریشه ای دراین نهادهاشدند. تربیت "متخصصان سرخ" ازمیان دانشجویانی که پایهٔ کارگری ودهقانی داشته وعلاوه بر برخورداری ازتوانائی فهم علم وتکنیك مدرن، جهانبینی صحیح ودرك سیاسی بالائی رانیزصاحب بودند، جای تربیت متخصصان نوع کهن راگرفت. متخصصان سرخ ازنزدیك باکارگران ودهقانان در آمیختندوباقراردادن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون دررأس امور،



"وقتیکه دربارهٔ راهپیمائی طولانی صحبت میشود، این سوال مطرح میگردد: اهمیت این راهپیمائی درچیست؟ ما جواب میدهیم. راهپیمائی طولانی در صفحات تاریخ نخستین راهپیمائی در نوع خوداست ، راهپیمائی طولانی که یك مانیفست است ، گروه تبلیغاتی است ماشین بدرافشانی است .... این راهپیمائی به جهان اعلام کردکه ارتش سرخ ارتش قهرمانان است . این راهپیمائی به دویست میلیون نفرمردم ۱۱ استان خبرداد که راه ارتش سرخ یگانه راه آزادی است .....راهپیمائی طولانی .....بذرهائی افشانده که خواهندروئید ، برگ وگل و میوه خواهند داشت ودرآینده حاصل خواهند داد. "

"دربارهٔ تاکتیکهای مبارزه علیه امپرالیسم ژاپن " مائو

پل لوتینك برروخانه تاتو. درجریان راهپیمائی طولانی افرادارتش سرخ درحالیکه آتش دشمن برآنهامی‌بارید، خودرابه زنجیرها می‌آویختندتابتوانندازروخانه عبورکرده وپل راازتصرف قوای گومیندان خارج سازند.

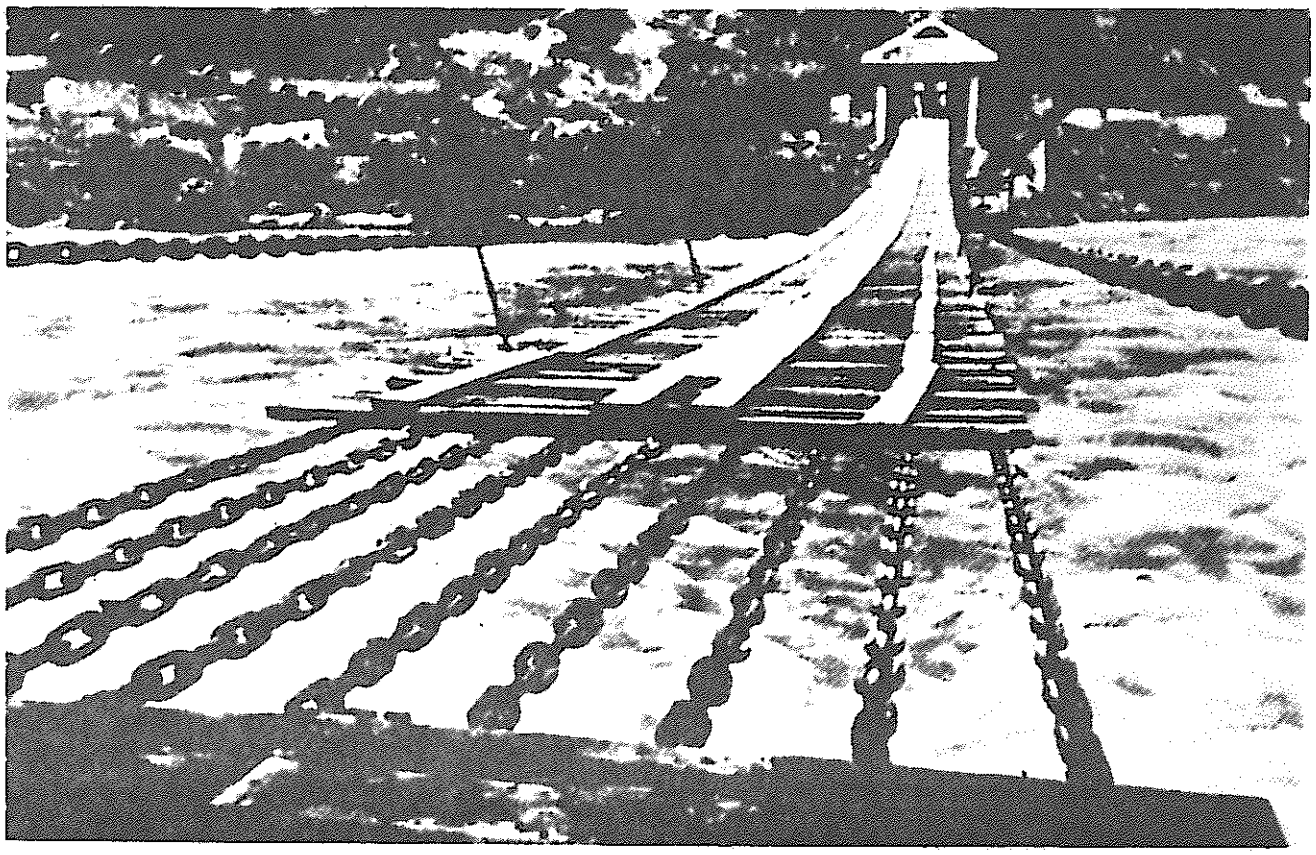



یکی از نخستین میلیشیاهای خلق

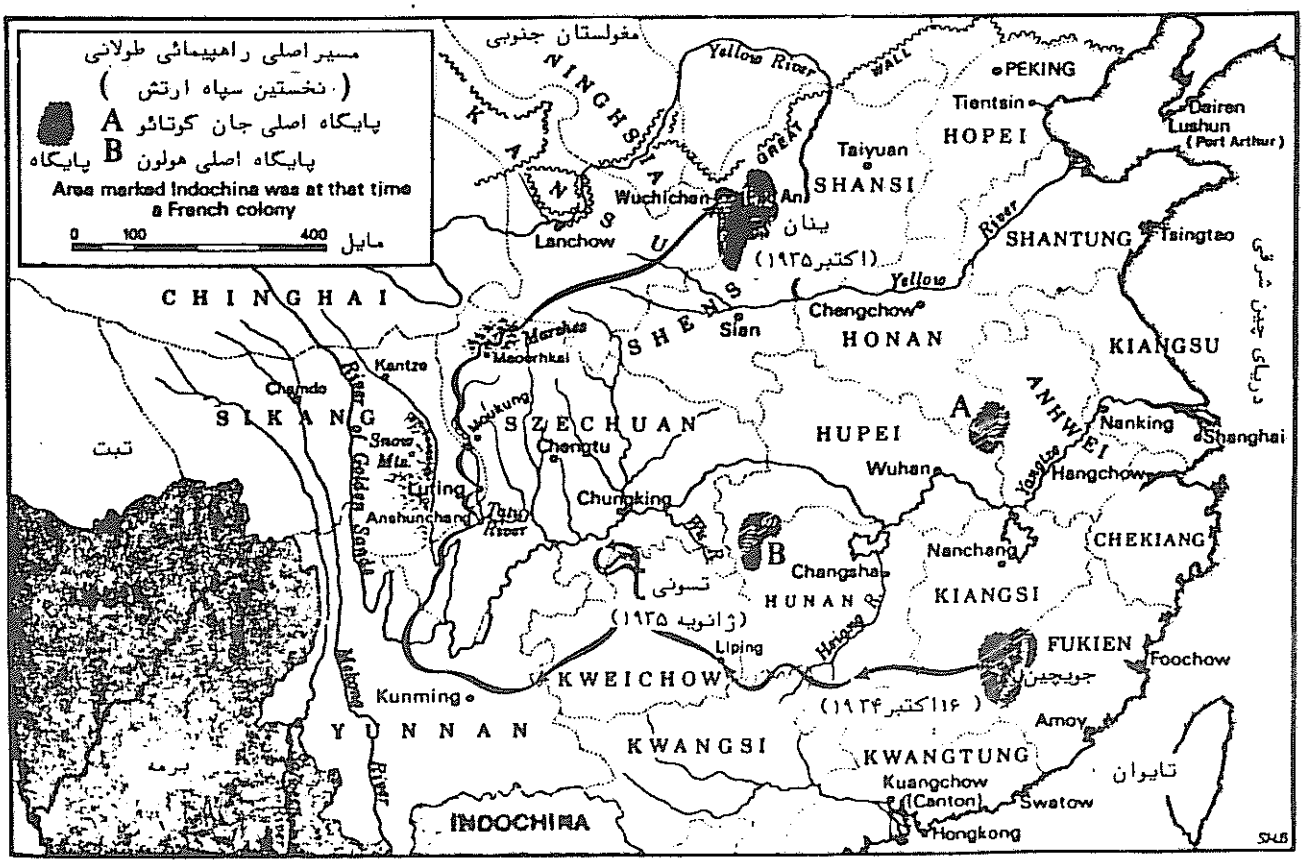

بدفعات موفق به انجام کارهای برجسته ای شدندکه ازنظر"مقامات مجرب "انجامشان غیرممکن بود.

درعرصه‌های دیگرنیزاوضاع به همین منوال پیش رفت،یعنی با ورود پرولتاریا به صحنه،بسیاری ازعرصه‌های فرهنگی‌بطور بنیادی متحول گشتندوبه سئوال"برای چه کسی"پاسخ گفته شد.ازاین پس،ادبیات و هنردیگرملك طلق عده ای انگشت نمانبود وفراخوان جسورانه مائوتسه دون به پرو ـ لتاریا جهت پاکسازی این زمینه از زندگی اجتماعی،انقلابی رابراه انداخت که نه تنها سلطهٔ بورژوازی ـ سلطهٔ نظرات بورژوائی درموردطبیعت،انسان ،بدبینی وغیره‌رادرهم کوبید ،بلکه دستاوردهای عظیم بیسابقهٔ تاریخی را بدنبال آورد. کارگران ودهقانان نقش‌های اصلی رادر صحنه بعهده گرفتندوایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون تجلی ـ بخش یکرشته آثارهنری ازاپراگرفته تا باله ،ازسمفونی تافیلم وغیره شد.

اینهاوسایردستاوردهای حاکمیت پرولتاریادرچین هنوزهم الهامبخش کارگران ودهقانانی است که بااین تجربه آشنائی داشته اند.اعمال حاکمیت کارگران و دهقانان وسلطهٔ جهانبینی‌پرولتری برتمامی عرصه‌های جامعه باعث مسرت پرولتاریاو سبب دهشتی مرگباربرای مرتجعین چین و سراسرجهان بود! حالاوقتی اززبان این ارتجاعیون جنایتکار،عناوین "مستبد" یا "دیکتاتور" رادربارهٔ مائو می شنویم،می دانیم که منظورشان دیکتاتوری اعمال شده ازجانب مائوتسه دون علیه بورژواها ومرتجعین است.وقتی آنهاازنابودشدن علم وهنربدست مائو صحبت می کنند، منظورشان این است‌که‌اوسلطهٔ بورژوائی برعلم و هنر رادرهم کوبیدوموانع موجود درراه فوران خلاقیت ومهارت کارگران ودهقانان راکنارزد.بنابراین،"استبداد" و"دیکتاتوری" مائو،دقیقاًهمان دیکتاتوری است که مادرچین ودرسایرنقاط جهان بیش ازپیش نیازمندآنیم!

* * * *

مائوتسه دون به نقش پویاوآگاهانه انسان درتغییرجهان اعتقادداشت ودیدگاه وی درزمینهٔ برپائی جنگ ،انجام آزمونهای علمی،افزایش تولید،ایجادتحول درهنر و ادبیات ،ودرتمامی عرصه‌های پروسهٔ انقلابی براین نکته دلالت می کند.

ـ ازابتدای انقلاب درچین،مائو اصل برانگیختن‌توده‌هاواتکاء همه‌جانبه بوتوده‌ها ازجانب حزب رادربوتهٔ عمل گذاشت و اهمیت بکاربست مشی توده ای را مورد تأکیدقرارداد.مائو هیچگاه ازاین اصل دست نکشید،وفی الواقع،هرچه مبارزهٔ طبقاتی در دورهٔ سوسیالیستی پیچیده تر و شدیدترمی شد،براهمیت این اصل نیز افزوده می گشت.

مائو به پدیده‌هائی نظیرتکنیك ، ماشین آلات واسلحه بمثابه ساختهٔ دست بشرنگاه می کردونتیجتاً اینهارا وابسته به بشرمی دانست.این دیدگاه کاملاً در ضدیت با"تئوری نیروهای مولده" جهت ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی قرارداشت. تئوری رویزیونیستی مدکور،تحولات اجتماعی رادنباله رومنفعل رشدتکنیکی می شمردوبراین مبناوظیفهٔ دورهٔ سوسیالیستی رانه انقلاب کردن بلکه افزایش تولید قرارمی داد.این فقط پرولتاریای انقلابی است که می تواندسیاست"تکیه برتوده‌ها" رابطور کامل باجراء گذارد. چرا که، عناصرانقلابی غیرپرولتری(آنها که فاقد ایدئولوژی پرولتری هستند) از پایگاه طبقاتی خویش تأثیرمی گیرندوبهمین دلیل قادربه دیدن وتشخیص تحرك وانرژی سازندهٔ توده‌های تحت ستم واستثمار نیستند.اگرچه بورژوازی کمابیش می تواندبخشی ازپتانسیل توده‌هارا(فی المثل جهت برپائی جنگ میهنی)درك کند،اما این طبقه ازبسیج توده‌هاسربازمی زند، زیراحفظ موقعیت ممتازش درگرو انفعال توده‌هاست.دردیدگاه مائو،این تنهاانقلاب است که می تواند غل وزنجیرمناسبات اجتماعی استثمارگرانه راازدست وپای توده‌ها بازکند.تأکید مائو درجریان ساختمان سوسیالیسم برشعار"انقلاب را دریابید،تولیدرابالا ببرید"نمونه ای ازاین دیدگاه بود.اوباطرح این شعاربا روشن ـ بینی خاصی رابطهٔ بین تداوم انقلاب و رهاسازی نیروی توده‌ها رابا بر طرف ساختن موانع موجودبرسر راهشان نشان می داد.تسریع ساختمان اقتصادسوسیالیستی تنهاوتنهابراین اساس امکان پذیراست.

* * * *

برای مائوتسه دون،نیل به کمونیسم فرای هرخواستهٔ دیگر قرارداشت واین از دیدگاه امپریالیسم،رویزیونیسم وارتجاعیون رنگارنگ "جرم" مائو می باشد.اومی دانست که کسب قدرت سیاسی،صرفاً به معنای گام نخستین در "سفری‌هزارفرسنگی" است.اوهیچکس رافریب نداد ودچار توهمات مبنی بر پیروزی نهائی نساخت.به اعتقاد مائو انقلاب برای ریشه کن ساختن جامعهٔ کهن می بایست ادامه یابد وتعمیق پیداکند.او می دانست که انقلاب دراین مسیربا مقاومت شدیدی ازسوی استثمارگران قدیم وعناصری ازدرون جامعه سوسیالیستی روبرو خواهدشدکه برای ربودن ثمرات مبارزات انقلابی تلاش می کنندوبه مانعی در راه پیشروی سوسیالیسم بدل می گردند. مائو می دانست که این عناصرتمایل به احیای سرمایه داری دارند.آنچه مائو ـ تسه دون به مردم وعده داد،فقط مبارزه بود.مبارزه‌ای که نه کورکورانه وخودبخودی باشد،ونه تلاش مأیوسانه طبقه‌ای بی خبر ازآینده خویش محسوب شود.این آموزه‌های مائوتسه دون بودکه انقلابی ترین عناصر پرولتر درچین وجهان رابه درك روشنتری ازماهیت دشمن و وظایف مقابل پا مسلح نمود.

مائو درموردامکان شکست انقلاب هشدارداده‌واشاره کرد که انقلاب ،پروسه‌ای پیچیده طولانی وحامل شکستهاوپیروزیهاست جملهٔ "آینده درخشان است،وراه پر پیچ وخم"بیان همین واقعیت است.مائو در اواخر عمرخطراحیای سرمایه‌داری درچین را بوضوح پیش بینی کردواین امرسرانجام متعاقب مرگ وی بوقوع پیوست.اماعلیرغم این آگاهی به احتمال شکست نزدیك ، مائو هرگز اعتمادش را ـ که نتیجهٔ تسلط وی به ماتریالیسم دیالکتیك بود ـ به پیروزی نهائی کمونیسم درسراسر جهان ازدست نداده.

مائو رابخاطردرنظرداشتن هدف غائی پروسه انقلابی،به "اتوپیسم "و"تخیل‌ـ گرائی" متهم می نمودند.درمقابل دیدگاه مائو،بینش کلیه رویزیونیستهاقرارداشت؛ که کمونیسم راهدفی دورازدسترس وبی ارتباط باوظایف جاری نشان داده،یاآنرا ازمحتوای واقعی‌اش تهی می کردند. رویزیونیستهانافی این بودند که محتوای واقعی کمونیسم عبارتست ازنابودی کلیهٔ تمایزات طبقاتی وکلیهٔ شرایط اقتصادی که شالودهٔ این تمایزات راتشکیل می دهند. تلاش شورویها برای ارائه کمونیسم صرفاًبعنوان مرحلهٔ وفورمادی،یابقول معروف "کمونیسم طاس کبابی" خروشچف ،وحذف مبارزه جهت امحاء طبقات،نمونه روشنی‌ازحرکت رویزیونیستهاست.

اما مائوتسه دون حاضرنشدکمونیسم راتاسطح شرایط زیست بهتر برای کارگران تنزل دهدوازپرولتاریا خواست که هرگز مأموریت تاریخی‌اش رافراموش نکند،بنظر مائو،پیروزی نهائی یك کشور سوسیالیستی تنهابه تلاشهای پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم آن کشور بستگی نداشته بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و نابودی نظام بهره‌کشی فردازفرد درمقیاس جهانی مربوط می شود.مائو این پیروزی نهائی رابا رهائی تمام بشریت، مربوط می دانست.بایددانست که نیل به سوسیالیسم واقعی تنهادرصورتی میسراست که دیدگاه فوق برتفکر وعمل طبقهٔ کارگر آگاه،حاکم باشد.درغیراینصورت ،جامعهٔ کهن دراساس دست نخورده باقی خواهد ماندوفقط پاره‌ای اصلاحات باهدف منفعل ساختن بخشهائی ازپرولتاریا بانجام‌خواهد رسید ـ نظیر آنچه درکشورهای بلوك شوروی کنونی شاهد آنیم.

اگرچه دیدگاه صحیح مائوتسه دون برای انجام تحول سوسیالیستی واقعی از ضرورت مبرم برخورداراست،اما اشتباه خواهدبودکه اهمیت آنرا صرفاً به دورهٔ پس ازکسب قدرت سیاسی محدودکنیم. اهمیت فراگیراین دیدگاه وقتی روشن می شودکه باسئوالاتی مشخص روبرو می گردیم: درپی ایجادچه نوع جنبش انقلابی هستیم؟ آیاجنبشی رامی خواهیم که هدفش نابودی کامل استثمارطبقاتی است؟ یا خواهان جنبشی هستیم که در راه "خدمت رساندن" به ستمدیدگان یا بخشی از ستمدیدگان تلاش می کند؟ آیا وظیفهٔ پرولتاریای آگاه بهمراه دیگر عناصر انقلابی که تحت تأثیر عقایدکمونیستی قراردارند،غلبه بر"امپریالیسم،رویزیونیسم وارتجاع درمجموع" هست یانه ؟ نیروی پیشاهنگ باید نسبت به هدف پیشاروی خود روشن باشدواین امر بخصوص در زمانی که مبارزه انقلابی پرولتاریا و ستمدیدگان مجدداً اوج می یابد،ازضرورت بیشتری برخوردارمی گردد.درغیراینصورت خطرسقط انقلاب یا انحراف آن درمیان خواهدبود.

* * * *

اغلب ازاین صحبت می کنیم که مهمترین آموزه مائوتسه دون،"ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" است.مائو توانست برای نخستین بار،درك جامعی ازتضادهای موجود درجامعه سوسیالیستی را دراساس ودرپروسهٔ جمعبندی کامل از تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی تبیین کند، وبرمبنای این درك، ابزار واسلوبی راجهت ادامه مسیر بسوی کمونیسم بیابد. بیان عملی این درك در زمینه مبارزه طبقاتی،چیزی جز انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی نبود.

اگرچه مائوتسه دون درتمامی عرصه‌های علم انقلاب ،خدمات ارزنده ای را ارائه کرد،اما بالاخص دیدگاه وی در برخورد به مسئله تداوم انقلاب بود که به ارتقاء مارکسیسم ـ لنینیسم تاسطحی کیفیتاً نوین انجامید.

مسئله ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای نخستین بار با بقدرت رسیدن خروشچف درشوروی بسال ۱۹۵۶ ، صراحتاً مطرح شد. باید گفت که تا آن زمان، احتمال وازگونی دیکتاتوری پرولتاریا از درون خودجامعه سوسیالیستی مورد توجه جدی واقع نشده بود.

یکی ازعلل عمده عدم بخورد جدی به این مسئله،در درك ناقص از طبیعت جامعه سوسیالیستی نهفته بود. بطور مثال، بحث استالین دردههٔ ۱۹۳۰ این بود که بورژوازی بمثابه یك طبقه درجامعه سوسیالیستی شوروی ازبین‌رفته وهیچ تضاد آنتاگونیستی درجامعه موجودنیست.اگرچه او در اواخر عمر تاحدودی این دیدگاه نادرست راتصحیح نمود،اماهرگزنتوانست قوای محرکه جامعه سوسیالیستی را واقعاً درك کند.

مائو می دانست که جامعه سوسیالیستی ،خودعناصرنوین بورژوائی را بوجود می آورد وعلت این امر،درکداری بودن آن ،ازجامعه استثمار وستم طبقاتی به جامعه کمونیستی است.تاریخ نشانگر آنست که این دورهٔ گذار،طولانی، پیچیده ودشوار است. بقول مارکس ،جامعه سوسیالیستی ایجادشده،نشانه‌های فرهنگی واقتصادی جامعه کهن رابرخود دارد.برای پیشرفت موفقیت آمیز دورهٔ گذار،ضروری است که درتمام این دوره ،دیکتاتوری پرولتاریا مستقربوده ومحافظت گردد.

اما دیکتاتوری پرولتاریا، خود پدیده‌ای پیچیده است. همانطورکه دیدیم احتمال احیای سرمایه‌داری تحت پوشش دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد.حتی‌حکام کنونی چین ،باوجودی که خط مائوتسه دون‌را بدور افکنده اند،کماکان حاکمیت خودرا حاکمیت طبقهٔ کارگر می نامند.

بدون شك ،حالا که رهروان سرمایه ـ داری کلیه اهرمهای قدرت را تحت فرمان خویش گرفته اند،بسادگی می توان خصوصیات ناهنجار سرمایه‌داری احیاشده را مشاهده نمود،امادورانی که دن سیائو ـ پین وبویژه هواکوفن یورش خودرابرای کسب قدرت آغازکردند،پنهان کردن ماهیت پلید خویش راامری‌ضروری یافتند، تا ازاین طریق بخشهای ناآگاه توده ها را تاحدامکان دچارتوهم سازند.

بنابراین برای جلوگیری ازاحیای سرمایه داری،نیات حسنه تعیین کننده نیست ،بلکه مسئله خط سیاسی مطرح است. مائوتسه دون دراواخر عمر،تلاشی بی وقفه راجهت آموزش جانشینانش به پیش برد، تاآنهابتوانند خط سیاسی کمونیستی را از خطوط سیاسی که به ابقاء تمایزات موجود و رجعت به سرمایه داری می انجامند تمیز دهند.یعنی قادر باشندخط تمایزبین مارکسیسم ورویزیونیسم راترسیم کنند.

"جامعهٔ سوسیالیستی مملو از تضاد است"،این تحلیل را مائوتسه دون درسال ۱۹۵۶ ارائه داد.اوگفت میان نظام سوسیالیستی ونیروهای مولده،تضادوهمگونی وجود دارد.بعبارت دیگر،انقلاب سوسیالیستی وتحول ناشی ازآن درسیستم‌مالکیت قیود متعددی راازدست وپای نیروهای مولده وخصوصاً ازمهمترین نیروهای مولده یعنی پرولتاریا،برمی دارد.اماصِرف تحول درسیستم مالکیت،مسئله پیشبرد امر سوسیالیستی‌کردن واقعی‌کشاورزی وصنعت راحل نمی کند.اگر کارخانه ای توسط مدیریت فردی هدایت شود،اگر کارگران اسیر مقررات بی معنی باشند، اگر انگیزه‌های مادی اعمال شوند،اگرنقش کارگران بحد ضمائم ماشین آلات تنزل داده شود ـ بطورخلاصه،اگریك خط رویزیونیستی حاکم باشد ـ آیاصحیح نیست اگر این کارخانه راصرفاً یدك کش عنوان سوسیالیستی بخوانیم؟تأکیدمائو براین نکته بودکه همین قلمروهای رویزیونیسم، زمینهٔ رشد سرمایه‌داری وبورژوازی نوینی است که بطور ناگریزی دربرابر پرولتاریا قد علم می کند.

مائو اثبات کردکه‌حتی اگرمالکیت اجتماعی درسطح گسترده ای برمالکیت خصوصی برتری یافته باشد،پیشبرد انقلاب درکلیهٔ عرصه‌های مناسبات اجتماعی امری ضروری است.تمام تأکید مائوتسه دون بر اهمیت تحدید "حق بورژوائی" درجریان واپسین نبرد وی علیه موج رویزیونیستی

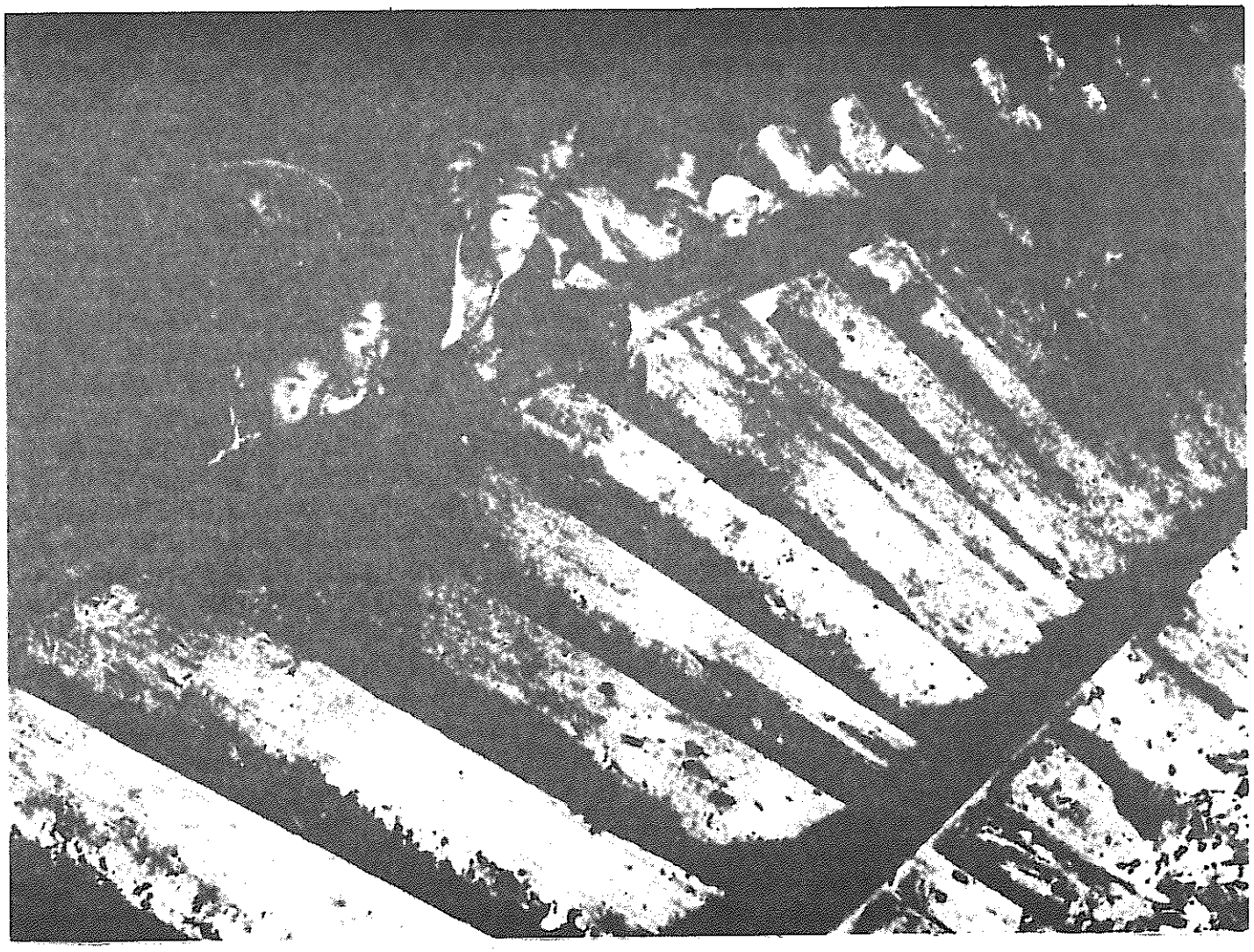

درجریان جنگ ضدژاپنی به سال ۱۹۴۰،دهقانان برای جلوگیری ازنفوذژاپن بدرون چین خطوط اهن را تخریب می کردند.



یئنان ـ مائودرحال ارائه سخنرانی مشهورخویش دربارهٔ ادبیات وهنر.

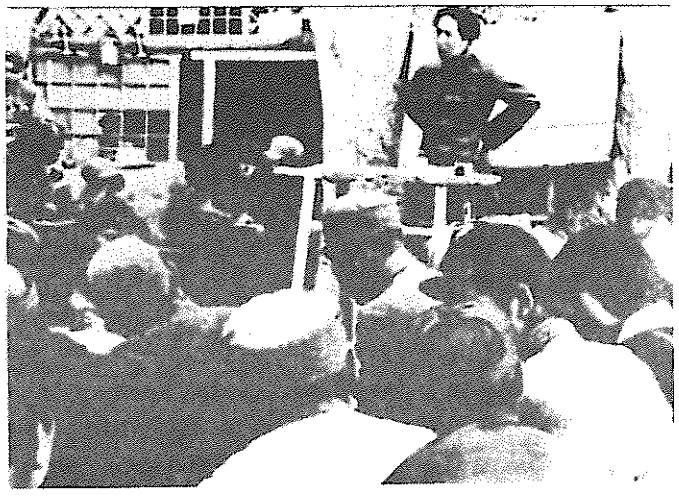



افسران وجنگندگان ارتش هشتم پیاده نظام . برلوح چینی نوشته است ـ "ماشناخت خویش رابا تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی مسلح ساخته ایم ."

توده‌های انقلابی جبهۀ ضدژاپنی راتقویت میکنند .



دن سیائوپین براین پایه قرارداشت.منظور مائو از "حق بورژوائی"اصل "پرداخت بر حسب کار" بود.اصلی که بخودی خود تمایزات رادامن می زد،زیرا مردم از توانائی بسیارنابرابر کار وهمچنین احتیاجات بسیار نابرابری برخوردارند. (تذکراین نکته ضروری است که اصل کمونیستی "ازهرکس به اندازهٔ توانش، به هرکس به اندازهٔ نیازش" فقط در جامعه ای قابل اجراء است که در سطح بسیاربالاتری ازپتانسیل تولیدی ومناسبات اجتماعی موجود درچین دههٔ ۱۹۷۰ قرار داشته باشد).عاقبت بحث وسیعی که بر سرتحدید یاگسترش "حق بورژوائی" در گرفته بود،باقدرت یابی هواکوفن و دن ـ سیائوپین به گسترش این حق انجامید.

مائوتسه دون،این مسئله که تضادهای موجود درجامعهٔ سوسیالیستی درون حزب کمونیست متمرکز می شوند،راخاطرنشان ساخت وگفت،حزب کمونیستی که درقدرت قرارگرفته باحزبی که هنوز درجهت کسب قدرت سیاسی فعالیت می کند،تفاوت کیفی دارد.زیرادرجامعهٔ سوسیالیستی،اعضای حزب مشاغل ومناصب کلیدی دولت واقتصاد رادر دست داشته وازاین طریق سیاست حزب راستای اساسی حرکت جامعه راتعیین می کند.بهمین علت است که مرکزیت بورژوازی بدرون خودحزب کمونیست منتقل می شود. مائو دریکی ازآخرین بیانیه های خود همین مطلب رادرنظرداشت،وقتی که می گفت: "شمادرحال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید،اماهنوز نمی دانیدبورژوازی کجاست. بورژوازی درست درون حزب کمونیست است.بورژوازی همان کسانی هستند که درقدرتند وبراه سرمایه داری می روند. رهروان سرمایه داری کماکان براه سرمایه داری می روند."

این بیانیه،سندمحکومیت مائوتسه ـ دون دردست رویزیونیستهای نوین حاکم برچین شد.نیش سخن مائو که افشاگر بورژوازی نوخاسته درجامعهٔ سوسیالیستی وحزب کمونیست بود،آنهارابشدت آزار می داد.بغیراز رویزیونیستهای چینی، کسانی دیگرهم بودندکه تزهای مائو را موردحمله قراردهند،کسانی ازقبیل انور ـ خوجه حتی ادعاکردندکه مائوتسه دون ـ این دشمن کینه توز هرآنچه ارتجاعی است ـ بورژوازی درون حزب رامجاز شمرده است.

حال آنکه،تزهای مائو هیچ ربطی به مجازشمردن بورژوازی نداشت. آموزه ـ های وی نه تنها به بورژوازی اجازهٔ زیست نمی دهد،بلکه خود، کلید درک ماهیت بورژوازیست.تزهای مائو نشان می دهدکه چرابورژوازی حتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیزظاهرمی گردد، برای سرنگون ساختن مکرر آن چه باید کرد،وچگونه شرایطی که به بورژوازی اجازهٔ رشدمی دهدراتدریجاً ازمیان برد داشت.اگرواقعاًکسی مایل است بداند که مائو،بیشبردخط رویزیونیستی از سوی بورژوازی را "مجاز" شمردیانه،می تواند این را از دن سیائوپین وشرکاء سئوال کند.

یکی از رایجترین ودرعین حال ساده انگارانه ترین سئوالاتی که درتقابل با آموزه های مائو مطرح می شود اینست که آیاعدم توانائی درممانعت از احیای سرمایه داری دلیل دراشتباه بودن مائو نیست؟نخست بایدگفت که مائو ازطریق انقلاب فرهنگی برای یك دهه از احیای سرمایه داری جلوگیری نمودواین دستآورد ناچیزی نبود،چراکه ستاد فرماندهی رویزیونیستها درحزب کمونیست ازقدرت فراوانی برخورداربود.درثانی،آنها که شکست راصرفاً ناشی ازاشتباه می دانند، در واقع موضوع رااز زاویهٔ برخورد آراء وعقایدبررسی می کنند،ونه از زاویهٔ نبرد طبقات واقعاًموجود درجامعه.وقتی ازوجود مبارزهٔ طبقاتی درسوسیالیسم صحبت می کنیم بمعنای این است که احتمال شکست رانیز درنظرداریم.ودرست بعلت آگاهی مائوتسه دون براین احتمال وهشدارهای مداوم وی برسراین نکته بودکه پرولتاریا درمواجهه باشکست تضعیف نشده.از دست رفتن قدرت سیاسی پرولتاریادر شوروی، مقاومت ناچیزی رابرانگیخت وگیجی عظیمی برای کمونیستهای اصیل سراسر جهان بارآورد.درمقابل،شکست درچین، علیرغم آنکه ضربه ای ناجوانمردانه بر پیکر جنبش کمونیستی بحساب می آمد، لیکن غاصبین رویزیونیست با نبرد کمو ـ نیستهای انقلابی اصیل درچین وسراسر جهان روبروگشتند.مائو بدرستی پیش ـ بینی می کردکه "اگرراست درچین دست به یك کودتای ضدکمونیستی بزند،من مطمئن هستم که روی آرامش بخود نخواهد دید؟ اینك،بجاست که درود خودرابه چیان ـ چین (همسرمائو) وچان چون چیائو نثار کنیم،به رفقائی که دربحبوحهٔ شکست تلخ، پرچم اندیشهٔ مائوتسه دون رادر اهتزاز نگاه داشتندوبازنجیرهای اسارت بردست، دادگاه خویش رابه محاکمهٔ رویزیونیسم بدل ساختند وصدای خودرابگوش جهانیان رساندند.

تعرض ضد انقلابی

متعاقب مرگ مائوتسه دون وسرنگون شدن حاکمیت پرولتری درچین، حملات مداومی ازسوی امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع علیه اندیشهٔ مائوتسه دون آغازیدن گرفت که هنوزادامه دارد.البته، سیاست مائوتسه دون وشخص وی همواره موردتنفر مرتجعین قرارداشت،امادر روزهای اوج انقلاب فرهنگی،در روزهائیکه پرولتاریای چین ضرباتی پی درپی براستثمارگران در چین ودرجهان واردمی آورد ونیزبه دستآوردهای شگرفی درساختمان جامعهٔ نوین نائل می شد،همین مرتجعین بالاجبار خفقان گرفته بودند.

تقبیح انقلاب فرهنگی بمثابه یك "تراژدی عظیم" وانتقادهمه جانبه ازمائو ـ تسه دون ـ به استثنای انتقاد ازنام وی، که توسط حزب باصطلاح کمونیست چین به پیش برده می شود،دست مخالفان مائو را برای تکرار بهتان های بی پایه واساس قدیمی علیه انقلاب فرهنگی وشخص مائو بطورنامحدودی بازگذاشته است.

البته جای شگفتی نیست اگر حکام کنونی چین،این جنجال آفرین ترین دشمنان همیشگی مائو،برخی اوقات ازدستآوردهای انقلابی وی ـ خصوصاًازآنچه به پیروزی ۱۹۴۹ انقلاب چین مربوط می شود ـ یاد کنند.برخی ازاین افراد،بهمراه مائو در غارهای ینان جنگیده اند،بدان خاطرکه فقط خواهان شکست امپریالیسم وفئودالیسم بوده اند.اینها فقط می خواستند گام نخستین رابردارند،می خواستند درمرحلهٔ انقلاب بورژوا ـ دمکراتیك پیروزگردند. حال آنکه مائوتسه دون ازطی این مرحله ازانقلاب منظوری کاملاً متفاوت داشت. مائو به انقلاب دمکراتیك بعنوان وسیله ای جهت پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی درچین ـ بمثابه بخشی ازانقلاب جهانی ـ می نگریست.وبودند درمیان همراهان مائو،کسانی نظیر دن سیائوپین که در پیروزی انقلاب،تبدیل خویش به طبقهٔ حاکمه استثمارگرنوین راجستجومی کردند.

مائو درتوصیف این پدیده گفت: "بورژوا ـ دمکراتها،رهروان سرمایه داری می شوند"."پس ازانقلاب دمکراتیك، کارگران ودهقانان فقیر ومیانه درجا

نخواهند زد، آنها انقلاب را طلب می کنند. درمقابل، برخی اعضاء حزب ازپیشروی گریزانند، برخی دیگرحتی راه بازگشت به عقب درپیش می گیرندودربرابرانقلاب قدعلم می کنند. چرا؟ زیرا آنهابه مقامات عالیرتبه تبدیل شده اندوقصددارند منافع ناشی ازاین مناصب عالی راحفظ کنند."

همین‌هاهستندکه امروزبه سازندگان و راویان "قصه‌های خوفناک" "انقلاب فرهنگی تبدیل گشته اندوخوراک مطبوعی را برای تبلیغات مکرر بورژوازی درهمه جافراهم می کنند. علت تمامی اتهامات وارده از سوی اینان به انقلاب فرهنگی دریک نکته خلاصه می شود: بورژوازی موقعیت ممتاز خودرادرخطرمی بیندوازاینکه کارگران ودهقانان به حریم مقدس رهروان سرمایه ـ داری تجاوزکرده اند، درخوف است. امروز، رهروان سرمایه‌داری برای انتقام بازگشته اندواین امری طبیعی است، آخر همین‌هابودندکه آماج حملهٔ دیکتاتوری پرولتاریا ـ دیکتاتوری ارائه شده ازسوی مائوتسه دون ـ قرار داشتند.

شکست پرولتاریا درچین، شوروی رانیزشادمان ساخته است. مائو دشمن سرسختی بودکه هیچگاه درافشاء ماهیت واقعی رویزیونیستهای روس درپیشگاه ستمدیدگان جهان تردیدی به دل راه نمی داد.

اینک شوروی خودرا بدروغ "متحد قابل اعتمادمبارزات آزادیبخش ملی" معرفی می کند، وبدون شك برای موفقیت دراین فریبکاری، دفن میراث مائوتسه دون را لازم می بیند.

باوجودیکه دهسال ازمرگ مائو می گذرد، اوکماکان راهنمای مبارزهٔ انقلابی اصیل، ومظهرارادهٔ نبرتاپیروزی نهائی باقی مانده است. اماعدم حضور شخص مائو درصحنه، شکستی موقتی که خط وی درچین متحمل شده، وگیج سری وروحیه باختگی که این شکست باخودبهمراه آورده، دست به دست هم میدهند وشورویها را امیدوار می سازندکه بتوانند رویزیونیسم متعفنشان را دربرابر توده‌های ستمدیده بعنوان تنها آلترناتیو علم کنند. اینجاست که اهمیت میراث انقلابی مائوتسه دون ودفاع از آن روشنترازپیش خودمی نمایاند. درواقع، این میراث موی دماغ رویزیونیستها است.

ازسوی دیگر، مابا انتقادات انورخوجه ازمائوتسه دون روبرو می گردیم، بایدگفت که ارتباط نزدیکی میان اینهابا انتقادات روس ها ازمائو وجود دارد. انورخوجه برای حمله به مائو ومیراث انقلابیش، از سردرگمی ناشی ازکودتای‌دن سیائوپین ـ هواکوفن وهمچنین ازاعتبار حزب کار آلبانی سودجست. (اعتباری که تاحدزیادی بعلت همراهی این حزب بامائوتسه دون بدست آمده بود!) محتوای حملات خوجه به مائو ـ بقول بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ "رویزیونیسم درشکل دگماتیك آن است."

انورخوجه برای توضیح وقایع، از تشریح کودتا درچین استفاده کرد، واین روشی است که تنهابدرد قانع کردن ساده لوحان (یاکسانی که توانائی درك دیالکتیك راندارند) می خورد. خوجه حملات خود به مائو راازاینجاشروع نمود که اوبه بورژوازی "اجازه" ظهور درحزب داد، او ازمبارزهٔ دوخط درحزب "حمایت" کرد، (یعنی برای بورژوازی حق رشد کردن "قائل" شد) وقس علیهذا. بطورخلاصه می توان گفت که حملات خوجه حول نفی تزهای اصلی مائو درمورد "ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" متمرکزگشته بود.

درشرایط کنونی جهان، خط خوجه ـ ایستی بسرعت می رودتاموجودیت خود را ازدست بدهد ودیگربسختی می تواند بعنوان یك روند رویزیونیستی "مستقل" جلوه گرشود. علت این امر در روابط متقابل این خط با جریانات سنتی رویز ـ یونیسم مدرن وتئوریهای سنتی آنهاست. امانبایداین نکته راازنظردورداشت، که رویزیونیسم خوجه ایستی زیانهای قابل توجهی به تلاش جهت بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی پس ازکودتای چین وارد آورد. وبایدگفت که این طرزتفکر هنوز هم وجود دارد. اگرخواهان پیشروی درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون هستیم، ضروریست که شدیداً باخط انحرافی خوجه ایستی مبارزه کنیم.

انورخوجه برای حمله به مائوتسه دون خصوصاً خودرابشت نقاب فراخوان به "مارکسیستهای ارتدکس" پنهان ساخت و به دیدگاههای انحرافی ازقبل موجوددر جنبش بین المللی کمونیستی متشبث شد. بطورمثال، خوجه برخی ازفرمولبندی‌های نادرست استالین درموردعدم وجودبورژوازی تحت سوسیالیسم وغیره را برای "رد" اندیشهٔ مائوتسه دون بکارگرفت. طرح این قبیل استدلالات وتلاشی که انورخوجه وامثال وی، برای گرفتن سلاح اندیشهٔ مائو ازدست پرولتاریای انقلابی به پیش بردندباعث شدکه خاطرهٔ رفیق استالین بمیزان زیادی خدشه دارگردد. استالین برخلاف آنچه انورخوجه وشرکاء ترسیم می کنند، مظهرنفی انقلاب نیست، بلکه علیرغم اشتباهات جدّیش، بخشی ازمیراث انقلاب است.

اندیشهٔ مائوتسه دون ازجانب غرب نیزموردحمله قرارگرفته است. بدون شك، طبقات حاکمهٔ امپریالیستی کشورهای غربی همواره ازمائو وهرآنچه وی تبلور آن بود، متنفربودند. امادستآوردهای انقلاب فرهنگی آنچنان ضربه ای برپوزهٔ امپریالیستها وارد آوردکه بالاجبار راه سکوت موقت یا تخفیف یاوه گوئی‌های هیستریك ضد مائو رادرپیش گرفتندوبدنبال تاکتیکهای دیگری برای حمله گشتند.

درآنروزها، موج حمایتی گسترده از مائو وانقلاب فرهنگی بسیاری ازکشورهای اروپائی رافراگرفته بود. بخش های وسیعی ازجوانان خصوصاً جوانان روشنفکروهمین طور ازمیان پرولتاریا، نقدریشه ای جامعهٔ سرمایه‌داری رادرپیش گرفته وبیش از پیش امرخویش راباتوده‌های ستمدیدهٔ جهان مشترك می یافتند، ازاینجاست که می توان به علت جذبهٔ قدر تمند انقلاب فرهنگی پی برد. آنچه بویژه تأثیری شدید وتکان دهنده برشورشگران غرب وشرق بجای گذارد، رهاسازی خارق‌العادهٔ خلاقیت وابتکارتوده‌ها، روحیه نقادانه، واشتیاق حرکت بضد مقامات وسنتها (طی انقلاب فرهنگی) بود.

واضح است که حتی‌بسیاری ازمدافعین انقلاب فرهنگی نیزدرکی ناقص وگاه انحرافی ازآن داشتند. پایگاه طبقاتی روشنفکران مانع ازدرك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون می گشت وبهمین علت، آنهاانقلاب فرهنگی را از دیدگاه‌های ایدئولوژیك دیگری مورد ارزیابی قرارمی دادند. تمایل آنها غالباً آن بودکه مائوتسه دون را از مارکسیسم ـ لنینیسم جداکرده ومیان تجربهٔ انقلاب فرهنگی، وتئوری وپراتیك دیکتاتوری پرولتاریا تمایز قائل شوند.

بی جهت نیست اگر، بعد ازقدرت ـ گیری رهروان سرمایه‌داری درچین وتقبیح انقلاب فرهنگی ازسوی آنان، دیدیم که بسیاری ازهوادارن سینه چاك انقلاب فرهنگی بصفوف دشمن پیوستند، برخی نیز بودندکه ازحملات رهبری نوین‌چین حمایت نکردند. امانبودرهبری مائوتسه دون وخط وی باعث شد که آنهانتوانند براین موضع

استوارباقی بمانند. آنهادست آخربه یک رشته تحلیلهای انحرافی وخرده بورژوائی ازعلل شکست چین رو آوردند ویکی پس ازدیگری انحلال مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون راپیشه کردند.

بعلاوه،جنبش بین المللی کمونیستی نیزتحت تأثیرشکست درچین قرارگرفت، چراکه این جنبش نسبت به تحولات سیاسی وایدئولوژیک جامعه منفعل نیست ونمی تواندچنین باشد.شکست دژ قدرتمند انقلاب که یک چهارم جمعیت جهان رادر خودجای داده است،همراه با بپاخیزی موج ارتجاعی متعاقب این شکست ومسائل پیچیده درسطح بین المللی،ضربه ای کاری برپیکرجنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد.

بقول بیانیهٔ جنبش انقلابی انترنا ـ سیونالیستی،بدون شك عمق‌بحران م. لامها ومشکلات پیشاروی کمونیستهای انقلابی که راه حل می طلبند،نشانگرآنست که برخی گرایشات رویزیونیستی حتی پیش ازمرگ مائوتسه دون قدرتمند بوده اند. باید اعلام کنیم که جنبش بین المللی کمونیستی برپایهٔ آموزه‌های مائو وباارادهٔ راسخ درپیمودن مسیرمائوتسه دون است که می تواندبربحران جاری فائق آید و وظیفهٔ پیشبردانقلاب جهانی پرولتری را بانجام رساند.

به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

"مارکسیسم ازهزاران حقیقت تشکیل شده است،اماهمهٔ آنها تنها دریک جمله خلاصه می شوند: شورش برحق است!" این تحلیل برجسته که ازسوی مائوتسه‌دون ارائه شد،بعدها طی دوران طوفانی انقلاب فرهنگی درحرکت میلیونهاکارگر،دهقان و روشنفکر انقلابی به نیروئی مادی تبدیل گشت.درجریان انقلاب فرهنگی شعار "شورش برحق است"بمعنای آن بود که مبارزه علیه مقامات بورژوا ومرتجع‌کاری صحیح ومحقانه است.ونیزبدان معناست که پرولتاریا وملل تحت ستم حق دارند بپاخیزندومبارزهٔ مسلحانهٔ انقلابی را براه اندازند. شعار "شورش برحق است" و روحیهٔ نقادانهٔ مارکسیستی بمعنای آنست که مقابله با ایده‌های کهن ومبارزه برای خلق امور وپدیده‌های نوین وزنده راضروری بشماریم.این بیان روحیهٔ مائوتسه دون، بیان روحیه وشعاری است که الهام بخش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ودیگر نیروهای مائوئیست جهان است، که پس از ضربهٔ تاشی ازشکست درچین گردهم می آیند تاانقلاب را تداوم بخشند.

جنبش ماهنوز ضعیف است،اماشورش ماعلیه نظم کهنه وارتجاعی که جهان رادر چنبرهٔ زنجیرهای اسارت نگاه داشته آغازگشته است.ماتانیل به کمونیسم بدین شورش ادامه خواهیم داد. این مسیری است که مائوتسه دون آن راهموارساخته است.مائو راهنمای مادراین مسیر بسوی کمونیسم بود ومانیز مصمم هستیم که این راه را ادامه دهیم.ماقصدکرده ایم با استفاده ازشرایط مساعدی که تاریخ در اختیارمان می نهد درنقاط وسیعی از جهان،قدرت سیاسی خویش رابرقرار کنیم وبنای کمونیسم جهانی پی ریزیم.

امروز دربسیاری ازکشورهاکارگران دهقانان وروشنفکران انقلابی درمسیر مائوتسه دون گام گذارده اند.صفوف ما برای پیمودن این راه متحدتر ازگذشته هست ودراین مسیر است که ازیکدیگر می آموزیم.ما این همه را به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مدیونیم.مائو بما آموخت که "جنگیدن رادرجنگ بیاموزید".اینجا فقط بحث از تاکتیکهای نظامی نیست،جنبش ماحتی درمناطقی که امکان برپائی مبارزه مسلحانه انقلابی برای کسب قدرت سیاسی وجود ندارد، نمی تواندسیاست صبروانتظار وانفعال در پیش گیرد. مامبارزه رابه پیش می بریم، شرایط انقلاب را مهیا می سازیم،جهان را متحول می کنیم وازطریق پیشبرد این امور،گام زدن درمسیرمائوتسه دون را بهتر ازپیش می آموزیم.

"آینده درخشان است وراه پر پیچ وخم" : این حرف رانخستین بار مائو درسالهای دشوار پیشبرد مبارزه مسلحانه بیان کرد.اوپیش ازآنکه جهان را وداع گوید با ارائه تحلیلی ازمبارزه طبقاتی درچین وبا اتکاء به منطق خوش بینی ،مجدداً همین حرف راتکرار نمود.بنظرما این ارزیابی کماکان معتبر است. منظور مانادیده انگاشتن شکستی که جنبش کمونیستی جهانی متعاقب مرگ مائو ورنگ باختن چین سرخ متحمل شد، نیست . مافراموش نمی کنیم دورانی را که چین پایگاه سرخ پیشروی انقلاب جهانی بود،از یاد نمی بریم حمایت تزلزل ناپذیر مائوتسه دون را از مبارزات پرولتاریا وستمدیدگان جهان. موضع مائو درقبال مبارزهٔ "ناگزالباری" درهند،مبارزات سیاهان درآمریکا،وجنبش مقاومت خلق ویتنام فراموش شدنی نیست.مائوتسه دون همواره پیشتاز صف طالبان انقلاب بود، مائوتسه دون همیشه دشمن سرسخت مانع ـ تراشان وچوبین پایان در راه انقلاب بود.اوباکسانی که در اوج تفرعن از "تندروی" ستمدیدگان واستثمارشدگان انتقاد می کردند،دشمن بود.

دهسال بدون پایگاه سرخ،بدون چین سوسیالیستی که یک چهارم جمعیت جهان را دربر می گرفت،دهسال درجهانی آبستن انقلاب. اینهمه،ما رادرمنگنه می فشرد.راه همچنان پرپیچ وخم در پیشارویمان قرار دارد،اماحتی در دوران دشواریها ودر اوج حملات ارتجاع به مائو، بازمی بینیم که مشعل اندیشهٔ مائوتسه دون خاموشی ناپذیراست.دهسال مدت مدیدی نیست.بایدرشد انقلاب سوسیالیستی پرولتری راازدیدگاهی تاریخی ارزیابی کنیم تادریابیم که این دهسال دورانی طولانی نبوده است.ماچین را از دست دادیم اما درفش سرخ همچنان در اقصی نقاط دنیا دراهتزاز است .ودراین میان، کوهستان آند جایگاهی ویژه دارد.درآنجا رفقای ما درحزب کمونیست پرو راهپیمای مسیر مائوتسه دون هستندواین راه‌درخشان را به جهانیان نشان می دهند.

امروز ابرهای تیره ازامکان بروز جنگ امپریالیستی جهانی باهمهٔ خوفناکیش خبرمی آورند،لیکن تضادهای نظام امپریا ـ لیستی همراه باخطرجنگ شرایط مساعدی رانیز برای مبارزه انقلابی درسراسر قاره‌ها ایجاد می کنند.این گفتهٔ مائو که "یا انقلاب مانع جنگ می شود ویا جنگ به انقلاب پا می دهد" کماکان معتبر است.مابرآنیم که به امکان نخستین عینیت بخشیم،ما برآنیم که نظم موجود جهان را با انقلاب درهم کوبیم وجنگ را مانع شویم!

بگذارید تااین سخنان را با یکی از سروده‌های مائوتسه دون به پایان بریم:

کارهای زیادیست
که انجامشان طلب می شود،
وهمیشه به اضطرار.
بازهم به گردخویش می گرددجهان
وما را درمنگنه می گذارد زمان.
ده هزارسال،خیلی دیراست
وقت رادریاب!
لحظه رادریاب!

○

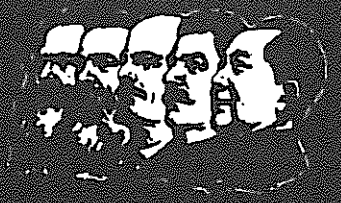

بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آژیت / پروپ (ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست) ، کمیتهٔ منطقه ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی • حزب کمونیست نپال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمینیکن) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ ازسوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای م.لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کاتادائی ، کردی،مالایائی نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

راه حل،
ادامهٔ انقلاب تحت
دیکتاتوری پرولتاریا است

نوشتهٔ "آجوی دوتا"

(از اعضای

حزب کمونیست بنگلادش (م.ل)



کمی پس ازمرگ رفیق مائوتسه دون رهبر وآموزگار کبیر پرولتاریای جهانی، دارودسته دن سیائو پین ـ هویائوبان با استفاده از مهره رویزیونیست سانتریستی بنام هواکوفن ،کودتاکردند ورهبری حزب ودولت چین راغصب نمودند.بدین ترتیب، جنبش بین المللی کمونیستی برای سومین بار درگیر بحرانی عظیم شد.بااین وجود، اینک پرولتاریای جهانی تحت تأثیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بمقابله بارویزیونیسم برخاسته وباتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ضربهٔ جانانه دیگری برآن واردآورده است.

لازم به تذکراست که وقایع چین پس از مرگ مائو،کاملاً غیرمنتظره

نبودند،خودمائو چندین بارپیش ازمرگش دراین رابطه هشدارداده بود.مائو درسال ۱۹۶۵ شدیداً هشدار دادکه :

"اگر رهبری چین درآینده توسط رویزیونیستها غصب شود،مارکسیست ـ لنینیستهای سراسر جهان بایدپیگیرانه آنهارا افشاء کرده وعلیه شان بجنگند،و به طبقه کارگر وتوده های چین درنبرد علیه رویزیونیسم یاری رسانند :"

دارودسته دن ـ هوا،باسودجوئی از اندوه عظیمی که خلق چین راپس ازمرگ مائوتسه دون فراگرفته بود،کودتای توطئه گرانه خودرابه اجرادرآورد.آنها دغلبازانه رفتارکردند . درابتدا چهرهٔ کریه ضدانقلاب فرهنگی وضدمائویی خود رانشان ندادند،بلکه رگبار حملات افترآمیزخودرا برنزدیکان مائو متمرکز ساختند.امادیری نپائید که آنها حملات خودرا علیه انقلاب فرهنگی آغاز کردند. ما مارکسیست ـ لنینیستها بایداهمیت چشمگیر و تاریخی انقلاب فرهنگی را که مفهوم آن چیزی بجز تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیست ،دریابیم.

یافتن راه حل برای مسئله استقرار سوسیالیسم وپیشروی ظفرمندانه ازسوسیالیسم بسوی کمونیسم ،محتاج برخورد به سه نکته است : اولین نکته ،مسئله اجتماعی کردن مالکیت برابزار تولید است که بمعنای مالکیت جمعی می باشد. این امر،شرطی لازم است،اما بدون اِعمال کنترل واقعی جمعی ،کافی نیست. این امرخلاف اعمال کنترل ازسوی مشتی بوروکرات حافظ منافع بورژوازی است. اگر کنترل جمعی بطور واقعی اعمال نگردد،در درازمدت دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی بوروکرات تبدیل خواهدشد.برای اعمال کنترل واقعی جمعی لازم است،که توده هارا آگاه کرده، بسیج نموده وبه خلاقیت آنها درکلیه عرصه های اجتماعی،منجمله حزب،دامن زده شود.لنین پس ازکسب قدرت سیاسی درشوروی ـ اگرچه برای وی تجربه کوتاهی بود ـ چنین گفت :"هراندازه که تعداد بیشتری ازطبقه کارگر بتوانند بدون اتکاء به مأمورین دولت مسئولیتهارابدست خودگیرند،ضرورت وجود دولت بتدریج ازبین می رودوشرایط عینی برای ایجاد جامعه کمونیستی بوجود خواهدآورد."
(کلیات لنین،جلد۲۹،صفحه ۱۸۳،بزبان بنگالی)

دومین نکته اینست که،تضادی بین مفهوم منافع فردی ومنافع جمعی وجود دارد.این تضاد در ذهن هرفردی موجود است درکلیه جوامع طبقاتی منجمله سرمایه داری،منافع فردی مسلط است . اگر منافع جمعی درجامعه سوسیالیستی تفوق نیابد،واگرمنافع فردی تحت تأثیر منافع جمعی پیشرفت انقلاب واقع نشود، سوسیالیسم شکست خواهد خوردومطمئناً پیشروی بسوی کمونیسم نیز وجود نخواهد داشت. لنین در این رابطه گفت "هنگامیکه انجام کار برای دوستان وخویشاوندان به کناری نهاده میشود،وکارآگاهانه برای تکامل جامعه وایجادجهانی کمونیستی در درازمدت بجای آن می نشیند،آنگاه و فقط آنگاه است که کمونیسم آغازخواهد شد "(سخنرانی درباره جمعبندی از شنبه های کمونیستی)

سومین نکته،مسئله مالکیت برابزار تولیداست.درسال ۱۹۵۶،اجتماعی شدن ابزارتولیددرچین تقریباً اتمام یافته بود،امادونوع مالکیت جمعی وجود داشت: بخش دولتی وبخش کئوپراتیوی. بعلاوه ، بین شهروروستا،بین کارگران ودهقانان وبین کاریدی وکارفکری تفاوت موجود بود.سیستم هشت درجه ای دستمزد وجود داشت.تولیدکالایی که شکل مسلط تولید درسرمایه داری است،بشکل ابتدائی تداوم داشت.لنین گفته بودکه این شکل تولیدکالایی درجامعه سوسیالیستی برای مدت طولانی تداوم خواهدداشت،وباید آنراهوشیارانه محدودساخت،بنحوی که بمرور زمان ضعیفتر وضعیفترگردد.تولید کالائی درجامعه کمونیستی کاملاً ازمیان خواهدرفت.این تولیدپایه ای برای بوجود آمدن یك طبقه بورژوای نوین درسوسیالیسم است.

اگرچه،لنین به این مسئله بدل توجه نمود،امامرگ بوی فرصت ندادکه آنراحل کند.رفیق استالین اگرچه از این مسئله آگاه بود،امادراین رابطه بمقدار زیادی ازجهان بینی مارکسیست ـ لنینیستی بدور افتاد وبدین ترتیب نتوانست خصلت تداوم وجودطبقات و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم رادرك کند.نتیجتاً،رهروان سرمایه داری در شوروی راجاسوسان امپریالیسم بحساب آورد،وشیوه حذف فیزیکی آنهااز حزب ودولت رادرپیش گرفت.درحقیقت،این شیوه حل مسائل،بسیاربمذاق رهروان سرمایه داری خوش آمد.بعلت عدم وجود یك شیوه صحیح حل مسئله،بوروکراسی قدرتمندترشد وبورژوازی نوین بوجود آمد رفیق استالین، حتی درطول حیات خود نیز دراحاطهٔ بوروکراسی وبورژوازی نوین واقع شده بود،بنحویکه درعرض سه سال پس ازمرگش،این عناصرتحت رهبری خروشچف بسادگی رهبری حزب ودولت راغصب کردند. آنهادست دردست امپریالیسم آمریکا شدیداً به رفیق استالین،رهبر کبیر پرولتاریاحمله کردند،این حمله ای علیه مارکسیسم ـ لنینیسم وسوسیالیسم بود.

دراین بحبوحه،رویزیونیستها در چین نیزتشویق شده وجان گرفتند.در هشتمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۵۶،رویزیونیستهابه سرکردگی لیوشائوچی،بصحنه آمده وموفق شدند تئوری ارتجاعی نیروهای مولده رابتصویب کنگره برسانند.این وضعیت مائو را مجبورساخت تماماًبرنکته فوق الذکر متمرکزشود.اومسئولیت خودرادر دولت بکناری نهادوهمهٔ فکروذکر خودرامتوجه کارحزبی نمود.

مائوتجربه منفی شکست قدرت پرولتری درشوروی در۱۹۵۶ وتجربه مبارزه توده ای علیه رهروان سرمایه ـ داری درعرصه فرهنگ وآموزش درچین، راعمیقاًموردبررسی قرارداد.انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی،راه حل این مسئله بود.انقلاب فرهنگی از یکطرف عبارتست ازخط استقرارسوسیالیسم ازطریق مبارزه درازمدت ،تداوم انقلاب توسط طبقه کارگرومتحدینش علیه بورژوازی وایدـ ئولوژی ارتجاعی بورژوازی،وتداوم این امردرسراسر پروسه گذاربه کمونیسم. ازسوی دیگر،انقلاب فرهنگی عبارتست ازخط مبارزه علیه رویزیونیسم درسطح جهانی.انقلاب فرهنگی،همانند انقلاب اکتبر۱۹۱۷وانقلاب ۱۹۴۹چین،یك واقعه عظیم تاریخی است.انقلاب فرهنگی بسیار پیچیده تراز آن دوانقلاب می ـ باشدو واقعه ای بی نظیردرتاریخ است. حمایت ازانقلاب فرهنگی،سنگ محك انقلابیون راستین است .

محتوای انقلاب فرهنگی

این موضوع را باید دباز بررسی جمعبندی مارکس ولنین آغاز کرد. مارکس در نامه ای خطاب به "ژوزف وایده مایر" نوشت : "کشف وجود طبقات در جامعه مدرن ومبارزه بین آنها به من تعلق ندارد. بسیار پیش ازمن تاریخ دانان بورژوازی واقتصاددانان بورژوازی تکامل تاریخ، مبارزه طبقاتی وآناتومی اقتصادی طبقات را تشریح کرده بودند. آنچه که من انجام دادم وجدید بود، اثبات این نکات بود که ۱- وجود طبقات صرفاً با مراحل تاریخی خاصی در تکامل تولید در ارتباط است، ۲- مبارزه طبقاتی لزوماً به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد، ۳- واین دیکتاتوری صرفاً خود مرحله گذار به الغاء تمام طبقات وگذار به جامعه بی طبقه را تشکیل میدهد."

مارکس، همچنین در "نقد برنامه گوتا"، نوشت : "بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن چیزی بجز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد."

پس از گذشت چندسال از انقلاب اکتبر در شوروی، لنین در رابطه با امکان احیای سرمایه داری نوشت : "گذار از سرمایه داری به کمونیسم محتاج یک دوره تاریخی کامل است. مادامیکه این دوره به پایان نرسیده، طبقه استثمارگر به اعادهٔ قدرت ازکف داده امیدوار است، واین امید به تلاش برای اعادهٔ قدرت منجر میشود." (کلیات لنین، جلد ۲۸، صفحه ۲۵۴ بزبان بنگالی)

رفیق لنین درمورد مسئله زایش بورژوازی نوین ازبطن سیستم شوروی گفت : "طبقه بورژوازی صرفاً از درون مسئولین دولتی ایجاد نمیشود - ازاین صف فقط تعداد کمی بورژوا بیرون می آید. بورژوازی ازصفوف دهقانان وپیشه وران بیرون می زند. این مسئله نشان میدهد که تولید کالائی حتی در روسیه نیز یک عامل زنده است، عملکرد دارد، درحال رشد است، ودرست مثل هرکشور سرمایه داری دیگر بورژوازی نوین می زاید." (کلیات لنین، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹، بزبان بنگالی)

استالین که ازتجربه دراز مدت ساختمان سوسیالیسم برخوردار بود، گفت : "ما سرمایه داری را ازمیان برداشتیم و دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد کردیم. ما بسرعت درحال توسعه سوسیالیستی صنعت وادغام اقتصاد دهقانی درآن هستیم. اما ما هنوز سرمایه داری را ریشه کن نساخته ایم. ریشهٔ آن درکجانهفته است؟ ریشه آن، درتولید کالائی درشهرها وتولید خرد در روستاها نهفته است." (کلیات استالین جلد ۲، صفحه ۲۲۵، بزبان بنگالی). و سپس ادامه داد : "تحول فرهنگی طبقه کارگر و دهقانان چارهٔ دردبوروکراسی است..." "اما تا آن مرحله که بخش وسیعی از طبقه کارگر بتواند به اداره دولت شود، بوروکراسی پابرجا خواهد بود. چگونه می توانیم بوروکراسی را برانداز یم؟ تنها یک راه وجود دارد، وآنهم سازمان دادن کنترل از پائین است، یعنی سازمان دادن طبقه کارگر درابعاد گسترده برای انتقاد ازاشتباهات ونواقص بوروکراسی." (کلیات استالین، جلد ۲، صفحه ۴۰و۷۷، به زبان بنگالی)

علیرغم این، پس ازمرگ لنین، انقلاب فرهنگی درابعاد توده ای سازمان دهی نشد ودرنتیجه بوروکراسی بسیار قدرتمند گردید. اگرچه رفیق استالین تا سال ۱۹۳۵ خط لنین را دراین زمینه دنبال نمود، اما ازآنجاکه درمحاصره بوروکراسی وبورژوازی نوین قرارداشت، از خط لنینی بدور افتاد. این مسئله، در قطعنامه مصوبه کنگره هجدهم مشهوداست. این قطعنامه جامعه شوروی را یک جامعه بی طبقه بشمار آورده وخواستار تعدیل دیکتاتوری پرولتاریا گشته است. با این وجود، استالین بخشاً این اشتباه را در آخرین نوشته اش بنام "مسائل اقتصادی سوسیالیسم" اصلاح نمود.

۱۹۵۶ : سالی تعیین کننده

دراین سال دوواقعه مهم اتفاق افتاد. درچین، اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید به اتمام رسید، ودرشوروی، کنگره بیستم برگذار شد، رهبری حزب ودولت توسط رویزیونیستهای تحت رهبری خروشچف غصب گردید. این امر که باعث تقویت رویزیونیستهای چینی گردید، ضد حمله ای سازش ناپذیر را ازسوی مائو وانقلابیون درچین ودرسطح بین المللی الزام آور نمود.

مائو مطمئناً به جمعبندی مهمی رسیده بود. اودرکنفرانس کشوری درباره کار تبلیغاتی سال ۱۹۵۷، گفت : "صنعتی کردن سوسیالیستی وانقلاب سوسیالیستی درعرصه اقتصادی، برای استقرار کامل سوسیالیسم کافی نیست، بلکه می باید مبارزه انقلابی سوسیالیستی برای استقرار سوسیالیسم را تداوم بخشیم. مبارزه برای تعیین این که سوسیالیسم وسرمایه داری کدامیک پیروز خواهد شد، برای یک دورهٔ تاریخی درازمدت ادامه خواهد یافت." مائو چنین ادامه داد : "درچین، گرچه تحول سوسیالیستی درمورد سیستم مالکیت بطور اساسی انجام یافته ومبارزات طبقاتی وسیع و طوفان آسای توده ای که مشخصه دوره انقلاب است بطور عمده پایان پذیرفته؛ ولی بقایای طبقات سرنگون شده، مالکان ارضی وکمپرادورها هنوز موجودند، بورژوازی هنوز برجاست وخرده بورژوازی تازه در حال تحول است، مبارزه طبقاتی هنوز حل نشده است. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا وبورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون ومبارزه طبقاتی بین پرولتاریا وبورژوازی درزمینه ایدئولوژیک هنوز مبارزه ای طولانی وپیچیده خواهد بود وحتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت. پرولتاریا کوشش می کند تا جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد. دراین مورد، مسئله "پیروزی کی برکی" (سوسیالیسم یا سرمایه داری) هنوز عملاً حل نشده است." (درباره حل صحیح تضادهای درون خلق)

سالها بعد، در ۱۹۶۷، پس ازچندین سال مبارزه پرفرازونشیب با رهروان سرمایه داری، مائو ضرورت انقلاب فرهنگی را تشریح نمود : "درگذشته، ما درمناطق روستایی، درکارخانجات، ودرعرصه فرهنگی به مبارزه دامن زدیم وجنبش آموزش سوسیالیستی را براه انداختیم. اما اینهمه برای حل مسئله کافی نبود، چرا که به شکلی یا شیوه ای که بتوان توده های وسیع را بطور همه جانبه وازپائین برای افشای نقاط مبهم کارمان به میدان آورد، دست نیافته بودیم. آن شکل، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است." (گزارش به کنگره نهم حزب کمونیست چین). مائو درارتباط باهمین مسئله اعلام نمود : "مبارزه با قدرت مدارانی که راه سرمایه داری را درپیش می گیرند وظیفه اصلی است، اما

بهیچوجه هدف نیست. هدف، حل مسئله جهان بینی است، یعنی مسئله ریشه کن کردن رویزیونیسم مطرح است." (گفتگو باهیئت نمایندگی نظامی آلبانی - جهانی برای فتح شماره ۱).

انقلاب فرهنگی در زمینه آموزش و فرهنگ براه افتاد. اما از آنجاکه مالکیت کامل خلق تحقق نیافته بود، (علیرغم کلکتیویزه کردن وایجادتحول درمالکیت) رهروان سرمایه‌داری تلاش کردندکه از این مسئله سوء استفاده کرده وکنترل این عرصه ونیز سایرعرصه‌ها رادردست خودبگیرند. بنابراین، انقلاب فرهنگی به شکل مبارزهٔ حیاتی وهمه جانبه علیه بورژوازی نوین وکهن، درگرفت. این انقلاب، مبارزه ای بودبخاطرآماده ساختن طبقه کارگروتوده‌های آگاه جهت حفظ مالکیت برای خود، برای تحکیم بخشیدن به روبنادرانطباق بازیربنای اقتصادی، وبه حرکت درآوردن جامعه، بانیروی اراده بسوی کمونیسم. رفیق مائو بدرستی جمعبندی نمودکه "سیاست رادرکلیهٔ عرصه‌هادرمقرفرماندهی قراردهید، مبارزه طبقاتی رابمثابه حلقه کلیدی دریابید."

رهروان سرمایه‌داری تحت رهبری باند دن - هوا، انقلاب فرهنگی راتماماً هدف بهتان قرارمی دهند، اما مرکز حملاتشان این است که انقلاب فرهنگی باعث نابسامانی اقتصادی گردید. چوئن-لای، اگرچه خودرهرو سرمایه‌داری بود، امادرگزارشی که وی به "چهارمین کنگره ملی خلق" ارائه داد، این قبیل حملات ردشده بود:

"ما فراتر ازاهداف برنامه پنج ساله سوم (۷۰ - ۱۹۶۶) رفتیم. ما قادر خواهیم بودکه برنامه پنج ساله چهارم را تاسال ۱۹۷۵ به پایان برسانیم. رشد تولیدکشاورزی طی ۱۲ سال گذشته تداوم داشته است. تولیدکشاورزی طی سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ به مقدار ۵۱٪ افزایش حاصل کرده است. افزایش جمعیت طی مدت زمان پس ازانقلاب درحدود ۶۰٪ بوده، افزایش درتولید ذرت ۱۴۰٪ وبنبه ۴۷۰٪ بوده است. تولیدصنعتی درمقایسه باسال ۱۹۶۴ مقدار ۱۹۰٪، فولادسازی ۱۴۰٪، ذغال سنگ ۹۱٪، نفت ۶۵۰٪، الکتریسته ۲۰۰٪ کودشیمیایی ۲۳۰٪، تراکتورسازی ۵۲۰٪، الیاف پنبه ۳۳۳٪ ... افزایش داشته اند. مابا موفقیت به بمب اتمی دست یافتیم وماهواره به فضافرستادیم. مانه درسطح ملی ونه درسطح بین المللی مقروض نیستیم. قیمت کالاهاثابت شده است. ساختمان سوسیالیسم وسطح زندگی مردم باشتاب قابل توجهی ارتقاء می یابد. مرتجعین درون وبرون چین امیدوار بودندکه انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریی توسعه اقتصادملی رادچاروقفه کند. اما واقعیت، سیلی محکمی برآنان نواخت."

طی سالهای منتج به ۱۹۷۶، انقلابیون پرولتری درچین توانستندبه تحکیم موقعیت خودوپیشروی بیش ازپیش نائل شوند. اماحوادثی همانندفرارلین پیائو و مرگ رهبران درجهٔ اول بویژه رفیق مائو باعث برهم خوردن تناسب قوا به نفع ضدانقلابیون گردید. بعضی اشتباهات انقلابیون نیزمزیدبرعلت شد؛ فی المثل فقدان آمادگی برای مقابله باامکان وقوع کودتا. اگرچه اقدامات تشکیلاتی ازقبیل تحکیم کمیته های انقلابی، آغاز شده بود، امادرواقع این تحکیم انجام نگرفت. عوامل دیگری نیزدرتضعیف موقعیت انقلابیون دخیل بودند. اگر انقلاب درروسیه درکشوری سرمایه - داری باپرولتاریای کثیرالعده رخ داد، انقلاب چین درجامعه ای نیمه فئودال - نیمه مستعمره بوقوع پیوست که طبقهٔ کارگرصرفاً بخش کوچکی ازجامعه را تشکیل می داد. لاجرم، مبارزه بسیار پیچیده بود و بویژه درعرصهٔ روبنا. رفیق مائو خودبه این امرواقف بود و همواره در موردش هشدار می داد.

وقوع کودتای ارتجاعی، ازعظمت انقلاب فرهنگی نمی کاهد، چراکه اولاً، این انقلاب توانست رهروان سرمایه‌داری رابرای مدت یك دهه بعقب براند. ثانیاً، ازآنجاکه مبارزه علیه رویزیونیسم واحیای سرمایه‌داری طی انقلاب فرهنگی بسیارتعمیق یافته بود، رویزیونیستهای چینی نتوانستندبه اندازه رویزیونیستهای روسی مردم رامتوهم سازند. ثالثاً، آنها علیرغم خواست شدیدشان نتوانستندمثل رویزیونیستهای روسی جسدرهبرفقید را نیزازبین ببرند. رابعاً، انقلابیونی همانند چیان چین وچان چون چیائو دربرابر حملات ضدانقلابی به مقاومت برخاستند. ونکته آخراینکه، ضدانقلابیون چینی با مقاومت سرسختانه مردم چین روبرو هستندوبدین جهت مجبورندکه جوانان رابکمك فرهنگ فئودالی وامپریالیستی تخدیر نمایند.

تکامل انقلاب، همانندتکامل ماده، مستقیم الخط انجام نمی گیرد، بلکه مسیری مارپیچی رامی پیماید، باشکستهای موقتی وعقب نشینی‌های موقتی روبرومی گردد. اما، تجارب جنبش انقلابی نشان می‌دهد که هرعقب نشینی موقتی، جهشی بزرگ به پیش رابدنبال داشته است. طبقه کارگر چین وجهان، بالهام گیری ازانقلاب کبیرپرولتاریی، خواهدتوانست از درون بحران کنونی جنبش بین المللی کمونیستی پیروزبدرآید. فی الواقع، این روند اکنون آغازشده است. تعدادی احزاب وسازمانهای مارکسیست - لنینیست، براساس ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائو وتجربه تاریخ انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل داده اندتابتوانندانترناسیونال نوینی راایجادکنند. خلق پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (که ایدئولوژی خودرامارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می خواند) علیرغم سرکوب شدیدی که توسط مرتجعین پرو وقدرتهای امپر - یالیستی منجمله آمریکا وشوروی اِعمال می شود، همچنان مبارزه مسلحانهٔ خودرا ظفرمندانه به پیش می برد. مبارزه مسلحانه دردیگرکشورهانیزسربلند می کند.

انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی جوهراصلی اندیشه مائوتسه‌دون راتشکیل میدهدودستاورد جاودانهٔ طبقه کارگرچین وجهان می باشد. انقلاب فرهنگی سنگ محك انقلابیون راستین است. کسی که مارکس رابدون لنین قبول داشته باشد، مارکسیست واقعی نیست. بهمین ترتیب کسی که مارکس ولنین رابدون مائو و انقلاب فرهنگی قبول داشته باشدنیز نمی تواندمارکسیست - لنینیستی اصیل بحساب آید. لنینیسم، تکامل کیفی مارکسیسم است. اندیشه مائوتسه دون نیزتکامل کیفی مارکسیسم - لنینیسم می باشد. مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ایدئولوژی طبقه کارگر است، علم انقلاب است، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون شکست‌ناپذیر است.

زنده بادمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون!

زنده بادانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی!

○

برخی درس‌های انقلاب فرهنگی

نوشته دیوید ژوزف

طی ده سالی که ازمرگ مائومی‌گذرد رهبری چین تقریباًتمامی دستاوردهای مثبت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی راضایع نموده است . این دستاوردهای انقلابی بوسیلهٔ رهروان سوسیالیستی‌درون حزب کمونیست چین (ح.ک.چ) تحت رهبری مائوتسه دون حاصل گشته بودند. درواقع ، پروسهٔ احیای سرمایه‌داری در چین طی این دوره ، بطورقابل توجهی سریعتر ازچنین پروسه‌ای درشوروی بوده است . بدون شك این تجربه یك عقب گرد جدی برای جنبش بین المللی کمونیستی محسوب میشود، بویژه‌در زمانی که این جنبش درگیریك مبارزه دراز مدت علیه امپریالیسم وارتجاع است .

درسهای مثبت انقلاب چین بطور عام وانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی بطورخاص ،علیرغم شکستهاو عقبگردها، همچنان تازگی وصحت خود را حفظ کرده و برطریق انقلاب جهانی پرتو می افکند. این تجربیات پاسخگوی بسیاری ازمسائل مطروحه دراین عصر هستند، درعین حال این تجربیات ، خود مسائل جدید بسیاری رانیز پیش می‌نهند، چراکه جریان تاریخ به پیچیدگیها وموقعیتهای جدید بسیاروغیرقابل انتظاری ، پامیدهد.

درعصر امپریالیسم وانقلاب پرولتری که اکتبر ۱۹۱۷ طلایه‌دارش بود، دوجنبهٔ بغایت مهم انقلاب جهانی ظاهرگردید: پیشبرد مبارزهٔ ضدامپریالیستی درکشورهای متنوع تحت استعماربعنوان بخشی ازانقلاب پرولتری جهانی ؛ وپیشبرد انقلاب سوسیالیستی برراستای صحیح. مائو بااتکابه آموخته‌های لنینیستی‌درهر دو مورد،تئوری وعمل مارکسیستی‌لنینیستی رادراین جبهه به سطحی بالاتر ارتقاء داد. وی بابه انجام رساندن فاز ضد امپریالیستی و ضد فئودالی انقلاب چین وبرقراری دولت انقلابی دمکراتیك نوین ، نمونه‌ای برای انجام این فاز انقلاب درسراسر جهان ارائه داد . بعدها، زمانی که مائوباامکان احیاءسرمایه‌داری طی پروسه انقلاب سوسیالیستی (همان چیزی که درشوروی صورت واقعیت بخودگرفت) ،روبرو شد تئوری وعمل مبارزهٔ طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریارا تکامل داد. اوبه ارائهٔ شکل بیسابقه ای ازانقلاب درچین پرداخت ، که کماکان حتی در درون جنبش بین المللی کمونیستی نیزدرسهای آن کاملا هضم نگشته واعمال نشده است. بااین وجود،اهمیت تاریخی آنراعناصر پیشرودرسراسرجهان تأئید می کنند و برآن صحه می‌گذارند.

تدارك پی‌ریزی زمینهٔ تئوریك

---

* دیوید ژوزف یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند(م.ل)



جهت انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی، تنهابعدازتائید ضرورت گسستی تعیین‌کننده ازتئوری نیروهای مولده ، امکان پذیرگشت . پایهٔ فلسفی کلی برای چنین گسستی قبلا درآثارفلسفی مائو مطرح گشته بود. اودریکی ازمهمترین آثارقدیمی خود"دربارهٔ تضاد" ، نوشت : ". . . .بدیهی است که نیروهای مولده ، پراتیك وزیربنای اقتصادی، بطورکلی دارای نقش عمده وتعیین کننده ای هستندوکسی که منکر این حقیقت شود، ماتریالیست نیست . معهدابایدپذیرفت که تحت شرایط معین ، مناسبات تولیدی، تئوری وروبنانیزبنوبهٔ خودمی‌توانند نقش عمده وتعیین کننده‌ای پیداکنند. هنگامی که نیروهای مولده نتوانندبدون تحول درمناسبات تولیدی تکامل پیدا کنند، پس ، مناسبات تولیدی ازنقش مهم و تعیین کننده ای برخوردارمیشوند . . . .چنانکه روبنا(سیاست ، فرهنگ وغیره) مانع رشدوتکامل زیربنای اقتصادی شود، آنگاه تحولات سیاسی و فرهنگی نقش عمده وتعیین کننده پیدامی کنند." امااین فقط ، بیان عام مسئله است ، مسئلهٔ سخت وپر اهمیت ، تعیین شرایط معین است ،یعنی تعیین شرایطی که جابجائی اضدادصورت میگیرد. وخصوصا درارتباط بااین مسئله مبارزات حادومهمی در عرصهٔ جنبش کمونیستی ظاهرگشته است .

درجنبش بین المللی کمونیستی‌تلاش‌های مکرری برای مخدوش کردن مواضع مارکسیسم کلاسیك درباب تئوری نیروهای مولده صورت گرفته ومیگیرد. اینکاربرای نخستین باربطورسیستماتیك ازطرف تفوریسین های انترنا ـ سیونال دوم به پیش برده شد . لنین با طرح تئوری امپریالیزم وانقلاب پرولتری ضربات تعیین کننده‌ای براین درك واردآورد. وموفقیت انقلاب اکتبر،این افسانه که انقلاب پرولتری تنها می‌تواند درجائی‌بوقوع بپیوندد‌که نیروهای مولده ، (حتی تحت امپریالیسم)به‌بالاترین سطح رشدرسیده باشند، رادرهم شکست . اماپایهٔ فلسفی این نظرکه نیروهای مولده همیشه نقش تعیین‌کننده درتکامل جامعه بازی می‌کنند درهم کوبیده نشد،چراکه خدمات فلسفی لنین دراین زمینه (که در"یادداشتهای فلسفی "منعکس است) عموماً ناشناخته ماند. بعلاوه ، طی دوران رهبری استالین ، ازآنجا که "نیروهای مولده " رکن سیاست رسمی ساختمان سوسیالیستی قرارگرفت، این تئوری تقویت گشت . حزب کمونیست شوروی تحت رهبری استالین حتی به این نتیجه رسیدکه درجامعه شوروی دیگرمبارزه طبقاتی میان طبقات آنتاگونیستی به پایان رسیده است . این مسئله در سخنان استالین به سال ۱۹۳۶ منعکس گردید، ". . . .بدین ترتیب ،اینك تمامی طبقات استثمارگرمحو ونابود شده اند"، معنای حرف استالین این

بودکه تغییرات موردنیازدرمناسبات تولیدی جهت ساختمان سوسیالیستی به پایان رسیده وآنچه که اکنون لازم است ، رشدو تکامل نیروهای مولده است و بس . براین مبنابود که وظیفه رشد آگاهانهٔ مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریابه کناری نهاده شد، وراه برطبقه سرمایه داربوروکرات بازشد، تاخودرادرجامعه شوروی تقویت کند. باوجودآنکه ، استالین کوشید این اشتباه را،حداقل بخشاً، در دورهٔ آخر زندگیش تصحیح کند، اما این کارهیچ تأثیری نداشت ، زیراطبقه بورژوازی نوین دیگرکنترل امورجامعه شوروی رادردست گرفته بود.

اگرچه مائو موضعی فلسفی علیه نظرات استالین مطرح کرد، امااین موضع،حزب کمونیست شوروی ونظرات موجوددرجنبش بین المللی کمونیستی رادرعرصهٔ فلسفی به مبارزهٔ مستقیم نمی طلبید.

درایزارتباطاًست که نمی توان موردی را پیدا کرد که بمثابه موضع گیری مائوتسه-دون علیه موضع شورویها مبنی بر پایان یافتن مبارزه طبقاتی وکلیدی شدن رشد نیروهای مولده تعییر شود،فقط درسال ۱۹۵۶ ،هنگامی که هشتمین کنگره حزب کمونیست چین بدون هیچگونه مقاومتی،همان موضع اساسی سال۱۹۳۶شوروی ها را به تصویب رساند،بودکه مائو مبارزه علیه این موضع ارتجاعی را آغاز کرد،مسلماً" این تحول با مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی که از کنگره بیست حزب کمونیست شوروی در۱۹۵۶ بیرون آمد،مرتبط بود،با شروع سال ۱۹۵۷،مائو مبارزه ای پیگیرانه علیه تئوری نیروهای مولده را آغاز کرد وطی آن،تئوری وعمل مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا راتکامل داد،مبارزه ایدئولوژیکی وسیاسی ای که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی سربلند کرد و در خارج و داخل حزب کمونیست چین تکامل یافت،عمدتاًبربنیان محکمی استوار بودکه مائو پی ریزی نمود.

این حقیقتی است که همه جوانب مسائل تئوریک مرتبط باتئوری نیروهای مولده،درانقلاب فرهنگی بطور تمام وکمال مورد بحث واقع نشد،لیکن حتی از اواخر سالهای ۱۹۵۰ ،تلاشهای مائو دراین زمینه (درآثاری نظیر"نقدی براقتصاد شوروی") کاملاً آشکار بود،مهمترین موضع تئوریک اتخاذ شده علیه تئوری نیروهای مولده در تأکید صریح مارکس بر لزوم تحولات انقلابی درتمامی جوانب مناسبات اجتماعی طی دوران انقلاب اجتماعی متبلور شده است،مارکس گفت"این سوسیالیزم بیان پایداری انقلاب ،بیان دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان دوران ضروری گذار جهت محو تمایزات طبقاتی بطور کلی، محو تمامی مناسبات اجتماعی،که برخاسته ازاین مناسبات تولیدی است وانقلابی کردن تمامی عقایدواندیشه ها که منتج از این مناسبات اجتماعی است،می باشد" بنابراین طی دوران سوسیالیزم،که یک دوره گذار ازسرمایه داری به کمونیسم است،پروسه تغییر همه جوانب مناسبات سرمایه داری به روابط کمونیستی وظیفه اصلی می باشد.

همانطوری که مائو در"نقدی براقتصاد شوروی"اشاره کرد،تغییر درمالکیت ابزار تولید،تنها یک جنبه ازتغییر درمناسبات تولیدی است.رابطه میان تولیدکنندگان بویژه بین کادرهای مدیریت وتولید کنندگان ،بعلاوه نظام کامل توزیع،جوانب آن مناسبات تولیدی هستندکه بایدمشمول تغییراتی اساسی شوند، حتی اگر اینها جوانبی از زیربنای اقتصادی باشند،تغییرات درآنها عمدتاً" ازطریق مبارزه مداوم ایدئولوژیک ،بویژه درتغییر روابط میان تولید کنندگان ممکن است،بنابراین مبارزه ایدئولوژیک در روبنا با تغییرات در زیر بنای اقتصادی بسیار بهم پیوسته اند،به همین خاطر ،مشکل بتوان زیر بناو روبنا را بطور مصنوعی از هم جدا کرد.

تئوری و پراتیک انقلاب در روبنا حائز کمال اهمیت است،چرا که وظیفه تغییر تمامی جوانب نظام ایدئولوژیک موجود را دربر می گیرد،مبارزه درروبنا تاحد زیادی بمعنای مبارزه سیاسی میان طبقات متخاصم برسرهژمونی ایدئولوژیک است،مبارزه ای است بین ایدئولوژی بورژوائی وایدئولوژی پرولتری،انقلاب در روبنا بهیچوجه به سیاست ،که مسلماً جنبه تعیین کننده می باشد،محدود نمی شود، بلکه به جنبه های گوناگون کل حیات فرهنگی جامعه نیز گسترش می یابد، بارها اثبات شده که بقایای تأثیرات فرهنگ پوسیده دوران گذشته می تواند به آسانی بعنوان مانعی در راه تغییر مناسبات اجتماعی قد علم کند. از آنجا که شناخت وتأیید انقلاب در روبنا، نقش تعیین کننده ای در طول انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بازی می کند،مسلماً" گستی از درک پیشین بحساب می آید. پیش از این ،به تغییرات در روبناتنها بعنوان مکمل تغییرات در زیربنای اقتصادی نگاه می شد،بدین جهت،باید گفت که تئوری و پراتیک انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم - لنینیسم را به قلهٔ نوینی ارتقاء داده است.

مسئله مهم دیگری که طی مبارزه ایدئولوژیک در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی مطرح گشت به درک پایه ای از ماهیت قدرت سیاسی مربوط می شد.احیای سرمایه داری در شوروی به روشنی نشان دادکه طبقه سرمایه دار می-تواند قدرت سیاسی را - با گذار از پروسه ای صلح آمیز وبدون توسل جویی به قهر ضدانقلابی - ازچنگ پرولتاریا بدر آورد.این واقعه رانمی توان برپایه درک جا افتاده کسب قدرت توسط یک طبقه از طبقه ای دیگر توضیح داد.برای شکافتن این پروسه باید ماهیت قدرت سیاسی تحت اختیار پرولتاریا وپروسه برقراری این قدرت،تحت دیکتاتوری پرولتاریا را بطور عمیق بررسی کنیم.

تضاد اساسی جامعه سرمایه داری که از طریق انقلاب پرولتری حل خواهدشد، تضادی است میان تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.این تضاد تنها می تواند ازطریق برقراری کامل تولید اجتماعی حل گردد.واین امرمی تواند ازتسخیر قدرت توسط پرولتاریا وبدین ترتیب،اجتماعی کردن همه جانبه مناسبات تولیدی درجامعه نتیجه شود.باوجودی که این تز بعنوان شالوده استراتژی کلی سیاسی جنبش کمونیستی باقی است،اما تجربه ای که تاکنون بدست آمده ثابت می کندکه پروسه اجتماعی کردن مناسبات تولیدی واقعاً کار پیچیده ای است.دیدیم که درزمان انقلاب اکتبر،چگونه کنفرانس شوراهای سراسری روسیه از طریق صدور یک حکم،تمامی بخشهای عمده ابزار تولید را به تملک عمومی درآورد، اماسوسیالیزه کردن ابزارتولیدومناسبات تولیدی تنها زمانی صورت واقعیت بخود می گیردکه مردم واقعاً قدرت خودرابطریقی مشخص برسراسر پروسه تولید اعمال کنند. اینکه چگونه چنین اجتماعی کردنی می تواند صورت واقعیت بخودبگیرد،مسئله ای است که هنوز کاملاً حل نشده است.

به مالکیت عمومی درآوردن تمامی

ابزار تولید، بخودی خود مشکل اجتماعی کردن مناسبات تولیدی را حل نمی کند. بعکس، نوع جدیدی از مناسبات تولیدی را بوجود می آورد، که در آن تمامی ابزار تولید در یک واحد منفرد متمرکز شده و کنترل همه جانبه بر ابزار تولید در دست تصمیم گیرندگان رده عالی سلسله مراتب حکومتی، متمرکز گشته است. تمرکز قدرت سیاسی بواسطه تثبیت عینی ابزار تولید در یک واحد منفرد، هرچه بیشتر شدت می یابد. سانترالیسم دموکراتیک در سطح سیاسی، بتنهائی مشکل زیاده متمرکز شدن ابزار تولید را، که بواقعیتی عینی تبدیل شده، حل نخواهد کرد. آرزوهای ذهنی و نیات رهبری، بخودی خود حلال مشکلات نیست. خط رهبری کننده باید پاسخی مشخص درمقابل زیاده متمرکز شدن ابزار تولید داشته باشد. اوضاع فوق را درطول دوره ساختمان سوسیالیستی شوروی تحت رهبری استالین بخوبی می توان مشاهده کرد.

اجتماعی کردن حقوقی، مناسبات تولیدی را تنها در یک سطح مجرد اجتماعی می کند. اینکار مطمئناً مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را (به آن نوعی که در یک جامعه سرمایه داری موجود است) منع می نماید، اما این بطور اتوماتیک به اجتماعی کردن ابزار تولید منتهی نمی گردد. این تمرکز بیش ازحد است که چشم انداز های اجتماعی کردن واقعی را نفی می کند. اجتماعی کردن واقعی تنها در یک سطح مشخص می تواندصورت پذیرد: در یک سطح اجتماعی، یعنی جائی که مردم می توانند قدرت سیاسی خود را بطور عینی اعمال نمایند. باتضمین اجتماعی کردن واقعی در این سطح مناسب اجتماعی است، که اجتماعی کردن کلی در یک سطح وسیعتر می تواند مادیت پیدا کند.

اما آنچه در یک جامعهٔ ـ از نظر حقوقی ـ اجتماعی شده اتفاق می افتدتنها متمرکز شدن عینی قدرت سیاسی، در نتیجه مجتمع شدن عینی ابزار تولید است. همین قدرت عینی درسطح سیاسی است که بر رشد قدرت سوسیال فاشیسم در درون اینگونه جوامع راه می گشاید. برای مقابله با این نوع تحول، یک خط واستراتژی عمومی لازم است که به پروسه واقعی اجتماعی کردن تولید یاری رساند. در این استراتژی، سانترالیسم بمعنای تأمین یک خط همه جانبه سیاسی ونظارت براجرای آن می باشد، حال آنکه دمکراسی، زیربنای اجتماعی کردن واقعی درسطح مناسب، یک جامعه مشخص را بوجود می آورد.

تلاش مائو برای فائق آمدن براین مشکل، تجربه بیسابقه ای را دراختیار ما قرار می دهد ـ تلاشی که درطول انقلاب فرهنگی چین منعکس گردید. مائو کوشید که حتی با مسائل کوچك مرتبطبه تغییرات مناسبات تولیدی، نظیر رابطه میان کادر مدیریت وکارگران در کارخانه ها، کمونها وغیره دست وپنجه نرم کند، اونشان داد که چگونه زیربنای احیای سرمایه‌داری دراین سطوح بوجود می آید. مهمترین جنبه استراتژی مائو برای ممانعت ازاحیای سرمایه داری، برانگیختن مردم درتمامی سطوح برای دست یابی به قابلیت اعمال مستقیم قدرت سیاسی وچنگ انداختن بر مبارزه طبقاتی به عنوان حلقه کلیدی و مرجح شمردن سیاست بود. می بایست چنین حرکتی، بهمراه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا توسط مردم درتمامی سطوح، بویژه درسطوح پایه ای کارخانجات، کمونها وغیره آغاز گردد، تا از ظهور بورژوازی نوخاسته دراین سطوح ممانعت بعمل آید.

تمامی این کوششها برای ممانعت از احیای سرمایه داری درچین عقیم ماند و این مسئله ای بود که مائو مکرراً درموردش هشدار میداد. در واقع دراین مبارزه حیاتی بین بورژوازی نوخاسته وپرولتاریا، بورژوازی برنده شد ـ هرچند این تنها یک پیروزی موقت بود. البته ما باید تاریخچهٔ این مبارزه رابیشتر و عمیقتر مطالعه و بررسی کنیم. باید برای یافتن دلایل شکست زودرس رهروان سوسیالیستی در چین این مطالعه وبررسی انجام گیرد. واین وظیفه ای است که درچارچوب این مقاله نمی گنجد. باوجوداین، باید فهمید که درسهای انقلاب فرهنگی، همچنان پیشرفته ترین دروس دربرخوردبه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا، و یگانه اساس پیشروی بیشتر براین راستا می باشد.

مبارزه مائو علیه تئوری نیروهای مولده مفاهیم گسترده ای را درسطحی دیگر دربرمی گیرد. توسعه کور نیروهای مولده بواقع موجودیت نوع بشر وکره ارض را تهدید می کند. دراین موقعیت، اعمال کنترل همه جانبه برتوسعه ابزار تولید وتکنولوژی درجهت خدمت به منافع جامعه آتی بشری امری بس تعیین کننده است. پایه تئوریکی که توسط انقلاب فرهنگی فراهم گردید، بر این معضل پرتو می افکند: این مناسبات اجتماعی شده تولید است که آینده بشریت را رقم خواهد زد. توسعه علم وتکنولوژی بایددرحیطهٔ چنین مناسبات اجتماعی شده ای تحت کنترل قرار گیرد. این به معنای راه لاینقطع تکامل جامعه بشری است. دراین راستا، کَنکاش مائو تسه دون حائز کمال اهمیت است. تلاش او برای حل تضاد میان شهر و روستا، کار یدی و فکری، وشیوه های "روی پای خود ایستادن" وامثالهم، نگرشی جدیدی را نسبت به این مسئله ارائه می دهد. کمونهای مائو بعنوان واحدهای مستقل و خودکفای اجتماعی ـ اقتصادی جامعه کمونیستی آینده، در بر گیرنده جمیع عناصر این نگرش می باشد. اگر قرار است ما وظیفه انقلاب جهانی را پیش ببریم، مسلماً باید این موضوعات راتکامل دهیم. این کاری است که مائو نخستین گام را برای انجامش به پیش گذاشت. ○

پیروزی انقلاب در کشورهای امپریالیستی در گرو اندیشه مائوتسه دون است

از سوی حزب کمونیست انقلابی ـ آمریکا

"اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم که بدون تئوری وخط و مشی تکامل یافته توسط مائو،وعملکردآن درپراتیك توده های چین بویژه طی انقلاب فرهنگی ،تأسیس حزب ما،آنهم برچنین پایه ای ممکن نبود."(باب آواکیان ،گلوله ها.)

آغاز دههٔ شصت مصادف بودباتنش ها وخیزشهای انقلابی.اینها نهایتاً درسطح جهانی به نیرویی تبدیل شدندکه برج وباروی امپریالیستها رادر نوردیده ودر هم کوبیدند.امادرآنزمان ،جنبش کمونیستی بین المللی که می بایست مرکزیت خیزشها وانقلابات بنیادین باشد،بیشتربه تجمعی ازکشیشان کوته بین وچاق وچله شباهت داشت.واین حضرات فربه ،فرمانی از برای توده ها صادر کردند:مبارزهٔ انقلابی شما را نشاید.

این زُهدفروشی ها بی پاسخ نماندند. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو، حتی از سال ۱۹۵۷ مبارزه ای راعلیه این خائنین به اصول کمونیسم آغاز نمود وهمان طور که رفته رفته مسائل مشخصتر می شد، قطب بندی درجنبش کمونیستی بین المللی نیز آشکارترمی گردید.اماهمانگونه که خود مارکس نیز متذکر شد،سلاح انتقاد درحالیکه مطلقاً ضروریست،اما به پای تأثیرات انتقاد مسلح نمی رسد،وازآنجا که مبارزه علیه رویزیونیسم بطور عمده شکل مبارزه مسلحانه بخودنگرفت،پیدایش عینی جنبش کمونیستی جاری درسطح بین‌المللی هنوزمحتاج گذار ازتئوری به پراتیك انقلابی دریك مقیاس گسترده تر بود.

مرکز طوفان انقلاب درآنزمان، جنگهای رهائیبخش ملی درکشورهای تحت سلطه (بویژه ویتنام)بود ـ درحالیکه شوروی درآن هنگام سعی دربه انحراف کشاندن آن مبارزات داشت،حزب کمونیست چین باجدیت درسطوح مختلف ازاین جنبشها

حمایت‌بعمل می آورد.این امر بخودی خود درجهت تمایز گذاری عملی میان انقلاب و رویزیونیسم بود.اما آنچه که در این ارتباط از اهمیت خاص برخوردار می گردید،انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی بودکه بالاخره دیدگاه انقلابی و ضد رویزیونیستی مائوتسه دون را شفافیت بخشیدوحیاتی دوباره به امرکمونیسم و به همراه آن به جنبش کمونیستی بین المللی بخشید.بنابه گفتهٔ بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، انقلاب فرهنگی "باعث پیدایش نسل جدیدی از مارکسیست ـ لنینیستها شد،وقلب میلیونهانفر ازسراسر مردم جهان راکه بمثابه بخشی از خیزش انقلابی دههٔ ۱۹۶۰ واوائل دههٔ ۱۹۷۰ که جهان را در نوردیده ،بپاخاستند"،به طپش وا داشت.

رویزیونیستهاتحت نام منطق قانون مآبانهٔ کارآیی ،منطق صرفه ، و ثبات اجتماعی ،نوعی از ایدئولوژی وبرنامه را بعنوان "سوسیالیسم"ارائه دادند که بر مبنای اجبار توده هابه شدیداً کارکردن، دلخوش کردن به دستمایهٔ فردی وچسبیدن به طرق واقعی وامتحان شده وپرهیز از سؤال کردن ،استوار بود.درمقابل،مائو متذکرشدکه کل مارکسیسم دریك حقیقت مشتمل می گردد:شورش علیه ارتجاع بر حق است.ازدیدآنان که ازبیحسی وشقاوت رویزیونیسم وجوامع تحت حاکمیت آن متنفرومنزجر بودند،انقلاب فرهنگی بشارت دهندهٔ دورنمای جامعه ای بسیار زنده وبسیار انقلابی بودکه عزم درهم کوبیدن قیدوبندهای بردگی گذشته را داشت،تابه تمتع از لذایذخونین وچرکین پایان دهد.

روزهای طوفانزائی که درپیش اند، ازمیراثی بسیار غنی (منجمله روند قدرتمندبین المللی که مستقیماً براساس خدمات مائوتسه دون استوار است)برخوردار هستند.درسرمقاله ای بمناسبت دهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست انقلابی آمریکا،متذکرشدیم که "ما ازبطن تنش دههٔ شصت درسطوح ملی وبین المللی که ،گسستهای ریشه ای ازسنت انجام می داد،بدرآمدیم وبخشی از آن بودیم":ما نشئه انقلابیم ، مثل هرمائوئیستی، فکر وذکرمان انقلاب کردن است.

اما،آیا اهمیت ونفوذ مائو تا این حد هست ـ بویژه برای حزبی که برای انقلاب کردن دریك کشور امپریالیستی آماده می شود؟بسیار کسان هستند که دیدگاه نظامی مائو را قبول دارندویا وی رایك انقلابی ناسیونالیست برجسته (ونه بیشتر) می شناسند.ونیزکسان دیگری وجود دارندکه دیدگاه مائو دراین یا آن عرصه از تئوری مارکسیم راقبول داشته و حتی با اهمیت می شمارند،ولی بااین وجود او را تئوریسینی "صرفاً برای جهان سوم" می انگارند.

مابا اینها تفاوت داریم .موضع ما، همان موضع بیانیه است که اندیشه مائو ـ تسه دون را یك "مرحله نوین در تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم " می شماردواضافه می کندکه "بدون دفاع ازمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون وتکیه بر آن ،غلبه بر رویزیونیسم ،امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم امکانپذیر نیست."این مسئله هم درمورد کشورهای امپریالیستی وهم درارتباط باکشورهای تحت سلطه به یك اندازه صدق می کند.

مهمترین خدمت مائو به مارکسیسم ، تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است .درآستانهٔ برگزاری بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی در۱۹۵۶ (که طی آن خروشچف جهت نفی تجربه سوسیالیسم وانقلاب درکل،راه نفی استالین را درپیش گرفت) و شورش در مجارستان ،مائو متذکر گردیدکه جامعه سوسیالیستی نه تنها"دربرگیرنده" تضاد است ،بلکه لبریز ازآن می باشد.

بعداً،در ۱۹۶۲(پس ازتجربه "جهش بزرگ به پیش" درچین،پس ازخیانت شورویها ،ودربحبوحهٔ نبردپلمیکی در جنبش کمونیستی بین المللی)مائو آنچه را که خط ومشی پایه ای حزب کمونیست چین نامیده شد فرموله کرد،که مقدمه آن نسبت به دستاوردهای جنبش کمونیستی بین ـ المللی تا بدانزمان پیشرفتی کیفی بود: "جامعه سوسیالیستی دربرگیرنده یك دوره تاریخی نسبتاً طولانی است ، در دورهٔ تاریخی سوسیالیسم،هنوزهم طبقات ،تضادهای طبقاتی ومبارزه طبقاتی ،مبارزه بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی وجود دارد،وهنوز خطر احیای سرمایه داری موجود است." ثمرهٔ این بدر تئوریك ـ چکیده ای ازجمعبندی قریب به نیم قرن پراتیك جامعه سوسیالیستی ـ خط مشی ای بودکه به انقلاب فرهنگی منتهی گردید . این مهمترین اقدام انقلابی از زمان لنین به بعد بود.

انقلاب فرهنگی،جهشی کیفی درتفکر انسان درموردچگونگی حصول یك جامعه بی طبقه بود.باب آواکیان ،صدرکمیته مرکزی حزب کمونیست آمریکاخاطرنشان کرده است :

"غالباًصفاتی ازقبیل،بی سابقه، تاریخی،تکان دهنده وغیره،برای توصیف این جنبش انقلابی توده ای بکار برده شده اند،با این وجود گویای اهمیت آن نیستند،بهمراه شکست انقلاب درچین سال ۱۹۷۶ وسرکوب هرآنچه که بوی انقلاب می داد درسالهای متعاقب آن ،ودربحبوحهٔ اوضاع کنونی جهان ،گرایش قدرتمندی بوجود آمده است دال براینکه کلاً فراموش شودکه کشوری بایك چهارم جمعیت جهان وجود داشته،و درآنجا نه تنها انقلابی موفق که به سوسیالیسم منتهی شد رخ داده و موانع بسیار و نیروهای ارتجاعی قدرتمندی راطی این پروسه ازسر راه برداشته،بلکه حتی بدنبال همهٔ اینهایك خیزش انقلابی توده ای به ابتکار شخصیت رهبری این دولت سوسیالیستی جدید بوجود آمد.این خیزش ،مقاماتی را که درتلاش احیای مجدد سرمایه داری تحت نام "سوسیالیسم" واستفاده از سوابق انقلابی بمثابه سرمایه بودند،موردهدف قرارداد.انقلاب فرهنگی صدها میلیون توده را دراشکال مختلف و درسطوح مختلف مبارزه سیاسی ومباحثات ایدئولوژیك درمورد سمت وسوی جامعه و امور دولتی،درموردمسائل مبارزه انقلابی جهانی وجنبش بین المللی کمونیستی درگیر کرد.عرصه هایی که پیش از آن ورود بدانها برتوده ها ممنوع بود،فتح شدند: علوم،فلسفه،آموزش وپرورش ،ادبیات وهنر اولویت قائل شدن برای منافع شخصی نسبت به مصالح انقلاب ،دیدگاهی بودکه چه درچین وچه درسطح جهانی موردحمله و تقبیح واقع شده وکم بودند کسانی که آشکاراً از عباراتی نظیر"مقام من" استفاده کنند.وبدین ترتیب ،درنهادهای اساسی جامعه تحولاتی انجام شدوطرزتفکر توده هادستخوش تغییرات بنیادین گشت. بدین طریق نیزگامهای نوینی برداشته شد وبا اعمال دیکتاتوری خود پرولتاریا جهت اضمحلال نهایی دولت،درعمل تجاربی حاصل گشتند،برزمینه های زایندهٔ تفاوتهای طبقاتی ضربه واردآمد و بطور همزمان توده ها بصورت گسترده تر وآگاهانه تر بدرون پروسه ادارهٔ امور جامعه کشیده شدند." (ازکتاب "برای آنکه اژدها ببار

آوریم "صفحات ۱۱۱ ـ ۱۱۰)

توجه بدین مسئله حائز اهمیت است که ویژگیهای چین هرآنچه که باشند (منجمله تأثیرات مرحله دمکراسی نوین برانقلاب وتداوم ستم نیمه فئودالی)، معهذا خدمات اساسی مائو به تئوری وپراتیک ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه عنصر مرکزی علم انقلاب، وتکامل کلی این علم، مستقیماً درکشورهای امپریالیستی کاربرد دارند.

آیا کسی می تواند مدعی شود که پرولتاریای یک کشور امپریالیستی، پس ازکسب قدرت، با تضادهای بسیار جدی میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی روبرو نخواهد بود؟ مطمئناً زمینه برای رشد ستادهای فرماندهی بورژوائی نوین درون حزب پرولتری درقدرت، حداقل بهمان شدتی درکشورهای امپریالیستی وجود دارد که درکشورهای مستعمره ونیمه مستعمره خودنمایی می کند. دست آخر، مسئله باز ـ سازی مناسبات بین المللی، براساس یک شالوده اقتصادی نوین وطبق اصول انترناسیونالیستی کمونیسم، قرار خواهدگرفت. بطور مشخص درون حزب حاکم (وبیشک در ارتباط بافشارهای ایدئولوژیک ناشی از امتیازاتی که اقشاروسیعی ازمردم تحت حاکمیت امپریالیسم ازآنهابرخوردار بودند) مبارزات اجتناب پذیری بر سر چگونگی ازبین بردن بقایای امپریالیسم وبدل حمایت همه جانبه از انقلاب جهانی پرولتری (ویا نهایتاً برسرابنکه آیا اصلاً چنین کاری ضروریست یانه) در گیر خواهدشد.

درحالیکه امتیازات انقلابی مهمی نصیب پرولتاریای درقدرت درکشورهای پیشرفته است، اما این امتیازات، کلیدی بودن مبارزه طبقاتی راجهت جلوگیری از احیای سرمایه داری وبخاطرپیشبردبیش از پیش انقلاب نفی نمی کند. درواقع، مائوخودرا درگیرمبارزه مداوم علیه این یا آن مدافع "تئوری نیروهای مولده" می یافت، که ظرفیت تولیدی بیشتر راکلید حل تضادهای جامعه سوسیالیستی می دانستند. بیشک، این تئوری حداقل بصورت یک گرایش ـ اگرچه دراشکال متفاوت ـ در یک جامعه پیشرفته تر نیز ظاهر خواهد شد.

بهمین ترتیب، زیر و روکردن نهادهای ریشه دار وعقایدوروبنایی، درکشورهای امپریالیستی بهمان اندازه ضروریست که اگر اینها ازفئودالیسم ناشی می شدند. بورژوازی کشورهای پیشرفته، طی قرنها جهت پیشبردتولید وبازتولید مناسبات اجتماعی بورژوایی، شبکه پیچ درپیچ روبنای خویش راساخته وگسترش داده اند. ازآنجاکه این نهادها درکشورهای امپریالیستی بنحوی از انحاء بیش ازکشورهای تحت سلطه (که تمامی فرهنگ غالباً در چنگ بحران حاد و از هم پاشیدگی قرار دارد)، درهم تنیده شده، بنابراین ضرورت زیر و روکردنشان بیشتر است.

بعبارت دیگر، تئوری وپراتیک مائو درانقلاب فرهنگی جهانشمول است. عده ای هستندکه انقلاب فرهنگی رانه بمثابه ادامه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه تقریباً بعنوان چیزی درتقابل مستقیم با آن ترسیم می کنند. این دیدگاه غلط ـ یا در بعضی موارد، انحرافی ـ بویژه درکشورهای امپریالیستی رواج دارد. این افراد بعضی نکات خاص را درنظرمی گیرند. (بویژه شورش مستقیم توده ای علیه بخشهایی از حزب که پایه های قدرتمند بورژوایی شده بودند) وبدین ترتیب برسرنفی نقش رهبری کننده حزب درجامعه سوسیالیستی بحث براه می اندازند. دربعضی موارد، ابتکارات واقعاً مهم (همچون کمون شانگهای که تلاشی بوددرجهت اعمال مستقیم وبلاواسطهٔ حاکمیت بوسیلهٔ پرولتاریا) بمثابه آغاز وپایان انقلاب فرهنگی درک میشود. وسپس چنین مطرح می گردد که پس از ا ضمحلال کمونها دراوایل ۱۹۶۷ همه چیز سیر قهقرایی پیمود.

این قبیل اشخاص این مسئله را نادیده می گیرندکه خودمائو، علت عدم تداوم کمونها را آسیب پذیری کمونها در مقابل دشمنان پرولتاریا و حملات گوناگونشان، (ودر ارتباط باآن) این حقیقت که تضادهای گوناگون جامعه سوسیالیستی (بین شهر و روستا، کارگر و دهقان، کاریدی وفکری وغیره) هنوز به آن مرحله ازحل شدن نرسیده که برای چنین تلاشی کفایت کند، ذکر کرده بوده این افرادهمچنین، دستاوردهای عینی سالهای پس ازخیزش نخستین رانفی می کنند. آنها آخرین مقوله فرمولبندی مائوئیستی (مبارزه ـ انتقاد ـ ارتقاء) را در واقع نادیده می گیرند. بعلاوه، آنهاهدف واقعی مبارزات همه جانبه توده ای طی انقلاب فرهنگی رانفی می کنند. بعقیده مائو، هدف نهایی رااضمحلال یاتضعیف دیکتاتوری پرولتاریا، تشکیل نمی داد. هدف واقعی عبارت بود از وظیفهٔ دوگانهٔ برانداری رهروان سرمایه داری، وتجدید حیات وتحول نهادهای جامعه سوسیالیستی ـ منجمله حزب ـ به سطحی کیفیتاًعالی تر (درحالیکه شکل دهی مجدد جهانبینی مردم نیز مد نظر بود). چنین دیدگاه مضحکی که ادعای "دفاع از انقلاب فرهنگی "را دارد درنهایت با وظایف زیر و روساختن، برانداختن، ومتحول ساختن بدرودمی گوید، ودرعوض بانوعی موضع آنارکو ـ سندیکالیستی درمی غلطد. که "کارگران بدون ممانعت بوروکراتهای حزبی، کارخانجات را اداره می کنند" ـ دیدگاهی بس اکونومیستی که اشکاراتوانایی (وضرورت) طبقهٔ کارگر دراعمال حاکمیت خویش برتمامی عرصه های اجتماع (منجمله مبارزه درونی حزب پیشاهنگ) رانفی می کند (یا بدان پشت می کند).

مائو، کمونیسم آتی را نوعی نقطه پایان تصویر ننمود ـ خواه درشکل قلمروی هماهنگی عظیم، وخواه بصورت تجمع خوشبخت کمونهای جفرسونی. مائو انقلاب را بمثابه نیروی تعین کننده تکامل اجتماعی نه تنهادرطول جامعه سوسیالیستی بلکه در جامعه کمونیستی نیز درک می نمود (اگر چه انقلابات درجامعه کمونیستی، از نوع سرکوب قهرآمیزیک طبقه توسط طبقهٔ دیگر نخواهندبود). مائو می گفت که حقیقت، پیش ازاین همیشه درچنگ اقلیت گرفتاربوده است ـ اصلی که درطول تمامی ساختارهای اجتماعی به چشم می خورده است. اومعتقدبودکه "خلاف موج رفتن، یک اصل مارکسیست ـ لنینیستی است."

آن احزابی که در رویارویی با کودتای ضدانقلابی ۱۹۷۶ موضعی انقلابی داشتند، بیشک بدون وفاداری به اصل خلاف موج رفتن قادربه اتخاذ چنین موضعی نبودند. همچنین، مائو تأکیدنمودکه هرفرد بایدهمیشه آماده حرکت خلاف جهت موج باشد، درعین حال بایدبتواند یک موج انقلابی را ازیک موج ضدانقلابی تشخیص دهد. درهردومورد، مائو درسهای خوبی ارائه می دهد. همانگونه که رفیق آواکیان در بحبوحهٔ مبارزه سخت (ونهایتا انشعاب) درصفوف حزب کمونیست انقلابی آمریکا درمورد اهمیت کورتا متذکر گردید، "این اشتباه است اگر تجارب شوروی وچین یکسان فرض شوند. تفاوتهای بسیاری میان

ایندو موجودند، ازجمله اینکه، هنگام کودتای خروشچف، بخاطر تقبیح استالین و نفی مارکسیسم ـ لنینسم، توده های شوروی و میلیونها مردم انقلابی اندیش درسایر کشورها (اگرچه نه همهٔ آنها) سر در گم شدند، بدون اینکه بدانندچه اتفاقی در حال رخ دادن است. بدین جهت، این امر درمقیاس وسیع باعث روحیه باختگی و انفعال گردید. درمقابل، به جهت انقلاب فرهنگی درچین، بخاطر رهبری کبیر مائو، به علت مبارزه قهرمانانه "چهار نفر" میلیونها تن ازمردم چین متوجه روند جریانات هستند، ومیلیونها تن دیگر درگیر مبارزه ومباحثه برسرمسائل مربوط بدان می باشند، درحالیکه ما هم درسایر کشورها نه تنهامی دانیم چه اتفاقی افتاده است، بلکه از اساس آن نیز مطلع هستیم." (از کتاب "انقلاب وضدانقلاب"، صفحات ۱۲۱ ـ ۱۲۰).

رهبری مائو طی این دوره (وقبل از آن)، نسلی رابرزمینه انترناسیونالیسم پرولتری آموزش داد. ابتدا، این لنین بود که متذکر گردیداستثمارتمامی بخشهای جهان توسط کشورهای امپریالیستی بنحو بارزی شرایط وکاراکتر مبارزه طبقاتی رامتغیرمی سازد. درعین حال، این امرباعث بروز مبارزات انقلابی درکشورهای تحت سلطه میشود، وهمچنین پایه نفوذ اپورتونیسم درکشورهای سلطه گر را ایجادکرده (ویا شدیداً گسترش می دهد).

بایدبه یادبیاوریم که مائو توسط شورویهابه نژادپرستی متهم شد، چراکه می گفت مرکزطوفانزای انقلاب پرولتری به کشورهای جهان سوم منتقل شده و"بادشرق برغرب مستولی گشته است....." درك صحیح مائو ـ درارتباط بامرکزیت یافتن جنگهای آزادیبخش ملی درطی آندوره و اهمیت شایان توجه آنان درنابودی نهایی امپریالیسم ونتیجتا وظیفه کلیه انقلابیون دربدل حمایت کامل به این مبارزات ـ موردمخالفت شورویها واقع گشت. مائو البته حمایت خودراصرفاً بدین مبارزات محدودنساخت ـ برگزاری تظاهرات در سراسر چین، ونیزبیانیه مائو درحمایت جنبش سیاهان درآمریکادر۱۹۶۸، علاوه بر اسناد دیگر، شواهدی هستندبراین مدعا. مائو همچنین، دراوج انقلابفرهنگی درچین در۱۹۶۸، چنین جمعبندی نمودکه علیرغم پیروزی بزرگ بدست آمده، "پیروزی نهایی یك کشور سوسیالیستی نه تنها محتاج تلاش پرولتاریاوتوده های وسیع خلق درهمان کشور است، بلکه نیازمند پیروزی انقلاب جهانی ونابودی نظام استثمار انسان از انسان درپهنهٔ گیتی که براساس آن انسانها آزادخواهندشد، نیز می باشد. بنابراین، اشتباه خواهد بود اگر ساده لوحانه ازپیروزی نهایی انقلاب درکشورمان سخن بگوئیم، این بر خلاف لنینیسم ودرتضادباعینیات است."

این دیدگاه، جهت گیری عالی انترناسیونالیستی رابه جنبش ارائه می داد و بویژه حمایت ازمبارزات ملل تحت ستم علیه قدرتهای امپریالیستی، مکتب شکست طلبی انقلابی رادراختیار جنبشهای موجود درکشورهای امپریالیستی نهاد. ازسوی دیگر این بمعنای قرار دادن یك مبنابود. اینکه احزاب بایدبراین مبنا رشدوتعمیق یافته ودربرابرتحولات جاری دراوضاع جهانی در اواسط دههٔ هفتادایستادگی نمایند، یا اینکه تسلیم شده ونهایتاًبه خیانت کشیده شوند، مسئله ای بودکه درپراتیك مشخص می شد. برای گروه هاوسازمانهای انقلابی درحال پیشروی درکشورهای امپریالیستی، بیشك خط مشی مائودردههٔ شصت یك شرط لازم ویك نقطهٔ عزیمت ضروری جهت تعمیق پراتیك وجهت گیری انترناسیونالیستیشان بود.

* * *

تسلط مائوبراسلوب دیالکتیکی، علت بسیاری ازخدمات تئوریك وی بود. مائو تمرکزخودرابروحدت ومبارزه اضداد بمثابه نقطهٔ مرکزی تحلیل وتحول همهٔ اشیاء وپدیده هادرطبیعت وجامعه، قرار داد.

مائو درکتاب "درباره تضاد" می پرسد: "چرامغز انسان، این اضداد را نه بصورت مرده وجامد، بلکه بصورت زنده، مشروط، ومتحرك می بیندکه به یکدیگر تبدیل می شوند؟ زیرا که اشیاء وپدیده های عینی، مرده یاجامدنبوده بلکه زنده، مشروط، متحرك، موقتی ونسبی اند، وتحت شرایط مشخص، هرجهت تضادبه ضد خود تبدیل می شود..... صرفاً طبقات ارتجاعی حاکمه گذشته وحال هستندکه اضداد رانه بصورت زنده، مشروط، متحرك، و قابل تبدیل به یکدیگر، بلکه مرده وجامد می بینندواین استدلال انحرافی را برای اغفال توده ها درهمه جاتبلیغ می کنند، چراکه قصدشان تداوم بخشیدن به حاکمیت خویش است."

البته، دراینجامامی توانیم دیدگاه مائو را صرفاً درموردابن نکته بسیارمهم مشخص کنیم. درموردمشخص انقلاب در کشورهای پیشرفته، این دیدگاه نقش اساسی دارد. ازاین میان، صرفاًبه یك نکته مهم می پردازیم، بورژوازی مدتهاست که به ثباتی نسبی دراین کشورها دست یافته است، وانقلابیون درمعرض خطرمنفعل شدن دربرابرآنچه که لنین آنرا شدیداً هشدار داد، قرار دارند: شکست در درك امکان وقوع تحولات ناگهانی وعمیق ویا عدم اعتقاد بدان، وعدم آمادگی ناشی ازآن درجهت کسب فرصتهای انقلابی دربحبوحه بروز ناگهانی خیزشهای اجتماعی گسترده وناتوانی دربهره گیری ازآنها. رفیق آواکیان، درکتاب "ازافت آمدن برای انقلاب کردن"، به تحلیل ازآن فعالینی می پردازدکه جدی بودن بحران امپریالیستها ودورنمای جنگ جهانی رامی بینندامادرعین حال چشمان خودرابروی فرصتهای انقلابی موجوددرهمین اوضاع فرو می بندند. اومی نویسد: "..... این واقعیت که انقلاب بوقوع نپیوسته است، تفکرمردم راتحت تاثیرقرارمی دهد. واگر آگاهانه درجهت غلبه برآن بوسیله یك تحلیل علمی حرکت نشود، صرفاًآنچه راکه درحال وقوع است می توان دیدوپتانسیلی که در آینده درشرایط بسیار متفاوت می تواند سربلندکند نادیده خواهدماند. (منجمله بحرانهای کوچك وخیزشهایی که بروز می کنند)، ازدیده فروخواهندماند....."

"بیشك، اگربه اشیاء وپدیده ها بصورت متافیزیکی ـ ایستا، فاقد تضاد درونی، ومجزا از یکدیگر ـ برخورد شود نمی توان این پتانسیل انقلابی راتشخیص داد."

بدین ترتیب بخشی ازکاربرداندیشه مائوتسه دون درکشورهای امپریالیستی، بدین معناست که بایدعناصرانقلابی مسلماً موجود دراوضاع عموماًغیرانقلابی راتشخیص داد، ازآنهاتحلیل کردوآنها را پروراند. کمونیستهامی بایست چگونگی سود جستن ازتضادهای موجود در جامعه رابیاموزند، نه اینکه مأیوسانه به انتظار روی غلتك افتادن خودبخودی کارها بنشینند. آنهابایدمشخصاًآنچه راکه به "همگونی" یاثبات موقتی جامعه، خصلت شکنندگی وانتقالی می بخشد، دریابند، وتا سرحدامکان برای مشخص نمودن منابع و ابعادگسست، اجتناب پذیر این همگونی گام بردارند. آنهابایدریشه بحرانها و

ایجادپل برفرازیانگ تسه (رودخانهٔ زرد)
مائوبانگ تسه راستون فقرات چین لقب داد.



مائودرحال گفتگوباکارگران صنایع فلزدراستان آن هوئی





اول اکتبر ۱۹۴۹، "خلق چین بپا خاسته است"....هرآنچه تاکنون انجام داده‌ایم ـ "تنها یک گام ...درمسیریک راهپیمائی طولانی ۲۵ هزار فرسنگی بحساب می‌آید"

ـ ازسخنرانی مائوتسه دون ـ

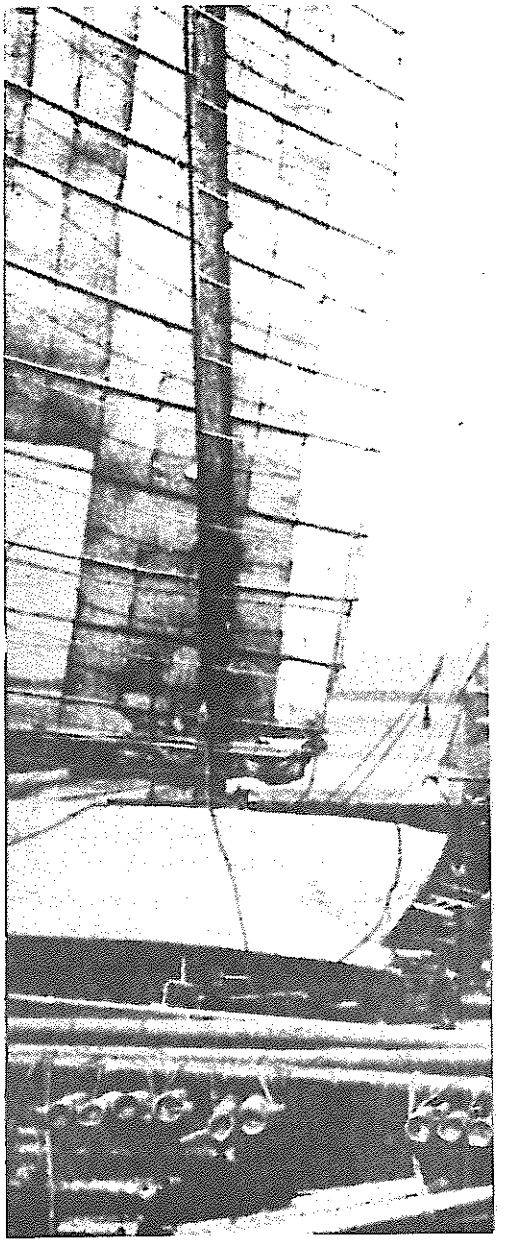

ارتش پیروزمندسرخ ازسوی اهالی هیجان زدهٔ پکن استقبال میشوند.





شوکهای ابتدایی رادرتضادهای موجود جامعه بیابند،وازمعلوماتی که‌بدین‌طریق بدست می آیدجهت روشن نمودن اوضاع آتی وآمادگی عملی برای روزی که این تضادها باشدت تمام خودرابروز می دهند، استفاده کنند.خلاصه اینکه،آنها باید بر مائوئیستی ترین اسلوب ـ یعنی تقسیم یك به دو ـ مسلط گردند.

رفیق آواکیان درجائی اشاره کرد: "پیدایش وحل تضادبطور مداوم،درتقابل بادیدگاه مطلق گراوسکون گرا ـ اینست

آنچه که مائو آنرا بمثابه نیروی محرکه درتکامل همهٔ اشیاء وپدیده ها در طبیعت جامعه وتفکرمی دیدواین درك همچون خط سرخی درتمامی نوشته ها واعمال مائو به چشم می خورد."همچنین،این خط باید در سمت گیری واسلوب پایه ای احزاب در کشورهای امپریالیستی عمومیت یابد،تا آنهابتوانندنه تنهاپیروزمندانه در برابر فساد تدریجی"دوره های صلح آمیز" ایستادگی کنندبلکه ازفرصتهای انقلابی که بیشك بسیارناگهانی وباخصوصیات چشمگیروغیرقابل پیش بینی رخ می دهند، استفاده نمایند ـ این قیام ها،برخوردها و فرصتهائی راباعث خواهندشد که ضرورتاً برای چشم غیرمسلح،مرئی نیستند(یاشاید ضرورت این است که مرئی نباشند!).

تشخیص عمیقترسیالیّت،جهش وغیره به برخورد"هرچه پیش آید" منتهی نشده و (درصورت درك صحیح)نبایدمنتهی شود. این کاملاً دیالکتیکی است که هرچه نفوذ عدم ثبات ،عدم سکون ،وجهش ،به اشیاء و پدیده های نوین درطبیعت وجامعه عمیقتر درك شود،دیدنیازبه آمادگی فعالانه وهمه جانبه (دقیقاًبه معنای آماده بودن برای هرچیزی)نیزبایدعمیقتر گردد.مائو بهنگام بحث ازمتغیرترین عمل تهورآمیز انسان ـ یعنی جنگ ـ چنین گفت: درمیان "رودخانه بزرگ سیالیت مطلق درسراسر طول جنگ ،ثباتی نسبی درهر دورهٔ خاص وجود دارد."او تأکیدورزیدکه این ثبات نسبی ،وجودبرنامه های خاص را ضروری و نیز امکانپذیر می سازد،تا طراحانش بتوانندابتکارعمل رادردست گرفته و مسیرآن "رودخانه بزرگ"راتغییر دهند. درغیراین صورت ،سقوط بدامان نسبی گرایی حتمی بوده وخطر " نفی همه چیز منجمله خودجنگ ،وهمینطور نفی خویشتن" وجود خواهدداشت.(دربارهٔ جنگ دراز مدت ،منتخب آثار،جلد دوم،صفحات ۱۷۰ ـ ۱۶۹) ازاین رو،واقعاً "آماده‌بودن برای همه چیز"بمعنای آمادگی ،پراتیك وبرنامه ـ ریزی فعال وانقلابی است.

این امرمارابه یکی دیگر ازخدمات مهم فلسفی مائو می رساند؛اصل"تبدیل ماده به شعور وشعور به ماده".این اصل، بینش مائو رانسبت به هدف جامعه کمونیستی عمق وخلاقیت بخشید ـ او"کمونیسم طاس کبابی "شورویها رابه تمسخرگرفت، ودرعوض این دیدگاه را ارائه نمود: "انسان آگاهانه وداوطلبانه،خودوجهان را متحول می سازد".دیدگاه مائو دربارهٔ گذاربه جامعهٔ کمونیستی ـ که هستهٔ مرکزیش راضرورت پیشبردمبارزه طبقاتی توسط پرولتاریاحول مسئله حیاتی خط مشی سیاسی وسلطه برکلیه‌عرصه‌های‌جامعه تشکیل می دهد ـ از درك وی درموردنقش پویا ومتحول کنندهٔ (تحول گرای) شعور انسان ،سرچشمه می گیرد.

کودتای ۱۹۷۶،باعث شدکه خصوصاً این مسئله زیردّره‌بین‌قرارگیرد.تحلیلهای اکونومیستی بامارکهای گوناگون ازمسکو تیرانا،پکن وغرب باریدن گرفت،وکمونیستهای واقعی رامجبور ساخت که به کنکاش عمیقتردرجوهرخدمات وتفکرمائو بپردازند.اوائل دههٔ ۱۹۷۰ بویژه هنگامیکه روندجنگ جهانی امپریالیستی باوضوح و ابرام بیشتری مطرح گردید،گرایش همه جاگیری که قصد داشت خدمات تئوریك (وکاملاً ضداکونومیستی)مائو در زمینه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم،رابا برخوردی کمابیش اکونومیستی به مبارزه طبقاتی درون کشورهای امپریالیستی ممزوج نماید،غیرقابل دفاع گشت.دیگر صحبت ازیکرشته خطایا انحراف برخاسته از اکونومیسم (به جدّیترین شکل ممکن)؛ گذشته،وباتحولات سریع دراوضاع عینی وبحران مربوط بدان درجنبش کمونیستی بین المللی،مسئله تسلیم طلب بودن یا نبودن بمیان آمده بود. لنین درمقاله "ورشکستگی انترناسیونال دوم"،طی جنگ جهانی اول گوشزدنمودکه جوانه‌های اپورتونیسم (منجمله اکونومیسم) ،باعث تسلیم طلبی سوسیال ـ شوونیستی می گردد. وضعیت مشابهی ،برای جنبش درکشورهای امپریالیستی خودنمائی نمودکه هنوز هم مداومت دارد.

شرایط چنان بودکه پاسخگویی‌بدین سئوال‌ضروری می ساخت :آیابایستی از مائو به عقب،یعنی به سمتگیریهای احزاب سنتی کمینترن درکشورهای امپریالیستی بازگردیم،ویابالعکس بایدبه پیش رویم و جوهر ونیروی اندیشه مائوتسه دون رابکار گیریم،تابتوانیم درارتباط باجنبش درون کشورهای امپریالیستی به "گسست کامل از ایده های کهن "مبادرت ورزیم.

پیش گرفتن این مسیر،ضرورتاً "ما رابه تأییدمجدد لنین رهنمون می گردد. اصرار"چه بایدکرد؟"برالقاء ایدئولوژی کمونیستی ازخارج جنبش خودبخودی به طبقه کارگر،درك این اثر از اولویت مبارزه سیاسی برمبارزه اقتصادی و تمرکزش برافشای همه جانبه مناسبات سیاسی واجتماعی توسط کمونیستها جهت القاء تدریجی آگاهی کمونیستی بدرون توده ها،وارائه پیشنهاد ایجادیك روزنامه انقلابی سیاسی بعنوان ابزاری جهت پیشبردکارکمونیستی بخاطرآماده شدن برای کسب مسلحانه قدرت سیاسی در کشورهای امپریالیستی،همگی ازهمان اهمیتی برخوردارندکه درزمان نگارش خود برخوردار بودند.برای آنان که (در دورهٔ تحقیق ـ مطالعه ـ مبارزهٔ متعاقب کودتا)کنکاش بیشتری درخط مائو برسر آگاهی داشتندوبامصاف های دههٔ ۱۹۸۰ نیز روبرو بودند،آن حقایق با تازگی وقدرت خاصی مطرح گشت.لنین نیز همانند مائو مسئله حزب پیشاهنگ راکلیدی ترازسایرمسائل یافته بود (جلوتربه این مسئله خواهیم پرداخت).در موردمخالفت لنین ومائو باکلیه اشکال اکونومیسم ،وتأکیدشان برنقش پویای شعور انسان ،باید گفت که لنین به‌مائو می انجامد.....ومائو نیزبه نبوغ خود به لنین منتهی می شود.

* * * *

اما،مسئله حزب تاریخچه‌ای راپشت سردارد.تابستان ۱۹۶۸،مسئله مقابل پای هزاران مبارزسیاسی درکشورهای امپر ـ یالیستی این نبودکه آیا توده ها رادیگر توان بیاخیزی مانده است یاخیر ـ سیاه ـ پوستان آمریکای درآوریل همان سال باقاطعیت بدین پرسش پاسخ دادند،دانش ـ جویان وکارگران فرانسوی یك ماه همین کار رادنبال کردند ـ مسئله این بودکه توده ها چگونه می بایدواقعاًبرای انقلاب کردن رهبری شوند.تبارز عاجل این مسئله درپراتیك ،همراه با تأثیرات انقلاب فرهنگی،بسیاری ـ منجمله خود ما ـ رابه پاسخ مسئله ـ به ایجاد حزبی پیشاهنگ برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ

اندیشه مائوتسه دون ـ رهنمون گشت.

مادر دهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست انقلابی ـ آمریکا نوشتیم :

"ممکن است عجیب بنظر برسد، هنگامیکه مائو و دیگر رهبران انقلابی، توده های چینی را در بزیر آتش بردن بخشهای بزرگی از ساختار حزب کمونیست چین و حتی در بسیاری موارد از بین بردن آن، رهبری می کردند، چگونه ماتحت تأثیر انقلاب فرهنگی به درک ضرورت حیاتی یک حزب پیشاهنگ رسیدیم. اما با در نظر گرفتن این حقیقت که این روش برای دمیدن حیات مجدد در کالبد حزب و در نتیجه انقلابی کردن آن و پایه ای جهت رها سازی نیروی توده ها در مقیاسی وسیع بود، جائی برای تعجب در میان نمی ماند."

البته اسلوب مورد استفاده مائو، خاص شرایط و تضادهای یک حزب پرولتری در قدرت بود، اما ضرورت حفظ حزبی با محتوای واقعاً انقلابی، جهانشمول است. باید با سکون مبارزه شود. حزب کمونیست باید خود را با ابتکارات واقعا پیشرفته و انقلابی توده ها (منظور از "توده ها" در اینجا بُعد بین المللی آن است) میزان و هماهنگ کرده و زمینه را برای گسترش و هدایت این ابتکارات فراهم نماید. اگر فرض بر این بگیریم که خط مشی سیاسی موجود صحیح باشد، حزب باید بر آزادی توده ها جهت خلق آگاهانه تاریخ بیفزاید.

اما همواره نمی توان "فرض" نمود که خط مشی موجود به ناگزیر صحیح است. مائو در مقالهٔ "دربارهٔ تضاد" چنین نوشت :

"تضاد و مبارزه بین ایده های متفاوت همواره در حزب بروز می کند. این مسئله تضاد بین طبقات، و تضاد بین نو و کهنه در جامعه است که در حزب بازتاب می یابد." اوا این مبارزه همچون وجود خون در رگهای حزب می دید. بعدها، طی دوران دیکتاتوری پرولتاریا، مائو این دیدگاه را تابیان این مسئله تکامل داد که مبارزه بین دو خط درون حزب در جامعه سوسیالیستی حلقه مرکزی مبارزه در جامعه بطور عام است. وی توده ها را با ادراک از تاریخ و شرایط آن مبارزات مسلح نمودتا آنها بتوانند آگاهانه در میدان نبرد در کنار خط پرولتری واقعی قرار گیرند.

مائو معتقد بود که وجود خطوط متغایر در حزب پیشاهنگ، انعکاسی از تضاد های عینی اجتماعی است، و این مسئله خارج از ارادهٔ ما وجود دارد. رویزیونیستهای ارتدکس ـ از شورویها گرفته تا آلبانی ها ـ سرو صدا براه انداختند که این دیدگاه در تقابل مستقیم با اصل لنینی "رهبری واحد حزب" است. برخی نیروها که تمایل داشتند اندیشه مائو را به این شاخه یا آن شاخه از آنارشیسم یا سوسیال دمکراسی متصل کنند ـ همانها که انقلاب فرهنگی را "دوست داشتند" اما در قید دیکتاتوری پرو ـ لتاریا نبودند ـ نیز انقلاب فرهنگی را علیه اصول لنینی یافتند، و خواستار قانونی شدن فراکسیون درون حزب و براه انداختن کارزارهای علنی برای برنامه ـ های متغایر حزبی، گشتند.

حزب ما مکرراً به تحلیل از چنین دیدگاههای آنارشیستی و سوسیال دمکراتیک پرداخته است (بویژه رجوع کنید به جزوه "اگر قرار است انقلابی درمیان باشد..." اثر باب آواکیان) اما، باید در اینجا تصریح کنیم که مائو مبارزه حاد درون حزبی را بمثابه پایانی در خود تلقی نمی کرد، بلکه به آن بمثابه ابزاری ضروری جهت مبارزه، ریشه ای تر و بر سر خط صحیحتر علیه رویزیونیسم بر ـ خوردمی کرد ـ از همهٔ اینها گذشته، وی فرمول معروفی دارد: "وحدت ـ مبارزه ـ وحدت". در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا که مبارزه بین دو خط درون حزب، مبارزات اجتماعی را متمرکزمی سازد و در زمانهایی مبارزه طبقاتی خصلت آنتا ـ گونیستی بخودمی گیرد، بالاخره مائو این مبارزه را علنی ساخت تا خط بورژوایی مخالف (وستادهای فرماندهی فراکسیونها) را بمیزان زیادی افشاء کرده و شکست دهد.

بیشک آنهایی که مدعیند انقلاب فرهنگی منشاء دورشدن از اصل پیشاهنگ واحد است، تا حدودی این واقعیت را نا ـ دیده می گیرند که مائو حاضر نبود لیوشائوچی و همقطارانش برای سازماندهی خط خود از آزادی بیشتری برخوردار گردند! (اگرچه مائو در وقت مناسب وضروری بود که مبارزه را برای تسلیح سیاسی و ایدئولوژیک ـ و آزادسازی نیروی ـ توده ها، علنی نمود. درحقیقت، مائو شدیداً خواستار وحدت ارادهٔ حزب (در اشکال مختلف سازمانی آن) در مقاطع مختلف دورهٔ طوفانی ۷۶ ـ ۱۹۶۶، بود.

مائو تأکید داشت که: "درستی یا نادرستی خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده همه چیز است." و یا این گفته وی را (که طی انقلاب فرهنگی بسیار بر سر زبانها بود) درنظر بگیرید: "اگر توده به تنهایی، وبدون وجود یک گروه رهبری کننده قدرتمند بخاطر سازماندهی صحیح مبارزه شان، فعالیت کنند، با این چنین فعالیتی برای مدت طولانی دوام نخواهد آورد، درجهت صحیح به پیش نخواهد رفت و یا به سطح عالی تر ارتقاء نخواهد یافت." آیا این گفته ها هیچ تخالفی با جهت گیری اساسی لنینی دارند؟ درجهت تکامل آن ، آری، اما درجهت دورشدن ، خیر. این گفته ها همچنین می توانند توضیحی بر این واقعیت باشند که چرا چگونه اندیشه مائو به تشکیل حزب ما و دیگر احزاب ، به تأیید عمیقتر ضرورت مبارزه حاد درونی، به تشکیلات واحد سانترالیستی و رویهم رفته به یک حزب قدرتمند، منتهی گردید.

مسئله رهبری پیشاهنگ ، در ارتباط مستقیم با اصل خط توده ای است این جنبه از خط و مشی مائو شاید بیش از مابقی آن، مورد استناد انقلابیون در کشورهای امپریالیستی واقع شده است. در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰، سیاست انقلابی بدرون توده ها برده می شد. اما در اواسط دههٔ ۱۹۷۰، جوهر این امر به ابتذال کشیده شده و صرفاً به اسلوبی برای یافتن خواسته ـ های اکثریت توده ها، و دامن زدن به مبارزه حول این خواسته ها تبدیل گشت.

مائو بر ضرورت درک عمیق احساسات توده ها تأکید می ورزید. ولی علیرغم این امر، او بر این ضرورت تأکید داشت که "احساسات پراکنده و نامنظم را... بکمک بررسی، به ایده های متمرکز و سیستماتیک تبدیل نمایید." و سپس این ایده ها را حفظ کنید تا روزیکه توده ها آنها را بعنوان ایده های خویش بپذیرند. او از کادرها خواست که بین توده های "نسبتاً فعال بینابینی، و نسبتاً عقب افتاده" تفاوت قائل شوند و از برخورد کلی به توده ها بپرهیزند. و بالاخره، مائو خط توده ای را با پرورش دادن و هماهنگ کردن ابتکارات انقلابی نوین خود توده ها، پیوند داد. درحقیقت، برخی گره گاههای کلیدی مبارزه درون حزب کمونیست چین دقیقاً بر سر مسئله حمایت از اشکال نوین مبارزه که توسط توده ها بوجود می آمدند، شکل گرفت ـ از جنبش دهقانی جنوبان گرفته، تا کلکتیویزه کردن کشاورزی و سپس جهش بزرگ به پیش ، و در تداوم اینها انقلاب فرهنگی.

از سوی دیگر، تکوین اصل خط توده ای در زمان و مکان خاصی انجام گرفت که

طی آن ،بقول باب آواکیان ،"جنبش انقلابی برای مدت زیادی پابپای فورانهای خودبخودی ناسیونالیسم ـ مثلاً علیه ژاپن ـ پیش می رفت."مائو در شرایط تیپیك كشورهای امپریالیستی قرارنداشت.دراین كشورها،جنبش انقلابی باید ازهمان ابتدایاطی جنگ امپریالیستی با ناسیونال شونیسم درافتد.برای روشنترشدن مطلب بایدبگوئیم كه طبق تجربه حزب ما،میهن پرستی كارگران كشور سلطه گر كه ازامتیازات امپریالیستی برخوردارند،پایه ای برای ضد انقلاب است.دراین ایدئولوژی هیچ چیزی موجودنیست كه لیاقت،"ارتقاء یافتن به سطح عالی تر"داشته باشد.

درارتباط بااین مسئله مائو دیدگاه زیر را ارائه داد.اولاً،وی تفاوت بین كشورهای سلطه گروتحت سلطه،را درك می نمود،واینرانكته اساسی استراتژی قرارداد.وبگذاریدبازهم این نكته را خاطرنشان كنیم كه انترناسیونالیسم پیگیر وی،بهمراه ظهوروروندی مائوئیستی درمیانهٔ طوفان مبارزات آزادیبخش ملی، باعث ایجادشالوده ای قدرتمندومهم برای ریشه دواندن جهت گیری شكست طلبانه انترناسیونالیستی وانقلابی درون احزاب وسازمانهای موجوددركشورهای امپریالیستی گردید،بدون شك اصل مائوئیستی "خلاف موج رفتن "نیز دراین موردصدق می كند، چراكه شالوده عزم راسخ سیاسی ـ ایدئولوژیك دربرابرموج شونیسم راطی جنگ یادورهٔ پیش ازآن فراهم نموده ونتیجتاً استفاده ازفرصتهای انقلابی طی این چنین دوره هایی ، را امكانپذیر می سازد.

ازسوی دیگر،این بدان معنی است كه نبایدبرهیچ چیزوهیچكس بجزتوده ها اتكاء كرد،وظیفه آگاه كردن كسانیكه دركشورهای امپریالیستی زیر پرچم امپریالیستها گردآمده اند،بویژه پرولتاریای موجود دراین صف بندی نسبت به اساسی ترین منافع طبقاتی ـ انترناسیونالیسم پرولتری ـ محتاج اینست كه حزب ازهمان ابتدا خودرا وقف رشد دادن زمینه های انترناسیونالیسم پرا گرایش بالقوهٔ شكست طلبی انقلابی كند، كه (به ناگزیروبنحوی از انحاء) در احساسات وعملكردپرولتاریا ونیز دیگر نیروهای طبقاتی بروز می كند.حزب باید به پرولتاریا ازطریق مواردمشخص بیشمار منافع طبقاتی واقعیش راكه درتقابل با دلال منشی ناسیونالیستی بورژوازی است بیاموزد،وتوانایی فهم مخالفت با امپریالیسم وقرارگرفتن در رأس این مخالفت راباچنان درگی درآمیزد.وظایف موجود عبارتنداز آماده سازی بخش پیشاهنگ طبقهٔ پیشرو ـ نه فقط برای ایستادگی در برابر موج (یا امواج) اجتناب ناپذیر ناسیونال شونیسم ـ بلكه همچنین (و در ارتباط مستحكم باآن) بخاطر بهره گیری ازبحرانهای واقعی كه جنگها وتجاوزات امپریالیستی برای بورژوازی به ارمغان می آورند،كه همهٔ اینهابه معنای رهبری توده های میلیونی درانقلاب است. پاسخگویی بدین وظایف صرفاً ازمجرای بهره گیری ازخط توده ای انجام پذیر است.بایداین خط رابدرستی شناخته و بكارگرفت.

* * *

بعلاوه،استراتژی جبهه واحد كه توسط مائوتكامل یافته،دركشورهای امپریالیستی ازعملكردمهمی برخورداراست. درسال ۱۹۶۹،"اتحادانقلابی" (تشكیلات بنیانگذار حزب كمونیست انقلابی آمریكا)طرح تشكیل جبهه واحدی تحت رهبری پرولتاریا علیه امپریالیسم ،بمثابه استراتژی انقلاب پرولتری درایالات ـ متحده ،ارائه نمود.ماهنوز هم به این ایده پایبندیم .وعلیرغم اینكه،تعمیق حاصل كرده وازجوانب مهمی تغییر یافته ایم ،اماتحلیل طبقاتی ماباگذشت زمان تغییری نكرده وحتی بیشتر از گذشته به این اصل استراتژیك مائو ارج می نهیم.

متأسفانه،جوهراصلی تفكراستراتژیك مائو دربارهٔ جبههٔ واحدنیز غالباً"به این سطح تقلیل یافته است كه "پرولتاریا، مجموعه كسانی راكه می توانند علیه امپریالیسم وارد اتحادشوندمتحد، می سازد،منجمله بورژوازی ملی."علیرغم این كه این درجه مهمی ازكاربرداستراتژی جبهه واحدتوسط مائو درچین است،اما این صرفاً"نیمی ازقضیه است (آنهم نیمی كه از اهمیت كمتری برخوردار است). درك مائو چنین بودكه تضادبین امپریالیسم وكشورهای تحت ستم، خارج از ارادهٔ هركس،باعث ایجاد خیزشهای اجتماعی گسترده ای می گرددكه بسیاری نیروهای طبقاتی منجمله بورژوازی ملی مجبوربه شركت درآنهاهستند.

درعین حال،آنچه وی انجام داد ودر واقع جدید بود،نشان دادن شرایطی بود كه تشكیل جبهه واحد بابورژوازی تحت آن ،صحیح است.ومهمتر ازاین،وی نشان دادكه چگونه پرولتاریامی تواندشیوه های رابیابدتادیكتوری اش رابرچنین جبهه ای اعمال داشته،با القای جهت گیری وجوهر انقلابی واقعی بدان تحرك بخشد،واز غصب شدن توسط نیروهای بورژوایی جلوگیری كند.دراین زمینه است كه مائو درضدیت عمیق بانیروهایی قرار می گیرد كه تشكیل جبهه واحدی را امروز اعلام می كندصرفا"بدین خاطركه صبح فردا به نقش مستقل ایدئولوژیك ،سیاسی ونظامی پرولتاریا خاتمه دهند.برخلاف آنها،مائو شیوه صحیح كاربرد دیالكتیك ،بین شركت پرولتاریا درجبهه واحد وافزودن برنقش رهبری كننده وآگاهی طبقاتی خویش، ارائه می دهد.نكته بسیارمهم دراینجا عبارت از حفظ استقلال وابتكار مبارزه مسلحانه پرولتاریا واستفاده ازاین اهرمها جهت "به اهتزاز درآوردن درفش سرخ"بحد اعلا درهرتندپیچ حوادث ،می باشد.

ازنظرمائو،جبهه واحد،استراتژی پیشبردجنگ انقلابی جهت كسب شكل كیفیتاً"متفاوتی ازقدرت سیاسی بوده و این ،انقلاب دمكراتیك نوین است كه درماهیت خود(طبق جمعبندی حزب كمونیست چین طی انقلاب فرهنگی) آن شكل ازدیكتاتوری پرولتاریا بوجود می آورد كه تحت آن، پرولتاریا وپیشاهنگش استوارانه سایراقشار وطبقات انقلابی رادرریشه كن ساختن مناسبات اجتماعی امپریالیستی ومقابل امپریالیستی وصاف كردن جاده بسوی سوسیالیسم،رهبری می كنند.مائو مدافع "اشتراك قدرت" ـ یعنی به معامله نهادن نیروهای مستقل پرولتری بخاطر چند پُست دریك دستگاه دولتی راساساً"بورژوایی،حتی اگر این دولت خودرا "مترقی" ،"ضدفاشیست"،یا "ضدامپریالیست"هم بخواند ـ نبود.

دركشورهای امپریالیستی،این تحلیلهای راست روانه ازجبهه واحدغالباً به تقلیل این درك استراتژیك تا سطح یك "سیاست ائتلافی" آبكی وشیوه برخوردپراگماتیستی "كوتاه آمدن وكنار آمدن"،می انجامد.درك مائو ازجبهه واحد هیچوقت اینگونه نبوده است، وما این رابه مائو مدیون هستیم .پرولتاریا، جبهه واحد رابراساس اهداف روشن، قدرت مادی تحت اختیار،ونیروی برنامه اش،بوجودآورده ورهبری می كند.

تنها اوست که می تواند تضادهای جامعه سرمایه داری را حل کند.

امروزه،یك حزب کمونیست درهر کشور امپریالیستی باید تفاوتهای مهم میان این کشور وکشور تحت سلطه را در ارتباط با پیاده کردن استراتژی جبهه واحد،بحساب آورد.اولاً"،بورژوازی دراین کشورها بهیچوجه نمی تواندبخشی از جبهه واحدشود،چراکه او (ومناسبات اجتماعی ای که نمایندگی می کند) خود آماج حمله این جبهه واحد است.ثانیاً"، انقلاب دراین کشورها مانند چین نیست که ازهمان ابتداشکل مبارزه مسلحانه بخودبگیرد،بلکه مبارزه ایست اساساً" سیاسی ودرازمدت تا زمان پخته شدن شرایط جهت قیام مسلحانه سراسری.آنچه می بایدپیاده شود،کاملاً" مشخص است،باید با حرکت ازتأکیدات مائو،هدف جبهه واحد را یك قدرت سیاسی نوین و انقلابی قرار داد:یك دیکتاتوری انقلابی تحت رهبری پرولتاریا(اگرچه این دیکتاتوری درکشورهای تحت سلطه شکل خاص خود رادارد).

مضافاً"،استراتژی و اصل جبههٔ واحداز این واقعیت سخن می گویدکه بسیاری نیروهاواقشارطبقاتی گوناگون درون کشور های امپریالیستی باتوجه به شرایط،علیه بورژوازی بحرکت درخواهندآمد.لنین با درك این مسئله نوشت که انقلاب سوسیالیستی"نمی تواندچیزی بجزغلیان مبارزه کلیهٔ توده های گوناگون تحت ستم وعناصر ناراضی،باشد."

"به ناگزیر،بخشهائی ازخرده بورژوازی و کارگران عقب مانده درآن شرکت خواهندکرد.بدون این اشتراك،مبارزه توده ای غیرممکن است،وبدون آن هیچ انقلابی میسرنیست.وبازهم به ناگزیر،این اقشارتفکرات خود،خرافات ارتجاعی خود اشتباهات وضعفهای خودرانیزبهمراه خواهند آورد.امابطورعینی،آنهاسرمایه رامورد حمله قرارخواهندداد،وپیشاهنگ آگاه طبقه در انقلاب ـ پرولتاریای پیشرو ـ که تبلور حقیقت عینی تنوع و ناموزونی،چندگانگی وناکامل بودن ظاهری ـ درشکل مبارزه توده ای ـ است،قادرخواهدبودکه این مبارزه رامتحدساخته،رهبری کرده،[و] قدرت سیاسی رابکف آورد..."

ـ مجموعهٔ آثار،جلد۲۲،صفحهٔ۳۵۶ـ

متأسفانه،کمونیستهاغالباً"درمواجهه با این واقعیت،یابه"چپ"و راست زده اند، و یا به انکارآن برخاسته اند(بااین درك که مبارزات اقتصادی می تواندکارگران رامستقیماً"بسرمنزل انقلاب سوسیالیستی برساند)،ویاازنظرایدئولوژیك دربرابرآن تسلیم گشته،وبه جبههٔ متحدی محدودمیگردند که درآن صرفاً"ژست تبلیغ ایدئولوژیك راگرفته و درخدمت اهداف سیاسی بورژوازی لیبرال قرارمیگیرند.بویژه در اوضاع بحرانی کنونی،تکامل استراتژی و اصل جبههٔ واحدتوسط مائو ـ بخصوص دیدگاه وی درموردضرورت وآزادی پرولتاریا در مبارزه برای کسب هژمونی ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی درون این جبههٔ واحد لازم الاجراء است.

درارابطه بااسلوب مائوتسه دون در استراتژی جبههٔ واحد و اِعمال آن دراوضاع کنونی،رفیق باب آواکیان متذکرشدکه "دقیقاً" و صرفاً" بااتخاذیك موضع کاملاً" انقلابی و ایجادیك قطب کاملاً" انقلابی در جامعهٔ آمریکا،و کارمستمربویژه درمیان پرولتاریا جهت حرکت بسوی این قطب است که اِعمال صحیح استراتژی جبهه واحدامکان پذیر خواهدبود.تنهادراین صورت است که سایراقشارونیروهائی که پیوندبآنهاصحیح وازنظراستراتژیك ضروریست،گرایش ویااجبارخواهندیافت که بامابدرون جبههٔ واحدواردشوند.وتنها دراین صورت است که منافع استراتژیك پرولتاریاحفظ خواهدشد،و دورنمای رهبری پرولتاریادرجبههٔ واحدوالقاء جوهرومحتوای کاملاً" انقلابی بدان،تأمین خواهدگشت."

ـ"پایانی بردهشت،...."،صفحهٔ ۱۰۱ ـ

* * *

هدف ازاستراتژی جبههٔ واحدیکی بیش نیست.بقول مائو،"کسب قدرت سیاسی بوسیلهٔ قهر،یعنی تسویهٔ حساب توسط جنگ،وظیفهٔ مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.این اصل م.لامی انقلاب جهانشمول است،چه برای چین و چه برای سایرکشورها." ـ آثارمنتخب مائو، صفحه ۲۱۹ـ جلد دوم

یك خط همه جانبهٔ نظامی مارکسیستی برای نخستین بارتوسط مائو درجریان ۲۲ سال رهبری انقلاب چین تاپیروزی،تدوین گشت.اگرچه این اصول پایه ای،محصول یك جنگ (یادرواقع یکرشته جنگهای) خاص هستند،اماازمحتوائی جهانشمول برای همهٔ انقلابات برخوردارند.

مهمترین اصل ازاین میان،اصل هدایت تفنگ توسط حزب است.بدین معنی که مبارزهٔ مسلحانه و نیروهای مسلح انقلاب بایدتوسط حزب رهبری شوند،و هرگز نبایداجازه داده شودکه ارتش به نیروی سیاسی رهبری انقلاب یا نیروئی مستقل ازرهبری سیاسی حزب تبدیل گردد.یك خط و استراتژی صحیح نظامی صرفاً"می تواندازبطن تحلیل همه جانبه ازاوضاع سیاسی و صف آرائی طبقات درسطح ملی و بین المللی بدرآید.و صرفاً"حزب است که میتواندابن تحلیل و بررسی جامع را انجام داده و درعمل پیاده کند.تحلیل و متدولوژی حزب بایدطی مبارزهٔ مسلحانه به عرصهٔ نظامی بسط یابد ـ آگاهی باید برحرکات خودبخودی چیره شود،چراکه این حرکات درتحلیل نهائی،چه دراین عرصه و چه درعرصه های دیگر،بورژوائی هستند.بعلاوه،چون ارتش انقلابی ضرورتاً" ازنیروهای بیشماری تشکیل می گردد،نبود رهبری پیگیرانهٔ حزب وعدم وجودکار آموزشی ومبارزهٔ ایدئولوژیك مداوم،به رشد و پایه گیری اجتناب ناپذیرگرایشی می انجامدکه اهداف جنگ انقلابی را تقلیل داده و پیشرفت انقلاب راباخطری جدی مواجه می سازد.بقول مائو چنین گرایشاتی بلاانقطاع دربرابرما قدعلم می کنند.هدایت تفنگ توسط حزب اینك به یك اصل پایه ای تبدیل گشته است ـ و یاحداقل باید چنین باشد ـ زیرااین اصل آهنین برسندان سه دهه جنگ انقلابی و باپتك مائوتسه دون ساخته وپرداخته شده است.

روشن است که استراتژی نظامی خاص انقلاب پرولتری درکشورهای پیشرفته با استراتژی نظامی درچین یکی نیست.مائو خود این مسئله راچنین توضیح می دهد: "درحالیکه این اصل (انقلاب مسلحانه ـ R.C.P) پابرجامی ماند،اماپیاده کردن آن توسط احزاب پرولتری درشرایط متفاوت،به شکل های متفاوت صورت می ـ گیرد."وی سپس متذکرمیشودکه جنگ انقلابی درکشورهای امپریالیستی،هنگامیکه بورژوازی واقعاً" آمادهٔ ازهم پاشیدن است، بایدبمثابه قیام شهری آغازشود.کاملاً" واضح است که این امر،بامسئلهٔ استراتژی مائومبنی برجنگ درازمدت خلق درچین تفاوت دارد.طی جنگ درازمدت خلق درچین،حزب ابتدادارتش و مناطق پایگاهی خودرادریك یاچندنقطهٔ مختلف کشوربرپا داشت،سپس ازطریق انجام نبردوکارزار به انباشت نیرووپرداخت،وتنهادرآخرین مراحل جنگ بودکه کارتسخیرشهرهارابه

پیش برد. این تفاوت اساسی، جایگاه پر اهمیتی را در مبارزه علیه گرایش آوانتوریستی - انقلابی که اوائل دهۀ ۱۹۷۰ در کشورهای امپریالیستی سربلند کرد، بخود اختصاص داد (وبیان خود را در مبارزۀ حاد وانشعاب در "اتحاد انقلابی*" یافت).

اما، وای برآنانکه کاربردید گاه نظامی خاص مائو را در کشورهای پیشرفته نادیده انگاشته و یابدان کم بها میدهند. مائو با ارتشی روبرو بود که از نظر نفرات و اسلحه برارتش تحت فرماندهی وی برتری داشت. آنها که به تخیلات تروتسکیستی مبنی براضمحلال ناگهانی وکلی ارتش های امپریالیستی بانخستین شلیك پرولتاریا باور ندارند، باید قبول کنند که اینچنین وضعیتی در آغاز انقلاب (وبرای مدتی پس از آن) در کشورهای پیشرفته، بوجود خواهد آمد. در این شرایط چه باید کرد؟

اولاً، باید ابعاد گفتۀ مائو بسال ۱۹۶۵ در ارتباط با سازمان آزادیبخش فلسطین را درك کنیم. کل منطق نظامی باهمه ویژگیهایش می توان در این اصل خلاصه کرد که "توبشیوۀ خودبجنگ، و من بشیوه خویش". همانگونه که رفیق آواکیان متذکر شد، شیوۀ جنگیدن امپریالیستها (وبویژه امپریالیستهای آمریکائی) همیشه اتکاء بر قدرت آتش گسترده، تکنولوژی پیشرفته و (حداقل در ابتدای کار) استفاده از تعداد نفرات زیادتر، بوده است. پرولتاریا و ملل تحت ستم نمی توانند و نباید خواهان رقابت با امپریالیستها (تفنگ دربرابر تفنگ، سرباز در مقابل سرباز) باشند. آنها باید از امتیازات ویژۀ خویش استفاده کنند و بیش از همه، باید استراتژی وتاکتیکهائی را بکار گیرند که ابتکار و شور توده ها را در جنگ بخاطر منافع طبقاتی واقعی خودشان به غلیان درآورده، هماهنگ سازند، ووقتی ارتش بورژوازی به سراشیب سقوط غلتید، روحیه باختگیش را دامن زده و سرانجام نابودش نمایند.

درحقیقت، اصل پایه ای نظامی مائو پیشرفته تر از تجربۀ بلشویکها در ایجاد ارتش و برپاداشتن جنگ انقلابی میباشد. بلشویکها در ابعاد گسترده بر افسران و متخصصین نظامی رژیم قبلی که جذب انقلاب شده یا بالاجبار برای انقلاب می - جنگیدند، اتکاء داشتند. هدایت وکنترل این افسران ازطریق کمیسارهای سیاسی انجام می گرفت. بلشویکها غالباً همه تاکتیکهای نظامی این افسران رابکار می بردند. بیشك این تاکتیکهای نظامی توسط ارتشهای ارتجاعی تکامل یافته بودو نتیجتاً بیشتر بدرد این چنین ارتشهائی می خورد. البته ما قصد نداریم دستاوردهای بلشویکها را نفی کنیم. آنها نه تنها قدرت دولتی کهن را درهم کوبیدند، بلکه ارتشهای ۱۴ قدرت امپریالیستی دیگر را نیز در مقاطع مختلف طی جنگ داخلی سه ساله شکست دادند. امادرعین حال، آنها نتوانستند در این رابطه چیزی درسطح آموزۀ نظامی مائو ارائه دهند.

بیشك، برای یافتن راه جنگ انقلابی درکشورهای امپریالیستی نمی توان صرفاً از مائو کپیه برداری نموده، برای غلبه بر صف آرائی ارتشهای امپریالیستی باید نکات جدیدی به استراتژی وتاکتیکها افزوده شود. با این وجود، برای مبادرت به چنین کار عظیمی بایدخط نظامی پرولتری مائو را نقطۀ عزیمت قرارداد.

در این ارتباط (ودر رابطۀ نزدیك با "توبشیوۀ خودبجنگ، من بشیوۀ خویش") این اصل مائو که درجنگ این توده ها هستند که تعیین کننده اند و نه اسلحه، نقشی اساسی دارد. باب آواکیان، مسئله را چنین توضیح می دهد "وقتیکه ارتشهای ارتجاعی وامپر - یالیستی دیگر نتوانند بشیوۀ خودبجنگند - یعنی وقتی این ارتشها باتکنولوژی عالی خود، مضمحل و درهم شکسته شوند - آنوقت ضعف استراتژیك آنها بطور فزاینده ای نمایان می گردد. آنها ارتش غارتگری و استثمارند، نفراتشان ازآگاهی وشعور سیاسی نسبت به منافع و اهداف جنگ برخوردار نیستند، اتکاء آنها برتکنولوژی و برتری تکنولوژیك است و به همین خاطر وقتی چنین عاملی درکار نباشد یا تأثیراتش بطور مؤثری خنثی شود، آنها به شکست دچار می شوند. ساختار این ارتشها بر اساس سلسله مراتب وفرماندهی خشك و ستمگرانه استوار بوده و لبریز از تضادها و برخوردهای حاد طبقاتی وملی (وتضاد برحسب جنسیت) در بین "تفنگداران"، در بین افسران و سربازان جزء و . . . . می باشد.

"بمعنائی اساسی، ارتش چکیده ایست ازجامعه ای که برای آن مبارزه می کند - با مناسبات وارزشهای اجتماعی وسیاسی خاص و مسلط برآن جامعه . . . . . تفاوت های اساسی بین ارتشهای انقلابی وارتشهای ضدانقلابی با پیشرفت بیش ازپیش جنگ میان آنها، نمایانتر می گردد."

اما مسئلۀ سلاح های هسته ای چه می شود؟ مائو تعریف نیشداری ازامپریالیستها دارد که بسیار مشهور است: "ببر کاغذی". درست هنگامیکه امپریالیسم به تهدید چین برخاسته بود و قصد باج خواهی داشت، مائو این عنوان خلع سلاح کننده را به امپریالیسم داد. مائو لاف نمی زد، او بخوبی ازمحتوای جنگ آگاه بود و می - دانست که این ببرهای کاغذی درکوتاه مدت ازظاهری آهنین برخوردارند. اساس چنین اظهارنظراتی راوقوف وی به نقطه ضعف استراتژیك امپریالیسم دربرابر توده های تحت ستم تشکیل می داد، توده هائی که کمر راست کرده و چشم گشوده اند، مشت ها را گره نموده، و مغزهای خود را بکار انداخته اند.

توانائی فهم شیوه های تبدیل نقطه ضعف استراتژیك امپریالیسم به نقطه ضعفی تاکتیکی، درك مشخص یافتن از منبع قدرت استراتژیك پرولتاریا، بکار گرفتن این قدرت درهرگرهگاه مهم تاکتیکی، و به کمك اینها، جمعبندی کردن ازشیوۀ کلی حرکت را مطمئناً باید از مائو آموخت. بویژه، وقتی معماران جهنم و جنگ سالاران ارتجاعی خود را آماده می سازند که کرۀ ارض و ساکنانش را یکسره بکام نابودی درانداز ند، نباید گذاشت که این خدمات گرانقدر مائوتسه دون ببادفراموشی سپرده شوند.

* * *

امسال مصادف است با بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی و یادبود دهمین سالگرد مرگ مائوتسه دون. بیائید امسال را به نشانگر مسیری تبدیل کنیم که این نقاط عطف مهم وپاسخ انقلابیون سراسر جهان به آنها ترسیم کرده است. سالی که نشانگر جهت گیری - و دستاوردهای - انقلابی کل جنبش ما ازبدو تولد تا به امروز، و بیش ازهرچیز نمود آیندۀ درخشان باشد. بیشك آزمون دوبارۀ اصول پایه ای و جهت گیری اساسی مائوتسه دون و بکاربست آنها درنبردهای گوناگونی که پیشاروی ما قرار گرفته، بهترین راه بزرگداشت آنهائی باشد.

---

* "اتحاد انقلابی"، تشکیلات انقلابی متشکل ازعناصر مختلف باگرایشات مختلف سیاسی ایدئولوژیك بود که درسالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ درایالات متحده شکل گرفت و در جنبش ضدجنگ وبتنام و دیگر جنبش های ضدامپریالیسم آمریکا نقش بسیار بازی کرد. اعضای تشکیل دهندۀ R.C.P عضو این تشکیلات بودند.

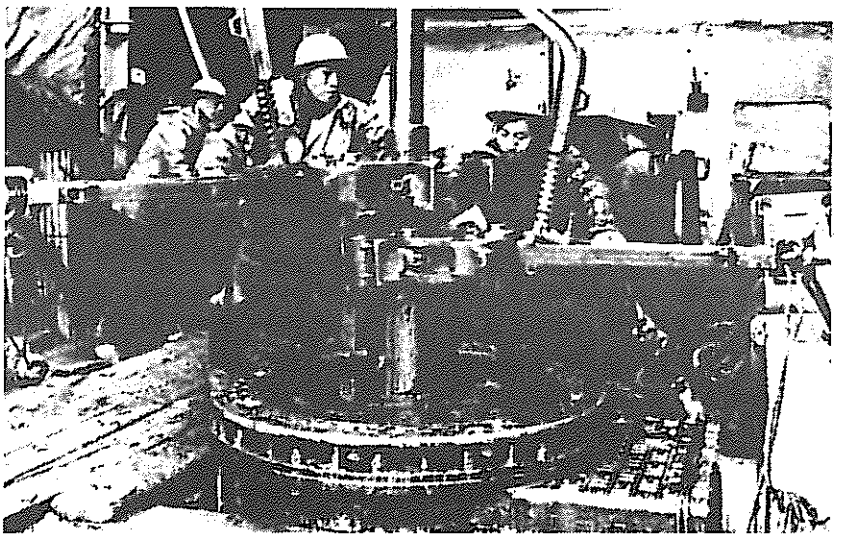

"تاچین" ـ امپریالیستها می گفتند که چین بدون استفاده از تکنولوژی غرب قادر به استخراج و بهره برداری از نفت خود نیست. کارگران "تاچین" بواسطه انقلابی کردن مناسبات تولیدی نه تنها اشتباه بودن این ادعا را ثابت کردند، بلکه خودکفائی کشور را از حین نفت تأمین نمودند.



بگذارید در پرتو این نکته، هرچه واضحتر بگوئیم که بدون اندیشهٔ مائوتسه دون، هیچ انقلاب ـ یا حداقل هیچ انقلاب پرولتری ـ در کشورهای امپریالیستی، وجود نخواهد داشت. انکار و یا کم بها دادن به اهمیت خدمات مائوتسه دون، و یا آنها را "جزئی فرعی ـ هرچند مفید و مثمرثمر" از مارکسیسم دیدن (آنهم صرفاً در ارتباط با کشورهای تحت سلطه) شدیداً اشتباه بوده و تنها باعث دور افتادن از انقلاب می گردد. یک حزب کمونیست در هر کشور امپریالیستی باید در پایه ای ترین سطح خود، همان گونه که صدر کمیتهٔ مرکزی حزب ما نوشته است، به این درک دست یابد که "اندیشهٔ مائوتسه دون در کلیت خود، تکامل کیفی مارکسیسم ـ لنینیسم است. پس، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون یک تئوری فلسفی و سیاسی یکپارچه است، و در عین حال، یک علم زنده، نقاد، و مداوماً تکامل یابنده. م.ل. اندیشهٔ مائو، جمع کنّی عقاید مارکس، لنین، و مائوئیست (به این معنا هم نیست که همهٔ نظرات، سیاستها، یا تاکتیکهای اتخاذ شده توسط آنها عاری از اشتباه بوده اند). مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشهٔ مائو، سنتز تکامل و بویژه سدشکنی های کیفی است که تئوری کمونیسم از ابتدای پیدایش توسط مارکس تاعصر کنونی بخود دیده است. به این علت و بدین مفهوم است که لنین گفت، "مارکسیسم ماندگار است، چرا که حقیقت است." ـ از کتاب "برای آنکه اژدها ببار آوریم، صفحهٔ ۱۱۴ ـ

بعد از آنکه تکنیسینهای شوروی در سال ۱۹۶۰ چین را ترک کردند، کارگران برای غلبه بر موانع عظیم به اتکا به نیروی خود را در پیش گرفتند.

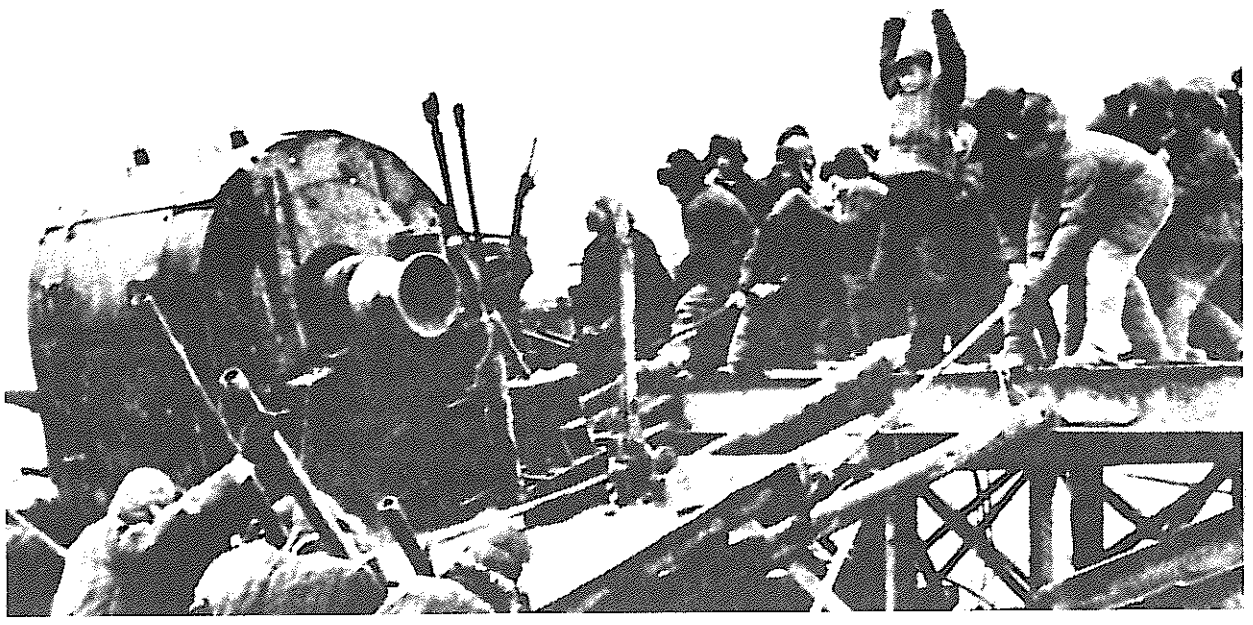

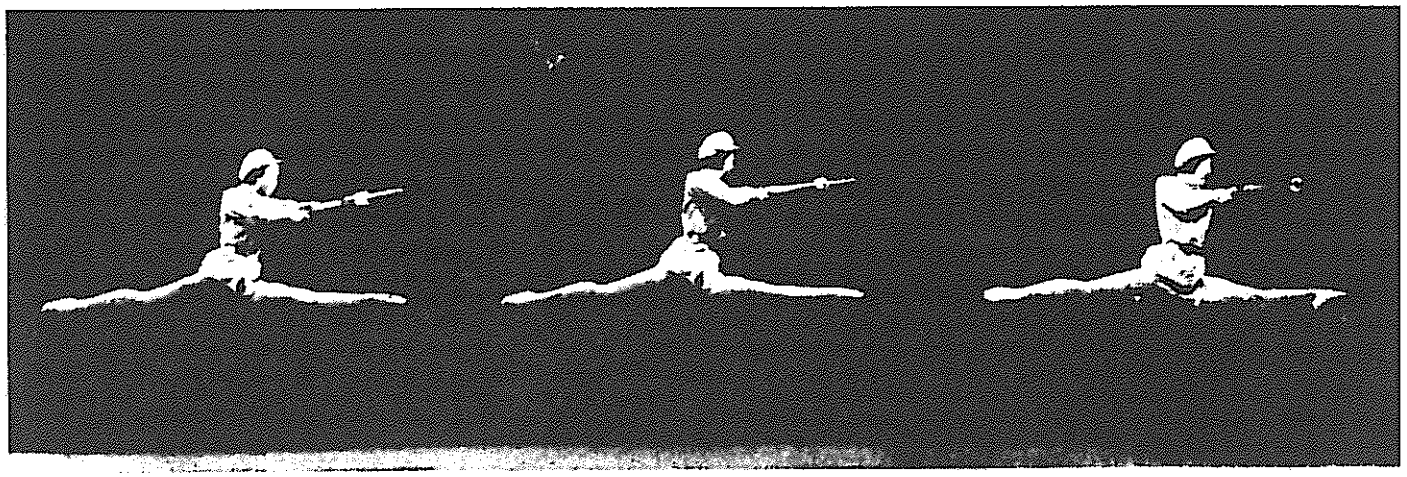

دربارهٔ بالهٔ انقلابی

"رسته سرخ زنان"

از نشریهٔ "ادبیات چینی"، شمارهٔ ۱، ۱۹۷۱

"جهت گیری صحیح، انقلابی گری موفق وکیفیت هنری خوب است" این اظهارنظرهوشیارانهٔ رهبرکبیرماصدر مائودربارهٔ بالهٔ انقلابی نوین رسته سرخ زنان درسال ۱۹۶۴ است.

انقلاب پرولتری درزمینهٔ ادبیات وهنراکنون کاملا درجریان است. ما با بخاطرآوردن راهی که تحت هدایت رفیق چیانگ چینگ درانقلابی کردن باله پیموده ایم، اهمیت این اظهارنظر هوشیارانه رهبرکبیرمان صدرمائو را بهتر وبهتر درک می کنیم. این اظهار نظر، موافقت مثبت وارزیابی پرارزشی ازانقلاب پرولتری درزمینه ادبیات وهنر وچراغ راهنمایی برای خلق وگسترش ادبیات وهنرانقلابی پرولتاریا می باشد.

صدرمائودرسخنرانیهادرمحفل ادبی وهنری ین آن اشاره می کند که "در دنیای امروز هرفرهنگ، هرادبیات وهنری متعلق به طبقه معینی است وازمشی سیاسی مشخصی ناشی میشود."

دریک جامعه طبقاتی باله همیشه به طبقات معینی خدمت می کند. در دوران فئودالیسم باله شکلی ازهنردرباری بود که اشراف ولردهای اروپایی برای جشن گرفتن ارتقاء درجه شان ویاتاجگذار ـ یشان ازآن استفاده می کردند. در دوره‌های رنسانس، جنبش رو شنگری ودوران رمانتیك یعنی وقتیکه سرمایه‌داری در حال صعود بود، باله درمیان بورژوازی بعنوان "تاج هنرها" شناخته میشد. وامروز که امپریالیسم درجهت سرنگونی کامل حرکت می کند، باله درکشورهای سرمایه ـ داری ورویزیونیستی درخدمت سیاست تجاوز وجنگ امپریالیسم وسوسیال امپر ـ یالیسم قرارداشته، به تحکیم دیکتاتوری بورژوازی خدمت کرده وتوسط تصاویر زشت، راه منحط "زندگی امریکایی" را تبلیغ می کند. دریك کلام، باله ازهمان آغاز ابزاری بوده درخدمت طبقات استثمارگر.

لیوشائوچی مرتدوخیانتکارومامورمان رویزیونیست وضدانقلابی وی در دوایر ادبی وهنر، چویانگ (ChauYang) ولین هو هان (LinHoHan) و شرکاء، برای حفظ انحصارخودبر زمینه هنر وادبیات، درمورد باله که ازآن برای ساختن افکار عمومی درجهت احیای سرمایه‌داری استفاده می کردند قشقرق وجنجال براه انداختند. آنها این شعارضدانقلابی رابه پیش گذاردندکه باله بایدبصورت "تمام عیار خارجی" باقی بماندوباسیاست صحیح صدرمائو مبنی برّجذب نقادانهٔ" میراث ادبی وهنری، بنحوی عصبی مقابله کردند. هدف آنهامتوقف کردن انقلاب پرولتری در هنربود.

درسال ۱۹۶۴ مبارزان جبهه ادبیات وهنرانقلابی که توسط سخنرانیها روشن شده بودند، تحت رهبری رفیق چیانگ ـ چینگ، انقلابی رادرباله آغازکردند. آنهابادرهم کوبیدن کلیه موانع و خرابکاریهایی که توسط لیوشائوچی، چویانگ ولین هو ـ هان طراحی شده بود، موفق شدند که این شاخه ازهنر را دردست خودگرفته وآنرابه سلاحی در

خدمت به تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، تبدیل کنند.

"شکل عمده مبارزه درانقلاب چین مبارزه مسلحانه است.درواقع تاریخ حزب مارامی‌توان تاریخ‌مبارزه‌مسلحانه خواند." "رسته سرخ زنان" داستان تولد ،رشد وبه کمال رسیدن یك گروه زنان،یك نیروی مسلح انقلابی تحت رهبری صحیح حزب کمونیست چین در طول دومین جنگ انقلابی داخلی (۱۹۳۷ ـ ۱۹۲۷) است.این بالـه، در انطباق با اندیشه مائو،تضاداصلی طبقاتی رادراین دوره بنمایش گذارده وراه حل آنرانشان میدهد.باله حقیقت عظیمی را درخودحمل می کندوآن اینکه برای کسب قدرت سیاسی،پرولتاریا باید یك حزب انقلابی مسلح به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو،یك سبك کار انقلابی ویك ارتش خلق که توسط چنان حزبی رهبری شودداشته باشد،حزبه و ارتش باید مردم رابرانگیخته وبرای ساختن وتقویت مناطق پایگاهی روستایی وپیشبردن جنگ خلق برآنهاتکیه کنند.

باورق زدن تاریخ باله درسراسر جهان،درهیچ کجائی توان باله‌ای‌همچون رسته سرخ زنان پیداکردکه سرشار از اشتیاق سیاسی به تمجید ازسازندگان حقیقی تاریخ یعنی توده‌ها ومبارزه پر ـ پیچ وخم آنهابرای شکستن زنجیرهای کهن وکسب رهائی بپردازد.آیا هرگز بالهٔ دیگری توانسته است چنین چشم ـ انداز وسیعی ازجنگ خلق با تمامی خشونت وقدرت طوفانی آن بگستراند؟ نه ،هرگز. بورژوازی همیشه بیشرمانه اعلام کرده است که"عشق‌ومرگ "موضوعات جاودانی باله‌اند.اما این "عشق" هرگز نمی تواندبرواقعیت خونین ـ استثمار بیرحمانه وسرکوب مردم زحمتکش ـ پرده بیفکند،این عشق نخواهد توانست ـ آنهارا ازسرنوشت مصیبت بارشان نجات دهد.

صدرمائو درسخنرانی هایش بما میآموزدکه :"ادبیات وهنرانقلابی بایدبه آفرینش چهره‌های متنوع اززندگی واقعی بپردازدوبه توده‌هایاری دهدکه تاریخ رابه پیش برانند."تم ومحتوای یك اثرهنری دردرجهٔ اول‌توسط‌شخصیت هایش ابرازمیشود.درمقاطع مختلف تاریخی،طبقات مختلف کاراکترهای ایده‌ال خودرامنطبق برجهانبینی و معیارهای زیبائی شناسی طبقهٔ خود بوجودآورده واهداف سیاسی شان را ازطریق این شخصیتهاتبلیغ می کنند.

پرولتاریا هرگز موضع سیاسی خود رامخفی نکرده،صریحاً اعلام می نمایدکه هدف اساسی ووظیفهٔ مقدسش در زمینه ادبیات وهنر،خلق قهرمانان پرولتری است.پرولتاریا،کارگران،دهقانان و سربازان،ارباب هنربوده وبایددراین زمینه هابربورژوازی دیکتاتوری اعمال نمایند،این دقیقاًهمان چیزی است که هنرمندان بالهٔ مائوانجام می دهند.آنها از طریق بوجودآوردن قهرمانان تمام عیار کارگر،دهقان وسرباز،اندیشهٔ مائوتسه ـ دون وخط انقلابی پرولتری صدرمائو را پخش کرده با ایدئولوژی‌های فئودالی، بورژوایی ورویزیونیستی مقابله‌می کنند، رسوم انقلابی وچشم انداز انقلاب رابه مردم آموخته،آگاهی طبقاتی توده‌هارابالا برده،شوروشوق انقلابی رابه آنها القاء کرده،ومردم رادرپیش بردانقلاب پرولتری برای رهایی کامل نوع بشر وبه پیش راندن تاریخ ازطریق مبارزه تشویق می کنند.

رسته سرخ زنان بوضوح فرماندهان ورزمندگان ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین،بخصوص دوقهرمان پرولتری درخشنده،یعنی هونگ چانگ ـ چینگ Hungchang chin و ووچینگ ـ هوا Wuchinghua رامعرفی می کند.

هونگ یك کادرخوب سیاسی، نماینده‌ای ازارتش خلق قهرمان که شخصاًتوسط صدرمائو ساخته ورهبری شد، وتصویر افتخارآمیزی ازیك کمونیست که به اندیشه مائوتسه دون مسلح است،می باشد.وی دقیقاًازاین درس صدرمائو که "قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بیرون می آید"دنباله روی کرده،وآگاهانه،وفادارانه وپرشهامت ازخط انقلابی پرولتری صدر مائو دفاع کرده وآن رابه پیش می برد. یعنی اینکه وی توسط اندیشهٔ مائوتسه‌دون خشم مردم درزنجیربرعلیه طبقهٔ فئودال رابرای نابودی جهان کهن وآزادی‌بشریت به راه انقلابی هدایت می کند.

درمیدان جنگ وی یك فرمانده ورزمندهٔ دلاورومتهور است که ازمشقت ومرگ باکی ندارد.درمیدان اعدام‌دشمن وی یك قهرمان پرولتری سربلنداست که می گوید"مرگ چه اهمیتی دارد؟این کیش کمونیستی است که حقیقت دارد."تصویر رفیع هونگ چانگ ـ چینگ تبلوری است ازخصوصیات عالی پرولتاریای کبیر، ارتش خلق عظیم وکمونیستها.

ووچینگ ـ هوا یاقهرمان زن باله، نماینده‌ای ازمیلیونهامردم زحمتکش است که بیرحمانه توسط امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکرات در جامعهٔ کهن استثماروسرکوب می شوند. وی تنفری عمیق ازطبقات زمیندار و سرمایه‌دار،وروحیه‌ای سرشارازطغیان دارد.وی بدلیل آموزش توسط حزب، سریعاًبه یك کمونیست باآگاهی عمیق نسبت به مسئولیتهای پیشتازپرولتاریا تکامل می یابد.راهی که اومی پیماید، راه صحیح برای همهٔ مردم استثمارشده وتحت ستم که خواهان رهایی‌اندمی‌باشد.

درسخنرانی ها صدرمائو به ما می آموزدکه "ماازاینکه شکل های ادبی و هنری گذشته راموردااستفاده قراردهیم ، بهیچوجه روگردان نیستیم،ولی این شکلهادرست پس ازآنکه دردست ماازنوساخته شده ومضمون نوینی یافتند، انقلابی خواهندشدودرخدمت خلق قرار خواهندگرفت."هنرمندان انقلابی به خلق باله‌ای پرداختندکه‌تم‌آن‌نظرات‌صدر مائو دربارهٔ جنگ خلق بوده و در آن قهرمانان پرولتری برمبنای رهنمودهای رهبرکبیریعنی"گذشته‌رادرخدمت آینده وچیزهای خارجی رادرخدمت چین درـ آورید" و"کهنه راوجین کنیدتانو بوجود آید"تصویرشده بودند.آنهاتحت رهبری رفیق چیانگ چینگ مبارزهٔ حادی را برعلیه خط فاسدوضدانقلابی رویزیونیستی درادبیات وهنربه پیش بردند.آنها اشکال بالهٔ کهن،ازجمله رقص،موسیقی ودکور رادرقالبی کاملا نوین ریختند.

رقص یکی ازمهمترین ابزارتوصیف کاراکترهادرباله می باشد.یك فرهنگ لغات دقیق وواضح دررقص،ازادغام ارگانیك حرکات وحالات مختلف رقص بوجودمی آید.

ازقرن هیجدهم تاکنون بورژوازی ادعاکرده است که باله دارای " وقار واشرافیت عظیم" است وبه"درجهٔ رفیعی ازکمال" رسیده است و"هرچیزعالی که بخواهیددرآن یافت می شود."ولی در واقع شکل کهن باله دارای فقری تأسف ـ باراست.این شکل کهن درنهایت خود می تواندناامیدی،غم،عیاشی ودیوانگی، و

اختلال عصبی طبقات استثمارگر را به نمایش بگذارد. باله‌های بورژوازی غرب ورویزیونیستهای شوروی ازمکاتب مدرنیسم وتجرید گرایی پیروی کرده وازسیستمهای بیان رکیك، مبتذل واهانت آوراستفاده می کنند.

صدرمائوبه مامی آموزدکه" هیچ ساختنی بدون تخریب، هیچ جاری شدنی بدون سدکردن وهیچ حرکتی بدون سکون وجودندارد." تصویرکردن قهرمانان پرولتری برصحنهٔ باله، الزاماً به‌یك فرهنگ لغات رقص غنی، رنگارنگ ونمایانگر نیازمنداست که بتواندافکارواحساسات پرولتری رابرساند. عصرجدید با تمام محتوا ومضمون سیاسی انقلابیش خواهان این امراست وهنرمندان باله ازحرکات رقص سطحی واحساساتی که شخصیتهای ایده‌آل طبقات استثمارگررابه نمایش می گذارند، دست کشیده اند. آنها با شکستن دگماورسوم بالهٔ کهن، یك فرهنگ لغات رقص پرولتری زیباونوین بوجود آورده اند.

برای بوجودآوردن عالیترین نوع قهرمانان پرولتری، طراحان باله وقتی که می خواستندکاراکترهای هونگ چانگ ـ چینگ و ووچینگ ـ هوا رابوجودآورند، ازروحیات آنهاتحلیل نموده، ویژگی ضروری آنهارا تعیین کرده ودررقص آنها بروی این ویژگی‌هاوروحیات تأکید گذاردند. هونگ چانگ ـ چینگ، نمایندهٔ حزب در رسته زنان، نمونه ای ازرهبری حزب درسطح پایه‌های حزب است. وی به اندیشهٔ مائوتسه دون مسلح بوده ونمونهٔ برجسته‌ای ازارتش سرخ است که سرشارازروحیهٔ انقلابی نهراسیدن ازسختی ومرگ می باشد. در نتیجه، خصوصیات تعیین کننده دررقص وی، استواری، قدرت، نیرومندی وشکست ناپذیری هستند. دررقص ووچینگ ـ هوا، دختریك دهقان فقیرکه زجر فراوان کشیده وبه وی شدیداً ظلم شده نیز، طغیان آتشین، شوربدگی بی محابا و نیروی انفجاری انقلابی خصوصیات تعیین کننده می باشد. باتعیین این خصوصیات، طراحان باله برای واضح نشان دادن قهرمان درمیان کاراکترهای مثبت دیگر، وهمچنین برمبنای ملزومات مبارزه درشرایط مختلف، وبرای نشان دادن دنیای درونی این کاراکترهادر جنبه‌های مختلف تکاملشان، حرکات رقصی مشخصی رابوجودآوردند. برای برجسته کردن احساسات واندیشه های پرولتری این دوقهرمان، بیشترین زمان وفضای ممکن به آنهاتخصیص داده شد.

درصحنه ای که هونگ درمیدان اعدام بامرگ روبروست، لحظات آخر زندگیش رامی گذراند، شدیداً زخمیست وبتنهائی بادشمن درحال جنگ است. و طراحی حرکات رقص مشخص دراین شرایط برای وی، مسئله ای بسیارمهم است. بدین معنی که جهانبینی وزیبایی شناسی چه طبقه ای بایدراهنمای این خلاقیت هنری باشد. زخمهای عمیق هونگ ومیدان اعدام فقط نماهای خارجی‌هستند. درجوهر امر، وی یك قهرمان است، انسان تسلط ناپذیری است که ازپولادساخته شده و ازیك قدرت درونی که می تواند کلیهٔ دشمنان رادرهم شکندالهام می گیرد. برای وی میدانهای اعدام، میدانهای نبرد بادشمن طبقاتی هستند. فیگوراوبرتمام صحنه تسلط دارد. بالطبع رقص وی نیز می بایست ستیزه گروپرتوان باشد.

لین هو ـ هان، این رویزیونیست ضدانقلابی، جیغ وداد کردکه چون هونگ شدیداً زخمی است، پس واقع گرایانه نیست که باسینهٔ سپرکرده وسرافراشته بایستد. مسلماً آنچیزی که لین ترجیح می داد، نشان‌دادن فروتنی چاپلوسانهٔ زشت توسط یك مرتد ترسوبود. چه تهمت و افترای رذیلانه ای به هزاران شهید که جان خودرادر راه انقلاب گذاردند! این آنچیزی است که رویزیونیستها "حقیقت نگاری" می نامند. هنرمندان باله این اراجیف راردکردند. آنها با وفادارماندن به اصول حزبی، حرکات رقص هونگ چانگ ـ چینگ راطبق زیبایی شناسی وجهان بینی پرولتری طراحی نمودند. قهرمان همیشه باسینهٔ سپرکرده وسرافراشته می ایستد. در حرکات مختلف رقص ـ "چین شی پین شن تیائو ـ ژوته آنتره لاسه"، "پن شی تیائو"، "لینگ گونگ یوئه ـ گراند ژوته"، "کونگ چوان ـ تورآنلر" و "پینگ چوان شن" ـ هونگ عقاب بلند پروازی است که آزادانه بروسعت صحنه حرکت کرده وباندراهزنان راتقبیح می کند. ازاین طریق رقص وی، روحیهٔ تسلیم ناپذیری کمونیستهاراکه درهمهٔ شرایط "برآنندتاکلیه دشمنان رامغلوب ساخته وهرگزتسلیم نشوند" کاملا به نمایش می گذارد.

رقصهایی که هونگ انجام می دهد، برمبنای مبارزات واقعی انقلابی پایه گذاری گشته اند، امادرعین حال آنچنان هنرمندانه پرداخت شده اندکه" درسطحی عالیتر، پرتوان تر، منسجم‌تر، تیپیك تر، نزدیکتربه ایده آل ودرنتیجه جامعتر از زندگی واقعی روزمره "قرارگرفته اند. آنهاتکنیکهاوشیوه‌های سالم‌تر، روحیه‌دار ـ تروقابل انعطاف تراپرای پکن، رقصهای محلی چینی و ورزشهای سبك سنتی رانقادانه فراگرفتند تا برای ساختن یك سلسله حرکات رقص نوین که خصوصیات باله راباوجود تغییرات حاصله درآن حفظ کرده ودرعین حال رنگ ملی غنی چینی داشته باشد، بکار گیرند.

مثال دیگرصحنه ای است که درآن ووچینگ ـ هوا که ازخشم طبقاتی شعله ـ وراست، فئودال مستبدجنوب رابه ستمگری وحشیانه متهم می کند. درابتداوقتی که برسرچگونگی حرکات رقص وی تصمیم ـ گیری می شد، لین مو ـ هان ضدانقلابی تلاش شدیدی رابرای خرابکاری آغاز کرده ولفاظی می کردکه قهرمان زن بایدغمگین وناراحت بنظرآیدوبلند کردن مشت، باشخصیت وی جوردرنمی‌آید اگراین نظرارتجاعی بعمل درمی‌آمد، شخصیت این قهرمان خدشه‌دارشده و وی به فردی فرسوده تقلیل می‌یافت که سرخورده وتسلیم شدنی می‌بود.

هنرمندان باله باعزم راسخ در مقابل این حمله شیطانی ایستادگی کردند. طرحی که آنها برویش کارکردند بخوبی نشان دهندهٔ شخصیت طغیانگر این قهرمان است. بابهبود وصیقل دادن مرتب، طراحان توانستند مجموعه ای از حرکات رقص دقیق، مشخص وبرجسته بوجودآورندکه زجرکشیدنهای عمیق و تنفرتلخ این قهرمان وقابلیت پرولتری وی رادرتشخیص اینکه چه چیزی رابایدوست داشت وازچه چیزی بایدمنزجر بود، بخوبی بنمایش می گذاشت. بطور مثال وقتی که وو، حاکم ستمگررابه ظلم وحشیانه متهم می کند، به وی کاسه‌ای از شیرنارگیل داده ودراین حال جای ضربه‌های شلاق رابردستهایش می بیند. وو بناگهان برنوك پنجه‌هایش می ایستد ـ حرکت سه شن سی توئی ـ وبا بالا

کشیدن آستینهایش اثرات ضربه‌های شلاق را آشکارمی سازد. سپس باانجام دوحرکت مشخص دیگر ـ چان چین تون چوان، په شن کوئی پو ـ روبه سربازان ومردم عادی کرده وبابلندکردن مشت ـ گره کرده‌اش اثرات بیشتری ازضربه‌های شلاق رابنمایش می گذارد. خشم در سراسروجودوی شعله ورشده وآتش نفرت طبقاتی درچشمهایش دیده میشود. با استفاده ازچندنوع حرکت دقیق ـ "پنگ پوئه پو ـ ژته فرمه" ـ وو نشان می دهد که وقتی دردخمه های مستبد زنجیرشده بود، چه شکنجه هایی براواعمال شدند. رقصهای وو دراین صحنه که سرشاراز هماهنگی، تعادل، احساسات سوزان، ظرافت مشخص وحرکات کاملا معین هستند، عمیقاً عشق وتنفرطبقاتی این قهرمان را بنمایش گذارده وعداوت وی باطبقهٔ فئودال وشخصیت طغیانگروتسلیم‌ناپذیرش رابخوبی ترسیم می کنند.

بمنظور هماهنگ کردن زیبایی درونی وبرونی قهرمانان، هنرمندان باله توجه مخصوصی به حالتهای آنهانشان می‌دهندتازیبایی جهان درونیشان راترسیم نمایند. حالتهای رقص ابزارمؤثری در ابراز شخصیت طبقاتی، کمال ایدئولوژ ـ یکی وقلمرو معنوی قهرمانان باله هستند. درپروسهٔ رقص یك حالت نمی تواند مدت زیادی دوام داشته باشد و گاهی تنهابرای یك لحظهٔ کوتاه بدرازا می‌انجامد. ولی درهمین یك چشم بهم زدن، یك حالت می تواند بر جسته ترین خصوصیات یك شخصیت رابروز داده و درنتیجه تماشاگران راعمیقتربه درون روح قهرمان سوق دهدوتأثیر هنر را تشدید نماید.

دراین باله تعداد زیادی ازاین حالات برای هونگ وچان چینگ و وو چینگ هوا طراحی شدندکه خصوصیات عالی ونحوهٔ تفکر اصیل آنهارابنمایش می گذارند. مثلا درصحنهٔ اول، هونگ در لباس مبدل ازمیان درختهای نارگیل به یك عملیات دیده بانی می رود. بمحض ورودبه صحنه، اوراسرشار از دلاوری و رفتار اصیل، باچشمانی که همچون خنجر برپیکرجهان کهنهٔ آدمخواری فرودمی‌آیند، می بینیم. این سلسله ازحرکات که از اپرای پکن "لیانگ شیانگ" Liang Hsiang مورداستفاده قرارگرفته اند، خصوصیات یك پیشاهنگ ارتش خلق رانشان داده وبرشجاعت، هوش، بصیرت وقابلیت قضاوت صحیح اوتأکید می‌کنند. حرکات دیگرکه مبین شجاعت هونگ بهنگام شمشیرکشیدن بردشمن می باشد، چالاکی این شخصیت رادربر ـ خورد بادشمنان درحین نفوذ کردن به کاخ حاکم ستمگر جنوب نشان می دهد، واوج قهرمانی وارادهٔ شکست ناپذیرش رادرمقابل مرگ درمیدان اعدام تصویر می کند. هنرمندان باله برای ووچینگ ـ هوا نیزسلسله ای ازحرکات و حالات مانند "سوچین کونگ چین پولیانگ سیان" و "سین شی تان های ـ آنتیتودباس" را طراحی کردند، که خشم ومقاومت وی را درمقابل دشمن طبقاتی برجسته نمایند. حالتهای مختلف "ینگ فن چان چین ـ آرابسك" نشاندهنده شخصیتی است که تحت تعلیم حزب رشدکرده و علیه مباشرین فئودال باقدرت واتکاء به‌نفس می جنگد. این حرکات شهامت بی حدو حصروی رانشان میدهند. تمام رقصهای هونگ و وو درکلیهٔ صحنه ها نمایانگر جوانب مختلف جهان معنوی کمونیستی هستندکه به قهرمانان پرولتری تعلق دارد.

درپروسهٔ انقلابی کردن باله ثابت شده است که حالتهای منحصربفرد، با ثبات وپالایش شده، برای ابراز محتوای ایدئولوژیکی عمیق وترسیم تصاویرمتحرك حماسی ازپرولتاریاضرورت دارند. نمی‌توان ازطریق دیگربه این اهداف نائل آمد.

باتکیه برزیبایی شناسی پرولتری، حرکات وحالات رقص رسته سرخ زنان، منعکس کنندهٔ زندگی ستیزگرانهٔ کارگران، دهقانان وسربازان وزیبایی دنیای معنوی توده‌های زحمتکش پرولتر است ـ توده‌های زحمتکشی که صاحبان عصرجدیدند واندیشهٔ مائوتسه دون را بعنوان پرچم خویش به اهتزازدرآورده اند. باله بورژوائی هرگز نمی تواندبه چنین اوجی برسد، هرچندکه این نوع ازباله نیزبه حالات وحرکات رقص اهمیت می دهد، حالات وحرکاتی که برمبنای فرمالیسم وتفنن قراردارند. درواقع مهم نیست که بورژوازی چقدربرای طراحی اش زحمت بکشد، آنهاهرگزنمی توانند بر روح خالی انحطاط، دلسردی ومرتجعانهٔ شخصیتهای ایده‌آل خودپرده بکشند. برای آنهاغیرممکن است که ذوق وشوق وحرارت انقلابی پرولتاریارادا شته باشند. تمام تکنیکهایی که آنهابوجودآورده اند، تهی از زنده‌دلی می‌باشد. پراتیك مادرهنرکاملا نشان می‌دهد که تنها و تنها هنرمندان انقلابی که کاملا به خط صدر ـ مائو درزمینهٔ فرهنگ وهنروفادارند، راسخندکه ازپرولتاریا، دهقانان وسربازان بگویند، وسرشارازحرارت

چان چین گروه هنری راتشویق می‌کند.

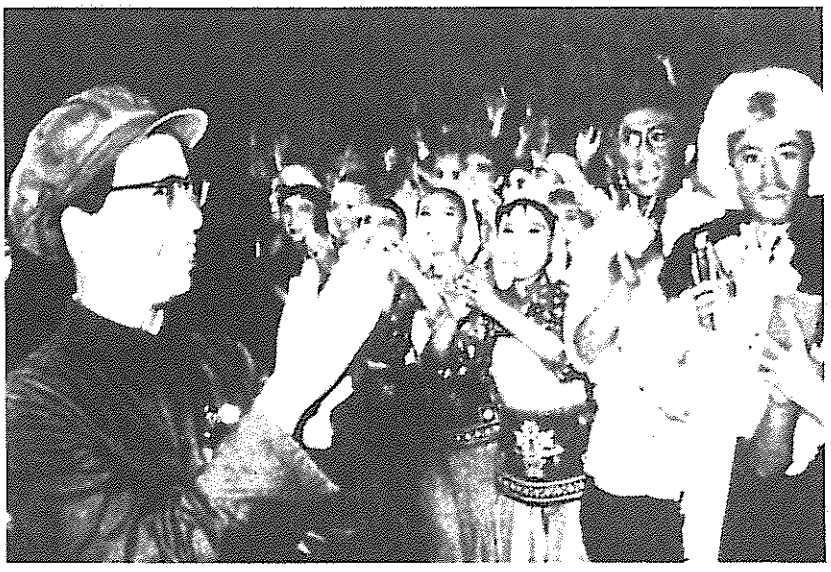



شدیدانقلابی برای خلق شخصیتهای حماسی پرولتریند،می توانندباقدرت به این رقصها وحالات زندگی بخشند.

درباله،موسیقی درمقابل رقص نقش درجهٔ دوم رادارد.این است رابطهٔ موسیقی ورقص.بخش درجهٔ دوم تنهامی تواند که به بخش اصلی خدمت کندونه برعکس. ولی موسیقی نیزبنوبهٔ خودنقش مثبت و سازنده ای ایفامی کند.موسیقی اگربه نحو صحیح مورداستفاده قرارگیردمی تواند به برجسته کردن محتوای رقص کمك کرده ودرهماهنگی بارقص نقش خودرادرقالب ریزی شخصیتهای حماسی پرولتری بسه انجام رساند.

اینکه "موسیقی اساس باله است " و "رقص انعکاسی ازموسیقی است"وغیره وغیره،تماماًسفسطه‌های ارتجاعی درمورد باله هستندکه توسط بورژوازی، برای برطرف کردن نیازهای طبقاتیش ارائه شده اند.بورژوازی ازموسیقی‌چیزی ژرف وعرفانی ساخته وازطریق ترکیب های غامض وپیچیده می کوشدتامحتوای سیاسی ارتجاعی،منحط،مبتذل وشرم آورآن را پنهان کند.برای مدت زمان زیادی این استدلال غلط که "موسیقی فاکتور تعیین کنندهٔ مطلق است"،یك "معیار"بی چون وچرای هنری برای‌باله‌محسوب می گشت.

وقتی که موسیقی رستهٔ سرخ زنان نوشته می شد،لین مو ـ هان وهمفکران رویزیونیست وضدانقلابی وی هرچه می ـ توانستندبرای خرابکاری دراین کار انجام دادند،آنهااصرارمی ورزیدندکه این موسیقی بایدهمچون موسیقی بالهٔ مبتذل ژیزل،"بزمی" باشد.هدف آنها این بود که ازطریق "بزمی گرایی" بورژوایی،تصاویرقهرمانان پرولتری را مخدوش وزشت نمایند.

هنرمندان انقلابی که تحت درفش کبیراندیشهٔ مائوتسه دون هدایت می ـ شدند براین تصمیم باقی ماندند که موسیقی باید درخدمت محتوا،رقص خلق قهرمانان پرولتری باشد.آنهااستوارانه برخط پرولتری پای فشردند.باگسستن ازدگمهاوقوانین خارجی ودرهم شکستن توطئه‌های مشتی رویزیونیست ، آنها توانستندبرای موسیقی بالهٔ انقلابی،اصول پرولتری بوجودآورند.

درباله،موسیقی به ارائهٔ محتواو ترسیم قهرمانان پرولتری کمك می کند. برای دست یابی به این هدف ،موسیقی بیش ازهرچیزبایدتصاویرچشمگیری از قهرمانان پرولتری بوجودآورد.دربوجود آوردن این تصاویر،ملودی متن،نقش مهمی ایفاء می نماید.درنوشتن موسیقی باله،آهنگسازان به دواصل مهم وفادار می مانند:وضوح وسادگی . وضوح یعنی اینکه ملودی بایدبرجسته ترین واصیل ـ ترین خصائل وحالات قهرمانان را برساند.سادگی یعنی اینکه ملودی باید براحتی درك شده ودریادبماندوبا رقص وفق داشته باشد.برپایهٔ این اصول دو ملودی متن برای هونگ چانگ ـ چینگ و ووچینگ ـ هوا طرح ریزی شدند.

برای هونگ ،ملودی ساده ودرعین ـ حال احساساتی،عمیق ودرعین حال قدرتمندبوده وسرشت انقلابی وحماسی پرولتاریا راابرازمی کند.

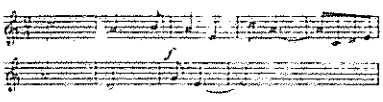

ملودی برای وو نیز ساده است اما مشخص.این ملودی احساسی ازحرکت و قدرت راالقاء می کند،شخصیت طغیانگر وتسلط ناپذیر وی رابرجسته می نماید و تنفرعمیق ستمدیدگان راازستمگران منعکس می سازد.

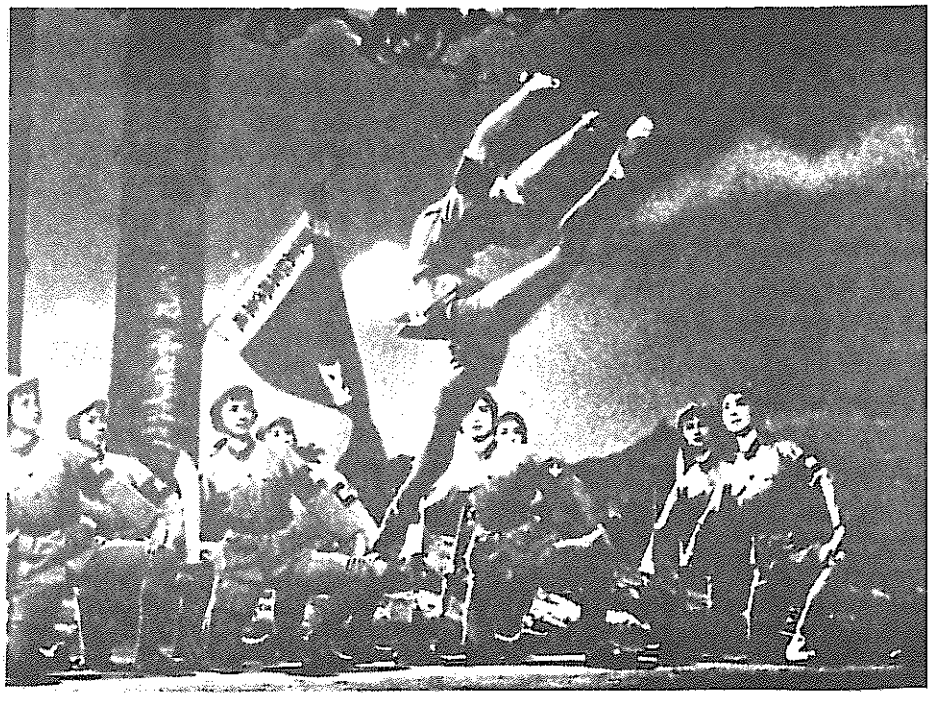



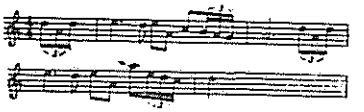

همیشه وقتی که قهرمانان به روی صحنه می آیند،ملودی‌های متن باتغییراتی که به محیط اطراف بستگی دارد،بگوش می رسند.درصحنهٔ ششم،به عملکردهای مثبت موسیقی میدان داده می شود تا بر خوش بینی انقلابی هونگ قبل ازاعدام تأکیدگذارد.برزمینه ای ازملودیهای شکوهمند،هونگ بی باکانه به میدان اعدام گام می گذارد.باخورشیدصبحگاهی درقلبش،باسرافراشته ولبخندزنان همچون ستونی دروسط صحنه قرارمی گیرد،ملودیهایی که بارقص نرم سرپنجه هابرتار و چنگ بوجودمی آیند،وی راهمراهی می کنند.بنظر می رسدکه هونگ سرودمارش دستهٔ زنان رامی شنود.ضربان قلبش شدت می یابد، دست راست خودرامشت کرده و مشتش قدرتمندانه با آهنگ مارش تکان می‌خورد.صدای شیپوری درگوشهایش می‌پیچد که خبرازپیروزی دستهٔ زنان نبردشمن گریزان می دهدواین تصویرشکوهمند در مقابل چشمانش نقش می گیرد:"توده‌های میلیونی کارگران ودهقانان برخاسته اند تاهمچون تنی واحدبجنگند" و " درزیر آسمان یخ زده شعله‌های سرخ ازجنگها زبانه می کشند." عقیدهٔ راسخ هونگ در پیروزی نهایی کمونیسم روحیه اش راقوی واراده اش رامستحکم می کند.با صدای



طبلهای نبردبسوی مرگ گام برمی دارد و تالحظهٔ آخر زندگیش برای کمونیسم می ـ جنگد.

ملودی متن برای ووچینگ ـ هوا در صحنهٔ دوم که اوازرنجهای وی سخن می ـ گویدنیزکاملا پخته است. اوباصدای تند طبلها، فئودال مستبدجنوب رابه مسلخ اتهام می کشد. شکل‌های مختلفی ازملودی برتارهای رسانواخته می شوند. همه نتها که متلاطم، بی پرواوسرشار از قدرت هستند، باتوانمندی ازاشتیاق شدیدقهرمان زن برای طغیان وانتقام، وارادهٔ راسخش برای صدپاره کردن مستبدجنوب سخن می گویند.

مارش دستهٔ زنان که ملودی متن جنگ خلق بوده وتصویری ازدستهٔ زنان یعنی یك کلکتیورزمندهٔ انقلابی است، درسراسر باله بگوش می رسد.

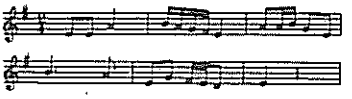

برای ترسیم دقیقترطرزتفکرعالی قهرمانان وارائه یك "سبك وروح زندهٔ وتازهٔ چینی که مردم عادی چین دوست دارند" به باله، نوازندگان محدودیتهایی راکه توسط سبك غربی ارکستر ایجاد شده بودشکسته وکوششهای لین مو ـ هان ضدانقلابی وداورودسته اش رابرای حذف آلات موسیقی سنتی چینی ازبالـه نقش برآب می سازند. بنابه ادعای آنها، این سازها تنهامی توانند "صدای خشك" ازخود بروز دهند.

درپروسهٔ انقلابی کردن موسیقی، آلات ضربی اپرای پکن ودیگر آلات سنتی محلی، پس ازآزمایشات دقیق وتنظیم‌مداوم، واردکارارکسترشد. ترکیب واضح صداهاوحجم وسیع ارکسترغربی با موسیقی زندهٔ ملی، قدرت تکلم موسیقی راغنی‌ترکرده وبه آن سبکی بی همتا می دهدکه موردپسندکارگران، دهقانان وسربازان است.

این موسیقی باکاراکترطبقاتی مشخص خود، محبوبیتش دربین توده‌هاومعاصربودنش هدف خودیعنی ساختن تصاویرآهنگین از هونگ چانگ ـ چینگ و ووچینگ ـ هوا وسایرشخصیتهای حماسی، راپیروزمندانه برآورده می سازدوباصطلاح موسیقی "بمثابه اصل"، یا "رقص بمثابه انعکاس" ودیگر "قوانین" ارتجاعی فرمالیسم وتفنن گرایی بورژوایی رادرهم شکسته واحساساتی گری افسردگی وابتذال موسیقی بورژوایی را به گوشه ای می افکند.

هنرصحنه ـ ازجمله دکور، نور، لباس، گریم وابزار ـ نیزدرخدمت ترسیم کار ـ آکترها قراردارد. این هنرکمك می کندکه شخصیتها، پشتوانهٔ تاریخی آنهاوشرایطی که درآن زندگی می کنند، ساخته و پرداخته شوند.

رستهٔ سرخ زنان برخورد ناتورا ـ لیستی، فرمالیستی وتجریدگرایانه هنر صحنهٔ بورژوایی رابدورانداخته ودرعوض ازاصل ارائه قهرمانان پرولتری ومحتوای سیاسی انقلابی پیروی می کند. درترسیم شخصیتهای مثبت وحماسی، تکیه بر "تمیزی" است. این امرکمك می کندکه زیبایی خارجی قهرمانان پرولتری ومعنویت رفیع کمونیسم بصورتی مؤثر ارائه شوند. بطور مثال قسمت اول صحنهٔ دوم به جشن سربازان ومردم غیرنظامی بمناسبت شکل گیری گروه زنان اختصاص داده شده است. برای نشان دادن این ایدهٔ عالی که "بدون ارتش خلق مردم هیچ ندارند"، هنرمندان باله زحمات فراوانی کشیدند تادکورمناسبی برای نمایندهٔ حزب، هونگ چانگ ـ چینگ ورستهٔ سرخ زنان تحت فرماندهیش بوجودآورند. آنهااستفاده از رنگهای تندرابرای بوجودآوردن فضایی که قهرمان اصلی راتحت الشعاع قرار می داده، ردکردند.

دردکورتوجه زیادی به فضای منطقهٔ پایگاهی انقلابی نشان داده شده است. اماوقتی که هونگ چانگ ـ چینگ و رزمندگان گروه زنان به روی صحنه می آیندرنگهای دکور، نورولباسها سریعاً تنظیم می شوندتاقهرمان وارتش تحت رهبریش رابرجسته کنند. آسمان آبی وابرهای سفید، پرچم سرخ گروه رابرجسته‌ترمی ـ کنند. لباسهای رنگارنگ مخصوص جشن دهقانان به برجستگی اونیفورم خاکستری روشن وساده، وستاره سرخ برجسته بر کلاههای نظامی، یقه‌های سرخ وبازوبندهای سرخ هونگ ورزمندگانش کمك می کنند ـ "یك ستارهٔ سرخ برکلاه نظامی ما، دو پرچم سرخ انقلاب بریقهٔ ما" نشانی از وفاداری آنهابه خط انقلابی صدرمائواست. درصحنهٔ چهارم که افراد نظامی با غیر نظامی‌هامشترکاً جشن می گیرند برای دهقانان لباسهایی بارنگهای میانی طراحی شدندتازیبایی باشکوه هونگ، وو ودیگر رزمندگان حماسی خلق رابرجسته تر نمایند.

درطراحی لباسها ازارائهٔ ناتورالیستی لباس پوشیدن بشیوهٔ متداول حذر شده و روش هنر برای هنر، بمعنای منحرف شدن از زندگی واقعی و شرایط تاریخی نیز رد می شود هر دو این گرایشهاتصاویرتوده‌های زحمتکش رامخدوش می کنند. مثلا دستهٔ زنان، نیرویی انقلابی است که ازدختران دهقانان وکارگرانی تشکیل شده است که نسلهاتوسط زمینداران و سرمایه دارهاوحشیانه موردستم واستثمار قرارگرفته اند. داستان باله، دورهٔ سختی راتصویرمی کندکه دشمن ازحیث تعدادو قدرت برتری داشت. درنتیجه اُنیفورمهای خاکستری روشنی که رزمندگان می‌پوشند پرازوصله هستند. ولی این وصله‌ها تمیزو مرتب دوخته شده اند ونه شلخته وار.

باادغام رئالیسم‌انقلابی ورمانتیسیسم انقلابی، هنرصحنه که ازیك عشق وتنفر طبقاتی مستحکم ومشخص سرچشمه‌می گیرد، قهرمانان راستایش کرده ومشخصات زشت شخصیتهای منفی راعریان می کند درصحنهٔ پنجم وقتی که هونگ چانگ ـ چینگ پس ازمجروح شدن درحین دفاع پوششی از رفقای درحال عقب نشینی‌اش از حرکت بازمی ماند، آسمان راابرگرفته وصدای رعدوبرق دوردست فضارابرجسته‌می کند. سپس وقتی که حاکم جنوب وسربازان راهزنش، هونگ چانگ ـ چینگ رااحاطه می کنند. وی باحرکت خشمگین ولی کم توان دستش آنهارابه اطراف هل داده و باخشمی سرد درنگاهش به حاکم چشم می ـ دوزد. دراین زمان صداورعد وبرق تصویری ازهونگ راکه بالاترازدشمنانش قراردارد ارائه داده واین حرکت در عین حال سمبل قدرتی است که جهان کهن رانابودخواهدکرد ـ این توفان شدید انقلاب است.

موفقیت اولین بالهٔ مدرن انقلابی درکشورمابپیروزی عظیمی برای خط پرو ـ لتری انقلابی صدرمائودرزمینهٔ ادبیات و هنربوده ودست آورد بزرگی است که تحت مراقبت موشکافانهٔ رفیق چیانگ ـ چینگ بدست آمده است. رستهٔ سرخ زنان راه کاملاً نوینی رابرای باله های بهتروبیشترچین بازمی کند. ○

ده سال پیشروی درمسیری پر فراز ونشیب

۱. انقلاب فرهنگی اوج میگیرد:
نوامبر ۱۹۶۵ ـ ژانویهٔ ۱۹۶۷

"علامت" شروع انقلاب فرهنگی، بقول مائو، انتشارمقالهٔ "دربارهٔ درام تاریخی های جوئی ازاداره اخراج می شود" بود. این نمایشنامه توسط نایب شهردار پکن نوشته شده وتقاضایی بوددرپرده، برای ابقاء پنگ ته های وزیردفاع سابق که در ۱۹۵۹ ازرأس نیروهای نظامی برکنارشده بود. پنگ ته های برسرایجاد میلیشیای خلق بامائو مخالفت کرد. وی پرچمدار اپوزیسیون راست درمقابل سیاست بسیج دهقانان وایجادکمونهای خلق درجریان جهش بزرگ به پیش بود. اکنون جریان راست ابقای خودرامطالبه می نمود و وی رابعنوان جاده صاف کن مورداستفاده قرارمی داد.

یاثوون یوان، تحت رهبری چیان چین همسرمائونقدی براین مقاله نوشت. پنگ چن شهردارپکن مانع انتشاراین مقاله شد. لیوشائوچی رئیس دولت ویکی دیگر از رهبران قدرتمندحزب، یعنی دن سیائو ـ پینگ، دبیرکل حزب، پشت پنگ چن بودند. مائو بعداً توضیح دادکه "درآن زمان، برخی ازبخشهاونواحی تحت سلطهٔ رویزیونیسم بودند. آنها اینقدرمحکم گرفته بودندکه حتی آب هم چکه نمی کردوسوزن هم رد نمی شد." بالاخره این مقاله به تاریخ ۱۰ نوامبردرشانگهای بچاپ رسید.

راست وقتی فهمیدکه نمی تواند مانع چاپ انتقاد یاثوون یوان از نمایشنامه"های جو" شود، کوشید تاازطریق مواضعی که درون حزب دراختیارداشت، بحث درموردمقاله راصرفاً درسطح آکادمیك وتاریخی نگاه دارد. آنهاگرد ـ همایی های بزرگ، مباحثات وسیع و چسباندن پوسترهای بزرگ را ممنوع کردند.

مائو بعداگفت که "مقالهٔ یاثو ون ـ یوان تنهاعلامت انقلاب کبیرفرهنگی پرولتری بود. بعدازآن، درجلسهٔ کمیتهٔ مرکزی بسیارمشتاق بودم که بیانیهٔ ۱۶ مه تنظیم شود. مامیدانستیم که دشمن دست به عمل خواهدزد، چراکه بعدازنمایان گشتن علامت، بسیارگوش بزنگ بود، والبته ما می بایست خوددست به عمل می زدیم. این بیانیه درموردمطرح کردن مسئله خط و مسئله دوخط بسیاردقیق وخاص بود. درآن دوران اکثریت بانظرمن موافقت نداشت ومن تامدتی تنهاماندم. آنهامی گفتندکه نظرات من کهنه شده است... بعدازکمی بحث وجدل من موافقت اندکی بیش از نصف رفقارابدست آوردم."

"گسترش مباحث" ـ مصوبهٔ ۱۶ مه

هدف بیانیه این بودکه بحث تاحد ممکن گسترده شده وهدف واقعی حمله آنرا مشخص کند: "آن دسته ازنمایندگان بورژوازی که بدرون حزب، دولت، ارتش و عرصه های گوناگون فرهنگ خزیده اند، مشتی رویزیونیست ضدانقلابی اند. بعضی ازآنهاراتابحال شناخته ایم ولی برخی را نه. بعضی ازآنهامورداعتمادمابوده وبعنوان جانشینان ماتربیت می شوند، اشخاصی مثل خروشچف که هنوز کنارمالانه دارند. کمیته های حزبی درتمام سطوح باید به این امرتوجه کنند..."

شیوه ای که بکارمیگیریم "گسترش بحثها"ست. "گسترش" یعنی بگذارتمام مردم آزادانه نظرات خودرابیان دارند، تا جرأت کنندحرف بزنند، جرأت کنندانتقاد کنندوجرأت کنندبحث وجدل نمایند."

بیانیه ۱۶مه درآن دوران یك سند درون حزبی بود، ولی مائو اصلا خیال نداشت مبارزه رادرصفوف ومحافل حزبی محدودنگاه دارد.

در۲۵ مه ۱۹۶۶ هفت دانشجوواستاد ـ یاردانشگاه پکن، روزنامه ای دیواری در انتقادبه رئیس دانشگاه وسایرمراجع بالای حزبی وابسته به پنگ چن، شهردار پکن نوشتند. دراین روزنامه دیواری با خطوط درشت نوشته شده بود "شما واقعاً چگونه افرادی هستید؟... برگزاری جلسات وسیع و چسباندن روزنامه های دیواری یکی ازبهترین شیوه های نبردتوده هاست. آیا شماباهدایت مردم به عدم نوشتن روزنامه های دیواری، عدم برگزاری جلسات وسیع وباخلق انواع واقسام تابو، انقلاب توده هاراسرکوب نمی کنید، آیا این کارمنع توده هاازانقلاب کردن و مخالفت با انقلاب آنهانیست؟ماهرگز به شما چنین اجازه ای نخواهیم داد!"

جوانانی که این پوستررابه دیوار زدندفکرش راهم نمی کردندکه چه اتفاقی برایشان خواهدافتاد. مائو تقاضاکردکه این متن دراول ژوئن از رادیوپخش شود ودر روزنامه به چاپ رسد. وی آنرا "اولین روزنامه دیواری مارکسیست ـ لنینیستی درسطح چین خواند." درزمین دانشگاه پکن جشنی برپاشد.

درنقطه ای دیگردانش آموزان مدرسهٔ متوسطه، نامه ای به کمیتهٔ مرکزی نوشته، تغییرسیستم آموزشی راطالب شدند. چراکه این سیستم باعث تشدید تفاوت بین کارفکری ویدی، بین کارگر ودهقان وبین شهر وده می شد. طغیانهای دانشجوئی ودانش آموزی به دفاع ازاین تقاضا، بخصوص درپکن وسعت پیداکرد.

درژوئن، پنگ چن ورئیس دانشگاه پکن ازکاربرکنارشدند. امتحانات و کنکورهای ورودی طبق رهنمودهای کمیته مرکزی به عقب انداخته شد. درمدارس، پوسترها جای خالی به دیوارها نگذاشتند، کمی بعد، ازهرسیمی وحتی دراتاقهای غذاخوری هم پوسترآویزان بود. اعلامیه ها، جزوات، روزنامه های دیواری، سیل وار چاپ می شدوپوسترهای دست نویس از محوطهٔ دانشگاهها سرازیرمی گشت وسراسر چین رامی پوشاند.

یکباردیگرجناح راست کوشید در رأس جنبش قرارگرفته وآنرا درجهت منافع خودمنحرف کند. درحین غیبت پنجاه روزهٔ مائوازپکن، یعنی در ژوئن وژوئیه، لیوشائوچی ودن سیائوپین، که هنوزدر ردهٔ دوم وسوم رهبری حزب قرارداشتند "تیم ـ های کار" رابرای "هدایت" انقلاب فرهنگی به مدارس، ادارات وکارخانجات فرستادند. آنهابحث درموردامورداندانشگاهی رادرخارج ازمحوطهٔ دانشگاه ممنوع کردند. جلسات نیزممنوع گشت و آزار و اذیت دردستور روزقرارگرفت. تیمهای کارسعی کردند "نوك نیزه رابه پائین برگردانند". آنهامیخواستندآماج انتقادرا ازسیاستهای مقامات رهبری حزب بطرف اشتباهات واقعی یاساختگی معلمان، دانشجویان وکارگران عادی منحرف کنند. چیزی نمانده بودانقلاب فرهنگی توسط این قبیل مقامات که خودرا مدافعین اندیشهٔ مائوتسه دون جامی زدند، خاموش

شود. گروههای کوچك وبعضاً "یمه مخفی بخصوص درمیان دانشجویان شکل می گرفت. ولی مسئله جدی بودوبسیاری گیج شده بودند. اوضاع حادترمی شد: درآن زمان آمریکا،هانوی وهای فونك رادرویتنام بمباران کرده وجنگ رابه مرزهای چین نزدیکترنمود.

در۲۵ جولای"روزنامهٔ خلق" عکسی در صفحهٔ اول خودچاپ کرد: مائو درحال شنا در رودخانهٔ یانگ تسه .درهفتادوسه سالگی اوچندین کیلومتردرآبهای پرتلاطم شناکرد. شایعات درموردبیماری اوغلط از آب درآمد،کسانی که فکرمی کردندو دیگرازگودخارج شده اشتباه می کردند، شکی نبودکه اودرصحنهٔ نبردسیاسی حاضر است.

درماه اوت ،پلنوم کمیتهٔ مرکزی برگزارشد وسدهای سیاسی ایدئولوژیکی راکه درمقابل شورشگران جوان چین قرارداشت باروشن نمودن اهداف، دشمنان عمده وشیوه‌های انقلاب فرهنگی، درهم کوبید. سنداصلی پلنوم که "قرار ۱۶ نکته ای"خوانده شدبرنامه اصلی انقلاب فرهنگی بود.

قرار ۱۶ نکته ای : اوت ۱۹۶۷

"رفیق مائوتسه دون گفت: 'برای سرنگون کردن یك قدرت سیاسی همیشه بایدقبل ازهرچیزافکارعمومی راآماده کرد،بایددرعرصه‌های ایدئولوژیك کار کرد. این هم برای طبقه انقلابی وهم برای طبقه ضدانقلابی صادق است'. صحت کامل این تزرفیق مائودرعمل به اثبات رسیده است. هرچندبورژوازی سرنگون گشته است ولی کماکان سعی می کندازایده‌ها، فرهنگ ،سنن وعادات کهن طبقات استثمارگربرای فاسدکردن توده‌ها و تسخیرمغزهایشان استفاده کندوبرای برگشت به قدرت تلاش نماید. پرولتاریا باید درست عکس این عمل کند: یعنی بایدپی درپی باتمام کردن کشیهای بورژوازی درعرصه ایدئولوژیك، مقابله کرده وبا ایده‌های نوین،فرهنگ ، آداب وعادات پرولتاریا،جهانبینی کل جامعه راتغییردهد. درحال حاضرهدف ماعبارت است ازمبارزه وسرنگونی آن صاحب‌منصبانی که راه سرمایه‌داری رادرپیش گرفته اند،انتقادوتقبیح "اتوریته‌های" آکادمیك ارتجاعی وایدئولوژی بورژوازی وتمام طبقات استثمارگر و تغییرآموزش وپرورش،ادبیات وهنر و تمام بخشهای روبنا که درتطابق با زیربنای اقتصادسوسیالیستی نیستند. هدف، نتیجتاً تسهیل،تحکیم وتکامل سیستم سوسیالیستی است."

قرار۱۶ نکته ای ادامه میدهد"تعداد وسیعی ازجوانان انقلابی که قبلاشناخته شده نبودندبه راهگشایانی شجاع ونترس تبدیل شده اند"که "مسائل رابحث می کنند،عمیقاً انتقاد وافشاء می کنند و مبارزات پیگیری بانمایندگان آشکار ونهان بورژوازی دامن می زنند." وسپس اضافه می کند"ازآنجاکه انقلاب فرهنگی یك انقلاب است،خواه ناخواه بامقاومت روبرومی شود.... واین اساساً ازطرف صاحب منصبانی است که بدرون حزب خزیده وراه سرمایه‌داری درپیش گرفته اند، مقاومت ازجانب نیروی عادت جامعهٔ قدیم نیزبلندمی شود .... ازآنجاکه مقاومت بسیارقدرتمنداست برکشتها و حتی برگشتهای متناوبی دراین مبارزه وجودخواهدداشت. هیچ اشکالی ندارد. این امرپرولتاریاوسایرتوده‌های کارگر و بخصوص نسل جوانتر راآبدیده کرده،به آنهادرسها آموخته وکمکشان می کند که زیگزاگی بودن وهموارنبودن راه انقلاب رادرك نمایند....."

"آنچه کمیته مرکزی حزب از کمیته‌های حزبی درهمه سطوح می خواهد این است که امر رهبری صحیح را ادامه داده،جرئت کردن رادر رأس همه چیز قراردادە،باجسارت توده‌هارابرانگیزند، اوضاع ضعف وناتوانی راهرکجاکه هست تغییردهند،آن رفقایی راکه مرتکب اشتباهاتی شده ولی مایل به تصحیح خویشند تشویق کنندتاموانع فکری خویش راکنار زده وبه مبارزه بپیوندند،وتمام آن صاحب منصبانی که راه سرمایه‌داری را درپیش گرفته اند راازمواضع رهبری برکنارکرده وراه کسب دوباره رهبری توسط انقلابیون پرولتر رابازکنند."

"درانقلاب کبیرفرهنگی پرولتری تنهاشیوه درمقابل توده‌ها،آزادکردن آنها بدست خودشان است وهرشیوه‌ای که به معنای انجام امور بجای آنهاباشدنبایدمورد استفاده قرارگیرد. به توده‌هااعتماد کنید،به آنهاتکیه کنیدوبه ابتکارات آنها احترام بگذارید. ترس را بدور افکنید. ازآشوب نهراسید. صدرمائو اغلب به ماگفته است که انقلابات هیچگاه تروتمیز،آرام،ملایم،مهربان ،با وقار، خوددارویزرگوارنیستند. بگذار توده‌هاخودرادراین جنبش عظیم انقلابی آموزش داده وتشخیص بین درست ونادرست وبین شیوه‌های صحیح وناصحیح انجام امور رافراگیرند!" "قرار۱۶ نکته ای بین "راستی های ضدسوسیالیست" وآنان که مرتکب اشتباهاتی شده بودند،بین افراد صاحب منصب و"افرادی که ایده‌های بورژوا آکادمیك معمولی دارند" تفاوت قائل می شد. این قرار،بین تضادهای میان خلق وتضادبین خلق ودشمن نیزاختلاف گذاشته،اعلام کرد"طبیعی است که مردم باهم اختلاف عقیده داشته باشند."

"بایدازاقلیت محافظت شودچراکه گاهی حق با اقلیت است." "وقتی بحثی درجریان است بایدبااقناع به پیش برده شودنه با زور." کادرها(انواع کارکنان تمام وقت حزبی) اینطورتقسیم‌بندی می شوند: خوب ،نسبتاًخوب ،وکسانی که اشتباه کرده و"ترس راورای همه چیز" قرارمی دادند. این امکان وجودداشت که گروه آخر انتقادازخودکنندویاتبدیل به موانع شوند. درمورداخیر، سند۱۶ نکته ای گوشزدمی کندکه "وقتی آنهاخودراخیلی منفرد ببینندودیگرنتوانندمثل سابق ادامه دهندبیشتربه توطئه التجاء می کنند،از پشت خنجرمی زنند،شایعه می پراکنندو تفاوت بین انقلاب وضدانقلاب رامخدوش می کنندواین تنهابرای حمله به انقلابیون است." "مناسبت این نکتهٔ آخر،چند ماه بعدبیشتر روشن شد.

۵ اوت دربحبوحهٔ آن جلسهٔ حزبی که قرار۱۶ نکته ای راصادرکرد،مائو اعلام نمود" روزنامهٔ دیواری من: مقرهای فرماندهی رابمباران کنید!"

تابستان ـ پائیز ۱۹۶۶ : کاردهای سرخ وشورشگران انقلابی

درمیانهٔ اوت ،واحدهای کاردسرخ که درمقاومت علیه "تیمهای کار" ارتجاعی شکل یافته بودند،تظاهرعلنی یافته و با سرعتی سرگیجه آور رشدکردند. اینها تشکلهای‌توده ای دانش آموزان متوسطه، دانشجویان ومعلمین بودند. اکثریت کارد سرخ راجوانان ۱۲ تا۱۷ ساله تشکیل می دادند. آنهاعلیرغم متشکل بودنشان در

رسته‌هاوتقسیمات شبه نظامی،اسلحه حمل نمی کردندو واقعاًپیرویك تشکیلات و دیسیپلین نظامی نبودند.

درفاز اول یعنی دراوت ،کاردهای سرخ درپکن،شانگهای وکانتون ازدحام کرده،روی عناوین خیابانهاومغازه‌هایی که خاطرات چین کهنه،فئودالی ودربند را القاء می کردرنگ می زدند.(برخلاف گزارشات بدخواهانهٔ غرب،به موزه‌ها حمله نمی کردند).خانه‌های سرمایه‌داران ومالکین سابق راپیداکرده وطلاوجواهرات، واقور وتریاك وقبالهای املاك سابق آنهارامصادره کرده ودرملاء عام قرار می دادند.

سپس ازشهرهابه سایرنقاط کشور پاگذاشتند،واین درحالی بودکه تشکلهای جدیدکاردسرخ درهمه جاسربلندمی کردند. چیزی نگذشت که کاردهای سرخ برای انتقال تجربه به تمام نقاط کشورمسافرت کرده،درهمه جافرارعانکته‌ای راپخش نموده ومردم رادربکاربست آن تشویق می کردند.بعدا کاردهای سرخ دست به پخش صدهامیلیون نسخه ازنقل قول های صدرمائو تسه دون" وسایرآثارمائو زدند.

مائو،نوارگاردسرخ رابه بازو بست وشخصاًازاولین گردهم‌آیی بزرگ کارد سرخ درمیدان"تین آن مین"پکن استقبال کرد.یك میلیون جوان دراین گردهم‌آیی شرکت داشتندکه بسیاری ازآنهاازمناطق دورافتاده آمده بودند.(درهمین‌حال بسیاری ازکاردهای سرخ درپکن درمناطق داخلی کشوردرسفربودند.پس ازآن،گردهمائی‌های مشابهی‌هردوهفته‌یکبارصورت می گرفت، که اغلب در دفاع ازمبارزات خلقهای جهان بود،ومائو بیانیه‌هایی در دفاع از مبارزات مشخص-ازجمله سیاهان آمریکا- وخلق هندوچین که درجنگ با امپریالیسم آمریکابودمنتشرمی کرد.برحسب تخمین درهردوره،پکن علاوه برهمیلیون ساکنین همیشگی،به یك میلیون کاردسرخ مسافر نیزجامی داد،واین کاردهای سرخ خود را چنان بادقت سازماندهی می کردند که کمرشهرنشکند.

کارگران فعال می شدندوقسمت به قسمت وکارخانه به کارخانه سازماندهی انقلاب فرهنگی رادرصفوف خودآغازمی‌کردند.آنهاانتقاد،ارزیابی وچسباندن روزنامه‌های دیواری درموردمسائل مربوط به کل جامعه وهمینطورمسائل مربوط به ادارهٔ محل کارخودراشروع نمودند.

کارگران متشکل درسازمانهای انقلاب فرهنگی رااغلب"شورشگران" یا "انقلابیون پرولتر" می خواندند.سیاست این شدکه کاغذ،جوهر،امکانات چاپ، بلندگو،محل برگزاری جلسه و وسایل حمل ونقل مطابق درخواست کارگران دراختیارشان قرارگیرد.تشکل های کارگران ودانشجویان سریعاً دست به تشکیل هسته‌های رهبری مشترك درسطح شهرومناطق زدند.

مائو بعداًتوضیح داد که "هرچند روشنفکران وتوده‌های وسیع جوانان دانشجوبودندکه انتقادازخط ارتجاعی بورژوایی را آغازکردند،این برارباب دوران،توده‌های وسیع کارگران،دهقانان وسربازان بودکه نقش نیروی اساسی در پیشبردتابه آخرانقلاب راعهده دار شوند..... روشنفکران همیشه درتشخیص مسائل سریع عمل می کنند،ولی بخاطر محدودیتهای غریزی ونداشتن کاراکتر عمیق انقلابی گاهی اوقات اپورتونیست هستند."

اول اکتبر۱۹۶۶،روزملی چین، دومیلیون گاردسرخ وکارگرشورشی در میدان تین آن من رژه رفتند.

"جریان مخالف " آغازمیشود: زمستان ۱۹۶۶

درماه اکتبر"پرچم سرخ "ارگان تئوریك حزب درسرمقالهٔ خودهشدار داد که مبارزهٔ دوخط در درون حزب"هرچند هنوز آنتاگونیستی نیست ولی ممکن است چنین شود".درمدارس وکارخانجات بحث وسیع حول این مقاله سازماندهی شد. روزنامه‌های دیواری وانتشارات کارد سرخ به لیوشائوچی ودن سیائوپین لقب مخالفان انقلاب فرهنگی راداده بودند، ولی این مسئله هنوز درنشریات رسمی مطرح نشده بود.می شدفهمیدکه منظور مائو از"مقرهای فرماندهی رابمباران کنید" چه کسانی هستند.ولی مبارزه بسیارپیچیده‌ترشدچون برخی رهبران که علناًوبشیوه‌ای آشکارادست راستی و از لیو ودن پشتیبانی کرده بودند اکنون می دیدندکه مجبورندتاکتیك عوض کنند. آنهاکوشیدندحملات علیه راست رامنحرف کرده،"هدف حمله راوسعت داده"،کاری کنندکه انقلابیون واقعی رانیز در بر بگیرد.

شعار"به همه سوء ظن داشته باشید، همه راسرنگون کنید"که زبانزد اینان درمجامع بود،جهت انحراف مبارزه برای سرنگونی بورژوازی درون حزب طرح شده بود.انعکاس این مسئله و همینطور حادشدن اختلافات درون حزب خودرادرتشدیدتضادهای تشکلات مختلف کاردسرخ نشان داد.دربعضی موارد، جریان راست موفق شدتاباتحریك،چند نبردسخت وپراکنده براه اندازد. در همین حال،ازآنجاکه راست درجلوگیری ازپایه گرفتن انقلاب فرهنگی درمیان کارگران شکست خورده بود،ترویج "باداکونومیستی" راآغازنمودیعنی‌کارگران راتشویق کردکه بالارفتن حقوق وپاداش راطلب کنند.ودست به اعتصاب بزنند. منظور ازاینکارمنحرف کردن کارگران ازنبردهای جاری سیاسی واهداف سیاسی انقلابیشان وترویج فردگرایی وبوجود آوردن مشکلات اقتصادی بود.آنهاامیدوار بودندکه باتکیه به این مشکلات بتوانند به انقلاب فرهنگی افسارزنند.

طی پروسهٔ بپاخیزی این" جریان مخالف"،مرکزثقل انقلاب فرهنگی- بمثابه روندی دقیقاًمتقابل باآن - به مناطق صنعتی چین منتقل می شد. در نوامبر۱۹۶۶ مقرفرماندهی کارگران انقلابی شانگهای برای نبرد بارهبری دست راستی حزب درشهرتشکیل شد.در جواب،صاحب منصبان،گروه رقیبی بنام "دستهٔ دفاع سرخ ازاندیشهٔ مائو تسه دون" تشکیل دادند،یك تشکیلات "کارگران شورشی"که ازطبقه‌بالای ساختمان شهر- داری رهبری‌می‌شد.چان چون چیاشورهبر سابق حزب درشانگهای که‌به خط مائو وفادار بودبرای‌مداخله ازپکن به شانگهای فرستاده شد.

"مقرفرماندهی کارگران انقلابی" وسایرتشکل‌های توده‌ای یك "اخطارفوری" برای مردم شهرانتشاردادندوتوطئه‌های سیاسی راست واقدامات خرابکارانه اقتصادی درسوسیالیسم رامحکوم کردند. آنها درمبارزه،حمایت کمیتهٔ مرکزی حزب رابدست آوردندولی راست‌ازعقب - نشینی امتناع کرد.

۲. طبقه‌کارگر قدرت راازپائین بچنگ می آورد: ژانویه ۶۷ - سپتامبر ۶۸

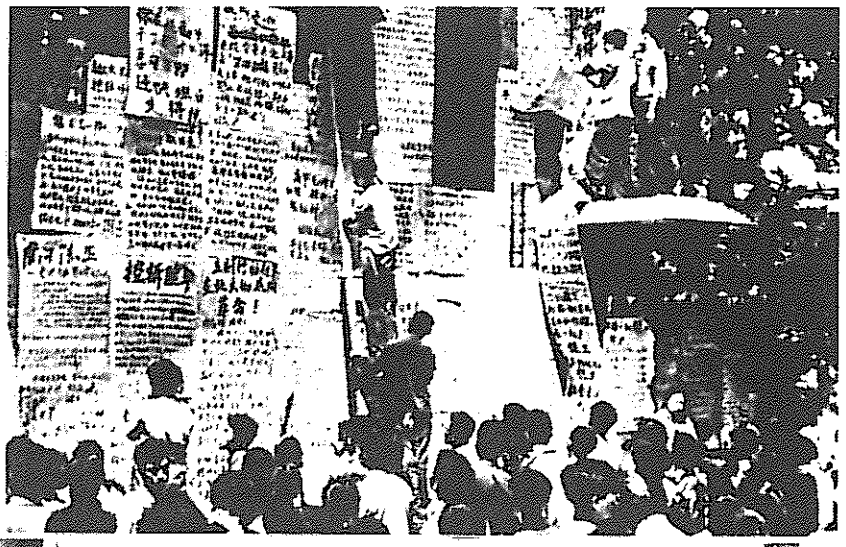





یکی ازفعالین دانشجو،بازوبند
گاردسرخ رابه‌بازوی مائومی‌بندد.



مائودرتظاهرات "تین آن من" به کاردسرخ درودمی‌فرستد .

در۱۱ژانویه ۱۹۶۷، کارگران شورشی، نقاط استراتژیك واماکن کلیدی را در سراسرشهردردست گرفتند،مقامات شهرداری راسرنگون کرده و قدرت مستحکم خویش رامستقرنمودند.نخست ، این قدرت حکومتی،کمون شانگهای نام گرفت.سپس طبق رهنمودمائو، مجدداآنرا کمیتهٔ انقلابی شهری شانگهای،نامگذاری نمودند.

این"توفان ژانویه"بود.انقلاب فرهنگی واردمرحلهٔ نوینی شده بود. شورشگران انقلابی،که درگذاراین پیچ وخمها،درسها آموخته بودند،قدرت سیاسی رادردست می گرفتند.

اگرچه کمیته‌های انقلابی دربسیاری ازنقاط جوانه زدند،اماهمطراز نبوده و اغلب درطرحی مانندصفحهٔ شطرنج قرار گرفته بودند.دربسیاری ازمناطق که امکان برقراری کمیته‌های انقلابی وجود نداشت وبارا ستها کمیته‌های انقلابی دروغین خودرابرای جلوگیری از حرکت توده‌هاو چپ برپانموده بودند،مبارزات درازمدت انجام گرفت.

رهبری پرولتری حزب تلاش نمود تابابرپائی "اتحادهای بزرگ" مابین سازمانهای توده ای مختلف وغالباً مخالف، امرکسب قدرت راتسهیل نماید.دربعضی نقاط این امرموفقیت آمیزبود،حال آنکه دربرخی نقاط رسیدن به توافق نظربرای سازمانهای توده ای مختلف امکان پذیر نبود.بعضی اوقات اتحادهایی تشکیل می گردیدکه بلافاصله متلاشی می شد.

مائو گفت،"این مرحله ای قطعی در نبردتعیین کننده میان دوطبقه،دوراه ودو خط بوده واین (کسب قدرت ـ ج.ب.ف) تم اصلی ومناسب کل جنبش راتشکیل می داد.بعداز "توفان ژانویه"،کمیته مرکزی مکرراً به مسئلهٔ اتحاد بزرگ پرداخت،ولی این کارثمری نداد.بعد از مدتی روشن شدکه این تمایل ذهنی با قوانین عینی رشدمبارزهٔ طبقاتی همخوانی ندارد.زیراهرطبقه وقدرت سیاسی می ـ خواست لجوجانه اعمال حاکمیت نماید. ایدئولوژیهای بورژوایی وخرده بورژوایی ناگهان همانندسیلی روان شدند تا اتحادبزرگ رادرمعرض تلاشی قرار دهند.برپایی اتحادبزرگ امکان نداشت وحتی اگرچنین میشد،نهایتاازهم می ـ گسست. درنتیجه،برخوردکنونی کمیته مرکزی تنهاترویج این امراست و نه بعمل درآوردن آن.غیرممکن است کسی بتواندباکشیدن جوانه‌ها،رشدشان را تسریع کند." (این گفته،مانند بسیاری دیگرازگفته‌های مائوتسه دون دربارهٔ جمعبندی مراحل اولیهٔ انقلاب فرهنگی که دراینجانقل شده انداز"گفتگوباهیئت نمایندگی نظامی آلبانی"که دراول ماه مه ۱۹۶۷ انجام پذیرفته،استخراج گردیده‌اند ـ چاپ مجدد درجهانی برای فتح ۱۹۸۴ شمارهٔ ۱۰) مائودرجایی دیگر درباره این مرحله گفت:"مسئله این است که صف کسانی که اشتباهات ایدئولوژیکی مرتکب شده اند،باکسانی که تضادشان باماتضادبین ما و دشمن است، مخدوش شده،وجدانمودن آنها برای مدتهای مدیدسخت خواهدبود."

علیرغم مشکلاتی که پیش آمده بودند، قطع این پروسه،تنهامیتوانست اهداف جنبش راعقیم گذارد:"کمیته مرکزی مکرراً تأکیدکرده که توده‌هامیبایست خودرا آموزش داده وخودرا رهانمایند.این بدین خاطراست که نمیتوان جهانبینی رابه آنان تحمیل کرد.برای دگرگون کردن ایدئولوژی لازم است عوامل خارجی ازطریق عوامل درونی عمل نمایند،باتوجه به اینکه دومی عمده می باشد.اگرجهان ـ بینی دگرگون نشود،چطورمی توان گفت که انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی یك پیروزی است؟ اگرجهانبینی تغییرنیابد، مثلا ۲۰۰۰ صاحب قدرت رهرو راه سرمایه داری دراین انقلاب فرهنگی، میتوانندرزمانی دیگربه ۴۰۰۰ نفربالغ گردند."

دوفراخوان مائو

بعدازتوفان ژانویه،مائو دودعوتنامه انتشارداد.یکی این بودکه،"انقلابیون پرولتری متحدشوید وقدرت را از دست مشتی افرادحزبی درقدرت که راه سرمایه‌داری درپیش گرفته اند خارج سازید." ودیگری این بودکه "ارتش آزادیبخش خلق بایدازتوده‌های وسیع چپ پشتیبانی کند." واحدهای ارتش آزادیبخش خلق(غیرمسلح)،معمولا بشکل تیمهای تبلیغاتی،برای کارو درگیرشدن درمبارزهٔ سیاسی،بدرون کارخانه ها و کمونهای دهقانی فرستاده شدند.وظیفهٔ محول شده به ایشان حمایت از چپ از طریق اقناع،کوشش درجهت تضمین تولید وکمك به تشکیل اتحادهای بزرگ و کمیته های انقلابی(که ترکیب سه دربك نامگذاری شد)بود.این کمیته ها از نمایندگان توده‌هاکه توسط خودشان انتخاب شده بودند،همچنین نمایندگان حزب که بازمنتخب خودتوده‌هابودند، و نمایندگان ارتش،تشکیل می گشت.

"جریان مخالف" تامارس ۱۹۶۷ به عقب رانده شده بود.کمیتهٔ مرکزی درخواست نمودکه مدارس بدون متوقف کردن انقلاب فرهنگی،با تأکیدبرانتقاد وانقلابی نمودن شیوه‌های تدریس،ازنو آغازبکارنمایند.وقتیکه حزب بطوررسمی افشاء همه جانبهٔ برنامه‌های سیاسی و ایدئولوژیك لیو دن ـ منجمله افشاء برخی ازمانورهای دست راستی درپوشش "چپ" مانند دوران"تیمهای کار"ـ را آغازنمود،انتقادانقلابی توده ای شکوفا گشت وتعدادپوسترهای دیواری افزایش یافت.

ولی راست،هنوز نمرده بود." در تابستان ۱۹۶۷ وبهارسال ۱۹۶۸،آنها از راست و"چپ" افراطی باد شوم ارتجاعی دیگری برای واژگون کردن اصول صحیح برپاکردند." (ازگزارش به‌نهمین کنگرهٔ حزبی).ازجمله وقایع جدی،حمایت ارتش از راست درشهر مهم صنعتی ووهان بود.برای چندین روز زدوخورد بزرگ براه افتاد.دربعضی نقاط،جنگ بین سازمانهای متخاصم گاردسرخ به خونریزی انجامید.

درتابستان ۱۹۶۷ مائوبه شمال،شرق وجنوب مرکزی چین سفرنمود.هنگامی که درسپتامبربه پکن بازگشت اعلام کردکه علیرغم این مشکلات،"اوضاع انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی درتمام مملکت نه تنهاخوب ،بلکه عالی است واوضاع بطورکلی بهترازهرزمان دیگراست."

اوضاع برای ادامهٔ انقلاب عالی بود. کلاسهای مطالعه درسطح کشوری،برای مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم واندیشهٔ مائوتسه دون،وبرای مبارزه بافردگرایی وانتقادازرویزیونیسم،سازمان داده شده بودند.کمیته‌های انقلابی گسترده شدند.

"طبقه کارگرمی‌بایددرهمه عرصه‌ها اعمال رهبری کند: ژوئیه ۶۸

مائو گفت:"هیچ تضادمنافع اساسی در درون طبقهٔ کارگروجود ندارد." در

ژوئیه ۱۹۶۸، او این رهنمود را صادر کرد، "ایفای کامل نقش رهبری از سوی طبقهٔ کارگر در انقلاب کبیر فرهنگی و در تمامی زمینه‌های کار ضروری است"، "طبقهٔ کارگر باید در همهٔ عرصه‌ها قدرت را اعمال کند."

تیمهای کنترل کارگری برای حل کردن مسائل و بازی نمودن نقشی مداوم در انقلابی کردن تعلیم و تربیت، به دانشگاهها فرستاده شدند. آنها به دفاتر دولتی نیز اعزام گشتند.

در پائیز ۱۹۶۸، با تأسیس آخرین کمیته‌های انقلابی عمده در تبت و سین‌کیان، مطبوعات حزبی اعلام نمودند که انقلاب فرهنگی در سراسر کشور به مرحلهٔ پیروزی رسیده است. مائو بیانیهٔ مهم و دوراندیشانه‌ای انتشار داد:

"ما پیروزی‌های بزرگی کسب کرده ایم. اما طبقهٔ شکست خورده هنوز مبارزه ادامه میدهد. این افراد هنوز در گوشه و کنار وجود دارند و این طبقه هنوز به حیات خود ادامه میدهند. بنابراین، ما نمی‌توانیم از پیروزی نهایی صحبت کنیم. حتی برای دهها سال دیگر نمی توانیم. ما نباید هوشیاری خود را از دست بدهیم. بنا بر نظرگاه لنینیستی، پیروزی نهایی یک کشور سوسیالیستی نه تنها به تلاشهای پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم همان کشور احتیاج دارد، بلکه همچنین پیروزی انقلاب جهانی و انهدام سیستم استثمار فرد از فرد در سراسر جهان، که بر اساس آن تمامی بشریت آزاد خواهد گردید، را در بر می‌گیرد. بنابراین، با سادگی صحبت نمودن از پیروزی نهایی در کشور ما، اشتباه است، این برخلاف لنینیسم است و با واقعیات جور در نمی آید."

۲. مبارزه ـ انتقاد ـ تغییر

دوران پرهمههٔ تظاهراتها، صف آرائیها، رژه ها و درگیریهای پرالتهاب به پایان خود نزدیک میشدند. برای اولین بار در تاریخ، در یک کشور سوسیالیستی، توده های سابقاً استثمار شده، قدرت را از بورژوازی نوینی که از درون قلب خود حزب برخاسته و قدرت را بدست گرفته بود، پس گرفتند ـ دستاوردی که بر تارک آن، نهمین کنگرهٔ حزب در ۱۹۶۹ قرار داشت و حزب را نیز از کورهٔ مبارزهٔ توده ای علیه رویزیونیسم با موفقیت نوسازی نمود.

اما خیلی مانده بود تا انقلاب فرهنگی تمام شود. در واقع این انقلاب می رفت تا هرچه عمیقتر و پیچیده تر گردد ـ یا شاید صحیح تر است بگوئیم که این انقلاب هرچه عمیق تر بدرون خاکی که از آن بورژوازی برخاسته بود (خاکی که بورژوازی تا زمان ریشه کن شدن همهٔ پایه‌های موجودیتش مرتباً از آن سربلند خواهد کرد) نفوذ می کرد، پیچیده‌تر میشد.

تمامی ماهیت و هدف سیستم آموزش و پرورش چین تغییر داده شد. در گذشته فرق چندانی با سیستم‌های آموزش و پرورش دیگر، که همه جای دنیا در خدمت جامعهٔ استثمارگر است، نداشت. اکنون، همانطور که مائو گفت، هدف آن تربیت "کارگران با آگاهی سوسیالیستی و فرهنگ" بود. "داشتن دانشگاه هنوز لازم است، در اینجا من عمدتاً به کالج‌های علوم و مهندسی اشاره می کنم. به هرحال، لازم است که مدت تحصیل کوتاه گردد، تعلیم و تربیت انقلابی شود، سیاستهای پرولتاریایی در فرماندهی قرار داده شوند و الگوی کارخانهٔ ابزارسازی شانگهای در تربیت تکنیسینها از میان خود کارگران در پیش گرفته شود. دانش‌آموزان باید از میان کارگران و دهقانان با تجربهٔ عملی انتخاب شوند و پس از چند سال تحصیل به تولید بازگردند."

تعداد مقامات رسمی تمام وقت که برای دولت مرکزی در پکن کار می کردند در سال ۱۹۷۱ از ۶۰۰۰ به ۱۰۰۰۰ کاهش یافت. تحت سیستم "مدارس کادری هفتم مه"، مقامات رسمی، بخشی از هر سال را به کار کشاورزی در دهات و فرا گرفتن مارکسیسم ـ لنینیسم و اندیشهٔ مائو تسه دون پرداختند.

در دهات شیوهٔ جدیدی بکار گرفته شد: سیستم قدیمی اختصاص محصول که مطابق درجات کار بر اساس سیستم رقابت در میان دهاقین بود و با جامعهٔ قدیمی فرق زیادی نمی کرد، بیرون انداخته شد و با سیاستی که هدف آن ارتقاء "کار با تمام وجود برای منافع عموم، خود تخمینی درجات کار که با بحث های عمومی تأییدی شوند"، تعویض گردید. دهقانان که توسط درک سیاسی و ایدئولوژیکی، شوروشوق گرفته و دیگر با منافع متضاد، مانند گذشته محدود نشده بودند، پروژه‌های سازندگی عظیمی را به انجام رسانیدند که در آن مقیاس در تاریخ بی‌سابقه بود. حتی مسیر رودخانه ها برای رهایی چین از سیلها و استفاده از آبها برای آبیاری و برق، تغییر داده شد. علیرغم سطح نسبتاً پائین مکانیزاسیون تا آن زمان، تمامی این عوامل به افزایش عظیمی در تولیدات زراعی منجر شد.

در صنایع، کارگران جنبش های توده ای را برای آزادنمودن خود از قواعد و قوانین مزاحم و تحریکات مادی و پاداش به انجام رسانیدند. اینگونه اقدامات بهنگامی برای سازماندهی تولید بکار می‌رود که شراکه کار از تولیدکنندگان جدا شده اند و بمیزان زیادی با کنترل آگاهانهٔ پرولتاریایی که مصمم به آزاد نمودن جامعه و جهان بودند، تعویض گردیدند. مدیریت تکنفره جایش را به کمیته‌های انقلابی داد و روابط بین کارگران، تکنیسینها و مدیریت، از طریق استفاده از تیمهای سه ـ در ـ یک اساساً تغییر یافت و از این سه نیرو، برای بجلو بردن مدام ابداعات تکنیکی، استفاده شد. اختلاف بین کار فکری و بدی در خود تولید و در تعلیم و تربیت و انقلابی نمودن کادرها، در حال کاهش بود.

شانزده نکته ای اعلام کرد "انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید!" به این ترتیب نیروهای مولده، که تولیدکنندگان مهمترین بخش آنرا تشکیل می‌دهند، به شکل بیسابقه ای آزاد شدند. این مسئله به دستاوردهای بی‌نظیری در زمینهٔ تولید انجامید، که از آن جمله ساختمان کشتی ۱۰/۰۰۰ تنی بر روی اسکلهٔ خشک شانگهای (که حداکثر برای کشتی‌های ۵/۰۰۰ تنی ساخته شده بود) می‌باشد این پیروزی‌ها به چین سوسیالیستی کمک کرد تا در برابر فشار امپریالیستی تاب بیاورد. و از طرف دیگر بخشی از برنامهٔ آگاهانه ای بود که چین را قادر می‌ساخت کمک خود به انقلاب جهانی، بخصوص ویتنام (که خود به تنهایی مستلزم درصد قابل توجهی تولید و حمل و نقل بود) را افزایش دهد.

مائو برای تعیین ماهیت اوضاع، بیش از انقلاب فرهنگی پیشنهاد کرده بود که وزارت فرهنگ نام خود را به "وزارت امپراطورها، شاهان، ژنرالها و وزارت استعدادها و زیبائی ها، یا وزارت مومیائی‌های خارجی" تغییر دهد. ولی اکنون میانهٔ میدان در اشغال کارگران و دهقانان بود. اشکال سنتی چینی و غربی دگرگون شد و بطور ریشه ای از محتوای آنان گسست شد. جهانبینی پرولتری کاملترین

بیان فرهنگی خودرادرطول تاریخ یافت . هشت نمونه کارهای تئاتری درسالهای اولیهٔ انقلاب فرهنگی خلق گردید. دردهسال،هنرپیشگان درهمهٔ زمینه‌ها،کارگران سیاسی وتعداد کثیری ازخودتوده‌هاکه بدرون پروسه کشیده شده بودند،۱۷نمونه از اپراها، باله‌ها،قطعه‌های موسیقی سمفونیک وغیره خلق کردند. درسطح محلی،هزاران آثار دیگرتوسط هنرپیشگان حرفه‌ای وگروه هنرپیشگان نیمه وقت خلق گردیدند که درمیان کارگران ودهقانان و سربازان رشدنمودند.

مائو همچنین گفته بود که وزارت بهداری رابابد "وزارت بهداری برای خداوندان شهرنشین" خواند. برای تغییر این امر،باتکیه گذاردن بر روی دهات ومسائل سلامتی کارگران،بهداشت عمومی انقلابی گردید. طب حرفه‌ای و خود پزشکان تغییریافتند. دهها میلیون مردم ازمیان خودتوده‌هابدرون حل مسائل سلامتی کشیده شدند. اینان "دکترهای پابرهنه" نامیده شدند. زیرا نمی‌توانستند درمزارع برنج کفش بپاکنند. بابسیج توده‌های دهقانان برای نابود کردن حلزونهای ناقل بیماری که کانالها ومزارع برنج راآلوده کرده بودند،چین ازبلای وحشتناکی که برای مدتهادهقانان را آلوده کرده بود،رهایی یافت. درعین حال،تحت هدایت همان اصول راهنما، چین سوسیالیستی دستاوردهای بزرگی در طب،منجمله ساختن مصنوعی انسولین، استفاده ازطب سوزنی،پیشرفتهای جدیدی درجراحی وغیره،کسب نمود.

دررابطه باتمام این مسائل،جهشی اساسی درتربیت سیاسی ـایدئولوژیک توده‌هاانجام گرفت . این جهش شامل شرکت درمبارزه طبقاتی،تولید وآزمون‌های علمی ، ومطالعه درتمام این زمینه ها می بود . درکشوری که بسیاری ازمردم کتاب نداشتند،۴۰۰میلیون نسخه ازنقل‌قول آثار صدرمائوتسه دون (" کتاب کوچك سرخ") به این معنابودکه بسیاری ازمردم این شانس راداشتندکه برای اولین باراندیشهٔ مائوتسه دون رامطالعه کنند. بعلاوه،۷۰ میلیون نسخه ازآثار منتخب او، حقیقتاتوانست بمقیاسی توده‌ای،مطالعهٔ عمیقتر راعملی سازد. برنامه‌هادرکارخانجات ،مزارع ومدارس، میلیونهانفر رادرتحصیل فشرده وبحث بر سرآثارعمدهٔ مارکس ،انگلس ،لنین و همچنین مائو آموزش دادند. باشعار "فلسفه مرموزنیست"،تعداد زیادی ازکارگران ودهقانان تحصیل نمودند،بحث کردند و هوشیارانه اصول مقدماتی فلسفه دیالکتیك ماتریالیستی رابعنوان بخشی ازجنبشی که پیشرویهای مهم فلسفی راتحت رهبری خط مائو دربرمی گرفت،بکارگرفتند.

۴. مسیر انقلاب پر است ازچرخشها و عقب گردها : ۷۶ ـ ۱۹۶۹

همانطورکه مائواغلب اشاره کرد وهمانطورکه مکرراًدرجریان انقلاب فرهنگی مشاهده شد،هرتعرض انقلابی مقاومت هواداران نظم موجود راتشدید می کند. سپتامبر۱۹۷۱ شاهد عقبگرد خطرناکی بود: لین پیائو مصممانه برعلیه انقلاب فرهنگی چرخش نمودوتلاش نمود تا مائو راترور کند. خودلین پس ازآنکه تلاشش برای کودتا ثمرنداد،درسقوط هواپیمایی درنزدیکی مرز شوروی کشته شد.

لین پیائو در۱۹۵۹ بعد ازشکست پن ته هوای،وزیردفاع شده بود. بعدها او نقش عمده‌ای درانقلاب فرهنگی بازی کرده وکمك نمود تا حمایت نیروهای مسلح علیه لیو ودنه جلب شود. لین ودنباله روانش "هرگزبدون دردست داشتن نسخه‌ای ازگفته ها ظاهرنشدند و هرگزدهان خودرابازنکردند مگربافریاد "زنده باد" و۰۰۰۰ درجلوی روی شما حرفهای خوبی می زدند امابه شمازپشت خنجرمی زدند." (ازگزارش کنگرهٔ دهم) بعدازآنکه لیو ودنه اخراج شدند،خود لین ودنباله روانش بطورفزاینده‌ای موضعی سرسختانه علیه ادامه انقلاب فرهنگی، اختیارکردند. حتی در۱۹۶۶،مائو به چیانگ چینگ نوشته بودکه این ممکن است درموردلین پیائو هم اتفاق بیفتد: "هیولاها وشیاطین خودبیرون خواهندپرید. آنان براساس ماهیت طبقاتی خودشان، مجبوربه بیرون پریدن هستند."

بخصوص در۱۹۶۹،همزمان با اینکه فشارنظامی شوروی برچین وحمله به مرزهای شمالی آن افزایش یافت،لین سازش باشوروی رادرخواست‌می‌نمود. او بحث می کردکه چین بدون بازسازی نیروهای مسلح خودوتکیه گذاردن بر روی سلاحهای سنگین،نمیتواند ازخود دفاع کند. وتکیه برآگاهی انقلابی سربازان و توده‌هافایده ندارد. همانطور که یکبار مائو اشاره کرد،برای کشوری مثل چین چنین خطی تنهامی توانست به تسلیم در مقابل امپریالیسم منتهی گردد. لین پیش ـ نویس گزارشی رابرای تسلیم به نهمین کنگرهٔ حزب نوشت که ادعامی نمودتضاد عمده،دیگربین پرولتاریا وبورژوازی نبوده بلکه بین "سیستم اجتماعی پیشرفته ونیروهای عقب ماندهٔ تولیدی"چین بود. ودرخواست نمودکه سیاست درمقابل تولید عقب نشینی نماید. این همان خطی بود که درگذشته‌لیوشائوچی تحت شرایط متفاوتی به پیش گذارده بود. (این پیش ـ نویس ردشد.)

بدنبال تلاش لین برای کودتا، انقلاب فرهنگی درمقابل دوران سختی قرارگرفت. بسیاری ازمردم گیج ونگران شده بودند. ارتش میبایستی دوباره بازسازی میشد،لین دنباله روان خودراداشت. برای حفظ انقلاب فرهنگی،بعضی از افرادکه درگذشته با آن مخالفت کرده بودند رامی بایددوباره بازگرداند. راست ازموقعیت استفاده کرده ونیروهای خود راجمع آوری نمود وبرای "معکوس نمودن احکام صحیح" آماده شد. یکی از کسانی که بازگردانیده شد، سیائو ـ پین بود.

مبارزه برسر مسئلهٔ جمعبندی : ۷۳ ـ ۷۱

انقلاب فرهنگی نمی توانست فروکش کند ونکرد. برسرچگونگی جمعبندی از آنچه که اتفاق افتاده بود،مبارزاتی درگرفت. تجلی متمرکزومشخص این امر، درمبارزه‌ای تلخ برسر رابطه‌بین انقلاب وتولید بود.

دهمین کنگرهٔ حزب درسال ۱۹۷۳، پیروزی مهمی دراین رابطه بود. کنگره، خط وبرنامهٔ لین پیائو راتحلیل نمود،در مخالفت بانظری که مدعی بودمسئله لین این بودکه میخواست "زیاده روی" کند، لین بعنوان رویزیونیستی که تلاش نموده بودکه انقلاب فرهنگی رامتوقف کند، افشاء گردید. گزارش کنگره ازگفته مائو گُد آوردکه" شایدبعدازچند سال انقلاب دیگری باید انجام گیرد." واضافه نمود،"وقتی تمایل غلط مانندبالا آمدن آب بطرف مامی آید،ماازتنها ماندن

نبایدبترسیم وبایدباشجاعت برعلیه آن شناکنیم.صدرمائو میگوید،"برعلیه جریان آب شناکردن یك اصل مارکسیست ـ لنینیستی است".

بعد از کنگرهٔ دهم، چپ مبارزه‌ای رابرای "انتقادازلین پیائو و کنفسیوس"،آغازکرد که جوهر مشترك ایدئولوژیك تمام رویزیونیستها و طبقات استثمارگر وبرنامهٔ لاجرم مشترك تمام کسانی که میخواستندسرمایه‌داری را در چین احیا کنند،آشکارساخت.مقصود از جمعبندی ازگذشتهٔ اخیر،خدمت به مسلح نمودن خلق چین برای زورآزمایی های آینده بود.



مائودرسال ۱۹۴۱

"وزش جدیدانحرافی راست" ـ ۷۴

البته راست ،نمی توانست به سادگی دست به سینه زده وتماشاکند.جریان دست راستی‌جدیدی ـ"بادانحراف راست"ـ وزیدن گرفت .آنهابحث می کردند که اوضاع اقتصادی خراب است و درست کردن آن نیاز به راست‌ترشدن دارد. هردونظریه توسط کنگرهٔ ملی خلق ۱۹۷۴ که بر پیروزی‌های اقتصاد چین درمسیر انقلاب فرهنگی تأکید کرده واعلام کرد که: " انقلاب سوسیالیستی‌موتورقدرتمندی برای رشد نیروهای مولدهٔ اجتماعی است،" رد شدند.البته،برخی ازکسانی که در ابتدا فقط غرغرکنان ازانقلاب فرهنگی حمایت کرده وبعدهاباآن به مخالفت پرداختند،وبرخی دیگر(مانند دنـ) که همواره با آن مخالفت میورزیدند، قادر گشتند موقعیت تشکیلاتی‌خودرا تقویت کنند.

در۷۵ ـ ۱۹۷۴ که چپ بر آزادکردن نیروهای مولده ازطریق تغییرات بیشتر در روابط تولیدی و روبنا تأکید می کرد، راست حملهٔ قدرتمندی را برای باز ـ گرداندن برخی از روابط قدیمی بین مدیران وکارگران درکارخانه هاوغیره وبرای زنجیرنمودن کارگران به منصب خودبه منظوردورنگاهداشتن‌آنان ازسیاست، آغاز نمود.کارگران شانگهای جواب دادند،"خداوندان بندرگاه باشید،نه بندگان مقدار"،وروشن‌نمودند که موضوع برسراین نیست که آیا باید تولید کرد یاخیر،مسئله این است که برای چه ـ کدام طبقه ـ باید تولید کرد.

دراین مبارزه مائو مستقیماً پرولتا ـ ریا رارهبری نمودتا"بادانحرافی راست رابعقب بزنند." اودرپایان ۱۹۷۵ ، با صراحت وبطورآشکار از دن سیائو پین وبرنامهٔ اوبرای احیای سرمایه‌داری تحت پوشش "مدرنیزه کردن" چین،انتقادنمود.

یکبارديگر فعالیت سیاسی شدیداً داغ شده بود.درآوریل،اوائل ۱۹۷۶،بمناسبت مرگ چوئن‌لای ،یکی ازرهبران بالای حزب‌راست درمیدان تین آن من به شورش دست زد.مائو وچیانگ چینگ آشکارا تقبیح گردیدند.درنتیجه، دن از مقام‌های خودبرکنارگردید.مجدداً، زد وخوردهای موضعی درنقاط کشوربوجود آمدکه بیان رو در رویی همه جانبه،بین دو ستاد درحزب بود.

درنهم سپتامبر۱۹۷۶ مائو درگذشت. درششم اکتبر،درشب یك جلسهٔ مهم حزب، رهبران دست راستی حزب وفرماندهان ارتش کودتای نظامی کردند. نزدیکترین دنباله روان مائو درحزب، منجمله چیانگ چینگ دستگیرشدند.این پایان انقلاب فرهنگی و ،فعلا پایان انقلاب سوسیالیستی درچین بود. اما این امرپایان مقاومت میلیونها کارگر ودهقانی که هنوز خط مائو را دنبال می نمایند،درمقابل حاکمیت بور ـ ژوازی درچین،نبوده وهنوز تا پایان داستان فاصلهٔ زیادی وجود دارد.

دولت رویزیونیستی جدید،بامقاومت جدی روبروگشته ومجبورشدچنگ ودندان خود رانشان بدهد.درخود شانگهای، بلافاصله بدنبال دستگیری‌ها،کوششی برای برپایی قیام بعمل‌آمدکه بعلت ترکیبی از دودلی وگیجی دربارهٔ ماهیت دولت جدید،باشکست روبروشد.درمناطق آن هوی،فوجیان،سیشوان،هونان،نیان، زین جیانگ ،جیانگ زی،مبارزهٔ انقلابی مسلحانه علیه رژیم جدیدطولانی وشدید بود.بنابرگفتهٔ دولت،این مناطق تا مدتی خارج ازکنترل دولت قرارداشتند.

چیانگ چینگ وچان چون چیائو درطول محاکمهٔ علنی ژانویه ۱۹۸۱ خود درچنگال دشمن مقاومتی جانانه ازخود نشان دادند.بخصوص چیانگ چینگ با تقبیح جسورانه رژیم رویزیونیستی جدید، انقلابیون جهان راجداً دلگرم کرد. هر دوی آنان به مرگ محکوم گردیدند. تا آنجاکه به خارج خبرمی رسد،آنان هنوز توسط آن بورژوازی که پیگیرانه بر علیه اش جنگیدند،درزندان نگاهداشته شده اند.

همانطور که مائو گفت،" اگر راستها به یك کودتای ضدکمونیستی در چین دست بزنند،من مطمئن هستم که آنان روی صلح رابخود نخواهند دید و حاکمیت آنان به احتمال زیاد کوتاه‌مدت خواهد بود،زیرا این امر بتوسط انقلابیونی که خلق رانمایندگی‌می‌کنند ـ خلق که بیش از ۹۰٪ جمعیت راتشکیل میدهند ـ تحمل نخواهد شد." ○

'صحنه را از تمامی اشباح و هیولاها پاک کنید'

از سوی حزب کمونیست سیلان (سری لانکا)

اکنون بیست سال از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی می گذرد. این انقلاب به ابتکار و رهبری رفیق مائو تسه دون صورت گرفت. انقلاب فرهنگی نه تنها بزرگترین واقعه درتاریخ است، وتفوذی بمراتب عمیقتر از انقلاب اکتبر را داراست، بلکه رفیعترین قله ایست که در نبرد جهانی پرولتاریا برای جامعه کمونیستی تاکنون، فتح گردیده است.

یکی از بزرگترین خدمات رفیق مائو تسه دون به گنجینه مارکسیسم - لنینیسم، تئوری ادامه وجودطبقات ومبارزه طبقاتی حتی بعد ازانقلاب سوسیالیستی، وتئوری ضرورت ادامه انقلاب حتی تحت حاکمیت طبقه کارگر تارسیدن به مرحله کمونیسم می باشد. او بماآموختکه امرتسخیر قدرت دولتی توسط طبقه کارگر تنها یک آغاز است، مائو بعد از جمعبندی ازانقلاب چین ودیگر کشورها نتیجه گرفت که، طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوره تاریخی گذار از سوسیالیسم به کمونیسم وجود دارند، وکماکان خطر احیای سرمایه - داری و ازدست رفتن و واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا پا برجاست.

کسب قدرت یک چیز است وتحکیم آن چیز دیگر. می توان گفت که تحکیم وظیفه ای بمراتب دشوارتر است. همانگونه که زمانی روزنامه ارتش رهائیبخش چین خاطرنشان کرد: "مابر اساس تجربه تاریخی انقلاب پرولتری دریافته ایم که مسئله اساسی درهر انقلابی مسئله قدرت دولتی است. مادر اینجا بردشمن غلبه کردیم وبه نیروی اسلحه قدرت را گرفتیم. همه دشمنان را می توان سرنگون نمود، حال می خواهد امپریالیسم باشد یا فئودالیسم و یا سرمایه داری بوروکرات. میلیونرها میلیاردرها، تریلیونرها رامی توان بزیر کشید. دارائیهای همه شان را می توان مصادره کرد. بااین وجودمصادره دارائیهای آنها بمعنای مصادرهٔ عقاید ارتجاعی آنها نیست. آنهاهر روز وهر ساعت خیال بازگشت را درسر می پرورانند ودر رویای "بهشت" ازدست رفته خویش بسرمی برند، باوجودی که آنها تنها درصدکوچکی ازجمعیت را تشکیل می دهند، اما پتانسیل سیاسی شان کاملاً قابل توجه است وقدرت احیای شان با تعداد اندکشان متناسب نیست.

"جامعه سوسیالیستی ازبطن جامعه کهن متولد می شود، ریشه کن کردن عقایدمالکیت خصوصی که درطول هزاران سال جامعه طبقاتی شکل گرفته، ومحونیروی عادت و نفوذ ایدئولوژیک وفرهنگی طبقات استثمارگر که به مالکیت خصوصی پیوسته است، بهیچوجه کار آسانی نیست. نیروهای خودبخودی خرده بورژوازی شهری وروستائی مداوما" عناصر جدیدبورژوازی راتولید می کنند، بارشد تعدادوگسترده شدن صفوف کارگران، بعضی عناصر که سرمنشاء بس التقاطی ومیانه دارند، درمیان طبقه کارگر جای می گیرند. مضاف براینها، تعدادی از افراد درصفوف حزب وسازمانهای دولتی نیز پس ازکسب قدرت دولتی، و بدست آوردن زندگی آرام و راحت، به انحطاط کشیده می شوند." دراین تشریح، مسئله، خوب مطرح گشته است.

کمونیستهای چین تحت هدایت رهبر کبیرشان، رفیق مائو تسه دون، از تهدیدی که با آن مواجهه بودندآگاهی داشتند. بویژه رخداد تراژیک شوروی آنها را هوشیار ساخته بود. درشوروی احیای سرمایه - داری بطور صلح آمیز عملی گردید. بسی آنکه حتی یک گلوله شلیک شود. به همین خاطر، کمونیستهای چین جهت ممانعت از وقوع واقعه ای مشابه درچین گامهای آگاهانه ای به پیش برداشتند.

انقلاب فرهنگی تلاشی بود در جهت ریشه کن کردن ایدئولوژی - عادات و افکار - فئودالی وبورژوائی که حیاتی هزاران ساله درچین داشت. این ایدئولوژی بعد ازپیروزی انقلاب سوسیالیستی به موجودیت خودادامه داده ودرپی جایگزین کردن خویش با ایدئولوژی پرولتری بود. انقلاب فرهنگی جنبشی توده ای بود که در آن ۷۰۰ میلیون نفربنقدجهان کهنه و عقاید کهنهٔ مرتبط باسیستم کهن، استثمار برخاستند "سنن وعادات کهنی که امپریالیسم وطبقات استثمارگر با آن افکار کارگران را مسموم می کردند." انقلاب فرهنگی تلاشی بودبرای متناسب کردن رو - بنا با زیر بنای اقتصادی تغییریافتهٔ سوسیالیستی. اینکه چرا انقلاب در عرصه فرهنگی آشکار شدبه خاطر این واقعیت بودکه همیشه ضد انقلاب ایدئولوژیک پیشاپیش وجلوتر ازضدانقلاب سیاسی حرکت می کند. کسانیکه درچین رویزیونیست شده و راه احیای سرمایه داری را در پیش گرفته بودند نیز بهمین ترتیب جلو رفتند. تعدادی از این افراد ازصاحب منصبان حزب ودولت بشمار می آمدندو مرکز اصلی سازماندهی آنها کمیته شهری حزب درپکن بود.

وُهان معاون شهردار پکن کوشید تا با انتشار یک سلسله مقالات ونمایشنامه، شالوده ای برای ضد انقلاب دست وپاکند. مشهورترین نمایشنامه وی "های‌جو ازاداره اخراج شد" نام داشت. این داستان، اخراج یک افسر فئودال سلسله مینگ رادر ۴۰۰ سال پیش نشان می داد. وُهان برای به مسخره کشیدن زمان حاضر، این داستان قدیمی را بکار گرفته بود، وبدین طریق

قصد داشت اخراج مشتی راستگرادر۱۹۵۹ را درذهن مردم نادرست جلوه دهد،هدف وُهان در واقع،اعادهٔ حیثیت از آن راست ـ گرایان بود.

عمدهٔ نیروهای بدنهٔ حزب تصمیم گرفتند ماهیت ارتجاعی وُهان را افشاء کنند،اما کمیته حزبی پکن دراین مورد هیچ کاری نکرد،در ۱۰ نوامبر ۱۹۶۵ روزنامه "ون هوی پا"در شانکهای مقاله ای به امضای یائوون ـ یوان رادرافشای ماهیت ضد حزبی وضد سوسیالیستی وهان چاپ نمود،اما هیچ روزنامه ای درپکن این مقاله را تجدید چاپ نکرد،با این وجود نبرد آغاز گشته بود.

در۱۰ مه ۱۹۶۶ ،روزنامه آزادی و روزنامه "ون هوی پا" شانکهای مسئله لزوم انجام یك انقلاب کبیر فرهنگی در عرصه هاُ ایدئولوژیکی وفرهنگی را مطرح کردند،در۲۶ مه ۱۹۶۶،اولین پوستر درشت خط دیواری در دانشگاه پکن ظاهر شد،دراین پوستر ازمقامات آکادمیك مرتجع بورژوا انتقاد شده ورئیس دانشگاه پکن بعنوان یك رویزیونیست افشاء گشته بود،دوم ژوئن ،متن این پوستر ازرادیو پکن پخش شد ودر سرمقاله های "روزنامه خلق"و"پرچم سرخ"منعکس گردید. این به معنای صلای نبرد بود وانقلاب فرهنگی پاسخی بود به این فرا خوان ،از مردم خواسته شد که به مبارزه بر خیزند و مقامات رهرو سرمایه داری را بزیر کشند، تمامی هیولاها و ارواح را بروبند،به نقد و طردمسئولین آکادمیك بورژوا ـ ارتجاعی برخیزند،کل مسائل روبنائی راکه با زیربنای اقتصادی سوسیالیستی متناسب نبودرامورد نقد قرار داده،وشیوهٔ باعظمت نابودی چهار کهنه ـ اندیشه های کهنه، فرهنگ کهنه،عادات کهنه وتمامی سنن کهنهٔ طبقات استثمارگر ـ و برقراری فرهنگ نوین ،عقایدنوین، آداب و شیوه های نوین پرولتاریا را ارائه نمود.

دراوت ۱۹۶۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست چین قرار ۱۶ نکته‌ای خودرادرمورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی منتشر کرد. تاآنزمان گاردهای سرخ بشکل خود جوش در بعضی کالجها بوجود آمده بود،مائو با نبوغی که مختص بخود،درتشکل گاردهای سرخ،آن شکلی را دیدکه ازطریقش انقلاب فرهنگی می توانست آغاز گردد،هجدهم ماه اوت ،رفیق مائوتسه دون ازدانشجویان ومعلمان انقلابی درپکن سان دیدوبابستن باندسرخ بر بازوی خودتشکیلات آنها را رسماً موردتأیید قرار داد.

ازاینجا به بعد،انقلاب مانندسیلی به حرکت درآمده، هرچه درمقابلش قرار می گرفت را ازجا کندوبه پیش رفت.انقلاب فرهنگی مبارزهٔ طبقاتی میان نیروهای انقلابی به رهبری رفیق مائو ومشتی مرتد وخائن به سرکردگی لیوشائوچی بود،لیوشائوچی میخواست چین را به جاده احیای سرمایه داری ـ بشکل شوروی ودیگر کشورهای تحت حاکمیت رویز ـ یونیستهای مدرن ـ رهنمون سازد.این مبارزه طبقاتی خشماگین ،درواقع یك انقلاب بودکه تحت دیکتاتوری پرولتاریا به پیش برده می شد.

این واقعیتی است که انقلاب فرهنگی دربسیاری مراحل، اشکال خشونت آمیزی بخودگرفت واین نکته ای قابل درك است ؛ چراکه مرتجعین رنگارنگ امپریالیستی و عوامل آنها درداخل چین برای منحرف ساختن چین ازجاده انقلابی به توطئه چینی دست می زدندوآماده بودند تابرای اینکاربه‌هروسیله‌ای متشبث شوند.رفیق مائوتسه دون برای پیشبرد این مبارزهٔ ایدئولوژیك ازطرق وشیوه های بوروکراتیك واز بالا اجتناب ورزید،درعوض او توده ها را به شرکت درمبارزه فراخواند؛ مبارزه ای که عظیمترین وبیسابقه ترین مبارزه توده ای جهان بشمار می آمد.با اینکار مائو ایمان واعتماد عظیم خود را به توده ـ های مردم به نمایش گذاشت.

انقلاب فرهنگی رودخانه ای آرام نبود که باملایمت به پیش راه بگشاید.طغیانها و طوفانهای بسیاری براه افتادچراکه دشمن مقاومت سختی ازخودنشان می داد. مائو نبردی عظیم راعلیه اردوی رویزیونیستها رهبری می کرد،درحالیکه این اردو بهیچوجه متحد ویك دست نبودوازفراکسیونهای مختلفی تشکیل می شد.رهبری یك فراکسیون را لیوشائوچی ودن سیائوپین بعهده داشتند.اینها ازقماش رویزیونیستهای شوروی بودند و به خروشچف وشوروی بعنوان مدل سوسیالیسم نگاه می کردند.درطرف دیگر، چوئن لای قرار داشت،اوبا سلطهٔ شوروی از آن جهت مخالفت می کردکه راه را برای تسلیم به آمریکا وغرب هموار کند.درمیان این دو فراکسیون فردی مقام پرست بنام لین پیائو ایستاده بود،البته او درآغاز انقلاب فرهنگی نقشی مهم بازی کرد،بااین قصدکه لیوشائوچی راازسرراه برداشته وخود وارث مسند قدرت گردد.

مائو بهنگام حمله به هدف ،همیشه تاکتیك محدود ومنفردکردن آماج حمله رادر پیش می گرفت،بدین معنی که اوبرای منفرد ساختن خطرناکترین مخالفان با دیگران همسازی می کرد.درآنزمان مائو،لیوشائوچی و دن سیائوپین را بمثابه عظیمترین تهدید برای امر سوسیالیسم در چین مشخص نمود و براین مبنا با لین پیائو وچوئن لای یك صف متحد تشکیل داد،ثانیاً ازاین طریق لیوشائوچی و دن سیائو را زیرضربه بگیرد ـ مائو اینکار را با موفقیت بانجام رساند.

تمامی دسته بندی های رویزیونیستی فوق یك خط سیاسی مشترك داشتند:خط "نیروهای مولده" و "مرگ مبارزه طبقاتی": آنها ادعا میکردند که "ماسوسیالیسم رابر قرار کردیم ،بنابراین دیگر نیازی به مبارزد طبقاتی نداریم "؛ یا اینکه "وظیفه کنونی،تمرکز دادن به اقتصاد وتبدیل چین به یك کشور مدرن وقوی است."

رویزیونیستها علیه مائو،هر شیوه ای (از جمله بالا بردن اکونومیستی دستمزدها و افزایش پاداش و غیره) را بکار گرفتند. درژانویه۱۹۶۷،صدهاهزارکارگر در شانکهای تحت رهبری چان چون‌چیائو بپا خاستند تا کمیته شهری حزب (که تحت حاکمیت رویزیونیستها قرار داشت)رابزیر کشیده وکمیته جدیدی انتخاب نمایند.مائو بر این قیام درود فرستاد و آنرا "طوفان ژانویه" نامید.

بعد ازشکست ستادهای بورژوائی لیو ـ شائوچی ،لین پیائو موفق شدبه بالاترین مقام بعد از مائو ،صعود کند.اما مقام پرستی او حد ومرزی نمی شناخت و سال ۱۹۷۱ بود که لین جهت تسخیر قدرت "خیز برداشت".در این راه، اوحتی تا بدانجا پیش رفت که نقشهٔ به قتل رساندن شخص مائو را طراحی کرد.اما نقشه لین پیائو برملا گشت و او در حالیکه قصد فرار به شوروی را داشت ،بر اثر سانحه ای هوائی در سپتامبر ۱۹۷۱ کشته شد.

مرگ لین پیائو برای چین یك ضربهٔ روحی بحساب می آمد.این واقعه تأثیرات عمیقی برتمامی سطوح جامعه بجای گذاشت. هرچه باشد،او وزیر دفاع و فرد دوم چین بود،ارتداد لین پیائو کمك بزرگی به راستگرایان نمود،آنها این مسئله را به عنوان بهانه ای در مبارزه علیه خط "اولترا- چپ لین پیائو" بکار گرفتند. راستهافرصت را غنیمت شمرده وحمله ای را علیه انقلاب فرهنگی و درکل خط مائو سازمان دادند.از سوی دیگر ،ارتداد لین پیائو باعث شد که



کاردهای سرخ درحال پخش اعلامیه



انقلاب فرهنگی سراسر چین راتحت تاثیر قرارمی‌دهد.

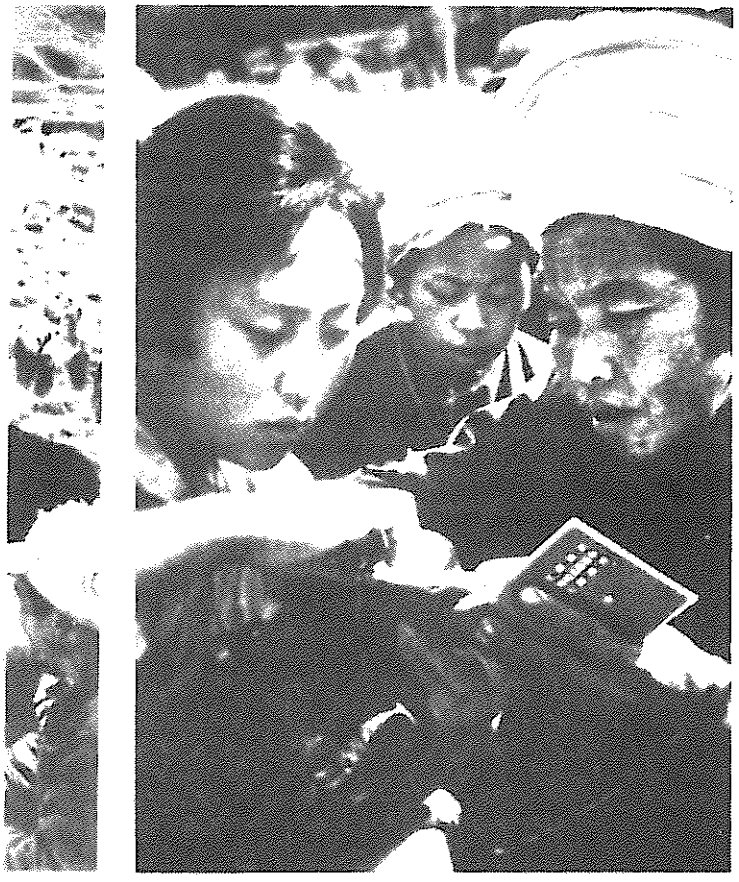

چوئن لای به بالاترین مقام صعود کند،وتحت قیومت او جناح راست موفق شد از بسیاری افراد که درمراحل اولیه انقلاب فرهنگی خلع مقام شده بودند،اعاده حیثیت نماید، دن سیائو پین یکی از این افرادی بود که بعد از اعادهٔ حیثیت به پیشگام راستگرایان بدل گشت،درحالیکه چوئن لای نقش فرشتهٔ نگهبان ونقطهٔ اتکاء راست رابعهده گرفته بود.

ارتداد اشخاص مهمی مانند لین پیائو باعث گشت که،مائو وجریان چپ به پیشبرد یك کارزار ایدئولوژیکی درمیان مسردم مجبور شوند .این کارزار نام جنبش انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس بخود گرفت . از نقطه نظر سیاسی ،لین پیائوازکنفسیوس تقلید میکرد،کنفسیوس متفکری ارتجاعی بودکه از نظام برده داری چین باستان در مقابل طبقهٔ درحال نضج زمیندار و نظام فئودالی حمایت میکرده،ترویج تعالیم اوتوسط مرتجعین چین سابقه ای دو هزارساله داشت.

انتقاد از کنفسیوس به معنای ضربه زدن به ریشه های فلسفهٔ ارتجاعی و اصول برده ساز آن بود.طبق اصول کنفسیوس ، مقدر بود که،روشنفکران برکارگران حکم برانند،توده ها باید منفعلانه سرنوشت خود را پذیرا شوند،چراکه این اصلی غیرقابل تغییر است،فرزندان باید کورکورانه از پدران خود فرمان برند،زنان باید بدون چون‌وچرا ازشوهران خود اطاعت نمایند، چراکه تمام مردان بطور طبیعی برتر از زنان هستند وامثالهم .

جنبش انتقاد از لین پیائو وکنفسیوس برای آنکه کار افشاگری کاملی از رویزیونیستها ، چه در رهبری حزب وچه ازتمامی برنامهٔ اپورتونیستی راست آنها را آغاز کند،قیاسهائی سیاسی ـ تاریخی را بکار گرفت.

در اوت ۱۹۷۵ مائو دعوتی برای مطالعه رُمان ، "حاشیه آب" بعمل آورد.شخصیت اصلی این رمان فردی از طبقهٔ زمیندار است که به دهقانان شورشی می پیوندد،اما سرانجام با امپراطور سازش می کند وبه نیابت از سوی اوبه شورشیان راستین حمله می برد و داستان بدین صورت پایان می پذیرد.مائو اشاره کردکه این کتاب درشناسائی سازش ـ کاران به مردم کمك خواهد کرد،این قبیل افراد به انقلاب می پیوندند وحتی ممکن است در ردهٔ رهبران قرار گیرند، اما اینها انقلابیون تمام وکمالی نیستند و سرانجام راه خیانت برمی گزینند.





بعلاوه اوخاطرنشان کسرد که اگرچه درچین نظام مالکیت تغییر یافته وکشور در اساس سوسیالیستی است،اما از بسیاری جوانب مهم دیگر ،تفاوت زیادی بایك کشور سرمایه داری ندارد.طبقه بندی دستمزدها وجود دارد،سیستم کالایی هنوز عمل می کند، "حق بورژوائی" هنوز ازبین نرفته ونابرا ـ بریهای بسیار دیگری ازسرمایه داری بجای مانده است،بخاطر تمامی این بقایای جامعه استثمارگر است ،که وقتی رویزیونیستهائی نظیر لین پیائو و دن سیائوپین به قدرت برسند،احیای سرمایه داری برایشان کار آسانی است .

کارزار انتقاد دراین دوره،دن سیائو پین وچوئن لای رابعنوان رهبران جناح راست زیر ضربه گرفته بود،رویزیونیستها امیدوار بودندکه مائو قبل از چوئن لای بمیرد تا چو بتواند بعد ازاین واقعه،گذار و رجعت به سرمایه داری را رهبری نماید. اما چوئن لای پیش از مائو مرد، رویزیو ـ نیستها در ۵ آوریل ۱۹۷۶ (تنها پنج ماه قبل از مرگ مائو) با براه انداختن یك آشوب وسیع در میدان تین آن من در پکن برای نخستین بار دست بنمایش قدرت زدند. آنها دراین تظاهرات که چند ماه بعد از مرگ چوئن لای برگذار شد،جناح چپ را مورد حمله قرار داده ودرمقابل، به ستایش از چوئن لای پرداختند،تظاهرکنندگان آشکارا از دن سیائوپین اعلام حمایت نمودند. شورش راستها درهم شکسته شد،مائو ازبستر بیماری برخاسته،دن سیائو پین را محکوم کردو وی را ازمناصب حزبی و دولتیش بر کنار نمود.

اما عمر مائو به درازا نکشید.در نهم سپتامبر ۱۹۷۶ مائو بدرود حیات گفت واین واقعه،چراغ سبزی بودبرای‌حرکت ضدانقلاب. بی آنکه فرمانی ازسوی کمیته مرکزی ،دفتر سیاسی یا کمیته دائم صادر شده باشد،چهار نفر از نزدیکان مائو ازجمله بیوهٔ وی (چیان چین) بدستور هواکوفن دستگیر و زندانی شدند.هواکوفن همان کسی بود که ادعای مشکوك انتخاب شدن ازسوی مائو برای احراز مقام جانشین صدر را مطرح می کرد،بدینسان بود که درمقابل سؤال "وفادار بودن یا نبودن" به مائو تسه دون، قرار گرفتند.ازاین نقطه به بعد،تنها مدت زمانی کوتاه باید طی می شد تا شخص دن ـ سیائو پین بقدرت رسد. انقلاب در چین با شکستی موقتی روبرو شده بود.

توفانی که پرولتاریا



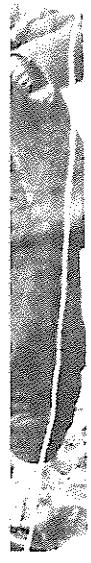

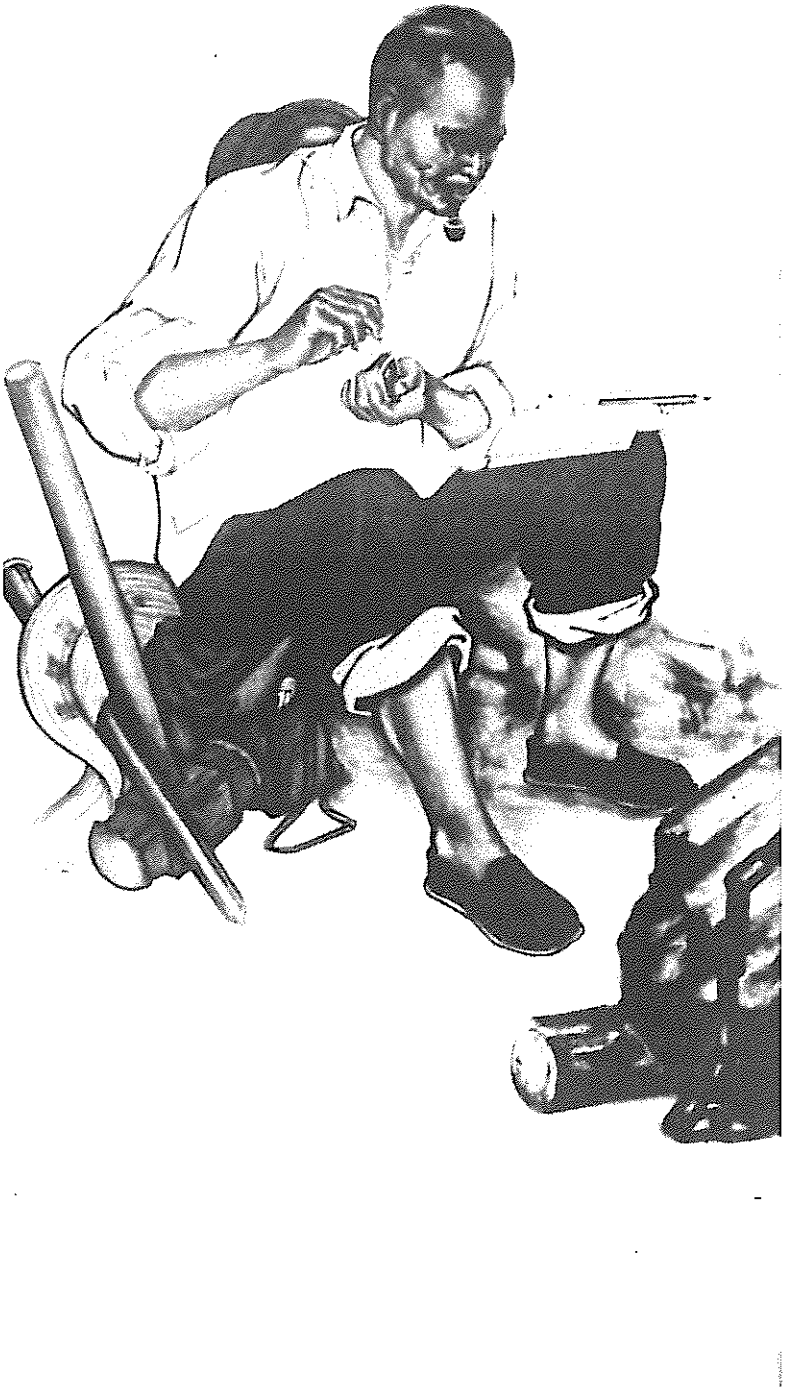

کارگران و دهقانان ، طی انقلاب فرهنگی درصحنهٔ هنری توفان بپاکردند. تصاویر آنان به موضوعات هنری بـــدل شد،و آنها خود به خالقان هنر تبدیـــل گشتند این امر،ازطریق تلاش کارگران و دهقانان و انتقادسازنده شان از هنرمندان حرفه ای به پیش رفت. نمونه هائی که دراین صفحات منعکس شده،گزیده ای از آثار هنری درعرصه ـ های مختلف است که طی آن دوره خلق گشته اند.

در صحنه بپا می‌کند

"برفراز تریبون انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس"



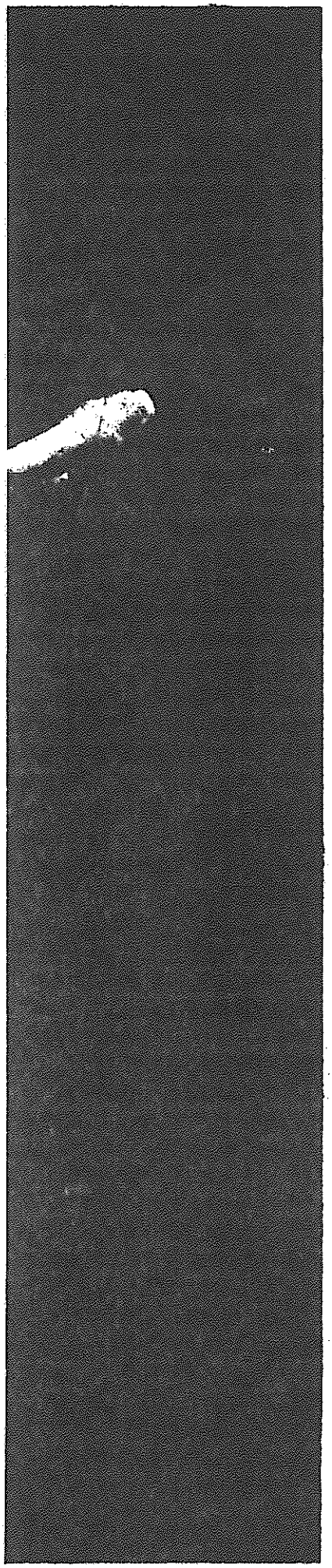

بالهٔ دختر سپیدموی،یکی از آثارنمونه ای است که طی انقلاب فرهنگی تحت هدایت چیان چین بوجودآمد. دراینجا،پـــاره ای نظرات ابرازشده از سوی دهقانانی کـه برای نخستین بار به تماشای این بالـــه رفته بودند را نقل می کنیم.

قدیمـــــا
همه چیز توی ده ما (از زمین گرفته
تا آسمون)
مال اربابا بود.
اونا بما فرمون میدادن. اون جهنمی که
"یانگ پایلو" و "هسی ئول"(قهرمانای قصه)
توش پامیدارن،عین همون جائیه که هر رعیت فقیری سابقاً
توش زندگی می کرده.

من یك پیرزنم
اما توی عمرم یکبار هم باله ندیده بودم.
اصلا نمی تونسم بفهمم این چیزیکه بهش میگن"باله"،
به چه دردم میخوره. اما این چیزی که من دیدم
نه فقط حوصله سَربَر نبود و همه شو میشد فهمید،
بلکه همه اش درس بود.
ما دهقانای فقیر با اون دهقانائی که
نون بخور و نمیر شونو دارن،باجون و دل
منتظر اینجور باله های انقلابی هستیم.

این باله بما یادمیداد که جنایتای طبقهٔ اربابی رو
یادمون نره،
کینهٔ طبقاتیمونو فراموش نکنیم،
یاد میداد که گرفتن حکومت واسهٔ ما توده ها
توی این مملکت کار ساده ای نبوده،
و حالا هم باید این قدرت رو دودستی بچسبیم.





ازمجموعه تندیس هائی باعنوان "خشم عظیم بردگان".



جهانی برای فتح ۱۳۶۵/۷

تئوری جنگ خلق مائو

از سوی حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلا دش)

کشورهای جهان کنونی راباتوجه به ساختاراجتماعی ـ اقتصادی، سطح تکامل شیوه تولیدی وخصوصیات اساسی آنها، می توان بدوگروه تقسیم نمود: تعدادقلیلی کشورهای سرمایه‌داری وامپریالیستی، واکثریت عظیم کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، ازمیان قدرتهای سرمایه‌داری ـ امپریالیستی، دوابرقدرت آمریکاوشوروی دشمنان اصلی خلقهای جهان هستند. ازسوی دیگر، کشورهای عقب افتاده ویاکم توسعه، تحت ستم امپریالیسم قراردارندوبه نظام نومستعمره (یانیمه مستعمره) آن وابسته اند. اگرچه این کشورهارسماً مستقل اندودولتهای بومی درآنهاقدرت رابدست دارند، اما ازاستقلال واقعی برخوردارنیستند.

دولتهای بومی آنهادرحقیقت دست ـ نشاندگان امپریالیستها (بایك بلوك امپریالیستی) هستند. این کشورهای نو ـ مستعمره (یانیمه مستعمره) علیرغم وجود تفاوت درشیوهٔ تولیدی، تکامل نیروهای مولده، مرحله یاسطح تکاملیشان وغیره، ازخصوصیات مشترکی برخوردارند:

ـ این کشورها، بجزعده اندکی، مناسبات فئودالی راکمابیش حفظ کرده اند. اما فئودالیسم دراکثراین کشورهابشکل کلاسیك خودوجودندارد، بلکه بعلت انکشاف معین سرمایه‌داری که ناشی از عملکردامپریالیسم ونفوذبسیارگستردهٔ امپریالیسم است، فئودالیسم اضمحلال یافته یادرحال اضمحلال می باشد.

ـ نتیجتاً، مناسبات نیمه فئودالی در روستاهاحاکم میشود. فئودالهاقدرت دولتی رابرای خوددردست ندارند، بلکه آنها کارگزاران امپریالیسم ویکی ازستونهای عمدهٔ غارت مداوم امپریالیستی هستند.

ـ آن سرمایه‌داری که دراین کشورها توسعه یافته است (ومی یابد) سرمایه‌داری مستقل ملی نیست، بلکه سرمایه‌داری معوج و وابسته به امپریالیسم باخصلت کمپرادوری وبوروکراتیك می باشد. این سرمایه‌داری بوروکرات ـ کمپرادورنا موزون یکی ازنتایج استثمارامپریالیستی است.

ـ دولتهای این کشورها نمایندگان سرمایه‌داری بوروکرات ـ کمپرادور و بازیچه دست امپریالیستهابوده ودرخدمت منافع آنهاهستند.

ـ نفوذامپریالیسم دراین کشورهاوسلطه‌اش برآنهامانع توسعه سرمایه ملی ورشد

بورژوازی ملی میگردد.

– امپریالیسم خارجی بهمراه سرمایه – داری بوروکرات – کمپرادورو فئودالیسم که دروابستگی واتحادنامقدس با امپر – یالیسم قراردارد،مانع اصلی بر سر راه رهائی توده‌های خلق وترقی اجتماعی است.

خصائصی که برشمردیم نشان می – دهندکه ماهیت این کشورهاعموما نو – مستعمره (یانیمه مستعمره)ونیمه فئودالی است.مرحله انقلاب دراینگونه کشورها بورژوا – دمکراتیک ،یعنی دمکراتیک ملی،بوده وهدف آن بقول مائوتسه دون عبارتست از:"انجام انقلاب ملی جهت برچیدن ستم سرمایه‌دارخارجی،وانجام انقلاب دمکراتیک جهت برچیدن ستم مالك فئودال[1]" این دوانقلاب درارتباط باهم بوده،بریکدیگرتأثیربرجای نهاده وبه یکدیگروابسته اند – هیچ یك رابدون به انجام رساندن دیگری نمیتوان انجام داد راه انقلاب درایں کشورها،راه انقلاب دمکراتیك نوین وجنگ خلق می باشدکه توسط مائوتسه دون و صحت آن در انقلاب چین به اثبات رسیده است.مائودر انقلاب چین شرکت جست، حقیقت جهانشمول مارکسیسم – لنینیسم راخلاقانه درشرایط مشخص انقلاب چین بکاربست وراه جنگ خلق وانقلاب دمکراتیك نوین وتئوری،استراتژی وتاکتیکهای مربوط بدان راارائه نمود.این خدمات بینهایت ارزشمندبه انقلاب جهانی پرولتری ومارکسیسم – لنینیسم،صرفاًخاص انقلاب چین نبوده،بلکه همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی بیان می دارد:"نقطه رجوع برای پرداخت استراتژی وتاکتیك انقلابی درکشورهای مستعمره،نیمه (یانو) مستعمره کماکان تئوری تکامل یافته توسط مائوتسه دون طی سالهای طولانی جنگ انقلابی درچین می باشد[2]".

اززمان پیروزی انقلاب چین واز زمان جنگ جهانی دوم تاکنون،تحولات عظیمی درنظام امپریالیستی واوضاع جهانی درکلیت خودبوقوع پیوسته است، منجمله:

– استعمارنوبه جای نظام استعمار کهن نشسته است.دولتهای باصطلاح "مستقل ملی" درتقریباًتمامی کشورهای مستعمراتی کهن ظهوریافته اند.

– امپریالیسم،توسعه سرمایه‌داری راتحت نظام نومستعمراتی درتقریباً تمامی کشورهای عقب افتاده تسریع کرده است، بنحویکه این کشورهاتدریجاًازمحدوده – های عقب افتادگی،حتی درکشاورزی،بدر می آیند،هرچنداین تحول بشکل معوج انجام گیرد.دستگاه دولتی قدرتمند و متمرکزبوروکرات – نظامی اکنون از پایه‌های مستحکمی برخورداراست.

– طی جنگ جهانی دوم وبلافاصله پس ازآن،انقلابات سوسیالیستی ودمکراتیك تحت رهبری پرولتاریادرتعدادی از کشورهاپیروز شدودرنتیجه یك اردوگاه سوسیالیستی بوجودآمد.اماامروزه بخاطر احیای سرمایه‌داری و رویزیونیستی شدن شوروی وسپس آلبانی وچین،هیچ کشور سوسیالیستی درجهان وجودندارد.بعلت ارتدادرویزیونیستهاوبه جهت تأثیرات اجتناب ناپذیرعوامل فوق الذکر، جنبشهای آزادیبخش ملی وضدامپریالیستی درسراسرجهان همانندجنبشهای پرولتری (یعنی جنبش بین المللی کمونیستی)مسیر انحرافی راپیمودودچارعقب نشینی های عظیمی شد،وجنبشهای آزادیبخش ملی از هرگونه حمایت مترقی بین المللی محروم گشتند.

ازسال ۱۹۶۰ به بعد،شوروی رویز – یونیستی به کشوری امپریالیستی بدل گشته وبمثابه یك ابرقدرت امپریالیستی درصحنه سیاست جهان ظاهرشده است. درنتیجه،کشورهای امپریالیستی در دو بلوك متخاصم بسرکردگی دوابرقدرت گردآمده اند.امپریالیسم آمریکاوسوسیال امپریالیسم شوروی،بر سرتقسیم مجددجهان جهت تشدیدستم واستثماروگسترش مداوم مناطق تحت نفوذخود،درگیرتخاصم شدیدوبهتربگوئیم مبارزه مرگ وزندگی شده اند.این درگیری بطوروزافزون شدت می یابد.بدین جهت،سوسیال امپر – یالیستهای شوروی سوءاستفاده ازجنبشهای آزادیبخش ملی – ضدامپریالیستی در بسیاری ازکشورهاراآغازکرده است. امپریالیستهای آمریکایی نیز بهمین ترتیب،مقاصدخودرادرجنبشهای آزادیبخش ضدشوروی دنبال می کنند.دراین اوضاع، مسئله پیروزی مبارزه آزادیبخش علیه یك بلوك امپریالیستی بدون کمك بلوك دیگر،درپرده ای ازابهام فرورفته است.

بواسطهٔ این تحولات وبعلت حملات تحریف آمیزعلیه مائوتسه دون،نفی خدمات وی اززمان سقوط شوروی وبویژه بعدازدرغلطیدن چین به گنداب رویز – یونیسم،سئوالاتی درموردعملکردواعتبار تئوری جنگ خلق برای انقلاب در کشورهای نو(یانیمه)مستعمره، مطرح شده اند.بویژه،رویزیونیستهای هوادار شوروی،هواداران دن سیائوپین وانورخوجه دراین مورداذهان رامشوب ساخته وخطوط رویزیونیستی وارتجاعی رنگارنگی را تحت عنوان "راه آلترناتیو"خودتبلیغ می کنند.اینها زیانهای جبران ناپذیری برجنبشهای انقلابی واردمی آورند.این – گونه حملات سبعانه ازسوی عوامل ماسك دار امپریالیسم ورویزیونیسم وتلاش در تحریف ،بی اعتبارساختن ونهایتاًتقبیح اندیشه مائوتسه دون ،یعنی عالی ترین تکامل مارکسیسم – لنینیسم امری کاملا طبیعی است.تاهنگامیکه انقلابیون اصیل مارکسیست نمونه های پیروزمندی ازجنگ خلق رابرپاندارند،رویزیونیستها در تلاشهای خودموفق خواهندبود.ازاین روست که جنگ خلقی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو درآنکشور به پیش میرود، مایه امیدوالهام‌بخش خلقهای تحت ستم سراسرجهان بحساب می آید.

دراین مقاله،ماتلاش خواهیم کردکه به حملاتی که اصول جنگ خلق رانشانه رفته اند،پاسخ دهیم واستدلالات انحرافی دراثبات "راه آلترناتیو"راافشاء نمائیم. مانشان خواهیم دادکه علیرغم تحولات جهان پس ازجنگ جهانی دوم،راه جنگ خلق درکشورهای تحت سلطه‌برای انجام یك انقلاب پیروزمنددمکراتیك نوین هنوزهم ازاهمیت تعیین کننده ای بر – خورداراست.اصول وتجربیات مائو در موردجنگ خلق رانبایدمقولاتی صرفاً مفیدبحساب آورد،بلکه بایدگفت که کسب پیروزی درکشورهای تحت سلطه بدون استفاده ازآنهاامکان ناپذیراست.

راه جنگ خلق درکشورهای تحت ستم،راه کسب قدرت سیاسی توسط خلق انقلابی تحت رهبری پرولتاریااست – و بدین جهت است که جنگ خلق مسئله استراتژی عمومی وخط سیاسی انقلاب دمکراتیك نوین می باشد.

جنگ خلق :

صرفامسئله تاکتیکها ؟ یا

مسئله استراتژی وخط کلی سیاسی ؟

تعدادقابل توجهی ازنیروهـا در کشورهای گوناگون به مبارزه مسلحانه مشغولندوخودرامارکسیست می دانند و حتی مدعی درس گیری ازمائوهستند،اما درواقع اینهاصرفاًخدمات مائـو را در زمینه مسائل نظامی بویژه جنگ چریکی ارج می نهند.بعضی ازاین نیروهاهوادار کوبا،گروهی هوادارشوروی،عده ای هوادار انورخوجه ومابقی انقلابیون خـرده ـ بورژوا ی چپ هستند.بعضی هاشان نیز ادعای مائوئیست بودن دارند.اگرچـه تقریباکلیه این نیروهااندیشه مائوتسه ـ دون راقبول ندارند،اماازخدمات وی در زمینه نظامی سخن می گویند ـ دلیل این امر رابایددربینظیربودن خدمات مائو درعرصه جنگ بویژه جنگ چریکی در تاریخ جستجوکرد.ازآنجاکه این قبیـل نیروهانیزدرگیرمبارزه مسلحانه بوده و ناگزیرازمطالعه وبکارگیری استراتژی نظامی هستند،چاره ای جزقبول خدمـات مائودراین زمینه ندارند.درعین حـال، ارائه دهندگان دیدگاههای فوق الذکـر خصلت استراتژیک وسیاسی تئوری جنگ خلق رادرك نکرده،یاآنراتحریف و رد می کنند.بسیاری نیز هستندکه به‌تئوری جنگ خلق مائوبمثابه صرفاتاکتیکهـای جنگ چریکی برخوردمی کنند.

سئوال اصلی که بایددربرابر این نیروهامطرح نمودایـنست که:راه کسـب قدرت سیاسی توسط خلق تحت رهبـری پرولتاریادرکشورهای تحت سلطه چیست؟ وبه چه دلیل؟

تاپیش ازآغازمبارزات انقلابـی خلق چین تحت رهبری مائو،علم مارکسیسم تنهایك مفهوم ازراه کسب قدرت سیاسی رادرگنجینه خودداشت:راه انقـلاب سوسیالیستی اکتبرروسیه .کسب قـدرت سیاسی بشیوه ای سوای راه اکتبـرتـا آنزمان میان مارکسیستهاناشناخته بود. این مائو بودکه برای نخستین‌باربانجام بررسی تطبیقی اوضاع اجتماعی-اقتصادی ماقبل انقلابی روسیه وچین نشان دادکه راه اکتبرجهت کسب قدرت درکشوری اساساًفئودالی مثل چین که تحت سلطـه امپریالیسم است،قابل اِعمال نیست.مائو توضیح دادکه : " .....درکشورهـای سرمایه‌داری،صرفنظرازدوران فاشیسم و دوران جنگ ،شرایط ازاینقرارند : در داخل کشوردیگر رژیم فئودالی‌وجودندارد ورژیم دمکراسی بورژوایی برقراراست، ودرمناسبات خارجی،این کشورها زیـر ستم ملی نیستندبلکه برملتهای دیگرستم روامی دارند.باتوجه بدین خصوصیـات، وظیفه حزب پرولتاریـادر کشورهـای سرمایه‌داری عبارت ازاینستکه طی یك دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران راآموزش دهدوقدرتمندشودوبدین ترتیب خودرابرای سرنگون ساختن نهایـی سرمایه‌داری آماده نمایند.... تنهاجنگی که این احزاب می خواهند،همان جنـگ داخلی است که درتدارکش هستند.اما تازمانیکه بورژوازی واقعاناتوان نگردد، تازمانیکه اکثریت عظیم پرولتاریـا برای اقدام به قیام مسلحانه وجنـگ مصمم نشود،تازمانیکه توده‌های دهقـان آمادهٔ کمك داوطلبانه به پرولتاریـا نباشند،این قیام واین جنگ نبایدبرپا شود.وآنگاه که چنین قیام یاجنگی برپا شد،نخستین گام اشغال شهرهاوسپـس پیشروی بسمت دهات خواهدبود،نه‌بالعکس. اینست آنچه که احـزاب کمونیـست کشورهای سرمایه‌داری انجام داده انـد، اینست آنچه که انقلاب اکتبرروسیه بر آن صحه گذاشته است.

"درچین وضع طوردیگری اسـت. ویژگیهای چین دراینست که کشـوری مستقل ودمکراتیك نیست بلکه نیمـه ـ مستعمره ونیمه فئودالی است،درداخل آن رژیم دمکراتیك مستقرنیست بلکه ستم فئودالی حکمرواست،کشوری است که در مناسبات خارجی خویش ازاستقلال ملی برخوردارنیست بلکه زیریوغ امپریالیسم قراردارد.ازاین جهت،پارلمانـی که بتواندمورداستفاده قراربگیرددرچیـن موجودنیست،وحق قانونی سازماندهـی اعتصابات کارگری هم وجود نـدارد.در اینجاوظیفه حزب کمونیست اساسا" این نیست که مبارزه قانونی طویل المدتـی راازسربگذراندتابه قیام وجنگ برسد، ویانخست شهرهاراتصرف کندوسپـس دهات را،بلکه درست عکس اینست[۲]"

مائونشان دادکه درکشوری اساسا" فلاحتی مثل چین که تحت سلطه امپر ـ یالیسم بوده وصفت ممیزه فئودالی دارد، دهقانان جزء عمده نیروهای انقلابـی را تشکیل میدهندوبهمین خاطـر مناطـق روستایی مرکزثقل کارحزبی بـوده ،و قدرت می بایست ابتدادرروستاهاکسب شودوسپس درشهرها.کسب قـدرت در مناطق وسیع روستایی ازمراحل جنـگ درازمدت خلق گذشت.این جنگ اساسا" برتوده های دهقانی تکیه داشت،تاازاین طریق مناطق آزادشده یامناطق پایگاهی ایجادگردد.گسترش یابدوسپس به کسب قدرت درشهرهابرسد.بدین دلایل بـود که شکل عمده مبارزه درانقلاب چیـن، نه جنبشهای توده ای ومبارزات قانونـی برای یك دورهٔ درازمدت منتهی‌به‌قیام سراسری مثل روسیه،بلکه‌مبارزه‌مسلحانه درست ازهمان آغازکاربود.شکل عمـده تشکیلات مسلح بود ـ ارتش انقلابـی. چنین ارتشی تحت رهبری پرولتاریـاو عمدتاازتوده‌های دهقانی تشکیل میشـد. بدین ترتیب،مائوخصوصیات ویـژه راه انقلاب چین جهت کسب قدرت سیاسی راکه ازراه انقلاب روسیه متفاوت بود، مشخص نمود.

بنابراین،کاملاًواضح است کـه مسئله مبارزه مسلحانه یاجنگ خلـق، مسئله یکسری تاکتیك نبوده،بلکه‌مسئله پایه ای خط عمومی است که درارتبـاط نزدیك باشماری مسائل سیاسی مهـم مـی باشد:اهمیت مسئله دهقانی،مرکزثقل کار حزبی،ابزارواشکال کسب قدرت سیاسی وغیره.اگرطی انقلاب درچین(یا بصـورت عام درکشورهای تحت سلطه امپریالیسم که دارای وجه مشخصه فئودالی هستنـد) حزب درموردابنکه مبارزه مسلحانـه وظیفه مرکزی است یانه وکسب قـدرت سیاسی بایدازشهرها آغـاز شودیا ازده، به تصمیم گیری برمی خاست،آنگاه‌مبارزه مسلحانه راتاسطح صرفامسائل تاکتیکـی پائین آورده بود.امادرچین اینگونه به ـ مسئله برخوردنشد."وان مین"و"لی‌لی‌سان" ودیگرنمایندگان خطوط"چپ" وراست در حزب کمونیست چین مکرراًمی کوشیدنـد تامسئله رابدینگونه طرح کنند.آنها خـط قیام شهری را ارائه کردند،وکار میـان دهقانان ومبارزه مسلحانه رادردرجه دوم اهمیت قراردادند.انقلاب چین بخاطـر نفوذاین خطوط،متحمل زیانهای بسیـاری گردید.این خطوط نظامی غلط باانحرافات "چپ" وراست درزمینهٔ سیاسی نیزپیونـد داشتند.

آبابیان این مسئله کـه مبـارزه مسلحانه وتشکیلات مسلح اشکال عمـده مبارزه وسازماندهی هستند،بمعنای نفـی جنبشهای توده ای وتشکیلات توده ای است؟ خیر.طرح مبارزه مسلحانه بمثابه شکـل عمده مبارزه،بااینکه مبارزه مسلحانـه

تنها شکل مبارزه است، یک چیز نیستند. مائو اهمیت هردوشکل مبارزه را در انقلاب چین موردتأکید قرارداد.

"معدالك، اگرمبارزه مسلحانه در ردهٔ اول قرارداده میشود، این بهیچوجه بدان معنانیست که میتوان ازاشکال دیگرمبارزه چشم پوشی کرد. بالعکس، مبارزه مسلحانه بدون هماهنگی اشکال گوناگون دیگرمبارزه نمیتواندبه پیروزی برسد. اگرکاردرمناطق پایگاهی روستایی در ردهٔ اول قرارداده میشود، این بهیچوجه بدان معنانیست که بتوان ازکاردرشهر ومناطق روستایی وسیع دیگری که هنوز زیرسلطه دشمن قراردارند صرف نظرکرد. بالعکس، بدون کاردرشهرومناطق روستایی دیگر، مناطق پایگاهی روستایی منفردمی - گردندوانقلاب دچارشکست خواهد شد. بعلاوه هدف نهایی انقلاب عبارتست از تصرف شهرهاکه پایگاه‌های اساسی دشمن هستند، وبدون کاروسیع درشهرها رسیدن به این هدف میسرنیست."[۴]

مائو درموردرابطه بین مبارزه مسلحانه وجنبشهای توده ای چنین گفت:

"درچین شکل عمده مبارزه راجنگ وشکل عمده تشکیلات را ارتش تشکیل میدهد. سایر شکلهامانندسازمانهای توده ای ومبارزه توده‌هانیزبسیارمهم و واقعاً ضروریندودرهیچ حالتی نمیتوان از آنها صرفنظرکردولی همه آنهابخاطرجنگند. قبل ازوقوع جنگ هدف همه سازمانهاو مبارزات تدارك جنگ است.... ولی وقتیکه جنگ درمی گیرد، همه سازمانها ومبارزات بطورمستقیم یاغیرمستقیم با جنگ هماهنگ می شوند."[۵]

مفاهیم پایه ای جنگ خلق

اگرچه خط جنگ خلق رابطور عام موردبررسی قراردادیم، امابحث خاص خصوصیات اساسی آن دراینجالازم می آید. این خصوصیات عبارتنداز:

۱ - رهبری پرولتاریا

۲ - وظیفه مرکزی: جنگ چریکی، مسئله شروع مبارزه مسلحانه ازهمان ابتدای کار.

۳ - مشی توده ای واصل اتکاء بخود.

۴ - "محاصره شهرهاازطریق دهات" وسایر مسائل مربوطه نظامی، یعنی مناطق پایگاهی، جنگ درازمدت، استراتژی و تاکتیکهای جنگ چریکی، وغیره.

رهبری پرولتاریا

این نخستین واولی ترین اصل استراتژی جنگ خلق، و کلید دروازهٔ پیروزی است. صرفاً رهبری پرولتاریاست که می تواندانقلاب دمکراتیك نوین را به پایان برده وتاانقلاب برای سوسیالیسم وکمونیسم پیشروی کند. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، باجمعبندی از تجارب تاریخ جهان معاصر، بدرستی چنین می نویسد:

"..... تاریخ، ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی" (یا "جبهه انقلابی" مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست - لنینیستی رهبری نشودرابه نمایش گذاشته است، حتی زمانی که چنین جبهه ای ویانیروهای درون آن رنگ "مارکسیستی" (دراصل شبه مارکسیستی) بخودبگیرند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی، مبارزاتی قهرمانانه را رهبری کرده وحتی ضرباتی سختی را بر امپریالیسم واردآورده اند، اما ثابت کرده اندکه ازنظرایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت درمقابل نفوذامپریالیستی وبورژوایی نیستند، حتی درنقاطی که چنین نیروهایی قدرت سیاسی راکسب کرده اندقادربه متحقق ساختن تغییر انقلابی تمام عیارجامعه نبوده، دیریازود توسط امپریالیستها سرنگون می شوندیاخود دیر یازودبه یك قدرت نوین ارتجاعی حاکم دراتحادبا امپریالیستهاتبدیل می گردند."[۶]

واین دقیقاً همان چیزی است که در کشورهایی نظیرکوبا، آنگولا، اتیوپی زیمبابوه، نیکاراگوئه وغیره اتفاق افتاد. کوبابه همدست ومشوق سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل شده است. مابقی این کشورهانیزبه نومستعمرات این یا آن امپریالیست بدل گشته اند. خصوصیات باصطلاح "راه آلترناتیو" درمخالفت با اندیشه مائوتسه دون وراه جنگ خلق را میتوان درنکات زیرخلاصه کرد:

مبارزه مسلحانه تحت رهبری یك جبههٔ خرده بورژوایی چپ ضدامپریالیست یا انقلابیون بورژواکه ضرورت رهبری پرولتاریارانفی می کنند، نفی ضرورت ایجادوتوسعه یك حزب پرولتری، مخالفت باراه جنگ خلق وتنزل دادن مسئله مبارزه مسلحانه ازسطح یك خط عمومی به سطح تاکتیك صرف، مخالفت باجنگ انقلابی توده ای (یعنی مخالفت باخط واصل اتکاء برتوده های خلق برای انجام جنگ مسلحانه وخط شرکت توده‌هادرآن)، اعتقاد به جنگ مسلحانه جدا ازتوده وصرفاً پنهان شدن درمناطقی که از نظر جغرافیایی مساعدهستند، وپیشبرد مبارزه مسلحانه درخطوط کمابیش تروریستی، کوبا مطرح کننده اصلی این "راه آلترناتیو" می باشد. واقعیت دردناك این است که خط "رویزیونیسم چپ مسلح" در کشورهای آمریکای لاتین ازنفوذ قابل - توجهی برخوردار بوده وهست.

طی سالهای اخیر، "راه آلترناتیو" دیگری بنام ساندنیستا پدیدارشده که دارای خصوصیات مشابهی است. یك تشابه مهم اینست که آنهاهمه مراحل انقلاب را دریك مرحله گنجانیده وشعارانقلاب "سوسیالیستی" راسرمی دهند، بدین ترتیب، آنهاوظایف واقعی انقلاب دمکراتیك نوین رانادیده می انگارند: طبقه کارگر را ازمتحدینش وبویژه دهقانان جدامی - سازند، وبدین ترتیب شدیداً درتوانایی طبقه کارگر برای نابودساختن کامل امپریالیسم وفئودالیسم خلل واردمی آورند. این رویزیونیسم مسلح شکل "چپ" بخود گرفته است. انقلابیون خرده بورژوای چپی که ازاین خط دنباله روی می کنند ابزاردست سوسیال امپریالیسم شوروی برای سوء استفاده ازجنبشهای آزادیبخش ملی درکشورهای تحت سلطه وکنترل وبه انحراف کشاندن این جنبشها درجهت مقاصدخوداست.

حضرات رویزیونیست شوروی، پس ازاحیای سرمایه داری درآنکشور، تئوری درموضع ضعف قرارگرفتن امپریالیسم ونئوکلنیالیسم بواسطهٔ ظهور دولت "سوسیالیستی" "قدرتمندشوروی واردوگاه قدرتمند "سوسیالیستی" را ارائه کردند. طبق این تئوری توازن قوامیان امپریالیسم و سوسیالیسم قطعابنفع دومی برهم خورده است. بحث آنهااین بودکه برهم خوردن توازن قوا، گذارمسالمت آمیزبه سوسیا - لیسم راامکانپذیرساخته وبرهمین مبنابود که درآنزمان آنهابه مخالفت بامبارزه مسلحانه آزادیبخش ملی درکشورهای مختلف برخاستند. شورویهاپس ازاینکه بمثابه یك قدرت سوسیال امپریالیستی ظهوریافتندوازاشتهای سیری ناپذیری برخوردارگشتند، وانمودکردندکه پشتیبان جنبشهای آزادیبخش ملی علیه امپریالیسم آمریکاهستند، درحالیکه قصدشان، صرفاً سوء استفاده بود. آنهابرسرعدم ضرورت رهبری پرولتاریادرجنبشهای آزادیبخش



کارگران شانگهای پشت انقلابیون درون حزب رژه می‌روند.



رهبران رویزیونیست حزب درخیابانها
صف کشیده وباتمسخروانتقادتوده‌هاروبرو می گردند.

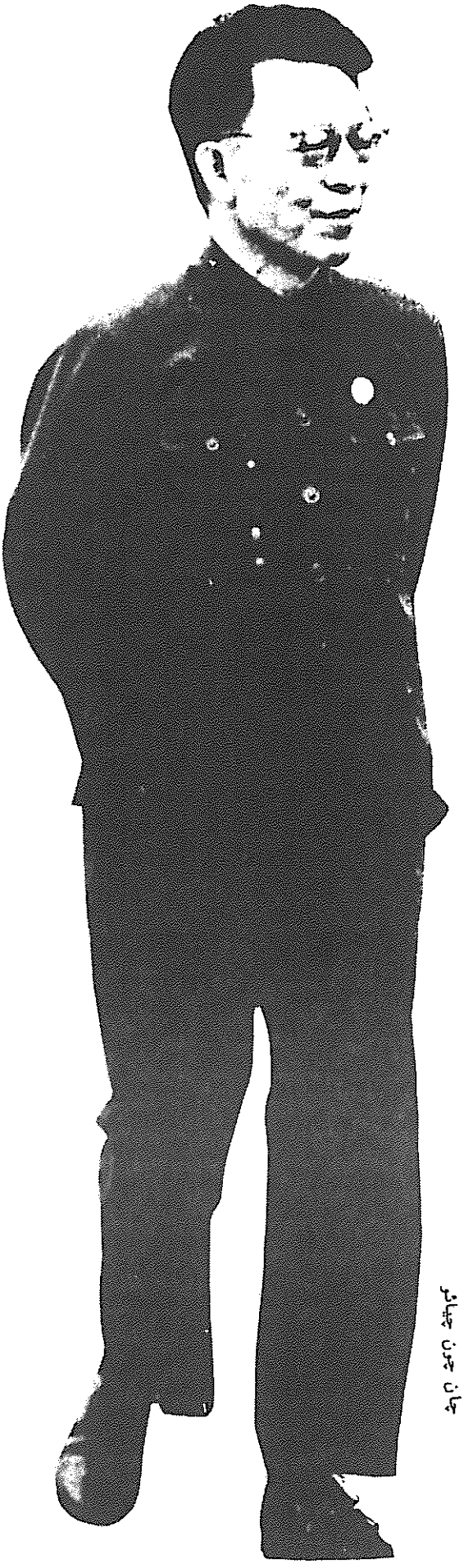

چان چون چیائو



کمیته های انقلابی ۳۷۱



گاردهای سرخ در شانگهای.

ملی بواسطهٔ افزایش قدرت اردوگاه "سوسیالیستی" جاروجنجال براه انداختند ومدعی شدندکه این جنبشها صرفاً باتکیه برکمکهای مالی، نظامی وغیره کشورهای "سوسیالیستی" می توانندکسب پیروزی کرده ومستقیماً بسوی سوسیالیسم (ازنوع رویزیونیستی خودشان) رهسپار شوند. طبیعتاً، این تئوری ازمقبولیت بسیارنزدآن دسته از انقلابیون خرده بورژوابرخوردارگردید که خواستارکمکهای مادی شوروی شدند. شکست سوسیالیسم درچین، حمله به انقلاب ونفی آن توسط دن سیاوپین، فقدان وجود رهبری پرولتری درجنبشهای آزادیبخش ملی، فقدان وجودجنگ خلق قدرتمندبرپایه یك خط صحیح ـ نیزبنوبهٔ خودبه تقویت این خط پاداده.

امروزه، خط رویزیونیسم مسلح "چپ" فوق الذکر، بطورروزافزون بارویزیونیسم راست درهم ادغام میشود، چرا که ریشه ایدئولوژیکشان یکی است: نفی رهبری پرولتاریا، نفی خط اتکاء بخود، درعوض اتکاء کامل برکمك خارجی (یعنی سوسیال ـ امپریالیسم) تحت عنوان پیشروی مستقیم بسوی "سوسیالیسم" به یك کلام، خط آنها تئوری جنگ خلق مائو راردمی کند.

نوع دیگری از "راه آلترناتیو" مورد بحث، بعضی افسران (رده پائین) ارتشی باصطلاح چپ هستندکه، جدا ازتوده ها اما گاهی اوقات باسوارشدن براحساسات عامه، قدرت دولتی را ازطریق کودتای نظامی غصب می کنند. آنهاسپس یك حزب کمونیست "یا "سوسیالیست" وحتی "کارگری" تشکیل میدهندومدعی میشوندکه حرکتشان یك انقلاب است. آنهادربارهٔ استقرار سوسیالیسم ازطریق یك مشت فرامین رسمی هیاهوبپاکرده اند. اتیوپی وافغانستان نمونه هایی ازاین طیف ولیبی مظهر این طیف است. معمولاً، دراین قبیل موارد رهبران کودتابه مخالفت بابلوك آمریکا برمی خیزند، بسوی شوروی می روند و کشورشان رابه نومستعمره سوسیال امپریالیسم تبدیل می کنند. حتی بعضی اوقات می شودکه شورویهاخودشان کودتارارهبری کنند، مثل افغانستان. "راه آلترناتیو" افسران نیز رهبری پرولتاریا وتکیه بر توده های خلق رانفی کرده وبر "نیات حسنهٔ" مشتی افرادوکمکهای خارجی متکی میشود ـ اینهابمعنای نفی کامل جنگ خلق است. این چنین راهی ناچارسرازاین یا آن کمپ امپریالیستی درمی آورد.

مائو مسئله رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك نوین راچنین جمعبندی نمود:

"دیکتاتوری دمکراتیك خلق برهبری طبقهٔ کارگر نیازمنداست، زیرا فقط طبقه کارگر، دوراندیش ترین و ازخودگذشته ـ ترین طبقه است و دارای پیگیرترین روحیه انقلابی است. سراسر تاریخ انقلاب ثابت می کندکه انقلاب بدون رهبری طبقه کارگرشکست می خورد وبارهبری طبقه کارگرپیروز می شود. در دوران امپریالیسم، هیچ طبقهٔ دیگری، در هیچ کشوری، نمی تواندانقلاب راستین را به پیروزی برساند. شاهداین امرانقلاباتی است که چندین باربوسیله خرده بورژوازی وبورژوازی ملی چین رهبری شده وهمگی به شکست انجامیده است[۷]" (تأکیداز ماست) مائوتسه دون است.

امروزه، امپریالیستهاوسایرنیروهای توسعه طلب وهژمونیست منطقه ای روز بروزدرجنبشهای آزادیبخش مختلف نفوذ کرده وازطریق باصطلاح کمکهای مالی و نظامی آنهارامنحرف ساخته وبه کجراه می برند. بعلاوه، ابرقدرتهای امپریالیستی بخاطرتشدیدرقابتشان برسرتقسیم جهان وگسترش عرصه های نفوذخویش، مداوماً تلاش دارندمبارزات آزادیبخش راعلیه رقیب وبه نفع خویش موردسوء استفاده قراردهندوبدین ترتیب دست نشاندگان خودرادر رأس این جنبشهابنشانند. خصوصاً درچنین اوضاعی است که، تبلیغ گستردهٔ ضرورت رهبری پرولتاریادرانقلاب دمکراتیك نوین برای مارکسیست ـ لنینیستهای اصیل به امری تخطی ناپذیر بدل می گردد.

رهبری پرولتاریا به چه معناست ؟

بسیاری ازنیروهایی که خود را مارکسیست یاسوسیالیست می خوانند ـ و ماآنهارا شبه مارکسیست وشبه سوسیالیست می شناسیم ـ تخطی ناپذیربودن امر تشکیل یك حزب سیاسی پرولتاریارانفی کرده یابدان کم بهامی دهند. رهبری حزب پرولتری درواقع مهمترین جنبه رهبری پرولتاریاست، واین تنهاطریقی است که پرولتاریامی تواندرهبری خود را بر جنبشهای انقلابی (یابرقدرت دولتی و اداری) اعمال دارد. باتضعیف، نفی و یا مخالفت با ایجادیك حزب مستقل پرولتری یااعمال رهبری ازسوی چنین حزبی بر جنبشها، نمی توان رهبری طبقه کارگر را درجنبشهای انقلابی تأمین نمود.

مائو نکته فوق راچنین بیان می کند:

"برای انقلاب کردن بایدحزبی انقلابی وجودداشته باشد. بدون حزب انقلابی مبتنی برتئوری انقلابی مارکسیست ـ لنینیستی وازترازانقلابی مارکسیست ـ لنینیستی، رهبری طبقه کارگروتوده های وسیع خلق درمبارزه برای غلبه برامپریالیسم ونوکرانش امکان ناپذیراست[۸]"

بازهم بقول مائو، چنین حزبی باید "منظبط، مسلح به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم باشدکه اسلوب انتقادازخودرا بکارمی بنددودرپیوندباتوده های خلق است[۹]" پایه کلی تئوریك راهنمای ایدئولوژی پرولتاریا، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه

چگونه پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین راه رابرای انقلاب سوسیالیستی هموار می کند ؟

استالین ومائو مکرراً متذکر شدندکه انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری طبقه کارگربخشی ازانقلاب دمکراتیك ازنوع کهن (باهدف ایجادسرمایه داری و دیکتاتوری بورژوایی) نبوده، بلکه جزء لاینفك انقلاب جهانی سوسیالیستی پرولتاریایی است که هدف نهایی آن سوسیالیسم وکمونیسم می باشد. مائو این مسئله رابوضوح توضیح میدهد: "انقلاب دمکراتیك تدارك ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است، وانقلاب سوسیالیستی برآیندناگزیرانقلاب دمکراتیك می باشد واین رهبری طبقه کارگراست که پیشروی درمسیرانقلاب دمکراتیك وبه ورای آن، یعنی انقلاب سوسیالیستی را، میسرمیسازد. همانگونه که مائوگفت:

"انقلاب دمکراتیك نوین جزئی از انقلاب پرولتاریایی ـ سوسیالیستی جهانی است، زیرااین انقلاب قاطعانه علیه امپریالیسم یعنی علیه سرمایه داری بین ـ المللی مبارزه می کند. ازنظرسیاسی، این انقلاب مبین دیکتاتوری مشترك طبقات انقلابی علیه امپریالیستها، مرتجعین و خائنین به ملت است وبرضدتبدیل جامعه چین به جامعه دیکتاتوری بورژوایی مبارزه می کند. ازنظراقتصادی، مضمون انقلاب عبارت ازاینست که سرمایه های کلان ومؤسسات بزرگی که به امپریا ـ

لیستها، مرتجعین وخائنین بملت تعلق دارند، دردست دولت قرار گیرند ودولت آنها را اداره کند، زمینهای طبقهٔ مالکان ارضی بین دهقانان تقسیم شوند، درعین حال مؤسسات خصوصی سرمایه‌داری بطور کلی حفظ میگردد واقتصاد دهقانان مرفه از بین برده نمیشود. بهمین جهت این انقلاب دمکراتیک تراز نوین ازیک طرف راه رابرای سرمایه‌داری هموارمی کند، ولی ازطرف دیگر شرط مقدماتی را برای سوسیالیسم فراهم می آورد. مرحله کنونی انقلاب چین مرحله گذاراست که وظیفه آن عبارتست ازپایان دادن به جامعه مستعمره، نیمه مستعمره ونیمه فئودالی وایجادکردن جامعه سوسیالیستی ...."[11]

عوامل قابل ذکردیگری نیزوجود دارند.

اولاً، پروسه انقلاب، ایجادحزب پرولتاریایی رامیسرمی سازد، حزب که در توفانهای انقلابی دراین کشورها آبدیده شده، قدرتمندگشته وازپایهٔ توده‌ای در مقیاس سراسرکشوربرخوردارشده است. حزب می تواند اعتمادخلق راجلب کند تا بدین ترتیب بعداً" انقلاب سوسیالیستی رابه پیش برد. مائوبراین نکته شدیداً" تأکیدنمود.

ثانیاً، درتمامی طول دوره انقلاب دمکراتیک ملی که طبیعتاً وعموماً طولانی است، حزب ازامکان کارتبلیغی درمیان توده‌هاوجلب افکارعمومی بسوی مارکسیسم - لنینیسم، سوسیالیسم وکمونیسم برخوردار می باشد. مائوبرای این نکته نیز اهمیت بسیاری قائل بود.

ثالثاً، کامل نمودن موفقیت آمیز انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا، پایهٔ مادی معینی جهت سوسیالیسم ایجادمی کند (آنچه که مائو آنهارا "پیش شرطهای سوسیالیسم" می نامد). بادفع کامل امپریالیسم وسرمایه‌داری بوروکرات - کمپرادورو ملی کردن کل ثروت و سرمایه‌هایشان، جهشی بزرگ بسوی تحول سوسیالیستی دربخش عظیمی ازسرمایه و صنعت کشورصورت می گیرد، چراکه امپریالیستهاوسرمایه‌داران بوروکرات اساس سرمایه وصنایع رادراینگونه کشورهادرتملك خوددارند. درعین حال، طی دورهٔ طولانی جنگ درازمدت خلق، توده‌های وسیع دهقانی درسطوح مختلف تشکلات گوناگون دهقانی، منجمله درکئوپراتیوهاو نیزدرتشکل بسیارمنضبط وپیشرفته خود یعنی ارتش انقلابی، سازمان می یابند و تجربه حاصل می کنند. آگاهی توده‌های عقب افتاده دهقانی طی جنگ، بویژه طی پراتیك آموزندهٔ جنگ چریکی، رشدمی کند، اینهانیزهمگی بخشی ازپایه مادی برای گذاربه سوسیالیسم هستند.

وظیفهٔ مرکزی: جنگ چریکی

پیروی از "چه بایدکرد؟" دراین کشورهابمعنای آنست که ازهمان آغاز کار، مبارزه مسلحانه رابراه انداخته و جنگ چریکی بمثابه وظیفه مرکزی درك شود.

برای ایجادتشکیلات وبراه انداختن مبارزه درکشورهای تحت سلطه، وظیفه مرکزی عبارتست ازمبارزه مسلحانه، که جنگ چریکی شکل ویژه آنست. بنابراین جنگ چریکی وظیفه مرکزی جهت ایجاد تشکیلات ومبارزه است. این مسئله بطور مستقیم بامسئله بسیارپراهمیت کاردربین دهقانان، دررابطه است.

"چه بایدکرد؟" - چگونه وچه وقت بایدشروع کرد؟ رفیق لنین دراثردورانساز خود، راه حل این مسئله رادرشرایط مشخص ودوره انقلاب روسیه ارائه داد. اونشان دادکه درمراحل آغازین ایجاد حزب درروسیه، وظیفه مرکزی برای ایجاد تشکیلات وبراه انداختن مبارزه عبارت بودازانتشاریك ارگان سیاسی سراسری. اوچنین استدلال می نمودکه سیاست انقلابی یعنی سیاست کسب قدرت (نه رفرمیسم ونه اکونومیسم) بایدازهمان ابتدابمیان طبقه کارگربرده شود، وبهترین وسیله برای انجام این امریك ارگان سیاسی سراسری متمرکزاست. ازنظرلنین، سیاست انقلابی یك علم بوده ونمی تواند بطور خودبخودی وخودجوش ازطریق حرکت برای اهداف اقتصادی ورفرمیستی بمیان طبقه کارگربرود، بلکه بایدازخارج از طبقه وازسوی حزب انقلابیون حرفه‌ای که کارگران رابوسیله یك ارگان سیاسی مرکزی آموزش می دهند، بمیان آنها برده شود. بعلاوه، این ارگان بمثابه مرکزی برای کسب آمادگی جهت قیام وجنگ انقلابی عمل می کند. لنین خط ارگان مرکزی حزب رابمثابه وظیفه مرکزی، ازطریق مبارزه تئوریك وپراتیك انقلابی به پیش برد. انقلاب اکتبرصحت این خط را به اثبات رساند. این خط همچنان بمثابه خط ومشی انقلاب درکشورهای سرمایه داری باقی مانده است.

امادرکشورهای تحت سلطه، ارگان حزبی وظیفه مرکزی نیست، بلکه جنگ خلق وظیفه مرکزی است. فی الواقع این نتیجه گیری یعنی وظیفه مرکزی بودن جنگ چریکی ازخط "چه بایدکرد؟" اخذ شده است، زیراپیروی ازایدئولوژی "چه بایدکرد؟" درکشورهای تحت سلطه، یعنی بردن سیاست انقلابی به مناطق روستایی وبمیان دهقانان. دهقانان رابایدمتحد نمود، سازمان دادوباسیاست انقلابی - یعنی، سیاست کسب قدرت - آموزش داد، سازمان دادن آنهابنحوی دیگر، مثلاً برپایهٔ کسب خواسته‌های اقتصادی ودرکنار آن آموزش سیاسی آنان، شیوهٔ لنینی نیست. سازماندهی دهقانان دراتحادیه‌های صنفی وظیفه کمونیستهای انقلابی نیست. تنهاوتنهاآموزش وسازماندهی دهقانان از همان ابتدابرپایهٔ سیاستهای انقلابی است که، بقول لنین سیاست "سوسیال دمکراتیك" (یعنی، مارکسیستی - لنینیستی) می باشد.

مسئله بعدی اینست که چگونه دهقانان می توانندازهمان ابتداتوسط سیاست انقلابی آموزش دیده وسازماندهی شوند بطورمثال، انجام این وظایف ازطریق یك ارگان سیاسی مرکزی یاهرشیوه دیگرمثل جنبشهای اقتصادی وغیره، برپایه آموزش دادن آنهادر درازمدت ودرمسیری کمابیش مسالمت آمیز، دراینگونه کشورها امکانپذیرنیست. علت اینست که دهقانان درکشورهای تحت سلطه همواره تحت حکومت استبدادی واستبدادفئودالی بسر می برند. آنهاازحداقل حقوق دمکراتیك محرومند. بدین جهت، نمی توان سیاست انقلابی درازمدت رابهمان طریق پیش برد. دهقانان مطمئن هستندکه پیش ازآنکه چنین امری تحقق یابد، توسط حملات مسلحانه مستبدین فئودال درهم خواهند شکست. حتی جنبشهای اقتصادی ساده هم دربسیاری مواردباخشونت شدیدروبرو می گردند، بیشتراین جنبشهابرسیاستی انقلابی استوارنیستند. بعلاوه، دهقانان درگیرتولیدخردهستند. آنهادرکارخانه‌های بزرگ کارنمی کنند، مجتمعی از تودهٔ وسیعی راتشکیل نمی دهند. انفرادشان شدیداست وبه این مسئله باید عقب افتادگی نسبی فرهنگیشان رانیزاضافه کرد. بنابراین، تشکل، وحدت ومبارزه دهقانان درمقایسه باکارگران ازخصلت محلی بیشتری برخورداراست مضافاً،

بعلت انفرادوپراکندگی دهقانان، آگاهی آنهابه شکلی ناموزون رشدمی کند.

به این دلایل، آگاهی ومبارزه دهقانان یک ناحیه می تواندبه سطح بالاتری ارتقاء یابد، درحالیکه آگاهی ومبارزه دهقانان نواحی دیگر اصلاً رشدنیافته اند. پس، درعین نازل بودن سطح آگاهی دهقانان دریک منطقه، شرایط درمناطقی دیگرمی - تواند برای مبارزه مسلحانه آماده باشد.

درچنین شرایطی آغازنکردن مبارزه مسلحانه درمناطق مساعد، معادل بادست کشیدن ازانقلاب است. اگرحزب تعلیم توده ها ازطریق یک ارگان سیاسی را بمثابه وظیفهٔ مرکزی درنظرگیرد، بدفعات شرایط مساعدبرای براه انداختن مبارزه مسلحانه راازکف خواهدداد. مطمئناً، دیر یازوداین عمل باعث میگرددکه حزب پرولتری به یک حزب اپورتونیست تبدیل شود.

مائوتشان دادکه تنهاجنگ چریکی می تواندد‌هقانان خردشده زیر چرخ استبدادفئودالی رابیدارکرده، متحدنموده، سازمان داده، وبه سیاست کسب قدرت آگاه سازد. تنهاجنگ چریکی است که می تواندبه آنهااعتمادبه نفس دهد، و شرکتشان رادرمبارزه مسلحانه برای کسب قدرت امکانپذیرسازد. و صرفا بوسیله جنگ چریکی است که طبقه کارگرتحت رهبری حزب وازطریق شرکت خوددرجنگ چریکی می تواندمتحد شده و بامتحداصلیش یعنی اکثریت عظیم دهقانان دست به پیوندی انقلابی بزند. بعبارتی، تنهاجنگ چریکی می تواند دهقانان راباسیاست انقلابی آموزش داده وسازماندهی نماید. این درواقع، اِعمال "چه بایدکرد؟" درکشورهای تحت سلطه است.

اگربالعکس، کارحول یک ارگان سیاسی بمثابه وظیفه مرکزی درنظرگرفته شود، فعالیتها اساساً درشهرهاودرمیان محافل روشنفکران طبقه متوسط وتاحدودی بین طبقه کارگرمتمرکزخواهدشد، واین باعث دورشدن کمونیستهاازتوده‌های مردم می - گردد. بعلاوه، کاردرمیان کارگران تحت چنین خطی وبدون پیوندباجنگ چریکی درمناطق روستایی، نهایتاً به رفرمیسم و اکونومیسم ختم خواهدشد.

بسیارکسان ازشیوه‌ٔ دیگری برای متحدساختن توده‌هادراینگونه کشورهاسخن می رانند، مثلاً از "اِعمال خط توده ای"، شیوه آنها، براه انداختن جنبشهای اقتصادی در میان دهقانان، وبدین منظورایجادسازمان های توده ای درمیان آنها، وبرخوردبه این تشکلات بمثابه حلقه کلیدی است. از دیدگاه "چه بایدکرد؟" این نوع وظیفه مرکزی، کاریکاتوری ازسیاست انقلابی است، مفهومی رفرمیستی وورویزیونیستی از مشی توده ای است. کلیه رویزیونیستهای قانونی که به نفی مبارزه مسلحانه رسیده اندبه چنین تلاش بی‌ثمری مشغولند.

بطورخلاصه، هنگامیکه جنگ چریکی کنارنهاده شود، یاحزب ازتوده‌های دهقانی جداخواهدشد، یااگربتواندمناسبات خود رابا آنهاحفظ کند، این مناسبات بر رفرمیسم واکونومیسم استوارخواهد بود و هیچ قرابتی باسیاست انقلابی وکسب قدرت انقلابی نخواهد داشت.

کسان دیگری نیزهستندکه مسئله رابدین شکل مطرح می کنند: آری، جنگ چریکی بدون شک وظیفه اصلی است، اما آیاواقعاًبایدجنگ چریکی راازهمان ابتدا آغازنمود؟ آیاجنگ چریکی ای که ازابتدا آغازشدازتوده هاجدانخواهدشد؟ آیابهتر نخواهدبودکه ابتدااز طریق انواع جنبشهای اقتصادی وسایرجنبشهای توده ای قدرت تشکیلات رامستحکم کرده وبدین ترتیب تدارکاتی رافراهم ساخته وسپس مبارزه مسلحانه راآغازنمائیم؟ فی الواقع، مطرح - کنندگان این دیدگاه لقمه رادرخدمت به خط رفرمیستی واکونومیستی دور سر می چرخانند. آنهاازموضع لنینی "چه باید کرد؟" می گریزند.

این حرف که مبارزه مسلحانه باید ازهمان ابتداآغازشود، بهیچوجه ضرورت تدارکات معین رانفی نمی کند. نکته اصلی موردبحث برسرتدارک دیدن نیست، بلکه اینست که کدام خط پیش می رود: سیاست رفرمیستی یاسیاست انقلابی، این دقیقاًهمان نکته "چه بایدکرد؟" است. با توجه به شرایط خاص هرکشور، حداقل ازتدارک، فی المثل ایجاد یک پایگاه تشکیلاتی اولیه، جلب افکارعمومی وغیره بایدانجام شوند، البته براساس یک سیاست انقلابی. چنین تدارکی هرگز برپایه رفرمیسم واکونومیسم یاازطریق جنبشهای توده ای برپایه چنین سیاستی تکمیل نخواهد شد. حتی افکارعمومی انقلابی هم باچنین شیوه ای خلق نخواهدگشت.

بسیاری ازنیروهاکه چنین بینشی دارندوخط جنگ چریکی ازهمان ابتدا رابه اتهام "آوانتوریسم" و"تروریسم" مورد حمله قرارمی دهند، انقلابیونی قدیمی هستندکه بعلت بلایای دههٔ هفتاد به اپورتونیسم گرویده وخطی متمایل به چین یاخط میانهٔ متمایل به چین یاشوروی را اتخاذکرده اند. آنهاخود راهوادار مبارزه مسلحانه نشان می دهند اما بحثشان "اینگونه نبایدآغازکرد" است. دیگران نیزحمله خودرامتوجه مسئله شروع مبارزه مسلحانه وجنگ چریکی کرده اند، اما این حملات هرچقدرهم که بایکدیگر تفاوت داشته باشند، آخرالامربه یک نقطه می رسند: مردم ازطریق جنبشهای اقتصادی خودجوش به ضرورت مبارزه مسلحانه و کسب قدرت پی می برندودریک صبح فرحبخش دست به قیام مسلحانه می زنند. این قبیل نیروهابطورضمنی مدعی تدارک دیدن برای انقلابند، امادر واقعیت از سیاست انقلابی بدورمانده اند.

بنابراین، برای مارکسیست - لنینیستها دراینگونه کشورهاکافی نیست که صرفاً ازنظرتئوریک به قبول ضرورت جنگ خلق برسند. آنهابایدحداکثراهمیت را برای حل مسئله چگونگی آغازآن وتعیین وظیفه مرکزی، قائل شوند. سیاست انقلابی، نکته ای حیاتی است. بدون توجه به شکل تدارک، بایدشدیداً به این خط که شروع مبارزه مسلحانه ازهمان ابتدا وظیفه مرکزی است، چسبید. راه جنگ خلق مائو ولنینیسم چنین خطی راطلب می کنند.

برخی نکات دربارهٔ "آغازمبارزهٔ مسلحانه درست ازهمان ابتدا"

۱ - یکی ازموانع اصلی برسرراه شروع جنگ چریکی ومبارزه مسلحانه ازهمان ابتدا، گرایش پربهاء دادن به قدرت دشمن است. درپراتیک واقعی، این گرایش قادربه ارزیابی ازشرایط واقعی در اینگونه کشورهانیست. بخاطروجود امپر - یالیسم ونئوکلنیالیسم همواره حالتی بحرانی، ودرنتیجه موقعیت انقلابی دائمی، معمولاً (اگرچه باافت وخیز) دراینگونه کشورها وجوددارد. بدین علت است که اگر جرقه مبارزه درگوشه‌ای زده شودمی‌تواند شعله ورشده وبه تمامی مناطق گسترش یابد. این گفته مائوکه: "ازجرقه حریق برمی خیزد" معمولاً دراینگونه کشورهاصادق است. بعلاوه، مبارزه انقلابی دراینگونه کشورهابه همین علت می تواندازهمان

ابتدا شکل مبارزه مسلحانه بخود بگیرد.

۲ ـ شروع مبارزه مسلحانه از همان ابتدا بمعنای شروع جنگ چریکی از همان نخستین روز ایجاد حزب نیست. حداقلی از کار تدارکاتی ضروریست، درک جوانب پایه ای تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، فرمولبندیهای تئوریک ـ سیاسی از نکات اصلی دربررسی سیاسی، اقتصادی واجتماعی پایه ای، کار تبلیغی روی مسائل تئوریک وایدئولوژیک وسیاسی، آموزش تعدادحداقلی از کادرهای لازم برای تکامل اولیهٔ تشکیلات ومبارزه، پرورش تعدادی انقلابیون حرفه ای وپراتیک اولیه زندگی حرفه ای، ایجادحداقل پایه تشکیلاتی درمیان روشنفکران انقلابی، کارگران ودهقانان، ایجادچندواحدچریکی؛ انجام تحلیل طبقاتی مارکسیت ـ لنینیستی وجمعبندی ازجنبشهاومبارزات انقلابی مردم ـ اینهاکه برشمردیم برخی ازکارهای تدارکاتی راتشکیل می دهند. این کارها کمابیش بایدبطورهمزمان ویا حداقل بترتیب انجام شوند. طبیعتاً، یک دورهٔ تدارکاتی پایک دورهٔ تکامل "مسالمت آمیز" تقریباً درزندگی هرحزب انقلابی وجوددارد ویامی تواندوجود داشته باشد.

بعضی اوقات، مابامشکل مشخصی روبرومی شویم، به بهانه تدارک ذهنی "لازم"، کارها بدرازامی انجامدوخطوطی حول این بحث که بایدتدارک را برای براه انداختن یکشبه جنگ چریکی سراسری وسعت بخشید، شکل می گیرند. این بحث ها شروع جنگ انقلابی رابطور غیرضروری بتعویق می اندازد. سرانجام این خطوط، رفرمیسم است. مارکسیست ـ لنینیستها بایدقاطعانه درمقابل این گرایش انحرافی راست درحزب بایستند. این گرایش درپربهادادن به دشمن وناتوانی در درک جوهرفرمولبندی "ازجرقه حریق برمی خیزد" ریشه دارد. این گرایش قادر به پیاده کردن "چه بایدکرد؟" درپراتیک نیست. بعضی اوقات، این خط به تخیلات ذهنیگرایانه ای مبنی برآغازمبارزه گسترده ومیان برزدن در راه پرپیچ وخم جنگ خلق مبتلا می گردد.

۳ ـ اگرچه معمولاً موقعیت انقلابی در کشورهای تحت سلطه وجوددارد، اما این امربااقت وخیزهمراه می باشد. بنابراین، اگرچه شروع مبارزه مسلحانه ازهمان ابتداوظیفه مرکزی است، امابعضی اوقات می تواندمبارزهٔ مسلحانه موقتاً وظیفهٔ مرکزی نباشد. دلایل مختلفی می توانند در این رابطه دخیل باشند، ازقبیل، فروکش ـ کردن موقعیت انقلابی، عقب نشینی جنبش انقلابی، متمرکزشدن کادرهابرای انجام کارهای دیگربجزمبارزه مسلحانه وغیره. اماحتی درچنین دوره ای نیز، عملکردهای سیاسی وتشکیلاتی بایددرجهت افزایش آمادگی جهت براه انداختن وهدایت مبارزه انقلابی برای پیشبردانقلاب باشد. همچنین بایدتکامل اوضاع سراسری مساعدتری رامدنظرداشت.

۴ ـ مسئله انفرادازتوده هادرمراحل اولیه جنگ چریکی، جداماندن ازتوده هاامسری محتمل است، یاچنین بنظرمیرسد. جنگ چریکی رادراکثرمواقع بایدازصفرشروع کرد، بهمین علت احتمالاً کلیه مشخصات جنگ خلق راباخودحمل نمی کند. احتمالاً، هنوز جنگی نیست که توسط خودتوده ها براه افتاده باشد، دراین مرحله، دشمنان ما و رویزیونیستهای رنگارنگ هرانگی رابه ماخواهندزد: "جدا ازتوده" ، "تروریست"، "افراطی ـ اولتراچپ" و غیره. بایدباشدت به این اتهامات برخورد کنیم وازطریق کارتبلیغی سیاسی ـ ایدئولوژیک قدرتمندآنهارابین توده ها افشاء نمائیم، چراکه درحقیقت، آغازجنگ چریکی تحت رهبری یک خط صحیح معادل آغازخودجنگ خلق است، وبااین شروع کوچک، جنگ خلق می توانددرسراسر کشور گسترده شود. مرحله اولیه، تقریبا به ناگزیردرمناطق کوچک شروع می شود و بمثابه جرقه ای عمل می کندکه مردم سراسر کشورآنرامشعل راه خودمی کنند.

مشی توده ای و مسئله اتکا به خود

"جنگ انقلابی، جنگ توده هاست، تنهابابسیج توده هاواتکاء به آنهامی توان به چنین جنگی دست زد"[12]. این جمله مائو بخوبی جوهرهٔ اصلی جنگ خلق ورابطهٔ آنرابا توده ها، نشان می دهد. درعین حال بدون اصل اتکاء بخود(که موردتأییدمائو بود)، اصل مشی توده ای وجودنخواهدداشت. یعنی استواربودن براصل اتکاء بخود به اصل مشی توده ای منتهی میشود. مائو، اتکاء بخودرابدین شکل توضیح داد:

"سیاست مابایدبرچه اساسی استوار باشد؟ سیاست مابایدبراساس نیروی خودمان مبتنی باشد ـ این بمعنای اتکاء به نیروی خوداست. ماتنهانیستیم، تمام کشورهاوخلقهای جهان که علیه امپریالیسم می رزمنددوستان ماهستند. معهذا اصل اتکاء به نیروی خوداتأییدمی کنیم، ما با اتکاء به نیروی متشکل خودمی توانیم کلیه مرتجعین داخلی وخارجی رادرهم بکوبیم[13]."

وی همچنین، رابطه بین اتکاء بخودو کمک خارجی راتوضیح داد:

"مابرآنیم که بایدبرنیروی خودمان تکیه داشته باشیم، ماامیدواریم که ازخارج کمک بگیریم، ولی نبایدوابسته بدان باشیم مابرکوشش خودمان، برنیروی دورانساز تمام ارتش وقاطبه خلق تکیه داریم[14]."

بدون بکارگیری مشی توده ای، بدون اتکاء برتوده های خلق، همه مبارزات به دیگران وابسته خواهدشد. نیروهای رهبری انقلاب ـ طبقه کارگروحزبش ـ وارتش انقلابی نمی توانندبتنهایی دشمن قدرتمند راشکست دهند، آنهابایدبریکی ازاین دو نیرو متکی شوند: کمک خارجی ویاتوده های خلق. بعلاوه، درآنزمان که مائو ازکمک خارجی صحبت میکرد شوروی کشوری سوسیالیستی بود، اماحالا نیست. کمک خارجی بویژه درسطح دولتی، اکنون دراختیار مبارزات آزادیبخش اصیل گذاشته نمی شود ـ موردجنگ خلق درپرو تحت رهبری حزب کمونیست نمونه گویایی است، بدین ترتیب، اتکاء کامل برتوده های خلق بیش ازپیش حائز اهمیت میگردد.

اگرکسی ازاتکاء بر توده هادست بشوید، مجبوراست که به منابع خارجی وابسته گردد، وتحت هرنامی ـ "سوسیالیسم" "دموکراسی"، "بشردوستی" وغیره ـ که این عمل صورت گیرد، جنبش انقلابی به مترسک وبازیچه دست شوروی، آمریکایاهرامپریالیست خارجی دیگر تبدیل شده وشکست خواهدخورد. امروزه، این پدیده چنان فراگیراست که ذکرمثال ضرورتی نیست. همچنین، بایدتأکیدنمودکه تنها رهبری پرولتاریاست که می تواندحقیقتاتوده ها رابسیج نموده وبرآنهامتکی باشد.

محاصره شهرها ازطریق دهات ومطالب نظامی مربوط به آن

دراین رابطه، مسائل نظامی عمده عبارتنداز: نقش مناطق پایگاهی، خصلت طولانی بودن جنگ، واستراتژی وتاکتیکهای جنگ چریکی. قبلاتوضیح دادیم که چگونه استراتژی پایه ای محاصره شهرها ازطریق دهات درماهیت نظام اجتماعی ومرحله



به میهمانان آمریکای لاتینی خوشامد می گوید.



تظاهرات درپشتیبانی از مبارزهٔ انقلابی خلق ویتنام
درجنگ انقلابیشان علیه امپریالیسم آمریکا.

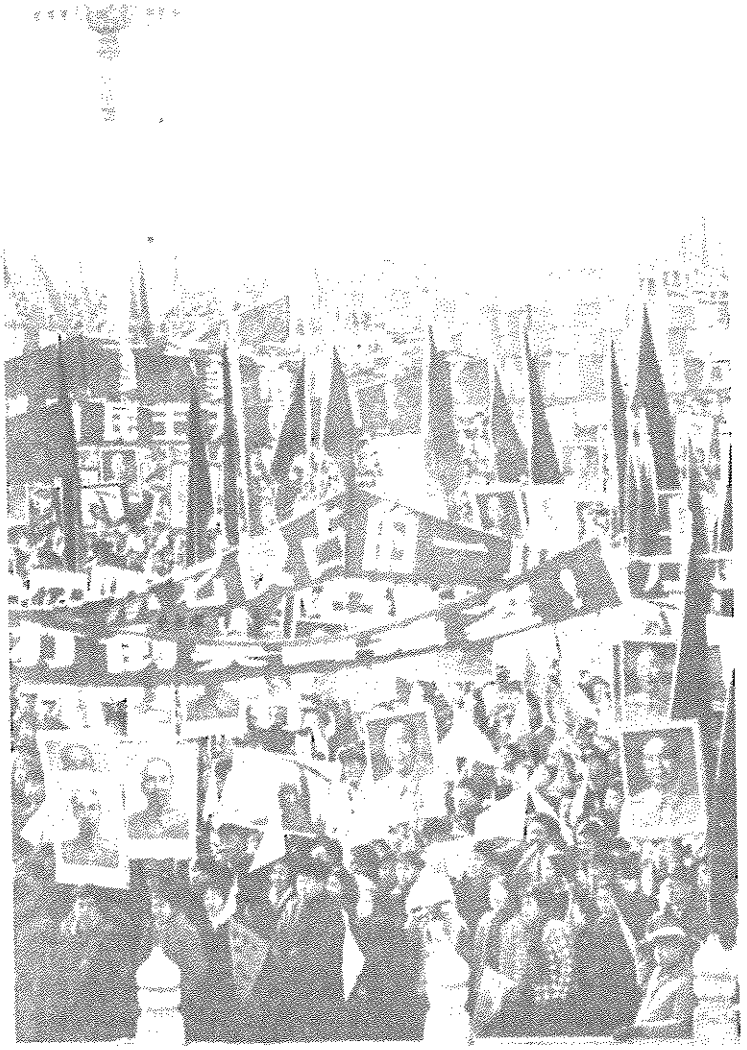



گاردهای سرخ حساب "عمو سام" را می رسند.

انقلاب درخودکشورهای تحت سلطه ریشه دارد.خطوط راهنمای تئوریك پایه که توسط مائوتسه دون فرموله شدند وراستای این استراتژی راتعیین می کنند،هنوز معتبربوده وهیچ تحول اساسی درتئوریها واصول جنگ خلق از زمان وی تاکنون بوقوع نپیوسته است.این نکات اساسی نظامی رادرذیل ذکرکرده ونشان خواهیم دادکه اینهاتاچه حددراوضاع جاری جهان (که تحولات مهمی درخصلت کشورهای تحت سلطه رخ داده اند)عملکرد دارند.

استراتژی محاصره شهرهاازطریق دهات ،محتاج اینست که مناطق پایگاهی برای کسب قدرت درنواحی روستایی ایجادگردد.این امرنمی تواندبطورهمزمان درسراسرکشورانجام گیرد،بلکه باید در مناطق کوچك یامحدوداجراگردد.

بعلاوه،بعلت خصلت طولانی بودن جنگ ،مناطق پایگاهی ضروری هستند. در مراحل اولیه ،دشمن بسیارقدرتمندتراز نیروهای انقلابی است.نیروهای انقلابی درآغازکارضعیف هستندوسپس قدرت می‌یابند،بنحوی که تدریجاتناسب قوا را برهم زده وضربه نهایی رابردشمن وارد می آورند.پس،جنگ طولانی است و ضرورتاًبرای دوره ای طولانی شکل جنگ چریکی رابخودمی گیرد.بنابراین،برای حفظ نیروهای انقلابی،برای گسترش انقلاب وبرای داشتن موضعی مستحکم،وجود این مناطق پایگاهی ضروری هستند.این اساس وبنیاداستراتژی وتاکتیکهای جنگ چریکی است.

مائوتوضیح دادکه:

"مواجهه باچنین دشمنی مسئله مناطق پایگاه انقلابی رانیزمطرح کرده است. ازآنجاکه امپریالیسم مقتدرو متحدین مرتجع اودرچین مدت مدیدی است که شهرهای کلیدی کشوررابه اشغال خود درآورده اند،اگرنیروهای انقلابی قصد سازش باامپریالیسم ونوکرانش رانداشته بلکه مصمم به ادامه مبارزهٔ خویشند،اگر آنهاقصددارندنیروهای خود را ذخیره و آبدیده کنندوتاموقعی که بقدرکافی نیرومندنشده اند،ازنبردتعیین کننده با چنین دشمن قوی احترازجویند،بایدمناطق روستایی عقب مانده رابه مناطق پایگاهی پیشروومستحکم،به دژهای بزرگ نظامی، سیاسی،اقتصادی وفرهنگی انقلاب مبدل سازندتابا اتکاء بدانهاعلیه دشمن درنده که باتکیه به شهرهابه مناطق روستایی حمله می کند،مبارزه نمایندوازاین طریق درجریان پیکارطولانی بتدریج به‌پیروزی نهایی انقلاب دست یابند.... مبارزه انقلابی طولانی،بطورعمده جنگ چریکی دهقانی است که ازطرف حزب کمونیست چین رهبری می گردد.بهمین جهت نادرست است اگربه اهمیت مناطق روستایی بعنوان مناطق پایگاهی انقلابی،به لزوم کارسخت وپرزحمت بین دهقانان و همچنین به جنگ چریکی توجه لازم نشود."[15]

جنگ چریکی وایجادمناطق‌پایگاهی مرحله ای تعرضی درچارچوب کلی جنگ درازمدت خلق است.نسبت به کل کشور مناطق پایگاهی شرایط حفظ نیروهای انقلابی رابوجودمی آورند،امانسبت به بخشهای خاص کشور،آنهاعملیات تعرضی هستند.جنگ چریکی،جنگ انقلابی و مناطق پایگاهی راگسترش میدهد و در نتیجه روندکسب قدرت درمناطق روستایی راتسریع می کند.

علاوه برجنبه های نظامی قضیه،این مناطق پایگاهی ازخصوصیات سیاسی و ایدئولوژیك مهمی نیزبرخوردارند.ایجاد مناطق پایگاهی بمعنای رشدقدرت سیاسی انقلابی اکثریت عظیم توده دهقانی بویژه دهقانان فقیروبی زمین،تحت رهبری پرولتاریاست(این خود،شکلی ازدیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریامی باشد،که امروزبطورمثال در پرو آنراکمیته های خلق می نامند). اجرای برنامه انقلاب دمکراتیك نوین امحاء فئودالیسم (چه بشکل کلی باشد،چه جزئی)،توزیع زمینهای دشمنان درمیان دهقانان،طبق اصل"زمین ازآن کسی است که روی آن کشت می کند"، ایجاد دادگاههای خلق واجرای عدالت انقلابی ـ اینهاوبسیاری تحولات انقلابی دیگر توسط قدرت سیاسی نوین انقلابی بوقوع می پیوندد.

نتیجتاً،توده های زحمتکش ومردم میهن پرست باسرهایی برافراشته برپا می خیزندوبه قدرت انقلابی خویش بی‌نهایت مطمئن می شوند.اینهامردمی هستند که هدف انقلاب رابطورمشخص می بینند وخود شاهدشکل گرفتن نظام اجتماعی آزادشده آینده هستند،اینهابه حزب و ارتش تحت رهبری آن اعتمادمی کنند، به یك کلام،مناطق پایگاهی نمونه‌های انقلاب راپیش روی مردم قرارمی دهند. این امرباعث میشودکه دهقانان باتمایلی افزون به زیردرفش جنگ انقلابی گرد آیند،وبه آنها این توانایی را اعطاء می‌کندکه درامرانقلاب شرکت کنندوباروحیه ای عظیم ازخودگذشتگی بروزدهند.ازنقطه نظرکل کشور،مناطق پایگاهی "جرقه"هستند.

درعین حال،ازطریق ایجادواستحکام بخشیدن به مناطق پایگاهی است که پرولتاریامردم رادرکسب قدرت دولتی واداره آن هدایت می کند،وبدین ترتیب توده‌هامی توانندقدرت نوین دولتی را برای خودشان،درطول روندآماده سازی خویش جهت اداره دولت آینده،تجربه نمایند.

اینهاکه برشمردیم،نقش سیاسی و ایدئولوژیکی بودکه مناطق پایگاهی ایفاء می کنند.

تغییرات متعاقب جنگ جهانی دوم و مسیر جنگ خلق

تحولات پس ازجنگ جهانی دوم از یکسو بگونه ای بوده که اکثرکشورهای تحت سلطه دیگربه عقب افتادگی چین قبل ازانقلاب نیستند.نفوذگسترده و روزافزون امپریالیسم باعث بسیاری تحولات گشته،که بعضی ازآنها اساسی و کیفی بوده اند.سرمایه‌داری،منجمله در کشاورزی رشدکرده،بنحویکه فئودالیسم درابعادگسترده ای اضمحلال یافته است و بهمراه آن کارگران ازنظرکمّی افزایش یافته وازتجربه بیشتربرخوردارگشته اند؛ کارگران غیرصنعتی نیزبهمراه کارگران صنعتی افزایش کمّی حاصل نموده،وشمار دهقانان بی زمین نیزازدیادیافته است؛ روندشهری شدن تسریع گشته ودستگاههای دولت نظامی ـ بوروکراتیك ایجاد شده اند.این تحولات همچنان تداوم داشته ودربعضی مواردحتی تشدیدیافته اند.

ازسوی دیگرعلیرغم این تحولات، خصلت اساسی دولت وساختاراجتماعی ـ اقتصادی جامعه اساساً"یاعمدتاًدست نخورده باقی مانده است.دولتهای باصطلاح "مستقل ملی" درحقیقت مستقل نبوده بلکه تحت سخت ترین سلطه واستثمارامپریالیستی قراردارند.طبقه حاکمه به امپریالیسم وابسته است،استبدادواستثمارفئودالی (ونیمه فئودالی)هنوزدرابعادی گسترده در مناطق روستایی وجود دارد،شهرهای بزرگ وکوچك هنوزپایگاههای دشمن است؛ اکثریت عظیمی ازجمعیت مناطق روستایی

راکه پروسهٔ فقیرشدن درآنجا در حال گسترش است، دهقانان تشکیل می دهند؛ توده ها ازهیچگونه حق دمکراتیک برخوردار نیستند، ومردم غالباً زیرچرخ حاکمیت فاشیستی نظامی یادیکتاتوری غیرنظامی (که دراصل فاشیستی است) خردمی شوند. بطورخلاصه بگوئیم، شرایط درا ینگونه کشورها، باستثنای معدودی، مجموعاً درماهیت همانندشرایط چین پیش ازانقلاب است.

بدین ترتیب، علیرغم تحولاتی که بوقوع پیوسته اند، استراتژی پایه ای محاصره شهرها ازطریق دهات همچنان معتبراست (باوجودچندا ستثنا). انکشاف سریع جنگ خلق درپروتحت رهبری حزب کمونیست پرو براین حقیقت صحه می گذارد. اما بعلت تحولات مهمی که رخ داده اند، ضرورت بکارگیری خلاقانه (آنچه که همیشه مورد تأکیدمائوبود) استراتژی وتاکتیکهای جنگ خلق بیش ازپیش احساس میگردد.

هنگام انجام این وظیفه، غالباً دو گرایش انحرافی به چشم می خورند. گرایش نخستین، عبارت است ازنادیده گرفتن وحتی امتناع ازقبول تحولات و تفاوتهاوبدین ترتیب بکارگیری مکانیکی تجربه چینی ها بجای بکاربردن خلاقانه اندیشه مائوتسه دون. گرایش دیگر، بعلت عدم توانایی در درک وجوه تشابه اساسی برتحولات وتفاوتهابیش ازحد تأکید گذارده ونتیجتابه عدم قاطعیت درانقلاب دچارخواهدشد. درحقیقت، گرایش دوم نیز به تجربه چین بشیوه ای دیالکتیکی، اما منفی، برخوردکرده وازدرک اینکه اندیشه مائوتسه دون وجنگ خلق بایدبطور خلاق بکارگرفته شوند، عاجزمی ماند. رویزیونیستها نیزبرای انکارخصلت اساسی کشورهای تحت سلطه و رد مقوله جنگ خلق، براین تفاوتهاتأکیدبسیارمی گذارند.

مبارزه علیه این دوگرایش، ومسئله بکارگیری عمومی ترخط جنگ خلق، حول دونکته متمرکزمیشود: ۱ ـ شروع مبارزه مسلحانه ازهمان ابتدا (یعنی، وظیفه مرکزی چیست وچگونه بایدانجام شود؟)، ۲ ـ مسئله ایجادمناطق پایگاهی.

بخاطرتحولاتی که پیش ازاین ذکر کردیم، دربسیاری کشورهادیگرنمیتوانند دقیقاً" ازالگوی چین پیروی کرده وبرای آغازیدن جنگ پارتیزانی ازیک نقطه دورافتاده درکشور وهدایت جنگ ازآنجا تلاش شود.

بلکه بعکس، براه انداختن جنگ پارتیزانی باهدف ایجادمناطق پایگاهی، کارسراسری سیاسی وتشکیلاتی، جنبشهای توده ای وخیزشهای توده ای در درون شهرها کاردرمیان کارگران، وفعالیت درشهرها حول یک ارگان حزبی، وغیره ـ همگی از اهمیت برخوردارشده اندوایجادرابطه بین آنهاوجنگ پارتیزانی امری ضروریست (حتی دررابطه با انقلاب چین نیز مائو به این مسائل اهمیت مبدول می داشت). درغیراینصورت، پیشبردجنگ انقلابی بر پایه یک خط ومشی صحیح ناممکن خواهد بود، بعلاوه، براهمیت این امروزبروز افزوده میگردد.

دربرخوردبه فشاردشمن در دورهٔ آغازین انکشاف جنگ چریکی وایجاد مناطق پایگاهی (بهرشکل آن)، که هنوز انقلاب ضعیف است، این فعالیتهادرشهرها ازاهمیت برخوردارند. درعین حال، انکشاف جنگ چریکی، وبویژه مناطق پایگاهی می توانندنفوذانقلابی عظیمی بر خیزش وشورش توده ای درشهرها برجای نهندوخصلت انقلابی بیشتری بدانهابخشند. همچنین، کاردرشهرهابویژه میان کارگران ودرجنبشهای توده ای، می توانندنقشی عمده درتأمین کادر ومبارز ایفاء نماید.

گرایش به حذف این فعالیتها و بکارگیری کورکورانه شیوه رفقای چینی مبنی برایجادمناطق پایگاهی محلی در مرحله ابتدایی، یکی ازدلایل عمده به انحراف افتادن نسلی از مارکسیست ـ لنینیستهایی بودکه در دهه شصت بها ـ خاستند، متأسفانه، هنوزهم این گرایش از ابعادگسترده ای برخورداراست. تبلورات خاص این مسئله عبارتند از:

ـ عدم توانایی در درک ویا انکار ناآگاهانه روندتکامل سرمایه داری و اضمحلال مناسبات فئودالی (شیوه ای غیر انقلابی) درکشورهای تحت سلطه؛

ـ درنتیجه، عدم توانایی در درک یا بازهم انکار اهمیت فعالیت درشهرهاودر میان کارگران، انکارسازمانها و خیزشهای توده ای وقدرت انجام فعالیت علنی؛

ـ عدم توانایی در درک ویاانکار اهمیت فعالیت سراسری برای ایجادمناطق پایگاهی.

این گرایش شایع درشبه قاره هند، بشکل شکستهای سختی درجنبشهایی انقلابی نتیجه داد. نتیجتاً، عده کثیری از صفوف مارکسیست ـ لنینیستهاکنده شده و به نفی اندیشه مائوتسه دون وجنگ خلق رسیدند. بعلاوه، رویزیونیستهاوسایردشمنان تلاش ورزیدندکه ازاین شکستها برای حملهٔ جدیدی علیه مائو وجنگ خلق استفاده کنند.

اگرچه اهمیت درک این تحولات و تعییراتی که درفعالیت انقلابی باعث می گردندواضح است، ولی بازهم بایدتأکید نمودکه فعالیت میان دهقانان درمناطق روستایی عمده بوده وبرپاداشتن جنگ خلق بطورکل، کماکان وظیفه مرکزی می ـ باشد فعالیت درشهرها، یاجنبشهای توده ای وغیره، نمی تواندسیاست انقلابی را بدون انکشاف مبارزه مسلحانه درمناطق روستایی، بیش ازحدمعینی درمبارزه برای کسب قدرت پیش برد. تنها ـ جنگ چریکی درمناطق روستایی است که می تواندشرایط رابرای ایجادسازمانهای توده ای تحت رهبری پرولتاریادرشهرها وارتقاء آنهابه مراحل عالی تروا ستفاده ازآنهادرخدمت جنگ انقلابی، ایجادکند.

دربعضی ازکشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا، وآمریکای لاتین، رشدسرمایه ـ داری وافزایش کمّی کارگران گسترده است ـ علیرغم اینکه نظام سرمایه داری دراینکشورها "مسلط" نیست. دراین کشورها اهمیت سیاسی ونظامی شهرهابیشترشده و میشود. این یک واقعیت عینی است، علیرغم فقدان مبارزه مسلحانه درمناطق روستایی، بعضی اوقات جنبشهای توده ای دراین کشورها می توانندبه خیزشهاوشورشهای توده ای جهش کنند. بدین ترتیب، امکان برپاساختن مبارزه مسلحانه طی اولین مرحله شورشهای توده ای درشهرها مهیامیشود، واین امری ضروری نیزهست. و بدین جهت است که حزب پرولتری باید امکان استفاده ازاین چنین موقعیتها را دراستراتژی عمومی خودبحساب آوردوباید آماده استفاده ازآنهاباشد ـ اگر چه محاصره شهرهاازطریق دهات کماکان راه انقلاب آنهاست. بنابراین، خط انکشاف جنگ چریکی وکسب قدرت درمرحله اول درمناطق روستایی، به طریقی ایستا قابل اعمال کردن نیست، بلکه باتغییر درشرایط، تغییرمی کند.

اما، اگرکسی ازاستراتژی عمومی درک مبهمی داشته باشدوجنبه های عمده استراتژی عمومی رانادیده انگارد، قادر نخواهدبودکه ازثمرات این چنین فرصتهایی که درنتیجه تغییردراوضاع بوجودمی آیند،

استفاده کند،مثلاً،علیرغم خیزشهای توده ای در شهرها شاید کسب سراسری قدرت سیاسی ناممکن باشد،یاحتی اگرقدرت سراسری کسب گردد،شاید این پیروزی دوام نیاورد. بعبارت دیگر،می توان قدرت راگرفته وتحکیم نمود،اماضروری است که اینکار باجنگ درازمدت داخلی درمناطق روستایی همراه شود.تجزیه انقلاب روسیه رادرنظربگیرید.اگرچه روسیه کشوری امپریالیستی شده بودولی مناطق روستایی آن هنوز فئودالی بوده وجنگ داخلی در این مناطق جریان داشت.می توان استدلالاتی ارائه داد دال براینکه جنگ داخلی می بایست برپایهٔ اصل جنگ خلق وبا تکیه عمده بردهقانان پیش برده میشد.

همانند مورد"آغازجنگ چریکی از همان ابتدا"،بعلت تحولات مدکور درایجادمناطق پایگاهی،تفاوتهایی نیزمی توانندبوجودآیند.مخالفین جنگ خلق می گویندنکاتی که مائودرمقاله"چراقدرت سرخ درچین می تواندپایداربماند؟" بمثابه شرایط موجودیت مناطق پایگاهی بدانهااشاره نموده،دیگر در بسیاری کشورهای تحت سلطه وجودندارد.آنها بویژه تأکیدمی کنندکه دیگرجنگ سالاران فئودال محلی مثل چین آنزمان وجودندارند،بلکه دستگاه دولت متمرکز بوروکرات ـ نظامی جای آنهااگرفته است.آنهامی گویندهنگامیکه به کشورهای کوچك وفاقدتپه وجنگل می رسیم،این مشکلات چندبرابرمیشوند.وآخرالامر، چنین نتیجه می گیرندکه ایجادمناطق پایگاهی امکانپذیرنیست.

بیشك،مارکسیست ـ لنینیستها برای کسب درك دقیق ازمشکلات ومحدودیتهای شرایط عینی،بایدکاملاً پایه مادی این مباحثات راتحلیل کنند.اما نکته مهم دراینجااینست که این افراد، تئوری مناطق پایگاهی سرخ مائو رابه بهانه "شرایط عینی"بصورت مکانیکی و غالباًبه شکل مثله وتحریف شده،ارائه می دهند.

هنگامیکه مائودرسال ۱۹۲۸ نوشت: "چراقدرت سرخ درچین می تواندپایدار بماند؟"، بمعنای این نبودکه روندجمعبندی ازمناطق پایگاهی توسط وی در آنجابه پایان رسیده وشرایط بلاتغییرمانده است. مائو بعدأنشان دادکه حتی در غیاب شرایطی که وی در ۱۹۲۸ تشریح نمود، انواع یااشکال گوناگون مناطق پایگاهی می توانند بوجودآیند.مثلا،وی از انواع مناطق پایگاهی ذیل نام برد:مناطق پایگاهی کوهستانی،پایگاه های جلگه ای، و پایگاه هائی که در نواحی پوشیده ازشبکه متراکم رودخانه‌ها ودریاچه هاقراردارند،همچنین امتیازات ومضرات مقایسه ای آنهارابرشمرد . وی شرایط متفاوت ذیل راکه می توانند بر تأسیس مناطق پایگاهی تأثیر بگذارند و سیاستهای متفاوت وقابل تغییررا الزامی سازند،برشمرد:مناطق پایگاهی موقت یا موسمی درجلگه های نامساعد،انتقال مناطق پایگاهی ازمحلی به محل دیگر،استفاده از"پرده سبز" مساعدغلات ساقه بلند در تابستان درجلگه ها،ویا بااستفاده از یخبندان رودخانه هادرزمستان،وغیره.[16] بدین ترتیب،درطول جمعبندی ازمناطق پایگاهی طولانی مدت،مائو نشان داد که "یك حزب انقلابی بایدجنگ چریکی را شروع کرده ومناطق پایگاهی دائم یاموقت رادرکلیه نقاطی که چینی‌هاسکونت دارند وقوای دشمن مستقراست،بوجودآورد."[17]

بسیارکسان هستندکه هنگام بررسی ماشین متمرکزدولتی وفقدان جنگ سالاران فئودال،درموردقدرت این دستگاههای دولتی غلومی کنند،آنها،تضادهای درونی این دستگاه رانادیده می گیرند ـ مثلاً، این حقیقت که جناحهای مختلف تشنه قدرت درون طبقه حاکمه این کشورها، گاهی حتی به مبارزه خونین علیه یکدیگر برمی خیزند (مبارزه ای که دستگاه دولتی رابه بی ثباتی دچارمی سازد).این امر،بازتاب ناگزیرتصادم سخت میان امپریالیستهای مختلف بویژه دوابرقدرت، برسرسلطه براین کشورها،می باشد؛که بحرانی حل ناشدنی درنظام نومستعمراتی است.

درعین حال،این نظام مکرراً باعث بوجودآمدن دیکتاتوریهای فاشیستی دراین کشورهامی شود،حتی سوسیال ـ دمکراتهای ماسکدارنیزنمی توانندماهیت واقعی فاشیستی خودرابرای مدت طولانی پنهان سازند.این مسئله،بهمراه استثماربسیار شدید،تضادهای بین اقشارمختلف خلق و طبقه حاکمه رابسیارتشدیدمی کند،نتیجتاً تعدادقابل توجهی گروه‌های شورشی مسلح کمابیش مرتبط باخلق،دربسیاری از این کشورها ـ حتی درجاهائیکه رهبری پرولتری وجودندارد ـ ظهوریافته وبرای دوره های طولانی موجودیت خودراحفظ نموده اند.در بعضی کشورها،این گروه‌هاازپایگاههایی درمناطق روستایی برخوردارندوبه حملات مسلحانه قدرتمندعلیه دولت دست می زنند.واین جنگهادرکشورهای کوچك است که روی می دهند.

بنابراین،علیرغم تفاوتهای موجود در روند،شکل،ویادورهٔ آنها،مبارزات مسلحانه ومناطق پایگاهی می توانندبوجودآمده و تکامل یابند.همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید:

"دراین کشورهااستثمارپرولتاریا و توده‌های مردم سخت،سلطه امپریالیستی وقیحانه ودائمی بوده وطبقات حاکم معمولاً دیکتاتوریشان رابطوروحشیانه و عریان اعمال می کنند،وحتی زمانیکه ازبورژوا ـ دمکراسی یاازاشکال پارلمانی استفاده می کنندیکتاتوریشان رافقط پردهٔ نازکی می پوشاند.این اوضاع منجر به مبارزات انقلابی متداوم ازجانب پرولتاریا،دهقانان ودیگربخشهای توده‌ها می شودکه اغلب شکل مبارزه مسلحانه بخودمی گیرد.به این دلایل ومنجمله بدلیل تکامل ناهمگون وناقص الخلقه در این کشورهاکه اغلب حفظ ثبات حاکمیت و تحکیم قدرت درسراسرکشور را برای طبقات ارتجاعی مشکل می کند،معمولا اینگونه است که انقلاب شکل جنگ انقلابی طولانی مدت راکه درآن نیروهای انقلابی قادرندنوعی منطقه آزادشده در مناطق روستایی رامستقرکرده‌واستراتژی پایه ای محاصره شهرهاازطریق دهات را به پیش برند،بخودمی گیرد."[18]

جنگ خلق در کشورهای "سرمایه داری وابسته"

"دربیانیه مشترك "صادره ازسوی سیزده حزب وسازمان درسال ۱۹۸۰،آمده است:

"این گرایش،انکارناپذیر امپریالیسم است که عناصرقابل توجهی از روابط سرمایه‌داری رابه کشورهای تحت سلطه‌اش محرفی می کند.دربرخی از کشورهای وابسته،تکامل سرمایه‌داری بدان اندازه پیشرفته است که دیگر صحیح نیست آنهارابمثابه نیمه فئودال مشخص کرد،بهتراست آنهارابطورغالب سرمایه ـ داری بخوانیم،اگرچه ممکن است هنوز عناصرمهمی ازروابط نیمه فئودالی وفئودالی وبازتاب آنهادر روبناوجودداشته باشد.

"درچنین کشورهایی باید تحلیل مشخصی ازاین شرایط انجام شده ونتیجه گیریهای مناسب درارتباط باراه،وظایف خصلت وصف بندی نیروهای طبقاتی بدست آید.درهرحال امپریالیسم خارجی آماج حمله انقلاب باقی می ماند."[۱۹]

علاوه برکره جنوبی،تایوان وغیره، دربعضی کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای ثروتمندتولیدکننده نفت نیز سرمایه‌داری بنحوقابل توجهی توسعه یافته است.

توسعه سرمایه‌داری که دراین کشورها بوقوع پیوسته بمعنای سرمایه داری مستقل ملی نبوده،وآن نوع سرمایه‌داری نیست که ازطریق سرنگون ساختن فئودالیسم وامپریالیسم خارجی بوجودآمده باشد.بلکه بالعکس،همان سرمایه‌داری است که توسط امپریالیسم دردورهٔ توسعه پس ازجنگ جهانی دوم وتحت نظام نیمه مستعمراتیش بوجودآمده است.این سرمایه‌داری،سرمایه داری بوروکرات ـ کمپرادوراست که توسط امپریالیسم خارجی شکل گرفته و بدان شدیداً"وابسته می باشد.بنابراین، خصلت بیقوارگی معوج وسلطه‌نومستعمراتی مداوم آن ـ علیرغم خصلت سرمایه داری غالب برجامعه ـ نیزازهمین ویژگی برخوردار است.دستگاه دولتی این کشورها، دست نشانده سرمایهٔ‌بوروکرات ـ کمپرادور وامپریالیسم می باشد.بیشك،امپریالیسم یکی ازاهداف موردحمله درانقلاب اینگونه کشورهاست.

ازآنجاکه نظام فئودالی یانیمه ـ فئودالی کهن این کشورهاتوسط ابزار انقلابی سرنگون نشده بلکه بشیوه‌ای غیر انقلابی توسط امپریالیسم متحول گشته است،بنابراین کاملاً"طبیعی وممکن است که یك بخش عظیم وعمده ازملاکین نظام فئودالی،طی‌یك پروسه‌تدریجی وسازشکارانه به ملاکین سیستم کشاورزی سرمایه داری تبدیل شوند ـ ودرعین حال،به امپریالیسم وابسته باشند.بااین وجود،بوروکرات کمپرادورهای نوین نیزمجبوربه شرکت دراقتصادکشاورزی هستند.همچنین،بعلت این تحول غیرانقلابی است که عناصرمهم یابقایای مناسبات تولیدی فئودالی همچنان پایدارمی مانند وتأثیرات مداوم بر روبنا برجای می نهند.

بازتاب اینکه،این کشورها نو ـ مستعمرات تحت سلطه امپریالیسم هستند، رامی توان دراین زمینه‌هامشاهده نمود:

فقدان دمکراسی درسیستم سیاسی دولت، فقدان حقوق قانونی مردم،تداوم‌دیکتاتوری سبعانهٔ بوروکرات ـ نظامی،ودرهم کوبیده شدن جنبشهای مردم.

بدین جهت،می توان گفت که‌وظیفه انقلاب دمکراتیك نوین دراین کشورها به اتمام نرسیده است.یك ویژگی مهم انقلاب دمکراتیك نوین ـ همانگونه که مائو درچین نشان داد ـ اینست که بورژوازی منقسم میشودوبخشی ازبورژوازی (بورژوازی ملی یابورژوازی متوسط و کوچك)می تواندرجهت انقلاب ایفای نقش کندوبهمین جهت است که پرولتاریا بایدبرای اتحادباآن گام بردارد.این فرمولبندی مهم مائو،دراینگونه کشورها قابل اجراء است.ازیکسو،انکشاف گسترده سرمایه‌داری به ناگزیر باعث بوجودآمدن بورژوازی ملی‌درسطح گسترده میشود.ازسوی دیگر،سرمایه بوروکرات ـ کمپرادور دراین کشورها، در همکاری نزدیك باامپریالیسم،به سرمایه انحصاری تکامل یافته ودستگاه دولت ارتجاعی از آن حمایت می کند.درنتیجه، بورژوازی کوچك ومتوسط محدودمیشود.بدین جهت، تفکیك اقشاربورژوازی وتلاش در جهت اتحادبابورژوازی ملی درطول مبارزه انقلابی وضدامپریالیستی،هنوزهم وظیفه ای مهم تلقی میگردد.

واضح است که مرحله انقلاب دراین کشورها،کماکان دمکراتیك نوین است. ترتسکیستها،سوسیال دمکراتها،و انواع گوناگون رویزیونیستهاچنین مطرح می ـ کنندکه دراین کشورها،دمکراسی نوین دیگرازضرورت برخوردارنیست،چراکه اقتصادسرمایه‌داری است ومرحله انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی است.این ادعانه ـ تنهاغلط بلکه ارتجاعی است،زیرااین نظریه باصرفاً"توجه‌به‌سرمایه‌داری،استثمار امپریالیستی راسرپوش نهاده،کشورهای امپریالیستی وکشورهای تحت سلطه را در یك کفه قرارمی دهد.

اماسئوالی که دراینجامطرح میشود، اینست که :راه انقلاب دراین کشورها چیست؟ وتاچه حدجنگ خلق ومحاصره شهرهاازطریق دهات دراینجاهنوزمعتبر است؟

بدون شك،می توان گفت :شیوه ها وخطوطی که درکشورهای عقب ماندهٔ کشاورزی قابل بکاربستن است درکشورهای فوق الذکردقیقاًبهمان شکل کاربردندارد، قبلا متذکرشدیم،درکشورهائیکه سرمایه ـ داری درآنهاوجه غالب نبوده،گرچه رشدی قابل توجه داشته،کاردرمیان شهرها و در میان کارگران ازاهمیت بسیاربرخوردار گشته است،بنحویکه حتی می‌توان مبارزه مسلحانه راازطریق خیزشهای توده ای در شهرها ـ بجای مبارزه مسلحانه درمناطق روستایی ـ آغازنمود.این مسئله کمابیش درموردکشوری که بطورغالب سرمایه داری است،نیزصادق است.وازآنجا که این کشورهابطورغالب سرمایه‌دارند،دهقانان اگرچه نیروی مهمی راتشکیل میدهند،اما نیروی عمده انقلاب نبوده ومناطق روستایی ضرورتاً"مرکزفعالیت نیستند.بدین جهت است که احتمالاً"مبارزه مسلحانه و تشکیلات مسلح درطول کل پروسهٔ انقلاب دراین کشورهادیگرعمده نیست.درچنین موردی،حتی امکان این وجوددارد‌که نتوان قدرت سیاسی رابلافاصله ازطریق قیام مسلحانه کسب نمود،بنحویکه پس ازنوعی کسب قسمی قدرت ممکن است برپایی یك جنگ انقلابی کمابیش درازمدت ضروری گردد.حتی کسب کامل قدرت می تواندبه سطح یك پیروزی موقت تنزل یابد،بنحویکه عقب نشینی وبازگشت به مناطق روستایی ویامناطقی که دشمن در آنجاضعیف است،ضروری شود(وازآنجا جنگ خلق درازمدت به پیش برود).

بطورخلاصه،ازآنجاکه راه انقلاب دراین کشورهادقیقاًروشن نیست،بنابراین وظیفه بسیارمهم احزاب کمونیست آنها است که درزمینه‌های زیربطورجدی تحقیق وبررسی بعمل آورند: تئوری انقلاب دمکراتیك نوین مائو،جنگ دراز مدت خلق وجنگ چریکی توسط حزب پرولتری،وآموزش کادرها،کارگران و دهقانان دراین تئوریها،وعملکردخلاقانه جنگ خلق برای تدارك جهت کسب قدرت.

ازآنجاکه کارگران وشهرها در اینگونه کشورهاعمده شده اند،بنابراین وظیفه آموزش کارگران ازطریق ارگان (یاارگانهای) حزبی وبوسیله جنبشها و تشکلات انقلابی توده ای بیش از هرزمان دیگری،اهمیت یافته است.

وبالاخره،رشداحزاب پرولتری انقلابی اصیل،براساس مارکسیسم ـ لنینیسم، است که نهایتاجوابی صحیح به راه دقیق انقلاب دراین کشورها ارائه خواهد داد.

نتیجه گیری

ازطریق ترسیم راه انقلاب چین بودکه مائوتسه دون تئوری مارکسیستی جنگ راتوسعه داد،اوازجنگهای مهم جهان وچین،بویژه جنگهای مترقی وانقلابی آموخت.اوآموزشهای مارکس،انگلس،لنین واستالین رادرزمینه جنگ وبطورخاص جنگ انقلابی بکاربست.وبالاخره، او از بکاربست جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیك درپروسه ای که خود،جنگ انقلابی درچین راهبری مینمود،آموزش دید وهمانگونه مائو بما آموخت،جنگ رادرپروسه جنگ می آموزند.مائو راه جنگ خلق را با تشریح زبردستانه اینکه چگونه مردم تحت ستم وضعیف کشورهای تحت سلطه می توانندباشهامت بپاخاسته و پیروزهٔ امپریالیسم ومتحدین بظاهرقدرتمندش را بخاك بمالند،بودکه مائو راه جنگ خلق راساخته وپرداخته کرد.

اگرصرفاً ازنقطه نظرنظامی راه جنگ خلق رامورد ارزیابی قراردهیم، درك اهمیت چشمگیرآن امکانپذیرنبوده ونمی توان آنرادربحبوحهٔ تحولاتی که امپریالیسم درکشورهای تحت سلطه ایجاد کرده راخلاقانه بکاربست. اگراستراتژی جنگ خلق رابمثابه جهان بینی عمومی ماتریالیسم دیالکتیکی برای حل مسائل جنگ انقلابی درك کنیم،می توانیم از عهده انجام این وظیفه و وظایف حیاتی دیگر برآییم.

موقعیت کنونی جهان بدین شکل است که،ازیکسو، اشکال متفاوت مبارزه منجمله مبارزهٔ مسلحانهٔ مردم علیه امپریالیسم ودست نشاندگانش مجدداً در حال شکل گیریند،جنبشهای رهائیبخش ملی علیه امپریالیسم مجدداً ازقدرت برخوردار میشوند،ونشانه هایی از ذخیره شدن پتانسیل اولیه برای خیزشهای توده ای آتی درمقیاس جهانی - پس ازوقفه ای دراز مدت ازدههٔ شصت به بعد - نمودار گشته اند.ازسوی دیگر،دوبلوك امپریالیستی رقیب بسرکردگی آمریکاوشوروی توطئه می ریزند ودرحال تدارك سرسام آورجهت براه انداختن جنگ جهانی می باشند.درچنین موقعیتی است که رشدمبارزات انقلابی وجنبشهای رهائیبخش ملی تحت رهبری صحیح دراین کشورها،ضروریست،بطورعام،این بمعنای درك راه جنگ خلق وبراه انداختن جنگ چریکی می باشد.مارکسیست - لنینیستهای اصیل،به انجام این وظایف متعهدمی شوند بهمین خاطراست که می بایدراه جنگ خلق وبویژه اندیشه مائوتسه دون رابفهمیم،تحلیل نمائیم وتبلیغ کنیم،چرا که تنهامارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون می تواند راهنمای عمل در مبارزات آتی ما باشد. ○

توضیحات

۱ - مائو،"انقلاب چین وحزب کمونیست چین"،منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحه ۴۷۰.
۲ - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فارسی ،صفحه ۲۴ .
۳ - مائو،"مسائل جنگ واستراتژی"،منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحات ۲۶ - ۳۲۵.
۴ - مائو،"انقلاب چین وحزب کمونیست چین"،منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحات - ۶۹ - ۴۶۸ .
۵ - مائو،مسائل جنگ واستراتژی،منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحه ۳۲۸.
۶ - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،فارسی ،صفحات ۲۵ - ۲۴ .
۷ - ۷ - مائو،درباره دیکتاتوری دمکراتیك خلق،منتخب آثارفارسی،صفحه ۶۱۱ .
۸ - مائو،نیروهای انقلابی سراسرجهان متحدشویدوبرضدتجاوزامپریالیستی مبارزه کنید،منتخب آثارفارسی،جلد۴ ،صفحه ۴۱۴.
۹ - مائو،درباره دیکتاتوری دمکراتیك خلق،منتخب آثارفارسی،جلد۴،صفحه ۶۱۲ .
۱۰ - مائو،انقلاب چین وحزب کمونیست چین،منتخب آثارفارسی،جلد۲صفحه ۴۹۰.
۱۱ - همانجا،صفحات ۸۴ - ۴۸۲
۱۲ - مائو،اززندگی توده هامواظبت کنید، به شیوه های کارتوجه نمائید،منتخب آثار فارسی،جلد۱،صفحات ۲۲ - ۲۲۱.
۱۳ - مائو،موقعیت وسیاست ما پس از پیروزی درجنگ مقاومت علیه ژاپن، منتخب آثارفارسی،جلد۴،صفحه ۲۹.
۱۴ - مائو،بایدکاراقتصادی بیاموزیم، منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحه ۲۸۶.
۱۵ - مائو،انقلاب چین وحزب کمونیست چین،منتخب آثارفارسی،جلد۲،صفحه ۴۶۷.
۱۶ - مائو،مسائل استراتژی درجنگ پارتیزانی علیه ژاپن،منتخب آثارفارسی جلد۲،صفحات ۳۷ - ۱۲۶.
۱۷ - همانجا،صفحه ۱۴۴.
۱۸ - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،فارسی،صفحه ۲۴.
۱۹ - نقل شده دربیانیه جنبش انقلابی.

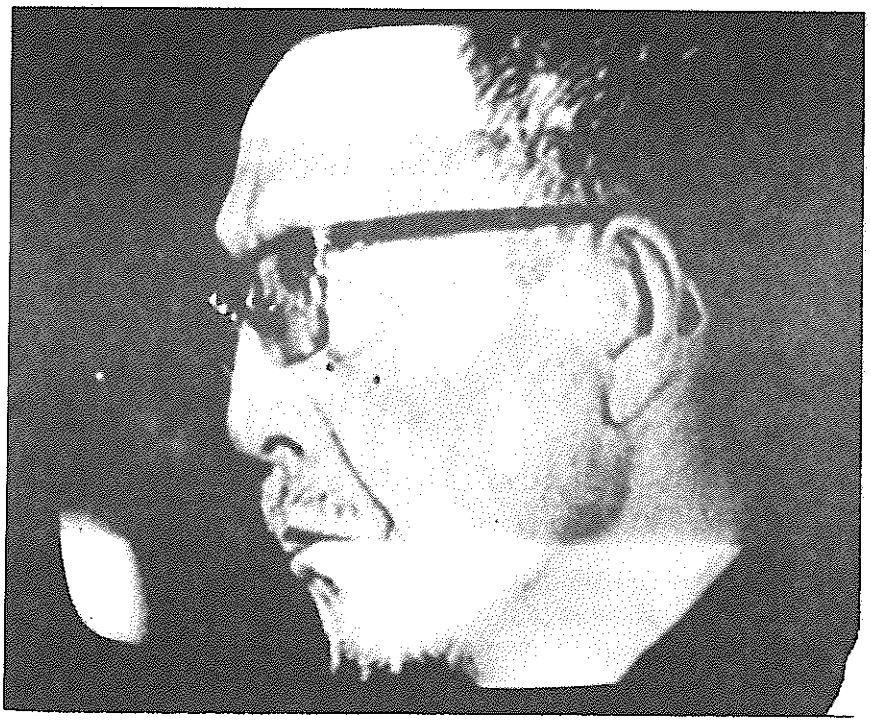



شرح عکس چیان چین در دادگاه :
" اگرقراراست چیزی راقبول کنم این نکته است که من دراین دوراز مبارزه برای قدرت سیاسی شکست خوردم. . . این من نیستم که دردادگاه تاریخ به محاکمه کشیده میشوم بلکه این دارودستهٔ کوچك شماست ."



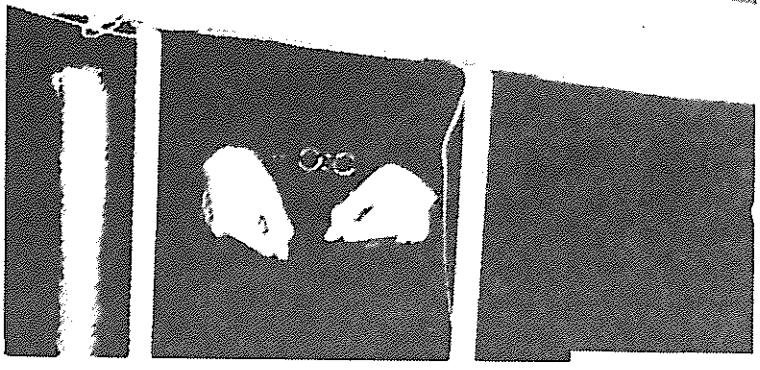

انتقاد

'پولدار شدن شکوهمند است'

دربارهٔ کتابهائی که اخیرا در مورد چین سرمایه داری انتشار یافته‌اند

بقلم ی. ب.

درمیان کتابهایی که دراینجامورد نقد قرارگرفته اند،گزارش خواندنی اورویل شل (Orville Schell) قطعاً پرمایه‌ترین است.تصاویری که وی از زندگی درچین معاصرارائه میدهد و تفاوتهای بسیار این تصاویربادورهٔ مائو، خیلی‌ها رابه فکرخواهدانداخت.بخصوص آنهایی که هنوز می کوشندازوقایع پس ازمرگ مائو، وبقدرت رسیدن دن سیائو - پین سردرآورند.کتاب شل ادعای ارائه یك جمعبندی کلی ازدورهٔ بعدازمائو را ندارد.بعلاوه،بهیچوجه بدنبال مقابله با رژیم کنونی چین هم نیست.واضح است که شل خودازکسانی است که بواسطهٔ سیروقایع متعاقب مرگ مائو درچین، گیج شده اندوبه نظرنمی رسدکه هیچگونه جمعبندی سیستماتیزه ازاینکه چه اتفاقی افتاده وچرا،دردست داشته باشد.با این وجود،اونوعی جانبداری مشهودازتوده‌های چین،ازخودبروزمی دهد،شل به انقلاب ۱۹۴۹ - بقول مائو"بپاخیزی مردم چین" اطمینان عمیق دارد.ازاین دلواپس است که اکنون توده‌هاباخطرفزاینده سرکوب روبرو شده باشند.

کتاب شل برمحورمشاهدات وی در چندسفراخیرش به جمهوری خلق چین شکل گرفته است.دراین سفرها،شل چندین شهراصلی رازیرپاگذاشته وبه مقایسهٔ مشاهدات خودباگزارشاتی از روستاهاکه درگذشته توسط تعدادی از قدیمی ترین "دوستان چین" همچون ویلیام هینتون W.Hinton نگارندهٔ شرح کلاسیك انقلاب چین دریك روستای چینی به اسم فانشن Fanshen،پرداخته است.زبان کتاب،زبان روایت است. دراینجا،آمارتولیدات کشاورزی با گزیده‌ای ازسخنرانی‌های مهم رهبران کنونی وگفتگوی نویسنده بامردم چین درهم آمیخته است.هرچنددرکتاب اهمیت بسیاری به گفتگوهاداده شده،لماچینیهایی که دراینجاگفته‌هایشان نقل شده رانمی‌توان نمایندهٔ مردم سراسرچین به حساب آوردزیراعموماً ازمناطق یادرشغلهایی قراردارندکه برای روزنامه نگاران خارجی بسادگی قابل دسترسند - مع الوصف،تصویری که شل درکتابش ارائه می دهدقلب الهام گیرندگان از نبردسترگ توده‌های چین علیه یوغ امپریالیسم وبرای ساختمان چین نوین را از غم و خشم آکنده می‌سازد

این کتاب مهمترازهرچیزدیگر، مسئله احیاء راتصویرمی کند: یعنی از میان برداشتن "پدیده‌های نوین سوسیالیستی" ورجعت جراحات زشتی که چهره چین قدیم راشدیداً بدنما می کرد - جراحاتی که بسیاری ازافراد،منجمله خودشل،فکرمی کردندکه برای همیشه از سرزمین چین ناپدید شده اند.کتاب شل باشرح برخورد وی با اولین سه چرخهٔ حمل مسافردرجمهوری خلق چین آغاز می‌شود: "این وسیله نقلیهٔ کوچك که شبیه همان کجاوه‌های قدیمی هستند ، حالا بجای یك فردپیاده،یك دوچرخه سوار آنهارامی کشد.مدت زیادی بود که استفاده ازاین سه چرخه‌هاممنوع شده بودند.اینکه یك انسان روی دوچرخه زحمت می کشدتا انسان دیگری را به اینطرف وآنطرف حمل کند،تصویری است که شکل گیری جامعهٔ استثماری کهن را القاء می نماید.جامعه‌ای که کمونیستهابرای تغییرش انقلاب کرده بودند.اما حالا حساسیت نسبت به چنین مطلوبات سوسیالیستی کاهش می یابدو اینرابوضوح می توان دید.مثلاً همان موقع

پولدار شدن شکوهمنداست
نوشته اورویل شل (نشرکتابخانهٔ امریکا امریکای جدید،۱۹۸۶
دهکدهٔ چن : تاریخ اخیریك روستادر چین مائو
نوشتهٔ آنیتا چان ، ریچاردمدسن و جاناتان آنگار (نشردانشگاه کالیفرنیا، کالیفرنیا،۱۹۸۴)
جامعهٔ چین بعدازمائو: مابین اقتدارگرائی و نوگرائی
س. اوبر و همراهان (نشرفیار،۸۶)

که من مشغول تماشای کجاوه‌هابودم، یک زن چاق که چندکیسهٔ پرازموادخوراکی وچیزهای دیگری دردست داشت،بی ادبانه با بادبزن خودبه سینهٔ راننده زد تا بیدارش کند.پس ازچك وچانه زدن بر سرنرخ،بارهایش رابه داخل سه چرخه انداخت ودستوری داد.لحظه ای بعد، راننده که عضلات ساق پایش برای بحرکت درآوردن سه چرخه،ازفشارمنقبض شده بود،کارخودراشروع کرد.

این قبیل "سرنخ‌های سرمایه داری" ـ آنگونه که درچین سوسیالیستی نامیده می شوند ـ درسرتاسرکتاب شل به چشم می خورند.بطورمثال وی به هجوم تکان ـ دهندهٔ متقاضیان به دفاتراسنادرسمی اشاره می کند: درسال ۱۹۸۲ بیش از ۴۰۰ میلیون قراردادااقتصادی منعقدگشته وتعدادبسیاری وصیتنامه نوشته شده تا مردم ازانتقال مایملك خصوصی تازه بدست آمده شان به ورثهٔ خویش مطمئن شوند. چندسال پیش از این،کمتربا چنین چیزهایی روبرو می شدیم.

شل،بحث گسترده ای رابه زرن ژی "سیستم مسئولیت "اختصاص میدهد.یعنی به عنصری که درقلب برنامهٔ اقتصادی جدید دولت چین قراردارد.ماهونگ MA HONG رئیس آکادمی علوم اجتماعی چین موضوع راچنین توضیح میدهد: " در گذشته مابر رهبری جمعی،تأکیدبیش از حدگذاشتیم وبه مسئولیت فردی کم بها دادیم،نتیجه اش این شدکه اساساً همه مسئول بودندولی درواقع هیچ کس مسئولیت قبول نمی کرد.این وضعیت اکنون درحال تغییراست." شل می نویسد،"وقتی من از یك دهقان پیرچینی که ازپشتهٔ هندوانه ـ ای که از روستاباخودآورده بود تا در بازار پکن بفروشدپرسیدم سیستم ـ مسئولیت چه‌مفهومی‌دارد،وی اول ابروهایش رابه بالا انداخته وسپس لبخندی به صورتش چین انداخت .وی گفت "یعنی ما هرکاری که می خواهیم می توانیم انجام دهیم."

در واقع تا آنجائیکه به سیستم جدیدمربوط میشود،هرشخص اساساً"مسئول" خویش است ـ همچون هرسیستم دیگری که درآن تولیدکالائی مسئولی می شود. آنطورکه "جامعهٔ چین بعد ازمائو" La Société Chinoise Aprés Mao می نویسد،این امربرای کارگران صنایع بمعنای سعی درجهت بازگرداندن سیستم قطعه کاری است که دراواخرسالهای ۱۹۵۰ ملغی شد.قراردادهای کارفردی،واکنون بدنبال جلسهٔ اخیرکمیتهٔ مرکزی در سپتامبر۱۹۸۶،حتی اخراجهای وسیع نیز، دوباره احیا می شوند.هرچه باشد،هر کارخانه برای خودوازهمه مهمتر برای سود خود"مسئول" است! این منطق در کشاورزی نیز،به آنچه شاید بتوان مهمترین تغییرش نامید،یعنی تقسیم زمینهای کلکتیو،انجامیده است.

رهبری چین بیش ازهمهٔ بخشها، در کشاورزی است که موفقیت رفرمهایش راجار زده است وبادبه غبغب می اندازد که درسراسر روستاهادهقانان ثروتمند درحال رشد هستند واین دهقانان تلویزیون رنگی خریده،خانه‌های جدید ساخته وبرای تعطیلات به توکیو می روند وغیره..... شل ونویسندگان سایر کتابهای موردبحث ماعقیده دارندکه یك افزایش مسلم ومشهوددرتولیدات کشاورزی حداقل دربعضی مناطق بوجودآمده است. تادرجهٔ زیادی این امرمی تواندبدلیل هوای خوبی باشدکه بصورتی غیرعادی در چندسال گذشته،چین رادربرگرفته است. ولی درمورد رفرمها می توان گفت که موضوعات ارتجاعی نظیر بودا،خدایان،ارواح و مومیائی ها باردیگر درمیان هنرمندان چینی مد شده است.

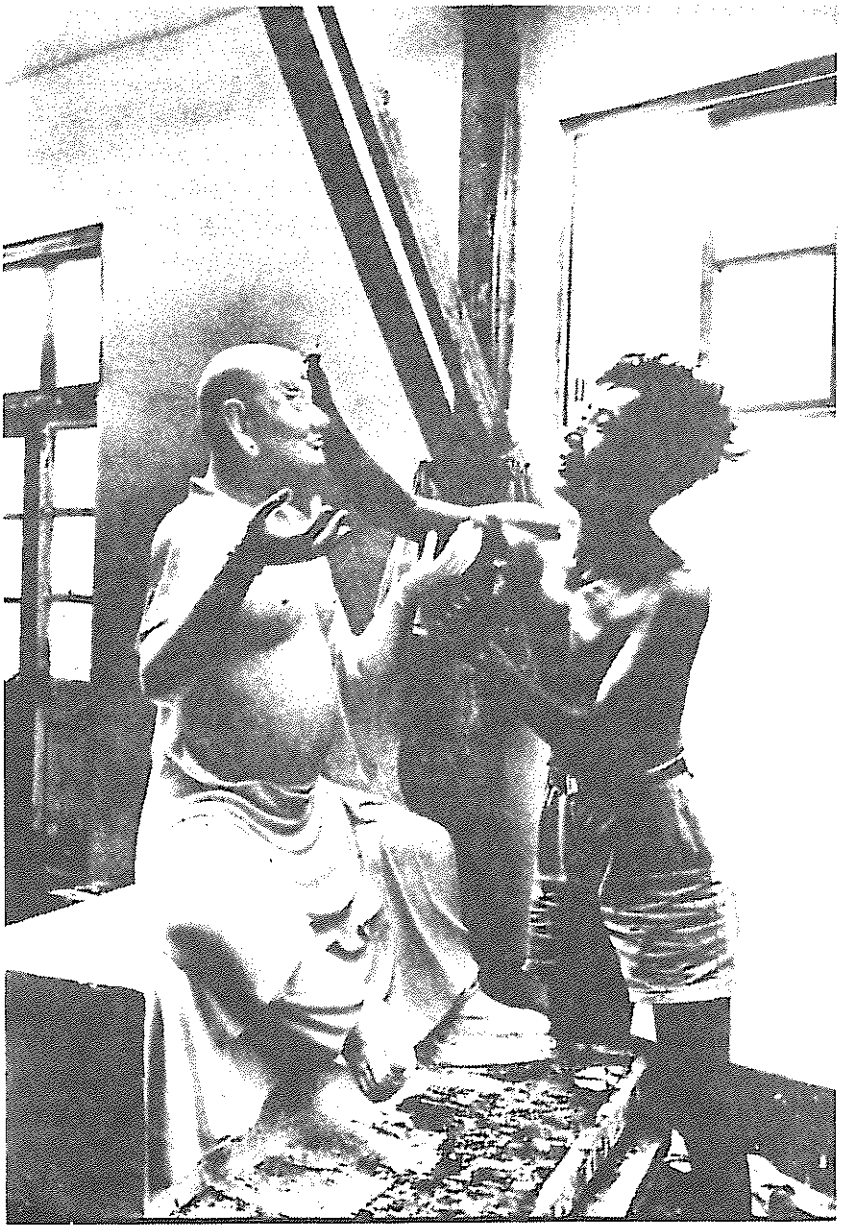

تأثیر کلی آنها بسیار ناروشن است. امکان دارد، وحتی بسیار محتمل است که این رفرمها درواقع به رشد قشر معینی کمک کرده اند، ولی شل جنبه شوم این رفرمها رانیزنشان میدهد. بطورمثال درحین - اینکه دن سیائوپین وشرکاء خودشان را بعنوان قهرمانان مدرنیزاسیون معرفی می کنند (بخصوص درضدیت با مائو و "گروه چهارنفره" که آنهارابه سعی در عقب نگهداشتن چین متهم می کنند)، تقسیم زمینهای کلکتیو، مشکلات معینی برای مکانیزه نمودن ودرنتیجه مدرنیزه نمودن کشاورزی، یعنی پایهٔ اقتصادچین بوجودمی آورد. شل درموردمکانیزه نمودن ازهینتون نقل قول می آورد: "درحقیقت بسیاری ازاین ماشینهای بزرگ جانوران غول پیکربی خاصیت هستند. ازموقعی که زمینهادوباره به قطعه‌های کوچك تقسیم شده اند، دهقانان بهیچوجه نمی توانند از ماشینهای پیچیده استفاده کنند. در واقع برای اکثریت دهقانان توجیه استفاده از هرنوع وسیلهٔ مکانیزه شده بسیارمشکل است. هم اکنون بجزماشینهای کوچك سائیدن دانه و وسایل حمل ونقل، تقریبا هیچگونه مکانیزاسیون کشاورزی وجود ندارد. شایدمکانیزه کردن کشاورزی اولین اصل چهارمدرنیزاسیون بوده باشد، ولی تاآنجاکه من می‌بینم، اکنون، بیشترازمرده ای برروی آب نیست."

نویسندگان روستای چن گزارش می کنندکه، "دهقانان یك روستای پر - رونق وموفق درمنطقهٔ جیان سو نگران بودندکه تقسیم زمینهای وسیع کلکتیو، درسیستمهای آبیاری ساخته شده توسط خودشان خرابی ببارآورده وبدردماشینهای مکانیکی که بکارگذاشته اندنخورد"، و بهمین دلیل بادستورتقسیم زمینهای کلکتیو مقابله کردند. (شل می نویسدکه خود چینی‌ها "شوخی واریك نوع چهارمدرنیزاسیون مدل خودشان رادرست کرده اند: خبره گراکردن کادرها، آزادی گرا کردن دهقانان، پاداش گرا کردن کارگران ومدرك گراکردن روشنفکران".

درنتیجه حتی تاآنجائیکه مربوط به خود تولیدمی شود، برنامهٔ مدرنیزاسیون رویزیونیستها، توسط تقسیم مجدد زمین و امیدبستن به گسترش دهقانان "سرمایه - گذار" یاثروتمند در روستاها، موانع غیرقابل عبوری درموقعیت چین برای رشد درازمدت تولیدبوجودآورده است. چنین رشدی به آگاهی وسازماندهی توده‌های دهقانی، وحتی به درك مکانیزه نمودن بستگی دارد. چنانکه مائو اشاره کرد، "در زمینهٔ کشاورزی باوضعی که درکشور ما وجود دارد، بایدتعاون برمکانیزاسیون وسیع مقدم باشد." ("دربارهٔ تغییر کئوپراتیوکشاورزی") این امردرمرکز مبارزات همه جانبه ای قرارداشت که مائو درسالهای ۱۹۵۰ علیه رهبران سرمایه‌داری به پیش برد. مائو با اعلام اینکه یکی ازخصلتهای رهروان سرمایه - داری درچین، مقابلهٔ آنهاباتغییرکئوپراتیو کشاورزی می باشد، دقت تحلیل را بنمایش گذارد - هرچندکه درآن زمان کسانی بودندکه بفکرشان هم نمی رسید، افرادی درحزب چین، برای ازمیان بر - داشتن کلکتیویزاسیون تلاش می کنند.

تقسیم زمینهای کلکتیو باعدم تکیه بر توده‌هابرای برنامه ریزی آگاهانهٔ تولید همراه است. امروزبرخلاف گذشته، دهقان کاشت خود رابرمبنای منطق بازارانجام می دهد. یکی ازنتایج این مسئله که شل درموردآن بحث می کنداین است که زمینها مرتباً اززیرکشت گندم خارج شده وبرای تولید محصولات پرمنفعتی مانند: پنبه، تنباکو، میوه وسبزیجات وغیره مورداستفاده قرارمی گیرند. درحین اینکه افزایش تولیدکالاهای قیمتی‌تربه افزایش ظاهری تولیدکشاورزی خدمت می کند، اما این امر بروی پتانسیل فاجعه ای درازمدت دراقتصادچین پرده می کشد. در دورهٔ طولانی حکومت مائو پراتیك اینگونه بودکه گندم بمثابه حلقهٔ کلیدی تولیدکشاورزی بحساب آید. واین امر بر پایه ای محکم استواربود. زیراتغذیهٔ بابرنامه ومرتب مردم‌یك وظیفهٔ کلیدی است تکیه برمکانیزم بازار برای تشویق تولید توسط افزودن قیمتها، بتنهائی قادرنیست ضربه‌های ناشی ازکنارگذاشتن سیاستهای سوسیالیستی راجبران کند - وحتی اگر هم این میسرباشد، افزایش قیمت گندم به فاجعه‌ای دیگرخواهدانجامید. کارگران فقیرتر - درشرایطی که قطب بندی در شهرهانیز تشدیدمی گردد - توان خرید گندم را ازدست خواهند دادوتورم که در چین قبل ازانقلاب غوغامی کرد، دوباره ظاهرخواهدگشت. ولی اگر رژیم کنونی اجازه ندهدکه قیمت گندم افزایش یابد، زمین بطور مداوم از زیرکشت گندم خارج شده وبه کمبود وگرسنگی دامن می زند.

ثانیا، گندم اضافی کلیدی بود برای محافظت ازتوده‌های دهقانی درمقابل فجایع طبیعی - که درچین قبل ازانقلاب مرتباً به فقیرترشدن دهقانان می انجامید

یکی از صاحبان هتل که زادهٔ آمریکاست، هتل لوکس درجهٔ یکی را درچین تأسیس کرده است. او می گوید: "من درحال انقلاب کردن هستم، و به آنها نشان خواهم داد که سرویس یعنی چه".

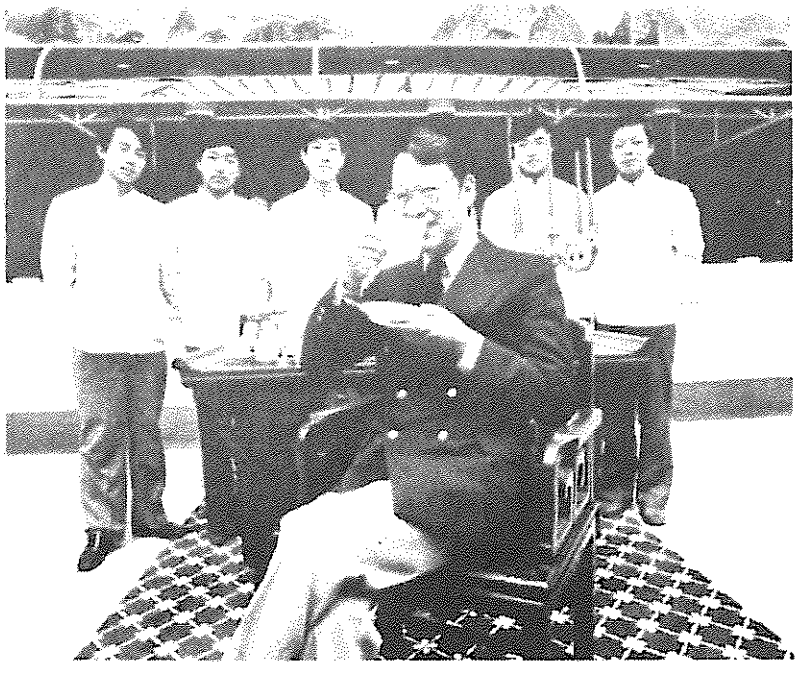



تسلیم طلبی و پرستش پدیده های ارتجاعی غربی، از مقامات عالیرتبهٔ حزب تا کلینیك های پکن: جراحی پلاستیك برای ساختن پلکی شبیه به زنان غربی درچندسال اخیر بشدت رواج یافته است. درهرعمل، تنها بروی یك چشم کار می شود.

که هیچ ذخیره ای نداشته وبزیر قرض می رفتندوسپس در دایرهٔ قرض باز - پرداخت ملاکین محبوس می شدند. همچنین، گندم اضافی یك حلقهٔ کلیدی در استراتژی دفاعی چین انقلابی درمقابل خطر اشغال امپریالیستی می بود که در شعار" تونلهای عمیق حفر کنید، درهمه جا گندم ذخیره کنید، وهرگز برتری طلب نباشید"، تبلور می یافت. ذخیره کردن گندم، جنگ خلق راتسهیل نموده وبه توده هاتوانایی می دادکه درشرایط حملهٔ امپریالیستی در روستاهامقاومت کرده و جنگ پارتیزانی رابه پیش برند سیاستهای اقتصادی کنونی فی المثل جایگزینی استراتژی تکیه بر واردکردن تکنولوژی پیشرفته توسط رویزیونیستهابرای تسلیح ماشین نظامی وپیش بردن یك "جنگ فولاد" امید وتنهاراه مقاومت چینی هادرمقابل امپریالیسم رابزیرسئوال برده و برای رهبری نوین چین روشن ساخت که کاری بجزتسلیم نمی توانند انجام دهند.

شل بوضوح نشان می دهدکه چگونه تقسیم زمینهای کلکتیو، شهوت نفع شخصی رادرسراسر روستاهاازبند رها کرده است. سیستم کلکتیو علاوه براینکه پایهٔ مهمی برای ایجادیك جهانبینی انقلابی می بود، دهقانان رانیزقادرمیساخت که بربسیاری از روشهای اسراف کرانهٔ ناشی ازتولید فئودالی باجهت گیری خانوادگی غلبه کنند. بطور مثال، شل چگونگی حفاظت ازمحصول رادرشرایط ازمیان برداشتن سیستمهای کلکتیو اینگونه تعریف می کند: بقول یك ناظر غربی که به لانگ بو LangBaw، روستای موردبحث درفانشن Fanshen رفته بود: "درسرتاسرمناطق روستایی، پستهای کوچك محافظت درمزرعه هابه چشم می خورند، که دهقانان مجبورندبرای مراقبت از محصول خودشبها رادرآنجابسربرند. آنها نه تنهابایدتمام روز رامشغول کشت و زرع باشند، بلکه درشب نیزباید بیدار بمانند. وبانزدیك شدن فصل درو، می - توان بیتابی وهیجان رادرفضا احساس کرد. بمحض اینکه یك خانواده شروع به جمع آوری محصولاتش می کند، بقیه نیز مجبورندشروع کنند. این جریان، مانند بادی است که به همه جاگذرمی کند. هیچ دهقانی نمی خواهدتنهافردی باشد که محصولاتش هنوزبر روی زمین باقی مانده اند، زیرامی داندکه ازاین طریق خودرادرمعرض خطرسرقت قرارخواهد داد". علاوه براتلاف نیروی کار، بدلیل اینکه دهقانان مجبورندمحصولاتشان را قبل ازاینکه کاملا آماده برداشت باشد جمع آوری کنند، اینکاربمعنی ضایع نمودن محصول نیزمی باشد.

بدنبال تقسیم زمینهای کلکتیو، یك تب کسب مایملك، با نتایج بسیار مضر شایع گردید. ویلیام هینتون به شل گفت "درمناطق روستایی، مردم هرچیزی که به دستشان می آیدرانکه تکه کرده وتقسیم می کنند. بنظرآنهااینطورمی رسدکه اگر چیزهادرحال تقسیم شدن هستند، بهتر است که قبل ازهرکس دیگردرآنجابوده وسهم خودرا قبل ازدیگران دریافت کنند. یك دانشمندعلوم اجتماعی به شل گفت که چگونه درلانگ بو، روستائیان تا آنجا پیش رفته بودندکه موتورهای سیستم آبیاری راکه توسط نیروی کارکلکتیو ساخته شده بودتکه تکه کرده وقطعاتی مانندسیمهای مسی ژنراتورآنرا، در"بازار آزاد" فروختند. منطق غالب درآنجا این بودکه اگرآنهااین کاررانکنند شخص دیگری خواهدکرد، بعلاوه اینکه، در آغاز مقداری ازکارخود آنها صرف ساختن این سیستم شده بود.

اینکه درمقابل این وضعیت چقدر مقاومت وجود دارد، ناروشن است. ولی مقاومت موجوداست. درروستای چین دهقانی تعریف می کندکه تقسیم زمینهای کلکتیو دریك روستای نزدیك، درگوان دانگ Guan dang، چگونه به پیش رفت: "دهقانان واقعامجبورشدندکه این کاررا انجام دهند. درواقع یك دهقان (درگروه من) آنقدرعصبانی بودکه حاضرنشد برای برداشتن قرعهٔ زمینی که متعلق به وی می - شدبرود.... قبلا مردم آنقدرنگران نبودندکه حالا هستند،.... آنهامطمئن بودندکه بالاخره درآخرچیزی برای خوردن خواهندداشت. ولی حالا (۱۹۸۲)، باتقسیم شدن تمام زمینها، ازنظرمالی احساس ناامنی می کنند.... تمام کسانی که من دراستان سین هوی Xinhui، می شناسم ازسیاستهای جدیدبدشان می آید. مردم عملا دراینور وآنورمی گویند" سرنگون باد دن سیائوپین" مشابهاًدرشهرها، یك بررسی برای بانك جهانی (نقل شده درکتاب جامعهٔ چین بعد ازمائو) گزارش می کند که درپاسخ به حملهٔ رژیم "دن" به اگالیتاریانیسم Egalitarianism مساوات گرائی - م) وتلاشش برای گسترش مشوقهای مادی، ازجمله سیستم قطعه کاری وغیره، "فشارهای اگالیتاریانیستی عمدتاً ازطرف خودکارگران صورت می گیرند. تفاوت زیاده ازحدمیان کارگران زیاد مقبول نیست. به همین دلیل تلاش برای احیای سیستم قطعه کاری درسال ۱۹۸۱با شکست مواجه شد." آنها همچنین می - نویسندکه "اینروزهاکادربودن درصنایع

همچون نشستن بریك آتشفشان است."

همچنین مقاومت دربرابریکی دیگر ازمظاهرجامعهٔ کهن که به گفتهٔ شل درحال احیاء است،یعنی درجه بندی مالیات، درحال ظهوراست. رویزیونیستها بعد از اینکه درهمه جاراه رابرتولیدکالائی گشودند،دیوانه وارمشغول ایجادیك بوروکراسی وسیع مالیات جمع کن هستند. ولی حتی کارشناسان غربی هم اعتماد چندانی به‌استقبال ازاین سیاست،بخصوص درمناطق روستایی،ندارند. رئیس ادارهٔ مالیات ،ازچندموردحملهٔ فیزیکی به مأموران جمع آوری مالیات شکایت می‌کند که درمواردی بادوره کردن آنها توسط توده‌هاو هوکردنشان در کوچه های روستا همراه بوده است.

شل ،مثالهای فراوانی ارائه می دهد که چگونه آنچیزی که کارشناسان علوم اجتماعی غرب ،"تورامنیت‌اجتماعی" می‌نامند،اززیرپای توده‌های چینی درحال ناپدیدشدن است. تعدادکسانی که‌تحت پوشش تعاونی های سازمان یافتهٔ سیستم درمانی قرارداشتند،از۸۰ تا۹۰ درصد در سال ۱۹۷۹،اینك به ۴۰ تا۴۵ درصد تنزل کرده است. روستای چن گزارش می‌کند که چگونه امکانات درمانی این روستادر پروسهٔ ازبین بردن کلکتیوهابه دکتری فروخته شدکه بلافاصله قیمتهارابرای یك واکسیناسیون ابتدایی دوبرابرکرد. با نگریستن به این تغییرات وبخصوص موقعیت دهقانان فقیرتر،افرادمسن وغیره، هینتون می نویسدکه،" آنچه من بیش از هرچیزدیگری نگران آن هستم این است که اگرسیل،خشکسالی،قحطی فرارسد،ویا بناگهان اقتصادروستایی به وضعی وخیم دچارشود،چه کسی ازمردم .مراقبت‌خواهد کرد. اگرهرکدام ازاین چیزها اتفاق بیفتد ـ که غیرممکن هم نیست ـ تعداد زیادی ازمردم،بدون داشتن جایی برای رفتن یاچیزی برای خوردن ،دوباره برای گدایی به خیابانهاوجاده‌ها خواهندریخت. وی مکثی کرده وسپس نومیدانه ادامه می دهد،اگرازمن بپرسید،چنین موقعیتی چین رابه عقب وبه جایی خواهدبردکه بسیار نزدیك به موقعیت قبل از۱۹۴۹خواهدبود.

درنیمهٔ آخراین کتاب ،شل بخصوص وارد روابط چین باکشورهای خارجی و نظرچینی ها دراین موردمی شود. وی از گفتگو باخدمتکار که عضوحزب بوده و قبلا سرباز ارتش آزادیبخش خلق بوده است،دریکی ازهتلهای سطح بالای چین صحبت می کند،این فردکه چن نام داشت به شل‌گفت که "رئیس وی" هنگ کنگی است. شل می گوید"داشتم سعی می کردم خودم رابه استفاده ازلغت "رئیس"توسط چن عادت دهم،چنین لغتی رامن هرگز در چین نشنیده بودم مگروقتی که می‌خواستندازدسته‌های موردتنفرمردم همچون 'رئیس های سرمایه‌دار" یا 'رئیس های شوروی ' صحبت کنند. از وی پرسیدم آیا هیچکدام ازکارکنان شماازکارکردن برای مدیران خارجی ناراحت نیستید؟"

"چن باحالتی متعجب جواب داد،نه. چرابابد اینطورباشد؟ آنهامدیران خوبی هستند... بعلاوه،اگرمایك مدیر هتل چینی داشتیم،برای محدودکردن مردم محلی از ورودبه هتل و در اطراف پلکیدنشان مشکلات بیشتری می‌داشتیم."

"واقعاتعجب آوربودکه 'محدود کردن مردم محلی' راازیك چینی بشنویم،نه بدلیل اینکه این امرعملی غیرعادی است، بلکه بدلیل اینکه تعدادبسیارکمی از مقامات چینی اینچنین ناخودآگاه درمورد این موضوع با خارجی‌هاصحبت می کنند. درصورتیکه چن بدون هیچگونه تأمل و احتیاطی به این امراعتراف کرد،درست مثل اینکه این طبیعی‌ترین مسئله برای یك هتلدارچینی است ـ آنهم ناسلامتی درکشوری که حداقل درتئوری 'تحت دیکتاتوری پرولتاریا'قراردارد ـ که بخواهدجلوی هم میهنان خود را از ورود به هتلش بگیرد،مبادافرشهاومبلمان هتل رافرسوده کنند. این واقعیت که چن هیچگونه اضطرابی درمورداین مسئله از خودبروز نداد،نشانگردرجه‌ای است که کارکنان محلی اینگونه مراکز تن آسانی، خودرابا ارزشهای مشتریهای خارجیشان وفق داده اند. "

تاآنجاکه به مسئله بازسازی' روابط چین بابقیه نقاط جهان مربوط می شود، این به مفهوم تبدیل شدن دوباره‌به دنبالچهٔ امپریالیست است. واقعیتی که باحکم کهنهٔ " ورود چینی ممنوع"،تکمیل گردیده است. چینی‌هامکررا به شل گفتندکه چگونه پدیده‌های چینی پست‌ترازپدیده‌های غربی هستند،وقتی که ازیکی ازهتلداران چینی انتقادشدکه هتلش "فضای چینی" ندارد،وی پاسخ داد،"اینروزها دیگرفضای چینی یعنی چه؟ یعنی ساختمانهای طرح روسی زشت وسیاه. این پایهٔ خوبی برای پیشرفت نیست."

شایدتلخ‌ترین مثالی که شل ازپرستش نوین پدیده‌های غربی می آورد،مد جدید درمیان زنان باشد. وی می نویسد که چگونه پیر کاردن وامثالهم تب جدید در میان زنان شهری مرفه شده و چگونه مجلهٔ اخبارورزشی چین درپاسخ به یك نگرانی تازه دربین زنان درمورد سینه‌شان ،پیشنهادرژیم غذایی وحتی تزریق هورمون وجراحی پلاستیك می‌کند. دکترسانگ ،رئیس یك بیمارستان در آکادمی علوم طبی چین گفت که بابهبود استانداردزندگی مردم،باید انتظار تقاضای بیشتروبیشتر برای جراحی پلاستیك ،برای بازسازی پلکهای چشم، دماغ وسینه‌هاداشت. شل می نویسد، "معمولی‌ترین جراحی پلاستیك که امروزه درچین صورت می گیرد،جراحی بر روی لایهٔ کوچکی ازپوست پلك است که با افزودن یك لایهٔ دیگربه چشم، حالتی گردتر وبیشترشبیه چشم غربی‌ها می دهد. دکترسانگ اخیرابه خبرنگاری از "روزنامهٔ خلق" گفت ،"عشق به زیبایی درطبیعت انسان است. حالاکه شرایط زندگی مردم بهترشده است وآنها از زندگی انتظاربیشتری دارند،بعضی از دختران فکرمی کنندکه پلکهای یك لایه‌ای به اندازهٔ کافی زیبانیستند!"

این جنبش نفرت انگیز برای انداختن زنان چینی برخط جدیدترین مانکن‌های غربی،بموازات کوششی همه‌جانبه برای بازگرداندن زنان چینی به جایگاه کهنشان ،یعنی فرمانبری مطلق از مردان ،می باشد. ازهم گسیختگی کلکتیویزاسیون وبدنبال آن بازگشت به تولید خانوادگی در روستا،که نتیجهٔ آن تأکید بر زور بازوست،همراه باحملهٔ ایدئولوژیکی به زنان ،موقعیتی رابوجودآورده که به افزایش بچه کشی انجامیده است. شل می نویسدکه مسافران ازبرخی از بخشهای چین گزارش می کنندکه نزدیك به ۸۰ درصدازنوزادانی که زنده می‌مانند مذکرهستند.مادرانی که فقط نوزادان دختربه دنیامی آورندمورد ستم عمومی قرارمی گیرند،وبسیاری از آنان درکوشش های نومیدانهٔ خویش بخاطرتولد فرزندمذکردست به دامن مراسم کهن مذهبی شده اند.

علیرغم اینکه شل جهت جامعهٔ چین رانشان میدهد،وی حتی یك بارنیز این جهت را"سرمایه‌داری" نمی نامد. برعکس، بنظرمی رسدکه وی نیزباهینتون هم‌عقیده است ،بدین معنی که"حزب بین آنچیزهایی

ازسیستم قدیمی که بدردنگه داشتن می ـ خورندوآنهاکه بدردنگه داشتن‌نمی‌خورند، فرقی قائل نمی شود." آن دسته از"دوستان چین" که از"گروه چهارنفر " بعنوان "مافوق چپ" انتقادکردند وکم وبیش با کودتای ۱۹۷۶ همراه گشتند،به مرورزمان، ازبرنامه‌های رژیم کنونی بیشتر ناخرسند می شوند. این درحالی است که بسیاری ازآنان ،حداقل تاکنون ،نتوانسته یانمی خواسته اند درسهایی ازمائوتسه ـ دون ،دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی تحت سوسیا ـ لیسم را،بیاموزند. زیراداستان این نیست که رویزیونیستهای چین"بین آن ـ چیزهایی ازسیستم قدیمی که بدرد نگه ـ داشتن می خورندوآنهاکه بدردنگه داشتن نمی خورند،فرقی قائل نمی شوند" ـ آنها درواقع درحال سرنگون کردن سوسیالیسم درتمام عرصه‌هاهستند.مشکل این جاست که بسیاری ازاین نیروها،ازجمله خودشل درکتابش،نمی توانند خط تمایزی بین راه سرمایه‌داری وراه سوسیالیستی در چین،ترسیم کنند.

کودتای سال ۱۹۷۶ تنها گردشی به راست نبود،این کودتاسرنگون کردن دیکتاتوری پرولتاریاومقرفرماندهی انقلابی ـ وسرنگونی مناسبات اجتماعی سوسیالیستی واحیاء مناسبات سرمایه داری ـ بود. علیرغم این مسئله،مشاهدات متفکرانهٔ شل دربارهٔ رشددائمی تضادهای جامعهٔ چین،جمعبندی قاطع مائو رادرباره اهمیت کلیدی خط حزب درتعیین خصلت سیستم اجتماعی به ثبوت می رساند:"در کشورمادرشرایط کنونی یک سیستم کالایی برقراراست،سیستم دستمزد نیز نابرابراست،مانندجدول هشت درجه ای مزد وغیره.تحت دیکتاتوری پرولتاریا اینگونه چیزهاراتنهامی توان محدودکرد. درنتیجه اگرافرادی چون لین پیائو به قدرت برسند،برای آنها آسان خواهد بودکه سیستم سرمایه‌داری راباخدعه و فریب احیاء کنند."

شل دراواخرکتابش ماجرای دیداری ازشعبهٔ پکن رستوران ماکسیم که اخیرا توسط پیرکاردن افتتاح شده راشرح می ـ دهد.درحالی که وی وهمراهش با دسری گرانقیمت غذای ۱۶۰ دلاری خودراتمام می کنند وصورت حسابشان رابا کارت آمریکن اکسپرس‌پرداخت می کنند،شل به یک گارسون جوان چشم می دوزد که درحال حاضرشدن برای ترک محل کارش است.وی دوباره لباس کلفت عادی خودرا بتن کرده وفلاسک بزرگی راحمل‌می کند که درآن آب داغ،یعنی آن چیزتجملی که درکمترخانهٔ چینی یافت میشود، را بخانه برد.شل باخودمی اندیشدکه مائو ـ تسه دون که کمی آنطرف تردرمقبره اش درازکشیده دربارهٔ رستوران ماکسیم پکن چه چیزهاکه برای گفتن داشت:

"اگروی تصمیم می گرفت که به یک گشت بازرسی برود،آیابصورتی ساده پالتووکلاه آشنایش رابه دخترفرانسوی دربان می داد،همانطوری که دیگرمقامات چینی بهنگام صرف غذا درماکسیم در معیت میهمانهای خارجیشان انجام می دهند؟ اوچه عکس العملی نشان میداد وقتی که ازپله‌هاپائین رفته وبه بار می ـ رسید،وبادوتن سوگلی‌های چاپلوس روبرو می شدکه درلباسهای فرانسوی قرن نوزدهم آراسته شده و موسیقی های موتسارت واشتراوس رامی نوازند،وبعد دوازده جوان چینی رامی دیدکه درلباس ـ های رسمی غربی درحال ریختن شراب وارداتی به گیلاسهای کریستال برای خارجی‌های ثروتمندهستند؟ آیا وی به پشت دیوارهای قرمز مقرخود در ژونگنانهای Zhongnahai بازنمی گشت وانقلاب فرهنگی دیگری راآغازنمی نمود؟ آیاپیروان‌وی که‌اکنون درخانه‌های چوبی مخفی هستند،روزی این قدرت رانخواهند داشت که به چنین کاری دست زنند و باردیگر امیدها ورویاهای غربیا و آن گروه ازچینی‌هاکه جذب مغناطیس قدرتمندغرب شده اند،رانقش برآب کنند؟ آیاخواب وخیالهای موجود درقلب ماکسیم ودیگرپروژه‌های درحال اجرای غرب ،در درازمدت برعرصهٔ پرتلاطم سیاست چین ،کاخهائی شیشه ای نخواهند بود؟

کتاب روستای چن توسط گروهی از جامعه شناسان آمریکایی نوشته شده است که با دهها آواره ازیک روستا درناحیهٔ گوانگ دانگ Guandang درنزدیکی کانتون Canton گفتگو کرده اند.نویسندگان کتاب با کنارهم گذاشتن دقیق این مصاحبه‌ها تصویری. ازیک روستای چینی کم وبیش معمولی را که از درون وقایع سالهای ۱۹۶۰ واوائل ۱۹۷۰ می گذرد،ارائه کرده وآنرا با مؤخره ای دربارهٔ سالهای ۱۹۸۰ همراه ساخته اند.تشریحات آنهاتصویری از پیچیدگی وقایع دریک دهکده رابدست می دهد.ونشان میدهدکه چگونه مبارزه درمقاطعی بسیاردرهم وبرهم بوده است ـ مثلا جوانهایی که انقلاب فرهنگی وگارد سرخ رابه روستای چن آوردند،محصلینی ازطبقهٔ متوسط بودندکه ازسازمان جرانان کمونیست حذف شده وبنظرمی رسدکه در اواسط انقلاب فرهنگی فعالیت سیاسی وهمچنین روستا راترک کرده اند.کتاب همچنین تصویری ازتوسعهٔ اقتصادی در روستابدست می دهدکه اصلا مطابق میل رژیم کنونی نیست،که می خواهد هرچه در دوران انقلاب فرهنگی اتفاق افتاده رابیرنگ کرده واوضاع امروز راشکوفا جلوه دهد.باوجوداین شیوهٔ نویسندگان کتاب یعنی عطف توجه به شکل وشیوهٔ مبارزه سیاسی،واهمیت ندادن به محتوای آن، یابرخوردبه این امربمثابه تضادهای درونی بوروکراسی،باعث می شود که تحولات کنونی زندگی روستایی در پرده ای ازابهام نگاه داشته شود.

این شیوه تحلیل منطبق باگرایشی است که تحول در روستارابی اهمیت می شمرد.گرایشی که توسط نویسندگان کتاب جامعهٔ چین بعد ازمائو به یک دگم تبدیل گشته است.یکی ازمحققان فرانسوی نویسندهٔ این کتاب تادرجه ای پیش می ـ رودکه می گویدکلکتیویزه کردن درواقع حرکتی محافظه کارانه بودکه ساختار مناسبات خانوادگی راتحکیم کرد،زیرا دهقانان رابیش از هرزمان دیگربه زمین وابسته نمود.نویسنده بادیدگاه چپ کاذب خودازتقسیم زمینهای کلکتیو حمایت می کند واین را اقدامی جهت "آزادکردن" دهقان از زمین قلمداد می ـ نماید،زیرا این کاربه دهقانان قابلیت تحرک داده واکنون آنها می توانند محصولات خودرابه بازارهابرند وغیره. این "آزادی" ،برای آن خوانندگانی که "آزادی مسافرت" دهقانان کشورهای تحت سلطه واجبارآنهابه سکونت در زاغه‌های وسیع اطراف مکزیکوسیتی، کلکته وغیره رادیده اند،ناآشنا نیست. ارزش این اثرارتجاعی که نویسندگان زبردستش تقریبا تمام افتراهای مبتذل موجودنسبت به چین دوران مائو را تکرارمی کنند،(مثلا اینکه در دوران جهش بزرگ به پیش ۱۵ میلیون نفر کشته شدند وغیره) ،تنها وتنهادراطلاعات وآماری است که می توان ازصفحاتش جمع آوری کرد. ○

به پیش در مسیر ترسیم‌شده توسط مائوتسه دون!



МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۱۳۶۶ـ۸

A WORLD TO WIN

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है

UN MUNDO QUE GANAR

GAGNER विश्व विजय

UN MONDO DA CONQUISTARE

UN MONDE A

انقلاب فیلیپین
بر سر دوراهی

— نامهٔ سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین

بهمراه :
سند جدیدی از
حزب کمونیست پرو

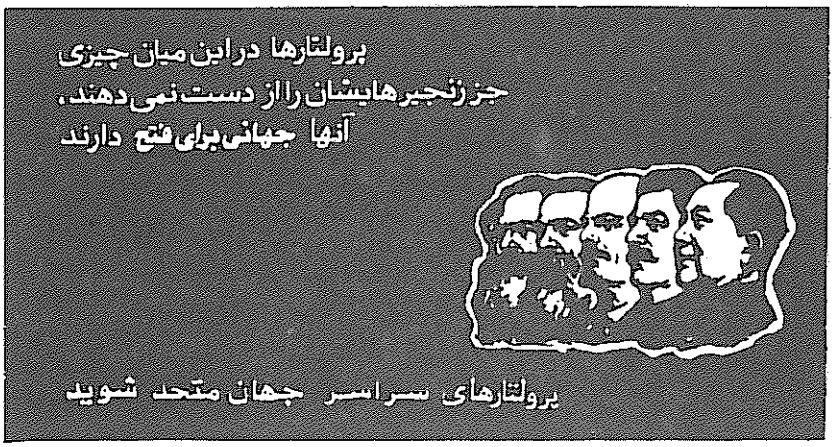

۸ ـ ۱۳۶۶

پرو

جنگ خلق رادرخدمت به
انقلاب جهانی گسترش دهید ۴

فرانسه

دسامبر ۸۶ ـ خیزش دانشجوئی
درفرانسه امپریالیستی ۱۴

فیلیپین

نامه سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین
ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۳۲

اسناد اخیر از
حزب کمونیست فیلیپین ۴۰

ایران

درباره ماهیت طبقاتی ارتجاعی خمینی ۴۳

بررسی کتاب

درباره رهائی زن و
پیشروی بسوی کمونیسم ۵۲

پرو

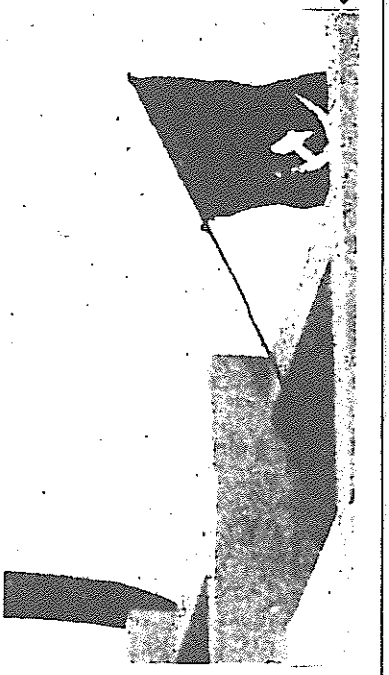

یک سندمهم ازکمیته مرکزی حزب کمونیست پرو،پیشرفتهای حاصله در ساختمان یک رژیم نوین خلقی از طریق جنگ خلق علیه دولت ارتجاعی پرو، راتشریح میکند.

فیلیپین

یک نامه سرگشاده ازسوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین نگرانی عمیق خودرانسبت به تحولات درخط این حزب وخطراتی که این مسئله دربرابرخصلت انقلابی حزب وجنگ خلق تحت رهبریش قرارداده است ، بیان میکند.

فرانسه

دردسامبر ۸۶ ، یک جنبش دانشجوئی عظیم همچون "رعددرآسمان بی ابر" فرانسه رالرزاند. "کلود دوشن "این سه هفته مبارزه حاد رامورد تجزیه وتحلیل قرارداده وبرخی درسهای این جنبش رابیرون کشیده است .

مشترک شوید !

مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ـ۱۳۶۳

آنگاه که کوهستان آتش می‌گیرد.

"گردانهای مسلح فقرا" تحت رهبری حزب کمونیست پرو (سندرولومینوزو) بمصاف حکومت پرو میشتابند. این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ ونیز به تاریخچه واهداف جنگ خلق میپردازد.

هنـــد :

مسئله در مورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آیا "این داغ لعنت خوردگان جهان" برمیخیزند، سئوال اینجاست : چه وقت؟

جمهوری دمینیکن : دوروز قیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دومینیکن

دربزرگداشت یولمازگونه‌ی : فیلم سازانقلابی

۲ ـ ۱۳۶۴

پـــرو

بازهم درباره جنگ انقلابی رشدیابنده، سفرپاپ به پرو وگزیده ای از آثار خوزه کارلوس ماریاتگی.

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکویوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته‌ای غرب در آلمانغربی را، بانگاهی برتدارک انقلاب مورد تجزیه وتحلیل قرار میدهد.

ایران : شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بودند؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است.

درباره دینامیسم امپریالیسم وسد کردن تکامل اجتماعی.

بقلم : ریمـــوند لـــوتا

۳ـ۱۳۶۴

انقلاب ،آفریقای جنوبی را بخود میخواند.

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است. در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا وجوددارد.

پـــرو : بایکوت انتخابات

جزوه ای ازحزب کمونیست پرو

رگـــه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ـ۱۳۶۴

آفریقـــای جنـــوبـــی

بازهم درباره بحران انقلابی تعمیق یابنده.

ایـــران : ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند "

تحلیلی از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، ازتجارب به دست آمده در سالهای طوفانی انقلاب وقیام مسلحانه سربداران در آمل.

"مشی چریکی شهری"

علیه گرایش "چریکی شهری" در اروپای غربی.

۵ ـ ۱۳۶۵

کردستان :

نجیمه سیاووش از الزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت میکند.

بنگلادش : انـــبار بـــاروت

به قلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پوربابنگلا

۶ ـ ۱۳۶۵

پـــرو

قطعنامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو وکمیته ج.ا.ا. درباره قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند. در این شماره، پنج سال نخستین جنگ خلق نیز مورد تحلیل قرار گرفته است.

هـــائیتی

در این شماره مقالاتی درباره بحران در هائیتی، روحیه توده ها و وظایف انقلابیون وجود دارد. همچنین فراخوان مشترک دو گروه م-ل هائیتی درج گشته است.

۷ ـ ۱۳۶۵

به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائوتســـه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و ده سال بعد از مرگ مائو و کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته است در این مقالات، تکاملی که در علم مارکسیسم-لنینیسم توسط مائوتسه دون حاصل گشته مورد تحلیل قرار گرفته، و از علت و چگونگی تعیین کننده بودن اندیشه مائو بخاطر پیشبرد انقلاب پرولتـــری جهانـــی، بحـــث شـــده اســـت.

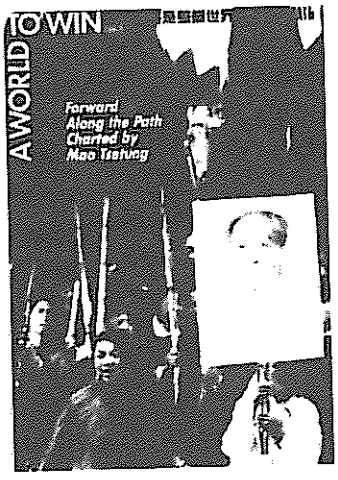

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.

حق اشتراک برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است.

پست هوائی، ونرخهای موسسه ای وتجاری ازطریق درخواست در دسترس میباشد.

لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید :

BCM World to Win

London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست حق اشتراک در آمریکای معـــادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید :

Revolution Books, 13 East 16th St

New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقلات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

سند جدیدی از ح.ک.پ.

جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید



انتشار اخیر جزوه "جنگ خلق رادر خدمت انقلاب جهانی گسترش دهید" واقعه مهمی است، زیرا جامعترین سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) در این چند سال می باشد. این سند به زبان اسپانیائی در چندین کشور در دسترس قرار گرفته وبنابر گزارش، چاپهای دیگر آن در حال آماده شدن هستند. تفسیرهای بلند بالائی بر سر این اثر وسایر مقالات، علنا به قصد رد آن، شروع به ظاهر شدن در نشریات بورژوائی عمده بسیاری از کشورها مانند لوموندو گاردین کرده است. در خود پرو، علاوه بر غیرقانونی بودن پخش آن، بخشهای طویلی از آن بوسیله مطبوعات قانونی به اشکال گوناگون تجدید چاپ گردیده اند.

این اثر که تاریخ "پرو، اوت ۱۹۸۶" رانشان می دهد، در ۱۱۰ صفحه بوده وشامل دو بخش است. بخش اول باعنوان "شش سال جنگ خلق" بطور کامل در اینجا تجدید چاپ می شود. بخش دوم "یکسال از حکومت آپرا (APRA)" نام دارد، که ضمن تحلیل از انتخابات ۱۹۸۵ پرو، برنامه ها، اعمال وپروژه های حکومت گارسیا را ردنموده وکشتار زندانیان جنگی در ۱۹ ژوئن سال قبل را افشاء کرده وبه برخی از مباحث اپورتونیستی مخالف ح.ک.پ. که توسط "چپ" قانونی، مطرح گشته پاسخ می دهد. در آخرین عبارتها، کمیته مرکزی ح.ک.پ. اعلام می دارد:

"این جنگ خلق، ازهمان ابتدا در خدمت انقلاب جهانی پرولتری بوده وبه انجام این امر ادامه خواهد داد، این جنگ خلق از حمایت طبقه جهانی کارگر وخلقهای جهان، انقلابیون وکمونیستهای راستین وبطور خاص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب به آن تعلق دارد..... برخوردار می باشد."

بخش دوم بطور کامل در شماره آینده "جهانی برای فتح" بچاپ خواهد رسید ـ ج.ب.ف.

* * *

"انقلاب باید از جنگ داخلی گذر کند. این یک قاعده است. تنها زیانهای جنگ را مشاهده کردن ونه منافع آن، نگرشی یک جانبه است. صحبت یک جانبه از مخرب بودن جنگ، هیچ سودی برای انقلاب مردم در بر ندارد."

"مورد حمله دشمن واقع شدن امر



خوبی است، زیرا بدین ترتیب ثابت می شود که مابین خود ودشمن مرز روشنی کشیده ایم. حتی بهتر است که دشمن وسیعا" بما حمله کند وتصویر کاملا" تیره ای از ما ترسیم نماید، بی آنکه سر سوزنی از صفات حسنه در ما بیابد. در اینصورت معلوم خواهد شد که نه تنها ما بروشنی با دشمن خط کشی نموده ایم، بلکه در کار خود مان نیز پیشرفت بسیاری کسب کرده ایم." صدر مائو تسه دون

زمینه ششمین سال

۱۷ ماه مه، ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق پرو می باشد. شش سال پیش حزب کمونیست جهت پیشبرد انقلاب دموکراتیک مبارزه مسلحانه را ـ برای براندازی استثمار وستم امپریالیستی (عمدتا" امپریالیسم یانکی)، سرمایه داری بوروکرات ونیمه فئودالیسم ـ جیره خوار ـ برپا کرد، تا بدین ترتیب در زمینه انقلاب جهانی ودر خدمت به آن، قدرت دولتی را برای پرولتاریا ومردم تصرف نماید. از آن زمان، تحت پرچمهای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم واندیشه راهنمای [صدر گونزالو ـ م] ، مادر مسیر محاصره شهرها از طریق روستاها به پیش رفته ایم، و با در نظر داشتن شهرها وروستاها به عنوان یک کل واحد، که در آن روستاها رزمگاه اصلی عملیات مسلحانه وشهرها بمثابه مکمل ضروری هستند، جنگ انقلابی را برپا داشته ایم ـ بطور خلاصه، یک جنگ خلق که اساسا" جنگ دهقانی به رهبری حزب کمونیست، که هسته آن بوجود آوردن مناطق پایگاهی انقلابی می باشد.

این سالها را می توان چنین سنتز کرد: ۱۹۸۰ آغاز مبارزه مسلحانه وجنگ چریکی بود؛ ۱۹۸۱ و۱۹۸۲ شاهد گسترش مبارزه چریکی وجوانه زدن کمیته های خلق، یعنی قدرت نوین سیاسی کارگران دهقانان وخرده بورژوازی بود ـ یک دیکتاتوری مشترک استوار بر اتحاد کارگران ودهقانان، تحت رهبری پرولتاریا، از طریق حزبش؛ ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ سالهای مبارزه برحول احیاء گری وممانعت از احیاء گری بود، یعنی جنگ ضد انقلابی برای درهم شکستن قدرت نوین سیاسی واحیای قدرت کهن، وجنگ انقلابی برای دفاع، توسعه وبنیان نهادن قدرت تازه برخاسته خلق بود، که ستیزی سخت میان نیروهای مسلح ارتجاعی وارتش چریکی خلق بود؛ از ۱۹۸۵ تاکنون، روند دفاع، بازسازی وتوسعه مداوم مناطق پایگاهی وگسترش جنگ خلق در سراسر کوهستانهای ما از شمال به جنوب مداومت داشته است.

انقلاب پرو از سال ۱۹۸۳، تحت هدایت مقوله مهم استراتژیک "کسب مناطق پایگاهی" (بعبارت سیاسی) گسترش یافته است. مفهوم نظامی آن توسعه جنگ خلق است. که این اساسا به معنای جنگ چریکی می باشد وبوسیله عملیات چریکی مانند خرابکاری، خنثی-سازی انتخابی وترویج وتبلیغ تکمیل می گردد، تا بدین ترتیب وظیفه مرکزی بنیانگذاری، حفظ وتوسعه مناطق پایگاهی وبسط جنگ خلق در سراسر کوهستانها را پیش برد ودرعین حال این مسئله را به حساب آورد که سیالیت جنگ چریکی در همه چیز ـ از قدرت نوین دولتی تا تمامی اشکال کار وساختمان انقلابی ـ تغییرپذیری تحمیل میکند. این برنامهٔ اساسی "بدست آوردن پایگاه"، زمینه را جهت "برنامه برای جهش بزرگ" کنونی شکل می دهد؛ برنامه ـ ای که برپایه استراتژی ویژه سیاسی

" دوجمهوری ، دوراه ، دوقطب " قرار ـ دارد، یعنی درمقابل هم قرارگرفتن دولت جمهوری ارتجاعی پرو وجمهوری دموکراتیك نوین درحال شکل گیری؛ رودرروئی راه بن بست وقدیمی انتخابات که تنها درخدمت حفظ نظم استثمارگر کهن می باشد باراه نوین مبارزه مسلحانه که درحال دگرگون کردن جامعه پرو درجهت خدمت به مردم است ؛ دوقطب ، یکی بورژوازی بزرگ است که درراس دیکتاتوری طبقات حاکمه قرارگرفته ودرخدمت امپریالیسم ، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم ، گذشتهٔ سیاه ونفرت ـ انگیزی است که درحال نابود شدن می باشد ، وازسوی دیگر قطب پرولتاریا قراردارد که بوسیله حزب کمونیست خود دررأس انقلاب دمکراتیك نمایندگی می شود وپیروزی آن راه رابر سوسیالیسم بازخواهد نمود وازطریق تکرار انقلابات فرهنگی آمیخته با حماسه عظیم انقلاب جهانی، زمانی به کمونیسم ، یگانگی بشریت ، هدف ضروری واجتناب ناپذیر که هرگز نمی توان آنرا رها کرد، نائل خواهد گشت . ازطریق استراتژی نظامی تعمیم جنگ خلق ، این استراتژی سیاسی شکل کنکرت چهار کارزاربخود گرفته که هرکدام دارای مفاد ویژه خود است .

دربارهٔ جنگ ضدانقلابی

ازآنجائیکه هرجنگی مبارزه میان دواردوگاه است ، پیشرفت جنگ خلق ناگزیر منجر به آغاز جنگ ضد انقلابی گردید . دولت پرو ، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ وزمینداران تحت حمایت امپریالیسم ، اساسا" امپریالیسم یانکی ، ازموجودیت موردتهدید قرارگرفته اش دفاع کرد. ابتدا آنهاسعی کردند مسئله راکوچك جلوه دهند تا بدین ترتیب چهره دموکراتیك دروغین خودراحفظ کرده وورود سرمایه درشکل وام وسرمایه گذاری رابخطر نیاندازند. آنها نیروهای پلیس خودرابه میدان فرستادند که باوجود بی قانونیها ، بی ـ عدالتیها وجنایتهایشان،متحمل شکست خفت آوری شدند ومجبور گردیدند از مناطق روستایی عرصه های جنگ عقب ـ نشینی کنند ودرمراکز بخشها وایالتها پناه جویند . بدین ترتیب تمامی عملیات پلیس که باچنان سروصداوتبلیغاتی آغاز گشت کاملا" شکست خورد و اولین کمیته های خلق بوجود آمد . درمواجهه با پیشروی قدرت نوین سیاسی ، دولت "بلونده" سکوت خودراشکست ونیروهای مسلح ارتجاعی خودراگسیل کرد؛ضرورت طبقاتی استثمارگران وستمگران به آنها چنین حکم کرد که وظیفه برقراری نظم عمومی رابه نیروهای مسلح (نیروهای سه گانه زمینی ، هوایی ودریایی)،این ستون فقرات دولت که بوسیله نیروهای پلیس (گارد غیرنظامی ، گاردجمهوری وپلیس تجسسی) حمایت می گردد، واگذار نماید . دردسامبر۱۹۸۲درمناطق " آیاکوچو" ، " هوانکاویلیکا"،و"آپور ـ یماك " حالت فوق العاده اعلام گردید و این مناطق تحت پوشش فرماندهی سیاسی ـ نظامی نیروهای مسلح قرار گرفت. این حالت فوق العاده بعدا" به سایر مناطق بخشهای " پاسکو"،"هوانوکو" و"سان مارتین" گسترش یافت،وهنوزهم اساسا" باوجودبرخی دگرگونیها این حالت پابرجاست . کنترل نظامی با تحمیل حالت فوق العاده ومقررات حکومت نظامی درآغاز فوریه ۱۹۸۶ در"لیما" و"کالائو"، که پایتخت جمهوری وبیش از ۶ میلیون اهالی آنرا تحت حکومت نظامی قراردا د،وارد مرحله جدیدی گشت . درنتیجه این اقدامات ، هفت ونیم میلیون نفر ازجمعیت ۲۰ میلیونی پرو اکنون درزیر اقتدار نظامی قراردارند؛ یك ونیم میلیون نفر تحت اقتدار سیاسی ـ نظامی مطلق ولجام گسیخته نیروهای مسلح زندگی می کنند ؛ این حکمرانان جدید برجان ومال آنها، مستبدین فئودالی راباسلاح سرد مسلح کرده وبجان آنها انداخته اند. درهمان حال ، شش میلیون نفر هم درهمان پایتختی که درباره دموکراسیش جار بسیار زده اند بدون امنیت وحقوق، تحت شقاوت طاقت فرسا وقتلهای نهانی حکومت نظامی زندگی می کنند. حکومت نظامی تاآنجا پیش می رود که بخود حق دهداین یاآن نمایش هنری ویژه راحتی دریك جمع عمومی که قبلا" بوسیله نظامیان مجاز شده است ، منع کند.

چگونه نیروهای مسلح جنگ ضد ـ انقلابی رابه اجرا گذاشته اند؟ آنها اساسا" آموزه‌های ارباب خود یعنی امپریالیسم یانکی رادنبال میکنند ـ تئوریهای جنگ ضدانقلابیش متکی است بر تجارب خود بویژه درویتنام،ودرسهای خاصی که ازمقابله بامبارزه مسلحانه‌در آمریکای لاتین ، بخصوص آمریکای مرکزی کسب کرده . آنهاتجربه"ضدترور ـ ریستی " اسرائیل ودوستانشان در آرژانتین بعلاوه گوشزدهایی‌از آلمان غربی ، تایوان ، اسپانیا وغیره را، به این پایه تئوریك بنیادین افزوده اند. بالاترازهمهٔ اینها، آنها تجربه چند ماه مبارزه ضد چریکی ۱۹۶۵ وتجربهٔ محدودتر" لاکونژنسیون" رادرانبان دارند . عملیات تحت رهبری‌فرماندهی مشترك نیروهای مسلح است ، که طبق دستورات شورای دفاع ملی به ریاست رئیس جمهور عمل می کنند؛حال‌ریاست آن را،بلونده داشته باشد یا آلن گارسیا، همان کسانیکه مستقیماوبطور غیرقابل انکاری مسئول هراقدامی‌هستند که تاکنون اجرا گردیده ، بعلاوه آنها مسئولیت رهبری سیاسی کلی جنگ را بعهده دارند ؛ بدین معناست که آنها مسئولیت اصلی هدایت جنگ ضدانقلابی را بدوش می کشند. بطورخلاصه، آنها استراتژی ضد انقلابی مشهور جهان را علیه مبارزه انقلابی ، تخریب مسلحانه وجنگ خلق بکار می برند؛ استراتژی که بارها به شکست کشیده شده است ـ این استراتژی،بطورکامل توسط جنگ خلق درهم کوبیده شده وضربه دیده‌است، بدین ترتیب بارها برتری استراتژی پرولتری براستراتژی امپریالیستی اثبات گردیده است .

توده ها علیه توده ها .نیروهای مسلح ازسه سال پیش ازورود به جنگ مشغول مطالعه‌جنگ انقلابی بودندوبعلاوه عملیات پلیس رابرنامه‌ریزی کرده و برای آنها تدابیر مختلف ارائه میدادند، بنابراین آنها ازهمان ابتدا صاحب امتیاز مسلمی بودند، وقطعا"از منابع انسانی وتکنیکی برتری نسبت به پلیس برخوردار بودند. آنهابلافاصله بادنباله روی ازدکترین قدیمی‌امپریالیسم دراستفاده ازبومیان برای جنگ با بومیان،شروع به اجرای برنامه خود یعنی قراردادن توده ها درمقابل توده ـ

ها کردند. آنها ابتدا واحدهای ازقبل تعلیم دیده ودست چین شده ازمیان کهنه کاران ارتش ودهقانان مرتبط به مستبدین محلی ودزدان احشام رابکار گرفته وبعنوان کارگذار وعامل نفوذی میان دهقانان استخدام کردند. آنها تلاش برای حیات مجدد بخشیدن به شبکه جاسوسی که سالها قبل طی دهۀ ۱۹۷۰ شروع به برپائی آن کرده‌بودند، آغاز نمودند. باتکیه براین کار- گذاران، عوامل نفوذی، جاسوسان و خبرچینان که بوسیله مستبدین محلی، مستبدین خرد ونوکرانشان یاری‌می‌شدند، آنها باندهای سیاه تحت مسئولیت نظامیان براه انداختند،تادرعملیات مشترك پلیس ونیروهای مسلح (که خودشان اغلب به شکل دهقان یاپلیس درآمده ودست به عملیات می زدند) شرکت جویند، وبدین ترتیب ترور سفید رادرروستاها براه انداخته، رزمندگان، اعضای حزب، رهبران توده ای ودهقانان رابه قتل رسانده و تعقیب بی امان انقلابیون، مترقیون و همچنین دزدی، تجاوز، شکنجه، چپاول، آتش سوزی وقتل عام رابه اجرا در آورند. این چنین است که آنهاسیاست نامیمون به آتش کشیدن همه جا،چپاول همه چیز وکشتن همه را انجام دادند. آنها بعدها ترور سفید وتهدید به مرگ را برای مقهور ساختن بخشی ازتوده ها بکار بردند. بدین ترتیب توده ها تحت اجبارمستقیم وکنترل این باندها مجبوربه کمك به جنگ ضد انقلابی گردیدند. این عده ازتوده ها تحت تهدید واجبار مانند گاردها عمل‌کردند، چریکها رادستگیر کرده وبه قتل رساندند، دست به عملیات ویران کننده علیه آبادیهای همسایه یاشهرها وحتی شهر های دورتر زدند،ودرعملیات تعقیب وجستجوی چریکها شرکت جستند. بعدا" این عده را همراه با مردمان مناطق نزدیك، دردهکده های استراتژیك تحت حاکمیت مستقیم نظامی،گرد آوردند. درآنجا علاوه بر ممنوعیت رفت وآمد آزادانه، ازآنجائیکه هیچکس اجازۀ تنها رفتن به جائی، حتی برای کار، رانداشت وهمیشه تحت کنترل دائمی بودند، نظامی شده ودر "کشتها" و "کمیته های دفاع" سازمان یافته ومجبور گردیدند سلاحهای زهوار دررفته دردست بگیرند. آنها در قحطی وفقر فرورفتند و وادار گردیدند درترور سفید وجنگ ضد- انقلابی شرکت جویند. درنتیجه، درحالیکه نیروهای پلیس بعنوان گوشت دم توپ مورد استفاده قرارگرفتند، - حتی سربازان، ملوانان وهوانوردان نیزچنین‌نقشی‌را داشته اند - این توده ها تحت الجبار وگوشت‌دم‌توپ واقعی واصلی دراین برنامۀ نامیمون به رقابت کشیدن توده ها علیه توده ها واستفاده ازبومیان برای جنگ با بومیان بوده اند. این توده ها، بعنوان پیشقراولان تمامی حملات وعملیات ارتجاعی ویاماننند یك سپر انسانی حول نیروهای سرکوبگر بکاررفته وهنوز هم بکار میروند. ازاین توده - های تحت‌الجبار ۲۶۰۰ نفر کشته شده اند (ازجمله اعضای باندها)،یعنی تقریبا پنج برابر سربازان یونیفورم پوش وپلیس (بدون محاسبه صدها کارگذار، عامل نفوذی وخبرچین).

کشتار دسته جمعی. زمانیکه برآنها اثبات گردید سیاست توده ها علیه توده ها قادر نیست مانع جنگ خلق شود، نیروهای مسلح متوسل به شرورانه ترین، مرتد ترین وجنایات کارانه - ترین کشتار دسته جمعی گردید، که یکی از بزرگترین ننگهای تاریخ جمهوری پرو است. نظامیان ازهمان ابتدا گرایش خود رابرای قتل عام در"هوامبو"، "ایکی‌چا"، "هوآی چائو". وغیره نشان دادند. پرزیدنت "بلونده" مزورانه این وقایع را بعنوان "پاسخ دلاورانۀ دهقانان آیاکوچو به تروریسم" تهنیت گفته ومورد تأئید قرارداد. باید روشن شود که او خود چنان اعمالی را مجاز وتأئید کرده بود ونه تنهاآشکارا آنها راستایش میکرد بلکه خواستار کشتاردسته جمعی‌بود: این است آن مدعی دمکرات بودن، اومانیست ومسیحی وانباء- شته ازاحترام‌برای‌قانون وقانون اساسی، که همیشه بخون مردمی که سیلاب وار آغازبحرکت کردندآغشته است. درمیان قربانیان، روزنامه نگارانی بودند که مزورانه وبزدلانه در "اوچوراکی" بقتل رسیدند.

آنها در ۱۹۸۳،محو ونابود کردن دهقانان، اجتماعات آنها و شهرهای کوچك دربخش "آیاکوچو" را شروع کردند. درژوئن همانسال در"اسپیته" واقع درایالت کانگالو"،از هلیکوپتر برای به رگبار بستن توده ها استفاده کردند وبه روستائیانی که سعی مینمودند ازطریق کوهستانهافرار کنند نارنجك فرو ریختند. درژوئیه، درشهرهای "اوکویها"و"اوچوراکی"،در ایالت "هوآنتا"، بار دیگر برای به رگبار بستن توده ها وکاملا نابودکردن آنان بوسیله نارنجك از هلی کوپتر سود بردند. در "پاچا" شهری در "ونچوس" واقع در ایالت "هوآمانگا"، اکثریت جمعیت به قتل رسیدند و بقیه به "لیما" منتقل شدند. درژوئیه، اولین اجسادی که بطور وحشتناکی شکنجه شده بودند درخیابانهای "آیاکوچو" ومناطق مجاور یافت شدند؛ درطول دوماه که به انتخابات نوامبر مانده بود، اجساد بیش از۸۰۰ تن پیدا شدند - مردمی که وحشیانه بعد از شکنجه های حیوانی به قتل رسیده واجسادشان برای پوسیدن رها شده بود. آنها درماه نوامبر،در"سیلوبا" واقع در ایالت "لامار"، درپاسخ به یك کمین علیه ارتش، شصت تن را دستگیر کردند که بیست تن از آنان راکشتند. یك ماه قبل در "سیلکو"، واقع در ایالت "هوآنتا"، برای نخستین بار بسوی مردم‌نارنجك پرتاب کرده ومستقیما بسویشان آتش گشودند. اوج این کشتاردر روز انتخابات در"سوکوز"، در ایالت "هوامانگا"، بود. دراین روز پلیس محلی بخش بیش از۵۰ تن راکه دریك جشن عروسی شرکت کرده بودند شکنجه کرده وبه قتل رساند. تعداد کشته- شدگان رسما" ۳۷ تن گزارش شد.

آنها همراه باتمامی این ترورهای سفید اردوگاههای زندانیان سیاسی در بخش برپاکردند. مراکز عظیم وشریر- انه شکنجه تحت کنترل ارتش درسر - بازخانه های "لوس کابیتوز" درشهر "آیاکوچو، توتوس (کانگالو)، کویسا وپیچاری (لامار)، و درهوانتا تحت کنترل نیروی دریائی، درارد وگاه

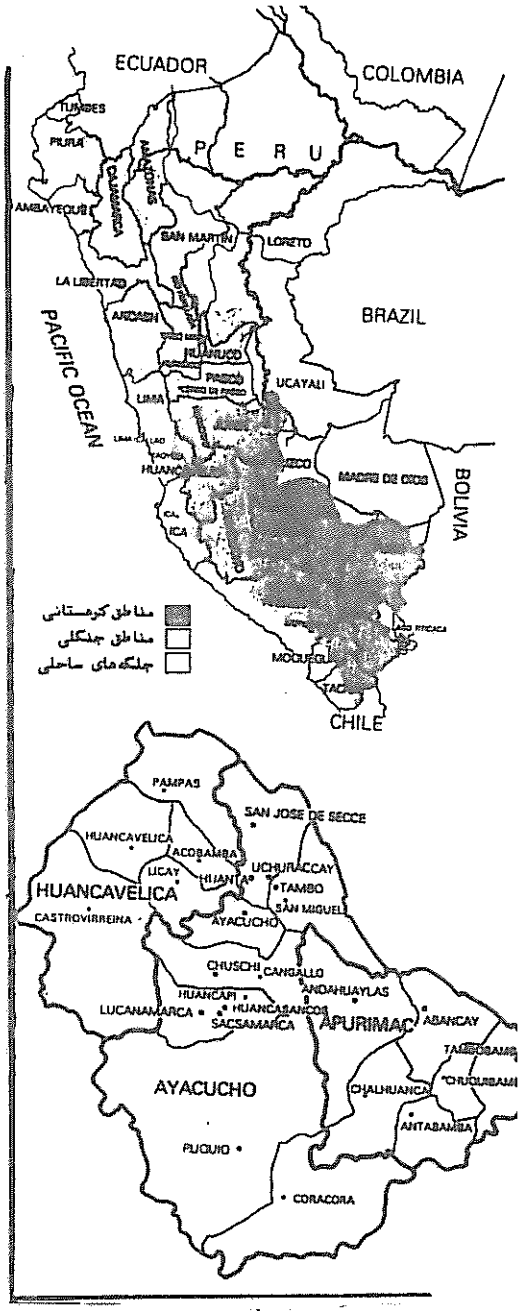

" توتوس" ، ازژوئیه ۱۹۸۳ آنها مخفیانه بیش ازصد جسد رادفن‌کرده‌بودند. گلوی بیش از۲۰ تن ازآنان رابریده بودند. زندانیان شکنجه گشته وسپس زنده بگور شده بودند. زندانیان جدیدوادار به کندن گورهائی به عمق سه متر گردیده وسپس درون آن پرتاب شده بودند ، درحالیکه سایرزندانیان نیزبا دستها وپاهای بسته درون گورهاانداخته شده بودند . شکنجه بویژه درتوتوس وحشیانه وسادیستی بود. آنها برای ترساندن مردم سرها رابریده وبروی ستونهای چوبی می آویختند .

اما کشتار جمعی تنها محدود به آیا کوچو نشد . دراکتبر ۱۹۸۳ این مسئله به پاسکو ، مرکز استخراج معادن کشور نیز کشیده شد. درآنجا ، دردهکده " چینچه " واقع درایالت "آلسیدس کاریون"، ۴۵ دهقان قتل عام گردیدند. در۱۳ نوامبر، روز انتخابات شهرداری سه هلیکوپتر برای به رگبار بستن جمعیت در" پارا باما"، درایالت " تاپواکایا" واقع دربخش"هوانکاویلکا" بکار گرفته شده وبه تلافی کمینی که چریکها آن روز علیه گشت نیروهای ارتشی انجام داده بودند، بیش ازپنجاه نفر راکشتند .

طی سال ۱۹۸۴ کشتار جمعی مهیب شده وبه منتهای درجه دهشتناکی رسید. نیروهای مسلح عمدتا" وپلیس درتلاشهای عبث خود برای متوقف کردن‌جنگ انقلابی بوسیله ایزوله کردن چریکها ازتوده های دهقانی ، بویژه دهقانان فقیر ، تنفر خشماگین ، شریرانه،فاسد، ملتهب وکورخودرا به نمایش گذاشتند. یکبار دیگر ، همانگونه که سنت آنان است ، ارتجاع مسلح خودرا از گوشت وخون مردم بی سلاح سیرکرد. بگذارید به برخی از " قهرمانیها"ئی که در خدمت سرپا نگهداشتن شکوه‌دروغین وغرور بی اساس آنهاست نگاهی داشته باشیم .

کشتار فجیع دسته جمعی. آنها دراواخر ژوئن ۱۵۰ تن رادرمنطقه " سانفرانسیسکو" دربخش " آیاکوچو " بقتل رساندند . در۵ ژوئیه، ۳۰ دهقان در " شیارا " کشته شد؛در۸ ژوئن بعد از عملیاتی در " روزاریو " ۴۰ نفر قتل عام شدند؛ دردوازدهم همان ماه۳۰ نفر رادر " پوماباما" درخون غرق کردند ؛ در۱۵ ژوئن به تلافی عملیاتی در"آپاچیتا" ۱۷ تن را بقتل رساندند ؛ ۱۶ ژوئن ۲۵ جسد شکنجه شده درشاه ـ راه " هوامان گیلا " پیدا گردیدند. در ۲ اوت ، اجساد شکنجه شده ۳۷ تن در " پورامانتا" پیدا شدند؛ در۱۸ همان ماه لاشه های ۱۷ بچه وبزرگسال در"کوکای‌هوی‌چون"واقع در " ویادولوس لیبرتادور " پیدا گردید ، به همان گونه ۸ جسددر"لیوم پاتا"یافت شدند که دوتن ازآنان کودک بودند ؛ در۲۷ اوت ، اجساد بقتل رسیده۱۹ تن در "سایرا ـ رومی " و۲۱ تن در " سانفرانسیسکو" کشف شد . اول سپتامبر ، ۲۳ دهقان‌در " چورو بامبا "و"میسکی بامبا" بقتل رسیدند . آنها همان ماه در"پارایسو" درایالت " ماریسکال کاسرس "واقع‌در بخش سان‌مارتین۲۲ دهقان راکشتند. دربخش " هوانکا ویلکا" بین ۱۵ و ۲۳ ـ اکتبر طی یک عملیات نظامی ۷۵دهقان در " میل پو " و۱۵ تن در"فیلوپاچامارکا" کشته شدند. آنها در ۱۹ نوامبر، یکبار دیگر در آیاکوچو ۵۰ دهقان رادر پوتیس و" چولای " قتل عام کردند؛ در " لوک ماهو یاکو" ،"ویلکا بامبا"دربخش کوزکو، سربازان وباندهای سیاه " آندا هو یالاس " ۲۲ دهقان رادر ۲۳ ـ نوامبر و۲۰ تن دیگر را ۲۶ همان ماه به قتل رساندند . در۶ دسامبر در " هوا ـ نکا ویلکا" یکبار دیگر پلیس ۲۸دهقان را در " کونی " ، درنزدیکی "مارکاس" درایالت " آکوبامبا" درخون غوطه ور ساخت ؛ همان ماه ۱۶ جسد در"آیاهو راکونا"، درآیاکوچو پیدا شد .

برخی اعمالی که درماههای ژوئن وژوئیه در آیاکوچو بعنوان بخشی از این موج شیطانی قتل عام در۱۹۸۴ صورت گرفت،میباید مورد توجه ویژه قرار گیرد . آنها در " وینچوس " ۴۰ کمیسر کمیته های مختلف خلق را بقتل رسانند . آنها در " رمیل آپاتا" دوکودک ۹ و۱۱ ساله را همراه مادروپدرشان که کمیسر امنیتی بود تیرباران کردند ؛ در " مایوپامبا " آنها یک کمیسررابه درون یک ساختمان شعله ور انداختند. این جنایت شرم آور ـ آنها بی رحمانه وسبعانه کودکان‌راتیر باران کردند، زیرا که ازتصادف‌فرزندان اعضاء قدرت نوین سیاسی هستند ـ تجلی عظیم تنفر وترسی است که این قدرت نوین سیاسی در آنها انباشته کرده است. یک سوم کشته شدگان را کودکان تشکیل میدهند ـ این قتل کودکان یک سیاست دائمی برای ترساندن وخرد کردن والدین است ، بعلاوه یک راه اغلب مورد استفاده‌ـ وتنفر انگیز تنبیه‌بویژه انقلابیون‌ـ میباشند . با این وجود روز بعد دوباره سروکله تفنگ داران دریائی پیدا شد که بطور طعنه آمیز وتحقیر ـ آمیزی به مردم غذا عرضه کرده وسعی در تطمیع آنان نمودند . مردم کاملا بجا ومحق خشمگین شدند وآنها را

پس زدند. بعد ازیك کمین‌درپیچاری کارد کشوری " شکوهمند" درصحنه ظاهر شد و کامیونی راکه مسافر حمل میکرد متوقف نمود ه ، سپس مسافرین‌را پیاده کرده وبقتل رساند . نیروهای محلی ارتش چریکی خلق (اچ.خ.) این بیست تن را دفن کردند اما قتل عام به (ا.چ.خ.) نسبت داده شد. این یك حیلهٔ متداوم نیروهای ارتجاعی است که خود رااغلب در جامه وهیبت دهقانان در آورده‌به‌بی رحمی‌ها، چپاول، تجاوز ، آتش سوزی ، ویرانی ودهشتنا ـ کترین جنایتها ، بخصوص علیه کودکان دست می زنند وسپس برای آنکه توده ها را علیه چریکها بشورانند، آنها راملامت کرده ومقصرشان می شمارند . یك نمونه ازاین حیله در طول همین‌دوره قتل ۵۰ دهقان بدست تفنگ داران ـ دریائی در جائی به فاصله ۲۰ دقیقه ا ی " لوری کو چا " بنام " آزانگارو" می‌باشد . یك نمونه دیگر ازتاکتیکهای ترور آنها درسانفرانسیسکو صورت گرفت ، دراین خصوص زمانی که دهقانان برای برداشت محصول به جنگل می رفتند بدون آنکه حتی از آنها ورقه ای خواسته شود، یکسره قتل عام شدند. آنها در " هوامانگیلا " ۹ دهقان را کشتند که یکی رازنده آتش زدند. این یکی ازشیوه های معمول آنها برای ترساندن است که هرکسی که‌بعنوان کمونیست یاچریك شناخته شد با بی رحمی روبرو میگردد . یك نمونه مشابه در ۱۰ ژانویه ۱۹۸۳ در " کوشکی" اتفاق افتاد ، درآ نجا آنها به دهقانی دینامیت بسته ومنفجرش کردند وفریاد زدند " تروریستها اینطور می میرند" ! این سیاست وحشیانه ازابتدای دخالت نیروهای مسلح اجرا گردیده وامروز نیز ادامه دارد . دراین امواج سیاه مرگ ، ویرانی همه جا رافرا گرفت . یك‌نمونه کوچك عملیات در " اینکارا کی " است که بعد ازدزدیدن همه چیز ۵۰۰ خانه را به آتش کشیدند . عملیات نابود ـ سازی،شهرکها راکاملا" محو کرد،نیرو ـ های مسلح باپشتیبانی پارتیزانها‌در۱۵ ژوئیه تمامی جمعیت"کینواس"رابقتل رساندند، وشهر رابکلی ازروی زمین محو کردند . اما حتی این هم برایشان کافی نبود . ترور سفید به قربه شدن ازگوشت مردم ادامه دا د. در۲۲ اوت ۱۹۸۴ به تلافی یك کمین ، یك واحد تفنگدار دریائی بطور تصادفی ۵۰ جوان را دستگیر کرده‌وبقتل رساند؛ آنها برای برابری جستن بافاشیستهای آلمان که درجنگ جهانی دوم اروپا رابه آتش کشیدند ، برای هر تفنگدار دریائی که درنبرد به هلاکت‌رسید ۱۰ تن از پسران و دختران مردم راکشتند.در۱۰ نوامبر تفنگداران دریائی به یاری کارد جمهوری بعدا ز شکنجه وحشیانه ۴۰ دهقان در"لوئیزیانا"آنهارا در "کیمبری" سر به نیست کردند ـ یك نمونه گویا ازسیاست مداوم پنهان کردن رد خود ومخفی نمودن جنایتها ـ بشان بوسیله نابودی قربانیان .

کشف گورهای جمعی.یك مدرك تکان دهندهٔ دیگر کشتارهای دسته جمعی بوسیله نیروهای مسلح، کشف گورهای جمعی بوده است ـ صحنه مهیب و تنفر انگیز . گریه های تسکین ناپذیر برای مرگ مردان ، زنان و کودکان ، وجدان ملی را آشفته ساخت . زندگیهای ازهم گسیخته مردم ، محرك وتقویت کننده فریادهای خشم آگین برای عدالت طبقاتی ـ عدالتی که تنها انقلاب مسلحانهٔ پیش رونده،میتواند آنرا تحقق بخشد وچنین نیز خواهد شد ـ بوده است . وبعلاوه افشاگردائمی وسکوت ناپذیر وحشیگرئی میباشد که دولت پرو بوسیله آن از خود دفاع نموده ونیروهای مسلح خودرا تحت دیکتاتوری هر حکومتی که برسرکار باشد ـ خواه این حزب " عمل خلقی " بلونده باشدیا"آپرا"ی گارسیادرایین جهت بکاربرده است ،زیرا آنچه‌که در خطراست عبارتست ازدیکتاتوری طبقاتی آنها ـ همان نظم استثمار وستمگریشان . دربخش آیاکوچو در ۱۹ اوت ۱۹۸۴ ، یك گور با ۱۰ جسد در "ویادولوس لیبرتا دورس" پیدا شد و بهمین ترتیب ۳۰ جسد در۲۲ اوت درکنار جاده " هوانتامایا" در۳۰ کیلومتری هوانتا . در۲۳ اوت هفت گور جمعی با مجموعا" ۸۹ جسد که درحالت بسیار ازهم پاشیده قرارداشتند،در پوکایاکو کشف شدند. این کشف عمیقا افکار عمومی راتکان داد ومحکومیت وانزجار توده ها ازنیروهای مسلح وحکومت وقت " بلونده " را رها ساخت . فرماندهی سیاسی ـ نظامی منطقه دردست ژنرال آدرین هوامابود وافسری که مسئولیت مستقیم کشتار رابعهده داشت کاپیتان نیروی دریائی " آلوارو آرتازا" بود . گارسیا سعی کردبه او مقام فرماندهی آیاکوچو رابدهد، وبارنتس (رهبر "چپ" متحد ـ م) اوراهمیشه " ژنرال دهقانان"می نامید . محاکمه سروان آلوارو درخودنیروی دریائی صورت گرفت ، ودولت کنونی آپرا به اوارتقاء مقام داد وضمن بستن پرونده اش اورا به خاطر حفظ جانش به اسپانیافرستاد. همان روز یك گور جمعی با۳۰ جسد در " آیاهوآرکونا " (ماکاچارکا) . پیدا شد ؛ ۲۵ اوت اجساد دیگری در "کینوا" و" مویوری " کشف گردید؛ ودر۲۸ اوت یك گور با۱۲ جسد که گلوی همه بریده شده بود در"کوکاهوس چاکا" ، واقع در"ویادولوس‌لیبرتادورس" پیدا شد .در سپتامبر ،دهقانان وجود گورهای جمعی در"تولدورومی"، " زاماتا ـ پامپا" و "اوسوتاپامپا" درایالت " ویکتورفایاردو"، ودر"پیچورومی"و " کارپاکاسا" در"کانگالو" را افشاء کردند. مقامات مسئول وروزنامه ها توجه اندکی به افشاگریهای دهقانان نمودند ، درست بهمان گونه که‌گورهای دیگری رابرای پنهان داشتن وسعت کشتارها نادیده گرفتند. در۱۳ سپتامبر سه گور جمعی با۵۰ جسد در"اپری بامبا " کشف شد ؛ در۱۴ سپتامبر یك گور با ۵ جسد ویکی دیگر با ۱۰ لاشه شکنجه شده در " کاسا ـ اورکو " پیدا گردید . ۱۸ سپتامبر یك گور باپنج جسددر" یاناورکو". ۱۸ اکتبر گوری با ۲۵ جسد در" وادوچیکو" (هوانتا)؛ ۲۰ اکتبر یکی درکاپیتان پامپا با ۸ جسد ، یکی دیگر باسه جسد درآیاهوار کونا وسومی باپنج جسد درایری بامبا؛ ۲۵ اکتبر چهار گور جدید با۴۱ جسد درواد و چیکو ؛ ۲۸ اکتبر گوری با ۴ جسد در لاور نیته (هوانتا). ۱۳ نوامبر گوری با۱۵ جسد در" هوامانگیلا" ۱۹ ـ نوامبر سه گور شامل ۴۵ قربانی قتل در"لاس وگاس" ،در۲۵ کیلومتری جاده " آیاکوچو ـ هوانتا " پیدا شد؛ ودر۲۲

نوامبر سه گور با۱۰ جسد در " نیـك " کشف گردید.

کشتارها در۱۹۸۵ ، اگرچه نه بـا همان شدت ،ادامه یافت . درست تـا خاتمه زمامداری بلونده گورهای جمعی مداوما در آیاکوچو کشف میشد: در ۱۱ ژانویه گوری با ۴ جسد در " پاکیـك" (هوانتا) پیدا شد ؛ ۱۶ ژانویه ۴ گور کشف گردید . اولی در " هوامانگیلا" با۱۱ جسد ، دومی در" کالکانا" (هوانتا) با ۵ جسد ، سومی در " پاوا " با سـه جسد ، وچهارمی در" پاچا" با۱۶ جسد. دو گور با ۳۰ جسد در۱۰ مارس در نزدیکی " هوانتا" پیدا شد. کشتارها درمنطقه ادامه یافت ، همانگونه که این آمار نشان میدهد: ۲۳ فوریه آنهـا ۵۰ دهقان را در" کانئیر" به قتـل رساندند ؛ در۲۳ ژوئن آنها ۱۲ تن را در " میو پاتا- سوکو" (هوانتا) ازبین بردند . آنها در ۹ ژوئیه درمانزانایوك (کانکالو) گلوی ۸ دهقان را بریده و بدنهایشان را قطعه قطعه کرده ،وهمین جنایت را بر سر ۸ تن دیگردرپاکومارکا ، بازهم درایالت کانکالو ، تکـرار کردند. آنها در۱۲ ژوئیه ضمن کشتـن ۱۲ دهقان خانه ها رادر"واراکایوك"بـه آتش کشیده وغارت نمودند ، ۵ تـن در لیاکاری"کشته شد. این کشتار جمعی شروع به گسترش درسراسر بخـش هوانوکو نمود: در۲۱ فوریه گوری با ۵ جسد در" آلتو باکای " پیدا شد؛ آنهـا در۲۲ فوریه ۱۲ دهقان رادر"لاسوله داد " ـ کشتند ؛ گور دیگری با ۷ جسد در ۲۸ فوریه در آیاکایاکو کشف شد. آنهـا ۳۰ نفر رادرمارس در"آرانکای " بقتل رساندند. ۲۷ مارس گوری با ۱۱ جسد در" یانایاینا" (نوی و پروگرسو) پیدا گردید. بدین ترتیب حکومت AP کـه ازکشور یك حمام خون ساخته بـود زمامداریش رابا کاملا" غرق شدن در آن به پایان رسانده وضمن آنکه چهره بلونده ، رئیس جمهور سابق ، رابـا شرم زدوده ناشدنی کشتار جمعـی پوشانده ، برای مادرس ارزشمندی بجا گذاشت : هرچه بیشتر حکومتهـای گوناگونی که به ترتیب درراس دولت پرو قرار می گیرند درباره"دمکراسی"، " حقوق بشر" و" صلح " صحبت می‌کنند، گرسنگی ، فقر ، سرکوب ، وحشـت، قتل وکشتار جمعی بیشتری راباخشـم علیه خلق پرو اِعمال می کنند.

اززمان زمامداری حکومت"آپرا"ی گارسیا ، جنگ ضد انقلابی ، بویژه با توجه به مسائلی که به آنها اشـاره کردیم ، چگونه‌پیش رفته است؟درمنطقه سیاسی ـ نظامی شماره پنج، که مرکـز عمده عملیات آن ، بخش آیاکوچواست، آنها باردیگر در ۲ اوت عملیاتـی را شروع کردند که دهکده ها رادر"هوا ـ مبالپا"، " کارهواناکا"،"پویـاس"، " ویلکاس هوامان"، "ویسچونگـو" و " کانکالو" ویران نمود ؛ در۱۰ اوت ـ "هوامان مارکا" را ویران کرده و ۷ دهقان رابقتل رساندند . کشتار جمعی در" آکومارکا"در۱۴ اوت تمام پـرو را بلرزه درآورد : درمحلی به نام " ال ـ لوکالا پامپا" هشت گور کشف شد کـه جمعا ۶۹ جسد درآنها دفن شده بـود. بعلاوه دونفر در" پیتك "، یك نفـر در " پواراکرا" ، یك نفر در"ماپوپامپا" ، دونفر در" آهواك پامپا" وسه تـن در " کیکی کاتا" بطور وحشیانه بوسیلـه نظامیان بقتل رسیدند ، نظامیـان دهکده ها را محاصره ودهقانان رابـك جا جمع کردند. سپس زنان ، مردان و کودکان راجداکرده ، و بعد دست بـه تجاوز ، تاراج ، تیراندازی زده همـه آنها راکشتند ، تعدادی ازاجساد رابا آب قلیائی پوشاندند وبقیه‌راسوزاندند وتکه ها وقطعه های غیر قابل تشخیـص اجساد رادرگودالها چال کردند. دراین میانه همه هیاهو ها وسروصداهـای عوامفریبانه درباره " انقلاب " ،"دولت ملی ، دمکراتیك وخلقی " ،"دمکراسی"، " احترام به حقوق بشر" ، " عدم پاسخ وحشیگرانه‌بهوحشیگری " ، " مصالحه" ، " جنگیدن،درعین حال رعایت کردن ـ قانون " ودیگر عبارتهای بی ارزشی که بوسیله حکومت " آپرا " چون نقـل و نبات باریدن میگرفتند ، پس ازافشاء شدن جنایت " آکومارکا" پردهٔ ساتـر دروغهای آنان ازهم دریده شده ودورو ـ ئی هایشـان آشکار گشت . وبدیـن ترتیب،توهمات شکسته شده ویکبـار دیگر از اپورتونیسم آنان نقـاب برداشته شد . سپس تلاشهای عجولانـه درپارلمان ، ادا واطوارها و باصطلاح تدابیر ریاست جمهوری براه افتاد ، درحالیکه اپوزسیون ضمن نان‌قـرض ـ دادن به آنها وارد بده بستانهـای ساده ای شد ، ومردم تمام اینهارارد و محکوم نموده‌وبیش ازپیش در مـورد بالاترین رده های حاکمیت،آگاهـی یافتند.

تقریبا" یکسال ازآن زمان گذشته است .فرماندهیها دوباره درهم آمیختـه وجابجا شده اند ؛ ستوان " هرتادو " ، ستوان " پاز" وستوان"روندون" مسئول شناخته شده اند ؛ کمیسیونهای گوناگون گزارشهای خودرا ارائه داده انـد و قس علیهذا . امروز "هرتادو" ارتقـاء مقام یافته وبرای تعلیمات بیشتر بـه خارج فرستاده شده است ، شاید بـه آمریکا یاجائی ازاین دنیا که تحـت کنترل آمریکا می باشد ؛ " پاز" نیـز ارتقاء مقام یافت و" روندون " بـدون شك در۱۹۸۷ ارتقاء خواهد یافت . چـد برسر تحقیقات ، واعلام جرمهائی کـه ارتش تنظیم میکرد ، آمد ؟ باسکـوت مدفون شدند . آیا محکومیت ۱۰ روز زندان با اعمال شاقه ای که بازجویـان نظامی برای ستوان " هرتادو" پیشنهاد کردند ، به اجرا گذاشته شد؟ تنهـا انقلاب پیروزمند ، درست همانند مورد " پوکو باکو"، عدالت را به همـراه خواهد آورد .

امااین " جنگیدن،درعین حـال رعایت کردن قانون اساسی وقانون " ادامه یافت . بین ۲۸ اوت و۴ سپتامبر، ۶۰ دهقان در هوامبالپا بقتل رسیدند. در ۲۸ اوت یك گور با هفت جسد آشکـار گشت . بکارگیری" دمکراتیك " اصل " جنگیدن،در عین حال رعایت کـردن قانون اساسی وقانون" بازهم ادامـه یافت . دهکده های " اکومارکـا"، " اومارو" ، " اینکاراکی " ، " پاتین"، " تانکی وا" ،"کوك آپاتا"،"مایوپامبا" و" مانالاسك " بین اول و۲۵ سپتامبـر ویران گردیدند . یك کشتار جمعـی جدید دردوم وسوم سپتامبر بوقـوع پیوست : در"اومارو"و"بلاویستا" ۶۶ نفر کشته ، دردوم سپتامبر ۲۹ نفردربلاویستا بقتل رسیدند ؛ بلافاصله بعد از آن در سوم سپتامبر ۳۷ دهقان بکلی نابـود

کردیدند که بین آنها ۱۱ کودك زیر ۹ سال وجود داشت . آنها در ۱۳ سپتامبر، هفت شاهد قتل عام "ال لوکاپامپا" ، از جمله یك کودك ۹ ساله راکشتند. در۲۸ سپتامبر چهار گور بابیش از۸۰ جسددر " توتورا" ، درنزدیکی ساشابامبا پیدا شد. دربخش هوانوکو ۴ گور با۱۴ جسد درهوانکار (ایالت آمبو)کشف گردید، ودربخش " سن مارتین" گوری با ۷ جسد در سیتوئی (ایالت ماریسکال کاسرس) یافت شد.

در۴ اکتبر ، جامعه پرو بازهم با قتل عام دیگری تکان خورد. اینبار در خود پایتخت جمهوری ، درزندان لوریگانچو درمقابل چشمان هفت هزار زندانی ۳۰ اسیر جنگی راکشتند و ۲۳ تن رازخمی کردند . پیرو یك توطئه قبلی برای درهم شکستن اسیران جنگی ووارد آوردن ضربه ای به انقلاب ، " لاپان آتیك " ، یعنی سربازان ضد ـ خرابکاری گارد جمهوری‌که‌تا بن دندان مسلح بودند به عمارت"غرفه بریتانیا"، محلی که این متهمین به " تروریسم " نگهداشته می شدند،یورش بردند. زمانیکه سربازان بجای تسلیم با مقاومت قهرمانانه روبرو گشتند برای بازکردن شکافی دردیوارها ازدینامیت و مواد منفجره استفاده کردند. سپس گازاشك آور وبمبهای آتش زاودینامیت به درون سلولها پرتاب نمودند. آنها بعد از حمله تجاوز کارانه زخمی ها را تمام کُش کردند وبازماندگان را زنده سوزانده ووحشیانه مورد ضرب و شتم قراردادند وبالاخره برای پوشاندن شواهد شنیع کشتار جنایتکارانه شان سلولها رابه آتش کشیدند. اماباوجود تلاشهای مزورانه آنان برای پنهان ـ داشتن جنایتشان‌وساکت کردن تمامی شاهدین عینی ، حقیقت به بیرون راه یافت وهرچه بیشتر ازچهره حکومت " آپرا " وجرم غیر قابل انکارش‌دراین وحشیگری جدید وسنگدلانه ، نقاب برداشت .

آنها در۲ نوامبردر" اوچوبونکا" در ایالت لامار ، واقع دربخش آیاکوچو ۱۹ دهقان راکشتند. دراواخر سال ، دهقانان سان مارتین قتل عامهای آبوکایاکو، کامپوگراند، ونینلو،مادرمیا ویائلو دواکرو راافشاء کردند. باشروع ۱۹۸۶ این وضعیت ادامه یافت ؛ همانطور که حقایق ذیل برای نشان دادن صحت این مدعا کافیست : ۲۱ ژانویه درچوروپامپا، درنزدیکی هوانتا، هفت جسد پیدا گردید ؛ درماه فوریه دراوچیزا ، دربخش هوانوکو ۳۰ نفر کشته شد ؛ ودربخش پاسکو، در دهکده های " اوچو دودسیمبر" و"اندپند- ینسیا" به تلافی یك حمله چریکی ،پنج دهقان در آستانه‌درخانه های خودبضرب گلوله کشته شدند. خلاصه،حکومت آپرا همان کشتارهائی که بلونده آغاز کرده،را ادامه می دهد .

گمشده ها . اززمان بمیدان آمدن نیروهای مسلح ، سیاست " ناپدید " کردن مردم بخشی ازاین قتل عامهابوده است . این سیاست در ابتدای ۱۹۸۴ شدت یافت وتابه امروز ادامه دارد . اکنون بویژه درچند ماه گذشته ، یکبار دیگر گزارشهای بیشتر وبیشتری از کسانیکه آشکار میگردد " گمشده " اند ، وجود داشته است . " گمشده " ها بالغ بر هزاران نفر می شوند اماافشاگریها واعتراضات با سکوت دولت روبرو میشوند، سکوتی که دعویهای اقامه شده علیه خودراانکار کرده ، یا نادیده گرفته ومانع همه چیز می گردد. این سیاست کثیف که دیر زمانی است توسط ارتجاع اعمال‌میشود، بویژه اخیرا" تشدید یافته است . سابقه آن به سیاست نامیمون "ناپدید شدنها" بازمیگردد که بوسیله حکومت نظامیان درسالهای ۱۹۷۰ درآرژانتین اعمال شد ومردم اینکشور رادرخون استحمام داد وحتی ننگ آورتر اینکه دهها هزارنفر را " ناپدید"کرد. سیاست مشابه ای دراینجا اجراء می گردد که بازهم از قِبَل فقیرترین توده ها تغذیه می کند ؛ که بالاترازهمه دهقانان قرار دارند ، کسانیکه بخاطر عدم ارائه مدارك یا تضییقات و پیگردهائی که خانواده هایشان روبرو هستند ،گزارشی مبنی بر مفقود شدنشان داده نمی شود . اماآنها بدون شك تشکیل دهنده خیل عظیم هزاران نفری هستند که هرگز پیدا نشدند . آنها پوشیده درسایه گورهای هنوز کشف نشده یا درگورستانهای مخفی بسیاری ازاردوگاههای زندانیان سیاسی ، همراه بابافیمانده ـ های دیگر پسران ودختران نمونه خلق، طبقه وانقلاب آرمیده اند. این هزاران "گمشده"کینه‌عظیمتری راپایه‌میریزند که زمین راازشرنیروهای مسلح ارتجاعی‌خواهد رهاندوهمراه‌باضربه‌های‌ویران کنندۀتوده ـ های مسلح ، نابودی آنها را سبب شده و بدین ترتیب پایان نظم فاسد دولت پرو مورد حمایتشان ، راآماده‌میسازند.

نتایج این قتل عام چه بوده است؟ قتل شریرانه وشرم آور ۸۷۰۰ پروئی، ۸۷۰۰ فرزند خلق (ازجمله ۴۷۰۰ کشته ازفقیرترین واستثمارشده ترین توده ها، بویژه ازبین دهقانان وبعلاوه ازاطراف وشهرها وحصیر آبادها) و۴۰۰۰ ناپدید ـ شده ازهمان طبقات وازهمان گوشت و استخوان . سیاست قتل عام که بدست نیروهای مسلح اجرا گردید ، به قیمت جان مردم ، جان ۸۷۰۰ تن ازفرزندان پرولتاریا ، دهقانان ، وخرده بورژوازی تمام شده است . آنها به خاك وخون کشیده شدند ، نه بدان دلیل که انقلابیون بی ثبات ودروغین ادعا میکنند ، یا اپورتونیستهائیکه وانمود به انقلابی بودن می کنند. درحالیکه تکامل نظم اجتماعی موجود راموعظه می نمایند، یاآن نویسندگان‌خودفروشی که آشکارا یاپنهانی درّدفاع ازسیستم قلم فرسائی می کنند ، یاکسانی مانند مرتجعین ونوکرانشان که ادعا دارند قتل عامها درنتیجه جنگ خلق میباشد. ابدا" ! قتل عامها به روشنی وبویژه سیاستی‌است که بوسیله دولت پرو تصویب وابلاغ شده ، بوسیله نیروهای مسلح وکمك پلیس پیشنهاد واجرا گردیده است . عمل شریرانه و وحشیانه ای که از۱۹۸۳ شروع شده ، بیرحمانه وخونین در۱۹۸۴ تشدید یافت، بطور سیستماتیك تابه امروز اجرا گردیده ؛ واکنون بوسیله گارسیا وحکومت ارتجاعی " آپرا "ی او که مجرم بودنش باید افشاء شود،بدتر و شدیدتر می گردد. اما هدف این قتل عام چه بوده است ؟ هدف این قتل عام عبارت بود از بازداشتن جنگ خلق‌که از۱۹۸۰ شروع شده وپیش ازپایان سال ۱۹۸۲ برقراری قدرت نوین سیاسی را



درشکل کمیته های خلق آغاز کرده بود؟ برای درهم کوبیدن جنگ چریکی ؛ جدانمودن توده ها از جنگ انقلابی ، نابود کردن قدرت نوین سیاسی و جلوگیری از رشد آن ،ممانعت از پیشرفت جنگ خلق ، برای رسیدن به اهداف سیاسی وارتجاعی نیروهای زمینی، دریائی وهوائی ، یعنی نهادهائیکه به اتفاق وازطریق تقسیم کار درمورد انجام قتل عام درمیان خود ۱۷۶۷ تن از فرزندان خلق را در ۱۹۸۳ کشتند و ۷۳۰ نفر را " ناپدید " کردند ـ تا آنزمان تلفات توده ها تنها ۱۴ نفربودو هیچ " گمشده " وجود نداشت ـ مجموعا" ۲۴۹۷ نفر ازتوده ها در سال ۱۹۸۳ بقتل رسیدند . در ۱۹۸۴ ؟ سیر صعودی قتل عام سیاسی توده ها به ۲۵۲۲ کشته و۲۸۸۱ ناپدیدی رسید ؛ یعنی مجموعا" ۵۴۰۳ نفر از فرزندان توده ها بقتل رسیدند ، بالاترین رقم کشتاری که تاکنون نیروهای مسلح به ثبت رسانده اند.

آیا آنها دراهداف خود برای درهم کوبیدن جنگ خلق ونقطه پایان گذاشتن برآن موفق شدند؟ خیر، زیرا جنگ خلق بخاطر صفت طبقاتی خود برتریش رانشان داده است . این جنگ قابلیتش رابرای مواجهه باحملات خشونت آمیز کریه ومداوم ، وکشتار جمعی باابعاد مهیب ، رانشان داده است ؛ ودرستتر آنکه توانائی اش را برای توسعه ورشد، به اثبات رسانده است ؛ دراین دوران سخت حدادی وقهرمانی وشیپور های پیرطنین تولد دولت نوین ، که آبستن آینده است ، توده ها آمادگی ورغبت خودشان رابرای تغییر جامعه مان نشان می دهند ودرحال انجام آن هستند . حزب ،یعنی حزب کمونیست پرو که جنگ خلق را رهبری می کند ، نشان دهنده کامل این مسئله است که حزب پیشاهنگ پرولتاریا بوده واستوارانه وفادار به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و بکار بست دقیق ودرست آن درشرایط ویژه ومشخص انقلاب دموکراتیک نوین پرو می باشد ، وبعلاوه این حزب با عزم واستواری تمام رهبری جنگ خلق رادردست دارد ـ جنگی که بدون تزلزل بسوی برپائی جمهوری خلق پرو که راهگشای سوسیالیسم وهدف نهائی است پیش رفته وخواهد رفت. جنگ خلق درهم کوبیده نشده ، متوقف یا سد نگردیده ، بلکه همانگونه که سردمداران رژیم (حتی درحالیکه مداوما" سعی میکنند آنرا کوچك جلوه دهند و همانطورکه وحشتها ، مانوورهای غصب آلود وبویژه تدابیرشان نشان می دهند) مجبور به پذیرش این مسئله گردیده اند که جنگ خلق پیشرفت وتوسعه کرده وضربات عظیمی برآنان وارد می آورد. بدین ترتیب ، توطئه کشتار جمعی وخودکشتار جمعی باشکست روبرو گردیده است ،همانطور که سیاست بکارگرفتن توده ها علیه توده ها شکست خورد وهمانطور که کل استراتژی ارتجاعی آنان شکست خورده است . ازبکار گرفتن توده ها علیه توده ها ، ازکشتار جمعی وازاستراتژی ارتجاعی آنان چه حاصل گشته است؟ یکبار دیگر دست نیروهای مسلح دولت پرو ، تادرجه ایکه درتاریخ این جمهوری سابقه ندارد ، درخون آغشته شده است . قتل عامی که آنها بدان دست آلوده اند بیشتر وبیشتر علیه شان عمل خواهد کرد وتنفر طبقاتی متمرکزی راکه بی رحمی جنایتکارانه آنها در توده ها انباشته است ، برخواهد انگیخت . بزرگی رسوائی آنان در خاطره توده های بیشماری ثبت گردیده است ، توده هائیکه مجازات خردکننده ـ ای رابرای آن کسانیکه ازنظر نظامی وسیاسی مسئول هستند درنظر خواهند گرفت . مهم نیست که این زمان چقدر بطول کشد. این خون که امروز ازروی بدخواهی وپستی ریخته شده است یك اتهام قدرتمند ورعد آسا علیه دولت پرو ، نیروهای مسلح وپلیس آن ،رهبران سیاسی وسردمداران جنایات ضد ـ انسانیش است . ودرحالیکه جنگ پیروزمند خلق عدالت تمام وکمالی راکه امروز انکارمی شود راپیش می برد ، این خون بیشتر وبیشتر درفشی درمرکز طوفان انقلاب خواهد شد که به اهتزاز درآمده وخواهد درخشید .

آنچه مادر جنگ خلق پرو مشاهده وتجربه کرده ایم برای ما تائید دوباره وحتی عمیقتری است برقانون ناگزیری که صدر مائوتسه‌دون آنرا ارائه نمود : " تمامی مرتجعین سعی میکنند بوسیله کشتار توده‌ای انقلاب رامحو ونابود نمایند . آنها می اندیشند هرچه بیشتر بکشند،هرچه بیشتر انقلاب راتضعیف خواهند کرد اما باوجود امیال ذهنی ارتجاع ، حقایق نشان می دهند که آنها هرچه مردمان بیشتری می کشند،انقلاب نیرومندتر شده ومرتجعین به سرنوشت شوم خود نزدیکتر می شوند . این قانون ناگزیر تاریخ است ."

ششمین سالگرد جنگ خلق

بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درشرایط کنکرت جامعه پرو به این نتیجه گیری منتهی می شودکه قهر انقلابی یاانقلاب قهر آمیز، یعنی تنها راه گرفتن قدرت دولتی ودگرگون کردن جهان ، باید شکل جنگ خلق وبطور خاصتر یك جنگ دهقانی به رهبری حزب کمونیست پرو بعنوان نماینده پرولتاریا بخود بگیرد ، جنگی که بمثابه یك تمامیت کل اساسا" درروستاها آغازگشته ودرشهرها تکمیل می شود . این جنگ ازمحاصره شهرها ازطریق روستاها که اساس آن برقراری مناطق پایگاهی است پیروی می نماید. بدین ترتیب انقلاب دمکراتیک با برقراری جمهوری خلق به اوج خود می رسد ؛ پیروزی عظیمی که بایددر

پی گیرنده تداوم انقلاب از طریق سوسیالیسم وانقلابات فرهنگی تحت دیکتاتوری پرولتاریا ـ با اعمال قاطعانه قهر طبقاتی ـ تا نائل شدن به کمونیسم شکوهمند ، این قلمرو حقیقی آزادی، به همراه تمامی نوع بشر ، باشد. باعنوان کردن مسئله بدین طریق ، چهار مسئله بنیادی مطرح می گردند که باید درنظر گرفته شوند : مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بمثابه ایدئولوژی پرولتاریا ؛ حزب بعنوان رهبر جنگ ؛ جنگ خلق درشکل خاص خود یعنی جنگ دهقانی که ازمحاصره شهرها ازطریق روستاها پیروی می نماید ؛ ومناطق پایگاهی انقلابی یاقدرت نوین دولتی . بگذارید ششمین سال راکه اکنون پایان یافته درپرتو این نکات مربوطه مورد قضاوت قراردهیم .

<u>دررابطه بامارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم</u> . ماموضع پرولتاریای بین المللی ، این آخرین طبقه ، که دارای منافع طبقاتی خاص ومتفاوت ودرضدیت بامنافع دیگر طبقات است، رابرگزیدیم . مااین موضع راباایـن هدف برگزیدیم که خلقهای جهان تنها تحت رهبری پرولتاریاست که میتواندبه کمونیسم نائل گردند،واین تنها جامعه نوین بینظیر ما بدون استثمارشونده واستثمار کننده،بدون ستمکش وستمگر ، بدون طبقات ،بدون دولت ، بدون احزاب ، بدون دمکراسی، بدون اسلحه وجنگ ، جامعه"هماهنگی عظیم"،جامعه رادیکال ونهائی نوین که ۱۵ میلیاردسال ماده درحرکت ـ آن بخش ازماده ابدی راکه میشناسیم ـ بسوی نیل بدان درحرکت بوده است . اماتنها باسوق دادن مبارزه طبقاتی به جلو تا رسیدن به قله حماسی جنگ خلق ، با داشتن سلاح دردستان طبقه وتوده های مردم ، پایان یافتن همیشگی جنگ ضد انقلابی ، سرنگون شدن امپریالیسم وارتجاع ومحو شدنشان ازچهره زمین ، ودرسایه سلاحهای جنگ شکست ناپذیر خلق که دیکتاتوری پرولتاریا برروبش بنا می گردد ؛ جامعه درتمامی عرصه ها دگرگون می شود ، تمامی اختلافات طبقاتی ومالکیت خصوصی برابزار تولید که این اختلافات راسبب میگردد،نابود میشود ؛ برای همیشه جنگ خاتمه می یابدوکمونیسم برای تمامی بشریت به درخشش در می آید . ازآنجائیکه ما موضع پرولتاریای بین المللی را برگزیده ایم ، نقطه آغازینمان همان ایدئولوژی امروز آن است ،یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم که مائوئیسم بعنوان مرحله سوم آن، رفیعترین قله ایکه ایدئولوژی پرولتری درپروسه تاریخی رشد خود بدان نائل گردیده ، عمدگی دارد .دراین‌بستراست که ماموضع ومنافع طبقاتی پرولتاریای پرو رابعنوان بخشی ازطبقه جهانی کارگر بخود اختصاص می دهیم ، زیرا تنها برپایه دکترین جهانی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است که میتوان در کنار پرولتاریا ایستاد ودراینجا وبرا هرجای دیگری برای منافعش جنگید . فقط یك ایدئولوژی پرولتری وجود دارد؛ این ایدئولوژی قابل اطلاق به تمام جهان بوده ورشد وتوسعه اش یك پروسه واحد جهانی است . ازسوی دیگر ازمانیکه مارکس ، مارکسیسم رابنا نهاد و از طریق پیشرفتهائیکه توسط لنین وصدر مائوتسه دون صورت گرفت ، مسئله اساسی همیشه بکارگیری این علم در شرایط هرکشور بوده است . درنتیجه، مشکل در بکارگیری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درشرایط کنکرت انقلاب پرو ، وبویژه دربکارگیری قانون جهانی قهر ، جنگ خلق وجنگ انقلابی دراین کشور ، نهفته است . از این ترکیب مارکسیسم باواقعیت کنکرت ما اندیشه راهنما، یعنی بکارگیری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درشرایط کنکرت انقلاب پرو بوجود آمده وتوسعه می یابد . بطور خلاصه ، نقطه آغازین ما دیدگاه پرولتاریای بین المللی ، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم واندیشه راهنمای صدر گونزالو می باشد . اینها پایه تمامی حرکت سیاسی ، تئوریك وعملی ماراتشکیل می دهند ؛ بدون این پایه خدمت کردن به این طبقه بطور استوار ومداوم امکان پذیر نیست .

<u>دررابطه با حزب</u> . ابتدا نگاهی داشته باشیم به ضرورت یك حزب ؛ سپس بعدازآنکه بوجود آمدن آنرا ازنظر گذراندیم به نقش کنونی آن برخورد خواهیم کرد .ازهمان ابتدا، مارکسیسم اعتقاد براین داشت که‌برای رهبری مبارزه جهت گرفتن قدرت دولتی باید حزبی وجود داشته باشد. این مسئله مورد تصریح لنینیسم وتاکید مکرر مائوئیسم قرارگرفت . بدون حزبی انقلابی ازنوع نوین مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی هیچ انقلابی برای پرولتاریا وخلق نمی تواند وجود داشته باشد . این حقیقت بزرگی است که هیچ کمونیستی نمی تواند لحظه ای از بوجود آوردن آن (حزب ـ م) طفره رود ، حقیقتی که ماکمونیستهای پرو مجبور به مواجهه با آن شدیم . حزب کمونیست پرو در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتگی‌تاسیس گردید . او آنرا باتزهای اساسی مربوط به جامعه پرو ، مسئله ارضی ، سلطه امپریالیستی ، نقش پرولتاریای پرو، بعلاوه نکات برنامه ای ویك خط سیاسی .عمومی‌وخطوط‌سیاسی‌خاص منتج‌ازآن مسلح نمود.اماآن بنیانگذاردرکمتر‌ازدوسال‌بعد در ۱۹۳۰ درگذشت ؛ حتی کنگره اول نیز معوق ماند ، بنابر این حزب نتوانست پیش از آنکه روند هایی که ازقبل درحال رشد بودند فرصت جهش بیابند ، خود را تثبیت نماید.ماریاتگی وخطش آشکارا زیر سوال رفتند وخط بوسیله " راوینس " تغییر یافت .بدین ترتیب اپورتونیسم رهبری‌حزب راغصب کردواقتدارش‌رادرمبارزه میان دو خط مشی درحزب اعمال نمود، که نتایج سنگینی برای انقلاب وطبقه ببارآورد. این راه ، به حماقت گرائی پارلمانی انجامید که‌درخدمت‌بورژواکمپرادورها بنمایندگی " پادرو" ، درانتخابات ۱۹۳۹ تجلی یافت . بعدها ، در دوران جنگ جهانی دوم ،"کنگره بنیانگذاری" ساختگی بوجود آمد که خط سیاسی عمومی " اتحاد ملی " راتحت هدایت رویزیونیسم " پرودریته "، تنظیم کرد ـ بیانی ازسازش با سلطه‌امپریالیسم یانکی وحاکمیت بومی بورژوازی‌کمپرادور وملاکین فئودال ، تحت عنوان مبارزه علیه فاشیسم.درنتیجه ، این وضعیت منجر به شرکت حزب در

بقیه درصفحه ۷۷

دسامبر ۱۹۸۶

خیزش دانشجویی در فرانسه امپریالیستی

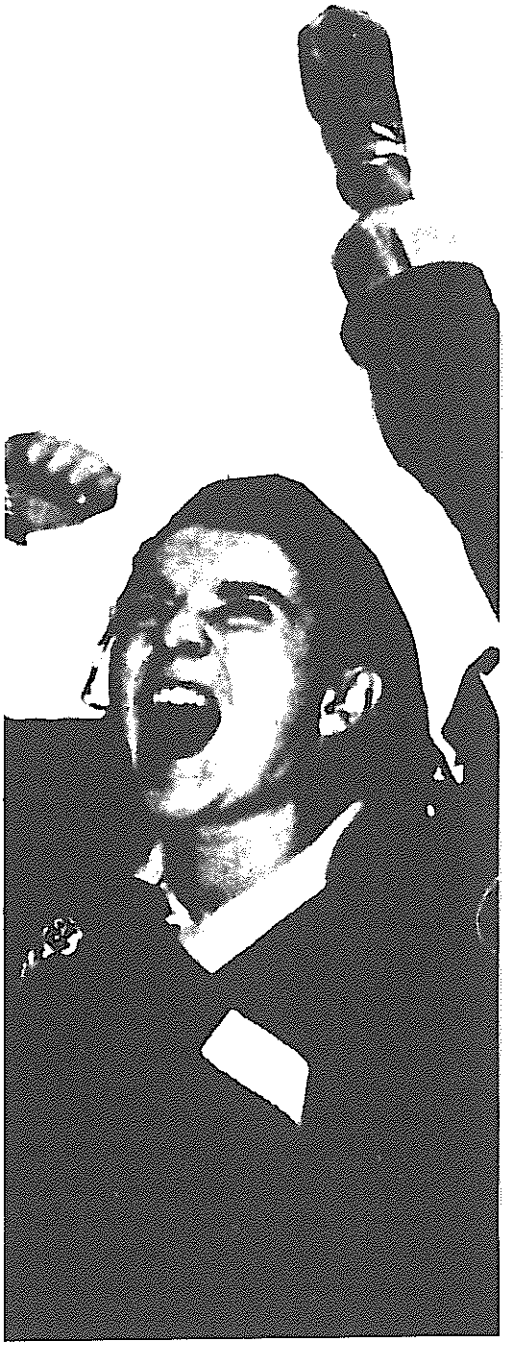

نوشته کلود دوشن

طغیان عظیم وناگهانی دانشجویان و دانش آموزان دردسامبر۸۶ ،سراسرفرانسه رادربرگرفت . این طغیان ،کلیه فرضیات کوته نظرانهٔ بورژوازی مبنی براینکه نسل جوان امروز درفرانسه از سال ۶۸ به بعدخاموش شده،رایکباره دود کرده و بهوافرستاد .بعلاوه ،این حرکت باعث خانه تکانی تصورات آن دسته نیروهای انقلابی شدکه به استقبال این امواج ناگهانی شتافتند. این حرکت ثابت نمودکه مسلم دانستن صحنه سیاسی غیر فعال وخستهٔ کنندهٔ فرانسه همان قدرقابل پیشگوئی است که ظواهر امرنشان داده اند. ودرآنچنان نبودکه خبرازانفجار آتشفشان دهد.

امامنفجرشد،آنهم چنان سریع وناگهانی وباقدرتی عظیم که این جامعه را به لرزه درآورد ودولت رابدرون یک بحران سیاسی پرتاب نمود ـ منجمله تعرض ارتجاعی ایکه منجربه عقب نشینی بزرگ شد. همچنین جوانان تازه بیدارشده را فعالانه به زندگی سیاسی کشانده وهم ـ زمان درشهرهای چندکشور، بخصوص اسپانیا، الهامبخش وسرآغاز جنبش گردید.

این بحران چشم اندازهای مهمی را برای پروسهٔ تدارک انقلاب درکشورهای امپریالیستی ،مطرح نمود. اینگونه عصیان های اجتماعی که آرامش عادی دوران من حیث المجموع غیرانقلابی رابرهم می زنند،برای پرولتاریاعرصه های مهم آزمایش وزمینهٔ کسب نیروی بیشتر میباشند. مضافاً،همانطورکه لنین اشاره کردبحران هازمینه های اصلی مبارزهٔ طبقاتی راکه معمولا نهفته هستند ـ ازجمله ضعف اساسی سیستم ، خصلت بنیادین دیکتاتوری بورژوائی ،ونقش وبرنامهٔ نیروهای طبقاتی مختلف ـ آشکارمیسازند .

شورشهای دانشجوئی ودانش آموزی فقط سه هفته بطول انجامید. اگرچه نظم مجدداً برقرارشد،اماطبقه حاکمه جراحات زیادی برای پانسمان ،وپیلهای اجتماعی بسیاری برای ترمیم داشت. ازهمه مهمترافت درجه اعتبارحکومت ـ که جای بسی خوشحالی است ـ باعث رشدفعالیت انقلابی گشت.

"مارفرمهای دانشگاهی شمارانمیخواهیم!"

آنچه که ماشهٔ جنبش راچکاند، عبارت بودازلایحه ارتجاعی جهت تدوین برنامه ریزی مجدد ومدرنیزه کردن تحصیلات عالی درفرانسه . این تغییرات ازنظربورژوازی مدتها پیش موعدشان سر-

---

* کلود دوشن یکی ازهواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که در جریانات دسامبر۸۶ درپاریس فعال بود .

رسیده بود - تغییراتی که در ساختار و برنامهٔ تحصیلی جهت آماده ساختن نخبه‌های آموزش دیده دانشگاهی برای پاسخگویی به نیازهای امپریالیسم فرانسه ضروریند. از زاویه دانشجویان این لایحه مانع دیگری بود در مقابل آینده ای که پیش از اینهم آنرا نامعلوم می‌دیدند. جنبش دانشجوئی از همان آغاز، جنبشی متناقض بود که تجزیه و تحلیل دقیق نیروهای انقلابی آگاه را می‌طلبید.

از یکطرف، جنبش بنحوی آشکار و قدرتمندانه، پروسهٔ شدت یافته "گزینش" دانشجویان را که بمعنای حذف دانشجویان "فقیر" و ارتقاء "از مابهتران" در سلسله مراتب جامعه بود، آماج حمله خود قرار داد. دلیل اصلی این اعتراض، مخالفت با شیوه های جدید پذیرش بود که بهر دانشگاه (معروف به فَک FAC) اجازه می داد دانشجویان خود را مطابق معیارهای خویش انتخاب کنند و بجای مدرک رسمی دولت که بدون در نظر گرفتن مدرسه ایکه در آن تحصیل شده درهمه جا مورد قبول است، مدرک خاص خود را صادر کند.

دانشجویان سابقا میتوانستند به هر کدام از ۷۸ دانشگاهی، که سیستم آموزش عالی فرانسه را تشکیل میدهند، وارد شوند و به شرط قبول شدن در امتحان دیپلم دبیرستان، در هر رشته ای که بخواهند (حداقل در حرف) نام‌نویسی کنند. بنابر این، آنها اول از همه علیه سختگیری های فزاینده ای که موقع ورود به دانشگاه و همینطور هنگام ورود به سیکل دوم بعد از دو سال اعمال میشد، شوریدند.

اقدامات دیگری که باعث خشم دانشجویان شد، طرح افزایش شهریه بود که هرچه بیشتر باعث تقسیم بندی مدارس به فَک های ممتاز درجه دوم، تفکیک دانشگاه ها به بخشهای تخصصی معین و همچنین تنظیم دورهٔ تحصیلی درجهت رفع نیازهای صنایع خصوصی ایکه قرار بود بخشی از مخارج آنان را سوبسید کنند، میگردید.

این لایحه که به "رفرم "دوواکه (آلن دوواکه، نایب وزیر و مسئول آموزش عالی) معروف شد، با طرح دیگری، برای تغییر دبیرستانها (لیسه LYCÉES) همراه بود، که جوانانیکه قبلا در کانال "مدرسهٔ آموزش حرفه ای "(LEPS) نیافتاده باشند،



لیسه رامیگذرانند. (LEPS) آندسته مدارس فنی و دبیرستانهای غیرآکادمیک هستند که به اخذ دیپلم منتهی نمیشوند و فارغ التحصیلان آنها به دانشگاهها راه نمی یابند. پروسه اولیه تعیین مسیر تحصیلی در حدود سن ۱۴ سالگی به انتهای خود میرسد - اگرچه این در واقع از خصوصیات سیستم آموزشی از همان روز اول مدرسه است. این رفرم که توسط "رنه مونوری" وزیر آموزش و پرورش طرح شده خواهان این بود که برنامهٔ تحصیلی سالهای آخر "لیسه" را فشرده کند و کلاسهائی را که برای گرفتن "بُک" ضرورت مطلق ندارند - مانند زبانهای خارجی در بعضی از رشته‌های تحصیلی - حذف نماید و از تعداد معلمین و برنامه های ویژه بکاهد. این باعث هرچه ساده و سریعتر شدن آن تحصیلات وسیعی میشد که دانشجویان حداقل میتوانستند در سطح دبیرستان به فراگیری آن امیدوار باشند و همچنین باعث میگشت که پروسهٔ گزینش دانش آموزان تسریع شده و تحدید امکانات و فرصتها در مرحلهٔ پیشتری انجام شود.

از طرف دیگر، این جنبش دانشجویی بپاخاست تا که از موقعیت دانشجویان بعنوان یک قشر تابحال مصون جامعه، دفاع کند. اگرچه این جنبش، نخبه گرائی هر چه بیشتر سیستم آموزشی را رد کرد، اما بر زمینه ای انجام شد که هم اکنون برای برگزیدگان و نخبگان آینده جامعه در زرو شده است - یعنی برگزیدگانی که آماده میشوند تا کارهای اداری سطح متوسط و مقام های حرفه ای و همچنین برخی شغلهای سطح بالا را بعنوان مدیران و تکنیسین های اشغال کنند، که وظیفه پیشبرد سیستم امپریالیستی را بعهده خواهند داشت. پست های بالا هنوز عموماً برای تعداد قلیلی از فارغ التحصیلان "گراندِکل" رزرو شده است. "گراندِکل" برترین مدارس دولتی هستند که بورژوازی آنها را باجدیت در آنجا بعنوان مدیران و حاکمان بورژوازی آینده آماده میسازند - جائی که دارندگان "بُک" برای ورود بدان باید امتحان بدهند.

یک مجلهٔ هفتگی با بدبینی تلاش نمود که بین دانش آموزان سال ۱۹۸۶ و ۱۹۶۸ وجه تمایزی قائل شود و نوشت "در سال ۶۸ آنها فریاد زدند بیست هزار کارگر در راه

هستند(تادرسنگربندی محلهٔ لاتن) بماکمك کنند. مابایدتاآن موقع قدرتمندانه مقاومت کنیم ! در۱۹۸۶، آنهامی گویند، اگرکارگران بماپیوندند خوب است، فقط تازمانیکه مجبورنباشیم باهم یکی شویم !"

درحالیکه این نسل جوان ،که والدین شان اغلب درسال ۱۹۶۸ قیام کرده بودند وروی هم رفته اصلاً باتغییرات سیاسی راست روانه ای که توسط دولت انجام میشوند سرسازگاری ندارند، قبل ازاین جنبش به یك نسل غیر سیاسی پرورش یافته در آب وهوای تیرهٔ سوسیال دمکراسی شباهت داشت . اینهاجوانانی بودندکه باچیزی به مخالفت برخاستندکه آنرا زوال آزادی هاوفرصتهای برابر میدیدند . اما اینکار راتاحدی ازیك چارچوب "ضدایدئولوژیك " انجام دادند ،که گرایش به این داشت ،مانع ریشه یابی واجب این نابرابریها گردد،ونکات مربوط به مسائل فرهنگی که باملایمت ازاولیاء امورانتقاد کرده باشد راترجیح می دادند ، وبخصوص باسرافتادن به درون یك موجودیت بوروکراتیك بادیسیپلین وخسته کننده ای که دردورنمای آن رشد نرخ بیکاران نقش بسته است ، راردکردند .بادرنظرگرفتن بافت اجتماعی فرانسه که ۱۱٪ جمعیت آنرا بیکارانی که اکثراًجوان هستند تشکیل میدهند، نبودچشم اندازهای کافی نقش مهمی بازی میکرد. خیلی هادر مبارزه علیه نژادپرستی فعال بوده اند . درحالیکه ،موقعی که کشتی حفظ محیط زیستی ،بنام "جنگجوی رنگین کمان"علیه آزمایش هسته ای دراقیانوس آرام دست به اعتراض زده بودوتوسط دولت غرق شد، آنهاحرکتی نکردند .

بعدازاینکه وقایع بالاگرفته وافکار مردم دربارهٔ همه چیزبه آزمایش گذاشته شد،بدیهی بودکه خیلی هامیخواستند ببعدالتیهای سیستم را،البته معقولانه وبنوبت ،اصلاح کنند. البته این خود سیستم بود که میرفت چشمانشان رابازترکند،وبناچارمسائلی خیلی بیشتراز بازسازی دانشگاههارا پیش کشد.

بازبینی کل سیستم دانشگاهی ، می بایست مورد مخالفت قرارمیگرفت : تنهاچیزخوب دررابطه باآن عکس العمل تندی بودکه دامن زد،وعده زیادی رابا هنرعملی علم سیاسی آشناکرد،که بمراتب بهترازسرگرم شدن دربازیهای بوروکراتیك بود.

گسترش جنبش،همچون بوتهٔ آتش

قبل ازنوامبر،جوانان دانشجو از اینکه مقامات دولت قصدتغییرشکل آینده آنهارا داشتند،بیخبربودند. نیروهای طرفدارحزب سوسیالیست درسازمان سراسری دانشجویان " UNEF - ID " (I.D. ،یعنی دمکراتیك - مستقل)از " U N E F "سازمان دانشجویی تحت کنترل حزب "کمونیست "،متمایزمیشدند. آنهادوسازمانی اندکه ازدرون تحولات ۶۸ بوجودآمدند. ایندوجریان ،اول موضوع را دربعضی "فك ها،بخصوص در"ویلتانوس" که درشمال پاریس واقع شده ،مطرح کردند-جائیکه جنبش ضدنژادپرستی اس .او.اس .راسیسم (SOS Racisme) نفوذویژه ای داشته ودردوسال گذشته عده ای ازجوانان فرانسوی رافعال کرده است .دراواسطنوامبر،جلسات توده ایکه بزودی معمول گشته و"مجمع عمومی "نامیده میشدند،رأی به اعتصاب داده وتصمیم گرفتندآنرابه تمام سیستم دانشگاهی فرانسه تعمیم دهند. جلسه سراسری نمایندگان که دردانشگاه سوربن تشکیل شد،رأی به ادامه جنبش اعتصابی برای شکست دادن رفرم"دوواکه" درسرتاسر فرانسه راصادرکرد. در۲۳نوامبرتظاهرات سراسری معلمان توسط اتحادیه هواداران سوسیالیست فدراسیون سراسری معلمان (FEN) برقرارشد. دوشنبه ۲۴نوامبر، دانش آموزان یك دسته ازخودرابرای توضیح خطرات لایحه"دوواکه"،بویژه به کلاسهای قدیمی آماده سازی بك (BAC) فرستادند. تظاهرات سراسری فراخوانده شده برای ۲۷نوامبردرپاریس ،آزمایش اولیه قدرت اینجنبش تازه شکوفان بود. راهپیماییها از۶تا۸جهت مختلف تشکیل شده وبطرف خیابان اصلی محله لاتن - بلوارسن میشل - جریان یافتند. جریان بی انتهایی ازگروه های محصلین فك و لیسه که بخش داخلی شهررااحاطه کرده بود، راه خودرابسوی ساختمان مجلس ملی (محل برگزاری جلسات پارلمان فرانسه) بازنمودند. درنخستین لحظات ،پلیس رسوای ضدشورش (CRS)راههای منتهی به این ناحیه ممنوع رامسدودکرده بود. امابعداً"به آنهافرمان عقب نشینی به ماشینهایشان داده شد. زیرا ازنظردولت نشان دادن چنگ ودندان به تظاهر - کنندگان جوان وبی تجربه ایکه برخی ازآنان بطورفردی سعی درمتقاعدنمودن پلیس ضدشورش به حقانیت امرشان داشتند،بسیارزودرس میبود. برخی شعار "فرزندان شمانیزدانش آموزند!"را فریادمیزدند.

دانش آموزان فریادمیزدند:"دوواکه نمیدانی مارفرمهای ترابه چه روزی خواهیم انداخت .لحظه ایهم منتظرنباش، دوواکه استعفابده !"تنهایك مقابله سخت میتوانست امواج هردم روبفزونی آنها را محدودکند. درآنسوی دروازه بزرگ آهنی ،هیئت وزیران منتظروعرق ریزان نظاره گربودند. درسوی دیگر۲۰۰هزار جوان،که اکثریت عظیمی ازآنان برای نخستین بار درزندگیشان درخیابانها، باهلهله فریادمیزدندتاشنیده شوند.

از"سیاست زدائی" تاسیاست چه کسی؟

گدازه های سیاسی ،احساس وحشت وامیدواری به نیروی عظیم وانباشته از انرژی ،بدون آنکه واقعابدان آگاه باشندجوّرا آتشین ساخته بود. جوانی و وروحیه زنده ،خودرادرابتکاربیمانند جوانان مبنی برجرأت بیباکانه.جهت مقابله باوضع کنونی وعدم تن دادن به محدودیت دیگری برآینده شان،منعکس مینمود. امابیشك،درکهاناهمگون بود. برخی این حملهٔ دولت راباسایرحملات ربط داده وشعار"دوواکه راازکشوراخراج کنید، نه مهاجرین راّ"سرمیدادند،ولی رایجترین شعاران روز "دوواکه ورقهٔ امتحانی تو صفرمیگیرد" ،بودسادگی خاصی گسترش یافته بودکه عمدتاخودنمایانگر بی تجربگی فعالیت سیاسی دانش آموزان غالباخرده - بورژواکه دریك کشورامپریالیستی ثروتمندپرورش یافته اند، بود. ولی این ساده لوحی بطورعمدازهمان ابتداباشعار رهبران دانشجویان ("ماغیرسیاسی هستیم ") تقویت شد.

هدف آنهامحدودکردن مسئله درچارچوب دانشجوئی - نسبتاًرفرمیست - بود. واقعیت گسترده بودن فریاد"سیاست زدائی "درابتدای امر،سطح شروع جنبش رانشان میداد. این شعاربخشاًعکس العملی به مطبوعات بورژوائی بودکه فوراً تلاش



داشتندجنبش راپیشاپیش آلت دست معرفی کنند. این ایدهٔ غلط ازجانب برخی تروتسکیستهای درواقع دست‌راستی دررهبری سراسری برمی‌خاست بیشك این امربرپایهٔ گرایش واقعی به پاك کردن تمامی برچسبهائی که به جنبش زده میشدوردچنگال سیاست تثبیت شده قرارداشت. اماحوادث ،محاسبات نبردراتغییردادند. دانشجویان فکرمی‌کردندکه قادرخواهندبوداتحاد و استقلال خودرا ازلاشخورهای گوناگون از طریق "غیرسیاسی" ماندن ، حفظ نمایند. دانشجویان میانه روترو عقب روتربخشاً بدین خاطربه این حیطهٔ ایمن چسبیدند تکه بتوانندپشتیبانی جامعه بورژوائی راجلب کرده ودرچشم آنان محق جلوه دهند. این نکته خود،یك بیان کاملا سیاسی بود. بیشك کسانی هم بودندکه میخواستند جنبش "غیرسیاسی" بماندتابلکه بتوانند علیه میراث ماه مه ۱۹۶۸ ونفوذمائوئیستها وآنارشیستهای آن زمان زوزه بکشندویا براساس سقوط کل چپ غیرپارلمانی و ادغام آن درسیستم ،مدعی مرگ آلترناتیو انقلابی گردند -که ایلهم بسیار سیاسی بود.

بزودی روشن گردیدکه مسئله ،"غیر سیاسی" باقی ماندن نیست.بلکه مسئله این است که جنبش سیاست چه کسی را خواهدپذیرفت وبرمبنای کدامین خط سیاسی صف بندی خواهدنمود. باتکامل جنبش، جهالت شرکت کنندگان سریعاجای خود رابه درك سیاسی جنینی میدادوآنهارا مجبوربه تعیین خطوط ودفاع ازآنهامیکرد. بورژوازی خودازقبل،سعی درقطب بندی جنبش کرده بود. دانشجویان ازتوصیفات القاءگرانه درموردجنبش ،همچون "بی اهمیت ، ناآگاه ،وخوشحال ازبه کلاس نیامدن" شدیدا عصبانی بودند. شگفت‌آورنبودکه نشریات،بشکل دادن سیاسی جنبش توجه زیادی نمایندوبلندگوهای‌خود رازیرگوش آن دانشجویانی که نگران منافع تنگ خودبرای پیشرفت وکسب یك شغل راحت بودندقراردهند. آنهابطور مداوم یك کارزارسیاسی - ایدئولوژیکی راعلیه ماه مه ۶۸ دامن می زدند. آنها دائماً ازعدم تشابهات برای ترویج شعارازپیش شایع درمیان دانشجویان - همچون "۶۸ قدیمی است ، ۸۶ بهتراست" استفاده می کردند. آنهادعاهای تحلیل دارشان - (مثل "بجوانان مانگاه کنیدکه مزه شیرین حق دمکراتیك راباپیان آزادانهٔ خودازطریق جشنهای خیابانی و راهپیمائی‌های مسالمت آمیزمی چشند"،"در ۶۸ آنهاسیستم راردمی‌کردندحال در ۸۶ چیزی راکه میخواهند یك جای امن در خودسیستم است .") - رانثارمیکردند.



اوضاع دراواخرنوامبرپرالتهاب بود، ودرپی کشاندن خودبه سطحی عالیتر بود. ازهمان اولین روزاعتراض،جوانان به نیروی عظیم اجتماعی خودآگاه شدند و بقیه جامعه راباصدای رساناگزیربه عطف توجه به دانشجویان نمودند. دانش آموزان دبیرستانهادرمبارزه خیزبرداشته واز دانشجویان ازلحاظ انرژی ،خلاقیت و تعدادپیشی گرفتند. این جنبش خیابان ـ های شهرهاازلیل Lille تامونپلیه Montpellierدربرگرفته وبه براه انداختن بحثها درگوشه‌های خیابانها وکافه ها در همه جا دامن زد. درمسیر راهپیمائی ها هزاران نفربه تماشامی ایستادند. برخی ازآنان فعالین یك دهه قبل بودندکه متناوبالبخندمی زدند،هلهله می کردندوسر خودرامی‌خاراندند،ومتعجب بودندازاینکه ازکدامین جهنمی این موج عظیم جوانان "طرفدارمسالمت" که‌با فریادگلوی خود راپاره می‌کردند ،ظاهر گشته اند.

عرصه سیاسی درفرانسه ازسال ۶۸ تا ۸۶

اینان جوانانی بودندکه‌تجربه ژرف سیاسی ۱۹۶۸ راکه مبین گرایشات انقلابی بوددرپشت سرنداشتند. آنهاازهم پاشیده، یاازسرتسلیم پذیرای همکاری بابورژوازی سوسیال دمکرات (که‌برخی می‌خواستند آنهارابیش ازیك دهه قبل ازستونهای دانشگاه سوربون حلق آویزکنند) نشده‌و یادرآغوش سنگی آن جای نگرفته بودند.

تنهاواقعه بسیارموثرکه چشم انداز سیاسی فرانسه رادرسالهای دهۀ ۱۹۸۰ شکل داد،انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور درسال ۱۹۸۱ بود. انتخاب سوسیال دمکراسی پایان سراشیب طولانی ازجنبش انقلابی توده ای بودکه از ۱۹۶۸ آغازگشته بود. آنهائیکه تاکنون بدنباله روی از آن کشیده نشده بودند، گیج شده ودربرابر موضع چپ‌رمیانه رو، اماکاملا امپریالیستی خلع سلاح شده بودند. شادی موقت پیروزی مردم علیه راستها، پیش درآمد خواب طولانی ،انفعال سیاسی وهمچون فنای نسلی بودکه درخشم مبارزۀ طبقاتی ۱۹۶۸ وجهان،به غلیان بیدارگشته بود.

ماه مه ۱۹۶۸ ،دو ماه بحران عمیق اجتماعی وسیاسی ، وجوانان درصدرجنبشی که نظم بورژوازی رابه مبارزه طلبیده بود،ثبات بعدازجنگ جهانی طبقات حاکم راصدمه زد. این امربا مبارزۀ انقلابی مردم ویتنام وجنبشهای گستردۀ ضد امپریالیسم امریکا واوج مبارزۀ انقلابی درسراسر جهان ،بخصوص خیزش انقلابی توده ای مجددرچین در دوران انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی،مصادف گشت!

اگرچه جنبش ابتداباخواسته های دانشجویان بخاطرگسترش امکانات دانشگاهی آغازگردید،امابسرعت بمقابله صریح بادولت تکامل یافت وخصلت خودِ جامعه سرمایه داری رابزیرسوال کشید. چندین روزدانشجویان درمحلۀ لاتن با سنگ به نبردپرداختندکه باپیوستن گردانهای جوانان دبیرستانی وساختن سنگرهاادامه پیداکردکه خودتعدادزیادی‌از کارگران وجوانان کارگررا به درون مبارزه کشیدشعارمعروف "بیائیدمعقول باشیم ،وغیرممکن راخواستارشویم"،عدم قبول جنبش به گردن گذاشتن به چیزی که درسیستم بورژوائی قابل قبول و دست یافتنی بود،به نمایش گذاشت .

صدهاهزارکارگرباشرکت آگاهانه درمبارزه طبقاتی که شامل ضدیت با چنگکهای بهم فشرده، رویزیونیسم نیز بود،تحریك شده بودند. کارگران تقاضاهای مداوم اتحادیه کارگری (CGT) تحت کنترل حزب کمونیست "فرانسه را گردن نگذاشتند،کارخانه ها،معادن بندرگاه هاوادارات دولتی راباشغال درآورده وتوسط امواج اعتصابات پی در پی که بتمام محلات دورافتاده جا معه سرایت نمودوبه مباحثات برسرمسئله رفرم یا انقلاب دامن زد،فرانسه رافلج کردند.

شورش گسترده وعمیق بودوبرپایه آزادی طرزتفکرقرارداشت که ازشورش خودبخودی ملهم ازاحساسات آنارشیستی "مرگ برمسئولین "ناشی میشد،وبامحافظه کاری رویزیونیسم ورفرمیسم‌تروتسکیستی مقابله میکرد. اما این نیزیك واقعیت است که نفوذمارکسیست ـ لنینیستها، همچون موج به پیش میتاخت.کتاب سرخ نقل قولهای مائووسایرمتون مارکسیست ـ لنینیستی بطوروسیع مطالعه میشدند. مائو ودیدگاه انقلابیش به جریانی درشورش تبدیل شده بود. درطول یکهفته،توده های انقلابی درچین نیزتظاهراتهاومیتینگهای بزرگی درپشتیبانی ازمبارزه درفرانسه برپاداشتندوبراهمیت حرکت دانشجویان درسوق دادن پرولتاریابه صحنه سیاسی تاکیدورزیدند.

بورژوازی فرانسه ازطریق سرکوب بسیج پایه مستحکمی‌ازشهر وندان وحشت زده محترم ،وبخصوص امتیازات گسترده، اقتصادی به کارگران ،توانست به‌بحران ماه مه ۶۸ پایان دهد. معذالك ماه‌مه ۶۸، یك محرك عظیم دررشدجنبش مارکسیست لنینیستی کشورشد. مائوتسه دون ،نه‌تنها بطورمستقیم درجنبش انقلابی،بلکه بطور وسیعتری درمیان روشنفکران ودیگران نفوذفراوانی برجای نهاد. دورنمای ۶۸ دیگری درطول تمام برخوردهای دسامبر ۸۶ ،بورژوازی راداثماآزارمیداد. هر

چه آنهابیشتر از"عدم شباهت "سخن می ـ گفتند،نشانه این بودکه بیشترنگران آن شده بودند.

برطرف سازی صدمات ۱۹۶۸ بـــرای بورژوازی یك دهه بطول انجامید. ازنظر ایدئولوژیك آنهابورشی راعلیه مارکسیسم بو- یژه اندیشه مائوتسه دون براه انداختنـــد. دخائرپردوام امپریالیسم فرانسه،آنهـــارا قادربه ادامهٔ بسط نسبتا" نیرومندرشـــد دائمی سطح زندگی درطول اکثرسالهـــای دهه هفتادساخت.

ماشین عمده جهت"برگرداندن "نسل مه ۶۸ بدرون لایه های سیستم امپریالیستی چیزی بجز حزب سوسیالیست میتران،تحت ریاست جمهوریهای ژرژپومپیدو وژیسکار د ستن ،نبود.

پیشرفت اوضاع جهانی درکل ،بویژه کودتادرچین وبحران درون جنبش بین ـ المللی کمونیستی که درفرانسه تقریبابه ازهم پاشیدن کامل جنبش مائوئیستـــی منجرشد،براین پروسه تاثیربرجای نهاد.

این بودزمینهٔ انتخاب میتران بـــه مقام ریاست جمهوری درسال ۱۹۸۱ . ازهم پـــاشیدگی کامل هرگونه آپوزیسیـــون (چپ) درمقابل دولت نتایج بقدرت رسیدن چپ درفرانسه بود(حزب کمونیست فرا ـ نسه درابتدادردولت شریك بود.)درابتدا کابینهٔ پیرمورودردولت میتران امتیاز ـ های کوچکی (برای مثال ،یك هفته مرخصی باپرداخت حقوق) داد.ولی کم کم دولت سیاستهای ارتجاعی رایکی بعـــدازدیگری (استردادپناهندگان باسك به آغـــوش شکنجه گران اسپانیائیشان ،اعزام نیروی نظامی به چادولبنان) ،علناتاختادنمود.

علیرغم این ،احساسات درمیان نسل نوینی که درسالهای میتران بزرگ شده بود،عمیقادرحال رشدبود.بویژه جـــوش و خروش مهمی درمیان "نسل دوم " مهاجرین یعنی فرزندان کارگرانی که ازآفریقای شمالی ودیگرکشورها، که بخصوص درسال ها ی ۱۹۶۰ جهت کارکردن به فرانســـه آورده شده بودند،شروع به رشدکرده بود. "بر" ها(BEUR ـ خطاب عامیانه بـــه عربها) که باآینده ای نومیدانه درفرانسه امپریالیستی مواجه اند ،دائماتوسط پلیس سرکوب میشوند. اماآنها،برخلاف والدین خودبگونه ا ی تنگاتنگ درمجموع زندگی اجتماعی ،فرهنگی کشورادغام شده و یـــك نیروی کلیدی درمیان جوانان رابطـــور کلی ،نمایندگی می کنند .جنبشی کـــه



برتابلوی آگهی پشت سرپلیس ضد شورش فرانسه این عبارت به چشم می خورد : دولت دراینجا بر روی آیندهٔ شما سرمایه گذاری می کند.

"اس . او. اس . راسیسم " نامیده میشود، باشعارضدپلیسی "به رفیق من کارنداشته باش !" به جوانان فرانسوی"بر" شـــوك واردکرد. اگرچه اکنون این جنبـــش از طریق اپورتونیستهای سرسختی باحـــزب سوسیالیست دررابطه است ،باچندفعـــا- لیت وعملیات عدهٔ کثیری ازجوانان رابـه خیابانهاکشاند.

جوانان "بر"مستقیم ترین ونخستیـــن پیشروان جنبش دانشجوئی وکابوسی مداوم برای بورژوازی بودند.

سرمایه داری وآموزش یاعلت ضرورت رفرم دردانشگاههای فرانسه

دست چین کردن درآموزش وپرورش بیانگرعصب مهمی ازجامعه بورژوائی است. این دست چین کردن ،تقسیم بندی هـــای طبقاتی رابوسیله تشدیداینکه چه کســی میتواند درسلسله مراتب سرمایه دار ی بالابرودوچه کسی برای همیشه ازآن مـــردم است ،تقویت میکند. این امربـــــرای بورژوازی ،تمرکزیك پروسهٔ دائمـــی از دست چین کردن وشکل دادن به نســلـــی است که درون ساختار حاکمیت وتولید ـ یش ، ودرعرصه های آکادمیك وعلمیـــش (که همگی درخدمت حفظ وتقویت ثبـات کشورورشدامپراطوریش میباشند)مسئو ـ لیت مهمی بعهده خواهدگرفت . آموزش و پرورش بیشك صرفامکانیسمی است کـه امپریالیستهاازآن طریق تعیین جانشینان خودراتضمین میکنند. اماابن ارکان در سطح وسیعتری درجامعه ،نقش ابـــزاری جهت بازتولیدمناسبات مسلط مالکیت و روبنای بورژوائی رابازی میکند، کـــه امپریالیستها بایدشدیدا بدان تکیه کنند.

مدتی است که نظام آموزشی فرانسه بی کفایت وغیرقابل کنترل وصف میشود. فقط دوسوم کسانی که به دبیرستان وارد میشوند،میتوانند دیپلم بگیرند. تنهـــا ۴۰٪ دانشجویان ، میتوانندبه تحصیل در دانشگاه ادامه دهند، که پس ازدوســال اول تحصیل مدرك لیسانس(DEUG)را اخذ میکنند.

به منظورمنطبق نمودن سیاست آموز- شی برمجموع الزامات تحمیل شده توسط بحرانهای اقتصادی امپریالیستها ،تلاشهای همه جانبه ای صورت پذیرفته است . از یکسو،آنها راه تخصیص منابع راتنـــك کرده اندوجهتی رادرپیش گرفته اند که درتلاش به حداقل رساندن آموزش عمومی مجانی (یاکم هزینه)درسطح دانشگا ه هـا است که مستقیمابه مدرنیزه شـــدن در بسیاری ازحیطه هاکمك نمیکند،کـــه بمعنای تقلیل سوبسید بخش عمومی است.

ازسوی دیگر،رفرمهای آموزشی برای تربیت" بهتر" کادررپرسنلی ودستـــه جدیدی ازتکنوکراتهابمثابه بخشی ازطرح کارآمدنمودن آن دسته ازصنایع فرانسوی که ازقابلیت رقابت برخوردارنیستند، طراحی شده است .

این رفرمها،بازمان "درتطا بـــق" هستند. بورژوازی فرانسه بهمراه سایر شرکای امپریالیستی غربیش اساســـا در بحرانی جهانی درگیراست وفعالانـــه درتدارك جنگ جهانی که این بحران به آن سمت روان است ،شرکـــت دارد. مدتی است که بورژوازی به لزوم تغییر درساختاراقتصادی فرانسه پی برده است وبسیار ی ازاین دستکاریهای کنونی از زمان دولت سوسیالیستی شروع شده بود- ند ـ ازآن جمله خودرفرمهای آموزشی ،

که ابتداتوسط ژان پیرشوونمان ، وزیر سوسیالیست آموزش وپرورش ،طراحی شده بودند. این واقعیت که دولت دست راستی کنونی بصدارت ژاك شیراك در "همگامی "بامیتران رئیس جمهور سو - سیالیست بخاطراجرای این تغییرات در زیرحمله است ،بهیچوجه این حقیقت را تغییرنمیدهدکه طبقه حاکمه حول سمتی که میخواهندفرانسه راببرند ،توافق دارند.

تهاجمی همه جانبه

بدین ترتیب ،حمله ایدئولوژیك و سیاسی پرجاروجنجالی،بگونه ای آگاهانه ومغرضانه بهمراه این تدابیردرجریان است . این حمله که بوضوح بمنظورتشدید شوینیسم فرانسوی وفراخواندن توده ها به بذل فداکاری وازخودگذشتگی طراحی شده ،توسط ترهات ارتجاعی نئوکلیستی قانونگذاران راست تقویت میشود.

چرخش درسیاستهای ملی که بابروی کارآمدن شیراك تشدیدگردیدوبه شکل یك حمله ارتجاعی همه جانبه تجلی یافت، ظاهرابه آرامی پیش میرفت وانفجارعلیه رفرم دردانشگاه هاحداقل بخشاواکنشی نسبت به کل این کارزاربود. بعداز تحویل دادن تعدادبیشتری ازاهالی باسك به اسپانیاوبیرون راندن پناهندگان سیاسی ایتالیائی ،ایرلندی وسایرملیتهای دیگرکه درفرانسه زندگی میکردند، شارل پاسکووا،وزیرکشور-که خودمظهر ارتجاع دردولت است -دراکتبر،بمنظور اخراج دستجمعی ۱۰۱کارگرمهاجرازکشور مالی که ظاهرااوراق هویتشان درست نبود،یك هواپیماجاره کرد.

شدت عمل آشکاردست راستیهادر جریان یك سلسله بمب گذاری ترور - یستی وارتجاعی علیه مردم دراوایل پائیز ۱۹۸۶، بیشترشد. این مسئله ، پروسه قدرت گرفتن دست راستی هاراکه از بهارسال قبل آغازشده بود شتاب بخشید، وآنهاتوانستندپلیس وکلاً دستگاه سرکوب گروشرارتهایش رابسیارعلنی کنند. همزمان بابازجوئی های خیابانی ازمردم وبازرسی تمام وسایل آنها برای کشف "بمب " درهرشرایط قابل تصوردرزمان هیستری ضدتروریستی ،پلیس ازاین موقعیت برای تشدیدفشارجدیددولت بر مهاجرین باهدف اشاعه تروردرمیان توده های مهاجرومشخص کردن "انگل های اجتماعی " پوست تیره که باید به"کشور هایشان " درآفریقا،آسیاویاهرجای دیگر "بازگردند" وخانواده های "بدترکیب " غیرفرانسوی زبان خودرانیزبهمراه ببرند، استفاده نمود.

همچنین بمثابه جزئی ازحملهٔ ایدئولوژیك (که درحیطهٔ آموزشی بصورت مقالاتی درموردجلوه بخشیدن به اصول خانواده ، کارشدید ، وسرزمین پدری برای "جوانانمان "،خودرامتبلورنمود) ، بخش اعظمی ازوقت تلویزیون وتبلیغات غیر مستقیم (ازطریق مصاحبه های "انتقادی " وغیره) جبهه ملی نئونازیست وسخنگوی هارآن بنام ژان ماری لوپن ، بدین امر اختصاص یافته بود. این مدافع نژادپرست "فرانسه برای فرانسوی ها " ، بطوراعم شدیدادرزمینه سازی افکارعمومی بسرای موج ارتجاعی ، وبطوراخص درمورد طرح "قانون ملیت " که بوسیلهٔ دولت ارائه گردید، کمك شایانی نمود. طرح اخیر ، فراخوان روشنی است درجهت قانونی کردن تروروستم بیشتربرخارجیان برپایهٔ ارتجاع ملی شوونیستی . این طرح در زمینهٔ "انتخاب " تبعه های فرانسه از میان جوانانی که ازوالدین مهاجردرفرانسه متولدشده اند(که برخی ازآنهابطور اتوماتیك درسن ۱۸ سالگی تبعیت فرانسوی می یابند)، ازآنهامی خواهدکه اصالت فرانسوی خودرابه اثبات برسانند،چراکه بورژوازی باتکیه برآنها وحدت ملی را میسازد وتحکیم می‌بخشد. همچنین، این قانون درخدمت تحمیل محافظه کاری بر بخش درحال انفجار جامعه - نسل دوم جوانان خارجی - وبااستفاده ازحربه تهدیدبه اخراج ، به وحشت انداختن آنهائی که شرایط لازم راممکن است دارا نباشند(که ازهم اکنون باجدیت شروع شده است) .

سپس سروکلهٔ قوانینی ، برای ساختن زندانهای خصوصی وزندانی کردن مجرمین موادمخدر،محدودکردن راه دسترسی به عرصهٔ آموزشی وتثبیت محتوای آن و... پیداشدند، که تمامی آنهاعموماجوانان را هدف قرارداده بودند. امابورژوازی بایدبرای به اجراء درآوردن این حملات ، بهای اجتماعی وسیاسی آن رانیزبپردازد. درفرانسه دلایل فراوانی برای یك انفجار عظیم موجودبود - شورش دانشجوئی ازغیب پدیدارنشد،حتی اگرچه بنظرمی‌آمد آگاهی سیاسی پائین بودوحرکات گستاخانهٔ طبقهٔ حاکمه ضدحملهٔ درخوری دریافت نمی کرد. هیچکس حتی اسم آلن دوواکه راتاقبل ازاواسط نوامبرنشنیده بود.

وجه طوفان شادی بخشی نمودار شد، که نمونهٔ بارزیست ازاینکه اوضاع سیاسی خیلی سریع - وبگونه ای رادیکال - بدون هیچگونه پیش درآمدمشهودی،تغییر میکند.

مبهوت دربرابرلوله نارنجك انداز

خبل عظیم شرکت کننده درتظاهرات ۲۷ نوامبر شهرهای تمامی فرانسه رادربرگرفت ، بیست هزارنفردرن (در بروتانی) ، بیست هزارنفردرلیل ، (قسمت صنعتی وشمالی کشور) ۱۵ هزارنفر درتولوز(درجنوب) ، ۳۰ هزارنفر درلیون وهزاران محصل دبیرستانی که ندرتاً در خیابانهادیده میشوندبه صحنه آمدندتابه مقابله باطرحهای دولت برخیزند.بدنبال آن ، دولت قول دادکه مجدداطرح دوواکه رابررسی کند. وزیرآموزش‌وپرورش گفت که برخی ازبخشهای طرح که شدیدا بدانها اعتراض شده،ممکن است مورد تجدیدنظرواقع شوند، اماصرف نظرکردن ازطرح رفرم دردستورکارقرارندارد.

فراخوان یك بسیج عظیم ملی دیگر درهفته بعد داده شد .درتجمع های روزانه اکثریت دانشگاهها رای براین دادند که اعتصاب خودراازاول ماه دسامبرتازمان بدوراندانخته شدن طرح ،شروع کنند. بسیاری ازدبیرستانهاهم همین تصمیم را گرفتند.برخی ازدانشگاههاتصرف شدند. اگرچه این مسئله بصورت وجه غالب جنبش درنیامد،امابطورعمده تسهیل تدارکات شبانه برای فعالیتهای روزبعد درمراکز کلیدی راباعث شد وبرخی اوقات مدارس برای جای دادن به تظاهرکنندگان غیر بومی که مرتبابه پاریس واردمی شدند، مورداستفاده واقع گردیدند. دانشجویان خودرادرون هزاران کمیته - برای رسیدگی به کارمطبوعاتی واطلاعاتی ،جمع‌آوری کمك مالی،حمل ونقل ،وهماهنگی باسایر مدارس - متشکل کردند. اگردانشگاهی درشهربود، محصلین فعال دبیرستانی از آن بعنوان عرصه تدارکات تظاهرات ۴ دسامبراستفاده می کردند.

راهپیمائی های بعدازظهرها تقریبا هرروزصورت می گرفتندکه ازدانشگاه سوربون شروع شده ودرحوالی ساختمان کنگره ملی (درپاریس) ختم می شدند. برخی از دانشجویان گیشه های کنترل راه اتوبانها بندآورده ، ودرازای کمك مالی به تظاهرات سراسری ، به ماشینهااجازه عبورمی دادنداعلامیه هابخش میشدندومردم رابه پشتیبانی ازجوانان فرامیخواندند. اخبارروزمره درسیستم کامپیوترتلفن خانگی وارد می شدند. درگرنوبل دانشجویان دربیرون کارخانه هاکمك مالی جمع می کردند. دانشجویان استراسبورگ ،برای جمع آوری کمك مالی به آلمان غربی رفتند . درهمه جا آنها سهام تقلبی دانشگاهارابعنوان سمبل جنبهٔ خصوصی کردن دانشگاها درطرح دوواکه بود ، می فروختنددرون دانشگاهها آنها بتیب کنسرت ، نمایش فیلم وبحث براه میانداختند . آنهابه‌راه آهن ملی دستور دادندتعداد ۲۱ قطاراضافی برای انتقال مسافرین به پاریس ،بکاربیافتند. تمامی چشمهابه چهارم دسامبرخیره کشته بود.

چهارم دسامبر: چه تظاهرات عظیمی! تقریبادوبرابرتظاهرات پیشین دریك هفتهٔ قبل ؛ قریب به نیم میلیون نفردر پاریس . اصلاهم نیست که تخمین چه کسی صحیح تراست . ارقام پلیس بمیزان چندصدهزارنفردروغ بود. درسایرنقاط ۳۰۰ هزارنفربه خیابانها آمدند. این تظاهرات،فستیوال نمایش قدرت بود ـ نه مشخصامبارزه جویانه ، ومسلما نه "غیرسیاسی" ،ونه همچنین به گونه ای اتحادسیاسی ـ مملوازاستهزاء وزرای دولت وشیوهٔ خصوصی سیستم آموزشی آمریکائی (ازنوع "کوکاکولائی") ،مترسکهای گویا پلاکاردها، وآواز خوانی ،بهمراه این احساس واطمینان خاطرکه بزرگی تعداد افرادشرکت کننده بخودی خوددولت را مجبوربه عقب نشینی میکند. دانش آموزان دبیرستانی ،اگرچه درپشت سردانشجویان دانشگاهها بودند، امابا تعدادبمراتب بیشترخود، آن روزرادردست گرفتند. این ایده که "پلیس ضدشورش "هرگز به ماحمله نمیکند.....ماحتی هنوز ۱۸ سالمان نشده !"میان همه شایع بود. آنها از پیروزی مطمئن بودند. این توهم بهمراه بسیاری ازدیگرتخلیات ،درشرف خرد شدن بودند.

بعنوان جشن پیروزی ،یك کنسرت موسیقی درانوالید ،درچمنهای مقابل قبر ناپلئون ترتیب یافته بود. قراربودبعداز مراجعت هیئت دانشجویان ازدیدارشان باوزرادرکنگرهٔ ملی که ساختمانی درجنب آن بود،جشن آغازشود. پلیس ضدشورش تمام راههایی راکه به ساختمانهای دولتی منتهی میشدند، بستند. جمعیت هرچه بیشتر عصبانی گشته بود،پلیس راآزارمی دادوبصفوف آنهافشاروارد میاورد. وقتی که هواتاریکترشد،سنگ اندازی شروع گشت وافرادی دستگیرشدند. پلیس ضدشورش ازماشینهای آبپاش فشارقوی برای پراکندن تظاهرات کنندگانی که مستقیما روبروی آنها بودند، استفاده کرد. متوهم ازاین ایده که پلیس ضدشورش برای دیکتاتوری های آمریکای لاتین ذخیره شده است ، دانشجویان شعارمی دادندما درشیلی نیستیم " .

شب فرارسیدوناآرامی جمعیت در شعارهای آنها که سعی درهمطرازی با تشنج فزاینده داشت ،قابل مشاهده بود، امااین اوضاع باتعجب همگان خیلی زود ترازآنچه انتظارمیرفت،خاتمه یافت. انتظامات تظاهرات شروع به پارس کردن نمودندکه جمعیت بایدازخیابانها به داخل محوطه چمن بروند. یك یادو کپسول گازاشك آورازسوی پلیس بدرون جمعیت پرتاب شد ـ که این برای نخستین باربعدازده روزتظاهرات بوده روزی که طی آن دانشجویان تقریبا دستشان بازبود.

دروحلهٔ اول تظاهرکنندگان عقب نشستند ولی بعددستهارادرهم گره کرده و بسوی پلیس حرکت کردندوفریادبرآوردند،"پاسکووا،ای حرامزاده ،مخفیگاه ترا خواهیم گرفت" .پلیس ضدشورش ازطرف تظاهرکنندگان ، اس.اس.های نازی خطاب شدند. باوجودیکه بسیاری متوحش ازوخیم شدن اوضاع صحنه راترك کرده بودند،تاساعت ۹ شب که پلیس حملهٔ گستردهٔ خودرابرای متلاشی نمودن تظاهرات شروع کرد،۵۰ هزارنفرجوان هنوز باقی بودندکه باخشم فراوان ازاینکه آنجا رابدون پاسخگوئی ترك گویند خودداری میکردند. درگیری زمانی پیش آمدکه هئیت نمایندگی دانشجویان خود راآماده میکردکه انکاردولت در مورد ابطال طرح دوواکه رابه اطلاع تظاهرکنندگان برساند- واین درحالی است که در محل مهیاشده برای برپائی جشن پیروزی ، که مملوازدودگازاشك آورشده بود،دانشجویان رابه آرامش فراخواند.

زدوخوردهابالاگرفت .جوانان با شتاب شروع به سنگربندی کردند. آنها بااستفاده ازهرآنچه که بدستشان میرسید برپاساختن آتش درخیابانهاپرداختند. شعله های آتش ،به خیابانهاتلالؤ سرخ بخشیده بود. پلیس ضدشورش ، نارنجکهای تشنج‌زا رامستقیما بدرون صفوف تظاهرکنندگان پرتاب کرد،که چشم یك دانشجورا ازحدقه درآوردوجمجمه اش ترك برداشت ، ویك دانشجوی دیگررا ازناحیه سرمجروح کردهمینطوردست یکی دیگر رامجروح نمود.

خشم تظاهرکنندگان ،همچون ابرهای غلیظ،سربه آسمان میکشید. درك واقعیات به برخی شوك وارد کرد ـ درست پس ازاخبارعصرتلویزیون ،درپشت تحمل فروتنانه ودمکراتیك دولت درمورد بسیج قدرتمندانهٔ آنها ، نقشه ای برای یك حمله بمنظور"تمام کُش " کردن وازبین بردن جنبش دانشجوئی، وجود داشت . وقتیکه این مطلب برای دهها هزارنفرکه ازمحوطه انوالید بوسیلهٔ پلیس بدورنگاه داشته شده بودندهضم گردید، بسیاری از آنان ،خودرابه محلهٔ لاتن که هنوز زد و خوردهای خیابانی ادامه داشت ، رساندند بورژوازی امیدداشت که بانشان دادن نیشهای زهری خودبه همگان ،این جنبش رابه دوبخش تقسیم کندوتمامی کسانی را که بخودجرات دادندتاعلیه خصلت متداول "مسالمت آمیز بودن آن برخیزندوجریان راتداوم بخشند،منفردکند. درواقع، بورژوازی بااین عمل فقط شکل‌گیری بخش پیشروجنبش راشتاب بخشید، درحالیکه همزمان خشم دانشجویان وافکارعمومی را درکل جامعه برانگیخت .

این قماردولت نه تنها منطقی نبود ، بلکه فی الواقع عواقب خطرناکی رانیز ببارآورد. بسیاری ازدانشجویان درك کردندکه چگونه آلت دست شده بودند ـ نه بوسیلهٔ "آژیتاتورهای غیردانشجو"بلکه توسطخوددولت . دولت درحالیکه نظریه بررسی وصیقل مجددطرح رابابازی گرفته بود،درواقع تصمیم برآن داشت که آنرابه صورت قانون درآوردوباچوب وچماق

ونارنجك‌که‌منشاء قدرتش اند،آنرا به ثبت برساند.

تلویزیونها رابیندید، چشمانتان رابازکنیدا

نشریات ،دانشجویانی راکه سریعا" بیدارشده بودند،به عجایب چرخ تبلیغاتی بورژوازی طی یك بحران اجتماعی آشنانمودند.یکی ازسردبیران روزنامه دست راستی فیگارو، گفت که جوانان فرانسوی به مرض "ایدزفکری" مبتلا شده اند،وتعدادی ازهنرمندان مترقی بعنوان حاملین این بیماری کشنده متهم شدند دانشجویان باچسباندن دکمه وپارچه"من ایدزفکری" دارم " ،برلباسهای خودبه این موضوع پاسخ دادند..مطبوعات نیزباچاپ داستانهای بی‌محتوای بیشمار حول احتمال وجود تعدادی تحریك کننده درگل آلودکردن حمله پلیس،قصدداشتند این واقعیت راکه هزاران دانش آموز موضعی پیشرو درمقابل دشمن گرفته اند،پرده پوشی کنند. درحالیکه دولت درموردارائه "بررسی مجدد"لایحه اش دروغ می گفت ،دانشجویان درسوربون حاضر شدند.بحث های داغی درگرفت.درحالیکه توهمات وسرخوردگی های آنان مبنی براینکه "این جریان داردشکست می‌خورد" و"چراهمیشه هراعتراض توده ای بخشونت میانجامد"، جای خودرابه این حقیقت مهمتروحیاتیتر دادندکه حمله دولت وامتناعش ازتغییر موضع ایجاب میکندکه آنان برتلاشهای خودبیافزایند.

نزدیك به ۲۰هزاردانشجووجوان با راهپیمایی معترضانه به انوالیدبازگشتند ولی پیش ازآن درخیابانهای پاریس پراکنده گشته ووقایع شب گذشته رابرای مردم توضیح دادند.مینی بوسهای پلیس بسرعت واردعمل شدندتاجلوی حرکت آنان راازروی این یاآن پل ودراین یا آن بلواربگیرند.دانشجویان درحالیکه ازشیکترین مراکزتجاری می گذشتند و جلوی ترافیك رامی گرفتند،شعارمی دادند"خون دوستان مابردستان شمانقش بسته است !" اماآنان مطمئن نبودندکه متحدان بیشتری راکجامیتوانندبیابند.

آنها عهدکردندکه بفشارهای دولت تن درندهند،وجنبش رااستوارنمایندو تازمانی که این قانون ازمیان برداشته نشده ،پابرجابمانند.بسیاری ازآنان حس می کردندکه تابحال خیلی ازخود مایه گذاشته اند :ازجمله جان دوتن از دوستانشان را.شعارجدیدی رایج شد: "تلویزیونهارابیندید،چشمانتان رابازکنید!"برخی ازدانشجویان درجستجوی توضیحات عمیقتروراديكالتری درمورد سیروقایعی بودندکه حدمتوسط درك و "غیرسیاسی "بودن رابه غلط معرفی کرده بودند.

روزجمعه ،دانشجویان اعلامیه های "شورش برحق است!" رااز‌دست‌هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قاپیده وبه مطالعهٔ آنهاپرداختند.این درحالیست که هزاران اعلامیه قبلا نیزبخش شده‌بود. "این اعلامیه راخوانده ای ؟" " آره ،آنرا دیروزگرفتم ،شورش برحق...."برخی دیگرمیگفتند،"نه ،من آن دیگری رامی‌خواهم ـ آنکه عکس مائوبرویش است ." (اشاره به جزوه مختصری دربارهٔ انقلاب فرهنگی) مردم وقتیکه ازجلوی عکس بزرگ مائوکه زیرآن گفتهٔ وی (شورش‌برحق است) نقش بسته وازمجسمه دانتون درادئون آویزان شده بودمیگذشتند،با هورامی کشیدندویاهومی کردند.

"مائوبه جنبش مادراینجاچه ربطی دارد؟" این سؤال بخشاتوسط دفع وجذب متقابل دربرابرموضع وبرنامهٔ پرولتاریادر ارتباط باابینش انقلابی مائونسبت به اعتراضاتی که جامعه فرانسه رالرزاند پاسخ داده شد.درگوشه ای ازخیابانهای سن‌ژرمن و سن‌میشل ، پوسترهای حروف درشت به روش روزنامه های دیواری‌چینی توسطچنددانش آموزنصب گردیده بود... دیواری مملوازبحثهای طغیان آمیزدربارهٔ اینکه جنبش رابه کجاباید‌کشاند،متحدین ماکیانند،وقهر.

طی سه روزبعد،بورژوازی‌دمی‌نیاسود. شب جمعه پنجم دسامبر،دانشجویان وجوانان پاریسی به آنان که درراهپیمائی‌به‌دانشگاه سوربون رفته وحیاط وساختمانش راتصرف کرده بودند،پیوستند.بحثهای هیجان انگیز درخیابانهای مسدودشده محلهٔ لاتن درسایه حرارت ونورشعلهٔ زباله های مشتعل درمی‌گرفت ،اماجهتگیریی ازآنهاپدیدارنشد. یك بلندگوی دشتی فریادبرمیآورد که بایددامنهٔ جنبش رابه مابقی اجتماعی گسترش دهیم . دیگری مخالفت میکردکه این بایدیك جنبش دانشجوئی باقی بماندودرغیراین صورت ازهدف خودمنحرف میشود.وقتیکه پلیس ضدشورش برای تخلیه محوطه سوربون سررسید،اوضاع انفجاری شد.ماشینهابرگردانده وبه آتش کشیده شدندوزدوخورد باپلیس درگرفت، سرانجام "آکروبات کاران "واردعمل شدند ـ تیمهای دونفرهٔ پلیس موتورسوار،یکی موتورراهدایت میکردودیگری بایك باتون یك متری به زدن مردم می‌پرداخت.اینها که بعدازماه مه ۶۸ بکارگماشته شده‌بودند حال می آمدندتاسن‌میشل رادرنیمه شب تسخیرکنند.یك دانشجوی ۲۲ سالهٔ به‌بنام مالك اوسکین ،تادرون یك درگاهی‌تعقیب شدودرآنجاآنقدراورازدندکه کشته شد.

یك جهش جدید

راهپیمائی دربعدازظهرروزبعد احتیاجی به تبلیغ نداشت .خبرقتل‌مالك درهمه جاپخش شده و پیروجوان رابه خیابان کشیده بودمردم ازتمام طبقات اجتماعی وتعدادچشمگیری ازمهاجرین و جوانان بردرآن شرکت داشتند.در حالیکه صف تظاهرکنندگان ازجلوی بیمارستانی که خبرمرگ اوراعلام‌کرده بودردمیشد،بخشهائی ازآن درسکوت فرو رفته وبقیه شعارمیدادند.برخی ازشعارها ، درباره مسائل اجتماعی گوناگون بود . آنروزشنبه بودوبسیاری ازافرادشاغل از اقشارمختلف درآنجابودند.درعین حال، بعضی اوقات اتحادیه رویزیونیست CGT واتحادیه CFDT وابسته به حزب سوسیالیست که طرحهای خاص خودرابرای جنبش داشتندوبدنبال سوءاستفاده‌از بحران شیراك بمنظوراستفاده ازآن در انتخابات ریاست جمهوری درسال ۱۹۸۸ بودند،برنامه هارافرموله میکردند.شعارهائی که عموما به گوش میرسید،عبارت بودنداز: "شیراك استعفاءبده ،پاسکوا استعفا بده ،مردم مخفیگاههای‌شما را تسخیرخواهندکرد !" " سرنگون بادولتی که دانشجویان رامیکشدومهاجرین را اخراج میکند". زنی درزیرنگاههای‌هزاران نفر،بردیوارربیمارستان بازماندگان جنگی ارتش،دربغل گوش نگهبانان نوشت : "پاسکووا،ای قاتل !" تااینجا دیگردوواکه به نامی مرده تبدیل شده بوداوصبح همان روزاستعفاداده بود. ولی راهپیمائی دیگربهرحال برسر رفرم دانشگاهی نبود.

درغروب همانروز،پلیس ضدشورش واردشدوراهپیمائی رابوسیله گازاشك آور

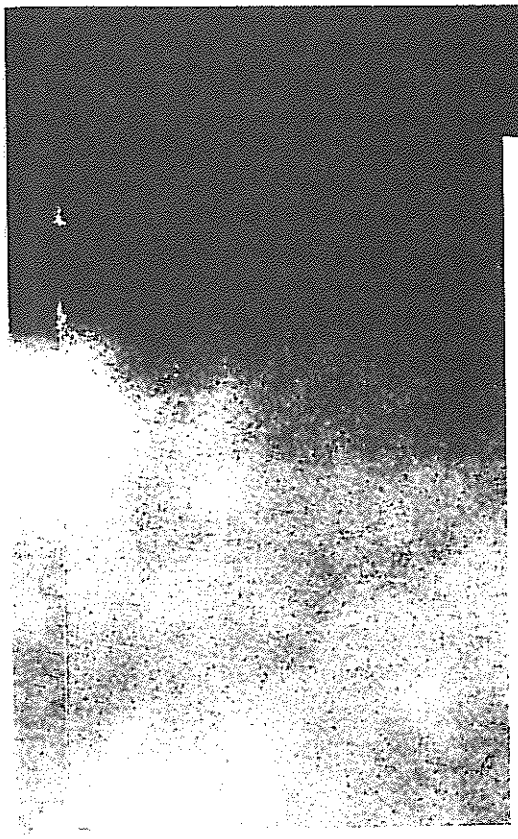

به چندین بخش تقسیم کرد. انتظامات دانشجوئی باحلقه کردن دستها،زنجیرهائی ایجادکردندتاترسوهارا ازادامه نبرد معاف سازد. بنظرمیرسیدکه درپیاده روها تمامی جامعه درحال بحث برسرآینده فرانسه بود ـ آنچه که بایدانجام دهند، مسائل چگونه تغییریابند،دولت چه نواقصی دارد،وآیادرپشت آن یك سیستم کامل وجوددارد...؟برخی ازمیانسالان درباره سال ۱۹۶۸اواینکه اگرامروزمبارزه نکنند برسربچه هایشان چه خواهدآمد،صحبت می کردند. جوانی گفت : "دست راستی هارابیاندازیدبیرون ،مابایدسوسیالیست هارادوباره برسرکارآوریم ." یا"ایکاش میتوانستیم کل سیستم راتغییردهیم ،اما نمی توانیم . بابیعدالتی هافقط میشودیك به یك مبارزه کرد." هرچه موضوع بحث برانگیزتربود،دایرهٔ تشکیل شده بزرگتر بود. زنی که لباس خوبی پوشیده وموهایش آرایش شده بود(که دراین محلهٔ اعیان نشین عجیب نیست)، ناگهان تحت تاثیر راهپیمائی وحملهٔ پلیس ضدشورش به ستوه آمده ،باحالتی عصبی فریادکشید،"مالك بیچاره پس چه ـ آینده اوچه شد؟ "پلیس ضدشورش وحرکت ارتجاعی دولت در آن روز،معدودی موانع برسرراه داشت .

جهش عظیم دیگری درمسیرماریپیچی وقایع روی داد. شرایط برای دولت بمنظور استفاده از زوربرای تحت کنترل مجدد درآوردن اوضاع،مساعدنبود. بخش بزرگی ازراهپیمایان دوباره جمع شدندوبطرف مقرشیراك درشهرداری ،راهپیمائی کردند چندین ردیف مینی بوسهای پلیس درجلوی

در مستقرشدند. صفوف کلاه خودبسرهای عصبی ازمیان اشعه نورافکنهای دورایفل مقرقدرت ،برق می زدند. جمعیت درحالی که سنگ پرتاب میکردوشعارمیداد،بجلو یورش آورد: "پاسکووا،شیراك ، استعفا دهید!" "پاسکووا،ای تروریست ! " وبرخی اوقات ،"دولت تروریست"ـ که جوضد تروریستی اوائل پائیز رابسوی مسئولین واقعی برمی گرداند .یك لوله کش ازحومه پرولترنشین شهر،که درسال ۶۸ فعال بوده وهرگزنادم نشده ،گفت :"اینکه چیزی نیست .صبرکنیدوببینیدوقتیکه ماکارگر هادوباره به خیابانها بیائیم چه میشود... این دولت پوشالی است ."

اوضاع درهرگوشه ای آبستن وقایع بود. پلیس ضدشورش طوری مستقل شدکه مرکزشهرراخالی نگاه دارد. هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وبرخی



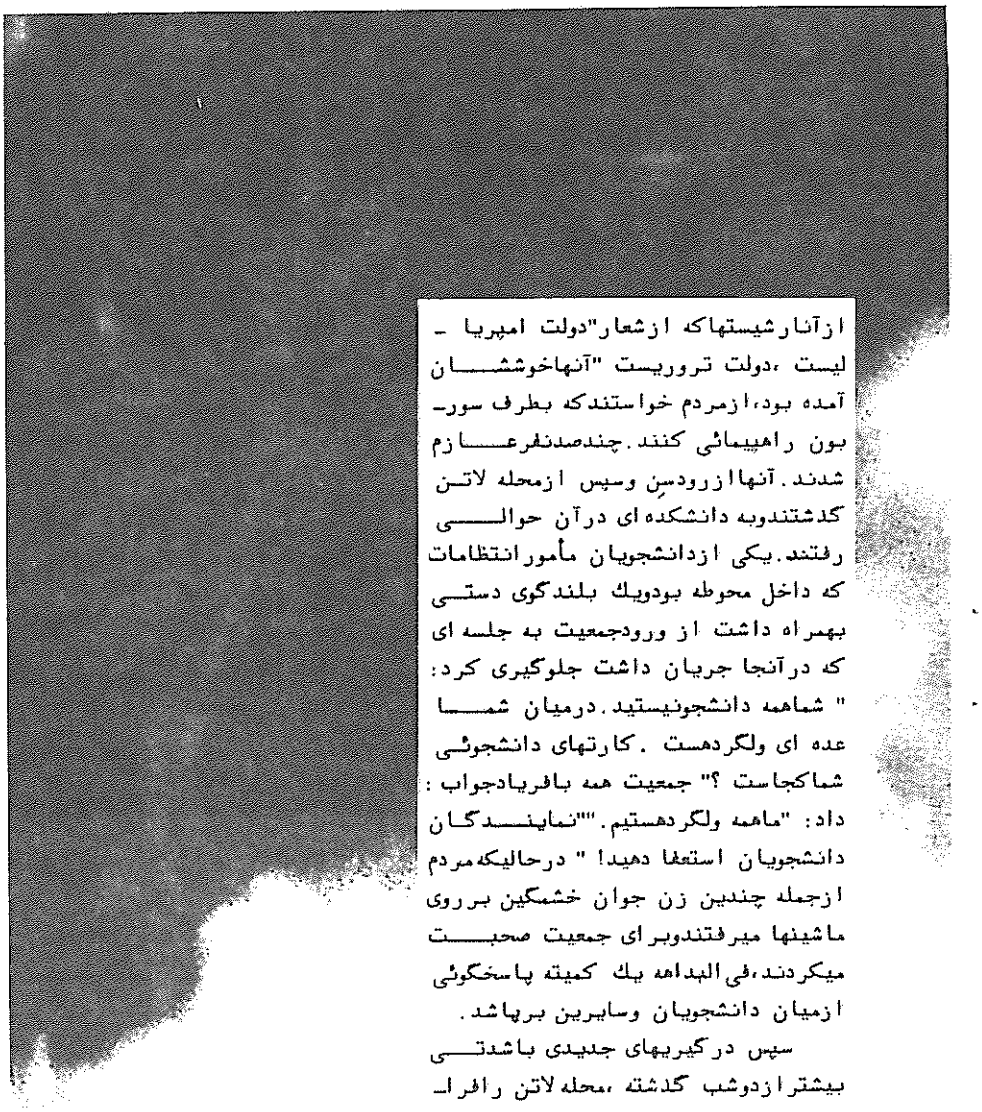

ازآنارشیستهاکه ازشعار"دولت امپریا ـ لیست ،دولت تروریست "آنهاخوششـــان آمده بود،ازمردم خواستندکه بطرف سور ـ بون راهپیمائی کنند.چندصدنفرعـــازم شدند.آنهاازرودسن وسپس ازمحله لاتـن گذشتندوبه دانشکده ای درآن حوالـــی رفتند.یکی ازدانشجویان مأمورانتظامات که داخل محوطه بودویك بلندگوی دستـی بهمراه داشت از ورودجمعیت به جلسه ای که درآنجا جریان داشت جلوگیری کرد: " شماهمه دانشجونیستید.درمیان شمـــا عده ای ولگردهست .کارتهای دانشجوئی شماکجاست ؟" جمعیت همه بافریادجواب : داد: "ماهمه ولگردهستیم.""نماینـــدگان دانشجویان استعفا دهید! " درحالیکه مردم ازجمله چندین زن جوان خشمگین برروی ماشینها میرفتندوبرای جمعیت صحبـــت میکردند،فی البداهه یك کمیته پاسخگوئی ازمیان دانشجویان وسایرین برپاشد.

سپس درگیریهای جدیدی باشدتـــی بیشترازدوشب گذشته ،محله لاتن راقرا ـ گرفت .ماشینهاآتش زده شدندوخشم مردم طغیان کرد.بحثهای بیشتری درگرفـــت، مبنی براینکه چه کسانی بایددرخیابانها باشند ـ آیااین "غیردانشجویان "همگـی فقط گروهی "ولگردان بی سروپا"ازطبقـهٔ کارگرهستند؟آیندهٔ چه کسی درخطراست ؟

چراهمیشه این جوانان مهاجرهستندکـــه اولین آماج حملهٔ پلیس واقع میشونـــــد؟ دولت بعدازاین میخواهدکه"قانون ملیـت" راوضع کند.....آیاانقلاب محتمل است؟

پرواضح است که تاآن زمان هزاران نفرفعالینی که درخیابانها باپلیس درحال زدوخوردبودند،بوسیلهٔ نشریات بورژوائی به "چندصد" نفری که بدست "آشوبگـران محروم غیردانشجو"تحریك شده اند،تقلیل یافته بودند ـ دست چپی هاهم باآنـــان لقب تحریك کنندگان پلیس داده وازنظر دست راستیهاهم آنان جوانان بیکـــارو عناصرانقلابی بودند. هردو"جناح"نشریات بورژوائی برسراین مسئله توافق داشتند، که این شورش بامشخصهٔ غیرعادی جبهه ـ گیری علیه مسئولین هیچ وجه اشتراکی با اعتراض محقانهٔ دانشجویان ندارد.

ازاعتراض دانشجوئی تا بحران عمده سیاسی

آنچه که ظاهرابصورت یك اعتراض بی ضررودانشجویی برای جلوگیری ازفرم درسیستم آموزشی شروع گشته بود،به یـك بحران سیاسی مهم که تمام‌جامعه رالرزاند ومسائل بسیاربزرگتری رامطرح کرد،بدل شد.ویژگیهای فرانسهٔ امپریالیستی‌بخصوص دولت بسیارمتمرکزآن ، به این پروســه شتاب بیشتری بخشیده بود.

قدرمسلم اینست که این یك بحران انقلابی وتکرارسال ۶۸ هم نبود،ونمی توانـ ـست هم باشد. ولی این جریان کمـــك نمودتابسیاری ازویژگیهایی که درآنگونـه بحرانها ظاهرمیشوند،خودرادرمقیاســـی کوچکتر آشکارسازند. این مسئله همچنین نشان دادکه چراوقتی که اوضاع دراینگونه کشورهاطوفانی میشود ـ یعنی درجائیکـــه اقتصاد،حمل ونقل ،ارتباطات وشیوه هـــای کنترل دولت شدیدادرهم ادغام شده اند ـ امواج آن فورادرسرتاسرجامعه منعکس شده وهمچنین تاثیرآن نیزشدیدامتمرکزخواهد بود ـ هم بطورگسترده (درمقیاس ملی) و هم بطورافقی (درسرتاسرجامعه). ایـن واقعیت ،یك ویژگی عمومی جامعه امپریا ـ لیستی است .

برای مثال ،سیستم دانشگاهـی در فرانسه ،حول یك ساختارسراسری شـده مرکزی سازمانیافته است که یك ســوم ازشعباتش درپاریس است . این مسئله واین واقعیت که پاریس مرکزتمامـــی

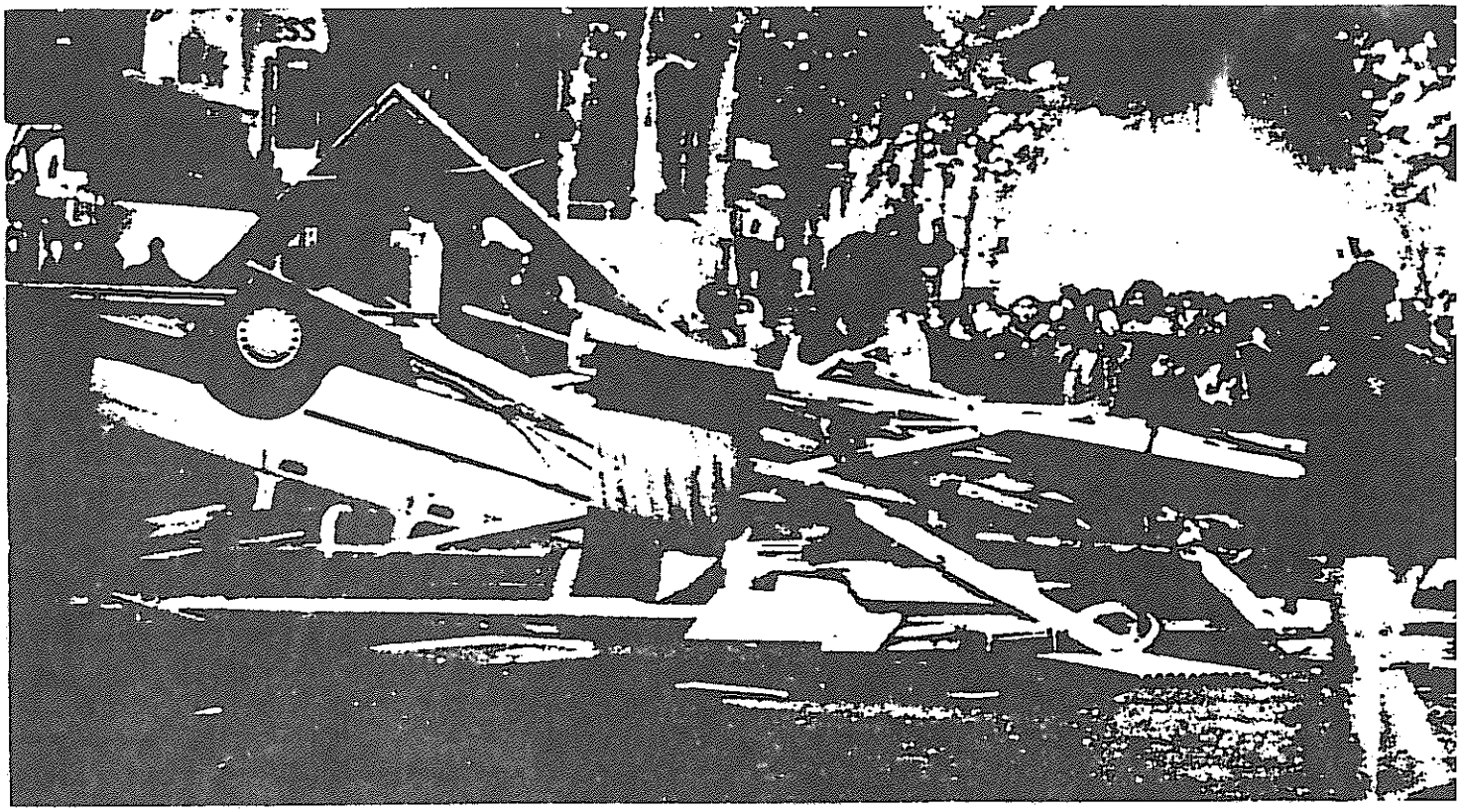

سنگربندی دراوج درگیری ها. درمیان اشیائی که به آتش کشیده می شوند پرچم فرانسه نیز به چشم می خورد.

جنبه های حیاتی دولت وتصمیمات طبقهٔ حاکمه است،بیشك مضاف برتصمیم کاملاً آگاهانهٔ داشجویان جهت فراخواندن تظاهرات سراسری وبسیج وسیعترین افکار عمومی درکل ،بطورعینی برشدسریع حوادثی که ازتخمینهای کوتاه مدت بورژوازی ودرجهٔ آمادگی سیاسیش جهت مقابله باآن بس فراتر رفت ،کمك نمودند.

اگرچه آنهامیدانستند که دیگر شرایط ماه مه ۶۸ نیست (وازطریق اخبار روزانه بخوداطمینان مجددمی دادند)،اماحوادث دسامبر۸۶ درجهانی رخ میدادکه خطرات آن بمراتب تشدیدیافته بود. آنها نمی‌دانستندکه ژانویه برای آنها چه به ارمغان خواهدآورد.(اهمیت این مسئله بعدآمشخص شدکه موجی ازاعتصابات درصنعت ملی برق وسیستم راه آهن ،درست پس از فروکش جنبش دانشجوئی ،طغیان جدیدی ببارآورد.)

تادوشنبه هشتم دسامبر، کرسی قدرت بورژوازی آنقدرداغ شده بودکه آنهادیگر نمی توانستندبرآن بنشینند: یکی از وزرای دون پایهٔ دولت دررفته بود،اصرار برپه اجرادرآوردن طرح رفرم وحمایت ازآن بوسیلهٔ اعمال قهرصرفااوجگیری مبارزه راباعث شده بود،موقعیت فرانك فرانسه دربازارهای بین المللی متزلزل کشته بود،واصطبل سیاسی شیراك ازطرف رهبران اروپائی بخاطرعدم قاطعیتش زیر حمله قرارگرفته بود."بگذارید برسرآن صحبت کنیم .مادریك دمکراسی زندگی میکنیم ." خوداین التماسهای شیراك یك تجربه بود،زیراکه نیروهای دمکراتیك نظم وقانون اوباسخاوت بیشتری سخن میگفتندا پاسکوادرتلویزیون ظاهرشد و گفت که،پلیس آنچه رابه آنان گفته شده انجام داده است .بخاطراجبار در صحبت ازسازش وآرام نمودن افکاعمومی شیراك نیزمجبورگردیدتاازاین طبیعی‌ترین وجه حکومت سرمایه داری ـ دیکتاتوری آن بوسیلهٔ نیروی نظامی ـ دفاع کند،درحالیکه شعاری که خواست استعفای اورامطرح میکرد توده ای ترمیشدونام وزیرکشورش راباقتل وتروریسم متراد ف ساخته بود.

طی طول تمامی تعطیلات آخرهفته، نیروهای رقیب درون دولت "ائتلافی "بر سرچگونگی خاموش نمودن بحران جرو بحث داشتند.شیراك حتی رئیس اتحادیه صنفی به رهبری حزب سوسیالیستها برای یك مشاوره درروزیکشنبه فراخواند درماندگی دولت باافزایش خطرازکنترل خارج شدن جنبش ،واقعیترمیگشت .ملغی نمودن طرح دوواکه نیزتائیدعظیمی بر ضعف دولت درمقابل توده هابود.

عقب نشینی بورژوازی

مبتران که بگونه ای مرموزانه ساکت بودوحتی درسیرچرخش وقایع غایب بود، ازنشستی درلندن به پاریس پروازکرد و پرهیزکارانه خشونت بیش ازحد دوطرف را محکوم نمود. روزدوشنبه ،بورژوازی‌عقب نشینی کرد.شیراك الغای طرح دوواکه را اعلام کرد،ورفرمهای "مونوری" رابه بعدموکول نمود. کل طبقهٔ حاکمه میبایست سیاستهای یکجانبه رابکنارمی نهاد. زیرا نگرانی اساسی آنهادراین زمان این بود

که آیا بالاخره کنترل داشجویان رامی‌توانندبدست آورندیاخیر،واینکه آیااین جنبش خیزشهای بعدی رادربین جوانان درپایه ای وسیعتربویژه درمیان مهاجرین جوان وپرولتاریای فرانسه باعث خواهد شدیاخیر. واضح بودکه تکامل اوضاع در اینچنین مسیری ،خطردرگیرشدن کل پرولتاریادرزندگی سیاسی وازهم گسستن بوغ رویزیونیسم واکونومیسم که اورامهار کرده بودوقطب بندی هرچه بیشترطبقات میانی رادربرداشت .

بابسخره گرفتن جمله مشهورموریس تورزرهبرحزب کمونیست فرانسه (مبنی براینکه "شمابایدبدانیدکه چه وقت یك اعتصاب راپایان بخشید") ژاك توبن رئیس(RPR)دراخبارچنین گفت که،"شما بایدبدانیدکه چگونه جلوی یك جنبش را بگیرید." اماآنهاباقبول شکست مجبور شدند،قیمت گزافی رابپردازند.

قبول نکردن حرافیهای سوسیالیستها، تأییدناگهانی وبرطمطراق آنهاوحمایت مشکوکشان ازجنبش دانشجویی ـ که طبیعتاهرچه بحرانی که شیراك درگیرآن بودنگران کننده ترمیشد،درمحافل غیر دولتی ابعادپرخاشجویانه تری بخودمیگرفت ـ هم اکنون بصورت یك خط تمایز در جنبش درآمده بود. درحالیکه اسنادنشان میدهند که نکات کلیدی طرح دوواکه، ابتدابوسیلهٔ خودسوسیالیستهاپیشنهادشده بودند،واین طرح ازسلسله مراتب پار ـ لمانی بدون ذره ای مخالفت ازسوی‌میتران یااقلیت سوسیالیست ،گذشته بود. اما تجلیات این افشاگریها بخاطروجود راه‌ـ حل ساده تری همچون "وحدت علیه دست راستیها " وبرنامه های آشکاراارتجاعی آنها، بامانع روبروشدند.

طبق معمول ،سوسیالیست هامدال نیرنگ بازی بورژوازی رابسینه زدند. درتمام مدتی که خشونت رامردودمیشمردند ـ البته درموردهردوطرف ـ و سخنان دانشجویان عقب افتاده ورهبری دانشجو ـ یان رابازگومی کردند،سخنگویانی همسم چون لیونه ژوسپن ، دبیراول حزب سو ـ سیالیست ،(که آشکارابرای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ تبلیغ میکرد) پیشنهادنمودبامعلوم کشتن عدم لیاقت دولت شیراك وغیره ،انتخابات جلوانداخته شود.. اواین ایده راسرسختانه ترغیب میکردکه فازبعدی جنبش دانشجوئی باید حرکت برای تبلیغ ثبت نام درانتخابات باشد.

این مسئله ،د ستهای میتران را برای ورودبه صحنهٔ بحران درآخرین لحظات بعنوان "داورعالی" ،قدری باز گذاشت .برپایهٔ پیوستگی منافع حکومت بورژوازی ،اوهم ازپلیس دفاع کردوهم فراخوانی برای اتحادعلی علیه خشونت و بازگشت به نظم صلح آمیز،صادرکرد. او بشیوه ای دوپهلو،که بدان معروف است ، اعلام کرد"مانمی توانیم مبارزه علیه یکدیگر،یامبارزهٔ فرانسویها علیه‌دولت را اجازه دهیم .دانشجویان دراین شعارمحق هستند: 'دیگرهرگز'. . .من ازآنهاحمایت میکنم ."

" دیگرهرگز"

برخی ازپیشروترینهامی‌خواستند تا بامطرح نمودن این شعارخودمیتران را محکوم کنند. اودرآخرین موج تهوع آور مرهم گذاری برروی زخمهاازخانواده داغدارمالك دیدارکردویکی ازمعاونینش رابرای دیدارازمجروحین پلیس ضدشورش به بیمارستان فرستاد، که متاسفانه از این نظردرچشم توده وسیع دانشجویان لطمهٔ سیاسی زیادی متحمل نشد. "ائتلاف" ثابت نمودکه سپربلای ایده آلی برای میتران است تا"ورای " کثافتکاریهای دولت قراربگیرد.

کمیتهٔ سراسری هماهنگی دانشجویان فراخوانی جهت یك تظاهرات نهائی‌برای دهم دسامبر،صادرکرد ـ راهپیمائی" پیروزی تلخ " سمبل عقب نشینی دولت بودکه با پرداخت قیمت گزافی آنرابدان مجبور نموده بودند. مضمون تظاهرات این بود: "زمانی که جوانان مابرای آینده خود تظاهرات صلح آمیزی برپامیدارندسر ـ کوب ، کشته ومجروح دیگرهرگز". اما این مضمون واقعاً طنزآلودبود، زیراعملکرد های خشونت بارنیروهای انتظامی امپریا‌ـ لیسم مسئول مرگ یك جوان عرب دیگر نیزبود. کشته شدن عبدل بن یحیی‌در حومهٔ شمالی پاریس بدست یك پلیس مست ،درهمان جمعه شبی که مالك کشته شده بود،درتمامی طول آخرهفته بعلت اوضاع حساس سیاسی کشور،بوسیلهٔ پلیس مسکوت گذاشته شده بود. شنبه،وقتیکه مسئله به خارج درزکرد برخی ازدانشجو یان رفتندکه باپرولترهای عرب در راهپیمائی روزهای دوشنبه وسه شنبه به خانوادهٔ عبدل بپیوندند.جوانان مهاجر بیشتری بمنظورسنجش جنبش دانشجوئی بمحلهٔ لاتن سرازیرشدند .

درچهارشنبه دهم دسامبرصدهاهزار نفردرسراسرفرانسه بادسته گلهای‌بزرگی ازطرف محصلین دبیرستهانهاوبا حمل عکسهای مالك ،راهپیمائی کردندحالت محزونی ازسوگواری بهمراه خشم علیه ستم پلیس وهمچنین خواست استعفای پاسکووا وشیراك برپاریس مستولی بود، اماتلاش برای تحمیل سکوت دوام‌زیادی نیاوردو دسته هایی ازجمعیت فریادبرآوردند : "پاسکووا،قانون درخیابان وضع میشود،نه بوسیلهٔ تو" "عده ای ازدانشجویان بلنمایش حرکاتی ،وحشیگریها وجنایات پلیس را بنمایش میگذاشتند.

درمیدان ناسیون ،جائیکه‌راهپیمائی قراربوددرآنجاختم گردد،رهبران‌دانشجو‌ـ یان خواستارمتفرق شدن تظاهرکنندگان شدند. شعارمخالفت ازسوی کسانیکه خواستارادامهٔ راهپیمائی بودند،برخاست: "متفرق شدن ،خیر. . . . استعفای‌پاسکووا آری ." درمقابل تلاشهای متداول انتظا ـ مات دانشجوئی واتحادیه صنفی) جهت برقراری آرامش وخاموش کردن مبارزه وکل‌جنبش بهمراه آن ،برخی ازجوانان عرب بابالابردن تصویربزرگ عبدل جمعیت راهیجان زده کردند ـ سمبل این نکته که کشتارپلیس هنوزپاسخ مرسوم است، واینکه عدالت هنوزبهیچ وجه‌انجام نپذیرفته است . تصویرعبدل سمبلی بود ازاین نیازوامکان که جنبش ، مبارزه جوانان مهاجرراهم دربرگرفته ،وازاین که یك جنبش صرفادانشجوئی باقی بماند ورسماتمام شده اعلام گردد،خودداری‌کند.

هنگامیکه بخشی ازجوانان به تبعیت ازشعار"متفرق شدن ،خیانت است "قصد متشکل شدن وادامهٔ راهپیمائی راداشتند، کشمکشهائی درگرفت . انتظامات وقلدر‌ـ های حزب "کمونیست " فرانسه سعی کردند که بازورراه آنها راسدکنندامااما درگیری شدیدترشد،ونهایتاتقریباهزار نفربابلندکردن پرچمهایی (وازجمله‌پرچم هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشعار "درودبرمالك ـ مبارزه راادامه دهید") ودادن شعارهای گوناگون بسمت میدان باستی وشهرداری حرکت کردند. عده ای شعارسال ۱۹۶۸ راسردادند: "انقلاب تنهاراه حل است " یا"شیراك حدس بزن چه کسی برای شام میآید" .و برخی دیگرشعارهارابروی پاسکوواتمرکز داده بودند. وقتیکه پلیس ضدشورش مسیر شهرداری رامسدودکرد،راهپیمائی بانبرد مسیرخودرابسوی محله لاتن بازنمود.

شرکت دانشجویان "طردشده"

جنبش دانشجوئی دسامبر۸۶،این حسن راداشت که درآرامش اجتماعی فرانسه حفره بزرگی بازنمود.بورژوازی که ناغافل بدام افتاده ومجبوربه عقب نشینی شده بود،وازطرف کسانیکه‌ازقرار برای به شاگردی درآمدن آن دررقابت هستند،تحت حمله وتمسخرشدیدواقع گرد‌ـ ید. امابه صحنه آمدن عناصر جدیدی‌از جوانان هشداردهنده تربود ـ وعمدتادلیلی بودکه بورژوازی رامجبورنمودتابرای

پایان بخشیدن به جنبش ،امتیازات مهمی رابدان واگذار کنند. بخشهای پرولتاریا وبخصوص مهاجرین که بالقوه انفجاری بودندوقبلا بمثابه یك نیروی سیاسی در مراحل اولیه جنبش ظاهرنشده بودند،این باربمثابه کانون جنبش گام پیش گذاشته وهرچه بیشتردولت وبویژه ابزارسرکوبش رامورد‌هدف قرارمی دادند.

شرکت محصلین هرچه وسیعتر وعمیق تربمثابه عامل کاتالیزور درجامعه عمل کرد،واین سئوال رامطرح نمودکه چه کسی نه تنهاازآموزش ،بلکه ازرده های بالائی ومیانی جامعه ،زودتر طردخواهد شد. امتناع دولت درجلوگیری از کاهش سطح زندگی ،وآینده ای مملواز"دیپلمه های بیکار" ،برانگیزاننده خود"مطرودین"بود تابه جنبش دانشجویی بپیوندند ـ بخصوص دانشجویان مدارس فنی که بهرحال‌مدرك معمول دانشگاهی اخذ نمیکردند.

اعلامیه ای که‌ازسوی عده ای ازشاگردان یك مدرسهٔ الکترونیك منتشرشدبه دانشجویان دانشگاهها هشدارداد‌که ،"ما ازشماخرفت ترنیستیم ودرکارخانه کار نخواهیم کردا" ودرادامه ،دانشجویان را فرامیخواندتامبارزه راصرفا‌علیه طرح دوواکه محدودنکنند: "اگرمیخواهید همچون مدیران آینده جامعه درراس ما باشید،اگرمیخواهیدکه شاگردان وفادار دولت باشید... وآموزگار،کارمندبخش خدمات، روزنامه نگارومدیربشوید،تافردا بتوانیدمارا‌آموزش دهید،به ماخدمت‌کنید مارابازرسی ومطلع کنید،ازمآمارگیری کنیدومارارهبری نمائید،برویدگورتان را گم کنیدااما اگرمیخواهیدحداقل برای شروع ،به سیستم آموزشی که مارا محروم میکندوخوارمیسازدحمله کنیدوعلیه قطب بندی وفقراجتماعی مبارزه کنیدآنگاه‌ما باشماخواهیم بود!"

این نقطه نظری بودکه برخی از دانشجویان ازآن استقبال کردند،زیرابه روشن گردیدن رابطه‌واقعی‌میان گزینش دانشجووسرمایه داری .....میان فرمان روائی وفرمانبرداری ،کمك میکرد.حضور بخشهائی ازپرولتاریاوجوانان مهاجرعرب وآفریقائی الاصل ،تاثیرات خودرانیز بهمراه داشت.

این نسل ،نسلی ازدانشجویان بودکه شدیداتحت تاثیر"روحیه "ضدیت باسرکوب پلیس وحملات نژادگرایان قرار داشت .آنها حداقل میخواستندبرابری را رشددهند،بجای اینکه شاهدزوال آنباشند درعین حال ،خصلت خرده بورژوائی دانشجویان باعث گردیدتاآنهادراحتمال ولزوم وحدت باپرولتاریاوجوانان مهاجر تردیدکنند.برای بعضی ها ،تغییرات اجتماعی فقط جلوه ای بودازاینکه آنها (خرده بورژوازی) ،چقدرمیتوانندبمثابه یك گروه اجتماعی قدرتمندباشندوعلیه بی عدالتی های گوناگون به دولت فشار واردآورند.تاحدمعینی (بخصوص اگرسایر جوانان ازخط" متعارف" خیلی تجاوز نمی نمودند)،آنهاازائتلاف همهٔ نیروها استقبال میکردند.

سایردانشجویان ،شرکت جوانان پرولتر رادرجنبش تشویق کرده وخواستار آن بودند.زیرااین اشتراك ،رابطهٔ حیاتی باتضادهای طبقاتی وسیعترو‌تقسیمات اجتماعی راتحکیم بخشیده وجنبش را بوسیلهٔ شرکت دادن تهی دستان واقعی‌و قربانیان راستین نابرابریها،تعمیق میداد.بعضی ازدانشجویان حس میکنند (اگرچه نه همیشه آگاهانه) که آنهاخود نیروی محرکه هرتغییر اجتماعی عمده، بویژه هرمصاف طلبی انقلابی علیه نظم جاری مولداین بی عدالتیها،میباشند.

بعلاوه آنهائی که درپیشبرداین‌جنبش ازخودگذشتگی زیادی نشان داده بودند میدانستند احتمال اینکه دانشجویان به خودی خودجریانات رابه پیشترازاین ببرند،وجودندارد. یك دانشجوی سال سوم حسابداری که قراربودازبرنامه آموزشی بیرون انداخته شودوتمام آنچه را که برایش زحمت کشیده ،بدلیل شرکت فعال دراعتصاب ازدست بدهد، گفت : "من ازبودنم درخیابانها بسیارچیز یادگرفتم . ارزش آنرا‌داشت . اماآیا آنها(سایردانشجویان که به کلاسها باز میگردند) مبارزه راادامه خواهندداد؟"

عرصه مساعدسیاسی

درفرانسه،امروزهیچ حزب انقلابی پرولتری وپیشتازمارکسیست ـ لنینیست، وجودندارد.لحظات بحران وخیزش می‌توانندبه آموزش وتدارك توده های درحال بیدارشدن خدمت کند،ونیروهای انقلابی رانیزتقویت نماید.بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،خاطرنشان میسازدکه "حزب مارکسیست ـ لنینیست باید در ارتباط نزدیك باپیشبردکارانقلابی در میان توده ها،اعمال یك خط انقلابی توده ای وبویژه توجه به حل مسائل عاجل سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست ،ساخته شود." برکناربا‌قی ماندن یاروی گرداندن ازچنین خیزشهائی بدین معناخواهدبودکه حزب کمونیست هرگزبوجود نخواهدآمد.

شرکت درچنین جنبشهائی،کوشش در رهبری آنهابه پیش،وگسترش نگرش و نفوذپرولتاریاتا حدممکن حتی بانیرویی کوچك ،الزامی است . درغیراینصورت، ناممکن خواهدبودکه عناصرانقلابی راگرد آورده وسطح تشکیلاتی وسیاسی راارتقاء داد،تابتوان پایه حزب رابنا نهاد.

دراین راستا،ازچاله های "راست" بسیاری میبایست پرهیزکرد: همچون دنباله روی ازجنبشهای خودبخودی وتمرکز دان برایجادچنین جنبشهائی واغماض از هدف نهائی انقلاب .لیکن برای نیروهای پرولتری انقلابی بهمین میزان اهمیت داشت که نقش واقعی دانشجویان رادربه هم زدن کل جامعه وحتی بیش ازاین،دربه حرکت درآوردن "محرومان "وایجادزمینه فعالیت آنان رادست کم نگیرند.

گرچه ساختارطبقاتی‌جنبش دانشجوئی خرده بورژوائی بود ـ که پایه‌اجتماعی پیشتازوانقلابی نیست ـ امالازم بودکه تردیددرباره موضعگیری وعقایدمتفاوت و شعارهای مطرح شده ازسوی دانشجویان را بدورانداخته ومارکسیست ـ لنینیستها را صرفابه تبلیغات عمومی انقلابی ، محدود ننمود.

بررسی صحیح ازجنبش دانشجوئی ، نیازبه کنکاش عمیق درجوانب گوناگون آن وتحلیل ازتضادهای عمده اش که باعث بلندشدن موج اعتراضات گشت،دارد.و این بدان معناست که هرمرحله رادقیقا" دنبال کرده وبررسی نمود،درك سیاسی و مسائل جوانان درگیررابهمراه گرایشات سیاسی که‌جهت حرکت راشکل‌میدهد ارزیابی کردتاقادرشدکه خطی انقلابی رابوجودآورده وبه قطب بندی جنبش بر پایه ای صحیح وگردآوری نیروهای انقلابی وهمچنین پیشبردکارانقلابی درخارج از جنبش ودرمیان طبقات دیگر،کمك نمود. درآن زمان ،این امکان وجود داشت که بمنظورافشاءماهیت ومنافع طبقاتی بخشاپنهان پشت شعارهاوراههای

گوناگون، وپیوند دان آگاهی نوین به برخی جوانب نظام باتصویر کاملتری از کابوسی که امپریالیسم نام دارد،فعالیت وترویج انقلابی براه انداخت.

درحیطهٔ تشکیلاتی ،این بمعنای کسب آمادگی جهت ارتقاء به سطح عالیتریست دائماشتابی راکه جنبش ممکن است بدان نیازمندباشد،جمعبندی نمود. برای مثال، بایدهربیست وچهارساعت یکبار اعلامیه - ای بیرون داد، وحرکات مشابهی راتاحد ممکن بمنظورنشان دادن حضورفیزیکی خط انقلابی درحیطه های کلیدی ، تضمین نمود.

مسلم است که این پروسه پیچیده بود. زیراوقایع سریعاتفاق میافتادند و دائماینیازمندبررسی وتحلیل مجددبودند - که این،فی الواقع درتطابق باروشی است که دانشجویان سریعادرحال فراگیری بوده وبه نتیجه گیریهای جدیدمیرسیدند، جمعبندی بیست وچهار ساعت خودرانفی میکردندوسپس مشتاقانه درجستجوی نظرات متفاوت ومقایسهٔ آنهابایک دیگر برمیامدند.

مصاف طلبی بمثابه یک جریان سیاسی

ترویج انقلابی بمثابه بخشی ازتکامل جریان انقلابی درمیان دانشجویان و جوانان پرولتر،درچنین شرایطی مهم وحتی غیرقابل گذشت بود. ازیکطرف درشرایط عینی فرانسه، نیروهای مائوئیست هنوز ضعیف هستندوکلا شرایط ذهنی دانشجویان موافق مارکسیسم - لنینیسم نیست (مثلا" ، درتقابل باشرایطسال ۶۸) . این بدین معناست که رهبری کردن جنبش یا اعمال هژمونی برآن بسیارغیرمحتمل می نمود . ازطرف دیگر،نشان داده شدکه شرایط سیاسی دسامبر۸۶ باندازهٔ کافی آماده بود تابشودااقدامات مهمی رادرجهت بوجود آوردن چنین جریان انقلابی درون وبیرون جنبش دانشجوئی موجودبه پیش بُرد.

لازم بودتاباسنتزانقلابی ترین احساسات پیشروان ، بکمک علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ، بدین احساسات قدرت بیان داده وبراین مبنا برنامه هاوشعارهائی رامطرح نمودکه جنبش رادرجهتی انقلابی تربه پیش بُرد. استفاده ازلحظاتی که راهپیمائی هابدو بخش تقسیم میشدند - بخشی که میخواست به پیش رود،درمقابل بخش دیگری که بخاطردستورمتفرق شدن ازطرف رهبران شان بدنبال نزدیکترین ایستگاه مترو میگشتند - صرفایک مسئلهٔ تاکتیکی نبود، بلکه بمعنای پیشبردخط مشی ،سیاست و شعارهائی بودکه عملا و قدرتمندانه بتواند پایه های اجتماعی برای پیشرفت ،یعنی ایستادگی همه جانبه درمقابل سیستم را بخود جلب کند(دانشجویان نماینده این چنین نیروئی نیستند،حتی اگرمکررا" نیروهای تعیین کننده تری رابدرون مبارزه بکشانند) . مشخصا،درآنجاامکان - پذیربودتاهستهٔ جنینی را[که درست طی فاز فروکش کردن جنبش "دانشجوئی" دربین، دانشجویانی که به دخالتهای دولت درآینده شان وکشتار رفقایشان معترض بودندازیکسووازطرف دیگرجوانان پرولتر (وبویژه برها) که بدلیل تنفرازوقایع روزمره زندگی زحمتکشان بطورچشمگیربه صحنه میامدند درحال شکل‌گیری بود] آنهاجهت رویاروئی بامظالم دولت بورژوائی به دریای شورش پیوسته بودند،چراکه جنبش فرصت گام پیش نهادن رادراختیارآنان قرار داده بود. یکی ازاعلامیه های هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان "بعدازاین چه ؟" لزوم یک جنبش انقلابی رادرمیان کل جوانان خاطرنشان ساخت "این جنبش که ازمبارزه علیه گزینش در آموزش شروع گشت ،بایدباآغوشی بازبه آنهائیکه قبلا ازدبیرستاها ودانشگاهها کنارگذاشته شده اند،خیرمقدم بگوید" و بوجودآوردن جنبش انقلابی جوانان در فرانسه ، میتواندفی الواقع درخدمت بسیج پیشروان جوانان بمنظور ایفای نقششان وحول دادن کل وقایع درجهتی که دیگراقشارتعیین کننده ،جوانان را علیه حملاتی که امروزه بجلومیرود. . . . . (ازلایحه قانون ملیت واخراجهاگرفتتا سرکوبهای پلیس وکشتار،ونهایتاتانکات پراهمیت تری همچون تسخیرچادواوج - گیری تدارکات برای جنگ چهانی . . . تافراخواندن نه چندان دورجوانان توسط امپریالیستهاجهت رفتن به مسلخ)فعال نماید. آیاتمامی اینهامعیارهای محکمتری ازسایرمعیارهای موردقبول موفقیت درجا معه ومحدودیتهای بیشتری برای هرفرددر موردکنترل آینده شان واساسا آنچه که واقعادرسرراه همگی توده های مردم در کلیت خود،ازجمله توده دانشجویان وجود دارد،نیست ؟ براین اساس همین اعلامیه تصریح میکندکه مخالفت باتمامی بی عدالیتها وتجاوزات این سیستم ضروری است امادرواقع اینجاتمامی سیستم ظالم واستثمارگرسرمایه‌داری است ،که باید بدان حمله‌ورشده وازمیان برداشت .

هدف پیشبردجنبش (یاحداقل بخشی ازآن) به سطح عالی تر سیاسی باید از نقطه نظر تدارک برای انقلاب انجام گیرد. این واقعیت رودرروی کمونیستهای راستین است . اماخصوصیاتی دراین خیزشهای ناگهانی وجود دارد که درواقع احتمال کسب دستاوردهای سریع وکیفی راارتقاء میدهد،بشرطی که نقطهٔ عظیمت دراین تدارک ،دیدگاه لنینی باشد(با تبیین اینکه بحرانهای کوچک نمایندهٔ چه چیزی هستند،این گشایشهاراارتقاء داده وازآنها بمثابه یک تمرین تمام عیاربرای کسب آمادگی جهت آینده یعنی زمانیکه شوکهای سنگین واردآمده برسیستم می - توانندبه موقعیتهای واقعی کسب قدرت منتهی شوند)،بدون بهره گیری ازاین چنین شیوه ای مشکل بتوان بدام برخورد به جنبش بمثابه حرکتی درخود،گرفتارنشد

شناکردن خلاف جریان وافشاءدایناسورها

انجام کارکمونیستی ،مستلزم افشای سایرجریانات سیاسی درون جنبش،از زوایای متفاوت است ،بخصوص سوسیال دمکراسی وتاحدکمتری رویزیونیسم.از آنجاکه دست راستیهابیشترازهمه آماج حمله بودند، بنفع هردوی آنهاتمام شد.

برخی فریب مبارزه طلبیهای سوسیالیستهاراخوردند. برنامه آنان با مسیرهمواروبدون درگیری که دانشجویان درابتداخواستارآن بودند،منطبق بود . برای مثال ،آنهاطی نشستهای عمومی با استفاده ازحربهٔ "دمکراسی" مردم را تحمیق می کردند،توگوئی که این جوهر تکامل جریانات بود .دانشجویان درباره همه چیزرأی گیری میکردندازجمله درباره خودرأی گیری . برای تعیین دقیقامحدودهٔ مسئولیتهای رهبران وبرای مدتی که آنها"درقدرت " باقی می مانندنیز رای گیری میکردند. سوسیالیستها وتروتسکیستها اززاویه برنامه،نه تنهابه دنباله روی ازاین پرداختندبلکه از آن

بمثابه تاکتیکی جهت طرد"ولگردان"محله لاتین استفاده کرده ومیگفتندکه خشونت " دانشجویان " ، که بمثابه یك تشکل دمکراتیك که دربارهٔ همه تصمیماتش رای گیری میکند،شایسته آنان نیست .

ترتسکیستها ،بجهت نفوذنسبیشان در کمیتهٔ سراسری هماهنگی دانشجویان واز طریق آن، وبخاطررفرمیسم راستشان ، به انحاء مختلف وبه مقدارزیادخود را افشاساختندحزب "کمونیست " فرانسه که تمرکزخودرابرافزایش حق التدریس مدرسین نهاده وبدنباله روی از"استقلال" واجب الحرمت جنبش دانشجوئی پرداخته بود،بی مناسبت بودن خودراثابت کرد . امااین حزب پس ازفروکش کردن جنبش سریعاً کاربین جوانان راآغازکرد .

بردن خطی کمونیستی بدرون این جنبش نه تنهاسرخوردگان وعقب مانده ها رابحرکت درآورد،بلکه آنهائی راکه آگاهانه یاناآگاهانه تحت تاثیرتلاشهای بورژوازی برای ازبین بردن میراث مارکسیسم - لنینیسم قرارگرفته بودند، نیزبرانگیخت .مائوئیستهادراین سرزمین مارکسیستهای بیروح ،"دایناسور خطاب شدند،درجائیکه یك جریان عظیم ایدئولوژیك (ازجمله بسیاری ازروشنفکران سابقامائوئیست) مارکسیسم رامتعلق به گذشته خوانده اند.موقعیتهای خوبی برای افشای این نکته وجودداشتندکه این واقعاسوسیال دمکراسی است که به گذشته تعلق دارد،واینکه این سیستم امپریالیستی است که دیگرچیزجدیدی برای ارائه به توده ها ندارد، مگر"طرد"بیشتر،سرکوب وفلاکت بیشترمیبایست درجهت افشای عدم تردیددولت دیکتاتوری امپریالیستی در کشتار شورشگران وعناصربالقوه خطرناك برای سیستم ،ازموقعیت استفاده میشد.

زمانی بودکه همین خصوصیات جوانان - جوانی ، جسارت وتماس کمتربا رویزیونیستها،باجمعبندی کاملا غلط از راه انقلابی - نیزبطرزعجیبی بنظرساده - لوحی و "غیرسیاسی" میآمد. مردودشمردن "سیاست " ،آنطورکه آنهاازآن بدلایل فرهنگی وغیره درك داشتند، نشان دادکه ازتضادطبقاتی درك درستی ندارد.آنچه که در روزنامه هامکررابدان بعنوان تمایلات "ضدایدئولوژیك " اشاره میشد، بدو وجه تقسیم میگردید:هرچه که بورژوازی بیشتربراین امرپافشاری میکرد، بیش ازپیش ازواقعی بودنش کاسته میشد زیرابخشی ازخواسته های جوانان عبارت بودازفرارازجمعبندیهای بورژوازی."ضدیت " درواقع تعمیق نیافته بود. زمانیکه جنبش ارتقاءیافت ،جوانان دیگردرحالتی نبودندکه باتمام چیزهائی که تمایلات شان راازقبل شکل میداد،همراهی نشان دهند. اقلیتی ازمیان آنان شکل گرفت که فعالانه بدنبال درك وسیعتری ازمسائل برآمدندو ازمحدودیتهای نگرش "دانشجوئی"گسست کردند،وحتی دربرخی ازاوقات بدنبال نظرات انقلابی رفتند. تمام اینهااثبات کردندکه زمینه ازآنچه (که درابتدا" احساس " میشدمساعدتراست وضرورت نشان دادن تازگی وسودمندی تحلیلهای مارکسیستی که برای مدت زمانی دراین کشوربچشم نمی آمدند) را بسیارحدت بخشید. این امرکمك کرد تانیروهای نوین به این علم دست یابندو آنرابرای خودشان بکاربیندندوبنوبهٔ خود ازآن استفاده کنندتابخش پیشروتری را بوجودآورند،که بتواندپابپای فرورفتن سیستم دربحرانهای ژرفتر،خیزشهای آینده رابنحو بهتری رهبری کند.

دسامبر۸۶ ،تصادفاباکارزاربین - المللی " به پیش درمسیرترسیم شده توسط مائوتسه دون " که ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوانده شده بود ، همزمان شد . این امرشرایط مساعدی را برای پیشبردکارانقلابی درجنبش دانشجوئی ،بوجودآورد.یکی ازاین وجوه عمده ارتباط ، نقش شورشگرانه وآتش افروزانه جوانان درجلب کارگران ودهقانان به صحنه مبارزات سهمگین انقلاب فرهنگی بود. امااین واقعیت اساسی تربود که این جنبش محتاج بود تابوسیلهٔ بینش انقلابی مائودرارتباط باجامعه بی طبقه بمبارزه فراخوانده شود،بینشی که

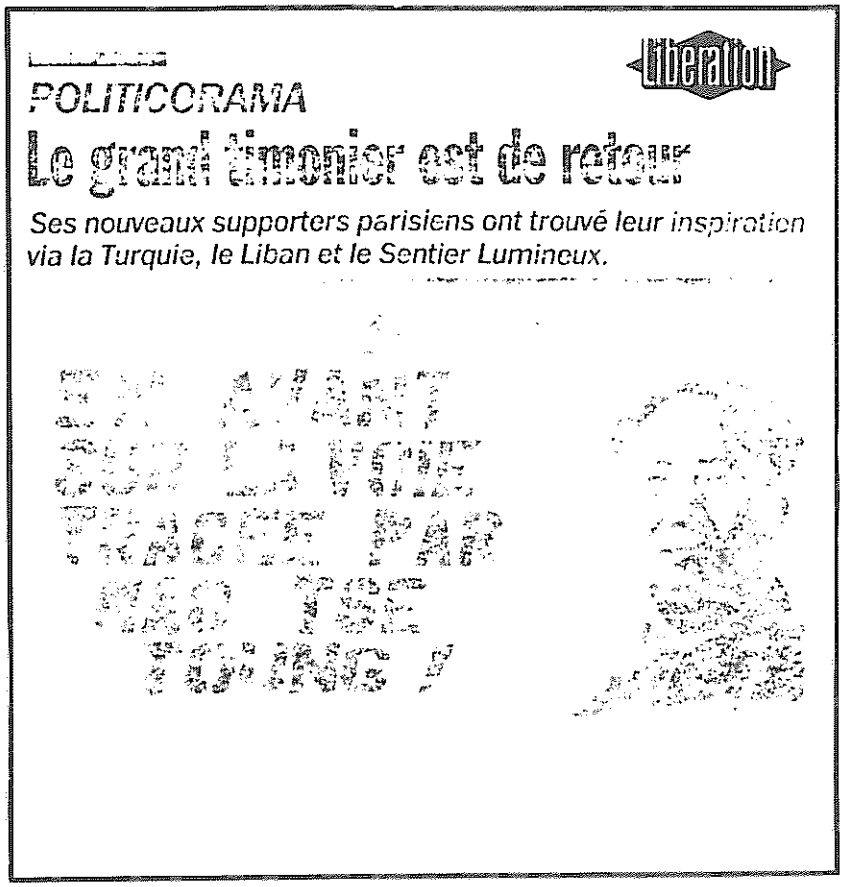

این عکسی است که روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس ازیکی از دیوارهای پاریس گرفته و همراه مقاله ای به چاپ رسانده. تیتراصلی ونوشته های زیر تیترچنین است: سکان داربزرگ بازگشته است . هواداران جدید پاریسی ازترکیه، لبنان ، وراه درخشان (منظور حزب کمونیست پرواست - ج.ب.ف.) الهام می گیرند، شعارفرانسوی برروی دیوارچنین است : به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون .

بصورتی رادیکال مخالف ومتفاوت با رویزیونیسم وسوسیال دمکراسی غالب در فرانسه که این جهش سیاسی نوین‌جوانان راپوشیده نگه می داشت ،بود.

علیرغم تمام افسونهای دائمی بورژوازی (مبنی براینکه سال ۱۹۶۸تمام شده و ذوق کردنهایشان دال براینکه مائوراابهمراه مارکسیسم یك دهۀ پیش پیروزمندانه دفن کرده اند) مائوتسه دون هنوززنده است وبرای برخی کابوس وحشتناکی است . زیراکه اودربسیاری ازنبردهای افکارعمومی نقطۀ رجوعی است برسراینکه چگونه خیزش جاری وبخصوص تقابل سال ۱۹۸۶ با"خشونتهای "خیالپردازان انقلابی سال ۱۹۶۸ ،رابایدجمع‌بندی نمود.لیبراسیون (روزنامه‌بورژوایی طرفدارمیتران که سردبیرش ،یك شبه ـ مائوئیست سابق که امروزه طرفدار سر سخت امپریالیسم فرانسه است)خود مجبوردانست تابه شعارنویسان مخفی که هنوزتلاش میکنندراه مائورازنده نگه دارندوبااخراج مهاجرین به مالی مخالفت می ورزندواز‌جریانی مثل جنگ خلق در پروحمایت میکنند،حمله کند. تکرار تجارب خودنشان داده که بسیاری‌از کسانی که کاملا شستشوی مغزی نشده اند به این"فردخطرناك " [مائو] وارتباطهای بسیارخطی اوباامرانقلاب فرانسه ویاهر جای دیگری کاملا علاقمندند.

پیوندبااریستوکراسی کار یابحرکت درآوردن پرولتاریا

یك درك اشتباه ازرابطۀ بین دانشجویان وکارگران-وکلا رابطۀ طبقاتی ـ توسط برخوردرهبران دانشجویان در آخرین راهپیمائی دهم دسامبر،که حداقل ۲۵ هزارکارگرعضواتحادیه رادرپشت سر داشت،نشان داده شد . کارگران رابا اتحادیه های کارگری قاطی کرده بودندو تائیداتحادیه های صنفی راکلیدبست جنبش درنظرمیگرفتند .واین مسئله بوسیلۀ ترتسکیستهاودرك غیرانقلابیشان از"اعتصاب عمومی " تبلیغ میشد.درواقع این بینش ،هدفش گسترش روحیه شورش‌گرانه دربین بخشهای جدیدجامعه نبود ، بلکه هدفش خفه کردن دانشجویان و التماس به بوروکراسی اتحادیه های‌صنفی بودبرای اینکه "سمپاتی" خودرابه امر مبارزۀ دانشجویان صدقه دهند.

جای بسی تأکیداست که این فراخوان برای بسطجنبش به "طبقه کارگر" بوسیلۀ برخی ازهمان نیروهائی انجام گرفت که هرچه قاطعانه تر باشرکت "لخت ویتی ها" و"ولگردان بیکاره" از میان جوانان طبقه کارگردرتظاهرات و مبارزات خیابانی ،مخالفت میکردند.

رابطۀ واقعی میان بخشهائی ازکارگران وخیزش دانشجویان ،باشیوه ای‌که خودوقایع به پیش رفتند ،هرچه دقیقتر آشکارشد. اعتصابات داغ درسیستم راه آهن ملی ،حمل ونقل عمومی پاریس ،صنایع گازوبرق ،دراواسط دسامبرشروع شدند ـ که بوضوح تحت تاثیرغلیان دانشجویان بودند.درمقابل "تظاهراتی"که هرساله برای یکروزیاچندساعت طی مذاکرات برسردستمزد اتفاق میافتندوغالباچیزی بجزیك تاکتیك مذاکراتی مابین اشرافیت کارگری درقالب اتحادیه های قدرتمندودولت نیستند،ناگهان صدای توده ـ های کارگرخشمگین دراین اعتصابات شنیده شد.

توده های مبارزه جو،که نسبتا از بوروکراسی اتحادیه صنفی مستقل بودند ، خودرابه‌پیش‌راندند،مصرانه برای‌خواسته‌های خود(که عمدتاشرایط بهترکاربود) مبارزه کردند. آنهامانندانشجویان جلسات روزانه ترتیب دادندودرحالیکه حمل ونقل وتولید عادی رادربرخی مناطق برای مدت سه هفته ونیم فلج کرده بودند، دولت رابه ورطۀیك بحران دیگرکشاندند.

بخاطردلایل چندی (ازجمله نفوذ اتحادیه ها) دولت قادرگشت که این اعتصابات را خنثی کندوجنبش اعتصابی رامتلاشی سازد،امانگرانی آنان ازچرخش وقایع ومرض ظاهراُمسری اعتراض ،عیان گشت .

آتش بس ناآرام اجتماعی

باوجوداینکه ،دولت شیراك طرح لایحه ارتجاعی خودراموقتاًمعوق نمودو(در حال حاضر) لایحه قانون ملیت رابکناری گذاشته است ،امپریالیستهای فرانسوی به حملۀ سیاسی واقتصادی خودبالاجبار (اگرچه اکنون برپایه سیاسی متفاوت از چندماه گذشته) ادامه خواهندداد.مبارزه شدیدافکارعمومی برسرچگونگی جمعبندی ازجنبش دانشجوئی و تأثیرات آن ، از دسامبردرجریان بوده است علیرغم اینکه شیراك درحالیکه تلاش میکندجوانان را "سرد"کند،رفرمهای آتش بپاکن خودرابه تعویق انداخته است .آنهاوبسیاری دیگر درجامعه به اوضاع بکونه ای تنگ نظرانه وپاسیو،همچون گذشته ،نگاه نمی کنند. شرکت وسیع وفعال زنان جوان درجنبش اظهارنظرات راازتمامی جوانب برانگیخت واین برای تکامل اوضاع در آینده بسیارمطلوب است .این واقعیت که این جوانان ، بورژوازی رابگونه ای مجبوربه عقب نشینی کردندکه‌موردتمسخر واقع شدوجبنه هائی ازسیستم آن افشاء گشت ،بسختی قابل تحریف است و در واقع ،افرادسرشناس طبقه حاکمه اروپا بشدت دولت فرانسه رابدین‌خاطر استیضاح میکنند("مابرسرمسئله پرشینگها قاطعانه ایستاده ایم ..... ") فضای دانشگاهها بافعالیت سیاسی حول مسائل متفاوتی مثل آفریقای جنوبی ،همچنان فعال است.اسم شیراك برروی تمامی دیوارهاهمردیف باچماق " نوشته شده است .پاسکووا وزیرکشور،درهمه جا بعنوان یك دروغگو وقاتل معرفی میشود. درشهرلیل ،این جوانان "سیاسی ازهمه جابی‌خبر"شعار میدادند،" پاسکووا، مجبورت میکنیم تاقصاص خونهای بزمین ریخته شده راپس بدهی ". واین درست دوهفته پس ازاین بودکه دانشجویان خواستارمتقاعدساختن پلیس ضد شورش شده بودند.

تعدادقربانیان "ایدزفکری "که به خصلتهای زشت‌ووحشیانه یك سیستم منسوخ آگاه شده ومزه مبارزۀ طبقاتی علیه دشمن راچشیده اند،رشدمیکند.آنها رابسادگی نمیتوان آرام نمود. امامسئلۀ حیاتی دراین میان وجوددارد. آیاخیزش‌های ناگهانی آتی ولحظات بحرانی فقط تکان دیگری ،هرآنقدرژرف ،به این سنگر امپریالیسم خواهد داد؟یااینکه ظهور

یك پیشاهنگ سازمان یافته انقلابی پرولتاریاوتکامل یك جنبش انقلابی‌نتیجه کیفیتا متفاوتی رابرخواهدآورد؟ یکی از روزنامه های بورژوائی فرانسه بنام لوموند ، طی یکی ازمصاحبه های مندرجش روندااجتماعی امروزه رابمثابه "قیام بدون انقلابیون " ، جمعبندی کرد سچشم‌اندازهای این امرهمانقدرنامحتمل است، که آرامش یافتن مجددفرانسه. ◆

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نامهٔ سرگشاده به

این نامه سرگشاده ازسوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جهانی برای فتح ارائه شده است . ماآنرا بطور کامل دراینجادرج میکنیم . تیترهای فرعی ازطرف جهانی برای فتح، اضافه شده اند.

به کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ک.ف.) :

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی‌انترناسیونالیستی بااحساساتی آکنده ازشادی ونگرانی ، سیر وقایع سال گذشته در فیلیپین را دنبال نموده است . از یک سو، یکی ازرسواترین مستبدین جهان ودست نشاندگان امپریالیسم، فردیناند مارکوس ، مجبوربه ترک مسند قدرت وپناه بردن به دامان اربابش گردید، درحالی که خشم وانزجارمیلیونها تودهٔ بپا خواسته بدرقه راهش بود ؛ وحقیقتا" این صحنه دلپذیری بود که نه تنها انقلابیون وتوده های تحت ستم فیلیپین ، بلکه پرولتاریا وخلقهای تحت ستم جهان رانیز شادمان نمود.

لیکن ، ازهمان زمانی که رژیم حاکم برفیلیپین به جهت بحران و بی ثباتی روی به ازهم پاشیدگی نهاد و میلیونها نفر به خیابانها ریخته و امپریالیستها بادستپاچگی برای وصله ـ پینه کردن اوضاع درحال انفجار به مانور دادن پرداختند، گرهگاهی بحرانی پدیدار گشت که خطرات و نیز فرصتهایی را درآن واحد دربرابر مبارزهٔ انقلابی قرارداد. دراین اثنی ، حزب شما ـ حزبی که همانندبسیاری‌از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج.ا.ا.) ازدل همان تاریخ مبارزهٔ انقلابی سربلندکرده وهزاران زن ومردمسلح راتحت فرماندهی داشته وآتش جنگ خلق رادرسراسر فیلیپین براه انداخته است درمواجهه بااین وقایع فلج کشته وبدترازآن به دنباله روی ازاین حوادث پرداخت . در واقع ،عدم توانائی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ک.ف.) دراستفاده از بحران سیاسی وسقوط رژیم مارکوس، جهت پیشبردجنگ انقلابی ،اکنون به بحران سیاسی خودح.ک.ف. منجرشده وحتی باعث بروزگرایشات تسلیم طلبانه روزافزون ،گردیده است.

این اوضاع متعاقب دورانی برشما حاکم گشته که طی آن، مارکسیست ـ لنینیست های جهان با نگرانی‌بسیار سکوتتان را دررابطه بامسائل حاد جنبش بین المللی کمونیستی نظاره میکرده اند. شما ازمائو وانقلاب فرهنگی حمایت میکردید ، اما پس از مرگ وی بسوی هواکوفنگ روی آورده وبه حمایت از کودتای ارتجاعی برخاستید. ازآن زمان به بعد ، شما حملات زهرآگین رویزیونیستها و ارتجاعیون سراسر جهان، منجمله چین، نسبت به اندیشه مائوتسه دون وانقلاب فرهنگی ، رانادیده گرفتید. واکنون نیز بنظر میرسد که ازدرصلح با سوسیال امپریالیسم شوروی درآمدید. در این رابطه ونیز باتوجه به زیانهائی که ازاین بابت برشما وارد میشوند،جنبش بین المللی کمونیستی اگر سکوت اختیار کند ، ازانجام وظایف خود شانه خالی کرده است . بدین جهت ما ازشما (رهبری وبدنه ح.ک.ف.) میخواهیم که به مسائل خط سیاسی که کاراکتر انقلابی حزبتان وجنگ خلق تحت رهبریتان را مورد تهدید قرار داده ، بطور جدی برخورد کنید.

این امر، نه تنها برای سرنوشت انقلاب فیلیپین بلکه برای جنبش انقلابی پرولتاریائی درسراسر جهان حائز اهمیت جدی است .حزب کمونیست فیلیپین هنگام تأ سیس اعلام داشت که انقلاب فیلیپین جزء لاینجزاء انقلاب جهانی پرولتاریائی است . درحقیقت نیز چنین است . نطفهٔ ح.ک.ف. ، طی نبرد بین المللی بزرگ علیه رویزیونیسم به رهبری مائو تسه دون وبویژه دردوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ، بسته شد. درآن زمان ، انقلابیون جوان فیلیپین علیه رفرمیست عمیق حزب رویزیونیست (PKP) بپا خاستند ودر۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ (بمناسبت هفتادوپنجمین سالگرد

حزب کمونیست فیلیپین

تولد مائو) تأسیس یك حزب کمونیست نوین را برپایه اندیشه مائو تسه دون (که خود ، آنرا " قله رفیع مارکسیسم ـ لنینیسم " میخواندند) ، اعلام داشتند . بلافاصله پس ازآن ،ح.ك.ف جنگ خلق رادرجهت انجام انقلابدمکراتیك ملی درفیلیپین بمثابه اولین قدم درراه رسیدن به سوسیالیسم وکمونیسم براه انداخت ،و حصول نهائی به سوسیالیسم وکمونیسم رامستلزم تحقق " انقلابات فرهنگی متعدد"دانست .

ازآن زمان تاکنون ، ح.ك.ف. ـ علیرغم مواجه بودن باحکومت نظامی ویك جنگ ضد چریکی خونین ،خود را ازتعداد نسبتا قلیلی افراد مسلح به چند تپانچه وتفنگ زهوار دررفته قدیمی به یك حزب دربر گیرنده هزاران نفر افراد مسلح تبدیل کرده است و " ارتش نوین خلق" (N P A) "جبهه دمکراتیك ملی " (N D F) را رهبری میکند . امروز حتی امپریالیسم آمریکا هم تأئید میکند که این حزب به یك خطر جدی درمقابل تداوم سلطه اش برفیلیپین تبدیل شده است . این تحولات ، تأئیدی چشمگیربر اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون هستند،که ح.ك.ف.برآن پایه بنا شده بود .

درعین حال ، اوضاع بحرانیجاری درحزب وخطر تسلیم طلبی که آنرا تهدید میکند ، بازتاب گرایشاتی هستند که طی سالهای عدول حزب ازاین اصول ، بوجود آمده ورشد کرده اند . دراینجا، وفاداری به دگمهای مجرد نیست که درمخاطره قرار دارد. این یك حقیقت مسلم است که"بدون مسلح بودن به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون وکار برپایه آن ،شکست دادن امپریالیسم ، رویزیونیسموارتجاع بطور کل ، امکان پذیر نیست"(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) . مخاطره واقعی ، همانا پیروزی یا شکست انقلاب فیلیپین وتأثیرات برجسته ایست ـ چه مثبت ، چه منفی ـ که این تحولات بر انقلاب پرولتاریائی درسراسر جهان بر جای خواهند نهاد. جمعبندی ازریشه های این اشتباهات ویافتن شیوه هاوابزارتصحیح آنها، وظیفه مبرمی است که امروزه دربرابر انقلابیون فیلیپین قرار دارد.

آکینو ـ متحدی متزلزل یا دشمن قسم خورده؟

تأسف بارترین نشانه چرخش در خط مشی سیاسی ح.ك.ف. ، همانا نحوه برخورد به دولت آکینو است. سخنگویان بسیاری ازسوی امپریالیستها ونیز ازسوی دولت جدید ، این مسئله را بکرات روشن ساخته اند که یکی از علل اصلی شکست مارکوس ، عبارت بود از عدم توانائی رژیم وی درشکست دادن جنبش آزادیبخش . همانگونه که " اکونومیست" ، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۶ ، درسرمقاله خود بنام " حالا ، بروا " ـ نوشت : " پرزیدنت مارکوس هرچه بیشتر برمسند قدرت باقی بماند، احتمال بروز طوفان بیشتر میشود. . . . این امر میتواند بسقوط کاخ ریاست جمهوری ، مالاکانان ، بسته شدن دو پایگاه نظامی که بزرگترین پایگاه آمریکائی در آسیا هستند وبقدرت رسیدن کمونیستها در این ناو هواپیمابر عظیم، منجر گردد". یکی ازاعضاء رهبری دستگاه اکینو نیز با همین صراحت گفت : " آنچه که میتواند چپ را شکست دهد ، رژیم مارکوس نیست . بلکه رژیم جدیدی است که برپایه اپوزیسیون میانه رو بناشده باشد." خود آکینو مکررا گفته است ، حال که مارکوس رفته ، چریکها باید اسلحه خود رازمین بگذارند . وی اخیرا نیز این حرف خودرا باتهدید همراه ساخته است که اگر چریکها اسلحه خود را زمین نگذارند ، ارتش جنگ علیه آنها را تاسرحد پیروزی ، تحت‌حمایت وی ، دنبال خواهد کرد ، وخود او " شمشیر برخواهد گرفت " .آکینو، علنا چریکها رابه سه دسته مشخص‌تقسیم کرده است : " آنهائی که علت پیوستنشان به شورشیان فرار از بی عدالتیهای رژیم مارکوس بود ـ این دسته آماده اند که دست بردارند و به مردم بپیوندند. آنهائی که کوتاه نمی آیند ، مگر آنکه پیشنهادات ما .را ببینند . وآنهائی که سرسختان هستند ـ این دسته هرگز دست بر نمی

دارند ما شاید نتوانیم بر آنها غلبه کنیم، ولی میتوانیم آنها را ایزوله کنیم سیاستهای اقتصادی واجتماعی ما اینکار را انجام خواهد داد."

آیا این چیزی کمتر از اعلام جنگ است ؟ آیا علت اصلی تلاش آکینو ، منفعل کردن ، ایزوله کردن وشکاف ـ انداختن میان جنگجویان انقلابی نیست بنحوی که ارتش بتواند تیرخلاص رابر آنها شلیك کند؟

علیرغم این ، ح.ك.ف. سیاست دنباله روی از دولت آکینو را درپیش گرفته است . در جوابیه مورخ ۱۸مارس ۱۹۸۶ ، به فراخوان آتش بس از سوی دولت آکینو ، کمیسیون نظامی ح.ك.ف. ورهبری ارتش نوین خلق ، " صادقانه حمایت توده ای دولت کورازون را ـ تصدیق میکنند" و " تلاشهای مثبت" او را می ستایند و اضافه میکنند که " امیدوارند این اقدامات ترقیخواهانه درمورد حل بیش ازپیش مشکلات اساسی پیش پای خلق تسریع یابند ."

بعلاوه شمارهٔ مارس ۱۹۸٦ "آن بایان "(ارگان سیاسی کمیته ح.ك.ف.) اظهارمیدارد،"خانم آکینوبرای پیشبرد مقاصدش می بایدازحمایت نیروهای لیبرال ومترقی داخل وخارج ازحکومت برخوردارشود." ارگان حزب به این بسنده نکرده ،ادامه میدهد،"پرزیدنت آکینوومتحدین مترقیش درحرکات خود برای ازکارانداختن دستگاه حاکمیت فاشیستی برکشورو پیشبردسایر رفرم ـ های دمکراتیك ،ازحمایت توده ای برخوردارند."

ح.ك.ف. راجع به چه رفرمهائی سخن میگوید ؟ آیا دعای خیر شمابدرقه راه " سیاست های اقتصادی واجتماعی " آکینو میباشد ، که خود او مدعی است برای ایزوله کردن "ارتش نوین خلق" وانشعاب انداختن درآن طراحی شده ـ اند؟ آیااینهایند آن "اقدامات ترقی ـ خواهانه "که شماهاخواهان تسریع آن هستید؟ آیاازاین واضح ترمیتواندباشد که ساختارهای عمده نظامی که آکینو خواهان برچیدن آنهاست ،هماناپایگاه های خودشماهستند؟! و اما آیا سخن گفتن آنها از"حرفه ای کردن ارتش " ، " حفظ یك پارچگی آن" و غیره ، بمعنای " برچیدن دستگاه حاکمیت فاشیستی است " ؟ نه ، هرگز دراین رابطه نیز امپریالیستها وعوا ـ ملشان بکرات گفته اند که این اقدامات دقیقا بخاطر بالابردن کارآئی ارتش در تعقیب انقلابیون ،هستند.

مضافا ، باید روشن نمود که یك نکته عامتر ، نهفته در رفرمیسم آکینو عبارتست از بخواب فروبردن مجدد توده های تازه بیدار شده . لنین درمورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ـ که درمورد فیلیپین نیز صادق است ـ چنین گفت : " شرایط تاریخی هنگامی بوجود می آید که اصلاحات ، وبویژه وعده اصلاحات ، صرفا یك هدف رادنبال کنند: خوابا ـ ندن شورش مردم ، آرام کردن طبقه انقلابی ، یا حداقل تضعیف مبارزه آن ." (سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵). آیا این دقیقا عملکرد دولت آکینوراتوصیف نمیکند؛ یعنی اصلاحات کوچك یاوعده اصلاحات ـ مثلا باصطلاح رفرم ارضی که مرتبا بتعویق افتاده است ، که به جهت مطمئن ساختن توده ها به اینکه همه چیز به کفالت ازسوی آنها بخوبی پیش میرود ، طرحریزی شده اند.بنحویکه " پارلمان تپه ها وخیابانها"بتواند تشکیل شود وپارلمان عروسکهای(نوین) خیمه شب بازی قدرت رادردست گیرند ؟

"انتقاد ازخود"دفتر سیاسی

جمعبندی دفتر سیاسی ح.ك.ف. از این جریانات ، منجمله در" انتقاد از خود" مندرج در"آن بایان" مورخ ماه مه ۱۹۸۶، دررابطه با بایکوت انتخابات فرمایشی توسط ح.ك.ف. ، این حزب را بیش ازپیش درمسیر انحرافی سوق میدهد . " انتقاد ازخود" ، چنین بیان میدارد که تحلیل سیاسی که سیاست بایکوت براساس آن اتخاذ شد،" به توانایی آمریکا در اِعمال ذهنیت خویش برسیاست داخلی پربهاء داد" و" به توانایی وخواست بورژوا ـ رفرمیستهادر درگیر ساختن رژیم مارکوس دریك مبارزه سخت برای قدرت سیاسی، کم بهاء داد." وسپس چنین متذکر میشودکه ح.ك.ف. بخاطر این ارزیابی غلط از اوضاع ، " فرصتها راازدست داد"، و نتوانست درجهت نزدیکی بیشتر با نیروهای آکینو ازموقعیت استفاده کند، باموج ضد مارکوس همراهی کند ، و واضحتر آنکه ازنفوذ قدرتمند در دولت جدید برخوردار گردد(یکی از"اعضای رده بالای حزب " علنا ازاین شکایت میکند که " چپ بخشی ازدستگاه فعال درکارزارانتخاباتی ضد مارکوس ، نبود") ، بدین ترتیب ، ح.ك.ف.با کم بهادادن به ماهیت ارتجاعی نیروهای آکینو ومبالغه گری درمورد استقلال آنها ازامپریالیسم آمریکا ، وارائه این نتیجه گیری که به آنها بسیار"سکتار ـ یستی " برخورد شده ، براشتباهات خویش افزوده است . شما بجای اینکه برضرورت تداوم جنگ خلق ووارد آوردن ضربه بررژیم تضعیف شده حاکم تأکید بورزید . بالعکس براساس حمایتتان ازآکینو ، به مخالفت باتشدید مبارزه مسلحانه برخاستید !

طبقه حاکمه فیلیپین بطور جدی به جناحهای رقیب منشعب شده است ، اما آکینو ونیروهای گِرد او شدیدا با امپریالیسم آمریکا دررابطه بوده و در جهت منافع آن عمل کرده ، وباعناصر فئودالی ونیمه فئودالی جامعه پیوند دارند . شولتز ، وزیر امور خارجه آمریکا ، به ستایش ازاو برمی خیزد ـ واینبرگر ، وزیر دفاع آمریکا ، برای " حمایت ازدمکراسی جدید" در آنجا، کمك نظامی به ارزش صد میلیون دلار به او ارائه میدهد. وریگان ،درحالیکه مارکوس رادرهاوایی درآغوش دارد ، برای استقبال ازآکینو فرش قرمز میگستراند ."مجله تایم"اورابعنوان " زن سال " انتخاب میکند.بانکدا ـ ران ، ازمجمع پاریس گرفته تا واشنگتن وتوکیو، علیرغم بحران کلی مالی درجهان وامهای خود راباشرایطی بسیار سخاوتمندانه تراززمان مارکوس، تحت شعار " گِرد خانم آکینو جمع شوید " تمدید میکنند. علیرغم وضوح این مسائل ، شما تحلیلی ارائه میدهید مبنی براینکه به مداخله آمریکا در

اوضاع "پربهاء" داده وبه"توانایی و قابلیت بورژوا- رفرمیستها کم بهاء" دادید . وچنین ادامه میدهید که این " بلوك نظامی " است که " مورد حمایت امریکا"است ،نه"بلوك غیر نظامی" !

حمایت سیاسی شما ازآکینووترغیب توهمات بورژوا - دمکراتیك که سنگ بنای این سیاست است ، خلاف مواضع صحیحی است که حزب خود شما سالها پیش بدانها دست یافته بود. در"وظایف عاجل " ، مصوبه کمیته مرکزی درسال ۱۹۷۶ ، هشدار دادید که " ائتلاف گروههای ماکاپاگال ، آکینو ، لوپز، و مانگلاپوس ، بدون جهت نیست ." (تاکید ازماست) واشاره کردید که " امپریالیسم آمریکا ، این ائتلاف را پیشاپیش مطمئن ساخته است که باید بعنوان آلتر ناتیو حکومتی دربرابر رشد نارضایتی مردم ازرژیم مارکوس هرآنچه راکه درقدرت دارد،انجام دهد."

چه برسراین موضع صحیح آمد؟آیا ماهیت طبقاتی خانم آکینو ازماهیت طبقاتی شوهرش متفاوت است ؟ آیا فرمانده دانته دراشتباه بود که میگفت آقای آکینو ازآن سیاستمدارانی است گه برپشت توده ها سوار میشوند. (آن بایان ، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۷۸) درحقیقت ازسال ۱۹۷۶ ، که مخالفت آکینو علیه مارکوس بمثابه" شکاف در میان مرتجعین " ارزیابی میشد،آنچه که تغییر کرده ماهیت طبقاتی آکینوها نیست ، بلکه خط مشی سیاسی شما است . آیا این امر گواه براین نیست که شما میبایست هشدارخودتان رادر"وظایف عاجل "، دررابطه باضرورت " پیوند معین وعامدانه میان جنبش ضدفاشیستی وجنبشهای ضد فئودالی وضدامپریالیستی"، رعایت میکردید. شماچنین هشدار دادید که ، " درغیر اینصورت ،ماصرفا خواستار احیای حقوق دمکراتیك رسمی واحکام کهنه شده نظام حاکمه خواهیم بود . وما، نه مثل انقلابیون پرولتری، بلکه همانند بورژوا- دمکراتهابدنبال شکل روان شده ومحتوی انقلاب دمکراتیك خلق را از دیده فروخواهیم نهاد."

درهم شکستن دستگاه ارتجاعی دولت - یا "بازسازی" آن

این نظرات انحرافی درموردد‌ولت آکینو،بادیدگاه رفرمیستی شمادرمورد دولت ،مرتبط است درآن بایان مورخ ماه مه ۱۹۸۶،کمیته مرکزی شماحاکمیت دولتی کنونی رابه"بلوك غیرنظامی"و"بلوك نظامی" تقسیم میکند،که بنابه ادعای شمااولی ترکیبی از"ائتلاف میان شخصیت های لیبرال ومترقی" است ودومی "نیروهای محافظه کاروارتجاعی مسلح بزرگتری هستند که سازمانیافته‌ترند ." بنابه ادعای شما،"لیبرالهاوترقیخواهان ابتکار عمل رادردست دارند"و"میتوان آنهارابه حمایت ازخواستهای خلق جلب نمودویا آنهاراخنثی کرد"،درحالیکه دومی "از حمایت آمریکا برخوردار است "وبایدعلیه آن مبارزه نمود.

بهترآنست که این نکته را بطور مفصلتر نقل کنیم:

"ازنظرمحافظه کاران ،بخصوص آنانکه ازسابقه قدرت دولتی فاشیستی برخوردار هستند،سرکوب عریان هنوزبهترین واکنش علیه جنبش انقلابی است .ازدید آنان ،محبوبیت دولت آکینو وفراخوان آن درجهت سازش فقط برای فریب و تضعیف جنبش انقلابی میتواند مورد استفاده قرار گیرند،یعنی آنکه بتوان ساده تر آنرادرهم کوبید.

"ازسوی دیگر،لیبرالهاوترقیخواهان مشروعیت نبردعلیه یك نظام اجتماعی غیر عادلانه رابرسمیت میشناسند .آنهاصادقانه خواهان حصول صلح واقعی ازطریق مذاکرات اصولی هستندتادولت آکینوبتواند ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکاند.....

"محافظه کاران خواهان حفظ چارچوب کهن نیمه فئودال - نیمه مستعمره هستند،ودراین راستابمثابه ابزاراصلی سرمایه انحصاری آمریکایی عمل میکنند."

"آن بایان" ادامه میدهد،که نیروهای آکینودرموردوامهای بانکهای امپریالیستی "علیه "محافظه کاران هستندو"شروع به درك اثرات تباه کننده امپریالیسم کرده اند."وسپس چنین استدلال میکند که ازنظرامپریالیستهای آمریکایی ،"خانم آکینویك فاکتورسیاسی ناشناخته است".

این نظرات بهمان اندازه که انحرافی اند،خطرناك نیزهستند.آیا نیروهای آکینو"مخالف "نفوذ امپریالیستها هستند؟خیر،بهیچ وجه .مطمئنا آکینودرپی شرایط بهتری برای وامهابوده است ،اما فقط همین آنچه که اوخواستارآن است شرایط بهتراست ،نه پایان یافتن وابستگی به امپریالیستهاویاحتی یك‌گام به پیش دراین جهت .مسئله پایگاههای نظامی نیزازهمین قراراست : اودرپی اخذشرایط بهتر برای این قراردادهااست نه برچیدن آنها.آیااکنون که اودرقدرت است ،قول خودرادراین موردپس نگرفته است ؟ونظرتان درموردفراخوانهایش دال برتقویت "آسه آن " A C E A N ،یعنی اتحادنظامی امپریالیستهای آمریکایی در منطقه ،چیست ؟درموردمهمترین مسائل امپریالیستها،اوهمیشه به کمك آنها میشتابد.

آیامسئلة بدین شکل است که نیروهای آکینومخالف تاکتیکهای سرکوبگرانه ارتش بوده ودرعوض سیاست سازش را درپیش میگیرندتابلکه بتوانندواقعا "ریشه های‌اجتماعی مبارزه خلق‌رابخشکانند"؟ این چنین دیدگاهی رانمیتوان به حساب ساده لوحی نهاد. طبقات حاکمه همواره‌تاکتیکهای ضدانقلابی دوگانه ای را مورداستفاده قرارمیدهند- بقول لنین ، آنها همیشه به جلادوکشیش (یابقول معروف،به "چماق وشیرینی ")احتیاج دارند. اینها تاکتیکهای دوگانه سیستم وکل طبقات حاکمه هستند .حتی جنایتکارترین رژیم - های فاشیستی نیزازرفرم ونیرنگ‌استفاده میکنند،درست همانندلیبرال ترین دمکراسیهای بورژوایی که ازشکنجه وقتل عام نیزاستفاده میکنند. اینکه نقش هرکس‌در این تقسیم کارارتجاعی چگونه است تنها میتواندکسانیرا‌غفال کندکه نمیدانند حاکمیت طبقاتی یعنی چه .درحقیقت غالبااتفاق می افتدکه کسی دریك زمان مشخص دونقش ایفاءکند. مثلا"پرزیدنت کندی‌جوان وخوش سیما،درحالیکه ازیك سوبرنامه های دمکراتیك ،عادلانه ومدرنیزه کردن را به جهان سوم صادرمیکرد، از سوی دیگر،درعین حال جهان رابه پای تهدید هسته ای بُرد(مثل بحران موشکی کوبا)وباجنگهای خونین وضدانقلابی را رهبری میکرد(مثل ویتنام).

بحث شما اینست که"اگرامپریالیسم آمریکامیتوانست بمیل خودعمل کند ، آکینوراوادارمیکردتاترقیخواهان ولیبرالها را ازدولت بیرون بیاندازد،ویاحتی

بمجرداینکه خانم آکینوبطورقطعی راهی ملی درپیش بگیرد،اورانیزازسرراه برمیدارد."(آن پایان ماه مه ۱۹۸۶)این همان مضمون همیشگی شماست ،درحالیکه به این امکان کم بهاءداده ویافراموش میکنیدکه خودخانم آکینو میتواندجنگ ارتجاعی علیه انقلاب راازسوی امپریالیسم آمریکا به پیش ببرد. . . . گذشته از اینکه خوداوبارهاقول داده است که درصورت لزوم "شمشیربرخواهدگرفت" ! درارتباط بیشترباین موضوع بایدگفت اوپیش ازاینهاشمشیربرگرفته است ـ او رئیس دولت ،سمبل مشروعیت آن وتضمین کننده ثبات ونظم وقانون آنست ،ازحمایت ارتجاع جهانی برخورداربوده وکشتارهایی راکه توسط دولتش صورت میگیرند هدایت میکند.مثل کشتاردهقانان غیرمسلح در مقابل کاخ مالاکانان ،که سپس بابحضورپدیرفتنشان ،درسوگشان اشک تمساح ریخت .امااین تحلیل شمامسئولیت این کشتاررابگردن "بلوک نظامی" میاندازد ،وبدین ترتیب آکینودولتش را تطهیرمیکندکه قدرتشان براسلحه نیروهای مسلح فیلیپین ،پلیس ومضافاامپریالیستهای آمریکایی ،متکی است .ارتش آتش سلاح میگشاید،آکینوشکوه میکند. آنها بازهم آتش میگشایند،آکینو زاری میکند.آنهاهنوزهم کشتارمیکنند، و او کمیسیون تحقیق تعیین میکند.این نمونه مارابیادپروآلن گارسیامیاندازدکه او پس ازاعدام جنایتکارانه ۳۵۰زندانی ، کمیسیون تحقیق تعیین کرد.این تاکتیک ها زمانی کارگرمیافتندکه نیروی پیشاهنگ ازمسئولیتش درافشاءاین تاکتیکهای دوگانه ضدانقلابی برای توده هاورهبری آنهادرمبارزه علیه طبقات حاکمه و دولتشان ،قصورکنند.

شماهم بایدبامسئولیت خوددراین زمینه روبروشوید.آیاشمابه دهقانان نیاموختیدکه بخشی ازقدرت دولتی به آنها تعلق داردومنافعشان راحفاظت میکند ؛ واینکه "لیبرالهاوترقیخواهان" "ابتکارعمل رادردست دارندومیخواهند "ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکانند"؟دراینصورت ،وقتیکه آنهابا دستان خالی روی بسوی تفنگ وسرنیزه دستگاه سرکوبگردولتی میروند،آیامسئولیتی گریبانگیرشمانیست ؟

ح ک ف باخط مشی هواداری ازاصلاحات ترقیخواهانه "بلوک غیرنظامی" در برابر "بلوک نظامی"،خودرادرموقعیتی قرارمیدهدکه مجبوراست باشلاق مبارزه میان طبقات حاکمه فیلیپین به چپ وراست حرکت کند.این باصطلاح "بلوک غیرنظامی "بامطرح کردن مسئله اصلاحات دمکراتیک ،درپی ترغیب جنگجویان "ارتش نوین خلق "به تسلیم است (همان گونه که آکینوبوضوح بیان کرد)وتهدید ارتش فاشیست رابمثابه مانعی برسرراه توانائیشان دراجرای اصلاحات نشان میدهندتاانقلابیون برای تقویت "بلوک غیرنظامی "دربرابر"بلوک نظامی "درجهت



حزب کمونیست فیلیپین برای سالها ازسیاست اتکاءبه نیروی خود پیروی میکرد. این تصویر جنگنده ای رادرحال تمرین باتفنگ چوبی دست ساز نشان میدهد.

تحقق بخشیدن به وعده های رژیم جدید بسوی آنهابشتابند. شمادرآن بایان چنین مطرح کردید: "مابایددربرابرکلیه حرکات نیروهای مرتجع هشیاربوده وبا آنهامقابله کنیم؛ بویژه آن نیروهایی که باتوسل به حربه کودتا،باحتمال زیاددرپی ارعاب خانم آکینوهستند"هرتهدید به کودتامستمسك جدیدی میشودبرای دفاع از"دمکراسی شکننده "(و بدین‌ترتیب ، موقعیت جدیدی بوجودمیایدتاماهیت طبقاتی کلی رژیم وجنگ خلق علیه آن ، بدست فراموشی‌سپرده شود)."خوزه ماریا سیسون "،صدرکمیته مرکزی موءسس ح.ك. ف.،اخیرا"طی مصاحبه‌ای بایك مجله غربی تابدینجاپیش رفته‌است که‌بگوید" در صورت وقوع کودتای‌نظامی،"ارتش نوین خلق" دراختیارقدرت مردمی‌خانم آکینو قرارمیگیرد" اگرچه‌مناسبات کنونی "سیسون "باح.ك.ف. برمارکوش‌نیست ، امارهبری این حزب خود رازفعالیت سیاسی "سیسون" مجزانکرده‌است واین گفته اوازهمان منطق‌خط‌عمومی‌ح.ك.ف. نشأت میگیرد.اگروظیفهٔ ارتش خلق‌تا بسطح‌دفاع ازآکینو"بورژوازی رفرمیست "تنزل‌یابد ،دراین‌صورت آیاخلق‌بازهم ارتش دارد!؟

درون حزب شماکسانی هستندکه ، بخاطردامن زدن به انتقادازخوددرمورد شکست ح.ك.ف.در"سوارشدن برجنبش آکینو"،مقایسه هایی باانقلاب فوریه ۱۹۱۷ درروسیه انجام داده ومیگویندکه آنچه حاصل شده (یاحداقل میتوانست حاصل شودویاحاصل خواهدشد)نوعی"حاکمیت دوگانه "همانندروسیه درآنزمان است یعنی "حاکمیت خلق "تاحدودزیادی این امررانمایندگی میکندواین آنچیزیست که درواقع ازآن دفاع میشود،شبیه دفاع بلشویکهاازحاکمیت دوگانه وتحکیم آن درآنجا. اولا،این تحلیل اشتباه محض‌است شوراهادرروسیه ارگانهای خودمردم بودند، که جداازدولت موقت ،حاکمیت سیاسی مشخص خودرااعمال میکردند. اگرمیخواهید"حاکمیت دوگانه "درفیلیپین رامطرح کنیدبایدبجای جنبش "حاکمیت مردم" توسط آکینو،ازآن حاکمیت سیاسی که بردهقانان مسلح انقلابی درروستاهامتکی است ،سخن برانید. ثانیا ، لنین درماه‌های پس ازانقلاب فوریه ،بیش ازهمه تلاش داشت تاتوهم‌درمورددولت موقت را بزداید،ماهیت بورژوایی آنراعریان سازدونشان دهدکه یکی ازاهداف اصلی دولت موقت آن بودکه بابرافراشتن پرچم انقلاب ،سرجنبش واقعی انقلابی راازتن جداکند. لنین از"خصلت مترقی "دولت موقت تازه تاءسیس شده سخن نگفت ، بلکه این منشویکهای مخالف اوبودندکه چنین کردند.

اظهارنظردرباره"حاکمیت خلق "و "بلوك غیرنظامی"درمقابل "بلوك نظامی" چندان تفاوتی باتئوریهای رویزیونیستی روسی درموردولت ندارد.منتج ازتئوری "دولت تمام خلقی "آنها-که بارهاتوده های خلق رامسلح فرستاده اند. بویژه ،این مارابیاد"تئوری قدرت دولتی دوگانه " حزب کمونیست اندونزی میاندازد. در "انتقادازخود"دفترسیاسی کمیته مرکزی ، آنهاچنین توضیح دادندکه طبق آن تئوری قبلامعتقدبودندکه‌حاکمیت دولتی‌جمهوری اندونزی دوگانه بود. از یکسو ، 'وجه ضدخلقی 'که شامل طبقات سرمایه داری بوروکرات - کمپرادوروفئودال بود وازسوی دیگر،'وجه خلقی 'که اساسا دربرگیرنده بورژوازی ملی وپرولتاریا بود". آنهابرمبنای این تحلیل چنین نتیجه گیری کرده بودندکه "معجزه ای میتواند دراندونزی بوقوع بپیوندد،یعنی اینکه دیگردولت ابزارسرکوب طبقات ستمکش توسططبقات ستمگرنباشدوبه ابزارمورد استفاده مشترك طبقات ستمگروستمکش تبدیل شود.وتحول اساسی درحاکمیت دولتی ،یعنی تولدحاکمیت خلق ،میتواند بطورمسالمت آمیزازطریق رشد"وجه خلقی واضمحلال تدریجی "وجه ضدخلقی "،انجام پذیرد." مردم اندونزی وانقلابیون این کشورتحت تأثیرچنین تخیلاتی،خلع سلاح شده وفاقدآمادگی جهت مقابله باحملات وحشیانه دولت سوهارتوبوده ونتیجتاًصدها هزارتن ازآنان قتل عام شدند.

خودحزب شمانیزازنزدیك بااین تراژدی آشناست. اماشمابازهم ،بدنبال این تحلیل ازحاکمیت دولتی درفیلیپین که دولت به "بلوك غیرنظامی لیبرالها و ترقیخواهان "و"بلوك نظامی "تقسیم شده است ،میگویید "این مسائل بازتابی از مبارزه اساسی وحادمیان امپریالیستها ، بورژوازی بزرگ کمپرادور،فئودالها، و سرمایه داران بوروکرات ازیکسو،و بخشهای میانی وتحتانی جامعه ازسوی دیگر،میباشند"تا پیش ازاین هیچگاه سابقه نداشته که تضادی باین حدت ،در میان خوددولت نیزانعکاس یابد."(آن بایان ماه مه ۱۹۸۶ ،تاءکیدازماست) اینهم نمونهٔ فیلیپینی " معجزهٔ "نوع اندونزی - یعنی یك واقعه بیسابقه؛ دولتی که اساسابدوبخش تقسیم شده و دیگرارگان سرکوب در دست طبقات حاکمه نبوده بلکه اکنون "ابزار مورداستفاده مشترك طبقات ستمگرو ستمکش است "(همانگونه که حزب کمونیست اندونزی مدعی بود).تفاوت بحث شمادرچیست ؟

فی الواقع ،براساس این تحلیل مبنی براینکه "حاکمیت خلق " بربخشی ازدولت مسلط است ،شمابروسه ای را آغازکرده ایدکه کمتروکمتردرموردرهم کوبیدن نیروهای مسلح سرکوبگرفیلیپین سخن میگویید،ودرعوض وظایف عمده ح. ك. ف. راچنین مشخص میکنید:"مبارزه جهت درهم کوبیدن ساختارهای سلطه فاشیستی .بخشی ازاین وظیفه‌عبارتست از باز سازی ،سمت دهی وپاکسازی کل نیروهای مسلح فیلیپین ." (آن بایان مورخ آوریل ۱۹۸۶ ، تأکیدازماست) . آیااین همان نظرحزب کمونیست‌اندونزی مبنی بر" اضمحلال تدریجی وجه ضدخلقی درون حاکمیت دولتی"نیست ؟ آیاسخن گفتن از"سمت دهی وپاکسازی "نیروهای مسلح فیلیپین ،بیش ازپیش دورشدن از وظیفهٔ انقلابی "درهم کوبیدن دستگاه حاکمه دولتی " نیست ، که بقول لنین بدون این کار" آزادی طبقه ستمکش غیر ممکن است "؟ آیا این همان خطی نیست که درفراخوان کمیتهٔ مرکزی ح.ك.ف. دال برتقلیل مبارزهٔ مسلحانه "ارتش نوین خلق "،ابتداتاحد"دفاع فعال"و وسپس آتش بس ،خودرامنعکس میکند؟ خوب ،آخروقتیکه "حاکمیت خلق"بخش کلیدی دستگاه دولتی رادراختیاردارد، چرابایدجنگ راشدت بخشید ؟!

بغیرازحرکت جهت
کسب قدرت دولتی،
هرچیزدیگرتوهمی بیش نیست!

دیدگاه انحرافی ح.ك.ف. درمورد حاکمیت دولتی ،بخشا مرتبط است بایك تلاش نابجا درجهت حمایت از"حاکمیت

توده های خلق." همانگونه که "آزادی" ارگان جبهه دمکراتیک ملی ، چنین بیان میکند :"بایدبخاطربیاوریم که این مبارزه خلق درحمایت ازکورازون آکینو،این بیوه شجاع" بنینوآکینو"رهبرمقتول آپوزیسیون ،بودکه مارکوس راسرنگون ساخت - نه امپریالیسم آمریکا."این استدلال به ظاهرضدآمریکایی ،برای اثبات این مدعاموردااستفاده قرارمیگیردکه ازقرار "حاکمیت خلق" بخشی از"قدرت دولتی"را دراختیاردارد.

مطمئنا،این توده هابودندکه جان خود راعلیه مارکوس وامپریالیسم آمریکافدا ساختند،وبقینا همانهابودند که درآخرین ساعات به خیابانهاریختند .بعلاوه ،امپریالیستهاکاملا مشخص ساختندکه یکی از دلایل عمده دست کشیدن ازحمایتشان ازمارکوس بخاطرترسشان ازاین بودکه درصورت ادامه حکومت وی ،جنگ خلق میتوانست رشدکند.

اماازکی تابحال این امری غریب بنظرمیرسدکه توده هابجنگند وجان خرد رافدا سازندوبورژوازی شدیداازقدرت دولتی حمایت کند؟ باردیگر، دقیقا این مسئله قدرت دولتی ، بویژه دستگاه سرکوبگر ،ارتش وپلیس آن است که مورد اغماض ح.ك.ف .قرارمیگیرد.خلاصه کنیم ،"بغیرازحرکت جهت کسب قدرت دولتی ،هرچیزدیگرتوهمی بیش نیست ."

اگرچه "آزادی" این موضع راعلیه امپریالیسم آمریکااتخاذمیکندولی درواقع خودامپریالیستهای آمریکانیز همین مضمون راترغیب کردند.نیویورك تایمزمسورخ سوم مارس ۱۹۸۶ ،خاطرنشان میسازدکه نکتهٔ اصلی که هنگام بقدرت رسیدن اکینوتحت پوشش رسانه های گروهی غرب قرارگرفته عبارت بودازترسیم امریکا بمثابه محترم شمارندهٔ اجباری " اراده مردم فیلیپین "که بیانی دمکراتیك یافته بود. ازنظرامپریالیستها،معرفی آکینو بمثابه بیان "ارادهٔ مردم" توجیهی است برای صحیح جلوه دادن کمك های نظامی واقتصادی به "دمکراسی جدید" ،که بیش ازهمه علیه خودنیردرهائی بخش مورد استفاده قرارگیرند. امپریالیستهای آمریکائی درحالیکه یقینا ازسقوط مارکوس درجهت پیراستن چهرهٔ خودکه بعنوان حامی دیکتاتوریهای فاسدمعروف خاص و عام است ،استفاده‌کرده اند،اماازضرورت حفظ فاصله ای معین میان خودوآکینو حداقل برای این زمان ، غافل نیستند.همان گونه‌کسرمقالهٔ اکونومیست مینویسد:"خانم آکینوراکه آمریکابقدرت رسانده باشد آن وجه قانونی راکه رای دهندگان به او منتقل کرده اندازدست میدهد."

مابایدتجربه تلخ اندونزی رابخاطر داشته باشیم که درآنجاپراکندن توهمات درمورد تقسیم بندی بنیادین درقدرت دولتی ،برقراربودن "حاکمیت راستین خلق وبانمایندگی آن توسط بخشی ازدولت توده ها رابه مسلخ کشاند. مضافااینکه ، این خط به ناگزیرازتنهاراه بسوی آزادی واقعی ستمکشان دورمیشود:نابودی کامل حاکمیت دولتی ارتجاعی کهن .

تقلیل دشمنان به باندی کوچك

این گرایشات بوژوا- دمکراتیك در ارتباط بااشتباهات مشخصی است که طی سالهائی بروزکردندکه ح.ك.ف. وارد ائتلافات بانیروهای طبقاتی گسترده علیه، مارکوس، گردید. اگرچه بعضی ازاین تلاشهامیتوانستندصحیح باشند،امضروری است که توجه داشت (همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان میکند) که "این امرصرفادرصورتی موفق میشودکه حزب رهبری خودرااعمال دارد ، واینچنین ائتلافاتی رادرچارچوب وظیفهٔ اصلی وکلی پیشبردانقلاب تابه آخر مورد استفاده قراردهد،بدون اینکه مبارزه‌علیه دیکتاتوری رابه یك مرحلهٔ استراتژیك تبدیل کند، زیراکه مضمون مبارزه ضد فاشیستی چیزی بجزهمان مضمون انقلاب دمکراتیك نوین نیست ." (تاکیدازماست دراواخردههٔ‌هفتاد،روندی آغازشدکه طی‌آن ح.ك.ف .مبارزه ضدفاشیستی رابرمبارزه ضدامپریالیستی وضدفئودالی ، اولویت می‌داد. آماج حمله انقلاب به یك باند فاشیستی - مارکوس وقلیلی‌اطرافیانش-تقلیل یافتند، وماهیت طبقاتی دولت ونظام امپریالیستی وفئودالی که مارکوس وباندش‌بخشی ازآن بودند،درحاشیه قرارگرفتند.

درسال ۱۹۷۶ ،"وظایف عاجل "چنین بیان کردکه حزب کمونیست فیلیپین "باید به جنبش ضدفاشیستی اولویت دهد ." آن‌بایان دراوایل دههٔ ۸۰ ، مرتبا ازرژیم مارکوس بعنوان دیکتاتوری " نام میبردو جنبش علیه آنرا "جبهه‌ضددیکتاتوری "می‌نامید.(دسامبر۱۹۸۰) ضمینهٔ تئوریك تقلیل آماج تهاجم انقلاب به مارکوس وداروده اش، پرداخته‌شد.دراکتبر ۱۹۸۳ ،"پیام‌عاجل ازسوی کمیته مرکزی ح.ك.ف.انتشاریافت ،که این دیدگاه رامطرح میکردکه "تحت حکومت نظامی ،تضاداساسی بین امپریالیسم امریکاوطبقات حاکمه محلی‌از یکسووخلق فیلیپین ازسوی دیگر،شکل حادتری یافته است .برخوردعمده اکنون میان خلق ازیکسووامپریالیسم امریکاوباندمارکوس ،متشکل ازسرمایه‌داران بزرگ کمپرادور ، ملاکین بزرگ وبوروکراتهای بزرگ ازسوی دیگر، میباشد." "پیام عاجل ،سایر تحولات ناشی ازحکومت نظامی راچنین برمیشمارد :" قدرت دولتی اکنون در انحصارداروده‌ٔ امریکائی مارکوس است این باند،حاکمیت خودراتحکیم بخشیده ، نیروهای مسلح فیلیپین رابه ارتش خصوصی خودتبدیل کرده وبوروکراسی ، منجمله مؤسسات مالی دولتی رابه "ملك طلق"خود تبدیل کرده است ."

پس ،ازآنجاکه دولت ملك طلق"دارو دسته امریکائی مارکوس شده بود،بخشهای بورژوافئودال دراپوزیسیون ،دیگربخشی‌از طبقات حاکمه محسوب نمیشدند همانگونه که "پیام عاجل بیان کرد: "آپوزیسیون بورژوا- لیبرال ونیزتجار(که تعدادشان روبه افزایش است) ،خودراباخلق همراه کرده اند . تعدادروبه افزایشی ازبوژوا- لیبرالهای درون آپوزیسیون که ازنظرسیاسی پیشروهستند،اکنون طرفدارمبارزهٔ مسلحانه شده اند. اکنون حتی بورژواکمپرادورهاوملاکین ضدمارکوس علناعلیه رژیم اعتراض میکنند." (تاکیدازماست) ونیز ادامه میدهد: "تحت شرایط کنونی جامعه فیلیپین ،جبهه متحدملی نیزبخش های بورژوا- لیبرال ازبورژوازی کمپرادور و طبقهٔ ملاکین رادرجهت هرچه بیشترایزوله کردن یکتاتوری وواردآوردن سنگین‌ترین ضربات برآن ،بخودجلب میکند." و در روستاها: " شمارقابل توجهی ازملاکین، بخاطرموضع ضددیکتاتوریشان ،میتوانند به برنامهٔ ارضی انقلابی گردن گذارند." علیرغم پایان یافتن رسمی حکومت نظامی ، ازآن زمان تاکنون هیچگونه



۲۲ژانویه ۱۹۸۷ــ قوای نظامی رژیم آکینو بر روی تظاهرات اعتراضی دهقانان که خواست رفرم ارضی را داشتند آتش گشـــود. درجریان این واقعه حداقل ۱۸ تن کشته وبیش از۱۰۰ نفر زخمی شدند.

تغییر اساسی دراین تحلیل ،انجام‌نپذیرفته است .

بدین ترتیب ،نقش دولت بمثابـــه ارگان حاکمیت طبقاتی مخدوش گردید ــ یعنی که دولت ،نه حافظ حاکمیت طبقاتی ملاکین ،کمپرادورهاوامپریالیستها،بلکـــه "ملك طلق "مارکوس وداردودسته اش بود. وائتلافات طبقاتی بشیوه‌ای دائمی وگسترده توسعه می‌یافتند. همچنین ،نبردعلیه مارکوس وباندش بیش ازپیش بمثابه مرحلهٔ کاملا متفاوتی ازمبارزه وبدون هیچگونـه ارتباطی باانقلاب دمکراتیك نوین ،درك میشد.

انتخابات اخیر،نقطه عطف رونـــد محدودکردن آماج انقلاب وگسترش دادن ائتلافات طبقاتی ،بود. درآژیتاسیـــون انتخاباتی ح.ك.ف ،"اپوزیسیون میانـــرو" صرفابدین خاطرآماج حمله قرارگرفته بودکه شرکت درانتخابات بازی میـــان سرانگشتان مارکوس محسوب میشد،زیرا که ازقرارمارکوس برای مشروعیـــت بخشیدن به‌حاکمیت خویش ، این‌انتخابات رابرگزارمیکرد.ح ك.ف مکررااظهـــار داشت که انتخابات فرمایشی ،ابتکارعمل خودمارکوس بود(آن بایان ،مورخ دسامبر ۱۹۸۵)به همین ترتیب چنین استدلال‌میشد که امپریالیستهای امریکائی ازهمراهی با مانور انتخاباتی مارکوس ،قصد مشروعیت بخشیدن به اورادنبال میکردند.

بیشك ،آمریکاازسرعت وقوع جریانات درفیلیپین وبیش ازهمه ازانفجـــار خودتوده ها،شگفتزده شده بود. اماآنها از مدتهاپیش دست اندرکارمانور بـــرای تقویت آپوزیسیون طبقه حاکمه وآماده ساختنش جهت جانشینی مارکوس بودنـــد. چراکه کسالت جسمی وسیاسیش عیان شده بود این انتخابات بطورخاص میبایســت نقش مهمی دراین راستا ایفاءکنـــد. در حقیقت ،شواهدفراوانی موجودند،دال بـــر اینکه انتخابات نه ابتکارخودمارکـــوس بلکه ایده امپریالیسم آمریکا،بوده است. بعلاوه ،نشانه های متعددی موجودند کـــه مقاصدی راکه آمریکادرفیلیپین دنبـــال میکرد،عیان میسازند: افزایش تلاشهـــای آمریکادر"فاصله "گرفتن ازمارکوس، از شکوه های رسمی ،مثلا دربرخورد بـــه مسئله ژنرال وردرافشای بهره‌بر داری دروغپردازانه مارکوس ازجنگ جهانی دوم گرفته تاتلاشهای فزاینده بویژه‌از سوی سیاستمداران حزب دمکـــرات آمریکا،مثل تِدی کندی امپریالیســـت لیبرال ،جهت متحدساختن آپوزیسیون بورژوائی وغالب کردن آنهابعنـــوان نماینده خلق وامیداحیای دمکراسی" درهرلحظه ای که ضرورتش به اثبات‌رسد

امادردستگاه تحلیلی ح ك ف ،ایـــن دُم است که سگ رامیجنباند،نه بالعکس: مارکوس کاملابراوضاع مسلط است ،مارکوس قدرت واقعیست ،امپریالیسم آمریکا (وسایربخشهای طبقه حاکمه فیلیپین)نظاره گرنـــد ودربهترین حالت صرفامیتوانند نسبت به مانورهای مارکوس واکنش نشان دهند.

بعلاوه ،بعدازارتدادانریله(وزیـــر دفاع کهنه کارمارکوس)متعاقب انتخابات ونیزحرکت یکی دیگرازژنرالهای‌مارکوس

بقیه درصفحه ۶۸

اسنـــاد اخیـــر حزب کمونیست فیلیپین

ارزیابی حزب این است که سیاست بایکوت انتخابات اشتباه بود

ما در شادی خلق فیلیپین در سرنگونی پیروزمندانه رژیم فاشیستی و دست نشانده مارکوس، خود را سهیم میدانیم. همچنین صمیمانه به پشتیبانی توده ای پرزیدنت آکینو و تلاشهای مثبت وی و نیروهای دمکرات درون دولت جدید در آزادسازی بی قید و شرط زندانیان سیاسی رژیم فاشیستی، احیای آزادیهای مدنی و اجرای اقداماتی جهت تلاشی ساختار فاشیستی، اذعان داریم. ما صادقانه امیدواریم که این اقدامات ترقیخواهانه از نیروی محرکه ای در جهت حل مشکلات بنیادیتر پیشاروی خلقمان، برخوردار گردند.

ما به رئیس جمهور و خلق اطمینان میدهیم که فراخوان وی برای آتش بس با گوشهای ناشنوادرصفوف نیروهای انقلابی و"ارتش نوین خلق"روبرونگشته است. با عملکرد صحیح،صادقانه و محتاطانه احزاب دخیل،آتش بس از طریق مذاکره درمقیاس سراسر کشور،امکان پذیر است.

بعلاوه ما معتقدیم که سپس پابپای انجام تحولات اساسی تر در جهت تأمین منافع توده های وسیع خلق فیلیپین درعرصه های اقتصادی،سیاسی و نظامی،میتوان به چیزی بیش از آتش بس نائل آمد.

اما علیرغم اذعان به این مسائل،ما بایدخاطرنشان سازیم که ساختارهای فاشیستی کماکان پابرجایند. وحتی اکنون، مرتجعین درون و برون دولت در حال طرح ریزی برنامه هائی هستند که نه تنها رفرم های دمکراتیک رئیس جمهور را مانع شوند، بلکه آنها را به عکس خود بدل سازند. ما آگاهیم که امپریالیسم و مرتجعین درون نیروهای مسلح فیلیپین،رئیس جمهور را ترغیب میکنند که به عملیات "ضدشورش" وحشیانه نهمانگونه رژیم بی اعتبار وسرنگون شده، دست بزند. نیروهای نظامی و نیمه نظامی درون نیروی هوائی فیلیپین،منجمله عناصر فناتیک و جانی"نیروهای دفاع غیر نظامی داخلی"،همچنان باعث بوجودآمدن درگیریهای خشونت بار فاشیستی در نقاط مختلف مملکت میشوند. ارتشهای شدیدا مسلح خصوصی جنگسالاران وفادار به رژیم مارکوس نیزهنوز،توده ها را در شهرها و روستاها ترور میکنند.

این اوضاع و شرایطی از این قبیل، سد راه یک صلح و آتش بس هدفمندهستند. با این وجود ما به فراخوان رئیس جمهور گوش فرامیدهیم.

ما خواستار وضعیتی هستیم که کلیه نیروهای وطنپرست که علیه رژیم فاشیستی مارکوس جنگیده اند،بتوانند در شرایطی مسالمت آمیز دوشادوش یکدیگر مملکت را بسوی نیل به صنعتی شدن ملی و اصلاحات ارضی واقعی،ونهایتا" بسوی استقلال ملی راستین و دمکراسی پیش برند.

بخاطر استثمار و ستم شدیدی که رژیم آمریکائی مارکوس بر خلق،بخصوص بر توده های کارگر و دهقان روا داشت،"ارتش نوین خلق"به مبارزه مسلحانه ۱۷ساله خویش ادامه داده است. دهقانان بی زمین که اکثریت خلق ما را تشکیل میدهند،درفقر و گرسنگی بسر میبرند،چراکه هنوز تحت شدیدترین استثمار فئودالی و نیمه فئودالی قرار دارند. ارتش خلق که وسیعا یک ارتش دهقانیست،نمیتوانست بدون حمایت گسترده و عمیق توده ها و بدون حمایت از منافع توده های وسیع خلق فیلیپین رشد کند.

باصطلاح"مسئله"شورش در شهرها و مناطق روستائی از طریق اقدامات نظامی قابل حل نیست. همچنین حل این معضل از توان طرحهای نظامی"ضدشورش"تحت هدایت و حمایت امپریالیسم آمریکا،نیزخارج است. بالعکس این برنامه ها سوختی را تامین میکنند که در برافروختن شعله خشم توده های تحت ستم جهت درگیر شدن درمبارزه مسلحانه بمثابه ابزاری صحیح برای دفاع از منافع خویش و نبرد برای آزادی ملی و دمکراسی، بکار میرود. تاریخ خلق فیلیپین گواه این مدعاست. این باصطلاح"مسئله" را صرفا میتوان با انجام تحولات ریشه ای اقتصادی و سیاسی حل کرد.

هموطنان الحظه ای تاریخی در سرنوشت خلق فیلیپین در برابر چشمان ما پدیدار گشته است،و این فرصت را نصیب ماساخته که برای تغییر جامعه نیمه فئودالی ـ نیمه مستعمره خویش به یک جامعه قانونی،انسانی و آباد با یکدیگر،متحد شویم. بگذارید در جهت نیل به این هدف تلاش کنیم.

کمیسیون نظامی
حزب کمونیست فیلیپین
ستاد عمومی
ارتش نوین خلق
ماه مه ۱۹۸۶

طی بیش از ۱۷سال از۲۰سالی که رژیم دست نشانده و فاشیستی مارکوس برسر قدرت بود،حزب کمونیست فیلیپین(تاسیس مجدد در دسامبر۱۹۶۸)نقشی پیشاهنگ در مبارزات ضدفاشیستی،ضدامپریالیستی و ضدفئودالی خلقمان ایفا نموده است.

در تمام این ۱۷ سال، حزب و نیروهای انقلابی تحت رهبریش در جهت افشا، ، ایزوله کردن و تضعیف رژیم شدیدا فعالیت نمود، که به سقوط نهائی آن منتهی گردید.

هنگامیکه درک توده ها این بود که انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری مورخ هفتم فوریه،فرصتی در اختیار آنان قرار داده است که ضربه ای ناقص بر رژیم مارکوس وارد آورند،قطعنامه کمیته اجرائی مرکزی حزب آنرا صرفا"نبرد سیاسی پرسروصدا،اماتوخالی"میان جناح های مختلف هیئت حاکمه ارزیابی کرد:

و زمانیکه مبارزین و شور شکران بطور خودجوش اما با عزمی جزم در ۲۵ ـ ۲۲فوریه برای سرنگونی رژیم منفور برخاستند، حزب و نیروهایش در پیشاپیش آنها قرار نداشت. حزب و نیروهایش به مقیاس گسترده در حاشیه حوادث قرار گرفته و قادر نبودند که صدها هزار توده ای را که با سرعتی شگرف و قاطعانه در جهت سرنگونی رژیم برخاسته بودند،رهبری کرده و یا تحت تأثیرقراردهند.

دلیل این عدم موفقیت،همانا سیاست رسمی حزب، تصریح شده توسط کمیته اجرائی کمیته مرکزی مبنی بر اجرای یک کارزار بایکوت فعال و نیرومند علیه انتخابات بود. همانگونه که اتفاقات بعدی نشان دادند،این سیاست بر اساس یک تحلیل غلط از اوضاع سیاسی،اتخاذشده بود.

ارزیابی اخیری که توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی انجام گرفته،سیاست بایکوت انتخابات را یک اشتباه سیاسی عمده مشخص کرده است.

ریشه های اشتباه

همانگونه که ارزیابی دفتر سیاسی نشان میدهد،سیاست بایکوت در تحلیل کلی خویش از اوضاع سیاسی زمان انتخابات فرمایشی،در درک و اعمال تاکتیکهای حزب علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، و در درک اِعمال اصل تشکیلاتی مارکسیست ـ لنینیستی سانترالیسم دمکراتیک بخطا رفت.

"بررسی"سیاسی ایکه سیاست بایکوت انتخابات بطور مکانیکی بر اساس آن اتخاذ گشته بود،عمدتا نیروهای سیاسی

بیانیه دربارهٔ فراخوان پرزیدنت آکینو برای آتش بس

گوناگون را با توجه به موضع طبقاتی اساسی و تمایلات ذهنی آنها،مورد تحلیل قرار داده بود. این "بررسی"به موقعیت عینی هریك از این نیروهای سیاسی به تنهائی و یا در ارتباط با سایر نیروها،کم بهاء داده و یا اصلا بهاء نداد.

و بدین ترتیب،از فهم واقعیت کل اوضاع که در آنزمان در غلیان بود،عاجز ماند.

این"بررسی"قبلا آندوره را بمثابه عرصه‌ای مساعدجهت نبردسیاسی مهمی که دارای تاثیرات فوق العاده برخلق و بر نیروهای سیاسی اصلیست،مشخص کرده‌بود. اما هنگامیکه انتخابات فرمایشی فرارسید، سند"بررسی"که سیاست بایکوت را ارائه میداد آنراچیزی بجز یك رقابت پرسروصدا و بی معنی میان جناحهای مختلف طبقات حاکمه،نمیدید.

بطور اخص:

۱) این"بررسی"،از درك صحیح ماهیت و عملکردسیاست آمریکا در موردرژیم مارکوس عاجزماند،و به توانائی آمریکا در مورد اعمال اراده ذهنیش بر سیاست داخلی فیلیپین پربهاء داده،و از بحرانی که آمریکا در موردضروریات متضادی که می‌بایست پابپای هم پیش میبرد،تعبیرغلط نمود. این "بررسی"تأثیراتی را که تحولات سیاسی داخلی فیلیپین بر سیاست آمریکا وارد میآورد و آمریکا بر آنها کنترل کامل نداشت،نتوانست درك کند.

۲) این"بررسی"به توانائی و اراده بورژوا- رفرمیستها در درگیر ساختن رژیم مارکوس در رقابتی تعیین کننده بر سر قدرت سیاسی،کم بهاء داد.

۳) "بررسی"

۳) "بررسی"،این حقیقت را که دار و دسته مارکوس شدیدا ایزوله شده،و قدرت حاکمیتشان بسرعت رو به اضمحلال نهاده بود،نادیده گرفت. و نتوانست تضادهائی را که درون نیروهای مسلح فیلیپین درحال حاد شدن بودند،بطور عمیقتر بررسی کند.

۴) علاوه بر همه اینها، این"بررسی" احساسات عمیق ضدفاشیستی توده ها وآمادگی آنها در حرکت به فراسوی مرزهای روند انتخاباتی طی پروسه اعمال اراده درپایان دادن به سلطه دیکتاتوری فاشیستی را، به درستی درك ننمود.

همانگونه که نهایتا پراتیك نشان داد، انتخابات صرفا"یك نبرد سیاسی پرسروصدا اما توخالی"نبود. انتخابات و حوادث عمده ناشی از آن ، اوج مبارزه درازمدت مردم علیه رژیم مارکوس بودند. طی دورهٔ این انتخابات فرمایشی و پس از آن،مبارزه سیاسی مرکزی تاریخا مشخص شده،نبرد نهائی بر سر وجود و تداوم حاکمیت فاشیستی بود. این انتخابات فرمایشی به اصلیترین مجرای بسیج گسترده توده ها و به حرکت درآوردن آنها جهت نبردی‌تعیین کننده برای سرنگون ساختن دیکتاتوری تبدیل گردید.

زمانیکه اوضاع بدینگونه سیرمیکرد ، از نظر تاکتیکی ضروری بود که نیروهای انقلابی بصورت معترضانه در انتخابات شرکت کنند تا بتوانند بطور مؤثر کلیه اشکال مبارزاتی را ممزوج کرده و ازآنها استفاده کنند،در پیشاپیش توده های فعال سیاسی حرکت کرده،و انعطاف پذیری به دست آورند و موقعیت فعال خود را در رویاروئی با اوضاع سریعا در حال تحول، حفظ نمایند. تنها بدین طریق است که نیروهای انقلابی میتوانند توانائی سیاسی و نظامی خود را بحداکثر رسانده و حداعلیٰ اهداف انقلاب را تحت شرایط موجود ، کسب کنند.

اما سیاست بایکوت،تمامی این شرایط مساعد را بهدر داد.

در رابطه با درك تاکتیکهای حمزب علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس وکاربست آنها،سیاست بایکوت نتوانست ارزشی درخور اهمیت سیاسی مبارزهٔ ضدفاشیستی که طی دورهٔ انتخابات و پس از آن اولویت یافته بود،بدان مبذول دارند. مبارزه ضدفاشیستی،سطوح گوناگون احساسات انقلابی، دمکراتیك و ضدمارکوس را طی دوره‌انتخابات پس از آن ، متحد ساخته و نیروئی توده‌ای را بوجود آورد که از توانائی سرنگون ساختن رژیم برخوردار بود.

سیاست بایکوت،نه تنها ارزشی درخور به مسئلهٔ نزدیك شدن به اکثریت توده ها و بسیج آنها مبذول نداشت،بلکه بطور مستقیم و آشکار علیه خواست اقشاروسیع توده ها که خواهان پیشبرد مبارزه ضد- فاشیستی از طریق شرکت معترضانه در انتخابات بودند،حرکت نمود.

بطور خاصتر آنکه، هنگامیکه خلق آماده درگیر شدن در نبردی تعیین کننده با رژیم فاشیستی بود،سیاست بایکوت انتخابات توجه خود را به فشرده ساختن صفوف بخش پیشرو و یا نیروهای انقلابی معطوف داشت.

این مسئله نشاندهندهٔ درك ناقص "بررسی"از وظایف رهبری سیاسی در این دوره،علاوه بر قصور در بذل بهای کافی به سطح جاری شرکت توده ها در مبارزات انقلابی،وکیفی در مورد ضروریات واقعی مبارزه مسلحانهٔ انقلابی ما بود.

رهبری حزب اکنون از ارگانهای هدایت کنندهٔ حزب میخواهد که از تجربیات خویش در مورد سیاست بایکوت انتخابات جمعبندی کنند - کاری که تاکنون انجام نداده اند. نتایج تحقیقات وجمعبندی های گوناگون ، جهت ارتقاء درك مشترك از تجارب کارزار بایکوت انتخابات،انتشار درون حزبی خواهد یافت.

بهین ترتیب،یك جمعبندی عمومی از تجارب حزب درمبارزه علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس،نیز انجام خواهد شد. در عین حال، گامهائی در جهت تقویت بنیان ایدئولوژیك حزب بطور کل برداشته خواهد شد.

اکنون،اقداماتی در جهت تقویت و رشد روحیهٔ دمکراسی و پیشبرد مسائل بطرق دمکراتیك درحزب،انجام میشود.

جلسات و کنفرانسهائی بخاطر نیل به این اهداف و برای بیان کامل عقاید و دیدگاههای گوناگون جهت حصول به یك درك وموضع مشترك در مورد مسائل مهم درون حزب، برگزار خواهند شد.

آینده درخشان است

علیرغم اینکه ما فرصتهای سیاسی و نظامی را از کف دادیم و سیاست اشتباه بایکوت انتخابات توسط ما باعث تأثیرات منفی گردید،اما این حقیقت همچنان پابرجا میماند که حوادث فوریه گذشته نمایانگر پیروزی بزرگ خلق ما و مبارزات آنها جهت نیل به آزادی ملی ودمکراسی واقعی بودند.

حزب و نیروهای تحت فرماندهیش یکپارچه است،و برای انجام وظایف نوین در دوره سیاسی پس از مارکوس که جهت سیاسی کردن توده ها در سطحی گسترده تر و برتر مساعد است،صفوف خود را تقویت میکنند.

در حالیکه حزب در ارتقاء ایدئولوژیك ، سیاسی و تشکیلاتی خود مصر است و در حالیکه گاه بگاه بخود برخورد کرده و از تجارب مثبت و منفی خویش میآموزد، همچنان از حمایت صمیمانهٔ خلق برخوردار است.

آیندهٔ حزب ،کل جنبش ملی - دمکراتیك ،انقلاب ،و همهٔ خلق فیلیپین درخشان است.

ماه مه ۱۹۸۶

مأخذ: آن بایان ماه‌مه۱۹۸۶،ارگان کمیتهٔ مرکزی‌حزب کمونیست فیلیپین



بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آزیت / پروپ (ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست) ، کمیتهٔ منطقه ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی مائیتی • حزب کمونیست نپال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتری پوربانگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمینیکن) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای م.لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی زیر احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادائی ، کردی،مالایائی ، نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

سند جدید از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دربارهٔ ماهیت طبقاتی ارتجاعی خمینی

جهانی برای فتح ۸ ـ ۱۳۶۶

سرسخن مینویسد: "نوشته حاضر، عمده بحثهای انتقادی درونی اتحادیه کمونیستهای ایران (ا.ک.ا) دردوران بازسازی بعدازضربه تابستان ۱۳۶۱ را دربرمیگیرد. این نوشته تجربه ا.ک.ا. دردوران قیام ۵۷ ومتعاقب آنرا جمعبندی وسنتزمیکند. این بررسی بمانشان میدهد که چگونه یك نیروی کمونیستی، نه بواسطه اتکاء وپافشاری براصول جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، بلکه بالعکس بواسطه دست شستن ازآن، ازانجام وظایف اساسی خود باز می ماند وفرصتهای مساعد تاریخی راتاحد تعیین کننده ای ازدست میدهد.

"آنچه براهمیت وارزش این جمعبندی نقادانه میافزاید، همکوشی مؤثر وصمیمانه جنبش بین المللی کمونیستی در تهیه آن میباشد. کمونیستهای اصیل انقلابی درهرگوشه جهان به تجربه شکست کمونیستها درایران بدرستی بعنوان تجربهٔ شکست خویش نگاه میکنند. فرصتی که ازدست رفت ونیز فرصتهای مساعدی که درافق نمایان گشته اند، همگی فرصتهایی برای دامن زدن وپیشبرد انقلاب جهانی پرولتری بوده وهستند. از اینرو، پرولتاریای انقلابی، بدون در نظر داشت مرزهای "ملیتی"، دراین پروسه شرکت جست وبرای پاسخگویی به وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری حرکت نمود.

بخشهای اصلی این نوشته، حول برخورد به دیدگاهها وسیاستهای ا.ک.ا. طی دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ وسالهای توفانی متعاقب آن تا ۱۳۶۱، تهیه شده اند. مسائل عمده ای که مورد مباحثه قرار گرفته اند عبارتند از: ماهیت دولتی، انترناسیونالیسم پرولتری، مسئلهٔ حزب، خط مشی ا.ک.ا. درپیشبرد انقلاب، مسئله ارضی ـ دهقانی، کردستان، جنگ ایران ـ عراق، ودادگاه گروهی از رهبران، کادرهاواعضای ا.ک.ا. درسال ۱۳۶۱. بخش آخرمسئله گسست کمونیست ـ

های انقلابی ا.ک.ا از خط مشی اپورتو - نیسم راست ، جمعبندی نقادانه از خط مشی نظامی وکمبودهای سربداران ، بازسازی ا.ک.ا.وشورای چهارم(۱۳۶۲)، ونتیجه گیری ، راشامل میگردد.

دربخش شورش علیه خط مشی اپورتونیسم راست ، گفته شده است که این چیزی تصادفی نبود ، بلکه ریشه در تاریخچه ا.ک.ا، داشت : "... اتحادیه محصول وزادهٔ قیام کمونیستها علیه رویزیونیستهای روسی وبرپایی انقلاب فرهنگی بود . م - ل - اندیشهٔ مائو تا زمانی نه چندان دور، تعیین کنندهٔ راستای خط وعملکردسازمان مابود..."

بخشی که دررابطه باخط مشی سربداران است ، مرکزی بودن خط مشی جنگ پرولتری - بویژه جنگ خلق - رادر ترسیم وپیشبرد استراتژی صحیح برای پیروزی انقلاب درایران ، مورد تأکید مجدد قرارمیدهد. این بخش،خط مشی سربداران رادراین رابطه‌جمعبندی میکند:" آنچه درخط نظامی سربداران برجسته مینمود، التقاط وعدم وضوح آن بود.... طبعا" خودروئی یك جنبه بسیار قوی ازآن گشته بود. یك خط عمومی نظامی تدوین نگشته وبنابراین معلوم نبود که حرکتهای نظامی مختلف وبالاخره قیام آمل چه بخشی ازیك طرح عمومی راتشکیل میدهند وچگونه‌به‌پیشبرد آن خدمت میکنند.

" ازهمان ابتدا، پایه های طرح سربداران برجنگی درازمدت گذارده نشد ودرك روشنی ازطبیعت دراز مدت مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا درکشورهای تحت سلطه وجود نداشت." گفته شده است که بیشك این نقیصه ای بود که ا.ک.ا.براثر دست شستن از اندیشه مائوتسه دون بدان دچار شده بود ، اماهمچنین انعکاسی‌ازاین‌واقعیت بودکه گسست تازه شروع شده بودوهمه - جانبه به پیش نمیرفت وهنوز به عرصه نظامی انتقال نیافته بود ، که تا حد معینی قابل قبول است . انتقال مبارزه میان خط مشهای سیاسی نیازمند مبارزه ای خاص بود.

نتیجه گیری ، برکلیه کمونیستهای اصیلی که کماکان به انقلاب وآموزشهای رهبران کبیر پرولتاریا وفادارند فراخوان میدهد که درجهت وظیفه‌عاجل تشکیل " حزب کمونیست انقلابی‌ایران برپایهٔ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون" بپاخیزند." برای آنها باید این مسئله روشن باشد - واینك تاحد زیادی روشن شده است - که‌دفاع ازمائوتسه دون واندیشه راهگشای او درمقابله بارویزیونیستهای رنگارنگ ، مسئله مرکزی برای پیشرفت جنبش کمونیستی دردهساله گذشته بوده وکماکان نیز هست ."

بخشی که دراینجا نقل شده است، حول ارزیابی سابق ا.ک.ا.در مورد ماهیت طبقاتی خمینی ، تمرکزداده‌است. ا.ک.ا. ، او و نیروهای اطرافش را " خرده بورژوازی سنتی " میخواند. این مسئله در " حقیقت " ، ارگان مرکزی ا.ک.ا. ، چنین توضیح داده شده بود:

"..... خرده بورژوازی سنتی عمدتا تشکیل شده است ازمغازه داران کوچك ، پیشه وران وصنعتگران، که بنابر این ازجهانبینی محدودبرخوردار- ند . این قشر ، پایه توده ای آیت الله خمینی بوده وشدیداتحت تاثیراحساسات مذهبی وتعصبات عقب افتاده است . همچنین ، بازمینداران کوچك وبهمین جهت بانظام فئودالی پیوند داردومیتواند بافئودالیزم همزیستی داشته باشد . از یکسو ضد امپریالیست است ، امابعلت پیوندهای فئودالیش بسرعت میتواند به ابزاری دردست ارتجاع داخلی علیه دهقانان وهمچنین کارگران شهری بدل شود." (حقیقت ، انقلاب ایران و تحولات سیاسی آن ، فروردین ۱۳۵۹).

بعلاوه، ا.ک.ا. چنین نوشت که، " حکومتی که پس ازسرنگونی دربار بقدرت رسید ، به لحاظ موقعیت طبقاتی ویژه وسهیم بودن نیروهای مختلف طبقاتی درآن ، حکومت باب طبع امپریالیسم آمریکا نیست . این حکومت توان وخواست پاسخگویی به مسائل اساسی انقلاب ماراندارد.باتوجه به ترکیب طبقاتی پیش گفته ، نماینده منافع امپریالیسم وبخصوص امپریالیسم آمریکا نیز نمی باشد." (گزارشی از شورای سوم ا.ک.ا. ، بهار ۵۹)

"لیکن ازآنچه گفته شدنمیتوان چنین نتیجه گرفت که تضادهای جامعه مابانمایندگان این تضادهاتغییر کرده وادامه انقلاب بشکل همان مبارزات گذشته ، ولی علیه نمایندگان جدید همان نظام گذشته خواهد بود یاهست . زیرا ازلحاظ عینی بخشهایی ازنیروهای هیئت حاکمه بازمینه هائی ازاین مبارزات همراهی مشروط نشان‌میدهند و دربرابر امپریالیسم وارتجاع باتوده مردم دریك صف قرارگرفته ویامیتوانند بگیرند. ازاینرو این وظیفه‌کمونیستها- ست که درحین پشتیبانی ودامن زدن به کلیه مبارزات بحق مردم ایران،رابطه صحیحی میان این مبارزات وبرخوردهای ناهمگونی که باید به بخشهای مختلف هیئت حاکمه صورت گیرد برقرار نمایند." (همانجا)

جزوه کلونی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، درقسمت منتج به بخشی که مانقل کرده ایم، خاطرنشان میسازد:

" این نیروها که بودند؟ چه چیز باعث میشد که این رژیم نماینده منافع امپریالیستی وبویژه منافع آمریکانباشد؟ ا.ک.ا. سه نیروی اساسی رادرحاکمیت مورد تحلیل قرارداد: ۱- نمایندگان طبقات استثمارگرکهن،شامل کمپرادور- هاوزمینداران بزرگ ،۲- بورژوازی‌ملی، ۳ - خرده بورژوازی سنتی. کمپرادورها وزمینداران بزرگ - نمایندگان صف بندی نیروهای رژیم سابق - هدف عمده انقلاب درنظرگرفته شدند .در همان زمان خط ا.ک.ا.درمورد بورژوا- زی ملی نسبتا " محکم" بود، وبر روی خصلت سازشکارانه این طبقه واینکه " جناح راست " آن باطبقات کمپرادور وبزرگ مالکان وحدتی محکم برقرار کرده تاکید میشد. نیروی سوم دروجود خمینی مجسم شده بود: جانوری باخصلت متفاوت که بعنوان نمایندهٔ " خرده - بورژوازی سنتی" تحلیل میشد."

" اینگونه ارزیابی درمورد خمینی ازاساس نادرست بوده وبیان یك اپورتونیسم راست درمورد مسئله دولت وجبهه واحد میباشد.وجود"خرده‌بورژوا- زی سنتی " درحکومت بهیچوجه بمعنای وجود جنبه مردمی اصیل یاضدامپریالیستی درحکومتی که خمینی رهبریش میکرد، نبود . درمفهوم استراتژیك یاحتی

کوتاه مدت ، اتکای توده ها برچنین حکومتی مجاز نبود. بهیچوجه نمیشد بر این محبوبیت که عنصر بغایت مهمی درعرصه سیاسی ایران بعدازانقلاب ۵۷ محسوب میشد، بعنوان تاکتیکی جهت پیشبرد انقلاب یاحتی دفع تهاجم ارتجاع اتکاء کرد. درواقع بایددروهله اول آنرا بعنوان مُعضلیدرراه‌پرولتا ـ ریای انقلابی درك میکردیم . اتحاد به درمواجهه باوظایف ضد امپریالیستی انقلاب مذبوحانه بدنبال خمینی افتاد. سازمان مادردنباله روی ازجنبش توده ای ضد امپریالیستی که عمدتاً عنانش دراختیار خمینی ومتحدینش بود، دید خود رانه تنها ازمنافع درازمدت پرولتاریا (نگریستن به مرحله دمکراتیك ـ ضد امپریالیستی انقلاب بعنوان جزئی ازمبارزه تاریخی پرولتاریای بین المللی برای کمونیسم) ازدست داد، بلکه به جداکردن‌متا ـ فیزیکی وظایف کلیدی دمکراتیك انقلاب ازوظایف ضد امپریالیستی آن، پرداخت .

" تحلیل ما ازپایه طبقاتی خمینی قبل ازصعود به قدرت وخصوصا هنگام استقرار حاکمیتش ازاساس غلط بود . البته این تحلیل غلط رانمیتوان بخودی خود محور انحرافات اتحادیه درراه انقلاب ایران قرار داد. یعنی حتی اگر خمینی نمایندهٔخرده‌بورژوازی سنتی هم بود ـ که نبود ـ انتقادات فوق کماکان درمورد خط ایدئولوژیك ـ سیاسی اتحادیه صدق میکرد. اما برخورد مشخص بمسئله تحلیل ازخمینی، برای ارزیابی ازپیچیدگیهای عرصه سیاسی ایران بهنگام آشکارشدن بحران انقلابی ، وروشن کردن برخی مسائل مهم اقتصاد سیاسی ومتدولوژی‌کلی ضروری مینماید. برخورد به خطائی که مادرتحلیل ازپایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم ، میتواند درسهای مهمی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی جهت برخورد به پدیده های مشابه دربرداشته باشد.

تحلیل ما ازخمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی برسه فاکتور مبتنی بود: ۱ـ پایگاه وسیع ووفاداری که درمیان این قشر داشت،۲ـ بعنوان یك روحانی اورا مرتبط باروحانیت فرودست وصاحب املاك خردتعریف می ـ کردیم (ملاهائی باموضع اقتصادی" خرده بورژوائی ") وازاینروماباین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین‌رادر مالکیت یاتحت کنترل خویش داشتند ویا از مقربین دربارپهلوی بودند تفاوت می گذاشتیم ،۳ ـ ومهمترین فاکتورآنکه ،به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می دادیم تاتوضیحی برای مبارزه جوئی و"آنتاگونیسمش " باآمریکا ورژیم پهلوی داشته باشیم. ازسوئی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی‌سنتی نیز می توانست درخدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

درارزیابی ازاین سه معیار ـ بخصوص سومی ـ اساسا می بایست بگونه ای متفاوت پیش می رفتیم . اول آنکه خمینی نماینده" روحانیت سنتی " ونه خرده بورژوازی سنتی بود که در ارتباط باصف آرائی های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل درانقلاب قرار داشت . اوحتی به هنگام پخته شدن بحران ودرآستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن فئودالهای بزرگ وکمپرادور ـ هائی رامتبلور می کرد که به تقابل حادی باآمریکا وخصوصا موجودیت‌وابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یك فریب یاصرفا مبارزه قدرتی میان دستجات ارتجاعی همسان بوده است . خیر انقلاب ۵۷ بحران وخیزش انقلابی اصیلی بودکه رژیم دست نشانده شاه را سرنگون ساخته، ضربه سنگینی خصوصا به امپریالیسم آمریکا واردآورد، سرنگونی سلطنت بطور مشخص درجهت منافع پرولتاریا وتوده های خلق دراین مرحله ازانقلاب قرارداشت . اما از این واقعیت ا.ك.ا.نتیجه ای دیگر بیرون کشید . سازمان مادرعین حال که متذکر می شد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیك ـ ضد امپریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافته ، اما گرایشش این بودکه این مسئله را به افشاء،منفرد ساختن ونابودی تعداد نسبتا قلیلی ازارتجاعیون کهن ـ تحت‌الحمایه آمریکا ـ تنزل دهد .بعبارت دیگر ، ا.ك.ا. گرایش داشت که پیشرفت یاتکامل این مرحله رادردرجه اول بعنوان مسئله ای کمی وتقریبا پروسه ای مستقیم الخط مورد نظر قرار دهد .

درانطباق بااین گرایش،ا.ك.ا. بدرستی رژیم پهلوی رابعنوان نماینده وتبلور منافع امپریالیسم وارتجاع دید ولی بطور نادرست بگونه ای به آن برخورد کرد که گویا یك رژیم ستمگر انگلی بوده ونسبت به تضاد اساسی جامعه ایران ، خارجی می باشد.

گرایش قوی درسازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به " تضادمابین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شدهٔ بومی ایران باروابط تولیدی عقب مانده وغالب نیمه فئودالی حمایت شده ازطرف امپریالیسم " (که تماسادروجود شاه تجسم می یافت) تقلیل می داد ـ"تضادی که باغارت امپریالیستی وبحران امپریالیستی دراواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده وتشدید یافته بود ." درمقاله"انقلاب ایران وتکامل سیاسی آن" می‌خوانیم که:

" طی سالهای ۵۶ ـ ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی وآغاز نبردهای بزرگ ازسال ۱۳۵۶ فراهم گشت .

لیکن درآخرین تحلیل،این بحران تظاهر برخورد شدید ودرهم کوبنده‌رشد سریع سرمایه داری ایران باروابط پوسیده ، ورشکسته وبه تباهی کشیده وعلاج طلب مناسبات نیمه فئودالی وحالت برزخی جامعه مابود که درچار ـ چوب وابستگی اقتصادمابه امپریالیسم که دراین رشد ممانعت وخرابکاری می کند،به حدت فوق العاده و زودرس رسید.

بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که‌باهجوم‌سرمایه ها وکالاهای امپریالیستی به بازار ایران ودست اندازی مؤسسات بزرگ رابسته برمؤسسات متوسط وکوچك درزمینه تولید وتوزیع پیونده‌داشت،به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زدو زمینه انفجار عظیمی رافراهم ساخت." (حقیقت ۲۷ ـ صفحه ۱)

درچنین تحلیلی ، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران رابلرزه درآورد ، نهایتاتظاهر تضاد بین سرمایهٔ بومی نوخاسته(وعقب نگاه داشته شده) باروابط نیمه فئودالی درون شبکه‌وابسته به امپریالیسم تعریف می شود.

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران رالرزاند، حدت یابی کیفی





درجریان قیام انقلابی که به سرنگونی شاه انجامید، جوانان ایرانی رامی بینیم که درسنگرها کوکتل مولوتف درست می کنند.



تضاد های پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدیدکیفی تضاد میان امپریالیسم وملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی ـ اجتماعی ایران بروز کرد . اتحادیه عملا درجه ادغام اقتصادیات ملل تحت سلطه درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی رادست کم گرفت وعمق ووسعت رابطه ساختاری وابستگی مابین امپریالیسم و

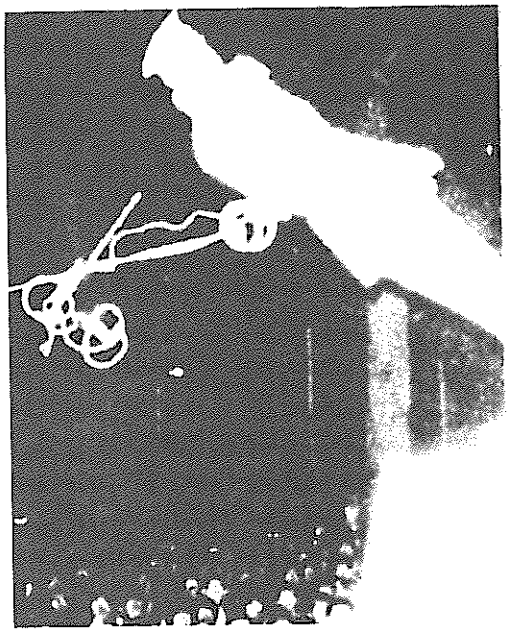

کشورهای تحت سلطه ـ که عملا کلیه شکل گیری روابط درونی این جوامع است ـ رانادیده انگاشت . مااین مسئله را نمی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب مانده نیمه فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده ومورداستفاده قرارمی دهد، درعین حال میتواند ومی ـ باید نیروهای مولده رانیز دراین کشورهاتکامل دهد(کاری که غالبا به شیوه های " خطرناك " و" بی پروای " تحمیل جابجائی های عظیم جمعیت روستائی صورت می گیرد) . این اقدامات برپایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد ودرتضاد بامنافع توده های عظیم این کشورها وتکامل اقتصادهای ملی جداگانه می باشد[۲] ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی ، اقتصاداین کشورها راکلا معوج ووسیعا ناموزون میسازد (چنانکه رشد سرمایه گذاریهای عظیم متمرکز مدرن رامیتوان درکنار شیوه های بسیار عقب افتاده ـ که هردوی اینهاتحت سلطه سرمایه مالی بوده ومنابع کسب مافوق سود برای امپریالیستها محسوب می شوند ـ یافت) وعمیقا کشورهای تحت سلطه راازهرراهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد، دور نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (وبطور کلی تضادهای سیاسی ـ اقتصادی درسطح جهان) راتشدید کرده وآتشی بپا میکند که بقول معروف دودش بچشم خودشان می رود .

چنین وضعی بوجود آورندهٔ شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا وتوده های تحت ستم استولی ازطرف دیگر درچنین شرایطی است که ملغمه ای ازنیروها وطبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر پا به صحنه درگیریهای عظیم می گذارند. این پدیده ای جدید نیست که واپسگرایان ضد تمدن وآن نیروهائی که اساسابابد ارتجاعی بشمارشان آورد به مخالفت با امپریالیسم بر می خیزند[۳] بطور مثال درسال ۱۹۲۰ لنین درپیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی ومستعمراتی از"...

....لزوم مبارزه باپان ا سلامیسم وگرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکا واروپا راباتلاش درجهت تقویت موقعیت خوانین ، زمینداران ، آخوندها وغیره درهم آمیزند " صحبت می کند.

ولی آنچه درانقلاب ۵۷ کاملا"جدید" می نمود چگونگی قرار گرفتن این قبیل نیروهادرراس یك خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته درائتلاف با سایر نیروهای بورژوائی) بود که عملا به سرنگونی حکومت مرکزی وصف بندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید وموضع غالب دردولت جدیدرا ازآن آنان ساخت . این نیروها حکومتی درشکل مذهبی تشکیل دادند. حکومتی که برپایه اقتصادی کمپراد وری قرارداشته وبرمبنای نیاز حکام نوین اشکال وجوانب " شرعی " رانیز باخود بهمراه داشت . حکومت خمینی دریك دوره محدود کوشید به غرب وخصوصا آمریکا حالی کند که ازاین پس روابط با" سلطنت اسلامی " چگونه قراراست باشد وچگونه قرارنیست باشد. این سیاست خمینی درقبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به " نماینده خرده بورژوازی سنتی " بودن وی نداشت وکاملا به الزامات گوناگونی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران ـ یا ضربات وارده برامپریالیسم ـ وهمچنین حاد شدن تقابل دوبلوك امپریالیستی رقیب به آنها تحمیل میکرد.

اینکه نیروهائی نظیر خمینی در راس جنبش انقلابی قرارگرفتند خود محصول شماری ازفاکتورهای سیاسی مهمی بودکه پایه مادی برعمق بحران شکننده ونتایج گسترده اقتصاد ناموزون وتحریف شده ایران داشت . آنهمه تغییر وتبدیلات درصنعت وکشاورزی که با پدیده مطلقه گری سیاسی واقتصادی باند دربار همراه شده وتوسط دستگاه بوروکراتیك عظیم ومتمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که ازلحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آتوریته بوده وازاقشار" ممتاز" به حساب می آمدند (اززمینداران بزرگ وکمپرادورها) رانیز درضدیت باباند پهلوی قرارداد. این الزامات رانباشت امپریالیستی بودکه اقشار فوق الذکر را بخشا" کنارزده یاقدرتشان رابه میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امپریالیستی شد وبروز حاد آن درعرصه ایران سریعا چنین نیروهائی رابه عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنابراین درصفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهائی جای گرفتند که بدون شك خود هدف حمله یا مانع عمده ای درراه توده ها برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیك ضدامپریالیستی بودند، اگرچه برای آن دورهٔ ـ محدود ، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. درتاریخ ، این پدیده ای نادر نیست . دردوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که ازبعضی جهات به مورد ایران شبیه تراست، واقعه سرنگونی رژیم سوموزادرنیکاراگوآ می باشد. درآنجا نیروهای مختلف طبقاتی ازجمله برخی نمایندگان کمپرادورها باسوموزا به مخالفت برخاستند.

امروز بسیاری ازآنها عوامل "کنتـــرا" هستند .ودرمقابل، نیروهای نوع"فدائی" ساندینیست که توسط روسها پشتیبانـی میشوند نیزبه کمپرادورهای نوین‌دررهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتـی درحادترین روزهای انقلاب هم نماینـده نیروهای خرده بورژوا- نظیرآنان کـه امروزدرنیکاراگوا به حکام نویـــن کمپرادور بدل شده اند - نبود وبیشتـر می توان وی راهمتراز باعناصرکمپرا — دوری که جریان " کنترا" راشکل دادند، قرارداد.

ازاین تقابلات ارتجاعیون نبایـد شگفت‌زده‌شد. چنین تقابلاتی همیشـه رخ میدهد. این انعکاسی ازقانون آنارشی امپریالیسم است واین کشمکشها رانباید باتضاد میان امپریالیسم وطبقات خلقی یکی دانست .

این حقیقتی است که‌پایگاه‌توده ای خمینی ازمیان خرده بورژوازی سنتی و همچنین بخشهای دیگری ازمردم بود. ولی ازاین امر نباید نتیجه گرفت کـه او نقش خرده بورژوازی سنتی رابـازی میکرد یانماینده آن درقدرت سیاسی بحساب می آمد. مساوی پنداشتـــن پایگاه توده ای باخصلت طبقاتی بـــه معنای آنست که هرشخصیت سیاسی‌راکه درمیان بخشهائی ازتوده هواخواه‌داشته باشد نماینده سیاسی آنان بحســـاب آوریم . حتی بافرض اینکه پایگـــاه محکم ومحبوبیت خمینی درمیان"خـرد ه بورژوازی سنتی " قرارداشت ، معرفـی وی بعنوان نمایندهٔ بخش‌مهمـــی از روحانیت سنتی کاملا باعنوان" خـرده بورژوازی سنتی " متفاوت است .

ازلحاظ تاریخی، روحانیت به پایه وروبنای فئودالی متصل بوده ودرخدمـت آن قرارداشته است . دردوران‌حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یك نهاد (ونه بعنوان افرادی جداگانه ومنفـرد) نمایندهٔ روابط طبقاتی حاکم ودرخدمت عنصرمهمی ازروابط نیمه‌فئودالی‌وهمچنین جنبه هائی ازروابط بورژوائی وبورژوا- کمپرادوری بود. امتیازات ویژهٔ سنتی ومهم آخوندها ازطرف امپریالیسم‌محدود شد واین کارخصوصا ازطریق " غربـی کردن" چشمگیرایران دردوران‌حاکمیـت خاندان پهلوی صورت گرفت . ولـــی بطور کلی تااوائل دههٔ ۱۳۴۰ روحانیت گروهی عاقبت بخیر ومؤثر باقی ماند . چرخ تشکیلات مذهبی - ازمساجـــد و زیارتگاه ها گرفته تامدارس مذهبـی وصندوق های قرض الحسنهٔ اسلامـــی - بوسیله مالیات های " شرعی " مذهبـی از مؤمنین پردرآمد(بخصوص تجـــار ثروتمند ، سوداگران بازار، بـــزرگ مالکان و.....) وازطریق موقوفـــات مذهبی می چرخید.قبل ازدههٔ ۱۳۴۰ رژیم روی دست آتوریتهٔ سنتی بلند شدواین آتوریته راکاهش داد. اینجا بودکـــه رودرروئی های حادی بوجود آمد، ولـی این نهاد(نه فقط بخش هائی که بطـــور مستقیم بادربار ارتباط داشتند، یـــا فقط آن آخوندهائی که توسط دولـــت در پست های محلی گماشته شده بودندو.....) بلکه بمثابه یك کل درخدمت ارتجـاع حفظ گردید وبمیزان زیادی برآن تکیه شد تاازقابلیتش جهت حفظ وضعیـــت کمپرادوری موجود درمقابله باستمکشان استفاده شود. مسلما بخش هائـــی از روحانیت سنتی بندهای محکمی بـــا اقشاری ازخرده بورژوازی سنتـــی داشتند ، ودریك مفهوم حتی " درخدمت" منافع این اقشار بودند. ولی چیزی کـه ا.ك.ا.گرایش به چشم پوشـــی ازآن داشت ، این بود که "خدمت" فوق‌الذکر نیز بطور کلی درچارچوب روابـــط طبقاتـــی موجـــود درجامعـــه انجام می پذیرفت ونهایتا درخدمت آن قرارداشت واگر بخش هائی ازایـــن روحانیت رادرارتباط با موقعیـــت طبقاتیشان (موقعیت اقتصادی،خاستگاه طبقاتی....) می شد درتعریفی کوتـه - بینانه ،" خرده بورژوازی " معرفی‌کرد، امااین موقعیت به نقش اجتماعیشان و آن روابط طبقاتی که بعنوان یك نهاد نمایندگیش کرده ودرخدمتش بودنـد ، ربطی نداشت . بحث اتحادیه باتاکید بر موقعیت اقتصادی ملا ی " فقیرتـری " که خمینی باشد، درغلتیدن به تحلیـل اقتصادی عامیانه ای بودکه گرایش بـه نادیده گرفتن روبنا وسیاست بطورکلی داشت .

درآغازدههٔ ۱۳۴۰، رژیم وارد تقابل حادی بابخش های مهمی ازروحانیت ودر عین حال بابخش های مهمی ازجامعه شد. این مسئله کاملا باالزامات " انقـلاب سفید" وسایرتغییر ات تحمیلی‌امپریالیستی درایران مربوط می گشت . این‌تحولات - وتدابیر سیاسی اتخاذ شده بـــرای اجرای آنها(انحلال مجلس ،"اعطای"حق رأی به زنان و...)-وقوع آشوب بـزرگ وقیام سیاسی راتسریع کرد. بسیاری از اقشار خلق دراین دوره کامهائی مشخصا سیاسی درمخالفت بارژیم برداشتند. اما بخشی ازمخالفتهادرآن دوره بیان آشوب وتضاد میان طبقات ارتجاعی درروبـا - روئی بااین تدابیر بود. اگرچه عمـده مالکان بزرگ ارضی که درابتدا بـــا رفرم های امپریالیستی مخالف بودنـــد، بالاخره " جلب" یاخنثی شدند - عمدتـا ازطریق تبدیلشان به بخشی ازطبقـــهٔ بورژوازی کمپرادور- ولی بسیـــاری از فئودالها بواسطهٔ قدرت سیاسی واقتصادی کمترشان ، عمدتاکنار زده شدنـــد ودر بخش وسیعی ازدهات ، آتوریته های‌نوین روستائی که بشکلی مستقیمتر ازجانـب رژیم حمایت می شدند،جایگزین آتوریته سنتی گردیدند. نتیجه آنکه، بسیاری از کسانیکه باروابط نیمه فئودالی بنـــد داشتند،ازمواضع قدرت وموقعیت ممتـاز برکنار شدند.

مضاف براین ، تدابیر فراوانـــی ازجانب شاه باهدف مستقیم استحالـــهٔ آتوریته مذهبی سنتی اتخاذ شد واقداما- تی نظیر" اعطای حق رأی به زنان" نیـز بطور غیرمستقیم قدرت این آتوریتـه را تقلیل می داد. شاه عملا بعد ازقیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تازمان برسرکاربودنش ، به این حملات مستقیم وغیرمستقیم خـود علیه ساختار آتوریتهٔ مذهبی ادامه داد . ظهور خمینی بعنوان یك شخصیت بسیار مهم درصحنه سیاسی ایران ، محصـــول این تغییروتبدیلات امپریالیستی،وعکس- العملی به تدابیر سیاسی اتخاذ شـــدهٔ منتج ازآن بود.

ارزیابی‌ازخمینی بعنوان نماینـــده ملایانی که درخدمت وحافظ نظـــام کمپرادوری هستند، اساسانه برپایه این واقعیت که او یك آخوند عالیرتبه است، بلکـــه برمبنای محتوای واقعـــی برنامه اش - حکومت اسلامی- وفراخوان تأ سیس یك تئوکراسی درجهت تقویـت وتحکیم سنگر روحانیت دردولت وجامعه،

وهمچنین باتوجه به نیروهائی که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملا بخاطر پیشقدم شدن در ارائه یك برنامه جهت حکومت‌مذهبی درمیان آخوندها برجسته گشت،وبرنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات [۴]

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی باآمریکا وبطور مشخص رژیم پهلوی عوامفریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیستهاعملا موقعیت ونفوذ بخشهای مهم ووسیعی از نیروهای ارتجاعی رابه تحلیل بردندو سیر وقایع آنچنان بودکه بخشهای‌وسیعی ازارتجاعیون ـ برای محافظت ازنظام واحیای مواضع ازکف رفته خود ـ تحت لوای جمهوری اسلامی وقانون ونظم‌اسلامی وبرای " نجات ایران " به موج اپوزیسیون شاه پیوستند.

مضاف برمسائلی که در مورد پایهٔ مادی ظهور امثال خمینی[و همینطور"ضد ـ امپریالیسم"وپایهٔ گستردهٔ توده ایش]مطرح کردیم،سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیزدر مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفاء نمودند:

۱ـ آخوندهانه تنها سازمان یافته بودند ـ وباپخته شدن بحران انقلابی سریعا متشکل ترنیز شدند ـ بلکه ازآغاز دهه ۱۳۴۰ وخصوصا باظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجرشد، برنامه خودراترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت . وسعت پایه توده ای خمینی بابرخی اقدامات روبنائی رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی واستحاله آتوریته مذهبی) نیز ارتباط داشت . کششی خودبخودی نیز میان بسیاری ازاقشار خلقی به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام ازطرف حکومت " زیر ضربه"بود. برای این اقشار تشکیل ائتلاف حتی بابرخی از عقب مانده ترین عناصر سنت گراعلیه رژیم شاه مطرح گشت . این چنین بود که نمایندگان گرایشات بورژوادمکراتیك درمیان مردم باخمینی همراه‌شدند واین امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی درمیان توده ها کمکی شایان نمود.

۲ـ پرولتاریای بین المللی بنابه دلائلی که پیشتر ازاین گفتیم بغایت ضعیف بوده ونمی توانست بمثابه یك نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی ـ ایدئولوژیك خودرابر روند انقلاب ایران بجای گذارد .

۳ـ امپریالیسم آمریکا به نوعی از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود درارتش ـ به آن شکلی‌که‌انتظارش‌می‌رفت ـ علیه انقلاب " خودداری " کردتا ازریسك مواجهه باوضعیتی نهایتا غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوروی هابیش ازحددراوضاع بازشود یا گستی تعمیق یابنده بوقوع بپیوندد) بپرهیزد. این امرخودناشی ازعمق بحران ودامنه تاثیرات آن بود[۵]

رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی‌ـ آمریکا ـ درمقاله " درسهائی ازانقلاب ایران" این مسئله رابدرستی چنین تحلیل می کند :

" امپریالیستها خودگامهائی بر ـ داشتند تااین امر(انقلاب ایران) در نقطه ای مشخص ، وبنوعی درکوتاه مدت " حل گشته " وهمچنین نیروهائی راکه می توانستند باآنها کارکرده وراحت‌تر مستحیلشان سازند، تحت فشار قرار داده وجذبشان کنند ـ یابخشاجذبشان کنند ـ تااین نیروها درپیشاپیش حرکت قرارگرفته وبقدرت دست یابند."

سازمان ما درتحلیل خود ازرابطه خمینی باکل انقلاب دمکراتیك وضد ـ امپریالیستی دچار لغزش شد. اگر چه حمایت وهمبستگی باجنبش توده ای ضد شاه که بطور عینی تحت رهبری خمینی قرارگرفته بود، درآندوره لازم‌می نمود واگرچه مطرح نکردن خمینی بعنوان هدف فوری حمله درآن شرایط صحیح می بود، اما ا.ك.ا.عملا منکر ارتجاعی بودن خط وبرنامه کلی خمینی شد. برداشت های نادرست ازواقعیاتی چون محبوبیت وسیع خمینی دربین توده،و دسایس امپریالیستی وتضادهای میان حکومت وی وقدرتهای غربی تاثیرات عمیقی برخط وسیاست ا.ك.ا.برجای گذاشت تابدانجا که وظیفه مرکزی پرولتاریا مبنی برکسب قدرت سیاسی ازطریق قهرراازدستورکارخویش عملا بکناری نهاد. نتیجتا سازمان ماقادربه ترسیم خط فاصل عمیق وروشن میان برنامه ونظرگاه خود بابینش طبقات دیگر ـ وخصوصا آنان که قدرت راغصب کرده بودند ـ نشد وبواسطه عدم تدوین موضع مستقل پرولتری امکان بسیج توده ها تحت رهبری خویش راازدست داد.. این انحرافی عمیق دربرخورد به رسالت تاریخی کمونیستها بودکه ارتباطی به تحلیل نادرست ازجایگاه طبقاتی خمینی نداشت ، زیرا حتی اگر وی واقعا نماینده همان" خرده‌بورژوازی سنتی " ـ یاحتی بخشهائی رادیکالتر ـ نیز می بود، این امر نمی بایست در وظیفه مرکزی ماتغییری ایجاد کند.

تجربه انقلاب ایران وظهور پدیده ای همانند خمینی تنهاشاهدی بر پیچیدگی پروسه انقلاب درعصرامپریالیسم بوده وتأکیدی براین امر است که پرولتاریای آگاه درهیچ دوره ای از پروسه انقلاب نباید استقلال طبقاتی خودراازدست داده وبدرون جریان خودبخودی کشیده شود.دنباله‌روی ازسیر جریانات خودبخودی وازرهبری طبقات غیر پرولتری خودرادرشکل تزا.ك.ا.ـ مبنی بر" فشارسیاسی برحاکمیت" بمنظور " بیرون انداختن جناحهای ارتجاعی ، منفرد نمودن سازشکاران و رادیکالیزه کردن جناح ضد امپریالیسم" ظاهر ساخت وعنوان" پوست انداختن هیئت حاکمه " بخودگرفت . برمبنای‌این تز بود که سازمان مانصیحت وانتقاد از " ناپیگیری خرده بورژوازی ضد امپریالیست درقدرت " برسراین یا آن موضع واقدام راپیشه کرد وبطور نمونه حقیقت ارکان سازمان دربرخورد به " خطرکودتای امپریالیستی ونقش ارتش درانجام آن " چنین نوشت :

"کمونیستها هرگز براین عقیده نیستند که افراد ، گروهها وطبقات اجتماعی ازابتدا تجربه همه کارها رادارند، وهرگز مخالف این نیستندکه آنها ازتجربیات خویش درس بگیرند بلکه بالعکس . ولی تاریخ همین یك تجربه را درپیش روی مامی گذارد ؟ ویژگی کمونیستها وطبقه کارگراینست که ازتجربیات خود ودیگران بدرستی درس می گیرند. نیروهای انقلابی با توجه به تجربیات متعدد چه درکشور خودمان وچه درکشورهای دیگر،ازتجربه

مصدق ، تجربه آلنده درشیلی ، سوکارنو دراندونزی و . . . . . بودکه فریاد بر ـ می آوردند وهنوز هم بر می آورند که اینگونه ارتشها کودتاگرند ـ حال فرق نمی کند که اسمشان اسلامی باشد یا ملی ویاهرچیز دیگر . . . ولی کجابودآن گوش شنوا! درآن موقع گوشها مشغول شنیدن یاوه های سازشکارانه بورژوا ـ لیبرالها بود وزبانهامشغول تکفیر انقلابیون ، آیااینطور نبود آیت الله خمینی ؟"

(حقیقت ۸۲" آیت الله خمینی، روحانیت ، وتجربه قدرت"ـ صفحه ۵)

نقل قول فوق ازمقاله ای اورده شده که مضمون اصلیش راافشاگری وانتقاداز خمینی (چیزی که عملا درادبیات سازمان درآندوران نادر بود) تشکیل می داد. ا.ك.ا.دراینجا تجربه مصدق، شیلی واندونزی راعلم کردتا" نرمش غیر عاقلانه " خمینی درقبال نهادهای ارتجاعی دست نخورده ازدوره شاه را مورد نقد قراردهد وخطرکودتای ارتش رابه خمینی گوشزدنماید. ا.ك.ا.اگر چه به یکسری وقایع تاریخی بدرستی اشاره میکرد،ولی عملا ازپرداختن به دروس اساسی ومرکزی این تجارب اجتناب می ورزید. ونتیجتا راهی را ترویج می کرد که اساسا تفاوتی با اشتباهات بغایت راست واپورتونیستی رهبری حزب کمونیست اندونزی نداشت . اگر چه سازمان ماگذار مسالمت آمیز یاپارلمانتاریسم راتبلیغ نمی کرد ولی این سیاست اپورتونیستی شکل مشخص خودرادرنوع پوشیده تری ازبرخورد ساز شکارانه به حاکمیت نمودار می ساخت . ا.ك.ا. توده ها را به مبارزه کردن وهشیاری انقلابی داشتن فرا می خواند ، تاازاین طریق حکومت (یا"بخشی " ازحکومت)تشویق یاوادار به عمل درجهت منافع خلق یا ملت گردد! ازاین نسخه اگر چه بوی تعفن راه پارلمانی به مشام نمی رسید ـ که این امربحد زیادی باعدم همخوانی خمینی با" امورپارلمانی " مربوط میشد!ـ امادرواقع توهم بورژوادمکراتیکی را نسبت به ماهیت دولت رواج می داد : این توهم که دولت بنوعی می تواند (در کوتاه مدت) هم توده ها وهم ارتجاع را نمایندگی کند. این یعنی نفی نمایند ـ گی مناسبات اجتماعی خاص ازسوی دولت ونقش مشخص آن بعنوان ابزار دیکتاتوری طبقاتی . خط سازمان مادر دوره مورد بحث مانند حزب کمونیست اندونزی درمورد مسئله سرنگونی مسلحانه ماشین دولتی ولزوم استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ودهقانان جهت سرکوب تمامی طبقات ارتجاعی دچار التقاط بود. ا.ك.ا.همواره از ـ اینکه پیشبرد انقلاب نهایتا " محتاج" رهبری وحاکمیت پرولتاریاست صحبت می کرد، اماهمزمان به ترویج این توهم می پرداخت که درپروسه انقلاب میتواند فازی بوجود آید که تحت آن تعیین خصلت طبقاتی دولت امکان پذیرنباشد. سازمان ماپایبند این اصل که یاباید انقلاب راعلیه روابط مالکیت ومناسبات اجتماعی موجود دامن زد ویابه وارث و حامی آن مناسبات تبدیل شد ، نماند. درعوض به توجیهاتی نظیر دمکراتیك بودن مرحله انقلاب ولزوم " شراکت پرولتاریا با سایر طبقات " درقدرت سیاسی روی آورد. ا.ك.ا این واقعیت راکه درمرحله دمکراتیك ـ ضد امپر ـ یالیستی انقلاب ، پرولتاریا بمفهومی با سایر طبقات ـ حتی درپاره ای مواردبا نیروهای بورژوازی ـ می تواند"درقدرت شریك شود" رامداوما تکرار میکردولی یك نکته اساسی دراین " شراکت " یعنی رهبری پرولتری رانادیده انگاشت سازمان مبارزه برسراین مسئله که،چه کسی دیگری رارهبری خواهدکرد ـ مبارزه ای کاملا حیاتی، خشن وحتی خونین ـ رابه پاره ای انتقادات نهایتا مسالمت آمیزتقلیل داد.

ازنظر ا.ك.ا دیکتاتوری دمکرا ـ تیك نوین شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریا معنا نمی داد ومعلوم نبود اگراین واقعیت ، مضمون دولت انقلابی دمکرا ـ تیك ـ ضد امپریالیستی نباشد،چگونه گذار به مرحله سوسیالیستی امکان پذیر خواهدبود. درمقابل ، اتحادیه ازبیان این نکته که حاکمیت بورژوازی (یا حتی " خرد بورژوازی ") معنائی جز دیکتاتوری بورژوازی ندارد طفره می رفت واین مسئله که هردیکتاتوری بورژوائی تحت شرایط امروزی جهان ، ناگزیر درخدمت امپریالیسم وارتجاع قرارمی گیرد را عملا نفی می کرد. واقعیتی که سازمان مامی بایست می‌دید ـ که ندید ـ این بود که خمینی به محض استقرار وتحکیم حکومتش بطور عینی نماینده سیاسی روابط اجتماعی موجود (مناسبات کمپرادوری حاکم که صفت مشخصه جامعه ایران بود)گردید.

خلاصه کنیم، ا.ك.ا.نیز همانند بسیاری ازجریانات کمونیستی‌درتاریخ ج ب.ك.به نمونه تراژیك نیروئی تبدیل شده بود که بهنگام ظهور فرصتهای انقلابی،تسلیم مقوله ای بنام " اراده خلق " گشته ، درمقابل جهل بخشهائی ازتوده وتأثیر طبقات بیگانه برآنها سرتعظیم فرودآورده وازرسالت تاریخی خود مبنی بررهبری انقلاب چشم پوشید. ا.ك.ا.گرفتار منطقی شده بود که پایه دردرکی تحریف شده ازآموزش های مائو درباره جبهه متحد داشت . اتحادیه ازسیاست جبهه متحد مائو تسه دون تنها عبارت " پرولتاریا تمام کسانی راکه می توانند درمرحله دمکراتیك ـ ضدامپریالیستی انقلاب متحد شوند ازجمله بورژوازی میهن ـ پرست (وگاهی حتی عناصر ارتجاعی) رامتحد میکند " رابرداشت می کرد (آنهم بصورت تجریدی). حال آنکه کنه خط وسیاست مائو تسه دون وخدمات تئوریك وعلمی وی درمورد چگونگی برخورد پرولتری به مسئلهٔ ملی و مستعمراتی براین نکته استوار بودکه پرولتاریا چگونه میتواند انقلابی را که نیروهای گوناگون ازجمله نیروهای بورژوازی مجبورند درآن شرکت کنند رهبری کرده وآنرادرجهت منافع طبقاتی خویش سمت وسو دهد. تلاش آگاهانه نکردن برای اعمال رهبری پرولتری معنائی جز دنباله روی عملی ـ و به میزان فراوانی سیاسی ـ ازطبقات غیر پرولتری نمی توانست داشته باشدو برای سازمان مانیز نتیجه ای جز این نداشت .

پاورقیها

۱ـ این‌درك بمیزان زیادی‌به تئوری‌بحران عمومی کمینترن ، خصوصا " تئوری رکود" متکی است (" امپریالیسم نه میخواهدونه

میتواند سرمایه داری را رشد دهد و استخراج حداکثر مافوق سود امپریالیستی در کشورو ممانعت از رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه اش میباشد") جدا از اینکه این تحلیل اتحادیه بسیار مکانیکی وغیر علمی بوده وبرشناخت درست از کارکرد سیستم امپریالیستی ومناسباتش با کشورهای تحت سلطه تکیه نداشت ، درعین حال بیان گرایشی بورژوا- دمکراتیک و ناسیونالیستی درمیان صفوف یك نیروی م - لامی دریك کشور تحت سلطه نیزبود - گرایشی که درجنبشهای مختلف ودرمیان نیروهای مختلف م . ل.پایه داشته است .

۲ - این تحلیل ، بابرداشتهای نادرستی که تحت عنوان " تئوری وابستگی " درمورد رابطه میان ملل ستمگر وتحت ستم درعصر امپریالیسم مطرح میشود ، متفاوت است . درتئوری رایج وابستگی ، اساسا" رابطهٔ ساختاری میان امپریالیسم وکشور تحت سلطه بعنوان یك رابطهٔ تولیدی واقعی نفی میشود وبه مقولهٔ غارت درمحدودهٔ گردش ، تقلیل می یابد .

۳ - [اگرچه ، دعوت خمینی درجهت واقعا ایجاد کردن یك دولت مرکزی تحت کنترل روحانیون ، یعنی تئوکراسی کامل، بنوعی تازگی داشت .]

۴ - این برنامه ای بود که خمینی نخستین بار در دههٔ ۱۳۳۰ شروع به تدوین آن کرد - البته بدون اشاره به برکناری سلطنت - ودردههٔ ۱۳۴۰ آنرا بطور کاملتر ارائه داد. حزب جمهوری اسلامی - تحت رهبری روحانیون شناخته شده نماینده کمپرادورها ، فئودالها وغیره - فشرده" سیاسی آنرا ، اختیار کرد.[شماربسیاری از روحانیون ، بویژه درمیان رده های بالای روحانیت ، بطور ضمنی وحتی بعضی قاطعانه ازشاه تامقطعی که سرنگونیش حتمی شدحمایت کردندویس از آن — به استثنای بعضی هامثل شریعتمداری - از خمینی حمایت کردند. درواقع ، خمینی درمیان روحانیت نخستین کسی بود که برنامه ای تئوکراتیك ، یعنی حاکمیت واقعی روحانیت ، راارائه داد.خمینی بخش زیادی ازکتاب خود(حکومت اسلامی) راکه دردههٔ ۱۳۴۰ برشته تحریر درآورده بود ، به پلمیك علیه تعبیر سنتی شیعه — که معتقداست" حکومت الهی " تاظهور " امام غایب " برروی زمین ، ممکن نیست - اختصاص داد.]

۵ - خمینی هنگامیکه درتبعید بسرمی برد، ودرگرهگاه تعیین کننده شورش که به انقلاب منتهی شد، ازتوده ها خواست که دست از خیزش بردارند . اگر خمینی میتوانست کنترل خودرابرخیزش توده ای بنمایش گذارد وامپریالیستهاهم با توجه بدین قدرتنمایی وکنترل برتوده ها این احازه رابه او میدادند، آیا این امکان وجودداشت که خمینی بدون انقلاب به قدرت برسد ؟ بیشك ، این نکته محتاج بررسی بیشتری است ؛ چراکه روند واقعی حوادث اجازه این عرض اندام رابه اونداد. مسائل " بسیارعمیق " شده بودند وتوده هاازپیشنهاد عقب نشینی او تبعیت نکردند ، بلافاصله پس ازکسب قدرت توسط نیروهای خمینی ، درحالیکه بسیاری ازنزدیکترین ووفادارترین نیروها به رژیم پهلوی، زندانی ، اعدام ویامجبور به تبعید شدند، تلاشهای شدیدی توسط حکام جدید تحت رهبری خمینی درجهت حفظ دستگاه ارتجاعی دولت آغازشد: ارتش شاهنشاهی " تطهیر" شد، بسیاری از فرماندهانش مجددا بکارگمارده شدند ، وبوروکراسیش دست نخورده باقی ماند. بسیاری ازارگانهای دولتی نیز دست نخورده باقی ماندند. وزارتخانه های جدید تحت مسئولیت نمایندگان طبقات ارتجاعی آغاز بکارکردند.عفوسخاوتمندانه ای شامل حال ساواکیهای سابق شدواین جنایتکاران انجام همان وظایف قبلی راانبارباباز سازی ساواك تحت نام ساواما، بعهده گرفتند. توده هابلافاصله خلع سلاح شدند. . . .

۶ - [اگرچه اتحادیه بعضی اوقات درمورد مسئله " قدرت سیاسی " درنشریاتش بحث مینمود، اماکمتر درموردمسئله دیکتاتوری انقلابی کارگران ودهقانان ، صحبت میکرد، حذف " دیکتاتوری" پابپای باج دهی به قصد"توهین"نکردن به احساسات دمکراتیك ویاشایداسلامی پیش رفت .یا بایدعلیه مناسبات مالکیت ومناسبات اجتماعی موجودانقلاب رادامن زد،یااینکه به وارث وتقویت کننده این مناسبات بدل شد.تاریخ نشان داده است که پرولتاریا برای درهم شکستن ماشین ارتجاعی دولتی ، نمیتواند به " متحدین بالقوه " که اکنون دردولت جای گرفته اند،اتکاء کند - هر چقدر هم که ازنیات " ضد امپریالیستی" ویاپایگاه " مردمی " برخوردار باشند. پرولتاریادرصورت تبدیل شدن به بخشی ازدولت ارتجاعی ومناسبات اجتماعی ارتجاعی نمی تواند به هیچ نحو" ورای" آن قرار گیردومنافع خلق رابه پیش راندحتی نمایندگان راستین پرولتاریای انقلابی- مثل حزب کمونیست اندونزی - نمیتوانند " مافوق " ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی که به آن " پیوستند" قرارگیرند، آنهانمیتوانند قدرت سیاسی رابانمایندگان طبقات کمپرادور وفئودال " شریك " شوند ، دردستگاه ارتجاعی دولت بورژوایی وارد شوند وبه " تقویت جنبه مثبت"علیه "جنبهٔ ارتجاعی "،بپردازندآنچه گفته شد، حتی درموردنیروهائی که فئودال - کمپرادور نبوده بلکه دمکرات انقلابی بوده اند - سابقا حتی درپوشش"مارکسیستی "- نیزصادق است .

آنها باحفظ همان دستگاه دولتی و قرار - گرفتن دررأس همان مناسبات ارتجاعی اجتماعی مناسبات ارتجاعی مالکیت ،به طبقات ارتجاعی نوخاسته جهت حفظوتحکیم نظم کهن منجمله ازطریق قتل عام انقلابیون راستین، تبدیل میشوند. پیشبرد چنین سیاست انحرافی توسط نمایندگان راستین پرولتاریا امکانپذیر نیست مگر اینکه ازمنافع اساسی پرولتاریا واصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، دست بشویند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، سیاست صحیح برخورد به جبهه های " ضد امپریالیستی " را چنین فرموله میکند: " کلید پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین ، عبارتست ازنقش مستقل پرولتاریا و توانائیش دراعمال هژمونی بر مبارزهٔ انقلابی ازطریق یك حزب مارکسیست - لنینیستی .تجربه بارهانشان داده است که حتی هنگامیکه بخشی از بورژوازی ملی به جنبش می پیوندد ، نمیتواند انقلاب دمکراتیك نوین رارهبری کند - به اتمام رساندن آن ،که جای خود دارد . بهمین شکل، تاریخ مؤید ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی"(یا " جبهه انقلابی" متشابه ؟ که تحت رهبری یك حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد، حتی اگراین جبهه یانیروهای درون آن رنگ ولعاب " مارکسیستی" (فی الواقع ، شبه مارکسیستی) بخود بگیرند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده و حتی ضربات قدرتمندی بر امپریالیسم وارد ساخته اند، ولی ثابت کرده اند که ازنظر ایدئولوژیك وتشکیلاتی قادر به مقاومت دربرابر نفوذ امپریالیستها و بورژوازی نیستند. حتی درجاهائیکه این نیروها قدرت سیاسی رابکف آورده اند، نتوانسته اند تحول انقلابی همه جانبه در جامعه را به پیش برند ودیر یازود به آنجاختم شده اندکه یاتوسط امپریالیستها سرنگون شده ویاخودبه یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدیددراتحادبا امپریالیستها ، بدل گشته اند.]

نقد

درباره رهایی زن و پیشروی بسوی کمونیسم

می گویند :
"دختر! تو کمونیستی! "
و من میمیرم، و میدانم که
هیچگاه به "زان جیو*" تسلیم
نخواهم شد.
و خواهیم دید که پیروز کیست
و مغلوب، کدام
اینک گلهای سپید پژمرده
میشوند،
حال آنکه گلهای سرخ ما
میشکوفند ناگهان
همچون انفجار

— سرودهٔ یک رهبر کمونیست زن
در آستانهٔ اعدام بدست رژیم
آمریکائی گومیندان

* نام یکی از سران محلی گومیندان

نوشتهٔ : ی.ب.

انقلاب به تعویق افتاده :
زن درچین معاصر
نوشتهٔ : ماجری ولف (انتشارات دانشگاه
استانفورد، ۱۹۸۶)
پدرسالاری و انقلاب سوسیالیستی درچین
نوشته : جودیت استیسی (انتشارات
دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۸۳)
زن درروستاهای چین : سیاست درمورد
زنان قبل وبعدازانقلاب فرهنگی
نوشته : ویکه هم ل، وپیاسیندبیری
انتشارات هومانتیز لندن ، ۱۹۸۴)

سه اثری که دراینجا مورد بررسی قرارمی گیرند، ارائه دهندهٔ انتقادات بزرگی ازخط مشی وپراتیک حزب کمونیست چین (ح.ک.چ) ،دررابطه بارهائی زنان میباشد. متاسفانه درست در زمانیکه رژیم دن سیائوپین سرمایه داری راباتمامی دهشتناکیش مثل تجاوزجنسی وحتی خفه نمودن نوزادان دختر، احیا کرده است، هیچ کدام ازاین سه اثربه خط مشی ارتجاعی این رژیم حمله نکرده، درعوض خط مشی صحیح مائوتسه دون و تجربهٔ راستین ساختمان سوسیالیسم در چین راهدف قرارداده اند. دوکتاب از سه کتابی که دراینجابررسی میشوند (کتابهای استیسی و ولف) تلاشهائی مشخص برای تصحیح آن چیزی است که استیسی آنرا "تفاسیرخوشبینانه ازرهائی زنان درجمهوری خلق چین "،می نامد. آنهاپیشروی بیسابقهٔ زنان تحت رهبری مائوو ح.ک.چ درجهت رهائی زنان را ترسیم نکرده ،بلکه اتهاماتی مبنی بر تعویق مداوم رهائی زنان یاخیانت آشکار کمونیستهابه این امربواسطهٔ اقدام به رشد بیشتر "پدرسالاری " سنتی ، راپیش میکشند سومین کتاب (نوشته دونویسندهٔ دانمارکی بنام هم ل وسیندبیری)،مبارزهٔ دوخط مشی برسرمسئله زنان درچین از۱۹۵۹ تا۱۹۷۶ راموردبررسی قرارمیدهد. آنها استدلال میکنندکه اگرچه اختلافاتی میان کمپ رویزیونیستها وانقلابیون موجودبود ، ولی این اختلافات اساسی نبوده ودرمورداهمیت نیروهای رویزیونیستی بعنوان مانع پیشرفت رهائی زنان، اغراق شده است. درعوض، آنهااین مسئله راکلاً به یک "ابهام" اساسی درخط مشی ح.ک.چ نسبت میدهند.

کتاب ولف ،یک انسان شناس اجتماعی، عمدتابرپایه تحقیقات داخلی، ازجمله مصاحبه هائیکه در۸۱-۱۹۸۰ ،درچین صورت گرفته ،نوشته شده است. کتاب استیسی قصددارد منابع ثانوی رابرای رسیدن به یک درک تئوریک ازمسئله زنان درچین سنتز نماید. هردوکتاب تفاسیرمتجانسی ارائه می دهندکه عموماهمان عرصه رادربرمیگیرند وعمدتادرتفاسیرشان ازمقاصدانقلابیون چین باهم متفاوت هستند. همانگونه که ولف توضیح میدهد، "اختلاف استیسی ومن برسرآن است که انقلابیون چین به چه میزان قصدشکل دادن جامعه نوین خودبر پایهٔ پدرسالاری کهن راداشتند. استیسی



چیانگ چین، یکی‌ازعمده رهبران انقلاب فرهنگی‌که متعاقب کودتای ارتجاعی به زندان افکنده شد.

مصرانه استدلال میکندومعتقداست که ح.ک.چ مفاهیم پدرسالارانه رابرای پیروزشدن دریک انقلاب ودگرگون کردن جامعه بکاربرد. من بابکاربردن همان شواهداستدلال میکنم که رهبری امیدواربودزنان وجوانان راازسلطه شیوه پدرسالاری برهاند، امابخاطرمحدودیتهای فرهنگی خویش ،باشکست روبرو گشت .علیرغم نیات خوبشان ،عینک پدرسالارانه آنهاآلترناتیوهائی راکه ممکن بودتاریخ چین وآینده فمینیسم بین المللی راتغییردهد، ردوانکارکردند" هرسه نویسنده انقلابیون چین رامتهم میکنندکه آنهاهرگزبطوربنیادی موقعیت تبعی زنان یاتقسیم کارجنسی رابه مبارزه نطلبیدند .

این سه اثربخشی ازروندبزرگتری است که ازچندسال پیش بوجودآمده ودر مخالفت باحکم درستی حرکت میکند که وسیعاً طی دهه ۶۰ و ۷۰ درمیان انقلابیون وبسیاری دیگرازکسانی که حامی رهائی زنان بودند،پاگرفت .نظردرست براین باوربودکه انقلاب چین شاهدیک چرخش بیسابقه وزیروروکننده درجایگاه سنتی زنان درجامعه بود. مسلمادرآن زمان نیز آثاری شبیه به کتب موردبررسی ما وجود داشتند. اماآنهاعمدتادرموضع دفاعی بودند،این آثاراغلب درقفسه های کتاب فروشی‌هادرپشت کتابهایی مانند"زنان نگهدارندهٔ نیمی ازآسمانند" وکتابهای دیگری ازاین قبیل ،که حاوی گزارشهای دست اولی ازوضعیت زنان چین بودند ، خاك میخوردنداین امرعلیرغم دیواردروغ وسکوتی بودکه بورژوازی جهانی سعی در کشیدن بدورچین داشت .آنچه که در دوران انقلاب فرهنگی درچین بوقوع پیوست، بیسابقه بود: ستادهای انقلابی در حزب درجهت ادامهٔ انقلاب ،طغیان توده‌ای راازپائین رهامیساخت که درمسیرش خلق چین-ازآن جمله زنان-نیزخودرارها مینمودندکه تاآن زمان هیچ خلقی‌درجهان چنین نکرده بود. خیل نوعروسان خردسال گذشته وزنان پای بسته وشکسته ،گواه وشاهدعظیمی است ازموقعیت‌زنان درجامعه کهن که بمثابه بخشی ازمبارزهٔ توده ای علیه رویزیونیست های جدیدوامپراطورهای بعدازاین چین بپاخاسته ،انقلاب راادامه داده وبنای کهنه چندهزارساله جامعه طبقاتی رازیروروکردند - واین تصویرزیبا، خود تاثیری انکارناپذیربر افکارمیلیونهاانسان تحت استثماروستم برجای نهادوهمچنین تاثیری شگرف بسر روشنفکران مترقی‌داشت بسیاری‌ازاین روشنفکران اغلب باآنچه که جنبش آزادی زنان مینامند، مرتبطند.این همان میراث وتجارب مبارزاتی تاریخی جهانی توده های‌چین است که این نویسندگان به آنهاپشت میکنند و در جستجوی تحریف ومدفون کردنشان در زیرتلی ازآمارجامعه شناسی عامیانه و سوءاستفاده شده،میباشند.

استیسی باردکردن این تحلیل که چین یك کشورفئودالی یانیمه فئودالی بود،آغازمیکندودرعوض استدلال مینماید که جامعه چین یك "اقتصادخانواده ای دهقانی "بودکه بحران آن باتحولات بین المللی همزمان کشت وسبب بوجودآمدن موقعیت انقلابی وگرفتن قدرت توسط مائوکمونیستها گردید. اومعتقداست که کمونیستهاابتدابشدت تحت تاثیر ملاحظات فمینیستی درمراکزشهری قرار داشتند،اماهنگامیکه برای سازمان دادن جنگ خلق واردروستاهاشدند،همچنان که بطوربیش ازپیش خودرابادهقانان وفق میدادنداز"فمینیسم "خود دورمیشدند. او میگوید دهقانان "انقلاب راوارونه می‌دیدند"- منظورش ازاین عبارت اینست که دهقانان اصولابرای "تحقق" نظام خانوادگی پدرسالارانه کنفوسیوس "بحرکت درآمدندونه برای گسست ازآن . اوتلاش مینمایدکه نشان دهد دررشدبعدی انقلاب ، سیاستهای حزب کمونیست درموردزنان تماماتابع نیازبرای بسیج متحد اصلی ح.ک.چ درروستاها،یعنی "دهقانان پدر سالار" ،قرارداشت واینکه،این درآنچه که اوخطسیاسی پدرسالارانه مینامد انعکاس یافت .

ولف واستیسی ،بخش عظیمی ازتحلیل خودرابه اصلاحات ارضی وقانون اصلاحی ازدواج اوائل سالهای ۱۹۵۰ اختصاص داده اند. نکته مرکزی بحثهای هرسه نویسنده این است که ح.ک.چ در جهت اضمحلال خانواده باشکست مواجه شد. آنهامعتقدنداگرچه موقعیت زنان در جامعه چین تاحدودی بهبودیافت ،امااین بهبودهرگزبمعنای به مبارزه طلبیدن سلطه مردان و موقعیت برترشان در تقسیم کاربویژه درخانه ،نبود. بدین ترتیب ،استیسی استدلال مینمایدکه "انقلاب کمونیستی‌چین‌بجای امحاءخانواده ، خانواده دهقانی راازسرآشیب انهدام نجات داد"،"یك بازتوزیع رادیکال پدر-

سالاری ،جوهر انقلابی (پدرسالاری دمکراتیک نوین) بود". برای استیسی این بدان معناست که "پدرسالاران چینی ،یک پایه نوین،دمکراتیک تربرای وحدت" داشتند ـ "چیزی که فمینیستهای آتی چینی مقابله باآن رابشدت مشکل یافتند."هرآن بهبودهای کمی که زنان به کف آوردند ، بقیمت فداکردن فرصت رسیدن به"رهائی واقعی"وبرابری کامل بامردان تمام میشد. فرصتی که استیسی معتقداست ح.ک.چ آگاهانه بدورافکند،و ولف ونویسندگان دانمارکی اعتقاد دارندکه بخاطرتضاد درون خط مشی ح.ک.چ ،از دست رفت.

میان بُرها

بحث نویسندگان هرسه کتاب تا حدودمعینی مشابه هم وصریح است : انقلاب چین اصلاً به تغییرات اساسی درموقعیت زن منجرنگشت وکمترازآن به برابری کامل زنان ومردان منجرنشدازاینرو این امرمیبایست نتیجهٔ سیاستهای پدرسالارانه (عمدی یاسهوی)رهبرانش باشد. این موضوع حتی دررابطه بانویسندگان دانمارکی نیزصدق میکند ،اگرچه آنها بیشترازنویسندگان دیگرحامی پیشرفتهای واقعی بدست آمده توسط زنان چین هستند. دربحث برسرمسئله کنارزار "انتقادازلین پیائووکنفسیوس "،که بخشی مهم ازانقلاب فرهنگی در۷۴ـ۱۹۷۳ بودوبطریق گسترده مبارزه علیه ستم بر زنان رابرپاکرد،آنهاچنین میگویندکه "ضعف کارزاراین است که قصدبرطرف کردن مشکل رانداشته است . این مسئله بر وشنی بااین واقعیت که ۲۷ سال بعد ازانقلاب، زنان هنوزتحت ستم هستند، ثابت میشود."استیسی بنوبهٔ خودّنارسائی تئوری سوسیالیستی "و"محدودیت ذاتیٔ مارکسیسم "درتوانائی تئوریزه نمودن منابع ستم برزنان "،راتقامه میکنند. بعنوان یك نتیجهٔ مستقیم ،"سوسیالیسم زنان راآزادنساخته زیرا شیوه‌تولیدسوسیالیستی ثابت نموده باسیستم تقسیم کارجنسی پدرسالارانه سازگاری دارد.".

فصل مشترك همه این بحثها،نوعی پراگماتیسم ایده آلیستی است :ح.ک.چ میتوانست ستم برزنان راکاملانابودسازد اماچنین نکرد.پس این پدرسالارانهاست. این بحث خیلی رادیکال بنظرمیرسد: ناشکیبائی ظاهری دررابطه باادامهٔ نابرابری زنان ،خط اول حمله است . در واقع،درموردآنها،این پرده ساتری است برای دوری جستن ازمبارزهٔ پرآشوبی که شرط ناگزیر انقلاب پرولتری ورهائی زنان است ."

چگونه میشدموقعیت تبعی هزاران ساله زنان راطی صرفاً۲۷ سال ازبین برد!؟ بااینکه درهمان مدت به محوطبقات نائل آمد؟اگرکسی راه انجام آنرایافته است بایدهمین حالابه جهانیان اطلاع دهد. متاسفانه هیچکدام ازنویسندگان ما به خوانندگانشان اجازه ورودبه دنیای سرّیشان رانمیدهندوبنابراین شاید ستمدیدگان محکوم به انتظاری طولانی برای چنین اراده ومیان بُرهای معجزه‌آساهستند،ودراین مدت بایدبه ابزار مشکلتری متوسل شوند: مبارزهٔ انقلابی توده ای .همانطورکه خواهیم دید،این‌دقیقا همان چیزی است که خط این نویسندگان باآن بیگانه است.ثابت خواهدشدکه میان‌بُرسرّیِ آنهایك بن بست شناخته شده است .

نجات خانواده از "سراشیب "

همانطورکه اشاره رفت ،رکن اصلی هرسه بحث دررابطه باسیاست ح.ک.چ ، درموردخانواده است . استیسی بااین بحث خودکه ح.ک.چ ، "خانواده راازسرآشیب اضمحلال رهانید"،این موضوع رابه عمیق‌ترین وجه گسترش میدهد. آیادرتصویری که اوترسیم میکند،حقیقتی وجوددارد؟آری به یك معنای معین ـ بدون شك زندگی خانوادگی بعداز آزادی جامعه چین با ثبات شد. اماانقلابیون ازقرارچه باید میکردند؟با تمام نیروهای ستمگری که قربانیان زیادی راازصفوف توده‌هاگرفته بودند،ودر سرتاسرچین آنهارا به گرسنگی کشانده وخانواده‌هارابزور از یکدیگرجداکرده بودند،بافقروفلاکتی خردکننده ،نظم اجتماعی که آنقدربیرحم بودکه درآن حتی شوهران زنانشان رامی فروختندووالدین فرزندان مؤنث خودرا بعنوان تازه عروسان خردسال‌میفروختند که درصورت عاجزماندن ازانجام این امرـگاهی بخاطرعدم توانائی درمراقبت ونگهداریشان ـ درکمال نومیدی آنها را غرق میکردند،درجائیکه صد هزاران برای زنده ماندن بخودفروشی روی می‌آوردند وتجاوزبه ناموس توسط ملاکین واوباشان فئودال عمومیت داشت،همراهی میکردند. این است آن "بحران خانواده" استیسی‌که دردنیای واقعیات وجوددارد. انقلاب دربرانداختن تمامی این مظاهر پستی ،کاملا محق بودوعملا بطورعاجل نیزچنین نمود. آیااین دلیلی بر"پدرسالاری "است ـ یااینکه امحاءستم میباشد؟تحلیل استیسی این است :دراین شرایط،خانواده "درسراشیب اضمحلال" بود،وبنابراین بایدبطرف سقوط نهائی سوق داده میشد. چنین تحلیلی مساویست بادرخواست تشدیدنابودی ای که کارکرد جامعه طبقاتی ببارآورده است . بهرحال هرچقدرهم که استیسی مایل باشد، جنبش‌های رادیکال،راههای میان برناشی از تشدیدظلم نیستند ،بلکه بالعکس محصول بسیج توده هادرمبارزه انقلابی علیه ظلمند که بدین وسیله خودآنهاآگاهانه اشکال جدیدوعالیترسازماندهی ـ ازجمله ازطریق مبارزه درصفوف خودشان ـ را آفریده وشکل میدهند.

جهشهای رادیکال درچین بوجودآمد ، آنچه که انقلاب دمکراتیک نوین بلافاصله درچین انجام داد،طبق استاندارد های تاریخ جهان ،کمترازمعجزه نبود. اصلاحات ارضی،زمین رابه مردان و زنان تفویض نمود: درمراسمهائی که این کارراسازماندهی میکرد ،خیل عظیم زنان برای نخستین باردرزندگیشان شنیدند که نامشان درملأ عام برده میشود. قانون ازدواج وسیعاًبعنوان "قانون طلاق" یا "قانون زنان " شناخته شد. تقریباًیك میلیون طلاق درطول هجده ماه صورت گرفت . وزنان ،ازجمله نوعروسان خردسال رابویژه ازقیدازدواجهای قراردادی که بسیاری بدانها مجبورشده بودند، رهانید. این خودواقعه ای بیسابقه درهر جامعه فئودالی است . امروز،برای درك ستیزوجدال ناشی ازاین مسئله ،به یك دهکده فئودالی درهندوستان یاافغانستان بروید .ملاکین ،آدم کشان ،مردانی که زنانشان راکتك میزدند،هتك کنندگان ناموس ،به گردهمائی های عمومی توده ای که آنراجلسات "گفتگودرموردزجرها" مینامیدند ،کشانده ودرآنجازنان خشم خودرابیرون ریخته ومجازاتهائی رابرای مجرمین تعیین میکردند. فحشائمعنای واقعی کلمه یکشبه ازبین رفت ـ تنها درشانگهای ۶۰ هزارزن تحت تعلیم، آموزش واشتغال قرارگرفته واسکان داده شدند ـ وازهتك ناموس بواقع‌دیگر

خبری نبود. کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی تدوین گردید که تمامی اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. و در این کار از هر قانون اساسی که تاکنون توسط دمکراسی‌های بورژوائی مدرن مانند آمریکا و انگلستان اتخاذ شده بود، فراتر رفت. خلاصه آنکه، جامعه‌ای در وضعیت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین، بسرعت پیش تاخته و بوسیلهٔ قهر انقلاب توده ای دهها بار جلو خیز برداشت ـ با تمامی این تفاصیل، مؤلفان فوق الذکر با آنهمه پدرسالاری به آن کم بها میدهند!

مائو همواره در مورد این نکته روشن بود که مبارزه علیه سلطه مردان بر زنان بخش وجزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است. یک مرد در چین معمولا زیر سه سیستم اقتدار قرار گرفته است (قدرت سیاسی، قدرت قبیله ای، قدرت مذهبی) ..... اما زنان علاوه بر اینها زیر اقتدار مردان (قدرت شوهران) هم قرار دارند. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله ای، مذهبی و مذکر، مبین مجموعه ایدئولوژی و سیستم فئودالی ـ پدرسالاری است، وچون چهار ریسمان کلفتی است که خلق چین و بویژه دهقانان را دربند کرده است". (گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی هونان). شایان ذکر است که مائو این گزارش را نه در شهر بلکه درحین انجام تحقیقات وسیع بین دهقانان برشته تحریر درآورد، درحالیکه استیسی از اوتصویری مبنی بر سازش در برابر عقب ماندگی دهقانان، ارائه میدهد.

پس قطعاً باید تصدیق شود که پیروزی اولین پله انقلاب درواقع یک قدم بزرگ به پیش برای جامعه ونیز برای رهائی زن، بود. اما اینهم حقیقت دارد که دقیقا بعلت اینکه انقلاب دمکراتیک نوین کماکان یک انقلاب بورژوائی است، در برنامه‌اش بطور مثال، فراخوان "زمین به کشتگر" (ونه اشتراکی کردن کشاورزی) را میدهد. این موضوع دارای مفاهیم متناقضی درمورد موقعیت زن درجامعه نوین است. استیسی بحث از این میکند که تقسیم زمین بین دهقانان منجربه تقویت پایه مادی خانواده درجامعه چین شد وبجای تسریع رهائی زنان، پدرسالاری فئودالی را به "پدرسالاری دمکراتیک نوین" تبدیل نمود. از اینرو چنین اتهام میزند که "بازتوزیع رادیکال پدرسالاری، جوهر "تحولات دمکراتیک نوین بود.

چیزی که او می‌بیند اما از دیدگاه یک بورژوا فمینیست ـ این واقعیت است که انقلاب دمکراتیک نوین هنوز سرمایه‌داری وبسیاری ارزشها واعمال مربوط بدان را محونکرده است. همانطور که مائو بیان کرد، دمکراسی نوین در رابر وی سرمایه داری بازمیکند.... اما او اضافه نمود، دمکراسی نوین در رابیشتر بروی سوسیالیسم میگشاید. اینست آن پایه مادی مبارزه میان دوراه که بعد از رهائی چین بوقوع پیوست. مائو بسختی علیه کسانیکه خواهان "تحکیم دمکراسی نوین" همراه بانهادهای وابسته بدان بودند (که درواقع تحکیم سرمایه داری معنی میداد)، جنگید. او در عوض، مبارزه طبقاتی را در جهت دگرگونی سوسیالیستی رهبری کرد. آری اصلاحات ارضی درخودش قادر به تحلیل بردن پایه "پدرسالاری" نبود ـ اما پایه ای شد برای حرکت بعدی ومرحله عمیقتری از انقلاب که یکسره کردن کار شاسر ـ مایه داری را، شروع میکند. استیسی، با تمرکز دقتش بر این مرحله نخستین وسپس کمابیش ادعای اینکه "پدرسالاری دمکراتیک نوین" تحکیم شده بود و در آن هیچگونه تغییر اساسی رخ نداد، تغییرات عمیقتری که با اشتراکی شدن کشاورزی طی "جهش بزرگ به پیش" اتفاق افتادند (که جهش بزرگ اولیه مائو بطرف تحول سوسیالیستی وحتی بعدها جهش بزرگتر در انقلاب فرهنگی بود)، را نفی میکند. این استیسی است ونه مائو که ضرورت تعمیق انقلاب را نادیده میگیرد.

اجازه دهید به تحلیل استیسی از خانواده ودیدگاه ح.ک.چ در ارتباط با آن، نظر بیشتری بیاندازیم، چرا که این موضوع نقطه تلاقی مؤلفین هر سه اثر است. بحث اصلی استیسی کوششی است درجهت قلمدادکردن خانواده بعنوان واحد محوری سازماندهی شیوه تولیدی، یا حداقل هم طراز با هر مقوله دیگر، بخصوص طبقه. از اینرو او بحران درچین را تحت عنوان "بحران تحقق سیستم خانواده" کنفسیوس توصیف میکند و این مباحثه را پیش میکشد که "کمونیستهای چینی هرگز اقدام به برپا کردن انقلاب فمینیستی نکردند، ... ح.ک.چ با اعتقاد به اینکه پدرسالاری مشتق از ساختار اجتماعی "فئودالی" است وبا احتساب ستم جنسی بعنوان یک تضاد غیرآنتاگونیستی طالب ازبین بردن پدرسالاری بمثابه یک طبقه نبود، بلکه بیشتر خواهان ازبین بردن طبقه معینی از پدرسالاران بود."

متاسفانه، علیرغم تکرار اتهامات دال برچهتگیری "غیرتئوریک" مائوئیستها درمورد ستم برزنان، هیچ کجا در این کتاب ۳۰۰ صفحه ای درمورد "انقلاب سوسیالیستی پدرسالارانه" بحثی درباره اینکه پدرسالاری چیست، بجز رجوع به پدرسالارها "بمثابه یک طبقه" ـ که از قرار همه مردها را دربرمیگیرد ـ پیدا نمیکنیم. این دیگرچه معنی میدهد؟ استیسی آشکارا فکر میکند که با آفریدن طبقه "پدرسالارها" مبارزه زنان را ارتقاء داده وبدان اهمیت بخشیده است. بالعکس او این مسئله را تنزل داده وآنرا بر پایه‌ای محدود قرار میدهد، این آن چیزی است که ساختار کتابش را تشکیل میدهد. (که دو اثر دیگر هم شدیداً متاثر از این استدلال مشابه هستند). مردها بمثابه یک گروه، موقعیت "پدرسالارانه ای" درمقابل زنان دارند، اما آنها یک طبقه را که توسط رابطه‌اش با ابزار تولید تعیین میشود، تشکیل نمی‌دهند. مفهوم تحلیل استیسی این است که زنان هم یک طبقه را تشکیل میدهند.

هدف این نوشته، نمیتواند بررسی این مسئله باشد بخصوص آنکه خود استیسی هم اینکار را نکرده است ـ اما تکیه بر این نکته فاقد ارزش نیست که سردرگمی او در اینجا نقش مرکزی مالکیت وکنترل بر ابزار تولید (زمین، کارخانه‌ها، ارتباطات، سیستم حمل ونقل وغیره) و تولید ارزش اضافی اجتماعی در تقسیم جامعه به طبقات را مخدوش میکند. استقرار دولت پرولتری واجتماعی شدن مالکیت از طریق جایگزینی آنها نه در دستان یک اقلیت استثمارگر، بلکه برای نخستین بار در دستان خود توده های وسیع، باعث یک گسست رادیکال از تمام اشکال تاکنون موجود اجتماعی میشود. بر این اساس، مبارزه طبقاتی پرولتاریا، ازجمله زنان جنگجویش، به انجام رساندن انقلاب درجهت امحاء تمامی استثمار وستم ـ که ستم برزن قطعا یک حلقه کلیدی از آن است ـ وپیشروی بسوی کمونیسم بعنوان بخشی از انقلاب جهانی میباشد. همانطور که مارکس تصریح میکند سوسیالیسم عبارت است از: "بیان استمرار انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان دوران گذار ضروری جهت



جنگجویان چریک زن درجریان جنگ رهائی بخش ملی .



زنان میلیشیا

بر حاشیه یك تصویر

فوریه ۱۹۶۱

چه شجاع! چه درخشان!
رخ می نمایانند در میدان
با شاخه های تفنگ،
بلند بر شانه هایشان
با نیزه های نخستین آفتاب،
بر چهره هایشان.

اینان دختران چیـــنند،
چنینند:
افکارشان بلند،
بی اعتنا به مخمل و ابریشم،
با عشق،جامه های رزم بر تن

سروده مائوتسه دون

امحاءکلیه اختلافات طبقاتی ،امحاءکلیه مناسبات اجتماعی ناشی ازاین روابـــط تولیدی ،انقلابی کردن کلیه عقایدی کـه محصول این مناسبات اجتماعی هستنـــد" (مبارزه طبقاتی درفرانسه) تجدیدنظر استیسی درموردطبقات ،که برای زنـان ومردان هریك طبقه ای رامیساز د.بجای کمك به روشن کردن کامل‌ریشه های ستم برزنان درجامعه طبقاتی ،درواقع ایـــن موضوع رادرروابطزنان ومردان محدودو محصورمینماید.

اولا،این دیدگاه بدورازاین حقیقت است که این جامعه طبقاتی است کـــه تولیدکننده وتقویت کننده تمامی انـواع ستمهاست ـ که ستم بر زن یك نمونـــه کلیدی دراین راستاست .این واقعیـت، که این سیستم حتی مردان ستمگروستمکش رابعنوان عواملش برای ابقاءزنـــان در جایگاهشان مورد استفاده قرارمیدهـــد، محصول تقسیم جامعه به طبقات بوده‌وتوسط آن تقویت میشود. امحاءپدرسالاری بـــه شکلی که استیسی بیان میکندناشی از محو"پدرسالارهابعنوان یك طبقه"نخواهد بود،بلکه محصول زوال جامعه طبقاتـــی بهمراه تمام تقسیمات اجتماعی ونابرابری‌های همراه بدان است .ثانیا،تجدیدنظر استیسی ،به اهمیتی که ستم برزنان در این سیستم داردکم بهامیدهد.تحلیـل او اینکاررابامحدودکردن ریشه های ستم‌بر زنان انجام میدهد. اوبدینسان اهمیت مبارزه ستم برزنان رابعنوان بخشی از پروسه کلی انقلابی ،ونقش زنان در آن مبارزه را،نمی بیند.

بدین ترتیب ،نبایددراتهام مکرراو نسبت به مائو وح.ك.چ مبنی بر"سوسیالیستهای پدرسالار" ،جای شگفتی باشـد. استیسی بندرت پاراگرافی به حـوادث انقلاب فرهنگی اختصاص میدهد استیسی و ولف ،وقتیکه فعالیتهای راهگشایانـــه میلیونهازن درانقلاب فرهنگـی که به خطوط مقدم یك مبارزه توده ای حقیقی و دورانسازجهش کردند،وسنن رادرتمامـی عرصه هابمصاف طلبیدندرانادیده مـــی گیرند،وقتیکه آنهامبارزه این میلیونهـا علیه فرهنگ وچهره کهنه وهزاران ساله زن بمثابه یك موجودپست ودرجه دوم ، فارغ ،موجودی که برای خانه د اری و بچه درست کردن خوب است ونه برای ادارهٔ جامعه ،رانادیده میگیرند،ودرعوض این سوال راتعیین کننده قلمدادمیکننـد که آیازنان پس ازدهسال از۶۰ با۷۰ ٪ مشاغل مردان برخوردارند،۲۰ یا۳۰ ٪ کادر هاراتشکیل میدهندوغیره. یك چیـــز را نشان میدهندوآن اینکه به منطق خـــود وفادارند: منطق رفرمیسم وفرموله کردن خواستهای جزئی برای زنان بجای حمایت ازنقش قاطع وکیفی درنبردبـــرای رهائی نوع بشر.

تعریف من درآوردی استیسی ازطبقه وقراردادن خانواده برفرازوخـارج از زمینه انقلاب پرولتری،ونتیجه گیری او ازاینکه پدرسالاری وسوسیالیسم بـــاهم سازگاری دارند،دیکتاتوری پرولتاریـاو وظیفه رهاسازی جهانی آنرالوث کرده و تنزل میدهد. این دیدگاه سوسیالیسم را چیزی متفاوت از مبارزه همه جانبـــه انقلابی برای ازهم دریدن تمامی ریشه‌های جامعه طبقاتی استثماری وتقسیم‌بندی های اجتماعی ونابرابریها،ازجمله میان‌زنان ومردان ،برای پیشروی بطـرف کمونیسم ،وانمودمیسازد.

بخشی ازاین اغماض (استیسی)یـا تحقیروتحریف (ازسوی مؤلفان دانمارکی) اینست که انقلاب فرهنگی دقیقا بـــه صورت فوق عمل کرد. فراخوانِ جنگـــیِ عمدهٔ انقلاب فرهنگی عبارت بـــوداز، "شورش علیه مرتجعین برحق است "ـ و این بمعنای ارتجاع درهمه زمینه هاست و نه اینکه درهمه زمینه هابجزاستبدادپدرسالاری ،یادرهمه زمینه ها بجزنابرابری زنان (ازجمله اینکه زنان نسبت بـه مردان درروستاهاتنها۶۰تا۷۰درصددرآمد داشتند). امکان نداردحتی یك حلقه از زنجیراستثمارونابرابری رادست نخورده باقی گذاشت ـخواه این استثمارونابرابری یك ملت برملت دیگرباشد،خـواه مردان برزنان ،وخواه روشنفکران بـر کارگران یدی .دراین مفهوم است کـه انقلابیون چین گفته فوق الذکر مارکس در دررابطه با"بیان استمرارانقلاب"بعنوان "چهارکلیت "درمیان همه تبلیغ کردند . طبق این "چهارکلیت "،انقلاب سوسیالیستی بایدنه صرفاًبرخی بلکه تمامـــی بقایای استثمارگرانهٔ جامعه طبقاتی را ازریشه نابودسازد. چون همان منطقـــی که ازمبارزه علیه هرنوع تمایزیانابرابری خاص،دوری میجوید،که ایده برتری مردان نسبت به زنان ،مناسبتربـــودن مردان برای وظایف مهم رابمصاف نمی ـ

طلبد،یاکه برخوردبه موقعیت سلطه مردان برزنان را"به زمانی دیگر" موکول میکند،یابسیج زنان درراه‌مبارزه علیه ستمی که برآنهاواردمیشودرابه‌تاخیر میاندازدویافکرمیکندکه این امرصرفا مربوط به زنان است ،یابهرشکلی این گونه امتناعهارا"توجیه "میکند - تمام چنین تفکراتی- منطقی راکه پشت هر گونه تمایزدیگردرجامعه قرارادارد را تقویت میکندوبدینسان بطورعینی به بورژوازی کمك میکند(وتحت سوسیالیسم به تلاشهای بورژوازی دراحیای سرمایه - داری کمك میکند). آیاممکن است کسی نماینده پرولتاریا - طبقه ای که تنها درصورت رهانیدن تمام بشریت خود را رهامیسازد - باشدوحتی برای یك لحظه ستم برنیمی ازجامعه ویاحتی بخشی از جامعه رانادیده گرفته وتحمل کند؟

خیر،چنین نیست .بدون شرکت فعال توده ای زنان حتی انقلاب نیز ممکن نیست .بدون انجام نبردعلیه زنجیرهایی که انرژی انقلابی زنان را عقب نگه میدارد ،حتی مردان پرولترنیز نمی توانندچنان دگرگون شوند که شایسته ودرخورنیازهای پیشروی همه- جانبه انقلاب درهرمرحله‌باشند،خواه این مرحله دمکراتیك نوین باشد یاسوسیا - لیستی - پرولتاریائی .بدین دلایل است که مائوثابت نمودپیشروی انقلاب چین میتواندبوسیلهٔ جایگاه زنان درانقلاب سنجیده شود.همچنین گزارش شده که مائواظهارداشته است،"انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان وبرای زنان برپاخواهد شد"و" تازمانیکه تنهایك زن درجهان وجودداشته باشدکه رهائی نیافته هیچکس بواقع آزادنخواهدبود." " آنروزی که زنان سراسرکشوربپاخیزند،آنروز روز پیروزی انقلاب چین خواهد." (دونقل قول اول از"زنان نگهدارندهٔ نیمی از آسمانند"نوشته میشل لوا ،ونقل قول آخر ازسوسیالیسم وفمینیسم" نوشته الیزابت کرول است ،که بررسی قدیمی تر و دوستدارانه تری ازرهائی زنان.چین ارائه داده اند.) فی الواقع ،عمیقترین‌و همه جانبه ترین مبارزه جوئی علیه‌تمامی قیدوبندهای سنتی ،ورهائی خشم زنان بمثابه نیروئی عظیم برای انقلاب در آن دوران ،حقایقی ژرفند.

مطمئنا،آن نوع نابرابریهای مداوم جنسی که استیسی - ولف ونویسندگان دانمارکی،همگی مفصلاذکرکرده اند موضوعات بی اهمیتی نبوده اند.درحقیقت این حلقه هاکه زنان رادربردگی نگاه میدارند،حلقه هائی از زنجیری هستند کهمه ستم‌دیدگان رادربندنگاه‌میدارد. اماسوسیالیسم دقیقاًیك گداراست ،یك اتوپی ایستاکه ازطریق وضع قوانین جدیدویاحتی سازماندهی مجددنهادخاصی مثل خانواده ،بکف آمده نیست ،بلکه "بیان تداوم انقلاب"است .اگرایین نویسندگان نقدشان رادراین حد می- کردندکه [درچین انقلابی - م] هنوزهم نابرابری موجودبود،هنوزهم آثارپدرسالاری باقی مانده بود،هنوزهم تولیدکالائی وعناصری ازمالکیت خصوصی وجودداشتند وهنوزهم بسیاری موانع درمقابل رهائی کامل زنان ازجمله رهروان قدرتمند سرمایه داری درراه های عالی خودح.ك.چ وجودداشتند،وبنابراین انقلابچین راه درازی درپیش داشت آنگاه هیچ جای تکذیب وجودنمی داشت .همانگونه که خودمائومتذکرگردید"درکشورماسیستم کالائی اعمال میشود،سیستم دستمزدی‌نیز نابرابراست ،مانندجدول هشت درجه ای دستمزدوغیره .دردیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهائی رامیتوان صرفاًمحدودکرد بنابراین ،اگرافرادی نظیرلین پیائو بقدرت برسند،برایشان خیلی آسان خواهدبودکه بسرعت نظام سرمایه دا ری رابرپانمایند."(نقل از"مارکس، انگلس لنین دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا"۱۹۷۲) مائوکاملاآگاه بودکه انقلاب سوسیالیستی یك نبردطولانی است .

امایك تفاوت بنیادین وجودداشت. پرولتاریابرهبری‌حزب کمونیست بقدرت رسیده ومالکیت ،اجتماعی گشته بود.بر این مبناودرادامه انقلاب ، توده هابرای تحدید نابرابریهاودرهم شکستن‌تقسیمات اجتماعی رهبری شدند.بنوبهٔ خود، توده زنان ازجمله صدهامیلیون زن روستائی نیزدرمسیرمبارزه باهرحلقه ازاین زنجیرستم پیش ترفتند. آنهاتقسیمات اجتماعی قرون گذشته راچنان درهم شکستندکه‌تاآن زمان سابقه‌نداشت .

انقلاب فرهنگی

چه جای دیگری سراغ دارید که زنان آن مثل زنان چین دوران انقلاب فر - هنگی ،ازکنج خانه هاوشاغلشان به عرصه مبارزه برسرراستای کل جامعه،هجوم آورده باشند؟میلیونهازن چینی‌تحت دوش نبرد،"زنان نیمی ازآسمان رانگاه می - دارند" - که ذکری ازآن درکتاب ولف ویااستیسی بمیان نیامده - درکاردهای سرخ ،در"رسته های زنان آهنین "کارگر ودهقا ن جهت آموزش فلسفی ،اقتصاد سیاسی ،ومجادله ومبارزه برسرهمه چیز، ازسازمان خانواده گرفته تامباحث علم، فلسفه،وهنر - وگذشته ازاینها ،مغلوب ساختن رهروان سرمایه داری که درده- های بالای حزب لانه کرده ودرتلاش بازداشتن انقلاب ازپیشروی وبازپس گرفتن قدرت ازتوده هابودند - شرکت جستند. سنت درهمه جابمقابله طلبیده شد،ودرست برخلاف این گفته کنفسیوس که "پرمرغ تاعرش علا پروازنمیکنند" توده های زنان چینی باهجوم بردن به کلیه عرصه های جامعه - علیرغم اینکه تحت سلطه جنس مذکربود - آسمان را به تسخیرخود درآوردند، ازسدهای مولد برقی که منحصراًتوسط زنان اداره میشد- ندتازنان‌بیسوادردورافتاده ترین روستا- هاکه عمدتابرتلاشهای خوددرجهت ایجاد کارگاههای تولیدترانزیستور، موتوروغیره متکی بودندراهمه جامیشدیافت.فراگیری طرحهای الکترونیکی ونقل قولهای مائو تسه دون (" کتاب سرخ کوچك ") به عده ای اندك محدودنشد.میلیونهازن جوان کاردسرخ زندگی راحت درشهرها رارهاساخته وبرای انتقال انقلاب به خواهران وبردران دهقان خود،به روستا- ها رفتند،که نخستین وظیفه شان کمك به دهقانان درمطالعه قوانین مبارزه طبقاتی درجامعه سوسیالیستی بود.مائودررابطه بااین پدیده های نوین گفت که ،مثل ایدست که چین بخشی ازدنیای دیگر و کرات دیگریست ،یعنی همان کشوری که زنان آن - که قبلا تنها وظیفه‌شان تولید مثل بود - مسئولیت انجام "پدیده های شگفت آور "، وظایف باورنکردنی" را بعهده گرفته بودند.شایدبرتری جنس مذکرتنهاتندیسی بودکه پابرجامانده و توسط خط"پدرسالارانه" ح.ك.چ ،حمایت میشد؟بسختی میتوان چنین گفت - بطور مثال بنگریدبه آثارهنری انقلابی که طی انقلاب فرهنگی تهیه شدند: رسته سرخ زنان ،دختر سپیدموی،اپرای چینی " در بارانداز"، وغیره‌دراین آثار،زنان بمثا- به رهبران انقلابی ،ازجمله درمبارزه

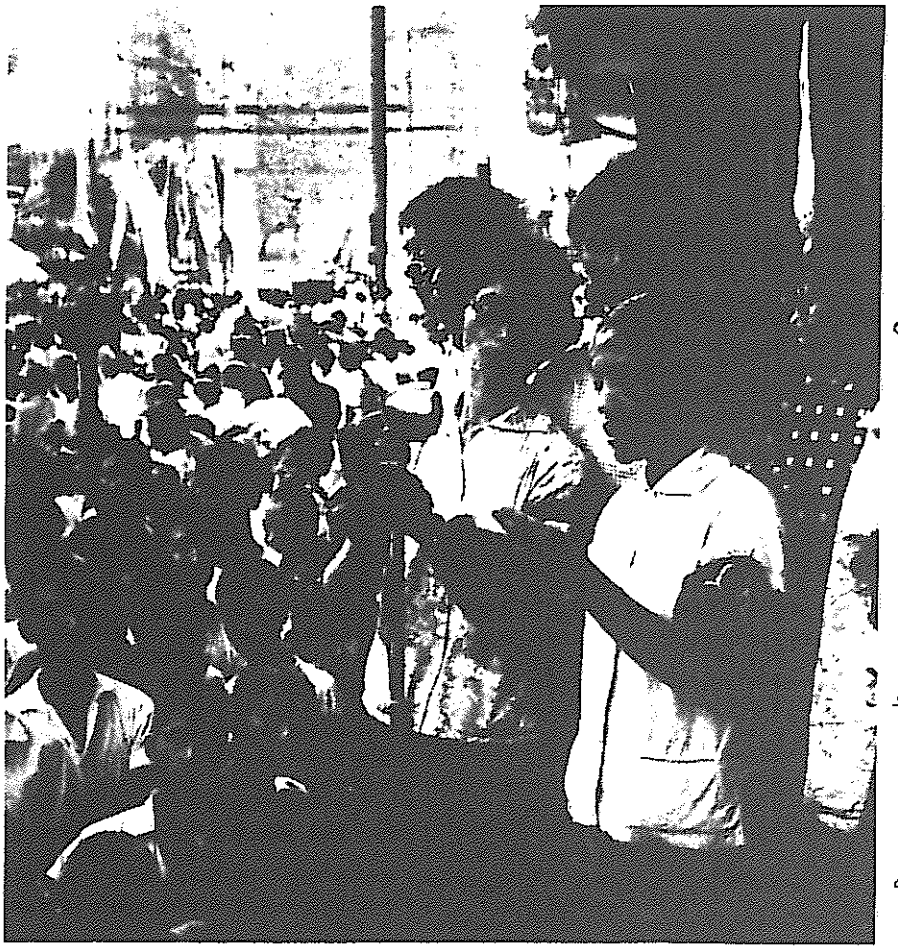

صحنه ای ازانقلاب فرهنگی

مسلحانه ،ترسیم شده اند. ترسیم این زنان انقلابی اتفاقی نبود،بلکه بیانگرمبارزه علیه انقیادزن درکلیه عرصه های جامعه منجمله هنر،بازگوکننده اهمیتی بودکه انقلابیون به انقلابی کردن افکارمردم برسراین مسئله ،قائل بودند.نانسی میلتون یکی ازکسانیکه خودشاهدی عینی در آن اوضاع بود،نوشت : "برای یک شوونیست جنس مذکردرچین مشکل است که به تئاتربرودوبابتماشای برنامه تلویزیون بنشیند،بدون اینکه آماج حمله داستان- های حاوی قهرمانیهای زنان قرارنگیرد". برای رفع ابهام بایدبگوئیم که آنها "کارگران تولیدی نمونه "نوع رویزیو- نیستی شوروی هانبودند،بلکه زنانی بودندکه درنبردبرسرسرنوشت چین و انقلاب جهانی بمبارزه برخاسته بودید.

آری همانطورکه مائوگفت ،علیرغم تلاشهای قهرمانانه توده های چینی منجمله زنان ،هنوزبسیاری زمینه هامتحول نشده وبسیاری نابرابریها کماکان باقی مانده بودند اما کسب قدرت سیاسی توسط توده ها تحت رهبری پرولتاریاوپیشاهنگ مارکسیست - لنینیستش ،یک تحول کیفی بودکه چین رادرمسیری کاملا نوین ومتفاوت قرارداد. واین آنچیزیست که نهایتا توسط روش جامعه شناسانه این سه دسته نویسندگان ،انکارمیگردد: آنهابر"شواهد کوته بینانه ای در رابطه بااینکه نابرابری وتفاوت هنوزدرچین موجودبوده ومحو نشده بودند،اشاره میکنندتابلکه این شاهدانکارناپذیررامخدوش سازندکه نابرابریها وتمایزات مداوماودرجهت محوشدن زیروروميشوند،واین خودمنعکس- کنندهٔ پیشروی پرولتاریادرمبارزه طبقاتی پیگیرتحت سوسیالیسم بود.

بطورمثال ،این جهان بینی خودرا در برخوردبه برخی پیشرویهای معین درروند انقلاب فرهنگی ،بروزمیدهد. یکی ازتدابیرآن زمان عبارت بودازتشکیل رسته- های "زنان آهنین" ،یعنی آن نیروهای ضربت که کلا اززنان تشکیل شده وپیشبردوظایف جمعی وتلاش حداکثرجهت ساختمان سوسیالیسم ونمایش عملی قدرت زنان (منجمله به قصددرهم شکستن رفتار سلطه گرانهٔ جنس مذکروارتقاءهمگان به قله های نوین) رابعهده گرفته بودند.مثلا زنان روستائی برای شرکت درپروژه- های عظیم کئوپراتیوی ،مثل "پروژه کانال بیرق سرخ "بسیج شده بودندکه نودهزار از ۲۵۰ هزارکارگراین پروژه راتشکیل میدادند. یکی دیگرازاین تدابیر،تغییر سیستم تعیین دستمزددهقانان درازای کار درمزارع کلکتیوی،بوددهقانان برحسب ساعات کاروبازده کار،نمره کارمیگرفتند. زنان معمولابه اندازه ۷۰- ۶۰ ٪ مردان نمره کار(طی دهه ۱۹۶۰) حاصل میکردند.["نمره کار" مقدارکارهرفرد که برحسب دوفاکتورفوق ازیک تعیین میشدرانشان میدهد - م] طی انقلاب فرهنگی ،یک عامل دیگرنیزبه این سیستم اضافه شدوآن چگونگی تفکروبرخوردبه کل مسائل کمون بود. جلساتی برگزارمی شدندکه طی آنهادهقانان ارزیابیهای خود راارائه می دادند:یک جوان روستائی قوی بنیه برخاسته ومیگفت که اگرچه اوازفلان رفیق زن بازده بیشتری داشته است ،امابخاطراینکه این رفیق زن طی وقت استراحتش برای گروه آب آورده است وبابه عضوکم تجربه ترگروه تکنیک- های جدیدرآموزش داده است وغیره ، بایدنمره بیشتری به اوتعلق بگیرد. این امر،بطورواضح ومشخص اهمیت صرف قدرت فیزیکی درتعیین نمره کارراکاست وبدین ترتیب نابرابریها،منجمله نابرابری زنان راکاهش راداد.

نویسندگان دانمارکی به این پدیده- ها نگاهی سرسری میاندازندومدعی اند که آنهاعملکردمسلط نداشته اندو چنین نتیجه میگیرندکه ،"این گرایشات ،تغییر در این حقیقت بوجودنمیاورندکه اکثر زنان هنوزبه خانواده هاو وظایف خانوادگیشان وابسته اند."این نویسندگان بیشترشبیه اسبهائی هستندکه چشم بندبر چشمانشان بسته شده که صرفاًآنچه را که جلوی نوک بینی شان است می بینند، نه چیزنوودرحال برخاستن راکه درحال جنگ علیه جهان کهن ،ونبردمتولدشدن است. چشم بندآنهاچیزی نیست بجزتنگ نظری ماتریالیسم عامیانه شان است که هیچ وجه مشترکی باماتریالیسم دیالکتیکی مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ندارد.

باتوجه به دیدگاه ومتدولوژی عمومی ولف واستیسی ،جای تعجبی نیست که آنهامعتقدندکودتای ارتجاعی ۱۹۷۶درچین که دن سیائوپین وداروسته اش رابقدرت رساند،هیچ عواقبی رامتوجه موقعیت زنان نساخت (نویسنده دانمارکی دراینمورد نظری ارائه نداده است). هردوی آنها، این کودتاراصرفابک "چرخش براست " دیگردرتاریخی میدانندکه قبلا بطور

کامل وجه المصالحه قرار گرفته است . نگاهی به نمونه ای از جهان بینی حکام نوین چین می افکنیم که در کتاب ولف ذکر شده است : خبرنامه جوانان چین چنین نوشته است که "اگر از بین بردن جنین‌های مؤنث ادامه یابد، طی بیست سال آتی باعث بوجودآمدن مشکل اجتماعی خواهد شد ـ تعداد زنانی که بهمسری مردان درآیند کافی نخواهد بود." مسئله از نظر این خوکهای رویزیونیست ، افزایش قتل نوزادان مؤنث نیست ، بلکه اهمیت مسئله برای آنها در این است که طی بیست سال آتی ، ممکن است مردان به تعداد کافی همسر نیابند! این دیدگاه منفور مبین حاکمیت بورژوازی نوخاسته است که برپرچم نبردش نوشته "ثروتمند شدن شکوهمند است " ، که درهمه جا نابرابری‌های بین شهر و روستا، بین کار یدی و فکری و بین کارگران و دهقانان ، را دامن میزند و سلطه مرد بر زن را تحکیم میبخشد. چین کنونی به بورژوازی تعلق یافته است . این امر، صرفا یک "چرخش براست" نیست بلکه اگرچه ممکن است همه اشکال پدرسالارانه "ستم بر زن دوران چین کهن کنفسیوس را احیاء نکرده باشند"، اما بازگشت کامل به گذشته آغاز شده و مطمئنا جان دمیدن به هرجز، وحشتناک از ستم منجمله ستم بر زنان ، را ادامه خواهند داد.

ضمنا هیچکدام از این نویسندگان سخنی درباره چیان چین و نبرد قهرمانانه وی در پیشبرد و رهبری انقلاب بمیان نمی آورند، و در مورد حملات گوناگون و منفور ارتجاع رویزیونیستها بروی ، منجمله این اتهام که وی در پی ساختن "امپراطوری کوچک" خودبود، چیزی نمی نویسند. چیان چین شخصا رهبری بسیاری از تحولات انقلابی را در عرصه پر انتقاد هنر و ادبیات طی انقلاب فرهنگی بعهده داشت مهمتر از اینها او رهبر سیاسی پرولتاریا در مجموع نبرد بود. امروزه، اویکی از دوزندانی سیاسی اصلی در چین (بهمراه چان چون چیائو) است ، که همچنان بر موضع انقلابی خویش پافشاری میکند. دو راه در چین نمایان شدند ـ اما این نویسندگان ، به دور از هرگونه تحلیل طبقاتی واقعی ، قادر به تشخیص آنها نیستند.

اعلام تداوم انقیاد

جهل نویسندگان در مورد (و در واقع سرپوش نهادنشان بر) مبارزه طلبی و فعالیت سیاسی ـ ایدئولوژیک زنان چینی طی انقلاب فرهنگی ـ که اکثریت بزرگی از "بررسی‌های واقع‌بینانه فمینیستی از رهائی زنان در جمهوری خلق چین " (که نویسندگان امیدوار به نفی آنها هستند)، بر این پایه مترتبند ـ بخشا در پی استفاده از عدم آگاهی خوانندگان شایدجوانی است که با این حوادث آشنائی ندارند . اما باز هم در اینجا چیز دیگری نیز بیش از پیش پنهان مانده است و آن چیزی نیست بجز تلاش درجهت معطوف داشتن و تنزل توجه زنان تا سطح عرصه خانواده و اقتصاد و منحرف ساختن آن از مسائلی که پیش از آن هرگز "امر زنان" نبود ندیعنی همان مسائل گسترده جامعه و جهان و بیشک انقلاب و حاکمیت دولتی . استیسی تلاش دارد که این مسئله را از نظر تئوریک با این استدلال حمایت کند که از قرار اشتباه بزرگ ح.ک.چ این بود که مسئله زن ـ و بویژه خانواده ـ را بیش از حد در عرصهٔ روبنا و بویژه بمثابه یک موضوع ایدئولوژیک مورد بررسی قرار داده ، و در عرصه زیربنای اقتصادی بهای کافی بدان مبذول نداشته است . (از همین جا میتوان دریافت که وی اینرا دستاویزی برای نادیده گرفتن روبنا و حاکمیت سیاسی، و بویژه انقلاب فرهنگی ، قرار میدهد). بعلاوه ، استیسی می‌گوید که ح.ک.چ از خطی متافیزیکی در مورد خانواده برخوردار بود، و بدان بمثابه نهادی که همیشه پایدار خواهد ماند و به آن بعنوان عرصه مقدسی برخورد میکرد. او نقل قولی میاورد که مدعی است. بیانگر "شیوه برخورد تاریخا مسلط ح.ک.چ به خانواده "است، و طبق این نقل قول خانواده "هرگز از بین نخواهد رفت "چرا که موجودیتش "نه تنها توسط تفاوتهای فیزیولوژیکی جنسیتها بلکه توسط بقا نسل رقم میخورد"، و معتقد است که این امر در کمونیسم نیز پابرجاست. و بدنبال این یکسری آمار و ارقام در مورد تحکیم و قدرت خانواده در دهه ۱۹۵۰ و درباره نقش سنتی زن در خانواده ، ارائه میدهد. بنابراین ، طبق نتیجه گیری وی ح.ک.چ "هرگز خواهان یک انقلاب فمینیستی نبوده است "و غیره تا چه رسد به اینکه در خانواده تغییرات انقلابی داده و آنرا بمثابه مؤلفه ای از رهائی زن از میان برداد، از اینها گذشته حتی آنرا تحکیم بخشیده و نتیجتا امکان رهائی زنان را تضعیف نموده است .

خانواده ـ زیربنا و روبنا

نخستین اتهامی که استیسی اقامه میکند ـ مبتنی بر اینکه ح.ک.چ "معتقد بود که تحول در خانواده یک تغییر "روبنائی" است و "از درک اینکه تغییر در خانواده هم زیربنا و هم روبنا را متغیر میسازد قاصر ماند" ـ یکی از جالبترین مسائل تئوریک است که او بدان می پردازد. علیرغم اینکه او "روبنا" را درگیومه می‌گذارد، و اگرچه کتابش پر از منابع رجوعی است و با توجه به اینکه این اتهام یک حلقه کلیدی در نقدوی بوده و بارها تکرار شده است ، اما استیسی هیچگونه منبعی را برای اثبات این اتهام ارائه نمی دهد . و با کمال تاسف برای استیسی ، این خط مشی به ح ک چ تعلق ندارد ـ مطمئنا نه خط مقرر فرماندهی انقلابی تحت رهبری مائو بوده ، و نه حتی خط مارکسیسم‌ـلنینیسم بطور عام است . مقاله مندرج در هونگکی (نشریه تئوریک کمیته مرکزی ح.ک.چ) در سال ۱۹۶۰ چنین بحث نمود: "خانواده ، باظهور مالکیت خصوصی تولد یافت . از همان ابتدا، رابطهٔ خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آنرا تشکیل داد، بدینسان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود." (تجدید چاپ شده در "جنبش زنان در چین " ، کلکسیون ارزشمندی از اسناد دست اول در مورد رهائی زنان در چین ، گردآوری شده توسط الیزابت کرول) . این مقاله در ادامه از مارکس نقل قول میاورد: "خانواده مدرن نه تنها نطفهٔ بردگی بلکه سرواژ را نیز با خود حمل میکند، چرا که از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشت . خانواده کلیه تخاصماتی را که بعدا در ابعادی گسترده درون جامعه و دولتش، تکامل یافتند را بصورت مینیاتوری در خود حمل می نماید." (نقل شده توسط انگلس در منشأ خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت) . این نمونه برخورد را بسختی میتوان برخوردی نامید که خانواده را صرفا یک پدیده روبنائی میبیند ـ آنگونه که استیسی اتهام میزند.

طنز قضیه در اینجاست ، در حالیکه استیسی معتقد است که مهمترین اشکال ح.ک.چ در آن است که به خانواده بمثابه یک پدیده ایدئولوژیک برخورد میکرد ولف اعتقاد دارد که ح.ک.چ از نظر ایدئولوژیک توجه کافی به خانواده مبذول نداشت : "دریغا، که برنامه ریزان اجتما-



دهقانان چینی درجریان انقلاب فرهنگی ، کتاب نقل قول آثارمائوتسه دون رادردست دارند. کلکتیویزه کردن کشاورزی به پی ریزی رهائی زنان کمك کرد.

عی چین این حقیقت رانادیده گرفته اند که تفکرپدرسالارانه ،یعنی همان ایدئولوژی نظام خانواده مرد، همه عرصه های جامعه چین رادرنوردیده است وکماکان شرکت کامل زنان رادرزندگی سیاسی ونیزاقتصادی،مانع میگردد. اگرچه طی کارزار"قانون ازدواج" درسال ۱۹۵۳ ،و مجددا درسال ۷۵ ـ ۱۹۷۴ طی "کارزار انتقادازکنفسیوس " ،بازآموزی ایدئولوژیك اندکی صورت گرفت ،امابازسازی خانواده چینی به اضمحلال طبیعی آن در نتیجه سایرتحولات اجتماعی ،منوطگردید. یکی ازمهمترین مشغله های ذهنی ح.ك.چ عبارت بودازنابود ساختن قدرت دود ـ مانهاوطبقه ملاکین که این قدرت را در اختیارداشتند. پایه ایدئولوژیك تفوق جنس مذکرکه قدرت برآن مترتب بود شدیدامورداغماض واقع گشت ویاحداقل دیگربعنوان تهدیدی برای دولت محسوب نشد"

اینهم برگ سبزی بودتحفه نویسنده‌ای که،نبردهای سیاسی ـ ایدئولوژیك انقلاب فرهنگی وبرسرقدرت سیاسی را ازسرهمدردی به هیچ میانگارد، ودر مورد نقش زنان جنگاورانقلابی درعرصه فرهنگ ،چیزی برای گفتن ندارد. خط ح.ك.چ بطورفشرده درسرمقاله رنمین ـ ریبائو (روزنامه مردم) مورخ ژوئن ۱۹۵۸ منعکس شده است ، که ارائه جمع‌بندی ازتجربه "جهش بزرگ به پیش" میپردازدکه طی آن میلیونها زن چینی جهت شرکت درفعالیت تولیدی وسیاسی بسیج شدند: "حقایق بسیاری ازدل جهش بزرگ به پیش‌خودرانمایان ساختندکه ثابت کردند تنهاباتوانائی بخشیدن‌به کسب رهائی ایدئولوژیك خویش است که رشدنامحدودنیرویشان امکانپذیر خواهد بود."مضاف براین ، درآنجاتاکیدشده بودکه خودزنان بایددرمبارزه درعرصه ایدئولوژیك نقش مهمی ایفاءکنندبنحوی که ـ بقول مقاله ـ مردان دیگردرموقعیتی قرارنگیرندکه‌دانششان رادرجهت زیان زنان به انحصاردرآورده وبکارگیرند . واین امر، ایجاددستجات زنان‌تئوریسین رادربرگرفت ،که دراینجانیزهمگی‌تیمها صرفااززنان تشکیل میشدند. آنها می‌گفتند،"برای اینکه ضربه آهنین واردکنی نخست بایدبدنی ورزیده داشته باشی ."

فی الواقع، آنکس که به مبارزه ایدئولوژیك کم بهاداده ،ولف است نه‌ح.ك.چ . بطورمثال ، اومینویسد:"هنگامیکه زنان جوان سئوالات مراباساده لوحی با شعارهای سیاسی پاسخ میدادندوباتحقیر ازعقایدفئودالی والدینشان سخن میگفتند مجبورمیشدم باعصبانیت بادرك پوچشان مبارزه کنم ...." چه چیز بسدی در استهزای ایدئولوژی فئودالی وجوددارد !؟ شایدمسئله واقعی ولف عدم وجود مبارزه ایدئولوژیك مکفی نبوده،بلکه مسئله واقعیش این باشدکه مبارزه علیه چه نوع ایدئولوژی درجریان بوده ـ ایدئولوژی خودولف درموردفئودالیسم آنچنان "پر-احساس " و"پرتفهم " است که چنین‌جمله‌ای رابرروی کاغذمیاورد:"چیزهای خوبی میتوان درموردازدواج ازقبل ترتیب داده شده گفت!"

خلاصه اینکه ،ولف واستیسی درمورد بحث اساسیشان باهم توافق دارند،بااین تفاوت که یکی فکرمیکندکه اشتباه ح.ك.چ دربرخوردبه خانواده بمثابه یك مقوله ایدئولوژیك راه افراط رفت ودیگری معتقداست که دراین رابطه ح.ك.چ‌دچار

تفریط شد. در اینجا آنچه که مشخص است این است که هردوفاقدیک درک درست ازپروسه سیاسی انقلاب ودیالکتیک بین تحول زیربناوروبنا،وموقعیت خاص خانواده دراین پروسه ،هستند.

نقش پایه ای وساختارخانواده در چین ،وابسته به اراده ح.ک.چ یاحتی هر گروه یاطبقه دیگرنبود،بلکه مبتنی براین واقعیت بودکه این نقش وساختارمنطبق برسطح کلی رشدجامعه‌سوسیالیستی درچین بود .بخاطراشتغال جمعیت کثیری از مردم درکشاورزی که عموماغیرمکانیزه ، بامالکیت کلکتیوئی وسطح نازل تشکل کئوپراتیوی دهقانان درتولیدبود،خانواده کماکان به پیشبردبرخی عملکردهای اجتماعی خدمت میکردواین امردرسوسیالیسم تامدتهاتداوم خواهدداشت . علاوه‌بر این بوجودآوردن تحول بیشتردرنقش وساختارخانواده مرتبط باتحول مناسبات تولیدی بطوراعم بود.

اما،آنگونه که استیسی مدعی است ، این بمعنای آن نبودکه خانواده نهادی مقدس وغیرقابل تغییربود که ح.ک.چ تحکیم بخشیدن بدان رامدنظرداشت . فی الواقع،آن نقل قولی که اوبعنوان "نمونه تیپیک برخوردح.ک.چ نسبت به زندگی خانوادگی "بیان میکند،بهیچ وجه یک نمونه تیپیک نیست . این نقل قول در حقیقت ازیک روزنامه محلی اخذشده که درسال ۱۹۵۹ منتشرمیشد.آری ، واقعیت این است که احتمالابازهم میتوان نقل قولهای مشابه دیگری نیزیافت ..اما استیسی که بسیارخواهان اثبات فقدان درک تئوریک صحیح مارکسیست ـ لنینیستها درموردخانواده است .،هرگزازنظرات هیچکدام ازرهبران کبیرمارکسیست ـ لنینیست دربارهٔ این موضوع ،ذکری به میان نمی آورد.بطورمثال ،درمقالات مهم ح.ک.چ این نقل قول ازانگلس ذکرشده است :"شرکت کلیه زنان درکاراجتماعی ،پیش شرط رهائی آنان است.برای نیل بدین هدف ضروری است کەخانواده بعنوان یک واحداقتصادی جامعه اضمحلال یابد."جمعبندی مائوحتی‌ازاینهم گویاتر است : "درسوسیالیسم ،مالکیت خصوصی هنوزموجوداست ،گروه کوچک هنوزوجود دارد،وخانواده هنوزموجوداست .خانواده که درآخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد،درآینده ازبین خواهدرفت .یک آغاز داشته وبه پایانی خواهدرسید..... از نظرتاریخی ،خانواده یک واحدتولیدی،یک واحدمصرفی،واحدی برای بازتولیدنیروی کارنسل بعدی،و واحدی برای تربیت فرزندان بود.امروزه ،کارگران خانواده رابعنوان یک واحدتولیدی درنظر نمی‌گیرند: دهقانان درکئوپراتیوها وسیعاتغییریافته اندوخانواده های‌دهقانی معمولا واحدهای تولیدی نیستند.آنهاصرفا درحدمعینی ازتولیدجانبی درگیرهستند. خانواده های کارکنان دولتی ونیروهای نظامی ، حتی کمترازاین تولیدمیکنند . آنهاصرفابه واحدهای مصرفی وواحدهائی برای آموزش وپرورش ذخایرکارتبدیل شده اند،درحالیکه اصلی ترین واحد آموزشی مدرسه است .بطورمجمل ،خانواده ممکن‌است درآینده به چیزی نائل مساعد برای توسعه تولیدتبدیل شود.تحت سیستم کنونی توزیع ،"به هرکس برحسب کارش "، خانواده هنوزمفیداست .هنگامیکه به مرحلهٔ مناسبات توزیعی کمونیستی "به هرکس به اندازهٔ نیازش" میرسیم ابسیاری ازاین مفاهیم تغییر خواهندیافت .ممکن است پس ازچندین هزارسال یاحداقل چندصدسال ،خانواده مضمحل گردد.بسیاری ازرفقای ماجرات فکرکردن دراین موردرابخودراه نمی دهند.آنهابسیارکوته بین هستند.اما مسائلی مثل اضمحلال طبقات واحزاب تا کنون درمتون کلاسیک موردمباحثه قرار گرفته اند.این نشان میدهدکه شیوه برخوردمارکس ولنین عالی وشیوه برخوردما سطحی بود".(سخنرانی درشنگتو:علیه اعتقادکورکورانه به آموزش ،مارس ۱۹۵۸ ازکتاب :صدرمائوبامردم سخن میگوید) چرااین موضعگیریهارابعنوان ویژگیهای خط مشی ح.ک.چ درنظرنمی گیردو به روزنامه های محلی استنادمیجوید ـ هرچه باشد،مائوصدرحزب بود!

بعلاوه ،آیااین ارزیابی مائوازتحولاتی که انقلاب چین درارتباط باخانواده بوجودآورددرست نیست ؟ درشهرهامسالکیت خصوصی وتوارث ازبین رفت ،کودکان اکثروقت خودرادرکودکستانهاو مدارس می‌گذراندندکه تاپیش ازآن‌در چین کهن سابقه نداشت البته مدارس برای فرزندان کارگران ودهقانان ـ تعدادفرزندانی که دوشنبه صبح به مدرسه می رفتندوشنبه بعدازظهربرای دیدن والدینشان به خانه بازمیگشتند، اندک نبود،طلاق مسئله ای بسیارآسان بود.این تحولات بهمراه تحولاتی ازاین قبیل ، بقول مائو،بمعنای این بودکه خانواده دستخوش تحول شده بودونقش آن بمثابه واحدپرورش نیروی کاروتربیت فرزندان تحدیدیافته بود.

حتی درعقب افتاده ترین روستاها نیزتحولات عظیمی برپایه کلکتیویزه شدن کشاورزی ،روی دادند .این امر،عمدتا توارث وزراعت کوچک خصوصی راازبین برد،که یکی ازستونهای نظام خانواده‌پدرسالاری بود.اکنون ،تولیدتوسط تیمها انجام میشدکه اگرچه دربعضی مواردتحت نفوذپیوندهای خانوادگی قرارداشت ، همچنین به ورای آنهاوبه واحدهای بزرگتر که بریگاردهای تولیدی خوانده میشدند ، گذارنمودونقش تعیین کننده تری درروند تولیدی بعهده گرفت .زنان بنحوگسترده‌ای درتولیدبسیج شدند،که عمدتادرکار کشاورزی بوداماهمچنین اغلب کارگاهها وکارخانه های کوچک که جهت کمک به خودکفائی کلکتیوهاطرح ریزی شده بود رانیزدربرمیگرفت .زنان درفعالیت سیاسی ودرمیلیشیانیزشرکت جستندکه طی آن دختران جوان به آموختن‌مهارت‌های نظامی ،بعنوان بخشی ازسیاست ایجادنیروی‌چریکی گسترده جهت دفاع ازچین انقلابی،می‌پرداختند.همه اینها بمعنای این بودکه خانواده دیگر از آن قدرت ومختصات چین فئودالی برخوردار نبود.

درعین حال، شرایط عینی وذهنی‌عقب‌افتاده امکان دست زدن به تغییراتی بوسعت دامنه تغییرات درشهرهارانامکن میساخت .بطورمثال ،والدین هنوزنوزادان مذکرراترجیح میدادند،وپیشرفت وآموزش آنان رادوست میداشتند،شیرخوارگاهها هنوزگسترش نیافته بودند،زنان گرایش به ماندن درخانه نشان میدادند.اینها نه تنهانشانگرقدرت ایدئولوژی فئودالی بودبلکه همانگونه که مقرفرماندهی انقلابی درح.ک.چ (که بورژوازی آنها را "باندچهارنفره "مینامد) خاطرنشان ساخت مالکیت کلکتیوی درروستاهانمایندە شکلی پائینتری ازشکل مالکیت دولتی بود(که درارتباط باسطح نیروهای مولده قرارمیگرفت) وبدین ترتیب به عنوان مانع دربرابرتلاشهای انقلابیون جهت تحدیدتفاوتهاعمل مینمود.دربسیاری ازروستاهاازآب آشامیدنی ،فاضلاب ، برق ،تلفن وغیره خبری نبود،وساختارهای

سنتی سازمان تولیدمثل خانواده قدرتمند بودندوبرخی روستاهاحتی والدین کود ـ کان ـ اکثرادختران ـ خودرادرسن ده سالگی ازمدرسه بیرون میاوردندکه به نگهداری اطفال کوچکتربپردازند. اما دراینجانیزح.ك. چ بمقابله بانیروی‌سنت برخاست ،منجمله به تشویق تعدادفرزند ـ ان کمتر،ازدواج درسنین بالاتروحتی ساختن مدارس "نیمه وقت "که دانش‌ـ آموزان برادران وخواهران کوچکترخود رانیزبهمراه خویش به کلاس درس می‌ـ بردند،پرداخت .

علاوه براین ،مائووانقلابیون چنین تشخیص دادندکه جان سختی نیروی سنت،این امررابیش ازپیش عاجل سا ـ خته است که مبارزه ایدئولوژیك برای رهائی زنان رابرپاسازند.خلاف عقیده ولف مبنی براینکه مبارزه ایدئولوژیك مکفی نبود،نحوه برخوردبه مسئله خانواده بگونه ای انجام شدکه درتاریخ بی نظیر بود.باتوجه به تداوم خانواده بمثابه یك واحداجتماعی ،مقرفرماندهی انقلابی در ح.ك.چ تصمیم گرفت که آنرابعنوان یك واحدسیاسی نیزدرنظربگیرد. این بدان معنابودکه مثلاگاردهای سرخ جوان مطا ـ لعات گروهی رادرخانواده ها ترتیب داد ـ نداودراین گروههای مطالعاتی ازجمله به بررسی ریشه های ستم برزنان وانقیاد آنان توسط مردان،مطالعه این رهنمودما ـ ئوکه "هرآنچه که رفقای مردمیتوانند انجام دهند،رفقای زن نیزمیتوانندانجام دهند،میپرداخت . آنهابرای انجام این کارازمثالهائی ازمبارزهٔ طبقاتی ،مثلاز نقش رهبری زنان دربرخی خیزشهای دهقانی درتاریخ چین ،استفاده میکردند.

یك بازدیدکننده ایتالیائی ازچین دردههٔ ۱۹۷۰ ،بنام "ماکیوچی" ،که در آن زمان عضوحزب رویزیونیست ایتالیا بود،گفتهٔ یك زن کادرح.ك.چ راچنین نقل کرد:"بایدانقلاب درخانواده هاصورت پذیرد.مابایدازطریق نقدانقلابی بدرون آنهانفوذکنیم بااین هدف که "پنج‌درك کهنه رادرهم شکسته وپنج درك نوین را بجای آنهابنشانیم ـ مابایدتزبدردنخور بودن زنان رادرهم شکنیم وپیروزی این تزکه زنان بایدشجاعانه نیمی ازآسمان راتسخیرکنند،راتضمین کنیم .مابایداین ایده های فئودالی راکه زن بایدتابع بوده ویك خانه دارخوب باشدرانابود سازیم وبجای آن ایده‌های انقلابی زنان پرولتررا بنشانیم.مابایدطرز تفکروابستگی وتبعیت زن ازمرد را از ریشه براندازیم وبجای آن ارادهٔ آهنین نبرد برای رهائی راتقویت کنیم . ما بایدایده‌های بورژوائی رابخشکانیم و ایده‌های‌پرولتری رابجای‌آنهابارور کنیم. مابایدایده‌ال منافع تنگ نظرانه خانوا ـ دگی راازمیان برداریم، بنحوی که گشا ـ یش خانواده بسوی کل ملت وکل جهان را بتوانیم بوجودآوریم ."(دالاسینا، ۱۹۷۱) "ماکیوچی" خاطرنشان میسازدپنج تز غالبادرمطبوعات چین درج شده اند.

بایدببرسیم که درکدام نقطه‌دیگری ازجهان توده هاباچنین سیاستهائی آشنا وتربیت شده اند؟ ویااینکه اینهم صرفا نمونه ای دیگراز"درك توخالی "همان دختران جوانی است که "ساده لوحانه "، "ایدئولوژی فئودالی والدینشان راتمسخر میکردند"،بنحویکه دکترولف نازك طبع رادلرنجه کردند؟این درك پیشرفته سیا ـ سی علاوه بربسیاری تحولات انجام شده درسازمان خانواده ونقش زنان درجامعه دقیقابدین خاطرامکان پذیرشدندکه پرولتاریاقدرت سیاسی رادردست داشت. بااتکابرچنین قدرتی بودکه توده هاتوا ـ نستندتحول درسازمان اجتماعی رابه انجام رسانده وازآن دفاع کنند،که انجام آن تحت حاکمیت بورژوازی‌صرفا خواب وخیالی بیش نیست .

طرق خاصی که این قدرت دربر ـ خوردبه خانواده بکارگرفته شد،براین واقعیت مبتنی بودکه ازیکسوخانواده در انطباق باسطح تکامل چین درآنزمان بود،اماازسوی دیگرخانواده ازنظرسیاسی وایدئولوژیك اغلب نقشی محافظه کارانه ایفامینمود،بنحوی که نقش اجتماعی آن میبایست بعنوان بخشی ازپیشروی بسوی کمونیسم محدودومتحول شود.بطوراخص ، مردعمومادرون خانواده نقش نماینده‌نظم کهن ،نگهبان اخلاقیات ،ارزشهاوجهان‌ـ بینی آن نظم کهن رابعهده‌دارد ،بگونه‌ای که بقول مقاله ای ازح.ك.چ ،خانواده‌از نظرزن وفرزندان همچون"یك زندان کوچك " عمل میکند.

ازیکسوح.ك.چ تلاشهای گسترده‌ـ ای جهت رهاسازی زنان ازکنج زندان خانه ،به عمل آورد.مضاف براین ،تلاش‌ـ های نهادهاوکمونهاجهت اجتماعی کردن کارخانگی ازطریق ایجادغذاخوری ها، شیرخوارگاهها،وغیره ،قابل ذکرند،آنها ابتکارمحلی خودتوده هارادراین موارد تشویق کردند.

ازسوی دیگرح.ك.چ آموزش سیاسی ایدئولوژیك فشرده ای رابخاطرواپس زدن نفوذمحافظه کارانه خانواده درجامعه به پیش برد،که بخشی ازآن واردساختن مردان به کارخانگی بود.مقاله ای درهونگکی ،درآستانه کارزارانتقاد از لین پیائووکنفسیوس ،دراینموردچنین نوشت:". . . .بعلت نفوذ ایده طبقات استثمارگرمبنی برتحقیرزنان ومحدود ـ یتهای شرایط مادی،مسئله کارسخت و طاقت فرسای خانگی بطورکامل حل نشده است . .برای حل این مسئله بسیار ضروری است که تفکرفئودالی تحقیرزنان موردانتقادواقع شود. . . .وتضادبین کار انقلابی وکارخانوادگی حل گردد. زنان و مردان بایستی کارفرسایندهٔ خانگی را تقسیم کنندواینکار بایدتشویق شود. در عین حال ،ضروری است که به خصایص ویژه زنان توجه شده ودرجهت حل مشکلات خاصشان به آنهاکمك شود ازدواج درسنین بالاترو‌تکفل برنا مه‌ـ ریزی شده بایدتشویق گردد.ضروریست که درفراهم آوردن تسهیلات رفاه اجتماعی مثل بهداشت ،بیمه زنان وفرزندان ،و شیرخوارگاهها،جدیت شود."(مندرج در سوسیالیسم وفمینیسم ،الیزابت کرول).

نویسندگان دانمارکی چنین بحث میکنندکه یکی ازتبارزات عمده قصور ح.ك.چ درموردمسئله خانواده آن بود که هرگزدرازای کارمجانی زنان در خانه ،بدانهااجرت پرداخت نمیشد. این گفته ،نکته مهمتری راکه لنین در موردکارخانگی مؤکدابیان داشت ، نادیده میگیرد:". . . زن کماکان یك برده خانگی است ،چراکه کار خرد خانگی اوراخردکرده ،خفه ساخته،کودن نموده وحقیرمیکند،اورابه آشپزخانه و پرورش طفل زنجیرمیکند.اوزحمتش را درکارغیرمولد وحشیانه ،حقیراعصاب خوردکن ،خرفت کننده ونابودکننده بهدرمیدهد. رهایی واقعی زن ،کمونیسم واقعی ،تنهازمانی آغازخواهدشدکه مبارزه ای توده ای (تحت رهبری پرولتا ـ ریای درقدرت)علیه این اقتصادخرد خانگی شروع شود،ویافی الواقع دریك سطحی‌گسترده به اقتصادبزرگ سوسیا ـ لیستی متحول گردد."(زن وجامعه)

پرداخت حقوق به زنان برای ماندن درخانه رابه یك سیاست مرکزی تبدیل کردن ،چیزی بیش ازصرفاًیك خیال واهی دریك کشورعقب افتاده وسیعاً کشاورزی است ،وهمچنین درتضادقرار خواهدگرفت باوظیفه پرولتاریادررها سازی زن ازاین "زندان کوچك " و آزادکردن اوازقیدوبندهای سیاسی ـ ایدئولوژیك جهت ایفای نقش کاملی که میتواندبرای رهاسازی خودبهمراه رها ساختن تمامی بشریت ،ایفاءکند.

خط " اتوماتیك "

" ولف" و "استیسی" همچنین ،ح.ك.چ رابخاطردیدگاهش درحمایت ازخط "اتوماتیك "موردانتقادقرارمیدهند. بنا بدین خط ،ورودزنان به عرصه تولید بطور"اتوماتیك "باعث رهایی آنان میشود. این ایده ،درخدمت معقول جلوه دادن چشم پوشی ازکل مبارزه برای رهایی وبرابری، میباشد. هیچ فردانقلابی خودراخسته نخواهدکردبانقل قولهائی که آنهادراینرابطه ذکرکرده اندمقابله کند، چراکه نیروهای قدرتمندی درون ح.ك.چ وجودداشتندکه اینگونه خطوط رویزیو ـ نیستی ارائه میدادند وازنفوذزیادی در حزب برخوردار بودند(مثلاطی دهۀ ۱۹۵۰). این خط،ازنظرتاریخی درجنبش بین المللی کمونیستی نیزنفوذداشت . اماولف واستیسی بازهم تلاش میکنندمائوومقرهای فرماندهی انقلابی درون ح.ك.چ را"حذف "کنند ـ آنهاباچنگ ودندان علیه تفکرفوق الذکر مبارزه کرده وتوده هارادر"جهش بزرگ ـ به پیش "وبویژه طی انقلاب فرهنگی در جهت مغلوب ساختن دقیقاهمین خط "اولو ـ یت دادن به تولید" ومقرهای فرماندهی رویزیونیستی پنهان درپشت سرآن ،بسیج نمودند.

همانگونه که زنی چینی نوشت : "هنوزبعضی اززنان ،متاثرازسموم افکار لیوشائوچی (که گفته بود،"زنان عقب افتاده اند") میباشند،برخی اززنان هنوزدروضعیتی هستندکه به سرزمین وکار کشت میروند،وسپس بخانه میایندکه غذاراآماده کنندوطی جلسات ،بدون کلام درگوشه ای می نشینند. کمیته های حزبی تجمعاتی اززنان راسازمان داده است که طی آنهازنان برای ارتقاءدرك خود ازدیکتاتوری پرولتاریا،گذشته واستثمار وحشیانه درجامعه کهن را،مرورمیکنند.

این امرباعث بروزاحساسات قدرتمند طبقاتی درمیان توده های وسیع زنان شده است ،آنهاعمیقادریافته اندکه گذشته ظالمانه ازاینجاناشی میشد که آنهااز حاکمیت برخوردارنبودند، وهمۀ سرور و شادمانیشان ازاین منتج می گرددکه اکنون میتوانندحاکمیت خودراا عمال کنند".

دقیقاعلیه این خط"اولویت تولید"لیو ـ شائوچی بودکه مائوگفت :"البته برای شروع لازم بودکه بزنان برابری قانونی اعطاء شوداماازاینجابه بعداست که کار های بسیاری بایدانجام شوند. افکار،فر ـ هنگ وسنن چین کهن بایدازمیان بروند واندیشه ها ،سنن وفرهنگ چین پرولتری (که هنوزموجودنیست) بایدپدیدارشوند. زن چینی نیزهنوزدرمیان توده هاجای نگرفته ،بلکه خواست این موجودیت را آغاز کرده است . وبعد هم،رهائی زنان برابرباتولیدماشین رختشوئی نیست . ." (مائوبه اندره مالرو)

این همان روحیه ای است که زنان دهقان چینی در"پرورش خوك برای انقلاب جهانی "،یاذخیره سازی گندم برای حمایت ازجنگ رهائی بخش ملی ویتنام ،وغیره ،ازخودنشان دادند. جای تاسف است که این نویسندگان (غرق در جهان بینی غلط) به این زنان چینی به گونه ای برخوردمیکنندکه انگاربه سادگی فریب ح.ك.چ راخورده وبجای اینکه درخواست دستمزدمتساوی کنند(!) تن به بیگاری میدهند. بسیاربهترمیبودازاین احساس غرورکنندکه خواهرانشان بخاطر امررهاسازی بشریت ازکلیه ستم واستثمار طبقاتی کارمیکنند،نه بخاطرمنافع تنگ نظرانه خانواه خویش (آنگونه که طی قرنهابدانهاآموخته شده است).

زنان در سازماندهی زنان : کارگاه درمجاورت خانه

مائودرجهش بزرگ به پیش ،ازتوده های زن که هنوزدرخانه هامانده بودند خواست که بیرون بیایندوبرای اداءسهم نسبت به سوسیالیسم وانقلاب جهانی ، ابتکارعمل رادردست بگیرند. یك ابتکار فراگیرکه توسطزنان انجام شد،تشکیل بنگاههای حاشیه ای بود: یعنی ،کارگاه های فولادسازی خانگی،تعاونی ها،کارخا ـ نجات درمجاورت خانه وغیره،که با تامین مواداولیه ضروری ،یدکی وغیره، نقش مکمل کارخانجات بزرگ دولتی را ایفامینودند . استیسی ونویسندگان دانمارکی به این پدیده ازاین زاویه می نگرندکه زنان دستمزدخوبی نمی ـ گرفتندوازرفاه اجتماعی مثل بقیه بر ـ خوردارنمی شدند،یعنی اینکه این کار ـ گاهها خیلی مناسب نبودندواینکه دولت کمك زیادی به آنها نمی کرد(!) وبدین ترتیب ،اعمال زیادمترقی ای نبودند محتوای کلام استیسی و ولف این است که جنبش بزرگ به پیش صرفاتلاشی درجهت توسعه تولیدبود،به قول ولف "نخستین فاجعه تخفیف ناپذیراقتصادی جمهوری خلق چین بود."

دروهلۀ نخست ببینیم این کارخانجات اصلاچه بودند؟نویسنده ایتالیائی بنام"ما ـ چیوچی " بازدیدش راازیکی ازآنهادر اوائل دهه ۱۹۷۰ تشریح کرده است زنان عموما۴۰ ـ ۳۵ ساله بوده که اکثریت آنها درتمام طول عمرشان خانه داروبیسواد بودند. آنهادرپاسخ به فراخوان ح.ك.چ طی جهش بزرگ به پیش بسیج شده بودند که یك کارگاه بندکفش سازی برپا سازندکه جعبه های چوبی هم تولیدمیکردو بعداطی انقلاب فرهنگی تاآنجاپیش رفت که به ساختن ترانزیستورپرداخت . این زنان فی الواقع تاحدودی ازدولت کمك دریافت میکردند ـ مثل وام،ومشاوره فنی برای چندسال ـ اماعمدتاخودکفابودند آنهاخودشان تنظیمات اقتصادی خودرا تعیین میکردند ـ منجمله قراردادها و دستمزدها .

آیااین امرانقلابی بود؟لیوشائوچی (این رهرورویزیونیست پروپاقرص سرما یه داری که طی انقلاب فرهنگی سرنگون شد)بااین بنگاههابه مخالفت برخاست. دلایل اواساساًهمان دلایل استیسی بودند(!) اوبحث میکردکه این بنگاهها حاشیه ای بوده وازنقطه نظرصرفااقتصادی سودمندنبودند. مائوشدیداًبه مقابله بااوبرخاست . این بنگاههاشوق این زنان رابرای شرکت در ساختمان سوسیالیسم رهامیساخت ، و از آنجاکه غالبا وسائل مورداحتیاج کارخا ـ نجات محلی بزرگتر راتامین میکردندبه خودکفائی نواحی محلی کمك مینودند ، و بدین ترتیب درجهت تکامل موزون اقتصادچین خدمت مینودند. دراواسط دهه هفتاد،بیش ازسیصدهزارنفراززنان شا ـ نگهای دراین نوع کارخانجات کارمی ـ کردند ودرپکن ۱۱٪ ازکل بازده صنعتی

راتولیدکردند. امامهمترین جنبه این بود که علیرغم نقصانهای کوتاه مدت اقتصادی این فعالیت باعث بیرون آمدن زنان از کنج خانه ها،آموختن کارگروهی وعادات پرولتری وتقویت موقعیت اجتماعی آنان (منجمله دربرابر شوهران!) میشد. تمام اینها،زنان رابرای شرکت درنبردهای عظیم تری در آینده ،آماده میساخت.

مبارزه طبقاتی درجنبش زنان : موضعگیری

منبع مهمی که استیسی ازآن نقل میآوردوازاین طریق سعی میکندتبعیض جنسی ح.ک.چ رانشان دهد، فدراسیون زنان است. بااین وجود،هنگامیکه این فدراسیون طی انقلاب فرهنگی منحل گردید،اوبرافروخته شدکه :"زمانیکه کمونیستها خواستنداین انزوای (زنان) رابوسیله سازماندهی تشکلات زنان بر هم زنندمحتاطانه عمل کرده واین تشکلات زنان راتحت آتوریته تشکلات مردان دهقان قراردادند. این طرح درسراسر جمهوری خلق چین بموردااجرادرآمد،که فدراسیون ملی زنان میبایست طبق دلخواه دولت سوسیالیستی که تحت کنترل مردان بود،بکارادامه میداد."تکامل دولت متمرکزتك حزبی درجمهوری خلق چین ،انقیادرسمی جنبش زنان ،به ساختارهای اداری والویتهای سیاسی حکومت مردانه را،تثبیت نمود. همانطوری که دیدیم ،حتی فدراسیون زنان که تابع هم بودزمانیکه مطلوبیت خودراطی انقلاب فرهنگی ازدست داد،کلا به حالت تعلیق درآمد."

استیسی میخواهدازفدراسیون زنان صرفابدین دلیل که یك سازمان زنان است دفاع کند،ودراین راستااین واقعیت رامیپوشاندکه گردانندگان اصلی آن خط احیای سرمایه داری لیوشائوچی راپیش می بردندکه تمایزات واختلافات جامعه را گسترده ترکرد، ویك شیوه بسیارعقب مانده رادربوردمسئله زنان درپیش گرفته بود. طی سالها،نشریه فدراسیون زنان بنام "ژون کئوفونو" ،بدرج مقالاتی ازاین قبیل میپرداخت :"یك زندگی مادی خوب شادمانی است "،" زنان برای چه زندگی میکنند"،"چه کسی رادوست بداریم؟". در سال ۱۹۶۴ ، هونککی به انتقادازخط آنها برخاست :"مطرح کردن این مسئله که ' زنان برای چه زندگی میکنند؟ 'بدانجا ختم میشودکه زنان ،نه بخاطرطبقه شان بلکه بخاطرجنسیتشان میتوانندرمورد زندگی وجهان بینی ازدیدگاه خاص خود برخورداربا شند". بطورخاص ،نظرنشریه "ژون کئوفونو"هم این بودکه آنچه که زنان انقلابی درپی آنندمتفاوت است از آنچه که مردان انقلابی برای نیل بدان تلاش میکنند. حتماتعجب خواهیدکرداگر بشنویدقبل ازهرچیزمنظورمقاله شوهران وفرزندان آنهابود. طی انقلاب فرهنگی این انتقادتعمیق یافت ودختران جوان کاردسرخ ،رهبری فدراسیون زنان رابه زیرضربه گرفتند: "ژون کئوفونو،بابرداشتن پرچم حل به اصطلاح مسائل خصوصی زنان ،رویزیونیسم رانشرمیدادودرپی مخدوش کردن دیدگاه طبقاتی زنان بود وزنان رابدانجارهنمون بودکه به امور مهم دولتی توجه نشان ندهندوصرفابه زندگی فردی خانواده شان وبه اصطلاح شادمانی شوهران وفرزندانشان بپردازند. تلاش این نشریه عبارت است ازتحلیل بردن روحیهٔ رزمندهٔ زنان انقلابی و صاف کردن جاده برای بازگشت سرمایه داری،،فردومسائل خصوصی به چین .

نه استیسی ونه سایرنویسندگان، بمقابله بااین زنان کاردسرخ برنمی خیزندوحتی ذکری ازآنان بمیان نمی آورند. حتماچنین فرض شده است که آنهاقربانیان مانورهای "حکومت مردان" بودند.

دستمزدمساوی درقبال کارمساوی

هرسه نویسنده تلاش دارند،تداوم نابرابریهای اقتصادی راپابپای پایداری خانواده ،بعنوان دلایل اصلی کاراکترپدرسالاری خط مشی ح.ک.چ ،ارائه دهند. در حقیقت ،چینیها به پیشرفت عظیم وحتی بی سابقه درزمینهٔ تحدیدنابرابری های جنسی بمثابه بخشی ازمبارزه برای ادامه انقلاب (وتحدیدآنچه که "حق بورژوائی" میخوانند)،نائل آمدند. اما این امراز نظرانقلابیون چینی،بخاطر دلایل اقتصادی تنگ نظرانه نبودکه پیروزی محسوب می شد. آنهاازچشم اندازبسیاروسیعتری بر خوداربودند:"تحقق بخشیدن به دستمزد مساوی درقبال کارمساوی برای زنان و مردان گامی است درجهت ارتقاءموقعیت سیاسی زنان . هنگامیکه توده های وسیع زنان اززندان کوچك زندگی خانواده رهائی بیابندودوش بدوش مردان بکار و مطالعه بپردازند ،آنگاه آگاهی طبقاتی ودرکشان ازمبارزه بین دوخط مشی ، پیوسته ارتقاءمی یابد."(تاکیدازماست) (هونککی ، ۱۹۷۲)

اماآنهااین تفاوتهاراکاهش دادند ، که خودکاربسیاربزرگی بود. همان ارقام موردتوافق سه نویسنده راقبول میکنیم : زنان دردهه پنجاه تقریبا برابر ۵۰٪و دردهه شصت پس ازجهش بزرگ به پیش حدودا برابر ۶۰ ـ ۷۰ ٪ نمرات کماری مردان را بخوداختصاص دادند. این بدان معناست که درکشوری که یك نسل قبل عادت بران بودکه پای زنان رامی بستند واکثرزنان روستائی درآمدی از خودنداشتند، آنان طی دودهه به آنچنان پیشرفتی نائل شدندکه درآمدشان نسبت به بورژوازی دمکراسی های ثروتمندترین مثل انگلستان وامریکا،(که رقم آنها در حدود ۵۷ ٪ است ،وبرخلاف چین انقلابی همچنان ثابت مانده) ،درصدبالاتری از درآمدمردان رابخوداختصاص میدادند. مضافااینکه ،این ارقام حتی درموردزنان شهری ونسل جوانتربسیاربهتربود. استیسی به اینهاکم بهاداده واعتراض میکند:"اما چین ازنظرایدئولوژیك متعهد به برابری جنسی است ، درحالیکه آمریکانیست ". اینهم سخنان یك تاریخ شناس است !

چنین تحریفهای تاریخی غریب است: زیراآنچه که این نویسندگان مکررا بدان اعتراض کرده اندصرفااین است که ح.ک.چ نتوانسته است خانواده ،نابرابری درآمد،تفکرات پدرسالارانه و غیره راطی دودهه ازبین ببرد. میتسوان گفت که این یك غرولندآکادمیك است. فی الواقع ،استدلال آنها بخشی ازیك مرض خطرناك راتشکیل میدهد: فمینیسم امپریالیستی . این نکته مرتباخودرابروز میدهد: مثلا،درنویسندگان دانمارکی به ردارزش کودکستانهای چینی می پردازند بخاطراینکه پرسنل آنهاازکفایت کمتری نسبت به همکاران دانمارکیشان برخوردارند(!) ، وبااین بررسی ولف رادرنظر بگیرید،که اگرچه کودکستانهائی درمناطق روستائی وجودداردامادارزشمندی واقعیشان موردسئوال است ،چراکه "طبق استانداردهای امریکائی،زیاده ازحد شلوغ هستند". ازاینهاگذشته ،مادرمورد چین صحبت میکنیم. تاچه حدکودکستان در مناطق روستائی آمریکادردسترس هستند وياحصيرآبادهای "برانکس جنوبی" ،چطور؟

در وصف شکوفه ارغوان

بر وزن پو سوان

دسامبر ۱۹۶۱

سرودهٔ مائوتسه دون

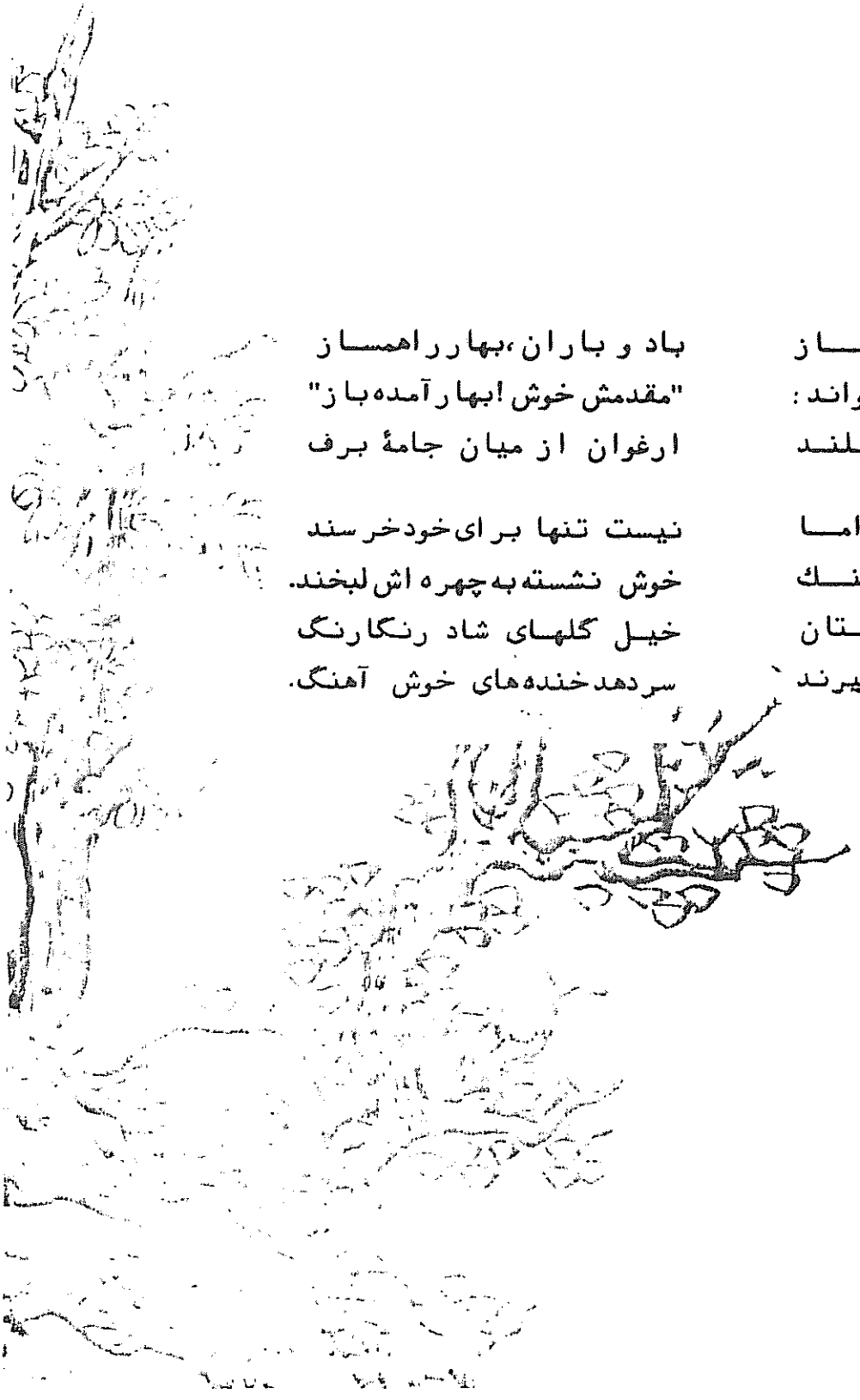

با سرود عزیمت و آغـــاز
برفِ رقصان بکوه میخواند:
میشکوفد به صخره‌های بلنـد

باد و باران، بهار راهمساز
"مقدمش خوش! بهار آمده باز"
ارغوان از میان جامهٔ برف

آرزو دارد او بهـــار، امـــا
چون دهد مژدهٔ بهار اینـــک
تا که فردا، فراز کوهستان
ارغوان را میان خود گیرند

نیست تنها برای خود خرسند
خوش نشسته به چهره اش لبخند.
خیل گلهای شاد رنگارنگ
سر دهد خنده‌های خوش آهنگ.

چه برداشتی ازاین آمارمیتوان داشت ، که دراواسط دههٔ هفتاد ۵۰ ٪ ازکودکان یك تاسه ساله و ۸۰ ٪ کودکان سه تاپنج ساله زنان کارگرچینی درشهرها،به کودکستان میرفتند؟ این ارقام رابا آمارهندویاکشوری که به سطح توسعه اقتصادی چین نزدیك بود،مقایسه کنید . (اگرچه میتوان حتی آنرابا امریکا مقایسه نمود ـ امابایدتوجه داشت که پیشرفت درسوسیالیستی کردن کارخانگی درچین درمسیرنابودی نابرابریهاوتمایزات وانقیادزنان انجام شد،درحالیکه اینگونه "خدمات اجتماعی "درآمریکا از قبل غارت ملل تحت ستم وبقیمت بی ـ خانمانی وستمکشی میلیونهانفر،حاصل شده اند.) اینکه اینگونه نوشته های معترضانه ،درمباحثه پیرامون گامهای عظیمی که درجهت رهائی زنان درچین برداشته شدندبه طبع میرسند،دلیل برقدرت شوونیسم امپریالیستی است که تفکرات برخی وبراستاران ونویسندگان رابه زنجیرکشیده است .

استیسی ،بامنطق "فمینیستی ـ امپریالیستی " خودنتیجه گیری میکند. اوچنین استدلال میکندکه درجوامع روستائی "پایه برای رشدیك جنبش خودمختار فمینیستی که باندازهٔ کافی قدرتمندباشد وبتواندنقش مستقلی رادرپروسه انقلابی بازی کند، ضعیف است ." وادامه میدهد: "انقلاب سوسیالیستی چین . . . .باحل موفقیت آمیزبحران خانواده ماقبل انقلاب ،توسعه آتی یك جنبش و ایدئولوژی بومی فمینیستی رامانع شده است . . پدرسالاری وسوسیالیسم ،بخاطرموفقیت یك انقلاب خانوادگی پدرسالاری ، در چین همزیستی دارند . . . . .این بدین معناست که مدرنیزاسیون سوسیالیستی، همچون مدرنیزاسیون کاپیتالیستی با پدرسالاری سازگاراست . . . .پدرسالاری حتی ممکن است باپروسه رشدسوسیالیستی بیشترسازگارباشدتاباپروسه رشدکاپیتالیستی " . " اگرچه سرمایه ـ داری زن رارهانساخته است ،امابسیاری ازجوامع سرمایه داری توانسته اند زمینه مساعدتری برای رشدآگاهی فمینیستی وجنبش مستقل فمینیستی فراهم آورند ."

استیسی ،پس ازتحقیرگامهائی که توده های زن درروستاهای چین به پیش برداشتند،درحقیقت اکنون چنین نتیجه میگیردکه هیچ امیدی برای این مردمان عقب افتاده متصورنیست وچشم انداز واقعی همانا درکشورهای امپریالیستی است.

آیاآشکارنیست که استیسی به آزادی کلیهٔ خلقهای تحت ستم واستثمار،وحتی زنان ـ که بهرحال هنوزدرجهان کنونی بخش اعظم آنها راتوده های دهقانی تشکیل میدهند ـ علاقمندنیست ،بلکه مشتاق جنبش بورژوائی زنان است ؟ برای این نوع جنبش زنان است که دژهای امپریالیستی زمینه خوبی رافراهم میکند. صدهامیلیون زن چینی بسوی رهائی گام برداشتندوطی مباحثات ومبارزات بی نظیربرسرچگونگی نیل بدان تجربه اندوختند مبارزه این خواهران ناتنی عقب افتاده جنبش بورژوائی زنان موردنظراستیسی ،تحقیرشده وحتی بعنوان اشکال نوین پدرسالاری موردحمله واقع میشود. نتیجه گیری استیسی دال براینکه امیدی به امرها سازی زنان اساسا در جوامع دهقانی وجودندارد،مهرشوونیسم پنهان امپریالیستی رابرتئوری فمینیستی وی میزند،که بدردهیچ توده ای اززنان درهیچ کجانمی خورد.

زمانیکه تضادهای امپریالیسم بسرعت حادمیشوندوبدین وسیله خطرات وفرصتها برای مبارزه انقلابی رانیزباخود تشدید می بخشند،اودرواقع چنین می گوید:"من امپریالیسم راترجیح میدهم ،متشکرم ". امروزه ،آنچه که زنان انجام میدهند، بیش ازهرزمان دیگری تعیین کننده این امراست که آیاشورش ستمدیدگان و استثمارشدگان قادرخواهدبودکه بسوی عصرکاملا نوینی ازتاریخ بشریت به پیش رود. دراین چنین شرایط بحرانی که بورژوازی حداکثرتلاش را در تحکیم زنجیرهای بازدارندهٔ زنان بکارمیگرد، استیسی چنین خواسته است که پرولتاریا ومبارزه اش درجهت ریشه کن ساختن کل ستم راموردحمله قراردهد. اودرعوض اززنان میخواهدکه به زمین "ارجح " امپریالیسم بنگرندبه جامعه ای ،مانند آمریکا،که یك نفرازهرچهارزن درطول زندگیش ،قربانی تجاوزجنسی میشود. . اینکه ،اواین زمین رابرانقلاب سوسیالیستی ترجیح میدهد، خودبیانگراینست که برنامه اوبرای رهاسازی زنان ،بدرد هیچ زنی درهیچ کجا ودرهیچ زمانی نمی خورد. ◆

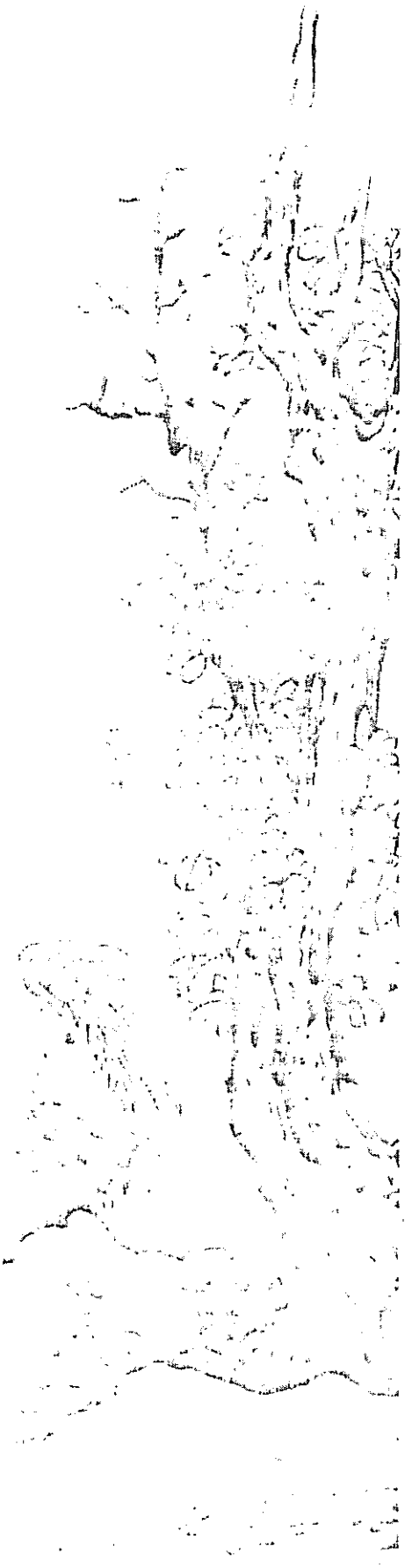

فیلیپین

بقیه ازصفحه ۲۹

بنام راموس (که اینك فرمانده قوای نظامی است)ونیز شورش درارتش ، این خط مشخص ترکشت .حوادث فوق نشان میدادندکه دیگرزیرپای مارکوس خالی شده است .آزادی" ارگان رسمی جبهه دمکراتیك ملی‌تحت رهبری‌ح.ك.ف.

درواقع درمخالفت بااین عقیده که آمریکا بنحوی ازانحاء دراین جریانات دخیل بوده ،به پلمیك برخاسته وچنین نوشت که ارتداد"انریله "و "راموس "ازارتش "به آمریکاومارکوس شوك سنگین واردآورد." دست ازمزاح برداریداچه آمریکااین ارتدادرارتیب داده باشدیانه ،"انریله" و"راموس "هردوفرماندهان قدیمی ارتش آمریکایی فیلیپین بوده ،هردودرآمریکا تعلیم دیده ،دارای تماسهای گسترده با سازمان جاسوسی آمریکابوده ازآمریکا دستورمیگیرند.بعلاوه ،این باصطلاح "فر ـ میستهای "ارتش ،کلیدنیل به موفقیت برای امپریالیستهامحسوب میشدند.بازهم سرمقاله اکونومیست متذکرگردید:"اگر اینطورباشد،مجریان رفرم بطورپنهان قول دریافت حمایت دیپلماتیك وکمکهای نظامی جهت انجام کار اصلیشان ،یعنی مقابله باکمونیستهاراگرفته اند،ومیتوانند جسارت یافته وموج سرکوب جدیدازنوع مارکوس رانیدیرند،ونیروهایشان هم از آنها حمایت میکنند."آیاسناریومحتاج وضوح بیش ازاین است؟این سرمقاله مورخ ۱۵ فوریه ،پیش ازمانور"انریله" و "راموس" نوشته شده بود.

بنظرمیرسدکه جدا ازاقدام این ژنرالهای دست نشانده که "آمریکاراشوکه کرد"،مسئله بیشتربدین ترتیب است که تمایل ح. ك .ف .بمحدودساختن آماج حمله به مارکوس چنان دید شما راضعیف نمودکه قادربه دیدن مانورهای بزرگتر امپریالیسم آمریکا وعوامل کلیدیش در انجام گذار،نشوید. این امرمنجربه شرایط ناهمگونی شدکه ازیکسوح. ك . ف .انریله "و"راموس "رابعنوان عناصر اصلی در"ساختارفاشیستی که میبایست مضمحل گردد"بشمارآورد،ودرعین حال جبهه دمکراتیك ملی بطورهمزمان ،با حمایت ازشورش آنهاوادعای اینکه اینکار هیچ ربطی به امپریالیسم آمریکانداشت ، برماهیت واقعیشان بمثابه دست نشاندگان امپریالیسم پرده ساترمیافکند.بدین ترتیب ،آیاجای تعجبیست که بسیاری از توده هاسردرگم وجهت گم‌کرده باقی مانده،دربرابرتلاشهای آکینودرلاپوشانی جنایات این فاشیستها خلع سلاح میشوند؟ وآکینووآمریکا،بافراغ بال بر مشکلات فائق آمده وائتلاف حاکمه نوینی را تثبیت میکنند؟

بعلاوه،ارزیابی شمادرمورداینکه انتخابات صرفااقدام مارکوس جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش بود، و مرکز توجه قرار دادن تقلبات ودخالت های مارکوس در انتخابات واین نتیجه گیریتان که اوحتمادرانتخابات پیروزمیگردد،نقدبورژوا- دمکراتیك انتخابات بوده است .توکویی مسئله این بودکه انتخابات تحت شرایط مساعدیا صحیح برگزارنشد،واینکه نتیجتا آپوزیسیون بورژوایی شانس واقعی برای پیروزی خود نداشت .این آن مضمونی بود که درآژیتاسیون انتخاباتی شعابه چشم میخورد.

بخاطراین دیدگاه ،ح.ك.ف.از آمادگی موضعگیری دربرابرمانورهای امپریالیسم آمریکابرخوردارنبودکه نتیجتاباعث شدشمارکثیری ازنیروهای میانه که بعضی ازآنهاتحت تاثیرح ك ف قرارداشتند، بسوی انتخابات جلب شده‌وتحت نفوذ مرتجعین هوادارآمریکاقرارگیرند.با نزدیکترشدن انتخابات ،حتی بسیاری از ح ك ف منجمله برخی از افرادرهبری، بهمراه موج حرکت کرده وبتبلیغ شرکت درانتخابات پرداختند.

ح.ك.ف. در"انتقادازخود"ودرسایر مواردیگرسیاست بایکوت انتخابات را بخاطر خصلت "پاسیویته "آن موردانتقاد قرارداده است .امامنظوراز"پاسیویته " اینست که ح ك ف به موج هوادارانتخابات ونیروهای آکینونپیوست وازانتخابات فرمایشی بدورماند.اگر فعالیتی هم دراین زمینه صورت میگرفت ،دربهترین حالت خود،دست کمی از"پاسیویته "حزب طی دوره انتخابات نمیداشت .

آنچه که تهاجم انتخاباتی سزاوار دریافت بود،همانایك پاسخ جسورانه انقلابی بود،افشای مانورهای کلیه نیروهای بورژوایی ،پیشبردامرتعلیم مارکسیسم انقلابی به توده هادرموردخصلت دولت و انتخابات بمثابه بخشی ازآن ،واقدام به تهاجم انقلابی درمناطق روستائی جهت تقویت وروشن نمودن تنها آلترناتیوواقعی در برابر قدرت دولتی ارتجاعی دست نشانده امپریالیسم :یعنی ایجادحاکمیت دولتی جنینی نوین خود توده ها،متکی به مبارزه مسلحانه خودشان. بویژه درشهرها لازم بودکه ح.ك.ف علیه تفکرات خرده‌بورژوایی که برنامه امپریالیستی بنمایندگی آکینوآنرابه موج بزرگی تبدیل کرده بود،حرکت کند. پایه ای هم برای این حرکت وجودداشت . ح.ك.ف هم متوجه بود که دهقانان بسختی بدرون دسته بندی آکینوجذب میشدند،و مطمئنامبارزه درونی بینظیری درون صف خودطبقات حاکمه نیزدرجریان بود.با اینوجود،ح ك ف دردرك این مطلب ویا استفاده ازفرصت جهت تشدید مبارزه نظامی یامقابله باتهاجم سیاسی درکلیت خود، شکست خورد.

برخی مواقع ،بعلل متعددی ،منجمله وجودپایه اجتماعی قلیل درحمایت از طبقات حاکمه ،اوضاع درکشورهای تحت سلطه بگونه‌ای پیش میرودکه بخشهایی از این طبقات حاکمه درتضادشدیدبادارو ـ دسته مسلط حاکم‌وقدرت (های)مسلط امپریالیستی ،قرارمیگیرند.امابویژه در چارچوب بحران عمیق جهانی ،پدیده ها میتوانندبسرعت تغییرحاصل کنندواین نیروهاسریعابراریکه قدرت بنشینند (مثل آکینو،که اصلاهیچوقت واقعابامپریالیسم آمریکامخالفت نکرد) .ازاینرولازم است که حتی هنگامیکه این چنین نیروهایی هنوزبقدرت نرسیده اند،پیشاهنگ پرولتاریاتوده‌هارابه درك ماهیت طبقاتی آنهاآشناسازدتاباهرگونه تغییری درشکل حاکمیت که میتواندبهمراه بقدرت رسیدن آپوزیسیون پدیدارگردد،سمتگیری صحیح راازدست ندهد.پرولتاریانمیتواندبر این اساس که نیروهای ارتجاعی درتضاد بابخش دیگری ازطبقه حاکمه درقدرت هستند،کاردخودرابازکند.

توهمات جدی درموردماهیت حاکمیت دولتی طی این روندرامیتوان دربرنامه تجدیدنظرشده جبهه دمکراتیك ملی که دراوائل ۱۹۸۶ منتشرگردید،مشاهده نمود. (اگرچه جبهه دمکراتیك ملی وح.ك.ف.،

یکی نیستند. اما این جبهه را حزب شما درست کرده و رهبریش میکند و همین جبهه است که مذاکرات آتش بس را با دولت آکینو به پیش برد.) بنگرید که چگونه جبهه دمکراتیک ملی راه سازماندهی دمکراسی نوین خلق را تشریح میکند:

"یک مجلس موسسان باید انتخاب شود که پیش نویس قانون اساسی دولت جدید را تهیه کند. پس از تصویب قانون اساسی، انتخابات عمومی باید برگزار شود، و دولت دمکراتیک ائتلافی آغاز بکار میکند.

"جمهوری دمکراتیک خلق طبق قانون اساسی و هم درعمل، از عناصر اساسی یک جمهوری راستین امروزی، باید حمایت کند: حاکمیت خلق و استقلال ملی، آتوریته کلی سیاسی منبعث از مردم، ماموریین دولتی که بطور دمکراتیک انتخاب میشوند باید نماینده و خادم مردم باشند. مجالس نمایندگان انتخابی در تمام سطوح باید ارادهٔ مردم را بیان کنند، نه اینکه به قانون گذاری قائم به فرد بپردازند، تعیین ارادهٔ خلق از طریق اجرای انتخابات آزاد و راستین، و سایر ابزار دمکراتیک ....."

کدام "جمهوری راستین امروزی" در جهان کنونی را بعنوان نمونه در نظر داشتید ـ هند، یا شاید آلمان غربی؟ کلیه جمهوری های امروزی، دارای مضمون طبقاتی هستند، این سطور که شما نگاشتید، تفاوتی با آنچه که دمکراسی بورژوائی در اسناد رسمی خود نقل میکند، ندارند. انقلاب دمکراتیک نوین بر توده ها متکی است و ارگانهای قدرت سیاسی انقلابی را که بوجود میاورد ـ ابتدا در مناطق پا ـ یگاهی و پس از پیروزی در سطح سراسری از دل دستهای نظامی خود توده ها و بر اساس انها بر پایهٔ تشکلاتی که در دوران جنگ انقلابی ایجاد شده و شکل گرفته اند رشد میکند. و خود توده ها آبدیده شده و در روند مبارزه انقلابی و بویژه جنگ انقلابی آگاهی ضروری جهت ایجاد حاکمیت خود را کسب میکنند. اینها که بر شمردیم، اشکال واقعی حاکمیت مردمند، نه نهادهای بورژوائی انتخاباتی در "جمهوری امروزی" تصریح شده در برنامهٔ جبهه دمکراتیک ملی که پس از چنددهه تجربه اندوزی در کانالیزه کردن نارضایتی توده ها در مجرای صندوقهای رای جهت دادن همهٔ قدرت به باصطلاح نمایندگانی که بر دوش آنها میایستند، از آنها جدا بیندو نهایتا بر آنها حکم میرانند، تکوین یافته اند. مضافا اینکه این نهادهای دمکراتیک قلابی غرب از خصلتی ترحم برانگیز و مضحک در کشورهای تحت سلطه برخوردار ند که رویش بسیار نازک بر دستگاه سرکوبگر شان است (بطور مثال، در هند، "بزرگترین دمکراسی جهان"، هرچند روزیکبار ارتش برای حفظ نظم به میدان میاید!).

جمهوری دمکراتیک نوین یک انقلاب بورژوایی است، ولی یک انقلاب بورژوایی از نوع نوین. زیرا، همانگونه که مائو متذکر گردید، این انقلاب توسط پرولتاریا رهبری میشود، بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی را تشکیل میدهد و علیه امپریالیسم اوج میگیرد، این انقلاب به سرمایه داری راه میدهد، ولی بیش از آن راه را برای سوسیالیسم باز می کند. تجربه نشان داده است که تنها پرولتاریا میتواند انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند، و اینکار را صرفا میتواند با نفی شکل و مضمون انقلاب بورژوائی نوع کهن و با ایجاد دیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا جهت درهم کوبیدن نیروهای فئودال ـ کمپرادور انجام دهد. این درک اصلا، در برنامه جبهه دمکراتیک ملی منعکس نشده است. آیا جای تعجبی است، هنگامی که امپریالیستها و طبقات حاکمه فیلیپین از انتخابات درجهت اهداف خویش استفاده میکردند، ح.ک.ف. که شیفتهٔ و شیدای این اشکال دمکراسی بورژوائی شده بود، نتواند علیه انتخابات برخیزد آنرا افشاء کند و یک آلترناتیو انقلابی راستین ارائه دهد؟

با توجه به ریشه های بورژوا دمکراتیک انحرافات ح.ک.ف.، جای تاسف بسیار بیشتری است که انتقادات رهبری ح.ک.ف در این راستا عمیقتر میشوند. هیئت تحریره "پراکتیکا"، مجله تئوریک دوزبانه حزب در مراکز شهری فیلیپین، در نخستین شماره خود چنین بحث میکند که علت اصلی خط انحرافی بایکوت انتخابات این بود که، "ایجاد یک اتحاد گسترده ضدفاشیستی اساسا جهت سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی میبایست اولویت میافت"، و اینکه اشتباه بایکوت انتخابات "آخرین و شاید گران ـ ترین تظاهر گرایش به کم بها دادن به جنبش ضدفاشیستی و بر بها دادن به جامعیت سیاست دمکراتیک ملی در فرموله کردن تاکتیکها در جنبش توده ای علنی بود"، و از اصرار سرسختانه بر سمتگیری دمکراتیک ملی"، سخن میگوید.

این اظهارات، همه چیز را وارونه جلوه می دهند! آیا شکست ح.ک.ف. در درک مکانیسم بحران انتخابات فرمایشی بعلت عدم تاکید کافی در نبرد علیه مارکوس، بود؟ یا اینکه بخاطر تقلیل همه چیز و همه کس به خود مارکوس ـ و شکست در دیدن عملکرد گسترده تر امپریالیسم و وابستگان بومیش و مانورها و تدارکش برای جایگزین کردن یک مهره بجای مهره دیگر، بود؟

در همین راستا، "بخش دانشجویان و جوانان ملی"، مینویسد: "کوری آکینو بوضوح ثابت کرده است که یک ضدفاشیست ثابت قدم و استوار است. بنابراین، او یک متحد است یعنی بطور عینی یک متحد تاکتیکی جنبش ملی ـ دمکراتیک است. این درست است که آکینو بر روی مسائلی نظیر امپریالیسم و فئودالیسم تزلزل نشان میدهد، اما او ارادهٔ خود را مبنی بر درهم کوبیدن فاشیسم، در حرف و در عمل نشان داده است." نه تنها ماهیت آکینو در اینجا بغلط تشریح شده، بلکه ادعا گشته که او متحد "جنبش ملی دمکراتیک" میباشد، حتی علیرغم اینکه جزء نیروهای هوادار امپریالیسم و فئودالیسم است! مبارزه علیه فاشیسم بدون مبارزهٔ قاطع علیه فئودالیسم و امپریالیسم، بنا گزیر چیزی نیست مگر حمایت از ماسکهای بورژوا ـ دمکراتیک سلطه امپریالیسم بر کشورهای تحت سلطه. امپریالیسم امریکا بکمک بازی بین حکومت نظامی و حاکمیت پارلمانی در امریکای لاتین، سعی دارد مردم را مهار کند. رویزیونیستها و سوسیال دمکراتها با حمایت از پارلمانتاریسم و سایر فریبهای دمکراتیک، خدمات شایانی بدانها عرضه میدارند.

در این چنین شرایطی است که "انتقاد از خود" ح.ک.ف میگوید که بایکوت "بطور مستقیم و آشکارا علیه ارادهٔ توده های وسیعی بود که مایل به پیشبرد مبارزه ضد فاشیستی بوسیله، شرکت اعتراضی در انتخابات، بودند." سایر نوشته ها و اظهارات، این را چنین خلاصه کرده اند: حرکت علیه اراده خلق" و شکست در کار بست "خط توده ای." اما، آیا این وظیفه کمونیستهاست که به نبرد علیه توهمات یاری رسانند و مطمئنا خود بدنبال اینچنین تو ـ

هماتی راهی نشوند،بویژه توهم در مورد آکینو؟ گذشته ازاینها،سیاست بایکوت، علیه کدام "اراده" حرکت کرد: اراده کارگران ودهقانان ،یااراده بورژوازی؟ این دیدگاه ،خط توده ای رابمثابه ارزیابی ازافکارعمومی درنظرمیگیرد-نه بشکل درك ضرورت بکاربست مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون جهت رهاسازی نیروی توده‌هاوسنتز تجزیه آنهادرمبارزه انقلابی. اگراکثریت مردم درانگلستان به تاچررای دهند ،آیا"خط توده ای "شماازپیشاهنگ میخواهدکه اوهم دراین راستاهمراه شود؟!آیااین گواه دیگری براین نیست که گرایشات بورژوا- دمکراتیك درحزب شما عمیقاً رخنه کرده اند؟

بازهم دربارهٔ جبهه متحد

همانگونه که قبلا متذکرشدیم،گرایش ح ك ف به محدودکردن آماج انقلاب تنها به یك دارودسته ومغشوش کردن ماهیت طبقاتی دولت ،درپیوندبااشتباهاتی است که درگسترده کردن ائتلافات طبقاتی که پرولتاریاجهت کسب قدرت ،بدانها وارد میگردد،انجام گرفتاند، هنگامی که ح.ك ف سرگرم جلب نیروهای گوناگون بدرون جبهه دمکراتیك ملی وسایرتشکلات توده‌ای بود از درك این نکته اساسی که مائو گوشزدنموده است ،غافل ماند:" همچنین ضروری است که علیه یکی دانستن برنامه سیاست ،ایدئولوژی ،پراتیك وغیره پرولتاریاوبورژوازی ،نادیده انگاشتن تفاوت های آنهادراصول مبارزه گردد. خطادراینجا اینست که این حقیقت نادیده گرفته شود که بورژوازی(بویژه بورژوازی بزرگ) به تنهابرخرده بورژوازی ودهقانان تاثیربر جای مینهد،بلکه حداکثرتلاش خود را جهت تاثیر گذاردن برپرولتاریا وحزب کمونیست ازبین بردن استقلال ایدئولوژیك ،سیاسی وتشکیلاتیشان ،تبدیل آنها به زائده های بورژوازی وحزب سیاسیش ،وتضمین اینکه ثمرات انقلاب ازآن خودوی وحزب سیاسیش خواهدبود،بکارمیگیرد." (معرفی "کمونیست")

امروزه ،این واقعیت داردکه ارتجاع وامپریالیستهای امریکائی توانسته اند ائتلاف نیروهای طبقاتی بویژه درشهرها راتحت تاثیرخودقرارداده وعدهٔ کثیری از این نیروهای بورژواوخردبورژوا راموقتا تحت نفوذخوددرآورند. این امربخودی خود ضربه ای کاری برجنبش انقلابی واردنمی‌سازدمگراینکه نمایندگان آگاه پرولتاریا این تذکرمائورافراموش کنندوخودشان نیزجذب نیروهای طبقاتی دیگرشده ویا تحت تاثیرآنهاقرارگیرند.

متاسفانه ،این آن سمتگیری"انتقاد ازخود"اخیرح.ك.ف. میباشدکه معتقداست یکی ازجدیترین اشتباهات حزب عبارت بودازکم بهادادن به "میزان قدرت و ارادهٔ بورژوازی رفرمیست " - واین در زمانی است که بورژوازی ملی وسایرنیروهای بینانینی ،بااتحادبگردآکینو،درواقع بطورقابل توجهی ازاردوگاه انقلاب دور شده بودند! اصلا منظورشمااز"بورژوازی رفرمیست " چیست؟ این واژه نه تنها تفاوت مهم سیاسی میان بورژوازی کمپرادوروبورژوازی ملی رامغشوش میکندبلکه یك تقسیم بندی جدیدمیان اقشاربورژوازی واردمینماید :بین به اصطلاح بخشهای فاشیست و"رفرمیست ".

بعلاوه ،این شگفت زدگی ازمیزان قدرت "بورژوازی رفرمیست " ،دررابطه بااقدامات عمل ح.ك.ف. قرارمیگیرد، که براساس این ارزیابی بویژه ازشدت مبارزهٔ مسلحانه کاسته ،به آتش بس تن درداده وفعالیتهای سیاسی درون شهرها را مثلا طی دوره جلسات "کمیسیون قانون اساسی"تشدیدکرده است. آیااین‌همان چیزی نیست که مائوخطرآنراهشدارداد؟ آیااین قبول برنامهٔ بورژوازی ،دال برتمرکزاین نوع کاردرشهرها،ومسابقه باآنهادرزمین خودشان ،نیست ؟این دیدگاه ،تحلیل مهم حزب خودشماطی نخستین سالهای تأسیسش رافراموش میکند،که میگفت :"خطر همکاری بابورژوازی ملی دراین است که همواره گرایشی راباخودحمل میکندکه فعالیت سیاسی درشهرهارابمثابه شکل اساسی فعالیت سیاسی ،تلقی مینماید." (وظایف اصلی حزب) ویاحتی پیش ازاین ،چنین نوشتید :"حزب بایددرتطابق با اندیشه مائوتسه دون ،مرکزثقل کارخود را آگاهانه بمناطق روستائی ، منتقل کند. همهٔ رهبران قبلی حزب ،با تعیین شهر مانیل بعنوان مرکزثقل فعالیت سیاسی ، دچارشکست شدند." (اصلاح اشتباهات و بازسازی حزب ،۱۹۶۸).

بخشاوسوسه ح.ك.ف. درحفظ اتحاد تشکیلاتی بانیروهای مختلف بورژوازی بویژه بورژوازی ملی بهرقیمت ،نمایانگر این گرایش استکه آنرابمثابه متحددائمی وثابت قدم‌پرولتاریابحساب میاورد ، و تحلیل قبلی "آمادو گوئررو"(اسم مستعار "خوزه ماریا سیسون ")درکتاب "جامعه فیلیپین وانقلاب "،رابفراموشی سپرده است :"سیاست صحیح عبارتست ازوحدت با(بورژوازی ملی)تابدان مقطع که از انقلاب حمایت میکند ودرعین حال انتقاد صحیح ازتزلزل وگرایشش به خیانت به انقلاب . این سیاست همواره ماراهشیار نگاه خواهدداشت ."

باازدست دادن هشیاریتان ، به فراموش کردن این نکات گرایش پیدا کرده ایدکه دهقانان فقیرمتحدین ثابت قدم پرولتاریادرکشورهای تحت سلطه اند واساس جبهه واحدراانقلاب ارضی وجنگ خلق تشکیل میدهند،مناسبات میان پرولتاریاوبورژوازی ملی معمولامسیری زیگزاگ راطی میکند،وصرفاباپیشروی درجنگ خلق است که بورژوازی ملی میتواندد‌ر جبهه واحدتحت رهبری پرولتاریاجلب (ویاحداقل خنثی)شود-نه اینکه ازجنگ خلق کاسته ،وکارحزبی رابراساس معیارها ودرعرصه های عملکردبورژوازی متمرکز ساخت .

انحراف ازموضعگیری صحیح‌نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی

"انقلابی "خواندن کشورهای تحت سلطه ایکه درانقیادشورویهایند،توسط آن بایان طی چندسال اخیر،بخشی از انحراف عظیمتردرمواضع اصولی بسیارپر سابقه درموردخودشوروی ،است . ازاوایل دهه هشتاد،ح.ك.ف. دست از"سوسیال امپریالیسم"خواندن شوروی برداشت ،ودرعوض این عبارات فزونی گرفتند:"کشورهای سوسیالیستی "،" ترقی عظیم درساختمان سوسیالیسم درتعدادبیشتری ازکشورها". بدیهی است‌که چین نیزشامل آنهامیشود ، علیرغم اینکه دن سیائوپین بریشت انقلاب فیلیپین خنجرفروکرده است.مابقی این کشورهای سوسیالیستی کدامند؟این‌امر زمانی مشخص شدکه بدنبال افزایش تدریجی ستایش ازنومستعمرات روسی همانند کوبا،گزارشی درآن بایان مورخ ماه‌مارس دررابطه بابیست وهفتمین کنگره حزب "کمونیست "شوروی بچاپ رسیدکه طی آن

به "اقتصادسوسیالیستی "شوروی اشاره شده بودوهمان باصطلاح "فراخوان برای همزیستی مسالمت آمیز"و"تلاش برای صلح جهانی "گرباچف بدون انتقاد،تکرارمی‌شوند.

آیامیتوانیم بپرسیم که ،مثلاازسال ۱۹۸۰که کمیته مرکزی شمامکررا شوروی‌را سوسیال امپریالیست خطاب کرده وخطر "جنگ جهانی امپریالیستی "میان دوبلوک راگوشزدنمود،تاکنون چه تحولی رخ داده است ؟!ویااز اواخردهه هفتادکه شمارهبری آنگلاوویتنام رابعنوان "مهره های سوسیال امپریالیسم "تقبیح نمودید،چه تغییری روی داده است ؟طی سالهای اخیر،بااشغال افغانستان ،درهم شکستن جنبش کارگران لهستان وتدارکات سرسام آورجنگی هردو بلوک امپریالیستی ،ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی شوروی بخوبی عیان شده‌است مسئله‌ماهیت طبقاتی شوروی ازاهمیت حیاتی برای ج.ب.ك. برخوردار است . اماحزب شما که نه تنها پیدایشش‌زائیده نبردمائوعلیه رویزیونیستهای روسی بود، بلکه طی دوره بیش ازده سال سوسیال امپریالیسم شوروی راتقبیح کرده بوده‌هنوزحتی یك کلمه هم بطورعلنی‌درتشریح این تغییرموضع ،بیان نکرده است !

اگرصحبت‌ازموضعگیریتان درمبارزه برسرمسائل حادجنبش بین المللی کمونیستی راهم کناربگذاریم ،بجرئت میتوان گفت که همین فقدان توضیح درموردتغییرموضع برسراینچنین مسئله ای ،دلیلی کافیست‌بر سیرقهقرایی درکتان ازقاطعیت دراصول انقلابی دررهبری انقلاب پرولتری.

مسئله شوروی‌بایك مسئله‌حیاتی‌دیگر ـ اصل اتکاء بخود درمبارزه انقلابی ـ گره خورده است ."ساتو اوکامپو"(که ریاست هیئت شمادرمذاکرات آتش‌بس‌با دولت آکینورابعهده داشت)طی مصاحبه‌ای بانشریه "بررسی اقتصادی خاوردور"، در پاسخ به سئوال درموردمسئله کمکهای خارجی ،گفت :"ارتش نوین خلق ،ضرورت استفاده ازمنابع تسلیحاتی خارجی رابا توجه به سطح تسلیحات مورداستفاده نیروهای مسلح فیلیپین درجنگ بااو ،تعیین میکند". سئوال درمورد"ضرورت "استفاده ازکمکهای خارجی بارهابهمراه مسئله‌دفاع از"اتکاءبخود"،درمصاحبه های سایر اعضای برجسته ح.ك.ف. دیده شده است آیااین مسئله واضح نیست که "سوسیالیست "خواندن شوروی بمعنای بازگذاشتن دربروی قبول کمکهای نظامی بویژه درهنگام‌برخورد بامشکلات است ـ یاحداقل استفاده ازاین امربعنوان تهدیدی جهت"مستحکم"کردن موقعیت ح.ك.ف. پشت میزمذاکرات آتی نیست ؟

موضع کنونیتان بازهم نمایانگریك انحراف عمیقترازخط مشی سابقتان است، که طبق آن درموردضرورت "اتکابخود"با جسارتی انقلابی در"وظایف عاجل "نوشتید "هنگامی که روحیه رزمجویانهٔ خلق بوسیله تعلیمات پیگیرسیاسی ونظامی بالانگیزه داشته شود،آنهااز هرسلاحی استفاده‌خواهند کردوبادستان خالی برای خلع سلاح دشمن ازهوشیاری وزیرکی خوداستفاده خواهند نمود. میلیشیای مابکمك نیزه چوبین یا حتی بادستان خالی میتواندبریك گروه کامل دشمن که غافلگیرشده باشد،غلبه‌کند مهمترین مسئله،هوشیاری وارادهٔ انقلابی خلق است ."آیااکنون ،اینرا"ساده‌لوحی کودکانه" ارزیابی میکنید؟ حتی اگر"ناپختگی‌باشد،بسیاارجحیت داردبر"کاردانی" بازکردن آغوش برروی کسانی که تادیروزبدرستی وبه سرسختی، کرده بودید.

همچنین‌بسیارجای‌تاسف است ،که‌به نظرمیرسدشمادرزمینه‌های‌ناسیونالیستی‌به قضاوت درموردددوستان ودشمنان مینشینید همانگونه که برنامهٔ جبههٔ دمکراتیك ملی آنراچنین بیان میکند:"ماجنگ خلق را برپایهٔ اصل اساسی اتکابه خودپیش میبریم ولی درعین حال حمایت بین المللی رانیز یك بخش لاینفك ازمبارزه خویش بحساب میاوریم . بدین جهت ،ماجویای حمایت سیاسی ومادی ازسایرکشورها،وجنبشها وسازمانهای انقلابی هستیم .آنهاکه این حمایت راازمادریغ نورزند، دوستی راستین خویش رانسبت به انقلاب وخلق فیلیپین به اثبات میرسانند." (تاکیدازماست). اگرسیل تسلیحات نظامی شورویها بسوی جنبش انقلابی فیلیپین سرازیرشود،آیاشما آنهارابمثابه "دوستان راستین خلق‌فیلیپین "شناخواهیدگفت ؟پس ،مسئله خلق افغانستان چه میشود؟ عینك ناسیونالیستی که برچشم زده اید،باعث شده است که لنین چنین نتیجه‌گیری هائی چشمانتان راخیره سازدوحتی تاریخ خودفیلیپین رانیز نادیده بگیرد. آخرهمین امپریالیستها ی آمریکائی بودندکه نفرات وتسلیحات خودرا جهت بیرون راندن استعمارگران اسپانیائی به فیلیپین گسیل داشتند. . . .وسپس بروی پاشنه پاچرخیده وسلطهٔ نکبت‌بار خودرابرقرارکردند . شوروی ازماهیتی امپریالیستی برخوردارست ، چه به شما اسلحه بدهد،چه ندهدستازه اگرهم بدهد . همان اهدافی رادنبال میکندکه پایان‌کار ویتنامی ها،آنگولائی هاوغیره رارقم زد.. بمجرداینکه طعمه بلعیده شود،قلاب عمیقاً فرومیرود. رهبران ویتنام هم باصدای‌بلند ومکررا،از"اتکاءبخود"وکمکهای "برادرانه شورویهادادسخن میدادند،اماهمهٔ قولها در واقعیت تلخ حضورنیروی دریائی شوروی درخلیج "کام ران "،ناپدیدشدند.

فی‌الواقع این مسئله درجنبش انقلابی فیلیپین موردمباحثه شدیدقرارگرفته و حزب شمابرای مدت مدیدی موضع بهتر اتخاذکرده بود.بازهم می‌گوئیم ،"سوسیالیستی خواندن شوروی ودست‌نشاندگانش صرفانمیتواندفتح بابی باشدبرقبول "کمك های برادرانه"آنهاونها یتاهمکاری بااین دشمنان خلق فیلیپین .

ح.ك.ف. همچنین ، دررابروی کمك های شوروی درتوسعه اقتصادی کشوربازگذاشته است ،واین همان مهمترین شیوه‌ایست که سوسیال امپریالیسم شوروی ازآن جهت گسترش نفوذخوددرکشورهای تحت سلطه ،استفاده میکند. درآنگولا مثلا،شورویهادرواقع کمکهای مادی دراختیارجنبش رهایبخش مپلا (M PL A) قراردادند. پس ازبه قدرت رسیدن این جنبش آنرابه ملی کردن دارائیهای استراتژیك معین تشویق کردند. اما،آیااین چیزی بجز تغییردرشکل قانونی مسئله ،بود؟آیااصلا برپی‌ریزی‌بنیان مناسبات نوین‌درانگولا وگسست ازوابستگی به امپریالیسم تاثیر داشت‌ویافقط اشکال نوینی بخودگرفت ؟ درحقیقت ،شورویهابااستفاده ازاهرمی‌که طی‌سالهای‌جنگ رهائیبخش بدست آورده بودندوبه کمك کارگزارانشان که کنترل بخش دولتی رادراختیارداشتند،توانستند ازطریق ارسال کمکهای نظامی‌ومستشاران (کوبائی،آلمان شرقی وغیره) جای پای خودرامستحکمترکنند.

متاسفانه بنظرمیرسدکه ح.ك.ف.کمتر وکمترمخالفتی بااین نوع "پیشرفت "ابراز میدارد.شماره‌های دوسال اخیرآن بایان مملواست ازستودن "پیروزیهای انقلاب " درآنگولا، نیکاراگوئه وغیره . آن‌بایان

مورخ ژانویه ۱۹۸۴ ، چنین گزارش داد: "برای نخستین بار کوبائی‌ها اربابان کشور خودهستند. پرزیدنت فیدل کاسترو آنچه راکه انقلاب برای خلق کوبابه ارمغان آورده است باکلمات فوق توضیح داد" علیرغم اینکه ،فیدل کاسترواقتصاد تنك پایه ای شکر را رهبری میکندکه کماکان به اربابان امپریالیستی وابسته است،تنهابا این تفاوت که اینبار شورویهااین نقش را بازی میکنند ،وشکان رهبری کل جامعه را،درقبال تزریقهای مالی ضروری برای سر پانگاه داشتن کوبا،به اربابان روسیش سپرده است ،بطوریکه سربازان کوبائی باپارس ژنرالهای روسی،خبردارمی ایستند.

بالاخره اینکه ،درحالیکه شما از "همبستگی بین المللی "باسایرجنبشهای انقلابی سخن میگوئید،حزبتان ،بویژه از طریق جبهه دمکراتیك ملی درسطح بین ـ المللی ،درعالم واقعیت کارخودرابر "همبستگی باگروههای کلیساهای کاتولیك سوسیال دمکراتها،اتحادیهٔ رویزونیستی کارگری وغیره ،تمرکزداده است . هر کدام ازاین اعمال رامیتوانیدتوجیه کنید امااین امرقابل قبول نیست که فراموش کنید،متحدین راستین وثابت قدم جنگ خلق شما ـ که درابتدای شروعش مدعی شدیدبخشی ازانقلاب جهانی پرولتاریا است ـ کارگران وستمدیدگان همه‌کشور هاورهبری انقلابی راستین آنها،یعنی مارکسیست ـ لنینیستها،هستند. درك شما از"همبستگی بین المللی "،ازدیدگاه صحیح انترناسیونالیستی پرولتری ، متفاوت است .

کدامین راه بسوی کسب قدرت ؟

درارتباط نزدیك باانحرافات فوق‌الذکر بویژه تحدیدآماج انقلاب ،ترغیب اشکال بورژوا ـ دمکراتیك ،مغشوش کردن ضرورت نابودسازی حاکمیت ارتجاعی دولتی ،وجدیداًبازکردن آغوش بروی سوسیال دمکراسی وسوسیال امپریالیسم ـ دیدگاهی درکمیتهٔ مرکزی ح.ك.ف. ظاهر شده که راه دیگری را برای کسب قدرت سیاسی درنظردارد، راهی که متفاوت ازمسیرمارکسیست ـ لنینیستی ودرحقیقت درتقابل باآن بوده‌و ح.ك.ف. راازمیل به‌هدف اولیه سرنگون ساختن "امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکراتیك "، باز میدارد.

این راه ،ماهیتا استراتژی جنگ درازمدت خلق رادرفیلیپین بزیرسوال میبرد،وبجای آن ازامکان کسب قدرت بطریقی سریعتربوسیلهٔ ترکیبی ازشورش درشهرهاوزدوبندبابخشهائی ازطبقات‌حاکمه ،سخن میراندوتاحدودزیادی تجربهٔ ساندنیستهادرنیکاراگوئه رامدل قرارمی دهد.

آن بایان مورخ ژوئن ۸۴ مقاله‌ای را تحت عنوان "زنده باد انقلاب نیکاراگوئه " ،بچاپ رساندهمانگونه که عنوان آن هم گویاست مقاله طی این عبارات به ستایش ساندنیستها بویژه اصلاحات ارضی آنها ،میپردازد: "سرمشقی نمونه درتعیین راه درست انقلاب " و"شعله ور ساختن راهی نوین درمبارزه ارضی ". این ستایشها علیرغم این مسئله است که خود مقاله هم تائیدمیکندکه ساندنیستها"محدود یتی برمالکیت زمین تعیین نکرده وتا زمانیکه زمینداران زمین رابنحواحسن کشت وکار میکنند ،حق مالکیت زمین محفوظ است " واینکه "دولت ساندنیستها معتقداست که تداوم یك اقتصادمختلط در مناطق روستائی نه تنهاازنظرسیاسی مقتضی است بلکه ازنظر اقتصادی هم مقرون به صرفه است . این شیوه هرچه که باشد ـ وبنظرمیرسدکه"تنهاجدینند نیست ،بلکه بسیارهم آشناست ـ به‌هیچ وجه یك "برخوردصحیح به‌مقوله انقلاب نیست"!

این مقاله چنین ادامه میدهدکه پیشرفت نیکاراگوئه خودگویای سیاستهاوتاکتیکهائی است که رهبری کشور اتخاذ کرده است "،ونیز"تاریخ ومبارزه خلق نیکاراگوئه مواردااشتراك بسیاری باخلق مادارد." آنچه که توجه رابخود جلب میکندارزیابی مثبت ازجبهه گستردهٔ خلق ایجادشده توسط ساندنیستهااست ،"که گروههای سیاسی گوناگون باگرایشات سیاسی متفاوت رادربرمیگیرد "و"حتی موردحمایت گروههای مخالف ساموزا،درون طبقات حاکمهٔ بومی ،نیزقرارگرفت ." شباهت این سیاستهابابرخی سیاستهای ح.ك.ف ـ تلاش درجهت وحدت بانیروهای آپوزیسیون طبقهٔ حاکمه ،تحدیدآماج حمله به دارودستهٔ مارکوس ،وغیره ـ چشم گیرند .

ازاین زمان به بعد،راه"ساندنیست ها"موضوع مباحثات مهمی درون حزبتان ، قرارگرفت . بطورمثال ،"ساتوراوکامپو" طی مصاحبه‌ای بانشریه "بررسی اقتصادی خاوردور" گفت که علیرغم اینکه ح.ك.ف. هنوزبه اصل مبارزهٔ مسلحانه پایبنداست، "امکان دستیابی به اهداف خویش ازطریق ابزارسیاسی راازنظردورنمی دارد . اکنون ،مابیشتربدنبال امکان برپائی‌یك جنبش غیرمسلحانهٔ بسیار قدرتمند توده ـ ای هستیم ،که بابرخورداری ازنیروئی معنویی بتواندنیروهای مسلح وغیرمسلح خلق رابه سرنگونی دیکتاتوری مارکوس باکمترین‌خونریزی‌ممکن،قادرسازد."

تبلیغ "امکان دستیابی به اهداف ح.ك.ف.ازطریق بکارگیری ابزارسیاسی " مضاف برانتقاطی بودن درفرمولبندی که خصلت تیپیك احزاب رویزیونیست است تجدیدنظری رسواداریك اصل اساسی و قدیمی خودح.ك.ف.،است ." آن بایان مورخ ۱۹ مارس ۱۹۷۱ ،چنین نوشت :"صدر مائوبالهام ازکمون پاریس ،به مامی‌آموزد که" قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بیرون میاید" . این نکته ،نه تنهاجوهرانقلاب دمکراتیك خلق تحت رهبری پرولتاریادر چین است ،بلکه خصلت کلیهٔ نبردهای انقلابی تحت رهبری پرولتاریاطی صدسالی است که ازکمون پاریس گذشته است هیچ جنبش ویاحزب پرولتری نتوانسته است، بدون تبعیت ازاصل انقلاب مسلحانه ،قدرت سیاسی رابه کف آورد."(تاکیدازماست)

متأسفانه ،شواهدنشان میدهندکه "انتقادازخود" ح.ك.ف. ،حداقل دربعضی سطوح،نه باتعمیق درك ازراه جنگ خلق بلکه باتملق گوئیهای آشکارازراه ساندنیستها ،همراهی گشته است .بنظر میرسد که هردومقالات "پراکتیکا" این راه را موردحمایت قرارمیدهند. یکسری مقالات نوشته شده توسط "مارتی وبلالوبوس"(از قرار،یك "عضودارای آتوریته درحزب ") که درون حزبتان جنبش انقلابی ودر فیلیپین توزیع میگردند،نیزعلناهمین کار رامیکنند .مقالات "ویلالوبوس " ازاین حسن برخوردارندکه بیان واضح وفشرده‌ یك خط کاملا آپورتونیستی هستندکه حزب بایدبشدت به مقابله باآن برخیزد .

نقدی که در"پراکتیکا" آمده ،ظاهرا علیه سیاست بایکوت است ،اماهمانگونه

که نویسندگان "بخش جوانان ودانشجو- یان ملی " تصریح میکنند،"ریشه های گستردهٔ مسائل مربوط به . . . . . کل استرا- تژی وتاکتیکهای انقلاب فیلیپین درپشت تاکتیک بایکوت ،پنهان شده اند ." هر دومقاله ،شعارنبرد راسر میدهند،"آیاجسارت پیروزی داریم ؟ " - مضمون این است که حوادث اخیر،امکان پیوند بانیروهای بسیارگسترده ترمنجمله خیل دمکراتهای لیبرال درشهرهاورهبری آنها،جهت پیروزی درکسب قدرت توسطانقلابیون رافراهم کرده (وشایدهنوزهم میکنند)،وقصوردر انجام این امر،یعنی "نادیده گرفتن مؤلفه ضدفاشیستی جبهه متحد"وکم بهادادن بکار درشهرها،بدانجا منتهی شدکه "انقلابیون ازمدال بی نصیب ماندند" - ازقراریعنی اینکه نتوانستندنفوذخودرادردولت جدید، گسترش دهند.

"ویلالوبوس " نیزهمین مضمون را اختیارمیکندوآنراتامین می‌بخشد. بعقیده "ویلالوبوس " ،استراتژی جنگ درازمدت خلق علت العلل لعنتی این "شکستها" است اوچنین مطرح میکندکه جنگ درازمدت خلق یك استراتژی تدریجگرایانه است که نه تنهابطوراخص باعث سیاست بایکوت بلکه بطوراعم بانی این است که ح.ك.ف. فرصت رهبری یك "قیام" شهری پیروز- مندانه ازنوع ساندنیستهارا ازکف بدهد. اودرموردجنگ درازمدت خلق مینویسد، "... پیروزی دربرابردیکتاتوری امریکا ئی مارکوس میبایست طی پنج سال یاهفت سال یاحتی دهسال بدست می‌آمد. درحالی که ح.ك.ف. وجبهه دمکراتیك ملی خودرا جهت جهش به زیر- مرحله ای ازدفاع استرا تژیك طی‌چندسال آتی ،آماده میکردند. . رژیم فاشیستی مارکوس طی سه ماه سر- نگون شد. هیچ دلیلی بهتر ازاین وجود نداردکه ثابت کند،حزب استراتژی غلطی رادرپیش گرفته است ". ("درباره استراتژی قیام") بحث "ویلالوبوس" این است که علیرغم اینکه جنگ درازمدت خلق‌برای‌دورهٔ معینی مناسب بود. اماح.ك. ف. می‌بایست ازچندسال پیش به"استرا- تژی قیام "روی‌میاورد-اززمان تظاهرات شهری عمده ،پس ازقتل "بنینواکیدو"

اوتفاوتهای میان جنگ درازمدت خلق و"استراتژی قیام " راچنین برمی- شمارد: ۱- "استراتژی قیام بیشتردرشهر تمرکزدارد،چراکه جنبش توده ای که کا- نون مبارزه دراستراتژی قیام است ، اسا سادر شهرهاپدیدارمیشوند. "۲-"دراستراتژی قیام،نیروهای سیاسی‌نقش تعیین کننده ونیرو های‌نظامی‌نقش حمایت کننده ایفامی کنند. "هومبرتواورتگا" ،فرمانده کل ارتش خلق ساندنیستها. . . .تصریح نمود:"جنبش توده ای کانون مبارزه است ،نه پیشاهنگ. ونقش توده هاصرفابه حمایت ازاومحدود نمیشود" .۳- "دراستراتژی قیام ،پیروزی درزمان نسبتاکوتاهتری کسب میشود. ." ۴- دراستراتژی قیام ، جنگ چریکی تشدیدمی یابدامابه جنگ متحرك معمول یاجنگ موضعی ،تکامل پیدانمی کند."در عوض،استراتژ ی قیام ،ترکیبی ازاعتصا- بات عمومی ،خیزش های توده ای ،وجنگ چریکی رابرای شکست دولت درنظردارد. ۵- "سیاست انعطاف پذیرائتلاف با بورژوازی آپوزیسیون رامیتوان یك ویژگی خاص استراتژ ی قیام ،بحساب آورد." وبالاخره ،استراتژی قیام برحما- یت نیروهای قدرتمندبین المللی حساب میکند،ویلالوبوس، بطورخاص‌ازانترناسیو- نال سوسیالیستی (میتران فرانسوی ، گو- نزالوس اسپانیائی ،آلن گارسیای پروئی وغیره) بعنوان حامیان بالقوه ،نام میبرد

آیااین استراتژی میتواند"سریعتر " ازجنگ درازمدت خلق پیروزشود؟شاید -امافقط به یك دلیل : سناریوی ویلالو- بوس به هیچوجه کاری به ریشه کن سا- ختن نظام امپریالیسم ،فئودالیسم ،وسرمایه داری بوروکرات ندارد. ویلالوبوس ، با ردکردن راه جنگ درازمدت خلق ،کلا انقلاب رانفی کرده است .

چگونه میتوان قبول کردکه‌این استرا- تژی به سرنگونی امپریالیسم‌وفئودالیسم بیانجامد،هنگامیکه وحدت بانیروهای بین المللی وبورژوائی رابالاتر ازاتکا- به توده هاقرارداده ودرکشوری که توده- های وسیع تحت استثماروستم ازدهقانان هستند،شهر رابر روستامقدم میشمارد؟ البته علیرغم تمامی ادعاهائی که درمورد ارتقاءنقش توده هامطرح میکندوعلیرغم همه فروتنی ریاکارانه مبنی بر"محدود نکردن نقش توده هابه حمایت ازپیشاهنگ جالب توجه این است که دهقانان درنو- شته های ویلالوبوس صرفاهرازگاهی ظاهر میشوند. بالاخره ،دلیلی برای این مسئله وجوددارد: آخراگربرنامه عبارت است ازبرقرارساختن "اقتصادمختلط" وابقا- مالکیت های خصوصی بزرگ ، پس چه ضروریتی به بسیج میلیونها دهقان درجنگ خلق است ؟ اگرقراراست که استراتژی ما، نه برپاساختن یك ارتش سرخ قدرت مندکه قطعااکثریت افرادآنرا دهقانان تشکیل میدهند،بلکه تظاهرات ،اعتصابات . . . . . وبویژه کارپارلمانی باآپوزیسیون طبقهٔ حاکمه وکاردیپلماتیك باامپریالیست های سوسیال دمکرات باشد ، به وجود دهقانان چندان نیازی نیست هنگامی که ویلالوبوس ازتوده ها " صحبت میکند منظورش توده های ستمدیده‌وتحت استثمار نیست ،بلکه طبقات واقشارمتوسط شهری بویژه بورژوازی ملی وآپوزیسیون طبقه حاکمه رامدنظر دارد. کنه مطلب "استرا- تژی قیام " ویلالوبوس عبارت است ازنفی تبدیل کارگران ودهقانان به کانون استراتژی انقلابی .

راه ساندنیستهادرپی بسیج نیروهای انقلابی جهت مقابله بابورژوازی براساس معیارهاودرعرصه فعالیت خوداوست . این راه درتقابل مستقیم بااین گفتهٔ جسورانه مائودرموداستراتژی نظامی است : "تو بشیوه خود بجنگ ، من بشیوهٔ خویش " - مرتجعین برنبرتر ی تکنولوژیك ،سربا- زان ناآگاه ،ودکترینهای نظامی متناسب بااین ویژگیهامتکی هستنددرحالیکه انقلا- بیون پرولتری بربسیج آگاهانه توده های خلق اتکادارند. درفیلیپین ،توده های خلق رابیش ازهمه دهقانان تشکیل می- دهندعلیرغم اینکه ، استراتژی جنگ خلق بایدبتواندازخیزشهای شهری که شمااخیرا آنراتجربه کردیداستفاده کند ،بازهم‌این واقعیت کماکان پابرجاست که روستاها ازعمدگی برخوردارند وهمانگونه که‌حزب خودشمادراوان تشکیل متذکرشد،جنگ درازمدت خلق راه اساسی انقلاب فیلیپین است .

همهٔ اینهاگویای این واقعیتند که‌هیچ راه میان‌برساده به پیروزی درجنگ انقلا- بی وجودندارد،چراکه راه‌ساده ای برای نابودساختن دستگاه سرکوبگر دشمن(یعنی درهم شکستن‌قدرت دولتی‌موجود)وریشه کن ساختن‌قرنهای‌متمادی حاکمیت طبقاتی‌به همراه عادات ،سنن وایده‌ها ی کهن حامی آن ونیزآماده ساختن توده هابرای اینکه خودشان ادارهٔ جامعه رابعهده بگیرند، موجودنیست. علیرغم این ، آنچه که "استراتژی قیام " ویلالوبوس به آن منتهی

میشود،عبارت است از: توهم درموردیک راه سریع وساده بسرمنزل پیروزی. ازاین جهت سریع وساده است که ازکنارانقلاب واقعی میگذرد. خصوصادرهنگام بروزخیزشهای توده ای است که دستیابی به پیروزی های سریع مستلزم سرفرودآوردن دربرابرناسیونالیسم ودمکراسی بورژوائی است، اصول به کناری نهاده میشوند. انقلابیون راستین ،بویژه درچنین شرایطی بدنبال راههای میان بر،نمی روند.

ویلالوبوس ،باارجحیت دادن مبارزهٔ سیاسی برمبارزهٔ نظامی، همین ایده را دنبال میکند، توگوئی که نقش توده ها را ارتقاء می دهد. مسئله درست بلعکس است همانگونه که مائو تصریح نمود، مبارزهٔ مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه است، زیراراه کسب قدرت توسط توده ها، نبردبرای نابودسازی دولت قبلی وبرپا سازی دولتی نوین،وبدین ترتیب بازسازی و بدست گرفتن امورجامعه است. بعقیده ویلالوبوس ،جنگ چریکی ابزاربسیج توده ها بویژه دهقانان فقیردرطول زمان ،برای ایجادارتش سرخ ودرهم کوبیدن حاکمیت دولتی کهن وبالاخره نابودسازی کامل دستگاه سرکوبگر، نیست .جنگ چریکی بعوض اینکه بدرستی یك مؤلفهٔ نقادانه جنگ درازمدت خلق ارزیابی گردد،صرفا بعنوان یك وسیلهٔ دیگربرای اعمال فشار بهمراه اعتصابات ،تظاهرات وفشارهای سیاسی وبین المللی ازسوی نیروهای بورژوا بکارگرفته میشوداین یك استراتژی انقلابی برای کسب قدرت وحفظ آن ازطریق مبارزهٔ مسلحانه نیست . وبیشك هیچ وجه تشابهی باقیام توده ای وجنگ داخلی همه جانبه بلشویکها برای ایجاد حاکمیت پرولتری ،ندارد. این یك استراتژی رفرمیستی وشکل رنگ ولعاب دیده ای ازتئوری مشی چریکی کوبائی هاست که همیشه جنبش های مسالمت آمیزتوده ای راباقدرت نمائی چریکی وکسب حمایت قابل توجه از سوی نیروهای بورژوائی ،درهم ادغام میکند.

قصداین نوع "استراتژی قیام" ، سرنگون ساختن حاکمیت تحت الحمایه امپریالیسم نیست ،بلکه هدف دیگری رادر مخیله می پرورانند : صرفاسرنگون ساختن یك بانداز طبقات حاکمه وحداکثربرپائی بعضی دامهای بورژوادمکراتیك .ببینید که خودویلالوبوس چگونه دلیل "لعنتی" شکست استراتژی جنگ دراز مدت خلق راارائه میدهد : درحالیکه این (استراتژی) پیروزی رابس ازچندین سال قابل حصول می دید مارکوس طی سه ماه سرنگون شد. سرتاپای این دلیل این است که ازنظر ویلالوبوس انقلاب یعنی خلاص شدن از دست صرفایك دارودسته . آیاهدف جنگ درازمدت خلق این است ؟ ویاعبارتست ازسرنگون ساختن کل نظام فئودال امپریالیستی ، آزادسازی خلق فیلیپین ازقید کلیه اشکال ستم وگام گذاردن در مسیر امحاءجامعه طبقاتی ،بمثابه جزئی از انقلاب جهان پرولتری ؟

ویلالوبوس ،تلویحاتأئیدمیکندکه استراتژی او یك برنامه برای گسست واقعی از امپریالیسم نیست . اوباشکوه میگوید "متاسفانه نفوذچینی ها (بیش ازسانده نیستها) عمیق بوده است اوادعان می دارد که یك اختلاف عمده میان این دواین است که هدف انقلاب چین "پیروزی کامل نیروهای دمکراتیك "است ،درحالیکه هدف راه ساندنیستا"پیروزی تعیین کننده نیروهای دمکراتیك" است . واقعاچه تفاوت عظیمی یك کلمه میتواندایجادکند ! زیرا که انقلاب چین دستگاه دولت ارتجاعی چیان کایشك وحامیان آمریکائیش رادرهم کوبید،امپریالیسم به زانودرآمد،وانقلاب برای چندین دهه علیه همهٔ امپریالیستها تداوم یافت . امااین هدف ویلالوبوس نیست . اوبوضوح اشتیاق خودرابرای چیزی کمترازاین اعلام میکند- وهرچیزکمتراز گسست"کامل" ازامپریالیسم ،بمعنای مجددا جای گرفتن درون مناسبات امپریالیستی است .گسست ازقرنهای متمادی سلطهٔ جاهٔ طبقاتی وتداوم محاصره امپریالیستی محتاج دشوارترین نبردهاست .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،تجربهٔ واقعی راه ساندنیستهارا چنین جمعبندی میکند : " تاریخ مؤید ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی " (یا "جبهه انقلابی "متشابه) است که تحت رهبری یك حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد ، حتی اگر این جبهه یانیروهای درون آن پوشش "مارکسیستی "(درواقع مارکسیستی کاذب)داشته باشند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده وحتی ضربات کوبنده ای برامپریالیسم واردساختند ، ولی ثابت کرده اند که ازنظرایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت دربرابرنفوذبورژوائی وامپریالیستی نیستند.حتی درجائیکه چنین نیروهائی قدرت سیاسی راکسب کرده اند ازپیشبردتحول همه جانبهٔ انقلابی جامعه بازمانده وقادربه سرانجام رساندن آن نبوده اند.آنهادیریازودتوسط امپریالیستها سرنگون شده یاخودبه یك نیروی حاکمه ارتجاعی جدیددراتحادبا امپریالیستها بدل گشته اند .

مذاکرات آتش بس : جواب ضربه باضربه؟

حزب شماطی چندماه اخیرپشت میز مذاکره نشسته وبرسرمسئله آتش بس با نمایندگان آن دولتی به توافق رسیده است که مدافع "سه کوه " امپریالیسم ،فئودالیسم ، سرمایه داری بوروکراتیك میباشد که هنوز برپشت خلق فیلیپین سنگینی می کنند. این عمل مسائل جدی راکه ح ك ف باآنهاروبروست ، تعمیق میبخشد.ازبحث درموردمشروعیت این مذاکرات تحت عنوان یك گام تاکتیکی که بگذریم ناچاریم بپرسیم: چه نوع سیاسیتی براین مذاکرات حاکم بود؟

مائوتسه دون متذکرگردید " گاهی نپذیرفتن مذاکرات جواب ضربه باضربه است ،گاهی نیزپذیرفتن مذاکرات جواب ضربه باضربه است ." بهمانگونه که وی خاطرنشان نمود: "چگونگی جواب دادن ضربه باضربه ،بموقعیت بستگی دارد". (دربارهٔ مذاکرات چون کینگ)بیشك خودمائوباچیانکایشك بپای مذاکره رفت اماهمواره به اینکه جنگ مسلحانه انقلابی تنهاراه بسوی رهائی واقعی است معتقد بود،وهیچگاه درموردماهیت چیان کایشك وارربابان امریکائی اوویا امکان نیل به تغییرات اساسی ازطریق مذاکرات ، دچارتوهم نشد. بلکه بالعکس ،حتی هنگامیکه آنهاباب مذاکرات باکومیندان را گشودند ،مائو حزب کمونیست چین رادر افشای سرکوب فاشیستی خلق توسط چیان کایشك ،ماهیت اوبعنوان نماینده کمپرادورها،فئودالها وسرمایه داران بوروکرات ارتباطاتش باامریکا وتدارکاتش برای شروع یك جنگ داخلی جهت برقراری مجددنظم کهن ، رهبری نمود . بعلاوه ، او تصریح نمودکه خطراصلی عبارت از"سرباززدن ازمبارزهٔ سخت است واهداف آن ثمراتی به چیان کایشك است که بایستی ازآن خلق باشند ." واوبه حزب وارتش

چنین هشدار دادکه :" باید پیشاپیش از نظرذهنی (برای جنگ داخلی) آماده باشید این نکتهٔ مهمی است ،ووجود یا عدم وجوداین آمادگی ، یك دنیا تفاوت را ایجادمیکند ." (موقعیت وسیاست ما پس ازپیروزی درجنگ مقاومت علیه ژاپن)

شماهم مذاکره کرده اید. اماچه سیاستی این مذاکرات رارهبری میکرده است شماکادرهاونفراتان رابرای چه چیزی آماده میکنیدهنگامی که بجای افشای آنان که یك پای مذاکراتتان هستند ، با"متر-قی" خواندن ودم زدن از"اصلاحات دمکراتیك " شان ، روابط وپیوندهای آنها با امپریالیسم راپنهان ساخته وبدین ترتیب به توهم توده ها دامن میزنید؟ وازاینها گذشته ،آنهاخودرابرای چه چیزی آماده میکنند - بادرنظرگرفتن سرازیرشدن سیل کمکهای نظامی امپریالیستی ،وتجدید مذکرات درمورد بدهیهایشان ؟ همه امپریالیستهابه حمایت ازدولت آکینوبرخاسته اند،اگرچه درصورت لزوم بابراه انداختن جنگ خونین داخلی به تثبیت نظم کهن اقدام میکنند . باید بی تعارف پرسید: آیابعقیدهٔ شمااین مذاکرات ابزارپیشبرد جنگ خلق درجهت درهم شکستن کامل نظم ارتجاعی وایجاد دیکتاتوری انقلابی خلق تحت رهبری پرولتاریاست یااینکه جنگ چریکی تاسرحدصرفاًیکی ازراههای وارد آوردن فشار علیه دولت برای نیل به اهدافی متفاوت ، ونهایتاغیر انقلابی، پائین آورده میشود، که شماامیدوارید مذاکرات درخدمت پیشبرد آن باشد ؟

دورشدن ازمارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، بمعنای مرگ انقلاب است

مادربالا ،به بعضی روندهای انحرافی کلیدی که خطح.ك. ف. راطی سالهای گذشته مسموم کرده وباعث ایجاداوضاع کنونی شده است - که درآن حزبی که براساس مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون برپایه استراتژی جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا،وباهدف ایجاددیکتاتوری دمکراتیك انقلابی تحت رهبری پرولتاریاوپیشروی بسوی جامعه بی طبقه ازطریق انقلابات فرهنگی متعددایجادگردیده ،اکنون بیش از پیش به حزبی اسیربحران وراهی جاده ای خطرناك ،تبدیل میشود؛اگرچه ارائهٔ جمعبندی ازپروسهٔ کامل بروزاین اوضاع از توانائی ماخارج است . ولی یك مسئله رامی-توانیم بااطمینان بگوئیم : گرایشات خطرناك خط مشی شمارامسموم کرده بامسئله سرباززدن ازبرخوردبه مسائل عمده مربوط به خطمشی جنبش بین المللی کمونیستی که متعاقب مرگ مائوتسه دون وکودتای ضد انقلابی درچین درسال ۱۹۷۶ بروزنمود ند پیوند خورده اند .

چه شمابه این مسئله پی برده باشیدو یاخیر، وعلیرغم پیشرفتهائی که طی مبارزهٔ مسلحانه تان درفیلیپین کسب نموده-اید،سرنگونی حاکمیت پرولتری در چین وحملات متعاقب آن به مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی ضربه ای جدی به جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد، وسؤالات برجسته ای رادرزمینه خط مشی سیاسی - ایدئولوژیك مطرح نمود. این مسائل انقلابیون سراسر جهان رامورداآزمون قرار دادند: آیاباید دربرابر یورش ارتجاعی براندیشه مائوتسه دون قدعلم کردوازآن بعنوان عالی ترین دستاوردی که انقلاب جهانی پرولتری تاکنون کسب کرده است وبمثابه "قله رفیع مارکسیسم - لنینیسم " که زمانی حزب خودشمابدان معترف بود بدفاع برخاست ویاخیر؟

هنگام مرگ مائوتسه دون ،صدرکمیته مرکزی ح.ك.ف بیانیه ای منتشر ساخت که طی آن ازاندیشه مائو وانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دفاع کرده وخط مشی رویزیونیستی دن سیائوپین ،این رهبرو اصلاح ناپذیر سرمایه داری ،رامحکوم نمود . مدت زمان کوتاهی پس ازاین ح.ك.ف تغییر موضع داده وکودتای هواکوئوفن راستوده وباصطلاح گروه چهار نفره راتقبیح نمواین تغییر موضع فاقد هرگونه توضیح یاتحلیل واقعی ازمبارزه طبقاتی درچین بود. ازآن زمان که دن-سیائوپین به قدرت رسیده ،سیاست های انقلاب فرهنگی یکی پس ازدیگری پایمال شده اندوحملات برمائو درچین و سراسر جهان شدت گرفته است .ح.ك. ف. ازکنار همه اینهاباسکوت گذشته و هنوزهم ساکت است حتی هنگامیکه مارکسیست - لنینیستهای واقعی تلاش نمودنددرسطح جهانی گردآمده وبه این حملات پاسخ درخور دهند، شماآنهارانادیده وناشنیده انگاشتید .

اگنوستیسیسم وبی تفاوتی شمانسبت به این مبارزه ،درحقیقت به بی تفاوتی نسبت به دفاع ازعلم انقلابی پرولتاریاو درنتیجه به بیتفاوتی نسبت به پیشرفت خود انقلاب جهانی پرولتاریائی ،منجر گردید همانگونه که جنبش مادربیانیهٔ خویش متذکر شده است :"دفاع ازتکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون ، نمایانگر وجودیك سوال بویژه مهم ومؤکد درجنبش بین المللی ودرمیان کارگران دارای آگاهی طبقاتی ودربین سایر مردمان انقلابی اندیش درجهان کنونی ،است اصل موردنظرعبارت است ازموضعگیری دررابطه بادفاع ازخدمات تعیین کننده مائو به انقلاب پرولتاریائی و علم مارکسیسم - لنینیسم وارتقاء آن . پس مسئله به موضعگیری نسبت بد دفاع ازخود مارکسیسم - لنینیسم ،بازمیگردد". وهمان گونه که پیشتر نیزنقل کردیم " بدون دفاع ازمارکسیسم - لنینیسم -اندیشه مائوتسه دون وارتقاء آن ،شکست دادن رویزونیسم ،امپریالیسم وارتجاع درکلیت خود ناممکن است ."

فی الواقع ،تاریخ پیدایش خودح.ك.ف.مؤیداین امراست .پیدایش ح.ك.ف.، محصول نبردمائوعلیه رویزیونیسم بود. ح.ك.ف.(CCP) مجبوربه جدایی وافشای رویزیونیستهای PKP (حزب‌رویزیونیست فیلیپین)شد.حزب رویزیونیست در "اختلاف میان چین وشوروی "باصطلاح موضع "استقلال اصولی "اعلام کرده بود. اما بزودی مشخص گردیدکه بیش ازپیش در چنگال رویزیونیستهای شوروی فرورفته است ،ودرآخرکاربااجرای یك شوی تلویزیونی دربرابرمارکوس تسلیم گردید. در آنزمان شمااعلام کردیدکه "اندیشه مائوتسه دون خط فاصل میان انقلابیون راستین وکاذب است . آیااین امردیگرمصداق ندارد؟آیااین خط فاصل بدینجهت تغییر کرده است که نیروهای یورش برنده بر اندیشه مائوقویترندوبرشدت حملاتشان افزوده اند،وقدرت دولتی رادرچین غصب کرده اند. . . .وباحقیقت اینست که دفاع ازخدمات مائوبه مارکسیسم - لنینیسم ،بیش ازهرزمان دیگری یك خط فاصل اساسی میان انقلاب ورویزیونیسم است ،ومارکسیسم - لنینیسم -اندیشه مائوتسه دون پایهٔ تجمع وپیشروی مجدد جنبش بین المللی کمونیستی میباشد؟ طنزقضیه دراینجاست که نتیجهٔ نهائی ارزیابی غلط شمااز تکامل اوضاع درچین ، یعنی

حمایتتان از کودتای ارتجاعی وانکارتان درتصحیح این دیدگاه بدینجا ختم نشدکه ازرویزیونیستهای چینی تبعیت کنید، بلکه به شوروی نزدیک ونزدیکتر شدید!

مضافا،دست کشیدن آشکارح.ک.ف ازدفاع ازضرورت "انقلابات‌فرهنگی‌متعدد وادامهٔ مبارزهٔ انقلابی علیه بورژوازی‌نوین که بناگزیرتحت سوسیالیسم بازتولید میشود- سالهاست که هیچ مطلبی دراین رابطه درنشریات ح.ک.ف.بچشم نخورده است - بدین معناکه شماحتی در صورت پیروزی درکسب استقلال ملی توسط نیروهای مسلحتان ، غیرممکن بودکه بتوانید آنرا حفظ کنید . چراکه درکشورهای تحت سلطه ،بدون تداوم پیروزی پرولتاریابر نیروهای بورژوازی نوخاسته وادامه انقلابی کردن مناسبات تولیدی ،حتی توسعه یک نظام نسبتاخودکفای اقتصادی وبدین‌ترتیب ممانعت ازظهورمجددمناسبات وابستگی نومستعمراتی غیرممکن است .پیشروی‌در جهت جامعه کمونیستی که دیگرهیچ کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ درچین اینراتصویر کرده است .بورژوازی نوخاسته رویزیونیست احکام راواژگون کرده ودردروازه چین رابروی نفوذاقتصادی امپریالیسم گشودند ودستاوردهای ساختمان یک اقتصادمستقل سوسیالیستی راپایمال ساختند

خلاصه کرده باشیم ،عمق پوسیدگی ایدئولوژیک سیاسی حزب شماکه بمیزان گسترده ای ناشی ازانکاراتخاذموضع روشنی میان اندیشه مائوورویزیونیسم میباشد،حقیقتا هشداردهنده است :

- ماهیت طبقاتی رژیمی که علیه آن می‌جنگیدیدازدیدگان پنهان ماند،ضرورت درهم شکستن کامل دستگاه سرکوبگربه میزان زیادی اهمیت خودراازدست داد ، مفاهیم بورژوا- دمکراتیک درمورد"جمهوری های امروزی " پروبال یافتند،چراکه‌درک های غلطی ازمسیرواهداف انقلاب مطرح شده اند- پرولتاریابطوروزافزون به کرنش دربرابرنیروهای طبقاتی دیگردر جبههٔ متحدوادارشده است،بدست نشاندگان امپریالیستها عنوان "ترقیخواه " "اصلاح طلب "داده میشودویکی ازمنابع قدرت ح.ک.ف.یعنی بسیج دهقانان در جنگ واقعی خلق بمثابه نیروی عمده انقلاب بطور روز افزونی بافعالیت مشترک بااقشاربورژوازی درشهرها یکسان انگاشته میشود(وحتی تحت الشعاع قرارمیگیرد)، - کشورهای امپریالیستی بعنوان کشورهای سوسیالیستی ، و کشورهای وابسته بعنوان رژیمهای انقلابی مستقل قلمدادمیشوند،ودرنتیجه ضرورت یاامکان گسست قاطع ازامپریالیسم جای خودرابه طرحهای"عملی" ارتباط گیری با خودامپریالیسم ،احتمالاتحت لوای "ضرورت دریافت کمک شوروی ها ،میدهد.

"استراتژی قیام "،یکی ازجلوه های مهم این گرایشات خطرناک است ،اما آخرین آنهانیست .

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کلیدپیروزی انقلاب فیلیپین است !

علیرغم وجودهرگونه أفت وخیزی که برسرراه انقلاب وجوددارد،درتحلیل نهائی شرایط برای شدت بخشیدن به جنگ خلق وپیشروی واقعی بشوی اهداف انقلابی بسیارمهیاست . خودامپریالیستهابخوبی براین امرواقفند - افزایش کمکهای نظامی آنها نشانهٔ توسعهٔ قدرتمند وازروی اطمینان نیست بلکه به جهت آگاهیشان بشکنندگی وآسیب پذیری رژیم حاکم است .آنهاقادر نیستندهیچ راه حل اساسی جهت برون رفت ازاین‌بحران‌عمیقی که فیلیپین رادربرگرفته است ،ارائه دهند.

امابخاطرپیشبردامرمبارزهٔ مسلحانه ضروری است که مبارزهٔ بین دوخط مشی نیزبه پیش برده شود.مسئله سیاسی‌مرکزی ایکه امروزه انقلاب فیلیپین باآن روبرو است ،همانامسئلهٔ تشدیدجنگ خلق و پیشبرد خط مشی مائواست . امااین خط مشی نبایدبه سطح صرفاادامهٔ عملیات نظامی‌تنزل یابد،چراکه‌خطاهای سیاسی نقش ومضمون مبارزهٔ مسلحانه راتحریف کرده است .تجربه"شورش هک " دردههٔ ۱۹۵۰ هنگامیکه‌هزاران جنگجوی‌مسلح‌تحت‌رهبری حزب قدیمی کمونیست بسوی شکست هدایت شدند،بماثابت نمود که تنهایک خط ومشی صحیح برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌مائوتسه‌دون به پیروزی منتهی میشود. بدون شکست دادن خطوط انحرافی ، تداوم پیشرفت جنگ خلق درمخاطره میافتدبعلاوه ،بطور همزمان این اصلاحات باید درطول‌پیش برد جنگ خلق انجام پذیرند،چراکه گرایشات اپورتونیستی وانحلال طلبانه باید هم درتئوری وهم درعمل شکست داده شوند.

شرایط کنونی وجودخطرات بزرگ و فرصتهای بزرگ درفیلیپین ،این وظیفه عاجل رابیش ازپیش درمقابل ،رهبری وبدنهٔ ح.ک.ف قرارمیدهد که دربرابر مصاف طلبیها قد علم کرده ووظیفهٔ خود رادرقبال خلق فیلیپین وپرولتاریای بین المللی انجام دهید. اما برای‌برآمدن ازپس انجام این وظایف گرانقدر،صرفا قصدنیک داشتن کافی نیست ،بلکه برتر ازهرچیزمسئله خط ومشی سیاسی و ایدئولوژیک مطرح است . خلاف آنچه بعضی جریانات بحث میکنند،بحرانی که امروزه ح.ک.ف درآن گرفتار آمده است ،بعلت خط مارکسیسم - لنینیستی حزب وباصطلاح خصلت دگماتیستی وسکتاریستی آن نیست ، بلکه بالعکس ،این بحران ناشی ازقصوردرفراگیری وبکارگیری سیستماتیک مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون است . غلبه براین بحران محتاج ترک اصول انقلابی ، بدنبال بعضی راه‌های میانبرخیالی‌نیست بلکه بازگشت به این اصول بخاطرجمع‌بندی ازاشتباهات جدی واقع شده ،اصلاح آنها وسپس پیشروی درجهت پیشبردانقلاب فیلیپین بمثابه جزئی ازانقلاب جهانی پرولتاریائی ،راایجاب میکند.

درخاتمه ،لازم میبینیم بخشی از " گزارش به دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین رانقل کنیم: " صدرمائو به مامیاموزدکه " درستی یانادرستی خط مشی ایدئولوژیک وسیاسی ،تعیین کنندهٔ همه چیزاست ." اگرخط مشی کسی غلط باشداین فردحتی علیرغم اعمال کنترل مرکزی ،محلی ،ورهبری ارتش ،ناگزیر به سقوط است . اگرخط مشی کسی صحیح باشد،این فرد حتی اگردرآغازیک سرباز نیزنداشته باشدسربازخواهدیافت ،وحتی اگرقدرت سیاسی نداشته باشدقدرت سیاسی راکسب خواهدکرد. این نکته توسط تجربهٔ تاریخی حزب ماوجنبش بین المللی کمونیستی اززمان مارکس تا کنون ،بیرون کشیده شده است . کنه مطلب هماناخط مشی است . این یک حقیقت انکارناپذیراست . "

دوست شما

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مارس ۱۹۸۷ ◆

پرو

بقیه ازصفحه ۱۲

انتخابات ۱۹۴۵ بعنوان بخشی از " جبهه دموکراتیک ملی " بهمراه حزب " آپرا " گردید ، آنهم به بهانه بوجود آوردن فضای دموکراتیک ؛ این ماجرای انتخاباتی زمانی به پایان رسید که حزب بادکنکی بعد از کودتای " اودریا " درسال ۱۹۴۸،ترکید.

درابتدای دهه شصت، فراکسیونی که صدر گونزالو بنانهاده بود در درون " کمیته محلی آیاکوچو" شروع به رشد نمود . منظور ازفراکسیون،آن مفهومی است که از لنین آموخته شده:" یک بخش درحزب ، گروهی ازافراد همفکر است که عمدتا به منظورتاثیر گذاری برحزب درجهت حرکت درمسیر تصریح شده وبه منظور تضمین پذیرش اصول آنها در حزب به نابترین شکل، تشکیل میگردد. بدین جهت ، همگونی واقعی عقیده ضروری است ." این فراکسیون بعنوان محصول رشد مبارزه طبقاتی درسطح جهان بوجود آمد ، بویژه مبارزه عظیم میان مارکسیسم ورویزیونیسم که اندیشه مائوتسه دون راگستراند ، چنانکه دراواسط دهه شصت اندیشه صدر مائو تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم شناخته شد. این عامل اصلی وتعیین کننده درایجاد فراکسیون بود . درعین حال ، تکامل جامعه پرو ، پیشرفت سرمایه داری بوروکرات ؛ حدت یابی مبارزه طبقاتی توده ها ، تشدید فعالیت سیاسی وتبلیغات رشد یابنده دررابطه با مبارزه مسلحانه وتحولات خودمنطقه ایکه فراکسیون درآن تولد یافت ، پایه ای اساسی برای آن فراهم نمود. این منطقه جائی بود که فرتوتی وشکستگی نیمه فئودالیسم بطور فزاینده ای صریح می گشت ودهقانان باعکس العملی مشابه پروسه ایکه درسراسر کشور جریان داشت شروع به درک مبارزه مسلحانه میکردند. پابپای آن،مبارزه میان مارکسیسم ورویزیونیسم‌درون‌حزب تعمیق میگشت . فراکسیون به رهبری کمیته محلی آیاکوچو علیه رویزیونیسم " دل پرادو " وپیروان Del prado او مبارزه نمود ودر" چهارمین کنفرانس



سراسری"که طی آن "دل‌پرادو"وشرکاء اخراج گردیدند ، شرکت کرد. از آن زمان فراکسیون درون حزب درسراسر کشور ریشه دواند .تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم بوسیله صدر مائو ودرسها و تجربه های عظیم چین ، نقشی حیاتی وتعیین کننده دراین مراحل نخستین بازی نمودند . ازآنزمان به بعد، هم تعهد اولیه ما به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و هم بکاربست آن درشرایط خاص خویش ، بیش ازپیش تعمیق یافته است .

پس ازپنجمین کنفرانس سراسری‌در نوامبر ۱۹۶۵ ، درمبارزه دو خط دردرون حزب ، فراکسیون جنگیدن برای ساختن سه سلاح حیاتی انقلاب را مطرح کرد: حزب ، نیروهای مسلح وجبهه متحد ؛ خواستار به اجراء درآوردن این وظایف درپرتو خط سیاسی کنفرانس گردید ـ خط سیاسی ایکه ساختن نیروهای مسلح انقلابی را جهت مبارزه مسلحانه بمثابه وظیفه اصلی بنا نهاد. اماسنگینی مردار رویزیونیسم ، انجام وظیفه اصلی را به هزار طریق مانع شده وبا آن ضدیت کرد. تحت چنین اوضاعی فراکسیون برلزوم اتحاد ایدئولوژیکی وسازمانی حزب متمرکز ، تصریح مجدد نمود وفراخوان " بازسازی حزب" بر پایه " جنگنده قهرمان " راداد. این پروسه درسه دوره ، هرکدام‌بااستراتژی سیاسی مربوطه خود، پیش برده شد:

۱) " ارائه تعریفی ازمسئله بازسازی"، تحت هدایت استراتژی سیاسی " محاصره شهرها ازطریق روستاها". درآنزمان ، مسئله ساختن حزبی برای رهبری مبارزه مسلحانه دراین مسیر بود، چرا که دهقانان ومسئله ارضی اهمیت شگرفی پیدا نموده‌وانتقال نقطه ثقل حزب به روستاها حیاتی گشته بود . بعلاوه ، مسئله تعیین کننده خط سیاسی وایدئولوژیکی ، بر اصل " اتکا بر اندیشه مائوتسه‌دون" که آنروزها به این شکل بیان میشد ـ وبر " احیاء وتکامل‌مارکسیسم"، که تکامل جنبه برجسته آن بود متمرکز شد . به دو دلیل کلیدی ، تنها کافی نبود که نظرات او احیاء می شد: تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم توسط صدر مائوتسه دون ، تکوین سرمایه ـ داری بوروکرات‌درپرو. این مرحله دردوران مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی وتجلیات آن درعرصه های گوناگون زندگی حزب صورت گرفت وبا ششمین کنفرانس در ژانویه ۱۹۶۹ ـ که " بازسازی حزب " " برپایه اتحاد حزب براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (همانطور که آنروزها می گفتند ـ اکنون مائوئیسم است)اندیشه مارکسیستی وخط سیاسی عمومی راتصویب نمود، پایان یافت .

دوره بعد ، ۲) " پیشبرد بازسازی" بوسیله استراتژی " بازسازی حزب "بر مبنای پایه وحدت حزب ، هدایت گردید . اکتبر ۱۹۶۸ ، شاهد کودتای ولاسکو بود. اوسه وظیفه رابرعهده گرفت : تعمیق تکامل سرمایه داری بوروکرات ، کئوپراتیزه کردن جامعه پرو تحت هدایت یک دیدگاه فاشیستی سیاسی ، وسرکوب جنبشهای درحال خیزش توده ای . این دوره به دو بخش تقسیم می شود : ابتدا مبارزه علیه انحلال طلبی راست ، یعنی شکلی از رویزیونیسم که باعلنی کردن حزب ، کارتوده ای وسوق دادنش به فعالیت قانونی ، درتلاش نابودی حزب بود. در بعد سیاسی صرف ، این خط بجای مصادره کردن زمین، سلب مالکیت‌نمودن آن را پیش می گذاشت و بالاتر ازهمه صفت فاشیستی حکومت راانکارمینمود. زمانی که این انحلال طلبان نتوانستند حزب را بزیر سلطه خود بکشند با هرزگی سعی نمودند آنرا ازبین ببرند، که دراینجا فراکسیون دردفاع ازحزب برخاست . درفوریه ۱۹۷۰ انشعابی صورت گرفت وفراکسیون، رهبری حزب

رابدست گرفت ، وازآنزمان به بعد پروسه بازسازی رارهبری کرد . در مرحله دوم ، مبارزه علیه انحلال طلبی " چپ " قرارداشت ، یعنی یکی دیگر از انواع رویزیونیسم که سعی نمود با محصور کردن حزب درون چاردیواری خود ، انکار اهمیت کار دهقانی وامکان هرگونه کار توده ای ، به بهانه اینکه کار وتشکل توده ای تحت فاشیسم غیرممکن است ، حزب رانابود کند. آنها بطور ساده فاشیسم رابه مسئله ای به نام خشونت ، وبدتر آنکه به خشونتی غیر قابل مقاومت که درمقابلش هیچ کاری نمی توان کرد بجز انتظار برای زمانی بهتر ، تقلیل دادند. آنها از " ثبات نسبی سرمایه داری " ودرنتیجه نظام اجتماعی ، دم زدند. آنها گفتند "همین خط کافی است "ودلیلی برای تکامل دادن خط مارکسیستی وجود ندارد، وبالاف زدن درموردا اینکه " بلشویک های ناب "هستند مائوئیسم رابزیر سؤال کشیدند. این انحلال طلبی " چپ درسال ۱۹۷۵ طی پلنوم کمیته مرکزی درهم شکسته شد . درطول این دوره ، درک سیاسی ما از جامعه پرو عمیقتر گشت ؛ بویژه درک ما از سرمایه داری بوروکراتیک بر پایه تزهای صدر مائو . این مسئله برای درک ورهبری انقلاب دموکراتیک ، پایه ای است . فی الواقع این درک ، دررا بر روی گرایش اپورتونیستی دنباله روی از جناحی از بورژوازی بزرگ ـ درحالیکه وانمود به اتحاد و مبارزه بابورژوازی ملی می کرد ـ ، حمایت ازفاشیسم ، برنامه های کئوپراتیویستی ، " رفرمها" وتدابیر ولاسکو ، بست . این درک امروزه نیز کماکان بی اندازه سودمند است . ساختمان ایدئولوژیک ـ سیاسی حزب ، بویژه دررابطه با درک اندیشه مارکسیستی وخط عمومی سیاسی ـ برای اولین باردر ۵ نکته سنتز شد که ازآثار او اقتباس گردیده بود ـ نیز به همراه ضرورت توسعه هرچه بیشتر آن ، تکامل یافت . رابطه میان کار مخفی وعلنی معین شد وکار علنی طبق معیار لنینیستی عرصه های پشتیبانی برای کارتوده ای حزب، توسعه یافت . بدین ترتیب ، تشکلات توده ای برای پیوند دادن حزب وتوده ها توسط حزب بوجود آمدند.

دوره آخر، ۳) اوج بازسازی، بوسیله استراتژی سیاسی " به اوج رسانید وپی ریزی کنید"، رهبری گردیده به سخن دیگر ، بازسازی رابه اوج خود برسانید وپایه های آغازمبارزه مسلحانه رابریزید . با آغاز این پروسه ، حزب به انتهای " بازسازی " خود می رسید وبنابر این مجبور گردید ازآنچه بدست آمده جمعبندی کند،خط عمومی سیاسی را تعیین وتضمین نماید ، به ساختمان حزب درسطح ملی باتوجه به قرارداشتن مرکز ثقل آن درروستاها، ادامه دهد وویژگیهای مبارزه مسلحانه رامعین کرده وباتوسعه دادن کاردر میان دهقانان ، آنرا پی ریزی کند. چپ ، استوارانه برای رسیدن به این اهداف جنگید ومبارزه شدیدوفشرده ای راعلیه راستگرائی براه انداخت. راستگرائی به یک خط راست آپورتونیستی تکامل یافت که ابتدا با این " اوج یابی " مخالفت کرد وسپس با برچسب " اولتراچپ " یورشی راعلیه خط عمومی سیاسی شروع نمود وبامخالفت خشماگین علیه آغاز مبارزه مسلحانه ، به پایان رسید . بااین وجود ، چپ بافرزانگی واستواری ، مکررا" اپورتونیسم راست راشکست داد. این اپورتونیسم شکل دیگری از رویزیونیسم بود که دروهله اول باقهر انقلابی ، با انجام وظیفه جنگیدن حزب جهت کسب قدرت ازسوی پرولتاریا وخلق ، وبا پیشروی پرولتاریا درماموریت تاریخی ـ اش ،به مخالفت برخاست درآوریل ۱۹۷۷ جناح چپ باتصویب برنامه سراسری برای ساختن حزب تحت شعار" برای آغاز مبارزه مسلحانه همیاری کنید"،مخالفت اپورتونیستی راست راشکست داد. چپ یکبار دیگر درسپتامبر ۱۹۷۸ باتصویب " جمعبندی ازبازسازی " ، تصریح" خط سیاسی عمومی مارکسیستی وتکامل آن "وطرح "رئوس مبارزه مسلحانه " راست را، شکست پر طنینی داد . بالاخره درمه ۱۹۷۹ ، طی نهمین پلنوم گسترده کمیته مرکزی ، هنگامیکه تحت شعار" تعیین کنید وتصمیم بگیرید" تصویب گردیدکه " مبارزه مسلحانه آغاز شود ، جناح چپ خط اپورتونیستی راست رابطور کامل شکست داد . فصلی طولانی ازتاریخ حزب بسته شد وفصلی دیگر گشوده گردید : بازسازی به اوج رسیده بودو مرحله جدیدی مفتوح می گشت ، مرحله مبارزه مسلحانه . باید به روشنی و محکمی تاکید شود که در طول این دورهٔ اوج یابی ؛ زمانیکه صدر مائو درگذشت ، حزب به انترناسیونال پرولتری وانقلاب التزام دا د که همواره درفشهای مارکس ، لنین ومائو را برافراشته نگهدارد ، واعلام نمود که "امروزه برای مارکسیست بودن باید به مارکسیسم ـ لنینیسم ، اندیشه مائو تسه دون اعتقاد داشت " (اکنون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) . بنابراین زمانیکه کودتای هوا ـ دن (که البته دومی درآخر سر همه کاره ازآب درآمد) بوقوع پیوست ، حزب آنرا بعنوان یک کودتای ضد انقلابی علیه دیکتاتوری پرولتاریا درچین ، علیه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا ، درجهت احیای سرمایه داری وعلیه انقلاب جهانی، محکوم کرد.

بطور خلاصه ، بدین ترتیب حزب کمونیست پرو بازسازی گردید وحزبی طراز نوین گشت : مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست ، ویکبار دیگر پیشاهنگ سازمان یافته پرولتاریا موجودیت یافت که قادر بود اورا برای کسب قدرت دولتی رهبری کند . بدین ترتیب ، میتوان شعار " تعیین کنید وتصمیم بگیرید " رانخستین گام درراه جنگ خلق کنونی ، محسوب داشت . سپس حزب دومین گام رانیز به پیش گذاشت : گام تدارک ؛ دوره تضمین اجرای برنامه حزب ، خط عمومی سیاسی انقلاب پرو واحکام حزب که معیارهای آن امروزه ماراهدایت می کنند، حل مسائل استراتژی سیاسی دررابطه با قهر انقلابی ، جنگ خلق وحزب،ارتش وجبهه متحد. تصمیم ذیل اتخاذ گردید: "اولین دسته رادرعمل حدادی کنید! بگذارید قهر درنخستین گام ودر رشد مبارزه مسلحانه قوام گیرد، بیائید با گلوله سربی فصل نوینی رابگشاییم وبا نثار خون خود آنرا به نگارش درآوریم ،فصل نوین درتاریخ حزب وخلق ما، وبیائید اولین دسته را درعمل حدادی

کنیم ! پرو سوم دسامبر۱۹۷۹."

وحزب کمونیست پرو جنگ خلقی را آغاز نمود که تابدین روز ادامه دارد .

دررابطه با جنگ خلق. هشتمین پلنوم کمیته مرکزی بادر نظرگرفتن تجربه بین المللی بعنوان نقطه شکوهمند حرکت بهمراه درسهای بسیار غنی وبا ارزش مثبت ونیز منفی آن ، اساساً" بادرنظرگرفتن جنگ خلق بمثابه‌تئوری نظامی پرولتاریا ، وبحساب آوردن شرایط مشخص کشور ، اجرای عملی " رئوس مبارزه مسلحانه " رامشروعیت بخشید . دراساس این برنامه برآن بود که جنگ خلق درپرو باید بعنوان یك جنگ واحد انقلابی درروستاها و شهرها توسعه یابد ، که روستاها رزمگاه اصلی عملیات بوده وراه محاصره شهرها ازطریق روستاها دنبال شود. بعلاوه، بخاطر دلایل اجتماعی وتاریخی وبویژه تاثیراتشان برامورنظامی ، این برنامه اهمیت کوهستانها، بخصوص رشته کوهی که ازمرکز به مناطق جنوبی کشیده شده وهمچنین اهمیت پایتخت ، رابه حساب آورد . همچنین پرورادرچهار چوب آمریکای لاتین ، خاصه آمریکای جنوبی ، وبرزمینه موقعیت بین المللی وانقلاب جهانی موردتحلیل قرار داد . حزب باچنین رئوس برنامه ای با برخورد به دومسئله ، جنگ مسلحانه رانتدارك دید: ۱) مسائل استراتژی سیاسی که مفاد واهداف جنگ خلق را درکوتاه مدت ودراز مدت ، همچنین وظایف ضروری ناشی ازآن، طرحهای نظامی و ساختن سه ابزار- حزب ، ارتش ، جبهه - ورابطه آنها با قدرت نوین ،رامعین وتعریف میکند.۲) آغاز نمودن مبارزه مسلحانه، مسئله کلیدی وتعیین کننده که شایستگی توجه خاص رهبری حزب را داشت . این مسئله به کمك " طرح آغازین" وتحت هدایت شعار " مبارزه مسلحانه را آغاز کنید ! " حل گردید . یعنی اینکه، خط سیاسی کلی راکه می بایست شکل نظامی بخود می گرفت ، مشخص نمود (هرطرحی دارای یك خط کلی سیاسی است که آنرا هدایت مینمایند). مفاد آن شامل بود بر : یکم،وظایف سیاسی که باید اجرا میشد ، یعنی آغاز کردن مبارزه مسلحانه، تحریم انتخابات ، پروردن مبارزه دهقانی برای زمین - سلاح دردست - وپایه - ریزی برای پدیده های تازه متولد شده ، بویژه قدرت سیاسی ؛ دوم،اشکال مبارزه - نبرد چریکی ، خرابکاری، تبلیغ وتهیج مسلحانه ، نابود سازی انتخابی ؛ سوم، اشکال تشکل نظامی - دسته های مسلح ، باسلاح مدرن یا بدون آنها؛ چهارم، جدول زمانی، زمان شروع ومدت طرح ، عملیات ویژه همزمان درزمانهای خاص ؛ پنجم،شعارها - " مبارزه مسلحانه !" ، " حکومت کارگران ودهقانان !" و"مرگ بر حکومت ارتجاعی جدید!" .

دو دوره اول جنگ خلق - دوره های تعیین وتدارك آغاز آن - پایان یافت . در ۱۷ مه ۱۹۸۰ - نه ۱۸ مه آنگونه که ارتجاع برای مخشوش کردن آن با زمان انتخابات ادعا می نمایدودیگران تکرار میکنند - جنگ خلق پرو شروع گردید ووارد سومین دوره اش شد ، دوره ای که واقعا آغاز آن است وبا دو کارزار موفق که رفتن به دوره چهارم در ۱۹۸۱ را ، یعنی " جنگ چریکی را توسعه دهید"(دوره ایکه تا کنون ادامه دارد) پی ریزی نمود ، تمامی سال ۱۹۸۰ را سپری کرد. ۱۷ مه ضربه ای سیاسی بود، یك ستیزه جوئی وضربه وسیع که پرچم سرخ شورش را برافراشت وداس وچکش رابالا آورده اعلام نمود " شورش کردن حق است " و "قدرت ازلوله تفنگ بیرون می آید " ، این روز فراخوانی بود به مردم،بویژه دهقانان فقیر که اسلحه بدست بیاخیزند ، آتش افروخته وکوههای آند را به لرزه درآورند ، تاریخ نوینی را درمزارع وهرگوشه جغرافیای بهم ریخته مان به نگارش درآورده ، دیوارهای پوسیده نظم ستمگر کهن رامتلاشی نموده ، قله ها رافتح کرده ، اسلحه در دست برفلك یورش آورده وسپیده دم نوینی به ارمغان آورند . روزهای آغازین محقرانه بود ، تقریبا بدون اسلحه مدرن ، ماجنگیدیم؛ پیشرفت کردیم وازکوچکی به بزرگی رشد نمودیم ، آتش ضعیف ابتدائی شعله های سرکش وخروشنده عظیمی گردید که اکنون درحال گستردن ، بسط جرقه‌های انقلاب وپیش بردن جنگ خلق‌میباشد.

دولت پرو جنگ ضد انقلابی خود را شروع کرد ونیروهای مسلح اش دست به قتل عام رسوای خود زده وبه زندگی هزاران نفر پایان دادند. آنها همراه باآن ، باروئیای درهم‌کوبیدن جنگ انقلابی بوسیله جوهر ، کاغذ ، دروغ ونیرنگ ، تبلیغات خود راآغاز کردند . اپورتونیسم بوسیله خبرچینی ، فرستادن " رهبران " برای شوراندن توده ها علیه انقلاب ، سهم خود را ادا کرد ، اپورتونیستها در ضدیت باانقلاب ودردفاع ازدمکراسی بورژوائی وشرکت در انتخابات برای گرفتن کرسیهای مخملی پارلمان ، دست به تبلیغ وتهیج زدند . ارتجاع جهانی ، ابرقدرتها ، بویژه یانکیها وهمچنین سوسیال امپریالیستها ودیگر قدرتهای امپریالیستی حمایت فوری خودشان راازحکومت بعمل آورده ومشا ورانشان رابسوی آن گسیل کردند . درمیان آنها نقش برجسته ای نیز توسط دارودسته ارتجاعی چینی ایفا شد که کله گنده های آنان،دن سیائو پین ولی هسین - نین وغیره جزو اولین کسانی بودند که بعنوان قاضی،رأی محکومیت مارا صادر کردند . همانگونه که انتظار میرفت ارتجاع دروازه های جهنم خودرا گشود وشیاطین، بلایا و نیروهای اهریمنیش را علیه جنگ خلق رها ساخت . آنها غرق درخون وسرمست از غرور ، ازپیروزیها ، فتوحات‌و شکستهای خرد کننده لاف زدند وبه رجز خوانی درباره عقب کردها،دست کشیدنها ، پس نشستنها ، عقب نشینی‌ها، تارومار شدنها ، پس زدن وشکست انقلاب پرداختند . اما فی الواقع چه روی داده است ؟ چگونه مبارزه مسلحانه وقتل عامهای متعاقب آن،انجام گرفتند ؟ براستی واقعیت دوسال اخیر وششمین سال جنگ خلق چه بوده است؟

این ارقام شاهد یست برافزایش سالیانه عملیات ما وبه همچنین عملیات نیروهای مسلح ودستیاران پلیس آنها . سیاستها ، شیوه ها وحتی قتل عامهای آنان مانع رشد مبارزه مسلحانه نگشته است . بنا بگفته خود وزیر

دولت " آپرا" ، حداقل ازنظر کمی چنین نشده است . بااینحال، رقم ۶۷۵۸ بسیار دور ازواقعیت است،اولا" بخاطر علاقه تقریبا قابل‌درک دولت‌برای کوچك نشان دادن ابعاد جنگ خلق وثانیا" بخاطر آنکه آنها نه تمامی اشکال گوناگون جنگ انقلابی ، برای مثال تبلیغ وتهیج مسلحانه ،رابحساب می آورند ونه عملیاتی که درنواحی دور دست وپرت صورت می گیرد رابه شمار می آورند . درنظر بگیرید عملیاتی که درخود بخش لیما صورت گرفت تا یك هفته گزارش نشد ، و کلا یك پوشش سکوت ودروغ برای حفظ به اصطلاح آرامش عمومی وپرستیژ نیروهای سرکوبگر بکار گرفته می شود . درطول شش سال جنگ خلق در۲۲ بخش از۲۴ بخش‌کشور(بجز " آمازون " و" مادره دو دیون")۳۰۰۰۰ عملیات صورت گرفته است (منجمله درمنطقه کالائو) . این عملیات اساسا" درکوهستانهای پرو، عمدتا" متمرکزشده درناحیه آیاکوچو ، هوانکاولیکا وآپورـ یماك ، توسعه وگسترش یافتند . عملیات همچنین درنواحی ساحلی ، در شهرهای این نواحی وبویژه درپایتخت کشور ، درکوهستانهای جنگلی و در شهرهای مهم آنجا پیش برده شد . بدین گونه ، انقلاب درسراسرکشور درحال نبرد است . بعلاوه ، این عملیات نظامی ازنظر کیفی نیز رشد وافزایش یافته اند : برپیکرپایگاه ـ های ضد چریکی نیروهای مسلح ضربه های بسیاری واردشد،کمین نشستنها ، نابودکردن دهکده های استراتژیك ، تهاجم به زمینها ، خرابکاریهای ویران کننده ، عملیات برگزیده نابودسازی درسطح عالیتر وتبلیغ وتهیج مسلحانه فشرده ، انجام گرفتند ـ تمامی اینها یك پیشرفت کیفی بسیار مهم ووسیع رانشان‌میدهند. باید روشن شود که بیش ا زنیمی از عملیات شش سال ازژوئن ۱۹۸۴ به بعد صورت گرفته ویك سوم کل عملیات ۱۹۸۶ ـ ۱۹۸۰ ، درسال گذشته انجام گرفته است . این همان واقعیت‌مشخص وروشن است . نتایج بزرگ جنگ ضد انقلابی ، قتل عامها وتعرضات ۸۴ ـ ۸۳ آن ، چیستند ؟ واضح است که آنها عقیم ماندند ؛ آنها حتی قادر نبوده اند مانع رشد جنگ خلق شوند، چه رسد به اینکه نقطه پایانی بر آن بگذارند .

جدول شماره ۱ چهار شکل مبارزه رانشان می دهد که ازطریق آنان‌جنگ خلق پرو توسعه می یابد . شکل اصلی جنگ چریکی است وسه شکل دیگر اشکال تکمیلی عملیات چریکی‌میباشند: خرابکاری ، نابود سازیهای انتخابی وتبلیغ وتهیج مسلحانه . می توان‌مشاهده نمود که ۹/ ۴۵ درصد کل عملیاتی که در

خود وزیر کشور اخیرا " این اطلاعات را ارائه داد :

سال ـ ۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	درمجموع
حملات ـ ۲۱۹	۷۱۵	۸۹۱	۱۱۲۳	۱۷۶۰	۲۰۵۰	۶۷۵۸

است ، اگر چه درروستاها این کار عمدتا بشکل شفاهی انجام می شود و بوسیله کارزارهائی باپوستر وجزوات مصور تکمیل می گردد. این نوع کار بیشترین برجستگی رادرمناطق جدید دارد ، اما اهمیت عظیمی به تمامی مناطق می دهد ودرکل مکان‌دوم‌رااشغال می کند . خرابکاری بجای خود مکان سوم راداراست ودارای هدف ضربه زدن به ارتجاع ، بویژه به اقتصاد امپریالیستی ودولتی ، سرمایه کلان وزمینداران بزرگ میباشد. درارابطه بامورد آخری ، واژگون کردن تولید کشور صورت گرفته درگیریهای چریکی (جنگیدن بادسته ها درشهرهاوباجوخه ها وگروهانها درروستاها) هستند، در حالیکه خرابکاری دربرگیرنده ۱۱/۲ درصد ونابود سازیهای انتخابی بسختی ۸/۲ درصد بوده ، وتبلیغ و تهیج مسلحانه به ۳۴/۱ درصد می رسد. این ارقام به روشنی نشان می دهد که جنگ چریکی جوهر وقلب جنگ خلق درکشور می باشد ؛ قابل توجه است که درصد جنگ چریکی درنواحی"آیاکوچو"، " هوانکا ولیکا " و" آپوریماك"، که مناطق مسلط دهقانی هستند،به‌بالاترین سطح ۵۴/۴ درصد می رسد،وهدف این است که آنرا درتمای مناطق،حتی به شکل خاص درلیما ، گسترش دهیم.بطور روشن وآشکاری جنگ چریکی دقیقا مرکز عملیات مسلحانه بوده وسایر اشکال تنها درخدمت کمك وپیش بردن آن است ، زیرا این شکلی ا ست‌که به مستقیمترین طریق نابودی سازمانهای نظامی دشمن ، مخصوصا نیروهای مسلح راهدف قرار می دهد. این نیز قابل ـ تذکر است که تبلیغ وتهیج مسلحانه بیش ازیك سوم عملیات راتشکیل می دهد. این مسئله نشان دهندهٔ اهمیتی است که جنگ خلق به آموزش سیاسی وبسیج توده ها می دهد ؛ مسلما این کار عمدتا" معطوف به دهقانان وپرولتاریا نیمه فئودالی اهمیت فوق العاده ای برای دهقانان دارد . بالاخره تنها ۸/۲درصد کل عملیات را نابودسازیهای انتخابی دشمنان خلق تشکیل می دهد ، که علیه آن کسانی اجرا می شود که بطور مستقیم درداد‌گاههای خلق بوسیله‌توده ها محکوم گشته اند یا آن دشمنان اصلاح ناپذیر انقلاب که دستشان بخون آغشته است ، کشتار کنندگان ، شکنجه‌گران، عوامل نفوذی ، جاسوسان وغیره . این اعمال بدون هرگونه ستم وظلمی بلکه باسادگی‌وعدالت مقتضی انجام میگیرد، ودربیشتر موارد بوسیله توده ها تائید گردیده است . بااینحال رسانه های گروهی آنها رامانند چیزی شریرانه تصویر می کنند وبطور ناشیانه تحریف ودرمورد تعدادشان اغراق می نمایند. مسلما" مابابد دراین جا تاکید کنیم که شرارتی که به جنگ خلق نسبت داده شد، جنایتهائی هستند که از روی تبه کاری توسط خود نیروهای مسلح صورت گرفته وسپس آنان رابه انقلاب نسبت داده اند. آخرین نکته اینکه، نمودارخصلت چریکی همه عملیات مسلحانه انقلابی رابدون اشتباه روشن می نماید ونشان می دهد که جنگ چریکی ، همان جوهر جنگ خلق، جنبه اصلی وماهیت آنهاست ؛ بنابراین آن اتهامات کاملا پوچی راکه سعی

جدول شماره ۱ . جهش بزرگ ، اشکال مبارزه وحوزه ها

اشکال مبارزاتی جنگ خلق	کل کشور	آیاکوچو، هوانکا، آپوریماک	مرکز، شمال، لیما و جنوب و هوالاگا	لیما و حومه	مابقی
	٪	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	۴۵/۹	۵۴/۴	۳۶	۱۲	۱۶/۸
خرابکاری	۱۱/۸	۸	۱۸/۶	۲۳/۷	۲۶/۹
نابود سازی انتخابی	۸/۲	۹/۶	۹/۲	۳/۸	۱/۷
تبلیغ و تهییج مسلحانه	۳۴/۱	۲۸	۳۶/۲	۶۰/۱	۵۴/۶
	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰

جدول شماره ۲ . توزیع عملیات برحسب منطقه
(ژوئن ۱۹۸۴ ـ ژوئن ۱۹۸۶)

کل عملیات	٪۱۰۰
آیاکوچو ، هوانکاولیکا ، آپوریماک	٪۶۳/۴
سایر مناطق	٪۲۸/۲
لیما و حومه	٪۸/۴

جدول شماره ۳ . اشکال مبارزاتی ودرصد آنها برحسب مناطق
(ژوئن ۱۹۸۴ ـ ژوئن ۱۹۸۶)

اشکال مبارزه	کل کشور	آیاکوچو، هوانکا ولیکا ، آپوریماک	سایر مناطق	لیما و حومه
	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	٪۱۰۰	٪۷۵/۱	٪۲۲/۶	٪۲/۳
خرابکاری	٪۱۰۰	٪۴۳/۳	٪۳۹/۷	٪۱۷
نابود سازی انتخابی	٪۱۰۰	٪۷۴	٪۲۲/۱	٪۳/۹
تبلیغ و تهییج مسلحانه	٪۱۰۰	٪۵۲	٪۳۳	٪۱۵

دارد برچسب " تروریسم" برجنبش انقلابی این کشور بزند، رد میکنند . درواقع ، همانگونه که ماازسال ۱۹۸۰ ـ گفته ایم ، کسانیکه این دروغ رابدون ارائه دلیلی ـ که وجود ندارد ـ تکرار می نمایند تنها طوطی وار گفته های ریگان وارتجاع پرو راتکرارمی‌کنند. آنچه درپرو درحال رشد وتوسعه است، وتمامی جهان به آن چشم دوخته است ، صرفا وکاملا یك جنگ خلق میباشد و هرکس که ذره ای مغز داشته باشد نمیتواند آنرا انکار کند.

منطقه آیاکوچو، هوانکاولیکا و آپوریماك شایسته توجه خاصی است . این منطقه ایست که فراکسیون ابتدا درآنجا فعال شد وبه یك کلام مهد آن است . بعلاوه، اولین عملیات جنگی دراین منطقه صورت گرفت (درچوشی)، ومردم قهرمان وبالاتر ازهمه دهقانان فقیر این منطقه ایثار گرانه برای روشن کردن شعله های جنگ خلق و سوزان وپیوسته درحال طغیان نگه ـ داشتن آن خون خودرانثار کرده اند. توده های این منطقه ازشرم آورترین وسیری ناپذیرترین قتل عامها رنج برده اند ، ارتجاع نیروهای مسلح خود را دراینجا متمرکزکرده‌ودقیقترین طرحهایش رابه اجرا درآورده است ؛ دراینجا،مرتجعین درباره پیروزی پیش بینی شده خودشان واینکه چگونه منطقه " تقریبا" آرام گشته رجزخوانی کرده اند ، ودرمواجهه باحملات جدید انقلاب ، حرفشان راقورت میدهند ، اماهرگز ازلاف مجدد وسردادن زوزهٔ پیروزی باز نمی مانند.

موقعیت کنونی این منطقه چگونه است وچگونه جنگ انقلابی دردوسال گذشته درآنجا رشد وگسترش یافته است ؟

جدولهای شماره ۲و۳ نشان می‌دهند که دردوسال گذشته ۶۳/۴ درصد کل عملیات کشور درآیاکوچو،هوانکاولیکاو آپوریماك اجراگردیده ، وبعلاوه ۷۵/۱ درصد عملیات چریکی،۴۳/۳ درصد خرابکاریها ، ۷۴ درصد نابود سازیهای انتخابی و۵۲ درصد تبلیغ وتهییج مسلحانه دراین منطقه صورت گرفته است . بنابراین چگونه می توان گفت که جنگ خلق درآنجا افت کرده است؟ هیچگونه مأخذی بجز اظهارات فردی وهمیشه درحال تغییر مقامات مسئول و روسای نظامی وجودندارد، آنها هرگز هیچگونه گزارش رسمی ، نه از سوی حکومت ونه ازسوی فرماندهی مشترك سیاسی ـ نظامی ، انتشار نداده اند، علیرغم این واقعیت که منطقه بطور پیوسته ازمارس ۱۹۸۲ وبطور پراکنده ازابتدای ۱۹۸۱ درطول انجام عملیات پلیس ، درحالت فوق العاده قرار داشته است . واقعیتهای روشن ومشخص نشان میدهند که این منطقه همچنان میدان نبرد انقلاب مسلح وضد انقلاب مسلح است ؛ درحالیکه مرتجعین درروياى نابودی جنگ خلق هستند، اینان منطقه درمقابل تمامی تجاوزات مقاومت کرده ومانند طوفان تندری که مرکزش آیاکوچو است ،کماکان پابرجاست . استراتژیستهای کافه نشین ،چرندیات نویسان ، اپورتونیستها،" راه درخشان" شناسان ، انقلابیون غلط انداز یا متزلزل ، تقریبا همزمان با آغاز عملیات مسلحانه ومصرانه ترازپیش هنگام ورود نیروهای مسلح بمیدان و معمولا بموازات حملات وکارزارهای ارتجاع درمورد غیر ممکن بودن تداوم جنگ خلق درمنطقه آیاکوچو،هوانکا ـ ویلکا وآپوریماك اندرز داده واظهار فضل نموده اند، که مابایدمنطقه راترك

کرده وبه سایر نواحی عقب نشینی کنیم ، تابدین ترتیب (آنگونه که آنها گاهی اوقات می گویند) مبارزه مسلحانه را حفظ کرده وآنرا یکبار دیگر درشرایط جدید وبهتری آغاز نمائیم . باید اشاره کنیم که درمجموع اینها همان افرادی هستند که علیه جنگ خلق علنی یامخفی تحت عنوان " گستردن فضای دمکراتیک " یا "دفاع ازدمکراسی " جنگیده اند . مابه حقیقت بزرگی که صدر مائو گفته است اعتقاد داریم ، که چگونه یك ناحیه نباید تا زمانیکه مکررا" امکان ناپذیری دفاعش ثابت گردیده ترك شود . از آنجا که ازچند سال قبل تاکنون دراین ناحیه،برسبعانه ترین قتل عام تاریخ جمهوری ، مقابله شده وبرآن چیرگی حاصل گشته است ، چه چیز دیگری لازم به گفتن است ؟ عقب نشینی پیشنهادی بنفع چه کسی می توانسته باشد؟ فقط وصرفا ضد انقلاب. این پیروزی عظیمی برای دشمن بود تابهترین واثبات شده - ترین سنگر جنگ خلق را ازبین برده ونابود کند . اما واقعیتهای انکارناپذیر ثابت می کنند، علیرغم هرآنچه که علیه جنگ خلق ممکن است گفته شود،این جنگ جسورانه وسرفراز به توسعه وگسترش خود درآیاکوچو،هوانکا ولیکاو آپوریماك ادامه می دهد، آنهم با پیوستگی استوارانه به توده ها،ولبریز ازقهرمانی ، نوشتن روزانه صفحات جدیدی ازانقلاب مسلحانه که درحال دگرگون کردن جامعه پرو است ، که دقیقا" درماههای اخیر ضربات نابود - کننده ای راحتی درخود شهر آیاکوچو وارد می آورد، ونمایش دروغین صلح درنظامی شده ترین شهر کشوررا دود - کرده وبهوا میفرستد،همانگونه که برای مثال بابمب گذاری درسر بازخانه های گارد جمهوری اجرا شد وتازه ترین آن درستادهای فرماندهی نهم گاردکشوری بمناسبت ششمین سالگرد جنگ خلق بود - انفجاری که شهر رابلرزه درآورد وتمامی نیروهای مسلح سرکوبگر وپلیس رابه سراسیمگی وترس واقعی واداشت . نکته اخر اینکه ، کسی نمی تواند خورشید را باانگشتانش پنهان نماید : آیاکوچو ، هوانکاولیکا وآپوریماك به موجودیت خود بمثابه آتش عظیم جنگ خلق وجسورانه ترین مبارزه طلبی انقلابی ادامه می دهند .

همانطور که دراین سه جدول دیده می شود ، انقلاب مسلح تنها۸/۴ درصد کل عملیاتش راد رشهر لیما وحومه آن به اجرا درآورده ، درحالیکه ۱۷ درصد خرابکاریها و۱۵ درصد تبلیغ وتهیج مسلحانه درآنجا انجام گرفته است . این اطلاعات به اصطلاح " عقب نشینی" یاتمرکز انقلاب درلیما وارد میکند، چیزیکه مورد ادعای مطبوعات ارتجاعی، رؤسای نظامی ومقامات مسئول است . آنها بدین طریق ازیك سو مأخذی برای ادعاهایشان دست وپامیکنند که انقلاب ضربات سختی رادرمنطقه آیاکوچوتحمل می کند ، وازسوی دیگر توضیحی برای عملیات پرطنینی که پایتخت رادر دو سال گذشته بلرزه درآورده ، ارائه دهند. تحلیلی ازجدول شماره یك نشان می دهد که درطول دوسال مورد بررسی ، ۶۰ درصد کار درلیما به تبلیغ وتهیج مسلحانه ، ۲۳/۷ درصدبه‌خرابکاری وتنها ۳/۸ درصد به نابودسازیهای انتخابی معطوف شده است . بدین ترتیب ازدرصدهای اشکال جنگ خلق درلیما ونسبتهای آنان درمقایسه بابقیه کشور ، مشاهده می نمائیم که عبارات مبتذل بی پایان درمورد عقب نشینی انقلاب ، جعلیات بی اساسی هستند. نکته دراین است ، که بخاطر شرایط پایتخت عملیات درآنجا بازتاب بزرگی دارد - مجتمعهای اقتصادی عظیم امکان خرابکاری عظیم ، مانند کارخانه بایر یا فروشگاه هوگار راممکن می سازد . نهادهای بزرگ مرکزی دولت رادرآنجا می توان تخریب کرد ، مانند ضرباتی که به کاخ حکومتی وفرماندهی مشترك وارد آمد ؛ کله کنده های خارجی از آنجا دیدن می کنند ، بنابر این موقعیتهائی برای خاموشی بزرگ سراسری وجود دارد مانند موردی که به پاپ خوش آمد گفت . بدیهی است که مقامات مرکزی درآنجا، اسکان دارند، بدین جهت فرصتهائی برای نابودسازی انتخابی وجود دارد مانند مورد دریادار " پونس کانه سا". بعلاوه ، درحالیکه عملیات درآنجا بخاطر تجمع‌مطبوعات وحضور خبرگزاریهای بین المللی وهمه نوع نمایندگان خارجی مشکلتر مخفی نگاهداشته می شود ، بازتابها بلافاصله تضادهای میان ارتجاع را حادترمیکند- همان مورد آدمیرال یك نمونه است . پس اگر هرچه بیشتر تجارب‌بین المللی رادراین مورد بخاطر بسپاریم، نمی - توانیم پایتخت رادرجنگ خلق مورد غفلت قراردهیم . آنچه به همراه‌ارتقاء آموزش ایدئولوژیکی طلب میشود ،کار بهتر سازمان یافته است که بطور فزاینده مستعد دفع ضربات ونفوذ دشمن باشد تا بدین ترتیب قادر به مواجهه باهرگونه ریسکی گردد والویت رابه توسعه کار پیوند یافته باتوده‌های کارگر واهالی محل وحصیر آبادها،دهد. زمانیکه تمامی نیروهای مثبت بکار گرفته می شوند ، این شرایط است ،که براه اندازی جنگ انقلابی درپایتخت وارتقاء آن به سطحی بالاتر رانیز ممکن می سازد ، ونه باصطلاح عقب- نشینی ازکار درسایر نواحی .

حدود وگسترش . باشعار " آتش راشعله ور کنید ، شعله هارا بگسترانید ، مبارزه طبقاتی توده ها رابویژه درشکل مسلحانه اش آغازکنید وبگذارید سرکوب مارا بشوراند"، گسترش جنگ خلق باهدف ترسیم مداری ازنبرد بدوش گرفته شد،مداری ازنبرد که ازبخش "کاجامارکا"در مرز " اکوادور" درشمال غربی شروع گشته وبه طرف بخش " پونو" درمرز بولیوی درجنوب غربی پرو درسراسرکوهستانها ئیکه محور تاریخی جامعه پرو و عقب- مانده ترین وفقیرترین ناحیه‌آن‌هستند، کشیده شده است ؛ تابدین ترتیب این محدوده رابه یك رزمگاه عظیم انقلاب وپیشبرد این جنگ ، تبدیل نماید . رسیدن به این هدف بخش مهمی از" برنامه جهش بزرگ"وکنکرت کردن آن بود . همانطور که درجدول شماره ۲ می توان مشاهده کرد، ۲۸/۲ - درصد عملیات مسلحانه در"سایرنقاط" انجام گرفته ، یعنی خارج ازآیاکوچو- هوانکاولیکا - آپوریماك ولیما وحومه؛ وبهمین ترتیب ، ۲۶/۲ درصد جنگ چریکی ، ۳۹/۷ درصد خرابکاری، ۲۲/۱ درصد نابودسازی انتخابی و۲۳درصد



مأموران دولتی ، مردم عادی که مظنون به " تروریسم " شناخته شده اندرا مورد تفتیش قرار می دهند.

تبلیغ وتهییج مسلحانه . بدین طریق، جنگ خلق درحال پیشروی استوارانه در مناطق مرکزی کشور می باشد؛ منطقه ـ ایکه بخاطر استخراج معادنش ،تولیدات کشاورزی وخطوط مخابراتی وحمل ونقل وبخاطر واقع شدن درقلب برنامه های ژئوپلیتیکی دشمن ، دارای اهمیت حیاتی برای کل اقتصاد می باشد. بهمین طریق، جنگ انقلابی بسرعت درشمال کشور، متمرکز درکوهستانها ، وهمچنین درجلگه رودخانه " هوالاگا" پیش می رود. هردو ، مناطقی بزرگ وغنی باپتانسیل اقتصادی مهم وجمعیت درحال رشد،بویژه درشمال، هستند . جنگ خلق درجنوب نیز در حال گسترش است ، که متشابهاً "در روستاهای کوهستانی متمرکز شده و ناحیه ای بی نهایت فقیر،بویژه درپونو شدیداً" انفجاری می باشد. این مسئله سبب نگرانی حکومت حاضر گردیده است . بیشتر بدین خاطر که دقیقاً درناحیه ای قراردارد که آنها قصد پیاده کردن طرح عوامفریبانه " توسعه " رادرآنجا دارند، وانقلاب درحال ضربه زدن به آنهاست وطرحهایشان راخراب می کند. کارمادرآنجا تازگی ندارد یا تنها اخیراً" بعهده گرفته نشده، بلکه به قدمت خودجنگ خلق است. این وظیفه ازدوران تدارک دیدن جنگ بر طبق یک طرح سراسری ،درک وسازماندهی شد. مطابق این طرح سراسری مناطق بر طبق اهمیتشان طبقه بندی گردیده وبه هر کدام مطابق شرایط خاص توجه مقتضی می شود؛ البته این مناطق بطور ناموزون توسعه یافته اند. بنابراین جنگ برحسب یک منطقه واحد برپانشد، بلکه برحسب توسعه همزمان ، اگرچه ناموزون ، درچندین منطقه، باتوجه به اینکه یکی ازآنها عمدگی داشت (که بنابر ضرورت می توانست تغییرکند)، ولی همه آنها درچارچوب یک طرح از نظر استراتژیک متمرکز وازنظر تاکتیکی غیر متمرکز ، قرارداشتند.

انجام کار درهرمنطقه واثر آن را می توان ازشرح ذیل قضاوت کرد: در ژوئیه ۱۹۸۴، درجلگه رودخانه هوالاگا، بخش هوانوکو ودرایالت "ماریسکال کاسرس" دربخش "سان مارتین"حالت فوق العاده اعلام گردید واین مناطق تحت کنترل فرماندهی سیاسی ـ نظامی شماره ۷ قرار گرفتند. این موقعیت کم وبیش تابه امروز ادامه داشته است . درنوامبر همانسال درمنطقه مرکزی،یک حالت فوق العاده درایالت آلسوس کاریون دربخش پاسکو، تحت همان فرماندهی فوق اعلام گردید. این حالت فوق العاده به ایالت مهم استخراج معدن پاسکو گسترش یافت . درشمال، عملیات مسلحانه بخشهای کاجامارکا، آنکاش وبویژه " لیبرتاد" رالرزاند،باتهاجم به زمینها که ارتش چریکی خلق مشوق وپیش برنده آن بود ، روستاها شدیداً" تکان خوردند. نیروهای پلیس وارتش مستقر درفرماندهی شماره۷ آنرا با سرکوب پاسخ گفتند اما اصرار میشود که این منطقه نیزتحت پوشش یک حالت فوق العاده قرارگرفته ونیروهای مسلح کاملا درآن مستقر شوند . درجنوب ، مخصوصا در پونو که به شورش کشیده شده ، پاسگاههای پلیس مورد حمله قرار می گیرند . برای مثال،همانگونه که در سان آنتون پیش آمد، شهرهائی مانند سان خوزه وچوپا بتصرف درآمده، مزارع بزرگ وابسته به دولت ـ مورد خرابکاری واقع شده ودرآتش سوختند، و۱۰۰۰ دهقان درزمینهای مصادره ای ـ مسلح واقع دراین مزارع که زمینهای الحاقی بیکرانی راکنترل میکند،بسیج گردیدند. این مسئله،نیروهای پلیس را به اعلام " حوزه های سرخ"درایالتهای سان رومان ، آزانکارو وملکارکشانده است . سروصدای ارتجاع بنفع اعلام یک حالت فوق العاده ودخالت نیروهای مسلح برخاسته است . فقر،بلایای طبیعی وحرکت مسلحانه برای تبدیل "پونو" به یک آتشفشان بینهایت انفجاری بسوی امتزاج بایکدیگر پیش میروند.

برآنچه تاکنون گفتیم، باید اضافه کنیم که عملیات موفقیت آمیز چریکی عمیقاً" بدرون بخش آپوریماک ،یعنی دقیقاً" به آستانه پایتخت آن(آبانکای)، نفوذ کرده است . بااین کار،وظیفه اساسی بسط دادن قلمرومان درسراسر کوهستانها عملا به اتمام رسیده است. امروز جنگ خلق درحال بسط یافتن وگسترش در " سیرا" است ، درجهت شمال به کاجامارکا ودرجهت جنوب به پونو، ازیک مرز به مرزی دیگر،از اکوادور به بولیوی . این هدف بزرگ با سرسختی ، جدوجهد وخون کسب گردیده ، وفرصتهای جدیدی رادراختیار انقلاب درحال پیشروی پرو،قرار داده است . گرچه بیان همین اندازه هم کافیست ، امابازهم بیشتر می توان گفت : جنگیدن نه تنهادر"سیرا"بلکه همچنین درکوهستانهای جنگلی ، در دو مکان کلیدی ، درآپوریماک درتلاقی استراتژیک بخشهای کوزکو، آپوریماک ، "آیاکوچو"و"خونین"،ودرناحیه رودخانه هوالاگا، منطقه ای غنی که امپریالیسم و دولت طرح ایجاد بنگاههای تجاری عظیمی رادردست دارند .بعلاوه،مبارزه در سواحل ، بویژه درمناطق مرکزی وشمالی آن ،وهمانگونه که تاکید نموده ایم ، در خود لیما وحومه (شهری که اهمیت استراتژیک آن درپایتخت بودنش ودر تمرکز شگرف مردم نهفته است ،شهری بااکثریت پرولتاریای پرو بعلاوه

توده های عظیم فقرا درحومه ها وحصیر - آبادهایش) درحال سربلند کردن است. باسنتز آنچه که شرحش رفت،جنگ خلق نه تنها این گسترش رادرسراسروسعت کوهستانها کسب کرده است، بلکه در حال گسترش در" سیرا"،جنگلهاوسواحل، پیشروی نیرومندانه ، ساختن دنیای نو وگشودن راه بسوی آینده است.

برای کامل کردن این تصویر،باهم نگاهی به بعضی عملیات برجسته میاندازیم . دربخش آیاکوچو به پایگاههای ضد چریکی نیروهای مسلح (که بنابر اظهارتازه ای ازسوی وزیر جنگ ۷۰ پایگاه درمنطقه وجود دا رد) ضربه وارد گردید، برای مثال در " سان خوزه دوسك " و"آکومارکا" ضربه زدن به بنیانهای پروژه تعلیم خلبان توسط حکومت آپرا برای منطقه بعد ازقتل عام آکومارکا، حمله به ۱۴ دهکده استراتژیك - دسته بند - یهای اجباری دهقانان که بعد از نمایش خنده آور باصطلاح " تسلیم سندریستها" درال لوچه گوا توسط حکومت کنونی اجرا گردید - که نابودی آن به معنای آزاد ساختن توده ها ازکنترل ارتجاعی نظامی است ؛ کمینهائی که علیه نیروی زمینی ، تفنگداران دریائی وپلیس در " سان پدرو" ، " یان آمونته " ودیگر جاها صورت گرفت ؛ درگیری وحتی درگیریهای مکرر وبه سخره گرفتن محاصره نیروهای مسلح،قلع وقمع وزخمی کردن سربازان؛ خرابکاری دربرپائی مناطق کوچك (پروژه های محلی توسعه اقتصادی دولت - م) که قراراست بعنوان پایه ای برای کئوپراتیویزاسیون عمل نمایند، منفجر کردن ۲۷ دکل فشار قوی شبکه برق آیاکوچو، حتی قبل از افتتاح رسمی اش ؛ حملات بمب گذاری علیه کارد جمهوری وحتی ستادهای فرماندهی کارد کشوری نهم درخودشهر آیاکوچو (همانطور که قبلا" شرح داده شد). درهوانکاویلکا،منفجر کردن ۶ پل و۲۵ دکل خطوط برق رسانی مانتارو، (شبکه اصلی برق پرو) ؛ ویران نمودن مؤسسات کشاورزی سینو و ویچینچا ،که زمین مصادره شده واحشام آن تقسیم گردید. درآپوریماك ، خیزش جدیدی ازعملیات مسلحانه دربخش،حتی مشتمل



بر آبانکای (شهر مرکزی) ، جائیکه نیروگاه برق مارتامورد خرابکاری‌واقع شد،میگردد؛به همین ترتیب خرابکاری درنیروگاه چین چروز، وحمله به پاسگاههای پلیس .

درمنطقه مرکزی پرو ، حملات‌گسترش وشدت یافت ؛ کمینهائی مانند کمین "مپچی ویلیکا" علیه کارد جمهوری؛ خرابکاری درایستگاه فرعی برق سنترومین (معادن دولتی - م) وبیلهای بخار آن ، فلج کردن تنها معادن روباز منطقه؛ خرابکاری درمزارع دولتی توپاك آمارو ؛ انفجار پل راه آهن که برای ماهها تردد قطار هوانکایو رافلج کرد ومانع حمل مواد معدنی از هوانکاولیکا وکوبریزا گردید؛خرابکاری وبستوه آوردن درهوانکایو با افشاء وجنگیدن علیه ریمناکوی دو. درمنطقه شمالی ، مصادره زمین تحت شعار " زمینها رامصادره کنید" ۱۶۰ هزار دهقان رابسیج کرده ودرمصادره ۳۲۰ - هزارهکتار زمین ، عمدتا"مرتع ،۱۲هزار رأس گاو(اکثرا" درجه یك ، که بین دهقانان تقسیم گردید) رهبری نمود؛ خرابکاری در" نورپو" (تنها لوله نفت کشور) ؛ خرابکاری درترو‌خیلو(محل حیاتی آپرا) درجریان جشنهای بنیانگذاری ملی آپرا بریاست شخصی خود گارسیا ، درست درمیدان اصلی " پایتخت " آپرا. در جنوب وبخصوص دربخش متشنج پونو عملیات (فوق الذکر) درجهت حل مسئله ارضی، یعنی همان نیروی محرکه مبارزه طبقاتی درروستا- ها، انجام شدند. درمنطقه جلگه‌رودخانهٔ هوالاگا دربخش آیوکایا کو حمله به پاسگاه پلیس ؛ حمله به باندهای سیاه در آگوا بلانکا ؛ کمین برای گارد جمهوری در مویونا ؛ درگیری با UMOPAR (واحدهای گشت‌متحرك روستائی گارد کشوری) درآلتومورنا وتبادل آتش بایك گشت ۳۰ نفری‌نیروی زمینی در پاتا بروندوس .

درشهر لیما، خرابکاری درسفار - تخانه ها ، ازجمله بزرگترین ضربه تاکنون به یك نمایندگی خارجی،حمله اخیر به سفارت سوسیال امپریالیم شوروی ، خرابکاری درچند دوجین دفاتر محلی آپرا ؛ انفجاریك اتوموبیل حاوی بمب دروسط پلازادوآرماس در مقابل کاخ حکومتی درجریان ملاقات آلفون سین رئیس جمهور آرژانتین وآتش سوزی متعاقب آن در فروشگاه اسکالا درهمان میدان ، که سبب تیر اندازی بسیاری گردید ونگهبانان کارد را به دستپاچگی بزرگی انداخت؛ حمله با اتوموبیلهای حاوی بمب به ستادهای پلیس ، فرماندهی مشترك نیروهای مسلح وفرودگاه بین المللی ؛ خاموشیهای کامل معمول مانند خاموشی ۳ دسامبر ودرطول ماه مارس وژوئیه گذشته ؛ آتش سوزیها، مانند مورد فروشگاه بزرگ ماروی ، باز هم درست در پلازادوآرماس ،که درنتیجه سراسر پایتخت جمهوری را به حالت فوق العاده کشاند ومقررات منع عبورومروری از آخر فوریه تاکنون تحت فرمان نیرو- های مسلح برقرار گردید.نابودسازیهای انتخابی، ازجمله زدن رئیس دفتر ملی انتخابات درجریان انتخابات عمومی، افسران پلیس ونیروهای مسلح واخیرا یك دریادار، بعلاوه دبیر تشکیلات آپرا، که تضادهای درون کمپ ارتجاع راحاد کرد وبه یك بلوای سیاسی وتهدیدهای رعد آسا پا داد ؛ ودر۷ ژوئن،روزارتش، مراسم سوگند به پرچم به‌ریاست گارسیا بامواد منفجره مورد خرابکاری قرار گرفت ، یکی ازآنها تنها دربیست‌متری جایگاه رژه منفجر شد . این نشان

میدهد که علیرغم حالت فوق العاده و حضور بسیار وانبوه پلیس از۲۴ ساعت قبل ازمراسم،انقلاب میتواند هرزمانی وهرکسی را که لازم باشد هدف قرار دهد .

مبارزه اسرای جنگی وآن کسانی که به حمایت مستقیم آنها برخاسته‌اند، شایسته توجه خاص است . اگر چه اکنون چندین سال است که این مبارزات آغازگردیده، سرسختانه و قهرمانانه برعلیه شکنجه، بدرفتاریها، شرایط غیر انسانی ، توطئه های قتل، انتقام جوئی ها ، ترورها ، وحتی قتل - عامها ، اوج گرفته و بر آنها چیره می شوند وسیاهچالهای ارتجاعی را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل مینماید. بااین وجود مبارزه ای که ازاواسط سال گذشته بردوش کشیده شد،تاکید خاصی راطلب میکنده در۱۲ ژوئیه ۱۹۸۵ اسرای جنگی درسنگرهای ال فرانتون ، لوریکانچو و کالائو برای بدست آوردن مقام زندانی‌خاص دست به یك مبارزه متحد زدند؛ آنها با عملیات جسورانه حکومت بلونده رامجبور به امضای قرارداد وبه رسمیت شناختن آنان بدان صورت ، باحقوقی که چنان مقامی همراه دارد ، نمودند. این مبارزه ، باتبدیل دوره انتقال ریاست جمهوری به شرایط سیاسی مساعد ،حکومت راشگفت زده کرد وشکستی رابرآن تحمیل نمود. حکومت آماده انتقام‌گرفتن گردید. حکومت جدید آپرا مسئولیت انجام آنرا بعهده گرفت؛باکوشش حکومت برای مانور وفریبکاری،مبا - رزه ای سخت وپیچیده درگرفت؛ زمانیکه این حرکت حکومت عقیم ماند قتل عام ۴ اکتبر را طرحریزی کرد، و عمدا آنرا چند روز قبل ازسالگرد بنیانگزاری حزب انتخاب نمود تا بدین ترتیب یك شکست روحی بر اسیران جنگی درسنگرها وانقلاب وارد آورد .اما اسیران جنگی لوریگانچو نه تنها باجسارت قهرمانانه درمقابل حمله قتل عامگرانه بپا خاستند؛ بلکه به قیمت خون خود آنرا پس زدند، چنانکه خود حکومت مورد هدف قرار گرفت؛ وبا همبستگی طبقاتی، بویژه همبستگی سایر زندانیان رزمنده، آنها ۷ اکتبر راباخرسندی انقلابی، شور کمونیستی وخوش بینی نمونه جشن گرفتند . آنها به مبارزه شان ادامه دادند ویکبار دیگر بدرستی ازشرایط سود جستند ودر۳۱ اکتبر حکومت ارتجاعی آپرا رامجبور به امضاء قراردادی نمودند که قبلا رد کرده بود، فقط این بار قرارداد بوسیله مقامات عالی رتبه تر امضا گردید. امامبارزه پایان نیافت وارتجاع هرگز ازتوطئه ومانور علیه فرزندان خلق دست‌نکشید. حکومت برای پیش بردن طرح خود جهت نابود کردن آنها،انتقال اسیران به کانتوگراند را پیشنهاد نمود؛ اسیران درمواجهه با این توطئه کارزاری به نام " افشاء ومقاومت کنید" راه انداختند وعزم راسخ خودشان را در مخالفت بااین انتقال ، حتی به قیمت یك قتل عام تازه وافشاء سرسختانه حکومت اعلام کردند. این مبارزه در ۱۵ژانویه ۱۹۸۶ اوج گرفت، دراین روز زدوخورد میان اعضاء خانواده اسیران جنگی وگارد کشوری به کشته شدن یکی ا زبستگان وزخمی شدن ۲۵ تن دیگر انجامید ووزیر دادگستری رامجبور نمود که اعلام کند " هیچ انتقالی به کانتوگراند نخواهد بود زیرا آن زندان برای "تروریستها" نیست ". فصلی درکارزار علیه قتل عام جدید بسته شد ا ما مسئله همچنان‌باقی ماند: آنها درنقض پیمانهای اجتماعی خودشان ودروفاداری به ماهیت ارتجاعیشان شروع به ا نتقال زندانیان جدید بدانجا کرده اند،واین درحالی است که مطبوعات برای انتقال بیشتر سروصدا راه می اندازند ونیروی دریائی ملاقات کنندگان را سرکوب می کند . مبارزه ادامه یافت وفصول جدید برای نوشته شدن بازماندند، همانگونه که درموقع بررسی قتل عام رسوای ژوئن مشاهده خواهیم کرد. اسیران جنگی باروحیه عالی ومبارزه- جوئی اثبات شده شان آموخته اند و می آموزند که چگونه انقلابیون‌میتوانند وباید زندانها را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل سازند .

عملیاتی که بین ژوئن ۱۹۸۴ و۱۹۸۶ انجام گرفت رشدی رادریك مقیاس وسیع سراسری به نمایش می گذارد که نه تنها کمی بلکه بویژه کیفی میباشد؛ آنها دلیل غیر قابل انکاری از رشد و توسعه یك جنگ خلق واقعی طی شش سال نبرد تسلیم ناپذیر درروستاها و شهرها ارائه میدهند ،" وبگذار خائنین هرآنچه دوست دارند بگویند."

درمورد ساختمان‌قدرت‌نوین دولتی.

برای تکمیل تحلیل جنگ خلق پرو، ما باید مسئله قدرت نوین دولتی، دولت نوین وساختمان مناطق پایگاهی رامطرح نمائیم - جوهر محاصره شهر ها ازطریق روستاها،مسئله قدرت سیاسی،دیکتاتوری مشترك دموکراسی نوین که باید جامعه کهنه را دگرگون سازد تابدین ترتیب با اوج گرفتن انقلاب دموکراتیك ، سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا پیشروی به کمونیسم را تسریع وضمانت کند. ما می خواهیم این نکته رابرزمینه ساختن سه ابزار مطرح کنیم،زیراکه دولت پیوندی تفکیك ناپذیر باحزب وارتش دارد.

ماقبلا به این مسئله برخورد کردیم که چرا حزب ضروری است وچگونه حزب کمونیست پرو برای آنکه بتواند وظیفه رهبری جنگ خلق را بعهده بگیرد بازسازی گردید، اما هنوز جنبه های مهم بیشتری ازتوسعه آن در طول شش سال گذشته وجود دارد که باید بطور مختصر مورد توجه قرار گیرند.در کنفرانس سراسری۱۹۷۹ ،زمانیکه‌تدارك برای جنگ مورد مذاکره قرارمیگرفت، حزب‌امر نظامی کردن خودراشروع کرد. بطور مشخص (کنکرت) تا جائیکه دراینجا لازم به بحث است ، مانظامی کردن حزب راچنین درك می نمائیم : مجموعه‌ای ازدگرگونی ها، تغییرات واصلاحات ضروری‌برای رهبری جنگ خلق بمثابه شکل اصلی‌مبارزه که دولت نوین ودیکتاتوری مشترك که‌جامعه رادگرگون خواهدکرد،پدیدآورده و یك جمهوری دمکراتیك نوین خلق رابرجای حاکمیت امپریالیسم ،سرمایه‌داری‌بوروکراتیك ونیمه فئودالیسم خواهدنشاند . بدینسان انقلاب دمکراتیك رابه اوج خواهدرساند،ودرادامه - درچارچوب امپریالیسم جهانی وارتجاع که درحال غرق شدن است ودربحبوحهٔ جنگهاودر

حالیکه حمله میکندوتلاش می‌نمایدتمامی آنچه راکه نو وانقلابی وبویژه هرچیزی که پرولتری است نابودکند،غرق‌خواهد شد ـ برای دفاع ازانقلاب وتوسعهٔ آن درمرحلهٔ سوسیالیسم ، حفظ دیکتاتوری پرولتاریاوجلوگیری ازاحیای سرمایه ـ داری محکم کردن پیوندهای انقلاب جها نی ازطریق خدمت به آن بمثابه‌منطقه پایگاهی برای جنگ مشترك پرولتاریا وخلقهاجهت امحاء امپریالیسم وارتجاع ازرخسارهٔ زمین ،وادامهٔ حرکت درمسیر انقلابات فرهنگی مکررتارسیدن به کمونیسم .برزمینهٔ این رئوس کلی است که ماپیشرفت‌وتوسعه یك جنگ خلق خاص علیه یك جنگ ضدانقلابی(که بهمین نسبت خاص است) رادرك می کنیم ، جنگی که درعصرجنگهای گونا ـ گون که امپریالیسم درحال غرق شدن در آنهاست ،جریان دارد ـ عصربرخوردی عظیم میان جنگ خلق وجنگ ضد انقلابی درسطح جهانی که عالیترین شکل مبارزه است ،وبالاخره‌نتیجه راتعیین خواهدکرد. بانگاهی گسترده‌تربمسائل‌باید بگوئیم،تازمانیکه طبقات هستندپیشروی‌به کمونیسم ازطریق انقلابات فرهنگی در سایه جنگ خلق بعنوان خط نظامی پرولتاریا وبارشد وتوسعه مداومش، صورت خواهد پذیرفت . درنتیجه حزب ما وتمامی احزاب کمونیست با این ضرورت و این چشم اندازها روبرو هستند ، علیرغم هرگونه شکل خاصی که ممکن است بخود بگیرند.

برای آنکه درمورد حزب کمونیست پروخاص باشیم،حزب مابمثابه‌یك کل‌در جنگ خلق درگیراست وتمامی اعضایش رابه درون آن کشانده است؛ مختصر آنکه ، همانگونه که کمیته مرکزی ماتصمیم گرفت ، " کانون ما نبرد است ." مسئله مهم دیگرساختمان متحدالمرکز است؛بطور مختصر یعنی ، درنظر گرفتن حزب بعنوان محوری که بدور آن ارتش راساخت ، وبه دور این ابزار ، همراه با جلب توده ها به‌جنگ خلق ، دولت نوین را بنیان نهاد. مسئله برجسته ای که وجود دارد " پرورش اعضا حزب قبل‌از هرچیز بعنوان کمونیست ، رزمنده و سازماندهنده"است؛ تابدین ترتیب سه وظیفه بزرگ مورد نظر انقلاب را به انجام رساند. کارتوده ای بایدازطریق جنگ خلق‌وبرای آن پیش برده شود. رهبری کلیدی است وبایدستادهائی‌وجودداشته باشد. مبارزهٔ دوخط بایداستوارانه‌وپیو- سته تکامل یابد،تاحزب ودیگرسازمانها رابرای جنگ خلق تقویت نماید. مسئله حیاتی وتعیین کننده ، رشدوتکامل‌بیشتر خط سیاسی است :مابه درك عمیقتراز جامعه پرو،گرهگاه سیاسی وعمدتا خط نظامی ،جنگ خلق وچگونگی رهبری‌آن بویژه دررابطه باویژگیهای جنگ پرو وچگونگی همزمانی آن درروستاهاوشهرها بدون فراموش کردن عمدگی روستاها، رسیده ایم .بالاخره همانطورکه‌غیرقابل اجتناب بود،تعداداعضای‌حزب بطورقابل توجهی افزایش یافته است.دهقانان درصد بسیاربالائی رابخوداختصاص داده اندوجوا نان وزنان وارد حزب شده اند . این مسئله مشکلات آشکاری رابدنبال دارد اما بسیار مهمتر اینکه ، تازمانیکه ایدئولوژی پرولتری تقویت میگردد، آینده ای عظیم نیز بهمراه دارد. جنگ خلق ، بمثابه جنبه والای پیشرفتهای ما، این اجازه را به حزب داده است که استوارانه تر وروشنتر مائوئیسم را بعنوان سومین وبالاترین مرحله مارکسیسم درك کند ووظیفه " تقویت ، دفاع وکاربردن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم " ومبارزه جهت اعمال سرکر- دگی آن درجهان انقلاب را،بااین آگاهی که این درخدمت کمونیسم ، پرولتاریا وخلقهای تحت ستم است، بدوش بگیرد؛ بعلاوه ، درك محکمتراز دیدگاه طبقاتی وآمیختن آن باجنگ خلق،مارابه تکامل بیشتر " اندیشه راهنما" هدایت نموده است . بالاخره، خود جنگ خلق این امکان را بوجود آورده تااعضای‌حزب بیشترازاینهاباخط انترناسیونالیسم پرولتری پرورده شوند.

درخصوص نیروهای مسلح ما. جنگ خلق، توده های مردم وحزب بوجود آورنده ارتش چریکی خلق هستند؛ ارتشی ازنوع نوین برای به اجرا درآوردن وظایف سیاسی انقلاب که‌توسط حزب مقرر شده‌وبرای بعهده گرفتن‌وظا- یف مشخص شده‌توسط‌تجربهٔ‌بین المللی پرولتاریا : جنگیدن ، تولیدکردن وبسیج توده ها ، که به معنای آموزش سیاسی ، بسیج ، سازماندهی وتسلیح آنهاست . این یك ارتش خلقی تحت رهبری مطلق حزب طبق اصل" حزب بر اسلحه حکم میراند وهرگز نبایداجازه داد که اسلحه برحزب حکم براند" میباشد. بنیان آن عبارتست ازکاربرای ارتقاء ایدئولوژیکی آن بوسیلهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم وکاربست آن یعنی اندیشه راهنما،خط‌عمومی‌وسیاستهای حزب است . ساختن‌ارتش ازنظرسیا- سی بوسیله سازماندهی‌حزب درون ارتش که بااعمال رهبری‌حزب برتمامی کارهای سیاسی درون ارتش وهمچنین کارتوده ای ارتش همراه است . تکمیل می گردد. از نظر نظامی ارتش بر پایه تئوری جنگ خلق وخط وبرنامه نظامی حزب بنیان می شود : این ارتش درشهر بصورت دسته ودرروستاها به شکل جوخه ها ، گروهانها وگردانها سازمان داده می شود وهمیشه تحت سیستم فرماندهی دوگانه ، یکی سیاسی ودیگری نظامی ، قراردارد؛وامروز با شعار " گروهانها راتوسعه دهید وجوخه- ها رابرای گردان تقویت کنید ." هدایت می گردد. این ساختمان ارتش چریکی خلق همچنین برپایه تز بزرگ لنین دررابطه بامیلیشیای خلق وسه عملکرد آن بعنوان پلیس ، ارتش و دفتراداری ، قراردارد. تعلیمات‌نظامی باهدف ارتقاء روحیه جنگجوئی صورت می گیرد تاعملیات بطور تمام وکمال وموفقیت آمیز اجرا شوند. نیروهای مسلح مانند گردانهای مسلح بدون سلاح شروع کردند، زیرا همانگونه که لنین بما آموخت فقدان سلاح نمی تواند بعنوان بهانه ای برای سازمان ندادن یك دستگاه مسلح استفاده شود ؛ بعدا آنها خودرا باهرآنچه می توانستندمسلح کردند، ازجمله دینامیت که هنوزخیلی اهمیت داشت ، زیرا اسلحه های ابتدائی وسنتی نقشی اساسی بازی می کنند. اگر چه مابرای بدست‌آوردن سلاحهای مدرن از دست نیروهای ارتجاعی جدوجهد کردیم،ازآموزه‌بزرگ صدر مائوتسه دون پیروی نمودیم که تاریخ درستی آنرااثبات کرده است : "ازآنزمان که تاریخ آغازگشت ،جنگهای



انقلابی توسط کسانی فتح گردیده اند که سلاحشان ناکافی بود ومغلوبین کسانی بوده اند که برتری سلاح داشتند..... اگرکسی نتواند بدون داشتن مدرنترین سلاحها بجنگد، این برابر باهمان خلع سلاح کردن خود است ." ارتش چریکی خلق، باهزاران رزمنده اش ، حقانیت خودرا اثبات کرده است ؛ این ارتش درکوره جنگ خلق چون فولاد آبدیده شد وستونهای قدرت نوین دولتی می باشد.

قدرت نوین دولتی ، دولت نوین درشکل کمیته های خلق ، مناطق پایگاهی درحال توسعه وجمهوری دمکراتیک نوین خلق درحال شکل گیری ـ این بالاترین دست آورد شش سال جنگ خلق می باشد. بادرنظر گرفتن تز صدرمائو تسه دون درمورد دولت ، ما این مسئله رادرپیوندی نزدیك با جبهه متحد ملاحظه می کنیم ، بویژه باشرایط خاصی که ما درآن گسترش می یابیم وسنت اپورتونیستی "جبهه‌های" انتخاباتی کشورمان ، رادرنظر میگیریم. کمیته مرکزی دستورداده است که " جبهه انقلابی دفاع خلق" تنهادر روستاها، به شکل کنکرت قدرت نوین دولتی برپایه کمیته های خلق ساخته شود؛ درحالیکه درشهرها" جنبش انقلابی دفاع خلق " درحال ایجاد شدن است. کمیته های خلق دراواخر سال ۱۹۸۲ابتدا درآیاکوچو، پس ازآنکه نیروهای پلیس ضربات تحقیر آمیزی دریافت کردند و ازبخشهای وسیعی ازروستاها عقب‌نشینی کردند، بوجود آمدند . اینها جبهه متحد کمیته ها هستند که بیان مشخصی به دیکتاتوری مشترك کارگران ، دهقانان وخرده بورژوازی ، یعنی سه طبقه ای که درانقلاب مسلح امروز شرکت دارند ـ پرولتاریا،دهقانان و خرده بورژوازی ـ می دهد. این کمیته‌های خلق ، بادرنظر گرفتن آنها بعنوان یك سیستم دولت ،اشکال‌کنکرتی‌ازدیکتاتوری دموکراتیك نوین هستندکه‌سیستم حکومتیش به نوبه‌خودبرپایه‌مجمع‌عمومی خلق قراردارد. اگرچه بورژوازی ملی اکنون درانقلاب شرکت ندارد،منافع آن محترم شمرده می شود. کمیته بوسیله یك "مجمع نمایندگان" مطابق قانون سه سوم انتخاب می شود: یك سوم کمونیستها بعنوان نمایندگان پرولتاریا، یك سوم دهقانان فقیر بعنوان نمایندگان دهقانان ویك سوم دهقانان میانه حال وعناصر مترقی بعنوان نمایندگان خرده بورژوازی . مانند دیگر اشکال قدرت نوین دولتی ، کمیته ها برپایه اتحاد کارگران ـ دهقانان تحت رهبری پرولتاریا ، که بوسیله حزب کمونیست نمایندگی وتوسط ارتش چریکی خلق حمایت می شود،مستقر است . کمیته از ۵ کمیسر تشکیل گردیده ، باتاکید براینکه آنها برای انجام وظیفه خاصی گماشته شده اند وهرزمانی می‌توان آنها را عزل نمود . آنها درچارچوب برنامه انقلاب دمکراتیك ـ نابودی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك ونیمه فئودالیسم ـ زندگی اجتماعی توده هارا در تمامی عرصه ها،سازمان می دهند: سازمان دادن تولید،بویژه کشاورزی ، بازرگانی (که سمتگیری کلکتیویی دارند، عدالت ، آموزش ، سرگرمی ، بعلاوه تضمین پیشرفت تشکلات خلق وتضمین امنیت جمعی وفردی.اساس این کار، معرفی روابط تولیدی اجتماعی نوین است . رشد وتوسعه صدها کمیته خلق و مناطق پایگاهی که کمیته ها شالوده وبنیان آن هستند ازسیالیت جنگ چریکی پیروی می کند ، زیراکه آنها عمدتا محصولی ازجنگ چریکی هستند که راه محاصره شهرها ازطریق روستاها وبطور کلی جنگ خلق رادنبال میکنند. آنها ازتجاوزات ضد انقلابی رنج کشیده اند. بدینسان یك مبارزه حاد برسرقدرت نوین دولتی میان انقلاب مسلح وضد انقلاب مسلح درجریان است. برای مثال مبارزه بین استقرار و ضد استقرار بویژه درطول ۱۹۸۳ و۱۹۸۴بسیار مهم می باشد. دراین رابطه شایان ذکر است که درطول دوسال گذشته ، ارتش چریکی خلق ۱۸۰ ضد استقرار انجام داد ، ودرارتباط با این ستیزه، ۵۹۱ ـ شهرك راتصرف نمود . خلاصه بررأس جنگ میان ارتش چریکی خلق ونیروهای مسلح ارتجاعی وپلیس ، مسئله قدرت نوین دولتی است ؛ مسئله بوجود آوردن ، دفاع وتوسعه کمیته های خلق ، مناطق پایگاهی وتداوم پیشروی در تشکیل جمهوری دموکراتیك نوین خلق ، دولت نوین که مانند مشعلی درخشان وسرکش درمقابل باد وباران می درخشد وبه درخشش ادامه خواهد داد ؛ مشعلی که مردم را به پیشروی خروشان درزیر امواج شعله های جنگ خلق فرا می خوانند تاگذشته رابلعندو با نیرومندی دروازه های آینده‌رابرای همیشه برروی پرولتاریا وخلق بگشایند.

چه تعداد تاکنون جان خود را از دست داده اند؟ سیاست ارتجاعی قراردادن توده ها درمقابل توده ها، قتل عامها وناپدید شدنها هم اکنون ۱۱۳۰۰ تن ازمردم ماراکشتار کرده است . علاوه برآن تعداد ۱۶۶۸ کشته ازنیروهای مسلح وپلیس ، به اضافه جاسوسان ، خبرچینان ، مستبدین و ستمگران فئودال، و۱۷۳۸ درخون غلتیده از ارتش‌چریکی خلق ، که تقریبا درمجموع تا مه ۱۹۸۶ به پانزده هزار کشته بالغ می شود. اینست واقعیت ، نه آمارهای تحریف شده ای که ارتجاع برای لاپوشانی سیاستهای شیطانی قتل ـ عامها انتشار می دهد .

این جنگ خلق پرو است .تحلیل ودریافت آن پیگیری چهارمسئله را طلب می کند (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ، حزب ، جنگ خلق وقدرت نوین دولتی). بررسی وتأمل برروی‌آن، نتیجه کنکرت وروشنی رابدست ما داده است : جنگ خلق پرو یك جنگ خلق اصیل ومعتبر است که کشوررا زیرورو می سازد؟" کوروش پیر" درحال نقب زدن عمیق دردرون جامعه کهن است و هیچکس راتوان بازداشتن آن نیست ـ جامعه پیر وفاسد ناامیدانه درحال غرق شدن است وانقلاب مستولی وپیروز خواهد شد.

زنده باد مبارزه مسلحانه!

جنگ خلق رادرخدمت انقلاب جهانی گسترش دهید !

شکوه وافتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم !

زنده باد انقلاب جهانی !

زنده باد رفیق گونزالوا

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

پرو ، اوت ۱۹۸۶ ◆

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

۹_۱۳۶۶



ناگزالباری ، هند

۲۰ سال پس از غرش تندر بهاری



چارو
مازومدار
در باره
راه
ناگزالباری

KAZANILACAK DUNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MONDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER विश्व विजय

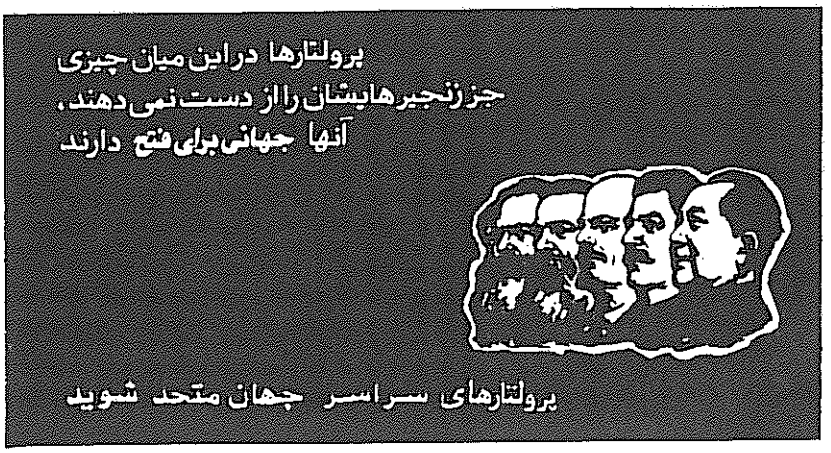

۱۳۶۶/۹

ناگزالباری

بیست سال پس ازغرش تندربهاری	۴
گزارش دربارهٔ جنبش دهقانی درمنطقهٔ ترائی	۸
تندربهاری برفراز هند	۱۶
درفش سرخ ناگزالباری هرچه رفیعتر دراهتزارباد	۱۸
سالگردناگزالباری گزارش از پنجاب	۲
شورشی که شبه قاره رالرزاند	۲۲
بسوی مرحلهٔ نوینی ازتندربهاری	۲۴
دربیستمین سالگردمبارزهٔ ناگزالباری وروزحزب	۲۶
ناگزالباری وتاثیراتش بربنگلادش	۲۸
چارو مازومدار درباره راه ناگزالباری	۳

روز قهرمانی

سالگردخیزش درزندانهای پرو :	
اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی	۴۰
جان باختن درراه حزب وانقلاب	۴۳
به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) :	
اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی	۴۵
بمناسبت شهادت عده ای ازرهبران واعضای	
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)	۴۶
گورباچف : وداع با اسلحه؟	۴۸
کمونیستهای افغانی اعمال شوروی راافشاءمیکنند	۵۶
جنگ خلق درپرورا گسترش دهید :	
ـ بخش دوم : یکسال پس ازروی کارآمدن دولت آپرا	۶۲
باسلاح نقد ـ بررسی کتاب	۶۶

ناگزالباری

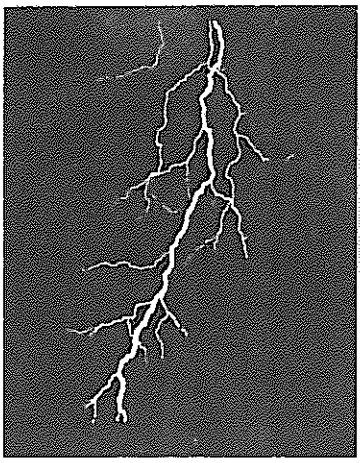

بیست سال پیش خیزش مسلحانهٔ انقلابی دهقانان درمنطقهٔ ناگزالباری طلیعه داردورهٔ نوینی ازمبارزهٔ توده‌های هندشودودرسراسرجهان طنین افکند.

گورباچف

گورباچف بدنبال چیست؟آیا او بدنبال لیبرالیزه کردن وآزاد گذاشتن عملکرد بازاردراقتصادودر تلاش سازش باغرب درجهت به حرکت درآوردن مجدداقتصادشوروی است؟ واینکه درپی بسیج نیروهای جامعه شوروی درپشت سرارتجاع و ماشین جنگی است ؟
روزقهرمانی

روز قهرمانی

یك سال قبل اسیران جنگی ، زنان ومردانی انقلابی که درسه زندان پرو دراسارت بودنددردفاع ازجان خودودرراه انقلاب سربه طغیان زدند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، فراخوان بزرگداشت سالگرداین واقعه رادرکشورهای مختلف باتوجه به شرایط هرکشور ارائه میدهد.

مشترک شوید ! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱۳۶۳ـ۱

آنگاه که کوهستان آتش می‌غرد .

"گردانهای مسلح فقرا" تحت رهبری حزب کمونیست پرو (سندرولومینوزو) بمصاف حکومت پرو میشتابند . این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ اونیز به تاریخچه واهداف جنگ خلق میپردازد .

هنـــــد :

مسئله در مورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آیا "این داغ لعنت خورد‌گان جهان "برمیخیزند ، سئوال اینجاست : چه وقت ؟

جمهوری دمینیکن : دوروز قیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دومینیکن

دربزرگداشت یولماز گونه‌ی : فیلم سازانقلابی

۱۳۶۴ ـ ۲

پـــــرو

بازهم درباره‌ٔ جنگ انقلابی رشدیابنده ، سفرپاپ به پرو وگزیده ای از آثارخوزه کارلوس ماریاتگی .

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکویوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته‌ای غرب در آلمانغربی را ، بانگاهی برتدارک انقلاب مورد تجزیه وتحلیل قرار میدهد .

ایران : شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید ، نهفته بودند ؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است .

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم وسدکردن تکامل اجتماعی .

بقلم : ریمـــوند لـــوتسا

۱۳۶۴ـ۳

انقلاب ، آفریقای جنوبی را بخود میخواند .

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است .

در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا وجوددارد .

پـــرو : بایکوت انتخابات

جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رگیـــه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۱۳۶۴ـ۴

آفریقـــای جنـــوبـــی

بازهم درباره‌ٔ بحران انقلابی تعمیق یابنده .

ایـران : ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند "

تحلیلی از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ، ازتجارب به دست آمده در سالهای طوفانی انقلاب وقیام مسلحانه سربداران در آمل .

"مشی چریکی شهری"

علیه گرایش "چریکی شهری "در اروپای غربی .

۱۳۶۵ ـ ۵

کردستان :

نجیمه سیاووش از الزامات بر افراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت میکند .

بنگلادش : انـــبار بـــاروت

به قلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پوربابنگلا

۱۳۶۵ ـ ۶

پـــــرو

قطعنامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو کمیته ج.ا.ا. دربارهٔ قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند . در این شماره . پنج سال نخستین جنگ خلق نیز مورد تحلیل قرار گرفته است .

هـــائیتـــی

در این شماره مقالاتی درباره بحران در هائیتی ، روحیه توده ها و وظایف انقلابیون وجود دارد . همچنین فراخوان مشترک دوگروه م ـ ل هائیتی درج گشته است .

۱۳۶۵ ـ ۷

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی ودهمال بعد از مرگ مائو کودتای ارتجاعی ، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب وسازمانهای شرکت کننده درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته است . در این مقالات ، تکاملی که در علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه ـ دون حاصل گشته مورد تحلیل قرار گرفته و از علت وچگونگی تعیین کننده بودن اندیشهٔ مائو بخاطر پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی بحث شده است . این شمار بزبانهای اسپانیائی ، ترکی ، آلمانی و انگلیسی نیز موجود بوده و بزبانهای عربی و فرانسوی در دست تهیه است .

۱۳۶۶ ـ ۸



پـــرو

سند جدید و مهمی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پرو .

فیلیپین

نامه ای سرگشاده از سوی کمیته ج.ا.ا. به حزب کمونیست فیلیپین بر سر تحولات در خط و مشی ح.ک.ف .

فرانـــه

کلوددوشن جنبش دانشجوئی دسامبر ۸۶ را تحلیل میکند .

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود .

حق اشتراک برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است . پست هوائی ، ونرخهای موسسه ای وتجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد .

لطفا نام ، آدرس پستی ، چک و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید . برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید :

BCM World to Win

London WCIN 3XX , U.K.

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید :

Revolution Books, 13 East 16th St

New York, NY 10003 U.S.A.

برای فتح جهان

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN KAZANILACAK DUNYA GAGNER UN MONDE A JN MONDO DA CONQUISTARE

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

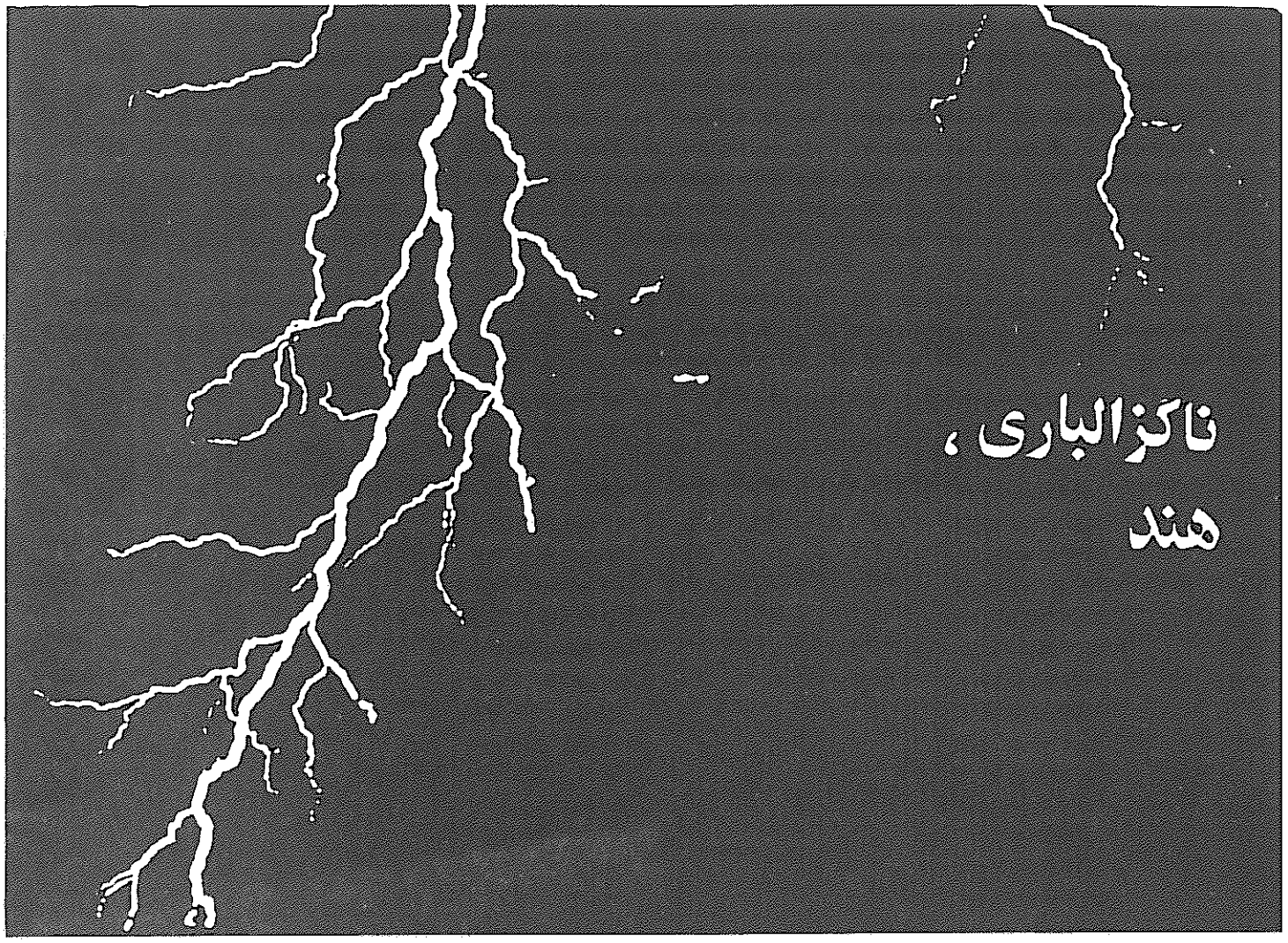

ناگزالباری، هند

۱۹۸۷ بیستمین سالگرد آغاز مبارزه مسلحانه توده‌های دهقانی بر رهبری انقلابیون کمونیست در روستای ناگزالباری است. ناگزالباری در ایالت بنگال غربی هند، نزدیک شهر دارجلینگ قرار دارد؛ این روستا فاصله زیادی با مرزهای نپال و آنچه که امروز بنگلادش خوانده می شود ندارد. تا قبل از ۱۹۶۷ این دهکدهٔ دور افتاده، در خارج از منطقه ترائی، واقع در کوههایه‌های هیمالیا، ناشناخته بود. امروز ناگزالباری بعنوان سمبل جنگ خلق، که روزی امپریالیسم و ارتجاع را از چهره هند خواهد زدود، برای میلیونها نفر شناخته شده است.

قبل از ناگزالباری، جنبش کمونیستی هند تحت سلطه رویزیونیسم بود. حزب کمونیست هند (ح.ک.ه.) از مدتها پیش حتی پیوش انقلاب را، بنفع گرفتن قدرت از طریق "راه پارلمانی" رها کرده بود. بخشی از کادرها و اعضاء ح.ک.ه. تحت فشار انتقاد از رویزیونیسم که بوسیله مائوتسه دون و حزب کمونیست چین در اوائل سالهای ۶۰ آغاز شده بود، انشعاب کرده و حزب کمونیست هند (مارکسیست) یا ح.ک.م را تشکیل دادند. بویژه در بنگال غربی در نتیجه انتقاد در سای حزب کمونیست چین از رهبران رویزیونیست ح.ک.ه.، تعداد بسیار زیادی از انقلابیون راستین در تشکیل ح.ک.م شرکت کردند.

اما بزودی آشکار گردید که ح.ک.م خودش بواقع از رویزیونیسم گسست نکرده است. ح.ک.م در عرصه بین المللی کوشید "راه میانی" بین رویزیونیسم شوروی و خط مارکسیستی - لنینیستی ای که در آنزمان بوسیله حزب کمونیست چین نمایندگی میشد، اتخاذ نماید. اگرچه ح.ک.م رسماً علیه تقبیح استالین توسط خروشچف بلندشد و حتی نمایشی از "دفاع" از اورا ارائه داد و اگرچه ح.ک.م ارزیابی به اصطلاح مثبتی از مائوتسه دون داشت، اما قادر به انجام آن نوع گسست رادیکالی نبود که تاریخچه طولانی رویزیونیسم در هند و جذب اندیشه مائوتسه دون بعنوان مرحله نوین مارکسیسم - لنینیسم و کاربرد آن در شرایط هند نیاز داشت. در جبههٔ عملی، ح.ک.م به حمایت زبانی از نیاز مبارزه مسلحانه دلخوش بود، درحالیکه "تاکتیک" شرکت در عرصه پارلمانی را کانون اصلی و واقعی کارش قرار داده بود.

می توان گفت ح.ک.م (مانند اکثر "سانتریستها") دو تحفه در انبان داشت: یکم، ژست معطوف به توده‌ها، و رویزیونیسم واقعی، و دوم سازش طبقاتی با هدف نگهداشتن همیشگی آنان در زنجیر نظام ارتجاعی.

بر این بستر بود که سال ۱۹۶۵ چارو - مازومدار مخالفت انقلابی با رهبری رویزیونیست ح.ک.م را آغاز کرد و گسترش داد و تعلیم کادرهای کمیته منطقه دارجلینگ ح.ک.م را بر پایهٔ یک خط اساساً متفاوت شروع نمود، خطی که دو سال بعد در ناگزالباری بناگهان ظهور یافت. نوشته‌های اولیه چارومازومدار به "۸ مقاله تاریخی" معروف گشت. در آن مقالات، مازومدار تاکید می کند که انقلاب هند

۴۰ سال پس از غرش تندر بهاری

راه چین رادنبال خواهدکرد ـ بطورخاص راه جنگ طولانی مدت ومحاصره شهرها ازطریق روستاها. این تحلیل نه تنها صریحاًدرمخالفت با"راه پارلمانی" رویزیونیستهابلکه همچنین بابه اصطلاح خط تاکتیکی محرمانه قبلی نیز قرار گرفت. این به اصطلاح خط تاکتیکی بر آن بودکه انقلاب هند،نه راه چین را دنبال خواهدکردونه راه روسیه. بلکه این راه‌ترکیبی ازخیزشهای شهری وآنچه که آنها"جنگ پارتیزانی" در روستاها می‌نامیدندخواهدبود. اگرچه اغلب این بحث تحت پوشش "شرایط خاص"هند ارائه میشد،امادرواقع هدف آن شکست کسانی بودکه می خواستندازخط مائوتسه دون دفاع کرده وآن رابکاربندند.

چارومازومدار در"۸ مقاله"اش و بعداًدردیگرنوشتجات متکاملتر، تز "کسب قدرت منطقه‌ای" خودراتکامل داد. این مسئله درمتمایزکردن مبارزه ناگزا- لباری ازبسیاری مبارزات رزمنده دهقانان هند که مکرراًبه قهرانقلابی می انجامیدنهایت اهمیت راداشت. همان طورکه مازومدار اشاره می کند، اگر چنان مبارزاتی کسب قدرت‌راهدف قرار ندهندبلکه صرفاً درحدمبارزاتی برای زمین باقی بمانند آنهابه "اکونومیسم رزمنده"نزول خواهندکرد.

در ۱۹۶۸ گزارشی بوسیله انقلابیون کمونیست بخش فرعی سیلیگوری، که ناگزالباری درآن قراردارد،تهیه گردید. گرچه این "گزارش درباره جنبش دهقانی منطقه ترائی"بوسیله کانوسانیال که بعداً به انحطاط اپورتونیستی راست درغلطید امضاء شده،امامیتوان گفت که عمدتاً ارائه دهندهٔ خط چارومازومدار درآنزمان است،وجوانب ارزشمندی ازجنبش ناگزا- لباری وبرخی نظرات رهبران این جنبش رادربردارد.

حزب کمونیست چین،تحت رهبری رفیق مائوتسه دون بسرعت اهمیت جنبش ناگزالباری راتشخیص داد. حمایت سیاسی ح.ک.چ ، که اساساًازطریق رادیو و مطبوعات صورت میگرفت به گسترش بیشتراین شعله های فروزان کمك کرد. مقالات مندرج درمطبوعات چین نیز وسیله ای بودکه باآن ح.ک.چ قادرگردید بطورغیرمستقیم پندهای رفیقانه ای به کمونیستهای هندارائه دهد(رجوع شود به مقاله"بگذارپرچم سرخ ناگزالباری هرچه رفیعتر افراشته شود "که دراین شماره تجدیدچاپ گردید،این مقاله براهمیت جنگ چریکی تأکیدمیورزد.) درعرض یکدوره زمانی بسیارکوتاه،مبارزات از نوع ناگزالباری دربسیاری از نقاط هند سربلندکرد: دربیهار،پنجاب،آندراپرادش وکرالا و دربسیاری ازنواحی بنگال غربی.

مبارزه ناگزالباری بطورمؤثری چشم اندازسیاسی چپ هند راشکلی نوین داد. رویزیونیستهای ح.ک.هـ و ح.ک.م ، آشکارابامقامات مرکزی،یعنی کسانیکه باقتل عام وترورگسترده به جنبش ناگزا- لباری پاسخ گفتند،دریکسوقرارگرفته و افشاء شدند. ازسوی دیگردرسراسرکشور، جوانان ازدرون و بیرون جنبش سنتی کمونیستی برای برداشتن پرچم مارکسیسم- لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ومبارزهٔ مسلحانه جهت کسب قدرت قدم پیش گذاردند. چارومازومداردرمرکز کوششها جهت تشکل کمونیستهای انقلابی راستین قرارداشت و خط او پایه‌ای برای تشکیل حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹ گردید.

درحالیکه مرکزثقل کارانقلابی ح.ک.هـ (م.ل) درروستاهابود،این جنبش اثرات عمیقی برتمامی زوایای جامعه هند، ازجمله نواحی شهری بجای گذاشت. این بویژه باکلکته،پایتخت بنگال غربی صدق میکند.

کلکته بخاطرشرایط تأسف بار غیرانسانیش وساکنین میلیونی زاغه ـ نشینهایش رسوای جهان است. این شهر همچنین سنگر ح.ک.م و مرکزمهم روشن ـ

فکری درهندبوده وهست.

تحت تأثیر طغیان دهقانان درروستاها، نفوذ "ناکزالیها" سریعاًوجهش واردر کلکته رشدونموکرد. یك جنبش نیرومند درمیان جوانان ودانشجویان علیه نظام آموزشی کمپرادوری رشدنمود؛ وضعیت اکاندی ودیگرنارهبران طرفدارامپریالیسم وضدملی خراب شد. جنبش به زاغه‌نشینهانیزگسترش یافت، درآنجاخیل عظیمی ازکارگران وفقرای شهری به ح.ك.هـ (م.ل) ومبارزه مسلحانه ای که درروستاهابراه انداخته بودبعنوان راه نابودی ستم نگریستند. چارومازومدار، در حالیکه به جنبش شهرهاخوش آمدمیگفت وازآنهاحمایت می نمود، مداوماً ازجوانان می خواست به روستاهارفته وبادهقانان یکی شوندوبدین طریق به گسترش مبارزه مسلحانه کمك کنند.

همچنانکه مبارزه مسلحانه در روستاهای مجاورمی خروشیدفعالیتهای مسلحانه مختلفی درخودشهرهاشروع به رشدکرد. بنظرمی رسدکه این درابتدا حرکتی خودبخودی بود. امابموازات تلاش جوانان انقلابی وساکنین زاغه نشینها برای شرکت درکارزارح.ك.هـ (م.ل) مبنی بر"بدست آوردن تفنگ" (بقصد بچنگ آوردن سلاح مرتجعین ونیروهای مسلح آنان جهت تهیه تسلیحات برای ارتش خلق)، این فعالیتهای شهری حالت نظام یافته‌تری بخودگرفت. درحالیکه مقدارعظیمی سلاح بدست آمدوتعداد قابل توجه ای پلیس ودیگرمرتجعین نابود شدند، نیروهای ارتجاعی به کمك ح.ك.م. قادرگردیدندکشتارترورسفیدی راشروع کنندوعاقبت به قیمت جان هزاران نفر، "نظم" رابرقرارسازند.

ازهمان آغازاین حزب نوپا، در همان حال که برای پیشبردوهدایت طوفان مبارزهٔ بی سابقه انقلابی که ناگزالباری براه انداخته بودمی جنگید، ودرهمان حال که مرتجعین حملاتشان رابه حزب وتوده‌های انقلابی شدت می بخشیدند، با وظایف غول آسائی روبروگردید. در یك دوره زمانی بسیارکوتاه، گنجینه ای ازتجربهٔ براه اندازی مبارزه انقلابی ذخیره شدویك سلسله مبارزات مهم میان دوخط، درون حزب تکامل یافت که درآن، خط مازومدارمورد مخالفت قرارگرفت. رفیق مازومدارهم چنین درداخل وخارج حزب باچنگ و دندان به نبردبارویزیونیسم ادامه داد.

رفیق مازومدار اززمان ناگزالباری اغلب بعنوان "گوارایست" یاحتی "تروریست" مورداتهام قرارگرفته است. چنین اتهاماتی تحریف کامل واقعیت است. درواقع، چارومازومدار استوارانه برنیازبه بسیج توده‌هاوتکیه برآنهابویژه دهقانان فقیر، درهمه جا تاکید گذارد. اوباشدت آن کسانی راکه استدلال می کردندجنگ انقلابی تنهامی تواند با تکیه برسلاحهای مدرن راه انداخته شودموردانتقادقرارداد واستدلال نمود که دهقانان می توانندوبایدبرای جنگیدن به سلاحهای سنتی خودشان مسلح شوند؛ و درعین حال برای بچنگ آوردن تفنگ ازخودمرتجعین جدوجهدنمایند؛ اوبه جنگ چریکی به عنوان شکل عمده بسیج تمام وکمال توان خلق علیه دشمن نگاه میکرد - واستدلال می نمودکه جنبشهای توده ای به رهبری رویزیونیستهاهرگزنمی توانند چنین بکنند. ودرواقع دربرخی نواحی، ح.ك.هـ (م.ل) قادرگردید دهقانان فقیر رادربرپائی جوخه‌های چریکی درمقیاس وسیع، رهبری کند - تخمین زده میشودکه در ۱۹۷۰ تنهادربنگال غربی چندهزارنفر درچنان جوخه هائی بسیج شدند.

اواستدلال کرد، جنگ خلق باید علاوه برکوههاوجنگلهای غیرقابل دسترس‌تر، در دشتها براه انداخته شود تابدین ترتیب برتوده های وسیع دهقانی تکیه شود. اومرتباًبرلزوم بسیج دهقانان جهت برپائی حاکمیتشان ازطریق کمیته های انقلابی تأکیدگذاشت: نام "کمیته های انقلابی" ازارگانهای قدرت سیاسی که (به همین نام) درچین درگرماگرم انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی برپاگردیدند، گرفته شده بود.

چارومازومداربطورخاص، وسیعاًبخاطر سیاست "قلع وقمع" خودمورد تقبیح قرار گرفته بود؛ اواین ترم رادرهندبرای تشریح اعدام دشمنان طبقاتی، بویژه مستبدین فئودال درروستابکارمیبرد. مازومداربرآن بودکه قلع وقمع شکل عالیترمبارزه طبقاتی وآغازجنگ چریکی است. اوبه اعدام اکثرمستبدین بدنام که مدتهای طولانی خون دهقانان را مکیده بودند، هم بمثابه تداوم مبارزه دهقانی بسطحی نوین وهم ضرورتی برای رهاکردن بیشتر شوروشوق توده هامینگریست. جوخه‌های چریکی اغلب "قلع وقمع" رابعد از دادگاههای علنی که درمقابل صدهانفر برگزارمیشدبه اجرامیگذاشتند، درجائی که چنین امکانی وجودنداشت، آنهاهمیشه احساسات توده هارادرنظرمیگرفتند. این راهم نبایدفراموش کرد، درروستاهائی "قلع وقمع" اجراشدکه مستبدین فئودال وگردن کلفتهای آنان بردهقانان حاکمیت داشته، وهمانگونه که یك گزارش ح.ك.هـ (م.ل) بیان میکند، آنها "حق انحصاری کشتن رادارایوده وبرای مدت طولانی از آن بهره میبردند". این مستبدین همچنین پیوندکاملی باکل دستگاه دولتی ارتجاعی داشتند.

کمونیستهای اصیل هندمدتهامشکلات غامض موجوددررابطه میان این "قلع و قمع" هاوتلاش برای آغازوتوسعه جنگ خلق راموردبحث قرارداده اند. اما این بحثها هیچ وجه مشترکی باهیستری بورژوازی و حامیانش درمواجهه با "قهرناگزالی" ندارد. همانطورکه مائوبیان داشت، "انقلاب مجلس میهمانی نیست، مقاله نویسی نیست، نقاشی یاگلدوزی نیست، انقلاب نمیتواندآنقدر ظریف وآرام، آنقدرنجیب ومعتدل، آنقدر مهربان ومؤدب، آنقدرخوددارویاشفقت باشد. انقلاب شورش وطغیان است، انقلاب عملی است قهرآمیزکه بدان وسیله یك طبقه، طبقهٔ دیگر راواژگون میسازد".

پس آیااین بدان معناست که انقلابیون کمونیست هندهیچ اشتباهی مرتکب نشدند، یارفیق مازومدارتمام مشکلات انقلاب هندراحل کرد؟ مسلما، چنین چیزی درموردهیچ جنبش انقلابی صدق نمیکندوبیشترازهمه درخصوص جنبشی که چنان باسرعت فوران زده ودرفاصله دویاسه سال برمیلیونهانفراثرگذاشت. بعلاوه، گرچه رفیق مازومدارکمونیست پرسابقه ای بود (اوبعدازجنگ جهانی دوم درجنبش دهقانی تاریخی تب هاگا Tebhaga دربنگال شمالی شرکت داشت ودرسهای مهمی ازآن بیرون کشید)، اما اکثریت عظیم رفقادرجنبش کمونیستی تازه واردبودند، وخودحزب تازه از درون کوره سوزان مبارزه بیرون آمده بود.

تحت چنان شرایطی بنظرمیآیدکه برخی اشتباهات اجتناب ناپذیربودند. بسیاری توجه را به این حقیقت جلب کرده اندکه چارومازومدارسیاستی برای کاردرنواحی شهری یادر تریدیونیون ها تدوین نکرد. همینطوراغلب گفته میشودکه، درپافشاری مازومدار براینکه مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه بوده و تمام

اشکال دیگرتابع آن هستند، گرایشی موجودبودمبنی برنادیده گرفتن مبارزات توده ای بمثابه وسیله ای برای جلب بخش‌های وسیعتری ازتوده هابسوی موضع انقلابی. اعتقادعمومی براین است که حزب‌کمونیست چین، درعین حال که از ح.ك.ه (م.ل) به رهبری رفیق مازومدارحمایت مینمود، امادراستان فوق الذکربرخی انتقادات مهم رانیزازآن بعمل آورد(برای مثال، آنهاخاطرنشان کردندکه گفتن اینکه دهقانان فقط برای قدرت سیاسی مبارزه میکنندونه برای زمین، همانند درکی که "گزارش برسرجنبش دهقانی درمنطقه ترائی"میدهد، یك جانبه نگری است).

لازم است تجربه غنی دوره ناگزا - لباری بدرستی جمعبندی شود تابدین ترتیب انقلابیون کمونیست راستین قادرگردندبا تکیه به دستاوردهای آندوره، خودراتکامل داده ونیزازاشتباهات گذشته احترازجویند. مهم است که موضع اتخاذ شده دربیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جهت هدایت این پروسه بکار گرفته شود:

"دردهه شصت واوائل دهه هفتاد، تحت تأثیرانقلاب فرهنگی درچین، وبه مثابه بخشی ازاعتلای انقلابی عمومی در جهان، نیروهای مارکسیست - لنینیست در بسیاری ازکشورهادربرپائی جنگ انقلابی مسلحانه به بخشهائی ازتوده هاپیوستند. دربرخی ازکشورهانیروهای مارکسیست - لنینیست قادرشدندعلیرغم سرکوب وحشیانه ضدانقلابی، بخشهای قابل توجه ای ازتوده رابزیرپرچم انقلابی بکشانند و حزب مارکسیست - لنینیست ونیروهای مسلح توده هاراحفظ کنند. این مسئله اجتناب ناپذیربودکه این کوششهای اولیه درساختمان احزاب نوین مارکسیست - لنینیست وبرپائی مبارزه مسلحانه با نوعی ازبدوی بودن وضعفهای سیاسی و ایدئولوژیك همراه بودوالبته این تعجب آورنیست که امپریالیستهاورویزیونیست - هاازاین اشتباهات وضعفهااستفاده میکنند تااین انقلابیون رابمثابه"ماورای چپ"یا بدترازآن، محکوم کنند، باتمام این اوصاف میبایدعموماًاین تجارب رابمثابه بخش مهمی از میراث جنبش مارکسیست - لنینیست که زمینه رابرای پیشرفتهای بیشترفراهم آورد، برافراشته داشت".

این مسلماًحقیقت داردکه دررابطه باهند، رویزیونیستهامکررااازضعف جنبش مارکسیستی - لنینیستی - واقعی یاادعائی - برای محکوم کردن آن استفاده کرده اند. اغلب اینکارشکل حملات کینه جویانه و هیستریك علیه چارومازومدار بخود گرفته است، حملاتی که تنهامیتواندسخن مشهورمائورابخاطرآوردکه"موردحمله دشمن قرارگرفتن امرخوبی است زیراثابت میکندکه ماخط تمایزروشنی میان خودو دشمن ترسیم نموده ایم وحتی بهترآنست که دشمن ماراوحشیانه موردحمله قرار دهدوتصویرهرچه زشتتری ازماترسیم نمایدوهیچ جنبه مثبتی درمانبیند: این نشان میدهدکه مانه فقط خط تمایزروشنی میان خودودشمن ترسیم نموده ایم، بلکه در کارمان به موفقیت عظیمی دست یافته ایم." بسیاری ازکسانیکه به رفیق مازومدارتهمت میزدندبسرعت ماهیت رویزیونیستی خودرانشان دادند. بسیاری، برای مثال دنباله رو دن سیائو پین شدندوطرفدار"تئوری سه جهان"رسوای اوگردیدند. شواهدی موجوداست که چارومازومدارخودش برای تصحیح برخی ازضعفهای جنبش مبارزه میکرد. اودریکی ازآخرین مقالات، درست قبل ازمرگش، به حزب فراخوان رهبری مبارزه دهقانان برای مصادره غلات رامیدهد، وبویژه اشاره میکندکه، "این نخستین باراست که از زمان آغازمبارزه مسلحانه یك جنبش توده ای رارهبری میکنیم.... بدون هدایت این جنبش توده ای مابهیچوجه نمیتوانیم هدف جنگجوساختن همه دهقانان راتحقق بخشیم. درغیراینصورت، به صفات ممیزه همه جانبه جنگ خلق بهیچوجه نمیتوان دست یافت."

در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۲ چارومازومدار در کلکته دستگیر گردیدودرشب ۲۸ - ۲۷ ژوئیه بدست پلیس کشته شد. بعداز مرگ چارو - مازومداوبروز اختلافات سیاسی جدی و حملات دشمن منجربه تلاشی مرکز سازمان‌یافته حزب شدوجنبش متحمل یك عقب - گرد گردید.

هیچ پرولتاریای انترناسیونالیستی نمیتواندبه تحولات انقلاب هندبی تفاوت باشد. جمعیت وسیع، شدت تضادهای طبقاتی وحلقه ضعیف بودن درزنجیرهٔ نظام امپریالیستی جهان، همه بدان معناست که"اگرشمادرباره انقلاب جهانی صحبت میکنید، درباره هندصحبت میکنید." این همان چیزی است که دراولین شماره جهانی برای فتح متذکرشدیم.

هند نه تنهابطورعینی برای انقلاب یخته میشود، بلکه یکی ازنقاط جهان است که بوضوح مهرمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌مائوتسه‌دون رابرخوددارد اگرچه رویزیونیسم درهند همانند سایر نقاط درنتیجه شکست چین وبحران جنبش مارکسیستی - لنینیستی تقویت گشته، اما منبع وسیع حمایت ازیك موضع انقلابی راستین واین درك گسترده که تنهااندیشه مائوتسه دون میتواندراه رهائی رانشان دهد، کاملاً بخشی ازچشم اندازسیاسی است. امروزتأثیرجاودان ناگزالباری گواه این امراست.

تجربه‌مارکسیست - لنینیستهای هند، کسانیکه جرأت افروختن شعله های انقلاب رایافتند، تجربه ای که به قیمت جان باختن هزاران نفرازجمله خودرفیق چارومازومداربدست آمد، بخش مهمی از میراث جنبش بین المللی کمونیستی است. جمعبندی ازاین تجربه، بخشی ازمباحثهٔ مهم موجوددرجنبش کمونیستی هنداست. نتیجه این بحث اثرات بسیارگسترده ای برآینده جنبش خواهدداشت و بامسائل مشابهی که درکشورهای مختلف، و در سطح بین المللی تحت مطالعه هستند گره خواهدخورد. امروز رفقای کمیتهٔ بازسازی حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست)، وکمیته رهبریِ حزب کمونیست انقلابی هند که هردوسازمانهای عضوجنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند، علیه تلاشهای رویزیونیستهابرای دفن نقش توفان انقلابی و چارومازومداردرترسیم راه انقلاب هند مبارزه میکنند. آنهادرکناراین پروسه، درگیرتلاشهای جدی برای ارزیابی انتقادی ازتمامی این میراث انقلابی بمثابه بخشی ازتدوین یك خط وبرنامه صحیح سیاسی برای انقلاب هندمیباشند. عملی کردن این وظیفه بادرنظرگرفتن پیچیدگیهای جامعه هندکه ازتداخل تضادهای ملی و بین المللی نشأت گرفته، دارای اهمیت عظیم برای جنبش کمونیستی درهندوسراسرجهان است. امروزاین رفقا وتمامی مارکسیست - لنینیستهای اصیل هند، مرحله نوینی ازتندربهاری را تهیه میبینند. مسلم است که موج رفیع مبارزهٔ بعدی تکرار صرفِ جنبش گذشته نخواهد بود - این مبارزه میتواند وباید عمیقتر، غنی ترونیرومندترباشد، اما این نیزمسلم است، زمانیکه داستان رهائی هندسرانجام یابد، ترانه های ناگزالباری جزء ترانه - هائی خواهدبود که فضاراخواهدانباشت.



گزارش زیردرشماره نوامبر ۶۸ رهائی نشریه حزب کمونیست هند ـ (م ـ ل) بچاپ رسید، هرچند نویسنده گزارش بعدها به امر انقلابی پرولتاریا خیانت کرد، اما این متن کماکان بمثابه یک سندتاریخی که بروقایع ناگزالباری پرتومی افکندودیدگاه غالب برکمونیستها انقلابی در رهبری رامنعکس می کند، جالب توجه است.(ج. ب . ف)

گزارش دربارهٔ در منطقه

اثر کانوسایانال

بعدازنزدیک به ۱۸ماه، ماانقلابیون کمونیست بخش فرعی "سیلیگوری" ، در۱۵ سپتامبر۱۹۶۸ تحت شرایط کاملا نامناسب دریک مجمع دورهم جمع شدیم.

چرامن ازشرایط نامناسب سخن می گویم؟ این بدان خاطراست که در طول این ۱۸ماه تلاشهائی صورت گرفته تاجنبش انقلابی دهقانی بخش فرعی "سیلیگوری" رادرهم کوبیده و ازطریق کارزارهای "محاصره وسرکوب" انقلابیون کمونیست رادر آنجا نابودسازند. چه کسی کارزارهای "محاصره وسرکوب" را آغازکرد؟ در۲۲ مه ۱۹۶۷ ، رهبران حکومت "جبهه متحد ۱۴ حزب" به سرکردگی آجوی ـ جیوتی ـ هارکریشنا ـ بیسوانات صدها دهقان وکارگر را روانه زندان کرده وتحت شکنجه‌های جسمی قراردادند، خانه‌های آنان توسط پلیس موردچپاول قرارگرفته و ۱۸تن از دهقانان ،شامل مردان ،زنان وکودکان بضرب گلوله و سرنیزه کشته شدند. این اعمال باهدف در هم کوبیدن جنبش انقلابی دهقانان صورت گرفت.

اهمیت مسئله دهقانی

چراجنبش دهقانی درمنطقه ترائی ثابت نمودکه واقعاًئی است بانتایجی بسیار فراتر ازحتی یک زمین‌لرزه ؟

کشورما،یک کشور نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره است که ۸۰ درصدجمعیت آن در روستاها زندگی می کند. تضاد میان مردم کشور ما وفئودالیسم،تضاد عمده است. بورژوازی کمپرادور ـ بورکرات ،مالکان زمین و جوته‌دارها از طریق سازمان سیاسی خودحزب کنگره بوسیله حمایت کامل وتوسعه منافع امپریالیستی وازطریق پوشاندن پایه‌های فئودالیسم بوسیله پوششهای قانونی حاکمیت واستثمارشان به پیش برده اند. بنابر ـ این دهقانان پایه و نیروی اصلی مبارزهٔ ضدامپریالیستی و ضدفئودالی می باشند. نائل شدن به رهائی تمامی طبقات تحت ستم امکانپذیر نیست مگرآنکه دهقانان رهائی یابند. دهقانان ترائی جزئی از دهقانان کشور ماهستند. هفتاد درصد دهقانان ترائی فقیر وبی زمین هستند، بیست درصد دهقانان متوسط الحال و ده درصد دهقانان ثروتمند هستند. این دهقانان قهرمان ضربات بی رحمانه ای برعناصرمنسوخ وفاسدفئودال ـ جوته‌دارها مالکان زمین و رباخواران ـ واردآوردند. دستگاه دولتی بورژوازی کمپرادور ـ بورکرات ،مالکان ارضی وجوته‌دارها بوسیله زور وادامه یک حاکمیت مسلحانه، نظام فئودالی راحفظ می کنند. دهقانان قهرمان تحت تأثیر آموزهٔ صدرمائو یعنی "قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بر می خیزد" ، بااین حاکمیت مسلح بطریق شورش مسلحانه مقابله کردند.

دهقانان ترائی نه تنها یک ضربه تند وخشم آلودبرفئودالیسم واردآوردند، بلکه تنفر شدیدشان را ازاستثمار امپریالیستی هند،بویژه استثمار امپر ـ یالیسم آمریکا نشان داده واقتدارسیاسی اقتصادی واجتماعی،مقام وپرستیژ ساخته شده در روستاها توسط مالکان زمین و جوته‌دارها،که نظام فئودالی را نمایندگی می کنند،رابه زباله‌دانی ریختند و از طریق قیام مسلحانه شان حاکمیت کمیته های دهقانی را در روستاها برقرار کردند. بدین خاطراست که مبارزه ناکسالباری Naxalbari راه‌رهائی طبقات تحت ستم هند را نشان داده است.

ما شاهد بوده ایم که چگونه معیارها برای قضاوت درخصوص وقایع سیاسی به مجرد اینکه مبارزه قهرمانانه دهقانان شروع گردید تغییرنمود وبدین ترتیب



تصویری ازخیزش دهقانی، چاپ باکلیشهٔ چوبی

جنبش دهقانی ترائی

ثابت نمودکه چگونه آموزه‌های صدرمائو صحیح وپابرجاهستند. این مبارزه مانند روز روشن کردکه درکشورهای نیمه ـ مستعمره و نیمه فئودال مانند کشور ما چه کسی انقلابی و چه کسی ضدانقلابی است ،چه کسی مترقی وچه کسی ارتجاعی است،چه کسی مارکسیست وچه کسی رویزیونیست است،وچه حزب سیاسی خواهان پیشبردهدف انقلاب دمکراتیک یعنی انقلاب ارضی است وچه حزبی می خواهدباسرپوش گذاشتن برنظام نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال آنرا حفظ کند.

ازسخن پراکنی رادیوهاو روزنامه های خارجی که از منافع بورژوازی و امپریالیستها حمایت می کنند بگیریدتا مردم عادی شهرهاو روستاها ـ همه بر سر مسئله مبارزه دهقانی ترائی سمتگری می نمایند.حتی هیچ یك ازهمان احزاب سیاسی که هرگز سخن گفتن درباره کارگران ،دهقانان ومارکسیسم خسته نمی شوند،نمی توانندموضع پیشین خودرا حفظ نماید.مبارزه دهقانان ترائی ماسکهایشان را دریدومجبورشان نمود که سمتگیری کنند.مبارزه قهرمانانه دهقانان نشان داد تمامی رهبران ۱۴ حزب "چپ" ،ازجمله حزب باصطلاح مارکسیست ،که موفق به تأمین ریزه‌های Gudies وزارتی‌برای خودشان گردیده بودند،مانندحزب کنگره درحال خدمت به بورژوازی کمپرادور ـ بورکرات و مالکان زمین بودند،مبارزه روشن نمود که همانندحزب کنگره،رهبران ۱۴حزب "چپ" ،ازجمله دارودسته دانگه وسوندا ـ رایا وشرکاء ،دشمنان انقلاب دمکراتیك هند، یعنی انقلاب ارضی می باشند. مبارزه دهقانان ترائی ثابت نمود که انقلاب ارضی تنها بابراه انداختن یك مبارزه بی‌رحمانه وسازش ناپذیرعلیه آنان می تواند به پیروزی رهنمون گردد.

مبارزه دهقانان ترائی‌در وضعیت انقلابی‌ای که درهند گسترده ،می شدید بمثابه یك قابله عمل نمود،بدین خاطر است که یك جرقه تنهای مبارزه ناکزا لباری حریق جنگل گسترده‌ای رادرهمه جا روشن نمود.دریك کلام مبارزه قهرمانانه دهقانان باقدرت تمام نقش آنان را درانقلاب دمکراتیك هندمطرح کرده وبر مخالفت خشم آلودوفعال تمامی مرتجعین و رویزیونیستها چیره شده است

کمیته‌های دهقانی رابرقرارساخته و متشکل شوید

مجمع دهقانی بخش فرعی سیلیگوری فراخوانی جهت موارد ذیل صادرنمود. (۱) برقرارنمودن آتوریته کمیته‌های دهقانی درتمامی امور روستاها، (۲) متشکل ومسلح شدن برای درهم کوبیدن مقاومت جوته‌دارها و مرتجعین روستایی، و (۳) درهم شکستن مالکیت انحصاری جوته‌دارها بر زمین وتقسیم مجدد آن از طریق کمیته‌های دهقانی.

مجمع همچنین اعلام نمودکه مبارزه دهقانان علیه فئودالیسم می بایست با سرکوب تمامی مرتجعین رویاروشود،حال این چه ازسوی دولت ایندیراگاندی در دهلی نوباشد یادولت ج.م.(جبهه متحد) دربنگال غربی. بنابراین، می بایست توسط نیروی اسلحه وادامه دادن یك مبارزه طولانی مدت درمقابل تمامی سرکوبهای آنان مقاومت کرد.

فراخوان کنفرانس دهقانان بخش فرعی بفوریت یك جنب وجوش درمیان توده‌های انقلابی دهقان بوجود آورد.

چگونه دهقانان انقلابی ترائی این فراخوان رابه عمل درآوردند؟ دهقانان انقلابی برای اینکه این فراخوان جامه عمل بپوشانند اول ازهمه تأکید و قوت را بر روی وظیفه بوجودآوردن گروههای مسلح دهقانی در روستاها گذاشتند. ما در همه روستاها این کلمات راشنیدیم: "قدرت سیاسی ازلوله تفنگ برمی خیزد" این بدان خاطراست که هرمبارزه‌منفرد، هرچندکوچك ،حال برای جلوگیری از رباخواری باشد یابرسر هرمسئله دیگر، مسلما با لاتی Lathi واسلحه مواجه شده است.بدین جهت است که این فراخوان درمتشکل کردن دهقانان مانند سحر وجادو اثرکرد.

تقریبا همه روستاها در طول دوره آخر مارس تا اواخر آوریل ۱۹۶۷ سازمان یافتند.بادرنظرگرفتن اینکه قبلا قدرت عضوگیری کیسان سابها Kisan Sabha نتوانسته بود بیشتراز ۵۰۰۰ افزایش یابد،دراین زمان عضویت تقریبابه ۴۰۰۰۰ نفرجهش نمود.نزدیك به ۱۵ تا ۲۰ هزار دهقان شروع بکار تمام

وقت وبنای کمیته‌های دهقانی در روستاها کردند. مردان جوان دهکده‌ها که هرگز درصفوف جلوی کیسان سابها دیده نشده بودند حال جای کادرهای کهنه کاردهقانی رامی گرفتند. دهقانان انقلابی به تندی طوفان ،درطی تقریبا یکماه ونیم، از طریق صدها گردهم‌آیی گروهی، کمیته‌های دهقانی را شکل دادند واین کمیته‌ها را تبدیل به گروههای دفاع مسلح دهکده‌ها کردند. دریک کلام، آنهاتقریبا ۹۰ درصد جمعیت روستاها راسازمان دادند. این عمل دهقانان کاملا تمامی عقاید قدیمی ما را درباره تشکیلات تغییر داد. صدر مائو تسه دون بما می آموزد: "توده‌ها دارای قدرت خلاقه بی پایانی هستند. آنها می توانندخودرا سازمان دهند و بر حوزه‌ها و رشته‌هایی ازکار تلاششان را تمرکزدهندکه بتوانند تمامی انرژی خود را رها سازند".

ما هوشیارشدیم تاعمیقتراهمیت این آموزه معلم کبیر صدرمائو راازاین عمل دهقانان ترائی درک کنیم.

لنین کبیرگفت، "انقلاب جشن توده‌هاست". ما درطول مبارزه دهقانان ترائی شاهد بودیم که این گفته درواقعیت چه معنائی دارد. درحالیکه به اصطلاح فضلای (Pundit) مارکسیست، ایندیرا گاندی و همه وهمه باسخنهای گوشخراش برسر یکپارچگی ملی سینه آسمان را می شکافتند، مادریافتیم که‌چگونه فعالیت های انقلابی دهقانان ،تمامی دهقانان راصرف نظر ازملیت، مذهب، زبان وکاستشان متحد می نماید.

دهقانان انقلابی بوسیله اعمالشان فرامین خود راقانون روستاها ساختند:

۱ـ ضربه‌ای بر ساختار سیاسی، اقتصادی واجتماعی استوار براتحصار مالکیت زمین در روستاها واردشد، ضربه برساختاری که بیشتر وبیشتر دهقانان رابسوی حضیض فقرکشاند. دهقانان اعلام کردند، "خیر، نه قباله ونه سند ـ آنچه نیاز است نظم کمیته‌های دهقانی است." آنها باکاوآهنهایشان تمامی زمینهای ترائی راعلامت زده و تصاحب کردند. آنها اعلام نمودند تمامی زمینهائی که تصاحب نگردیده وبوسیله خوددهقانان کشت می شودمی باید دوباره‌توسط‌کمیته های دهقانی تقسیم گردد. آنها بابه اجرا درآوردن عملی این طرح ،ضربه‌ای‌برپایه سیاسی واقتصادی عمده جوته‌دارها وارد

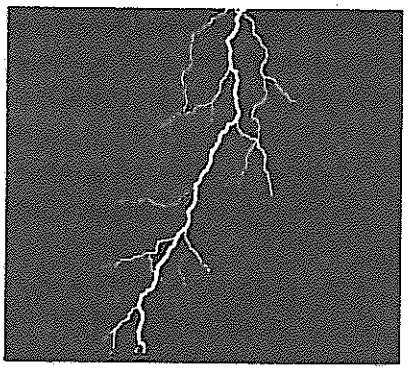

آوردند. ساختارکهن فئودالی که قرنها وجود داشت بدین ترتیب طی این عمل دهقانان درهم شکست.

۲ـ تمام‌قباله‌هاواسنادقانونی زمینها برای فریب دادن آنهابکاربرده می شد. آنهامیتینگهائی برگزار کردندوتمامی رسیدها، وصول‌نامه‌ها، نقشه‌ها، قباله ها و اسناد راسوزاندند.

جوته‌دارها و رباخواران، با استفاده ازفقرمردمان روستائی، آنها را مجبور به عقد قراردادهای نابرابر در رابطه با رهن زمین وحیوان کرده بودند. دهقانان تمام قراردادهای آنچنانی و همچنین نزول بسیارسنگینی که برآنها تحمیل شده بود راباطل اعلام کردند.

۴ـ برنجهای احتکارشده که بعنوان سرمایه برای رباخواری واستثمارفئودالی بکاربرده می شدبوسیله دهقانان مصادره وبین خودشان تقسیم گردید. بغیراز این برنج احتکارشده، سایرچیزهامانند روغن، آتا Atta (آردسیاه)، گاونر اخته، ماده گاو، تعدادکلانی حیوانات اهلی جوته‌دارها، مزارع کشاورزی، حتی چیزهائیکه برای استفاده شخصی آنهابودمصادره وتقسیم شد.

۵ـ تمام جوته‌دارهای روستاها که بعنوان ستمگر وکسانی که سعی نموده بودند درمقابل مبارزه دهقانی بایستند همه در دادگاههای علنی محاکمه وبه مرگ محکوم گردیدند.

۶ـ عناصر پاانداز ونوکران شریر که برای حفظ اقتدارسیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوته‌دارها در روستاها فعالیت کرده وکسانی که باپلیس همکاری کرده بودند، همه به دادگاههای علنی کشیده شدند. دربرخی مواردمجازاتهای مرگ صادرشد، درموارد دیگر، آنها رادر حالیکه کفشها بدورگردنشان آویزان وکلاههای بوقی برسرشان گذاشته شده بود در خیابانهای دهکده‌ها گرداندند تا بدین ترتیب درآینده جرئت ارتکاب جرم وگناهی رانکنند.

۷ـ بادرک اینکه مبارزه‌آنان علیه جوته‌دارها، مالکان زمین ورباخواران منجر به سرکوب مسلحانه توسط دستگاه دولتی خواهدشد، آنهاخودراباسلاحهای سنتی شان مانند تیروکمان ونیزه وهمچنین‌تفنگهایی که از جوته‌دارها بدست آورده‌بودند مسلح کرده وگروههای مسلح خودشان را سازمان دادند.

۸ـ برای آنکه اداره‌عمومی‌روستاها حداقل آسیب رابینند، ترتیب نگهبانی شب راداندومسئولیت اداره مدارس را بخوبی بدوش گرفتند. کمیته‌های دهقانی اعلام کردندکه مجازاتهای سختی درموارد دزدی وسرقت مسلحانه اعمال خواهدشد و دربرخی موارد تدابیری برای تحمیل چنان مجازاتهایی اتخاذ کردند.

۹ـ آنهادرهرناحیه کمیته‌های انقلابی مرکزی ومنطقه‌ای بوجودآورده وقدرت سیاسی دهقانان را برقرارکردند.

۱۰ـ آنهاقانون بورژوائی وقانون محاکمات موجود در روستاها را باطل اعلام کردند. اعلام شدکه قانون ،تصمیمات کمیته‌های انقلابی مرکزی ومنطقه‌ای‌خواهد بود.

علاوه براین ده وظیفه بزرگ، دهقانان کارهای بسیاردیگری نیز انجام دادندکه نظام فئودالی را که قرنها موجودیت داشت ازصحنه روستا محو نمود. شدت تنفرطبقاتی دهقانان را می‌توان ازاین واقعیت درک کرد که در یورشی به خانه‌های دو جوته‌دار، که‌دو روز طول کشید، آنهانه تنهاغذاهای پخته شدهٔ جوته‌دارها راتابه آخرخوردند بلکه همچنین باخوراکیهای آماده شده از دیگر موادغذائی باقی مانده ازخودپذیرائی کردند. دراین مبارزه ما شاهد جشن دهقانان انقلابی بخاطرسرنگونی فئودالیسم بودیم.

هرزمان که دهقانان ازهرکمبودی درطول این اعمال انقلابی آگاه می شدند، بلافاصله برای تصحیح آنهابه نزدکمیته‌های دهقانی می آمدند. این بدان معنابود که کمیته‌های دهقانی چیزی نبود که به آنهاتحمیل شده باشد. بعکس، این کمیته‌ها کاملا ازآنِ آنان بود. بدین خاطراست که مبارزه قهرمانانه دهقانان ترائی قادرگردیدبه منافع مقرره وجوته‌دارها ضربه واردآورد.

رهبری این مبارزه، طبیعتا، در دست دهقانان بی زمین که رزمنده‌ترین بخش جماعت دهقانی هستند، بود. دلیل اینکه چرا این اعمال انقلابی توانست در حرکتش چنین گسترده و وسیع باشد، این بود که رهبری مبارزه در دست دهقانان فقیر بی زمین بود، کسانیکه ۷۰ درصد دهقانان راتشکیل می دهند. بعد از کنفرانس، این دهقانان فقیربی زمین بودند که قبل از همه درک کردند قطعنامه‌های کنفرانس بیشتر برای منافع آنها سودمند است تا کسان دیگر. تنها بدین خاطر بود که کار سازمان دادن جنبش، شکل چنان وسیع و رزمنده‌ای گرفت. دهقانان فقیر از تجربه زندگی خودشان درک کردند که هر سازشی با فئودالیسم زندگی آینده شان را حتی تیره بخت‌تر از گذشته خواهد کرد. بدین خاطر است که در مبارزه علیه جوته‌دارها، رباخواران، پا اندازها و پلیس این دهقانان فقیر بودند که از ۲۴ و ۲۵ مه ۱۹۶۷ تاکنون، از جانفشانی دریغ نکردند. درستی آن حتی امروز طی مبارزات به اثبات می رسد.

درست بعد از کنفرانس، دهقانان میانه حال که ۲۰ درصد دهقانان راتشکیل می دهند، به فراخوانی که توسط کنفرانس داده شد باشک وتردید نگاه کردند. بنابر این آنها در مرحله نخستین مبارزه فعال نبودند. آنها تنها زمانی پا پیش گذاشتند که فهمیدند منافع آنان، در مبارزه نهفته است، و آماج اصلی ودشمن اصلی مبارزه، جوته‌دارها، مالکین زمین و رباخواران هستند. با پیوستن دهقانان میانه حال سرعت مبارزه افزایش یافت و باشدت هرچه بیشتری رشد کرد.

دهقانان غنی، که تنها ۱۰ درصد جمعیت دهات راتشکیل می دهند، هیچوقت فکر نکردند که بیانیه کنفرانس واین مبارزه درجهت منافع آنها باشد. بلکه آنها، بویژه آن دهقانان غنی که استثمار فئودالی را در قسمتهای قابل توجهی از زمینهایشان عملی میکردند، فهمیدند که این بمعنای خطر برای آنهاست. از این رو، بعد از کنفرانس آنها نقش منتقد و مخالف مبارزه را بعهده گرفته و در اولین مرحله در مقابل مبارزه ایستادند و حتی گاهی نقش جاسوس جوته‌دارها را بازی کردند. اما همینکه دهقانان میانه حال به دهقانان فقیر پیوستند، جنبشهای آنان دستخوش تغییر گشت. بعد از آنکه جوته‌دارها و مردم شروع تنبیه شدند و به شهرها و مراکز تجاری گریختند، دهقانان غنی راه مخالفت وانتقاد را رها کردند و آغاز به طلب عدالت از سوی کمیته‌های دهقانی نمودند. و کمیته‌های دهقانی هر موردی را باحقانیت مورد توجه قرارداد و عدالت را در خصوص آنها بجای آورد. در نتیجه دهقانان غنی عموما خنثی شده و حتی فعالانه در چند مبارزه شرکت کردند.

جوته‌دارهای کوچك در مسیر مبارزه دوشقه شدند، یك بخش شامل آن جوته‌دارهایی بود که بخاطر ستم حکومت بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و زمینداران نه قادر بودند خود را به آنصورتی که میل داشتند رشد دهند و نه می توانستند استاندارد موجود زندگی شان را حفظ کنند، این عده در مبارزه شرکت کردند. یك بخش دیگر شامل کسانی بود که درك کردند برایشان امکان مقاومت وجود ندارد، اینان به امید انتقام آینده غیرفعال شدند.

مبارزهٔ قهرمانانهٔ دهقانان ترائی طی عمل نشان داد که وحدت دهقانان چگونه بنا میشود، اگرچه باید پذیرفت این وظیفه اغلب بهیچوجه ساده نبود. وحدت واقعی دهقانان تنها می تواند با انجام ندادن سازشی با فئودالیسم، تنها با تشدید مبارزه طبقاتی علیه آن وبوسیله قرار دادن نوك تیز حمله بسوی آن عملی شود. دهقانان در پراتیك خود این را به اثبات رساندند. نگاهی به کیسان سابهای گذشته Kisan Sabha و کیسان سابهای رویزیونیست کنونی آدم را متقاعد می کند که مبارزه طبقاتی شدید علیه فئودالیسم هرگز نمی تواند بوسیلهٔ تشکیل کنفرانسهایی مانند "کنفرانس کشتکاران کنف" یا بادوری جستن از مبارزه طبقاتی بخاطر وحدت، رشد و تکامل یابد. یك مبارزه طبقاتی نیرومند علیه فئودالیسم نه تنها به بنای وحدت دهقانان کمك می کند، بلکه ضمانتی است برای برقراری قدرت سیاسی دهقانان از طریق چنین وحدتی. این چیزیست که ما از دهقانان ترائی آموختیم.

تمام احزاب به اصطلاح چپ در مسیر جهاد جنون آمیزشان برای بدنام کردن مبارزه قهرمانانهٔ دهقانان ترائی به حزب کنگره پیوستند. اما تمام بدنام سازیهای آنان هرگز نمی تواند این واقعیت را پنهان کند که دهقانان ترائی، تمام وکمال فئودالیسم را برانداخته اند؛ کار برجسته ایکه انجام آن از طریق هیچ‌گونه قانونگذاری وهیچ چیز دیگری در طول تمام این صدها سال امکان نداشت...

.....با انجام این ده وظیفه عظیم، دهقانان قهرمان بما آموختند که مبارزه دهقانان صرفا مبارزه‌ای برای زمین نیست. بعکس، برای پایان دادن به انحصار مالکیت زمین و استثمار فئودالی مالکان زمین در روستاها، که حزب کنگره، حزب سیاسی بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و مالکان زمین با کمك ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که درخدمت مالکان زمین است آنرا حفظ می کند، یك ساختار نوین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی باید از طریق برقراری یك قدرت سیاسی نوین بوجود آید. این قدرت سیاسی را می‌توان با برانگیختن ومسلح کردن دهقانان، سازماندهی گروههای چریکی، بوجود آوردن مناطق آزادشده، ساختن نیروی مسلح منظم وحفظ و گسترش این نیرو برقرار کرد. چنین قدرت سیاسی‌ای (مهم نیست که منطقهٔ آن چقدر کوچك باشد) نطفهٔ قدرت دولتی دمکراتیك خلق آینده درهند است.

براندازی حاکمیت بورژوازی کمپرادور - بوروکرات ومالکان زمین، که باامپریالیسم به سازش رسیده اند، بدون مسلح کردن دهقانان درمبارزه ضد فئودالی، بدون رهبری دلیرانه مبارزه‌شان، بدون ساختن نیروهای چریکی و منظم مسلح آنان هرگز امکانپذیر نیست. این بدین خاطر است که درکشور ما، طبقه زمیندار فئودال پایگاه اجتماعی اصلی استثمار امپریالیستی وبورژوازی کمپرادور - بوروکرات است، ودهقانان نیروی اصلی وپایه این مبارزه می باشند. در این جاست که جنبه متمایز راه ناگزالباری نهفته است، یعنی مبارزه ناگزالباری، دقیقا بخاطر مبارزه ناگزالباری ونه صرفا مبارزه‌ای برای زمین است که آنرا نمی‌توان درهم شکست.

بدون این آگاهی، هرمبارزه‌ای برای زمین (مهم نیست چقدر رزمنده باشد)، اکونومیسم رزمنده است. چنین مبارزه رزمنده‌ای برای زمین مولد اپورتونیسم درجنبش دهقانی بوده وروحیه اکثریت بخش جنگنده راتضعیف می کند. همانگونه که درطول مبارزه برای تصرف زمینهای بنامی Benami اتفاق

افتاد. چنان جنبش رزمنده اقتصادی آدم را به بن بست رویزیونیستی می کشاند. این بدان معناست، که آگاهانه یا ناآگاهانه یك بورژوارفرمیست میشود. بورژوازی سعی می کند، گاهی ازطریق قوانینش وگاهی ازطریق یك "ونیوباباوه" Vinoba Bhave به این هدفش برسد. آنها زمانیکه ازاین طریق بجائی نمی رسند، به سوسیال دمکراتهای حاضرکه خود را زیر جامهٔ مارکسیست پنهان کرده اند تکیه می کنند. مارکسیسم هیچ وجه اشتراکی با این مسئله ندارد. بطورخلاصه، مسئله پیروزساختن انقلاب ارضی درکشور ما بامسئله تضمین عدالت اجتماعی برای دهقانان معادل نیست....

درحالی که دهقانان قهرمان تراثی با اجرای ده وظیفه بزرگ مشغول درهم ـ کوبیدن بنیان فئودالیسم در روستاها بودند، کارگران باغهای چای با آگاهی طبقاتی ذاتی خود دریافتندکه این مبارزه طبقاتی یك مبارزه برای سرنگونی حاکمیت حزب کنگره، که بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات ومالکان زمین رانمایندگی می کند می باشد. بدین خاطر است که نمی توان کارگران باغهای چای را، علیرغم این واقعیت که اتحادیه کارگران باغهای چای عمدتا توسط به اصطلاح کمونیستها.... کنترل میشود، از مبارزات دهقانان دور نگهداشت. آنها دست به اعتصاب زدند وبامسلح کردن خودشان از ۲۴ مه ۱۹۶۷ درهمه مبارزات شرکت داشتند.

انحرافات ما و درسهائی که آموختیم

کلاً ازنظربین المللی و ملی اوضاع انقلابی کشور ماعالی است. مبارزهٔ مسلحانه دهقانان بخش فرعی سیلیگوری بعدازانتخابات عمومی چهارم شروع شده است، یعنی درزمانی که امپریالیسم انگلیسی ـ آمریکایی، بویژه امپریالیسم آمریکا، خودرا دربحران حادی می یابند، ونزاع امپریالیستها شدیدترگشته، زمانی که سرمایه امپریالیستی آمریکاقادرنیست کاملا برنفوذ حزب کنگره برسرموضوع سرمایه گذاری اتکاء کند، زمانیکه تمام شوخی فریب آمیز برنامه اقتصادی حزب کنگره، سازمان بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات ومالکان زمین، فرو ریخته و تکه تکه میشود، زمانیکه مردم از اثرات یك بحران اقتصادی حاد رنج می برندو زمانیکه فقدان اعتماد خلق به حزب کنگره هرچه بیشترابراز میشودکه انعکاس آنرادرخاتمه حاکمیت انحصاری وزرای کنگره در ۸ ایالت دیدیم.

می دانیم زمانیکه دشمن با بحران ونزاعهای درونی احاطه گشته بایدتاکتیك تهاجم رادرمبارزه‌مان اتخاذکنیم وزمانی که دشمن مقداری ثبات بدست می آورد بایدتاکتیك پیشبرد تدریجی مبارزه‌مان را اتخاذ نمائیم. باقضاوت ازاین نقطه نظر، مبارزه دهقانان تراثی دقیقا بجاو بدور ازسرزنش است.

چرا ما ازپیشبرد مبارزه دهقانان قهرمان تراثی، اگرچه موقت، عاجزماندیم؟ دلایل چنین است: فقدان یك سازمان حزبی نیرومند، درماندگی در تکیه یکدلانه به توده‌ها وساختن پایه توده ای قدرتمند، فقدان درك درست ازامور نظامی، تفکر برپایه خطوط کهن، و شیوه برخوردتشریفاتی نسبت به برقراری قدرت سیاسی وکاررفرم ارضی انقلابی. ما بایدهمیشه آموزه‌های صدرمائو را دربحث برسر این موضوعات بخاطر بسپاریم. او بما می آموزد: "پدیده‌های نو طی رشدخود بایدهمیشه مشکلات و عقبگردها را تجربه کنند. خیال بافی محض است تصورشودکه راه سوسیالیسم سراسر هموار وبا کامیابی، بدون مشکلات و عقبگردها یابدون انجام کوششهای عظیم است."

منظورما ازفقدان یك سازمان حزبی قوی، نبودحزبی است که مسلح به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم وبالاترین قله آن درعصرحاضریعنی اندیشه مائوتسه دون باشدکه ازنزدیك با توده‌هاپیوند دارد، هراسی از انتقاد ازخودندارد وبرشیوه کارمارکسیستی ـ لنینیستی تسلط دارد. این حقیقتی است که رفقای انقلابی بخش فرعی سیلیگوری تحت هدایت رهبر محترم ما، رفیق چارومازومدار، اولین کسانی بودندکه علیه رویزیونیستها قیام کردند. اما این بدان معنی نیست که ما بطورکامل آموزشهای آموزگارکبیرمان مائو راجذب کردیم، یعنی، درحالیکه ما آموزشهای صدرمائو رادرحرف پذیرفتیم، درعمل بر روی شیوه‌های رویزیونیستی سماجت کردیم. گرچه این حقیقتی است که اعضاء کارگر ودهقان حزب درتراثی درون حزب اکثریت راداشتند و سازمان حزبی تقریبا درهمه ناحیه‌ها وجود داشت، بااین وجوددر واقعیت رفقای کارگرودهقان بوسیله رفقای خرده‌بورژوا رهبری شدند. وسازمان حزبی درهرناحیه درواقع غیرفعال باقی ماند. اعضاء حزب درآغازمبارزه همه فعال بودند، اما آنها بوسیله جنبش گسترده خلق جارو شدند. ماهمچنین درنیافتیم که حزب نقش شگرف مهمی برای پیشبرداستوارانه مبارزه دهقانان قهرمان داشت. درنتیجه، هرنقشی که اعضای حزب ممکن است بطور خود ـ بخودی در آغاز مبارزه بازی کرده باشند، بعد از آن در مواجهه با ترور سفید به هیچ کاهش یافت. کوچك کردن نقش حزب در مبارزه هیچ چیز نیست مگر بیان اندیشیدن به شیوه کهن رویزیو ـ نیستی.

حزب درمورد موضوعاتی مانند تصمیم ـ گیری برسرنیازهای مبارزه در لحظه ای مفروض، حق تقدم دادن به تبلیغات سیاسی درمقابل هرچیزدیگر، توصیه به مردم درباره اینکه آنهادرزمان حمله دشمن چه باید بکنند، آماده کردن مردم از نظر سیاسی برای رودرو شدن با حرکات دشمن، ورشد و تکامل دادن مبارزه قدم به قدم به مرحله ای بالاتر، هیچ نقشی بازی نکرد.

ما حتی ازنظرسیاسی اهمیت ده وظیفه بزرگی که بوسیله دهقانان قهرمان اجراء شد را نه ارزیابی کردیم و نه درمیان مردم ترویج نمودیم. درنتیجه اپورتونیسم و فرارطلبی درمیان مارشدکرد، وحتی علائم تزلزل دررفقای جنگنده شروع به ظهورکرد.

ازاینرو، معتقدیم که بایدیك مبارزه تندوتیزعلیه شیوه تفکر رویزیونیستی و انجام وظائف معین و مشخص را پیش ببریم. این وظائف چنین هستند: تشکیل واحدحزبی درمحل مفروض و انتخاب رهبرآن، تعلیم این واحد حزبی که باید مسلح باشندبه بطاطر رعایت مخفی کاری. وظائف واحدحزبی عبارت خواهد بوداز: ترویج اندیشه صدرمائودرمحلی مفروض و رشددادن وتشدیدمبارزه طبقاتی در آن محل، عمل کردن بمثابه یك واحد چریکی وحمله و ازبین بردن دشمنان طبقاتی با اتکای کامل برتوده ها، و هرزمان که ممکن بود شرکت درکارتولیدی به همراه مردم. ماهم اکنون عملی نمودن برنامهٔ فوق راآغازکرده ایم.

ماقادرنگردیدیم استوارانه مبارزه رابه مرحله بالاتری ارتقادهیم، زیرا از

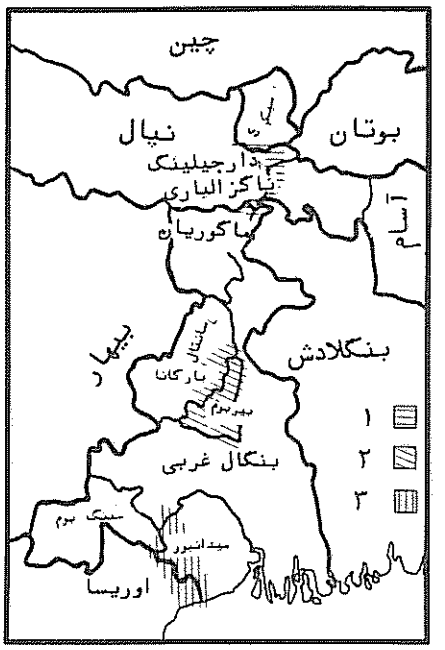

نقشهٔ ۱ نقشهٔ بنگال غربی نشانگر مناطق عملیاتی ح.ک.ه.(م.ل) در ایالت و نواحی پیرامون آن است. طی سالهای۱۹۶۷تا۱۹۷۲مناطق بایگاهی در اینجابرقرارشدند:
۱)مناطق عملیاتی تحت هدایت کمیتهٔ منطقه‌مرزی بنگال شمالی ـ بیهار،
۲)مناطق عملیاتی تحت هدایت کمیتهٔ منطقهٔ مرزی بنگال غربی ـ بیهار،
۳)مناطق عملیاتی تحت هدایت کمیتهٔ منطقهٔ مرزی بنگال ـ بیهار ـ اوریسا.

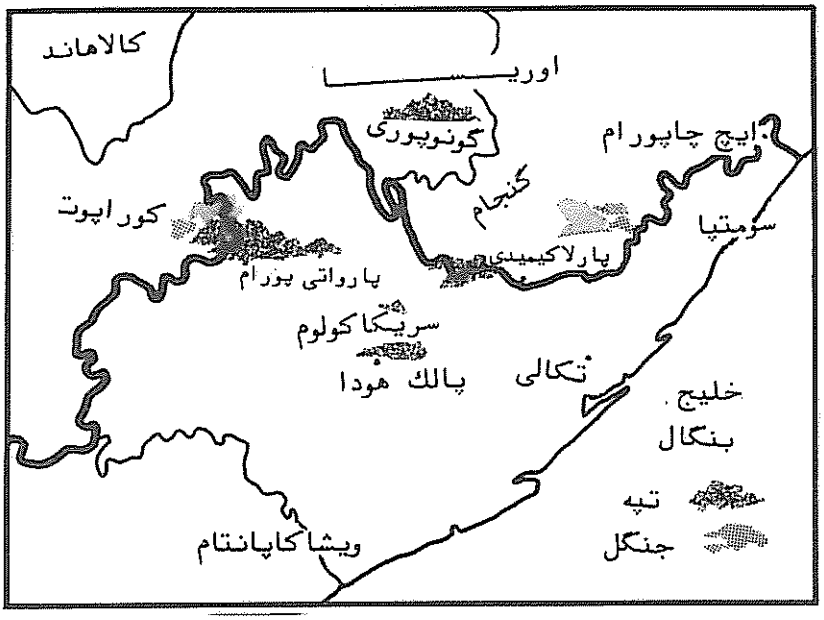

نقشهٔ ۲ ، نقشهٔ سریکاکولام ، آندراپرادش . این نقشه، پایگاههای حزب کمونیست درآن منطقه ودرمناطق همجوار(کوراپوت ،اوریسا)راطی سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰نشان میدهد.

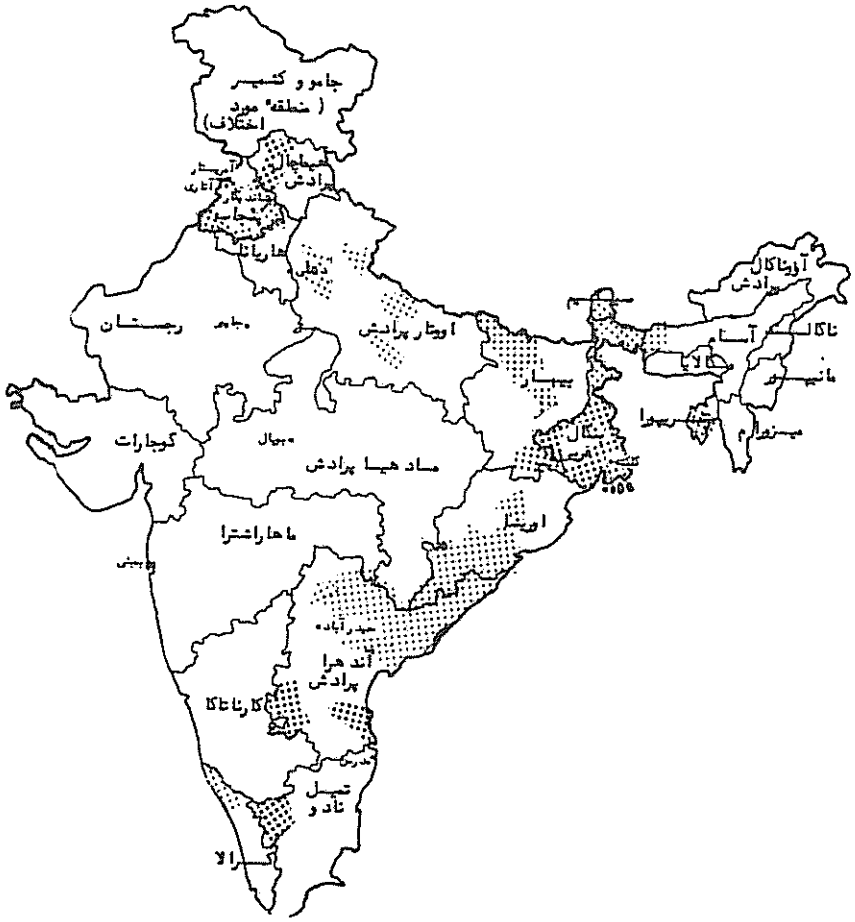

نقشهٔ۳ دسته‌های عملیاتی حزب کمونیست(م.ل)درسال ۱۹۷۰ در هند طبق نقشه‌ای که توسط نشریهٔ دشابراتی(۲۳آوریل ۱۹۷۰) منتشر شد،دراین نقاط مستقر بودند.

تکیه تمام و کمال برتوده ها و ساختن یک پایه توده ای وسیع عاجزماندیم.

ما اکنون صراحتا میپذیریم که اعتقادی به توده های قهرمان دهقان نداشتیم، توده هائی که به تندی توفان خودراسازمان دادند، کمیته های انقلابی دهقانان را تشکیل دادند، ده وظیفه بزرگ راتمام کردندومبارزه طبقاتی را بسرعت درطول دوره آوریل تا سپتامبر ۱۹۶۷ پیش بردند. مادرك نکردیم این مردمندکه تاریخ رامیسازند، آنهاقهرمانان واقعی هستند، مردم میتوانندخودراسازمان دهندو میتوانندباشیوه کاملا نوین خویش همه را مبهوت نمایند. ماعاجزازدرك این مسئله بودیم که رفقائی مانند "تریبینی کانو"، "سبحان علی"، "بارکامجهی"، "بابولال بیسوا ـ کارماکار" وده زن دهقان ناگزالباری قهرمانان وسازماندهندگان واقعی هستند، بدین ترتیب ما ازحرکت بجلو بازماندیم.

اگرچه ماهمکرر اًدرحرف این مسئله رادرطول دوره آوریل تاسپتامبر ۱۹۶۷ قبول کردیم، بااین وجوددرواقعیت، ما یعنی رهبری خرده بورژوائی، خودمان را به مردم تحمیل نمودیم. هرزمان که توده ـ های دهقانی ابتکارعمل رابدست گرفتند ومیخواستکاری بکنند، ماکه منشاء خرده بورژوائی داشتیم، باآنان مخالفت کردیم. علت این است که مانه فهمیدیم ونه هرگزسعی نمودیم اعمال توده را درك کنیم. بعکس، تحت نفوذ عادات رویزیو ـ نیستی کهنه، برای پیشروی آنهامحدودیت قائل شدیم. این مسئله منجربه عقیم ماندن ابتکارعمل توده هاوکندشدن تیغه مبارزه طبقاتی گردید. بخاطرکاردریك حزب رویزیونیستی مابه قوانین و میثاق های بورژوائی عادت کرده بودیم وبنابراین سعی نمودیم توده هارامتقاعدکنیم چه چیزی درست وچه چیزی غلط است. ازاینرو زمانیکه مردم میخواستندبه پلیس حمله برند، ماآنهارابراساس اینکه صدمات سنگین خواهدبودمانع میشدیم. مااززاویه اومانیسم بورژوائی به طرزبرخوردمردم باجوته دارهاوپلیس نگاه میکردیم. در نتیجه، ازسازمان دادن توده های بسیار، که بیش از ۴۰۰۰۰ شمارش شدند، وا ـ ماندیم، وبدین ترتیب درطول آوریل ومه ۱۹۶۷ ناتوان ازبنای پایهٔ توده ای قدرت مندبودیم.

بنابراین درطول مرحله دوم مبارزه ـ مان، تصمیم گرفتیم که بایدخودمان رابا نیازهاوامیال مردم پیونددهیم، باعشق و احترامی بی پایان درقلبمان بسوی مردم برویم و خودمان راباآنهایکی کنیم. باید ازآنهابیاموزیم ودوباره طی عمل درسها رابه آنهابرگردانیم. به سخن دیگر، ما نبایدچیزی راازبالاتحمیل کنیم. اشتباها ـ تی ممکن است بخاطراین مسئله بوجود آید، اما امکان تصحیح چنان اشتباهات وجوددارد. مهمترین مسئله اینست ـ هرگز اجازه ندهیدابتکارعمل توده هامنکوب شود. وظیفه مارشدوتوسعه ابتکارات آنها است.

نادیده گرفتن امورنظامی وسبك کهن اندیشیدن

مبارزه دهقانان قهرمان بخش فرعی سیلیگوری جنبشی برای تحقق خواسته های معینی به همان مفهوم قدیمی نبود. این مبارزه ای برای برقراری قدرت نوین سیاسی، قدرت دهقانان در روستاها، بعد از محو فئودالیسم در آنجا، بود. از این رو ما دلایل شکست خود دراین مبارزه راهم ازنقطه نظرسیاسی وهم نظامی موردبحث قرار می دهیم. صدرمائو بمامی آموزد: "تمامی مرتجعین ببرکاغذی هستند. مرتجعین درظاهروحشت می آفرینند، اما درواقعیت آنان چندان قوی نیستند. در طولانی مدت این مردم هستندکه واقعاً نیرومندمی باشندونه مرتجعین." اگر، در هرمبارزه ای، ازنظرسیاسی درتوان دشمن غلو شود، کسب پیروزی درآن مبارزه هرگز ممکن نخواهد بود. به سخن دیگر، ازنقطه نظراستراتژیکی، اگرما جسارت واستواری لازم برای شکست دشمن راداشته باشیم بطوراجتناب ناپذیری باشکست روبرو می شویم. اگرماازدرك این مسئله عاجز بمانیم که درتحلیل نهایی این مردم هستندکه نیرومند می باشند، قادربه کسب پیروزی درهیچ مبارزه ای نخواهیم بود. این آگاهی است که استواری رابرای مبارزه ببارمی آورد، آدم رابدون ترس به بزرگترین جانفشانیهابرمی انگیزد ومی آموزدکه برای کسب پیروزی باید هرنوع سختی راتحمل کرد. مامعتقدبودیم که آموزش مائو راجذب کرده ایم، اما مسیرمبارزه بمافهماندکه درك ما چقدرسطحی است. امروزشرکت مداوم ما درمبارزه هرروزکه می گذراین احساس رابما می دهدکه این آموزه صدرمائوباید هر روز وهرلحظه ازنودرك شودواین درك بایدازطریق پراتیك خودمان به آزمون گذاشته شود. روزی که این درك بعمل درآید، قادرخواهیم شد توان بس غلوآمیز نیروهای مسلح حکومت مرتجع هند را درهم شکنیم وبدون واهمه ازهرمانعی به پیش حرکت کنیم

رویاروئی باپلیس در۲۴ و۲۵ مه ۱۹۶۷، وقدم پیش گذاشتن بدون واهمه مردم درطول وبعدازبه کلوله بستن زنان بی سلاح دهقان توسط پلیس، وقهرمانیهای بیشمارواز خودگذشتگی رفقا "تریبینی کانو"، "سبحان علی"، و"بارکارماجهی" راچگونه می توانیم توضیح دهیم بجز بوسیله این حقیقت که آنهاتجلیات آن درك هستند؟ ومابامنشاء خرده بورژوائی ازتشخیص این امرعاجزماندیم وبنابراین، درزمانهایی یاقدرت دشمن راپربهادادیم ویادستکم گرفتیم.

مادراولین مرحله مبارزه توان دشمن رادست کم گرفتیم وبه همه چیز به طریق قدیم فکرکردیم، وبخاطربودن دربك حزب رویزیونیستی درخیالات بیهوده رهاشدیم. گاهی تصورکردیم که "جبهه متحد زیادنمی‌تواندجلوبرودیا اینکه برایش مشکل خواهد بودکه زیادبجلو برود." ازیکسو، از یک نقطه نظرصرفاً خرده بورژوائی به رویزیونیستها نگاه می کردیم، درحالیکه ازسوی دیگرتوان دشمن رادست کم گرفتیم ومردم رادرمواجهه بادشمن بدون آمادگی نگهداشتیم، یعنی با توجه به تدابیری که دشمن محتملاً اتخاذمی کرد مردم راآماده نکردیم. این هیچ چیزی نیست جزیك طرز برخورد رویزیونیستی.

دوباره، زمانیکه مردم آغازحمله به دشمن بودند، مابه توان دشمن پربها دادیم وذهنیگرایانه اثرات احتمالی چنان حملاتی رابزرگ کردیم. مردم مصممانه جنگیدندوقهرمانان نمونه ای خلق نمودندکه مافقهرمانی آنان راحقیرشمردیم. درنتیجه، مردم با روبروشدن با ترور گسترده خود رادربی نظمی ودرهم برهمی یافتند، ازشدت مبارزه کاسته شد وفرار‌طلبی بالا گرفت. رفیق "بابولال بیسوا ـ کارماکار" بافداکردن جان خود در ۷ سپتامبر امسال به ما امرکرد دراتداد راهی که بوسیله صدرمائو ترسیم شده پیشروی کنیم.

این مبارزه ایست برای گرفتن قدرت

دولتی،وچنان مبارزه‌ای ازمامی طلبد تا به بالا ترین حدءحزب ومردم را از نظر نظامی آماده نمائیم.صدرمائو بما می آموزد:"بدون ارتش خلق،مردم هیچ ندارند." ماازطریق مبارزه در تراثی به درك درستی این آموزه صدرمائو رسیده‌ایم .باوجودآنکه می دانسته ایم همینکه مبارزه آغازشودباسرکوب حکومت مرکزی ورهبران ارتجاعی حکومت جبهه متحدبنکال غربی روبرومیشود،ما بازاز اتخاذ برنامه عمل که می بایست سرانجام اتخاذمیشد بازماندیم.مادرك غلطی از آموزه صدرمائوداشتیم،بدین جهت دفاع استراتژیك رابه دفاع منفعل تبدیل کردیم.

زمانیکه همه جمعیت خودرامسلح نمود، جوته دارها،افرادشروروکسانیکه دارای منافع مقرره بودندازروستاهافرارکردند، مانتیجه گرفتیم که مناطق پایگاهی بوجودآورده ایم.مابه اشتباه مردم مسلح رابجای نیروی مسلح گرفتیم و تاکتیك مقاومت وحمله بوسیله بسیج وسیع توده ای را بعنوان تاکتیك اصلی مبارزه مان اتخاذکردیم.یك یادوگروه کوچك مسلح که برای به چنگ آوردن تفنگ از جوته‌دارهاتشکیل شده بودرا بعنوان ابزار عمده مبارزه تشخیص ندادیم.بعکس پنداشتیم که گروههای چریکی عاقبت برپایه عملیات خودبخودی توده های وسیع سربیرون خواهدکرد.درمواردبسیاری، بوسیله جلوهٔ تب وتاب انقلابی ولگردان فریب خوردیم وآنهارابعنوان رهبران سازماندهی گروههای مسلح انتخاب نمودیم.دوباره،زمانیکه دهقانان غنی مسلح وبخشی ازجوته دارهای کوچك رادرکنار دهقانان فقیرومیانه حال مسلح دیدیم نتیجه گرفتیم که آنها به اتفاق هم نیروی متحدمسلح تمام دهقانان راتشکیل میدهند. مابطورکلی فراموش کردیم دهقانان غنی وآن بخش جوته دارهای کوچك میتوانند دراولین فرصت بسوی دشمن بگریزند.ما درمسیرمبارزه آموختیم تعدادانددکی از دهقانان غنی و خرده مالکین ممکن است شرکت فعالی درمبارزه بزرگی که درحال خروش بودداشته باشند،اماهمینکه ترور ضدانقلابی شروع گردد این عده به کمپ دشمن گریخته و ترس را در میان دهقانان فقیرومیانه حال پخش خواهند کرد.خلاصه نادانی مطلق ماازامورنظامی علت ریشه ای عقبگردموقت درمبارزه ما

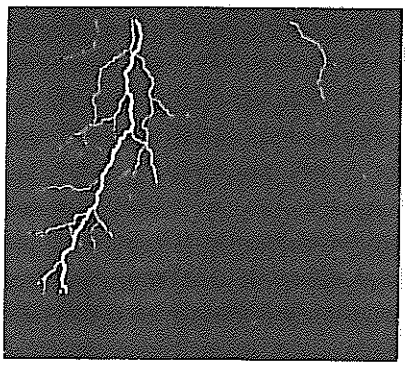

است.

آنچه ماازمبارزه دهقانان تراثی آموختیم اینست که بایدعمیقاتئوریهای سیاسی ونظامی صدرمائورامطالعه کنیم، آنهارادرپراتیك بکاربندیم وبعددوباره موردمطالعه شان قراردهیم.بزرگترین مسئولیت ماچیدن ترتیباتی برای رفقای کارگرودهقان جهت مطالعه اندیشه صدر مائومیباشد.

بعلاوه،ازتجربه مبارزه مان آموختیم گروههای مسلحی که بعدازبرانگیختن مردم درروستاهاومسلح کردنشان تشکیل شدند،گروههای دفاع روستاهاخواهندشد.

مابایدعلم جنگ چریکی راازطریق مسلح کردن دهقانان باسلاحهای سنتی (تیر،کمان و نیزه وغیره) وبوسیله سازماندهی حملات بردشمنان طبقاتی بدست آوریم.

مابایدبوسیله تشکیل گروههای چریکی دهقانی وپیشبردفعالیت آنان مناطق آزاد- شده رابه تدریج بناکنیم.اگرماهمزمان درساختن مناطق آزادشده پشتکاربخرج ندهیم،تشکیل گروههای چریکی وتداوم مبارزه آنان درطولانی مدت امکان نخواهدداشت.بایداین حقیقت رابخاطر بسپاریم که تنهامناطق آزادشده یا آن نواحی که میتواندبه مناطق آزادشده تبدیل شودپشت جبهه چریکهاراتشکیل میدهد.بایدحداکثرتأکیدرابرروی ساختن یك نیروی مسلح خلق بگذاریم.برای ساختن نیروی مسلح خلق بایدگروههای سازمان یافته متمرکزازچریکهای مسلح تشکیل دهیم.مامعتقدیم،ابنان نطفه های نیروی مسلح خلق خواهندشد.

دربرخی مناطق دیگر،ممکن است دوباره سعی کنیم قیامهای مسلح دهقانان راسازمان دهیم و با شرکت دادن آن دهقانانی که درقیام بپاخاستندنیروی مسلح خلق رابناسازیم.

درتشکیل گروههای چریکی یا گروه چریکی مرکزی بایدنهایت تأکیدرابرروی جایگاه طبقاتی گذاشت.مابه این درك رسیده ایم که تنهادهقانان فقیرومیانه- حال بایدپایه تشکیل گروههای چریکی باشند.

شکست ما دربرقراری قدرت سیاسی انقلابی وانجام اصلاحات ارضی انقلابی، تیغه مبارزه طبقاتی رادرطول وبعداز مبارزه کُند کرد.دهقانان انقلابی از طریق بسیج توده ای دووظیفه رابه انجام رساندند.آنهاعبارتنداز: تشکیل کمیته- های دهقانی انقلابی مرکزی ومنطقه ای و تقسیم زمین.ومادقیقااینوچیزراتبدیل به تشریفاتی ترین امرکردیم،تخیلات خرده بورژوائی ماریشه این کاربود.هرگز بطورجدی توجه نکردیم چقدراینووظیفه مهم میباشند.

اگرمابااین دووظیفه بطورجدی بر- خوردکرده بودیم ویك کارزارتوضیح سیاسی درمیان توده هابرسراهمیت آنان انجام داده بودیم،اگرماقادربودیم ابتکار عمل مردم رارشددهیم ودرانجام این وظائف بوسیله آموزش مردم شرکت می- جستیم،آنهابرای مدتهای طولانی دستاورد- هائی که خودشان طی مبارزه کسب کردندرابخاطرمیسپردندوبرای حفظ این دستاوردها مصممانه جنگ میکردند.

درخصوص تقسیم زمین،سیاست ما مصادره کامل زمینهاوتقسیم آن بطورکامل بود.

مابه این کارنیزاهمیت ندادیم. درنتیجه درمواردبسیاری دهقانان غنی تحت بهانه های گوناگون ازعملی شدن این وظیفه ممانعت کردند.درمواردبسیار دیگری،بخش فوقانی دهقانان میانه حال، درمواردی که دررهبری قرارداشت،موفق گردیدتأکیدبرروی مصادره زمین رابسوی یورش بخانه های جوته دارهامنحرف سازد، وبدین ترتیب این کارراازاهمیتش تهی کرد.بازدرمواردی تضادحادی برسرامر تقسیم زمین،میان دهقانان فقیر ومیانه حال درگرفت.

علیرغم تمام این اشتباهات،مردم قهرمانانه مشغول دفاع از ثمرات آنچه طی مبارزه شان کسب کردند،بوده اند.

بنابراین،ماتصمیم گرفتیم که ازده وظیفه بزرگ دهقانان می بایدبزرگترین اهمیت رابه دو وظیفه فوق الذکردادهآنها رابسلاحی درامرتبلیغمان بدل نمائیم.

تندر بهاری برفراز هند

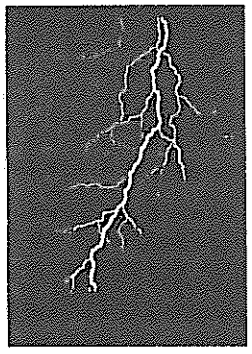

مقاله ذیل بعنوان سرمقاله در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ در روزنامه مردم ارگان حزب کمونیست چین درج گردید. حزب کمونیست چین در آن زمان تحت رهبری پرولتری رفیق مائو تسه‌دون قرار داشت ـ ج.ب.ف.

طنین غرش تندر در سرزمین هند بصدا درآمده، دهقانان انقلابی منطقه دارجلینگ سربه طغیان برداشته اند. تحت رهبری یك گروه انقلابی از حزب کمونیست هند (ح ك ه)، یك منطقه سرخ ازمبارزه مسلحانه انقلابی روستائی در هندبرپا گردیده است. این تحولی با اهمیت شگرف برای مبارزه انقلابی خلق هندمیباشد.

درچندماه گذشته، توده‌های دهقانی این منطقه، به رهبری گروه انقلابی حزب کمونیست هند، موانع وبندهای رویزیونیسم مدرن رابدورافکنده و دامهای آنهارادرهم شکسته اند. آنهاحبوبات، زمین وسلاح را ازدست مالکان زمین وصاحبان مزارع بیرون کشیدند، مستبدین محلی ومتنفذین شریر راتنبیه کردند، طی کمینهائی به پلیس وسربازان ارتجاعی که برای سرکوب آنان فرستاده شده بودحمله بردند، بدین گونه قدرت عظیم مبارزه مسلحانه انقلابی دهقانان را بنمایش گذاشتند. همه امپریالیستها، رویزیونیستها، مقامات فاسد، مستبدین محلی، متنفذین فرومایه وپلیس وارتش ارتجاعی ازنظردهقانان انقلابی هیچ وبی ارزشند. دهقانان انقلابی مصممند آنان را به زباله‌دان تاریخ پرتاب کنند. گروه انقلابی حزب کمونیست هند کارکاملا درستی راانجام داده وخوب هم انجام داده است. خلق چین همانندتمام مارکسیست لنینیستها ومردم انقلابی سراسرجهان با شوروشوق این طوفان انقلابی دهقانان هند رادرمنطقه دارجلینگ می ستایند.

طغیان دهقانان هندوانقلاب خلق هند اجتناب ناپذیر است، حاکمیت ارتجاعی کنگره هیچ شق دیگری برایشان باقی نگذاشته. هند تحت حاکمیت حزب کنگره، اگرچه اسماً مستقل، امادرواقع هنوزیك کشورنیمه مستعمره ـ نیمه فئودال است. حکومت کنگره منافع شاهزادگان فئودال، بزرگ مالکان زمین و سرمایه‌داران بوروکرات ـ کمپرادور را نمایندگی می کند. درسطح داخل، این حکومت بی رحمانه ستم کرده وظالمانه خلق هند را استثمارمی کند. درسطح بین المللی درحالیکه به استقلال ازارباب سابق خود، امپریالیسم بریتانیائی، ادامه می دهد، خودرابه دامان رئیس جدیدش امپریالیسم آمریکاوشریك شماره یك آن یعنی دسته رویزیونیستهای شوروی می اندازد، بدین گونه کاملا منافع ملی هند رادرسطحی بزرگ می فروشد. بدینسان امپریالیسم، رویزیونیسم شوروی، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکرات ـ کمپرادور مانندکوههای عظیم برگرده خلق هند، بویژه توده‌های رنجبرکارگران ودهقانان سنگینی می کند. درچندسال گذشته حکومت کنگره سرکوب واستثمار خلق هند وپیگیری سیاست خیانت ملی اش راتشدیدکرده است. درنتیجه، قحطی سال به سال دراین سرزمین گسترش یافته است. جان کندن مردم ازگرسنگی یك منظره عادی است. برای توده‌های خلق هند، وبیشتر ازهمه توده‌های دهقانی، زندگی غیرممکن گردیده است. دهقانان انقلابی منطقه دارجلینگ اکنون شوریده وبه انقلاب قهرآمیز برخاسته اند. این پیش‌درآمد انقلابی قهرآمیزتوسط صدهامیلیون مردم درسراسرهند می باشد. خلق هند مسلما این کوههای عظیم را ازگرده اش پائین خواهد افکند ورهائی کامل را کسب خواهدکرد. این گرایش کلی تاریخ هنداست که هیچ نیروئی بر روی زمین نمی تواندآنرامانع شده وعقب نگهدارد.

اتخاذ راه انقلاب هند یك مسئله بنیادی است که برموفقیت یا شکست انقلاب وسرنوشت ۵۰۰ میلیون مردم هند تأثیردارد. انقلاب هندبایدراه تکیه به دهقانان، برقراری مناطق پایگاهی در روستاها، ایستادگی درمبارزهٔ مسلحانه طولانی مدت، واستفاده ازروستاهابرای محاصره وبالاخره گرفتن شهرهارابرکز- یند، این راه مائوتسه دون است، راهی که انقلاب چین رابه پیروزی رهنمون‌کرد تنهاراه پیروزی برای انقلاب تمامی ملل وخلقهای تحت ستم می‌باشد.

چهل سال پیش رهبرکبیرمان صدر مائوتسه دون اظهارداشت: "در اندك زمانی صدهامیلیون دهقان دراستانهای مرکزی، جنوب وشمالی چین چون طوفانی سهمگین، چون گردبادی تند، بانیروی بس قدرتمندوسرکش بپاخواهندخاست وهیچ قدرتی را، هرقدرهم که عظیم باشد، یارای بازداشتن آنها نخواهدبود. آنها تمام زنجیرهائی که دست وپایشان رابسته است، خواهندگسست ودرشاهراه آزادی به پیش خواهندشتافت. آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی، مأموربین فاسدومختلس، مستبدین محلی ومتنفذین شریر رابه گورخواهندسپرد."

صدرمائو سالهاپیش صراحتاً اشاره نمودکه مسئله دهقانی مکانی بس مهم در انقلاب خلق را اشغال می کند. دهقانان نیروی اصلی رادرانقلاب دمکراتیك ملی علیه امپریالیسم ونوکرانش تشکیل می دهند، آنها قابل اتکاء ترین وکثیرالعده‌ترین متحدین ولتاریامی باشند. هندکشوری وسیع نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره با ۵۰۰

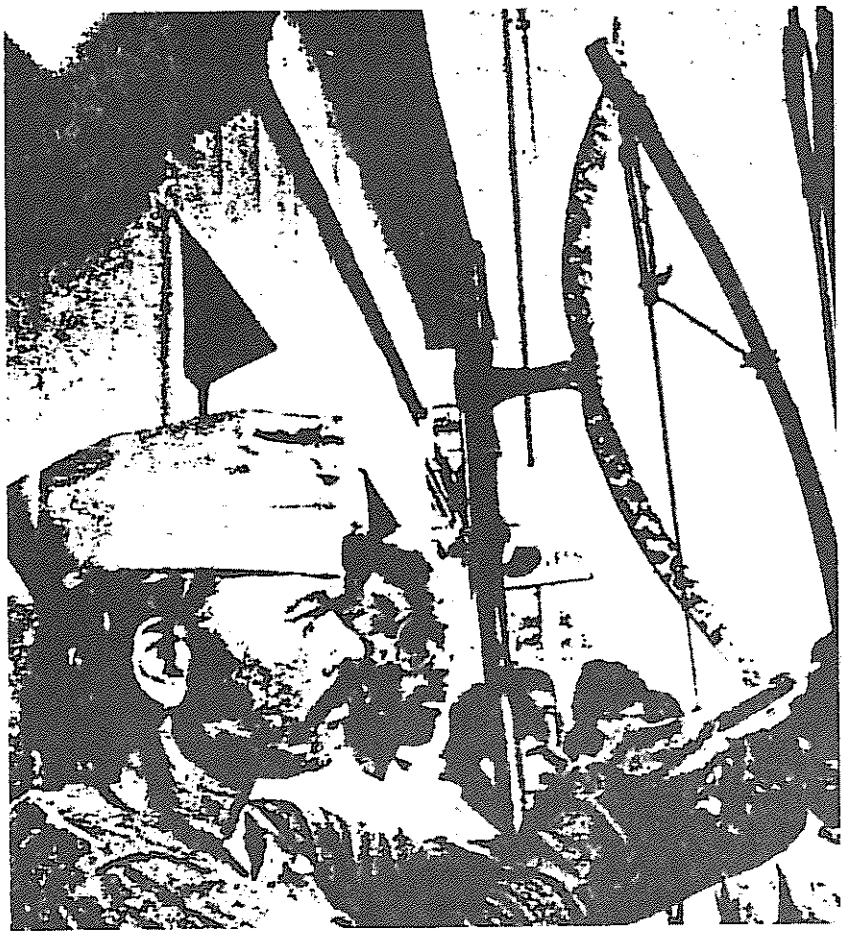

تظاهراتی رزمنده ازسوی حزب کمونیست هند(م.ل.)، بهمراه تیروکمان



تظاهرات درحمایت ازجنبش ناگزالباری درکلکته ژوئن ۱۹۶۹

میلیون جمعیت است،اکثریت مطلق آن رادهقانان تشکیل می دهند. زمانیکه این چندصد میلیون دهقان هندی برخیزند نیروی شکست ناپذیرانقلاب هند خواهند شد. پرولتاریای هند بایکی شدن با دهقانان قادرخواهدگردید تغییرات اساسی وتکاندهنده‌ای دربسیاری از روستاهابوجودآورد،وهردشمن قدرتمندی رادریك جنگ خلق جانانه شکست دهد.

رهبر کبیرمان صدرمائو بما می آموزد: " کسب قدرت توسط نیروی مسلح،حل مسئله ازطریق جنگ وظیفه مرکزی وعالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب جهانشمول است که برای چین و همه کشورهای دیگرصدق می کند."

جنبه خاص انقلاب هند، مانند انقلاب چین،جنگیدن وستیزانقلاب مسلح باضدانقلاب مسلح است. مبارزه مسلحانه تنهاراه درست برای انقلاب هندمیباشد، هیچگونه راه دیگری وجود ندارد. مهملاتی مانند "گاندیسم " " راه پارلمانی" و از این قبیل،افیونی هستندکه طبقات حاکمه هند برای بخواب کردن خلق هند بکار می برند. تنها باتکیه برانقلاب قهرآمیز واتخاذ راه مبارزه مسلحانه هند نجات می یابد ومردم هند به رهائی نائل می شوند. این بویژه بمعنای برانگیختن متهورانه دهقانان،ساختن وتوسعه دادن نیروهای مسلح انقلابی،پاسخگوئی به سرکوب مسلحانه امپریالیستهاومرتجعین ـ که موقتاً قویتر ازنیروهای انقلابی هستند ـ بوسیله استفاده کامل ازمجموعه استراتژی وتاکتیکهای قابل انعطاف جنگ خلق برای حفظ مبارزه مسلحانه درازمدت وکسب گام به گام پیروزی

انقلاب ،که شخصاً توسط صدرمائو تدوین شده،می باشد.

درپرتوخصوصیات انقلاب چین، رهبر کبیرمان صدرمائو اهمیت برقراری مناطق انقلابی پایگاهی روستائی رامتذکر گردید: جهت مداومت درمبارزه مسلحانه طولانی مدت وشکست امپریالیسم ونوکرانش، "برای صفوف انقلابی ضروریست که دهکده‌های عقب مانده رابه مناطق پایگاهی محکم وپیشرو،به سنگرهای بزرگ نظامی ،سیاسی،اقتصادی وفرهنگی انقلاب تبدیل نمایندکه ازآنجا با دشمنان تبهکارشان که ازشهرهابرای حمله به نواحی روستائی استفاده می کنند ستیز نمایند،وبدین طریق طی جنگ طولانی مدت بتدریج به پیروزی کامل انقلاب نائل شوند."

هند کشورعظیمی است،روستاها، جائیکه ارتجاع ضعیف است، مناطق پهناوری رافراهم می کند که در آنها انقلابیون می توانند آزادانه مانور دهند. تازمانیکه انقلابیون پرولتری درهند از خط انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ اندیشه مائو تسه دون جانبداری می کنند وبرمتحدبزرگشان،دهقانان ،تکیه دارند،برای آنهابرقراری مناطق پایگاهی انقلابی روستائی پیشرو یکی پس ازدیگری درخیل عظیم مناطق روستائی عقب مانده، وساختن یك ارتش خلق ازنوع نوین کاملا امکان پذیرمی باشد. انقلابیون هند هرقدرهم که مشکلات وپیچ وتاب درمسیر ساختن چنان مناطق پایگاهی انقلابی راتجربه کنند،اماسرانجام آنها این مناطق رابطور موج وار ازنقاطی ایزوله به یك فضای پهناور،ازمناطق کوچك به مناطق وسیع تکامل خواهند داد. بدین ـ گونه ،درانقلاب هند موقعیتی که در آن شهرها ازطریق روستاهامحاصره شده اند بتدریج بظهور خواهدرسیدکه راه را برای تسخیرنهائی شهرهاوکسب پیروزی درسراسرکشوربازخواهد کرد.

مرتجعین هند ازتحولات مبارزه مسلحانه روستائی دارجلینگ به وحشت افتاده اند. آنهامصیبت قریب الوقوع را احساس کرده اند وهراسان ناله سر داده اندکه طغیانهای دهقانی درآنجا "یك مصیبت ملی" خواهدشد. امپریالیسم و مرتجعین هند بطریق بیشماری سعی دارنداین مبارزه مسلحانه دهقانان دارجلینگ راسرکوب کرده و در نطفه خفه کنند.داردسته دانگه مرتد و مشتی روسای رویزیونیست حزب کمونیست هند شدیداً به انقلابیون درحزب کمونیست هند ودهقانان انقلابی در دار ـ جلینگ بخاطرثمرات برجسته و عظیمشان تهمت زده وحمله می کنند. این به اصطلاح "حکومت غیرکنگره ای" در بنگال غربی آشکارا ازحکومت ارتجاعی هند درسرکوب خونین دهقانان انقلابی دارجلینگ طرفداری می کند. این گواه دیگریست براینکه این مرتدان ورویزیو ـ نیستهاسگهای زنجیری امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی ودلقکهای بزرگ مالکان زمین وبورژوازی بزرگ هند می باشند. آنچه راکه آنها "حکومت غیر کنگره ای" می نامند تنها وسیله ای در دستان این مالکان وبورژوازی است.

امامهم نیست چگونه امپریالیستها، مرتجعین هند و رویزیونیستهای مدرن ممکن است درخرابکاری وسرکوب همکاری نمایند،مشعل مبارزه مسلحانه ایکه بوسیله انقلابیون حزب کمونیست هند ودهقانان انقلابی دارجلینگ فروزان گشته خاموش نخواهدشد. "ازیك جرقه حریق برمی ـ خیزد". جرقه دارجلنیگ آتشی را آغاز خواهدکردومسلماًفضای پهناوری رابه آتش خواهدکشید،واینکه یك طوفان عظیم مبارزه مسلحانه انقلابی سرانجام سرتاسر هندرابسرعت خواهدپیمود،جای تردیدندارد. اگرچه مسیرمبارزه انقلابی هند طولانی وپرزحمت خواهدبود،اما انقلاب هند تحت رهبری کبیرمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مسلما پیروزی نهائی راکسب خواهدکرد. ○

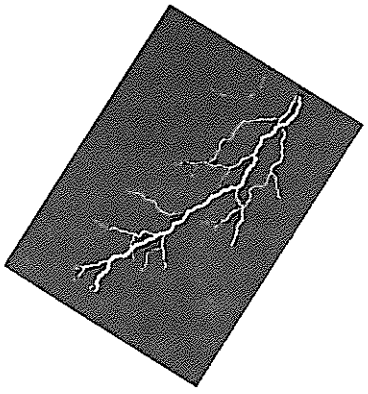

نوشته مفسر روزنامهٔ مردم

نیروهای انقلابی دهقانان در ناکزالباری ودیگرنقاط ناحیه دارجلینگ Darjeeling اولین دورپیروزیشان را درمبارزه علیه کارزارهای "محاصره وسرکوب"که بوسیله پلیس و سربازان مرتجع هند آغازشدبدست آوردند. اولین اعمال سرکوبگرانه مرتجعین هند عقیم مانده است.

از۶ ژوئیه،دولت "غیرکنگره ای" دربنگال غربی تعداد بسیاری پلیس و سرباز برای حمله به دهقانان انقلابی ناکزالباری گسیل داشته است. اماآنها راهی برای منکوب کردن نیروهای مسلح دهقانی نیافته وقادربه کنترل منطقه نبوده اند.

نیروهای مسلح دهقانی شجاعانه و ماهرانه به رهبری انقلابیون حزب کمونیست هند عملیات چریکی درایین منطقه آغازکرده اند. آنها قادرندابتکار عمل راگرفته وحمله نمایند،آنهاهمچنین می توانند باروبروشدن بادشمنی که دارای قدرت برتری است بفوریت از آن دورشوند. در۱۲ ژوئیه،دهقانان مسلح درنزدیکی کمپ پلیس منطقه"خاریباری" به سربازان وپلیس ارتجاعی حمله کردند. آنهاشش روزبعددرنزدیکی جنگل"توکوریا" بسوی پلیسها آتش گشودند وسپس به آسانی منطقه راترك گفتند. گزارشی از ۲۳ژوئیه جریده "یونایتدنیوزهند اقرار می کندکه نیروهای مسلح دهقانی درمنطقه ناکزالباری "می توانند درمحدوده کمر ـ بندی بازیرکی ازدام پلیس گریخته واز

دوفت سنخ ناگزالباری هدچه رفیقند در اهنزار باد

هفتم اوت ۱۹۶۷

جائی به جای دیگر حرکت کنند"، و اضافه می کند که مرتجعین هند نمی توانند این جریانات را بفهمند و "هیچ جوابی ندارند."

درواقع جواب بسیار روشن است. پاسخ این است که نیروهای انقلابی مسلح دهقانی ناگزالباری حمایت توده های دهقانی را بدست آورده اند. در مقابل، مرتجعین بشدت از توده ها منفرد شده اند. درصورتیکه دهقانان کاملا بسیج شوند نیروهای مسلح انقلابی بطور کامل قادر خواهند بود هر "محاصره و سرکوب" پلیس و سربازان مرتجع را درهم شکنند و بدین ترتیب به مبارزه شان ادامه دهند.

تشکیل و توسعه نیروهای مسلح دهقانی نخستین شرط را در پایداری مبارزه انقلابی دهقانان می باشد. در صحبت از نیروهای دهقانی مسلح به نیزه، رهبر کبیر ما صدر مائو در اثر استادانه اش "گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی هونان" می گوید، "این تودهٔ مردم مجهز به نیزه ... نسل جدیدی از نیروی مسلح است که تنها تماشای آن لرزه بر اندام مستبدان محلی و متنفذین شریر می اندازد. مقامات انقلابی هونان باید دقت نمایند. ... که هر دهقان، چه جوان و چه در بهار جوانی، دارای یک نیزه باشد..." امروز نیروهای مسلح دهقانی در منطقه ناگزالباری به تیر و کمان، نیزه های بلند و سایر سلاحهای ساخته شده محلی مجهز هستند. اگر این "نیروی تیر و کمان و نیزه های بلند" در مقیاسی وسیعتر بنا شود، قادر خواهد شد با جلوه اش نیروهای مالکان زمین، پلیس و سربازان ارتجاعی را در مناطق روستایی به لرزه درآورد. دهقانان مسلح نه تنها می توانند بقایشان را از خطر حراست نمایند، بلکه می توانند خودشان را با سلاحهای غنیمت گرفته شده از دشمن نیز تجهیز کنند.

برای شکست مداوم عملیات "پاکسازی" دشمن و کارزارهای "محاصره و سرکوب" و کسب پیروزیهای نظامی، نیروهای مسلح دهقانی، در زمانیکه هنوز در موقعیت ضعف قرار دارند، باید از تاکتیکهای چریکی قابل انعطاف و متحرک پیروی نمایند. تا زمانیکه این نیروهای مسلح در یک کارگیری تاکتیکهای زیر قابلیت نشان دهند، یعنی "دشمن پیشروی می کند، ما عقب می نشینیم؛ دشمن مستقر می شود، ما با حمله به ستوه اش می آوریم؛ دشمن خسته می شود، ما حمله می کنیم؛ دشمن عقب می نشیند، ما تعقیب می کنیم" (معروف به ۱۶ تصویر هیروگلیفی)، قادر به انباشت نیرو و تهی کردن قدرت رزمی دشمن خواهند بود. این یک شیوه مؤثر برای مداومت در مبارزه مسلحانه در یک دوره طولانی و شکست دشمن و کسب پیروزی می باشد.

برای بدست آوردن جای پائی محکم و استوار در مبارزه مسلحانه طولانی مدت، نیروهای مسلح انقلابی دهقانان باید مناطق پایگاهی خود را در روستاها برقرار کرده و توسعه دهند. این یک وظیفه مهم برای انقلاب دهقانی کنونی هند می باشد.

نیروهای مسلح دهقانی ناگزالباری در مبارزه شان علیه پلیس و سربازان ارتجاعی در مقابل اولین آزمون، سخت ایستادگی کرده اند. این نشان می دهد که نیروهای انقلابی در روستاها دارای فضای پهناوری برای مانور بوده و کاملا قابلیت رشد و توسعه در مسیر مبارزه، از کوچک به بزرگ را دارند.

انقلاب چین از همان ابتدا بوسیلهٔ کارزارهای مکرر "محاصره و سرکوب" و "ضد محاصره و سرکوب" آزموده شد. تنها طی مبارزات طولانی مدت بود که یک ارتش قدرتمند خلق و مناطق پایگاهی وسیع روستائی ساخته و برپا گردید و پیروزی نهایی کسب شد. انقلاب هند نیز طبیعتا چنان خواهد شد. مبارزه انقلابی دهقانان ناگزالباری طولانی و دشوار خواهد بود. این مبارزه هنوز باید ستیز شدیدی را برای درهم شکستن پی در پی کارزار "محاصره و سرکوب" دشمن انجام دهد. این مبارزه با همه نوع مشکلات و عقبگردها روبرو خواهد شد. اگرچه تا زمانیکه نیروهای مسلح انقلابی دهقانان ناگزالباری در پیروی از راه انقلاب چین و برافراشته نگهداشتن پرچم سرخ مبارزه مسلحانه ثابت قدم بمانند، مسلماً انقلاب هند را قدم به قدم بسوی پیروزی پیش خواهند برد. ○

بزرگداشت ناگزالباری : گزارشی از پنجاب

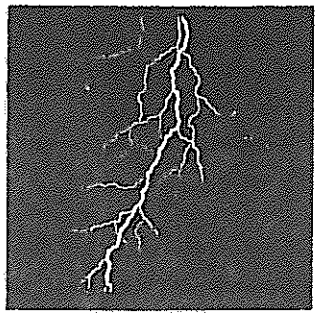

کمیته رهبری ، حزب کمونیست انقلابی هند

پنجاب ازسنت باشکوه مبارزه انقلابی برخورداراست. میراث انقلابی مردم پنجاب درجنگ علیه ستم و استثمار خودرادرتسلسل بی وقفه مبارزات وجنبش-هابرای شأن ومقام ملی واستقلال جلوه گر میکند.

زمانیکه درفش سرخ ودرخشان شورش مسلحانه توسط دهقانان فقیروبی زمین در منطقه ناکزالباری بنگال غربی در ۱۹۶۷ برافراشته شد،جنبش ناگزالی در سراسر مناطق وسیع هند،ازجمله پنجاب گسترش یافت. بزرگداشت اخیر بیستمین سالگرد آن شورش درپنجاب آشکارنمودکه آتش ناگزالباری هنوزشعله وراست ویکباردیگر خبرازجهش به شعله های فروزان دراین منطقه بویژه متلاطم میدهد.

زمانیکه مبارزه مسلحانه درناگزا ـ لباری دربهار ۱۹۶۷ آغازشد،بطورخاص دانشجویان وجوانان پنجابی درتعداد قابل توجهی به این جریان انقلابی پیوستند،آنهم درجائیکه معروف به"مرفه"-ترین ایالت هنداست. تعدادی دسته های مبارزه مسلحانه درسطح ابتدائی توسعه یافت. طبقات حاکمه ارتجاعی درتلاش برای خواباندن این موج یك دوره ترور درپنجاب راآغازکردند.

هزاران فعال و سمپات ح.ك.ه (م.ل) تحت سرکوب وحشیانه قرار گرفتند. خانه اعضای برجسته حزب مورد چپاول قرارگرفته و به آتش کشیده شد و خانواده و نزدیکانشان موردزشتترین آزارپلیس قرارگرفتند. تقریبایکصد انقلابی کمونیست زیرشکنجه پلیس کشته شدند. مقامات ارتجاعی پنجاب دست به اقدامی زدند که به یك شیوه فراکیسر و رسوای قلع وقمع انقلابیون تبدیل گردید. انقلابیون دستگیرشده،وحشیانه توسط پلیس شکنجه شده وبقتل میرسیدند. سپس اجسادآنان رابه جای پرتی برده و به دروغ ادعامی کردندکه آنهادریك درگیری مسلحانه باپلیس درآنجاکشته شده اند. هزاران جوان انقلابی درمواجهه بایورش فاشیستی رژیم کمپرادور ـ بوروکرات هند،جان خودرابرای رهائی توده‌های تحت استثمارومنکوب شده،فداکردند.

گرچه حاکمان مرتجع موقتاً موفق به سرکوب مبارزه مسلحانه انقلابی گردیدند،اما خاطره آن شورش دلیرانه و روحیه فداکارانه و رشادت عاری از خودپرستی ایکه جوانان انقلابی پنجاب بنمایش گذاشتند درمیان مردم،بویژه توده‌های فقیر وتحت ستم،هنوززنده است. اکنون در زمانیکه پنجاب درحال تجربه قیام ومبارزه مسلحانه دیگریست(این بارتحت رهبری رزمندگان سیك که دارای انگیزهٔ مذهبی هستند)، اوضاع برای جنبش انقلابی تحت پرچم پرولتاریا، هم فرصتهای خوب وهم موانعی که بایدبر آنهاغلبه کرد،ارائه می دهد.

توانائی رزمندگان سیك در دامن زدن به مقاومت مسلحانه وحفظ آن در مواجهه باسرکوب وحشیانه،شاهدی است بر این حقیقت که علیرغم آنچه "کامیابی اقتصادی "ایالت خوانده میشود وعلیرغم جلوهٔ قدرت حکومت مرکزی ،شرایط برای دست زدن به مبارزه مسلحانه و پیشبردآن درپنجاب وجوددارد. اما این واقعیت که این رزمندگان سیك ،برپایهٔ جذبه تنگ نظرانه مذهبی خود در میان بخش وسیعی ازمردم ریشه دوانده‌اند، در تلاش مارکسیست ـ لنینیستها برای بسیج مردم حول پرچم پرولتاریا،مشکل جدی ایجادکرده است.

درپرتواین جوسیاسی بودکه کمیته رهبری،ح.ك.ا.ه تصمیم گرفت دراین بخش "فروزان"هندوستان ،کارزار بزرگداشت ناگزالباری رابرگذارکند،آنهم نه بمثابه یك عمل وتشریفات رسمی،بلکه بعنوان بخشی ازآماده کردن شرایطبرای گشایش عملی پروسه انقلابی بوسیله دست وپنجه نرم کردن بامشکلاتی که جنبش انقلابی درتئوری وعمل باآن مواجه می باشد.

شماره آوریل پیغام ،ارگان ماهانهٔ ك.ر.ح.ك.ا.ه. که بزبان پنجابی منتشر میشود،یك اطلاعیه ازسوی کمیسون کارزار ناگزالباری مبنی بردوهفته کارزارتبلیغاتی درج کرد،این کارزاراز۹ مه شروع می شد ونقطه اوجش گردهمائی عمومی ۲۲ مه بود،بیست سال پیش درچنین روزی

دهقانان ناگزالباری آغاز مبارزه مسلحانه را باحمله به یك دسته پلیس كه برای دستگیری فعالین رزمنده دهقان آمده بودند اعلام كردند. كارزارمی بایست در ناحیه ویژه ای تمركزمی یافت كه جنبش انقلابی نسبتا درآنجا جاافتاده است ودر عین حال بااستفاده ازهروسیله ممكن به تمامی مناطق گسترش می یافت.

تقریبادرهركوشه وكنار دهكده‌ها وشهركهای آن ناحیه،پوسترهای دیواری حمایت ازخیزش كبیرناگزالباری وفرا - خوان به مردم برای پیشروی درامتداد راه سرخ ناگزالباری پدیدارگشت. بر دیواردهكده‌هاوشهركها شعارهائی به رنگ سرخ نقش بست :"زنده باد ناگزالباری"،"پیش درامتدادراه ناگزا - لباری"،"قدرت سیاسی ازلوله تفنگ بر می خیزد"، "برای رهائی مردم ازچنگال استثمارگرحاكمان هندواربابان امپر - یالیست آنان،علیه دولت ارتجاعی هند مسلح شوید"، "برای تقویت وحدت هندو - سیك جبهه ای دلیرانه علیه حاكمان فرقه ای هندبرپادارید"، "مشعلهای ناگزالباری رادرسراسركشوربرافروزید"، "پیش درراه ترسیم شده توسط مائو - تسه دون" وغیره وغیره.هزاران نسخه اعلامیه چهارصفحه ای پخش گردید. شماره ماه مه پیغام یك مقاله جامع بحمایت از نقش ودست آوردهای مبارزه ناگزالباری ضمن ارزیابی انتقادی ازآن،درج كردتا بدین ترتیب درسهای آن بتواند به پیشروی جنبش انقلابی كمك كند.

هنگامیكه فعالین ح.ك.ا.هـ درسرتاسر منطقه پخش شدندگردهمائیهاوراهپیمائیها توده ای سازمان داده شد.نكات مهم بحث وتبلیغات چنین بود: شرایط محلی و جهانی كه به فوران قیام ناگزالباری انجامید،جهات واهداف جنبش،موج تروری كه توسط طبقات حاكمه ونمایند - گان سیاسی محافل گوناگون،از جمله رویزیونیستها راه انداخته شد،برخی از كمبودهاواشتباهات جنبش ورهبران آن وچگونگی كمك این مسئله به عقبگرد جدی جنبش،نیازبه حفظ وحمایت ازدرسها ودست آوردهای مثبت ومناسبت آنها در اوضاع كنونی،نیاز وافربرای افراشتن هرچه بیشترپرچم مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریاوراه جنگ خلق بعنوان تنهاراه رسیدن به رهائی خلق هند، حدت یابی تضادهادرسطح جهانی كه بسرعت بلوكهای امپریالیستی رابسوی برخورد دیگری درسطح جهانی سوق می - دهدوفرصتهای گسترده‌ای كه‌برای فوران جنبشهای انقلابی توده ای در سنگرهای امپریالیسم بوجودمی آید،نیازبه استحكام بخشیدن به وحدت راستین نیروهای ماركسیست - لنینیست نه تنهادرسطح سراسرهند،بلكه درمقیاس جهانی،ودراین زمینه اهمیت تشكیل ج.ا.ا (ریم) و بیانیه آن،درشرایط كنكرت پنجاب،بر - خوردصحیح به انفجارخودبخودی شورشهای رزمنده توده ای كه ازحدت یابی شرایط عینی گوناگون برخاسته اند،نیاز به تشكیل اتحادی ازكلیه قشرهاوبخشهای مبارزمردم علیه دشمن مشترك،وپیشبرد منافع پرولتاریا ازطریق این اتحادها، وقس علیهذا.

در۲۳مه بیش از ۶۰۰ نفر درحالیكه سرودهای انقلابی می خواندند،شعارمی - دادندوپرچمهاوپلاكاردهای سرخ حمل می - كردنددرمحوطه ناهمواریك انستیتوی آموزشی در"سونام"،مقرهای بخش فرعی در عمق منطقهٔ "ملوای" پنجاب،جمع شدند.بیش از ۸۰ درصدشركت كنندگان ازمیان جوانان بودند،بیشترآنان نوجوانانی بودندكه آرزو واشتیاقی سوزان برای دگرگون كردن جهان به شیوه انقلابی درسرداشتند.درپیشاپیش حضارتصاویری بزرگ ازماركس،انگلس،لنین،استالین و مائو ودهها شهیدقرارداشت وتصاویری ازشهداكه جان خودرابرای فروزان نگهداشتن شعله‌های ناگزالباری درپنجاب درطول سالهای ۱۹۷۰ و۱۹۷۱ فداكردند. قبل ازگشایش رسمی گردهمائی،حضار به پاس احترام تمامی شهدائی كه در راه انقلاب،نه فقط درپنجاب بلكه سراسرجهان،جان باختند سكوت كردند. دراین گردهمائی ۶۰۰ انقلابی استوار، از جمله تعداد قابل توجه ای از زنان،بابالا بردن دستان مشت كرده وفریادشعارها، عزم خودرابرای تجدیدفروزان كردن شعله ناگزالباری دراین بخش متلاطم‌هند ابراز نمودند.

سخنگوی ح.ك.ا.هـ.برنقش تاریخی ناگزالباری كه انقلاب مسلحانه رامجدداً در دستور كارگذارد،تاكیدكرد،ناگزا - لباری زمانی چنین نقشی را ایفا كردكه رویزیونیستهای مرتدكه‌درآن زمان زمام جنبش كمونیستی هند رادردست گرفته بودند،منتهای تلاش خودرابعمل می‌آوردند تاآموزشهای انقلابی ماركس،لنین ومائو رادرزیر گردوغبارحماقت (Cretinism) پارلمانی پنهان نمایند.سخنگو بر لزوم تقبل وظیفه تهیهٔ تدارکات توانمندبرای باز افروختن شعله‌های مبارزه مسلحانه درپنجاب وبرافراشتن پرچم مستقل پرولتاریا درمیان بادهای نیرومند ودرهم پیچیده "سرزمین پنج رودخانه" تأكید گذارد.اوهمچنین برخوردصحیح‌به رزمند - گان سیك رانشریح كرد،وگفت رزمندگان سیك بخاطرخشم وغیظی كه ازسیاستهای فرقه ای وسركوبگرانه طبقات حاكمه هند دارندمسلحانه علیه دولت هند بپا - خاسته اند.اوگفت اشتباه است كه این رزمندگان راكه دارای انگیزه مذهبی هستنددشمن وآماج بلافصل جنبش انقلابی قلمدادكنیم یاآنان را"بهمان اندازه ارتجاعی" یا "فاشیستهای دیوانه" بخوانیم.اوگفت،چنین برخوردهای مطلقا اشتباهی نهایتا،به درامان نگه داشتن دولت ارتجاعی هنداز حملات جنبش انقلابی می انجامد،ولاجرم به سمتگیری با دولت ارتجاعی هند درکارزارشریرانه اش علیه كسانی كه آنهارانیروهای "تروریست" و "تجزیه طلب" می نامدمنجرمیگردد.این چیزیست كه درپنجاب اتفاق می افتد. این برای جنبش انقلابی شرم آوراست كه همان مقامات مرتجع كه دستشان تا مرفق به خون جوانان "ناگزالی"آغشته است اكنون برخی "ناگزالیهای" سابق رادرزیر رگبارتحسین وتشویق قرارداده - اند،وهمین "ناگزالیهای"سابق كه زمانی سلاح ازدست دولت می ربودنداكنون دولت باخرشحالی به آنهاسلاح تقدیم می كندتادرجهادنامیمونشان‌علیه"تروریستهای خالستانی"بكارگیرند.(خالستان حكومت مستقل سیك است كه برخی نیروهای جنگنده مذهبی درتلاش تأسیس آن می باشند - ج.ب.ف).

سخنگوی ح.ك.ا.هـ بدون هیچ ابهامی روشن نمودكه حتی زمانی كه منافع پرولتاریاطلب می كند بصورت موقت باچنین نیروهای اجتماعی درمبارزه علیه دشمن مشترك وحدت كند، هیچ امتیاز ونرمشی درمبارزه ایدئولوژیكی علیه ایدئولوژی ارتجاعی آنهاوسیاستهای غلطی كه گاهی مملوازانحرافات جدّیت نبایدنشان داد.موضع انقلابی پرولتاریا می بایدقویاًدرتقابل جدی با اهداف ارتجاعی چنین نیروهایی قرارگیرد.

درحالیكه سخنگوی ح.ك.ا.هـ درگرد-

همائی سخنرانی میکردجمعیت انبوهی، اکثراً ازدهقانانی که بطور معمول ازشهر دیدن می کنند،درجلوی جاده جمع شده و

باعلاقه به سخنرانی چندساعته گوش فرا- دادند.عده قابل توجه ای ازدسته های بی - شمار ومسلح پلیس که مخصوصابرای زیر نظرگرفتن این نوع "ناگزالیهای"غیرقابل اعتمادفرستاده شده بودندنیزبتدریج نسبت به سخنران وآن وضعیت علاقه نشان دادند.سکوت مطلق وعلاقه ای که این دهقانان ازخودنشان دادندحاکی از اشتیاق بسیاری ازمردم نسبت به نظرات "ناگزالیها"برسربسیاری ازمسائل طرح شده بود؛مسائلی که عمیقا به آنهانیزربط دارد.موج تازه تروردولت علیه رزمندگان سیك وبویژه ظهوردوباره شیوه وحشیانه قلع وقمع آنان ازطریق "رودرروئیها" ی ساختگی،مردم راانباشته ازخشم کرده و بدین ترتیب آنان بسیاربیشترپذیرای سیاست برخوردمسلحانه علیه رژیم منفور دهلی شده اند.

درپایان کنفرانس ،حضارقطعنامه ای صادرکردند که درآن همبستگی بامبارزه مسلحانه در پرو علیه رژیم خونریز آلن - گارسیا وتمامی نیروهای امپریالیستی از هر رقم که باشداعلام گردید.

مقامات مرتجع درطول دوهفته از دخالت خودداری کردند،ظاهرا امیدوار بودندمردم رامتقاعدمی کنندکه آنهادیگر احساسات بدخواهانه نسبت به "ناگزا- لیهای خوش رفتار" درمقایسه با"متعصبین بی تمدن" یعنی جنگجویان "خالستان" ندارند.امادر واقع این کارزارتبلیغاتی بلای جان آنان بود.آنهابلافاصله بعداز کنفرانس عمومی،جستجوی شدیدی رابرای دستگیری ومحاکمه هماهنگ کنندگان کارزارکمیته ناگزالیاری آغازکردند، و درموردسخنگوی ح.ك.ا.ه ودیگرفعالین مرتبط بااین نوع "ناگزالیها"به جاسوسی پرداختند.همانطورکه مائو می گوید،اگر دشمن به شماحمله نکند،درآنصورت اشتباه خطرناك وبزرگی درخط شما وجود دارد.

بطورطعنه آمیزی،هیچ گروه"ناگزالی" عمده دیگری درپنجاب زحمت بزرگداشت این واقعه تاریخی را،حتی به رسمیترین شکلش ،بخودنداد.شایدآنها آنقدر در کارزارشریرانه شان علیه "تروریستهای خالستان" درگیرشده اندکه نتوانستند برای چنین "عمل بی فایده ای" انرژی ذخیره کنند.! ○

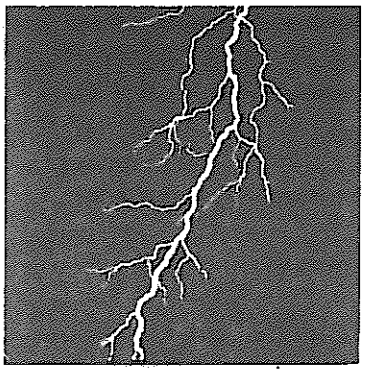

متن ذیل برگزیده‌ای ازبیانیهٔ کمیتهٔ رهبری ،حزب کمونیست انقلابی هند بمناسبت بیستمین سالگردشورش ناگزا- لباری میباشد - جهانی برای فتح -

.....دراواسط سالهای ۶۰ سراسرهند تحول اجتماعی عظیمی راسپری‌مینمود.بخش بسیاربزرگی ازجمعیت روستائی از استبداد واستثماراربابان فئودال رنج می برد.بیکاری،فقروگرسنگی فزاینده، مردم تحت استثمارازجمله قشر میانی را به مبارزه مرگ وزندگی علیه نظام استثمارگرانه سوق می داد.خشم سوزان جمعیت انبوه تحت استثمارنسبت به نظام استثمارگرانه ابعادانفجاری گرفته بود،وطبقات حاکمه نمی توانستندبه طرق گذشته برمردم حکومت کنند.

درچنین موقعیتی،برخی از فعالین کمونیست بخش دارجلینگ دربنگال غربی علیه سلطه رهبری رویزیونیست بر- خاستند.جان تازه ای به کالبد جنبش کمونیستی دمیده شد،کالبدجنبشی که در مرداب رویزیونیسم فرورفته‌بود.پروسه ای برای سازمان دادن جنبش در راستای خط انقلابی جدیدآغازشد که با گسست تئوریك وعملی از رویزیونیسم همراه بود. بیانیه تشکیل ح.ك.ه (م.ل)تحت رهبری رفیق چارومازومدار در۱۹۶۹،در زاد روز لنین،پروسه تجدیدسازمان کمونیستهای هندرابه سطح کیفیتا عالیتری ارتقاداد.

درپی سرکوب وحشیانه توسط حاکمان حزب کنگره،که مورد حمایت تمامی احزاب مرتجع واپورتونیست پار- لمانی بود،جنبش متحمل عقبگردی موقتی گردید،این مسئله به مارکسیست-لنینیستها فرصتی دادتاتحقیق عمیقی انجام داده وتحلیل کاملی ازپدیده بعمل آورند.اما اماهمانطورکه درتاریخ معمول است، جمعبندیِ شکستهاوعقبگردها همانند جادهٔ لغزنده ای است وهمیشه همراه بااختلافات ومبارزات حادمی باشد.عین همین مسئله درخصوص ناگزالباری رخ داده است.

برخی عناصربدسگال که جامهٔ مارکسیست - لنینیست برتن کرده‌بودند، ازفرصتهائیکه بعضی‌ازاشتباهات وضعفهای نمایان جنبش دراختیارشان قرار داده بودسودبرده‌وبدخواهانه ازهروسیله ای برای تبلیغ علیه مبارزه مسلحانه ومسموم کردن صفوف تشکیلات استفاده کردند. وقایع آتی ثابت نمودکه قیل وقالهای جنون آمیزعناصرمعینی علیه رهبری انقلابی رفیق چارومازومدار ومبارزه مسلحانه ازهیچ حسن نیتی برخوردارنبودند.

بیانیه کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی هند

شورشی که شبه قاره را لرزاند

این بدان معنی نیست که رهبری ناگزالباری بکلی بدور ازضعفهاوکمبودها بود. بدون شك، رهبری ناگزالباری از ضعفهای تئوریك جدی ای رنج می برد و اشتباهات معینی مرتکب شد، بجای آنکه چنان اشتباهاتی رالاپوشانی کنیم، باید یك برخوردصحیح انقلابی برای شناختن وازبین بردن آنان اتخاذ نمائیم. دراین خصوص، مابایدبرخورداراته شده توسط بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رادنبال کنیم.

اگرچه رهبری ناگزالباری در بحثهای جاری آنزمان جنبش بین المللی کمونیستی مواضع صحیح انقلابی اتخاذ کرد وراه رویزیونیستی پارلمانی را محکوم نمودوشدیداً این حقیقت که "قدرت سیاسی ازلوله تفنگ برمی‌خیزد" راپذیرفته ومورد توجه قرارداد، اما رهبری ناگزالباری باوجودآنکه شرایط عینی جامعه هند راتحلیل کرد، قادرنگشت که خودرابطورکامل ازشر ضعفهاو چارچوب ادراکی اشتباه آمیزجنبش کمونیستی سنتی رهاسازد. این امربه ظهورنارسائیهای جدی معینی درتدوین یك خطواستراتژی صحیح انقلابی متناسب باواقعیات عینی جامعه هند منجر گردید، وبدین وسیله بطورجدی پیشروی انقلاب دمکراتیك هند رامختل کرد.

دراین لحظه، درزمانیکه بیستمین سالگردقیام عظیم ناگزالباری رابرگزار می کنیم، مارکسیست ـ لنینیستهای هند بامصاف جوئیهای بسیاردرسطح تئوری و عمل مواجهند. ساختارجامعه هند بسیار پیچیده است، وبرخی ویژگیهای خاص خود رادارد. تضادهای گوناگون اجتماعی، اوضاع انقلابی درهند رارقم میزند. رژیم حاکم کمپرادور ـ بوروکرات برای استثماروچنگ انداختن برروی بازار تمامی هند، درراه فاشیستی کردن دولت هندگام برمی دارد. احیاء گری هندوئی برای متحقق کردن این هدف بعنوان ابزارایدئولوژیکی بکارگرفته می شود. جدا ازظلم وسرکیه کردن بی رحمانه طبقه کارگر، کاراکترملی مناطق گونا ـ گون وفرهنگهای اقلیمی درمعرض اختناق وتعقیب وحشیانه قراردارند.

درنتیجه، تضادهای گوناگون جامعهٔ هند بسیارحادگردیده اند. نه تنها توده‌های کارگربلکه ملیتهای مختلف و اقلیتهای مذهبی نیزخشم ونفرت خود را ازحاکمان مرکزی به اشکال مختلف به‌نمایش می گذارند. دالیت ها DALIT (پائین ترین لایه تحتانی درسلسله‌مراتب کاستی جامعه هند) وطایفه‌هائیکه از درنده خوئیهای کاملا ارتجاعی نظام کاستی قرنهاست رنج می برند، اکنون دراشتیاق رهائی ازدست این حاکمیت ستمگرمیسوزند. تضادهاونفاقهای درونی، نیروی حاکمان هند راتحلیل برده است. قیامهای نیرومندتوده ای وشورشهای همگانی علیه نظام سیاسی ستمگربخاطر تشدید تضادهای گوناگون اجتماعی، درمواجهه با بحران حادنظام جهانی امپریالیستی، در حال فوران است. موقعیت بسیارپخته است، تنهااگربه این جنبشهای نیرومند یك جهت گیری سیاسی ورهبری درست داده شود، دهها "ناگزالباری" می توان خلق کرد. اگرمارکسیست ـ لنینیستهای هند موفق به جوابگویی به مصاف طلبی ـ های کنونی شوندوبطورخلاق علم انقلابی م ـ ل ـ اندیشه مائو رابکاربندند، ویك استراتژی وتاکتیك درست رافورموله نمایند، درآنصورت دولت ستمگر بظاهر قدرتمندرامسلمامیتوان درهم شکست وبرویرانه‌های آن رژیمی حقیقتا دمکراتیك تحت حاکمیت انقلابی پرولتاریا بنا نمود. ○

بسوی مرحله نوینی از تندر بهاری

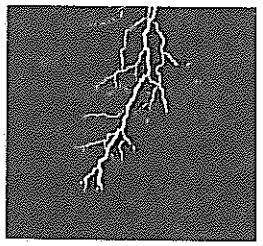

سندی از کمیته مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند (م.ل.)

متن زیر را کمیته بازسازی حزب کمونیست هند- (م.ل) در اختیار ما قرار داده است . مقدمه متن از نشریه "مس لاین" میباشد که یک روزنامه مارکسیستی ـ لنینیستی هند بوده و این متن را نیز منتشر کرده است ـ ج.ب.ف

بیست سال از زمانیکه دهقانان ناگزالباری بپاخاستند و به ستم طبقاتی و خیانت رویزیونیستها، نه گفتند میکردند. دهقانان برای نیل به انقلاب دمکراتیک نوین، در این مبارزه سلاح بدست گرفتند و بدین ترتیب ضربه خردکننده ای به رویزیونیستهائی که در جنبش کمونیستی هند جا خوش کرده بودند وارد آوردند. ناگزالباری توجه مردم آگاه هند را بخود جلب کرد و پیامش در هر گوشه کشور طنین انداخت. ما در اینجا گزیده ای از سند تاریخی "بسوی مرحله نوینی از تندر بهاری" را با هدف روشن کردن اهمیت عظیم این خیزش دورانساز میآوریم. این سند در کنفرانس سراسری کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند(م.ل) ، که در ژانویه ۱۹۸۲ برگزار گردید مورد بحث قرار گرفته و تصویب شد ـ سردبیر "مس لاین".

اهمیت تاریخی ناگزالباری

بسیاری از مخالفان و تحریف کنندگان مبارزه ناگزالباری استدلال کرده اند که خود واقعه زمانی دارای اهمیت بود که با مبارزات بسیار دیگری که در هند رخ داده بود مقایسه میگردید، و اینکه عمدتا آن مبارزه از این جهت برجستگی زیاد یافت که حزب کمونیست چین آنرا مورد حمایت و تشویق علنی قرار داد. این حقیقت دارد که حمایت علنی ح.ک.چ قدرتی به کل جنبش داد، و به برقراری اتحاد میان کادرهای انقلابی سراسر هند بسیار کمک نمود. اما این امر اهمیت خود واقعه را کم نمیکند؛ زیرا ح.ک.چ تنها بعد از تشخیص اهمیت تاریخی مبارزه، همانطور که در نقل قولهای بالا جمعبندی شد، تصمیم به حمایت و تائید آن گرفت. بنا ـ بر این آنچه ما بایست بررسی کنیم، این است که آیا ارزیابی ح.ک.چ درست بوده یا نه.

اگر ما وسعت مبارزه ، ماهیت برخورد ـ ها، تعداد کشته ها و دستگیری ها و غیره و غیره را در نظر بگیریم، آنوقت مبارزه ناگزا ـ لباری در مقایسه با بسیاری دیگر از مبارزات هند ، کوچک و بی ـ اهمیت است. بدین خاطر است که رویزیو ـ نیستها و اپورتونیستها نمیتوانند درک کنند که چرا ناگزالباری چنین اهمیتی تاریخی کسب کرد. آنها نمیتوانند بفهمند چگونه حتی یک واقعه کوچک، سمبل یک نقطه عطف تاریخی میگردد. آنچه واقعاً رخ داد این بود که تمامی تاریخ معاصر هند در آن دوره در مبارزاتی متبلور گردید که در اطراف آن دهکده ناشناس و دور ـ افتاده ناگزالباری تکوین یافت. تا آنجا که به تاریخ هند برمیگردد، سال ۱۹۶۷ یک سال مهم بود. در سال ۱۹۶۷ بود که بحران اقتصادی که از ۱۹۴۷ تکوین یافته بود به نهایت حدت خود رسید، و در نتیجه آن بی ـ ثباتی سیاسی شدت بیسابقه ای یافت . از هر گوشه ای برای از سر گذراندن این بحران تلاش میشد. بعلاوه نفوذ سوسیال ـ امپریالیسم شوروی و تلاشش برای یافتن موقعیت برتر در هند، تضادمیان طبقات حاکمه را شدت بخشیده بود. تجلیات این بحران اقتصادی و سیاسی را میشد در تمامی بخشهای کشور مشاهده کرد. در میان مردمی که دارای آگاهی انقلابی بودند، این اندیشه که رهبری کمونیستی خیانت پیشه کرده در مقیاس وسیع در حال گسترش بود. در نتیجه، آنان این شهامت را یافته بودند که به راهها و ابزار نوینی بیاندیشند. این امر جنبه خاصی نبود که تنها محدود به مناطق ویژهٔ معینی باشد، بلکه این حقیقتاً

یك پدیده سراسری بود. مبارزه ناگزا - لباری پیامد این موقعیت تاریخی بود که گام به گام رشد کرده بود. این مبارزه پاسخ مناسب به این سئوال سوزناك بود که راه صحیح رهائی خلق هند چیست : پاسخی از سوی تاریخ واقعی هند، جوابی به مسائلی که خود آن مطرح کرد. همین مناسبت تاریخی است که ناگزالباری را به مقام مهمترین واقعه تاریخ معاصر هند رساند. بدین ترتیب مبارزه ناگزالباری در رابطه نزدیك باموقعیت تاریخی ویژه، که در ۱۹۶۷ درهند پخته شده بود، بوجود آمده وتکامل یافت.

تحولات جنبش بین المللی کمونیستی نیز اهمیت مبارزه ناگزالباری را افزونترساخت. مبارزه علیه رویزیونیسم درجنبش بین المللی کمونیستی درآنزمان بسیار حیاتی گشته بود، درمبارزه علیه رویزیونیسم بین المللی، رشد جنبشهای رهائی بخش کشورهای مستعمره و نیمه - مستعمره عاملی با اهمیت تعیین کننده می باشد. هند ازهرجهت درمیان چنین کشورهائی دارای جایگاه حیاتی است. در هند جائیکه رویزیونیسم برای دوره ای طولانی سلطه داشت، آن نیروهای انقلابی راستینی که کوشیدند تابادرهم شکستن قیود رویزیونیسم، راه مبارزه مسلحانه راکشف کنند، بطریق عظیمی به مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم کمك نمودند. دقیقابدین خاطر است که حزب کمونیست چین، که (بواسطهٔ رهبری این جنگ سازش ناپذیرعلیه رویزیونیسم) به مقام رهبری جنبش بین المللی کمونیستی رسیده بود. مبارزه ناگزالباری راتأییدوحمایت نمود همچنین بدین جهت است که مارکسیست لنینیستهاودیگرنیروهای انقلابی جهان از آن الهام گرفتند.

اززمان مرگ مائو، دربرتوتحولات جدیددرجنبش بین المللی کمونیستی بحثی ازسوی برخی محافل مطرح گشته که گویا حمایت بی قیدوشرط ح.ك.چ از مبارزه ناگزالباری درنتیجه گرایش انحرافی "چپ" بودکه سراسردوره ا.ك.ف.پ (انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی) درچین سلطه داشت. البته طرفداران این تئوری دنباله روان رهبری رویزیونیستی کنونی چین هستند، همان رهبرانی که تمام احکام صحیح ا.ك.ف.پ را در سطح تئوری وعملی بالکل واژگون کردند. واین بحث با ایدئولوژی کنونی آنها مبنی بر ممانعت ازرشدمبارزه مسلحانه همخوانی دارد. اما مارکسیست - لنینیستهای اصیل که تمام احکام صحیح انقلاب فرهنگی راقبول داشته وبا رهروان سوسیالیسم درچین سمتگیری می کنند نمی- توانند چنین مزخرفاتی راقبول کنند. حمایت یکدلانه ح.ك.چ از مبارزه ناگزالباری برپایه ارزیابی درستی از اوضاع ملی وبین المللی بود. این ارزیابی به کمك اصول راهنمای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون انجام شده بود.

پایه ایدئولوژیك

درهند، مبارزه ناگزالباری ورشد جنبش انقلابی متعاقب آن امکانپذیربود. زیرا انقلابیون کمونیست فعالانه در مبارزه ایدئولوژیکی درسطح بین المللی شرکت کردند. شرکت آنان دراین مبارزه که بوسیله مائوتسه دون علیه رویزیونیسم خروشچفی آغازورهبری شد، شدیدوجانانه بود وآنهادرموضوعهای موردمشاجره سمت- گیری کردند. ازطریق این مبارزه بود که انقلابیون کمونیست هند قادرگردیدند با رویزیونیسم که درجنبش کمونیستی هند جاخوش کرده بود، نبردکنند. مبارزهٔ ایدئولوژیك درسطح بین المللی بدینجا خاتمه نیافت. این مبارزه در انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی ابعاد جدیدی بخودگرفت. بدین ترتیب جنبش بین - المللی کمونیستی به فرمولبندیهای جدیدو درستی ازتئوری وعمل مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریادست یافت که مهمترین جزء تشکیل دهنده اندیشهٔ مائوتسه دون است. بعلاوه، درخودچین این مبارزه به سطوح نوینی تکامل یافت. مبارزه ایدئولوژیکی که درسطح بین - المللی علیه رویزیونیستهای نوین در چین (که رهبریت حزب ودولت رابعدازمرگ مائو غصب کردند) آغازشد سطح ایدئو - لوژیکی جنبش بین المللی کمونیستی را به مدارج عالیتر جدیدی ارتقاء داد. تحت حمایت وهدایت رویزیونیستهای نوین چین، رویزیونیستهای نوین هندنیز اخیراً جهت تخریب جنبش انقلابی کاملاً فعال گشته اند. بنابراین، انقلاب هند تنها می- تواند باپیوندمبارزه علیه رویزیونیستهای چینی درسطح بین المللی بامبارزه علیه عوامل آنان درهند بجلوحرکت کند.

انقلاب فرهنگی درچین وتحولات متعاقب آن دررابطه باپروسه برقراری وتحکیم قدرت سیاسی واقعی خلق، درك جدیدی راسبب شده است. وضعیت امور درهمه کشورهای سوسیالیستی سابق بما نشان داده است که تحکیم قدرت سیاسی مشکلتر ازکسب آن توسط یك قدرت نظامی مناسب می باشد. تجربه نشان می دهدکه درپروسه تحکیم قدرت سیاسی احیای سرمایه داری امری امکانپذیر می- باشد. درپروسهٔ تحکیم قدرت سیاسی، عامل تعیین کننده قابلیت وسطح آگاهی کارگران ودیگرتوده های رنجبر برای ادامه مبارزه طبقاتی علیه عناصرسرمایه- دار است، تابدین وسیله قدرت واقعی در سطح محلی، یعنی حتی درسطح کارخانجات، مزارع اشتراکی وکمونهادردست خود آنهاحفظ گردد. این تجربه درمرحله ماقبل انقلابی نیزمناسبت دارد. این درك می- تواند - وباید - مفهوم جدیدی به مبارزه- ایکه دراینجا (هند) درمرحله ماقبل انقلاب - جریان دارد بدهد تابدین ترتیب قدرت سیاسی خلق درسطح محلی برقرار شود. ازاین گذشته، مفهوم سیاسی شعارهای انقلاب فرهنگی (ونگرش دیالکتیکی، منعکس درآنها) مانند "مبارزه طبقاتی را بمثابه حلقه کلیدی بدست گیرید"، "سیاست رادرفرماندهی قراردهید" "انقلاب رادریابید، تولیدرابالا ببرید" وغیره، می توانندنقش مهمی نیزدرمرحلهٔ ماقبل انقلابی علیه رویزیونیسم ایفاء کند، بویژه درزمانیکه عوامل هندی تنگ - شیائوپین منتهای تلاش خودرابرای تقبیح مبارزه مسلحانه بعمل می آورند، آنها به این منظوراز هرنوع شعارهای اکونومیستی وخط توده ای رویزیونیستی استفاده می- کنند. پرچمی که انقلاب فرهنگی بلند کردیك مبارزه سازش ناپذیر علیه رویزیونیسم بود: ومبارزه علیه رویزیونیسم که امروزدرهمه جای دنیادرجریان است براحکام درست آن انقلاب کبیراستوار است. همانگونه که رفیق چارومازومدار اشاره کرد، انقلاب هندبعدازآغازانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی چین درمرحله نوینی ازانقلاب جهانی روی میدهد. انقلاب هند بدون جذب درسهای درست انقلاب فرهنگی وحمایت ازآن نمی‌تواند گامی به پیش بردارد.

مبارزه ایدئولوژیکی علیه نوع آلبانیائی رویزیونیسم نیزیك عامل مهم دراین رابطه است. رهبری آلبانی باقبول نکردن وجودتضادهای طبقاتی آنتاگونیستی دریك کشورسوسیالیستی، یك موضع ایدئو -

لوژیکی بسیارمشابه باموضع رویزیونیسم خروشچفی اتخاذکرد. بدین‌خاطراست که آنهابه همان روش رویزیونیستهای شوروی با ا.ک.ف.پ.چ مخالفت می ورزند. خلاصه،خط راهنمابرای ارزیابی وجمع ـ بندی ما ازگذشته بایدجوهرانقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه ـ دون باشدکه برزمینه مبارزه ایدئولوژیکی جاری درسطح بین المللی علیه رویزیو ـ نیستهای چین وآلبانی سربلندکرده است.

ارزیابی ازناگزالباری

رفیق چارومازومدار سعی کرد این درس رادرمقاله‌اش "یکسال بعد از ناگزالباری" جمعبندی نمایده‌او در آن مقاله نوشت "اگرجنبش دهقانی ناگزا ـ لباری درسی برای مادارد،این است: مبارزات رزمنده بایدنه برای زمین، غلات وغیره ،بلکه برای گرفتن قدرت دولتی پیش برده شود."ازتحلیل ماهیت خودمبارزه ناگزالباری مابه این نتیجه رسیده بودیم که همه فعالیتهادرطول آن مبارزه دراطراف برقراری کمیته‌های انقلابی دهقانان بمثابه مراکزواقعی قدرت سیاسی خلق تمرکزیافتند.اما این قدرت سیاسی بوسیله عملی کردن تصمیمات کمیته‌هادرخصوص بسیاری مسائل اقتصادی پایه‌ای مانندتقسیم زمین ودارائیها به واقعیت کنکرتی تبدیل شد. بدون چنین تدابیرکنکرتی قدرت سیاسی هیچ معنائی نداردوصرفاًیک عبارت مجرد و توخالی خواهدبود.بنابراین مبارزه برای قدرت سیاسی وخواستهای اقتصادی دوجنبهٔ بنیادی هرمبارزه انقلابی هستند.سئوال دراین رابطه چنین است : ازمیان این دوجنبه کدام عمده است؟ومارکسیست ـ لنینیستهای راستین بدون ابهامی با قاطعیت خواهندگفت تازمانیکه مبارزه طبقاتی ادامه داردمبارزه برای قدرت سیاسی جنبه عمده راتشکیل میدهد. در تاریخ جنبش کمونیستی هند ابهام برسر این مسئله همیشه مورداستفاده رویزیو ـ نیستها درجهت منحرف کردن مبارزات انقلابی قرارگرفته است.فوقا در رابطه بامبارزه"تلن گانا"به این مطلب اشاره شد.براین بستردرهم شکستن دیدگاه رویزیونیستی وبرقراری استوارانهٔ مبارزه برای قدرت سیاسی که دردرجه‌نخست اهمیت قراردارد مطلقا اساسی است و عظمت ناگزالباری دقیقاپایه درموضع بدون ابهامی که انقلابیون تحت رهبری رفیق چارومازومدار برسرمسئله قدرت سیاسی اتخاذکردند،دارد. اما علیرغم آنچه گذشت ،رفیق چارومازومدار بجای بوجودآوردن رابطه دیالکتیکی میان مبارزه برای قدرت سیاسی ودستآوردهای اقتصادی یکی رادرمقابل دیگری قرارداد وتأکیدیک جانبه برمبارزه برای قدرت سیاسی نمود. این اشتباه باسماجت باقی ماندودرسالهای بعدحتی درابعادبزرگتری بخودگرفت وپایه ای‌برای درک دگماتیستی ازمسئله قدرت سیاسی ورد یک جانبه دیگراشکال مبارزه وتشکلات گردیده جمعبندی مناسب بایدچنین باشد"مبارزات رزمنده باید نه صرفاًبرای زمین،غلات وغیره ،بلکه عمدتاً برای کسب قدرت سیاسی پیش برده شود". زیراتنها این جمعبندی به مایک دیددقیق ازمبارزهٔ واقعی ناگزالباری می دهد.

ضعفها

علیرغم خط راهنمای سیاسی درست، مبارزه ناگزالباری متحمل یک عقب گرد

در بیستمین سالگرد مبارزه ناگزالباری

کمیته مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند (م.ل.)

اکنون بیست سال ازآغاز مبارزه تاریخی ناگزالباری می گذرد،مبارزه ای که در۲۲ آوریل ۱۹۶۹ به تأسیس این‌حزب تحت رهبری رفیق چارومازومدار منجر شد. زمانیکه مابه عقب ،به تجربه‌غنی این بیست سال گذشته که بوسیله جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی هند جذب گردیده نگاه می کنیم،می توانیم تجربیات مثبت ومنفی رابیابیم،تجربیاتی که درک صحیح آن درپیشبردهدف انقلاب درهند بما کمک خواهد کرد.

مبارزه ناگزالباری ودرپی آمد آن تشکیل ح.ک.ه.(م.ل) ضربه سنگینی بر نیروهای رویزیونیسم وپارلمانتاریسم که درجنبش کمونیستی هند جاخوش کرده بودندوارد آورد وبدین ترتیب نیروی تازه ای جهت رشدنیروهای انقلابی سراسر کشوربه ارمغان آورد. ح.ک.ه. (م.ل) تحت رهبری رفیق چارومازومدار مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه ـ دون رابعنوان ایدئولوژی راهنمای کمونیستهای هندتثبیت کرد،اومرحله انقلاب هند که انقلاب دمکراتیک نوین وراه انقلاب که‌جنگ خلق‌باشدرامعین کرد، نقش دهقانان رابمثابه‌نیروی محرکه انقلاب به پیش کشید،وبرای ادغام درسهای انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی‌چین باوظایف مشخص انقلاب هند جدوجهد بعمل آورد.

تأکیدبروظایف ضدفئودالی درخط سیاسی حزب ،به آنصورتی که کنگره‌حزب درسال ۱۹۷۰ بنانهاد،درطول دوده گذشته سبب مبارزات رزمنده دهقانی بسیاری دربخشهای مختلف کشورگردید.با این حال تجربیات مکرر نشان میدهدکه این مبارزات نتوانستندازحدمنطقه نسبتاکوچک وایزوله‌بیرون بیایند،مناطقی که درآنجانیروهای فئودال بطور محلی سلطه داشته ومبارزات نتوانستندحتی در این مناطق به سطوح بالاتری صعود کنند. ازسوی دیگر،درطول سالهای اخیر،بخشها

موقت درآن ناحیه گردید،بااین وجود سیاستهای آن پیروزمندانه درسراسرهند گسترده شد.دلایل این عقبگردموقت چه بود؟ "گزارش ترائی" دلایل آنرابدین ـ ترتیب جمعبندی کرد:"فقدان یک سازمان حزبی نیرومند،درماندگی در تکیه یکدلانه برتوده‌هاوساختن پایه توده‌ای قدرتمند،فقدان درک درست از امورنظامی ،تفکربرپایه خطوط کهن ویک شیوه برخوردتشریفاتی نسبت به‌برقراری قدرت سیاسی وکاررفرم ارضی انقلابی." بطورکلی این یک ارزیابی درست از ضعف جنبش درآن مرحله است که منجر به عقبگرد موقت شد.دراینجابایداشاره نمودکه فقدان مفهوم جنگ طولانی مدت نیزبه چنین عقبگردی کمک کرد.اکنون ازآنجائیکه درطول چندسال گذشته تجربه بیشتری اندوخته‌ایم،می توانیم موضوع راعمیقترکاوش کنیم.زمانیکه به عقب نگاه می کنیم می توانیم ببینیم انقلابیون کمونیستی‌که‌مبارزه‌ناگزالباری رارهبری می کردند،نتوانستندیک برنامهٔ کامل وکنکرت برای برقراری مراکز قدرت متوازی وتداوم آنهابرای مدتی طولانی ،طراحی کنند.زیراآنهابطورجدی درباره امکان وجودمراکزدوگانهٔ قدرت در روستاهابرای مدتی طولانی فکر نکردند.بدون خط سیاسی برپاکردن مراکزقدرت خلق بموازات مراکزقدرت موجود دشمن وبتدریج فائق آمدن بردومی ازطریق یک مبارزه طولانی برنامه ریزی شده،مفهوم برقراری قدرت سیاسی در سطح محلی نمی تواندهرگزتحقق یابدو سرانجام به گرفتن قدرت درروستاها منتهی شود.

طی هردوره چرخش تاریخی درهر کشوری،برخی شخصیتهای تاریخی ظهور می کنندکه درتحول تاریخی آن دوره نقش رهبری کننده ایفامی نمایند.این حقیقت داردکه توده‌ها سازندگان تاریخ می باشند،اماهمان توده‌هارهبران خودرا نیزبرمی گزینند،رهبرانی که می توانند اراده وامیال آنان رانمایندگی کرده و همان توده‌هارادرعملی کردن مقاصدشان رهبری نمایند.یعنی اینکه آنهارهبران خودرانیزمی سازند.بدینگونه آن رهبر، سمبل آگاهی اجتماعی اکثریت مردم درآن دوره میشود،همان اکثریتی که فعالانه درگیردگرگونیهای انقلابی آن دوره می باشد.تاآن حدی که این رهبربتواند اراده سیاسی اکثریت مردم رانمایندگی کرده و بیان کند،اوطبعاًبمثابه آتوریته جنبش پذیرفته خواهدشدکه مردم را در آن گرهگاه بحرانی رهبری می کند. آتوریته انقلابی لنین ومائو بدین طریق‌ظهوریافت‌وبرقرارشد.البته هند ازچنان چرخش حادتاریخی که در آن تغییری انقلابی تمام کشور رافراگیرد نگذشته است.اما مابایداین واقعیت را بپذیریم که هند می رفت تابا مبارزه ناگزالباری ،به چنان دوره‌ای تاریخی بگذارد. گرچه رشدوتکامل بیشتر جنبش باموانع بسیاری مواجه گردید و تاحدبسیاری ازحرکت بازماند ،اما نمی توانیم این واقعیت را انکارنمائیم که مبارزه ناگزالباری تغییری‌کیفی در تکامل تمامی تاریخ هند بوجود آورد. بدین خاطر، رفیق چارومازومدار که نقش رهبری کننده رادرهدایت آن مبارزه ایفاء نمود،تا آنجائیکه به انقلاب هند برمیگردد،یک شخصیت تاریخی وصاحب آتوریته محسوب میشود. مقام والای رفیق چارومازومدار بطور تصنعی شکل نگرفت،بلکه درپروسه تاریخ تکوین یافت.

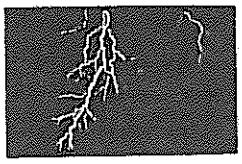

و روز حزب

وسیعی از روستاهای هند شاهد ظهورو گسترش نوع دیگری ازمبارزات کشاورزان ودهقانان که عمدتاًعلیه مرکزمعطوف بود، گردید.

مبارزات ضدستم ملی که درحال گسترش به مناطق مختلف است،به یکی ازمهمترین تحولات سیاسی چند سال گذشته هندبدل گردیده است. حتی منطقه دارجلینگ که مبارزه ناگزالباری رامتولدساخت،اکنون شاهد مبارزه مردمان ملیت گورکا می باشد.برخی از این مبارزات که طبقات حاکمه سراسر هندراعلناً به مصاف می طلبند وموجودیت دولت تحمیل شده مرکزی رابطورجدی موردتهدید قرارداده اند،منجر به فاشیستی کردن فزاینده ماشین دولتی مرکزی گردیده است.

تمام این تحولات تشکیلات ما را مجبوربه فورموله کردن مجدد استراتژی سیاسیمان نمودکه منجربه اتخاذجهتگیری سیاسی جدید درپلنوم سراسری هند در مه ۱۹۸۵ گردید.صحت توصیف پلنوم از هند بعنوان یک کشور،نومستعمره و تشخیص اهمیت مسئله ملی بااین نتیجه که انقلاب دمکراتیک نوین درهند تنها می تواندبعنوان مجموعه‌ای از انقلابهای دمکراتیک نوین فرماسیونهای‌ملی‌مختلف کامل گردد،روزبه روز باوقوع‌تحولات درسراسرهند اثبات می شود.

تحت چنین شرایطی پیشبرد امر انقلاب هند تنهامی تواند با تعمیق درکمان ازموقعیت هند وبرقرارکردن آن درسطح سیاسی وایدئولوژیکی وانتقال آن به عرصه عمل انقلابی بانجام برسد. بازسازی حزب و وحدت نیروهای انقلابی نیزتنها می تواندباپیشروی در این راه میسر گردد.عزممان رابرای پیشروی استوارانه جزم کنیم وهرچه راسختر برای نبردبشتابیم.

۲۲ آوریل ۱۹۸۷

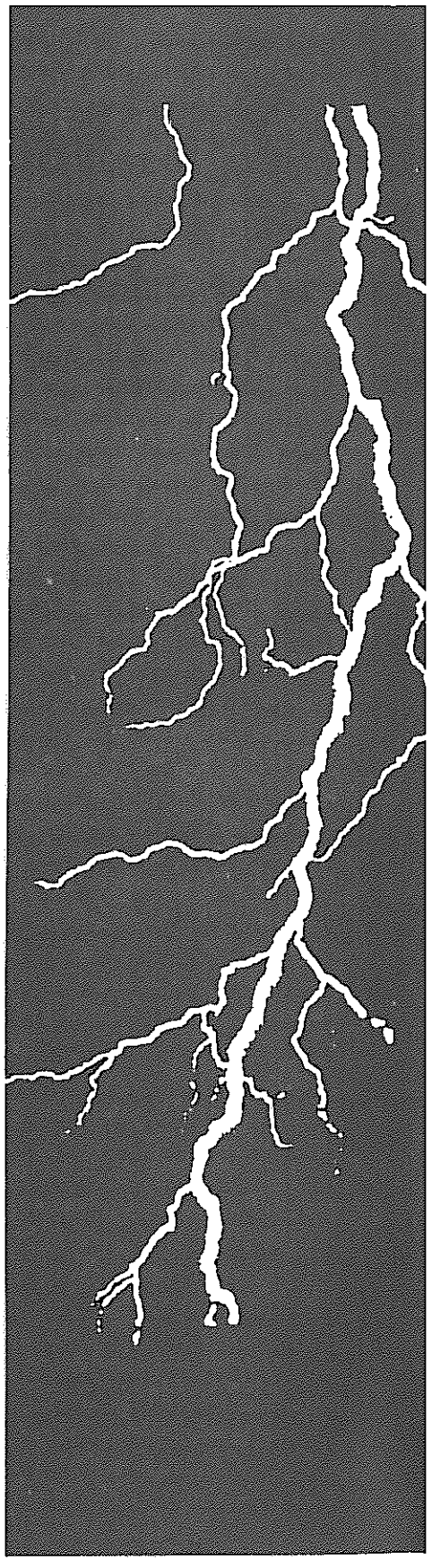

ناگزالباری و

نوشته آجوی دوتا ★

باوجودآنکه جنبش کمونیستی در بخشهای مختلف شبه قاره هند دردهه دوم قرن بیستم رشدوتوسعه یافت، اما عمدتاًدردهه سوم شکل گرفت،و اولین کنگره آن در۱۹۴۳ برگزارگردید. ازهمان آغاز،جنبش کمونیستی دراین ناحیه تحت سلطه رهبران رویزیونیست قرارداشت، رویزیونیستهایی که بارهبران حزب کنگره مانند نهرو یك جان شده بودندویك خط سازش کارانه ورفرمیستی رادنبال می کردند. درواکنش به این خط،یك خط آوانتوریستی که ماهیت تروتسکیستی داشت،بوجودآمدتا انقلاب دمکراتیك و سوسیالیستی راهمزمان وبایك ضربه عملی سازد،این خط را ب. ت. رادنایو وبروانی- سن رهبری میکردند. این خط بعدازتقسیم هند بوجودآمد،هرچندکه راه صحیح انقلاب دموکراتیك نوین برای انقلاب درکشور- های نیمه فئودال - نیمه مستعمره یا نیمه - فئودال- مستعمره توسط مائو پیش گذاشته شده بودوبطورموفقیت آمیزی در چین و دیگرکشورهای آسیائی تجربه میشد.

دربحبوحهٔ سلطه رویزیونیسم راست و"چپ"،انقلابیون واقعی درزمانهاومناطق مختلف سعی کردندیك راه انقلابی پیدا کنند. جنگ کبیردهقانی انقلابی"تلن گانا" نمونه ای ازآنهااست. امارهبریت مرکزی رویزیونیستی آنرادرگنداب غرق کرد، بنابرنظرآنان جنگ خلق و درمرکزآن انقلاب ارضی ،برای پیشبردانقلاب دمکراتیك نمیتواندیك پدیده عام برای سراسرهند باشد.

اماکارگران کمونیست ومردم در مبارزه علیه امپریالیسم بریتانیا وبعد از آن،حکومت ارتجاعی کنگره قهرمانی و جانفشانی بیسابقه ای را بنمایش گذاشتند. رهبری رویزیونیستی آن زمان جنبش کمونیستی دراین منطقه این قهرمانی و جانفشانی راسوی راه انقلابی جنگ خلق، همانطورکه بوسیله توده های دهقانی انقلابی تلن گانا نشان داده شد،هدایت نکرد. بلکه برعکس به آن خیانت کرد.

سالهای سرکوب انقلابیون توسط رهبری رویزیونیستی،تضادمیان رویزیو- نیستها و مارکسیست - لنینیست هارا حدت بخشید. انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی درچین ومبارزه جهانی علیه رویزیونیسم مدرن به رهبری رفیق مائو - تسه دون و رفقایش به انقلابیون هند توان و جسارت بیشتری داد. آنهاازطریق یك عمل انقلابی مشخص درناگزالباری با آغازجنگ انقلابی دهقانی علیه رهبریت رویزیونیستی قیام کردند. گرچه این حرکت درمنطقه خیلی کوچکی مانند ناگزالباری دربخش دارجلینگ شروع گردید،اماآثرات شگرف وبیسابقه ای بر روی تاریخ جنبش کمونیستی نه تنها هندبلکه کشورهای مجاورآن مانندبنگلادش برجای گذاشت. آن رخدادیك پدیده تاریخی گشت وبرای اولین بارراه جنگ انقلابی ارضی،همانطورکه توسط انقلابیون تلن گانا نشان داده شد،رابه مقیاس سراسرهندتوسعه داد. این حرکت به وضوح این حقیقت رابرای انقلابیون ومردم روشن نمودکه راه انقلاب هند،انقلاب دمکراتیك نوین است،که مفادآن انقلاب مسلحانه ارضی دهقانان میباشد،یعنی راه رهائی خلق هندنه راه پارلمانی که رویزیونیستهامدافع آن بودند،بلکه راه جنگ خلق است که میبایست بطریق طولانی مدت واساسابا بسیج توده های دهقانی،که دهقانان فقیربی زمین وکار- گران کشاورزی درمرکز آن باشند،براه انداخته شود.

شکی نیست که اشتباهاتی وجودداشت، حتی اشتباهات جدی دردوره آخرجنبش، امامبارزه دهقانان ناگزالباری برهبری

★ "آجوی دوتا"عضوحزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) میباشد.

کارگران سراسرجهان متحدشوید! مناطق پایگاهی ایجادکنید! حزب کمونیست پیرو

تاثیراتش بر بنگلادش

رفیق چارومازومدار و رفقایش، بعلاوه ح.ک.ه. (م.ل) که او رهبریش میکرد، جنبش کمونیستی را از چنگال رهبری رویزیونیستی بیرون کشیدو بروشنی راه انقلاب هند را نشان داد. برای نخستین بار در جنبش کمونیستی هند، یک مبارزه تعیین کننده علیه رویزیونیسم آغاز شده بود. بدین دلائل این مبارزه قادر گردید بسرعت انقلابیون واقعی در بدنه سازمان‌های تحت رهبری رویزیونیستها را متوجه خود کند، انقلابیون بسیاری از میان جوانان تولد یافتند که روحیه سرکشی از جانفشانی وجسارت نشان داده و مرتجعین را از ترس لرزاندند. تمام اینها اثبات این گفته رفیق مائو بود که "شورش علیه هر آنچه ارتجاعیست برحق است". انقلابیون، تحت رهبری رفیق چارو ـ مازومدار بحق برای انداختن جنبش کمونیستی در مسیر درست علیه رهبری رویزیونیستی شورش کردند. مائو همچنین اظهار نمود "از یک جرقه، حریق برمیخیزد". درستی این بیان با آغاز مبارزه انقلابی دهقانان ناکسالباری، و متعاقب آن توسعهٔ موج انقلابی که همه هند و کشورهای مجاور را در بر گرفت اثبات گردید.

در گامهای بعدی جنبش اشتباهاتی در رابطه با ساختن ارتش و خط نظامی وجود داشت. برای مثال، قلع وقمع دشمنان طبقاتی بمثابه خط کلی در نظر گرفته شد و تأکید اصلی بر نابودی افراد مجرد گذاشته شد و نه محو اثرات سیاسی و ایدئولوژیکی دشمن. قلع وقمع برخی دشمنان در موارد مشخصی میبایست بخشی از خط کلی بر ـ قراری جنگ خلق در این مناطق میبود.

مسئله سازمانهای توده ای کلاً نفی گردید و این بالکل اشتباه بود. سازمانهای توده ای سازمانهای توده ها هستند، حزب انقلابی سازمان کمونیستهای انقلابی است، یعنی گردان پیشرو پرولتاریا که در مبارزه آبدیده شده است. جنگ انقلابی جنگ توده ها، جنگ خلق است. توده ها چگونه میتوانند بدون سازمان یافتن دست به جنگ زنند؟ بعلاوه، نسبت سطح آگاهی از یک بخش توده ها به بخش دیگر متفاوت است. امابهرحال سازمانهای توده ای که درخدمت انقلاب هستند مورد نیاز انقلابیون میباشند. انقلابیون برای هدایت توده ها بسوی انقلاب، باید در سازمانهای توده ای کار کنند. بر سر اینده مسئله، انقلابیون تحت رهبری چارو ـ مازومدار ماتریالیسم مکانیکی را بجای ماتریالیسم دیالکتیکی سرمشق قرار دادند.

قبل از آغاز شورش دهقانان ناکسالباری، در اول مبارزه میان انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست و رویزیونیستهای مدرن بر سر مداری "مونیسینگ" در جنبش کمونیستی پاکستان شرقی آنزمان (بنگلادش امروز)، درون حزب کمونیست پاکستان شرقی (ح.ک.پ.ش) حدت گرفته بود، و بخاطر اثرات مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم مدرن، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی شتاب گرفت. مارکسیست ـ لنینیست های ح.ک.پ.ش خودشان را در ح.ک.پ.ش (م.ل) تجدید سازمان دادند. مبارزه دهقانی ناکسالباری برفرموله کردن استراتژی و تاکتیک های انقلاب پاکستان شرقی آنزمان تأثیر گذاشت. اولین کنگره ح.ک.پ.ش (م.ل) در ۱۹۶۷ برگزار شد، و به مبارزه ناکسالباری بمثابه یک مبارزه انقلابی★ خوش آمد گفت. درپی آن روابط برادرانه میان ح.ک.پ.ش (م.ل) و ح.ک.ه. (م.ل)، برهبری چارومازومدار برقرار شد. مبارزهٔ دهقانی ناکسالباری هزاران جوان از مؤسسات آموزشی را برانگیخت، تا بروستاها رفته و درمیان توده های دهقانی کار کنند، این مبارزه روحیه جانفشانی برای انقلاب را برانگیخت. اگرچه، بهمراه جنبه باشکوه جنبش ناکسالباری، اثرات جنبه منفی آن نیز برجنبش کمونیستی کشور ما وجود داشت.

در اوضاع سال ۱۹۷۱ که بنگلادش بوجود آمد و جمعبندی درحزب ح.ک.ه (م.ل.) ظهور یافت که خود در درون ح.ک.پ.ش (م.ل.) نیز دو خط را سبب شد. یک خط غلط و یک خط نسبتا درست ـ هرچند خط نسبتا درست تسلط داشت. خطی که توسط چارومازومدار در مقابل خط نادرست "آشیم-چاتارجی" دنبال میشد، درست بود. رفیق چارومازومدار از خط درست (و غالب) ح.ک.پ.ش. (م.ل) حمایت کرد. این مسئله بوسیله کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل) درجزوه بسوی مرحله جدیدی از تندر بهاری آمده است: "ح.ک.ه. (م.ل) تحت رهبری چارومازومدار موضع صحیح حمایت از حزب کمونیست پاکستان شرقی (م.ل)، که جنگ خلق راهم علیه ارتش یحیی خان و هم ارتش هندو رهبری مینمود، اتخاذ گردید".

باوجودآنکه دریک مقاله کوتاه امکان پرداختن به جزئیات علل پیشرفتها و عقبگردهای جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی هندوجود ندارد، اما ما با اطمینان میگوئیم که مبارزه باشکوه دهقانان ناکسالباری راه اصلی انقلاب درکشورهای آسیای جنوبی را نشان داده است. جهت کلی مبارزه ناکسالباری درست است. این مسئولیت انقلابیون است که جنبه های منفی جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی برخاسته از مبارزه ناکسالباری را رد کرده و جنبه های مثبت و جهتگیری کلی درست آنرا حفظ کرده و ارتقا دهند. ○

★ بعدها، در ۱۹۷۱، زمانیکه مسئله جمعبندی موقعیت استقلال بنگلادش از پاکستان وتجاوز هند بهمراه مسائل استراتژیک بعدی مطرح گشت، کمیته مرکزی ح.ک.پ.ش. (م.ل.) بطور مساوی بدو نیم شد. یک بخش آن حزب کمونیست بنگلادش (م.ل.) گردید. ○

چارو مازومدار درباره راه ناگزالباری

یک سال کامل اززمان آغازمبارزه دهقانی درناگزالباری گذشته است. این مبارزه باتمامی مبارزات دهقانی دیگرمتفاوت است. تفاوت آن درچیست؟ دهقانان همیشه علیه بی عدالتیهاوستمهای گوناگون مبارزه کرده اند. این برای اولین باراست که دهقانان نه برای خواستهای قسمی بلکه برای بدست آوردن قدرت دولتی مبارزه کرده اند. اگرمبارزه دهقانی ناگزالباری درسی برای ماداشته باشداین است: مبارزات رزمجویانه می بایدنه برای زمین،محصول وغیره،بلکه برای کسب قدرت دولتی صورت گیرد. دقیقا همین مسئلهاست که مبارزه ناگزالباری رابی مانندمی سازد. دهقانان درمناطق مختلف می بایدخودرابگونه ای آماده سازندکه قادرشونددستگاه دولتی رادرمناطق مربوطه بی اثر نمایند. درناگزالباری است که برای اولین باراین راه درتاریخ مبارزات دهقانی هند اتخاذگردیده،به کلامی دیگر،طلایه عصرانقلاب نمودارشده،وناگزالباری آغازگرآن عصر است. بدین دلیل است که انقلابیون همه کشورهاازصمیم قلب به مبارزه ناگزالباری خوش-آمدمی گویند.

هند پایگاهی برای امپریالیسم ورویزیونیسم گردیده وامروزبعنوان پایگاهی برای نیروهای ارتجاعی علیه مردمی که برای رهائی مبارزه می کنندعمل می نماید. بدین جهت است که مبارزه ناگزالباری صرفایک مبارزه ملی نیست،این همچنین یک مبارزه بین-المللی است. مبارزه وراهی که مابرگزیده ایم بهیچوجه ساده وهموارنیست. راه انقلابی مشکل است،نه آسان وهموار،ومشکلات،خطرات وحتی عقبگردهادرآن خواهدبود. امادهقانانی که باروح انترناسیونالیسم برانگیخته شده اند،این همه رابجان خریده اندوازتسلیم امتناع می ورزند. آنهادرپیگیری راه مبارزه شان ثابت واستوارهستند.

ژوئن ۱۹۶۸.

— بنقل از: "یکسال مبارزه ناگزالباری"

ما می خواهیم نظامی ارائه دهیم که تحت آن اداره حکومت درتمامی سطوح به وسیله کمیته هاانقلابی صورت گیرد. درگذشته این بخشی ازبرنامه انقلاب دمکراتیک راتشکیل نمی داد. این دست آوردیست ازانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی چین. ماآنرا اتخاذ می-کنیم زیرامعتقدیم انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی چین سومین انقلابی است که برنظام جهان تاثیرگذاشته است. بعدازاولین انقلاب — انقلاب کبیراکتبر — انقلاب دمکراتیک

همه کشورهابخشی ازانقلاب سوسیالیستی جهان شد،بعدازدومین انقلاب ـ انقلاب کبیر چین ـ انقلاب درهمه کشورهامی تواندتنهابااتخاذراه جنگ خلق پیروزگردد.دقیقا،به همان طریق امروزبعدازسومین انقلاب ـ انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی ـ انقلاب دمکراتیك هرکشوری بخشی وجزئی ازاین انقلاب فرهنگی شده است.این بدان خاطر است که درعصرکنونی هیچ انقلابی درهیچ کشوری بدون جنگیدن بارویزیونیسم نمی‌تواند پیروزی کسب نماید.

امروزه رویزیونیسم دشمن انقلاب همه کشورهامی باشد،وسلاح آن دمکراسی‌بورژوایی است.بنابراین انقلاب دمکراتیك ضرورتاًبایدازطریق جنگیدن علیه دمکراسی بورژوایی یعنی علیه نهادهایی مانندانتخابات وپارلمان بجلوحرکت کند.ازاینرو،ماهرگزنمی‌توانیم امروزازاین نهادهادرپیشبردانقلاب دمکراتیك استفاده نمائیم.مابایداداره امور راباتشکیل کمیته‌های انقلابی به همراه تشریك مساعی توده‌هاوبارهبران آنهابعنوان‌اعضای این کمیته‌ها،به پیش بریم.

ماازهم اکنون نمی توانیم بگوییم کارآکترکمیته‌های انقلابی چگونه خواهدبود.صحبت درباره به اجرادرآوردن ترکیب "سه دریك"که ازتجربه انقلاب فرهنگی چین برخاسته بود،صرفابیانی کتابی خواهدبود.کمیته‌های انقلابی ماازدرون تجربه مبارزاتی خودمان رشدخواهدیافت ومابایدبرپایه این تجربه شکل آنان راتعیین کنیم.

هیچکدام ازسه انقلاب ـ انقلاب کبیراکتبر ، انقلاب کبیرچین وانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ـ انقلاب کشورخاصی نیست،بعکس هرکدام ازآنهاستونی است که عمارت پیروزی جهانی طبقه بین المللی کارگربرویش قراردارد.بنابراین هرکدام از این انقلابات دارای نفوذوتاثیرجهانی بوده وتجربه‌اش زرادخانه طبقه بین المللی‌کارگر راغنی ساخته است.بعدازانقلاب اکتبر،هیچ انقلابی تحت رهبری بورژوازی ممکن نبود، زیرانقلاب اکتبربورژوازی رادچاروحشت کرد.ازآنروواین طبقه کارگربودکه می‌بایست بعدازانقلاب اکتبرهمه انقلابات رارهبری کندپیروزی انقلاب کبیرچین وحشت رابر امپریالیسم جهانی مستولی کرده است.درنتیجه،دخالت نظام امپریالیستی جهانی واقعیتی گردیده که هرانقلابی درهرکشوری باآن روبروست.بدین جهت است که انقلاب درهمه کشورهابایددرسهای انقلاب چین رابیاموزدوتنهابااتخاذراه جنگ خلق می تواند پیروز شود.متشابها،امروزبعدازانقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی،رویزیونیسم که شکل سوسیال‌ـ امپریالیسم بخودگرفته،تبدیل به دشمن همه انقلابات گشته است.بدین خاطرهیچ انقلابی درهیچ کشوری بدون نبردبارویزیونیسم نمی تواندپیروزی کسب نماید.

دسامبر ۱۹۶۹.

ـــ " پیش بسوی جمعبندی تجربیات مبارزه انقلابی دهقانی هند."

ما بایدبی وقفه مبارزه علیه رویزیونیسم راپیگیری کنیم وتاکتیکهای مناسب منطقه‌ای رابرای کسب قدرت منطقه‌ای اتخاذنماییم.ایده‌های رویزیونیستی معینی درون حزب ریشه عمیقی دارد.میبایست علیه آنان مبارزه کرد.دراینجاچندمسئله راموردبحث قرار می دهیم.

۱) مسئله ایکه امروزدرمبارزه علیه رویزیونیسم اهمیت یافته حمایت کاملی است که رهبری شوروی ازطبقه حاکمه ارتجاعی هندبعمل می آورد.آنهااعلام نموده اندکه درطول برنامه ۵ساله چهارم یك کمك ۶۰۰۰ میلیون روپیه‌ای به هنداعطاخواهندکرد.این ایده که کمك شوروی استقلال هندراتقویت می کندبشدت نادرست است.زیراهیچ تحلیل طبقاتی پشت آن نیست.مابایدبروشنی عقایدمان رادرباره این حمایت درمیان مردم جا بیاندازیم.اگراین حمایت ازحکومت هند،که راه همکاری باامپریالیسم وفئودالیسم را دنبال می کند،بعمل می آیدپس این طبقه ارتجاعی است که تقویت می شود.بنابراین کمك شوروی جنبش دمکراتیك هندراتقویت نمی کند،بلکه توانایی وقدرت نیروهای ارتجاعی که درهمکاری باشوروی وامپریالیسم بسرکردگی آمریکاقراردارندرا افزایش می دهد.این "برنامه" رویزیونیسم مدرن مبنی برهمکاری شوروی ـ آمریکاست که مادرهندشاهدش هستیم ـ اتحادی شیطانی علیه مبارزات آزادیبخش خلقهادرآینده.ماازتجربه مان درهند می بینیم که صاحبان بزرگ انحصاربرصنایع تولیدی بزرگ سلطه دارند،این موقعیت در

بخش دولتی باکمك شوروی حاصل گردیده است.بنابراین دولت قادرنخواهدبودازطریق صنایع بخش خصوصی قدرت کارفرمایان صاحب انحصاررا کنترل کند،این کارفرمایان صاحب انحصارهستندکه تولیدصنایع بخش دولتی راکنترل می کنند.تجربه مادردومورد صنعت فولاد ونفت حاکی ازاین است.

۲) مسئله ایکه امروزبرایمان اهمیت یافته ناسیونالیسم بورژوایی است. این ناسیونالیسم بشدت تنگ نظراست واین ناسیونالیسم تنگ نظرانه است که امروز بزرگترین سلاح طبقه حاکمه می باشد.آنهااین سلاح رانه تنهادرموردچین بلکه درباره هر مسئله ای مانندپاکستان وغیره نیزبکارمی برند.آنهابامطرح کردن شعاروحدت ملی ودیگرشعارهامی خواهنداستثمارسرمایه انحصاری راحفظ کنند.مابایدبخاطربسپاریم که مفهوم وحدت هندبمثابه نتیجهٔ جنبش ضدامپریالیستی مطرح گشته است .ازآنجائیکه حکومت هند همکاری باامپریالیسم رادنبال می کندچنین مفهوم وحدتی ازاساس زیرضربه قراردارد. پشت شعاروحدتی که بوسیله طبقه حاکمه کنونی داده میشودتنهایك هدف وجوددارد،وایسن وحدت برای استثمارتوسط سرمایه انحصاریست.ازاینروشعاروحدت ارتجاعی است و مارکسیستهابایدبااین شعارمقابله کنند.شعار ـ "کشمیربخش لایتجزائی ازهنداست" ـ توسط طبقه حاکمه بسودغارت وچپاول داده میشود.هیچ مارکسیستی نمی تواندازاین شعار حمایت نماید.این یك وظیفه اساسی مارکسیستهاست که حق تعییسن سرنوشت هر ملیتی رابپذیرند.بر سرمسئله کشمیر،ناگاس وغیره مارکسیستهابایدحمایتشان رابنفع رزمندگان ابرازکنند.آگاهی درموردیك وحدت نوین درمسیرهمین مبارزه علیه حکومت هندمتعلق به امپریالیسم،فئودالیسم وصاحبان بزرگ انحصارات بدست خواهدآمد،واز آن ببعدلازم خواهدبودکه هندرامتحدنگهداشت واین بنفع انقلاب است.این وحدت ،وحدت مستحکمی خواهدبود.ازهمین آگاهی ملی است که مبارزاتی علیه تحمیل زبان هندی درجنوب هندوستان جریان یافته ومنجربه کشته شدن ۶۰ نفردرسال ۶۵ شده است.بنابراین اگر به اهمیت این مبارزه کم بهاداده شود،طبقه کارگرخودش راازمبارزه توده های وسیعتر ایزوله خواهدکرد.این بسودطبقه کارگرمی باشدکه ازکوشش برای رشداین ملیتهاحمایت بعمل آورد.

۳)"بنانهادن تحلیل طبقاتی درجنبش دهقانان."درمرحله کنونی انقلاب،همه دهقانان متحدطبقه کارگرمی باشند،واین جماعت دهقانان بزرگترین نیروی انقلاب دمکراتیك خلق هندمستندوبابخاطرسپردن این مسئله است که بایددرجنبش دهقانان به پیش رویم. اماهمه دهقانان دریك طبقه نمی گنجند.اساساچهارطبقه درمیان دهقانان وجوددارد ـ غنی میانه،فقیروبی زمین ـ وبعلاوه،طبقه صنعتگران روستایی.تفاوتهایی درآگاهی انقلابی و توانایی کارکردن باتوجه به شرایط وجوددارد. بنابراین مارکسیستهاهمیشه بایدسعی نمایند رهبری دهقانان فقیروبی زمین رابرتمامی جنبش دهقانی برقرارسازند.اشتباهی که اغلب صورت میگیردآن است که قباله های زمین مبنای تحلیل طبقه دهقانان قرارداده می شود. این یك اشتباه خطرناك است.این تحلیل می بایدبراساس درآمدوسطح معیشت آنان انجام شود.جنبش دهقانی تاآن حدی رزمنده می شودکه مارهبری دهقانان فقیروبی زمین رابرکل جنبش دهقانی برقرارسازیم.بایدبیادداشت اگرتاکتیکهای رزمی براساس حمایت جماعت وسیع دهقانی پذیرفته شودنمی تواندهرگزوبه هیچ مفهومی آوانتوریستی باشد.

بایدبخاطرداشت که درتمام این سالها،ماخودرابرحمایت اقشارغیردهقانی متکی کرده ومحدودیت جنبش دهقانی رانظاره گربوده ایم،وهرزمان که سرکوب فرارسیده پنداشته ایم که می بایددرجایی دچارآوانتوریسم شده باشیم.بایدبخاطرداشت که هیچ جنبش دهقانی ،برپایه خواستهای اساسی،یك راه صلح آمیزراطی نخواهدکرد.برای یك تحلیل طبقاتی ازسازمان دهقانی وبرقراری رهبری دهقانان فقیروبی زمین،بایدباعباراتی روشن به دهقانان گفته شودکه مشکلات بنیادی آنان نمی تواندبه کمك هیچ قانونی از سوی این حکومت ارتجاعی حل گردد.اما،این بدان معنانیست که ماازهیچ جنبش قانونی سودنمی بریم،کارانجمن های علنی دهقانان عمدتاسازمان دادن جنبشهابرای بدست آوردن منافع قانونی وتغییرات قانونی خواهدبود.ازاینرودرمیان توده های دهقانی عمده ترین وفوریترین وظیفه حزب تشکیل گروه های حزبی وتوضیح برنامه انقلاب ارضی وتاکتیکهای کسب قدرت سیاسی منطقه ای خواهدبود.ازطریق این برنامه،دهقانان فقیروبی زمین در رهبری جنبش دهقانی مستقرخواهندشد.

۴)از۱۹۵۹،حکومت بطورفزاینده ای دست به حملات خشونت آمیزی‌علیه‌همه‌جنبشهای دمکراتیک درهندزده است.ماهیچ یک ازجنبشهای مقاومت فعال راعلیه این حمـــــلات خشونت آمیزرهبری نکرده ایم.مادرمقابل این حملات فراخوان مقاومت انفعالـــی را دادیم،مانندراهپیمائی سوگواری بعدازجنبش غذا.مابایدآموزه رفیق مائوتسه دون رابخاطر بسپاریم:"مقاومت انفعالی صرف علیه سرکوب،دروحدت جنگی توده‌هاشکاف می اندازدو مسلمابه راه تسلیم کشیده می شود."بنابراین،درعصرحاضردرطول هرجنبش توده ای،یـــک جنبش مقاومت فعال می بایست سازمان داده شود.برنامه مقاومت فعال برای هرجنبـــش توده ای یک نیازقطعی گردیده است.امروزبدون این برنامه،سازمان دادن هرجنبـــش توده ای بمعنای فروبردن توده‌هادردلسردی ونگرانی است. درنتیجه مقاومت انفعالی ۱۹۵۹، سازماندهی هیچ صف آرایی توده ای برای خواست غذادرکلکته درسالهـــای ۶۱ ـ ۱۹۶۰ امکانپذیرنبود.سازماندهی مقاومت فعال،اعتمادجدیدی رادرافکارتوده‌هابوجودخواهدآورد، وامواج مبارزه طغیان خواهدکرد.منظور ماازمقاومت فعال چیست؟ نخست،حفظ کادرهـا. برای حفظ کادرها،پناهگاههای مناسب ویک سیستم ارتباطی لازم است.دوم،آموختـــن تکنیکهای مقاومت به مردم عادی،تکنیکهایی مانندرازکشیدن بروی زمین در مواجهـه با تیراندازی،یابه کمک گرفتن چندحصارمحکم،درست کردن سنگروغیره.سوم،تلاش بـــرای تلافی کردن هرحمله باکمک گروههای کادرهای فعال که رفیق مائوتسه دون آنرا"مبـارزه چشم‌درمقابل‌چشم"توصیف کرده است.درمرحله ابتدایی،به نسبت حملات آنان،ماقادرخواهیم بودتنهاتعدادکمی ازحملات راتلافی کنیم.اماحتی اگریک موفقیت کوچک دریک مـــورد بدست آورده شود،تبلیغات شدیدشوروشوق جدیدی رادرمیان توده‌هابرخواهدانگیخـت. چنین مبارزات مقاومت فعال درشهرها،روستاهاوهمه جاامکانپذیراست.این حقیقـت در جنبش مقاومت سیاهپوستان آمریکامحک زده شده است.

۵)هیچ ایده روشنی درباره سازمان زیرزمینی درحزب وجودندارد.یک سازمـــان سری صرفابامخفی ماندن عده ای رهبررشدنمی کند.بعکس،همین عده رهبران باخطرجـدا شدن ازبدنه حزبی روبروهستند.اگررهبران حزبی مخفی شوندولی مانندرهبران علنـی سازمانهای توده ای کارکنند،آنهامسلمادستگیرخواهندشد.بنابراین رهبری زیرزمینی باید بافعالیت جهت ساختن حزبی مخفی همراه باشد.این بدان معنی نیست که وظیفه ساختـن یک حزب مخفی به تنهایی ازآن رهبران زیرزمینی است،هرعضوحزب بایدبرای سازمان مخفی کارکندوازطریق این کادرهای جدیدحزب،ارتباط حزب وتوده‌هابرقرارخواهدشد. تنهاازاین پس است که رهبران زیرزمینی قادرخواهندبودبعنوان رهبران کارکنند. از اینرودراین عصرفراخوان اصلی درمقابل حزب چنین است ـ هرعضوفعال حزب باید یک گروه فعال حزبی تشکیل دهد.میبایدباسیاستهای انقلابی این گروههای‌فعال رابرانگیخته‌و متهورشان ساخت.وظیفه تشکیل گروههای فعال،وظیفه اصلی همه اعضای حزب درتمـــام جبهه‌هاخواهدبود.حال چقدرطول می کشدکه بتوانیم این فعالان رابه عضویت حزب ارتقاء دهیم بستگی بدین داردکه این فعالان چه تعدادفعال جدیدمی توانندجذب کنند.تنهـــا آنوقت می توانیم بسیاری ازکادرهای حزبی که برای پلیس ناشناخته اندبدست آوریم و تمام مشکلات رهبران زیرزمینی درحفظ ارتباط بابدنه حزب ناپدیدخواهدشد.برخـــی ایده‌های رویزیونیستی میان مادرباره مسائل سیاسی وسازمانی وسازمانهای توده ای وغیره دراینجامورداشاره قرارگرفته است.امروزاعضای حزب بایدبرسرهرجنبش توده ای باز ـ اندیشی نمایند.درسبک جنبش ما،درتفکرسازمانی ما،بسخن دیگرتقریبادرهمه عرصه هـای زندگیمان،رویزیونیسم لانه کرده است. تازمانیکه آنراریشه کن نکنیم،حزب نویـــن انقلابی رانمی توان بناکردوفرصتهای انقلابی درهند ازدست خواهدرفت.تاریخ مـــا را نخواهدبخشود.

ـــ از"هشت سنـــد"(۶۷ ـ ۱۹۶۵)

ـ " مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن رابه پیش ببریم!"

۵در دوره بعدازانتخابات،رهبریت حزب عزمشان راجزم کرده اندتادرست بـودن پیش بینی‌های مارااثبات کنند.دفترسیاسی وظایف مارانشان داده است:"مبارزه بـرای

مصون داشتن وزارتخانه‌های غیرکنگره‌ای ازدست ارتجاع بایست بدوش گرفته شود. یعنی کاراصلی مارکسیستهانه تشدیدمبارزه طبقاتی بلکه بایدگدایی برای وزارتخانه‌ها باشد. ازاینروبرای محکم کردن پایه اکونومیسم درطبقه کارگرفراخوان برای مجمعی از کارگران حزبی صادرشد. وبلافاصله بعدازآن،تحت رهبری وزارتخانه،یك موافقتنامه صلح درکارخانجات صنعتی امضاگردید. کارگران ازگراوCHERAO منع شدند. چه چیز دیگری می توانست بیان عریانتری ازسازش طبقاتی باشد؟ به کارفرمایان حقوق کاملی برای استثمارمی دهندوبه کارگران می گویندکه پیکارنکنید. به محض اینکه حزب کمونیست به حکومت پیوست ـ که درنتیجه یك جنبش عظیم توده‌ای ـ سرکارآمده بود، راه سازش طبقاتی راانتخاب کرد. رهبران چین اززمانهای قبل پیش بینی کردند، آنهایی که برسراختلافات ایدئولوژیکی بین المللی،سیاست بیطرفی رادنبال می کنند بزودی راه اپورتونیسم رابرخواهندگزید. واکنون رهبران چینی می گویندکه این بیطرفان درواقع رویزیونیست هستندوبزودی به اردوگاه ضدانقلاب خواهندرفت. ماشاهداین حقیقت درکشورخودبوده ایم. مادرمقابل چشمان خوددیده ایم چگونه به طبقه کارگرخیانت شده. درکناراین جریان اظهارات رهبرحزب کمونیست،هاری کریشناکونار راقراردهید. اونخست قول دادکه زمینهای دایر vested lands رادرمیان دهقانان بی زمین تقسیم خواهدکرد. سپس مقدارزمین،آب رفت. بالاخره اواعلام کردامسال همه چیزهمانطورخواهد ماندکه بوده. مسئله فوق الذکریعنی درآمدحاصله ازکل زمینها،به امانJ.L.R.O سپرده شد. ازدهقانان خواسته شددرخواستنامه‌هایشان راتسلیم نمایند. و گفته شدکه دهقانان نبایدبزورزمینهاراتصرف کنند،هاری کریشنابابو نه تنهاعضوکمیته مرکزی حزب کمونیست است بلکه دبیر "کریشاك سابای"(مجمع دهقانی)بنگال نیزمیباشد بنابه دعوت کریشاك سابای اوبود که درسال ۱۹۵۹ دهقانان جنبشی رابرای تصرف زمینهای دایر وزمینهایی که بطورغیرقانونی انتقال یافته بودپیش بردند. حکومت بودمالکان زمین شروع به سرکوب کرد. رأی به اخراج صادرشد. بازدربسیاری مواردهقانان زمینهاراترك نکردند ـ آنها زمینها راباقدرت وحدت اهالی روستاهادردستشان نگهداشتند.

آیارهبرکریشاك سابا بعدازآنکه وزیرشدازجنبش آنان حمایت کرد؟ خیر، آنچه اوگفت بدین معنابودکه زمینهای دایردوباره تقسیم خواهدشد. چه کسی آنراخواهدگرفت؟ درخصوص این موضوعJ.L.R.O کریشاك سابا راموردمشورت قرارخواهدداد. اماآیابرطبق نظرآن عمل خواهدشد؟ هاری کریشنا بابو دراین خصوص هیچ تعهدی نداده است. اما اگرJ.L.R.O نظرات کریشاك سابو راردکند،دهقانان بهیچوجه قادرنخواهندشدزمینها راتصرف کنند. ازاین نظرطولی نکشیدکه هاری کریشنا کاملا افشاشد. دراین مورد چه خواهیدگفت؟ آیااین عمل همانندعمل نوکران حکومت وجوته دارهانیست؟ حتی نمایندگان حزب کنگره نیزجرئت نکردنداین چنین بی شرمانه ازطبقات فئودال حمایت کنند. بنابراین وفادارماندن به دستورات رهبران حزب بمعنای پذیرفتن استثماروحاکمیت طبقات فئودال بدون هیچ قضاوتی می باشد. ازاینرواین مسئولیت کمونیستهاخواهدبود که نقش ارتجاعی ضدطبقه کارگراین رهبریت راافشاکرده وبااتخاذسیاست تشدیدمبارزه طبقاتی به پیش حرکت نمایند.

حال بازفرض کنیم دهقانان بی زمین وفقیرپیشنهادهاری کریشنابابو رابپذیرند و درخواستنامه‌هاراتسلیم کنند،درآن هنگام چه اتفاق خواهدافتاد؟این حقیقتی است که مقداری زمین کشت نشده درزمینهای دایروجوددارد،امامقدارزمینهای زیرکشت بیشتر است. دهقانانی هستندکه برروی این زمینهای زیرکشت کارمی کنند،امروزآنها یابا داشتن جوازازآن بهره می برند،یاسهمی به جوته‌دارهامی دهند. زمانیکه این زمینهابطور یکنواختی تجدیدتقسیم شوندمسلمادرمیان دهقانان فقیروبی زمین کشمکش بوجودخواهد آمد،ودرنتیجه آن،رهبریت دهقانان غنی برتمامی جنبش دهقانان برقرارخواهدشد. زیرا دهقان غنی فرصت گربه رقصاندن دارد،اوهمچنین درنفوذفئودالی شریك است. بنابراین هاری کریشنابابو نه تنهاامروزازدامن زدن به مبارزه سرمی پیچاند،بلکه درحال چیدن مقدماتی است که درآینده نیزجنبش دهقانی درمسیرزمجویانه حرکت نکند.

بااینحال،مابرنامه انقلاب دمکراتیك خلق رااتخاذکرده ایم که وظیفه آن انقلاب، اصلاحات ارضی بنفع دهقانان می باشد. اصلاحات ارضی زمانی بنفع دهقانان امکانپذیر است که ماقادربه ازبین بردن اقتدارطبقات فئودال درروستاباشیم. برای انجام این امر مابایدزمینهاراازدست طبقات فئودال بیرون بکشیم ودرمیان دهقانان بی زمین وفقیر

تقسیم کنیم. اگر جنبش ما در محدوده مرزهای اکونومیسم محصور بماند هرگز قادر به انجام آن نخواهیم گردید. ما شاهد بوده ایم هر منطقه ایکه در آن جنبشهایی بر سر زمینهای دایر وجود داشته، دهقانانی که این زمینها را اشغال کرده وموفق به دریافت جواز شده اند، از فعال بودن در جنبش دهقانی باز ایستاده اند. علت این امر چیست؟ زیرا بعد از گذشت یکسال کار آکتر طبقاتی آن دهقان فقیر تغییر یافته وبه دهقانی میانه حال تبدیل شده واز اینرو خواست اقتصادی دهقان فقیر وبی زمین دیگر خواسته او نیست. بنابراین اکونومیسم در وحدت دهقانان رزمنده شکاف بوجود آورده ودهقانان بی زمین وفقیر را در دلسردی فرومی برد. حامیان اکونومیسم هر مبارزه ای را بوسیله تعداد ماوندهای (واحدی در حدود ۸۲/۲۸ پوند ـ م) برنج آسیاب نشده به چنگ آمده یا تعداد بیقاسهای (Bighas واحدی در حدود ۴۰۴۷ مترمربع یا کمتر ـ م) زمین بدست آمده توسط دهقانان قضاوت می کنند. آنها هرگز با این معیار که آیا آگاهی رزمنده دهقانان افزایش یافته یا نه قضاوت نمی کنند. بنابراین آنان تلاشی برای ارتقاء آگاهی طبقاتی دهقانان بعمل نمی آورند. با اینحال می دانیم هیچ مبارزه ای بدون فداکاری نمی تواند صورت گیرد. صد رمائو به ما آموخته است هرجا که مبارزه هست فداکاری نیز هست. در مراحل ابتدایی مبارزه طبیعتا قدرت ارتجاع قویتر از قدرت توده ها خواهد بود. از این رو مبارزه طولانی مدت خواهد بود. از آنجائیکه توده ها نیروی پیشرونده هستند، قدرتشان روزبروز افزایش خواهد یافت، واز آنجائیکه نیروی ارتجاع میرنده است، قدرتش روزبروز کاهش خواهد یافت. بنابراین تا زمانیکه توده ها جهت فداکاری برانگیخته نشوند هیچ مبارزه انقلابی ای نمی تواند موفق گردد. اکونومیسم از این دیدگاه پایه ای انقلابی دور شده وبه کوچه تاریک دیدگاه بورژوایی می رسد. رهبران حزب باکل فعالیتهایشان دقیقا چنین می کنند. اگر ما همه جنبشهای دهقانی گذشته را مرور کنیم، خواهیم دید که رهبران حزب سازشها را از بالا بر دهقانان تحمیل کردند. ولی این مسئولیت رهبری حزب بود که رهبری رزمجوی طبقه کارگر بر جنبش دهقانی را برقرار میساخت. آنها قبلا چنین نکردند وحالا نیز این مسئولیت را انجام نمی دهند. اکنون آنها را ما می‌خواهند که متکی به قانون وبوروکراسی شویم. لنین نوشته است که حتی اگر یک قانون مترقی نیز تصویب شود، اگر مسئولیت اجرای آن به بوروکراسی واگذار گردد دهقانان به چیزی دست نخواهند یافت. بنابراین رهبران ما از لنین وراه انقلابی بسیار دور شده اند.

امروز انقلاب ارضی وظیفه لحظه کنونی ماست، این وظیفه را نمی توان تحقق نیافته رها کرد. وبدون انجام آن، هیچ کاری برای دهقانان نمیتوان انجام داد. اما پیش از انقلاب ارضی ضروریست که قدرت دولتی نابود شود. رک وپوست کنده، پیش بردن انقلاب ارضی بدون ازبین بردن ماشین دولتی بمعنای رویزیونیسم است بدین جهت اولین وعمده ترین وظیفه جنبش دهقانی امروز نابود کردن ماشین دولتی می باشد. اگر این در سراسر کشور وتمامی سطوح دولتی عملی نشود، آیا دهقانان آرام خواهند ماند؟ بهیچوجه، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون به ما آموخته است، اگر دهقانان هر منطقه ای را بتوان با افکار سیاسی به شوروشوق آورد، کار ازبین بردن ماشین دولتی در آن ناحیه می‌بایست به پیش برده شود. همین است که بعنوان یک منطقه آزادشده دهقانی معروف گشته است. مبارزه برای بوجود آوردن این منطقه آزادشده امروز عاجلترین ومبرمترین وظیفه جنبش دهقانی می باشد.

بدیده مایک منطقه آزادشده چیست؟ ما چنان منطقه دهقانی را منطقه آزادشده خواهیم خواند، که توانسته باشیم از آنجا دشمنان طبقاتی را بیرون کنیم. برای ساختن این منطقه آزادشده به نیروی مسلح دهقانی نیاز است. بهمراه این نیروی مسلح، که منظورمان سلاحهای دست ساز دهقانان است، به تفنگ نیز نیاز است. ما بایست درک کنیم که آیا دهقانان برای جمع آوری تفنگ حرکت کرده اند یا نه. دهقانان از کجا تفنگ بدست خواهند آورد؟ دشمنان طبقاتی مسلحند و در روستاها اقامت دارند. تفنگها را می بایست از دستشان ربود. آنها خودشان تفنگها را به میل خود نخواهند داد. از اینرو ما باید بازور تفنگها را بچنگ بیاوریم. برای انجام آن دهقانان رزمنده می بایست همه تاکتیکها، که از به آتش کشیدن خانه‌های دشمنان طبقاتی آغاز می شود، را فرا گیرند. جدا از این مسئله، ما تفنگها را طی حملات ناگهانی به نیروهای مسلح بدست می آوریم. منطقه ای که در آن قادر خواهیم بود کارزار ربودن تفنگ را سازمان دهیم بسرعت به منطقه آزادشده تبدیل خواهد گردید. بنابراین برای انجام آن، لازم است سیاست برپایی مبارزات مسلحانه، درمیان جماعت دهقانی وسیعا گسترش یابد. بعلاوه، لازم می باشد گروههای رزمنده مخفی کوچکی جهت پیشبرد

کارزارجمع آوری تفنگ سازمان داده شود.همانگونه که اعضای این گروهها سیاست مبارزه مسلحانه رامی گسترانند،همزمان سعی خواهندکردبطورموفقیت آمیزی برنامه کنگـــرت جمع آوری تفنگهارانیزعملی سازند.جلوه مبارزه صرفاباجمع آوری تفنگهاتغییرنمی کند ـ تفنگهای جمع آوری شده می بایست مورداستفاده قرارگیرد.تنهاازآن هنگام قدرت خلاقه دهقانان رشدکرده وتغییری کیفی درمبارزه صورت خواهدگرفت.

این امرتنهامی تواندتوسط دهقانان فقیروبی زمین ـ متحدان استوارطبقه کارگر ـ انجام پذیرد.دهقان میانه حال نیزیک متحداست ،اماروحیه جنگنده اش به شدت جنگندگی دهقانان فقیروبی زمین نیست.ازاینرواونمی تواندهمزمان باآنهاپابه عرصه مبارزه گذارد. اونیازبه مقداری زمان دارد.بدین خاطراست که تحلیل طبقاتی برای حزب کمونیســت یک ضرورت است.ازآنرو رهبرکبیرچین،صدرمائوتسه دون ،ازهمان ابتدااین وظیفه را انجام دادوقادرگردیدبدرستی رهنمون مبارزه انقلابی راارائه دهد.بنابراین مسئله عمده درکارسازمانی مابرقراری رهبری دهقانان فقیروبی زمین درجنبش دهقانی است.رهبری دهقانان فقیروبی زمین درپروسه سازمان دادن جنبش دهقانی توسط سیاست مبـــارزه مسلحانه برقرارخواهدشد.زیرافقط آنهاانقلابی ترین نیرودرمیان طبقات دهقانی هستند. یک سازمان جداگانه کارگران کشاورزی به این امرکمکی نخواهدکرد.بعکس، یـــک سازمان کارگران کشاورزی‌ومجزاگرایش بسوی جنبش تردیونیونی مبتنی براکونومیسم راافزایش داده واختلافات میان دهقانان راشدیدترمی کند.این سازمان،وحدت طبقات متحدراارتقاءنمی دهد،زیرادرنظام ارضی ماستثمارطبقه فئودال است که مشخصه عمـــده اســـت.

دراین رابطه مسئله دیگری ظاهرمیشود ـ مسئله سازش بامالکان کوچک.برخـــورد کمونیستهادراین موردچه خواهدبود؟ مبنای قضاوت مادرموردهرسازش این است که درسمت چه نیرویی قرارگرفته ایم.بنابراین نمی توانیم ازطبقه دیگری علیه آنان حمایت کنیـم. درسراسرجنبش دهقانی،کمونیستها دهقانان فقیروبی زمین رامجبورکرده بودند منافـــع خودشان رابه نفع خرده بورژوازی رهاسازند.درنتیجه این مسئله،دهقانان فقیروبی زمین روحیه جنگندگی خودراازدست می دهند.مابایدهمچنین طرزبرخوردجداگانه ای دررابطه بادهقانان میانه حال وغنی داشته باشیم.اگربه دهقانان غنی بماننددهقانان میانه حال برخوردکنیم،دهقانان فقیروبی زمین احساس دلسردی خواهندکرد.وبازاگربه دهقانان میانه ـ حال همانطوربرخوردکنیم که به دهقانان غنی می کنیم،شوروشوق جنگندگی دهقانان میانه ـ حال کاهش می یابد.بنابراین کمونیستهامی بایدرهنمودهای صدرمائورابیاموزندودر هـــر منطقه تحلیل طبقاتی ازدهقانان راارائه دهند.

دهقانان هندمکرر ومکررسربه طغیان برداشته اند.مکررومکرر درجستجوی رهنمود ازسوی حزب کمونیست بوده اند.امادرگذشته ازبیان اینکه سیاست مبارزه مسلحانه و کارزارجمع آوری تفنگ تنهاراه است امتناع ورزیدیم.این راه طبقه کارگراست، راه رهائی،راه برقراری جامعه ای آزاداز استثمار.امروزدهقانان درهرایالت هند ناراضـــی هستند،کمونیستهابایدراه رابه آنهانشان دهند.این راه،راه ســـیـــاســـت مبـــارزه مسلحانه وکارزارجمع آوری تفنگ است.مابایداین تنهاپرچم رهائی رابرافراشتـــه نگهداریم.انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی چین علیه هرنوع خودخواهی،گروه گرایـــی، رویزیونیسم،دنباله روی ازبورژوازی،ستایش ایدئولوژی بورژوایی اعلام جنگ کـــرده ـــ تاثیرسوزان آن انقلاب به هندنیزرسیده است.ندای آن انقلاب چنین است ـ استوارانه آماده همه گونه جانفشانی باشید،موانع رایک به یک ازمسیربرچینید،پیروزی مسلمـــاز آن ماخواهدبود."بگذارامپریالیسم درهرشکلی ظاهرشود،بگذارازکمک زشتترین تارهای عنکبوتی رویزیونیسم مدرن برخوردارشود،اماناقوس مرگ نیروهای ارتجاعی بصدادرآمده، تابش انوارمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون تمامی تاریکیهارازدوده ومحســو خواهدنمـــود.

طبیعتا،این سئوال ذهن مارابخودمشغول خواهدکرد ـ درآنصورت آیادهقانان هیـــچ نیازی برای سازمان دادن جنبشهای توده ای برپایه خواستهای قسمی دراین دوره ندارند؟ مسلمانیازوجودداشته ودرآینده نیزوجودخواهدداشت.زیراهندیک کشورپهناوربوده ودهقانان نیزبه طبقات تقسیم شده اند.بنابراین استانداردآگاهی سیاسی نمی توانددرتمامی مناطق ودرمیان تمامی طبقات دریک سطح بماند.ازاینروفرصت وامکان جنبشهای تـــوده ای دهقانان برپایه خواستهای قسمی همیشه وجودخواهدداشت وکمونیستهابایددرهمه زمانهـــا

حداکثر استفاده را از آن فرصت بکنند.

باچه تاکتیکهایی جنبشها را بر سرخواستهای قسمی رهبری می کنیم، وهدف آنان چه خواهدبود؟ نکته اصلی تاکتیکهای ما این خواهدبود ببینیم آیا بسیج وسیع دهقانان وجود دارد؟ هدف اصلی ما این است که ببینیم آیا آگاهی طبقاتی دهقانان ارتقایافته است یا نه. آیا آنها درجهت مبارزه گسترده مسلحانه حرکت کرده اند. جنبشها بر سرخواستهای قسمی مبارزه طبقاتی را تشدید کرده، آگاهی طبقاتی را درمیان توده های وسیع ارتقاء داده، توده های وسیع دهقانی را برای فداکاری برمی انگیزد، مبارزه به مناطق جدیدوجدیدتری گسترش خواهدیافت. جنبشها بر سرخواستهای قسمی می توانند هرشکلی بگیرد، اما کمونیستها بایدهمیشه نیازبه اشکال بالاتری ازمبارزه رامیان دهقانان رواج دهندتحت هیچ شرایطی نبایدکوشش شود، هرشکلی که دهقانان پذیرفته اند را بعنوان بهترین شکل تایید کرد. در واقع، کمونیستها بایدهمیشه سیاست انقلابی را ترویج نمایند، یعنی سیاست مبارزه مسلحانه وکارزاربرای جمع آوری سلاح. علیرغم پیشبرد این تبلیغ، دهقانان ممکن است به روش نمایندگی توده‌ای Mass Deputation تصمیم گیری کنند، ومابایدآن جنبش را رهبری کنیم. دردوره ترور سفید، موثربودن نمایندگی توده ای هرگزنبایدکوچك شمرده شود، زیرا این نمایندگیهای توده ای است که بطورفزاینده ای دهقانان را به مبارزه کشاند. جنبش برای خواستهای اقتصادی هرگزغلط نیست، اما رهبری کردن این مبارزات به شیوه اکونومیستی، یك جنایت است. واین نیزجنایت است که ترویج شودآن جنبشها بر سرخواستهای اقتصادی بخودی خودشکل مبارزات سیاسی می گیرد، زیرا این خود کرنش به خودروئی است. هیچکدام ازاینهانمی توانند راه توده هانشان دهد، یاشیوه هارا روشن کندوجانفشانی درمبارزه را برانگیزد. تنهایك وظیفه دریك مرحله مبارزه وجوددارد. جزبا انجام آن، مبارزه نمی‌تواندبه مرحله بالاتری صعودکند.

امروزآن وظیفه خاص، سیاست مبارزه مسلحانه وکارزارجمع آوری سلاح می باشد، اگراین وظیفه راکناربگذاریم، هرکاری هم که انجام دهیم مبارزه به مرحله بالاتری صعود نخواهدکرد، مبارزه سقوط کرده وسازمان ازرشدبازخواهدماند، به همین ترتیب تنها یك راه برای انقلاب هندوجوددارد ـ راهی که توسط لنین نشان داده شد ـ نیروی مسلحانه خلق وتشکیل یك جمهوری. لنین درسال ۱۹۰۵ گفت حتی اگرامکان بنای آن درسراسر روسیه امکان ندارد، هرجاکه امکان دارد، این دورابناسازید. صدرمائوتسه دون راه مورد اشارهٔ لنین راغنی بخشید. اوتاکتیکهای جنگ خلق راآموزش داده، ورهائی چین ازاین راه حاصل گشت. امروزدرویتنام، تایلند، مالایا، فیلیپین، برمه، اندونزی، یمن، کنگوسلئیرولدویل و سایرکشورهای آفریقاوآمریکای لاتین ازاین راه متابعت می شود. درهندنیز ناگاها، میزوها مردم منطقه کشمیرآن راه رابرگزیده اند ـ راه نیروهای مسلح واداره امورتوسط جبهه رهائی. بنابراین امروزبایدبه طبقه کارگرفراخوان داده وگفت که طبقه کارگر باید رهبری رابرانقلاب دمکراتیك درهنداعمال نماید، واین وظیفه بوسیله برقراری رهبری طبقه کارگربرمبارزات متحداصلی اش یعنی دهقانان انجام پذیراست. بنابراین مسئولیت آنهاست که جنبش دهقانی راسازمان داده وآن مبارزه رابه سطح مبارزه مسلحانه ارتقاء دهند. بخش پیشروطبقه کارگربایدبه روستاهارفته ودرمبارزه مسلحانه شرکت کند. این وظیفه اصلی طبقه کارگراست. "جمع آوری سلاح وتشکیل پایگاههای مبارزه در روستاها" ـ این چیزیست که آنراسیاست طبقه کارگر، سیاست کسب قدرت می نامند، مابایدطبقه کارگررابااین سیاست برانگیزیم. همه کارگران رادرتردیونیونهاسازمان دهید ـ این شعارآگاهی سیاسی طبقه کارگررابالا نمی برد. البته این بدان معنانیست که ماهرگز نبایدتردیونیون تشکیل دهیم، بلکه منظورمان آن است که کادرهای انقلابی حزب را در تردیونیونهانمی بایدمحصورنگاهداریم ـ وظیفه آنهاپیشبردکارزارهای تبلیغاتی درمیان طبقه کارگراست، یعنی ترویج سیاست مبارزه مسلحانه وسیاست کارزاربودن تفنگ و ساختن سازمان حزب. وظیفه اصلی مادرمیان خرده بورژوازی نیزپیش بردن تبلیغات سیاسی وتوضیح اهمیت مبارزه دهقانان است. بسخن دیگر، درهمه عرصه های حزب وظیفه عبارت است ازتوضیح اهمیت مبارزه دهقانان وفراخوان برای شرکت درآن مبارزات. هراندازه که مابتوانیم این کارراعملی سازیم، تاهمان حدبه مرحله رهبری آگاه درانقلاب دمکراتیك می رسیم. مخالفت بااین راه پایه ای مارکسیستی ـ لنینیستی حزب تنهاازسوی رویزیونیستهانیست. رویزیونیستهاصریحاراه سازش طبقاتی رابرمی گزینند، بنابراین دریدن ماسك آنان ساده است. اماشکل دیگری ازمخالفت درون حزب وجوددارد که

بقیه درصفحه ۸۸

۱۹ ژوئن ـ روز قهرمانی
سالگرد خیزش در زندانهای پرو

۱۹ ژوئن ۱۹۸۶ ـ روز قهرمانی !
۱۹ ژوئن ۱۹۸۷ ـ درود بر سنگرهای درخشان نبرد !
۱۹ ژوئن ۱۹۸۷ ـ کی می‌رود ز خاطر ، خون روان یاران :
افتخار بر زندانیان انقلابی جان باخته در پرو
۱۹ ژوئن ۱۹۸۷ ـ از جنگاوران اسیرکه برای انقلاب در سراسر جهان می‌رزمند ، حمایت کنید !

نوزدهم ژوئن ۱۹۸۷ ، سالگردقیام قهرمانانه زندانیان انقلابی درپروووکشتاروحشیانه آنان توسط حکومت جنایتکاراین کشوراست . جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ودیگرنیروهای مائوئیست وانقلابی جهان که شعاررفقای خوددرزندان زنان "کالائو" راپایدارنگاه داشته اند،براین پیمانندکه خون روان رفقای‌خود راهرگزازیادنبرند. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ یکی ازاحزاب تشکیل دهندهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که رهبری جنگ خلق درپرورابعهده داردوافرادش رابخاطربرپاداشتن چنین جنگی اسیر ساخته اند ـ طی بیانیه ای رسمی اعلام کرده "روز۱۹ ژوئن برای همیشه بعنوان روزقهرمانی ،ثبت گشته است".

یکسال پیش ، اسرای جنگی درسه زندان لیما،دربرابرتوطئه کشتاربرپاشده توسط رژیم ، به مقاومت برخاستند(آنهاپیش ازاین ازطریق مطبوعات وطرق دیگربطوروسیع این توطئه رامحکوم کرده بودند). آنها بابدست آوردن تعدادقلیلی اسلحه ،زندانبانان رااسیرساخته ،زندانهارا تحت کنترل خویش درآوردندو خواستارگردن نهادن حکومت به توافقنامه ای شدندکه جهت محافظت ازجان زندانیان به امضارسیده و درآن ارادهٔ خلل ناپذیرشان به پیشبردجنگ خلق منعکس شده بود. درزندان جزیرهٔ "اِل فرونتون" زندانیان با نیزه ،فلاخن وسایر سلاحهای دست ساز بمدت ۲۴ ساعت در برابر آتشبارهای نیروی دریائی و هلیکوپترهای دشمن مقاومت کردند.

ازمجموع ۷۵ زندانی در"کالائو" ، ۲ نفرکشته و ۶ تن زخمی شدند. درزندان "لوریگانچو" همهٔ ۱۳۵ اسیری که متهم به عضویت وهواداری ازحزب کمونیست پروبودند ،بقتل رسیدند. حداقل صد تن ازآنان بعدازدستگیری توسط قوای نظامی سبعانه کشتارشدند. تعدادکشته شدگان درزندان "اِل فرونتون"قریب به ۱۱۵ تن بود. تابحال ازسرنوشت سایرین که تقریبا نیمی ازکل اسرا راشامل میشدند ،اطلاعی در دست نیست . بسیاری ازآنهابه سیاهچالهای مخفی نیروهای مسلح منتقل شده تا تحت شکنجه قرارگرفته"بازجویی شده وسپس گمشده اعلامشان کنند. علیرغم وعده های دروغین دولت گارسیا که خود فرمان این کشتار را داده بود،تابحال هیچیك از افسران و حتی پرسنل نیروهای نظامی که مسئولیت اجرائی فرامین را بعهده داشتند،مورد اتهام قرار نگرفته اند. از سرنوشت بسیاری از زندانیان نیز کماکان اطلاعی در دست نیست. درعین‌حال ،صدها تن همچنان به مبارزهٔ خود در برابر ارتجاع وحشی ادامه میدهند.



حرکت بخون خفتگان "ال فرونتون"، "لوریکانچو" و "کالائو" بمثابه سرمشقی از روحیهٔ کمونیستی نهراسیدن از سختیها و مرگ، در مسیر مبارزه برای امحای هرنوع ستم و استثمار طبقاتی، برای همیشه مشعل راه توده‌های انقلابی سراسر جهان خواهد بود. ما بمناسبت نخستین سالگرد "روز قهرمانی" ۳ فراخوان زیر را اعلام میکنیم:

* خاطرهٔ رفقای بخاک افتاده در پرو را گرامی بداریم، و در این فرصت جنایات بی‌وقفهٔ دیروز و امروز کارسیا و قدرتهای امپریالیستی شرق و غرب که حامیان این رژیمند را محکوم کنیم. می‌باید با فراخواندن پرولتاریا و ستمدیدگان جهان به حمایت از جنگ خلق در پرو و آموختن از قهرمانی کمونیستی این بخاک افتادگان، یاد آنها را گرامی بداریم؛

* از تمامی مبارزین انقلابی اسیر در سراسر جهان حمایت کنیم. در قطعنامهٔ دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خطاب به "جنگندگان راه انقلاب که در اسارت بسر میبرند" آمده است که "شما بهترین گواه آنتاگونیسم شدید میان نیروهای امپریالیسم و ارتجاع از یکسو، و نیروهای انقلاب از سوی دیگر میباشید. زندانهای جهان بیان فشردهٔ این درگیری طبقاتی و عرصهٔ جاری مبارزه است. مقاومت دلیرانهٔ شما منبع الهام عظیمی است برای جنبش بین المللی مارکسیست لنینیستی ـ جنبشی که همانند شما در مواجهه با شکستها و تهاجمات تسلیم نگشته و اینک وحدت سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی خویش را برای تدارک هجومی نوین در نبرد تاریخی جهت تسویه حساب با امپریالیسم و کلیه مرتجعین استحکام میبخشد." ما میباید همبستگی خودرا با این زندانیان انقلابی نشان دهیم و جهت رهائی آنان بجنگیم؛

* رفقای ما در پرو زندانها را به "سنگر درخشان نبرد" تبدیل کرده‌اند. جنگجویان اسیر در هیچ جا نباید بخود اجازه دهند که بوسیلهٔ مقامات تحقیرشده و یا به تسلیم واداشته شوند. آنها نبایدبهیچ طریقی بدام نظرگاه حاکمان دربغلتند، بلکه میبایدخودراوقف انقلاب کنند؛ میباید پرچم و خط انقلابی و اصیل مارکس، لنین و مائو را برافراشته داشته و بهرطریق ممکن از مبارزات ستمدیدگان سراسر گیتی فعالانه حمایت کنند. اسرای جنگی در پرو بهمراه کمونیستهای قهرمان زندانی سراسر جهان در راه نبرد بخاطر رفیعترین و بهترین آرمانها ـ یعنی رهائی تمامی بشریت و دستیابی به جهان کمونیستی ـ سختترین شرایط و حتی مرگ را با آغوش باز پذیرا شده‌اند. ما تمامی زندانیان سیاسی را به الهام از این مبارزه فرامیخوانیم.

ما صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کلیه عناصر و نیروها را در این روز ـ "روز قهرمانی" ـ فرامیخوانیم که یاد رفقای بخاک افتاده در پرو را بزرگ دارند، این جنایات را افشاء کنند، از تمامی زندانیان مبارز انقلابی در سراسر جهان به حمایت برخیزند و با برپائی آکسیونهای مختلف بدین فراخوان پاسخ مثبت دهند. ما از این زندانیان نیز میخواهیم که در سیاهچالهای دشمن خدمات نوینی به مبارزهٔ انقلابی ارائه دهند. ○

کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی


¡ CONQUISTAR LA CONDICION DE PRESO
ESPECIAL PARA AVANZAR MAS !
RPND
FSP
PCP

جان باختن در راه حزب و انقلاب

نوشتهٔ رفیق گونزالو ★

آنان رشد اولیه خود را مدیون توده‌های پرتلاش بودندوراه رفتن را از توده‌ها آموختند. تفکر آنان را مبارزهٔ طبقاتی شکل داد و حزب این عمده‌ترین و عالیترین شکل سازمان اجتماعی، آنان را به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشهٔ مائوتسه دون، اندیشهٔ راهنما مسلح نمود و آگاهی سیاسیشان را ارتقاء داد. آنان را در ارتش چریکی خلق متشکل ساخت و روحیه جنگندیشان را تقویت نمود، آنان را با توده دهقانان فقیر بهم‌آمیخت و جسم روحشان را در کورهٔ هماره روشن جنگ خلق آبدیده نمود. هنگامیکه اسیر جنگی شدند، هرگز بزانو درنیامدند بلکه به نبرد، بسیج و تولید ادامه دادند، و با نبردهای سرسختانهٔ خود سیاهچالهای کثیف دولت کهنه و فرسودهٔ پرو را به سنگر درخشان نبرد بدل نمودند.

پیشروی جنگ خلق و ضربات پر طنین، دقیق و پایان‌نیافتنی آن ارتجاع را همچون کفتار زخم خورده سخت در لاك خود فرو برد. و خواسته‌های صاعقه‌وار جنگ خلق در کابوس آشفته و تیره وتار دولت آپرا که اکنون بیش از هرزمان دیگر چهره‌ای فاشیستی و کورپوراتیویستی یافته منعکس شد. این تندر بر جاه طلبیهای بیکران و اقدامات فریبکارانه "رهبر" دولت آپرا بشدت فرودآمد. بدین جهت ارتجاع متشکل از دولت و گارسیای جنایتکار، برای درهم‌کوبیدن قاطعانهٔ جنگ خلق و واردآوردن ضربه‌ای نابودکننده بر آن، طرح توطئه‌ای شوم و نقشه‌ای پلید ریختند. زندانیان جنگی در افشای توطئهٔ جنایتکارانهٔ قتل‌عام، و در دفاع از انقلاب و جان خود به شورش برخاستند. طرح رسوا و دهشتناك قتل‌عام طبق دستورات و اجازهٔ دولت مبنی بر کوتاهی نکردن در اعمال هرآنچه لازم است، با جنونی افسارگسیخته و خشمی جنایت‌کارانه و تباه کننده توسط نیروهای مسلح و پلیس‌علیه مردم بمرحلهٔ اجراء درآمد. اما این اقدام با مقاومت سرسختانه، آهنین و سرکش رفقا ـ این جنگجویان و فرزندان توده‌ها ـ روبرو گردید. این پسران و دختران خلق، درفش ایدئولوژی، شهامت و قهرمانی خویش را در گرماگرم مصاف جوئی و خشم رزمندهٔ خود به اهتزاز درآوردند؛ و این خفاش مرتجع از خون آنان سیراب شد تا بلکه آرامش مردگان را برقرار سازد. رفقای ما با بار سنگین زخمها و ضایعات ایستادند و جاودانه شدند و بنای سه‌گانه و پرعظمت سنگرهای درخشان نبرد در اِل فرونتون، لوریکانچو و کالائو را برپاساختند. این نقطهٔ عطف تاریخی، همواره گویای عظمت "روز قهرمانی" خواهد بود.

دولت فاشیست و کورپوراتیویست حزب آپرا و فردی که با زیرپانهادن قوانین حکومتی خودشان ادعای ریاست جمهوری دارد قصد داشتند ضربهٔ نابودکننده و قاطعانه‌ای را وارد کنند، اما نتیجهٔ کار برعکس شد؛ از اینرو آنان بشدت آبروباخته شده و در مرداب نابودی و بحران سیاسی لاینحلی فرو رفتند. و بدین ترتیب شورش زندانیان جنگی، اگرچه به قیمت جان باختنشان تمام شد اما پیروزی معنوی، سیاسی و نظامی عظیمی برای حزب و انقلاب دربرداشت؛ و بیش از هر چیز بر انجام موفقیت‌آمیز جهش بزرگ، مهر طلائی کوبید و شالودهٔ برنامه نوین جهت توسعهٔ مناطق پایگاهی انقلابی، که نخستین کارزارش دولت پرو را بیش از هر زمان دیگر بلرزه درآورده و بیشترین تأثیر جنگ خلق را درداخل و خارج برجای نهاده را پایه‌ریزی نمود. بدین جهت اسیران جنگی همچون قهرمانان حماسی میدان نبرد را از آنسوی مزارشان فتح میکنند، زیرا در پیروزیهای نوین ما آنها زنده‌اند و میجنگند. زیرا حضور دائمی و قدرتمندشان را احساس میکنیم که به ما الهام میبخشند و می‌آموزند که امروز و فردا و همواره جان خود را در راه حزب و انقلاب فدا کنیم.

افتخار بر روز قهرمانی
پرو، ژوئن ۱۹۸۷

★ رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو میباشد.

به مناسبت شهادت عده‌ای از رهبران و اعضای

شعله‌های نبردی قدرتمنددرون برج وباروی اوین برای انقلاب فروزان گشت . شعله نبرددرضدیت با جمهوری اسلامی سرکشیدوبرتوش ایران رازیرپانهادوازمرزهانیزگذرکرد . این نبردرژیم خمینی رامجبور ساخت که درست درحصارخون آلودآهن وسیمان اوین، طعم شکستی گزنده رابچشد . زندانیان سیاسی انقلابی بیاخاستند،مرگ راتحقیرکردندونشان دادندکه درفش انقلاب میتواندبرضدانقلاب وتسلیم طلبی که رژیم بدان امید بسته است،فایق آیدوبایدچنین شود.

درچندماهه گذشته،زندانیان انقلابی دست بمبارزه‌ای سازش ناپذیر- منجمله بشکل اعتصاب غذا- زدندورژیمی راکه عاجزانه می‌کوشیدکه آنان رامطیع سازدبجنگ طلبیدند . زندانیان انقلابی ازطریق این اعتصاب غذاونیز بابکارگیری اشکال دیگرمبارزه،شکنجه مداوم وتهدیدبه اعدام را بریشخندگرفته واستوارانه تعهدایدئولوژیك خودبه انقلاب رااعلام نمودند.مبارزه برای طردتوابین وبیرون کردن آنها از محیطی که زندانیان انقلابی درآن حضوردارند،انعکاسی ازاین تعهدبود. درروز ۱۶ اسفند ۱۳۶۵، جمهوری اسلامی وحشترده درمقابل مبارزه انقلابی رشدیابنده درون زندان، جبونانه وازسراستیصال دست به‌اعدام بیش از۲۰ تن از زندانیان انقلابی زد - که حداقل ۹ تن ازآنان زندانیان جنگی وابسته به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)بودند. رژیم اسلامی مستاصل از روحیه مصاف جویانه وتعرضی که درمیان زندانیان سیاسی سربلند کرده ، ودرتلاش مذبوحانه برای خفه کردن این روحیه دست به این کشتارزد. رژیم پی‌بردکه این مبارزه بیان فشرده ودرعین حال الهام‌بخش آن روحیه ایست که دربین توده‌ها درحال پاگرفتن است . رژیم باآگاهی به شکستی که ازاین انقلابیون خورده بود، بسرعت ومخفیانه وتحت مراقبت شدیدنیروهای سرکوبگرش به دفن اجسادرفقایمان پرداخت تاهیچکس براین جنایت جبونانه آگاهی نیابد. رژیم ارتجاعی اسلامی بابزدلی وترس، اجسادابن عزیزان رادرگوشه‌ای خلوت ودور از انظاردفن کردوتا مدتهاخبراعدام راحتی ازخانواده‌هایشان مخفی نگاه داشت . حال آنکه همین رژیم بودکه تاچندوقت پیش قلدرمنشانه لیست اعدامهای روزمره‌اش رادرمطبوعات انتشارمیداد تا بدین طریق ازمردم زهرچشم بگیرد. گفتارهای اسلامی به خانواده این رفقاگفتندکه "ماآنهارادرمکانی متفاوت دفن کردیم چون آنان بادیگران فرق دارند" ! اتفاقا این گفته، بیان حقیقت است . چراکه آنان واقعامتفاوت هستند. آنها پیشاهنگ هستند. توده‌هائی که شیفته آرمانهای انقلابیندابن حقیقت راعمیقادرك میکنند . این رفقانماینده دهها میلیون توده تحت ستم واستثمار،نه فقط درایران ، که درسراسرجهانند.آنهانماینده انقلابند.

اینك رژیم خمینی درعذاب ازبارفزاینده بحرانهای داخلی،بیشترازهرزمان دیگرازشبح انقلاب بهراس افتاده است . جمهوری اسلامی خمینی درتنگناواستیصال بسرمیبرد. تشدیدهمان تضادهائی که شرایط عینی سرنگونی رژیم منفورشاه رافراهم آورد،اینك رژیم اسلامی راکه بهمان اندازه رژیم پیشین ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم است ، تهدیدمیکند. جمهوری اسلامی درمعرض تهدیدانفجاربس شدیدترجامعه قرار گرفته است . تلاش رژیم برآنست که برنظامی بحران زده و معوج تکیه زندوبه حاکمیت خویش تداوم بخشد،حال آنکه باهرتکان درعرصه ملی وبین المللی این نظام بلرزه درمی‌آید. رژیم جمهوری اسلامی در راس ساختار اقتصادی - اجتماعی نشسته که درسیستم امپریالیستی تنیده شده است - واز "بخت بد" او امپریالیسم نیزدربدترین وضعیت خودبعدازجنگ جهانی دوم بسرمیبرد.دراین میان ، جنگ ایران وعراق همچون جانوری هیولا مانندبیش ازپیش قربانیانی رابکام خودمیکشدومنابع به تاراج رفته اقتصادی راتهی میسازد. زمانی رژیم کوشیدتااین جنگ رابمثابه ابزاری برای اعمال حاکمیت وسلطه خودبرتوده‌ها و نیز جهت بندزدن به شکافهای ریزودرشت درون خویش بکارگیرد. امروز، همه اینهابه ضدخودبدل گشته است : هردورجنگ به تشدیدخشم مردم ونیز به جدال درون صفوف دشمن پامیدهد. مضاف براین ، رژیم مجبور

اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

است جنگ خونین دیگری رانیزبه پیش ببرد. ارتجاع‌در تلاش است که مقاومت قهرمانانه مردم کردستان راسرکوب نماید. ماشین تبلیغاتی رژیم اسلامی که برعوامفریبی مذهبی استواراست ،تسلط خودبرتوده‌هارا از دست داده وحکومت خمینی برای مهارزدن برمردم وکنترلشان مجبوراست نهادهای شبه نظامی خودرا در هرروستاو کارخانه ،دانشگاه ومدرسه ، اماکن و مؤسسات عمومی و.... گسترش دهد. اینهاهمه براین واقعیت دلالت دارندکه فرصتهای انقلابی عظیمی درشرف تکوینند. اینك بیش ازهرزمان دیگررژیم ناچار است جهت مقابله بادرفش انقلاب به باقیمانده توان ناچیزش پناه بردوبخود قوت قلب بخشد. اینك بیش ازهرزمان دیگر ،رژیم نیازمندحمله به نیروی پیشاهنگ است تاازبسیج توده‌هابه گردآن وبه اجرادرآمدن مراسم تدفین جمهوری اسلامی ممانعت بعمل آورد.

هرسال، حوالی سالگردقیام آمل، کمپرادورهای اسلامی با اعدام زندانیان جنگی وابسته به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به انتقامجوئی از تشکیلات ماودرواقع انتقام ازتوده‌های پرولتروتحت ستم دست میزنند. اینبارنیزتعدادی ازرفقای اعدام شده کسانی بودندکه درجنگ سربداران درجنگلهای آمل تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران ضربات مهلکی بردشمن واردآورده بودند. درمیان این رزمندگان سربدارکسانی بودندکه درسالهای متعاقب شکست موقت انقلاب ،علیه جریان پرقدرت انحلال طلبی وتسلیم جوئی که درصفوف رهبران کمونیست وانقلابی پیشین به راه افتاده بود، مبارزه کرده ونقشی پراهمیت در به اهتزاردرآوردن قدرتمنددرفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه‌دون وبرچم براه انداختن جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی سرخ ایفانمودند،درمیان این جانباختگان رفقائی بودندکه وظیفهٔ دشوار و بس جدی بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران رابدوش کشیدند ـ تلاشی که به برگزاری شورای ارزشمند چهارم سازمان دربهار۶۲ انجامید. دراین میان رفقائی بودندکه بطورجدی وظیفهٔ حیاتی احیای اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ،جمعبندی تجربه گذشته ،تصفیه خطاهاوانحرافات ،وامرتدارك برپائی جنگ انقلابی رابه پیش بردند. آنهانقشی حیاتی درالهام بخشیدن ودرسازمان دادن آنانکه مصمم بودند حتی یك گام هم درمواجهه بامشکلات عقب ننشسته وبه اندازهٔ سرسوزنی به بورژوازی زمینه ندهند، داشتند. آنها همچنین بطورخستگی ناپذیربه کسانیکه به پرچم کمونیسم انقلابی وفادارمانده بودنداماجهت گم کرده و دستخوش گیجی شده بودند،آگاهی وجرئت بخشیده وسازمانشان میدادند. آنهابی‌باکترین و پیگیرترین در مواجهه باپیچ وخمهای جاده انقلاب وازجمله پرجرئت‌ترین راهیان خلاف جریان بودند. چرا که آنان ماتریالیستهائی پیگیربودند. آنهامدافعان پیگیرانترناسیونالیسم پرولتری وتبارزمشخص آن در شرایط امروز ـ یعنی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند. جرئت کردن ،خلاف جریان رفتن ،شورش‌ـ گری واردآوردن ضربات انقلابی برهرآنچه پوسیده وکهنه است : اینهابودنداصول مقدس وتخطی ناپذیر رفقای ماحتی زیرچنگال خونین رژیم خمینی. آنها جنگیدند تازندان رابه سنگردرخشان نبردبدل سازند. آنها درآنجانیز طلایه‌داربهاربودند.

رژیم ، توده‌های تحت ستم واستثماررااز این رهبران محروم ساخت ، لیکن آنان باروحیه کمونیستی و مصاف جوئی انقلابی خودبه منبع الهام پرولترهاوانقلابیون سراسرجهان بدل گشتند. رژیم اسلامی درمیدان نبردبهای هرقطره خونی که برزمین ریخته است راخواهدپرداخت .

زنده باد انقلاب !

زنده بادکمونیسم!

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) فروردین ۱۳۶۶

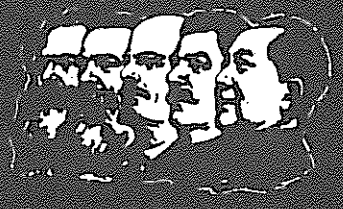

بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آزیت / پروپ (ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست) ، کمیتهٔ منطقه‌ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی • حزب کمونیست نپال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمینیکن) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ ازسوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای م.لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی زیر احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادائی ، کردی،مالایائی نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل (پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

به اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با اندوهی عمیق خبر اعدام جبونانه قریب به ۳۰ تن از زندانیان سیاسی انقلابی، منجمله بیش از ۹۰تن از رهبران وکادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) رادریافت کرد. این رفقادرفش تابان انقلاب پرولتری رادرسیاهچالهای خصم به اهتزازدرآوردند. وهمین موضع، یعنی دست نکشیدن ازآرمانهای انقلابی و خوارشمردن تسلیم‌طلبی وخیانت، آنچنان تهدیدی نسبت به رژیم خمینی بحساب می‌آمدکه وی راهمچون جانوروحشی زخم خورده به حمله‌ای سبعانه وادارنمود.

طی چندسال اخیر، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) درگیرنبردی دشواروحیاتی بوده است ـ نبردی جهت بازسازی نیروهای اتحادیه بعدازشکست موقت انقلاب، ونیزجمعبندی ودرس آموزی ازتجارب مثبت ومنفی گذشته، ودفاع ازمارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون درمقابله بااامواج روحیه باختگی که صفوف جنبش ایران رادربرگرفته بود. درمیان این جانباختگان رفقائی قرارداشتندکه نقشی بسیار مهم دراین نبردبازی نمودند. گامهای مهمی که دردوره اخیرتوسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به پیش برداشته شده، شاهدیست برخدمات ماندنی که آن رفقابه انقلاب پرولتری درایران کردند.

امروزرژیم ارتجاعی خمینی ازهمیشه ضعیفتراست. مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی انقلابی طلایه‌دارخیزش نوین مبارزه انقلابی درایران است. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) مسئولیت عظیمی رادرتدارك وبرپائی جنگ خلق بردوش دارد ـ تنهاچنین جنگی قادراست امپریالیسم وارتجاع رادرایران درهم بکوبدوبااینکارسهم بزرگی رادرساختمان یك جهان سرخ ودرخشان کمونیستی اداکند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همیشه شانه به شانه شماخواهدجنگید. موضع شجاعانه رفقای جانباخته مابسیاردورتر از دیوارهای زندان اوین وحتی ورای مرزهای ایران بگوش خواهدرسید. همراه باهم، اندوه خودرابه نیرو بدل نموده ومبارزهٔ انقلابی را تشدید خواهیم کرد.

زنده باد خاطره رفقای جانباخته!

سرنگون بادرژیم ارتجاعی خمینی!

پیش بسوی ایران دمکراتیك نوین!

زنده بادکمونیسم!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



نوشته ت. مارتین

"اومردیست که ازجذابیتی استثنائی وفریحه ای مشاطه گرانه وآرامش بخشی برخورداراست.وقتیکه احساسات برچهره فوق العاده حساس اش،جاری میشود،گوئی نسیم تابستان است که برسطح آب ،می-دود.اوطی صحبت ،خودمانی،انعطاف پذیر وبرخوردارازاعتمادبنفس کامل بود. او دربحث سرسخت امامؤدب بودوهنگامیکه ما ازحقوق بشرسخن میراندیم،مسئله ایرلندشمالی راپیش میکشید...چگونه چنین شخصیت خوب وانسانی میتواند نظام شوروی رابگرداند ؟"[1] دنیس هیلی، ازحزب کارانگلستان.

"جذابیت،فریحهٔ خوش،واکنش سریع، تلاش دریافتن دلائل قانع کننده و توسل-جوئی اندك به هوچی گری ،به ناگهان فاکتوری انسانی درتخاصمات شرق وغرب واردنمود. این عامل بنوبه خودباعث کاهش تنش گردید.آشکاربودکه وی شخصی نیست که برای ریختن بمب هسته ای برسرغرب مترصدفرصت باشد"[2] (ژورس مدودف ،یك "مارکسیست" شوروی مخالف رژیم).

"شوروی برای پیاده کردن برنامه عظیم توسعه خودمحتاج صلح است."[3]
(میخائیل گورباچف)

افرادبسیاری هستندهمچون مدودف، این ناراضی روسی،که برخی خصوصیات شوروی راتقبیح میکنند،اماچنین استدلال میکنندکه گورباچف حداقل ازامتیاز "واقع بین"تر و"انسان" تربودن نسبت به "دیوانه"جنگ طلب ارتجاعی حاکم بر آمریکا،برخوردارست.معنی این ایده آنست که ریگان،تاچر،کُهل وشرکای آن-هاغرب رابسوی تشدیداختناق وارتجاع به پیش میبرند،درحالیکه گورباچف رو بجانب وجهت دیگری داردوعلیه اپوزیسیون محافظه کارخودش که مخالف برنامه گلاسنوست (فضای باز) اوهستند، میجنگد.این دیدگاه مؤید تصویری است که خودگورباچف درموردسیاست شوروی ارائه میدهد:اومدعیست که به میلیتاریسم و توسعه طلبی پشت کرده است تابتواندمنابع وامکانات کشور را برای حل مشکلات داخلی خودبکارگیرد. اومدعیست که انعطاف پذیری وی درمورد کنترل تسلیحاتی باغرب نشانگراین برنامه است.

بسیاری ازاین نیروها،درحالیکه به گورباچف امیدبسته اند،ازاین شکایت دارندکه اوزیاددراین جهت تلاش نمیکند وبیش ازآنکه عمل کندشعارمیدهد. بقول آنها : "مسائل درسطح شعارهای عمومی باقی میمانند."نامه ای ازسوی گروهی ازشهروندان ناراضی شوروی دربکی ازهفته نامه های این کشوربنام"اخبار مسکو"که ازپرچمداران گلاسنوست است، به چاپ رسیده وطی آن چنین بحث شده که رفرمهای واقعی ازحدصحبت و تقاضافراترنرفته اند: "گورباچف،مدرك نشان بده !"

آقای گورباچف تاکنون تاآنجاکه ضروری بوده،مدرك روکرده است.مطمئنا اوفریبکارونیرنگ بازاست،امامشکل گورباچف این نیست که اوناتوان از ارائه قول خوب است،یادر"تهاجم صلح-آمیزخود" کند میباشد،ویاگلاسنوست در "دمکراتیزه"کردن شوروی خوب پیش نمیرود.مسئله اینست که خود این سیاست-هاارتجاعیند.این سیاستهابخشی از"چرخش



بدرون"نبوده بلکه جزئی ازافزایش اختناق وارتجاع درداخل وخارج است،چرا که امپریالیستهای شوروی برای فائق آمدن بربحرانی که با آن روبرویند در تدارك درهم شکستن مقاومت درداخل وخارج ازکشوروبرپائی جنگ جهانی علیه رقبای امپریالیست خودهستند.نکته این نیست که گورباچف ازریگان"انسان"- تراست،این منطق نظام امپریالیستی ونه وجههٔ شخصی نمایندگان است که امپر- یالیستهارابه تبعیت از راهی که در پیش می گیرند،وادارمی کند.

بحران شوروی

امروزه حتی خودرهبران شوروی هم مجبوربه اعترافندکه این کشوردربحران بسرمی برد.خطراتی که درحل این بحران نهفته است،ازخودبحران عمیقترند. گورباچف اوضاع رودرروی سوسیال امپر- یالیستها راچنین جمعبندی می کند: "ما درزمانی بحرانی بسرمی بریم... یك لحظه رانباید ازدست داد.هرآنچه که برنامه ریزی شده بایدبموقع خود انجام شود،چراکه باسرنوشت وشکوفائی کشور- مان،موقعیت سوسیالیسم درصحنه بین- المللی وتحکیم صلح درسراسر جهان، روبروئیم[۴]." این وارنه گوئی امپریالیستی است : بجای "شکوفائی" بخوانید فلاکت وستم ،بجای "سوسیالیسم" بخوانیدسوسیال- امپریالیسم،وبجای "صلح"بخوانیدجنگ. اماعلیرغم وارونه بودن ،سخن گورباچف بدرستی درك رهبران شوروی ازشدت بحران رودررویشان وعاجل بودن حل آنرا القاء می کند.این مسئله بازتاب احیای سرمایه‌داری دردهه پنجاه درشوروی است.سوسیال امپریالیستهای شوروی علاوه بر مواجهه بامقاومت توده‌های خلق درخارج وداخل ازکشور،همچون‌افغانستان وشورشهای اخیردرآلماآتا،بامحدودیتهای تقسیم کنونی جهان نیزروبروشده اند. اقتصادشوروی دیگربرای تغذیه یك دوره توسعه اقتصادی پررونق،ازمنابع بومی یابین المللی برخوردار نیست. نزول نرخ رشداقتصادشوروی ، نرخ بازگشت سرمایه وسرمایه گذاری، نرخ رشدقدرت تولیدی وغیره،سایر نقایص اقتصادشوروی‌وآنارشی گریبانگیر آن،بحران گسترش یابنده در اروپای شرقی،عدم توانایی شوروی درادغام اقمار خوددرجهان سوم بدرون‌یك امپراطوری منسجم اقتصادی،و... نمی‌توانندصرفامحصول عملکردیك بوروکرات شلخته باشندکه یك دستگاه سالم رابه نادرستی بکار گرفته است آنهاخصایص یك نظام اقتصادی سرمایه‌داری درمرحله امپر- یالیستی‌اند.این نظام درحالیکه در برخی بخشها جهش میکند،برخی دیگررا به اضمحلال میکشاندونمیتواند خود را از محدودیتهای مرتبط به تکامل تاریخیش و بویژه محدودیتهای‌ناشی ازتقسیم کنونی جهان ،رهاسازد.

بحران شوروی درغیاب ،یك تجدید ساختارکامل ازطریق جنگ جهانی،برای این امپریالیستها حل‌ناشدنی‌است.رفرم- های اقتصادی گورباچف مؤثر واقع نخواهدشدونمی‌تواندچنین مهمی رابانجام رساندوعلیرغم آنکه آنها را "رفرمهای رادیکال" و"بازسازی بنیادین" می نامد، چیزی بجزاقدامات نیم بند و محدود نیستند.این رفرمهابه توسعه وتشدیدهمان مکانیسمهای استقراریافته سرمایه داری شوروی،محدودمیشوند.تحکیم نقش مرکزی

سود (که اخیراً سرمقاله پراوادا آنرا سود ـ رابمثابه "زنجیری توانا برای سوسیالیسم" ! ستوده است) بعنوان هدف تولید، افزایش قطب بندی ورقابت در میان توده‌ها ازطریق قطعه کاری، پاداش‌های بیشتر وسایر انگیزه‌های مادی بویژه برای مدیران، متخصصین علمی، وکارگران مرفه، توسعه اعتبارات، افزایش قیمتها ـ برنامه‌هایی برای بزرگترین افزایش قیمتها در شوروی، درنظر گرفته شده است ـ وکاستن ازمزایای اجتماعی. تاکنون چند تن ازسیاستمداران امپریالیست غرب در "انقلابات" ریگان وتاچر قول داده اند که اقدامات مشابهی (مانند اقدامات گورباچف) به عصرجدیدی ازتوسعه اقتصادی منتهی خواهدشدولی همه شان فقط به آنارشی روزافزون، قروض داخلی و بین المللی، پولاریزه شدن بیشترجامعه، استثمارحادتروتشدیدتخاصمات بین دو بلوک، منتهی شده اند؟

روغنکاری ماشین جنگی

هدف کلیدی رفرمهای گورباچف، روغنکاری ماشین جنگی شوروی است. یک کارشناس غربی، درموردبرنامه ریزی اقتصادی پنج ساله جاری، می گوید "ژنرالها می توانند درحمایت ازبرنامه مدرنیزاسیون اقتصادی گورباچف، دست ودلبازی نشان دهند. بسیاری ازعرصه‌هایی که برای سرمایه گذاری تعیین شده اند، بویژه بخشهایی ازصنعت ماشین سازی، شالوده دوربعدی مدرنیزاسیون نظامی است. کامپیوترها نیز (دراین برنامه ـ ریزی ـ م) ازبرترین اولویت برخوردارند. درحقیقت، بسیاری ازاولویتها، بنظرلیستی ازخواسته‌های نظامی اند[6]". فی الواقع، تاکیدبرعلم وتکنولوژی که سراسربرنامه گورباچف راتحت نفوذ خوددارد، ازنظر رویزیونیستها کلیدتدارکات جنگی است. مارشال اوکارکف که یکی ازرهبران ارتش شوروی، ودرارتباط سیاسی نزدیک باگورباچف است، چنین بحث می کند که "هیچ چیزمثل ارتش بوضعیت اقتصاد، بستگی ندارد. تسلیحات، تاکتیکها وحتی استراتژی، برسطح تولیدو وسائل ارتباطی ومخابراتی متکی است." اودرجای دیگر می گوید: "جهت افزایش آمادگی نظامی کشور، امروزه بیشترازهرزمان دیگر ضروری است که بین بسیج واستقرار نیروهای نظامی وکل اقتصاد، هماهنگی بوجودآورد..." نتیجه‌گیری اوازسخنانش این فراخوان بود، که تغییر اقتصادشوروی "برای وضعیت جنگی تدارک دیده شود"[7].

این عرصه پنهان برنامه مدرنیزاسیون اقتصادی گورباچف است. رفرمهای اورا صرفانبایددرحدنظامیگری محدودنمود. یکسری معضلات واقعی اقتصادی گریبان‌گیرش هستندکه اودرجای خودبدانها می‌پردازد ـ که بررسی آنهاازچارچوب این مقاله خارج است. نکته دراینجاست که گورباچف وشرکاء درصدد احیای اقتصاد شوروی برای یک دوره درازمدت توسعه درزمان صلح نیستند. برنامه‌های آنها جهت "شتاب بخشیدن به توسعه اجتماعی واقتصادی" بناگزیرباشتاب بخشیدن به توسعه نظامی وتدارکات جنگ جهانی وسرکوب ضدانقلابی، گره میخورد.

گلاسنوست : گامی درجهت صحیح؟

حلقه کلیدی دراین تلاش ارتجاعی گلاسنوست پرهیاهوی گورباچف. است که "پیش شرط" سایر رفرمهای او بوده وبه ناچار مابقی آنهابدون این پیش نخواهند رفت. رسانه‌های گروهی شوروی، آنرا بعنوان دمکراتیزه کردن راستین جامعه شوروی ستوده اند، بسیاری ازکسانیکه غالبا اختناق هیئت حاکمه شوروی راتقبیح میکردند، ازگلاسنوست استقبال نموده اند: مثلا مدودف میگوید که، "من میل ندارم چنین نتیجه گیری کنم که رفرمهای گورباچف بی ارزشند. اوقول "تغییرات" در درعرصه فرهنگی داده وفی‌الواقع تحولات کاملاسریعی بوقوع پیوستاند. من نمیگویم که دمکراسی کامل برقرارشده، بلکه بهبودی واقعی رخ داده است." او سپس خواستارتعمیق وگسترش این تحولات می‌گردد. بعبارت دیگر، آنهامی گویند تازه اول کاراست وبالاخره پس ازمدتها اطلاعاتی به بیرون درزمی کنند، مثلا هنگام انفجارچرنوبیل، حداقل مردم می‌دانستندچه اتفاقی افتاده، چراوچگونه تأثیرات رادیواکتیو ازآنهازدوده میشود.

درحقیقت، لب مطلب گلاسنوست اینست که ارتجاع درشوروی می‌خواهد برای انجام چنان جنایاتی بسیج شود که چرنوبیل درمقام مقایسه باآن، حکم مقدمه پاورقی یک کتاب رادرتاریخ بخود اختصاص میدهد. سئوال اساسی ازگلاسنوست اینست که فضای بازبرای چه کسی؟ابروی کدام سیاست ؟

هدف کلیدی گلاسنوست، عبارت از بسیج کلیه آن اقشارجامعه شوروی که بطورخاص اززندگی دریک کشورامپریالیستی بهره‌مند گشته اند، ازقبیل غارتگریهایش نشئه شده، وبه امتیازاتش عادت کرده اند. همانگونه که این بخشها باقبول رشوه‌هاوانگیزه‌های مادی جدید تحرک میابند، بهمان گونه نیزازنظر سیاسی توسطگلاسنوست بسیج می شوند. مثلا، نامه‌ای راملاحظه کنیدکه چاپ آن درجرایدمسکونیوز، ولیتراتورنایا گاتز تا درجرایدغربی جنجال برانگیخت. این نامه توسط گروهی ازناراضیان شوروی که درغرب درتبعیدبسرمیبرند، نوشته شده بود؛ ترکیب آنهاناهمگون بوده، و از سوسیال دمکراتهای هوادارغرب تانوع سولژنیتسین هوادارشوونیسم روسیه کبیرکه آشکاراخواستاربازگشت به ارزشهای روسیه تزاری ماقبل انقلاب، کلیسای ارتدوکس روسیه وغیره، است) رادربر می گرفت.

ناراضیان چنین بحث میکردند، که هنوزتضییق حقوق درشوروی پابرجاست و هیچ تضمینی برای ابرازعقیده آزادانه برای افرادی مثل آنها وجودندارد. آنها نامه خودراچنین به پایان بردندکه چاپ این نامه که انتقادی آشکار ازنظام شوروی بخاطرفقدان آزادی روشنفکران است، خوددلیلی مهم بروقوع تحولات واقعی میباشد. سردبیرمجله مسکونیوز، نه تنها نامه آنهارابه چاپ رساند، بلکه گفت: "خوب، حالا دیگرچه؟". اوسپس درپاسخی علنی بدانهاچنین مطرح نمودکه گرچه ناراضیان میتوانستندپیش ازگورباچف شکوه‌هایی محقانه داشته باشند، اما اکنون پایه‌ای ریخته شده که همگی آنها، مرتجعین علنی ویاالیبرالها، به وطن باز گردند وباهم برای اتحادشوروی کارکنند. وی سپس درخاتمه درفراخوانی آشکاربه شوونیسم روسی گفت: "بایدمتذکر شوم که درتاریخ مهاجرت روسیه کسی راسراغ ندارم که زندگی کردن درخارج رابر زندگی درسرزمینش ترجیح داده و از اولین فرصت برای بازگشت استفاده نکرده باشد."

به یکدیگربرسیم، به سرزمینمان روسیه بازگردیم، برای روسیه کارکنیم ـ این آن نوع سیاستی است که گلاسنوست ترغیب میکند. امپریالیستهای شوروی با مشکل خاصی دررابطه بااین اقشاردست ـ پرورده امپریالیسم، روشنفکران، دانشمندان وغیره، رویاروینند. ازآنجاکه غرب تاریخاً دارای تفوق اقتصادی برروسیه بوده

وامپراطورچپاولگر بزرگتری نیزهست، بسیاری ازافراداین اقشاراگرچه اساساً نسبت به سوسیال امپریالیسم وفادارند، امادرغرب میتوانندازنظرمادی وضع بهتری داشته باشند،وتاحدودی نیزازآنها الهام بگیرند.گورباچف وشرکاء بهیچوجه قصدمقابله با ارزشهای ارتجاعی آنان راندارند،بلکه صرفامیخواهندآنها را در جهت منافع شوروی وبیش ازهمه منافع روسیه کبیر،بکارگیرند.بالاخره، اگر آنهادوستدارامپریالیسم اند،آیانمیتوانند این ارزشهارادر"مملکت خود"بیشتراز خارجه دوست داشته باشند؟

احیای "باندهای سیاه"

قصدواقعی پشت گلاسنوست رامی‌توان ازشیوهٔ جنجالی برخوردبه گرود "پامیات" (خاطره)نیزفهمید. پامیات گروهی از نوع باندهای سیاه سابق است،که اخیرابر پایه ایدئولوژی سرسخت وارتجاعی، راسیستی روسیه کبیر،وضدنژادسامی در جهت حفظ "خلوص"روسیه و "عدم تمکین" آن دربرابرهرنوع تأثیرات "خارجیان" ایجادگردیده است.اخیراجراید شوروی مقالاتی به چاپ رسانده اندکه طی آنها، درعین حال که به اندرزدادن به هوا - داران این ایده پرداخته اندامابطور واضحی شیوع و رواج آن را در میان اهالی روس منعکس کرده اند - ومانندااین است که بگویندیك شوونیست روس پیگیربودن مسئله ای عادی بوده و یااینکه زیادامرمهمی نیست!

بعلاوه،بوریس یلتسین ،رئیس حزب درشهرمسکو وقهرمان گلاسنوست ومرید گورباچف ،اخیراطی گفتگوبا پامیات در تالارشهرمسکو(که بسیارموردتبلیغ قرار گرفت)اعلام داشت،ازآنجاکه این گروه صادقانه منافع سرزمین پدری رادنبال میکنند،لذا ازمشروعیت قانونی بر - خورداراست! ین یك تاکتیك آشنای سیاستمداران امپریالیست است که با ابرازتفاهم نسبت به افراطی ترین مرتجعین ،هم درپی حفظ فاصله آبرومندانه خودباآنهایندودرعین حال علنا آنها را تشویق میکنند.

گروه دیگری بنام "جنبش احیای سوسیالیستی" که آشکارااز رهبران عالی - رتبهٔ حزب تشکیل یافته یك بیانیهٔ ۱۷ صفحه‌ای منتشرساخته استو طی آن مدعی است که گورباچف به حدکافی وباسرعت مکفی پیش نمیرود، آنهاعلنا اظهارکرده اند که اگرتحولات بیشتری درشوروی بوقوع نپیوندند،شوروی درمقابله باآمریکادر عرصه رقابت جهانی بازنده خواهدبود؛ بحثشان برسراین نیست که آیا باید با سوسیال امپریالیسم مخالفت نمود یا نه، بلکه بحث برسراینست که چگونه منافع ارتجاعی آنرا باید ارتقاء داد.

نکته اصلی گلاسنوست اینست که پایه اجتماعی سوسیال امپریالیستها رابه اتحادمواضع تهاجمی‌تر ترغیب نماید تا بتوانندسیاستهای ارتجاعی خودرا در پس نقاب "صدای مردم شوروی" پنهان سازند. آیابهمین دلیل نبودکه لنین خاطرنشان ساخت "دمکراسی بورژوایی بهترین پوسته برای حاکمیت طبقه بورژوازی است؟یکی ازمهمترین مباحثی که گلاسنوست بدان دامن زده است،مسئله مجازات مرگ است. این مسئله،همگامی کامل افکار عمومی بورژوایی،ازارتجاعیون گرفته تا لیبرالها،راباعث شده است. سردبیران جرایدچنین جمعبندی راادامه داده اندکه اکثرکسانیکه با آنها مکاتبه کرده اند، موافق تداوم یاحتی افزایش مواردمجازات مرگ بوده اند.[10] (مادراینجا به بحث در موردااین که آیاسوسیال امپریالیستها توانایی کنارنهادن مجازات مرگ را دارندیاندارند،نمی پردازیم). این شیوه‌ای بورژوادمکراتیك است: مسائل وارونه جلوه داده میشوند، اقدامات ارتجاعی بعنوان "تقاضای دمکراتیك مردم" وانمودمیشوند،وایی درحالتیست که خودبورژوازی زمینه رامی چیند و از انحصارخودبررسانه‌های گروهی،آموزشی وغیره استفاده می کنند تاچارچوب و جهتگیری مباحثات راتنظیم کند،واین "تقاضا" راالقاء کند(ویاحتی کاملا بطور مصنوعی چنین تقاضائی راایجادکند).

"اعتماد و امید" بستن به متخصصین جنگ وارتجاع

علاوه بردامن زدن به میهن پرستی وارتجاع،گلاسنوست سایرمنافع مهم سوسیال امپریالیستهای شوروی در بسیج کلی‌تراین اقشارمرفه درجهت اهداف ارتجاعی راتأمین میکند.همانگونه که تاتیانا تسا: وسکایا،اقتصاددان مجله نووسیبیرسك اظهارمیدارد،عقب افتادگی جامعه ومحدودیتهای موجوددبردست ویای جرایدوتحقیقات ،نه تنها بر مدیریت اقتصادی بلکه بر"اعتمادمیان رهبری و مردم"لطمه واردآورده است.امروزه، برای اینکه نگفته گورباچف "یك‌لحظه رانباید ازدست داد" و "همه چیزبایدسروقت انجام پذیرد"، ضروریست که بورژوازی شوروی به این اقشاراین احساس را القاء کند که آنهاهم درجامعه شوروی نقشی دارند، وبدین ترتیب درآنها"اعتماد" بوجود آورد،بطوریکه بتواند بر روی فداکاری کامل آنهائی که درمناصب‌کلیدی اقتصادی وبالاخص ماشین جنگی‌اش قراردارند، اتکاءکند.گورباچف دراین رابطه بویژه برروی دانشمندان وپرسنل علمی حساب بازکرده است.اوهنگامیکه برنامه پنج ساله جاری راارائه میدادخواستار "پیشرفت علمی‌وتکنولوژیك سریعی"شدکه "کل برنامه براساس آن استوار است." معضل آنچنان است که گورباچف حتی به ساخاروف که علنااز‌غرب خواسته است اورادربرابرشوروی تقویت نماید نیزاجازه ابرازوجودداده است.بهر حال ساخاروف قبل ازآنکه به ستایش ازغرب روی آورشود،سازنده بمب هیدروژنی در شوروی بود - چرانتوان او وکسانی همانند اورامجددابه ساختن تسلیحات جدیدتر وبهتربرای اربابان امپریالیست "خودی" فرانخواند؟

انتخاب کادرها،تمرکززدائی در عرصه کنترل اقتصاد،وغیره که گورباچف مدعیست درجهت تعویض "قدرت "به‌توده‌ها" بخشی ازتدابیر"تمرکززدایانه"اوهستند و گلاسنوست راتکمیل می کنند.فی - الواقع ،تدابیر"تمرکززدایانه" برزمینه تمرکزهرچه فشرده‌ترقدرت دردست رهبران عالی رتبه حزب ،اعمال میشوند. این نکته نه تنهادرعرصه اقتصادی(روسهادر مقالات متعددی متذکرگشتندتحکیم نقش سودبمعنای این است که"روبل قاطعتر از هراهرم کنترل دیگر عمل می کند")، بلکه درعرصه سیاست نیزصادق است. در بیست وهفتمین کنگره حزبی، لیگاچف، دومین مقام عالیرتبه حزبی،گفت :"اکنون همه می دانندکه سیاست بذل اعتماد بدون بازرسی به کادرهایا بعبارت روشنتربدون هرگونه کنترل،درغالب مواردبجای بذل حدمعینی ازاعتمادنشسته بود... ازحالابعد کلیه کادرها باید فعالیتهای خودرابه رهبرانشان گزارش دهند."لیگاچف درادامه متذکر گردید،"مهمترین مسئله موردتوجه ما مسئله کادرهای نظامی است،یعنی کادر - هایی که انجام وظیفه حساس دفاع ازصلح

وامنیت مردم شوروی را تعهده دارند. ما به کادرهایی احتیاج داریم که کاملا نبض زمان را دردست داشته باشند" و "جوهر وظایف را دریابند". گورباچف وشرکاء بر آتش امیال نخبگان میدمند، از آنها مسئولیت سخت‌تر میخواهند، آنها را به تهاجم بیشتر ترغیب میکنند، واداراشان میسازند که توانایی خودرا جهت بسیج توده‌هابیازمایندوارتقاء دهند، آنهم تحت هدایت کاملا فشرده‌تر. آیا اینها دقیقا همان نوع تدابیرضروری برای تأمین تدارکات جنگ امپریالیستی نیستند؟ مارشال اوگارکف می گوید که افزایش آمادگی کشور، "بدون یك سیستم متمرکز باثبات درکشورودرنیروهای مسلح ... و حتی تمرکزبیشترمدیریت[11] ممکن نیست.

امپریالیستهای شوروی، برای بسیج یکسان کلیه اقشارپشت سربرنامه شان فراخوانهای عمومی صادرنمی کنند. فی ـ الواقع، آنهابدون استثنابخشهای تحتانی توده‌هاراکه بسیارناراضی وغیرقابل اعتمادند، بحساب نمی آورند. فدرو بور ـ لاتسکی، مفسرمجله لیتراتورتورنایا ـ گازته، تا واز اقارب گورباچف، مسئله رابدین شکل مطرح میکند، "مانباید در موردکارگران ودهقانان توهم داشته باشیم. بخش فعالی ازآنهاخواهان کار، پول بیشتر، کالای بیشتر، وسایل زندگی بیشتر، وشایدخانه وویلای خصوصی هستند. اماهمچنین، بسیارکسان وجوددارند که خواهان کارسخت ترنیستند. بنظرمن، امید مابرای اصلاحات و روندمکراتیزه کردن جامعه، قبل ازهرچیزبرپایه اراده سیاسی رهبریمان استوار است..."[12]. گلاسنوست، به نخبگان امیدبسته است، چراکه آنان تحت سوسیال امپریالیسم دارای منافعند، وبنا. بر این بهنگام لزوم ازخودمایه خواهند گذاشت.

گلاسنوست و "تحتانی‌ها"

اقشارتحتانی توده‌هاکه "خواهان کار سخت ترنیستند"، ازنظر سیاسی میبایست خردشده وبه انقیاددرآورده شوند وانکارها بسیج احساسات ارتجاعی وهمراه بـاآن، ازطریق سرکوب شدیدتر ازسوی دولت انجام میشود. کارزارهای انضباطی زمان آندروپوف، مجددامسئله روزشده است. مبارزه علیه‌بزه‌کاران ازکرملین ـ هدایت میشود، درست مثل مبارزات مشابه‌ای که کاخ سفید آمریکا (شدموادمخدر ـ م) انجام میدهد. یعنی ازسوی کسانیکه خود جنایتکار جهانی هستندوقصدشان ازاین امر، مشروعیت بخشیدن به اختناق است. ملیتهای تحت ستم یک آماج مشخص آنهاست. دولت نوع لیبرال‌تری ازایده‌های نوع "باندهای سیاهی" بامیات راروج می‌دهد ـ مثلا اسلاوهارابه پائین آوردن نرخ زادوولدتشویق می کند، وزنان روسی را به بچه دارشدن ترغیب می کند. گورباچف اخیرا باگماردن یك روس درراس حزب درجمهوری قزاقستان، تلاش نمودبرکنترل روسهابیافزاید. نتیجتاً شورشی بپاشدکه به درگیریهای سخت خیابانی علیه نیروهای انتظامی منجرگردید. جراید شوروی مسئولیت مسئله رابه گردن فساد بورو ـ کراتهای حزب انداختند. نقش بوروکرات! دروقوع این مسئله هرچه که بود، به شورش توده‌ها بـا داد. مسلما این احساس که آتوریته مستقیم روسها برای خلق تحت ستم آنجاناهنجارخواهد بود، مسئله راحادترساخت. باوجود اینکه گورباچف مجبوربه عقب نشینی شد، اما روش سختی درپیش گرفت ودستوراعدام حداقل یك "بلواگر" راصادرکرد.

گلاسنوست در نبردجهت خلق افکارعمومی ـ چیزی که گورباچف شدیدا درسطح جهانی دنبال میکند نیزبك سلاح بحساب میاید. اومکررابه این‌فخرمی‌فروشدکه نه تنهاشوروی بهترین امید صلح است، بلکه حتی درحال دمکراتیزه شدن نیزهست ـ اومی خواهدغرب را در میدان خودش شکست دهد. سالهاست که بورژوازی غرب انتقادات کینه‌توزانه ای علیه جامعه شوروی درزمینه هایی که نسبت به آن برتری دارد ـ مثل وفورکالاهای مادی، وخرده امتیازاتی که این وفور در اختیاراقشارمرفه قرارمیدهد ـ دامن زده است. بعلاوه، جنایات شوروی درافغانستان، چکسلواکی، لهستان وبسیاری مناطق دیگر، نقاب سوسیالیستی اینکشوررارنگ و ـ روباخته ساخته است. گلاسنوست همچنین تلاشی است برای رنگ ولعاب زدن به چهره شوروی ومسابقه باغرب درزمین آنها. هنگامیکه "ویکس"، مدیر اطلاعات آمریکا، شورویهارادرعرصه آزادی فرهنگی مورد انتقادقرارداد، "مسکونیوز" درپاسخ مسائلی رامطرح کرد، منجمله اینکه کتابهای نویسندگان آمریکایی که درشوروی منتشرمیشوندبیست برابرکتابهای نویسندگان شوروی است که درآمریکا انتشارمی یابند[13]. همینطور، مجله لیترا ـ تورنایاگازته تا، چنین به لاف زنی بر ـ خاست که تعدادکلیساهای لهستان به‌نسبت جمعیتش حتی بیش ازایتالیا یا اسپانیا است، وحتی تعدادکثیری ازکادرهای حزبی به کلیسامیروند! اگرتعدادکلیسای بیشتر وانتشارتعدادبیشتری ازکتابهای پرفروش آمریکاآنچیزی باشدکه قراراست ره ـ آوردگلاسنوست باشدمیاید گفت که مردم شوروی مسلماتابحال بیش حدنیازشان به آن دسترسی داشته اند.

گلاسنوست : محدودیت؟

آیاعرصه گلاسنوست "محدوده دارد؟ مسلماً. گلاسنوست علیه جنگ در افغانستان یاعلیه میلیتاریزه کردن جامعه شوروی اعتراض نمیکند. حتی تسلیحات هسته ای هم درمحدوده آن قرارنمی گیرند: گورباچف شخصایکی ازاعتراضات ضد هسته ای درغرب راکه قصد داشت کارخانجات هسته ای راموردتخریب قرار دهد، به "تروریسم هسته ای" متهم وآنان راتقبیح نمود ـ اتهامی بویژه تعجب آور ازسوی کسی که رهبریکی ازدوزرادخانه هسته ای جهان است. درعین حال شورویها نه تنهاکوره‌های اتمی آسیب ندیده چرنوبیل رامجددابکارمیاندازند، بلکه باایجادکوره‌های اضافی، آنرابه بزرگترین مرکزقدرت هسته ای روی زمین تبدیل می کنند!

ویابببینیدچه برسربحث درمورد امتیازات کادرهای حزب آمد، این‌مباحثه برای مدت کوتاهی درجرایدشوروی دامن زده شد. هنگامیکه این مباحثه ازمحدوده افشاء چنداختلاس بزرگ، که غالبا رقبای گردن کلفت گورباچف بودند، فراترفت وموقعیت ممتازبورژوازی بو ـ روکرات شوروی رابزیرسئوال برد، گورباچف شخصا آنرامتوقف کرد. اوگفت که انتقاداز "امتیازات غیرمشروع" که ازاختلاس وسوء استفاده ازموقعیت حاصل میشوندیك چیزاست، وحمله بر "امتیازات مشروع" ـ که ازنظراوثروت وقدرتی است که نجبای شوروی درمقابل کار سخت خود "حاصل "کرده اند ـ چیز دیگر، اینکارغیرقابل تحمل است. (ثروت و قدرت درازای کارسخت) ترجیع بندی است که سرمایه داران ازبرمیدانند.

امامشکل واقعی گلاسنوست این نیست که "محدود" است وبه حدکافی "تعمیق" نمی یابد. محدودیتهاومحتوای آن برای بورژوازی شوروی سودمنداست. مسئله‌اصلی گلاسنوست ترغیب ارزشهای

ارتجاعی است. درخواست "تعمیق" گلاسنوست ازهیئت حاکمهٔ شـــوروی، مثل اینست که آنها "تنها" ترغیب دیدگاههای امپریالیستی رابطورسهوی اجازه میدهند. در صورتیکه مسئله اصلی گلاسنوست ترغیب ارزشهای ارتجاعی است، که این خـود امپریالیسم شوروی را در مـورد مسائل مهـم افشا می کننـد. گلاسنوست لازم است که کشوده تر گردد. بلکه بالعکس گلاسنوست بخشابرای این طراحی شده که ازمقاومت رادیکال تر، تحت فشـار اقشارمرفه که پشت سرارزشهای ارتجاعی بسیج شده اند، جلوگیری کرده وآنرادرهم- شکند. بورژوازی شوروی درانجام این امر باعاملی روبرومیشودکه در محاسبـات دقیقش آنرابحساب نیاورده است. ایـن بسیج ارتجاعی بناگزیـر مقاومت ستمدیدگان رادامن میزند- نه بدین جهت که آنهاهم میخواهنـد "گلاسنوست راموردااستفاده قراردهنـد"، بلکه ازاین رو که مجبورخواهند بـود علیه واقعیت گلاسنوست ودیکتاتـوری بورژوازی هدایت کنندهٔ آن بپـا خیزند.

پرده کشیدن براین دیکتاتـوری ارتجاعی، یک نکته کلیدی گلاسنوسـت است. گورباچف تلاش میکندکه دروغهای تیپیک غربیها درموردد مکراسی را- با گزافه گوئی درمورد "دمکراسی سوسیالیستی بدون طبقه" - به نقاب سوسیالیستـی شوروی پیوندبزند. این چنین چیزی وجود ندارد. لنین خاطرنشان ساخت که هـر دولتی، یک شکل ازحاکمیت طبقاتـی است، "... سازمانی است برای استفاده سیستماتیک از زورتوسط یک طبقه علیه طبقه دیگر، توسط یک بخش ازافرادعلیه بخش دیگر، است."

"... مداومافراموش میشودکه امحاء دولت بمعنای امحاء دمکراسی است، یعنی زوال دولت بمعنای زوال دمکراسی است."[۱۵]

به اهتزازدرآوردن پرچم پوسیـده "دمکراسی بی طبقه" درانکارحقیقت فوق- الذکراست، چراکه میخواهدتوده هـای شوروی رابفریبد، آنهارابشت سرمنافـع بورژوازی بسیج کند، ونیروی قهریـه دیکتاتوری بورژوازی شوروی رادرزوورق منافع عمومی جامعه پنهان سازد. جـای تعجبی نیست که پرحرارت ترین هوادار گورباچف دراروپای شرقی، کسی بجـز ژنرال یاروزولسکی، این قهرمان کبیـر دمکراسی وطراح حکومت نظامی درلهستـان نیست!

توجه به معضلات داخلی یامسائل خارجـی؟

بخشی از "دیدگاه جدید" گورباچـف این است که شوروی بایدبه حل مشکلات داخلی توجه نماید. همانگونه که قبلا نقـل کردیم، گورباچف گفته بود، "شوروی برای به اجرادرآوردن برنامه های عظیم توسعه خود، به صلح نیازمنداست." سوسیال امپر- یالیستهاباتغییر اهداف، تحکیم دست- آوردها، وتقویت موقعیت سیاسی- نظامی خوددرسراسرجهان، فی الواقع نه روبـوی داخل بلکه چشم به خارج دارند.

بحرانی که گورباچف وشرکاء را بسیاربخودمشغول داشته، صرفامربوط بـه عملکرد درونی اقتصادشوروی نیست، بلکه کلا موقعیت بین المللی آنهارانیزدربـر- میگیرد. بهمین جهت، حل آن نیزازچشم- اندازی بین المللی برخورداراست. مشکلات شوروی درجهان سوم، یک جلوه مهـم از بحران بلوک شوروی است. باافزوده شدن یک دوجین برتعدادنومستعمرات شوروی- هم اکنون ازکوباگرفته تاآنگولا واتیوپی، تاویتنام وکامبوج - نفوذشوروی دراواخر دهه هفتاد درجهان سوم به میزان قابـل ملاحظه ای گسترش یافت. اماهنگام بـه قدرت رسیدن گورباچف مشکلات جـدی خوداجلوه گرساخته بودند. بسیاری از نومستعمراتی که دارای نزدیکتریـن پیوندهاباشوروی بودند، دربحران اقتصادی سخت گرفتارشده بودند: کوبا برنامـه ریاضت کشانه (جیره بندی) ازنـوع برنامه های صندوق بین المللی پول رابـه اجرادرآورده بود، درحالی که ویتنام بـر پایه اقتصادی که ازپائینترین سطـح استانداردهای زندگی درجهان برخوردار است مجبوربودکه مخارج لشکرکشی عظیم خودبه کامبوج راتأمین کند. شورویهـا مجبورشدندکه باغرب دراستثمارآنگولا وموزامبیک واردشراکت شوند. رژیمهای تحت الحمایه شوروی دربرخی ازکشورها، به کمک حرکاتی که موردحمایت مالـی غرب است، موردتهدیدجدی ویا تضعیـف قرارگرفتند. بطورخلاصه، علیرغم اینکـه شوروی حتی کمکهای نظامی - اقتصـادی خودرابه بسیاری ازاین کشورها افزایش داد، امابی‌ثباتی سلطه اش روبه افزایـش نهاد. این نکته نه تنهامنعکس کننـده محدودیتهای شوروی دربهم بافتن امپراتور- یشـی درچارچوب تقسیم کنونـی جهان است، بلکه همچنین رقابت بـا بلوک غرب رانیزدامن میزند.

هنگامیکه گورباچف موقعیت کلـی رویاروی سوسیال امپریالیستهاراجمعبندی میکرد، گفت، "... سرنوشت وشکوفایـی کشورمان، (و) موقعیت سوسیالیسم درعرصه بین المللی مطرح است." این بدبینی او بی جهت نبود. اماگورباچف مسلما تحت این شرایط، عقب نشینی نکرده وبه مسائل داخلی روی نیاورده است. بالعکس، او سوسیال امپریالیستها رادرافزایش رقابت باآمریکا، حتی درمناطقی که ازسابقـه تعلق به امپراطوری آمریکابرخوردارند، رهبری نمود.

مثلا، منطقهٔ اقیانـوس آرام که امپریالیستهای آمریکایی آنرا رسمـا "دریاچه آمریکایی" میخواندند رابنگریـد. در تابستان ۱۹۸۶ هنگامیکه گورباچف طی یک سخنرانی درولادیوستـوک - بزرگترین بندرگاه شوروی دراقیانـوس آرام - اعلام کردکه "شوروی نیز یکـی از کشورهای آسیاومنطقه اقیانوس آرام است"، واشنگتن منظورش رافهمیـد. این رقابتی بیسابقه دربرابرتوانایی امپریالیستهـای آمریکایی بود وگورباچف بدنبـال آن، سریعادست به یکسری فعالیتهازد- منجمله بازدیدوزیرامورخارجه شوروی ازاسترالیا برای نخستین بار، افزایش کمکهای نظامی به کره شمالی وویتنام، ایجـاد روابـط دیپلماتیک وبازرگانی بابرخی ازدولتهای جزایرپولینی، تشدیدفشارهای نظامـی و دیپلماتیک برژاپن، ومهمترازهمه، تلاش در جهت عادی سازی روابط باچین.

گورباچف درخلیج هم حرکت بـه سوی دولتهایی که سابقه طولانی درهوا- داری ازغرب دارندراآغازنمود - مثـلا تلاشهائی درجهت ایجادروابط بازرگانی حتی باعربستان سعودی، بابرای دادن پرچم خودبه کشتیهای کویتی. جنگ سـالاران شوروی اکنون درخلیج به تکاپوافتاده اند. شوروی مدعی است که او "تضمین کننـده امنیت خلیج" است اهمچنین، شـوروی در حالیکه ازتامین تسلیحات دوطرف جنگ ایران - عراق سودهنگفت میبرد، حتـی جسارت یافته که کنفرانس صلح را درمسکو برقرارسازدوخودرابعنوان قاضی اصلی سرنوشت منطقه ایکه آمریکا آنـرا "برای امنیت ملیش حیاتی" میداند، جـا- بـزند.

گورباچف درحالیکه بطورضمنـی کینه توزی ضدنژادپرستی گروههایی نظیـر پامیات راترغیب میکند، درخاورمیانـه

به گسترش روابط خودبا اسرائیل پرداخته وبرای تضمین اینکه یهودیان شوروی بجای آمریکارفتن مستقیمابه اسرائیل بروند،به مذاکره مشغول است.بدین ـ ترتیب اسرائیل سربازان بیشتری به کف می آورد.آری،معاملات پایاپای گورباچف چنین اند.درعین حال،گورباچف براشغال خونین لبنان توسط سوریه نظار کرده،وقدرت آنجارابا امپر ـ یالیستهای غربی تقسیم میکند،درحالیکه فلسطینیان یاازگرسنگی می میرند ویا توسط افرادمسلحی که توسط شورویها تسلیح شده اندکشته میشوند.

حتی درآمریکای لاتن که "حیاط خلوت"امپریالیسم آمریکامحسوب میشود، گورباچف مانورهای شوروی رامنجمله میان غولهای منطقه تشدید کرده و برنامه مسافرت بدانجادراواخر سال ۱۹۸۷ راعلام کرده است درمسکوشایع است که اوحتی ممکنست ازکوباونیکارا ـ گوئه مستقیمابه برزیل،مکزیک وشاید آرژانتین برود.

حمایت ازپادشاهان ارتجاعی وحتی فئودالی،بهیچوجه به معنای این نیست که شورویهاازرژیمهای به اصطلاح"مارکسیست ـ لنینیستی"که نومستعمرات شوروی هستند، استفاده نمیکنند.بلکه بعکس،این هم بخشی ازهمان سیاست بسیج حتی الامکان کلیه نیروهای ارتجاعی است.کمکهای نظامی شوروی به اقمارش افزایش یافته، وبه مجردبقدرت رسیدن گورباچف،هجوم جدیدی درآنگولا،موزامبیک،اتیوپی، نیکاراگوئه وافغانستان آغازگشته اند. افغانستان شادبهترین نمونه ازنیاز ادعائی شوروی به "صلح" است.

افغانستان : "شماهم قربانی خواهید شد..."

بابقدرت رسیدن گورباچف،دراین کشورنیزهجومی جدیدآغازشد،منجمله بمباران اردوگاههای پناهندگان افغانی درپاکستان،مین گذاری جاده های مرزی وحتی افزایش تعدادواحدهای کماندوئی شوروی درعرصه جنگ.هزینه های شوروی دراین جنگ،حداقل بمیزان ۳میلیارد دلارمی باشد.گورباچف "مهرمشخصه"خود رانیزبرجنگ،زده است.اعلامیه های تبلیغی ازآسمان برسرروستائیان افغانی ریخته میشود،که درآنهاازحق شورویها درقلع وقمع آنهاسخن رفته است:"دشمنان صلح.....که ازخانه هاوروستاهای شما بعنوان پناهگاه جنگی استفاده میکنند، مخالف آتش بس هستند.جلوی آنهارا (درانجام این کار) بگیریدوبه آنها بگوئیدکه اگراین کارراادامه دهند، نیروهای مسلح درس سختی به آنهاخواهند داد واگرچنین شود(یعنی درس سخت داده شود ـ م)شماهم قربانی خواهیدشد."

این چیزی جزگلاسنوست درافغانستان، نیست.رژیم نومستعمره نیز،تفاوت دستمزد ۵ به ۱ بنفع کارارتشی نسبت به کار دولتی راارائه کرده است.اینهم نمونه درخشانیست از"انگیزه‌های مادی سوسیالیستی"گورباچف : ایجادیک ارتش مزدوررودست نشانده،این شیوه بهمراه سربازگیری دسته جمعی واجباری،بنظر میرسند تنهاطرقی هستندکه امپریالیستهای شوروی میتوانند "برادران" افغانی خودرابه نمایندگی ازسوی اشغالگران امپریالیست،به جنگ وادارند. بعلاوه،جدیدترین دست نشانده درافغانستان،یعنی رئیس سابق پلیس مخفی، تلاش کرده است که باجلب نظرنیروهای اسلامی ـ فئودال هوادارغرب،وحتی درخواست مراجعت پادشاه به افغانستان، رژیم نومستعمره راتحکیم بخشد.(رجوع کنیدبه مقاله کمونیستهای افغانی درهمین شماره).

برخی نیروهای هوادارگورباچف به ـ تدابیرپیشنهادی اوجهت کاستن ازدرگیری مستقیم شوروی درافغانستان بمثابه"گام ـ هائی درراستای صحیح"،اشاره میکنند. مسلماخروج ازافغانستان ازنظرگورباچف بدنیست.سوسیال امپریالیستهاازاین جنگ برای آزمایش تسلیحات وارتش خود استفاده کردند،وامروزه این امتیازات به ضدخودتبدیل میشوند،چراکه ضعف روحیه درمیان سربازان شوروی رشد کرده است وسلاحهای خودرادرابعادوسیع درازای ودکاومواد‌مخدر دربازارهای سیاه درافغانستان معاوضه میکنند.بعلاوه، آنچه که درافغانستان میگذردتوسط چند صدهزارسربازازجنگ بازگشته،درخود شوروی بازگومیشود.دادن برخی اخبار جنگ افغانستان نشانه قدرت و"گسترش رک گویی"گورباچف نیست،بلکه تلاش تهاجمی ترازسوی سوسیال امپریالیستها است که توسط نظرات خودشان،جلوی جمع بندیهای "زیرزمینی" رابگیرند. خلاصه اینکه،ارتش شوروی زخمی شده است وچهره شوروی درداخل و خارج خدشه دارشده است.

آری،گورباچف مایل به خروج از افغانستان است،امانکته مهم اینست که این خروج بدون شکست باشد."گامهای در راستای صحیح "اوچیزی بجزتحکیم و تثبیت یک رژیم ارتجاعی ونومستعمره و"افغانی کردن"جنگ ونهایتا اعمال حاکمیت بدون پرداخت چنین بهای سنگینی،نیست.وحتی اگرازافغانستان خارج شوند،همواره میتوانندبازگردند، همانگونه که گورباچف درفراخوانش برای مذاکرات اعلام داشته،"اگرمداخله علیه دولت دمکراتیک افغانستان ادامه یابد، اتحادشوروی ازهمسایه اش دفاع خواهد کرد.این موضع ما،ازهمبستگی انترناسیونالیستی باخلق افغانستان (زهی وقاحت!)وحفظ امنیت شوروی،ناشی می شود."[16] اینکه گورباچف بتواند یک رژیم باثبات ارتجاعی رابدون نیازبه اشغال این کشورتحکیم بخشد،نه تنهابه تلاشهای امپریالیستهای غربی جهت درگیر ـ نگاهداشتن آنهابستگی دارد،بلکه بیشتر ازآن وابسته است به مقاومت توده ها وانقلابیون ونبردآنان جهت نابودکردن کلیه امپریالیستها.

گورباچف : کنترل تسلیحات یا کنترل توده ها؟

قبول طرح " صفر ـ صفر"توسط وی، نکته کلیدی در"تهاجم صلح طلبانه" گورباچف است.چنین گفته میشودکه هر ـ گونه توافق نامه برسرکنترل تسلیحات ازاین روصورت خواهد پذیرفت که گورباچف ازاصراراولیه خود(دال بر اینکه هرگونه کاهش درموشکهای‌هسته ای میان برددراروپا بایدباتحدیدپروژه جنگ ستارگان آمریکاهمراه شود)دست کشیده،وحتی تحت فشاراروپا،بر سر نابودی موشکهای کوتاه برد ـ که شوروی دراین زمینه برتری دارد ـ نیزموافقت کرده است.

نخست اینکه،چنین توافقنامه‌ای در صورت حصول نیزچندان باثبات نخواهدبود،وبایدچشم اندازکلی رادرنظر داشت:این دوابرقدرت امپریالیستی برروبهم ۵۰هزارکلاهک هسته ای دارند. حرکت آنهابسوی نابودسازی حدود ۱۲۰۰ کلاهک ـ کمتراز۲٪ازززادخانه هسته ای آمریکاوشوروی برروبهم ـ[17] بسیارمحتاطانه است.بعبارتی آنهامیتوانندکلیه شهرهای بزرگ وحتی متوسط روی کره زمین را نابودسازندا بازهم ۱۰هزارکلاهک هسته ای



دیگربطورمستقیم دراروپاواطراف آن، روی خودروها،در زیردریایی هاوهواپیماها ـ علاوه برنیروهای فرانسوی وانگلیسی ـ مستقرند. آیاباتوجه به چنین شرایطی واقعامیتوان از"گامهایی درراستای خلع سلاح" سخن گفت؟

دست کشیدن ازچندموشك ،بهای اندکی است که این ابرقدرتهای امپر ـ یالیستی برای رسیدن به مقام قهرمانی صلح می پردازند،چراکه هردوی آنها کماکان زرادخانه های خودرامدرنیزه کرده وبهمراه نفوذخوددرسراسرجهان گسترش داده وخودرابرای جنگ آماده میسازند. آیاشورویهابمقابله باآمریکا در بسیاری ازمناطق که تاکنون ملك طلق امپراطوری آمریکامحسوب شده اند،بر ـ نخاسته اند؟ازنظرنظامی،شورویها ساختمان یك ناوهواپیمابر۶۵هزارتنی که در جهان درنوع خود بزرگترین است را آغازکرده اند،موشك SS۲۵ که موشك هسته ای جدیدبابرد۱۰هزارکیلومتراست تقریبادرحال تکمیل است،تاسیسات رادارىبزرگ وجدیددرشرق دور ساخته شده است،وزیردریایی های هسته ای نوع تایفون دراقیانوس آرام مستقرشده اند. تاکنون نیز،گورباچف حتی یك طرح مهم نظامی راکه توسط اسلافش آغازشده باشد معوق نساخته است. درعین حال،تنهاآمریکا در زمینه فروش تسلیحات باشوروی رقابت میکند. فکرمیکنیدگورباچف چه کسی را جدیدابه ریاست نیروی هوایی شوروی منصوب کرده است؟رئیس نیروی هوائی شوروی،که ماتیاس روست آلمانی درزمان ریاست اوباهواپیمای یك موتوره خود بدون ردیابی شدن ازآلمان به شوروی پروازکرده ودرمیدان سرخ به زمین نشسته ،ازکاربرکنارشده است،.....و رئیس سابق نیروی هوائی شوروی درشرق دورکه هواپیمای کره ای KAL۰۰۷ تحت مسئولیت اوساقط شد،به جانشینی اومنصوب شده است! آیااین جمله برشت بجانیست که میگوید،"هنگامیکه رهبران ازصلح دم میزنند،مردمان عادی میدانندکه منظور آنهاجنگ است"؟

درهرجنگی،بویژه در ابعاد جنایتکارانه ای همچون جنگ هسته ای، امپریالیستهاهواره تلاش دارندچنین جلوه دهندکه تمام سعی خودرا برای جلوگیری ازآن بعمل آورده اند،تاهنگام وقوع آن همه مسئولیتهایش رابگردن "دشمن"بیاندازند. همانگونه که لنین بادقت تصریح نمود،درعصرامپریالیسم هیچ چیزبدون توده هاامکانپذیرنیست. گورباچف درسربازگیری برای پرکردن سنگرهای سوسیال امپریالیسم ازهمان روحیه تهاجمی برخورداراست که درهر زمینه دیگر،اوارتجاع وتدارکات جنگی راتقویت میکند. اوشکافهای موجوددرنظم اجتماعی دراروپای غربی رازیرنظردارد ومترصدمنازعاتی است که درآلمان غربی حول برجاماندن موشکهای کوتاه برد متحرك میدان نبردبه راه خواهدافتاد (بدین علت که توافقنامه ها شامل این موشکهانیست ،آلمان شکننده ترازهر جای دیگرخواهدبود). اوبرای نرد عشقبازی باسوسیال دمکراتهاوجنبش صلح، هیئتهای نمایندگی بویژه متشکل از "ناراضیان"سابق مثل"بولات اوکوجاوا"را به آلمانغربی میفرستد. وبرای مقابله با اقدامات رقبای خویش وتقویت موضع خود روابط درون حوزه تحت سلطه خود را تنگترمیکند،مثلا درکشورهای پیمان ورشو گورباچف فواصل اجلاس این پیمان را نزدیکترکرده ونیزروابط بازرگانی خود راشدیدا افزایش داده است. اینهم کلاه ـ برداری ژئوپلتیکی نوع تیپیك امپریا ـ لیستی است که توسط"تهاجم صلح طلبانه " گورباچف نمایندگی میشود.

پس،این ادعای اوکه "جنگ هسته ای خودکشی است"،چه میشود؟گورباچف از همه سوسیال امپریالیستهای ماقبل خود پیش ترفته،ومیگویدکه تحلیل کلاوزویتس مبنی براینکه "جنگ ادامه سیاست با ابزاردیگراست"،کهنه شده است[۱۸]. گور ـ باچف می گوید،ازآنجاکه جنگ هسته ای خودکشی است،پس این جنگ ادامه هیچ سیاستی نمیتواندباشدچراکه برنده نداردوفقط بازنده دارد. آنچه که این استدلال سعی میکندلاپوشانی کنداینستکه شوروی همانندآمریکاسیاست غارت، سرکوب توده ها،وتشدیدرقابت بارقبایش رادرسراسرجهان به پیش میبرد. اجمالا یعنی سیاست امپریالیستی. هرچقدرهم بقای بشریت توسط جنگ هسته ای تهدید گردد،این سیاست امپریالیستی ونه هیچ چیز دیگراست که راستای حرکت شوروی رادرهرزمینه منجمله نظامی،تعیین میکند. پتانسیل تخریبی جنگ هسته ای نه تنها هیچ گونه تغییری دراین حقیقت ایجاد نمی کند،بلکه نکته که فقط امپریالیسم از چنین قدرت تخریبی برخورداراست را موردتائیدمجددقرارداده وبیش ازپیش برضرورت اوجگیری مبارزات انقلابی جهت سرنگونی امپریالیسم درهرشکلش تاکید میگذارد.

علیرغم اینکه به سختی می توان انتظارداشت که گورباچف اهداف و مقاصدشوروی رادرتدارك دیدن این چنین جنایت بزرگی راآشکاراعلام کند، اماکسانیکه به انجام این جنایت توسط آنهاتردیددارندبدنیست که به گفته های مارشال اوگارکف (بزرگترین تئوریسین نظامی آنها)درمورد"پیروزی" درجنگ هسته ای گوش فرادهد:"استراتژی نظامی شوروی برپایه این حقیقت استواراست که اگرجنگ هسته ای برشوروی تحمیل گردد،درآنصورت مردم شوروی ونیروهای مسلحش بایدبرای سخت ترین وطولانی ـ ترین آزمونها آماده باشند. درآنصورت، اتحادشوروی ودول سوسیالیستی برادر، در مقایسه بادول امپریالیستی ازامتیا زات معین برخوردارند.... این امرباعث بوجودآمدن فرصتهای عینی جهت کسب پیروزی ماميشود. درعین حال،تدارکات مقطعی وهمه جانبه کشورونیروهای مسلح، جهت تحقق بخشیدن به این فرصتها، ضروریست[۱۹]. گورباچف هنگام صحبت درموردپیروزی شوروی درجنگ جهانی دوم،به آمریکاچنین هشدارداد:" ما غافلگیرنخواهیم شد... ودرصورت لزوم، این بارنیزپاسخی شایسته خواهیم داد."[۲۰] توهمات رابایدکنارنهاد. این امپریالیستها نیزهمانندهمپالگیهای غربی شان،هرآنچه راکه برای حفظ شیوه زندگی،امپراطوری وحاکمیتشان لازم باشدانجام خواهندداد، حتی اگرجنگ هسته ای باشد.

نتیجه گیری

ازکلاسنوست گرفته تا کنترل تسلیحاتی: گورباچف به نمایندگی ازمنافع سوسیال امپریالیستی،حتی الامکان کلیه نیروهارابسیج کرده است. ملاهای فئودال وریش سفیدان طوایف درافغانستان برسرهمان سفره ای دعوت میشوند که دانشمندانی که در عرصهٔ سری ماشین نظامی شوروی کارمیکنند،اعضای جنبش صلح دراروپا باهمان ژنرالی که هواپیمای کره ای ۰۰۷ راسرنگون کرد به تفرج برده میشوند،شخصیتهای عربستان با "مارکسیست ـ لنینیستهای"اتیوپی پیوند زده میشوند ـ براستی شهرفرنگ وازهمه رنگ است.

بقیه درصفحه ۸۷

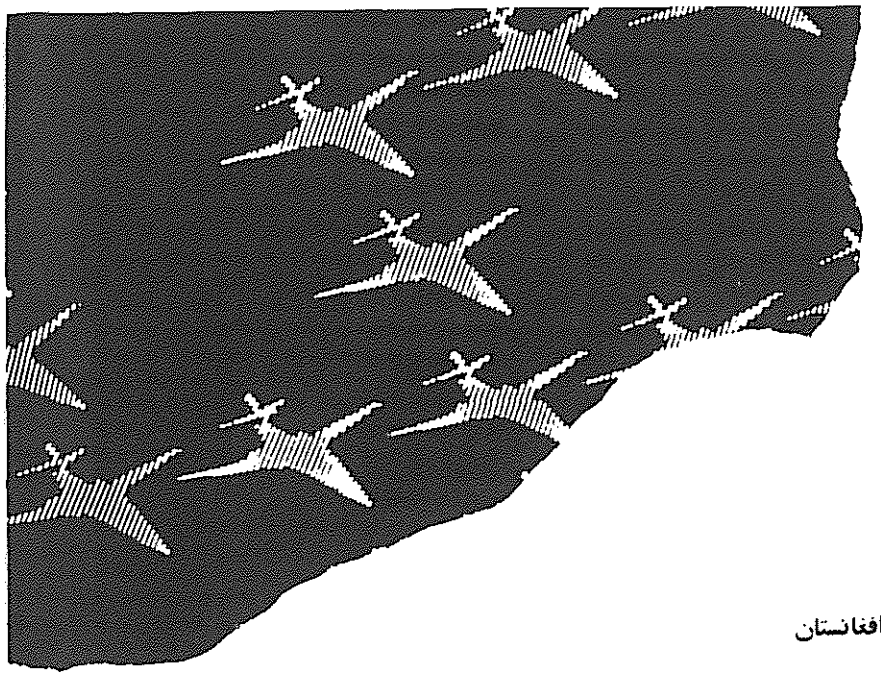

کمونیستهای افغانستان اعمال شوروی را افشاء میکنند

به نقل از **ندای انقلاب** ارگان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

پس ازهفت سال تاخت وتاز وحشیانه درافغانستان ،اتحاد شوروی ونوکران افغانیش بفکریافتن راههای "مسالمت آمیز" برای سرکوب مبارزه توده های افغان افتاده اندواین احتمال می رودکه سیاستهای جدیداتحاد شوروی درافغانستان ـ منجمله سعی در بازگرداندن ظاهرشاه ازتبعیدواتحادبافئودالهای ـ لهایی که سابقاً رکن اصلی مقاومت ضد شوروی نامیده می شدندـ به تغییری چند درصف بندی فعلی نیروهابیانجامد. درژوئن ۱۹۸۷،دولت یوشالی افغانستان آتش بس یك جانبه ای راکه در ۱۵ ژانویه آغازشده بودتمدیدکرد، ولی اینگونه مانورهادردرازمدت مسئله ای راحل نخواهدکرد .

همانطورکه درجهانی برای فتح شماره ۶ نوشتیم : "عرصه نبردافغانستان بواقع درهم وپیچیده است،چراکه برخی ازتضادهای گوناگون ودرعین حال متقابلاً مرتبطی که جهان کنونی راشکل می دهند درآن متبلورشده : تضادبین ملل تحت ستم با امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم ،وتضاددرمیان خود قدرتهای امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی . بدون درك این دوتضاد،درك مسئله افغانستان غیر ممکن است "

دربسیاری ازمناطق،رهبری مبارزه دردست مراجع مذهبی ،روسای قبایل و تشکلات تحت الحمایه آمریکابوده که کوشیده اندمبارزه بحق توده های افغانستان رامنحرف کرده وآنرابه سلاحی درخدمت بلوك غرب علیه اتحادشوروی درآوردند . این امرتأثیرمخرب بر جنبش می گذارد که ازآن جمله است بازکردن درتسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیسم شوروی. تاثیرات ونقش منفی این نیروهای ارتجاعی که ورشکستگی شان روزبه روز آشکارتری شودراتنهامیتوان بامطرح کردن یك آلترناتیودمکراتیك نوین دربرابر توده های افغانستان خنثی کرد.تنها مارکسیست ـ لنینیستهای اصیل ـ که باید درحزبی برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متشکل شوند می توانندچنین انقلابی راهبری کنند.

مقاله زیرمنتخبی ازشماره اخیر ندای انقلاب ،ارگان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان است.این تشکل یکی ازگروههای افغانی است که قصد خودرامبنی برکاردرجهت ایجادحزبی تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون اعلام کرده است.

در صحنه کلی سیاسی افغانستان و اوضاع جهان ضرورت ایجادحزب صدچندان شده است،حزبی که قادربه رهبری جنگ ملی علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی وپیشبردآن بمثابه بخشی ازمرحله دمکراتیك نوین انقلاب افغانستان باشد. فقط درصورتی میتوان چنین حزبی رابنانهادکه درتماس نزدیك بامبارزه توده هابوده وبه مسائل عاجل پیش روی انقلاب افغانستان پاسخ داده شود. مسائلی ازقبیل ایجاد یك جبهه واحدوسیع درعین تامین رهبری پرولتاریابرپایه وحدت کارگر ـ دهقان وانجام انقلاب ارضی ،گسست ازخط نظامی غالب برمقاومت که بطوراستراتژیك خودرابه سلاحهای سنگین ارسالی غرب متکی کرده است ودرمقابل ،بیش گذاشتن وبکارگیری استراتژی وتاکتیکهایی که به ابتکارونیروی لایزال توده هااستواربا شد،گسست ازایده های عقب مانده وروابط نیمه فئودالی که به ارتجاع خدمت می کنندوازآن جمله ستم به زنان عدم شرکت فعال زنان در جنگ مقاومت افغانستان خودبخودبی گویای شدت این ستم است)،وپاسخگویی صحیح به سایر مسائل برای دامن زدن به یك جنگ خلق اصیل درتقابل باشرایط کنونی که هم مبارزه مسلحانه خودبخودی است وهم تاحدزیادی توسط نیروهای طبقاتی غیرانقلابی رهبری می شود. به این ترتیب یك حزب پیشاهنگ اصیل می توانندتوده های مردم رادرجهت سرنگونی سوسیال امپریالیسم وفئودالیسم درافغانستان رهبری کرده وراهگشای سوسیالیسم وکمونیسم شود.

کمونیستهای افغانستان بامسئولیتهای سنگینی روبرویند. البته تضادهایی که به مبارزه مسلحانه توده های افغان منجرشدندباچندتغییرجزیی در سیاست شوروی حل نخواهدشدو اینکه کمونیستهاآمادگی خودرابرای بدوش گرفتن این مسئولیتهااعلام کرده اندخود نویددهنده فصل نوینی دراین مبارزه است ـ جهانی برای فتح

گرباچف افغانستان رازخم خونین خوانده است .

این طرزتلقی ازمسئله افغانستان نشانهٔ آشکاری است ازنارضایتی وکام تلخی رهبران کرملین ازاوضاع جاری افغانستان وتمایلشان غرض بیرون آمدن ازاوضاع ناهنجاری که درآن گیرکرده اند. درطول سال گذشته عیسوی تلاش گرباچف غرض حل وفصل سازشی مسئله افغانستان چندین بارخودرانشان داد درمذاکرات ریکجاویك وی درضمن مذاکره برسرمحدود-

یت سلاحهای استراتژیک اتمی مسئله افغانستان را باریگان موردبحث قرار داد و "تمایل" "شوروی" رامبنی برخروج ازافغانستان نشان داددرسفربه ولادی وستوک وی اعلام کردکه هشت هزارسرباز "شوروی" را ازافغانستان و شصت هزار سرباز"شوروی" راازمغولستان بیرون خواهدبردونیزآمادگی اش راغرض اعطای امتیازاتی درمنازعات سرحدی به چین ابلاغ کرد. همچنان درسفر به هندوستان "آمادگی" "شوروی" راغرض حل وفصل صلح آمیزاوضاع افغانستان اعلام نمود، ودرمورد"تمایل" "شوروی" مبنی برخروج از افغانستان برهبران دولت هندوستان اطمینان خاطرداد. مدتی قبل عبدالستار مأمورعالی رتبه وزارت خارجه پاکستان به "شوروی" دعوت گردیدودربارهٔ طرحات سازشی دولت "شوروی" باوی مذاکره به عمل آمد.

درسایهٔ فعالیتهای فوق الذکردولت سوسیال امپریالیستی شوروی زمینه را برای ارائه صریح وروشن طرحات سازشی اش مساعدیافته وسران مزدوران افغانی اش را به تاریخ بیست قوس سال جاری شمسی به ماسکوفراخواند. دستورات ارباب سوسیال امپریالیستی درجلسه ای که عالیترین مقامات حزبی ودولتی "شوروی"وعالیترین مقامات دولت پوشالی کابل حاضربودند به مزدوران دیکته شد.

طرحات دیکته شده ازجانب ارباب سوسیال امپریالیستی به مزدوران رویزیونیست درپولینوم حزب رسوا[حزب دمکراتیک خلق که همان حزب حاکم است-ج. ب. ف.] به تصویب رسیدوباپخش خلاصهٔ ازبیانات نجیب دراین پولینوم ازطریق رادیو وتلویزیون حالت آشکاراوعلنی به خودگرفت. "شورای انقلابی" دولت پوشالی این طرحات دیکته شده رابصورت اعلامیه ای درآوردوبه صورت فوری دست به تشکیل"کمیسیون عالی مصالحهٔ ملی"زد. مطابق به اعلامیه "شورای انقلابی" دولت پوشالی قوای نظامی دولتی وهمچنان قوای نظامی سوسیال امپریالیستی مستقردرافغانستان سرازتاریخ ۲۵ جدی سال جاری شمسی آتش بس رارعایت خواهندکرد؟!

آیااین طرحات ادامه منطقی کودتا[کودتای آوریل ۱۹۷۸ که باعث به قدرت رسیدن رژیم حاضرشد-ج. ب. ف.] وتجاوزقوای سوسیال امپریالیستی شوروی به افغانستان محسوب میگرددودرنتیجه باپلان های قبلی سوسیال امپریالیسم ودولت پوشالی درارتباط است یااینکه فشارناشی ازجنگ افغانستان سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران افغانی اش راواداشته است عقب نشینی های بزرگی به عمل آورند؟ آیااین طرحات سازشی همانندلشکرکشی نظامی به افغانستان محکوم به شکست است یا اینکه بیروزیهایی رابرای سوسیال امپریالیسم شوروی ومزدوران افغانیش به بار خواهدآورد؟وضع مقاومت درقبال این طرحات درحال حاضرچگونه است وسرانجام مسئولیتها و وظایف کمونیستهای کشوردرشرایط حاضرچه هاستندوچگونه بایدبه مرحله اجرا درآید؟

مشی مصالحه ملی ـ نمودی از "دمکراسی ملی" پرچم

اختلاف وبحث برسر"دمکراسی ملی" مطروحه ازجانب جناح "پرچم"و"دمکراسی خلقی "مطروحه ازجانب جناح "خلق"در بین رویزیونیستهای خروشچفی وطنی یک اختلاف وبحث قدیمی است. پرچمی ها "دمکراسی خلقی" جناح "خلق" راازهمان ابتدایک طرح ماجراجویانه وچپ روانه افراطی می خواندند. درنوشته های دشنام نامه گونه ای که هردوجناح "خلق و پرچم" دراواخرحکومت داود[که توسط کودتای۱۹۷۸ سرنگون شد]علیه همدیگرمنتشرساختنددبحث مفصلی پیرامون این دوطرح موجود بود. موقعیکه که پس ازتحصن ضربات کاری در درون دولت داودی ،دراثراعمال فشاراربا سوسیال امپریالیستی ازبالا هردوجناح مجبورشدندباهم وحدت نمایندبحث قدیمی، برسر"دمکراسی ملی" و "دمکراسی خلقی" همانندمواردبحثی مشابه هنوزلاینحل مانده بودوهردوجناح باهم به توافقات معین و مشخصی نرسیده بودند.

پس ازکودتای هفت ثورکه مقامات حکومتی ازترکیب هردوجناح به میان آمد مشاجرات برسراین مسائل دوباره به شدت آغازیافت. جناح پرچم به پیروی ازطرح "دمکراسی ملی" طرفدارآن بودکه آهنگ "اصلاحات" کندترباشدوازجانب دیگربه نیروهای به اصطلاح ملی ودمکراتیک سهمی درحکومت داده شود. البته منظوربرپرچمی ها ازنیروهای ملی ودمکراتیک بیشترسنتریست ها و ستمی هایودند ولی جناح خلق که در کودتاابتکارعمل رادر دست داشت وسرمست پیروزی وموفقیت بوددرجهت تطبیق طرحات به اصطلاح دمکراتیک خلقی خود پافشاری داشت که بصورت حاکمیت انحصاری حزب "دمکراتیک خلق" و حتی حاکمیت انحصاری جناح "خلق" تبارز مینمود تماسهائی که ازطرف جناح پرچم بانیروهای ستمی وسنتریست برقرارگردیده بودسرانجام کاررابه اختلاف آشکار بین دوجناح "خلق" وپرچم بالابرده و بین شان برخوردعلنی و آشکاربوجودآوردبدنبال اعزام ودرواقع تبعید ببرک ونجیب ودیگران به خارج ازکشور، قادرو رفیع وکشتمند باافرادیگری دستگیرمیگردند واعترافاتی ازآنها درمورداینکه می خواستند کودتائی راعلیه جناح خلق براه بیاندازنددر مطبوعات دولتی به چاپ میرسد. تبلیغات جناح حاکم حاکی ازآن بودکه کودتا به همکاری "ناسیونالیستهای تنگ نظر"وعناصری از"افراطیون چپ"به مرحلهٔ اجرادر می آمد؟؟ پس ازسرکوب جناح "پرچم" توسط جناح "خلق" فشاردولت نه تنها بر سائرنیروهای سیاسی بلکه حتی برستمی ها وسنتریستهانیزافرایش یافت وبسیاری از آنهادرمخالفت بادولت حتی تاسرحدمبارزهٔ مسلحانه نیزپیش رفتند.

ازآنجائیکه مدت زمانی کوتاه بعد ازکودتامخالفتهای آشکاری علیه رژیم مشاهده نمی گردیدتطبیق سیاستهای جناح خلق که درواقع عبارت ازوابسته سازی کامل اقتصادی وسیاسی جامعه مابه سوسیال امپریالیسم شوروی درزودترین فرصت ممکنه بودتوسط سوسیال امپریالیسم شوروی مورد قبول واقع شدونسبت به سیاستهای جناح پرچم بهترارزیابی گردید. درنتیجه این سیاستهابردولت پوشالی حاکم گردیده وسیاستهای جناح پرچم کلاً کنارگذاشته شد. ولی تطبیق این سیاستهابه سرعت باعث بروزآشکارنارضایتیهای توده ای گشته و سریعاً به مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم تکامل یافتند. هرقدردامنهٔ مبارزات مسلحانهٔ توده‌ای خودبخودی علیه رژیم گسترش می یافت ودولت وابسته درمضیقه قرارمیگرفت سیاستهای جناح "خلق"ازجانب سوسیال امپریالیستهابیشتروبیشترموردسؤال قرارمیگرفت ، تعدیل سیاستهای "دمکراتیک خلقی" ازجانب سوسیال امپریالیسم شوروی که نورمحمدتره کی برسراجرای آن جان داد فقط وفقط پس ازتجاوزقوای اشغالگرسوسیال امپریالیستی به افغانستان توانست جامعه عمل بپوشد. ببرک کارمل دراولین نطق رادیوئی اش ازرادیوتاشکند"مژده نجات" ازدست باندامین رابه مردم افغانستان ابلاغ کردوتشکیل جبههٔ متحدی ازتمام نیروهای "ملی ودمکراتیک ومترقی" راپیشنهاد نمود.

اختلافاتی که درابتدای کودتامنجربه برخوردبین دوجناح خلق وپرچم شده بود



بهنگام بمباران روستاهای افغانستان ، اهالی بابدوش کشیدن خرده اثاث خویش مجبوربه ترک خانمان میشوند.

پس ازتجاوزقوای سوسیال امپریالیستی به افغانستان بیشتربه نفی جناح پرچم حل گردید . گرچه برخوردهابین هردو جناح ادامه یافت،ولی درسایهٔ حمایت ارباب بزرگ جناح پرچم بصورت تقریبا بلاوقفه سیاستهایش راپیش برد . دوستان رنجیده خاطرسنتریست وستمی قسما" درسطح حزب وبیشتردرچوکات جبههٔ ملی‌پدروطن دوباره جلب گردیدند.تعقیب این سیاست هاتا آنجابرای دولت پوشالی مفیدواقع گردید که حتی "ساما"راتوانست به پای امضای پروتوکول همکاری بادولت بکشاند.

بخاطرجلب وجذب خوانین وفئودالها ضمیمهٔ اصلاحیهٔ فرمان اصلاحات ارضی تصویب گردید که براساس آن زمینهای خوانین وفئودالهائیکه بادولت همکارباشند ازاصلاحات مصئون میباشد . به ادامه این حرکاتها"تزس های دهکانه " ازطرف پو - لینوم شانزدهم حزب مزدوربه تصویب رسید که براساس آن امتیازاتی برای سرمایه - گذاریهای خصوصی‌وتجاران غیردولتی درنظر گرفته شده ونیزامتیازات رؤسای قبایل به رسمیت شناخته شد،امتیازات روحانیون مورد تاکیدقرارگرفت ومجمع روحانیون دولتی تاسطح وزارت خانه ارتقا یافت و اعمار مساجدبیشتروترمیم اماکن مقدسه ازوجایب دولت شناخته شد.

باتعقیب همین سیاستها رؤسای قبایل وخوانین رانده شده ازجبهات هرچه بیشتر درچوکات جبههٔ ملی‌پدروطن‌جلب گردیده‌و جرگهٔ عالی قبایل وشورای مرکزی ملیت هزاره وتضادهای مشابه دیگری تشکیل گردید وبالاخره لویه جرگه‌ای باشرکت افراد منصوب به این نهادهاروی دست گرفته شد.

درسطح جبهات همزمان باکارنفوذی دربین جبهات سیاست تماس ومذاکره با

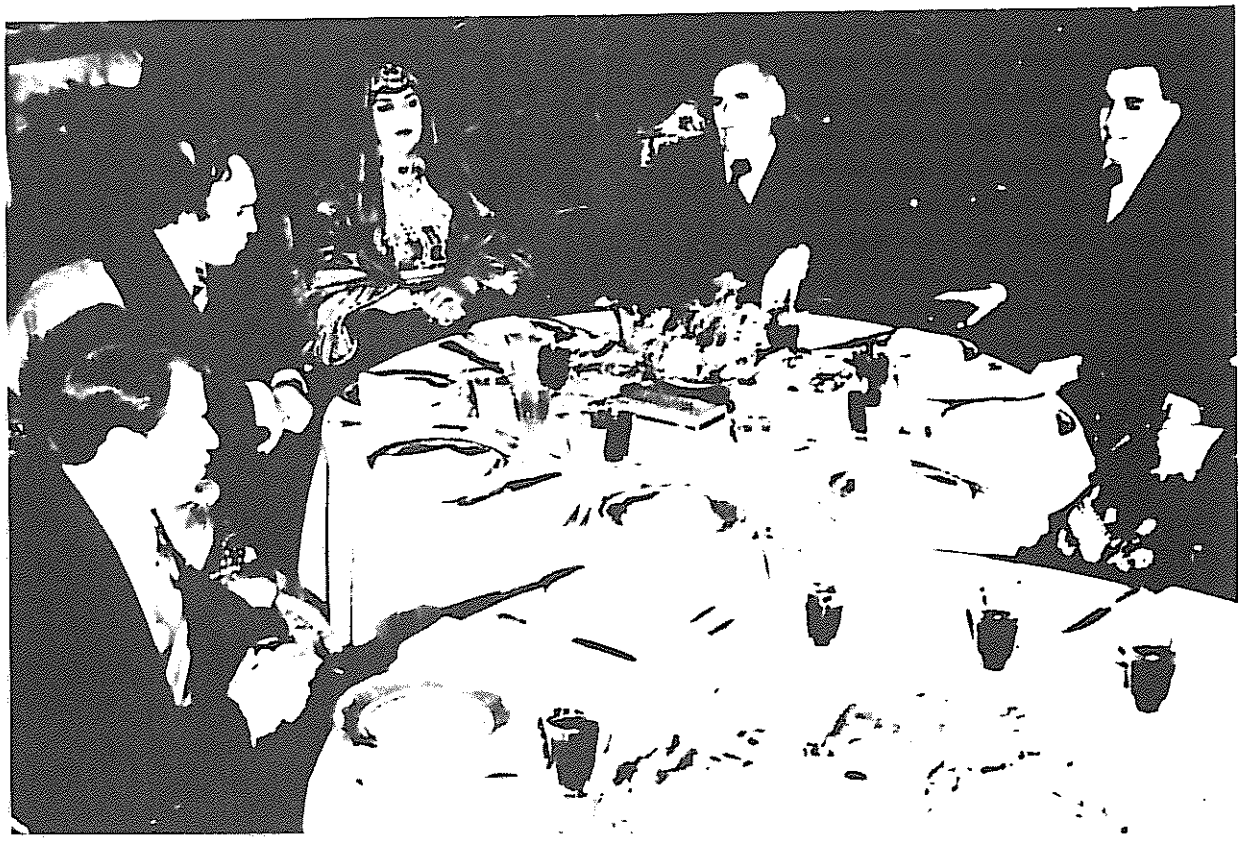

سپتامبر ۱۹۷۹ - ترکی ،امین وسایررجال "حزب دمکراتیک خلق افغانستان "

قومندانان دارای گرایشات تسلیم طلبانه پیش برده شدوتلاش گردیدکه بخصوص با ایجاد درگیری‌های داخلی بین جبهات ونیز کوشش درجهت تشدیددرگیری‌های ایجادشده توسط عناصرنفوذی دولت زمینه تماس وارتباط جبهات بادولت هرچه بیشتر فراهم گردد. باجبهاتی که زمینهٔ تماس وارتباط بوجود آمدتلاش گردیدکه درقدم اول آتش بس برقرار گرددودرقدمهای بعدی درسایهٔ آیت آتش بس اینل تماسهاوارتباطات بیشتر ازپیش گسترش داده شودودرصورت امکان تلاش گرددکه کاملا به دولت جذب گردند.

ازلحاظ اقتصادی پس ازتجاوز قوای سوسیال امپریالیسم شوروی سیاست قطع ارتباطات اقتصادی بین مناطق آزادومناطق یاشهرهای تحت کنترول دولت کنارگذاشته شدوسیاست مراودهٔ اقتصادی وتجارت آزاد پیش گرفته شد. درسایهٔ تعقیب این سیاست، مراودهٔ اقتصادی بین دهات وشهرهااز سرگرفته شدوتلاش بعمل آمدکه اقتصادخود کفای روستاهامورد ضربت قراربگیرد و وابستگی روستاهابیشترازپیش تقویت گردد.

ادامهٔ منطقی سیاستهای فوق درعرصه‌های مختلف نظامی، سیاسی واقتصادی در پیوندنزدیک باسیاست های جدید "شوروی" پس ازکنگره بیست وهفتم "حزب کمونیست شوروی" درجهت به دست آوردن ابتکار سیاسی درسطح بین المللی سرانجام منجر به اتخاذمشی مصالحهٔ ملی واجرای آتش بس ازطرف حزب مزدورودولت پوشالی گردید. به عبارت دیگرمشی مصالحهٔ ملی نمودی از "دمکراسی ملی" جناح پرچم حزب مزدور است که پس ازچندین سال کشمکش بین دوجناح حزب رویزیونیست مزدورنکسات بسیاری ازآن برجناح "خلق" تحمیل گردیده وبعنوان سیاستهای رسمی رژیم پوشالی تثبیت گشته اند. به این ترتیب میتوان بروشنی مشاهده کردکه درطرح "مصالحهٔ ملی" هیچ چیزغیرمنتظره ای وجودندارد.

اصول واهداف مصالحه

اصول واهداف "مصالحهٔ ملی" رانجیب درپولینوم فوق العاده حزب رویزیونیست مزدورچنین فرموله مینماید: "اصول مصالحه ساده وبرای هریک مقدوراست، قطع آتش، امتناع ازمبارزهٔ مسلحانه وخونریزی درحل مسایل امروزوفردای افغانستان، تأمین نمایندگی عادلانه درساختارسیاسی وزندگی اقتصادی، عدم تعقیب بخاطرفعالیتهای سیاسی قبلی، عفوعمومی حفظ وتقویت عنعنات تاریخی ملی وفرهنگی، احترام ورعایت دین مقدس اسلام.

اهداف مصالحه کدام هایند؟ عمده‌ترین آنهاعبارتنداز صلح وامنیت رشدبعدی دست آوردهای انقلاب ثور، تحقق کامل برنامهٔ عمل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، تامین رشدمستقل دمکراتیک ومترقی افغانستان، ایجادوضع پایه‌داردرافغانستان، تحکیم رژیم وفاداربه دوستی بااتحادشوروی".

جهت نظامی

قطع آتش ودست کشیدن ازجنگ در حالی بعنوان اولین اصل مصالحه درنظرگرفته میشودکه عوامل اصلی ایجادجنگ ومبارزهٔ مسلحانهٔ فعلی یعنی موجودیت رژیم پوشالی ومهمترازآن موجودیت عساکرتجاوزگرسوسیال امپریالیسم درکشورکه این رژیم راسرپانگه داشته است همچنان به قوت خودباقی است وهیچگونه تغییری در این عوامل رونمانگردیده است. به این ترتیب درموجودیت عساکرشوروی درافغانستان تن دردادن به آتش بس وقطع مبارزهٔ مسلحانه علیه قوای سوسیال امپریالیستی ورژیم پوشالی برای مقاومت خودیک شکست محسوب میگردد. به همین سبب است که تاحال حرکت تمامی آنهائیکه به نوعی آتش بس بارژیم وباقوای سوسیال امپریالیستی تن درداده اندنوعی تسلیم به دشمن دانسته شده است.

معدودجبهاتی که به طرف تسلیم به رژیم کشانده شده اندابتدااز آتش بس آغازکرده اندواین روندتاکنون از طرف دشمن درسطح ملی تعمیم داده میشود. تکیه دشمن بطوراساسی براین امراست که مردم ازجنگ طولانی خسته شده اندوخواهان صلح هستند.

وقتی نجیب بیان میداردکه مردم از جنگ خسته شده اندوخواهان صلح وقطع خونریزی هستندقبل ازهمه برواماندگی نظامی وخستگی جنگی ارتش پوشالی اعتراف مینماید. علیرغم موجودیت صدوپنجاه هزار نفرازسربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی درکشور، رژیم پوشالی هرگزقادرنگشته قوای نظامی کارآ ودارای ظرفیت جنگی لازم ایجادنماید. درارتش پوشالی هم اکنون قطعات بزرگی درسطح غند ولوابیشتر از یک تولی سربازدراختیارندارندوربعضی ازقطعات تعدادصاحب منصبان به مراتب ازتعدادسربازان بیشتراست. وفرار از قطعات نظامی ارتش پوشالی بلاوقفه ادامه دارد. وضع نسبتاپایدارفقط وفقط درآن منطقی برقطعات اردوی پوشالی حاکم است که جبهات مجاوربه پاسیویته افتاده اند و برخوردهای فعالی وجودندارد. گرچه پیشرفتهای محدودی درساحه ایجادغندهای قومی درچندشهر نصیب رژیم شده است، ولی این غندهاخودکانون تجمع عناصری اندکه نه بخاطرپیشبرداهداف جنگی رژیم بلکه بخاطراینکه دراین غندها اعزام به جبهه‌ها وجودنداردویاخیلی کم وجوددارد حاضر شده اندسلاح رژیم رابردوش بیاندازند.

علیرغم ادعای نادرست نجیب درپولینوم فوق العاده حزب مزدورمبنی براینکه رژیم یک قوای نظامی پنجصدهزارنفری در اختیاردارد، میتوان بااطمینان بیان نمود که وضعیت نظامی رژیم به مراتب از وضعیت نظامی مقاومت خرابتراست و ورشکستگی کاملی برقطعات جزونامهای ارتش پوشالی وهمچنان قوای خارندوی وقوای مربوط به امنیت دولتی حاکم است. با وجود تجاویز رژیم پوشالی مبنی براعطای جوائز وملقب ساختن به "قهرمان جمهوری دمکراتیک افغانستان" که درموردصاحبمنصبان ارتش پوشالی وقوای خارندوی وامنیت دولتی اجرامیگردد، روحیه جنگی افسران دولتی در بدترین حالت ممکنه خودقراردارد. اکثریت قابل ملاحظه ای ازافسران خلقی وبخش قابل ملاحظه ای ازافسران پرچمی به معنی واقعی کلمه ازجنگ خسته شده اند. این خستگی اکثرابشکل اعتیادبه موادمخدرو باده گساری‌های دیوانه‌وارخودرانشان میدهد. ورشکستگی ووارفتگی نظامی رژیم پوشالی خودرابصورت رواج روزافزون فساد ورشوه‌خواری دربین افسران دولتی نیز نشان میدهد. دامنه این فساداکنون آنچنان گسترش یافته که حتی افسران روسی به طرف آن جلب گردیده اندورشوه‌های کلانی درمواردمختلف به جیب میزنند.

بطورخلاصه میتوان بیان داشت که رژیم پوشالی ازلحاظ نظامی به موجودیت عساکرمتجاوزسوسیال امپریالیستی درافغانستان متکی بوده وبدون موجودیت این قوا قادرنیست که خودراحفظ نماید. به همین جهت خروج عساکرشوروی ازافغانستان در شرایط فعلی که رژیم پوشالی سخت به آن نیازداردوموجودیتش به آن وابسته است تا ممکن میباشد. آنچه که درموردخروج عساکرشوروی ازافغانستان درچوکات مصالحه ملی بیان میگرددعبارت ازاین است که این کاربعدازتأمین امنیت وایجاددولت آشتی ملی وتامین وحدت ملی صورت خواهد گرفت. به عبارت دیگریک شرط دیگردر مورد خروج عساکرشوروی از افغانستان

رسما بر شرط قبلی علاوه گردیده است. قبلا خروج عساکر شوروی از افغانستان به قطع مداخلات خارجی مشروط میگردد که منظور از آن قطع کمکهای نظامی وغیر نظامی به مقاومت بود، ولی اکنون بر علاوه آن شرط قبلی یک شرط دیگر که عبارت از قطع جنگ درداخل وتأمین امنیت عمومی میباشد نیز رسما علاوه گردیده است.

درمورد اعلام دولت پوشالی مبنی بر اجرای آتش بس از تاریخ ۲۵ جدی میتوان مسئله را از چندین جهت موردملاحظه قرارداد. از لحاظ عملکرد آتش بسی که این همه برای آن تبلیغات سروصدا براه انداخته شده است. وسران نیروهای ارتجاعی را مضطرب وپریشان خاطر گردانیده است، هیچ چیز تازه‌ای را دربرندارد. قوای ارتش پوشالی و افواج مهاجم سوسیال امپریالیستی ازمدتها قبل عملیات نظامی راعلیه آن جبهاتی که یا روی توافقات باقطعات محلی دولتی یا امضای پروتوکول همکاری بادولت ویادر اثر بروزمشکلات داخلی ازقبیل درگیری های داخلی، علیه قوای دولتی وارتش متجاوز عملیات نظامی نداشته اند عملا آتش بس را رعایت کرده وبه مناطق آنها تعرض ننموده اند. مثلا دراین مواردمیتوان ازنورستان وهمچنان مناطق وسیعی ازهزاره جات و مناطقی ازولایات غروروارزگان نام برد. درنورستان که دولت به اصطلاح انقلابی اسلامی ایجادگردیده سرورتانک یک جا. سوس دولتی است درپشت سراین دولت محلی قرارداردازمدتهاقبل عملیات نظامی علیه دولت وقوای متجاوزمتوقف بوده و همچنان عملیات نظامی ازطرف دولت و قوای روسی بالای این منطقه درطول چند سال گذشته صورت نگرفته است. درمناطق وسیعی ازهزاره جات که به علت جنگ افروزیهای داخلی سازمانهای ارتجاعی وابسته به ایران وهمچنان شورای اتفاق مقاومت قادرنبوده است درطول چند سال گذشته علیه دولت وقوای متجاوزفعالیت نظامی آشکاروعمهی داشته باشدعملیات نظامی دولت وروسها نیزمتوقف بوده وصرفا درپاره‌ای ازمواردبه بمباردمانهائی جزئی اکتفابعمل آمده است. همچنان درمناطقی ازولایات غروروارزگان که عملیات نظامی چندانی علیه دولت وقوای متجاوزصورت نمی گیرد. عملیات قوای دولتی وروسی تقریبا متوقف بود، وگاه گاهی عملیات جزئی به تناسب فعالیتهای جزئی مقاومت براه انداخته میشود.

آنچه که رژیم بنام برگشت قوای دولتی وروسی به مناطق وضع الجیش داشی‌شان یادمینمایدنیزچیزتازه ای نیست. قوای دولتی وروسی تقریبادرتمامی مناطق استقرار شان درمحاصرهٔ نیروهای مقاومت قرارداشته وصرفابعضی ازشهرها تحت کنترل دولت برای آنهاامن بشمار میاید. قوای نظامی دولتی وروسی قبل ازآتش بس هم در حالت فعالیت نظامی متحرک داشی قرار نداشته است واکثرمواقع درداخل قطعات وپایگاههایشان مستقربوده اندزیرا که گسترده‌گی سر تاسری مقاومت هرگزبه آنهااجازه نداده است که تحرک داشی داشته باشند.

دولت پوشالی دراعلامیه آتش بس خود ادعاهائی رادرموردحق حاکمیت برسرحدات کشوروهمچنان شاهراههاعنوان مینمایدکه بکلی دورازواقعیت است. هم اکنون از مجموع مناطق سرحدی بین افغانستان وپاکستان وایران که بیشتراز ۳۵۰۰ کیلومترمسافه رادربرمیگیردبه جرئت میتوان بیان داشت که بیشترازدوصدکیلومتر این مناطق سرحدی درکنترل دولت قرارندارد طرح دولت پوشالی مبنی براینکه ازنقل وانتقالات نظامی درمناطق سرحدی خودداری گردد، ودولت بایدامنیت مناطق سرحدی رابه عهده بگیردعبارت ازاین است که مقاومت بایدکنترل بیشتراز ۳۳۰۰ کیلومترمناطق سرحدی رانیزبه دولت تسلیم نمایند. هم چنان دولت پوشالی شاهراههایکشورراجزء مناطق تحت کنترل خوداعلام نموده درحالی که قسمتهای بیشتری ازشاهراههای کشوردر طول شب وروزدرکنترل مقاومت بوده و عبوردولت ازآنها بدون اعزام قواممکن نیست به عبارت دیگرعبورقوای دولتی و روسی ازشاهراههای میان شهرهای تحت کنترل دولت خودبه صورت داشی مستلزم اجرای عملیات نظامی میباشد.

رژیم پوشالی کنترل برسرحدات شاه راههارایکی ازمواردااساسی آتش بس با مقاومت دانسته وتازمانی که این حق حاکمیت ادعای دولت پوشالی برسرحدات و شاهراههاتامین نشده وامنیت آنهاتامین نگردیده نمیتوان ازاجرای آتش بس سخنی بمیان آورد. به این ترتیب میتوان بروشنی بیان داشت که طرح دولت درموردواگذاری کنترل سرحدات وشاهراه‌هاازطرف مقاومت به وی عبارت است ازتسلیم دربرابردولت ونه صرفا آتش بس.

یکی ازاهداف این طرح این است که رژیم برای مدتی دربناه حمایت سربازان مهاجم سوسیال امپریالیستی درقطعات نظامی دولتی حالت غیرجنگی بوجودبیاوردتا حالت ترس ووحشتی راکه بخاطراعزام سربازان به جبهات تاحال دربین اردوی پوشالی موجودبوده ازمیان برده وازفراریهم سربازان جلوگیری بعمل آوردوشبات و استقراری درقطعات نظامی دولتی ایجاد نماید. دولت بااین حرکت خودنه تنها می خواهدازفرارسربازان وازفرارجوانان قابل اعزام به سربازخانه‌ها جلوگیری بعمل آوردبلکه همچنین میخواهدجوانان متواری‌ای را که دورازخانه وکاشانهٔ شان وغالبادرخارج ازکشوربه سرمیبرندنیزبه طرف شهرهاجلب نماید. متاسفانه بعلت عدم موجودیت وحدت دربین جبهات مقاومت وحالت محلی این جبهات ومهمترازهمه حاکمیت سیاستهای ارتجاعی، اکثراجوانان شهری نمی توانندد رروستاهای تحت کنترل مقاومت جائی داشته باشندومجبورندآواره ودربدربه خارج ازکشورپناه ببرند

[هدف دیگر] سوسیال امپریالیسم ورژیم مزدوردراعلام آتش بس ازلحاظ نظامی عبارت است ازتلاش درجهت به تجرید کشاندن جبهات فعال مقاومت وجلوگیری ازکمک رسانی نیروهای مناطق دیگر به این جبهات وسرکوب آنها.

رژیم پوشالی وسوسیال امپریالیسم شوروی پیوسته وانمودساختندکه مقاومت در افغانستان اساسابرمداخلات نیروهای خارجی متکی بوده وچنانچه این کمکها قطع گرددمقاومت قادربه حفظ موجودیت خودنبوده ازمیان خواهدرفت وقتی رژیم پوشالی درمذاکرات غیرمستقیمش با پاکستان اخراج قوای روسی ازافغانستان را به قطع مداخلات خارجی مشروط میسازد درواقع این مداخلات رااساس موجودیت مقاومت درافغانستان وانمودمینماید. اکنون که این مذاکره شاید به مرحلهٔ حساس خود رسیده باشدسوسیال امپریالیستهاورژیم پوشالی به این فکراندکه بااعلام آتش بس میتوانندد ولت پاکستان وحامیانش رابه قطع کمکهای نظامی به مقاومت ترغیب نموده وزمینه اساسی موجودیت مقاومت را به فکرخودشان ازمیان ببرند.

جهت سیاسی

سیاست تعقیب ملاهاکه توسطتره کی وامین پیش گرفته شدوقشری راکه میتوانست ومیتواندبخوبی بمنافع رژیم وبمنافع سوسیال امپریالیسم خدمت نمایدازرژیم رانده کنارگذاشته شدورژیم بصورت جدی درصددجلب وجذب ملاهابرآمد. مجمع ملاهای دولتی کم کم ازحالت محقراولیه بیرون

گردیدوبالاخره تاسطح وزارت شئون اسلامی بالاآمدهم اکنون میتوان گفت که تعداد ملاهای دولتی که ازرژیم پوشالی معاش دریافت میدارندو باوزارت شئون اسلامی رژیم ارتباط دارند ازتعدادملاهای مربوط به نیروهای اسلامی ضددولتی کمترنیست . درحال حاضر رژیم پوشالی غرض تطبیق مشی "مصالحهٔ ملی " اش برنقش ملاهاتاکید فراوان داشته وتلاش خواهدکردکه از روحانیون دولتی درپیش بردکارهای کمیسونهای مصالحه استفاده نموده ودر استخدام احساسات مذهبی مردم به‌نفع خود بانیروهای ارتجاعی بنای مسابقه رابگذارد.

بایدتوجه داشت که حتی ازهمان‌ابتدا سیاست رژیم پوشالی علیه فئودالیسم سیاست سازشکارانه بود. اصلاحات ارضی رژیم پوشالی باواگذاری سی جریب زمین درجه اول به زمینداران این سازشکاری را به نمایش میگذاشت وبه نمایش می‌گذارد. تزسهای دهگانهٔ پولینوم شانزدهم گام مهم دیگری درگسترش وتعمیق این سازشکاری محسوب میگردد. اکنون بر اساس فرمان شورای قلابی رژیم پوشالی چگونگی اصلاحات زمین وآب درتمامی مناطق برعهدهٔ کمیسونهای مصالحهٔ ملی گذاشته شده است که منظورآن بازهم گذشتهاوسازشکاریهای بیشتری به نفع فئودالهاوزمینداران میباشد. به‌این‌ترتیب سوسیال امپریالیسم شوروی ورژیم پوشالی ازضربت زدن جدی به فئودالیسم چشم میپوشدوامتیازات طبقاتی‌اش راتاحدود زیادی به رسمیت می‌شناسد. براساس بیانات نجیب درپولینوم فوق‌العاده حزب مزدوررژیم پوشالی نه تنهاامتیازات اقتصادی ـ طبقاتی فئودالهاوخوانین زمیندار رابه رسمیت میشناسدبلکه حاضراست سهم عادلانه‌ای درقدرت سیاسی وساختاردولت نیزبه آنها واگذارنماید. مشاهده میگردد که بورژوازی کمپرادوربروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی آمادگی‌اش راغرض اتحادبافئودالیسم نشان می دهد و حاضراست دردولت واحدی براساس "مصالحهٔ ملی" وتقسیم عادلانهٔ قدرت یعنی‌تامین رهبری بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک بردولت به منظور ختم جنگ مساعی مشترک بعمل آورد.

بطورخلاصه بایدبیان داشت که سوسیال امپریالیسم شوروی ورژیم پوشالی در تلاش است تابقایای فئودالیسم رابه طرف اتحادبابورژوازی کمپرادوربوروکراتیک جذب کرده ومناسبات سنتی فئودالیسم افغانستان باامپریالیسم غرب راازمیان ببرد.

جهت اقتصادی

سیاست قطع ارتباطات اقتصادی بین شهرهاومناطق روستائی بعد ازتجاوز قوای سوسیال امپریالیستی کنارگذاشته شد و رژیم پوشالی بطورروزافزونی درایجاد ارتباطات اقتصادی بین شهرهای تحت اشغال ومناطق روستائی تحت تصرف مقاومت کوشید. منظوراصلی رژیم ازبرقراری هرچه بیشتراین مراودات اقتصادی عبارت است ازمتلاشی کردن حالت خودکفائی اقتصادی مناطق روستائی وتقویت هرچه بیشترروابستگی اقتصادی روستاهابه شهرهای تحت اشغال . بایداعتراف نمودکه متاسفانه دشمن درپیشبرداین سیاست اقتصادی خودتاحدودی موفقیت داشته است،زیراکه بعلت حاکمیت رهبری ارتجاعی بربسیاری ازجبهات مقاومت متاسفانه هیچگونه برنامه اقتصادی درمناطق تحت تصرف مقاومت وجودنداردواکثرفرماندهان مقاومت فقط و فقط یك مکلفیت اقتصادی برایشان قایل هستندوبس وآن عبارت است ازجمع‌آوری وجوهات شرعی وکمکهای نقدی وجنسی ویا جریمه‌های جنسی وپولی . این حالت بی برنامه‌گی اقتصادی شرایط بسیارمساعدی را برای رژیم پوشالی فراهم می‌آوردتابرنامه‌های اقتصادی خودرا پیاده نماید.

پیدایش بازارهای وابسته درمناطق روستائی تاحدودی توانسته است حاکمیت اقتصادی رژیم پوشالی رابرقسمتهائی ازمناطق روستائی برقرارنماید. قشرخرده تجاران ودکانداران که باپیدایش این بازارهابه وجودآمده‌قشری است وابسته وازلحاظ اجتماعی یکی ازکانون های مهم تسلیم طلبی ملی درمناطق روستائی. این قشرکه حتی سرمایه‌گذاریهای اولیهٔ ایجادش تاحدودزیادی به دولت تعلق داردنه تنها زمینهٔ نفوذاقتصادی رژیم پوشالی به روستاها رابوجودمی‌آوردبلکه شبکه‌های جاسوسی رژیم درمناطق روستائی رانیزفعال ساخته است .

انحرافات جنبش

گرچه عوامل متعددی درراه تشکیل حزب کمونیست افغانستان سدایجاد می‌نمایندولی انحرافات ایدئولوژیك ـ سیاسی درون جنبش وراه گمی‌های تحمیل شده برآنراباید آن عامل اساسی شمردکه تاحال توان کمونیستهای افغانستان راغرض‌تشکیل حزب کمونیست علیرغم تحمل هزاران قربانی درمبارزه ازمیان برده وتشتت و پراکندگی رابرآنان تحمیل نموده است . درطول چندسال گذشته که مبارزات قهرمانانهٔ توده‌های خلق ماعلیه سوسیال امپریالیسم‌ورژیم پوشالی ادامه‌داشته است. برای کمونیستهای افغانستان درمتن این‌مبارزات بهترین زمینه‌ها وعالی‌ترین فرصتهاغرض ایجادحزب کمونیست موجودبوده است که انحرافات تحمیل شده برجنبش آنهارا ضایع ساخته وکمونیستهای افغانستان را همچنان درتشتت وپراکندگی نگهداشته و زمینهٔ واردآمدن ضربات سختی رابر آنهامساعدساخته است . درطول این چند سال اگرازیك جانب انحلال طلبان متمایل به رویزیونیسم سه جهانی باگزینش رنگ خاکستری جمهوری اسلامی به بهانهٔ تکیه روی مبارزه علیه دشمن عمده هم‌نظراً وهم عملاً به دشمن عمده خدمت کرده وبا ایدئولوژی زدائی ازراست توان مبارزاتی کمونیستهای کشوررادرراه تأمین منافع فئودالیسم به هدرداده اند، ازجانب دیگرمتمایلین به رویزیونیسم خوجه‌ای با طرحات به عاریت گرفته شده ازرویزیونیستهاوسنتریستهای مزدورسوسیال امپریالیسم شوروی به ایدئولوژی زدائی از"چپ" اقدام نموده وباترویج وتبلیغ مائوتسه دون زدائی،جنبش کمونیستی کشوررا ضربت‌زده وسردرگمی ایدئولوژیك ـ سیاسی‌ای‌رادامن زده اندکه درآخرین تحلیل به نفع‌سوسیال امپریالیسم شوروی ورویزیونیستهای مزدوری تمام شده وتمام میشود.

ضرورت جدی وفوری وعمدهٔ مرحلهٔ فعلی مبارزه یعنی ضرورت تشکیل حزب کمونیست افغانستان حکم می‌نمایدکه در متن مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی ورویزیونیستهای خرشچفی مزدورش ودرمتن مبارزه علیه امپریالیسم وارتجاع مبارزهٔ ایدئولوژیك ـ سیاسی علیه رویزیونیسم سه جهانی ورویزیونیسم خوجه‌ای ومتمایلین به این دوارتداد،قاطعانه پیش برده شود تا کمونیستهای افغانستان قادر گردندبارفع موانع موجودحزب کمونیست افغانستان راتشکیل دهندومسئولیت تاریخی‌شان رادرادامه وپیشبردمبارزهٔ مسلحانهٔ خلق ماو به پیروزی رساندن این مبارزه از طریق جنگ توده‌ای طولانی ادا نمایند. ○

[مقاله توسط جهانی برای فتح خلاصه شده است ـ عبارات داخل کروشه ازماست.]

سندی از حزب کمونیست پرو

جنگ خلق را درخدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید

بخش دوم: یکسال پس از روی کارآمدن دولت آپرا

درشماره گذشته نشریه مان نیمه نخست این سندمهم که اخیرا توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) منتشر گردیده رادرج نمودیم. اولین بخش تحت عنوان "شش سال جنگ خلق"،جمع بندی ای بودازتلاشهای حکومت پروبرای متوقف کردن جنگ خلق ازطریق قتل عام توده ای،وهمچنین جمعبندی ای ازپیشرفتها سیاسی ونظامی که تاکنون درطی جنگ خلق بدست آمده است. مادراین شماره دومین وآخرین بخش این سندرامنتشر میکنیم. این بخش تحلیلی است ازاولین سال حکومت ارتجاعی آلن گارسیا،رئیس جمهورپرو که حزب آپرای اودرژوئیه ۱۹۸۵ بقدرت رسید ـ ج.ب.ف.

ماه ژوئیه (۱۹۸۶ ـ ج.ب.ف) یک سال ازحکومت گارسیاگذشت. بنابراین بجاست برخی مسائل مرتبط بابرکار آمدن وعملکرداین حکومت راموردبررسی قراردهیم.

انتخابات عمومی ۱۹۸۵. بیادآوریم آنچه که مارکس بما آموخت: "هرچندسال یکبارستمدیدگان اجازه میبابندتاتصمیم گیرندکدامیک از اعضای طبقه حاکمه بایددرپارلمان نماینده وسرکوب کننده آنهاباشند." وبگذارید دررابطه باکشورخودتأکیدنمائیم مسئله عمدتا اینست که چه کسی حکومت رادر جهت چنین هدفی هدایت میکند. دراین چارچوب بودکه انتخابات عمومی ۱۴ آوریل ۱۹۸۵ برای انتخاب رئیس جمهور،معاون ریاست جمهوری،سناتورهاونمایندگان مجلس سازمان داده شد. طبق معمول،اینرا خالصترین،پاکترین ودمکراتیک ترین انتخابات تاریخ بروخواندند،وگفته شد که انتخابات "دمکراسی رادرکشوروسراسر آمریکای لاتین استحکام بخشیده"،وشکستی برای به اصطلاح "تروریسم" است. گارسیا ادعانمودکه "با آرای اکثریت مطلق مردم پرو انتخاب شده است". اماعلیرغم تمامی این تحریفات تبلیغاتی واقعیت چیست ؟ بیائیدبه برخی واقعیتهانظری بیاندازیم. به نمودار الف نگاه کنید)

جدول فوق ازشماره ۸ آوریل ۱۹۸۵ ـ مجله کارتاس CARETAS گرفته شده است. اولین چیزی که نمایان میشود این است که



کارگران سراسر جهان متحد شوید! مناطق پایگاهی ایجاد کنید! حزب کمونیست پرو

جدول الف

گزارش ادارهٔ ثبت نام انتخابات سراسری

مقایسه افرادی که بنابرآمارسراسری ۱۹۸۱ میبایست ثبت نام میکردند،وتعداد کسانیکه طبق گزارش"دفترملی انتخابات" کارت ثبت نام انتخاباتی برایشان صادرشد ـ بدون احتساب متوفیان.

بخش	٪ ثبت نام کرده‌ها	٪ثبت نام‌نکرده‌ها	تعدادثبت نام‌نکرده‌ها
کایامارکا	۶۴/۴	۳۵/۶	۱۹۸۳۲۳
آیوریماك	۶۵/۲	۳۴/۸	۶۰۸۹۸
آیاکوچو	۶۶/۱	۳۳/۹	۹۳۱۸۰
پیورا	۶۸/۲	۳۱/۸	۲۰۱۵۹۲
آمازوناس	۶۸/۶	۳۱/۴	۴۳۰۵۹
تومبس	۷۲/۴	۲۷/۶	۱۶۷۰۸
لورتو	۷۲/۸	۲۷/۲	۶۴۵۲۱
پاسکو	۷۳/۱	۲۶/۹	۳۰۹۴۵
کوزکو	۷۳/۴	۲۶/۶	۱۲۷۵۵۵
هوانکاویلیکا	۷۵/۸	۲۴/۲	۴۴۹۷۴
پونو	۷۵/۹	۲۴/۱	۱۰۲۲۲۱۲
آنکاش	۷۵/۹	۲۴/۱	۱۱۱۳۲۴
تاکنا	۸۰/۴	۱۹/۶	۱۷۵۶۳
موکی گوا	۸۱/۸	۱۸/۲	۱۱۱۴۲
هوانوکو	۸۲/۶	۱۷/۴	۴۵۵۶۱
لالیبرتاد	۸۳/۹	۱۶/۱	۹۱۵۲۸
یوکایالی	۸۴/۳	۱۵/۷	۱۶۶۶۴
لامباياکه	۸۴/۶	۱۵/۴	۵۹۶۷۸
آریکیپا	۸۶/۲	۱۳/۸	۵۹۷۸۳
خونین	۸۷/۳	۱۲/۷	۶۱۴۶۹
سن مارتین	۸۷/۸	۱۲/۲	۲۱۲۳۴
مادره دودیوس	۹۱/۵	۸/۵	۱۷۰۳
ایکا	۹۲/۴	۷/۶	۱۹۴۶۰
کالائو	۹۳/۲	۶/۸	۱۹۶۳۳
لیما	۹۴/۴	۵/۳	۱۶۱۰۴۴
مجموع کسانیکه ثبت نام نکرده اند ـ"د.م.ا."		(۱۷٪)	۱۷۰۱۷۴۳
مجموع کسانیکه‌ثبت نام کرده اند ـ"د.م.ا."		(۸۳٪)	۸۲۹۰۸۴۶
کل کسانیکه بنابرآمارمیبایست ثبت نام میکردند		(۱۰۰٪)	۹۹۹۲۵۸۹

۱۷٪ شهروندان واجدشرایط ثبت نام نکرده اند،بعلاوه،درپنج بخش رقم افراد ثبت نام نکرده نزدیك به یك سوم است، درحالیکه درپنج بخش دیگراین رقم تقریبا بریك چهارم بالغ میشود،درسیزده بخش،یعنی دربیش ازنیمی ازبخشهای ازجمله مهمترین بخشهای منطقه آند،درصد کسانیکه ثبت نام نکرده اند از۱۹/۶٪ شروع وبه ۳۵/۶٪ میرسد. شایان توجه است که درهوانکاولیکا ۲۴/۲٪ شهروندان ثبت نام نکردند،درصدی که در آیاکوچو به ۳۳/۹ و درآپوریماك به ۳۴/۸ رسید.این مناطق بواسطه جنگ چریکی شدیدترشاهدتشنج است. دراینجادولت دست به تلاشهای ویژه ای زدکه انتخابات رابصورت موفقیت آمیزی برگزارکند. این ۱۷ درصد واجدشرایطی که ثبت نام نکردندرابایست موردملاحظه قرارداد، بویژه از آنجهت که این رقم ۱۷۰۱۷۴۳ نفرمعادل ۲۲/۵ درصدازکسانیست که رأی دادند. نه اطلاعات منتشره ازسوی دفترملی انتخابات درموردافرادی که ثبت نام نکردند حرفی برای گفتن دارد، و نه به اصطلاح تحلیلگران سیاسی پیرادعا. تمامی آنان،ازجمله احزاب پیرآوازه"چپ"سکوت مطلق اختیارکرده اند تابدین ترتیب واقعیتهاراپنهان کرده و مردم را براه پوسیده"دمکراسی انتخابا ـ تی "سوق دهند. این همان راهیست که ژنرال مورالز برمودز درپایان حکومت نظامی (۱۹۸۰ـ۱۹۶۸/ ج ب.ف) درباره‌اش موعظه کرد.

بنابراظهارریئس ستادمشترك نیروهای مسلح ووزیرکشور،دولت پروبرای حفاظت ازانتخاباتش ۸۵۰۰۰ سربازازسه شاخه نیروهای مسلح و ۷۰۰۰۰ پلیس را بسیج کرد.همان ستادمشترك،جهت "دلائل امنیتی"وعملیات چریکی احتمالی باتغییرمحلهای رأی گیری ومتمرکز نمودن آنان درمراکزاستانهاوحوزه هاوظائف دفترملی انتخابات راغصب کرد.چنین اعمالی درصدهاشهررخ داد: کان کالو، ویکتور فاخاردو و لامار دربخش آیاکوچو. مانتا،اکوبامبیلا، کونایکا ولیرکای دربخش هوانکاولیکا وقسمتی ازبخش آپوریماك ؛ درتکیلا کایان ویاناهوانکا واقع دربخش پاسکو،ودراستانهای هوامالیز،آمبو، دوس دومایو و مارانون واقع دربخش هوانکو. ستادمشترك همچنین"برای تضمین استفاده آزادانه ازحق رأی"و"حفظ همه جانبه مقامات انتخاباتی ورأی دهندگان" تدابیرامنیتی ویژه ای رادرنظر گرفت. بدین طریق نیروهای مسلح ارتجاعی یکباردیگرپابمیدان گذاشتند تانقش سنتی خودرادراین کشوربعنوان رأی‌دهنده بزرگ،"قیم جمهوری ودمکراسی"اجراء نمایند؛چراکه بزعم آنان شهروندان و مردم این کشورصغیر وبی صلاحیتندومحتاج قیمومیت نظامی هستند. یکباردیگرما شاهد استعمالنمونه "حاکمیت مردم"هستیم!

بیائیدبرخی ازواقعیتهای باارزش پروسه انتخابات رابررسی نمائیم. انتخابات قراربودازهشت صبح ۱۴ آوریل تا سه بعدازظهربرگزارگردد. گفته شده بودمحلهای اخذآرابدون استثناء ازساعت هشت آماده خواهدبود؛اماهمانطورکه رئیس دفترملی انتخابات خودتصدیق نمود در

بسیاری مناطق ،ازجمله دربایتخت و استانها،محلهای اخذ آراتاظهربازنشد. درکنسپسیون ،دراستان کانگالوکه در بخش آباکوچوقراردارد،۳۷۰۰ تن از۵۰۰۰ واجدشرایط ورقه های رأی خودرابه صندوق نریختند؛سربازان چهاردهقان را درویلی کاس به قتل رساندندودرکانگالو چنددهقان رابه زندان افکندند. در چینکوئی دراستان لاماراقع درهمان بخش،یك شهرتوسط نیروهای مسلح تبدیل به دهکده استراتژیك شد؛دراین شهر هشت محل اخذرأی وجودداشت وهمه رأی ـ

هابسودحزب آپرابود،حتی یك رأی هم به نفع دیگر احزاب یاحتی یك ورقه رأی سفیدیاضایع شده وجودنداشت؛۱۰۰در صد رأی هابسودکارسیابود.دراستان هوامانگا دفترناحیه ای انتخابات شکایاتی درباره تقلب نیروهای مسلح بسود حزب آپرادریافت کرد.این تقلب ها در شهرکهای کوچك ناحیه سان کریستوبال ـ دوسوکوز، هوامانگا واکوکرو و همچنین در دیگراستانهای بخش آیاکوچوصورت گرفت. درشهرکهای آنداهوالاز واقع دربخش آپوریماك عدهٔ قابل توجه ای ازرأی دادن خودداری کردند.دربخش هوانکاویلیکا ۷۰٪ درنواحی سانتاآنا و هواچوکوپلا بپای صندوقهای رأی نرفتند،درپیلیبی چاکا کارتهای ثبت رأی دهندگان فقط مهر خوردند،ودرسانتاایزنز ارتش دهقانان را بزورواداربه رأی دادن برای آپرانمود. وقایع مشابه مکررسئوالی رامطرح میکند: نیروهای مسلح درکدام سمت بودند؟در استان آل سیدس کاریون دربخش پاسکو رأی گیری دریاناهوانکامتمرکزشد،اما انتخابات در ۱۵ آوریل صورت گرفت. همین جریان درشهرکهای کاتوخول،ناوان و کوچامارکا دراستان کایاتامبو واقع در حوالی لیمارخ داد.مسلمااین سئوال مطرح میشود: آیا رأیی که بعدازروزانتخابات داده شده قانونی وصحیح است؟ودرچند شهرك این وضعیت پیش آمد؟بسیار

افشاگرانه است که برمبنای گزارش روزنامه لارپوبلیکا که طرفدارآپرااست، درتینکوماریا،محل ستادفرماندهی سیاسی ـ نظامی هفتم،"گرایش قابل توجه ای به تحریم انتخابات"وجودداشت.بالاخره،در خودلیما،که ۴۰٪ کل رای دهندگان کشور رادرخودجای داده،رای گیری بالاجبارتا ساعت ۵ بعدازظهرتمدیدشد،درحالیکه در کانالهای تلویزیونی ازظهرهمان روز یك کارزارتبلیغاتی بسیارهماهنگ بنفع آپرا براه انداخته شد،دراین برنامه تبلیغاتی نتایج صندوقهای رأی گیری و ابرازاحساساتی که بنفع آن حزب بود پخش می گردید،برنامه کاملی برای تأثیرگذاری برروی رأی دهندگان وجود داشت که بویژه ازطریق کانال ۵ که در میان صاحبان آن یکی ازمشاوران مشهور گارسیاوجوددارد،پیش برده شد،امااین تمامی آنچه که درپایتخت رخ داد نبود. لیما شاهدپرهرج ومرجترین شمارش آرا، درمیان سیلی ازافتضاحات وتقبیحات بود.فقط درواقعیت بارزرادراین خصوص

ذکرمی کنیم: نخست،بنابراظهارسخنگوی چپ متحد،تعدادرأی دهندگان بسا آرا، شمارش شده تفاوت داشت: نیم میلیون رأی گم شده بود.این ۵۰۰،۰۰۰ رأی دربرگیرنده ۱۸/۹٪ کل آرای به صندوق ریخته شده پایتخت است.دوم،هزارورقه ثبت،بالغ بر ۲۰۰/۰۰۰ رأی،برای جمع و جورکردن رأی بنفع سناتورهاونمایندگان سوکلی کنارگذاشته شد.هردومورداعتراض شدند.درشمارش نهائی آرا،که می‌بایست تسلیم دفترملی انتخابات می شدعلیرغم درخواستهای مکررفتراین موضوع بفراموشی سپرده شد.بعلاوه،افتضاح بزرگی درموردآرای ساختگی برای سناتورها و نمایندگان بوجودآمد،که اعتباربسیاری از"پدران وطن"ودرنتیجه خودپارلمان را موردشك قراردادبااین مسئله به پنهان نگهداشتن مسئله اصلی خدمت کرد،یعنی مسئله حقه بازیهایی که برای مطمئن ساختن آپرا، دراطراف آرای ریاست جمهوری براه انداخته شد.دراینجا دُرافشانیهای داهیانه ای درباب خلوص و پاکی دمکراتیکی که ازانتخابات انتظار

می رودرا،اززبان بلونده رئیس جمهور سابق بشنویم،"بارزترین گواه کاردمکراتیك ۰۰۰۰ یك مسابقه دمکراتیك حقیقتا راستین،نشانی ازفرهنگ مدنی بی عیب ونقص."

ازگزارشات منتشره درباره انتخابات می توانیم،برای مثال،مواردزیر را استخراج کنیم:(به جدول ب نگاه کنید)

دراین جدول‌می بایدتوجه به کسانی جلب شودکه ثبت نام نکردند،کسانی که ثبت نام کردندولی رأی ندادند،یاکسانی که ورقه‌های بی اعتباریاسفیدبه صندوق انداختند.اهمیت آنهارامی توان درجدول بعدی مشاهده کرد.(به جدول ج نگاه کنید)

دراین جدول‌هانکته اصلی این است که کل افرادثبت نشده،غیررأی دهنده و کسانی که رأی سفیددادند یا ورقه رأی ضایع شده به صندوق ریختند به ۲۴۷۹۲۰۴ نفربالغ می گردد.این حجم عظیم از ثبت‌نشدگان شامل کسانی است که خارج از نظام سیاسی جاری بوده یاعلنا ضد آن می باشند.یعنی غیررأی دهندگانی که با

بقیه درصفحه ۶۷

جدول ب

نتایج انتخابات عمومی		٪
واجدشرایط ثبت نام	۹۹۹۲۵۸۹	۱۰۰
ثبت نام نکرده‌ها	۱۷۰۱۷۴۳	۱۷
ثبت شدگان	۸۲۹۰۸۴۶	۸۳
رأی نداده‌ها	۷۳۳۶۶۴	۸/۸۴
رای دهندگان	۷۵۵۷۱۸۲	۹۱/۱۶
ورقه‌های رای سفیدیاضایع شده	۱۰۴۳۷۹۷	۱۳/۸۱
آپرا	۳۴۵۷۰۳۰	۴۵/۷۴
چپ متحد	۱۶۰۶۹۱۴	۲۱/۲۶

جدول ج

مقایسه به درصدبین کسانیکه واجدشرایطثبت نام بودند، کسانیکه ثبت نام کرده اند ورای دهندگان.

		٪ الف	٪ ب	٪ ج
ثبت نام نکرده‌ها	۱۷۰۱۷۴۳	۱۷/۰۳	۲۰/۵۳	۲۲/۵
رای نداده‌ها	۷۳۳۶۶۴	۷/۳۴	۸/۸۵	۹/۷
آرا سفیدیاضایع شده	۱۰۴۳۷۹۷	۱۰/۴۵	۱۲/۵۹	۱۳/۸۱
جمع*	۳۴۷۹۲۰۴	۳۴/۸۲	۴۱/۹۷	۴۶/۰۱
آپرا	۳۴۵۷۰۳۰	۳۴/۵۹	۴۱/۷	۴۵/۷۴
چپ متحد	۱۶۰۶۹۱۴	۱۶/۰۸	۱۹/۳۸	۲۱/۲۶
C O D E	۷۷۳۷۰۵	۷/۷۴	۹/۳۳	۱۰/۲۳
A P	۴۷۲۰۶۲۷	۴/۷۳	۵/۷	۶/۲۵
دیگر احزاب	۱۹۸۰۹۳۰	۲	۲/۴	۲/۶۳

(الف)نسبت به ۹۹۹۲۵۰۹ نفرواجدشرایط ثبت نام.
(ب) نسبت به ۸۲۹۰۸۴۶ نفرکه دردفترملی انتخابات ثبت نام کرد ند.
(ج) نسبت به ۷۵۵۷۱۸۲ نفری که رای دادند.

نقد

ماموریت درتهران
ژنرال رابرت هایزر
انتشارات آندره دویچ لندن ۱۹۸۶

همه سرنگون میشوند
گاری سیک
انتشارات راندوم،نیویورک ،۱۹۸۵

کلیه طبقات ازهمه شکستهاونیز بیروزیهای خودجمعبندی میکنند.درکتاب "ماموریت درتهران"وکتاب "همه سرنگون میشوند"،دوتن ازچاکران صدیق ومورد اعتمادطبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا،تلاش میکنند که شکست سیاست امپریالیسم آمریکادرایران وسرنگونی شاه در ۱۹۷۹ راتوضیح دهند.بیشك عینکهای طبقاتی که این دوامپریالیست برچشم زده اند، بعلاوه خرده توجه نهائی شان به اینکه بارگناه راازدوش خودبرداشته ودیگران راسرزنش کنند،ازارزش چنین جمعبندی بسیارمیکاهد.علیرغم اینکه انقلاب ایران سقط شد وبه ایجادجمهوری جنایتکارو ارتجاعی اسلامی ختم گشت،اماسقوط شاه ضربه قابل توجهی به امپریالیستهای آمریکایی واردآورد.بدین جهت ،محافل حاکمه امپریالیستی بویژه درآمریکا به جمعبندی از"درسهای ایران"توجه بسیار نشان داده اند وبنظرمیرسدکه آنهااین جمعبندیهارادرمداخلات خوددرسایر کشورهای تحت سلطه آسیا،آفریقا، و آمریکای لاتین،درهنگام بخطرافتادن رژیمهای ارتجاعی وابسته شان(آخرین آنهادرسئول) بکارمیگیرند.ازاین رو، انقلابیون صرفانبایدتجارب خودوتوده ها راجمعبندی کنند،بلکه همچنین بایداز تفکروبرنامه دشمن برای نقش بر آب ساختن آنهابنحومؤثرتری ،آگاه باشند.در برتواین نکته است که عطف توجه به این دوکتاب ،که "موج دوم"ازخاطرات در این موردند(خاطرات کارتروسولیوان سفیر آمریکادرایران وغیره،نخستین موج بود)، حداقل حائزتوجه اند.

ژنرال هایزرعالیرتبه‌ترین افسر ارتش آمریکابودکه جهت ترتیب دادن خروج شاه ازایران ونظارت مستقیم بر ارتش ایران،توسط کارتربه این کشور فرستاده شد.کتاب اوتقریباخاطرات روزانه (گرچه شدیداً سانسورشده) از فعالیتهایش طی ماموریت ۴۰روزه‌اش ، است.ازسوی دیگر"گاری سیك" یك افسر بازنشسته نیروی دریایی است که در اداره شورای امنیت ملی آمریکا بعنوان "متخصص ایران"طی کل دورهٔ بحران ایران،خدمت میکرد.کتاب گاری سیك بسیارپرمدعاتر اماقی الواقع،کم ارزشتر ازکتاب هایزراست .

نقطه آغازین بحث هردوکتاب این است که سلطنت پهلوی حافظ عمده منافع آمریکادرمنطقه حیاتی خلیج بود،واینکه شاه بمثابه یك ویژگی پایدارمنطقه در نظرگرفته میشد.سیك میگوید "هیچ رژیمی نمیتوانست باقدرت ،ثروت و استحکامی بیش ازرژیم شاه دراواسط دهه هفتادبروی کاربیاید."حمایت ازشاه به دوره بعدازجنگ جهانی دوم وبویژه بسال ۱۹۵۳ بازمیگردد ـ یعنی سالی که آمریکا نقش اصلی دریك کودتا ایفاکرد وشاه بدانوسیله،بورژوالیبرالهای متمرکزبدور مصدق،نخست وزیراسبق،راکنارزده و توده‌هارابدون ترحم ازدم تیغ گذراند. ازآن زمان‌به بعد،ایران مورد توجه "خاص"وهمه جانبه امریکاقرارگرفت "انقلاب سفید"،ساختارگسترده نظامی نیروهای مسلح ایران،ساختاردستگاه اطلاعاتی مدرن درشهرهاو.... همکی در رابطه باامپریالیسم غرب وبویژه امپر ـ یالیسم آمریکا،انجام پذیرفتند.

این پروسه طی دوره های زمامداری نیکسون وفورد (۷۶ ـ ۱۹۶۹) ابعاد وسیعتری یافت.نیکسون برای جلوگیری ازدخالت مستقیم‌نظامی‌نیروهای آمریکایی در"مناطق پردردسر" جهان وبادرس آموزی ازشکست مفتضحانه آمریکادرویتنام،سعی

کردسیاست "ژاندارمهای منطقه ای"خود رابه پیش برد.

هردوکتاب ،ازایران چهره‌یك جامعهٔ کاملا وابسته به آمریکاراتصویرمی‌کنند. سیصدهزارآمریکایی تام‌الاختیاردر ایران نقش مهمی تقریبادرهمه عرصه ها، بویژه نظامی، ایفامیکردند.هنگامیکه بحث ماهیت این وابستگی های ایران به آمریکا پیش می آید،"هایزر"بیشترم نسبت به "سیك" موشکاف ،مسئله رابهترمیشکافد. سیك مدعی می‌شود که " ایران ،افسار آمریکا رادر دست داشت "؛ او استدلال خودرابراین اساس استوار می‌سازدکه ریچاردنیکسون وهنری کیسینجر به شاه مجوزمعتبرداده بودندکه هرگونه سلاح غیرهسته ای موجوددر زرادخانهٔ آمریکارادریافت دارد(یك گزارش داخلی دولت آمریکادر۱۹۷۶ دررابطه بامناسبات میان ایران وآمریکاچنین میگوید،"دولت ایران نفوذی تعیین کننده اعمال‌میدارد.")

درحقیقت،کتاب هایزر بوضوح بیشتری نشان میدهدکه شعارقدیمی انقلابیون ایرانی مبنی براینکه "شاه سگ زنجیری آمریکاست"،هزارمرتبه صحیحتراست.حتی پیش ازاینکه شاه آماده خروج شودوهایزر بعنوان "نایب ـ التولیه"،آمریکادرایران منصوب گردد، ژنرال چهره‌ای شناخته درایران بود. اوقبلابعنوان معاون فرماندهی عالی نیروهای آمریکایی دراروپا(مسئول کلیه نیروهای آمریکایی درناتوونیزدرخاورمیانه)برای "راهنمایی"شاه وادغام ارتش ایران درطرح الحاقی‌ارتش آمریکا، به ایران رفته بود.

هایزر برای‌بزرگ‌کردن خود، در کتابش بندرابه آب میدهد.هایزر شخصا (با"دستخط خود") "مفهوم عملیات ودکترین عملیاتی" ارتش ایران رانوشته است.او بافخرفروشی اشاره میکندکه آنراپس از بررسی بهمراه یك گروه ازافسران آمریکایی ازمسئله،برشته تحریردرآورده وهمین طرح کلی "بدون هیچ تغییری" به تصویب رؤسای ایرانی امورنظامی و نیز خودشخص شاه رسید.بدین ترتیب معلوم میشودکه امپریالیستهای آمریکایی نه تنها مضمون بلکه شکل نبردهای ارتش ایران رانیزتعیین می‌کرده اند! پس بهیچوجه نمیتوان گفت که ایران افسارامریکارا دردست داشت! حداکثرچیزی که سیك نشان میدهدصرفااین است که رؤسای جمهورآمریکاومشاوران آنهادر سطوح بسیارعالی ترجیح میدادندمستقیمابه خود شاه دستوردهندتااینکه این چنین وظیفه مهمی رابه عهده بوروکراتهای سطح پائین وزارت کشورمحول کنند.پرداخت مبالغ هنگفت ازسوی شاه درازای تسلیحات نظامی آمریکایی،رابطه میان ارباب و نوکرتاحدودی متفاوت(این‌نشان می داد نه تنهاپایه درك برخی ازمفسرین‌هوادار امپریالیسم ،بلکه هواداران تئوری رسوای "سه جهان"هم بود). توانایی آمریکا در "بلوکه"کردن سریع ومؤثرچندین میلیارد دلارازدارائیهای ایران طی "بحران گروگان گیری"۱۹۷۹،نشان دادکه این "معجزه اقتصادی" پرهیاهوچیزی بیشتراز یك دفترداری وحسابداری آمریکا نبود.

درواقع،گزارشهای هایزر وسیك نشان میدهندکه باتعمیق بحران ،افسار سگ زنجیری بیشترکشیده شد وجای زیادی برای مانو ردادنش باقی نماند. سولیوان ،سفیرآمریکادرایران ، ملاقاتهای روزانه باشاه برگزارمیکرد(معمولا بهمراه سفیرانگلستان)وبرای راهنمایی شاه با "جزئیات مفصل تر"،ازوا شنگتن رهنمود دریافت میکرد.حتی ترتیب خروج شاه ازایران توسط آمریکاداده شد و آخرین حرف شاه به رؤسای ارتش،"اطاعت" از ژنرال هایزر،بود!

ماموریت اصلی هایزر عبارت بود ازدردست گرفتن مسئولیت مستقیم ارتش ایران وتامین این تضمین که قدرت دولتی (اساسا ارتش)ارتجاعی حتی پس ازخروج شاه ازکشور،پابرجابماند.نخستین کار اواین بودکه ژنرالهای ارشدارتش ایران رامتقاعدسازدکه بهمراه شاه فرارنکنند.اوژنرالهارامشتی بی کفایت بزدل ودست وپاچلفتی‌توصیف میکند که می بایست گاهی باسرزنشهای پرخاش ـ جویانه وگاهی بانوازشگری، کنترلشان میکرد.توصیف هایزر از روحیه‌باختگی ژنرالهاپس ازخروج شاه ازایران،بسیار سرگرم کننده است. اوپس‌ازاینکه اطمینان حاصل کرد رهبری ارتش پابرجامیماند،تلاش کرد مداخله نظامی راسازمان دهی کند.اگرچه نهایتا دراین کارموفق نشد(چراکه هنگام ورودا و به ایران مسائل‌تعمیق‌یافته‌بودند) اماگزارش اواستراتژی امپریالیستهای امریکایی در چنین شرایطی راتاحدودی نشان میدهد ـ بالاخص تاکتیکهای دوگانه ضدانقلابی چماق وشیرینی.

آنانرا که سرکوب وحشیانه نظامی رابا"رفرمهای"سیاسی ناسازگارمی بینند، یاکسانیکه مایلندقبول کنند یك بلوك نظامی ـ فاشیستی میتواندبه مخالفت با به اصطلاح "بلوك غیرنظامی"بر خیزد (مثل بحثهای حزب کمونیست فیلیپین) بهتراست گزارش هایزر رابخوانید.

هایزر،که ماموریت وموجودیتش در تهران بایك "طرح نظامی"گره خورده بود،ضرورت اینکه شاه بایدبه "یك شکل دمکراتیك ترازدولت گذارکند"و"شیوه ـ های حاکمیتش رامدرنیزه سازد"،راخاطر نشان میسازد.

ازهایزر خواسته شده بود طرحهای احتمالی گوناگونی برای دخالت ارتش تهیه کند:کودتایی که طی آن ژنرالها قدرت رادردست بگیرند،ویابکارگیری ارتش درحمایت ازدولت غیرنظامی بختیار (که درواپسین روزهای حضورشاه درایران‌به نخست وزیری منصوب شده بود).بنظرمیرسد که هایزر نسبت به انتخاب میان این دوتفاوتی قائل نمی‌شد.اومتذکرمیگرددکه"تدارکات"درجهت پیاده کردن هردویکسان بود.بعلاوه،بنظر می آیدکه اودرموردالزام امپریالیستهابه ادغام حمام خون بارفرم،تغییردولت،وحتی تغییرات اساسی درخودرژیم،روشن است. گاری سیك ،طی یك‌اظهارنظردرونی (که درکتابش نقل کرده)چندهفته پیش از سقوط نهایی شاه،بهمین نکته اشاره می‌کند:"اگرقراراست طی یکسری حرکات

سرکوبگرانه ازشاه حمایت کنیم،باید اینکاررابااین درک روشن انجام دهیم که سرکوب نمی تواندبعنوان جانشین اصلاحات سیاسی ازسوی وی،منجمله تشکیل یک دولت جدیدمعتبر،بکارگرفته شود."

هایزریکی دونکته جالب در مورد رابطه میان چماق وشیرینی مطرح میکند. اومتذکرمی گرددکه که چماق (یعنی کودتای نظامی)بدون شیرینی،مشکل بتواند موردقبول واقع شود.بعلاوه،اوبعداًخاطر نشان میسازدکه خطرکودتا،بسیاری طرحهای گوناگون درموردتغییردردولت را بیش ازپیش موردقبول خاص وعام می سازد.هایزر ازبرژنسکی،مشاورامنیت ملی کارتر،(رئیس سیک درآن زمان) نقل میکند که به اوگفت طرح کودتا را علنی بریزد،چراکه"می توانیم ابوزیسیون را باترس ازآلترناتیوارتش،به حمایت از بختیاروادارسازیم."هنگامی که کسی این سطور رامیخواندمشکل می تواندبه یاد فیلیپین نیافتد،که تدارکات علنی برای کودتادراین کشور،دقیقابرای "ترساندن اپوزیسیون "و وادارساختن آن به حمایت یاحداقل انفعال دربرابررژیم ارتجاعی آکینو،طرح ریزی شده بود.ومتاسفانه برخی ازرفقای مانیزازدرک این نکته قاصربودند(رجوع کنیدبه "نامه سرگشاده به حزب کمونیست فلیپین،جهانی برای فتح،شماره ۸ ـ ۱۹۸۷).

درباره بحثهاوجدلهای درون محافل. حاکمه آمریکابرسراخذبهترین شیوه برخوردبه مسئله ایران،مفصل نوشته شده است.فی الواقع،تازمانیکه خطرسقوط شاه منجربه افزایش گرایشات آنها درجهت طفره رفتن وشانه خالی کردن اززیربار مسئولیتهاگردید،درجه بالایی ازتوافق وجودداشت.هنگامیکه هنوزخط سلطنت امکانپذیربنظرمیرسید،کلیه عالی منصبان آمریکایی درمورد انجام هرآنچه در حمایت ازشاه ودرعین حال برداشتن گامهای اندازه گیری شده بسوی"دمکراسی" انجام پذیربود،اتفاق نظرداشتند. امابا نزدیک شدن سقوط شاه،واضح شدکه اتکاء برشخصیتهای اپوزیسیون ودرعین حال نگاه داشتن شاه بعنوان رئیس مملکت،و مهمترازآن بعنوان رئیس نیروهای مسلح، ضروری بود.درحالی که بختیارحاضربه قبول ریسک تشکیل دولت درنظام سلطنتی شد،بازرگان زمان سازش با شاه رااز دست رفته دیدوبه تشکیل اولین دولت خمینی اقدام کرد.

طبقه حاکمه آمریکا،ازروی ضرورت نقش خودخمینی راازنظردورنداشت.تماسهای مخفیانه میان نیروهای خمینی و واشنگتن ازکانالهای متعددبرقراربود.هایزردرحالی که شدیدادرپی حمایت ازدولت بختیار بود،مکررادرموردتلاش"جهت رابطه با خمینی "به واشنگتن پیام می فرستاد. او ادامه میدهد،"حتی مشغله بزرگترمن این بودکه مطلقاهیچ گفتگویی میان بختیار وخمینی وجودنداشت."درحقیقت،اصرار هایزربرارتشیان ایران این بود که آنها باید"تفکراتشان راتعدیل دهند" وخود را برای قبول بازگشت خمینی بعنوان یک "رهبرمذهبی "آماده سازند.

یک دلیل که هایزر رابه سازش با خمینی امیدوارمی ساخت،نگرانیش در موردظهور"نیروی سوم" بود:"براون(وزیر دفاع آمریکا)می خواست دراین مورد نظر مرابداندکه آیانیروی سوم می تواند مسئله سازباشدیاخیر.که البته این مسئله هراس مداوم خودمن بود.اکثرخونریزیهای اخیرزیرسرآنان بود.من به اوگفتم که دقیقانمی دانم این نیروی سوم کیست ـ سازمان آزادیبخش فلسطین،تروریستهای بومی،کمونیستها،ویاترکیبی ازهمه آنها. من فکرمی کردم که احتمالا اوباش عادی نیزدرمیان آنهاوجوددارند.بی شک (این نیروی سوم)درحال قدرت گیری بود." در جاهای دیگر،اودرموردتلاشهایش برای تماس گیری بانیروهای خمینی براساس "امرمشترک" آنهاوارتش دربرابر"بلوا"، صحبت می کند.

اگرهم اختلافی واقعی دراین مورد وجودداشت،صرفابرسرامکانپذیری آن، بود.چنانچه هایزرمی نویسد، سولیوان پیشنهادداده بودکه باید:"ارتش رابیطرف کردوخاموش نمود،وهنگامیکه خمینی پیروزمندانه بازمیگردد،آنرادوباره بکارگرفت". کاملا مشخص است که مصون نگاهداشتن قدرت دولتی موجود(اساسانیروهای مسلح) مهمترین مشغله آنهابود.ودراین میان، همگی برای خمینی نقش قائل بودند.

بعقیده بسیاری ازناظرین امور، سولیوان "شخصیت بد"سناریوبود که تماسهای غیرمجازاوبانیروهای خمینی، موضع حمایت گرانه آمریکا ازشاه را تضعیف کرد.البته این کتابهابیش از ماجرای "ایران گیت"نوشته شده اند.با توجه به بیش ازپیش امکانپذیرشدن روابط حسنه میان ایران و"شیطان بزرگ"، جای تعجب نخواهدبوداگرتاریخ با ملاطفت بیشتری بروی سولیوان مظلوم لبخندزند!

ودرآخر،خاطرنشان ساختن اجمالی برخی ازتدارکات مشخص هایزر برای حرکت ارتش ـ چه درجهت کودتاچه در راستای حمایت از"دولت قانونی" ـ بی ثمرنخواهدبود.اولا،هایزر برای وارد آوردن ضربه درنظرداشتکه به برگزیدگان ـ احتمالا حدود ۱۰ یا ۲۰،۰۰۰ ازمیان ۴۵۰ هزارافرادنیروهای مسلح ـ اتکاءنماید. اومی گوید:"درتاریخ مواردمتعددی وجود دارند که باکمک نقشه دقیق ،برای در دست گرفتن کنترل یک کشوربه تعداد افرادزیادی احتیاج نبوده است.طرحهایی که ماریخته بودیم بسیاردقیق بوده وبه افرادزیادی احتیاج نداشتند.استراتژی ماعبارت بودازدفاع ازتأسیسات کلیدی. امیدی به موفقیت توده‌هادربرابر این صف آرائی وجودنداشت.قصدمادردست گرفتن همه شهرهاوراههای مراوداتی نبود. ۰۰۰۰این شیوه،هم ساده تروهم مؤثرتربود." هایزر درکتابش ،تعدادتلفات حدود ۵ تا ۱۰ هزارغیرنظامی راتوجیه میکند ـ هر کسی خودمیتواندحدس بزندکه این رقم تاچه حدقابل افزایش بود.

هرکس تشریح سقوط رژیم ایران رااززبان امپریالیستهای آمریکایی بشنود،متوجه ضعف آشکارطبقات ارتجاعی در رویارویی باخیزش انقلابی توده‌ها میگردد.درموردکشوری صحبت می کنیم که کارتردرهنگام پذیرا ازشاه تنها یکسال پیش ازآن،ازایران بعنوان "جزیره ثبات خاورمیانه"یاد کرده بود.کاری سیک به همپالگیهای امپریالیستش هشدارمیدهد:"بی شک بایدبااین دیدگاه غیرقابل اعتماد،که هر رژیم قدرتمندیابسیارتثبیت شده ای را در برابرسرایت انقلاب ایمن بداند،مقابله نمود."(تأکید درمتن اصلی است).

درعین حال،کاملاواضح است که هیچ بحران انقلابی ،هرچقدرهم که ریشه‌ای باشد،بدون مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریادر راستای درهم کوبیدن قاطعانه وکامل دستگاه موجود دولتی و بدورافکندن قطعی نظم ارتجاعی،به تحول راستین وانقلابی جامعه نخواهد انجامید. این درس مهمی برای ماست.

O

بقیه ازصفحه ۶۳

پرو

انتخابات مخالفت کردندیابه آن علاقه‌ای نشان ندادند،یاکسانی که ورقه‌های رأی سفیدیاضایع شده به صندوقهاریختند و بدین ترتیب ضمن انجام وظیفه قانونی خودازانتخابات نیزهیچ انتظاری‌نداشتند یادرتوافق بادیگراحزاب سیاسی‌ای که درانتخابات شرکت داشتندنبودند.بطور کلی این توده عظیم شهروندان،امتناع، بیگانگی وبی تفاوتی خودرانسبت به نظام کنونی وانتخاباتش بیان می کنند، نسبت به انتخاباتی که تنهاستمگران را برمی گزیندونسبت به احزاب سیاسی که بمثابه ابزارابقا،حفاظت وتوسعه نظم مستقربکارمی آیند.بطورخلاصه،این بمعنای طردوبمصاف طلبیدن عینی وآشکار پرو ونهادهایش است؛نظام اجتماعی که ازنظرتاریخی پوسیده بوده وبایدبااسلحه جاروب شود؛همانطوریکه این امر درحال پیشروی است،زیراهیچ راه دیگری برای تعویض این نظام اجتماعی کهنه بانظام نوین که واقعابه مردم خدمت کند،وجود ندارد.این توده عظیم ۳/۴۷۹/۲۰۴ نفری یعنی ۳۴/۸۶٪ کسانیکه واجدشرایط ابراز نظرات سیاسی خودمی باشند:۴۱/۹۷٪ ثبت نام کنندگان‌دررأی گیری و۴۶/۰۱٪ کسانی که درانتخابات عمومی رای دادند. این مسئله حتی برحسب قوانین تحمیلی دولت ارتجاعی پرو حقیقت قاطع وانکار-ناپذیری است؛حقیقتی که طبقات استثمار-گر،احزاب سیاسی آنان ورأی جمع-کنان وقلم بدستان مزدورشان بیهوده سعی درپنهان کردن آن دارند.واقعیت انکارناپذیروجوداین توده مردم درمبارزه طبقاتی این کشوریك مسئله بنیانی است.قدرت بالقوه آنان برای دگرگونی وپتانسیل انقلابی‌شان می بایدجدّی تردر نظرگرفته شود؛بویژه ازآن جهت که‌بیش از۶ سال است جنگ خلق بطورموفقیت-آمیزی درحال پیشروی ورشدمی باشدو زمینه این مسئله،اوضاع انقلابی رشد-یابنده است که بناگزیرمداوماًتوده‌های بیشتروبیشتری رابدرون دگرگونیهای قاطع و واقعی که با ابزار"نقدمسلحانه" پیش برده می شودخواهدکشاند.

بعلاوه،همین جدولهانشان می دهند که حزب آپرا ۳۴۵۷۰۳۰ رأی بدست آورد؛یعنی ۳۴/۵۹ ٪ کسانی که ازکل جمعیت پرو واجدشرایط رأی دادن بودند، یا۴۱/۷۰٪کسانیکه ثبت نام کردند ویا ۴۵/۷۳٪ رأی دهندگان.آدم به‌آسانی می-تواندکذب بودن تاکیدگارسیامبنی بر اینکه او"بااکثریت مطلق آراء مردم پرو انتخاب شد"(همانطوری که اودرپیامش به کنگره در۲۸ ژوئیه ادعاکرد)رامشاهده نماید؛زیرا ۴۵/۷۴٪ حتی اکثریت مطلق رأی دهندگان نیست‌وحتی باوجودآنکه آرای او۴۱/۷۰٪ کسانی است که ثبت نام کردندبازکمترازاکثریت ثبت نام-کرده‌هامی باشد،وبهیچوجه ۳۴/۵۹٪ به معنای اکثریت مطلق پروئی‌های واجد شرایط رأی دادن نیست."اکثریت مطلق مردم"فقط عبارت عوامفریبانه دیگری در به اصطلاح "سبك نوین حکومت"اومیباشد - سبك دروغپردازی،بداندیشی نسبت به مردم وعوامفریبی.بعلاوه بایدبخاطرداشت که چنین "پیروزیهای غیرمترقبه"ای در بسیاری ازکشورهایك گرایش عادی درانتخابات بورژوایی می گردد. برای نمونه،درآمریکا ریگان نیزگفت که یك "پیروزی غیرمترقبه"کسب کرده است. امااین "پیروزی"اورادرمقابل تحلیل رفتن وازدست دادن محبوبیتش حفاظت نکرد. مامشابه این جریان رادر۱۹۸۰ دراینجا شاهدبودیم؛یکسال بعداز"پیروزی غیر مترقبه"بلونده علیرغم تلاشهای صندوقهای اخذرأی که می خواستندخلاف واقعیت را اثبات نمایند،اعتباراوسقوط کرد.ریشه "پیروزیهای غیرمترقبه" درطریقه‌ای است که مرتجعین انتخابات رادستکاری می-کنند.دقیقترگفته باشیم،ازآنجائی که انتخابات طریقه ارتجاع برای جابجا کردن اعضایش،یعنی کسانی که قرار است"توده‌هارانمایندگی وسرکوب کنند" می باشد،انتخابات بگونه‌ای اداره و کانالیزه می شودکه بهترین افرادرا برای انجام این وظایف برگزینند.گارسیا ودستگاه حزب اوآشکارادرهدفشان برای کسب اکثریت مطلق دراولین دورناکام ماندند،امابا این وجودگارسیا با بی-اعتنائی بی شرمانه نسبت به واقعیت و احترام به مردم،نابخردانه وبطورتوهین-آمیزی اعلان کرد"من به قولهای انتخاباتی خودوفادارم،باکسب بیش از۸۰ درصدآراء ....."باورنکردنی است امـاحقیقت داردا این نمونه برجسته ایست از"سبك اخلاقی نوین حکومت"گارسیا وشالوده "آتوریته اخلاقی عظیم" او "برپایه آرای اکثریت مطلق مردم پرو".

وامادررابطه بابه اصطلاح چپ متحد (چ.م): این گروه ۱۶۰۶۹۱۴ رأی بدست آورد،یعنی ۱۶/۰۸٪ کل پروئیهائی که واجدشرایط رأی دادن بودند، ۱۹/۳۸٪ کسانی که برای رأی دادن ثبت نام کردندو۲۱/۲۶٪ آرائی که بواقع به صندوقهاریخته شد.بااین آرا،آنهاچه نقشی درمبارزه طبقاتی کشوربازی می-کنند؟نخست،آنهاادامه دهنده راه کهنهٔ انتخاباتی هستندوامروزبطوربی پرواتری به رویزیونیسم روسی وچینی،پارلمانتار-یسم جان سخت بورژوایی،به مواضع ناسیونالیستی یا انقلابی ناپیگیرگره خورده اندوسعی نمودندمردم را به دام حماقت پارلمانتاریستی بیاندازند.آنها قادربه درك ضرورت قهرانقلابی نیستند، چه رسدبه درك راهی که این قهر طی شش سال خروشان درحال شکل گرفتن بوده است.آنهاهرچه عمیقتربه ورطه حفاظت ازنظم کهنه،انتخابات پارلمانی وحیله گرانه فاسد،قانون اساسی و قوانین آن سقوط می کنند.درمقابل نیرو-های مسلح وخطرکودتادرترس ولرزآمیخته به احترام بسرمی برند،ودرمقابل آپرا زانومی زنند،بخصوص درمقابل گارسیا که اورادیوارحمایتی دمکراتیك خود بحساب می آورند.بیان فشرده این شیوه برخوردچاکرمنشانه وتسلیم طلبانه بارنتس است.اومردی از آپراست که چ.م راهدایت می کند.بعلاوه،اگر آرای ۱۶/۰۸٪ آنان راتحلیل نمائیم نقش ارتجاعی که آنهادرخدمت به ارتجاع ایفامی کنندبه روشنی نمایان می شود. این درصدنشان میدهدکه آنهامخالف یك صف بندی ازسوی اکثریت مردم پروعلیه نظام استثماروستم کنونی میباشند،اگربه توهمات مضرّانتخاباتی دامن نزنند،قطب-بندی‌نیرومندتروروشنتری‌تکوین می یابد. چقدراین اپورتونیستهای چ.م به امر رهائی خلق وجنگ خلق صدمه می رسانند؟ سخنان خودبارنتس که اغلب تکرارمی-شودبسیارافشاگرانه است.زمانی که او لوحه نقره‌ای پیروزی رابه گارسیاتقدیم میکرد،این"عضوآپراکه هرگزاخراج نشده" گفت:"نبردبه پایان نرسیده است،ما بایدبانیرومندی بیشتری به مبارزه علیه امپریالیسم،تروریسم ودشمنان خلق ادامه دهیم". دراینجاکلمه کلیدی،"تروریسم" است،عبارتی که استعمال جاری آن برای سرکوب انقلاب،توسط ریگان شهرتی عام یافت،همه کسانیکه دراین نظام در

نازونعمت بسرمی برند این عبارت را ترویج می کنند. این موضع تازگی ندارد، وازهمان زمان انتخابات شهرداری در ۱۹۸۲ که بارنتس فراخوان "شکست تروریسم" رادادمطرح شده است، وبدین- گونه این موضع بمعنای دفاع مداوم از این نظام ونفرت ازهرآنچیزی است که این نظام راتضعیف کند. این همان بارنتس است، پیرودروغین ماریاتکی وطرفدارواقعی آپرا، کسی که آن دروغ شیطانی راساخت که آنچه درپیرو می- گذردجنگ خلق نیست بلکه تنها "تروریسم" می باشدزیرا "یك خط لین- پیاتوئیستی رهبری حزب راغصب کرده است"، برای این شخص انتخابات اخیر "ردتروریسم" است، اویك بارديگردرطول سفرش به ونزوئلا درماه مه گفت، " راه درخشان شکست خواهدخورد... نتیجه انتخابات ۱۴ آوریل وشرکت توده ای مردم بهترین پاسخ ردتروریسم بود". سخن او آشکاراباسخنان بلونده منطبق شد که گفت، "بازنده بزرگ تروریسم است." مابایدبطورجدی درباره نقش اپورتونیسم انتخاباتی وتلاشهای تفرقه انگیز آن بیاندیشم، وهمانگونه که لنین گفت، با آن کینه توزانه نبردکنیم، زیرابدون جنگیدن باحماقت پارلمانی نمی توان قدرت سیاسی رابسودطبقه کارگرومردم کسب کرد، درست بهمانگونه که بدون جنگیدن بارویزیونیسم نمیتوان امپریالیسم رامحو نمود. بعلاوه، ۱۶/۰۸٪ آرای چ.م ریاست جمهوری رابرای آپرا سهلترکرد وآشکارا بابرنامه ارتجاعی تناسب داشت. آنهابه چه بهانه ای متشبث شدند؟ اینکه "مردم باانتخاب چپ، رأی به دگرگونی دادند." بارنتس بعنوان آپرائیست که چ.م را رهبری می کندزمانی که شب انتخابات برای گفتن تبریك به نزدرفیقش رفت ادعانمود: "من برای تبریك گفتن به او آمده ام تابدین طریق نشان دهم که علیرغم اختلافات ایدئولوژیکی وسیاسی- مان می توانیم تصمیم خلق را برسمیت بشناسیم وبدین ترتیب به مردم خودمان نشان دهیم که آنهابا آرایشان سیاست راست رابرکنارکردندوتجلیات سیاسی چپ رابرگزیدند" (تاکیدازماست). او بعدازمانیکه شکست خودراتصدیق میکرد گفت: "اکثریت مردم به حزب آپرا رأی دادند، بدین خاطراست که برای تبریك گفتن به دکترآلن گارسیا نزداورفتم و گفتم که چ.م درصددنیست درسرراه او بسوی ریاست جمهوری بایستد." چ.م به چه هدفی خدمت کرده است؟ خیلی صاف وساده به تسهیل پیروزی آپرا. فراموش نکنیم، امروزکه گرسنگی وکشتار- جمعی بیشترازهمیشه برخلق مافشارمی- آورد، چگونه چ.م، بویژه رهبرانش وعمدتا بارنتس، توده هارابااجرای نقش اسب تروافریب می دهند. مردم بایدآن درس عظیم رابیرون کشیده وفراموشش نکنند.

جنبش خلقی (ج.خ) Accion Popular (حزب بلونده رئیس جمهورپیشین ـ ج.ب. ف) وحزب خلقی مسیحی (ح.خ.م) (ازبلونده حمایت کرد ـ ج.ب.ف) بانفرات جنبش کاسه لیسان حول همان اصول وحدت کردند، آنهابترتیب ۴/۷۳ و۷/۷۴٪ آرای پروئیهای واجدشرایط رابدست آوردند، بدین ترتیب تلاش نامیمون اتحادحکومتی ح.خ.م / ج.خ محکوم به فناشد.

نکته دیگری که دررابطه انتخابات درخورتحلیل است مسئله به اصطلاح "رد تروریسم" می باشد. بیائیدبه نتایج آیاکوچو، آپوریماك وهوانکاولیکا نظر کنیم، این بخشهامناطقی هستندکه جنگ خلق بانهایت شدت درآنجادرحال پیشروی بوده است. (به جدول د نگاه کنید)

این جدول برپایه آمارجمعیت و اطلاعات مربوط به کسانیکه در هـ.م.۱۰ (هیئت ملی انتخابات) ثبت نام کردند وهمچنین جدولبندیهای رأی هربخش که توسط آن هیئت طرحریزی شدند قرار دارد، این آمارواطلاعات درروزنامه های "ال کومرسیو" و "اکسپرسو" چاپ گردید، هردوروزنامه نه تنهابدورازهرگونه عقیدهٔ انقلابی می باشندبلکه مدافع این دم ودستگاه هستند. اولین چیزیکه در این رابطه خودرانشان می دهددرصدبالای ثبت نام نکرده هاست: ۲۳/۹٪ درآیاکوچو، ۲۴/۸٪ درآپوریماك و۲۴/۲٪ درهوانکا- ولیکاء وتمامی اینهاعلیرغم کارزاروفشار عظیمی است که نیروهای مسلح درتلاششان برای اثبات پاسخ ردبه جنگ خلق (که آنهاتروریسم می خوانندش) اعمال کردند. ثانیابیائیدبردرصدکسانیکه رأی ندادند تاکیدکنیم. دربخش آیاکوچو۲۰/۹٪ مردم درانتخابات شرکت نکردند، بااین وجود نتایج رسمی هـ.م.۱ (بنابرآماردرصدی ونه تعدادافراد) حاکی ازآن است که تحریم انتخابات درآن بخش ۱/۰۴٪ بوده. این دروغ بزرگ گفته شدتا "اثبات" نماید اکثریت مردم رأی داده اند. درآپوریماك ۲۰/۴٪ وهوانکاویلیکا۲۹/۵٪ رأی ندادند. امابنابرگزارش هـ.م.۱ این درصدها۱۷/۹ و۲۱/۶۹ بودند. این ارقام تائیدیست بر حقه بازی ناشیانه درخصوص اطلاعات مربوط به آیاکوچو. ثالثا، درصدورقه های رأی ضایع شده وسفیدبسیاراهمیت دارد. درآیاکوچواین درصدبه ۳۷/۶٪ درآپوریماك به ۳۶/۸ و درهوانکاویلیکابه ۳۹/۸ درصد رسید. اطلاعات نشان می دهندکه درهردو موردورقه های رأی ضایع شدهٔ وسفیدبرابر یابیشترازدرصدبدست آمده توسط حزب آپرا است، زیرا آپرانتها۳۳/۲٪ درآیاکو- چو، ۳۳/۴٪ درآپوریماك و۲۹/۴٪ درهوانکا- ویلیکا بدست آورد. باچنان مواردی چه کسی باعقل سلیم می تواندادعانماید که به اصطلاح تروریسم دررأی گیری دچار شکست گردید؟ گذشته ازاینکه صحبت ازشکست عملیات مسلحانه توسط ورقه- های رأی یاوه گوئی است، به روشنی و قاطعیتنشان داده شدکه درمناطق آیاکوچو آپوریماك وهوانکاویلیکابیش ازیك سوم کسانیکه واجدشرایط ثبت نام بودند چنین نکردند (درموردهوانکاویلیکا یك چهارم)، یك پنجم برای رأی دادن حضور

جـــدول د

نتایج انتخابات دربخشهائی که تحت فرماندهی سیاسی ـ نظامی پنجم مـی‌باشد

	آیاکوچو		آپوریماك		هوانکاولیکا	
		٪		٪		٪
ثبت نام نکرده	۹۳۱۷	۳۳/۹	۶۰۸۹۸	۳۴/۸	۴۴۹۷۴	۲۴/۲
ثبت نام کرده	۱۸۱۶۶۷	۶۶/۱	۱۱۴۰۹۶	۶۵/۲	۱۴۰۸۶۸	۷۵/۸
رای نداده	۳۸۰۱۶	۲۰/۹	۲۳۲۶۲	۲۰/۴	۴۱۵۷۷	۲۹/۵
رای داده	۱۴۳۶۵۱	۷۹/۱	۹۰۸۳۴	۷۹/۶	۹۹۲۹۱	۷۰/۵
ورقه‌های رای‌ضایع شده‌وسفید	۵۴۰۴۳	۳۷/۶	۳۳۲۴۹	۳۶/۶	۳۹۵۲۷	۳۹/۸
آپـــرا	۴۷۰۸۷۵	۳۳/۳	۳۰۳۵۴	۳۳/۴	۲۹۲۳	۲۹/۴

پیدانکردند(درهوانکاویلیکا تقریبا ۳۰٪). حال آنکه دراین سه بخش تعدادورقه‌های رأی ضایع شده وسفیدکاملا ازآراء حزب آپرافزونی گرفت.وحتی این تعداد رأی اندك راهم آپرا باکمك حقه بازیها و ارتش بدست آورد.پس چه کسی شکست خورد؟ بطورخلاصه،آپرا،ارتش،گردانندگان وسازماندهندگان این نمایش‌مضحك انتخاباتی،آپرانتوانست بیش ازیك سوم آراء رابدست آورد،وبنابراین از ۴۵/۷٪ اعطاشده درسطح ملی هـ.م.ا بسیارفاصله دارد؛ومسلمافاصله آن بانصف باضافه یك بسیاربیشتراست.هرچندبطورمسخره ومضحکی نتایج رسمی،درصدآرای آپرا رادرآپوریماك ۵۰/۱۹،درآیاکوچو ۶۱/۸۴ ودرهوانکاویلیکا ۴۱/۲٪ درصدنشان می‌دهدا چگونه هـ.م.ا این ارقام را راست وریس کردتابدین ترتیب"تروریسم" را درپرتشنج ترین منطقه کشور"شکست"دهد؟ آنهاخیلی ساده تاماه ژوئن منتظرماندند تانتایج درصدی توسط اداره ثبت انتخابات ملی منتشرشودودراین میان هرگونه اعتراضی رابایدکردندوبانادیده گرفتند؛ وچنین بودکل ماجرا! باقی مناطق‌نیززیر نظر"آتوریته غیرقابل استیناف" هـ.م.ا قرارداشته است!

ودرباقی مناطق کشوروضعیت همین بود؛قیل وقالی بزرگ برسراینکه چگونه انتخابات "بی نقص وبدوراز هرگونه سرزنشی"بوده وهمانگونه که رئیس جمهور وقت بلونده ادعانمود"بازنده بزرگ تروریسم است ".اولوا Ulla کهنه کار دریدهٔ سیاست،رئیس سابق شرکت "پترولیوم بین المللی"که نخست وزیربلونده بودگفت:"بدین ترتیب ماشاهدشکست عظیم وقابل تصور تروریسم کمونیستی هستیم." اواضافه نمود،"انتخابات یکشنبه دو بازنده بزرگ داشت:راه درخشان...". آشکاراست که این مرتجعین پرآوازهٔ طرفدارامپریالیستهااین به اصطلاح "شکست تروریسم"راتهیه دیدند،اما همچنین افشاگرانه‌تراین مسئله است که بارنتس همان آهنگ رادریکی ازسفرهای بیشمارش به خارج درمکزیك ترنم کرد وباخودستایی گفت،"برای من وچپ متحد، پیروزی درآیاکوچو حائزاهمیت است. مادرسخنرانی‌هایمان یك خط تمایزروشن میان خودوتروریسم ترسیم کردیم. واین واقعیت که مردم ازمادرآیاکوچو،که یکی ازمناطق عملیاتی عمده گروه راه‌درخشان است حمایت کردند،بدین معناست که مردم آنجادست ردبه سینه تروریسم می‌زنند." یکباردیگراین شهردارآپرائیست چ.م (بارنتس آنزمان شهردارلیماورهبر چپ متحدبود،مقامهایی که اوبعدااز دست داد ـ ج.ب.ف)شکستهای خودراجشن می‌گیرد،بخاطراین حقیقت عریان که در آیاکوچو چ.م تنها۲۱/۲۳٪ آراء رابدست آوردوررفیق اوگارسیا باکمك ارتش اورا شکست داد.اماجمع کل کسانی که رأی ندادند بعلاوهٔ ورقه‌های ضایع وسفید به ۵۸/۵٪ می رسد؛رقمی که بطورکامل و جبران ناپذیری بالاترازمجموع آرای آنهاست.دراین انتخابات ،بمانندگذشته، حزب کمونیست پرو خودرامحدود به فراخوان برای تحریم انتخابات ،عقیم گذاردن واخلال درانجام انتخابات در هرجای ممکن نمود،اماسعی درمتوقف کردن کل پروسه انتخابات ننمود،واین برخلاف چیزی است که مرتجعین به دروغ اظهار کردندتابدین ترتیب ادعای یك پیروزی دروغین(درزمانی که فاقدپیروزی واقعی بودند)رابنمایند.گرایش تاریخی عمده، امتزاج جنگ خلق تحت رهبری حزب با سیل عظیمی بودکه ازمیلیونهانفرازکسانی که ثبت نام نکردند،یاثبت نام کرده ولی رأی ندادند،یاکسانی که رأی سفیددوو باطله به صندوقهاانه‌اختندتشکیل می شد. همین سیل عظیم است که‌ازحزب برای سازمان دادن آن بعنوان بخشی ازاقیانوس توده‌های مسلح که بناگزیر نظم کهنه استثماروستم راجاروب خواهدکرد کمك می کند.

تمام این هیاهوهاودستکاریها به مسابقه انتخاباتی پایان نمادونتوانست مسئله مرکزی انتخابات ریاست جمهوری راحل کند.ماده ۲۰۳ قانون اساسی‌تصریح می کند،"رئیس جمهوری ازطریق رأی مستقیم وبانصف باضافه یك آرای معتبر انتخاب میشود.

"اگرهیچکدام ازکاندیداهااکثریت مطلق رابدست نیاورد،درعرض ۳۰ روز انتخابات دوم میان دوکاندیدایی که بالاترین آرا رابدست آورده اند برگزارمی شود."مسلمااگرکسی اینو و آنوبرودواحترام خودبه قانون اساسی ونظم قانونی مقرر دردولت پرو رابجهان اعلام نمایدا،اگرکسی اعلام احترام به "دولت تابع قانون"و"حاکمیت مقدس قانون"رابنمایدا،واگرکسی عنوان بزرگ "رئیس جمهورمطابق قانون اساسی" را یدك بکشدوچنین هیاهویی درباره"احترام به سازمان دمکراتیك"راه بیاندازد، و اگرقراراست حرف وعمل کسی تناقض نداشته باشد،اعمال آن شخص باید مطابق قانون باشد.آیادراین خصوص چنین بوده است؟مسلما خیر،دقیقاعکس آن صادق است.درطول ماههای آوریل ومه پروسه انتخابات دربحبوحه کشمکشها و برخوردهای میان مرتجعین ومثل همیشه پنهان ازچشم مردم آغازشد،یکباردیگر کله گنده‌های سیاست،نهادهاوگروههای ذینفع قدرتمند،بهمراه شرکت مستقیم ابرقدرتهای امپریالیست ،بویژه بانکی‌ها، بهترین فردرابرای خدمت به منافعشان انتخاب می کردند.برای درك واقعیت وجوهربه اصطلاح "انتخابات دمکراتیك" آنان،بایداین دوره رابخاطر سپرد.

اندکی قبل ازانتخابات ،گارسیای کاندیدشده به مجله کاره تاس گفت که اگراودرمقام دوم متوقف شود،کنارخواهد رفت ودردوردوم رأی گیری شرکت نخواهدکرد،تاحدودی این یك اظهارمهم بودزیرااین دقیقاکاری بودکه رفیق او بارنتس بعدا انجام داد.زمانی که نتایج رأی گیری معلوم شد،دوکاندیدبترتیب ۴۵/۷۴٪ (گارسیا)و۲۱/۲۶٪(بارنتس) از آرای معتبر رابدست آوردند.درنتیجه از آنجایی که هیچکس اکثریت تصریح شده درقانون اساسی رابدست نیاورده بود، دعوت برای دوردوم انتخابات بعمل آمد. این مسئله بوسیله خودروزنامه‌ال کومرسیو درشماره ۱۵ آوریل آن تاییدگردید: "دوردوم قطعامی بایست برگزارشود." بعلاوه،این موضوع بوسیله شناخته شده‌ترین رهبران چ.م درك وبیان شد. ح.م.م (حزب ماریاتگی ایستهای متحد ـ چپ.ف) یکی ازاحزاب تشکیل دهنده چ.م نوشت، "چپ متحدبایددردوردوم انتخابات شرکت نماید."روزنامه دولا مارکا دردوم مه نوشت،"راست واقعی،راستی که متعلق به صاحبان بزرگ منافع فراملیتی است، اولیگارشی تحت اداره امپریالیسم که کورکورانه به صندوق بین المللی پول خدمت می کندوبی شرمانه به مؤسسات نفتی ومعدنی معافیتهای مالیاتی اهدامی‌کند،باگستاخی می خواهدکه قانون اساسی زیرپاگذاشته شودوبدون انجام دوردومی ازانتخابات ،گارسیا بعنوان رئیس‌جمهوراعلام شود." آگوستین هایادولاتوره این راتأییدمی کند،"اگرآپرانصف به اضافه یك آراءرادر۱۴ آوریل بدست

نیاورده، دوردوم می بایست برگزار شود. "سناتور کارلوس مالپیکا وسناتور رولاندوبرنا موضع مشابهی اتخاذکردند. شخص سناتور برنالس اظهار داشت، "قانون انتخابات تصریح می کندکه اگر هیچکدام ازکاندیداها نصف به اضافه یك آراء رابدست نیاورند،بدون قصور دوردوم می بایست برگزار شود.... ..... بدین خاطراست که مابا دلگرمی منتظردوردوم هستیم که بارنتس یك پیروزی شگفت انگیزدرآن بدست خواهد آورد." حتی دل پرادوسناتور رویزبونیست گفت، "به هرجهت،هم بخاطردلایل قانون اساسی وهم بخاطرآنکه آپرا ازبه بحث گذاشتن برنامه اش دردوراول طفره رفت، دوردوم انتخابات می بایست برگزارشود." اینهاودیگراظهارات زمانی گفته شدکه دیگرکارتمام شده بود.

امابیائیدبخاطربیاوریم که درست شب روزانتخابات زمانیکه تنها نتایج وعلائم ابتدایی معلوم گشته بود،دورنلاس، روزنامه نگارمشهورووابسته به اولوا (نخست وزیرپلونده)ونماینده امپریالیسم یانکی پیشنهادنمودکه بارنتس قبل ازدور دوم انتخابات خودراکناربکشد. بعلاوه همان روز شخص بارنتس به گارسیا گفت که"چ.م درصددنیست در سرراه او(گارسیا)به ریاست جمهوری بایستد." بدین ترتیب این شهردارازهمان آغاز درجستجوی هموارکردن راه برای هم ـ کیش خودبودوبرای انجام آن تنهامنتظر لحظه وفرصت مناسب بود. رئیس ستاد نیروهای مشترك روز۲۰ آوریل به میدان پریدوگفت، ازآنجائیکه آپرا تنها ۴۷ درصدآرا رابدست آورده،"اکنون امکان بحساب نیاوردن ورقه های رأی سفیدو ضایع مطرح میشود. من معتقدم بایدد پذیرفت که مادرموقعیت سختی هستیم وافراد ذیصلاح می توانند،علیرغم نتایج، انتخابات یکشنبه رامعتبراعلام نمایند." این مواضع نقطه آغازکارازربزرگی در روزنامه هائی مانندلاریوبلیکا، مجلاتی مانندزاکیس ورادیوتلویزیون بودکه در میان بحث قانونی برسرتفسیرقانون اساسی،درمورد"خطرات جدی ای که دمکراسی وکشورراموردتهدیدقرارداده" هشدار می دادند. موضع آپراچه بود؟ موضعی دوگانه: آلواکاسترو(نخست وزیر کنونی)معتقدبود"سازمان دادن یك انتخابات دیگربرای ریاست جمهوری تلف کردن وقت وبه هدردادن میلیونها میلیون سول (واحدپول پرو ـ م)است که می توان درراههای بهترازآن استفاده نمود." وازسوی دیگرگارسیاگفت، "اگر معلوم شودمانصف باضافه یك آرابدست نیاورده ایم دوردومی ازانتخابات لازم می شودتابدین ترتیب برپیروزی مردم صحه بگذارد." آپرا اساساخواهان دوردومی نبود،بدین جهت بدنبال هم پیمانی می گشت که به آن اجازه دهدبا ۴۵/۷۴٪آراء، ریاست جمهوری رابدست آورد. گارسیا که مکررادرطول کارزارانتخاباتی هرنوع قولی داده بود،این بارنیزچنین کردوبه شنوندگانش هرآنچه که دوست می داشتندگفت.

در۲۵ آوریل،بعدازآنکه بارنتس با رهبری بالای ج.خ وآپرا ملاقات کرد ویك دیدارغیرعادی بادوکاندیدمعاون جمهوری برنالس وهایابرگزارنمودبابهانه قرار دادن سوء قصدبه جان رئیس هـ.م.ا نامزدی خودراپس گرفت. این کاردر گرماگرم تائیدات بی شمارکسانی که اورابالا کشیده بودندوپریشان حالی دنباله روانش صورت گرفت. برخی دو ـ باره اتهام تسلیم به آپرارامطرح کردند وبرخی دیگرمانندبرنا تحت پوشش ممانعت ازکودتاازاین حرکت حمایت نمودند، امادرانتهاهمه برسرتسلیم بی ـ شرمانه به آپراودرکل،ارتجاع به سازش رسیدند. زمانیکه کاردینال لاند آنتسوری، بارنتس راتقدیس کرده واعلام نمودکه "خدارحمتش" رابه اوارزانی داشته،کلیسا بارنتس رابرسمیت شناخت. امااین امر مشکل راحل ننمود،زیرابحث قانونی ادامه یافت وتلاش برای حل آن ازطریق تفسیرقانون عقیم ماندودرهمین ضمن تضاد میان ارتجاع حدت بیشتری گرفت.

درانتهاکشایش کره رابدست هیئت ملی انتخابات سپردند. هـ.م.ا درتصویب ـ نامه ای دراول ماه ژوئن می گوید، "هیچ کدام ازکاندیداهای ریاست جمهوری حد نصاب به اضافه یك آراکه طبق نص صریح ماده ۲۰۳قانون اساسی برای انتخا لازم است رابدست نیاورده اند. بیشترین آرای نسبی رادکترآلن گارسیا با۴۵/۷۴٪ وبعدازاودکترآلفونسوبارنتس لینگان با۲۱/۲۵٪ بخوداختصاص داده اند. ....." ودرادامه می گوید"دکترآلفونسو بارنتس ازشرکت دردوردوم انتخابات امتناع ورزید. هیچکدام ازمجالس مؤسسان وقانونگذاری،موقعیت امتناع ورزیدن یکی ازکاندیداهائی که قانوناواجدشرایط دردوردوم باشدراپیش بینی نکرده است." بالاخره هـ.م.ا ادعای گیج کننده ای را مطرح می کندکه "بعلاوه لیست ریاست ـ جمهوری آپرا،بسرکردگی دکترآلن گارسیا پرز،بنابرجدولبندی رسمی، ۵۳/۱ درصد آرای معتبررابدست آورده است....." وبرای آنکه امتیازاعطائی بارنتس را پذیرفته باشدنتیجه می گیردکه دور دومی وجودنخواهدداشت و"شهروندآلن گارسیا پرز رارئیس جمهوراعلام میدارد." این تصویبنامه به روشنی ناقض قانون اساسی وقوانینی است که برانتخابات دولتی پروحاکم است،بطورواضحی،بنابرمواد صریح قانون اگرکسی نصف باضافه یك کل آراء رابدست نیاورد،برطبق مقررات خودشان نمی تواندمطابق قانون اساسی رئیس جمهورنامیده شود،وخودتصویبنامه می گویدکه گارسیاتنها۴۵/۷۴٪ کل آرای به صندوق ریخته شده را بدست آورد. بنابراین دوردومی لازم بود،وبادرنظر داشتن کارآکترآمرانه ماده ۲۰۳، تصمیم بارنتس برای شرکت نکردن دردور دوم همانگونه که کاملا دربحث نشان داده شد، غیرمجازبود،بالاخره،ادعای "۵۳/۱٪ بنا ـ برجدولبندی رسمی" غلط،مزخرف وبی ـ پایه است. آشکاراست که تصویبنامه هـ.م.ا تائیدیست بریك اغماض وتبانی که هدف آن منصوب کردن مردی به ریاست جمهوری است که شایسته ترین فردبرای منافع امپریالیسم واستثمارگران پروئی است. این انتصاب بگونه ای صورت گرفت که باخطرات دوردوم ودرنتیجه باخطرتحریمهای فزاینده انتخابات وبا ورقه های رأی ضایع وسفیدروبرونشوده اینها مسائلی بودندکه مشکلات ارتجاع راافزایش می دادندوهرچه بیشترانتخابات رابی اعتبارمی کردند،وبدین ترتیب بطورفزاینده ای جهت مردم را بسوی انقلاب مسلحانه تغییر می دادند.

سنتربرجسته ترین نکات انتخابات آوریل ۱۹۸۵که درفوق شرح آن رفت،بدون چون وچرانشان می دهدهمانطورکه ضد ـ انقلاب مجبورگردیدبرای ستیزباجنگ خلق قانون اساسی وقوانین خودرا نقض کند، این مرتجعین دربرگزاری انتخاباتشان دربحبوحه بیشروی جنگ خلق نیزمجبور به نقض قانون اساسی وقوانین انتخاباتی

خودرشیادی وسیع برای جابجاکردن مقامات بوده اند،درنتیجه،نه تنهاپارلمان دارای ترکیبی ناشایست وفریبنده است، بلکه خودکارسیادعوی ریاست جمهوری کرده بدون آنکه برطبق قانون اساسی رئیس جمهوردولت پروباشد.زیراقانون اساسی وقوانین انتخابات نقض گردیده است.این حقیقت غیرقابل بحث نمی-تواندباهیچ گونه هیاهوی چاپلوسانه وهیچ تبلیغاتی لاپوشانی شود،مهم نیست این هیاهوهاوتبلیغات چقدرعظیم وشرم آور باشد.بعلاوه،همین قانون اساسی درچار-چوب دمکراسی بورژوایی خودشان که کارسیامتعهدبه اطاعت ازآن گردید نیزعلیه اومی باشد،زیراماده ۸۲ تصریح می کند،"هیچ کس ملزم به اطاعت از حکومتی غاصب نیست وهیچ کس متعهد به فرمانبری ازکسی که بانقض مراحل مقررشده درقانون اساسی وقوانین،مقام یامنصبی رادردستگاه اداری اشغال کرده نمی باشد."

به اصطلاح "دولت خلقی ودمکراتیک ملی"،در۲۸ژوئیه ۱۹۸۵ کارسیا در آغازسخنرانی خودبه کنگره گفت،" من بایدبه تمامی ملت تاکید کنم که تعهد من شامل همه شهروندان است."اینها همان مفاهیمی هستندکه بلونده درسال ۱۹۶۳ و۱۹۸۰،زمانیکه خودرا "رئیس-جمهورهمه پروئیها"اعلام کردگفت،که با سخنرانیهای مشابه درباره"رأی مردم" ولاف زنی درمورد"رسیدن به ریاست با حمایت توده‌ها" همراه بود.آیااین یک تصادف ساده است؟ بهیچوجه،این همان به به وچهچه‌های قدیمی طبقات استثمارگر ومزدورانشان است.امااین هردکه دعوی ریاست جمهوری کرده،به ایده‌های کهنه آپرارنگ ولعاب زده وباعوامفریبی مشهورش مبنی برارائه تحلیل تاریخی جامع،فضل فروشانه می گوید:تاریخ کشور ماتاریخ وابستگی مابه نیروهای خارجی نیزهست که متحدبامنافع قدرتمند داخلی بوده وازاین طریق بیان میشود. همان منافعی که کشورمارابه بحران جاریش کشانده است.مابخاطرفقدان یک برنامه ملی،یک رهبری تاریخی وخلقی باتطبیق دادن اقتصادمان به منافع قدرتمندسرمایه بین المللی زندگی کرده ایم." زمانیکه کارسیااعلام "انقلاب" کردادعانمود:"بحرانی که امروز درآن هستیم بحرانی نیست که برخاسته از وابستگی باشد،بلکه این خودوابستگی است که دربحران است وتنها یک راه برای برون رفت ازاین بحران وجود دارد.انقلاب دمکراتیک آزادی وعدالت بیشتری بماخواهدبخشیدورفاه وخوشبختی-مان راافزون خواهدکرد،وانقلابی که من اعلامش می کنم بیان استقلال منافع اقتصادی ماست."واقعامسئله برسرچیست؟ چه چیزی پوشانده می شود؟ تاریخ پرو دراین قرن که کارسیادعای شرح مختصر آن رامی کنددرحقیقت تاریخ سلطه امپریالیسم،عمدتا امپریالیسم یانکی، در اتحادبابورژوازی بزرگ ومالکین فئودال پرومی باشد.این استثماروستم علت بحران کنونی وبندهایی است که مارابه نظام امپریالیستی گره می زند،ونه "فقدان" یک "برنامه" یا"رهبری"وکسی که "تز" خوددرباره مسئولیت مشترک فرضی ما درکنارسلطه "مدنیت بخش"امپریالیسم بیان می کند،اوبعنوان یک آپرائیست بایدبه این تزاعتقادداشته باشد، هرچند عوامفریبی اومانع ازگفتن آن می شود. وامادرباره یاراکراف دوم یعنی "بحران وابستگی" که اومطرح می کند:خیلی ساده وروشن این بحران امپریالیسم و سلطه اش می باشدوتنهامی تواندباانقلاب دمکراتیک حل گرددونه صرفا با"اعلام استقلال منافع اقتصادی ما".اما این امر اساساوعمدتابوسیله عمل سیاسی جهت نابودساختن سه کوه بزرگی که برپشت ماسنگینی می کند،یعنی امپریالیسم، سرمایه‌داری بوروکرات ونیمه فئودالیسم انجام می پذیرد.این عمل سیاسی راتنها می توان ازطریق جنگ خلق پیش برد، وبیشترآنکه این بخشی ازانقلاب پرولتری جهانی است که حاکمیت امپریالیسم وارتجاع راازچهره زمین محوخواهدکرد. برخلاف آنچه کارسیامی گویدمسئله بر سراین نیست که مناسبات جدیدی در نظام امپریالیستی کارگذارده شود تا بتواندبه حرکت ادامه دهد،بلکه موضوع برسرنابودساختن این نظام است.بدین جهت مسئله یک مسئله سیاسی است،نکته ایکه باچرخش های بزرگ درتاریخ پرو اثبات شده است،دراین چرخش حرکت سیاسی ونظامی به تغییراقتصادی منجر شد.امروزدرپروهیچکس رایارای پنهان کردن این حقیقت نیست:نیازعاجل به انقلاب دمکراتیک وجوددارد که هم اکنون آغازشده وازطریق جنگ خلق درچارچوب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه راهنما پیش برده می شود.آنچه کارسیا می گویدبطورساده همان مهملات پوسیده وکهنه آپرا است که اکنون بادروغپردازی درباره یک "آینده متفاوت" ساخته و پرداخته می شود،این چیزیست که میتوان آنرادر دروغپردازیهای متفاوتش درهمان پیام وحتی روشنتربوسیله مقایسه همهٔ اینهاباواقعیت وپراتیک که عالیترین محک برای حقیقت است مشاهده نمود.

درمورد به اصطلاح "سه بیعدالتی".کارسیااین چنین در مورد"سه بیعدالتی"روده درازی می کند: "تاریخ اقتصادی ماسبب یک موقعیت عمیق بیعدالتی شده است، ومشکلات اقتصادی که اکنون مارارنج می دهدناشی ازآنهاست.دراینجادیگرمشکل "بحران و ابستگی"نیست،ضدامپریالیسم دروغین ناپدیدشده است،حال این "بیعدالتی عمیق"است که علت مشکلات مامی باشد. قهرمان ضدامپریالیستِ خودساخته‌یکباره بمثابه "قهرمان عدالت خواهی" بوسط میدان می پردویرچم "عدالت اجتماعی"را تکان می دهد،همان پرچم کهنه آنارشیسم قرن نوزده که یک گرایش جاری درون آپرا است وبوسیله شوالیه‌های به اصطلاح تردیونیونیسم آزادمانندسابرزو ومزدور-انش نمایندگی می شودوالبته گونزالس پرادا دراین رابطه جایش محفوظ می-باشد،اوکسی است که همیشه مورداستفاده آپراقرارداشته .بدرستی این بیعدالتیها چیست؟ بیائیدبه اولین "بُعد" آنهاهمان ـ گونه که گارسیامی گویدنگاه کنیم: "نخست ،بیعدالتیِ ناحیه‌ایست که لیما و سواحل راازبقیه پروی فراموش شده جدامی کند.لیما ۸۰ درصدصنایع کشوررا بخوداختصاص داده.این صنایع نه درنقاط کثیف ویرجمعیت که هنوزحالت غیرشهری دارند،بلکه درلیمای طبقات ثروتمند ومیانه حال واقع شده است،جائیکه دستگاه دولتی وسازمانهای آموزشی و بهداشتی نیزمتمرکزاست.... اگراوضاع بدین منوال پیش رودوکشورهرروزفقیرتر وفقیرترشود،درآنصورت لیمابرای چه کسی تولیدخواهدکرد؟" این "بیعدالتی ناحیه‌ای" دوجنبه برجسته دارد: شرایط لیما ودولت. چراچنین اختلافوجدائی بزرگی بین لیماوبقیه کشوروجوددارد؟زیرانیمه فئودا ـ لیسم سماجت می کند،واقعیتی که با سرسختی انکارمی شوداگرچه واقعیت

خودش وبویژه جنگ خلق آنها رامجبوربه پذیرش وجودمنطقه آندمی نمایدوبخاطر توسعه سرمایه داری بوروکرات که بطور فزاینده ای ابزارتولید را در پایتخت متمرکزمی کند،می توان درهرگوشه این منطقه شرایط نیمه فئودالی رامشاهده کرد. بایدمتذکرشدکه ولاسکو(رهبرخوداعلام کردهٔ خونتای نظامی "انقلابی"۱۹۷۵ ـ ۱۹۶۸ ـ ج.ب.ف)نیزدرباره "عدم تمرکز"صحبت کردامامتمرکزرابیشترنمود.امروز تمرکز بیشترازهمیشه است،که عمدتابخاطرسلطهٔ امپریالیستی وعمدتاامپریالیسم آمریکامی- باشد.جهان عقب مانده،بویژه آمریکای لاتین،نمایانگرهیولایی بابدن کوچك و سری بزرگ است که مکزیك وبرزیل وآرژانتین نمونه هایی ازآن هستند.این علت مشکل است،چیزیکه بایددرباره اش صحبت کردنه اینکه درپشت عباراتی مانند"بیعدالتی ناحیه ای"مخفی شد.بعلاوه این شخص که دعوی ریاست جمهوری می- کنددرباره "لیمای طبقه ثروتمندان و میانه حال"نیزدادسخن می دهد.طبقات میانه حال طبقات میانی هستند،ازآن جمله بورژوازی ملی وبه اصطلاح "طبقات درحال ظهور"یعنی لایه‌های بالای خرده ـ بورژوازی.آیاثروت دردستان آنان قراردارد؟خیر،ثروت دردستان بورژوازی بزرگ است وبه همراهش جناحهای کمپرا- دور وبوروکرات،بانکداران بزرگ، صاحبان صنایع،تجاروصاحبان واقعی زمین وکارخانجات (که مالکیت ابزار تولیدرادردست دارند)بهمراه بزرگترین منافع امپریالیستی که بازدرلیمامتمرکز هستند.قدرت اقتصادی این طبقات وامپر- یالیسم است که پنهان نگهداشته می شود. بطورخلاصه،قدرت طبقات بزرگ استثمارگر پوشانده شده است.کارسیارانی توان متهم به فراموشی طبقات کرد. زیرا همانگونه که درنقل قول فوق ذکرش آمد، اودرباره "طبقات میانه حال"صحبت می- کند.جنبه برجسته دیگرتمرکزقدرت دولتی، بوروکراسی وارتش است که ستون فقرات آنرا تشکیل می دهد.آنهادرپایتخت متمرکز هستند،دقیقابدین خاطرکه بتوانندیکتا ـ توری ملاك ـ بوروکرات یعنی دولت پرو راحفظ نمایندوازآنجاتمام کشوررا کنترل کنند.این نکته اساسی است ونه تمرکز "سازمانهای آموزشی وبهداشتی"که بر- خاسته ازاین زمینه است،این مسئله مرکزی است که می بایدتجزیه وتحلیل شود،بویژه باتوجه به میلیتاریزه و بوروکراتیزه کردن هرچه بیشتردولت پرو درطول دهه گذشته که ناشی ازهمان عملکردنظام اجتماعی کهنه،وبخصوص رشد انقلابی توده‌هاوبطورخاص جنگ خلق می- باشدکه این نظام اجتماعی راتضعیف کرده وبدنبال متلاشی کردن آن است. ودرانتهاکارسیامی گوید؛"اگراوضاع بدین منوال پیش رود،لیمابرای چه کسی تولید خواهدکرد؟" اوچه می خواهد؟ آیااوبطور بنیانی درتوافق باین "بیعدالتی ناحیه ای" می باشد؟ آیااوبطوربنیانی علاقمند به یافتن "بازاری"برای نظام تولیدی طبقات استثمارگروامپریالیسم است؟ یعنی آن نظامی که پیشترولاسکو،مورالز،بلونده (ژنرال مورالزبعنوان رهبرخونتاجانشین ولاسکوشدوبعدبا بازگشت بلونده کنار رفت،وخودبلونده توسط ولاسکو برای کشیده شده بود ـ ج.ب.ف) وسایر"سران دولت" قبل ازآنهاهرکدام درشرایط و اوضاع متفاوتی به آن علاقمندبودند وهمان- گونه که ضرب المثل معروف (پروئی) می- گوید،عشق آنان نه برای خوك بلکه برای گوشت آن است.

بیائیدبه تحلیل این بیعدالتیهای معروف ادامه دهیم :"یك بعد دیگر بیعدالتی وجوددارد وآن جدائی اقتصادی میان بخشهااست،زمانیکه مابه طرز کار اقتصادی کشورنگاه می کنیم بطوروشنی دوبخش مجزا می بینیم.

"دریك سوصنایع مدرن قراردارد... این بخش مدرن است که ۸۵درصد سرمایه گذاریهای برو رابخود اختصاص می دهد اماتنها۲۸درصدمردم را بکار گماشته است.درسوی دیگربخش حاشیه ای قراردارد که مشتمل است برکشاورزی روستایی منطقه آند بامیلیونهاکمونرو (دهقان سرخ پوست ـ ج.ب.ف)وزمین- داران کوچك،وآن بخش دیگربشریت که برخی آنان رابخش حاشیه نشین شدهٔ شهری می نامندوازبیکاران ونیمه‌بیکاران که تقریباهمیشه درمحلات کثیف وزاغه- ها زندگی می کنندتشکیل شده اند.باید پرسیده شود،اگراکثریت مردم فقیرتر و فقیرترمی شوندپس صنایع برای چه کسی تولیدخواهدکرد؟ اگرتولیدی درکشور نباشددرآنصورت دولت چه چیزی رااداره خواهدنمود؟ بایدبگویم تازمانیکه دولت تنهابه صنایع وحکومت دلبستگی نشان دهدهیچ برون رفتی وجودنخواهد داشت. انقلاب وسیعی رخ نخواهدداد‌مگرآنکه دولت بطرف کمونروهاوبیکاران برود."

یکباردیگرازخودسئوال کنیم،صنایع مدرن پرو چیست؟ بطورساده سرمایه داری بوروکرات گره خورده به سلطه امپریا ـ لیستی وملاکین فئودال.درجه انقیادصنایع مدرن به امپریالیسم،بویژه آمریکا،رامی- توان ازدومتن زیر که ازتحقیقات صنعتی اقتباس شده مشاهده کرد.

"قوه محرکه رشدصنعتی پرودرطول دودهه گذشته بوسیله مؤسسات وشرکتهای چندملیتی که درآمریکا،اروپا و ژاپن واقع شده، بکارانداخته شده است. این مؤسسات وشرکتهاهمینکه به کشورما واردشدندهم ازنظرتولید وهم توزیع تولیدات خودگرایش به برقراری اشکال الیگارشی‌وانحصاری داشته اند.....

"نفوذمؤسسات وشرکتهای چندملیتی بزرگ درصنایع تولیدی 'پروئی' مستقیما موجب حاشیه ای شدن آهسته ولی پیوسته بخشهای جدیدوقدیم بورژوازی ملی شده است...بدین ترتیب دردودهه گذشته 'بورژوازی ملی' بطورفزاینده ای نقش بوجودآورنده گروههای صنعتی جدیدرا ایفانموده که بمرور بزیرکنترل سرمایه خارجی درمی آیند.بنابراین درحال‌حاضر آنچه درحال رشدمی باشدیك بورژوازی میانی است که ازمیان گروههای‌معینی سربیرون می آورد(گروههایی که برپایه پرستیژ،تجربه وارتباطات اجتماعی و اقتصادیشان بامؤسسات وشرکتهای چند- ملیتی امتزاج یافته اند)وبطورفزاینده ـ ای قسمتی ازبخش میانی می گردند."

(بایدبخاطرداشت زمانیکه مؤلف درباره بورژوازی ملی صحبت می کندمنظورش بورژوازی بومی وهمچنین بورژوازی‌بزرگ است).

"شایدمهمترین نتیجه ایکه بتوان ازتحلیل ساختاری بیرون کشید درجه بالای کنترلی باندکه مؤسسات خارجی دربخشهای استخراجی وصنعتی اقتصادیرو صاحب هستند.بعلاوه،صرف برشمردن‌کمّی سطح سرمایه گذاری خارجی درکشور تصویردرستی ازدرجه کنترلی که سرمایه خارجی برروی اقتصاداعمال می کند نمی- دهد.آن کنترل اساساًبخاطرکارآکتر استراتژیك این سرمایه گذاری استحکام یافته،زیرامهمترین مؤسسات درهرصنعتی به سرمایه خارجی تعلق داردواکثریت این مؤسسات تابع شرکتهای سهامی چند ملیتی عظیم هستند."

مسئله همین است ونه لاپوشانیهایی مانند"بعد دوم بی عدالتی"،آنچه میبایست درباره اش صحبت کرد عبارتست ازاین سرمایه داری بوروکرات شریروبویژه انقیادش به امپریالیسم ـ اینهاکوههایست که می بایداسلحه بردست نابودشوندتا یك اقتصادملی واقعی ساخته شده و به توده های تحت ستم خدمت کند،اقتصادی که دربرگیرندهٔ بخش صنعتی در جهت منافع پرولتاریاوخلق باشد.اما کارسیای حیله بازوعوامفریب این سئوال رامطرح می کند،"اگراکثریت مردم فقیرتر و فقیرترشوند درآنصورت صنایع برای چه کسی تولیدخواهدکرد؟" یکباردیگرآشکار میشودکه اودرچه سمتی قرارداشته وبواقع به چه چیزدلبستگی دارد.

این "بخش حاشیه ای "چیست؟قبل ازهرچیزکشاورزی روستائی‌آنـدچیست؟ بطورکنکرت این نیمه فئودالیسم است به همراه سه صفت ممیزه ای که بوسیله ماریاتگی شرح‌داده شد: زمین،سرف داری وگامونالیسمو Gamonalismo (حاکمیت مستبدین فئودال ـ ج.ب.ف).مسئله زمین نیروی پیش برندهٔ مبارزه طبقاتی در روستاهااست،یعنی مسئله چندقرنی تمرکز زمین که ریشه درفئودالیسم دارد،در سال‌های ۶۰ آشکاربودکه این یکی ازمشکلات اساسی است ،درآنزمان سه قانون ارضی دررابطه باخریدوفروش زمین تصویب شدکه اساساهیچ مسئله ای راحل نکرد، بلکه تمرکززمین راحفظ نموده‌این موضوع رامی توان بوسیله جدولی‌نشان دادکه ازآن"هیئت اصلاحات ارضی عمومی و اسکان روستائی" می باشد(به جدول م نگاه کنید).

این جدول بروشنی نشان می دهدکه زمینهای واگذارشده به دهقانان منفرد تنهابالغ بر۷/۷٪ کل زمینهایی است که مناسب واگذاری شناخته شده بود، این دهقانان منفرد‌تقریبا۰۰ ،۸۰۰،۱ نفر را شامل میشود.طبق آمار۱۹۸۱ تعداددهقانان ۶،۲۴۵،۰۰۰ نفرمی باشد،بدین جهت این "اصلاحات ارضی" که بسیاردرموردش سروصدا راه انداخته شده حدودا یك سوم دهقانان رادربرمیگیرد.بخاطرآوریم که طبق آمارکشوری درسال ۱۹۶۱، ۸۲/۵ ٪ کل واحدهای زراعی دارای کمتر از ۵ هکتارزمین می باشند،یابسخن دیگرتنها ۵/۴٪کل زمینها،درحالیکه یك درصد واحدهاصاحب ۸۱٪ زمینهاهستند،ضرورتاً سئوال بوجودمی آید:مشکل چیست؟ ریشهٔ این وضعیت درچیست؟این مسئله بطور صریح وجدی‌ای امروزبوسیله وضعیت "پونو" نشان داده میشود،و پونو جائی است که خودگارسیا آنرا "آیاکوچوی دیگر"نامید، ودرواقع آنچه درپونو جاری است ترس ونا‌امیدی برای گارسیاودیگران بهمراه می آورد.(به جدول و نگاه کنید).

نمودارد‌سامبر۱۹۸۳ " هیئت اصلاحات ارضی عمومی" نشان میدهدکه ۲۳ تا SAIS باتنها ۲۰/۸۷٪ ازخانواده‌ها ۵۲/۲٪ زمینهای اهدائی راصاحبند،درحالی که ۷۴ تاتجمع دهقانی با۴۸/۵۹٪ ازخانواده‌ها صاحب تنها۲/۳٪ زمینهامی باشند.بعلاوه، موسسات زنجیره ای (SAIS,CAPS, ERPS ـ ج.ب.ف) با ۴۵/۶۴٪ کل خانواده‌ها ۸۸/۷۶٪ زمینهای مناسب‌تقسیم راصاحب شدند،درحالیکه جماعات و گروههای دهقانی با۵۳/۴۶٪ خانواده ها تنها۹/۱٪ زمینهارادریافت کردند.این مشکل اساسی بزرگ درمنطقه آند می‌باشد،وگرچه نه تنهامشکل بلکه عمده‌ترین آنهاست.این"بعددیگری ازبیعدالتی" نیست بلکه جان سختی نیمه فئودالیسم باصفات ممیزه اش می باشد،یعنی زمین، سرف داری،وگامونالیسمو،ونمی توان آن راباتصویب هیچ قانونی حل نمودمگرتنها بوسیله دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست که ازطریق جنگ خلق و اسلحه دردست،زمینهاراتصرف کرده‌واز آنهادفاع نماید،همانگونه که درکشور ما اثبات میشود.

به بخش دیگراین"بیعدالتی"یعنی بیکاران ونیمه بیکاران نظرکنیم.اگر "به خلاصه آمار۱۹۸۵" منتشر ازسوی انستیتوملی آمار رجوع نمائیم خواهیم دیدکه:(به جدول ر نگاه کنید)

بیکاری ونیمه بیکاری به روشنی درحال افزایش است،بیکاری از۷٪ در ۱۹۸۰ به ۱۱/۸٪ در۱۹۸۵ افزایش یافته است.بعلاوه بایدتاکیدنمودربخش غیر ـ زراعی یعنی بطورمشخص درشهرها، بیکاری درطول همان سالهااز۱۰/۹٪ به ۱۸/۴٪ جهش می کند.نیمه بیکاری‌درسال ۱۹۸۰ به ۵۴/۱٪ درسال ۱۹۸۵ افزایش یافته،اما این شامل هردویعنی شهرها و روستاهامیشودوبویژه جالب توجه است.در حالیکه این مقداردرطول سالهای فوق در روستاهااز۶۸/۲٪ به ۶۰/۴٪ کاهش یافت، درشهرهانیمه بیکاری از۴۱/۴٪ به ۵۰/۵٪ افزایش پیداکرد.آیااین شکل دیگری از "بیعدالتی" است؟بهیچوجه: این بطور ساده نتیجه ضروری نظام فرتوت نیمه‌ـ فئودال ونیمه مستعمره است که سرمایه ـ داری بوروکرات بربستر آن وبحرانی که مارارنج می دهد درحال توسعه است. این نتیجه ضروری نظام اجتماعی شریرانه ایست که تنهاازطریق محکوم کردن دوسوم جمعیت به گرسنگی می‌تواندخودرا‌حفظ نماید،نظام پوسیده ایکه توده‌های پرو رامحکوم به زندگی با درآمدسالیانه ای‌کمتراز۱۹۶۵ تغییری نکرده است.بقای این نظام اجتماعی بطورفزاینده ای مستلزم دولتی بیشتر نظامی وبوروکرات شده است که برای مهارزدن به حالت انفجاری وانقلابی فقیرترین‌توده‌هاوبازداشتن‌آنان ازشرکت درجنگ خلق به دورترین گوشه‌ها چنگ بیاندازد،چنین دولتی آماده سرکوب مردم بوسیله آتش وشمشیروکشتارجمعی مداوم است،این چیزیست که گارسیاسعی می‌کنددرپشت چنین عبارتهایی‌پنهان نماید: "اگرتولیدی درکشورنباشددرآنصورت دولت چه چیزی راداره خواهدکرد" و "دولت بایدبسوی کومونروها وبیکاران برود."

درانتهابیائیدآخرین عنصر سه گانهٔ بیعدالتی ای که آلن گارسیامانندا‌سلافها تقدیس کرده است راتحلیل نمائیم.ما بخاطراهمیت آن بطوربخش بخش،بترتیبی که درپیام اوآمده پیش خواهیم رفت: "امابیعدالتی درپرو تنهابین نواحی و بخشهانیست بلکه یك بیعدالتی عمیق اجتماعی نیزهست.من درباره یك هرم سمبلیك صحبت کرده‌ام .درراس هرم ۲ درصدجمعیت قراردارد‌که بالاترین درآمد رادریافت می کنند،زیراصاحب مؤسسات انحصاری وابزارتولیدهستند.این ثروتها غالبابواسطه تلاشهای سراسری پرو که به بهای گرسنگی مردم پرو حاصل میشود بوجودمی آیند.....» دراینجابایدبگوئیم که هرم فوق الذکریك هرم جادوئی است، ولازم است به کنه سمبولیسم آن پی برده شود،۲ درصدجمعیت رادر رأس آن درنظر بگیرید.ازنقطه نظرایدئولوژی پرولتری این درصدجمعیت شامل چه کسانی است؟ این هسته طبقات استثمارگراست،یعنی بورژوازی بزرگ(باجناحهای کمپرادورو بوروکراتش)وملاکین زمین وهمچنین بی ـ واسطه ترین نمایندگان سلطه امپریالیستی بویژه امپریالیسم یانکی.بسخن دیگر،این

جـــدول هـ

پیشرفت اصلاحات ارضی ۱۹۷۹ ـ ۱۹۶۳ (خلاصه شده از آمار ۲۴ ژوئن ۱۹۷۹)

واحدهای دریافت کننده		زمینهای اعطاشده		بهره‌برداران	
		هکتار	٪	تعداد	٪
کئوپراتیوها	۵۸۱	۲۱۲۶۱۴۷	۲۵/۵	۷۹۵۶۸	۲۱/۲
واحدهای کشت وصنعت	۱۲	۱۲۸۵۶۶	۱/۵	۲۷۷۸۳	۷/۴
S A I S	۶۰	۲۸۰۵۰۴۸	۳۲/۶	۶۰۹۵۴	۱۶/۲
E P S	۱۱	۲۳۲۶۵۳	۲/۷	۱۳۷۵	۰/۴
گروههای دهقانی	۸۳۴	۱۶۸۵۳۸۲	۱۹/۶	۴۵۵۶۱	۱۲/۱
تجمع دهقانی	۴۴۸	۸۸۹۳۶۴	۱۰/۳	۱۱۷۷۱	۳۱/۴
دهقانان مستقل	——	۶۶۲۰۹۳	۷/۷	۴۲۲۹۵	۱۱/۲۰
مجموع	۱۹۰۷	۸۵۹۹۲۵۳	۱۰۰	۳۷۵۲۴۶	۱۰۰

(SAIS مزارع بزرگ وابسته به دولت است که بوسیله حکومت ولاسکو تاسیس شدند. EPS شکل دیگری ازمؤسسات روستائی ولاسکواست ـ ج.ب.ف.)

جـــدول و

اصلاحات ارضی دریونو :د.ل. ۱۷۷۱۶

نوع	اعطائی به‌هکتار	٪	خانواده‌های بهره‌بردار	٪
۲۳ S A I S	۱۰۳۴۲۸۷	۵۲/۲	۶۳۴۹ *	۲۰/۸۷
۱۶ C A P S	۴۹۹۵۰۳	۲۵/۵	۶۴۸۰	۲۱/۶۴
۵ E R P S	۲۱۶۸۴۵	۱۱/۰۶	۹۳۹	۳/۱۳
مجموع	۱۷۴۰۶۳۵	۸۸/۷۶	۱۳۶۶۸	۴۵/۶۴
۷۴تجمع‌دهقانی	۴۶۱۸۰	۲/۳	۱۴۵۴۷	۴۸/۵۹
۷۲گروه دهقانی	۱۳۱۶۷۲	۶/۸	۱۴۶۰	۴/۸۷
مجموع	۱۷۷۸۵۲	۹/۱	۱۶۰۰۷	۵۳/۶۴
۲۶۱ واحدشخصی	۴۱۰۶۹	۲/۱	۲۶۱	۰/۸۷

*این تعداددربرگیرنده ۶۶۶۳ خانوارتجمعات SAIS نیست،درعمل آنان سودی از واحدهادریافت نمی‌کنند. آنان رانباید"بهره‌برداران"بحساب آورد.(این مسئله عموماذرخصوص‌همه SAISکشورحقیقت دارد. (CAPS کئوپراتیوهائی هستندکه بوسیلهٔ حکومت ولاسکو تأسیس گردید ـ ج.ب.ف.)

جـــدول ز

سطح بیکاری،نیمه بیکاری واشتغال مکفی دربخشهای زراعی وغیرزراعی:
۱۹۸۵ ـ ۱۹۸۰ (آمار نسبی)

	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵
سطح بیکاری	۷	۶/۸	۷	۹/۲	۱۰/۹	۱۱/۸
نرخ بیکاری						
زراعی	۰/۸	۰/۲	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۶
غیرزراعی	۱۰/۹	۱۰/۴	۱۰/۷	۱۲/۹	۱۶/۴	۱۸/۴
نرخ نیمه بیکاری	۵۱/۲	۴۷/۹	۴۹/۹	۵۲/۳	۵۴/۲	۵۴/۱
زراعی	۶۸/۲	۶۱/۵	۶۰/۹	۶۷/۵	۶۳/۲	۶۰/۴
غیرزراعی	۴۱/۴	۴۰/۳	۴۳/۹	۴۵/۸	۴۹/۶	۵۰/۴
نرخ اشتغال مکفی	۴۱/۸	۴۵/۳	۴۳/۱	۳۷/۵	۳۴/۹	۳۴/۱
زراعی	۲۱/۵	۲۸/۲	۳۸/۸	۳۲/۲	۳۶/۵	۳۹/۳
غیرزراعی	۴۷/۷	۴۹/۳	۴۵/۴	۴۰/۳	۳۴	۳۱/۱

۲ درصدبیان فشرده سه کوهی است که برمردم ستم می کنند،آنهاهسته اقلیتی هستند(تخمیناً تا ۱۰٪ جمعیت)که قدرتشان می بایست حداقل درسطح سیاسی و اقتصادی بطورتمام وکمال نابودشود تا بتوان مرحله انقلاب دمکراتیک راپیش برد.جوهراین مسئله درصدش نیست بلکه کارآکترطبقاتی آن می باشد.وبهمان صورت،مشکل چنین نیست که این افراد همانگونه که کارسیا عوامفریبانه می‌گویدبالاترین درآمدهارادریافت می‌کنند،زیراصاحب مؤسسات انحصاری و ابزارتولیدهستند." بلکه آنان بخشی از سه آماج انقلاب دمکراتیک می باشند ـ امپریالیسم،سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم.آنان به روشنی استثمار ـ گران وصاحبان انحصارات هستند، که ازطریق آن،مهمترین ابزارتولیداجتماعی وثروتی که بوسیله توده‌های مردم واستثمار-شوندگان بوجودآمده راتصاحب کرده‌اند، آنان بوسیله استثماروستمی که روزانه خون خلق رامی مکدودرعین حال آنانرا هرچه عمیقتربه گرسنگی وفقرسوق میدهد به این ثروتهاچنگ انداخته اند.

واین شخص که سعی می کند ژست ریاست جمهوری راحفظ کندادامه میدهد، "اماهمانگونه که گفتم دولت در جهت ابقای این شیوه سلطه وحفظ ثروت این ۲ درصدجمعیت،به وسیله ای برای تمرکز ناعادلانه درآمدبدل گردیده است،یعنی نوعی سپردفاعی بوروکراتیک که‌درخدمت ثروتمندان است،وبدین جهت یک دولت غیرمولدوتمرکزگراشده است.دولت شغلها راتقسیم کرده است،گاهی،بیشترازآنچه لازم می باشدوگاهی درجهت حق سکوت دادن به هواداران سیاسی ودرمواردیگر درجهت ذخیره کردن ثروتهای بورو ـ کراتیک اینکارراکرده است."یک بار دیگر کارسیا بعدازسرپوش گذاشتن بر مبارزه طبقاتی،مسائل عمده مربوط به دولت راتمامأبا"سه بیعدالتی" مشهورش تحریف ومغشوش می نماید.کارسیا سعی درانجام چه کاری دارد؟ تلاش اودر این جهت است:تنزل دادن مسئله دولت پرو به این اظهارات که "دولت وسیله ای‌برای تمرکزناعادلانه (یک باردیگرکلمه جادوئی بدترکیب او)درآمدشده است"؛ دراعطای مشاغل بعنوان "حق سکوت به هواداران سیاسی "زیاده" روی میکند،وو بدین ترتیب یک "دولت غیرمولدوتمرکز-گرا"،"درجهت ابقای شکلی ازسلطه" تبدیل می گردد. نتا برای این بنظرمیرسدکه مشکل درچگونگی کاهش بوروکراسی وبرقرار ساختن عدم تمرکزی که‌ازمدتهاپیش قولش داده شده، باشد. دراینجا جوهراصل مسئله پنهان نگهداشته می شود:نقش نیروهای مسلح. لنین بماآموخته است:"بوروکراسی وارتش دائمی دونهادبغایت متمایزکننده هستند.....بوروکراسی وارتش دائم 'انگلهائی' هستندکه برپیکرجامعه بورژوایی می چسبند،آنهابوسیله تضادهای داخلی جامعه بوجودآمده اند،امادقیقا انگلهائی هستندکه منفذهای‌حیاتی بدن را مسدودمی کنند".ولنین تاکیدنمود،"بطور

خاص امپریالیسم در رابطه با افزایش سرکوب پرولتاریا سبب استحکام دستگاه دولتی میشود، این تحولی در دستگاه بورو - کراتیک ونظامی است که تاکنون نمی- شناختیم ."به این مطالب جمعبندی بزرگ صدرمائوتسه دون رابیاید افزود ، "همه چیز ازلوله تفنگ بیرون می آید. بنابرتئوری مارکسیستی دولت، ارتش جزء اصلی قدرت دولتی است."این تنهاشیوهٔ حقیقی وعلمی تحلیل مسئله بوده وتاکیدی برآن است که گارسیا نه تنها پروسه تاریخی تکامل دولت رانفی می- کندبلکه سعی می نمایدبرحقیقت سرپوش گذاشته وجزء اصلی دولت ،یعنی دقیقا منبع قدرت ارتجاع راپنهان کند؛ مسئله ای که نهایت اهمیت رابویژه در کشوری که انقلاب وضدانقلاب، مسلحانه روبروهم قرارگرفته اندارامی باشد. یکباردیگرمابرتزهای مارکسیستی ذیل تاکیدمی گذاریم:"ارتش دائمی وپلیس ابزاراساسی قدرت دولتی هستند. اماچه امکانات دیگری وجوددارد؟"

بعدازافشای دروغهای فوق الذکر، گارسیا جوهرارتجاعی "هرم سمبلیک"خود را بالفاظی عوامفریبانه اش به نمایش گذارد:"اماباپائین آمدن درامتدادایین جاده،مشاهده می کنیم که دولت خودش و کشور رادربدهکاری عمیقتروعمیقتری فرو برده است،وتقریباهمه این قروض بوسیله ۳۰٪ بخش فوقانی یعنی بخش اداری، شهری وصنعتی تحمیل شده است:"

"اماپائین این لایه ۷۰ درصدجمعیت کشورقراردارد،یعنی حاشیه نشینان ،بی - کاران ودست فروشان خیابان، مردم شهرستانهاوحصیرآبادها."اولا،بدهی دولت پرودرچارچوب برنامه‌های عمرانی،وامها وسرمایه گذاریهای تحمیلی امپریالیسم به ملتهای تحت ستمی مانندمابباراآمده است،که درهماهنگی بابرنامه‌های استثمار- گران پروئی می باشدکه ازطریق دولتشان درجهت توسعه سرمایه‌داری بوروکرات و گسترش نیمه فئودالیسم انجام می پذیرد. اگرمابردوره ۱۹۷۰ تابه زمان حاضرکه بدهی خارجی بطورعظیمی افزایش یافته تمرکزنمائیم،مشاهده خواهیم کرد در مقایسه به ۹ سال گذشته که نرخ متوسط رشداقتصادی ۵/۱٪ بودازسال ۱۹۷۴ تا۱۹۸۲نرخ رشدتقریباصفر(۰/۱ درصد)است.تولید صنعتی بمثابه درصدی ازتولیدناخالص ملی(ت. ن.م)از۲۴/۷٪ درسال ۱۹۷۰ به ۲۵/۱٪ درسال ۱۹۸۰ می رسدوسپس به ۲۲٪ درسال ۱۹۸۴ سقوط می کند.پرولتاریای صنعتی که ۱۴/۶ درصدنیروی کارراتشکیل می داددرسال ۱۹۸۰ به ۱۲/۷٪ کاهش یافت.درحالیکه سودهای تجاری از ۱۷/۵٪ درآمدملی در۱۹۷۲ به ۳۱/۹٪ در۱۹۸۰رسید (ودر۱۹۷۹ به ۳۳/۳ درصداوج یافت) ، دستمزدهاوحقوقهاکه ۵۱/۲٪ درآمدملی را در۱۹۷۲ تشکیل می داددرسال ۱۹۸۰ به ۳۹/۳٪سقوط کرد(مستخدمین دولتی بالا - ترین کاهش دستمزد رامتحمل شدند). شانه به شانه این پروسه،نیروی کار کشاورزی بمثابه درصدی ازکل نیروی کارکشوراز۴۳/۷٪ درسال ۱۹۷۰ به ۲۵/۴٪ درسال ۱۹۸۰ سقوط کرد،درعین حال که تولیدزراعی که درسال ۱۹۶۹ درحدود ۱۴/۳۴٪ وت. ن.م محاسبه شده بوداکنون به ۱۲/۱۴٪ کاهش یافته است. ازآنجائی که صنایع نتوانست این عده راجذب نماید،یک رشدغیرقابل اجتناب دربخش خدمات رخ نمودوازسال ۲۸/۶٪ درسال ۱۹۷۰ به ۳۸/۸٪ درسال ۱۹۸۰ رسید.این پدیده درخودپابتخت صورت پذیرفت که مرکز صنعتی کشورمی باشد،ازاطلاعات ذیل می- توان این مسئله رامشاهده کرد: در ۱۹۷۲ صنایع ۱۹/۱٪ جمعیت ازنظراقتصادی‌فعال رابه استخدام درآورد،درحالیکه در ۱۹۸۱ این رقم تنها ۱۶/۹٪ راشامل می شد. استخدام دربخشهای بازرگانی وخدمات که درسال ۱۹۷۲ به مقدار۴۸ درصدجمعیت ازنظراقتصادی فعال محاسبه شده درسال ۱۹۸۱ به ۶۲ درصدرسید.

ازاین ارقام می توان مشاهده نمودکه بدهی خارجی وبرنامه های گوناگونی که اجراگردیده به نفع "بخش فوقانی ۳۰ درصدی،یعنی،نواحی اداری،شهری و صنعتی کشور"نبوده است،بلکه بعکس بنفع امپریالیسم،استثمارگران بومی و دولتشان بوده است،که می توان آنرا هم دررشدسودهای تجاری وهم جهش دربدهی خارجی که ازحدود ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۶۹ به ۱۶ میلیارد دلاردرحال حاضر رسیده است مشاهده نمود. گارسیا سعی درانجام چه کاری دارد؟دفاع از به اصطلاح "۳درصد رأس جمعیت". اوباجعل عوامفریبانه "۳درصدبالائی" خودمی خواهد پرولتاریا رابابخشی ازخرده‌بورژوازی وبورژوازی ملی قاطی کند،همهٔ آنها را یک جاقراردهد،ولی درپشت آن منافع امپریالیستها،بورژوازی بزرگ وملاکین زمین پنهان‌است. ومنافع این‌تودهٔ ساختگی رادرمقابل منافع "جمعیت هفتاد درصدی حاشیه نشین یعنی کشاورزان،دهقانان، بیکاران ودستفروشان خیابان، مردم شهرستانهاوزاغه نشینان "قرارمی دهد. این مسئله رامی توان درگزیده ای از پیامش به کنگره مشاهده کرد:"تاکنون دولت به این مردم تعلق نداشته، زیرا همان عدهٔ معدودراتوانگر کرده است و منابع نادرش رادرزمینه استخدام، بهداشت‌وخدمات‌به معدودی دیگرعرضه داشته،درحالیکه ۷۰ درصدباقی که من معتقدم آینده تاریخ کشورمان به آنها بستگی داردرخارج ازاین دایره مانده است. مابایداین تقابل اجتماعی‌که دریک سوصاحبان ابزارتولیدبه همراه گروههای تابعه خصوصی وعلنی شان ودردیگر سو، خلع یدشدگان یعنی کسانیکه اکثریت وسیع راتشکیل می دهندقراردارند حل نمائیم " (تاکیدازماست).

جوهرارتجاعی "هرم سمبلیک" مردی که دعوی ریاست جمهوری داردابن است: اوبه حول ۲درصدش (یعنی صاحبان انحصارات وصاحبان ابزارتولیداجتماعی) "۳۰ درصدبالائی "خود راجمع کند و در مقابل آن مفهوم خودساخته "۷۰ درصد جمعیت حاشیه ای"راقرارمیدهد.بدین - ترتیب بنابرادعای وی دوسرمتضاد این هرم،دوشرط تضادی که به " برخورد اجتماعی "پامیدهد،چنین است:"صاحبان ابزارتولیدبه همراه گروههای تابعه خصوصی یاعمومی دریک سو" و "خلع- یدشدگان که اکثریت وسیع راتشکیل می دهند "درسوی دیگر. از آنجائیکه "مابایداین تقابل اجتماعی که آنها را بجان هم می اندازدحل نمائیم"پس هدف این "هرم سمبلیک "چیست؟ هدف آن دفاع ازاستثمارگران وستمگران خلق ماست،مابقی تخیلات احمقانه،لفاظی و عوامفریبی می باشدکه درکنه آن همان عقایدقدیمی آپرا قراردارد که بوسیله آراستن آن باآخرین اصطلاحات دروغ- پردازی علمی جامعه شناسی عرضه می- گردد اوبابیان ساده درباره "بیعدالتی" سه گانه اش،حل مسئله دولت پرورابه اتمام می رساند، "من اعلام می دارم ، و این تعهدمن است ،که ازامروزدولت به تمام مردم پرو تعلق خواهدداشت، واگر تاکنون کسی بنام کمونروها وبیکاران صحبت نکرده،ازاین پس دولت بنام

و بنام حق وعدالت سحن خواهد راند". (تاکیدازماست) اگر زمانی کسی به این دروغهای ریاکارانه وگستاخانه باور داشت ،اینك باگذشت یکسال ومواجهه باواقعیات روزمرهٔ زندگی ،دیگرنمی ـ تواندبدانها اعتقادی داشته باشد بر ـ عکس ،میتواندبیش ازپیش درکی بهتر ازآموزش مارکسیسم ودیدگاه پرولتری درموردودولت راکسب نماید دولت محصول وبیان سازش ناپذیری آنتاگونیسم طبقاتی است دولت درآنجا،آن زمان ودرحدودی پدیدمی آید که آنتاگونیسمهای طبقاتی درآنجا،آنزمان ودرآن حدودبطور عینی دیگرنمی تواندسازش پذیرباشند و بالعکس وجوددولت ثابت می کند که آنتاگونیسمهای طبقاتی سازش ناپذیرند."

تئوری به اصطلاح "سه بیعدالتی" اوبه وضوح کارآکترجامعه پرو ،طبقات ومبارزه طبقاتی جاری درآن را انکار می کند،این "بیعدالتیها" بویژه کارآکتر دولت پرو بمثابه یك دیکتاتوری ملاك ـ بوروکرات ،همچنین لزوم انقلاب قهرآمیز جهت سرنگونی دولت کهن واستثمارگران برای آغازساختمان جامعهٔ نوین را انکارمی نماید.این زمینه ایست که او برپایه آن به اصطلاح "انقلاب دمکراتیك" اش راپیشنهادمی کند،پیام اوچنین است: "آنچه می خواهم پیشنهادکنم چیزیست متفاوت.آنچه پرو نیازداردیك انقلاب دمکراتیك است،یك بازسازی تاریخی که نیروهای تحتانی اجتماعی که تاکنون نادیده انگاشته شده اندراآزاد ساخته وبفعالیت مجدد درآورد."

"من تشویق تولیدکشاورزی را پیشنهادمی کنم،که میلیونهاپروئی قرنها به همانصورت ازقبل آن زندگی کرده اند، تابدین ترتیب این زمین که اکنون متروك ،بی بذر،بدون کودوتراکتوراست، این زمینی که تنهاتقریباهرهشت سال یکبارکشت می شود،غذائی راتولیدکند، که مااکنون ازخارج خریداری می کنیم.

"این فعال کردن دوباره تولید اجتماعی است.ثانیاپیشنهادمی کنم به صدهزاربیکارونیمه بیکاردرحصیرآبادها فرصت دستیابی به درآمدواشتغال بدهیم. این محرکی برای مصرف اجتماعی خواهد شد.

"وبدین طریق،زمانیکه بنیانهای جامعه تولیدکشاورزی رابامصرف کسانی که امروزبخاطرفقدان شغل نمی توانند غذابخورندبپیوندد‌هیم،یك بروی نوین به ظهورخواهدرسید،وبازارملی تولیدات صنعتی لیما خواهدبود ـ تولیداتی که اکنون بخاطرنبودخریدار درحال رکود است . سپس ،ادارات عمومی که عمدتا درلیمامتمرکزبوده وبنظرمیرسدکشوری غیرمولدراداره میکنند،باتجدیدفعالیت بنیادین کشور،علت وجودی تاریخی خود راخواهندیافت

"..... اگرمابزودی تصمیم به تغییر اوضاع نگیریم،اوضاع هزاربار بدترخواهدشد،وشاهدخشونت ،رکود و بیکاری بیشترخواهیم گردید." (تاکیدات ازماست).

آیااین انقلاب دمکراتیکی است که جامعه پرو نیازدارد،یعنی سرنگونی امپریالیسم،سرمایه داری بوروکرات ونیمه فئودالیسم درسراسرکشور بوسیله جنگ خلقی که شش سال است درحال پیشروی می باشد؟ نه،چنین نیست.بالعکس"انقلاب دمکراتیك" کارسیا بامشکلات اساسی که بدانهااشاره شدوراه حلهائی که دردهه ـ های گذشته ارائه گردیده وجه مشترك دارد.بسنده خواهدبودبعضی ازجنبه های "برنامه توسعه اجتماعی واقتصادی ۱۹۶۷ ـ ۱۹۷۰ که درطول اولین حکومت بلونده تصویب گردید،رابخاطربیاوریم؛ برای مثال برنامه می گوید:"بطورکلی، اگر گرایشات اقتصادی کنونی قویاًتصحیح و به مسیردرست انداخته نشوند... آنها ممکن است به بحرانهای سختی بانتایج اقتصادی،سیاسی واجتماعی غیرقابل پیش ـ بینی منجر شوند." "بایدتوجه داشت که اصل تصمیمات سیاسی دررابطه باتوسعه اقتصادی معمولا مرتبط باپروسه تشکیل سرمایه است.... آنهامحدودیتهائی برروی کالاهای لوکس اتخاذمی کنندتابدینوسیله سرمایه راآزادساخته وبطرف سرمایه ـ گذاری‌هایی که بوسیله انگیزه‌های مکفی جذاب شده اندهدایت نمایند." توسعه کشاورزی،که گفته میشدیك بخش استرا ـ تژیك است،اهمیت ویژه ای یافت تا بدین ترتیب واردات محصولات‌کشاورزی راکاهش داده وبویژه بازار ملی را گسترش دهند،بازارملی را"برای رشد وتوسعه صنعت ضروری"تشخیص دادند و گفتندکه مستلزم "تغییرات ساختاری" و "تمرکزمستقیم وغیرمستقیم ودخالت دولت درکشاورزی "است.هدف اساسی دیگر برنامه،توسعه صنعتی بود.برنامه تاکید می کند:"درحال حاضرصنایع بشدت به (مواداولیه وماشین آلات)وارداتی وابسته است.وادعامی نمایدکه ازنظرمالی "نقش دولت دراین برنامه،انتقال درآمدازمصرف بویژه درمناطق شهری،به سرمایه گذاری است؛ازنقطه نظرتوزیع درآمد نقش آن انتقال درآمدازشهربه روستامی باشد." درکناردیگرسازمانها،سازمان به اصطلاح تعاونی خلق،دقیقابرای به اصطلاح توده ـ های حاشیه ای برپاگردید.

بعلاوه،برای اینکه خلاصه کرده باشیم،دونقل قول ازسخنرانیهای‌ژنرال ولاسکو می آوریم:"درحمایت ودفاع ازیك سیاست ملی وکاملا انقلابی،ما بالاترین وظیفه میهن پرستانه خویش راانجام می‌ـ دهیم.ماعتقادداریم کشورمابابحال خود رهاکردن ساختارکهن تبعیض علیه اکثریت ملت نه می تواندامنیت و نه شکوه کسب نماید.مادراشتیاق یك نظم اجتماعی حقیقتاآزادوعادلانه هستیم، وبر این اعتقادیم که آن نظم باادامه نابرابریها،که ازکشورماملتی بابیعدالتی‌ـ های بزرگ ساخته است،سازگاری ندارد" (آوریل ۱۹۶۹)

"مابدرستی ومکرراتاکیدنموده ایم که یکی ازاهداف مرکزی حکومت ما توسعه شدیدصنعتی است.درچارچوب سنتی غالب کنونی،پرو دارای هیچگونه آینده صنعتی نیست.رشدنیافتگی‌ای که بوسیله گروههای ذینفع بدون هیچ مفهوم تاریخی به این کشورتحمیل شده هرگونه توسعه صنعتی واقعی راغیرممکن ساخته است.ناموزونی ناشی ازرشدنیافتگی همیشه به معنای بوجودآمدن گروههای اجتماعی متشکل ازمیلیونهاهموطن پروئی مابوده است ـ گروههائیکه قدرت خرید بینهایت پائین آنان هرگزاجازه توسعه بازارداخلی رانمی دهد،بازاری که برای رشدصنعت حقیقی پرو لازم است.

"این یکی ازدلایل اصلاحات ارضی بود.این اصلاحات نه تنهابه دگرگونی نظام نابرابروناعادلانه مالکیت خدمت کرد،بلکه درخدمت تجدیدتقسیم ثروت نیزبودتابدین وسیله قدرت خرید دهقانان راافزایش دهد،دهقانان در آینده بایدمصرف کنندگان محصولات ساخته شده صنایع،که مافاقدآن بوده ایم، باشند.

"....توسعه شتابان صنعت باید سنگ بنای دگرگونیهای ساختاری باشد

که مادرپی آن هستیم...."(اکتبر۱۹۶۹)

این سخنان به چه معناست؟با این معنا که حکومتهای مختلف پرو،خواه از طریق کودتا برسرکارآمده باشندیا از طریق انتخابات ،باهمین مشکلات روبرو بوده اندودهها سال است که همین اظهارات راتکرارمیکنند اینها طی تمام این مراحل درپی هیچ چیزنبوده اندمگربسط جامعه بروبوسیلهٔتوسعه سرمایه داری بوروکرات وتغییرتدریجی نیم فئودالیسم درچارچوب تحمیل شده توسط امپریالیسم (عمدتا امپریالیسم یانکی) هریک ازاینهاباشرایط یطی خاص مواجه بوده وبه اختلافات خاصی پاداده اند،اماهمه برای حفظ ودفاع از دیکتاتوری ملاك ـ بوروکرات ،یعنی دولت پرو،جدوجهدکرده اند.

بطورکلی اینهابنیانهایی هستند که پیام ژوئیه ۱۹۸۵ گارسیا برویش استوار بوده که باتکیه برآن"دولت خلقی،ملی ودمکراتیك"بناشده واعمال کابینه اش راهدایت می کند.

"دولت ملی" خوداعلام کرده.گارسیا درمقابل سازمان ملل گفت."ماميدانيم برای پیشبردانقلاب دمکراتیك باید ضد امپریالیستهاباشیم." اماضدامپریالیسم بمعنای دفاع از "ملت درمقابل ساختار انحصارگرانه چندشرکت"نیست،بلکه بمعنای نبرد مستقیم با انحصارات می باشدکه بنیانهای اقتصادی امپریالیسم راتشکیل می دهدواینکارمتضادبا التقات به بزرگترین شرکت نفت جهان یعنی شرکت نفت اکسدنتال است (که بابستن چندین قراردادبه آن ابرازلطف گردیده است.) کسی نمی تواندخودراضدامپریالیست بنامدودرعین حال ادعانمایدکه مشکل بدهی خارجی (یکی ازسختترین ومشخص ـ ترین مشکلات که عمدتا گریبانگیر کشورهای عقب مانده است)مسئله "رابطهٔ میان فقراواغنیا" یا "میان شمال وجنوب" است.همه ماميدانيم-ولنین گفت. مسئله مرکزی(وازصفات ممیزهٔ) امپریالیسم صدور سرمایه است،وتجلی کارآکترانکلی آن زندگی ازطریق "سفته بازی" می باشد. این (قرض)نمونه ای قاطع وتکان دهنده ازرابطه بین کشورهای تحت ستم و کشورهای امپریالیستی است که کشورهای تحت ستم رااستثمارکرده وشیره جانشان رامی مکد ـ درحالی که گارسیا تلویحا می گوید که ملتهای تحت ستم درمسئولیت برای بدهی‌های عظیمی که آنهارا خرد وخفه می کند،سهیم می باشند.کسی نمی تواندضدامپریالیسم باشدودرعین حال بکوشدمشکل بدهی خارجی رااز رقابت جهانی میان ابرقدرتهابرای کسب هژمونی جداکند،چنین کسی نمی تواندراینطور بنمایاندکه نسبت به این رقابت بی تفاوت وازآن برکناراست،این معنایی بجزخدمت به آن ندارد.بالعکس باید بااین رقابتها،ساخت وپاختهاوستیزه ـ جوئیهای امپریالیسم یانکی وسوسیال امپریالیسم شوروی به مخالفت برخاست وآنرا محکوم کرد،اینان بادامن زدن به جنگهای ضدانقلابی درقسمتهای مختلف جهان، بویژه جهان سوم،رابه فلاکت وبدبختی بیشتری می رانندودرهمان حال که دارند خودرابرای جنگ سوم جهانی آماده می کنندبابرخ کشیدن بمبهای اتمی شان می کوشندکه ستمدیدگان را به رعب ووحشت انداخته وآنها رااز مبارزه انقلابی بازدارند.وهمچنین کسی نمی تواندضدامپریالیسم باشدودرعین حال دیگرامپریالیستها،بالاخص (دراین مورد) امپریالیستهای اروپایی رابرای برون‌رفت ازفقرجهان به کمك بطلبد، ویا در رویا وانتظارآن باشدکه خودابرقدرتها آنهارادرك کرده ومورد حمایت قراردهند.زمانی که ازخدمت به انحصاراتی مانند اکسیدنتال یابرسمیت‌شناختن وپرداخت بدهی خارجی کشور تحت بهانهٔ "احترام به تعهدات" صحبت می شود،ویاوقتی که گارسیا بخاطرمعوق ماندن کمکهای نظامی" (کمکهایی که هدفشان تعلیم افسران جلادی مانند هورتادو وامثالهم است)درمورد "تجاوز امپریالیستی" هنگامه بپامی کند، ماسك دروغین ضدامپریالیستی ازچهره اش برداشته میشود.(هور تادو سروانی که تحت برنامه "کمکهای"آمریکاتعلیم دیده و مسئول بکیروببندوقتل دهقانان اکومارکا درسال ۱۹۸۵ می باشد ـ ج.ب.ف).

شریکان "ضدامپریالیست" گارسیا، از رؤسای انترناسیونال دوم وفیدل کاسترو گرفته تاچپ متحدبه سردمداری بارنتس، باجیغ وداد برای دریافت بیشتر چنین "کمکی" همصداشدند.بعدازاین همه سرو ـ صدا گارسیا بالاخره خاتمهٔ دیرکرد پرداخت بدهی ها وبرنامه "کمك نظامی" جهت تعلیم افسران برای قتل عامی دوباره راپذیرفت.گارسیاعلیرغم قول پرطمطراقش مبنی برتحدید بازپرداخت بدهی‌ها تا۱۰٪ درآمدصادراتی پرو،بنابر گزارش اقتصاددانان ،به پرداخت ۳۵/۵٪ ـ و۵۶/۸٪ درنیمه دوم سال ۱۹۸۵-رضایت داد(۱۴/۷٪ برای پرداخت بدهی‌های بخش دولتی، ۶/۴٪ برای بدهی بانك مرکزی و۳۵/۸ درصدبرای بدهی بخش خصوصی). کارسیاصندوق بین المللی پول (ص.ب.پ) راتهدیدکردکه اگرشرایط اورانپذیرداز آن خارج خواهدشد،وبعداز آنکه ص.ب.پ این شرایط رارد نمود، او نتیجه گرفت که به هرحال بهتراست ص. ب.پ راترك نکند.پس این"دولت ملی" درواقعیت وجودندارد،این ضدامپریالیست دروغین درواقع طرفدارامپریالیسم است.

"دولت دمکراتیك"خوداعلام کرده.

همان پیام که برخی آنرابسیارامیدوار کننده یافتندمی گوید:"ثانیامانیاز به یك دولت دمکراتیك داریم،دولتی که دمکراتیك است نه صرفابخاطرآنکه منتخب مردم است وبه آزادی بیان و عقیده احترام می گذارد،بلکه همچنین بخاطرنقش آن بعنوان قاضی عدالت، و اساسا بخاطرساختارسازمانی جدیدش" نخست "بطوردمکراتیك انتخاب شدن" آنرادرنظربگیریم:ماقبلانشان داده ایم که حکومت کنونی آپرا با نقض قانون اساسی وسایرقوانین آن به قدرت رسید. مختصرآنکه گارسیا حدنصاب باضافه یك آراکه قانون اساسی این کشور برای انتخاب رئیس جمهوردرنظرگرفته را بدست نیاورد،بلکه انتخاب اونتیجه پیمانی نامیمون میان امپریالیسم یانکی وطبقات استثمارگربومی باحمایت ارتش بود.بخاطراین مسئله آلن گارسیا پرز فقط وانمودبه رئیس جمهوربودن می کند، درنتیجه وزرای انتصابی وی واعمالی که انجام می دهند،بنابرقوانین دم و دستگاه خودشان ،هیچ‌مبنای‌قانونی ندارند. بهمان طریق،پارلمان این جمهوری عملا بوسیله رأی گیری دستکاری شده لکه دار گردیده است.این مسئله افشاشد و اقتضاحاتی رابباراوردوبه جنجالی کشیده شدکه هنوزبه جایی نرسیده است. در رابطه با"احترام به آزادی وبیان" آنگونه که درچارچوب نظم ارتجاعی موردنظراست بایدبگوئیم،این آزادیهادر انحصاراستثمارگران ،صاحبان تقریباً کلیه رسانه‌های گروهی می باشد. اما مسئله قابل توجه،تقلب یکدست در این عرصه توسط حکومت آپرا است. برای مثال،این مسئله بطورمسلم وغیرقابل-

انکاری در اطلاعات داده شده بر سر قتل‌عام ۱۹ ژوئن اسیران جنگی هویدا است. تضییقات غیرمستقیم و بی شرمانه و ظالمانه ای علیه معدودی رسانهٔ گروهی که از کنترل حکومت می گریزند اعمال می‌شود، سانسور و تعقیب روزنامه ال نوئوو EL NUEVO وبرخی برنامه‌های تلویزیونی نمونه‌های روشنی هستند. بعلاوه، بیائید سئوالی را مطرح کنیم: چه وقت روزنامه ـ ای یا یکی از وسایل ارتباط جمعی بغیر از "ال نوئوو" و "ایکس" باچاپ اطلاعیه ای در محکومیت تعقیب، شکنجه، ناپدید شدنها یا قتل عام مردم موافقت کرده است؟ اما آزادیها و حقوقی که مردم بدست آورده اند و به قانون تحمیل کرده اند را نمی توان صرفا به آزادی عقیده و بیان تنزل داد. حق حیات و تأمین جانی، آزادی اندیشه و بیان، مصونیت خانه و نامه‌ها، حق تجمع، تشکل و اعتصاب، امنیت شغلی و منافع اجتماعی، وغیره، و همچنین حق کفن و دفن مردهٔ خود ـ آیا حتی یکی از اینها تحت به اصطلاح "دولت دمکراتیک" در این کشور محترم شمرده می شوند؟ تازه نامی از اعلام حکومت نظامی و حالت فوق العاده و هر اقدامی که "دفاع از نظم قانونی" مقدس آنها می طلبد نمی بریم. و اما در رابطه با "قاضی عدالت" بودن دولت کافی است نظر توده های پیرو در این خصوص خواسته شود: کارگران سیما، موراوکو، معدنچیان کانا ریاو پاسکو، اعضای اتحادیه‌های CITE و معلمین، پزشکان، کارگران نیشکر سراسر کشور، مردم پونو، کوزکو و سان ـ مارتین و ساکنین حصیرآبادهایی مانند گاراگای. در این جا از آنچه این "قاضی عدالت" در اکوماركا، لوریگانجو و قتل عام اخیر در سه سنگر در خشان نبرد انجام داد می گذریم، و از فریاد جنون آمیز گارسیا که "بس است"! از دست مبارزه کارگران "صبرم تمام شده است" سخن نمی گوئیم. و از سرکوبهای کارگران به وسیله حکومت آپرا از زمان بروی کار آمدنش چیزی نمی گوئیم. تمام اینها بخشی از سیاست "برقراری مجدد نظم ملی و برگشت به اصل آتوریته" می باشد، یا همان گونه که او در پیام ۱۹۸۵ خود گفت، "اگر کسانی که گوش شنوا ندارند بخواهند همه چیز را بهم بزنند، نظم دولتی با استناد به قانون قاطعانه آنها را مجازات خواهد کرد... اعمال وسستی به بی نظمی دامن می زند، بدین خاطر قاطعیت و سرسختی حاکم خواهد شد."

آنچه شایسته توجه خاص است این ادعای باشد که دولت "بخاطر ساختار سازمانی اش اساسا دمکراتیک" است. دولت پیرو بعنوان "نماینده دمکراسی" بورژوایی، یعنی دمکراسی پارلمانی ارزیابی میشود، اما منظور از یک "ساختار سازمانی نوین" چیست؟ بطور خلاصه، این بمعنای سازمان دادن دولت بر روی خطوط کورپوراتیویستی[۱] است، این است هدف واقعی "تمرکززدائی و تراکم زدائی"، منطقه گرائی، ایجاد کمیته‌های توسعه، ایجاد خرده مناطق و "جماعت های فقانی بمثابه پایه اجتماعی" و برنامه "کنگره اقتصادملی" (علاوه بر تلاشهای سازمانیافته دولت در میان به اصطلاح توده های حاشیه ای، در حصیرآبادها و در میان دهقانان منطقه کوهستانی "دورنقه آند")، که همه اینها همراه است با ایجاد سازمانها و فدراسیونهای برنامه ـ ریزی شده در زاغه نشین‌ها نظیر "ریمانا-گوی" Rimanguy، موج ایجاد "کافه تریاهای خلقی"، "باشگاههای مادران" و فعالیتهای دیگر در میان زنان از طریق آنچه که آن را "برنامه کمک مستقیم" می‌خوانند، و چیزیکه اخیرا بنام "برنامه پیشرفت جوانان" بوجود آورده اند، همچنین ایجاد "انجمنهای حرفه ای" غیره، و یونیونیسم دوگانه و بویژه تشکیل گروه ضربت ویژه بوسیله آپرا بخشی اجتناب‌ناپذیر از این برنامه و برای بجان هم‌انداختن مردم است، و چنین نیز شد: برای مثال آنچه که در جریان اعتصابات معلمان و پزشکان بر سر PAIT (حداقل حقوق در طرح حکومت) اتفاق افتاد. سازمان این ساختارهای کورپورتیویستی به یک درک سیاسی فاشیستی پیوسته است که تجلی آنرا می توان در بحران پارلمانی دید که بطور فزاینده ای قوهٔ مقننه را به درون خودمی کشد، و نیز در انکار سیستماتیک حقوق و آزادیها، و در اعمال و حرکات مستبدانه آلن گارسیا مشاهده کرد ـ قابل توجه تر آنکه نوکران نزدیکش اورا "پیشوا" می نامند. خلاصه، آیا این "دولت دمکراتیک" که برای جلب توجه مردم سروصدا راه انداخته است، وجود دارد؟ نه، مطلقا خیر. آنچه در حال تکوین بوده و تدارک دیده می شود جایگزینی دم و دستگاه پارلمانی با نظم اجتماعی کورپوراتیویستی تحت رهبری یک سیاست فاشیستی است که هم اکنون بسرعت پیش می رود و عده تحولات نا ـ میمون آینده را می دهد.

"دولت خلقی" خود اعلام کرده. پیام ۱۹۸۵ چنین می گوید، "لاکن، دولت خلقی باید مشکلات عاجل و سختی که کشور با آنها روبرو است را حل نماید:" امور اقتصادی چگونه اداره شده است ـ آیا در جهت منافع خلق بوده است؟ قبلا در همین پیام گارسیا اخطار کرده بود که "من بدینوسیله اعلام می دارم، بنابر وظیفه ای که به من محول شده، مایک برنامه جیره‌بندی حکومتی را بنامی کنیم تا نظم جدیدی به اقتصاد داده و دگرگونی انقلابی آنرا به پیش بریم..." (تاکید از ماست) گارسیا بلافاصله بعد از بقدرت رسیدن یک برنامه اضطراری را به اجرا درآورد که صرفاً نسخه تعدیل یافته برنامه آلفونسین رئیس جمهور آرژانتین بود. دولت اعلام کرد که هدف این برنامه چیزی به نام "تنظیم گسترش یابنده" است (برنامه آلفونسین مورد موافقت ژ. دو. لاروزیر رئیس صندوق بین المللی پول قرار گرفت و هدف آن جلب توافق کشورهای بدهکار با ص. ب. پ بود). این برنامه در اکتبر ۱۹۸۵، فوریه ۱۹۸۶ و ژوئیه ۱۹۸۶ بالاجبار دوباره تنظیم گردید. بطور کلی می توانیم بگوئیم که این برنامه بطور فزاینده ای می بایست تعدیل می‌یافت تا بانیاز توسعه سرمایه‌داری بورو ـ کرات تحت سلطه امپریالیسم (عمدتا امپریالیسم آمریکا) که بانیه فئودالیسم پیوند دارد مطابقت پیدا کند و در عین حال برای غلبه بر بحران سرمایه‌داری بورو ـ کرات که از ۱۹۷۴ گریبانش را گرفته و "فعال کردن مجدد اقتصاد" تلاش کند. برای مدت طولانی، حکومت موفقیتهای بزرگ "اقتصاد نوین" را شادباش می گفت. اما واقعیت، چیز کاملا متفاوتی از آب درآمد و امروز مردی که دعوی ریاست جمهوری دارد مجبور گردیده است فراخوانی برای "تجدید نظرها" بدهد تا با واقعیتها روبرو گردد و از ادعاهای زودرس پیروزی که چند ماه فضا را انباشته بود رهائی پیدا کند.

بگذارید چند نکته را بررسی نمائیم. صحبتهای بسیاری بر سر کاهش شدید تورم وجود داشت، اما اکنون روشن است که این بلونده بود که با افزایش مکرر تورم و تنزل قیمت پول در اواخر حکومتش، به اصطلاح "موفقیت" حکومت کنونی را ممکن ساخت.

خ. ایگینز بعنوان عضوچپ متحد گفت: "بعدازیك برنامه اقتصادی مانند این، طبیعی است تورم مهارشده یاسقوط کند. همانطورکه درخصوص تعدیل سازیهای سابق شاهدش بودیم." بعلاوه، مهارکردن تورم، که اساسارکودزا است، می بایست "دستمزدهای واقعی رابیشتر ازآنچه که افزایش یافت افزایش می داد." درنتیجه "دولت بامانعت ازافزایش دستمزدها مانع فعال شدن مجدداقتصادگردیده بود". بدین ترتیب بنابرنظراین نویسنده، حکومت شایستگی هیچ امتیازی برای کاهش تورم ندارد، ودرعین حال حکومت دستمزدهاوتوسعه اقتصادی که بسیار درباره اش صحبت شده رامانع گردیده است.

اگرمشکل دستمزدهای واقعی را تحلیل نمائیم خواهیم دیدکه تاژانویه ۱۹۸۶ دستمزدهادرمقایسه باژوئیه ۱۹۸۵ تنهابمیزان ۸۹/۴٪ کاهش داشت. بعلاوه بایدتاکیدنمودزمانیکه افزایش دستمزدها درژوئیه ۱۹۸۵ تصویب شد، "حقوقهابطور عجیبی ازدستمزدهافزونی گرفت"، درحالی که کارگران پیمانی افزایش بیشتری نسبت به کسانیکه رسمی بودند دریافت کردند ـ گروه اول ۸/۸٪ ودومی ۴/۹٪ افزایش دستمزدداشت. همانطورکه Actualidad Economica گفت: "افزایش دستمزدواقعی ماه مه ـ فوریه درصنایع که کارگران آن پیمانی هستند در مقام مقایسه بامؤسساتی که قراردادرسمی می-بندند بطورخاص قابل توجه است: ۳۶/۹ درصد درمقابل با۴/۶ درصد!" دیدگاه طبقاتی واهداف حکومت آپرا دراین مسئله بیشترنمایان است. دررابطه با ترقی حداقل دستمزدکه حکومت به آن فخربسیاری فروخت، نکات زیرباید موردتاکیدقرارگیرد: یك دستمزدماهانه ۷۰۰ اینتی زمانیکه حداقل بودجه ماهانه تنهابرای غذا ۲۵۸۶ اینتی(واحدپولی درپرو) است چه معنایی دارد؟ قیمت غذا ازژوئیه ۱۹۸۵ تاژوئن ۱۹۸۶ چقدر بالا رفته است؟ ۲۱۰/۸٪ واین فقط شامل اساسی‌ترین اقلامی است که مردم معمولا درشهرها، بویژه درپایتخت مصرف می-کنند، بدون درنظرگرفتن شیر، نان، شکر وبرنج که تحت قانون کنترل قیمتهابوده وهرچندوقت یکباردربازارظاهرونابدید می شوند.

در روستاهاچه رخ داده است؟ برنامه‌های مجلل، بویژه دررابطه با به اصطلاح منطقه "ذوزنقه آند" وجود داشته است. وامهای بدون بهره‌ای برای این منطقه اعلام گردید، اما اعتبارها تنها هشت یاده درصدتولیدکنندگان رادربر-گرفت وبسیاری ازآنهادرکوهستانها نبودند. ۸۰ درصدبودجه ۳۲۰۰ میلیون اینتی "صندوق توسعه کشاورزی وتأمین موادغذائی" نصیب غلاتی می شود که در "سواحل" کشت می شوند. درواقع منطقه "ذوزنقه" تنها ۵۰۰۰۰ اینتی دریافت کرده است، این مبلغ به تعدادنامعینی ازمناطق داده شده که نیمی بصورت پول نقدوباقی بصورت مصالح برای پروژه‌های مناطق بودکه ازطریق واسطه‌های مرسوم داده شده است. بااین برنامه چه می توان انجام داد، وبنفع چه کسی؟ بطورساده می-توان دیدکه این مصالح به کسی منفعت خواهدرساندکه برآن کنترل دارد یعنی بویژه اعضای حزب آپرا که ازکارمجانی دهقانان استفاده می کنند. باید بخاطر سپردکه طرح تعاونی خلق، دربه اصطلاح کارهای منطقه‌ای، تنها ۲۳٪ ازهزینه هایش راخودتأمین کردواین دهقانان بودند که باقی ۷۷ درصدراخودشان پرداختند. بگذاربدیادآوری کنیم که این طرح هنوز دایراست. بعلاوه، ضرباتی که به تولیدات کشاورزی بومی بوسیله افزایش واردات موادغذائی واردآمدمی بایست بخاطر سپرده شود، واین واقعیت فراموش نشود که این طرح علیرغم تاکیدش برروی تولیدات کشاورزی بومی بویژه درمناطق کوهستانی، دراصل درپی کاهش قیمتهای این تولیدات واعمال کنترل دولت بر آنهاست.

مابایدمختصرتاکیدی برروی PAIT بکنیم، این طرح دیگریست که حکومت لاف بسیاری درباره اش می زند. PAIT درسال ۱۹۸۵ نزدیك به ۵۰۰۰۰ نفررا، بویژه درلیماوحصیرآبادهای اطراف آن استخدام کرد، ۸۰ درصدآنان رازنان تشکیل می دادند، دستمزدحداقل به آنها پرداخت می شدکه بخشاًبصورت کالا بود. همانطورکه خوددولت می پذیرد، برنامه فوق الذکرمکمل طرحهای دیگرمشابهی است که درسایرنقاط درجریان هستند، واین بطوراجتناب ناپذیری به بیکاری بیشترمی انجامد. اما اضافه برآن، PAIT شیوه ایست برای سازمان دادن وکنترل توده‌های حاشیه‌ای وآنهارادرمقابل دیگر توده‌هاقراردادن. اکنون حکومت در جستجوی گسترش تعدادکارکنان به ۱۵۰/۰۰۰ نفراست، که ۸۰/۰۰۰ تن آنها در مناطق کوهستانی وبقیه درسواحل وعمدتا درلیماخواهدبود. به آسانی می توانیم اهداف سیاسی کورپوراتیویستی که در قلب PAIT نهفته است رامشاهده کنیم. بهمین ترتیب بایدبه حملات سراسری به پرولتاریاوکارگران بطورکلی تاکید نمائیم، وبویژه برروی به اصطلاح قانون "امنیت شغلی" که ناقض قانون اساسی است وراه رابرای زائده شدن تعداد عظیمی ازکارگران بازمی کندانگشت بگذاریم. این مسئله درطرح به اصطلاح " استخدام فوق العاده" حتی بدتر از اینهاست؛ این طرح به موسسات خصوصی ودولتی اجازه می دهدکه تادوسال پرسنل راباحداقل دستمزداجیرکنند، والبته مشروط به آنکه به آنها "تمام مزایای درنظرگرفته شده توسط قانون" نیزپرداخت شود، این شامل بیش ازدوسوم نیروی کارکه بیکار یانیمه بیکارهستندمی شود. بدین ترتیب این ارتش عظیم گرسنگان، به معده انباشت سرمایه انداخته خواهندشدتا بخاطرسودآنان رامانندلیموتاآخرین قطره بچلانند. تمام اینهابدون ذکرتدابیر حکومت برای سرکوب اعتراضات کار-گران، براکنده ونابودکردن اتحادیه‌های آنان ومانع اعتصابات شدن است، که همگی درجهت مجبورکردن طبقه کارگرو مردم زحمتکش به پذیرش خرده نانی است که بطرفشان پرت می شودتا مردم زحمتکش باقدردانی ازمهربانیهای استثمارگرانشان و"دولت خلقی" آنرا بپذیرند.

علیرغم صحبت ازهمه‌چیز، به‌بهداشت وآموزش توجهی نمی شود. مضافاًدرتخطی ازقانون اساسی خودشان، آنان برای کاهش هزینه‌های بهداشتی دولت، خدمات تأمین اجتماعی راباخدمات وزارت بهداری ترکیب کرده اندتابه منافع کارگران ومردم زحمتکش ضربه وارد آورند. آموزش نیزدستخوش تجاوزمعلمان ومقامات آپرائی است تاآنراتصرف و کنترل نمایند. تلاشهای حکومت برای به کنترل درآوردن مستقیم دانشگاهها ی دولتی بیان کننده تلاشی بی نهایت مهم برای عملی ساختن یك رویای قدیمی آپرا است. به این دلیل است که آنهاچند ماه پیش کارزارضددانشگاهها راه

انداخته وآنهارا"مرکزتروریسم"نامیدند.

بتمامی اینهابایدکاهش ۵۰۰میلیون دلاری درآمدصادراتی وافزایش واردات راافزودکه به یك کسری موازنه تجاری کشیدکه درماه ژوئن آغازگشت،وبهمراه آن کسری ارزخارجی که ازفوریه آغاز گشته وجوددارد.بعلاوه،علیرغم انکارهای حکومت یك کسری بودجه فزاینده وجود داردکه همیشه دراین کشوربه مردم آسیب رسانده است،والبته تمامی اینهابرمشکل رشدیابنده بدهی خارجی اضافه می شود. اماماباید ایمان داشته باشیم،زیراپیامی که ذکرش رفته است می گوید:" غذا یکشبه فراهم نمی شود.....بهمین طور دستمزدها.... امابهرحال یك حکومت خلقی ازاستحکام بخشیدن به اخلاقیات ملی که می بایست بوسیله نیروهای پلیس کشورپاسداری شودشروع می کند." ما این "اخلاقیات" راشاهدبوده ایم ـ سازماندهی مجددپلیس بهترین نمونه آن است.

تمام این مسائل کارسیا رابدانجا کشاندکه درپیام ژوئیه ۱۹۸۶ اخیرش بگوید:"سال سختی بوده است.نارسائیها ومشکلاتی وجودداشته .....اما آقای محترم حقیقت این است که سال سختی بوده است وسال آینده نیزسخت خواهدبود .....بااین وجود،مادرطول دوازده ماه گذشته دررابطه باپیشرفتهای اجتماعی واقتصادی،ومهمترازهمه دررابطه با رشد شکیبائی ملت پیشرفت کرده ایم." (تاکیدازماست).

خلاصه،آیااین یك "دولت خلقی" است؟ آیااین دولت درخدمت توده های خلق است؟ مطلقاخیر.این صرفاهمان دیکتاتوری طبقاتی طرفدارامپریالیسم، ضددمکراتیك وضدخلق است،نشخوار ایده‌های کهنه،همان شراب کهنه در بطریهای نو،وعوامفریبی بی پایان است که همه درخدمت کورپوراتیویزه کردن جامعه پروتحت رهبری سیاسی فاشیستی که قادراست درسهایی ازاجدادبومی خود رابیرون بکشد.

قتل عام اسیران جنگی درسنگرهای درخشان نبرد، علیرغم تمامی ملاقاتهای میان ك م ب ح (کمیسیون ملی برنامه ریزی حکومت CONAPLAN) آپرا وسران ارتش وهمه مشاوران نظامی ولاسکوئی، حکومت ارتجاعی آپرا هنوزبه اصطلاح "استراتژی نوین جنگ باخرابکاری"خودرابه اطلاع عموم نرسانده است.آنچه آنهابوضوح انجام داده اندادامه استراتژی قدیمی است که دربخش نخست موردتحلیل قرارگرفت. درنهایت آنهااختیارات اقتصادی،سیاسی واجتماعی بیشتری به نیروهای مسلح می‌دهند،ودست آنان رابرای پیشبرد جنگ ضدانقلابی بازمی گذارند،جنگی که اکنون باکمك پلیس علیه جنگ خروشان خلق پیش برده می شود،جنگ خلقی که درحال گسترش بوده وگسترش خواهد یافت.حکومت کنونی نخست سعی در نادیده انگاشتن جنگ خلق نمود،امااین جنگ باقتل عام دراکومارکا درمقابل حکومت منفجرشد،سپس حکومت با بر ـ کناری رئیس ستادنیروهای مسلح سعی نموداززیربارمسئولیت این کشتار بگریزد.امااین کارشان مضحك بود، زیراتصمیم اخراج اویك هفته قبل گرفته شده بود،علت برکناری نیزاختلاف عقیده برسرورودسربازان یانکی به منطقه جنگلی بود،وسایرتغییرات حاصله نیز تحت توجه خودفرماندهی نظامی اتخاذ شده بود.گرچه بایدبخاطرآوردکه چند روزقبل ازقتل عام اکومارکا ، ژنرال خاراما که آنزمان رئیس منطقه نظامی دوم بود،در آیاکوچو بسرمی بردوبوسیله ۵ ژنرال وهشت سرهنگ وسرهنگ دوم همراهی می شد.آنهادرآنجاچه می کردند؟ مسلماعملی کردن طرحی که بوسیله شورای دفاع ملی بریاست خودگارسیا تصویب شده بود.آنهاعلیرغم تمام شواهددررابطه باتحقیقات پیشنهادی باشکست روبرو شدند،وهمچنانکه خواهیم دید"هورتادو" و "ارتازا"،این قتل عامگران جانی، پاداش گرفته ومانند"قهرمانان دمکراسی" مورد حمایت قرارگرفتند.بدین ترتیب اخراج وتحقیقات دوروی یك سکه بودند،مانوری که بویژه بطورهدفمنددرخدمت ساختن چهره ای بین المللی از"آقای رئیس جمهور مطابق باقانون اساسی،فرمانده کل نیروهای مسلح وپلیس"بود.او مانندطاووس پرهیزکاری درمقابل سازمان ملل خرامید وگفت:"احترام مانسبت به زندگی و حقوق مردم اعتبارنامه دمکراتیکی را تشکیل می دهدکه مابه جهان ارائه می‌دهیم.هیچ چیزشکنجه،ناپدیدشدنهاواعدام‌های دسته جمعی راتوجیه نمی کند. وحشیگری رانمی توان باوحشیگری پاسخ داد." بگذاریدهمه،گفتاروکرداراورابا هم مقایسه کنند! این سخنان مطابقت داردباآنچه که اودر۲۸ژوئیه ۱۹۸۵درمقابل به اصطلاح "کمیسیون صلح" گفت.اوسعی درانجام چه کاری دارد؟ اوچه کرد و عاقبت کارش بکجاکشید؟ او کشتی‌شکسته ایست که بعنوان یك پای قتل‌عام ماه ژوئن ،مرتباآب بدرون آن نفوذمی کند. رهبری چپ متحدکه مؤدبانه طی مذاکره،قول عفوبرای پیروان زندانی خودگرفته بود،هنوزمنتظراست تاکارسیا بقولش وفاکند.

سپس قتل عام اکتبر۱۹۸۵الوریکانچو رخ داد.بعدازاین واقعه حکومت ارتجاعی آپرا یك نمایش خنده آوردرباره یك "محاصره توده ای سندریستهای" فرضی در یوچیکوا وکورازون ـ پاتا،در استان لامار دربخش آیاکوچو براه انداخت (مطبوعات پرواعضای ح.ك.پ را سندریست می نامند.ج.ب.ف). رسانه‌های گروهی حتی خبرازملاقات "فرمانده کل" و "رهبران محاصره شده" دادند،آنهااعلام کردندکه کارسیا این رهبران رادرکاخ ریاست جمهوری بحضور پذیرفته،وجریان ملاقات بخاطرآنچه که "دلایل امنیتی قابل درك" نامیده شد، از دورفیلمبرداری شده تاکسی نتواندچیزی بشنودوکسی رابیند.اما زمانیکه بیانات افسرتفنگداردریائی که در عملیات آغازین شرکت داشت برملا شد،این طرح ناشیانه بسرعت مفتضح شد:"خودافسر" زمانیکه بوسیله این خبرنگارمصاحبه شد "توضیح دادکه تعدادصدنفرافراددرگیر این واقعه،ازجمله مردان،زنان وکودکان به میل خودبه پایگاههای نیروی مسلح در کورازون ـ پاتاویوچیکوا نیامدند،بلکه تفنگداران دریائی آنهاراز اطراف بلندیهای کوهستان جمع آوری کرده و سپس به این اردوگاهها انتقال داده شدند. وقتیکه ازستوان آنی بال پرسیده شدکه آیاآنهادرزمان محاصره اسلحه حمل می‌کردندپاسخ اوپاسخ منفی داد." گزارش لا ریپوبلیکا (مورخه ۲۵ اکتبر۱۹۸۵) (تاکیدازماست) این بودشوخی فریب ـ آمیزمعروف"محاصره".

بااین وجود،این طرحها،عملیات، قتل‌عامهاونمایشهای مضحك بخشی از تدابیر آپرا علیه جنگ خلق است .از شماره ۱۸مه ۱۹۸۵ روزنامه ناسیونال نقل قولی می آوریم،"آپرا می خواهددرطول صد روز اول حکومتش تروریسم رادرهم شکند. این یکی ازاهداف برنامه فوق العاده بوده وبخشی ازبرنامه سراسری آپرابرای حکومت است،برنامه ایکه بوسیله

کمیسیون ملی برنامه ریزی حکومت CONAPLAN بدقت طرح ریزی و تصویب شده است ". اماهمه چیز یعنی، تمامی مانو رهاو"اهداف"باآغاز یورش غرّان ونوین جنگ خلق درپایان آنسال، درمقابل آنان نقش برآب شد.خودستاد مشترك ،بسرکردگی فرمانده نیروی زمینی یعنی ژنرال گیلرمو مونزون آر وناتکی، فرمانده نیروی دریاداروویکتورنیکولینی وفرمانده نیروی هوائی ژنرال لوئیس آبرام کاوالیرینو ومشاورانشان همه مجبور گردیدند،دراواخرفوریه ۱۹۸۶ برای چندروزبه آیاکوچو سفرکنند.چرا؟اساساً برای فرموله کردن برنامه‌های جدید که آنزمان بوسیله شورای دفاع ملی گارسیا تصویب گردید.بدین ترتیب عملیات جدیدبویژه درمنطقه فرماندهی سیاسی ـ نظامی پنجم آغازشد.همانطورکه دربخش نخست مشاهده نمودیم،جنگ انقلابی باز هم پیشرفت کردوبه سختی وباخشونت به خودپایتخت ضربه واردآورد.

قتل عام ژوئن ۱۹۸۶ رابایددراین چارچوب کلی وطرحهای خاصی که یك یکسال پیشترپخته شده بوددید،بهمچنین بایدنزدیك بودن اولین سالگردحکومت آپرا وکنگره برنامه ریزی شده به اصطلاح "انترناسیونال سوسیالیستی" رادرنظرگرفت؛گارسیاسعی نمود از "انترناسیونال سوسیالیستی" بعنوان سکوی پرش استفاده کندوچهره اش رابعنوان یك "رهبرجهان سوم" مطرح سازد،وبرای استحکام موقعیت بین المللی حکومتش سعی نمودشکستهای سیاست داخلی وبرنامه‌های نظامی وعقبگردهائیکه درسیاستهای بین المللی‌اش متحمل شده بودراختنثی کند.علاوه براین چارچوب ،تشدید تحریکات مداوم علیه اسیران جنگی در جریان بود که درضدیت باتوافقاتی که زندانیان به حکومت بلونده و خود حکومت آپرا در۳۱ اکتبر۱۹۸۵ تحمیل کرده بودند،قرارداشت؛این توافقات آنان رابه عنوان "زندانیان مخصوص" برسمیت شناخته وحقوق آنان رابگونه‌ای که توسط قوانین بین المللی ضمانت گردیده وبوسیله دولت وقانون اساسی پرو وقوانین مربوطه اش تائید گردیده تصدیق می کند.این اسنادوحقوق حاصله، ازطریق مبارزات استواروسرسختانه بدست آمدوازآنهادفاع شد،درواقع هیچ راه دیگری برای بدست آوردن آنها نمیتوانست وجودداشته باشد.همچنین این تحریکات شامل تاخت وتازهای نیروی دریائی درال فرونتون وپروازهای شناسائی بربالای زندان بود،تحریکات دیگری علیه خانواده هاوهواداران اسیران جنگی، تهدیدبه مرگ وکتك زدن زندانیانی که بدادگاه برده میشدندنیزدرجریان بود. بعلاوه،دوباره کارزاری برای انتقال زندانیان به اردوگاه ژنرالیان کانتوگرانده براه افتادومقامات زندان سخنان تحریك آمیزی درباره آن گفتند. پارلمان قانونی تصویب کرد که بموجب آن زندانیان بایدبه زندانهای محل سکونت خودشان انتقال یابند،اماگارسیا اجرای آنرا به تعویق انداخت. بابخاطر سپردن همه اینهابه آسانی میتوان مشاهده نمودکه طرحی برای قتل عام گسترده وجود داشت که میخواستند آنرابهرنحوممکن عملی سازند.حکومت آپرا ونیروهای مسلح ارتجاعی درانتظاربهترین لحظه مناسب سیاسی برای انجام آن بودند،تا به این ترتیب به اصطلاح "دمکراسی" و حکومت آپرا،بویژه گارسیاراتحکیم کرده وضربه سنگینی برجنگ خلق وارد آورند.براین زمینه سیاسی حادمبارزه طبقاتی ورشدمبارزه مسلحانه به رهبری حزب وبطورکلی مبارزه میان انقلاب و ضدانقلاب (مبارزه ای که عمدتابه ـ نیروی سلاح،شش سال است جریان دارد) بودکه زندانیان بپاخاستند.دولت ارتجاعی پرو تحت رهبری سیاسی گارسیا، حکومت اوونیروهای مسلحش وپلیس پاسخ قلع وقمع کننده ای به آنهادادند که سبب واکنش جهانی ومحکوم کردن کردن سراسیمه این قتل عام وحشیانه شد.پرستیژ بین المللی گارسیاکه بسیار درباره اش هیاهوراه انداخته شده بود مانندقلعهٔ شنی فروریخت،این مسئله تا ـ کنون درداخل کشورجدیدترین بحران حکومت آپرا رابوجودآورده است،قتل ـ عام تضادهای خودارتجاع راشدت بخشیده وبویژه نهادهای سیاسی،ازجمله چپ متحد رادرهم پیچید(رئیس آپرائی چ.م. یعنی بارنتس باپیشنهادیك "جبهه متحد علیه تروریسم" مانندشریك جرم عمل کرد)،وتوده‌های مردم رانگران داد. محکوم کردن این حرکت ازسوی مردم هرگزفراموش نخواهدشد.بدین ترتیب این جنایات وقتل عامگری مکرر بی‌ـ شرمانه سبب محکومیت جهانی وبحرانی سیاسی شدکه فرونخواهدنشست،بحرانی باانعکاسهای درازمدت.

درماه ژوئن حزب کمونیست پرو اعلامیه زیررامنتشرکرد.

پرولتاریای همه کشورهامتحدشوید!

روزقهرمانی

دولت ارتجاعی حزب آپرا ازروز نخست،باجای پای دولت بیشین نهاد و سیاست قتل عام علیه جنگ خلق راپیشه کرد.دولت آپرا تلاش کردتاباحمایتت و یاری وعوامفریبی بی حدوحصراپورتو ـ نیستهای پارلمانتاریست برجنایات خود سرپوش گذارد.جنایاتی که پلیس ونیروهای مسلح درآکوماركا،اوماروبلاویستا،لوکلا ـ پامپا به انجام رساندند،گواه روشن این امرند.

ارتجاع که افکارپلیدی علیه زندانیان جنگی درسرمی پروراند،قلع و قمع جمعی آنان رابرنامه ریزی نمود.این توطئه مشخصادرچهاراکتبرسال گذشته به قتل فجیعانه وناجوانمردانه سی جنگجو درزندان "لوریگانچو"انجامید.مسلما این جنایت شوم بی پاسخ نخواهدماند.خلق قهرمان بادست خودعاملین این جنایت را به کیفرخواهدرساند.

هیجدهم ژوئن ۱۹۸۶،زندانیان جنگی درال فرونتون،لوریگانچو،وکالائو علیه جنایتی که درراه بود،بپاخاستند.آنها در دادگاه ودرمقابل مسئولین به افشای قتل عامی که دولت ونیروهای مسلحش تدارك می دیدند،پرداختند.زندانیان جنگی در حمایت ازانقلاب وبرای دفاع ازجان خویش بپاخاستندوبیست وشش خواسته برحق ومستدل رامطرح کردند.

نوزدهم ژوئن دولت ارتجاعی حزب "آپرا" به رهبری "آلن گارسیا" نمایش مسخره باصطلاح "کمیسیون صلح"را براه انداخت وآنگاه عملیات پلیدقلع وقمع رابابسیج نیروی زمینی،دریائی،هوائی و پلیس تحت فرماندهی مشترك ،جهت انجام وحشیانه‌ترین قتل عام،یعنی کشتارصدها تن ازفرزندان خلق،جنگجویان چریك ،

آغازنمود،یك باردیگرچنگال خودرا به خون جوشان فرزندان خلق آغشته کرد. بگدارآلن گارسیاوکابینه اش،فرماندهی مشترك نیروهای پسلح وپلیس براین ننگ ماندگارسرپوش نهند،خلق هرگزاین جنایت رافراموش نخواهدکرد،وعاملین آن رابه کیفرخواهدرساند.

جنگجویان "ارتش چریکی خلق"، زندانیان جنگی،باشعار"شورش برحق

است"قهرمانانه وشجاعانه جنگیدند وسر-
فصل تازه ای درشجاعت،شهامت وقهرمانی
گشودند.آنهاسرمشقی برای تاریخ شدند.
تنهاجنگ خلق می تواندچنین نمونه‌هایی
راتقدیم تاریخ کند.

نوزدهم ژوئن برای همیشه بعنوان
"روزقهرمانی"به ثبت رسید.خون این
قهرمانان،توان انقلاب رافزونی بخشید
وآتش آنراشعله ورترساخت.خون آنان
همچون پرچمی عظیم دراهتزازاست،وندای
فتح نهائی وناگزیرجنگ خلق رابابانگی
رساسرمی دهد.

مرگ پرافتخارزندانیان جنگی در
میدان نبرد،باخونهای درهم آمیخته که
پیش ازاین نیزبرزمین ریخته شده است.
ماکمونیستها،جنگجویان وفرزندان خلق،
اراده خلل ناپذیرخودرامبنی برادامه راه
درخشان آنان اعلام می کنیم.ماجنگ خلق
راتحت پرچم ظفرنمون مارکسیسم ـ
لنینیسم ـ مائوئیسم جهت خدمت به
انقلاب جهانی تابدانجاکه مشعل خاموشی-
ناپذیرکمونیسم برسراسرگیتی پرتوافکن
شود،سربلندترازهمیشه به پیش می بریم.

افتخاربرقهرمانان جانباخته!

زنده باد انقلاب!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو،ژوئن ۱۹۸۶

بعلاوه،مابایدهمچنین سعی نمائیم
که حقایق آشکارشوندو واقعیتها برای
تاریخ بگونه ای ثبت شوندکه بواقع رخ
داده اند،همانطورکه هرکسی می تواندشاهد
باشد،وقایعی که مامشاهده نموده ایم هم
اکنون بخشی ازتاریخ ماست وبایدمطمئن
شویم که آنهادست بدست گشته وبطور
روشنی برای نسلهای آینده حفظ شوند. در
وهله نخست مسئله اینست که مسئولیت
آلن گارسیا،رهبری حزب آپرا،کابینه،
ستادمشترک ونیروهای مسلح وپلیس بطور
کامل روشن شود.آشکاراست که مسئولیت
سیاسی عمدتابرعهده آلن گارسیامی باشد
که علاوه برعمل کردن بعنوان رئیس
جمهور،فرمانده کل نیروهای مسلح نیز
هست،او وکابینه اش بودکه قلع وقمع را
هدایت کرد،قلع وقمعی که عمدتابوسیله
نیروهای مسلح وتحت رهبری ستادمشترک
وباکمک پلیس انجام گرفت.

دوم،رهبری چپ متحدوبویژه بارنتس،
مردی ازآپرا که آن سازمان رارهبری
می کند،نیزمسئول هستند.بطورخاص
شهردار بخاطرفراخوانش برای باصطلاح
یک "جبهه متحدعلیه تروریسم" همدست
آنان بوده وبطورانکارناپذیری به تدارک
قتل عام کمک کرده است.

سوم،گفته میشودکه به رهبران احزاب
سیاسی وکلیساموقعیت وتدابیری که می-
بایست اتخاذشودرااطلاع داده بودند.بنا ـ
براین سئوال اینجاست که آنهاچه کردند؟
آیاسکوت آنان دلالت برشرکت ضمنی
ودربرخی مواردهمدستی ندارد؟

چهارم،تحریفات مکارانه واشارات
تنفرانگیزمطبوعات ورادیووتلویزیون
نارواوبودند.درمیان اینها،هفته نامه"آمونتا"
موجب شگفتی وتنفرشده است. چنین
تحریفات واشاراتی به مردم خدمت می-
کندیابه ارتجاع؟هرچه که اختلافات و
مواضع مخالف باشدبازنمی تواند این
پلیدی زننده راتوجیه کند،زیراکه بهر-
حال مسئله برسررزمندگانی است که
جان خودرابرای ایده‌هایشان فدامی کنند
وحداقل چیزیکه سزاوارش هستند احترام
ازسوی انسانهای شریف می باشد.

پنجم،این قلع وقمع بطورانکار-
ناپذیری واقعه ای مهم درمبارزه طبقاتی
این کشوراست وانعکاسات آن بزرگترین
بحران راتاکنون برای آپرا بهمراه
آورده است،وتلاطم سختی رادرداخل و
خارج ازکشورسبب شده است.این مسئله
حاکی ازضعفی است که برنظام اجتماعی
مستولی شده ونشان دهندهٔ نیازبی چون
وچرا به سرنگونی تمام وکمال آن است،
مهم نیست سرنگونی آن چقدرطول می-
کشد،زیراتاریخ حکم آنراصادرکرده است،
بعلاوه،وبسیارافشاگرانه اینکه قتل عام
فوق الذکرماسک "ملی"،"دمکراتیک"و
"خلقی" ساخته شده بوسیله آپرا ورئیس-
جمهور قلابی راازهم دریدوماهیت همه چیز
رابرای تمامی کسانی که خواهان دیدنش
بودند،بنمایش گذاشت ـ راه فاشیستی
وکورپوراتیویستی که حکومت آغازکرده
ومی خواهدادامه اش دهد.

بالاخره،عملیات مسلحانه ای که از
۱۹۸۰ آغازگشته بروشنی نشان می دهد
(اگرچه برخی به هردلیلی ترجیح می دهند
آنرانادیده بگیرند) که یک جنگ خلق
قدرتمندورشدیابنده بمثابه تجلی نوزان
مبارزه طبقاتی درحال پیشروی است که
بوسیله توده‌هاتقویت وحمایت می شود؛
حمایت توده‌هاازجنگ خلق غیرقابل انکار
است،زیرابدون آن پابرجائی جنگ خلق
غیرقابل توضیح می باشد.این جنگ خلقی
است به رهبری حزب کمونیست پرو، که
پیرومارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است،
همان ایدئولوژی همیشه پیروزپرولتاریا
که بعنوان بخشی ازانقلاب جهانی در
خدمت رهائی پرولتاریاوتودهٔ مردم است.
قتل عامی که درسنگرهای درخشان نبرد
ال فرونتون ،لوریکانچووال کالائوعلیه
اعضای حزب،رزمندگان ارتش چریکی
خلق وفرزندان خلق که درکنار ما می-
جنگیدندصورت گرفت بخشی جدائی ـ
ناپذیرازجنگ خلق،ستونی ازاین جنگ
است.آنان باشورش خودسندتاریخی
آفریدندکه ماهمیشه ازآن بعنوان روز
قهرمانی یادخواهیم کرد،سندیکه برروبش
همراه اسامی دیگر،نامهای فراموش-
نشدنی رفقا،دیویدخاویرگوارا توروس(آله ـ
خاندرو) و ویکتورفلیپ ویدال مارینو
(خوزه) حکاکی شده است.

مابعنوان سابقه این قتل عام باید
مبارزات مختلفی که درسنگرهای درخشان
نبردروی داده راموردتوجه قراردهیم.در
این خصوص مابرروی چندموردتاکید می-
کنیم،مبارزه مشترک ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵که
درآن اولین موافقتنامه امضاء شده بدست
آمد،قتل عام ۴ اکتبرهمانسال وبلافاصله
کشتار۳۱ اکتبرکه دومین قراردادباحکومت
آپرابیرون کشیده شد.بمثابه فاکت، به
تاریخ نگاری مناسبی ازحوادث ۱۸ و ۱۹
ژوئن نیازاست،بعلاوه گرایش کلی تاکید
برروی حوادث لوریکانچو خواهدبود.بدون
هیچگونه کوچك شمردن اهمیت خاص
ال فرونتون،افشای آنچه که درآنجا روی
دادنیزدارای اهمیت فراوان می باشد؛
لاپوشانی حوادث ال فرونتون بمعنی
پنهان کردن مسئولیت نیروی دریایی
خواهدبود،نیروی دریایی نهادی است که
قتل عام شیطانی راعملی ساخت که
سفاکانه امروزبانابدبدکردن اجساد
قهرمانان به خاك وخون کشیده شده
به این سیاست ادامه می دهد.ماعلیرغم
تلاشهای ارتش برای سپربلا ساختن گارد
رئیس جمهوری برمسئولیت آن درلوریکا ـ
نچو تاکیدمی کنیم،گاردجمهوری شریك
جرم است امامجرم اصلی نیست.همچنین
پسندیده است به اعلامیه‌های امضاء شده
توسط مقامات قضایی وپارلمانی اشاره
شود،آنان درابتداقدمهایی دررابطه با
وضعیت برداشتندفقط برای اینکه از آن

صرف نظر شود ومتعاقبا ازمقامهایشان استعفا دادند،درنتیجه اعضای دادگاه نظامی جایشان راگرفتند.همچنین جادارد نقش باصطلاح "کمیسیون صلح" را روشن نمائیم،این کمیسیون آگاهانه یا بواسطه برنامه توطئه گرانه طوری وانمود شدکه گویامیانجیگری ای وجوددارد،درحالی که وجودنداشت.دررابطه باآنچه بعدازقتل عام رخ داد،تحلیل سخنرانیهای گارسیادر کنگره انترناسیونال دوم،درتلویزیون و بالاترازهمه نمایش اودرلوریکانچو کلیدی می باشد.اوباآگاهی ازواقعیتها ازهمان ابتدا،برای نجات چهره خودسیلی ازعوام-فریبی هیستریك راه انداخت.همچنین بایدتاکیدکردکه غیبت آلوا درشروع ماجرا اورابهیچوجه ازمسئولیتهایش بعنوان رئیس کابینه معاف نمی کند،بعلاوه،با وجودآنکه اودرلوریکانچو حضورداشت و ازتمامی واقعیتها اطلاع داشت،مودیانه سکوتش راحفظ کرد،تاخودرا از همه مسئولیتهامبرادارد.بهمان صورت گونزالس پوسادا وزیردادگستری وقت نیز،علیرغم استعفای زیرکانه اش بخاطر"دلایل اخلاقی" دروغین مستقیما مسئول است.یك واقعیت می بایست بخاطرسپرده شود: اوبعداز حوادث خونین ۱۵ ژانویه ۱۹۷۶ گفت کسانی که متهم به تروریسم هستند به کانتوکرانده منتقل نخواهندشد،اما اوبا استعفایش تلاش می نمایدچهره اش رابرای آینده پاك نگهدارد. جدا ازمسئله مسئولیت سیاسی ،دیگرمسئولین ماجرا مشهودهستند: ژنرال مونزون آروناتکی، رئیس ستادمشترك (ازنیروی زمینی)، دریاسالارنیکولینی وژنرال آبرام کاوالیر-ینو (نیروی هوائی)که همه عضوستادمشترك بوده وعمدتامسئول رهبری عملیات هستندو بهمراه آنان مسئولیت ثانوی پلیس قرار دارد.این مردان ،مطابق سیاستهای قتل-عام وقلع وقمع که ارباب یانکی آنها تعلیم داده است،برنامه های قلع وقمع-سازی رادرتخطی ازحتی پایه ای ترین و بطورجهانی پذیرفته ترین مقررات جنگ-مانندمقرراتی که درکنوانسیون ژنو تصریح شده راطرحریزی کرده،سازمان داده وعملی ساختند.همچنین ضروری است نقش اجراشده توسط کمیسیون جهانی کنگره تحلیل شود،کمیسیون دائمی بجای برخوردباوقایع بمثابه موضوعی که مورد توجه همگان است وبایدبطورعلنی برملا شود،بدخواهانه باآنان بمثابه موضوعی سری برخوردکردوسپس بررسی آنرا تا دوره آینده پارلمان بتعویق انداخت. نقش احزاب مختلف که به کمیسیون دائمی تعلق دارندبسیارافشاگرانه است، بویژه نقش چپ متحدکه سندارائه شده آن به کمیسیون،کسانی رامحکوم می کند که دردفاع ازانقلاب وجانشان بپاخاستند وباحقوق بازماندگان آنان بمثابه موهبت انساندوستانه ای برخوردمی کندکه آنان می بایست برایش گدایی نمایند.

بالاخره،مابایددرپیشگاه پرولتاریا وخلقهای جهان نقش لجن آلودباصطلاح "انترناسیونال سوسیالیستی" رادرخصوص این قتل عام تقبیح نمائیم.بایست بخاطر آوردکه این "انترناسیونال"وارثان رویز-یونیستهای قدیمی هستند،کسانیکه از بورژوازی خودی دفاع کردندوتوده ها را تحت شعار"دفاع ازسرزمین پدری" بسوی گوشت دم توپ بودن دراولین جنگ بزرگ غارتگرانه امپریالیستی هدایت کردند، واین درمخالفت باتزهای لنین بودکه می-گفت جنگ امپریالیستی رابجنگ انقلابی تبدیل کنید،این تزمانیکه استوارانه بکارگرفته شدبه پیروزی برمرتدان و پیروزی انقلاب کبیراکتبرمنجرگردید. عمل ضدانقلابی سوسیال دمکراسی بسرکردگی ابرت EBERT نیزمی بایست یادآوری شود ــ دروحدت بااستثمارگران ومیلیتاریستهای آلمانی،انقلاب آلمان رادرآتش و خون غرق کردندودرسراسراروپا انقلاب رامانع شدند،آنان باغرق شدن هرچه بیشتردرحمافت پارلمانی،ستون پشتیبانی برای امپریالیسم شدند،ماموران آتش نشانی-ایکه می بایست برای خاموش کردن جرقه های انقلابی میان پرولتاریاومردم مورداستفاده قرارمی گرفتند.آنان از سالهای ۱۹۵۰ چندعبارت مارکسیستی بی-محتوایی که مانندبرگهای کهنه به آنان آویزان بودرابیرون ریختندتابعنوان احزاب سوسیال دمکرات، عمدتادرخدمت امپریالیسم اروپا به زدوبند ادامه دهند، ودردهه های اخیردرخدمت به این اربابان سعی نموده اندنفوذشان رادرآمریکای لاتین گسترش دهندوبدین خاطراست که بسیار مشتاق برگداری کنگره شان درلیسابودند. مابایدبخصوص رئیس حزبی آنان یعنی ویلی برانت رابخاطردفاع کثیف وسیاهش ازگارسیاتقبیح نمائیم،اوسعی نمودکارسیا راازمسئولیتی که برای کشتارجمعی داشت تبرئه نمایدودرعین حال جنگ خلق جاری درپرو رابدنام کند.مابهمین ترتیب کارلوس آندرس پرز،این متکبردست-آلوده بخون راتقبیح می کنیم،اومانند پیشینیان خودبرای درهم شکستن مبارزه مسلحانه مردم ونزوئلا آتش وشمشیربکار برد،وامروز به هیبت یك دمکرات درآمده ومدافع بزرگ گارسیاوحزب آپراکردیده است.بدین ترتیب باصطلاح"انترناسیونال سوسیالیستی" باتلاش برای پنهان کردن قتل عام ماه ژوئن،تنهابه حمام شناکردن درخون پرولتاریاومردم ادامه می دهد؛واین بارشاهدحمام کردن آنان درخون مردم و پرولتاریای پرو،صدهاتن ازفرزندان آنان که وحشیانه قلع وقمع شدندهستیم؛ اماآنان باانجام چنین عملی کنگره خودشان راتحلیل برده وتخریب کردند، کنگره ای که دربحبوحه تلاطمات وتکانهای ناشی ازقتل عامی که سعی درپنهان کردنش نمودندبرگزارگردید،بدین ترتیب تضاد-های داخلی آنان حدت یافت،تاآنکه نیمه-شب درمیان سردرگمی ناشی ازتغییر موضوعات بحث ،کنگره بطورزودرسی متوقف گشت.بدین گونه شورش وکشتارمنتج از آن یك باردیگربه کنارزدن ماسك تاریخ طولانی وسیاه"انترناسیونال سوسیالیستی" لجن خدمت نمود؛این یك درس جدید، خونین وتکان دهنده بودکه ماهیت طرفدار امپریالیسم وارتجاع بودن این "انترنا-سیونال" راآشکارمی سازد.

گارسیابعدازاین قلع وقمع سعی نمودستان خون آلودیاك نشدنی خود را بشویدوچهره اش راباتبلیغات عظیم در روزنامه های مهم جهان بازسازی نماید؛ این تبلیغات هشت میلیون دلار برای مردم پرو هزینه داشت،امابدون هیچ سودی برای گارسیا.امروزاوتلاشش راادامه می-دهدوبطورمفتضحانه نومیدانه ای در "مصاحبه های"نشریات خارجی مانند " ال-ناسیونال" کاراکاس دروغ می گوید؛اودر مصاحبه با ال ناسیونال گفت:"خیر در ال فرونتون تفنگداران دریایی باایجاد انفجارتنهامی خواستندیك شکاف بوجود آورده تاراهی برای بیرون بازشود"؛ اودر اشاره به آتش گشودن بسوی اسیران جنگی درلوریکانچو گفت؛"ماآنراتقبیح کردیم.صدهانفررابخاطرآن جنایت دستگیرکرده ایم وهم اکنون آنان در

زندان نگهداری می شوند." اگرچه کارسیا باشکست سیاسی ناشی از اشتباهات خود که به بزرگی یا بزرگتر از خودبینی او هستند روبرو شده، اما با اینحال به همان توهینهای قدیمی متشبث می شود تا مانند بلونده ودیگران تنفرش را از انقلاب بیان دارد: "راه درخشان یك طغیان آنارشیستی وظالمانه به سبك پول پوت است، وبدین خاطر من باشدت تمام ضد راه درخشان هستم." (درمصاحبه اخیر با مجله آمریکایی نیوزویك) مسئله اساسی پشت تمامی این عوامفریبها روشن ومشخص است ـ جنگ خلق مشکل عمده ایست که دولت پرو و حکومت ارتجاعی آپرا بعنوان "آقای رئیس-جمهور مطابق قانون اساسی وفرمانده کل نیروهای مسلح وپلیس" بآن روبروست، او درپیام ماه ژوئیه ۱۹۸۶ ابروشنی گفت: "مقدمترین مانع دمکراسی ماخشونت خرابکارانه است" وجلوتر، درهمان پیام، با دانستن اینکه چه نیروئی دولت ارتجاعی او را سرپا نگهداشته، برای هزارمین بار گفت: "من به نیروهای مسلح وپلیس درود می فرستم وپشتیبانی کامل خود را از آنان اعلام می دارم، آنان نسبت به حکومت مطابق قانون اساسی وفادار، پر احترام ومطیع هستند."

چندسال است محکوم کردنهای جنگ خلق، بویژه بعد از آن قتل عام، بالا گرفته است، آنان بنام پاسیفیسم بورژوایی وتوده ها خشونت انقلابی را محکوم می کنند وحزب رابه سکتاریسم متهم می نمایند. ما پیشنهاد می کنیم تمام کسانیکه ظرفیت مواجهه باواقعیت را دارند، وبویژه کسانی که متعهد بدیدن آن هستند، درباره نقل-قولها وتجربیاتی که درذیل آورده می شود بطور جدی وعمیق بیاندیشند.

در رابطه باپاسیفیسم: ما سئوال می-کنیم، آیا فراخوانهای صلح درتطابق با "آرام سازی" (پاسیفیکاسیون) موردنظر نیروهای مسلح، کارسیا، آپرا وغیره نیست؟ آیا این یك امر تصادفی است؟ خیر ـ آدم باید آنچه که درسالهای ۱۹۷۰ در اُروگوئه اتفاق افتاد را بخاطر بیاورد: وبرای جنگیدن با توپاماروها هم نیروهای سرکوبگر لزوم "آرام سازی" را پیش گذاشتند. رویزیو-نیستها بنابرنظر رودنی آریسمندی (رهبرشان) جنبشی برای صلح، عدالت، دمکراسی ودیگر تقاضاها برا ه انداختند. همانطورکه می دانیم، نتیجه نهایی همهٔ اینها تنها به ارتجاع اُروگوئه کمك کرد تا توپاماروها را درهم بکوبد. پس آیا این چیزیست که آنها درکشور مامی خواهند؟ در-هم کوبیدن جنگ خلق؟ اختلاف در اینجا است: آنچه دراین کشور درحال پیشروی است جنگ خلقی است که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد واز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم واندیشه راهنما پیروی می کند، ما توپاماروها نیستیم؛ ایدئولوژی ما وهرآنچه از آن سرچشمه می-گیرد متفاوت می باشد. این سخنان لنین شایسته توجه جدی است: "مارکسیسم، پاسیفیسم (صلح طلبی) نیست. البته هرکسی باید برای سریع ترین راه ممکن پایان دادن به جنگ جدوجهد کند. معذالك خواست "صلح" زمانی مفهوم پرولتری پیدا می کند که ضمیمه یك فراخوان برای مبارزه انقلابی باشد. بدون یك سری انقلابات، آنچه که صلح بادوام خوانده می-شود یك اتوپی کسل کننده است." ـ "هر کسی که خواهان یك صلح دمکراتیك وبا-دوام است باید برای جنگ داخلی علیه حکومتها وبورژوازی بپاخیزد."

سخنان انگلس درمورد قهر انقلابی که لنین آنرا "ستایشنامه انقلاب قهری" خواند باید بخاطر سپرد:

"....قوه قهریه درتاریخ نقش دیگری نیز ایفا می کند (علاوه برعامل شربودن) که همانا نقش انقلابی است. قوه قهریه، بنابه گفته مارکس، برای هرجامعه کهنه ای که آبستن جامعه نوین است، بمنزله ماما ست. قوه قهریه آنچنان سلاحیست که جنبش اجتماعی بوسیله آن راه خود را هموار می-سازد وشکل های سیاسی متحجر ومرده را در-هم می شکند ـ درباره هیچیك از اینها آقای دورینگ سخن نمی گوید. فقط با آه وناله این احتمال را میدهد که برای برانداختن سیادت استثمارگران شاید قوهٔ قهریه لازم آید ـ واقعاً که جای تأسف است! زیرا هرگونه بکاربردن قوه قهریه بنابه گفته ایشان، موجب فساد اخلاقی است که آنرا بکار می برند واین مطالب علیرغم آن اعتلای اخلاقی ومسلکی شگرفی گفته میشود که هر انقلاب پیروزمندانه ای باخود بهمراه آورده است! واین مطالب در آلمان گفته می شود، یعنی جائی که یك انقلاب قهرآمیز ـ که ممکنست بهرحال برمردم تحمیل شود ـ حداقل این مزیت را خواهد داشت که روح آستان بوسی، روحی که درنتیجه خواری وذلت جنگ سی ساله در اذهان مردم رسوخ کرده است، را از بین ببرد. وآنوقت این شیوه تفکر تیره وپژمرده وزبون کشیش منشانه جسارت می کند که خود را بر انقلابی ترین حزبی که تاریخ نظیر آنرا ندیده است تحمیل کند!"

وبرمبنای آنچه لنین می آموزد، "ضرورت اشباع کردن سیستماتیك توده ها با این ودقیقا با این انقلاب قهری در ریشه تمام تئوری مارکس وانگلس نهفته است."

وبعلاوه تزهای کبیر صدر مائو می-بایست عمیقا مورد توجه قرار گیرد.

"وظیفه مرکزی وعالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی درهمه جا، چه درچین وچه درکشورهای دیگر صادق است."

"بعضی از احزاب کوچك که سابقه طولانی نداشته اند، مثل 'حزب جوانان'، ارتش ندارند وازاین جهت تا کنون کارشان بجایی نرسیده است.

"درکشورهای خارجی، احزاب بورژ-وایی نیازی ندارند که هرکدام ارتشی تحت فرماندهی مستقیم خود داشته باشند. ولی درچین چنین نیست. دراشپر اکندگی فئودالی کشور، آن گروه ها یا احزاب سیاسی مالکان ارضی یا بورژوازی که تفنگ دارند، قدرت را نیز قبضه کرده اند وآنهایی که بیشتر تفنگ دارند، قدرت را بیشتر قبضه کرده اند. حزب پرولتاریا که درچنین شرایطی عمل میکند، که مطلب را باید دریابد.

"کمونیستها برای قدرت نظامی شخصی مبارزه نمی کنند (آنها درهیچ حالتی نباید دراین راه بکوشند وهرگز نباید از جان گوه تائو تقلید کنند) بلکه باید برای قدرت نظامی حزب، برای قدرت نظامی خلق مبارزه بکنند. اینك که جنگ مقاومت ملی درجریان است، ما باید برای قدرت نظامی ملت نیز مبارزه کنیم. بیماری کودکی درمسئله قدرت نظامی، بی شك کار را به هیچ نتیجه ای نخواهد رساند. خلق زحمتکش که طی هزاران سال قربانی فریب وارعاب طبقات حاکمه ارتجاعی بوده است، نمی تواند بآسانی درك کند که وجودیك تفنگ دردست او چقدر مهم است. اینك که یوغ امپریالیسم ژاپن وجنگ مقاومت تمام ملت خلق زحمتکش را بعرصه جنگ کشانیده است،

برعهده کمونیستهاست که بصورت آگاه ـ ترین رهبران این جنگ درآیند. هر کمونیست بایداین حقیقت رادرک کند که "قدرت سیاسی ازلوله تفنگ برمی‌خیزد". اصل ما اینست که حزب برتفنگ فرماندهی کند، به تفنگ هرگزنباید اجازه دادکه برحزب فرماندهی نماید. ولی باداشتن تفنگ واقعامیتوان حزب بوجودآورد، همانطورکه ارتش هشتم درشمال چین حزب نیرومندی ایجادکرد، علاوه بر این باداشتن تفنگ میتوان به تربیت کادرها، به تاسیس مدارس، به توسعه فرهنگی، به بسیج جنبشهای توده ای هم پرداخت. درّین آن" همه چیزبکمک تفنگ بوجودآمده است. همه چیزازلوله تفنگ برمی خیزد. طبق تئوری مارکسیستی درباره دولت، ارتش درترکیب قدرت دولتی جزء عمده است. کسیکه بخواهد قدرت دولتی رابدست گیردوآنرانگهدارد، باید ارتشی مقتدرداشته باشد. بعضی‌ها ما را بعنوان هرادارتئوری "قدرت مطلق جنگ" بباد تمسخرمی گیرند. بلی، راست است. ماطرفدارتئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این بدنیست، خوب است. مارکسیستی است. تفنگ حزب کمونیست روسیه سوسیالیسم راآفرید. مامی خواهیم یک جمهوری دمکراتیک ایجادکنیم. تجربه طبقاتی درعصرامپریالیسم بما می آموزد که طبقه کارگروتوده‌های زحمتکش فقط بزور تفنگ است که می توانندبربورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروزگردند، دراین مفهوم میتوان گفت که تغییرجهان ممکن نیست مگربوسیله تفنگ. ماهوادار از بین بردن جنگیم، ماجنگ نمی خواهیم، ولی جنگ رافقط بوسیله جنگ میتوان از بین برد، برای اینکه دیگرتفنگی درمیان نباشد، حتمابایدتفنگ بدست گرفت."

حال که درحول این موضوع سخن می گوئیم، ضمن آنکه به دیگرمسائل بنیادی خواهیم پرداخت، جادارد مفهوم عمیق سخنان ذیل لنین راتحلیل نمائیم: "افکار یک اپورتونیست، انباشته ازبی فرهنگی، نعفن ورخوت رفرمیستی است، تنهاآنچه را مشاهده می کندکه دراطرافش رخ می دهد، یعنی: تنهاشهرداریها!"

"اپورتونیستهاحتی عادت اندیشیدن به انقلاب پرولتری راترک کرده اند."

دررابطه باتوده‌ها، نقل قول ذیل شایسته مطالعه آگاهانه است:

"یکی ازمعمول ترین سفسطه های کائوتسکیسم، ارجاع به 'توده ها' است. آنهامی گویندمامی خواهیم ازتوده ها و سازمانهای توده ای ببریم! ولی فقط تصور کنیدکه انگلس چگونه مسئله رامطرح نمود. درقرن نوزدهم 'سازمانهای توده ای' تردیونیونی کارگری انگلیسی دراردوگاه حزب کارگری بورژوایی قرارداشتند. مارکس وانگلس بخاطرچنین امری با آن سازش نکردند، بلکه آن راافشاء کردند. آنهافراموش نکردندکه، اولا، سازمانهای تردیونیونی اقلیتی ازپرولتاریارامستقیما دربرمی گرفتند. آن زمان درانگلستان، بمانندامروزدرآلمان بیش از یک پنجم پرولتاریاملتشکل نبود. هیچکس نمی تواند جداتصورکندکه می توان اکثریت پرو ـ لتاریا راتحت سرمایه‌داری متشکل کرد. ثانیا ـ واین نکته اصلی است ـ بزرگی یک سازمان آنقدرمهم نیست تااهمیت عینی سیاست آن. اینکه آیا این سیاست بیانگرمنافع توده هاودرخدمت آنهاست، یعنی آیاهدف آن رهائی توده ها ازقید سرمایه داریست، ویااینکه بیانگرمنافع اقلیت، سازش اقلیت باسرمایه داریست؟ موردوم دررابطه باانگلستان درقرن نوزدهم صحت داشت، وامروزه درموردآلمان وغیره صحت دارد.

انگلس مابین "حزب کارگری بورژوایی" تردیونیونهای کارگری قدیم ـ اقلیت ممتاز ـ و"توده های تحتانی تر" یعنی اکثریت واقعی تمایزقائل است، و به این دومی هاکه با"حرمت بورژوایی" آلوده نشده انداستیناف می جوید. اینست جوهرتاکتیک مارکسیستی!

نه مانه هیچکس دیگر، نمی تواند دقیقاحساب کندکه چه بخشی ازپرولتاریا ازسوسیال شوونیستهاواپورتونیستها دنباله‌روی کرده یاخواهدکرد. این امرتنهادر مبارزه روشن می شود، تنهاتوسط انقلاب سوسیالیستی است که این امرقطعاتعیین میشود. ولی ماقطعامی دانیم که مدافعین "سرزمین پدری" درجنگ امپریالیستی تنها اقلیتی رانمایندگی می کنند. در نتیجه اگرمامی خواهیم سوسیالیسم باقی بمانیم، موظفیم که هرچه پائین تروعمیقتر به میان توده های حقیقی برویم، اینست معنای کامل ومفهوم کامل مبارزه علیه اپورتونیسم. ازطریق افشای این واقعیت که اپورتونیستها وسوسیال ـ شوونیستها درحقیقت به منافع توده هاخیانت کرده وآنرامی فروشند، واینکه آنهاازامتیازات موقت اقلیتی ازکارگران دفاع می کنند واینکه آنهاناقل عقایدونفوذ بورژوائی هستندواینکه آنهاواقعامتحدین وعمال بورژواز یند، مابه توده‌هامی آموزیم که منافع سیاسی واقعی خودرادرک کرده، درتمام طول پرپیچ وتاب ودردناک جنگها وصلحهای امپریالیستی، بخاطرسوسیالیسم و انقلاب بجنگند.

"تنهاخط مشی مارکسیستی درجنبش کارگری جهانی این است که برای توده هااجتناب ناپذیری ولزوم گسستن از اپورتونیسم راتوضیح، وازطریق انجام یک مبارزه بی امان علیه اپورتونیسم، آنهارا برای انقلاب تعلیم داده، وازتجارب جنگ برای افشاءروماگیی محض سیاستهای کارگری ـ ملی استفاده کند." (لنین، امپریالیسم وانشعاب درسوسیالیسم.)

واین حقیقت عظیم بالاخص توسط صدرمائوبیان شده که می بایست تماما وعمیقابرآن تکیه شود، "مارکسیسم دربرگیرنده هزاران حقیقت است اماهمه آنهادریک جمله خلاصه می شود 'شورش بر حق است'. برای هزاران سال، ستمگری واستثمارمحق شمرده می شدوشورش خطا بحساب می آمد، این حکم کهنه تنهابا ظهورمارکسیسم واژگون شد. این خدمتی عظیم است، ازطریق مبارزه بودکه پرو ـ لتاریا حقیقت راآموخت ومارکس به نتیجه گیریهایش دست یافت و از این حقیقت هست که مقاومت، مبارزه ونبرد برای سوسیالیسم برمی خیزد."

سرانجام، دررابطه باسکتاریسم فرضی ما، میل داریم ماریاتگی رابخاطر آوریم:

"مادریک دوره جنگ تمام عیار ایدئولوژیکی برمی بریم. کسانی که نیروی نوسازی رانمایندگی می کنندنمی توانند الله بختکی یااتفاقی باکسانی که گرایش قهقرایی ومحافظه کاری رانمایندگی می‌کنندمتحدیایکی شوند. بین آنان یک شکاف تاریخی بسیارعمیق وجوددارد. آنان به زبانهای متفاوتی سخن می گویند ودرک متفاوتی ازتاریخ دارند."

"من معتقدم مابایدباهمفکران خود متحدشویم ونه باکسانی که اندیشه متفاوت دارند. بایدبه کسانی نزدیک شویم که تاریخ اتحادباآنان راطلب می کند. باید همبستگی‌ای باکسانی که تاریخ همبستگی آنانرا طلب می کندبرقرارشود. بنظرم می رسداین تنهااتحادممکن باشد. یک درک

مشترك بایك مفهوم دقیق ومؤثر از تاریخ."

"من یك انقلابی هستم. امامعتقدم آن انسانهایی که روشن وصریح می اندیشند، حتی در زمانی که علیه یکدیگرمبارزه می‌کنند،قادربه احساس ودرك یکدیگر خواهندبود.تنهانیروی سیاسی که نمی‌خواهم هرگزبه درك مشترکی باآن برسم، کمپ دیگراست: رفرمیسم میانه حال، رفرمیسم دست آموز،دمکراسی عوام ـ فریبانه."

به قضاوت ما،اینهابرخی ازمسائل حیاتی هستندکه بعدازاولین سال حکومت آپرا ظاهرشدند.بعنوان سنتزبایدبگوئیم که حزب آپرا،حکومتش وکارسیاکه در رأس هردوقرارداردودرواکنش به تکامل وچشم اندازجامعه پرو،که زنده زنده می‌پوسد،در رابطه بادولت ارتجاعی پرو،و رشدتضادهای خودآنها،همگی درکورپورا‌تیویزه کردن دولت وجامعه پرو تحت هدایت یك جهتگیری سیاسی فاشیستی غرق شده اند.دلایل کلیدی پشت این چشم اندازآینده وتصمیم ارتجاعی چنین هستند:پابرجائی وتسلیم ناپذیری مبارزه خلق،توده‌هاوسازمانهایی که بطور راستین ازمنافع خلق دفاع می کنندوبالاتر ازهمه جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست، ودرگرگاه جاری،مشخصاحدت یابی مبارزه طبقاتی،تشدیدجنگ خلق وشورش اسرای جنگی علیه کسانی که این قلع و قمع شریرانه رابراه انداختند،قلع وقمعی که آخرین تکه ماسك رادریدودرجای خود خط تمایزی ترسیم کردوعوامفریبی دروغین برسر"دولت ملی،دمکراتیك وخلقی" رادر‌هم شکست وبا افشای ماهیت فاشیستی و کورپوراتیویستی حزب آپرا به تشدید تضادهای درون آن کمك کرد.تحت رهبری کارسیا،آپرا استراتژی تکیه برتوده های فقیرحصیرآبادهاوجذب دهقانان کوهستانها، بویژه درمنطقه باصطلاح "ذوزنقه آند" رادنبال کردتابویژه بوسیله بکاربردن چپ متحدبمثابه گروه ضربت ازپیشروی مبارزه خلق جلوگیری نماید،وبامتحد کردن تمامی مرتجعین درزیرپرچم آپرا پرولتاریارا ایزوله کرده،توده های وسیع راسرکوب وجنگ خلق راهدف قراردهد. آپرا برای بانجام رساندن این‌استراتژی برنیروی سرکوبگرنیروهای مسلح ویلیس تکیه کرده است.این استراتژی با دروغهای عوامفریبانه بیشتردرباره "دولت ملی دمکراتیك وخلقی"وحتی باسخنان پر آب وتاب ضدامپریالیستی اوج گرفته و بسط خواهدیافت.درطول سال گذشته چپ متحدازحکومت آپراحمایت کرده وحتی بعنوان گروه ضربت (عمدتا بخاطر کار"بارنتن") عمل کرد،اومردی است از آپراکه چپ متحدومسیری که توسط رهبری سراسری آن ترسیم شده راهدایت می کند بعلاوه برزمینه چندماه گذشته وبخصوص بحران ناشی ازآن قتل عام،چپ متحد ـ باوجودتضادهای درونیش،ازآنجایی که جنبه اصلیش پارلمانتاریسم است ـ به مثابه آنچه که بریتانیائیها،"ایوزیسیون وفادارعلیاحضرت" می نامندبرندگی ادامه داده است،بنام"دفاع ازدمکراسی" وحتی بیشتربنام"جلوگیری ازیك کودتا" به سپرحکومت بودن درمقابل بادوباران ادامه میدهد.دست آویزهای این اپورتو‌نیستهای کهنه کاربرای لجام گسیخته‌ترین پارلمانتاریسم تاریخ ما با تب وتاب بیشتری ازگذشته تحت امپراطوری بارنتس وهوادارانش تائیدوتقویت گردیده است.امروزچپ متحد با"فائق آمدن بر اختلافات"(البته تضادهای داخلی آن و تضادهائی که با آپرا دارد باقی است) آماده انتخابات شهرداری می شود؛دراین انتخابات آنهاوآپرا امیدوارندمردم را ازمنافع واقعی وراه حقیقی شان دور نگهدارند.

* * *

بیش ازشش سال ازجنگ خلق می‌گذرد،جنگی که شعله هایش زبانه می‌کشدوگسترش می یابند،جنگی به رهبری حزب،متکی برتوده های مردم وعمدتا دهقانان،تحت برچمهای افراشته مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (که تنهادیدگاه جهانی فراگیرپرولتاریااست)،واندیشه راهنماکه کاربست آن باواقعیت مشخص انقلاب پرواست.این جنگ خلق،که از همان ابتدادرخدمت انقلاب جهانی پرولتری بوده وخواهدبود،ازحمایت طبقه جهانی کارگروخلقهای جهان،کمونیستهای راستین وانقلابیون وبویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب عضوآن است، بهره مندمی باشد.این جنگ خلق،که بپیباکانه به پیشروی ادامه خواهدداد،(زیرا همانگونه که مارکس اشاره نمودبرچم مبارزه مسلحانه راتارسیدن به کمونیسم نمی توان برزمین گذاشت) هرچه مصممتر ازگذشته متعهدمی شودکه تحت رهبری حزب،مناطق پایگاهی راجهت رهائی خلق پروگسترش دهد،بدین ترتیب بیشتر وبیشتربه آن خدمت عمده ای که حزب کمونیست پرومی توانددرلحظه کنونی به انقلاب جهانی نماید،جامه‌عمل بپوشاند. واین حزب که جنگ خلق رارهبری می‌نماید،جنگی که عظیمترین دست آورد پرولتاریاوخلق پرواست،بادرك عمیق مسئولیت تاریخی متعهدمیشودکه بطور خستگی ناپذیری جدوجهدکندتا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم،انقلاب پرولتری جهانی راهدایت ورهبری نماید.زیرا تنها بدین طریق این انقلاب می تواندثابت‌قدمانه وپیروزمندانه به پیش رود،و با اعتقادکامل به اینکه تنهابااسلحه خواهیم توانست جهان رادگرگون نمائیم،اعلام می داریم که مبارزه پرولتاریاوخلقهای جهان می بایست جنگ خلق رابعنوان تنهاآموزه کامل وحقیقی نظامی پرولتری دردست گرفته وپرچم آنرابمثابه شکل عمده مبارزه که ازطریق آن قادربه محو امپریالیسم وارتجاع ازچهره‌جهان خواهیم شدبرافرازیم.وهمانگونه که صدرمائو می‌آموزدباتوجه به شرایط،آنرابه عمل در آوریم ـ خواه درانقلاب دمکراتیك باشد، یاانقلاب سوسیالیستی یاانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، برحسب شرایط مشخص هرانقلاب معین ونیزباتوجه به شرایط مشخص انقلاب جهانی بطورکل.

جنگ خلق رادرخدمت انقلاب جهانی گسترش دهیم!

افتخاربرمارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده بادانقلاب جهانی!

زنده بادصدرگونزالو!

کمیته مرکزی،

حزب کمونیست پرو

پرو اوت ۱۹۸۶

---

(۱) این‌تئوری دردوران زمامداری‌موسولینی در ایتالیای‌فاشیستی تکوین یافت. برطبق این‌تئوری نظام اقتصادی‌به سندیکاهای کار‌گران کارفرمایان وحرفه‌ها تقسیم‌میشود، و تنهایك سندیکا ازهربخش صنعت‌میتواند وجود داشته‌باشدوتمام‌مقامات یا ازمیان سیاستمداران فاشیست‌یاوفادار‌به‌آنان انتخاب میگردد. این سندیکاها ظاهرا مستقل ولی در واقع‌بوسیله‌دولت اداره میشوند. این‌تئوری گروهها واحزاب سیاسی را زایدمیداند ـ م

بقیه از صفحه ۵۳

گورباچف ... ...

این آرایش ارتجاعی رااکنون یک رئیس جدیدرهبری میکند.اوازغربیها پیشی جسته است، زیرادرعین‌حال که سلاحهای جنگ راآماده میسازد،استادهنر امپریالیستی نغمه پردازی درباره صلح است.رقبای امپریالیست اوآرایش جنگی می بینند.واشنگتن پست،که دیدگاههای امپریالیستهای لیبرال ترآمریکایی را منعکس میکند،چنین تفسیری ارائه می‌دهد:"ظاهرابنظرمیرسدکه جهان با گورباچف جهان ایمن تری است.اما ما یک عنصرثبات ازنظم کهن رااز دست میدهیم - این انتظارکه تیره گشتن مناسبات،باعث پدیدارشدن شوروی محافظه کارومنزجرازمخاطره میگردد.... .این میتواندخطرناک باشد...درروبا - روبی بایک بحران جدیددرخاورمیانه شورویهاممکن است بهمان سرعت و گستاخی آمریکایی هاعکس العمل نشان دهند."

گورباچف نه تنهاکاهش تخاصمات راباخودبهمراه نیاورده ،بلکه پا - بپای سایررقبای امپریالیستش بردامنه منازعات حتی دراقصی نقاط جهان افزوده است."تقویت دمکراسی بی طبقه سوسیالیستی" مورادعای اوچیزی بجز بسیج شوونیسم ارتجاعی اقشاربورژوازدهٔ جامعه شوروی وپنهان داشتن دیکتاتوری منحط طبقه حاکمه شوروی،نیست.پوشش سوسیالیستی این برنامه کاملا ارتجاعی، بهیچوجه آنراازسایربرنامه‌های امپریا - لیستی متفاوت نمی سازد.

برنامه جدیدحزب کمونیست شوروی، ارائه شده توسط گورباچف،چنین فخر میفروشدکه بدون شوروی،"هیچ مسئله ای درجهان سیاست قابل حل شدن نیست!" گورباچف هم مانندهمپالگیهای امپریا - لیستی آمریکائیش چنین تصورمیکند که تنهاطبقه اومی تواندتاریخ رارقم بزند، واین طبقه اوست که ازسرنوشت جنگ ایران وعراق گرفته تاخاورمیانه وکل کره ارض راتعیین میکند.این اشتباه عظیمی است که باخودبزرگ بینی‌های وی خوانائی دارد.

زیرنویسها

۱ - گورباچف،اثرژورس مدودف (دبلیو، دبلیونورتون،نیویورک،۱۹۸۶)ص ۱۵۹.

۲ - گورباچف،مدودف،ص ۲۲۹.

۳ - بنقل از،گورباچف،اثرتوماس بتسون (نیویورک،۱۹۸۶).

۴ - گزارش به پلنوم کمیته مرکزی ح.ک.ش،ژوئن ۱۹۸۶ (انتشارات نووستی، مسکو).

۵ - برای بررسی رابطه رفرمهای اقتصادی شوروی وتدارکات نظامیش،رجوع کنید به "جنگ ستارگان واقتصاد شوروی: برنامه ریزی عاجزانه،خوشخیالی،وعاجل بودن جنگ جهانی"اثرریموندلوتا،کارگر انقلابی(نشریه حزب کمونیست انقلابی آمریکا،یکی ازاعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)۱۶ فوریه ۱۹۸۷.(مندرج درحقیقت،ضمیمه شماره ۷).

۷ - تاریخ کنونی،اکتبر۱۹۸۶.

۸ - مارشال اوکارکف،" همواره آماده دفاع ازسرزمین اجدادی"،بنقل ازتامیسون کتاب "رقاصان سنگین وزن"(لندن۱۹۸۶) ص ۱۴۲،وتاریخ کنونی(اکتبر۱۹۸۶).

۸ - مصاحبه باژورس مدودف،در"تمرکز نیروی کاردراروپای شرقی"(لندن)ژوئن ۱۹۸۷.

۹ - باندهای سیاه،گروههای فوق ارتجاعی زمان روسیه تزاری بودندکه بخاطر برنامه‌های نژادپرستانه خودمعروف بودند.

۱۰ - مسکونیوز،۲۱ژوئن ۱۹۸۷.

۱۱ - مارشال اوکارکف،همواره آماده دفاع ازسرزمین اجدادی،بنقل ازرقاصان سنگین وزن،تامیسون،ص ۱۴۲.

۱۲ - مصاحبه در"مارکسیسم امروزه"مجله حزب کمونیست انگلستان،فوریه ۱۹۸۷.

۱۳ - مسکونیوز،۲۹ مارس ۱۹۸۷.

۱۴ - میخائیل گورباچف،"بسوی جهانی عاری ازتسلیحات هسته ای"،(انتشارا ت نووستی،مسکو،۱۹۸۷)ص ۱۰۴.

۱۵ - لنین،دولت وانقلاب،مجموعه آثار،جلد ۲۵،ص ۴۶۱ - ۴۶۰.

۱۶ - گورباچف،بسوی جهانی عاری از تسلیحات هسته ای،ص ۱۴۷.

۱۷ - ارقام ازروزنامه اکونومیست،مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۷؛ اطلس جنگی،از میخائیل کیدرون ودان اسمیت(نیویورک ۱۹۸۳)، وروزنامه (خلع سلاح هسته ای اروپا) شماره مه ژوئن ۱۹۸۷،ص ۱۳.

۱۸ - "اروپاوکلاوزویتس:پوچی یک فرمول کلاسیک ... وپوچی احیای آن"،مسکونیوز، مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۸۷.

۱۹ - مندرج در"فرهنگ لغت نظامی شوروی" ۱۹۷۹،درمورداستراتژی نظامی ،زیرنام مارشال اوکارکف،بنقل از"اتحادشوروی ومسابقه تسلیحاتی"،دیویدهولو (انتشارات دانشگاه یل،لندن ۱۹۸۳)ص ۵۴(تاکیدات ازماست).

۲۰ - گورباچف ،بسوی جهانی عاری از تسلیحات هسته ای،ص ۷۹.

۲۱ - برنامه حزب کمونیست شوروی (چاپ جدید)،نووستی،مسکو،۱۹۸۶)ص ۱۴.

○

توضیح و پوزش

در شماره گذشته جهانی برای فتح اشتباهی در ترجمه پیشگفتار بر مقاله " در باره ماهیت ارتجاعی خمینی " صورت گرفته بود که بدینوسیله تصحیح میشود (صفحه ۴۴ ،ستون اول ،پاراگراف ماقبل آخر) :

" اما همچنین بازتابی از این واقعیت بود که گست تازه شروع شده و همه جانبه به پیش نمیرفت و هنوز به عرصه نظامی انتقال نیافته بود ،که این مسئله تا حد معینی قابل انتظار است. انتقال مبارزه دوخط سیاسی به عرصه نظامی محتاج مبارزه ای خاص بود ":

بقیه ازصفحه ۳۷

دگماتیسم نام دارد. آنهاضرورت انقلاب رامی پذیرند، آنهامی پذیرندکه انقلاب تنها از طریق مبارزه مسلحانه امکانپذیراست. اماآنهادراین روياهستندکه تنها با گسترش جنبشهای توده ای درسراسرهند امکان اتخاذراه انقلاب مسلحانه وجوددارد. قبل از آن ممکن است برخوردهای کوچك، وحتی بزرگ، صورت گیرداماکسب قدرت امکانپذیر نخواهدبود. درموردکسب قدرت آنهاامیدوارندنسخه انقلاب اکتبردرهندعملی شود. آنهابه انقلاب هندبهمان صورت روش معلومات کتابی شان نگاه می کنندکه چگونه انقلاب اکتبرموفق گردید. آنهافراموش می کنندکه قبل ازانقلاب اکتبرانقلاب فوریه صورت گرفت واحزاب بورژوایی به قدرت رسیدندوقدرت دردست شوراهای کارگری، دهقانی وسربازان نیزبود. درنتیجهٔ این قدرت دوگانه، رهبریت طبقه کارگردرشوراهاموثربود و زمانی که احزاب خرده بورژوائی دراین شوراهاقدرت رابه بورژوازی سپردند، تنها در آنزمان عملی ساختن انقلاب اکتبربرای طبقه کارگربوجودآمد.

آنهاشرایط کنکرت هندراتحلیل نمی کنند. آنهاازمبارزاتی که درهندصورت میگیرد درس نمی گیرند. دلیل اصلی موفقیت انقلاب روسیه درکاربردصحیح تاکتیکهای جبهه متحدبه یکسان اهمیت دارد. اماشکل انقلاب دمکراتیك باروسیه متفاوت خواهدبود. در هند، همچنین درناگا، میزو، کشمیرودیگرمناطق مبارزات تحت رهبری خرده بورژوازی در جریان است. بنابراین درانقلاب دمکراتیك، طبقه کارگربایدباتشکیل جبهه های متحد باآنهاپیشروی کند. وبازهم مبارزاتی تحت رهبری احزاب بورژوایی پاخرده بورژوایی درنقاط جدیدوجدیدتری آغازخواهدشد. طبقه کارگرمسلماباآنهانیزاتحادهایی خواهدداشت وپایه اصلی این اتحادمبارزه ضدامپریالیستی وحق تعیین سرنوشت خواهدبود. طبقه کارگر مسلمااین حق رابه همراه حق جدائی می پذیرد.

آنهائیکه درروياى انقلاب هنددرمسیرانقلاب اکتبرهستند، هرچندانقلابی باشند، نمی‌توانندبخاطربرخوردالگوبردارانه خودشان متهورانه اعمال رهبری کنند. آنها اهمیت مبارزات دهقانی رادرك نمی کنندودرنتیجه بی خبرانه تبلیغاتچی های اکونومیسم در میان کارگران می شوند. آنهانمی توانندازآموزه صدرمائودرس بگیرند. آنهانمی توانند تجربه مبارزات انقلابی توده های آفریقا، آسیاوآمریکای لاتین رادرك وجذب کنند. یك بخش ازآنان ستایشگران چه گوارامی شوندوبرکارسازماندهی دهقانان، که نیروی اصلی انقلاب دمکراتیك هند هستندتاکیدنمی ورزند. درنتیجه بطورثابتی آنها قربانیان انحرافات چپ روانه می شوند. بنابراین مابایدتوجه ویژه ای به آنهابکنیم وبایدبتدریج ازطریق تجربه آنها راآموزش دهیم. بهیچوجه نبایدشکیبائی مان رانسبت به آنها از دست بدهیم. بغیرازآنان، گروه دیگری ازرفقای انقلابی درمیان ماست که حزب چین واندیشه مائوتسه دون رامی پذیرندوهمچنین قبول دارندکه آن راه تنهاراه می باشد. اماآنهاکتاب "چگونه میتوان یك کمونیست خوب بود" رابعنوان تنهاراه خودسازی بدست گرفته اند، درنتیجه آنهابه انحرافات خطرناکی درمی غلطند.

تنهاراه مارکسیستی خودسازی، که لنین وصدرمائوبه ماآموخته اند، مبارزه طبقاتی می باشد. تنهاباسوزاندن خویش درآتش مبارزه طبقاتی یك کمونیست می تواندطلای ناب گردد. تنهامبارزه طبقاتی مدرسه واقعی برای کمونیستهاست، وتجربه مبارزه طبقاتی‌باید درپرتومارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ارزیابی شودودرسها از آن بیرون کشیده شود. بنابراین نکته اصلی آموزش حزب کاربرددرسهای مارکسیسم ـ لنینیسم در عرصه مبارزه طبقاتی، رسیدن به اصول کلی ازآن تجربه، ودوباره بردن آن اصول بدست‌آمده ازآن تجربه به میان توده ها، می باشد. این معروف به "ازخلق به خلق" است. این نکته اصلی آموزش حزبی می باشد. این رفقای انقلابی ازدرك این حقیقت اصلی آموزش حزبی درمیمانند. درنتیجه آنهامرتکب انحرافات ایده آلیستی دررابطه باآموزش حزب می گردند. صدرمائوتسه دون به ماآموخته است که هیچ آموزشی بدون پراتیك وجودندارد. به سخن او، "عمل کردن آموختن است". "خودسازی تنهاتوسط تغییروضعیت ازطریق عمل انقلابی امکانپذیرمی باشد.

انقلابیون جهان متحد شوید!

زنده باداتحادانقلابی کارگران ودهقانان!

زنده بادصدرمائوتسه دون!

از "هشت سند" (۶۷ ـ ۱۹۶۵).

"بانبرد علیه رویزیونیسم است که مبارزه دهقانی به پیش برده خواهد شد"

جهانی برای فتح

۱۰ــ ۱۳۶۷

خلیج :
کانــون
تلاقی تضادها

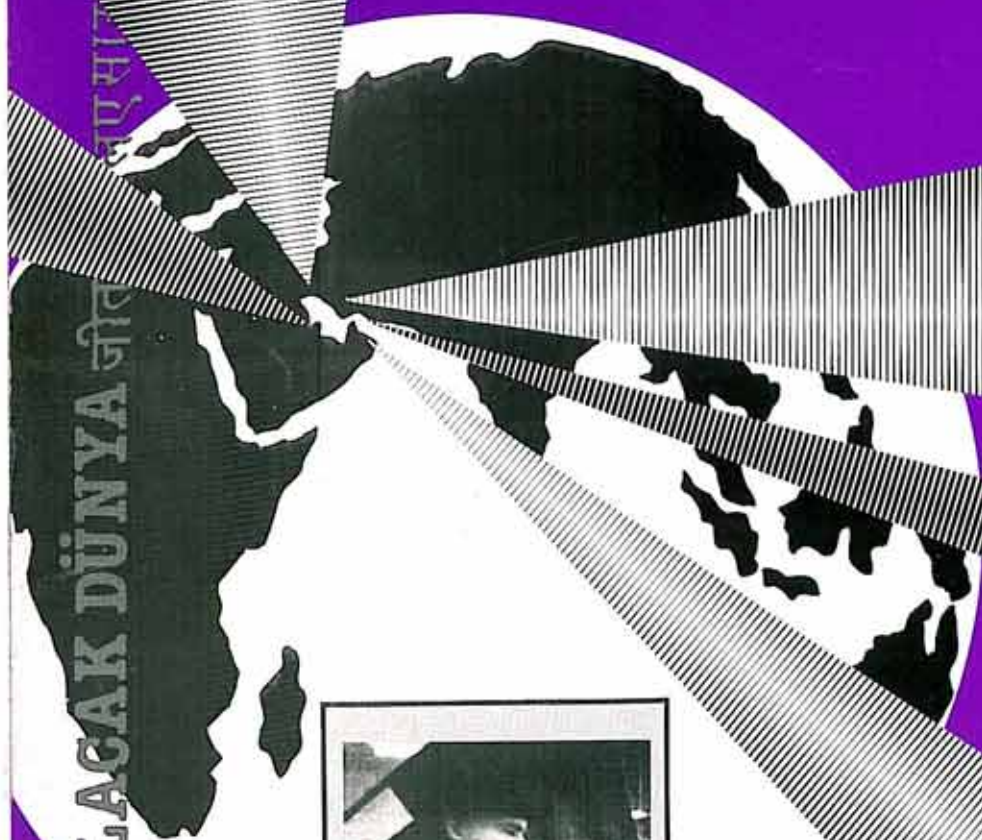



توفان اکتبر
همچنان در غوغاست

KAZANILACAK DÜNYA

UN MONDO DA CONQUISTARE

GANAR

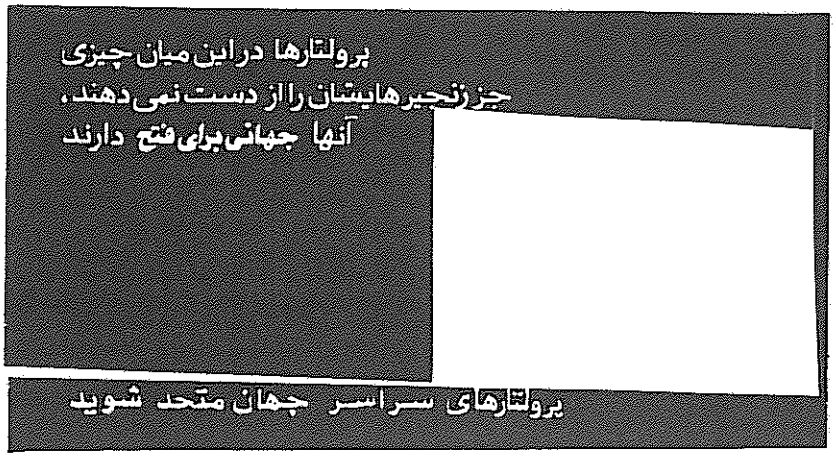

۱۰ ــ ۱۳۶۷

پرسترویکا

"خواب بکمك قرص خواب آور در سرزمین شیر و عسل" ۰ این توصیفی از "زندگی شیرین" درمسکو است، نه در میلان یا مانهاتان ۰ طنزآمیزتر اینکه، غربیهای اهل کتاب، نوشته صدر کمیته مرکزی‌حزب شوروی را به رتبه پرفروشترین کتاب در سطح جهان رساندند، گرباچف در مورد اشکالات شوروی و جهان چه فکر میکند؟ و برای آنها چه پیشنهاداتی دارد؟

بورکینا فاسو

این تازه ترین تلاش دریافتن "راهی مستقل" جهت رسیدن‌به‌رهائی ملی‌وحتی سوسیالیسم بدون جنگ انقلابی توده‌ها، حزب پرولتری و یامارکسیسم ـ لنینیسم‌ـ اندیشه مائو تسه دون است ۰ کودتا،پرده، آخر خونین نمایشی بود که، همچون تراژدیهای یونان، جزء لاینفك این‌شکل نمایش بحساب می آمد ۰

توفان اکتبر همچنان در غوغاست

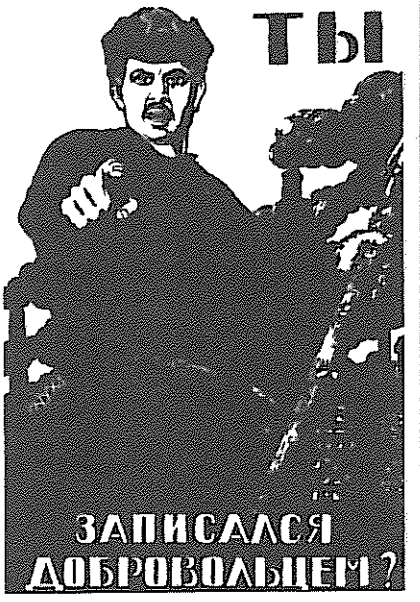

خلیج : کانون تلاقی تضادها

خلیج را با تاج وتخت امپریالیستها ومستبدین پرکنیم ۸
امپریالیسم در چنگ امواج خروشان خلیج ۱۰
ماجرای ایران ـ کنترا : حفره‌ای ناهنجار بر پیکر "آمریکایی که باید دوباره جان بگیرد" ۱۸
"کبوتر صلح" شوروی چنگالش را در خلیج فرو برده است ۲۲

توفان اکتبر همچنان در غوغاست

گزیده‌هایی از ژوزف استالین، مائوتسه دون،
جان رید، و ۰۰۰ در باره انقلاب اکتبر ۳۸

به دهمین شماره رسیده‌ایم، وجهانی هنوز برای فتح پیش روی داریم ۳
بورکینا فاسو : چگونه بدون توده‌ها نمی توان انقلاب کرد ۲۶

جنوب آسیا

بیانیه افتتاحیه دومین کنفرانس منطقه‌ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درجنوب آسیا ۳۳
اطلاعیه مطبوعاتی کمیته‌مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ۳۴
گزیده‌هایی از "اوضاع جهانی و وظایف ما"، کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ۳۵
برگزاری دومین کنفرانس سراسری حزب پرولتری پوربابنگلا ۳۶

بررسی کتاب

کمونیستهای هند، اکونومیسم مسلح را نقد می کنند ۵۴
گرباچف : روح سرمایه شخصیت یافته ۶۰

مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های ۴

۱۳۶۳ـ۱

آنگاه که کوهستان آند می‌غرد.

"گردانهای مسلح فقرا" تحت رهبری حزب کمونیست
بمصاف حکومت پرو میشتابند. این مقاله به بررسی ت
ریخچه و اهداف جنگ خلق میپردازد.

هنـــــد:

مسئله در مورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آ
کان جهان "برمیخیزند، سئوال اینجاست: چه وقت

جمهوری دمینیکن: دو روز قیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دومینیکن

دربزرگداشت یولماز گونه‌ی: فیلم ساز انقلابی

۱۳۶۴ ـ ۲

پـــــرو

بازهم دربارهٔ جنگ انقلابی رشدیابنده، سفرپاپ به پرو و گزیده ای از آثار خوزه کارلوس ماریاتگی.

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکوپوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته‌ای غرب در آلمانغربی را، بانگاهی بر تدارک انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

ایران: شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بودند؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است.

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی.

بقلم: ریمـــونـــد لـــوتـــا

۱۳۶۴ـ۳

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند.

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است. در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا وجود دارد.

پـــرو: بـــایـــکـــوت انتخـــابـــات

جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رکـــه

موسیقی عصیانگر جامائیـــکا

۱۳۶۴ـ۴

آفریقـــــاپـــــی

ـران انقلابی تعمیق یابنده.

ـنهای شکست خورده خوب درس میگیرند "

تحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، از تجارب به
ـهای طوفانی انقلاب و قیام مسلحانه سربداران در آمل.

ـهـری"

ـیکی شهری "در اروپای غربی.

کردستان:

نجیمه سیاووش از الزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت میکند.

بنگلادش: انـــبـــار بـــاروت

به قلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پور با بنگلا

۱۳۶۵ ـ ۶

پـــــرو

قطعنامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و کمیته ج.ا.ا. دربارهٔ قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند. در این شماره پنج سال نخستین جنگ خلق نیز مورد تحلیل قرار گرفته است.

هـــائیتـــی

در این شماره مقالاتی درباره بحران در هائیتی، روحیه توده ها و وظایف انقلابیون وجود دارد. همچنین فراخوان مشترک دو گروه م ـ ل هائیتی درج گشته است.

۱۳۶۵ ـ ۷

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و دهسال بعد از مرگ مائو و کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته است. در این مقالات، تکاملی که در علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه ـ دون حاصل گشته مورد تحلیل قرار گرفته و از علت و چگونگی تعیین کننده بودن اندیشهٔ مائو بخاطر پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی بحث شده است.

۱۳۶۶/۸

پـــرو

سند مهم جدیدی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پرو

فیلیپین

نامهٔ سرگشادهٔ کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین که تحولات نوین خط و مشی این حزب را مورد مداقه قرار میدهد

۱۳۶۶ـ۹

ناگزالباری، هند

جمعبندی و گزارشاتی در بیستمین سالگرد خیزشهای دهقانی در هند؛ به انضمام نوشته هائی از چارو ماژومدار.

گرباچف

تحلیلی از اقتصاد شوروی و تدارکات نظامیش در سطح جهان

پـــرو

بزرگداشت روز قهرمانی؛ همراه با بخش دوم سند حزب کمونیست پرو.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.

حق اشتراک برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است. پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.

لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BCM World to Win
London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:

Revolution Books, 13 East 16th St
New York, NY 10003 U.S.A.

برای فتح جهان

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DUNYA जीतने के लिए सारा विश्व A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE un monde A GAGNER UN MUNDO QUE GANAR

به دهمین شماره رسیده‌ایم،
و جهانی هنوز برای فتح
پیش روی داریم!

انتشار دهمین شماره «جهانی برای فتح»، بزرگداشت نقطه عطفی است. سه سال پیش در آغاز کار اعلام کردیم که «جهانی برای فتح» به «ایده ای کهن» اختصاص یافته: «پرولتاریای سراسر جهان با وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی روبروست -همانها را که جهان را ناهنجار ساخته و بخش های گسترده ای از آن را تهدید به نابودی می کنند. داغ لعنت خوردگان تاریخ باید به صاحبان جهان بدل گردند. استثمار، ستم، و جامعه طبقاتی بهیچوجه نظم طبیعی امور نبوده و تنها مانعی بر سر راه پیشرفت بیش از پیش بشریتند.»

با خوشوقتی اعلام میکنیم، تجربه نشان داد بسیار بسیار مردان و زنان در سراسر جهان هستند که همچنان بر ایده ها و اهداف مشترکمان پای میفشرند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که با پیدایشش در سال ۱۹۸۴ موجد انتشار مجله ما گردید، همچنان قدرتمندتر میشود. مضاف براین، نسل جدیدی در جهان بر عرصه نبرد انقلابی گام نهاده است. در بسیاری از کشورها، جوانان بیشتری به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون که تنها راه برای انقلاب راستین پرولتری است، گرایش می یابند. در این میان باید ازحداقل نقشی که «جهانی برای فتح» ایفانموده قدردانی کرد.

در عین حال، بحران درون جنبش مارکسیست-لنینیستی که از کودتا ۱۹۷۶ در چین متعاقب مرگ مائو تسه دون نشئت گرفته، کماکان پابرجاست. از دست رفتن چین چیزی بیش از دست دادن سنگر انقلابی که یك چهارم جمعیت جهان را در برمیگرفت، بود-انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو پیشرفته ترین تجربه پرولتاریا در کسب قدرت و متحول ساختن جهان می باشد...و امروز نسل جدید انقلابیون در مقطعی گام به پیش نهاده اند که دشمنان رنگارنگمان از هیچ تلاشی برای مدفون ساختن، منحرف کردن و بزیر سؤال کشاندن میراثمان،فروگذار نکرده اند.

بقیه ...

این دلیلی مهم برای بذل توجه بسیار «جهانی برای فتح» از همان ابتدا به دفاع و تبلیغ گسترده دستاوردهای طبقه ما در کشورهای مختلف جهان می باشد. بطور مثال، مجله ما مقالاتی را به تجربه مهم جنبش ناگزالباری در هند تحت هدایت چارومازومدار، آثار ابراهیم کایپایا، مارکسیست -لنینیست ترك، اختصاص داد. بعلاوه، شماره ۷ مجله مهمترین تلاش ما دردفاع و احیای میراثمان محسوب میشد. این شماره که تحت عنوان «به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون»، انتشاریافت، کلا مختص به بحث در مورد مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بود. شماره ۷ جهانی برای فتح بزبانهای انگلیسی، فارسی، ترکی، اسپانیایی و آلمانی ترجمه شده و طبق اطلاع ما، بخاطر ارزشمندبودن علیرغم گذشت یکسال از انتشاراولیه اش، در حال ترجمه به سایر زبانهاست.

مسائل انقلاب کماکان مصافهای نوینی عرضه میکنند. تلاش ما بر آن بوده، مقالاتی ارائه دهیم که حاوی جمعبندی از برخی تجارب غنی و حیاتی باشد -تجاربی که غالبا به بهای خون مارکسیست لنینیستهای اصیل سراسر جهان بدست آمده است. این نیز واقعیتی است که در صفوف طالبان انقلاب جهت دستیابی به یك خط مشی صحیح برای پیشروی مباحثه و مجادله و مبارزه وجود دارد. و این امری ضروری است. بنابراین خوشوقتیم متذکر گردیم که برخی از مقالات مجله ما، واکنش سرزنده را در صفوف رفقایی که با مسائل مشابه در کشورهای مختلف رویارویند، برانگیخته است. بویژه، شماره ۸ جهانی برای فتح که، حاوی نامه سرگشاده مهم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین بود، بحث و اظهار نظر فراوانی را باعث شد.

بیشك زندگی سه ساله جهانی برای

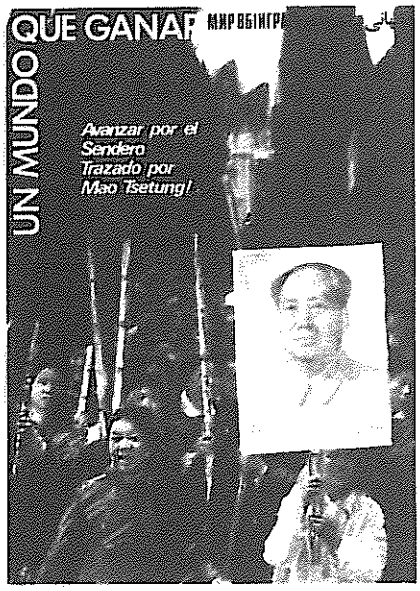

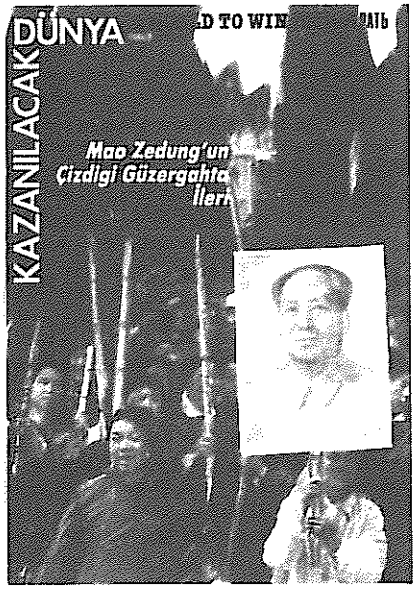

فتح، حرکت با بادبانهای برافراشته در آبهای آرام را تداعی نمیکند. در مقاطع مختلف برخی مشکلات گریبانگیر شماره های متفاوت مجله گشته است. اما تجربه نشان داده که بر این موانع نیز میتوان گام به گام غلبه کرد. ما خصوصاً از خبر انتشار مجدد و منظم «جهانی برای فتح» به زبان اسپانیایی شادمانیم.

طی دوره انتشار «جهانی برای فتح» ما به درك روشنی از نقش نشریه در پروسه انقلاب دست یافتیم، و نیز به برخی نقاط قوت و محدودیت های خاص ناشی از کاراکتر «جهانی برای فتح» به مثابه نشریه ای به زبانهای مختلف با مخاطبینی در کشورهای بس متفاوت آگاه شدیم. طی این چند سال سعی بر آن بوده که بر نقش «جهانی برای فتح» در پاسخگویی به مسائل فشرده تئوریك و خط و مشی سیاسی، تمرکز بسیار گذاشته شود. ما کماکان تلاش داریم که ابزار مهمی جهت بررسی تحولات مهم جهان عرضه کنیم اما با این واقعیت هم روبروئیم که فصلنامه بودن جهانی برای فتح و«تاخیر زمانی» در انتشار آن، اظهار نظر در مورد کلیه وقایع مهم را ناممکن ساخته است.

وقتی به این سه سال نگاه میکنیم، با غرور به نقش ویژه ای که«جهانی برای فتح» درتبلیغ تجربه جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ایفا نموده، پی میبریم. ما در آینده نیز کماکان پیشرفته ترین تبارزات مبارزه انقلابی پرولتری در پرو و در سراسر جهان را تبلیغ خواهیم نمود.

بیشك دورانی که جهان در گرهگاهی بحرانی قرارگرفته و خطر جنك جهانی کماکان باقیست و فرصت برای پیشرفت در مبارزه انقلابی روبه رشداست، زمان لم دادن بر افتخارات نیست. در دوره ای که پیشاروی ماست، در جبهه های مختلف مبارزه طبقاتی کارهای زیادیست که انجامشان طلب میشود. منجمله می باید«جهانی برای فتح» را بمثابه سلاح پرولتاریا بیش از پیش صیقل دهیم و آن را بهتربکار بندیم. همکاران«جهانی برای فتح» در سراسر جهان که با مهمترین مسائل جنبش انقلابی رویارویند، می باید کار کمك به نشریه را ادامه دهند. این امر کماکان حائز اهمیت است. لازم بتذکر است که تلاش برای تضمین ترجمه فوری «جهانی برای فتح» به زبانهای مختلف وقرارگرفتن نشریه دردسترس کسانیکه خواهان متحول ساختن جهانند،دوچندان گشته است.

★

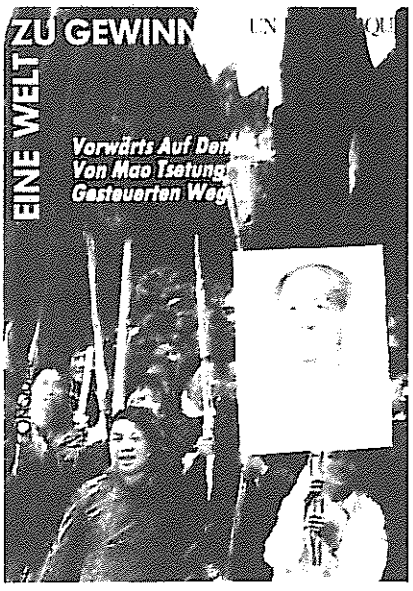



از زبان خوانندگان ...

دوستان گرامی،

... ما بسیار مسحور مقالات مختلفی شده‌ایم که در شماره‌های [جهانی برای فتح] به چاپ رسیده‌اند. در این میان یکی از آنها بسیار بسیار مورد توجه ما واقع شده و مباحثه و مبارزه فراوان و همه‌گیری را در صفوف ما برانگیخته است: مقاله‌ای که تحت عنوان "درباره تئوری جنگ خلق مائو" توسط حزب پرولتری پوربابنگلا در شماره ۷ ـ ۱۳۶۵ بچاپ رسیده است. این مقاله برای ما بسیار مفید بوده، زیرا رژیمی که در کشور ما به قدرت رسیده به استدلال برخاسته که "جنگ درازمدت خلق" او جنگ خلقی نیست که مورد نظر انقلابیون پرولتری ـ بویژه مائو ـ بوده و توسط آنها به پیش برده شده است.

از نظر ما، (رژیم) یک جنگ چریکی نوع فاشیستی را به پیش برد. آنها باصطلاح "جنگ خلق" خود را بعنوان مسئله‌ای تاکتیکی برگزیدند، نه بمثابه یک استراتژی کلی سیاسی و نظامی جهت کسب قدرت. آنها از مطالعه مشخص کشور و جامعه ما و جمعبندی از مبارزات خلقمان و مبارزات انقلابی در سراسر جهان بدین تصمیم نرسیدند، بلکه سبک و سنگین کردن آلترناتیوهای دیگر ـ کودتا، جنگ منظم (مثل جنگی که قبلا در آن شرکت جستند)، قیام و انتخابات عمومی ـ بود که آنها را بدین نتیجه‌گیری رساند.

ثانیا، این مقاله از جهتی دیگر نیز مفید است. اینکه بسیاری گروههای مسلح هستند که برای "رهایی" می جنگند. بدین جهت خطی پیدا شده که معتقد است از آنجا که همه گرایشات در مورد مبارزه مسلحانه صحبت میکنند، پس یک خط مشی انقلابی و توده‌ای اصلا نباید در مورد مبارزه مسلحانه حرفی بزنند. این خط مدعیست که در عوض برای ابراز وجود باید بسوی کار علنی قانونی در میان مردم ـ بویژه طبقه کارگر ـ روی آورد. این خط ادعا میکند که مبارزه مسلحانه به معبودی می ماند که همه گرایشات پرستش میکنند!

این همان خطی است که دنباله رو رژیم کنونی شده و با ارائه راهنمائی و نمایاندن اشکالات تاریخیش به مثابه "اشتباهات صرف" به تثبیت آن، کمک می‌کند. بنابر این در پرتو آنچه ذکر شد، مرزبندی روشن میان برخورد انقلابی به مبارزه مسلحانه و این مبارزات مسلحانه کاذب و رنگارنگ امری ضروریست ـ مقاله فوق الذکر در این رابطه بسیار مفید بود.

برخی مقالات نظیر انتقاد از خود رفقای ایرانی، نامه سرگشاده کمیته ج.ا. به ح.ک. فیلیپین، و مقالاتی که در مورد مبارزه قهرمانانه توده‌های پرویی تحت رهبری ح.ک. پرو مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست نگاشته شده، و بسیاری مقالات دیگر، کمک شایانی به ما کردند. خلاصه اینکه، یک درک پایه‌ای در تمام این مقالات وجود داشت. این درک با مسائل مادر کشور خودمان بسیار مرتبط است: اگر قرار است انقلابی در کار باشد، وجود یک حزب انقلابی، یعنی تشکیلاتی که بر پایه علم انقلاب (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) بنا شده و بدان مسلح است، ضروریست. اگر قرار است انقلابی در ... صورت گیرد، وجود چنین تشکیلاتی ضروریست و اکنون باید ایجاد شود!

میدانیم که "جهانی برای فتح" ملهم از تشکیل ج.ا. است. ما مشتاقیم که بیشتر در مورد این جنبش و احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست شرکت کننده در آن بدانیم. بنا بر این، از شما می‌خواهیم که برخی انتشارات ج.ا. منجمله "بیانیه" را برای ما بفرستید.

باهمبستگی انترناسیونالیستی
(از کشوری در شرق آفریقا)

☆ ☆ ☆

رفقا،

من هوادار ج.ا. هستم. من "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مصوبه مارس ۱۹۸۴ را خوانده‌ام و کاملا با این سند توافق دارم. متاسفانه از ..... هیچ سازمانی در ج.ا. شرکت ندارد... من در تلاش سازماندهی هستم و با هدف ایجاد یک حزب انقلابی آغاز بکار کرده‌ام. مایلم انتشارات ج.ا. را دریافت کنم. همچنین مایل بدریافت مجله "جهانی برای فتح" هستم.

(از آمریکای لاتین)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

دو کتاب برایتان میفرستم. یکی از آنها "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" است که توسط ما ترجمه و تکثیر شده است. ما با تحلیل و استراتژی و تاکتیکهای بیانیه جهت رسیدن به کمونیسم موافقیم.

رفقا! ما گروه کوچکی هستیم، که برای انقلاب کمونیستی جهانی دوش بدوش شما می‌جنگد. ما فکر میکنیم که برای نیل بدین هدف باید یک حزب قدرتمند پرولتری بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه‌دون بنا نهیم.

با درودهای انقلابی
(از کشوری در شرق دور)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

از شما بخاطر کاری که درجهان کنونی بـــرای رهایی کامل بشریت انجام میدهید تشکر میکنـم. رفقای گرامی، به شما اطمینان میدهم که بـــا جدّیت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستـــی حمایت میکنم. این [جنبش ـ م] به گستـــرش جنبش ضد امپریالیستی، که مسئله عمده درسطح بین‌المللی است، تسریع می‌بخشد. ما از کلیه اشکال مبارزات علیه رویزیونیسم وعلیه آنتی‌ـ مارکسیسم، حمایت میکنیم. رفقای گـــرامـی، "بیانیه" و" اطلاعیه " ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰، صرفا باعث ظهور رویزیونیسم شد کـــه از منـافـع امپریالیستهای غربی حفاظت کرد و جـــاده را برای تحکیم دولتهای بورژوایی هـــوارنمود.

امروزه خلیج کانون برخوردهای نظـــامـی میان دو بلوک امپریالیستی است و خطر شروع جنگ جهانی سوم از این نقطه موجوداست.

من مایلم که انتشارات جنبش انـقـــلابـی انترناسیونالیستی رادر منطقه محل سکونتـــم توزیع کنم. همچنین در صورت امکان، بـــرای من منابع ضد امپریالیستی برای پیشبرد کـارم در اینجا ارسال دارید. ما باید علیه رویزیونیسم در نو مستعمرات و علیه رژیمهـــای دست‌ـ نشانده‌اش ـ که عموماً دولتهای سوسیالیستی آفریقا خطاب میشوند ـ نیز بجنگیم.

رفقای گرامی، من از جنبش انقـــلابـی انترناسیونالیستی در مبارزه علیـــه جهان امپریالیستی حمایت میکنم.

از دهکده‌ای درآفریقا

☆ ☆ ☆

برادران وخواهران گرامی،

دو شماره " جهانی برای فتح " رادریافـــت کردم و از خواندن چنین نشریه‌ای که دردسترس جهانیان قرار گرفته بسیار خوشحال شـــدم. (برادران وخواهران) دوشادوش در سنگرهـای نبردعلیه امپریالیسم و ارتجاع بـــه پیـــش می‌روند.

درعین حال، جای تاسف است که خـــارج از ایالات متحده نیز بسیاری از فجایـــع و بحرانها ـ و "بیشك " وخیمتر از اینجا ـ بوقوع می‌پیوندند. من بسیار دوست دارم بدانم کـــه برادران وخواهران کردستانیم در نبـــردشـان پیشروی میکنندو " بهترین نغمه‌هایشان را از گلوی تفنگ " به هنگام رزم سر میدهند و بـه تحولی که درپیش است آگاهند.

بعنوان یك زندانی در زندان ...، حداکثر تلاش را بعمل میاورم تا در مورد تحولات جهان و نیز مبارزاتی که آبستن تحولند، مطلع گـردم از آنجا که مایل به دریافت "جهانی برای فتح" هستم، مرادر لیست مشترکین خود قراردهید.

برادرشما بر مسیر حقیقت وانقلاب

(از زنـــدانـــی در آمریکا)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

چندین سال است که تلاش میکنم مبـــارزه خلق در پرو تحت رهبری ح.ك.پ رادنبال کنـم و مایلم در یك گروه هوادار آن در انگلستـــان فعالیت نمایم. من برای چند سال در صفـوف چپ طی اعتصاب معدنچیان، اعتصاب کارگران چاپ، کارزارهای محلی و غیره فعال بـــوده‌ام. من همواره از مبارزه جاری در پرو که بنظر من عالیترین تبارز تضاد میان امپـــریـــالیسم و توده‌های ملل فقیر است، حمایت کـــرده‌ام. همچنین، معتقدم که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که توســـط ح ا.ا و "بیانیه" تبلیغ می‌شودانقلابـــی تـــرین ایدئولوژی راستین نسل ماست. امـــروزه در انگلستان، مائوئیسم هم از نظر ایدئولوژیك تحلیل رفته است. حزب کمونیست انگلستـان (م.ل) (C.P.B.(M.L.) / کاملا بـــه یـــك حـــزب رویزیونیست و سوسیال شونیست بدل گشتـه است. اتحادیه کمونیستی انقلابی R.C.L. از نظر کمّی نسبت به C.P.B.(M.L) کوچکتـر و از بعد ایدئولوژیک برتر است. اما این جریان هنوز در بریدن از پکن مسئله دارد. و قـــادر نیست تفاوت کیفی میان مائوتســـه‌دون و رویزیونیسم مدرن تنگ سیائو پینگی را درك کند. این تضاد ایدئولوژیك که اساساً بورژوایـــی ـ پرولتری است، در اکثر عملکردها ی این جریان بچشم میخورد. مثلا در عدم انتقاد بـــه شعـار " پرچم مستقل " آفریقایی. این جریان قا صر از درك مانورهای نئوکلونیالیستی در این عصـر میباشد و چنین میپندارد که خرده بورژوازی بـه تنهایی میتواند پرولتاریا را در انقلاب رهبـری کند (بهمین جهت به حمایت بی‌قید وشـرط از نکرومه‌ایسم دست میزند.

...بنظرمن مجله شما، جهانی برای فتح، یك جای خالی را پر میکند....

با درودهای رفیقـانـــه

(از سوی خواننده‌ای در انگلستان که خـــودرا بعنوان دانشجوی "مطالعات آفریقا ـ دریـای کارائیب، " بی خانمان، مفلس و بیکار " معرفی میکند.)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

من یك زندانی سیاسی هستم و هم اکنون در زندانی در جنوب هندوستان بسر میبرم. از شما درخواست میکنم که بطور مرتب یك نسخه‌ازهر شماره "جهانی برای فتح " برای کـــمـــــون زندانیان سیاسی حزبمان ارسال دارید. بهمین ترتیب نیز، لطفا هرگونه متنی‌که بیرون‌میدهید را برایمان ارسال دارید. متاسفانه در موقعیتی نیستیم که از عهده باز پرداخت هزینه برآییم.

با درودهای انقلابی

رفقای‌شما

☆ ☆ ☆

رفقای انقلابی گرامی،

.... من یك فعال سیاسی هستم که به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتســه‌دون مسلح شده‌ام. ممکن است تئوریسین نخبـه‌ای نباشم، امابسیاری از مهمترین آثار مـارکـس، انگلس، لنین، استالین و مائو را مطالعـــه کرده‌ام. بر پایه، همین مطالعات مستقل بـه صحت مارکسیسم معتقد گشته‌ام.

رفقا، من از طریق مکـــاتبـه بـا ج ا.ا و فعالیتهایش آشنا شدم....

رفقا، در حال حاضر تلاش دارم که فعالین و دوستان ضد دولتی خود را از موجودیـــت و فعالیتهای شما مطلع سازم. تنها درصورتـی در اینکار موفق میشوم که اطلاعات لازم را بصورت جزوات، اطلاعیه‌ها و.... ج ا.ا. واحـــزاب وسازمانهای تشکیل دهنده‌اش در اختیار داشته باشـــم.

همچنانکه از مبارزات مابرای کسب رهایـی مطلع هستید، اوضاع معینی باعث ایجاد انـواع واقسام سازمانهای رویزیونیستی گردیده‌است. این امر که بنظر من باعث عقب نشینی "خیزش خلق" خواهد شد. بنابراین، زمان لایروبـی این طویله، اوژیاس، که مبارزه، آزانیا را تحت نفوذ گرفته، فرارسیده است. پیام منتشـره‌از سوی ج ا.ا در ماه مه کماکان معتبر بـــوده و در آینده نیز خواهد بود. کارگران و جـوانـان مبارز ما محتاج حزبی‌پیشاهنگند که بر پایـــه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون بنا گشته باشد.

بادرودهای انقلابی،

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه‌دون

(از آزانیا [آفریقای جنوبی])

★ ★ ★

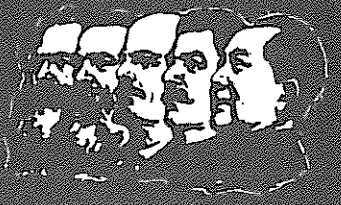

بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آژیت / پروپ (ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست) ، کمیتهٔ منطقه‌ای مائوتسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی • حزب کمونیست نپال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتری پوربانگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمینیکن) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین‌المللی احزاب وسازمانهای م.لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی زیر احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادائی ، کردی،مالایائی نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید :

BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خلیج را با تاج و تخت

آتشهای داغ خلیج را آنچنان ناوهای جنگی هسته ای آمریکا، انگلستان و فرانسه با حمایت ایتالیا و آلمان غربی از یکسو، وشوروی از سوی دیگر انباشته اند، که انگار میخواهد به بیرون سرریز کند. این استقرار عظیمترین تمرکزقدرت آتش بعد از جنگ جهانی دوم درعرصه دریاست.

همانطورکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موکد میدارد، آنچه تحت چنین شرایطی به یکباره ظاهر میگردد، همانا«خطر فزاینده یك جنگ جهانی جدید. جنگ سوم ــ وهمچنین؛ دورنماهائی واقعی برای انقلاب در کشورهای سراسر جهان است.»

این آرایش و انباشت نظامی بی اندازه خطرناك است به همان اندازه که عوامفریبی دستگاههای تبلیغاتی طرفین متخاصم را حدومرزی نیست. این حفاظت از ۱۱ نفتکش کویتی نیست که چهار دوجین ناو هواپیمابر و سایر ناوهای جنگی و زیر دریائی ها را به خلیج کشانده است. این نیروها برای مقابله با قایقهای تندرو با مین گذاری ایرانیها نیز به منطقه اعزام نشده اند. آخر دلیلی برای هراس قدرتهای بزرگ امپریالیستی از رژیم خمینی وجود ندارد. بعلاوه، این ناوهای جنگی بقصد بازگرداندن صلح نیز به منطقه نیامده اند. این قدرتهای امپریالیستی، خود هفت سال است که آتش بیار جنگ خلیج با نیم میلیون قربانیش هستند. این غرب و شرق امپریالیستی هستند که ایران و عراق را با اسلحه و تجهیزات نظامی انباشته اند. آنها با توجه به آنچه بهتر با منافعشان خوانائی دارد، درحین تغذیه جنگ و تلاش جهت ادامه آن، برخی تغییرات را در دستور کاردارند.

حمله عراق با شلیك یك موشك ساخت فرانسه به ناو جنگی آمریکا پوشش دیگری شد برای پیشبرد تمام این اقدامات. مینهائی توسط ایران وعراق کار گذاشته شد. مین های ایران را ایتالیا تأمین کرد. ایران موشکهای کرم ابریشم را با توافق آمریکا و توسط دلارهای عربستان ازچین خریداری کرد. در این شرایط، شوروی که در نشان دادن خود بعنوان برادربزرگ ایران و نیز تأمین کننده اصلی عراق کاملا دچار دردسر شده است، از چند هفته پیش واحدهای جنگیش را به بهانه حفاظت از کشتیهای کویتی (و ظاهراً علیه ایران) به خلیج اعزام داشته اند. تنها منطق و تنها طریق فهم این حرکات جنون آمیزرامیتوان چنین خلاصه کرد: اولا، هر یك از قدرتهای امپریالیستی بمثابه عضوی ازاین یا آن بلوك متخاصم، منافع امپریالیستی خود را دنبال میکنند. ثانیاً، هدف آنها هیچ نیست مگر کنترل خلیج، چرا که خلیج بموقع خود میتواند کلید تعیین کننده کنترل دنیا در دست این یا آن بلوك باشد.

رژیمهای ایران وعراق، هردو وابسته به امپریالیسم هستند. هردوی آنها کشورشان را به زندان ملل تبدیل کرده اند. آنها دهات کردنشین را بمباران میکنند و به کشتار خلق کرد که جنك عادلانه و رهائیبخش ملی را در هر دو کشور به پیش میبرد، میپردازند. نخست، صدام حسین تحت اوامر غرب به ایران تجاوز کرد تا تضمینی برای پیوستن رژیم خمینی به زنجیره غرب فراهم آورد. لافزنیهای ایران مبنی بر«(نه شرقی،نه غربی)» برای پرده افکندن بر بندهایش با هردو طرف بکار میاید، اما تلاش فزاینده این رژیم برآنست که خود را به غرب بفروشد. همین طبقه حاکمه بود که در جهت منافع امپریالیسم جهانی به سرکوب انقلاب ایران پرداخت ــ انقلابی که شاه را سرنگون ساخته بود. کارآرائی این رژیم برای امپریالیسم وقدرتهای خارجی بیش از هر زمان دیگر، خود را در ماجرای خرید اسلحه از اسرائیل به خرج عربستان سعودی و حمایت آمریکاوتوسط خمینی وسازمان سیا بنمایش گذاشت. سپس این اقدام جهت حمایت نظامی از جریان آمریکائی کنترا در نیکاراگوا بکار گرفته شد. درهمان حال که مردم جهان از ماجرای ایران گیت با نفرت و خشم یاد میکردند، رئیس مجلس ایران(رفسنجانی) اعلام کرد: «(آقای ریگان، ما اقدام شجاعانه شما را میستائیم و از شما میخواهیم که به اینکارادامه دهید!)»

بخاطر رژیمهای ایران و عراق نیست که ناوگانهای امپریالیستی در خلیج مستقر شده اند، بلکه هر یك از دو بلوك کشتیهایش را بخاطر دردست گرفتن سرنخ اوضاع و ایجاد مناسبترین شرایط برای خود و نامناسبترین شرایط برای رقیب به منطقه اعزام کرده است. ناوهای امپریالیستها همچون کوسه ماهی ها در آبهای خلیج اینسو و آنسو میچرخند تمام این حرکات لزوما مورد دلخواه رژیمهای ایران و عراق نیستند. همانگونه که مائو قبلا،در ارتباط با یکی از نوکران امپریالیسم گفت، سك زنجیری امپریالیسم بودن، این چیزها را هم دارد.

سربلند کردن جنك جهانی سوم از این منطقه، یك امکان واقعی است. اما در عین حال،تشنج برخاسته از رقابت امپریالیستی، نظم موجود را بیش از پیش شکننده ساخته و بسیار محتمل است که همچون شیشه زیر ضربات انقلابی درهم شکسته شود. دراین میان، آنچه بیش از هر چیز هراس امپریالیستهارا برمیانگیزد، خیزش هائی به سبك خمینی نیست ــ ترس آنهااز این است که توده ها از قیود رژیمهای موجود خود رارهاکرده و تخت و تاج بسیاری را به قعر گرداب خلیج روانه سازند. این شرایط حاد نتیجه تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی است. این شرایط نشانگر آنست که، بقول لنین، امپریالیستها غولهائی پا گلین هستند. آنها هر قدر که با کشتیها وبمب افکنهایشان به اینسو و آنسو بجهند، رقابتشان گسترده تر شده و تشنج مابینشان بیشتر افزایش میابد. این نمایش قدرت واین توان نظامی میتواند به ضد خود بدل گردد. این امریست که در عدم قابلیت نیروی نظامی امپریالیستی جهت مقابله با چند مین کهنه که توسط قایقهای کوچك کار گذاشته شده، خود را نشان میدهد. همراه با تلاشهای امپریالیستها جهت تجهیز حکومتهای دست نشانده ارتجاعی خلیج در مسیر تدارکات جنگیشان، فرصتهائی نیز جهت مغلوب ساختن آنهاظاهر میشوند فرصتهائی که بخوبی میتوانند به تحقق بپیوندند. تحت چنان شرایطی است که حکومتهای نوکر امپریالیسم میتوانند به روزی بیافتند و چنان بلرزه در آیند که نتایجی غیر قابل پیش بینی بظهور برسند.

توده های انقلابی منطقه در تلاشهای بی وقفه

امپریالیستها و مستبدین پرکنیم!

خود جهت رهائی، رنج بسیاری متحمل شده اند زیرا به راههای عرضه شده توسط امثال خمینی یا «جنگجویان آزادی» نظیر فئودالهای اسلامی تحت الحمایه آمریکا در افغانستان و شیوخ «معتدل» عربستان کشیده شده اند، یا اینکه به «جمهوریهای خلقی» ساخته و پرداخته شوروی در افغانستان یا یمن که تحت اداره ارتجاعیون کمپرادور طرفدار شوروی نظیر قذافی و اسد قرار دارند، گردن گذاشته اند؛ و یا اینکه بدنبال دلالان بین المللی نظیر عرفات روان شده اند. کسی که از شور انقلابی خلق فلسطین همچون اعتبارنامه ای برای خود فروشی در بارگاههای آمریکا، شوروی وحکومتهای مرتجع عرب استفاده کرده و سرانجام بهمراه سایر فراکسیونهای سازمان آزادیبخش فلسطین در تلاش هستند که توده های انقلابی فلسطین در تلاش هستند که توده های انقلابی فلسطین را قانع کنند که آنها از هدف سرنگون کردن دولت صهیونیستی دست کشند، چه کسی از میان ستمدیدگان خواهان تکرار چنین تجاربی است؟

چند بن بست دیگر بعنوان راه، در جریان تحولات خاورمیانه مقابل خلقها گذارده خواهد شد؟ ارتجاع شیعه و سنی ها بنیادگرائی اسلامی یا«بدعت گذاری اسلامی» طرفدار امپریالیسم؟استرتژی اعمال فشار بقصد انجام توافقاتی با امپریالیسم از طریق مسالمت آمیز یا از مسیر تروریسم؟ این راهی تماماً شکست خورده است و امپریالیسم همچنان بجای خود باقیست. ستمدیدگان تنها در صورتی قادر بحرکت بسوی رهائی حقیقی، بسوی رهائی کل بشریت هستند که طریق انقلاب پرولتری و مبارزه مسلحانه راستین تحت هدایت پیشاهنگی استوار برخط و دانش کمونیسم مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون را در پیش گیرند. بر این راستا ،تا کنون دو پیروزی عظیم بدست آمده است، انقلاب اکتبر روسیه تحت رهبری لنین و انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون. تاریخ بما نشان میدهد که سرنگونی قدرت پرولتری در این کشورها معادل با رجعت به امپریالیسم و ارتجاع بوده است. اما این عقبگردها، دلیلی بر ناممکن بودن انقلاب ما نیست. درست برعکس، تجارب توده های تحت ستم و استثمار در جریان تلاشهایشان برای رهائی نشانگر آنست که انقلاب پرولتری، تنها راه ممکن مقابل پای ماست.

فرصتها ـ و خطرات ـعظیم پیشاروی انقلاب بیش از هر زمان بر ضعف یا نبود یك پیشاهنك پرولتری ـبمثابه مشکلی که راه حل میطلبد ـ تاکید میگذارد. واین مشکلی است که در بسیاری از کشورهای منطقه خلیج و نیز سایر کشورها موجود است. خطر سرخوردگی وراحت گذاشتن ارتجاعیون در بین است . و نیز خطر درغلطیدن بکام ایدئولوژیهای ارتجاعی ونامنویسی در ارتشهای مختلف ارتجاعی و جنگیدن درراه منافع امپریالیستهای رقیب.

انقلاب پرولتری تنها آلترناتیو عملی در مقابل بردگی ابدی تحت نظام امپریالیستی است. دلیل این گفته، فقط تاریخ گذشته نیست. امروز در پرو نمونه ای از یك جنك توده ای راستین تحت هدایت پیشاهنك پرولتری (حزب کمونیست پرو) جریان دارد. این جنك همه قیود برپا شده توسط خائنین و هوامفریبان امپریالیست در قدرت، و کسانیکه مستقیماً حاکمیت ارتجاع و کل سیستم امپریالیستی را نمایندگی میکنند، درهم شکسته است. آنچه در پرو امکانپذیر بودن خود را نشان میدهد، در سایر نقاط نیز امکانپذیر است. همانطور که مائوتسه دون گفت، خط سیاسی و ایدئولوژیك درست یا نادرست تعیین کننده همه چیز است. کلید پیشروی انقلاب، نه کمك مالی است، نه اسلحه و نه حمایت خارجی. مائو تاکید نمود که اگر در آغاز حتی یك سرباز هم در کار نباشد ولی یك خط صحیح وجود داشته باشد ،سربازان گرد خواهند آمد.

توده های منطقه ، ذره کوچکی از توان خود راپیش از این با سرنگون ساختن شاه قدرتمند به نمایش گذاشتند. این تنها توده های تحت ستم و استثمارند که توان جلوگیری از جنایات موجود را دارند و میتوانند از کشتاربس عظیمتری که در دست تدارك امپریالیستهاست، جلوگیری کنند. انقلاب در منطقه خلیج و خاورمیانه، ضربه عمده ای بر تدارکات جنگی امپریالیستهای بلوك شرق وغرب خواهد بود.

در کشورهای امپریالیستی که به آرایش قوای دریائی خود در خلیج پرداخته، یا به تأمین حمایت لجستیکی توسط قوای نظامی خویش دست زده اند.(یعنی در آمریکا، شوروی، فرانسه، انگلستان، آلمانغربی، ایتالیا، وغیره) ، انقلابیون و توده های تحت ستم و استثمار میباید وقت را دریابند و به مبارزه علیه اقدامات طبقات حاکمه امپریالیستی خویش بپردازند.این طبقات حاکمه،مدتهای مدید است که با مکیدن خون مردم منطقه و سایر ملل تحت ستم فربه گشته اند. اینها بمثابه اعضای دوبلوك متخاصم بر سر سلطه جهانی دربرابریکدیگر صف آرایی کرده و منافع خونخوارانه خود را دنبال میکنند.به قول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هرگزنباید این نکته را فراموش کنیم که در ضدیت با جنك امپریالیستی «تنها وتنها انقلاب قرار دارد، یعنی جنك انقلابی که تحت هدایت م لام ها بوده و یا آنها برای بدست گرفتن رهبریش در تلاشند. این جنگی است که میتواند آن جنایت عظیم را مانع شود.» بندمحکمی مبارزات انقلابی توده های خلیج و خاور میانه را به مبارزات در کشورهای امپریالیستی متصل میکند و مبارزه جهت سرنگونی سیستم امپریالیستی رادر سطح جهانی بهم مرتبط میسازد ـ مبارزه علیه سیستمی که سرمنشاء جنك و تمامی نکبتهای موجود درجهانست .«از جنك جهانی جلوگیری کنید، مبارزه برای انقلاب جهانی رابه پیش برانید!» این شعار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، همانگونه که در بیانیه جنبش ما با آغازیدن از فرمولبندی مائو آمده: «یا انقلاب جلوی جنك را میگیرد، یا جنك به انقلاب پا میدهد.... بنا براین، کمونیستهای انقلابی میباید خود تدارك ببینند ونیز با تسلیح کارگران پیشك آگاهی سیاسی طبقاتی، آنان و سایر بخشهای مردم را آماده گردانند. آنها می بایدمبارزات انقلابی را شدت بخشند.» ★

۲۱ اوت ۱۹۸۷

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امپریالیسم در چنگ امواج



خروشان خلیج

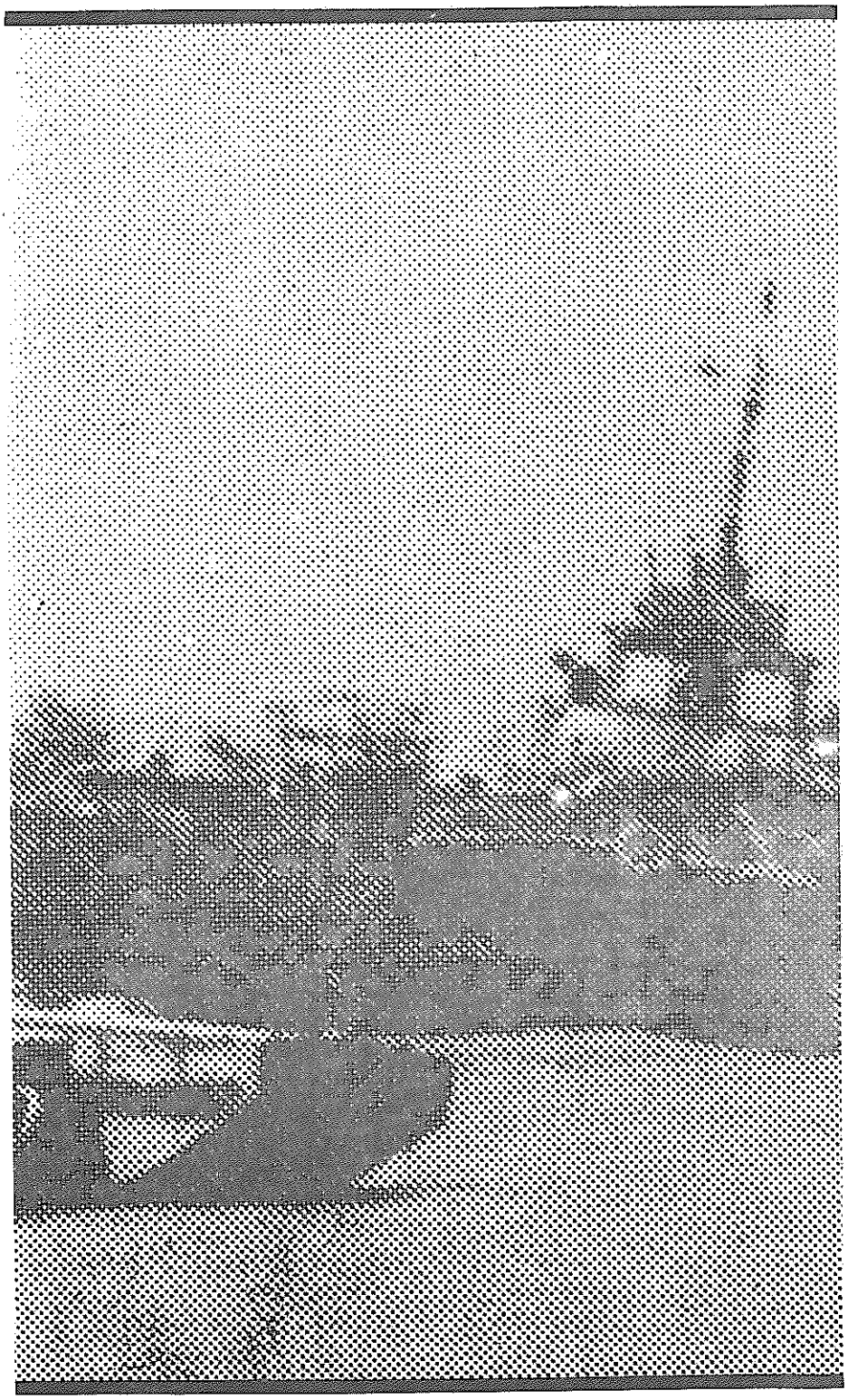

بقلم بهناد گوگوشویلی

از جنگ ایران و عراق هفت سال میگذرد، این جنگ طولانی با یک میلیون کشته و زخمی و با ضایعات بیحسابی که بجای گذارده بیشک سند زنده ای از پلیدی و جنایتکاری سیستم امپریالیستی ونیروهای ارتجاعی حافظ آن و نیز طرفین متخاصم است.دست خونالود کلیهٔ حکومتهای امپریالیستی(آمریکا، شوروی،انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا،سوئد و غیره) و دول مرتجع وابسته به آنها نظیر اسرائیل، سوریه، عربستان سعودی و چین در همه‌اجزاء جنایات و تخریب ناشی از این جنگ پیداست. طرحریزی های مخفیانه و دسائس پشت پرده، مانورهای کوتاه مدت و درازمدت هر دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی مدتهاست که آشکار شده و حرکات اخیر آنها، در عرصهٔ نظامی، در منطقه خلیج و دریای عمان نیز شاهد این واقعیت است. جنگ ارتجاعی خلیج تبلور روشنی است از حدت یابی تضادهای اصلی و بحران سیستم جهانی امپریالیستی و شکنندگی فزایندهٔ آن. چرا که همهٔ قدرتهای امپریالیستی بیش از پیش در چنبره رقابتی مرگبار برای حفظ و گسترش منافع همه جانبه استراتژیك خویش دست و پا میزنند.

زمینه برپائی جنگ خلیج

«تأثیر کلی وقایع و تصمیمات سالهای ۱۹۸۰ -۱۹۷۹ یك تحول استراتژیك در موقعیت جهانی آمریکا بود. تا سالهای دههٔ ۷۰ سیاست خارجی ایالات متحده بر اصل وابستگی متقابل با اروپای غربی و سپس با خاور دور استوار بود. به خاورمیانه همچون منطقه ای نیمه بیطرف [!] که از قدرت شورویها توسط کمربند حفاظتی ترکیه، ایران و پاکستان دور نگاهداشته شده و از محافظی بنام افغانستان بیطرف برخوردار است، نگاه میشد. منافع آمریکا بهمراه امنیت خلیج فارس بر دو ستون مطمئن در نظر گرفته میشد: ایران و عربستان سعودی.... لیکن سقوط ایران و ورود شوروی به افغانستان که با حضور جبری نظامی و غیر قابل پیشگیری روسها در اتیوپی و یمن جنوبی تعقیب شد، یك مسئلهٔ

اضطراری امنیتی را برای کل منطقه ایجاد کرد. مسئله ای که تشخیص وابستگی متقابل امنیتی ۳ منطقه استراتژیك با اهمیت مرکزی برای ایالات متحده را به پیش نهاد: اروپای غربی، خاوردور و خاورمیانه.» -برژنسکی، مشاور امنیت ملی کارتر- (۱)

انقلاب۵۷ ایران و متعاقب آن انقلاب در نیکاراگوآ بیانگر تکوین بحران عظیمی بود که جهان امپریالیستی از اوائل دهه۱۹۷۰ بدان گرفتار گشته است. بحرانی که هر روز با قدرتمندی هرچه تمامتر راه حلی قطعی طلب میکند.

امواج مبارزات انقلابی مردم ایران موفق شد امپریالیسم آمریکا را از ژاندارم منطقه ایش محروم سازد و در شبکه نوکران وفادار و دول مرتجع آمریکا در منطقه خلائی ایجاد کند. بعد از نقطه اوج شکست ایالات متحده در هندوچین، انقلابی دیگر در یکی از کشورهای وابسته به آمریکا بشدت بر «آقای شمارهٔ یك جهان» ضربه زد و در سایر کشورهای تحت سلطهٔ آمریکا و حتی در خود کشورهای امپریالیستی نیز شور و هیجان انقلابی و روحیه پشتیبانی از مبارزات مردم ایران برانگیخت. برای امپریالیستهای آمریکائی این بمعنای از دست دادن سلطه بر منبع عظیم غارت و بیش از آن، بر یك خطه استراتژیك بود. این بمعنای برچیده شدن یکی از مهمترین پایگاههای نظامی و جاسوسی آمریکا در منطقه، بمعنای از دست دادن مراکز حیاتی استراق سمع در مرزهای جنوبی شوروی، بمعنای خروج دهها هزار کارشناس و مستشار نظامی و غیرنظامی آمریکائی از ایران و ازهم گسیخته شدن رشته های فرماندهی ارتش نیم میلیونی و تابعدندان مسلح شاه و بمعنای شکستن حلقه پیمان منطقه ای ترکیه- ایران- پاکستان که در واقع امتداد زنجیره پیمان ناتو تا اقیانوس هند محسوب میشد، نیز بود. و از نظر سوسیال امپریالیستهای شوروی، این امر گشایشی عظیم جهت پیشبرد منافعشان در رقابت با بلوك تحت سرکردگی آمریکا بحساب میامد؛خصوصا در شرایطی که نیروهای پرولتری انقلابی اصیل ضعیف بوده و قادر به استفاده از اوضاع و تبدیل ایران به گورستان مرتجعین نبودند. انقلاب و بطور مشخص سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی وضعیتی را بدید آورد که امپریالیستها آنرا «خلاء قدرت» منطقه ای نامیدند. در پروسه این تحولات، شوروی سوسیال امپریالیستی گامهای معینی به پیش برداشت تا بتواند دامنه نفوذ خود در ایران را گسترش داده و از تبدیل دوباره همسایه جنوبی خود به پایگاه امپریالیسم آمریکا ممانعت بعمل آورد. مسلما شورویها از همین حد تغییر؛ خرسند بودند: جو بی ثباتی امکان مانوردهی حدیدی را برای آنها جهت نفوذ در ایران فراهم میکرد. وضع بی ثبات آمریکا در منطقه این امکان را به شورویها داد تا در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب بهمن با ۱۲۰ هزار نیرو، افغانستان را به اشغال خود در آورند.

امپریالیسم آمریکا در مقابل این اوضاع بیکار ننشسته بود. استراتژیستهای آمریکائی از ماهها پیش از سقوط شاه، هنگامیکه معلوم شد شاه رفتنی است، به چاره جوئی پرداخته و بر همین پایه بود که نوع برخوردشان را به اپوزیسیون اسلامی و مشخصاً جریان خمینی در رأس آن تنظیم نمودند؛ و تدابیر مهم دیگری نیز اتخاذ کردند. در سال۱۹۸۰ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد: «هر اقدامی از سوی نیروهای خارجی برای اعمال کنترل بر منطقه خلیج فارس بمثابه تعرض به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی شده و با هر وسیلهٔ ضروری -منجمله نیروی نظامی- به آن پاسخ داده خواهد شد.» (۲) آمریکا بیدرنك گامهائی جهت تحکیم حکومتهای دست نشانده اش نظیر ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی به پیش گذاشت و کوشید تا قدرت نظامی خود در منطقه را تقویت نماید. کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه و یورش وحشیانه به انقلابیون این کشور جزئی از این سیاست تحکیم و تقویت بود.

در اکتبر ۱۹۸۰ برژنسکی طی نامه ای به کارتر اظهار کرد که وقوع یك جنك در منطقه خلیج در خود تهدید اوضاع منطقه را نهفته دارد، اما «چنین تهدیدی به ما فرصتی بیسابقه برای تحکیم موضع امنیتیمان اعطا میکند.» «ما نیز به ابتکاراتی هشیارانه تر نیاز داریم....تا بر ایران فشار گذارده و اگر نه همه، اما بیشتر این خطه اشغال شده را پس بگیریم. و بدین طریق ایران را در مقابل نفوذ و دخالت شوروی یا ازهم گسیختگی داخلی حفاظت نمائیم. ما میباید بروی کمك ترکیه، الجزایر، پاکستان و جمهوری خلق چین حساب کنیم. ابتکار عملهای خصوصی و محرمانه مورد نیاز است.» (۳)

آمریکا به تدوین یك استراتژی همه جانبه در قبال خلیج پرداخت. در این استراتژی، تاکید برفرسایش و سرکوب انقلاب در ایران گذاشته شده بود. از طرف دیگر، یك سلسله سیاستهای چماق و شیرینی برای شکل دهی دوباره به حکومتی مطلوب در ایران در نظر گرفته بودند. استراتژی آمریکا هدف جلوگیری از پیشروی شوروی در منطقه -خصوصاً در ایران-، تحکیم حکومتهای نوکرمنش ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی و حکومتهای حوزه خلیج، گسترش نفوذ ایالات متحده در حکومتهائی نظیر عراق و یمن جنوبی، و استفاده از بهانه ها جهت گسترش حضور نظامی خود در منطقه و درگیر ساختن متحدان غربیش در خلیج بطریقی کیفیتاً گسترده تر بود. در مواجهه با همه اینها، شورویها بشدت در پی منافع خود بودند و از هر اقدام آمریکا برای دخالت بیشتر خود استفاده میکردند. شورویها در اینکار حتی رزم ناوهایشان را بکار گرفتند. اگرچه این اقدامات با معرفی خود بمثابه یك ابرقدرت صلح جو همراه بود.

امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

پیش از بقدرت رسیدن خمینی، آمریکا در پی ایجاد آلترناتیوی بهتر از وی بود تا بتواند بر دورهٔ پر آشوب طغیان اجتماعی وجوشش انقلابی نقطهٔ پایان گذارده و ساختار حکومتی ساخته و پرداخته خود را از تلاشی بیشتر حفظ کند (این امر خصوصاً به ارتش و سازمان اطلاعاتی مربوط میشد). اما آمریکائیها هیچکس دیگر را نیافتند. بنابراین راه را برای استقرار جمهوری اسلامی (با همان ترکیب ناهمگون اولیه اش) هموار ساختند، یا دقیقتر گفته باشیم، موانع جدی در راه قدرت گیری خمینی ایجاد نکردند.

بعد از استقرار رژیم جدید، امپریالیستهای آمریکائی به محکم کردن بندهای برجای مانده میان ایران و غرب، و ایجاد رشته های نوین ارتباط پرداختند. آنها در سرکوب و به انحراف کشاندن روحیه قوی ضدامپریالیستی و انقلابی توده ها، در شکار و کشتار انقلابیون و سرکوب کارگران و دهقانان و ملیتهای تحت ستم، جمهوری اسلامی را یاری دادند. افسران ارتش و ساواك با صلاحدید و طبق فرامین آمریکا با رژیم جدید اعلام همبستگی کردند (رجوع کنید به بررسی خاطرات ژنرال هویزر -جهانی برای فتح شماره ۹). شخص خمینی آنها را عفو کرد و برای خدمت به حکام نوین بسرکار برگرداند. این افسران به ترمیم ارتش از هم گسیخته و ساواك (که اینك ساواما خوانده میشود) مشغول شدند و در امر ایجاد و تحکیم سپاه پاسداران با جمهوری اسلامی همکاری کردند. همین نیروها بلافاصله در عملیات جنایتکارانه برای سرکوب و جلوگیری از گسترش مبارزه انقلابی در کردستان و جنك ضدفئودالی دهقانان در ترکمن صحرا، و کشتار خلق عرب در خوزستان و عیره شرکت جستند. لازم به تذکر است که رویزیونیستهای نوکر شوروی در ایران نیز از همان روزهای نخستین حکومت جمهوری

اسلامی فعالانه در امر بازسازی نیروهای نظامی و امنیتی رژیم شرکت کردند. آنها بدنبال ممانعت از هر خیزش انقلابی و سرکوب آن در طول مرزهای جنوبی شوروی بودندو نیز برطبق خط فکریشان، این حیطه ها را برای بسط قدرت و نفوذ خود در ساختار دولتی و گسترش نفوذ شوروی در رژیم جدید و ایجاد زمینه برای احتمال انجام نوعی «انقلاب» شبیه افغانستان در ایران کلیدی میدیدند.

امپریالیستهای آمریکائی با هدف الك کردن رژیم جدید، ایجاد ائتلافات نوینی از نیروهای ارتجاعی و شرایط مطلوبتری برای نیروهای هوادار خود درون حکومت ایران و نیز در کل کشور، به اعمال فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی بر جمهوری اسلامی پرداختند. در دسامبر ۱۹۷۹ برژنسکی توصیه کرد که «گامهای معینی جهت افزایش حضور امنیتی ما در منطقه و اعمال فشار بیشتر بر ایران میباید طراحی شود. بخشی از اینکار اقدامات کمکی احتمالی برای کنار زدن خمینی است. اینکار مشخصاً از طریق بعمل درآوردن نظریه تصرف جزیره خارك و تحمیل محاصره نظامی به ایران و شاید هم برخی ضربات هوائی میتواند صورت گیرد.» (۴) از خاطرات برژنسکی و دیگر مکاشفات ابراز شده، روشن میشود که طبق ارزیابی امپریالیستهای آمریکائی ضربات گسترده نظامی ممکن بود برخی جناحهای اسلامی در ایران و افغانستان را از آمریکا برمانسد و باعث «سودجوئی شوروی از عملیات مهم نظامی اینکشور شود.» (۵) بعلاوه آنها نگران ظهور پیش بینی نشده یك «نیروی سوم» بودند: یعنی تکوین یك خیزش انقلابی در کل جامعه که خارج از تسلط تبهکارانه رژیم جدید سربلند کند.

مسلماً تجاوز قوای عراقی در شهریور ۱۳۵۹ به ایران با توجه به اهداف و محدودیتهای آمریکا، مطلوب حال امپریالیستهای آمریکائی و غرب -و همینطور سوسیال امپریالیستهای شوروی- بود. هر دو بلوك از جنك خلیج برای افزایش نفوذ گسترده خود در منطقه سود جستند و اینکار را به بهای خون اهالی دو کشور به پیش بردند. آمریکا از تجاوز قوای عراقی پشتیبانی کرد حراکه بیشبرد اهداف خود در مورد ایران، و افزایش نفوذ خود در عراق را مد نظر داشت. البته پیچیدگی اوضاع و تشدید رقابت درون امپریالیستی اجازه پشتیبانی تمام و کمال آمریکا از عراق را سلب میکرد زیرا خطر هل دادن قطعی ایران به آغوش شوروی در میان بود. شورویها هم نه میتوانستند بطور حدی در مقابل متحد دیرینه خود، عراق، قرار بگیرند و نه میخواستند ایران را از خود برمانند. بدین خاطر بود که آمریکا و شوروی همراه با متحدان و از طریق دست نشاندگانشان در هر دو سوی سنگرهای جنك خلیج فعال شدند تا منافع امپریالیستی خود را حفظ کرده و گسترش دهند.

آغاز جنك خلیج

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بعد از یکدوره بروز تخاصمات میان رژیمهای ایران و عراق بشکل چند برخورد محدود مرزی، پاره ای خرابکاریها در خطوط نفتی خوزستان، و نیز پخش اعلامیه های عربی در ضدیت با رژیم بغداد توسط هواپیماهای ایرانی درون خاك عراق، سرانجام قوای عراقی در یك حمله سریع و غافلگیرانه در چند محور از ناحیه جنوبی و غربی وارد ایران شده و بخشهای قابل توجهی -از خرمشهر گرفته تا مهران و سوسنگرد و قصرشیرین- را به اشغال خود درآوردند. همزمان با این تهاجم، هواپیماهای عراقی در آسمان چندین شهر ایران ظاهر شده و به بمب اندازی پرداختند. در مقابل این حمله سریع که بقصد کسب

پیروزی های سریع طرحریزی شده بود ،حکومت جمهوری اسلامی مقاومت کردو اینکار را با تکیه به روحیه قوی ضد امپریالیستی مردم و البته با اتکا به توهمی که مردم نسبت به خود حکومت خمینی داشتند ، انجام داد.

دوره نخستین جنك از مهر۵۹ آغاز شد و تا تابستان ۱۳۶۰ ادامه یافت. این دوره اساساً با تلاشهای قوای جمهوری اسلامی برای باز پس گرفتن مناطق اشغالی از قوای عراقی رقم خورد. طی همین دوره زمینه گشایشهای وسیعتر بسوی غرب چیده شد و بندها یکی پس از دیگری برقرار و محکم گردید. نیروهای نظامی ایران نیازهای تسلیحاتی خود را در بازارهای بین المللی از کانالهای مختلف اروپائی، اسرائیلی و آرژانتینی حل نمودند. و این کانالها تماماً سرنخشان به یك نقطه -وزارت دفاع آمریکا- ختم میشد. دستان خونبار امپریالیستهای کهنه کار اروپائی نیز در وقایع جنك خلیج فعال بود.

در سال ۱۳۶۶ فاش شد که خریدهای اصلی تسلیحاتی جمهوری اسلامی در لندن و کاملا زیر چشم دولت انگلستان صورت گرفته است. سپس روشن گشت که دولت «سوسیالیست» میتران تا سال ۱۳۶۵ معاملات مهم تسلیحاتی با ایران انجام داده؛

آن در حالیست که ۴۰٪ کل فروش تسلیحات فرانسه به عراق بوده است. طی سال ۱۳۶۶ که میتوان بر آن نام سال افشاگری نهاد، ماجرای مینهای ایتالیائی رو شد -همان مینهائی که در میدان نبرد و در آبهای خلیج کار گذاشته شده بود. سپس پای سوئد دوست داشتنی و عاشق صلح بمیان آمد که به ایران اسلحه فروخته بود. از طرف سازمان سیا و دائره شورای امنیت ملی آمریکا یك «بررسی اطلاعاتی سراسری مخصوص» در مورد ایران بعمل آمد و «روشن کرد که شورویها برای کسب موقعیت برتر از میان آشوب موجود در ایران جای پای خود را محکم کرده اند. و اروپائیان و دیگر متحدان ما میتوانند با حضور ارزشمند خود از منافع غرب محافظت کنند... هراندازه که متحدان ما بتوانند از لحاظ نظامی نیازهای ایران را رفع کنند، اقدام مهمی در ارتقاً قابلیت غرب برای جلوگیری از نفوذ شورویها بحساب میاید.» (۶)

وجود تحریم اقتصادی که بعد از ماجرای «گروگانگیری» از سوی بلوك غرب علیه ایران اعمال میشد، اوضاع مطلوبی را برای بلوك شرق فراهم آورد تا با پیش گذاردن پیشنهادات مختلف در زمینه تجاری، روابط گسترده ای با ایران برقرار نماید. در ماههای آغاز جنك حمل و نقل کالا در مسیر ایران- اروپا اساساً از طریق شوروی صورت میگرفت. با توجه به نیازهای تسلیحاتی ایران در جنك، شوروی کوشید تا با پیش گذاردن طرح همکاریهای نظامی حلقه مهمی در مناسبات خود با ایران ایجاد کند و در بخشی حساس جای پائی مهم بدست آورد. شوروی این پیشنهاد را با کاهش محسوس صادرات اسلحه به عراق همراه ساخت. اما جمهوری اسلامی آنرا نپذیرفت: ارتش آمریکائی بازمانده از دوران شاه نیازهائی اساساً آمریکائی داشت! بعلاوه شورویها قادر به پشتیبانی تمام و کمال از حکومت ایران نبودند، زیرا طرف دیگر جنك -عراق- فضای نفوذ شوروی در منطقه بحساب میامد و در اوائل دهه ۱۹۷۰ پیمان «دوستی و همکاری» میان دو کشور منعقد شده بود. اگرچه طی چند ساله آخر دههٔ ۱۹۷۰ گرایشات قابل توجهی درون هیئت حاکمه این کشور بسوی غرب پدید آمده بود -و اگرچه تهاجم عراق به ایران اساساً با تحریك آمریکا صورت گرفت- ولی شورویها از منافع مشخص و مهمی در آن کشور برخوردار بودند که بهیچوجه خیال از دست دادنش را نداشتند. این اتفاقی نبود که در روزهای آغاز جنك، شوروی در سازمان ملل حاضر به همراهی با پیشنهاد جمهوری اسلامی مبنی بر محکوم کردن تجاوز عراق نشد. بعلت وجود همین پیچیدگی اوضاع و مواضع متناقض روسها، پشتیبانی علنی و فعال سیاسی از رژیم ایران در جنك خلیج را

لوله های در دست ساختمان
لوله های در حال کار
لوله های مسدود

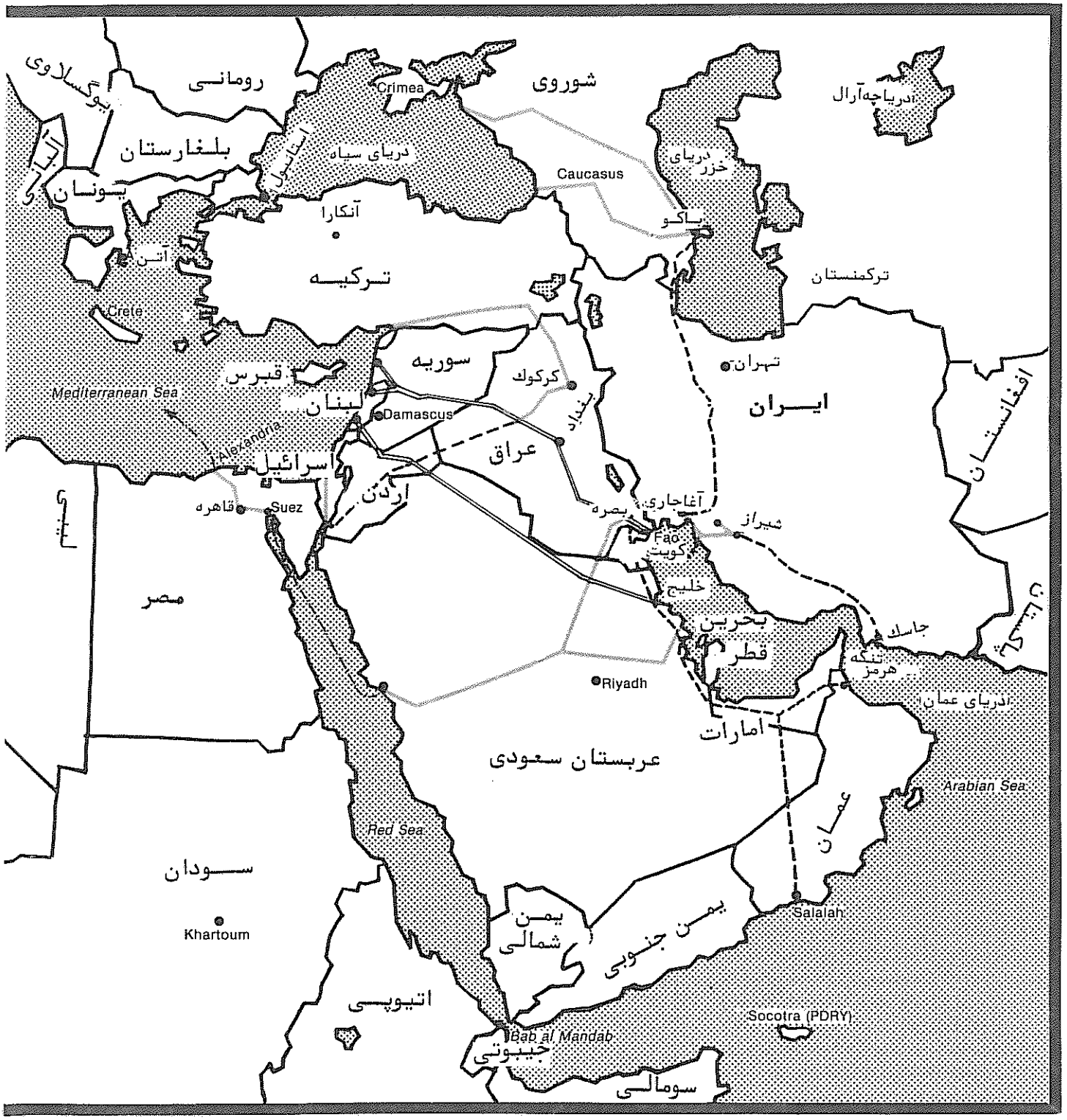

دو رقیب دیرینه رژیم بغداد و متحد نزدیك شوروی یعنی سوریه و لیبی بعهده گرفتند.

جنك خلیج: «برکت الهی»

جمهوری اسلامی در آغاز از جنك برای تحکیم حاکمیت ضدانقلابی و دستیابی به وحدت ملی سود جست. اما امروز همین جنك به یکی از علل بی ثباتی عظیم اوضاع بدل گشته است.

خمینی در روزهای نخستین وقوع جنك، آنرا «برکت الهی» خواند و بدون شك چنین بود؛ چرا که مانند همه «برکات الهی» -منجمله خود رژیم خمینی- چیزی جز مکیدن خون ستمدیدگان ببار نیاورد! بدون شك این جنك بود که رژیم را بطور موقتی از آتش خشم توده ها رهانید. جنك زمانی آغاز شد که جمهوری اسلامی بواسطه اختلافات از درون شکاف برداشته و توده های انقلابی در بخشهای مختلف کشور حاکمیت را بمصاف طلبیده بودند. جنبش کمونیستی علیرغم فقدان جهت گیری روشن و خط صحیح در حال رشد بود. جنك انقلابی ملی در کردستان سریعاً گسترش مییافت و جنبش کارگری اوج گرفته بود. از سرکوب جنك دهقانی ترکمن صحرا چیزی نمیگذشت. ماشك انقلابی و ضدامپریالیستی رژیم پاره گشته بود و عوامفریبیهایش بسختی کاری از پیش میبرد! وقتی بمبهای عراق در آغاز جنك، آبادان را ویرانه ساخت و مردم دسته دسته آنرا ترك گفتند، یکی از سخنگویان رژیم چنین گفت: «خوب شد، چرا که آبادان به استالینگراد بدل گشته بود.» این حرف حقیقت داشت: باندهای حزب الله جرأت ورود به محلات کارگری، کتاب سوزی، پاره کردن پوسترها یا چاقو زدن به انقلابیون را نداشتند. حال آنکه در سایر نقاط کشور (بغیر از کردستان که از همان آغاز به گورستان حزب الله تبدیل شده بود) انجام این قبیل کارها عادی بود.

هر چند جنك به تحریك امپریالیستها آغاز شد اما جمهوری اسلامی از همان ابتدا از این واقعه در جهت اهداف ارتجاعی خود سود جست تا توده ها را سرکوب کند، حملات گسترده ای علیه انقلابیون براه اندازد و نیروهای نظامی و شبه نظامی را آبدیده سازد. این واقعیت که خمینی و دیگر سران منفور جمهوری اسلامی بطور لجام گسیخته ای در کوس جنك دمیدند و فراخوان «جنك جنك تا پیروزی» سر دادند را نباید نتیجه خواب و خیالهای برخی ملاهای مرتجع مبنی بر استقرار «حاکمیت جهانی اسلام» یا «فتح کربلا» و امثالهم دانست. حتی اگر زمانی بعضی از حزب الهی های کودن چنین توهماتی داشتند، شکستهای مفتضحانه جمهوری اسلامی طی «حملات بزرگ» در جبهه ها و نفرت فزاینده توده های ستمدیده ایران و خاورمیانه از این مظاهر دروغ و قصابی انقلاب ایران باعث شد که مبانی چنان تخیلاتی از میان برداشته شود. جنك در دست رژیم خمینی به پوششی مناسب جهت وارونه جلوه دادن علل واقعی تداوم و تشدید فلاکت اجتماعی و اقتصادی توده ها بدل گشت و بهانه ساده ای برای تعقیب و کشتار انقلابیون و پیشبرد سرکوب بس گسترده و علنی و تفتیش عقاید قرون وسطائی تحت لوای منافع ملی فراهم آورد. در اینجا به ذکر یك مثال از روزهای آغازین جنك بسنده میکنیم: بسیاری از جوانان و انقلابیون عرب که از تحتانی ترین اقشار استان نفتخیز خوزستان محسوب میشدند، بجرم «ستون پنجم عراق بودن» دستگیر و اعدام شدند.

جمهوری اسلامی کارزار عظیم ایدئولوژیکی را بر مبنای ناسیونالیسم براه انداخت تا خشم توده ها نسبت بخود را تخفیف داده و منحرف ساخته و بسوی «دشمن خارجی» سوق دهد. رژیم فراخوان «اتحاد تحت لوای اسلام برای نجات میهن» را سر داد و کوشید برای منفرد ساختن مبارزه ملی کردستان، شوونیسم ملی را در میان توده ها دامن زند.

اما کمی بعد، در فاصله ای کمتر از یکسال جمهوری اسلامی بشدت افشا شد و خیلیها با مشاهده چهره زشت رژیم متوجه این واقعیت شدند که دشمن عمده در اینسوی مرزهای کشور قرار دارد. در همین موقع شکافهای درونی طبقات حاکمه بیش از پیش گشوده شد و رئیس جمهور خمینی (بنی صدر) و همراهانش کارزاری علنی علیه حزب حاکم (حزب جمهوری اسلامی) براه انداختند. این شکافها بر غلیان خشم توده ها راه گشود.

امواج جنبش توده ای علیه جناح غالب جمهوری اسلامی بیاحاست. بدلائل مختلف که توضیحشان در چارچوب این مقاله نمیگنجد (رجوع کنید به مقاله «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»، جهانی برای فتح ۴) نیروهای اصیل کمونیست قادر به استفاده از فرصت و بسیج توده ها تحت یك خط انقلابی نشدند. بهمین خاطر دامنه و افق دید و خواسته های جنبش توده ای محدود ماند و ائتلافی از نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری توده های شهری را بدست گرفتند.

اما بهرحال ظهور و گسترش این حرکت معضلی جدی در راه رژیم بحساب میامد و تسویه حسابی جدی را از سوی آنان طلب میکرد. در آخرین روزهای بهار ۱۳۶۰ تهاجم همه جانبه ای از سوی نیروهای امنیتی، نظامی و شبه نظامی رژیم بطور همزمان علیه بنی صدر و همراهانش، و علیه تشکلات کمونیستی و انقلابی و عناصر و گروههای اپوزیسیون آغاز شد. بعد از چند ماه سرکوب خونین، روحیه تعرضی رشدیابنده توده ها بطور جدی ضربه خورد و سرانجام درهم شکست. رژیم بقصد بزانو درآوردن توده ها طی یکماه بیش از ۵۰۰ نفر را روزانه بقتل رساند که این شامل کمونیستها و دیگر انقلابیون، کارگران، میهن پرستان، جوانان، دانشجویان، معلمان، شعرا و نویسندگان و اعضا اپوزیسیون بورژوائی بود. نام اعدام شدگان هر روز در جرائد چاپ میشد. جمهوری اسلامی شیوه پلید «راه حل اندونزی» را در پیش گرفت (این نامی است که امپریالیستهای آمریکائی بر کشتار خونین انقلابیون اندونزی بدست سوهارتو در سال ۱۹۶۵ نهادند). آمریکائیها بواسطه هراسشان از تحریك خیزش انقلابی، به شاه اجازه امتحان چنین راه حلی ندادند. اتفاقی نبود که در ایندوره غرب و مشخصاً آمریکا و اپوزیسیون سلطنت طلب هوادار امپریالیسم برخوردی تأییدآمیز به حکومت پیشه کردند و حتی در جبهه های جنك ایران و عراق نیز نوعی «آتش بس» یا دقیقتر گفته باشیم تخفیف آتش طرفین در گیر برقرار گشت.

در بهار ۱۳۶۱ نواحی اصلی اشغالی با یورش قوای جمهوری اسلامی از دست ارتش عراق خارج شد و نیروهای دو طرف اساساً در پشت مرزها در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند. اما این نه بمعنای پایان جنك بلکه بمفهوم آغاز دوره ای نوین در جنك خلیج بود. دوره ای نوین از جنك فرسایشی آغاز شد که از سوی مطبوعات غربی نام «جنك فراموش شده» یا «بن بست جنك خلیج» بخود گرفت. این دوره طولانی با تهاجمات پراکنده و وسیع ایران بدرون خاك عراق، گاه با استفاده از امواج انسانی برای گذر از میدانهای مین، و نتیجتاً بجای گذاردن قربانیان بیشمار مشخص میشد. طی این دوره سیل اسلحه با شدتی بیشتر از گذشته بسوی هر دو کشور روان گردید. عظیمترین قراردادهای نظامی میان کشورهای بلوك غرب -و مهمتر از همه فرانسه- با رژیم عراق منعقد گشت و تسلیحات پیشرفته و پیچیده در خدمت ارتش این کشور قرار گرفت. امپریالیستها بمبهای شیمیائی امتحان شده و نشده خود را به عراق تحویل دادند تا با برپائی جنایتی عظیم و کشتار هزاران تن از مردم، کارآئی آنها را به آزمون گذارد. کشورهای عربی (عربستان سعودی و کویت از لحاظ مالی، و مصر و اردن از حیث نظامی) کمکهای مستمری به عراق

نمودند.
در طرف دیگر، بازار فروش لوازم یدکی فانتوم، موشکهای ضدهوائی و زمین به زمین و ضدتانك به جمهوری اسلامی داغ بود. طی این دوره اتری از موانع ناشی از سیاست تحریم اقتصادی غرب علیه ایران بچشم نمیخورد. دروازه های تجاری جمهوری اسلامی بروی ژاپن، آلمان غربی، ترکیه، ایتالیا و ... باز شد. جنك ارتجاعی خلیج ثمرات گوناگون سیاسی- نظامی و اقتصادی خود را برای بلوك غرب در ایران ظاهر میساخت.

اتحاد شوروی که دست غرب و خصوصا آمریکا را در عراق بازتر از پیش میدید تصمیم گرفت در سیاست کاهش ارسال اسلحه به عراق تجدید نظر کرده و با اعطای یك اعتبار ۲ میلیارد دلاری به رژیم بغداد و از سرگرفتن صدور اسلحه به این کشور موقعیت خود را در مقابل پیشرویهای امپریالیستهای رقیب در این کشور مستحکمتر گرداند. اما در سال ۱۳۶۲ ضربه سختی بر شبکه نظامی -امنیتی روسها در ایران وارد آمد. بدنبال همکاری امنیتی سرویسهای اطلاعاتی انگلستان و آمریکا با جمهوری اسلامی، شبکه وسیعی از عوامل نفوذی شوروی در ارتش، سپاه پاسداران، سازمان اطلاعاتی و سطوح بالای وزارتخانه ها لو رفت و بیش از ۲۰۰ تن دستگیر گشتند -فرمانده نیروی دریائی جمهوری اسلامی نیز یکی از دستگیرشدگان بود که بعدا اعدام شد- حزب توده و فدائیان اکثریت غیرقانونی اعلام شده و برخی از سرانشان دستگیر گشتند. ۱۸ دیپلمات روسی بجرم جاسوسی از ایران اخراج گشتند. روابط دیپلماتیك شوروی و جمهوری اسلامی به تیرگی گرائید، هرچند در روابط اقتصادی دو کشور تغییر محسوسی ایجاد نشد.

همزمان با این وقایع جمهوری اسلامی با استفاده از افت عمومی روحیه انقلابی در جامعه، تهاجمی همه جانبه را به مناطق خارج ازکنترلش درکردستان که مبارزه ملی در آنجا جریان داشت آغاز کرد. این مناطق به اشغال جمهوری اسلامی درآمد. اما علیرغم این پیروزی نظامی، رژیم قادر به تثبیت حاکمیت خود در کردستان نشد. رژیم مجبور شد صدها پایگاه نظامی و دهها هزار پاسدار و ارتشی را در کردستان مستقر سازد.

جمهوری اسلامی مجبور به برقراری حکومت نظامی و منع عبور ومرور شبانه در شهرها شد و دهقانان کرد را به کوچ اجباری واداشت، اما با این وجود در به تسلیم واداشتن توده های قهرمان کرد شکست خورد.

خلیج و تدارکات جنك جهانی

تأثیرات جنك خلیج در کل منطقه به پیشرویهای بلوك غرب و مشخصاً آمریکا بر مسیر تدارکات جنگیشان راه گشود. به یقین انبهمه سلاح هسته ای موجود بقصد مقابله با خطر خمینی تولید نشده اند. بگذریم از اینکه هیچگونه خطری از جانب وی امپریالیستها را تهدید نمیکند. در فاصله ۱۳۵۹ تا امروز آمریکا موفق شده در قدم اول پیمان همکاریهای منطقه ای خلیج را با شرکت شیوخ و امرای مرتجع وابسته به غرب و تحت پوشش مبارزه با خطر بنیادگرائی اسلامی شکل دهد. آمریکابه بهانه تضمین «آزادی کشتیرانی» و گذر از تنگه هرمز و خلیج فارس، رزمناوهای خود را در این ناحیه استقراری دائمی بخشد. طی همین دوره، آمریکا هواپیماهای جاسوسی آواکس را در اختیار عربستان قرار داده و فضای منطقه و نقل و انتقالات نظامی را در شعاعی وسیع تحت کنترل گرفته است. تاسیسات ویژه و پایگاههای مجهز برای استفاده احتمالی نیروهای نظامی آمریکا در خاك عربستان و عمان تأسیس شده اند. قوای ضربتی تحت عنوان «فرماندهی مرکزی» که سابقاً واکنش سریع خوانده میشد، با بودجه ای ۲۰ میلیارد دلاری و ظرفیت ۲۰۰ هزار نفر سازماندهی گشته است. تحت لوای مبارزه با «تروریسم» و «تروریسم حکومتی» تبلیغات وسیعی جهت آماده کردن افکار عمومی بقصد پیشبرد هرگونه عملیات نظامی متصور در هر گوشه منطقه، توسط آمریکا براه افتاده است.

در مقابل، سوسیال امپریالیسم شوروی نیز به تسلیح بیش از پیش سوریه و لیبی، و

جنگ و جناحبندیها

در این هفت ساله جنایتکاران اسلامی از جنك در جریان جدال درونی خویش سود جسته و کوشیده اند تا پیگیرترین مدافع جنك و موفق ترین تأمین کننده نیازهای جنك باشند. بهانه نیازهای جنگی و خصوصاً تسلیحات برای هر جناح به پوششی تبدیل شده تا در پناهش ارتباط خود با امپریالیستها -خصوصاً ابرقدرتها- را تحکیم بخشند و در عین حال به شعارپردازیهای بیشرمانه «ضد امپریالیستی» خویش ادامه دهند. در جریان جنك خلیج سیاست خارجی به محور جدال درونی بر سر قدرت تبدیل گشته است.

حسن کروبی در گفتگوهای محرمانه اش با مقامات اسرائیلی در پائیز ۱۹۸۵ (که بعداً در جریان ایران گیت برملا شد) مطرح کرد که ۳ جریان سیاستهای ایران راتعیین میکنند و محور اتحاد آنها تعهدشان به انقلاب اسلامی است. «اما این جریانات بر سر سیاست خارجی با هم تفاوت دارند... آنها حتی نمیدانند در آنسوی مرزها کسی از آنها حمایت میکند یا نه و اگر چنین باشد در قبالش چکاری باید انجام دهند، از آنها چه انتظاری میرود. گروه من از شناخت و نفوذ و قدرت معینی برخوردار است که میتواند در خدمت منافع مشترك ما قرار گیرد.» کروبی به غرب پیشنهاد کرد که بجای سیاست «تخریب»، برای «معتدل کردن رژیم مذهبی» تلاش کند. او به مقام اسرائیلی (از عالیرتبگان وزارت امور خارجه) تضمین داد که گروه وی «ایالات متحده را کمتر از اتحاد شوروی تبهکار میداند.» (۱) در گزارش هیئت نمایندگی رسوا شده آمریکا بریاست ملك فارلین آمده است که مقامات ایرانی میگویند «شما باید بدانید اگر در دنیا فقط یك کشور ضد شوروی دیگر وجود داشته باشد، ما هستیم. ما ضرب المثل مشهوری داریم که میگوید دشمن دشمن تو، دوست توست.»[!] (۲)

واضح است جناحی که مطبوعات غربی مرتباً بعنوان «معتدل» از آن اسم میبرند سهم بیشتری در قدرت دارد و به اصطلاح رادیکالها در تلاشند از طرق مؤثرتر به مواضع عالی قدرت دست یابند. این طرق شامل افشاً رابطه گروه فوق الذکر با غرب، ایجاد بابه ای محکم از حزب الله و استفاده از آن بعنوان اهرم فشار علیه جناح «معتدل» یا ایجاد ارتباط با بلوك شرق بوده است. در رأس جناح «معتدل» سه تن از قدرتمندترین کارگزاران خمینی قرار دارند: رفسنجانی، موسوی و خامنه ای. همین گروه بود که با تأیید و آگاهی خمینی در سال ۱۹۸۶ با هیئت نمایندگی آمریکا در تهران ملاقات کرد.

و به اصطلاح رادیکالها که در جریان معامله شرکتی نداشتند برای نخستین بار در ۱۵ اکتبر از طریق صدور اطلاعیه در تهران پرده از روی این ملاقات برداشتند. و سپس از طریق دوستان سوری خود جهانیان را از ماوقع مطلع ساختند. روز ۴ نوامبر رفسنجانی علناً اعلام کرد که چنین سفر و ملاقاتی صورت گرفته اما ملك فارلین و شرکاً «میهمانانی ناخوانده» بوده اند! رفسنجانی بلافاصله تأیید خمینی را برای دستگیری

آموزش و بازسازماندهی کادرهای نظامی و اداری افغانستان پرداخته است و یك ماشین نظامی عظیم و مجهز در این کشور ایجاد کرده است. شوروی در یمن جنوبی نیز پایگاههای بزرگ نظامی خود را توسعه داده و با انجام کودتا و تسویه حساب خونین درونی موقعیت حکومت وابسته بخود را مستحکمتر ساخته است.

اینك واضح گشته که تشدید جنك خلیج هربار بواسطه تغذیه تسلیحاتی بیشتر و کمکهای اطلاعاتی و مالی غرب و شرق به طرفین متخاصم صورت میگیرد، و هر بار نهایتاً به حضور نظامی وسیعتر قدرتهای امپریالیستی در منطقه میانجامد:

رزمناوهای بیشتر، نفرات بیشتر، شالوده ریزی بنای نظامی گسترده تر در کشورهای وابسته و امثالهم. خون جوانان ایرانی و عراقی ریخته میشود تا دستآویزهائی برای چنین اقدامات جنایتباری فراهم آید. و اینها خودتدارك جنایت عظیمتری است که در راه است: جنك جهانی امپریالیستی.

دوره بن بست و تحریکات امپریالیستی

بلوك غرب و بلوك شرق هر دو از دوره بن بست انتظارات بسیاری داشتند و در حالت جنك فرسایشی محسناتی میدیدند. برای هر دو بلوك این شکل از ادامه جنك «تضمینی» بر آن بود که اوضاع منطقه بر اثر تحولات سریع و جدی در جبهه و پشت جبهه ایران و عراق از کنترل خارج نخواهد شد و حوادث «غیر مترقبه ای» پیش نخواهد آمد که زمینه ساز اقدامات غافلگیر کننده و گامهای قطعی و پیش بینی نشده بلوك جنگی رقیب گردد. بعلاوه جنك فرسایشی یك جنك بود با تمام نیازها، الزامات، محدودیتها و تنگناهائی که برای طرفین درگیر پدید میاورد و بندهای محکمتری از وابستگی را ایجاد میکرد و جای پاهای عمیقتربرای قدرتهای امپریالیستی رقیب در هر دو کشور فراهم میساخت. برای امپریالیسم آمریکا ادامه بن بست معادل بود با تلاش فزاینده جمهوری اسلامی برای ایجاد گشایشهای هرچه بیشتر بسوی غرب، تمایل شدیدتر به گسترش مناسبات سیاسی- دیپلماتیك با اروپا و ژاپن و نیز با دست نشاندگان آمریکا در منطقه؛ معادل بود با استحکام و گسترش بندهای تسلیحاتی ایران با اسرائیل و آرژانتین و خود ایالات متحده؛ معادل بود با قدرت یابی فرماندهان طرفدار غرب در ارتش و سیاستمداران متمایل به آمریکا در رأس هیئت حاکمه کمپرادوری ایران. بر این زمینه امپریالیسم آمریکا بطور متناوب تحریکاتی را در دمیدن به آتش جنك اعمال نمود. سرازیر کردن ناگهانی سیل اسلحه به زرادخانه ایران میتوانست هربار موجد حمله ای بزرگ گردد و در مقابل، رساندن اطلاعات نظامی به ارتش عراق میتوانست چنین حمله ای را عقیم گذارد. یکی از نتایج این بازی تبهکارانه قربانی شدن هزاران تن در هر دور جنك بود. مناسبات دیپلماتیك عراق با ایالات متحده نیز که از جنك ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل قطع شده بود رو به بهبود گذاشت و در سال ۱۹۸۵ سفرهای دیپلماتیك دوجانبه ای میان بغداد- واشینگتن انجام گرفت.

شورویها نیز از دریچه حفظ جای پاهای موجود و گسترش نفوذ در هر دو طرف به جنك فرسایشی نگاه میکردند. برای شورویها جنك خلیج بمعنای آن بود که جمهوری اسلامی امکان دخالت در امور افغانستان را بمیزان زیادی از دست داده و خیال قوای اشغالگر روس و دولت دست نشانده کابل تا حد زیادی نسبت به مرزهای غربی افغانستان و کمکهای جمهوری اسلامی به گروههای مرتجع اسلامی اپوزیسیون آسوده میگردد. طی این دوره پشتیبانی مالی و تسلیحاتی به این گروهها بطور محسوسی کاهش یافت.

اما در عرصه تبلیغات بین المللی هر دو بلوك همچنان بر «بـطرفی» خود در قبال جنك خلیج پای فشردند. قطعنامه های «ضد جنك» به مجامع ارائه شدند تا نصویب نشوند؛ هواپیماها و کشتیهای حامل سلاح از چارگوشه جهان بسوی خلیج در حرکت بود تا ادامه جنك را تضمین بخشد؛ گازهای سمی ساخت آمریکا بمصرف رسید تا در دهه ۱۹۸۰ هزاران نفر را بقتل رسانند! هر دو بلوك از جنك بعنوان امری «غیرمنطقی» و نتیجه کار «ملاهای دیوانه» یاد کردند که

بقیه در صفحه ۷۴

درون جمهوری اسلامی

«رادیکالها» گرفت و رهبرشان را بجرم «محاربه با خدا» در مقابل حوخه اعدام قرار داد.

این وقایع استیصال رژیم خمینی را بیش از پیش آشکار ساخت. بنا به گزارش هیئت ملك فارلین که سپس در گزارش کمیسیون تاور بجاب رسید، «... در جریان ملاقات ۴ ساعته روشن شد که ۳ رهبر حکومت ایران یعنی رفسنجانی، موسوی و خامنه ای هرملك از مجموعه تحولاتی که بعد از ملاقات بازرگان با برژنسکی در بهار ۱۹۸۰ بوقوع پیوست و باعث استعفای بازرگان شد در هراسند (در آن زمان احساسات توده ای علیه معامله با شیطان بزرگ بسیار قوی بود). اینها هنوز نمیتوانند بر مسئله عاجل خود فائق آیند، یعنی اینکه چطور میتوان با ما به صحبت نشست و در عین حال جان سالم بدر برد. آنها از این در هراسند که برملا شدن مذاکرات بیش از آنکه مردم را آماده پذیرش تصویر دیگری از آمریکا کرده باشند، موقعیتشان را در برابر حملهٔ جناح رقیب متزلزل کند...» (۳)

اما رژیم بطور کلی -و علیرغم هراس نمایندگانش - حیات خود را در تحت الحمایگی هرچه بیشتر به قدرتهای امپریالیستی میبیند. این رژیم در رأس سیستمی کمپرادوری نشسته که توسط امپریالیستها و برای خدمت به امپریالیستها برپا گشته است. بدون اتکا به اربابان امپریالیست مشکل بتوان به حافظ چنین سیستمی تبدیل شد. این را حکام ایران خوب فهمیده اند. همانطور که مشاور وزیر امور خارجه ایران به هیئت آمریکائی گفت: «ما به موشکهای تاو و خصوصاً به تکنیسین برای براه انداختنشان محتاجیم... ما برای توضیحات شما در مورد اف-۱۴ و موشکهای فونیکس و هارپون ارزش قائلیم. وقتی قطعات بدکی محد کافی بدست ما برسد، آنوقت مردم طبیعتاً از مبدأ محصولات باخبر خواهند شد و بعد از چند بار رهبران ما میتوانند بر این تغییر بطور رسمی صحه گذارند. ما میباید مردم را گام بگام برای چنین تغییری آماده کنیم.» (۴)

اگر زمانی جنك ایران و عراق نقطه اتحاد میان محافل ارتجاعی رنگارنك جمهوری اسلامی بود، امروز با هر دور تشدید یا افت جنك، جدال درونی اوج میبابد و رژیم را آسیب پذیرتر میکند. جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از آن نگران است که این شکافها بر غلیان قهرآمیز خشم توده ها راه بگشاید: یعنی همان چیزی که میتواند ضرباتی مرگبار بر جمهوری اسلامی وارد آورد.

-ب.گ.

پانویس ها

۱) همهٔ نقل قولها از مقاله «نگاهی عمیقتر به ارتباط ایران- آمریکا»، هرالد تریبیون ۱۳ اکتبر ۱۹۸۷

۲) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورك تایمز ۱۹۸۷) ص۳۱۳ انگلیسی

۳) همانجا. ص ۲۹۹-۲۹۸

۴) همانجا. ص ۳۱۷

ماجرای ایران - کنترا:
حفره‌ای ناهنجار بر پیکر

نوشته : جان پیترز*

نوامبر امسال یکسال از آغاز ماجرای ایران- کنترا گذشت . این سخترین بحران سیاسی درون صفوف بورژوازی آمریکا اززمان روی کار آمدن ریگان در ۱۹۸۱ و واقعه ای مهم در تاریخ اخیر محسوب میشد . تاپیش از برملا شدن ماجرای ایران - کنترا ،دستگاه اداری ریگان بموفقیتهای معینی در زمینه پیشبرد برنامه های کلی بورژوازی جهت تدارکات جنگ علیه بلوک شوروی دست یافته بود و چنین بنظر میرسید که بر خر مراد سوار است . آمریکا عظیمترین ساختار نظامی در زمان صلح را برپاداشت ودرمواردی موفق شدشوروی را در موضع تدافع سیاسی قرار دهد . آمریکا شاخ وشانه کشیدنهایش رادر عرصه بین المللی، ظاهراً بدون دردسر، افزایش داد- ازاشغال گرانادا گرفته تا بمباران لیبی ، و کارزار تروریستی کنتراعلیه نیکاراگوئه . بعلاوه این کشور ،برخی طرحها را جهت تقویت وحدت بلوک غرب حول شعار «تدارک برای جنگ »ارائه داد . در ابعاد داخلی ، دم و دستگاه ریگان توانست اقتصاد آمریکا رابشکننده ترین شکل وصله پینه کند، ارتجاع عهد بربریت و ناسیونال - شوونیستی بیحدی را بسیج کند ، و بطور سیستماتیك ارگانهای سرکوب دولتی راتقویت بخشد .

بورژوازی نعره سر داد که امریکا «دوباره جان گرفته » و « سربلند» ایستاده است . مطبوعات ریگان را قدرتمندترین رئیس جمهوری که تاریخ بیاد دارد ، خواندند و از نظر آنها ،حداقل ریگان قاعدتا ازهرگونه انتقادی مبرا بود .

امابحران ایران - کنترا شکافهای بزرگی برپیکر باصطلاح «آمریکای دوباره جان گرفته» پدید آورد . ریگان موردحمله واقع شد و کابینه اش شدیداً تضعیف گشت . جناحهای درون بورژوازی آمریکا بهیچوجه نتوانستند باهم کناربیایند (هیئت تحقیق کنگره حتی نتوانست برسریك جمعبندی مشترك از ماجرا بتوافق برسد وبناچار دو گزارش جداگانه منتشر ساخت .)

رسوائی با افشاگریهای یك روزنامه لبنانی در مورد سفر مخفیانه مقامات عالیرتبه آمریکا به ایران آغاز گشت . آنها در یك دست انجیل امضاشده و کیکی بشکل کلید داشتند ودر دست دیگر موشکهای تاو و برای تلاش جهت جوش دادن معامله ای بارژیم خمینی رفته بودند . در ابتدا ، دولت آمریکا رابطه باجمهوری اسلامی راشدیداً انکار کرد .اما این انکار بسرعت رنك باخت.دیری نپائید که معلوم شد آمریکا بیشتر از یکسا ل است ازطریق اسرائیل مخفیانه به ایران اسلحه میفرستد . چند هفته بعد نیز افشا شد که آمریکا وجوه حاصله از فروش این تسلیحات را برای یك شبکه مخفی ترور علیه رژیم ساندنیستی نیکاراگوئه ارسال کرده است . طی سال گذشته ، موارد توطئه های جنایتکارانه جهانی آمریکا یکی پس از دیگری روشده اند .

مباحثات بی نتیجه هیئت حاکمه از طریق تحقیقات سه گانه دولتی ، چهار ماه استماعات عمومی کنگره ، ساعتها بحث و تفسیر در رسانه های گروهی ، و تحقیقات جنائی که کماکان در حال اجرا است ،نشان میدهد که بورژوازی آمریکا بروی مفاد«ریگانیسم - آمریکای دوباره جان گرفته »متحداست ، امابرسر برخی جوانب نحوه اجرای آن شدیدا دچار تفرقه گشته است:

درمورد نظریه های اساسی جهت حفظ امپراطوری آمریکا درشرایط تدارك شدید جنك علیه بلوك شوروی ، هیچگونه تردیدی بروز نکرده ، اما برخی مسائل ظریف درامر پیشبردابن سیاست در آمریکای مرکزی و بویژه خلیج فارس مورد بحث شدید است و اینکه چگونه ابتکار عملهای آمریکا در این مناطق بررقابت جهانی آمریکا با شوروی و برروی موضعگیری ماقبل جنك او در مقابل شوروی تأثیر گذارده است . این رسوائی همچنین دربر گیرنده مباحثاتی برسر برخی عملکردهای تشکیلاتی و پروسه تصمیم گیری دردستگاه دولتی بورژوائی بود .

واقعیت این است که مبارزه ومباحثه شدیددر صفوف امپریالیستها انعکاسی از اوضاع حاد جهانی درکلیت خود میباشد . درچنین شرایطی، حتی توطئه های منطقه ای توسط هریك از دو بلوك تاثیر مهمی برتناسب نیروها در سطح جهانی بجای میگذارد و بدین جهت از اهمیت استراتژیك زیادی برخوردارمیشود . باتوجه به این نکته است

---

* جان پیترز عضو حزب کمونیست انقلابی آمریکا است.

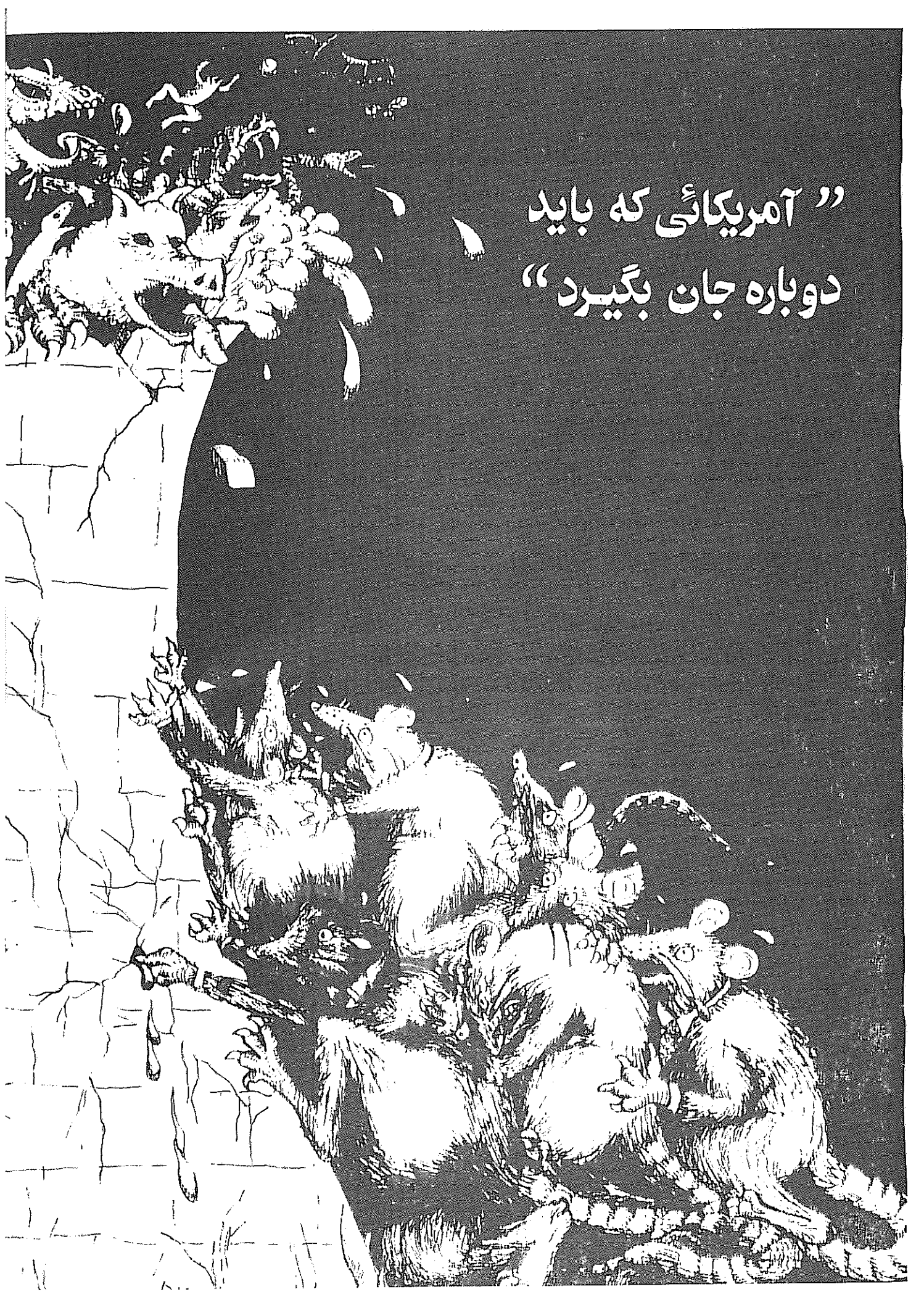
„ آمریکائی که باید
دوباره جان بگیرد“

که شکست سیاستها ویا اختلاف برسر استراتژی امپریالیستی بسرعت می تواند آتش برخوردهای شدید میان طبقه حاکمه هریك از دول معظم رابپیفروزد.

ابتکارعملهای منطقه ای و موضعگیری پیش از جنك

سیاست آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه نقطه عطف این بحران بود. هردو کشور در مناطقی واقع شده اندکه از نظر استراتژیك برای امپراطوری آمریکاو برنامه های جنگیش حیاتی اند. هردو کشور درسال ۵۸ - ۱۳۵۷ بواسطه انقلاب از جایگاه دست نشاندگی سابقشان در بلوك آمریکا کنده شدند: نیکاراگوئه اکنون دربلوك شوروی جای گرفته و ایران گرچه در چنگال حاکمیت ارتجاع گرفتار است و به غرب گرایش دارد اما اکنون مهره ای نامطمئن است . هردومنطقه طی دهه گذشته دستخوش بحران ، خیزشهای توده ای وتخاصمات روزافزون امپریالیستی بوده است .این امر باعث مشغله بسیار برای محافل حاکمه آمریکا گشته وتلاش هاي گوناگون علنی و مخفی را طی ماجرای ایران - کنترا ،بجهت احیای سلطه آمریکا موجب شده است .

ارسال اسلحه به ایران بخشی ازتلاشهای امپریالیستهای آمریکائی جهت افزایش نفوذ خود درون دولت ایران میباشد .اگرچه جزئیات کامل این عملیات هنوز رونشده اما این میتواند کوششی برای دست بالا پیدا کردن از طریق ایجاد تغییر درصف بندیهای درونی رژیم بنفع آمریکاو خنثی کردن تلاشهای مشابه شورویها باشد .(تاآنجائیکه به مسئله رهاسازی گروگانهای آمریکائی درلبنان مربوط میشود ،این تلاشها بیشتر در جهت رهایی یك مامورعالیرتبه سیا در لبنان بود.)

بسیاری سرمقاله ها و تفاسیرارائه شده ازسوی مقامات کنونی وسابق آمریکائی وابسته به احزاب دمکرات و جمهوریخواه، بوضوح نشان میدهد که هیچکس در طبقه حاکمه آمریکا مخالف باز کردن راه ارتباطی بارژیم خمینی و تقویت نفوذ آمریکا نبوده است . (درواقع ، روابط امریکا بارژیم تهران یکسال پیش از روشدن رسوائی در مطبوعات آمریکادرز کرده بود.) نگرانی آنها به قابل اعتماد بودن یانبودن نیروهای طرف مذاکره آمریکا مربوط میشد؛ افشای روابط مخفیانه و روشدن طرحهابه این نگرانی دامن زد. بعلاوه ، سخنگویان مهمی از درون طبقه حاکمه آمریکابانگرانی ابرازداشتند که قراروامدارهای آمریکا باتهران ،بویژه ارسال اسلحه بهمراه تداوم جنك ایران و عراق ، میتواند باعث برهم خوردن ثبات موقعیت برخی از نزدیکترین و مهمترین وابستگان آمریکادر منطقه خلیج گشته ونیزپای شورویها رابه منطقه بازکند. اساسا این نگرانیهابودکه باعث شدآمریکا تصمیم به افراشتن پرچم برکشتیهای کویتی واعزام نیروهای عظیم نظامی به خلیج فارس بگیرد.

مباحثه بر سر سیاست آمریکا در مورد نیکاراگوئه نیز همین گونه بود .طبقه حاکمه آمریکا متفق القول بود که وجود یك روسی در آمریکای مرکزی غیر قابل تحمل است و ضروریست که رژیم ساندنیستها به تسلیم کشانده شودو در اینکار از ابزار نظامی هوادار آمریکا نظیر کنترا نیزاستفاده گردد. دراینجاسؤالی روشن مطرح گشت و آن دقیقاً چگونگی کشاندن نیکاراگوئه بدرون مداراقمار آمریکابود. هیئت حاکمه آمریکا بسیار نگران آن بودکه آیاتاکتیکهای اتخاذشده ازسوی دارودسته ریگان باعث بی ثباتی بیشتر درمنطقه ودرنتیجه باعث گشایشی برانقلاب توده هاشده است یاخیر.

علیرغم اینکه جزئیات دقیق مباحثات کاملا روشن نیستند، اماچنین بنظر میرسدکه اختلافات شدیدی برسر زمان اجرای تصمیمات آمریکاعلیه نیکاراگوئه و در مورد ترکیب دقیق فشارهای سیاسی، اقتصادی ونظامی وجود داشته ودارد. ممکن است که دارو دسته ریگان در تدارك اجرای تصمیمات شدیدتر کوتاه مدت با اتکا بسیار بر نیروی نظامی باشند؛ در حالیکه دیگران ، حتی درون خود کابینه ریگان دیدگاه درازمدت و استفاده ازترکیب گسترده تری از ابزارهای اعمال فشار رامدنظر دارند. این امکان رانیزنمی توان از نظر دور داشت که دیدگاهی مبنی بر اشغال نیکاراگوئه در آینده نزدیك ، میتواند در دارو دسته ریگان وجود داشته باشد.

دراین صورت احتمالا این هراس در طبقه حاکمه وجود داشت که باشکست آمریکا در اجرای موفقیت آمیزطرح اشغال نیکاراگوئه، وتبدیل آن به یك جنك دراز مدت ،این طرح بضد خود بدل شود؛ بدین صورت که رژیمهای هوادار آمریکا در منطقه را بیثبات ساخته و بادرگیر کردن نیروهای آمریکا در یك منطقه به زیان موقعیت جهانی و کلّی ایالات متحده و رقابتش علیه شوروی عمل کند.

همچنین بنظر میرسد که طبقه حاکمه از توجه یکجانبه دستگاه اداری ریگان به اوضاع نیکاراگوئه و عدم توجه کافی به سایر مسائل منطقه - مثلا ، امکان سقوط اقتصادی و/ یا بروز بحران اجتماعی درمکزیك نیز نگران بود .

اگرچه بنظر نمیرسد که سیاست مربوط به روابط امریکا وشوروی طی بحران ایران - کنترا به زیر سؤال رفته باشد ، اما رقابت کلی این دول امپریالیستی و حرکت سریعشان بسوی جنك جهانی سوم بوضوح محتوای این بحران رارقم زد . این درست است که سلطه برجهان سوم مسلما رکن حیاتی امپراطوریهای آمریکا و شوروی است ،اما مانورهای منطقه ای نظیر اقدامات آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه بشدت با تخاصمات وسنگرگیریهای پیش جنگی امپراطوریهای رقیب گره خورده است

مباحثه برسرعملکردهای تشکیلاتی و کاراکتر دمکراسی آمریکا

اختلافات برسر سیاستهای درپیوند باسایر مسائلی بود که باعث بحث در مورد عملکردهای تشکیلاتی و روندهای تصمیمگیری بخش اجرایی [دولت - م] ،درون محافل حاکمه آمریکا شد. برخلاف نظر جراید بورژوایی و قانونگذاران کنگره ، بحث برسر ((محافظت از دمکراسی)) ، ((احیای حاکمیت قانون اساسی)) ،((اجرای وفادارانه قانون)) ویا ایجاد ((توازن میان بخشهای مجریه و مقننه دولت)) نبود، بلکه امپریالیستها نگران مسائل دیگری نظیر رابطه بین جمع آوری اطلاعات سرّی وتصمیمگیری ، رابطه بین اتخاذ سیاست و اجرای سیاست بودند. بنظر میرسد که چنین انتقاداتی علیه ریگان بخاطر استفاده از دستگاه دولتی و نادیده گرفتن و مخالفت با تفاهم عمومی درون هیئت حاکمه بویژه در موردنقش و سطح حمایت از کنترا ارائه شد. بعبارت دیگر بحث این حضرات متشخص برسر چگونگی اصلاح پروسه هایی تصمیمگیری دولت بورژوائی در جهت رشد قابلیت دولت در پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا طی مقاطع بسیار پیچیده ،آشفته ،وخطرناك بود.

درعین حال ، تحقیقات منتجه و استماعات کنگره بمقدار زیادی کاراکتر واقعی دمکراسی‌را نشان داد . این واقعیت که دستگاه اداری ریگان برخی از حساس ترین عملیات استراتژیك خودرا بدون اطلاع کنگره و در تقابل باقوانین متعدد انجام دادمؤید این نظر لنین است که در دمکراسیهای بورژوائی ،((امور اصلی و< دولتی>در پس پرده انجام میگیرد و وزارتخانه ها ، ادارات وستادها آنرا اجرامینمایند)) ، و این در حالی است که در ((پارلمانها فقط به منظور فریب <عوام الناس > پرگوئی میکنند)) . (دولت و انقلاب)اراذل و اوباشی نظیر قاتلین حرفه ای ، ضد کمونیستها ، دلالان اسلحه،و مزدوران یعنی اجراکنندگان اصلی سیاستهای آمریکا، دلیل زنده این واقعیتند که بورژوازی آمریکا نه برمبنای اصول توخالی باصطلاح دمکراسی و صداقت بلکه بکمك شبکه جهانی ترور و کشتار عمل میکند.

مقامات دولتی در ستایش دمکراسی

بایکدیگر رقابت میکردند ، اما حتی کلمهٔ انتقاد آمیز در مورد حمایت آمریکا ازدیکتاتوریهای سبع از آفریقای جنوبی گرفته تا شیلی ، بزبان نیاوردند . حتی کلام مخالفی باحمایت آمریکا از مستبدین آمریکای مرکزی که حدود ۲۰۰ هزار نفر را طی دهه گذشته قتل عام کرده اند ، ابراز نشد .

مباحثات کنگره بخشاً بدین جهت طرحریزی شد که شادابی نظام سیاسی آمریکا را بنمایش بگذارد - یعنی اینکه مشکلات واشتباهات از طریق باصطلاح مباحثات علنی قابل تصحیحند . (گزارش نهائی کنگره چنین مطرح نمود که دردسرهای حادث از ماجرای ایران - کنترا ، «ازنارسایی در ۰۰۰۰ ،نظام دولتی ما » ناشی نشد .)این امور همچنین قراربود به مردم بقبولاند که اگر جمهوریخواهان و ریگان قابل اعتماد نیستند ،حزب دمکرات وسایر شخصیتهای بورژوا کماکان موجودند . اما درعوض ،استماعات کنگره ورشکستگی امید بستن به هر جناحی از بورژوازی را بنمایش گذارد .

مباحثات مطرح شده طی استماعات کنگره همیشه در چارچوب اینکه منافع آمریکا چیست ،انجام میشد و سلطه گری و جنایاتی که ایالات متحده بخاطر تحقق منافع جهانیش انجام میدهد هرگز مورد مناقشه واقع نگشت . تداراکات جنگی طبقه حاکمه برای جنگ جهانی سوم هرگز مورد بحث قرار نگرفت . در عوض کلیه سناتورهای دمکرات و جمهوریخواه کنگره خودرا به یك اندازه ملزم به اعلام میهن پرستی و میل به موجودیت یك آمریکای قدرتمندتر دیدند . هیچکس به اظهارات کذب مقامات مختلف، مثل اظهارات دریادار پوینددکستر که گفت او هرگز ریگان را از جریان ارسال وجوه حاصله از فروش اسلحه به کنترا مطلع نساخته بود، برخورد ننمود. بحث در مورد جزئیات کشافتکاریهای ناشی از این افتضاح ، مثل قاچاق بین المللی مواد مخدر برای تامین مالی کنترا ، بسادگی کنار نهاده شد .

جلسه استماعات کنگره به تریبون سرهنگ الیورنورث تبدیل شد تابتواند ارتجاعی ترین کثافات بیسابقه طی این دهه در امریکا رانشخوار کند(این امر باتوجه به جو موجود «آمریکای دوباره جان گرفته» مهم جلوه گر میشد). اویکی از افراد مهم دستگاه اداری ریگان و شخصیت اصلی عملیات مربوط به ایران و نیکاراگوئه بود . نورث نه تنها جلسه استماعات رابه محل اعلام پشتیبانی از کنتراتبدیل کرد بلکه به مباحثات نیزلحنی فاشیستی و جنگ طلبانه بخشید . بطورمثال او گفت: «این کشور درجهان خطرناکی درمخاطره قراردارد» و عملکردمتعارف دمکراسی همواره قابل اعمال نیست . او مرتباً باغرورازجنایاتی که به نیابت از سوی امپریالیسم آمریکا ، از ویتنام گرفته تا نیکاراگوئه مرتکب شده سخن گفت و اعلام کرد که از ارتکاب مجددشان خرسندخواهد شد .

سرهنگ نورث در تدارك طرحی بودکه برمبنای آن «درصورت بروزیك بحران ملی، مثل جنك هسته ای ،نا آرامی خشونتبارو گسترده داخلی یامخالفت در سطح ملی نسبت به تهاجم نظامی آمریکا درخارج»،قانون اساسی به حالت تعلیق درآمده و حکومت نظامی اجرا میگشت.این خود جدی بودن تدارکات جنگی آمریکا و خطر واقعی یك دولت پلیسی را آشکار میسازد .

نمایش نورث دراستماعات وارتقا فوری او به سطح یك قهرمان ملی حائزاهمیت ویژه بود . این نشان داد که اگرچه طبقه حاکمه آمریکا ریاست جمهوری ریگان را تضعیف کرد ،اماهنوز هم به «آمریکای دوباره جان گرفته» ،برنامه تدارکات جنگی ریگان، کاملا وفادار است .

سرهم بندی - دردستور کار

اختتام ونتیجه گیری از استماعات کنگره درماه اوت ،حداقل دراین مقطع چیزی جز سرهمبندی رسوائی ایران - کنترا نبود . اینکار نتایجی متناقض و دمبریده داشت. تلاش زیادی صورت گرفت که ریگان به دردسر نیافتد و مجبور به استعفا نشود . باتوجه به وخیم بودن اوضاع جهانی وشدت رقابت باشوروی ، رهبران آمریکا آشکاراهدم تمایل خود به ایجاد یك واترگیت دیگر را ابراز داشتند . قوه مجریه به هیچوجه فلج نشد : دیدیم که رزمناوها به خلیج فارس ارسال شدند و مانورهای سیاسی پیش از ملاقات ریگان - گورباچف در دسامبر۱۹۸۷ افزایش یافت .

اما در عین حال، دستگاه اداری بطور جدی تضعیف گشت: ریگان دونفررا کاندیدریاست دیوان عالی کشور کردکه هیچیك تائید نشدند؛ داروسته ریگان بعدازضربه بازار سهام در ۱۹ اکتبر ، همچنان باید در فکر برنامه جدی اقتصادی باشند؛ صحبت از«نامناسب» بودن ریگان در واشنگتن بالا گرفت.و همانطور که در مباحثات متعاقب ایران - کنترا برسرسیاست ایالت متحده درآمریکای مرکزی مشخص شد ، هیچ یك از مسائل آزارنده ای که جرقه این رسوائی رازد ، حل نشد .

بحران ایران - کنتراوتشنج ناشی از آن درون هیئت حاکمه آمریکا ، برخلاف نظر گزارش [کمیسیون] تاور انعکاسی از شیوه «لاقیدانه» مدیریت ریگان نبودوبرخلاف نظرگزارش کنگره ،نه ناشی از کهولت وی بود ونه نشانه اعمال کنترل برسیاست خارجی ازسوی «داروسته ای کله خر» . این بحران از فرورفتن امپریالیستهای آمریکائی در بحرانهایی عمیق و همه جانبه در سراسرامپراطوری جهانیشان نشئت میگرفت.

این بحران نشان داد امپریالیستهای آمریکائی به هر طرف که بچرخند با تضادهای انفجار آمیز روبرو میگردند . هرحرکت آنها درخلیج فارس ، آمریکای مرکزی و سایر نقاط جهان باخود خطر بروز مشکلات جدید وحتی ضایعات بزرگ را بهمراه دارد ودر عین حال منفعل نیز نمی توانند بمانند .

درروزهای آتی ، بحرانهای اقتصادی ، سیاسی یانظامی بهاخواهدخاست وخطرات وریسك برای امپراطوری امریکا افزایش خواهد یافت . وحدت طبقه حاکمه تحت فشارهای بیشمار قرارخواهد گرفت و جدال درونی آنان رابیش از پیش دامن خواهد زد .

ماجرای ایران - کنترا نشان میدهد که تکامل اوضاع بسوی جنك جهانی و انقلاب درپیوند نزدیك بایکدیگر قراردارد . بحران ایران - کنترا ،جو خفقان آور«آمریکای دوباره جان گرفته» را ترکاندوهیلیونها آمریکائی رااز نظر سیاسی تکان داد. این امر گشایشهای مهمی برای پیشبرد فعالیت و افشاگری انقلابی بوجود آورد، وشکنندگی بنیادین امپریالیسم آمریکارا عیان ساخت . در عرصه ای وسیعتر ،شکنندگی امپریالیسم و نیروهای رنگارنك ارتجاعی ومؤتلف امپریالیسم درسراسر جهان عیان تر گشت .

اما درعین حال ، این بحران بهیچوجه ماشین جنگی آمریکا را متوقف نساخته ، بالعکس ضعف و استیصالی که دول امپریالیستی را بسوی جنك میراند رافزونی بخشیده است - بخصوص ضعف واستیصال آمریکا در حفظ ائتلافهای گوناگون امپریالیستهاو مستحکم نگاه داشتن امپراطوریش را افزایش داده است . چنین بحرانی میتواند ماشه برخورد همه جانبه نظامی رادر آینده بچکاند.

بدین جهت ، استفاده از این گشایشها برای تسریع امر تدارك انقلاب ، که تنها راه جلوگیری از جنك جهانی است ، ضروری میباشد . ★

«کبوتر صلح» شوروی چنگالش

این آمریکا وبطور کلی تر بلوك غرب بود که نقش تحریك کننده جنك خلیج را بازی کردند، تا بدین ترتیب منافع امپریالیستی خود را در منطقه اینکه چندین دهه است بر آن سلطه دارند حفاظت کنند. شوروی این مسئله را مکرراً افشا و محکوم کرده است. اگرچه نقش خود شورویها محدودتر بوده است، اما هردوه آن امپریالیستی بوده است، در واقع سوسیال امپریالیستها در حالیکه پرهیزکارانه بعنوان امید واقعی صلح در خلیج عرض اندام میکنند، لیکن از همان ابتدا جنك را دامن زده و اکنون بطور فزاینده‌ای سعی در سنگین کردن وزنه خود در منطقه دارند و میخواهند در منطقه ای وارد زور‌آزمایی شوند که سابقا در آنجا یك نیروی امپراطوری گستر حاشیه ای تر بودند و این در حالیست که بلوك غرب به رهبری آمریکا سعی مینماید موقعیت خود راتحکیم بخشد. سخنگویان شوروی، بطور عادی متذکر میشوند که جنك خلیج «تنها به امپریالیسم خدمت میکند» -مثل اینکه اینرا خوب میدانند، زیرا آنها یکی از امپریالیستهای عمده اند که جنك خلیج به آنها خدمت می‌کند.

در حالیکه گرباچف در باره صلح در خلیج نغمه سرایی میکند، شوروی یکی از بزرگترین تامین کنندگان اسلحه این قتل عام ارتجاعیست. شوروی تامین کننده عمده اسلحه عراق میباشد و در این رابطه با فرانسه که مقام دوم را داراست فاصله زیادی دارد. بمبهایی که شهرهای ایران را در هم میکوبد، گلوله توپهایی که خط مقدم ایران را از هم میباشد، موشکهایی که نفتکشها را در خلیج غرق میکند -از زمانیکه عراق این مرحله را آغاز کرده ۵۰٪ بیش از ایران نفتکشها را مورد حمله قرار داده است- تمامی این تسلیحات و نیز مابقی آنها از زرادخانه جنگی سوسیال امپریالیسم تهیه میشوند.

البته در این مورد شورویها هیچ انحصاری بر دوروئی و فریب ندارند. در ماه مه ۱۹۸۵ وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد: «آمریکا اجازه ارسال سلاح و مهمات به هیچکدام از دو طرف درگیر جنك نمی‌دهد.» و این در حالی بود که «ایران گیت» در جریان بود و بطور مرتب سلاحهایی به ارزش میلیاردها دلار از طریق اسرائیل، عربستان، چین و دیگر موکلین آمریکا [به کشورهای درگیر -م] سرازیر بود. آمریکا سالهاست که اینطور عمل میکند یعنی از طریق اسرائیل به رژیمهای منفور جهان اسلحه می فرستد و این کار را سالها پیش از آفریقای جنوبی و گواتمالا آغاز کرد.

اما شورویها هم به همین اندازه در هنر تجارت بین المللی اسلحه، استادی کسب کرده اند. برای مثال کره شمالی یکی از تامین کنندگان اصلی اسلحه ایران است که در ۱۹۸۲ بیش از ۴۰٪ سلاحهای ایران را تامین کرد- حالا فکر میکنید چه کسی سلاحهای آنان را تهیه میکند؟! (۱) سوریه هم سلاحهایی برای جمهوری اسلامی فراهم میکند که مارك «ساخت شوروی» بر‌رویشان است. بنا بر این در حالیکه گرباچف و شرکا «امپریالیستها» را به خاطر سود بردن ازحمام خون تقبیح میکنند، این «کبوتران صلح» در تغذیه هر دوطرف جنك با همتاهای خود برابری میکنند. این واقعیت ساده آنچنان خصلت ریاکارانه امپریالیستی آنان را محکوم میکند که هرگز کسی آن را در مطبوعات پر مدعای «گلاسنوست» پیدا نخواهدنمود (دقیقا به مانند حقایق فروش سلاح از سوی غرب، که در نهایت در آخر صفحات «مطبوعات آزاد» غربی درج می‌شود).

با توجه به این مطلب، خواندن مباحث گروههایی مانند «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» بویژه خشم برانگیز است. این گروه در نشریه ماهانه اش به خوانندگان خود اطلاع میدهد که «... کشورهای امپریالیستی کاملا نقش سرمایه داران جنگی را بازی میکنند -فروش سلاح به این یا آن طرف یا به هر دو کشورهای امپریالیستی، بعکس شوروی، غرق در لذت پول درآوردن از قبل نابودی ایران و عراق بدست یکدیگرند...» (۲) زمانیکه واقعیتها متقاعدکننده نیستند وای به حال واقعیتها - این طریقه ایست که «جبهه خلق ...» میخواهد شوروی امپریالیستی را تطهیر کند. ارسال گسترده سلاح از سوی شوروی به کشورهای متخاصم اساساً به خاطر کسب سود از قبل فروش اسلحه نیست. فرد هالیدی مدافع شوروی استدلال میکند که ارسال اسلحه از سوی شوروی متفاوت از غرب است، زیرا محتمع نظامی -صنعتی شوروی در پی کسب سود نیست. هالیدی بعنوان دلیل استدلال مینماید که شوروی احتمالا در معامله اسلحه در خاور‌میانه ضرر کرده است. (۳) بگذار او هر چه میخواهد فکر کند، گرباچف اکنون آشکارتر از همیشه سود رادر مقام فرماندهی اقتصاد شوروی قرار داده است، چنین «دلیلی» تنها استدلال اقتصادی عامیانه او را اثبات میکند. آیا رایگان، این امپریالیست بزرگ، در ارسال اسلحه در ماجرای «ایران‌گیت» تاریال آخر سود آنرا محاسبه کرد؟ با دلایل استراتژیك مطرح بود؟ در مورد ویتنام چطور؟ در آنجا آمریکا میلیاردها دلار صرف جنك بخاطر کشوری کرد که به هیچوجه منبع برجسته مافوق سود درامپراطوریش نبود. خود شورویها محاسبات استراتژیك را مد نظر میگیرند، نه منافع تنك نظرانه اقتصادی را. برای مثال کوبا از نظر اقتصادی سالهاست که یك مورد عاقبت اندیشانه بوده! اما چه اینطور بوده باشد و چه غیر، در هر صورت کوباسودخالص به خزانه های شوروی سرازیر کرده است، نه تنها مستقیماً به تامین و حفظ جای پاها در آنگولا و اتیوپی (جائیکه سربازان دست نشانده اش نومستعمرات شوروی را سر پا نگه میدارند) خدمت کرده، بلکه کلی تر اینکه چهره سوسیالیسم آبروباخته شوروی، بویژه در آمریکای لاتین، آبرو دست وپا کرده است.

را در خلیج فرو برده است

با حتی هزینه جنگ در افغانستان چه میشود؟ مسلماً کسب سود توسط تولیدکنندگان اسلحه، که به رژیمهای ارتجاعی صاحب دلارهای نفتی اسلحه می فروشند، در واقع یك عامل پیش برنده مداوم نظامیگری در منطقه بوده است. اما اجبار اساسی هرگز سود بلاواسطه نبوده است؛ ودر حال حاضر بیش از هر زمان دیگر چنین است.

امروزه، کنترل خاورمیانه و بویژه خود خلیج، برای سلطه بر جهان کلیدی می‌باشد. نفت بخشی از اهمیت پایه ای استراتژیك خلیج بوده است. گرچه غرب با اتخاذ تدابیر جدی تا حدودی موفق گشته وابستگیش را به نفت کاهش دهد، لیکن صدور نفت هنوز هم برای اقتصاد غرب حیاتی است؛ بویژه برای ژاپن که دوسوم نفت خود را از منطقه خلیج تهیه می کند. خلیج فارس صاحب ۵۷ درصد کل ذخایر شناخته شده جهان می باشد، و عمر آنها طولانی تر از نفت دریای شمال، آلاسکا و غیره است.(۴) خط لوله های طویلی که نفت خلیج را به غرب می رساند شریانهای حیاتی بلوك غربند.

اما دو بلوك بر سر تهیه بلاواسطه نفت ستیز نمی کنند. مجادله بر سر نفت تنها بخشی از یك ستیز پویای بزرگتر، بویژه ستیز نظامی است که اکنون بر همه بخشهای دیگر سایه می افکند. خاور میانه دریافت کننده بیش از نیمی از کل سلاحهای صادراتی شوروی و آمریکا در جهان میباشد. از میان ده کشور رنخست دریافت کننده کمکهای خارجی شوروی (به غیراز کشورهای بلوك شوروی) بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۶، هفت کشور، از جمله ترکیه، افغانستان، مصر، الجزایر، ایران،عراق وسوریه، در خاورمیانه قرار دارند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ سه کشور(مصر، سوریه و عراق) بیش از نیمی از کمکهای نظامی شوروی به کشورهای خارج از بلوك شوروی را بخود اختصاص دادند.(۵) در سال ۱۹۸۲-۱۹۷۸ میزان اسلحه ایکه هرکدام از کشورهای سوریه وعراق، یعنی بزرگترین واردکنندگان اسلحه از شوروی، دریافت کردند بیش از مقداریست که تمامی کشورهای پیمان ورشو درمجموع دریافت کردند.(۶) این انبار عظیم تسلیحات دو بلوك در منطقه، آنرا به جعبه باروت تبدیل کرده است و منعکس کننده چگونگی اهمیت حیاتی آن برای دو بلوك امپریالیستی میباشد و در جای خود، استقرار این زرادخانه گسترده، کنترل آنرا برای هردو هر چه بیشتر ناگزیر میسازد. امروز، تار منافعی که بویژه بوسیله این سلاحها به هم بافته شده چنان محکم است که هر گام یکی از امپریالیستها پود تمامی منطقه را تهدید به از هم گسستن میکند و امپریالیستها را مستقیماً رودر روی یکدیگر قرار میدهد.

سلاح رسانی در این ستیز کلیدیست، اما این امر بمعنای سلطه مستقیم امپریالیستی نیست. شورویها بشدت بر کمك نظامی مستقیم متکی هستند، و قابلیت کمتری نسبت به امپریالیستهای غربی در کاربرد سایر ابزار نفوذ در این کشورها دارند.

اما کوششهای آنان شامل تدابیر دیپلماتیك، سیاسی و اقتصادی نیز میشود. برای مثال،آنان اخیراً ازمجاورت خود با ایران برای مذاکره در باره معامله ای استفاده کردند که طبق آن، یك خط لوله و راه آهن از ایران به شوروی کشیده خواهد شد که به ایران اجازه صدور روزانه ۷۰۰ هزار بشکه از ۱٫۷ میلیون بشکه تولیدی روزانه اش را خواهد داد.(۷) چنین تدبیری از اهمیتی فراتر از اهمیت اقتصادی برخوردار است، زیرا این امر به ایران اجازه میدهد صادراتش را به جای استفاده از نفتکشها در خلیج به طریق دیگری انجام دهد و بدین ترتیب توانائی عراق برای ادامه «جنك نفتکشها» را تقلیل دهد و امپریالیستهای غربی رابه صحنه بکشاند. این مسئله امپریالیستهای غربی را مقید میکند زیرا هر چه آنها بیشتر به عراق اجازه حمله به کشتیهای نفتکش ایران میدهند -یکی از ابزارهای اصلی عراق برای خنثی کردن برتری نیروی زمینی ایران - جمهوری اسلامی بیشتر مجبور به روی آوردن به چنین پیوندهای جدید با شوروی میشود.

دیپلماسی شوروی در جستجوی برقراری پیوندهای جدید در منطقه، از جمله با امارات متحده عربی و سایر رژیمهای مرتجع بوده است. شورویها خود را بعنوان یك ابرقدرت سوسیالیستی غیر متخاصم و صلح جو که میتواند صلح و ثبات را برای منطقه به ارمغان آورد، معرفی میکنند. آنها اخیراً پیشنهاد کردند که تمام کشتیهای جنگی خلیج را ترك کنند -پیشنهادی آنقدر بی خطرکه برژنف در ۱۹۸۰ مطرح کرد و چراکه نه؟ قصد اساسی این پیشنهاد این است که سرسیال امپریالیسم شوروی حداقل از نقشی برابر در تعیین سرنوشت منطقه ای برخوردار است که آمریکا و بلوك غرب چندین دهه برآن سلطه داشته اند. طبعتاً این «کبوتران صلح»، این سوسیال امپریالیستها، خارج شدن کلیه ناوگانهای بیگانه از دریای سرخ را مطرح نکرده اند، یعنی جائیکه آنان اخیرا پایگاههای دریایی و نقاط سوق الجیشی در کنار سواحل نومستعمره شان (اتیوپی) و همچنین در عدن (یمن جنوبی) برپاداشته‌اند.

حضور نظامی مستقیم شوروی پشتیبان تلاشهایش برای هر چه عمیقتر چنك انداختن بر بخشهای گوناگون منطقه است. در آبهای خلیج، این حضور نظامی در همان مقیاس امپریالیستهای غربی نیست، با این وجود حضور ۶ کشتی جنگی از اکتبر ۱۹۸۷ در آنجا -ازجمله یك زیر دریایی حامل تسلیحات، سه مین جمع کن،یك کشتی و یك ناوشکن -بهیچوجه ناچیز نیست. آنها سنبل حضور تازه و فزون یافته شورویند، یعنی در تایید آشکار بیانیه های دیپلماتیك شورویها مبنی بر اینکه از این به بعد شوروی در سرنوشت خلیج نقش دارد. بعلاوه آنها بخشی از نیروی بسیار بزرگتر شوروی مشتمل بر ۱۵ تا ۲۰ کشتی هستند که بطور معمول در دریای سرخ و اقیانوس هند

مستقرند. حتی مهمتر آنکه، خلیج فارس مزیت آشکاری برای شورویها دارد. زیرا خلیج در محدوده آتش شورویهااز سرزمین اصلی شوروی و افغانستان قرار دارد. بیش از ۳۰۰ هزار سرباز شوروی در نواحی جنوب شوروی مستقرند و حداقل در یك مورد بخاطر جنب وجوش در منطقه خلیج به حال آماده باش درآمدند. شورویها همچنین دارای موشکهای هسته ای و تعداد بیشماری هواپیما هستند که در کمتر از ۳۰ دقیقه می‌توانند به منطقه خلیج برسند. حضور ۱۰۰،۰۰۰ سرباز شوروی در افغانستان این توانایی را افزایش داده است. این نیروها پس از اشغال افغانستان، فرودگاهها و دیگر تسهیلات نظامی در جنوب افغانستان ساخته اند که هرگونه حضور نظامی شوروی در خلیج را آسان می کند. (۸)

در ژانویه ۱۹۸۶، عبدالفتاح، کسی که «آدم مسکو» خوانده میشد در یمن جنوبی کودتا کرد و رفقای خود را که نیز هوادار شوروی بوده اما همچنان با غرب رابطه داشتند، سرنگون ساخت. این کودتایی قصری به کارگردانی مسکو بود که هدفش تحکیم کنترل شوروی بر یمن(که چیزی بیش از یك پایگاه نظامی بزرگ شوروی نیست)بود.

یمن یکی از فقیرترین کشورهای جهان و دارای جمعیت بسیار اندك است. از نقطه نظر غارتگری امپریالیستی جذابیتی ندارد. اما درمنطقه ایی واقع شده که بویژه امروزه نادیده گرفتن آن غیر ممکن است. یمن در مسیر اصلی دریایی که آسیا و اروپا را از طریق دریای سرخ و کانال سوئز بهم متصل میکند، قرار دارد. دریای عربی بیش از هزار کیلومتر از مرزهای آنرا بخود اختصاص میدهد. این کشور گلوگاه خود دریای سرخ را تحت کنترل دارد و دارای سه جزیره (پیریم، کاماران،سوکوترا) در میان این آبراههاست. شوروی پایگاهی نظامی برای زیر دریائیهای هسته ایش در این جزایر ایجاد کرده است. فرودگاه عدن بگونه ای توسط شورویها توسعه یافته که برای دوران جنك و مواقع اضطراری مناسب باشد. شعاع عملیاتی نیروهای شوروی مستقر در این پایگاهها چنان گسترده است که میتوانند مهمترین پایگاه نظامی آمریکا در جزیره دیگوگارسیا در اقیانوس هند را مورد تهدید قرار دهند.

وامهای شوروی به یمن یك هشتم کل منابع مالی یمن جنوبی راتشکیل میدهند که عمدتا برای تامین این پایگاهها مورد استفاده قرار میگیرند. یك هزار مستشار نظامی شوروی بر نیروهای نظامی یمن جنوبی نظارت دارد و یك هزار مستشار اقتصادی در کشوریکه تنها دو میلیون جمعیت دارد- اقتصاد آنراهدایت می کند- آلمان شرقیها و کوبائیها نیز در این دم و دستگاه امپریالیستی شرکت دارند تا جائیکه نیروهای مسلح یمن جنوبی (که اخیراً تعدادش دو برابر شده) اکنون وارد پیمان ورشو شده و تحت فرماندهی مرکزی پیمان ورشو قرار گرفته و از بوداپست فرمان میگیرد! تمامی اینها به صف آرائی چشمگیر قدرت نظامی ختم می شود،اما هرگونه حرکت نظامی شوروی در ایران با مشکلاتی جدی، بویژه با مقاومت توده های ایرانی، روبرو خواهد بود. غرب اخیراً ترکیه را بمثابه زائده ناتو جهت مقابله باحرکات شورویها شدیداً آماده ساخته است. آمریکا نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری را تحت«فرماندهی مرکزی» برای ورود سریع به منطقه، پرورش داده است. از نظر نظامی سربازانی که در جنوب شوروی مستقرند مجبور خواهند شد گذرگاههای باریك کوههای زاگر س را طی کنند.(۹) آمریکا علناً اعلام نموده در همین‌جاست که جلوی پیشروی شوروی راحتی با استفاده از سلاحهای هسته ای خواهد گرفت. مسلماً چنین حرکتی تهدیدی است برای گسترش جنك هسته ای در عرصه جهانی-جنگی باتمامی دهشت و خرابی بالقوه اش.

فی الواقع تعیین کنندگان استراتژی هر دو بلوك قبلا بطرز خطرناکی تا آستانه برخورد در این منطقه پیش رفته اند. برژنسکی (مشاور امنیت ملی آمریکا) در خاطرات خود از دوره «بحران گروگانگیری» در سال ۱۹۸۰ مینویسد: «در اواخر ماه اوت، اطلاعات هر دم فزاینده ای بدست میاوردیم دال بر اینکه شورویها نیروهای خود را باآرایش مناسب دخالت در ایران، سرمرزهای اینکشور مستقر ساخته بودند.» «بحث جدی مشخصی برسر ارزیابی از این اطلاعات درمورد احتمال دخالت نظامی شوروی درایران» دربین سران حکومتی در گیرشد. «من مطرح کردم که باید صریحا به شورویها گفت که هرگونه اقدام نظامی آنها به یك درگیری مستقیم نظامی باآمریکا منجر خواهد شد. ماسکی (وزیرامورخارجه وقت آمریکا)اینطور مطرح کرد که کنگره فکر نمیکند تامین ۷٪ نفت مورد نیازمان ارزش یك جنك هسته ای را داشته باشد. و براون (وزیر دفاع وقت آمریکا) در مقابل، باقاطعیت سئوال نمود که اگر شورویها به ایران تجاوز کنند و ما کاری نکنیم چه پیش خواهد آمد. آیا ماسکی واقعاً معتقد بود که زیان ما صرفاً به چند درصداز نفت مورد نیازمان محدود میماند؟ ماسکی گزارش داد که مردم آمریکا حتی شاید به از دست رفتن اروپادرقبال رفع خطریك جنك هسته ای راضی باشند. دراینجا من وارد صحبت شدم و از ماسکی پرسیدم که آیا او این نظر را قبول دارد که ازدست دادن خلیج فارس ممکن است به از دست دادن اروپا منجر گردد.... و دراین صورت آیا جلوگیری از دخالت شورویها در ایران برای ما امری حیاتی نیست؟»(۱۰) برژنسکی سعی دارد این تحولات را بر استقرار نیروهای شوروی و تهدید دخالت نظامیش درایران، تصویر کند. آمریکا هم در واقع طرحهای خود را داشت. یکی از آگاهان پنتاگون گزارش داد که شورویها در جریان طرح آمریکا برای دخالت نظامی در ایران قرارگرفتند، «ارزیابی ك.گ.ب.این بود که آمریکا خود را برای اقدام نظامی آماده میساخت، و شورویها میبایست در یك جدال رویارو وارد میشدند.» (۱۱) یك ناظر دیگر تایید میکند که شورویها از مداخله بس مهم نظامی آمریکا طی «بحران گروگانگیری» هراس داشتند. هنگامیکه تهدیدات آمریکا درآوریل ۱۹۸۰-درست پیش از عملیات ناموفق[طبس -م] برای نجات گروگانها- به اوج خود رسید، شورویها ۵۰ هزار نفر از نیروهایشان را بعنوان اخطار علیه مداخله مستقیم آمریکا، به مرزهای ایران گسیل داشتند.(۱۲) همین ناظر گزارش میدهد که پنتاگون طرحهایی برای استفاده از سلاحهای هسته ای در صورت اشغال ایران توسط شوروی تدوین کرده بود.(۱۳)

آنچه که در اینجا روشن میشود عبارتست از دل مشغولی هردو بلوك امپریالیستی درطرحریزی برای مداخله مهم و مستقیم نظامی در ایران در صورت مواجهه با هر گام مهم و مستقیم از سوی طرف مقابل. مسلما شورویها از طرحهای آمریکا برای مداخله و یا طرحهایش جهت مقابله با مداخله شوروی مطلع بوده و یا برایشان قابل پیش بینی بود. اما هیچگاه از آماده شدن درسطی که میتوانست باعث برخورد دو کشور شود، تردیدی بخود راه نمیدادند. در حقیقت، دکترین نظامی شورویها هیچ فاصله ای میان جنك محدود و هسته ای قائل نیست. همانگونه که دکترین نظامی شوروی ها مطرح میکند: «هیچ مانع محکم و یاغیر قابل عبوری میان یك جنك محدود و یك جنك جهانی وجود ندارد. هر ماجراجویی منطقه‌ای ... از سوی امپریالیستها ... خطر گسترش یافتن به یك جنك جهانی را باخود بهمراه دارد.»(۱۴) (طبیعتاً این نکته، «ماجراجویی منطقه ای» خود شوروی در افغانستان را در برنمیگیرد!)

شورویها خود را بمثابه ابرقدرت تضمین کننده صلح و ثبات، وانمود میکنند. آنها نهایت استفاده از نقاط ضعف آمریکا و عدم توانایی آمریکا در جلوگیری از سقوط شاه را کرده اند. سقوط شاه کابوس مرگ شیخهای رنگارنك و سایر مرتجعین منطقه بوده است.

اما سابقه خود سوسیال امپریالیستها نیز بی دغدغه نبوده است. آنها تا چه حد ثبات افغانستان را تامین کرده اند؟ کسانیکه جنگ وحشیانه و سرکوبگرانه ای را جهت تضمین سلطه امپریالیستی خویش براین کشور به پیش میبرند، نمیتوانند از صلح سخن بگویند.(۱۵)

شوروی، اساسا با هدف ارتقا موقعییت تاکتیکیش برای زمان حال و نشستن در انتظار رسیدن شرایط پر دردسر برای آمریکا و یا همپالگیهای اصلیش در منطقه،چنگالهای خود را جهت به چنگ آوردن حداکثر پیشرویها برای تحکیم موقعیت کلیش در خلیج، بکارانداخته است. پایه ای مادی برای این امید وجود دارد: موقعیت بسیاری از دولتهای سرسپرده آمریکا [درمنطقه -م] در حال تحلیل رفتن است. شیعیان و سنی های کویت بجان هم افتاده اند؛ رژیم عربستان سعودی که از بیشترین اهمیت برای غرب برخورداراست بر انبار باروت نشسته است؛ نفوذ آمریکا در عراق، که نسبتاً تازه است، تحکیم نیافته و رژیم اینکشور در هر صورت در موقعیت شکننده ای قرار دارد.

در ایران نیز، گذشت زمان فرصت در اختیارشورویها قرار میدهد. هیچ تضمینی برای این امر وجود ندارد که مانورهای آمریکا در ایران، که بسیار بر ارتباطات کانگسترماّبانه متکی است، بسادگی قابل کنترل باشند. توده های ایران نیرویی هستند که مطمئناً -یکبار دیگر- پوزه آمریکا را بخاك خواهند مالید. هنگامیکه رژیم اسلامی مورد تهدید واقع شود و آتشفشان دهان باز کند -آنهم در این زمانکه آمریکا فضای مانور چندانی در ایران، درمقایسه با زمان سرنگونی شاه، ندارد- شورویها ممکن است بعنوان ناجیان «ثبات»، وشاید در واکنش نسبت به «درخواست» نیروهای ایرانی هوادار شوروی، وارد ایران شوند.

اگر چه سوسیال امپریالیستها احتمالا مشتاقانه خواب بهره برداری از شرایط برهم خوردن اوضاع منطقه را می بینند، اما هیچ تضمینی موجود نیست که آنها بتوانند اوضاع را در دست بگیرند ویا حتی اصلا فایده ای ببرند. امپریالیستها با دمیدن بر کوره آتش آدم سوزی که اکنون هفت سال است منطقه را دربر گرفته، اوضاعی را باعث شده اند که دولتهای منطقه هردم بیش از پیش مورد تنفر و انزجار مردم جنگ زده شان قرارمیگیرند، جناح بندیهای درونیشان آنها را بیشتر شکننده میسازد و منابع داخلیشان در حال تحلیل رفتن است. رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا اعلام کرده که «خطر سقوط احتمالی عراق بیش از آنچیزیست که بنظر میرسد...» در حالیکه سوسیال امپریالیستها بر این اصرار دارند که «جنگ صرفادر خدمت امپریالیسم است»، امپریالیستهای آمریکایی هشدار میدهند که «مخاطرات آمریکا در خلیج مطمئنا روبه افزایشند.»(۱۶) در حالیکه هر کدام به خطر پیشرویهای دیگری اشاره دارد،شبح دیگری، شبح خیزشهای توده ای، نیز وجود دارد که تحلیلگران هر دوبلوك امپریالیستی را هراسان ساخته و برای خاتمه دادن به جنگ خلیج بر هر دو فشار وارد میاورد -البته بشرطی که منافعشان محفوظ بماند.

پس شورویها نیز، در حالیکه انتظار دارند شورش نظم در خلیج تحت نفوذ غرب در اینزمان را برهم زند، در پی حفظ منافع امپریالیستی خویش در منطقه اند. تنها آن برهم خوردن نظم رامیپذیرند که تحت کنترل آنها در آید. شورویهااخیرا سعی کردند تا طرح صلح خودرا، همچون قرارداد صلح میان هندو پاکستان درسال ۱۹۷۰، حابیندازند. مخاطرات در اینزمان در سطح عالیتری قرار دارند - بدین جهت آنها تا کنون در این امر ناموفق بوده اند. نکته اصلی طرح که شورویها در پی آن بودند، عبارت بود از تحمیل خود بعنوان ضامن نظم در منطقه خلیج و در نتیجه یافتن دست برتر نسبت به بلوك غرب. امپریالیستهای غربی بلافاصله آنرا به این بهانه که «روند صلح سازمان ملل»- که البته خود امپریالیستهای غربی در تلاش زیر نفوذ در آوردنش هستند- را نادیده میگیرد، تقبیح کردند. یکبار دیگر مشخص میشود که برای هر دو بلوك، تنها صلحی قابل حصول است که منافع امپریالیستیشان را تامین نماید.

پاورقیها

۱) جنگ ایران و عراق، رالف کینگ

۲) فلسطین دمکراتیك، ژوئیه ۱۹۸۷، ص۲۸

۳) تهدید از جانب شرق؟ سیاست شوروی از افغانستان و ایران گرفته تا شاخ آفریقا، فردهالیدی (انتشارات پلیکان،لندن،۱۹۸۱) ص۴۶

۴) اکونومیست، ۱۸ اوت ۱۹۸۷

۵) فرد هالیدی، همانجا،ص۴۵

۶) نقل و انتقالات تسلیحاتی شوروی، انستیتوی مطالعات استراتژیك، ص۱۸۷

۷) میدل ایست انترنشنال،۱۲سپتامبر ۱۹۸۷

۸) انترنشنال هرالدتریبون،۲۷ اوت ۱۹۸۷

۹) شوروی و ایران انقلابی، الف. یودفات،ص۱۴۶

۱۰) کارگر انقلابی (انتشارات حزب کمونیست انقلابی آمریکا،شیکاگو)، به نقل از«قدرت و اصول»، برژنسکی

۱۱) به نقل از کارگر انقلابی، شماره دهم اوت ۱۹۸۷

۱۲) دیلیپ هیرو، ایران تحت حاکمیت آیت الله ها(انتشارات روتلج و کیگان پل،لندن ،۱۹۸۵) ص۲۸۵

۱۳) دیلیپ هیرو ،همانجا ،ص۳۲۶

۱۴) میلوویدوف و کوزلوف، میراث فلسفی (مسکو)

۱۵) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حضور شورویها در افغانستان رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۹، کمونیستهای افغانی اعمال شوروی را افشامیکنند.

۱۶) گزارش کمیته روابط خارجی سنا، به نقل از کارگر انقلابی، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷.

★

توضیح و پوزش

غلطنامه شماره گذشته جهانی برای فتح

صفحه۴۷ سطر آخر و سطور آغازین صفحه۴۸:

رقمهای اقتصادی کورباچف تنها تاحدگسترش وتشدید مکانیزمهای جاافتاده و دیرینه سرمایه داری شوروی میتواندبه پیش رود. ایسن یعنی تقویت نقش مرکزی سودبمثابه هدف تولید. (یکی از سرمقالات اخیر روزنامهٔ پراودا،سود رابعنوان "عاملی قدرتمندکه بنفع سوسیالیسم کار میکند" ستوده است!)؛این یعنی...

صفحه۴۹،ستون سوم - کلمه "فرانخواند" باید به "فراخواند" تغییر یابد.

صفحه۴۹،سطر سوم از پاراگراف دوم:

مسئله کلاسنوست اینست که پایهٔ اجتماعی سوسیال امپریالیستها، شوروعلاقهٔ تهاجمی تری نسبت به سیاستهای ارتجاعی از خود بروز دهند تا بتوان آنان را بمثابه "صدای خلق شوروی" بنمایش گذارد.

صفحه۵۱،ابتدای ستون اول:

امامشکل واقعی در "محدودبودن" یا "بحدکافی گسترش نیافتن" کلاسنوست نیست. محدودیتهای کلاسنوست ومضمون آن، اجزاءیك بدنهٔ واحدند. این سیاست بنفع و توسط بورژوازی شوروی ساخته وپرداخته شده است. طلب "گسترش" کلاسنوست از بورژوازی شوروی بدین معنامت که انگارحکام شوروی دچارمحاسبهٔ غلط شده و بجای کمك به تبلیغ دیدگاههائی که امپریالیسم شوروی رابرسر امورمهم افشا میکند، "فقط" به اشاعهٔ دیدگاههای امپریالیستی اجازه داده اند. حال آنکه نکتهٔ اصلی این سیاست، تبلیغ ارزشهای ارتجاعیست. اینطور نیست که "دروازهای گشوده شده" و با کشایش بیشترش فعالیت ترقیخواهانهٔ بیشتری میتواند براه افتد.

سقوط سروان سانکارا، یا

چگونه بدون توده‌ها نمی‌توان انقلاب کرد

توماس سانکارا، رهبر «انقلاب» بورکینا فاسو، با سینه ای سوراخ شده از گلوله و کلاشینکفش که چند گام دورتر از خودش در میان گردو غبار «اواگادوگو» برزمین افتاده بود، طی کودتایی درون قصری در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۷ به خاك وخون کشیده شد. جسد چندین تن از همقطاران و مشاوران نظامیش نیز در کنار او به چشم میخوردند. سربازان گوش به فرمان وزرای رقیب سانکارا در «شورای ملی انقلاب» (شورای حاکم تحت ریاست سانکارا) باعجله اجساد را درون جیپ انداخته و شب در گوری دسته جمعی که با عجله کنده شده بود افکندندو به رویشان خاك ریختند.

با مرگ توماس سانکارا، «تجربه»ای دیگر در انجام اصلاحات رادیکال که امیدواری بسیاری را در افریقا و سایر نقاط باعث شده بود، به خاك سپرده شد. بورکینا فاسو جدیدترین تلاش در دستیابی به یك «راه مستقل» برای رهائی ملی بدون دست زدن به جنك انقلابی توده ای، بدون داشتن رهبری یك حزب سیاسی پرولتری راستین و بدون علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بود. کودتا، نقد خونین نمایشنامه ای بود که پایانش همچون تراژدیهای یونان ناشی از شکل نمایشی آن بود.

سانکارا به هیچوجه یك کمونیست انقلابی نبود و غالباً هم تظاهر به چنین چیزی نمیکرد. اما ظاهر مبارزه جو و ضد امپریالیستیش، اتکابنفس، و «هیبت» نظامی و چه گوارائیش و مهمتر از همه، تلاش فوق العاده اش جهت «انقلابی کردن» یکی از فقیرترین کشورهای جهان، الهامبخش بسیاری از جوانان و روشنفکران آفریقایی گشت که بدقت نوآوریهای او را مورد تقلید قرارمیدادند ومرگ او موضوع مورد مناظره وبروز سئوالاتی گردید: او چه نوع انقلابی را رهبری میکرد، آیا راه او میتوانست آفریقا را رهاسازد؟

بورکینافاسو (که سابقاً ولتای علیا نامیده میشد) کشوریست که بدریا راه ندارد ومرز شمالیش بمسافت سه هزار کیلومتر از ساحل (ناحیه ای نیمه خشك درحاشیه جنوبی بیابان صحرا) را دربر میگیرد. این کشور در محل تلاقی راههائی قرار گرفته که بدرون آفریقای مستعمراتی کشیده میشدند. فتح مستعمراتی ولتای علیا بدوره حاکمیت ترور در سال۱۸۹۵ باز میگردد که طی آن یك فرمانده دریائی فرانسوی در فتح فلات مرکزی، انسانها و حیوانات را قتل عام کرد و از کشته روستائیان پشته ساخت. مرز این کشور، در جهت گسترش امپراتوری فرانسه در آفریقای غربی، تا سال ۱۹۴۷ مرتباً دستخوش تغییر میگردید. اکثریت سکنه اینکشور روستائی، گله دار و دهقانان کشتکار هستند. اقتصادی که هرگز توسعه نیافت، ابتدا توسط غارت مستعمراتی معوج شده و دچار رکود گردید و سپس دستخوش خشکسالی و قحطی شد و باعث سرازیر شدن «کمکهای» خارجی امپریالیستهای غربی و نمایندگان انگلیسان نظیر IMF، بانك بین المللی پول، FAO، EEC، سپاه صلح آمریکا و غیره گشت.

سکنه عمدتاً مسلمان بوده و مشتمل بر اقلیتهای قومی زیادی هستند که به بیش از ۶۰ زبان و لهجه صحبت میکنند. ۹۰٪ از جمعیت ۸ میلیونی در مناطق روستائی زندگی میکنند که کاملا تحت سلطه «اواگادوگو» (پایتخت) هستند. سکنه شهری شامل طبقه کارگر جدید و کوچك، تعداد نسبتاً زیادی کارکنان دولتی از بوروکراتهای عالیرتبه گرفته تا نگهبانان دون پایه، پرسنل ارتش، پیشه وران، کارکنان کنسرنهای فرانسوی و یك قشر کوچك اما آزمند تجار، میشود. شهر، ساخته دست امپریالیستها و تحلیل برنده رمق کشور است.

در واقع، فرانسه در سال ۱۹۳۲ ولتای علیا را به مستعمره ساحلی بسیار ثروتمندتر در مرز جنوبی آن (ساحل عاج) بطور رسمی ملحق ساخت وبه این کشور بعنوان نیروی ذخیره عظیم کار جهت اشتغال در مزارع و کشتزارهای ساحل عاج رسمیت بخشید. امروزه نیز، ۲ میلیون بورکینائی در ساحل عاج بکار اشتغال دارند و با تبدیل مداوم بخش بیشتری از کشور به صحرای لم یزرع، مهاجرت بسوی جنوب ادامه دارد.

از سال ۱۹۵۳ فرانسه «خودگردانی» ولتای علیا را مجدداً اعلام داشت و متعاقب آن در سال ۱۹۶۰ به مشتی بورژوا- کمپرادور استقلال رسمی داد و به حضور خود تحت پوشش حاکمیت نظامیان فاسد و وفاداری که



یکدیگر را مرتبا طی کودتاهائی، گاهی نیز با حمایت اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی سرنگون میساختند، ادامه داد «پایان حاکمیت از نظر سیاسی رادیکال سانکارا بهمین شیوه، جای شگفتی نداشت. مهمتر از همه اینکه، همان ابزاری که سانکارا را به قدرت رساند. و ماهیت آن دستگاه دولتی که وی در اختیار گرفت، دلیل اساسی این امر است که سانکارا نمیتوانست انقلابی کامل را رهبری کند.

کسب قدرت سیاسی از بالا: گروه افسران چپ گرا

سانکارا انقلاب خود را «انقلاب دمکراتیك خلق» نامید که هدفش «تفویض قدرت» به خلق بود. فی الواقع این نکته بخش اعظم مسئله رادر خود فشرده دارد: قدرت سیاسی هرگز از پایین یعنی از طریق جنك خلق حاصل نشد. بلکه، هنگامی که یك افسر (دکتر ارتش) به نام ژان - باپتیست کوئدوروگو درنوامبر ۱۹۸۲ ریاست جمهوری را با همکاری افسران چپ گرا واتحادیه های صنفی بدست آورد، سروان سانکارای جوان و رادیکال که رهبر الهامبخش جناح ناسیونالیست و ضداستعمار ارتش شناخته شده بود، خود را درمقام نخست وزیری یافت. سانکارا در آوریل ۱۹۸۳ قذافی رئیس جمهور لیبی را به پایتخت دعوت نمود. سانکارا اندك زمانی پس از ورود یك مقام عالیرتبهٔ فرانسوی (کارشناس امور آفریقا) که نگران ائتلاف دیپلماتیك دو کشور بود، دستگیر گردید.(۱) جوانان در پایتخت تظاهرات کردند و نظامیان چپ گرا و دولت سانکارا در کمپ کماندویی شهر پو در جنوب بورکینا جمع شده و برنامه شورش برای ابقای او را طرح ریزی کردند.

در اوت ۱۹۸۳ ستون وزرای آینده وارد پایتخت شده، دولت را در دست گرفته و اعلام «انقلاب» کردند. این کودتای «دست چپی» بر خط نظامی کاملا بورژوایی، یعنی تاکتیك برهم زدن ائتلاف موقتاً متزلزل جناح راست و نیروهای «میانه رو» درون ارتش نومستعمراتی استوار بود. در بهترین حالت اینکار، تلاشی بیش نبود. آنها برای حفظ

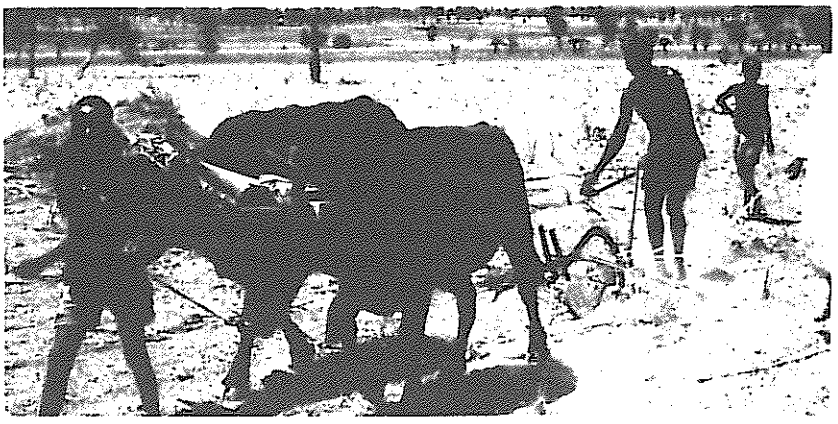

قدرت، محتاج تلاشهای عجولانه جهت تحکیم پایه اجتماعی خود در شهر از میان سازمانهای چپ رادیکال بودند؛ این سازمانها در بین بخشهای خرده بورژوای شهری بویژه در آموزش و پرورش و درمیان کارکنان خدمات عمومی -کارمندان، معلمین و غیره- نفوذ داشتند. سانکارا این مسئله را بطور ضمنی ابرازداشت: «بدون آنها ما نمیتوانستیم پیروز شویم. آنها توده ها را برای ما آماده ساختند.» ودر کمال تعجب: «حمایت عمده از ما، از سوی کارگران سازمانیافته بود» (منظور وی بدون شك اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی در پایتخت بود!). (۲)

علیرغم سمپاتیش نسبت به وضعیت دهقانان و علیرغم تمایلات واقعیش در جهت بهبود بخشیدن به شرایط زیست آنها، سانکارا بر آنها تکیه ننمود و آنها هرگز به پایه اجتماعی او بدل نشدند. درهوش، جهانبینی و خط مشی وی بر جهانبینی و خط مشی خرده بورژوازی شهری انطباق یافت و از همان ابتدا جهانبینی و خط مشی ای بود که نمیتوانست اکثریت عظیم توده های زحمتکش بورکینا فاسو را رها سازد.

این صحت دارد که سانکارا از محبوبیتی چند برخورداربود و توده ها -اگر چه عمدتاً بصورت تماشاچی- عموماً با او مخالفت نکردند. او مطمئن بود که با گذشت زمان میتواند آنها را بسوی انقلاب خود جلب نماید.

ودررابطه با مسئله غامض مقابله با میراث نومستعمراتی ارتش، سانکارا چنین فکر میکرد که میتواند آنرا از طریق «آموزش سیاسی» به ارتش خلق تبدیل نماید. «ما میخواهیم که ارتش درخلق ممزوج شود.»

اگر چه سانکارا رهبری خود را «نمایندگی دمکراتیك خلق» میدید، در عالم واقعیت، مبارزه بر سر قدرت سیاسی درون «شورای ملی انقلاب» جریان داشت. در «شورای ملی انقلاب» هر کدام از عمده جریانات چپ نمایندگی داشته و رهبران نظامی -یعنی سانکارا، بلیزه کومپائوره، ژان باپتیست لینگانی، و هنری زونگو- از آن به عنوان وسیله ای جهت حل و فصل مشاجرات سیاسی و سرهم بندی یك «اتحاد» استفاده میکردند که به کمك آن بتوانند عمل کنند و برنامه



اصلاحات خود را به پیش برند.
در حقیقت، اگر قرار بود، که به سانکارا و دوستان رادیکال نظامیش بر اساس مقاصد و ایده های خودشان نمره داده شود، هیچکدام مردود نمیشدند. او میخواست به توده های دهقان کمك کند، سنگینی وزنهٔ ملوك الطوایفی درنواحی روستایی را از میان بردارد، فساد درون مقامات دولتی را ریشه کن ساخته و وضعیت کارکنان تولیدی و خدماتی شهری رابهبود بخشد، زنان را با مردان برابر ساخته و از بار آنان بکاهد، علاوه بر اینکه میخواست به هدف دو وعده غذا در روز و تامین آب مو رد نیاز خانوادگی دهقان متوسط دست یابد: او مایل بود که برای ساختمان اقتصادی کشور بر «خودمان» و نه بر استعمارگران و امپریالیستها اتکانماید.او امیدوار بود که فرهنك آفریقایی را توسعه دهد وبه ائتلاف قدرتمند با سایردول مترقی آفریقا دست یابد. او میخواست حقیقت مستقل بماند، او علیه هرگونه هژمونیسم یا سلطه اجنبی بود و مدعی بود با «کلیه خلقهای جهان که حاضرند در مبارزه مان علیه بیعدالتی و استبداد بما یاری رسانند»، اشتراك منافع دارد.

اتکا بر خرده بورژوازی

شکل سیاسی اساسی در درك سانکارا از انقلاب ،ناشی از ناتوانی وی در استفاده از تحلیلی طبقاتی صحیح و قبول تنها ایدئولوژیی که میتواند ستمدیدگان را رها سازد، -یعنی ایدئولوژی پرولتری و علم مارکسیسم- لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بود. اگر چه او می گفت که متاثر از برخی جوانب مارکسیسم- لنینیسم است، اما فی الواقع برخی ایده هایی از آن را که بر بینش طبقاتی خرده بورژوایی رادیکالیزه شده اش (ایده های افسران دون پایه ناراضی در ارتش نومستعمراتی) منطبق بودندرا به قرض میگرفت و آنهارا بطور التقاطی باسایر ایده های پان آفریقایی و ناسیونالیسم کهن و مفلوك، پیوند می زد.

«سیاست مبرا از ایدئولوژی نیست، ایدئولوژی برای ما روشنایی بخش و راهگشای تحلیل از مسائل است که به ما امکان تشخیص واقعیات جامعه را میدهد..... تشخص انسانی ایدئولوژی ماست». او به هیچ راه دیگری بجزراه بورکینایی، که در پی ایجادش بود،معتقد نبود: «این عملکرد همیشگی اروسانتریسم است که پیوسته در پی ساختن پدران معنوی برای رهبران جهان سوم است .... چرا میخواهید بهر قیمت که شده مارا در یك بخش ایدئولوژیك قرار دهید و طبقه بندی کنید؟ ..... تنها با پشت کردن به کلیه الگوهایی که مدعیان دروغین طی بیست سال بما عرضه داشتند، رستگاری نصیب ما میشود.... ما آنچه را که پویا و دارای خلاقیت است، بعاریت میگیریم».

سانکارا برای عامه پسند کردن الگوی بورکینایی خود، صلای نبرد رااز کوبایی ها بعاریت گرفت: «یا مرگ یا وطن! ما پیروز خواهیم شد!» کلنك و تفنك را بعنوان سنبل ملی از آلبانیایی ها بعاریت گرفت. او «کمیته های دفاع از انقلاب» خود را به تقلید از غنایی ها (که بنوبه خود از کوبایی ها قرض گرفته بودند) طرحریزی نمود.بیش ازهمه،او ترکیبی از رویزیونیسم مدرن از شوروی ها و بخش وسیعی از«سوسیالیسم» آفریقایی شکست خورده که رویزیونیستهای روسی مشوقش بوده اند را گرفت،و برخی از نکات و سیاستهایی که مائو تسه دون برای انقلاب در کشورهای مستعمره مطرح نموده است را بدان اضافه کرد.(متاسفانه نه دیدگاه علمی مائو تسه دون ویا پافشاری او درمورد ضرورت دست زدن به جنك انقلابی علیه امپریالیسم و وابستگانش را).

ترکیب شله غلمکار دیدگاههای سیاسی سانکارا را میتوان به چندین روند در حال رقابت و گرایشاتی که در صحنه سیاسی اپوزیسیون در اواگادوگو و پاریس عمل میکنند، تجزیه نمود. طیف سیاسی «چپگرا» دربرگیرنده اینهاست: در ارتش ، یك گروه افسران «مترقی» در درون ارتش نومستعمراتی (که توسط فرانسه و مراکش ساخته شده) بنام ROC (تجمع مجدد افسران کمونیست) که شدیداً به تشکلات سیاسی روشنفکران وابسته بود؛ این تشکلات سیاسی از این قرارند: «حزب استقلال آفریقا» که هوادار رویزیونیستهای شوروی بوده و پایه آنرا کادرهای اداری تشکیل میدهند و نیروی هدایت کننده یك تشکل توده ای بنام لیپاد («اتحادیه میهنی برای توسعه») است؛ رویزیونیستهای «هواداران چین» (رویزیونیستهای هوادار دن سیائوپین) بنام «اتحادیه مبارزات کمونیستی - بازسازی شده» که درسطح دانشگاهها پایه داشت؛ باضافه «حزب کمونیست انقلابی ولتا» هوادار آلبانی که اتحادیه عمومی دانشجویان و پنج اتحادیه صنفی [کارکنان خدمات عمومی] دیگر را هدایت میکند؛ قوی ترین تجمع اتحادیه های صنفی بنام "کنفدراسیون اتحادیه ای ولتا" ،و سایر محافل مارکسیستی و ترتسکیستی . مناسب وزارتخانه ای درمیان این نیروهای چپ (بجز هواداران آلبانی که در اپوزیسیون بودند تا اینکه آلبانی ازسانکارا حمایت کردو از آنها نیز خواست که چنین کنند) توزیع شده بود.

در حالیکه مناظره در درون دولت و محافل چپ جریان داشت، مشکل اصلی کماکان پابرجا بود، یعنی امپریالیستها اصلا از بورکینا فاسو بیرون رانده نشده بودند واینکه انقلاب سانکارا از همان آغاز بگونه ای آغاز شده واز بالاتکوین یافته بودکه (علیرغم ادعا و بیاناتشان) نه میتوانست بر مبارزهٔ آگاهانه تودههای مردم متکی باشد ونه متکی شدو قادر نبود که یك برنامه حقیقتاً انقلابی برپایهٔمنافع طبقاتی آنها ارائه دهد - برنامه ای که نه صرفاً وعده دهد بلکه عملا انقلاب دمکراتیك نوین را برای درهم شکستن زنجیرهای نومستعمراتی و نیمه فئودالی به جریان بیندازدو شرایط لازم برای گذار به مرحله انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی رافراهم نماید. تنها این پروسه میتواند مناسبات معوج و عقب مانده تولیدی را به مناسبات غیر استثماری تبدیل کرده وپتانسیل دهقانان و سایر تودههای انقلابی را بطور کامل رهاسازد.

برنامه سانکارا

محفل حاکمه نظامی سانکارادر اکتبر ۱۹۸۳ «بیانیه سمتگیری سیاسی» را منتشر نمود که ترکیبی از عقاید ناسیونالیستی، پان آفریقایی و سوسیالیستی مبلغ یك رفرم بود.

سانکارا ازهمان ابتدادر مخمصه گیر کرده بود: تقریباً منحصراً بخشهای شهری جمعیت که دارای موقعیت مرفه تر نسبت به دهقانان بودند، از «انقلاب» حمایت میکردند؛ و درعین حال واضح بودکه برنامه اصلاحی سانکارا نمی توانست بدون آنکه حداقل فشار فوق العادهٔ ناشی ازهزینه های دولتی (بویژه حقوق کارکنان دولت که تا سال ۱۹۸۳ بیشتر از ۷۵٪ بودجه را بخود اختصاص میداد) راز میان بردارد، بمرحله اجرا درآید.

سانکارا مبارزه ای را علیه فساد آغاز نمود و متخلفین را جریمه کرده وآنها رادر دادگاههای خلق به محاکمه کشید. او حقوقهای دولتی را بمیزان ۲۰٪ تا ۳۰٪ کاهش داد، از اجاره خانه ها، وامهای بانکی،و سرمایه گذاریهای سودآور کناری کاست،مالیتهای («اعانه های») سنگین وضع کرد (منجمله اخذ حقوق ماه دوازدهم) وکارکنان دولت رابطور دوره ای برای کار درپروژه های دولتی و «مبارزه باگرایشات خرده بوژوائی» به کار فیزیکی واداشت. کارکنان دولت میبایست لباسهای تهیه شده از پنبه محصول خود کشور بپوشند و اجازه نداشتند میوه و سبزیجات وارداتی بخورند. خود سانکارا هم برای اینکه سرمشق قرار بگیرد، تمام دارائی خود را دربرابر «هیئت

مبارزه با تقلبکاری» اعلام داشت، حقوق اندك گرفت و دستور داد تمام مرسدس بنزهای دولت با اتوموبیلهای رنو معمولی تعویض گردند.

سایر رفرمها عبارت بودند از خانه سازی، برنامه واکسیناسیون توده ای (به نام «شیوه کماندوئی») که طی آن سه میلیون کودك طی مدت ۱۵ روز در برابر امراض کشنده معمول واکسینه شدند، وکارزارهای سواد آموزی توده ای به تقلیداز مدلهای نیکاراگوئه و کوبا براه افتادند. او زنان را به درون دولت وارد کرد و پیشنهادات فراوانی جهت مبارزه با ستم اجتماعی بر آنها ارائه داد: منجمله برانداختن ازدواج اجباری، پشت قباله، فروش دختران جوان، چند همسری، بریدن بخش بیرونی آلت تناسلی زنان، مردان برای درهم شکسته شدن سنن کهن و ستمگرانه، مجبور بودند هفته ای یکبار برای خرید به بازار بروند. سانکارا جهت مقابله با لم یزرع شدن زمینهای مناطق روستایی، کارزارکشت نهال را براه انداخت، بدین ترتیب که هرگونه مراسمی در رابطه با تولد، ازدواج یا مرگ میبایست بهمراه نهالکاری انجام گیرد. همچنین، کارزارهایی را جهت مقابله با آتش سوزیهای گسترده، تشویق پرورش دام، و کانالیزه کردن آب رودخانه ولتا جهت آبرسانی و نیروی برق، تشویق نمود.

ارتش بازسازی شد، عناصر راستگرای سابق تسویه و اخراج گشتند، و از تعدادافسران در رده رهبری کاسته شد. تعداد هشت هزار سرباز موجود به «فعالیتهای عمرانی» در کشاورزی و غیره واداشته شدند. سانکارا، در نخستین سالگرد «انقلاب» ۱۹۸۴، نام کشور را به بورکینا (کلمه ای موره ای بمعنای انسان آزاد) فاسو (واژه ای دیورائی بمعنای سرزمین) تغییر داد: «سرزمین انسانهای درستکار».

امااین تدابیر، صرفاً کمی و بطور نسبی اقداماتی اندك بودند که مناسبات بنیادین انگلی موجود میان دستگاه دولت و مردم و میان پایتخت و مناطق روستایی را دست نخورده باقی گذاشت، تنها نتیجه ای که این اقدامات ببار آوردند ناراضی کردن همان اقشاری بود که رژیم بر آنها متکی بود.

کشاورزی نیمه فئودالی واعوجاج یافته توسط امپریالیسم

بیش از ۹۰٪ جمعیت فعال بورکینایی دهقانان بخش کشاورزی بودند- دامداران و کشتکاران. کشاورزی بورکینا بسیار ابتدایی و عقب افتاده است، بخش اعظم زمینهای زراعی، بجز نواحی جنوبی کشور ،صرفابرای رفع حوائج مکفی بوده و نسبتاً غیر حاصلخیز و مشکل برای کشت است.ابزارها و متدهای ابتدائی کشت، منجمله کشت متمادی، مسئله چادر نشینی، و مشکل عدم وجود کود مکفی، همه دست به دست هم داده باعث برداشت محصول اندك شده اند. غله برداشت شده از هر هکتار صرفاً ۵۴۰ کیلو گرم است - با۴۸۸۳ کیلو گرم از هر هکتار در فرانسه مقایسه کنید! (٤) شرایط سخت و فرساینده آب و هوائی ، مثل ۳۰٪ کاهش در میزان بارندگی طی بیست سال گذشته، نیز بر همه اینها افزوده گشته است.

تحت شرایط نیمه لم یزرع «ساحل» که درطول مناطق شمالی کشیده میشود، و بهمراه مسئله عمومیت یافته از بین رفتن جنگلها، بیرمق شدن خاك، اضمحلال و دوره- ای کشت نشدن کشتزارها، علاوه بر کمبود شدید آب و فقدان آبیاری گسترده است که بیابانها گسترش میبابند. بررسی های بیشماری نشان داده اند که «گسترش بیابانها» نه امر خدایی است و نه صرفاً نتیجه بد اقبالی آب وهواست، بلکه کار انسانهاست و بمیزان بسیاری به مناسبات امپریالیستی مرتبط میگردد.

اگرچه برخی نواحی ،مثل کمربند تولید گندم در حوالی دوگو در غرب، ظرفیت تولید بیشتر خود را نشان داده اند، اما فقدان وجود راه و سردخانه باضافه اقتصادی که برای صدورتولید میکند برخی از کشاورزان رابیشتر به سوی کشت پنبه و محصولات خراب نشدنی رانده است. سرمایه گذاریها صرفا در کشت پنبه ، که توسط استعمارگران در نواحی جنوبی انکشاف یافته بود، انجام میگیرند. کشت پنبه سهم بسیاری از داده ها و متخصصین را به خود اختصاص داده است.

محصولات کشاورزی، عمدتاً پنبه وگوشت باضافه کره بادام ، بادام زمینی، میوه جات و سبزیجات خارج از فصل، ۹۰٪ از صادرات را در بر میگیرند که بیشتر به کشورهای همسایه و فرانسه صادرمیشود. درآمد سرانه چیزی بیش از ۲۰۰ دلار است. کشت مابقی غلات عمدتاً برای مصرف مستقیم و مبادله و فروش درسطح بازار محلی است که غالباً به «لطف» طبقه تجار استثمارگری انجام میشود که غلات را میخرد و آنها را خارج از فصل به قیمت گزاف میفروشد. جو، ذرت خوشه ای، و ذرت غلات مورد استفاده عموم هستند. زنان با تولید وفروش برخی محصولات خانگی مثل کرهkarite برای روغن وصابون، و آبجوی محلی بنام دولو، این امکان را میبابندکه بعضی مواد مورد لزوم خود را تهیه کرده و یا وسایل کارشان را تعمیر کنند و یا اگر بچه مدرسه ای دارند گچ تخته سیاه او را تهیه نمایند. طی بیست سال استقلال، نسبت باسوادان از۵٪ به فقط ۱۶٪ افزایش یافته و در مناطق روستایی زیر ۶٪ باقی مانده وتعداد پسرانی که اجازه مدرسه رفتن دارند دو برابر دختران است. مثل بسیاری کشورهای نومستعمره، «تحصیل کرده ها» برای یافتن کار یا به شهرها میروند و یا به کشورهای همجوار. چرا که دولت نمیتواند مرتباً استخدام کند. تعداد قلیلی حاضر میشوند به فقر خردکننده و کار طاقت فرسا و زندگی روستایی باز گردند.

زندگی سخت است؛ فقدان مواد خوراکی و آب آشامیدنی مشکل عمده مناطق روستایی است. زنان به علت تقسیم کار قبیله ای سنتی در بسیاری اقلیتهای قومی، مسئولیت تامین کلیه ضروریات مادی فرزندان خودشان (بعلاوه مسئولیت تاسن هفت سالگی فرزندانی که ریش سفید فامیل بدو سپرده) را بعهده دارند؛ اینها دربسیاری موارد شکل گروه در بسته ای را به خود میگیرند. طی هر روز، این او (و نیز دخترانش از همان سنین پائین) میباشند که برای آوردن آب باید ۱۰ الی ۱۵ کیلومتر را پیاده طی کرده، هیزم برای روشن کردن آتش جمع کند، و قبل ازاینکه برای آسیا کردن جو ، جارو کردن خانه وتهیه یك شام مفصل باز گردد باید بیل بدست و بچه در بغل برای رسیدگی به محصول به سرزمین (بسیار بدی که خیلی از خانه دور است)برود.عصر مجدداً برای آوردن آب میرود و بخش اعظم شب را صرف تهیهٔ آبجو از جو و ذرت خوشه ای میکند که میتواند در بازار محلی به فروش برسد. میانگین عمر ۴۴ سال است. اما برای زنان ۳۵ سال است. امپریالیستها، بورکینا فاسو را هفتمین کشور فقیر دنیا ارزیابی کرده اند.(۵)

این است وضعیتی که به سانکارا به ارث رسید و می خواست در آن رفرم انجام و به وضعیت کالبدهای بیرمق سایر نومستعمرات در آفریقا شبیه است که امپریالیستهای غربی ایجاد کرده اند. و علیرغم کلیه اشك تمساح ریختنهای بشردوستانه صندوق بین المللی پول و بانك جهانی در مورد بدبختی جهان سوم، بزرگترین بدبختی بورکینا فاسو خود امپریالیسم است. مناسبات میان کشورهای سلطه گر و ملل تحت سلطه در کنار مناسبات طبقاتی کهن نیمه فئودالی وجود دارد. دهقانان که به سختی میتوانند آذوقه خود را تامین کنند، زمین خوب اندکی را که دارند برای کشت لوبیا سبز جهت فروش در پاریس طی ماههای زمستان بیل میزنند. در حالیکه گوشت بخش کوچکی از مواد خوراکی بورکینائی ها را تشکیل میدهد، گله داران برای صدور به سایر

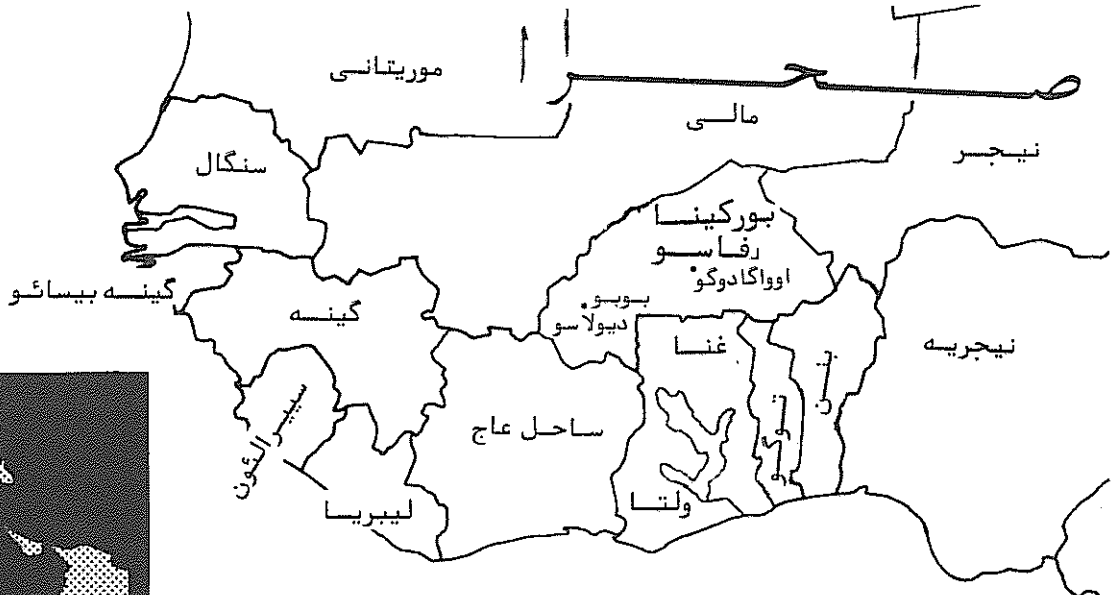



کشورهای آفریقایی دام پرورش میدهند. اقتصاد بورکینا، راکد و دارای گوناگونی اندك است و بودجه مرکزی آنها طی دهه های گذشته توسط فرانسه وتراستهای فرانسوی تعیین شده است.

امپریالیستهای فرانسوی یك تقسیم کار مشخصی رابرای مستعمرات آفریقای غربیشان تعیین کرده اند: کنگو و چاد پنبه تولید میکنند؛ سنگال، بادام زمینی؛ وگابن، چوب. و صدها هزارازمردم ولتای علیا، علاوه بر اینکه گوشت دم توپ اروپائیان در جنگهای مستعمراتی بوده اند، برای کار اجباری به مزارع کشت قهوه و کاکائو به «ساحل عاج» فرستاده شده اند. عقب ماندگی بورکینا مناسب حال امپریالیسم بوده است و این عامل مهمی در توسعه یافتن امپریالیسم بوده است.

همانگونه که قبلا متذکر شدیم، یکی از مهمترین وچشمگیرترین ویژگیهای بورکینا فاسو،مناسبات آن با ساحل عاج در جنوبش میباشد. دو میلیون بورکینایی که در آنجا کار میکنند ۶۰٪ جوانان بین ۱۸ تا ۳۵ سالش را تشکیل میدهند که این نسبت عظیمی از پربها ترین ثروتش یعنی توده های کارگرش، را در بر میگیرد. درآمد آنها مهمترین منبع درآمد خانواده های روستایی است. کشت و کار بخور و نمیر در بورکینا فاسو روی دیگر سکه کشت وسیع و گسترده در ساحل عاج و احتیاجش به نیروی کار ارزان است. فرانسه جهت حفظ این ارتش ذخیره در ولتای علیا مضاف بر سرمایه گذاریهای نسبتاً قلیلش در کشت پنبه برای صادرات، بورژوازی بوروکرات را در این کشور حمایت کرده و ارتش مستعمراتیش را نگاه داشته و کمکهائی صرفاً برای بقا(و نه توسعه) بدان داده است.

گسترش انقلاب به مناطق روستایی بورکینا

سانکارا طی «بیانیه سمتگیری سیاسی» چنین اعلام داشت که «مبارزه ای شدید علیه طبیعت ... و علیه سلطه امپریالیسم بر کشاورزی بورکینا» را بر پا میدارد. او بر دادن اولویت به بهبود مناطق روستایی مصربود: «خودکفایی از نظر مواد غذایی را در عمل پیاده خواهیم کرد. از زیاده گویی های بدون عمل خسته شده ایم. « او در سال ۱۹۸۴ زمینها را ملی کرد و امتیازات مالی و اداری کدخداها را ملغی ساخت. او «استثمارگران مردم در لباس رؤسای دهکده ها»را تقبیح نمود. «شورای ملی انقلاب» برای دستیابی به اهداف خود درعرصه کشاورزی، یك برنامه ۱۵ ماهه برای «توسعه خلقی» تهیه نمود تا بلکه شالوده نخستین برنامه پنج ساله (۱۹۹۰-۱۹۸۵) را بریزد.

هدف «برنامه توسعه خلقی» ابتدا حرکت در جهت خودگردانی اقتصادی وسپس استقلال از طریق برخی پروژه های تحت تکفل مالی دولت که بتواند ساختار شالوده ای را بنیان نهد، و سپس پاسخگویی به عاجلترین نیازهای توده های شهری و روستایی بود، که عبارت بود از: حفرچاه های آب، ساختن سدهای کوچك خاکی، پروژههای ذخیره- سازی آب و آبرسانی، و توسعه سبزیکاری برای مصرف داخلی در ۳۰ استان. پروژه های بزرگتر«منافع ملی» عبارت بودند از ساختمان سد مولد نیروی برق در کومپینگا، سد برای آبرسانی در باگره، و راه آهن اوواگادوگو- تا مبائو، که نیازمند سرمایه گذاریهای عظیم وبسیج گسترده و سراسری بودند.

بوجود آوردن «کمیته های دفاع از انقلاب» ابزار سیاسی اصلی شورای ملی انقلاب بود که جهت پیشبرد سیاستهایش در تمام سطوح و در کلیه بخشهای جامعه ایجاد کرده بود: کمیته های دفاع از انقلاب، «تشکلات توده ای» بودند که از قرار «مردم از طریق آنها میتوانند حاکمیت دمکراتیك خود را اعمال کنند» و بطور فعال درساختمان کشور شرکت نمایند. وظایف این تشکلات عبارت بود از آموزش سیاسی توده ها و اشتراك دادن آنها در تحولات انقلابی، سازماندهی پروژه های همگانی کار در جهت منافع ملی و «دفاع نظامی از انقلاب در برابر دشمنان داخلی وخارجی انقلاب از طریق تعلیمات نظامی» توسط فعالین «کمیته های دفاع از انقلاب».

بر پا شدن کمیته های دفاع از انقلاب دربیش از هفت هزار دهکده بورکینا باضافه هر مدرسه مهم، کارخانه، و دفاتر جنبی و اداری در نواحی شهری،به آتوریته های نوینی بدل شدند که بدین ترتیب مبارزه سیاسی درون رژیم که هیچگاه با تصرف کاخ ریاست جمهوری بکناری نهاده نشده بود، درون کمیته های دفاع از انقلاب باز تولید شد. عناصر و احزاب دست راستی سابق وخارج از قدرت باضافه کدخداهای خلع ید شده، بدرون این کمیته ها هجوم بردند،و گرایشات چپ مختلف بر سر کسب رهبری در کنترل مناطق مختلف به رقابت بایکدیگر برخاستند. تضاد میان مقامات اتحادیه ها و کمیته ها در شهرها به این نیز اضافه میشد،چرا که کمیته ها پایگاه اجتماعی آنها را از چنگشان در آورده بود. این امر در مقطع معینی به برخورد سیاسی علنی منجر گردید، و اتحادیه های معلمین و کارکنان غیرنظامی دولت به مخالفت با قدرت کمیته ها برخاسته و از فرمانبرداری از آنها امتناع ورزیدند.

کمیته های دفاع از انقلاب، عمدتاً توسط



حامیان جوان و پرشور و اشتیاق رژیم جدید گردانده میشدند که دربعمل درآوردن تحولاتی که ضروری تشخیص میدادنداز آزادی بسیار برخوردارند. در ابتدا آنها برای دفاع از انقلاب مسلح بودند تا اینکه «وقوع حوادث بسیار» منجر به کنارنهادن این سیاست گردید. در بعد سیاسی قضیه، آنها سلسله مراتب حزب سیاسی حاکمه را برهم زدند ودر این زمینه واقعاً یك طبقه جدید از مقامات خرد را تشکیل دادند.

بیشك این جوانان ابتکار عمل براه اندازی بسیاری پروژه های مختلف و باارزشی را در دست داشته؛ منجمله، از ساختن مدارس و درمانگاه ها، حفرقنوات و تعمیر بازارهای داد و ستد گرفته تا پیشبرد اهداف «برنامه توسعه خلقی». کمیته های دفاع از انقلاب مسئولیت خدمات اجتماعی در نواحی روستایی را بعهده گرفتند و نقش مهمی در نظارت بر فروش غلات و جلوگیری از فروش دولاپهنای جو توسط بازرگانان ایفا نمودند، که بقول یکی از رهبران این کمیته هااگر بازرگانان میتوانستند خواست خود را به عمل درآورند، به قیمت از گرسنگی مردن برخی روستائیان تمام میشد.این جوانان با برهم زدن ساختار کهن آتوریته کدخدایان در تقابل شدید با آنان قرار گرفتند که بویژه در هنگام اخذ مالیات که سابقاً وظیفه کدخدا بود و سهمی از آن راماال خود میکرد، برخوردها تشدید میبافت. بعدها این مالیات برچیده شد که یکی از بزرگترین ضرباتی بود که بر نظم کهن وارد آمد. اگر چه این کمیته ها بر پا گشتندتاحلقه رابط واقعی با توده ها باشند، اما حداقل یکی از تحقیق کنندگان در این موضوع گفته است که خود دهقانان بویژه در منطقه موسی غالباً تحت انقیاد کدخدا باقی می ماندند، و در رقابتهای «کمیته های دفاع از انقلاب» و کدخدایان هیچکس از منافع دهقانان دفاع نمیکرد.(۶)

رفرم ارضی درمقابل انقلاب ارضی

گذشته از همه‌اینها تجربه‌تلخ بورکینا فاسو نشان میدهد که اگر هدف رهایی باشد باصرفاً نیم گام فاصله گرفتن از امپریالیسم، نمیتوان بدان رسید. سانکارا ،امپریالیسم را بعنوان دشمن شماره یك مورد حمله قرار میداد. او با شوق از نیل به خودکفایی در زمینه تولید مواد غذایی،یك اقتصاد مستقل و با برنامه ملی سخن میگفت. اما برنامه اقتصادی «شورای ملی انقلاب» بورکینائی ها را حتی یك گام بسوی خود کفائی و به هدف محقانه تامین مواد خوراکی خود نزدیك نکرد. همانگونه که سانکارا و دوستانش بر مبارزه توده ها برای برپایی جنك خلق و سرنگون کردن امپریالیسم وارتجاع جهت کسب قدرت متکی نبودند، بهمان شکل نیز آنها برای متحول ساختن زیر بنای اقتصادی جامعه در جهت منافع انقلابی توده ها و انجام مبارزه در عرصه روبنا جهت درهم شکستن سنن و زنجیرعقب افتادگی که خود زنجیری است بر گرده مناسبات اجتماعی، اساساً بر توده های دهقانان اتکا نداشتند. این مسئله‌ای پیچیده است، اما رفرم ارضی نتوانست توده ها رابسیج کند چرا که بر پایه گسست کامل از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری که بر نواحی روستایی بورکینا مسلط است و همچون لنگر بر مناسبات اجتماعی سنگینی میکرد، قرار نداشت.

«بیانیه سمتگیری سیاسی»که بدرستی دهقانان را بمثابه طبقه ای که «بمیزان عظیمی تحت ستم و استثمار امپریالیسم بوده» و بعنوان یك «نیروی عمده» ارزیابی مینمود، به غلط نتیجه گیری میکند که ورود شیوه تولید سرمایه داری موجب متحول شدن ونابودی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری شده است. در واقع، اشکال جدید و قدیم استثمار درهم ادغام گشته اند. مضاف اینکه، اگر چه تولید تا اندازه ای شتاب گرفت (بویژه در بخش پنبه که تولید سرمایه دارانه غالب شده بود) اما سؤال اینجاست که چگونه ممکن است هنگامیکه رابطه میان ماشین نومستعمراتی «که باید داغان شود» و امپریالیسم تغییر نیافته، استثمار امپریالیستی دهقانان پایان یابد؟ افزایش بارآوری تولید در خدمت چه کسی؟ برای منفعت دولت؟ یعنی برای منفعت یك بورژوازی بوروکرات در حال رشد شهری کاملا وابسته به امپریالیسم، بهمراه طبقه انگلی تجار؟

دولت طی کنفرانسی در ماه مارس ۱۹۸۴، ملی کردن کلیه زمینها، بازتوزیع آن برمبنای نیازهای هرخانواده و پیشبرد یك رفرم ارضی که بتواند«مناسبات کهن تولیدفئودالی را ۰۰۰۰ توسط خود دهقانان فقیر و میانه حال در هم شکند ۰۰۰۰ مالکیت کهن بر زمین رامضمحل سازد ۰۰۰۰ تولید گسترده کشاورزی را سازمان دهد»، را اعلام داشت. اینها بیشتر به تخیل شبیه بودند تا واقعیت. چرا که بخشی از یك انقلاب دمکراتیك نوین نبودند- و نه اینکه مناسبات طبقاتی کهن میان کشورهای استثمارگر امپریالیستی و ملت تحت ستم بورکینا فاسو، و نه مناسبات میان استثمارکننده و استثمارشونده در روستا نابود شده بود.

نظام مالکیت زمین و مناسبات طبقاتی در ولتای علیا و کشورهای آفریقایی مشابه از جنبه های مهمی از فئودالیسم ونیمه فئودالیسم کلاسیك درآسیاباروپامتفاوت بوده و شایسته بررسی بیشتر میباشد. نظام مالکیت زمین در ولتای علیا مرتبط است با سازمان سلسله مراتب قبیلوی که توسط محققین بسیاری بنام «فئودالیسم یا نیمه فئودالیسم» خوانده شده است،چراکه درگذشته سیستم استثماری بیگاری (corvee) مرسوم بود؛ این عبارت بوداز کار مجانی بعلاوه امتیازات دیگری که توسط رؤسای قبیله از دهقان که روی زمین کار می‌کرد طلب می شد؛ زمین در اختیار قبیله قرار داشت و به خویشاوندان خونی «متعلق» بوده اما توسط رؤسای قبایل «اداره» میگشت.

این شیوه تولید همراه بود با روبنای قبیله ای مرتبط بدان که پدرسالاری، چند همسری، وسلسه مراتب قبیله ای را تقویت میکرد و تحکیم می بخشید.«زن دادن»توسط رؤسای اریستوکرات یکی از ستمگرانه ترین آتوریته های قبیله ای بود. نوکران هر چقدر وفادارتر میبودند، زنان بیشتری دریافت می کردند؛ اگر چه در صورت باقی ماندن تنمه حسابی، رئیس قبیله میتوانست آنها را پس بگیرد. دهقانان، دخترانشان را برای توزیع میان خویشاوندان به رئیس میدادند. ولی دختران آن دختران باید باز گردانده میشدند تا بدین ترتیب انبار رئیس قبیله تهی نشود. این تاریخ باستان نیست. درحرمسرای امپراطور منطقه موسی در هنگام انقلاب ۱۹۸۳ تعداد

۳۵۰ژن، بدون احتساب بردگان زن، وجود داشت.

خلع ید کردن آتوریته های قبیله ای از قدرتهای سیاسی و اقتصادی رسمیشان از قدرت آنها نکاست، و سنن کهن همچنان پابرجا باقی ماندند. (برخی از آنها مصلحت بر این دیدندکه بدرون رهبری کمیته های دفاع از انقلاب بخزند، اما بسیاری در پی انتقام گیری بودند.) مثلا، حتی پس از اینکه انجمنهای توده ای در همه دهکده ها برپا شدند، غالب دهقانان کماکان اربابان سابق خود را به بالاترین سطوح انتخاب میکردند. علیرغم غیر قانونی بودن پیشکش دادن به رهبران((روحانی)) که هم سطح کدخداها و رؤسای قبایل بوده و حاصلخیزی و برداشت خوب را تضمین میکردند، غالب دهقانان راهی برای پیشکش کردن گوسفند یا گاوی در سیاهی شب و یا بدور از چشم کمیته ها می یافتند. ژان زیگلر در کتاب اخیراً منتشر شده اش بنام ((پیروزی شکست خوردگان)) نمونه جالبتری رانقل میکند که طی آن بردگان قبیله تاماچك صفی طولانی جهت پس گرفتن غله برای اربابانشان درست کرده بودند. کمیته های دفاع از انقلاب ابتدا از اینکار امتناع نموده و یادآور شدند که این سنت برداشته شده است. بردگان پاسخ دادند: ((برایمان دردسر درست نکنید. شما فقط دو هفته اینجا می مانید، ولی تاماچکها همیشه اینجا خواهندبود!))(۷)

اگر چه هیچکدام از این اتفاقات غیرمترقبه نیستند و خود سانکارامتوجه پایداری سنت در میان دهقانان بود، او به این گرایش داشت که حاکمیت و قدرت قبایل را صرفا سنتهای ((فرهنگی)) بحساب آورد که دهقانان بتدریج از دست خواهند داد، در حالیکه این عرصه های قدرتمند روبنائی انعکاسی از مناسبات اجتماعی واقعی و مادی می باشند که حتی در همزیستی با مناسبات سرمایه داری و امپریالیستی وجود دارند.

هدف انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریادرمناطق روستایی دقیقا عبارت است از در هم شکستن نظام مالکیت کهن، ریشه کن ساختن روبنای عقب افتاده فئودالی (یا نیمه فئودالی) و اجرای شعار((زمین به کشتگر))و توزیع سرانه زمین.(سیاست توزیع سرانه زمین ونه توزیع خانواری آن، دقیقا ضربه ای مهم بر مناسبات کهن مالکیت پدرسالارانه است، که به ناگهان زن را نیز صاحب زمین میسازد و در صورت جدایی و سایر تحولات او امکان آن را میبابد که بر پایه ای مساوی تر در جامعه شرکت کند.) تبدیل تولیدکنندگان به صاحبان مستقل زمینها خودبخش مهمی از رهاسازی آنها از شیوه تولید ماقبل سرمایه داریست. زیرا بنای مستحکم برای اقتصاد ملی تنها میتواند بر مبنای نابودسازی این مناسبات کهن و نه سازگار ساختن آنها و اصلاح آنها ،بناشود.

این مرحله انقلاب بورژوایی است،چرا که رفرم ارضی از چارچوب سرمایه داری فراتر نمیرود. اما در عین حال، پیش شرطهای ضروری جهت هرگونه پیشروی واقعی و راستین بسوی انقلاب سوسیالیستی را تامین میکند. همانگونه که مائوتسه دون آنرا بیان میکند: ((انقلاب دمکراتیك نوین از یکسو راه را برای سرمایه داری هموار میسازد و از سوی دیگر پیش شرطهای سوسیالیسم راایجاد مینماید.)) تنها پس از نابودسازی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داریست که سئوال کدامین راه ـ سرمایه داری یا سوسیالیسم ـ درمسئله ارضی دهقانان را رها خواهدساخت،امکان مطرح شدن را مییابد. بر مبنای قوه ابتکار، دانش و شور انقلابی خود دهقانان است که اشکال کئوپراتیوی،ـ مثل کمکهای متقابل، گروه های کارو بالاخره کئوپراتیوها ـ گام به گام بابپای روشن شدن برتری آنها برای دهقانان فقیر ،تکوین مییابند.

پرولتاریا علیه هرگونه ((کئوپراتیواسیون [تعاونی کردن-م] قلابی که بر نابود کردن ساختارهاو مناسبات کهن فئودالی استوار نیست، میباشد. این چنین تدابیری تنها مناسبات کهن رالاپوشانی کرده و نهایتاً بخود جذب میکند. فی الواقع، در بورکینا فاسو ثابت شد که بر پایه کشاورزی نیمه فئودالی و بدون گسست از امپریالیسم نمی توان حتی به یك شکل سرمایه داری دولتی (مزارع دولتی اعلام شده، اما غیر موجود) گذر کرد.

دیگر عرصه اصلی انقلاب دمکراتیك نوین،عرصه ایکه با انجام انقلاب ارضی بطور لاینفکی مرتبط میباشد، عبارتست از ضرورت گسست از امپریالیسم و در نتیجه ایجاد یك اقتصاد ملی مستقل و متکی بخود. در کشوریکه تامین آذوقه مردم و حل مشکل کمبود آب بلاواسطه ترین اولویتها می باشند، صنعت-صنعت سبك- باید اساساً برای خدمت به کشاورزی ساخته شود وآنهم با تولید ابزار سبکی نظیر پمپ، و ابزار حفر چاه و غیره و نه تولید برای صادرات یا توسعه منابعی که برای این اهداف اولیه ضروری نمی باشند. این یعنی کاستن از اهمیت شهرها و برپانداشتن یك دستگاه پرهیبت دولتی و مسلماً یعنی متکی نکردن بقای خود به کمکهای امپریالیستی.

اشکال متنوعی از کئوپراتیویزه کردن جهت وادار ساختن روستائیان به تولید بیشترمورد استفاده قرار گرفتند. یا فی الواقع آنچه که مائو شدیداً علیه آنها هشدار داد انجام شد، و تولید بیشتر بر روستائیان تحمیل گردید. از آنجا که انجمنهای روستایی ابتکار خود توده ها نبود، روستائیان دلیل چندانی برای شرکت درآنها نداشتند، به استثنای برخی موارد که روستائیان متوجه میشدند که این انجمنها ابزاری هستند که از آنطریق میتوانند وام و اعتبار بانکی دریافت کنند، بر پایه ای بورژوایی به پای تشکیل آنها میرفتند! کئوپراتیوهای نارس،بقول گزارش کنفرانس کشاورزی سال ۱۹۸۴، ساختگی بودند و به اشغال بوروکراتها، ملاکین، تجار یا سربازان مزدبگیر در میامدند، ((که از انبار کردن ذخایر کئوپراتیو هراسی نداشتند چرا که تنها خطری که تهدیدشان میکرد این بود که به دهکده دیگری فرستاده شوند و همه چیز را از نو شروع کنند.....))

اندکی اتکابخود، و اندکی استقلال

فرانسه در سال ۱۹۸۳، ۴۰٪ از بودجه ولتای علیا (حدود ۷۰ میلیون دلار) را تامین نمود. همچنین حدود ۳۵۰۰ پرسنل فرانسوی نیز در شغلهای مختلف در آنجا کار میکردند. غالب کمکهای دریافت شده از طریق تشکیلاتهای فرانسوی عبارت بود از همکاریهای تکنیکی و توسعه شهرها و نیز در زمینه توسعه معادن طلا. علیرغم ((ولتائیزه)) کردن اقتصاد پس از استقلال، بنگاههای تجاری و غذایی فرانسوی (مشروبات، روغنهای خوراکی، آسیاب ها، و تصفیه شکر)، نساجی و غیره (تنباکو، کفش سازی و .....) توانستند موقعیت مستحکم خود را حفظ کرده وکماکان از برخورد بهنهایت مساعدی طی نخستین سالهای ((انقلاب)) برخوردار بودند. هنگامیکه دولت بورکینا تصمیم گرفت امتیازات مالی گزاف شرکت ایولسی IVOLCY(یك شرکت دوچرخه سازی ((ولتایی)) و شاخه ای از کارتل فرانسوی CFAO) را به ضرر تولید کنندگان بورکینایی دوچرخه ادامه دهد، البته این بورژواهای ملی خشمگین شدند.

این مسئله مصادف شد با سیاست کلی وارد کردن انواع کالاهای مصرفی، محصولات صنعتی و خوراکی(علیرغم اینکه ورود کالاهای لوکس کاملا سرکوب شده بود واین امربرخلاف منافع کرکسهای قشر تجار بود). کرکسهای قشر تجار آنهائی هستند که با انحصارات بسیار بزرگ اروپایی پیوند داشتند و همچنین تجار قدیمی که از خاور میانه آمده بودند(اینها در غرب آفریقا بسیار فراوانند)؛ و هر دوی آنها از شبکه تجار کوچك سنتی در کوچه و خیابانها وروستاها، استفاده میکنند. اگر چه ممنوعیت ورود کالاهای لوکس به نفع آنان نبود، اما

بقیه در صفحه ۷۱

بیانیه افتتاحیه
دومین کنفرانس منطقه‌ای
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درجنوب آسیا

کنفرانس منطقه‌ای احزاب وسازمانهای مارکسیست ـ لنینیست جنوب آسیا که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کنند، با موفقیت برگزار گردید. این کنفرانس گامی مهم درجهت تحکیم نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست درمنطقه ونمایانگر گسترش قدرت ج. ا. بود. این کنفرانس مباحثات پر باری را بر سر مسائل مهم انقلاب درجنوب آسیاودر مورد ج. ا. به پیش برد. کنفرانس کار خود رابا قرائت بیانیه‌ای که ازسوی کمیته‌ج. ا. صادر شده آغاز نمود. ـ جهانی برای فتح

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرمترین درودهای خود را به کلیه احزاب و سازمانهای جنبشمان در منطقه جنوب آسیا ابراز میدارد.

این کنفرانس منطقه‌ای در برهه‌ٔ بسیار مهمی منعقد میگردد. موقعیت انقلابی در بسیاری از کشورهای جنوب آسیا بسرعت درحال تکوین است. فقر فلاکتبار اکثریت توده‌ها، مقاومت مسلحانه ملل تحت ستم درهند وسریلانکا، تشدید تخاصم درون صفوف دشمن، تلاش‌های مذبوحانه دول گوناگون امپریالیستی جهت گسترش وتحکیم مناطق نفوذ خود، همگی فرصتهای مساعدتری را برای تدارک وانجام مبارزه مسلحانه جهت کسب قدرت سیاسی ایجاد می‌کند.

میتوان گفت طی ۳ سالی که ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگذرد، تلاشهای مهمی جهت فائق آمدن بر برخی از مشکلات عمدهٔ رویاروی مارکسیست ـ لنینیستهای منطقه بعمل آمده است. درعین حال واضح است که نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در این منطقه همچون جنبش ما در سطح بین المللی کماکان باید جهت جبران عقب ماندگی خود ازشرایط مناسب برای انقلاب، تلاش نمایند.

اگر، چه هر یك از کشورهائی که در جنبش آسیای جنوبی می گنجند ویژگیهای خاص خودرا دارند وتدوین یك خط مشی مشترك برای انجام انقلاب در کلیه این کشورها نه کاری صحیح است ونه امکان پذیر؛ اما این نیز وجه دیگری از واقعیت است که پیوندهای تاریخی، خصوصیات اجتماعی ـ اقتصادی مشترك، نفوذ متقابل جنبش انقلابی در کشورهای همسایه و واقعیات ژئوپلیتیکی، نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست منطقه، بویژه آنانکه درج. ا. شرکت دارند، را ملزم می‌سازد که تجارب خودرا با جدیت به یکدیگر منتقل ساخته، برسرخط مشی سیاسی مبارزه کرده، وهمکاری عملی بایکدیگر راگسترش دهند. با چنین مقصودی بود که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مشاوره با احزاب وسازمانهای منطقه، فراخوان این کنفرانس راصادر نمود.

ضرورت تشکیل، ویا بازسازی یك حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست دربسیاری از کشورها بوضوح هویداست. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، همیاری در انجام این امر، وظیفه کل جنبش بین المللی است. فی الواقع از آن کشورهای جنوب آسیا که جنبش مادر آنجا حضور دارد (باستثنای سریلانکا) بیش از یك تشکیلات [درجنبش ـ م] شرکت جسته است. بعلاوه درهمه این کشورها نیروهایی وجوددارند که موضع سیاسیشان در تطابق با بیانیه میباشد. بنابر این مسئله متحد ساختن نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست بر مبنای یك خط مشی صحیح ایدئولوژیك ـ سیاسی، همچنان مطرح است.

به اعتقاد ما، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نقشی حیاتی در این پروسه بعهده‌دارد. این بیانیه، شالوده‌ای مهم برای تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم بوده‌و وراهنمائی صحیح وروشنی در مورد بسیاری مسائل به مارکسیست ـ لنینیستها ارائه میدهد. لذا وحدت اصولی بانیروهایی که به جنبش‌ما حمله کرده وبیانیه‌اش را اپورتونیستی میخوانند، امکانپذیر نیست. درعین حال، بیانیه کماکان منعکس کننده این واقعیت است که وحدت جنبش‌ما در سطح بین المللی کامل نشده است واین امر باید گام به‌گام از طریق مباحثه و مبارزه، ارتقاء یابد. مضاف براین، بیانیه نمیتواند ویژگیهای کشورهای مختلف ـ منجلمه ساخت اجتماعی ـ اقتصادی، تاریخچه مشخص جنبشهای مارکسیست ـ لنینیستی، شکل ویژه پیشرفت جنگ خلق، وغیره‌را تحلیل کند. تمامی اینها مسائلی حیاتی در پروسه وحدت نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست حول یك خط مشی صحیح انقلابی محسوب می‌شوند.

مباحثه و مناظره میان احزاب وسازمانهای وابسته به ج. ا. منطقه جنوب آسیاچند سال است که ادامه داردو بیشك در آینده‌نیز ادامه خواهد یافت. این کنفرانس نه میتواند ونه می باید بدنبال حل وفصل قطعی مسائل مهمی که در دستور قرار گرفته اند، باشد. اما می‌تواند از طریق کنکاش کامل درنقطه نظرات گوناگون، بوسیله انجام مبارزه اصولی سیاسی ـ ایدئولوژیك، به ارتقاء سطح مباحثات نه تنها در منطقه بلکه در مجموعه ج. ا. کمك کند.

بیانیه، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ★

اطلاعیه مطبوعاتی
کمیته مرکزی بازسازی
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

" دومین کنفرانس سراسری کمیته مرکزی بازسازی‌حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) " درنیمه دوم سال ۱۹۸۷ برگزار گردید. یکی ازدستاوردهای مهم این کنفرانس، ادغام کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند در کمیته مرکزی بازسازی ح.ک.ه. (م.ل) بود که هردوی آنها از شرکت کنندگان درج ۱۰۱۰ بودند.

نوشته زیر، بیانیه مطبوعاتی " دومین کنفرانس سراسری " ، بهمراه گزیده‌هایی از اسناد کنفرانس است که توسط ک.م.ب.ح.ک.ه. (م ـ ل) دراختیار ما قرار گرفته‌اند.

ـــ جهانی برای فتح

دومین کنفرانس سراسری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) درآخرین هفته سپتامبر با موفقیت در کرالا برگزار گردید. نمایندگان وناظران از ناحیه دهلی،گوجرات، مهاراشترا، اور یسا، آندراپراوش،تامیل نادو، کرالا و پنجاب در کنفرانس شرکت جستند.این کنفرانس نشانگراوج‌گیری مبارزه برسرخط مشی ک.م.ب.ح.ک.ه. (م ـ ل) طی چند سال‌گذشته وتحکیم سیاسی ـ تشکیلاتی خط نوین انقلابی بود. با ادغام حزب کمونیست انقلابی هند (یک گروه مارکسیست ـ لنینیست که درپنجاب فعالیت داردوکمیته مرکزی بازسازی‌ح.ک.ه. (م ـ ل) که بر اساس جهتگیریهای‌مشترک‌سیاسی صورت گرفت این گام مهم بیش از پیش توسعه وتحکیم یافت.

"خط‌مشی استراتژیک برای انقلاب دمکراتیک نوین درهند" مصوبهٔ کنفرانس از انقلابیون ملیتهای گوناگون هند میخواهد که برنامه، خود رابرای انقلابات دمکراتیک نوین ملیتهای‌مربوطه درجهت برپایی مبارزه برای رهایی ملی وبرانجام رساندن‌انقلاب دمکراتیک نوین درهندبمثابه مجموعه، انقلابات‌دمکراتیک نوین ملیتهای گوناگون تدوین نمایند. این سند متذکر میشودکه " .... برنامه مشخص برای انقلاب دمکراتیک نوین درهند باید دربرگیرنده چنان‌خط‌مشی استراتژیکی باشد که چارچوب کلی و برنامه های انقلابات دمکراتیک نوین ملیتهای گوناگون راارائه دهد ". دربرتو این دیدگاه، برنامه‌های انقلابات دمکراتیک نوین‌در مهار اشترا ،گوجرات ،تامیل نادو ،وکرالا به تصویب کنفرانسهای ایالتی مربوطه رسید. برنامه انقلاب دمکراتیک نوین‌پنجاب قبلاتوسط خود حزب کمونیست انقلابی هندتهیه گشته بود. سند "خط مشی استراتژیک ... "همچنین دورنمای نوینی درمورد مسئله کاست ارائه نمود وبرضرورت انجام مبارزه علیه سیستم کاستی بمثابه یك وظیفه استراتژیك ولاینفك از "انقلاب دمکراتیک نوین تاکید ورزید. این سند خاطر نشان ساخت که " .... اشکال‌ویژه تشکیلاتی ومبارزاتی متکی بر تحتانی‌ترین قشر کاست‌ها ... ، ودر برگیرنده، سایر نیروهای مترقی ... "باید جهت انجام این وظیفه بهمراه مبارزه علیه سیستم کاستی ازطریق تشکلات مختلف توده ای وخودحزب پیشاهنگ، ایجاد شوند.

"گزارش سیاسی ـ تشکیلاتی "تجارب مبارزه بین دوخط‌مشی پس از کنفرانس اول در ۱۹۸۲راجمعبندی نمودوبویژه بر تحولات بعداز پلنوم ۱۹۸۵ تمرکز داد. این گزارش درمورد عدم درك تبدیل دگماتیسم به‌اپورتونیسم‌راست و عدم‌درك‌صحیح‌ازمبنای‌واقعی‌ائتلاف‌اپورتونیستی میان‌مدافعان خط‌مشی سال ۱۹۷۰ وریویزیونیستهای درون حزب ، انتقاد از خودی صورت گرفت. گزارش در بررسی از روندتحول در گروه‌های مدافع برنامه ۱۹۷۰ وتبدیلشان به هوادارن رنگارنگ" یکپارچگی‌هند" وناتوانی آنها در گسست ازاکونومیسم‌مسلح در مناطقی که مبارزات سرسختانه ضد فئودالی جریان دارد،

متذکر شد که تحولات سیاسی ونیز اجتماعی- اقتصادی باعث استحاله روند دگماتیستی در جنبش م٠ل٠ به اپورتونیسم راست گردیده است٠ عدم تشخیص این مسئله باعث شدکه مبارزه‌ای برای تدوین خط مشی علیه دگماتیسم برپانشود ـ مبارزه‌ای که درواقع می‌بایست برای درهم کوبیدن رویزیونیسم انجام میگرفت ٠ درنتیجه راه برای بروز روندهای رویزیونیستی مختلف در تشکیلات گشوده شد٠

برمبنای این تشخیص ، کنفرانس تجارب صحیحی از مبارزه متعاقب پلنوم ۱۹۸۵ برسر خط مشی رابیرون کشید، اشتباهات مرتکبه در پلنوم که باعث اعمال دوخط مشی متفاوت شده بود راتصحیح نمود، وجهتگیری انقلابی حزب راتحکیم بخشید٠ اقدام انضباطی مبنی بر اخراج رهبران فعالیتهای ضد حزبی (ویجی کومار، کومار، کادریوان ، رائول) بوسیله کنفرانس تایید گردید وخاطر نشان شدکه حزب با برداشتن این گامها خود رامستحکم ساخته است ٠ " اوضاع جهانی و وظایف ما " ، " در باره وحدت درون جنبش مارکسیست ـ لنینیستی هند " ، واساسنامه جدید اسنادی بودکه علاوه بر اسناد فوق الذکر بتصویب کنفرانس رسید٠ کنفرانس سه قطعنامه نیز بتصویب رساند : ۱ ـ شادباش بمناسبت ادغام ح٠ک٠ا٠ه٠ در ک٠م٠ب٠ ج٠ک٠ه٠(م ـ ل) ، ۲ـ درحمایت از خواسته ایجاد دولت جارکاندبمثابه نخستین گام درتایید حق مردم جارکاند درتعیین سرنوشت خویش، ۳ ـ در محکومیت اشغال سریلانکا توسط ارتش هند٠

این کنفرانس ، یك کمیته رهبری جدید انتخاب نمود ، و رفیق ك٠ ونو بعنوان دبیر تشکیلات انتخاب گردید٠

اختتام موفقیت آمیز کنفرانس بابرپایی یك راهپیمایی در ارناکولام در اول اکتبر ۱۹۸۷ بطور علنی اعلام شد٠ رفیق ك٠ونو ، رفیق م٠م٠ راوونی دبیرواحدحزبی ایالت کرالا) ، رفیق ویلاس سونه وانه (دبیر واحد حزبی ایالت مهاراشترا) ورفیق مالویندرسینگ مالی (دبیر جبهه انقلابی پنجاب) برای راهپیمایان سخنرانی نموده ودورنمای خط مشی نوین و وظایفی که این خط مشی دررابطه با اوضاع سیاسی پیچیده در پنجاب وسایر نقاط کشور مطرح میکند، توضیح دادند٠

پنجم اکتبر ۱۹۸۷
دبیر ك٠م٠ب٠ج٠ك٠ه٠(م ـ ل)

★

اوضاع جهانی و وظایف ما

گزیده‌هایی از "اوضاع جهانی ووظایف ما" ،سند مصوبه دومین کنفرانس سراسری ك٠م٠ب٠ح٠ك٠ه٠ (م ـ ل) ـ سپتامبر ۱۹۸۷ ٠

اوضاع کنونی جهان باخیزش موج مبارزات انقلابی مردم کشورهای تحت سلطه ، ناآرامی و انفجارات خودجوش توده‌ای درکشورهای امپریالیستی ، رقابت فشرده وتدارکات جنگی بلوکهای امپریالیستی بسرکردگی آمریکا وسوسیال امپریالیستهای شوروی وتشدید همه ـ جانبه بحران جهانی امپریالیستی مشخص می‌شود٠

علیرغم عقبگرد سخت ناشی از خیانت رویزیونیستها درچین وآلبانی وضعف نیروهای آگاه ـ ذهنی انقلاب ، مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم کماکان به پیشروی ادامه میدهد٠ تشدید غارت امپریالیستی و سوسیال ـ امپریالیستی به مقاومت سختر وقاطعانه‌تر خلقهای تحت ستم درکشورهای مختلف پاسداده است ٠ شورشهائی توده‌ای در آمریکای لاتین ، آفریقا وآسیا مرتبا بپاخاسته ودر برخی موارد دیکتاتوریهای چنددهساله راسرنگون ساخته است ٠ تلاش دول امپریالیستی درکانالیزه کردن این شورشها بدرون مجراهای قانونی ورفرمیستی وتحمیق مردم بکمك رنگ ولعاب تغییرات سطحی باشکست مواجه می‌شود٠ بر بستر این خیزش انقلابی است که جنگ خلق درپرو تحت رهبری حزب کمونیست پروهمچون مشعلی درخشان فرا راه کلیه خلقهای تحت ستم و توده‌های انقلابی سراسرجهان، جریان دارد وبدرستی پتانسیل انقلابی موجود درجهان کنونی بویژه درکشورهای تحت سلطه رانشان میدهد٠

این نبرد، باقطعیت هرچه تمامتر نشانگر اهمیت حیاتی ایجاد رهبری مشخص م٠ل٠ امی در بالفعل کردن کامل این پتانسیل انقلابی است ٠ جای تعجب نیست که هردوبلوك امپریالیستی فعالانه در سرکوب این انقلاب قدرتمند، به مرتجعین بومی کمك میکنند٠

در بلوکهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی نیز بخشهای بیشتری از توده‌ها

به مبارزه میپیوندند. گاه به گاه خیزشهای توده‌ای مهمی در این کشورها رخ می‌دهد. ضدیت ومقاومت دربرابر تدارکات جنگ‌امپریالیستی به جنبش توده‌ای وسیعی تبدیل شده است. خیزش انقلابی در کشورهای تحت سلطه نیز بر این تحولات تاثیر نهاده وبه توسعه بیش از پیش آنها کمك میکند.

موج توفنده مبارزه وشورش در کشورهای‌تحت سلطه بطور خاص وخیزشهای توده‌ای در کشورهای امپریالیستی وسوسیال ـ امپریالیستی، بوضوح روند درحال تکامل انقلاب را نمایان میسازد، وبه روشنی نشان میدهدکه عوامل عینی‌محرك این روند نه تنها تضعیف نشده بلکه تشدید گشته است. علیرغم ضعف نیروهای ذهنی وفقدان رهبری پرولتاریای آگاه در بسیاری موارد، روند انقلاب کماکان‌مانعی در راه طرحهای جنگی امپریالیستی وسوسیال‌ـ امپریالیستی است. دول امپریالیستی علیرغم آنکه بطور موقتی موفق به خاموش ساختن یابه انحراف کشاندن انقلاب می‌شوند اما قادر نیستند این مصاف‌جوئی قدرتمند راکه مرتبا در برابرشان پدیدار می گرددرانادیده انگارند. بنابر این، تبانی آنها علیه مردم جهان بموازات رقابت سرسختانه اشان‌بایکدیگر، همچنان جنبه‌ای مهم راتشکیل می‌دهد.

...خلاصه اینکه، اوضاع کنونی جهان توسط تشدید تضاد اصلی امپریالیسم وسوسیال‌ـ امپریالیسم باخلقها وملل تحت ستم، مشخص میشود. این تضاد اصلی، روند تکامل اوضاع سیاسی بین المللی‌راتعیین میکند. روند انقلاب برمبنای این عامل اساسی، روند عمده است. امادر عین حال، تضاد میان بلوکهای امپریالیستی نیز در رابطه با تضادفوق الذکر وبنوبه خود تشدید می‌یابد. اگر چه این رقابت در مواقع متفاوت با تبانی همراه است، اما این رقابت است که وجه عمده بوده و زمینه رابرای جنگ جهانی آماده میسازد.

روند غالب انقلاب در سطح بین المللی عمدتا توسط‌مبارزات ضدامپریالیستی خلقهاوملل تحت ستم نمایندگی میشود. درحال حاضر روند انقلاب هنوز مانع روند جنگ‌است، اما از آنجاکه این مبارزات خصلتی درازمدت داشته، واکثراتحت رهبری پیشاهنگ آگاه‌پرولتری‌قرار ندارد، غیر واقع بینانه خواهد بود اگر انتظار داشته‌باشیم کلا از جنگ جلوگیری کند. بنابر این موضع خوشخیالانه اتخاذکردن ری خطرناك است، تا زمانیکه تدارکات امپریالیستها برای جنگ جهانی ادامه داشته‌وضعف ذهنی نیروهای انقلابی موجوداست، مانمیتوانیم امکان جنگ جهانی سوم راناديده‌بگیریم. نیروهای انقلابی باید تمام تلاش خود راجهت ارتقاء سطح مبارزات انقلابی برای جلوگیر ی از بواقعیت پیوستن‌این امکان، بکارگیرند. اوضاع کنونی جهان، بوضوح نیروی بالقوه‌بیکران‌عینی جهت انجام موفقیت آمیز این وظایف رانشان میدهد. عامل عمده ممانعت از این امر بحران ایدئولوژیك ـ سیاسی‌درون‌جنبش بین‌المللی کمونیستی، ناشی ازشکست درچین، است. بدین ترتیب، بازسازی وحدت پرولتاریای بین‌ـ المللی بر پایه ایدئولوژیك صحیح، شرط اساسی ومهم پیشبرد این وظیفه‌است.

هرگونه پیشرفتی دراین راستا، دراوضاع کنونی جهان از اهمیت شایان برخوردار بوده ووظیفه مهم مارکسیست ـ لنینیستهاست.

...پیشرفت کیفی حاصل از دومین‌کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست‌ـ لنینیست در ۱۹۸۴، پیش وبیش از هرچیز، برمبنای سطح عالیتری از دید روشن ایدئولوژیك قرار داشت. این امرتابید مجدد اندیشه مائوتسه دون بمثابه مرحله جدیدی در تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم در بیانیه بوضوح نمایان است:

"بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون وارتقاء آن، نمیتوان رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع رادر مجموع شکست داد." پشتیبانی از اهمیت پلمیکهای ح. ك. ح علیه رویزیونیسم‌خروشچفی، و از اهمیت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تاکید بیشتری‌بر این مسئله‌بود. بر مبنای این دید روشن ایدئولوژیك، خط تمایز دقیقی میان نیروهای راستین ودروغین مارکسیست ـ لنینیست بوده وشالوده‌ای مستحکم برای وحدت درون ج.ا.ا. میباشد. ودرعین حال، تضمینی مطمئن برای پیشروی برخط مشی صحیح درپروسه تجمع مجدد نیروهای راستین‌م.ل. ـ منجمله نیروهائی که درحال حاضرخارج‌ازج.ا.ا. هستند محسوب شده، وظیفه‌ایجاد تشکیلات‌بین‌المللی نوین پرولتاریا رابه‌پیش می‌برد.

...اساس ایدئولوژیك مشترك، طرح‌مشخص جهتگیری انقلابی برای مبارزه وشیوه‌تشکیلاتی منعکس‌در "بیانیه" نمایانگر گامی صحیح درجهت حل بحران پیش پای جنبش‌بین‌المللی کمونیستی است. بحرانی که ناشی از هجوم رویزیونیسم، است. درعین حال، بخاطرماهیت ابتدائی این گام، وحدت منعکس در بیانیه آشکارا از ماهیتی نسبی برخوردارمیباشد. کماکان برخی اختلافات بسیار مهم درون ج.ا.ا. موجودند. بنظرما، درجوار جوانب مثبت فوق الذکر، بیانیه دارای‌برخی نظرات غلط ونواقص است. برای اینکه در آینده مسائل مهم مورد بررسی وحل وفصل قرارگیرند، باید وجوداین اشتباهات ونواقص را قبول کردو آنها رامشخص نمود. یعنی اینکه باید بادیدی انتقادی، اشتباهات ومحدودیتها راتشخیص دهیم تا جهت ارتقاء سطح مباحثات درون ج.ا.ا. سهم موثرتری ادا کنیم ودرروندپیشبرد سطح کنونی وحدت منعکس در بیانیه شرکت فعالانه تری داشته باشیم. ثانیا، این‌اقدام امری اساسی برای رد تفکر غلطی است‌که بنحوی اغراق آمیز وحدت حاصله رابعنوان "سنتز انقلابی" تعریف می‌کند، یابیانیه‌رایك خط مشی سیاسی روشن ومشخص می‌خواند. این تفکر اغراق‌آمیز چشمان ج.ا.ا. را به روی مسائلی جدی‌که همچنان حل نگشته باقی مانده، می‌بندد، به احساس خوش خیالی پا میدهد، به نقش حیاتی گسترش بیش از پیش مبارزه ایدئولوژیك کم بها داده ونهایتا به همین وحدت کنونی هم ضربه میزند. ★

برگزاری دومین کنفرانس سراسری
حزب پرولتری پوربا بنگلا

ما این اطلاعیه را در مورد اختتام دومین کنگره حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش) دریافت داشتیم. جهانی برای فتح

درسومین هفته سپتامبر ۱۹۸۷ دومین‌کنگره سراسری ح.پ.پ.ب. تقریبا ۱۶ سال پس از نخستین کنگره آن، در ناحیه‌ای‌از منطقه روستایی پوربا بنگلا و زیر فشار مداوم‌دشمن، برگزارگردید. این کنگره در میان شور وشوق و التهابی بی‌پایان وتحت تدابیر امنیتی‌شدید چریکهای "ارتش آزادیبخش خلق"، باموفقیت برپاشد.

قبلا تصمیم بر این بود که دومین کنگره‌در نیمه اول سال ۱۹۷۵ منعقد شود. اما بعلت چرخش‌غیر مترقبه حوادث، این امر میسر نشد. این دلائل، موجودیت خود حزب را نیز بطور جدی مورد تهدیدقرارداد. بهمین جهت، بدون جمعبندی از تجربیات پراتیك‌انقلابی گذشته‌و بدون تصحیح اشتباهاتی که‌طی آن رخ داده‌بود، پیشروی امری غیر ممکن بود. کنگره دوم، نقطه اوج پروسه دراز مدت جمعبندی ومبارزه دوخط مشی درون حزب‌بود، پروسه‌ای که طی آن حزب توانست‌به پیشرفتی کیفی در مورد مسائل مختلف مربوط‌به خط‌مشی نائل گردد.

کنگره، گزارش رفیق انورکبیر، دبیر کل هیئت مرکزی سابق حزب ("شورای‌عالی انقلابی") رامورد مباحثه وتایید قرارداد. در این گزارش، وضعیت ملی‌وبین‌المللی که‌کنگره بر بستر آن برگزار می‌شد تشریح گشته، تاریخ حزب از یك دیدگاه عالی دیالکتیکی مورد تحلیل قرارگرفته،موضع خطی حزب‌بررسی‌شده ونقش تاریخی سیراج‌سیکدار، صدر وبنیانگزار حزب، در تکامل حزب وانقلاب مورد تاییدواقع شده‌بود. گزارش، موقعیت کنونی جنبش بین‌المللی کمونیستی راتشریح کردو وظایف رویاروی حزب را خاطرنشان ساخت، امر عاجل تحلیل شرایط اجتماعی‌ـاقتصادی پوربنگلا و بررسی خط‌مشی سیاسی برمبنای این تحلیل‌و جمعبندی از خطوط‌مختلف، بویژه خط ایدئولوژیك، وظیفه مرکزی کنونی قرار گرفت. درعین حال گزارش برخی مواضع پایه‌ای خط سیاسی را مشخص و تایید نمود. علاوه بر این وظیفه مرکزی، گزارش سه‌وظیفه پایه‌ای درعرصه تشکیلاتی ومبارزاتی مشخص نمود: ایجاد واحدهای منظم چریکی، ایجاد پایگاه مستحکم‌طبقاتی کارگری، وایجاد ساختار رهبری قدرتمند پرولتری برحزب. کنگره با الحاق ضمائمی ضروری، اساسنامه سابق را تصویب نمود. ضمائم‌از بعد تاکید بیشتر بر انترناسیونالیسم و بررسی خط‌مشی سیاسی، ونیز بذل اهمیت بیشتربه مسئله انقلابیون حرفه‌ای و گسترش دمکراسی درون حزبی ارائه شد. کنگره، دومین کمیته مرکزی حزب را انتخاب نمود وکمیته مرکزی نیز رفیق انور کبیر را در نخستین پلنوم خود به دبیر کلی انتخاب کرد.

کنگره قطعنامه‌هایی در مورد هشت مسئله مختلف بتصویب رساند. قطعنامه نخست یاد جنگجویان دلیر سراسر جهان، منجمله سیراج سیکدار وچارومازومدار ومبارزین پرویزو ایرانی که شجاعانه در راه انقلاب بشهادت رسیدند، را بزرگداشت. این قطعنامه خاطره بلماز گونه‌ی را نیز گرامی داشت. قطعنامه‌ای‌دیگر، بیانگر همبستگی باجنگ خلق درپرو بود. کنگره حمایت قاطعانه خود از مبارزه حق طلبانه‌مردم ملیتهای اقلیت‌در چیتاگونگ بنگلادش برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود، یعنی حق جدایی از دولت‌ارتجاعی وشونیست ملت بزرگ بنگال، را اعلام داشت. کنگره طی قطعنامه‌ای دیگر، بر حمایت خود از انقلابات ومبارزات‌بر حق خلقها و ملل تحت ستم وطبقه کارگر سراسر جهان تاکید ورزید.

برگزاری این کنگره، جهشی کیفی در تکامل کلی ح.پ.پ.ب. بود. حزب مبارزما، که‌در سال ۱۹۷۵ ومتعاقب آن دستخوش انشعاب وشکست گردید و تقریبا به‌مرز تلاشی رسید، در سال ۱۹۸۷ درآستانه توسعه سراسری وسطح نوینی از تکامل خط‌مشی ومبارزه قرار گرفته است. اپورتونیستهای انشعابگر و رویزیونیستهای درون‌حزب بالاخره مشخص شدند، وشمار بسیاری از کادر وفعالین صادق حزب مجددا تحت یك مرکزیت واحد گردآمدند. حزب در زمینه تشکیلاتی وخط‌مشی به‌وحدتی تاریخی نائل آمده است. وبدین ترتیب، این کنگره، کنگره دمکراسی درون حزبی، کنگره وحدت عالی ایدئولوژیك وتشکیلاتی وپیروزی عظیم در مبارزه‌سخت و پیچیده بازسازی‌حزب بود. این کنگره در زمانی برگزار شد که آینده‌ای تابناك فراروی‌حزب قرار گرفته است. ح.پ.پ.ب می رود که مسئولیتهای بزرگی رادر روزهای آتی بدوش بگیرد. ودومین کنگره سراسری نشان تعهد، همپیمانی وارادهٔ محکم حزب مادر بدوش کشیدن وظایف و تعهدات ملی وبین المللیش میباشد.

کنگره راه آینده راهموار نمود. ★

توفان اکتبر



هفتاد سال پیش کارگران پتروگراد به رهبری لنین و حزب بلشویک به کاخ زمستانی یورش بردند، حکومت موقت را واژگون ساختند وبدین ترتیب اولین انقلاب پرولتری پیروزمند را آغاز نمودند. انقلاب اکتبر در بحبوحه اولین جنگ جهانی رخ داد، یعنی درزمانیکه زندگی میلیونها انسان توسط باندهای رقیب غارتگر امپریالیستی قربانی شد. دربسیاری ازکشورهای اروپا، به اصطلاح رهبران سوسیالیست کارگران در این جنایت بغایت بزرگ شریک شدند، و از ستمدیدگان خواستند که در جهت منافع استثمارگران خودشان جنگ کرده و کشته شوند. تنها در روسیه بود که کمونیستهای انقلابی قابلیت آنرا داشتند که یک حزب واقعا انقلابی را حدادی کنند، حزبی که خواهان رهبری پرولتاریا و توده ها از میان پیچیدگیهای اوضاع انقلابی و پیشروی در جهت یورش به نظم کهن بود و توان آنرا داشت.

انقلاب اکتبر شاید نام بی معنی ای باشد، زیرا اعمال قهرمانانه اکتبر هیچ نبودند مگر پیش درآمدی بر سالهای تلخ و خونین جنگ علیه نیروهای ارتجاعی که از مساعدت و پشتیبانی تمامی نیروهای امپریالیستی بهره‌مند بودند. اکتبر ۱۹۱۷ به یک مفهوم وسیعتر اعلان جنگ تمامی پرولتاریای بین المللی به نظم اجتماعی ارتجاعی در سراسر جهان بود:

انقلابیون روسیه امیدوار بودند کارگران اروپا، که خود در نتیجه جنگ به طرز مهیبی در رنج بودند، از آنان پیروی نمایند. در واقع، در آستانه اکتبر یک موج مبارزه، انقلابی در سراسر اروپا گسترده شد. اما ثابت گردید که سلطه، اپورتونیسم بر جنبش کارگران و همچنین بقایای توان خود سرمایه داران بیش از حد قوی بوده است و تلاشهایی که برای انقلاب در اروپا شد سرکوب شدند.

با اینحال انقلاب روسیه شیپور فراخوان به کارگران تمامی کشورها و همچنین خلقهای تحت ستم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که تحت انقیاد مشتی قدرتهای امپریالیستی قرار داشتند بود. کارگران سراسر جهان به حمایت از دولت سوسیالیستی جوان برخاستند. انترناسیونال کمونیستی که بلافاصله پس از اکتبر تاسیس شد لنینیسم را در هر گوشه زمین گستراندوبه سازمان دادن احزاب انقلابی پرولتری در دهها کشور کمک رسانید.

انقلاب اکتبر مظهر دیکتاتوری پرولتاریا شد. بر خلاف دولتهای گذشته، دولت پرولتری آشکارا کاراکتر طبقاتی خود را اعلام نمود- دیکتاتوری ستمدیدگان و استثمار- شوندگان به رهبری پرولتاریا بر بورژوازی و ملاکین. فقط دولتی که بواقع در خدمت اکثریت مردم باشد می توانست این چنین چهره خود را مصمانه آشکار سازد. طبقات حاکم امپریالیستی و تمامی مرتجعین از همان ابتدا هم ترس و هم انزجارشان نسبت به دولت سوسیالیستی را نشان دادند. در تلاشهای آنان برای ایزوله کردن و فشردن گلوی شوروی که تحت رهبریهای لنین و استالین قرار داشت هیچ دروغی ظالمانه و هیچ مانوری شریرانه نبود. لیکن علیرغم تمام این مسائل پرولتاریای شوروی به حفظ دیکتاتوری طبقاتیش و ساختمان صنعت و کشاورزی سوسیالیستی نوین ادامه داد. بعدها دولت سوسیالیستی قادر شد در مقابل درنده خوئی تمام و کمال امپریالیسم آلمان که در طول جنگ جهانی دوم علیه آن نشانه رفته بود، بپاخیزد.

بدین ترتیب میتوان مشاهده نمود که کارگران پتروگراد درحال گشودن فصل نوینی در تاریخ بشریت بودند. تفنگهای آنان نه تنها راه را برای موفقیت انقلاب روسیه منور کرد بلکه برای موفقیت انقلاب

همچنان در غوغاست

سایر کشورها و از همه برجسته‌تر در چین، که مائوتسه دون پرولتاریا و مردم را در یک جنگ خلق طولانی مدت علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات رهبری نمود، به درخشش درآورد.

ما باید امروز تصریح کنیم که انقلاب اکتبر بهیچوجه قوه محرکه تاریخی خود را از دست نداده است. درواقع، خود زندگی بارها ارزش سرمشقی ودرسهای آنرا اثبات می‌نماید. راه اکتبر، راه کسب قدرت سیاسی پرولتاریا بوسیله نیروی سلاح، برای تمامی کشورها کماکان معتبر است، اگر چه اشکال و پروسه‌های این کسب قدرت سیاسی در انواع گوناگون کشورها دارای تفاوتهای مهم می باشند.

امروزه اتحاد شوروی دیگر به پرولتاریا تعلق ندارد.

شوروی به انقلاب اکتبر خیانت کرده وپایمالش نمودند، قلب کمونیستهای راستین جهان افسرده می‌شود زمانیکه می‌بینند نمایشات شونیستی ونظامی این سوسیال‌امپریالیستها همان خیابانهائی راکه گذشتگان ما برای برافراشتن پرچم سرخ انقلاب خونشان را برویش ریختند، آلوده می‌کنند.

این مائوتسه دون بود که قادر گردید بدرستی درک کند که چگونه تحت سوسیالیسم برخاستن یک‌بورژوازی جدید و تلاش برای واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا امکانپذیر است. او برپایه جمعبندی شکست تلخ شوروی و همچنین تجربه خود چین قادر گردید تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرده و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بیافریند. امروزه بدون دفاع ازدرسهای انقلاب فرهنگی، پشتیبانی از انقلاب‌اکتبر، امکانپذیر نیست، درست به همانگونه که بدون حمایت از اندیشه مائوتسه‌دون حمایت از لنینیسم امکانپذیر نیست.

در ایام خطیر کنونی، که خطر جنگ جهانی سوم و همچنین فرصتها برای انقلاب افزایش می‌یابد، درسها و تجربه اکتبر بیشتر از همیشه حیاتی است. کمونیستهای انقلابی همه کشورها که مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه‌دون می باشند، می‌بایدکارگران و ستمدیدگان را هرچه بیشتر در راهی‌که در۱۹۱۷از پتروگراد آغاز و با انقلاب فرهنگی به بالاترین‌قله‌اش رسید رهبری نمایند، راهی‌که تنهابا محو موجودیت طبقات وستم‌از چهره زمین به سرانجام خواهد رسید.

★

یک بورژوازی‌جدید که درون‌خودجامعه سوسیالیستی رشد کرد موفق به کسب قدرت سیاسی گردید و درحالیکه‌گاهی نازکترین ماسک "سوسیالیستی" را حفظ میکرد سرمایه داری را احیا نمود.

امروزه شوروی دیگر پایگاه انقلاب، چیزیکه تحت رهبری لنین و استالین بود، نیست. امروز شوروی یک سوسیال امپریالیست غارتگر، تبهکار و خطرناک است که خون کارگران و دهقانان را در بسیاری از بخشهای جهان میمکد، انقلاب را سرکوب می‌کند و شمالانه برای جنگ جهانی سوم آماده می‌شود. رویزیونیستهای

این اعلامیه بر دیوارهای پتروگراد نصب شده بودکه سقوط دولت موقت کرنسکی وکنترل پتروگراد توسط بلشویکها رابه اطلاع میرساند.

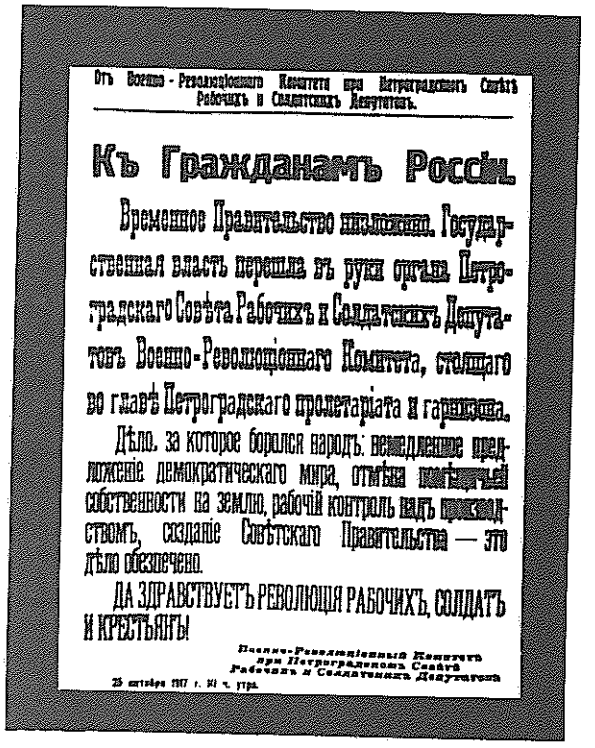

От Военно-Революціоннаго Комитета при Петроградскомъ Совѣтѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

Къ Гражданамъ Россіи.

Временное Правительство низложено. Государственная власть перешла въ руки органа Петроградскаго Совѣта Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ Военно-Революціоннаго Комитета, стоящаго во главѣ Петроградскаго пролетаріата и гарнизона.

Дѣло, за которое боролся народъ: немедленное предложеніе демократическаго мира, отмѣна помѣщичьей собственности на землю, рабочій контроль надъ производствомъ, созданіе Совѣтскаго Правительства — это дѣло обезпечено.

ДА ЗДРАВСТВУЕТЪ РЕВОЛЮЦІЯ РАБОЧИХЪ, СОЛДАТЪ И КРЕСТЬЯНЪ!

Военно-Революціонный Комитетъ при Петроградскомъ Совѣтѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

25 октября 1917 г. 10 ч. утра.



مارش شورش در خیابان پای می‌کوبد،
وکله‌های پرنخوت را می‌روبد.
ما، وزش دومین توفانیم؛
که جهان را همچون ابری غران شستشو خواهیم داد.

روزها، اسب تندپاست
وسالها، یابوی بیحال؛
سرعت را ستایشگریم!
وقلبمان طبلی پرهیاهو است!

آیا از رنگ ما برتر سراغ دارید؟
آیا نیش گلوله بر پیکرمان کارگر خواهد بود؟
ما در برابر تفنگ‌ها و سرنیزه‌ها حماسه می آفرینیم؛
طنین صدایمان، پرارزشترین است!

مرغزاران سرسبز قد می کشند
روزها میشکفند —
آی رنگین کمان، ظاهر شو!
اسبان شتابان پرواز کنید!

— ولادیمیر مایاکوفسکی

توضیحات عکسهای صفحات ۴۰ — ۴۱

۱ — برادری سربازان روسی و آلمانی

۲ تظاهرات ضد جنگ در ژوئیه ۱۹۱۷ — نیروهای کرنسکی بر روی تظاهر کنندگان آتش گشودند.

۳ — کشتی آرورا، برای کمک به اوتش سرخ در تسخیر کاخ زمستانی لنگر انداخته است.

۴ — کارگران پتروگراد.

همشهریان!
امروز، هزاران سال "دوران گذشته" سرنگون شده
امروز، بنیان جهان باز بینی می شود.
امروز زندگی را تا آخرین تکه لباسمان متحول می سازیم.

همشهریان!
این نخستین روز توفان کارگران است.
ما به نجات این جهان سردرگم شتافته‌ایم.
بگذار انبوه جمعیت صدای پای خود رادر گوش آسمان طنین اندازد.
بگذار تا ناوگانها باسوت خود بر خشم بیفزایند.

— ولادیمیر مایاکوفسکی

خیابانهای پتروگراد در دست کارگران، دانشجویان، سربازان وملوانان.

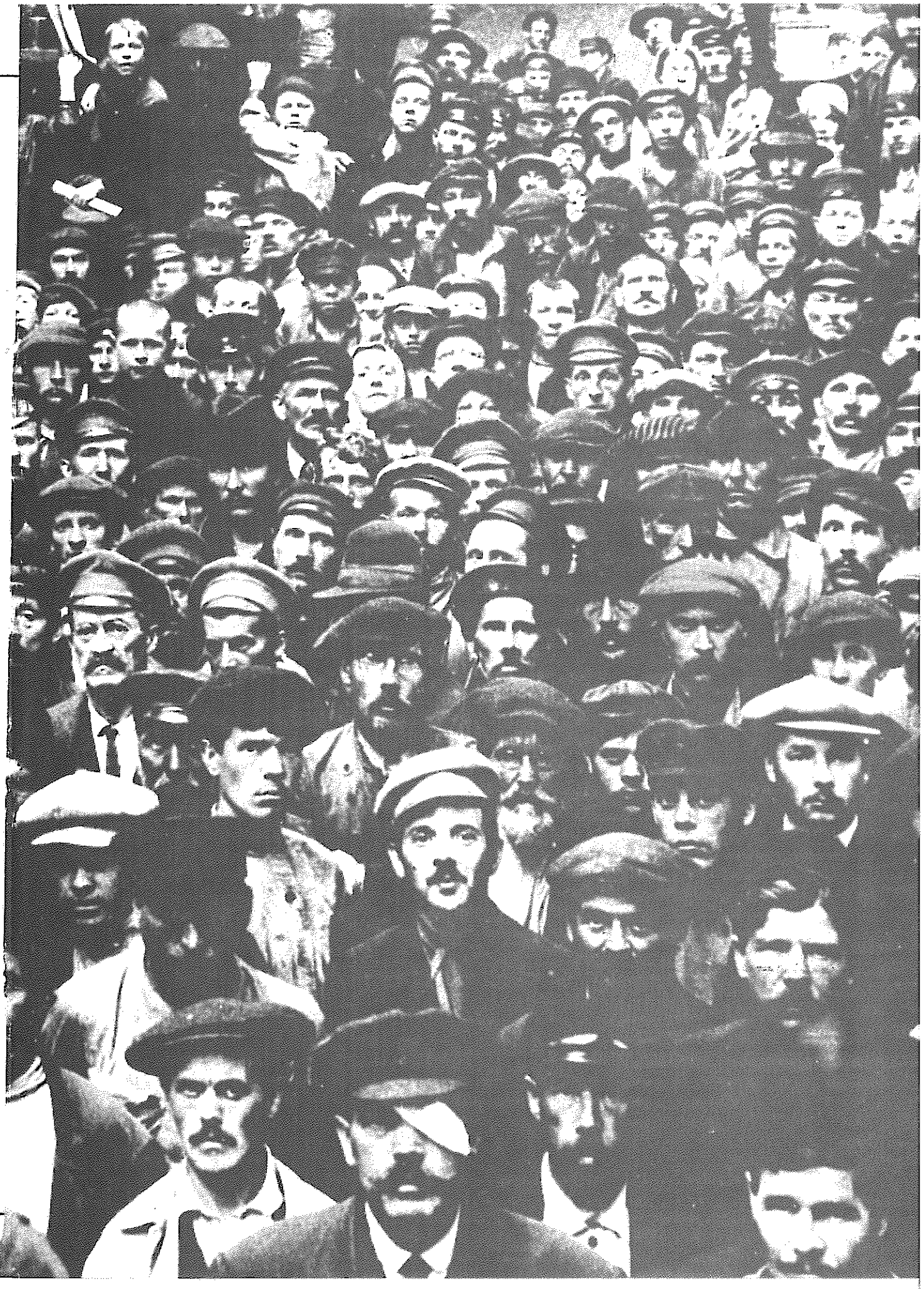



از میان انبوه جوشان جمعیتی که کنار در بیکدیگر فشار وارد می آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم • تالار با چلچراغهای درخشانی روشن بود • بر روی نیمکتها و صندلیها، درمعبرها و طاقچه ها، حتی برلبه سکوئی که برای هیئت رئیسه تدارک شده بود، نمایندگان کارگران وسربازان ازتمام روسیه نشسته بودند • آنها گاه درسکوت تشویش آمیز وگاه باسروصدای وحشت انگیزی منتظر زنگ رئیس بودند • بخاریها در تالار خاموش بودند • اما بخار بدنهای نشسته آنرا گرم کرده بود • دود آبی رنگ خوش آیند توتون بلند میشد ودرهوا معلق میماند • گاهگاه فردی ازرهبران پشت کرسی خطابه میرفت وازرفقا خواهش میکرد سیگار نکشند • آنگاه تمام حضارازجمله آنهائی که سیگار میکشیدند فریاد برمی آوردند :رفقا! سیگار نکشید! و کشیدن سیگار ادامه می یافت • یطروفسکی آنارشیست ونماینده کارخانه" ابوخوفسکی " مرا درکنارخودجای داد • ریش او نتراشیده وصورتش نشسته بود وازبیخوابی بزحمت خودراروی پا نگه میداشت • ازسه شبانه روز بلاوقفه در کمیته انقلابی نظامی کارکرده بود •

ساعت هشت وچهل دقیقه بودکه موجی طوفان آسا ازغریو و شادی وکف زدن ، ورود هیئت رئیسه رابه همراه لنین ـ لنین بزرگ ـ اعلام داشت • مردی کوتاه قامت ، چهار شانه ، باسری بزرگ وفرو رفته در میان شانه ها ،طاس ، باپیشانی برجسته ، چشمان کوچك ، بینی ای پهن وکوتاه ، دهانی گشادونجیب و چانه ای محکم، درآن لحظه صورتش ازته تراشیده شده بودولی در عین حال همان ریش معهودکه پیش ازآن وبعدازآن مشخصه وی شمرده میشد ، در این صورت جوانه میزد • لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود بپاداشت • بدون جاذبه خاص ـ کسی که میبایست بت توده ها باشد و از آنچنان محبت واحترامی برخودار گردد که شاید تنها معدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره مند بوده اند • پیشوائی عجیب وشهره درنزد همه ، رهبری که این شایستگی رادر پرتو هوشمندی وقدرت فکری کسب کرده بود ، بیگانه از هرگونه زرق وبرق ، عاری از وسواس ، آشتی ناپذیر وبی تزلزل وبدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه های ژرف ضمن عبارات ساده وتوانا درتجزیه وتحلیل هروضع مشخص ـ وهمه اینها آمیخته با زیرکی وجسارت روشنفکری •

گزیده هائی از جان رید : ده روزی که دنیا را لرزاند

تبدیل
جنگ
امپریالیستی
کنونی به
جنگ داخلی
تنها شعار
صحیح
پرولتری
است.

لنین



پس لنین درحالی که دست به گوشه میز گرفته بود وچشمان کوچك کنجکاوش پیوسته بهم میخورد، ظاهرا بی توجه به استقبال ستایش آمیز طولانی که تا چند دقیقه بطول انجامید، به انتظار ایستاد وچون شور وهیجان فرونشست باببانی ساده گفت :

"اینك ما به استقرار نظام سوسیالیستی میپردازیم" ـــ بار دیگر غریو رعد آسای شادی مردم ـــ

"نخستین کار ما اتخاذ تدابیر عملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است • ما بر مبنای شرایط شوروی یعنی نه غرامت ونه الحاق ، وبر اساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود، صلح را به مردم همه کشورهای متخاصم عرضه میداریم • درعین حال به همانگونه که وعده داده‌ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر وملغی کنیم • مسئله جنگ وصلح بحدی روشن است که گمان دارم بتوانم بدون مقدمه پردازی طرح اعلامیه خطاب به خلقهای همه کشورهای متخاصم رابخوانم • • • • • • "

" این پیشنهاد صلح موردمخالفت دولتهای امپریالیستی قرار خواهد گرفت • دراین محاسبه ماننباید خودمان رافریب بدهیم • اما ما امید آنراداریم که عنقریب درهمه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد • باینجهت است که مابطور اخص کارگران فرانسه وانگلستان وآلمان رامورد خطاب قرارمیدهیم"

"انقلاب ششم وهفتم نوامبر* (۲۴ و ۲۵ اکتبر) سرآغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است • • • • نهضت کارگری بنام صلح وسوسیالیسم پیروز خواهد شدوسرنوشت خود رابسرانجام خواهد رسانید • • • • • "

درهمه این بیانات چیزی آرام ونیرومند نهفته بود که روح شنونده‌راتکان میداد • قابل فهم بود که چرا مردم آنگاه که لنین حرف میزند اورا باور دارند • • •

" ماخواستار صلحی عادلانه هستیم • اما از جنگ باك نداریم • • • • یحتمل دولتهای امپریالیست اساسا به درخواست ما جواب ندهند • اما ما برای آنها اولتیماتوم نمیفرستیم که آسان بتوانند آنرارد کنند • اگر پرولتاریای آلمان بداند که ما آماده‌ایم تا هرپیشنهاد صلحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود بمنزله آخرین قطره‌ای باشد که کاسه رابر میکند • ودرآلمان انقلاب درگیرد • "

ناگهان تحت تاثیر یك انگیزه درونی همه بپاخاستند وما مشاهده کردیم که باتفاق هم با آهنگ یکدست که هر لحظه اوج میگرفت ،سرود بین المللی رامیسرائیم •سربازی سالخورده با موهای خاکستری مانند کودکی بغض کرده بود • الکساندرا کولونتای تند تند میکوشید تاببهم زدن چشمها جلو اشکهای خود رابگیرد • هلهله عظیمی سراسر تالار راملو ساخته بود که پنجره‌هاودرهارامیشکافت وآرام وضعیف در آسمان محو میشد • کارگر جوانی درکنار من ، درحالیکه چهره اش میدرخشید،فریاد کرد : "جنگ تمام شد،جنگ تمام شد! " ودر پایان سرود ،آن لحظه که درمیان سکوت نارحت کننده سرپای ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریاد زد : " رفقا آنهایی را بخاطر بیاوریم که در راه آزادی جان دادند " • وآنگاه شروع به خواندن مارش عزا کردیم سرودی آرام با آهنگ اندوهبار ودر عین حال پیروزمند، خالص و خلص روسی وبس هیجان انگیز،سرود انترناسیونال بهر حال یك رنگ خارجی دارد • مثل آن بود که این مارش عزا انعکاس دهنده ژرفای روح توده‌های گمنامی است که نمایندگان آنها درتالار نشسته‌اند و با رو،یاهای مبهم خویش روسیه نوینی رادرنظر مجسم میکنند وشاید هم بیش از اینها •

* در زمان تزار از تقویم دیگری استفاده میشد •

گزیده‌هائی از جان‌رید، ده روزی که دنیا را لرزاند •



امپراطوری روسیه جان می‌کند
دیگر نه خش خش رداهای ابریشمی درکاخ زمستانی می‌پیچد
نه همهمهٔ بار عام تزار در عید پاك
و نه جرنگ جرنگ زنجیرها در راه سیبری
درحال مرگ است، امپراطوری روسیه در حال مرگ است ....
دیگر سبیل بورسِرخ گونه‌ها درگیلاس ودکا خیس نخواهدشد
دیگر ریش‌مِس‌اندود دهقان گرسنه و محتضر
همچون لخته‌ای خون بر زمین سیاه نخواهد سوخت
و امروز
مرگی که بسراغ امپراتوری روسیه می‌آید
نه سری زرد رنگ دارد و نه چنگکی در دست
درفش سرخ درخشانی است در دستانش
وخون جوانی در گونه هایش می دود

هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده بود که لنین
باصدایی ملایم وپرطنین
گفت :
" دیروز بسیار زود بود و فردا بسیار دیر است ،
امروز وقتش است ، امروز ! "
سربازی که از جبهه میآمد گفت : " امروز ! "
سنگری که مرگ را از سر گرسنگی کشت ، گفت : "امروز ! " —
و رزمناو " آورورا " از دهان توپهای سنگین و سیاهش ،
گفت : "امروز ! " —
"امروز ! " —
و بدین ترتیب بلشویك برجسته ترین نقطه عطف تاریخ را
چنین ثبت کرد :
هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده

— ناظم حکمت ۱۹۲۵

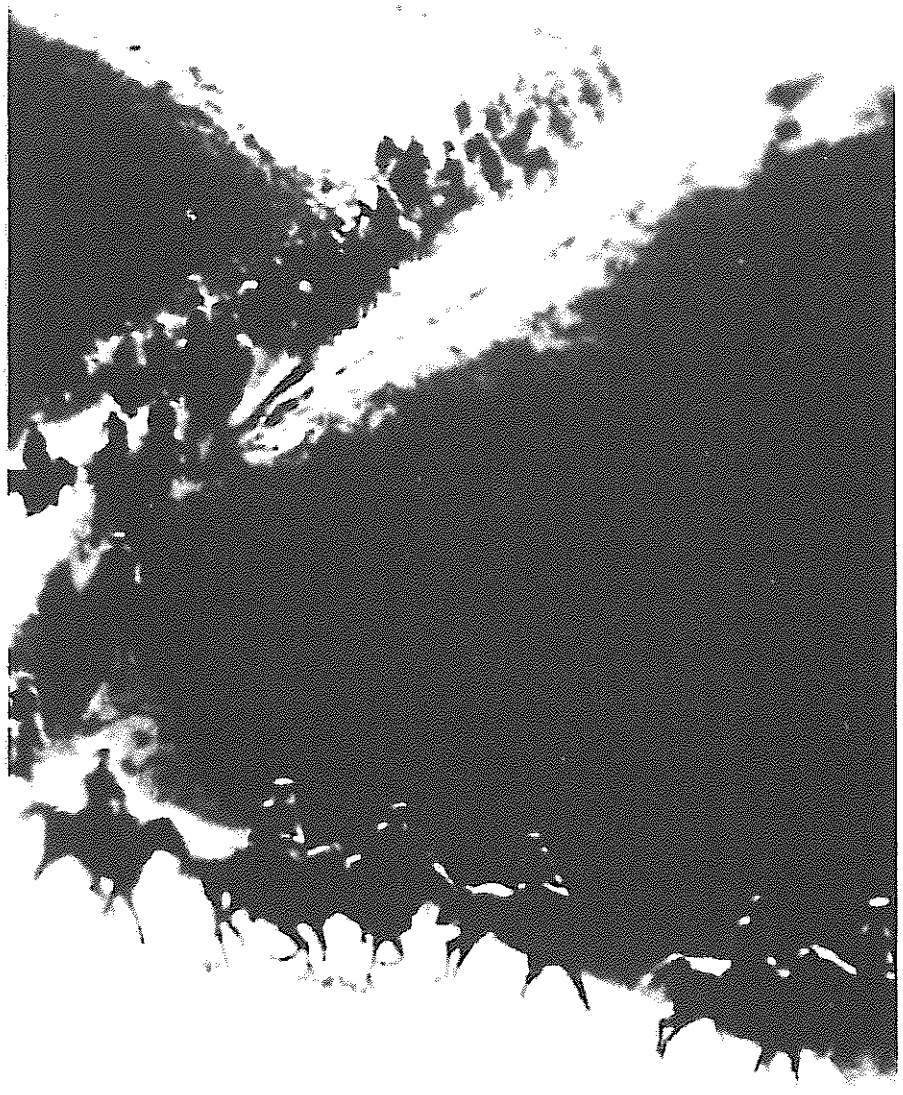

من دریافتم که همه انقلاب را دوست دارند . من جهان نوین وبیباکی را ورای مرزهایافته بودم . من سقوط جهان کهنی را دیدم که انسانهازیر خرابه‌هایش مدفون گشته بودند . اما انسانهایی درمیان این خرابه‌ها زندگی میکردند که تمام ارتشهای جهان تلاش کرده بودند آنها را زیر آوارهایش دفن کنند. ولی آنهااز این خرابه‌ها جهان نوینی را بنا میکردند . ارتشها خرابیها ببار آورده بودند ، اما سازندگان در این خرابیها حضور داشتند . آنها انسانهایی بودند که ، همچون مشعلهای درون ظلمت ، تا پیروزی نور بر ظلمت میدرخشیدند !

اشتیاق من بدین سرزمین نوین ، به عشق بدل‌شد کاری واقعی در پیشاروی بود ، بزرگترین کار در جهان من میخواستم یکی از این‌خالقین جهان نو در میانهٔ هرج ومرج باشم ....

سونیابالحنی قاطع وواضح‌گفت : "هیچ چیز غیر ممکن نیست ." سونیا هم‌اتاقی من ومترجمی بود که برای من درمسکو پیدا کرده بودند . او یك کمونیست بود که تعطیلات یکماهه‌اش راوقف امدادگری در دوره قحطی کرده بود . او ازپدر و مادر روسی تبعیدی در انگلیس بدنیا آمده وباانقلاب به روسیه بازگشته بود .انگلیس او راکارگر نساجی کرده بود ، وروسیه او را سربازی‌در جبهه لهستان و بهیار یك بیمارستان نظامی نموده بود . او دوبار درجنگ‌مجروح شده ، وتیفوس ،حصبه و مالاریا گرفته بود . اوهمیشه یك تپانچه کوچك حمل میکرد تا " در صورتیکه دستگیر شوم وبفهمندکه‌من یك زنم . . . . "

سونیا چنین ادامه داد : " من قبلا فکر میکردم

ماریاتگی درباره اکتبر

مردم و ارتش میخواستند که انقلاب برای آنها صلح به ارمغان بیاورد. عدم توانایی کرنسکی در انجام اینکار باعث خیزش ارتش علیه دولت گردید. ارتش روسیه، بر خلاف ارتشهای متحدش، بر این افسانه که جنگ میان دمکراسی و اتوکراسی است باور نداشت، چرا که جنگ روسیه توسط اتوکراسی تزاری به پیش برده میشد، ارتش از جنگ خسته شده بود و پنهانی مشتاق صلح بود. بلشویکها بدرستی تبلیغ خود را بر احساسات توده ها متمرکز کردند. آنها باز توزیع بلاواسطه زمین را مطرح نمودند. آنها به پرولتاریا گفتند که هیچکدام از اینها با التجاء به دولت ائتلافی که بورژوازی در آن باشد، حاصل شدنی نیست. این دولت باید توسط دولت پرولتری جایگزین گردد، توسط دولت کارگران، یعنی دولت احزاب طبقه کارگر. این چنین دولتی تنها میتواند یک دولت شورایی باشد. صلای نبرد بلشویکها این بود: "همه قدرت به شوراها!"

— سخنرانی خوزه کارلوس ماریاتگی، ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۳، در اجتماع فدراسیون دانشجویی در لیما، پرو.

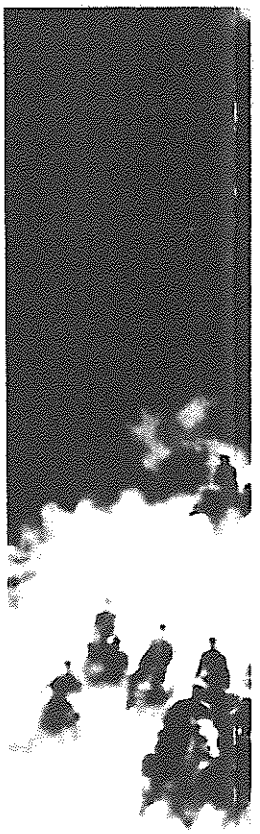

بعضی چیزها غیر ممکنند. من مدت هشت ماه یک بیمارستان بیماران تیفوسی را اداره میکردم که بیمارانش روی کف پوشهای چوبی ضد عفونی نشده خوابانده شده بودند. آنها چنان به کثافت آلوده بودند که مجبور بودیم لباسشان را پاره کرده و از تنشان بدر آوریم. چنان لجنی از سر و رویشان بالا میرفت که ما را نیز آلوده میکرد. شپش درگوشتشان فرو رفته بود، بنحوی که برای جدا کردن آنها می‌بایست بدنشان را بشدت خاراند و یا از تیغ استفاده نمود. نه تختخوابی وجود داشت، نه ملافه‌ای، نه لحافی، و نه صابونی — دکترها و پرستارها هر چهارده روز مرتبا تیفوس میگرفتند. هیچ راه ممکن دیگری برای محافظت آنها وجود نداشت. وقتی که آنها از بیمارانی که شرح دادم مراقبت میکردند، معلوم بود که اکثرشان طی ۵ و هفته تیفوس خواهند گرفت.

" من فکر میکردم [غلبه بر این مشکل — م] امکان‌پذیر نیست. اما همیشه میشود کاری کرد. ما ساختمان بزرگ یک مدرسه را در اختیار گرفتیم که تنها ساختمان بزرگی بود که میتوانست بیماران را در خود جای دهد. ما از یک ظرف بسیار بزرگ چوبی که قبلا برای لباس‌شوئی مورد استفاده قرار میگرفت استفاده کرده و بیماران را در آن شستشو دادیم. ما از اهالی شهر (جمعیتی در حدود ۳۵ هزار نفر) خواستیم که هر خانواده یک دست لباس زیر مردانه برای این بیماران که اکنون بدون لباس مانده بودند بفرستند. اکثر این کمکها می بایست بصورت اهدائی باشد و البته کمونیستها نمیتوانستند از آن امتناع ورزند. آنها می‌بایست این کمک را میدادند، حتی اگر خودشان بدون لباس میماندند. ما کمونیستها داریم انقلاب میکنیم ما باید هرکاری که لازم باشد انجام دهیم." او از انقلاب، نه بمثابه خیزشی قهرآمیز بلکه بعنوان یک پروسه کماکان پایان نایافته سخن میگفت.

" . . . . همیشه راهی وجود دارد. ممکن است این راه ساده نبوده، و محتاج جانبازی باشد، اما همیشه راهی وجود دارد. این قحطی در مقایسه با دوره جنگ علیه متجاوزین چیزی نیست. تنها با این تفاوت که قدری خسته ایم. . . . حال که متجاوزین را گوشمالی داده‌ایم، فکر مکن که این قحطی میتواند ما را متوقف سازد."

من به او گفتم: "میلیونها نفر خواهند مرد" و سونیا پاسخ داد: "میلیونها نفر تابحال مرده‌اند!" نمیدانم منظور او تنها میلیونها نفری بود که در جنگ با متجاوزین کشته شدند و یا مرگشان استقلال انقلاب را حفظ کردند، و یا منظورش میلیونها نفری نیز بود که در اروپا، بدون هدف، و فقط بخاطر منافع جنگ‌سالاران و صلح مرگبار ورسای کشته شدند. میلیونها نفر میمرند، اما این کمونیستهای متحد پیروز خواهند شد.

بنقل از "من جهان را تغییر میدهم"، آنا لوئیز استرانگ



آنگاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریك قرار گرفتیم ازهمه جا صدای سوت کارخانه‌ها ،خروشان ،عصبی واشباع از نگرانی طنین افکن بود. مردم زحمتکش، مردان و زنان، به تعداد ده‌هاهزار نفر به خیابان‌ها ریختند.کارخانه‌های حومه‌شهر سوت زنان جمعیت ژنده پوش خود را بیرون میریختند. پطروگراد سرخ در خطر است : " قزاقها ! ..... " مردان، زنان ونوجوانان با تفنگ، با دیلم ،بیل ،بسته‌های سیم وفانوسقه‌ها که بر روی لباسهای کارگری بسته بودند ازکوچه‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب باختری به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچگاه شهریك چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود بحرکت آید. انسانها درهم و برهم ، گروهانهای سربازان، توپهاکامیون‌ها، گاری‌ها، همچون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی میرفت تابا سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

سرکاهان گروههای سوار قزاق کرنسکی پدیدار شدند. تیراندازی بدون نظم با تفنگ‌آغاز شد. هر دوطرف به یکدیگر پیشنهاد میکردندکه تسلیم شوند. هوای روشن و یخ زده بالای جلگه از غوغای جنگ انباشته شد. این غوغا را سربازانیکه در کنار آتش به انتظار نشسته بودند می شنیدند. از همین جا آغاز شد. آنان به محلی که در آنجا جنگ جریان داشت سرازیر شدند. گروه های کارگران که در جاده‌های اصلی در حرکت بودند قدم تند کردند. توده های عظیمی از مردم خشمگین به سوی نقاطی که مورد حمله قرار گرفته بودند شتافتند. کمیسرها از آنها استقبال کرده و به آنها توضیح میدادند که میبایست در چه مواضعی قرار گیرند و چه کار بکنند. این نبرد خود آنها بخاطر صلح برای خود آنها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه ها اراده‌های گوناگون و متفاوت بسیاری در یك اراده بهم می پیوست. من از تمام کسانیکه شاهد این جنگ بودند این مطلب راشنیدم که چگونه ملوانانی که تا آخرین فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سر نیزه هجوم میکردند؛ چگونه کارگران تمرین ندیده خودرا به صف قزاقها زده وآنان را از اسب بزیر میکشیدند؛ و چگونه توده مردم‌در تاریکی و غافلگیرانه به دشمن حمله میبردند.

دوشنبه هنوز پیش از نیمه شب بود که قزاقها متزلزل شده تویخانه راجا گذاشته و فرار کردند. ارتش پرولتری به "تزار سکویه" وارد شدوبه‌دشمن مهلت‌ندادکه ایستگاه رادیوی‌دولتی‌راویران‌کند.اکنون دیگراز این‌ایستگاه فرستنده، کمیسرهای اسمولنی پیروزی شکوهمند پرولتاریا را به سراسردنیا اطلاع میدادند.

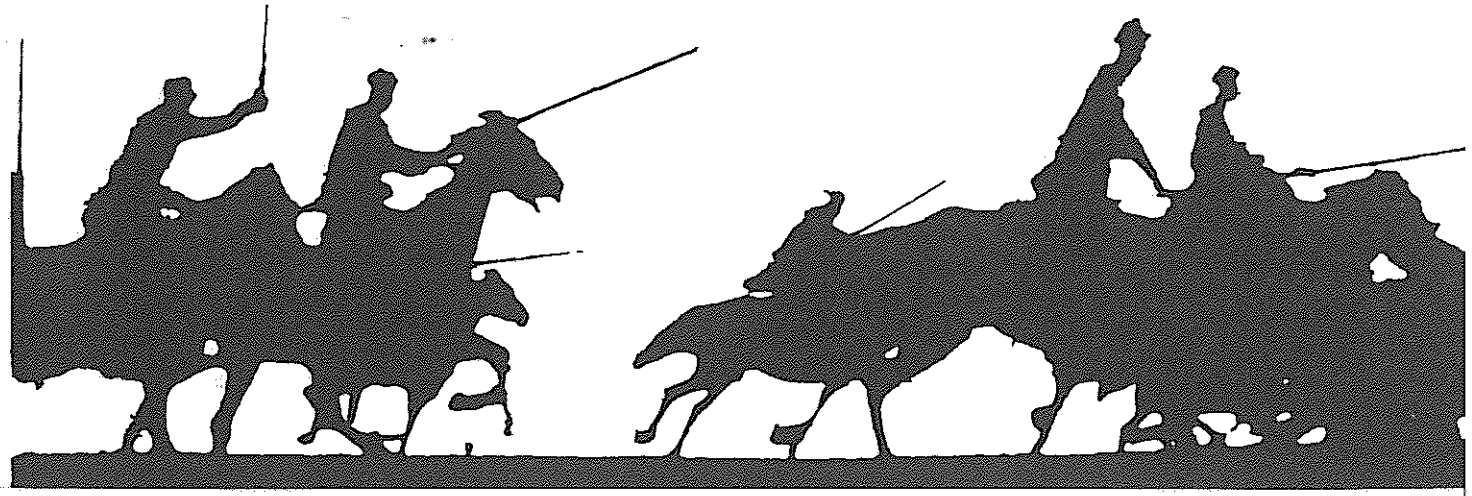

من فرزند مردم کارگر وشهروند جمهوری شورویم ،و لقب سرباز ارتش دهقانـان و کارگران را می پذیرم • من خود را ملزم به تبعیت شدید از انضباط انقلابی میدانم • من خود را در اختیار امر سوسیالیسم قرار میدهم وتمام انرژی وزندگی خودرا فدای آن میسازم • • • • •

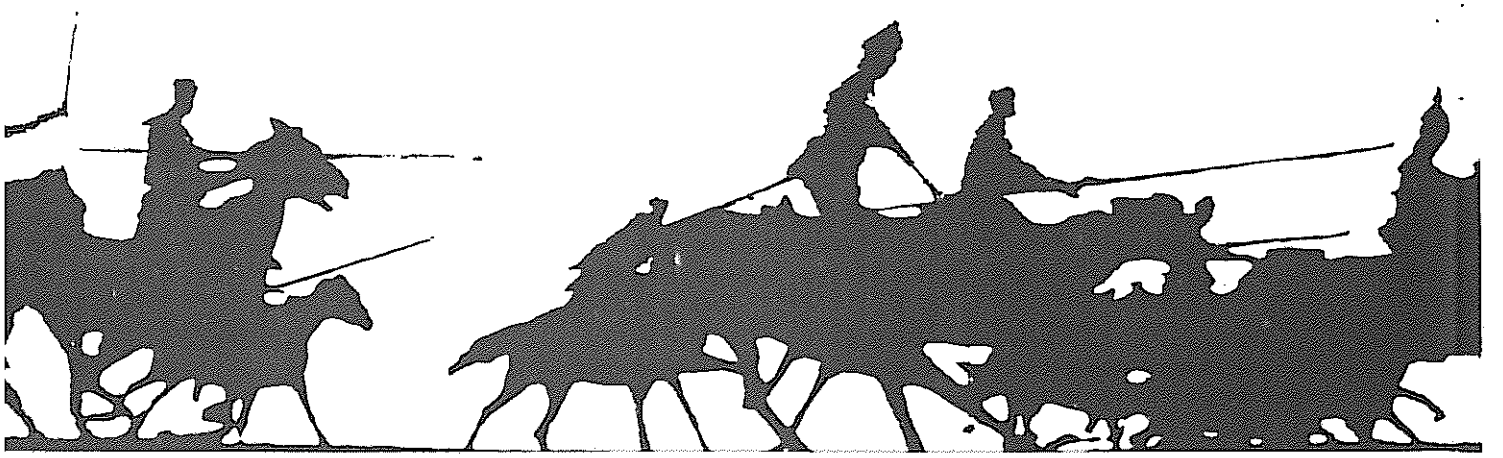



"از طریق روسها بود که چینیها مارکسیسم را یافتند. چینیها پیش از انقلاب اکتبر نه تنها از وجود لنین و استالین بی‌خبر بودند بلکه حتی مارکس و انگلس را هم نمیشناختند. توپهای انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را برای ما به ارمغان آوردند. انقلاب اکتبر به ترقیخواهان چینی و نیز سراسر جهان کمک نمود تا به جهانبینی پرولتری مسلح شوند ..."

ـــ مائوتسه دون ، " در باره دیکتاتوری دمکراتیک خلق "

در روز پانزدهم اکتبر من بایک سرمایه‌دار روسی بنام استپان کشورگه ویچ لیانوزوف که اورا اکفلر روسیه میخواندند واز نظر سیاسی طرفدار کادت‌ها بود،به‌گفتگو نشستم . وی بمن گفت :

"انقلاب یك بیماری است .دیریازودقدرت‌های خارجی باید در اینجا مداخله کنند همانطور که‌کسی در کار کودکی مداخله میکند و راه‌رفتن را به اوباد میدهد . البته این کار کمابیش ناهموار است . اما ملتها باید دردرون‌کشورشان خطر بلشویسم،خطر اندیشه‌های مسری ازقبیل دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب جهانی رااحساس کنند . البته‌این‌امکان وجود دارد که چنین مداخله ای ضرورت پیدانکند . حمل ونقل ازکار افتاده ،کارخانه‌ها بسته میشوند ،آلمانیها درحال پیشروی هستند . گرسنگی وشکست ممکن است مردم روسیه را برسرعقل بیاورد . "

به نظر امریکائیان باورنکردنی است که مبارزه طبقاتی تابه این حدت وشدت برسد .اما من شخصادرجبهه شمال به افسرانی برخوردم‌که باصراحت تمام ، شکست فاجعه آمیز نظامی‌رابه همکاری با کمیته سربازان ترجیح‌میدادند .دبیر شعبه پطروگراد حزب کادت‌هابه‌من‌اظهارداشت که‌تلاشی‌حیات اقتصادی کشورجزئی است از مبارزه برای بی اعتبار ساختن انقلاب .

قسمت عمده‌ای ازطبقات ثروتمند،آلمان را به انقلاب ترجیح‌میدادند.حتی به حکومت موقت ترجیح میدادند! وهیچ پروائی از اظهار عقیده خود نداشتند .درخانواده روسی که من درآنجا زندگی میکردم موضوع صحبت بهنگام صرف غذا تقریبا بدون استثناء عبارت بود از ورود عنقریب آلمانها که نظم وانضباط باخود خواهند آورد .... یك‌روز عصر به خانه یکی از بازرگانان مسکورفته بودم . بهنگام صرف چای از ۱۱ نفر حاضرین دور میز پرسیده شدکه کدام را ترجیح میدهند؟ "ویلهلم رایا بلشویکها را؟" . ده تن از آنها به ویلهلم رای‌دادند و تنها یکنفر علیه ویلهلم بود!

جان رید ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند

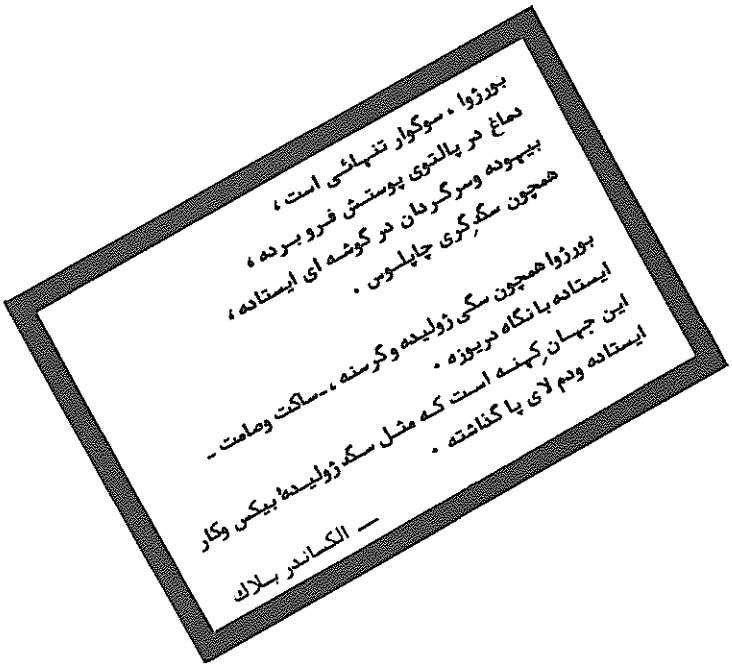



Тов. Ленин ОЧИЩАЕТ
землю от нечисти.

درباره
کاراکتر بین‌المللی انقلاب اکتبر



قیام مونیخ ، ۱۹۱۹

انقلاب اکتبر را نمیتوان صرفا بمثابه انقلابی "درون‌مرزهای ملی" محسوب داشت . انقلاب اکتبر بیش ازهر چیز انقلابی بین‌المللی و نظامی جهانی است ،چراکه تحولی رادیکال در تاریخ جهان بشریت ،یعنی تحول ازجهان کهنه سرمایه داری به جهان نوین سوسیالیستی را رقم زده است .

نتیجه، انقلابات گذشته معمولا این بوده‌است که یك گروه استثمارگر در راس دولت توسط گروه استثمارگر دیگری جایگزین میشد . استثمارگران تعویض میشدند و استثمار برجای می‌ماند جنبشهای رهائیبخش بردگان بهمین گونه بود خیزشهای دوره، سرفها نیز بهمین منوال بود دوره ای انقلابات "کبیر" معروف در انگلستان، فرانسه وآلمان نیز همین گونه بود . درمورد کمون پاریس صحبت نمیکنم که نخستین تلاش پرشکوه، قهرمانانه ودرعین حال ناموفق پرولتاریا در متحول ساختن تاریخ علیه سرمایه داری بود.

انقلاب اکتبر علی‌الاصول با این انقلابات متفاوت است . هدف آن جایگزین نمودن یك استثمار بجای شکل دیگری از استثمار ، ویك گروه از استثمارگران بجای گروه دیگری از استثمارگران نیست بلکه هدفش نابود سازی کلیه اشکال استثمار فرد از فرد نابودسازی کلیه دستجات استثمارگر ،ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا ،ایجاد حاکمیت انقلابی‌ترین طبقه از میان کلیه طبقات تحت ستمی که تاکنون موجود بوده‌اند، سازماندهی جامعه‌ای نوین ، بی‌طبقه وسوسیالیستی، میباشد .

دقیقا بدین‌جهت است که پیروزی انقلاب اکتبر یك تحول رادیکال در تاریخ بشریت ،تحولی رادیکال درسرنوشت بشریت درجهان سرمایه‌داری تحولی رادیکال درسرنوشت بشریت درجهان سرمایه‌داری ،تحولی رادیکال درجنبش رهائیبخش پرولتاریای جهانی، تحولی رادیکال درشیوه‌های مبارزه‌واشکال تشکیلاتی ،.در سنن ونحوه زندگی ، درفرهنگ وایدئولوژی توده‌ها ی تحت استثمار سراسرجهان رارقم میزند .

اینست دلیل اساسی این امر که چرا انقلاب اکتبر یك انقلاب بین المللی ونظامی‌جهانی است .

همچنین،اینست منشاء همدردی عمیق طبقات تحت ستم همه کشورها نسبت به انقلاب اکتبر، که آنرا آستانه رهایی خویش می‌بینند .

..... اهمیت انقلاب اکتبر عمدتا درشکافتن جبهه امپریالیسم جهانی، سرنگون ساختن

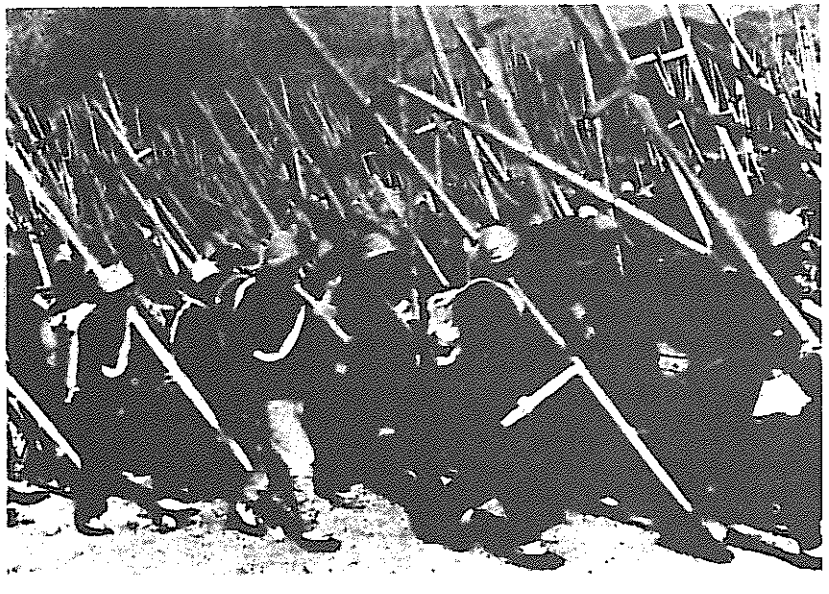

شورشهای دهقانی درچین طی سال ۱۹۱۹



بورژوازی امپریالیستی دریکی ازبزرگترین‌کشور-های سرمایه‌داری وبقدرت رساندن پرولتاریـای سوسیالیست ، میباشد.

طبقه کارگـر مـزدی ،طبقـه تحـت پیـگرد-قرارگرفتگان ، طبقه تحت ستمان‌واسـتثمار-شدگان برای نخستین باردر تاریخ بشریت بـه مقام طبقه‌حاکم‌صعودکرده، وسرمشق نمونـه‌ای برای پرولتاریای همه‌کشورها گردیده است .

این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی را گشوده است ، عصر انقلابات پـرولتـری در کشورهای امپریالیسم ....

انقلاب اکتبر با سرنگون ساختن مـلا کیـن وسرمایه‌داران ، زنجیرهای ستم ملی‌ومستعمراتی را درهم شکست وکلیه مردم تحت ستم یك کشور پهناور را بدون استثناء از آن رها ساخـت. پرولتاریا نمیتواند خودرارهاسازد مگر اینکـه مردم تحت ستم را رهایی بخشد. ویژگی خـاص انقلاب اکتبر اینست‌که این انقلابات مـلـی-مستعمراتی در اتحاد جماهیر شوروی رانه زیـر پرچم عداوت ملی ودشمنی میان‌ملل ، بلکه‌زیـر پرچم اعتماد متقابل وتفاهم برادرانه کارگـران‌و دهقانان‌وخلقهای‌گوناگون شوروی ، ونه تحـت نام ناسیونالیسم‌بلکه تحت نام انترناسیونالیسم ، به انجام رساند.

دقیقا بدین جهت که انقلابات ملی -مستعمراتی در کشورها تحت رهبری پرولتاریاو زیر پرچـم انترناسیونالیسم انجام شدند بود که مردم دون-پایه وبردگان برای‌نخستین باردر تاریخ بشریت به مقام مردمی ارتقاء یافته‌اندکه واقعا آزادنـدو واقعـا برابرند. بدین جهت است که سرمشـق نمونه‌ای به ملل تحت ستم سراسر جهان ارائـه میدهند.

این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی راگشوده است ، عصر انقلابات مستعمراتی کـه درکشورهای تحت سلطه‌جهان ودر اتحاد بـا پرولتاریاو تحت رهبری پرولتاریـا بـوقـوع می‌پیوندند.

.....

انقلاب اکتبر درحالیکه امپریالیسم را به‌لـرزه افکنده است،درعین‌حال یك‌پایگاه قدرتـمندو وعلنی برای جنبش انقلابی جهانی ،پایگاهی‌که این جنبش تاکنون از آن برخوردار نبـوده واکنون میتواند حمایتش را انتظار داشته باشـد، را بوجود آورده است ـ بشکل نخستین‌دیکتاتوری پرولتاریا . انقلاب اکتبر یك کانون قدرتمنـد وعلنی برای جنبش انقلابی جهانی ،پایگاهی‌که این جنبش تاکنون از آن برخوردار نبـوده‌و واکنون میتواند حول آن عمل کرده ویك‌جبهـه واحد انقلابی از پرولتاریا ومردم تحت ستم‌کلیـه کشورها علیه امپریالیسم راسازماندهی کنـد...

ـ خصلت بیـن المـلـلی انقلاب اکتبـر، ژوزف استالین (نوامبر ۱۹۲۷)

نقد

کمونیستهای هند
اکونومیسم مسلح را نقد می‌کنند

به قلم : سونیل

به نقل از "مشی توده‌ای" *

گزارش از دشتهای شعله ور بیهار سندی ازح ۰ك ۰هـ(م ـ ل)، انتشارات پرابود باتاچاریا، کلکته،

بیهار دیرزمانی است که جایگاه مهمی درجنبشهای دهقانی هنداشغال کرده است.این ایالت قبل از ۱۹۴۷ مرکز مبارزات رزمنده دهقانی برهبری کیسان سابا بود- کیسان سابای بیهار یکی از مهمترین گردانهای کیسان سابای هندوستان بشمار می آمد ۰ بعدهاباسقوط کامل حزب کمونیست هند(ح ك ه) بورطه رویزونیسم ،بیهار نیز قربانی شد۰ شتابی که درسیر تحولات حامعه در نتیجه جنبش بوجود آمده بود در منجلاب پارلمانتاریسم خاموشی گرفت ۰ یکبار دیگر گرایش و اعتقاد به سیستم کاست در بدترین شکل خودسربلند کرد۰ خانخانی باتأئید احزاب پارلمانی بطرزی لجام- گسیخته رواج یافت ۰ رویزیونیستهای حزب کمونیست هند و حزب کمونیست هند - مارکسیست (ح ك ه م ، یك حزب سانتریست بود که اوائل دهه ۱۹۶۰ از ح ك ه انشعاب کرد) همیشه « عقب ماندگی فرهنگی ناشی از سلسله مراتب کاستی هنده رادراین انحطاط مقصر دانسته اند عقب ماندگی اجتماعی - فرهنگی بوجپور بدون شك واقعیت دارد،امااین فقط یك روی سکه است ۰ درروی دیگر، قربانیان این نظام قراردارند، یعنی دهقانان تحت ستم : یعنی انبار باروت نیرومندی که میتواند باسیاستهای انقلابی منفجر شود ۰ ناگزالباری وسیاست کسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه حکم جرقه براین انبار باروت را داشت ۰ بیهار «عقب مانده» در فاصله ای کوتاه جهش کرد و به مرکز پیشقراول مبارزه بدل گشت ۰ بوجپور مظهر این مبارزه شد ۰ از آن زمان تاکنون بیهار ، کانون مبارزه رزمنده دهقانی محسوب میشود ۰

کتابی که تحت عنوان «گزارش از دشتهای شعله ور بیهار» انتشار یافته مدعی است که تصویری ازاین مبارزه (بویژه مبارزه بخش جنوبی بیهار) را بما ارائه میدهد ۰ واین حقیقت که منطقه مورد بحث مرکز اولیه جنبش بوجپور بوده نیز اهمیت گزارش را دوچندان میکند .اما این کتاب ، گزارشی ژورنالیستی یاتحقیقی جامعه شناسانه و معمولی نیست که بتوان بسادگی از کنارش گذشت ۰ این «سندی »است که بقول مؤلفانش جمعبندی سیاسی حزب کمونیست هند(م - ل) (رهائی) برهبری ونیودمیسرارا منعکس میکند ۰ همین خصوصیت باعث میشود که این اثر فقط در خدمت اثبات مواضع سیاسی معینی که مورد پشتیبانی این گروه است ، باشد.

بدون شك شایسته است که درنقداین کتاب سیاستهای فوق الذکررا ارزیابی کنیم ودرسهای مناسبی از آن بیرون بکشیم ۰ولی دقیقاً همینجاست که اشکال بزرگ کتاب مشخص میشود،علیرغم لیست تحسین برانگیزی ازاسنادکه ضمیمه کتاب شده، بهیچوجه چیزی درمورد خط سیاسی پایه ای که راهنمای عملی (رهائی) بود، دستگیر خواننده نمیشود۰

ازآنجائیکه برخی ازمنتقدین ،همین سبك نوشتن رابعنوان مدلی که باید سرمشق همه قرارگیرد مشتاقانه خوشامدگفته اند ،لازم است این جنبه راکمی عمیقترموردتوجه قراردهیم ۰ مضمون تبلیغی کتاب (ازقضا، ناشرجزودسته مرکزی تبلیغی خودگروه و نودمیسرا است) درفصل آخرآن خلاصه گردیده است۰ بطورخلاصه، این بخش مدعی است که «مبارزه جاری دهقانان دربیهارارائه دهنده فازنوینی درتکامل مبارزه ناگزالباری است» (صفحه ۱۶۹) ۰قبل ازپرداختن به تعدادی ازخصوصیات بر جسته این «فازنوین»که در آن فصل فهرست شده ، سعی می نمائیم خودهمین ادعارا مورد بررسی قراردهیم ۰ چگونه یك خواننده موشکاف میتواند اینرا مستقلانه ارزیابی نماید؟ مسلماً درك روشن ازاهداف وسیاستهای ناگزالباری و ح ك ه (م ل)میتواندپایه خوبی برای این کار باشد۰ این نیز بتنهائی کافی نیست ۰ گروه ونودمیسرابرخی از مواضع از جمله برسراستراتژی تعیین کننده کسب قدرت که ح ك ه(م ل) به آنها اعتقاد داشت را رهاساخته است،۰درواقع ،این جنبه برجسته«تصحیحات » ۱۹۷۹و «سومین کنگره» ۱۹۸۲ گروه و نودمیسرابود۰ درسراسرکتاب مرتباً به این وقایع رجوع میشود۰ به خواننده گفته میشودکه آنها

* نشریه ك ۰ م ۰ ب ۰ ك ۰هـ (م ل)

درپیدایش « فازنوین» نقش حیاتی ایفاکردند. اماهرگونه پرسشی درباره مواضع سیاسی اقامه شده ازسوی آنان بادیوار سکوت روبرومیشود. باتوجه به خصلت گوشخراش ادعاهای سیاسی، مسلماً تلاش تبلیغاتی صادقانه محتاج ارائه اطلاعات حیاتی میباشد.

به نمونه ای دراین خصوص توجه کنیم. بنابر«گزارش» یك خصوصیت برجسته «فاز نوین» چنین است: «.... حفظ و تقویت مبارزه چریکی (اگرچه هنوزدرمرحله ابتدائی است)، «دردشتهابرای یکدوره طولانی» (صفحه ۱۷۴). این امردرتقابل با «ترس» سایرگروههای م ل قراردارد. این گروههامایلندارصحنه پیچیده مسئله ارضی دردشتهای بیهار جنوبی احترازجسته وبه مناطقی بروندکه «فئودالیسم کلاسیك» حضورداشته وازنظرجغرافیایی برای مبارزه مسلحانه مساعدباشند.

بدون شك این دیدبسیارنوآورانه بنظرمیرسد. اماچگونه میتوان چنین تلاشی رابااستراتژی اخیرتشکیل حکومتهای ایالتی و انجام قیام ازبالا (هرچه که هست!) پیونددادو؟ استراتژی مذکوردرکنگره ۱۹۸۲ گروه ونودمیسرااعلام گردید. نشریه «رهائی» ارگان گروه ونودمیسراحتی سناریوی پیچیده ای برای کسب قدرت تصویرمیکند - « انقلابیون» ازطریق انتخابات دریك یادوایالت به « قدرت» میرسند، این حکومت (یاحکومتها) بامرکزدرمیافتندو طی پروسه ای برکنارمیشوند، این برکناری به خیزشهای توده ای منجرمیشودوقس علیهذا. بعلاوه، رهایی تاکیدمینمایدکه این پروسه بهم پیچیده «بالاخره شمارانه راه اساسی وشکل نهائی مبارزه رهبری میکند» (اکتبر۱۹۸۴). ازآنجائیکه گروه ونودمیسراهنوز «محبور» به تشکیل حکومت نگردید(اگرچه برای اینکاربه هردری میزند)، وبدین خاطر هنوز راه درازی بر ای رسیدن به «راه اساسی وشکل نهائی مبارزه» در پیش رو دارد، پس هدف و محتوای فعالیتهای چریکی حفظ شده چیست؟ یا، این امرجه وجه اشتراکی باسیاست کسب قدرت ازطریق جنك خلق مطروحه ازسوی ح ك ه (م ل) دارد؟ ماامیداوریم این نمونه تصویر خوبی ازمشکلی که قبلا تذکر داده شد، بدست دهد. برای گویاترکردن نقد بایدار محدوده های بحث مؤلفان پیشتر رفت. به سخن دیگر، اگر کسی میخواهد به کنه موضوع پی ببرد باید آگاهانه کارزار «ارائه اطلاعات نادرست» ازسوی گروه ونودمیسرارا شناسائی کند.

نقدسیاسی استراتژی گروه ونودمیسرا قبلا بوسیله «مشی توده ای» صورت گرفته است (سال نهم شماره ۷). ماآنرا دراینجا تکرارنخواهیم کرد، بلکه سعی خواهیم نمود بدقت تحلیلات حاداین استراتژی رویزیونیستی را آنگونه که در«گزارش» آمده بررسی کنیم. مابویژه مسئله مبارزه مسلحانه، کاست ومتحدکردن دهقانان میانه- حال را موردتوجه خواهیم داد. زیرا آنها جوانب مهمی هستندکه هنوز توسط جنبش انقلابی هند حل نشده اند. ماهمچنین به این مسئله خواهیم پرداخت که چگونه جریانات اساسی گروه ونودمیسراباتئوریزه کردن تحول در کشاورزی هند آنرااز اپورتونیسم راست (باژست «چپ») به رویزیونیسم علنی و بیشرم کشاندند. این وظیفه آسانی نیست زیرا مابایدحقیقت را در هر گام ازمیان کلاف سردرگمی از اطلاعات نادرست بیرون بکشیم. ولی اینکار مفیداست چرا که در تعمیق درکمان از مفهوم امروزی رویزیونیسم، بما کمك میکند.

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، مبارزات رزمنده دهقانان دیرزمانیست ازخصوصیات معمول بیهار شده است. امامبارزه دردهه ۱۹۷۰ دربوجپور درمیان آنها برجستگی بیشتری دارد. این صرفا نه یك مبارزه جوشان دهقانی، بلکه بخشی ازانقلاب مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی بود. این مبارزه گذشته ازخدمتش به تکامل تاکتیکهای پیشبرد مبارزه مسلحانه دردشتها، مهمترین کیفیت برترش هدف قراردادن کسب قدرت سیاسی بودکه آنرا از دیگر مبارزات دهقانی متمایز میکرد. واین برتری مهمترین عامل برای برانگیختن دهقانان تحت ستم درسراسربیهارو خلق زمینه های مساعد جهت ساختن یك جنبش وسیع دهقانی بود. جای شگفتی نیست این مبارزه قهرمانانه برای کسب قدرت که زمینهٔ چین مستقیم تمامی تحولات بیهار بود. باچندپاراگراف مختصر در«گزارش» طولانی سَنبُل میشود. اماهمین پاراگرافهای کوتاه به اندازه کافی افشاگرانه اند.

بکلام«گزارش»، دخالت مارکسیست - لنینیستهای متأثراز ناگزالباری تنها به «....ظهور فازنوینی از جنبش رزمنده دهقانی» منجرشد، وبابوجپور بخاطر«....کاراکتر توده ای، رزمنده ...» جنبش «....استحکامات مناسب برای خود بوجودآورد...» (صفحه ۲۵ تاکیدازماست). مبارزه مسلحانه و تشکیل کمیته های انقلابی چیزی بیش ازعواملی که به این «کاراکتر توده ای، رزمنده» یادادند، نبودند. چنین است جمعبندی گروه ونودمیسرا. این کتاب همچنین بمامیگوید که تاپایان سال ۱۹۷۶ جنبش «نیروی شتاب دهنده اش» رابمقدار زیادی از دست داد و «متحمل عقبگردهای جدی» گردید. اگرچه«گزارش» دررابطه بادلائل عقبگردها سکوت اختیار میکند، اماونودمیسرادر پاراگرافی گویا درپیشگفتار کتاب به آن چنین برخوردمیکند: «مسیر مستقل مبارزه دهقانی و تلاش حزب برای انتقال آگاهی به آن طی مرحله ویژه ای از اتحاد و مبارزه پیش رفت. حزب شدیداً کوشید تااز میان دهقانان پیشرو عناصرکمونیست پرورش دهد، وهمواره سعی نمودباگرایشات منفی خودجوش مقابله نماید وبه آنها شکل سازمان یافته دهد. اگرچه تلاشهای نیرومندی نیز ازسوی حزب انجام میگرفت تامجموعه عقاید دگم خودرا دررابطه باشکل مبارزه و تشکیلات درجنبش بکرسی نشاند، اماثابت گردیدکه این تلاشها نتیجه منفی دربرداشتند.» (صفحه ۲۲)

بوسیله «تصحیح» این اشتباهات و آثار «فازنوین، توازن برقرار گردید».

برای درك مسئله «دگماتیسم» و محتوای واقعی «تصحیحات» باید ابتدااهداف نسبت داده شده به انتقال «آگاهی» به مبارزه ازسوی حزب -«پرورش عناصرکمونیست» و «شکل سازمان یافته» دادن به جنبش- را تصریح کنیم: درحقیقت هیچ رئیس تردیونیونی، حتی دانگه، این رابهتر نمی- توانست بیان کند! این برداشت تردیونیونیستی از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی دربوجپور اصلا تصادفی نیست. این پیش شرط لازم برای ادعا درمورد تصحیح اشتباهات «دگماتیستی» میباشد. ناگزالباری تحت رهبری رفیق چارومازومدار بررمینه طغیان علیه یك ارزیابی رویزیونیستی رسوا تبارزیافت. برمبنای آن ارزیابی رویزیونیستی، دهقانان تلنگانا نه برای کسب قدرت بلکه میبایست تنها برای زمین مبارزه میکردند. بادرنظرگرفتن این تاریخچه، هرگونه انتقادعلنی ازسیاست کسب قدرت بلافاصله افشامیگردد ونودمیسرا سعی میکندباذکر صریح اینکه اشتباهات دگماتیستی ح ك ه (م ل) دررابطه با« اشکال مبارزه وتشکیلات» اصلاح شدو تنها بااصلاح این اشتباهات بود که« توازن برقرار گردید»، ازانتقاد سیاست کسب قدرت طفره میرود. برداشت تردیونیونیستی اوخدعه ایست برای لاپوشانی این واقعیت که «کارزار اصلاح» ۱۹۷۹ بطور مستقیم فراتراز مسائلی مانند شکل رفت و محتوای کسب قدرت سیاسی ازطریق مبارزه مسلحانه راکنارنهاد، اگروظیفه حزب درتمام مدت تنها این بوده که به جنبش یك « شکل سازمان یافته» داد، دراینصورت چرا خودرا باپرداختن به خط و استراتژی دردسر بدهیم؟ ونودمیسرا مسلماً درسهائی آموخته است. درگذشته رویزیونیستها میتوانستند صریحتر باشند. اما حالا زمان تغییرکرده و نیرنگها پیچیده تر شده است.

مبارزه مسلحانه در بوجپور در اواسط سالهای ۱۹۷۰ اثبات این ادعای چارومازومدار است که مبارزه مسلحانه چریکی میتواند در دشتها پیش برده شود. اما ،درعین حال ،این امر به جریاناتی درون خط نظامی حزب ،بویژه دررابطه باوظیفه حفظ ورشد مبارزه مسلحانه پا داد ، نفوذ تفکر دگماتیستی خود[1]درفقدان هرگونه تحلیل جامع از ساختار دولت متمرکز (جهت شناسائی ضعفهایش) ، آشکار نمود.

بجای سعی درتکامل یك خط نظامی مناسب شرایط خاص ناشی ازحضور این ساختاردولت متمرکز ،تأکیدمطلق گرایانه برروی جسبیدن به یك منطقه کوچك عملیاتی و درگیرشدن در نبردهای نابرابر گذاشته شد. از اینرو ،مبارزه بوجپورعلیرغم خدمات برجسته اش ،جداز سایر عوامل، بخاطرچنان اشتباهات دگماتیستی در خط نظامی نتوانست فراتر از مرحله ابتدائی تکامل یابد. همانگونه که مشاهده میکنیم، ونودمیسرا مدعی است که براین اشتباهات فائق آمده و صحبت از انجام میزان قابل توجهی از عملیات چریکی برای اینزمان ، میکند.ظاهراً این ادعابوسیله«گزارش» مادیت یافته است . تعدادی واحدهای مسلح تحت کنترل گروه فعالیت میکنندودر نبرد بارسته های ملاکین و نیروهای دولتی درگیر میشوند. اما خط راهنمای این فعالیتها چیست؟ اظهاریه سیاسی درمورد واحدهای مسلح صریحاً تصریح میکندکه وظیفه آنها عمل کردن «در جهت منافع جنبشهای توده ای ...» است. (صفحه ۸-الف) یك بررسی از بازسازی ایدئولوژیکی به مانشان میدهد که چگونه یك دهقان چریك فقیر بابر گزیدن «مبارزه مسلحانه ...(بمثابه)...شکل اصلی مبارزه» ، «بیماری» خودرا درمان نمود. (صفحه ۱۶۸) بخشی از تلاشهای جاری برای غلبه بر«ضعف» جنبش به ما میگوید که چنین اقدامی شامل تضمین این مسئله است که «عملیات مسلحانه بایددر رابطه مستقیم و بلاواسطه با جنبشهای توده ای در نظر گرفته شود.» (صفحه ۱۲۳) باتوجه به آنچه گفتیم،فعالیت مسلحانه گروه ونودمیسرا صریحاً به خدمت به برنامه هایش برای براه انداختن مبارزات و جنبشهای اکونومیستی توده ای محدود میشود ،تاکتیکهای نظامی متخذه اش درانجام عملیات در مناطق وسیع وغیره در خدمت این هدف سیاسی است . باوجود خشونت لجام گسیخته ضدانقلابی ، حتی مبارزه اکونومیستی نیز باید شکل مسلحانه بخودگیرد . امابرخورد دولت به حرکات مسلحانه ایکه درجهت حمایت از خواستهای اقتصادی است اساساً بابرخورد نسبت به مبارزات مسلحانه ایکه هدف آن نابودی دولت میباشد ، متفاوت است . در خصوص مورد اول ، سرکوب مسلحانه یکی از راهها است زیرا اصلاحات ویا پذیرش مطالبات نیزمیتواند به این امر کمك کند . در حالیکه ضرورت ادامه برخی اشکال فعالیت مسلحانه بوسیله صفت قهری علنی در بیهار کنونی مطرح میشود، «حفظ»این مبارزه برپایه انکشاف مبارزه برای کسب قدرت قرار دارد.

تمام حرف «گزارش» دررابطه باکوشش جهت ساختن مناطق پایگاهی مشتمل بر «تپه،جنگل ودشت بمثابه منطقه ای واحد »چیزی جز گنده گویی بی محتوا نیست .اکونومیسم مسلح به مناطق پایگاهی منتهی نمیشود. وانگهی استراتژی «قیام از بالا »نیز درپی چنین پایگاههائی نیست.

دخالت مارکسیست ـ لنینیستها به رهبری رفیق جوهر در جنبش توده ای بوجپور تحت رهبری جاگدیش ماتو و سایرین، مبارزه را به سطح مبارزه برای گرفتن قدرت ارتقا داد. اشتباهات موجود در خط مشی حزب اجازه پیشروی بیشتر نداد. «تصحیحات» گروه ونودمیسرا تلاشی برای ازمیان برداشتن این مانع نبود بلکه چرخشی به اپورتونیسم راست ودر برخی جنبه ها با شکل «چپ»، بود. علیرغم تلاشهای «گزارش»برای لاپوشانی این مسئله، بررسی آن کاملاً نتایج اجتناب ناپذیر چرخش راست رانشان میدهد. بنابر«گزارش»، مبارزات رزمنده برای زمین «مشکلاتی» بوجود آورده است. برای مثال ،علیرغم رشد تشکلات و مبارزات دهقانی، اکثریت عظیمی از مشاجرات به دادگاهها «کشیده شده اند»و توهمات قانونی هنوز بطور گسترده ای باقی است. یا، بعداز بچنك آوردن زمین و تقسیم آن«...بسیاری از دریافت کنندگان (زمین) ...اغلب به بیعلاقه ترین افراد برای مبارزه تبدیل میشوند...(و) ...برای قانونیت بخشیدن به ملکشان ...تمرکز رابر حصول قباله های دولتی میگذارند...».

بهرحال ،این نتیجه اجتناب ناپذیر اکونومیسم مکرراً در جنبش آنان تجربه شده است و در گزارشاتشان مرتباً آنرا ذکر کرده اند.) برای گروه ونودمیسرا هیچکدام از اینها به اکونومیسم مربوط نمیشود .بلکه تنها نیاز به «تصحیح» زیادتر با چاشنی راستگرایانه بیشتر را نوید میدهند. مثلا بنابر«گزارش»«...این مسئله منعکس کننده شکاف جدی در تفکر بسیاری از کادرهای حزب است ...آنان با اعتقاد به یك فرضیه از پیش ساخته شده اولترا چپ؛ اهمیت پرداختن به کار اقتصادی را جداً نفی میکنند ، زیرا به اعتقاد آنان در دوره جنك طبقاتی حاد که توپها در همه جابه غرش در آمده اند این کار تلف کردن وقت است...»(صفحه ۱۱۷- تاکید از ماست) این یعنی خفه کردن انگیزه های انقلابی توده ها ونه ارتقا آنها -- این جوهر اکونومیسم است حال مسلح باشد یانباشد.

اعتبار سلطه کاستی

اکنون بیائید به مسئله کاست بپردازیم . عقیم ماندن درغلبه برساختار کاستی عامل مهم عقبگرد در بوجپور بود. همه جنبشهای انقلابی در مناطق مختلف هند، اگرچه نه بشدت بیهار ،بطور عادی بااین مسئله روبرو هستند. بطور کلی،کاست و قشربندی طبقاتی،دیگرکاملاً برهم منطبق نیستند. هنوز بخش مسلط کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین از کاست «دالیت»هستند ،و در نقطه مقابلش ،اکثریت قابل توجه ملاکین یاقشر فوقانی استثمارگران روستاها از کاستهای بالا میباشند. اگرچه دگرگونیهای قسمی در کاست و روابط طبقاتی پیچیدگیهای جدی بوجود آورده، فرصتهای جدیدی نیز خلق کرده اند. در نتیجه چنین دگرگونیهایی،بخش نه چندان کوچکی از کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از کاست میانی و حتی بالا بوجود میاید. منافع طبقاتی مشترك در چنین موقعیتی پایه خوبی برای حدادی کردن وحدت و پیشی جستن از کاستیسم را مهیا میسازد. درعین حال،وجود کاستهای مختلف درون همان طبقات برای استثمارگران نیز فرصتی رافراهم می آورد تابرپایه خطوط کاستی در صفوف استثمارشدگان شکاف بوجودآورد. حل موفقیت آمیز این تأثیرات متقابل و پیچیده کاست و طبقه، وظیفه مبرم انقلابیون هنداست. جنبش کمونیستی در گذشته یك شیوه برخورد مکانیکی اتخاذ کرده بود. چنین گفته میشد که رشد مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی برکاستیسم فائق خواهد آمد. امروزه برخی از گروههای م.ل و دیگر نیروهای مترقی این دید اشتباه آمیز رارها ساخته اند. برخی از آنها به افراط متضاد آن در غلطیده اند و معتقدند که مبارزه کاستی کمابیش برابر بامبارزه طبقاتی است. بدین ترتیب ،آنان انزوای جنبش درمیان تحت ستمترین کاستها را تئوریزه میکنند .چگونه گروه ونودمیسرا به این مسئله برخورد میکند؟

یکی از خصوصیات برجسته ایکه در«گزارش» ذکر شده تا ادعاهای «فارنوین» اش را اثبات نماید این است که مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی تبدیل گردیده است . بنابراین نظر ،برخوردی که به چنان نتایجی منجر گردید چنین است :«...تقبیح بیشتر کاستیسم...مطلقاً هیچ تغییری را سبب نخواهد شد...در حالیکه مبارزات حدت یابنده اقتصادی قطبندی طبقاتی درون کاستی راشتاب میبخشد ،مانیز همرمان باید درون سازمانهای کاستی گوناگون فعالیت کنیم تا

به آنها جهتگیری مترقی بدهیم، و«۰۰۰،مابایدخودمان رابمثابه نیروی توانمند تأمین کننده امنیت برای کاستهای ضعیفتر جابیندازیم۰»(صفحه ۱۰۶) تشخیص مشکلات خاص برخاسته از کاست و سیاستهای مقابله با آن بدون شك لازم و صحیح است ،برخی از متدهای ذکر شده در «گزارش» مانند توجه به ترکیب کاستی در محل فعالیت و برقراری پیوندهایی با عناصر کاستهای میانی و فوقانی ،صدور فراخوان برای کاستهای خاص در زمان کشمکش کاستی و کار درون سازمانهای کاستی برای ارتقا عناصر مترقی حالب توجه اند. اما همه سیاستهاو تاکتیکتها باید در خدمت خط اساسی ریشه کن کردن کاستیسم و نابودیش قرار گیرد۰ آیا این در مورد گروه ونودمیسرا صدق میکند؟ نمونه خوب برای تحلیل این مسئله «فراخوان به دهقانان کورمی» است که درضمیمه «گزارش»آمده است. (صفحه ۲۱ - ۲۰الف) زمینه صدور چنین فراخوانی ،مبارزه برای بیرون کشاندن دهقانان کورمی از زیر نفوذ ضد انقلابی «بهومی سنا»و جذب آنان بود۰ از آنجائیکه این سنای ارتجاعی احساسات کاستی را برای منحرف کردن توده ها از کاست کورمی و جهت دادن آن علیه جنبش ارضی بکار میبرد، بدون شك فراخوانی که بطور خاص به آنها داده شد صحیح بود۰ امامسئله، محتوای فراخوان است۰ تلاش کل فراخوان این نیست که با تضعیف احساسات کاستی دهقانان کورمی برآنان غلبه نماید۰ بعکس، فراخوان دقیقا سعی مینماید باتأئید دوباره خود احساسات کاستی ، آنانرا جلب نماید۰ فراخوان چنین آغاز میکند «(کاست کورمی بعنوان یك کاست امین ،ساعی و شجاع معروف است »)و «(بطور کلی ، کاست شما دارای اعتبار والائی در کل جامعه است »)۰ فراخوان با تأیید کورمی ها تقاضامیکند «آیا خواهان حفظ احترامی هستید که مردم همیشه نسبت به کاست شما نشان داده اند؟ » واضافه میکند که اگر چنین است « این ۰۰۰دسته را ایزوله کرده و درهم شکنید۰۰۰۰» (تأکید ازماست) به سخن دیگر ؛ از دهقانان کورمی خواسته میشود برپایه اینکه حزب موقعیت کاستی آنها راتأئید کرده و حفظ این موقعیت را تضمین مینماید ، در مقابل بهومی سنا قرار گیرند۰ پیامی که بطور خام پیش گذارده میشود چنین است : بهومی سنارا ترك کنید واز ما حمایت نمائید۰ مابرای حفظ منافع کاستی شما قابل اتکا و توانمند هستیم مبارزه مابه منافع شما آسیب نخواهد رساند۰

چنین تاکتیکهائی ممکن است به ایزوله کردن بهومی سنا کمك کند۰ اما آنهامسلماً تنها برپایه ایدئولوژیکی برابر با ایدئولوژی بهومی سناعمل خواهند کرد - کاستیسم بدون آسیب باقی می ماند۰

بیانیه در مورد سیاست «درباره کاستها» در ضمیمه (صفحه ۱۹ - ۱۸ الف) راجع به بسیج توده های دهقانی متعلق به همه کاستها صحبت میکند که به ستمدیده ترین کاستهای مادون، کاستهای میانی و بهمین ترتیب کاستهای فوقانی حق تقدم میدهد۰ اما همین بس که اصلاً هیچ ذکری از وظیفه اصلی براندازی کاستیسم یا تاکتیکهای مرتبط به این وظیفه صحبت نمی شود۰ بلکه«(۰۰۰سود بردن از تضادهای کاستهای دیگر با آن کاست (یعنی کاست ویژه ملاکین زمین ۰۰۰)) ورشد تشکلات کاستی، کاستهای مادون بمثابه خصوصیات اصلی این سیاست برجسته میشود۰ دوباره در تدابیر فهرست-وار آمده برای غلبه بر «مشکلات» مقابل جنبش ، باچنین تصمیماتی روبرو میشویم، «(کیسان سابا باید تصریح کند که برمسئله ستم اجتماعی ۰۰۰،تمرکز بسیار ننمهند۰)»(ص۱۲۳)

بیشتر برخورد مکانیکی ح ك قدیم برسرمسئله کاست رامتذکر شده بودیم ۰ در نظرگرفتن اینکه تکامل مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی به غلبه بر مسئله کاست می انجامد۰ ظاهراً دلالت بریك شیوه برخورد دگماتیستی چشم بستن بروی واقعیت جامعه دارد، زیراکه باکتابهای درسی همخوانی ندارد۰ اما این دگماتیسم در اساس بواقع انعکاس اپورتونیسم راست است۰ در جامعه ما طبقه بمثابه مقوله ناب وجود ندارد، بلکه طبقه و کاست درهم نفوذ میکنند۰ آمال طبقاتی بوسیله آمال کاستی هم تقویت وهم تضعیف میشوند۰ در حالیکه وضعیت طبقاتی مستقیماً رابطه با قدرت سیاسی راتعین میکند ،کاست یك نقش تعیین کننده در ثابت ماندن وضعیت اجتماعی بازی می نماید۰ حضور بسیار محسوس کاستهای فوقانی در بوروکراسی و دیگر بخشهای طبقات حاکمه بروشنی بندهای کاست و قدرت سیاسی را نمایش میدهد۰ این بندها همچنین به شکل غیر مستقیم نیز تبلور پیدامیکنند۰ براهمن، راجپوت، ردی ، یانایر که از طبقات تحت استثمار هستندهنوز میتوانند تا اندازه ای از یك موقعیت اجتماعی بهره مند شوند وحتی گاهی بخاطر موقعیت کاستی خود از حق تفویض قدرت برخوردار شوند۰ اما این فرصت کاملاً در رابطه بادالیتها (نجسها) که از طبقات تحت استثمار هستند دقیقاً بخاطر موقعیت کاستیشان، انکار میشود۰

بویژه،درمناطق عقب مانده تر که روابط نیمه-فئودالی هنوز مسلط است، موقعیت اجتماعی و در نتیجه بندهای غیر مستقیم به قدرت بیشتر اوقات تااندازه ای بر حسب کاست بیان میشود تا طبقه ۰ تا زمانیکه طبقات تحت ستم صرفاً برپایه منافع قسمی و اقتصادی متشکل شوند و مسئله برقراری قدرتشان را کنار نهند، مسئله کاست کمابیش میتواند نادیده انگاشته شود۰ در بهترین حالت ، این بینش تنها بعنوان مانع بازدارنده ای برای وظیفه متحد کردن طبقه بحول خواستهای قسمی و اقتصادی ظاهر میشود۰ اما لحظه ایکه از اکونومیسم گسست شده و مسئله بسیج توده هابرای گرفتن قدرت مورد توجه قرارگیرد، کل صحنه ضرورتاً تغییر خواهد کرد۰ برقراری قدرت توده های تحت ستم و استثمار بدون دگرگونی تمام و کمال کلیه روابط اجتماعی امکانپذیر نخواهد بود۰ این امر در هند بدون گسست از کاستیسم قابل حصول نیست ۰ پذیرش مشتاقانه اعمال قدرت سوی یك دالیت نسبت به مبارزه برای منافع قسمی و اقتصادی ،یك موضوع کاملا متفاوت ،حتی برای دهقانان بی زمین یك کاست ستمگر است ۰ این امر گسست آگاهانه از کاستیسم را طلب میکند۰

این حقیقت دارد که مبارزه قسمی اقتصادی پایه خوبی برای محو کاستیسم بوجود می-آورد۰ اما این نیزبه همان حدحقیقت دارد که توده ها میتوانند بدون یك گسست اساسی از دیدگاه کاستی در چنین مبارزاتی متحد شوند۰ تفسیر این مسئله بعنوان «تبدیل مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی » دقیقاً در خدمت لاپوشانی واقعیت تداوم موجودیت تفکر کاستی است که در شرایط برقرار بودن مبارزه برسر منافع اقتصادی [مشترك - م] ، ممکن است موقتاً خاموش شده یاپوشیده بماند۰ رویزیونیسم ح ك قدیم (که چشم اندازش محدود به اکونومیسم بود) ، زمینه واقعی برای برخورد ظاهراً دگماتیستی مبنی بر بی اساس دانستن مسئله کاست بود۰ ح ك ه-(م ل) به گسستی آگاهانه از این دیدگاه برسر مسئله کاست نائل نشد۰ بااین وجود تئوری و عمل انقلابی آن، که برمبارزه مسلحانه برای گرفتن قدرت تاکید داشت، و همچنین پافشاریش دربرقراری رهبری دهقانان بی زمین و فقیر آنرا بطور غیر مستقیم در مسیر متفاوتی جای داد۰ طرد رادیکال هر نوع سازش گرائی، عزم جزم در مبارزه ضد فئودالی و وجود خط طبقاتی انقلابیش، بلافاصله عظیمترین پاسخ رااز سوی استثمار شدگان کاستهای تحت ستم دریافت کرد.

سیاست کسب قدرتشان آنان را به صف جلو کشاند وموقعیت اجتماعی شان را بطور شگرفی بالا برد ۰ این دستاوردمثبت همچنین بوسیله مطرح کردن جهتگیری رادیکال جدید در میان تشکلات دالیت، برویشان تأثیر بجای نهاد۰ وظیفه مارکسیست - لنینیستها ادامه بنای این میراث است، کار ی که باید همراه درك آگاهانه از مسئله کاست و تأثیراتش

برانقلاب دمکراتیك نوین هند باشد. تنها بعداز آن میتوان این دستاورد جنبی را تحکیم بخشید ودر مخالفت با تئوری و عمل رویزیونیستی برسر مسئله کاست،تکامل داد. در خصوص گروه وندومیسرا جهتگیری آن بکلی متفاوت است. همان شیوه برخورد ح. ك قدیم با مضمون اکونونیستی ،دوباره، اگرچه در شکل متفاوت ، احیاشده است . جوهر سیاستها و تاکتیکهای آن شامل تلاشی آگاهانه برای تخفیف آن تضادهای کاستی که کار بسیج دهقانان برای منافع قسمی اقتصادی را مانع میشوند، است. برسمیت شناختن مسئله کاست از سوی آن بمعنای اطمینان مجدد دادن به کاستهای ستمگراست که نگران نباشید، این منافع طبقاتی آسیب نخواهند دید. فراتر از آن ،گروه وندومیسرا آگاهانه موجودیت مسئله کاست را بی اساس میداند. یکبار دیگر زمانه تغییر کرده است . تجربه کیسان(سابا) ی قدیم ح ك ، بهمین سادگی نمیتواند در بیهار معاصر تکرار شود رویزیونیسم باید حتی به اشکال منحطتری استحاله یابد تا اهدافش را تضمین نماید.

خط طبقاتی برای جذب دهقانان میانه حال رها گردید.

هر تلاشی جهت بوجود آوردن وحدت وسیع دهقانان برای انقلاب دمکراتیك نوین هند باید مسئله پیچیده اتحاد دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند یا کشاورزان سرمایه دار را متناظر بر اعمال قاطعانه خط ومشی طبقاتی تکیه بردهقانان بی زمین و بی چیز وکارگران کشاورزی ،حل نماید. پیچیدگی این مسئله دارای برخی خصوصیات خاص هند میباشد . این خصوصیات از مسئله کاست و همچنین از این واقعیت نشئت گرفته اند که در مناطقی که نیمه فئودالیسم مسلط است دهقانان ثروتمندو قشر فوقانی دهقانان میانه حال نیز اشکال فئودالی استثمار و سلطه را پیش میبرند. این مسئله در مناطقی که تحولات نو مستعمراتی بوقوع پیوسته باشکل و محتوای دیگری مطرح میشود.

دراینجا کارگر کشاورزی بادهقان بی چیز که کارخودرا می فروشد بلافاصله باید حتی باتشر تحتانی دهقانان میانه حال مواجهه شود تاخواستهای بحق افزایش دستمزد خودراعملی سازد. درگذشته ح ك . (م ل) تحت رهبری رفیق چارومازومدار تئوری رویزیونیستی إس.إن.سینك رارد کرد؛ سینك خواهان وحدت با دهقانان ثروتمند بهر قیمت بود. اما اشتباهات ((چپ روانه)) حزب ، آنرا از توسعه سیاست صحیح برای ایجاد وحدت وسیع دهقانان بازداشت ،از آنجائیکه چنان اشتباهاتی تشخیص داده نشدند، کوششهای بعدی برای تصحیح اشتباهات توسط خود چارومازومدار ،چندان به پیش نرفتند. گروه ونودمیسرا ادعا میکند که جنبش بوجپوردر مخالفت با خط مشی رویزیونیستی سینك برپاشد. این مسلماً در رابطه با فاز اولیه جنبش بوجپور که بوسیله رفیق جوهر رهبری شد حقیقت دارد. اما بنابر ((گزارش)) محدودیتهای فاز اولیه برسر مسئله خاص وحدت دهقانان میانه حال هنوز حل نشده باقی است. طبق معمول از ذکردلیل چشم پوشی شده است . لیکن برخی سیاستها که برآن بود این وضعیت را ((تصحیح)) کند ، نشانه روشنی از روند تفکر و چشم اندازهای آتی مخالفت با خط اس . ان. سینك را بدست میدهد.

برخی سیاستهای برجسته چنین هستند: ((....تضمین اینکه منافع آنان (یعنی دهقانان میانه حال) بهیچوجه آسیب نخواهد دید ،)) و ((....بذل توجه به احساسات کاستی آنان ....)) (صفحه ۱۲۲ تأکید از ماست) . بهمراه این تضمینها ، تلاش اصلی برای بسیج آنان مشتمل است بر((....برخی مسائل حاد مرتبط با آنان را مستقیماً وبا جدیت مطرح کردن ،و تعقیب این مسائل تا نیل به برخی موفقیتها.)) (صفحه ۱۲۲)

دریك سو اعلامی رادیکال مبنی بر بعهده گرفتن کار در میان کارگران کشاورزی ،دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال بمثابه حلقه کلیدی ، دفاع از این موضع در مقابل منتقدینی که اتهام نفاق افکنی در میان وحدت وسیع دهقانان را برآنان وارد میکند ، قرار دارد؛ و از سوی دیگر ، یك تلاش مصالحه جویانه آشکارا راست روانه. صاحب چنین دیدگاه متناقضی کیست؟

خط طبقاتی تکیه بر کارگران کشاورزی ، دهقانان فقیر وبی زمین و اعمال رهبری آنان مستقیماً با مبارزه برای کسب قدرت و بعد از آن ادامه انقلاب در جامعه نوین مرتبط است. در اینجا رهبری یعنی هژمونی سیاسی ایکه جوهر قدرت سیاسی را منعکس میکند.

اگر این امر [اعمال رهبری -م] کنار گذاشته شودواین طبقات صرفاً برپایه خواستهای قسمی و اقتصادی متشکل شوند ، در آنصورت مبارزه شان تنها یك مبارزه فرقه ای خواهد شد - اما بیشك وضع فلاکتبارشان (که خود تحت تأثیر همین فرقه ها بوده و ناشی از عدم اعمال رهبریشان در متحول ساختن جامعه است) به این مبارزه خصلت حق طلبانه میبخشد .چنین مبارزه ای از نظر دهقان میانه حال صرفاً بعنوان مبارزه بیربط باستم طبقاتی ایکه او از آن رنج میبرد مطرح خواهد بود. در عین حال، این مبارزه از نظر او تهدید دیگری برمنافع تنك نظرانه اقتصادیش تلقی میشودو سمتگیری اورا به جانب استثمارگران متمایل خواهد گرداند. زمانیکه شکل ((چپ)) اکونومیسم، یعنی تنها پیشبرد مبارزات قسمی استثمار شوندگان روستا ، به بن بست میرسد ناچاراً به ضد خود تبدیل میشود. تلاش میشود که این ((اشتباهات)) اکنون بوسیله آشتی دادن منافع طبقاتی تنك نظرانه اقتصادی (در این مورد خاص، به همراه منافع کاستی) دهقانان میانه حال و ترمز کردن مبارزه استثمار شوندگان روستا ،((تصحیح)) شوند. کوشش بعمل میاید که دهقان میانه حال تنها برپایه منافع اقتصادیش جذب شود ، و مسئله پذیرش هژمونی طبقه کارگر از سوی او(که بوسیله روستائیان بی چیز اعمال میشود) اصلاً مطرح نمیگردد. سایر منافع و اجبارها ، مانندچشم انداز انتخابات ، ممکن است چنین چرخشی را برای مدتی بتعویق بیندازد. اما نیروی اساسی اکونومیسم بالاجبار خود را نشان خواهد داد. این جابجائی از موضع ((رادیکال)) بسیج مبارزات اقتصادی روستائیان بی چیز به موضع آشکار آشتی طبقات، در هند چیز جدیدی نیست. این مسئله قبلاً بوسیله پراتیك حزب کمونیست هند - مارکسیست در اوایل دهه ۷۰ در ((کرالا)) نشان داده شد. شرایطی که گروه ونودمیسرا ، با آن روبرو بود اساساً با شرایط روباروی ح ك . در کرالا متفاوت است. در کرالا ، تحولات نومستعمراتی، یعنی هرگونه درخواست افزایش دستمزد ازطرف روستائیان بی چیز ، ناچاراً به منافع دهقانان میانه حال نیز ضربه خواهد زد. در بیهار ، باتمام پیچیدگیهایش، حضور مسلط ملاکین فئودال همچنین بمعنای این است که بخشهای وسیع دهقانان میتوانند علیه ستمگران مستقیم متحد گردند زیرا که بخش عظیمی از دهقانان میانه حال نیز بوسیله آنان مورد ستم قرار میگیرد -

بشرط اینکه این اتحاد برپایه سیاست از بین بردن قدرت سیاسی ملاکین بناشود. دیدگاه اکونومیستی گروه ونودمیسرا بطور مشهودی در مقابل این خط مشی پیشروی می ایستد. اما این فقط یك وجه قضیه است . خط درست انجام وظیفه جذب دهقان میانه حال باید خصوصیات خاص تضادهائی را که او با طبقات حاکمه دارد ، در نظر بگیرد: تضادهای ناشی ازنفوذ امپریالیسم.

چگونه به واقعیت مشخص توجه نکنیم

گروه ونودمیسرا یکی از گروههای م ل است که میبایست تحولاتی در مناسبات طبقاتی صورت گرفته است. کنگره ۱۹۸۲ آن بادرنظر گرفتن این امر حتی یك ((برنامه ارضی)) دقیق ارائه داد.با این حال جوهر نظرگاه آن چیزی بیش از افزودن مکانیکی

برخی مقوله ها مانند «ملاك سرمایه دار نوع یونکر» و «دهقان ثروتمند نوع کولاك» (بمعاریت گرفته از لنین درچارچوب همان جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره) نبود. (این گروه اخیراً باب بحث درباره اینکه آیا بورژوازی بزرگ را میتوان واقعاً «کمپرادور» خواند یانه و اگر چنین است میزان آن چگونه است و غیره،را باز کرده است.) مقوله رشد سرمایه دارانه نوع یونکری لنین ،شرایط کشورهائی که تکامل مستقلانه سرمایه داری را طی میکنند) هرچقدر هم که عقب مانده بوده اند) تحلیل مینماید. راه یونکری تکامل در آلمان بالاخره به مرحله امپریالیسم منجر شد. جوهر ارتجاعی دگرگونی ایکه در هند صورت گرفته در واقع عبارت از این است که این دگرگونی تکامل مستقلانه سرمایه داری را سد میکند. این انسداد ناشی از عناصر بیرونی نظیر کاست وغیره نیست ،بلکه درون خود ماهیت تحول نو مستعمراتی ریشه دارد. این بمعنای این است که تحول و تکامل در جهت منافع امپریالیسم و عوامل بومی اش پیش برده شده و در هماهنگی با برنامه های کلی تقسیم کار برای هر منطقه متفاوت، عملی گردید. حتی در بیهار که شرایط نیمه فئودالی در آن سلطه دارد، بویژه بیهار جنوبی ، نفوذ نو مستعمره ای تبارز خود را محسوس کرده است. وابستگی درحال فزون دهقانان به بازار و دولت برای ماشین آلات کشاورزی و اعتبار ، تولید رشدیابنده برای بازار ، وتبدیل اجاره داران سابق (عمدتاً دهقانان میانه حال وثروتمند کاستهای میانی) به صاحبان زمین ، برخی از تجلیات این پروسه- اند.

نیروی محرکه بسیار کند نفوذ نو مستعمره ای در بیهار به یك ساختار خیلی پیچیده منجر گردیده است. اما درك نیروی محرکه کند وساختار ارضی، حلقه کلیدی در فهم جوهر شیوه نو مستعمراتی توسعه و کنترل ، و تخصیص نقشی است که تاکنون حاکم بوده است. عقب ماندگی تحمیلی به بیهار (در مقایسه بادیگر مناطق نسبتاً پیشرفته هند) را عمدتاً با این مسئله میتوان توضیح داد . تازمانیکه این مسئله درك نشود تضادهای خاص دهقانان میانه حال و ثروتمند راهرگز نمیتوان از نظر سیاسی تشخیص داد و هرگز نمیتوان از پایه مهم جذب دهقانان میانی و خنثی کردن دهقانان ثروتمند به نفع «دمکراسی نوین »استفاده نمود .

برای اینکه بتوان این تضادها راتشخیص داد، باید عقب ماندگی نومستعمراتی تحمیلی به بیهار و نفوذ متقابل آن باخصوصیات خاص داخلی جامعه بیهار را بطور کامل تحلیل نمود. لیکن روشن است که این عقب ماندگی تحمیلی تحرك دهقانان ثروتمند و میانه حال برای ترقی راقطع کرده است. این طبقات بخاطر بی میلی و عدم رغبت به پذیرش ریسك مبارزه علیه این مانع، مبارزه طبقات پائین ترازخودرا بعنوان تهدیدی بر پیشرویهای خود مشاهده میکنند . آنان امکان اصلی برای افزایش مازاد وحتی حفظ موقعیت اقتصادیشان را دراستثمار هرچه بیرحمانه تر روستائیان بی چیز میبینند . این چیزی است که بر پدیده ایکه سابقاً ستون فقرات کیسان سابا بود تأکید میگذارد؛ یعنی که این اقشار پس از آنکه تبدیل به صاحبان زمین شدند همان نقش را برای سنای ارتجاعی بازی میکنند. سلطه نیمه فئودالیسم دیگر مهمترین مانع این تغییرات نیست ، اگرچه ممکن است برروی آنها تأثیر گذارد. در شرایط کنونی ، پایه متحد کردن دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند در چنان مناطقی باید عمدتاً در مبارزه ضد امپریالیستی (که در کشورهای نومستعمره شکل مبارزه ضد دولتی بخود میگیرد) جستجو شود تا در مبارزه ضد فئودالی . تنها زمانی طرح «مسائل حاد» دررابطه با این طبقات برای ساختن اتحادی وسیع و انقلابی از دهقانان مؤثر خواهد بودکه چنین «طرح کردنی» به وظیفه مرکزی مبارزه سیاسی جهت در هم کوبیدن شاخکهای امپریالیسم خدمت کرده و به آگاه کردن جماعت گسترده دهقانی برسر این وظیفه کمك نماید.

در صورتیکه دوسطح مبارزه سیاسی - مبارزه عاجل و عمده ضد فئودالی (باتوجه به ساختار مسلط نیمه فئودالی) و مبارزه ضد امپریالیستی مرتبط با عامل اساسی تری که عقب ماندگی را تحمیل میکند - درك نشده و به پیش برده نشود، وظیفه پیشبرد اتحاد وسیع دهقانان یا فدای گروه گرائی «چپ» خواهد شد ویا براساس راستترین موضع آشتی دادن دهقانان ثروتمند و میانه حال انجام خواهد گرفت. تحمیل مکانیکی مقوله های بعاریت گرفته شده گروه ونودمیسرا ،نه به تحلیل سیاسی کمك میکند و نه به وظیفه ایجاد اتحاد وسیع دهقانان .

این ورشکستگی تئوریك و بن بست اکونومیسم مسلح در تقابل شدید با مباحثه لاف زنانه ونودمیسرا در پیشگفتار کتاب تبارز می یابد. به دیده ونودمیسرا جنبش تحت رهبری گروه ،نماینده باد شرق،(انقلاب درکشورهای تحت سلطه ـ م) است . وابنرا درتقابل با« شاراجوشی» بعنوان باد غرب (وابستگان امپریالیسم) میداند. ماقبلاً خصلت واقعی بادبراه افتاده ازسوی گروه ونودمیسرا را دربرخی از جنبه های برجسته اش بررسی کردیم . ونودمیسرا با آشکار کردن بی بصیرتی کامل خود نسبت به واقعیت هند ، تنها آنها را مورد تأکید قرار میدهد. و با اختلافات شدید و بسیار بارز میان مناطق روستائی ماهاراشترا و مناطق روستائی بیهار - اختلافاتی که پایه گذار شکل جنبشهائی است که دراین دو ایالت بوقوع پیوسته اند - رابی اساس تلقی میکند. بهیچ طریقی بجز این دو ، نمی توان توضیح داد که ساختار ارضی هند مختص هند است . درك واقعیت برای تغییر آن است. اما هنگامی که هیچ تمایلی برای تغییر آن نیست ، مگر آرزوی یافتن بیقوله ای برای اسکان ، چنین بی بصیرتی ای اجتناب ناپذیر است .

امروزه انقلاب ارضی بیهار دریك گرهگاه بحرانی قرار دارد. دولت نیات خودرا برای کنار نهادن تمامی ظواهر بیطرفی اعلام کرده و سلطه ملاکین زمین را از طریق قتل عام آروال و ممنوعیت mkss ، تحمیل میکند. موفقیت جنبش دهقانی در مواجهه با این حمله و بسط وگسترش آن بمثابه حنك خلق عزم و جانفشانی انقلابی عظیمتری را طلب میکند. دهقانان ستمدیده بیهار ثابت نموده اند که قابلیت انجام این امر را دارند. اما موفقیت در مقاومت،تمامی پاسخ به وظیفه مقابل پای جنبش بیهار نیست . پیشروان این حرکت باید موانع دگم تئوریك را از سرراه بردارند.

این موانع تحلیل جامع از ساختار پیچیده طبقاتی - کاستی بیهار را سد میکند وجنبش را از اختلاط موفقیت آمیز وظایف مبارزه ضد امپریالیستی وضد فئودالی برای گسترده کردن چشم انداز مبارزه و ایزوله نمودن دشمن باز میدارد. این موانع همچنین جنبش را از بهره برداری موفقیت آمیز تضادهای ملی (ناشی از امتزاج مصنوعی جوامع مختلف در یك دولت مرکب) ممانعت میکند . دراین گرهگاه ، «گزارش» گروه ونودمیسرا بمثابه سرمشق منفی ، آموزگار خوبی است . «گزارش» ، احتمال دیگر یعنی راه تضعیف مبارزه و انتقال نقطه ثقل به عرصه پارلمان را به ما نشان میدهد.«گزارش» بعد از دفاع کامل از اپورتونیسم راست، بایك نتیجه گیری دلخواه چنین پایان میدهد: «حدادی یك وحدت نیرومند در میان انقلابیون کمونیست ،جذب اقشار میانی دهقانان و صفوف دمکراتیك احزابی مانند ح. ك. هـ.و لوك دال ، استفاده ماهرانه از تضادهای میان احزاب و فراکسیونهای سیاسی مختلف برای ایزوله کردن دشمن اصلی ، یعنی حزب حاکم کنگره ....بقای جنبش بسیار متکی بریك برخورد درست با این جنبه های سیاستمداری عملی میباشد.» (صفحه ۱۷۶ تأکید از ماست) «باد غرب» درحال وزیدن و دمیدن است. اما نبرد دهقانی هرگز به آن اجازه نخواهد داد شعله های آتشی که آنان در دشتهای بیهار برافروخته اند را خاموش کند - جرقه ها از ناگزالباری فرا رسیده اند.

گرباچف:
روح سرمایهٔ شخصیت یافته

پروسترویکا ــ تفکری نوین برای کشور و جهان
میخائیل گرباچف
نشر کالینز، لندن، ۱۹۸۷

به قلم : س.و

کتاب مورد بحث از آن جهت حائز اهمیت است که میتوان تا اندازه ای حرفهای گرباچف راباور کرد. اوبامشکلاتی جدی و اقداماتی قطعی سرو کار دارد. همین مسئله اورا وامیدارد بخشی از دستور کار طبقه حاکمه شوروی و علت چنین اقداماتی را رو کند. شوروی ها جداً در پی پرسترویکا (باز سازی) هستند واگر برای اینکار نیاز به سطح بیسابقه ای از گلاسنوست (علنی سازی) رامطرح میکنند، راست میگویند. البته این فقط نسبت به سی سال گذشته (که سوسیالیسم در شوروی سرنگون شد) تاکنون بیسابقه است . نقاب «سوسیالیستی» کماکان برجای مانده است، لذا تضاد میان حرف و عمل شوروی ها همچنان باقی است. بهرحال در نهایت آنها مجبورند علاوه برسود جستن از فریبکاری ، با این تضاد برخورد کنند. بنابراین در مورد گرباچف ما باید این مسائل را مورد تحلیل قرار دهیم: آنچه میگوید و آنچه سعی در انجام آن دارد، ونیز اینکه او از میان چه کسانی وبر چه پایه ای میخواهد برای خود حامیانی دست وپا کند.

لنین نوشت،تازمانیکه مردم نیاموزند منافع طبقات را در هر واقعه زندگی سیاسی جستجو کنند، همیشه قربانی تعصبات احمقانه و نیرنگها خواهند شد. از آنجائیکه میخائیل گرباچف در کتاب جدیدش فراخوان باز گشت به «شیوه» های لنینیستی را داده است ، (البته نه در محتوا) وبه لنین بعنوان یك رهبر روسی که مقامش تنها بامقام خود او قابل مقایسه است درود فرستاده،بنابراین منصفانه بنظر میرسد که این دیدگاه لنینیستی را در مورد او بکار بندیم .

اولا ، مخاطبین او کدامند وچه طبقاتی طرف سخن او هستند ؟ ثانیاً ، از دید او مشکل چیست ؟ ثالثاً ، تمام اینها در جهت چه هدفی قرارگرفته و در خدمت منافع چه کسانی است؟

I-برای چه کسی؟

گرباچف در اولین جمله بما میگوید که این کتاب «مستقیماً مردم جماهیر شوروی ، ایالت متحده ودر واقع همه کشورها رامورد خطاب قرار میدهد.» در غرب،تیراژ چاپ اول این کتاب درکشورهای مختلف چیزی در حدود صد هزار نسخه بوده است ، یعنی انتظار میرودبالنسبه زیاد فروش رود . و امادر شوروی ،اگرچه این کتاب نسبت به مثلاً سخنرانیهای حزبی گرباچف ، بیشتر با مذاق غربیها جوردرمی آید، ولی تیراژ چاپ اول آن سیصد هزار نسخه بود . انتشار این کتاب درست در آستانه دیدار ریگان – گرباچف بی مناسبت نیست ، بنظر میرسد کتاب بویژه آمریکایی ها ومردم کشورهای دیگر را مخاطب قرار داده است – مردمی که میخواهند بدانند گرباچف برسر مسائل مورد بحث با آمریکا چه در چنته دارد. اما کتاب با مخاطبین گوناگون مورد نظرش ، از وحدت معینی برخوردار است.

سبك کتاب خود آشکار کننده آن جماعتی است که کتاب برایشان نوشته شده است . از ترجمه لاقیدانه ، ناجور و عجولانه اش که بگذریم ، باسبك مجله های بین المللی مانند «ریدرز دایجست» منتشرشده است. این مجله ارگان خانه و خانواده ابتذال بین المللی در اکثر کشورها است – برای آدمهای خودبین ، مبتذل، کوته نظر و بالاتر از همه کسانیکه ماتحتشان جای نرم است (لااقل آمالشان) . لحن کتاب ، اطمینان بخش است. در طول دیدار گرباچف از آمریکا ، بنظر میرسد در گزارشات مطبوعاتی «جنون گوربی»، گرمترین ستایشها از فرستاده «امپراطوری شیطان» از میان قشری صورت میگرفت که اتفاقاً سرسخت ترین هواداران ریگان بوده اند. یك دلال غله اهل غرب میانه آمریکا از اینکه دریافته بود گرباچف«اصلاً رادیکال نیست » و خصوصیات ارباب اورا دارد، خرسندبود . از زاویه ای دیگر بنگریم: افراط در دلالی محبت تاچه حد مبتذل که یکی از عالیرتبه ترین خبرنگاران شوروی راواداشت تا بطور «محرمانه» به گزارشگران غربی بگوید که بعداز گرباچف، شخصیت سیاسی مورد علاقه وی رونالد ریگان است ! آیا بغیر از این است که گرباچف پرسترویکای خودرا ، از شرق تا غرب، به همان قماشی عرضه میکند که از «ریگانیسم» ،«تاچریسم» و غیره در کشورهای مربوطه شان حمایت کرده اند ؟

گرباچف میگوید که این کتاب قصد دارد در دنیای غرب«عقل سلیم»(سیاستمداران و سرمایه داران، دانشمندان و روزنامه نگاران ، آموزگاران و پزشکان ، روحانیون ، بازرگانان ، نویسندگان و دانشجویان ، کارگران و کشاورزان)،ابرانگیزند وبه کمك بطلبد.(مسلماً کشورهای ثروتمند غرب هیچ کمبود «کارگران وکشاورزانی» که مبتلا به «عقل سلیم» بازرگانان وغیره میباشند، ندارد.) خواننده درحین خواندن کتاب متوجه میشود که این اساساً همان قشری است که در خود شوروی هم مورد خطاب گرباچف میباشد .

او از پرولترهای شوروی انتظار ندارد که چندان مشتاق پرسترویکا باشند، و برای اثبات این موضوع متن نامه ای را می آورد که از لیتوانیا برایش فرستاده شده است: «درمیان آنان [پرولترها] هیچ درك عمیقی

ازسیاست شما وجود ندارد و هنوز اعتماد کمی به آن دارند ۰)) چند صفحه بعد گزارش میدهد: ((قشر روشنفکر ازبازسازی مشتاقانه حمایت کرده است ۰)) این مسئله اصلاً پیچیده نیست و فقط احتیاج به توضیح بیشتری دارد ۰ نکته عمده ای که باید روشن نمود عبارت ((روشنفکر)) درشوروی است ۰ این عبارت نه تنها دربرگیرنده روشنفکران، بلکه همچنین شامل صفوف وسیعتری از تحصیلکرده ها و از اینرو قشر ممتاز شهری میباشد ۰ فعلاً رابطه میان این قشرو اربابان واقعی جامعه شوروی را کنار بگذاریم ۰

شرح و توصیفاتی که از شوروی در روزنامه آمریکایی واشنگتن پست آمده است، مسئله مخاطبین گرباچف را روشنتر میکند ۰ این گزارشات بوسیله یك نفرمتولد شوروی که خودش را ((شوروی شناس)) میداند و هم اکنون مقیم آمریکاست و در آنجا کار میکند، برپایه سفراخیرش به شوروی نوشته شده است ۰ (منصفانه بگوییم فضای جامعه شوروی این روزها باید خیلی باز باشد، تصور کنید اگر یك امریکائی مرتد که به شوروی پناهنده شده بود سعی میکرد برای تهیه یکسری مصاحبه بامردم خیابان و دوستان و آشنایان قدیمیش به آمریکا باز گردد، چه اتفاقی ممکن بود بیفتد!)

دمیتری.گ. سایمز در گفتگو از پرسترویکا ونظر مردم در بار۵ آن مینویسد ، ((بنظر میرسد بهره برداران واقعی، تازه بدوران رسیده های شوروی باشند - متخصصین تحصیلکرده در مدارس ممتاز که در سایه توجهات آقای گرباچف سروسامان گرفته پیشرفت میکنند۰۰۰۰ مردان وزنان تحصیلکرده ، اما اکثراً مرد، بین ۴۰ تا ۴۵ سال ۰۰۰۰۰آنان برخلاف کارگران ، بواسطه تلاشهای گرباچف در پرورش متخصصین لایق ، حقوق بیشتری دریافت میکردند ۰))

سایمز یکی از آنان را اینگونه توصیف میکند : ((یك همکلاسی من در دانشگاه اخیراً به یك آپارتمان دو اتاق خوابه راحت در یك ساختمان معتبر اسباب کشی کرد۰ او وهمسرش تازه دومین اتوموبیل خودرا خریده بودند وبطور اتفاقی از تعطیلاتی که هریك جداگانه در غرب گذرانده بود،صحبت کردند۰

مطمئناً اگر درمحله های اعیانی نیویورك ، مثلاً خیابان پنجم بودند لباس آنان میدرخشید۰ نور شمع میز شام را که مملو از خاویار سك ماهی و ماهی آزاد، ماهی دودی ، گوشت و سبزی تازه بود روشن میکرد۰ گنجه مشروبات با نمایش انواع و اقسام ودکا، اسکاچ و کنیاك گرانقیمت ارمنی بخود میبالید۰ مبلمان آپارتمان ساخت فنلاند بود ۰ لوسترهای خارجی با نور ملایم خود، وقاری به محیط بخشیده بودند۰ روح کامیابی غرور آمیزی در فضا انباشته بود۰))

سایمز همچنین تصویر روشنی رااز کسی ترسیم میکند که پرسترویکا بنفعش نیست ((یك مدیر موفق عضو فرهنگستان گفت، ۹ ما به این آدمهای بی سرو پا که از پرسترویکا به نفع خود سو استفاده میکنند احتیاج نداریم ۰ ۴ ۹مردم عادی به آن علاقه- ای نشان نمی دهند؟۰ یك راننده جوان تاکسی غرغرکنان گفت ،۹ گلاسنوست(علنی سازی) مال رئیس رؤساست ۰۴ و بنظر میرسد این نظر حرف دل توده های شوروی است که به رفرمهای گرباچف بعنوان حمله ای از سوی تحصیلکرده های ممتاز به مردم کارکن عادی نگاه میکنند ۰))

یك خصیصه مشترك ((ریگانیسم)) ((تاچریسم)) وغیره ترکیب فراخوان ارتجاعیشان حول مهین پرستی است ، بعلاوه ((چرب کردن سبیل)) عده ای از مردم ۰ این دعوتی است برای پیوستن به قشری شدیداً ممتاز دراین کشورها که آماده دفاع از سرزمین پدری امپریالیستی خود هستند چون در چنین سرزمینی نانشان در روغن است ۰ گرباچف میگوید باید از تجارب خارجیها درس گرفت ،باید اذعان کرد که شاگرد خوب و وفاداری است ۰ فقط سعی او اینست که به این تکنیك یك شکل ویژه روسی دهد ، وادعا میکند که متد ((ترکیب شورو شوق با منافع مادی)) لنین را دوباره کشف کرده است ۰ بعلاوه،او نه تنها به آن اقشاری که با غارت امپریالیستی پروار شده اند ، بلکه به همان قشردر بلوك رقیب نیز متوسل شده و به کسانی فراخوان میدهد که طبق ادعای او دوستی با اتحاد شوروی بهترین راه برای تضمین منافعشان است۰ او حتی این فراخوان رابه قشرمعینی در کشورهای تحت سلطه که هرگز جرأت قطع بندهاشان را با امپریالیسم نکرده اند تعمیم میدهد ۰

II ((خواب به زور قرص خواب آور)) و ((تحریك درولی))

امروزه تمام جنبه های زندگی در شوروی (از حمله زندگی گرباچف) بطرز کسالت باری از کلماتی مانند کسادی فراگیر ،رخوت خفه کننده، تنبلی ،واختناق انباشته شده است ۰ گرباچف این امر را((خواب به زور قرص خواب آور)) توصیف میکند ۰ آیا علت این موضوع ، آنگونه که برخی غربیهای احمق ادعا میکنند، بخاطر محروم بودن مردم از کالاهای نیك بختی مکفی است ؟ کشورهای زیادی هستند که بمراتب از شوروی فقیرترند، اما کمتر کشوری با چنین بیحالی ومنگی روبروست ۰ برخی مردم بجای کارکردن یا فعالیت سودمند ،در صفهای بی انتها برای بدست آوردن ودکا، غاز مخصوص کریسمس ، یك آپارتمان زیبا۰۰۰انتظار میکشند۰ غالباً انتظارشان نتیجه میدهد و اگر ندهد هم زیاد خود خوری نمیکنند۰ برای بسیاری مردم ،زندگی مسابقه بی پایانی است اما نه برای بقا بلکه برای رفاه مادی ۰ و اگر جوائز همیشه به مرغوبیت برخی کشورهای غربی نیست ، میتواند دلیلی شود برای روآوردن به غرب ، وگرنه حتی یك تفاوت اساسی میان این دو جامعه وجود ندارد۰ بلوك شرق براحتی در انتذال فرهنگی میتواند باغرب مسابقه دهد ۰

آنچه از میان رهبران اخیر شوروی ، به گرباچف ویژگی میبخشد این است که او دراین رخوت که در تمام زوایای جامعه شوروی تنیده شده ، خطر قریب الوقوع مرگ این جامعه را می بیند ۰ او زنگهای خطر را به صدا در می آورد: اگر در شوروی همه چیز بحرکت در نیاید ، اگر ((ترکیب شور وشوق با منافع مادی)) را بهتر از گذشته پیش نبرند ، در آن صورت اتحاد شوروی غرق خواهد شد ۰ چرا؟ در قلب تولید در شوروی یك ((مکانیزم بازدارنده)) عظیمی به همه چیز چنگال فرو کرده است ۰

گرباچف در بکار بستن هرگونه سخن مؤثری مضایقه نمیکند۰ او میگوید ، ((این جامعه برای تغییر رسیده شده است۰ و مدت زیادی است که در اشتیاق آن میباشد۰ هرگونه تأخیری در آغاز پرسترویکا، میتوانست در آینده نزدیك به اوضاع داخلی متشنجی منجر شود ، بی پرده بگوییم، آینده ای انباشته از بحرانهای حدی اجتماعی ، اقتصادی ، وسیاسی ۰۰۰۰))

((در دوره ای چیزی شروع به تکوین کرد که در نگاه اول نمیشد آنرا توضیح داد ۰کشور شتابش را از دست میداد۰۰۰۰این بویژه در نیمه دوم سالهای ۷۰ محسوس شد۰ در پانزده سال اخیر نرخ رشد درآمدهای ملی به کمتر از نصف کاهش یافته بود و در آغاز سالهای ۸۰ به مرز رکود اقتصادی سقوط کرد۰ کشوری که زمانی به سرعت فاصله اش باملل بیشرفته جهان کمتر و کمتر میشد ، مواضع خودرا یکی پس از دیگری از دست میداد۰۰۰۰کشور در آستانه بحران قرارداشت۰))

مائوئیستها این مسئله را در بعد سیاسی آن تحلیل میکنند: بعداز قریب به ۴۰ سال [۱۹۵۴ - ۱۹۱۷ - م] سوسیالیسم و عظیمترین رشد اقتصادی که در جهان بیسابقه بود، یك طبقه حاکمه بورژوائی از درون حزب شوروی ظهور کرد و قدرت را بدست گرفت ، سرمایه داری را احیا نمود و سرانجام در عرصه اقتصاد،که همان تضادهائی دچار شد که گریبان اقتصادهای غرب را گرفته است۰ جالب اینکه اکثربیانات گرباچف دقیقاً برای غرب نیز کاربرد دارد۰ اما جالبتر این نکته

که گرباچف علناً دلیل رکود اقتصادی را فقدان سود دهی مکفی تشخیص میدهد و برای او اندیشه افزایش نرخ رشد اقتصادی به احیا سودآوری در تولید گره خورده است ۰ این همان «عقل سلیمی» است که او و«سیاستمداران وسرمایه داران و غیره» در غرب یکسان دارا هستند ۰ گرباچف نه تنها به زبان آنها سخن میگوید ، بلکه در بنیادی ترین فرضیات با آنان اشتراك نظر دارد ۰

«ثروت کشور ما از لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی ما را نازپرورده، و حتی ممکن است گفته شود فاسد کرده است۰ در واقع اگر چندین دهه اقتصاد کشورمان رشد وسیعی نمود، عمدتاً بدین دلیل بود۰۰۰۰ بمرور زمان بدست آوردن منابع مادی مشکل-تر و گرانتر شد۰ از سوي دیگر متدهای متعدد توسعه سرمایه ثابت منجر به کمبود مصنوعی نیروی انسانی گردید۰ در تلا ش براي اصلا ح این وضعیت، پرداخت پاداشهای زیاد، ناروا و بي رویه مرسوم شد و تحت فشار کمبود نیروی انسانی،هر نوع انگیزه ناشایست بروز نمود و در مرحله بعدی به دادن گزارش های پوشالی ودهن پر کن و صرفاً برای سود انجامید۰ شیوه برخوردهای انگلی سر بلند میکردند و اعتبار کار آگاهانه وبا کیفیت بالا خدشه دار میشد وطرز تفکر« هم سطح کردن دستمزدها» به همه سرایت میکرد۰ عدم توازن بین میزان کار و میزان مصرف که به بخش حیاتی ومحور این مکانیسم بازدارنده مبدل گشته بود،نه تنها از رشد بارآوری کارجلوگیری کرد،بلکه به تحریف اصول عدالت اجتماعی نیز منجر گشت۰۰۰۰ این آغاز فرسایش تدریجی ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلاقی مردم ما بود۰

چگونه میتوان ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلاقی را دوباره احیانمود ، عوامل بازدارنده بارآوری را برطرف کرده و عدالت اجتماعي را تضمین نمود؟ هیچ بورژوای بیشرمی نمی تواند بي پرده تر از گرباچف جواب این سوال رابدهد : دادن آزادی کامل به نقش سود۰ در واقع مثل همه ستایش گران علنی روابط سرمایه داری ، برای گرباچف سود نه تنها مکانیزم بلکه عین جوهر عدالت اجتماعی است۰

برنامه اقتصادی گرباچف دو جنبه دارد «وظیفه نخستین بازسازی » ،«بیدار کردن» آن عده ای است که بخواب رفته اند ۰ این امر شرط ضروری و لازم برای موفقیت برنامه است ۰» برای تحقق آن باید به عده ای ضربات سخت وارد آورد وبه برخی دیگر قولهای شیرین موفقیت داد ۰ روزنامه گاردین ،هوادار حزب کارگر انگلیس، در اینجا ایده «عدالت اجتماعی» گرباچف را خوب درك کرده است۰ دراین روزنامه مارتین واکر برنامه گرباچف را چنین ارزیابی میکند : «تقریباً همان استراتژی تاچری است، یعنی چلاندن دستمزدها، بالابردن قیمتها و تحرك شغلی ۰» گرباچفی در توضیح برنامه اش میگوید که پروستریکا عبارتست از«کمی سخت تر کار کردن ۰» اما این تنها اولین بخش برنامه بود۰ گرباچف میگوید جنبه دیگر«نظام مدیریت» است ۰

«نظام مدیریتی که درسالهای ۳۰ و ۴۰ شکل گرفته بود، تدریجاً با نیازها وشرایط پیشرفت اقتصادی در تضاد واقع شد ۰ ظرفیت مثبت آن تحلیل رفته و بیش ازپیش به یك مانع تبدیل گشت و به پیدایش مکانیسم باز دارنده ای پاداد که بعدها لطمه زیادی به ما زد۰۰۰۰۰۰۰

«درچنین شرایطی بود که نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی و قانون ارزش تحت سوسیالیسم شکل گرفت، و اغلب این ادعا مطرح می شد که مناسبات کالایی-پولی و قانون ارزش در ضدیت با سوسیالیسم وبا آن بیگانه اند۰ علاوه براین، به محاسبه سود و زیان کم بها داده می شد۰ این امر نظام قیمت گذاری را مختل می ساخت و بی توجهی به گردش پول رابسار می آورد۰

«در این شرایط تازه ، شالوده دمکراتیك محدود نظام موجود مدیریت شوم ترین آثار خود را ببار آورد۰ این نظام دیگر کم ترین جایی برای اندیشه های لنین در باره خودگردانی کارگران باقی نمی گذاشت۰ مالکیت عمومی بتدریج از مالك حقیقی خودفرد زحمتکش، جدا شد۰ این نوع مالکیت اسیر نوعی دیوارمنتالیسم و محلی گرایی شده بود که آنرا به سرزمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود تبدیل ساخته بود۰»

منظور گرباچف از«مناسبات کالایی-پولی» اشاره به مبادله کالائی(یعنی چیزهائی که نه با هدف مصرف مستقیم بلکه بمنظور فروش تولید میشوند) است۰ مبادله کالائی (که شامل مبادله نیروی کار نیز هست) بر حسب مقدار زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها، انجام می گیرد۰ درست است، این یك مفهوم و مقوله مارکسیستی میباشد ، اما اشاره گرباچف به این مطلب کار دزدی را مانَد که با آوردن نقل قول از کیفر خواستش، خود را تبرئه کند۰ مارکس مبادله کالایی را نطفه کلیه مناسبات سرمایه داری خواند۰ زمانی که شوروی تا مرگ استالین، سوسیالیستی بود«برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی -پولی» مسئولی بود زیرا تفوق مناسبات کالایی-پولی یعنی تفوق بورژوازی که برای سرنگون کردنش توده های شوروی جنگیده بودند ۰

قبل از هر چیز،درجامعه سوسیالیستی نیروی کار دیگر بمثابه کالا نبود، که پرولترها فقط زمانی قادر به خوردن باشند که نیروی کارشان را برای فربه کردن عده ای سرمایه دار بفروشند۰ ثانیاً پرولتاریای در قدرت، در تعیین چگونگی مبادله کالاهای دیگر، براحتی نمی تواند قانون ارزش که تنظیم کننده سرمایه داری است را منسوخ نماید، ولیکن باید آنرا محدود کرده و بکوشد شالوده وجود این قانون را ازبین ببرد۰ خط وسیاست هایی که حزب به پیش می بَرد و (نقش توده ها در مبارزه طبقاتی که بحول خط و سیاستها انجام می گیرد) تعیین کننده این مسئله است که آیا ثمره کار پرولتاریا علیه تولید کنندگان و برای تقویت نیروها و طبقاتی مورد استفاده قرار می گیرد که ضد او هستند یا بالعکس، برای تقویت زمینه محو هر گونه اختلاف طبقاتی و هر چیزی که به اختلاف طبقاتی خدمت می کند ، به کلام دیگر در خدمت انقلابی کردن جامعه و جهان، مورد استفاده قرار می گیرد۰

از آن جایی که بسادگی نمی توان مناسبات کالایی -پولی را یکباره محو کرد، و نیز اختلافات طبقاتی و دیگر نابرابریها چنان ریشه گرفته اند که پرولتاریابرای ریشه کن نمودن آنها نیازمند یك دوره تاریخی کامل می باشد، چون امکان احیا دوباره سرمایه داری و تبدیل سوسیالیسم به یك کالبد تهي موجود است۰ فرقی ندارد چه کسی قانوناً واسماً صاحب ابزار تولید باشد،کماکان سئوال به جای خود باقی می ماند : تولید در خدمت چه کسی و چه طبقه ای قراردارد؟ قانون ارزش، مقوله ای بیطرف نیست۰ هنگامی که این قانون دست بالا را دارد،کار مزدوری (کار برای دستمزد) همان بردگی مزدوری است۰

سرمایه داری به یك مفهوم «زمین بی صاحبی» است که درآن نیروی پیش برنده و تعیین کننده نه اراده افراد، بلکه توسعه دائمی خود سرمایه می باشد۰ مردان و زنان مادامیکه سود تولید نمایند، می توانند کار کنند و محصولات ساخته شوند و در این میان نتیجه کار آنان، خود آنان را ، برادران و خواهران طبقاتی شان را وتمامی ملل را به بند کشیده و فقر، دهشت و ویرانی ببار می آورد۰ سرمایه،یعنی کار مرده بر زندگی فرمان می راند۰ اگر رهبری شوروی تحت هدایت استالین به «محاسبه سود و زیان»،«برخورد تعصب آمیز» نمی نمود، شوروی و دشمنانش چه فرقی می داشتند ؟

آدم با خواندن مقداری از این کتاب، متوجه منظور گرباچف از«مکانیسم

بازدارنده»میشود و قضیه کاملا روشن میگردد. اگر خاطرتان باشد، گرباچف به دو مطلب اشاره می کند، یکی طرز برخورد کارگران نسبت به کار ودیگری «نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی» که موجب پیدایش «سرزمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود» شده است. معلوم می شود این دو مطلب در واقع دو روی یك سکه اند، زیرا آنچه گرباچف برای اقتصاد شوروی پیشنهاد می کند براکردن عملکرد قانون ارزش در مجموع و در عین حال هر چه عمیقتر بکار گرفتن این قانون در رابطه با تك تك کارگران بطور خاص میباشد - حل «بیعدالتی اجتماعی» از طریق مبارزه با«هم سطح کردن دستمزدها» و«انگل شدن» و «یاداشهای ناروا وبی رویه » و «انگیزه های ناشایست» ..... بعبارت دیگر از طریق بهم زدن برابری دستمزدها، یعنی افزایش قطب بندی طبقاتی و چه درشیوه تصمیم گیری و سازماندهی در تمامی سطوح و چه در محل کار، وادار نمودن توده های شوروی به تعظیم در پیشگاه خداوندگار روبل.

این کنه نظر گرباچف است زمانی که می گوید: «پرسترویکا تشدید همه جانبه اقتصاد شوروی می باشد.»

او قانون جدید مربوط به موسسات دولتی را که از اول ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در می آید چنین توضیح می دهد: «در تمامی سطوح اولویتی که سابقاً به روشهای اداری داده می شد، امروزه باید به مدیریت اقتصادی داده شود و بر دموکراتیزه کردن گسترده مدیریت و به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی تاکید خواهد شد.»

«این رفرم به افزایش بیسابقه استقلال بنگاهها و شرکتها، گذارشان به خودگردانی و خودکفایی همه جانبه مالی و اعطای هرگونه حقوق مقتضی برای خودگردانی در کلکتیوهای کار متکی است. آنها اکنون کاملا در قبال مدیریت موثر و نتایج نهایی تولیدی خود مسئول هستند. سود هر کلکتیو مستقیماً با میزان کارایی آن در تناسب است.»

معنای «خودگردانی»،«خودکفائی مالی» و«استقلال» این است که بنگاههای تولیدی برحسب سودآوریشان،یا گسترش مییابند ویاورشکست میشوند،درواقع سودآوری بیش ازپیش نقش آشکارتری درسرنوشت هربنگاه تولیدی درتعیین اینکه کجا،چگونه وچه محصولی تولیدشود، بازی خواهدکرد.(گزارش شده که یك کمپانی بزرگ ساختمانی مسکواولین شرکتی است که تحت این تدابیرنوین ورشکست شده است.بنابر تخمین غربی ها،تعداد خیلی بیشتری از شرکتهادرخطر ورشکستگی قراردارند.) «حقوق مقتضی» یعنی اختیارات بیشتربرای مدیران بنگاهها،ازجمله آزادی عمل بیشتردراستخدام واخراج کردن.(گرباچف این را«سازماندهی دوباره کار» مینامد).«به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی» یعنی پاداش بیشتر برای مدیریت در سطوح مختلف در صورت «تولید» سود و در ازای گره خوردن هرچه مستقیم تردستمزد تولید کنندگان به سودآوری و میزان تولیدشرکتی که برای آن کار میکنند، اگر چه سودآوری در واقع یعنی پایین نگاه داشتن دستمزد.

علاوه بر این اقدامات، تدابیر دیگری نیز اتخاذ شده است، از جمله اصلاحات درقیمت گذاری (در دوره استالین برخی اقلام مصرفی کمتر از قیمتشان فروخته می شد و هنوز هم تا حدی پا برجاست)؛ نقش بیش از پیش تجارت خرد و سوداگران منفرد،و برداشتن گام هایی در جهت جذب سرمایه گذاری خارجی.

گرباچف می پرسد«اشکال اصلی سازمان اقتصادی ما در گذشته چه بود؟» و اینگونه پاسخ می دهد،«بالاتر از همه فقدان محرك درونی برای پیشرفت مستقلانه».«محرك درونی» که او پیشنهاد می کند همان چیزی است که در غرب آنقدر معروف و مورد تنفر می باشد: «رابطه درونی با اسکناس»، رابطه ای که در قلب هر رابطه اجتماعی وحاکمیت همه جانبه سرمایه در همه عرصه های جامعه قرار دارد.

گرباچف به ما میگوید، اشتباه خواهدبود اگر فکر کنید این رفرم شوروی را بیشتر سرمایه داری می کند. یکبار دیگر او راست می گوید. چون حتی وقیحانه ترین اقدام «سرمایه دارانه» در قوانین اصلاحی که از ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در خواهد آمد، بخودی خود، یك گام تعیین کننده در تغییر یك نظام اجتماعی به یك نظام دیگر نیست. این وقیحانه ترین اقدام، تصمیمی است مبنی بر احتساب آشکارای بخش اعظم ابزار تولید بمثابه کالا،(تا هر چه شدیدتر سرمایه بر منطق سود متمرکز شود، از جمله بلعیدن یك بنگاه توسط بنگاه دیگر). از زمان مرگ استالین و قدرت گیری خروشچف، علیرغم تکامل نقش نیروهای بازار از آنزمان تا کنون، نیروی محرکه و معیار اصلی برنامه ریزی اقتصادی انباشت سرمایه و از جمله تمرکزش در سودآورترین شاخه های تولید و غیره بوده است. درهیچیك از جوامع امپریالیستی، تمرکز سرمایه هرگز توسط صرفاً عوامل بلاواسطه و فوری سود تعیین نمی شود، بلکه ملاحظات همه جانبه انحصار و امپراطوری نیز دخیلند.

شاید مناسبتر است اصلاحات اقتصادی اول ژانویه ۱۹۸۸ شوروی را با «خصوصی کردن» اداره تلفن، تلگراف و ارتباطات British Telecom و دیگر صنایع بریتانیا، فروش مؤسسات دولتی در فرانسه، دست بدست کردن شرکت آ.ت.ت و تغییر در آیین نامه خطوط هوایی و هرآنچه با «ریگانیسم» در آمریکا مرتبط است مقایسه نمائیم. این بهیچوجه تغییر در نظام اجتماعی نیست، بلکه سازماندهی دوباره سرمایه در جستجوی سریعترین و کلان ترین سود در رشته های معین می باشد.

و این در رویایی بابدترشدن عمومی وضعیت اقتصادی درتمامی کشورهای امپریالیستی، و درزمانی است که حرکت برای دستیابی به سریعترین پیشرفتهای تکنولوژیکی را نمیتوان ازتدارك برای جنك و بدست آوردن پیروزی در یك جنك هسته ای جدا نمود.

آیا طبقه حاکمه شوروی واقعا فکر می کند با اتخاذ برخی رفرم های اقتصادی که از مدتها پیش در غرب جریان داشته، قادر است اساسی ترین مشکلات خود را حل نماید؟ مگرسیالیت عظیم سرمایه سیستم مالی غرب، مشکلات امپریالیستهای غربی را حل کرده است؟ ظاهراً چاره مشکلات اقتصادی امپریالیسم در بازار نیست، حتی برای سرمایه ای که در بازار درحال گردش است،یا حداقل دربازار جهانی که بشکل کنونی تقسیم شده است، جستجوی راه حل در بازار هیچ کمکی نمی کند. مگر به این سئوال منجر گردد که آیا«چاره» شرق و غرب درآن عرصه هایی نیست که تدابیر اقتصادی گوناگون تابع آنند، یعنی عرصه سیاسی و نظامی؟

مسئله این نیست که در شوروی دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد هیچ چیز پیش نمی رفت، گرباچف میگوید،«نباید آن دوره را تماماً با رنك سیاه تصویر کرد..... علم، اقتصاد و فرهنك رشد نمودند.» در واقع شوروی علیرغم زیربنای اقتصادی بمراتب محدودتر، برای رسیدن به تعادل استراتژیك در عرصه نظامی با آمریکاو بلوك غرب، دست اندرکار پی ریزی ساختمان عظیم نظامی بود. توانایی شوروی برای ادامه این امر بطور تفکیك ناپذیری به پرسترویکا پیوندخورده است.

III-«پرسترویکا یك انقلاب است».

گرباچف میگوید«پرسترویکا یك انقلاب است.» در واقع «انقلاب» گرباچف یك انقلاب وارونه است.

برای مثال، حتی بسیاری از مدافعین شوروی، نابرابری طبقاتی را که ابعاد بزرگی دارد موجب سراسیمگی میدانند، اما گرباچف عقیده ای متضاد این دارد: «پراتیك گسترده ای که در جهت برابر سازی صورت

گرفت، یکی از عمده ترین نواقص چند دهه گذشته ما بوده است»و سپس ادامه می دهد «جایگاه واقعی یك شهروند و موقعیت اجتماعی او راتنها کار تعیین می کند... آنچه بیش از همه برای ما ارزشمند است خدمت هر شهروند به امور کشوری است.» به گرباچف نباید اجازه داد که این موضع را به مثابه «ترجمه مصممانه» «اصل سوسیالیستی» «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» «به زندگی» جابزند. البته در اینجا منظور او کارگرانی که به نسبت مقدار کارشان مزد میگیرند نمیباشد. او دارد در باره تعیین مقام اجتماعی و حقوق ویژه افراد بنابر جایگاهشان در پروسه تولید صحبت میکند. برای همیشه بورژوازی همه کشورها ادعاخواهند کرد که هر کس بیشتر کار کند، بیشتر دریافت خواهدکرد، و اینکه این اصل راهنمای آنان است و اغلب بر مبنای این اصل راهنماست که سرمایه داری را حقیقتاً عادلانه تلقی میکنند. در واقع،آنچه همگی آنها و از جمله گرباچف مخفی میکنند آن است که عامل تعیین کننده توزیع رابابد در مالکیت و دیگر مناسبات تولیدی جستجو کرد، حال چه حقوق توسط دستمزدها و چه بوسیله نرخ قطعه کاری (باسیستم «نرخ بعلاوه پاداش»)که گرباچف مفتخر به ارائه آن است) تعیین شود. بهر حال مسلماً پیشنهاد گرباچف آن نیست که به آن «شهروندانی» که تمام روز در مقابل دستگاه خم و راست میشوند، از آن «شهروندانی» که تمام روز می نشینند و خم وراست شدن دیگران را برنامه ریزی میکنند، حقوق بیشتری برداخت شود. مهمتر از همه، او مخالف چنین تغییراتی در چگونگی سازمان دادن تولید است.او تقسیم کار ناشی از مناسبات تولید سرمایه داری را نه بعنوان یك مشکل بلکه بمثابه بخشی از راه حل مینگرد.

در بازی مقایسه بین شرق و غرب، گرباچف در یك نکته آس خود را رو میکند «ما زمانی به خصلت دمکراتیك جوامع غربی معتقد خواهیم شد که کارگران و کارمندان، در انتخاب صاحبان کارخانجات و مجتمع های صنعتی، رؤسای بانکها و غیره شرکت نمایند، و رسانه های گروهی این جوامع از شرکت ها، بانکهاورؤسایشان منظماً انتقاد نموده و مشکلات را به بحث بگذارند...» گرباچف اغراق میکند. انتخابی که او صحبتش را میکند، بیشتر چیزی است شبیه انتخاب سرکارگرو مدیران قسمت، و نه رؤسا و مالکین واقعی، و نه بورژوازی در رأس حزب ودولت شوروی که در باره مسائل مهم تصمیم میگرند. اماحتی اگر کارگران میتوانستند رؤسای خود را انتخاب کنند، رئیس رئیس میبود و کارگر همان کارگر و «محرك درونی» سود،این منطق انباشت سرمایه داری در دوران امپریالیسم،هنوز در فرماندهی قرارمیداشت. در چنین راههایی،رهایی بدست نمیاید.

بورژوازی نه تنها بر وسایل تولید چنك انداخته، بلکه همه قدرت سیاسی و حق اعمال هرگونه خشونت را برای خود محفوظ نموده و بر استثمارشوندگانش اعمال دیکتاتوری میکند. گرباچف مثل هر بورژوای دیگر این واقعیت را اذعان نمیکند. او هم مثل بورژواهای غربی به «تمام مردم» اشاره میکند تا تقسیم«مردم» رابه طبقات آنتاگونیستی لاپوشانی کند. (البته او نه حرئت دارد و نه علاقه ای که ادعا کند سلب مالکیت شدگان در شوروی حاکمند). ولیکن او کوشش نمیکند تمامی اهداف سیاسی خود را پنهان نماید و این سیاستها، بنوبه خود گرباچف را افشا میکند.

گرباچف بمامیگوید پرسترویکا یعنی ممانعت از«نارضایتی و اعتراض». «این انقلابی است ازبالا». «ارگانهای صاحب صلاحیت و سازمانهای عمومی و اقتصادی باید یاد بگیرند طوری عمل کنند تادستاویزی برای اینگونه تظاهرات وابراز نارضایتی نتراشند». درغیر اینصورت «رفتار واعمال غیر معمول در پایه های جامعه ریشه خواهد دواند.»

گلاسنوست «یك مبارزه طبقاتی آنتاگونیستی نیست، این یك کاوش،یك مباحثه است بر سر اینکه واقعاً چگونه میتوانیم در کوشش برای بازسازی حرکت کرده و پیشرفتمان را استحکام بخشیده، آنرا برگشت ناپذیر سازیم». حتی اگر قرارباشد سخن خود گرباچف رابپذیریم، در کشوری که او وعده آنرا میدهد «انتقاد» و «مباحثه» تا زمانی تشویق می شود که به چگونگی ادامه حرکت و کارکردن همین نظام خدمت کند. «مباحثه» در خدمت امپریالیسم روسیه. اما یادمان نرود،از آنجایی که شوروی قرار است سوسیالیستی باشد، اتحادیه هایی در آنجاست که اجازه دارند در باره «بدبودن شرایط کاری در برخی از کارگاهها، خدمات بهداشتی ناکافی، اطاق رختکن زیر استاندارد» شکایت کنند.درست مثل تقریباً هر کشور دیگری به کارگران اجازه داده شده است توجهشان را محدود به چنین موضوعاتی کنند.

گرباچف درباره اوضاع سیاسی کنونی مینویسد: «توده ها، چیزهای مفیدوجالب بسیاری پیشنهاد میکنند».«کارگران و کشاورزان هر چه بیشتر خوش بین میشوند و روشنفکران و متخصصین با بلندپروازی و آمرانه صحبت میکنند.» «بدترین چیزی که در این دوره انقلابی میتواند اتفاق بیفتد این است که قشر تحصیلکرده ...،بجای تلاش خلاقانه، انرژی خود رابیهوده صرف حرفهای بیمعنای متعالی کند». اینها توضیحات گرباچف اند در باره آنچه در شوروی مجازاست: کارگران و زحمتکشان خوش بینی که زیادی آمرانه برخورد نکنند و زیادی بلند پرواز نباشند؛ و تحصیلکرده ها، تا زمانی که درجایگاهی که برایشان تعریف شده قرار بگیرند می توانند متفرعن باشند و به صندوقهای پیشنهادات هم دسترسی داشته باشند.

گرباچف تا آنجا که به دیگر فعالیتهای توده ها مربوط میشود میگوید«یقینا هر جامعه ای که بخود احترام میگذارد هرج و مرج، خودسری و بی قانونی ویا آشوب رانمیتواند تحمل کند جامعه ما هم نمیکند. دمکراسی همچنین متضمن نظم و قانون و رعایت اکید قوانین توسط زمامداران و سازمانها و همینطور همه شهروندان است.» این کتاب بیشتر از تعداد صفحاتش از «قانون و نظم» اسم میبرد. هر کسی هم که قانون و نظم را تهدید کند تجربه دست اولی در انتظارش است؛ زندان. بغیر از آفریقای جنوبی، شوروی تنها رقیب عمده آمریکادرداشتن زندانی(برحسب درصد جمعیت)میباشد. این یك استاندارد پیشرفته جهانی از«دمکراسی»است که قوانین آن مثل هرجامعه طبقاتی دیگری،منعکس کننده و تقویت کننده مناسبات مالکیت و اجتماعی موجود میباشد. به «حاکمیت طلا» نیز معروف است- آنهائی که صاحب طلا هستند، حکومت میکنند.

«صفر گام به پیش،دو گام به پس»

خصلت عقب مانده این «انقلاب» عریانتر از هر جا در فصل«زنان و خانواده» کتاب گرباچف نمودار گشته است: «اما در طول تاریخ دشوار و قهرمانانه ما، از بذل توجه به حقوق خاص زنان ونیازهایی که از نقش آنان در مقام مادر و خانه دار برمیخیزد بازماندیم و به وظیفه حیاتی آنها در تربیت فرزندان توجهی نکردیم. زنان که در پژوهش علمی، کار در کارگاههای ساختمانی،درتولید و خدمات درگیر شده اند، دیگر وقت کافی برای پرداختن به وظایف روزانه خود در خانه یعنی خانه داری، نگاهداری بچه ها و ایجاد محیط خوب خانوادگی ندارد. ما دریافته ایم که بسیاری از مشکلات ما در زمینه رفتار کودکان و جوانان، در زمینه اخلاقیات، فرهنك و تولید، بخشاً معلول تضعیف پیوندهای خانوادگی و سهل انگاری در مسئولیتهای خانوادگی است. دراینجا مابا

نتیجه متناقض تمایل صادقانه، و به لحاظ سیاسی موجه خود، روبرو میشدیم که زنان رادر همه سطوح هم شأن مردان قراردهیم. در حال حاضر، در جریان «بازسازی» ماغلبه بر این نارسایی را آغاز نموده ایم. بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، در محیط کار وخانه درگرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت دوباره زنان به موقعیت انجام مأموریت ناب زنانه امکانپذیر شود».

ظاهراً برخی «بحثهای داغ» را برای ارتجاعی ترین دلایل و در خدمت بربرمنشانه ترین برنامه های اجتماعی مجاز شمرده اند. یکبار دیگر شاهد آنیم که شوروی تحت عنوان «دمکراسی» به استانداردهای جهانی زندگی بشیوه انسانهای وحشی اولیه (نئاندرتالیسم)دست یافته است.

فصل دیگر کتاب گرباچف در مورد اقلیتهای ملی در شوروی نیز همانند فصل فوق الذکر خشم خواننده را بر می انگیزد. این اقلیتها در نتیجه انقلاب اکتبر آزاد شدند ولی بعدها بواسطه سلطه روسها تحت ستم واقع شدند و ستم وارده برآنها، به بسیاری از مقاومتهای اخیر در مقابل طبقه حاکمه شوروی منجر شده است. یك شوروی شناس غربی گلاسنوست را برای ما چنین معنی میکند که اینك روشنفکران مسکو با علم به اینکه صف زندانیان سیاسی «عمدتاً در جمهوریهای دوردست آسیایی»طولانی تر میشود، میتوانند با خیال راحت بخوابند. گرباچف از اقلیتهای ملی میخواهد دست از «غرور ناسیونالیستی» خود بردارند و قبول کنند که «ملت روس نقش برجسته ای در حل مسئله ملی ایفا کرده است.»او حتی ازایالات متحده بمثابه نمونه مثبتی یاد میکند که بر مبنای آن میباید مناسبات میان ملیتهای مختلف حل شود. همانطور که در آمریکا امروزمردم «بطور طبیعی»قراراست انگلیسی صحبت کنند. شاید آفرو آمریکاییها، مکزیکیها، پورتوریکوییها، چیکانوها، سرخپوستان ومردم دیگری که در ایالات متحده به بند کشیده شده اند بتوانند برای «نقش برجسته ای» که سفیدپوستان آنگلو در«حل» ستم ملی بازی کرده اند، برایشان بنای یادبودی برپادارند!

مضمون «انقلاب» این تزار نوین بسیار به تلاشهای تزارهای قدیم در دامن زدن و پا دادن به ارتجاع درمیان اقشار معین و اعمال ترور به اقشار دیگر شباهت دارد، یا به «انقلاب ریگان» یا هریك از تعرضات علیه ستمدیدگان و استثمارشوندگان.

IV. «ما یك ابر قدرت هستیم.»

گرباچف درتاریخ مختصری که از شوروی ارائه میدهد، میخواهد گذشته انقلابی را در خدمت ارتجاع حاضر قراردهد. از دید او نکته خوب درتاریخ شوروی این است که «روسیه عقب مانده را،به جایگاه درستی، رساند، جایگاهی که اکنون شوروی در پیشرفت بشریت اشغال نموده است.» اما این جایگاه چیست؟ گرباچف میگوید، «امروز عده ای از سرتحسین و برخی دیگر با خصومت آشکار میگویند که ما یك ابرقدرت هستیم!»

با نگرش از این زاویه او تاریخ شوروی را به «دستاوردهای عظیم، اشتباهات جدی و رویدادهای تأسف انگیز» تقسیم میکند. معیارهای او ارزش تحلیل کردن دارند.

او میگوید«انقلاب اکتبر، نقطه عطفی در تاریخ هزار ساله دولت مابود». این ایده یك دهان کجی است به این حقیقت که انقلاب اکتبر دولت هزار ساله را درهم شکست.اینجا دریغ از یك کلام در مورد استثمارگران، ستمگران یا امپریالیستها -مبادا خواننده فکر کند انقلاب اکتبر ضد آنان بوده است. تاریخ نویسی گرباچف بر تداوم گذشته تا حال تاکید دارد و نه سرنگون شدن گذشتگان.(او همچنین تذکر میدهد برای «هزاره» کلیسای ارتدکس روسی، باید در۱۹۸۸ یك مراسم باشکوه دولتی برگزار شود. ظاهراً این رویزیونیست ها برای حفظ حاکمیت خود به یاری الله نیاز دارند.)

معلوم میشود که اشتباه روسیه تزاری قدیم در این بوده که«ضرورت صنعتی نمودن و کلکتیویزه کردن کشا ورزی راپاسخ نداد». این دید یك بورژوا به مسئله است. گرباچف کلکتیویزه کردن کشاورزی را «یك عمل تاریخی بزرگ و مهمترین تغییر اجتماعی بعد از انقلاب اکتبر» مینامد زیرا شرایط را برای «پایه های اجتماعی امروزی کردن بخش کشاورزی اقتصاد فراهم نمود و ارائه متدهای زراعتی مدرن را ممکن ساخت.» برای لنین و استالین، کلکتیویزه کردن کشاورزی قبل از هر چیز وسیله ای بود که یك کشور عقب مانده با اقتصاد مسلط دهقانی بتواند سوسیالیستی شود.

تنفر گرباچف از استالین چنان بی حدوحصر است که این کتاب هنگام بحث در باره نیمی از تاریخ شوروی که مربوط به دوره رهبری استالین است، هرگز نام او راذکر نمیکند. حتی در بخش نسبتاً طولانی که در مورد دفاع از شوروی در جنك دوم جهانی است، استالین اجازه حضور در صحنه گرباچف را نمیابد. نام او تنها دوبار ذکر میشود: هردوبار در تحسین خروشچف برای حمله به «کیش شخصیت استالین.»

ممکن است علت اینکه در کتاب پرسترویکا

«آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمیتواند سیاست دیگری بجز سیاست کنونیش اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها توانائیهای زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد. برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع میکند. چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند، مانند کسی که نداند کجا نانش در روغن است؟»

-افشای گرباچف از زبان خودش

از استالین اسمی برده نمیشود عدم توافق طبقه حاکمه شوروی بر سر میزان شدت حمله علنی به استالین باشد. گزارشات مربوط به بحثهای ارتجاعی از تاریخ شوروی که تحت گلاسنوست رونق پیدا کرده، بنظر میرسد حاکی از اختلاف نظر بر سر استالین باشد:آیا استالین عمدتاً از اواسط سالهای ۱۹۳۰ منفی ارزیابی شود یا اواخر سالهای ۱۹۲۰ ؟ اما در مجموع هیچ شکی در صحت موضع گرباچف ندارند. گرباچف در سخنرانی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست در۲ نوامبر ۱۹۸۷، جایی که او صریحتر با گذشته سوسیالیستی حزب تسویه حساب میکند،اعلام کرد، «گناه استالین و اطرافیان او عظیم وغیرقابل بخشش» است.

چرا گرباچف استالین را گناهکارمیداند؟ انتقادات او از استالین در عرصه تئوری نمیتواند بیشتر از این گویا باشد: گرباچف

در همان سخنرانی به آنچه او« ،تئوری، اشتباه استالین، یعنی،تئوری،تشدید مبارزه طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم» میخواند، حمله میکند. گرباچف مبارزه علیه بورژوازی تحت سوسیالیسم را مجاز نمیداند، انتقاد او از استالین کاملا در جهت عکس انتقاداتی است که مائو فرموله کرد چرا که استالین به اندازه کافی مبارزه طبقاتی را «تشدید» نکرد.

«خدمات بزرگ» خروشچف و«شیوه» لنین

برای گرباچف مطلوب ترین رویداد بعد ازانقلاب اکتبر، بریدن سر این انقلاب بود. او کنگره بیستم حزب کمونیست را در سال ۱۹۵۶ «یك واقعه مهم و برجسته در تاریخ ما» مینامد که «خدمت بزرگی به تئوری و پراتیك ساختمان سوسیالیسم» نموده است. بهتر است واژه درست تری را جایگزین کنیم: انهدام سوسیالیسم.

آن کنگره موقعیت خروشچف را بعنوان رهبر بورژوازی نوین تحکیم بخشید و آغاز انشعاب در جنبش انترناسیونال کمونیستی رااعلام نمود: در یك طرف رویزیونیسم نوپای شوروی و درطرف دیگر مارکسیست -لنینیستها تحت رهبری مائوتسه دون.خروشچف اعلام نمود که دیکتاتوری پرولتاریادرشوروی بپایان رسیده و «دولت تمام خلقی» جایگزین آن شده است.حزب پرولتاریا، با تصفیه اکثر رهبران و اعضای پرولتاریایی اش، به «حزب تمام خلقی» مبدل گشت.این خدمات «تئوریك»وتدابیر عملی برای بریدن سر سوسیالیسم درجامعه شوروی ،بدون تقبیح استالین وانکارکامل میراث او توسط خروشچف، این رسواترین چهره کنگره بیستم ،امکانپذیر نبود.

گرباچف به «شیوه های دهشتگرایانه» و «بی برنامگی»در مدیریت اقتصادی انتقادات مختصری از خروشچف میکند. در واقع عنوان میکند که برکناری خروشچف از کمیته مرکزی و رفرم اقتصادی ۱۹۶۵ بیانگر«یك مرحله نوینی» است. این رفرم «هدف خود رابهبود مکانیسم فعالیت اقتصادی در صنعت وساختمان با تأکید بر سود قرار داده بود» و علیرغم این واقعیت که «تأثیر قابل توجه، هرچند موقتی» این رفرم «نه کشید» و به «رکود و عقبگرد در کشور» پا داد، با اینهمه«یك مرحله نوینی» در آن پروسه بود. جستجوی بورژوازی رویزیونیستی برای یافتن اشکال نوین برای برآوردن منافع خود، مسیر طولانی را طی کرده است. این کاملا بجاست که گرباچف نقطه عطفی را که خروشچف نمایندگی میکند برسمیت شناخته وآنرا تحسین کند. و خود را نه جانشین استالین بلکه خروشچف بداند.

استالین یك لنینیست بود، گرباچف یك شیاد است.

با وجود این، لازم است دلایل واقعی فراخوان گرباچف مبنی بر بازگشت به «میراث لنین و شیوه های او» را مقداری بشکافیم. مخصوصاً وقتیکه این فراخوان در تناقض آشکار با سبك گرباچف قرارمیگیرد، سبکی که بزحمت تظاهر مارکسیست بودن را میکند و ترجیح میدهد خود را در لفاظی های مدل غربی بپوشاند.

گرباچف لنین را انعطاف پذیر و واقع بین تصویر میکند که مقید به فرمولها ودگمها نبود. (این بویژه در سخنرانی گرباچف بر سرتاریخچه حزب مشهود است که درآن به توانایی لنین در رهبری حزب در بحبوحه تغییر و تحولات ناگهانی در اوضاع و در خط حزب، تاکید دارد). اینها حقیقت دارند اما یکجانبه طرح شده است. واقع بینی و انعطاف لنین تماماًو مصممانه درخدمت به منافع پرولتاریای جهانی بوده است، کاربست و تکامل اصول مارکسیستی توسط لنین بموازات مبارزه او برای مرز تمایز کشیدن میان مارکسیسم و رویزیونیسم پیش رفت. اگر کسی انعطاف پذیر وخلاق معرفی شود، بدون آنکه بپرسیم انعطاف و خلاقیت برای چه امری،آنچه نصیبمان میشود تصویر یك مدیر عامل مدرن و موفقی است که تصادفاً روسی هم هست. از آنجایی که بورژوازی قدیم روسیه هرگز بطور واقعی از زیر سایه تزار بیرون نیامد و بورژوازی نوین هم چیز زیادی برای فخرفروشی ندارد، جای شگفت نیست اگر آنها سعی کنند لنین را بمثابه پدر روسیه مدرن عنوان کنند.

گرباچف اصرار دارد بمابگوید که از«آثار لنین مخصوصاً آخرین آنها» کمك گرفته است. او کاری به تحلیل لنین از امپریالیسم، دولت، حزب،وظایف انقلاب،رویزیونیسم یافلسفه، ندارد. دست چین گرباچف چنین است:«ایده های باارزش لنین درباره مدیریت و خودگردانی، محاسبه سودوزیان و پیونددادن منافع عمومی و منافع فردی». اینها ایده هایی هستند که او ،جانشینان لنین رامتهم به «قصور در بکارگیری و تکامل شایسته آنها» میکند. او حتی دراین موضوعات بغایت محدود سعی نمیکند ایده های لنین را بعاریت بگیرد، بلکه تنها به شنل او اکتفا میکند تاچیزی برای پوشاندن سوسیال-امپریالیسم عریان داشته باشد.

در اوایل سالهای ۱۹۲۰، پس از گذراندن یك انقلاب و سه سال جنك داخلی و نبرد با ۱۴ نیروی تجاوزگر،در زمانی که صنایع بزرگ در شوروی از حرکت باز ایستاده بودند و دولت نمیتوانست دهقانان را ترغیب به فروش غله شان کند چون چیزی نبود که باپول فروش غله بخرند،هنگامی که تنها راه شوروی برای زنده ماندن از قحطی عبارت بود از رفتن ارتش سرخ به روستاها و خریدن زورکی غله دهقانان -حال دهقانان میخواست خوششان بیاید یا نه-لنین گفت که در چنین موقعیتی اگر پرولتاریای حاکم میخواهد قدرت سیاسی را از دست ندهد تنها چاره مقابل پا «یك عقبگرد استراتژیك»،یك«بازگشت معین به سرمایه داری»میباشد. بالاجباربرخی از بورژواهای کارخانه دار سابق،متخصصین و کارگزاران سابق اجیر شدند، زیرا پرولتاریا هنوز در این عرصه ها کوچکترین پرورشی ندیده بود. در واقع، همان صنایع اندکی که هنوز کار میکرد از ته مانده بورژواها و خرده بورژواها پربود؛ آنان در پی بهانه ای بودند که از رفتن به جبهه هاطفره روند، جایی که کارگران پیشرو جانشان را برای انقلاب جهانی فدا میکردند.

لنین به پیشروی انقلاب جهانی در سراسر اروپاخیلی امیدداشت، و برای آن حاضر بود انقلاب روسیه را به ریسك بگذارد. اما

زمانیکه امواج انقلاب بطور موقت فروکش کرد و ثابت شد پیشروی وسیعتر موقتاًامکانپذیر نیست، لنین مصمم شد تا برای انقلاب جهانی، حتی باوجود فقدان شرایط اقتصادی برای سوسیالیسم در روسیه، انقلاب پرولتری را درآنجا تحکیم بخشد. اوگفت پرولتاریامیتواند ابتدا قدرت را گرفته وآنگاه شرایط لازم را بوجود آورد. بعلاوه لنین بینهایت دقیق ومواظب بود تا این اقدامات اقتصادی، بعنوان اقدامات سوسیالیستی طبقه بندی نشوند. چنانکه در این مورد گفت، نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بمثابه اعلام مرام ماست و نه بعنوان توصیف سیستم اقتصادی مسلط درآن زمان.

تمام این انعطاف پذیری، خلاقیت و غیره، همه از دلبستگی متعصبانه به امر پرولتاریای جهانی برمیخاست. مسلماً آنچه گرباچف از لنین اخذ میکند، چنین چیزی نیست،بلکه صرفاً چند نقل قول سطحی و پشت ورو شده را به عاریت میگیرد. او حتی آثار لنین در این خصوص وسیاستهای خاص وی را بررسی نکرده است. به هرحال همه منظور لنین در آندوره این بود که سرمایه داری دولتی را به نحوی تکامل دهد که به پرولتاریا برای گذار به یك اقتصاد سوسیالیستی راه بگشاید. این مسئله در تمامی افکار و تدابیر لنین منعکس بود.

«از هر کس به اندازه توانش»

تحت سوسیالیسم انگیزه های مادی به درجات متفاوت و در دوره های گوناگون موجود

خواهد بود؛ در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم اصل «(به هر کس به اندازه کارش)» (که به حق بورژوایی معروف است) را باید محدود کرد، اما هنوز نمیتوان آنرا از بین برد؛همانگونه که مائو در تحلیل تجربه تاریخی ساختمان سوسیالیسم خلاصه نمود، این اصل باید محدود شود زیرا نابرابریها و بقایای تمایزات اجتماعی جامعه کهن زمینه ای است که دائماً و لاینقطع امکان ظهور قطب بندی طبقاتی و پیدایش استثمارگران نوین را بوجود میآورد. اگر بخواهیم با اصطلاحات گرباچف مطلب را بیان کنیم، مائو گرایش به «برابر کردن دستمزدها» داشت؛ نکته عمیقتر اینکه بجای قلمداد کردن دستمزد بر مبنای کار، بمثابه حد اعلای عدالت (انگار نرخ قطعه کاری جهانی عالیترین هدف بشریت است)، مائو اهمیت محو تمامی نابرابریهای باقیمانده از جامعه طبقاتی کهنه را میدید.

در کل، در ارتباط با مناسبات کالایی نیز اینموضوع صادق است؛ مائو در مورد مناسبات کالایی اظهار کرد که این مناسبات جان سختی خواهند کرد اما باید تابع «فرماندهی سیاست» شوند. بدین خاطر است که مائو اهمیت بسیاری به درگیر شدن کارگران ودهقانان در «امور دولت»، درحزب و خط وسیاستهای آن بمثابه عرصه کلیدی مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، و نیز انقلابی کردن مناسبات تولیدی منجمله مناسبات میان مردم در تولید میداد.

آنچه مائو از لنین آموخت و بیشتر تکاملش داد، این درك بود که تحت سوسیالیسم مهمترین عامل افزایش تولید عبارت است از شور و شوق تولیدکنندگان؛ اگر چه انگیزه های مادی (مشخصاً پرداخت دستمزد بیشتر در ازای کار بیشتر) به اشکال مختلف و بدرجات گوناگون برای مدت زمانی طولانی لازم خواهد بود. بدین دلیل است که مائو باصراحت خاطر نشان ساخت که در مفهوم عبارت مارکس «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» شور و شوق کارگران جایگاه نخست را داراست. همانطور که مائو گفت،«اگر هر کسی به انگیزه مادی نیاز دارد چه کسی به لنین اجرت رهبری انقلاب را میپرداخت؟»

طبقات متفاوت را چیزهای متفاوتی به شور و شوق میاورد. حتی بورژوازی چماق و شیرینی بردگی مزدی رابا تدابیر بعضاً موفق جهت برانگیختن کارگرانش بدون هیچگونه وعده مستقیم،پاداش آنی به هم میامیزد(مثلا در دوران جنك). اما توانایی سوسیالیسم در برانگیختن شور و شوق کارگران بطور غیر قابل مقایسه ای عمیقتر و در مقیاسی گسترده تر، در رها ساختن ابزار تولید نهفته است. و در میان ابزار تولید از همه مهمتر خود تولیدکنندگانی هستند که میباید از زنجیرهایی که بر دست و پایشان بسته شده رهایی یابند. این امر نه تنها به معنی رهایی از حاکمیت بورژوایی و مناسبات بورژوایی مالکیت است، بلکه رهایی گام به گام آنان ازتمامی مناسبات، ایده ها، عادات و فرهنك بورژوایی نیز میباشد.

مائو در کتاب نقد اقتصاد شوروی که بعد از مرگ استالین انتشار یافت، نوشت: «بحثی در مورد حقوق کارگران به چشم میخورد، اما صحبتی از حقوق کارگران در اداره دولت، مؤسسات گوناگون، آموزش و فرهنك در میان نیست. در واقع این مهمترین و اساسیترین حق کارگر در دوران سوسیالیسم است که بدون آن حق کار، آموزش و تفریح و غیره وجود ندارد. مسئله برجسته برای دمکراسی سوسیالیستی اینست: آیا کارگر حق دارد و میتواند نیروهای آنتاگونیستی متفاوت و نفوذ آنان را به انقیاد خود درآورد؟ برای مثال، چه کسی چیزهائی مانند روزنامه ها، مجله ها، ایستگاههای رسانه های گروهی و سینما را تحت کنترل دارد؟» (نقد اقتصاد شوروی، مانتلی ریویو، نیویورك و لندن، ۱۹۷۷)

این سئوالی است که باید از گلاسنوست گرباچف شود. او چیز جدیدی اختراع نکرده و خدمات مائو همچنان او را افشا میکند. شوروی گرباچف تنها میتواند خواب نرخ رشدهای اقتصادی چین زمان مائو را که با شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» بدان دست یافتند، و یا در خود شوروي تحت رهبری استالین بدست آمدند را ببیند. «محرك درونی» سود چندان هم قدرتمند نیست!

موقع خواندن اظهار نظرهای گرباچف در مورد لنین، آدم باد یکی دیگر از آثار لنین میافتد: ,ورشکستگی انترناسیونال دوم, -یکی از آن آثاری که گرباچف های جهان هرگز به آن اشاره نمیکنند، چون خود و همپالگی هاشان آماج حملات این کتاب هستند. لنین چنین شرح میدهد، «یك جد و جهد بین المللی از سوی تئوریسینهای بورژوازی برای با , پنبه سر بریدن , مارکسیسم، درآغوش گرفتن آن بقصد خفه نمودنش، کشتن مارکسیسم با قبول ظاهری ,همه , جنبه های ,حقیقتاً علمی , مارکسیسم بجز جنبه های ,تحریك آمیز ,، ,عوامفریبانه، و ,بلانکیستی - ذهنیگرایانه, آن. به کلام دیگر آنها از مارکسیسم هر آنچه برای بورژوازی لیبرال قابل قبول است را میگیرند، منجمله مبارزه برای اصلاحات، مبارزه طبقاتی (بدون دیکتاتوری پرولتاریا)، ,قبول کلی , ,ایده آلهای سوسیالیستی، و جایگزینی ,نظم نوین، برای سرمایه داری. آنها ,فقط، یك چیز را کنار میگذارند و آن ,فقط، روح زنده مارکسیسم و ,فقط، محتوای انقلابی آن است.» (ورشکستگی انترناسیونال دوم)

۷ آیا پرسترویکا ، چیزی است که جهان به آن نیاز دارد؟

پرسترویکا از برای چیست ؟ در واقع، شوروی بدنبال چه چیزی است، هدف گرباچف دقیقاً چیست که برای تحقق آن و بسیج بقیه حول آن تلاش میکند؟

گرباچف مصمم است به زودباوران اینطور بقبولاند، «ما از سوسیالیسم عدول نخواهیم کرد، ما در مسیر یك سوسیالیسم بهتر گام برمیداریم. این را صادقانه میگوییم، بی آنکه بخواهیم مردم کشورمان و یادیگر کشورهای جهان را فریب دهیم. هرگونه دلخوشی به این که ما به ساختن جامعه ای متفاوت یاغیر سوسیالیستی روی آوریم ویه اردوگاه دیگر ملحق شویم غیر واقع بینانه و هذیان آلود است. کسانی که در غرب منتظر نشسته تا ببینند ماکی از سوسیالیسم دست میکشیم وقت خودرا تلف میکنند. در حالی که وقت آن فرا رسیده که این واقعیت را بفهمند و از آن مهمتر در مناسبات عملی خود با اتحاد شوروی این واقعیت را مبنای حرکت خود قراردهند.» (تاکید از ج. ب. ف)

در اینجا بخشی از استدلالات گرباچف دایره واراست و بخشی دیگرنیست . و هردو امپریالیستی اند.

بخشی دایره وار آن، تعریف گرباچف از سوسیالیسم است: «سوسیالیسم بیشتر یعنی گامهای پویاتر و تلاش خلاقانه تر، سازماندهی بهتر، نظم و قانون بیشتر، استفاده بیشتر از متدهای علمی و ابتکارات در مدیریت اقتصادی و کارآیی بیشتر در اموراداری و یك زندگی مادی بهتر و غنی تر برای مردم.» فرق بین تعریف او از «سوسیالیسم» وسرمایه دارانه ترین تعریف از سرمایه داری چیست ؟ اساس بحث گرباچف از سوسیالیسم در این نهفته است که هر چه شوروی انجام میدهد یا بعبارت دیگر کمپ او ،خوبتر است. اما منظور اواز «سوسیالیسم بیشتر» همان امپریالیسم است، امپریالیسمی که مدتها قبل تولید رادر یك مقیاس وسیع سازمان دادو علم و تکنولوژی را تابع سرمایه نمود.

بخش دوم استدلالات که گرباچف درآن خواننده را مطمئن میسازد که شوروی هرگز «راهی کمپ دیگر» نمیشود،حاشیه نرفته

است. جوهر بحث گرباچف روشن است. او علیرغم هر تغییری که برای جامعه شوروی پیشنهاد کند، همیشه و همیشه تأکید براین خواهد داشت که اتحاد جماهیر شوروی همواره اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود: یك قدرت عظیم، یکی از دو ابرقدرت و یك ستیزه گر برای کسب هژمونی برجهان.

فراخوان او به جبهه خودی بی پرده است. گرباچف اظهار میکند، «امروزه مردم شوروی متقاعد شده اند که در نتیجه پرسترویکا و دمکراتیزه کردن، کشورشان غنیتر و قدرتمندتر خواهد شد.»

گلاسنوست (علنی سازی)، یك اقدام سیاسی در خدمت به این هدف است. خلاصه کنیم، گرباچف میگوید گلاسنوست یعنی «سوسیالیسم بیشتر» و «سوسیالیسم بیشتر یعنی وطن پرستی و اشتیاق بیشتر برای ایده های اصیل، علاقه مندی فعالانه تر نسبت به امور داخلی کشور و نفوذ آن در امور بین المللی.»

گلاسنوست یعنی وطن پرستی، «ایده های اصیل» یعنی «علاقه مندی» به سود و «نفوذ بین المللی» شوروی. حال که کلید سری زبان گرباچف را یافته ایم بیائید آن را واقعاً ترجمه کنیم: گلاسنوست بیشتر یعنی امپریالیسم بیشتر. همانطور که لنین گفت، در عصر مدرن، هیچکاری و مطلقاً هیچکاری را را بدون توده ها نمیتوان انجام داد. و در اینجا اشاره لنین به امپریالیسم و بسیج بخشی از توده ها توسط آن برای جنگ است. گلاسنوست بدین منظور است.

«آخرین چیزی که بخواهیم آنرا عملی کنیم»

منظور از «نفوذ در امور بین المللی» چیست؟ گرباچف نیمی از کتابش را به این امر اختصاص داده و آنرا با فراخوانی مبنی برنیازجهان به بازسازی پایان میدهد. چه چیزی را در مورد جهان خطا میپندارد که نیازبه بازسازی دارد؟

اولین چیزی که باید در مورد گرباچف اشاره نمود اینست که او تقسیم جهان به ملل ستمگر و تحت ستم را امری بد و قابل اعتراض نمیداند.

گرباچف میگوید، «در حالیکه ما کاراکتر مناسبات جاری بین غرب و کشورهای درحال توسعه را تأیید نمی کنیم، اصراری در قطع این مناسبات نمی ورزیم». «ما اهدافی که مغایر با منافع غرب باشد را دنبال نمی کنیم.» او اعلام میدارد که شوروی اهمیت «خاورمیانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکا و اروپای غربی» را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی



او اعلام میدارد شوروی اهمیت «خاور میانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکاو اروپای غربی را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی است که بخواهیم عملیش کنیم. و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را که بیانگر منافع اقتصادی دوجانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته را دامن بزنیم.»



-افشای گرباچف از زبان خودش

است که بخواهیم آنرا عملی کنیم. و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را دامن بزنیم، مناسباتی که بیانگر منافع اقتصادی دو جانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته است.»

البته هیچکس نمیتواند ادعاکند که این روابط «دوجانبه»، روابطی برابر هستند. خود گرباچف اینرا تشخیص میدهد که «شکاف (بین ملل ستمگر و ستمدیده- مترجم) بجای کمتر شدن، عمیقتر میشود.» بنابراین اوایدهٔ «نظم نوین اقتصاد جهانی» را متذکر میشود که در گفتگویش با میتران رئیس جمهور فرانسه مطرح کرد: «برای آنکه چرخ واحد اقتصادی بطور مؤثری حرکت کند، تضمین درآمد شاغلین امری الزامی است. این درآمد علیرغم کم بودنش باید کافی باشد. سرمایه دار مجبور به چنین تضمینی است. چه با اینکار سود امروز و فردایش را ضمانت میکند. این حقیقت ساده را سرمایه داری غرب در مناسباتش با مستعمرات پیشین خود نمی خواهد درك کند.»

این قیاس حقیقتاً جالب است. این بحث خود سرمایه داری است که سرمایه داران برای منافع خودشان مجبورند معیشت کارگران را فراهم کنند. این کارل مارکس نیست، بلکه آدام اسمیت است که سخن میگوید. بحث مزبور نه برای سرنگونی بردگی مزدی بلکه برای حفظ موجودیت آن است. و آنگاه که این دروغ در مورد کشورهای جهان سوم بکار رود، هزاران بار رذیلانه تراست چراکه میخواهدماهیت مناسبات امپریالیسم با کشورهایی که در چنگال سرمایه انحصاری خارجی هستندرا پرده پوشی کند. این دروغ پردهٔ ساتری است برایکه مافوق سود امپریالیستی دقیقاً ازقبل فقرو نکبت توده ها در کشورهای تحت سلطه بدست می آید و اگر در کشورهای امپریالیستی بهبودی دراستانداردزندگی بعضی کارگران حاصل گشته، برپایه همین مافوق سوداست.

اما این موضوع، یعنی فلاکت سه چهارم بشریت، برای گرباچف چندان اهمیتی ندارد و بهمین دلیل خیلی سرسری به آن میپردازد. و تقریباً همان قدر وقت صرف آن میکند که برای امضای یك کارت تسلیت لازم است.

برای گرباچف طبیعی است که زمان بیشتری را صرف پیچیدن نسخه های معاملاتی ویژه برای «تثبیت» دم و دستگاه موجود جهان کنونی نماید.

در عین حال که آمریکا به شوروی این اجازه را میدهد که درون برخی حاکمیت ها مثلاً رژیم نیکاراگوئه نفوذ کند و یا در برخی کشورهای دیگر مثل مکزیك و آرژانتین، در خارج حاکمیت آن کشورها از نفوذ معینی برخوردار باشد، اما آمریکای لاتین متعلق به آمریکاست: «تبلیغات و نیروهای دست راستی در آمریکا منافع شوروی را درآمریکای لاتین چنان تصویر میکنند که گویا شوروی قصد به جریان انداختن یك سری انقلابات سوسیالیستی در آنجارا دارد. اراجیف محض! اعمال چند دهه ما ثابت میکند که ما قصد چنین کارهایی را نداریم.» او حتی به آفریقا کمتر از این مقدار میپردازدو در حالیکه منافع شوروی در رابطه با چندین رژیم آفریقائی و نیز بندهای ویژه اش با کنگره ملی آفریقا در آفریقای جنوبی را مورد تایید قرار میدهد، اما اساساً سلطه غرب را مسلم فرض میکند. شورویها دراین مناطق عمدتاً در پی ایجاد موقعیتهایی برای آینده اند.

اما در خاورمیانه، گرباچف، امکان رخنه و نفوذ شوروی در شکافهایی را هرچند نه بطور یقین می بیند: «ما کمر به بیرون راندن آمریکا از خاور میانه نبسته ایم. این واقع بینانه نیست. اما آمریکا هم نباید در صدد دستیابی به اهدافی غیر واقع بینانه باشد.» شوروی چه پیشنهادی رااز آستین بیرون

میکشد؟ حفاظت از پایگاه امپریالیسم غرب در منطقه: او اصرار می ورزد که در ازای شرکت بیشتر شوروی درخاورمیانه ، اوتنها نیرویی است که میتواندموجودیت اسرائیل را تضمین کند. افغانستان هم که در دایره نفوذ شوروی است: «دخالت آمریکا موجب تأخیر در خروج سربازهای ما میشود.» عین همین استدلال را آمریکا در مورد «دخالت شوروی» برای توجیه دخالت ارتش آمریکا در آمریکای مرکزی بکار میبرد.

وقتی گرباچف از«واقع بینی» صحبت میکند، به معنای عقب نشینی نیست، بلکه تهدید و دعوتی است به مبارزه ای بی محابا. او ، یکشب در میان، امپراطوری تحت رهبری ایالات متحده و رهبری آمریکا برامپریالیستهای دیگر رادر مناطقی که از دید گرباچف فوری ترین و قابل دسترس ترین مناطق استراتژیك اند، به مصاف میطلبد.

او اول از «منطقه آسیایی اقیانوس آرام» نام میبرد که شامل «شوروی، آمریکا، هندوستان، چین، ژاپن،ویتنام، مکزیك و اندونزی ...،کانادا، فیلیپین، استرالیا و زلاندنو» میباشد. گرباچف اعلام میدارد که اتحاد جماهیر شوروی «یك کشور آسیایی» است و میباید «با احتساب این امر» منافعش در نظر گرفته شود. «ما مخالف آنیم که این منطقه قلمرو کسی شود.» اما این منطقه فعلاً قلمرو کس دیگری است. او نمی خواهد این «تقریباً نیمی از جهان» در چنك آمریکا و متحدینش، از جمله ژاپن باشد. درست به همان دلایل که در جنك جهانی دوم ژاپن با سلطه آمریکا و بریتانیا برقطعه کوچکتری از اقیانوس آرام مخالفت نمود.

دومین منطقه، اروپاست که بیشترین توجه گرباچف را در این کتاب به خود اختصاص داده: «اگر جهان نیاز به مناسبات نوین دارد، قبل از همه اروپا نیازمند آن است.» «برخی در غرب سعی میکنند شوروی را جدا ازاروپا حساب کنند.» ولیکن «ما اروپایی هستیم.» (در واقعیت امر، شوروی از لحاظ جغرافیایی، هم اروپایی و هم آسیایی است. «ما» در اینجا بمعنای روسهاست. ولی او درباره جغرافیا صحبت نمی کند.)

در اینجا اویك استعاره مجرد رابا پیشنهادات فروتنانه ای ترکیب میکند. گرباچف اروپارا یك مجتمع آپارتمانی مشترك فرض کرده و یك مدیحه سرایی طولانی از «خانه اروپایی مشترکمان» سرمیدهد (خانه ایکه آمریکا درآن سکونت قانونی ندارد). او اخطار میکند که «هر آپارتمان در این <خانه اروپایی> حق دارد خود رادر مقابل هجوم دزدها حفظ کند، امااین حفاظت باید به گونه ای صورت گیرد که اموال همسایه اش از بین نرود» -یعنی وقوع هرجنگی در قاره اروپا برای صاحبخانه های اروپائی مهلك خواهد بود. تنها «به اتفاق همدیگر و بطور دسته جمعی است که اروپایی ها میتوانندخانه خودرا نجات دهند» ،یعنی بادر نظر گرفتن کامل حق بزرگترین صاحبخانه، «و در مقابل حریقهای مدهش و سایر بلایا خانه خودرا امن تر و روبراه تر نگاه داشته و نظم کامل را برقرار نمایند.»

برخلاف ادعای گرباچف، آمریکا اروپا را «اندزدیده است.» آنها دلدادگانی هستند که برای منافع مشترکشان باهم گریخته اند. گرباچف صرفاً در اینجا .چاپلوسی امپریالیسم اروپا را میکند تا بلکه دلش را بدست آورد یا حداقل محبت قشر معینی رادر این کشورها بخود جلب نماید. بهمین خاطر است که «روشنفکران اروپای غربی» را بخاطر دفاع از «فرهنك اجدادی اروپایی» در مقابل «یورش» فرهنك آمریکایی مورد تحسین قرار میدهد. یورش که چیزی بیش از یك «عیاشی بدوی از خشونت و پورنوگرافی» نمی باشد. (امکان دارد آمریکا شاگرد اول باشد، اما اروپا صد سال قبل از رامبوی آمریکایی بود که بردگی آفریقائیان، قتل عام سرخپوستان، کشتار آسیایی ها و در مجموع جنك، ترور و کشتار دسته جمعی را آغاز نمود.)

گرباچف در حال حاضر از اروپا تقاضا نمیکند که شریك نخراشیده اش، آمریکا را طلاق دهد، بلکه صرفاً در پی شل کردن برخی پیوندها بین بعضی از کشورهای اروپایی وآمریکاست تا بواسطه چرخش مستقیم تر آنهابه جانب شوروی، بتواند نفوذ خودرا در اروپای غربی افزایش دهد.او هم امروز و هم فردا را در نظر میگیرد. با اظهار تأسف از تقسیم اروپا بعد از جنك جهانی دوم، هم آنرا برسمیت میشناسد و هم ادعای دیرباز تقسیم مجددآن را عرضه میکند. (برای مثال،وی تقسیم آلمان بعد از جنك جهانی دوم را برسمیت میشناسد و در عین حال بزیر سئوال میبرد. مثل اینست که بگوید، آلمانِ من پایدار است و آلمانِ شما مدتها در اشتیاق الحاق مجدد بسر میبرد.)

شیوهٔ او ترکیبی است از کمی ایجاد انگیزه ومقدار زیادی تهدید.. اوازیکسو فرانسه مسلح به سلاح هسته ای و «شأن و عظمت ملی» بریتانیا را «درك میکند»، اما از طرف دیگر «این واقعیت آشکاری است که اگر جنك هسته ای آغاز شود، این سلاح ها تنها دعوتی برای ضربه زدن خواهد بود و هیچ کاربرد واقعی دیگری ندارد.» او به اروپا اخطار میکند که اروپا بخشی از ناتو است و اگر ارتش آمریکا مانند حمله هوائیش به لیبی،یکی از کشورهای عضو پیمان ورشو را مورد حمله قرار دهد، «این دیگر یك جنك است!» و در عصر سلاح هسته ای، مسئولیت چنین اموری بینهایت افزایش یافته است.» او دوباره اخطار میکند، «حتی در یك جنك غیر هسته ای نیز بسیاری از راکتورهای اتمی اروپا میتواند بمباران گردد و اروپا از صحنه زمین محو شود.»

او هشدار میدهد که شوروی و آمریکا با برخورداری از «زرادخانه عظیم نظامی، از جمله زرادخانه هسته ای» ، «جدی ترین واقعیت امروز جهانند.» اروپای غربی بهتر است منافع آن «واقعیت جدی » راکه در بیخ گوش خودکه‌در همسایگی اش قرار دارد برسمیت بشناسد، درغیراینصورت خانه اش به آتش کشیده خواهد شد.

البته نباید نتیجه گیری کرد که چون نیرومندترین استدلال گرباچف برای تشریك مساعی با اروپا، سلاح هسته ای است، پس شوروی در تلاش برای فتح اروپا میباشد. شوروی در موقعیتی نیست که بتواند مثل آمریکا ، پیوندهای اقتصادی اش را با اروپای غربی رشد دهد، اما در صدد برقراری مناسباتی است که فرقی با آن ندارد. او توضیح میدهد، « دولتهای اروپای شرقی مثل شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دارای پیوندهای گسترده باجهان سوم هستند و میتوانند با یکی کردن تلاشهایشان توسعه این روابط را تسهیل نمایند. بطور کلی ، اینها ضرورتهای یك سیاست اروپای بزرگ و قوی است که توسط منافع و الزامات اروپا بمثابه یك کلیت ادغام شده تعیین گردیده است.»(گرباچف عین همین تصویر را در اشاره به «امنیت» آسیا بکار میبرد ، «خانه ای بسازیم که هر کدام از ما در ساختن آن شریك باشیم».)

گرباچف در برخورد به آلا «واقعیت جدی»

دیگر (آمریکا) پیشنهاد مشابه ای اگرچه بایك روحیه «واقع بینانه» دارد. او میگویدیکبار از گاری هارت پرسیده، «آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمی تواند سیاست دیگر بجز سیاستی که اکنون تعقیب میکند اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها توانایی های زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد. برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع می کند. چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند ،مانند کسی که نداند کجا نانش توی روغن است؟

باردیگر ،همان «نظم اقتصادی نوین»: چرا آمریکا سرعقل نمیاید و با «کشورهای در حال رشد» بهتر برخورد نمیکند؟ این تقریباً فراخوانی است غیر مستقیم به برخی نیروهای وابسته به امپریالیسم در اینگونه کشورها که اگر آمریکا خودش سر عقل

نباید ممکن است شوروی وی را سرعقل بیاورد ۰ اما بنیادی تر آنکه این فراخوانی به خود امپریالیسم آمریکا یا حداقل برخی امپریالیستهای آمریکائی است۰ شوروی میل ندارد آمریکا را وادار به «ضرراقتصادی» نماید۰ آمریکا بتنهایی نمیتواند با «انبار باروت» ملل تحت سلطه مقابله کند۰ اگر آمریکا می داند «کجا نانش در روغن است» ، پس چرا «دست در دست ما نمیگذارد؟ » نان نزد امپریالیستها در روغن است و شوروی به اندازه کافی «واقع بین» هست که بگذارد آمریکا نان خود را داشته باشد۰

تصور یك «خانه مشترك »حقیقتاً حقیقت دارد۰ شوروی در صدد«قطع» استثمار غرب ازکشورهای تحت سلطه نمی باشد، بلکه بدنبال سهم بیشتری از استثمار است ۰ آنچه شوروی بمصاف می طلبد ریاست آمریکا بر «مجتمع آپارتمانی»جهانی امپریالیسم است که نه تنها شامل ساختمانهای آپارتمانی بلکه نواحی وسیع عقب مانده جهان که بویژه برای مالکین غایب بسیار سودآور است، را نیز در بر میگیرد. اما « آخرین چیزی که بخواهیم عملی کنیم» ویران کردن کل عمارت ارتجاعی است ۰ معنی این استعاره، «مجتمع آپارتمانی» ،چیز دیگری جز تقسیم مجدد جهان در حین حفظ مناسبات امپریالیستی نمی تواند باشد۰

آیا امکان ندارد، بویژه در آستانه جنك یا در گرماگرم آن ،برخی از امپریالیستهای اروپایی بجای اینکه در موقع بیرون راندن همسایه روسی. خود نابود شوند بفکر حفظ خانه وباغچه های خود بیفتند؟ یا حتی پیشنهادات گرباچف، بویژه تحت شرایط خطیر، گوش شنوایی در میان برخی ازامپریالیستهای آمریکایی پیدا کند؟

بنظر میآید گرباچف ماراز اعتقاد به یك چیز منع میکند و آن «نظریه سنتی» مبنی برابنست که جنك ادامه سیاست با ابزار دیگر است۰ گرباچف می گوید هرکس هنوز براین نظر پافشاری کند« بطور مأیوس کننده ای از مرحله پرت» است و در پی جنك افروزی میباشد۰ شاید علت اصرار گرباچف برسراین موضوع این باشد که باهر چرخشی (حتی باچرخش صفحات کتاب گرباچف) پی نبردن به اینکه جنك میان دو بلوك (حتی جنك هسته ای) ادامه چه سیاستی است کار دشواری است۰

«یك شوروی غنی تر و قدرتمندتر»

برای اینکه بفهمیم گرباچف واقعاً درباره جنك جهانی چه میگوید، باید اظهارات مختلف و ظاهراً متضاد اورا کنار هم بگذاریم۰ چون او در حالی که دل رقبای شوروی را بلرزه در میاورد، نقش کبوتر صلح راهم بازی میکند۰

«اصل بنیادین دیدگاه سیاسی نوین ما بسیار ساده است: جنك هسته ای نمی تواندابزاری برای نیل به اهداف سیاسی ، اقتصادی، ایدئولوژیکی یا هر هدف دیگری باشد۰ این استنتاج حقیقتاً انقلابی است چون دیدگاه سنتی جنك و صلح را طرد میکند۰» این آن سوی لبخند گرباچف در برخورد به مسئله جنك جهانی است۰ و منظورش این است که شما، یعنی اروپای غربی، ژاپن و حتی آمریکا، نمی توانید در جنك باما به اهدافتان دست یابید۰

روی دیگر سکه دندان قروچه اوست: «عده ای میگویند که پیشنهادهای صلح ما در عرصه بین المللی، ازاهداف جاه طلبانه پرسترویکا در داخل کشور آب میخورد ۰اما این جزساده کردن بیش از حد قضیه نیست.» این هشدار او در اول کتاب بود۰تقریباً در آخر کتاب او دوباره روی این موضوع تأکید میکند : «ما برای صلح گدایی نخواهیم کرد۰ مابه مصافها تا کنون بیش از یکبار پاسخ داده ایم و بازهم پاسخ خواهیم داد۰» این گفته چه معنی بغیر از براه انداختن جنك و کسب پیروزی در آن میتواند داشته باشد؟

جنك هسته ای تقصیر آمریکا خواهد بود،چون مسابقه تسلیحاتی را «آمریکا دامن میزند»۰ اما در این مسابقه شوروی میتواند برنده شود۰گرباچف تعریفهای دقیقی از فائق آمدن سریع شوروی برخرابیهای جنك جهانی دوم میکند۰ و از سوی دیگربا نکته بینی میگوید، درآن زمان «در سرزمین آمریکا» حتی یك بمب فرو ریخته نشد و حتی صدای یك گلوله هم از جانب دشمن به گوش نرسید۰» «شوروی در شرایط بسیار سختی سراز جنك جهانی دوم بیرون آورد ۰۰۰۰با این وجود در بازسازی خرابیها، در استحکام بخشیدن به توان اقتصادی و با اطمینان بعهده گرفتن وظایف دفاعی مان موفق شدیم۰ آیا این درسی برای آینده نیست؟»

گرباچف مینویسد، غرب «قبل از همه ازشراین توهم خود را خلاص کند که شوروی بیشتر از غرب به خلع سلاح نیازمند است و اندکی فشار میتواند ما را وادار به دست کشیدن از اصل برابری تسلیحاتی نماید۰ ما هرگز چنین نخواهیم کرد۰» آقای گرباچف، چرا نمی کنید؟ مگر اینکه درست مثل رقبا ، هدفتان هژمونی برجهان باشد۰

گرباچف مینویسد، « اهداف سیاسی مهمتر از اهداف اقتصادی است۰» در اینجا اشاره او «عادی سازی روابط آمریکا وشوروی » است و میخواهد اینرا بگوید که شوروی صرفاً برای پول نیست که باغرب وارد معامله میشود ۰ او راست میگوید همین امر در مورد پرسترویکا صادق است: اهداف مطرح شده توسط گرباچف از حد یك بازسازی اقتصاد داخلی فراتر میرود؛ این اهداف به همان اندازه که ابعاد بین المللی دارند، ارتجاعی اند۰

گرباچف با حرفهایش خود را افشاءمیکند۰ هدف او یك شوروی «غنی تر و قدرتمندتر» است – یك ماشین غنی تر و قوی تر برای باز تولید گسترده سرمایه در فاز امپریالیستی اش است تاانباشت سرمایه با به قربانگاه فرستادن انسانها از طریق این ماشین آدمخوار و نابود کنندهٔ جهان، در سطوح قاره ای به پیش رود۰ رهایی پرولتاریای شوروی و آزادی مردم جهان در گرو نابود کردن این ماشین و ماشینهای مخرب دیگر که متعلق به خداوندگاران امپریالیستی است، میباشد۰

یکبار دیگر به این سؤال برگردیم که این کتاب برای چه کسی نوشته شده است۰ باید اشاره کرد که کل رسانه های غربی برخورد ملایمی به گرباچف داشته اند۰ این مطبوعات تحسین از گرباچف را با اتهامات عوامفریبانه برسر اینکه چگونه مردم شوروی را بزور به زندگی در آنجا واداشته اند، مخلوط کرده اند۰ هیچ کاوش واقعی و هیچ تحلیلی درباره رابطه میان اقتصاد و سیاست او وجود ندارد۰ در این مورد غرب، لطف گرباچف را پاسخ میدهد، زیرا آنان در پنهان کردن نیروهای محرکه و خصلت نظام امپریالیستی منافع مشترك دارند۰ اگر چه گرباچف خصم مرگبارشان است، اما برادرشان نیز میباشد۰

گرباچف طرفدار منافع امریالیسم روسی و علیه بقیه است ؛ او در چنان موقعیت تاریخی ویژه و پیچیده ای در خدمت منافع امپریالیسم خود است که به تدابیر و زبان خاصی نیز نیاز دارد۰ اما روح او روح سرمایه شخصیت یافته است۰ ★

«در جریان پرسترویکا ما غلبه بر این نارسائی را آغاز نموده ایم۰ بدین خاطر است که بحثهای داخلی در مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، در محیط کار و خانه در گرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت زنان به مأموریت ناب زنانهٔ آنها امکان پذیر شود۰»

–افشای گرباچف از زبان خودش

بورکینا فاسو ... بقیه از صفحه ۴۲

اقداماتی نظیر واردکردن رب گوجه فرنگی بجای تعمیر کردن کارخانه از کارافتاده کنسرو رب گوجه در نزدیکی بوبو دیولاسو مسلماً بنفع آنها بوده است.

نمونه دیگری از استقلال را میتوان در بخش صنایع سبك مشاهده نمود. شرکتهای فرانسه ۱۰ (با ۸۰٪ سرمایه فرانسوی) که قدمتشان اساساً به دوره استعمار بازمیگردد تحت پوشش کاستن از واردات گسترش یافتند. فی الواقع،با واردکردن اسیدهای روغنی جهت تولید روغن و صابون است که با کالاهای تولید شده از karite توسط پیشه وران به رقابت برخاسته و آنها را از میدان بدر میکنند،و با واردکردن وسایل ضروری جهت ساختن نوشابه های غیر الکلی، و تهیه آبجوی اروپایی با هزینه ای معادل ۵ هزاربرابر هزینه یك صد لیتر دولو(آبجوی بومی تهیه شده از ذرت خوشه ای) است که این فعالیت اقتصادی که تحت تکفل امپریالیستهاست از مواد اولیه بومی استفاده نکرده، به میزان زیادی از نفرات شاغل کاسته، و در آمد مهم و اگر چه ناچیز دهقانان را نابود میسازد، در حالیکه محرك بوجودآمدن هیچگونه فعالیت اقتصادی فرعی دیگر بجز بار و مشروب فروشی نمیگردد! در حقیقت،کاستن از بار مالیات ها بر این شرکتها باعث میشد تازمانیکه دولت به این کمپانیها معافیت مالیاتی میداد، دهقانان می‌توانستندبا برداشت محصول و هنگامیکه مقدار پولی بدستشان میرسد، بجای آبجوهای بومی، آبجوهای اسم و رسم دارتر گازداربزنند.(۸)

علاوه برکمکهای کشورهای امپریالیستی (آمریکا، آلمانغربی، دانمارك و هلند،و بیشك فرانسه)، بانك جهانی، صندوق بین‌المللی پول، جامعه اقتصادی اروپا و سایر کانالهای دولتی، ولتای علیا را شناور نگاه داشته اند، آنقدر که بسیاری از پروژه های «توسعه کشاورزی» را آغاز کنند اما تمامش نکنند، آنقدر که جلوی رشد قحطی زدگی گسترده رابگیرند، آنقدر که کنترل خود را بر آینده کشور حفظ کنندو عدم توسعه یافتنش را تضمین کنند (برخلاف برخی کشورهای دیگر مانند نیجریه و آفریقای جنوبی که از نظر منابع طبیعی غنی بوده و دارای موقعیت استراتژیك می باشند).

صندوق بین المللی پول سیاست «تجارت آزاد» را اعمال داشت. این سیاست بمعنای خانه خراب کردن دهقانان بواسطه وارد کردن غلات ارزانتر، و بدین ترتیب وابسته تر نمودن بورکینا فاسو بود. غالب این «کمکهای» مخرب جهت چرندیاتی از این قبیل بود: ساختن ادارات مجلل برای نمایندگان صندوق بین المللی پول، یا باز پرداخت ۴۲ میلیون دلاری که «سازمان اغذیه و کشاورزی سازمان ملل متحد» برای پروژه‌های ساختمانی ارائه داده بود و یك سوم آن کاملا صرف تهیه نیازمندی هائی از قبیل ژنراتور جهت تهویه هوا برای کارشناسان ایتالیائی بود که حاضر نبودند دهقانان بورکینایی را برای کاراستخدام کنند.(۹)

کمك های متعاقب قحطی ۸۵-۱۹۸۴ بسیار دیر رسید و بهای غلات در سال بعد سقوط نمود- یعنی اینکه این کمکها گرسنگی مردم را در موقع لزوم رفع ننمودبلکه با ورودبیموقع خود بازار محلی را بخاك سیاه نشاند.....آیا تصادفی است؟(۱۰)

سانکارا در ابتدای انقلاب طی «بیانیه سمتگیری سیاسی»، «امپریالیسم که در اشکال مختلف خود میکوشد با باصطلاح کمکهای خود که تنها ابزارهایی در جهت وابسته کردن ما هستند، استثمار کند....» را بشدت تقبیح نمود. خواهشهای التقاط گرایانه اش طی مصاحبه ای هنگام دیدارش از سازمان ملل متحد در ۱۹۸۴ صادقانه ترند: «ما میتوانیم از کمکهای کشورهای پیشرفته استفاده کنیم و به آنها نیاز داریم. اما این کمکها تا کنون سخاوتمندانه نبوده و در حال حاضر قطع شده‌اند. فرانسه کمك میکند. و کمکهای آمریکا بطرزاستهزاآمیزی کم بوده است بویژه هنگامیکه ثروت و مکنت این کشور را مشاهده کنید. همینطور ما باید در مورد این کمکها محتاط باشیم چرا که ما نمیتوانیم آنها را بقیمت بمخاطره افکندن استقلا لمان قبول نمائیم.و در تحلیل نهایی، ما میدانیم که باید بخودمان متکی باشیم.»(۱۱)

سانکارا سه روز پس از نخستین سخنرانی مهمش در مورد سیاست خارجی در اکتبر ۱۹۸۳، که طی آن نیکاراگوئه، مبارزه در السالوادور، و جبهه پولیتساریودرجمهوری دمکراتیك عربی صحرا را مورد حمایت قرار داده، و اشغال گرانادا توسط آمریکا را تقبیح نمود، نمایندگان ویژه ریگان یادداشت تهدید آمیزی را از سوی دولت آمریکا به او تسلیم داشتند مبنی بر اینکه بورکینا که در مورد مسائل آمریکای مرکزی «چیزی نمیداند» اگردرامور این منطقه دخالت کند «کمکها و قراردادهای همکاری مورد تجدید نظر واقع خواهند شد.»(۱۲)

مسئله ایکه سانکارا با آن روبرو بود عبارت بود از ساختن یك راه «ضد امپریالیستی» درون یك دستگاه دولتی بورژوایی به ارث رسیده که کاملا به کمکهای امپریالیستها وابسته بوده و تحت انقیاد مناسبات امپریالیستی میان ستمگران و ستمدیدگان است. این امری غیر ممکن بود. بنابراین، بجای اینکه کمکهای خارجی بمثابه انعکاسی از این مناسبات تلقی شوند، دولت سانکارا سعی در اصلاح آنها کرد. این نکته بخوبی از سخنان دبیر کل کشوری کمیته های دفاع از انقلاب نمایان است: « آنها کمك را برای مرسدس بنز استفاده میکردند، و ما برای بیل، کلنك، و گاری دستی استفاده میکنیم.....»

در حقیقت، اگرچه سانکارا قول داده بود«برنامه توسعه مردمی» را در جهت نیل به بسیاری اهداف کوچك که «بورکینا فاسو را به مزرعه ای بزرگ تبدیل کند.....»بکار گیرد؛ اما فی الواقع اولیت را (همانگونه که شورویها در اینگونه کشورها انجام میدهند) به تزریق سرمایه گذاری در چندین پروژه بزرگ ساختمانی داد که فکر میکرد جلب توجه کمك دهندگان را کرده و برای او اعتبار و اعتماد ضروری را بهمراه میاورد. غالب آنها به پروژه های فاجعه آمیزی تبدیل شدند، مثل «پروژه آبیاری سورو»، که عبارت بوداز ساختمان یك سد بر روی رودخانه سیاه ولتا که بکمك آن بتوان دوبار در سال برداشت نمود.سانکارا برای به اتمام رساندن این پروژه (بکمك بولدوزرهای فرانسوی) پیش از نخستین سالگرد مهم انقلاب (چهارم اوت ۱۹۸۴)، بودجه دولت را خالی کرد. ساختمان این سد بموقع به اتمام رسید، آب جمع شده و کانالیزه گردید، اما یك ریال هم برای خرید وسایل آبیاری جهت استفاده از آب باقی نمانده بود و در نتیجه آب بخار شد. بجای گسترش زمین های زراعی و اتکا به مردم در ساختن و استفاده از ابزار ارزانقیمت برای آبیاری کردن، نتیجه این پروژه آن شد که خزانه دولت تهی شود و زمین زراعی کاهش یابد.(۱۳)

ساختمان راه آهن تامبائو در شمال نمونه دیگری از یك پروژه صنعتی کاملا غیرضروری جهت توسعه مستقل اقتصاد بورکینابود. دراین پروژه از مردم خواسته شد که به «نبرد خط آهن» بپیوندند و برای استخراج معادن دست نخورده منگنز،طلا و بوکسیت، راه آهنی بطول ۳۰۰ کیلومتر ایجاد کنند.

پس از ساختمان ۳۵ کیلومتر از این راه آهن، بودجه ته کشید. و هنگامیکه بانك جهانی به بهانه اینکه این پروژه بسیار پرهزینه است از دادن کمك جهت اتمام آن سرباز زد؛ این پروژه نیمه کاره تعطیل شد.

وابستگی غیر متعهد

فرانسه از بقدرت رسیدن سانکارا، و بویژه موضع بین المللی او، بسیار خشمگین شده بود. چرا که بورکینا فاسو همواره دروازه مهم نفوذ فرانسه در غرب آفریقا بود.(اگر

چه علیرغم آب و هوای بد بورکینا فاسو و تصمیم فرانسویان مبنی بر عدم رشد نیروهای مولده این کشور، فرانسه به اندازه کافی از بورکینا فاسو سود حاصل کرده «اما این کشور هیچگاه کانون مافوق سودهای فرانسه در امپراطوری غرب آفریقایش نبوده است.»

بهر حالت فرانسه هرگز با خطر خروج از آنجا روبرو نبوده است، اگر چه هر از گاهی مجبور بوده نیشی نوش جان کند. اما همانگونه که لوموند مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷ مینویسد، سیاست فرانسه این بوده که «انقلابیونی را که مرتباً ازغلظت انقلابیگریشان کاسته میشود، از خود نراند.» در جهت دیگر سانکارا قرار داشت که چپ و راست در مورد قوه مخرب امپریالیستها که جنگلهایمان را به آتش میکشند سخن میگفت،و از سوی دیگر برای گرفتن پول بیشتر دستش را با سماجت درازمیکرد.

یکی ازخنده دارترین جوانب این چنین خصلتی، «تصادف» دیپلماتیکی بود که میان سانکارا وپرزیدنت فرانسوامیتران طی مجلس رسمی شام در اواگادوگو در نوامبر ۱۹۸۶ رخ داد. سانکارا میهمان «سوسیالیستش» را دعوت کرد که حرف و عملش را یکی کند. او فرانسه رامتهم کرد که برای خاتمه جنگ ایران و عراق یا جنگهای منطقه ای در چاد وصحرا کاری صورت نمیدهد. سانکارا، میتران را به خاطر استقبالش از ساویمبی راهزن (رهبر سازمان اونیتا در آنگولا) و پیتر بوتا جلاد آفریقای جنوبی تقبیح نمود. میتران گیلاسش را به سلامتی دوستی فرانسه و بورکینا بالا برد و پاسخ داد: «سروان سانکارا روحیه ای جوان و تند وتیز دارد اما بیش از حد کله شق است. اگر به ما احتیاج داشتید، خبرمان کنید واگر نداشتید ما از خیرش خواهیم گذشت.» (۱۴)

در حقیقت فرانسویها از نظر سیاسی و غیره برای «تثبیت مجدد» اوضاع تلاش کردند: سوسیالیستها از همان ماه مه ۱۹۸۳ یعنی هنگام دستگیری سانکارا برای جلوگیری از به قدرت رسیدنش، محموله های تسلیحاتی بزرگی برای ژان بابتیست ئوئدرائوگو فرستاده بودند. یك سال بعد، دولت سوسیالیست در اعتراض به اعدام هفت تن از کودتاچیان، از قبول مرد شماره ۲نظامی بورکینا، «پلیس کمپائوره» جهت مذاکره در مورد کمکهای فرانسه امتناع ورزید.

مضاف براین، شایع بود که جنك سه روزه مرزی با مالی در۱۹۸۵ (برسر نوار باریك آگاچر) که طی آن سیصد نفر کشته شدند، به تحریك فرانسه که در آن موقع رابطه اش را با موسی تائوره رئیس جمهور مالی تجدید و تحکیم کرده بود، به وقوع پیوست تا از پشتوانهٔ نظامی سانکارا نیز یك ارزیابی بدست آید. (۱۵)

وسرانجام کودتای اکتبر ۱۹۸۷ که منجربه سقوط سانکارا شده اتفاق افتاد. چندین منبع خبری تائید کرده اند که این کودتا «با کمك ابزارکنترل از راه دور و از خارج به پیش رفته است» -از طریق روابط حسنه میان هوپوئت بوانی رئیس جمهور ساحل عاج (یکی از وابستگان عالیرتبه امپریالیسم فرانسه در غرب آفریقا) و سروان بلیس کمپائوره (جانشین سانکارا) که قول همکاریهای نزدیکتر با پاریس را به مثابه بخشی از برنامه «تصحیحات اش مطرح کرده است. همسر کمپائوره، یك دورگه فرانسوی - ساحل عاجی بوده و دختر خوانده رئیس دولت ساحل عاج است. همانگونه که هفته نامه نوول آبزرواتور مینویسد، بلیس را «بطور خلاصه،اشخاص معتبری توصیه کرده- اند» و «بدون کمك فعال ساحل عاج هر گونه تحول سیاسی غیر ممکن است.» (۱۶)

سانکارا تلاش در جهت ایجاد کشورهای مشترك المنافع فرانسه را بایکوت کرده و مکرراً «حالت بالکان دادن» به آفریقا را طی جلسات کشورهای غیر متعهد و سازمان وحدت آفریقا تقبیح نموده بود. او از شرکت در اجلاس فرانسه- آفریقا در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ امتناع ورزیده و آنها را «قبود تشکیلاتی میراث دوره استعمار» خواند و اجلاس جداگانه خود را با قذافی برپاداشت.

رابطه لیبی- بورکینا چگونه بود؟ دو کشور با هم روابط متقابل داشتند و تسلیحاتی که لیبی در اختیار بورکینا قرار میداد (شامل تانکهای روسی، سکوهای پرتاب موشك و بویژه کلاشینکف) و ذخائر فرانسوی ارتش بورکینا را در سطح لازم تکمیل مینمود، مهمترین بخش این روابط بود. این تسلیحات ظرفیت عملیاتی بورکینا را بنحو قابل ملاحظه ای بالا برده و به «بازسازی» ارتش نومستعمراتی کمك مینمود. در سطح دیپلماتیك،سانکارا درخواست قدیمی قذافی مبنی بر «ادغام دو کشور» را مؤدبانه رد کرد و حتی برخی منابع میگویند که تلاشهای سانکارا در مورد ایجاد وحدت میان آفریقای عرب و آفریقای سیاه، بعد از عدم استقبال رسمی قذافی از وی در طرابلس بیشتر به سوی همکاری با الجزایر معطوف گردید. نخستین دیدار رسمی وی از جمهوری دمکراتیك عربی صحرا نیز با همین هدف انجام گرفت.

در حقیقت، نزدیکترین پیوندهای سانکارا با رژیم رالینك در غنا بود که آنهم بطور مشابه- ای از طریق کودتای نظامی به سر کار آمده بود. دو کشور در نوامبر ۱۹۸۳ قرارداد دفاع متقابل امضا کرده و حتی مانورهای نظامی مشترك اجرا کردند. بنظر میرسید که این اتحاد بمذاق دوستان وفادار فرانسه در گابن و ساحل عاج خوش نیامد، و در بعد منطقه ای آن هم احتمال بوجود آمدن یك محور هوادار شوروی از طرابلس تا اواگادوگو و آکرا دورنمای خشنود کننده- ای بروی فرانسه و یا کل امپریالیسم غرب نمیگشود.

سانکارا به کوبا و شوروی سفر کرد،اما متذکر شد قصد ندارد مسکو را در رقابت با پاریس قرار دهد. او روش متضادی در مقابل شوروی و بلوك شرق درپیش گرفت و مبارزه بر سر این مسئله در میان محفل و هواداران وی غالباً بسیار شدید بود. ایجاد رابطه با شوروی به امید کاهش وابستگی به فرانسه بود،اما خود همین امر وابستگی دولت را در مدار معینی تثبیت نمود.

کمکهای شوروی، مثل سایر موارد در آفریقا، از کانال رژیمهای «غیرمتعهد» هوادار شوروی میگذرند. کوبا که در رشته محصولات کشاورزی صادراتی بی اهمیت شایستگی زیادی احراز کرده و بمثابه نومستعمره شوروی سالها تجربه اندوخته است، به بورکینا فاسو پیشنهاد ساختن کارخانجات قند و شکر داد. غنا و کوبا در ساختمان فرودگاه کمك کردند، لیبی ۱۰ میلیون دلار کمك کرد و سایر کمکها نظیر آهن و سیمان برای ساختن سینماهای عمومی دراواگادوگو و بوبودیلاسو از سوی آنگولا، موزامبیك، رومانی، و کره جنوبی سرازیر شد.

از سوی دیگر، سانکارا اعلام داشت که نیروهای شوروی باید از افغانستان خارج شوند، و از ایجاد روابط دیپلماتیك با آلبانی پشتیبانی نمود.

چین هم بنوبهٔ خود،ابزار ۱۰۰ حلقه چاه را بعنوان بخشی از کارزار مقابله با کمبود آب، و نیز چندین میلیون دلار جهت ساختمان «استادیوم چهارم اوت» و چندین بیمارستان،در اختیار بورکینا فاسو قرار داد. علیرغم کلیه این «کمکهای دوستانه» از سوی منابع غیرغربی، سانکارا تداخل آنچه خود مبارزه برای کسب استقلال از فرانسه نومستعمره چی میخواند با «حساسیتهای پوستی» امتناع میورزید. در پاسخ شگفتی دوستان از تماس سریع سانکارا با دولت ژاك شیراك (هنگامیکه «جناح راست» در مارس ۱۹۸۶،اکثریت پارلمانی را در فرانسه بدست آورد) و مطمئن ساختن او از مقاصد بورکینا، سانکارا بشوخی گفت: «حتی اگر ژان ماری لوپن بقدرت میرسید، یك روزه هیئتی به پاریس میفرستادیم و روابطمان را

با فرانسه حفظ میکردیم!» (۱۷) (لوپن رهبر نئوفاشیستهای «جبهه ملی فرانسه» است.)

علیه آپارتاید و ستم بر زنان

دولت سانکارا و دوستانش سعی داشتند که پایتخت بورکینا فاسو را به مرکز مهم دیدارهای سیاسی، فرهنگی و ورزشی آفریقا تبدیل کنند. اواگادوگو هنرمندان و روشنفکران را بخود جذب کرد، و قبله رهبران سوسیال دمکرات و رویزیونیست، از یاسر عرفات گرفته تا دانیل اورتگا گردید. کنسرتهای رگه در استادیوم جدید برپا شدند، و فستیوال فیلم پان آفریکن در اواگادوگو، واقعه فرهنگی آفریقای سیاه شد و هنرمندان بسیاری را گرد آورد و جمعیت زیادی از آن استقبال نمود. رژیم با برپا داشتن کنگره ها و تظاهرات بر اعتبار خود بمثابه نوعی کانون ضدآپارتاید افزود. یك گروه راك اندرول زنان بنام «کبوتران صلح» در راستای مبارزه سانکارا جهت فراگیر کردن «رهائی» زنان بوجود آمد.

مسئله ستم بر زنان به تنهائی میتوانست نمایانگر سرنوشت راه بورکینا باشد، بویژه اینکه تبلیغ شده بود که رهائی زنان و انقلاب در گرو یکدیگرند، و این مسئله باعث پیدایش امیدهای قلابی و مخالفتهای شدید شده بود. سانکارا و شرکا بهمان شکلی که به تضادهای طبقاتی بنیادین در بورکینا فاسو برخورد میکردند - با عبارت پردازیهای چپ و مبارزه جویانه اما ماهیتاً راست (اکونومیستی و غیرقابل حصول) که هرگز بر توده و مبارزات توده متکی نیست - به مسئله زن نیز بهمین شیوهٔ رویزیونیستی برخورد میکردند. یك زن میگوید: «بنظر میرسد که انقلاب برای زنان و مردان شهرنشین است، نه برای ما». دیدگاهی که رهائی را از طریق تولید اقتصادی دنبال میکرد قادر به فهم وجود مناسبات ستمگرانه میان مرد و زن بود(چرا که بسختی میتوان نتایج گستردهٔ تجارت زنان بمثابه کالا که کماکان پابرجاست،یا مرگ زودرس آنها که ناشی از کار است،و حق اظهار نظر نداشتن در مورد ازدواج و مسائل سیاسی،یا ختنه زنان جهت تضمین سلطه جنس مذکر را نادیده گرفت). اما از آنجا که شیوهٔ برخورد آنان به انقلاب در روستاها با هدف نابود کردن کلیه مناسبات تولیدی کهن نبود، قادر به مقابله با موانع غیرقابل اجتناب و واقعاً موجود و رها کردن توده های زنان از بند نبوده و در برابر پدیده های معینی فلج میشدند: مقوله هائی نظیر دفاع زنان از چندهمسری؛ زیرا که برای زنان این طریقی بود که میتوانستند بار کار طاقت فرسا را تقسیم کرده و با رها شدن از چنك بارداری پی در پی برای «حفظ نسل» اندکی فرصت استراحت بدست آورند. از آنجا که رژیم نمیتوانست سیاست پرولتری حل مسئله زن بمثابه بخشی از رها کردن نیروی زنان (و مردان) در خدمت ریشه کن ساختن مناسبات ارتجاعی کهن میان انسانها را به اجرا درآورد، سیاستهایشان به تصویب قانون نامه-هائی دال بر حقوق زنان تنزل یافت؛ تصویب نامه هائی که در غیاب تحول واقعی به همان پوچی «غیر قانونی بودن» سیستم کاست در هند، میباشند). و اینها را با «برنامه های عملی» که رهائی زنان را ابتدا به مثلا افزایش تعداد کشتها و حفر چاهها منوط میساخت، ممزوج میکردند. فی الواقع، این دیدگاه وجه دیگری از «تئوری نیروهای مولده» رایج در میان همه رویزیونیستهاست که رشد نیروهای مولده را بعنوان کلید پیشرفت جامعه میبینند و نه مبارزهٔ انقلابی توده ها را.

سرنگونی سانکارا

اقشار شهری که از اقدامات سانکارا حمایت میکردند، بتدریج از برنامه او رویگردان شدند. آنها بویژه کمتر و کمتر از تحمل تدابیر اصلاح گرایانه وی که رفاهشان را کاهش میداد (اگرچه این رفاه در مقایسه با رفاه همین اقشار در کشورهای ثروتمند اندك است) سرباز میزدند.

شاغلین دولتی و سایرین از شرکت منظم در جلسات سیاسی و کار داوطلبانه در مناطق روستائی امتناع ورزیدند و بسیاری تحصیلکرده ها بدنبال مشاغل پردرآمدتر به کشورهای همسایه رفتند.

پابپای همه اینها، مبارزهٔ سیاسی درون خود «شورای ملی انقلاب» فزونی یافت، و سازمانهای چپ برای استفاده از موقعیتی که بعلت اضمحلال حمایت از سانکارا پیش آمده بود، مجدداً صفبندی کرده بودند. اتحادیه های صنفی با حمایت حداقل دو تن از اعضای محفل نظامی حاکمیت سانکارا شروع به فعالیت مخالفت جویانه کردند. پس از یك اعتصاب در بهار ۱۹۸۴ سانکارا ۱۲ هزار معلم را اخراج کرده و افراد کمیته های دفاع از انقلاب را بجای آنها بکار گمارده، و وزیر «اتحادیه میهنی برای توسعه» [LIPAD] را به اتهام اینکه قصد وابسته کردن بورکینا به شوروی را داشته و در کمیته های دفاع از انقلاب اعمال نفوذ کرده، از کابینه اخراج نمود.

اول ماه مه ۱۹۸۷،پس از اینکه ۴ کنفدراسیون معظم اتحادیه های صنفی خواست مشترك بازگشت به «آزادیهای دمکراتیك» را مطرح کردند، ۳۰ تن از رهبران شاغلین حقوق-بگیر دولت دستگیر شدند؛ منجمله رهبر «اتحادیه میهنی برای توسعه» هوادار شوروی. حتی گزارش شده که یك جناح قصد اعدام او را داشته است. رویزیونیستهای به-اصطلاح میانه رو «اتحادیه مبارزات کمونیستی» که هوادار چین هستند نیز از دولت پاکسازی شدند. شکاف درون شورای ملی انقلاب افزایش یافت، بطوریکه اتحادیه ها و «کمیته های دفاع از انقلاب» در مقابل هم قرار گرفتند.

سانکارا در تلاش برای جلوگیری از منشعب شدن سریع گروه های انقلابی و متحد نگاهداشتن آنها، خواستار گسترش شورای ملی انقلاب و ایجاد یك حزب واحد شد. بسیاری از رهبران ارتش، منجمله بلیس کمپائوره جبهه را به حزب واحد ترجیح میدادند. از طریق افزایش تشنجات و توطئه-چینیها، مقدمات کودتا چیده شد. سانکارا کماکان در میان جوانان و محصلین محبوبیت داشت،اما هرچه بیشتر تلاش میکردتا مهر «مستقل» خود را بر حوادث بکوبد، با دست وپا زدن در دریای دعواهای رفرمیستی و امید داشتن به ظهور یك گرایش انقلابی متحد، بیشتر پایه غیرپرولتری نازکی که انقلابش را برآن بنا نهاده بود، شروع به لرزیدن و فروریختن میکرد.

هنگامیکه کمپائوره، به ریاست جمهوری رسید، «شورای ملی انقلاب» را منحل کرده و یك «جبهه توده ای» بوجود آورد و قول داد که معلمین اخراجی را بسر کارشان باز گرداند، و با حفظ اهداف انقلاب، «تصمیماتی» را به پیش برد. نظر رسمی دولت اواگادوگو مبنی بر این است که سانکارا یك فرد ایزوله و اتوکرات بود که تلاش میکرد صدای چپ که او را بقدرت رسانده بود خفه سازد. در حالیکه کاملاً محتمل است که کمپائوره استفاده از شعارهای «چپ» را مفید تشخیص داده و ادامه دهد، اما صعود جنایتبارش به قدرت نقطه پایان وحشیانه ای بر تجربه بورکینا فاسو و بازگشت به قبول «معقولتر» واقعیت استعمار نوین بود.

هر رژیم انقلابی راستین که با وظیفه سنگین ریشه کن ساختن مناسبات ستمگرانه کهن در بورکینا روبرو باشد، موانع بینهایت مشکلی بر سر راه خواهد یافت. متعاقب سرنگونی سانکارا، مطبوعات بورژوائی از او بعنوان «دردسر» فرانسه در غرب آفریقا که نتوانست برسر کار بماند، یاد کردند. مسئله این نیست که سروان سانکارا شکست خورد، بلکه اینست که «انقلاب» او محکوم به شکست بود.

دهقانان بستر و پایه عمدهٔ حمایت از هرگونه تحول انقلابی واقعی در کشورهائی نظیر

بورکینا فاسو هستند. سانکارا تلاش نمود آنها را بسیج کند اما نتوانست بر آنها اتکا نماید. او میخواست از چنگال امپریالیستها بیرون آید، اما در راس یك دستگاه دولتی ارتجاعی نشست که توسط خود امپریالیستها بوجود آمده بود. این واقعیت که او بدست همان ارتش نومستعمراتی که خود او زمانی در آن خدمت کرده بود سرنگون شد، یکبار دیگر نشان میدهد که هیچ چیز دیگری نمیتواند جایگزین نابودی دستگاه دولت توسط توده های انقلابی بنشیند –تو گوئی که پرولتاریا در این زمینه کم تجربه داشت!

کسب قدرت نسبتا بی دردسر سانکارا در ۱۹۸۳،در حقیقت حاکمیت دولتی قبلی و نظام اجتماعی کهن را اساساً دست نخورده باقی گذاشت،علیرغم این امر ،امپریالیستهای غربی نسبت به این تلاش در انحراف حاصل کردن از راه نومستعمراتی سنتی، بی تفاوت نبودند؛ مضاف بر این، نیازهای کلی آنها در اوضاع کنونی جهان توطئه چینی های سیاسی و مالی آنان را شتاب بخشید و آنان پس از لاس زدن کوتاه مدت با سوسیال دمکراسی آفریقائی، برای عادی کردن اوضاع به صحنه وارد شدند.

اجرا این سناریو به قیمت فشرده تر شدن چنگالها بر گلوی ستمدیدگان، این حکم را تقویت میکند که هیچ طبقه اجتماعی دیگری غیر از پرولتاریا نمیتواند منافع انقلابی راستین ستمدیدگان را نمایندگی کند و هیچ میان بُری برای رهائی از امپریالیسم وجود ندارد و تنها یك راه موجود است و آنهم راه سخت و مصاف طلبانه جنگ خلق و مبارزهٔ آگاهانه توده هاست.

منابع تکمیلی

اسرار آفریقا، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷، «پایان کار بورکینا فاسو»

چهارراه آفریقا، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ (اواگودوگو، ارگان هفتگی دولت خلق)

آفریقای جوان، شماره ۱۳۹۹ (۲۸ اکتبر ۱۹۸۷)، شمارهٔ ۱۴۰۰ (۴ نوامبر ۱۹۸۷)، شمارهٔ ۱۴۰۱ (۱۱ نوامبر ۱۹۸۷) شامل مصاحبه هائی با توماس سانکارا هستند.

لوموند، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴ اکتبر ۱۹۸۷

لوموند دیپلماتیك، فوریه ۱۹۸۵، نوامبر ۱۹۸۷، مقالاتی از پاسکال لازابه، مارس ۱۹۸۴ مقاله ای از ژان زیگلر

بازارهای مناطق حاره و مدیترانه، ۱۶، ۱۰، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷

غرب آفریقا، «بسوی اتکا بخود»، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۵؛ «پیشرفت بسوی غلیان»، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷

یادداشتها

۱) گاردین، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷

۲) آفریقا– آسیا، شمارهٔ ۳۱۸، ۱۲ مارس ۱۹۸۴، ص ۲۱

۳) نقل شده در «آفریقای ژنو» ۲۴(۱)،۱۹۸۶، ص ۳۹

۴) ژان زیگلر، «پیروزی شکست خوردگان»،(پاریس: سوویل، ۱۹۸۸) ص۱۹۲

۵) زیگلر بررسی جالب از سنن قبایل و زندگی زنان در بخش چهارم

۶) رجوع کنید به فصل چهارم از رنه دومون، بنام آفریقا من محکوم میکنم (پاریس: پلون، ۱۹۸۶)

۷) نقل شده در زیگلر، ص ۱۷۶ و ۲۲۶

بوناونتور تراثوره: مقاله ای در لوموند دیپلماتیك، مارس ۱۹۸۴

۹) دومون، ص۶۰و۶۱

۱۰) به نقل از مصاحبه با متخصص کشاورزی فرانسوی بنام رنه دومون

۱۱) نقل شده در نیوزویك،«ما باید به خودمان متکی باشیم»، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۴

۱۲ زیگلر، ص۱۶۳

۱۳) بر اساس تجربیات دست اول رنه دومون

۱۴) آفریقا انترناسیونال،۱۹۹: نوامبر ۱۹۸۷، ص ۱۶

۱۵) رجوع کنید به پیر انگلبرت، انقلاب بورکینا(پاریس: هارماتن، ۱۹۸۶) ورهایی آفریقا، ویژه نامه ولتا، سپتامبر ۱۹۸۴.

۱۶) رجوع کنید به نوول ابزرواتور، ۲۹ اکتبر۱۹۸۷،و زیگلر، ص۱۵۷. گفته شده است که کمپائوره به حزب «اتحاد میهنی برای توسعه» هوادار شوروی نیز نزدیك بوده است.

۱۷) سنن آدریا میرادو، سانکارای شورشگر،(پاریس: آفریقای جوان، ۱۹۸۷) ص ۲۱۴

★

امپریالیسم ... بقیه از صفحه ۱۷

هیچ ربطی بخودشان ندارد. اخبار وقایع دهشتبار جنك صرفاً در چند جمله در صفحات میانی روزنامه ها نقش میبست: جنك خلیج، «جنك فراموش شده» بود.

پروسه هفت ساله جنك نشان داده که رژیم خمینی با هیجبك از جناحهای آن مانع تلاش آمریکا و شوروي در پر کردن «خلاء قدرت» نشده اند. دو مانع مهم باعث شد که رژیم ایران نتواند براحتی بزیر قبای این یا آن بلوك بخزد. نخست، خیزش انقلابی و ضدامپریالیستی. و دوم، رقابت شدید میان دو بلوك. بدون شك ایران هیچگاه واقعاً در بی قطع ارتباط با غرب نبود. و این اتحاد شوروی بود که با هرگونه رجحت تعیین کننده آمریکا به ایران مخالفت ورزید. در واقع ماسك نه شرقی، نه غربی رژیم خمینی همواره مفهوم هم غربی، هم شرقی داشته است.

هرچند حساسیت اوضاع خلیج و مشخصا جنك ایران و عراق نوعی احتیاط کاری را به هر دو بلوك تحمیل میکرد، اما فشار بحران عمیق جهانی لزوم برداشتن گامهای بلندتر و مؤثرتر برای بر کردن خلاء قدرت را در مقابلشان قرار داد– پیش از آنکه حریف پیشدستی کند. هر دو بلوك با چهره ای حق بجانب برنامه های قمارگونه و مانورهای پر مخاطره را بعنوان استراتژی در پیش گرفتند.

خلیج: کانون تضادهای بین المللی

زمستان ۱۳۶۴ قوای جمهوری اسلامی طی یك حمله غافلگیرانه شبه جزیره فاو را به اشغال خود در آورد. این واقعه ای غیرمنتظره برای ارتش عراق بود و تعجب ناظران بین المللی را نیز ظاهراً برانگیخت. بعد از این عملیات که والفجر۸و۹ نام گرفت، مقامات ایرانی در پیامهای سال نو ایرانی با اطمینان از سال ۶۵ بعنوان سال پیروزی بر قوای عراقی و خاتمه جنك صحبت کردند. آنطور که در اواخر پائیز ۱۳۶۵ یك مقام بلندپایه عراقی طی مصاحبه ای با نشریه آمریکائی واشینگتن پست مطرح ساخت: «ایالات متحده در مورد نحوه آرایش و تحرك قوای ایران در این دوره به ما اطلاعات غلطی داد که باعث پیروزی ایران شد.» البته در همانحال، مقامات آمریکائی و اسرائیلی جهت جلوگیری از شکست احتمالی یا تضعیف شدید عراق در جنك، طرق حفظ موازنه را نیز در نظر گرفته بودند: «در یکی از آخرین جلسات پیش از آغاز سفر به تهران پیشنهاد شد که مسئله فروش اقلامی از سلاح و تجهیزات نظامی به عراق مورد بررسی قرار گیرد تا تعادل نیروها –که ممکن بود با تحویل موشك و وسائل نظامی به ایران بهم بخورد– حفظ شود.» (۷)

در نخستین روزهای سال مسیحی ۱۹۸۷ عملیات کربلای ۴ و ۵ جمهوری اسلامی از جبهه جنوبی بقصد نزدیك شدن به بصره و محاصره شهر آغاز گردید. جمهوری اسلامی با موشکهای ضدهوائی تاو که بتازگی از آمریکا خریداری کرده بود راه را بر ضدحمله هواپیماهای عراقی سد کرد و با موشکهای

◄

تازه ارسال شده از چین، مراکز مسکونی را زیر آتش گرفت. در این هنگام بسیاری از رسانه های غربی از امکان خاتمه جنگ با پیروزی ایران و سقوط حکومت صدام حسین صحبت کردند. در عین حال کنفرانس فوق العاده سران کشورهای اسلامی در کویت (بفاصله چند کیلومتر از محل درگیریها) تشکیل شد و از نیروی دریائی آمریکا برای حفظ امنیت کنفرانس طلب کمک نمود! مقامات آمریکائی حتی امکان بمباران خطوط اول نیروهای ایران در صورت بخطر افتادن جدی بصره را مطرح کردند و تحلیلگران امپریالیستی صحبت از امکان شروع دور نوینی از بن بست در روند جنگ نمودند. نهاجم به بصره متوقف ماند. توازن قوا میان ایران و عراق حفظ گشت. جنگ خلیج در شکل تبادل آتش توپخانه طرفین، حملات هوائی علیه نفتکشها و کشتیهای تجاری، و نیز پاره ای عملیات پراکنده در جبهه شمالی ادامه یافت.

اما بازیگرانی «جدید» از پشت پرده بروی صحنه آمدند و مستقیماً به نقش آفرینی پرداختند. این گسترش حضور نیروها بیانگر آن بود که شدت یابی نبردها در جریان عملیات کربلای ۴ و ۵ نه نقطه اوج جنگ خلیج بلکه تنها پیش درآمدی برای صحنه های انفجاری آتی است. نیروی دریائی آمریکا و شوروی در مدیترانه تحرک نوینی را آغاز کردند. ناوهای هسته ای آمریکا منجمله یك ناو هواپیمابر از سواحل اسپانیا بسوی لبنان بحرکت درآمده و ناوگان ششم آمریکا در نزدیکی تنگه هرمز موضع گرفت. یك رزمناو دیگر پایگاه سابیك در فیلیپین را بقصد غرب اقیانوس هند ترك کرد. زیردریائیهای شوروی در آبهای دریای عربی ظاهر شدند و ناو هواپیمابر کیف KIEV در مدیترانه به گشت پرداخت که این مسئله ای غیرمنتظره برای کارشناسان نظامی غرب بحساب میامد. یکی از سخنگویان پنتاگون در عین حال که این اقدامات را عادی جلوه میداد، اظهار داشت: «ما کاری میکنیم که همه ابزارهای ممکن را برای استفاده در دسترس داشته باشیم»!

امپریالیستهای غربی و شرقی همزمان از لزوم «حفظ امنیت» خلیج و «آزادی تردد» کشتیهای تجاری در آبهای منطقه دم زدند. در عین حال بلوك غرب عراق را تشویق به ضربه زدن به نفتکشهای حامل نفت ایران نمود. نشریه اکونومیست چاپ لندن در مقالات پی در پی اجرای این نسخه را به عراق پیشنهاد کرد. از طرف دیگر، مرتجعین حاکم بر چین کنونی با رضایت آمریکا موشکهای کرم ابریشم را در اختیار جمهوری اسلامی نهادند و ایتالیائیها نیز حکومت تهران را از لحاظ مین تأمین نمودند! از بهار ۱۳۶۶ به بعد سیر وقایع خلیج شتابی نوین بخود گرفت. حفظ «بن بست» دیگر در دستور کار امپریالیستهای آمریکائی نبود و آنها بیشتر در پی حاد کردن اوضاع و کشاندن تحولات بسطحی دیگر بودند.

نخست در بهار ۶۶ حکومت ارتجاعی و سرسپرده کویت از آمریکا و شوروی و انگلستان تقاضا نمود که کشتیهای تجاری این کشور را در آبهای خلیج تحت پوشش حفاظتی نیروی دریائی خود قرار دهند. شورویها موافقت خود را فوراً با این خواسته اعلام داشتند. کابینه ریگان ضرورت حمایت از دولت دوست، یعنی کویت، را در مقابل «خطر توسعه طلبی و جنگ افروزی ایران» اعلام داشت. سپس بعد از آنکه ناو جنگی آمریکائی استارك در ۲۸ اردیبهشت همانسال مورد اصابت یك راکت عراقی قرار گرفت، دولت ایالات متحده جهت «حفظ امنیت و آرامش خلیج و منافع خود» تصمیمش مبنی بر تحت الحمایه قرار دادن کشتیهای کویتی و افراشتن پرچم آمریکا بر فراز آنها را اعلام نمود. درگیریهای محدود، حملات مشکوك به کشتیهای جنگی و تجاری مختلف، برخورد چند کشتی آمریکائی و روسی و انگلیسی به مین، توجیهات جدیدی برای حضور گسترده تر قوای امپریالیستی در منطقه ایجاد کرد. همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام نمود «هر یك از نیروهای گوناگون بمثابه عضوی از دو بلوك متخاصم، منافع امپریالیستی مشخص خود را دنبال میکنند. هدف آنها کنترل خلیج بوده و این نقطه به نوبه خود میتواند برای کنترل برجهان گلیدی باشد.» طرحهای زورآزمائی مشخصاً بخشی از تدارك همه جانبه دو بلوك در مقیاس جهانی بقصد برپائی جنایتی بمراتب عظیمتر از جنگ خلیج علیه بشریت است: یعنی جنگ سوم برای تجدید تقسیم جهان. بعلاوه امپریالیستهای آمریکائی با سپردن مسئولیت مشخص به دولت ترکیه در ارتباط با حفظ منافع بلوك غرب در منطقه، ارتش این کشور را بمثابه بازوی جنوبی ناتو در شرق ترکیه فعال کردند. در حال حاضر شعاع عملیات این ارتش بدرون خاك عراق، مرزهای ترکیه و ایران گسترش یافته است. توافقنامه دولتهای عراق و ترکیه اجازه ورود تا شعاع ۵۰ کیلومتر در خاك عراق را به قوای ترکیه داده است. بدین طریق آمریکا ظرفیت نظامی خود را افزایش میدهد و برای تضمین پیروزی در مداخله نظامی مستقیم محتملش در منطقه خلیج تدارك میبیند.

بنابراین آمریکا از بحران خلیج برای ساختن و پرداختن ارتشی پراهمیت از دول دست نشانده اش در منطقه سود میجوید. ملك حسین بارها پیشنهاد استقرار یك «نیروی حافظ صلح» خاورمیانه ای را در مرزهای ایران و عراق بدنبال «تحمیل صلح» به طرفین متخاصم مطرح کرده است. اخیراً مصر ۱۵ هزار سرباز را به ایجاد نیروی دفاعی برای حکومتهای حوزه خلیج که در معرض کشیده شدن بدرون جنگ قرار گرفته اند، اختصاص داد. حسنی مبارك و ملك حسین اوائل دسامبر در قاهره پیرامون ایجاد چنین نیروئی به بحث نشستند. (۹) این پیشنهاد با استقبال دول عرب حوزه خلیج روبرو شد و «مصر درگیر گسترش چشمگیر حضور نظامیش در این کشورها گشت.» (۱۰)

آینده خلیج، و آینده طرفین متخاصم

جنگ خلیج از همان ابتدا این پتانسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که دو بلوك امپریالیستی غرب و شرق را در تقابلی که خود آنرا «گسترش افقی جنگ» میخوانند رویاروی قرار دهد. امپریالیستهای آمریکائی با این هدف محرك جنگ خلیج شدند که بتوانند چنگال خونینشان را دوباره در ایران فرو برند. سوسیال امپریالیستهای شوروی نیز از زاویه پیشبرد منافع خود در ایران و عراق از چنین جنگی حمایت کردند. پروسه جنگ اساساً بمثابه تابعی از رقابت درون امپریالیستی به پیش رفت و بنوبه خود به تشدید این رقابت یاری رساند. این واقعیت که هردو بلوك امپریالیستی با هر دو طرف جنگ موتلف بودند، چیزی از درستی تحلیل فوق نمیکاهد. و این مسئله که هر دو کشور از جنگ برای خدمت به منافع ارتجاعی خویش سود جسته اند نیز واقعیت فوق را کمرنگ نمیکند.

از آغاز جنگ راههای متعددی برای «پایان بخشیدن» به این جنگ از جانب امپریالیستها و دول منطقه به ایران و عراق پیشنهاد شد. عراق خود «راه چاره» را در «بین المللی کردن» جنگ از طریق حمله به تانکرها و تأسیسات نفتی ایران و درگیر کردن رژیمهای منطقه در آن میدید، و ایران حملات دیوانه وار را با هدف متزلزل کردن موقعیت حکومت عراق و قانع کردن امپریالیستها به اینکه در جنگ بیشتر جانب ایران را بگیرند و دست از حمایت از عراق بشویند، دنبال میکرد. امپریالیستهای غرب و شرق نیز در عین حال که اقدامات مشخصی را جهت مقاصد منطقه ای خود به پیش میبردند، خلیج را به انبار باروت بدل ساخته و در واقع اعلام کردند که گره تضادهای جنگ خلیج بخشی و تابعی از گره بزرگتری است؛ و این گره بزرگتر فقط به همان سبکی که اسکندر گره گردیان را گشود باید باز شود. این تنها راه

چاره برای بازیگران بحران خلیج است.
اوضاع کنونی جهان به آنها حکم میکند که برای دفاع از منافع امپریالیستی و ارتجاعیشان درست در لبه گرداب خلیج کشتیهای خود را بحرکت درآورند. بی جهت نیست که همه سخنگویان غرب و شرق خلیج را کانون تضادهای جهان مینامند و همگی احتمال وقوع جنگ جهانی سوم را از همین نقطه میدهند. همانطور که بوریس پیادیشف سخنگوی وزارت خارجه شوروی بمناسبت درگیریهای اخیر خلیج گفت: «اگر در پرده اول نمایش تفنگی بچشمتان خورد، مطمئن باشید که در پرده سوم قرار است شلیکی انجام پذیرد.» آری هر دو بلوک امپریالیستی بخوبی مراقب آینده ای که فعالانه تدارکش را میبینند هستند. برای آنها و همه حکومتهای ارتجاعی جهان ادامه یا پایان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد. آنچه برایشان مهم است میزان خدمت هر تحول به نیازها و اهدافشان است و بس. این منافع استراتژیک امپریالیستهاست که جهت گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند -خصوصاً در منطقه ای حیاتی مانند خاورمیانه- تحت چنین شرایطی حتی اگر وقفه ای در جنگ پدید آید، آتش بسی به طرفین درگیر تحمیل شود و یا حتی اوضاع بگونه ای پیش رود که به خاتمه جنگ ایران و عراق بیانجامد، خاموشی شعله های جنگ تنها تظاهری از تشدید تضادهائی خواهد بود که آغازش را باعث شدند. و خاتمه این جنگ نه بیانگر ثبات که نشاندهنده شکنندگی اوضاع در کل منطقه خواهد بود.

سازندگان تاریخ کیانند؟

افراد سطحی نگر در وقایع خلیج تنها میتوانند طرحها و دعواهای قدرتهای امپریالیستی، ملایان و شیوخ و امثالهم را ببینند و این همان چیزی است که مرتجعین خود بدنبال قبولاندنش به مردمند؛ یعنی اینکه روی نقشه منطقه فقط تصویر ارتجاع نقش بسته و سرنوشت خلقهای این نقطه از جهان را مرتجعین تعیین میکنند. اما این واقعیت ساده که رژیم ایران و هر حکومت دیگری در منطقه بزور سرنیزه حاکمیت خود را بر توده ها اعمال میکند خود خلاف این ادعا را اثبات مینماید. سالهای طولانی سلطه و استثمار امپریالیستی کل منطقه را به آتشفشانی جوشان بدل ساخته که قدرت انفجارش یکبار در مورد رژیم شاه بنمایش درآمده است. امروز دهانه های انفجار درست دماغه رزمناوهای هسته ای قدرتمند امپریالیستها را نشانه رفته اند. وقتی انفجار فرارسد، این ناوها میباید اجساد سران و سربازانی که در راه «منافع ملی» و تحت پرچم «آزادی و دمکراسی» تلاش کرده اند را به خانه باز گردانند و شاهان و شیوخ و ملایانی که جان سالم بدر برده باشند را نیز راهی تبعیدگاه کند. هرچه امپریالیستها به استقرار نیروی نظامی بیشتری در منطقه بپردازند گور خود را عمیقتر حفر کرده اند، و شاید به آن اندازه عمیق که بتواند تمامیشان را در خود جای دهد! این گفته ای بیحساب نیست. واقعاً این امکان وجود دارد که بتوان جنگ خلیج را به جنگهائی انقلابی بدل ساخت.

این امر برای انقلاب ایران چه معنائی دارد؟ وخامت شکست انقلاب و غلبه ضدانقلابیون کماکان بر قلب ومغز توده های ستمدیده ایران سنگینی میکند و آنان را از یورش به در صف اول مبارزه سیاسی انقلابی باز میدارد، اما هم اینک در میان توده ها این سئوال مرکزی مطرح شده که چه نیروئی و چگونه میباید مراسم تدفین جمهوری اسلامی را برپا دارد؟ خشم ونفرت نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بوضوح در کوچه و خیابان نمایان است. شعله های انتقام در قلب اکثریت ستمدیدگان زبانه میکشد. تشدید جنگ ایران و عراق باعث حدت یابی و تعمیق مبارزات پنهان و آشکار توده ها گشته است. تظاهرات بسیاری که غالباً جنبه خودبخودی داشته بدنبال بمبارانهای وحشیانه شهرهای ایران توسط نیروی هوائی عراق، براه افتاده و نه فقط جنگ بلکه خود رژیم جمهوری اسلامی را نشانه رفته است. شعارهای مرگ بر خمینی، مرگ بر جمهوری اسلامی بر دیوارها منقوش است. با فرارسیدن شب دیگر تصویر سالمی از سران حکومتی بر در و دیوار باقی نمیماند. علیرغم حملات وحشیانه پاسداران به کارگران، اعتصابات در کارخانه ها گسترش یافته و فرار از جبهه ها عمومیت پیدا کرده است.

آتش جدال میان انقلاب و ضدانقلاب همچنان زبانه میکشد و در مرکز آن مبارزه انقلابی در کردستان قرار دارد. برای ستمدیدگان ایران، جنگ انقلابی در کردستان نشانه ای از قدرت نهفته انقلابی آنان و تصویر روشنی از استیصال جمهوری اسلامی در مواجهه با اراده توده های ستمدیده است. جای تعجب نیست اگر در جریان مذاکرات ماه مه ۱۹۸۶ میان هیئت نمایندگی آمریکا و جمهوری اسلامی، کردستان موضوعی مهم از «منافع مشترک» طرفین اعلام گشت.

استیصال فزاینده جمهوری اسلامی را میتوان از چرخشهائی که اخیراً در تبلیغات ایدئولوژیک رژیم صورت گرفته نیز دریافت. آنها برای مدتی کوشیدند با استفاده از تهییج ناسیونالیستی حول «دفاع از میهن» توده ها را بسیج کنند، اما از این طریق کاری از پیش نبردند. امروز تبلیغات ناسیونالیستی توسط خمینی و کارگزارانش با هدف متحد کردن سران ارتش و سلطنت طلبان سرنگون شده مقیم خارجه صورت میپذیرد. اینک رفسنجانی آشکارا به مردم اعلام میکند که: ممکن است از ما خوشتان نیاید اما بگذارید اول علیه دشمن خارجی متحد شویم، بعداً به تسویه حساب میان خود خواهیم پرداخت. جنگ خلیج که زمانی بکار مستحکم کردن و یکپارچه کردن صفوف مرتجعین میامد اینک به عامل بی ثباتی آنها بدل گشته است و این امر خصوصاً بواسطه آگاهی توده ها نسبت به خصلت ارتجاعی این جنگ است. جنگ مانند اره ای در ماتحت رژیم خمینی است که آنرا به هر جهت حرکت دهد، نتیجه ای جز پاره پاره شدن نخواهد داشت دستگاه اجتماعی و اقتصادی ایران عمیقاً حول جنگ شکل گرفته و هرگونه تغییر جدی در روند جنگ کل جامعه را بلرزه درمیاورد و بحران جمهوری اسلامی را تشدید میبخشد؛ وهر شکلی ازخاتمه جنگ - هرچنداینک درافق نمایان نیست - بحدت یابی تضادهای حکومت باتوده هاوتضادهای درون حکومتی خواهدانجامید. درهر حال،رژیم گور خودرا میکند.

جنگ خلیج زمینه افشاگری عظیمی را از مانورهای بین المللی امپریالیستی فراهم ساخته و عرصه تمرین انترناسیونالیسم پرولتری را برای ستمدیدگان پدید آورده است. نه تنها فرصت پیشرد مبارزه علیه حکام ارتجاعی خودی برای توده ها مطرح شده، بلکه آنها از این طریق میتوانند ضربات سنگینی بر دشمنان کل بشریت که اینک متفرعنانه در خلیج مستقر شده اند نیز وارد آورند. این وظیفه بدست پرتوان ارتشهای سرخ کارگران و دهقانان که تحت درفش مارکسیسم - لنینیسم- اندیشهٔ مائوتسه دون بصحنه میایند متحقق خواهد شد!

پانویس ها

۱) زبیگنیو برژنسکی، قدرت و اصول- ص ۴۵۴ انگلیسی

۲) نقل شده در کتاب تهدیدی از سوی شرق؟ نوشته فرد هالیدی (لندن، نشر پلیکان) ص ۲۷ انگلیسی

۳) برژنسکی، همانجا، ص ۴۵۳ و ۵۶۹-۵۶۸

۴)همانجا، ص ۴۸۴ و ۸۹-۴۸۸

۵)همانجا، ص ۵۰۰

۶) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورک تایمز ۱۹۸۶) ص ۲۱ انگلیسی

۷) کمیسیون تاور

۸) هرالد ترییون، ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷

۹) همانجا، ۱۱ دسامبر ۱۹۸۷

۱۰) همانجا، ۲۷-۲۶ دسامبر ۱۹۸۷ ★



جهانی برای فتح

۱۱_۱۳۶۷

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

GAGNER THE TRUST UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A

فلسطین
باشد تا "الانتفاضة" راه
جنگ خلق برای رهائی
را هموار سازد!

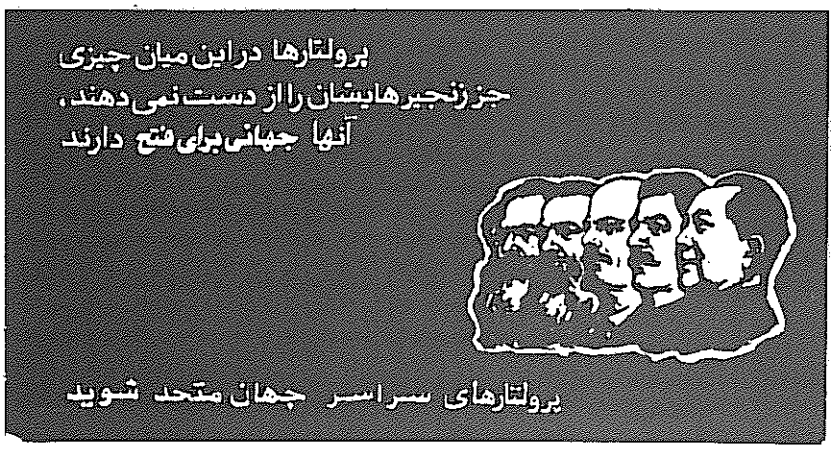

۱۱_۱۳۶۷

الانتفاضة

قطعنامه در باره فلسطین ۶
اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
در حمایت از خیزش فلسطین ۷
اسرائیل: سگ هار امپریالیسم در خاورمیانه ۱۰
شوروی سوسیالیستی و تاسیس اسرائیل ۲۴
ارتجاع عرب: دشمن دیگر «الانتفاضه» ۲۶

بیرون رفتن قوای شوروی باعث تشدید جنگ
در افغانستان خواهد شد ۴۷
درباره توافقنامه هند و سریلانکا ۵۰
برگزاری کنفرانس در بنگلادش ۵۳
هائیتی: انقلاب تنها راه حل است! ۵۴
هائیتی: کدامین راه؟ ۵۷
اسنادی از نخستین کنگره
حزب کمونیست پرو ۵۹

بررسی کتاب

نقد «تروریسم» بروایت شورویها:
ستایش از دولت بورژوایی ۶۳



سریلانکا

سواحل زیبای سریلانکا که در جهان معروف است. اما در سالهای اخیر، این مستعمره سابق انگلیس که در گذشته سیلان نام داشت، بیشتر بدین خاطر شهرت یافته که به عرصه جنگ سخت مقامات ارتجاعی علیه جنگجویان جنبش رهائیبخش تامیل بدل گشته است. این بررسی نشان میدهد که توافق اخیر میان هند و سریلانکا اصلا بدنبال «صلح» نبوده و تهاجمی دیگر علیه مبارزین تامیلی و مانعی جدید بر سر راه انقلاب کل این جزیره محسوب میشود.

شوروی‌ها: در نقد "تروریسم"

شورویهااخیرا کتابی منتشر ساخته اند که در آن، تحت پوشش نقد «تروریسم»، دولتهای بورژوایی کشورهای امپریالیستی غربی را مورد ستایش قرار داده و کلیه کسانی که در این کشورها جرات انقلاب کردن بخود را داده اند، را محکوم میکنند.

مشترک شوید ! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۳۶۳

پرو : آنگاه که کوهستان آند می غرد

«گردانهای مسلح فقرا» تحت رهبری حزب کمونیست پرو(«راه درخشان») به مصاف حکومت پرو می شتابند. این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ و نیز تاریخچه و اهداف جنگ خلق میپردازد.

هند

مساله در مورد هشتصد میلیون مردم هند این نیست که آیا این «داغ لعنت خوردگان جهان» بر می خیزند یا نه. سئوال اینجاست که چه وقت؟

جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای

به قلم رهبر اتحادیه کمونیستی انقلابی دومینیکن

بزرگداشت یلماز گونه ی

فیلمساز انقلابی ترک

۲ ـ ۱۳۶۴

پرو

باز هم در باره جنگ انقلابی رشد یابنده . درباره سفر پاپ به پرو . گزیده ای از آثار خوزه کارلوس ماریا تگی

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکوپوس، بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته ای غرب در آلمانغربی را، با نگاهی به تدارک انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

ایران: شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهایی پشت اوضاع انقلابی در ایران که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بود؟ بقلم یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

بقلم ریموند لوتا

۳ ـ ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای مختلف طی مقالاتی تحلیل گشته است

بهمراه فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا

پرو : بایکوت انتخابات

جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رگه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ ـ ۱۳۶۴

آفریقای جنوبی

بازهم در باره بحران انقلابی تعمیق یابنده

ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»

تحلیلی توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از تجارب حاصله از سالهای توفانی انقلاب، منجمله قیام مسلحانه سربداران در آمل.

«مشی چریکی»

علیه گرایش «چریک شهری» در اروپای غربی

۵ ـ ۱۳۶۵

کردستان

نجیمه سیاوش از ملزومات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت می کند.

بنگلادش: انبار باروت

بقلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پور بابنگلا

۶ ـ ۱۳۶۵

پرو

قطعنامه های ح.ك.پ و کمیته ج.ا.ا در باره قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم پرو کشتار شدند و نیز تحلیلی از پنج سال نخستین جنگ خلق

هائیتی

مقالاتی در باره بحران هائیتی: روحیه توده ها و وظایف انقلابیون بهمراه فراخوان مشترك دو گروه م ـ ل هائیتی

۷ ـ ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و دهمین سالگرد مرگ مائو و کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا ارائه گشته است.

۸ ـ ۱۳۶۶

فیلیپین

نامه سرگشاده کمیته ج.ا.ا به ح.ك.ف، که تحولات نوین در خط مشی این حزب را مورد مداقه قرار میدهد.

فرانسه

کلود دوشن جنبش دانشجویی دسامبر ۱۹۸۶ را بررسی میکند.

۹ ـ ۱۳۶۶

ناگزالباری، هند

جمعبندی و گزارشاتی در بیستمین سالگرد خیزش دهقانی در هند و منطقه به انضمام نوشته هایی از چارومازومدار.

گرباچف

تحلیلی از مانورها در اقتصاد شوروی و تدارکات نظامیش در سطح جهان

۱۰ ـ ۱۳۶۷

بورکینا فاسو

درباره تلاشی که اخیرا در افریقا جهت یافتن «راه حلی مستقل» بسوی رهایی ملی بدون رهبری پرولتاریا و علم انقلابیش صورت گرفت.

پرسترویکا

برنامه های گرباچف برای شوروی، بررسی کتاب.

خلیج: کانون تلاقی تضادها

تحلیلی از نیروهای در هم تنیده جنگ و انقلاب در خلیج فارس.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.

حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است. پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.

لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید :

BCM World to Win
London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید :

Revolution Books, 13 East 16th St
New York, NY 10003 U.S.A.

برای فتح جهانی

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN UN MUNDO QUE GANAR GAGNER UN MONDE A UN MONDO DA CONQUISTARE

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی، که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.



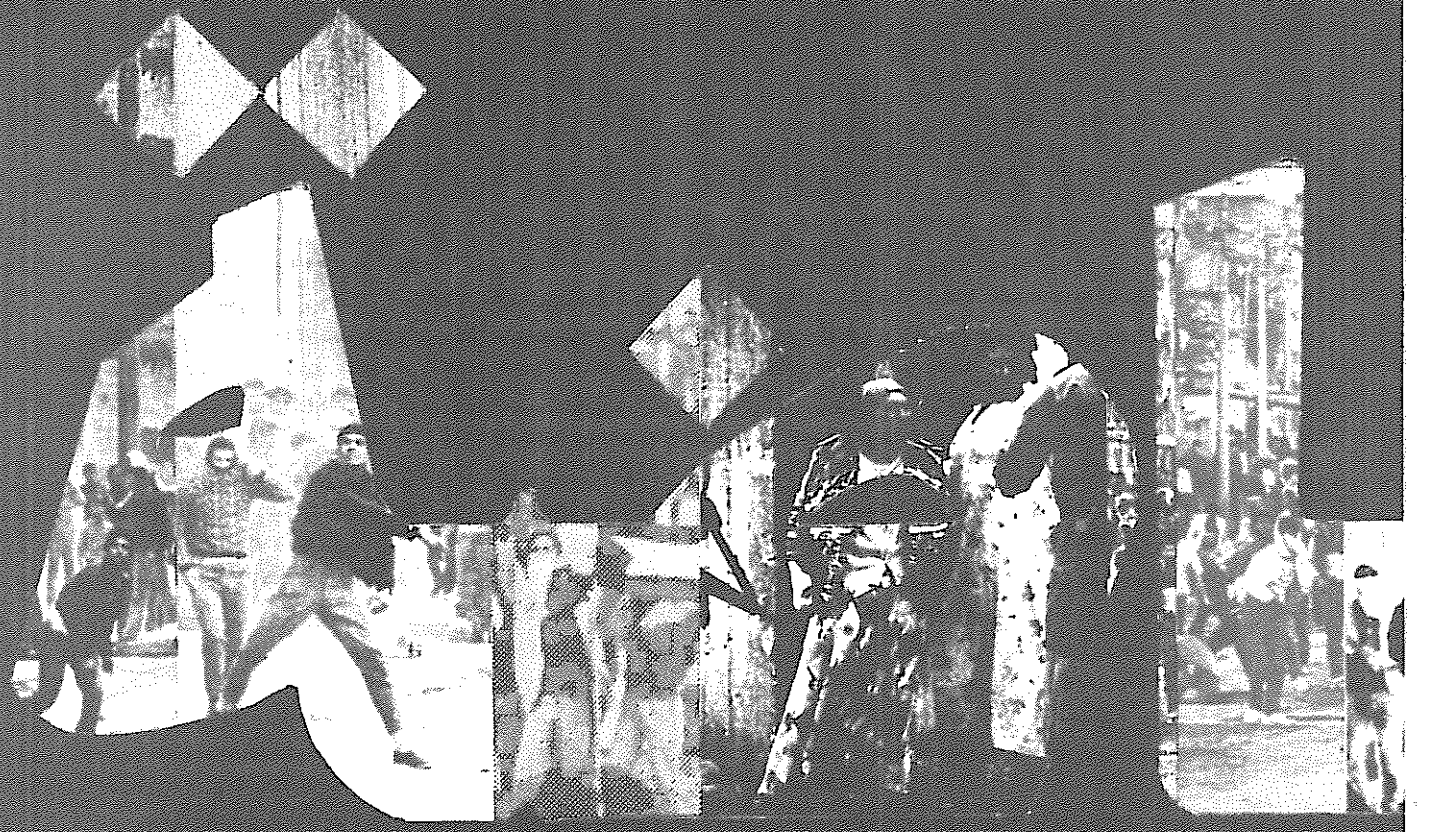



دومین کنفرانس بین المللی

قطعنامه دربارهٔ فلسطین

(مارس ۱۹۸۴)

دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست، سرکوب و کشتار مداوم مردم فلسطین و بطور کلی مردم خاورمیانه توسط امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و سرسپردگانش را محکوم می کند. این سرکوب تبارز چشمگیر دیگری از خصلت کهن امپریالیسم است که سلطه و استثمار بی امانی را بر خلقها و ملل تحت ستم اعمال میدارد.

امروزه در نتیجه تشدید بحران سیستم امپریالیستی، کلیه تضادهای این سیستم حدت یافته اند. از یکسو، تضاد میان دو بلوك امپریالیستی رقیب بسرکردگی آمریکا و شوروی حدت یافته و خود را در تدارکات جنگیشان منعکس ساخته است. از سوی دیگر پابپای اوجگیری حملات وحشیانه امپریالیستها برخلقها و ملل تحت ستم جهت حفظ امپراتوریهایشان، مبارزات خلقهای تحت ستم نیز تشدید یافته است. در گردباد اوضاع کنونی جهان، امپریالیستها از رویارویی با مبارزات رهائیبخش ملی و اجتماعی که آنها را تهدید مینماید بیش از پیش عاجز گشته اند و برای سرکوب و به انحراف کشاندن این مبارزات به هرنوع جنایتی اقدام کرده و سعی میکنند تا آنها را به مهره های خود در رقابت هژمونی طلبانه جهانیشان تبدیل نمایند. فلسطین و بطور کلی خاورمیانه یکی از مناطقی است که مبارزه بی امان و قهرمانانه خلقی تحت ستم برای رهایی و سرکوب وحشیانه و تخریب و مانورهای امپریالیستها در آنجا بنحو چشمگیری جریان دارد. مردم فلسطین بدست اسرائیل، این دولت دست نشانده امپریالیسم آمریکا، و سایر نوکران امپریالیسم در منطقه، از کشور خود رانده شده و بارها کشتار شده اند. در این مسئله، سوسیال امپریالیستها نیز بهمان اندازه مجرمند که بلوك امپریالیستی دیگر به سرکردگی آمریکا. کلیه امپریالیستها، از طریق سرکوب وحشیانه، یا بعنوان واسطه و دوست، در همه حال فعالانه بدنبال نابود ساختن مردم فلسطین بودند تا بدین ترتیب لقمه خارداری که در گلوشان گیر کرده را فرو برند.

بدنبال اشغال لبنان توسط اسرائیل در ۱۹۸۲ و عقبگرد در جنبش رهائیبخش فلسطین و توده های انقلابی بطور اعم، امپریالیستهای آمریکایی و متحدینشان، رژیم دست نشانده ای را بر سر کار آوردند و حتی بطور مستقیم سرکوب توده ها را به پیش بردند. سوسیال امپریالیستها نیز با تسلیح و تقویت سرسپردگان خویش در سوریه و به کجراه کشاندن احساسات حق طلبانه مبارزین فلسطینی و توده ها توسط سیاستهای انقیادطلبانه، امر رقابت خویش را به پیش بردند. در عین حال، سرکوب و کشتار امپریالیستی نتوانسته توده هایی را که بارها و بارها دست به مبارزه زده اند، منکوب نماید. امروزه طرحهای امپریالیستها، بویژه بلوك امپریالیستی آمریکا، باردیگر بطور جدی با مبارزه حق طلبانه توده ها در لبنان روبرو شده است. امپریالیستها در چنین اوضاعی همچنان تلاش می ورزند تا با استفاده از قهر از طریق تجاوز مستقیم نظامی و تسلیح نیروهای موتلف با این یا آن بلوك امپریالیستی، ترغیب توطئه های نوین تحت پوشش مذاکره، و تلاش در به انحراف کشاندن، به کجراه بردن مبارزه توده ها و سرمایه گذاری روی آنها، سلطه خود را اعمال دارند.

کل تجربه مبارزه رهائیبخش فلسطین تا اینزمان و بویژه تجارب اخیر به بهترین وجهی نشان میدهند که رهایی واقعی از چنك ارتجاع و امپریالیسم تنها می تواند تحت هدایت پیشاهنك پرولتاریا، مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم، یعنی یك حزب کمونیست راستین، حاصل شود. ایجاد چنین پیشاهنگی، که ضرورتش بشدت احساس میشود، وظیفه ای حیاتی و تعیین کننده می باشد که انجام آن برای پیروزی مردم فلسطین در مبارزه علیه امپریالیسم الزامی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پرولتاریای بین المللی میخواهد که از مبارزه برحق مردم فلسطین حمایت نماید.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از خیزش فلسطین

(فوریه ۱۹۸۸)

یکبار دیگر خاورمیانه توجه جهان را بخود جلب می کند. اما این بار صحنه‌آرایان، شیخهای باد به غبغب انداخته، شاهان فئودال و آیت الله های ارتجاعی و عوامفریب نیستند. با وجود آنکه هر دو بلوك زرادخانه های نظامی خود را در خلیج بمثابه بخشی از تدارکات جنك جهانی شان، به اینسو آنسو میرانند، حتی خود آنها نیز در این صحنه آرایی شرکت ندارند. باد توفانزایی از گوشه دیگر منطقه به وزش درآمده، آنرا در نوردیده و این مرتجعین را به مصاف طلبیده است: خیزش پرصلابت فلسطین.

صلای نبرد نسل نوین انقلاب فلسطین، وزش تند هوای خاورمیانه است. این تندباد هرآنچه که در اینجا بعنوان واقعیت مورد قبول جا زده میشد را درهم ریخته است. اگرچه مبارزه انقلابی در این خطه هرگز متوقف نگشت، اما کارشناسان امپریالیستی چنین می پنداشتند که فاتحه جنبش فلسطین را خوانده اند. برخی اسرائیلیها مدعی بودند که پس از اشغال لبنان، مسئله فلسطین صرفا به مسئله «داخلی» اسرائیل تبدیل شده است. رهبری ساف بیش از پیش در سراشیب تسلیم آشکار بود. در این زمان بود که جوانان خیابانها را جولانگاه خود ساختند. آنها خود را به هرآنچه که در دسترس بود، از آجر گرفته تا تیرکمان و کوکتل مولوتف، مسلح ساختند و سوگند یاد کردند که حتی به بهای جان باختن نبرد را تا پیروزی ادامه دهند. کدام پرولتر آگاهی است که با دیدن هراس نیروهای متفرعن ضدشورش اسرائیلی در رویارویی با جوانان فلسطینی، بوجد نیاید!

صهیونیستها با بیرحمی تمام بمقابله با خیزش برخاستند. آنها نیروهای تا به دندان مسلح خود را سراسیمه به مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن و نوارغزه سرازیر کردند؛ کودکان دهساله، پیرمردان و پیرزنان را به زندان افکنده، شکنجه کرده و به گلوله بستند، و دست وپای هزاران تن را پیش چشم جهانیان، شکستند. این شهادت دیگری است بر اینکه تاریخ اسرائیل چیست:

اسرائیل از همان ابتدا که با ترور و جنك علیه بومیان فلسطین تاسیس شد تا قتل عامهای صبرا و شتیلا، یك دولت مستعمره چی انتصابی و مهمترین پایگاهی بوده است که امپریالیسم پس از جنك جهانی دوم در خاورمیانه برقرار کرد. اسرائیل مجری حیوان صفت و تبهکار ارتجاع نه تنها در این منطقه که در سراسر جهان است.

جوانان، و طغیانی که آنان در صفوف مقدم آن قرار دارند، از دل مقاومت یك ملت مواجه با استثمار و ستم مستعمراتی بی حدو حصر بدرآمده اند: ستم و استثماری که شامل یك طرح بین المللی برای امحاء کل یك خلق بوده و مبتکر آن امپریالیستهای فاتح جنك دوم بودند که آنرا جهت تضمین هژمونی خود در خاورمیانه طراحی کردند. امپریالیستها میدانند که با نسل نوینی از انقلابیون رو در رویند که برخلاف رهبران تثبیت شده جنبش مقاومت فلسطین، درپی خانه ای در سیستم پوسیده و دم و دستگاه در حال فروپاشیشان در خاورمیانه نیستند؛ بلکه آنها در پی گرفتن انتقام کلیه جنایاتی اند که جرخلق رواشده است.

انترناسیونالیستهای انقلابی بخوبی آگاهند که این تحول چه فرصتهایی برای در هم شکستن چنگال امپریالیسم از حلقوم میلیونها ستمدیده بهمراه میاورد، و ازاینرو مقدم جوانان و طغیانی که آنان در صفوف مقدمش جای دارند را گرامی میدارند. تلاش در جهت طلب حمایت پرولتاریا وخلقهای تحت ستم سراسر جهان از این مبارزه و نبرد علیه کوششهای امپریالیستها و ارتجاعیون در انحراف کشاندن و منحرف کردن این مبارزه، شورانگیزترین و گرامی ترین وظیفه انترناسیونالیستی است.

تنها صهونیستها نیستند که از خیزش در هراسند. رژیمهای ارتجاعی و سرسپرده عرب، فلسطینی هارا در کشورهای خود تحت فشار گذاشته و تظاهراتهای همبستگی آنها را سرکوب کرده اند. آنها در حالیکه بظاهر بیانیه هائی در حمایت از خلق فلسطین صادر میکنند اما سراسیمه درپی خاموش ساختن جرقه های انقلابند که از فلسطین برمیخیزد و بردگان تحت سلطه آنان را شعله ور مسازد. توده این کشورها عمیقا از امر انقلاب فلسطین حمایت میکند و می داند با مبارزه برای رهائی در کشورهای خود پیوندی نزدیك دارد.

در حالیکه نیروهای ضد شورش رژیم اسرائیل که تحت الحمایه آمریکاست، شدیدا با این خیزش به مقابله میپردازد. امپریالیستهاو مرتجعین تاکتیکهای ضد انقلابی دوگانه ای بکار میگیرند، و صبحت برسر کنفرانسهای صلح و «رفرم»ها را شدت میبخشند. امپریالیستهای آمریکائی تلاش کرده اند که خود را مخالف روش سرکوب وحشیانه اسرائیل نشان دهند. اما همه می دانند که دولت صهیونیستی اسرائیل سك هاری است که طوری تربیت شده تاوقتی ارباب بطور علنی «نه» گفت، یعنی شدیدتر گاز بگیر. تاکتیك دیگر امپریالیستها و مرتجعین، همکاری نزدیك با مرتجعین عرب است؛ همکارانی مانند حسین اردن برای تحکیم یك رهبری «معقول» فلسطینی که موافق طرحهای امپریالیستی آنها باشد. حنا سینیورا، سردبیر روزنامه عربی زبان «الفجر» در اورشلیم را از زندان اسرائیل مرخص کردند و نخست وزیر اسرائیل خود به او گفت که برای «شرکت در کنفرانس در مورد خاورمیانه» به واشنگتن سفر کند. مبارك

و حسین با حمایت گسترده شولتز وزیر امور خارجه آمریکا دست به مسافرت های جنجالی برای تبلیغ «کنفرانس بین المللی صلح» زده اند. آنها می خواهند با ایجاد امیدواری بر سر امکان رسیدن به توافقات سیاسی، این ذهنیت را تقویت کنند که این نه توده ها بلکه خود امپریالیستها هستند که سرنوشت فلسطینیها را تعیین خواهند کرد، و بدین ترتیب توده ها را به سطح ایفا کنندگان یك گروه فشار تنزل دهند - گروهی که قرار است بالاترین آرزویش وادار ساختن آمریکا به استفاده از نفوذش جهت «اصلاح» اسرائیل باشد. همانگونه که مبارك گفت: «ما داریم به مردم کرانه غربی و نوارغزه این امیدواری را می دهیم که راه حلی وجود خواهد داشت». لنین زمانی متذکر گردید مرتجعین هنگامی که در بحران شدید گیر میکنند، به دادن وعده های رفرم می پردازند - و این دقیقا زمانی است که باید مبارزه برای نابودساختنشان را بیش از هر زمان دیگر شدت بخشید.

جنبش خودبخودی نمی تواند الی- الابدادامه یابد. پیشبرد انقلاب نیازمند آن است که مبارزین سنك بر کف، آنانکه برای گذر به اشکال عالیتر مبارزه در تلاشند، به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازی آگاه از ارتش پیشبرنده جنك رهائیبخش واقعی تحت رهبری پیشاهنك پرولتری تبدیل شوند، تحت رهبری پیشاهنگی پرولتری قرار گیرند که قادر به طرد سیاستهای رفرمیستی مسلط برجنبش فلسطین و هدایت جنك رهائیبخش جهت در هم شکستن دولت دست نشانده مستعمرات چی باشد. اگرچنین نباشد، امپریالیستها دیر یا زود می توانند ابتکار عمل را در دست گیرند و شعله های انقلاب را - هرچند موقتا - سرکوب کنند. استفاده از این نوع جرقه ها و برپایی جنك انقلابی در فلسطین، بدون وجود یك مقر فرماندهی انقلابی بر پایه علم و ایدئولوژی پرولتاریا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، ناممکن است. چیزی که انقلاب فلسطین از آن برخوردار نبوده است.

بالعکس، عرصه سیاسی فلسطین صحنه تسلط جبهه های گوناگون بوده است. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بررسی این قبیل جبهه ها می گوید: «تاریخ ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا «جبهه انقلابی») مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست - لنینیست رهبری نشود را نشان داده است حتی اگر چنین جبهه یا نیروهای متشکل در آن رنك و لعاب «مارکسیستی» (در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه- ای را رهبری کرده و حتی ضرباتی سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیك و تشکیلاتی قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و موتلف با امپریالیستها بدل گشته اند.

امروزه یاسرعرفات و رهبری تثبیت شده ساف، بجای افشای توطئه های ریاکارانه امپریالیستها و دمیدن برشعله های انقلاب، یاریگر امپریالیسم در تحدید انقلاب گشته اند. عرفات علنا از مبارزین خواست که از دست زدن به عملیات مسلحانه خودداری ورزند، چرا که به ادعای او، این عمل تصویر فلسطینی ها را در انظار خدشه دار می سازد. باید پرسید که تصویر فلسطینی ها در انظار چه کسانی خدشه دار میشود؟ از نظر ستمدیدگان جهان گذر به جنك رهائیبخش راستین با دورنمای مغلوب ساختن اسرائیل، تصویری بسیار عالی است! اما توجه عرفات معطوف جایی دیگر است: آستانه بارگاهها در واشنگتن، لندن، پاریس، بن، مسکو و ریاض است. عرفات برای شعله های سرکش انقلاب آب در انبار دارد نه سوخت. چنین سیاستهایی بخشی از استراتژی ساف در تلاش برای سازش با اسرائیل بویژه برای ایجاد یك «دولت کوچك» فلسطینی است. این یك استراتژی خائنانه است، زیرا بر این حقیقت که بدون نابودی قهرآمیز دولت اسرائیل ملت فلسطین رهایی نخواهد یافت، پرده ساتر می افکند. دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سال ۱۹۸٤ بنیان نهاد، در قطعنامه حمایت از انقلاب فلسطین چنین مطرح کرد که رهایی فلسطین «تنها با پیروزی مبارزه مسلحانه توده ای تحت رهبری پرولتاریا، علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و عمالشان امکانپذیر است.» هرگونه دولتی که حاصل توافقات سیاسی امپریالیسم باشد - البته امکان چنین توافقاتی بسیار بعید است - از آن خلق نیست. چنین دولتی بیشك زائده اسرائیل و یا رژیم سرسپرده دیگر در منطقه خواهد بود. بعلاوه، چنین جهان بینی و این سیاستهای تسلیم طلبانه، چنان جنك انقلابی را که لازمه نیل به رهایی است، هرگز برپا نخواهد شد.

انساب «چپ» عرفات، افرادی نظیر جرج حبش و نایف هواتمه که طرفدار شوروی (و سوریه) می باشند، تنها بر سر اینکه تابع کدام امپریالیسم یا دولت ارتجاعی منطقه شوند با یاسر عرفات اختلاف دارند. رهبری ساف در مانورهایش با دول معظم به مبارزه مسلحانه بعنوان «آس برنده» نگاه می کند. و بدین ترتیب مبارزه مسلحانه را به ابزار فشار برای کشاندن امپریالیستها بر سر میز مذاکره بدل کرده و جنگجویان فلسطینی را به سطح مهره های بازی تنزل داده است. جای تعجبی نیست که «انقلاب کادیلاکی»

آنان مورد استهزاء جوانان قرار گرفته است.

علیرغم فداکاریهای زایدالوصف و مبارزات قهرمانانه جنگجویان فلسطین و حمایت گسترده ستمدیدگان جهان، انقلاب فلسطین حتی در فرصتهای تاریخی عظیمی که در برخی گرهگاهها پدید آمده، نتوانسته است گامهای مهمی در راه نابودی دولت اسرائیل بردارد. علت اصلی این امر، فقدان یك تشکیلات پیشاهنك و خط پرولتری راستین بوده است. وجود یك حزب پرولتری مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون برای رهبری انقلاب امری حیاتی است. این انقلاب می باید از طریق اتکا بر توده های تحت ستم فلسطینی و سایر کشورهای عرب که پتانسیل انقلابی بیکرانشان فعالیتی مداوم را طلب می کند، و اتحاد با پرولترهای انقلابی و ستمدیدگان سراسر جهان صورت گیرد. در عوض این رهبران دروغین تحت عذر و بهانه «راه حل عملی» جنبش را به رحمت رژیمهای عرب و امپریالیستها وسوسیال امپریالیستها و رقابتها و توطئه های آنان وا می گذارند.

چنین خیانتی بالاخص زمانی جنایتکارانه است که این خیزش یك بار دیگر واقعیت تحلیل مائوتسه دون مبنی براینکه امپریالیستها و مرتجعین هرقدرهم از نظر تاکتیکی قوی باشند، ببرهایی کاغذی بیش نیستند را ثابت کرده است و ضعف دشمن را علیرغم نمایش قدرت نظامیش در مقابل جنبش توده ای نشان داده است. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابانها هستند، بخشی از یك ارتش سرخ آموزش دیده و سازمان یافته رهائیبخش بودند که آنان را با چیزی بیشتر از سنك مسلح میکرد و برمبنای استراتژی و تاکتیکهایی مناسب مغلوب ساختن اسرائیل باشد می جنگیدند، این اوباش بزدل چه می توانستند بکنند! اوضاع کنونی مسئولیت انقلابیون را بطور عاجل بدانها گوشزد می کند: فقدان جنگجویان پرانرژی راه رهایی، مشکل انقلاب نیست، بلکه مشکل انقلاب فقدان مقر فرماندهی راستین و انقلابی برای رهبری این جنگجویان است. آیا در اردوگاهها هزاران نفر که در اشتیاق ارتقا مبارزه علیه اسرائیل به سطحی عالیتر می سوزند، وجود ندارند؟

امروزه عاجلترین وظیفه رویاروی انقلابیون فلسطینی ایجاد یك حزب پیشاهنك پرولتری است. انقلابیون فلسطین می توانند روی حمایت و کمك کلیه کمونیستهای انقلابی راستین، بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حساب کنند ـ بواقع، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پایه اولیه عالی برای ترسیم راه انقلاب فلسطین و گردآوری نیرو برای ایجاد حزب پیشاهنك است.

اگرچه موانع واقعی و بزرگند، اما چه وقت شرایط عینی برای انجام این وظیفه بهتر از حال بوده است؟ امپریالیستها و رژیمهای خاورمیانه در بحران قرار دارند؛ و یك نسل در میدان نبرد، در میانه آتش و خون، در جستجوی فلسفه است. چه بیرقی فراروبشان افراشته خواهد شد؟ آیا بیرق بنیادگرایان اسلامی که روزها علیه امپریالیسم شعار می دهند و در سیاهی شب به مغازله با آنها می پردازند؟ و یا رفرمیسم اعتبار باخته یاسرعرفات حیاتی دوباره خواهد یافت؟

اوضاع عینی با فریاد ایجاد نیرویی را طلب می کند که علم پرولتاریا، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، را راهنمای خود سازد ـ علمی که نشان میدهد ستمدیدگی خلق فلسطین در خود سیستم امپریالیستی است؛ قادر است پیچیدگی های سیاسی ـ ایدئولوژیك مبارزه طبقاتی فلسطین را برمتن اوضاع جهانی که آنرا شکل داده، توضیح دهد؛ و بدین ترتیب گیجی موجود در اذهان توده های انقلابی را بزداید و آنان را به مبارزه، نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین بلکه برای یك انقلاب اجتماعی علیه هرنوع ستم و استثماری برانگیزد. از اینرو فلسطینی که بر خاکستر دولت مستعمره چی اسرائیل باید بنا شود (و خواهد شد) انعکاس چهره کریه جوامع کنونی خاورمیانه ـ صرفا با این فرق که کله گنده های فلسطینی بر سرکارند ـ نخواهد بود. بلکه بالعکس جامعه دمکراتیك نوینی ایجاد خواهد شد که تحت حاکمیت ستمدیدگان و استثمارشدگان سابق قرار داشته، در مسیر سوسیالیسم برای کمونیسم بوده و منطقه پایگاهی سرخی برای انقلاب جهانی و نمونه عظیمی از آنچه که جنك خلق ارتش انقلابی تحت رهبری حزب پرولتری می تواند ببار آورد، خواهد بود. این راه پرپیچ و خم، مشکل و محتاج فداکاری است ـ اما راه دیگری بسرمنزل رهایی وجود ندارد. تنها در طی طریق این مسیر است که ستمدیدگان جهان، انتظار پیشروی انقلابیون فلسطینی را دارند.

رفقا! ما چیزی برای از دست دادن نداریم، در عوض جهانی برای فتح داریم! استفاده از فرصت برای برداشتن گامهای بلند در راه نابودی چنگال امپریالیسم و ایجاد یك فلسطین انقلابی، بخشی از این روند است.

ـ زنده باد فلسطین!
ـ نابود دولت اسرائیل!
ـ زنده باد کمونیسم!

کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی،

اسرائیل : سگ هار



به قلم : و ۰ك ۰سین

«خیزش سنگباران» ـ که در عربی به انتفاضه مشهور است ـ مسئله رهایی فلسطین را (مجددا) در مقابل جهانیان مطرح ساخته است۰ بهمانگونه که نیروهای صهیونیست شورشیان جوان را زنده بگور می کند، مسئله مردم فلسطین نیز بارها توسط کسانیکه مایلند این مردم بفراموشی سپرده شوند، کنار نهاده شده است۰ می گفتند فلسطینی ها در بهترین حالت قربانیان بدون گذشته و آینده، آوارگانی بی تقدیر، و سرگردان در جهان هستند که در هر کجا رحل اقامت افکنده اند، با بدرفتاری و ترشرویی روبارو بوده اند۰

ولی برعکس آنها قهرمانانی هستند که علیرغم قدرقدرتی ظاهری ماشین نظامی اسرائیل به پاخاسته اند۰ آنها جنگجویان سنگر نخست نبرد علیه ستم و مظالمی اند که ستمدیدگان سراسر گیتی را شورانیده است۰ فلسطینی هادستآوردهایی فراتر از این داشته اند۰ آنها دولت صهیونیستی را در انظار همه جهانیان رسوا ساخته اند: سربازان صهیونیستی باطرح مشخص، بازوان جوانان سنك انداز را شکسته، «مظنون ها» را در اردوگاههای سوزان «صحرای نقبیه» زندانی کرده، جوانان را زنده بگور کرده، گاز اشك آور بروی کودکان، زنان و مردان مسن تر شلیك کرده و در این میان بسیاری از آنان را به قتل رسانده اند۰ نخست وزیر اسرائیل اکنون به غیرنظامیان (اسرائیل) آن نواحی که غالبا اعضای گروه شبه فاشیست «گوش امرینم» می باشند، فراخوان داده که «شلیك بقصد کُشت» بر روی هرجوان کوکتل بدست مجاز است۰ این بمعنای صدور جواز کشتار فلسطینی ها درجایی است که اسرائیلی ها خود مدعیند ـ به اصطلاح «جزیره دمکراسی در خاورمیانه» است۰

علیرغم حمایت کامل امپریالیستهای آمریکایی از آنها و علیرغم اینکه کلیه سلاحهای بسیار پیشرفته را با خشونت هرچه تمامتر بکار میبرند، صهیونیستها عاجز از خاموش کردن شعله های انقلاب بوده اند۰ و این فلسطینی ها بوده اند که حقیقتی دیگر را در مورد اسرائیل و اربابان امپریالیستش افشاء کردند: اگرچه اینان دندانهای واقعی دارند اما در تحلیل نهایی ببرهای کاغذی هستند۰

انقلاب فلسطین علیه این مرتجعین فراخوانی است نویدبخش به کلیه ستمدیدگان جهان و بویژه به سایر خلقهای جهان عرب که چکمه نظامی اسرائیلی ها و اربابان امپریالیستشان را بر گُرده ایشان نیز سنگینی می کند۰ جوانان فلسطینی، دیپلماتهای متفرعن امپریالیست را که انبانشان پراز قراردادهای متنوع صلح است و تنها هدف طرحهایشان عبارتست از تامین صلح برای حاکمیت خودشان در منطقه، به استهزاء گرفتند۰

فلسطینی ها حدود ٤ میلیون نفرند۰ اما مبارزه همین جمعیت اندك، تاریخ جهان را مزین ساخته است، اما نه صرفا از آنرو که مقاومتشان شجاعانه بوده است۰ تاریخ آنها را در موقعیت حساسی قرار داده است: درست در مقابل یکی از مهمترین ستونهای امپریالیستی که پس از جنك جهانی دوم در دنیای مستعمرات ساخته شد ـ یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل۰ فلسطینی ها در نبرد علیه غصب سرزمینشان و عدم انقیاد توسط صهیونیستها، نه تنها در سنگر نخست نبرد علیه امپریالیسم جای میگیرند، بلکه نقطه ای محوری در این نبرد دارند۰

قصد این مقاله عبارت از بررسی ماهیت این دشمن است که مردم فلسطین با آن روبرویند: ریشه های صهیونیستی آن، تاسیس دولت صهیونیستی ـ مستعمراتی متعاقب جنك جهانی دوم، نقش کنونی آن در خاورمیانه و جهان، و نقاط ضعف واقعی پنهان پشت دعوی شکست ناپذیرش۰

صهیونیسم: ابزار اعمال سیاستهای نژاد پرستانه امپریالیسم

آنچه که در اسرائیل اتفاق افتاد، ایده زیبایی که به زشتی گرائید، نبود۰ اینگونه که بسیاری از اهل فن بیان میکنند نبود که تشکیل اسرائیل اساسا برمبنای برنامه ای خوب صورت گرفته اماآکنون «از مسیرخود منحرف شده» است۰ کشتار جوانان فلسطینی بدست سربازان اسرائیلی بهیچ وجه برخلاف معیارهای اسرائیل نیست: این مسئله ریشه در ماهیت خود اسرائیل دارد۰ این همان کاریست که نیروهای صهیونیست در سال ۱۹۸۲ در اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا در لبنان انجام دادند۰ این همان کاریست که خلبانان اسرائیلی مرتبا انجام میدهند: فرو افکندن بمبهای خوشه ای بر روی اردوگاههای پناهندگان، هدف قرار دادن شهرها که مراکز تجمع غیرنظامیانند (نظیر بیروت، که با کشتار چندین هزار غیرنظامی راه را برای ورود نیروهای اسرائیل باز کردند۰)

صهیونیسم سریشم ایدئولوژیکی است که دولت صهیونیستی را بهم می چسباند و به جنایات بسیارش مشروعیت می بخشد۰ صهیونیسم معتقد است که یهودیان مردم برگزیده خدا یند وفلسطین سرزمینی است که «او» برای سکونتشان برگزیده است۰ صهیونیسم مرتبااین ایده که یهودیان هرگز در سایر مردمان ادغام نمیشوند و بنابراین باید خود را در دولت متناظر برملیتشان متشکل سازند، تغذیه کرده و آنرا تقویت کرده است۰ صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در محلات فقیرنشین شهرهای اروپای شرقی و روسیه، که شرایط بسیار ناهنجاری برآنها حکمفرما بود، قدرت خاص یافت۰

اما صهیونیسم تا سال ۱۹۱۷، یعنی زمان اعلان «بیانیه بالفور» توسط انگلیسی ها (که آنزمان فلسطین را تحت حاکمیت خود داشتند) پدیده ای حاشیه ای بود۰ از این زمان ببعد بود که تحرك یافت۰ نامه ای از آقای بالفور، وزیر امورخارجه انگلیس

امپریالیسم در خاورمیانه

در آنزمان ، به یك بانکدار ثروتمند یهود بنام لُرد راتشیلد چنین مطرح ساخت که دولت انگلیس به «ایجاد یك سرزمین ملی برای مردم یهود با حسن نیت مینگرد و کمال تلاش خود را برای دستیابی بدین طرح بکار خواهد گرفت.»(۱)

«بیانیه بالفور» با این تضمین همراه بود که جمعیت عرب ایمن خواهند ماند. ولی نقشه واقعی امپریالیسم انگلیس متفاوت بود. بالفور در نامه ای خصوصی نوشت: «چهار دولت معظم به صهیونیسم معتقدند. و صهیونیسم، چه صحیح و چه غلط، وچه خوب و چه بد، در سنن کهن سال، در الزامات معاصر، در آمال آینده و در مفهومی بسیار عمیقتر از تمایلات و تعصبات ۷۰۰ هزار عربی که اکنون در این سرزمین ساکنند، ریشه دارد.»(۲) این بخوبی نشان میدهد که در آنزمان هم امپریالیستها تا چه اندازه ضرورت ایجاد یك پایگاه مستعمراتی در منطقه جهت ادغام کاملتر آن در جهان امپریالیستی را حس میکردند. می بایست عنصری از خارج تزریق میشد تا بتوانند جای پای مستحکمی جهت استثمار منطقه بوجود آورد.

قصد بیانیه بالفور ایجاد یك دولت صهیونیستی در فلسطین بوده، و در عین حال دارای جهت گیری علیه انقلاب اکتبر نیز بود. یکی از اهداف آن این بود که «عنصر صهیونیسم» را درگرایش مختلط مارکسیست ـ صهیونیستی که در جوانقلابی بعد از جنك جهانی اول در میان یهودیان وجود داشت را تقویت کند، و بقول مفسر مقصود بیانیه این بود که «یهودیان روسی را از حزب بلشویك جدا ساخته و تضمین کند که انقلاب نه تنها معتدل بماند بلکه متحد جنگی فرانسه و انگلیس شود.»(۳) این تلاشی منحوس بود برای منحرف کردن و بخدمت گرفتن مترقیان یهود.

مهاجرت یهودیان به فلسطین طی دهه ۱۹۲۰ و بویژه مهاجرت دستجمعی آنها متعاقب بقدرت رسیدن هیتلر در دهه ۱۹۳۰ در آلمان، تحت حمایت سازمانهای بین المللی صهیونیستی گوناگون شدیدا افزایش یافت. محدودیتهای شدید بر سر راه مهاجرت یهودیان به سایر کشورهای اروپای غربی نیز بخشی از علت افزایش شدید مهاجرت به فلسطین بود.

برماجرای روابط سازمانهای صهیونیستی با نازیستها سرپوش نهاده شده است، چرا که بسیاری از رهبران صهیونیست همکاری با فاشیستها را ترجیح دادند. صهیونیستها در لهستان زمان پیلزودسکی، در اتریش و حتی در خود آلمان، جهت تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین با نازی ها مناسبات عملی برقرار ساختند. بن گورین، که سالها نخست وزیر اسرائیل بود، اولویتهای صهیونیستها را چنین تشریح کرد: «من اگر بدانم که جان تمام کودکان یهودی در آلمان را با انتقالشان به انگلستان حفظ میکنم و با انتقالشان به «اسرائیل بزرگتر» تنها نیمی از آنها جان بسلامت خواهند برد، من راه دوم را انتخاب خواهم کرد. برای من نه صرفا جان این کودکان بلکه تاریخ مردم اسرائیل نیز اهمیت دارد.»(٤)

یهودیان در اینهنگام تنها اقلیت کوچکی را در فلسطین تشکیل میدادند.(٥) طرح صهیونیستها جهت گسترش مهاجرت یهودیان مستقیما در رویارویی با مردم بومی فلسطینی قرار میگرفت. یکی از پایه گذاران صهیونیسم بنام تئودور هرتسل طرحشان را جهت مقابله با این مسئله چنین توضیح میدهد: «هنگامیکه سرزمین را اشغال می کنیم، به دولتی که از ما استقبال میکند منافع سریع می رسانیم.املاکی را که به ما اختصاص داده شد بتدریج از مالکین آن غصب می کنیم. ما سعی خواهیم کرد با تامین امکانات شغلی در کشورهای انتقالی جمعیت فقیر را به آنسوی مرزها سوق دهیم، و از امکان هرگونه اشتغال آنها در کشور خودمان جلوگیری کنیم.... داراها به سمت ما خواهند آمد. هم پروسه سلب مالکیت و هم راندن ندارها باید با بصیرت و مآل اندیشانه به پیش برده شود.»(٦)

و این درست همانکاری است که صهیونیستها انجام دادند. علیرغم شعار بعدشان مبنی بر «سرزمین بدون مردم برای مردم بدون سرزمین»، صهیونیستها حتی پیش از تاسیس دولت اسرائیل بخوبی به موجودیت مردم فلسطین آگاه بودند و برای «راندن ندارها» طرح داشتند. اما فاصله میان این طرحها و قتل عام دیریاسین یك گام کوچك نبود. دیریاسین دهکده ای بود که نیروهای مسلح صهیونیستی برای پراکندن جو ترور و وحشت در میان سکنه فلسطینی و تاراندن آنها از کشور، چند صد زن ، مرد و کودك فلسطینی را در سال ۱۹٤٥ در آن قتل عام کردند.

برپایی منزلگاه صهیونیستی

دولت انگلستان پس از بیانیه بالفور، جنبش صهیونیستی را مورد حمایت شدید قرار داد. مقاماتی که از طرف دولت انگلیس قیومت فلسطین را در دست داشتند، مهاجرت یهودیان را تسهیل می بخشیدند. آنها معاملات ملکی را بگونه ای انجام میدادند تا صهیونیستها بخشهای بزرگتری از زمین را ارزانتر، بدست آورند. آنها ایجاد دسته های پلیس صهیونیستی را مجاز و تسلیح میکردند. از این دسته ها در سرکوب «شورش بزرگ فلسطین» در سال ۱۹۳٦ استفاده شد. حوادث سال ۱۹۳٦ در شکل دهی به تناسب قوای میان گروه فلسطینی ها و صهیونیستها پس از جنك، بسیار اهمیت داشت. مخبر نظامی روزنامه عِبری زبان هآرتس، نوشت:

«حوادث ۱۹۳٦ در واقع تقابل دو جنبش ملی بود. اما اعراب با تمرکز حملاتشان بر دولت انگلیس و ارتش، مرتکب اشتباه شدند.... مقابله با انگلیسها (ونه یهودیها) باعث از بین رفتن قدرت نظامی اعراب در فلسطین شده و علت از بین رفتن قسمی رهبری اعراب در کشور بود. پس از حدودا سه سال جنك نابرابر، قدرت نظامی اعراب نابود گردید، در حالیکه یهودیها تحت حمایت انگلیسها موفق به تحکیم قدرت خود گشتند.... تهاجمات انگلیسها بر گروههای مسلح عرب و علیه جماعت عرب بسیار شدیدتر از حملاتشان بر سازمانهای زیرزمینی یهودی (چند سال بعد) بود.»(۷)

طی جنك جهانی دوم و درست پس از آن، قدرت انگلیسی ها روبه کاهش نهاد و اشتهای صیهونیستهابخاطر دریافت حمایت آمریکایی هاکه نقش حامی جنبش صیهونستی رابعهده گرفته بودند، روبه افزایش نهاد. برخی عناصر صیهونیست به حملات مسلحانه برانگلیسیها مبادرت ورزیدند، منجمله ترورمقامات انگلیسی، بمب گذاری درهتل کینك دیوید در اورشلیم که منجر به کشته شدن تعداد زیادی غیره نظامی گردیدوغیره. این اعمال بمعنای جنك علیه دشمن محسوب نمیشد، بلکه وسیله ای جهت تحت فشار گذاردن انگلستان برای گردن نهادن به خواست ایجاد یك دولت صیهونیستی، بود.

اما انگلستان درموقعیتی نبود که اینکار راانجام دهد. ارباب سرزمینهای عربی درحال تغییریافتن بود. امپریالیستهای آمریکایی، اگرچه باانگلیسیهاعلیه آلمان وبعدا علیه شوروی که درآن زمان(سوسیالیستی) متفق بودند، اماکنار زدن انگلستان ومهیاساختن زمینه برای رسیدن خود به آقایی دنیارا آغاز کرده بودند. موقعیت مستعمراتی انگلستان درپرتواین مسئله ونیز بعلت خیزش توده های تحت ستم مستعمرات ، متزلزل شده بود.

فاتحین اصلی جنك، یعنی امپریالستهای آمریکایی، مانورهایشان جهت ایجاد ساختارمستعمراتی خویش راآغاز کردند. آنها با موقعیت پیچیده ای روبرو بودند. سوریه ولبنان تحت حاکمیت فرانسه بود، عراق ومصروفلسطین هم تحت حاکمیت انگلستان قیومیت فلسطین تحت سر پرستی ((اتحادیه ملل)) متعاقب جنك جهانی اول به انگلستان سپرده شده بود. اتحاد شوروی اگرچه تهدید بلا واسطه ای بود امادرست درشمال این منطقه انفجاری واقع میشد وبعنوان یك قدرت جهانی از دل جنك بیرون آمده بود. همچنین خاورمیانه دارای ذخایر عظیم نفت بود. یك تحلیل گر وزارت کشورآمریکا درسال ۱۹۴۵ نوشت ((تاریخا نفت بیش ازهرکالای دیگری در روابط خارجی آمریکا نقش ایفا کرده است)). (۸) آمریکادارای مناسبات تجاری گسترده ای بود، اماهیچ ریشه وابسته استراتژیك در منطقه نداشت.

درعوض آنها صهیونیستها را دراختیار داشتند: گروهی که زیرپروبال امپریالیستهای انگلیسی رشد کرده واکنون آماده بود بمثابه ابزار نفوذ غربیها(واکنون آمریکا) درمنطقه عمل کند. فعالیت های((سازمان صهیونیستی آمریکا)) طی جنك افزایش مهاجرین یهودی به فلسطین تاسرحد ایجاد یك دولت صهیونیستی رابتصویب رساند. فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا حمایت قاطعانه خودرا ازطرح صهیونیسم اعلان داشت . همانگونه که ترومن هم پس ازاو چنین کرد. (۹)

حوادث متعاقب سفر باکشتی آکسودوس نشان میدهد که چگونه آمریکا توده های یهود راجهت ایجاد اسرائیل، بازیچه دست خود قرارداد. پس ازخاتمه جنك، دهها هزار تن ازبازماندگان اردوگاههای کار اجباری نازیها درانتظار تصمیمی درسطح بین المللی درمورد سرنوشتشان، دراردوگاههای پناهندگان جای گرفتند. اینجا بود که صهیونیستها یك مهاجرت دستجمعی را ازطریق روانه کردن پناهندگان یهودی بسوی فلسطین سازمان دادند. البته باعلم وآگاهی براین امرکه انگلیسها ازورودشان به آنجا ممانعت بعمل خواهند آورد. جراید با آب و تاب به انتشار اخبار مربوط به ((آکسودوس)) * پرداخته و دلسوزانه از برخورد میان پناهندگان یهود و سربازان انگلیسی در هنگام ورود حکایتها نوشتند. از ماجرای آکسودوس برای جلب سمپاتی جهت ایجاد دولت صهیونیستی برای یهودیان استفاده میشد، و در همان هنگام براین مسئله سرپوش نهاده میشد که دول عمده امپریالیستی منجمله آمریکا محدودیتهای سختی برسر راه مهاجرت یهودیان به کشورهایشان اعمال میکنند. آمریکا شرایطی را بوجود آورده بود که بکمك مانورهای فریبکارانه و دلسوزانه نسبت به مهاجرت یهودیان به فلسطین از تضادهای میان انگلیسها و صهیونیستها جهت جلب افکار عمومی برای ایجاد دولت اسرائیل، استفاده میکرد.

در پرتو اهمیت استراتژیك و اقتصادی منطقه، فقدان ریشه های نفوذ خود آمریکا در آنجا، و در دسترس بودن یك نیروی ارتجاعی آماده که از قبل تحت نفوذشان قرار گرفته بود، امپریالیستهای آمریکایی تصمیم گرفتند یك دولت مستعمراتی صهیونیستی برپا دارند و آنرا به یك پایگاه کلیدی امپریالیستی تبدیل سازند. آنها سازمان ملل را که تحت نفوذشان قرار داشت، بعنوان عرصه ای برای



یك آموزگار اسرائیلی با شاگردانش.

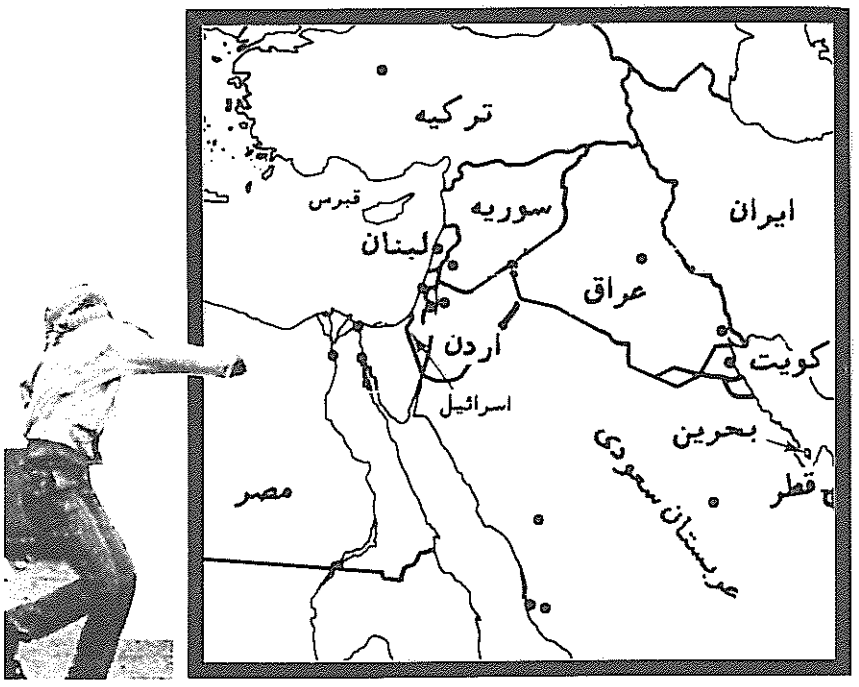

مانورهایشان جهت انجام اینکار انتخاب کردند. متاسفانه نیرویی که در آن برهه حساس و زمان تصمیم گیری سازمان ملل دایر بر تقسیم فلسطین و بدنبال آن تاسیس اسرائیل بدست صهیونیستها، میتوانست علیه سلب مالکیت از فلسطینی ها و دسیسه چینی های امپریالیستها بایستد، از انجام اینکار قصور ورزید (رجوع کنید به مقاله ای از همین شماره، «اتحاد شوروی و تاسیس اسرائیل).

بخاطر نفوذ رویزیونیسم در اردوگاه سوسیالیستی و اشتباهات نیروهای پرولتری در جنبش بین المللی کمونیستی، امپریالیستهای آمریکایی بدون رویارویی با هیچگونه مقابله سازمانیافته انقلابی به مستقر کردن قلعه استعماری خود پرداختند. همانگونه که قبلا متذکر شدیم، آمریکا جنبش صهیونیستی را تحت تکفل خود قرار داده بود. در نبردی که میان صهیونیستها و اعراب بوقوع پیوست، حمایت آمریکا از صهیونیستها تعیین کننده بود. از یك طرف صهیونیستها از منابع مالی آمریکا برای خرید اسلحه برخوردار بودند، و از سوی دیگر انگلیسها در مورد هر دوطرف مخاصمه تحریم تسلیحاتی اعمال میکردند ـ و از آنجا که انحصار صدور اسلحه به اعراب در دست انگلیسها بود، این تحریم («بدون تبعیض») امتیازی بارز برای صهیونیستها محسوب میشد. سرویسهای اطلاعاتی غرب کاملا با ارتش صهیونیستها همکاری بعمل آورد. در سالهای آغازین تاسیس دولت صهیونیستی، کمکهای آمریکا به اسرائیل تقریبا برابر با کل بودجه دولت اسرائیل بود.(۱۰) فی الواقع، اسرائیل ولد امپریالیستهای غربی و بویژه آمریکا، بود.

ارزش این پایگاه جدید برای آمریکا بسیار بود. آمریکا پروسه بازسازی سرمایه در مقیاس جهانی را متعاقب پیروزیش در جنك آغاز کرده بود و تنظیمات استراتژیك الزامی جهت تسهیل این مسئله را تهیه میدید. نه تنها امپریالیستهای محور مغلوب شده بودند، بلکه امپریالیسم انگلیس نیز از مقام رفیع خود بزیر کشیده شده بود. و این آغازگر آنچیزی بود که مفسرین آمریکایی آنرا «قرن آمریکا» نام نهادند، یعنی دوره ای که آنها امیدوار بودند با سلطه بلامنازعشان برجهان مترادف باشد. آمریکا به خاورمیانه ای وارد میشد که مملو از التهاب بود. در آنجا، شیوخ و شاهان فئودال با آشفتگی بر آتشفشان ملتهب ۱۰۰ میلیون عرب تحت ستم که تا آنزمان تحت حاکمیت متزلزل انگلستان و در مقیاس کمتری فرانسه قرار داشتند، تکیه زده بودند.

در این چنین گرهگاه حساسی بود که صهیونیستها رو آمدند. کمکهای آمریکا به اسرائیل یك میلیونی، طی دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵، رقمی بیش از شش برابر کمکهای آمریکا به مجموع دول عربی (که جمعیتشان دهها بار بیشتر از اسرائیل بود) را تشکیل میداد(۱۱) این نشانه اهمیت استراتژیك اسرائیل جهت حفظ اعراب در صراط مستقیم بود. تئودور هرتسل قول داده بود که، «ما به نمایندگی از سوی مدنیّت به فلسطین اعزام میشویم. ماموریت ما، گستراندن فلسفه اخلاقی اروپایی در (ناحیه) فرات است.»(۱۲) صهیونیستها به ماموریت خود دست یافتند: آنها اکنون به نیروی تا بن دندان مسلح جهت تامین هژمونی امپریالیسم آمریکا در یکی از حیاتی ترین مناطق جهان، تبدیل شده بودند.

اسرائیل: یك پادگان نظامی امپریالیستی

اسرائیل از همان بدو تولد تاکنون بیش از هرچیز دیگری بمثابه یك پادگان نظامی، در خدمت امپریالیسم غرب بوده است. شهروندانش سربازانی داوطلب، باحقوقی مکفی، در یك ارتش مزدور هستند. خاخام های آن، پیشنمازهای ارتش هستند و سران دولتش، فرماندهان نظامی در دولت اسرائیل همچون سایر پادگانهای نظامی امپریالیسم آمریکا ـ و یا همچون هر پادگان نظامی شوروی در افغانستان یا اتیوپی ـ هیچ چیزی که ارزش نگاهداشتن داشته باشد، موجود نیست.

اسرائیل از همان آغاز بطور کامل برحمایت خارجی متکی بوده است. این کشور به نسبت جمعیت بیش از هرکشور دیگری در جهان، کمك دریافت می کند که بخش اعظم آن صرف نظامیگری میشود. کمکهای رسمی به اسرائیل از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ برابر ۲۵/۵ میلیارد دلار بوده که دوسوم آن برای رفع احتیاجات نظامی خرج شده است. این مبلغ از کل مخارج آمریکا در جنك ویتنام فزونتر است.(۱۳)

امپریالیسم آمریکا منبع عمده این قیومیت عظیم دولت اسرائیل بوده است. کمکهای آمریکا به اسرائیل طی سالهای ۵۴ ـ ۱۹۷۳، ۹۰٪ کل کمکهای خارجی دریافتی اسرائیل و حدود ۳۰٪ کل کمکهای خارجی پرداختی آمریکا را تشکیل میداد.(۱۴)کمکهای آمریکا به اسرائیل در سال ۱۹۸۸، بیش از ۳/۵ میلیارد دلار بوده است. این کمك دولت فدرال آمریکا به اسرائیل با نرخ بیش از هزار دلار در قبال هرفرداسرائیلی، حتی بیش از مبلغی است که یك شهروند معمولی آمریکا دریافت می کند.(۱۵)

وضعیت اقتصادی اسرائیل اساسا توسط نقشش بمثابه ژاندارم امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه رقم میخورد. مردم

اسرائیل از سطح زندگی مرفه برخوردارند ـ درآمد سرانه بیش از ۶ هزار دلار در سال ـ و خدمات رفاه اجتماعی بسیار گسترده است.(این البته در مورد فلسطینی های مناطق اشغال شده در ۱۹۶۷ صدق نمی کند).(۱۶) اینها نه نشانه «سخت کوشی» صهیونیستها و یا «بشردوستی» امپریالیستها بلکه لازمه به عمل درآوردن مقصود اساسی اسرائیل بمثابه یك پادگان نظامی است ـ یعنی جلب استعمارچی ها و سربازان جدید برای ماشین جنگی صهیونیستی و پاداش دادن به آنانی که مشغول خدمتند. بدون کمك آمریکا که بیش از یك دوم بودجه دولت اسرائیل را تشکیل می دهد چنین امکاناتی نمی توانست موجود باشد.

تولید اسرائیل عمدتا تولید جنگی است، چرا که این پادگان نه تنها برای ایفای نقش ژاندارمیش به اسلحه نیاز دارد، بلکه می باید به حداکثر امکان از این بابت خودکفا باشد. به مابقی اقتصاد هم تقریبا بعنوان بخشی نگریسته میشود که سربازان و خانواده هایشان در اوقات فراغت خود در پایگاه تولید می کنند. از جنك ۱۹۶۷ به بعد هنگامیکه مشکل رساندن بلاوقفه نیازهای تسلیحاتی از آمریکا به اسرائیل در زمان بحران واضح گردید، تولید حتی بیش از سابق به تسلیحات اختصاص یافت، و مسلسل و توپ جای توپ پارچه و محصولات سنتی را گرفت.(۱۵) نسبت تولید تسلیحات به کل تولید در اسرائیل، مقام نخست را در جهان داراست. اینها و نیز سایر تحولات، تحت تقبل و نظارت امپریالیسم غرب و بویژه امپریالیسم آمریکا انجام گرفتند. حقوق انحصاری، انتقال تکنولوژی، دادن کمك مالی بجای وام، اعطای تخفیفهای مالیاتی به سازمانهای صهیونیست جهت ارسال کمکهای مالی هنگفت، و سایر اشکال «پنهان» کمك توسط امپریالیستهای آمریکایی در اختیار صهیونیستها قرار داده شده که بر طبق تخمین به بیش از چندین میلیارد دلار کمك خارجی اضافی در هرسال بالغ میشود.

ماهیت اسرائیل بمثابه یك قلعه نظامی این الزام را با خود بهمراه می آورد که مداوما نقش خود را ایفا کند ـ یعنی آنکه بطور تمام وقت در حال انجام وظیفه و کارکرد باشد، در غیراینصورت بقا نخواهد یافت.بهمین جهت است که بی وقفه در خاورمیانه ضربات نظامی وارد‌میاورد. بعبارت دیگر، اسرائیل هرگز نمی تواند روی صلح بخود ببیندو نخواهد دید. حتی اگر نگاهداری این ماشین جنگی مساوی با له کردن میلیونها ستمدیده و برانگیختن خشم خروشان آنان باشد، و حتی باوجود کسانی که می خواهند از درو کردن کاشته های دولت صهیونیستی احتراز جویند و طلب رخصتی مسالمت آمیز جهت رهایی از چنك انقلاب و مبارزه را می کنند، اسرائیل روی صلح بخود نخواهد دید و نمی تواند ببیند. خود موجودیت اسرائیل، موقعیت ممتازش در زنجیره مناسبات امپریالیستی در خاورمیانه، و ساختار اقتصادی ـ اجتماعی آن و تاریخش، ضرورت جنگیدن در دفاع از موقعیتش را بهمراه دارد. بهمین جهت است که هیچ پیروزی عمده نظامی اسرائیل، نتوانسته کوچکترین استراحتی در نظامیگری اش بهمراه داشته باشد. بلکه بالعکس، هزینه نظامی پس از جنك ۱۹۶۷ و پس از جنك ۱۹۷۳ مداوما افزایش یافت. بودجه نظامی پس از ۱۹۷۳ شدیدا افزایش یافت، که بیش از ۳۰٪ محصول ناخالص داخلی طی دوره ۸۰ ـ ۱۹۷۴ را بخود اختصاص داد.(۱۹) و با اشغال لبنان به ۳۶٪ محصول ناخالص داخلی رسید. تخمینهای مشابه برای آمریکا حدود ۵٪ تا ۷٪ و برای شوروی حدود ۱۳٪ تا ۱۵٪ است.

مشاطه گران صهیونیسم مدعیند که اینها در نتیجه محاصره شدن اسرائیل مظلوم در «دریای اعراب»، بدو تحمیل شده است. این منطق وارونه ایست که سالهاست توسط فیلمهای وسترن آمریکایی تبلیغ شده است: سفید پوستان مظلوم در قلعه های خود تحت محاصره سرخپوستان وحشی قرار دارند. صهیونیستها با کمك امپریالیستها به فلسطین وارد شدند، مردمان بومی آنجا را آواره ساخته، و زمینهایشان را غصب کردند، و یکی از میلیتاریزه ترین جوامع دنیا را بوجود آوردند که ارتش آن از پیشرفته ترین تسلیحات منجمله بمبهای شیمیایی و هسته ای (اسرائیل تنها کشور خاورمیانه است که تسلیحات هسته ای دارد) برای تحکیم سیستمهای اجتماعی ارتجاعی ای که دهها میلیون انسان را تحت ستم قرار داده، برخوردار است. و بازهم شکایت از این دارند که مجبور به این کار شده اند!

صهیونیستها خود را دژ امپریالیسم غرب میخوانند و این واقعیت دارد. حتی بررسی مختصر تاریخ اسرائیل از زمان تاسیس نشان میدهد که بخوبی این وظیفه را ایفا کرده است:

ـ در جنك کانال سوئز در ۱۹۵۶، نیروهای اسرائیلی خاك مصر را به اشغال خود درآوردند. توضیح رسمی آنها این بود که این اقدام پلیس محلی برای بیرون راندن فدائیان فلسطینی از صحرای سینا بود. (امروزه، آنها اساسا همین دروغ را بعنوان دلیل اشغال خاك لبنان ارائه میدهند.)

اسرائیل برای ضعیف و متفرق نگاه داشتن رژیمهای عرب فعالیت کرده است. بطور مثال همه میدانستند اگر نیروهای قدرتمند هوادار عبدالناصر در اردن در دهه پنجاه بخواهند ملك حسین را سر نگون ساخته و قدرت را بدست گیرند، اسرائیل کرانه غربی رود اردن را به اشغال خود در میاورد. بن گورین اخطار داد که اگر تغییری در وضعیت پادشاهی اردن روی دهد، اسرائیل «بر غیر نظامی بودن آن بخش از خاك اردن در ساحل غربی رود اردن اصرار خواهد ورزید».(۲۰)

در سال ۱۹۶۷، اسرائیل شکست نظامی سختی بر سوریه، اردن و بویژه مصر وارد آورد. اسرائیلیها گفتند که آن جنك «دفاعی» بود. بعدها، آنها حمله «غافلگیرانه» خود در تار و مار کردن نیروهای مصری را ستوده و باد به غبغب می انداختند.

کلیه این اعمال تحت رهبری «حزب کار اسرائیل» که عضو« دومین انترناسیونال احزاب سوسیال دمکرات» است، انجام گرفت.

ـ به این سیاهه باید موارد بسیاری را افزود: اشغال لبنان در ۱۹۸۲، بمباران راکتور هسته ای عراق، بمباران تونس که منجر به کشته شدن ۱۰۰ غیرنظامی گردید، اسرائیل مدعی شد که هدف حمله مقر سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بوده است، سرنگون ساختن یك هواپیمای مسافربری لیبیایی در دهه ۱۹۷۰ که منجر به کشته شدن کلیه سرنشینان گردید، و بسیاری موارد دیگر. فی الواقع، جنگنده های جت فانتوم اسرائیلی مرتبا بر فراز سرزمینهای عربی به پرواز در آمده و «فلسفه اخلاقی» جهان غرب ـ بقول هرتسل ـ که چیزی بجز تبعیت نعل به نعل از امپریالیسم آمریکا و ارتجاع نیست را بهمراه بمبهای خود برسر اعراب فرو ریختند. سخن گفتن از رفرم در اسرائیل بمعنای سخن گفتن از ایجاد رفرم در یك پادگان نظامی تا بن دندان مسلح امپریالیستی است. در برابر این چنین پایگاهی نباید به امید رفرم نشست، چاره جنك انقلابی خلق است.

اسرائیل:
قاچاقچی اسلحه و لانه جاسوسی

اسرائیل ازموقعیت حساسی درنظام مناسبات قدرت جهانی امپریالیستها بر خوردار است. یکی ازویژگیهایش سرکوب انقلاب بنمایدگی از جانب غرب است. جنگی که علیه فلسطینی هابه پیش می برد، میدان آزمودن تاکتیکهایی است که درسراسر جهان علیه جنبشهای انقلابی بکار میروند. ((موساد)) اسرائیل درتوان آمریکا در رقابت وسپس جایگزینی شبکه جاسوسی انگلستان درخاورمیانه نقش تعیین کننده داشت. امروزه، موساد دارای ارتباطات ونفوذ بینظیری درشبکه های پلیس مخفی درکشورهای هوادار غرب درخاور میانه است، ودرغالب موارد شبکه های خودش را برپاداشته که تا آفریقای سیاه گسترده است . بطورمثال، سرنگونی ملیّون اوبوتو دراوگاندا وگماردن ایدی امین (که توسط اسرائیل انتخاب شده وتعلیم یافته بود) بجای او، توسط موساد انجام شد. موسادکانون تمام عملیات پلیسهای مخفی غرب درخاور میانه است. بهمین جهت است که انقلاب فلسطین نزد ستمدیدگان منطقه بسیار گرامی است:

اسرائیل برای انتقال غنائم تسلیحاتی روسی که درخاورمیانه بدست آورده است، به کنترا در آمریکای مرکزی، به یونیتادرآنگولا، به ام.ان.آر.(شورشیان مورد حمایت آپارتاید درموزامبیك)،وبه عناصری از مجاهدین افغانی، باسازمان سیا همکاری کرده است. این تسلیحات به سادگی قابل ردگیری نبوده وبه امپریالستهای آمریکایی اجازه میدهد بدون اینکه مورد بازخواست عمومی قرار گیرند، ارسال کمك به دست نشاندگان ارتجاعیشان رافزونی بخشند. (۲۱)

صیهونیستها دارای کثیف ترین ارتباطات باحکام نژاد پرست آفریقای جنوبی می باشند. آنهابا هم بر روی پروژه های مختلف، از زره پوشهای آب پاش گرفته تا بمبهای هسته ای کوتاه برد (که مناسب ضروریات هردو رژیم ارتجاعیست)، کار کرده اند. افشاگریهای متخصص هسته ای سابق اسرائیل بنام وانونو (که بعدا توسط اسرائیلی ها در لندن ربوده شده و به اسرائیل انتقال یافته و اکنون در زندان بسر می برد) نشان میدهد که اسرائیلی ها دارای حداقل یکصد عدد کلاهك هسته ای قابل بکارگیری، منجمله برخی تسلیحات هسته ای ـ حرارتی بسیار کارآمد، میباشد.(۲۲)

یك تحلیلگر، در جمعبندی از همکاریهای صهیونیستها و نژادپرستان، چنین تصریح میدارد: ((همکاری میان دوکشور در توسعه تسلیحات هسته ای، نشانگر سطح بینهایت بالایی از اعتماد و نزدیکی در روابط میان ایندوست.... اتحاد برسر پلاتونیوم، با خون بسته شده و باید بسیار جدی تلقی شود.))(۲۳)

مقامات اسرائیلی، نقش ویژه خود در تقسیم کار امپریالیستی غرب را با روحیه ای تهاجمی ایفا میکنند. همانگونه که ((یعقوب موریدور))، یکی از وزرای کابینه بگین، با افتخار مدعی میشود:

((ما به آمریکایی ها خواهیم گفت: در تایوان، آفریقای جنوبی و حوزه دریای کارائیب... یا در سایر نقاطی که ما می توانیم مستقیما اسلحه بفروشیم و شما نمی توانید بطور علنی فعالیت کنید، با ما رقابت نکنید. با فروش مهمات و جنك افزار (بما) موقعیت برای انجام اینکار را در اختیارمان قرار دهید و بما اعتماد کنید. بگذارید اسرائیل بعنوان نمایندگیتان عمل کند.))(۲٤)

کاراکتر اساسانظامی ـ استراتژیك موقعیت اسرائیل درشبکه مناسبات امپریالیستی باعث بوجودآمدن برخی گیجی هاشده است. این نکته، برخی را به این نظر انحرافی درمی غلتاند که از آنجا که امپریالیستها بهمان شکلی که از مصر، ایران، شیلی وحتی آفریکای جنوبی مافوق سودانبوه بیرون میکشند از اسرائیل نمیکشند ،پس آمریکاازمناسبات بااسرائیل((نفع مادی)) نمی برد، و بنابراین پای منافع ناگریز ـ امپریالیستی دراتحادصیهونیسم ـ امپریالیسم درمیان نبوده، ومسئله(صرفا) انتخاب یك سیاست است. وازاینجاست که این نظرات بیرون می زنند که تعهدات آمریکا نسبت به اسرائیل محصول نفوذ، محافل یهودی دردستگاه دولتی است وبامقابله باتبلیغات صهیونیستی وآگاهی دادن به تعیین کنندگان سیاست آمریکا نسبت به منافع ((واقعیشان))، میتوان اینرا تغییرداد.

این یك نظرگاه انحرافی است که امپریالیسم رابمثابه سیستمی می بیند که هرسیاست وعمل منفردش باید سودآور باشد. بطورمثال، به جنك آمریکا درویتنام و یالشکرکشی شوروی به افغانستان بنگرید. درهردو مورد منافع مادی هیچ نقش عمده ای ایفا نمی نمود. بطورکلی کسب سود انگیزه ایست که امپریالیسم راوادار میسازد امپراطوری جهانیش رابگستراند ومناطقی ازجهان راکه قبلا تقسیم شده است، باز تقسیم کند وبرآن مبنا استثمار نوینی راپیش ببرد.اما غالبا دفاع ازامپراتوری درکلیت خود، انجام برخی تعهدات راباخود بهمراه میاورد که بخودی خودسود آورنیستند.

اسرائیل بعنوان تحکیم کننده تقسیم بندی جهان متعاقب جنك دوم دریکی ازمهمترین مناطق استراتژیك جهان، باوفا داری کامل بمدت چهاردهه به آمریکا خدمت کرده است. چند بار اسرائیل، این یا آن دولت خاطی عرب را گوشمالی داده است وباگردن کلفتی درصفوف بلوك غرب جای یافتهاست؟ درهیچ نقطه دیگری ازجهان ، مثلا آمریکای لاتین یاخاوردور، ژاندارمی یافت نشده که در دفاع از منافع عمومی غرب مثل اسرائیل از روحیه تهاجمی وگستاخی برخور دارباشد.

اگرآمریکا ازدولت اجیری مثل اسرائیل برخور دار نمی بود، ودرعوض مجبور میشد برای دفاع از منافعش پایگاههای نظامی با سربازان و خدمه آمریکایی درخاورمیانه برپا سازد، و درطی سالیان دراز وارد اینهمه تجاوزات و جنگهای منطقه ای شده و هزاران سرباز کشتهٔ آمریکایی برجای بگذارد چه میشد؟ نتایج این امرمنجمله در داخل کشور برای آمریکا چگونه می بود؟

ایفای نقش ژاندارمی امپریالیسم توسط اسرائیل پایه عمده نفرت گسترده وعمیق ازاینکشور درمنطقه راتشکیل میدهد، وهمبستگی عمیق بامردم فلسطین ومبارزه شان را باعث شده است. واینطور که نیروهای اسلامی وبرخی تحلیلگران امپریالیستی ادعا می کنند نیست که ستمدیدگان منطقه دریك نبرد مذهبی مشترك مسلمانان علیه یهودیان متفق شده اند. مضاف براین ، هم از اینروست که هرنیرویی که در منطقه درخط انقلاب دمکراتیك نوین وکسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا ومتحدینش حرکت میکند، مجبور خواهد بود قاطعانه باتهاجم اسرائیل رو بروشود. این نکات نشان میدهد که هدف قرار دادن صیهونیسم بمثابه چیزی جدا یامستقل از امپریالیسم، خطرناك است. اسرائیل یك موتلف مستقل امپریالیستهایا مجزا از آنها نیست،بلکه پایگاه مستقیمشان است. یك انقلاب راستین درخاور میانه بدون موضعگیری علیه امپریالیستها وکلیه عواملشان منجمله اسرائیل، امکان پذیر نیست. آماج قرار دادن اسرائیل بدون حمله به امپریالیسم

از زبان صهیونیستها

این مسئله برای خودمان باید روشن باشد که در این کشور جایی برای دو خلق وجود ندارد... با وجود اعراب در این کشور کوچك ما به هدف خود بعنوان یك خلق دست نخواهیم یافت. تنها راه حل مسئله، موجودیت فلسطین، حداقل فلسطین غربی (غرب رود اردن) بدون وجود اعراب می باشد... و هیچ راه دیگری بجز انتقال اعراب از اینجا به کشورهای همسایه وجود ندارد، همه آنها باید انتقال یابند. حتی یك دهکده، یك قبیله نباید باقی بماند... تنها بعد از انجام این انتقالات است که این کشور می تواند میلیونها تن از برادرانمان را در خود جای دهد. هیچ راه دیگری وجود ندارد ـ ژوزف وایتس (رئیس صندوق ملی یهود). ۱۹٤۰.
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین، میکائیل پالومبو

چیزی بنام فلسطینی وجود ندارد... اینطور نبود که خلق فلسطینی در فلسطین وجود داشت و خود را فلسطینی میدانست.
ـ گلدامایر، نخست وزیر اسبق اسرائیل از حزب کار.
ـ به نقل از : ساندی تایمز، ۱۵ژوئن ۱۹٦۹

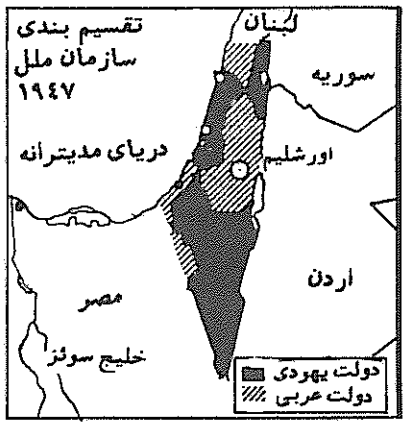

من موافق تقسیم کشور هستم چون پس از اینکه دولتی ایجاد کردیم قدرتمند میشویم و تقسیم بندی را زیرپا گذاشته و سراسر فلسطین را می گیریم.
ـ بن گورین ۱۹۳۸
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین

در هرحمله باید ضرباتی، قاطع وارد کرد که به تخریب خانه ها و اخراج اهالی منجر گردد ـ بن گورین ۱۹٤۷
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین

مسئله ما نه دفاع از خود بلکه فتح است. و اما مسئله تعیین مرزها هنوز حل نشده است. مرزهای کشور در تورات و نیز در تاریخ هزارجور تعریف شده و در نتیجه هیچ محدودیت واقعی وجود ندارد. ـ بن گورین
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین

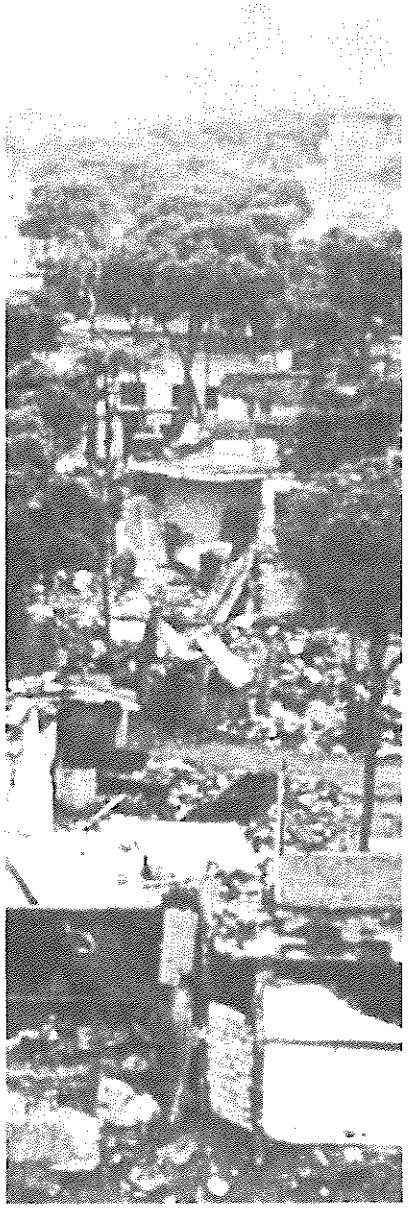

صبرا و شتیلا پس از کشتار ۱۹۸۲

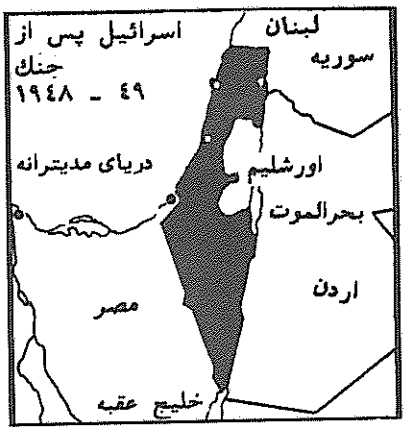



رهبران دو گروه تروریستی صهیونیستی برای ریختن طرح یك حمله (به دیریاسین - ج ب ف) یکدیگر را ملاقات کردند. از همان ابتدا بسیاری از تروریستها مصمم به کشتار بودند. بگفته یهودا لاپیدوت (از افسران گروه ایرگون)، گروه اشترن پیشنهاد داد((برای اینکه به اعراب نشان داده شود وقتی دو گروه اشترن و ایرگون باهم به عملیات میپردازند چه اتفاقی می افتد، اهالی دهکده را پس از تسخیر بکلی نابود سازند.))((درهم شکستن روحیه اعراب)) و ایجاد رعب و وحشت در سراسر فلسطین، یکی از اهداف حمله بود. بتسیون کوهن (فرمانده گروه ایرگون طی حمله) بعدا چنین گفت که طی جلسه پیش از حمله، ((اکثریت موافق بودند که کلیه مردان دهکده و هرکس که با ما مقابله کند، خواه سالخورده باشند و خواه زن و کودك، نابود شوند.))
- به نقل از : فاجعه فلسطین

تبریکات مرا بخاطر این فتح باشکوه بپذیرید. به سربازانتان بگویید که شما تاریخ اسرائیل را ساخته اید - مناخیم بگین، پس از قتل عام دیریاسین.
- به نقل از : فاجعه فلسطین



مردم فلسطین مکررا از خانه های خود رانده شده اند.



صبرا و شتیلا پس از کشتار ۱۹۸۲

تنهامیتواند به تسلیم به امپریالیسم ونهایتاعواملش، منجمله اسرائیل منتهی شود.

وجود اینچنین سك هاروحشی ووفادار، بویژه برای منطقه خاور میانه کلیدی است. چرا که منطقه خاورمیانه هرمنطقه ای نیست.«شریانهای حیاتی» اروپاوژاپن از آنجا سرچشمه میگیرد. نفت ضروری جهت فعالیت اقتصادی آنهاازاین منطقه تامین میشود. خاورمیانه نقطه تلاقی سه قاره است. مارپیچ کلی تکامل، که بویژه توسط تضادهای بین ستمدیدگان عرب وسایرخلقهاازیك سو باامپریالیسم ازسوی دیگر و تضاد و رقابت میان امپریالستها رقم می خورد، خاورمیانه را به نظامی ترین منطقه جهان سوم بدل کرده است. میزان کمکهای نظامی شوروی به این منطقه باهیچ جای دگر قابل مقایسه نیست. همین موضوع درمورد آمریکا نیزصدق میکند که بطورمثال، تقریبا نیمی از فروش تسلیحات نظامی آمریکا در ۱۹۸۸ صرفا به دوکشوراین منطقه صورت گرفت: اسرائیل ومصر.

کارگران تطمیع شده،یاسربازان مزدور ؟

برای درك وفهم اسرائیل، نمیتوان آنرابمثابه یك دولت ملی مجرد درنظر گرفت وبه نوع مشاغل کارگران دستمزدهایشان وغیره نگریست، وبرآن مبنابه «تحلیل طبقاتی» ازآنکشور رسید وبرنامه «انقلاب» را از آن نتیجه گرفت ـ کاری که تروتسکیستها و رویزیونیستها انجام میدهند.

اسرائیل در سرزمینی تاسیس شد که از سکنه بومیش غصب گشت و به پایگاه نظامی امپریالیسم بدل گردید. اکثریت عظیم شهروندان اسرائیل مهاجر و یا اولین نسل فرزندان مهاجرین هستند. غالبا این افراد در خانه همان کسانی زندگی میکنند که دولت اسرائیل آنها را به اردوگاههای آنسوی مرزها رانده است. همانگونه که موشه دایان با فخر می گوید: «حتی یك دهکده یهودی نشین وجود ندارد که بر ویرانه های یك دهکده عرب نشین بنا نشده باشد. N A H A L A L جای MAHLOUL را گرفت.»(۲۶) آنها که طی چند دهه گذشته برای اشغال کشور فلسطینی ها و سکونت در مساکن آنها به اسرائیل آمده اند و از قبل خدمت نظامی در جهت منافع امپریالیسم غرب از زندگی مرفه برخوردارند، صرفا تطمیع نشده اند ـ حتی اگر در کارخانه کار کنند و عضو یك اتحادیه باشند. حتی اطلاق واژه «اریستوکراسی کار» بدانها بسیار سخاوتمندانه است ـ آنها استعمارگران غاصب و مزدورند.

پوشش سوسیال ـ دمکراتیك صهیونیستها، بویژه از نوع حزب کار، به ارتجاعیترین اهداف خدمت کرده است. جهت پیشبرد نقشه هایشان برای فلسطین، صهیونیستها با این واقعیت مواجه بودند که ملتی که قبلا آنجا زندگی می کرد. این امر به ایجاد چیزی در درون «فلسطین تحت الحمایه انگلستان» انجامید، که نویسنده ای آنرا «دولت در دولت» نامید ـ یعنی نطفه دولت جدید صهیونیستی، که از کمکهای خارجی بی شائبه ثروتمندان صهیونیست برخوردار بود. و بعنوان وسیله ای جهت اجرای طرح اسکان صهیونیستها بمثابه یك کلیت سیاسی ـ اقتصادی پایدار، بوجود آمد. تکامل «متعارفی»تر سرمایه داری بکمك روشهای رقابت آزاد در کسب و کار، برای شرایطی که هیچ نبود مگراشغال نظامی، متناسب نبودند. اینجا صهیونیسم«چپ» کاربرد ویژه داشت. این ایدئولوژی بر سانترآلیسم، سخت کوشی و تفکر معتقد به فداکاری و پیشاهنگی تاکید داشت که همگی در خدمت جنك علیه اهالی بومی و بعدا تبدیل به ژاندارم منطقه ای شدن بکار گرفته می شد.

بطور مثال «هیستادروت» قبل از آنکه یك اتحادیه کارگری رفرمیست باشد، یك جنگجو بود منجمله جنگجوی نظامی که برای منافع استعماری کارگران یهود می جنگید. «حاگانا» نیروی مسلحی که نقش عمده در برقراری اسرائیل داشت، ریشه در نیروی میلیس هیستادروت داشت.

کیبوتصها، مجموعه های کئوپراتیوی کشاورزی مهاجرین صهیونیست غاصب در نواحی روستایی اسرائیل، بعنوان مظهر تعاون دمکراتیك در دولت صهیونیستی اسرائیل توسط غربیها مورد ستایش قرار گرفته اند. این کمونها نیز نقش حساس استراتژیك برای اسرائیل بازی می کنند. مثلا، در جنك ۱۹۶۷، اعضای کیبوتصها که تنها ۳٫۵٪ اهالی را تشکیل میدادند، نسبتی چندین برابر در راس واحدهای جنگی (نیروهای چترباز، افسران خط نخست جبهه، و غیره) داشتند.(۲۸) یك تحلیلگر، که کیبوتص را «مکتب اسپارت ها» میخواند، این مسئله را ناشی از ارزشهای موجود در کیبوتص میداند، مجمله انضباط، صهیونیسم افراطی، و حس تملك بر زمین. او میگوید که این حس تملك زمین است که اعضای کیبوتص را بدفاع از اسرائیل وامیدارد.(۲۹)

شایعات بسیاری در مورد نزاع درونی در دولت اسرائیل میان حزب لیکود و حزب کار که گفته میشود برای ایجاد صلح در خاورمیانه کلیدی است، برسر زبانها است. سخنگویان مختلف حزب کار، هنگامیکه از دولت بیرونند و مسئول سیاستهای دولت نیستند، وعده و وعید زیاد میدهند. اما تاریخ این استعمارگران غاصب سوسیال دمکرات که طرح صهیونیستی را به اجراء در آورده و بیش از دو دهه قدرت را در دولت اسرائیل در دست داشتند، بخوبی نشان میدهد که آنها دستکمی از حزب لیکود نداشته، سلطه صهیونیستی را تحکیم بخشیده، منافع عمومی امپریالیسم را تامین کرده، و باچنك و دندان علیه انقلاب فلسطین جنگیده و خواهد جنگید. همانگونه که اسحق رابین (وزیر دفاع) از حزب کار که جنك ۱۹۶۷ را فرماندهی کرد و امروز سرکوب خونین«انتفاضه» را رهبری میکند، اعلام داشت: «ما تنها در میدان جنك با فلسطینیها مذاکره خواهیم کرد.»(۳۰)

حال که اسرائیل از تداوم«انتفاضه» لرزان است، شاهدین عینی خبر از سختر شدن موضع اسرائیلیها نسبت به فلسطینیها داده میگویند اکثریت اسرائیلیها خواهان اقدامات امنیتی سختتر علیه جوانان شورشی اند. (۳۱) در حالیکه با پیشروی انقلاب فلسطین، برخی اسرائیلیها بیشك سنگر را خالی کرده و به جانب فلسطینیها میروند و بسیاری هم از هر گونه برخورد تمام عیار طفره میروند، کاملا قابل درك است که اکثریت اسرائیلیها نسبت به دولت صهیونیست وفادار بمانند.

و این امر،از آنان خدمات ارتجاعی بیشتری را طلب خواهد کرد ـ آنهم بخاطر آرمانی که نهایتا محکوم به مرگ است. نظم جهان متعاقب جنك جهانی دوم در حال از هم گسیختن است و جهان امپریالیستی دستخوش عمیقترین بحرانها است. این امر، تاکنون به خیزشها و شورشهایی در نقاط گوناگون پاداده است. و خاورمیانه بیشك شاهد انفجارهای بیسابقه ای خواهد بود. دولت صهیونیستی تلاش می کند در شرایطی با این اوضاع مقابله کند که قبلا توسط اشغال پردردسر جنوب لبنان، کرانه غربی رود اردن و نوارغزه ضعیف شده است. اسرائیل شدیدا در پی انعقاد قرارداد

با شورویها برای دریافت دسته جدیدی از مهاجرین از شوروی است. اما تعداد کسانیکه مایل به مهاجرت میشوند کمتر میگردد و تعداد کسانیکه از اسرائیل مهاجرت کرده اند طی چند سال اخیر فزونی یافته است. هم اکنون بیش از یك میلیون اسرائیلی خارج از این کشور بسر می برند. این امر تهدیدی است بر قدرت ارتش صهیونیستی. نسبت مهاجرین تازه وارد در ارتش بسیار بیشتر از نسبت اهالی اسرائیل در ارتش است. این مشکلات همگی مستقیما ناشی از جایگاه اسرائیل بمثابه ژاندارم منطقه است که مستلزم آن است که جامعه همواره در حالت جنك باشد. بالاخره، و بعنوان اساسی ترین نکته، توده های تحت ستم سراسر گیتی از دولت مستعمراتی غاصب متنفرند و از مبارزه علیه آن حمایت می کنند. حتی خود اربابان صهیونیستها هم تلویحا آنها را تحقیر می کنند.

فلسطینـــی ها

فلسطینی ها با تشکیل دولت صهیونیستی مستعمراتی و غاصب، آواره شدند. چندمیلیون آنها خارج از سرزمین فلسطین منجمله در اردن و چندصد هزار نفر آنها در اردوگاههای پناهندگان، بویژه در لبنان و سوریه، زندگی می کنند. شرایط زندگی در اردوگاهها همیشه سخت، و غالبا فجیع است. یکی از مشکلات عمده فلسطینی ها این است که، علیرغم اینکه وعده و وعیدهای شیرین همواره از زبان حکام کشورهای عرب جاری است، برخورد این دولتها بدرفتاری و تبعیض بوده است.

ششصد هزارنفر فلسطینی دیگر درون «خط سبز» زندگی می کنند. منظور از «خط سبز» مرزهای اسرائیل پیش از جنك ۱۹۶۷ است. صهیونیستها مدعیند که در «اسرائیل دمکراتیك» با این فلسطینی ها مثل یهودیها برخورد میشود. ولی فی الواقع، آنها در هر عرصه ای از تبعیض رنج می برند. این تبعیض بکمك سلسله قوانینی که برای حمایت از «کارآکتر یهودی» اسرائیل تدوین شده اند، اعمال میشود. این قوانین از جمله عبارتند از، قانون منع فروش زمینهای تحت مالکیت «صندوق ملی یهود» (که اکثریت زمینهای اسرائیل را در اختیار دارد) به غیر یهود. قانون منع استخدام فلسطینی ها در برخی صنایع و مشاغل و غیره. فلسطینی ها نه تنها خلع مالکیت شده اند، بلکه به انجام سخت ترین و کم درآمدترین مشاغل وادار شده اند.

اسرائیل پس از غصب کرانه غربی رودارن و نوارغزه، در موردتعیین سرنوشت و اداره آنها طی قرارداد کمپ دیوید با مصر مذاکره کرد. طبق این قرارداد اسرائیل نباید هیچگونه تاسیسات دائم در کرانه غربی یا نوارغزه ایجاد کند، و خروج خود را از این مناطق تدارك ببیند. در عوض، اکنون شصت هزار یهودی در کرانه غربی و دوهزار وپانصد تن در نوارغزه ساکن شده اند.(۳۳)

این جای پاهای ایجاد شده توسط اسرائیل از ارزش نظامی ـ استراتژیك برخوردارند. اولین هدف از بین بردن یکپارچگی سرزمین فلسطینی ها است. «سازمان جهانی صهیونیستی»، استراتژی این اسکانها را قبلا بیان کرده، «زمینهای دولت (اردن) و زمینهای بایر باید بلافاصله غصب شوند. هنگامیکه این سرزمین توسط مناطق اسکان یهودیها تکه تکه شود، جمعیتی که در اقلیت هستند نمیتوانند یکپارچگی سرزمین و وحدت سیاسی ایجاد کنند».(۳٤) جاده هایی برای وصل کردن مناطق اسکان یهودیها به یکدیگر و دور زدن فلسطینی ها و منفردساختن آنها، ایجاد شده اند. سیاست عمومی این بوده که اعراب در محاصره مناطق اسکان یهودیها قرار گیرند. ثانیا، مناطق اسکان اسرائیلی می بایست نقش مناطق پایگاهی اولیه علیه هر نیروی اشغالگر را بازی کنند. اگرچه بسیاری از این مناطق اسکان میدان حفاظی مین و سلاحهای اولیه و ضدتانك دارند،(۳۵) اما ارزش نظامی آنهاسمبولیك نیز هست ـ هر نیروی عرب یا فلسطینی که بخواهد اسرائیلی ها را از این منطقه ، که تمام دنیا میداند متعلق به فلسطینی ها است، بیرون کند، بناگریز به ریختن خون اسرائیلی ها میشود واینجاست که رهبران اسرائیل آن را پیراهن عثمان کرده و بهانه عملیات انتقامجویانه منحوسشان (که در آن معروفیت دارند) قرار میدهند.

شرایط فلاکت بار زندگی فلسطینی ها منبع سودهای هنگفت اسرائیلی هاست. حداقل یکصد هزار فلسطینی در کرانه غربی و نوارغزه سکونت دارند که روزها ـ حدود ۳۰٪ آنها بطور غیرقانونی ـ در اسرائیل کار میکنند، و بسیاری از اینان زنانی هستند که در خانه ها کارگری می کنند. ۲۰٪ تا ۳۰٪ کارگران عرب مزارع کلکتیوی صهیونیستها، کودکان زیر ۱۲ سال هستند. دستمزد فلسطینی در «خط سبز» ۵۰٪ تا ۶۰٪ دستمزد کارگران اسرائیلی است،(۳۶) و تقریبا از هیچگونه حقوق کاری برخوردار نیستند. این شرایط، منبع سودهای هنگفت بورژوازی اسرائیل است. و وضعیتی را بوجود آورده که تعداد یهودیهایی که از کارهای کثیف و کم درآمد رویگردان میشوند روبه افزایش است. یهودیهای اسرائیل بطور تیپیك سرکارگر، کارمندان متوسط دفتری و غیره اند. فلسطینی هایی که درون «خط سبز» زندگی می کنند اگرچه مستقیما از تبعیضات خشن رنج می برند اما بخاطر سکونت در اسرائیل ِ تحت تکفل امپریالیسم، از سطح زندگی بهتری نسبت به مثلا اعراب کرانه غربی رودارن برخوردارند. اسرائیلی ها همواره مشتاق یادآوری این نکته هستند، و مطمئنا برای مقابله با نارضایتی فلسطینی ها بدان امید بسته اند. حوادث اخیر نشان داد این دیدگاه مبتذل تا چه حد اشتباه بوده است.

توسعه اقتصاد «مناطق اشغالی» ۱۹۶۷ از بُعد اساسی تری نیز برخوردار بوده، و صرفا منبع نیروی کار ارزان نیست. از جمله تاکتیکهای ضدچریکی اسرائیل عبارت بوده از نابودسازی اقتصاد بومی بنحویکه پایه های ظهور و رشد ارتش خلق در این منطقه را از بین ببرد. پس از نبرد الکرامه که طی آن «ساف» ارتش اسرائیل را به مخاطره انداخت، و تلاشهای بعدی ساف جهت براه انداختن مبارزه مسلحانه در کرانه غربی، اعمال این سیاست از جانب اسرائیل را ضروری ساخت. اسرائیلی ها اعلام داشتند که «دریایی» را که چریکهای ساف سعی دارند در آن شنا کنند، «خشك خواهند کرد».

اسرائیل بطور سیستماتیك کشاورزی خودکفای کرانه غربی را نابودساخت، بگونه ای که دیگر نتواند نقشی در تامین ارتش خلق ایفا نماید. این حرکت بخش کلیدی سیاست فوق الذکر اسرائیل بود. اسرائیل به بهانه صدور میوه و سبزیجات، تولید گندم را کاهش داد. کنترل آب در شرایط کم آبی فلسطین،سلاحی تعیین کننده در دست صهیونیستها بوده است. فلسطینهای کرانه غربی پول بیشتری برای مقدار آب کمتری (نسبت به همسایگان اسرائیلی خود) میدهند، بنحویکه کشاورزان (فلسطینی) «زمینهای خود را بی حاصل می یابند، در حالیکه در چشم رس خانه هایشان محل اسکان یهودیها را می بینند که چمنهای خانه هایشان آب پخش کن دارد و استخرهایشان مالامال آب

است»،(۳۷) این سیاست اسرائیل در مورد تخصیص آب باعث کاسته شدن از مساحت زمینهای زیر کشت فلسطینی ها شده است.

ارتش اسرائیل آتوریته واقعی در کرانه غربی و نوارغزه است، و باخشونت هرچه تمامتر تمامی عرصه های زندگی را زیرنظر دارد. کتابهای درسی سانسور میشوند، معلمین توسط «شین بت» (پلیس مخفی اسرائیل) ارزیابی میشوند، و ممنوعیت عبور و مرور مرتبا به اجرا نهاده میشود. حدود پنج هزار فلسطینی طی مدت پنج ماه از شروع «انتفاضه» به زندان افتاده اند ـ یعنی یك نفر از هر سیصدنفر اهالی مناطق اشغالی ۱۹۶۷. از دستگیری تا روز دادگاه، شین بت طبق قانون ۱۸ روز فرصت بازجویی دارد. ۸۰٪ محکومیتها در کرانه غربی و غزه برمبنای اعترافات صادر میشوند ـ که صدالبته شکنجه «محرك» تعیین کننده است.(۳۸) در حدود دو هزار فلسطینی در بازداشتگاهها بسرمی برند. این بدان معناست که ممکن است تا مدت شش ماه بدون اقامه هیچگونه اتهامی در بازداشت بمانند. این مدت هم قابل تمدید است. یکی از این مراکز اصلی بازداشت در «صحرای نقبیه»، بسیار دور از خانه های فلسطینی ها (و دور از چشم همه) واقع شده است. زندانیان در اینجا در گرمای ۴۵ درجه در چادر نگاهداری میشوند. دارو و غذا کافی نیست و شلاق جزء برنامه همیشگی است. در اواخر فوریه،از میان کسانیکه توسط اسرائیلی ها بقتل رسیدند، ۲۱ تن براثر خفگی ناشی از گازاشك آور کشته شدند (منجمله سه نوزاد کمتر از ۷ ماه، یك مرد ۱۰۰ساله و دو زن بالای ۷۰ سال). و حداقل ۷ نفر هم براثر شدت ضربات وارده به قتل رسیدند. (۳۹) و با همه این تفاصیل است که صهیونیستها اظهار اطمینان میکنند که اسرائیل «تنها دمکراسی در خاورمیانه» است.

سوسیال امپریالیسم شوروی و رهائی فلسطین

سوسیال امپریالیستهای شوروی نقش خود در خاورمیانه را با سلطه سنگین آمریکا براین منطقه مقایسه کرده، و میگویند که چون منافع امپریالیستی‌کدر آنجا در خطر باشد ندارند وبنابراین متحد طبیعی کلیه کسانی که تحت سلطه آمریکا قرار دارند ـ بویژه مردم فلسطین‌می باشند.

از زمان احیای سرمایه داری در شوروی (در اواسط دهه ۱۹۵۰)، شوروی هرگز سعی نکرده تااز هرگونه تحولی انقلابی در خاورمیانه حمایت نماید، تا چه رسد به تبلیغ جنك رهائیبخشی که هدفش ایجاد دولت انقلابی فلسطین برخاکستر اسرائیل باشد. بلکه بالعکس، مداوما از «حق موجودیت»دولت غاصب صهیونیستی دفاع کرده و مرتبا از فلسطینی ها خواسته که آنرا قبول کنند. گرباچف اخیرا عرفات را چنین اندرز داده که «برسمیت شناختن دولت اسرائیل ، توجه به منافع امنیتیش ...، عنصری ضروری در دستیابی به صلح و حسن همجواری در منطقه است».(۴۰) حتی پس از قطع روابط دیپلماتیك (شوروی) با اسرائیل متعاقب جنك ۱۹۶۷، و هنگامیکه مصر (که در زمان ناصر رژیمی هوادار شوروی بود) متحمل شکست مفتضحانه ای از ارتش اسرائیل شد، شوروی بازهم ارتباطات خود را با صهیونیستها حفظ کرده و حتی شمار فراوانی مهاجر یهودی (۲۷۰ هزارتن تنها در دهه ۱۹۷۰) به اسرائیل فرستاده است. این مهاجرین منبع نیروی انسانی عمده ای برای صهیونیستها بوده اند، چراکه بخش اعظمی از آنها تعلیم دیده، تحصیل کرده، بالغ و آماده خدمت در ارتش بودند. مهاجرین یهودی آلت دست تخاصمات امپریالیستی در منطقه قرار میگیرند، چرا که سوسیال امپریالیستها از یکسو تبلیغات ضدیهودی گسترده دارند و از سوی دیگر گوشت دم توپ به اسرائیل میفرستند (شوروی فقط به یهودیهایی که قصد مهاجرت به اسرائیل دارند اجازه خروج میدهد). اسرائیل بنوبه خود از شوروی تضمین میخواهد که تمام یهودیانی که آن کشور ترك میکنند حتما به اسرائیل بیایند، چرا که بسیاری از آنها چنین نمی کنند. سوسیال امپریالیستها، برحسب منافعشان، یك دوره اجازه مهاجرت می دهند و دوره دیگر آنرا تعطیل میکنند. اکنون در زمان گرباچف، شورویها سرکیسه را شل کرده اند و هرماه به یك هزار یهودی اجازه خروج میدهند. این خود بخشی از سیاست تهاجمی گرباچف جهت گسترش نفوذ خود دراسرائیل است.(۴۱)

از آنجا که اسرائیل جایگاه مستحکمی در بلوك امریکا دارد، شورویها را مجبور کرد که عمدتا در بین رژیمهای عربی بدنبال جای پا بگردند. این امر باعث شده که جهان عرب ازنظرشورویها به کشورهای «مترقی» و «مرتجع» تقسیم شود. مهم این نیست که فلان رژیم تا چه حد کمپرادور، ارتجاعی و حتی فئودالی باشد. اگر رژیمی در خدمت منافع شوروی باشد، «مترقی» است. و اگر در جهت منافع غرب عمل کند، «مرتجع» است.

سوریه یکی از این باصطلاح رژیمهای مترقی و از سر سپردگان اصلی شوروی در منطقه است. اگر چه سوریه اکنون سالانه صدها میلیون دلار از عربستان سعودی وکویت قرض میگیرد، اما تا خره خره به هر دو بلوك مقروض است و ارتشش توسط شورویها تامین شده وکاملا به آنها وابسته است. نتیجتا سوریه کاملا در بلوك شرق قرار دارد. هیچ چیز مترقی هم در سوریه یافت نمیشود چراکه تحت حاکمیت طایفه فئودال ـ کمپرادور میباشد. سازمان عفو بین المللی لیستی از ۳۵ نوع شکنجه اعمال شده در زندانهای حافظ اسد بیرون داده است. زندانیان هم مشتملند بر ناراضیان سیاسی مختلف واز جمله چند فلسطینی که برای اسدزیاده از حد انقلابیند. رژیم اسد خون خلقهای تحت ستم سوریه را نیز مکررا بر زمین ریخته است.

طی جنك داخلی لبنان در ۷۶ـ ۱۹۷۵ ، سوریه ابتدا متحد مسیحیان مارونی مرتجع و چماقداران فالانژیست آنها علیه «چپ» لبنان و مقاومت فلسطین، بود. این صف بندی و چند سلسله جابجایی های سریع در اتحاد عملهای پس از آن نشان داد که اسد و شرکاء بیش از هر چیز در پی منافع خودشان هستند.

نیروهای سوریه طی جنك داخلی لبنان و در اردوگاه پناهندگان تل زعتر در لبنان نقشی مشابه نقش چند سال بعد اسرائیلیهادر اردوگاههای صبرا و شتیلا، ایفا کردند. سوریها به نیروهای فالانژیست ارتجاعی و هوادار غرب (که در آنزمان متحد شان بودند) اجازه دادند تا یکهزار زن، کودك و مردسالخورده فلسطینی را قتل عام کنند. قصد آنها بزانو در آوردن الفتح(بزرگترین گروه عضو ساف) بود. (۴۲) شورویها، که صاحب تسلیحاتی بودند که سوریها بکمك آنها جنایات خود را به اجراء در میاوردند، به غرو لند کردن در کنار گود بسنده کردند. این جنایت سوریه در انطباق با سیاست زخمی کردن ساف بود، بنحویکه از استقلالش کاسته شده و تسلیم خواسته های سوریه (وشوروی) شود. اما هدف نابود کردن ساف نبود ـ بدین جهت شوروی برای خاتمه دادن به«اختلافات برادرانه» مداخله کرد. مناسبات میان شوروی و سوریه حداقل با مناسبات میان

آمریکا و اسرائیل برابری میکند. اسد باید از لحن «نه» گفتن اربابش بفهمد که تا چه باید دراز هم دریدن ساف پیش رود و کی باید دست نگه دارد.

شورویها مخروانه به«کمکهای» خود به امر فلسطین (منجمله اسلحه برای ساف) اشاره میکنند. اما نگاهی از نزدیك به نوع این کمکها و هدفی که دنبال میکنند، تنها کار آکتر امپریالیستیشان را بیش از پیش عیان میسازد.

هنگامی که ساف برای نخستین بار مبارزه مسلحانه رادر اواسط دهه ۱۹۶۰ آغاز نمود، هنگامی که جنبش چریکی هنوز ضعیف بود، وسمت و سو وکاراکتر آن مشخص نشده بود، هنگامیکه کلیه امپریالیستها ومرتجعین جهان در محکوم کردن این مبارزه و در هم شکستن آن متحد شده بودند، هنگامیکه صهیونیستها حملات لجام گسیخته ای برای بیرون کشیدن ریشه های چریکها از درون اسرائیل انجام میدادند، و ملك حسین سرکوب خونین وخائنانه چریکها را در« سپتامبر سیاه» ۱۹۷۰ تدارك دید، شوروی، این «ناجی فلسطینی ها»، در این موقعیت تعیین کننده چه موضعی گرفت؟ اینست حمایت شوروی از ساف: «مقوله انقلاب قهر آمیز، که ایورتونیستهای اولترا- چپ تلاش دارند بر جنبش ملی - رهایی بخش تحمیل کنند، هیچ وجه اشتراك با مارکسیسم - لنینیسم ندارد ..... اینگونه ژست های«انقلابی» تنها میتواند در جبهه واحد ضد امپریالیستی تفرقه ایجاد نماید .....، و از تکامل بیش از پیش آن جلوگیری کند». (۴۳) شوروی کسانی را که «افراطیون دیوانه در میان فدائیان» میخواندشان محکوم کرد و آنها را «پیروان شعار، هرچه بدتر، بهتر» نامید.(۴۴)

شورویها بر هر چیزی که خطر کشاندن توده های ستمدیده منطقه به جنبش انقلابی را در برداشت، میتاختند. هارترین حملات آنها، بر موج عظیم گدازه های انقلابی بود که از انقلاب فرهنگی چین سرچشمه گرفته وبر سراسر جهان گسترانیده شد. کاسگین رئیس جمهور وقت شوروی چنین دهان باز کرد: «شعارهای انقلابی تنها خلاف منافع اعراب عمل میکند: به چین بنگرید، آنها خط بسیار سرسختانه انقلابی دارند و میگویند که اگر شما بجنگید، کمکتان خواهند کرد. اما چه کمکی از دست آنها بر میاید.؟ ده تا مقاله؟ صد تا اجلاس؟ ایده های انقلابی در حرف چیزی نیستند مگر اینکه مورد حمایت یك قدرت واقعی قرار گیرند». (۴۵) چه کینه ای نسبت به علم انقلاب پرولتاریا و آگاهی و بسیج توده ها، که شالوده برداشتن سلاح - که چینی هامقدار زیادی از آن را تامین کردند - و کسب قدرت انقلابی دولتی است!

«کنفرانس بین المللی صلح» مهمترین بخش طرح شورویها می باشد که بیش از ۲۰ سال است آنرا تبلیغ میکنند. در این طرح، توده ها نظاره گران منفعلی هستند که هیچ نقشی بعهده ندارند مگر نظاره قدرتهای بزرگ - طبیعتا منجمله شوروی - در تصمیم گیری بر سر سرنوشت منطقه و احیانا مبارزه برای تقویت موقعیت شوروی بر سر میز مذاکره، تا شاید احتمالا آقایان روس بخش بزرگتری از کیکی که قرار است بریده شود را به آنها بدهند. این شیوه اصلی سوسیال امپریالیستها جهت در دست گرفتن ابتکار عمل، تشویق نیروهای مقاومت فلسطین به اتکاء بر قدرتهای بزرگ، و خنثی کردن امر بپاخیزی یك جنبش خلق راستین که میتواندراسرائیل را در هم شکند و انقلاب را علیه کلیه امپریالیستها به پیش ببرد، میباشد.

باید توجه داشته باشیم که شورویها مخالف هر گونه مبارزه مسلحانه فلسطینیها نیستند، بلکه مخالف آن«تخیلات احمقانه» اند که معتقد است سلاح سبك و جنبش خلق راه پیش روی هستند. بدین ترتیب، شورویها در حالیکه کمبود نفرات ارتش اسرائیل را با گسیل مهاجرین یهود تامین میکنند، تانك وسایر سلاحهای سنگین در اختیار ساف قرار میدهند و کادرهایشان را در آکادمیهای نظامی شوروی برای انجام جنبش منظم تعلیم میدهند. منطق خاصی براعمال سوسیال امپریالیستهای شوروی حاکم است. آنها خواهان نابودی اسرائیل نیستند. آنها نمیخواهند کلیه نیروهای ارتجاعی فئودالی وتحت الحمایه امپریالیسم در منطقه بر افتند و حاکمیت انقلابی توده هااعمال گردد.

آنچه که پشت سیاستهای چندجانبه و گوناگون شوروی در خاور میانه لانه کرده، این است: در پرتو سلطه بلامنازع آمریکا بر منطقه، امروز شورویها نمیتوانند روی پیشروی کامل در منطقه و کسب تکه های بزرگتر حساب باز کنند. در عوض باید به بهترین وجه برای نفوذ در رژیمها و جنبشهای موجود مانور دهند. نهایتا، تنها از طریق شکست دادن آمریکا و بلوکش در جنگ جهانی و باز تقسیم منطقه بعنوان بخشی از باز تقسیم کلی جهان است که سوسیال امپریالیستها میتوانند نقشه خاورمیانه را مجددا ترسیم کرده، صف بندیهای نوینی از نیروهای طبقاتی را بوجود آورده، وسیادت خود را بر منطقه تحکیم بخشند. تشویق طرحهای انقیادگرانه در صفوف ساف و ترغیب شیوه هایی از جنبش که بر کمکهای امپریالیستی خودشان متکی باشند، از نظر شورویها بهیچ وجه در تضاد با مغازله شان با شیوخ فئودال امارات متحده عربی نیست: هر کدام از آنها بخشی از سیاست کسب نفوذ و تدارك نیرو برای شوروی جهت ایجاد یك صف بندی نوین از نیروهای منطقه، نهایتا از طریق جنبش جهانی است (اگر چه شورویها بیشك بیشتر بر ان نیروهای بورژوایی اتکاء میکنند که هم اکنون از دسته بندی آمریکا بیرون افتاده و نتیجتا مایل به عمل کردن در جهت تغییراوضاع کنونی اند).(۴۷)

انقلاب و جنبش راستین خلق هیچ جایی در محاسبات شوروی ندارد، مگر بعنوان تهدید بالقوه ای که میبایست باشدت هرچه تمامتر درهم کوبیده شود. نقشی که خود اسرائیل میتواند در برخی صف بندیهای آتی ایفاء کند، از نظر شورویها دیگر به عادلانه بودن امر فلسطینی ها بستگی ندارد؛ همانطور که امروزه حمایت از اسد به «مترقی» بودن او - که بهیچوجه نیست - هیچ ربطی ندارد. آنچه که اهمیت دارد منافع امپریالیستی شوروی است: در حالیکه برخی سران هوادار شوروی در ساف بیشك مشتاقانه در انتظار بهره بردن از تلاشهای ولینعمت خود هستند، فی الواقع ممکن است در نهایت امر با چیزی روبرو شوند که اصلا انتظارش را نداشتند - مثلا یك تکه زمین فلسطینی نشین، بدون هیچ حق و اختیاری، تحت سلطه یك اسرائیل جدید و هوادار شوروی. همانگونه که گرومیکو تصریح کرد: «تا جایی که به شوروی مربوط میشود، تنها یك نوع منطق برمسائل خارجی ما حاکم است: اینکه چه چیزی برای شوروی بهتر است».(۴۸)

رژیمهای عربی، اسرائیل و جنبش رهائیبخش فلسطین

علیرغم اینکه رویزیونیستها مایلند رژیمهای عربی را به «مترقی» و «مرتجع» تقسیم کنند، کل چارچوب دولتها و مناسبات قدرت در خاورمیانه

امروزمحصول امپریالیسم است.واحدهای سیاسی دول عربی نتیجه تقسیم کمابیش الله بختکی بقایای امپراتوری عثمانی است. امروزه، دارودسته های رنگارنك شیوخ، افسران ارتش، باندهای فئودال و رئیس جمهورهای کمپرادور بر گرده صدمیلیون توده پرغلیان تحت ستم عربچمباته زده اند و اینرا مدیون زور بازوی حامیان امپریالیستشان هستند. کل این تنظیمات دولتی، همچون خانه ای پوشالی است که ستونش ساختگی ترین دولت منطقه یعنی دولت غاصب صهیونیستی است.

موقعیت محوری اسرائیل بعنوان تحکیم کننده نظم ایجاد شده در خاورمیانه توسط امپریالیستهامتعاقب جنك جهانی دوم بدین معنی است که امروزه، هرچقدر هم که رژیمهای عرب به صهیونیستها پارس کنند(٤٩)، خودشان از پروسه انقلابی که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است، هراسانند. بسیج توده های فلسطینی و عرب در جنك خلق علیه اسرائیل و اربابان امپریالیستش، کل سیستم مناسبات دولتی وابسته به امپریالیسم که پس از جنك ایجاد شده است، منجمله موجودیت خود این دایناسورهای ارتجاعی را، زیر سئوال می برد. رژیمهای مرتجع و یا به اصطلاح مترقی عربی هردو مثل هم از یکسو می کوشند تا با برگزاری کنفرانسهای مطبوعاتی در ستایش از «الانتفاضه»، وعده و وعید حمایت از رهایی فلسطین بدهند، و از سوی دیگر به عبث تلاش می کنند تا جرقه های جنبش را که در میان فلسطینی ها و نیز تحت سلطه گان خودشان زده شده است، خاموش کنند. در اردن، تظاهرات مدافعین «الانتفاضه» مکررا توسط پلیس ملك حسین در هم شکسته شده است. در مراکش، هلیکوپترهای پلیس تظاهرکنندگان را به گلوله بستند که در نتیجه عده ای کشته شدند. در کویت، بلافاصله پس از «الانتفاضه» چند ده فلسطینی بازداشت شده اند. و در سوریه، تنها پس از آتش بس موقت میان اسد و عرفات بود که فلسطینی ها اجازه یافتند فقط برای یك روز به خیابانهای دمشق بریزند.(٥٠)

به اصطلاح حمایت دول عربی از ساف غالبا شکل «پول حفاظتی» (باج دادن برای دست نخورده نگاهداشتن موقعیت خود ـ م) بخود میگیرد. آنها با ایجاد روابط «حسنه» با ساف امید دارند که خشم توده های عرب را در برابر جنایات صهیونیسم و امپریالیسم فرو نشانند و مقاومت فلسطین را قانع سازند که توده های تحت ستم آنها را به مبارزه انقلابی فرا نخوانند. هدف دیگری که این «حمایت» دنبال میکند عبارت از این است که مقاومت فلسطین را از اتکاء بخود دور ساخته و آنرا بسوی آن شیوه های تشکیلاتی و مبارزاتی که از وابستگی بدین «هدایای» هنگفت رژیمهای عرب ناشی میشوند برانند ـ از جمله با دور نگاه داشتن پایگاههای ساف از مناطقی که می تواند توانایی جنگی خود را از توده های فلسطینی تامین کنند، و حتی با جدا نگاه داشتنشان از اهالی خودآن کشورهاکه پایگاهها درآن قرار دارند. حکام عربی با استفاده از این مناسبات همچنین توانسته اند نبض ساف را در دست بگیرند و از جدیدترین طرحهای سیاسی و نظامی ساف به بهانه پیش بینی بودجه برای این طرحها، مطلع میگردند.(٥١) این امر باعث میشود که رژیمهای عربی نارضایتیهای درون صفوف جنبش مقاومت فلسطین را در جهت منافع خود هدایت کنند، که در تحلیل نهایی به معنی تبدیل جنبش به آلت دستی در رقابتهای امپریالیستی است.(٥٢)

انقلابیون فلسطین برای اینکه به پیش بروند باید کلیه دشمنان خود را بشناسند. آنها در صورتیکه موفق به ترسیم مسیر رهایی شده و ضربات سخت تری بر عمده ترین کارگزار امپریالیستها در منطقه وارد آورند، بیشك نه تنها خشم سایر کارگزاران امپریالیسم و ارتجاع را برخواهند انگیخت بلکه جرقه های انقلاب را در میان صفوف گسترده ستمدیدگان عرب خواهند پراکند، که پیش درآمدی بر فروزان شدن شعله های سرخ جنك انقلابی در سراسر منطقه خواهد بود و کل سامان امپریالیسم و ارتجاع را گُر خواهد داد.

دولت کوچك، «ملت یهود» وانقلاب فلسطین

طیف گسترده ای از نیروهای گوناگون پشت سرِ باصطلاح راه حل«دولت کوچك» فلسطینی صف کشیده اند ـ از آنجمله اند بلوك شوروی، سوسیال دمکراتهای بویژه اروپا، برخی رهبران عرب و باصطلاح صلح طلبان گوناگون اسرائیلی. خود ساف نیز اینرا به شکل ماده الحاقی به«برنامه» سال ۱۹۷٤ خود اضافه کرد. در آنجا قید شده که یك دولت فلسطینی باید«بعنوان یك آتوریته ملی بر هر بخش آزاد شده» تشکیل شود، که از آن چنین مفهوم میشود که منظور نوار غزه و بویژه کرانه غربی است.

اگرچه نیروهای مختلف بر مبنای منافع خودشان از راه حل دولت کوچك دفاع میکنند، اما استدلالشان مشترك است. نخستین استدلالشان اینست که آنرا تنها راه حل عادلانه می بینند. چرا که یهودیها باید دولت خود را داشته باشند و فلسطینیها هم دولت خودشان را، واین امر به مخاصمات خاتمه داده و صلح را به خاورمیانه ارمغان میاورد. این منطق رایج از سوی امپریالیستها مطرح میشود اما هوادارانی هم درون ساف دارد، منجمله«جبهه دمکراتیك برای آزادی فلسطین» (DFLP) تحت رهبری نائف هواتمه است. این «جبهه» یکی از شاخه های هوادار شوروی در ساف استکه مدعیست طی تحلیلی«مارکسیست ـ لنینستی» به این نتیجه رسیده که یهودیهای اسرائیل خود را بصورت یك ملت منسجم کرده اند و بنابراین دارای حق تعیین سرنوشت هستند.

این استدلال، مسئله ملی را از زمینه جهانی ـ تاریخی آن جدا میسازد همانگونه که بیانیه جنبش انتر ناسونالیستی تصریح میدارد: «در عصر ما، مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتا حل تمام عیار آن مستقیما به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است». چگونه دفاع از «حق تعیین سرنوشت» اسرائیل به مبارزه علیه امپریالیسم خدمت میکند؟ این استدلال که بر طبق آن، یهودیهای اسرائیل یك ملت را تشکیل میدهند و توده های یهودی باید بمثابه قربانیان صرف امپریالیسم وصهیونیسم نگریسته شوند، این نکته را نادیده میگیرد که امپریالیسم آنها را عمدتا در به انقیاد کشیدن کل منطقه مورد استفاده قرار میدهد. فی الواقع این استدلال، موجودیت پایگاه کلیدی امپریالیسم در منطقه را از لحاظ ایدئولوژیك توجیه کرده ودر نتیجه موجب تقویت امپریالیسم میشود.

حتی بمعنایی، اگر یهودیهای اسرائیل بمقام یك «ملت» صعود کرده باشند، هیچ تغییری در نکته اساسی بوجود نمیاورد. چرا که اینچنین ملیتی چیزی به جزء یك ملیت غاصب مستعمراتی نیست وبمثابه یك موجودیت سیاسی (بمثابه یك دولت) لایق نابود کردن است.

اما یهودیها، یك ملت نیستند. مذهب

بخودی خود تعیین کننده یك ملت نیست. این موضوع همانقدر در مورد یهودیگری صادق است که در مورد مسیحی گری ویا سایرمذاهب مصداق دارد. لنین بسیار پیشترازاین متذکر گردید که یهودیها همانند پیروان سایر مذاهب در همه جا یافت میشوند.

جدا از فرایض مذهبی (و تعصبات مذهبی منتجه) چه چیزی میان یهودیان کیف و یهودیان نیویورك، تونس، بوئنس آیرس، ویا حتی تل آویو مشترك است؟ در حقیقت، اکثریت عظیمی از یهودیها نه در اسرائیل، بلکه در آمریکا و شوروی زندگی میکنند. استقرار یك بخش از یهودیها در یك نقطه جغرافیایی مشخص توسط امپریالیسم، به یکباره آنها را به ملت تبدیل نمیکند. این کار آنها را به پایگاه سربازان مزدور، یعنی ضمیمه ای از خود امپریالیستها، بدل میکند، نه به ملتی دارای حق تعیین سرنوشت. این حق در مورد اسرائیلیها صرفا بمعنای حق ادامه خلع ید از مردمانی که او از سرزمینشان رانده، و حق ادامه کارگزاری امپریالیسم در منطقه است!

یك استدلال رادیکالتر در مورد راه حل دولت کوچکتر اینست که تشکیل این دولت میتواند« گامی تاکتیکی به پیش» در جهت توانایی بخشیدن به نیروهای ساف برای پیشبرد هر چه موثرتر مبارزه علیه اسرائیل، باشد.

امپریالیستها بهیچ وجه اجازه ایجاد دولت کوچکی را که بنحوی به پایگاهی برای تداوم مبارزه انقلابی بدل گردد، نمیدهند. نگاهی به برخی طرحهای آنها در مورد دولت کوچك نشان میدهد که این چنین استدلالی تا چه اندازه غیر انقلابی است.

پیشنهاد یك تحلیلگر اسرائیلی (که شیوه تفکرش درانطباق با جناح «چپ» حزب کار اسرائیل است) را در مورد دولت کوچك، بنگرید. او مُصر است که هرگونه دولت کوچك فلسطینی آتی، اولا، نباید به هیچ ارتش خارجی از هر نوعی اجازه استقراربدهد. ثانیا، باید محدودیتهای معینی را در مورد توانایی های نظامیش قبول کند، که این یعنی فقط نیروی پلیس داشته باشد.

همانگونه که تحلیلگر اسرائیلی توضیح میدهد، نیاز دولت کوچك به قدرت نظامی شدیدا محدود خواهد بود. این قدرت نظامی تا بدان حد میتواند وجود داشته باشد که به دولت جدید نشانه هایی

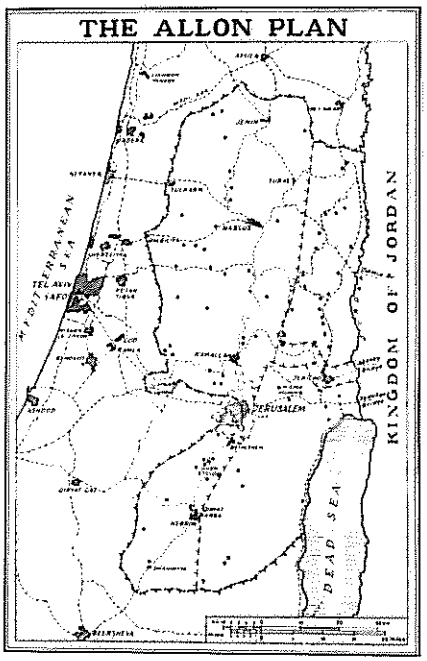

ـــــ خطوط متارکه جنك ۱۹۴۹

منطقه ای که می بایست طبق طرح آلون به اسرائیل ملحق شود.

محلهای اسکان یهودیها در کرانه غربی منطقه الحاق شده به اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷.

طرح دولت کوچك از سوی حزب کار

از«هویت» و«استقلال» بدهد ثانیا، «رژیم را حفظ کند، معترضین و سایر منابع بی نظمی داخلی را سرکوب کند، وتعهدات دولت در مورد عدم اجازه به انجام حرکات قهرآمیز نسبت به دولتهای همسایه را اجراء کند» .(۵۳) بعبارت دیگر، تفنك دولت کوچك نه بسوی اسرائیل، بلکه بروی فلسطینیها که جرات حمله به اسرائیل کرده باشند، شلیك خواهد کرد! وتازه چنین پیشنهاداتی به فلسطینیها بسیار سخاوتمندانه تر از آنند که بتوانند طرفدارانی در اسرائیل و آمریکا بیابند. چرا که آنها خواهان تضمینهای بسیار سختری برای امنیت اسرائیل میباشند! (۵۴)

حزب کار اسرائیل صریحا دست شستن از بخش اعظم کرانه غربی را در برنامه اش قد غن کرده است. بنابراین هیچ کدام از طرحهای پیشنهادیش تا این حد را در بر نمیگیرند. بطور مثال «طرح آلون» که طرح عمده پیشنهادی حزب کار است، بدین شکل پیشنهاد تقسیم کرانه غربی را مطرح کرده که دولت کوچك آتی را عملا در محاصره نیروهای اسرائیلی قرار میدهد ـ منجمله از سوی شرق ـ (رجوع کنید به نقشه) . این طرح افشاگر راه حل دولت کوچك است که فی الواقع شیر بی یال و دم واشکم است ـ مثل بانتو نشینهای فلاکتبار آفریقای جنوبی که در آنجا چهره های سیاه در واقع سلطه نژاد پرستانه آفریقای جنوبی را اعمال میکنند. این تنها نوع دولت کوچك است که امپریالیسم ممکن است ایجاد کند. هیچ چیز انقلابی در این طرح بچشم نمیخورد. چراکه مسئله اساسی ستم وارده بر توده های فلسطینی را حل نکرده و صرفا چهره های فلسطینی در راس حاکمیت‌امپریالیستی ـ صهیونیستی قرار میدهد.

نکته اساسی اینستکه خود امپریالیستها هیچ قصد ویا توانایی واقعی ایجاد یك دولت کوچك معتبر را ندارند. هیچکدام از دو بلوك امپریالیستی از هژمونی لازم جهت درانداختن چنین طرح ناپایداری که ناظر بر بهم زدن تنظیمات کنونی و بوجود آوردن تقسیمات نوین باشد، برخوردار نیستند. بلوك غرب آگاه است که این چنین اقدامی به روندهایی پامیدهد که میتوانند منطقه را در جوشش و بی ثباتی سیاسی کیفیتا عالیتری در بغلتانند. تلاش در دستکاری مرزها و سیستمهای حکومتی آنهم در یکی از استراتژیك ترین کانونهای محرکه جهان نیازمند هژمونی معینی است ـ از نوعی که مثلا آمریکا پس از پیروزی در جنك جهانی دوم از آن برخوردار بود: که آمریکا حاکم بلا منازع جهان امپریالیستی بود، سرمایه را در سطح جهانی بازسازی کرد وتدابیر استراتژیك منجمله تشکیل دولت اسرائیل را جهت تحکیم تقسیم بندی نوین به پیش برد.

آمریکا دیگر از این نوع هژمونی بی منازع برخوردار نیست، و نتیجتا قادر نیست یك دولت واقعی فلسطینی ـ حتی هوادار غرب ـ را ایجاد کند. اولا، ایجاد و تحکیم اسرائیل طی سالها به این منظور بوده که بمثابه یك سك هار پاچه گیر بطور مداوم نگهبانی بدهد، و نتیجتا بطور مرتب به جنوب لبنان، غزه،کرانه غربی و غیره گسترش یابد.بازپس گرفتن مناطق اشغالی ۱۹۶۷ از اسرائیل و ایجاد یك دولت کوچك ـ هرچقدر هم دولتی ارتجاعی باشد ـ ضدیت با نیروی محرکه اساسی دولت صهیونیستی بوده، و در نتیجه موقعیت امپریالیسم را تضعیف خواهد نمود.ثانیا،

از آنجا که چنین دولتی زیردماغ اسرائیلی که بربخش مرکزی سرزمین سابق فلسطینی ها مسلط است ایجاد خواهد شد، بناگریز نارضایتی از امپریالیسم و صهیونیسم تلنبار شده و منجر به بی ثباتی و تداوم انقلاب توده های فلسطینی خواهد

شد. ایجاد دولت «بی اختیار» فلسطینی باعث ختم مبارزه قاطعانه توده های فلسطینی نخواهد شد. و بالاخره، این بی ثباتی فضا را جهت مانور دادن شورویها باز می کند، و آمریکایی ها زیربار چنین چیزی نمی روند. یك وزیر کابینه از حزب لیکود بنام «موشه آرنز» در تابستان ۱۹۸۷ چنین استدلال نمود که حتی شرکت شوروی در یك کنفرانس بین المللی «نمیتواند چارچوبی مناسب، و جو عاری از فشاری را که لازمه یافتن راه حل است ایجاد کند چرا که مسئله صرفا مسئله مناطق و مرزها نبوده بلکه پای موجودیت اسرائیل در میان است. تنها نتیجه اینکار (یعنی دخالت شوروی) وارد آمدن لطمات شدید به اسرائیل و افزایش قدرت و پرستیژ شوروی در منطقه خواهد بود.»(۵۵) سیاست آمریکا با این نظر تفاوتی ندارد.(۵۶)

شورویها امروزه قادر به تغییر شرایط نیستند، و بنابراین تاسیس یك دولت کوچك هدفی جدی در استراتژی شوروی در منطقه نیست. بدین دلیل است که شورویها بطرزی چنین استثنائی در مورد مسئله فلسطین منفعلند، در صورتیکه پیرامون حل مسائل افغانستان، آنگولا و غیره مرتبا پیشنهاد عرضه می کنند. آنها ترجیح میدهند به سرمایه گذاری در تضادهای رژیمهای عربی با اسرائیل ادامه دهند، حضور نظامی خود ـ منجمله از طریق فروش تسلیحات ـ را گسترش دهند، موقعیت خود را در هرآنجا که امکانپذیر است تقویت کنند، و منتظر فرصتهای مناسبتر بنشینند. در عین حال، خودشان را از راه حل دولت کوچك جدا نمیکنند تا مگر شوروی را بعنوان متحد کسانیکه توسط آمریکا و اسرائیل سرکوفت خورده اند، حاضرنشان دهند.

بدین ترتیب، امروزه شورویها نمیتوانند پیوند قدرت میان آمریکا و اسرائیل را از هم بگسلند. از سوی دیگر آمریکا هم قادر نیست درچارچوب راه حل «دولت کوچك فلسطین» بطور موثر در را بروی نفوذ شوروی ببندد، تاچه رسد به اینکه از آن (دولت کوچك ـ م) برای خواباندن شورش ستمدیدگان فلسطینی استفاده کند. نتیجتا، هرگونه پیشرفتی بسوی ایجاد یك دولت کوچك فلسطینی در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ نامحتمل بوده و بابن بست روبروست.

بنابراین، راه حل دولت کوچك تحت

بقیه در صفحه ۷۵



شوروی

هنگام تاسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، شوروی هنوز یك کشور سوسیالیستی تحت رهبری استالین بود. سیاستی که رهبری شوروی نسبت به تاسیس اسرائیل اتخاذ نمود عمیقا اشتباه بوده و نتایجی منفی و جدی برای مبارزه انقلابی در بر داشت.

جنبش بین المللی کمونیستی با غرش تو پها ی انقلاب اکتبر، در خاورمیانه تبارز یافت. کمینترن در ترغیب جنبش کمونیستی در فلسطین کار کرده و در این زمینه موفقیتی نسبی کسب کرده بود. کمینترن تحت رهبری لنین وسپس استالین، صهیونیسم را بمثابه آلت دست امپریالیسم انگلیس محکوم ساخته بود. بطورمثال، کمینترن با قبول حزب کمونیست فلسطین به جرگه خود در ۱۹۲۳، بر ضرورت «حمایت از رهایی ملی اهالی عرب از قید اشغالگری انگلیسی ـ صهیونیستی»(۱)از سوی این حزب تاکید ورزید. اما بیست سال بعد درست در لحظه تعیین کننده تاسیس اسرائیل صهیونیستهارا مورد حمایت قرار داد.

علیرغم اینکه بررسی کامل ریشه های این اشتباه خارج از چشم انداز این مقاله است، بد نیست به دلایل بلاواسطه تصمیم شوروی در به رسمیت شناختن و حتی برای مدتی، حمایت از صهیونیستها ،بپردازیم.

اولا، اکثریت جنبش بین المللی کمونیستی از تشکیل دولت صهیونیستی حمایت کردند. چین تحت رهبری مائو یك استثنای عمده بود.انبوهی محموله اسلحه در سال ۱۹۴۸ توسط چکسلواکی به حاگانا سرازیر شد. گروه معروف «اشترن» تحت رهبری مناخیم بگین روز نامه های مخفی خود را تا سال ۱۹۴۹ در بوخارست، بوداپست و پراگ منتشر میکردند. شورویها مقاومت اعراب در برابر تاسیس اسرائیل را محکوم کرده و حتی هواپیما در اختیار صهیونیستها قرار داده وخلبانان آنها را تعلیم دادند که در سال ۱۹۴۸ برای جنك با ارتشهای اعراب مخالف ایجاد اسرائیل بکار گرفته شوند.(۲)

شاید رای شوروی در سازمان ملل (مبنی بر تایید تشکیل اسرائیل)، مهمترین نقطه عطف (دراین ارتباط) باشد. شورویها قبلا خواستار راه حلی بدون تقسیم فلسطین، شده بودند. هنگامیکه این نظرشان پیش نرفت، به حمایت ازپیشنهاد مورد تایید آمریکا یعنی تقسیم فلسطین به دو دولت عرب و یهودی برخاستند. مدتی کوتاهی پس از آن، صهیونیستها بطور یکجانبه تاسیس دولت اسرائیل را اعلام داشتند و بشکل نظامی برای ایجاد دولت اقدام کردند. فلسطینی ها وسایر نیروهای عرب به ضد حمله دست زدند.

در چنین لحظه مهمی، شوروی نه در کنار توده های عرب بلکه در کنار صهیونیستها ایستاد. گرومیکو(که بعدا یکی از علمداران سرنگونی دولت سوسیالیستی پس از مرگ استالین،و بزرگترین سیاستمدار سوسیال امپریالیستی در اینزمان شد) از جانب شوروی در سازمان ملل رای داد. او این تصمیم را بدین نحو توضیح داد:«ما نمیتوانیم با این اظهار که تقسیم فلسطین تصمیمی علیه اعراب و کشور های عربی است،موافقت کنیم. اعتقاد عمیق ما اینست که این تصمیم منبطق بر منافع اساسی ملی یهودیها و اعراب هر دوست.»(۳) پراودا مقاومت مسلحانه اعراب در برابر تاسیس فلسطین را تحت عنوان «یك اشغالگرغیرقانونی» محکوم کرده و اعلام نمود که«تجاوز بی جهت به دولت جوان یهود با بدترین قضاوتهای مردم شوروی و مردم مترقی سراسر جهان روبرو خواهد شد.»(۴)

توضیحات بسیاری در مورد این موضع شوروی ارائه شده است .اولا ،دفاع شوروی از«حقوق ملی »یهودیها میتوانست یك مانور دیپلماتیك بوده باشد. استالین و نیز لنین پیش از وی ،بوضوح علیه این نظریه که یهودیها یك ملتند پلمیك کرده ودر مقابل متذکر شده بودند که یهودی گری یك دین

سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل

است .هیچ دلیلی برای تغییر در این دیدگاه وجود ندارد .

بالعکس این مسئله احتمالا تلاشی بود از جانب رهبری شوروی در استفاده از تضاد موقت صهیونیستهابا انگلیسها، جهت تشدید تضادهای میان دستگاه مستعمراتی کهنسال انگلیس و امپریالیستهای آمریکائی تازه وارد برای پیشگیری از تحکیم پنجه های هردوی آنها بر روی منطقه.(۵) دلیلی که این دیدگاه برای تائید استدلالش می آورد این است که شوروی هافکرمی کردند دارای نیروئی میانی درمیان صهیونیستهایندکه قادر است مستقل از دو بلوك امپریالیستی غربی عمل نماید. شوروی از پرستیژ بسیاری در میان توده های یهود برخوردار بود. چرا که تلاشهای بینظیری جهت نجات یهودیها از چنك نازی ها بعمل آورده بود و بار عظم جنك در اروپا رابدوش کشیده بود .مضاف براین بخش عظیمی از رهبری صهیونیستها در کشورهای بلوك شوروی ریشه داشتند.تقریبا یك سوم اعضای کابینه اسرائیل طی دورهٔ ۷۲ـ ۱۹۴۸ روسی الاصل بوده و۷۰٪ از اتحاد شوروی و اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند، منجمله گلدامایر،بن گورین، شامیر،و غیره. حتی گرایشات صهیونیستی مهمی هم وجود داشتند که از برقراری ((دیکتاتوری آتی پرولتاریای یهود بر یهودیان فلسطین)) سخن میگفتند .

باید در نظر داشت که در این زمان (درست متعاقب جنك جهانی دوم) تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی تحت رهبری شوروی و اردوگاه امپریالیستی بسیار شدید بود. امپریالیستهای آمریکایی فشار زیادی بر شوروی که شدیدا داغان شده بود وارد میاوردند. اما هر چقدر هم مبارزه نیروهای انقلابی در رهبری شوروی با این حلقه محاصره ممکنست صحیح بوده باشد، اما این امر که دولت سوسیالیستی می خواهد با حاد کردن تضاد میان دشمنانش به دفاع از خود بپردازد نمی بایست برمبنای تابع کردن جنبش های انقلابی به منافع کشورهای سوسیالیستی انجام گیرد. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان میدارد: ((دفاع از کشورهای سوسیالیستی همواره باید نسبت به پیشرفت عمومی انقلاب جهانی تبعی باشد و هرگز نباید همطراز (و مطمئنا نباید جانشین) مبارزه بین المللی پرولتاریا قلمداد شود.(۶)

اگر رهبران شوروی تلاش داشتند تضادهای میان امپریالیستها را مورد استفاده قرار دهند در بهترین حالت باید گفت که این چنین تاکتیکی بغلط درك گردید و به ضد خود تبدیل شد . این تاکتیك نهایتا در خدمت روغنکاری مانور های امپریالیستهای غربی در منطقه قرار گرفت.امپریالیستهای غربی بدین ترتیب توانستند با راحتی بیشتری، منجمله از طریق تاسیس اسرائیل، هژمونی پس از جنك جهانی دوم خود را تثبیت کنند. مضاف براین، سیاست رهبری شوروی تاثیراتی مخرب برجنبش انقلابی فلسطین و عربی داشت. با اطمینان میتوان گفت که از مارکسیسم ـ لنینیسم حرکت شوروی در برسمیت شناختن و حمایت از تاسیس اسرائیل تداعی میشد واین مسئله روند پرولتری انقلابی در میان نیروهای عرب و فلسطینی را عقب انداخت و باعث رشد نیروهای بورژوا ناسیونالیست ضد کمونیست مثل ((جنبش ناسیونالیستی عرب))گردید(۷) بعلاوه ،این موضوع که یهودیها یك ملتند و بنابراین اسرائیل دارای ((حق موجودیت))است ،در میان صفوف جنبش مقاومت فلسطین راه یافت و بانتایجی منفی در ساف ظهور مجدد یافت.

باید تصریح نمود که سرطان رویزیونیسم دراین زمان تاحد زیادی راه خودرا بدرون جنبش بین المللی کمونیستی و حتی بدرون صفوف بالائی حزب کمونیست شوروی باز کرده بود به همین جهت ، غالبا مشکل می توان سیاست نیروهای پرولتری را که می خواستند با امپریالیستها مبارزه کنند اما در اینکار دچار اشتباه شدند را از خط رویزیونیستی کسانی که صرفا می خواستند حاکمیت سوسیال امپریالیستی خودرا برقرار سازند ، تمیز داد. بهرحال ، اشتباهاتی رخ دادند که در این مورد خاص بسیار فاجعه آمیز بودند. برسمیت شناختن و حمایت شوروی از صهیونیستها بخشی از میراث منفی جنبش بین المللی کمونیستی است.

بقلم و.ك.س

پانویسها :

۱ـ کرامر ، صفحه ۱۳ ـ ۷

۲ـ کرامر ، صفحه ۱۰۱

۳ـ بهبهانی ، شوروی و ناسیونالیسم عربی: ۶۶ ـ ۱۹۱۷ (انتشارات روتلج اندکیگان پل ، لندن ، ۱۹۸۶) صفحه ۵۸

۴ـ کرامر ،صفحه ۳۱

۵ـ بهبهانی صفحه ۸۴ ـ ۸۲

۶ـ بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحه ۱۹

۷ـ این نیروها از اشتباهات جنبش بین المللی کمونیستی استفاده کرده و برآتش ضد کمونیسم دمید ، پان اسلامیسم و پان عربیسم و سایر راه های نهایتا تسلیم طلبانه را تبلیغ کردند . طنز قضیه در اینجاست که اکنون بسیاری از این نیروها در جنبش مقاومت فلسطین مثل جرج حبش (DFLP) ونایف هواتمه (DFLP) و یا عموما در جهان عرب ، تغییر عقیده داده و پس از احیای سرمایه داری در شوروی به وحدت با شوروی رسیده و از سیاستهای دولت سوسیال امپریالیستی کنونی حمایت میکنند . احزاب کمینترن در کشور عربی که حتی پیش از واژگونی سوسیالیسم در شوروی آغشته به رویزیونیسم و رفرمیسم بودند پس از آن تبدیل به احزابی رویزیونیسم شدند. ●



ارتجاع عرب - دشمن دیگر "الانتفاضة"

این مقاله توسط ج. ك. يك مارکسیست - لنینیست تونسی،برای جهانی برای فتح فرستاده شده است.

شروع خیزش توده ای در فلسطین در هشتم دسامبر، ۱۹۸۷ متعاقب يك عملیات انتحاری قهرمانانه بوسیله گلایدر علیه يك هدف نظامی صیهونیستی، وتداوم شش ماهه این خیزش یکبار دیگر ثابت نموده که توده های خلق این بخش ازملت عرب برپیشبرد مبارزه برای رهایی مصممند. آنهاپاسخی درخود به رژیمهای ارتجاعی عرب که بدنبال نیل به توافقات سیاسی با دشمنند، دادند. آخرین طرح دراین رشته توطئه هاییکه بدورازچشم مردم ریخته میشود تصمیمات کنفرانس امان است وبویژه تصمیم دال بر برقراری مجدد مناسبات با رژیم مصر.

پس ازيك دوره افت ويك سلسله حملات صیهونیستها وامپریالیستها ، خیزش انقلابی خلق ما درفلسطین این توطئه های انقیاد طلبانه را برهم زده ومسئله رهایی ملی را درکشورهای عربی وسراسرجهان مطرح نموده است.

«انتفاضه»: حلقه دیگری درمبارزه خلق علیه صیهونیسم وامپریالیسم

شرایط ستمدیدگی وآوارگی توده های فلسطین،حملات وحشیانه هوایی علیه اردوگاههای پناهندگان، کارزارهای تعقیب وتجسس،زندانی وشکنجه کردن مبارزان میهن پرست، همه این عوامل توده هارا به انقلاب درسراسر فلسطین، منجمله مناطق اشغالی ۱۹۶۷، کشانده است. این امرضربه ای بود به عبارت «دولت اسرائیل» و«اعراب اسرائیل» که اکنون توسط رهبران مرتجع عرب (منجمله رهبران فلسطینی) ترغیب میشوند.

حکام صهیونیست درصدد بودند که برای تلافی عملیات گلایدرفدائیان، جنوب لنبان را اشغال کنند. آنها هزاران سرباز را بعنوان بخشی از تدارکاتشان برای اشغال روستاهای آنجا جهت وارد آوردن ضربه به پایگاههای فلسطینی ومقاومت لبنان،به جنوب لبنان فرستادند. اما خیزش درمناطق اشغالی باعث تزلزل درصفوف صهیونیستها شده وآنهارا مجبورساخت تا دست ازاین طرح پلید بکشند ویا حداقل آنرا به تاخیر بیندازند. گسترش خیزش وتداوم آن نشان میدهد که توده ها راه مبارزه وانقلاب رابعنوان تنهاراه رهایی برگزیده اند. جنبش انقلابی توده-ای، علیرغم چشم اندازمحدود وخودجوش بودنش، ضربه ای واقعی برنظریه «قدرت فناناپذیر اسرائیل»و«نیروی نظامی شکست ناپذیر »ش وغیره وارد آورد.

.....خیزش که در غزه شروع شده بود بسرعت درمیان توده های فلسطینی کرانه غربی وسپس کل فلسطین اشغالی (که به غلط اسرائیل خوانده میشود) گسترش یافت. شعله های انقلاب درست زمانی زبانه کشید که کنفرانس ریگان - گرباچف، کنفرانس سران عرب درامان، وبرقراری مجدد مناسبات با رژیم تسلیم طلب مصر که به قراردادکمپ دیوید گردن نهاد، همه درجریان بودند. همگی مرتجعین برای نیل به «راه حل سیاسی » برای به اصطلاح نزاع خاورمیانه، بر رقابت خود افزودند. آنها بدنبال «راه حل مسالمت آمیزی» هستند که توده هارا تابع نیروهای امپریالیستی کند،همان نیروهای امپریالیستی که باایجاد وتقویت ابزارستم واستثمارخود یعنی دولت غاصب صهیونیستی باعث وبانی مسئله اند.

قتل چهارکارگرفلسطینی توسط يك کامیون نظامی صیهونیستی جرقه ای بود که غزه را بااعتراضات توده ای به آتش کشید. همه توده هادرسرزمین اشغالی، زن ومرد وکودك طی يك جنبش توده ای قهرآمیز به خیابان ها ریختند، و جوانان نقش رهبری وقهرمانانه ای دراین میان ایفا

نمودند. این نسل جدید درمیان حملات هوایی، کشتارها وتجربه های روزانه (لم یزرع ساختن زمینها ،نابود کردن مساکن، قتل پدرانشان، شکنجه وغیره) متولد شده‌اند. این نسلی خشمگین است که هرگز طعم لذت کودکی رانچشیده وازکلیه نیازهای یك زندگی خوب وازحیثیت ملی برخوردار نبوده است. این نسل پیش ازبلوغ به بزرگ قهرمانان کوچکی تبدل شده است که آماده تقبل مسئولیت دفاع ازسرزمین و غرورمردمش میباشد. آنها مسلح به سنك وکوکتل مولوتف،بطریهای آتش زا وتخم مرغ گندیده اند. آنها برای اینکه نیروهای صهیونیست را به خیابانهای تنك وباریك کشیده وبهتربا آنها بجنگند، سنگرمی بندند ومانع ایجادمیکنند. این جوانان وکودکان مسلح نشان پیروزیند، بیباك اززویارویی با دشمنند وبه مقابله باتوپ وتانك وسلاحهای سنگین،زندانها وشکنجه های بربرمنشانه صهیونیستها وامپریالیستهابرخاسته اند.

صهیونیستهابه اردوگاهها، بیمارستانها، خانه هاومغازه های دربسته یورش برده اند، آب وبرق روستاهاواردوگاههای فلسطینی راقطع کرده ومنع عبورومروراعلام کرده اند، وعلیرغم همه اینهانتوانسته مانع حرکت این جوانان بیباك گردند. صهیونیستها به ترورتوده های فلسطینی دست زده اند امانتیجه معکوس گرفته اند، از زمان عملیات انتحاری گلایدر که طی آن دومبارز فدایی (یکی سوری ودیگری تونسی) جان خودرافداکردند تاکمربند امنیتی اسرائیل رانابود کنند ودربه آتش کشیدن کل فلسطین سهمی داشتند، صهیونیستهادروحشت وارعاب بسرمی‌برند. سرکوب وحشیانه باهمه شدت خود نتوانسته شعله های این انقلاب توده ای راخاموش ساخته ویاهجوم بیباکانه جوانان به توپ وتانك های صیهونیستی - آمریکارامتوقف سازد.

بیش از ۱۵۰ نفرکشته ۳۰۰۰ نفر زخمی وچندین هزارنفر زندانی شده اند - اماخیزش کماکان ادامه دارد. صهیونیستهادستان ۱۲۰۰ تظاهرکننده راشکسته اند، چهارفلسطینی رازنده بگورکرده اند، وباعث سقط جنین یك صد زن حامله شده اند. اینهاهمه علاوه برشکنجه گریهای روزانه است که تنهاباجنایات نازیهاهمترازاست. چهارده فلسطینی دریك کلبه زنده زنده سوزانده شدند وبسیاری دیگر از هلیکوپتربه بیرون پرتاب شده اند. این سرکوب جنایتکارانه باهدف ایجاد خفقان و وادار ساختن توده ها به قبول حاکمیت صهیونیسم وامپریالیسم انجام میشود.

صهیونیستهاوامپریالیستهاباید بدانند که شکست دادن مبارزه خلقی که درجنك برای حیثیت مصمم است غیره ممکن میباشد. مرتجعین عرب که سرسپرده امپریالیسم اند اپورتونیستهای رنگارنك،معتقدند که دولت غاصب صهیونیستی امری انجام شده که باید مورد قبول واقع گردد، و بدنبال آنند که باصهیونیستهابه توافقاتی دست یابند،حال چه از طریق قرارداد کمپ دیوید باشد وچه ازطریق ارتباطات شاهان مراکش واردن باصهیونیستها. این سرسپردگان بطور رسمی اشغالگری صهیونیستی - امپریالیستی رابرسمیت میشناسند وحتی باذکربرتری نظامی - تکنولوژی اشغالگران آنراتوجیه میکنند. خیزش توده های تحت ستم(رسراسرتاریخ انقلابی خلق مادلیلی است براینکه خلق فلسطین بعنوان بخشی ازکل خلق عرب ((امرانجام شده)) امپریالیستی - صهیونیستی راقبول نکرده و با امپریالسم وصهیونیسیم، طبقه فئودال وطبقه بورژوا - کمپرادورکلیه کشورهای عربی خواهد جنگید. برمبنای این حقیقت درخشان، ازکلیه نیروهای انقلابی ملت خواسته میشود که درمبارزه شرکت جویند.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمورد مبارزه انقلابی درفلسطین بدرستی خاطرنشان میسازد که اوضاع عینی درفلسطین محتاج رهبری واقعا انقلابی که تنهاتوسط یک حزب مارکسیست- لنینیست مسلح به مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون تامین میشود، میباشد. تنهااین چنین نیرویی می تواند ازارتش انقلابی خلق بمثابه شکل عمده تشکل وازجنك انقلابی خلق بمثابه شکل عمده مبارزه، جهت ریشه کن ساختن صهیونیسم وامپریالیسم وبرقراری دمکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریاوحزبش، که به سوسیالیسم وکمونیسم تکامل خواهد یافت، استفاده نماید. مارکسیست- لنینیستهادربرخی ازکشورهای عربی آگاهند که نیروهای ذهنی ازشرایط عینی درحال تکامل،عقب مانده اند. تشکیل یك حزب پیشاهنك جهت رهبری مبارزه طبقات خلقی ملت عرب به نتیجه‌ای پیروزمند، مسئولیت آنهاست.

درفقدان (ویاضعف) نیروهای ذهنی این احتمال می رود که مبارزه توده ها محدود مانده ودرچهارچوب نیروهای ارتجاعی گرفتار آید. درحقیقت بسیاری ازنیروهای ارتجاعی تلاش میکنند جنبش را درهم شکنند ویادرجهت نیل به اهداف خود منحرفش سازند. یابپای تلاشهای مورفی وشولتز جهت منفعل ساختن توده ها بوسیله ارائه به اصطلاح راه حلها ومذاکرات بابرخی خائنین دراردن وفلسطین ، مبارك خواهان ((متوقف ساختن خشونتهابرای مدت شش ماه)) گردید وعرفات درمصاحبه بامجله فرانسوی نوول ابزرواتور (اول ژانویه ۱۹۸۸) اعلام داشت که ((مذاکرات میان دوطرف مساوی بمعنای اینست که ساف واسرائیل پشت میز کنفرانس بین‌المللی بنشینند.))

هدف مبارزه نیروهای انقلابی وتوده های مردم درفلسطین بمثابه بخشی ازملت ستمدیده ومتفرق عرب، فشاروارد آوردن برابرقدرتهاو((اسرائیل)) برای قبول دولت کوچك عربی درغزه وکرانه غربی که توسط ساف رهبری شده وبادولت صهیونیستی همزیستی کند،نیست. این معامله درسال ۱۹۴۸ توسط مردم ردشد. ودرسال ۱۹۸۸ نیزقبول نخواهد شد، حتی اگرطرح تسلیم طلبانه رهبران فلسطینی باشد. آنهاقصد دارند که باابزار مسالمت آمیز وازطریق مذاکره با صهیونیستها وبه کمك سوسیال امپریالیستها و حتی امپریالیستهای آمریکایی به این هدف برسند. آنها به قیام بمثابه یك فاکتور اضافه که صهیونیستها و امپریالیستها را قانع می کند که با ساف به مذاکره بپردازند، می نگرند. این دیدگاه اپورتونیستی رهبران الفتح، جبهه خلق برای رهایی فلسطین، جبهه دمکراتیك برای رهایی فلسطین بوده ومورد حمایت شوروی ورژیمهای ارتجاعی عرب میباشد.

امابرای آنهاتاسف است که توطئه های تسلیم طلبانه وسازشکارانه آنهاکارکردندارد. این طرحهاتوسط خود دشمن صهیونیستی ردمیشوند. وبعلاوه موردمخالفت نیروهای مارکسیست - لنینیست ومیهن پرستان انقلابی وتوده های مردم واقع میگردند،چرا که این نیروها برای ریشه کن ساختن ستمگری ارتجاعی صهیونستی - امپریالیستی ازطریق قهرانقلابی، مبارزه میکنند.

درجهت وحدت خلق عرب

رهبران مرتجع عرب قاصرازدرك این مطلبند که چرا طرحهای تسلیم طلبانه

آنهاعلیرغم اینکه درجهت تامین منافع امپریالیسم بوده وخواستهای توده های فلسطینی وسایرکشورهای عربی رادربرنمیگیرند، پیشرفت ندارند. ملوك وشیوخ عرب وطبقات فئودال وکمپرادور بطورعموم ازبیانیه بالفور در ۱۹۱۷ تاکنون یعنی حتی پیش ازتشکیل «اسرائیل»، این چنین طرحهایی را ارائه میداده اند. خاندان فئودال هاشمی حاکم براردن بطور مثال، از زمانیکه تصمیم برتجزیه فلسطین در ۱۹۴۸ گرفته شد، تلاش کرده تا«بخش عربی» رابه قلمرو پادشاهی خود ملحق سازد. تاریخ این خانواده، تاریخ قتل عام فلسطینیها، ومیهن پرستان عربی است که بااین طرح مخالفت ورزیده اند. قتل عام «سپتامبرسیاه» در ۱۹۷۰ یك نمونه برجسته درتاریخ است.

احزاب رویزیونیستی درکشورهای عربی، که به غلط نام کمونیست گرفته اند، علیه جنبش رهایبخش فلسطین موضع گرفته وبنام واقع گرایی انشقاق ملت عرب توسط امپریالیسم راپذیرفته اند. آنهابادادن فراخوان همکاری با به اصطلاح«نیروهای دمکراتیك دراسرائیل» منجمله حزب رویزیونیستی ـ صهیونیستی "راکاخ" به جنبش رهائیبخش فلسطین خیانت کرده و همراه با رژیمهای ارتجاعی عرب و ساف تئوری شدیدا ارتجاعی عدم مداخله در امور فلسطین را تبلیغ می کنند و بدین ترتیب می خواهند که فلسطینی ها در مقابل اشغال صهیونیستی ـ امپریالیستی از حمایت نیروهای انقلابی عرب و توده های عرب محروم بمانند.

حتی اگرچه این نیروهای اپورتونیست وارتجاعی، منجمله رهبران عرب وفلسطین ورویزیونیستهای دست نشانده شوروی، موجودیت «اسرائیل رابه زیرسئوال نمی برند، صهیونیستها و امپریالیستهاآمریکایی کماکان طرحهای تسلیم طلبانه آنهارا رد کرده اند: چرا؟

این یك واقعیت است که تنهامارکسیست ـ لنینیستهای مسلح به مارکسیسم-لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میتوانند پاسخ تئوریکی وعملی درخورمساله ارائه بدهند. پاسخ آنهااز تحلیل علمی ازصهیونیسم وازمبارزه تاریخی توده های عرب درجهت وحدت وغرور ملی، بدست میآید.

صهیونیسم، بربرمنشانه ترین جلوه امپریالیسم وشکل ستم واستثمار امپریالیستی اعمال شده برخلق فلسطین وعرب میباشد. پیش ازعصرامپریالیسم، چیزی بنام صهیونیسم وجود نداشت (نخستین کنگره بین المللی صهیونیستی در۱۸۹۷دربال منعقد گردید). واکنون بدون حمایت اقتصادی ونظامی امپریالیسم، چیزی بنام «اسرائیل» وجود نخواهد داشت. مارکسیست ـ لنینیستهای راستین معتقدند که اندك تفاوتی میان «اسرائیل» وامپریالیسم وجود ندارد، وبنابراین چنین استنتاج میکنند که عباراتی نظیر «قائل شدن حق موجودیت برای اسرائیل» بمعنای قائل شدن«حق موجودیت امپریالیسم وحق اعمال ستم توسط امپریالیسم» است. مرتجعین، رویزیونیستها واپورتونیستها تلاش دارند تااین توهم را درتوده هاایجاد کنند که بین اینو تفاوت موجود است و توده هاراز راه انقلاب منصرف سازند.

رژیم های عرب ورهبران فلسطینی خوب میدانند که هیچ حد ومرزومحدویتی «اسرائیل» راقانع نمیسازد. «اسرائیل» به نیمی ازسرزمین فلسطین در ۱۹۴۸ قانع نشد وازآنزمان تاکنون درجهت تحقق رویای صهیونیستی «اسرائیل برزگتر» (ازنیل تادجله) گام برداشته است. غزه وکرانه غربی، بلندیهای جولان وصحرای سینا وسپس جنوب لبنان راتصرف کرده،وهدفهایی رادرکشورهای مختلف عربی (تونس، عراق وغیره) بمباران هوایی کرده است.

حکام مرتجع واحزاب رویزیونیست ماهیت امپریالیستی وتوسعه طلبانه «اسرائیل» رادقیقا بدین خاطر لاپوشانی میکنند که خود نیزهمچون صهیونیستها، حراست کنندگان حقیر منافع امپریالیستهایند. آنهادرجلوگیری ازجنك انقلابی علیه صهیونیسم وامپریالیسم بدین خاطر پیشگامند که چنین جنگی دولتهاوپادشاهیهای دست نشانده خودشان رانیزبهمراه «اسرائیل» نابود میسازد. بدین خاطراست که حکام سرسپرده عربی برای سرکوب خیزش های توده ای مسلح شده اند تاآنراخاموش ساخته ویاباانداختن آن به کانالهای مذاکره باصهیونیستهاوامپریالیستهاآنرادرکنترل نگاه دارند. بجای حمایت مادی وسیاسی ازتوده هادرانقلاب ـ کمك نظامی بجای خود بماند ـ وبجای اجازه دادن به توده های داوطلب به شرکت درنبرد، حکام عرب کنفرانس منعقد ساخته، اطلاعیه صادرکرده وسخنرانی نموده اند. ودرعین حال تظاهراتهای توده ای درحمایت ازخیزش رادرکشورهای مختلف عربی بطرزوحشیانه ای سرکوب کرده وکسانی راکه تمایل خودرابعنوان داوطلب پیوستن به جنبش اعلام داشته اند تحت پیگیردقرارداده اند.

توده های عرب همواره مبارزه درفلسطین راازآن خود دانسته اند واین موضع رادرمناسبتهای مختلف بیان داشته اند. برخی رهبران میهن پرست خیزشهای ضدامپریالیستی درفلسطین ازسایر کشورهای عربی بوده اند. (عزالدین قاسم، رهبرسوری، انقلاب کبیر ۳۹ ـ ۱۹۳۶ رارهبری نمود،وبسیاری مبارزین ازبخشهای گوناگون ملت عرب عناصرفعال گروه های چریکی فلسطینی ومقاومت لبنان بوده اند) حمایت گسترده توده ای درکشورهای عرب، علیرغم اعمال سرکوب توسط دیکتاتوریهای حاکم، رابطه نزدیك میان آنچه که درفلسطین میگذرد وجنبش رهایبخش عرب رانشان میدهد.

توده های مردم دربسیاری کشورهای عربی درتائید هدف مشترك رهایی ملی ـ دمکراتیك وضرورت بسیج کلیه طبقات خلقی ملت برای نابودی موانع ومرزهای مصنوعی که امپریالیسم سعی درابقا وتحکیم آنهادارد، دست به تظاهرات زدند. دست نشاندگان ارتجاعی لحظه ای درسرکوب وحشیانه تبارزات این حمایت درنك نورزیدند. درکازابلانکا (مراکش) بطورمثال، هلیکوپترهای ارتشی بر روی توده های وسیع شرکت کننده درتظاهرات آتش گشودند. بسیاری ازاین تظاهرکنندگان خواهان حق داوطلب شدن بودند. چهارجوان تظاهرکننده کشته ودهها نفردیگرمجروح شدند.تظاهراتهایی درسراسرتونس بویژه درپایتخت ودرجنوب کشور برگزار گردید. بیش ازشش هزارنفر دریکی ازاین تظاهراتهادرتونس شرکت داشت. تظاهرکنندگان علیه صهیونیسم وامپریالیسم ونیزعلیه خائنین عرب وحکومت محلی که بویژه پس ازترور ابوجهاد، رهبرساف، درتونس آنرا «نوکر موساد»میخوانند شعارمیدادند.

تظاهراتهای توده ای درمصر بااشکال گوناگون سرکوب سخت، منجمله ازسلاح گرم، روبروشدند. رژیم دست نشانده مبارك توده هارادر رافح (بخشی ازصحرای سینا که تحت کنترل مصراست) جهت جلوگیری ازکمك به خیزش توده هادربخش تحت اشغال صهیونیستها، تحت کنترل مسلحانه قرارداد.

دولت کویت رسماتظاهرات راممنوع اعلام کرد. دراردن، عربستان وسایر

کشورهای حوزه خلیج، باتوجه به حضورمستقیم امپریالیسم درآنجاواعمال کنترلش برارتش وپلیس، بهمراه استبداد فئودالی، توده های این کشورهابهمان میزان سایرتوده های عرب درمناطق اشغالی موردتهدید تروریسم وستمگری قراردارند.

توده های مردم که نبرد علیه صهیونیسم رانبردخود دانسته وآماده حمایت بیدریغ ازخلق انقلابی فلسطین هستند دراین چنین اوضاعی با حکام ارتجاعی کشورهای خویش روبرویند. درواقع نبرد بااین حکام بخشی ازمبارزه توده ها علیه امپریالیسم وصیهونیسم است.

چشم انداز : وظایف انقلابیون

واضح است که حکام ارتجاعی عرب بعنوان نمایندگان طبقه فئودال وبورژوازی کمپرادور، بشدت علیه توده هاونیروهای انقلابی متحدند. این حکام دوش بدوش اپورتونیستهاوورویزیونیستهایك واحد ارتجاعی راتشکیل میدهند که مورد حمایت امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم در سراسرجهان قرار دارد. توده هابه نیرویی محتاجند که بتواند طبقات خلقی جامعه را دریك جبهه انقلابی، ضد امپریالیستی وضدصهیونیستی متحد نماید، کلیه گروه های جنگنده را دریك ارتش خلق مجتمع سازد،وکلیه این مبارزات رادرجنك انقلابی خلق گردآورد. این نیروی متحد کننده ورهبر یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است. درفقدان این چنین حزبی، مبارزات بخشهای مختلف ملت بناگربزخود جوش، پراکنده ومنفرد خواهند ماند. فی الواقع، این وظیفه حزب مارکسیست ـ لنینیست است که توده های انقلابی رامتحد ساخته ودرجنك خلق که تنها باشکست صهیونیسم وامپریالیسم وسرسپردگانشان پایان میپزیرد، رهبری نماید. باید خاطر نشان ساخت که این خیزش نخستین خیزش درفلسطین وسایر کشورهای عربی نبوده است: انقلاب کبیر ۱۹۳۶ بمدت سه سال ادامه داشته وبه مبارزه مسلحانه علیه اشغالگری انگلیسیها ومهاجرت صیهونیستها تکامل یافت، امابالاخره شکست خوردچراکه تحت رهبری حزب طبقه کارگر، تنهاطبقه پیگیر انقلابی که هیچ چیز بجز زنجیرهایش رابرای ازدست دادن ندارد، قرارنداشت.

ماباشرایطی روبروئیم که طی آن یك ملت ستمدیده علیه سلطه صهیونیستی ـ امپریالیستی وفئودالی مبارزه میکند، یك جامعه مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فئوال که جنك دراز مدت انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر وباشرکت کلیه طبقات خلقی جامعه (یعنی کل جامعه منهای طبقات فئودال وبورژواکمپرادور ونیروهای اپورتونیست ورویزیونیست که به منافع ارتجاعی امپریالیستها خدمت میکنند.) تنهاراه رهایی آنست. این راه انقلاب برای کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره، راه انقلاب ملی ودمکراتیك منتهی به دمکراسی نوین بمثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری، میباشد که توسط رفیق مائو تسه دون («درباره دمکراسی نوین») ترسیم شده است. درحقیقت، رفیق مائو نه تنهاراه رهایی خلق چین وخلقهای تحت ستم جهان بطورعموم رانشان داد، بلکه توصیه نمود که خلق عرب همان راه خلق چین رابرود. گفتگویی که رفیق مائو بااحمد شوکری (رهبرساف درآنزمان) انجام داده ومیگوید: «جنبش صهیونیستی باتمام قواعلیه ملت عرب بسیج شده است. شما باید تمام بخشهای ملت خودرا بسیج کنید تابتوانید درتمام جبهه ها عمل نمایید. این خط مشی استراتژیك است که باید دنبال شود، وگرنه اسرائیل کشوربه کشورباشما خواهد جنگید. « رفیق مائو سپس چنین اضافه نمود: » امپریالیسم فورمز را برای مابوجود آورد، وبهمین شکل اسرائیل رابرای شما ایجاد کرد. اما ما به شکرانه مبارزه خلق چین وراهپیمایی طولانیش موفق به نابود ساختن آن شدیم. چه میشود اگر دومیلیون جنگنده از یك ملت صدمیلیونی از رودخانه گذشته وبه سرزمین اشغالی وارد شوند؟ میگویید که دشمن همه آنهاآنها قتل عام خواهد کرد...این برای امر مبارزه شمابهتر خواهد بود که اسرائیل چنین جنایت تاریخی رامرتکب شود.» (به نقل از المستقبل،شماره ۵۶۵، ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷)

برپایه آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و با توجه به تحلیل فوق الذکر چه درسهای بنیادی از خیزش و اوضاع کنونی در فلسطین، میتوان بیرون کشید؟

خیزش قهرمانانه توده های عرب در سرزمین اشغالی پاسخ درخور به طرحهای ارائه شده از سوی امپریالیسم و سرسپردگان تسلیم طلبش، میباشد. این خیزش ثابت می کند که خلق عرب هیچ راهی بجز مبارزه مسلحانه بعنوان تنها راه سرنگونی صهیونیسم و امپریالیسم بعلاوه نوکران بومیشان، ندارد.

ـ «انتفاضه» علیرغم خصلت خودجوشی و تسلیحات محدود، صهیونیستها و امپریالیستها را بهراس انداخته، چرا که آنها از امری ناعادلانه دفاع می کنند در حالیکه خلق بیباك که از امری عادلانه دفاع می کند هیچ تردیدی در جانفشانی بخود راه نمیدهد. نتیجه مبارزه توسط نوع تسلیحاتی که بکار برده میشود، تعیین نمیگردد.

وقتیکه ما از شجاعت و قهرمانی جوانان در نبرد علیه دشمن صهیونیستی سخن میگوییم، بدین معنا نیست که خلق باید به کمك همین سلاحهای ساده ادامه دهد، بویژه با توجه به اینکه با یك دشمن قوی، تابن دندان مسلح و تحت الحمایه امپریالیسم روبروست. ابزار و شیوه های مبارزه باید به جنك دراز مدت خلق بمثابه تنها راه رهایی، دمکراسی نوین و سوسیالیسم، تکامل یابند.

این وظیفه تنها توسط یك رهبری رادیکال که نماینده منافع طبقه کارگر و کل خلق باشد، انجام پذیر است. نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی علیرغم تضادهایشان، علیه نیروهای انقلابی ملت عرب متحدند. بدین جهت، متحد ساختن خلق ستمدیده عرب در یك جبهه متحد ملی و دمکراتیك و یك ارتش انقلابی خلق تحت رهبری یك حزب مارکسیست ـ لنینیست متحد عربی، تعیین کننده میشود. ایجاد این چنین حزبی، وظیفه مرکزی مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی در کلیه کشورهای عربی است.

ـ در این مدت، مارکسیست ـ لنینیستها (افراد، گروهها و سازمانها) باید توده ها را به حمایت از خیزش ترغیب نموده و به شعله های انقلاب دامن بزنند. آنها باید علیه موضع بی تفاوتی و عدم مداخله که توسط امپریالیسم ترغیب شده و بوسیله رژیمهای عربی و اپورتونیستها، رویزیونیستها و احزاب متحجر اجرا میگردد، مبارزه نمایند. وظیفه کمونیستهای انقلابی این است که خلق را حول شعارهای صحیحی همچون حق جنك علیه دشمن صهیونیستی ـ امپریالیستی، حق داوطلب شدن و حق آموزش (نظامی)، برداشتن مرزها و غیره، بسیج نمایند. این شعارها تنها از طریق مبارزه ایکه به مبارزه مسلحانه بمثابه بخشی از جنك انقلابی خلق تکامل خواهد یافت، می تواند بر رژیمهای عربی دست نشانده تحمیل گردند. ●



عکس: ۱۹۳۸ برخی از نخستین جنگجویان علیه اشغالگران صهیونیست



در آوریل ۱۹۴۸ چندین حمله سخت بر جافا انجام شد. در نخستین حمله، صهیونیستها یك بشکه پر از تی ان تی را در مرکز شهر بر زمین غلتاندند که با اصابت به سینمایی مملو از جمعیت بنام الحمرا منفجر شد. و حتی کسانیکه توانسته بودند از مهلکه بگریزند از سینما به بیرون هجوم بردند، توسط چند صهیونیست مسلح به «تفنگهای برن» که در دو اتومبیل به انتظار نشسته بودند، به زمین انداخته شدند... یادم می آید که بسب گذاری در ساختمان مجمع قومی مستمندان نزدیك برج ساعت کار گذاشته شد. ما حتی الامکان با این حملات مقابله نمودیم. در یك مورد، سه صهیونیست که می خواستند به حمله ای مبادرت ورزند، کشته شدند. ما یك کارخانه کوچك فلزسازی داشتیم که در آنجا سعی می کردیم اسلحه بسازیم. اما آنها از تسلیحات بسیار بهتری برخوردار بودند که از خارج و انگلیسی ها دریافت کرده بودند.

در ۲۵ آوریل، همه چیز به پایان رسید. آنها با توپخانه سنگین و مسلسل از شمال و شرق حمله ور شدند. همه خانه های خود را ترك گفته و به قسمت قدیمی شهر در ساحل دریا پناه بردند. برخی از روی ناچاری تلاش داشتند تا افراد خانواده و وسایل زندگی خود را در قایقهای کوچك ماهیگیری بگذارند، اما دریا توفانی بود و آنها را دوباره به ساحل می راند... آخر کار، ما یك کامیون پیدا کردیم و افراد خانواده مان بهمراه سه نفر دیگر سوار آن شدیم. فقط یك چمدان همراه داشتیم، مابقی اسباب و وسایل در خانه برجای ماندند... هنگامیکه به «سبیل ابونابوت» رسیدیم مورد حمله یك گروه صهیونیست قرار گرفتیم. دختر بچه ای که روی زانوی من نشسته بود از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت. من نیز از ناحیه دست مورد اصابت قرار گرفتم، اما گلوله به دکمه آستینم اصابت کرده و من مجروح نشدم. هفت ساعت طول کشید تا به مجدال رسیدیم. شب را در آنجا بسر بردیم. فردا صبح به غزه رفتیم. در آنجا ما بودیم و یك چمدان.

ـ به نقل از : بدون هویت در غزه

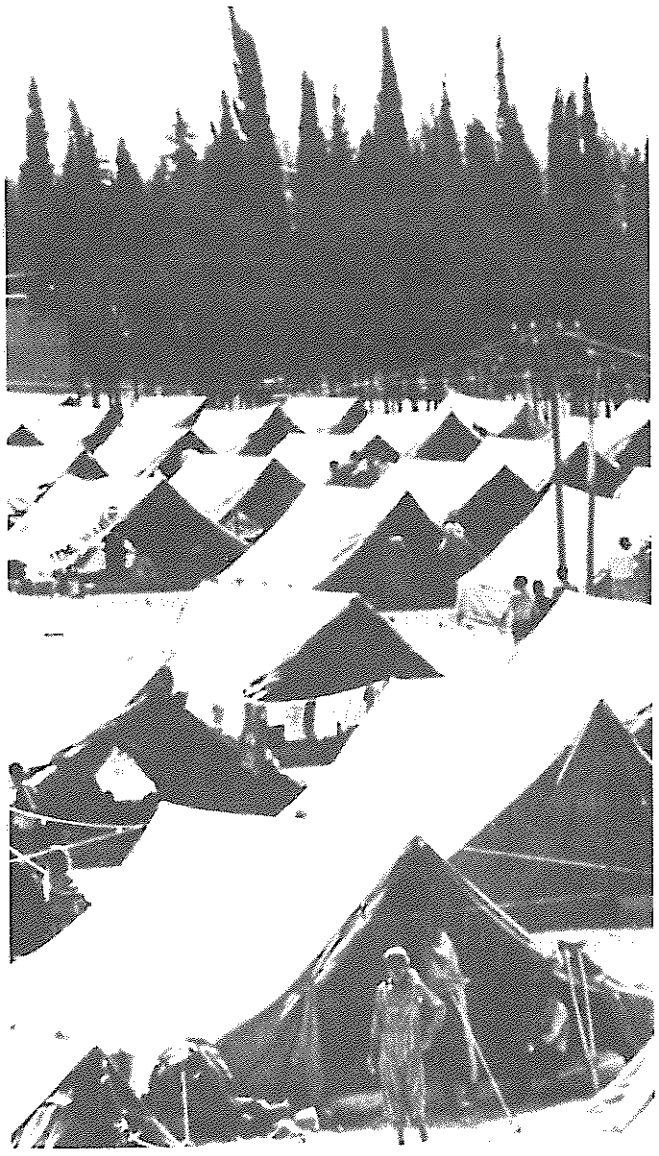

«می توانم جلوی احساس متفاوت خود نسبت به شهرها را بگیرم. بیشك ما همه فرزندان فلسطینیم، اما ما که در اردوگاهها بسر می بریم، افراد پراکنده و رانده شده ای هستیم. با این احساس رشد می کنیم که به جای دیگری تعلق داریم ـ این جای دیگر برای من جایی است که پدر بزرگ و پدرم، در میان درختان زیتون و زمین سیمسیم، بزرگ شدند. اما واقعیت زندگی من اردوگاه ساحلی بوده است. من در میان فقر و مسکنت اردوگاه زندگی می کنم، همواره تحت سایه اشغالگران با یك زندگی بخور و نمیر. زندگی در چنین محیط رو به زوالی دردآور است. بهمین دلیل من شهری ها را افرادی مجزا از خود بحساب می آورم. آنها در محیط ایمن و نسبتا صلح آمیزی زندگی می کنند، در حالیکه ما از ممنوعیت عبور و مرور، بازداشت، توهین به زن و فرزندانمان زجر برده ایم. به آنها تحت حاکمیت اشغالگران بدنمی گذرد. آنها کسانی اند که زمین دارند، چیزی برای حفظ کردن دارند، بورژوازی بزرگند. آنها بریز و بپاش می کنند،برای خرید به اسرائیل می روند، وشبها در آشکلون به عیاشی میپردازند. آنها حتی به افتخار حکام نظامی مهمانی برگزار میکنند! ما شبهایمان را در کارخانه های اسرائیل بسر می بریم(فلسطینی های غزه که برای کار به کارخانه های اسرائیل می روند، خیلی اوقات برای اینکه ساعت منع عبور و مرورنزدیك است همانجا می خوابند و در کارخانه ها را برویشان قفل می کنند ـ مترجم) و در تلاش معاشیم. در حالیکه فرزندان ثروتمندان با لباسهای تازه خود در دانشگاههای اروپا فخر میفروشند.

منظور من این نیست که ثروتمندان بهیچوجه تحت سلطه اشغالگران مورد ایذاء واقع نمیشوند. اسرائیلی ها هیچ تفاوتی میان فلسطینی ها قائل نیستند.اما پولدار بودن قدرت مانور بیشتری بوجود میاورد، امکان رشوه دادن به ارتش را فراهم میاورد. مثلا اگر کسی بخواهد پسرش را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد، یك مجلس شام مفصل ترتیب میدهد و سازش می کند. این افراد عرق ملی ندارند، آنها در فکر خودشان هستند. اگر مسئله اشغال نبود ـ یعنی اگر دولت خود را داشتیم ـ یك انقلاب اجتماعی علیه این بیعدالتی و استثمار براه می افتاد. این افراد ثروت ما، ثروت ملی ما را میدزدند. اما جنگیدن با آنها در اینزمان مشکل است. آنها باصطلاح رهبری سنتی هستند چگونه من می توانم اعتقاد داشته باشم که آنها نماینده من هستند؟ اکثر آنها احتمالا تا بحال قدم به یك اردوگاه هم نگذاشته اند»

ـ بنقل از : بدون هویت در غزه

«قتی که در سال ۱۹۴۸ بعنوان یك پناهنده به اینجا آمدم، خانواده ای که قبلا با آنها آشنا نبودم به خانواده ام جا داد و تا زمانیکه UNRWA (سازمان آوارگان جنگی وابسته به سازمان ملل) بوجود آمد، از ما پذیرایی کرد ـ سپس به اردوگاه نقل مکان کردی. در ابتدا میان پناهندگان و سکنه ((دیرالبلال)) اختلاف وجود داشت. ما فکر می کردیم که آنها بویژه در طرز لباس پوشیدن و آداب اجتماعی امل هستند. و آنها فکر می کردند که ما زمینهای آنها راگرفته ایم و و از خدمات اجتماعی بسیار اندکشان کاسته ایم. من فکر می کنم که این اختلاف اکنون از بین رفته است. اسرائیلی ها پیش از اینکه دستگیرت کنند از تو نمی پرسند که پناهنده ای یا نه. افراد بسیاردیگری در غزه یافت می شوند که بیش از من از اشغالگران ضرب و شتم دیده اند. بطور مثال خیلی ها در ((شجاعیه)) هستند که مثل ما زمینهایشان را در ۱۹۴۸ ازدست دادند. ولی مثل ما خانه هایشان را از دست نداده اند. ماهمه دارای یك رهبری و یك عرق ملی هستیم. ما همه یك ملت هستیم، خواه در لبنان باشیم، و خواه در جلیله یا رافح».

ـ بنقل از بدون هویت در غزه



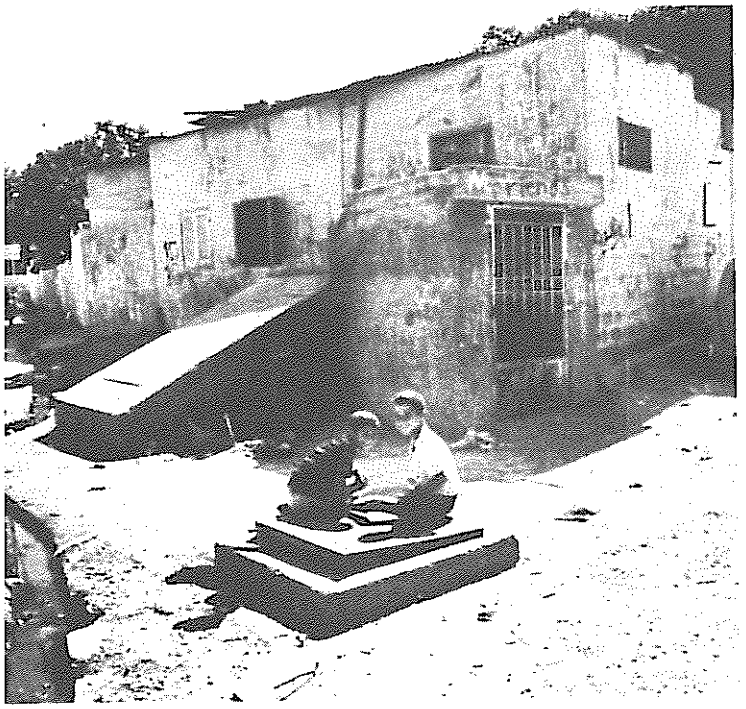





متعاقب واقعه سپتامبر گذشته، امپریالیسم آمریکا و همکارانش بر تلاشهای خود جهت ایجاد به اصطلاح «دولت فلسطین» در یك ناحیه کوچك در طول رودخانه اردن، افزوده اند. قصد توطئه گرانه آنها عبارتست از استفاده از فریبکاریهای سیاسی جهت اغوا کردن چریکها به فرو نهادن سلاحهایشان و خاموش ساختن شعله های مبارزه مسلحانه انقلابی خلق فلسطین، و بدین ترتیب به نابودی کشیدن انقلاب فلسطین، اما خلق فلسطین، مبارزه ای تلافی جویانه علیه فریبکاریهای سیاسی امپریالیسم آمریکا و همکارانش برپا داشته است. سازمانهای چریکی فلسطینی بیانیه های متعددی در تصریح این نکته منتشر ساخته اند که مبارزه مسلحانه تنها راه حل مسئله فلسطین می باشد...

اگرچه طرح جنایتکارانه «دولت فلسطینی» بعلت مخالفت شدید خلق فلسطین با شکست روبرو گشته، اما امپریالیسم آمریکا و همکارانش به شکست تن در نمیدهند. آنها هنوز بطور آشکار نیرنك «راه حل سیاسی» خود را ترغیب کرده و پشت صحنه در میان کشورهای عربی و میان نیروهای فلسطینی برای یافتن پشتیبان کار می کنند. اما بهرحال بخاطر تصمیم راسخ خلق فلسطین دال بر ادامه مبارزه مسلحانه، طرحهای امپریالیسم آمریکا بناگریز با شکست روبرو میشوند. هرچقدر هم که ترفندهای مختلف بکار گرفته شوند...

صدر مائو، رهبر کبیر خلق چین، در بیانیه موکد خود در تاریخ بیستم ماه مه ۱۹۷۰، چنین تصریح داشت: «خلق یك کشور کوچك بیشك می تواند تجاوز یك کشور بزرگ را شکست دهد، فقط باید جرات مبارزه کردن، جرات سلاح برگرفتن و در دست گرفتن سرنوشت کشور را داشته باشد». روند مبارزه مسلحانه خلق فلسطین علیه تجاوزگری و سرکوب و علیه «راه حل سیاسی» نشان می دهد که این خلق شکست ناپذیر است و مبارزه حق طلبانه اش برای نیل به حقوق ملی بیشك به پیروزی خواهد رسید.

سوسیال امپریالیسم اخیرا تاکتیکهای خود را تغییر داده و با دورویی تظاهر کرده که از مبارزه مسلحانه خلق فلسطین «حمایت» میکند. برهمه مبرهن است که قصد این نیرنك عبارتست از تحت کنترل درآوردن نیروهای مسلح فلسطینی و سوء استفاده از آنها در زدو بندهای کثیف خود با امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه جهت تحقق بخشیدن به طرح جنایتکارانه خفه کردن مبارزه مسلحانه فلسطین و تقسیم خاورمیانه با امپریالیسم آمریکا.

ـ به نقل از پکن ریویو، ۱۴ ماه مه ۱۹۷۱

نقل قولها از کتب زیراخذ شده اند:

- سیاست خارجی چین در جهان عرب، ۷۵ ـ ۱۹۵۵
  هاشم بهبهانی، KPI، لندن، بوستون، ملبودن و هفلی.
- بدون هویت در غزه، پل کوسالی و کلیورابسون
  انتشارت زد، لندن و نیوجرسی.
- فاجعه فلسطین، میکائیل پالمبر، فابر و فابر، لندن و بوستون.

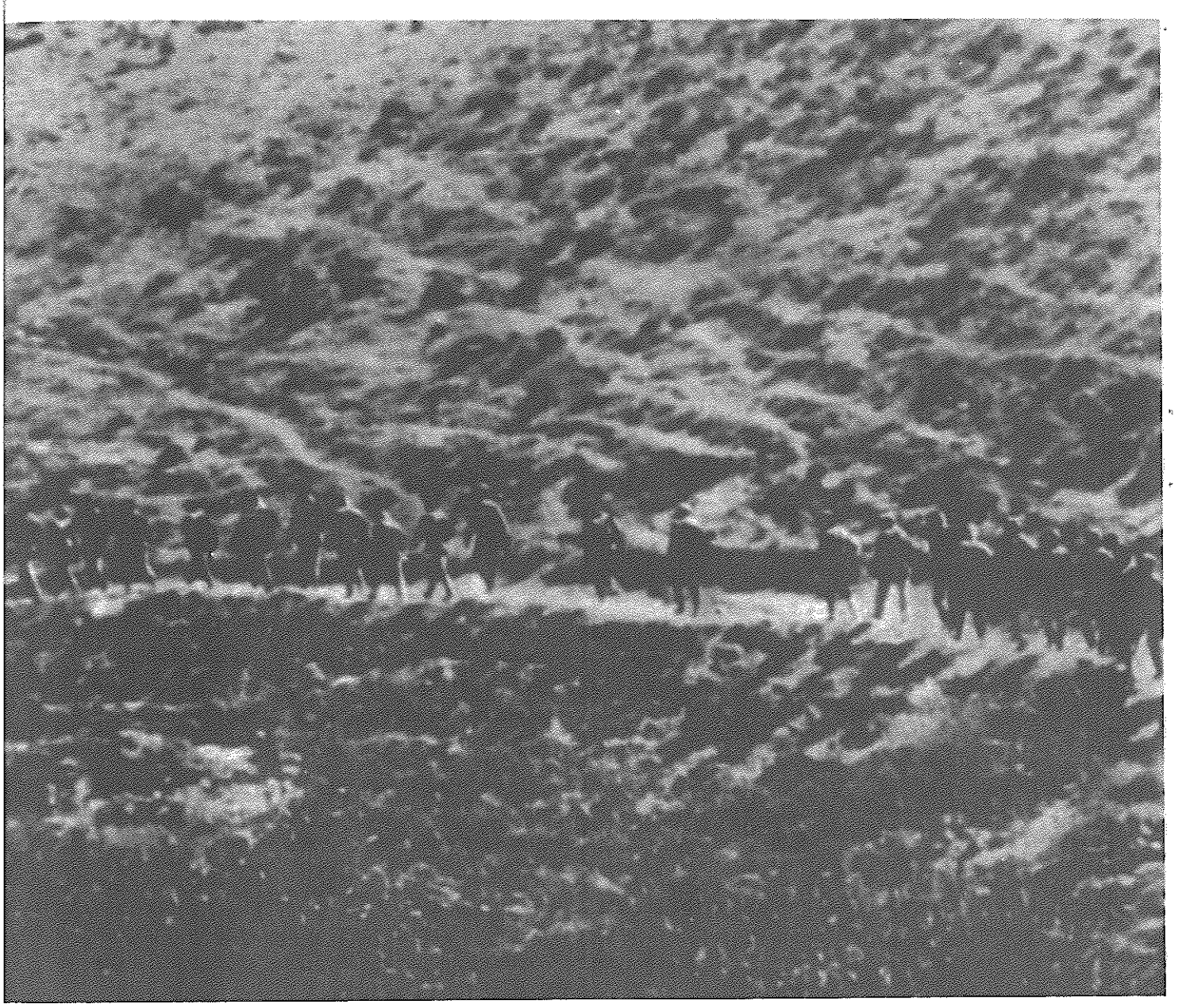

یك واحد چریکی فلسطینی در عرصه سرد در یك منطقه کوهستانی در شمال فلسطین. عکس از مجله «جنس مصور» شماره ۱، ۱۹۷۰.

مائو سرانجام افشا کرد که پس از پیروزی حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹، اسرائیل پیشنهاد برسمیت شناختن چین نوین را داده بود. اما چین این پیشنهاد را ردکرد زیرا((ما میدانیم که کل جهان عرب علیه اسرائیل بوده .... و ما بنوبه خود، نمی توانیم اسرائیل را برسمیت بشناسیم، زیرا پایگاه امپریالیستهای آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانغربی است)).

- بنقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))، هاشم بهبهانی

صدر مائوتسه دون گفته است: ((اگر دشمن به جنك مبادرت ورزد ما او را کاملا نابود می کنیم. پروسه کار بدین شکل است: اگر آنها حمله کنند، ما نابودشان می کنیم. آنها با این مقابله روبرو میشوند، تعدادی از آنها را نابود کنیم، قدری مقابله کرده ایم. تعداد بیشتری نابود کنیم، قدر بیشتری مقابله کرده ایم. همه شان را نابود کنیم، مقابله کامل کرده ایم.)) خلق عرب باید به این شکل به امپریالیسم و نوکرانش برخورد کند.

- پکن ریویو، به نقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))

چریکهای فلسطینی که امپریالیسم آمریکا آنها را دست کم گرفته نه هواپیما دارند و نه تانك، سلاح آنها قدرت بسیج توده ها، اتکا به توده ها. شجاعت در سلاح برگرفتن و جنگیدن علیه تجاوزگران تا بدندان مسلح اسرائیلی است. آنها پیروزیهای درخشان و عالی نظامی بدست آورده و باین ترتیب تبدیل به ((جنگجویان مهاجم دلاوری شده اند)) که اکنون در خاورمیانه امپریالیسم آمریکا را مورد تهاجم قرار داده اند... آنچه که برای امپریالیسم آمریکا و دنباله روانش تراژیك است این است که آنها فقط نقش هواپیماهای فانتوم و ((قدرت)) باصطلاح سلاحهای مدرن را می بینند، اما هرگز نمی توانند قدرت عظیم مردم را ببینند. این دقیقا قدرت عظیم مردم عرب است که ((سرنوشت خاورمیانه را تعیین می کند و دیریازود تجاوزگران آمریکایی - اسرائیلی را به گورستان روانه خواهد ساخت.

- بنقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))

چین تحت رهبری مائو تسه دون قاطعانه از جنبش رهائیبخش فلسطین حمایت نمود. گزیده های فوق از رهبری چین در زمانیکه انقلابی بود نقل شده اند.

- جهانی برای فتح

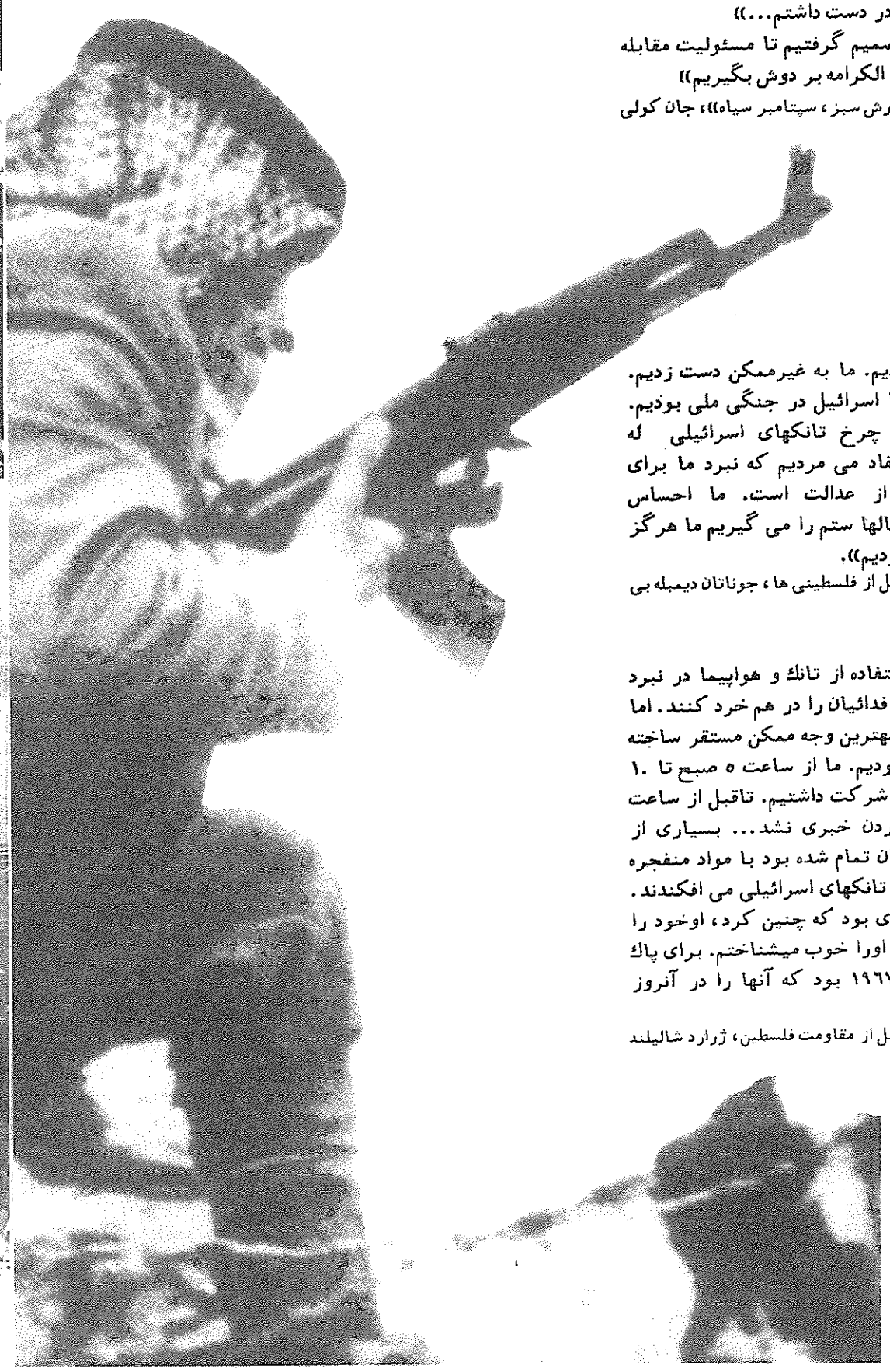

«برای نخستین بار در زندگیم حس کردم که یك انسان واقعیم، تفنك در دست داشتم...»
«این ما بودیم که تصمیم گرفتیم تا مسئولیت مقابله با اسرائیلی ها را در الکرامه بر دوش بگیریم»
ـ بنقل از «مارش سبز، سپتامبر سیاه»، جان کولی

«مابسیار متحد بودیم. ما به غیرممکن دست زدیم. ما در انتظار نبرد با اسرائیل در جنگی ملی بودیم. حتی اگر در زیر چرخ تانکهای اسرائیلی له میشدیم، با این اعتقاد می مردیم که نبرد ما برای ملتمان عین دفاع از عدالت است. ما احساس میکردیم که انتقام سالها ستم را می گیریم ما هرگز به فکر زنده ماندن نبودیم».
ـ به نقل از فلسطینی ها، جوناتان دیمبله بی

«اسرائیلی ها با استفاده از تانك و هواپیما در نبرد الکرامه سعی داشتند فدائیان را در هم خرد کنند. اما نیروهای خود را به بهترین وجه ممکن مستقر ساخته و بردشمن آتش گشودیم. ما از ساعت ۵ صبح تا ۱۰ شب در این درگیری شرکت داشتیم. تاقبل از ساعت ۱۰ شب از ارتش اردن خبری نشد... بسیاری از افرادمان که مهماتشان تمام شده بود با مواد منفجره خود را به زیر چرخ تانکهای اسرائیلی می افکندند. رادبی نخستین شهیدی بود که چنین کرد، اوخود را بزیر تانك افکند. من اورا خوب میشناختم. برای پاك کردن خاطره ژوئن ۱۹۶۷ بود که آنها را در آنروز متوقف ساختیم».
ـ بنقل از مقاومت فلسطین، ژرارد شالیلند

... درماه مارس ۱۹۶۸، چریکهای فلسطینی عملیات «پاکسازی» توسط نیروهای ۱۵هزار نفره تجاوزگران اسرائیلی در منطقه الکرامه در شرق رود اردن را در هم کوبیدند. چریکها از آن به بعد معروفیت یافته و مرتب برقدرتشان افزوده شد. از ۱۹۶۹ به بعد، آنها حملات متعددی برمتجاوزان اسرائیلی وارد آورده و یکی پس از دیگری به پیروزی نائل آمده اند...

....در سال گذشته حدود چهل هزار جوان عرب در کمتر از یکماه پس از جنك الکرامه خواستار ثبت نام در نیروهای چریکی فلسطینی شده اند...

- به نقل از پکن ریویو، شماره ٤٥، هفتم نوامبر ۱۹۶۹





چیزی با ارزش‌تر از
خلق در دنیا نیست.
تا وقتی حزب کمونیست
خلق را تحت رهبری
خود دارد، هر معجزه‌ای
امکان پذیر است.

— مائوتسه دون



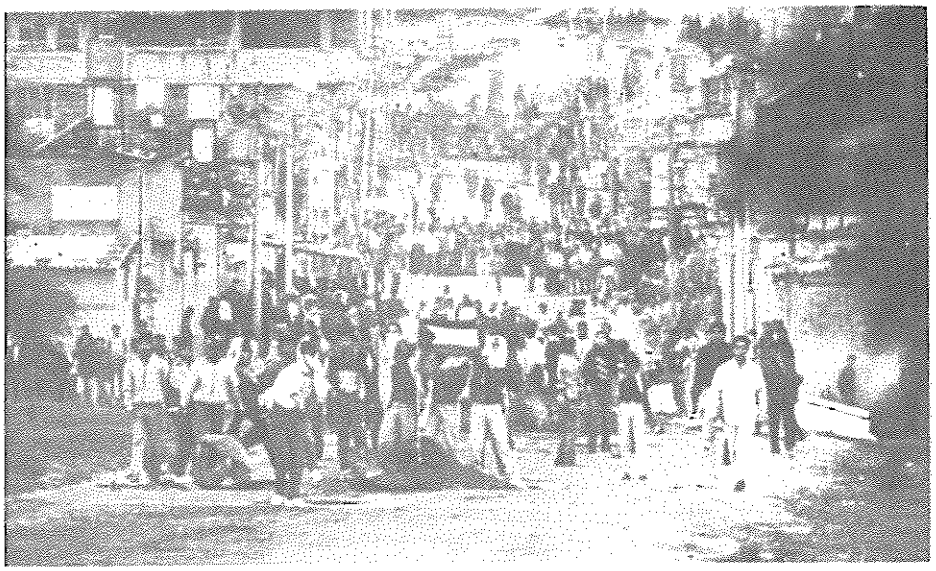

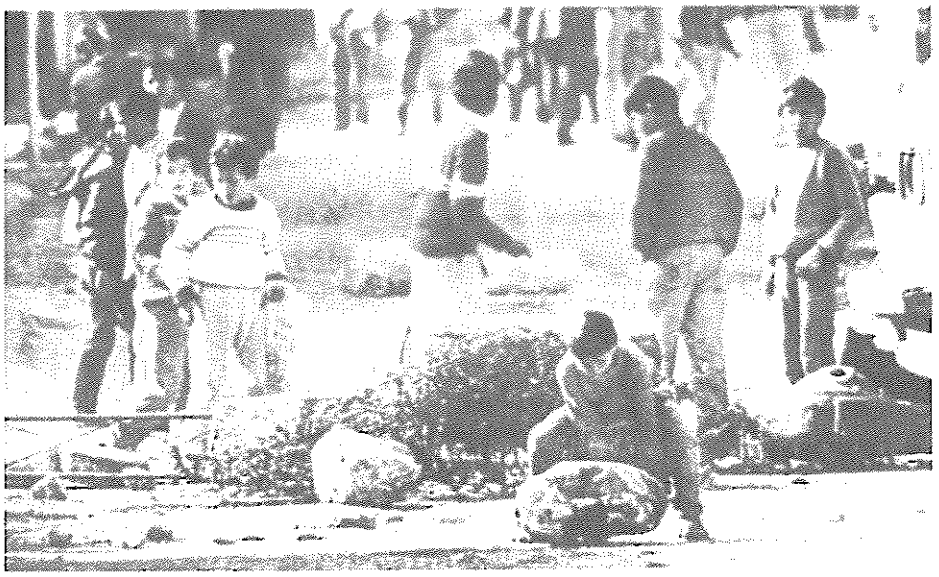

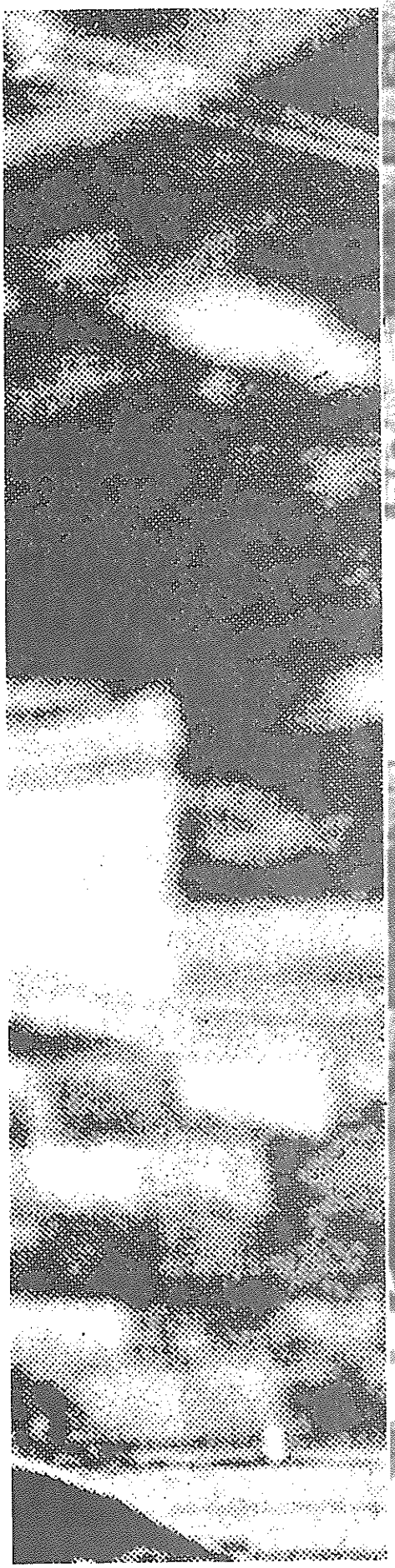

گزارش یك شکست



اگر هرفروغی را در چشمانم خاموش کنی،
اگر همه بوسه ها را برلبهایم بخشکانی،
اگرفضای میهنم را با دشنامهای نوك زبانی انباشته کنی،
یا خم مرا در سینه ام خفه کنی،
سکه مرا برسندان بکوبی،
تبسم را ازچهره کودکانم ریشه کن سازی،
اگر هزار دیوار بکشی،
وچشمان مرابه پستی و حقارت میخکوب کنی،
ای دشمن بشر،
من سازش نخواهم کرد
و تا آخرین نفس خواهم جنگید.
ای دشمن بشر
علامتها را بربندرها برافراشته اند،
فضا را نشانه ها انباشته است،
آنها را همه می بینم
بادبانها را در افق می بینم
که در اهتزازند،
که جویای پیکارند،
بادبانهای «اولیس» بسوی وطن باز میگردند
از دریاهای گمشده،
خورشید طلوع می کند
انسان به پیش می رود،
و بخاطر او،
سوگند می خورم
سازش نخواهم کرد
وتا آخرین نفس
خواهم جنگید
خواهم جنگید

ـ سمیرالقاسم

بازجوئی

بنویس
من یك عربم
شماره ام پنجاه هزار ،
هشت فرزند دارم
و تابستان دیگر نهمین را صاحب خواهم شد
عصبانی هستی؟
بنویس
من یك عربم
من بهمراه رفقای کار گرم سنك ها را می تراشم
صخره ها را جابجا می کنم
تا قرص نانی بکف آورم
و کتابی
برای هشت فرزندم
اما صدقه طلب نمی کنم
و چاپلوس بار گاه تو نمی شوم
عصبانی هستی؟

بنویس
من یك عربم
نامی گمنام
استوار در جهانی جنون زده
ریشه هایم عمیقند
تا آنسوی اعصار
تا آنسوی زمان
من فرزند خیشم
از تبار دهقان فروتن
خانه ام آلونکی است از نی و ساقه درخت
رنك موهایم همچون شبق
رنك چشمانم قهوه ای
چفیه عربی من
دست تجاوز گر را نیش می زند
و ذره ای روغن و ریحان مرا خوش می آید
و تقاضا دارم که
قبل از هرچیز بنویسی
که از هیچکس متنفر نیستم،
اما وقتی گرسنه باشم
گوشت راهزنانم را بدندان می کشم
برحذر باش،
برحذر باش از گرسنگی من
برحذر باش از گرسنگی من.

ـ محمود درویش

شعر فلسطین انعکاسی از اراده خشمگین توده ها بوده و سلاحی برا در مبارزه آنها بحساب می آید. اشعار حاضر متعلق به مبارزه جوئیهای خاص دهه ۶۰ می باشد. در دوره بعد آثار برخی شعرا نظیر درویش تحت تاثیر خطوط رویزیونیستی جنبش فلسطین قرار گرفت.

— جهانی برای فتح





به عنوان کسی که در بخش زنان فعالیت سیاسی دارد، نقش خود را در مبارزه برای تحول اجتماعی می بینم، چرا که بدون آن انقلاب فلسطین هرگز به پیروزی نمی رسد. نقش زنان در انقلاب از همان اهمیت نقش مردان بر خوردار میباشد. ما باید از آزادی حرکت و تبارز خود برمبنایی برابر با مردان برخوردار باشیم. این مبارزه به حمایت، همکاری و تفاهم مردان نیاز دارد. این مسئله در غزه مشکل است چرا که جامعه مان مذهبی ر محافظه تراست، و در نتیجه ما شدیدا به رهنمود و راهنمایی های خارج متکی هستیم. ما از موقعیت زنان در لبنان، که درآنجا انقلاب تحولات شدید باخود بهمراه آورد، الهام میگیریم. هدف من عبارتست از اعتماد بنفس بخشیدن به زنان در توانائیشان جهت تغییر زندگی و آینده شان... این مردان ماهستند که محدودیت برما قائل شده و بما اجازه از خانه خارج شدن نمیدهند. بسیار خانواده ها به دخترهایشان، مگر در معیت مادر یا برادرشان، اجازه خروج از خانه را نمیدهند. مردم باید به زنان اعتماد کنند.

اما مقابله با جامعه خود کار بسیار مشکلی است. من میتوانم محدودیتهای اعمال شده توسط اشغالگران و مقامات - یعنی دشمنی که سرزمین مرا غصب کرده - را طرد کنم و به مقابله با آن بپردازم. از اینکه خشمناك شده و مرا تنبیه کنند، باکی ندارم. اما طرد افراد جامعه خود که همان هدف آزادسازی سرزمینمان را دارند، سختر است. اگر برخودم محدودیت اعمال داشته و در خانه بمانم، قادر نخواهم بود که در مبارزه شرکت جویم.

- بنقل از ((بدون هویت در غزه))



بدترین ها بر زنانمان رواشده: تاثیرات اشغال سرزمین برکلیه عوامل اجتماعی اضافه شده است... من صادقانه فکر می کنم، و اعتقاد شدید دارم که اگر زنانمان آزادتر می بودند، آنها می توانستند نقش مهمتری در مقاومت در برابر اشغالگران ایفا کنند. آنها می توانستند نیروی بسیار قدرتمند باشند. نیمی از اهالی از مبارزه کنار نهاده شده اند. برخی زنان بسیار فعالند و در موردشان می شنوی. اما اکثر آنها در خانه هایشان نشسته و پیشانی مردانشان را میمالند. اما با این وجود، اکثر مردم نمیتوانند قبول کنند که محدودیتهای اجتماعی بر زنان باید برداشته شوند. حتی کسانیکه اینرا قبول دارند هم عملا کاری در جهت اضمحلال آن انجام نمیدهند...

- بنقل از ((بدون هویت در غزه))



خشم زنان را بمثابه نیروی لایزال انقلاب رها سازید!







کودك هفت ساله ای را با گارد مسلح از سوی قضات اسرائیلی به منزل می فرستند تا برادرش نافذ که او نیز متهم به پرتاب سنك به سربازان اسرائیلی است را با خود بیاورد. یکساعت بعد او با نافذ برمیگردد ـ با نافذ ٤ ساله! قاضی صهیونیست قادر به پنهان ساختن تعجب خود نیست، باورش نمیشود که حتی این «نیم وجبی» هم از مجرمین باشد. سایر مقامات دادگاه نیز خنده شان گرفته است. صدای نافذ خنده را بر لبانشان خشکاند: «بله، من اینکار را کردم، حرامزاده ها. و حساب همگی شما را میرسم».

ـ بنقل از، «کارگر انقلابی»



«زندان دانشگاه ماست. اگر کسی کور وارد زندان شود، با یکصد چشم خارج میشود».

«با چشم خود میتوانید ببینید که ما چرا چنین میکنیم. خانه هایمان و شیوه زندگیمان را ببین. نمیتوانی مثل انسان در اینجا زندگی کنی. ما نمیتوانیم احساسی را بیان کنیم. کسی بما گوش نمیدهد. این گفته ماست».

«هرروز قدرتمندتر میشویم. شلاق دیگر زجرم نمیدهد. نمیتوانی همه را به شلاق بکشی، چرا که فردا آنها را ترا به شلاق میکشند».

«نمیتوانم جلوی خودم را بگیرم و از خانه مان به نظاره پسران جوانی که تایرهای لاستیکی در جاده میسوزانند بدون اینکه فکر کنند که ققنوس از این خاکسترها برخواهد خاست، ننشینم.»

ـ بنقل از، «کارگر انقلابی»



((این احساس در حال تقویت شدن است که اگر سریعا برای مسئله فلسطین چاره ای اندیشه نشود، خود را در چنان وضعیت روحی خواهیم یافت که همه چیز را از دست رفته می بینیم. کل منطقه بدرون گردابی عمیق غرق میشود و خطر بروز خیزشهایی غیرقابل کنترل رو می آید)).

ـ ملك حسین

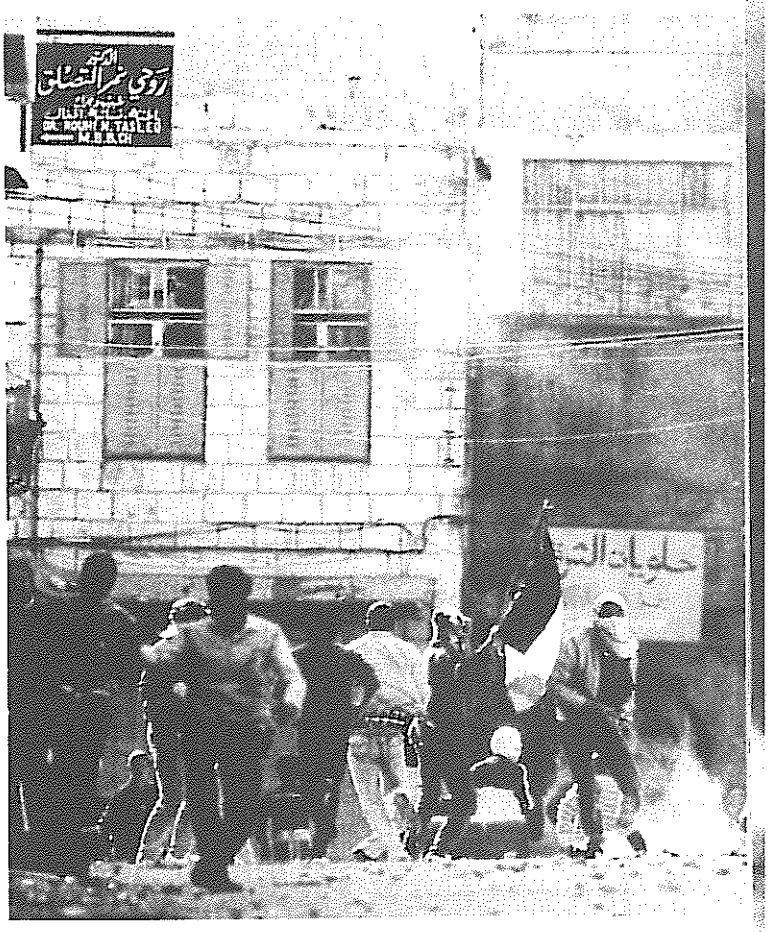

99 تجربه مثبتی بود. قبلا به آنجا رفته بودم. اینبار مردمی را میدیدم که هراس نداشتند. آنها از برافراشتن پرچم فلسطین بر فراز خانه شان یا هر ساختمان و یا حمل آن بهمراه خود باکی نداشتند.... یك روز که در ((رام الله)) بودم، مردم دوهزار پرچم فلسطین را به بادکنکهای مملو از گاز هلیوم بسته و رها ساخته بودند. تمام آسمان پوشیده از پرچم فلسطین شده بود... پرچم فلسطین در همه جا دیده میشد، بر فراز مساکن، سیم تلفنها، مساجد و در بخش قدیمی اورشلیم. مردم دیگر از اینکار باکی ندارند. منظورم این است که در گذشته اینکار غیرقانونی بود، و علیرغم اینکه مردم رد برابر آن اعتراض میکردند اما انجامش جرم بود. اکنون دیگر ترسی در انجام اینکار وجود ندارد. هر بارمنطقه ای برای مدت یك یا دو روز، یا یك هفته آزاد میشود... مردم از پرتاب سنك ترس ندارند. آنها از مقابله با سربازان و درگیر شدن با آنها نمی هراسند. آنها دیگر منکوب نیستند. بسیار مشخص شده است که فلسطینی ها بحداکثر ممکن بر اوضاع خود مسلطند. سربازان سعی می کنند، سعی میکنند و بازهم سعی میکنند تا این اوضاع رابرهم زنند، اما قادر نیستند. فلسطینی ها هرهفته استراتژی نوینی پیاده میکنند: بازنگاه داشتن مدارس، نخریدن محصولات اسرائیلی، به تسلیم واداشتن سازشکاران. 66

ـ بنقل از ((فلسطین دمکراتیك))

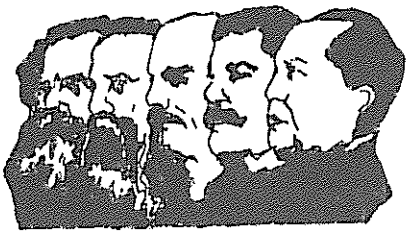

بیان
الحركة الثورية الاممية

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) * حزب کمونیست سیلان * کلکتیو کمونیستی آژیت پروپ ایتالیا) * کمیته کمونیستی تورنتو(ایتالیا) * حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) * حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست) * کمیته منطقه ای مائو تسه دون* حزب کمونیست پرو * حزب کمونیست ترکیه . مارکسیست ـ لنینیست * گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی * حزب کمونیست نپال (ماشال) * گروه پرچم سرخ نیوزیلند * دسته انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) * سازمان کمونیستی پرولتاریایی، مارکسیست لنینیست (ایتالیا) * حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش) *گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا * کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی هند * حزب کمونیست انقلابی آمریکا * اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومینیکن) * اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه مارس ۱۹۸٤، از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیستی میباشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل دادند. اسامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج. ا.ا، بقرار فوق هستند. بیانیه بدین زبانها موجود است: عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گجراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیلی، ترکی. قیمت هرنسخه معادل یك پوند انگلیس و هزینه پست معادل نیم پوند میباشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، آدرس زیر، مکاتبه کنید:

BCM RIM
LONDON; WC1 N 3XX
U. K.

افغانستان

"خروج قوای شوروی باعث تشدید جنگ خواهد شد"

مصاحبه زیر با نماینده کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای رهایی طبقه کارگر(PAC) انجام شده است. گزیده های زیر بطور خاص به اوضاع جاری افغانستان متعاقب امضای توافقنامه ژنو که خواهان خروج قوای شوروی است، مربوط میشود.

«کمیته تبلیغ وترویج»یکی از دو تشکل مارکسیست ـ لنینیست افغانستان است که پشتیبانی خود را از بیانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام داشته و خواستارتشکیل یك حزب پیشاهنك واحد بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون گشته اند ـ دیگری «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان »میباشد. وجود یك حزب پیشاهنك راستین در تمامی کشورهایك ضرورت است وایجاد آن درهر کجا که هنوز موجود نباشد یك وظیفه است.

اما ،در افغانستان کنونی که توده ها به مبارزه ای قهرمانانه علیه اشغالگران شوروی برخاسته اند و میبایست رهبری پرولتری بر مبارزه اعمال گردد،این حقیقت از جلوه ای خاص بر خور دار است.

امروزه سوسیال امپریالیستهای شوروی ورژیم دست نشانده کابل متحمل لطمات سختی از سوی مبارزه توده ای شده و مجبور گشته اند که برای جلوگیری از مبتلا شدن به فاجعه در افغانستان ،به مانورهای تازه ای از جمله بیرون کشیدن عناکرشان دست بزنند. نیرو های طبقاتی غیرانقلابی که مدعی رهبری مبارزه مسلحانه اند برسر شیوه ای که میباید در پیش بگیرند بشدت دچار تفرقه اند. دو بلوك امپریالیستی بسرکردگی آمریکا وشوروی اگر چه بپای امضای توافقنامه ژنو رفته اند،اما کماکان بر سرمسئله افغانستان بهم چنك ودندان نشان میدهند.

بدین خاطر است که وضعیت افغانستان بویژه نمونه ای برجسته و فشرده ازاصل صحیحی میباشد که در بیانیه منعکس گشته است.«حدت یابی کنونی تضادهای جهانی علیرغم اینکه فرصتهای بیشتری برای این جنبشها ببار میاورد،موانع و وظایف نوینی نیز پیش پای آنها قرار میدهد». تنها ایجاد بهنگام حزب پیشاهنك در افغانستان است که به پرولتاریا فرصت استفاده از این فرصتهای نوین وعالی ونیز غلبه بر موانع خطرناك را خواهد داد.

ایجاد همزمان دو تشکل در افغانستان بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و حمایت آنها از بیانیه بازتابی از این واقعیت است که سایر خطوط موجود که غیرپرولترینند ، نمی توانند انقلاب را به سرمنزل پیروزی برسانند. تلاشهای این دوتشکل در راه ایجاد حزب پیشاهنك بیشك تاثیرات قابل توجهی بر کل جنبش انقلابی افغانستان بر جای خواهد نهاد. جهانی برای فتح.

میخواهم قدری در مورد اوضاع عینی، عرصه سیاسی در افغانستان کنونی، بویژه وضعیت دشمنانمان و اشعابات بیشمار در صفوف آنها ، و درمورد اینکه چرا خروج نیروهای شوروی از افغانستان بیانگر تشدید جنك به شکلی نوین است، صحبت کنم.

من فکر نمی کنم که خروج قوا جنك را پایان خواهد بخشید. توافقنامه ژنو نمی تواند راهی برای برون رفت از بحران افغانستان و راه حلی برای مسئله افغانستان عرضه کند. بلکه این بمعنای مرحله نوین جنك است.

خصلت این مرحله نوین چیست ؟ بسیار مشکل بتوان چگونگی پیشرفت آنرا ترسیم نمود .اما یك چیز مشخص است و آن اینستکه استراتژیستهای شوروی متوجه هستند که آمریکا در پی سهم بزرگتری از قدرت ونفوذ در افغانستان از طریق رژیم جدیدی که نیرو های هوادار غرب یا نیروهای اسلامی بنیادگرا

رادر بر بگیرد،خواهد بود. از آنجا که شوروی که در عرصه نبرد نظامی شکست خورده،در مقایسه با آمریکا در موضع ضعیفتری قرار گرفته، آمریکا خواهان لقمه بزرگتری خواهد بود. شورویها چنین پیش بینی میکنند که پس از خروج قوایشان از افغانستان، جنگ داخلی بوقوع خواهد پیوست.استفاده از تضادهای میان احزاب اسلامی واین واقعیت که جنبش رهایبخش ملی از یك رهبری قاطع،که فی الواقع ودر تحلیل نهایی توسط یك حزب راستین کمونیستی اعمال میشود بر خوردارنیست،برای شوروی ها نکته مهمی است.

نیرو های اسلامی بخش بزرگ نیروهای مقاومت را تشکیل میدهند.تا کنون شکاف عمیقی میان باصطلاح میانه روها وبنیاد گراهابروزکرده است .آنها بر سر اینکه پس از خروج قوای شوروی چکار باید بکنند،بتوافق نمیرسند.برسر اینکه پس از خروج قوای شوروی به نیروهای هوادار شوروی و(حزب دمکراتیك خلق ،با دو فراکسیون خلق وپرچم آن) بپیوندند ویا جنك را ادامه دهند میان آنها تضاد هست.

بنیاد گرایان شعار جنك تا به آخر با حکومت،تاسرنگونی کامل نیروهای هوادار شوروی و آزاد سازی ((برادران مسلمان)) شان را در شوروی مطرح کرده،پرچم پان اسلامیسم را برای صدور انقلاب اسلامی افغانستان به شوروی بلند کرده اند.

از سوی دیگر،نیروهای به اصطلاح میانه روتر هوادار ظاهر شاه (که اکنون در ایتالیا در تعبیدبسر می برد) موضع متفاوت اتخاذ کرده اند. آنها معتقدند که مسئله باادامه جنك حل نمیشود وخواهان شیوه دیپلماتیك منجمله تشکیل یك حکومت ائتلافی با خلق وپرچم اند .آنها به بنیادگرایان هشدار میدهند که سرسختی در مشی مانع خروج قوای شوروی میشود. برخی از آنها میگویند که این یك فرصت طلایی است،از آن استفاده کنیم بگذاریم شوروی نیروهایش را خارج سازد وآنگاه پس از اینکه آنها رفتند میتوانیم از پس حزب دمکراتیك خلق بر آییم،آنگاه میتوانیم حزب حاکم را تا بود سازیم. نیروهایی وجود دارند که نسبت به شوروی روش دوستانه دارند،مثل دکتر یوسف نخست وزیر اسبق افغانستان،آنها میگویند پس از خروج قوای سوروی باید با آنها سازش کنیم،افغانستان را یك کشور بیطرف نگاه داریم وعلیه منافع شوروی حرکت نکنیم،چرا که مهمترین مسئله خروج قوای شوروی است.

برخی از نیروهای اسلامی از فرماندهان نظامیشان میخواهند که فعالیتهای روزانه شان را به احزاب اسلامی مربوطه سان گزارش دهند. بدین طریق آنها سعی دارند تا طرح تسلیم فرماندهان ونیروهای مقاومت مسلحانه در روستاها به حکومت را بریزند ، تا هنگامیکه زمان را مناسب می بینند آنهارانه تسلیم وا داشته وبه پای تشکیل حکومت ائتلافی بروند.آنها از مردم وفرماندهان نظامی خواهند خواست که به حکومت تسلیم شوند .آنها چنین استدلال خواهند کرد که این حکومت دیگر غیرشرعی نیست،((کمونیست)) نیست (آنها رژیم هوادار شوروی را کمونیست میخوانند) ونیروهای به اصطلاح کمونیست به نیروهای اسلامی تبدیل شده اند.

آنچه که شورویها روی آن حساب باز کرده اند این است که پس از خروج قوایشان، ((میانه روها)) جذب خلاء سیاسی شده و بدون دولت کسیده شده وبه امید زیاد برخی نیروهای مقاومت مسلحانه تسلیم و به حکومت وارد شده و جای سربازان خارج شده شوروی را پرخواهند کرد. شورویها امیدوارند که بخشی از مردم که در مقابلشان مقاومت کردند به نیروهای حکومت خواهند پیوست، چه بصورت میلیشیا یا سربار مزدور جمهوری افغانستان. شورویها میدانند که این مسئله یك شبه بوقوع نمی پیوندد.بهمین جهت است که خروج قوای شوروی طی یك پروسه ۹ماهه یا شاید چندین ساله انجام میشود. یك جنك داخلی میان بنیادگرایان که به حکومت ائتلافی تن در نمیدهند و میانه روها که به ائتلاف با حکومت وارد میشوند، دقیقا آنچیزیست که شورویها مدنظر دارند.

اجازه دهید به توضیح تضادهای میان باندهای موجود در حزب دمکراتیك خلق بپردازیم، چرا که ضعف این حزب خود بخشی از آن چیزی بود که این عقب نشینی را ضروری ساخت. فراکسیون بازی میان خلق و پرچم از مدتهای مدید تداوم داشته و شورویها نتوانسته اند این دو سرسپرده را به زیر یك سقف متحد سازند. هرکدام از اینودو اعضای دیگری را سربه نیست کرده است. هنگامیکه از یکی از ژنرالهای روسی در مورد احتمال پابرجا ماندن رژیم پرسیده شد ، او در پاسخ شکوه نمود که شورویها طی مدت هشت سال نتوانستند این دو باند را متحد سازند ـ وقت آن رسیده که بیرون بکشیم که ببینیم تا چه حد میتوانند روی پای خودشان بایستند. شورویها به فراکسیونیسم درون حزب دمکراتیك خلق،به ضعفش،به این واقعیت که این حزب ناتوان از کنترل توده های مردم بوده،وعاجز ازکنترل اوضاعست، اذعان دارند. جناح خلق خود از دو باند ،یعنی باند نجیب وباند ببرك کارمل،تشکیل میشود .پس از بقدرت رسیدن گرباچف،نجیب ترقی یافته وبجای ببرك کارمل که برای ((مداوا)) به شوروی فرستاده شد ،تصدی امور را در دست گرفت.

نجیب در تلاش بوده که اوضاع را برای به اصطلاح میانه روها سر سامان دهد .او کلمه((دمکراتیك))را از نام کشور حذف کرد که بگوید این جمهوری غیر شرعی نیست ورنك پرچم افغانستان را از سرخ به سبز اسلامی تغییرداد.اکنون او مدعیست که هرگز جبری بجز یك مسلمان سره نبوده است.او هر روز برای بجای آوردن نماز به مسجد میرود.او در مصاحبه با مجله آلمانی اسپیگل درپاسخ بدین سئوال که از رفس به مسجد چه احساسی دارد ، گفت :((خوب مثل هر مسلمان دیگر،مطیع پروردگارم هستم.))و میخواست به امپریالیستهای غربی به بنیادگرایان اسلامی پیام بدهد که حاضر است به خاکساری وسازش در هر سطحی تن در دهد.

نجیب خواستار این شده که ظاهر شاه به کشور باز گردانده شود.او به هند سفرکرد تا ((رفقای))هندیش را راضی کند از ظاهر شاه بخواهد به کشور باز گردد. نجیب گفت :((وقت آن رسیده که باز گردیدو وظیفه خود رابرای مردم افغانستان بجای آورده،از حمام خون جلوگیری کنیدو کشورتان را نجات دهید)) .موضع ظاهر شاه چیست؟او میداند که معضل افغانستان با رفرم صرف وبیرون رفتن قوای شوروی حل نمیشود.مبارزه طبقاتی سختی در جریان است وظاهر شاه از نیروی طبقاتی مستحکمی برای اتکا جستن بدان بر خوردار نیست .حتی نیروهای اسلامی دیدگاههای متفاوتی نسبت بدو دارند. نیروهای میانه رو خواستار باز گشت اویند،در حالیکه بنیاد گرایان میگویند ما شاه نمیخواهیم،ما خواهان یك جمهوری اسلامی به رهبری افرادی نظیر خمینی هستیم. بدین جهت ظاهر شاه میل دارد تا سرو سامان یافتن اوضاع،از مسائل بر کنار بماند. شورویها ونجیب به او التماس میکنند که باز گردد و((هرمقام درحکومت، حتی مهمترین مقام)) (آنگونه که نجیب گفت) را انتخاب کند ، تا اینکه اوضاعشان ثبات پیدا کند. این چنین افرادی خودرا کمونیست میخوانند! اما ظاهر شاه در پی دست برتری است ،چرا که میداند شاه بودن یك کارت پر ارزش است.

میخواهم در مورد شیوه بر خورد ظریف آمریکا به احزاب اسلامی صحبت کنم. آمریکا میداند که میانه روهااز توانایی ایجاد یك بورکراسی برای چرخاندن حکومت بر خوردارند.

آمریکا مایل است این چنین نیروهایی رژیم را در دست بگیرند ودر عین حال نمی خواهد رژیمی از نوع رژیم خمینی تحت رهبری افرادی نظیر گلبدین و بنیادگرایان اسلامی به سر کار بیاید. آمریکا تا حد معینی هم میبایست بر بنیادگرایان اتکا جوید چرا که از قاطعیت وتشکل بیشتری برای نبرد تا به آخر بر خور دارند .اما این فقط زیر ، تندی نیز دارد .آمریکا نگران اینست که این چنین رژیمی به رژیمی همچون خمینی بدل شده، فقط به روابط پشت پرده تن بدهد و مانع نفوذ آشکار سیاسی،ونظامی آمریکا گردد.

آمریکا شدیدا مشتاق اینست که افغانستان به دایره نفوذش وارد شود،اما اهداف دیگری را نیز دنبال میکند، نمیخواهند از هول حلیم در دیگ بیفتند .آنها میخواهند با یك تیر دو نشان بزنند : هم حداکثراستفاده از تبلیغات ضد کمونیستی ناشی از جنایات شوروی را کرده واو را، همانگونه که ریگان گفت تا جنگ با آخرین افغانی زجر کش کند (که بوضوع بسیار سیاست آمریکاست) ، و هم نهایتا افغانستان را به چنگ آورد که(مایلندبتوانند مثل پاکستان از آن بهره برگیرند). کیسینجر و بابکی دیگر ازمغز های متفکرشان اخیرا نوشته است که شورویها ، ((کمونیستها))، با حمایت ازویتنام واقعا آمریکا را تنبیه کرد، واکنون نوبت آمریکا است که همین بلا راسر شوروی بیاورد. آنها در حالیکه برای به چنگ آوردن افغانستان تدارك می بینند ،در پی این هستند تا به حداکثر زمان و امکان بانبلیغات ضد کمونیستی از مسئله افغانستان بهره برداری کنند .آنهاامپریالیستند .آنهابه عرصه نفوذ احتیاج دارند. آنهابرای تقویت موقعیتشان در منطقه،بویژه بعلت معضلاتشان در اقیانوس هند وخلیج،به افغانستان در کنار پاکستان نیاز دارند. بدین گونه است که دشمنان ما بینهایت منشعب ومتفرق اند،عوامل مساعددیگری نیز وجود دارندکه نیروهای انقلابی میتوانند به خوبی از آنهااستفاده برند. برخی مجاهدین مستقل درون نیروهای مقاومت هیچکدام از دو دسته بنیاد گرایان و میانه روها را قبول ندارند. مجله اشپیگل طی مصاحبه ای از برخی فرماندهان نظامی در مورد شرایط آنجا سئوال کرد،فرماندهان چنین پاسخ دادندکه احزاب اسلامی به انواع واقسام گروها شاید ۴۳عدد در پاکستان، تقسیم میشوند : اما تاآنجایی که میدانیم این ما بودیم که جنك را هشت سال به پیش برده ایم،در حالیکه آنها بر سر تقسیم پولی که از شروع جنك به جیبشان ریخته میسده با هم نزاع دارند. وظیفه ما آزاد سازی افغانستان است . آنها میتوانندر پاکستان، آلمان یا هر جای دیگری که هستند باقی مانده وبرسر منافع حقیرشان به سر وکول یکدیگر بزنند .این ما هستیم که سر نوشت حکومت آتی ونیروهای مقاومت افغانستان را تعیین میکنیم.

فرماندهان که رهبران اصلی نیروهای نظامیند،از رهبری احزاب اسلامی به نوعی جدایند- شکافی میان فرماندهان ونیروهای ملی گرااز یکسو و میانه روها وبنیادگریان از سوی دیگر وجود دارد،این جنبش مستقل فرماندهان، خواهان ادامه نبرد بشیوه ای متحدانه - بیش از زمانیکه تحت فرماندهی احزاب اسلامی بودند - میباشد. برخی فرماندهان بر این عقیده اند که هر فرمانده باید سعی کند نوعی حکومت محلی در روستا و محلی که در آن می جنگد ،بوجود آورد،این وضعیت بر خلاف آتوریته احزاب اسلامی در جهت تشکیل یك جمهوری اسلامی سراسری واعمال حاکمیت فاشیستیشان بر خلق افغانستان و بر نیروهای مقاومت میباشد .همچنین،این شرایط در مقابل جنك داخلی است که میانه روها وبنیادگرایان علیه توده های خلق افغانستا در حال تدارك دیدن هستند .نیروهای انقلابی باید به این تضادتوجه کرده وبه رهنمونها وسر فصلها یی جهت جدا کردن این فرماندهان ازرهبری ارتجاعی میانه روها وبنیاد گرایان دست یابند ،اگر چه این نه مهمترین وظیفه کمونیستها ونه استراتژی پایه ای انقلاب افغانستان میباشد.

اوضاع کنونی،مکتبی عالی است که در آن کمونیستها میتوانند پوشش کا ذب کمونیسم و دمکراسی بر چهره دست نشاندگان شوروی را برای مردم افغانستان افشا کنند ،حزب دمکراتیك خلق که دست در دست شورویها به همه نوع جنایت تحت نام کمونیسم ودمکراسی دست زد، ثابت نمود که بجزیك حزب ایورتونیست معمولی چیزی دیگر نیست. نیروهای اسلامی هم که باًحکومت به اصطلاح آنه ئیستی در حال جنك بودند ،اکنون به پای تشکیل حکومت ائتلافی با آن می روند. اسلام یك ایدئولوژی ارتجاعیست ومرتجعین از اعتقادات مردم جهت خدمت به منافع طبقاتی خود سود میجویند. این نیز پدیده خوب دیگری برای نیروهای انقلابی است . آنها میتوانندماهیت ومنافع طبقات محلفف را بر زمینه این مبارزه طبقاتی شدید ، افشا کنند.

بااین همه شرایط بر خطر است، بویژه خطر جنك داخلی که شورویها روی آن حساب باز کرده اند وهمه امپریالیستها آنرا ترغیب میکنند. قبلا ،مردم یك دشمن مشترك داشتند. آنها بایك دولت اشغالگر امپریالیستی می جنگیدند. اما پس از خروج قوای شوروی این سناریو تغییر خواهد کرد . این جنك به جنگی کثیف وشدید بدل میشود . حیله آمریکا در ((ویتنامی کردن))جنك ویتنام، در((افغانی کردن)) جنك توسط شوروی ها بکار خواهد رفت . خروج قوای شوروی متعاقب خواهد بود با خونخواهی ها ،این روستا علیه آن یکی ،یك طایفه علیه دیگری . این امر ادامه خواهد یافت مگر اینکه انقلابیون پرده از دسایس کثیف شورویها در بیرون کشیدن قوای خود از افغانستان برای افکندن تفرقه در میان افغانها ، بردارند. با امضای توافقنامه باصطلاح صلح ژنو، امپریالیستها حق سرازیر کردن هر چه بیشتر تسلیحات به افغانستان را برای خود محفوظ نگاه داشتند. با این تسلیحات است که نیروهای دولت دست نشانده هوادار شوروی و نیروهای اسلامی تفرات خود را مسلح خواهند کرد، و همین تسلیحات علیه توده ها بکار خواهد رفت. بهمین دلیل است که می گوییم جنك تشدید خواهد یافت. خروج قوای شوروی پروسه ای در جهت ((صلح)) نیست، توافقنامه صلح، نیست، بلکه تشدید جنك است.

نیروهای ارتجاعی، نه متشکلند و نه متحد. از سوی دیگر، نیروهای انقلابی نیز بهمین درد مبتلایند .مسئله ای که در برابر نیروها و طبقات سیاسی گوناگون مطرح میباشد این است که چه کسی برای برپایی جنك (که مطمئنا ادامه خواهد یافت، اگر چه در شکلی دیگر) پیروزی در آن، می تواند هرچه سریعتر و بطور موثرتری متحد شده و دیگران را به گرد خود متحد سازد. استراتژی کمونیستها دال برایجاد یك حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد، هنوز هم ازاعتبار برخوردار است. دشمن عمده ای که می بایست با آن جنگید حکومت است، حتی اگر یك حکومت ائتلافی متشکل از نیروهای هوادار شوروی و نیروهای میانه رو باشد، و حتی اگر ظاهر شاه نیز بدان بپیوندد. شوروی به تامین منافع اقتصادی، سیاسی و بویژه نظامی خود در منطقه ادامه داده و به حمایت از رژیم ادامه خواهد داد و در تلاش است تا برای این حکومت در حال تلاشی، پایه بیشتری دست وپا کند. قبلا شوروی برای پابرجا نگاه داشتن این رژیم ارتجاعی از باصطلاح ارتش سرخ خود استفاده میکرد. و اکنون، برخی اقشار طبقات ارتجاعی (درون نیروهای اسلامی) را درجهت بکارگیری بعنوان پایگاه طبقاتی برای تامین منافع شوروی، میخرد. حتی اگر شوروی قوای خود را خارج سازد، نیروهای انقلابی و جنبش رهائیبخش باید مبارزه مسلحانه شان را علیه حکومت ائتلافی تا سرنگونی کامل آن، سمت دهند. ❁

دربارهٔ توافقنامه هند و سریلانکا

سازمان انقلابی کمونیستی انترناسیونالیستی سریلانکا

این مقاله که توافقنامه به اصطلاح صلح میان حکومتهای هند و سریلانکا را مورد بررسی قرار میدهد، تلخیصی است از نوشته مفصلی بزبان((سینهالی)) که بتاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ بچاپ رسیده است.

مقاله ای که در دومین شماره جهانی برای فتح منتشره در ۱۹۸۵، توسط خبرنگار اختصاصیمان تهیه شده بود چنین خاطر نشان میسازد که ((جنبش چپ که هنوز تحت سلطه رفرمیستها و رویزیونیستها قرار دارد وآنچنان در منجلاب اپورتونیسم پارلمانتاری غرقه گشته که از اتخاذ موضع قاطع و انقلابی در حمایت از حق تعیین سرنوشت خلق تامیل علیه شونیسم ارتجاعی ((سینهالا)) عاجز است. تنها حزب کمونیست سیلان، مارکسیست ـ لنینیست (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیست و دارای سابقه ای طولانی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن دارد) و برخی گروههای کوچك در حمایت از مبارزه مسلحانه خلق تامیل و حق تعیین سرنوشت شان موضع سازش ناپذیر گرفته اند. آنها همچنین شونیسم سینهالا را علاوه بر قتل و عامهایی که تحت این نام انجام شده اند، محکوم کرده اند...

مبارزه حق طلبانه خلق تامیل طی سالهای اخیر برای حق تعیین سرنوشت در کانون حیات سیاسی سریلانکا قرار داشته است. ارائه ارزیابی صحیح از این مبارزه و رابطه اش با مبارزه برای رهایی کل جزیره سریلانکا توجه بس جدی انقلابیون راستین سریلانکا و بیش از همه، خود مارکسیست ـ لنینیستها را بخود معطوف داشته و دارد. بنابراین جای تعجبی نیست اگر درون جنبش مارکسیست ـ لنینیستی، اختلاف بر سر تحلیل از این یا آن مسئله مندرج در این مقاله بروز نماید. این مقاله، باهدف کمك به بحث پیرامون مسائل رویاروی سریلانکا برشته تحریر در آمده و امید است که مورد استفاده رفقایی که با مسائل مشابه در سایر کشورها روبرویند، واقع گردد. اظهار نظر در مورد این مقاله با آغوش باز پذیرفته میشود.

مباحثات مهمی طی دوره گذشته میان حزب کمونیست سیلان و سازمان کمونیستی انترناسیونالیستی انقلابی سریلانکا صورت پذیرفته است. این دو تشکل، با هدف دستیابی به یك حزب واحد و متحد بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، با یکدیگر دست به تشکیل ((کانون مارکسیست ـ لنینیست)) زده اند. ـ ج. ب. ف

میتوان گفت که باصطلاح توافقنامه صلح هند و سریلانکا، برجسته ترین گرهگاه در تاریخ سیاسی معاصر سریلانکا بوجود آورده است. در نتیجه این توافقنامه، تضادهای ملی و تجزیه شکل بندی اجتماعی سریلانکا بطور کیفی تعمیق و تشدید یافته، و کل جامعه در مقیاس بیسابقه ای تحت فشار پروسه رو به تزاید میلیتاریزاسیون قرار گرفته است. بیش از ۲۵ هزار سرباز تا بن و دندان مسلح هندوستان در یك تهاجم متمرکز نظامی در شمال و شرق درگیر شده اند. هدف آنها نابودسازی نیروی مسلح ((ببرهای رهایی بخش تامیل ایلام)) (LTTE) است، که در مخالفت آشکار با آتوریته دولتهای کمپرادور هند و سریلانکا علیه توافقنامه ((صلح)) اعلان جنك داده اند....

کل جامعه بین المللی در هماهنگی کامل به ستایش از باصطلاح ((توافقنامه صلح هند و سریلانکا))، که تحت عنوان حاصل تلاش دو تن از دولتمردان ((برجسته با شهامت و دور اندیش)) جنوب آسیا که ((بسیار به امر صلح ودمکراسی در جهان کمك کرده)) برخاسته اند. هر دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی دوش بدوش سایر دول امپریالیستی برای تایید و حمایت ((توافقنامه)) هجوم آورده اند....

بوضوح آشکار است که هم بلوك امپریالیستی آمریکا و هم بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی خود را کاملا متعهد می دانند که زیر بال وپر این دو حکومت را در اعمال این امریه نواستعماری که توافقنامه صلح هندی ـ لانکا خوانده میشود، بگیرند. با توجه به خصلت و نتایج غیر قابل پیش بینی گسترش وسیع جنك انقلابی که کل نظم اجتماعی نومستعمراتی در منطقه جنوب آسیا را تهدید میکند، هر دو بلوك جهت سرکوب جنك رهایبخش ملی تامیل به حمایت از ((راجیو گاندی)) و ((جایا واردنه)) به وحدت رسیدند. و در عین حال، آنها منافع استراتژیك جهانی خود را از طریق توافقنامه دنبال میکنند.....

ببرهای رهایبخش ابتدا مخالفت خود را با توافقنامه بدلیل اینکه امریه ای از بالا از(جانب حکومتهای هند و سریلانکا) بوده و پاسخگوی تمایلات واقعی ملی خلق تامیل نیست اعلان داشتند. اما متعاقب فشار شدید و از موضع قدرت دولت هند،

ببرها با اکراه اسلحه های سنگین خود را تسلیم کرده ولی بعلت شکاکیت نسبت به قصد واقعی راجیو گاندی، جایاواردنه و نیز ترکیب((سه ستاره)) و جهت تضمین سلطه سیاسی خود در ساختار نوین حکومتی آتی در شمال و شرق سلاحهای خود را نگاه داشتند.

از سوی دیگر، نیروهای نظیر حزب سریلانکا (SLFP)که عمده ترین آلترناتیو ارتجاعی بورژوایی و پارلمانی در برابر حزب ملی متحد (UNP) حاکم است، جانتا ویموکتیو - پرامونا (JVP) که نماینده هار شونیسم سینهالا و تشکیلاتی رویزیونیستی هوادار شوروی ودارای پایه اجتماعی خرده بورژوایی روستایی - لمپن پرولتری است، بطور هماهنك می کوشند توده ها را زیر پرچم ارتجاعی و عشیرتی بودائیست - شونیست سینهالا بسیج نمایند. با سوءاستفاده از احساسات ضد هندی وضد تامیلی توده ها(که توسط کل هیئت حاکمه دامن زده میشود) و نیز با سودجویی از نفرت واقعی توده های وسیع نسبت به حکومت و حزب حاکم، برای پیشبرد منافع طبقاتی بورژوایی وضد انقلابی و ارضای تمایلات قدرت طلبانه خود، درگیرند....

سئوال اصلی که میبایست در ارزیابی از توافقنامه مطرح شود عبارت از اینست که کدام منافع طبقاتی در کلیت خود پیش برده شده است؟ آیا منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور منطقه ایشان تامین شده است؟ آیا الزامات استراتژیك جهانی امپریالیسم جهانی مورد توجه واقع شده است؟ یا اینکه (بالعکس) منافع ضد امپریالیستی منافع انقلاب دمکراتیك نوین در سریلانکا تامین شده و بدینوسیله منافع انقلابی پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم جهان مورد توجه بوده است؟ این تنها موضع انترناسیونالیستی، پرولتری انقلابی، و تنها دیدگاه وشیوه ای است که میتواند و باید در ارزیابی از ماهیت سیاسی و مضمون طبقاتی باصطلاح ((توافقنامه صلح هند و سریلانکا)) بکار گرفته شود.

لیبرالیسم بورژوایی وایدئولوژی ارتجاعی اومانیسم و پاسیفیسم

بحثی که دیدگاه بورژوایی لیبرالی در دفاع از توافقنامه ارائه میدهد،(ما بقی ملاحظات به کنار) اینست که جنك و بهمراه آن خونریزی و تخریب به پایان رسیده و صلح و حالت عادی به کشور باز گشته است، در اینجا ملاحظات دیگر را به کناری می گذاریم. بدین جهت میتوان هزینه های گزاف و روبه تزاید نظامی را صرف باسازی اقتصادی و اسکان توده ها نموده، و پلهای شکسته میان جوامع تامیل و سینهالا را مجددا ساخت. بنابراین، با توجه بدین نکته عمده و برجسته، سایر ملاحظات به کنار، این توافقنامه باید به هر قیمتی که شده مورد حمایت واقع شود. مهم است که ریشه های ایدئولوژیك بورژوایی وارتجاعی این نقطه نظر را که بظاهر میانه رو لیبرالی است، مشخص نمود. فی الواقع، این دیدگاه خود دولت ارتجاعی حزب حاکم UNP است که برای لاپوشانی جنایاتی که مرتکب شده و نابودهایی که ببار آورده مطرح شده است. گذشته از وجود تمایل عمیق به صلح راستین انقلابی و دمکراتیك در توده های تحت ستم که این دیدگاه در پی تحریف و سوءاستفاده از آنست، این طرح نماینده دیدگاه محدود و پر نیرنك بانکدار و بازرگان، و دیدگاه کلیه انگلهای اجتماعیست که برای استثمار، ستمدیدگی و تحقیر کشیده شدن توده ها، برای هزار ویك بیعدالتی، هتك حرمت و قهری که روزانه بعنوان روندی معمول در این نظام درنده خو به توده ها اعمال میشود دل نمیسوزانند، بلکه بهر قیمتی خواستارصلح اند تا بتوانند با شدت هر چه بیشتر به مکیدن خون خلق و زندگی از قبل سودهای حاصله از سرمایه بپردازند.

کل خط ((صلح بهر قیمت)) واستدلال پشت آن بسیار جعلی، خطرناك وپرنیرنك است. این دیدگاه، تمایز کیفی و حیاتی میان یك جنك انقلابی عادلانه و یك جنك غیر عادلانه وضد انقلابی را نفی میکند. این حقیقت اساسی که هیچ مبارزه انقلابی راستین بدون تحمل رنج ومشقت هرگز نمیتواند امید به پیروزی کامل داشته باشد را انکار میکند. این واقعیت بنیادی که امپریالیسم یعنی جنك، جنگهای تجاوزکارانه و تسخیرگری که جنك جهانی برای باز تقسیم جهان نهایت فشرده آنست، و نیز اینکه، در هم شکستن امپریالیسم در سطح جهان بوسیله جنك انقلابی توده ها تحت رهبری پرولتاریا تنها راه نیل به جهان عاری از ستم، استثمار و جنك است را کتمان میکند.

دیدگاههای شدیدا متغایری در مورد جنگی که بمدت چندین سال بطور بی وقفه در شمال و شرق جریان داشت، وجود دارد. مسئله تعیین خصلت سیاسی این جنك مسئله بسیار مهمی برای کل مبارزه انقلابی در سریلانکا است. آیا مبارزه مسلحانه رهائیبخش و ملی خلق تحت ستم تامیل مبارزه ای عادلانه است؟ آیا باید مورد حمایت واقع شده و به پیروزی برسد، و یا باید مورد مخالفت قرار گرفته وبه شکست کشانده شود؟ این مسئله از اهمیتی فوق العاده در تعیین یك خط مشی صحیح انقلابی پرولتری برخوردار میباشد - علیرغم این واقعیت که اکثریت تشکلهای رهائیبخش تامیل به توافقنامه امید بسته، مبارزه مسلحانه را بدلایل گوناگون کنار نهاده اند.

در اساس، مبارزه رهائیبخش ملی تامیل، امپریالیسم جهانی و دولت کمپرادور و ارتجاعی سریلانکا که کارگران و توده های تحت ستم این کشور را مشترکا استثمار کرده بر آنها ستم روا میدارند، آماج خود قرار داده است. این مبارزه ای ضد امپریالیستی و انقلابی علیه دشمنان طبقاتی اساسی هر دو ملیت تحت ستم سینهالا و تامیل میباشد. مبارزه رهائیبخش ملی تامیل برحسب عالیترین تمایلات و اهداف انقلابیش و بر مبنای اصول، آماج ووظایفش جزء تابع انقلاب دمکراتیك نوین در سریلانکا (که خود جزءتابعی از انقلاب جهانی پرولتری است) میباشد. قوانین حرکت مبارزه رهائیبخش ملی تامیل در رابطه ای تنگاتنك با قوانین عام حرکت انقلاب سریلانکا قرار دارند. آینده مبارزه هائیبخش و ملی تامیل در پیوند منسجم با آینده انقلاب سریلانکا بطور اعم، و هر دوی آنان بنوبه خود در پیوند منسجم با آینده انقلاب جهانی پرولتری واقع شده اند. این باارزشترین درسی است که از امریه ای ارتجاعی و نومستعمراتی بنام توافقنامه صلح میان هند و سریلانکا حاصل میشود.

از زمانیکه امپریالیستهای انگلیسی با همکاری نوکران بومیشان نیرنك ((استقلال)) سیاسی را به این کشور عرضه کردند، یعنی از پایان جنك جهانی دوم تاکنون، دولت کمپرادور بورژوایی بزرگ سینهالا بدون وقفه سیاست تعدی بیرحمانه، سرکوب اساسی ترین حقوق دمکراتیك و انسانی ملیت تامیل را جهت حفاظت و توسعه امتیازات اقتصادی، سیاسی و استراتژیك بورژوازی سینهالا، به پیش برده است. سیاست تبعیض ملی،

تحقیر و تجاوزگری آشکار در تکامل خود به یك جنك وحشیانه تمام عیار دولتی تروریستی منجر شده است که هدفش نابودی حق دمکراتیك و اساسی تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل بوده و تهدیدی مرگبار بر موجودیت این ملیت است. در مقابل این تهدید رو به تزاید اقتصادی، سیاسی و نظامی بر موجودیت ملیت تامیل، نیروهای رهائیبخش تامیل که عمدتا متشکلند از جوانان انقلابی و دمکرات و خرده بورژوا، در برابر دولت کمپرادور سلاح بر گرفته و با هدف کسب حق اساسی و دمکراتیك تعیین سرنوشت (منجمله جدایی)، جنگی انقلابی برای رهایی ملی را آغازیده اند. بنابراین مبارزه ملی ورهائیبخش تامیل و جنك نیروهای رهائیبخش باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته و به پیروزی رسد و این یکی از حیاتی ترین اجزاء وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك است.

وظیفه ویژه انقلابیون سینهالا در جنوب این است که خود را وقف وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهائیبخش و ملی تامیل کنند. بهمین شکل انقلابیون تامیل باید خود را فدای وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهائیبخش و ملی ملیت تحت ستم سینهالا نمایند. این دروغی پوچ است که مبارزه رهائیبخش و ملی تامیل توطئه ای از جانب امپریالیسم آمریکا و سازمان سیا میباشد (آنگونه که JVP مدعیست)، و یا اینکه لنینیسم اصل (ویا فرمول ـ آنطور که JVP میل دارد آنرا کم اهمیت جلوه دهد) حق کامل، اساسی و دمکراتیك تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را پس از پیروزی انقلاب اکتبر نا مربوط میداند چرا که این«فرمول» دیگر در انطباق با منافع تحکیم قدرت دولتی کشور شوراها نبوده است. رهبری JVP، لنین را تا سر حد یك اپورتونیست فرو مایه پائین میآورد تا بلکه رویزیونیسم گستاخ و تهوع آور خودش را بپوشاند. اما اصول عام و جوهر نقاد و انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون بیشك شکست ناپذیری و صلابت خود را در رویارویی با رویزیونیسم منحط و بی خاصیت خودستایانی که خود را رهائیبخشان راستین ملت میخوانند، به اثبات خواهد رساند. این خطوط واقعا تهوع آور و رویزیونیستی ارزش مورد بحث واقع شدن در اینجا را ندارند. منتهی با چنان جلال و جبروت و زرق و برقی عرضه شده اند و چنان ژست آتوریته میگیرند، وبا وجود اینکه شکل احمقانه ای از رویزیونیسم مدرنند که در JVP شخصیت یافته، چنان بعنوان ابتکار و ابداع حلوا حلوا میشوند که نمیتوان به آنها نپرداخت.

در عین حال رفقای صادقی یافت میشوند که مدعیند مبارزه رهائیبخش تامیل بطور کامل یك مبارزه رهائیبخش و ملی نیست چرا که جامعه تامیل یك ملت تمام عیار نیست. یا اینکه مبارزه رهائیبخش آلت دست امپریالیسم بوده و یا خواهد بود، یا اینکه انحرافات ضد دمکراتیك و ضد خلقی و رویزیونیسم هوادار هند و هوادار شوروی موجود در رهبری مبارزه خطر عمده در برابر انقلاب است و غیره. و بر این مبنا دفاع از حق تعیین سرنوشت(منجمله حق جدایی) انحرافی و حتی خطرناك است. اما لنین در مخالفت و پیش بینی این بحثهای رویزیونیستی به موکدترین وجهی تصریح داشته است که:« نفی حق تعیین سرنوشت یا حق جدایی بناگزیر در عمل بمعنای حمایت از امتیازات ملت حاکم میباشد.» (حق تعیین سرنوشت ملتها)

در مقابله با بحث بر سر احتمال نفوذ امپریالیستهای بیگانه و توطئه چینیهای آنها، لنین در «انقلاب سوسیالیستی و حق ملیتها در تعیین سرنوشت» مینویسد: «این واقعیت که مبارزه رهائیبخش ملی علیه یك قدرت امپریالیستی میتواند تحت شرایط معین توسط یك ابرقدرت دیگر در جهت اهدافی بهمان میزان امپریالیستی مورد سوءاستفاده واقع گردد سوسیال دمکراتها را به نفی برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت نمیکشاند، همانگونه که موارد متعدد بهره برداری بورژوازی از شعارهای جمهوریخواهی در جهت مقاصد نیرنك سیاسی وچپاولگری مالی، سوسیال دمکراتها را به نفی شعارهای جمهوریخواهانه شان نمیکشاند»

انحرافات آشکارا رویزیونیستی رهبران ملی تامیل را نمیتوان بعنوان یك اصل جهت نفی حق تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل بحساب آورد. در این مورد لنین در«حق ملل در تعیین سرنوشت» متذکر میگردد که: ناسیونالیسم بورژوایی هر ملیت تحت ستمی از محتوایی دمکراتیك برخوردار است که علیه ستم ستمگیری دارد. وما بدون قید و شرط از این محتوا حمایت

بقیه در صفحه ۶۸

اطلاعیه مطبوعاتی

برگزاری

از سوی

از سوی ـ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی بر مبنای فراخوان مشترك حزب کمونیست بنگلادش(سمیابادی دال) واتحادیه کمونیستی انقلابی بنگلادش که چند ماه پیش انتشار یافته بود، کنفرانسی متشکل از نمایندگان چندین سازمان وگروه و شخصیتهایی که نماینده بخشهایی از مردمند که بیرق سرخ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون وآموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برافراشته داشته اند،در روز های یازدهم ودوازدهم مارس ۱۹۸۸منعقد گردید.

در آغاز ،کنفرانس یاد رفقای شهید حزب کمونیست پرو را که طی مبارزه قهرمانانه در زندانهای پرو علیه نیرو های مسلح حکومت گارسیا کشته شدند،وياد شهدای انقلابی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) راکه در زندانهای ایران تو سط رژیم فاشیست خمینی بقتل رسیدند، گرامی داشت.

کنفرانس در جهت وحدت کلیه انقلابیون درون یك کانون از طریق انحلال مراکز مختلف موجود میان گروه هاو شخصیتهاییکه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون وآموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعتقاد داشته واز آن دفاع مینمایند،بیانیه ای را بتصویب رساند.

در رابطه با اوضاع بین المللی، کنفرانس بدین جمعبندی رسید که عرصه سیاسی اکثریت کشورهای جهان ،بویژه کشورهای تحت سلطه، اساسا سه قطب را در بر میگیرد: نوکران امپریالیستهای آمریکا ،نوکران سوسیال امپریالیستهای روسی، ومردم تحت رهبری انقلابیون

کنفرانس در بنگلادش

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی

کمونیست هر کدام قطبی را تشکیل می دهند . قطب سوم یعنی قطب آنهایی که بیرق مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و آموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را بر افراشته داشته اند؛ اگر چه در برخی کشور ها ضعیف است ، اما قدرت خودرا در پرو و ... نشان داده است. این قطب قدرت می یابد و عینیتا بناگریز قدرت خواهد یافت . آینده انقلاب در کشور به قدرت گیری این قطب وابسته خواهد بود.

با تحلیل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو نالیستی بمثابه سمبل وحدت انقلابیون کمونیست در سطح بین المللی، کنفرانس تصریح نمود رویزیونیستهای رنگارنك از سقوط حاکمیت پرولتری درچین استفاده کرده ودر اتحاد با مرتجعین سراسر جهان، مصرانه به حمله ای همه جانبه بر انقلابیون کمونیست و فلسفه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون دست زده اند ، وبدین ترتیب باعث ایجاد سومین بحران بزرگ در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی شده اند .

در بحبوحه این بحران در غیاب دولت پرولتری بمثابه دژ انقلابیون کمونیست عمل کرده و برای جامعه کمونیستی مبارزه کند ،مبارزه حزب کمونیست پرو وتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قدرت شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - واندیشه مائو تسه دون را نشان میدهد .

در رابطه با شرایط اجتماعی - اقتصادی بنگلادش و استراتژی وتاکتیکهای انقلابی منطبق بر آن ،کنفرانس چنین ارزیابی نمود که بنگلادش کشوری نیمه فئودال نیمه مستعمره ودارای دو تضاد اساسی میباشد :
۱- تضاد میان کلیه امپریالیستهاو توسعه طلبان از یکسو وخلق هاو ملت از سوی دیگر ؛و۲ - تضاد میان نیمه فئودالیسم و توده های وسیع .

تضاد میان طبقه بوروکرات کمپرادور وتوده هانیز یك تضاد محسوب گردید . بدین ترتیب سه هدف آماج انقلاب قرار میگیرد: کلیه امپریالیستها در سازش با توسعه طلبی، فئودالیسم،وسرمایه داری بوروکرات کمپرادور. انقلاب دمکراتیك نوین که در این مرحله این سه را آماج حمله خود قرار میدهد باید تحت رهبری طبقه کارگر صورت گیرد .

در تشریح اوضاع سیاسی جاری در بنگلادش ،کنفرانس متذکر گردید که نبرد میان طبقات ارتجاعی و نیروهایی که قدرت دولتی را در اختیار دارند(از یکسو) با کسانیکه خارج از آن قرار دارند(از سوی دیگر)، خصیصه عمده عرصه سیاسی را تشکیل میدهد . پولاریزاسیون نیروهای ارتجاعی هنوز به فرجام نرسیده وحول قطب آمریکا - هند و قطب شوروی - هند در جریان است . قطب سوم یعنی قطب مردم تحت رهبری طبقه کار گر بر خوردار از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون ،که از واقعیت عینی عقب است باید تکامل یابد .

کنفرانس صریحا تجاوز توسعه طلبانه هند به سیلان را محکوم کرده وخروج بلادرنك نیروهای هند از آنجا را خواستار گردید، وبه مردم کلیه کشورهای جنوب آسیا هشدار داد که هشیاری خودرا حفظ کرده وآماده رویارویی با طرحهای تجاوز کارانه توسعه طلبان هند باشند .

کنفرانس فعالیتهای مسلحانه انقلابی مردم برخی از ایالات هند تحت رهبری نیروهای انقلابی علیه دارودسته دولت مرکزی فئودالی محلی راستود .

کنفرانس خواهان جمعبندی از مبارزه مسلحانه و فعالیت سیاسی انقلابیون در گذشته وارزیابی از وقایع سیاسی تاریخی بنگلادش در گذشته گردید . «بیانیه» دومین کنفرانس بین المللی موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی متذکر گردید که «جنبش کمونیستی بین المللی با وظیفه بسیار مهم جمعبندی نقادانه از چندین دهه تجربه انجام انقلاب دراین دسته از کشور ها روبرواست» .کنفرانس اینرا وظیفه ای مهم در جهت ایجاد شالوده ای صحیح برای وحدت انقلابیون حول یك کانون واحد ، ارزیابی نمود .

کنفرانس بر این اعتقاد که جنبش کمونیستی در بنگلادش در گذشته نشان داد که رویزیونیسم راست و«چپ» وآنارشیسم، خطرات بزرگی بر سر جنك انقلابی اند . در حال حاضر رویزیونیسم راست خطر عمده است ،درحالیکه آنارشیسم خطر عمده مبارزه مسلحانه میباشد . همانگونه که«بیانیه» دومین کنفرانس تصریح نمود «نفی یاتحریف اپورتونیستی جنك خلق...گرایش عمده در دوره اخیر است» .

کنفرانس جهت پاك کردن مسیر جنك خلق، خواستار نبردی قاطع علیه کلیه نیروهای رویزیونیستی ضدمارکسیست - لنینیستی گردید .

کنفرانس مجمعی بنام ایکیا په اتوتی په تشیاد (شورای تدارك برای وحدت) تشکیل داد که وظیفه اش تشخیص این است که کدامیك از نیروهای سیاسی ازاین خط مشی سیاسی - ایدئولوژیك پیروی می کنند . و مسئولیت انتشار یك نشریه جهت توضیح این خط سیاسی - ایدئولوژیك و درج نظرات حول مسائل مورد مناقشه، نیز بعهده اش سپرده شد .



انقلاب تنها

نوشته گروه انقلابی

از زمان سقوط ژان کلود دوالیه در فوریه ۱۹۸۶، طبقات حاکمه هائیتی و اربابان امپریالیستی شان در تلاش بودند تا روحیه و مقاومت توده ها را در هم شکسته و رژیم باثباتی را بسرکار آورند. دوالیه تا پیش از آن توانسته بود این روحیه و مقاومت بکمك تونتون ماکوت و ترور عریان، تحت فشار قرار دهد.

اکثرتلاشهای دشمنان حول برگزاری سیرکهایی بنام انتخابات انجام میشد. ماههای بیش از انتخابات ۲۹نوامبر ۱۹۸۷بویژه متشنج بود یك اعتصاب عمومی و خیزش های خشونت باری صی ماههای تابستان در پونت دو پرنس (پایتخت هائیتی) علیه خونتای نظامی تحت رهبری هانری نامفی که پس از سقوط دوالیه زمام امور را بدست گرفته بود،صورت گرفت. سیصد دهقانی که در رو ستای ژان رابل برای زمین می جنگید ند ،بطور جنایتکارانه ای قتل عام شدند .در پائیز ،دو تن ازکاندیداهای ریاست جمهوری بقتل رسید ند ،دسته های سیاه ماکوت دوباره براه افتادند وکمیته های کشیك در حصیر آبادهای پایتخت تشکیل شد که بدنبال ماکوت ها بوده وچند نفرشان را کشتند.

تهاجم ارتجاعی در ۲۹ نوامبر به نهایت خود رسید وخونتای نظامی موجی از کشتار وقهر را علیه توده های هائیتی براه انداخته وانتخابات را منحل کرد. خونتای نظامی انتخابات خود را دو ماه بعد بر گزار کرد (حتی برخی از کاندیداها از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند) ولسلی مانیگات را که زمانی هوادار دوالیه بود (وزمانی دیگر مخالف دوالیه شد) رئیس جمهور اعلام کرد .او عهد کرد که از ارتش حمایت کرده وافسار هائیتی را محکم در دست خواهد گرفت.

از آنزمان به بعد ،ایالات متحده که در ابتدا با وارد عمل شدن ارتش مخالفت میکرد،سعی در پیرایش چهره خونبار مانیگات نمود. طرح رفرمهای دمکراتیزه کردن فرمالیته - از دستور کار خارج شدند چرا که بطور بالقوه اوضاع را در این کشور شش ملیونی بی ثبات میکرد. ارتش سرکوب شدید توده هاوچپ را ادامه داد ، ماکوت ها مجدا از مصونیت بر خوردار شدند ، ومانیگات قصد خود را مبنی بر آماج حمله قرار دادن رادیکالها وانقلابیونی که از رویزیونیستهای حزب کمونیست متحد هائیتی (puch) جدا بودند ،اعلام داشت. خیزش توده ای که خونتا را طی اعتصاب عمومی بطور جدی مورد تهدید قرار داده بود ،وخیزشهای شهری ژوئن - ژوئیه ۱۹۸۷که طی دو سال گذشته میلیونها نفر را به زندگی سیاسی کشانده بودند، بطور موقت فرو کش نمودند.

اما بحران عمیقی که حکام هائیتی با آن روبرو بوده و در کشتار انتخابات خودرا منعکس نموده بود ، هیچگاه حل نشده بود. ژنرال نامفی در ۱۹ ژوئن، مانیگات را از قدرت خلع کرده واو را به خارج از کشور فرستاد. بدین ترتیب،محافل حاکمه که خوددر انشقاق بسرمی برند، وفرصتهای عالی برای پیشبرد انقلاب وجود دارد.

ماگزیده هایی ازدو سند مربوط به



راه حل است

انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

تکامل جنبش انقلابی در هائیتی را در زیر نقل میکنیم. «انقلاب ،تنها راه حل » در تابستان ۱۹۸۷ ، یعنی چند ماه از قتل عام انتخابات نوامبر ،بشکل جزوه توسط« گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی» انتشار یافت ،سند دوم اعلامیه ای است که توسط هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،پس از انتخابات بیرون داده شد ،برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد جنبش انقلابی هائیتی رجوع کنیدبه جهانی برای فتح ـ شماره ٦«هائیتی : قلع وقمع تازه آغاز گشته است! ،ـ جهانی برای فتح

هائیتی از ۱۹۱۵ نومستعمره ـ آمریکا بود و پیش از آن ابتدا بصورت مستعمره وکمی پس از «جنك استقلال» بصورت نومستعمره تحت سلطه فرانسه قراد داشت ،طی ۱۹ سالی که آمریکایی ها هائیتی را اشغال کردند، انستیتوهای بسیاری منجمله یك انستیتوی نظامی بر پا نموده وطبقاتی را در جهت تامین حاکمیتشان برهائیتی ایجاد کردند، وقتی که آنها نیروهای خودرااز هائیتی خارج ساختند ،از طریق این ساختار وبوسیله سرسپردگانشان بود که سلطه خودرا بر هائیتی ادامه دادند، امپریالیستهابواسطه این ساختار توانستند طیُ سالها روندسیاست و اقتصاد هائیتی را تعین کنند ،قادر شدند حاکم تعین کرده وحاکم ساقط کنند ،آنها ارتش برای سرکوب شورش توده هاعلیه تحت سلطه گیشان را بوجود آورده تسلیح کرده وتعلیم دادند ...

برای همگان واضع است که امپریالیستها وطبقات (ارتجاعی) نه میتوانند ونه میخواهند قدرت سیاسی واقعی را به توده های هائیتی اعطا کنند ،آنها حتی یك انقلاب دمکراتیك تمام عیار را پیش نخواهند برد، منافع آنها در تحت انقیاد قرار داشتن توده هانهفته است ،آنها هرگزساطور قصابی خودرا کنار نمی نهند مگر اینکه به نیروی قهر از دستشان گرفته شود، بهمین علت،خلق هائیتی تازمانیکه کشورش تحت سلطه امپریالیسم بوده واین طبقات (ارتجاعی) برسر قدرتند ،روی رهایی بخود نخواهد دید ، بهمین جهت است که میگوییم انقلاب هائیتی باید ساختار نو مستعمراتی را در هم کوبیده واین طبقات ارتجاعی که سیستم کنونی را نگاه داشته واز قبل آن منتفع میشوند شکست داده وسر کوب کند انجام «رفرم دمکراتیك» در این ساختار تنها آنرا تحکیم بخشیده، توده هارا بخواب فرو می برد ودور نوینی از فلاکت وستم بر آنها را باعث میگردد ،

بدین خاطر انقلاب دمکراتیك نوین تنها جواب به بحران کنونی است ، چرا میگوئیم انقلاب دمکراتیك نوین ؟...

همانگونه که مائو بوضوع تصریح داشته ،انقلاب دمکراتیك نوین بخشی از انقلاب جهانی پرولتری است ،این انقلاب در هر کشور مرحله نخست از دو مرحله ای است که به سوسالیسم بمثابه ،بخشی از انقلاب جهانی پرولتری که هدف نهایی آن کمونیست است ، میخر میگردد ، نخستین مرحله این انقلاب باید در مناطق روستایی

بر پا شود و پرولتاریاوحزبش باید اکثریت دهقانان را بمثابه نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم ، بورژوازی کمپرادور - بوروکرات وفئودالیسم ، رهبری نمایند. پرولتاریاوحزبش در این مرحله نخست باید دهقانان هائیتی را در جنگ علیه دشمنان رهبری کرده وتضاد بسیار دیرینه موجود در جامعه هائیتی که منبع عمده تخاصمات وعلت عمده کلیه جنگها بوده - از گومان گرفه تا آکائو ،تاجنگ پیکه وکاکو - یعنی مسئله زمین را حل نماید.

بنابراین ،مسئله ارضی منجمله خواست دادن زمین به کشتکار مسئله کلیدی این مرحله نخست است

اما در عین حال ،حل مسئله زمین بخشی از روند عمومی انقلاب است . مرحله دمکراسی نوین در انقلاب همچنین جنگ برای رهایی ملی ،جنگ برای نابود سازی ساختار نومستعمراتی ،سرنگونی امپریالیستها وسرسپردگانشان است... این مرحله نخست از انقلاب باید تحت رهبری پرولتاریا انجام گردد،این تنها طریق انقلاب پیروزمند بوده وتنها راهیست که انقلاب را به مرحله دوم یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی رهنمون خواهد شد.

((سه سلاح جادویی))مورد خطاب مائو - یعنی حزب ،ارتش خلق وجبهه متحدخلق - برای پیروزی انقلاب در هائیتی الزامی است ...

مائو تسه دون بیان داشت که: ((بدون ارتش خلق ،خلق چیزی ندارد.))وقایع اخیر منجمله کشتاری که بدست ارتش طی اعتصاب عمومی در ژوئن - ژوئیه روی داد ،بوضوح صحت این گفته را نشان میدهد. بسیاری از انقلابیون و بسیاری ازتوده هابه درك این امر نزدیك شده اند . وسیر حوادث همچنین روشن ساخته که ارتش خود را برای یك جنك وحشیانه عله توده های هائیتی آماده می سازد.

جنك آنها یك جنك ارتجاعیست، جنگی است برای تحت انقیاد وستم نگاه داشتن توده های هائیتی وتامین سلطه امپریالیستی واستثمار طبقاتی در هائیتی .اما آنچه که هائیتی بدان نیز داردیك جنك عادلانه است،جنك خلق، جنگی برای سرنگون ساختن سلطه امپریالیسم وحاکمیت ارتجاعی ؛ جنگی متکی بر توده ها...

کسانی یافت میشوند که موضع ما را مورد انتقاد قرار داده ومیگویند که خط مشی ارتش خلق وجنك خلق ما نسخه ای برای خود کشی ملی است .آنها در عوض چنین طرح میکنند که ما وتوده ها باید سر خودرا با انتخابات و یا تدارکات بی پایان برای رفرمهای خردو محدود گرم کنیم. خیر ، خط مشی ما نسخه ای برای خودکشی ملی ،نیست بلکه بالعکس خط مشی ای برای رهایی ملی است. این مشی تنها راه انتلاب وتنهاراه بسوی آینده بهتر وروشنتر برای توده های تحت ستم هائیتی است .ما معتقدیم که هیچ گروه ،حزب یا فردی نمیتواند خودرا انقلابی بخواند مگر اینکه بالاترین وظیفه خودرا آماده کردن توده ها برای بر پایی این جنك که شکل عمده وعالیترین شکل مبارزه است ، بداند...

دوره خواب زمستانی انقلابیون بزدل در سوراخها بسر آمده است . اکنون دوره فعالیت و نهراسیدن،دوره زدودن توهمات و تدارك دیدن برای بر پایی مبارزه ای قطعی علیه امپریالیسم وسر سپردگانش در هائیتی ودر سراسر جهان است . توده های تحت ستم هائیتی طی هفتاد سال گذشته طالب آزادی بوده و از طرق مسالمت آمیزبوسیله رای دادن به قانون اساسی ،بوسیله انتخاب کردن کمپرادور های مختلف به ریاست جمهوری وغیره برای رهاشدن تلاش نموده اند. اما این تلاشها همواره عقیم مانده ، چرا که امپریالیسم ومرتجعین هائیتی همیشه تمایلات توده ها برای رهایی واقعی را تهدید ومانعی برای خود محسوب داشته اند. بهمین جهت ،آنها همواره با قهر به پا سخگویی بر خاسته اند - با قتل عام مردم ، با به زندان،افکندن،با شکنجه وترور آنها وبه انقیاد کشیدنشان. فی الواقع،امپریالیستها و مرتجعین هائیتی همیشه سیاست را بکمك ابزار های قهر آمیز پیش برده است - یعنی سیاست را با خونریزی مترادف ساخته است. واکنون در این گرهگاه تاریخی که توده ها برای آزادی ورهایی واقعی می جنگند ،باید خود را برای روفتن امپریالسم ،سرمایه داری کپرادوروفئودالیسم از صحنه آماده سازند. وتنها طریق نیل بدین هدف، درهم شکستن قهر ارتجاعی ستمگر است...

ما از جنك قهرمانانه خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو(معروف به راه درخشان)الهام میگیریم که بدون دریافت حتی یك گلوله ازهیچ کشور امپریالستی شرق وغرب ،از یك جرقه به شعله ای سر کش تبدیل شده است....

جبهه متحد یکی دگر از اجزا ضروری انقلاب موفقیت آمیز در هائیتی یا هر کشور دیگر است . هدف عمده جبهه متحد انجام یك مبارزه تاکتیکی برای بر کنار کردن یك دیکتاتور نیست. بلکه هدف آن برپایی یك مبارزه انقلابی برای نا بودسازی امپریالیسم،از بین بردن ساختار نو مستعمراتی وابستگی به امپریالیسم وسرنگونی سرمایه داران کمپرادور وفئودالیسم میباشد...

از میان کلیه طبقات موجود در جامعه هائیتی که در جبهه ضد امپریالیستی وضد فئودالی جای میگیرند ،این فقط پرولتاریااست که می تواند مبارزه سازش ناپذیر وانقلاب را رهبری نماید. زیرا پرولتاریا تنها طبقه ای است که هیچ نفعی در نگاه داری وتحکیم سیستم کنونی ندارد وبدین جهت تنها طبقه ایست که میتواند خودو کلیه طبقات تحت ستم دیگر رارهایی بخشد. بنابراین ،پرولتاریای هائیتی اگر چه در جامعه هائیتی در اقلیت بسر میبرد ، باید انقلاب هائیتی، مبارزه مسلحانه وجبهه متحد را رهبری نماید.

در میان سایر طبقات جامعه هائیتی که منافعشان در تقابل با شرایط کنونی است ، دهقانان تحت ستم ترین و کثیرالعده ترین اند. بدین جهت، دهقانان متحد استراتژیك پرولتاریا ونیروی عمده انقلاب در مرحله دمکراسی نوین بوده وباید بهمین جهت در آن مبارزه توسط پرولتاریا رهبری شود . علیرغم اینکه باید با دهقانان بطور عموم متحد شد ،اقشار دهقانی وجود دارند که منافعشان به پرلتاریا نزدیکتر (از مابقی) است . آنها اقشار بی زمین ، فقیر ومتوسط دهقانی هستند . اتحاد میان کارگران وتوده های وسیع دهقانی باید ستون فقرات جبهه متحد را تشکیل دهد.

بنابه نکته فوق الذکر ، هر کدام از طبقات موجود در جبهه متحد داری منافع طبقاتی مختلف بوده واین منافع را دنبال خواهد نمود. ضروت حفظ استقلال خط مشی وابتکار عمل درون جبهه درحین رهبری آن توسط پرولتاریااز این جا ناشی میشود، چرا که در غیراینصورت از عهده رهبری انقلاب حتی در مرحله نخست (مرحله دمکراسی نوین) بر نخوهد آمد،تا چه رسد به رهبری انقلاب در راه سوسیالیسم وبسوی کمونیسم جهانی که هدف نهایی آنست....

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده است ،آنچه که لازمه یك حزب مارکسیت - لنینیست میباشد ((باید پرولتاریا وتوده های انقلابی رانه تنها با درك وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیك نوین و نقش و منافع

متضاد نیرو های طبقاتی مختلف اعم از دولت یا دشمن، بلکه همچنین بادرك لزوم تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی وهدف عالی کمونیسم جهانی مسلح نمایند.»

در عین حال دراینزمان ،نیرو های ذهنی از اوضاع عینی شدیدا عقب مانده اند. بدین جهت مبارزه توده ها بدون رهبری پرولتاریا وحزبش بسیار پیش رفته است. این اوضاع باید بسرعت ترمیم گردد: چرا که در غیره اینصورت میتواند اثرات ناگواری بر دورنمای کنونی انقلاب در هائیتی بر جای نهد. بنابراین ،کلیه انقلابیون،بایدتلاش ورزند تا تحولی در اوضاع پد ید آورند.

جای تردیدی نیست که ما تنها نیستیم. بسیاری انقلابیون در هائیتی وخارج از آن وجود دارند وهمچنین اکثریت توده های هائیتی هم خواهان انقلاب راستین هستند. وقایع دوسال گذشته بویژه درماههای اخیر بوضوح نشان میدهد که پرولتاریا، دهقانان،خرده بورژوازی،جوانان ، بیکاران و سایر اقشار توده های ستمدیده خواهان تحولات رادیکال در هائیتی هستند . آنها ثابت کرده اند که برای انجام این تحولات حاضر به هر نوع فداکاری وجانفشانی بوده اند. این یك واقعیت است که بسیاری از مردم در مورد اینکه اهداف خود را دقیقا چگونه بدست آورند درك روشن ندارند وتا حدودی دچار این توهمند که از طریق قانون اساسی ،انتخابات ، رفرمهای خردو دمکراتیك ، و مبارزه مسالمت آمیز دمکراتیك میتوانند به این اهداف دست یابند،در عین حال عملکرد های طبقه حاکمه بسرعت این توهمات رادر هم می ریزد،علیر غم اینکه بورژا کمپرادورو بوروکراتها ،اپورتونیستها ورویزیونیستها تلاش دارند تا توده هارا به مجرای بن بست انتخابات و شیوه های رفرمیستی خود بکشانند ، بسیاری از مردم قادر به درك این طرحهای ارتجاعی بوده واز چار چوب آنها گسسته اند. بسیاری دیگر هستند که دریافته اند با قانون اساسی یا بدون آن ،با دیکتاتوری عریان یابا «دمکراسی »پارلمانی،بهر صورت قدرت طبقه حاکمه بر قهر ،بر گلوله وسر نیزه متکی است واگر توده ها قدرت سیاسی را میخواهند،باید آنرا از طریق لوله تفنك بدست آورند و میتوانند چنین کنند. بخاطر این توده ها واکثریت عظیم مردمی که شدیدا محتاج یك انقلاب راستینند بوده که ما خط مشی وآلترناتیو(خود) را دراینجا تشریح نمودیم. ❁

کدامین راه فراروی هائیتی ؟

نوشته: هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نوامبر ۱۹۸۷ : حکام هائیتی یکدیگر را میدرند؛ توده های محنت کشیده در دفاع از خود در برابر ارتش و ماکوت ها متشکل میشوند ؛ و بالاخره در ۲۹نوامبر ،ارتش با کشتار جنایتکارانه روز انتخابات واکنش نشان میدهد.

نمایندگان آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی مدت دو سال در گوش مردم هائیتی خواندند که «ژنرال نامفی بهترین امید است ».کاندیدهای بورژوا ماهها به مردم هائیتی گفتند که به قانون اساسی وانتخابات امید ببندند. آنها به مردم گفتند که رفرم به رهایی منجر میشود - رفرمی که توسط ستمگران امپریالیست هائیتی ترتیب داده شده وتحت نظارتشان اجرا میگردد. هنوز هم دروغ میگویند. کاندیداها به مردم میگویند که به آمریکا چشم امید داشته باشند . آمریکا حتی در حالیکه از انتخابات جدید و مضحکی که ارتش در ۱۷ ژانویه ۱۹۸۸ سازمان داده پشتیبانی میکند، تلاش دارد خون ۲۹ نوامبر را از دستان خود بشوید. اما بحران در جامعه هائیتی بسیار عمیق وخواست مردم برای تحول بسیار شدید است .بهمین جهت ستمگران نمیتوانندبه سادگی از پس آن برآیند.

آیا هیچوقت باندازه حالا روشن بوده است که اربابان وستمگران هائیتی را با استدلال سرو کاری نیست؟ آیاهیچوقت باندازه اکنون واضح بوده که آنها باید شکست داده شده وبهمراه نظامشان برای همیشه ریشه کن گردند؟

انقلابی کبیر ،مائو تسه دون،زمانی گفت که «قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون میاید». آیانوامبر ۱۹۸۷ اینرا ثابت ننمود؟وباز همانگونه که مائو گفت:

«کسب قدرت توسط مبارزه مسلحانه،حل وفصل مسائل توسط جنك ، وظیفه مرکزی وعالیترین شکل انقلاب است این اصل مارکسیتی - لنینیستی صحت جهانشمول دارد.....»

دوسال اخیر در هائیتی این نکته را برای بسیاری به اثبات رساند. ودر شعله های زبانه کش امروز نمیتوان این را به آینده نامعلوم ودوری موکول کرد. مردم میخواهند بدانند: برای اینکه مبارزه آغاز شود : چکار باید کرد ؟ این مبارزه چگونه باید آغاز شود. چه راهی به پیروزی میرسد ،بدون اینکه یك موضع شجاعانه اما بی نتیجه اخذ شود ؟ مردم چگونه آماده شوند... همین الان؟ اینها سئوالات مطروحه در این زمانند. تاریخ جنبش انقلابی بین المللی وخود هائیتی برای پاسخگویی چنین سئوالات مهمی، از تجارب حیاتی برخور دار است .

ظهور راههای گوناگون

مباحثه برسر پاسخگویی به این سئوالات با شدت جریان دارد. برخی به لزوم انقلاب در هائیتی معتقدند اما بیدرنك متذکر میشوند که این چنین انقلابی تنها با حمایت و شرکت تودهها امکانپذیر است ؛ تااین حد مطمئنا صحیح است . امااین افراد غالبا میگویند که انقلابیون برای جلب این حمایت باید ابتدا توده ها را حول مسائل اقتصادی حقوق بشر بسیج کنند وتنها بعداز این مساله انقلاب وبویژه جنك انقلابی را پیش بکشند. آنها در اینمورد در اشتباه بسر می برند و خطر بتعویق انداختن انقلاب را تا آینده ای نامعلوم بوجود میاورند.آیا کشتار ژان رابل کافی نبود تا نشان دهد وقتی توده هاازارتش خوبی برای بر پایی جنك انقلابی بر خوردار نباشند اتفاقی میافتد؟تجربه خونین هائیتی وهمه جا نشان میدهد هر راهی که مبارزه مسلحانه وکسب انقلابی قدرت در مرکز آن قرار نداشته باشد ،بجایی نمیرسد.

اما وقایعی نظیر ژان - رابل وشجاعت بینظیری که توده هادر دفاع از خود در مقاله باکشتار ارتش وماکوت ها در ۲۹ نوامبر بنمایش گذاشتند، همچنین نشان میدهند که عده بسیاری مشتاق متشکل شدن و واکنش نشان دادن هستند. این روحیه مبارزاتی الهامبخش بوده وکاملا برای انقلاب ضروری است . اما کسانیکه میگویند این خیزش در خود ، بطور خود بخودی یا بطور ارگانیك به انقلاب منتهی میشود در اشتباه بسر می برند. چیزی بیشتر وچیزی متفاوت تر از این نوع

تشکل ودفاع از خود ضروری است.

سایر نیروها امید خود را متوجه یك گروه کوچك که بخوبی مسلح باشد وبوسیله عملیات قهرمانانه جرقه یك خیزش رامیزند،میسازند. توده های ستمدیده جهان تنهاتوسط مبارزه مسلحانه می توانند رها شوند و نباید حتی یك روز این مبارزه بیش از موعد ضروری تاخیرافتد. تا این حد از مسئله نیز صحیح است. اما این افراد غالبا به مشی ناب نظامی، نوعی ((دسته شورشی متحرك))، در غلطیده وقلب ، روح وخون جنبش خلق واقعی ـ ضرورت وجود یك حزب پیش آهنگ وضرورت بسیج توده ها در برپایی جنگ وبرقراری حاکمیت خودشان ـ را بکناری مینهند. تجارب اخیر سایر کشورها که این استراتژی غالبا به استفاده از مبارزه مسلحانه برای چانه زدن بر سر میز مذاکره با دشمن منتهی شده، باید جدا طرد شود.

توده هاسازنده گان تاریخ بوده وتاریخ بما می آموزد که در کشورهای تحت سلطه،مبارزه مسلحانه برمبنایی صحیح،تنها راه درست برای رهاسازی نیروی توده ها و درگیر ساختن آنها در انقلاب میباشد.

جنگ دراز مدت خلق

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصریح میداردکه ((تئوری ارائه شده توسط مائو تسه دون طی سالهای طولانی جنگ انقلابی در چین، کماکان نقطه رجوع برای توضیح استراتژی وتاکتیك هادر کشور های مستعمره ونیمه مستعمره (یانومستعمره) میباشد.)) نکات مهم این تئوری کدامند؟

اولا: جنگ انقلابی در تقریبا کلیه کشورهای تحت سلطه باید پایگاه خود را در مناطق روستایی بنانماید. در مناطق روستایی جهان سوم، راهها وارتباطات بسیار عقب افتاده اند وارتش ضعیف تر از شهرهاست. ونه تنها این، بلکه اکثریت خلق وبویژه اکثریت کسانیکه به تعجیل تمام محتاج ومشتاق تحول انقلابیند، در آنجا زندگی میکنند. بعلت این عوامل و عوامل دیگر، یك نیروی انقلابی میتواند با نیروی قلیل در یك یاچند منطقه روستایی که بویژه مناسبند شروع کند وسپس از طریق جنگ چریکی قدرت گرفته وبتدریج حاکمیتش را در سراسر کشور بگستراند ونهایتا شهرها(وقدرت سراسری) را بتصرف در آورد. بیشك تجربه غنی ۱۸۰۴، شورشهای پیکه در اوائل قرن نوزده، ومقاومت در برابراشغالگران آمریکایی در ۱۹۴۵، توانایی دهقانان ملل تحت ستم در برپایی جنگ انقلابی را نشان میدهد.تجربه چین از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۹، تجارب بسیاری از کشورهای جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم وتجربه پرو در حال حاضر، نشان میدهد. که مبارزه برچنین مبنایی هنگامی که درست رهبری شود میتواند شاهد پیروزی رادر آغوش کشد.

بیشك صرفا نباید به بسیج دهقانان بسنده نمود. فی الواقع پیشاهنك انقلابی باید یك جبهه متحد متشکل از طبقاتی که در نابودی حاکمیت امپریالیستها فئودالهاو سرمایه داران بزرگ متفق آنان ذینفعند، بوجودآورد. پرولتاریا باید این جبهه رارهبری نماید چرا که تنهاطبقه ایست که مطلقا چیزی برای مدافعه ویااز دست دادن درنظم جاری ندارد، وتنها طبقه ایست که میتواند ایجاد یك جامعه نوین عاری ازهر گونه ستم و استثمار امپریالیستی را رهبری نماید. بلاتردید،کارسیاسی انقلابی مهمی بایددرشهرها انجام شود، باوجود این طریق عمده پرولتاریابرای رهبری جبهه متحد انقلابی،همانا رهبری دهقانان در برپایی جنگ خلق است که عمده در مناطق روستایی ریشه دارد. همانگونه که مائو گفت: ((جبهه متحد،جبهه متحد برای انجام مبارزه مسلحانه است.))

ثانیا، همانطور که مائو تاکید کرد: ((جنگ انقلابی جنگ توده هاست. این جنگ تنها بوسیله بسیج توده ها واتکا برآنهامیتواند انجام شود.))یك دسته کوچك قهرمان دربهترین حالت خود تنها میتواند درخانه ارباب را بگشاید و حتی در راس میزش بنشیند. همانگونه که در کوبا اتفاق افتاد. اما این بدرد چه کسی میخورد؟ بلکه، بالعکس، انرژی بالقوه و روز مانند توده ها درمبارزه مسلحانه برای درهم شکستن بارگاه امپریالیسم و فئودالیسم و بنیانگذاری یك جامعه واقعا نوین و عادلانه، رها گردد.

چگونه میتوان این انرژی را رها ساخت؟ تجربه نشان داده است که فقط جنگ خلق، که در ابتدا بشکل جنگ چریکی شروع میشود، میتواند دهقانانی را که طی قرنها خرد شده اند بیدارکرده، متحد نموده ومتشکل نماید. تنها شرکت دهقانان در مبارزه مسلحانه میتواند آگاهی انقلابی و اعتماد به نفس بدانها بدهد. بیشك، این چنین وظیفه ای سنبل کردنی نیست، بلکه محتاج آگاهی و شجاعت و بیش از هر چیز نیازمند رهبری است. هنگامیکه حداقل تدارك دریك یا چند نقطه کشور دیده شود، جنگ خلق درشرایط بروز بحران میتواند بالنسبه به سرعت آغاز گردد.

باز هم این مائو است که میگوید :((اگر قرار است انقلابی درکار باشد، باید یك حزب انقلابی وجود داشته باشد)) درحقیقت، این یك حلقه کلیدی است . حزب راستین کمونیست باید ایجاد گردد ـ حزبی درتقابل ۱۸۰ درجه ای بااحزاب نظیرphch (حزب رویزیونیست هوادار شوروی یا((حزب کمونیست متحد هائیتی)) ـ ج ـ ب . ف) این حزب باید پرچمهای دروغین شوروی،چین، آلبانی وغیره را طرد کرده وبه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون مسلح گردد. این چنین حزبی باید یك برنامه واستراتژی پایه ای و صحیح ارائه داده ویك شالوده پایه ای میان توده های انقلابی کارگران دهقانان، دانشجویان وسایر طبقات ستمدیده ایجاد نماید. بدون چنین حزبی توده ها قهرمانانه خواهند جنگید، اماقاقد یك دیدگاه روشن بوده ومنافع مستقل پرولتاریا حاصل نشده و پیروی یا از دست خواهد رفت ویا غصب خواهد گشت. حزب در آغاز میتواند در بعدی کوچك وبی تجربه آغاز کند، اما تاریخ نشان داده است که اگر خط صحیح در پیش گیرد واگر جسارت برپایی وتداوم جنگ خلق راداشته باشد،رشد کرده ومجرب میشد. این چنین حزبی هنوز درهائیتی وجود ندارد، اما ما بعنوان هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از هر تلاشی که در راستای ایجاد چنین نیروی پیش آهنگی بعمل، آید، استقبال میکنیم.

هائیتی طی تاریخ کوتاهش همواره نقش ویژه ای ایفا نموده است. این کشور در قرن هجدهم بزرگترین منبع ثروت اروپا بود، ثروت فرانسه باگوشت و پوست بردگان هائیتی انباشت شد. در اواخر قرن نوزدهم، همان بردگان بپا خاسته وقدرتمندترین ارتشهای اروپارا طی پانزده سال جنگ، درتنها خیزش پیروزمند بردگان درتاریخ، شکست دادند. اکنون که به انتهای قرن بیستم نزدك میشویم، شاید زمان آن فرا رسیده تا هائیتی از دهه های متمادی و تحت امپریالیسم بودن بدر آید ومجددا به صف نخست گام نهد. بیشك کلیه کسانیکه ازامرانقلاب ورهایی دفاع میکنند، میتوانندبدین امر امیدواربوده ودرجهت آن عاجلانه کارکنند. نباید چیزی کمترازاین آرزو کرد. ●

اسنادی از نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست پرو

"دربارهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم"
و
"دربارهٔ اندیشهٔ گونزالو"

حزب کمونیست پرو، که در جراید بنام «راه درخشان» معروف است، اخیرا نخستین کنگره حزبی خود را برگزار نمود. ح.ک.پ، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. اسناد پایه ای زیرین وبرنامه واساسنامه حزب، مصوب همین کنگره، در اوایل ۱۹۸۸ توسط کمیته مرکزی ح.ک.پ انتشار یافتند. علاوه براین، کنگره جنبه های مختلف خط ومشی عمومی سیاسی حزب را تعیین نمود. ـ ج.ب.ف.

۱ـ درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی به مثابه مارکسیسم سپس مارکسیسم ـ لنینیسم، وبالاخره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم از دل مبارزه بسیار حاد طبقاتی بدر آمد. بدین ترتیب، ایدئولوژی علمی بسیار قدرتمند پرولتاریا (بسیار قدرتمند است، چرا که حقیقت دارد) سه مرحله را پشت سر گذرانده: ۱ـ مارکسیسم ـ ۲ لنینیسم ـ ۳مائوئیسم. اینها سه مرحله، سه دوره یا سه نقطه عطف در پروسه دیالکتیکی تکامل یك وحدت (همگونی ـ م)، طی ۱۴۰ سال پس از انتشار مانیفست کمونیست میباشند. این سه، از زمان مانیفست واز طریق قهرمانانه ترین حماسه های مبارزه طبقاتی، از طریق مبارزه دو خط سخت وپر بار درون خود احزاب کمونیست، از طریق کار عظیم غولهای تئوری وپراتیك که صرفا محصول طبقه اند (و سه انور جاودان بر فرازشان ایستاده اند ـ مارکس لنین ومائو تسه دون) واز طریق جهش های بزرگ (بویژه سه جهش)، ما را به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (امروزه عمدتا مائوئیسم) مسلح ساخته اند.

علیرغم اینکه، اعتبار جهانی مارکسیسم لنینیسم رسمیت پیدا کرده اما مائوئیسم بمثابه مرحله سوم بطور گسترده رسمیت نیافته است. در حالیکه برخی آنرا انکار میکنند، سایرین آنرا بعنوان «اندیشه مائوتسه دون» قبول دارند. علیرغم اینکه دو مورد تفاوتهای روشنی با هم دارند، اما هر دو اساساً تکامل کلی مارکسیسم توسط

مائو تسه دون را نفی میکنند.برسمیت نشناختن((ایسم))در مائوئیسم بمعنای انکار جهانشمول بودن ونتیجتاً کاراکترش بمثابه سومین، جدیدترین، عالیترین مرحله(تکاملی) ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است . ما،مارکسیسم ـ لنینیسم و بطور عمده مائوئیسم را قبول داشته،از آن دفاع کرده وبکارش میگیریم.

بعنوان مقدمه وبرای درك بهتر از مائوئیسم وضرورت نبرد برای دست یافتن بدان،بگذارید نظر لنین را بررسی کنیم.او به ما آموخت که انقلاب با انتقالش به شرق با شرایط خاصی روبرو خواهد شد و بدون نفی اصول وقوانین، این شرایط بهرحال جدید بوده مارکسیسم نبایدبه بهای به شکست کشاندن انقلاب، ازدرك این واقعیت عاجز بماند.علیرغم جاروجنجالی که بویژه ازسوی روشنفکران کتابی وملانقطی مملو از لیبرالیسم و مارکسیسم کاذب،علیه آنچه که نوظهور و در حال رویش بود بپا شد،بکاربستِ مارکسیسم به شرایط مشخص وحل معضلات ومشکلات نوینی که ضرورتا هر انقلابی با آنها روبرو شده وآنها را حل میکند تنها کار صحیح و مناسب بود.و اینکار در مقابل چشمان بهت زده و عوامفریبیِ رویزیونیستها، اپورتونیستها و خائنین در مورد ((دفاع از ایدئولوژی، طبقه و مردم))، در مقابل حملات کورو وحشیانه آکادمیستهای اخته و تهی مغز و مدافعین نظم کهن که توسط ایدئولوژی بورژوایی تهی شده اند و سنك جامعه کهنی را به سینه میزنند که خودانگلهایش هستند،انجام شد.بعلاوه ، لنین موکدا تصریح داشت که انقلاب در شرق باعث بروز شگفتیهای نوین وعظیمی خواهد شد که پرستندگان راه های شناخته شده را که قاصر از تشخیص نو هستندبیشتر شوکه خواهد نمود.و همانگونه که میدانیم معتمداو برای حل معضلاتی که مارکسیسم تا آنزمان نتوانسته بود حل کند،رفقای شرق بودند.

مضافا،هنگامیکه رفیق استالین بدرستی ومحقانه اعلام داشت که وارد مرحله لنینیسم ازتکامل مارکسیسم شده ایم،با مخالفت روبرو گردید.واین مخالفتهانیز بنام مارکسیسم صورت میگرفتند.وباز بیاد داشته باشیم‌که‌حتی‌برخی گفتند که لنینیسم تنها در کشورهای عقب افتاده کار برد دارد،امااز طریق مبارزه، پراتیك بمثابه تکاملی عظیم در مارکسیسم برآن مهر تایید‌کوبید.وایدئولوژی پرولتاریا بمثابه مارکسیسم ـ لنینیسم بر سراسر گیتی پرتو افکند.

امروزه،مائوئیسم با موقعیت مشابهی روبرو است.همانگونه که مارکسیسم وپدیده های نو همواره توانسته اند از طریق مبارزه راه خود را باز کنند،مائوئیسم نیز غلبه یافته ومورد قبول واقع خواهد شد.

زمینه ایی که صدر مائو فعالیت نمود و مائوئیسم برآن شکل گرفت، درسطح بین المللی ازاین مولفه ها تشکیل میشد: امپریالیسم،جنگهای جهانی،جنبش پرولتری سراسر جهان، جنبشهای رهائیبخش ملی، مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم و احیای سرمایه داری در شوروی. سه نقطه عطف در این قرن برجسته اند: اول، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، طلوع انقلاب پرولتری جهانی؛ دوم، پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹،عوض شدن توازن قوا به نفع سوسیالیسم؛ سوم، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در ۱۹۶۶ آغاز شد،بمثابه تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت ادامه راه بسوی کمونیسم. کافی است بگوئیم صدر مائو دوتا از وقایع شکوهمند تاریخی را رهبری نمود.

مائوئیسم در چین شکل کنکرت یافت،درکانون انقلاب جهانی،در میان در هم آمیختگی پیچیده تضادها، مبارزه طبقاتی شدید و خونین که توسط تلاش امپریالیستهاجهت تقسیم چین میان خود رقم میخورد،سقوط امپراطوری منچو(در سال۱۹۱۱)،جنبش ضد امپریالیستی ۱۹۱۹، خیزش گسترده دهقانی، ۲۲ سال مبارزه مسلحانه برای انقلاب دمکراتیك، مبارزات عظیم جهت ساختمان سوسیالیسم، ۱۰ سال التهاب انقلابی جهت پیشبرد انقلاب فرهنگی در میانه بزرگترین مبارزه دو خط مشی درون حزب کمونیست چین عمدتا علیه رویزیونیسم،و دراوضاع جهانی ای که قبلا بعنوان زمینه بدان اشاره شد. چهارتا از این وقایع تاریخی از اهمیت بویژه فوق العاده ای برخوردارند: تاسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱؛ خیزش دروی پائیزی در ۱۹۲۷ که آغاز راه محاصره شهرها از طریق دهات بود؛ تشکیل جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹؛ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در ۷۶-۱۹۶۶؛ صدر مائو شخصیت رهبری کننده هر چهار واقعه فوق الذکر و از آن مهمتر بالاترین و رهبر تثبیت شده انقلاب چین بود.

در مورد زندگینامه صدر مائو میتوان گفت که او در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳، در یك خانواده دهقانی چشم به جهانی گشود که در شعله های جنك میسوخت. هفت ساله بود که ((شورش بوکسورها)) برپاشد. و ۱۵ ساله بود و برای آموزگار شدن تحصیل میکرد که امپراطوری سقوط کرد. او در ارتش نام نویسی کرد و بعدا بزرگترین سازمانده دهقانان و دانشجویان در هونان (زادگاهش) شد. بنیانگزار حزب کمونیست و ارتش سرخ کارگران و دهقانان راه محاصره شهرها از طریق دهات را مطرح نمود، جنك خلق و بهمراه آن تئوری نظامی پرولتاریا را تکامل داد. وی تئوری دمکراسی نوین را فرموله نمود و جمهوری خلق چین را بنیان گذارد. او نیروی محرکه جنبش جهش بزرگ به پیش و نیروی پیشبرنده ساختمان سوسیالیسم، رهبر مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچف و عواملش، و رهبر و راهنمای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. این نقاط عطف زندگی فردی است که خود را تماما و کاملا وقف انقلاب نمود.پرولتاریا در این قرن به سه پیروزی کبیر دست یافته، که دوتای آنها تحت رهبری صدر مائو بود. اگر یکی از آنها شکوهمند باشد، مسلما دو دیگر نیز چنین اند.

ما در مورد محتوا (و بیشك، جوهر) مائوئیسم، بر مسائل اساسی زیرین تاکید میگذاریم:

۱ـ تئوری: مارکسیسم از سه جزء تشکیل یافته است: فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی. تکامل این سه باعث جهش کیفی بزرگ مارکسیسم بمثابه یك کل و یك همگونی بسطحی عالیتر یعنی به مرحله ای نوین، می گردد. نتیجتا، ضروریست تصریح شود که صدر مائو در تئوری و پراتیك، این چنین جهش کیفی بزرگی را انجام داده است. برای اینکه این مسئله را بهتر توضیح دهیم، آنرا نکته به نکته بررسی می کنیم.

او جوهر دیالکتیك، قانون تضاد، را در فلسفه مارکسیستی تکامل داد. او قانون تضاد را بعنوان تنها قانون اساسی مطرح نمود، علاوه بر درك عمیقا دیالکتیکیش از تئوری شناخت ـ که دو جهش تشکیل دهنده این قانون (یعنی جهش از پراتیك به شناخت و سپس بازگشت به پراتیك، که جهش از شناخت به پراتیك وجه عمده است) جوهر آنست ـ ما باید بر بکارگیری استادانه قانون تضاد در سیاست توسط وی تاکید ورزیم. بعلاوه، او فلسفه را بمیان توده ها برد و وظیفه ای را که توسط

مارکس مطرح شده بود، بانجام رساند.

در اقتصادسیاسی مارکسیتی،صدرمائو دیالکتیك را در تحلیل از رابطه بین زیربنا وروبنا، ودر پیشبرد مبارزه مارکسیم علیه تئوری رویزیونیستی ((نیروی مولده))بکار گرفت. اونتیجه گرفت که روبنا ،آگاهی،میتواند زیربنا را متحول سازد ،وبا قدرت سیاسی میتواند نیروهای مولده را رشد دهد. او این ایده لنینیستی که سیاست بیان فشرده اقتصاداست راتکامل داد و تصریح نمود که سیاست بآید (برهمه عرصه ها) حاکم باشد وکار سیاسی شریان حیاتی کاراقتصادی است .اینها همه به بکارگیری اصیل اقتصادسیاسی ،ونه صرفایك .سلسله سیاستهای اقتصادی، منتهی شد.

مسئله ای که علیرغم اهمیتش بویژه توسط آنان که با انقلاب دمکراتیك سرو کار دارند، به آن کم بها داده شده، تئوری مائوئیستی سرمایه داری بوروکراتیك است - یعنی آن نوع سرمایه داری که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه برمبنای سطوح متفاوت فئودالیسم یا سایر نظامهای پیشین، رشد میدهد. این مسئله ای بسیار مهم بویژه برای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. چرا که با درك این مسئله است که میتوان انقلاب را بطور صحیح رهبری کرد - بویژه بدین علت که زیربنای اقتصادی لازم جهت گذار انقلاب به مرحله دوم یعنی سوسیالیستی، به خلع ید سرمایه داری بوروکراتیك بستگی دارد.

اما نکته مهمتر این است که صدر مائو اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده است.انتقاد وی از ساختمان سوسیالیسم در شوروی بینهایت مهم است. تزهای وی در مورد ساختمان سوسیالیسم در چین نیز از اهمیتی همطراز با این انتقادات وی، برخوردارند: تعیین کشاورزی بمثابه شالوده و صنعت بعنوان فاکتور هدایت کننده، توسعه صنعتی تحت هدایت رابطه میان صنعت سنگین و سبك و کشاورزی، مرکزیت دادن به صنعت سنگین و در عین حال بذل توجه کامل به صنعت سبك علاوه بر کشاورزی در ساختمان اقتصادی. باید به جهش بزرگ به پیش و شرایط پیشبردش توجه ویژه نمود: اولا، یك خط درست که مسیر مناسب و صحیح را تعیین نمود. ثانیا، اشکال متعدد تشکیلاتی کوچك، متوسط و بزرگ در رابطه بااندازه کمی شان ایجاد شدند. ثالثا، توده ها برای به حرکت در آوردن و سرانجام برای به پیروزی رساندن آن دست به تلاشی بسیار بزرگ و سخت زدند، که جهشی بزرگ به پیش رابه جریان درآورده و متحقق سازند ،جهشی که نتایجش بیشتربا نظرکردن به پروسه ای که به حرکت درآورد، وبه چشم اندازهای تاریخی آن، و به رابطه اش با کئوپراتیوهای کشاورزی و کمونهای خلق بیشتر درك می گرددتا بانظرکردن به نتایج آنی اش. بالاخره، باید آموزشهای وی در مورد (جایگاه) عینیت و ذهنیت در درك و بکارگیری قوانین سوسیالیسم (که شکوفایی کاملش درچند دهه سوسیالیسم دیده نشده است). و به همین جهت مانع درك بهتر این قوانین و ویژگیهایشان شده است)، و بویژه رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی که در شعار ((انقلاب را در یابید ، تولید را بالابرید))، فشرده شده است را بخاطر بیاوریم. علیرغم اهمیت زاید الوصف این تکامل در اقتصاد سیاسی مارکسیستی چیز زیادی در مورد آن گفته نشده است.

و در رابطه با سوسیالیسم علمی، صدر مائو تئوری طبقات، بررسی آنها در سطح اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیك، قهر انقلابی بمثابه قانون عام بدون استثناء، انقلاب بمثابه جایگزینی قهرآمیز یك طبقه توسط طبقه دیگر، را تکامل داد. او تئوری خود را در این عبارت تصریح نمود: ((قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون می آید)).و مسئله کسب قدرت در کشورهای تحت سلطه را با نشان دادن راه محاصره شهرها از طریق دهات و تعیین قوانین عمومی اش، حل نمود. او بطوردرخشانی تئوری مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را تعریف کرده و تکامل داد: مبارزه آنتاگونیستی تحت سوسیالیسم میان بورژوازی و پرولتاریا، میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی و میان سرمایه داری و سوسیالیسم ادامه داشته و در سوسیالیسم هنوز این مسئله که کدامیك بالاخره غالب خواهد شد حل نشده می ماند ،این مسئله طی مدت زمانی طولانی حل خواهد شد و این مدت زمان پروسه ای خواهد بود مملو از احیاءگری و ضد احیاءگری تااینکه نهایتا پرولتاریا قدرت سیاسی خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریااقاطعانه تحکیم بخشد. و مهمتر از همه اینکه او راه حل بزرگ تاریخی برای تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا ،یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را فرموله نمود.

این مسائل اساسی که بطورمختصر مطرح شده ،اما بسیار آشنا وغیره قابل انکارند ،نشاندهنده تکامل سه جزء مارکسیم توسط صدر مائو وبیشك تکامل مارکسیسم -لنینیسم به یك مرحله نوین عالیتر وسوم است :مارکسیسم -لنینیسم -مائوئیسم،عمدتا مائوئیسم.

در بکارگیری شیوه سنتز، بگذارید به چند نکته خاص دیگر که منبعث از همان نکات فوق الذکراست اشاره کنیم -اگر چه صرفابه ذکرتیتر وارشان جهت جلب توجه به آنها ، بسنده کنیم.

۲- انقلاب دمکراتیك : نخست، تکامل تئوری مارکسیستی دولت ،در رابطه باسه نوع دیکتاتوری : الف: دیکتاتوری بورژوایی دردمکراسیهای بورژوایی نوع کهن مثل آمریکا ؛طبقه بندی ای که میتوان کشورهای تحت سلطه مانندآمریکای لاتین را به آن افزود .ب: دیکتاتوری پرولتاریا ،مثل شوروی وچین پیش از غصب قدرت توسط رویزیونیستها. ج: دمکراسی نوین ،بمثابه دیکتاتوری مشترك برپایه وحدت کارگر ودهقان تحت هژمونی پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست ،که طی انقلاب دمکراتیك در چین ایجاد شد وامروزه درپرو شکل کمیته-های خلق، مناطق پایگاهی ،وجمهوری دمکراتیك نوین خلق که در پروسه شکل-گیری است،را بخود میگیرد .در تکامل تئوری دولت، ضروریست که برتفاوت کلیدی میان سیستم دولتی یعنی دیکتاتوری یك طبقه یاطبقات که قدرت سیاسی رادراختیار دارند (که عمده است)، وسیستم حکومتی یعنی تشکیلات اعمال آن قدرت سیاسی ،تاکید نمود.

بعلاوه دمکراسی نوین ا- یکی از بر-جسته ترین تکاملات صدرمائو ع با استادی به انقلاب بورژوایی طراز نوین که تنها می-تواند توسط پرولتاریارهبری شود، شکل کنکرت می دهد؛ بطور خلاصه یعنی انقلاب دمکراتیك در چارچوب عصر جدید انقلاب جهانی پرولتری که ما در آن قرار داریم. انقلاب دمکراتیك نوین یعنی اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنك نوین و بی شك یعنی سرنگونی نظم کهن؛ استقرار نظمی نوین با سلاح در کف، که تنها وسیله متحول ساختن جهان است.

بالاخره تاکید براین نکته حائز اهمیت است که دمکراسی نوین در حالیکه یك انقلاب دمکراتیك بوده ووظایف دمکراتیك را به سرانجام میرساند، همچنین برخی وظایف سوسیالیستی را نیز به پیش می-برد.این امر،راه حلی کلی برای مسئله دو مرحله - دمکراتیك وسوسیالیستی - در

کشورهائی نظیر کشور ماست،وتضمین میکندکه انقلاب به مجرد تکوین مرحله دمکراتیك،بدون وقفه وبدون درنك پیشروی خود را بسوی مرحله سوسیالیستی ادامه خواهد.

۳ـ سه اسلحه: مسئله ایجاد سه اسلحه انقلاب محتاج این است که حزب رابطه میان حزب،ارتش،وجبهه واحدرا درك نماید،وظیفه رهبری عبارت است از درك ساختمان مرتبط وبکارگیری صحیح ومناسب این سه اسلحه در بحبوحه جنك ویا دفاع از دولتی که متکی بر قدرت توده های مسلح میباشد.ایجاد این سه اسلحه تحت راهنمایی این اصل صورت میگیرد که خط مشی ایدئولوژیك مناسب وصحیح تعیین کننده است،وبرمبنای این خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی است که ساختار تشکیلاتی بطور همزمان،در روند مبارزه میان خط مشی پرولتری و خط مشی بورژوایی ودر طوفان مبارزه طبقاتی،عمدتا بصورت جنك(چه وقتی که جریان دارد وچه وقتی که بالقوه شکل اصلی مبارزه طبقاتی است)،تکامل می یابد.

در موردحزب،صدر مائونقطه عزیمت خودراضرورت ایجاد حزب کمونیست قرار میدهد :حزبی طراز نوین،حزبی پرولتری ، وامروزه باید گفت حزبی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست،حزبی که هدفش کسب قدرت دولتی وحفظ آن باشد.این هدف حزب را در پیوند جدا ناشدنی با جنك خلق قرار میدهد ـ چه آغازش کند،چه تکاملش دهدوچه وقتی برای دفاع از خودبه آن دامن زند.این حزب متکی به توده هاست. این اتکاءمیتواند ناشی از جنك خلق ـ که جنك توده هاست باشد،و میتواند منبعث از جبهه واحد ـ جبهه ای متشکل از طبقات ومتکی بر اکثریت توده ـ هاست ـ باشد.حزب بر مبنای مراحل ودوره های انقلاب تکامل یافته ومتحول میشود. نیروی محرکه تکاملش،تضاد متمرکز درون آن به شکل مبارزه دو خط مشی میان خط مشی پرولتری وخط مشی بورژوایی یا خط مشی غیر پرولتری بطور عام است.این مبارزه بطورعمده ودر جوهرخود مبارزه علیه رویزیونیسم است.این نکته ما را به اهمیت تعیین کننده ایدئولوژی در حیات حزب و کارزارهای اصلاح حزب برای تنظیم عملکرد کل سیستم تشکیلاتها و اعضاء حزب بر طبق خط مشی ایدئولوژیك و سیاسی مناسب وصحیح، رهنمون می گردد.بدین ترتیب خط مشی پرولتری میتواند بر حزب غالب بوده وسلطه قدرتمند خود را در رهبری حزب اعمال نماید.هدف حزب بر قراری قدرت سیاسی پرولتری ،حتی تحت دمکراسی نوین که پرولتاریاطبقه رهبری کننده است،وعمدتا استقرار،تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلابات فرهنگی جهت رسیدن به هدف نهایی کمونیسم، میباشد.بدین جهت است که پرولتاریابابد همه چیزرا وبطور همه جانبه،رهبری نماید.

در مورد ارتش انقلابی:ارتش انقلابی طراز نوین،ارتشی جهت انجام وظایف سیاسی تعیین شده توسط حزب بر طبق منافع پرولتاریا وخلق میباشد.این مسئله شکل مشخص سه وظیفه را می یابد: پیشبرد جنك، پیشبردتولید جهت جلوگیری از تبدیل شدن به یك باراضافی،وپیشبرد بسیج توده ها؛ارتشی است که از نظر سیاسی بر ایدئولوژی پرولتری یعنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (امروزه) وخط مشی سیاسی ونظامی عمومی تعیین شده توسط حزب،مترتب است.این ارتش، ارتشی است که بر توده هااتکاء می نماید،نه بر تسلیحات.ارتشی است که از توده ـ هاتشکیل شده و همواره با آنها پیونداداشته وازجان ودل به آنها خدمت میکند.این مسئله به آن اجازه میدهدکه همانندماهی در دریای(توده ها) حرکت کند.صدر مائومیگوید،خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد،و در عین حال، ضرورت اعمال رهبری حزب بر ارتش را بمامیاموزدواین اصل بزرگ را ارائه میدهد: حزب برتفنك اعمال رهبری میکند وما هرگز اجازه نخواهیم داد که تفنك حزب راکنترل کند.علاوه برتعیین اصول و معیارهای کامل ایجادارتش طرازنوین، صدرمائوهمچنین هشدارداد که اگر رهبری طی یك کودتای ضدانقلابی غصب شود، ارتش می تواند برای احیای سرمایه داری مورد استفاده قرار گیرد. او تز لنین در مورد میلیشیای مردمی راازطریق تسلیح بیش از پیش گسترده مردم، تکامل داده وراه را بسوی دریای توده های مسلح گشودوجهت آنرا نشان داد.که این ما را به رهایی نهایی توده هاوپرولتاریا رهنمون خواهد شد.

درباره جبهه واحد: صدر مائو نخستین کسی بودکه تئوری جامع جبهه واحد را ارائه دادواصول آنراتعیین نمود.یعنی جبهه واحدی که مبتنی بر وحدت کارگر و دهقان بوده و هژمونی پرولتاریادر انقلاب را تضمین میکند.جبهه واحدی که ازطبقات مختلف تشکیل شده وتوسط پرولتاریاکه توسط حزبش نمایندگی میشود،رهبری میگردد.بطورخلاصه،جبهه واحدی تحت رهبری حزب کمونیست،جبهه واحدی برای پیشبردجنك خلق،انقلاب،و برای کسب قدرت در جهت اعمال اراده پرولتاریاوتوده ها. بنابراین،جبهه واحد بطور مشخص وحدت نیروهای انقلابی علیه نیروهای ضد انقلابی جهت بر پا داشتن مبارزه میان انقلاب وضد انقلاب، عمدتااز طریق جنك خلق وسلاح برکف، میباشد.مسلما،جبهه واحددر تمام مراحل انقلاب یکسان نبوده،ومضافا،از ویژگیهای خاص خود متناظربر دوره های مختلف هر مرحله برخورداراست.به همین شکل،جبهه واحد در یك انقلاب مشخص همانندجبهه واحد در مقیاس جهان نیست ـ هر چند که قوانین عامی که در موردشان صدق میکند یکی است. به علاوه، تاکیدبر رابطه جبهه ودولت که صدر مائو طی جنك ضدژاپنی برقرارنمود حائز اهمیت است.وی توضیح داد که جبهه واحد شکلی از دیکتاتوری مشترك است.این مسئله ایی است که ماکه با انقلاب دمکراتیك روبارورییم باید مطالعه کنیم.

٤ ـ جنك خلق:جنك خلق،تئوری نظامی پرولتاریای بین المللی است. جنك خلق برای نخستین باربطور سیستماتیك وهمه جانبه تجربه تئوریکی وپراتیکی مبارزات،عملیات نظامی وجنگهای پرولتاریاو همچنین تجارب دراز مدت خلقها در مبارزه مسلحانه،بویژه جنگهای دهقانان چین را جمعبندی میکند.صدر مائو طبقه کارگر را از یك تئوری نظامی بهره مند ساخته است.اما گیجی وغلط فهمی بسیاری دراین رابطه موجود است، که نتیجه چگونگی درك از جنك خلق در خود چین است.اغلب به جنك خلق بصورت تنك نظرانه وتحقیر آمیز بصورت یك جنك پارتیزانی صرف نگریسته میشود.این دیدگاه قاصر از درك این واقعیت است که جنك چریکی در نزد مائو از کاراکتری استراتژیك برخوردار است.این دیدگاه همچنین درك نمیکند که چگونه جنك پارتیزانی بر مبنای سیالیت اساسیش میتواند تحرك ،جنك متحرك، وجنك موضعی را بوجودآورد؛ می تواند طرح تهاجمات عمده استراتژیك بریزد ،شهرهای کوچك ،متوسط،وبزرگ باملیون هاجمعیت

بقیه در صفحه ۷۷

نقد

نقد "تروریسم" بروایت شوروی‌ها

دَم گرفتن با نغمه‌های دولت بورژوایی

تروریسم چپ
اثر ویکتور ویتیوك
(انتشارات پروگرس ، مسکو ، ۱۹۸۵)

به قلم : پ ب

با انتشار «تروریسم چپ» اثر ویکتور ویتیوك از آکادمی علوم شوروی ،رویزیونیست‌های شوروی موقعیت خود رادر یکی دیگر از عرصه های رقابت امپریالیستی تقویت میکنند : اینکه کدام ابرقدرت امپریالیستی سفت و سخت ترین مدافع «نظم و قانون» است. در نفی روند چریك شهری در اروپای غربی، اثر ویتیوك ارتجاع ترین یاوه های همقطاران غربیش را تکرار میکند. اشخاصی نظیر «کلیراسترلینك » (حرّافِ سیا) که برای توجیه اقدامات شدید سرکوبگرانه پرچم مبارزه علیه « تروریسم بین المللی» را برافراشته اند .فی الواقع در سنت همانطور که نویسندگان مزدور غربی کرملین را صحنه گردان تروریسم «می خوانند»، ویتیوك نیز اصرار براین دارد که امپریالیسم آمریکا حامی اصلی روند چریك شهری است. و چنین فراخوان میدهد که «تروریسم چپ مسئله ای شده که باید هرچه زودتر حل گردد» در عین حال، هر کس که می خواهد بفهمد جریان چریك شهری چیست، با خواندن این کتاب سرش بسنك خواهد خورد . چرا که این مسئله موضوع واقعی ویتیوك نیست .

در مورد نکات مهم خط سیاسی جریان چریك شهری در اروپای غربی و تکامل آن از زمان تبارزش یعنی اواخر دهه ۶۰ بسیار اندك سخن رفته است. (برای مطالعه نقد ی مارکسیست ـ لنینیستی از این روند رجوع کنید به « بیراهه چریك شهری در اروپای غربی »جهانی برای فتح شماره ٤) در عوض، ویتیوك پدیدهٔ چریك شهری را برای سردادن نغمه های ستایش از نظم در اروپای غربی و حمله پر حرارت برتهدیدات «از پائین» دستاویز قرار میدهد. جریان چریك شهری که در بهترین حالت جریانی به انحراف افتاده وبلااثر است ، هدف واقعی حمله او نیست ، بلکه کلیه کسانیکه در حقیقت خواهان براندازی نظم حاکمند ، بویژه مارکسیسم ـ لنینیستهای راستین که برای رهبری توده ها جهت چنین کار ی تدارك می بینند، آماج حمله او قرار دارند.

انتقادات او از امپریالیستهای غربی عمدتا حول این نکته است که آنها در رابطه با درك شیوه خفه کردن ناآرامی های توده‌ای از رویزیونیستهای شوروی عقبند. نکته واقعی که ویتیوك به جهانیان ـ منجمله و بویژه امپریالیستهای اروپای غربی ـ ابلاغ میکند، این است که شورویها بهترین مدافعین نظام بورژوائی ، و تواناترین کسان در غلبه بر تهدیدات (خصوصا انقلاب پرولتری) علیه نظام اجتماعی تثبیت شده می باشند .« تروریسم چپ» سندی افشاگرانه در مورد این واقعیت است که «شوروی سوسیالیستی » صرفا تابلوی سردر دیکتاتوری بورژوائی است که

امروزه بر شوروی حاکمیت دارد.

ستایش از دمکراسی بورژوائی

شاید دمکراسی بورژوائی مهمترین بخش از حاکمیت بورژوائی است که ویتیوك در صدد دفاع از آن برآمده است. ویتیوك هنگام بحث در مورد ارزیابی چریکهای شهری از((تروریسم دولتی))چنین مطرح می سازد که از نظر آنان (تروریسم دولتی) نه تنها رژیمهای دیکتاتوری که قانونیت دمکراتیك را مضمحل ساختند بلکه همچنین موجودیت فی نفسه قانونیت را دربرمی گیرد ، و نه تنها سرکوب آشکار و اعمال خشونتبار پلیس و ارتش بلکه خود موجودیت آنها و سایر نهادهای اداری را نیز شامل میگردد. به عبارت ساده تر ، این دولت بورژوائی است که بهر شکلی که باشد ....از نظر آنها تروریسم است. ویتیوك در ادامه ، خط چریکی شهری را چنین توضیح میدهد: ((بدین صورت دمکراسی بورژوائی نه تنها به مثابه شکلی از سلطه فریبکارانه بورژوازی ، بلکه اساسا نقابی صلح آمیز برچهرهٔ فاشیسم است که تازمانی که امکان آن موجود باشد جهت مقاصد فریبکارانه مورد استفاده واقع میشود. اما به محض اینکه فاشیسم با مشکلات جدی تر روبرو میگردد،چهرهٔ جنایتکارانه واقعی خودرا در زیر نقاب پارلمانتاریسم عیان میسازد)). ویتیوك از این نقطه نظر کاملا از کوره در میرود و آنرا نتیجه ((دستکاری)) نقل قولهای مجرد مارکس و انگلس تحت تاثیر((شکاکیت ناسالم)) می بیند.

محکوم کردن دولت بورژوائی در هر شکلش بمثابه ((تروریست))، و افشای چهره))اش در زیر نقاب پارلمانتاریسم - آیا کسی بجز یك ستایشگر دولت بورژوائی این کار را جرم محسوب میکند؟ اگر این چنین است ، لنین نخستین کسی است که بانفرین ویتیوك به عذاب دوزخ دچار میشود زیرا این لنین بود که دمکراسی را بهترین پوسته برای حاکمیت سیاسی بورژوائی ارزیابی نمود و بیان داشت ((دمکراسی....نهادی است جهت استفاده سیستماتیك از زور توسط یك طبقه علیه طبقه دیگر و توسط یك بخش از اهالی علیه بخش دیگر)). لنین در ادامه چنین جمعبندی نمود ((دولتهای بورژوائی به اشکال بسیار متفاوت وجود دارند ، اما ماهیتشان یکی است: همه این دولتها علیرغم هر شکل حکومتی که بخود بگیرند، در تحلیل نهائی بی برو برگرد دیکتاتوری بورژوائی هستند))(دولت وانقلاب)

قهرمان روسی دمکراسی بورژوائی حتی از شکل خاصی که(این دمکراسی بورژوائی - م) در اروپای غربی بخود میگیرد و یعنی وجود پارلمان و احزاب سیاسی رقیب دفاع میکند. او تحلیل ((تروریسم چپ)) را به استهزا میگیرد: ((هیچیك از احزاب - سوسیال دمکرات ، لیبرال ،محافظه کار ،چپگرا، سانترالیست، راستگرا، سکولار(غیر مذهبی) یا مذهبی - بدیگری ارجحیت نداشته و تفاوت ماهوی میان آنها وجود ندارد. بطور مثال رهبری راف (RAF (فراکسیون ارتش سرخ) یك گروه چریك شهری آلمان است) تفاوت میان CDU اتحادیه دمکرات مسیحی - حزب هلموت کل) و SPD (حزب سوسیال دمکرات ویلی برانت) را بوضوح کامل، و تفاوت میان وبا وطاعون بیان میکند.)) (در اینجا باید تذکر دهیم که متاسفانه رهبری راف به اعمال این تحلیل صحیح ادامه نداده و آنرا به عرصه بین المللی تعمیم نداد. آنها قبلا به شوروی بمثابه ((طاعون)) خفیف تر برخورد میکردو اکنون از آن بعنوان ((سوسیالیست)) یاد میکنند .

نثار کردن القاب ((وبا)) و ((طاعون))))به CDU و SPD بویژه از این جهت ویتیوك را رنجیده خاطر ساخته که رویزیونیستهای شوروی مستمرا در پی استفاده از هرگونه اختلافی میان طبقات حاکمه اروپای غربی جهت جلب آنها بسوی بلوك شوروی و یا حداقل بسوی موقعیتی خنثی هستند. ارجحیت علنی دادن به سوسیال دمکراتها اخیرا تا حدودی باعث دردسر شورویها شده است چرا که اتفاقا همین سوسیال دمکراتهای کلاسیك هستند که اغلب بر طبل ضرورت میلیتاریزاسیون علیه شوروی می کوبند: هلموت اشمیت خواهان استقرار موشکهای پرشینك و کروز شد ، و میتران هوادار اصلی استقرار آنها و نیز قاطع ترین مدافع ((نیروی ضربتی)) هسته ای فرانسه بود. درعین حال، برنامه شوروی ها در هم کوبیدن ماشین دولتی بورژوائی موجود در این کشورها نیست، بلکه در پی شکافهای میان صفوف امپریالیستها و مانور دادن جهت کسب عرصه نفوذ می باشند . بنابراین آنچه که بیش از همه باب میل آنهاست ، تفاوت (به هر شکل خاص موجود آن)) در میان صفوف بورژوازی است - یعنی تفاوتهائی که از نظر پرولتاریا واقعند انتخاب میان ((وبا و طاعون)) است.

ویتیوك می گویدروند((تروریسم چپ)) غیر مشروع و ارتجاعی است چرا که قاصر از درك اینست که دمکراسی های بورژوائی بهتر از فاشیسم هستند: ((...تنها بابر چشم نهادن تیره ترین عینکهای تیره است که نمی توان تفاوت کیفی (دمکراسی بورژوائی) از فاشیسم را دید. اولی (دمکراسی بورژوائی) نه تنها شکلی از سلطه سیاسی بورژوائی است، بلکه با اهمیتی یکسان ،مهمترین چیزی است که توده های کارگر در نتیجه مبارزه طولانی و سخت تحت بدست آورده اند و شرط تکامل آتی آنهاست...))

این ادعا که دمکراسی دستاورد طبقه کارگر بوده و از ((اهمیتی یکسان)) نسبت به حاکمیت بورژوائی برخوردار است ، حتی یك نیرنك رویزیونیستی اصیل نیست، بلکه تکرار بحثهای خیانتکارانه انترناسیونال دوم است که بطور مثال میگفت کرسیهای سوسیال دمکراتها درپارلمان آلمان برای طبقه کارگر پیروزی بوده وبه او چیزی میدادکه در جنك امپریالیستی نخست از آن دفاع کند. و بدین ترتیب ، آنها موضع ((دفاع از سرزمین پدری)) راتوجیه میکردند. فاشیسم و دمکراسی بورژوائی یك چیز نیستند ، اما هردو اشکال دیکتاتوری بورژوائی هستند و این چیزی است که عبارت ویتیوك (با اهمیتی یکسان) بیش از همه ، نقش می کند . او با تردستی تلاش دارد تا دمکراسی های بورژوائی را بمثابه چیزی بطور مساوی متعلق به بورژوازی و پرولتاریااست جا بیندازند.

حفظ دولت بورژوائی

تشویق اشکال قانونی مبارزه از اجزاء ستایش و تمجید ویتیوك از دمکراسی بورژوائی است. ((مارکسیسم مبارزه مسلحانه را تنها شکل مبارزه ندانسته و اشکال مختلف مبارزه طبقاتی و قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی با هدف کسب آزادی از استثمار و پیشروی بسوی سوسیالیسم آ را قبول دارد. کارل مارکس گفت ....که سوسیالیستها ترجیح میدهند که اگر یك فرصت واقعی دست دهد با سرمایه داران ((کنار بیایند)). آری، رویزیونیستهادر حالیکه حاکمیت خود رادرافغانستان بروزبمب و گلوله ودر لهستان به ضرب باتون و زندان اعمال میکنند، تلاش دارندجای تازه ای به حمایت پارلمانتاری در اروپای غربی

بدهند. بهمین جهت ،مارکس از یك انقلابی به یك فرد معقول که حاضر است بابورژوازی کناربیاید ،تبدیل میشود!انگار نه انگار این مارکس بود که این سطور معروف را درانتهای مانیفست کمونیست نوشت: «کمونیستها عاردارندکه نظرات و مقاصد خودرا پنهان سازند. آنها آشکارا اعلان میکنندکه اهدافشان تنها ازطریق نابودی قهری کلیه شرایط اجتماعی موجوددست یافتنی است.»(تاکیدازماست)

لنین نیز باهمین صراحت چنین نوشت: «دولت پرولتری نمی تواندازطریق پروسه «اضمحلال» دولت بورژوائی بجای آن بنشیند، بلکه اینکار صرفااز طریق انقلاب قهرآمیز، بعنوان یك قانون عام ،امکان پذیراست. انگلس درستایش این انقلاب سخن گفته که بیانات مکرر مارکس مطابقت درد... این ستایش بهیچوجه «شیفتگی» صرف، سخن آرائی صرف ویا مدیحه سرائ بمنظور مناظره نیست . ضرورت تربیت سیستمانیك توده ها بقسمی که با این نظریه و دقیقا این نظریه انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد ،همان نکته ای که شالودهٔ تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل میدهد.... بدون انقلاب قهرآمیز ،تعویض دولت بورژوائی با دولت پرولتری محال است .» (دولت و انقلاب)

امروزه آیا این کمتراز زمان لنین حقیقت دارد ؟آیا انباشت عظیم نیروهای نظامی در سراسر جهان و منجمله در کشورهای امپریالیستی ،سخن گفتن «کنار آمدن» باسرمایه داران را که تلاشی جنایت کارانه در جهت تحمیق توده هاست ،بسادگی از دور خارج نساخته است؟ ندای صلح طلبی سوسیال امپریالیستها نیرنك است . همانگونه که دیده ایم ، آنها نیروهای مسلح خود را در هرزمان و هر کجا که منافعشان ایجاب کند به کار میگیرند. امروزه آنها در اروپای غربی در راستای منافعشان در کسب نفوذ میان بخشهائی از بورژوازی و توده های بورژوا زده تر آنجا و ایجاد بلوك با آنها ،در پی ترغیب این حماقت پارلمانتاری هستند.

بدین جهت ،ویتیوك چریکهای شهری را بخاطر برهم زدن نظم پرآرامش بورژوازی در آنجا، بخاطر خشونت بسیار محکوم میکند: «.....مشروعیت و ضرورت خشونت تروریستی ،تنها ایده ایست که آنها (تروریستهای چپ) بدان وفادارند». در ادامه ،او ویژگی «تروریستهای چپ» را چنین برمیشمارد:

«...گرایش سنتی بسوی استدلالات دگماتیکی مثل «انقلاب جنك داخلی است، و انقلاب جهانی جنك جهانیست»، در میان تروریستهای چپ رایج است ....سئوالی که طبیعتا مطرح میشود این است که آیا این اعمال نتایجی که خود موجودیت بشر را تهدید نماید در بر ندارند.» آری، کسانیکه انگشتان خودشان بر روی ماشه های یکی از دو زرادخانه هسته ای بزرگ جهان قرار دارد، یك گروه کوچك چیریك شهری را بخاطر «تهدید موجودیت بشر» سرزنش میکنند!

فی الواقع در حالیکه برای یك جنك جهانی امپریالیستی در ابعاد بیسابقه ای نابود سازنده است تدارك می بینند، ویتیوك چشم انداز جنك انقلابی توده ای را استهزاء میکند: «توجیح جنك در تطابق با ایدئولوژی و پسیکولوژی تروریستهای چپ قرار دارد.»

ویتیوك می گوید، از نظر آنها «جنك برترین شکل قهر سیاسی است که موقعیتی استثنائی، فقدان و یامحدودیت نظم و قانون باعث میگردد، وبزور اسلحه کلیه مسائل حل میشوند. بیشك آنچه که ویتیوك بشکل ارائه کاریکاتوری از نحوهٔ استدلال بدان حمله میکند بسیار شبیه توصیفی است که لنین (معروفترین «تروریست چپ») از جنك داخلی بدست میدهد: «آقایان، مارا از جنك داخلی نترسانید. جنك داخلی اجتناب ناپذیر است... این جنك باعث پیروزی بر استثمارگران خواهد شد، به دهقانان زمین خواهد داد، به خلق صلح خواهد داد، راه روشنی در برابر انقلاب پیروزمند پرولتاریای سوسیالیست جهان خواهد گشود.» (انقلاب روسیه و جنك داخلی) این ستایش واقعی از جنك داخلی است که لنین آنرا «عالیترین شکل مبارزه طبقاتی» خواند.

لنین در توضیح شیوهٔ برخورد کمونیستهای انقلابی به اتهامات حزب بورژوائی کادت در روسیه مبنی براینکه در صورت وقوع انقلاب «جویهای خون» جاری خواهد شد، گفت: «این جویهای خون باعث پیروزی پرولتاریا و دهقانان فقیر میشوند ،واین پیروزی بهیچ ابهامی باخود صلح را بجای جنك امپریالیستی به ارمغان خواهد آورد، یعنی جان صدها هزار نفری را که اکنون خونشان برای تقسیم غنائم و متصرفات (سرزمینهای الحاقی) توسط امپریالیستهابرزمین می ریزد، نجات خواهد داد... این چنین است، و این چنین باید باشد، نحوهٔ برخورد کارگر آگاه روسی در هنگام رویارویی با و تحلیل از مسئله جنك داخلی که اکنون در همه جا مطرح است». (انقلاب روسیه و جنك داخلی) آیا نحوهٔ استدلال انقلابیون آگاه در اروپای غربی و هر کجای دیگر نباید این چنین باشد؟ آیا امپریالیستها حتی ازآخرین جنك جهانی به یعد تعداد بیشماری را، طی جنك کره (نزدیك به یك میلیون) هندو چین (حداقل دو میلیون) الجزایر (دست کم یك میلیون) افغانستان (یك تا دومیلیون) ایران ـ عراق (حداقل یك میلیون) کشتار نکرده اند؟ و اینها علاوه بر جنایات بیشماری است که روزانه تسوط شرایط استثماری جوامع در راستای منافع امپریالیستها ، بویژه در ممالك تحت سلطه، انجام میشوند. صدها میلیون نفر نیز در جنك هسته ای که هم اکنون امپریالیستها در تدارك آن هستند، جان خواهند باخت. آیا ضرورت ندارد خشونت و استثمار روزانه این سیستم بر ستمدیدگان عالم را بدون ترهم محاسبه کرد، و بهای سنگینی را که برای تدارك ندیدن سریع قیام و جنك انقلابی پرداخت میشود، در نظر گرفت؟

ویتیوك کاراکتر قهرآمیز اربابش را پنهان میسازد، چرا که قهر آنان از قهر لنین متفاوت است: قهر آنان قهر ارتجاعی برای سرکوب بردگانشان و حفظ امپراطوریشان است. همانگونه که لنین تصریح نمود: «جنك داخلی پرولتری بااعلان علنی اهداف نهائی خود به خلق و جلب حمایت کارگران میتواند انجام شود، در صورتیکه جنك داخلی بورژوائی تنها با پنهان داشتن اهدافش میتواند بخشی از توده ها رارهبری نماید.» (انقلاب روسیه و جنك داخلی) و بدین ترتیب مشاطه گران امپریالیستهای مسلح به تسلیحات اتمی، در موردقهر «تروریستهای چپ» دجال بازی براه میاندازند! و این بسان آن ضرب المثل قدیمی چنین است که مائو نقل میکند: امپراطورها دهکده ها را آتش میزنند، درحالیکه مردم عادی اجازه روشن کردن شمع ندارند.

بورژوازده کردن پرولتاریا

بعنوان طرح شالوده ای برای برنامه اش در مبارزه علیه «تروریسم چپ» ،ویتیوك تحلیلی طبقاتی ارائه میدهد که آن پایه اجتماعی که بنظراو باید نسبت به بورژوازی وفادار بماندرا از آنان که بالقوه نسبت بدان وفاداری ندارند، متمایز میسازد. او به حمایت گسترده ای که بریگارد سرخ زمانی در برخی نواحی معین

کارگری برخوردار بود اشاره کرده و میگوید: «(هواداران بریگاردسرخ) کارگران ماهر در کارخانجات مدرن و عمده نیستند. آنها کسانی هستند که یا در استخدام موسسات کوچکند ویادهقانان سابق و کارگران موقت در مشاغل غیرتخصصی - که ویژگی خاص ایتالیا بخاطر معضل شمال - جنوب آن و مهاجرتهای اجتماعی انبوه است - می باشند. به یك کلام، آنها عناصر اجتماعی بی ثبات، لمپن و حاشیه ای هستند.»

«دهقانان سابق» و «کارگران موقت درمشاغل غیرتخصصی» بایك چرخش قلم ویتیوك به لمپن - پرولتاریا تبدیل میشوند؟ کاملا منطقی است اگر او انقلاب اکتبر را نه انقلاب «لمپن - پرولتاریا» بخواند - چرا که این «دهقانان سابق» و «کارگران موقت درمشاغل غیر تخصصی» بخش عمده ای از پرولتاریای انقلابی روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند «طبقه کارگر، که تنها زمانی که کاربیابد قادر به حیات است، وتنها زمانی کار می یابد که کارش به سرمایه بیافزاید»، کارگرانی که مدوما «تحت فشارجذر ومدهای ناگهانی رقابت، ودر معرض تغییرات بازار قراردارند»، کسانیکه زندگیشان «بیش از پیش نامطمئن» میگردد - طبقه ای که «چیزی بجز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد». بیشك،طبقه ای که از نظرویتیوك یك دارو دسته «لمپن» دیگر است...

ویتیوك این چنین در موردخط بالقوه این باصطلاح عناصر اجتماعی لمپن هشدار میدهد: «ماهیت متاثر ازتنزل شأن یافتن و احساس شدید محرومیت که منتج از آن است، عکس العملهای درناك .نسبت به بیعدالتی، نفرت از محیط تشنه انتقام و اعمال اراده بودن، و جوهر خام ادراکشان از مفاهیم آزادی و برابری ، کاملا به سادگی و بطورطبیعی آنها رابه سوی نفی کامل می کشاند، و به انگیزه برای اعمال خرابکاری شان بدل میشود.» چه چیز «لمپن» در «احساس شدیدمحرومیت» یادر «نفرت ازمحیط»یادر «عکس العملهای دردناك نسبت به بیعدالتی» و یا در «نفی کامل» وجود دارد؟ ...بیچاره مارکس چه در خطابود هنگامیکه خواستار «نابودی کلیه مناسبات اجتماعی موجود» توسط کسانیکه «چیزی بجز زنجیرهایشان برای ازدست دادن ندارند» گردید. او آکادمیسین بزرگی همچون ویتیوك دردسترس نداشت تا ازاو رهنمود بگیرد که این نه برنامه انقلاب پرولتری که انقلابیون همواره چنین پنادشته اند - بلکه «اعمال خرابکارانه» «لمپنی» تنزل یافته است!

بیشك اربابان ویتیوك چیزی بجز «نفی کامل» سیستم موجود را می خواهند. فی الواقع آنها خواستار نفی قسمی نظم اجتماعی موجودند - نفی سلطه غرب و سپس جایگزین کردن سلطه سوسیال امپریالیستهای شوروی که نظم اجتماعی و پایه ای یکسان است . این جهان بینی کاملا بورژوائی ویتیوك است که او برمبنای آن به تقبیه «قصور» چریکهای شهری در ستمگریشان نسبت به «طبقه کارگر متخصص و مدرن» برخاسته، که باتمجید اوازدمکراسی بورژوائی و حماقت پارلمانتاری پیوند دارد. پدر سالاری یکی او ستونهای جامعه موجود است که ویتیوك بی چون وچرا خواهان ابقاء آن می باشد. اوازاینکه «تروریستهای چپ» با «نفی کلی» جامعه در این رابطه بسیار تند روی میکنند از جا در میرود: «طبق منطق آنها («تروریستهای چپ») ....حتی اختلافات میان پدران و فرزندان از اهمیت سیاسی برخوردارند. بنظر آنها این اختلافات تنها به ظاهر خانوادگی اند. در حقیقت، پدران تحت حمایت دولت، مدارس و پلیس، که بطور سیستماتیك تمایلات آزادیخواهانه فرزندان را سرکوب میکنند، قرار دارند. «این پدرسالار عقب افتاده از اینکه خانواده میتواند چیزی بغیر از مسئله ای در حیطه تصمیمات خود پدر باشد - یعنی میتواند سیاسی بوده وبدین جهت مسئله مربوط به کل جامعه باشد - شوکه شده است؟ آیا این دقیقا چیزی بجز حیات تحت دیکتاتوری بورژوازی نیست: یعنی اینکه کلیه عرصه های جامعه ، تحت سلطه عقاید طبقه حاکمه ،که توسط نیروی سیاسی و نهایتا نظامیشان اعمال میشوند ، قرار دارد.

ویتیوك چنین مطرح میسازد که «تنها ایده ای» که «تروریستهای چپ» گرد آن به وحدت میرسند عبارت است از «مشروعیت و ضرورت قهر تروریستی» . وبدین ترتیب ویتیوك می کوشد محتوای هر گونه ضدیت با ثبات و نظم و قانون را یکسان جلوه دهد. بطور مثال او دلیل اینکه به مسئله «تروریستهای چپ» پرداخته را چنین مطرح میکند: «...نه بدین خاطراست که تروریستهای راست و چپ را باهم مقایسه کنید ، تو گوئی که یکی «بهتر» و دیگری «بدتر» است. هردو با اندازهٔ کافی هستند.» «فاشیسم وافراطی گری چپ مانند سرهای اژدهای دوسراست که یکی به چپ چرخیده و دیگری به راست . هردو اعضای یك پیکرند.»

یکسان قلمداد کردن قهر فاشیستی و قهر چریکهای شهری قهر را برتر ازسایر فاکتورها نظیر غرض، تاثیر وغیره قرار داده و آنهارا به فاکتورهائی درجه دو در مقابل قهر تبدیل می کنند. بریگاردهای سرخ که یك شخصیت نظامی امپریالیست را ترور میکنند به اصطلاح تفاوتی با گانگسترهای فاشیستی که کارگران مهاجر را زیر کتك میکشند ندارند! این موضع کسی است که ابدا در پی کشف خط سیاسی غلط پشت گرایشات چریك شهری جهت قادر ساختن آنها و دیگران به پیشروی در راستای تدارکات حیاتی برای انقلاب، نیست. لنین نشان دادکه چگونه تروریسم واکونومیسم خصوصیات مشترك دارند. اماز آنجا که ویتیوك سوسیال امپریالیسم راکه هم رفرمیسم وهم ترور عریان را بطور معمول اعمال میدارد نمایندگی می کند، نه قصد ونفعش (یا توانائیش) دراین است که خط سیاسی چریکهای شهری را مورد حمله قراردهد. منافع او همان منافع سوسیال امپریالیسم شوروی است مه باعث ارائه برنامه تقویت نظم بورژوائی تحت حاکمیتشان و در هم شکستن هرگونه و کلیه تهدیدات نسبت بدان، شده است.

وتیتوك رابطه بین چریك شهری وسرکوب را وارونه جلوه میدهد. بطور مثال اوچنین اتهام میزند که «تروریستهای ترکیه استقرار رژیم نظامی دراین کشور، که دمکراسی را پایمال کرده، تمام فشار خودرا برنیروهای مترقی چپ وارد آورده و خودتروریستها را قلع و قمع نمود، راباعث شدند.» تنها چیزیکه برای خواننده باقی میماند این است که چنین تصور نماید که ژنرالهای بیچاره ترکیه دمکراتهای بسیار مسالمت جویی بودند که تا بدان حد از دست چپهای فناتیك بعذاب آمدند که بالاخره مجبور شدند دست بکار شوند.از نظر ویتیوك،سرکوب وحشیانه توسط دولت فاشیستی ترکیه واکنشی «طبیعی» نسبت به تهدید نظم و قانون بوده - دولت مثل لهستان! از نظر او روی کار امدنرژیمهایی نظیر پینوشه در شیلی،نامغی در هائیتی، نجیب الله در افغانستان بوتا در افریقای جنوبی وغیره،نه ناشی از تشنه به خون وسرکوبگر بودن امپریالیسم بلکه به علت

((تحریکات))چریکها بوده است.دیدگاه او کاملا دیدگاه طبقه استثمارگر است،وهیچ چیز دیگری قابل تصور نیست.

ویتیوك سپس اظهارات مشابهی در رابطه با ایتالیا ارائه میکند.اما اینا اینطور که موج اعمال سرکوبگرانه ایکه سراسر جهان امپریالیستی را در بر گرفته اند واکنشی نسبت به فعالیتهای فی الواقع قلیلی چریکهای شهری نبوده،بلکه بخشی ازتدارکات فعال تروریستهای واقعی درسطوح گسترده است که بر کره ارض حاکم بوده وجنك امپریالیستی وسرکوب مقاومت رو به گسترش توده های سراسر جهان را به پیش میبرد.

ودرآخر،بایدتوجه داشت که بسیارآشکار مبلغ سوسیال امپریالیسم شوروی است. بطورمثال، چاشنی قوی شونیسم ضد شرقی موردپسند محافل حاکم شوروی هاست.درحمله به جناح ارتش سرخ ژاپن،ویتیوك چنین بحث میکند که((شیوه تفکر منطقه ای وآداب وسنن معین وخاص ملی...،وفا داری و فناتیك،ماهیت واحساسات شدید مزهبی ،نفی عقاید مستقل واحترازاز هر گونه شیوه تفکرمنطقه ای به خودانتقادی به ایده...،قیدی متقابل بشیوه واحدی ساموراپی های دوران باستان...،همه وهمه تاثرخود را بر ایدئولوژی وپسیکولوژی افراطیون ژاپنی بر جای نهاده است.ویتیوك میگوید((خشونت بی حد وحصری که تروریستهای ژاپنی))،از تروریستهای اروپایی ((متفاوت))میسازد ناشی از این ویژگیهای ملی آنهااست ـ تو گویی که ((خشونت)) بخشی از تاریخ اروپا نبوده است،از اعمال خشونت بار دوران جنگهای صلیبی گرفته تا جنگهای جهانی در قرن بیستم بهمراه اردوگاه آوشویتس، موشکهای هسته ایی دور برد وسایر سلاحهای تخریب گر در ابعاد عظیم.

این تقبیح شونیستی وگستاخ((لغزش کلام))از سوی ویتیوك نیست.امپراطوری روسیه بر استخوانهای قبایل آسیایی سراسر مناطق گسترده آسیای مرکزی و سیبری بنا گردید.و اخیرا رویزیونیستهای شوروی مورد حمله ((فیلسوف دهقانی شرق)) (ناجی انها مائو تسه دون نهاده اند ،واقع شده وحتی در سال ۱۹۶۹ تامرز حمله اتمی به چین انقلابی در آنزمان پیش رفتند.حتی ناراضیانی از قبیل آندره آمالریك و سولژنیتسین نیز از شبح ((قبایل آسیای زرد)) بر فراز روسیه سخن میگویند. امروزه،سوسیال امپریالیستها از شیوه های ((خشونت بار)) خواست خود برای مطمئن ساختن افغانستان ومنقاد ساختن اقلیت های آسیایی در شوروی استفاده میکنند.خلاصه کلام اینکه،جنگهای شدید جهت سرکوب توده های اسیایی از سنن قدیمی وزشت بورژوازی روسیه است ومعقولیت ایدئولوژیك همساز با آن را نیز ایجاد کرد- اگر چه نقل قول اوردن از لنین برای خالی نبودن عریضه اجباری است، ولی ارائه ترهات شونیسم ضد آسیایی بخشی از ماهیت واقعی وامپریالیسم اروپایی بودنشان میباشد.

برنامه رویزیونیسم برای مبارزه ((علیه تروریسم چپ))

برنامه ایکه ویتیوك برای مبارزه علیه تروریسم چپ ارائه میدهد مایه حسرت هم قماشان امپریالیستی غربیش است.او حتی کسانی را که معتقدند((تروریسم یك بلیه اجتماعی اجتناب ناپذیر است که تنها با نابودی سرمایه داری از بین میرود، با ((شدیدا بدبین)) نامیدن مورد باز خواست شدید قرار میدهد.مرتجعین رنگارنك غربی به صف شوید- رویزیونیستهای شوروی برای ارائه راهنمایی ومشاوره به شما جهت از بین بردن تروریستها حاضر وامده اند!

یکی از رهنمودهای رویزیونیستها عبارتست از جدا کردن چریکهای شهری از هر گونه هواداران روشنفکر.بطور مثال ویتیوك،ویکارپل اوسترایش انگلیسی را مورد انتقاد قرار میدهد،چرا که او مسبب اصلی متوسل شدن رویزیونیستها بدین شیوه را((حاکمیت سرمایه داری پر نخوت))میداند.((که مصرا از جدی گرفتن انتقادات بر خود طرفه رفته وجنبش دانشجویی دهه ۶۰را تفاله کمونیستی نامید.شهروندان موفق، مدیران،بوروکراتهاوکارگران لفظ ((دانشجو)) را با تحقیر به زبان می آورنداز نظر ویتیوك اوسترایش((بدین ترتیب از دیدن گناه تروریستها مستور پشت گناه جامعه امتناع میورزد)). به عبارت دیگر لیبرالیسم ممنوع!

او سپس ادامه میدهد: ((...سمپاتهای تروریستها علیه دستگیری اشخاص مختلف ومرتبط با تروریستها اعتراض میکنند... دفاتر تحقیقاتی را به جعل اسناد ومدارك علیه تروریستها متهم ساخته(!) اصرار میورزند که مبارزه ایکه حکومتها علیه تروریستها به پیش میبرند عمدتاً بهانه ای است جهت براه انداختن کارزاری همه جانبه علیه چپ.این ادعاتا حدودی واقعیت دارد،اما فقط تا حدودی)).

ویتیوك رهنمودهای بسیار مشخصی میدهد.از نظر او علیرغم اینکه اعمال سرکوب روزافزون علیه گروههایی که مدتی است پایدارند موثر بوده وباید تداوم یافته وحتی شدت یابد،بکارگیری ان علیه گروههای تازه تاسیس ودر نتیجه ناشناخته،زیاد مثمر ثمر نبوده وبدین جهت باید باتدابیردیگری تکمیل شود. جراید باید در ایزوله کردن تروریستها همکاری کرده واز مبالغه گرایی درمورد موجودیتشان برخورد((بیش از حدملاطفت امیز))به انها دست بکشند.اهمیت تلاشهای پلیس مخفی جهت نفوذ در گروههانباید دست کم گرفته شود.از همه مهمتر، ویتیوك نقشی را که احزاب رویزیونیستی قدرتمندمیتوانند ایفاءکنندمورد تاکید قراردادهوچنین مطرح میسازد که حمایت تودها((ازتروریستهای چپ))یا حتی امتناع درهمکاری با پلیس،توانایی بورژوازی را در نابودسازی چریکهای شهری تضعیف میکند.اوبا افتخار از نقشی که حزب کمونیست(رویزیونیست) ایتالیادربسیج پایه های اجتماعیش علیه بریگادهای سرخ طی((بحران آلدوموروِ))ایفا نمود،یاد میکند.

طنز قضیه در اینجاست که بسیاری ((تروریستهای چپ))که سوسیال امپریالیستهاچنین فعالانه در پی درهم کوبیدن آنهایند،عشاق سینه چاکشان هستند- نظیر گراپو دراسپانیا،راف در آلمانغربی، وبرخی از بقایای بریگادهای سرخ ایتالیاکه همگی در مورد شوروی تغییر عقیده داده واکنون ان را ((سوسیالیست))میخوانند.هر چقدر هم که بنظرنامعقول بیاید اما منطق در مسئله نهفته است:از انجاکه نه جریان چریك شهری ونه حکام شوروی هیچکدام در پی انقلاب پرولتری نیستند،بنابراین نهایتاً به فصل مشترك با یکدیگر دست میابند.

بررسی ویتیوك از((تروریسم چپ)) وبرنامه اش برای مبارزه علیه آن ، بررسی وبرنامه یك رفرمیست پرت از مرحله نیست.بلکه منعکس کننده منافع یك طبقه حاکم ارتجاعیست که برابقاء دیکتاتوری و آتوریته اش در هر کجا تکیه زده وبرنامه ونظم وقانون خاص خود رامیگستراند.در پس نقاب رویونیستی - سوسیالیستی ویتیوك ، در حقیقت ((نیشخند بسیار جنایتکارانه ای)) نقش بسته است.

در باره توافقنامه .....

بقیه از صفحه ۵۲

میکنیم»۰

رفیق مائو تسه دون بر مبنای اصول عام مارکسیسم ـ لنینیسم چنین بیان داشته است که، «مهم نیست که چه طبقات، احزاب یا عناصری از ملیت تحت ستم به انقلاب می پیوندند و مهم نیست که آنها بدین امر واقفند ویا آنرا درك میکنند، تا زمانیکه آنها با امپریالیسم مخالفت نمایند انقلاب شان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی بوده و متحد آن میباشند»۰ (در باره دمکراسی نوین)

امروز تمامی مباحثات بر سر اینکه تامیل ها از لحاظ ساختار قومی یك ملت تمام عیار هستند یا نه، به ضرب حوادث عقیم شده است ـ حتی «توافقنامه صلح هند و سریلانکا» نیز مجبور به قبول خصلت کثیرالمله بودن ساختار اجتماعی سریلانکا گشته است۰ مدت زیادی بود که حتی مارکسیستهای راستین بر سر این مسئله در جازده و به خطی دگماتیستی چسبیده بودند که در واقع به نفی حق تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل منجر شده و گیجی بزرگی در میان صفوف انقلابیون بوجود آورده بود۰ آنها از تحلیل این مسئله حیاتی بر مبنای حرکت و تکامل درونیش عاجز بودند، فی الواقع، دستیابی این رفقا به موضعی صحیح یك دستاورد بزرگ است ـ همانگونه که لنین در«حق تعیین سرنوشت» میگوید: «طبقه کارگر باید آخرین کسی باشد که از مسئله ملی فتیش بسازد، چراکه تکامل سرمایه داری ضرورتا تمام ملیتها را به زندگی مستقل آگاه نمیسازد۰ اما نفی جنبشهای توده ای ملی که آغاز شده اند و انکار حمایت از آنچه درآنها مترقی است، در عمل بمعنی دست نکشیدن از تعصبات ناسیونالیستی، یعنی قبول ملیت خود بمثابه ملت نمونه(و یا، باید اضافه کنیم، داشتن امتیاز اختصاصی تشکیل دولت) میباشد»۰

پس باید روشن شده باشد که مسئله حمایت از حق اساسی و دمکراتیك ملیت تحت ستم تامیل یك اصل اساسی و خط فاصل میان انقلابیون از یکسو ورویزیونیستها وضد انقلابیون گوناگون میباشد۰ همچنین، مسئله نبرد برای رهایی کامل ملیت تامیل از کلیه اشکال استثمار، ستم وسلطه یك وظیفه بسیار مهم پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك ـ طی تمام چرخشها و پیچشها و مراحل تکاملش ـ است۰ تنها پرولتاریا است که از وحدت انقلابی متشکل، آگاهی، قدرت وتوانایی نبرددر برابر تمامی بلایا و دسائس امپریالیسم، منجمله سرکوب، اعمال نفوذ، سابوتاژ و تحریکات، برخوردار است۰ وحدت کلیه نیروهای راستین و ضد امپریالیسم تحت رهبری پرولتاریا وسازماندهی و برپایه جنك خلق در کانون وظیفه سرنگونی دولت ارتجاعی و کمپرادور وایجاد دیکتاتوری دمکراتیك خلق ـ که تنها دولتی است که میتواند استقلال راستین ملی، حیثیت وبرابری و نیز دمکراسی راستین انقلابی برای مردم سریلانکا تامین نماید، تنها راه رسیدن به رهایی کامل ملیت تامیل و نیز ملیت سینهالا ـ و کلا تمام خلقهای تحت ستم سریلانکا ـ میباشد۰ ندبه و زاری براه انداختن بر سر خرابیهای ببار آمده ناشی از جنك ضرورت عاجل این زمان نیست، بلکه باید جنك خلق را بر مبنای یك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی و تحت هدایت علم انقلاب وشکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون تدارك ببینیم۰

اومانیسم وپاسیفیسم، سلاحهای ایدئولوژیك بورژوازی ارتجاعی است۰ شعار«صلح بهر قیمت»، تلاشی در جهت ترغیب توهمات پاسیفیستی زیر ردای رنك باخته اومانیسم است۰ کمونیستها راستین و انقلابی از جنگهای عادلانه وانقلابی کارگران وتوده های تحت ستم حمایت کرده ودر عین حال جنگهای ضد انقلابی ارتجاع وامپریالیسم را رسوا و محکوم میسازند۰ در نبرد وفتح جهانی عاری از تمامی اشکال ستم، استثمار و جنك، کمونیستها جنك انقلابی برای نابودی امپریالیسم جهانی که سرچشمه نکبت، بردگی و نابودی در جهان است، را تدارك دیده وبراه میاندازند۰ این خط صحیح مارکسیست ـ لنینیستی بر سر مسئله جنك است۰

بعلاوه، این توافقنامه «صلح»، صلح وپایانی بر ستم و سلطه ملی با خود بهمراه نیاورده، نخواهد آورد و نمیتواند بیاورد۰ چرا که این صلح نه یك صلح واقعا انقلابی و دمکراتیك حاصل مبارزه انقلابی و متکی بخود پرولتاریا و توده های تحت ستم در اتحاد با انقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی، بلکه امریه ای نومستعمراتی است که از بالا توسط امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور و بومیشان با هدف فرو نشاندن شعله های جنك انقلابی و تحکیم نظم اجتماعی نومستعمراتی در منطقه جنوب آسیا و در جهت پیشبرد الزامات استراتژیك کل امپریالیسم جهانی، دیکته شده است۰۰۰۰

ابتدا اجازه دهید به بحث در مورد این مدعا بپردازیم که توافقنامه نه تنها به خونریزی و ویرانی بویژه در منطقه تامیل پایان داده است بلکه، بشکلی هر چند معوج و ناقص، برخی حقوق پایه ای دمکراتیك به ملیت تامیل اعطا کرده، و غیر متمرکز شدن قدرت دولتی باعث دمکراتیزه شدن دیکتاتوری بورژوایی گشته که به جابجاییهایی در سلطه گری های قومی منجر شده، و بنیان جدیدی برای رو آمدن مبارزه طبقاتی در مقابل مبارزات قومی ایجاد کرده است۰ بعلاوه، اگر جنك ادامه میافت «افراطیون، رادیکال ـ میلیتاریستهای LTTE در شمال و نیمه فاشیستهای JVP در جنوب» سلطه پیدا میکردند و به خطری جدی برای مبارزه انقلابی تبدیل میشدند۰ بر این مبنا، بدون توجه به نواقص و کمبودهای توافقنامه صلح میان هندو سریلانکا، این توافقنامه میبایست بعنوان یك دستآورد حیاتی و مترقی که نیروهای دمکراتیك را در تقابل با نیروهای شدیدا شونیست و ارتجاعی در شمال و جنوب تقویت کرده است، مورد پشتیبانی قرار گیرد۰

اهداف و خواسته های اساسی مبارزه رهایی بخش ملی تامیل

این مطلب صحت دارد که توافقنامه مجبور به رسمیت شناختن مسئله سرزمین تامیل، قبول زبان تامیل بهمراه سینهالی و انگلیسی (!) بعنوان زبان رسمی، و تائید نوع بسیار محدودی از خودمختاری اداری ایالتی برای ملت تامیل، شده است۰ فی الواقع اینها دستاوردهای مهم و دمکراتیك ملت تامیل است۰ اما وجه عمده ای که ماهیت سیاسی توافقنامه را تعیین میکند، نه اعطای این رفرمهای دمکراتیك بلکه این واقعیت است که این توافقنامه امریه ای نومستعمراتی از بالا از سوی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور بومیش با هدف خاموش ساختن شعله های جنك انقلابی و از بین بردن و پایمال نمودن مضمون حقیقتا انقلابی و دمکراتیك مبارزه رهائیبخش تامیل میباشد تا الزامات استراتژیك امپریالیسم جهانی را به پیش برده و حلقه های زنجیر بردگی نومستعمراتی را تحکیم بخشیده است۰

هدف اساسی دمکراتیك وانقلابی

مبارزه رهائیبخش ملی، گسست کامل از آتوریته وسلطه ارتجاعی و تشنه به خون دولت سریلانکا و نیز دولت هند و رهایی از چنك نفوذ اقتصادی ، سیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی که این رژیمهای کمپرادوری را سرپا نگه داشته، میباشد. تنها راه نیل به این هدف عبارت است از نابودی دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمراتیك خلق که تنها وسیله تضمین و تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی انقلابی خلق است، پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا با هدف دستیابی به پیروزی جهانی کمونیسم. بطور خاص، این هدف تنها با وحدت و ادغام مبارزه رهائیبخش ملی تامیل با جنبش انقلابی دمکراتیك نوین پرولتاریا در سریلانکا و حمله به دشمن طبقاتی مشترك و نابودسازی آن، بر مبنای این ائتلاف اصولی استراتژیك و انقلابی، حصول یافتنی است. اهداف اساسی انقلابی و دمکراتیك جنبش رهائیبخش ملی تامیل تنها با آماج حمله قرار دادن سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بر دو بلوك امپریالیستی آمریکا و شوروی، و تشکیل یك دسته پیشاهنك ارتش سرخ پرولتاریای بین المللی جهت ایجاد پایگاهی سرخ در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی و تسریع پیروزی نهایی آن، میتواند حاصل شود. این تنها راه راستین رهائی ملت تامیل علاوه بر سایر خلقهای تحت ستم سریلانکا در کلیت خود میباشد. انترناسیونالیسم راستین پرولتری تنها با پیگیری مصرانه این خط انقلابی معنا میابد. سخن گفتن از هر گونه«انترناسیونالیسم» دیگری اساسا توهم و فریبکاری است ....

تلاش در پشتیبانی از امریه ارتجاعی و نومستعمراتی برمبنای این رفرمها و امتیازات بورژوایی برابر است با خیانت به پیروزیهای راستین که به قیمت فداکاریها و جانفشانیهای هزاران جان باخته انقلابی به کف آمده. واقعیت مطلب این است که جمیع رهبری مبارزه رهائیبخش ملی تامیل نتوانست یك خط و برنامه واقعا پرولتری و انقلابی برمبنای علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون به پیش ببرد. بالعکس، با انتخاب راه میان بر و راحت اما اساسا خوش خیالانه و خیانت کارانه رویزیونیسم مدرن روسی، بر الطاف دولت ارتجاعی و کمپرادور هند متکی شد. نتیجتا ، مجبور شدند از مبارزه (مسلحانه) توده ها، صرفا بعنوان اهرم فشاری برای چانه زدن برسر خرده امتیازات سرمیز مذاکره با دشمن، استفاده کنند. جمعبندی از انحرافات عمده ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی و ریشه مشترکشان در رویزیونیسم مدرن روسی و گسست آگاهانه و رادیکال از کل میراث و سنت رویزیونیسم راست و «چپ»، و گام نهادن به راه پرافتخار انقلاب جهانی پرولتری بسیار صادقانه تر از این است که به ستایش از سیاستهای امپریالیسم جهانی و ارتجاع که توسط توافقنامه هند و سریلانکا نمایندگی میشوند، برخاسته و به دنباله روی از آن پرداخته شود.

تجزیه و دمکراتیزه شدن قدرت دولتی کمپرادوری؟

سئوال اساسی که در اینجا مطرح میشود این است که آیا حقوق دمکراتیك محدود و اساسا ناقص و اعطایی توافقنامه به ملت تامیل در برگیرنده تجزیه کیفی آتوریته دولت مرکزی که به دمکراتیزه شدن رادیکال دولت ضدانقلابی و کمپرادور منجر گردد، بود؟ این سئوالی بس مهم است که محتوا و کارآکتر وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك را تحت تاثیر قرار میدهد.

در اینجا نیز، بگفته لنین، ما باید «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» که «روح زنده مارکسیسم» را تشکیل میدهد، ارائه دهیم. مسئله این نیست که قدرت دولتی بصورت مجرد تجزیه شده است و یا ، آنطور که ممکن است در کتابها آمده باشد، انتقال آتوریته از دولت مرکزی بورژوایی به حکومتهای محلی به هر شکل یا هردرجه ای که باشد باید مترقی ارزیابی شود. مسئله، بکارگیری روش ماتریالیسم دیالکتیك برای حرکت از قلمرو نمود ظاهری پدیده ها به ماهیت درونی آنها جهت تحلیل از حرکت درونی و تکامل پدیده ها در ارتباط و تاثیر متقابل آنها بر محیط پیرامونشان، و بدین ترتیب تعیین محتوا و کارآکتر اساسی آنها است. سئوال اصلی در اینجا نیز این است که آیا این تفویض قدرت به شوراهای ایالتی بمعنای پیشرفت و تحکیم اهداف انقلابی و دمکراتیك ملت تامیل بوده و از این طریق قدم مثبتی بسوی انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا و انقلاب جهانی پرولتری بطور عموم است، و یا اینکه بالعکس بمعنای پیشرفت و تحکیم سلطه امپریالیسم جهانی و نظم اجتماعی نومستعمراتی در سریلانکا و در منطقه جنوب آسیا بطور عموم می باشد. مسئله ملی تامیل بطور انتزاعی وجود ندارد، بلکه محصول تکامل سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی و محصول سیستم امپریالیسم جهانی است. مسئله ملی در جوهر خود بخشی از انقلاب دمکراتیك نوینی است که بنوبه خود جزء تبعی انقلاب جهانی پرولتری میباشد. بنابراین، هرگونه پیشرفت در امر مبارزه رهائیبخش ملی تامیل بنابر تعریف باید در خدمت پیشرفت کلی انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب جهانی پرولتری باشد. درنظر گرفتن مسئله ملی تامیل در انتزاع از متن تاریخی مشخص آن، هم غلط و هم اساسا توهم برانگیز و خطرناك بوده و بمعنای دورشدن از ماتریالیسم دیالکتیك و التجاء تام به ایده آلیسم متافیزیکی ارتجاعی است....

با عطف به تجربه انقلابی، پیروزمند و تکان دهنده انقلاب چین، رفیق مائوتسه دون بطور مشخص ثابت نمود که انقلاب کشورهای تحت سلطه و ملل تحت ستم از مرحله انقلاب دمکراتیك نوین گذشته و سپس به مرحله انقلاب سوسیالیستی گذار میکند. وی ثابت نمود که هدف انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا برای تحکیم دمکراسی بورژوایی یا دیکتاتوری بورژوایی نبوده، بلکه هدفش ایجاد دیکتاتوری دمکراتیك خلق بمثابه تنها ابزار تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی خلق، و براین اساس ، ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت پیروزی سراسری کمونیسم در جهان، میباشد.

تکامل سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوایی در سریلانکا بسیار طولانی تر، بسیار عمیقتر، و بسیار گسترده تر از تکامل سرمایه داری در چین آنزمان است. امروزه دمکراسی بورژوایی سریلانکا پُز «پنج ستاره» بودن میدهد. دمکراسی بورژوایی سریلانکا نتیجه یك انقلاب پیروزمند بورژوا ـ دمکراتیك ضدفئودالی نیست. این دمکراسی بورژوایی نتیجه قابل پیش بینی سیاست آگاهانه امپریالیسم (انگلستان) و نوکران کمپرادور بومیش بود که دقیقا با هدف جلوگیری از تکامل انقلاب راستین ضدفئودالی و ضدامپریالیستی تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفت. بورژوا دمکراسی در سریلانکا از همان بدو تولد نماینده شونیسم آشکار و منافع طبقاتی

امپریالیستی، ضدانقلابی، رفرمیستی بورژوازی کمپرادور ارتجاعی بوده است. بورژوا دمکراسی برمبنای به بند کشیدن ملیت تامیل، تبلیغ رفرمیسم عریان، تریدیونیونیسم و کلا اکونومیسم، به بهترین وجهی به بورژوزای کمپرادور ارتجاعی در جهت فریفتن و سرکوب کارگران و توده های تحت ستم و شکاف انداختن در صفوف نیروهای انقلابی ضدامپریالیستی خدمت کرده است. براین زمینه است که هرگونه تلاش در جهت تنگ کردن چشم انداز مبارزه رهائیبخش ملی درون محدوده های تفویض و تقسیم قدرت بورژوایی و دفاع از دورنمای دمکراتیزه شدن رادیکال کمپرادور ارتجاعی چیزی نیست مگر توهمات زهرآگین بورژوا ـ دمکراتیك و منحرف کردن توده ها. وظیفه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك این نیست که با عدول از برنامه انقلاب و محدود نمودنش به بزك کردن قدرت دولتی بوسیله تجزیه یا تفویض آن، دل بستن به «رویای پوچ» دمکراتیزه شدن رادیکال دولت کمپرادور ارتجاعی، انگلی و محتضر، وبدین ترتیب دمیدن روح به کالبد پوسیده دمکراسی بورژوایی، به خرده ریزهای زیر چکمه های دیکتاتوری بورژوازی قانع شود. بلکه می بایست از توهمات زهرآگین بورژوا دمکراسی برهد و انقلاب را با هدف نابود ساختن قدرت دولتی کمپرادورها رهبری نماید.

ما قبول داریم که دفاع از حقوق پایه ای بورژوا ـ دمکراتیك و تحکیم آن وجهی مهم از انقلاب دمکراتیك را تشکیل میدهد. اما این وجهی درجه دوم و تبعی نسبت به برنامه انقلاب دمکراتیك است. مبارزه بر سر حقوق پایه ای بورژوا ـ دمکراتیك باید نسبت به وظیفه مرکزی انقلاب دمکراتیك نوین تبعی باشد. این وظیفه مرکزی عبارت است از کسب قدرت دولتی بوسیله مبارزه مسلحانه و انقلابی توده ای و خرد کردن دولت کمپرادوری و جایگزین نمودن دیکتاتوری دمکراتیك خلق بجای آن. دفاع از حقوق دمکراتیك نباید در جهت تحکیم و تقویت دمکراسی بورژوایی و یا دیکتاتوری بورژوایی باشد. هدف و نتیجه اصلی توافقنامه هند و سریلانکا، این بود که مبارزه مسلحانه رهائیبخش ملی خلق تامیل را به منجلاب دمکراسی پارلمانتاری بورژوایی انداخته و نتیجتا دیکتاتوریهای کمپرادور و ارتجاعی هند و سریلانکا و نظم اجتماعی نومستعمراتی بطور اعم را تحکیم کنیم. امتیازات دم بریده دمکراتیك و تفویض آرایشی قدرت در جهت محدود نمودن مبارزه رهائیبخش درون چارچوب دمکراسی بورژوازی و قانونی است. نتیجه این بوده که ملت تامیل با زنجیرهای انقیاد نومستعمراتی در سطح کیفیتا نوین و عالیتری به بند کشیده شود. در حقیقت، بقای سیاسی و اقتصادی ملت تامیل بطور قطعی تری در دستان خون آلود دولتهای کمپرادوری هند و سریلانکا گرفتار آمده است. تلاش در دفاع از توافقنامه ارتجاعی بر مبنای این رفرمهای دم بریده و اساسا آرایشی تنها ثابت میکند که رویزیونیسم مسلحانه«چپ» دست در دست افراطی ترین رویزیونیسم راست رفرمیست دارد که هر دوی آنها عمیقا عاری از اعتقاد به پرولتاریای بین المللی و توده های انقلابی اند.....

دشمنان اساسی انقلاب

لیبرال ـ ناسیونالیست نامیدن نقش دولتهای هند و سریلانکا در تقابل با شونیسم افراطی SLFP; JVP و LTTE، و بر این مبنا، ایزوله نمودن نیروهای اخیر بمثابه دشمن اصلی و یا خطر اصلی انقلاب تدریجا به موضع خیانتکارانه سازش طبقاتی می انجامد. این گرایش سیاسی از متدولوژی ایده آلیستی ـ متافیزیکی عمده دانستن تضاد میان ملت تامیل و دولت سریلانکا ناشی میشود. این امر نتیجه تلاش در جدا نمودن مکانیکی رابطه ارگانیك میان مبارزه رهائیبخش تامیل و انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا، و برخورد به وظایف انقلاب از زاویه تضادهای درونی و الزامات مشخص جنبش رهائیبخش ملی تامیل که بطور متافیزیکی بعنوان یك پدیده در خود فرض میشود.

تضاد اساسی که از قوانین عینی حرکت امپریالیسم ناشی شده و آنها را تعیین می کند، تضاد طبیعی ـ تاریخی میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی میباشد که شکل خاص تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی را بخود میگیرد. تحت امپریالیسم، کلیه تضادهای کلیه کشورها و ملل عمیقا و نهایتا بوسیله قوانین عینی حرکت تضاد اساسی امپریالیسم تعیین میشوند. کلیه تضادهای جامعه سریلانکا عمیقا و نهایتا توسط الزامات و اجبارات امپریالیسم جهانی، یعنی سرمایه مالی بین المللی که مراکز فرماندهی سیاسی و نظامی آن در مرکز قدرت دولتی کشورهای پیشرفته امپریالیستی قرار دارد، تعیین میشوند. قصور در درك آگاهانه این اساسی ترین واقعیت اونتولوژیك ـ متدولوژیك پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری است و عمل آگاهانه برمبنای آن، بناگزیر به ایده آلیسم متافیزیکی در روش، ناسیونالیسم در ایدئولوژی، اکونومیسم (هم «چپ» و هم راست) در سیاست و به منشویسم در خط مشی و پراتیك تشکیلاتی منجر میگردد.

تضاد عمده جامعه سریلانکا تضاد میان امپریالیسم جهانی و خلقهای تحت ستم سریلانکا است. تضاد میان ملت تحت ستم تامیل و دولت کمپرادور سریلانکا نسبت به این تضاد عمده، درجه دوم بوده و جزء تبعی آن محسوب میشود. بعلت تشدید کیفی تضاد عمده و تکامل بحران درونی سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی، مسئله ملی تامیل بطور موقت شدت خاصی یافته است. اما این بدان معنا نیست که مسئله ملی تامیل تضاد عمده جامعه سریلانکا را تشکیل میدهد. بلکه بدین معناست که تضاد عمده میان خلق تحت ستم سریلانکا و امپریالیسم جهانی بسرعت در حال حاد شدن بوده و بسوی یك بحران عمیقا انقلابی تکامل می یابد، و مسئله ملی تامیل نقش بینهایت مستقیم و مهمی در این پروسه تاریخی ایفا می نماید. نتیجتا، عالیترین راه حل انقلابی برای مسئله ملی تامیل و برای مسئله ملی سریلانکا بطور اعم عبارتست از درآوردن انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا تحت دیکتاتوری مشترك کلیه طبقات انقلابی زیر پرچم پرولتاریا. این امر تنها با آماج حمله قرار دادن امپریالیسم جهانی و طبقه حاکمه بومی ارتجاعی بطور کل که از JVP; UNP و سایر نیروهای به یکسان شونیست و ضدانقلابی تشکیل میشود، امکانپذیر است. اولویت دادن به جناحبندیهای (تضادهای) درون هیئت حاکمه نسبت به مسئله بسیج توده ها و رهاسازی قوه ابتکار سازنده آنها علیه کلیه دشمنان اساسی انقلاب بناگزیر به منجلاب سازش طبقاتی منتهی میگردد.

JVP و SLFP با اتکاء به پرچم پوسیده شونیسم سینهالا ـ بودایی با موافقتنامه هند و سریلانکا مخالفت می ورزند، و هدفشان این است که با مطرح کردن مسئله واقعا موجود توسعه طلبی هند از هراس و احساسات ضدهندی توده ها

استفاده کرده و آنرا بعنوان شیوه ای برای نیل به منافع طبقاتی ضدانقلابی و قدرت طلبانه خود بهره جویند. این درست، اما این واقعیت نباید مستمسکی شود برای طرح این بحث که توسعه طلبی هند را نباید آماج قرار داد چون که برای این نیروها («دشمن اصلی») یا خطر («اصلی»)اند) خوراك تهیه می کند، این بحث اشتباه و هم خطرناك است. با توجه به اینکه JVP سیاست ترور ضدانقلابی دشمنان سیاسی خود را با هدف کسب قدرت سیاسی به پیش می برد و این سیاستهای ارتجاعی را هم تحت نام مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم انجام میدهد، ما میدانیم که وی خطر ویژه ای برای جنبش انقلابی محسوب میشود. اما ما آنرا خطر اصلی و یا دشمن اصلی نمیدانیم. شیوه های نئوفاشیستی سیاسی یا تشکیلاتی منجمله ترور ضدانقلابی، مختص JVP نیست. پایه مادی و ایدئولوژیك ظهور نئوفاشیسم، بحران فرساینده سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی سریلانکا و بحران تعمیق یابنده سیاسی هیئت حاکمه ارتجاعی که آنرا متراکم میسازد، میباشد....

اگرچه در حوصله این مقاله نیست که یك تحلیل زنده و سیستماتیك از نیروهای طبقاتی عمده انقلاب دمکراتیك ارائه دهد،اما طرح یك چشم انداز پایه ای در رابطه با صف بندی مشخص نیروهای طبقاتی در اوضاع کنونی جهت جلوگیری از درغلطیدن به گرایشات اپورتونیستی («چپ») و راست برسر مسئله خصلت و محتوای پایه ای انقلاب دمکراتیك و برسر مسئله تعیین دوستان و دشمنان انقلاب حائز بیشترین اهمیت می باشد.

وظیفه مرکزی و اساسی انقلاب دمکراتیك نوین عبارتست از سازماندهی جنك خلق برای در هم کوبیدن دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمکراتیك خلق تحت رهبری پرولتاریا در ائتلاف با کلیه نیروهای انقلابی، دمکراتیك و ضدامپریالیست. مبارزه رهائیبخش ملی تامیل یك نقش عمده استراتژیك در ائتلاف ضد دشمن مشترك دارد.

پرولتاریا نیروی رهبری انقلاب است، در حالیکه دهقانان - بویژه دهقانان فقیر و بی زمین و نیمه پرولترهای روستا - نیروهای اصلی انقلاب را تشکیل میدهند. خرده بورژوازی روستا منجمله آموزگاران، پیشه وران، تجار خرده پا و خرده بورژوازی تحتانی شهری مشتمل بر کارکنان دفتری، محصلین، کارگران تخصصی تحتانی و میانی و کلیه زنان تحت ستم و راهبان و کشیش های مترقی، علاوه براقشار تحتانی نیروهای مسلح ائتلاف پایه ای انقلابی - دمکراتیك را بوجود میاورند. باید تاکید نمود که طبقه کارگر بخش مجتمع های کشاورزی با توجه به سطح عالی تراکم و شرایط زندگیشان، نیروی استراتژیك انقلاب را تشکیل میدهند.

و اما در مورد بورژوازی ملی باید گفت که این طبقه از نظرتاریخی ثابت کرده که نیرویی بینهایت ضعیف و متزلزل بوده که تحت تاثیر سیاستهای شونیستی، رفرمیستی و ضدانقلابی SLFP قرار دارد. امروزه با توجه به تکامل شتابنده نئوکلیانیسم وابسته و فقدان پایه اقتصادی ملی برای انباشت نسبتا مستقل سرمایه و بازتولید گسترده و نتیجتا وجود سطح عالی ادغام و نفوذ سیستم سرمایه بین المللی در اقتصاد سریلانکا (که یکی از نشانه هایش بدهی سرسام آور خارجی سریلانکاست که سربه میلیاردها روپیه می زند)، بورژوازی ملی یا متوسط - عمدتا بمثابه تجار و تولیدکنندگان خرد و متوسط که کاملا به جریان مداوم سرمایه مالی بین المللی به شکل امتیاز، وام و سرمایه گذاری مستقیم وابسته می باشد - شدیدا در اقتصاد کمپرادوری ادغام یافته است. بهمین دلیل است که SLFP - حزب سنتی بورژوازی ملی - همان استراتژی و برنامه اقتصادی کمپرادوری UNP را ارائه میدهد. نتیجتا، مبارزه میان این دو بخش از بورژوازی وابسته خصلت یك تلاش شدیدا سیاسی از سوی هردو حزب برسر ترغیب شونیسم سینهالا - بودایی و پوپولیسم بطور کل (منجمله برسر شعار سوسیالیسم، که یکی مدعی نمایندگی («سوسیالیسم دمکراتیك») بوده و دیگری مدعی نمایندگی («دمکراسی سوسیالیستی») است)، بعنوان وسیله ای عمده جهت فریب توده ها را بخود میگیرد.

بعلت کارآکتر تکامل ناموزون سرمایه داری نومستعمراتی وابسته و عقب ماندگی اقتصادی منتج از آن، بورژوازی ملی تامیل که توسط «جبهه متحد رهائیبخش تامیل» نمایندگی میشود نمیتواند یك استراتژی و برنامه اقتصادی مناسب جهت ایجاد یك پایه مستقل برای انباشت سرمایه و بازتولید گسترده ارائه دهد، یا می بایست به سازش اساسی با بورژوازی کمپرادور و مسلط سینهالا در بغلطد و یا برای حفظ خود به هند و به سرمایه مالی بین المللی چشم بدوزد. بهمین جهت است که TULF مداوما از خط مشی آشکارا اپورتونیستی، انقیاد طلبانه و سازشکارانه ای تبعیت کرده که آنرا به خیانت به خلق تامیل کشانده است. علیرغم اینکه کلیه عناصر صادق و مترقی بورژوازی ملی می بایست به سوی برنامه انقلاب دمکراتیك جذب شوند، اما اینکار را نمیتوان برمبنای وحدت با SLFP و یا TULF انجام داد، زیرا آنها امروزه بورژوازی بزرگ و متوسط بسیار کمپرادور شده ای را نمایندگی میکنند که کلا به سرمایه بین المللی وابسته بوده و نقشی کاملا ضدانقلابی در مبارزه ضدامپریالیستی ایفا نموده اند.

پایه ای توده ای JVP را جوانان خرده بورژوای تحت ستمی تشکیل میدهند که تحت فشار بیکاری و تورم روزافزون قرار دارند. اما JVP در یك خط مشی و رهبری آگاه، اساسا رویزیونیست و ضد انقلابی برخوردار است که هدفشان حمله به جنبش انقلابی پرولتری بوده و بدنبال اتحاد استراتژیك با SLFP و سایر نیروهای ارتجاعی و شونیست منجمله حزب حاکم UNP روانند. و این در حالیست که در پوشش مارکسیسم - لنینیسم، یك چشم هم به کسب قدرت تحت پرچم شونیسم سینهالا - بودایی دارند.باید با جوانان مبارزی که توسط JVP به انحراف کشیده شده اند میارزه شده و به صفوف انقلاب جذب شوند، و خط و رهبری آن بمثابه ضدانقلابی از نظرماهیت، جوهر و انگیزه، افشاء گشته و مورد حمله واقع شوند....

مسئله ارائه تحلیل صحیح از نقش و کارآکتر طبقاتی LTTE به مسئله مرکزی درون جنبش انقلابی تبدیل شده است. بسیاری نیروهای صادق چنین مطرح میکنند، از آنجا که JVP و LTTE هر دو سیاستهای شدیدا تنك نظرانه ناسیونالیستی، ضد دمکراتیك و تروریستی علیه افراد عادی و نیروهای مترقی اعمال میکنند و هر دو تشکل به ملل تحت ستم تعلق دارند، چگونه میتوان JVP را دشمن طبقاتی شمرد و LTTE را متحد پایه ای انقلاب دمکراتیك.

وجه تمایز کیفی بسیار مهم و پایه ای در این مسئله این است که علیرغم اینکه ملل سینهالا و تامیل هر دو ملل تحت ستمند، ملت تامیل هم تحت ستم و سلطه دولت سریلانکا قرار دارد و هم از امپریالیسم بطور عموم ستم می بیند....

JVP به ملت سینهالا که نسبت به ملت تحت ستم تامیل یك ملت مسلط ستمگر است، تعلق دارد. و مخالفت سازش ناپذیر و اساسی خود را با حق تعیین سرنوشت ملت تامیل اعلام داشته است. فی الواقع، رهبری JVP مدتهاست که «حکم اعدام» کلیه رهبران مبارزه رهائیبخش تامیل و کلیه کسانیکه نسبت بدان نوعی سمپاتی یا حمایت فعال نشان میدهند را صادر کرده است. قتل جنایتکارانه رفیق دایا پاتیرانا شلیك آغازین این سیاست و کارزار باطل بود. باید روشن باشد که JVP کمر به غرق کردن مبارزه رهائیبخش ملی تامیل و کلیه حامیان و جنگجویان آن در دریای خون بسته است.

LTTE یك سازمان رهائیبخش متعلق به خلق تامیل است. هیچ شکی نیست که این سازمان از خط مشی سیاسی شدیدا تنك نظرانه ناسیونالیستی، ضدخلقی و ضد دمکراتیك (منجمله قتل جنایتکارانه غیرنظامیان بیگناه) پیروی می کند. اما این ناسیونالیسم تنك نظر شکلی از شونیسم ملت تحت ستم بوده و مبارزه اش از محتوای اساسی دمکراتیك علیه ستم ملی که می بایست بی قید و شرط حمایت شود، برخوردار است.....

در حالیکه باید از محتوای اساسی دمکراتیك مبارزه LTTE و قاطعیتش در مقابله با تجاوزگران هندی دفاع نمود، بهمان اندازه نیز مهم است که انحرافات خطرناك و زیانبار LTTE و کل رهبری مبارزه رهائیبخش تامیل بطور عموم را به نقد کشید. اما این امر تنها برمبنای تلاشهایی آگاهانه در جهت تبدیل بحران جنبش مارکسیست ـ لنینیستی به پیشرفتی کیفی متبلور در وظیفه حدادی «سه اسلحه جادویی» انقلاب، برپایه یك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی بر زمینه پیشبرد وظیفه مرکزی ـ مبارزه مسلحانه توده ای برای کسب قدرت دولتی ـ امکانپذیر است.

سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بردوبلوك رقیب امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی و طبقه حاکمه بومی مشتمل بر احزاب UNP، SLFP; JVP و سایر نیروها و سازمانهای ضدانقلابی، شونیست و رویزیونیست از این قبیل و نیروهای مسلح هند، آماج اساسی انقلاب سریلانکا هستند.

UNP و SLFP دو حزب عمده بورژوایی، پارلمانتاریست و ارتجاعی سریلانکا هستند. هزاران تن از نیروهای انقلابی و آزادیخواه، تحت حاکمیت این احزاب بیرحمانه قتل عام شده و دهها هزارتن دیگر در زندانها بسر برده و شکنجه شده اند. این دو حزب بورژوایی عمده با شرکت در بالماسکه انتخابات عمومی دوره ای، بنوبت از طریق فریب، استثمار و سرکوب توده ها به امپریالیسم جهانی خدمت میکنند. هر دو حزب و نیروهای طبقاتی ارتجاعی بورژوایی که ایندو نمایندگی می کنند دشمنان اساسی انقلابند.

نقش تاریخی JVP نیز بهمین نسبت ارتجاعی و ضد انقلابی است. رویزیونیسم مسلح «چپ» روی دیگر سکه رویزیونیسم عریان راست احزاب سنتی به اصطلاح «چپ» میباشد. JVP هیچ پرنسیپ سیاسی ندارد و از این لحاظ درست مثل همان احزاب «چپ» که از آنها منشاء یافته حامل رویزیونیسم راست است. هیچ معیاری ندارد بجز عطش سیراب ناپذیر برای قدرت که ویژگی اپورتونیسم خرده بورژوایی در همراهی با لومپن پرولتاریا است ـ از یکسو توسط بورژوازی بزرگ خرد شده و از سوی دیگر از انقلاب پرولتری هراسان است و کسب قدرت دولتی بهر طریق ممکن را تنها شانس خود برای استثمار و اعمال ستم و حاکمیت بر توده ها میداند. در یك زمان به رویزیونیسم مسلح «چپ» روی می آورد که منجر به کشته شدن هزاران جوان طی یك کودتای بی سرانجام می گردد. و در زمان دیگر چنان به رویزیونیسم رفرمیستی راست و درگیر شدن در سیاستهای پارلمانتاریستی بورژوایی در می غلطد که در انتخابات ریاست جمهوری کاندید میدهد. JVP با حمله علنی به مبارزات کارگران و دانشجویان مبارز با وفاداری تمام به حکومت UNP که مورد عفوش قرار داده و رهبرانش را از زندان آزاد کرده، خدمت میکند. اما بار دیگر به رویزیونیسم مسلح «چپ» به شکل تروریسم مسلحانه و استراتژی توطئه گری با هدف کسب قدرت سیاسی بهر قیمتی که شده روی آورده است.

زمانی از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بعنوان شیوه ای برای گمراه کردن جنبش انقلابی، دفاع میکرد. بعد به گوارائیسم و اکنون به گرباچف دخیل بسته تا بتواند سیاستهای خونبار و رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را به پیش برد. زمانی از حق تعیین سرنوشت ملت تامیل دفاع میکرد و اکنون سیاست ترور کلیه «خائنین به سرزمین مادری سینهالا» که به مبارزه رهائیبخش ملی تامیل سمپاتی نشان میدهند، اعمال میکند. شاید لازم نباشد بیش از این در مورد مارمولکهای نادر سیاسی که رازبقای استراتژیکشان دقیقا در تغییر رنك با تغییر شرایط است، سخن گفت. JVP سرطان زیانبار و خطرناك طبقه ارتجاعی حاکمه بوده و رهبری آن بوضوح تمام باید بعنوان دشمنان اساسی خلق مورد حمله قرار گیرد.

«ببرهای رهائیبخش تامیل ایلام» LTTE، یك تشکل عمده سیاسی متعلق به خلق تحت ستم تامیل بوده که چندین سال است یك جنك رهائیبخش ملی بی وقفه و سختی را علیه دولت کمپرادور سریلانکا به پیش می برد. و امروز جنك مقاومت ملی علیه ارتش هند را پیش می برد، و در این راه با موانع سخت و دشواری روبرو بوده و روحیه مبارزه جویانه، شجاعانه و پتانسیل قابل توجه و کم نظیری از خود نشان میدهد. اما همانند تمام تشکلات جنبش رهائیبخش تامیل، از خط مشی ناسیونالیسم تنك نظرانه و رویزیونیسم اساسا هوادار هند (هوادار تامیل نادو) پیروی میکند. اگرچه تضادهای شدیدی میان تشکلات مختلف جنبش رهائیبخش تامیل موجود است، اما همه آنها پیرو خط مشی بورژوا ـ ناسیونالیستی هوادار هند هستند، که این در تقابل با خط قاطعیت انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتری براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون در جهت تعمیق و پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری قرار میگیرد. با توجه به اینکه از پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی که امروزه توسط «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نمایندگی میشود جدایند، همگی از خطوط بینهایت زیانبار سیاسی، ایدئولوژیك و تشکیلاتی پیروی میکنند که خطرناك ترین و جدی ترین آنها تسلیم طلبی علنی در برابر ارتش هند و دولت هند میباشد که توسط به اصطلاح «سه ستاره ها» نمایش داده میشود. این تسلیم طلبی از سرسپردگی به سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم مدرن ناشی میشود.....

توهمات خطرناك در مورد دولت هند

آنانکه بدفاع از توافقنامه هند و

سریلانکا برخاسته اند بلااستثناء تلاش دارند برجوهر و ماهیت طبقاتی واقعی و عینی دولت ارتجاعی، ضد انقلابی، بورژوازی بزرگ و کمپرادور هند پرده ساتر افکنده و آنرا لاپوشانی کنند. برخی هند را یك ((همسایه بزرگ و مهربان)) متعلق به اردوگاه سوسیالیسم تحت رهبری شوروی و یك دولت ((غیرمتعهد)) و بیطرف که هیچگونه ائتلاف استراتژیك با هیچ دولت یا بلوك امپریالیستی ندارد، وانمود میکنند. این موضعگیری ناشی از منافع استراتژیك و جهانی سوسیال امپریالیسم بوده و آنرا تقویت مینمایدو در عین حال جنایات خونبار دولت هند را سرپوش مینهد. رویزیونیسم مدرن، فصل مشترك ایدئولوژیك این موضع است. بورژوازی کمپرادور هند که با رقابت مرگبار سرمایه داری بین المللی روبرو است، خود را مجبور به انباشت سرمایه، سرمایه گذاری مجدد آن و تضمین نرخ سود صعودی در یك سطح کیفیتا روبه تزاید و مارپیچی، تحت هژمونی سرمایه مالی بین المللی، می بیند. سرمایه هندی، با توجه به ماهیتش بمثابه سرمایه، باید انباشت کند و گسترده شود و گرنه توسط رقبای منطقه ای و بین المللیش نابود و بلعیده خواهد شد. در عین حال تحت انقیاد هژمونی روزافزون امپریالیسم جهانی قرار دارد. بعلت سطح عالی تراکم و تمرکز سرمایه هندی، این سرمایه طبق منطق انباشت و بازتولید گسترده مجبور است سریعا در پی کسب هژمونی اقتصادی در منطقه جنوب آسیا باشد. و طبق منطق امپریالیسم جهانی مجبور است بدنبال هژمونی سیاسی و نظامی باشد.

هند که توسط دشمنان قدیمی و خطرناکی مثل چین و پاکستان احاطه شده و در عرصه سابوتاژ، نیرنك و رقابت بین امپریالیستی قرار دارد، با پیرامون سیاسی شدیدا تهدید کننده ای روبروست و دورنمای جنك و از هم پاشیدگی داخلی، دورنمایی که در آن تمام تضادهای ملی و طبقاتی جامعه هند به نقطه انفجار می رسند، مرتبا برایش پررنك تر میشود. برای جنگیدن با توطئه ها و بیرون کشیدن خود از این گرداب توفنده، بورژوازی هند بیش از پیش مجبور است بدنبال اتحاد استراتژیك قاطعانه با یکی از بلوکهای امپریالیستی باشد. هند اکنون از نظر استراتژیك بیشتر در پیوند با سوسیال امپریالیسم شوروی قرار دارد و بنظر می رسد که محدودیتهای ژئوپلتیکی به تنهایی دولت هند را بدرون اتحاد استراتژیك قطعی با بلوك شوروی خواهد کشاند.

این نیز یك واقعیت است که بورژوازی هند بعلت ساختار تاریخی وابستگی نومستعمراتی، علاوه براستفاده حداکثر از رقابت میان امپریالیستها، یك پنگه در را هم بروی بلوك آمریکا باز گذاشته است. بلوکهای آمریکا و شوروی، هرکدام بنوبه خود تلاشهای چندگانه ای را جهت جذب یکسره هند بدرون اردوگاه خود، بمثابه تدارکات بسیار مهم برای انجام جنك جهانی سوم و پیروزی در این جنك، به پیش می برند. و درعین حال درپی عرصه های نفوذ بیشتری برای استفاده از منابع وسیع، نیروی کار و بازار هند نیز میباشند.

بورژوازی بزرگ هند و دولت کمپرادور هند به بهترین نحوی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیك خود را از طریق باصطلاح توافقنامه هند و سریلانکا به پیش برده اند. برمبنای این توافقنامه، موارد الحاقی و توافقات رد وبدل شده، هند از حق دخالت در تعیین و چگونگی اجرای سیاست خارجی و دفاعی سریلانکا برخوردار شده است. حقوق انحصاری در ایجاد انبارهای نفتی در منطقه استراتژیك خلیج ترینکومالی با همکاری حکومت سریلانکا پیدا کرده است. دولت هند از همان آغاز بخاطر نیل به اهداف زیر از تشکلات جنبش رهائیبخش تامیل حمایت کرده و به آنها کمك نمود: ساکت نمودن گرایشات جدایی طلبانه در تامیل نادو و بازکردن جای پا در آنجا، یافتن کنترل سیاسی و نظامی تعیین کننده برتشکلات جنبش رهائیبخش تامیل برای استفاده از آنها بمثابه سرباز پیاده در بازی شطرنج مرگبار با امپریالیسم، و از این طریق بدست آوردن کنترل استراتژیك بر سریلانکا بمثابه بخشی از جاه طلبیها و الزامات هژمونیکش در منطقه جنوب آسیا بطور عموم.

نفی این واقعیت و مشاطه گری هژمونیسم هند و سوسیال امپریالیسم شوروی و ایفای نقش ایدئولوگ برای آنها، به موضع مخالفت سازش ناپذیر با مبارزه انقلابی نه تنها در سریلانکا بلکه در هند و منطقه جنوب آسیا نیز کشیده میشود. اساسی ترین اینکه به موضع مخالفت سازش ناپذیر با انقلاب جهانی پرولتری منتهی میشود. بیشك آزادی انتخاب میان راه انقلاب و راه انقیاد و خیانت وجود دارد. اما کمونیستهای انقلابی وظیفه دارند حقایق را به توده ها توضیح دهند، آگاهی انقلابی توده ها را برمبنای حقیقت عینی و علمی سازمان داده و رها سازند و انقلاب را تا نیل به قدرت سیاسی رهبری کنند. این نقش و سهم ماست در بزرگترین نمایش تاریخ یعنی انقلاب جهانی پرولتری.

غلط فهمی مرگبار در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی

ماهیت و خصلت طبقاتی بلوك امپریالیستی آمریکا سالهاست که بطور کامل در انظار مردم جهان افشاء شده است. اما ماهیت و خصلت طبقاتی به یکسان تشنه به خون، ضد انقلابی و انگلی سوسیال امپریالیسم شوروی و ائتلافات ارتجاعیش در آن سطح و وضوح افشاء نشده است. دلیلش این است که شوروی منافع دولت سرمایه داری انحصاری و سوسیال امپریالیستی خود را زیر ماسك ابرقدرت((پیشاهنك سوسیالیست)) در راس ((اردوگاه جهانی سوسیالیسم)) پیش میبرد. و این در حالیست که مارکسیسم لنینیسم را از ماهیت انقلابی و میراث تاریخی انقلاب اکتبر تحت رهبری لنین و استالین تهی کرده است. شوروی در حقیقت تحت نام((اردوگاه جهانی سوسیالیسم)) بسرعت در حال ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه مالی خویش است. بدلیل این حقایق انکار ناپذیر تاریخی است که پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی، شوروی را یك ابرقدرت سوسیال امپریالیستی ـ یعنی سوسیالیسم در گفتار و امپریالیسم در کردار ـ تعریف کرده اند....

....مسئله مرزبندی قاطع و پایدار مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون با رویزیونیسم بین المللی اساسی ترین اصل انقلاب بوده، و در رویارویی با اوضاع عینی جهان و وظایف پرولتاریا در انقلاب جهانی، هرگونه تلاش در مخدوش کردن این مرزبندی و یا قصور در اتخاذ یك موضع روشن بر سر ماهیت شوروی بی آبروترین نوع اپورتونیسم بشمار می رود.....

بدنبال انفجار بمب در پتا در تاریخ ۲۳ آوریل، شوروی به تقبیح((تروریسم)) در شمال و به حمایت از حکومت((دمکراتیك)) UNP برخاست. سپس هنگام کارزار نظامی ((طرح رهایی)) حکومتUNP علیه نیروهای جنبش رهایی بخش تامیل، گرباچف بطور رسمی دفاع

خود را از فرو ریختن هوایی واجباری آذوقه توسط هنددر شمال مطرح نمود. این عمل تهدید بزرگی دال بر تجاوز نظامی را در خود نهفته است. شوروی مداوما منافع هژمونیك، توسعه طلبانه و استراتژیك دولت هند را ترغیب و تقویت کرده است ـ اگر چه ممکن است در مورد بکارگیری تاکتیکهای خاص در این رابطه اختلاف سلیقه وجود داشته باشد، مثل درگیر شدن هند در یك جنك درازمدت و پرهزینه در بخش جنوبیش (علیه LTTE) . شوروی نفوذ مستقیم خود را در کشورهای درگیر با هدف کسب کنترل در هنگام فرا رسیدن شرایط بین المللی، منطقه ای و محلی، افزایش میدهد....

سیاستهای امپریالیستی در سریلانکا تنها در پرتو اهمیت سیاسی و استراتژیك کلی جزیره برای هر دو بلوك امپریالیستی در پیشبرد منافع استراتژیك جهانی و منطقه ای ذیربط خوددر راستای تدارکاتشان برای جنك امپریالیستی سوم و پیروز بدر آمدن از آن به جنگی وارد خواهند شد که در آن بذر یك سیستم کلاً نوین و برتر اجتماعی درتضاد سازش ناپذیر و انفجاری با مناسبات تولیدی موجود که بر مبنای مالکیت خصوصی و تملك خصوصی به کار اجتماعی استوار است، قرار خواهد گرفت. کنترل سیاسی جزیره و کنترل باریکه لنگرگاهی ترنیکو مالی از اهمیت تعیین کننده و استراتژیك یکسانی برای هر دو بلوك برخوردار بوده، و در پرتو رقابت و تخاصم امپریالیستی است که میتوان سیاست پنهان پشت توافقنامه هندو سریلانکا را دریافت. (ترنیکو مالی یکی از بزرگترین و بهترین لنگرگاههای طبیعی جهان بشمار میرود که برای دسترسی بر آبراههای اقیانوس هند از اهمیت فراوان برخوردار است. اقیانوس هند نیز بنوبه خود شریان حیاتی تجاری و بازرگانی و راه تامین بازارهای جهان و دستیابی بآنها است که کل آینده اقتصادی و نظامی کشورهای قاره آسیا و ورای آن بدان بسته است.)....

در حالیکه شوروی از نفوذ استراتژیك کلی درون دولت هند برخوردار بود و منافعش به تقویت حکومت مرکزی هند و رژیم حزب کنگره وابسته است، بلوك آمریکا نیز چنگال خود را در ساخت اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت و جامعه هند فرو برده است ـ منجمله درون نیروهای قدرتمند سیاسی که بی ثبات کردن رژیم حزب کنگره و تضعیف حکومت مرکزی را امر مشترك خود میبینند.

شوروی همواره تمایلات و جاه طلبیهای برتری جویانه هند در جنوب آسیا را ترغیب و تقویت نموده است. هند متحد طبیعی و یك سلاح قدرتمند در بی خطرساختن رژیمهای هوادار آمریکا در چین وپاکستان و در یك سلطه استراتژیك بطور کل در منطقه، میباشد. شورویها در تمام این مدت نقش هند در تامین و کنترل مبارزه رهائیبخش ملی تامیل در راستای توسعه نفوذ استراتژیك خود بر سریلانکا بطور کلی و بر سرزمین مورد تخاصم تامیل(منجمله ترنیکو مالی، در تقابل با سیاست ایلام) را ترغیب میکردند. در نتیجه توافقنامه هند و سریلانکا، هند ازنفوذ سیاسی تعیین کننده ای در مسایل سیاسی شمال و جنوب، از طریق نقش هژمونیك و مداخله جویانه اش درون جنبش ملی تامیل، که توسط شرایط و مواد توافقنامه مشروعیت یافته، برخوردار گشته است. در زمانیکه اجبار پیش بیاید، هند میتواند به بهانه پایبندی به تعهداتش در توافقنامه و بمثابه ناجی ملت تامیل منطقه شمال و شرق را از سایر نقاط جدا کند، (به همان شیوه ای که در بنگلادش، بوتان و سیکیم مداخله کرد) و از آن، جهت اعمال کنترل بر لنگرگاه و بدین ترتیب ممانعت از دستیابی امپریالیسم آمریکا به یك حلقه استراتژیك در زنجیره جنك امپریالیستی سود جوید.

بیشك توافقنامه هند و سریلانکا عقب نشینی قسمی و موقت برای بلوك امپریالیستی آمریکا است. اما با این وجودبا بیشترین اشتیاق از آن دفاع میکند چرا که هدف توافقنامه خاموش کردن شعله های یك جنك انقلابی است. از سوی دیگر میشود این عقبگرد موقتی به یك پیشروی کیفی تبدیل گردد. یعنی به این ترتیب که هند بقیمت فشار گذاشتن بر خلق تامیل و از جناح جنوبی گسترش بیش از حد پیدا کرده و در نتیجه نیروهای قدرتمند جدایی طلب و ناسیونالیست تامیل نادو(در هند ـ م) که آمریکا روی استفاده از آنها حساب باز کرده، به تب وتاب می افتد. و این در حالیست که تاکنون دعوت علنی حکومت UNP برای ارسال کمك نظامی مستقیم و در نتیجه تحکیم موقعیتش درون دولت سریلانکا را قبول کرده است. بطور مجمل آنکه، هر دو بلوك امپریالیستی از طریق توافقنامه هند و سریلانکا با چنگالهای باز و خونینش برای دست یافتن به حداکثر نفوذ استراتژیك قابل حصول در عرصه پیچیده سیاسی وارد شده اند. هر دو بلوك فعالانه بدنبال انباشت، بسیج، سازماندهی و نفوذ نیروها در سراسر طول و عرض سریلانکا و در سراسر منطقه بطور کلی بجای نبرد تعیین کننده ای که بسرعت در حال شکلگیری است، میباشند.....

در نتیجه بحران کیفی، مارپیچی و جهانی سیستم امپریالیسم جهانی، پایه های مادی برای اینکه اوضاع انقلابی در کشورهایی در سراسر جهان، منجمله در برج و باروهای پیشرفته امپریالیستی ـ مقرهای فرماندهی سیاسی سرمایه مالی بین المللی ـ متمرکز شده و به انفجار بیانجامد، در حال شکل گیری است، انقلاب دمکراتیك هند، سریلانکا و بطور کلی در منطقه جنوب آسیا در پرتو گرهگاه تاریخی و بیسابقه جنك جهانی و انقلاب جهانی که در حال نضج گرفتن است با خیزها وگامهای بلند پیش خواهد رفت. همانگونه که رفیق مائو این شرایط چنین جمعبندی نمود: «(یا انقلاب مانع جنك جهانی خواهد شد ویا جنك باعث انقلاب خواهد شد. اما انقلاب روند عمده در جهان است...)»

توافقنامه هند وسریلانکا این حقیقت را که سریلانکا یك حلقه استراتژیك در زنجیر جنك امپریالیستی است، بیش از پیش اثبات نموده است. عالیترین وظیفه انترناسیونالیستی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست و پیشاهنك انقلابی سریلانکا بدون اکتساب زبان، مذهب و کاست اینست که برای حدادی «(سه اسلحه جادویی)» انقلاب (یعنی یك حزب کمونیست انقلابی تحت هدایت علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، یك جبهه واحد ضد امپریالیستی، و یك ارتش خلق تحت رهبری حزب) بمثابه تنها راه تعمیق مبارزه انقلابی در راه کسب قدرت بطریق انقلابی و مسلحانه و ایجاد یك پایگاه سرخ برای انقلاب جهانی به قصد شعله ور ساختن آتش جنك انقلابی در سراسر جنوب آسیا و جهان جهت جلوگیری از جنك جهانی امپریالیستی و انجام عالیترین جهش کیفی بسوی رویای پر قدرت کمونیسم، متحد شوند.

توافقنامه ارتجاعی ونومستعمراتی هند و سریلانکا را بدور افکنیم!

با تجاوز هند مقابله کنیم!

به پیش در راه انقلاب سازش ناپذیر تحت درفش ظفر نمون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون! ❁

اسرائیل: سنگ ....

بقیه از صفحه ۲۴

شرایط کنونی راه حلی عملی برای امپریالیستها نیست. از همه مهمتر اینکه، از نظر توده ها راه حلی انقلابی نیست. تبلیغ راه حل دولت کوچك نه تنها دورنمای یك موفقیت کاذب را به توده های فلسطینی نشان می دهد بلکه همچنین تنها راه رهایی خلق فلسطین را که عبارتست از جنك خلق برای برقراری یك دولت دمکراسی نوین برخاکستر دولت غاصب صهیونیستی، رد می کند. جمهوری دمکراتیك نوین کارگران و دهقانان تحت رهبری یك پیشاهنك پرولتری، توده ها را در مبارزه برای امحاء کلیه اشکال ستم و استثمار (منجمله استثمار فئودالی و ستم بر زنان که پیش از تشکیل اسرائیل وجود داشتند اما دولت صهیونیستی تقویتشان کرده و اشکال جدیدی از ستم و استثمار برآنها افزوده است) رهنمون خواهد شد. این چنین دولتی الهام بخش همه ستمدیدگان بوده و آنها را در همگامی و همراهی کمك خواهد کرد. جنك انقلابی خلق،جنگی که برای بنیان نهادن قدرت دمکراتیك نوین فلسطین ضروریست حتی پیش از پیروزی اش مطمئنا توده های کشورهای همجوار را نیز برای لمس این آینده زیبا به رزمگاه جلب خواهد نمود، و نیروی محرکه قدرتمندی برای انقلاب جهانی خواهد شد.

بطور خلاصه آنکه، برای رفع ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود هیچ راه حل مسالمت آمیزی موجود نیست، و هیچ شیوه مسالمت آمیزی هم برای ترسیم مجدد نقشه خاورمیانه یافت نمیشود. تحولات بزرگ تنها از طریق جنك دست یافتنی هستند: یا جنك ارتجاعی امپریالیستی که به صف بندی نوین در منطقه و دور جدیدی از ستم و استثمار منتهی میشود، یا جنك انقلابی برای از بین بردن اسرائیل، رهایی فلسطین و درهم پیچیدن تمامی نظم امپریالیستی. چهل سال مبارزه علیه ستم ملی، چهل سال کشتار و فلاکتی که امپریالیسم، صهیونیسم و سایر نیروهای مرتجع منطقه به سر مردم فلسطین آورده اند، پایه مادی مبارزه انقلابی فلسطین برای نیل به پیروزی و ارائه خدمات عظیم به جنبش انقلابی جهانی را تحکیم بخشیده است. اکنون زمان دستیابی به دیدگاه انقلابی و قاطعیت در برداشتن گامهای بلند به پیش است، نه طرحهای جبونانه و انقیادطلبانه همچون ((دولت کوچك)).

آینـــده

تکوین اوضاع جهانی، منجمله رقابت امپریالیستی میان دو بلوك، شرایطی را بوجود آورده که هیچکدام نمیتوانند قاطعانه مناسبات موجود در خاورمیانه را بازسازی کرده و مسئله فلسطین را برمبنایی مساعد (بحال خود) حل کنند. از این گذشته، خود اوضاع نیز پایدار نیست. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاکید دارد: ((جهان پس از جنك جهانی دوم، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی - ((تقسیم جهان)) - که در طول جنك جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگربر نیازهای دول امپریالیستی جهت گسترش ((صلح آمیز)) امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست. اگرچه دوره پس از جنك جهانی دوم، بخاطر برخوردهای میان امپریالیستها و بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی ، سیاسی و نظامی است که به زیر سئوال رفته است.))(۵۷)

این در مورد خاورمیانه بطور خاص صدق می کند. تارو پود خاورمیانه بیش از هر زمان دیگر کشیده شده است. این منطقه از نظر بی ثباتی شهره گیتی است. امروزه، رقابت میان امپریالیستها و مرتجعین، منطقه را بیش از هر زمان دیگری از هم گسیخته و باعث شده کشورهای منطقه با سرعت و شدت بیسابقه ای زرادخانه های خود را تقویت کنند. پابپای صف آرائی متمرکز یافتن نیروهای این دیوها درمقابل یکدیگر و تهدید به حل و فصل مسائلشان بکمك اسلحه، ناآرامی ها و شورشهای روبه تزاید نیز گشایش هایی یافته و توده های تحت ستم خواهند توانست که مسائل خودشان را - از طریق جنك انقلابی - حل و فصل نمایند.

فلسطینی ها در کانون تحولات آتی در منطقه قرار دارند - آنها با صلابت نشان داده اند که زیربار انقیاد نمی روند. اسرائیل ماشین قدرتمند نظامی خود را علیه آنها بکار گرفته است - اما نتوانسته شورش را درهم شکند. اسحق رابین، وزیر دفاع از حزب کار در دسامبر گذشته اعلام کرد که شورش را ((طی چند روز)) خواهد خواباند. چند روز بعد گفت که غائله طی چند هفته به اتمام خواهد رسید. چند هفته هم گذشت، و اینبار گفتارش پوچ تر شد. او میگوید که آخر کار شورش نزدیك است. در حقیقت، نیروهای سرکوبگر و پرتفرعن صهیونیست قاصر از درهم شکستن جوانان سنك پران بوده اند.

در حالیکه آدمکشان صهیونیست در تلاش به شکست کشاندن ((الانتفاضه))اند، آمریکا طرح صلح دیگری برای خاورمیانه از آستین بدر آورد. گنه مطلب طرح آمریکا، گرفتن ژست تمایل به حل مسئله بود. همانگونه که سرمقاله نیویورك تایمز مینویسد: ((بسیاری اسرائیلی ها اعتقاد دارند که یك پاسخ سریع و سخت تنها راه حل است. استدلال آنها این است که ابتدا کنترل بی نظمی، و بعد، شاید مذاکره. اما با بالا گرفتن و تداوم بی نظمیها، چنین بنظر میرسد که اسرائیلی ها نمیتوانند آنرا کنترل کنند مگر اینکه مذاکره کنند.))(۵۸) بیشك، ((کنترل)) بی نظمی، نکته مورد نظر امپریالیستها است.

علیرغم اینکه توده های فلسطینی تحت شرایط نابرابر به مبارزه شجاعانه ادامه میدهند و در برابر نغمه های فریبکارانه امپریالیستها مقاومت می کنند، اما واقعیت این است که، همانطور که اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده، شورش خودبخودی تا ابدالدهر نمیتواند جریان یابد. فقدان یك تشکیلات پیشاهنك شدیدا حس میشود، یعنی نیرویی که قادر باشد استراتژیی در افق دید توده ها ترسیم نماید که فی الواقع میتواند برمبنای برنامه رهاسازی مردم فلسطین و ایجاد یك رژیم انقلابی برخاکستر اسرائیل، ضربات سختی بر نیروهای نظامی صهیونیستی وارد آورد. همانگونه که لنین تصریح نمود، ((سرمایه داری آنقدر موزون برپا نشده که شورشها بلافاصله بتوانند بدون شکستها و عقب گردها به پیروزی دست یابند. از سوی دیگر، خود این واقعیت که شورشهادر زمانهای متفاوت، در مناطق مختلف بوقوع می پیوندند و از نظرنوع گوناگونند، تضمین کننده گستره و ژرفای جنبش عمومی است. اما طی جنبشهای زودرس، مجزا، پراکنده و نتیجتا ناموفق است که توده ها تجربه بدست آورده، آگاهی کسب نموده، نیرو گردآورده، و رهبران خود یعنی پرولتاریای سوسیالیست (کمونیست انقلابی - ج.ب.ف) را میشناسند، و بدین ترتیب برای هجوم عمومی تدارك می بینند.))(۵۹)

((الانتفاضه)) تاکنون خدمات بزرگی به جنبش انقلابی فلسطین کرده است.

مضاف براینکه توده های فلسطینی را بطریقی که لنین تشریح نمود آماده کرد، پاهای گلین دستگاه نظامی متفرعن صهیونیستی را نیز نشان داد. این شورش به همه جهانیان نشان داد که نیروهای ضدشورش صهیونیستی در برابر بی باکی جوانان فلسطینی در هراس می شوند. در تحلیل نهایی، صهیونیسم تنها یك اردوگاه نظامیست. یعنی یك پایگاه امپریالیستی است که عملکردش بناگزیر میلیونها نفردیگر را بمبارزه علیه خود میکشاند. چرا که امر آنها ناعادلانه است ـ و این بزرگترین نقطه ضعف صهیونیستها و امپریالیستهاست. و همین امر، پیروزی نهایی مردم فلسطین را تضمین میکند.

همانگونه که مائوتسه دون گفت: «فتنه گری، شکست، باز هم فتنه گری، بازهم شکست....و سرانجام نابودی ـ چنین است منطق امپریالیستها و کلیه مرتجعین جهان نسبت به امر خلق. آنها هرگز خلاف این منطق عمل نخواهند کرد....مبارزه، ناکامی، بازهم مبارزه، بازهم ناکامی، و بهمین قسم تا پیروزی ـ چنین است منطق خلق، و خلق نیز هرگز در جهت خلاف این منطق گام برنخواهد برداشت.»(۶۰)

پانویسها:

(۱) ذره بین اعراب و اسرائیل، ویراستار، والترلاکر(نیویورك)

(۲) به نقل از نوآم کومسکی، مثلث پرتقدیر (انتشارات ساوت اند، بستون، ۱۹۸۳) صفحه ۹۰

(۳) به نقل از ماکسیم گیلان، چگونه اسرائیل ماهیتش را از دست داد.(انتارات پنگوئن، لندن، ۱۹۷٤) صفحه ۱۳٦

(٤) به نقل از لنی برنر، صهیونیسم در دوران دیکتاتورها (انتشارات لاونس هیل) صفحه ۱٤۹. در باره پیلزودسکی رجوع کنید به گیلان، صفحات ۹۷ ـ ۹٦

(٥) در رابطه با حضور یهودیها در فلسطین، همینقدر کافیست گفته شود که در سال ۱۸۹٥ یهودیها کمتر از ۱۰٪ کل اهالی را تشکیل میدادند: یعنی حدود ٤۷ هزار نفر از ٥۰۰ هزار سکنه. (گیلان صفحه ۲۷) علیرغم افزایش این نسبت بعلت بقدرت رسیدن نازیها در آلمان، جمعیت یهودیها هنگام تشکیل اسرائیل کمتر از نیمی از اهالی بود.(گیلان صفحه ۲۳۰)

(٦) به نقل از گیلان، صفحات ۳۰ ـ ۲۹

(۷) به نقل از ماکسیم رودنسون، اسرائیل: یك دولت غاصب مستعمراتی؟ (انتشارات موناد، نیویورك، ۱۹۷۳) صفحات ۲۰ ـ ۱۹

(۸) گابیرل کولکو، به نقل از ریموند لوتا، آمریکا در سراشیب (انتشارات بانر، شیکاگو، ۱۹۸٤) صفحه ۲۱۷

(۹) جورج لنکزوسکی، خاورمیانه در مسائل جهانی (انتشارات دانشگاه کورنل، لندن، ۱۹۸۰) صفحات ٤۰۰ ـ ۳۹۹ ـ گابیرل کولکو، محدودیتهای قدرت (انتشارات هارپر، نیویورك، ۱۹۷۲) صفحه ٤۲۱

(۱۰) لنکزوسکی، صفحات ٤۱۱ ـ ٤۰۸

(۱۱) لنکزوسکی، صفحات ٤۲۱ ـ ٤۱٦

(۱۲) به نقل از تز دکترای منتشر نشده آدل سامرا ارائه شده به دانشگاه لندن، ۱۹۸۷، پیرامونی شدن دهقانان کرانه غربی، صفحه ۱۲٥، از کایا ، ۹۱ ـ ۱۹۷۸ نقل قول میکند.

(۱۳) تز دکترای سامرا، صفحات ۷۱ ـ ۷۰، از عبدالخالق، ٤۰ ـ ۱۹۸٥، نقل قول میکند.

(۱٤) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۷

(۱٥) جدول کمکهای آمریکا به اسرائیل، سال به سال از ۱۹٦۷ تا ۱۹۸٦، به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۷۳

(۱٦) تز دکترای سامرا، صفحه ٥۹. این مناطق به «مناطق اشغالی» معروفند. چرا که اسرائیل طی جنك ۱۹٦۷ آنها را اشغال کرد. اما این واژه تا حدودی گمراه کننده است چرا که این حقیقت که تمام اسرائیل منطقه اشغالی است را مخدوش میکند. بنابراین ما در اینجا از واژه «مناطق اشغالی ۱۹٦۷» استفاده می کنیم.

(۱۷) تز دکترای سامر، صفحه ۷٥.

(۱۸) خمسین: مجله سوسیالیستهای انقلابی خاورمیانه (انتشارات ایتاکا، لندن) شماره ۱۰

(۱۹) مارك الف. هلر، یك دولت فلسطینی: الزام اسرائیل (انتشارات دانشگاه هاروارد، لندن، ۱۹۸۳) صفحه ۱۱

(۲۰) به نقل از لنکزوسکی، صفحه ٤۳٥

(۲۱) ارتباط اسرائیلی، بنیامین بیت هلامی (انتشارات تاوریس، لندن ۱۹۸۸)، به نقل از گاردین، ۱٤ ژانویه ۱۹۸۸.

(۲۲ فرانك بارنابی، زرادخانه هسته ای در خاورمیانه، مجله مطالعات فلسطین، پائیز ۱۹۸۷، صفحات ۱۰۰ ـ ۹۹

(۲۳) گاردین، ۱٤ ژانویه ۱۹۸۸

(۲٤) لس آنجلس تایمز، ۱۸ آگوست ۱۹۸۱، صفحه ۱۸ به نقل از کومسکی صفحه ۸۳

(۲٥) در باره معاملات تسلیحاتی آمریکا، سرمقاله نیویورك تایمز، به نقل از هرالد تریبون، ٥مه ۱۹۸۸، صفحه ٦

(۲٦) NAHALAL نام عبرو دهکده ای است که موشه دایان در آنجا متولد شد.

MAHLOUL نام عربی آنست. به نقل از گیلان صفحه ۲۲۹

(۲۷) سخنان یك رهبر هیستادروت بنام داوید هاکوهن در حزب ماپای: «این وظیفه من بود که در دفاع از سوسیالیسم یهودی، پیوستن اعراب به اتحادیه کارگری (هیستادروت) را رد کنم» (به نقل از تز سامرا، صفحه ۱۲۸)

(۲۸) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳٦

(۲۹) گیلان، صفحات ۲٤۳ ـ ۲٤۱. آلون فرمانده پالماخ و یکی از سیاستمداران سرشناس اسرائیلی در مورد یك بعد استراتژیك دیگر کیبوتص نوشت: « انتخاب محل اسکان.... نه تنها ناشی از قابلیتهای اقتصادی بود بلکه حتی بمیزان بسیار زیادتری تحت تاثیر الزامات دفاع داخلی ، استراتژی کلی اسکان (که هدفش تامین حضور سیاسی یهودیها در کلیه بخشهای کشور بود) و نقشی که این بلوکها در یك مبارزه همه جانبه و قاطعانه احتمالی در آینده میتوانند ایفا کنند، قرار داشت.» (به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳۷)

(۳۰) به نقل از کومسکی، صفحه ٦۸

(۳۱) رجوع کنید به آموس إلون، از خیزش، بررسی کتاب در نیویورك، ۱٤ فوریه ۱۹۸۸

(۳۲) هنری کسینجر در خاطراتش، ریچارد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا را قویترین متحد اسرائیل در کاخ سفید میخواند، در حالیکه نوارهای واترگیت نیکسون ضدیت او را با نژاد سامی نشان میدهند. (هنری کیسینجر، سالهای تحولات ناگهانی، انتشارات براون، بستون، ۱۹۸۲).

(۳۳) نیوزویك، ۲مه ۱۹۸۸

(۳٤) تز دکترای سامرا، صفحات ۹٤ ـ ۹۱

(۳٥) هلر، صفحه ۱۱٤

(۳٦) تز دکترای سامرا، صفحه ۲۰٥

(۳۷) تز دکترای سامرا، صفحه ۱٤۷

(۳۸) همبستگی با فلسطین، لندن، شماره ۳۱، صفحه ۳، که نتایج تحقیقات اخیر کمیسیون لنداو در مورد شین بت را ارائه میدهد.

(۳۹) الون، بررسی کتاب در نیویورك، ۱٤ فوریه ۱۹۸۸

(٤۰) گاردین ۱۷ آوریل ۱۹۸۸، صفحه ۱

(٤۱) رجوع کنید به گالیا گولان،

استراتژی گرباچف در خاورمیانه، مسائل خارجی، پائیز ۱۹۸۷

(۴۲) اریك رولیو، آینده ساف، مسائل خارجی، ۱۹۸۳، همچنین رجوع کنید به کوبان، صفحه ۷۳

(۴۳) داویشا - داویش، ویراستاران، شوروی در خاورمیانه (انستیتوی سلطنتی مسائل بین المللی، لندن ۱۹۸۲) صفحه ۱۵۲

(۴۴) پراودا، به نقل از داویشا - داویش، صفحه ۱۵۲

(۴۵) به نقل از داویشا - داویش، شوروی در خاورمیانه، صفحه ۱۹۲

(۴۶) علیرغم اینکه پرداختن به استراتژی سیاسی و نظامی نیروهای هوادار شوروی در ساف در چارچوب این مقال نمی گنجد، اما مطمئنا میتوان گفت که حمایت عمومی نیروهای رهبری کننده ساف از سوسیال امپریالیسم شوروی نتایجی منفی بر گسترش روند انقلابی راستین پرولتری در سراسر منطقه و بویژه در میان توده های عرب، که در گسست از رویزیونیسم علیه کلیه امپریالیستها و ملاتجعین برمی خیزد، برجای نهاده است.

۴۷) یکی از نتایج این مسئله، تعداد بیشمار دانشجویان آفریقایی و عربی است که برای تحصیل به شوروی آورده شدند. در هرسال بیش از یك هزار فلسطینی در شوروی تحصیل میکنند.

(۴۸) به نقل از آرنولد کرامر، دوستی فراموش شده: اسرائیل و بلوك شوروی (ایلی نویز، ۱۹۷۴) صفحه ۳۹

(۴۹) این حالت نمونه نمایندگان منافع بورژوازی عرب است که سعی می کنند صهیونیسم را از امپریالیسم جدا سازند و امپریالیستها را متقاعد کنند که بنفعشان است که صهیونیستها را ول کنند و بدنبال آنها بیفتند.

(۵۰) گاردین، مارس ۱۹۸۸

(۵۱) در این رابطه شایان توجه است که بدانیم که یکی از شکوه های مکرر جراید امپریالیستی در مورد حزب کمونیست پرو (راه درخشان) این است که آنها بدان اندازه مخفیکاری را رعایت می کنند که نتیجتا امپریالیستها هیچگونه اطلاعاتی در مورد مسائل داخلی آنها ندارند.

(۵۲) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این پدیده رجوع کنید به، رولیو، مسائل بین المللی - و برای درك این مسئله که این تحولات چگونه در PFLP اتفاق افتاد رجوع کنید به، تعیین جهت سیاستها، اسعدابوخلیل، مجله خاورمیانه، تابستان ۱۹۸۷.

(۵۳) هلر، صفحه ۱۳۸

(۵۴) رجوع کنید به کاتلین کریستیانسون، افسانه هایی در باره فلسطینی ها، سیاست خارجی، بهار ۱۹۸۷

(۵۵) اسرائیل در چهل سالگی، اسحق شامیر، مسائل خارجی، بهار ۱۹۸۸، صفحه ۶۷

(۵۶) آمریکا علنا با کنفرانس بین المللی صلحی که قدرت تصمیم گیری داشته باشد، یعنی شورویها چیزی را بنفع خود در آن به ثبت برسانند، مخالفت میکنند. نماینده ای از وزارت خارجه آمریکا، در مورد شرکت شوروی در چنین کنفرانسی با زبان دیپلماسی بیان داشت که شورویها «اگر قول معاونت و مساعدت بدهند» از شرکتشان در کنفرانسی که فاقد قدرت اتخاذ تصمیمات مفید کننده باشد، حسن استقبال خواهد شد.

(۵۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (لندن، ۱۹۸۴) صفحه ۷

(۵۸) نیویورك تایمز، ۲۱ - ۲۰ فوریه ۱۹۸۸، سرمقاله.

(۵۹) لنین، بحث در باره جمعبندی از حق تعیین سرنوشت، مجموعه آثار جلد ۲۲

(۶۰) مائو، پندارهای واهی خود را بدور افکنید، و برای مبارزه آماده باشید. (اوت ۱۹۴۹) منتخب آثار، جلد ٤، صفحه ٤۲۸

●

اسنادی از .....

بقیه از صفحه ۶۲

را تصرف کند،وحملاتی ازخارج را با قیامهایی از درون ترکیب نماید .بنابراین درجمعبندی متذکرمیشویم که چهار مرحله انقلاب چین بویژه از جنك دهقانی تاجنك رهائیبخش خلق، بهمراه جنك ضد ژاپنی درمیان ایندو دوره، جوانب گسترده وپیچیده جنك انقلابی بیست ساله ای با جمعیتی عظیم و بسیج و شراکت وسیع توده ها درآنرا بنمایش میگذارد .این جنك نمونه هایی از تجارب گوناگون رادر بر- دارد .اساس این جنك بطور فوق العاده ای مطالعه شده واصول ،قوانین ،استراتژی، تاکتیکها ،موازین و...آن استادانه تعیین شدند .طی این آزمون سخت وبینظیر وبرمبنای مارکسیسم - لنینیسم بود که صدر مائو توانست تئوری نظامی پرولتاریا ،جنك خلق ،را تدوین نماید .

باید توجه داشته باشیم که خود صدر مائو با آگاهی کامل به وجود بمبهاوموشکهای اتمی واحتمال استفاده از آنها ،جنك خلق را برای بکار گیری تحت شرایط جدید سلاحهای هسته ای،علیه قدرتها وابرقدرتها ارائه داده وازآن دفاع نمود.بطور خلاصه ،جنك خلق سلاح پرولتاریاوخلق درمقابله با جنك هسته ای است.

یك مسئله کلیدی وتعیین کننده در درك جهانشمول بودن جنك خلق ،درك اعتبار جهانشمول و نتیجتا کار برد آن باتوجه به انواع گوناگون انقلابات وشرایط ویژه هر انقلاب میباشد. برای درك این مسئله کلیدی باید این واقعیت را از نظر دورنداریم که مدل قیام پتروگراد دیگر تکرار نشد و همچنین به مقاومت ضد فاشیستی وجنگهای پارتیزانی در اروپا طی جنك جهانی دوم،علاوه بر مبارزات مسلحانه در اروپای کنونی،وبالاخره به این نکته که انقلاب اکتبر نه فقط یك قیام بلکه یك جنك انقلابی بود که چندین سال به طول انجامید ،توجه داشت. نتیجتا انقلاب در کشورهای امپریالیستی را تنها می توان بمثابه یك جنك انقلابی تصور کرد واین جنك امروزه تنها بمعنای جنك خلق می- تواند باشد.

وبالاخره،امروزه بیش ازهر زمان دیگری بر ما کمونیستهاوانقلابیون،پرولتاریاوخلق واجب است،بدین امر مسلح شویم که: «آری،مامعتقد به قدرت لایزال جنك خلق هستیم،که خوب است نه بد

است،ومارکسیستی است.»یعنی اینکه ما معتقد به شکست ناپذیری جنگ خلق هستیم.

۵ـ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی: اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در این است که این انقلاب عالیترین(تکامل)در زنجیره تکاملات مارکسیسم-لنینیسم توسط صدر مائو می باشد و راه حل معضل بزرگ رویاروی تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا،میباشد.این (انقلاب) «یك مرحله گسترده تر وعمیقتر در تکامل انقلاب سوسیالیستی در کشورماست.» شرایط چگونه بود؟همانگونه که رهنمود حزب کمونیست چین درمورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تصریح میدارد :«اگر چه بورژوازی سرنگون شده است،اما هنوزهم تلاش دارد از ایده ها، فرهنك، سنن و آداب کهن طبقات استثمارگر استفاده کرده و توده ها را فاسد و افکار آنان را تسخیر کند و اقدام به بازگشت نماید. پرولتاریابایددرست خلاف اینرا انجام دهد: باید بیرحمانه حملات را پاسخ گفته،با هر مصاف طلبی بورژوازی در عرصه ایدئولوژیك رویروشده، وایده ها، فرهنك،سنن وآداب پرولتاریارادر متحول ساختن جهانبینی کل جامعه بکار گیرد. اکنون،هدف ماعبارت است از مبارزه باصاحبان قدرتی که رهرو سرمایه دارند و سرنگونی آنها؛ انتقاد از«آتوریته-های»آکادمیك وارتجاعی بورژوا وایدئولوژی بورژوایی وسایر طبقات استثمارگرو طرد آنها؛وایجاد تحول درآموزش،ادبیات وهنر وکلیه اجزاء روبنا که با زیربنای اقتصادی سوسیالیستی منطبق نیستند؛بدین طریق میتوانیم تحکیم ورشد نظام سوسیالیستی را تسهیل بخشیم.»

تحت چنین شرایطی بود که تکان-دهنده ترین وقایع سیاسی وبزرگترین بسیج توده ای که جهان تاکنون به خود دیده است،واقع گردید.صدر مائو اهداف آنراچنین تعریف نمود:«انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی جاری برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا،جلوگیری از احیای سرمایه داری، و ساختمان سوسیالیسم مطلقا ضروری و بموقع است.»

ما بر دو نکته دیگر نیز تاکید میگذاریم: ۱ـ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نقطه عطفی در تکامل دیکتاتوری پرولتاریادر جهت تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریا بود که در کمیته های انقلابی مشخص میشد.و۲ـ احیای سرمایه-داری در چین متعاقب کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶،انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را نفی نمیکند،بلکه بخشی از مبارزه میان احیاءگری (سرمایه داری) و ضداحیاءگری بود، و در حقیقت به اهمیت تاریخا حیاتی این انقلاب در مارش بی وقفه بشریت بسوی کمونیسم اشاره دارد.

۶ـ انقلاب جهانی: صدر مائو بر اهمیت انقلاب جهانی بمثابه یك کلیت واحد، تاکید می ورزد. نقطه عزیمت اساسی او عبارت از آن است که انقلاب روند عمده است در حالیکه امپریالیسم بطور روز افزون متلاشی میشود، نقش توده ها سال بسال افزایش می یابد و آنها نیروی غیرقابل مقاومت متحول گرانه شان را نشان داده و خواهند داد. او این حقیقت بزرگ را تکرار میکرد که یا همگی به کمونیسم خواهیم رسید و یا هیچکس. لحظه تاریخی بزرگ «۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده» در این دورنمای مشخص از عصر امپریالیسم جای میگیرد، و دوره ای آغاز میشود که با مبارزه علیه امپریالیسم یانکی و سوسیال امپریالیسم شوروی رقم میخورد. این ببرهای کاغذی که برسرهژمونی برجهان می جنگند و جهان را با یك جنگ هسته ای تهدید می کنند.ما ابتدا باید چنین جنگی را محکوم کرده و سپس با جنگ خلق و انقلاب آماده مقابله با آن شویم.مضافا، برمبنای اهمیت تاریخی ملل تحت ستم و دورنمای آتی آنها، و همچنین مناسبات اقتصادی و سیاسی منتج از تلاشی امپریالیسم بود که صدر مائو تئوری «سه جهان در حال شکل گیری اند» را مطرح نمود. اینها به ضرورت تکوین استراتژی و تاکتیکهای انقلاب جهانی اشاره دارند. متاسفانه در مورد نوشته ها و بیانات صدر مائو در رابطه با این مسائل مهم خیلی کم اطلاع داریم و یا تقریبا اطلاعی نداریم؛اما همان چیز قلیلی که اطلاع داریم از دورنمای عظیمی که وی میدید، نشان دارند. اینها اصول راهنمای عمده ای هستند که باید برای درك از انقلاب جهانی پرولتاریایی و خدمت بدان، دنبال کنیم.

۷ـ روبنا،ایدئولوژی،فرهنگ،آموزش. اینهاومسائل مربوط به آنهادقیقا وعمیقا مورد مطالعه وتحلیل صدر مائو قرار گرفتند؛بنابراین، این یك مسئله اساسی دیگریست که محتاج بذل توجه میباشد.

در خاتمه متذکر میشویم که محتوای این مسائل اساسی بوضوح نشان میدهند(چه آنانی که مایلند ببینند و بفهمند) که ما بامرحله سوم،جدیدوعالیتر مارکسیسم یعنی مائوئیسم روبروییم وامروزه مارکسیست بودن بمعنای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست وعمدتا مائوئیست بودن است.

شکافتن محتوای مسئله،دو سؤال پیش روی ما مطرح میسازد:

جوهر مائوئیسم چیست؟قدرت سیاسی نکته اساسی در مائوئیسم است. قدرت سیاسی برای پرولتاریا،قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا،وقدرتی که متکی بر نیروی مسلح تحت رهبری حزب کمونیست است.واضحتر آنکه یعنی:۱) قدرت سیاسی تحت رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك ـ۲) قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا در انقلابات سوسیالیستی و فرهنگی ـ۳) قدرت سیاسی متکی بر نیروی مسلحی که تحت رهبری حزب کمونیست است،(قدرت سیاسی ایکه) از طریق جنك خلق بدست امده واز آن دفاع میشود.

مائوئیسم چیست؟مائوئیسم عبارت است از ارتقاء مارکسیسم ـ لنینیسم به سومین مرحله نوین در مبارزه پرولتاریا برای رهبری انقلاب دمکراتیك،ایجاد وتکامل سوسیالیسم،وادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریااز طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریایی،در زمانیکه امپریالیسم بطور روزافزون درحال از هم پاشی بوده وانقلاب به روند عمده تاریخ بدل شده،در بحبوحه بزرگترین و پیچیده-ترین مبارزاتی که تاکنون دیده شده،بهمراه مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم مدرن.

درمورد مبارزات حول مائوئیسم بطور خلاصه باید گفت مبارزه ایکه به استقرار اندیشه مائو تسه دون منتج گردیداز۱۹۳۵طی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در«تسونی»آغاز شد. صدر مائو طی این جلسه به رهبری حزب کمونیست چین انتخاب گردید؛ هفتمین کنگره حزب در۱۹۴۵تایید نمود که ح.ك.چ. تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم وایده های مائو تسه دون قرار دارد.خط مشی راست روانه که در هشتمین کنگره غالب شده بوداین فرمولبندی کنکرت را کنار نهاد.نهمین کنگره در۱۹۶۹ازا.ك.ف.پ. جمعبندی نمودو اعلام داشت که ح.ك.چ. تحت هدایت

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون قرار دارد؛ تااین زمان پیشرفت موجودبود.

مائوئیسم در دهه پنجاه در سطح بین‌المللی نفوذ یافت، اما تنها با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که در سطح وسیع شناخته شده و پرستیژ فراوان کسب نمودو صدر مائو بمثابه رهبر انقلاب جهانی و بنیانگذار مرحله نوینی در مارکسیسم - لنینیسم برسمیت شناخته شد؛ براین اساس، بسیاری از احزاب کمونیست جهان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون را قبول کردند. مائوئیسم در سطح جهانی به مقابله سخت و علنی با رویزیونیسم مدرن برخاسته و آنرا بطور کامل و همه جانبه افشا نمود. همین مبارزه در میان صفوف ح.ک.چ نیز رخ داد و درفش کبیر و سرخ صدر را رفیعتر به اهتزاز در آورد: سومین و عالی ترین مرحله نوین در ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی. امروزه مائوئیسم با حملات سه جانبه رویزیونیستهای شوروی، چین و آلبانی روبروست. بعلاوه در میان صفوف کسانی که خدمات بزرگ صدر، منجمله تکامل مارکسیسم توسط وی را قبول دارند، برخی یافت میشوند که معتقدند هنوز در مرحله مارکسیسم - لنینیسم بسر می بریم و بعضی دیگر تنها اندیشه مائو تسه دون را قبول دارند و مائوئیسم را بهیچ صورتی قبول نمی کنند.

مسلما، رویزیونیستهای پرویی که اوامر اربابشان - گورباچف، دِن، آلیا، و یا کاسترو - را اجرا می کنند، به مائوئیسم حمله کرده اند؛ در میان این رویزیونیستها باید رویزیونیسم سرسخت دِل پرادو و باند باصطلاح «حزب کمونیست پرو» وی؛ مارهای بی استخوان باصطلاح «حزب کمونیست پرو، سرزمین سرخ پدری» او را افشا و محکوم کرد. (این گروه دوم در ۱۹۷۶ که دِن سیائوپین سرنگون شد او را محکوم کرده و خود را «مائوئیستهای کبیر» نامیدند، اما اکنون به نوکران او تبدیل شده اند). بعلاوه باید آنتی مائوئیسم باصطلاح «چپ متحد»، که ملغمه ای است از رویزیونیستها و حتی آنتی مارکسیستهای رنگارنگ تا مارکسیستهای دروغین و اپورتونیستهای جوراجور، را افشا و محکوم کرد. افشای رویزیونیستها با بکارگیری مائوئیسم و پیشبردن مبارزه خستگی ناپذیر علیه آنها در حین تکامل جنگ خلق و پیروزی انقلاب دمکراتیک جاری، یک تعهد و وظیفه ناگزیر استراتژیک است.

جناح تحت رهبری صدر گونزالو در حزب کمونیست پرو که حزب را بازسازی نمود، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را از سال ۱۹۶۶ برگرفت؛ در سال ۱۹۷۹، شعار «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را برگیرید، از آن دفاع کنید و بکارش برید!» را مطرح کرد، در سال ۱۹۸۱ شعار «بسوی مائوئیسم!» را طرح نمود، و در سال ۱۹۸۲، مائوئیسم را بمثابه جزء لاینفک و عالیترین مرحله تکاملی در ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) اعلام داشت. به کمک جنگ خلق، ما به درک عمیقتری از مفهوم مائوئیسم دست یافتیم، و فراخوان قاطعانه «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را برگیرید، از آن دفاع کنید، و بکارش برید» را مطرح نمودیم، و در جهت تبدیل آن به فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی، تنها درفش واقعا سرخ و نابود ناشدنی، و ضامن پیروزی پرولتاریا، ملل و خلقهای تحت ستم جهان در نبرد و مارش بی امانشان برای رسیدن به کمونیسم، بطور خستگی ناپذیر می جنگیم.

II. در باره اندیشه گونزالو

هرانقلابی در روند تکاملش، بجهت مبارزه پرولتاریا بمثابه طبقه رهبری کننده و بیش از هرچیز بخاطر وجود حزب کمونیستی که از منافع طبقاتی پرولتاریا بدون تزلزل دفاع می کند، گروهی از رهبران و عمدتا رهبری را تولید می کند که آن را نمایندگی و رهبری می کند و دارای آتوریته شناخته شده وبا نفوذاست. بجهت ضرورت تاریخی و بدلایل تاریخی، در شرایط ما بطورمشخص صدر گونزالو رهبر حزب و انقلاب ماست.

اما مضاف براین (و این مبنای همه رهبری هاست)، همه انقلابات اندیشه راهنمای خود، یعنی محصول کاربرد حقیقت جهانشمول ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در شرایط مشخص هر انقلاب را بوجود می آورند؛ یک اندیشه راهنما که برای نیل به پیروزی و کسب قدرت و مضافا ادامه انقلاب و پیشروی مداوم بسوی تنها هدف واقعا کبیر یعنی کمونیسم ناگزیر است. این اندیشه راهنما پس از جهشی کیفی که برای پروسه انقلابی دارای اهمیت حیاتی باشد با نام کسی مترادف میشود که آنرا در تئوری و پراتیک خلاقانه تکامل نموده است. این پدیده در شرایط مشخص ما، ابتدا شکل خاص اندیشه راهنما، سپس اندیشه راهنمای صدر گونزالو، و بالاخره اندیشه گونزالو را بخود گرفت؛ چرا که این صدر (گونزالو) است که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را مبتکرانه در شرایط مشخص واقعیت پرو بکار برده و تکاملش داد؛ و بدین ترتیب، اسلحه ای در اختیار حزب و انقلاب قرار داد که ضامن پیروزی است.

اندیشه گونزالو طی سالها مبارزه سخت، فشرده و بی امان برای دستیابی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و دفاع از آن و بکارگیریش،برای بازیابی راه ماریاتگی و تکاملش، برای بازسازی حزب، و مهمتر از همه - درجهت خدمت به انقلاب جهانی - برای آغاز، تداوم و تکامل جنگ خلق در پرو که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم تنها فرمانده و راهنمای آن در تئوری و پراتیک است، شکل گرفت.

برای حزب ما مطالعه اندیشه گونزالو برای دست یافتن به درکی صحیح تر و مناسب تر از خط سیاسی بطور عموم و خط نظامی بطور اخص ضرورتی اساسی است؛ این کار باید با هدف عمیق تر کردن نکات ویژه انقلاب پرو انجام شود؛ صدر گونزالو با استادی تمام ویژگیهای خاص و موجود در انقلاب پرو را بیرون کشیده است؛ بدین طریق ما قادر خواهیم بود به «طرح بزرگ توسعه مناطق پایگاهی»، پیشرفت جنگ خلق و کسب سراسری قدرت سیاسی در آینده خدمت کنیم.

برای درک پایه های ایدئولوژیک اندیشه گونزالو باید آنرا در زمینه تاریخی پیدایشش مطالعه کرد. ما باید محتوایش را که به کاملترین وجهی در خط عمومی سیاسی و خط مشی نظامی که در قلب آن قرار دارد، مشخص کنیم. ما باید برنکته اساسی اش، یعنی مسئله قدرت سیاسی، مسئله کسب قدرت سیاسی در پرو در پیوند لاینفک با کسب قدرت توسط پرولتاریا در سراسر جهان، تاکید ورزیم. ما باید به تحکیم آن در مبارزه میان دو خط مشی، توجه خاص معطوف داریم.

بطور خلاصه، این مسائل اساسی را میتوان با استفاده از خطوط کلی زیر بررسی نمود.

زمینه تاریخی

عرصه بین المللی. حوادث مهم در این عرصه عبارت بودند :- ۱) تکامل اوضاع طی جنگ جهانی دوم ومتعاقب آن - ۲) جنبش

رهایی بخش ملی قدرتمند ،وانجام وپیروزی انقلاب چین در دل آن ـ ۳) انقلاب کوبا وعواقب آن در آمریکای لاتین ـ ٤) مبارزه عظیم میان مارکسیسم ورویزیونیسم ـ ٥)انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی،اما نکته کلیدی دراین است که ببینیم چگونه اندیشه گونزالودر این مبارزه عظیم طبقاتی در مقیاس جهانی معتقد است که مرحله سوم در ایدئولوژی پرولتری تکامل یافته : ابتدا بمثابه مارکسیسم ـ لنینسم،اندیشه مائو تسه دون سپس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون،وبعدا بمثابه مائوئیسم که بمعنای قائل بودن اعتبار جهانشمول برای آن است،ونتیجتا به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم،عمدتا مائوئیسم که بیان امروزی مارکسیسم میباشد ،رسیده است.

عرصه ملی:۱) جامعه پرو و مبارزه سیاسی دوره متعاقب جنك،باصطلاح جبهه دمکراتیك ملی،عملکرد آپرا، دولت اودریا ومبارزه علیه حاکمیت هشت ساله اش، مبارزه میان آپریستها و کمونیستها ، وبویژه،رشد سرمایه داری بوروکراتیك در دهه۱۹٦۰ونیمه نخست دهه هفتاد ومبارزه شدید طبقاتی طی آندوره ((ولاسکیسمو))وباصطلاح انقلابش، همکاری و رقابت میان بورژوازی کمپرادوروبورژوازی بوروکرات (جناحهای بورژوازی بزرگ) تحت حمایت اپورتونیسم و بویژه رویزیونیسم ـ ۲) مبارزه طبقاتی در جنبش دهقانی ـ ۳) تکامل جنبش کارگری ـ ٤)جنبش روشنفکری ـ ٥) مبارزه مسلحانه در کشور ،بویژه توسط ELN وMir در۱۹٦٥وسابق بر آن توسط بلانکو، واله خوس،وهرادو ـ ٦)مسئله حزب:چگونگی انحطاط حزبی که به روشنی بر مارکسیسم لنینیسم بنا شده بود به یك حزب رویزیونیست،ضرورت رجوع به راه ماریاتگی وتکامل آن در حین تکوین و باسازی حزب (حزب کمونیست پرو که در سال ۱۹۲٥توسط خود ماریاتگی پایه گذاری شد ؛ چگونگی ساختن یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست از طریق بازسازی). نکته پایه ای دراینجا اینست که چگونه اندیشه گونزالو جامعه پرو را که در محور آن مسئله مهم سرمایه داری بوروکراتیك قرار دارد را تشریح کند،و چگونه ضرورت بازسازی حزب، و کسب قدرت سیاسی ودفاع از آن بوسیله جنك خلق را میبیند.

مبانی ایدئولوژیك

اندیشه گونزالو بدون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قابل درك نیست، چرا که بکارگیری خلاق سومی در شرایط ماست. نکته کلیدی این مسئله عبارتست از درك پروسه تاریخی تکامل ایدئولوژی پرولتری،تکامل سه مرحله در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم که مائوئیسم در آن عمدگی دارد؛ وبکارگیری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بمثابه یك حقیقت جهانشمول در شرایط مشخص انقلاب پرو ضروریترین نکته است،بدین جهت است که اندیشه گونزالو بویژه برای حزب کمونیست پرو و انقلاب تحت رهبریش،عمده است.

محتوا

الف ـ تئوری: چگونگی درك سه جزء تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمدتا مائوئیسم وبکارگیری آن؛ اهمیتی که به فلسفه مارکسیستی میدهد ،ضرورت مسلح شدن بآن وبویژه بکارگیری قانون تضاد در مطالعه کلیه مسائل،تعیین همیشگی وجه غالب وجهت حرکت پدیده؛ (در جزء اقتصاد سیاسی) توجه به مناسبات استثماری و بویژه توجه به سرمایه داری بوروکراتیك و همه اینهابادر نظر داشت چشم انداز رشد انقلاب وتاثیرات جنك خلق بر زیر بنا، و همچنین بر بذل توجه به مناسبات اقتصادی امپریالیسم،ارزیابی از نتایج سیاسی آن؛ (در جزء سوسیالیسم علمی) چگونه بر جنك خلق و شکل مشخصی که جنك خلق در پرو می یابد تمرکز میدهد، چگونه مسئله قدرت بویژه شکل گیری و تکاملش بمثابه یك دولت نوین، همواره ملکه ذهن است.

ب ـ درباره محتوا. مفصل ترین و تکامل یافته ترین جزء اندیشه گونزالو رامیتوان در خط عمومی سیاسی حزب یافت؛ بدین نحو،این اندیشه پایه بلافصل خط مشی و پنج جزء آن است و مهمتر ازهمه درك ازبرنامه و حفظ قاطعانه جهتی که برنامه تعیین کرده، میباشد.

ج ـ باید تاکید کنیم که اندیشه گونزالو الزامات تصریح شده توسط صدر مائو را برآورده کرده است: استحکام تئوریك، درك تاریخ، و بکار بست صحیح سیاستها در پراتیك.

اساس آن کدامین است:

مسئله مهم در اندیشه گونزالو عبارت است از مسئله کسب قدرت سیاسی، بطور مشخص یعنی کسب قدرت سیاسی در پرو و بطور کامل و همه جانبه و در سراسر کشور، بمثابه اعمال پیگیرانه حقیقت جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در انقلابمان. اما از آنجا که اندیشه ای کمونیستی است کسب قدرت در پرو را بمنزله بخشی از کسب قدرت برای پرولتاریا در سراسر جهان درك می کند؛ امروزه این قدرت در پرو شکل کنکرت کمیته های خلقی، مناطق پایگاهی و جمهوری دمکراتیك نوین در حال شکل گیری را گرفته است؛ هدف اینها عبارتست از برقراری جمهوری خلق پرو، و به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما خدمت می کند، چرا که بدون آن نمی توانیم بسوی کمونیسم پیشروی کنیم. تمام اینها به قصد خدمت قاطعانه و محکم به برقراری جمهوری های خلق و عمدتا دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر جهان، تحت رهبری احزاب کمونیست، با ارتش های انقلابی طراز نوین، از طریق جنك خلق و انقلابات فرهنگی تا زمانی که کمونیسم بر روی کره زمین پرتو افکند، می باشد.

طی مبارزه دوخط مشی شکل گرفته است

اندیشه گونزالو طی مبارزه سر سختانه، قاطعانه و آگاهانه، در دفاع از خط مشی پرولتری وشکست دادن خطوط مخالف، شکل گرفته است. در میان مهمترین این مبارزات میتوان از اینها نام برد: مبارزه علیه رویزیونیسم بویژه بنمایندگی دل پرادو و دارودسته اش، مبارزه علیه تسلیم طلبی راست پاردس وباندش، مبارزه علیه انحلال طلبی چپ سرجو و باصطلاح ((بلشویکهایش))، مبارزه علیه اپورتونیسم راست که مخالف برپایی مبارزه مسلحانه بود؛ اندیشه گونزالو بدون مبارزه نمیتوانست بوجود آید. و برخورد برجسته اش به مبارزه دو خط مشی در حزب، مسئله ای اساسی است که باید آنرا مطالعه کرده و از آن بیاموزیم.

همانگونه که آموختن از صدر گونزالو جهت خدمت از دل و جان به توده ها حیاتی است، مطالعه وبویژه بکارگیری اندیشه گونزالو در خدمت بهتر به حزب، به توسعه جنك خلق وانقلاب پرولتری جهانی تعیین کننده میباشد. ●

جهانی برای فتح

۱۳۶۸.۱۲



این فقط آغاز کار است!

دهه ۶۰ در دژهای امپریالیستی

نگاهی گذرا به شوروی

شوروی: تهدیدی از درون؟

UN MONDO DA CONQUISTARE

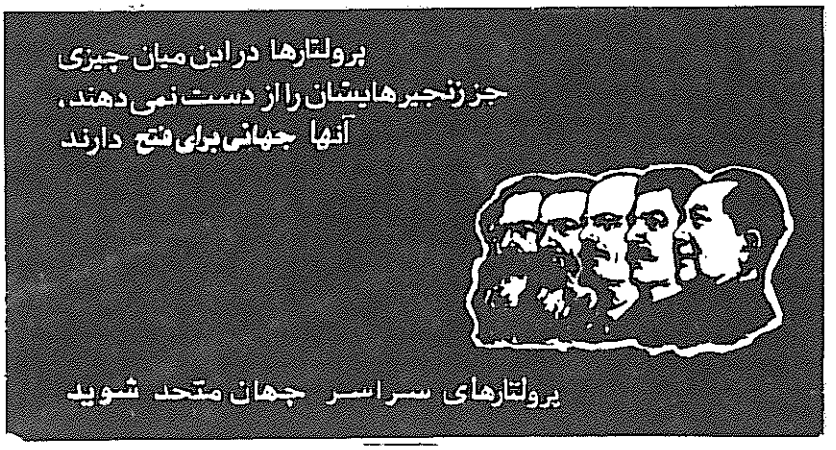

۱۳۶۸/۱۲

این فقط آغاز کار است

دهه ۱۹۶۰ در دژهای امپریالیستی ۳۲

((واقع بین باش، ناممکن را طلب کن))
کتب جدیدی که درباره دهه ۶۰ انتشار یافته است. ۴۶

جولای ۱۹۶۷ : شورش در دیترویت ۶۱

حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین ۴

برای رجوع خوانندگان: نظرات رهبر حزب کمونیست فیلیپین در مورد مناسبات بین المللی ۱۰

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
جنگ توده های کرد، جنگ ستمدیدگان است. ۱۳

قیام جوانان: نسیم تازه در الجزایر وزیدن گرفت ۱۸

پیشرفت مارکسیست ـ لنینیستهای افغانی
اطلاعیه کمیته انسجام و وحدت ۲۲

اتحادشوروی: تهدیدی از درون؟ ۲۵

کلمبیا : استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
و قدرت سیاسی سرخ ۶۶

سند جدیدی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا
((مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم)) ۷۰

شوروی
تهدیدی از درون؟

جنگ افغانستان، ستم ملی در اتحادشوروی، ابراز خصومت جوانان، آینده جامعه شوروی ـ برخی از موضوعاتی هستند که یک رادیکال آلمانی طی سفر اخیرش به شوروی به بحث گذاشته است.

فیلیپین

صدر حزب کمونیست فیلیپین طی مصاحبه اخیرش به بحث در مورد مناسبات بین المللی می پردازد. پاسخی که اینجا ارائه شده دیدگاه وی در مورد اینکه نیروهای مرتبط با امپریالیسم (خصوصا در بلوک شوروی) می توانند به انقلاب فیلیپین یاری رسانند را رد می کند؛ و چنین اشتباهات وخیمی را نتیجه ناگزیر جدائی رهبری حزب کمونیست فیلیپین از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو می داند

کلمبیا

این مقاله که توسط گروه کمونیست انقلابی کلمبیا نگاشته شده، استراتژیهای کسب قدرت که از سوی سازمانهای مسلح گوناگون در کلمبیا ارائه شده را مورد بررسی قرار می دهد. تمرکز مقاله بروی ((مدل نیکاراگوئی)) و شهر گرائی می باشد و ضدیت این استراتژی را با درک مائو از برپائی جنگ دراز مدت خلق و استقرار قدرت سیاسی سرخ در روستا تحت رهبری یک حزب کمونیست اصیل نشان می دهد.

مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۹۹۳
پرو : آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند : شکاف در سطح و فشار از اعماق
جمهوری دمینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلسار گونه ی

۲ ـ ۱۳۹۴
پرو ـ جنگ خلق
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ ـ ۱۳۹۴
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو : تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ ـ ۱۳۹۴
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق مییابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریکی شهری» در اروپای غربی

۵ ـ ۱۳۹۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
انبار باروت بنگلادش

۶ ـ ۱۳۹۵
پرو ـ کی میرود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳۹۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
ـ بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی

۸ ـ ۱۳۹۶
پرو ـ سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید، بخش اول
فیلیپین ـ نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
ـ با توجه به تحولات جدید
فرانسه ـ دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳۹۶
ناگزالباری، هند
ـ بیست سال از غرش تندر بهاری میگذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳۹۷
بورکینا فاسو ـ چرا بدون توده ها نمیتوان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳۹۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سری لانکا ـ درباره توافقات هند و سری لانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دَم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

جهانی برای فتح
هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.
لطفاً نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BCM WORLD TO WIN
LONDON WC1N 3XX, U.K.
برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:
REVOLUTION BOOKS, 13 EAST 16th St
NEW YORK, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR

GAGNER विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

پاسخی به لیوانائ :

حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین

مدتهاست که کمونیستهای انقلابی سراسر جهان عمیقا نگران تحولات در جنبش انقلابی فیلیپین هستند. حزب کمونیست فیلیپین(ح.ك.ف) طی بیست سالیکه ازتاسیسش در ۲۶دسامبر۱۹۶۸ (سالروز تولد مائوتسه دون) میگذرد به پیروزیهای چشمگیری در مبارزه مسلحانه تحت رهبری خویش دست یافته ـ و این پیروزیها مورد حمایت شایان انقلابیون و مارکسیست ـ لنینیستهای راستین سراسر جهان واقع شده است. در عین حال نمیتوان خورده ایدئولوژیك و سیاسی که بجان مبانی این حزب افتاده را نادیده گرفت. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست راستین و بطوراخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی آشکاراز وظایف خویش سرباز زده بودند اگر نگرانیشان را نسبت به ح.ك.ف ابراز نکرده و رهبری حزب را به طرد انحرافاتی سیاسی که خصلت حزب را مورد تهدید قرار داده، فرا نمی خواندند.

خوانندگان «جهانی برای فتح» بخاطر میاورند که نامه سرگشاده مهمی از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیو نالیستی خطاب به کمیته مرکزی ح.ك.ف در شماره ۸ جهانی برای فتح بچاپ رسید. طی این نامه سئوالات مهمی در رابطه با خط و سیاستهای ح.ك.ف مطرح گشته و بویژه از موضع این حزب طی دوره بحرانی سقوط فردیناند مارکوس و تحکیم رژیم آکینو انتقاد شده بود. نامه سرگشاده خاطر نشان میساخت که:

«ماهیت طبقاتی رژیمی که علیه آن میجنگید ازدیدگان پنهان ماند، ضرورت

درهم شکستن کامل دستگاه سرکوبگر بطور روزافزون اهمیت خود را ازدست داد، مفاهیم بورژوا- دمکراتیک در مورد «جمهوریهای مدرن» پروبال یافت، چراکه درکهای غلطی از مسیر و اهداف انقلاب مطرح شده،...پرولتاریا بطور روزافزون به کرنش در برابر نیروهای طبقاتی دیگر در جبهه متحد وادار شده است، بدست نشاندگان امپریالیستها عنوان «ترقیخواه» و «اصلاح طلب» داده میشود و یکی از منابع قدرت ح.ك.ف یعنی بسیج دهقانان بمثابه نیروی عمده انقلاب در یك جنك خلق واقعی بطور روزافزونی با فعالیت مشترك با اقشار بورژوازی در شهرها یکسان انگاشته میشود(وحتی تحت الشعاع این فعالیت قرار میگیرد)،....کشورهای امپریالیستی بعنوان کشورهای سوسیالیستی، و کشورهای وابسته بعنوان رژیمهای انقلابی مستقل قلمداد میشوند، ودر نتیجه ضرورت یا امکان گسست قاطع ازامپریالیسم جای خود را به طرحهای «عملی» برقراری رابطه با خود امپریالیسم، احتمالا تحت لوای «ضرورت» دریافت کمك از شورویها، میدهد».

سیر حوادث و تحولات از آنزمان تاکنون بارهاوبارهاورشکستگی خط و سیاستهای ح.ك.ف را به اثبات رسانده است. از ح.ك.ف طلب میشد که از بارزترین اشتباهاتش دست بردارد- خاصه از اشتباهاتی همانند ستایش بی قید و شرط از« تلاشهای مثبت آکینو...در نابودساختن ساختارفاشیستی»(که از قرار پاسخ مساعد به فراخوان آکینو برای آتش بس بود) و تلاش حزب طی نخستین ماههای متعاقب سقوط مارکوس، جهت کشف یك بلوك متشکل از «لیبرالهاو ترقیخواهان» درون حکومت آکینو که بقول ح.ك.ف این بلوك «مشروعیت مبارزه با نظام ناعادلانه را قبول داشته(و) مایل به دستیابی به صلح واقعی از طرق مذاکرات اصولی میباشد تاحکومت آکینو بتواند ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را ازمیان بردارد.»

آکینو جنایتکارانه ارتش نوین خلق تحت رهبری ح.ك.ف را تحت پیگرد قرار داد و کوچکترین رحمی نکرد. ح.ك.ف در برابر این تعرضات بطور مسلحانه مقاومت نمود و خواهان سرنگونی دستگاهی شد که اکنون آنرا «دیکتاتوری آمریکایی آکینو» مینامد.

اگرچه هیچ حزب سیاسی از اشتباه مبرا نیست، بیشك اشتباهات سنگینی همچون ارزیابی غلط از ماهیت رژیم در قدرت مستحق یك انتقاد از خود جدی و بررسی ریشه های چنین اشتباهی است.

درعوض با بیاناتی نظیر آنچه در نشریه آن بایان (ارگان کمیته مرکزی ح.ك.ف) مورخ۲۹مارس۱۹۸۷ بمناسبت هیجدهمین سالگرد تاسیس ارتش نوین خلق بچاپ رسیده روبرو میشویم. آن بایان در رابطه با دوره متعاقب قدرت یابی آکینو مینویسد :

«بیشك مشکلات بزرگ و کوچکی بوجود آمد که در خنثی کردن تلاشهای انقلابی و تضعیف وحدت و ثبات قدم نیروهای انقلابی موثر است، مثلا رواج نظرات بورژوا- لیبرالی و عقاید رفرمیستی و پارلمانتاریستی بین بدنه این نیروها.....لیکن حزب و جنبش انقلابی تحت رهبریش هچنان در این مصافها پایدار ایستاده، وحدت خود را حفظ کرده و جهت انقلابی خود را به وضوح و درستی ترسیم نموده است....».

هنگامیکه «عقاید بورژوا- لیبرالی، رفرمیستی و پارلمانتاریستی» در بالاترین سطوح حزبی از سوی رهبران ترویج میشود، بیشك جای تعجب نیست که این قبیل عقاید «در بدنه حزب» هم وجود داشته باشد!(رجوع کنیدبه « نامه سرگشاده» در ج.ب.ف شماره ۸) سرباز زدن رهبری حزب از یك انتقاداز خود جدی وقتی کاملا آشکار میشود که انتقاد از خود پرهیاهوی ح.ك.ف درمورد «تحریم مبارزات انتخاباتی آکینو- مارکوس» را باآن مقایسه کنیم. نتیجه خط و تاکتیکهای ح.ك.ف در رابطه با انتخابات یا هر اشتباه دیگر این حزب، هرچه که باشد ،مسلمادرمقام مقایسه بااشتباه اساسی ارزیابی غلط از ماهیت رژیم آکینو و ترویج توهمات خطرناك در این ارتباط در میان توده ها ، ناچیز است.

رهبری ح.ك.ف حاضراست که خود را بخاطر سیاست، تحریم انتخابات به چار میخ بکشد، اما حاضر نیست به موضوع دنباله روی خود از رژیم آکینو درگذشته بپردازد؛ چراکه هدفش بررسی همه جانبه انحرافات نیست . ریشه کن کردن رشته انحرافاتی که به این اشتباهات پا داده که دیگر جای خود دارد. سیاستهای جدید رهبری ح.ك.ف چیزی نیست مگر بکارگیری جدید همان خط انحرافی تحت شرایط جدیدی که آکینو به آنها تحمیل کرده است. بنابراین جای تعجب نیست اگر رهبری ح.ك.ف - تا جایی که مامطلع هستیم - پاسخگویی به انتقادات دوستانه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را ضروری ویا سودمند تشخیص نداده است.

مهمترین اظهارنظر جدید از سوی ح.ك.ف در مورد جنبش بین المللی کمونیستی، مصاحبه ای با «آرماندو لیوانك»(۱) - صدر کمیته مرکزی ح.ك.ف میباشد که در نشریه آن بایان مورخ ژوئیه ۱۹۸۷ بچاپ رسیده است. لیواناگ طی این مصاحبه درباره برخی مسائل مربوط به «مناسبات بین المللی حزب کمونیست فیلیپین» اظهارنظر میکند. (رجوع کنید به بخشهائی ازاین مصاحبه که در همین شماره ج.ك.ف درج گشته است.)

نمیتوان به مواضع اتخاذ شده توسط لیواناگ در این مصاحبه پاسخی هشدارآمیز نداد. بیشك این مواضع برای کسانیکه طی سالهای اخیر تحولات در مواضع ح.ك.ف را دنبال کرده اند، شگفت آور نیست. بعلاوه این که بالاترین مراجع ح.ك.ف برای نخستین بار به رد همه جانبه و گستاخانه موضع مارکسیست - لنینیستی علیه رویزیونیسم مدرن برخاسته و بموازات آن، اندیشه مائوتسه دون را تحریف کرده، وبه حمله ای متفرعنانه علیه نیروهای مائوئیست سراسر جهان دست زده اند، تنها موید آن است که مواضع عالیترین سطح رهبری ح.ك.ف به یقین ماهیت حزب و موقعیت انقلاب را بمخاطره افکنده است.

اندیشه مائوتسه دون

مصاحبه لیواناگ از ابتدا تا انتها از تزهای نادرست انباشته است؛ اما آنچه که مصاحبه را از انسجام و ثبات برخوردار میکند و از آن یك خط نادرست - ونه جمع جبری خطاهای بسیار- میسازد، نظر کوتاه و موجزی است که لیواناگ در مورد مفهوم اندیشه مائوتسه دون اظهار کرده است.

ح.ك.ف.، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون رادر هنگام تاسیس بعنوان ایدئولوژی خود برگزید. رهبری ح.ك.ف طی چند سال اخیر همچون جن از بسم الله، از هرگونه بحث در مورد اندیشه مائوتسه دون گریزان بوده و گویا برخی از سران حزب خواهان کنار گذاشتن رسمی آن شده اند. اما علیرغم اینکه موضع ایدئولوژیك و سیاسی رهبری حزب روزبروز بیشتر از علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری بدور می افتد و رجوع به

آموزه های مائو تقریبا در نوشته های حزب بچشم نمیخورد، عبارت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کماکان زینت بخش هر شماره آن بایان است. اگرچه دلائل دقیق این عدم تجانس را تنهابا دودوزه بازی آنها میتوان توضیح داد، لیکن چنین بنظر میرسد که اعتبار عظیم تکامل مارکسیسم توسط مائوتسه دون بین بدنه حزب - امری که بدرستی با پیروزیهای حزب و انقلاب گره خورده - حداقل بصورت قسمی علت عدم طرد رسمی اندیشه مائوتسه دون است.

جالب توجه اینکه لیوانا‌گ بالاخره سکوت طولانی حزب در مورد مسئله مائوتسه دون را شکست، آنهم نه با تقبیح مائو، بلکه با تنزل اندیشه مائوتسه دون به صرف «پرتوی که او بر مسئله امپریالیسم و فئودالیسم و بر راه انقلاب مسلحانه برای به پایان رساندن انقلاب دمکراتیك نوین و استقرار سوسیالیسم افکند.» لیوانا‌گ، اندیشه مائوتسه دون را از مهمترین مولفه اش یعنی تئوری و پراتیك ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تهی میسازد. او در این باره، هیچ نمی گوید و این نکته که اندیشه مائوتسه دون مرحله ای نوین و عالیتر در تکامل علم مارکسیسم - لنینیسم است را انکار میکند. لیوانا‌گ تعریف جدید و تنك نظرانه ای از اندیشه مائوتسه دون ارائه میدهد- هرچند در نوشتجات قبلی ح.ك.ف از اندیشه مائوتسه دون بمثابه «قله مارکسیسم - لنینیسم» نامبرده شده و بررهبری مائو در انقلاب فرهنگی، تئوری مائو در مورد ادامه انقلاب و نبرد وی علیه رویزیونیسم مدرن و غیره تاکید گشته است.

لیوانا‌گ یك حرف درست میزند و آن اینکه، «ح.ك.ف بسیار مدیون مائوتسه دون است». لیکن در ادای دین سیاسی به مائو، نخست وی را تاسطح صرفا «بخش مهمی از گنجینه عظیم مارکسیسم - لنینیسم» پائین می آورد و اندیشه مائوتسه دون را بمثابه مرحله ای نوین برسمیت نمی شناسد. لیوانا‌گ در ادامه میگوید، «امااصول و دروس پایه ای ....تنها زمانی برای ح.ك.ف مفید و ارزشمندند که بتواند تحلیل مشخص خود را از اوضاع مشخص ارائه دهد و در جریان پراتیك انقلابی پیروزیهائی نصیب خویش سازد.» بعبارت دیگر، برخی عقاید مائو تا جایی که فایده بلاواسطه بحال ح.ك.ف دارد قابل تحمل است - بگذریم از اینکه، این عقاید از خط کلی و تکامل همه جانبه علم مارکسیسم - لنینیسم جدا درنظر گرفته میشود. باید متوجه باشیم که حتی طبقات ارتجاعی هم سعی میکنند از نوشته های مائو استفاده کنند(بطور مثال، متخصصان جنك ضد چریکی امپریالیستها آثار نظامی مائو رامطالعه میکنند)، اما نمیتوانند موضع، دیدگاه و شیوه مائوتسه دون را درك نمایند (و مسلما نمیتوانند آنرا بکار بندند).

در واقع، مصاحبه لیوانا‌گ در اساس خود، مهر تاییدی رسمی است که ح.ك.ف بر جدائی از خط مائو میگذارد و گدائی عاجزانه برای راهیابی به باشگاه بین المللی «احزاب کمونیستی و کارگری»(نام مستعار احزاب رویزیونیستی مورد تائید شوروی) را رسمیت میبخشد.

نفی مبارزه علیه رویزیونیسم

منطق حکم میکند که طالبان وحدت با رویزیونیستها، ابتدائا به نفی مبارزه علیه رویزیونیسم بپردازند. لیوانا‌گ میگوید: «ح.ك.ف در سال۱۹۶۸ عمدتا و اساسا بعلت شرایط استثماری و الزامات انقلابی خلق فیلیپین تاسیس مجدد یافت، در عین حال ما در قبال مباحثات دهه شصت موضع خود را مشخص ساختیم.»(تاکید ازماست) آیا یادآوری این نکته به لیوانا‌گ ضروری است که خلق فیلیپین مدتهای مدید از «شرایط استثماری» رنج برده و به انقلاب دمکراتیك نوین نیازداشته است؟ چرا ح.ك.ف در ۱۹۶۸ تاسیس مجدد یافت و نه در۱۹۵۸و یا۱۹۴۸؟ آیا «مباحثات ایدئولوژیك» دهه شصت تصادفا با تاسیس حزب همزمان شد؟ آیا بنا به ادعای لیوانا‌گ در مصاحبه، این مباحثات به رشد انقلاب لطمه زد؟

ح.ك.ف، علیرغم انکار این یا آن محصول مستقیم مبارزه تحت رهبری مائو علیه رویزیونیسم مدرن است؛ در آنزمان دارودسته بدنام رویزیونستی لاواتیستی(p.k.p) در فیلیپین، بخش لاینفك از رویزیونیسم مدرن محسوب میشد. جالب اینجاست که این دارودسته لاواتیست بود که در اوضاع و احوال دهه شصت خواستار استقلال حزب از مبارزه ایدئولوژیك درون جنبش بین المللی کمونیستی شده بود. خط مبداء ح.ك.ف بعنوان تلاش آگاهانه جهت بکاربست آموزشهای مائو در مورد انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، تحت شرایط خاص فیلیپین تدوین گشت. این خط مبنائی خلاف خط پیشنهادی امروز لیوانا‌گ به جنبش کمونیستی بین المللی داشت و نمی توانست جزاین باشد. امروز لیوانا‌گ پیشنهاد میکند که خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم پاك شود(و تجربه تاریخ به ما آموخته است که اینکار معنائی جز پیروزی رویزیونیسم و کنار نهادن مارکسیسم انقلابی ندارد).

لیوانا‌گ در رابطه با «احزاب حاکم در اروپای شرقی» میگوید: «به صلاح مانیست که وارد مباحثات ایدئولوژیك علنی و پایان ناپذیر شویم، چراکه این امر تنها به سود دشمن مشترك ما یعنی امپریالیسم آمریکااست.» منظور واقعی این حرف، لزوم فراموش کردن مباحثات ایدئولوژیك نیست بلکه لزوم واژگون نمودن احکام گذشته است، یعنی امروز باید مواضعی را جایگزین احکام سابق کرد - مواضعی که مائو علیه شان به نبرد برخاسته بود.

لیوانا‌گ در اکثر موارد سعی دارد مضمون مبارزه میان مارکسیست - لنینیستها و رویزیونیستهای مدرن را باسکوت برگزار کند، لیکن بهنگام صحبت از مسئله مبارزه مسلحانه، گوشه ای از آش شله قلمکاری که جایگزین مارکسیسم نموده را رو میکند. او یکی از «امتیازات مهم» مباحثات ایدئولوژیك دهه شصت را مشخصا «تاکید بر صحت و حقانیت مبارزه مسلحانه انقلابی در بسیاری کشورهای آسیا،آفریقا، وآمریکای لاتین، منجمله فیلیپین» میداند و بلافاصله خاطرنشان میسازدکه: «امامن تابدین حد پیش نمیروم که بگویم مبارزه مسلحانه بطور بلاواسطه برای کلیه کشورها ممکن وضروری است.برای تعیین اشکال مناسب مبارزه باید بطور خاص به شرایط مشخص هر کشور توجه نمود.»(تاکید از ماست)

لیوانا‌گ ازابتدا مسئله را تحریف میکند. مائو و کمونیستهای راستین و انقلابی هرگز بحث نکردند که مبارزه مسلحانه «بطور بلاواسطه برای کلیه کشورها ممکن وضروری» است. اولا، مائو میان وجود ضرورت تاریخی مبارزه مسلحانه درکلیه کشورهایی که طبقات ارتجاعی در قدرتند، و پیش شرطهای آغاز چنین مبارزه مسلحانه ای برای کسب قدرت سیاسی بروشنی تمایز قائل شد،واین امر به عاملی چند وابسته بوده و در دو نوع کشور- کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، و دژهای امپریالیستی - متفاوت است. خروشچف و شرکاء هم هرگز بحث نکردند که مبارزه مسلحانه باید در کلیه کشورهای جهان سوم منع گردد. تابحال نیز شاهد بوده ایم

که رهبران شوروی اغلب برخی اشکال مبارزه مسلحانه را بعنوان بخشی از اهداف عمومی رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی خود مشمرثمر تشخیص داده اند.

شورویها در پلمیکهای خود با حزب کمونیست چین چنین مطرح میساختند که رهایی بدون جنگ انقلابی توده ها و بدون درهم شکستن دستگاه کهنه دولتی امکانپذیر است. آنها مائو را بخاطر عقایدی خلاف این «جنگ افروز» میخواندند. بحث ما بر سر این آموزه مائواست که «کسب قدرت سیاسی بوسیله نیروی مسلح و حل مسئله توسط جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.» این نکته درمورد کلیه کشورها صادق است. آیا این همان نکته ای نیست که لیوانا‌گ با گفتن «نمیخواهم تا این حد پیش بروم»، منکرش میشود؟ آیا عمر این مسئله «سرآمده» و لیوانا‌گ میخواهد دفترش را ببندد؟ آیا او واقعا انتظار دارد باور کنیم که تشکیل ح.ك.ف هیچ ربطی به پافشاری مائو بر اصل «قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون میاید» نداشت؟ وبالاخره، آیا انحرافات ح.ك.ف در رابطه با ماهیت رژیم آکینو، و تلاشهایش برای یافتن یك «بلوك غیر نظامی» قابل حمایت درون حکومت و امثالهم، نشان نمیدهند که این آموزه کهنه نشده و امروزه در مرکز مسائل استراتژی انقلابی قرار دارد؟

مسئله مورد بحث هنگام انشعاب از رویزیونیسم مدرن فقط مسئله ضرورت جهانی انقلاب قهرآمیز نبود بلکه راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه، رانیز در برمیگرفت؛ و این مسئله خاصی است که همچنان ارزش خود را حفظ کرده است. آیاجز این است که آموزه های مائوتسه دون - بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - « نقطه رجوع برای تعیین استراتژی و تاکتیکهای انقلاب در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره (نومستعمره) میباشد....»؟ یا باید به این آموزه ها صرفا بعنوان اندیشه های مفیدی برخورد کرد که طبق هوی و هوس پراگماتیستی رهبران حزب میتوانند بکار گرفته شوند ویا فراموش گردند؟ آیالیوانا‌گ از صحبت علیه «الگوها» منظوری غیراز این دارد؟ «اشکال مناسب مبارزه» موردنظر لیوانا‌گ کدام است؟ بیشك، کمونیستها همواره ضرورت بهره گیری از اشکال متنوع مبارزاتی را در کشورهایی نظیر فیلیپین درك کرده اند، امااین بهره گیری را در خدمت استراتژی جنك درازمدت خلق در مناطق روستایی مد نظر داشته اند.

در اینجا مختصرا تلاشهای لیوانا‌گ جهت تنزل اهمیت پلمیکهای مائو علیه رویزیونیسم مدرن بر سر مسئله جنك انقلابی را بررسی نمودیم، چراکه وی درباره «امتیازات» این پلمیکها صحبت کرده بود. اما سایر مسائل مورد مجادله با رویزیونیسم مدرن نیز کماکان کهنه نشده است. بطور مثال انتقاداز «کمونیسم طاس کبابی» خروشچف، نقد تز شورویها در مورد رخت بر بستن استعمار که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو بدرستی آنرا بمثابه دفاع از استعمار نوین رد کرد، رد اتهام رویزیونیستها دایر بر «انشعابگری» بخاطر پافشاری بر اصول در جنبش بین المللی کمونیستی، و نقد حماقت پارلمانی، در ایجاد احزاب راستین مارکسیست - لنینیست منجمله ح.ك.ف اهمیت حیاتی داشتند. این مسائل حیاتی را «مجادلات گذشته» خطاب کردن، معنائی جز دست شستن از اصول نداشته و پیش در آمد حتمی تکرار انحرافات گذشته است - انحرافاتی که مائو علیه اش مبارزه نمود.

لیوانا‌گ آرزو دارد
که یك حزب« با ثبات و جدی» باشد

همانگونه که قبلا متذکر شدیم، ح.ك.ف هرگز انتقادات دوستانه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در خور پاسخگویی ندانست، و قبلا نیز تلاش جهت اتحاد مجدد کمونیستهای راستین در سطح بین المللی را که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منجر گردید، نادیده انگاشت.

خوانندگان آن بایان بجای پاسخ به « نامه سرگشاده» بایك پاراگراف توهین آمیز روبرو میشوند که بطور مشخص هواداران اندیشه مائوتسه دون را خطاب قرار میدهد :« کسانیکه پراتیك انقلابی پیروزمند داشته اند الزامات ح.ك.ف را درك میکنند....بعلاوه دگماتیستهایی هم وجود دارند که همچنان بر سر مسائل تئوریك و بین المللی بحث براه میاندازند، انشعاب میکنند و احزاب و گروههای خود را به انحلال میکشانند، و این در حالیست که از پراتیك انقلابی در کشور خود بدور افتاده اند.» معنای حرف لیوانا‌گ این است که وی نظیر برخی «دیگر بچه نیست» و اکنون میفهمند که اصول هیچگاه نباید سد راه بلاواسطه ترین و تنك نظرانه ترین منافع حزب یا سازمان شود. لیوانا‌گ اینرا«موفقیت» میخواند. برخی دیگر- «دگماتیستها» - هنوز خود را با مسائلی نظیر خصلت سوسیالیسم بمثابه دوره گذار به کمونیسم، انترناسیونالیسم پرولتری، کودتادرچین، اندیشه مائوتسه دون، و غیره، مشغول داشته اند. منظور لیوانا‌گ از «دگماتیستها»، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست است؛ یعنی کسانیکه مبارزه واقعی و پیگیر علیه رویزیونیسم در شکل دگماتیکش - که به بهترین وجه در خط انورخوجه تبارز یافته - را هم به پیش برده اند. البته ح.ك.ف در این مبارزه علیه دگماتیسم شرکت نداشت، و بطریق اولی کلامی هم علیه کودتا در چین بزبان نیاورد. ح.ك.ف ظاهراً ترجیح داد که به این امر بمثابه «مسئله ای بین المللی» که هیچ ارتباطی با انقلاب فیلیپین ندارد، برخورد کند. همه تلاش لیوانا‌گ این است که مبادا کلامی علیه «مارکسیست - لنینیستهای» کرملین برزبان آورد که به ترجیح قبایشان برخورد امادر مقابل، توهین به کمونیستهای راستین و انقلابی را جایز میشمارد!

لیوانا‌گ روشن میکند که ح.ك.ف مایل به برقراری مناسبات با «احزاب باثبات و جدی» است. توجه کنید که لیوانا‌گ از احزاب مارکسیست - لنینیست واقعی یا احزابی که از خط انقلابی پیروی میکنند حرف نمیزند، بلکه صرفا «احزاب باثبات و جدی» را مدنظر دارد. پیشتر دیدیم که «احزاب حاکمه در اروپای شرقی» از جمله «احزاب جدی» محسوب میشوند- بگذریم از اینکه بنظر ما آنها در تعقیب اهداف ضد انقلابی خود واقعا بسیار جدی هستند. واما در مورد احزاب خارج از قدرت: احزاب «جدی» در اروپا عبارتند از امثال حزب کمونیست ایتالیا یا حزب کمونیست فرانسه که مدتهاست حتی تظاهر به فعالیت انقلابی رابا کرسیهای پارلمان و مناصب اتحادیه های کارگری تاخت زده اند؛ احزاب «جدی» در کشورهای تحت سلطه عبارتند از احزابی که استراتژی خود را بر اتحاد جنبشهای اپوزیسیون گسترده در شهرها، سازش با طبقات ارتجاعی و تنزل مبارزه مسلحانه (زمانیکه آنرا مجاز شمارد) تا سطح اهرم فشار در خدمت به اهداف «باثبات» و غیرانقلابی، استوار کرده اند.

ح.ك.ف به هنگام تاسیسش در سال۱۹۶۸، بهیچوجه با معیارهای یك حزب «باثبات و جدی» موردنظر لیوانا‌گ

خوانائی ندارد. این حزب گروه کوچکی از انقلابیونی مصمم بود که میخواستند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را در شرایط فیلیپین بکار بندند و جنگ خلق را جهت کسب پیروزی در انقلاب دمکراتیک نوین برپاسازند.

لیواناگ با استفاده از واژه «باثبات» اصرار دارد که احزاب کمونیست ـ منجمله ح.ک.ف ـ باید جهت حفظ «وحدت» درونی از مبارزه علیه رویزیونیسم خودداری ورزند. نخست باید پرسید وحدت و ثبات برای چه هدفی؟ وحدت جهت انقلاب کردن، پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم، پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری؟ یا وحدت بر مبنای مخالفت با مبارزه انقلابی پرولتری، فلج کردن یا به انحراف کشیدن این مبارزه؟ همانگونه که لنین بروشنی اظهار داشت، «آنچه که کارگران بدان نیاز دارند وحدت مارکسیستها است و نه وحدت مارکسیستها و رویزیونیستها»!

لیواناگ با کنار نهادن اصول سیاسی جهت ایجاد روابط با احزاب «جدی و باثبات» بمیدان آمده و تلاشهایش را صرفا با معیار پراگماتیستی خویش از «موفقیت» محك میزند. فی الواقع، او معیار اپورتونیسم را جایگزین معیار مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ساخته است. بطور مثال، تا آنجایی که ما مطلعیم، ح.ک.ف تا کنون هیچ بیانیه مشخصی در حمایت از حزب کمونیست پرو(ح.ک.پ) و جنگ انقلابی تحت رهبریش صادر نکرده است؛ علت آن است که پیروزیهای ح.ک.پ طی هشت سال جنگ خلق، از نوع «موفقیت»ای موردنظر لیواناگ نیست. بهیچوجه «موفقیتی» در همخوان کردن جهان بینی و پراتیك خود با جنبش «اپوزیسیون» وفادار و محترم شهری،یا «اپوزیسیون مسلح» هواداران شوروی (که در برخی کشورهای آمریکای لاتین و سایر نقاط جریان دارد) بدست نیاورده است ـ این خود جزء اعتبارات حزب کمونیست پرو محسوب میشود.

«موفقیتهای» عظیم احزاب «جدی» و «باثبات» رویزیونیست در سراسر جهان که لیواناگ اینگونه مشتاق برقراری مناسبات با آنهاست، چیست؟ بیشك این احزاب در انقلاب کردن موفقیتی نداشته اند. برخی از این احزاب بطور قسمی و موقتی موفق شده اند نقش پاسداران نظم کهن، یاوران و مربیان ضدانقلاب را بعهده بگیرند. ما فقط میتوانیم چنین استنباط نماییم که «احزاب کمونیستی و کارگری بین المللی» موردنظر لیواناگ «حزب کمونیست هند» و «حزب کمونیست هند(مارکسیست)» که در تعقیب، دستگیری و قتل انقلابیون کمونیست با دولت بورژوایی همکاری نمودند را هم دربرمیگیرد. آیا لیواناگ در پی ایجاد مناسبات «برادرانه» یا صرفا «دوستانه»با حزب توده ـ ضدانقلابیونی که به شرکت خود در سرکوب قیام مسلحانه کمونیستهای راستین در آمل بسال۱۹۸۱، دوشادوش مزدوران خمینی افتخار میکنند، هم هست؟

درك لیواناگ از وحـــدت

لیواناگ به احساسات عمیق اعضاء و هواداران ح.ك.ف در جانبداری از وحدت علیه دشمن امید بسته است. لیکن مسئولیت انشعاب در صفوف انقلابیون همواره متوجه رویزیونیستهایی بوده که کوشیده اند انقلاب را مانع شده و نیروهای مدافع مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را سرکوب کرده، از میان بردارند. وحدت واقعی تنها میتواند حول یك خط صحیح انقلابی شکل گیرد.

نظراتی که لیواناگ ابراز داشته بسیار شبیه استدلالات دارودسته رویزیونیستی لاوینه است که خواهان عدم دخالت در مبارزات درون جنبش بین المللی کمونیستی بودند. لیواناگ میگوید «مهمترین مسئله برای ح.ك.ف عبارت است از حفظ وحدت درونی، حفظ استقلال در جنبش بین المللی کمونیستی، و ممانعت از اینکه مجادلات و انشعابات درون یا فی ما بین دیگر احزاب، باعث انشعاب در ح.ك.ف شود.» تاریخچه ح.ك.ف طی دوره اخیر بوضوح نشان میدهد که جدائی از خط مبتنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بناگزیر با تفرقه همراه است. مثلا لیواناگ میگوید میتوان بطور همزمان با رویزیونیستهای روسی و چینی مناسبات حسنه داشت. اما علیرغم این واقعیت که (از زمان کودتا در چین متعاقب مرگ مائو) هر دو حزب موجود در شوروی و چین از خطی رویزیونیستی پیروی میکنند، منافع دولتهای بورژوایی چین و شوروی بهیچوجه یکسان نبوده (و برخی اوقات در تقابل شدید با یکدیگر قرارمیگیرد). مناسبات میان این دول با سایر احزاب را هم منافع دولتی تعیین میکند و نه «انترناسیونالیسم پرولتری» ـ انتر ناسیونالیسم پرولتری درکار نیست. تلاش درسرهمبندی وحدت درونی حزب از طریق ترغیب ملغمه ای از صاحبان دیدگاههای انحرافی مختلف و متعارض بهیچوجه باعث «ثبات» نخواهد شد. دورشدن از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون بناگزیر قوای گریز از مرکز را برمی انگیزد، چراکه دیدگاه خود مرکز بین بورژوایی پامیگیرد. مثلا به افغانستان نگاه کنید: جناحهای خلق و پرچم دو حزب حاکم که به یك اندازه سرسپرده شوروی هستند مرتبا «وحدت» خود را با توطئه چینی، به بندکشیدن و به قتل رساندن یکدیگر بنمایش میگذارند.

گور پدر تخاصم،
کسب و کـار را بچسب

باید گفت که مصاحبه لیواناگ استغاثه عاجزانه کمك از رویزیونیستها و سوسیال امپریالیستها است. لیواناگ از این ناراحت است که چرا تابحال ح.ك.ف از حمایتی مادی و سیاسی که بنظر وی، شایستگی آنرا داشته، برخوردارنشده است. مدتی است که رهبران ح.ك.ف تمایل خود به دریافت اشکال مختلف کمك، منجمله نظامی، را به هزار اشاره نشان داده اند. بعقیده لیواناگ، شورویها و اقمار اروپای شرقی آنها «میتوانند کمك عظیمی به جنبشهای رهایبخش ملی و خلقهای تازه از بند رسته باشند» و«مسخره» خواهد بود اگر ح.ك.ف «ازحمایت آنان برخوردار نشود.»

لیواناگ میگوید «مبنای مناسبات دوستانه(با شوروی) مبارزه مشترك علیه امپریالیسم آمریکااست.» اما واقعیت اینست که مبارزه فیلیپین علیه امپریالیسم آمریکا کیفیتا از تضاد میان دو دولت امپریالیستی (آمریکا و شوروی) متفاوت است. خلق فیلیپین در پی انقلاب است، در حالیکه شورویها میخواهند صرفا بعنوان اربابان امپریالیست جدید بجای آمریکائیها بنشینند.

شورویها کمترین اهمیت برای رهایی خلق فیلیپین قائل نیستند. رقابتشان با امپریالیستهای آمریکایی باعث نمیشود که به انواع همکاری با مرتجعین درون و بیرون محافل حاکمه فیلیپین نپردازند. از اینها گذشته، آیا شورویها تا آخرین لحظه از مارکوس حمایت نکردند؟ آیا آنها همواره از دارودسته رویزیونیستی لاوینه حمایت نکرده اند؟ آیا باید ساده لوح بود و حرف لیواناگ را باور کرد که دارودسته لاوینه «اطلاعات غلط» به شورویها داده

اند؟!

اگرچه مطمئن هستیم که شورویها از «پیشنهاد» لیوانا‌گ استقبال میکنند، لیکن واقعیت امر آنست که در حال حاضر آنها بیشترین منافع خود را در حمایت از رژیم حاکم میبینند.

بعلاوه، سوسیال امپریالیستهای شوروی علیرغم اینکه برخی اوقات استفاده از اسلحه را ترغیب میکنند، اما مخالف انقلاب راستین هستند. حمایت آنها از مقاومت مسلحانه در یك شرایط معین غالبا، اهرم فشاری صرف بر محافل حاکمه موجود است تا آنان را بپای برخی توافقات با شوروی بکشاند و نیروهای انقلابی را بخدمت چنین طرحهایی در آورد.

یکی از دلایلی که شورویهاخصوصا از بذل حمایت به ح.ك.ف دریغ ورزیده اند دقیقا این بود که این حزب بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون تشکیل شد و یك جنك انقلابی راستین توده ای را برای رهایی آغاز نمود. بیشك لیوانا‌گ امیدوار است که این مصاحبه وسایر اظهارات مشابهش مجددا شورویهارا مطمئن سازد که شبح اندیشه مائوتسه دون از حزب رخت بربسته است.

حتی اگر لیوانا‌گ تاثیر اندیشه مائوتسه دون در ایجاد ح.ك.ف، بر خصلت جنك تحت هدایتش، و بر تربیت ایدئولوژیك کادرهایش را کم دامنه و خفیف بنماید هم، شورویها به سادگی اطمینان حاصل نمیکنند. آنقدرها اطمینان وجود ندارد تا شوروی درخواست عفوو چشم پوشی لیوانا‌گ را اجابت کند. آنها ممکن است از ح.ك.ف بخواهند که علنا خود را به چارمیخ کشد ـ همان چیزی که لیوانا‌گ آنرا «شلوغکاری» میداند.

البته مصلحت شورویها برخی اوقات ایجاب میکند که به یك جنبش رهایبخش (بویژه جنبشی که سابقه ارتباطات با«آشوبگران» مائوئیستی نداشته باشد) «کمك» کنند. این عملکردی مختص شورویها نیست. بطور مثال، آمریکاییها هم بطور ضمنی از مبارزه خمرهای سرخ کامبوج علیه اشغالگری ویتنامیها حمایت کردند. اما قدرتهای امپریالیستی از بذل چنین «کمکهایی» همواره گسترش مقاصد امپریالیستی خود را مدنظر دارند. نباید فراموش نمود که آمریکاییها هژمونی خود بر فیلیپین را با استفاده از نقاب «ناجی» فیلیپینیها از چنك استعمار اسپانیا برقرار نمود.

لیوانا‌گ بجای اینکه توده های فیلیپینی را از خطرات چنین توطئه هایی برحذر دارد، جاده را برای نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی صاف میکند. لیوانا‌گ صرفا از «نیاز» کنونی ح.ك.ف به کمکهای مادی حرف نمیزند. او تاکید میکند که «حتی پس از کسب پیروزی کامل مناسبات همکاری..... برای تحکیم، بازسازی ملی، انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ضروری خواهدبود.»

انترناسیونالیسم پرولتری یا تسلیم طلبی در سطوح ملی و بین المللی؟

هر قدر هم که لیوانا‌گ تلاش در انکار آن داشته باشد، «مجادلات تئوریك و اختلافات بین المللی» بهیچوجه از مسائل مربوط به انقلاب درهر کشور جدا نیست. لیوانا‌گ از ما میخواهد قبول کنیم که میتوان از مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم مدرن بطور کامل دست کشید، کمکهای مادی سوسیال امپریالیستها را دریافت کرد، جوهر انقلابی اندیشه مائو تسه دون را از آن گرفت، و در عین حال براحتی در انقلاب فیلیپین «موفق» شد. این دیدگاه نه تنها یك ناسیونالیسم تکاندهنده است(انگارهردرجه ای از موفقیت در فیلیپین میتواند توجیه گر کمك به سوسیال امپریالیستهای ضد انقلابی در چهره نمائی «سوسیالیستی»شان باشد)، بلکه عمیقا توهم آمیز است. ح.ك.ف جنك خلق را به هدف نابودسازی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بورکراتیك، و جهت ایجاد دمکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریا و هموارساختن راه بسوی سوسیالیسم بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری، آغاز نمود. اما «پیروزی کامل» برای لیوانا‌گ معنای دیگری یافته است. این چه «سوسیالیسمی» است که لیوانا‌گ برای استقرارش در فیلیپین از نابود کنندگان سوسیالیسم در شوروی طلب کمك میکند؟ این چگونه کمکی به «بازسازی ملی» است وقتی از کسانی طلب میشود که با افتتاح رستوران مرغ سوخاری کنتاکی(۲) به میدان تین آن مین بیحرمتی روا داشته اند؟ این چه نوع «رهائی ملی» است که از سال۱۹۶۰ تاکنون در «بیش از یك دوجین کشور» به «پیروزی» رسیده است؟ آیا منظور لیوانا‌گ «پیروزی کامل» در زیمبابوه، ویتنام، نیکاراگوآ یا آنگولا است؟ آیا این واقعا سرچشمه الهام لیوانا‌گ است؟ بنظر میرسد که «مجادلات گذشته» میان رویزیونیسم و مارکسیسم واقعا بجا بوده است!

اگر قرار باشد گسست کامل از امپریالیسم، انجام انقلاب واقعی در مناسبات اجتماعی، رهاسازی کشور بمثابه یك منطقه پایگاهی جهت پیشبرد انقلاب جهانی پرولتاریاو هدف نیل به کمونیسم جهانی کنار گذاشته شود، آنگاه میتوان ورود به هر نوع توافق مصلحتی با این یا آن نیروی ارتجاعی، یا با همه آنها بطور همزمان (چیزی که ظاهرا منظور لیوانا‌گ است) را امکانپذیر دانست. لیکن آندسته از اعضاء و رهبران ح.ك.ف که با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون تغذیه شده اند، کارگران، دهقانان، و روشنفکران انقلابی که برای نابود ساختن تمامی (مناسبات و نهادهای) کهنه و پوسیده در فیلیپین اسلحه بدست گرفته اند، بعید بنظر میرسد که با دیدگاه اینچنینی لیوانا‌گ در مورد «پیروزی کامل» موافق باشند.

اما علیرغم اینکه لیوانا‌گ تعهد میدهد اندیشه مائوتسه دون را بر سر انقلاب در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره بیاموزد، نمیتوان آنرا دلبخواهی پیاده نمود. کسانیکه آموزه های مائو درباره انقلاب سوسیالیستی، رویزیونیسم، فلسفه و غیره را کنار نهاده اند، نخواهند توانست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را در انقلاب کشورشان بکار بندند. حتی اگر کاربری آنرا دیده باشند.

کسانیکه در یك کشور انقلاب میکنند، در پی وحدت با ستمدیدگان، استثمارشدگان و رهبرانشان، یعنی کمونیستهای انقلابی راستین سراسر جهانند. کسانیکه انقلاب را در سطح بین المللی کنار مینهند، در سطح ملی نیز از آن دست خواهند شست. اعضاء و رهبران حزب کمونیست فیلیپین و توده های انقلابی آن کشور باید پیش از آنکه بسیار دیر شود راه لیوانا‌گ و هم مسلکانش را طرد نمایند.

پاورقی ها :

۱ـ جراید بوژوایی مدعی شده اند که آرماندو لیوانا‌گ توسط دولت دستگیر شده است. تا آنجایی که ما اطلاع داریم، ح.ك.ف تاکنون این مطلب را نه تایید کرده ونه انکار.

۲ـ «مرغ سوخاری کنتاکی» رستوران سریع زنجیره ای امریکایی است که اخیر در پکن در میدان تین آن مین ـ جائی که مائو تاسیس جمهوری خلق چین را اعلام نمود و محل دفن وی نیز هست ـ افتتاح شده است.

برای رجوع خوانندگان :

نظرات رهبر حزب کمونیست فیلیپین درباره مناسبات بین المللی

آنچه در ذیل میاید گزیده هایی است از مقاله «درباره مناسبات بین المللی حزب کمونیست فیلیپین.» این مقاله مصاحبه ای است با آرماندو لیواناگ صدر کمیته مرکزی ح.ك.ف که در نشریه «آن بایان» ارگان کمیته مرکزی ح.ك.ف، مورخ ژوئیه۱۹۸۷ بچاپ رسیده است. ـ جهانی برای فتح.

س: گسترش قدرت ح.ك.ف و جنبش انقلابی فیلیپین از۱۹۶۸ چشمگیر بوده است. شما آنرا چگونه ارزیابی میکنید؟ تاثیرات تئوری جهانشمول و مناسبات بین المللی چگونه است؟

ج: مهمترین و تعیین کننده ترین نکته اینست که ح.ك.ف تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم مستقلانه به نقدی صحیح از تارخ و شرایط خلق فیلیپین و نیز احزاب کمونیست و سوسیالیست دست یافت، خط انحرافی و کهنه لاواتیستی را طرد نمود، و برنامه انقلاب دمکراتیك ملی برای پیشبرد مبارزه متکی بخود خلق فیلیپین علیه امپریالیسم آمریکا و طبقات «استثمار گربومی» را تدوین کرد...

ح.ك.ف در سال ۱۹۶۸ عمدتا و اساسا بعلت شرایط ستمگرانه و استثماری و الزامات انقلابی خلق فیلیپین تاسیس مجدد یافت ـ در عین حال ما در قبال مباحثات ایدئولوژیك دهه شصت نیز موضع خود را مشخص ساختیم. علت پیروزیهای حزب این بوده که بدرستی جامعه نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره فیلیپین را نقد کرده و برنامه صحیحی برای انقلاب دمکراتیك ملی تدوین نموده، در بین خلق عمیقا ریشه دوانده و در مبارزه برای حقوق و منافع خلق بر آنها اتکاء کرده است.

س: امتیازات و ضایعاتی که در نتیجه مجادلات تلخ و علنی و انشعابات درون جنبش بین المللی کمونیستی در دهه شصت نصیب ح.ك.ف شده، کدامند؟ برنامه شما برای بهره گیری از امتیازات و جبران ضایعات چیست؟

ج: تاکید بر صحت و حقانیت مبارزه مسلحانه انقلابی در بسیاری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، منجمله در فیلیپین، از جمله این امتیازات است. از ۱۹۶۰ تاکنون خلقهای بیش از یك دوجین کشور، بدون بهره گیری مستقیم از جنگهای امپریالیستی، توانسته اند از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی به رهایی ملی دست یابند. خلق فیلیپین ترغیب شده که علیه امپریالیسم آمریکا و طبقات استثمارگر بومی، و برای رهائی ملی و دمکراسی، به مبارزه مسلحانه انقلابی روی آورد.

اما من تا بدان حد پیش نمیروم که بگویم مبارزه مسلحانه بطور بلاواسطه در همه زمانها و برای کلیه کشورها ممکن و ضروری است. برای تعیین اشکال مناسب مبارزه باید بطور خاص به شرایط مشخص هر کشور توجه نمود. مضاف براین، هیچ حزب یا انقلاب واحدی را نمیتوان بعنوان الگو یامرکز انحصاری پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان محسوب داشت.

از جمله ضایعات عمده اینست که جنبش بین المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی نتوانسته اند از بحران وخامت سرمایه داری سودجویند و حمایت خود از جنبشهای رهائیبخش ملی، را بحداکثر رسانند. نتیجتا، مبارزه انقلابی خلق فیلیپین نتوانسته بدان حد از حمایت بین المللی که شایسته آنست، بویژه از سوی سایر احزاب کمونیستی و کارگری که در قدرت و یاخارج از قدرتند، دست یابد. همچنین ح.ك.ف نتوانسته حمایت و همکاری مستقیم خود را باشمار بیشتری از نیروهای مترقی در جهت فعالیتهای هماهنك بین المللی علیه تجاوزگری، مداخله گری و تدارکات جنگی امپریالیستها، گسترش دهد.

جای تاسف است که مجادلات و انشعابات تلخ و علنی نیز به درگیریهای خشونت باری منتهی شد، که به نفع امپریالیسم آمریکا و مرتجعین تمام میشود. اکنون بهترین فرصت برای کلیه احزاب کمونیستی و کارگری فراهم آمده تا جنبش بین المللی کمونیستی رامجددا تحکیم نمایند.

برای حفظ و بهره گیری از امتیازات و جبران ضایعات، ح.ك.ف موضع مستقلی در جهت تحکیم مناسباتش با احزاب جدی و باثبات اتخاذ میکند، مناسبات خود را با احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی و کلیه احزاب و سازمانهای ثابت قدم مارکسیست ـ لنینیست و ضد امپریالیست سایر نقاط گسترش میدهد، واز طریق برقراری یك سلسله مناسبات دوستانه به تبلیغ وحدت ضد امپریالیستی و روحیه پرولتری در جنبش بین المللی کمونیستی میپردازد. تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم و انتر ناسیونالیسم پرولتری، ح.ك.ف مناسبات خود را با احزاب خارجی بر مبنای تمامیت ملی، استقلال، عدم مداخله در مسائل داخلی یکدیگر، برابری کامل، احترام متقابل، حمایت متقابل و انتفاع متقابل برقرار کرده و گسترش میدهد.

س: انگیزه و محرك ح.ك.ف در برقراری مناسبات با سایر احزاب کمونیستی و کارگری خارجی چیست؟ آیا افزایش حمایت خارجی در تقابل با اصل اتکا به خود قرار نخواهد گرفت؟

ج: امپریالیسم آمریکا بر مداخلات نظامی و غیر نظامی خود در مسائل فیلیپین افزوده است. بویژه از آنجاکه تاکتیکهای به اصطلاح «جنك کامل» و «برخورد غیرشدید» تحت رژیم سرسپرده آکینو محکوم به شکست است، امپریالیسم آمریکا در جهت تجاوز تمام عیار حرکت میکند. امپریالیسم آمریکا پایهای اوجگیری مبارزه انقلابی بویژه در مرحله بن بست استراتژیك، ناگزیر است بر دامنه مداخلات خود بیافزایدو شدت عمل به خرج دهد.در هر صورت،

چه جنك خلق موجود باشد، چه نباشد آمریکا سرگرم تشدید سرکوب و استثمار خلق فیلیپین است. بعلت مداخلات و تجاوز امپریالیسم آمریکاست که برای ح.ك.ف و خلق فیلیپین دستیابی به وسیعترین حمایت بین المللی ممکن برای مبارزه انقلابی ضرورتی عاجل یافته است. به جهت افزایش وحشیگری و تخریب دشمن است که خلق بیش از پیش به مساعدت مادی و معنوی احتیاج پیدامیکنند.

در حالیکه من بصراحت از الزامات ح.ك.ف و خلق بجلب حمایت بین المللی سخن میگویم، اما باید توجه و تاکید نمود که آنها با پیشبرد انقلاب در فیلیپین حمایت خود را تقدیم احزاب برادر و خلقهای جهان میکنند. پیروزی ما، پیروزی انقلابیون و خلقهای سراسر جهان هم هست. مبارزه انقلابی تحت رهبری ح.ك.ف در خدمت پیشبردتئوری و پراتیك انقلابی پرولتاریای جهانی است. ما نیز تاجایی که در توانمان است، در مشخصترین و مستقیمترین شکل از نیروهای انقلابی خارجی حمایت میکنیم.

اتکاء بخود با افزایش حمایت بین المللی حفظ میشود و حتی افزایش میابد. حمایت خارجی باید صرفا در خدمت تامین و تقویت بنیه نیروهای انقلابی و خلق باشد، بنحوی که بتوانند مبارزه خود را گسترش داده وشدت بخشند. بدین ترتیب، حتی اگر حمایت مادی گسترش یابد، نسبت به تلاشهای متکی بخود عمومی خلق روندی نزولی دارد.

ح.ك.ف هرگز حمایتی را که احتیاج نداشته باشد، یا قادر به دریافت و جذب آن نباشد در

خواست نخواهد کرد. ح.ك.ف نمتواند تلاشهای متکی بخود خلق انقلابی رادر نسبت کل کاهش دهد. بهر حال این انقلابیون فیلیپین هستند که برای نیل به پیروزی در امر عادلانه شان میجنگند و کشته میشوند.

حتی پس از کسب پیروزی کامل، مناسبات همکاری با سایر احزاب کمونیستی و کارگری برای تحکیم، بازسازی کشور، انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ضروری خواهد بود. در این پروسه است که ما قادر خواهیم شد خدمات بزرگتری نسبت به توان وحدت مبارزه ضد امپریالیستی و جنبش کمونیستی در سطح جهان ادانمائیم.

س: آیا اینك، در پروسه برقراری مناسبات حزبی با احزاب حاکم در اروپای شرقی و سایر نقاط هستید؟ چگونه اختلافات ایدئولوژیك ـ سیاسی دهه شصت را حل وفصل میکنید؟

ج: آری، ما اکنون در پروسه برقراری مناسبات با احزاب حاکم در اروپای شرقی و سایر نقاط هستیم. اکنون بهترین فرصت است برای اینکه ح.ك.ف سهم خود را در تقویت وحدت ضد امپریالیستی با این احزاب و بهره گیری از بحران سیستم جهانی سرمایه داری، اداء نماید.

احزاب حاکم در اروپای شرقی میتوانند کمك بزرگی به انقلاب فیلیپین بنمایند، همانگونه که ما با مبارزه انقلابی خود علیه امپریالیسم آمریکا بدانها کمك میکنیم. امپریالیسم آمریکا بعنوان دشمن شماره یك و مشترك، نخستین وجه اشتراك ماست.

احزاب حاکم در اروپای شرقی منبع کمکهای بزرگی به جنبشهای رهائیبخش ملی و خلقهای تازه از بند رسته بوده اند. آنها به جنبشها و دولتهای متشکل از کمونیستهاو غیر کمونیستها مساعدت کرده اند. مسخره خواهد بود اگر ح.ك.ف یاآنها از برقراری مناسبات سرباز زنند، یا انقلاب تحت رهبری ح.ك.ف از حمایتشان برخوردار نشود.

من هیچ مانع غیر قابل عبوری بر سرراه برقراری مناسبات دوستانه و برادرانه میان ح.ك.ف و احزاب اروپای شرقی و سایر نقاط نمیبینم. هیچگونه دشمنی میان ح.ك.ف و هیچیك از آنها وجود ندارد. مبارزه مشترك علیه امپریالیسم آمریکا مبنای این مناسبات دوستانه است. پس از برقراری این مناسبات دوستانه است که مناسبات برادرانه یا رفیقانه شروع به رشد میکند.

ح.ك.ف اختلاف ایجاد شده در گذشته که از مجادلات میان برخی احزاب ناشی شدند را موضوعات کهنه شده تلقی میکند. به صرف مانیست که وارد مجادلات ایدئولوژیك بی پایان و علنی شویم، که تنها به نفع دشمن مشترکمان یعنی امپریالیسم آمریکا تمام میشود.

مساله عبارتست از ایجاد وحدت ضد امپریالیستی، یافتن نکات مورد توافق هرچه بیشتر، به امید توسعه بیش از پیش مناسبات دوستانه و برادرانه. سرگرداندن و به عقب نگاه انداختن فقط باعث شکستن گردن میشود. درخواست یك حزب مبنی بر اینکه حزب دیگری خود را علنا به چار میخ بکشد، کاملا شلوغ کاری خواهد بود.

احزاب کمونیستی و کارگری بواسطه شرایط متفاوتشان، نظرات متفاوتی در مورد اوضاع جهانی و اوضاع هر کشور خاص دارند. برای اینکه باب مناسبات دوستانه وبرادرانه گشوده شود و حفظ گردد، این احزاب باید نکات مورد توافق را بچسبند، نکات عدم توافق را کنار گذارند و تفاهم متقابل را افزیش دهند.

اگر حزبی خواهان براه انداختن بحث بر سر مسائل تئوریك باشد، اینکار را میتواند درون محدوده خود انجام دهد. ویااگر حزب دیگری نیز مشتاق این امر باشد، اینکار میتواند از طریق مجرای معین مناسبات دوجانبه احزاب انجام پذیرد. مناسبات دوستانه و برادرانه بیشك به مجادلات علنی که تنها به نفع امپریالیستها و مرتجعین بوده و آنها نیز بر آتشش میدمند، پایان خواهد داد.

س: نظر شمادرمورد اظهارات سابق ح.ك.ف که برخی احزاب را رویزیونیست میخواند و بعضی کشورهارا بجای سوسیالیستی، سوسیال امپریالیستی و پیاده کننده هژمونی جهانی و منطقه ای معرفی میکرد، چیست؟

ج: مواضع سابق به گذشته تعلق دارند همانگونه که مواضع گذشته سایر احزاب کمونیستی و کارگری نیز به تاریخ پیوسته اند. بگذارید تاریخ و بررسیهای کنونی ما، صحت، صحت قسمی و عدم صحت اظهارات سابق را اثبات کنند. فرصتهای بسیاری طی دو دهه مجادله سپری شده است. ح.ك.ف از چند سال پیش بطور داوطلبانه از بکار بردن برخی القاب و عناوین علیه سایر احزاب خودداری نمود...

س: با این واقعیت که برخی از این احزاب دارای مناسبات با گروه لاوا بوده اند چگونه برخورد میکنید؟ آیا حزب کمونیست اتحاد شوروی وسایر احزاب نزدیك به آن از ح.ك.ف نخواهند خواست که به گروه لاوا بپیوندد یا جبهه متحدی با آن تشکیل دهد؟

ج: ....در هر صورت، برخورد ح.ك.ف به مسئله گروه لاواتیست یك مسئله داخلی فیلیپین است. ح.ك.ف شدیدا معتقد است که گروه لاوا یك لاشه سیاسی ویا در بهترین حالت یك درخت بی براست.

یك جبهه واحد رسمی یا غیر رسمی آنقدر گسترده هست که هرلاشه سیاسی(که با ضدامپریالیست، ضدفئودال و ضدفاشیست شدن ودست کشیدن از حمله به ح.ك.ف از نو جان بگیرد) را درخود جای دهد.

س: در ارزیابی هایتان، واکنش حزب کمونیست چین نسبت به برقراری و گسترش مناسبات میان ح.ك.ف و احزاب اروپای شرقی، بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی را چگونه میبینید؟ آیا میتوانید مناسبات میان ح.ك.ف و ح.ك.چ را حفظ نمایید؟

ج: حزب کمونیست چین و حزب کمونیست فیلیپین دو حزب مستقل هستند که احترام متقابل را رعایت میکنند. اصول مربوط به مناسبات میان ح.ك.ف و ح.ك.چ مورد توافق دوجانبه است.

خود ح.ك.ف مناسباتش را باکلیه احزاب اروپای شرقی بجز اتحاد شوروی از سر گرفته است. مناسبات با حزب کار آلبانی بحالت تعلیق است.

هنوز هم رگه های تشنج میان چین و شوروی وجود دارد و بر امکان از سرگیری مناسبات میان دو حزب تاثیر میگذارد.

در عین حال، ح.ك.چ و ح.ك.ا.ش هر دو با احزاب یکسانی در کشورهای مختلف جهان رابطه دارند. ح.ك.چ از این موضوع آزرده خاطر نشده است. ح.ك.ا.ش نیز از مناسبات این احزاب با ح.ك.چ رنجیده خاطر نیست....

س: در این زمان که ح.ك.ف در پی گسترش مناسبات بین المللیش است، واکنش احزاب یا گروههای کوچکی که برای نخستین بار در دهه شصت ایجاد شده و مدعی هواداری از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون میباشند، چیست؟

ج: کسانیکه پراتیك انقلابی پیروزمند داشته اند، الزامات ح.ك.ف و خلق فیلیپین را درك میکنند، و قبول دارند که ح.ك.ف با هدایت انقلاب فیلیپین بسوی پیروزی کامل و بهره گیری از کلیه عوامل داخلی وبین المللی در خدمت انقلاب فیلیپین است که میتواند به بهترین وجه وظایف انترناسیونالیستیش، پاسخ گوید. بعلاوه دگماتیستهایی هم وجود دارند که همچنان بر سر مسائل تئوریك و بین المللی بحث براه میاندازند، انشعاب میکنند و احزاب و گروه های خود را به انحلال میکشانند واین در حالیست که از پراتیك انقلابی در کشور خود بدور افتاده اند.

س: برخورد ح.ك.ف به مائو تسه دون چگونه است؟

ج: ح.ك.ف برای مائوتسه دون بمثابه یك متفکر و رهبر بزرگ کمونیست که بخاطر همه جانبه ترین و عمیق ترین نقد از جامعه نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره، به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیك نوین خلقی چندصد میلیونی در کشوری به وسعت چین، و پی افکندن سوسیالیسم در آن کشور از اهمیتی جهانی برخوردار است، احترام بسیار قائل میباشد.احترام بسیاروخاص ح.ك.ف نسبت به مائوتسه دون بخاطر پرتوی است که او بر مسئله امپر یالیسم و فئودالیسم، برراه انقلاب مسلحانه برای به پایان رساندن انقلاب دمکراتیك نوین و استقرار سوسیالیسم افکند!

ح.ك.ف بسیار مدیون مائوتسه دون است. اندیشه مائوتسه دون بخش مهمی از گنجینه عظیم مارکسیسم ـ لنینیسم است. اما اصول و دروس پایه ای که ما از خارج ـ از کلیه متفکرین و رهبران بزرگ کمونیست ـ آموختیم، تنها زمانی، برای ح.ك.ف مفید و ارزشمندند که بتواند تحلیل مشخص خود را از اوضاع مشخص ارائه دهد و در جریان پراتیك انقلابی پیروزیهائی نصیب خود سازد.

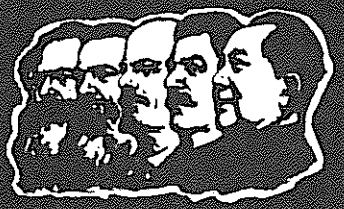

بیانیه
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ـ حزب کمونیست سیلان ـ کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا] ـ کمیته کمونیستی ترنتو [ایتالیا] حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) ح.ك.ب.م.ل ـ حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)، کمیته منطقه ای مائوئسه دون ـ حزب کمونیست پرو ـ حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست ـ گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی ـ حزب کمونیست نپال (ماشال) ـ گروه پرچم سرخ نیوزلند ـ رسته انقلابی انترناسیونالیستی (انگلستان) ـ تشکیلات کمونیستی پرولتری، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) ـ حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح.پ.پ.ب.) (بنگلادش) ـ کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی، هند* ـ حزب کمونیست انقلابی، آمریکا ـ اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینیکن) ـ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه مارس ۱۹۸۴ توسط نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهائی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل دادند، بتصویب رسید. لیست فوق، احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش را معرفی میکند. «بیانیه» به زبانهای زیر در دسترس است: عربی، بنگالی، چینی، کرئول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گجراتی، هندی، ایتالیائی، کانادائی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی، تامیلی، ترکی. بهای هر نسخه باضافه هزینه پست، یك و نیم پوند است.

برای اطلاعات بیشتر با دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طریق نشانی زیر مکاتبه کنید:

BCM RIM

LONDON, WC1N 3XX

U.K.

*طبق اعلام دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی، هند و کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) از سال ۱۹۸۷ بهم پیوسته اند.

جنگ توده‌های کرد، جنگ ستمدیدگان است

جهانی برای فتح ۱۲ ــ ۱۳۶۸

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درحال حاضر هیچ روستای کردنشین در عراق بر جانمانده است. رژیم عراق، فارغ از چنگال جنگ هشت ساله با ایران ، و بابهره گیری از آتش بس امپریالیستهایی که در آغاز کار عراق رابه جنگ واداشتند ، یکصدوپنجاه هزار نیرو برای به تسلیم واداشتن این خلق شورشگر به کردستان گسیل داشت. هنگامیه این ارتش جنگ دیده و تا بدندان مسلح نتوانست دربرابر پیشمرگان کرد کاری از پیش ببرد، حکومت به بمباران شیمیایی روستاها متوسل شد. هلیکوپتر های توپدار دسته دسته مردمی که در دوسوی مرز ترکیه بدام افتاده بودند رابه رگبار بستند. نیروهای عراقی دهکده های خالی راباخاك یکسان کردندتا دیگر هرگز مسکونی نشوند.

هزاران کرد کشته شدند. حدودیکصد هزار نفر به مرزهای ترکیه پناه بردند. به کشوری که جمعیت کثیر کردش اجازه حرف زدن بزبان کردی را ندارند و حتی کرد نامیدن آنها ممنوع گشته است. حکومت این کشور سالهاست که کردستان ترکیه را به اردوگاه نظامی تبدیل کرده است. اوائل امسال، قوای ترکیه بر مبنای یك توافقنامه دوجانبه ضدکردها با دولت عراق، از مرز این کشور گذشتند تا تعرضی را علیه کردها به پیش برند. رژیم ترکیه ابتدا قصد داشت از فرار پناهندگانی که از چنگال مرگ در عراق میگرختند جلوگیری کند. اما اگر کردها بجای عبور از مرز ، مجبور به ماندن و جنگیدن تابه آخربارتش عراق میشدند ، اوضاع ممکن بود از دست حکومت عراق خارج شده وحتی ثبات سیاسی ترکیه را نیز تضعیف کند. این مسئله در تقابل بامنافع بلوك امپریالیستی آمریکا ، که اکثر تاسیسات نظامیش در خاك کردستان ترکیه مستقر است، قرار داشت. بنابراین سك وفادارناتو ، «سخاوتمندانه» کردهای عراق را پذیرفت ـ فقط برای اینکه خلع سلاحشان کند. ترکیه نیمی از آنهارا بلافاصله اخراج نمود و به عراق باز گردانده، یا بدست الطاف حکومت ایران سپرد.حکومت ایران هم بااستفاده از آتش بس در جنك خلیج یکصد هزار سرباز دیگربه نیروی اشغالگر دویست هزار نفریش در کردستان

ایران افزود تا شورشگران را تحت فشار قرار دهد.

آمریکا و متحدانش ریاکارانه علیه سلاحهای شیمیایی داد سخن دادند. اما بعدا دولتهای غربی تغییر جهت داده، اصرار ورزیدند که چون هیچ منبع معتمد غربی بمباران رابچشم ندیده بنابراین سوختگیهای شیمیایی هولناك روی چهره وبدن زن و مرد و کودك کرد را نمی توان«دلیل» استفاده عراق از بمبهای شیمیایی بحساب آورد. از نقطه نظر غرب ، کل ماجرا سریعا کنار نهاده شد. شوروی که میکوشد نفوذ خود را درمیان رژیمهای ارتجاعی منطقه تامین کند ، سکوتی موذیانه در برابر این کشتار اختیار کرد.

امپریالیستهابا این قتل عام هیچ مخالفتی نداشتند و تنها نگرانیشان از آن بود که حملات عراق نتایج وخیم ببار بیاورد و آتش قابل سرایت خشم گردها علیه یك، دو ، سه یا چهار دولت ارتجاعی که زندانبان خلق کرد هستند را برانگیخته، نظم امپریالیستهادر منطقه را بیش از پیش مورد تهدید قراردهد.بعلاوه، ژست عصبانیت و اعمال فشار در برابر عراق برای آن بود که به این رژیم یاد آوری کنند ، علیرغم آتش بس در خلیج، می بایست برای تامین تسلیحات و نیز ادامه حیات خود بدانها متکی باشد. قتل عام شیمیایی و«نگرانی» کاذب امپریالیستی قرار بود که به همراه هم به سیاستهای امپریالیستها خدمت کنند.

از آغاز این قرن امپریالیستهائی که ملت کرد را میان چهار کشور مختلف و تحت حاکمیت سرسپردگان ارتجاعی بومیشان تقسیم نمودند ، تلاشهای بیشماری برای به انقیاد کشاندن یانابودساختن این خلق بکار برده اند. رودخانه های کردستان بارهاوبارها از خون رنگین شده است. اماوقایع اخیررا نباید صرفا افزایش همان جنایات دانست.این حمله جنایتکارانه را معضلات وتضادهای روز افزون امپریالیستهای شرق و غرب رقم میزند ـ هر یك از آنها میکوشد بر بستر تدارکاتش جهت برخوردنهائی، امتیازاتی تعیین کننده و حیاتی نسبت به دیگری بدست آورد. خلیج منطقه بسیار استراتژیك وجذابی است که هر یك از طرفین حاضر است برای تسلط بر آن بهر کاری دست بزند. گواه زشت این مدعا ، یك میلیون نفر کشته ای است که جنك ایران و عراق بجای گذاشت ـ جنگی که هر دو بلوك آمریکا و شوروی تا آنجا که نفعشان ایجاب میکردتسلیحات و دیگر ملزوماتش را تامین نموده و بر آتشش دمیدند.

حمله جنایتکارانه عراق باصلاحدید آمریکا انجام گرفت؛ آمریکا هماهنك کننده سیاستهای ضد کرد بین دول عراق، ترکیه و ایران است. شوروی بدلائل خاص خود بااین حمله همراهی نشان داد. علیرغم همه توطئه هاو عوامفریبیهای امپریالیستها ،پیوندهای پلیدی که حرکات نظامی و سیاسی کلیه رژیمهای ارتجاعی منطقه و اربابان امپریالیستشان رادرباری رساندن به کارزار کشتار عراق بهم متصل میکند ، نشانگر هراسی است که از شبح مبارزه تمام عیار و انقلابی کردها برای رهائی ملی و اجتماعی در دل دارند.

نمونه کوچکی از این نیروی بالقوه در آزادسازی بخشهای وسیعی از روستاها وشهرهای مهم کردستان توسط توده های انقلابی کرد متعاقب سقوط شاه، ظاهر گشت. از آن زمان به بعد ، کردها جنك بی وقفه ای را علیه جمهوری اسلامی به پیش برده اند ؛ و جمهوری اسلامی که امروز مستاصلتر از هر زمان دیگر است، باوحشت به دورنمای نبردهای تعیین کننده در کردستان مینگرد. تا آنجا که به ثبات رژیم ترکیه مربوط میشود، امپریالیستهای غربی پیشنهاد ورود کردها بخاك ترکیه را «نسخه فاجعه» مینامند. دولتهای ارتجاعی منطقه که در کشتار کردها شریکند ، از هراسی مشترك رنج میبرند ـ از اینکه جغرافیای سیاسی کنونی که ساخته دست امپریالیستهاست بواسطه انقلابی که از کردستان آغاز گردد ، ناگهان برهم خورد.

امامبارزه کردها سالهاست که بواسطه رهبری بورژوائی و فئودالیش که آلت دست دولتهای ارتجاعی منطقه و اربابان امپریالیستش گشته اند ، از پیشروی بازمانده و مداوماً بدان خیانت شده است. شیوه ای که این رهبری در مبارزه دنبال میکند ، اهداف مبارزه کردها را پایمال مینماید. بطور مثال جلال طالبانی رهبراتحادیه میهنی کردستان(درعراق) همزمان با کشتار کردها در ایران توسط جمهوری اسلامی بااین رژیم همکاری میکند. او خود را بدامن نمایندگان دولت امریکا ، که گلوله و بمب در اختیار قتل عام کنندگان مردم کرد قرارمیدهد ، آویخته تا از آمریکا«جلوگیری از نابودسازی مردم کرد» راطلب کند.به همین ترتیب، مسعود بارزانی سرکرده فئودالی که نام خانواده اش سالهاست در لیست حقوق بگیران سازمان سیا قرار دارد و مدتهاست که خدمات مزدورمنشانه خود را به جمهوری اسلامی میفروشد ، اکنون به ستایش از خونتای ارتجاعی ترکیه که قاتل مردم کرد است میپردازد.

نیروهای متزلزل و تسلیم طلب حاضر در مبارزه کردستان، امپریالیستها و سرسپردگانشان را قادر ساخته

اند تا از تاکتیکهای دوگانه علیه کردها استفاده کنند. امپریالیستها عمدتا دولتهای جنایتکارو خراجگزار خود را علیه کردستان برمی انگیزند و از پیشرفته ترین طرحهای سبعانه امپریالیستی نظیر بمب شیمیایی استفاده میکنند، در عین حال از ارائه وعده های دروغین به رهبران کرد جهت خام کردن و فاسد نمودن آنها و اشاعه روحیه باختگی در میان توده ها و ترغیب تسلیم طلبی در میانشان نیز غافل نیستند. حتی شیوه صدای آمریکا، بی بی سی و رادیو اسرائیل در انتشار خبر((نگرانی)) غرب بر سر استفاده از سلاحهای شیمیائی در کردستان بگونه ای بود که توده ها را در رویاروئی با سلاحهای فوق العاده درمانده نشان دهد نتیجه گیری کند که کردها علیرغم سالها مقاومت، نمی توانند بدون حمایت ((دوستان قدرتمند)) به مبارزه ادامه دهند.

امثال طالبانی و بارزانی همان حرفهای اهانت باری که استراتژیستهای دول امپریالیستی در دهانشان نهاده اند را تکرار میکنند: ((کردهاضعیفند و محتاج دوستان قدرتمند هستند)). طالبانی حتی تا آنجا پیش رفته که بخاطر((موفقیت دیپلماتیك)) در وادارساختن آمریکا و ایران به((حمایت)) از کردها بخود میبالد. این شعار بدان معناست که کردها باید برای تامین تسلیحات مدرن و پول بر این یا آن رژیم ارتجاعی منطقه متکی شوند و تنها ناجیان توده های کرد ،((دوستان قدرتمند)) (یاامپریالیستهائی) هستند که روزی خودمختاری را به کردستان اعطاء خواهند نمود. انگار این امپریالیستها نبودند که نخست کردستان را تقسیم کرده و سپس آنرا تحت سلطه خویش نگاه داشته اند.

با این وجود ۹۰سال کشتار و فریبکاری نتوانسته خلق کرد را منکوب سازد. این خلق خاموش پذیر نیست. تنها میتوان آنرا موقتا فرونشاند، تاباردیگر همچون آتش زیر خاکستر ناگهان سربلند کند و در طول مرزها گسترده شود.

برای اینکه شرایط مساعد کنونی مثمرثمر واقع گردد و قدرت توده های کرد واقعا بکار گرفته شود، جنگجویان کرد باید بتوانند از تجربه تاریخی دهها سال مبارزه قهرمانانه جمعبندی کرده و از نیروهائی که تخم تسلیم طلبی و توهم می پاشند، بگسلند. آنها باید سلاح حقیقتا شکست ناپذیر پرولتاریا و ستمدیدگان، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را در کف گرفته و با آن استراتژی جنك خلق را ترسیم نمایند. بجای جبهه های ورشکسته و غیر انقلابی امروز، احتیاج به حزب است ـ حزبی که واقعا میتواند یك جبهه واحد را در جنك انقلابی رهبری نماید. برای آنکه مقاومت قهرمانانه ملی کردها به چیزی عالیتر ، یعنی به شکست قطعی دشمنان ارتقاء یابد هیچ راهی جز این وجود ندارد. کدام جهان بینی و کدام خط، بجز جهان بینی و خط پرولتاریای انقلابی ـ طبقه ای که هیچ چیز برای ازدست دادن ندارد ـ میتواند واقعا بر توده های خلق کرد متکی شود، و آنان را در یك جنك تابه آخر ودر اتحاد بادوستان واقعی خلق کرد، یعنی پرولتاریا و ستمدیگان منطقه و جهان و چهار کشوری که کردستان میان آنها تقسیم شده، بسیج و رهبری نماید؟ باتوجه به درسهای ستبر تاریخ در کردستان و در کل جهان مردم این خطه واقعا روی کدام دوست دیگری میباید حساب کنند؟ قول وقرارهای پوچ امپریالیستها و((دوستان)) ارتجاعی، تا کنون بسود کدام مبارزه راه رهائی بوده است؟

جنك توده های کرد، فقط جنك کردستان نیست، بلکه جنك ستمدیدگان علیه چهار رژیم ارتجاعی است ـ رژیمهائی که کلید ساختار نومستعمراتی چپاول و سلطه امپریالیسم در خاورمیانه و دیگر نقاط میباشند. الزام و هراس بی حدو حصر امپریالیستها و جلادان بومیشان را میتوان از میزان وحشیگری و سبعیت وشیوه هائیکه طی این حمله جنایتکارانه بکار رفته و نیز تاکتیکهای دوگانه امپریالیستی مکمل آن در یافت. امروز تاریخ در میانه آتش و خون، نقش بازیگری اصلی، در صحنه خاورمیانه را به توده های خلق کرد سپرده است. آنها میتوانند نقش مهمی در رهائی بخش بزرگی از جهان از چنگال خونین امپریالیستها ایفا نمایند. صدها میلیون دوست عادی ـ ونه ((قدرتمند))ـ خلق کرد، یعنی پرولترها و توده های ستمدیده جهان طالب و حامی این پیروزی هستند. این پیروزی خدمت عظیمی به انقلاب جهانی پرولتری خواهد بود.

اکتبر ۱۹۸۸

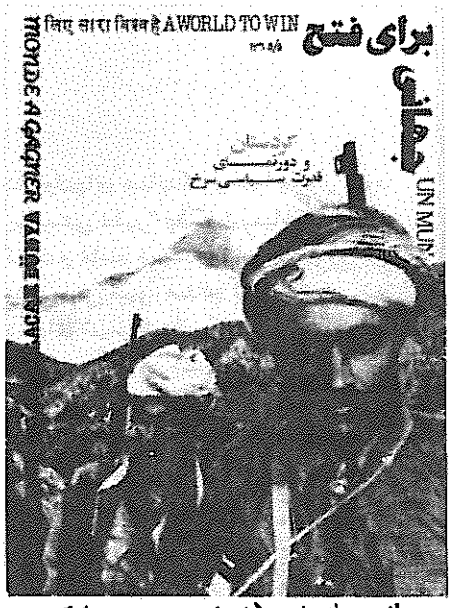

جهانی برای فتح (شماره ۵ ـ ۱۳۶۵) که حاوی اصل این مقاله راهگشا است را میتوانید از طریق مکاتبه دریافت دارید.

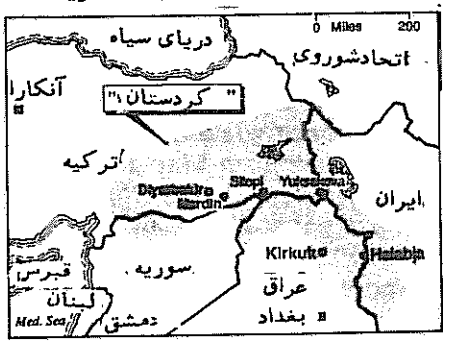

گزیده‌ای از

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ

بادر نظر گرفتن وضعیت شدیداً انفجاری منطقه کردستان، نیروهای سیاسی با ایدئولوژی های مربوط به خود در اینجا، در میان تشنجات فزاینده بسوی استقرار و تحرکات سربازانشان رانده میشود، در جائیکه حل مسائل با توسل به نیروی سلاح(اگرچه غالباً تحت هدایت سیاستهای پرولتری انقلابی قرار نداشته است) تاریخچه ای طولانی دارد برای نیروهای پرولتری اصیل واجب و ضروری است که حضور قطعاً قدرتمندتری را در این خطه تحقق بخشیده و آنرا استحکام بخشند. شرایط عینی برای این کار بیش از حد آماده است، زیرا این فقط پرولتاریاست که میتواند آن موضع پیگیر انقلابی که لازمه متحد ساختن و رهبری کردن اکثریت توده های کرد است را اتخاذ کرده و برایش بجنگد، و بخصوص امروز چنین شرایطی وجود دارد.

تاریخچه مبارزه انقلابی و ملی در کردستان خود دلیل قاطعی است که بر لزوم رهبری پرولتری، برای پیروزی مبارزه رهائیبخش گواهی میدهد. خیزشهای قدرتمند و همچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، بهمراه اعمال مطرود و آشکارا ضد انقلابی اخیر برخی از نیروهای در آن خطه، احساس اشتیاق شدیدی را نسبت به سیاستهاو ایدئولوژی واقعاً انقلابی در میان توده ها، حتی بشکل خودبخودی، بیدار کرده است. فقط پرولتاریای آگاه و کمونیستهای انقلابی میتوانند با علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون به این اشتیاق پاسخ گفته و آنرا برآورده سازند، و بدین ترتیب با رها ساختن توده ها آنچنان در آنها، هم از نظر سیاسی و هم نظامی، ظرفیت مبارزه جویی را در ابعادی عظیم ایجاد کنند که بتواند خطه کردستان را به منطقه پایگاهی سرخ غیر قابل سرکوب، برای انقلاب جهانی پرولتاریایی مبدل سازد. این امر ضربه مهلکی بر تدارکات جنگی امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها خواهد بود و رقابت تداوم یابنده آن، در جهت استقرار و تحکیم استراتژیك خویش که ابعاد تب آلود خاصی را در منطقه بخود گرفته، آماج ضرباتی مرگبار خواهد ساخت.

تمام توطئه های ارتجاعی و اقدامات خونینی که توسط امپریالیستها و نوکران منطقه ای آنها علیه نیروهای انقلابی در کردستان اتخاذ میشوند، ترس عمیق و ریشه دار آنها را از ظهور قدرت سیاسی سرخ در هر منطقه کردستان نشان میدهد، قدرت سیاسی سرخی که بطور پیگیرانه ای، نفوذ خود را نه تنها در قلمرو کردستان ایران، عراق، سوریه، ترکیه، بلکه در درون تمامی این کشورها و حتی فراتراز آن گسترش خواهد داد. این، آن ترسی است که با دیدن سایه پیشمرگه بخصوص پیشمرگه ای که با سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون باشد، مو بر تن این مرتجعین راست میکند. پایه مادی این ترس هنوز باید توسط نیروهای انقلابی کاملا درك شده و بکار گرفته شود. حضور فعال خط انترناسیونالیستی پرولتری هم ممکنست و هم مفید. مضافاً،



این حضور فعال باید صف آرایی نوینی را، بخصوص در میان عناصر فعال مترقی و انقلابی در این خط، بوجود آورد. حدت یابی تضادهای بین المللی هم اکنون درجات بالایی از قطب بندی را در میان نیروهای گوناگون باعث شده و منطقه بیطرف میان مرزهای انقلاب و ضد انقلاب سریعاً در حال ناپدید شدن است.

بعلاوه در چنین خطه ای، تزریق کیفیتاً قدرتمندتر سیاستهای کمونیستی انقلابی و حفظ آن فقط از طریق یك جنك انقلابی ممکن است ـ یك جنك انقلابی که قادر به متحقق ساختن و پرورش پتانسیل انقلابی توده ها، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی باشد. مائوتسه دون با تاکید چنین گفت: «بدون یك ارتش، خلق هیچ ندارد» و «قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون میاید.» تجربه توده های کرد این حقایق اساسی را یکبار دیگر ثابت کرده است. اکنون، بیش از هر زمان دیگر، مسئله عبارتست از در پیش گرفتن و مسلح شدن به سیاست انقلابی کمونیستی، که بقول مائو میتواند کار به صحنه آوردن درامی پر از صدا و رنك، و قدرت و شکوه را هدایت کند. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در حال حاضر ۲۱حزب و سازمان کمونیستی اصیل را در بر میگیرد ـ از جمله حزب کمونیست ترکیه ـ م، ل و اتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران) ـ کیفیتاً قابلیت انقلابی نیروها را برای رهبری بر چنین «به صحنه آوردن» در تمامی بخشهای کردستان فزونی میبخشد.

قیام جوانان :
نسیم تازه در
الجزایر وزیدن گرفت

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

الجزایر در برابر چشمان امپریالیستها و حکام بومی وابسته به آنها منفجر شد. این کشور با ثبات، «غیر متعهد»، «مستقل» و «سرشار از ثروتهای نفتی» منفجر شد و با فریادِ شورش ، پایان دوره آرامش نسبی کمپرادورهای حاکم را اعلام نمود. سالیان سال بود که حکام الجزایر خود را «سوسیالیست» و «انقلابی» جا میزدند. چه دلپذیر و خوش منظر است بر آمد قدرتمند جوانان الجزایری که سنك بر کف خیابانها را قرق کرده اند و با مشعلهای خود تمامی مظاهر ماشین دولتی و ثروتمند بودن را به آتش میکشند. هرچند این طغیان بیان خشم جوانان در برابر آینده ای تیره و تار و تهی بود اما بطور یقین مسائل عظیمتری را در برخورد به کل نظم اجتماعی و آینده مطرح ساخت. صدها و هزارها الجزایری مهاجر بر اثر این طغیان به شور و شوق آمدند و بطور خودبخودی حمایت خویش را از آن ابراز کردند. در مقابل، ترس و هراس عریان امپریالیستها (از پاریس تا واشینگتن) و نوکرانشان در سراسر آفریقای شمالی نمایان گشت؛ اینکه در الجزایر «نمونه» همه چیز میتواند از کنترل خارج شود آنها را بلرزه انداخت.

جوانانِ محلات فقیرنشین پایتخت، حکومت شاذلی بن جدید و دفاتر حزب حاکم را هدف قرار داده بودند و به سالنهای شهرداری، فروشگاههای دولتی، کلانتریها (و انبار اسنادشان)، هتلهای لوکس، کلوپهای شبانه و آژانسهای مسافرتی هجوم میبردند. در همان حال شورش سریعاً از شهری به شهر دیگر گسترش مییافت. نیروهای سرکوبگر شاذلی چنك و دندان خونین خود را بکار انداختند؛ با همان اعتماد و اطمینانی که هر رژیم به تنگنا افتاده، از خود بروز میدهد. حکومت نظامی اعلام شد؛ ارتش تانکها را به خیابان آورد و با هلیکوپترهای راکت دار آسمان را پوشاند تا توده ها را از تجمع بترساند. تنها در یکهفته ۵۰۰ جوان در نهایت قساوت بخون غلتیدند و ۳۰۰۰ نفر به اسارت در آمدند.

از ۳۰ سال پیش که جنك رهائیبخش علیه فرانسه خاتمه یافت، این نخستین قیام مهمی است که الجزایر را بلرزه افکنده است. این واقعه نه تنها اتکاء آشکار رژیم به ترور را بشدت افشاء نموده، بلکه چهره زبون و زشت یك دولت وابسته و نومستعمراتی که شدیداً بی ثبات و وابسته به غرب امپریالیستی است را برملا کرده است. خیزش الجزایر افشاگر ماهیت واقعی رهبران کشور بعد از «کسب استقلال» است؛ رهبرانی که همچون زالو توده ها را در خدمت به منافع امپریالیستها (بویژه امپریالیسم فرانسه) غارت کرده و در اینراه اعتبارنامه های جنك قهرمانانه مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه را بکار میگیرند.

جنك رهائیبخش ملی الجزایر تحت رهبری جبهه آزادیبخش ملی (ج.ا.م) بیانگر شکست خیره کننده ارتش فرانسه بود که آنان را وادار به برچیدن دستگاه مستعمراتی از اینکشور نمود. این جنك پوچی نظریه ای که کشورهای کوچك تحت سلطه را قادر به غلبه بر کشورهای پیشرفته امپریالیستی نمیدید اثبات نمود؛ هرچند بواسطه نبود رهبری پرولتاریا ، جنك الجزایر به هدف واقعی خود یعنی رهائی ملی دست نیافت و رهبری بورژوائی ج.ا.م به اهداف جنك و خلق الجزایر خیانت کرد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تجارب تلخی نظیر انقلاب سقط شده الجزایر چنین جمعبندی میکند : «اینگونه تشکلات انقلابی در عین حال که مبارزات قهرمانانه ای را رهبری نموده و حتی ضربات قدرتمندی بر امپریالیستها وارد آورده اند ، لیکن ثابت کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیکی و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ

امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در نقاطی که این قبیل نیروها بقدرت سیاسی دست یافته اند نیز از پیشبرد تحول همه جانبه انقلابی جامعه عاجز مانده و دیر یا زود سرنگون شده یا خود به قدرت حاکمه ارتجاعی نوینی در اتحاد با امپریالیستها بدل گشته اند)).

حکومت الجزایر رشته های پیوند خود با ارتجاع و امپریالیسم را بطور کامل قطع نکرد و نتوانست یك اقتصاد متکی بخود را شکل دهد. این حکومت اسیر تارهای خفقان آور شبکه امپریالیستی غرب ـ بالاخص فرانسه و آمریکا ـ بوده و این ریشه کل اوضاع وخامتباری است که امروزه بحق توجه جهانیان را بخود جلب کرده است.

اقتصاد وابسته به نفت به هرج و مرج و اعوجاج فزاینده در تمامی بخشهای اقتصادی دامن زده و توده ها را با معضلاتی روبرو ساخته که در تورم، کمبود مواد غذائی و آب، افزایش سرسام آور قیمتها و بیکاری عظیم منعکس میشود؛ نرخ بیکاری بیش از ۴۰٪ است و بالاخص جوانان فقیر و کسانی که نمیخواهند یا نمیتوانند به فرانسه فرار کنند را در برمیگیرد. فساد گسترده، شکل گیری یك قشر کوچك فربه و گنده دماغ شهری که پایه رژیم است، حرفهای شبه انقلابی که عملا به خودنمائیهای سیاسی و ژستهای دمکراسی بورژوائی ختم میشود و مسائلی دیگر دست بدست هم داده و به تشدید بحران جاری و طغیان جوانان که مدتها از شکل گیریش میگذرد، انجامیده است. همه این مسائل نشانگر آنست که توده ها بهیچوجه به رهائی دست نیافته اند و کماکان میباید مسئله قدرت سیاسی را حل کنند. برای آنکه کمدی بورژواهای خیانتکار در جنك دلیرانه مردم الجزایر تکرار نشود فقط یك راه وجود دارد: برپائی جنك خلق جهت انقلاب دمکراتیکنوین تحت رهبری پرولتاریا؛ انقلابی که امپریالیستها را بیرون رانده و از امپریالیسم و ارتجاع و بقایای جامعه کهن بطور کامل گسست میکند. برای پیروزی در این کار میباید رهبری جنك بدست یك ستاد فرماندهی انقلابی متکی بر علم و ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون باشد؛ چیزی که انقلاب الجزایر هیچگاه نداشته است؛ چیزی که هیچیك از نمایندگان طبقات استثمارگر و ستمگر (با هر پوشش و شکل و منظری، و تحت هر شعار پردازی ((رزمنده)) اسلامی یا ملی) نمیتواند جایش را بگیرد.

طغیان اخیر ماسك دروغین ترقیخواهی را از چهره دولت غیر متعهدی کنار زده که مبلغین تئوری سه جهان آنرا جزء پیروزیهایشان بحساب میآورند. توده ها بهای سنگینی پرداختند تا بفهمند ارتش جنایتکار شاذلی که توسط روسها تعلیم یافته نه تنها سمت مردم را ندارد بلکه اینك در خدمت غرب به پاسداری قلعه مشغول است؛ نگذاریم که توهم در این مورد بار دیگر توده ها را به کجراه بکشاند. از احساسات رایج پلورالیستی و بورژوادمکراتیك در پایتختهای اروپائی که بنوعی از ((زیاده رویهای)) شاذلی انتقاد میکنند اما قاطعیت وی در کنترل اوضاع را میستایند، نباید تعجب کرد. این راه حل چیزی شبیه به جراحی پلاستیك بر چهره دولت است تا با پاره ای رفرمهای سیاسی (منجمله تشکیل چند حزب بورژوائی بجای حزب واحد) چنگال ستم امپریالیستی بر پیکر الجزایر همچنان برجای بماند. در عین حال آنچه نصیب توده های ستمدیده میشود حق استثمار شدن و ساکت ماندن است؛ و زمانیکه تصمیم به ((سخن گفتن)) بگیرند هم ارتش نومستعمراتی آماده خدمتگذاری خواهد بود.

طغیان جوانان الجزایر واقعه مطلوبی است که سکوت طولانی و کهنه سالهای گذشته را با زبان جسارت ـ زبان مورد نفرت ستمگران ـ درهم شکسته است. این طغیان فرصتی نوین و عالی در برابر شورشگران پدید آورده تا سلاح (علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون) را بر کف گیرند و سرانجام جامعه الجزایر را از چنگال امپریالیسم و ارتجاع رها سازند. دشمنان نیز در تدارکند! به یاسر عرفات بنگرید که فوراً با الجزایر تماس تلفنی گرفت تا مطمئن شود ((همه چیز تحت کنترل است)). همسایگان نگران طبقه حاکمه الجزایر، کمپرادورهای عرب که بیاری شاذلی شتافته اند، از حسن دوم شاه مراکش گرفته تا بن علی رئیس جمهور تونس، و قذافی همه خوب از خطراتی که چنین جرقه ای در هیزم خشك مغرب (الجزایر ـ تونس ـ مراکش ـ لیبی) میآفریند، باخبرند. اگرچه طغیان الجزایر موقتاً فرونشسته است اما انبار باروت در بطن جامعه مسلماً بجای خود باقیست و هر آن میتواند دوباره شعله ور شود.

باشد تا آتش طغیان الجزایر همه جاگستر شود!

مرگ بر امپریالیسم و رژیم کمپرادوری ارتجاعی الجزایر!

مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را تشدید کنیم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

اکتبر ۱۹۸۸

کازباهای الجزایر زیر و رو شد

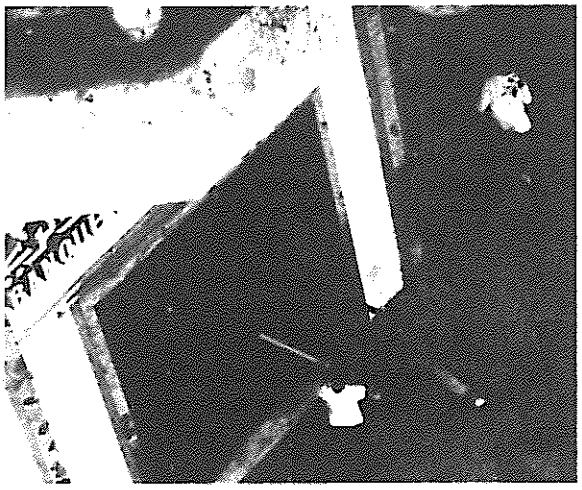

بانکها : آماج حمله جوانان الجزایری

کمبود نان، گندم و آب در هفته اول ماه اکتبر بنحوی تحمل ناپذیر افزایش یافت. روز چهارم اکتبر، هنگامیکه یکهفته از اعتصابات و حضور گسترده پلیس و ارتش جهت حفظ نظم در خیابانها میگذشت، آتش از محلات فقیر و پرولترنشین الجزیره موسوم به «کازبا» شعله ور شد. از روز بعد، مناطق فقیر نشین دیگر پایتخت و حومه نیز بپاخاستند. ارتش بر مردم آتش گشود و دهها جوان را بخاك و خون غلتاند. اما این اقدام که با هدف آرام کردن جوانان صورت گرفته بود سریعاً بضد خود بدل گشت. قیام سراسر کشور را در برگرفت. در شهرهای مهم الجزایر ـ منجمله در منطقه ای که اقلیت ملی قبیله زندگی میکند ـ جنك مردم با هرآنچه که در دسترس داشتند، علیه تانکها و سربازان آغاز گشت. پرزیدنت شاذلی بن جدید نخست زندانها را از هزاران جوان انباشته ساخت و صدها نفر را بیرحمانه بقتل رساند، و سپس به سگهایش خاتمه کار را اعلام نمود. برخلاف ادعای برخی دول عربی، این شورش که درست طبقه حاکمه الجزایر را هدف گرفته یك «توطئه صهیونیستی» نبود.

***

یکی از جوانان شهادت داد که چگونه ارتش الجزایر طی ناآرامیها، شکنجه هائی که ۳۰ سال پیش از فرانسویان آموخته بود را بکاربست: چیزی نمانده بود که منهم بدست چتربازهای الجزایری قربانی شوم و جانم را از دست بدهم؛ آنهم درست بفاصله کمی از محل قتل پدرم بدست چتربازان فرانسوی. جنك استقلال الجزایر در نوامبر ۱۹۵۵ آغاز گشت و تا سال ۱۹۶۲ بطول انجامید. در این سال، امپریالیستهای فرانسوی سلطه حکومتی و نظامی خود را بر مستعمره مورد مشاجره شان در شمال آفریقا از دست دادند. طی این جنك نزدیك به یك میلیون الجزایری کشته شدند.

***





مجتمع فاخر «ریاض الفتح» (نامی که احتمالا بمناسبت پیروزی بر استعمارگران فرانسوی برآن نهاده شده)، مرکز میکده ها، کاباره ها، بوتیکهای لوکس، رستورانهای غربی و سالنهای سینما و کنسرت و رقص است. اینجا مکان قشر ممتاز و اقلیت شهری است. قیمت یك بطری اسکاچ در «ریاض الفتح»، ۲۵۰۰ دینار است.

این مکانی بود که اولین آماج حمله جوانان زیر بیست سال الجزایر قرار گرفت. اینها بیش از ۶۰٪ جمعیت ۲۴ میلیونی کشور را تشکیل میدهند و اکثریتشان کاری جز متر کردن خیابانها در طول روز ندارند. در کشوری که ۹۵٪ درآمد صادراتیش از فروش نفت و گاز حاصل میشود، تولید ناخالص ملی بیش از ۲۰۰۰ دلار است.(البته ذخائر نفت و گاز در حال ته کشیدن بوده و این امر زنك خطر را برای الجزایر بصدا درآورده است.) اما ثروت نسبی که از این طریق حاصل میشود به جیب یك بورژوازی نوخاسته و قلیل العده سرازیر میگردد. حال آنکه، بینوائی فزاینده ای ـ حتی بر سر مواد اساسی خوراکی ـ نصیب توده ها میشود. دو سوم محصولات خوراکی، وارداتی بوده و قبل از وقوع شورشها، قیمت گوشت و سبزیجات بعرش اعلی رسید. در بازار دیگر اثری از گندم کوبیده، که غله اصلی و مورد استفاده روزانه مردم است، بچشم نمیخورد. در روستاها، کمبود بیش از حد آب باعث شد که تولید تقریباً متوقف شود.

***

پیشرفت مارکسیست ـ

بیانیه کمیته انسجام و وحدت

هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر

دو سند زیر توسط دفتر اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اختیار ج.ب.ف قرار گرفته است.

«اگر واقعاً متحد شدن را لازم دیده اید، پس بخاطر برآورده شدن مقاصد عملی جنبش قراردادهائی ببندید ولی پرنسیپ فروشی را روا ندارید و گذشتهای تیوریك نکنید.» (مارکس)
«برای آنکه وحدت کنیم و قبل از آنکه وحدت کنیم باید مرزهای دقیق و روشن ترسیم کنیم.» (لنین)

مسلط شدن باند رویزیونیست خروشف مرتد و شرکاء در اثر یك کودتای درون حزبی بر حزب کمونیست شوروی، ضربه بزرگی را بر جنبش کمونیستی بین المللی وارد نمود. این فاجعه اگر از یکجانب حزب کمونیست شوروی را که انقلاب کبیر اکتبر را رهبری کرده و به پیروزی رسانده بد و به استقرار اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در جهان موفق گردیده و در رهبری سومین انترناسیونال کمونیستی در جهان نقش برازنده ای داشت به یك حزب رویزیونیست مبدل نموده و اولین دولت سوسیالیستی جهان را به یك دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و در تداوم آن رویزیونیسم را بر تعداد زیادی از احزاب کمونیست جهان مسلط گردانید؛ از جانب دیگر علیرغم خیانت به مارکسیسم ـ لنینیسم توانست از اعتبار و حیثیت حزب کمونیست شوروی استفاده برده و اکثریت احزاب کمونیست جهان را بدنبال خود بکشاند.

در چنین شرایطی حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی مسئولیت سترگ پیشبرد مبارزه علیه رویزیونیسم و پاکیزه نگهداشتن جنبش کمونیستی بین المللی را برعهده گرفتند. مبارزات تیوریك که بخصوص از جانب حزب کمونیست چین برهبری مائوتسه دون کبیر علیه رویزیونیسم خروشفی براه انداخته شد و در ادامه خود تا سطح انقلاب فرهنگی در چین تکامل پیدا نمود، بدرستی راه خروج از بن بست ناشی از بروز رویزیونیسم خروشفی را برای جنبش کمونیستی بین المللی نشان داد. با الهام از این مبارزات امواج نوینی در جنبش کمونیستی بین المللی بتکاپو افتادند و احزاب و سازمانهای کمونیستی نوینی در تمامی نقاط جهان پابعرصه وجود گذاشتند.

جنبش کمونیستی افغانستان که بر پایه طبقاتی پرولتاریای جوان کشور و در اثر مساعد شدن نسبی اوضاع سیاسی در اوایل دهه چهل پایه گذاری شد، مایه فکری و سیاسی حرکتش را از مبارزات تیوریك حزب کمونیست چین برهبری مائوتسه دون کبیر الهام گرفته و بصورت موجی از امواج نوین جنبش کمونیستی بین المللی تبارز نمود و رودرروی رویزیونیسم خروشفی قرار گرفت. «سازمان جوانان مترقی» بمثابه اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بنمایندگی از پرولتاریای جوان کشور در تحت رهبری ایدئولوژیك ـ سیاسی رفیق بزرگ و شهید سترگ اکرم یاری پابعرصه وجود گذاشت. مبارزات «سازمان جوانان مترقی» و بخصوص انتشار جریده «شعله جاوید» توسط این سازمان که تاثیر فرهنگی عمیقی بر جامعه ما وارد نمود جریان نیرومند و انقلابی جامعه ما را یعنی «جریان دمکراتیك نوین» را بصورت بزرگترین و با نفوذترین جریان سیاسی کشور بوجود آورد و در متن آن جنبش کمونیستی نوبنیادمان شکوفا گردید.

«سازمان جوانان مترقی» بمثابه اولین سازمان کمونیستی، مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دون اندیشه توانست نقش تاریخی برجسته ای در حیات سیاسی افغانستان و مبارزات انقلابی خلق ما بازی نماید. این سازمان بعنوان سازمان رهبری

بقیه در صفحه ۲۴

لنینیست های افغانی

اطلاعیه مشترک
کمیته انسجام و وحدت

«هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» بمثابه دو تشکل مارکسیست ـ لنینیست ـ اندیشه مائوتسه دون از همان آغاز فعالیتهایشان درصدد بوده اند تا با رفع موانع ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی وحدت در میان شانرا تامین نمایند. به ادامه تلاشهای پی هم در جهت تامین این هدف چندی قبل هر دو تشکل موافقه نمودند که بمنظور تسریع جریان وحدت کمیته ای بنام کمیته انسجام و وحدت تشکیل دهند. بر اساس این توافق کمیته انسجام و وحدت توسط نمایندگان هر دو تشکل بوجود آمده و اعلامیه تشکیل آن به تاریخ ۱۹ حمل ۱۳۶۷ مطابق به ۸ اپریل ۱۹۸۸ منتشر گردید و به این صورت گام عملی بزرگی در جهت تامین وحدت «هسته...» و «کمیته...» به پیش برداشته شد.

از آنجائیکه در اعلامیه کمیته انسجام و وحدت وظایف این کمیته بصورت مفصل بیان نگردیده است و این امر ممکن است برداشتهای متفاوتی را در سطح جنبش کمونیستی کشور بوجود بیاورد، لازم میدانیم تا در مورد توضیحاتی ارائه نمائیم.

کمیته انسجام و وحدت طبق فهرست مندرجات پلاتفورم مشترك که قبلا توسط مرکزیت «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» نشانی گردیده وظیفه دارد تا پس از تامین وحدت نظر روی مسایل ایدئواوژیك ـ سیاسی میان دو تشکل و تعیین وظایف اساسی مبارزاتی، برای تدوین آئین نامه مشترك و برنامه پیشنهادی حزب کمونیست افغانستان کار کرده و فعالیت برای تشکیل کنگره مشترك به منظور ایجاد سازمان واحد از هر دو تشکیلات را تنظیم نماید. در عین حال کمیته انسجام و وحدت وظیفه دارد تا پابپای پیشرفت در اجرای وظایف متذکره فوق همکاریهای عملی میان «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» را در ساحات مختلف تنظیم نموده و آنرا عمق و گسترش بدهد.

«هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» فعالیت بخاطر تامین وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی میان شانرا از طریق کمیته انسجام و وحدت به پیش میبرند و این امر میطلبد که جریان پیشرفت کار کمیته در سطح محدود نمایندگان دو طرف و یا در سطح محدود مرکزیت ها باقی نماند. مرکزیت های هر دو تشکل بخاطر تامین وحدت دیالکتیکی و واقعی وظیفه دارند که از گزارشات نمایندگان در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت، روابط تشکیلاتیشان را مطلع ساخته و مبارزه ایدئولوژیك ـ سیاسی بخاطر تامین وحدت را در میان تمامی رفقای تشکلات مربوطه شان دامن بزنند.

در عین حال هر دو مرکزیت وظیفه دارند تا در صورت لزوم با در نظر داشت ضرورت گسترش فعالیتهای وحدت طلبانه میان گروپها و افراد مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوتسه دون اندیشه در کشور گزارشات در مورد چگونگی پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت را به اطلاع این گروپها و افراد برسانند.

از جانب دیگر «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» اصولا نمیتوانند کار کمیته انسجام و وحدت را همانند تمامی عرصه های فعالیت مبارزاتی دیگر مسئله ای صرفاً مربوط به خودشان و صرفاً مربوط به جنبش کمونیستی افغانستان تلقی نمایند. ضرورت دریافت رهنمودها و کمکهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر پیشرفت هرچه اصولیتر و سریعتر کار کمیته انسجام و وحدت و کلا امر تشکیل حزب کمونیست افغانستان ایجاب مینماید که «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» گزارشات کار کمیته انسجام و وحدت را در اختیار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دهند.

در شرایط فعلی که مردم ما پس از یك دهه مبارزات حماسی و خونین علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و تحمل قربانیهای بی همتا شکست نظامی را برین قدرت امپریالیستی متجاوز تحمیل کرده و قوایش را مجبور به خروج از افغانستان نموده است ولی بعلت عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری در راس این مبارزات مشکلات اساسی خلق ما همچنان لاینحل و وظایف اساسی انقلاب ملی ـ دمکراتیك طراز نوین همچنان اجرا ناشده باقی مانده، مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان آن وظیفه اساسی است که بر دوش تمامی کمونیستهای کشور سنگینی مینماید. ما مبارزه در راه تامین وحدت میان کمونیستهای افغانستان را صرفاً به تلاش بخاطر تامین وحدت میان «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» محدود نمیمائیم و از تمامی گره ها و افراد مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوتسه دون اندیشه در کشور میخواهیم که برای مبارزه پیرامون پلاتفورم مشترك در کمیته انسجام و وحدت بپیوندند تا دامنه کار این کمیته را گسترش داده و مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بیشتر از پیش شکوفا سازند.

متحد و یکپارچه باد درفش
مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو

«کمیته تبلیغ و ترویج...»
«هسته انقلابی...»

۲۲ سرطان ۱۳۶۷ مطابق ۱۲
اگست ۱۹۸۸

بقیه از صفحه ۲۲

کننده «جریان دمکراتیک نوین» یعنی شعله جاوید و مهمتر از آن سازمان پایه گذار جنبش کمونیستی کشور از افتخارات و دستاوردهای بس بزرگی برخوردار گردید. ولی از آنجائیکه «سازمان جوانان مترقی» یك سازمان نوبنیاد بود، بعلت عدم موجودیت پراتیك قبلی مبارزات کمونیستی و عدم تجارب کافی، انحرافات و گرایشات اپورتونیستی متعددی را در بطن خود حمل میکرد. خط ایدئولوژیك ـ سیاسی اصولی که برهبری رفیق شهید اکرم یاری بر سازمان مسلط گردید جهت تعمیق و گسترش خود به زمان و پراتیك مبارزاتی بیشتر نیاز داشت، مگر انحرافات و گرایشات اپورتونیستی درون «سازمان جوانان مترقی» و «جریان دمکراتیك نوین» از یکطرف و توطئه ها و دسایس ارتجاع، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از جانب دیگر، دست بدست هم داده سازمان را بسوی نابودی کشاند و جریان را در بحران فرو برد. از آنزمان به بعد، بخصوص بعد از کودتای ننگین باندهای «خلق» و پرچم و اشغال نظامی کشور توسط قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی، ضرورت پاسخگوئی به مسئولیت خطیر رهبری مبارزات ملی ـ دمکراتیك توده های مردم از کمونیستهای کشور اجرای وظایف خطیری را طلب میکرد. امر تامین استقلال ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریای کشور و قبل از همه تشکیل حزب کمونیست در سرلوحه تمامی این وظایف خطیر قرار داشت تا با تکیه بر چنین سنگر مستحکمی دو سلاح دیگر انقلاب ملی ـ دمکراتیك طراز نوین یعنی ارتش توده ای و جبهه متحد ملی نیز بوجود بیاید و رهبری پرولتاریا بر مبارزات ملی ـ دمکراتیك تودههای مردم تامین گردد. ولی سردرگمی ایدئولوژیك ـ سیاسی موجود در جنبش در اثر انعکاس ارتداد کودتاچیان سه جهانی بصورت انحلال طلبی و بروز تاثیرات دگمارویزیونیسم آلبانی بصورت مائوتسه دون زدائی در جنبش، بیشتر از پیش دامن زده شد. این مسئله و همچنان عوامل متعدد دیگر باعث گردیدند که جنبش وحدت طلبانه ایکه بخصوص بعد از کودتای هفت ثور آغاز گردیده بود به نتیجه نرسیده و وحدت جنبش کمونیستی کشور تامین نگردد، در نتیجه جنبش کمونیستی کشور نتوانست به خواسته های مبرم مبارزات جاری توده ها پاسخ مناسب بدهد و لذا زمینه برای گسترش و تعمیق نفوذ نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم جهانی مساعد گردید.

از آن تاریخ به بعد حوادث زیادی رخ داد و ناملایمات بسیاری بر کمونیستهای افغانستان گذشت، باوجودیکه آنها رهبران خود را از دست دادند و سالهای سال در زیر تسلط مشی های انحرافی خون دادند و سینه خیز به پیش رفتند، مگر کاملا خود را از دست ندادند. در زیر تسلط ظاهراً مستحکم مشی های انحرافی جریان پرجوش و خروش و نیرومند مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دون اندیشه به حرکت ادامه میداد. این جریان نیرومند حدود دو سال قبل تقریباً بصورت همزمان از دو نقطه آنچنان پر قدرت بستر کرخت و یخ آلود جنبش را درید که توانست مرحله اعتلای نوین جنبش کمونیستی افغانستان را به نحوه شایسته ای بنمایش بگذارد.

این جریان نیرومند که در وجود «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در اره ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر» تجسم یافتند؛ در لحظه فعلی اولین گام عملی موثر در جهت پیشبرد مبارزه بخاطر ایجاد حزب کمونیست افغانستان را تامین وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی بین «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون.....» میدانند و بر این باورند که باید اصولیت قاطعیت و صراحت کمونیستی در مبارزات مشترك ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی علیه انحرافات «چپ» و راست پروسه ایجاد وحدت بین این دو سنگر نبرد کمونیستی تسریع گردیده و سنگر واحدی ایجاد گردد.

بر اساس این ضرورت تاریخی، درك و قبول مسئولیت در این مقطع از تاریخ جنبش کمونیستی کشور، «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر» به ایجاد «کمیته انسجام و وحدت» این دو سنگر نبرد کمونیستی مبادرت میورزند.

«کمیته انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر» پس از جلسه موسس خود بر پایه وجوه مشترك و همسوئی نسبی ایدئولوژیك ـ سیاسی بین «هسته...» و «کمیته...» اعلام موجودیت میدارد.

این کمیته پلاتفورم وحدت را که قبلا از طرف مرکزیت «هسته انقلابی...» و مرکزیت «کمیته تبلیغ و ترویج...» تثبیت و تصویب گردیده است مورد اجرا قرار داده و بر ضرورت همکاریهای عملی تاکید میورزد.

این کمیته جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی جهان را در جریان چگونگی پیشرفت کار خود قرار میدهد.

این کمیته امیدوار است با استفاده از تجارب و دستاوردهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج.ا.ا) به امر وحدت «هسته...» و «کمیته...» توفیق حاصل نماید و نمونه ای خوبی از وحدت نیروهای کمونیست را در افغانستان به نمایش بگذارد.

درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون درفش مبارزاتی تمامی کمونیستهای جهان و درفش مبارزاتی تمامی کمونیستهای افغانستان است. باید در پیوند فشرده با رفقای کمونیستمان در جهان متحد و یکپارچه این درفش را در افغانستان استوارتر و بلندتر نگهداریم و در راهیکه با خون هزاران هزار رفیق شهیدمان گلگون گردیده متحد و یکپارچه به پیش گام برداریم.

مرگ بر سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون!

مرگ بر رویزیونیسم!

به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

شکوفا باد مبارزات ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی «هسته انقلابی...» و «کمیته تبلیغ و ترویج...» در جهت وحدت اصولی کمونیستی بمثابه اولین گام عملی بمنظور ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان!

کمیته انسجام و وحدت «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر»

۱۹ حمل ۱۳۶۷ مطابق ۸ اپریل ۱۹۸۸

نگاهی گذرا به شوروی

شوروی: تهدیدی از درون؟

بقلم اچ.اس.

متن زیر یادداشتهائی است که توسط یك هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در آلمان غربی طی سفر کوتاه اخیرش به شوروی تهیه شده است. او توانست از شرایط جاری شوروی برای ملاقات با مردم آن کشور و تا حدی پیشبرد بحث سیاسی با آنان استفاده کند. در نامه ای که نویسنده بهمراه این یادداشتها فرستاده، به خوانندگان تذکر میدهد که «مشکل زبان و محظورات دیگر باعث شد که دامنه بحثها محدود شود. بعلاوه این امر، ملاقات با پرولترها را مشکل کرد. من حیث المجموع، طرف صحبت من، جوانان تحصیل کرده ای که انگلیسی یا آلمانی میدانستند، بودند.» ترجمه این یادداشتها توسط «جهانی برای فتح» انجام گرفته است.

مسکو

اینجا شهری هشت میلیونی است که مرکز اعصاب اتحاد شوروی محسوب میشود. برای رسیدن به مرکز شهر از مقابل ردیف عمارات مسکونی گذشتم، بعد از دل شبکه مشهور زیرزمینی متروی مسکو جلو رفتم و وقتی چشمم دوباره به نور روز خورد، شاهد رژه اتوموبیل های لوکس و رسمی سیاهرنگی شدم که بسوی کرملین میتاختند. هوای مسکو آکنده بود از سردی و زمختی پایتخت یك امپراتوری.

من به محله آربت قدیمی رسیدم. روسها هنوز اینجا را محله یهودیان مینامند ـ جائیکه قبل از انقلاب محل کارگاههای صنعتکاران و عرضه اجناس بازرگانان بود. یکی دو سال است که اینجا تبدیل به پیاده-رو عریض و مدرنی شده که دو طرفش بوتیکهای جدید صف کشیده اند. دهها نقاش در حال ترسیم پرتره یا اماکن مشهور تاریخی برای فروش به توریستها هستند؛ چند سورئالیست نقاشیهای سالوادور دالی را تقلید میکنند. یك کاریکاتوریست مردم را به هیجان میآورد: او یك برژنف چاق و عظیم را نقاشی کرده که سنگینی مدالهایش باعث شده چانه اش بزمین برسد.

جفتهای جوان مشغول گردشند و خیل مردهای تنها مشغول پرسه زدن. تعداد اونیفورم پوشها کم نیست. ارتش شوروی بشدت قابل رویت است ـ تعجبم از این بود که چرا بعد از ماجرای افغانستان، کماکان اونیفورم پوشیدن مایه بی آبروئی نیست. بعداً فهمیدم که پوشیدن اونیفورم بهنگام مرخصی، اجباری است.

به شاعرانی برخوردم که نوشته هایشان را بدیوار میچسباندند. از کنار دو نفر آوازه خوان گذشتم. سپس به مرد تنومند و لنك درازی با موهای بور برخورد کردم که جمعیت را بدور خود جمع کرده بود. ایستادم تا حرفهایش را بشنوم. آواز او چیزی شبیه به دکلمه بود و با گیتار همراهی میشد. این نوع آوازخوانی یك سبك خاص روسی است. جوانی از میان جمعیت برای من مضمون شعر را توضیح میداد: وای چه بر سر سرزمین مادری خواهد آمد اگر درها را باز کنند و همه برای همیشه به غرب روند؟ آواز او تمام شد ولی مورد استقبال چندانی واقع نشد. شاعر ظاهرا در پی توجیه برآمد. او گفت که این ترانه، ضد شوروی نیست و قصد وی فقط انتقاد از «نارسائیهای سیستم» است. این فرمولی است که اغلب بگوش میرسد.(چندان روشن نیست که آنها واقعاً به این حرف اعتقاد دارند یا اینکه فکر میکنند مخاطبانشان به آن اعتقاد دارند، و یا این عبارت گورباچف را بمثابه سپری برای انتقادات عمیقشان بکار می برند.

بعد از شام، تنها بسوی محله آربت قدیمی باز گشتم. شب زیبا و روشنی بود و خیابانها کماکان از جمعیت موج میزد. گهگاه زنان تنها در شب ـ خصوصاً توسط مست ها ـ مورد آزار قرار میگیرند؛ (اما میزان تجاوز در شوروی به اندازه آلمانغربی نیست. هرچند همه از این صحبت میکنند که این رقم در شوروی در

حال افزایش است.) حالا افراد بیشتری بدور آوازه خوان مو بور گردآمده بودند. به راه خود ادامه دادم و به ده تا جوان برخوردم که جمع شده بودند و شوخی میکردند و به تناوب آواز میخواندند. کلمه «افغانستان» را در این میان شنیدم و به گروه نزدیك شدم. تنها کسی که انگلیسی میدانست، مردی آفریقائی الاصل، بیست و چند ساله، با موهای فرفری به سبك راستافارها بود که آندره نام داشت. تعجبی خوشایند بمن دست داده بود چرا که نبود غیر سفید پوستان در خیابانهای مسکو داشت عصبیم میکرد.

از ترانه ای که میخواندند پرسیدم. آندره پرسید از کجا میآیی؟ جواب دادم، آلمان غربی. او گفت: «ما ترانه های مختلفی میخوانیم. اما یکی از آنها سیاسی و علیه هم شرق و هم غرب است.» او منتظر جواب من بود، تقریباً بی اعتنا بنظر میآمد. با خنده گفتم: «نمیتوانم با این ترانه موافق نباشم.» درباره مضمون موضع آندره به بحث نشستیم. او گفت که مثلا آخرین ترانه ای که خواندند درباره جنك افغانستان بوده و چند سطر آن چنین است: «چه کسی برای فرزند کشته شده آن زن، کفش میگزد؟ هیچکس، فقط خودش. بگو! آیا حتی میدانی که برای چه کشته شد؟» آندره ادامه داد، حکومت ککش هم نمیگزد؛ این آدمها را به آنجا فرستاد و بعد هم آنان را بباد فراموشی سپرد. حالا، به ترانه بعدی گوش کن.

پنج ـ شش نفر از آنها کنار هم ایستادند: یك زن خیلی جوان روس، ۱۸ ـ ۱۷ ساله، که مثل خواننده های محلی لباس روستائی پوشیده بود؛ یك مرد تُپل با ظاهری پر جوش و خروش، با مو و ریش مشکی و عینك، جوانی بنام راسکولینکف که گیتار مینواخت؛ و مرد آفریقائی. آندره توضیح داد که این ترانه علیه «اعمال حکومت شوروی در جنوب آفریقا و آنگولا است.»

آنها یك انجمن ترانه خوانی سیاسی تشکیل داده بودند. هسته اصلی گروه، یکی دو سالی بود که دور هم جمع شده بودند. آهنك و شعر از خودشان بود و محل اجراء خیابانهای مسکو. اشعار را عمدتاً راسکولینکف میسرود. این گروه بخشی از جنبش «۳ نه» بودند که کمی قبل در پایتخت گردهمآئی وسیعی داشتند: علیه خشونت، علیه شووئیسم نژادی و ملی، و علیه این ایده که حقیقت در انحصار یك گروه خاص است. برخوردهائی هم با میلیشیا داشتند، اما غالباً فقط بخاطر آنکه بعد از ساعت ۱۱ شب قصد آواز خوانی کرده بودند؛ در مسکو سر و صدا کردن بعد از این ساعت ممنوع است. در مورد عکس العمل عابران نسبت به آنها پرسیدم. راسکولینکف جواب داد: ـ گهگاه احمقی پیدا میشود که بخواهد تحریکمان کند. خیلی ها واقعاً علت فعالیت ما را نمیفهمند. اما کسانی هم هستند که از ترانه های ما خوششان میآید.

در حین اینکه ما پنج ـ شش نفر بحث میکردیم، چند جوان به ترانه خوانی ادامه دادند. بحث ما اساساً بروی جنك افغانستان متمرکز شده بود. آنها میگفتند که علیه سیاست شوروی و آمریکا در آنجا و در سراسر جهان هستند ـ اما بزودی معلوم شد که مسئله پیچیده تر از این حرفهاست. یکنفر ابراز داشت که غرب و شرق اساساً بی عیب هستند، اما مردم باید اشکالاتشان را خاطر نشان ساخته، تصحیح کنند. افغانستان یك «اشتباه» شوروی بود، «درست مثل ویتنام» برای آمریکا. هر دو بلوك میخواهند قویتر و بزرگتر شوند و بر همه چیز حکم برانند.

راسکولینکف پرید وسط حرف و گفت که سیاست خارجی هر دو بلوك اغلب بد است، اما از لحاظ امور داخلی سیستم شوروی بدتر است. او گفت که مسئول این وضع تا حد زیادی استالین است. او سپس «پاسپورت داخلی» خود را نشانم داد و گفت، سیستمی وجود دارد که طبق آن حکومت شوروی کار را تنظیم کرده و کنترل بر امور داخلی را تامین مینماید. روی این پاسپورت نوشته شده که فرد در کجا حق کار دارد؛ برای تغییر محل کار باید اجازه نامه میلیشیا را داشته باشد که کسب آن، بستگی به سابقه شخصی و محل مورد نظر جدید دارد.

من جواب دادم مشکلاتی در شوروی وجود دارد که ما با آن روبرو نیستیم، اما در غرب هم مشکلاتی مقابل ماست که شما حداقل عین آنرا ندارید ـ مثلا، بیکاری گسترده. جواب شما به یکنفر در غرب که روی این نکته انگشت میگذارد و میگوید، ببین در شوروی ما با میلیونها بیکار مواجه نیستیم؛ بنابراین وضع آنجا بهتر است، چیست؟ شوروی و کشورهای غربی هر دو به یك اندازه بد هستند. اما راسکولینکف اصرار داشت که:

ـ بله، هر دو طرف مسائلی دارند، اما با این وجود حکومت ما حتی اجازه مسافرت و دیدن جهان را به مردم نمیدهد. ببین، تو الان اینجا هستی. میتوانی بیائی وببینی که ما چطور زندگی میکنیم، اما ما این امکان را نداریم. ما حتی نمیتوانیم مردم خودمان را بشناسیم.

بقیه با او ابراز موافقت کردند.

من هم پافشاری کردم که:

ـ خب، منهم دوست دارم که شما بیائید و خودتان آلمان غربی را مشاهده کنید و ببینید که واقعاً بهتر نیست. راستی اگر گورباچف اجازه سفر بدهد چه؟ آیا این آزادی واقعی است؟ چند نفر از شما میتواند از این اجازه استفاده کند؟ خیلی از مردم آلمان غربی نمیتوانند. آنهائی هم که میتوانند، و اگر شما هم بتوانید دنیا را بگردید، مسلماً به این نکته میرسید که تمامی کشورها صرفاً زندانهای بزرگی هستند که فرقشان در زبان آنهاست. شما آزاد خواهید بود که به سفر و مشاهده زندانهای گوناگون بروید: زندانی بنام آمریکا، زندانی بنام انگلستان یا آلمان، و وقتی به کشور خود بازگشتید، زندانی بنام... خب، وضعیت کشورتان را تشریح کنید.

همگی خندیدند. راسکولینکف قانع نشده بود، و دوباره میخواست بحث را شروع کند که دو نفر از افراد میلیشیا ظاهر شدند و به آنها تذکر دادند ساعت ۱۱ شده و باید متفرق شوند. مردم بسمت مترو براه افتادند: یك فرد مسن تر که محقق است، مرا تا نیمه راه همراهی میکرد. از او پرسیدم آینده را چگونه میبیند؟ بدبین بود: ـ تمام وقایعی که امشب دیدی، دو سال پیش امکان ناپذیر بود. ما اینطور علنی نمیتوانستیم صحبت کنیم، خصوصاً با تو. اما فکر نمیکنم این وضع ادامه پیدا کند. سیستم ما یك منطق دارد: هر رهبر جدیدی برای چند مدت فضا را باز میکند تا سیاستهای خود را جلو ببرد و مردم را داشته باشد، بعد از اینکه حاکمیتش مستقر شد دوباره همان آش و همان کاسه.

روز بعد، در محله آربت قدیمی، باز هم شاهد یك نمایش وسیع درباره لزوم دمکراسی بیشتر در شوروی و دعوت مردم به بحث در مورد این موضوع بودم. بیست ـ سی نفر برای این بحث جمع شده بودند. مردی را پیدا کردم که بمن کمك کند. و کمی بعد گروهی دور ما جمع شدند. جمعیت عمدتاً از مردان ۴۰ ـ ۳۰ ساله تشکیل میشد. بنظر میآمد که از اقشار گوناگون هستند. حتی یك افسر نظامی عابر هم به جمع پیوست. دوست مترجم بمن گفت که سازماندهندگان گردهمآیی از افراد اتحادیه دمکراتیك «دی. یو» هستند که گروهی شناخته شده و فعال در تبلیغ رفرم دمکراتیك در شوروی است.

یکی از دو نفر افراد دی. یو، زنی حدوداً ۴۰ ساله بود، تنومند، با موهای بلند قهوه ای، ملبس به لباس دهقانی؛ دیگری مرد جوانی بود که میتوانست مهندس یا حسابدار باشد. هر دوی آنها چهره مبلغین نیمه حرفه ای را داشتند، بصدای بلند و مطمئن صحبت میکردند و در مقابله با مخالفان سرسخت بداد هم میرسیدند، اگرچه اکثر افراد حاضر با جهتگیری عمومی آنها توافق داشتند. آنها بروی شکاف میان حرف و عمل در سیستم قانونی شوروی و لزوم تغییرات ضروری در قانون اساسی کشور انگشت میگذاشتند. معلوم شد که آنها استراتژی پرداخت شده ای برای بسیج پائینی ها جهت فشار بر حکومت بسوی یك دمکراسی پارلمانی دارند؛ بعلاوه آنها در حین تعریف و تمجید از گورباچف، حملات گزنده ای به او میکردند. بنظرم آمد که حداقل برخی از آنها بدنبال تغییرات فوری تر و برجسته تری ـ منجمله با کمك نیروهای قدرتمند غربی هستند.

بهر حال، کمی بعد آنها از این حرف زدند که چقدر وضع ما در آلمان غربی عالی است که حق رای دادن به احزاب مختلف در انتخابات وجود دارد. منتظر بودند که من هم این حقیقت بی شبهه را تایید کنم. من گفتم که در انتخابات شرکت نمیکنم چون با اینکار فقط اعتماد به حکومت تقویت میشود و مهم نیست که برنده کیست، مردم همیشه بازنده اند. یکمرتبه لبخند ها به اخم تبدیل شد. آنها به همه حضار اعلام کردند که من حتماً یکی از اعضاء حزب کمونیست آلمان غربی هستم. در شوروی اشتباهاً این حزب را صاحب پایه وسیعی میدانند؛ احتمالا موقعیت این حزب را با احزاب بزرگتر ایتالیا و فرانسه اشتباه گرفته اند. من پاسخ دادم که خیر، حزب کمونیست آلمان غربی همیشه در انتخابات شرکت میکند. گذشته از این، دلیلی نمیبینم به حزبی بپیوندم که هدف خود را تبدیل آلمان به چیزی شبیه به شوروی قرار داده است. سپس نوبت آنها رسید که از لزوم سیستم چند حزبی و حق تشکل برای مردم، جهت تامین آزادی واقعی صحبت کنند. و اینکه بدون وجود حق انتقاد از حزب اتحاد شوروی، آزادی واقعی وجود ندارد. من خاطر نشان کردم که دمکراسیهای کلاسیك غرب، انگلستان و آمریکا، چگونه در عین وجود انتخابات چند حزبی، جنگهای بیشمار استعماری ـ منجمله در ویتنام ـ به پیش بردند، چگونه خود ارکان اساسی آپارتاید بودند، و چگونه با نژادپرستی، بیکاری و تجاوز مشخص می شوند. آیا این است آزادی مورد نظر شما؟ آیا این بهتر است ـ یا اینکه اساساً فرقی ندارند؟

بعد از اینکه درباره آزادی مسافرت بحث شد، گفتم که باید بروم؛ خیلی از مردم ابراز تاسف کردند ـ اما افراد دی. یو فوراً و با احترام بسلامت گفتند.

در بعد از ظهر، من و یك آمریکائی رفتیم که سری به خوابگاه دانشجویان خارجی مقیم مسکو بزنیم. مشغول پرس و جوی آدرس بودیم که به یك پیرمرد مست برخوردیم. او که احتمالا اهل قزاقستان بود از من پرسید اهل کجائی؟ و بمحض آنکه فهمید آلمانی هستم، گفت: هیتلر آدمی بود که میدانست چطور باید بحساب روسها رسید! ـ منتظر بود که حرفش را تایید کنم. ما راه افتادیم. بعد از یکساعت جستجوی بی ثمر، از یك آفریقائی که منتظر اتوبوس بود آدرس خوابگاه را پرسیدیم. او گفت برای ورود به خوابگاه باید کارت دانشجوئی نشان بدهید. اینطور شد که ما سر صحبت را بااو باز کردیم. او اهل نیجریه بود و در سمرقند مهندسی شیمی میخواند. میگفت که واقعاً نمیخواهد در شوروی بماند. چون دلش برای کشورش تنك شده و میخواهد به نیجریه کمك کند. اما با یك زن روس ازدواج کرده و بهمین خاطر آینده اش چندان مشخص نیست.

پرسیدم زندگی یك آفریقائی در روسیه چگونه است؟ جواب داد که از آلمان چیزی نمیداند، اما یکی از بستگانش در فیلادلفیا زندگی میکند، و او تابستان گذشته را در آنجا گذرانده و از جهات مختلف زندگی یك سیاه در آنجا با شوروی فرق دارد؛ زیرا روسها مردم آفریقا را نمیشناسند و برخلاف آمریکا، تاریخچه و سنتی طولانی از روا کردن ستم بر سیاهان را ندارند. اما جهات مشابه هم بسیار است: خیلی از روسها نژادپرست هستند و نژادپرستی قوی و ریشه دار آنها علیه آسیائی ها، بضدیت با آفریقائیها نیز بسط مییابد.

ازدواج با یك زن روس باعث مردم آزاری زیادی میگردد ـ پرسیدم «مثلا چه نوع مردم آزاری؟» اما این سئوال او را معذب ساخت و از وارد شدن به جزئیات طفره رفت. این یکی از عللی بود که ترجیح میداد بجای روسیه در یکی از جمهوری آسیائی سکنی گزیند. برخی از روسها فکر میکنند که حکومتشان زیادی خرج آفریقا میکند، در حالیکه باید وضع زندگی «مردم خودش» را بهبود بخشد؛ او میگفت که «خیلی بیشتر از آنچه بخواهم بشنوم» این حرف بگوشم میخورد.

به بحث سر فلاکوتی، موسیقیدان ناسیونالیست مترقی نیجریه، که دو سالی زندان بود، رسیدیم. نظرمان را در مورد خط سیاسی اش گفتیم. دوست آمریکائی من، بحث از موسیقیدان دلخواه خودش را وسط کشید. بنابراین بحث ما بر سر نکات مثبت فلا، «کینك سانی آده» و موسیقی «جوجو» رفت.

اینکه یك آلمانی، یك آمریکائی و یك نیجریه ای میتوانستند ساعتی را در بلوار لنین به تبادل نظر در مورد جاز نیجریه و اینکه بالاخره «شاه دزد بین المللی» کیست، بگذرانند احساس خوبی درباره چشم انداز جهان در ما ایجاد کرده بود. اما دوست نیجریه ای ما باید برای صرف شام با خانواده همسرش ما را ترك میکرد. بنابراین از یکدیگر، و از آن احساس جدا شدیم.

باکو: آذربایجان شوروی

این شهر که در ساحل غربی دریای خزر پهلو گرفته، پنجمین شهر بزرگ اتحاد شوروی بحساب میآید. اینجا مرکزی صنعتی با بیش از یك میلیون سکنه بوده و برای سالها قلب صنعت نفت شوروی محسوب گشته است.

من با دو نفر آذری در یکی از کتابفروشیهای مرکز شهر ملاقات کردم: صمد که بیست و چند سالی داشت، دانشجوی هنرستان بود و دوستش حمید، مهندس برق. سئوالاتی عمومی درباره آذربایجان مطرح کردم و جوابهای مبهم و کلّی گرفتم. بعد از آن درباره «ناگورنو ـ قره باغ» پرسیدم. برای پاسخ به این سئوال، صدایشان را پایین بردند؛ هرچند که ظاهراً دورادور ما فقط آذربایجانی بودند. آنها قبول داشتند که برخی اقدامات ناجور علیه ارامنه انجام شده، اما میگفتند که بر سر مردم آذربایجانی هم بلاهائی آمده است. پرسیدند که مطبوعات آلمان غربی درباره کلّ این قضایا چه میگویند.

گفتم که حداقل شخص من نگران این مطلب هستم که ارامنه در ناگورنو ـ قره باغ اکثریت هستند و ظاهراً باید در تعیین سرنوشت خود حقی داشته باشند.

مرد مسن تری که نزدیك ما ایستاده بود وارد بحث شده و پرسید که از چه صحبت میکنید. با کمی دستپاچگی موضوع را برایش تشریح کردند. سپس مرد مسن به آنها گفت که به اطلاع من برسانند، در ناگورنو ـ قره باغ تعداد ارامنه زیاد نیست

و آنجا یك سرزمین آذری است.

- آنها میگفتند که اگرچه اکثریت بودن ارامنه در حال حاضر حقیقت دارد و این خود یکی از علل مشکلات است، اما باید از ارمنیها پرسید که دنبال چه هستند و چرا. آنها بندهای زیادی با غرب دارند و از طرف غرب بر سر ناگورنو - قره باغ تحریك شده اند. رهبری حزب در ارمنستان جاه طلب است و جنبش را برای از آن خود ساختن ناگورنو - قره باغ تحریك کرده تا قدرت خود را توسعه دهد.

- ظاهراً این بحث با نظر قبلی آنها مبنی بر اینکه دست غربیها در کار است، در تضاد قرار میگرفت.

- ناگورنو - قره باغ برای صدها سال عمدتاً جزء آذربایجان بوده و فقط از میانه یا پایان قرن ۱۹ بود که تعداد ارامنه افزایش یافت و همین اواخر بود که آنها به اکثریت وسیع بدل گشتند. همانطور که ارامنه در این شهر از تحقیر رنج میبرند، آذریهای مقیم ارمنستان هم مشکلات خود را دارند.

آنها با من درباره یکرشته تظاهرات عکس العملی ضد ارامنه در باکو صحبت کردند که فراخوانش ظاهراً توسط یك کمیته غیر رسمی خودجوش صادر شده بود. بعضی از تظاهراتها با اجازه رسمی برگزار شد - رهبری اینها را کادرهای حزب و نیز افراد غیر حزبی در دست داشتند. جمعیت چیزی بین ۵ تا ۱۰ هزار نفر بوده است. یك تظاهرات غیر قانونی هم ظاهراً با خصلتی شدیداً ضد ارمنی برگزار شده بود. دوستان من چیز زیادی در اینباره نمیدانستند، اما طبق معمول میلیشیا آنرا متفرق ساخته و تعداد جمعیت چند صد نفری بیش نبوده است. پرسیدم:

- فکر میکنید ریشه برخورد میان ارامنه و آذریها کجاست؟ بالاخره ۷۰ سال از انقلاب میگذرد، چرا هنوز اینجور مسائل جریان دارد؟

به یکدیگر نگاه کردند و پس از مکث شروع به برخی عامگوییهای پراکنده درباره طولانی و پیچیده بودن تاریخ پرداختند. سپس عقیده مرا پرسیدند. تصمیم گرفتم گستاخانه تر صحبت کنم:

- من درباره اوضاع اینجا اطلاع تمام و کمال ندارم، هرچند فکر میکنم ارامنه برخی تظلمات بحق را مطرح میکنند. بهر حال فکر میکنم که برای فهم واقعی مسئله میباید به مشکل عمده پیش پای ملل مختلف در شوروی نگاه کرد و آن مسئله سلطه روس بر سایر ملل است.

چشمانشان برق میزند و جلو خنده خود را میگیرند. توافق میکنیم که فردا هم یکدیگر را ببینیم. وقتی به آلمان باز گشتم و ماجرا را برای دوستی تعریف کردم، موضوع را به اختصار چنین جمعبندی کرد: این طبیعی بود. آنها ترا با موضعت در مورد دشمن عمده شان سنجیدند.

روز بعد کمی از تاریخ آذربایجان برایم صحبت می کنند. آنها از چگونگی تقسیم آذربایجان بعد از تجاوز قوای تزار، و تحولات دیگری که پیش از انقلاب اکتبر بوقوع پیوسته برایم می گویند اطلاعات زیادی در اینمورد نداشتم. اما وقتی که صحبت از تحولات اخیر - سقوط شاه، حوادث کردستان، وضعیت زبان آذری و غیره - بمیان می آورند، با تعجب در می یابند که من پیشاپیش با این اتفاقات آشنایم. به آنها می گویم که دوستان ایرانی، منجمله با اصلیت آذری، در آلمانغربی دارم که مجبور شده اند از دست شاه و یا خمینی بگریزند. در اینجاست که انقلاب کوچکی در مناسبات میانمان انجام میشود. بویژه هنگامی که در پاسخ سئوالشان در مورد اینکه این دوستانم چه طرز تفکری دارند گفتم که در برابر هر دو بلوك موضع دارند. گل از گلشان شکفت، اما بزودی معلوم شد که این نکته در مورد آنها معنای خاص خودش را دارد: یعنی اینکه آذربایجان مثل «کره شمالی و جنوبی» توسط شرق و غرب تقسیم شد و بنابراین هردو بلوك در اعمال ستم بر آنها مقصرند. آنها می خواهند که سلطه هم روسها و هم غربیها را برانداخته و از دوبخش آذربایجان یك کشور مستقل تشکیل دهند.

هنگامی که به آلمانغربی باز گشتم، با دوستان ایرانی آذری الاصل خود در مورد نظرات حمید و صمد صحبت کردم و به این نتیجه رسیدم: آذربایجان حقیقتا توسط نیروهای تزاری اشغال و به دو قسمت تقسیم شد. قوای تزاری ایران را به ضرب اسلحه وادار به امضاء یك معاهده نمودند. بعدها، مردم آذربایجان در انقلاب اکتبر، منجمله در ارتش سرخ طی جنك داخلی، نقش مهمی ایفا نمودند، وجهشهای عظیمی پس از انقلاب جهت فائق آمدن بر ستم ملی و ساختمان سوسیالیسم انجام گردید. اما با احیای سرمایه داری در شوروی، آذربایجان تحت سیستم ستم ملی برپا شده، توسط تزارهای نوین قرار گرفت، بنحوی که اکنون یك بخش آذربایجان تحت ستم فارسها و بخش دیگر تحت ستم روسها است. اما به اعتقاد دوستانم در آلمانغربی، حتی این شرایط مشترك نمی تواند توجیه گر نظر حمید و صمد در مورد اتحاد دو آذربایجان در یك دولت باشد.

سالهاست که خیل پناهندگان سیاسی به آذربایجان شوروی سرازیر شده است. و شاید این رقم طی دهه های پنجاه، شصت و هفتاد به چندین هزار رسیده باشد. اما جمهوری اسلامی و حکومت شوروی اخیرا مرزها را محکمتر در دست گرفته اند. حمید فکر می کند که علت این امر این است که هردو طرف از یکدیگر می ترسند، در عین حال اینکه شورویها می خواهند با سخت تر برخورد کردن به مخالفین ایرانی خمینی، دل او را بدست آورند. شوروی حتی اخیرا تعدادی از پناهندگان ایرانی را که در باکو بسر می بردند و حتی عموما هوادار شوروی بودند را بخاطر اینکه جرئت انتقاد از گلاسنوست بخود داده بودند از آن کشور اخراج کرد. حمید و صمد مرا جلوی کنسولگری ایران بردند که پرچم سیاهی به نشانه سوگواری برای قربانیان جنك ایران و عراق از پنجره اش آویخته بود. آنها گفتند که شمار آذری های شوروی که جلب خمینی شدند زیاد نیست. آنها معتقدند علیرغم اینکه سقوط شاه باعث بروز امیدواری عظیم در آذربایجان شوروی برای بوقوع پیوستن تحولی نوین در ایران گردید، اما نتایج امر چیزی بجز یك «تراژدی بزرگ» وضعیتی تاسف بار برای مردم ایران نبود.

راجع به جنك افغانستان می پرسم. صمد پاسخ میدهد:

- بی شك ما با آن مخالفیم. ببین ما ملت کوچکی در اتحادشوروی هستیم. چرا باید اینهمه راه را تا افغانستان طی کنیم و اراده خود را بر ملت کوچك دیگری مثل خلق افغان تحمیل کنیم؟! حکومت شوروی مردم را به این کار وامیدارد. مسئله این است.

آنها چنین ادامه دادند که مقاومت افغانستان مترقی نبوده و عمدتا از شخصیتهایی اسلامی از نوع خمینی و هوادار غرب تشکیل یافته است، اما با این وجود باز هم این مردم افغانستان هستند که باید در مورد مسائل داخلی شان تصمیم بگیرند. این حق همه ملتهاست، بی آنکه قدرتهای بزرگ مداخله کنند و بر آنها امور خودشان را دیکته نمایند. این حمایت حمید و صمد از مردم افغانستان را با موضع آن ترانه خوانان روس در محله «اربت قدیم» مقایسه کردم احساسات ضد جنك آنها بطور خودبخودی بسوی بذل توجه به «سربازان بیچاره روس» متوجه می شد که طی جنك کشته و یا «فراموش

شده اند» ـ و متاسفانه آنها هم مردم افغانستان را «فراموش» کرده اند. اگرچه موضع حمید و صمد نیز خودجوش بود، اما تضادهای دیگری را منعکس می ساخت.

هیچکدام از استدلالات جا افتاده طی هشت سال در آنها اثری نگذاشته بود: آنها از دفاع از مرزها امتناع میورزیدند؛ و از پس زدن تهاجم غرب ابا داشتند. مضاف براین، واژه «ما» از نظر آنها «ما آذری ها» بود و نه «ما شوروی ها». و بی شك «ما آذری ها» هیچ منافعی در چنین جنگی نداشت.

این مرا به فکر فرو برد، چرا که فی الواقع آنها در حمایت از جنك رهائیبخش علیه شوروی منافعی داشتند. مطمئنا این واقعیت که مقاومت افغانستان شدیدا تحت تاثیر گروههای ارتجاعی اسلامی قرار دارد، تکوین خودجوش این درك را تحدید می نماید. اما تصور کنید که جنك خلقی واقعی را در افغانستان براه بیافتد و مناطق پایگاهی سرخ تحت رهبری نیروهای انقلابی ایجاد بکند و تحولات اجتماعی رادیکال انجام دهد و خصلت سوسیال امپریالیستی شوروی را بروشنی افشا کند. آیا این چنین جنگی از پتانسیل تحت تاثیر قرار دادن واکنشها برخوردار نخواهد بود؟ آیا این نمی تواند مخالفت منفعل را در دل امپراطوری شوروی به حمایت راستین انترناسیونالیستی تبدیل کند؟ و آیا کمك عظیمی به ظهور یك جریان راستین انقلابی و پرولتری در خود شوروی نخواهد بود؟ مائو متذکر شد که توپهای انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را به سراسر جهان پراکند ـ و شاید توپهای جنك خلق علیه شوروی ها در افغانستان هم بتواند مارکسیسم ـ لنینیسم راستین را به شوروی باز گرداند!

در مورد آینده افغانستان، حمید و صمد نظرشان براین بود که گورباچف همچنان به کار ادامه داده و کل نیروهای شوروی را از آذربایجان می آورد. آنها در مورد اینکه پس از آن چه اتفاقی رخ خواهد داد، نظری نداشتند. در مورد اینکه چرا این مسئله در افغانستان اتفاق افتاد، چنین فکر می کردند که علت مسئله می توانست این باشد که شوروی هم مثل آمریکا و تمام قدرتهای بزرگ می خواست قدرت و نفوذش را در خارج افزایش داده و بیش از پیش بزرگ شود. ـ چرا؟ آیا این، آنگونه که غربیها غالبا می گویند، یك گسترش «سوسیالیستی» بود؟ پاسخ آنها منفی بود. آنچیزی که در شوروی موجود است، سوسیالیسم نیست. یك جای کار اشکال دارد ـ اما دقیقا نمی دانند که عیب کار در کجاست. به تجربه شوروی رجوع کردند. آنها مطمئن نبودند که کلا درباره لنین چه فکر می کنند، اما در اینکه او یك شوونیست نبود، مطمئن بودند. او علیه برتری روسها بر سایر ملتها بود. آنها این مسئله را به دو رگه بودن و «بخشا روس» بودن لنین مرتبط می ساختند. آنها می گفتند، لنین با جنگهایی نظیر افغانستان نیز مخالف بود و اگر زنده بود از این اعمال شوروی دچار تاسف می شد.

صمد گفت که ایده کمونیست ایده ای بزرگ بود و انقلاب اکتبر مبشر امیدی عظیم بود. اما آنچه که در شوروی موجود بود چیزی نبود که مارکس و لنین برای نیل بدان مبارزه کرده باشند. بعقیده حمید و صمد، استالین اشتباهاتی داشت و مدتها سیر تحولات نزولی بود. بشر روزی به کمونیسم خواهد رسید، اما مطمئنا نه تا زمانی که برخی ملتها، بر ملل دیگر ستم روا میدارند.

پس از این مدتی سکوت کردیم ـ من با احساسات مختلفی کلنجار می رفتم. اصلا نمی دانستم که درك حمید و صمد از کمونیسم چیست، اما تحت تاثیر این احساس قرار داشتم که مبارزات و فداکاری های لنین و انقلابیون شوروی کاملا از دید آنها فرو نمانده است. اما در عین حال متوجه ابهام در احساساتشان در مورد لنین و استالین شدم: از انترناسیونالیسم و مواضع آنها علیه شوونیسم ملت ستمگر روس خوششان می آمد، اما هنگامی که نوبت برخورد به احساسات ناسیونالیستی خودشان می رسید این انترناسیونالیست زجرشان میداد.

در مورد استالین بیشتر صحبت کردیم: هر روز مقالات مهمی که استالین را یك «دیکتاتور بیرحم» توصیف می کرد در مطبوعات شوروی بچاپ می رسد. یك کارزار انتقاد از نقش استالین طی جنك جهانی دوم براه افتاده است. نقطه تمرکز این کارزار «اشتباهات عظیم» استالین در تصفیه افسران ارتش و عدم اتکا بحد کافی بر تکنولوژی می باشد. سر وصدای بسیاری در مورد کتابی که از قرار، مرجع صاحب نظری درباره استالین و رهبری اش طی جنك جهانی دوم براه افتاده است. تازه این کتاب قرار است زمستان امسال ۹۰ ـ ۱۹۸۸ از زیر چاپ خارج شود. بارها اتفاق افتاد که هنگام مقایسه استالین با هیتلر بویژه از سوی روشنفکران روس، مجبور به دفاع از استالین شوم.

اما حمید و صمد این را زیاده روی می دانستند. صمد گفت که اشتباهات استالین بزرگ بودند چرا که استالین خود مرد بزرگی بود و کارهایش در مقیاسی بزرگ صورت گرفت. او معتقد بود که همطراز کردن استالین و هیتلر بمعنای این است که تلاش شوروی طی جنك جهانی دوم بی ارزش بوده است، درصورتی که دست کم استالین توانایی خود را در بسیج مردم شوروی و رهبری آنها در شکست دادن فاشیست به اثبات رساند.

با نظراتشان موافقت کردم. میل داشتم بیش از اینها جلو می رفتم و به آنها می گفتم که من استالین را یك رهبر بزرگ انقلابی می دانم، اما در مورد علنی کردن نظرات سیاسیم قدری دست به عصا بودم. چارچوب جدل برسر مسئله استالین در شوروی متفاوت بوده و از ابعادی برخوردار است که من خیلی خوب درك نکردم. بطور مثال، میدانستم که نیروهای برژنفی در مقابل انتقادات هواداران گورباچف از استالین دفاع می کنند و هیچ شکی نداشتم که دلایل اینکار هیچ ربطی به انقلاب ندارد. بعلاوه، چنین تشخیص دادم که وارد بحث مائو شدن مهمتر است، چرا که بدون مائو ارزیابی درست از استالین اگر غیرممکن نباشد، مشکل است.

از آنها پرسیدم که در مورد مبارزه بزرگ ایدئولوژیك میان چین و شوروی طی دهه شصت چه می دانند. هیچکدام از آنها چیزی بیش از این نمی دانستند که مائو و حزب کمونیست چین با سلطه شوروی بر چین مخالفت کرده بودند.

تا آنجایی که می توانستم در مورد تئوری مائو درباره احیای سرمایه داری در شوروی، موجودیت یك بورژوازی نوین و ضرورت ادامه انقلاب، برایشان توضیح دادم. انتظار داشتم که آتش در چشمانشان فروزان شود، اما چنین نشد.

تفلیس، گرجستان شوروی

گرجستان منطقه ای کوهستانی واقع در شرق دریای سیاه و شمال ارمنستان است. سواحل گرجستان همانند سواحل یونان است، با آب و هوایی گرم و کوهستانهایی پوشیده از تاکستان که به دریا منتهی می شوند. گرجی ها مردمی باستانی هستند. «عصر طلایی» گرجستان به قرون یازدهم و دوازدهم باز میگردد. استالین متولد و بزرگ شده گرجستان بود، و بسیاری از مردم گرجستان اگرچه عموما بخاطر دلایل ناسیونالیستی، او را ستایش می کنند.

شاخه محلی حزب با برپا داشتن بنای یادبود «قربانیان استالین» در پارك مشرف به شهر که کماکان نام «پارك استالین» را برخود دارد، به کارزار جاری ضد استالینی پیوسته است.

صبح زود در میدان مرکزی دانشگاه تفلیس حاضر میشوم: زیاد شبیه «دانشگاه آزاد برلین» نیست. از باجه های نشریه فروشی، کیوسك، میزهای نشریات سیاسی خبری نبود. حتی اگر یك غربیه وارد دانشگاه شود اعلامیه ای در مورد وقایع سیاسی، نمایش فیلمهای پیشرو و مترقی و از این قبیل خبر دهد، نخواهد یافت. محیط دستخوش سکون است. چهره های دوستانه بچشم میخورند، اما هیچ نشانه ای روشن از اشتیاق به صحبت یافت نمی شود.

در اینجا تعداد کسانی که به زبان غربی صحبت کنند، قلیل است. اما بالاخره یك جوان ۱۷ساله بالنسبه مبارز گرجستانی بنام سرگئی را پیدا می کنم و با او هنگام ظهر قرار ملاقات می گذارم. هنگامی که منتظر آمدنش هستم، یك زن جوان بنام نانا که متوجه روزنامه آلمانی خواندن من می شود، سرصحبت را با من باز می کند. اندکی بعد دوستم می آید و به ما می پیوندد. طی چند دقیقه این تعداد به گروهی ۱۵ یا ۲۰ نفره از دانشجویان تبدیل می شود که در پیچ و تاب بحث غرقه می گردند.

در اینجا دانشجویان علنی تر صحبت می کنند. خیلی زود از یك برخوردشان با ارتش شوروی برایم سخن می گویند. ظاهرا ارتش سرخ شوروی یك میدان تیراندازی در نزدیکی محل یك کلیسای ارتدکس گرجی متعلق به قرن ششم (یکی از قدیمی ترین کلیساها در منطقه) برپا داشته است. به گفته دانشجویان، سربازان با نوشتن شعارهایی به روسی نظیر «ایوان اینجا بود» بر دیوارهای کلیسا، بدان توهین می کردند.

همه دانشجویان بنوبه خود موارد جنایات روسها علیه فرهنك گرجی را بر می شمارند و بحث برای مدتی حول آنها می چرخد. آنها در میان خودشان به گرجی صحبت می کنند. اگرچه روسها ۱۱٪ جمعیت گرجستان و قاعدتا همین درصد از دانشجویان را باید تشکیل دهد، اما هیچ فرد روسی در این تجمع نیست.

بالاخره به ماجرای میدان تیراندازی باز می گردند. بسیاری از گرجی ها فکر می کنند که ارتش افراط کرده و در مورد سازماندهی یك تظاهرات صحبت می شود. چندین سال پیش تظاهراتی دیگری علیه الحاقیه ای بر قانون اساسی که ـ به گفته آنها، عمدتا ـ زبان گرجی بعنوان زبان رسمی جمهوری گرجستان ذکر نکرده بود، انجام شده بود. اما سرکوب پلیسی در آنزمان سنگین بود. هزاران نفر معترض بودند. بنابر یك روایت، همه چیز مسالمت آمیز پیش رفت. اما سرگئی ـ که از تواناییش در دانستن زبان استفاده کرده و گفته های کسانی که مخالف نظرش صحبت می کنند را هنگام ترجمه عوض می کند ـ می گوید که برخوردهایی با پلیس وجود داشت. میلیشیا خیلی از افراد، منجمله زنان باردار را مورد ضرب و شتم قرارداده و برخی که شمار آنها را نمیداند، را دستگیر کرد. این واقعه یك «جنك» بود. او می گوید که بخش بزرگی از میلیشیای تفلیس، اهل گرجستان نیستند، و حدود ۳۵۰ نفر از آنها ارمنی و آذری هستند. این سیاست عامدانه حکومت است که از گروهبندیهای مختلف ملی برای کنترل یکدیگر استفاده می کند. برای این کار افراد میلیشیا از مردم محلی انتخاب نمی شوند. این اقدامی است برای جلوگیری از روحیه باختگی و فلج شدن آنها. از او در مورد شمار زنان در میان میلیشیا پرسیدم. گفته شد که تعدادشان زیاد است: به اندازه شمار مردان است.

بهنگام بازگشت به آلمانغربی مطلبی در مورد تظاهرات مورد بحث این دوستانم خواندم. بین ۵ تا ۱۰هزار نفر در خیابان «روستاولی» (خیابان مرکزی تفلیس) بسوی مقر حزب راهپیمائی کردند. بنابراخبار جراید آلمانغربی، رئیس حزب در گرجستان خواسته های تظاهرکنندگان را به مسکو ارسال داشته و معترضین را متقاعد ساخته بود که گورباچف شخصا وضعیت آنجا را تحت بررسی دارد.

دانشجویان تفلیسی نظرشان را در مورد رئیس حزب در گرجستان ابراز داشتند. یوسف یکی از دانشجویان شدیدا ناسیونالیست گفت، اگرچه این رئیس حزب شاید فرد بسیار بدی نباشد، بیش از هر چیز خواهان حفظ مقام خودش است و بنابراین می تواند از مردم بومی علیه بوروکراسی در مسکو استفاده کند. یوسف چنین نتیجه گیری نمود که نباید به این فرد اعتماد کرد.

مبارزه حول میدان تیراندازی چندین سال بود که جریان داشت، و مقامات میانی حکومت گرجستان نقش مهمی در آن بازی کرده اند. سئوالی که قبلا در باکو برایم مطرح شده بود در اینجا نیز مطرح شد: بورژوازی در این جمهوری ها کدام است ـ رابطه اش با بورژوازی امپریالیستی شوروی چگونه است؟ پاسخ بدین سئوال نیازمند بررسی رابطه کلی این جمهوری ها با شوروی بود. این سئوال تا کنون خود را با قاطعیت در این مبارزات مطرح ساخته بود. اما کسانی که طرف صحبت من قرار داشتند بنظر می رسد که زیاد در اینمورد روشن نیستند ـ حداقل از یك موضع انقلابی.

هنگامی که حول حوادث مربوط به میدان تیراندازی می چرخیدیم، بحث به کلیسای ارتدکس گرجستان و مذهب کشیده شد. باید متذکر شوم که بنظر می رسد بسیاری چیزها، منجمله کلیساها، بعد از گلاسنوست در حال رو آمدن هستند. بسیاری از کلیساهایی که من دیدم تا دیروقت باز هستند، حتی هنگامی که تقریبا همه جا کاملا بسته است. در واقع، کلیسا رفتن در شوروی تقریبا بهمان اندازه بسیاری از کشورهای غربی رسم است. ایدئولوژی رویزیونیستی این جامعه که خود را سوسیالیستی می خواند و مرتبا بر میلیونها نفر ستم روا می دارد، قطعا مانند هرجامعه طبقاتی دیگر این امکان را در اختیار آنها قرار می دهد، تا معنای واقعی زندگیشان را در جای دیگری جستجو کنند. و بطور خودبخودی، جهت رهایی پیش از هرچیز به سایر ایدئولوژی های ستمگرانه روی می آورند.

چندین دانشجو چنین تصریح میدارند که دفاع از کلیسا در برابر حکومت مرکزی مهم است. از آنها می پرسم که آیا به خدا اعتقاد دارند؟ تقریبا پاسخ همه مثبت است و بلافاصله همین سئوال را در مورد من مطرح می سازند. به آنها می گویم سابقا زمینه ای مذهبی داشته ام ولی اکنون دیگر چنین اعتقادی ندارم، اخمهایشان درهم می رود. سپس می پرسم چه تعدادی از آنها به کلیسا می روند؟ نگاههای جستجوگرشان را بر یکدیگر می اندازند و سپس می خندند ـ معلوم می شود که هیچکدام به کلیسا نمی روند. یکی از آنها از موضع ضعف مطرح می سازد که دفاع از کلیسای گرجستان نوعی «مسئله فرهنگی» است.

بحث شدیدی بر سر علت بوجود آمدن مسایلی از قبیل مبارزه بر سر میدان تیراندازی، در گرفت یکی از دانشجویان میگوید که علت امر فقط جهالت است، یعنی اینکه روسها به اقلیتهای ملی متفاوت و کوچکتر اهمیتی نمی دهند و نتیجتا وقوع این قبیل اتفاقات ناگزیر است. یوسف در پاسخ می گوید، اگرچه این درست است که برخی روسها واقف نیستند

و نادانسته حق سایر مردم را پایمال می کنند، اما این یك وجه قضیه است. اما مابقی روسها آگاهانه ملیتهای کوچکتر را سرکوب می کنند و کاملا بر اعمال خود واقفند و این وجه دیگر آن است. و اضافه نمود که روسها مردمی متوسط بوده و «هیچ نقش نجات بخش تاریخی» ندارند. نانا ـ همان زن جوانی که با او صحبت کردم ـ احساسات ضد روسی یوسف را بوضوح تحریك آمیز خواند ـ وی ابتدا همراه دیگران به اظهار نظر یوسف در مورد روسها خندید، اما بعدا به مخالفت با آن برخاست و گفت که این نشانه ناسپاسی زیاده از حد است چرا که روسها هنگامی که انقلاب کردند می خواستند کاری انجام دهند. وی چنین اضافه نمود که بهرحال روسها از نظر تاریخی «خلقی جوان»(!) هستند و «شاید بعدا بیاموزند که تغییر یابند.»

موضوع «نقش نجات بخش» روسها کلی مایه تفریح و خنده دانشجویان شد. متاسفانه من هم تحت تاثیر هیجان و شادی آنها قرار گرفته و نتوانستم این سئوال بسیار اساسی را مطرح سازم: آیا کلیه روسها دشمن هستند؟ آیا میلیونها پرولتر روس وجود ندارند که تحت ستم واقع بوده و در انقیاد سیستم قرار داشته و می توانند در مبارزه علیه کلیه اشکال ستم منجمله ستم بر اقلیتهای ملی، بسیج شوند؟

سعی می کنم بحث را بدین سو جهت دهم، که با معضلات پیش روی چکار می خواهند بکنند؟

ـ ما همه با کمونیسم مخالفیم (یکی از میان چنین می گوید). یوسف مداخله می کند.

ـ نه. نکته این نیست که ما با کمونیسم بطور کل مخالفیم. ما با این کمونیسمی که در اینجا داریم مخالفیم. ما مخالف کمونیستی هستیم که می گوید ما همه به اتحادشوروی علاقه داریم، که همه خلقهای شوروی از حقوق برابر برخوردارند، که همه چیز در اینجا بهتر و بهتر می شود. ما مخالف این نوع کمونیسم هستیم.

ـ کسی از من می پرسد، به اطرافتان نگاه کنید. آیا مخالف اینها نیستید؟

ـ من می پرسم، آیا موافق سرمایه داری هستید؟

ـ خوب، بنظر نمی رسد که سرمایه داری نیز روش درستی در برخورد به کشورهای کوچك داشته باشد. مگر اینطور نیست؟نگاه کنید آمریکا در نیکاراگوئه چکار می کند.

اکثر آنها قبول دارند که هردو بلوك با مشکلات عظیمی روبرویند. سرگئی می گوید: ما استقلال ملی می خواهیم. ما می خواهیم گرجستان به گرجی ها تعلق داشته باشد، نه اینکه کس دیگری، غرب یا شرق، آن را اداره کند.

ـ خوب، من هم علیه شرق و غرب هستم، اما آیا شما همه چیز را صرفا برمبنای منافع گرجستان می سنجید؟

سرگئی به حرف می آید: مثل اینکه شما با ناسیونالیست مخالفید. مردم به احساسات ملی نیاز دارند. آیا شما نسبت به آلمان احساسات ملی ندارید؟

ـ خیر. (و سپس سعی می کنم نظرم را در مورد تفاوت میان ناسیونالیسم در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه توضیح دهم.) اگر من در ترکیه باشم، یعنی جایی که شرکتهای آلمانی سعی دارند همه چیز را در دست بگیرند و سعی کنم احساسات ملی آلمانی خود را ترغیب نمایم، آیا با احساسات یك ترك که به آلمان می آید و در رویارویی با فرهنك مسلط آلمان تحت حمایت قدرت گسترده مالیش، سعی می کند زبان و میراث خود را حفظ کرده و از حقوقش دفاع نماید، هر دو یکی است؟ من نه تنها احساسات ملی به آلمان ندارم، بلکه علیه آن هستم. من از جنگی که آلمانغربی در آن شرکت کند، حمایت نکرده، بلکه با آن مخالفت می کنم. حتی اگر آلمانغربی اشغال شده باشد.

همه توافق دارند که ناسیونالیسم آلمانی مسائل بزرگی بوجود آورده است.

ـ اما کشورهایی مثل ایرلند چه می شوند؟ آیا فکر می کنید که مردم ایرلند باید از خودشان در مقابل انگلیسیها دفاع نمایند؟

ـ آری، مورد ایرلند بیشتر شبیه ترکیه است تا آلمانغربی.

یوسف می گوید: خوب، اگر گرجستان مورد حمله واقع شود من از آن دفاع می کنم. اما اگر شوروی مورد حمله قرار گیرد... (مردد شده و بفکر فرو می رود) خوب، نمی دانم چکار باید بکنم. (این بار اظهارنظر یوسف با خنده حضار روبرو نمی شود. مسائل جدی شده اند.) اما اگر من در آلمانغربی بودم و شما به گرجستان حمله می کردید، هرچه در توان داشتم برای خرابکاری در تلاشهای جنگی شما انجام می دادم. (این بار همه می خندند.)

حال نوبت تردید من است ـ پیش از اینکه سفرم را شروع کنم، تصمیم گرفته بودم که طی سفرم در مورد عقاید خود درباره مائو و انقلاب فرهنگی صحبت نکنم تا باعث ایجاد دردسر با مقامات شوروی نشوم. اگرچه درباکو هنگام صحبت با حمید و صمد این قرار را زیرپا نهادم، اما صحبت در برابر ۲۰ ـ ۱۵ نفر دانشجو ظاهرا موضوع متفاوتی بود. تصمیم گرفتم این بار هم چنین کنم. از آنها پرسیدم درباره مائو چه می دانند.

یکی از دانشجویان پاسخ داد: خوب، مائو خواستار استقلال چین بود.

معلوم شد که هیچکدام چیزی از آثار مائو مطالعه نکرده بودند. من شروع کردم توضیح دادن در مورد افکار وی. درباره احیای سرمایه داری، و زیاد پیش نرفته بودم که نانا حرفم را قطع کرد و گفت که درپس همه اینها این اراده مائو قرار دارد که می خواست چین را از هرگونه سلطه احتمالی از سوی شوروی رها نگهدارد، و این برای چین خوب بود. اما در گرجستان آنقدر که به یك گرجی نیاز است، به یك چینی احتیاج نیست.

سپس یکی از دانشجویان با صحبت علیه سایر ملل در گرجستان به میان حرفمان دوید:

ـ مثلا ارمنیها را نگاه کنید. مسلما این خوب است که آنها در مورد ناگورنو ـ قره باغ اعتراض می کنند. اما آنها تنها به جمهوری ارمنستان توجه دارند. آنها دارای سرزمین خود، جمهوری خودشان هستند. بنابراین به آنچه در اینجا می گذرد، توجهی ندارند. آیا فکر می کنید که ارمنی های تفلیس به میدان تیراندازی شوروی ها توجهی دارند؟ البته که ندارند. روسها هم همینطورند. احتمالا بخاطر نفوذی که در حکومت دارند، کمکشان به گرجستان زیادتر است. یهودیها تنها کسانیند که به مسائل اینجا توجه دارند، چونکه سرزمینی از خودشان ندارند. آنها به گرجستان خدمت می کنند و به مبارزه ما در اینجا توجه دارند.

دراینجاست که بازهم بحث بزرگی در میگیرد که مرا کاملا بی اختیار می سازد. من بدین می اندیشم که علیرغم همه زخم زبانهایی که امروزه در میان روشنفکران شوروی حتی در جاهایی نظیر گرجستان و آذربایجان علیه استالین بسیار شایع است، آنها برای دست یابی به پیشروی هایی واقعی نیازمند آموزش از شیوه برخورد استالین به مسئله ملی هستند. تا جایی که به مسئله ناسیونالیسم گرجی، آذری و سایر اینگونه ملیتهای تحت ستم مربوط میگردد، استالین معتقد بود که تا آنجا که این ناسیونالیسم علیه شوونیسم روسیه بزرگ جهتگیری داشت، قابل قبول بود.

بقیه در صفحه ۸۱

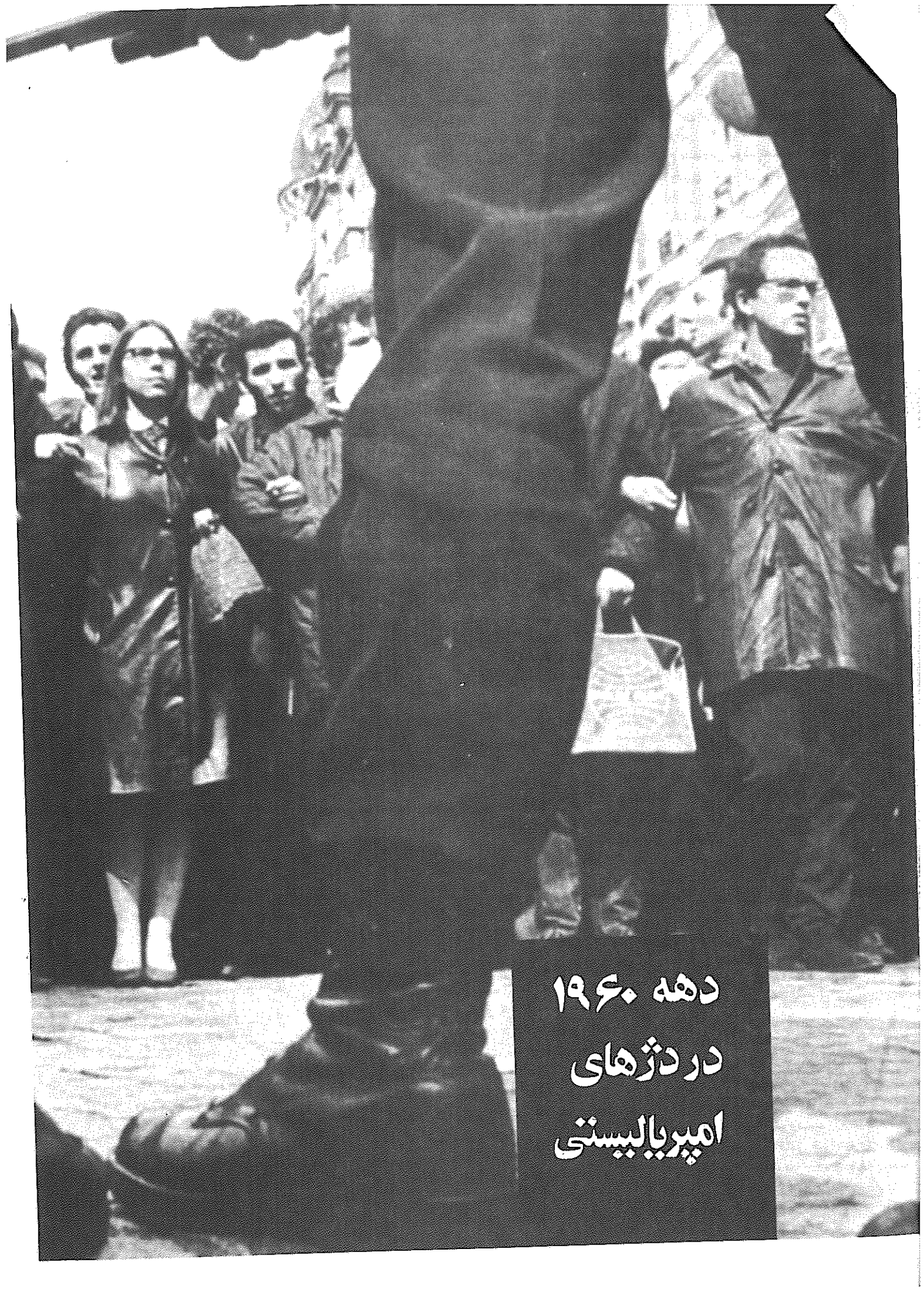

دهه ۱۹۶۰
دردزهای امپریالیستی

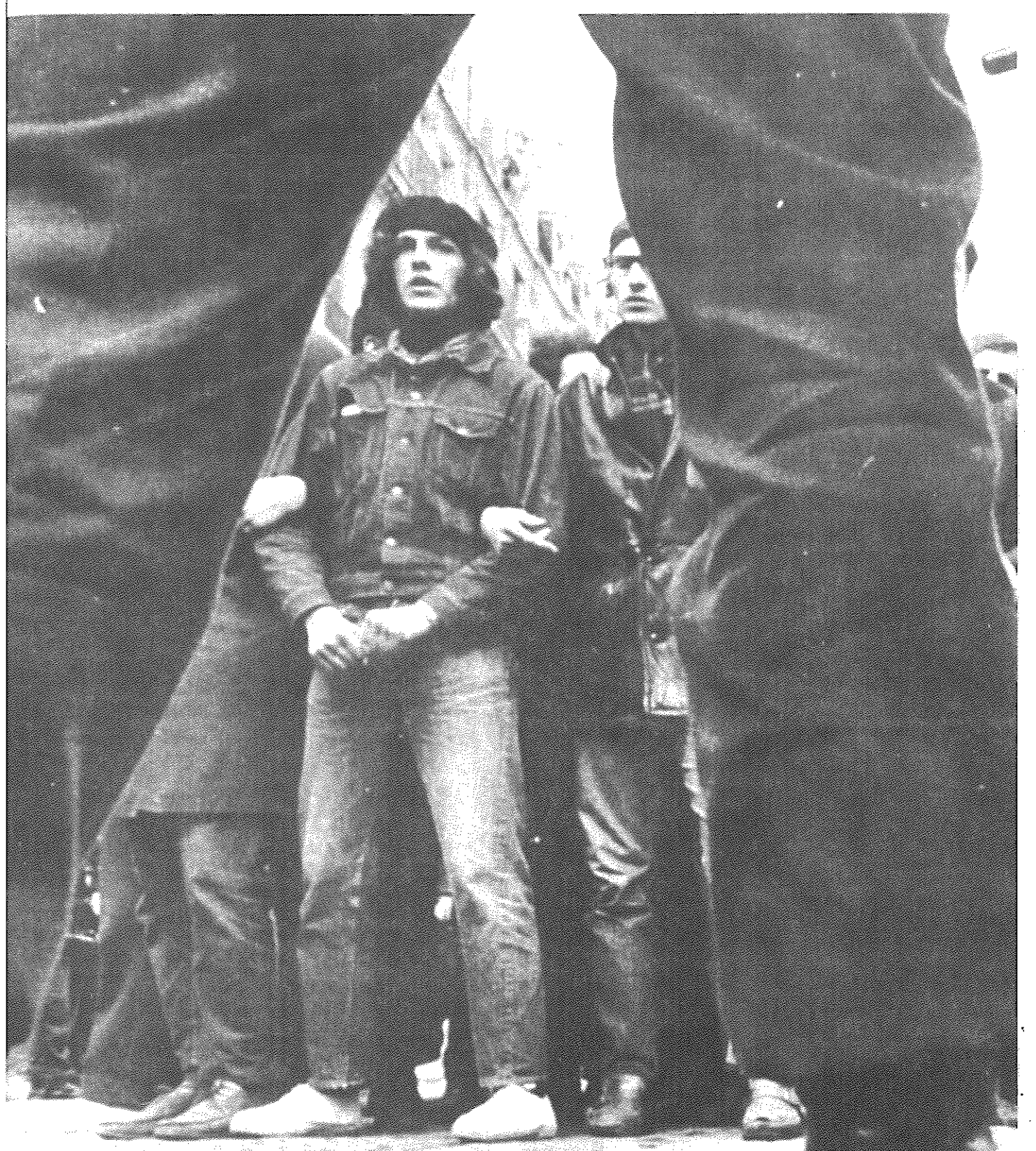

این فقط

آغاز کار است!



نیو آرک، ایالات متحده. یك سلسله خیزش در محلات فقیر سیاهپوست‌نشین، آمریکا را بلرزه درآورد. طبقه حاکمه آمریکا بر این وقایع نام «تابستان داغ و طولانی» ۱۹۶۷ نهاد. این تصویر مقابله سیاهان با افراد گارد ملی را نشان میدهد. گارد ملی بهمراه پلیس، دهها نفر از مردم را در شهرهای مختلف بقتل رسانده و هزاران نفر را زخمی ساختند.



این طرح در نشریه حزب پلنگان سیاه، حزب سیاسی - انقلابی سیاهان ایالات متحده بچاپ رسیده بود.



واشینگتن دی. سی، آوریل ۱۹۶۸. ارتش دورتادور کاخ سفید و عمارت کنگره حلقه زده بود. و خود محاصره آتش و خشم توده های سیاه قرار داشت. واشینگتن و ۱۱۰ شهر دیگر آمریکا طی آن هفته شاهد بپاخیزی توده های سیاه بود.

اوکلند، کالیفرنیا. تظاهرات حزب پلنگان سیاه در دسامبر ۱۹۶۹. این حزب باردیگر مبارزه مسلحانه را در دستور کار قرار داد، آنهم در زمانیکه رویزیونیستها فاتحه اش را خوانده بودند.



بیانیه رفیق مائو تسه دون صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در حمایت از مبارزه سیاهان آمریکا علیه سرکوب قهرآمیز

(۱۶ آوریل(۱۹۶۸)



سیاتل، استان شنبی در چین، تظاهرات در دفاع از مبارزه رهائیبخش سیاهان آمریکا. یکی از تظاهراتهای متعدد که ملی انقلاب فرهنگی تحت رهبری خط مائو در دفاع از خلق های جهان برگزار شد.

چندی پیش کشیش سیاه پوست آمریکایی مارتین لوتر کینگ ناگهان توسط امپریالیستهای آمریکایی ترور شد. مارتین لوتر کینگ طرفدار دکترین «عدم توسل به قهر» بود، اما امپریالیستهای آمریکایی با وجود این باو رحم نکردند بلکه به قهر ضدانقلابی توسل جستند و او را بیرحمانه بقتل رساندند. این حادثه به توده های وسیع سیاهان عمیقا درس داد و توفان نوینی در مبارزه آنان علیه سرکوب قهرآمیز برانگیخت که متجاوز از صد شهر آمریکا را در بر گرفته است، توفانی که تاکنون در آمریکا بیسابقه بوده است. این نشان میدهد که نیروی انقلابی پرتوانی در درون بیش از ۲۰ میلیون سیاه آمریکایی نهفته است.

این توفان مبارزه سیاهان که در داخل آمریکا برپاشده، بیان بارزی است از مجموع بحرانهای سیاسی و اقتصادی کنونی امپریالیسم آمریکا. این توفان به امپریالیسم آمریکا که غرق در مشکلات داخلی و خارجی است، ضربه سنگینی وارد آورده است.

مبارزه سیاهان تنها مبارزه سیاهان استثمار شده و ستمدیده بخاطر آزادی و رهایی نیست، بلکه شیپور نوین پیکار تمام مردم استثمار شده و ستمدیده آمریکا علیه سلطه بربرمنشانه طبقه سرمایه داری انحصاری نیز است. این مبارزه برای خلقهای سراسر جهان علیه امپریالیسم آمریکا و برای مبارزه خلق ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا پشتیبانی و الهام بزرگی محسوب میشود. من بنام خلق چین از مبارزه برحق سیاهان قاطعانه ابراز پشتیبانی می کنم.

تبعیضات نژادی در ایالات متحده آمریکا زائیده سیستم استعماری و امپریالیستی است. تضاد بین توده های وسیع سیاهان و هیئت حاکمه ایالات متحده آمریکا تضادی است طبقاتی. سیاهان تنها زمانی می توانند به آزادی کامل دست یابند که سلطه ارتجاعی طبقه سرمایه داری انحصاری آمریکا واژگون گردد و سیستم استعماری خُرد شود. توده های عظیم سیاهان آمریکا و توده های وسیع زحمتکشان سفیدان آمریکا دارای منافع مشترك و هدفهای مبارزاتی مشترك اند. از اینرو، مبارزه سیاهان حسن نظر و پشتیبانی تعداد هردم بیشتر زحمتکشان و شخصیتهای مترقی سفیدپوست آمریکا را نسبت بخود جلب می کند.

بقیه در صفحه ۳۷

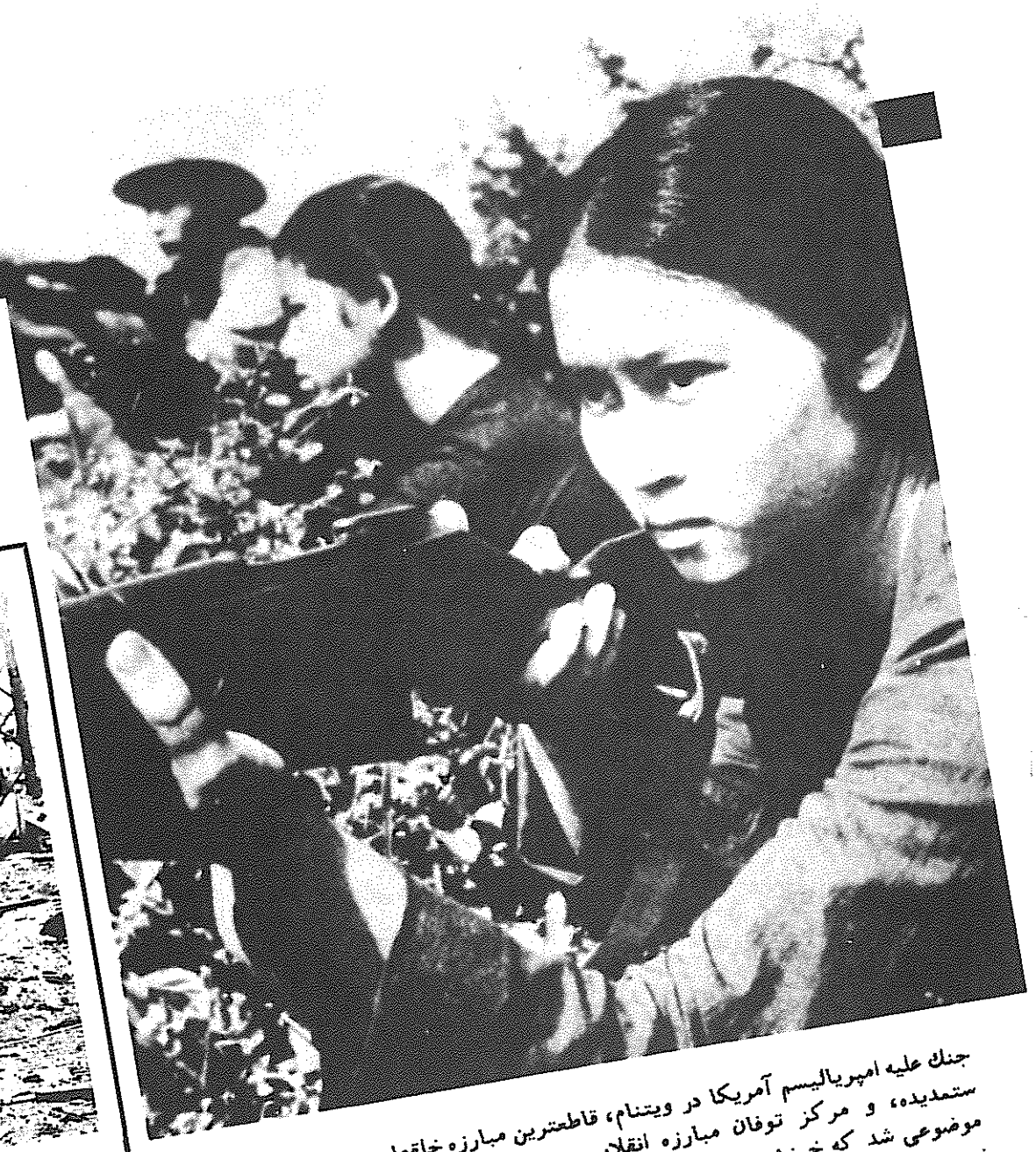

جنگ علیه امپریالیسم آمریکا در ویتنام، قاطعترین مبارزه خلقها و ملل ستمدیده، و مرکز توفان مبارزه انقلابی در جهان بود. این جنگ موضوعی شد که خیزش دهه ۱۹۶۰ در کشورهای امپریالیستی را رقم زد.

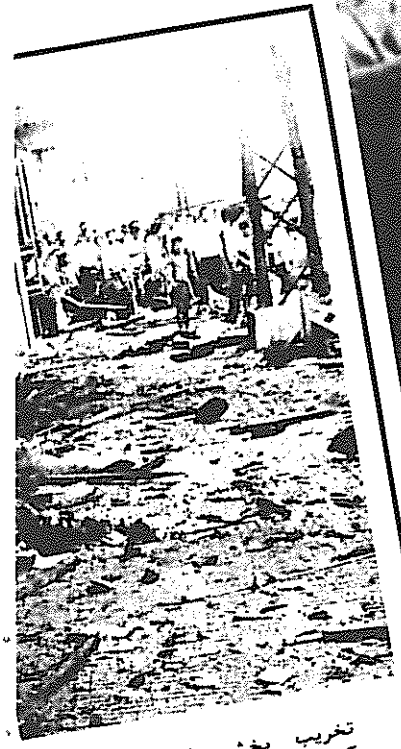

تخریب بخشی از سفارت آمریکا در سایگون. شکستهای نظامی وارده از سوی خلق ویتنام بروشنی این گفته لنین را اثبات کرد که امپریالیسم یك «غول پاگلی» است.



تظاهر کنندگان پرچم سرخ و پرچم جبهه آزادیبخش ملی ویتنام که دشمن زمان جنگ حکومتشان بود را به اهتزاز درآوردند.

بقیه از صفحه ۳۵

مبارزه سیاهان به یقین با جنبش کارگری آمریکا پیوند خواهد یافت و این سرانجام بسلطه تبهکارانه طبقه سرمایه داری انحصاری آمریکا خاتمه خواهد داد.

من در سال ۱۹۶۳ طی «بیانیه در پشتیبانی از مبارزه برحق سیاهان علیه تبعیضات نژادی امپریالیسم آمریکا» گفتم: «نظام اهریمنی استعمار و امپریالیسم همراه با اسارت و خرید و فروش سیاهان رونق یافته است و مطمئنا همراه با رهایی کامل سیاهان از میان خواهد رفت.» من هنوز براین عقیده پابرجایم.

در حال حاضر انقلاب جهان وارد عصر نوین کبیری شده است. مبارزه سیاهان بخاطر رهایی، بخشی از مبارزه عمومی خلقهای سراسر جهان علیه امپریالیسم آمریکا، بخشی از انقلاب جهانی عصر کنونی را تشکیل میدهد. من از کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی همه کشورهای جهان و تمام آن کسانیکه خواهان پیکار علیه امپریالیسم آمریکا هستند، دعوت می کنم: وارد عمل شوید! از مبارزه سیاهان با قدرت پشتیبانی کنید! خلقهای سراسر جهان باز هم فشرده تر متحد شوید و تعرضی پیگیر و شدید علیه دشمن مشترك ما - امپریالیسم آمریکا - و همدستانش برپا کنید! به یقین میتوان گفت دیری نخواهد پائید که استعمار، امپریالیسم و کلیه نظامهای استثماری کاملا مضمحل خواهند گشت و کلیه خلقها و ملل ستمدیده جهان به آزادی کامل دست خواهند یافت.

مائوتسه دون



برلن غربی، آلمان، ۱۹۶۸. دانشجویان با حمل تصاویر هوشی مین، کارل لیبکنخت و رزا لوکزامبورگ در راهپیمائی علیه جنگ ویتنام و سرمایه داران و حکومت آلمان، شبح قیام کمونیستهای آلمان در سال ۱۹۱۹ را زنده کردند.



میلان، ایتالیا، اوائل دهه ۱۹۷۰



بهنگام اشغال سوربن از سوی دانشجویان، مردان از زنان خواستند که صرفاً بکار تایپ، قهوه درست کردن و بچه داری بپردازند. زنان بر شرکت در بحث و نبرد اصرار ورزیدند. این مبارزه که در دل مبارزه ای دیگر براه افتاده بود بر تمامی کشورها پرتو افکند. خشمی که علیه ستم بر زنان برپا شد به جنبه ای فوق العاده مهم از قیام عمومی علیه مناسبات اجتماعی تحمیلی از سوی امپریالیسم و ارتجاع بدل گشت.



کنفرانس دانشجویان برلین.



آمستردام، تظاهرات علیه تاجگذاری ملکه بئاتریس، مظهری از امپریالیسم هلند.



دانشجویان و کارگران ژاپنی به ماشینهای آب پاش پلیس هجوم میبرند.

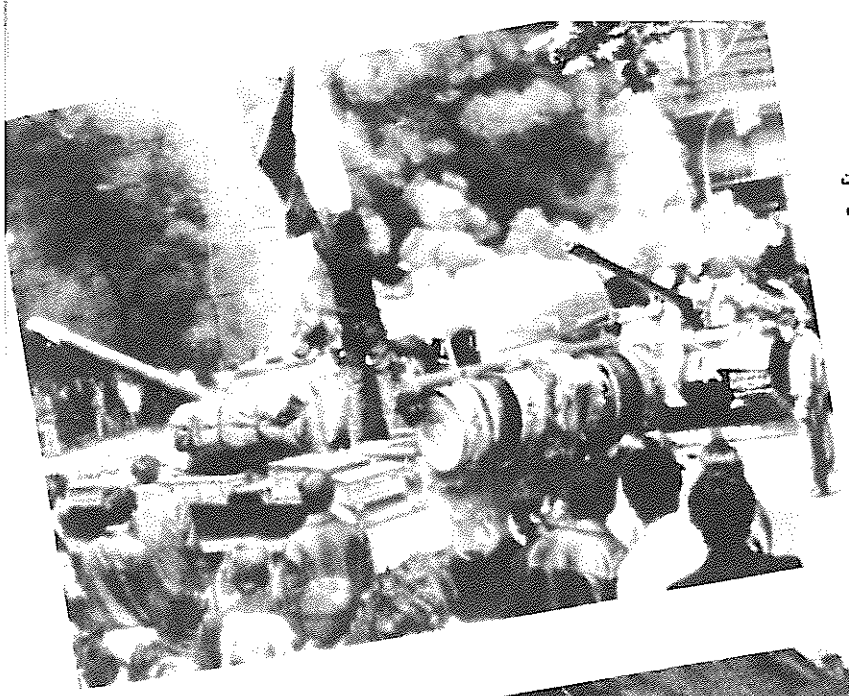

پراگ، چکسلواکی، اوت ۱۹۶۸. انقلابیون سراسر جهان تجاوز شوروی را محکوم کردند. این واقعه تاکیدی بود بر تحلیل مائو که با بقدرت رسیدن بورژوازی رویزیونیست درون حزب، سنگر سابقاً سوسیالیستی به یك امپریالیست بدل گشته است.



فمینیستهای آلمان غربی.

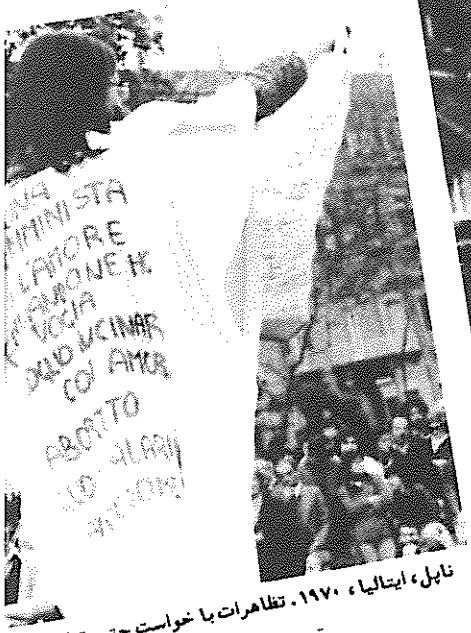

ناپل، ایتالیا، ۱۹۷۰. تظاهرات با خواست حق سقط جنین.



دانشگاه سوربن - پاریس در اشغال دانشجویان.

پاریس، ۱۰ مه ۱۹۶۸

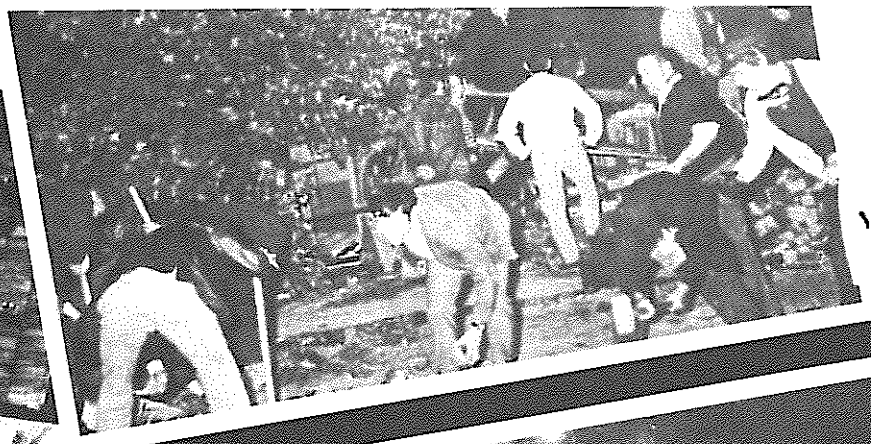







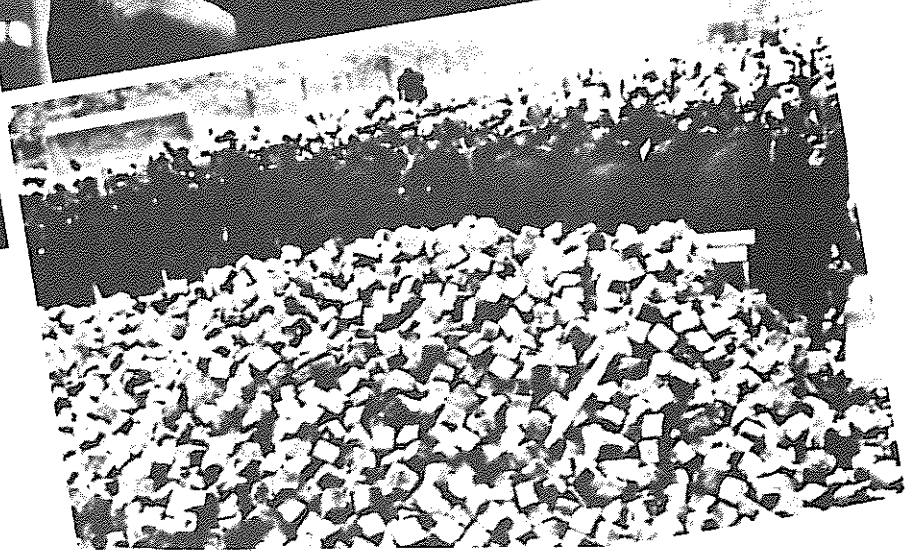

شب سنگرها

در آنموقع یعنی ساعت شش و نیم عصر بود که پیشنهاد سازش از سوی لوئی خزره نخست وزیر موقت به رهبران دانشجویان رسید. پیشنهاد او این بود که پلیس بلافاصله از محله لاتن خارج شود، به دانشجویان اجازه داده شود آنشب در آنجا جلسه بگیرند، و دانشگاه سوربن روز شنبه مجدداً باز شود. این پیشنهادات به اطلاع جمعیت رسید. جمعیت با غرشی عظیم به لمپنها پاسخ گفت: «رفقایمان را آزاد کنید!» «دیگر برای این اقدام دولت دیر شده بود....

هنگامیکه به دانشجویان خبر رسید پلیس قصد تقویت نیروهایش را دارد، تب سنگربندی اوج گرفت. ساختمانهای نیمه تمام اشغال شد، نرده‌ها روی دیوار کنده شد، تخته ها و سیم های خاردار رویهم انباشته شد، ماشینها در همه جا واژگون شد، و قلوه سنگها جمع آوری گردید. شورشوق با نوعی شادی آتشین درهم آمیخته بود مثل افرادی بنظر میرسیدند که آماده میشوند تا جان خود را با ارزش بفروشند.... - بنقل از پرچم سیاه - درفش سرخ

«این منم: هزاران تن که در بر پا ساختن سنگرها کمك میکنند...زنان، کارگران، عابرین، مردم پیژامه پوش، زنجیری از انسانها که سنك، چوب، آهن... حمل میکنند....سنگرهامان دو گانه اند: یکی پشته ای یك متری از چوب، اتوموبیل، میله های فلزی، سطل زباله ....البته اکثریت مردم صرفاً تماشاچی اند. منطقه ای حفاظتی برای دور نگاهداشتن عکاسان و عابرین درست میکنیم....» رادیوهای ترانزیستوری در بسیاری از خانه ها تمام طول شب روشن هستند. دو رادیوی تبلیغاتی (با تهیه رپرتاژ شجاعانه و مستقیم جریان را زیر پوشش میگیرد - تمام فرانسه بگوش نشسته است.

....«ساعت دو صبح: مشخص میشود که پلیس تدارك حمله میبیند. رادیو اعلام میکند که ما محاصره شده ایم و دولت به پلیس دستور داده است .... اتومبیلها را در جلویمان وسط خیابان واژگون میکنیم تا از حمله تانك و اتوبوس پلیس جلوگیری کنیم(رادیو میگفت تانکها در حال پیشروی بسوی ما هستند، اما تانکی ندیدیم)

باید تاکید کنم که قصدمان دفاع بود، نه حمله. ما فقط میخواستیم به نوعی تحصن اعتراضی در سنگر دست بزنیم....تاکتیك آنها روشن است: از یکصد متری گاز اشك آور شلیك میکنندتا چشمانمان بسوزد، دچار خفقان شویم و بالاجبار از سنگر خارج شویم. این گاز اشك آور از نوع MACE است. همچنین از نارنجکهای انفجاری استفاده میشود. دانشجویی که در نزدیکی ماست، یکی را برمیداردتا بسوی آنها پرتاب نماید اما در دستش منفجر میشود. دستش قطع میگردد....پلیس همزمان به سه نقطه حمله میکند: در دو منتهی الیه سنگرمان- گی لوساك و خیابان الم.... و بالاخره، ما به عقب رانده میشویم. سنگرمان به آتش کشیده میشود. در این لحظه تنها چیزی که بخاطرم میرسد این است که من بواسطه کمبود اکسیژن از حال رفتم....»

بنقل از : ۱۹۶۸ نوشته دیوید کو

صبح روز بعد

همانگونه که ذکر شد،این یك قیام یعنی تلاشی جهت سرنگونی حکومت و کسب قدرت نبود. اما جو سیاسی کشور را شدیداً دستخوش تغییر ساخت. قطعه زیر علیرغم غلوآمیز بودنش (اگرچه توسط گزارشگران معتبر نوشته شده است) ، این واقعه را تا حد یك انقلاب واقعی ارتقاء میدهد: ....حضور در انقلاب یك تجربه پرهیجان است. اندکی با ترس همراه است، اما مهیج هم است وقتی می بینی آتوریته حاکم دست و پا میزند و سرانجام غرق میشود. دو،سه هفته پس از «شب سنگرها»، فرانسه در وضعیت انقلابی قرار داشت. یعنی اینکه ساختار قدرت موجود - نه تنها قدرت سیاسی بلکه هر نوع قدرتی - به مصاف طلبیده شده و در برخی موارد ساقط گردید. تلاشهایی هر چند گیج سرانه و بی نظم جوشان گرفت تا قدرت دیگری بجای آن نشانده شود. دانشجویان، کارگران، و اهالی فعال، بطور خودجوش در صدها کمیته قیام در سراسر پاریس و حومه گرد آمدند. این خیزش بسیار گسترده علیه اشکال کهن آتوریته حاکم با احساس تند و عمیقاً شادیبخش آزادی ، همراه گشت. همه گونه افراد در همه عرصه های زندگی آنرا احساس نمودند. یك وزش تند هوای سالم، افکار متحجر، ادارات و ساختار بورکراتیك را در نوردید. این کنار زدن فشار و این احساس رها شدن، مهر توانایی انقلاب و تایید این بود که تحولات ایجاد شده واقعاً از ابعاد انقلابی برخوردار بودند.

بناگهان و برای چند روز باارزش، فرانسویها که زندگی عادیشان با بسیاری مقررات بی ارزش گره خورده از لذت یك جامعه بدون پلیس بهره بردند؛ هرکس پلیس خودش بود. علیرغم سخت شدن زندگی، اعتصابات، ته کشیدن بنزین، مردم باشادی از آنروزهایاد میکنند.

مهمترین خصیصه آندوره، عبارت بود از گفتگوی مردم با یکدیگر - نه تنها گفتگوی اتفاقی بلکه بحثهای طولانی میان افراد کاملا بیگانه با یکدیگر و گرد هم در گوشه خیابانها و در کافه ها. گوئی مردم آنچه را که برای گفتن داشتند سالها بود در سینه نگهداشته بودند.

به نقل از پرچم سیاه - درفش سرخ.



یکی از پوسترهای متعدد که در سال ۱۹۶۸ بر دیوارهای پاریس، چسبانده شد.



کارگران در خارج از کارخانه رنو در منطقه فلن، پس از اینکه پلیسهای ضد شورش دولتی آنها را به کمك زره پوش به بیرون رانده است. این کارگران برای مبارزه با پلیس و باز پس گرفتن کارخانه از دانشجویان سوربن کمك خواستند.

افشاگری از خود

برخی عناوین از روزنامه اومانیته (ارگان حزب کمونیست فرانسه)

■ ماسك از چهره انقلابیون دروغین برداریم(۳ ماه مه ۱۹۶۸)

■ «نانتر» و «سوربن» سه هفته پیش از انتخابات بروی دانشجویان بسته شد حزب کمونیست مسئولیت دولت و ماجراجویان چپ افراطی و خشونت پلیس در روز جمعه را تقبیح میکند(۱۹۶۸)

■ اعتصابات در حال گسترشند، کارخانه ها اشغال میشوند - برگزاری انتخابات خواست بلافصل اکثریت دانشجویان است.(۱۹۶۸)

■ کارفرماها و دولت در بن بست - (اتحادیه های کارگری) ث.ژ.ت و ث.اف.د.ت میگویند حاضر به شرکت در مذاکرات جدی اند.(۲۳ ماه مه ۱۹۶۸)

■ پیروزمند ومتحد به کار بازمیگردند - ث.ژ.ت واحد پاریس تلاشهای گروههای بیگانه با طبقه کارگر را محکوم میکند. (۶ ژوئن ۱۹۶۸)

■ «من باید به شما خاطر نشان سازم که «حزب کمونیست» هرگز هیچ وجه اشتراکی با این گروههای به اصطلاح انقلابی که شیوه هایشان را از همان ابتدا تقبیح کرده ایم، نداشته است.... تنها هدف «حزب کمونیست»، شادی و پیشرفت فرانسه است.» (والدك روشه، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه، ۲۹ ژوئن ۱۹۶۸)

■ کارگران در خارج از کارخانه رنو در منطقه فلن، پس از اینکه پلیسهای ضد شورش دولتی آنها را به کمك زره پوش به بیرون رانده است. این کارگران برای مبارزه با پلیس و باز پس گرفتن کارخانه از دانشجویان سوربن کمك خواستند.

■ «به وضعیت عادی باز گردیم» - پوستری که شعار معروف «احزاب حافظ نظم»(یعنی دولت، و حزب کمونیست فرانسه) را به استهزاء گرفته است - ژوئن ۱۹۶۸



«به وضعیت عادی باز گردیم» - پوستری که شعار معروف «احزاب حافظ نظم»(یعنی دولت، و حزب کمونیست فرانسه) را به استهزاء گرفته است - ژوئن ۱۹۶۸

اگرچه مبارزه تئوریك علیه رویزیونیسم مدرن نقشتی حیاتی در بازسازی جنبش مارکسیست ـ لنینیستی ایفاء نمود، اما بطور خاص این انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بمثابه شکل بیسابقه و نوین مبارزه (و بمقدار زیادی بعنوان ثمره نبرد علیه رویزیونیسم مدرن) بود که شکل کاملا جدیدی از مارکسیست ـ لنینیستها را متولد ساخت. حضور دهها میلیون کارگر ، دهقان و جوان انقلابی در نبرد جهت سرنگونی رهروان سرمایه داری که در حزب و دستگاه دولتی جاخوش کرده بودند و مبارزه آنها برای هر چه انقلابی تر کردن جامعه، طنینی پر صلابت در میان میلیونها تن از مردم سراسر جهان داشت، مردمی که بپاخاسته و جزئی از خیزش انقلابی و فراگیر جهان در دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ گشتند. انقلاب فرهنگی بیانگر پیشرفته ترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه است.



فرانسه، ۱۹۶۸. مارش دانشجویان از محله لاتین بسوی کارخانه رنو خارج از پاریس. رهبری اتحادیه رویزیونیستی درهای کارخانه را قفل کرد تا از «طاعون چپ افراطی» مصون بماند. برخی از کارگران بروی نامها رفتند تا فرقش به سرخ ادای احترام کنند، یا به دانشجویان بپیوندند.

انقلاب فرهنگی ـ کارگران و دانشجویان چینی به مائو درود میفرستند.

همه جهان نظاره‌گر است شیکاگو آمریکا ۱۹۶۸

نقطه اوج جنبش ضد جنك طی جوشش مبارزه توده ای در دهه شصت بود. ما در طول خیابان میشیگان بسوی هتل گنراد هیلتون رفتیم. این هتل محل تجمع کاندیداها و دفتر و دستگاه‌شان، و خبرنگاران بود. تقریباً تمام بعدازظهر در پارك گرافت روبروی دریاچه شیکاگو گیر افتاده بودیم....

اما هنگامیکه میخواستیم محوطه پارك را ترك گفته بسوی آمفی تئاتر در جنوب شیکاگو که محل جمع کنگره سراسری حزب دمکرات بود، راهپیمایی کنیم، تمام راههای خروجی را بسته یافتیم. تنها در جاهایی میشد از روی ریلهای راه آهن مرکزی ایلینوی گذشت که جاده از روی آنها رد میشد. روی هر کدام از اینها یك مسلسل کالیبر ۳۰ کار گذاشته شده بود که سربازان کلاه خود بسر کنار آن ایستاده بودند.

فرمانده پلیس اعلام کرد: «به دستور پلیس بخش شیکاگو، راهپیمایی در کار نخواهد بود....» اما بسیاری از ما در تلاش برای شکستن حلقه محاصره به گروههای کوچك تقسیم شدیم. ما میخواستیم تا ساعت شش و نیم خود را به چند هزار نفری که از سد نیروهای پلیس گذشته و در خیابان میشیگان جمع شده بودند، بپیوندیم. سپس یك واگن که توسط استر کشیده میشد و متعلق به «کارزار مستمندان» بوده و از جنوب رانده شده بود ظاهر شده و در خیابان میشیگان به حرکت درآمد. جمعیت آنرا احاطه نمود. چند جوان در حالیکه پرچم «جبهه رهائیبخش ملی ویتنام جنوبی» و یك پرچم سیاه رنك آنارشیستها را در دست داشتند به پیش دویدند. در حالیکه هلهله کرده و فریاد میزدیم به پیش میرفتیم. شعارهای «گوژپشت را بگور بسپارید» و «صلح عاجل» اوج گرفت.

در بخش پائینی خیابان میشیگان صحنه شلوغ جالبی بوجود آمده بود. افراد گارد ملی روی پل مقدار زیادی گاز از کوله پشتی های ca-3 خود متصاعد کرده بودند. اما باد آنرا بسوی صفوف خودشان و مرکز شهر و نواحی اطراف هتل هیلتون باز گردانده بود. هنگامیکه راهپیمایی به بخش پائینی خیابان میشیگان رسید، جمعیتی که در پارك گیر افتاده بود توانست از طریق یکی از خیابانهای عمودی سد پلیس را شکسته و در تقاطع خیابان میشیگان و بالبو به بقیه راهپیمایان بپیوندند. درست روبروی هتل هیلتون چندین هزار نفر جمع شده بودند. شعارها سر داده شد. کارگران کارزار ملك کارتی که سه روز پس از حمله پلیس، سمپاتی نشان میدادندشروع کردند به پرتاب بسته های کاغذ توالت از پنجره های ساختمان دوازده طبقه و با ریتم شعارها چراغهای اتاقهای هتل را روشن و خاموش میکردند. شعارها: «ما به جهنم نمی رویم»، «جانسون دخلت را میآوریم» و «خیابانها به مردم تعلق دارند.»

جمعیت عظیمی که قرار بود پراکنده باشد به ناگهان درست در مقابل محل برگزاری «کنگره سراسری» تجمع یافته و پلیس را کاملا در تعجب فرو برده بودند. چند تا پلیس به خیابان ریخته و داد و فریاد وحشیانه سر دادند، اما جمعیت بصورت انبوه از کنارشان گذشت. فراخوان فرستادن کمك اضطراری روی امواج بیسیم افتاد. اتوبوسهای حامل پلیسها وارد شدند، اما جمعیت اکنون تقاطعها را اشغال کرده بود. نورافکنهای استیشنهای گروههای تلویزیونی تهیه خبر نیز در تقاطعها حضور داشتند.

ساعت هشت شب دسته ای از افراد پلیس از طریق خیابان بالبو به تقاطع ریختند. برخی از تظاهرات کنندگان در محل تقاطع نشسته بودند که بیشتر از همه مورد حمله واقع شدند. پلیسها شروع کردند به باطوم زدن همه تظاهرات کنندگان، خبرنگاران و عابرین را به یکسان کتك میزدند. هنگامیکه بخش



تظاهرات مبارزه جویانه ضد جنك در ارتش آمریکا. پائیز ۱۹۶۹.





کنگره سراسری حزب دمکرات، شیکاگو، ۱۹۶۸.



ضد جنك در «فورت ديكن»، نيوجرسي، پاييز ۱۹۰

صرف شام در آن اتمسفر شاد و هوسناك دعوت ميكردند.)
جمعيت بر شيشه ها ميكوفت و از كسانيكه براى صرف شام آمده و وحشت زده بودند، تقاضاى كمك ميكردند. ناگهان شيشه شكست و چندين دو جين از تظاهرات كنندگان روى ميزهاى شام افتادند كه بر اثر ضربات شيشه هاى خرد شده مجروح گشتند. پليسهاى وحشى بندهاى دوزخ را گسسته و از پنجره هاى شكسته بدرون ريختند. هنوز هم جمعيت را با باطوم زده و آنها را در سرسراى هتل دنبال ميكردند صدها تن كه از پنجره جاى خود را به فرو ريختن هر چيز سنگين و قابل حمل داد. بطريهاى نوشابه، ليوانها، تلفنها، و زيرسيگاريهاى شيشه اى و سنگين هتل پنجره ها به بيرون پرتاب شدند و برسر پليسهايى كه در حال پيشروى بودند فرود ميآمدند.

بدون اطلاع كسانى از ما كه در صحنه حضور داشتيم، شبكه هاى تلويزيونى پخش مستقيم گزارشات كنگره درآمفى تئاتر را رها ساخته و به پخش مستقيم زد و خوردهاى خيابانهاى ميشيگان و بالبو پرداختيم. در اوج كشمكشها، بخش انبوهى از تظاهرات كنندگان بدور از تقاطع، به ناگهان شعارى را كه اكنون در سراسر جهان معروف شده است، سر داد: «تمام جهان نظاره گر است!»....

ـ به نقل از كارگر انقلابى، ۱۸ ژوئن ۱۹۸۸

مايليم از كليه كسانيكه عكسهايشان را براى اين بخش در اختيارمان نهاده اند، تشكر نمائيم.



آموزشگر حزب پلنگان سياه اين شعار مائو را توضيح ميدهد: «قدرت سياسى از لوله تفنك بيرون ميآيد.»

هتل به بيرون خم شده بودند، تعجب زده و وحشت زده مينگريستند. كارگران جوان كارزار انتخاباتى مك كارتى كه تحت شعار «حذف دو رشوه خوارى» و گشايش فضاى دمكراتيك» به شيكاگو آمده بودند، صحنه را باور نميكردند. زير پاى آنها، كف خيابان، پليسهاى آبى پوش تظاهرات كنندگان بر زمين افتاده را محاصره كرده و با باطوم ميزدند. به ناگهان بيرون انداختن شادمانه كاغذ توالتها



طرح از حزب پلنگان سياه

«همه عمر در انقلاب»

عظيمى از جمعيت هر آنچه كه در دسترس بود را بسوى پليس پرتاب كرد.فضا از آشغال آكنده شد. در يك گوشه از تقاطع، پليسها گروه بزرگى از جمعيت را در كنار ديوار شيشه اى «رستوران هى ماركت» هتل هيلتون گير انداخته بود. (اين رستوران جايى بود كه طبق آگهيهاى تبليغاتيشان پسرهاى خوب و دخترهاى خوب را به

نقد

کتابهای جدید
درباره دهه ۱۹۶۰

"واقع بین باش
ناممکن را طلب کن"

بقلم: ن. و.

شصت و هشت:
سال سنگرها
نوشته دیوید کوت
(انتشارات همیش همیلتون، لندن، ۱۹۸۸)
توزیع در آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزلند توسط انتشارات پنگوئن.
ترجمه فرانسوی تحت عنوان: جهان در سال ۱۹۶۸
(انتشارات لافون، پاریس، ۱۹۸۸)
این کتاب برمبنای یك سریال چهار قسمتی تلویزیونی بنام «تجدید دیدار با انقلاب در انگلستان» نگاشته شده است.

ما انقلاب را بسیار دوست میداشتیم
نوشته دنی کوهن ـ بندیت
(انتشارات آتنائوم، فرانکفورت، ۱۹۸۷)
چاپ اسپانیائی توسط انتشارات آنا گراما، بارسلون، ۱۹۸۷.
چاپ فرانسوی توسط انتشارات برنار باروِ، پاریس، ۱۹۸۶.

نسل، ۱ـ سالهای رویا.
نسل، ۲ـ سالهای برباد رفتن رویاها.
نوشته هروه هامون و پاتریك روتمان
(انتشارات دو سویل، پاریس، ۱۹۸۷)

سالهای جنگ خیابانی
نوشته طارق علی
(انتشارات کالینز، لندن، ۱۹۸۸)

پرچم سرخ، بیرق سیاه
نوشته پاتریك سیل و مورین مك کانویل
(انتشارات بالنتاین، نیویورك، ۱۹۶۸)

اخیرا «همه» درباره سالهای ۶۰ صحبت می کنند، اما بهیچوجه اینطور نیست که همه دلشان برای آن دوره تنك شده باشد. دهه ۶۰ محبوب همگان نبود و کسانیکه امروز به بزرگداشتش برخاسته اند، جمعی با اهداف متضاد هستند. بسیاری از سوگواران امروز همانها هستند که در روزهای زندهٔ دهه ۶۰، از آن متنفر بودند و اکنون نیز با ابزار مجهز آمده اند تا آن سالها را هرچه عمیقتر در دل خاك جای دهند. آنها بر این اندیشه که جهان می توانست یا می باید متفاوت از وضعیت کنونی اش باشد خاك می پاشند. باید به مقابله با این انتقامجویی پلید برخاست. رایجترین نوع آثار، متعلق به مولفانی است که دارای اعتباری از سالهای ۱۹۶۰ هستند. اینان زیرکانه و ماهرانه تر همان اهداف فوق را دنبال می کنند و مدعیند که برای روشن کردن «دهه ۶۰ واقعی» به کندوکاو برخاسته اند. این از سوی ما نیز کندوکاوی طلب می کند. گروه بعد شامل کسانی است که به ستایش آن دوران می پردازند، اما بدین گرایش دارند که به تنوع غنی جریانات بهم پیچیده آنزمان از دریچه «امروز» بنگرند ـ این افراد از نقطه نظر

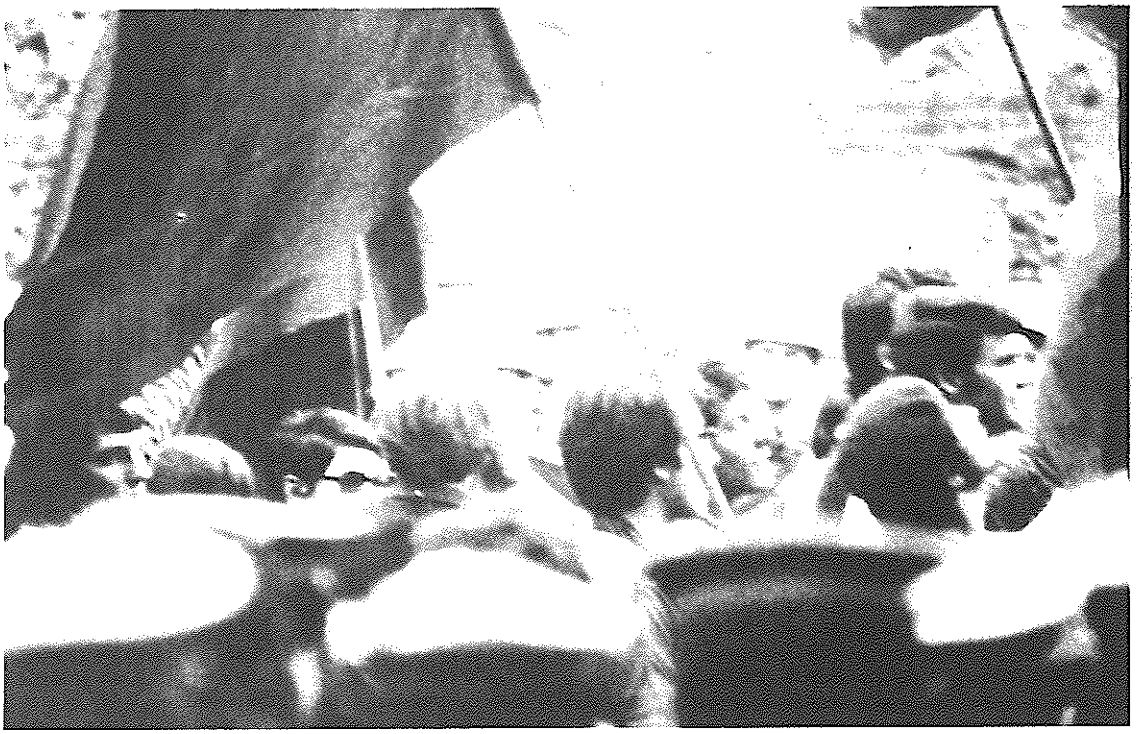

راهپیمائی کارگران و دانشجویان در میلان، ایتالیا، ۱۹۶۸.

موضع سیاسی خاصی که در اکثر محافل قشر روشنفکر امروز غرب رایج است به مسئله می نگرند و از جوانب انقلابی تلاقی پیچیده تضادهایی که آن دهه را رقم زد، غافل مانده یا آنرا تحریف می کنند. باید مسئله را قدری بشکافیم.

هدف ما از بررسی برخی کتابها که اخیرا برسر این موضوع انتشار یافته، ضایع کردن آن دهه، کاری که بورژوازی می طلبد، نیست. در عین حال، ما مانند برخی نظرات خواهان احیای دهه ۶۰ هم نیستیم؛ چرا که بناچار اینکاری رفرمیستی خواهد بود. سالهای ۶۰ علیرغم تمامی دستآوردهای بزرگش شاهد پختگی کامل شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب در کشورهای امپریالیستی نبود؛ بلکه شاهد مقدمات عناصری بود که زمانی بورژوازی امپریالیستی را در این نقاط دفن خواهد کرد. ما از این جهت حامیان متعصب سالهای ۶۰ هستیم که هدفمان عبارتست پیشبرد تا به آخر مبارزه. زمانی که از این نقطه نظر حرکت کنیم، می توانیم مصالحی مفید و حتی اساسی جهت درك عمیقتر مسئله مورد بحث از مجموعه کتابهایی که در مورد سالهای ۶۰ در کشورهای امپریالیستی انتشار یافته، بیرون بکشیم. بعلاوه این کتب مختلف بنحو مفیدی مکمل یکدیگرند.

سنگربندی در کشورهای متروپل

کتاب «شصت و هشت» اثرمورخ، رمان نویس و روزنامه نگار بریتانیایی دیوید کوت، بلندپروازترین کتاب در مورد دهه ۱۹۶۰ است، زیرا مدعی است به بررسی تمام جهان طی آن سال سرگیجه آور و پرواقعه پرداخته است.

تمرکز کتاب بر وقایعی است که طی سال ۱۹۶۸ در بریتانیا، چکسلواکی، فرانسه و آمریکا رخ داد؛ فصلهایی نیز به ژاپن، ایتالیا، آلمانغربی پرداخته و مطالبی نیز به بلژیك، اسپانیا، یوگسلاوی و مکزیك اختصاص یافته است. کتاب آغاز خوبی دارد: تهاجم «تت» در ژانویه ۱۹۶۸. تهاجم «تت» خیزشی بود که نقطه عطفی در جنك علیه تجاوز آمریکا در ویتنام گشت و، همانگونه که مولف اشاره می کند، «بزرگترین و بی سابقه ترین موج احساسات ضدآمریکایی تا آنزمان را درجهان بپا ساخت.» این همچنین نقطه سیاسی آغازین مولف می باشد: «بزرگترین شرارت عصر، جنك ویتنام بود.» جانسون رئیس جمهور آمریکا، «کاندیداهای صلح» ایالات متحده مانند رابرت کندی، یوجین مك کارتی و جورج مك گاورن همه مصمم بودند این جنك را به طرق گوناگون دنبال کنند، و تمامی حکومتهای عمده اروپای غربی و ژاپن آشکار و پنهان از آن حمایت کردند. برای کوت این چیزیست که آن سال را چنان سالی ساخت.

تاریخ نگاری کوت با نگاهی به اوج گیری جنك و جنبش ضد جنك در آمریکا در ۱۹۶۵، بحثهای تند علیه جنك در ماه مه و اولین تظاهرات بزرگ ضد جنك پائیز آن سال، از جمله سد کردن ترنهای نظامی در اوکلند در کالیفرنیا، آغاز می شود. او سپس بسرعت به دادگاه بین المللی برتراند راسل در مه ۱۹۶۷ در استهکلم می رسد؛ در این دادگاه تعداد زیادی از روشنفکران برجسته آمریکا و اروپا، ایالات متحده را بخاطر جنایتهای جنك ویتنام محکوم کردند. (اگرچه دوگل رئیس جمهور فرانسه، سعی نمود از تائید تجاوز آمریکا به یك کشور، کشوری که فرانسه اخیرا از آن شکست خورده بود، اجتناب نماید. با این وجود برگزاری دادگاه را در فرانسه منع کرد. دولت کارگری بریتانیا دادگاه را در آنجا ممنوع نمود.) در ژانویه ۱۹۶۸ دانشجویان تظاهرکننده توکیو به ناو آمریکایی انترپرایز که از آنجا بازدید می کرد حمله کردند و به ساختمان وزارت امورخارجه ژاپن یورش بردند. همان ماه شاهد آغاز جنبشی توسط دانشجویان و روشنفکران در لهستان برای آزادی های

هنری بود که به برخوردهای خونین خیابانی و اعتصاب دانشگاه در ماه بعد انجامید.

اول مارس در رم، شهری که بوسیله رویزیونیستهای حزب کمونیست ایتالیا کنترل میشد، پلیس با شرارت بی سابقه ای به دانشجویانی که برای راهپیمائی در «میدان اسپانیا» (مشرف به تپه ای در مرکز شهر) تجمع کرده بودند، حمله برد. دانشجویان می خواستند با انجام تظاهرات خواستار رفرم دانشگاهی شوند. در حالیکه دانشجویان نبردکنان موانع را از سر راه خود بر می داشتند، اتومبیلهای مشتعل پلیس، شهر را فلج کرده بود. دو هفته بعد یکبار دیگر نبردسختی شهر را به هرج و مرج کشاند. دانشجویان که در نبرد «میدان اسپانیا» دانشگاه رم را به تصرف در آورده بودند، این بار بخاطر آنکه راه آنان بسوی سفارت آمریکا مسدود شده بود با پلیس به زدوخورد پرداختند. بیش از نیم میلیون دانشجو در ۲۶ دانشگاه در اعتصاب بودند. اشغال دانشگاه در تورنتو با تصرف دانشگاه در تورینو دنبال شد؛ در این شهر دانشجویان «گارد سرخ» که جوانان انقلاب فرهنگی چین را الگو قرار داده بودند مدرسه را به کانون شورش علیه جامعه سنتی ایتالیا مبدل ساختند؛ شورشی که تاروپود کارخانجات عظیم ماشین سازی فیات در آن شهر را در بر گرفت و بطور افقی در سراسر کشور گسترش یافت.

نقطه تعیین کننده در رادیکالیزه شدن جنبش دانشجویی آلمانغربی قبلا در ژوئن ۱۹۶۷ رخ داده بود. در حین تظاهراتی که علیه حمایت حکومت آلمانغربی از شاه ایران که از آلمان دیدن می کرد، در مقابل تالار اپرای برلین برگزار گشت، دانشجویی بضرب گلوله پلیس کشته شد. در آوریل ۱۹۶۸، رودی دوشکه هدف گلوله قرار گرفت و تا پای مرگ رفت. رودی دوشکه یکی از رهبران مجمع دانشجویان سوسیالیست آلمان بود که نقش مهمی در زنجیره اعتراضات رزمنده ضد جنگ در زمستان ۶۸ ـ ۱۹۶۷ بازی کرده بود. بدنبال این تیراندازی دانشجویانی که پرچمهای سرخ و تصاویر روزالوکزامبورگ و کارل لیبکنخت (رهبران جانباخته قیام کمونیستهای آلمان در ۱۹۱۹) را حمل میکردند ضمن حمله به تالار شهر برلین با پلیس درگیر شدند. حوادث مشابه دهها شهر دیگر آلمانغربی را بلرزه درآورد. در فرانکفورت دانشجویان با خواندن سرود انترناسیونال، سرود روحانی «جمعه نیك» را در کلیسای سنت پیتر خفه کردند. جنبش دانشجویی آلمان علیرغم رادیکالیسم نسبتا گسترده اش، قادر به شکستن حصار دانشگاه و خروج از آن نشد.

این وقایع کمك کرد تا تظاهرات ضدجنك ویتنام با شتاب بیشتری گسترش یابد. هجوم جمعی محصلین و دانشجویان به دفتر آمریکن اکسپرس در پاریس به دستگیریهایی جدی منجر گردید. دانشجویان دانشگاه پاریس در تاسیسات تازه ساز دانشگاه در حومه پاریس بنام «نانتر» که از چندی قبل بر سر برنامه ریزی کنترل شده زندگی محوطه دانشگاه با مقامات مسئول به زدو خورد پرداخته بودند، ساختمان اداری را در ۲۲مارس تصرف کردند و خواستار آزادی دستگیرشدگان تظاهرات، گردیدند. یکی از رهبران رویزیونیست حزب کمونیست فرانسه توسط رئیس دانشگاه احضار شده و از او خواستند که دانشجویان را آرام سازد. اما دانشجویان او را از محوطه دانشگاه بیرون انداختند. با شدت یابی مبارزه، مقامات مسئول، دانشگاه را تعطیل کردند. دانشجویان که خود را مائوئیست می خواندند برنامه یك مقام حکومت ویتنام جنوبی برای سخنرانی در دانشگاه محله لاتن را درهم شکستند. در سوم مه ۵۰۰نفر از فعالین در دانشگاه سوربن در محله لاتن گردهم آمدند و خواستار بازگشائی «نانتر» شدند.

پلیس ضدشورش محوطه سوربن را محاصره کرد و دانشجویان را رمه وار سوار بر کامیونهای صف کشیده خود نمود. همینکه اولین کامیون سیاه رنك سنگین براه افتاد و سعی نمود از میدان سوربن که در مقابل دانشگاه قرار دارد عبور کند، دانشجویانی که در بیرون منتظر نتیجه واقعه بودند مسیر آنرا سد کردند؛ جنك در گرفت. پلیس ضدشورش ناگهان خود را تحت حمله و در محاصره یافت. آنها وحشیانه به حمله پرداختند و جوانان و رهگذران منطقه دانشگاه را بدون تبعیض کتك زدند. دستان جوان با مهارت میله های آهنین یا هرآنچه یافت می شد را بکار برده و شیشه ها و آسفالت بخون آغشته را می کاویدند و جلو می رفتند، گوئی که می خواهند به اعماق سنگفرشهای باستانی میدان دست یابند. سراسر «محله لاتن» به میدان نبردی تبدیل شد که در تاریخ اخیر اروپا دیده نشده بود.

در ۱۷مارس، لندن شاهد بزرگترین و بی سابقه ترین راهپیمائی تا آنزمان بود: ۲۵۰۰۰ نفر بسوی سفارت آمریکا در میدان گروس ونور هجوم بردند. طی ماههای بعد، اخبار شورش در فرانسه و برآمد متعاقب تیراندازی رودی دوشکه در برلین نیز در بریتانیا بازتاب یافت.

در آمریکا در ۵ آوریل متعاقب قتل مارتین لوترکینك میلیونها سیاهپوست علیه پلیس و ۷۵۰۰۰سرباز گاردملی در ۱۱۰شهر آمریکا بپاخاستند. شعله های آتش فضای پشت کاخ سفید را پوشانده بود؛ بعداز جنك جهانی دوم این جدی ترین نبردی بود که یك قدرت امپریالیستی را بلرزه می افکند. همچنین دانشجویان سیاه و سفید طی همان ماه، دانشگاه کلمبیا در نیویورك را تصرف کردند و آنرا به مرکز شورش در آن شهر تبدیل نمودند. ارتباطات میان کسانی که دردانشگاه بودند و محله های سیاهپوستان و پورتوریکوئی ها رد و بدل میشد. طبقه میانی شهر به دو کمپ متخاصم ـ کسانیکه از دانشجویان حمایت می کردند و کسانیکه حامی اقدام پلیس علیه آنها بودند ـ تقسیم شد.

هفته دوم ماه مه، شاهد تسخیر تمامی دانشگاهها و بسیاری از دبیرستانهای فرانسه بود. برخی از کارگران جوان، بویژه از میان بخشهای پائین که آن زمان کم درآمدترین طبقه کارگر در بازارمشترك اروپا بعد از ایتالیا بودند، ازچندماه قبل یك سری اعتصاب خشونت آمیز ابتدائی را شروع کرده بودند. اکنون ترنها از دامنه های ملال آور پاریس کارگران جوان، جوانان بیکار، مردان جوانی که اخیرا از خدمت نظام معاف و یا از مدرسه حرفه و فن کنار گذاشته شده بودند، همچنین تعداد بسیاری از محصلین دبیرستانها را که بطور سراسری از طریق «کمیته توده ای ویتنام» سازمان یافته بودند را با خود می آوردند. همه آنان همراه دانشجویان ممتازتر در بحثها و نبردهای «محله لاتن» شرکت می کردند. یك چیز دیگر نیز در زندگی سیاسی فرانسه تازگی داشت: تعداد زنان جوان رزمنده چندان کمتر از مردان نبود.

شب دهم ماه مه، دانشجویان و جوانان دهها سنگر سنگی جهت محافظت از «محله لاتن» در مقابل حمله پلیس برپا داشتند. در ساعت ۲ رگباری از گاز اشك آور و نارنجك دستی بروی سنگرها باریدن گرفت. دهها میلیون نفر واقعه را بطور مستقیم از طریق رادیو دنبال می کردند. اگرچه بالاخره تا سپیده دم پلیس شورشیان را از محل بیرون راند، اما «شب سنگربندی»، باعث انفراد حکومت گشت.

این احساس سراسر کشور را فرا می گیرد: رژیم غیرقابل تحمل است. دانشجویان و دوستانشان سوربن را تسخیر می کنند و برقراری یك مجمع عمومی سیاسی و دائمی با شرکت طبقات مختلف از همه نقاط کشور را اعلام می کنند. حرفهایی که در این مجمع رد و بدل میشود را تمامی محافل جدی تلقی می کنند.

حداقل هزارنفر به دهها دانشجوئی می پیوندند که مدرسه هنرهای زیبا را تسخیر کرده و آنرا به کارخانه تولید پوستر تبدیل نموده اند. دانشجویان هنرهای زیبا شش هفته محل را در تسخیر خود دارند و در تیمهای ۲۰۰نفره بکار می پردازند. آنها طرحهای خود را به «مجمع عمومی» سوربن ارائه می دهند و بدین طریق ۳۵ پوستر مختلف را در دهها هزار نسخه بچاپ می رسانند. قوه تخیل، بی صبری، و توانی که در مسخره کردن مقامات دولتی بکار رفته، در پائینی ها شگفتی و خوشحالی و در بالائی ها وحشتی عظیم بوجود آورده است.

«حزب کمونیست فرانسه» بروی صحنه می پرد، تا پرچم «حزب نظم» را از دست حزب گلیست حاکم که اینك در تنگنا قرار گرفته، برباید. رویزیونیستها از همان ابتدا دانشجویان «نانتر» و سوربن را تحت عنوان «تحریك گران» تقبیح کردند. راست گرایان همه کاسه و کوزه ها را بر سر «یهودی سرخ» دنی کوهن ـ بندیت، دانشجوئی که جنبش را در دانشگاه «نانتر» رهبری کرد شکستند؛ این موضع از زبان ژرژمارشه رهبر «حزب کمونیست» چنین بیان می شود: روح پلیدی که پشت «تمامی این آشوبها قرار دارد، «آنارشیست آلمانی، کوهن ـ بندیت» است. ح.ك.ف مجبور شد از ممنوع الورود شدن کوهن ـ بندیت به فرانسه توسط دولت حمایت نماید. اما این حزب منافع و شیوه های خود راهم داشت.

ح ك ف برای اینکه بر موج خیزش سوار شده و در عین حال بر آن مهار زند، در ۱۳مه اعلام یك اعتصاب ۲۴ساعته کرد. با اعتصاب یك ماهه قریب به ده میلیون نفر کارگر، کشور می رفت که فلج شود. اوضاع بینهایت پیچیده بود. برخی کارخانجات بسته شد، زیرا رهبری اتحادیه ای «ح ك ف» می خواست بقول خودش «بلای اولتراچپ» را از کارگران «خودی» دور کند و ابتکار عمل را در دست داشته باشد. برای مثال رهبری قدرتمند اتحادیه CGT در کارخانه ماشین سازی بیلان کورت رنو در نزدیکی پاریس، برای دور نگهداشتن دانشجویان رادیکال بفکر تصرف کارخانه و زنجیر کردن دروازه ها افتاد. با این وجود برخی کارگران جوان برای اعلام همبستگی با دانشجویان بروی پشت بام رفتند. در دیگر کارخانجات نفوذ رادیکالیسم بر اعتصابیون کاملا مسلط بود.

این چنین بود قدرت بالنده این حرکت که مردم تقریبا در هر صنف قابل تصوری فراخوان گردهمآئیهای پرهمهمه توده ای را دارند. تب متشکل شدن مردم را گرفت. زنان خانه دار مجتمعهای مسکونی کم درآمد، کارمندان ادارات و متخصصان پردرآمد، موزه داران و ستاره شناسان، کارکنان بیمارستانها و افراد از هر کسب و کار و منطقه برای سازماندهی نیازهای عملی مبارزه «کمیته های عمل» را ایجاد کردند و بعلت فلج شدن آتوریته رسمی، جزءجزء امور زندگی روزمره را نیز خود سازمان دادند. تا آخر ماه مه، ٤٥٠ کمیته این چنینی بطور خودبخودی و در هماهنگی سست با «مجمع عمومی» سوربن سربلند کردند. کارگردانهای سینما نیز سر به طغیان برداشته و فستیوال کان را اشغال نمودند؛ و «کمیته عمل» در محل فستیوال تشکیل شد و یك مانیفست انقلابی صادر کرد. کمیته های عمل در هرگوشه و کنار فرانسه ایجاد شد. ژرژپمپیدو نخست وزیر وقت فرانسه با صدای برآشفته و آکنده از بدبینی علیه جنك داخلی قریب الوقوع هشدار داد. مورخان بعدها این روز را، نخستین روز از «هفته خطرناك» فرانسه نامیدند.

دو روز بعد (۲۵مه) دولت با فدراسیون و اتحادیه کارفرمایان گردآمدند و مذاکره برای دستیابی به توافقنامه ای را آغاز کردند. الگوی این توافقنامه معاهده های ۱۹۳٦ بود که به مهار کردن موج نا آرامی پرولتری در آن سال خدمت کرد. نتیجه مذاکره ۲۵مه آن شد که حداقل دستمزد (دستمزد بسیاری از کارگران) ناگهان ۳۰٪ و سایر دستمزدها تا ۱۰٪ افزایش یابد و کار از ٤۸ ساعت در هفته به ٤۰ ساعت تقلیل داده شود. (بقول لنین در دورانهای بحرانی، رفرمهای اقتصادی راحت ترین امتیازی است که بورژوازی حاضر به دادن آن است.) با اینحال زمانیکه ح ك ف این قرارداد را به سنگر خود، یعنی کارخانه بیلان کورت رنو برد، مورد پذیرش واقع نشد. کارخانه های مبارز دیگر، تودهنی محکمتری نثار ح ك ف نمودند؛ در این کارخانه ها دانشجویان پیرو مائو ماهها بود که «بمیان کارگران رفته بودند.» دانشجویان باتصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو از «محله لاتن» تا بیلان کورت راهپیمائی کردند. بروی پرچمی که در تظاهرات حمل می شد، نوشته شده بود: «دستان کارگران، پرچم قیام علیه رژیم را از دستان ضعیف دانشجویان خواهد گرفت.»

اما علیرغم عمق بحران سیاسی که گریبانگیر دولت بود، جنبش اعتصابی بخودی خود نمی توانست مصافی واقعی را علیه کل دولت بورژوایی اعلام کند. در ۲۷مه (همانروزی که معاهده های پیشنهادی اعلام شد) برخی دانشجویان، رهبران اتحادیه ها و بخشی از سوسیالیستها در یك رژه وسیع استادیوم ورزشی شارله تی شرکت کردندتا «یك راه حل سیاسی» برای بحران ارائه دهند. این در حالی بود که تظاهرات خیابانی ممنوع اعلام شده بود. آنان پیشنهاد نمودند که پی یر مندزفرانس، باصطلاح «چپ»، که در ابتدا، جنك فرانسه علیه الجزایر را رهبری کرده بود، در راس «حکومت موقت» نشیند. و فورا انتخاباتی برگزار نماید. یکی از رهبران سوسیالیست اتحادیه کارگری اعلام کرد که «امروز امکان انقلاب وجود دارد.» در واقع پیشنهاد آنها این بود که رژیم بدون انقلاب، تعویض شود؛ عینا همان مانوری که چپ پارلمانی زمانی آنرا بعنوان «کودتا» محکوم می کرد (دوگل در سال ۱۹۵۸ از این مانور برای رئیس جمهور شدن استفاده کرد.)

روز ۲۹مه، پرزیدنت دوگل، همسرش و دستیارانش خود را درون سه هلیکوپتر انداختند و از انظار پنهان شدند. تنها کلماتی که خبرنگاران از زبان دوگل شنیدند، خطاب به همسرش بود: «مادام استدها می کنم عجله کنید.» طبقات دارا از شدت وحشت به سرحد دیوانگی رسیده بودند. روحیه مردم کوچه و خیابان بطرز غیرقابل تصوری بالا بود. در واقع دوگل با هلیکوپتر به ایالت بادن ـ بادن در آلمانغربی رفت تا مخفیانه با فرماندهان ارتش فرانسه تشکیل جلسه دهد. طرحی برای اعزام ۲۰هزار سرباز فرانسوی از ارتش مستقر در خاك آلمانغربی برای مقابله با پاریس تهیه گشت. ارتشیانی که زمانی با دوگل برسر خاتمه جنك الجزایر مخالفت نموده بودند، مورد عفو واقع شدند؛ از جمله کسانیکه بخشوده گشتند، ژنرالی بود که زمانی قصد کشتن دوگل را کرده بود و نزدیك بود موفق شود.

روز بعد دوگل با طبقات دارا اتمام حجت کرد: «یا حول من متحد شوید، یا

کارتان ساخته است. اگر من سرنگون شوم، حزب کمونیست هوادار شوروی قدرت را بدست خواهد گرفت.)) این استدلال، حتی مورد پذیرش سوسیالیستها قرار گرفت؛ سوسیالیستها موفق شده بودند بخشی از جنبش دانشجوئی و دیگر جنبشها را تحت لوای حمایت از قیام به همکاری با خود بکشانند. آنها تحت آن شرایط می ترسیدند هرحکومتی که توسط اپوزیسیون تشکیل شود، مستعد است تحت تسلط ح ك ف قرار گیرد. ح ك ف هم عقب نشست؛ این نوع قیام علیه گلیسم نه به خواست آنها مبتنی برشریك بر در قدرت حاکم شدن کمك می کرد و نه در جهت منافع شوروی و متحدانش بود. گفته می شود افراد دوگل از رهبری ح ك ف خواست که در کنار آنها بایستند تا از فرانسه در مقابل سوسیالیستها که می خواهند سیاست خارجی کشور را تابع منافع آمریکا نمایند، محافظت نمایند. بدین ترتیب تمامی احزاب ارتجاعی، راست و ((چپ)) برسر یك نکته توافق کردند : اگر دوگل نباشد، مصیبت ببار خواهد آمد.

در پاسخ به دعوت رئیس جمهور، صدها هزار زن و مرد شیك پوش در مقابل خیابان پرزرق و برق شانزه لیزه ازدحام کردند و فریاد حمایت از حکومت، سرزمین پدری و پروردگار را سردادند. دختران پیشخدمت را کارفرمایان بزور به راهپیمائی کشاندند. اما افرادی از طبقات تحتانی نیز در میان آنها حضور داشتند. بقول روزنامه ها، ((حزب ترس)) هم توان سازماندهی داشت: کمیته های گلیستها در دفاع از جمهوری حداقل بهمان اندازه شورشگرانی که حکومت آنها را مورد تهدید قرار داده بود در مورد تدارك یك جنك داخلی جدی بودند.

همگامی موقت سوسیالیستها، ((ح ك ف)) و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، و دانشجویان رادیکال خاتمه یافت. در اواسط ماه ژوئن پلیس باردیگر سوربن را در اختیار خود در آورد. اما در کارخانه فِلَن رنو، در ۵۰ کیلومتری پاریس، جائیکه دانشجویان انقلابی طی زمستان گذشته فعالیت نموده و پیوندهایی برقرار کرده بودند، ۱۵۰۰ دانشجو حلقه محاصره پلیس را شکسته و به چندهزار کارگر که علیه پلیس ضدشورش که کارخانه آنان را اشغال کرده بود می جنگیدند، پیوستند. بمدت چند روز نبرد در جنگلهای گرداگرد شهر ادامه یافت. یك دانشجوی ۱۷ساله مائوئیست بدست پلیس ضدشورش در آب خفه شد. یکباردیگر محله دانشجوئی پاریس غرق آتش گشت. در روزهای بعد دو کارگر کارخانه پژو واقع در منطقه سوشو در جریان نبرد با پلیس ضد شورش کشته شدند.

دولت تمام تشکیلاتهای مرتبط با شورش را منحله اعلام کرده و در صدد دستگیری رهبرانشان برآمد. حزب کمونیست فرانسه، سوسیالیستها و غیره آماده نبرد پارلمانی شدند. دوره نوینی در حرکت مشترك دانشجویان و کارگران آغاز گردید و دو راه خود را بوضوح نمایان ساخت.

این وقایع، باعث شد که نبض جهان طی سالهای بعد تندتر بزند. شوروی به فرونشاندن ناآرامی در مناطق اروپایی تحت سلطه خود پرداخت. در ماه اوت، تانکهای شوروی از طریق یك پل هوایی وارد چکسلواکی شدند. رهبری حزب کمونیست چکسلواکی به نوعی ناسیونالیسم و رفرمهای دیگر روی آورده بودند، اما ناآرامیها بیشتر میترسید تا از اشغالگران بهمین جهت ((عدم مقاومت)) را توصیف کرد.

یك هفته بعد، بدنبال موج حملات خشونتبار پلیس به تظاهراتهای ضد جنك ویتنام همزمان با برگزاری کنگره سراسری حزب دمکرات در شیکاگو، شکافها در جامعه آمریکا سرباز کرد. این واقعیت که بخشی از هیئت حاکمه آمریکا به ضرورت خاتمه جنك ویتنام واقف شده بود نیز برگسترش جنبش ضدجنك و ناهمگونیهای درون آن پا داد، و در آمریکا هم دو راه آشکار شد ـ اگرچه این دو راه دقیقاً شکل فرانسه نبود. از یکسو، کاندیداهای حزب دمکرات که قول پایان بخشیدن به جنك را میدادند از جاذبه ای قدرتمند برخوردار بودند همانطور که(در فرانسه نیز این ایده پا گرفته که انتخابات باعث رسیدن به پیروزی سریع در کسب اهداف جنبش توده ای میگردد). از سوی دیگر، بر زمینه بی اعتباری عمومی جامعه موجود آمریکا دستجات آگاه انقلابی در میان سیاهان، ملیتهای تحت ستم و در جنبش دانشجویی که بسیار تحت تاثیر این تحولات بود، نضج یافتند.

حزب پلنگان سیاه جوانان مسلح سیاهپوست، ملبس به اونیفورم کت و کلاه چرمی سیاه را به مجلس قانونگذاری ایالت کالیفرنیا فرستاد تابه اقدامات قانونی جهت خلع سلاح بیش از پیش توده ها اعتراض کنند. بدین ترتیب در سال۱۹۶۷، این حزب بطور قدرتمندی به صحنه سیاسی آمریکا پا نهاد، پلنگان سیاه بطور گسترده در میان پرولتاریای سیاهپوست و امثالهم در ناحیه ساحلی سان فرانسیسکو و تقریباً در تمامی شهرهای سیاهپوست نشین آمریکا، نفوذ روزافزون داشت. در سپتامبر ۱۹۶۸ پلیس، هیونیوتون، رهبر پلنگان سیاه را به زندان افکند، یك سلسله حملات طولانی و مرگبار را برای نخستین بار با هدف نابود ساختن پلنگان سیاه براه انداخت و مقرهای آنها را بست. یك درگیری خشونتبار و طولانی که در نوامبر ۱۹۶۸ با اعتصاب در کالج ایالتی سان فرانسیسکو آغاز شد، دانشجویان سیاهپوست و سایر اقلیتها و رادیکالهای سفیدپوست(که بسیاری از آنها تحت تاثیر پلنگان سیاه بودند) را علیه مدیریت کالج که از حکومت و ریگان فرماندار کالیفرنیا دستور میگرفت، برانگیخت. هر دو طرف توانستند نیروی سیاسی قابل توجهی از بین بخشهای گوناگون اهالی ناحیه ساحلی سان فرانسیسکو و سایر مناطق کشور را بمیدان آوردند.

تظاهرات ضد جنك در اکتبر ۱۹۶۸ در لندن که از تظاهرات قبلی این شهر در ماه مارس توده ای تر بود، نیز شاهد قطب بندی سیاسی فزاینده ای بود. در آنزمان در دانشکده اقتصاد لندن و سایر دانشگاههای اشغالی، بحث حادی در مورد تهاجم یا عدم تهاجم به سفارت آمریکا درگرفت. اگرچه حکومت ویلسون (حزب کارگر) شدیداً از جنك آمریکا در ویتنام پشتیبانی کرده بود، اما جناح چپ حزب کارگر توانست در ازای اعلام حمایتش از راهپیمائی، شرایط خود را بر آن تحمیل کند. لیکن، یك دسته کوچك مستقلا تهاجمی خشونتبار را علیه سفارت آمریکا به پیش برد.

جنبش دانشجویی در آلمانغربی نیز در بحبوحه مقابله با گازاشك آور و ماشینهای آبپاش با مباحثاتی مشابه روبرو بود. حوادث ایتالیا نیز از برخی جهات با حوادث مه ـ ژوئن فرانسه، لیکن در ابعادی کوچکتر ،تشابه داشت. در ژوئیه ۱۹۶۸، دانشجویان ژاپنی نیز پس از سقوط یك جت نیروی هوایی آمریکا در دانشگاه کیوشو ، ۵۴ دانشگاه را اشغال کردند. دانشجویان مسلح به چوب و چماق و کلاه کاسکت، مانع از جمع آوری لاشه متلاشی شده جت آمریکایی شده، خواهان آن بودند که بقایای هواپیما بعنوان نشانه مبارزه علیه پایگاههای آمریکایی در ژاپن باقی بماند. در نوامبر، شورای دانشکده های دانشگاه توکیو در حمایت از خواسته های دانشجویان بطور دستجمعی استعفا داد.

هدف از ذکر خلاصه ای از وقایع آن

بود که روشن شود کتاب کوت از چه جهت خواندنی است و همچنین قصد آن بود که شرح مختصری از وقایع آن سالها ارائه شود.(اگرچه این شرح مختصر از سایر منابعی که در این مقاله ذکر شده اند نیز بهره گرفته است) . شرح این وقایع تا حدودی محدودیت شیوه بررسی کوت را نیز نشان میدهد. کتاب وی دربرگیرنده وقایع سال۱۹۶۸ در سراسر جهان نیست، چرا که اگر اینچنین بود حجم آن از ۴۰۰صفحه بسیار بیشتر میشد. تمرکز کتاب کوت بر جنبش دانشجویی در آمریکا و اروپای غربی است. اگر این کار(یعنی بررسی متمرکز جنبش دانشجویی در آمریکا و اروپای غربی) بطور آشکار اعلام میشد و در ضمن چنین بررسی متمرکزی با درك از حوادث گسترده تر جهانی عجین میگشت، کتاب کوت بسیار ارزشمند میشد، اما متاسفانه چنین نیست. واقعیت آن است حوادثی که کوت مورد ملاحظه قرارمیدهد بر بستر این وقایع جهانی در حال شکل گیری بودند کوت میتواند تاریخ نگاری خود را بر جهان سوم و یا فاکتورهای بین المللی متمرکز نکند، اما غفلت از آنها بهیچوجه قابل توجیه نمی باشد. اگرچه وی به «تهاجم تت در سال۱۹۶۸» (ویتنام) اهمیت میدهد، اما به این نتیجه گیری حیاتی نمی رسد که اگر خیزش گسترده توده های ملل تحت ستم علیه امپریالیسم و بویژه شکست نظامی سرکرده امپریالیستهای غربی در کار نبود، حوادث آنسال در کشورهای امپریالیستی بسیار متفاوت میبود. مضافاً، تصور کنید اگر شوروی سرمایه داری و امپریالیست نشده بود مائو هم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را جهت حفظ سوسیالیسم در چین برپا نمیداشت و از انقلاب جهانی پشتیبانی نمیکرد؟

در عین حال، کوت تضادها و روندهای بنیادین کشورهای امپریالیستی را بررسی نمیکند. همین تضادها و روندها بودند که بر بستر چنین جهانی، پایه مادی و زمزمه های انقلاب در این کشورها را فراهم آوردندبعلاوه، برخورد وی بدین حوادث بگونه ای است که انگار تضادها در کل کشورهای امپریالیستی بلوك غرب(بجز اسپانیای فاشیستی) یکسان بود. بهمین خاطر کوت قادر نیست تفاوت های مهم میان پروسه های فوق در کشورهای متفاوت را توضیح دهد. عوامل فوق الذکر، گاه بررسی وی را بی روح میسازد. خواننده نخست با چهره هایی از میان دهها هزار دانشجوی درگیر با پلیس یکی پس از دیگری آشنا میشود، تا همه چیز از توکیو گرفته تا تورینو محو میگردد.(مطالب کتاب در مورد بویژه ژاپن، آلمانغربی و ایتالیا راضی کننده نیست.) در عالم واقعیات، وقایع سال ۱۹۶۸ صریع و تیز، گوناگون وخاص بودند.

شکل دیگری که از همگونی اختیاری کوت، که بر این حوادث تاریخی اعمال کرده، ناشی میشود به تفاوتهای میان زمان و سرعت و ویژگیهای ملی هر کدام از این حوادث برمیگردد. بعبارت دیگر، ۱۹۶۸ سالی کلیدی بود اما برخلاف گفته کوت پیش درآمد یك افت جهانی نبود. اسپانیا و پرتغال با «دهه شصت» خود در اواسط دهه هفتاد روبرو شدند. دهه هفتاد بویژه نیمه نخست آن، در ایتالیا دوره امواج سهمگین بود. جنبش ۱۹۶۸ در انگلستان بیشتر از هر جای دیگر تحت تاثیر طبقه متوسط قرار داشت، اما دهه بعد شاهد مصاف طلبیهای قهرآمیز طبقات تحتانی با نظام بود. حتی در رابطه با کشورهایی نظیر ایالت متحده، که دلائل خوبی وجود دارد که سال ۱۹۶۸ نقطه رجوع قرار گیرد. طرز تلقی کوت آن است که ۱۹۶۸ اوج بود و سالهای متعاقب بر آن سالهای سقوط به قهقراء است. چنین ارزیابی عمدتاً از این دیدگاه وی نشئت میگیرد که پدیده ها هر چقدر رادیکالتر میشوند، بی ارزشتر میگردند.

بنابراین بررسی تکوین یابی تشکلاتی که تحت تاثیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو بوده و یا سعی می کردند این پرچم را بلند کنند، از چارچوب محدود کوت خارج است ـ نه بدلایل واقعه نگاری(چراکه در بسیاری کشورها تکوین این پدیده ای بود مربوط به سالهای متعاقب ۶۸) بلکه بدلایل سیاسی(چراکه بسیاری از نیروهای برجسته در فرانسه، ایتالیا، حزب پلنگان سیاه در آمریکا، در دوره ای که کوت در کتابش مورد ملاحظه قرار میدهد، خود را حامی این ایدئولوژی میخواندند.) کوت علیرغم همه زوزه های ریاکارانه اش درباره «فاشیسم سرخی» که می کوشید همه اندیشه ها بجز اندیشه مائو را در هم بکوبد، هیچ شکی ندارد که تنها شیوه اندیشیدن خودش را میتوان اندیشه نامید.

نقطه نظرات کوت هنگامی بوضوح عیان میشوند که وی حوادث بلوك شرق و غرب را کنار هم مینهد. او جنبشهای دانشجویی بلوك شرق را که بقول وی، حداکثر خواستشان بهره مند شدن از یك دانشگاه لیبرال با یك کتابخانه ارزشمند است، «متعهد» میداند. و آن را با رفتارگستاخانه دانشجویان در غرب مقایسه میکند که دانشگاه را بهترین حالت جایی مناسب جهت اعتراض میدانند. کوت ظاهراً هیچ ترسی ندارد که وی را ساده لوح بخوانند؛ والا ادعا نمی کرد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی مائو و گاردهای سرخ چین بعلت «ابزار دولتی بودن»، بخشی واقعی از جنبش ۱۹۶۸ نیستند. کوت وقتی این حرفها را میزند که چند فصل از کتابش را به ستایش و ذکراحوال دوبچك (رئیس دولت چکسلواکی) و دوروبریهایش، منجمله چند دوجین ژنرال که با خفت و خواری توسط شوروی کنار نهاده شدند، اختصاص داده است. بدین ترتیب، کوت لیبرال که با دیکتاتوری پرولتاریا در چین مخالفت میورزد، در دفاع از دیکتاتوری بورژوایی ـ بویژه که با امپریالیسم محبوبش رابطه دارد تامل بخرج نمیدهد.

واقعاً در این نوشته چیز زیادی در باره بلوك شرق دستگیرمان نمیشود، و این در حالتیست که خود کوت در آنزمان آنجا بود. بنظر میرسد که خودش را به کوچه علی چپ زده است. تا آنجا که به حوادث کشورهای امپریالیستی غرب مربوط میشود، درك وی چنین است: در ویتنام جنك بود؛ «یك جنایت و یك اشتباه بزرگ» منفی. بنابراین اعتراض علیه این جنك قابل توجیه بود. قید و بندهایی دست وپای دانشجویان و روشنفکران را می بست. فشاری بیمورد بر افرادی از اجتماع که سرشان به تنشان می ارزید، وارد میگشت. این اعمال نیز می بایست مورد اعتراض قرار میگرفت. تا آنجا که مسائل به این اهداف محدود میشد، و اشکال مبارزاتی زیاده از حد خشونت بار نبوده و خلاف دیدگاههای کنونی افرادی نظیر کوت حرکت نمیکرد، او با گشاده دستی به تشریحشان می پردازد. آنچه او بیش از همه از آن تنفر دارد، رادیکالیزه شدن جنبش و قطب بندی میان کسانی است که معتقد بودند جنك ویتنام و سایر بلایا «اشتباهاتی بزرگ» در یك جامعه مورد قبول میباشد و قابل تصحیح است، با دیگران که جوامع خود را غیر قابل تحمل دانسته و این بلایا را بعنوان بخشی از یك نظام اصلاح ناپذیر امپریالیستی و بایسته سرنگونی میدیدند.

از نظر کوت، همین رادیکالیزاسیون روبه رشد بود که در اواخر دهه شصت اوایل دهه هفتاد جنبش را کشت. بقول او(

ظاهراً به آمریکا اشاره دارد) بویژه این مبارزین سیاهپوست، فمینیستها و سایر افراد غیر معقول بودند که «اتحاد» موجود را بر هم زدند: «این شکاف در بینش مشترك در دهه شصت مرگبار بود». از لابلای کلمات کوت میتوان تاثیرپذیری وی از ابراز مخالفت کنونی برخی محافل بورژوایی با تظاهراتهای خیابانی(که در آن سالها بدلایل گوناگون از برخی از آنها حمایت میکردند) را مشاهده نمود. کوت ظاهراً حس میکند، جنبشهای اجتماعی که بدلایل قابل قبولی براه افتاده بودند به ناگهان حوالی سال ۱۹۶۸ از کنترل خارج و افسارگسیخته شدند. توگویی که روشنفکران کشورهای امپریالیستی یکمرتبه و بی دلیل به سرشان زده بود. چرا پروفسورهای سرشناس بسوی دانشجویانی که میخواستند آرشیوها را بسوزانند، جلب میشدند؟ چگونه زن یك رهبرسرشناس ارکستر میتواند همقطاران پولدار خود را به مجلس مهمانی جهت جمع آوری کمك مالی برای رادیکالهای سیاهپوستی که از مائو نقل قول میاوردند و تفنك حمل میکنند، دعوت نماید؟ کوت در حین تشریح آن چیزی که علناً دهشتناك و تقریباً افراطی گری غیر قابل تصورش میداند، برای فاکتور ذهنی، ایده ها و خطوط سیاسی که به جنبشهای فوق الذکر را جان بخشیدند، بهای چندنی قائل نیست. نتیجه اینکه، آن دوران و شخصیتهای ملیتی بیشتر از حد ناآشنا و جدا از واقعیات کنونی بنظر میرسند. علت اصلی عدم توجه کوت به بررسی ایده های افراد شرکت کننده در جنبش ۶۸ آن ایده هاست و در عین حال اسیر این توهم است که گویا خود دارای هیچ نوع ایدئولوژی نیست.

شیوه بررسی کوت وی را بدانجامیکشاند که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، بویژه در رابطه با کشورهای غیر از انگلستان(که بیش از حد مورد توجه کتاب است) ، بر منابع دست دوم، ژورنالیستهای دولتی، و تحلیلگران آن زمان اتکاء می کند. در کتاب به جوانهای آندوره ـ وبویژه کسانیکه گرایشات فکری گوناگون و فعال را نمایندگی میکردند ـ فرصت زیادی برای صحبت کردن داده نشده است.

بطور مثال، به سیاهپوستان بعنوان پدیده های تهدیدآمیز یا سرگرم کننده برخورد شده و به خیزشهای ملیتهای تحت ستم در آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی هرگز بطور جدی پرداخته نگشته است. کوت هرگز حزب پلنگان سیاه در آمریکا را واقعاً بررسی نمیکند، زیرا بررسی یك تشکل انقلابی که دارای پایه قابل توجهی در میان پرولتاریای سیاهپوست بوده، این فرضیه وی که خیزش دهه شصت در کشورهای امپریالیستی از کارگران بدور بود را پا در هوا میسازد. کوت هنگامی هم که میخواهد از پلنگان سیاه حرفی بزند، تام ولف رسواوخوش پوش سفیدپوست نقل قول میاورد که: پلنگان در محلات فقیرنشین نفوذ چندانی نداشتند. یك مثال شرم آور دیگر آنست که کوت بطرز احمقانه ای به نفی جنبش رهایی زنان می پردازد برای بی اهمیت جلوه دادن این جنبش در فصل «فیلم، سکس و رهایی زنان» (که بترتیب اهمیت ذکر شده اند!) به آن برخوردی شود. خواننده ای که برای کسب اطلاع صرفاً بدین کتاب رجوع میکند هرگز متوجه نمیشودکه اشکالی در مناسبات غالب میان مرد و زن وجود دارد؛ یا اینکه شورش علیه ستم بر زنان چه نقش قدرتمندی در خیزش عمومی علیه مناسبات ناعادلانه اجتماعی ایفاء میکند. کوت بگونه ای رفتار می کند که گویی خواسته اصلی و مهم جنبش، روابط جنسی گسترده تر، از همان نوع موجود در جامعه بورژوائی بوده است: از همان روابط گندیده زرق و برق داری که اکثر دستگاههای لمپنی بورژوایی در مقابله با جدیت جوانان در آن دوران به تبلیغش پرداختند.

موضع کوت ومنابعی که برای بررسی انتخاب کرده باعث می شود کتاب تصویر سال ۱۹۶۸ را از دید کسانی عرضه کند که هم بطور مبهمی هوادار آن جنبش بودند و بطور مبهمی از آن هراس داشتند. اگرچه آنها جانب «ارباب» (آتوریته) را نگرفتند، اما باز هم از نظر ایدئولوژی، «بالای سی سال» بودند. (برخی اوقات در دهه شصت، سی سالگی را به شوخی بعنوان سنی که مرز میان جوانان و «ارباب» بود تعیین میکردند اگرچه برخی از زنان و مردان مسن پیگیرانه در سمت انقلاب ایستادند و برخی از جوانان نیز مترصد فرصت بودند تا در نخستین ایستگاه جنبش «از اتوبوس پیاده شوند.») حیرت کوت از «عجیب و غریب» بودن آنروزها، یادآور شخصیت یکی از ترانه های باب دیلان در سال ۱۹۶۸ است. این شخصیت هم یك روزنامه نگار بود: «اینجا چیزی دارد اتفاق میافتد و آقای جونز، تو نمیدانی که چیست. اینطور نیست؟»

طنز ماجرا در این است که افرادی اینچنینی در دهه شصت نقش مهمی در کشورهای امپریالیستی بازی کردند. اینجور نبود که نظراتشان در آنزمان واقعاً بسیار رادیکالتر از حالا بود. اما بر متن شرایط همان زمان، هنگامیکه خیزش استثمارشد گان و ستمدید گان جهان در کشورهای امپریالیستی و در کشورهایی تحت ستم و استثمار امپریالیستی، ایده انقلاب را بدرجات گوناگون، با درکهای گوناگون و در کشورهای گوناگون بروی صحنه پرتاب کرد، اینگونه افراد حمایت بی قید و شرط خود را از طبقات حاکمه در شرایطی که آنان شدیداً نیازمندش بودند دریغ کردند؛ یا حتی با داغ لعنت خوردگان زمین سمت گیری نمودند. در غیر اینصورت، مساله کسب انقلابی قدرت سیاسی درون کشورهای امپریالیستی حتی امکان طرح شدن هم نمی یافت.

از نظر کوت، که با احساسی آمیخته از دلتنگی و انزجار به گذشته می نگرد، و بر فاکتور رهائی را که در آن سالها حتی اساتید دانشگاهها را به اندکی گستاخی واداشت چشم فرو نمی گذارد، این درهم آمیختن مارپیچی یك ستم بی دلیل با رادیکالیستی بی دلیل و سازش روشنفکران خوش نیت با اولی در رویائی با دومی بود که «پیروزی امروزی انگیزه سود و پرستش نیروهای بازار در عصر ریگان و تاچر» را باعث شد. بعبارت دیگر، افراطی گری باعث افراطی گری شد: تراژدی این بود که منافع گرفته نشد. یعنی اینکه، جنبشهای دهه شصت بخاطر نبودشان علیه قوای احزاب کارگر ـ لیبرال ـ سوسیال دمکرات، مسئول پیروزی راست افراطی در دوره کنونی هستند.

اولا، فاکتهایی که کوت خودش علیه حزب دمکراتهای آمریکایی، حزب کارگریهای انگلیسی، رویزیونیستهای و سوسیال دمکراتهای اروپائی قطار میکند، با این نتیجه گیری در تضاد قرار میگیرد. ثانیاً، عین دهه شصت امروز هم ارتجاع آشکار تنهاکارتی نیست که در دست بورژوازی قرار دارد. مورد فرانسه را در نظر بگیرید، که بر خلاف تئوری «بی اعتبار» کوت، اکنون دارای یك رئیس جمهور سوسیالیست است؛ نخست وزیر کنونیش همان کسی است که تظاهرات شارلتی را رهبری کرد و طی آن سوسیالیستها مدعی شدند که ماه مه ۱۹۶۸ یك«انقلاب» بود. با این وجود، فرانسه در ارتجاعی بودن دست کمی از آمریکا یا انگلستان ندارد و اگر در مسئله عمیق تر شویم میبینیم که حکومت شارل دوگل در

سال ۱۹۶۸ بیش از زمان به قدرت رسیدن سوسیالیستها(یعنی ۱۳ سال بعد) رفرم داد.

دهه شصت را نمیتوان بخاطر چهره عریان ارتجاع در دهه هشتاد مزمت نمود. هرچند امپریالیستها هرگز از مکیدن خون انسانها سیر نمی شوند، اما در دهه شصت آنها هم از نظر سیاسی و هم از نظر ایدئولوژیك در موضع تدافعی قرار گرفته بودند: نکته بحث همین جاست. احساس عمومی در آنزمان این بود که سیاستهای حکومتها، زندگی جوامع امپریالیستی و حتی خود امپریالیست غیر قابل تحمل است و نمی بایست تحمل شود، احساس عمومی این بود که جهان میتواند و باید زیر و رو شود. نه تنها ریگانها و تاچرها بدرجات مختلف و در موارد مختلف افشاء شدند، بلکه چهره رقبایشان درون سیستم نیز برملا گشت و خود سیستم نیز مورد حمله واقع گشت. امروزه، امپریالیستها در همه کشورها مجدانه زرادخانه سیاسی خود را برای زدودن آن افشاگریها و تجربیات که توده ها همچنان از آندوره حفظ کرده اند، بکار انداخته اند. و در همانحال مشغول پروبال دادن به جریانات ارتجاعی آشکار در میان اقشاری است که غالباً در دهه شصت مجبور به خفقان گرفتن شده بودند. روندهای مشابهی در همه کشورهای امپریالیستی در حال کار کردن هستند اگرچه در اشکال مختلف.

نباید چنین نتیجه گیری نمود که بعلت «زیاده روی» رادیکالهای دهه شصت بود که آندوره و بحران سیاسی رژیمها تداوم نیافت.

پروسه مارپیچی خیزش در کشورهای امپریالیستی به موانعی جدی برخورد نمود، نیروهای میانی جامعه که در ضدیت با ناملایمات مشخص و بالفوری به میدان مبارزه کشانده شده بودند قادر نبودند که عمیقتر شده و به تصویری رادیکالتر از متحول کردن کامل جامعه امپریالیستی برسد، و در میان نیروهای رادیکالتر این گرایش موجود بود که برای حفظ این متحدین متزلزل برنامه های خود را تعدیل کند. اتفاقاً اگر قرار باشد که یك ایراد در مورد جریاناتی رادیکال دهه شصت ذکر شود، بحد کافی رادیکال نبودن درك و هدفشان در اغلب موارد است. آنها در مورد استراتژی و ابزار انقلاب به اندازه لازم روشن نبودند، آنها خصلت جوامعشان بطور کامل درك نکرده و تحلیل درستی از پایه های انقلاب نداشتند؛ آنها نمیدانستند که متحدان انقلاب کیانند و چه کسانی در بهترین حالت میتوانند به بی طرفی دوستانه سوق داده شوند. در مقابل گرایش بسیاری از رادیکالها این بود که توده های مردم را در جامعه یکدست ارزیابی کنند ـ درست همان کاری که کوت میکند. آنها به اندازه کافی پیگیر نبودند.

اتهاماتیکه از سوی افرادی نظیر کوت علیه جنبش دهه شصت مطرح میشود تنها در صورتی قابل اثبات است که نشان داده شود مسیر درپیش گرفته شده از سوی اکثر نیروهای رادیکال آن دهه اساساً غلط بود چرا که نظر آنها در مورد امکان پذیری تحول انقلابی از بیخ و بن بی پایه بوده است. استدلال کوت باید چنین باشد: انقلابی رخ نداد، بنابراین انقلاب غیر ممکن بود، بنابراین کارکردن در درون سیستم،(هر چقدر هم که ممکن است طبق فاکتهای خود کوت بی ثمر باشد) کماکان بهترین چیزی است که میتوان آرزویش را داشت.

۲ـ آیا فرانسه بسوی جنگ داخلی میرفت؟

هامون و روتمان علیرغم سابقه ژورنالیستی رادیکال شان، همان فرض بنیادی کوت را قبول دارند. مضمون مطرح شده در کتاب دوجلدی «(نسل)» این است که در واقع چپ رادیکال فرانسه در دهه شصت یك موتاسیون (تغییر ناگهانی ـ م) در جامعه فرانسه یك حرکت سریع و اجبار ی بسوی مدرنیزاسیون، و تغییری در مدیریت میان دو نسل متفاوت را اوضاع انقلابی انگاشت.

بخش بیشتر از این تاریخچه دوجلدی که بشیوه ای نیمه داستانی نوشته شده، حول بیوگرافی دستجمعی دانشجویان ممتازترین دانشکده های پاریس است. این دانشجویان کسانی بودند که هسته رهبری دو تشکل سرشناس تشکیل شده از دل ۱۹۶۸، یعنی «(چپ پرولتری)»GP و گروه تروتسکیستی «(جوانان انقلابی کمونیست)» JCR تشکیل میدادند. (حزب کمونیست مارکسیست ـ لنینیست فرانسه PCMLF که مثل چپ پرولتری خود را مائوئیست میدانست و سایر گروههایی که در دهه هفتاد بوجود آمدند، در این تاریخچه منظور نشده اند.) اکثر شخصیتهای منتسب از سوی نویسندگان کتاب که قرار است نماینده این «(نسل سیاسی)» و کانون توجه آنها باشند، امروزه یا به مدیران جدیدی در سطح بالای جامعه فرانسه تبدیل شده اند (مثلا یکی از شخصیتهای اصلی کتاب، سرژ ژولی، ناشر یك روزنامه است.) او در کتاب (کوهن ـ بندیت هم نقش اصلی را دارد.) یا داغان شده اند، و یا مرده اند. (مثل پیر گلدمان، که بنا به نوشته نویسنده در بسیاری از موارد با نظرات رادیکال تر ژولی طی دهه شصت و اوایل دهه هفتاد موافق بود، اما پیش از آنکه ابهاماتش برطرف شود بطرز مرموزی در خیابانهای پاریس هدف گلوله قرار گرفت. مراسم تشجیع جنازه گلدمان در سال ۱۹۷۹، با شرکت رفقای سابقش که تنها چندسال بعد پروسه ورود به دم و دستگاه دولتی را آغاز کردند، پیش درآمد کتاب را تشکیل میدهد.)

نمی توان نواقص متدولوژیك کتاب را بی ارتباط با نظرات نویسنده دانست. گفتن اینکه صرفا منافع شخصی، باعث نگارش این کتاب شده، اظهار نظری سطحی است. این توجیه گر بخش بزرگی از کسانی است که هم اینك در دستگاه حاکمیت به مقامات و مناصبی رسیده اند. غلو نیست اگر بگوئیم این کتاب بخشی از بیوگرافی رسمی حکومت موجود است. با این وجود، کتاب آنقدر وسیع، متنوع و موجز است که خواننده بتواند چندنکته را درك کند. علیرغم اینکه (برخلاف کتاب کوت) شخصیتهای اصلی این کتاب بنابر نظرگاه سیاسی نویسنده انتخاب شده اند، اما «(هامون و روتمان)» به ذکر جزئیات برخی افکار، شیوه های برخورد و خطوط سیاسی موجود طی آن دوره می پردازند و این یکی از امتیازات مهم آنهاست ـ هرچند شخصیتی های منتخب آنها سرانجام تواب می شوند. بهمین خاطر، برخلاف شیوه بررسی کهنسالانه دهه شصت توسط کوت، از کتاب هامون و روتمان رایحه واقعی «(سالهای رویا و باروت)» بمشام می رسد.

(تفاوتهای میان این دوکتاب تا حدی ناشی از تفاوتهای میان آنچه که در انگلستانِ کوت بوقوع پیوست و چیزی که بصورت خیزش انقلابی در سطحی بسیار بزرگتر در فرانسه بروز یافت، می باشد. مطالعه کتابی جدید بنام «(درفش سرخ ـ پرچم سیاه)» که یك بررسی خواندنی از ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه ارائه می دهد را نیز توصیه می کنیم. این کتاب که توسط دو روزنامه نگار جوان، هنگامیکه هنوز از سنگرها شعله های آتش بر می خاست، برای یك روزنامه انگلیسی برشته تحریر در آمده، نمونه ارزنده ایست از طرز تفکر برخی دیگر از روزنامه نگاران معاصر با کوت. این کتاب در عین حال که بقول خود

از «انقلاب» حمایت می کند، اما آن پیشداوریهای طبقاتی که کوت مصرانه خود را سخنگوی آن معرفی می کند، را کنار نمی گذارد.)

نخستین جلد کتاب هامون و روتمان در برگیرنده یك مسافرت طولانی با قطار بهمراه یك هیئت نمایندگی دانش آموزان بسیار جوان دوره متوسطه، عضو سازمان جوانان حزب کمونیست فرانسه،است. آنها برای شرکت در گردهمایی جوانان که خروشچف نیز در آن حضور خواهد یافت به مسکو میروند .در آندوره شبح حزب کمونیست بربخش بزرگی از جامعه فرانسه سایه افکنده بود. اینجور حساب میشد که هرکارگر، دانشجو یاروشنفکری که جدی است و ارتجاعی نیست از حزب کمونیست هواداری میکند . درعین حال این حزب سالیان سال بود که هیچ جنبه انقلابی نداشت.

این واقعیت بطور برجسته در حزب کمونیست از جنك ارتجاعی فرانسه در الجزایر نمایان گشت. حزب بعدا نیز هیچگاه با جنك الجزایر مخالفت نکرد. جوانان در کتاب هامون و روتمان مخفیانه به حمایت ازجنبش رهایی بخش الجزایر میپردازند. حزب تاکتیك دوگانه ای در اینمورد در پیش گرفت: هم این حمایت را منع کرده ودر آن اخلال مینمود، و هم تلاش داشت تااز انشعاب این جوانان از حزب جلوگیری نماید. اتحادیه جوانان وابسته به حزب کمونیست دستخوش بحران گشت. برخی ازاعضای آن تروتسکیست شده وبااینکار به نوعی اپوزیسیون غیروفادار به حزب تبدیل گشتند. اتحادیه جوانان کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین، در۱۹۶۷ تشکیل شد ودانش آموزان و دانشجویانی که میخواستند به خلق خدمت کنند، ایجاد کمیته های سیکل دوم دبیرستان علیه جنك ویتنام، و ورود به کارخانجات را آغاز نمودند. انفجار ۱۹۶۸ رخ داد: گروههای کوچك انقلابیون بطرز غیر قابل انتظاری خود را در راس خیزشی توده ای یافتند که اصلا خوابش را هم نمی دیدند . اتحادیه جوانان کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) ابتدا با آن مخالفت میکرد چرا که هراس داشت مبادا جنبش دانشجویی، کارگران را در خود غرق کند. هنگامیکه پیشرفت جریانات طی بهار و تابستان ۱۹۶۸ این نوع اکونومیسم را کنار زد، اتحادیه دچار انشعاب شد. و در پائیز همان سال جای خود را به «چپ پرولتری» داد.

توپهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین در سال ۱۹۶۶ تاثیر بسزایی برخیزش مردم سراسر جهان بجای نهاد. اما در فرانسه، این مسئله بشکل ویژه ای به خط تمایز میان مخالفان سیستم با باصطلاح «مارکسیست ـ لنینیستهای» حزب کمونیست که یکی از ارکان اصلی سیستم بود، تبدیل شد. هرچند چنین نبود که کلیه کسانی که خود را مائوئیست می خواندند، مارکسیست ـ لنینیست ـ اندیشه مائوتسه دون را فهمیده بودند یا بدان اعتقاد داشتند. پس از ماه مه۱۹۶۸ طیف رادیکالترین مخالفین رژیم، همگی مائوئیست خوانده می شدند و دوست و دشمن از آنها به لقب «مائو» یاد می کردند. این واژه عام گرایشات سیاسی بسیار متفاوتی را در برمی گرفت: از کسانی که خود را «مائوئیستهای آنارشیست» می خواندند، تا جریانات جدی تر.

هامون و روتمان هنگام رجوع به گذشته، یك نکته را در مورد «مائوها» بخوبی تشخیص می دهند و آن، نقش شان در بی اعتبار ساختن حزب کمونیست فرانسه و بدین ترتیب راهگشایی برای حزب سوسیالیست کنونی بسوی قدرت است ـ بدون اینکه ائتلاف با حزب کمونیست هوادار شوروی برای سوسیالیستها ضروری باشد. پیش از سال ۱۹۶۸، سلطه حزب کمونیست هوادار شوروی بر عرصه سیاست رفرمیستی، مانع از انشعاب فراکسیونهای سوسیالیستی که امروز حاکم هستند، می شد. از نظر هامون و روتمان همه فعالیتهایی که «مائو»ها پیش از متلاشی شدن جریانات شصت و هشتی، و تا زمان انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور در ۱۹۸۱ انجام دادند، منفی بوده است. بی شك مثبت یا منفی بوده را فقط با معیار طبقاتی می توان مشخص نمود. اما این نویسندگان با انگشت نهادن بر برخی حقایق، بر عدم تجانس جریان هواخواه مائوئیست در فرانسه طی آن دوران، اصرار می ورزند. لطیفه تلخی وجود دارد که بخوبی این مسئله را بیان می کند. رویزیونیستهای حزب کمونیست ایتالیا قبل از توفان دهه ۶۰، بطور علنی جدایی خود از لنینیسم و شوروی را اعلام کرده بودند. اما حزب کمونیست فرانسه در عین حال که بهمان اندازه رویزیونیست بود، موضع سخت تری در هواداری از شوروی و موضع قلابی لنینیستی اتخاذ کرد و در همان حال بیست سال آرامش در جنبش کارگری فرانسه تا ۱۹۶۸ را بخود نسبت میداد وبرای خود «اعتبار» ساخته بود. یك فرانسوی ناراضی از حزب کمونیست فرانسه که از موضع حزب کمونیست ایتالیا دفاع می کرد، به دوستی که جانبداری اش از مائو با نوعی تفکر سیاسی متفاوت در دفاع از انقلاب کوبا در هم آمیخته بود، گفت: «ما همه مائوئیستیم زیرا که مخالف شوروی هستیم.» هنگام مطالعه کتاب بویژه جلد دوم آن که دوره پائیز ۱۹۶۸ تا اواسط دهه هفتاد را در بر می گیرد، خواننده بیش از پیش با جریانات متضادی روبرو می شود که خود را مائوئیست می خوانند ولی موضع طبقاتی بسیار متفاوتی دارند و تنها نقطه اشتراك همگی آنها مخالفت با حزب کمونیست فرانسه است.

(باز هم سرژ ژولی نمونه خوبی است چرا که او اواسط دهه ۶۰ از درون جریان «هوادار حزب کمونیست ایتالیا» در حزب کمونیست فرانسه سربلند کرد؛ برخی از این عقاید را با خود بدرون چپ پرولتری که او در ابجاد و رهبریش نقش داشت برد، و هنوز هم آنها را در روزنامه اش لیبراسیون بروز می دهد. این روزنامه یکی از ارکان جناح «گل سرخ» نظام فرانسه و حکومت کنونی است.)

«این فقط آغاز کار است»: از شعارهای معروف آن دوره بود. اما آغاز چه کاری؟ «شورش علیه حکومت» با ابهام همراه بود. منافع طبقاتی متفاوتی در کار بود. در این رابطه، خواننده با گوشه ای از عملکرد این امر درون سازمانهای بیشمار و مهم دانشجویی در فردای ماه مه ۱۹۶۸، مواجه می شود. بین برخی سیاسی کاران قدیمی، که ورودشان به جنبش برای دست یابی به الزامات موفقیتهای بورژوایی بود، با بسیاری دانش آموزان دوره متوسطه که منشاء چندگانه و غالبا محروم داشتند، برخورد وجود داشت. این دانش آموزان از تربیت رویزیونیستی مبرا بوده، و درگیریشان در جنبش انقلابی بمعنای دست شستن از تحصیل بود. اما همه چیز را نمی توان با منشاء و موقعیت طبقاتی رهبران این جنبش توضیح داد.

این که هامون و روتمان شخصیتهای کتابشان را صرفا بچه پولدارهایی که می خوانند که پیش از رسیدن به پست و مقام در صفوف بورژوازی جفتك می انداختند، کاری برحق نیست، هرچند این شیوه ای بود که برخی شخصیتهای خاص کتاب دنبال کردند. حزب کمونیست فرانسه هم از این واقعیت که دانشجویان در مدارس عالی ممتاز درس می خواندند، سود جست و چنین بحث می کرد که شورش ماه مه یك

تحریك ضدکارگری بود. ایده های این جوانان روشنفکر در میلیونها تن، منجمله پرولترها شیوع یافت؛ باید این ایده ها مورد بررسی جدی واقع شوند.

بخشهای «زنده ای» در کتاب وجود دارد که تلاش دانشجویان رادیکال برای بکار بستن شعار «پیوند با کارگران» و تلاش گروههای مختلف کارگران برای پیوستن به دانشجویان انقلابی را تشریح می کند. آنچه مشهود است وضعیت بغرنج در میان اقشار مختلفی است که انقلابیون سعی داشتند همه را بمثابه «کارگر» یك کاسه کنند. تصویر طنزآلودی از: کارگران جوانی را می بینیم که غالبا گرفتار شرایط فلاکت بار اقتصادیند یا در کارخانجاتی که در مناطق سابق روستایی سبز شده کار می کنند (کارخانجاتی که اتحادیه ث.ژ.ت وابسته به حزب کمونیست فرانسه یا هر اتحادیه دیگری در آنجا ضعیف است)؛ اینها برخی اوقات برای شکستن صف پلیس و پیوستن به دانشجویان آنچنان با پلیس درگیر می شوند که بجای اضافه دستمزد بدستگیر شدنشان می انجامد. از سوی دیگر، دانشجویانی را می بینی که انگیزه های انقلابیشان معمولا با این ایده که جنبش انقلابی باید حول دستمزدهای بیشتر و شرایط کار بهتر برای بردگان مزدبگیر تمرکز یابد، درهم آمیخته است. صفحه اول روزنامه «امر خلق» (که بعدا ارگان «چپ پرولتری» گردید) نوشت: «ما ۷۰ سانتیم خود را خواهیم ستاند!» شعار برای افزایش بسیار نازل دستمزد همراه است با تصویر پرولتری که در حال جردادن یك پلیس ضدشورش است ـ این تبلیغات زمانی صورت می گرفت که برخی اقشار کارگری با این ایده که می توان آنان را در قبال افزایش دستمزدی حتی چندین برابر این خرید، مرزبندی کرده بودند.

در میان افرادی که هامون و روتمان که آنها را مورد ارزیابی قرار داده اند این نظر رواج داشت که تا وقتی که کارگران اتحادیه ای زیر نفوذ حزب کمونیست قرار دارند این حزب از انقلاب پرولتری ممانعت بعمل خواهد آورد؛ لذا تنها راه مقابله به این اوضاع اثبات این موضوع در درازمدت است که ما نسبت به رویزیونیستها، تریدیونیستهای بهتری هستیم. شعار وظیفه عاجل پیشنهادی از سوی «اتحادیه جوانان کمونیست» عبارت بود از «اتحادیه کارگری حامل مبارزه طبقاتی را بنا کنیم!»

هنگامی که حوادث در مسیر خود از این خط خارج شدند، تدارك «جنك داخلی» در دستور کار «چپ پرولتری» قرار گرفت. پروسه کار این تدارك هم عبارت بود از تلفیق درگیریهای قهرآمیز با مبارزات روزمره «حاشیه»ای ترین اقشار کارگری بویژه مهاجرین، کارگران جوان غیر متخصص و زنان، و دانش آموزان سیکل دوم دبیرستان، تا اینکه این «چاشنی ها» باعث انفجار شده و اکثریت مردم فرانسه را بطور خودجوش بسوی انقلاب مسلحانه و کسب قدرت بکشاند.

نوعی تحلیل طبقاتی اولیه از کارگران بعمل آمد؛ منافع متضاد و روحیه کارگران متخصص، کارگران حقوق بگیر و استادکاران که ث.ژ.ت آنها را مهمترین میدانست، و کارگران غیرمتخصص و کارگران خط تولید، و مقوله «پرولتاریای واقعی» مطرح شد. اما این درك اولیه هم تحت الشعاع این نظریه قرار گرفت که برای هرگونه انقلابی نه تنها تمامی کارگران که ۹۰درصد مردم باید بسوی پرچم انقلاب جلب شوند. این شیوه برخورد بیشتر شبیه پوپولیسم غیرطبقاتی و در برخی موارد شبیه رفرمیسم احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه، البته منهای اصرارایین احزاب در شرکت در انتخابات، بود. این نحوه برخورد در مغایرت با این درك لنینیستی قرار داشت: «امپریالیسم بناگزیر بجابجایی در مناسبات طبقاتی یعنی به انشعاب در طبقه کارگر، میان پرولتاریای تحت ستم و استثمار و بخش فوقانی کارگرانی که از بورژوازی امپریالیستی منتفع شده و با آن در وحدت است، می انجامد.» (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ۱۹۸۴) آنها از جنك داخلی صحبت می کردند اما عاجز از دیدن عناصر یك جنك داخلی واقعی بین دو صف بندی از اهالی برای انجام یك انقلاب پرولتری پیروزمند بودند؛ در حالی که اوضاع این عناصر و علائم را رو آورده و در مقابل چشم قرار داده بود.

رژیم در بحران بسر می برد، طبقات میانی بشدت به دو دسته مخالف یا موافق رژیم تقسیم شده بود. و بخشی از پرولتاریا که چیزی برای از دست دادن نداشت شدیدا بتکان در آمده بود. چرا هیچ اقدام واقعی برای قیام، برای برپاداشتن دومین کمون پاریس انجام نشد؟ ـ ارزیابی از درجه پختگی اوضاع انقلابی نیازمند یك بررسی کاملا جدی است. که نیروهای انقلابی از جهات مختلف بسیار ضعیف بودند ـ بویژه در زمانی که به بدترین وجهی در بحران افتاده بود. همین ضعف نیروهای انقلابی یك فاکتور در ممانعت از پختگی اوضاع انقلابی بحساب می آمد (هرچند ضرورتا فاکتور کلیدی نبود.) اما وجه عمده این ضعف، قلت نیروهای انقلابی یا حتی تدارکات تشکیلاتیشان نبود ـ اگرچه اینها هم نقاط ضعف قابل توجهی بودند. این ضعف اول از همه به خط سیاسی ـ ایدئولوژیك راهنمای آنها برمی گشت.

با توجه به اشکالات اساسی در موضع، نقطه نظر، و روشی که توسط «چپ پرولتری» و دیگران داشتند، خطاهایشان را نمی شد بسادگی رفع کرد. هامون و روتمان در این رابطه بنقل حکایات کوتاه و جالب، و فرازهایی از کتاب «بسوی جنك داخلی» که مانیفست «چپ پرولتری» بحساب می آمد، می پردازند. این کتاب از مائو و انقلاب فرهنگی ـ که یکی از خطوط تمایز بنیادین میان مارکسیسم از رویزیونیسم بوده (وهست) ـ پشتیبانی می کند، اما در عین حال مسئله پشتیبانی از مبارزه مسلحانه را بمثابه خط تمایز اساسی می داند. این نکته بود که آنها را به امتزاج خطوط متضاد سیاسی ـ ایدئولوژیك (ونظامی) مائو و چه گوارا کشاند و آنان را از تشخیص و درك حیاتی ترین مسئله یعنی اهداف انقلاب عاجز گرداند. در بهترین حالت «چپ پرولتری» درکی بسیار مبهم از این مسئله داشت.

«چپ پرولتری» هنگام تعیین این اهداف بطور اپورتونیستی مائو را ضد استالین قلمداد می کند، در حالی که فی الواقع موضع مائو عبارت بود از تلاش مصرانه برای پشت سر گذاردن استالین و به ورای او رفتن در امر تحول همه جانبه جامعه. «چپ پرولتری» اگرچه از انقلاب فرهنگی حمایت می کند، اما مقوله دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت آنرا که مسئله ای مرکزی در انقلاب فرهنگی بود (و بهمان اندازه برای انقلاب در فرانسه مسئله ای محوری بود) به سطح قیام مشترك در هر دو کشور علیه «آتوریته» تنزل می دهد. آنچه در مواضع «چپ پرولتری» بچشم نمی خورد دقیقا عبارت از این بود که چرا و چگونه انقلاب در فرانسه پرولتری است ـ یعنی اینکه آن چه اهدافی است که سیاست پرولتری از سیاست رفرمیستی سوسیالیستها (و رویزیونیستهای طرفدار شوروی) ـ که «انقلابشان» هدف تقویت امپریالیسم فرانسه را دنبال می کرد ـ متمایز می سازد.

این مسئله با مفاهیمی بهمان اندازه التقاطی در مورد استراتژی انقلاب در هم می آمیخت. «بسوی جنك داخلی» مدعی

است که «انقلاب» در ۱۹۷۰ یا ۱۹۷۱ بوقوع خواهد پیوست. ما قصد نداریم بی صبری «چپ پرولتری» را مسخره کنیم، زیرا این روحیه بسیار بهتر از موضع تروتسکیستها بود که پس از ماه مه نتیجه گیری کردند، رژیم بحران پیش پایش را حل کرده و بنابراین هیچ چیز نباید جلوی شرکت در مسابقه انتخاباتی را بگیرد. موضع «چپ پرولتری» بسیار بهتر از آنارشیستهایی بود که با دور شدن مرکز توفان از دانشگاهها تاب تحمل نیاورده و غالبا به دنبالچه سوسیالیستها و سایر رهبران اتحادیه های رفرمیستی تبدیل شدند که برای پایبند کردن مردم به اشکال مختلف در شوراهای کارخانه و دانشگاه و بدور از مسئله سرنگونی حکومت تلاش می کردند. (امروز کوهن ـ بندیت، آنارشیست سابق، افسوس میخورد که چرا از راهپیمائی معروف سوسیالیستها بنام شارلتی پشتیبانی نکرده بود.) اما برنامه «چپ پرولتری» برای سرنگون ساختن حکومت چه بود؟

آنها جنك داخلی را نتیجه یك پروسه خودبخودی که فعالیتهایشان بر آن تاثیر برجای می نهد درك می کردند، نه بمثابه خیزش مسلحانه سازمان یافته توسط حزب پیشاهنك متکی بر پرولتاریایی که چیزی برای از دست دادن ندارد. آنها معتقد به تمرکز کار بر آماده کردن سیاسی و تشکیلاتی شرایط برای سازماندهی چنین خیزشی نبودند. آنچه که «چپ پرولتری» حول آن فعالیت می کرد عبارت بود از «مبارزه روزمره ضد کاپیتالیستی» (اعتصابات، اشغال کارخانجات، اشغال ساختمانهای مسکونی و غیره) «بشیوه ای تهاجمی و نه تدافعی». تو گویی چنین مبارزاتی می توانست نقشی بیش از تدارکی برای یك تهاجم واقعی نظامی جهت سرنگون ساختن حکومت ایفا کند. در عوض «چپ پرولتری» مدعی بود که «جنبش انقلابی توده ای، ارتش خلق است» و«اینجاست که توده ها سیاست را به کف آورده و تاریخ را می سازند» ـ این پرده افکندن بر یك مسئله پیچیده و بنیادین بود. این مسئله که چگونه باید از مبارزات توده ای سیاسی و اقتصادی به چیزی کیفیتا متفاوت، یعنی سازمان دادن یك ارتش انقلابی و کسب قدرت دولتی که راهگشای توده ها در ساختن تاریخ بطریقی نوین است، عبور کرد. حتی در آغاز کار، «چپ پرولتری» ضرورت ایجاد یك حزب پیشاهنك لنینی بمثابه تنها طریق سازماندهی چنین انقلابی را نفی نمود. و اینگونه دیدگاهها هر روز بیش از پیش مطرح گشت.

مراسم تشییع جنازه «پیر اورنی» در چهارم مارس ۱۹۷۲، نمایانگر درجه گسترش جنبش انقلابی طی کمتر از چهارسال از دوره «شب سنگرها» در محله لاتن بود و نشان می داد که این جنبش هنوز تا چه حد امکان پیشروی دارد. حکومت، تشکیلات «چپ پرولتری» و ارگان آن یعنی «امر خلق» را ممنوعه اعلام کرد. ژان پل سارتر و سیمون دوبووار دو روشنفکر سرشناس اروپایی حاضر شدند این روزنامه غیرقانونی را در خیابان و در مقابل در کارخانه ها بفروشند. هامون و روتمان می نویسند که قوای جلودار «چپ پرولتری» که از دانشجویان دانشگاهها و دانش آموزان دوره متوسطه در خیزش علیه نظم حاکم تامین شده بود، اکنون از کارخانه به کارخانه می رفتند، پروپاگاند می کردند، دردسر براه می انداختند، اخراج می شدند و در جای دیگر استخدام می گشتند.

دراینجا و آنجا، این اقدامات جریان داشت: کارگران غیرمتخصص، معمولا جوانان و غالبا عربها و سایر مهاجرین بخش قابل توجه روزافزون اعضای تشکیلات را بوجود می آوردند. شمار بسیاری از کارگران عرب از سرزمین خود برای کار به کارخانه های فرانسه کشانده شده بودند. حُسن استقبال آنها از انقلاب صرفا ناشی از تجربیاتشان در فرانسه نبود، بلکه از جنبشهای رهائیبخش و جنگهای انقلابی منجمله جنك رهائیبخش الجزایر علیه فرانسه و از جنبش جاری فلسطین در آن مقطع خاص نیز نشئت می گرفت. پیر اورنی، فرزند یك کارگر کشاورزی، تقریبا یك پرولتاریای تیپیك فرانسوی بود که به مائوئیستها پیوست. او ۱۹ ساله بود و هنگامی که در ۱۹۶۹ به «چپ پرولتری» پیوست در کارخانه رنو کار می کرد. او سریعا به یك انقلابی حرفه ای تبدیل شد.

سه تن از اعضای «چپ پرولتری» ـ یك دانش آموز سابق مدارس ممتاز فرانسه، یك عرب و یك پرتقالی ـ که از کارخانه رنو در بیلانکو اخراج شده بودند، برای بازگشت به سرکار به اعتصاب غذا دست زدند. پیر اورنی بهمراه سایر فعالین «چپ پرولتری» که پرچمهای سرخ با خود حمل می کردند و به میله های آهنی مسلح بودند، به پخش اعلامیه در مقابل کارخانه پرداختند. اینجا بود که پیر اورنی به ضرب گلوله یکی از نگهبانان کشته شد. اتحادیه کارگری ث.ژ.ت که تحت نفوذ حزب کمونیست قرار داشت بخوبی می دانست که هژمونی اش بر کارخانه مورد تهدید قرار گرفته است، لذا این جنایت را با درخواست دستگیری مائوئیستها پاسخ گفت.

دویست هزارنفر در مراسم تشییع جنازه شرکت کردند؛ آنها از محله های کارگری شرق پاریس بسوی گورستان پر لاشز که چندین هزار نفر دیگر نیز در آنجا گرد آمده بودند، بحرکت درآمدند. همه جا انباشته بود از پرچمهای سرخ، نوارهای کاغذی سرخ و گلهای سرخ. ث.ژ.ت از کارگران خواسته بود که در مراسم شرکت نکنند و در حقیقت هراسش ازاین موضوع بی دلیل نبود. اما با این وجود گروه کوچکی از اعضای اتحادیه ث.ژ.ت و ث.اف.د.ت (تحت نفوذ سوسیالیستها است) به انبوه عظیم کارگران و پرچمهای سرخشان پیوستند. چهره های شناخته شده ای از نویسندگان و هنرپیشه های سینما نیز در میان انبوه جمعیتی که از اقشار پائینی جامعه بودند بچشم می خورد. آنها هم شعار سر می دادند: «ما انتقام پیر ادرنی را خواهیم ستاند» و سرود انترناسیونال می خواندند. سخنگوی «چپ پرولتری» مخصوصا قسمت آخر بند نخست سرود را تکرار می کرد که به خشونتی که نشانه آغاز مرگ جامعه کهن است، اشاره دارد. فردای آنروز یکی از سرشناس ترین روزنامه نگاران حکومتی نوشت: جوانان فرانسه ظاهرا دیگر هیچ اعتقادی به جهانی که مقابلشان گذارده شده، ندارند.

اوضاع برای رهبران «چپ پرولتری»، که هامون وروتمان به نقل نظراتشان می پرداختند، غیرقابل تحمل شده بود؛ حس می کردند به تله افتاده اند و روزنه ای برای نفس کشیدن ندارند، از یکسو، شناخت آنها از استراتژی انقلابی بسیار نازل و در سطح دست زدن به اعمال «پیشاهنگی» یا «کماندوئی» مثل گروگان گیری یکی از مدیران کارخانه رنو در بیلانکو و غیره بود ـ اگرچه این کارها باب طبع پایه های اجتماعی «چپ پرولتری» بود اما بناگزیر آنها را بسوی آن سطحی از مقابله ای نظامی میراند که قادر نبودند در آن پیروز شوند. از سوی دیگر، آنها از چگونگی تدارك یك انقلاب با اتکا بر بی چیزترین کارگران بی خبر بودند. در عوض، رهبری «چپ پرولتری» احساسات این پرولترهای رادیکال را مانعی در راه جلب بخشهایی از کارگران که هنوز تحت نفوذ رهبری حزب کمونیست قرار داشتند، بحساب می آورد.

این بی اعتنایی به اقلیت رادیکال و تلاش جهت شناخته شدن بعنوان سخنگوی اکثریت (یا وجود آنکه این اکثریت از روحیه ای انقلابی برخوردار نبود) «چپ پرولتری» را بیش از پیش بدان سو می راند که قبای «جنبش مقاومت فرانسه» علیه اشغالگران نازی را بتن کند. در این راستا بود که «چپ پرولتری» مراسم مسخره بزرگداشت شهدای جنبش مقاومت فرانسه که توسط دولت فرانسوی دست نشانده اشغالگران در مون والیرین به قتل رسیده بودند را برپا داشت. رزمندگان شهید جنبش مقاومت، اعضای «تشکیلات کارگران مهاجر» هوادار حزب کمونیست بودند که خونشان ضامن بقاء مبارزه مسلحانه در پاریس طی جنگ جهانی دوم شد - هرچند موضع حزب کمونیست فرانسه نسبت به آنها ناروشن بود. در سال ۱۹۷۱ که دیگر مدتها بود حزب کمونیست فرانسه کاملا بضد انقلاب بدل گشته و هیچگونه مخالفتی با این ادعا که یهودیان و خارجیها مسئول بهم خوردن نظم کشورند، از خود نشان نمی داد، برگزاری مراسم مشترك بزرگداشت این شهدا با این حزب مطرح نبود. اما از آنجا که «چپ پرولتری» بدنبال پرچمی بود که بتواند سریعا اکثریت را بزیر بکشد، تلاش نمود تا ائتلاف زمان جنك میان حزب کمونیست و هواداران دوگل علیه اشغال آلمان را از طریق اتحاد با یك «چپ» گلیست سرشناس، و تحلیل از «شهدای دیروز و امروز مبارزه علیه فاشیسم» دوباره زنده کند. هدف سرنگونی امپریالیسم فرانسه - هر حکومتی که در قدرت بود فرقی نمی کرد - بخاطر مقاصد عملی جای خود را به شعار و استراتژی «مقاومت» علیه بورژوازی (که با اشغالگر خارجی قیاس می گشت) داد. پیش بینی تاسف باری در آنچه که جراید با تمسخر پیمان مقدس «گلیستی - مائوئیستی» می خواندند، وجود داشت. نظرات غلط در مورد انقلاب با موفقیتی کاهش یابنده، با نظراتی که می خواستند کاملا به انقلاب خیانت کنند تا بتوانند کاملا و بدون دردسر وارد سیستم شوند، در رقابت بودند. این جدل در سال ۱۹۷۳ به اوج رسید. در این نقطه، خیلی ها که از درون جنبش دانشجویی برخاسته بودند بطور روزافزونی فریفته نظریه «مدیریت کارگری» می شدند. این نظریه از مبارزه کارکنان کارخانه ساعت سازی لیپ سرچشمه می گرفت. کارکنان این کارخانه با در اختیار گرفتن کارخانه - بجای تعطیل کردن آن - تصمیم گرفتند که خودشان آنرا بگردانند. کل ایده حزب پیشاهنك بعنوان مانعی برسر راه این اقدام غیرانقلابی آگاهانه کنار گذاشته شد. این روحیه، همزمان شد با موج جدیدی از حملات حکومت بر «چپ پرولتری» و رهبرانش. رهبری تصمیم گرفت خود را از این تنگنا نجات دهد. همانگونه که هامون و روتمان تعریف می کنند، این رهبری از پایه های پرولتری و طالب انقلاب خود هراس داشتند. آنها تشکیلات را با شتاب و سرافکندگی منحل کردند.

قصد ما در اینجا جمع بندی از جنبش مارکسیست - لنینیستی فرانسه نیست. بررسی از موضوع فوق، برخلاف محتوای کتاب هامون و روتمان، نمی تواند تنها به «چپ پرولتری» محدود شود، بلکه باید سایر تشکلات و خطوط موجود در آنزمان بویژه پس از اوج گیری «چپ پرولتری» را نیز مورد بررسی قرار داد. (شایان تذکر است که حزب کمونیست فرانسه مارکسیست - لنینیست، در فوریه ۱۹۶۸ توسط کسانی ایجاد شد که صفوف حزب کمونیست فرانسه را در اوایل دهه شصت ترك کرده بودند. این حزب طی کنفرانسی در سال ۱۹۷۲ چنین جمعبندی نمود که، هرگز بمثابه یك قطب مخالف «چپ پرولتری» ظاهر نشده زیرا خود به بسیاری از انحرافات «چپ پرولتری» مبتلا بوده و بدین جهت نتوانست نقش مهمی در حوادث ۱۹۶۸ و سالهای متعاقب آن ایفا نماید. خواننده در انتهای جلد دوم به این نتیجه می رسد که چه فرصتهایی از دست رفته است. برخلاف اظهارات شخصیتهای کتاب هامون و روتمان، این «جوانان تلف شده» نیستند که باید بحالشان افسوس خورد، بلکه فرصت ایجاد یك حزب کمونیست راستین برمبنای مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون از کف رفته، حزبی که می توانست پایه ای مستحکم دربین پرولتاریای فرانسه و نفوذی واقعی در سراسر جامعه فرانسه داشته باشد که هرگز امکان استفاده از هرنقطه ضعف بورژوازی فرانسه را از دست ندهد و از آن جهت برپایی یا تدارك قیام سود جوید. چنین دستآوردی حداقل می توانست در درازمدت تاثیرات انقلابی بیشتری در مقایسه با آنچه که طی آن سالها در فرانسه حاصل شد، برجای نهد.

«مـا انقـــلاب را بسیـار دوســت می داشتیـم»

برخلاف کوت که ایده انقلاب را پوچ می داند و برخلاف هامون و روتمان که خواهان نیست و نابود شدن این ایده، کتاب دانی کوهن - بندیت تلاش دارد تا حدی میان «دیوانگیهای» خیزش ۱۹۶۸ و جنبشهای اجتماعی کنونی رابطه ای بیابد. کوهن - بندیت شخصیتی است که اکثر روزنامه خوانها او را با حوادث ماه مه ۱۹۶۸ معنا می کنند. امروزه او خود را یك «ضدکمونیست کامل» و صلح طلب میداند، نه یك تواب. کتاب کوتاه وی تا حدی به تضادهای گوناگونی که طی آنروزها عمل می کردند می پردازد، اما بیشتر مطالب راجع به عقاید کنونی نویسنده است.

کتاب کوهن - بندیت شامل مصاحبه با افرادی است که نقش مهمی طی دهه شصت و اوایل دهه هفتاد در فرانسه، آلمانغربی، ایتالیا، آمریکا و برزیل ایفا نمودند. مصاحبه شوندگان امروزه هم مثل سابق چیزی مشترك دارند، و آن اختلاف و تقابل در نظراتشان است. ابی هافمن چنین بحث می کند که تظاهرات و اعتراض هنوز ضروری است، و جری رابین طرفدار پولدار شدن به هروسیله ممکن است. یوشکا فیشر، رادیکال سابق آلمانی اخیرا به وزیر داخله ایالت هسن منصوب گشته، و ژولی از رهبران سابق «چپ پرولتری» به بیان این سفسطه گری خائنانه قدیمی می پردازد که وقتی انقلابیون سابق «موفق شوند»، انقلاب موفق شده است و تداوم انقلاب به دشمن بدل می گردد. ژولی توضیح می دهد که انتخاب شدن میتران سوسیالیست بریاست جمهوری در سال ۱۹۸۱، پس از ۱۳ سال از کف رفته، نشانه پیروزی جنبه مثبت جنبش ۱۹۶۸ بود. یك رهبر سابق دیگر «چپ پرولتری» که هنوز در یك کارخانه کشتی سازی کار می کند و قبلا گروهی از کارگران این شرکت را برای مراسم تشجیع جنازه پیر ادرنی بسیج کرده بود، توضیح میدهد که مدیران سوسیالیست کنونی در کارخانه های ملی شده کنونی بدتر از روسای سابق هستند. او می گوید: «ما به انقلاب احتیاج داریم، اما ما (کارگران) نمی توانیم این کار را به انجام برسانیم.» او از اینکه بسیاری کارگران همکارش در چنگال حزب کمونیست فرانسه (ویا رقیبش لوپن) گرفتارند، دچار یاس شده و از اینکه این افراد هرگز «قادر نخواهند بود اونیفورمهای آبی رنك کارخانه را از تن در آورند» متاسف است. از ای جهت او طرفدار جنبش لختی ها شده است.

یك ژورنالیست برزیلی که سابقا درگیر مبارزه مسلحانه شده بود، توضیح

میدهد که اکنون کشور دارای قانون اساسی و انتخابات است و دیگر جایی برای قهر وجود ندارد. طنز مزخرف این ادعا در سریال تلویزیونی که کتاب برمبنای آن نگاشته شده، بیشتر نمایان می شود؛ در این سریال این انقلابی سابق را می بینیم که بهمراه کوهن ـ بندیت از فراز تپه ای مشرف بر ریودوژانیرو به دریا می نگرد. او می گوید که به هدف «دمکراسی» دست یافته است. یك انقلابی سابق دیگر اهل برزیل با عقایدی مشابه خاطرنشان می سازد که قهر برای کسانی که جهت تحول اجتماعی مبارزه می کنند، تنها پاسخ ممکن در هرکشور تحت سلطه است، خواه قانون اساسی داشته باشد خواه فاقد آن باشد.

یکی از جالب ترین مباحثات کتاب از زبان یك فمینیست فعال آلمان است که به ادعای کوهن ـ بندیت مبنی بر تصحیح و رفع ستم بر زنان، شدیدا مخالفت می کند. عکسهای فوق العاده زنانه یا مضحك و اکثرا برهنه زنان در کتاب کوهن ـ بندیت هرگونه شك و شبه ای را در این مورد برطرف می سازد. شاید چندش آورترین مصاحبه ها، با اعضای سابق بریگارد سرخ ایتالیا و فراکسیون ارتش سرخ آلمان انجام شده باشد. آنها توبه کارانه تاسف می خورند که چرا قبل از اینکه کمترین توجهی به مسئله چگونگی سرنگونی بورژوازی امپریالیستی بکنند، اسلحه بدست گرفتند.

کوهن ـ بندیت نیز مثل هامون و روتمان، قهر را «وسوسه بزرگ» دهه شصت و هفتاد می داند و مثل آنها نتیجه گیری می کند که اوج گیری قهر، بسیاری از رادیکالها را وادار ساخت که مشخص کنند که آیا خواهان سرنگونی سیستم هستند یا صرفا در پی ایجاد رفرم در آنند. این بخشی از واقعیت است هرچند کسانی که آن را بر زبان جاری می سازند. تنها سعی دارند خیانت خود را توجیه نمایند.

اولا، بسیاری از کسانی که بخشی از آن خیزش را تشکیل می دادند، چیزی برای از دست دادن داشتند. و هنگامی که مشخص شد که انقلاب پیروزمندی در کشورشان در آینده نزدیك رخ نخواهد داد، مجبور شدند بین دو آلترناتیو یکی را انتخاب کنند: یا امتیازاتشان را بمخاطره بیاندازند و یا به کرسی های گرم و نرمی که بورژوازی برایشان مهیا ساخته بود، باز گردند. ثانیا، و مهمتر اینکه، دیدگاه این گونه افراد از افق تنك مطالبه دمکراسی بورژوازی کاملتر، فراتر نمی رفت: اینگونه آزادی بیش از هرچیز بمعنای آزادشدن از مشکلاتی که خود آنها در جامعه مواجهه بودند و منظور آنها از برابری نیز بیش از هرچیز برابری امکانات برای خود و امثال خودشان بود. مارکس زمانی درباره شورشگران خرده بورژوا گفت، که آنها شرایط رهایی خود را خواست جهانشمول بشر بحساب می آورند. با چنین کسانی در آنزمان قهر ضرورتا خط تمایزی محسوب نمی شد. چرا که گاهی در خدمت اهدافشان نیز بود. اما نهایتا خیلی ها کلیه اشکال مبارزه را بعنوان روشهای اعمال فشار بر طبقات حاکمه می دیدند.

بسیاری از کسانی که کوهن ـ بندیت با آنها مصاحبه می کند، بیش از اینکه صرفا مبارزان قدیمی دهه شصت باشند با یکدیگر فصل مشترك دارند. این کتاب نیز تاییدی است برآنچه در کتاب هامون و روتمان آمده است. اگرچه خیلی ها «کتاب کوچك سرخ» (نقل قولهای مائوتسه دون که در آنزمان پرفروش ترین کتاب جهان شد و حتی از انجیل هم بیشتر فروش می رفت.) را بر سر دست تکان می دادند، اما این بدان معنا نبود که اصل جهانشمول مائو یعنی انقلاب سرنگونی قهری یك طبقه توسط طبقه دیگر است. و اینکه هدف از جنك پرولتاریا برای رهایی کل بشر از طریق امحاء کلیه طبقات و تمایزات طبقاتی است را درك کرده بودند. انقلاب فرهنگی چین برخی اوقات بصورت یکجانبه بمثابه رهائی فرد تلقی میشد. و همین طرز تلقی غالبا در مورد خیزشهای دهه شصت در غرب هم وجود داشت و در حقیقت یك جریان ایدئولوژیك مهم درون آن بود. این درك غلط از محتوا و اهداف انقلاب پرولتری روی دیگر سکه عدم درك ضرورت استراتژیك تدارك و نهایتا رهبری جنك انقلابی بود.

بدین ترتیب، امروزه بسیاری از مصاحبه شوندگان در کتاب کوهن ـ بندیت و خود نویسنده حمایت خود را از سیستم پارلمانی ابراز می دارند. این برابر است با نوعی کرنش در برابر امپریالیسم و بی مایه ترین نوع جهل عامدانه در رویارویی با سیستمی امپریالیستی که امروزه نیز درست مثل بیست سال پیش، زندگی را برای اکثریت مردم جهان به جهنم تبدیل ساخته است. اما برخلاف عقیده بسیاری از این افراد، اینطور نیست که در آینده دیگر هیچگاه با تغییراتی ناگهانی در روحیه مردم روبرو نشویم و مقابله قهرآمیز طبقات میانی با حکومتهای کشورهای امپریالیستی روبرو نشویم.

کتاب اتوبیوگرافیك طارق علی نیز بهمین شکل پیش می رفت. فقط با این تفاوت که چون از اول هم خیلی رادیکال نبود، خواننده در قبول این ادعا که دیدگاهش زیاد تغییری نکرده، با مشکل روبرو نمی شود. طارق علی که در اوج اشتهارش تروتسکیست شد، کتابش را با ستایش از گورباچف بعنوان سمبل شانس اصلاحات در زمانی که اصلاح گرایان غربی در ناامیدی غرق شده اند، تمام می کند. خاطرات حکایت گونه اش با اشعار شعرای صریح اللهجه رومانتیك انگلیس همراه است ـ این شعرا تحت تاثیر انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه قرار داشتند و در اشعارشان، به تقبیح کسانی از درون صفوفشان که «فقط بخاطر پاپیون زدن» به جنبش بورژوا دمکراتیك خیانت کرده بودند، می پردازند. این اشعار امروز می توانند در مورد آمال خود طارق علی بیشتر کاربرد داشته باشند، تا استفاده صرفا تشبیهی. او همچنین از محتوای سیاسی این اشعار نیز بعنوان الگو بهره می گیرد. طارق علی می خواهد به تصحیح «انقلاب ۱۶۴۰ انگلستان و عدم موفقیتش در ایجاد نهادهای پایدار جمهوری و یا درهم کوبیدن قدرت اقتصادی اشراف زمیندار» بپردازد. اینکار، مدتها پس از اینکه سرمایه داری انگلیس از انقلابیگری فاصله گرفته و در تاریخ بمثابه یك جمهوری کاملا انگلی و نابودکننده ملل به ثبت رسیده کاملا ارتجاعی و احمقانه می باشد و این دقیقا محتوای همان «سوسیال دمکراسی» است که مدنظر طارق علی است. بعلاوه، این محتوا با فرومایه ترین نوع رفرمیست همراه گشته است: «برای جنبشها در جوامع سرمایه داری پیشرفته غیرممکن بوده که بتوانند حتی یك جهش هم از دولت سرمایه داری به سیستم سوسیالیستی انجام دهند.» تنها چیزی که طارق علی از آن نادم است، آن است که در دهه شصت از درك تدریجی بودن پروسه رفرم باز ماند.

طارق علی در یك خانواده بورژوازی پاکستانی تولد یافت و سپس مونس و «منقد» رئیس جمهور وقت پاکستان شد. حال بنظر می رسد که او به بورژوازی انگلستان احساس نزدیکی می کند. انگلیسیها، عقاید طارق علی در مورد دهه شصت را در سطحی وسیع که شایستگی اش را ندارد، منتشر ساخته اند. این کتاب در حقیقت بیشتر ماجرای «بالایی هاست» تا «پائینی ها». اما قسمتهای خواندنی دارد. اگرچه خانواده علی هوادار

شوروی و باصطلاح کمونیست بودند، اما علی تعریف می کند چگونه هنگام ورود به دانشگاه آکسفورد، آنچه وی را هیجان زده کرد، نه صحبت های محیط دانشگاه در مورد سوسیالیسم، بلکه یك سخنرانی علیه وجود خدا بود. او بسرعت شنادر آبهای «چپ» حزب کارگر را آموخت و سعی کرد حمایت از ویتنامی ها در جنك با این اعتقاد که جنبش ضدجنك باید درون محدوده های سیاسی تعیین شده توسط امپریالیستها پیش برود، امتزاج دهد.

کسانی که حرفهای جراید را در مورد طارق علی بیاد می آورند که او را رفیعترین قله رادیکالیسم در انگلستان می خواندند، حتما تعجب خواهند کرد اگر بفهمند علی اوج فعالیت خود را جلوگیری از حمله بخش بزرگی از جمعیت یکصد هزارنفری تظاهر کننده علیه جنك ویتنام در لندن بسال ۱۹۶۸ بسوی سفارت آمریکا می داند. (همین جا ذکر کنیم که علیرغم عنوان قلابی و صرفا تبلیغاتی کتاب «دوره جنگهای خیابانی»، جنگهای خیابانی چندانی در آن بچشم نمی خورد.)

علت اتخاذ این موضع تاکتیکی، هراس طارق علی مبنی بر جداییش از رده های بالائی و پائینی سیاستمداران حزب کارگر و حامیان آنها(عمدتا مقامات بالا) بود؛ یعنی هدف علی جلب کسانی بود که در صورت داشتن حق تعیین مواضع و موازین جنبش حاضر بودند، از جنبش حمایت کنند! طارق علی حتی به اندازه اپوزیسیون چپ حزب کارگر علیه حضور آمریکا در ویتنام و یا به اندازه سیاستمداران آمریکایی «ضد جنك» سرسخت نیست. حتی کوت (این تایید کننده سرمایه داری) نیز در این رابطه اندکی رادیکالتر از علی است.

هرچند کسانی که در آنزمان در انگلستان خود را مائوئیست می خواندند، نسبت به فرانسه یا سایر کشورها نیروی مهمی را تشکیل نمی دادند، اما جالب توجه این است که طارق علی «مائوئیستها» را قطب مخالف آنچیزی میداند که خود خواهان آن بود ـ از مسائل تاکتیکی (در مورد تظاهراتها) گرفته تا مسائل جهانی ستایش او از انقلاب چین که از زاویه ناسیونالیسم جهان سوم صورت گرفته، نسبت به انتقاد سختش از مائو بخاطر گسستن از شوروی جنبه تبعی دارد. این امر همراه است با عدم توانایی طارق علی در گسست واقعی از حزب کارگر؛ هرچند او مشتاق سلطه امپریالیستی نیست.

خیزشهای دهه شصت در اکثر کشورهای امپریالیستی با شکاف در طبقات حاکمه تداخل نمود. در واقع این شکاف بواسطه این خیزشها تعمیق و گسترش می یافت. متاسفانه این نیز بسیار رسم بود که رادیکالها در نتیجه این مسئله دچار گیج سری شوند و بنام استفاده از «ائتلافهای گسترده» فرصتهای انقلابی را از دست بدهند. جنبش دهه شصت در انگلستان به مقیاس وسیعتری نسبت به سایر کشورها، در گسست حتی موقتی از دستجات هئیت حاکمه عاجز ماند. نفوذ تروتسکیسم در انگلستان خود تبارزی از این امر بود. افلاج سیاسی با ترکیب جنبش (نسبتا یکدست از طبقات میانی) دست بدست هم داده و نگذاشتند که جنبش به اندازه کشورهای دیگر پیشروی کند. اگرچه عجز در تشخیص انقلاب پرولتری از انواع گوناگون سوسیال دمکراسی و رویزیونیسم، و نیز عجز و ناتوانی در تعیین راه انقلاب برپایه این تشخیص، افرادی نظیر طارق علی را به شکل مضحکی درآورد، اما عموما واقعه ای اسف انگیز است.

آیا دوباره اتفاق می افتد؟

هامون و روتمان می نویسند، این ایده که ۱۹۶۸ «تنها آغاز کار است»، یك «درك غلط تاریخی» بود، چرا که در حقیقت آنچه بعدا اتفاق افتاد، چیزی نبود مگر تنظیم مجدد و ناگهانی یك جامعه اساسا سالم. کوهن ـ بندیت بنوبه خود میگوید که هنوز به شعار «زیر سنگفرش، ساحل در انتظار ماست» وفادار است ـ منظور وی شن هائی که دانشجویان پس از کندن سنگفرشها یافتند نیست؛ به دیدگاهی کلی از یك جامعه اتوپیستی اشاره دارد. آنچه فرق کرده این است که او اینك قصد دارد از طریق پارلمان به این ساحل برسد. با در نظر گرفتن اینکه سیستم پارلمانی در کشورهای امپریالیستی کاملا به استثمار و ستم سایر کشورهای جهان وابسته است، با توجه به نتایج بحرانها و انقلابات، می توان دریافت که این عقاید بیشتر از هر ایده دیگری از واقعیات بدورند.

این نظریه که دهه شصت «موفق» شد ـ آنگونه که جری رابین و سرژ ژولی بحث می کنند ـ در حقیقت بدین معناست که این افراد با تغییر موضع خود به «موفقیت» رسیدند. کسانی هم که از کسب پیروزی در مورد حق سقط جنین و کنترل تولیدمثل و شل شدن محدودیتها بر زندگی خصوصی و سایر موارد بعنوان «موفقیت»جنبش یاد می کنند. بهمان اندازه فریبکارند. طرح اینکه زندگی تحت نظام امپریالیستی بتدریج قابل تحمل تر می شود، بیش از پیش با وضعیت کنونی بخشهای وسیعی از توده ها در اکثر کشورهای امپریالیستی و نیز در کشورهای تحت سلطه در تضاد است.

شکل دیگر و روراست تر این بحث توسط کوت ارائه می گردد. او می گوید، دهه شصت با شکست همراه بود چرا که جنك ویتنام نه تنها متوقف نشد بلکه سایر جنگهای تجاوزکارانه امپریالیستی نیز براه افتادند، و دو دهه بعد شاهد تبارز ارتجاع هار و عنان گسیخته بود، آنان که جهان امپریالیستی کنونی را تیره و تار می بینند، به واقعیت نزدیکترند تا کسانی که آنرا خوش رنك و بو توصیف می کنند. اما هر دو دیدگاه دارای یك ایده مشترکند: اینکه سیستم امپریالیستی می تواند بدون انقلاب به چیزی متفاوت تبدیل شود.

این واقعیتی است که وقایع ۱۹۶۸ باعث انجام یکسری تعدیلات در جامعه فرانسه شد. دهه پنجاه در آمریکا و انگلیس نیز شاهد نوعی بورژوا زدگی بخشهایی از کارگرانی که پیش از جنك جهانی دوم چیزی نداشتند. این تغییر صف بندی در طبقه کارگر تا دهه شصت در فرانسه اتفاق نیفتاده بود. پس از سال ۱۹۶۸ تشدید یافت. این مهمترین وجه «مدرنیزاسیون» فرانسه متعاقب ۱۹۶۸ بود. یك نمونه متفاوت دیگر این است که دهه شصت تا حدودی شاهد مدرنیزاسیون جامعه آمریکا بویژه در زمینه لغو ساختار قانونی تبعیض نژادی بود که سابقا بندهای نیمه فئودالی را تقویت می نمود و سیاهپوستان را به زمین پایبند می کرد. نمونه سوم، تحول در سیستم دانشگاهی قدیمی موجود در اکثر کشورهای اروپای غربی است. اینکار آخرالامر برای ارضای نیازهای متغیر امپریالیسم کاملا ضروری بود. اما ما مثال ۱۹۰۵ روسیه را هم داریم. در آنجا برخلاف سال ۱۹۶۸، حزب پرولتاریا کوشید تا قدرت را بدست آورد. آیا حکومت تزاری دست به انجام رفرمهای مهم نزد ـ آیا طبقه متوسط را در روستاها بوجود نیاورد، پارلمان و غیره ایجاد نکرد و بعبارت دیگر، آیا بمعنای انجام نوعی مدرنیزاسیون در کشور بدون اینکه لحظه ای توده ها را از یوغ رها گردند، نبود؟ آیا در آنزمان بسیاری افراد ـ منجمله برخی کوته بینان از میان بلشویك ها ـ نبودند که لنین را در اشتباه دانستند و

انقلاب را غیرممکن؟

فی الواقع، از این واقعیت است که انقلاب در کشورهای امپریالیستی در دهه شصت براحتی نصیب هیچکس نشد، نمی توان به این نتیجه رسید که انقلاب کاری غیرممکن بود. این بدان معنا نیست که شرایط برای یك قیام پیروزمند با اتکا بر پیشروترین بخش پرولتاریا کاملا مهیا بود ـ بویژه اگر نقاط سیاسی، ایدئولوژیك و تشکیلاتی نیروهای انقلابی را در اوج بحران رژیمهای موجود در نظر داشته باشیم. اما با توجه به درجه انفراد حکومتها و قرار گرفتن طبقات حاکمه در موضع تدافعی می توان گفت که واقعیات عینی به عناصر و فرصتهای بسیاری را برای حرکت همه جانبه بسوی انقلاب مهیا ساخته بود.

درسهای جنبش دهه شصت دو جنبه دارد که نه تنها در مورد دیروز کشورهای امپریالیستی بلکه در مورد امروز آنها نیز صادق است: بحرانهای انقلابی می توانند بناگهان و بدون اخطار قبلی ظاهر شوند؛ البته این ظهور بی پایه نخواهد بود. اگر کمونیستهای انقلابی نقش کامل خود را در رهبری قیام های پیروزمند ایفا نکنند، هیچ بحرانی بخودی خود، انقلاب پرولتری نمی آفریند.

اینکه «انقلابیون خیلی تندروی کردند و از سیر حوادث پیشی جستند»، یك جمعبندی غلط است. درست برعکس، آنها از جریانات عقب افتادند و نتوانستند حداکثر پیشروی ممکن را انجام دهند.

اگرچه جهان از دهه شصت تا کنون دستخوش تحول شده، اما ماهیت جوامع امپریالیستی تغییر نکرده است. این توهم که گویا جوامع امپریالیستی اساسا سالمند، متعلق به اقلیت ممتاز این جوامع است. کوت عباراتی که بیشتر شبیه به حرفهای کوهن ـ بندیت است، روند وقایع جهان امروز را چنین توضیح می دهد: «سبزها، نه سرخها» ـ یعنی اینکه جنبشهای اجتماعی با سمت گیری پارلمانتاریستی و نه خیزشهای خارج از کنترل یا انقلابی. اگر به کل جهان(مثلا به فلسطین، افریقای جنوبی، هائیتی، کره جنوبی، الجزایر، برمه) بنگریم، خلاف واقع بودن این عبارات را مشاهده می کنیم. آنچه در خود کشورهای امپریالیستی بوقوع می پیوندد و نیز با حرفهای کوت در تقابل قرار میگیرد (برلین غربی، پاریس، نیویورك، لندن و مادرید، همگی طی چند سال اخیر شاهد شورشهای مهم بوده اند.)

عقب گرد ناشی از شکست در چین سوسیالیستی و متعاقب آن تلاشی بخش عظیم جنبش کمونیستی بین المللی که مانع نقطه امیدشان بود، یك ضربه کاری محسوب می شد. اما هنوز این حقیقت پابرجاست که هرجا ستم هست، مبارزه هم هست. نفوذ و توانائیهای رو به گسترش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث امیدواری در انجام جهشهای انقلابی است. در پرو، نه تنها یك خیزش انقلابی، بلکه یك جنك خلق تحت رهبری یك حزب کمونیست راستین مائوئیست، یکی از احزاب تشکیل دهنده ج.ا.ا، به پیش می رود. در واقع، اگر از نقطه نظر افکنیم، کمتر نقطه ای است که بتوان آنرا خیلی باثبات دانست.

مهمترین تفاوت میان دهه شصت و حال حاضر، در تفاوت آشکار میان سطح کلی مبارزه درون کشورهای امپریالیستی در آنزمان و اکنون، نیست. بلکه این تفاوت در سطح ذخایر نسبی است که امپریالیستهای غربی دیگر آنها را در اختیار ندارند، و در اوجگیری کلی تضادهای سیستم جهانی امپریالیستی است. امروزه هیچ کشور امپریالیستی نمی تواند به همان سادگی که بورژوازی فرانسه در سال ۱۹۶۸ انجام داد، گریبان خود را از چنك بحرانهای اجتماعی، خلاص کند. در آنزمان، بسیاری از حکومتهای امپریالیستی غربی می توانستند تلاش کنند تا خود را از کاری که آمریکا به نیابت از جانب کل بلوك غرب در ویتنام انجام میداد، دور نگاه دارند. بعلاوه آمریکا توانست جلوی ضررهایش را بگیرد و خود را از جنك بیرون بکشد. در جهان کنونی، حتی یك جنك منطقه ای نیست که سریعا کلیه قدرتهای مهم غرب و شرق را در این یاآن شکل درگیر خود نسازد مضاف براین، بلوکهای امپریالیستی شرق و غرب نمی تواند از جنك تضاد فی مابین رها شوند ـ آنها نمی توانند آقائی بلارقیب جهان را به یکدیگر واگذار کنند.

آن شکافهای جوامع امپریالیستی که به خیزشهای دهه شصت پا داد، هنوز بسته نشده اند. قشر تحتانی پرولتاریای بی چیز در کشورهای امپریالیستی همچنان وجود دارد. و در حقیقت، قطب بندی اقتصادی شدید و فزاینده ای در میان کارگران مزدبگیر در تقریبا تمام این کشورها بوجود آمده است. اگرچه بخش معینی از طبقات میانی نیك بخت تر شده اند، اما این امر ضرورتا در مورد کلیه طبقات میانی این کشورها صادق نیست. اصلاحات معینی در زمینه از بین بردن ناهنجاریهای غیرلازم انجام پذیرفته، اما چه کسی می تواند با قاطعیت ادعا کند که هیچ عرصه ای از زندگی در کشورهای امپریالیستی تابع الزامات سود و کشتار، نیست. بسیاری از مصاحبه شوندگان در این کتابها بدین اشاره کرده اند که رشد آگاهی در مورد ستم بر زنان یکی از مهمترین دستآوردهای دهه شصت است ـ اما آیا کسی واقعا می تواند مدعی شود که امروز این ستم در حتی یکی از این کشورها کمتر اعمال می گردد؟ واضح است که طبقه ای وجود دارد که چیزی برای از دست دادن ندارد، و مجبور هم نیست که به تنهایی در مقابل سرمایه امپریالیستی بایستد.

بزرگترین دستآورد دهه شصت در کشورهای امپریالیستی این است که انقلاب پرولتری سالها پس از اینکه «تصویر رایج» رویزیونیستها و امپریالیستها آنرا کهنه شده اعلام کرده بود، دوباره در صحنه ظاهر شد. تاثیرات متقابل شورش قهرآمیز دانشجویان و جوانان را بطور عموم، و خیزش قدرتمند بخشهای معینی از پرولتاریا و جوشش عمومی در کل جامعه، بربستر انقلاب فرهنگی در چین و توفان در کشورهای تحت سلطه، باعث شد که واقعی بودن ایده انقلاب، در فرانسه و آمریکا (بعنوان دو نمونه تقریبا متفاوت) مجددا اثبات شود.

کسانیکه در دهه شصت بدنبال بحرانهای انقلابی دهه سی می گشتند، نتوانستند عناصر بحران را بهنگام ظهور مشاهده کنند. امروزه نیز یکی از فاکتورهایی که باعث می شود بعضی ها امکان بروز بحرانهای انقلابی در آینده نزدیك در غرب را نبینند، این است که اصرار دارند «عینك دهه شصت» را بر چشم بزنند ـ یعنی اینکه انتظار دارند تا بر مبنای همان آهنك و ارتباط حوادث که بیست سال قبل اتفاق افتاد، تظاهرات دانشجویان با اعتصابات و غیره دنبال شود. معقولتر این است که تحول امور در جهان کنونی جوانب جدید و غیره منتظره ای بخود خواهد گرفت. با توجه بدین نکته و با عنوان بخشی از پروسه مهیا ساختن تحلیل، خط و رهبری است که باید عناصر عینی و ذهنی دهه شصت و کل آن تجربه را با دقت نظر جمعبندی کرد و بکار گرفت، تا بتوان برخی کشورهای امپریالیستی را طی دوره آتی از چنك امپریالیسم بدر آورد. برای ما تجربه دهه شصت در کشورهای امپریالیستی قطعه سنگی است که نباید بدورش افکند و نه بازیچه اش ساخت، بلکه باید با آن خنجرهایمان را تیز کنیم.





جولای ۱۹۶۷: شورش در دیترویت

بنقل از «کارگر انقلابی»، صدای حزب کمونیست انقلابی، آمریکا (۲۰ جولای ۱۹۸۷)

«باشگاه! اون لاشخورای لعنتی دوباره می خوان به باشگاه حمله کنن!» ساعت ۳/۵ صبح یکشنبه، یك جمعیت عصبانی، نزدیك به ۲۰۰ نفر کنار یك کامیون پلیس تجمع کرده بودند؛ این کامیون تازه به محل «انجمن جامعه متحد برای حرکت توده ای»(ا.ج.م.ح.ت)، واقع در خیابان شماره ۱۲ نزدیك کلرمونت، رسیده بود.

ا.ج.م.ح.ت در اصل یك باشگاه فعالین سیاهپوست بود که آماج حمله دستگاه سیاسی سفیدها محسوب می شد. صاحب باشگاه یك کارگر اخراجی از کارخانه اتومبیل سازی بود که برای امرار معاش از آنجا بعنوان «لانه خوك» یا محل میگساری و قمار بعد از کار استفاده می کرد. پلیس در حملات روزمره خود بطور معمول بیست نفری را به تور می انداخت؛ این تعداد برای پرکردن یك کامیون پلیس کافی بود.

اما امشب، بدون اطلاع پلیس، جشنی برای دو سرباز سیاهپوست که تازه از ویتنام برگشته بودند، برگزار می شد. مردم در سالن ۴۰متری باشگاه جمع شده بودند تا بسلامت بازگشتن آنان را جشن بگیرند.

یکی از پلیسها بهنگام ورود چکشی را بالای سرش چرخاند و با آن در شیشه ای را نشانه گرفت، شلیك فحش میان پلیس و جمعیت رد و بدل می شود. «سفید پوست گمشو! چرا نمیری سراغ سفیدها؟»

آدمهای باشگاه را به درون کامیون پلیس چپاندند، دستانشان بطور دردناکی با دستبند محکم بسته شده بود. پلیس از تعداد جمعیت حاضر در باشگاه بشدت متعجب شده بود. کامیون باید چندبار این مسیر یك ساعته را میرفت و برمی گشت، تا بتواند همه آنها را به ایستگاه پلیس حوزه ده منتقل کند.

هربار که کامیون از مردم انباشته می شد، برتعداد جمعیت افزوده می گشت و عصبانیتشان بالا می گرفت. طولی نکشید که عده ای از ناظران با مشاهده خشونتی که هنگام دستگیری زنان اعمال می شد، با تمام وجود شروع به فریاد زدن کردند. افراد پلیس در وسط خیابان با باتونهای آماده صف کشیدند. «یا سرجاهای خود بایستید، یا بد می بینید.»

اما بیل اسکات ۱۹ساله، پسر صاحب باشگاه روی یك ماشین پرید و گفت: «می خواهید بگذارید این لاشخورای حرامزاده هروقت که می خوان بیان اینجا و با ما بد رفتاری کنن؟» جمعیت با عصبانیت فریاد زد: «نه»

یك نفر خود را به کوچه ای رساند تا بطری پیدا کند. سپس گروهبانی را که مقابل در ایستاده بود را نشانه گرفت، بطری در مقابل پای آن خوك شکست. مردی فریاد زد: «ترس برشان داشته!» پلیسها بطرف چندنفری که نزدیکشان بودند، حرکت کردند؛ اما مردم دستها را زنجیر کرده و پلیس را بزور عقب راندند.

بمحض اینکه کامیون و ماشینهای پلیس براه افتاد، آجر و بطری بود که برویشان باریدن گرفت. پنجره یك دراگ استور که صاحبش سفید بود بوسیله یك سطل آشغال شکسته شد، سپس نوبت به یك مغازه لباس فروشی رسید. مردم کم کم بداخل مغازه ریختند و هرچه را خواستند، برداشتند.

در میان جیغ آژیر دزدگیر وقهقهه‌های شادی، صدای پلیس حیرت زده ای بگوش میرسید که در فرستنده رادیوئی خود فریاد میزد، «تمام اتومبیلها آماده فرمان باشند. تکرار می کنم، در ناحیه خیابان دوازدهم آماده فرمان باشید.»

درطول شب، یك مغازه کفش فروشی غارت شد و سپس در شعله های آتش سوخت. با طلوع خورشید نبردهای مسلحانه آغاز خواهد شد.

(شرح ماجرا از کتاب «داغان کن! جانم! داغان کن!» نوشته ویلیام والتر اسکات، استخراج شده است.)

******

«روحیه ای نیهیلیستی و غیرمسئولانه برمحیط حکمفرما بود. شورش و تخریب بیش از پیش به هدفی در خود تبدیل می شد. عصر یکشنبه گذشته بنظر می آمد که جوانان در میان شعله های آتش در حال رقصند.» (گزارش کمیسیون کرنر)

بیل اسکات بعدا احساس شادمانه ای که بعد از به کنترل در آوردن خیابان دوازدهم به او دست داده بود را چنین تصویر کرد:

«برای اولین بار در زندگیمان آزادی را احساس کردیم. مهمترین مسئله این بود که ما در آنچه برسر قانون آوردیم، محق بودیم.»

«از اینکه منهم جزء کسانی بودم که بالاخره بدون ترس ... دست بمبارزه زدند، احساس قدرت و خوشی می کردم. امشب در میان اجتماع مردم دیوانگی بی مانندی بچشم میخورد که جسم و روح همگی را تسخیر کرده است. می شد آنرا یگانگی روح شورشگر انسان نامید ـ روح بی پروا و مصمم برای آزادی کامل خویش که در پیوند با اهالی سیاه بود و کاملا مورد حمایت آن قرار داشت. مثل این بود که آدم برای حق شهروندی بجنگد و برای اینکار قانون را کاملا زیرپا بگذارد. زیرا این قانون پلیس بود که زیرپا گذاشته می شد ـ قانونی که در آن قاتل برمقام قاضی می نشست و بر مردم سیاهپوست حکومت می کرد.»

استوار پلیس که یورش به «لانه خوك» را رهبری کرد ماجرا را چنین نقل می کند:

«دردسر واقعی زمانی آغاز شد که ما با آخرین کامیون پلیس شروع به ترك محل کردیم و نتوانستیم اتومبیلهایمان را از محل بیرون بکشیم. پیش از آنکه از معرکه فرار کنیم، آجرها و بطریهای بیشتری

بسویمان پرتاب می شد. چندتا از شیشه های یکی از اتومبیلها برای ورود به آن شکسته شد. بما مرتب از بی سیم درباره غارت، آتش سوزی، تیراندازی، نقض قانون منع عبور و مرور و هرآنچه اتفاق افتاد گزارش می رسید.

«برای ما واقعا کمین گذاشته بودند. ما در پاسگاه پشت میزمان بارها از کمینگاه مورد حمله قرار گرفتیم. برخی از افراد واحدهای زرهی به من گفتند که در خودروها صدای بلندی از بیرون شنیده می شد ولی نمی توانستیم با اطمینان بگوئیم که کسی سنك پرتاب کرده یا بطرفمان شلیك شده.»

«بله من ترسیدم. شما واقعا درست می گوئید، من ترسیدم. بارها ترسیدم.» (گزیده ای از بازگویی یك تاریخچه نوشته سیدنی فاین)

******

«به خط نگهداشتن سیاهپوستان دیترویت وظیفه نیروهای پلیس شهر بود که ۹۳ درصد افراد آنرا سفیدپوستان تشکیل می دادند. محله ها بوسیله چهار هیولا گشت می شدند، یعنی بوسیله همان گشتهای پلیس که چهار افسر آنان «برای تفریح آدم را به زیر مشت و لگد می انداختند.» در اواخر ژوئن ۱۹۶۷، دنی توماس، سیاهپوست ۲۷ ساله و ارتشی سابق که تنها چهاربلوك دورتر از خیابان دوازدهم و کلرمونت زندگی میکرد بوسیله یك دسته جوان سفیدپوست کشته شد. او زمانی به قتل رسید که میخواست در مقابل اقدام به تجاوز آنان از همسر حامله اش حمایت کند. همسر او بعدا بچه را از دست داد. پلیس از دستگیری جوانان سفیدپوست امتناع ورزید. واقعه از روزنامه های عمده مخفی نگهداشته شد تا زمانیکه روزنامه سیاهپوستان شهر آنرا بصورت تیتر درشت درآورد.

بدین ترتیب سیاهپوستان درعین حال که بمثابه کارگران شهری در مرکز جامعه آمریکا قرارداشتند، نسبت به سفیدپوستان تحت شرایط استثمار و ستم بیرحمانه تری قرار داشتند.

زمانیکه بیل اسکات احساس خود را از چندهفته دوندگی در جستجوی کار در تابستان ۱۹۶۷ بیان می کند، خشمی که از خیابان دوازدهم سربلند کرد را بنمایش میگذارد:

«یکروز با تمام وجودم درك کردم که باید یك جای کار ایراد داشته باشد زیرا که می بایست یکجائی در سراسر این شهر شغلی برای من وجود داشته باشد... اما از طرف دیگر برای خیلی از مردم عادی کاری وجود نداشت. یك لحظه صبرکن، بهرحال من سعی میکردم بشیوه آمریکایی روی پای خودم بایستم. من خود را آماده کرده بودم؛ باید کاری برایم پیدا میشد... تازه فرم درخواست کار را به مسئول مربوطه در یکی از دفاتر بیشمار استخدامی مرکز شهر تسلیم کرده بودم و در حال برگشت به خانه خواهرم بودم، یکباره یك چیز مثل زنك در کله ام بصدا درآمد و مرا به این سئوال کشاند: به من بگو بیل، بدون به حساب آوردن سفیدپوستهایی که همین حالا با لباسهای مرتب و فارغ البال (که آدم دلش میخواهد جای آنها باشد) مشغول گذراندن وقت ناهارشان هستند، چرا تو یکی از این گربه های سفید را نمی بینی که برای یافتن کار به این سو آنسو بدود؟ این روزی بود که تصمیم گرفتم هرآنچه مُهر سفید برخود دارد را ردکنم. من دیگر نمی توانستم به خود بگویم که بالاخره درست می شود و بالاجبار احساسات نژادپرستانه من نسبت به دنیای خودم یعنی «دنیای سیاه» آغاز گشت. دیگر هیچ چیز از دنیای سفیدپوستان که در گذشته برایم معنی دار بود، وجود نداشت.... هیچ چیز. اصلا حتی قرار نبود من در آن دنیا باشم. و رفتن من به کالج بهیچ شکل تغییری در بدرفتاری و کشتار سیاهان توسط سفیدها، ایجاد نمی کرد.» (داغان کن! جانم! داغان کن!)

******

۲۳ژوئیه ۱۹۶۷

«آن یکشنبه، همسرم به کلیسای خیابان دوازدهم که زیاد هم از محل واقعه دور نبود، رفت. زمانیکه برگشت گفت که یك نوع سکون آنجا حاکم است که او آنرا درك نمی کند. او گفت محل خیلی آرام است. گفتم: ببین چیز تقریبا عجیبی آنجاست. به بیرون نگاه کردیم. شعله های آتش گسترده ای زبانه می کشیدند.»

این خاطرا ت یك معلم سیاهپوست از آرامش قبل از طوفانی است که به شورش در شش بلوك طی اولین ساعات روزبعد از عقب نشینی پلیس انجامید. او در آنزمان تقریبا ۲۵ ساله بود و بعنوان راننده شبکاری می کرد و بهمین دلیل شاهد بسیاری از مراحل شورش بود. مراحلی که طی چند روز به یك آشوب کامل تبدیل شدند. اما مقامات شهر در روز یکشنبه در حالیکه غافلگیر شده بودند و نیروهایشان وسیعا در ابتدای طغیان از حیث شمارش افزایش می یافت، امیدوار بودند که ناآرامی خودبخود از طریق سیاست سرکوب پلیس و سکوت مطبوعات فرو بنشیند. او چنین ادامه می دهد:

«ژروم پ کاوانا، شهردار، گفت بسوی غارتگران شلیك نکنید. من فکر می کنم بخشی از علت این امر، آنگونه که آنها می گویند، بدین خاطر است که جامعه سیاهپوستان باعث انتخاب شدن او گشته بود. خب باید بگویم چند روز بعد شاهد دزدی مشترك توده های سیاه و سفید بودیم. آنها دست در دست هم به فروشگاههای گوناگون می رفتند، اجناس را روی هم کومه می کردند و هرکس فرصت داشت که کالاهای مورد نیاز خود را بردارد و سپس از محل بگریزد.» مثل یك پیك نیك بود. صدای جرنك جرنك بهم خوردن گیلاسها و قهقهه بگوش می رسید و صدای موزیك از رادیو ترانزیستوری بلند بود. در عرض دو روز ثروت عظیمی توزیع شد. مردم فقیر مواد غذایی فروشگاهها را که سالها بود حسرتشان را داشتند، مصادره کردند؛ آنهایی که کمتر نیازمند بودند را میدیدی که در حال بیرون کشیدن مبل از فروشگاههای انحصاری مانند «مبلمان چارلز» در خیابان المپیا هستند. در فروشگاههای شیك لباس در امتداد خیابان لیورنویس، معروف به «خیابان مُد» صدای جماعت غارتگر را می شنیدی که اندازه کمر خود را به همدیگر می گفتند. برخیها با لیستی در دست مشغول غارت بودند. صاحب یك مغازه موزیك غارت تمامی گیتارهای برقی، آمپلی فایر و آلبوم جاز را گزارش داد ـ اما صفحات موسیقی کلاسیك دست نخورده باقی ماند.

آتش زدن و غارت بمثابه پاسخی بود به مناسبات توزیع، به «مالیات» پنهان که برمنطقه سیاه نشین بسته میشد، به اینکه چگونه یك زندگی ناعادلانه برای آنها برنامه ریزی شده، و آنان در تاخت و تازشان اشتیاق حمله به منفورترین امور را نشان میدادند. یك کارگر اتومبیل سازی که از رفتن به سرکارش در کارخانه فورد در روز دوشنبه خودداری کرد به خبرنگار گفت:

«مردم بشدت عصبانی هستند. سفیدپوستان مرتب موذیگری می کنند. من برای عوض کردن تایر به پمپ بنزینی در وینادوت و میشیگان رفتم. باران می آمد و پمپ بنزینی آنرا عوض نمی کرد. سپس گفت حاضر است تایر را به قیمت ۱۲دلار عوض کند زیرا که من سیاه بودم. اینجور کارها اشتباه است. من سالهاست منتظر وقوع این شورش هستم.»

او همچنانکه خبرنگار را به مناطق غارت شده می برد در مقابل فروشگاه مبل تازه خالی شده ایستاد و گفت:

«وقتی برای خرید مبلمان به این فروشگاهها می روی فروشنده ها طوری رفتار می کنند که گویی دارند به تو لطف می کنند. مبلمانی اینجا فرستاده می شود که سفیدپوستان خریدار آن نیستند و تازه آنرا دوبرابر قیمت برایت حساب می کنند. این تحمل ناپذیر است.»

اواخر آن شب، یك مرد ٤٥ساله سفیدپوست که با یك تیم مشترك سیاه و سفید خواربارفروشیها را غارت می کردند، بضرب گلوله صاحب یك فروشگاه کشته شد. این اولین تلفات شورش بود.

پنج بانك مختلف مورد یورش واقع شدند، هیچکدام سود مالی نداشت. اما در میان اقلام با ارزش بدست آمده جمعا ۲٤۹۸ تفنك و ۳۸ طپانچه بود. بسیاری از اینها در چند روز آتی مورد استفاده قرار می گرفت.

بیش از یك چهارم غارتگران زیر۱۷سال بودند. نقش جوانان گتو (مناطق فقیرنشین سیاهپوستان) در این مرحله و مراحل دیگر شورش کاملا برجسته بود. نوجوانان که تنها تصورشان از پلیس گشتیهای چهارنفره منفور بود، بسختی می توانستند نیروی ناگهانی خودشان را باور کنند. این مسئله از دید مقامات شهر پنهان نبود؛ آنان با ناراحتی نتیجه گرفتند که ٦۰درصد شرکت کنندگان در شورش بین ۱٤ و ۲٤ سال هستند. کاوانا، شهردار، فیلمهایی از شورش را به اعضاء کمیسیون کرنر در واشنگتن نشان داد و سپس گفت:

«به چهره ها نگاه کنید. شما اکثرا مردان جوان را خواهید دید. این مردان جوان فتیله مواد منفجره هستند. اکثر آنان تجربه ای در کارتولیدی واقعی ندارند. اکثر آنان در نظم اجتماعی زندگی چیزی برای از دست دادن ندارند. اکثر آنان، بجز درمیان کلاهبرداران و جوجه قاچاقچیان، آینده قابل پیش بینی برای خود ندارند. اکثر آنان نسبت به نظام بدبین، متخاصم، ناامید و خشمگین هستند، به نظامی که آنان احساس می کنند از آن طرد شده اند. در عین حال آنان انباشته از دلیری کاذب جوانی و مجموعه ای از خصوصیات اخلاقی هستند که نسبت به اتوریته خصومت دارند.» (جان هیسی، «واقعه متل الجزایر»)

کاوانا نه با مقررات منع عبور و مرور بین ساعت ٥ تا ۹ توانست با انبوه عظیم جوانان مقابله کند و نه با حضور پلیس شهر. لذا مجبور شد در همان روز اول شورش ۳٥۰ سرباز ایالتی و ۹۰۰گارد ملی میشیگان را فرا خواند. افراد گاردملی از اردوگاه تابستانی خود در مناطق روستایی ایالت فراخوانده شدند. بسیاری از آنها تا آنزمان نه از یك شهر بزرگ دیدن کرده بودند و نه بجز از طریق تلویزیون آدم سیاهپوستی دیده بودند. آدم می تواند تصور کند که آنها در زمان رسیدن ستونشان به گراندبلانك و دیدن هاله عظیمی از دود که از شهر ناپیدا برمیخاست، چه فکر می کردند. در چنین لحظه ای بود که مهمات بدستشان رسید.

سربازان گاردملی در دبیرستانهای گوناگون مناطق عملیاتی دیترویت استقرار پیدا کردند. آنان سپس بدون نظم، شاد از هفت تیر کشی و بدون تمرین مقابله با شورش (بجز چند کلمه درباره «کنترل ازدحام») به خیابانهای تاریك شهر گسیل شدند، به خیابانهائی که در آنها هیچ ازدحامی دیده نمی شد اما فعالیتهای خصمانه فراوان دیده میشد.روز دوشنبه تعداد پلیس ایالتی به ۸۰۰ و افراد گارد به ۹۰۰۰ نفر در شهر رسید؛ تعداد افراد گارد ۸٥ درصد کل نیروهای گارد در سراسر ایالت را تشکیل میداد.اینها کافی نمی نمود.

بنابر گزارشات گوناگون، درروز دوشنبه بود که کل خصلت شورش متحول شد.تیراندازی به مقامات،که از شب قبل آغاز شده بود،فعالیت مورد علاقه شورشگران سیاه و سفید شد.کارکنان اداره آتش نشانی اولین کسانی بودند که گلوله های خصم را دریافت کردند.رویهمرفته ماموران آتش نشانی مجبور شدند از ۲۸٥ حادثه آتش سوزی عقب نشینی کنند.زمانیکه مقامات بطورمسلحانه در این حرکتها دخالت کردند،برخوردها تبدیل به نبردهای سخت مسلحانه مستقیم با پلیس و افراد گارد ملی گردید.برای مثال ،در گزارش یك فرستاده پلیس،در طول تنها یکساعت در روز دوشنبه برخوردهای مسلحانه چنین شمارش شدند : دو ایستگاه محلی، دو مقر فرماندهی ضد شورش و پنج ایستگاه آتش نشانی، همگی در کمین افتاده بودند.

عصر روز دوشنبه پرزیدنت جانسون تحت یك فرماندهی مشترك، ٤۷٥۰ سرباز چترباز متشکل از لشگر هوابرد را گسیل کرد؛ این نیرو تشکیل شده از واحدهای ۸۲ و ۱۰۱ هوابرد از پادگان براگ و کمپ بل تا پایگاه هوائی سلفریج در شمال دیترویت . او همچنین یك تیم از نمایندگان غیرنظامی به ریاست سایروس ونس (معاون سابق وزیر دفاع درزمان کندی و وزیرامورخارجه در زمان ریاست جمهوری کارتر) را نیز اعزام کرد. اما اختلاف عمیقی در میان محافل حاکم برسر استقرار این سربازان وجود داشت؛ فرماندار رومنی و شهردار کاوانا ۱۲ساعت قبل تقاضای استقرار این نیرو را کرده بودند....

بالاخره جانسون تصویب نمود که سربازان فدرال به محل گسیل شوند و همزمان گارد ملی تحت فرماندهی فدرال قرار گیرد. با توجه به اینکه نیروهای گارد ملی از قبل در بخش غربی، یعنی جائیکه شورش آغاز گشت مستقر شده بودند، سربازان ارتش در بخش شرقی استقرار یافتند؛ در این بخش شورش تازه گسترش یافته بود. بدین خاطر روزسه شنبه برخی از شورشگران از سربازان ورزیده فدرال دورشده و به بخش غربی شهر منتقل شدند. نبردمسلحانه برای دو یا سه روز دیگر ادامه پیدا کرد.

نشریه «اخبار دیترویت» بطور زنده ای روزچهارشنبه صحنه را چنین توصیف نمود:

دیشب کمین نشینان زنگرو (لقبی توهین آمیز که به سیاهان اتلاق می شود ـ م) مساحتی برابر با ۱٤۰ بلوك ساختمانی را در شمال بلوار وست گراند برای سه ساعت تبدیل به میدان نبردخونین نمودند. و بطورموقت نیروهای پلیس و گارد ملی را تارو مار کردند....؛ تانکها غران در خیابانها به حرکت درآمدند و صدای مسلسلهای سنگین بلند شد ... صحنه غیرقابل باور بود. صحنه چنان بود که گویی ویت کونگها به خیابانهای پوشیده از دود هجوم آورده اند.»

برخی شاهدان درجه معینی از سازماندهی را در میان شورشگران ملاحظه نمودند. حتی تشکل کوچکی از توده های سیاه (بویژه سربازان سابق سیاهپوست) خود را بطور قدرتمندی به طرق مختلف نشان داد. شاهدی تایید کرد که او فرمانی از طریق واکی تاکی (بی سیم کوچك دستی) شنیده که دستور گستردن ناآرامی به بخش شرقی را میداد. مقامات مسئول وحشت زده همه چیز را در گوشه و کنار می دیدند ـ برخی واقعی، برخی غیرواقعی. مثلا رئیس آتش نشانی احساس کرده بود که ایجادکنندگان حریق از تاکتیك «تفرقه بینداز ـ فتح کن» استفاده می کنند؛ عده ای با گزارش ساختگی آتش سوزی افراد را به کمینگاهها می کشاندند. بنابر

بررسی که دوهفته بعد از شورش از ساکنین منطقه مترو بعمل آمد ۵۵٪درصد احساس می کنند که شورش برنامه ریزی شده بود و بسیاری تمایل داشتند که آنرا یك قیام یا انقلاب بخوانند.

******

گستره و عمق این شورش حیرت برانگیز است. بخشی را که پلیس «مرکز ناآرامی شهری» قلمداد کرده درنظر بگیرید. این ناحیه بتنهایی دو طرف شهر را زیر پوشش قرار دارد و در بیش از چهل مایل مربع از ۱۴۰مایل مربع (بیشتر از ۳۵۰کیلومترمربع) شهر گسترده شد. زمانیکه دودها بالاخره کنار رفت، قریب به ۱۳۰۰ ساختمان سوخته بود و ۲۷۰۰ ساختمان غارت شده بود، خسارت مالی بیش از ۵۰میلیون دلار بود و ۵۰۰۰ نفر بخاطر آتش سوزیهایی که باد آنها را گستراند، بی خانمان شدند. ۷۲۳۱نفر دستگیر شدند (۶۴۰۷) نفر آنها سیاهپوست)، ۳۵۶زخمی و ۴۳کشته (۳۳تن سیاهپوست).

این شورش، خیزشهای همزمانی را در پنج شهر دیگر سبب گردید: در پونتیاك، فلینت و ساگینو در سمت شمال؛ در گراندراپید، نزدیك به ۱۵۰ کیلومتری بسوی غرب؛ و در تولیدو، اوهایو بسوی جنوب. ناآرامیهایی با درجات گوناگون همچنین بطور همزمان در بیش از ۲۴ شهر دیگر در میشیگان، اوهایو و سایر ایالتها بوقوع پیوست. و همه آنها آنقدر جدی بودند که گاردملی و پلیس ایالتی استقرار یافتند.

بعد از بررسی خرابیها، از هنری فورد دوم رئیس شرکت فوردموتور خواسته شد که اظهارنظر نماید. فورد تاکید نمود آنچه که در دیترویت شاهدش بود نه شورشی نژادی بلکه:

«این زیرپاگذاشتن کامل نظم و قانون بود. اما من فکر نمی کنم که بعنوان شهروند این کشور هیچکدام از ما بتواند اجازه دهد این چیزها ادامه یابد. این اقلیتهای کوچك ـ این محرکین توده مردم، چه سفید و چه سیاه باشند ـ باید مورد مواخذه قرار گیرند. بنظر می رسد آنان خواهان گرفتن قانون در دستان خود هستند. من فکر می کنم این عده، هرکسی که ممکن است باشند، باید توقیف و در دادگاه بخاطر جرایم مربوطه شان محاکمه شوند. و فکر می کنم سپس بایست برمبنای آنچه که ممکن است آنها انجام داده باشند درباره شان قضاوت کرد.

«احساس من چنین است که این کشور ممکن است بخاطر اوضاع آنچنانی که در دیترویت شاهدش بودیم مایه خنده جهان شود. اگر ما نتوانیم حتی خانه خودمان را مرتب و منظم نگهداریم. چطور می توانیم سیستم و شیوه زندگی خود را به جهانیان عرضه کنیم.» (از «اتوماتیو نیوز»)

طبقه حاکم عمیقا آشفته شد: خیزشی که در یکی از مراکز اصلی صنعتی و قلب کشور اتفاق افتاد، و تنها بوسیله دخالت ارتش آمریکا سرکوب گردید حامل یك پیام به تمامی جهان بود: سیستم آمریکا ورشکسته ـ و آسیب پذیر است.

******

شورش و طغیان در عرض یك هفته به ستمدیدگان اجازه میدهد تا بهتر و روشنتر از تمامی سالهای دوران عادی، دوستان را از دشمنان تشخیص دهند.

هوبرت سالاك، سیاهپوستی که دستیار اجرائی کمیسر پلیس دیترویت بود، در نخستین ساعات روز اول شورش چندتن از رهبران سیاه مسئول شهر را بدور هم فراخواند. آنان از طریق پلیس ناحیه ۱۰ بصورت گروههای دونفره بمیان جمعیت رفتند و از آنان خواستند که متفرق شوند. یکی از گروهها تشکیل شده بود از آرتور جانسون نماینده مدیران مدارس و جان کانزز نماینده کنگره آمریکا که کاملا در میان موکلین خود محبوب بود.

کانزز در سرچهارراهی بر روی کاپوت ماشین رفت و در یك بلندگوی دستی فریاد زد، «ما با شما هستیم! اما خواهش می کنم! این شیوه درستی برای انجام کارها نیست! خواهش می کنم به خانه هایتان برگردید!» جمعیت فریاد برآورد: «نه، نه، «عموتام» نمی خواهیم این چیزها را بشنویم!» مردی از میان جمعیت (فعال حقوق اجتماعی که کانزز یکبار از او در دادگاه دفاع کرده بود)، در حال تحریك جمعیت بود و به سوی کانزز فریاد زد، «چرا از پلیسها و این دم و دستگاه دفاع می کنی؟ تو به همان اندازه آنان بد هستی!» سنك و بطری بسوی ماشین پرتاب شد و یکی از آنها به پلیس مجاور اصابت کرد. جانسون در گوش کانزز زمزمه کرد، «جمعیت خشمگین تر می شود، جان بیا خودمان را از اینجا بیرون بکشیم.» کانزز در حالیکه از کاپوت ماشین پائین می آمد با تنفر به خبرنگاری گفت، «آدم می خواهد با این مردم صحبت کند ولی آنها چنان می زنند توی دهانش که حرف زدن یادش برود.»

اخیرا ما از د. که یك سیاهپوست انقلابی است و در آنزمان خیلی جوان بود پرسیدیم تا چه حد شورشگران «نوجوان» زندگی روزمره کارگران سیاهی مانند پدر او را از حالت عادی بیرون آوردند. او گفت:

«در خانه همه بر سر این مسئله صحبت می کردند. حتی در میان سیاهان پیرتر نیز احساسات متفاوتی وجود داشت. آنان بالاخره احساس کردند که این آغاز چیزیست: بالاخره توده سیاه بپاخاسته؛ تمام خصومتها نسبت به نظام در حال بروز است و این از طریق جوانان سیاهپوست نشان داده و بیان می شود. همه چیز بر مردم تاثیر می گذارد: از پرتاب سنگی توسط خواهر یا برادری و به چنك آوردن چیزی تا هورا کشیدن پیرمردی.

نیروهای قدرتمندی که پایه این توفانها شدند، از بیست سال پیش از این در حال انعقاد بودند. پیش از جنك جهانی دوم زندگی سیاهان آمریکا با مزارعه و کشاورزی معیشتی بخور و نمیر در جنوب، بی سوادی اجباری، قوانین تبعیض نژادی جیم کرو، سوزاندن توده های سیاه و اعمال ترور بقصد حفظ این موجودیت نیمه فئودالی، رقم میخورد. اما آمریکا برپایه موقعیت مسلطی که از طریق جنك بدست آورده بود اقدام به مکانیزه نمودن کشاورزی جنوب کرد و عمیقا اقتصاد و کل شیوه زندگی منطقه را دگرگون نمود. میلیونها نفر از مردم سیاه و سفید ـ یعنی نیروی کار مازاد زراعتی ـ مجبور به ترك زمین و مهاجرت به شهرها شدند. بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۶۶ حدود ۳/۷ میلیون سیاه جنوب را ترك کرد. در ۱۹۶۶ در واقع ۶۹درصد ساکنان شهری را سیاهپوستان تشکیل میدادند.

دیترویت یك موردنمونه بود. در سال ۱۹۴۰ نسبت جمعیت سیاه آن ۹درصد بود در سال ۱۹۵۰ به ۱۶درصد و در سال ۱۹۶۵ به ۳۴درصد رسید.

اما این فقط یك جابجایی مکانی نبود. این یك جابجایی در کل وضعیت اقتصادی توده های سیاهپوست، از دهقان به پرولتر بود. سیاهپوستان دیترویت گاهی به طعنه می گفتند که هیتلر و تویو برای رهایی کار آنان بیشتر از لینکلن و روزولت کار کردند. این امر بخاطر آن بود که سیاهپوستان بسیاری به آن کارخانجات صنعتی راه یافتند که بوسیله خود جنك و اقتصاد پررونقی که از پی آن آمد، بوجود آمده بودند. صنعت اتومبیل سازی دیترویت در اوایل سالهای ۱۹۶۰ شاهد یك

توسعه عظیم در فروش اتومبیل گردید. اشتغال به کار در سه شرکت بزرگ اتومبیل از ۷۲۳،۵۵۶ در ۱۹۶۰ به ۷۸۳،۰۲۰،۱ در سال ۱۹۶۸رسید. نسبت سیاهپوستان در این شرکتها که در ۱۹۴۰ کمتر از ۲درصد بود به ۹/۱درصد در سال ۱۹۶۰ و ۱۳/۶درصد در ۱۹۶۶صعود کرد.

درعین حال کارگران سیاه در بدترین و خطرناکترین بخشهای کارخانجات متمرکز شدند، در شغلهایی که طاقت فرسا، کثیف، پرسروصدا و مهلك بودند و نیاز به مهارت اندکی داشتند. اگرچه ۱۳/۶درصد کل نیروی کار را سیاهان تشکیل میدادند، اما این درصد در میان کارگران بی مهارت و کارگران کارخانجات ۲۶/۶ و در میان صنعتگران تنها ۳درصد بود. برای مثال، کارخانه اصلی دوج DODGE را در نظر بگیریم، در این کارخانه سفیدپوستان ۹۰درصد کل کارگران ماهر، ۹۵درصد کل سرکارگران، ۹۹درصد سرکارگران ارشد و ۱۰۰درصد سرپرستان را تشکیل می دادند. وبالاترازهمه اینها ،اتحادیه کارگران اتومبیل سازی U A W قرار داشت که چندین دهه کاملا سیاهان را از ثبت نام در اتحادیه محروم کرده بود و بشکل وقیحانه ای به سیاست نژادپرستانه ادامه میداد.

اوضاع مجتمع های اتومبیل سازی از بعضی جهات مینیاتوری از اوضاع کلی سیاهپوستان در شهرهای شمالی بود؛ در این شهرها سیاهان شدیدا در پائین ترین لایه جامعه باقی مانده بودند، حال آنکه سفیدپوستان طبقه میانه از امتیازات جدید بعد از جنك و غنایم بدست آمده از سلطه آمریکا برجهان بهره می بردند.

****

یکی از وجوه تمایز شورش دیترویت، حتی زمانیکه در کنار سایر شورشهای شهری دهه ۶۰ قرار می گیرد، شرکت توده ای اعضاء طبقه کارگر، از جمله کارگران صنایع اساسی بود. از این نظر، شورش نوعی نقش دماسنجی را داشت که پتانسیل انقلابی پرولتاریای شهری را نشان می داد و این نقطه رجوع برای یك جنبش انقلابی بود که در طول چندسال بعد در کارخانجات اتومبیل سازی رشد نمود.

شرکت محرومترین اقشار طبقه کارگر سیاه در شورش بی سابقه بود. این قشر نقطه تمرکز شورش را تشکیل میداد، اما وسیعا به اقشار بالاتر سیاه و سفید (و همچنین پائین تر) گسترش یافت. در دیترویت سیاهان و سایر مردمی که می توان آنان را در «لایه پائینی طبقه میانه» جای داد دوشادوش پائینترین قشر جامعه دست به شورش زدند. تحقیق درباره ۱۲۰۰نفر از کسانیکه بعد از شورش دستگیر و به زندان جکسون منتقل شدند نشان می دهد که ۴۰درصد آنان در استخدام ۳شرکت بزرگ اتومبیل سازی و ۴۰درصد در شرکتهای بزرگ دیگر (که اکثرا دارای کارفرمایان اتحادیه دار بودند). همچنین ۸۰درصد دستمزدهای حداقل ۶۰۰۰دلار (دلار ۱۹۶۷) دریافت می کردند که اندکی کمتر از درآمد متوسط خانواده شهری بود؛ این متوسط درآمد برای سیاهان ۶۴۰۰دلار و برای سفیدپوستان ۶۸۰۰دلار بود. (سطح فقر برای یك خانواده چهار نفره شهری ۳۳۳۵دلار بود.)

در خود کارخانجات اتومبیل سازی غیبت از کار در طول شورش آنقدر شدید بود که بسیاری از عملیات سرهم بندی برای دو روز بالاجبار تعطیل شد. شیفتهای عصر و شب بی درنك بخاطر حکومت نظامی حذف گردید، و این در حالی بود که مقررات منع عبورومرور حاکم نبود. بسیاری از کارخانجات در دیترویت و پونتیاك در سطح بالای ۸۰تا ۸۵درصد با غیبت از کار مواجه شدند. از بخت خوش آقای فورد و قبیله اش، خط تولید ساختن مدلهای سالانه جدید از قبل تقریبا به نصف رسیده بود؛ با این وجود غیبت ناشی از شورش باعث خسارت بمیزان بیش از ۳۰۰۰ وسیله نقلیه گردید که ارزش آن به میلیونها دلار می رسید.

در حالیکه تعداد بسیاری از کارگران اتومبیل سازی در شورش شرکت داشتند و در خود کارخانجات ماشین سازی جو متشنج بود ولی به خشونت یا اعتصاب، آنگونه که شرکتها از آن هراس داشتند، کشیده نشد. خبرنامه «اتوماتیو نیوز» در تفسیر خود نوشت، «صنعت خودروسازی تقریبا بصورت معجزه آسایی از این خشم جان سالم بدر برد.»

اما شورش باعث تشدید تشنج در کارخانجاتی شد که دیگر از نظر نژادی قطبی شده بود. یك کارگر از حومه سیاهپوست نشین اینکستر که برای کار به دیترویت می آمد، اخیرا برای ما جو حاکم در یکی از سه شرکت بزرگ را بازگو کرد: در طول هفته شورش، برخی سرکارگران سفید خودشان را در دفتر سرکارگران محبوس می کردند تا آنکه تمام کارگران سیاهپوست کارخانه را ترك کنند چرا که می ترسیدند صدمه بخورند. در ابتدای شورش کارگرانی که درگیر آن بودند در خصوص فعالیت خود محتاط بودند، «آنان زیاد درباره اش صحبت نمی کردند. برخی ها کمی بیشتر از بچه ها دزدی می کردند.» با این وجود بخاطر جو در مجموع آزادشده مواز نه سیاسی در محیط کارخانه تغییر نمود. برای مثال قبلا سیاهانی بودند که با سفیدپوستان دوستی می کردند و میل نداشتند در کنار سیاهان بنشینند؛ اما زمانیکه طغیان آغاز شد آنان سفیدپوستان را ترك کردند و درکنار سیاهان نشستند. من به یکی از آنها گفتم، «برگرد به همانجایی که آمدی.»

در کنار شرکت کارگران نقش سربازان سابق جنك ویتنام در شورش بسیار برجسته بود و در نبردهای مسلحانه منعکس گردید. سربازان اشغالگر ارتش آمریکا و گاردملی میشیگان تنها کسانی نبودند که توانستند تجربه رزمی خود در شالیزارهای برنج جنگلهای جنوب شرقی آسیا را در خیابانهای باریك و بولوارهای مدرن شهر بکار برند. باردیگر، شبح غارتگریهای ارتجاعی آمریکا در ماوراءبحار در خود آمریکا به شکار خود او مشغول شده بود...

در آنروزهای نوجوانی درسهایی آموخته شد که همچنان بیادماندنی هستند. کسی که در ۱۹۶۷ ده ساله بود در سال ۱۹۸۷ چنین می گوید:

«آنچه در واقع نشان داده شد این است که انقلاب در ایالات متحده امکانپذیر است. وقتی بگذشته بنگریم آنرا ممکن می یابیم. واقعیت این است که آن طغیان اثری برجسته برروی همه گذاشت؛ نه تنها سیاهپوستان بلکه چیکانوها، پورتوریکوئیها، بومیان آمریکا و حتی سفیدپوستان مترقی از آن متاثر شدند. این طغیان همه را رادیکالیزه کرد. این حرکت بر مردم سراسر جهان یك تاثیر گذاشت، اینکه چیزی شبیه این شورش می توانست همین جا در ایالات متحده اتفاق بیافتد. پیش از ۱۹۶۷ سیاهپوستان فکر می کردند که اینگونه علیه نظام برخاستن غیرممکن است. این حرکت همچنین بیانگر آن بود که اگر انرژیها و خصومتها به سوی ستمگر نشانه رود، پتانسیل توده های سیاه نمایان خواهد شد. من اینچنین به ۶۷ نگاه می کنم. بسیاری چیزها درباره اش نوشته اند، در واقع خیلی چیزهاست که باید از آن آموخت و آگاهانه در باره سالهای ۶۰ باز آموزی نمود. اما این شورش نشانی بود از اینکه انقلاب قوام یافته است و می تواند درست همین جا در دژ امپریالیسم بوقوع بپیوندد.»

کلمبیا: استراتژی جنگ خلق

نوشته گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا (گ.ک.ا)

مقدمه

گروه کمونیستی از بدو تشکیل، یعنی سال ۱۹۸۲، وظیفه ایجاد حزب کمونیست انقلابی را در مقابل خود قرار داده و در انجام آن کوشا بوده است؛ به این مفهوم گ.ک.ا، حزبی در حال شکل گیری است.

گ.ک.ا در پروسه ایجاد ـ وتدوین خط سیاسی ـ درك خود را از علم انقلاب یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون عمیقتر کرده و توانسته این علم را بطور صحیح تر بکار بندد، نتیجتا نظرات نادرست (خود ـ مترجم) در مورد وظایف و راه انقلاب را اصلاح نموده است. گ.ک.ا به این درك رسیده که ساختمان ایدئولوژیك و سیاسی، و تدوین خط سیاسی حزب از ساختمان دو سلاح اساسی دیگر انقلاب یعنی ارتش و جبهه جدایی ناپذیر بوده، و ساختمان این سه، اصلی جهانشمول است که می باید بطور مشخصی در کلمبیا، با ویژگیهایش بعنوان یك کشور تحت سلطه امپریالیسم پیاده شود. نتیجتا امر ساختمان و ـ در ارتباط با آن ـ خط سیاسی حزب با درستی یا نادرستی برخوردش به مسئله مبارزه مسلحانه و جبهه متحد گره خورده است.

گ.ک.ا به حقیقت قدرتمند نظرات مائو در مورد «طرح مبارزه مسلحانه از همان ابتدای کار» و نیاز اتکاء بر نیروی نظامی پرولتاریا برای ایجاد قدرت سیاسی سرخ و مناطق پایگاهی انقلابی دست یافته است. بهمین منوال گ.ک.ا به درك روشنتری از خصلت جامعه، خصلت و قوانین انقلاب و وحدت بین حقیقت جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و بکار بست آن در شرایط مشخص کلمبیا دست یافته است.

براین اساس گ.ک.ا تصدیق می کند که قبلا برسر درك از جوهر دمکراسی نوین حامل نظراتی اشتباه بوده است، ولی این بمفهوم نادرست بودن همه نظرات ما در مورد دمکراسی نوین نیست. با وجود اینکه بسیاری از نیروها از نحوه تقسیم کنونی جمعیت بلحاظ کمی، و درجه بالای شهرنشینی (دوسوم شهری و یك سوم روستایی) بطور ساده انگارانه سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب کلمبیا را نتیجه می گیرند، گ.ک.ا کماکان معتقد است که مرحله اول این انقلاب، دمکراتیك نوین و راه استراتژیکش جنگ خلق است. ما کماکان برآنیم که استقلال کامل و همه جانبه از امپریالیسم و حل مسئله ارضی و نابودی انحصار به زمین ـ که اینك در دست ملاکین است ـ دو وظیفه اساسی انقلاب دمکراتیك را تشکیل میدهد.

تشکیلات ما با تصحیح و تکامل خط سیاسی خود، قدرت و انسجام درونی بیشتری پیدا کرده و سطح سیاسی ـ ایدئولوژیك اعضایش ارتقا یافته است. ما برپایه بحث و مبارزه بین نظرات متفاوت در مورد مسائل خطی به یك مرزبندی روشن با نظریات مبتنی بر باصطلاح «استراتژی قیامی» ـ که از زمان پیروزی ساندنیستها، در کشورهای تحت سلطه مُد شده ـ دست پیدا کرده ایم. ما، سند حاضر که بخش و محصولی از این مرزبندی است را به کمونیست ها و همه انقلابیون عرضه می کنیم.

مرزبندی ما با «گرایش قیامی» بمفهوم استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه، بمعنای یکسان گرفتن این خط با راه و جهت گیری جنگ انقلابی در کشورهای امپریالیستی نیست، میدانیم که در کشورهای نوع دوم انقلاب باید با قیام در شهرها، هنگامیکه شرایط غلبه بر بورژوازی مهیاست، آغاز شود. بعلاوه، در کشورهای امپریالیستی نیز، مثل کشورهای تحت سلطه، هرگونه انقلابی، یا حداقل هرگونه انقلاب پرولتری تنها با هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میسر است. این حرف بهیچوجه بیان دگماتیسم حقیر نیست. ما ایمان داریم که بدون پیشروی بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون انقلاب واقعی در کلمبیا امکان ناپذیر است؛ راه صحیح پیشروی این است که نقطه عزیمت خود را انقلاب چین، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و دستآوردهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ که تشکیلات ما به شرکت در آن افتخار می کند ـ قرار دهیم.

توده های خلق در کلمبیا با دو راه متضاد مواجهند؛ یك طرف، راه ضدانقلاب است: راه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم. رفرمیسم بورژوازی بزرگ، نوعی سرمایه داری را رشد میدهد که در خدمت منافع سرمایه خارجی بخصوص سرمایه آمریکایی است؛ در عین حال از انحصار برمالکیت ارضی و قدرت سیاسی طبقاتی ملاکان حفاظت می کند. ماحصل بحرانهای حدت یابنده اقتصادی، بی ثباتی سیاسی و سرکوب است. طرف دیگر، جاده انقلاب قرار دارد: این جاده، پرولتاریا و توده های خلق را تحت هدایت حزب کمونیست واقعی پرولتاریا، حزبی که در حال شکل گیری

قیامی در تقابل با و قدرت سیاسی سرخ

است، به دمکراسی نوین، سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم می رساند. پرولتاریا و حزبش با برپایی جنگ خلق این راه را خواهند گشود. این کار تنها راه حل دو مسئله عظیمی است که بر دوش انقلاب قرار دارد: مسئله ملی یا رهایی کشور از یوغ امپریالیسم، و مسئله ارضی بعنوان قلب مسئله دمکراتیک. این دو وظیفه بزرگ متقابلا بهم مرتبط است.

در جاده انقلاب نیز دو راه وجود دارد؛ دو راه منطبق بر دو نگرش متضاد که بر سر هدایت طبقه کارگر و توده های خلق با یکدیگر برخورد دارند. انقلابیون، کارگران آگاه، پیشروان و خود توده ها باید ایدئولوژی ها، سیاستها و طبقات درگیر را بررسی کرده و از این دو راه یکی را انتخاب کنند: یا استراتژی «قیامی»، یا کمونیسم انقلابی یعنی راه پرولتاریا و مرام و استراتژی جنگ خلق. این دو راه به دو آینده متفاوت برای توده های خلق و ملت منتهی میشوند: یکی آینده «گرایش قیامی» که مضمونش مذاکره، انقیاد ملی و وجه المصالحه قرار دادن مبارزات انقلابی خلق نزد امپریالیسم و بخشی از بورژوازی بوروکرات و طبقات حاکمه و ملاك است؛ و دیگری انقلاب دمکراتیك نوین کامل و همه جانبه برای نابودی سلطه امپریالیسم، بورژوازی بوروکرات و ملاکان، و ایجاد نظم و دولت و جامعه نوین بر خرابه های نظم کهن. جمهوری و دولت دمکراتیك نوین بروشنی هدف سوسیالیسم را در مقابل خود داشته و بعنوان منطقه پایگاهی و برای انقلاب جهانی عمل خواهد کرد؛ انقلابی که بشریت را بسوی کمونیسم رهنمون خواهد شد.

«قیام گرایان» در کمیته هماهنگی چریکی سیمون بولیوار (ك چ س ب) [یك تشکیلات فراگیر که اخیرا همه گروههایی که در مقاله حاضر مورد نقد قرار گرفته اند را در خود جمع کرده - ج.ب.ف] متشکلند. نظرات اینان رفرمیستی است و اگر هم برای قدرت دولتی مبارزه می کنند نه از زاویه منافع پرولتاریا بلکه از زاویه منافع طبقاتی خرده بورژوایی، بورژوازی ملی و حتی بخش جدیدی از بورژوازی کمپرادور طرفدار شوروی است که میخواهد با ملاکان و بخشی از بورژوازی ملی، متحد شده و بر راستای منافع خود و سوسیال امپریالیسم شوروی برقدرت دولتی تکیه زند...

امپریالیسم یك رابطه تولیدی بین المللی است، رابطه ای که در آن سرمایه مالی بین المللی از طریق ایجاد روابط تولیدی و بورژوازی بوروکرات در کشورهای تحت سلطه، بر اقتصادهای این ملل ، مسلط می گردد. بورژوازی بوروکرات نقش کارگزار سرمایه مالی امپریالیستی را دارد؛ بعلاوه طبقه ملاك نیز بعنوان پایه اجتماعی نفوذ امپریالیستی عمل می کند. امپریالیسم، عمدتا از طریق صدور سرمایه، یك سرمایه داری بوروکراتیك را ایجاد می کند که در خدمت سرمایه خارجی قرار دارد و نتیجه اینکار، اعوجاج و ناموزونی اقتصاد کلمبیاست. در عین حال، «رشد» حاصله با منافع طبقه کارگر و توده های خلق و حتی بخشی از سرمایه خصوصی که خصلت ملی دارد، در تضاد است.

ستم امپریالیسم بر کشور که ارتباطی تنگاتنك با کنترل انحصاری بر زمین دارد، راه حلی ریشه ای را می طلبد؛ و این یعنی نابودی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم. جوهر انقلاب دمکراتیك نوین عبارتست از دیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بقصد پایان بخشیدن به ستم امپریالیستی و مناسبات اجتماعی نیمه فئودالی و راه گشودن بر سوسیالیسم. بدون جنك انقلابی توده ها دستیابی به این هدف غیرممکن است. در مقابل، «استراتژی قیامی» راه تکامل سرمایه دارانه و راه حل توهم آمیز و تخیلی ایجاد یك کشور «سرمایه داری مستقل» را پیش می گذارد و برای آن می جنگد. نسخه طرفدار شوروی این استراتژی، خواهان یك کشور سرمایه داری بوروکراتیك وابسته به سوسیال امپریالیسم است. این دو راه حل یك وجه مشترك دارند...

صفات مشخصه گرایش قیامی

خط فاصل بین «استراتژی گرایش قیامی» و جریانی که اخیرا بخود نام «قدرت خلق» داده را باید در چارچوب همین اوضاع رسم کرد و بعد از آن است که مشخصا به تحلیل «استراتژی گرایش قیامی» در کلمبیا خواهیم پرداخت. عناصر اساسی این استراتژی به «راه نیکاراگوآ» تعلق دارد، هرچند که در کلمبیا ویژگیهای خاص خود را داراست.

نخست به توضیح مشخصات اساسی می پردازیم:

۱) از نظر استراتژی قیامی، چون جنبش های توده ای بمثابه محور مبارزه مطرح بوده و اساسا در شهرها متمرکزند، نقطه تمرکز این استراتژی شهرهاست.

از این استراتژی چنین نتیجه میشود که نیروهای «سیاسی» نقش تعیین کننده و نیروهای نظامی نقش تبعی دارند؛ و اینکه

مبارزه توده ها مهم است و نه «پیشاهنگی» که توده ها صرفا نقش طرفدارش را بازی کنند. این استراتژی اتحادهای قابل انعطاف با اپوزیسیون بورژوایی را از پیشاهنگ مهمتر می شمارد؛ و نیز به پشتیبانی نیروهای قدرتمند در سطح بین المللی از قبیل سوسیال دمکراسی (انترناسیونال دوم) و سوسیال امپریالیسم شوروی دل می بندد.

۲) «استراتژی قیامی» ذاتا طالب محدود کردن آماج انقلاب دمکراتیک نوین، موعظه اتکا به شکل های بورژوا - دمکراتیک، و سرپوش نهادن بر ضرورت نابودی دولت و رژیم ارتجاعی می باشد. از آنجا که «استراتژی قیامی» به سوسیال امپریالیسم شوروی و سوسیال دمکراسی وابسته است، در «مبارزه ضدامپریالیستی» ادعائیش فقط امپریالیسم آمریکا را مد نظر دارد؛ و آنهم بطریقی محدود. از هرچه بگذریم، امپریالیسم اروپایی (سوسیال دمکراسی) بخشی از بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکاست و سوسیال امپریالیسم شوروی هم فقط خواهان مقابله با بخشی از جناحهای طرفدار آمریکای طبقات حاکم است و نه کل دولت و طبقات حاکمه. جهت گیری استراتژیک شوروی عبارتست از غصب دولت توسط کودتا، مذاکره و یا اعمال خشونت، جهت شراکت در قدرت سیاسی با بخشی از نیروهای طرفدار آمریکا و طرفدار اروپا.

۳) در استراتژی قیامی تشدید جنگ چریکی مطرح است و نه تبدیل آن به جنگ متحرک یا جنگ موضعی؛ هرچند ممکن است چنین اشکالی نیز بخود بگیرد. استراتژی قیامی پیش بینی می کند که سقوط دولت در نتیجه ترکیبی از اعتصاب عمومی، خیزش توده ای و جنگ چریکی صورت خواهد گرفت.

جای یک فاکتور عمیقا در این استراتژی خالی است و آن عبارتست از نقش دهقانان در انقلاب. دنباله روان مدل ساندنیستها، دهقان را نیروی عمده نمی دانند. هدف آنها در روستا استقرار یک «اقتصاد مختلط» است که از طریق حفظ مزارع بزرگ و متوسط سرمایه دارانه و ترکیب آن با شکل های «خودگردانی» تحقق می یابد.

جنگ چریکی از نظر «استراتژی قیامی» عنصری کلیدی در بسیج مداوم توده ها و بخصوص دهقانان فقیر و کارگران روستایی، و ایجاد ارتش سرخ انقلابی جهت نابودی نظم کهن نیست. جنگ چریکی در استراتژی جنگ خلق، امری ضروری در بسیج توده ها و ارتقا سطح سیاسی آنهاست. رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست اساس این استراتژی است. لیکن از نظر «استراتژی قیامی» جنگ چریکی، در کنار تظاهرات، بسیج، اعتصابات، فشارهای ملی و بین المللی، صرفا اهرم فشاری برای چنگ انداختن به قدرت سیاسی است.

یکی از تفاوتهای جنگ چریکی و «استراتژی قیامی» در این است که جنگ چریکی به توده ها، و سازماندهی، تسلیح، بسیج و آموزش سیاسی - ایدئولوژیک آنها اهمیت بسیار میدهد. شرکت آگاهانه و فعال توده های خلق در انقلاب و جنگ عامل کلیدی جنگ خلق است. در حالیکه «استراتژی قیامی»، توده ها را نه برای فعال کردن پتانسیل انقلابی سرکوب شده شان، بلکه جهت تبدیل آنها به گروه فشار، بسیج و سازماندهی می کند.

۴)...علیرغم اینکه گرایش طبقاتی «استراتژی قیامی» تا حدی پایه اجتماعی دهقانی را حفظ می کند، اما رو بسوی خرده بورژوازی، بخشهایی از بورژوازی ملی و نیروهای اپوزیسیون درون خود طبقات حاکم، یعنی نیروهای بقول ایشان «مترقی»، دارد.

ارجح دانستن مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی در «استراتژی قیامی»، نقطه مقابل آموزه جنگ خلق است. جنگ خلق مبارزه مسلحانه را عالیترین شکل مبارزه میداند؛ چرا که توده ها تنها از این طریق می توانند قدرت سیاسی را کسب کنند، آنرا بسازند و از آن بدفاع برخیزند؛ این یعنی مبارزه برای نابودی نظم و دولت کهن و ساختمان ذره ذره دولت و نظم نوین - راهی که به کسب قدرت و اعمال کنترل بر سراسر جامعه و تجدید سازماندهی آن می انجامد.

ا.ک - ارم: یک گام به پس؟

بیائید در شکلی که «استراتژی قیامی» در کلمبیا بخود میگیرد دقیق شویم. پیشاپیش همه؛ «اتحاد کامیلیست - ارتش رهائیبخش ملی» (ا.ک - ا.ر.م) * قرار دارد. [کامیلیست از کامیلو تورز می آید، او یک کشیش طرفدار کوبا بود که با این جنبش ارتباط داشت - ج.ب.ف].

ارم در ژوئیه ۱۹۶۴ در کوههای استان سانتاندر (شرق کلمبیا) بعنوان یک «تشکیلات سیاسی - نظامی» قدعلم کرد و اهدافش عبارت بود از الف) کسب قدرت برای طبقات خلقی و پیشبرد راه قیامی بعنوان شکل عمده مبارزه. اما چرا ارم راه قیام را شکل عمده مبارزه میدانست؟ چون «طبق برداشتی که از جنگ خلق بمثابه جنگی که توسط اکثریت عظیم استثمارشدگان علیه اقلیت استثمارگر صورت میگیرد داریم، معتقدیم که وقتی کانالهای قانونی بروی اکثریت خلق بسته است یک پیشاهنگ مسلح باید بپاخیزد تا ادامه مبارزه برای قدرت سیاسی را تضمین کند.» («یک قدم عقب نمی رویم، یا مرگ یا آزادی!» مصاحبه با فابیو واسکزکاستانو، مجله ساکس، ژوئیه ۱۹۶۷). ارم خواهان برقراری «یک دولت دمکراتیک انقلابی و بهمین سیاق، اجرای یک برنامه انقلابی و دمکراتیک برای رهایی ملی» بود. ب) ارم می گفت «صحنه اصلی مبارزه در آمریکای لاتن و کلمبیا روستاست.» چرا که در دهه ۱۹۶۰ جمعیت روستایی بیشتر از جمعیت شهری بوده، طبقه کارگر «پختگی لازم برای رهبری یک مبارزه انقلابی واقعی» را نداشت، و نیز «کارمخفی در کوهها می تواند به پیش برده شود» بعلاوه، دهقانان «پیشاهنگ این مبارزه اند»، زیرا روستا را بهتر از هرکسی می شناسند. ج) ارم به «دفاع صریح از انقلاب کوبا» و «تحسین ثبات ایدئولوژیک رهبری این حکومت انقلابی و در راس آن فیدل کاسترو در هدایت خلق کوبا» می پرداخت.

ارم از ابتدای تاسیسش به «مناطق پایگاهی» بعنوان تاکتیک می نگریست: «اولین مرحله زندگی چریکی از این دوره ها گذشت: یکم، حفظ خود در شرایط مخفی؛ دوم، شناسایی منطقه؛ سوم، تعلیم نظامی چریکها؛ چهارم، ایجاد پایگاه انقلابی در میان دهقانان؛ پنجم ایجاد واحدهای اطلاعات و ارتباطات.» در آن زمان ارم جنگ دراز مدت را یک «روحیه» و «یک برخورد تاکتیکی استراتژیک» می نامید. ارم، چه آنموقع و چه اکنون عبارت «پایگاه میان دهقانان» را بشیوه گوارا بکار می برد. ولی نظریه ای که «پایگاه» را معادل با نفوذ در میان توده ها قرار میدهد کاملا با برداشت مائوتسه دون از مناطق پایگاهی فرق دارد. «پایگاه میان دهقانان» و «اردوگاههای پایگاهی ثابت»، مفاهیمی گواریستی بوده و باز هم تکرار می کنیم با مفهوم مارکسیست - لنینیستی از مناطق پایگاهی مغایرت دارند. (بعدا به این نکته باز میگردیم). این

امر در مورد جنگ طولانی بعنوان استراتژی یا بمثابه «برخورد تاکتیکی استراتژیک» نیز صادق است.

خط ارم در زمان تاسیس تبلور دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی رادیکال و ناسیونالیست بود. ارم انقلاب کوبا را بیان خطی می دید که «راه قیام را نشان داد، راهی که خلقهای آمریکای لاتن باید در پیش گیرند.»... این خط چریکی نوع گوارائی [معتقدین به کانونهای چریکی ـ مترجم] با خط احزاب کمونیست طرفدار شوروی در تضاد قرار داشت، هرچند که فوکوئیستها همیشه در آخر کار قصد توافق با این احزاب را داشتند؛ میخواستند که ح.ك (حزب کمونیست) آنها را از لحاظ نیروی جنگجو تامین کند و راه حل سیاسی را نشان بدهد. بعبارت دیگر خط گواریستی که «قیام گرایان» ارم تبلیغش را می کردند برای پیشبرد سیاست خود به نیروهای شهری نیاز داشت. اینگونه بود که ارم، جبهه متحد کامیلو تورز را جذب کرد و درصدد جذب پشتیبانی حزب کمونیست طرفدار شوروی و سازمان جوانان جنبش انقلابی لیبرال (جال ـ MRL) بخشی از بورژوازی بزرگ) برآمد. بنابراین خط کنونی ا.ك ارم شکل «بالغ» «استراتژی قیامی» است که بر ملغمه ای از گواریسم و ساندنیسم استوار است...

این «تشکیلات سیاسی ـ نظامی» در دوره حیاتش بواسطه کارزارهای «محاصره و سرکوب» ضربات شدیدی خورده ولی تغییر کیفی در نحوه برداشت و عقاید اساسی اش حاصل نشده است...

۱) حال آنها می گویند که به استراتژی «جنك درازمدت خلق» معتقدند، ولی درکشان از این عبارت چیست؟ می گویند این استراتژی با «قدرت خلق» که «رابطه جدیدی بین پیشاهنك و توده ها»ست بیان میشود؛ «پیشاهنگان نقش مشارکت جویانه توده ها را تقویت و تاکید برنقش خود را کم می کنند.» این عبارات ساندنیستی معنی سیاسی خاصی دارد: منظور از «پیشاهنك»، چریکها و تشکیلات «سیاسی ـ نظامی»شان است، از «توده ها» یا «نیروهای سیاسی» عمدتا نیروهای شهری از قبیل اپوزیسیون بورژوایی مدنظر است و نه توده های کارگر و دهقان.

در نگرش گواریستی برای نامیدن چریکها یا «سازمانهای سیاسی ـ نظامی»، واژه «پیشاهنك» استفاده می شود: «باید تاکید شود که مبارزه چریکی، نبرد توده ها، نبرد خلق است؛ چریك هسته مسلح است، پیشاهنك رزمنده خلق است...» (چه گوارا، «اصول عام مبارزه چریکی»). آنها چریك را «پیشاهنك مسلح هسته بزرگ خلقی که پشتیبانی اش می کند» نیز می نامند.

کایتانو کارپیو، رویزیونیست السالوادوری تعریف ذیل را از «تشکیلات سیاسی ـ نظامی» ارائه داد: «تشکیلات سیاسی ـ نظامی، اجرای استراتژی سیاسی ـ نظامی در عمل است، این یعنی ترکیب تمامی شیوه های مبارزه.»

از اینجا نتیجه میشود که واحد چریکی، رهبری سیاسی جنبش توده ای بوده و بدین مفهوم برای ترسیم استراتژی سیاسی و نظامی هیچ احتیاجی به حزب نیست. واحد چریکی نیروی رهبری کننده است و شکل عمده مبارزه توده ها، مبارزه سیاسی (اعتصاب، بسیج، راهپیمائی دهقانان به شهر، حمایت پارلمانی و غیره). این موضوع آنجا روشن میشود که به نقش صرفا کمی جنك چریکی در «ترکیب تمام شیوه های مبارزه» توجه کنیم، هرچند که رهبری جنبش با تشکیلات چریکی باشد. FMLN (جبهه فاراباندومارتی) در السالوادور که تشکیلاتی سیاسی ـ نظامی است و «همه شیوه های مبارزه» را برای قیام رهبری می کند، نمونه ای از این دست است.

از آنجا که قیامگران شکل اصلی تشکیلات توده ای را نه ارتش، بلکه سازمانهای توده ای وابسته به احزاب سیاسی اپوزیسیون می دانند، طبیعی است که مبارزه چریکی را هم بخش کمکی از کل جنبش بحساب آورند؛ وقتی می گویند «پیشاهنگان نقش مشارکت جویانه توده ها را تقویت و تاکید بر نقش خود را کم کنند» منظورشان همین است.

در اصل، گواریسم و ساندنیسم لزوم حزب کمونیست اصیل که تنها تضمین رهبری جنك خلق می باشد را رد کرده، شدیدا با آن مخالفت می ورزند. شاید بهتر بگوئیم که آنها منکر لزوم سه سلاح جادویی یك انقلاب واقعیند: یك حزب مبتنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، ارتشی که توسط این حزب رهبری شود، و جبهه متحدی از طبقات انقلابی برای پیشبرد این جنك.

الك.ارم بعنوان نماینده وفادار التقاط سالوادوری ـ ساندنیستی ـ گواریستی، آنچنان «استراتژی جنك دراز مدت خلق» را پیش می گذارد که: نافی حزب، یعنی هسته رهبری کننده جنك درازمدت خلق است. الك ـ ارم بواسطه نفی حزب، فقط می تواند «استراتژی جنك دراز مدت خلق» را«رابطه جدیدی بین پیشاهنگان و توده ها» معرفی کند. بعبارت دیگر، استراتژی جنك دراز مدت خلق از نظر الك.ارم یعنی ایجاد نوعی رابطه بین چریکها و بسیج بخشهایی از توده ها.

وقتی قیام گرایان الك.ارم نیروهای سیاسی را عمده می بینند و نیروهای نظامی یا چریکها را تبعی، در واقع به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون حمله می کنند. چرا که م ـ ل ـ م معتقد است حزب عالیترین شکل تشکیلات پرولتاریا است، ارتش شکل عمده تشکیلات توده ای است و حزب بر ارتش فرمان می راند، و سایر اشکال سازماندهی توده ها تابع شکل اصلی آن تحت رهبری حزب می باشند. بدون این شروط، دیگر حتی نیازی به صحبت در باره جنك خلق نیست. جنك طولانی یك استراتژی است. خصلت طولانی بودن از این واقعیت ناشی می شود که جنك انقلابی نمی تواند بسرعت پیروز شود. «خصلت طولانی جنك با این واقعیت توضیح داده می شود که نیروهای ارتجاعی قوی هستند، در حالیکه نیروهای انقلابی تنها ذره ذره قدرت کسب می کنند. بنابراین هرگونه بی صبری مضر بوده و بدنبال نتیجه سریع روان شدن، نادرست است.» (مائوتسه دون). این اصل در مورد کلمبیا صادق است هرچند که برخی منکر آنند. براین مبنا، جنك درازمدت خلق باید در روستا تمرکز یابد و نه در شهر. عمده کردن شهرها، از جمله شهرهای بزرگ و تبلیغ قیام، استراتژی مبتنی برنتیجه سریع است و نه استراتژی جنك طولانی.

۲) الك ـ ارم فراخوان تشکیل یك «جبهه وسیع سیاسی» شامل «سازمانهای خودمختار توده ها» را میدهد. توده ها از طریق سازمانهایشان درگیر پروسه ایجاد یك قدرت جدید می شوند که «نطفه دولت نوین» خواهد بود. بعلاوه این امر با «پیشاهنك دستجمعی» میسر می شود، «مقوله ای که بما اجازه میدهد نیروهای انقلابی را در یك بلوك همگون و باثبات متحد کرده و بتوانیم برای تشکیل یك جبهه وسیع سیاسی شرایط را مهیا کنیم.» آیا با «قدرتی» که از طریق کار در جنبشهای سیاسی توده بدست آمده است میتوان دولت نوین را بنا نهاد یا با رهبری توده ها در جنك؟ لُب مطلب کماکان نقش توده ها در انقلاب و جنك انقلابی است. همانطور که نشان دادیم روشن است که

بقیه در صفحه ۷۴

سندی جدید از حزب کمونیست انقلابی آمریکا

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

اوائل سال ۱۹۸۸، نشست هشتمین پلنوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا ـ یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلاب انترناسیونالیستی ـ برگزار شد. این نشست سند زیر را تکمیل نمود و بتصویب رساند. پیش نویس اولیه را رهبری آر.سی.پی در پائیز ۱۹۸۷تهیه نموده بود که بعداً درون حزب توزیع گشته تا برای یك دوره به بحث و جدل گذارده شود. بعلاوه نشست قطعنامه ای را بهمراه این سند صادر کرد. هر دو این اسناد در نشریه «کارگر انقلابی» مورخ ۲۹ اوت ۱۹۸۸ انتشار یافته است.

مقدمه

علم انقلاب طبقه ما(پرولتاریای بین المللی) سلاحی است که در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و بدینطریق مستحکمتر و تکامل یافته تر گشته است. ما مشخصاً ضرورت دفاع از خدمات کیفی مائو به علم انقلاب بعنوان یك شاخص اصلی و خط تمایز در جنبش بین المللی کمونیستی در مخالفت با رویزیونیستهای رنگارنگی که به مارکسیسم خیانت کرده و در اصول پایه ای آن تجدید نظر نموده اند،خاطر نشان ساخته ایم. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اظهار میدارد که: «اصلی که در اینجا مطرح است دقیقاً دفاع یا عدم دفاع،واتکاء یا عدم اتکاء بر خدمات تعیین کننده مائو تسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم ، لنینیسم است.بنابراین سئوال دقیقاً این است از مارکسیسم ، لنینیسم دفاع میکنی یا نه... بدون دفاع از مارکسیسم، لنینیسم اندیشه مائو تسه دون و تکیه بر آن نمیتوان بر رویزیونیسم ، امپریالیسم و بطور کلی ارتجاع غلبه کرد.»

بهنگام تشکیل جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی، حزب مافرمولبندی این علم را از مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون تغییر داد. ما اینکار را در مطابقت با بیانیه انجام دادیم، ولی دلیل مهمترش این بود که بنظر ما فرمولبندی دوم تعریف بسیار صحیحتری از این علم ارائه میدهد. اگرچه ممکن است اینکار جزئی و فقط از علامت گذاریهای تکنیکی بنظر آید (گذاشتن خط تیره بجای ویرگول)، اما در واقع تلاشی بود برای اطمینان یافتن از اینکه خدمات مائو تسه دون به جایگاهی نازلتر، و به مقام ضمیمه ای از لنینیسم رانده نشود. در آنزمان، دلائل این تغییر را درون حزب بحث کردیم. امروز برآنیم صحیحتر است که علم انقلاب را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بنامیم.

به اعتقاد ما، با این تغییر رابطه صحیحتری میان نام علم با خود علم ـ آنگونه که توسط پراتیسینها و تئوریسینهایش از زمان مارکس تاکنون تکامل یافته ـ برقرار ساخته ایم. مبنای تئوریك این تغییر نام، این واقعیت است که در تکامل این تئوری سه شاخص وجود داشته است. مارکس این علم را کشف کرد و احکام پایه ای آن را پی ریخت؛ لنین آنرا بسطح دیگری تکامل داد؛ و مائو مجدداً آنرا بسطح بالاتری برد. سابقاً در ضدیت با درك لین پیائوئیستی که ورود به عصری نوین را اعلام کرده، و اندیشه مائوتسه دون با آن معادل قرار می داد، خاطر نشان میکردیم که عصر جدیدی وجود ندارد و این عصر کماکان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است. اما ما دچار این گرایش بودیم که نظریه عصر جدید و بوجود آمدن مرحله جدیدی در تکامل علم انقلاب را از هم تفکیك نکنیم. باید گفت در عین حال که عصر جدیدی در کار نیست و ما در دوران تاریخی جدیدی نیستیم ـ اما مائو تسه دون آنچنان تکاملات کیفی پر اهمیت در علم انقلاب صورت داده که میتوان گفت با مرحله جدید و عالیترین در این علم روبرو هستیم. بنابراین ما علم خود را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مینامیم.

ما از این فرمولبندی همان مضمونی که برای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون قائل بودیم را مد نظر داریم. پس چرا دست به این تغییر زدیم؟ چرا که، علیرغم نیات، استفاده از عبارت اندیشه مائو تسه دون وزن در خور را به خدمات مائو نمیدهد، و میتواند این درك را الغاء کند که خدمات مائو، به اندازه خدمات مارکس و لنین مهم نیست. قصد ما روشن ساختن این مطلب است که خدمات مائو با خدمات رهبران و تئوریسینهای بزرگ انقلابی، مارکس و لنین هم سطح و هم ارزش است. در ثانی، هم ساده تر و هم بهتر است که این علم را با عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به عموم معرفی کنیم ـ که این خود تبارزی از دلیل اصلی تغییر نام است. بهرحال، تاکید این نکته اهمیت دارد که این تغییر نام بمعنای اختلاف ما با مختصات مفهومی علم انقلابی و تکامل آن توسط مارکس، لنین و مائو ـ مندرج در بیانیه ـ نیست.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

قطعنامه در بزرگداشت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا بمناسبت نشست هشتمین پلنوم خود، درودهای گرم خود را نثار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن میکند. ما حمایت قاطع خود را از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بیانیه و پیشرفتهائی که توسط احزاب و سازمانهای آن بخاطر امر مشترك، حاصل شده ابراز میکنیم. بر همین مبنا، کمیته مرکزی حزب ما، به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر فعالیت مهم و مداومش، و جهت گیری اساساً صحیحی که بر مبنای بیانیه حفظ نموده است، درود می فرستد و حمایت قاطع سیاسی خود را از آن اعلام می دارد.

کمیته مرکزی دوباره بر این نکته صحه گذاشت که حزب کمونیست انقلابی آمریکا وظایف انقلابی خود در ایالات متحده را با روحیه ادای سهم نسبت به انقلاب جهانی به پیش می برد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

پیش بسوی تقویت صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

کارگران و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید!

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

صدر آواکیان پروسه تکامل این علم را درکتاب « دروی اژدها » چنین توضیح میدهد:

«بهرحال، این بدان معنا نیست که اندیشه مائو تسه دون مثلا مکملی است بر مارکسیسم ـ لنینیسم و (فقط) برای «جهان سوم» مناسب است ـ ادعای برخی رویزیونیستهای چینی مبنی بر اینکه اندیشه مائو « مارکسیسم ـ لنینیسم چینی» است، جای خود دارد. همانطور که قبلا خاطر نشان شد، بزرگترین خدمت مائو، تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است. تحلیل پایه ای این تئوری از مسئله گذار به کمونیسم ونیز متدولوژی پایه ای که راهنمای این تحلیل است کار بردی جهانشمول دارد و شکست انقلاب در چین چیزی از این حقیقت نمی کاهد. در واقع برای فهمیدن این شکست و بکار بستن دروس عمیق آن کاربرد این تحلیل حیاتی است. اندیشه مائو تسه دون بطورکلی نماینده تکاملی کیفی درمارکسیسم ـ لنینیسم می باشد. بنابراین مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون یك فلسفه وتئوری سیاسی به هم پیوسته ودر عین حال یك علم زنده، نقادانه و دائما درحال تکامل است. این علم بمعنای جمع جبری ایده های مارکس، لنین ومائو نیست.(اینطور هم نیست که تمامی ایده ها، سیاست ها یا تاکتیك های خاصی که توسط آنها اتخاذ شده یاازآن به حمایت برخاسته اند، عاری از خطا بوده است)؛ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون سنتزی است از تکامل تئوری کمونیستی، و خاصه از راهگشایی های کیفی که تئوری کمونیستی از زمان کشف آن توسط مارکس به کنون بدان حاصل کرده است. مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائو بدین مفهوم و به این دلیل، همانطور که لنین گفت: «شکست ناپذیر است چرا که حقیقت است.»(۲)

بادرك علم انقلابی خویش بعنوان یك سنتز، وبا بکار بردن نام مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم جهت ارائه صحیحترین بیان این سنتز، می توانیم نکات ذیل را بعنوان جوانب عمده واساسی این علم مشخص کنیم.

۱

شالوده فلسفی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، ماتریالیسم دیالکتیك است. ماتریالیسم دیالکتیك برآن است که کل واقعیت عبارت است از واقعیت مادی، و اینکه کل واقعیت در بر گیرنده ماده در حرکت است؛ و ایده ها(نظرات و تفکرات مترجم) از این واقعیت مادی سرچشمه میگیرد. بعلاوه، کل واقعیت در حالت وحدت اضداد موجود است: قانون پایه ای طبیعت، جامعه واندیشه وتکامل اینها، قانون تضاد، قانون وحدت ومبارزه اضداد است. وحدت وهمگونی تمام پدیده ها موقت ونسبی است؛ مبارزه بین اضداد وقفه ناپذیر ومطلق است، و این مایه گسستهای ریشه ای و جهش های انقلابی میشود. تمام نظریاتی که معتقد به تعادل دائم، ثبات دائم ونظم دائم، معتقد براینکه امور از پیش تعیین شده اند یا ابدیند، غلط و نهایتاً ارتجاعی می باشند. این موضوع هم در مورد جامعه بشری وتکامل آن، و هم در مورد باقی واقعیات مادی صدق می کند. ماتریالیسم دیالکتیك پراتیك را سرچشمه نهائی و نیز آخرین معیار حقیقت می داند و بیشترین تاکید رابر پراتیك انقلابی می نهد. این بیان کوبنده مارکس است که «فلاسفه جهان را بطرق گوناگون فقط تفسیر کرده اند؛ حال آنکه نکته بر سر تغییر آن است»[۳]

آنگاه که ماتریالیسم دیالکتیك بطورخاص در مورد جامعه بشری وتکامل آن بکار بسته شود، تاکید می کند که دوچیز دارای نقش اساسی می باشد: تولید و خصلت متضاد وپویای آن؛ و رابطه متقابل تولید با روبنای ایدئولوژیك

وسیاسی جامعه. زندگی اجتماعی باپروسه تولید اجتماعی آغاز گشته و بقایش بدان وابسته بوده است. بقول مارکس، «شیوه تولید زندگی مادی، در کل پروسه، هستی اجتماعی، سیاسی و ذهنی را مشروط می کند» (شکل میدهد ـ مترجم)» (٤) اما نیروهای مولده جامعه فقط میتوانند از طریق ورود مردم به مناسبات تولیدی معینی تکامل یابند. نیروهای مولده جامعه در مرحله معینی از تکامل خود بامناسبات تولیدی موجود تصادم می کنند. یك گسست ریشه ای، یك تغیر ریشه ای، یك تغییر انقلابی، باید درجامعه رخ دهد. این تغییر انقلابی درروبنای سیاسی و ایدئولوژیکی پیش میرود، ونقطه تمرکز آن، مبارزه برای قدرت سیاسی است. سیاست وایدئولوژی در نبود شرایط مادی لازم نمی توانند انقلاب بیافرینند، اما همینکه شرایط مادی لازم ـ از دل تضاد های بنیادین جامعه ـ تکوین یافت، روبنا تبدیل به عرصه تعیین کننده نبرد بر سر جهت گیری آینده جامعه بین نیروها یا طبقات عمده متخاصم میشود.

۲

هر انقلابی در گذشته، از زمان ظهور جامعه طبقاتی، شاهد جایگزینی یك سیستم استثماری بوسیله دیگری و جایگزینی حکومت یك طبقه استثمارگر توسط دیگری بوده است. اما انقلاب پرولتری متفاوت است. پروسه تولید سرمایه داری، خود شرایط مادی لازم برای آنکه جامعه بتواند بر شالوده ای کاملا نوین و غیر استثماری سازمان یابد را بوجود آورده و طبقه ای را شکل داده که پرولتاریا نام دارد- طبقه ای که نفعش در به انجام رساندن این وظیفه تاریخی است. اینجاست بیشترین اهمیت حرکت تضاد اساسی سرمایه داری، تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی، و حل این تضاد از طریق انقلاب پرولتری. مارکس در جمعبندی از برخی خدمات تعیین کننده خود در باب مفهوم ماتریالیستی تاریخ، خاطر نشان ساخت: «کار تازه ای که من کردم اثبات این بود که:(۱) وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی مشخصی از تکامل تولیداست؛ (۲) مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میشود؛ (۳) خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی محو همه طبقات و بسوی یك جامعه عاری از طبقات.» (٥)

این یك اصل پایه ای بوده و شالوده ای است برای تحلیل تضادها در جامعه کنونی و طریق حل آنها بر مبنای منافع بشریت، و پیشبرد جامعه بشری به مرحله ای جدید و کیفیتاً پیشرفته تر، یعنی کمونیسم.

مارکس بطور فشرده آنچه که دست یابی به کمونیسم با آن گره خورده است را چنین بیان کرد:

«این سوسیالیسم عبارتست از اعلام مداوم بودن انقلاب، اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بمثابه نقطه گذار لازم بسوی امحاء کلیه تمایزات طبقاتی، بسوی الغاء تمامی مناسبات تولیدی که زیربنای این تمایزات را تشکیل میدهند، بسوی از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی منطبق بر این مناسبات تولیدی، و بسوی متحول ساختن کلیه ایده هایی که از این مناسبات اجتماعی ناشی میشوند.» (٦)

۳

امروزه ما در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بسر میبریم. لنین در تحلیل از آن گفت، این عصری است که تمامی تضادهای سرمایه داری در آن حدت یافته است. امپریالیسم بواسطه خصلت خود بمثابه بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری موجد خیزشهای قهرآمیز و جنك است.امپریالیسم سیستمی اقتصادی و سیاسی است که بر جهان غالب بوده و چارچوب اساسی جوامع را در مقیاسی جهانی شکل میدهد. انقلاب پرولتری تنها طریق ریشه کن کردن امپریالیسم و تمام سیستمهای استثماری از چهره زمین میباشد. این پروسه ایست که، علیرغم پیچ و خمها و عقب گردهای واقعی، آغاز گشته است.

جنبش پرولتری، جنبشی بین المللی است. «پرولتاریا در پیشبرد مبارزه، قبل از هر چیز بوسیله برخورد به مبارزه در مقیاس جهانی، و خواست پیشبرد آن در سطحی جهانی می تواند، آنرا به پیش راند. این البته بدان معنی نیست که بی توجه به شرایط بخشهای مختلف جهان یا شرایط هر کشور خاص، برای انقلاب کردن در آن نقاط تلاش شود، بلکه بمعنای آنست که حتی در برخورد به هر کشور خاص باید از این نقطه نظر حرکت کرد که عرصه جهانی تعیین کننده ترین و منافع کلی پرولتاریای جهانی ارجحترین منافع است. این صرفاً یك نظریه خوب نیست. شالوده ای بسیار مادی برای این نظریه وجود دارد ـ شالوده ای که بوسیله سیستم امپریالیسم ریخته شده است.» (۷)

«انترناسیونالیسم پرولتری بواقع بر روی یك واقعیت مادی مشخص بنا شده است. فی الواقع یك سیستم جهانی امپریالیستی وجود دارد که دشمن مشترك مردم است: چه مردمی که در برج و بارو و موطن این هیولای امپریالیستی ـ در جایی که باصطلاح ارکان امپریالیست در آنجاست ـ زندگی می کنند؛ و چه مردمی که در مناطق وسیعی که به «جهان سوم» مصطلح شده،(یعنی کشورهای مستعمره و وابسته).» (۸)

۴

در جهان امروز، بطور کلی میتوان از دو نوع کشور صحبت کرد: در یك سو کشورهای امپریالیستی، که اهرمهای عمده اقتصاد جهانی، ابزار تولید، و محصول کار پرولتاریا و طبقات ستمدیده سراسر جهان را تحت کنترل و سلطه دارند؛ و در سوی دیگر کشورهای تحت ستم که بطورکلی تحت سلطه امپریالیستهای کشورهای گوناگون، واقع گردیده اند. انقلاب را پرولتاریا و ستمدیدگان تمامی این کشورها به پیش برده اند و خواهند برد. بهرحال، انقلاب پرولتری از دو جریان عمده تشکیل میشود: در انواع متفاوت کشورها، شرایط عینی ـ تضادهای واقعی ـ راههای پایه ای متفاوتی را برای تحقق امر کسب قدرت سیاسی به پیش می نهد. در کشورهای امپریالیستی این راه بطور کلی همان چیزی است که اصطلاحا راه اکتبر خوانده می شود: یعنی، کار سیاسی و مبارزه سیاسی در جهت قیام مسلحانه در شهرها و برپایی یك جنك عمومی داخلی. راه در کشورهای تحت سلطه بطور کلی همان مسیری است که توسط مائو تسه دون در چین ترسیم شده است؛ یعنی راه جنگی طولانی از پایگاه روستا و انباشت نیرو و توان برای محاصره و نهایتاً فتح شهرها.

همانطور که مائو تسه دون تاکید نمود این دو راه مختلف کسب قدرت منطبق است بر دو نوع کلی از کشورها، اما در هر دو نوع کشور، مبارزه مسلحانه برای قدرت سیاسی عالیترین و تعیین کننده ترین شکل مبارزه است. وظیفه کمونیستها در همه جا، تدارك و برپائی جنك خلق در انطباق باشرایط مشخص و راه استراتژیك

صحیح انقلاب میباشد ـ جنگی که توده های ستمدیده را فعالانه درگیر میسازد و پایه هایش را بر آنان متکی می گرداند.

در دونوع مختلف کشورها، انقلاب پرولتری از طریق پروسه ها و اتحادهای طبقاتی مختلف بوقوع می پیوندد، هر چند رهبری پرولتاریا و هدف نهائی در هر دو مشترك است. در کشورهای امپریالیستی، انقلاب مستقیماً دارای کاراکتر سوسیالیستی پرولتری است. در کشورهای تحت سلطه، انقلاب از طریق دو مرحله به پیش می رود؛ مرحله دمکراتیك نوین(که امپریالیسم، فئودالیسم، و سرمایه داری بورکرات کمپرادور را آماج قرار می دهد) راه را برای مرحله سوسیالیستی هموار میسازد. در هر مورد، تحلیل صحیح از دوستان و دشمنان، تعیین نیروی عمده و نیروی رهبری کننده مبارزه انقلابی، نیروهایی که می باید بمثابه متحد جلب شده(یا بلحاظ سیاسی خنثی گردند) و نیروهای که میباید سرنگون شوند، امری حیاتی است. این تحلیل صحیح باید برحسب خصلت و مرحله مبارزه انقلابی انجام شود.

۵

ابزار دستیابی به هدف کمونیسم، انقلاب پرولتری است. جوانب بنیادین این انقلاب توسط مارکس و با همکاری انگلس تدوین شد، که از آنجمله است، درس تعیین کننده ای که آنها از تجربه کمون پاریس و شکست آن، در ۱۸۷۱ استخراج نمودند: «طبقه کارگر نمی تواند صرفاً ماشین حاضر آماده دولتی را تصاحب کند و آنرا بخاطر مقاصد خویش بکار گیرد.»(۹) انقلاب اکتبر در روسیه، که توسط لنین و استالین رهبری شد و اولین انقلاب پرولتری پیروزمند بود، بیش از پیش نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا را در عمل اثبات نمود. اما در جمعبندی از تجربه اتحاد شوروی و انقلاب چین بود که روشن شد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا باید تداوم یابد. بعبارتی دیگر، ثابت شد که مبارزه برای تحول کل جامعه، پروسه طولانی و پیچیده ای است که بمحض سرنگونی بورژوازی توسط پرولتاریا و استقرار دیکتاتوری پرولتری، یا حتی با اجتماعی شدن ابزارهای تعیین کننده تولید، خاتمه نمی یابد. طبقات، تضاد طبقاتی، و مبارزه طبقاتی که تعیین کننده ترین آن تضاد و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی است ـ در سراسر دوره گذار به کمونیسم ادامه میابد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا در چین تحت رهبری مائو تسه دون نشانگر رفیعترین قله ای است که پرولتاریای بین المللی در مسیر پیشروی بسوی کمونیسم بدان دست یافته است: این انقلاب فرهنگی ابزار و روش قدرتمندی را برای بسیج توده ها و اتکاء کردن بر آنها جهت نبرد علیه احیاء سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی و راهگشایی های نوین در امر پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریاو پیشرفت بسوی کمونیسم ارائه میکند.

۶

حزب پرولتاریای انقلابی نقشی حیاتی در مبارزه برای کسب قدرت و بکار بردن آن ایفاء میکند. حزب، توده ها را در مبارزه انقلابی از طریق بکار بردن مشی توده ای و در تطابق با این اصل اساسی که توده ها سازندگان تاریخ بوده و باید خود را رها سازند، رهبری میکند. حزب باید قبل، در خلال، و بعد از کسب قدرت، نقش پیشاهنك را در رهبری پرولتاریا در مبارزه تاریخی برای کمونیسم ایفاء کند. اما در عین حال، بمحض آنکه قدرت توسط پرولتاریا کسب شد و حزب به نیروی رهبری کننده در دولت نوین پرولتری بدل گشت، تضاد بین حزب و توده ها به تبلور تضادهائی که مشخصه جامعه سوسیالیستی بعنوان جامعه گذار از سرمایه داری به کمونیسم است، مبدل می گردد. آنهائی که در حزب، خصوصاً در رده های رهبری، راه سرمایه داری را در پیش میگیرند و سعی می کنند سرمایه داری را به اسم «سوسیالیسم» و «کمونیسم» احیاء کنند، به آماج عمده انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل می شوند. در پروسه شناختن این رهروان سرمایه داری و مبارزه برای مغلوب کردن آنان است که خود حزب باید، در تمام سطوح، بیش از پیش انقلابی شده و بدین طریق نقش حزب بعنوان پیشاهنك انقلابی تقویت گردد ـ این امر بخش مهم و حیاتی از کار تعمیق تحولات انقلابی جامعه و پیشروی بسوی هدف کمونیسم، می باشد.

نتیجه گیری

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نگرش و متدولوژی ماست؛ اسلحه ما برای شناخت یافتن از جهان و تغییر آن است؛ اسلحه ما در مشخص کردن، برای هدف و ترسیم راه دستیابی به آن میباشد.

خصوصاً در دنیای امروز، با حدت یابی تمامی تضادهای بنیادین، اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم دارای اهمیت و قدرت عظیمی جهت نیل به پیروزیهای انقلابی است.

توضیحات

۱ـ بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستس ص ۱۵ ـ ۱۴ انگلیسی.

۲ـ باب آواکیان، برای دروی اژدها(شیکاگو :انتشارات RCP، ۱۹۸۳) ص ۱۱۴.

۳ـ مارکس، «تزهائی در باره فوئر باخ، نسخه اصلی، در مارکس و انگلس، فوئرباخ»، ضدیت نگرشهای ماتریالیستی و ایده آلیستی»(مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹۷۶ ـ ص ۹۸(همچنین بنقل از «برای دروی اژدها» ص ۲۵).

۴ـ مارکس، «پیشگفتار «مقدمه ای بر نقد اقتصادی سیاسی» از مارکس و انگلس، آثار منتخب(مسکو: انتشارات پروگرس،۱۹۷۳)جلد۱ ،ص۵۰۳.

۵ـ مارکس،«مارکس به ویدمایر»(۵ مارس ۱۸۵۲)، از مارکس و انگلس، نامه های منتخب(پکن: نشر زبانهای خارجی، ۱۸۷۷) ص ۱۸(همچنین بنقل از«برای دروی اژدها»، ص ۳۰.

۶کارل مارکس،مبارزه طبقاتی در فرانسه، ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، از مارکس و انگلس، آثار منتخب جلد۱ ص۲۸۲ (همچنین آورده شده از دروی اژدها ص ۴۰.

۷ـ باب آواکیان، پیشبرد جنبش انقلابی جهانی: مسائل جهت گیری استراتژیك، «انقلاب شماره ۵۱آ بهار ۱۹۸۴آ ص ۴ (همچنین بنقل از«گلوله ها» ص ۴۴).

۸ـ باب آواکیان،«سیستم امپریالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری»، از ۱۹۸۲ مصاحبه در WFRG آتلانتا،RWشماره ۱۸۷ هفت ژانویه ۱۹۸۳ ص ۴(همچنین بنقل از«گلوله ها»، ص ۴۵ـ ۴۴).

۹ـ مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، پیشگفتار به چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲، از مارکس و انگلس آثار منتخب جلد۱ ص ۹۹۰.

کلمبیا

بقیه از صفحه ۶۹

«پیشاهنگان» (یا چریکها) قرار نیست عامل اصلی یا قهرمان داستان باشند، اما قدرت سیاسی خلق چگونه بنا میشود؟ آخر، قدرت سیاسی خلق بمعنای قدرت دولتی است و قدرت دولتی یعنی قدرت مسلح توده هایی که دیکتاتوری خود را اعمال می کنند.

در آمریکای لاتن بطور اعم و در کلمبیا بطور اخص یك سنّت «جبهه گرایی» موجود است. باید تفاوت این را با مفهوم جبهه طبقات انقلابی روشن ساخت.

«جبهه گرایی» را که در حال حاضر توسط ساندنیستها تبلیغ میشود، می توان بعنوان اتحاد سیاسی نیروها و احزاب سیاسی که با رژیم کنونی مخالفند تعریف کرد. یعنی وحدت احزاب خرده بورژوازی، بورژوازی ملی و بخشی از طبقات حاکمه، حول یك برنامه مشخص. معمولا «جبهه گرایی» متمایل به استفاده از پارلمان است. بعضی احزاب، هم «بازوی مسلح»شان را دارند وهم «جبهه »ی شان را. بعضی دیگر جنك را تقبیح و فقط جبهه را تبلیغ می کنند. خاصه، نوع ویتنامی «جبهه آزادیبخش ملی» بسیار رایج است و نامهای مختلفی بخود میگیرد که از آن جمله اند: «جبهه وطن پرستان»، «جبهه خلق»، «اتحاد وطن پرستان» و غیره. مضمون چنین جبهه هایی برداشت محدود و تنك نظرانه از وظایف انقلاب دمکراتیك ملی، کم بها دادن به رهبری حزب پرولتاریا و ترویج ناسیونالیسم تنك نظرانه است. بتازگی شاهد رواج «جبهه وسیع سیاسی» نوع السالوادوری هستیم، منظور این جریان تبلیغ مبارزات آزادیبخش ملی است و نه انقلاب دمکراتیك نوین.

شکی نیست که «قیام گرایان» دارند از «ابداعات» دوره معاصر آمریکای مرکزی درس می گیرند. از نظر آنها برای ایجاد «جبهه وسیع وطن پرستان» در کنار پیشاهنك سیاسی (چریکها) میتوان گروههای سیاسی اپوزیسیون دیگری نیز داشت و مخلوطی از «دمکراسی مستقیم» (گردهم آیی های توده ای و غیره) و «دمکراسی انتخابی» (انتخاباتی نظیر انتخابات شهرداریها) را بکار گرفت. بدین ترتیب «قدرت محلی» ـ «سازمان خودمختار توده ها» ـ با انتخابات پارلمانی بورژوادمکراتیك تلفیق میشود. مرکزثقل این «جبهه گرایی» توده های تحتانی نبوده، بلکه نیروهای اپوزیسیون خرده بورژوایی، بورژوازی ملی، بخشهایی از بورژوازی بزرگ و نیز استفاده از طویله های پارلمانی می باشد.

البته مرزبندی با «جبهه گرایی» نباید به نفی اهمیت جبهه ای که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مطرح می کند و شامل طبقات انقلابی است، منجر شود. تفاوت اساسی ما با الك.ارم و سایر «قیام گرایان» در مورد جبهه این است که آنها هیچوقت مسئله دیکتاتوری را مطرح نمی کنند. طبقات حاکمه ارتجاعی، دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی و ملاکین را بر توده ها اعمال می کنند. «جبهه وسیع سیاسی» الك.ارم چه نوع دیکتاتوری را عرضه می کند؟ دیکتاتوری بورژوازی، بخصوص بخشی از بورژوازی ملی، احتمالا در اتحاد با بورژوازی بزرگ و ملاکین. بدین طریق خرده بورژوازی شهری نیز به قدرت می رسد و همگی با هم به اعمال این دیکتاتوری که «حکومت مردم» نام گرفته، می پردازند. اگر هدفشان این نیست، پس چه نوع دیکتاتوری را مطرح می کنند؟ جوابشان اینست: «هیچ، چرا که ما خودکامه نیستیم.»

جبهه طبقات انقلابی، یك دیکتاتوری و بیان مشخص دولت نوین و قدرت سیاسی انقلابی نوینی است که در مناطق پایگاهی انقلابی شکل می گیرد. انقلاب دمکراتیك نوین از نظر سیاسی بمعنی اتحاد طبقات انقلابی «برای اعمال دیکتاتوری» بر امپریالیستها، بورژوازی کمپرادور و بوروکرات و بر ملاکین، خائنین و ارتجاعیون است. انقلاب و ارگانهای انقلابی قدرت سیاسی چیزی نیست جز جبهه طبقات انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا. روشنتر بگوئیم، «منظور از خلق چیست؟ در چین، در مرحله کنونی، خلق عبارتست از طبقه کارگر، دهقان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی. این طبقات تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست متحد می شوند، حکومت خاص خود را بنیاد می نهند، دولت خاص خود را برمی گزینند و نسبت به سگان زنجیری امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکرات دیکتاتوری اعمال می کنند.» (مائوتسه دون، درباره دیکتاتوری دمکراتیك خلق.) ارگانهای قدرت سیاسی، دولت نوین و جمهوری دمکراتیك نوین در گرماگرم جنك خلق و در مناطق پایگاهی انقلابی بتدریج شکل گرفته و رشد می کنند. بدون مبارزه مسلحانه نه می توان دولت نوین را بنیان نهاد و نه می توان دولت کهنه و ارتجاعی را نابود ساخت. سخن کوتاه، قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون می آید. الك.ارم «پیشاهنك دستجمعی» را بجای حزب، و «جبهه سیاسی وسیع» و یا «جبهه گرایی» را بجای جبهه طبقات انقلابی می نشاند.

باید به تحریف (ویا در مواردی عدم درك) رویزیونیستی جبهه طبقات انقلابی نیز اشاره شود. از نظر اینها، رهبری انقلاب دمکراتیك نوین و جبهه با بورژوازی ملی است. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون معتقد است که بورژوازی ملی در برخی موارد و تا حد معینی می تواند در جبهه و انقلاب شرکت کند. منظور هم نه همه بورژوازی ملی بلکه تنها انقلابی ترین نیروهایش است. همانطور که مائوتسه دون می گوید «بورژوازی ملی: فقط در دوره های مشخص و بدرجه معینی متحد ماست» و نکته مهمتری که به آن اشاره می کند، اینست که «سراسر تاریخ انقلاب ثابت می کند، انقلاب بدون رهبری طبقه کارگر شکست میخورد و با رهبری طبقه کارگر پیروز می شود. در عصر امپریالیسم، هیچ طبقه دیگری، در هیچ کشوری نمی تواند انقلاب حقیقی را به پیروزی برساند. دلیل این امر انقلاباتی است که چندین بار بوسیله خرده بورژوازی و بورژوازی ملی چین رهبری شد و همه به شکست انجامید» (مائوتسه دون ـ درباره دیکتاتوری دمکراتیك خلق) امروز در کلمبیا بسیاری جریانات موجودیت بورژوازی ملی را نفی می کنند؛ حال آنکه، بورژوازی ملی نقشی مهم بازی کرده و فی المثل مبارزه مسلحانه را هم به پیش برده است. مضحك اینجاست که جریانات فوق الذکر یا خودشان نمایندگان همین طبقه اند و یا می خواهند با این طبقه وحدت کنند. بهرصورت تاریخ و واقعیات نشان می دهد که رویزیونیستها خطاکارند.

۳) اینها بهنگام بحث درباره جوانب عمده استراتژی خود، اهمیت درجه اول را به جنبش سیاسی توده ها و مبارزه وسیع سیاسی در اتحاد با طبقات میانی و «شخصیت های دمکرات» که ضامن واقعی بودن «جنبش وسیع سیاسی» هستند، می دهند. بعلاوه طبق این بحث، بخشهای گوناگون توده ها در تشکلات مختلفی «متمرکز» میشوند که میباید به هم پیوسته و «کمیته هماهنگی ملی توده ها» را تشکیل دهند؛ عین آنچه در السالوادور صورت گرفته است.

اینجا دوباره با یکی دیگر از «ابداعات» آمریکای مرکزی مواجه می

شویم. نظریه السالوادوری ها جبهه چریکی، کمیته هماهنگی ملی توده ها (که سازمانهای مختلف توده ای در آن شرکت می کنند)، جبهه دمکراتیك انقلابی (یعنی اتحاد احزاب اپوزیسیون بورژوایی) و دولت دمکراتیك انقلابی را در بر می گیرد. همه اینها تحت رهبری FMLN است (جبهه آزادیبخش ملی فارابوندومارتی) در بخش قبلی این نوشته به ماهیت این استراتژی پرداخته شد.

٤) ا.ك.ارم معتقد است که انقلاب به «پشت جبهه بین المللی» محتاج است که اساسا از خلقهایی که به ساختمان سوسیالیسم مشغولند» تشکیل می شود: بعلاوه باید کوشش شود «تا با بهبود کار برای کسب همبستگی بین المللی با سایر خلقهای مبارز و بخصوص خلقهای آمریکای لاتن فضای استراتژیك بدست آوریم؛ هدف ما باید متحد کردن جنبش انقلابی قاره باشد و در عین حال باید بکوشیم تا نیروهای بینابینی را کشیده یا حداقل خنثی نگاه داریم، این کار از طریق برقراری رابطه با دول و احزاب مترقی انجام می شود و در این میان تاکید بر دول سوسیالیستی است»....

ا.ك.ارم طرفدار شوروی است ولی با طرفداران کله گنده تر شوروی UP,FARC,PCc تضاد دارد. [به ترتیب: حزب کمونیست کلمبیا؛ ارتش آن، نیروی مسلح کلمبیا؛ و حزب سیاسی قانونیش اتحاد وطن پرستان - ج.ب.ف] ا.ك.ارم نظرات متمایل به شوروی را با دیدگاههای سوسیال - دمکراسی مسیحی ترکیب می کند. استفاده از عبارات شبه مارکسیستی در دیپلماسی بین المللی حقه ای بیش نیست...

ا.ك.ارم ارتش خود را دارد و در شهر و روستا پایه اجتماعی دارد؛ بهمین خاطر می تواند ادعا کند که «کوتاهترین» و «سریعترین راه» کسب قدرت سیاسی در کلمبیا راه قیامی است؛ آنها می گویند جنك خلق «خیلی طول می کشد» و راه مناسبی نیست. یکی از دلایل عدیده ا.ك.ارم این است که نیکاراگوئه «نشان داد» خط نظامی انقلابی که مائوتسه دون تدوین کرد اعتبار ندارد. شاید راه نیکاراگوئه خیلی کوتاه بود ولی آیا این کشور اکنون تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریاست؟ این سوسیالیسم است که آنجا ساخته می شود؟ آیا کمك کوبا، این عامل سوسیال امپریالیسم شوروی، برای تضمین ساختمان جامعه ایست که در آن توده ها حاکم بر سرنوشت خویش بوده و مجبور نیستند انقلابشان را وجه المصالحه با هیچ قدرت امپریالیستی قرار دهند؟

نبرد علیه کی.....؟

رویزیونیستهای حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست)، ح ك ك (م.ل) نیز راه قیام گرایی را پیش می نهند.

منشاء خط کنونی اینها از کنگره یازدهم حزبشان در سال ۱۹۸۰ است، یعنی وقتی که حزب براساس خوجه ایسم «بازسازی» شد. در آن زمان به بهانه رد «انحرافات مائوئیستی» قبلی خود مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و مفهوم جنك خلق را رد کردند.

پیشتر از این، در کنگره دهم حزب (۱۹٦٥) که کنگره موسس نیز محسوب میشد [ح ك ك (م ل) خود را ادامه دهنده ح ك قدیمی و ۹ کنگره قبلی آن می داند - ج ب ف] مطرح گشت که کلمبیا «کشوری است اساسا سرمایه داری با بقایای فئودالیسم»، انقلاب نمی تواند بورژوا دمکراتیك (از نوع نوین) یا دمکراتیك نوین باشد بلکه «میهنی - خلقی - ضدامپریالیستی» است؛ یعنی خلقی است ولی دمکراتیك نیست. آنها از «انقلاب قاره ای» اسم بردند و انقلابات ملی مختلف را نفی کردند؛ آنها وجود بورژوازی ملی را نفی کردند. آنها گفتند شرایط انقلاب را خود چریکها که بمثابه «کانون قیام گر» عمل می کنند بوجود می آورند. ح ك ك (م ل) در کنگره دهم نه برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بلکه با تروتسکیسم و گواریسم بنیان گذاشته شد. البته مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون تاثیراتی هم داشت ولی صرفا بشکل این ایده غلط که فقط می توان بعضی جنبه های تئوری نظامی مائوتسه دون را قبول کرد. ح ك ك (م ل) از سال ۱۹٦٥ تا ۱۹۷٦، با امواج التقاط به اینسو و آنسو کشیده شد تا اینکه بالاخره در ۱۹۷٦ چندپاره گشت. ح ك ك (م ل) از حزب، جبهه و ارتش انقلابی برداشتهایی نادرست داشت. ارتش آزادیبخش خلق - (EPL) «بازوی مسلح» حزب بود و جبهه - که آن را «جبهه آزادیبخش ملی وطن پرست» می نامیدند - در واقع چیزی نبود جز یکی از اشکال گرایش جبهه ای سنّتی در آمریکای لاتن. ح ك ك (م ل) هیچوقت بدنبال انقلاب دمکراتیك نوین نبود. در جریان فروپاشی سیاسی و ایدئولوژیکی حزب، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کنار گذاشته شد و تکه تکه شدن تشکیلات را نتیجه داد. این امر یکی از فراکسیونهای حزب را برآن داشت که که در سال ۱۹۸۰، خود را به هیبت خوجه ایسم «بازسازی» کند. رویزیونیسم ح ك ك (م ل) کنونی، ریشه های تاریخی مشخص خود را دارد.

جمعبندی رویزیونیستهای ح ك ك (م ل) از این دوره بقرار زیر است: «در سال ۱۹٦٥ افراد در منطقه شمال شرقی نفوذ کردند تا با فعالیت خود شرایط را برای قیام مهیا سازند. اشتباهات چریکی در جریان کار اصلاح شد ولی تاثیر منفی تئوری مائوتسه دون در مورد جنك درازمدت خلق کماکان ادامه داشت.» از نظر خوجه ایستها، «تاثیر منفی» تئوری و استراتژی جنك خلق، بدوی گرائی در رهبری مبارزه مسلحانه بود. ح ك ك (م ل) از این نظر که مسئله جنك خلق را مطرح میکرد مثبت بود ولی از همان ابتدا، انتقاد از خودش بر سر فوکوئیسم پیگیر نبود و از این درك رویزیونیستی بلحاظ تئوریك و پراتیك گسست ننمود.

ح ك ك (م ل) تا مدتهای مدید مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تبلیغ میکرد؛ و البته بسیاری تشکلات و محافل دیگر نیز بودند که خود را مدافعین مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میخواندند. علیرغم اینکه نباید جنبه مثبت مسئله را از نظر دور داشت، ولی در واقع امر «جنبش مائوئیستی» کلمبیا در سالهای ۱۹٦۰ جریانی رویزیونیستی بود که به دو شکل متفاوت بروز کرد. اولا، برخورد چریکی به مبارزه مسلحانه که در ح ك ك (م ل) تبلور می یافت. جنبه مثبت برخورد فوق این بود که برای مبارزه مسلحانه در امر انقلاب اهمیت قائل بوده و راهی غیر از این را موجود نمی دانست؛ جنبه منفی اش این بود که تفاوت بین مبارزه مسلحانه و جنك خلق - اینکه جنك خلق به جنك چریکی محدود نمی شود هرچند جنك چریکی اساسی است - را نمی فهمید و هیچگونه تدارك ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی برای شروع جنك خلق را مدنظر نداشت. تشکیل ارتش (EPL) نه حاصل کار نقشه مند بلکه بدلیل «ضروریات روز» برای دفاع از خود بود. تجارب سایر فراکسیونهایی که از ح ك ك (م ل) قدیم جدا و درگیر مبارزه مسلحانه شده اند، مثل رسته پدرولئون آربودا *(پلا)، برملغمه رویزیونیستی گوارا و ماریگلا * [یك فرد برزیلی که خودآموز کوچك جنك چریکی شهری را در سالهای ۱۹٦۰ برشته تحریر درآورد - ج ب

ف] مبتنی بود و نه خط نظامی پرولتاریا.

گرایش عمده دیگر درون «جنبش مائوئیستی» جریان رویزیونیستی بود که جنگ خلق را در حرف قبول داشت ولی هیچوقت آنرا به عمل در نیاورد. این گرایش به بهانه «نبود شرایط عینی و ذهنی انقلاب»، کار تدارک جنگ خلق را به تعویق می انداخت. درک غلط از پیش شرطها مانع جمع آوری نیرو از طریق مبارزه مسلحانه بود. در مورد شرایط عینی گفته می شد که نخست باید توده ها را از طریق جنبش های اقتصادی توده ای در سطح کشور جلب نمود. این حرف مبتنی بر معیارهایی بود که به پیشرفت اوضاع انقلابی برمبنای خطوط انقلاب روسیه نگاه میکرد. در مورد نیروهای ذهنی گفته می شد که باید حزب را ساخت، و حزب سازی را از ساختمان ارتش و جبهه کاملا جدا میکرد. گفته می شد که ارتش «بازوی مسلح» حزب است. بعضی تشکلات، جبهه را بهانه ای برای شرکت در مضحکه پارلمانی می دانستند. برخی سازمانهای «م.ل»، حامل خط «تشکیلات سیاسی ـ نظامی» بودند. آنها بدون اینکه واقعا در موقعیت جنگی باشند دست به عملیات مسلحانه می زدند ـ این نوعی گرایش چریکی در مقیاس کوچك بود. برای اینکه مفهوم کمونیستی انقلابی از جنگ خلق، در تئوری و پراتیك مبارزه طبقاتی و عمل انقلابی توده ها، جایگزین انحرافات فوق الذکر شود، باید پیگیرانه با این انحرافات مبارزه نمود و آنها را تصحیح کرد...

حال که ح ك ك (م ل) مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، تئوری دمکراسی نوین و استراتژی و تئوری جنگ خلق را رد کرده، چه چیزی را ارائه می دهد؟

اولا، آنها خود را فقط مارکسیست ـ لنینیست می نامند. آیا می شود خود را «م ل» خواند و مائوتسه دون را برسمیت نشناخت؟ مسلما نه. غیرممکن است کسی مارکسیست ـ لنینیست باشد ولی خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون به علم انقلاب را ـ در تمام جوانبش و نه فقط در چند زمینه مختصر تئوری نظامی ـ قبول نداشته باشد و از آن دفاع نکند، معتقد نباشد که علم انقلاب یك کل واحد و همگون به نام مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است. اینکه آیا باید برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون جلو رفت یا نه در نهایت بدین معناست که آیا خواهان انقلاب واقعی هستیم یا نه. نفی مائوتسه دون گنه رویزیونیسم ح ك ك (م ل) است و از اینجاست که یك خط سیاسی غلط برمی خیزد.

ثانیا، آنها استراتژی قیامی و انقلاب سوسیالیستی را موعظه می کنند؛ ولی مسیر این قیام ملغمه ای است از راه قیامی، «راه اکتبر»ای که لنین برای کشورهای امپریالیستی فرموله کرد و مقدار زیادی ساندنیسم.

در یك کشور تحت سلطه امپریالیسم، انقلاب از دو مرحله می گذرد: انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب سوسیالیستی. ترکیب التقاطی این دو مرحله متفاوت نشانه «خلوص ایدئولوژیك» نیست، بلکه علامت انحراف عمیق ایدئولوژیك و تحلیل غلط از جامعه کلمبیا است.

انقلاب کلمبیا نمی تواند انقلاب پرولتری ـ سوسیالیستی باشد چرا که منافع طبقات و اقشار گوناگون با دمکراسی مطابقت دارد نه با سوسیالیسم. تاریخ خواهان محو سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم است؛ و محو این دشمنان بمفهوم استقرار سوسیالیسم نبوده، بلکه استقرار دمکراسی، یعنی دمکراسی نوین را معنا می دهد.

انقلاب دمکراتیك نوین تنها مالکیت خصوصی امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران بزرگ را از میان می برد. ولی رویزیونیستهای تروتسکیست ح ك ك (م ل) فقط برمبنای امیال ذهنی خود، بدون اینکه وجود اقشار اجتماعی و طبقات بورژوایی که آماج انقلاب دمکراتیك نوین نیستند در نظر بگیرند، معتقدند همه جور مالکیت خصوصی، کلا همه جور سرمایه داری در کلمبیا، باید «با یك امضاء» از بین برود. وقتی خوجه ایستهای ح ك ك (م ل) بحث انقلاب سوسیالیستی را می کنند، منظورشان این است که اصلا انقلاب نمی خواهند.

ح ك ك (م ل) می گوید کلمبیا یك «کشور سرمایه داری انحصاری دولتی» است و در این زمینه نظرات طرفداران شوروی را قبول می کند. اصل مسئله در سرمایه داری انحصاری دولتی بودن یا نبودن کلمبیا نیست، بلکه باید مشخص کرد این مفهوم در کشور تحت سلطه چه معنایی می یابد. سئوال اینست که چه نوع سرمایه داری در کلمبیا وجود دارد؟ در اینجا سرمایه انحصاری دولتی از نوع سرمایه داری دولتی موجود در کشورهای امپریالیستی نیست؛ این سرمایه مالی امپریالیستی نیست بلکه شکل مشخص و ویژه ای است بنام سرمایه بوروکراتیك. امپریالیسم برای اعمال سلطه خویش سرمایه بوروکراتیك را بوجود می آورد. ولی از آنجا که ح ك ك (م ل) تفاوت بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را مخدوش می کند، «سرمایه داری انحصاری دولتی» را همان سرمایه مالی امپریالیستی می انگارد؛ و این کاملا غلط است. اعتقاد به وجود چیزی بنام «سرمایه انحصاری دولتی» در کلمبیا مشابه با سرمایه مالی امپریالیستی، مسلما به آنجا می رسد که در زمینه سیاست، بغلط از وجود «فاشیسم» (دیکتاتوری ارتجاعی ترین بخش بورژوازی) صحبت شود و در زمینه اقتصاد نیز امپریالیسم مساوی با شرکت های چندملیتی و صندوق بین المللی پول و بانك جهانی و غیره و یك «دشمن خارجی» قلمداد گردد. التقاط عجیبی است. در کلمبیا نه بورژوازی مالی وجود دارد و نه سرمایه مالی؛ در عوض یك بورژوازی بوروکرات بمثابه کارگزار سرمایه مالی امپریالیستی وجود دارد، بدون اینکه واقعاً مالك آن سرمایه باشد. این «سرمایه داری انحصاری دولتی» با سرمایه امپریالیستی، با منافع کمپرادوری و با ملاکین رابطه نزدیك دارد. در واقع این «سرمایه انحصاری دولتی»، سرمایه بوروکراتیك (کمپرادور و فئودال) است.

ح ك ك (م ل) کلمبیا را کشوری سرمایه داری می داند و نتیجتا موعظه گر انقلاب سوسیالیستی، قیام و جنگ داخلی است. برای پیشبرد چنین انقلابی اینها طرح یك جبهه خلقی را ارائه می دهند؛ این «جبهه ای تاکتیکی» از همان نوع «استراتژی قیامی»هاست؛ اینها مبلغ یك باصطلاح «همگرائی دمکراتیك» هستند که ائتلافی است از بخشهایی از خرده بورژوازی، بورژوازی ملی و حتی نیروهای اپوزیسیون درون طبقات حاکمه با هدف «رفرمهای دمکراتیك». اینها با درکی کاملا رویزیونیستی از این بحث می کنند که جبهه و «همگرائی» باید شخصیت های بورژوا را که با «فاشیستی شدن» مخالفند در بربگیرد. ح ك ك (م ل) درك خاصی از تضاد عمده و آماج انقلاب دارد.

این حزب وقتی از «فاشیستی شدن دولت» صحبت می کند، آماج حمله را میلیتاریسم و فاشیسم میداند و مثل طرفداران شوروی مدعی است «شخصیت های دمکراتیکی» در میان هیئت حاکمه موجودند که «فاشیست» نبوده و با «پروسه فاشیستی شدن» مخالفند. ح ك ك (م ل) براساس چنین ادعاهایی در مورد «فاشیسم» در کلمبیا است که نتیجه می

گیرد، در کشور دو اردوگاه موجود است: «یك طرف فاشیستها و ارتجاعیون؛ طرف دیگر طبقه کارگر، توده های مردم و نیروهای دمکرات انقلابی.» (ضمیمه لیبراسیون، ارگان EPL، ۱۹۸۷).

این تضاد است چون «جنبش چریکی که ما جزیی از آن هستیم دقیقا برچنین زمینه ای خواهان وحدت جنبش انقلابی ـ دمکراتیك می باشد. بالنتیجه در کنار جنبش چریکی می تواند یك جنبش دمکراتیك همگرایانه بوجود بیاید که از پروسه فاشیستی شدن و میلیتاریزه شدن جلوگیری کرده و راه حلی سیاسی برای وضعیت جامعه بدست دهد.» راه حل سیاسی پیشنهادی ح ك ك (م ل) یك بندو بست، یك توافق از طریق مذاکره با طبقات حاکمه ای است که دولت ارتجاعی بوروکرات ـ ملاك را اداره می کنند. این راه حل شامل رفرم در قانون اساسی، رفراندوم تشکیل مجلس ملی موسسان، و به یك کلام رفرم سیستم حکومتی و ارگانهای ارتجاعی قدرت سیاسی است. ح ك ك (م ل) برای بدست آوردن این «ممجزات» است که فراخوان ترکیب «همه اَشکال مبارزه» را صادر می کند؛ جنبش سیاسی را عمده می بیند و جنبش و مبارزه چریکی را کمکی بحساب می آورد. اینجاست که گرایش ساندنیستی ح ك ك (م ل) آشکار می گردد.

این حزب از نقطه نظر نظامی خواهان تشکیل یك ارتش منظم با تکیه برتکنیك، آموزش پیشرفته در زمینه تاکتیك و شیوه ها، تخصص فرماندهان در جنك موضعی و متحرك، و نیز ایجاد میلیشیا و گارد از افراد عادی محلی است. اما مسئله واقعی «آموزش پیشرفته در زمینه تاکتیك و شیوه ها» نیست؛ مسئله این است که چنین «آموزش پیشرفته ای» برخط نظامی رویزیونیستی متکی است. خط نظامی رویزیونیستی سلاح، تکنیك و تکنولوژی را عمده می داند، و بجای تکیه بر توده ها، تکیه براین فاکتورها را تبلیغ می کند. خط نظامی رویزیونیستی هرچند که تا حدودی به توده ها تکیه می کند ولی به بسیج و ارتقا سطح آگاهی سیاسی آنها نمی پردازد.

تاکید برنامه «جبهه خلقی» بر رای عمومی، رفراندوم و مجلس ملی موسسان بعنوان «مکانیسم هایی که تحقق تغییرات مورد نیاز این کشور را امکانپذیر می سازند» است. هدف از مبارزه ضدامپریالیستی مطلوب این جبهه، «حق تعیین سرنوشت خلقها» برای دفاع از «حق حاکمیت ملی و منابع طبیعی» است. آنها مسئله ارضی را درجه دوم می دانند و آنرا به «رفرم دمکراتیك ارضی» برپایه «مصادره دولتی بدون ضرر» تقلیل می دهند ـ یعنی نهایتا مذاکره و بندوبست. آنها بدنبال سودجوئی از مبارزه ضدامپریالیستی هستند، تا بتوانند با دست بالاتر با امپریالیسم وارد مذاکره شوند، یا از موضع برتری با ملاکین برسر «مصادره» زمینهایی که در اختیارشان است به مذاکره بپردازند. ح ك ك (م ل) نماینده منافع خرده بورژوازی «رادیکال» است و از نقطه نظر سیاسی عمدتا به سمت شوروی گرایش دارد.

منافع بورژوازی، و بویژه بورژوازی ملی، و خرده بورژوازی را می توان در خطوط و برنامه هایی پیدا کرد که هدف خود را حل مشکلات یك ملت تحت ستم از دیدگاه طبقات فوق الذکر قرار داده است. جامعه موجود، نیروهای اجتماعی گوناگون را به شرکت در انقلاب، و از آنجمله در مبارزه مسلحانه، وا میدارد. ولی آنها با ایده های تنك نظرانه و کوته بینانه در مورد مفهوم یك انقلاب دمکراتیك نوین کامل و عمیق در انقلاب شرکت می کنند. این امر در مورد ح ك ك (م ل) هم صدق می کند.

پائیز پدر سالاران؟

نیروهای طرفدار شوروی، PCc-FARC- UP، از لحاظ طبقاتی نماینده بورژوازی کمپرادور، برخی نیروهای طرفدار شوروی در میان ملاکین و بخشی از بورژوازی ملی هستند. دیدگاه عمال ارتجاعی سوسیال امپریالیسم شوروی در کلمبیا و درکشان از مفهوم انقلاب، استراتژی قیامی است: ترکیبی از خط بورژوایی طرفداری از شوروی بعلاوه خط نظامی ویتنامی ها با چاشنی ساندنیسم. جنبه عمده خط بورژوایی طرفدار شوروی است. این نیروهای سیاسی ـ نظامی «استراتژی قیامی» را در نکات زیر فشرده می کنند:

۱) مبارزه توده ای در ترکیب با عملیات چریکی و بعنوان جنبه کمکی آن مبارزه. بقول رهبر UP «ائتلاف جنبش مسلحانه در روستا با جنبش های شهری و اتحادیه ای.» نکته مرکزی در اینجا، همان تئوری رویزیونیستی «ترکیب همه اشکال مبارزه» می باشد. در این تئوری التقاطی شهر و روستا از اهمیت یکسان برخوردار بوده و نتیجتا براهمیت حیاتی تعیین مرکز ثقل و وظیفه مرکزی پرده ساتر کشیده می شود.

فرمول «ائتلاف» جنبش مسلحانه در روستا و «کار شهری اتحادیه ای» مرکزثقل را تعیین نمی کند؛ چرا که طبق تئوری رویزیونیستی کارعمده مبارزه مسلحانه در روستا نبوده، بلکه استفاده از اشکال دیگر مبارزه نظیر اعتصابات شهری (بستن دکان ها و خواباندن کل فعالیت اقتصادی ۰ ج ب ف)، بسیج دهقانان برای رفرم، «مهاجرت» دهقانی آراهپیمائی از روستا به سمت شهر ـ ج ب ف]، اشکالی از مصادره زمین، حماقت پارلمانی و عملیات چریکی بعنوان کمکی برای همه اینهاست. جاکوبر آرناس درباره رابطه مبارزه چریکی با مبارزه توده ای چنین پاسخ گفت: «وظیفه (عملیات چریکی) دقیقا تحریك یك تهاجم توده ای بسوی اعتصابات محلی و سراسری است که ما بنوبه خود با عملیات نظامی از آن دفاع خواهیم کرد.» (مجله کروموس، آوریل ۱۹۸۸، بوگوتا) بعبارت دیگر برای طرفداران شوروی مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه نیست و ارتش شکل اصلی تشکیلات توده ای نیست. بلکه «تشکیلات سیاسی توده ای»، اتحاد وطن پرستی (U P)، است و این بیان درك «جبهه گرایی» بورژوایی آنهاست. البته حزب مسئول این خط سیاسی، یعنی ح ك ك، تبلور عقب ماندگی، افلاج و طرفداری از امپریالیسم شوروی بوده و نمی تواند در مورد جنك انقلابی و رهبری پرولتری هیچ چیز مثبتی به کسی یاد دهد. ارتجاع طرفدار شوروی در کلمبیا از خط التقاطی که توسط ژنرال ویتنامی نگوین جیاپ فرموله شده پیروی می کند و کار در شهر و روستا را به یك نسبت پیش می گذارد. آنها از ترکیب تمام اشکال سیاسی و نظامی مبارزه و لزوم «پایگاه» داشتن «در روستا» هم صحبت می کنند که درکشان از مسئله، شبیه «کنترل منطقه ای» السالوادوری ها است. این هیچ ربطی به نظریه مناطق پایگاهی انقلابی ندارد. تز مشهور این جریان درباره «ترکیب تمام اشکال مبارزه» برای تبدیل «جنبش چریکی» به «یك جنبش وسیع توده ای» هیچ ربطی به جنك انقلابی توده ها ندارد چراکه هدفش «گسترش جنبش های توده ای شهری و روستایی جهت رفرم و علیه میلیتاریسم و فاشیسم» است. اساس مسئله از نظر آنها، حفظ و رشد قابلیت دفاع از خود در پروسه دمکراتیك ـ انقلابی، یا «قدرت جنبش مسلح جهت مذاکره» است.

جوهر خط و استراتژی طرفدار شوروی مبارزه برای رفرم در رژیم سیاسی، ارگانهای قدرت سیاسی دولت بوروکرات ـ ملاك طرفدار آمریکا، و نفوذ تدریجی در دولت از طریق «گشایش های دمکراتیك» (رفرمها، فشار توده ای و نظامی، مذاکره بین چریکها و رژیم ارتجاعی) است. «گشایش دمکراتیك» موردنظر کل «چپ قانونی»، ستاره قطبی تمام فعالیت های کنونی طرفداران شوروی است؛ FARC و UP هردو تابع این خط هستند. بهمین دلیل هم هست که FARC در سال ۱۹۸٤ «آتش بس موقتی» را [با دولت ـ ج ب ف] امضاء کرده و برای تضمین «عدم تقلب در پروسه انتخابات» فراخوان «آتش بس حین انتخابات» را می دهد؛ به همین دلیل است که اکنون خواهان «آتش بس نامحدود» بوده و همه نیرویش را در جهت رای گیری عمومی گذاشته. نیروهای طرفدار شوروی به ائتلافی محکمتر با بخشهایی از ملاکین و طبقات حاکمه طرفدار آمریکا محتاجند. این صفت مشخصه «استراتژی قیامی» است که در سطح ملی بدنبال ائتلاف با نیروهای اپوزیسیون بورژوائی باشد؛ در عین حال، «متحد طبیعی خلقها» یعنی اتحاد شوروی نیز راه استراتژیك را در سطح بین المللی به آنان نشان میدهد.

با وجود اینکه در حال حاضر نیروهای طرفدار شوروی میخواهند از رفرمها و گشایشهای دمکراتیك سود جویند، این امکان نیز موجود است که از طریق کودتا، جنبش قیامی، انتخابات و یا مجموعه ای از این طرق برای کسب قدرت حرکت کنند.

۲) فعلا نیروهای طرفدار شوروی در موقعیتی نیستند که دست به قیام بزنند....

۳) نیروهای طرفدار شوروی FARC معتقدند برای انجام «استراتژی قیامی»شان باید طبق مدل FMLN در السالوادور جلو بروند؛ یعنی جهت وحدت عمل بین گروههای چریکی ـ همانطوری که CGSB فراخوانش را داده ـ «گام به گام» حرکت کرده و براین پایه یك فرماندهی مشترك متحد تشکیل دهند. البته طبق گفته خودشان، این امکان را هم مدنظر دارند که همه گروههای چریکی را درون FARC متحد کنند. این هدف با تحمیل برنامه ها و منافع ارتجاعی FARC بر دیگر بخشهای جنبش چریکی و اعمال سلطه برآنها می تواند عملی گردد. و نتیجتا «قدرت مذاکره» این جریان را افزایش دهد. این کاری است که در واقع در حال انجامش هستند. آنها می خواهند از راه وحدت جریانات چریکی و جنبش های «اتحادیه ای و غیر نظامی» قدرت سیاسی را بدست بیاورند تا بهدف «پالایش و تقویت بخش دولتی اقتصاد بمنظور استقلال کامل این بخش از سرمایه چندملیتی صندوق بین المللی پول بمثابه مظاهر آن دست یابند تا این بخش بتواند بخش هدایت کننده اقتصاد کلمبیا شود.» معنای این حرفها چنین است: دولت بجای آنکه تحت کنترل امپریالیسم آمریکا باشد، باید تحت کنترل سوسیال امپریالیسم شوروی قرار گیرد. سایر «بولیواریست»های CGSB هم با این خط موافقند.

مشکل طرفداران شوروی این نیست که چگونه دولت نوینی بسازند، بلکه مشکلشان در چگونگی «پالایش» دولت ارتجاعی موجود است؛ بنحوی که بتواند به حاکمیت بورژوازی بوروکرات طرفدار شوروی خدمت کرده و دیکتاتوری ارتجاعی برطبقه کارگر و توده های خلق را تحکیم نماید.

٤) آنها معتقدند برای گرفتن قدرت دولتی باید آماج انقلاب را به بخش طرفدار آمریکای بورژوازی بوروکرات، باصطلاح نیروهای «میلیتاریست»، محدود نمود. طرفداران شوروی می خواهند از طریق مذاکره به توافقاتی با نمایندگان امپریالیسم اروپا (سوسیال دمکراتها) دست یابند. آنها بعضی را «فاشیست» و برخی را «دمکرات» می نامند. طرفداران شوروی از دیرباز مبلغین اصلی تئوری دولت ارتجاعی دوبخشی بوده اند: یك بخش خلقی و یك بخش ضدخلقی. آنها از سرنگونی آکنده در شیلی درس آموزی کرده اند. البته این درس ربطی به لزوم پیشبرد جنك چریکی توده ها ندارد. برعکس، درسی که هواداران شوروی آموخته اند اینست که اگر نیرویی صاحب ارتشی باشد که حمایتش کند، آنوقت می تواند از طریق حماقت پارلمانی بقدرت برسد. برای همین هم هست که ایدئولوژیست های FARC از امکانات متعدد موجود برای کسب قدرت، از انتخابات، اعتصابات عمومی و قیام و غیره صحبت می کنند. آنها بهیچوجه معتقد نیستند که توده ها سازندگان تاریخند و از طریق جنك خلق جامعه نوین را بنا می نهند.

٥) در عرصه نظامی، FARC یك ارتش ارتجاعی و مزدور، تبلور خط و منافع سیاسی ملاکین و بورژوازی کمپرادور طرفدار شوروی، و عامل سوسیال امپریالیسم شوروی است. این محتوای بورژوایی و طرفدار شوروی خط آنهاست. نقشه FARC، «کار» برای «ایجاد یك ارتش منظم سی هزارنفره» است. چرا که طبق گفته دون مانوئل تیروفیخواه «TIROFIJO» [«چشم مرده» رهبر FARC ـ ج ب ف] بدون دست یافتن به این پیش شرط دست زدن به قیام غیرممکن است. این خط بورژوایی، عمدگی را به اسلحه و تکنیك می دهد و مثل ویتنام «تشکیل واحدهای نخبه کماندو» را واجب دانسته، از توده ها برای حمایت لجستیکی استفاده می کند. ولی FARC برای ایجاد چنین ارتشی به «یك جنبش قدرتمند توده ای بمثابه پیش شرط اساسی» هم نیازمند است....

شراکت در قدرت

در سال ۱۹۷۰ وقتی حزب پوپولیست دست راستی ANAPO در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد و نتیجتا منشعب شد، ام ـ ۱۹ بوجود آمد. [این تاریخ در نام رسمی سازمان نیز جای گرفته است: جنبش ۱۹ آوریل ـ ج ب ف] این گروه همیشه خود را نه بعنوان یك گروه چپی بلکه بعنوان یك «تشکیلات سیاسی ـ نظامی»، یك تشکیلات ناسیونالیستی با گرایشات سوسیال دمکراتیك تعریف کرده؛ تشکیلات مارکسیست لنینیستی که جای خود دارد. این تشکیلات از لحاظ طبقاتی نماینده منافع بخشی از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری است. بخشی از ام ـ ۱۹ هم حاصل جدائی از FARC است؛ اینها همان افرادی هستند که «هیچ آینده ای» در FARC ندیدند. جمعبندی ام ـ ۱۹ از جنبش کلمبیا آنها را به این اعتقاد رساند که باید «مظاهر سرزمین پدری» را احیاء کرده، ندا در دهند که بین الملل پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری «مزخرفات» از مد افتاده است.

خط پایه ای ام ـ ۱۹، «جنك کردن بخاطر صلح» است. منظور آنها از این خط، مذاکره و گفتگوی سراسری برای شریك شدن در قدرت می باشد. پیشنهاد آنها یك «دولت گذار» تحت عنوان «معاهده ملی» است؛ چرا که ـ بقول خودشان ـ «کلمبیا بواسطه جدل و خونریزی در جنگی که ما خواهانش نیستیم تجزیه می شود» و «مقوله دمکراسی» بخطر می افتد. دمکراسی ام ـ ۱۹ عبارتست از دیکتاتوری بورژوازی؛ قوای قضائیه، مقننه و مجریه؛

پارلمانتاریسم و رای گیری عمومی برای «تمام مردم» دمکراسی مورد نظر اینها، بورژوادمکراسی نوع کهن و پوسیده ای است که در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری در یك کشور تحت سلطه امپریالیسم امکان پذیر نیست.

دیدگاههای کنونی ام - ۱۹ ناشی از شکستهایی است که در زمینه نظامی متحمل شده است. در ضمن نقطه نظرات ام - ۱۹ نشان میدهد که چگونه بورژوازی ملی از لحاظ اقتصادی ضربه خورده و دیگر مخاطبینش را درون طبقات حاکمه از دست داده است. این سازمان از زمان پیوستنش به کمیته هماهنگی چریکی سیمون بولیوار تئوری های «همگونی دمکراتیك برای صلح و زندگی» و «متمرکز شدن» تشکلات توده ای را پذیرفته، نکاتی از قبیل «بدهی خارجی و حاکمیت ملی»، «راه حل سیاسی برای برخورد نظامی» را در برنامه خود وارد کرده و بخصوص بدفاع از صنایع کوچك و متوسط در مقابل انحصارات برخاسته است. اگرچه این نکته از شکلی دمکراتیك برخوردار است، اما جوهر قضایا چیز دیگری است.

ام - ۱۹ خط «قیام گرایی» هم دارد ولی در نظراتش پیگیر نیست. آنها بودند که برای اولین بار تبلیغ جنك شهری و متعاقبش پیشبرد جنك متحرك و موضعی در روستا پرداختند. جنگی که ام - ۱۹ در روستا پیش میبرد تحت هدایت یك طرز تفکر شهری است. شاید بتوان ام - ۱۹ را آشکارترین نماینده خط نظامی بورژوایی «کلاسیك» متعلق به ارتش های منظم دانست که با تئوری های گواریستی تلفیق شده است. ام - ۱۹ بقول خودش، در عرصه های سیاسی و نظامی «اندیشه سیمون بولیوار» را محترم می شمارد.

نظرات ام - ۱۹ نوعی ویژه از «قیام گرایی» است؛ آنها هیچوقت نابودی دولت ارتجاعی را مطرح نکرده اند، چرا که به مسئله دولت کاری ندارند. ام - ۱۹ با درکی اتوپیستی خواهان یك کشور «مستقل سرمایه داری» است.

قدرت سیاسی سرخ و جنگ خلق

اخیرا زیاد درباره «قدرت خلق» صحبت می شود. مثلا الثارم می گوید قدرت خلق از زاویه «حدادی اشکال قدرت محلی» یك مسئله تاکتیکی بوده و موجد «فضاها»یی است که در آن دمکراسی، تبارزات فرهنگی، اشکال سازمانی و غیره تمرین می شود و از طریق آن، مشکلات اقتصادی را می توان حل کرد. این «قدرت» قرار است جایگزین قدرت سیاسی «الیگارشی» شود و از آنجا یك «تهاجم عمومی تاکتیکی» صورت بگیرد. آنها خواهان ترکیب پارلمانتاریسم بورژوا - دمکراتیك با «شرکت مستقیم» یا «تشکیلات خودمختار توده ها» هستند. آنها علاوه بر مطالبه انتخابات شهرداری ها - [که تا همین اواخر توسط دولت منصوب می شدند - ج ب ف] خواهان «مجمع عمومی» بمثابه نهادی برای خنثی کردن شوراهای سنتی شهری هستند. این شبیه همان «انجمن ها»یی است که ح ك ك (م ل) خواهان است. UP شوراهای شهر را «مراکز عمومی میهنی» می خواند. تنها کاری که باید بکنید این است که اسم این نهادهای ارتجاعی را عوض کنید و در یك چشم بهم زدن قدرت خلق برقرار میشود! طرفداران شوروی در مورد این «مراکز عمومی میهنی» می گویند که «انتخابات خلقی شهردارها آینه ای بدست ما میدهد که خود را در آن وارسی کرده و نشان دهیم که تا چه حد قادر به اعمال قدرت سیاسی هستیم.» نتیجتا این قبیل انتخاباتها راهی برای «دمکراتیزه کردن» جامعه است.

دفاتر شهرداریها و شوراهای شهر نیروی مقننه و مجریه محلی دولت ارتجاعیند؛ آنها ارگانهای قدرت سیاسی ارتجاعی بوروکرات - ملاك بوده و تحت کنترل گامونالها[مستبدین فئودال محلی - ج ب ف] قرار دارند. انتخابات خلقی شهردارها از نظر آنها راهی است جهت «رفرم» و «دمکراتیزه» کردن رژیم سیاسی و ارگانهای ارتجاعی قدرت، و در عین حال دست نزدن به ترکیب سیستم دولتی....

قدرت خلق چیست؟ یا بعبارت صحیحتر قدرت سیاسی سرخ چیست و چگونه ساخته می شود؟ برای ساختن قدرت سیاسی انقلابی شرایط زیر را باید در نظر گرفت:

وجود حزبی از انقلابیون کمونیست. قدرت خلق بدون این پیش شرط غیرممکن است. تجربه تاریخی چه در کلمبیا و چه در سطح بین المللی گواه این امر است. این یك شرط مهم است. حزب باید در ارگانهای قدرت سیاسی نقش رهبری ایفا کند.

وجود یك ارتش انقلابی از توده ها. طبق تئوری مارکسیستی دولت، ارتش جزء اصلی قدرت دولتی است. قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون می آید.

ارگانهای قدرت سیاسی نمایندگان دولت جدیدند که از طریق مبارزه مسلحانه ساخته می شود. جبهه طبقاتی انقلابی این شکل دولت دمکراتیك نوین را بیان می کند.

تکوین، تحکیم قدرت سیاسی سرخ تنها بر اساس مناطق پایگاهی انقلابی میسر است.

با براه انداختن جنك خلق است که قدرت سیاسی ساخته می شود، یعنی زمانیکه توده های مسلح و متشکل به بزرگ مالکین و ارتجاعیون ضربه وارد می آورند. قدرت سیاسی محلی بزرگ مالکین، گامونالها و آتوریته های شهری باید نابودشوند؛ قدرت مسلح ارتجاع - منجمله باندهای مسلح تحت رهبری ملاکان و غیره - باید داغان شود. قدرت سیاسی انقلابی توده های دهقان و کارگر باید ذره ذره بنا شود.

دولت دمکراتیك نوین یعنی دیکتاتوری کارگران و دهقانان بر ارتجاعیون. ارگانهای قدرت سیاسی یعنی مجامع توده ای و سانترآلیسم دمکراتیك. همه اینها قدرت سیاسی است.

موجودیت قدرت سیاسی سرخ وابسته به تکامل اوضاع انقلابی است.

رفرم ارضی باید توسط ابزار انقلابی و قهرآمیز تعمیق شود.

بنابراین مسئله اصلی هر انقلاب، کسب قهرآمیز قدرت بوده و در کلمبیا این امر معنای کنکرت استراتژی جنك خلق می یابد؛ ساختمان قدرت سیاسی در طول این جنك هم مسئله اصول است و هم مسئله استراتژی. اگر مثل UC - ELN این امر را صرفا مسئله ای تاکتیکی بدانیم، بدان معنی است که مسئله را به حد اشکال سازمانی بدون دورنما تنزل داده ایم. همه نیروهای پیرو «مشی قیامی» که صحبت از قدرت سیاسی می کنند هیچوقت نمی گویند مدافع چه نوع دیکتاتوری و یا چه سیستم دولتی، و خواهان چه نوع ارگانهای قدرت سیاسی، یا سیستم حکومتی هستند.

در اینجا به تروتسکیستهای نوع جدید که درباره «قدرت کارگران» حرافی می کنند، نمی پردازیم. آنها حتی سزاوار اشاره هم نیستند.

تئوری و استراتژی جنك خلق که در طول انقلاب چین توسط مائو تدوین شد را نمی توان معادل یا مشابه مشی چریکی دانست، یا شبیه باصطلاح «استراتژی قیامی» محسوب داشت.

مائوتسه دون با نشان دادن رابطه بین ناموزونی اوضاع انقلابی (مرتبط با تکامل ناموزون اجتماعی - اقتصادی جامعه) و

طولانی مدت بودن جنگ معتقد بود که جنگ دراز مدت خلق یك استراتژی است. او اشاره کرد که «انقلاب، بمثابه یك حکم، اول در آن مناطقی که نیروهای ضدانقلاب در مقام مقایسه ضعیف هستند آغاز می شود، رشد می کند و به پیروزی می رسد؛ در حالیکه در نقاطی که نیروهای ضدانقلاب قوی هستند به کندی رشد می کند.» («درباره تاکتیکهای ضدامپریالیسم ژاپن»). تکامل ناموزون انقلاب ایجاب می کند که جنگ بلحاظ استراتژیك درازمدت باشد. ولی این یك جنبه مسئله است. جنبه دیگر این است که درازمدت بودن جنگ خلق با قدرت امپریالیسم رابطه دارد. قوای امپریالیستها و طبقات حاکمه از نیروهای انقلاب قوی‌ترند، هرچند توسط جنگ نابودسازی می توان دشمن را ذره ذره نابود کرد و توازن قوا را بهم زد. منظور مائو از اینکه جنگ دراز مدت است این نبود که صرفا مسئله زمانی است؛ او هشدار داد که بی صبری بیش از حد «هیچگاه ثمر نمی دهد.» با وجود این، صرف اعتقاد به این واقعیت که دشمن قوی است و نیروهای انقلابی ضعیفند نیز طولانی بودن جنگ را تعیین نمی کند. «نه در تئوری و نه در پراتیك، یك مبارزه طولانی صرفا از ضدیت ضعیف با قوی، نتیجه نمی شود. این مبارزه صرفا بواسطه ضدیت بزرگ با کوچك، مترقی علیه ارتجاعی، طولانی نمی گردد.... نتیجه گیری ما از مناسبات متقابل همه عوامل درگیر در هردو طرف نشئت گرفته است.»

تئوری و استراتژی جنگ خلق یك دیدگاه صرفا نظامی نیست. مائو آنرا براساس تحلیل خود از نقاط ضعف و قوت ارتجاعیون، و همینطور پرولتاریا و خلق در عرصه های نظامی، سیاسی اقتصادی و فرهنگی، فرموله نمود.

این یك استراتژی است برای تضعیف سیاسی دشمن و تقویت سیاسی نیروهای خلق با هدف پیروزی نظامی و تربیت توده ها در امر ساختمان و اعمال قدرت نوین دولتی و آماده کردن آنها برای سرنگونی امپریالیسم و طبقات ارتجاعی، سازماندهی مجدد و ساختمان جامعه نوین تحت رهبری پرولتاریا. استراتژی جنگ خلق مجموعه ای از عوامل سیاسی، ایدئولوژیك، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را در بر می گیرد.

انقلاب در یك کشور تحت سلطه امپریالیسم باید از دو مرحله مجزا گذر کند: انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب سوسیالیستی؛ و استراتژی جنگ خلق با این واقعیت ارتباط تنگاتنگ دارد. تنها با تکیه برجنگ درازمدت خلق است که می توان انقلاب دمکراتیك نوین را به پیش برد و به پیروزی رساند. این حقیقتی است چرا که برنامه دمکراسی نوین در عرصه سیاسی فراخوان دولت جدید و جمهوری دمکراتیك نوین را می دهد؛ در عرصه اقتصادی مصادره شرکتهای امپریالیستی و متعلق به ارتجاعیون و اراضی مالکین، اجرای سیستم «زمین به کسی که روی آن کار می کند»، و حمایت و تحدید سرمایه خصوصی با خصلت ملی را در دستور دارد؛ در عرصه فرهنگی خواهان فرهنگ نوین است که نطفه اش انقلاب فرهنگی است. برنامه دمکراسی نوین تنها برپایه جنگ خلق که برایش پایه جنگ چریکی است قابل تحقق می باشد.

آنهایی که «انقلاب سوسیالیستی و جنگ خلق» یا «رهایی ملی و جنگ خلق» را موعظه می کنند، گنه مطلب را درك نکرده اند. بهمین دلایل جنگ خلق تنهابه رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست انقلابی آن میسر است؛ هیچ طبقه دیگری توان پیشبرد آنرا ندارد. برای بعمل درآوردن برنامه دمکراتیك نوین استراتژی و تئوری جنگ خلق ضرورت دارد؛ و بالعکس هدف از جنگ خلق و نطفه اش جنگ چریکی، پیشبرد برنامه دمکراتیك نوین است. قدرت سیاسی، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین از طریق جنگ خلق بدست می آید. جنگ چریکی و ارتش سرخ چریکی اجرای تدریجی دو وظیفه اساسی دمکراسی نوین را میسر می کند. یعنی: استقلال کامل و همه جانبه از امپریالیسم، و نابودی سیستم نیمه فئودالی، و محو انحصار مالکیت زمین در دست زمینداران بزرگ. جنگ خلق یعنی دمکراسی انقلابی و ضدامپریالیسم پیگیر.

سایر طبقات اجتماعی نظیر خرده بورژوازی و بخشهایی از بورژوازی ملی قادرند جنبشها و مبارزه مسلحانه را رهبری کنند ولی تنها می توانند کاری محدود با اهداف محدود انجام دهند و این بخاطر درك بورژوایی شان از انقلاب و منافع طبقاتی شان است. این نیروها اشکال متفاوتی از ناسیونالیسم تنك نظرانه را تبلیغ کرده و چه در مورد حل «مسئله ارضی» و چه در مبارزه ضدامپریالیستی پیگیر نیستند. پرولتاریا و حزب کمونیست اصیلش می توانند به این نیروها کمك کنند تا در راهی که با پرتو کمونیسم انقلابی روشن شده بعنوان متحد پاپیش بگذارند.

استراتژی جنگ خلق یك جزء لاینفك ایدئولوژیك دارد که عبارتست از آموزش توده ها و بسیج آنها در ساختمان ارگانهای قدرت سیاسی بطوری که در جریان جنگ تربیت شوند و به سطح بالایی از آگاهی سیاسی و استحکام ایدئولوژیك دست یابند، تا برای زمانی که کنترل تمام جامعه را بدست آورده و به سازماندهی مجدد آن می پردازند آماده باشند.

استراتژی جنگ خلق، جنگ توده هاست؛ سازماندهی آنها، بسیج آنها و اتکا به آنهاست. یکی از اصول اساسی جنگ خلق اعتماد به پتانسیل انقلابی توده هاست. شکل مشخصی که این اصل بخود می گیرد، بسیج و سازماندهی دهقانان، بخصوص دهقانان فقیر، پرولتاریای شهری و روستایی، و خرده بورژوازی بمعنی سازماندهی آنها در ارتش چریکی می باشد تا امر نابودی قدرت سیاسی کهن و ساختمان قدرت نوین و دولت دمکراتیك نوین را به پیش برند. «قیام گرایان» چه طرفدار شوروی، رویزیونیستها، سوسیال دمکراتها و چه مسیحیان، مجبورند تا حد معینی به توده ها تکیه کنند. ولی اینکار را بمنظور بیدار کردن نیروی توده ها برای نابودی کهنه و خلق نو انجام نمی دهد، بلکه آنها توده ها را ابزاری برای اعمال فشار بر دولت ارتجاعی و دستیابی به توافق از طریق مذاکره می دانند. آنها توده ها را فقط تا حدی که با منافعشان جور در بیاید بسیج می کنند، چرا که از توان انقلابی توده ها می ترسند؛ چرا که نمی خواهند و نمی توانند انقلاب را تا به آخر به پیش برند.

وقتی که نقطه عزیمت ما دراز مدت بودن جنگ باشد، آنگاه ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی جهت توانایی در رهبری انقلاب و جنگ انقلابی، یك مسئله استراتژیك می شود.

با این حساب مناطق پایگاهی انقلابی در جنگ چریکی چیستند؟ «این مناطق پایگاههای استراتژیکی هستند که نیروهای چریکی با تکیه بدانها وظایف استراتژیك خود را انجام می دهند و بهدف خود که عبارت از حفظ و بسط و توسعه نیروهای خودی و نابودی و بیرون راندن دشمن می باشد، نائل می آیند. بدون وجود چنین پایگاههای استراتژیکی، هیچ نقطه اتکایی جهت اجرای وظایف استراتژیك و یا نیل بهدف جنگ موجود نخواهد بود. بطور کلی نبرد بدون پشتگاه یکی از ویژگیهای جنگ چریکی در پشت جبهه دشمن است، زیرا نیروهای چریکی در این مناطق از پشت جبهه عمومی کشور جدا

هستند. ولی جنك چریکی بدون وجود مناطق پایگاهی نه می تواند مدت زیادی دوام یابد و نه قادر است بسط و توسعه یابد. این مناطق پایگاهی در واقع پشتگاه جنك چریکی را تشکیل می دهند.» (مائوتسه دون، «مسائل استراتژی در جنك چریکی ضد ژاپنی»).

وجود برخی شرایط برای ایجاد مناطق پایگاهی لازم است: ۱) وجود نیروهای مسلح؛ ۲) وجود یك حزب کمونیست انقلابی؛ ۳) تحمیل شکست به دشمن با استفاده از نیروهای مسلح، با پشتیبانی توده های خلق؛ ٤) بسیج توده ها در مبارزه انقلابی در جریان مبارزه، سازماندهی دسته ها و واحدهای چریکی، و در ضمن، ایجاد تشکلات انقلابی توده ای، سازماندهی کارگران، دهقانان، جوانان، زنان، بچه ها، تجار و متخصصین، «با توجه به درجه آگاهی سیاسی و اشتیاقشان به نبرد.»

در جریان مبارزه انقلابی، با اتکا بر توده های خلق، قدرت سیاسی کهنه گاموناللها و سایر دشمنان عیان و پنهان توده ها نابود می شوند و قدرت نوین، قدرت سیاسی سرخ، تحکیم شده توان انقلابی توده ها را بکار می گیرد. ارگانهای قدرت سیاسی باید برنامه دمکراتیك نوین و سیاستهای جبهه متحد را به عمل درآورند، این یعنی مفهوم خاص بخشیدن به دولت نوین دیکتاتوری کارگر ـ دهقان تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیستش؛ و بدین ترتیب توده های خلق علیه امپریالیسم، بورژوازی کمپرادور و بوروکرات و ملاکین متحد می شوند.

توان توده های بسیج شده در جریان مبارزه انقلابی بطور کامل، همه جانبه و ذره ذره مناسبات اجتماعی و تولیدی کهن را در هم شکسته، مناسبات اجتماعی و تولیدی نوین را بنا می نهد، و سیاست و اقتصاد و فرهنك نوین را بظهور می رساند.

خط اقتصادی که در مناطق پایگاهی دنبال می شود باید بر پایه برنامه دمکراتیك نوین و جبهه متحد و خودکفایی باشد که بخشی از آن پیشبرد و تعمیق رفرم ارضی با شیوه های انقلابی است. می بینیم که مناطق پایگاهی، نیز مانند خود استراتژی جنك خلق، صرفا مقوله ای نظامی نیست. همانطور که مائو گفت مناطق پایگاهی، پشتگاه استراتژیك انقلاب است. منظور پرولتاریا پشتگاهی است که توسط انقلاب پرولتری جهانی ایجاد شده باشد؛ و این کاملا خلاف نظر رویزیونیستی است که توسط امثال ساندنیستها در مورد «منطقه پشتگاه بین المللی» تبلیغ می شود.

مسئله استراتژیك منطقه پایگاهی انقلابی با این که آیا میخواهیم سیستم امپریالیستی، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم را نابود و ریشه کن کنیم و یا برعکس میخواهیم با رژیم ارتجاعی یا بخشهایی از آن به سازش برسیم، کاملا مرتبط است. همانطور که مائوتسه دون مطرح کرد، «از آنجا که امپریالیسم مقتدر و متحدان مرتجع او در چین مدت مدیدی است که شهرهای کلیدی کشور را به اشغال خود درآورده اند، اگر نیروهای انقلابی نمی خواهند با امپریالیسم و نوکرانش سازش کنند، بلکه مصمم هستند بمبارزه خود ادامه دهند؛ اگر آنها قصد دارند نیروهای خود را ذخیره و آبدیده کنند و تا موقعیکه بقدر کافی نیرومند نشده اند، از نبرد تعیین کننده با چنین دشمن قوی احتراز جویند، باید مناطق روستایی عقب مانده را به مناطق پایگاهی مترقی و مستحکم، به دژهای بزرگ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب مبدل سازند تا با اتکا بدانها علیه دشمن درنده که با تکیه به شهرها به مناطق روستایی حمله می کند، مبارزه نمایند و از این طریق در جریان پیکار طولانی بتدریج به پیروزی نهایی انقلاب دست یابند.» («انقلاب چین و حزب کمونیست چین») جمعبندی مائو در شرایط کنونی کلمبیا صادق است.

استراتژی جنك خلق از خطوط استراتژیك محاصره شهرها از طریق دهات پیروی می کند، و اساس آن استقرار این یا آن نوع منطقه پایگاهی در روستاها و شهرهای کوچك برپایه جنك چریکی است. این امر امکان بپاخیزی توده های شهری که به قیام منجر می شود را نفی نمی کند؛ نافی استفاده از اعتصابات و تعطیل عمومی در مناطق مشخص هم نیست. ولی این اشکال بخشی از استراتژی کلی جنك خلق هستند و نمی توان از آن جدایشان نمود. نکته مرکزی قابلیت حزب کمونیست انقلابی در بسیج دهقانان برای شرکت در انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریاست.

شوروی

بقیه از صفحه ۳۱

اما برخی اوقات این ناسیونالیسم در همین جا متوقف نشده و به شوونیسم گرجی ها، آذری ها و غیره علیه یکدیگر ارتقا می یافت.

پس از یك فروکش موقت در بحث شان، از آنها می پرسم که آیا فکر می کنند باجمعیت ۳الی٤ میلیونی گرجستان میتوانند یك حکومت مستقل و باثبات برقرار سازند؟

یوسف سریعا پاسخ میدهد: ویتنام کشور کوچکی است، اما آنها دولت بزرگی را شکست دادند. یوسف به جنبش ناسیونالیستی در جمهوری های بالکان اشاره می کند. که به آرامی در حال رشد است. او می گوید که گرجی ها استقلال می خواهند، اما در اینمورد تنها نبوده و سایر اقلیتهای ملی در شوروی نیز چنین احساسی دارند.

ـ خوب، بنظر می رسد که آماده اید راه درازی را شروع نمائید.

ـ بله، همینطور است.

برای چند لحظه بحث مان را مرور می کنم و عصبانی می شوم. این شیوه بحث در محل دروازه اصلی ورودی دانشگاه تفلیس با یك دوجین دانشجویی که سعی می کنند ضرورت گسست گرجی ها و سایر ملل تحت ستم از حکومت شوروی را به من تفهیم نمایند، با درك پیش ساخته من در مورد چگونگی پیشرفت مباحثات سیاسی در شوروی حتی تحت گلاسنوست، خوانائی نداشت. دراینجا مسیر امور بطور غیرقابل انکاری می تواند تغییر یافته و آقای گورباچف را دچار کابوس نماید. قصد گلاسنوست عبارت بود از بسیج آنچه که رویزیونیستها آنرا «فاکتور انسانی» می نامند. این فاکتور حداقل کل روشنفکران را در برمی گیرد. اما منظور گورباچف عبارت بود از گسترده کردن پایه رژیم و بسیج آنها حول هدف یك شوروی قوی تر و کارآمدتر. در اینجاست که جوانان تحصیل کرده گرجی وارد صحنه می شوند، یعنی کسانی که می بایست نسل بعدی دانشمندان، کادرهای حزبی، اساتید و غیره را بوجود آورند. آنها شوونیسم روس را مورد انتقاد شدید قرار داده و علنا از جدایی از شوروی سخن می گویند.

از آنها می پرسم که آیا براه انداختن این چنین مباحثه ای خطرناك نیست. همگی می گویند «نه». یوسف می گوید، دو سال پیش می توانست خطرناك باشد. اما اکنون

گلاسنوست داریم! ((گلاسنوست)) را با نیشخند و ادا برزبان آورد.) آنموقع با گلوله و یا حداقل باتون از تظاهراتها استقبال می شد. او سپس تظاهراتهای واقعی بزرگ طی ۱۹۵۶ در گرجستان را یادآوری می کند، که پدرش در آنها شرکت داشت. دهها نفر در جریان آن تظاهراتها کشته شدند.

من می پرسم: اما آیا کسانی درحزب یا کمسومول یافت نمی شوند که بخاطر این چنین صحبتهایی شما را به دردسر بیاندازند؟

این باعث خنده آنها می شود و باهم دم می گیرند که ((ما خودمان کمسومول هستیم.)) معلوم می شود که حدود ۱۲ ـ ۱۰ نفر از این دانشجویانی که می خواهند گرجستان را آزاد سازند، خود عضو سازمان جوانان حزب هستند. آیا عضو حزب هم خواهند شد؟ برخی عضو می شوند و برخی نه. اکثرا به آن بعنوان مسئله ای مربوط به شغل برخورد می کنند. اگر کسی (مرد یا زن) متوجه شود که با عضو حزب شدن در موقعیت شغلی اش پیشرفت حاصل می شود، اینکار را می کند. و معلوم شد که دوستان این فرد موقعیتش را درك کرده و بر او خرده نخواهند گرفت. آری این چنین است سرنوشت رقت بار حزب سابق لنین.

از آنها می پرسم آیا فکر می کنند که بحث ما نمونه خوبی از آن چیزی است که آقای گورباچف هنگام براه انداختن ((گلاسنوست)) در سر داشت. این بار هم با خنده کشدارشان روبرو می شوم.

هنگامی که گروه پراکنده می شود، فرصت گفتگوی جداگانه با دو تن از آنها را پیدا می کنم ـ اگرچه حضور سرگئی بعنوان مترجم آنها را از انجام دعوت من به خانه شان منصرف می سازد. نانا می گوید که او فکر می کند که لنین یك نابغه بود و عقاید بی نظیری داشت، اما این عقاید جایی در مسیر گم شدند.

نانا، یوسف، سرگئی و من وارد بحثی می شویم که گرجی ها آنرا ((کیش شخصیت زنان)) می خوانند، و به شیوه برخورد به زنان در گرجستان اشاره دارد. نانا درجا با اعتقاد یوسف مبنی براینکه این هم یکی از ((سنتهای ملی)) گرجی است و نباید با آن درافتاد، شاخ به شاخ شد. سرگئی حتی مدعی شد که ((کیش شخصیت زنان)) اینرا نیز در برمیگیرد که زنان گرجی فقط باید با مردان گرجی ازدواج کنند و زنان باید تا هنگام ازدواج باکره بمانند ولی مردان گرجی ضرورتا لازم نیست چنین باشند و می توانند با زنان غیرگرجی رابطه داشته باشند. نانا این را دوروئی آشکار نامید ـ و سپس عقیده مرا پرسید. با نظر وی موافقت کرده و اضافه نمودم که اگر مردان گرجی بر تداوم سلطه بر زنان اصرار بورزند، نه تنها بسیج تمام مردمشان، بویژه توده های زنان، را با مشکل روبرو می سازند، بلکه همچنین جنبش آنها می تواند از همان ابتدا با ایده نابرابری مسموم گردد. یوسف تا حدودی تصدیق کرد و گفت که ((شخصا)) هرگز خواستار حقوق نابرابر این چنینی نسبت به زنان نیست، اما بهرحال این یك سنت ملی است و این روسها همه سنن شان را لگدمال کرده اند.... نانا از من می پرسد که آیا اکثر زنان آلمان مثل من فکر می کنند. من پاسخ دادم که بسیاری چنین فکر می کنند، شاید هر روز بیش از پیش.

نانا گفت:

ـ شرط می بندم بخاطر این است که خیلی از مردان آلمانی مثل مردان اینجا فکر می کنند. مسلما سرگئی دلگیر شد، اما من و نانا حسابی خندیدیم.

پیتاگورسك، جمهوری گرجستان

پیاتاگورسك، شهرکی تفریحگاهی است که در کوهپایه های قفقاز واقع شده است. این شهرك از امتیازات تیپیك شهرکهای توریستی برخوردار بوده و امروز بخاطر این واقعیت که یکی از نزدیکترین تفرجگاههای نزدیك ((استاوروپول)) (زادگاه میخائیل گورباچف) است، برجسته شده است.

به گروهی از دانشجویان آذربایجانی که تعطیلات خود را میگذرانند برخورد می کنم. آنان بدون دردسر به بحث کشیده میشوند. بسرعت وارد بحث ارمنستان و ناگورنو ـ قره باغ میشویم. آنها همگی صددرصد مطمئن هستند که ارمنیها در اشتباهند. اما متذکر می شوند که جای نگرانی نیست چرا که گورباچف بخوبی به مسئله برخورد می کند.

در مورد جنك در افغانستان سعی می کنند بین وضعیت شوروی و وضعیت آمریکا در ویتنام تفاوت قائل شوند. آنها چنین بحث می کنند که جنك ویتنام یك جنك ناعادلانه بود چرا که آمریکا کشوری را اشغال کرده بود که هزاران فرسنك با آن کشور فاصله داشت، در صورتی که مسئله افغانستان عادلانه بوده و متفاوت است چرا که با شوروی هم مرز است.

پس از یك بحث کشدار بی نتیجه در این مورد، از آنها در مورد تفاوتهای میان غرب و شوروی پرسیدم. سخنگوی اصلی آنها پاسخ داد که احتمالا آزادی بیشتر یا فی الواقع ((آزادی بسیار زیاد)) در غرب وجود دارد. منظورش هم این بود که مردم می توانند ((هرکاری میخواهند)) انجام دهند، آنها می توانند فاحشه یا موادفروش و یا اصلا مُخشان را از دست بدهند، در صورتیکه اجازه چنین اعمالی در شوروی وجود ندارد. ابتدا به این بحث وارد شدم ولی بعدا فکر کردم ارزشش را ندارد و در عوض از آنها پرسیدم چه تحصیل می کنند. بجز یکی از آنها که دانشجوی روزنامه نگاری بود مابقی حقوق می خواندند. درست مثل میخائیل گورباچف (که حقوق خوانده بود). بنظر رسید که به اندازه کافی از محضر امیدهای آینده جامعه شوروی مستفیض شده ام، بنابراین به بحثم با آنها خاتمه می دهم. خداحافظی مودبانه است اما زیاد دوستانه نیست.

لنینگراد

هنگامیکه در لنینیگراد قدم می زنید، احساس می کنید که با گذشتن از گوشه هر خیابان بدرون یکی از حماسه های ((ده روزی که دنیا را لرزاند)) پرتاب می شوید ـ نامهای معروف انقلاب در همه جا به چشم میخورند: کاخ زمستانی، انستیتوی اسمولنی، ناو آرورا که در حمایت از حمله نخستین بلشویکها آتش گشود، قلعه پتر- و- پُل که در آنجا بسیاری از انقلابیون زیر شکنجه های تزار در خاك و خون غلطیدند. صبح آنروز وقتم صرف این شد که بفهمم دانشگاه لنینیگراد جای مناسبی برای یافتن مصاحب نیست و به پای دانشگاه تفلیس و باکو نمی رسد. بالاخره کسی را که در بازار سیاه قاچاق میکند یافتم ـ یا بهتر بگویم، یافته شدم! نامش واسیلی است. وقتی گفت دانشجوی دانشکده پزشکی است، درك پیشینم از جوانانی که یك راست بسوی آدم می آیند و در حالیکه همه جا را زیرنظر دارند آهسته نجوا می کنند ((ارز تبدیل می کنید؟))، درهم ریخت. حدود یك ساعت با هم قدم زدیم. ظاهرش مثل هنرپیشگان سینمای شوروی است: شسته رفته، لبخند گنده، مطلع، خوش سیما و بسیار با اعتمادبنفس. آلمانی را بسیار عالی صحبت می کند و تحولات در صحنه راك را دنبال می کند. در مورد تور اخیر ((عفوبین-

المللی» برای حقوق بشر اطلاع دارد. از پانك رالك، نیناهاگن، پینك فلوید، و بروس اسپرینگستین خوشش می آید. و مایل است هرچه نوار راك دارم با سوغاتی های روسی عوض کند.

پیشنهادش را رد می کنم. اما دلم میخواهد بفهمم که این دانشجوی پزشکی که قاعدتا می بایست امید قابل احترام جامعه شوروی باشد چرا با وارد شدن در بازار سیاه خود را با خطر زندان مواجه می کند. از او می پرسم که چرا اینکار را انجام میدهد و با درآمدش چکار می کند. می گوید که پدر ندارد و مادرش در کارخانه کار می کند. بدین جهت درآمدزیادی ندارند، و مجبور خواهد بود که پس از خاتمه تحصیلات با حقوق نسبتا پائین بعنوان دکتر برای دولت کار کند (علیرغم اینکه گورباچف دستمزدها را برای بسیاری مشاغل حرفه ای افزایش داده است) مگر اینکه برای باز کردن مطب شخصی از راه بازار سیاه پول کافی جمع کند. می گویداین است «پروسترویکایا»!

درآمد واسیلی از اینراه خوب است. و طی یك یا دوسال پس از اتمام درسش به هدفش دست خواهد یافت. او یکی از معدود افرادی که بی مهابا از علاقه اش به مهاجرت به غرب حرف میزند. سعی می کنم که در اینمورد با او بحث کنم و به مشکلات موجود در غرب اشاره می کنم: مثل بیکاری، خشونت، راسیسم علیه مهاجرین، قطب بندی شدید فقر و ثروت. علاوه براین، از او می پرسم این مسئله که بسیاری از جوانان در غرب به خودکشی مبادرت می ورزند و یا به مواد مخدر رو می آورند را چگونه می بینند؟ بصورت معترضه می گوید:

- بهمین علت است که می ترسم. اگر اینجا بمانم مثل سایر دوستانم به مواد مخدر آلوده خواهم شد.

- خیلی از دوستانت به مواد مخدر آلوده اند؟

- آری، اکثرا. از زمان جنك افغانستان آلودگی به موادمخدر بیشتر شده است.

- آیا آنها هیچوقت با میلیشیا برخورد دارند؟

- برخی اوقات. بعضی وقتها میشود سیبیلشان را چرب کرد.

به بحث در مورد تمایلش به مهاجرت به غرب برمی گردیم. سعی می کنم برایش توضیح دهم که حتی اگر غرب از نظر مادی ثروتمندتر است این ثروت بخاطر داشتن یك امپراطوری بزرگتر، بویژه در جهان سوم، بدست آمده است. اما این واسیلی را زیاد قانع نمی کند. ناامید میشوم. اما متعجب نیستم. چرا که، وقتی کسی بخواهد بورژوا شود علیرغم این واقعیت که شیوه زندگی سوسیال - امپریالیستها و ریزه خوارانشان اشرافی است، به شیوه زندگی بورژوایی غرب که اشرافی تر و سهل الوصول تر از شرق است (که خود ناشی از موقعیت جهانی غرب می باشد) بیشتر علاقمند میشود.

از واسیلی نظرش را در مورد تحولات اخیر در سیاست خارجی شوروی می پرسم.

- بله، تحولات خوبی هستند. ما اکنون شانس بیشتری نسبت به سابق برای رفتن به غرب داریم.

بالاخره به این نتیجه می رسم که با یك شهروند جوان و اصیل روسی طرف هستم.

- راجع به افغانستان چه؟ آیا مجبوری که وارد ارتش شوی؟

- هنوز نه.

- مجبور خواهی بود؟

- خوب، مسئله یك کمی پیچیده است. حتی زمان برژنف هم می شد با رشوه دادن از خدمت سربازی معاف شد. الان هم همینطور است.

- مبلغ رشوه چقدر است؟

- دوهزار تا حداکثر سه هزار روبل.

در تفلیس هم همین مسئله را شنیده بودم. فقط مبلغ رشوه در لنینگراد بیشتر است.

- آیا کسانی را می شناسی که در افغانستان خدمت سربازی کرده اند؟

- البته، چندین نفر از همکلاسیهایم مجبور شدند بروند. با خودشان عکس آوردند. کارهای فجیعی آنجا انجام دادند. آنها می گفتند که ارتش بروی کودکان، سالخوردگان ... آتش می گشود، شهرها را با خاك یکسان میکردند... میدانی، اصلا نیست و نابودشان میکردند. بسیاری از افغانی ها کشته شدند، یا فرار کرده و پناهنده شدند. خیلی از روسها هم کشته شدند. سربازان بدون دست وپا برمی گردند. آنها لطمات روحی هم دیده اند. دوستان من حالت طبیعی ندارند. آنها بدرد هیچ کاری نمی خورند.

بیاد «ورمیا»، اخبار شب تلویزیون شوروی افتادم که شب قبل با یك دوست روسی ام تماشا کرده بودم و گزارش حملات موشکی بروی شهر کابل را نشان میداد. اخبار وضعیت ناهنجار کودکان و زنان افغانی قربانی این حملات موشکی را نشان میداد که مورد مراقبت پزشکان شوروی که به کمکشان شتافته بودند، قرار می گرفتند. «اسپوتنیك»، مجله معروف شوروی که در غرب ترجمه و توزیع می شود حتی نوشته: «یك نکته وجود دارد که همه در مورد آن متفق القولند: از سربازان ارتش خلق گرفته تا دهقانان، نمایندگان اپوزیسیون، ملاهای محلی، کسانی که افکار عمومی را تشکیل می دهد و بازاری ها، همگی معتقدند که سربازان شوروی هرگز خود را بی آبرو نساختند. آری، آنها همواره مثل سربازان واقعی با دشمن برخورد می کردند. آنها تا سرحد امکان سعی می کردند به مزارع و کانالهای آبرسانی خسارت وارد نکنند - چه بوسیله ادوات سنگین خود و چه بوسیله چرخهای آنها و یا سلاحهای سنگینشان. علیرغم اینکه به مخاطرات اینکار واقف بودند، برای جلوگیری از واردآمدن خسارت بر مزارع حتی بر روی جاده های مین گذاری شده حرکت می کردند... حتی اگر فرصت میکردند به مرمت خسارات وارده بر جاده ها، ساختمانها و کانالهای ناشی از جنك می پرداختند.»

درست مثل غرب و جنك ویتنام که رسانه های رسمی هنوز هم سعی دارند با دروغ و تحریف سالها پس از اینکه میلیونها نفر به واقعیات این جنك پی برده اند، جنایات وحشیانه دولت را لاپوشانی کنند. واسیلی «صادقانه» بدگمان است.

او آنچه را که در مورد ناگورنو- قره باغ میداند به من میگوید. او علت این حوادث را چه میداند؟

- اساسا این خلقهای مختلف، ارمنی ها، آذربایجانی ها و سایرین واقعا مایل نیستند که بخشی از شوروی باقی بمانند. این مساله هرگز اینجوری رخ نداده است. اما واقعا نمیتواند ادامه یابد. نظام ما بسیار زیرك است، ارتشی دارد که بسیار عظیم است و ...(صدایش آهسته قطع میشود).

- بعلاوه، ارمنی ها حقوق بیشتری برای خودشان میخواهند. آنها مثل هر کس دیگر هستند. آیا فکر می کنی که این مسئله خیلی متفاوت است.(اومیخندد.)

- میدانی، اگر لنین امروز زنده بود از همه این چیزها تعجب زده و وحشت زده می شد.

- بنظرم میرسد که کسانی باید باشند که رهنمودهای لنین را اجرا کنند. یعنی کسانیکه گفته های لنین را جدی بگیرند.

- البته. اما آنها مردم بسیار بسیار پریشانی هستند. باید آنها رادید. فکر میکنی تغییر این چنین جامعه ای چگونه است؟

او از کنسرتهای مخفی راك در لنینگراد برایم تعریف میکند. او می گوید

که تعداد این کنسرتها زیادند، اما این هفته «هیچ نیست». او نوارهایی از گروههایی دارد که فکر می کند ممکن است مورد پسندم باشند. اما پیش از اینکه آنها را درآورد میخواهم ترکش کنم. او دو گروه را به من معرفی می کند: گروه «آلیسا» از لنینگراد و گروه «د.د.ت» از اورال، که با گروههای «کِلَش» و «سکس پیستول» (دو گروه رادیکال پانک انگلیسی) مقایسه شان می کند. از او علت علاقه اش به موسیقی پانک را جویا میشوم.

ـ بخاطر اینکه آنها درهم ریختگی جامعه را بیان میکنند. آنها می گویند که در جامعه هرکس بفکر خودش است.

یادآوری می کنم که او هم همینجور است. پاسخ میدهد، غیر از این چکار می توانم بکنم؟

طی سفرم به دفعات مکرر با پدیده هایی که از غرب وارد شرق شده اند، برخورد کرده ام. این پدیده ها چه در شرق و چه در غرب یکجور بنظر می رسند. اما برخی اوقات جای خود را از دست می دهند. درست مثل یك شیئی که به فضا فرستاده شده و هنوز مثل سابق بنظر می رسد اما ناگهان معلق میشود، بنحوی که به سختی بچنك می آید. تاثیر موسیقی پانك در اینجا چگونه است؟ در کمال تعجب، جوانان بسیاری با آن آشنا بودند و اکثر کسانی که با آنها گفتگو داشتم تحت تاثیر شورشگری آن قرار داشتند. اما در شوروی خود امکان موجودیت چنین موسیقی شورشگری در غرب غالبا بعنوان بهتر بودن دمکراسی غربی درك می شود، چرا که مثلا به پانکها اجازه شورش داده است. این در حالیست که خود این موسیقی غرب را مورد حمله قرار میدهد.

پیش از جدا شدن، واسیلی بمن می گوید که محل تجمع اصلی هنرمندان، پانکها، دانشجویان و غیره در لنینگراد در محلی است در «نوسکی» بنام «کافه سایگون». بنام کافه اعتنایی نمی کنم چونکه همه کافه ها در شوروی هر اسمی که داشته باشند یك جور هستند، اگرچه کمتر کافه ای چنین اسمی دارد.

در نوسکی حدود یك مایل قدم می زنم ولی خبری از کافه سایگون نیست. دوباره برمیگردم و کافه سایگون را می یابم که درست مثل هر کافه بی نام دولتی، نه تابلو، نه صندلی و نه هیچ جای نشستن دارد. افراد دور میزهای کوچك پایه دراز می ایستند و در دسته های کوچك صحبت می کنند.

اما «صحنه» ای، که بیش از هر چیزدیگری در شوروی تماشائی است، تصویر زیر است: حدود یك صد هنرمند، دانشجویان جوان، جوانان موبلند و یك دوجین پانك و حتی یکی دوتا مواد فروش. چنان فضایی بود که «موادفروشان» میتوانستند خود را موادفروش نشان دهند. آدمهای عادی هم حضور داشتند. هرازگاهی هم یك میلیشیا وارد میشد، قدمی در اطراف میزد، همه را ورانداز میکرد و میرفت. چند افسر عالیرتبه هم در حالیکه زنی به بازوی هرکدام آویخته بود وارد شدند. صحنه ای این چنین در آلمانغربی برایم مجسم نشد. هیچکس واقعا نمیدانست که چرا کافه سایگون خوانده میشود. دانشجویی گفت که این کافه شبیه تصوری است که مردم از سایگون درست پیش از فرار آمریکایی ها دارند: ناهنجار، فرسوده، فاسد و خطرناك.

در حقیقت تازه قهوه ام را گرفته ام، که مردی بطرف دانشجوی جوانی که کنار من ایستاده میاید. بسرعت کتابی را از زیر پالتویش بیرون می کشد و بدست او میدهد. جوان دانشجو با احتیاط آنرا دید میزند، و سپس با هم نجوا می کنند و دانشجو چندین روبل به او میدهد. راجع به کتاب از او می پرسم. با ناخشنودی و به سرعت آنرا به من نشان میدهد ـ تاریخ فلسفه اواسط قرن نوزدهم ـ و سپس از اینکه باید برود عذر میخواهد.

دوسه بار تلاشم برای به بحث کشاندن افراد در مورد جریانات ارمنستان با سکوت مواجه میشود. به تجربه درمی یابم که بیعلاقگی علت امر نیست، بلکه صحبت در مورد مسائل حساس با یك غربی آنهم در یك کافه شلوغ حتی در زمان گلاسنوست هنوز برای خیلی ها زیادی تلقی میشود.

سراغ کسی میروم که شبیه اتونومهای برلن غربی است: بسیار جوان، با موهای سبز راه راه و فرم موهاك، و یك کاپشن سیاه چرمی که برپشتش به انگلیسی نوشته شده «زنده باد پانك آزاد» با کلمه A (با یك نقطه روی آن که از قرار سمبل روسی برای آنارشیسم است.) او می گوید که تعداد پانکها زیاد نیست. بدین جهت پانك بودن در شوروی سخت است.

ـ میلیشیاها چندروز پیش مرا به زندان انداختند و کتکم زدند. (جای زخمی را روی پیشانیش نشانم می دهد.)

به او می گویم که در غرب هم چنین کاری صورت میگیرد. میگویم که مبارزه زیادی میان پانکها و اتونومها در آلمانغربی و انگلیس صورت می پذیرد، چونکه بعضی انقلابیند و بعضی ها فاشیست. اینجا چطور است؟

ـ اینجا هم همینطور است. آنرا که آنجا می بینی (به جوانی شبیه خودش اشاره می کند که قصد داشتم بعدا سرصحبت را با او باز کنم) یك فاشیست است. سراغش نرو. بدردنمیخورد. من فاشیست نیستم. من هیچی نیستم. من فقط یك پانك ژولیده هستم، فقط یك پانك ژولیده.

سعی می کنم مسئله را درك کنم. از او می پرسم وضعتان در اینجا چطور است. میتوانید کار پیدا کنید؟

ـ معلوم است که کار نمی کنم. پانکها کار نمی کنند. فکر می کنی چه کسی مرا استخدام می کند؟

از آنجا که آلمانی زیاد نمیداند، کم صحبت می کنیم. از او میخواهم که یك بار دیگر همدیگر را ببینیم. می گوید که تا چندساعت دیگر نزد خانواده اش در تالین (پایتخت استونیا) چندصد مایل دور از لنینگراد باز میگردد.

ـ تعداد پانکهای تالین زیاد است؟

ـ نه واقعا. من تقریبا تنها پانك در تالین هستم.

ـ تنها پانك در تالین؟!

ـ خوب چندتا دیگر هم هستند، اما آنها کاملا جدی نیستند. تعداد ما در اینجا در لنینگراد بیشتر است.

یك پسربچه ۱۲ تا ۱۳ساله که همراهش است میگوید که او هم یك پانك است و ادامه میدهد که تعدادشان در لنینگراد خیلی خیلی زیاد است، حداقل چند دوجین.

از پانك اولی پرسیدم که چه تحولی لازم است در شوروی رخ دهد؟ کف دستش را پیش آورد، سپس آنرا سروته کرد!

«ایستگاه مسکو»، بزرگترین ایستگاه قطار در لنینگراد، شب هنگام دیروقت:

ایستگاه مملو از آدمهای جورواجور است. مسکویی های شیك پوش که به شهرشان باز میگردند، زنان دهقان که روی نیمکتها، کف سالن، یا هرجایی که بتوانند خوابیده اند، سربازانی که ورق بازی می کنند، چندتا آسیایی که من نمی شناسم (شاید ازبك باشند). تعداد مستها هم کم نیست. چندتا دعوا هم رخ میدهد. یك لکه بزرگ خون حداقل برای مدت حدودا نیم ساعتی که من آنجا هستم روی زمین دست نخورده باقی میماند. میلیشیا هم هرچند دقیقه یقه مستی را میگیرد و در حالیکه پاهایش بر زمین سائیده میشود، کشان کشان بیرون می برد ـ احتمالا برای بیرون پریدن مستی از کله شان به زندان میبرد.

واضح و دردناك است که الکلیسم هنوز

بر روسیه چنگ انداخته است و همه چیز، از توان کار تولیدی (که برای گورباچف بسیار مهم است) تا مناسبات میان زن و مرد، را دچار اختلال کرده است. از یك زن سالمند روسی بنام ورا در مورد سیاست دولت شوروی جهت تشویق زنان روسی به بچه دار شدن پرسیدم. او گفت که علت این سیاست این است که خیلی از مردان روسیه بخاطر مصرف درازمدت و فراوان الکل قادر به تولید نسل نیستند. اگرچه من این گفته را قدری مبالغه آمیز میدانم، اما اهمیت مسئله را بخوبی بیان میسازد. ورا به زندگی با شوهرش ادامه داده و وفادار مانده است. اما نقش ورا برای شوهرش در حد یك کلفت است چرا که مدتهاست یکدیگر را دوست ندارند ـ مشروبخواری شوهر یکی از دلایل اصلی بوده است. ورا از اینرو در کنار شوهرش باقی مانده، که نسل او به طلاق به دیده تحقیر می نگرد و نیز درآمد شوهرش خوب است.

تشویق زنان روسیه به داشتن بچه بیشتر عنصری از کارزاری است که در شوروی براه افتاده تا بقول گورباچف «این امکان برای زنان بوجود آید تا به حرفه اصیل زنانه شان بازگردند» ـ و این بمعنای به زنجیر کشیدن بیش از پیش زنان توسط نقش سنتی شان بمثابه مادر و خانه دار می باشد. دولت متوجه شده که «جمعیت مسلمانان» سریعتر از روسها رشد می کند. بنابراین، کنترل موالید تقبیح می شود. این مسئله به آنجا کشیده که هر زن معمولی روس بارها مجبور به روی آوردن به سقط جنین میشود ـ طبق برخی تخمینها شش یا هفت بار. دسترسی به وسایل پیشگیری در دوره «پرسترویکا» مشکلتر شده، و به زنان برای تولید بیش از یك بچه جایزه نقدی داده میشود.

میزان طلاق بویژه در میان نسل جوان شدیدا در حال افزایش است، بنحویکه در شهرهای بزرگ روسیه از هر دو ازدواج یکی منجر به طلاق میشود ـ تقریبا در همان سطح غرب. مادران تنهایی را ملاقات کردم، بنظرم میرسید که به زندگی بسیار سختی تن در داده اند و از همان انزوای اجتماعی و برنامه آشفته ای که مادران جدا شده آلمانغربی با آن رویارویند، رنج میبرند.

آکادمیسینهای غربی غالبا زندگی اجتماعی در روسیه کنونی را با غرب در دهه پنجاه مقایسه می کنند. بدلایل بسیاری این مقایسه بیربط است ـ اما شاید به یك نکته درست اشاره داشته باشد: در پس آرامش سطحی روسیه در در دهه هشتاد، بنیان اجتماعی پوسیده ای قرار دارد که از همان نشانه هایی برخوردار است که غرب درست پیش از انفجار و شورشها در دهه شصت دارا بود.

در بازگشت به هتل محل اقامتم مسیر را از زن جوانی بنام ایرنیا می پرسم. او تصمیم می گیرد مرا تا هتل همراهی کند. معلوم می شود که او هم دانشجوی پزشکی است. با او راجع به برخوردم با واسیلی صحبت می کنم. تعجب زده سعی می کند بفهمد که او کیست. ایرنیا چنین می گوید:

ـ البته واسیلی حق دارد بخواهد به غرب برود. فرصتها در غرب زیادترند. اگر زیرك و سخت کوش باشی میتوانی خوب پول در بیاوری و برای خودت کسی بشوی. اما اگر با هوش نباشی، کاری از پیش نخواهی برد و هیچ نخواهی شد. (ولبخند میزند)

حتی در این بخش از اواخر سفرم، در شوروی بودن نوعی راز و رمز و هیجان برایم دارد ـ اگرچه میدانم جامعه شوروی اساسا همین است که شناخته ام، علیرغم اینکه هنوز پیچ و خمهای جدیدی برای کشف و تحلیل کردن دارد ـ بویژه تلاش برای یافتن شورشگران بیشتری. سخنان ایرنیا از همان سنگینی برخوردار بود که بعضی وقتها در آلمان هنگامیکه با بسیاری از «آلمانیهای خوب» و سربزیر روبرو میشدم، حسش میکردم ـ همان لایه ضخیم ـ آشغال بورژوایی که بر دوش هرکسی که بخواهد جامعه شوروی را از پائین به انفجار بکشاند سنگینی می کند.

روز بعد در همان «نوسکی» با یك موسیقیدان برخورد می کنم. آنتون می گوید که «فلز سنگین» است، اگرچه دسته بندیها همیشه بدرستی خود را بیان نمی کنند. آنتون هیکل درشت و با هیبت تقریبا دومتر دارد، اما صدای خیلی آرام و ملایمی دارد و من تعجب می کنم؛ بجای تمهای راك تند می بایست لالایی برای کودکان میخواند. لباس چرم سیاه پوشیده است. پدر و مادرش هردو در معادن جلگه رودخانه «دون»، قلب روسیه مدرن، کار میکردند. پدر آنتون هنگامیکه وی پسربچه خردسالی بود طی حادثه ای در معدن کشته شد، و مادرش اکنون با مرد دیگری زندگی می کند. او محل زندگی خود را ترك کرده و به اینجا آمده تا در عرصه موسیقی خود را نشان دهد. وقتی که از او راجع به اینکه چندوقت است که با موسیقی آشناست پرسیدم، دستش را روی دو زانویش گرفت و گفت: «از وقتی که این اندازه بودم» (و می خندد.)

از او پرسیدم که چه نوع آوازی می خواند.

ـ راجع به روسیه کهن. بویژه عصر سلطه تاتارهای مغول صدها سال پیش.

ـ چرا این؟

ـ چون مردم روسیه طی قرون بسیار رنج برده اند و هیچوقت هم واقعا آنچه را که شایسته اش بودند بدست نیاورده اند. غالب اوقات باید چنین کنیم: راجع به گذشته بخوانیم که راجع به حال گفته باشیم.

او چنین عقیده دارد که اگرچه گورباچف اندکی بهتر است اما اساسا مثل بقیه است: گورباچف هم همه چیز را در جهت منافع خود و دارودسته اش به پیش می برد. آنتون آهنگی دارد در مورد اینکه چگونه مردم روسیه مجبور بوده اند طی اعصار مثل برده زندگی کنند:

ـ آدم بزرگتری از گورباچف لازم است تا بما بیاموزد چگونه آزاد زندگی کنیم.

او در حرفه موسیقی با فرازونشیبهایی روبرو گشته است، منجمله زمانی که علیه جنگ در افغانستان ترانه میخوانده ـ اگرچه بصورت کنایه ای و قبل از این که این نوع ترانه ها رسم شود. و اکنون عقیده دارد که باید بنای یادبودی به یاد سربازانی که در افغانستان جنگیده و کشته شدند و حال از یاد جامعه رفته اند بنا شود. او راجع به دوستانش که از جنگ برگشته اند، اینکه با قبل فرق کرده اند، و مشکلات مداوم دارند، صحبت می کند. به او می گویم که ریگان و دولت آلمانغربی در بیتبورگ سعی کردند با ادای «احترام» به سربازان کشته شده آلمان نازی، ناسیونالیسم و احساسات عمومی پیش از جنگ را به حرکت درآوردند.

ـ آیا فکر نمی کنی ادای احترام به سربازان روسی در افغانستان بمعنای ستایش از این جنگ باشد؟

حتی از فکرش هم برآشفته می شود:

ـ نه. ببین، دولت شوروی در مورد ستایش از سربازان هیچ تبلیغی نمی کند. در عوض سیاست نادیده گرفتن سربازان، انگار که اصلا وجود خارجی ندارند را در پیش میگیرد. صحبت در مورد آنها شیوه ای برای برخورد بکارشان و افشای چهره واقعی جنگ است. این در ستایش جنگ نیست.

در طول سفرم سعی کردم در رسیدن به قضاوتهای سریع در مورد چیزهایی که در شوروی دیده ام محتاط باشم. اگرچه آنتون جلگه دون چهره ای کاملا روسی است که در تمام طول سفرم همه جا مشاهده می

کنم، احساس می کنم مثل اینکه او را بارها در آلمانغربی دیده ام: قلب بزرگ و صمیمانه اش، «معصومیتش»، تمایلات اومانیستیش، پوپولیسمش، سمپاتیش نسبت به امر مردمان زحمتکش کشورش، همه و همه با علاقه اش نسبت به کشورش امتزاج یافته اند. طرز تفکر آنتون بازتاب شرایط زندگی بخش عظیمی از کارگران روس است که از یکسو تحت ستم و استثمار طبقه حاکم شوروی قرار دارند، اما از سوی دیگر تا اندازه ای بورژوازده شده و مداوما بمثابه ذینفع در «سوسیالیسم شوروی» تبلیغ می شوند. و شدیدا خود را روسی می دانند. در اینجا است که به توضیح علت آواز خواندن این قیافه آرام در مدح شورشهای دهقانی «روسیه» کهن دست می یابم.

از آنتون در مورد مشکلات اقلیتهای ملی می پرسم. او معتقد است که این مشکلات در شوروی به وخامت آنها در بلوك غرب نیست. (بیشك رسانه های گروهی شوروی توجه زیادی به مسائل نژادی در غرب و بویژه در آمریکا مبذول می دارند ـ درست مثل رسانه های گروهی غرب که مشتاق گزارش دادن در مورد ارمنستان، جمهوری بالتیك، و در آلمانغربی مشتاق تهیه گزارش در مورد آلمانیهای ولگا و غیره اند. بدین ترتیب غالبا شهروندان شوروی بخوبی از کوکلاس کلان، کتاب گونتروالروف درباره وضعیت ترکها در آلمانغربی، تعداد بی خانمانها در نیویورك یا لندن و مسائلی از این قبیل اطلاع دارند، اما مجبورند که از اخبار مربوط به ارمنستان یا جمهوری بالتیك از طریق انتقال شفاهی آنها مطلع شوند.)

آنتون چنین ادامه میدهد:

ـ یك فرق وجود دارد: اقلیتهای ملی ما جمهوریهای خاص خود را دارند که بطور مثال سیاهپوستان آمریکا از این حق محرومند. اما از سوی دیگر اوضاع می تواند رو به وخامت بگذارد. (اما علتش را نمیداند.)

نزدیك رودخانه نوا، به هتل بزرگ مخصوص خارجیها میرسیم. دو زن که بنظر می رسد فاحشه باشند نزدیك در ورودی آن ایستاده اند. ناراحتی آنتون بخوبی از چهره اش هویداست. از او می پرسم که آیا خودفروشی رواج دارد.

ـ زیاد. این زنان بی چیز چقدر باید رنج ببرند. (ناراحتیش بوضوح اصیل و عمیق است.)

ـ چرا این چنین است؟

ـ فکر می کنم چونکه هر روز تعداد بیشتری از مردم معتقد می شوند که پول همه چیز است. (پس از لحظه ای مکث) بعلاوه، توریستهای خارجی هم پول و هم اجناس لوکس برای خریدن زنان روسی دارند.

او در مورد یك نمایشنامه معروف در لنینگراد برایم صحبت می کند. این نمایش در مورد صدها فاحشه ای است که درست پیش ازبازیهای المپیك ۱۹۸۰ برای جلوگیری از خدشه دار شدن چهره «سوسیالیست» شوروی جمع آوری شده و در اردوگاههایی نگهداری شدند. طبق این نمایش خودفروشی توسط «مافیای» شوروی اداره می شود. آنتون شدیدا از این «مافیا» منزجر است. «مافیا»ی شوروی واژه ای است که در زمان گورباچف بسیار عمومیت یافته و عموما به شبکه ای از گانگسترهای بسیار ثروتمند ابلاغ میشود که بازار سیاه را در شوروی میگردانند و خارج از حزب هستند، اگرچه افرادی از درون حزب را که خریده اند نیز در بر می گیرد. همچنین، «مافیا» اخیرا در یك فیلم معروف بنام «آسا» مورد حمله واقع شده است. نیروهای هوادار گورباچف «مافیا» را یکی از مهمترین موانع پاکسازی فساد و در نتیجه سد راه موفقیت پرسترویکا و گلاسنوست می بینند. این کارزار ضد «مافیا» که از بالا رهبری شده و یا شدیدا ترغیب میگردد، مسئله تشخیص استثمارگران واقعی جامعه شوروی ـ یعنی مقرهای فرماندهی طبقه بورژوازی و خود حزب ـ را دچار اشکال میکند. بنظر میرسد که کارزار ضد «مافیا» در خود روسیه بیشتر از جمهوریهای ملی طرفدار داشته باشد. چرا که در این جمهوریها مردم حداقل در مورد اینکه گردانندگان فاسد بازار سیاه دشمنان عمده شان نیستند، آگاهند.

آنتون معتقد است که خطر جنك وجود ندارد چرا که مردم شوروی را نمی توان برای جنك در غرب بسیج نمود. اگر خطری وجود داشته باشد از جانب غرب و بویژه آمریکاست. بعلاوه او از وحدت مجدد دو آلمان نیز می ترسد. او عقیده دارد نفوذیابی موزیك شوروی در غرب حائز اهمیت بسیار است. او رویای روزی را در سر دارد که بتواند در لندن و نیویورك برنامه اجرا کند تا جوانان آمریکایی و غربی بتوانند از طریق موسیقی از مردم روسیه بیاموزند. اما بهرحال او قصد مهاجرت از روسیه را ندارد. چرا؟

ـ من اینجا بدنیا آمده ام. خانه ام، زندگیم، سرنوشتم، همه همینجاست.

اندیشه هایی هنگام بازگشت

پیش از سفرم دوسه تا رمان خواندم که از هم گسیختگی شوروی در آینده نزدیك و عموما بر اثر خیزش علیه فقر در روسیه، بهمراه شورش اقلیتهای ملی در آسیای مرکزی، جمهوریهای بالتیك و قفقاز را پیش بینی می کنند. اگرچه نویسندگانشان همگی هوادار غرب بوده و هیچوجه تشابهی بین اینها و خشم روزافزون ملیتهای تحت ستم و کارگران مهاجر در امپراطوریهای خودشان نمی بینند، اما بر برخی حقایق در مورد فرصتهای موجود در شوروی انگشت می گذارند. به سختی میتوان به این سئوال که چنین خیزشهایی در غرب قریب الوقوع ترند یا در شرق جواب گفت.

هر فرد انقلابی که در شوروی برای انقلاب کردن تدارك می بیند، با همان موانع موجود در غرب مواجه است: فشار یك دوره درازمدت پیشرفت «مسالمت آمیز» در آنجا و برخی بهبودها در شرایط مادی زندگی بسیاری از مردم ـ علیرغم معضلات واقعی و عمیق ـ و یك پاسیویسم عمومی در میان شهروندان متوسط الحال روسیه که بر این عقیده اند که هرچقدر هم که اوضاع بد باشد هنوز هم قابل تحمل است. تا آنجایی که به مسئله گورباچف مربوط است، اگرچه حرکات او به رشد تحولات متفاوت و غالبا متضاد پا داده است، هنوز هم این توهم وجود دارد که صاحب منصبان خود دولت، بخاطر منافع خودشان هم که شده خواهان تحولاتند؛ بنابراین، اگرچه قابل اتکاء و اعتماد نیستند اما برای نیل به خواسته های مردم میتوان آنها را از پائین سُك زد. برخی منقدین بورژوا مثل ساخاروف و مدودف که سابقا با دولت مخالفت میکردند ـ و همواره نسبت به انقلاب راستین ابراز انزجار کرده و در اوایل دهه هفتاد به دولت شوروی در مورد «عواقب بسیار خطرناك» انقلاب فرهنگی هشدار میدادند و «ناسیونالیسم توتالیتر چینی» را تقبیح میکردند ـ اکنون به مدافعین سرشناس گلاسنوست و پرسترویکا بدل شده اند. جنبشهای اعتراضی در همه جا سربلند کرده اند، اما بسیاری از آنها بویژه در روسیه در عین حال اپوزیسیون وفادارند.

اما نتایج هرگام غلط میتواند برای گورباچف و شرکاء وخیم باشد. خواسته های توده ها، بویژه در میان جوانان و

ملیتهای تحت ستم بسیار سریعتر، بیشتر و در جهات مختلف رشد می کند تا خواسته های حزبیها. خیلی از مردم حس می کنند که اکنون وقت عمل است. اگرچه بورژوازی شوروی ابتکار عمل را در دست دارد اما بخشهایی از مردم سرنخ برخی مسائل را در دست خود دارند. یك شهروند شوروی را مجسم کنید که مدت اندکی در اروپای غربی اقامت دارد. او در اروپای غربی نمیتواند شاهد آنهمه مباحث داغ سیاسی باشد که من در شوروی بودم. فی الواقع من فکر نمی کنم چنین کوره سیاسی در هیچ نقطه ای از دنیای کنونی امپریالیستها وجود داشته باشد. «بورژوازی سرخ» مرز معینی را پشت سر گذاشته است. دیگر نمی تواند بشیوه های قدیم سرکوب کنند. هرگونه تلاش برای بازگشت به عقب صرفا محتاج نهادی ساختن شیوه های قدیمی نیست، بلکه می بایست برفشار و کنترل بنحوی کیفیتا نوین و شیوه ای خطرناکتر بیفزاید. توده های وسیع، روشنفکران و ملیتهای تحت ستم، بویژه جوانان از گونه آنهایی که در این سفر دیدم، این چنین تغییری را بمثابه حرکتی جهت بخاك سپردن قطعی آمال خود برای همیشه می بینند. اگر بگوییم که برخورد جدی به این مسئله نخواهند داشت بهای اندك به آنها داده ام.

بعلاوه وجوهی از آن انزوائی که خصیصه بینش مردم شوروی در مورد موقعیت جهانیشان است، در حال درهم شکستن می باشد. آنچه که در افغانستان اتفاق افتاد باعث بروز تفکرات و عقایدی در مورد رابطه میان این و شرایط کلی میشود. مناظره ای میان دانشجویان آمریکایی و دانشجویان روسی درچند سال قبل بیادم می آید. هنگامی که آمریکایی ها در مورد بمب ناپالم ریختن شورویها بر سر روستاهای افغانستان و «قتل عام» روستائیان افغانی صحبت کردند، دانشجویان روسی با عصبانیت سرو صدا براه انداخته و بعنوان استهزاء خندیدند. مفسر آلمانی با طعنه متذکر شد که دانشجویان روسی دست چین هستند. شاید دست چین بودند، اما امروز هیچکس نمی خندد. تحولات مهم در رابطه با مسئله افغانستان بوقوع پیوسته است و این سئوال که اصلا شوروی و ارتش شوروی چه نقشی دارند مطرح شده. سربازان از جنك بازگشته تضادها بر سر جنك را حاد کردند. برخی از آنها دسته های اوباش براه انداخته اند تا جامعه شوروی را که جان خود را در راه آن بخطر انداختند «منزه»

سازند، منجمله بوسیله کتك زدن پانکها، ناراضیان و امثالهم. برخی دیگر با مطرح ساختن حقایق کلی، منطق خود دولت برای جنك را بصورت جدی مورد حمله قرار داده اند. تعداد بسیاری از جوانان که من با آنها صحبت کردم، افغانستان و ویتنام را در یك سطح ارزیابی می کنند. و چنین آموخته اند که ویتنام «جنایت محافل حاکمه» آمریکا بود. در مورد افغانستان به چه نتیجه ای باید برسند؟ «اشتباه» رهبرانشان یا «نقص» در یك سیستم سالم... یا چیزی اساسی تر، مثلا خود «سیستم»؟ طنز این است: پدیده ای که رهبران شوروی از آن واهمه دارند ـ افزایش تماس مردم شوروی با دنیای غرب و آگاهی یافتنشان به واقعیات آن ـ به بخش مهمی از مردم بویژه جوانانی مانند خوانندگان «آربت قدیم مسکو» آنقدر در مورد غرب به آنها آموخته است که بر مبنای معیارهای خود به این نتیجه برسند که سرمایه داری غرب آلترناتیوی واقعی نیست. این مسئله باعث روحیه باختگی آنها و یا بازگشتشان به آغوش سیستم شوروی نشده، بلکه آنها را به تحقیقی عمیقتر و دستیابی به موضعی علیه هر دو بلوك رسانده است. در عین حال که تصمیم به مبارزه گرفته اند، بقول انگلس، به هر اسلحه ای چنك میاندازند ـ و غالب اوقات در اشکال ایدئولوژی بورژوایی، بویژه ناسیونالیسم و دمکراسی بورژوایی که در هرصورت بر بنیادی بجز سرنگونی کامل سوسیال امپریالیسم شوروی استوارند.

ضرورت دستیابی به درك عمیقتر از مسئله ملی در شوروی و عاجل بودنش را شدیدا احساس میکردم. مثلا برای من آذربایجان همیشه بمعنای آذربایجان ایران، جهان سوم بوده است. اگرچه من دارای بینشی ناسیونالیستی نبوده ام اما همیشه احساس همبستگی با ناسیونالیسم ملل تحت ستمی که علیه امپریالیسم بمبارزه برخاسته اند کردم و برایم روشن بوده است که این با ناسیونالیسم کشورهای امپریالیستی که علیه کشور امپریالیستی دیگرند، فرق دارد.

ابتدا من روشی مشابه در مورد برخورد به آذربایجان شوروی اتخاذ کردم. اما آذربایجان شوروی بدلایل متعدد جهانی ـ تاریخی همان آذربایجان ایران نیست. آذربایجان شوروی یك ملت تحت ستم است، اما درون یك کشور امپریالیستی. آذربایجان شوروی نسبت به آذربایجان ایران موقعیت متفاوتی در سیستم امپریالیستی جهان داشته و تاریخ متفاوتی

هم دارد، منجمله تاریخ ساختمان سوسیالیسم طی دوره لنین و استالین.

بیداری احساسات ناسیونالیستی در آذربایجان و شرق شوروی (یا حداقل بخش عظیمی از آن)، بیانگر مقاومت حق طلبانه در برابر سیستم ستم ملی است و باعث سردرد شدید تزارهای نوین شده است. اما برای کسانی هم که میخواهند از این بیداری جهت نابودساختن تمامی ستم و نابرابری استفاده کنند نیز مسئله پیچیده ای است.

هنگام بحث با شورشگران در شوروی برسر این شبکه درهم پیچیده تضادها قلبم فشرده می شد از اینکه می دیدم برای تمیز دادن دوستان از دشمنان و ترسیم مسیر پیشروی شان دارند مبارزه می کنند بدون آنکه از جمعبندیهای مائو در مورد احیاء سرمایه داری در شوروی یعنی در همان کشوری که دارند مبارزه می کنند بهره مند باشند. یا حتی به گوششان خورده باشد.

فی الواقع در شوروی همه می بایست آثار لنین را مطالعه کنند ـ اما لنینیستها کجایند؟ شرایطی که شورشگران شوروی تحت آن مبارزه می کنند، سهل نیست. اما آنها تحت شرایط مساعدتری نسبت به سابق مبارزه می کنند. بورژوازی شوروی بدلایل خاص خودش، دست به خانه تکانی زده است. یخها شکسته اند. اما اینکه چه چیز روخواهد آمد مسئله ایست که آینده تعیین خواهد نمود. و بسیاری چیزها که روآمدنشان در دورنماست، به هر انقلابی جرئت می بخشد. اشکال ستم در شوروی فی الواقع متفاوت است ـ پرچم سرخ داس و چکش همیشه حاضر، کلنك غارتگری سرزمین پدری است. این تحلیل مائو را بیاد می آورم که گذار از سرمایه داری به کمونیسم طولانی و مشکل است، دیکتاتوری پرولتاریا شکننده است و می تواند به آسانی از درون شکست بخورد ـ همانگونه که شد. اما مائو همچنین متذکر شد که اگر رهروان سرمایه داری قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را احیاء کنند، روی آرامش بخود نخواهند دید و مردم آرامشان نخواهند گذاشت. جنون سرمایه داری هر شکلی که بخود بگیرد، چه شکل «سوسیالیسم» شوروی و یا هر شکل دیگر، باز هم جنون است: زندگی خود را به ثبت میرساند، مردم شورش میکنند، و مبارزه شان، و امیدها و آرمانشان بناگزیر به همان جهت عمومی تمامی بردگانِ شورشگر سراسر جهان منجر میشود.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

۱۳/ ۱۳۶۸

A WORLD TO WIN

ANAR

گرامی باد پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!



KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए विश्व है

UN MONDO DA CONQUISTARE

UN MUNDO QUE GAGNER

ناشر: تریجم

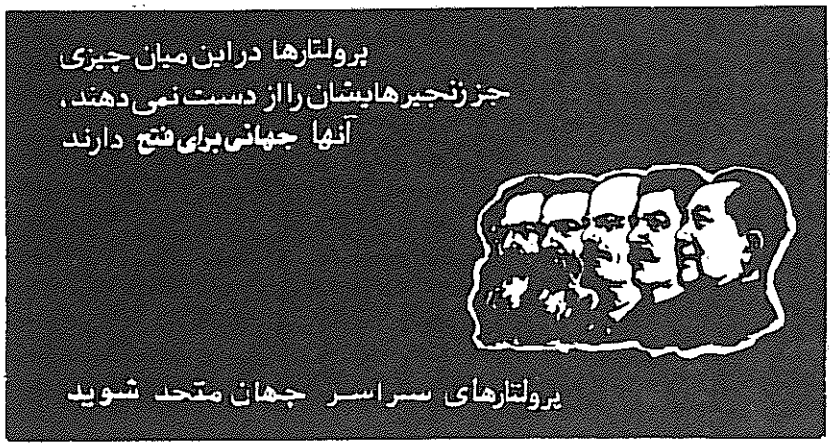

۱۳ ـ ۱۳۶۸

پرو

جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند ۴
اعتصاب مسلحانه در «تپه های جنگلی»:
گزارش یک شاهد عینی ۸
مبارزه آگاهانه طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند ۸

پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم ۲۸
بخش عکسهای مربوط به جنبش کمونیستی بین المللی
«انترناسیونال است، نژاد انسانها» ۳۰

کمونیستهای افغانستان اجلاس مهمی برپامیدارند
گزیده ای از هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان ۱۲
پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته ج.ا.ا ۱۴
پیام کمیته ج.ا.ا به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان ۱۵

درهای زندان شکسته باد!
اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ۱۶
بمقابله با قتل عام زندانیان سیاسی توسط
جمهوری اسلامی برخیزید!
اطلاعیه کمیته ج.ا.ا ۱۸

بنگلادش: توده ها به جاری شدن سیلهای ساخته دست انسان
پایان خواهند داد ۱۹
چین انقلابی: سربالا رفتن را به آب بیاموزیم ۲۴

پیشروی ها و مسائل جنگ علیه حکومت اتیوپی ۶۰
شاخ آفریقا: رزمگاه امپریالیستها ۶۱

چرا پرسترویکا؟ ۶۵

پرو

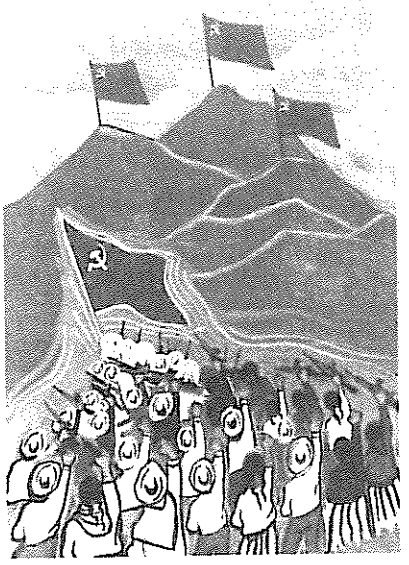

بررسی پیشرویهای بی نظیر و نوین جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو

پرسترویکا

تحلیلی از «مشی توده ای»، نشریه مارکسیستی ـ لنینیستی هند، درباره فاکتورهای موجد پدیده گورباچف و اهمیت آن.

بنگلادش

حکام بنگلادش و اربابان امپریالیستش می گویند که مردم بنگلادش بسیار فقیر و جوانند که در برابر وقوع سیل که با شدت و حدت بسیار زمینهایشان را در بر می گیرد، بتوانند کاری صورت دهند. یکی از هواداران حزب «پوربا بنگلا شاربوهارا» نشان میدهد که این مقیاس و میزان وقوع سیل تا چه حد ناشی از حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع بوده و چرا بدون انقلاب دمکراتیک نوین نمی توان آن را مهار نمود.

مشترک شوید ! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۹۹۳
پرو : آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند : شکاف در سطح و فشار از اعماق
جمهوری دمینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی

۲ ـ ۱۳۶۴
پرو ـ جنگ خلق
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ ـ ۱۳۶۴
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو : تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ ـ ۱۳۶۴
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق میابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریکی شهری» در اروپای غربی

۵ ـ ۱۳۶۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
انبار باروت بنگلادش

۶ ـ ۱۳۶۵
پرو ـ کی میرود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳۶۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
ـ بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی

۸ ـ ۱۳۶۶
پرو ـ سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید، بخش اول
فیلیپین ـ نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
ـ با توجه به تحولات جدید
فرانسه ـ دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳۶۶
ناگزالباری، هند
ـ بیست سال از غرش تندر بهاری میگذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳۶۷
بورکینا فاسو ـ چرا بدون توده ها نمیتوان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳۶۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سری لانکا ـ درباره توافقات هند و سری لانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ ـ ۱۳۶۷
دهه شصت در دژهای امپریالیستی
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی: تهدیدی از درون؟ نگاهی گذرا به اتحاد شوروی

جهانی برای فتح
هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.
لطفاً نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BCM WORLD TO WIN
LONDON WC1N 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:

REVOLUTION BOOKS, 13 EAST 16th St
NEW YORK, NY 10003 U.S.A.

برای فتح جهان

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE un monde A GAGNER जितने के लिए सारा विश्व है UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

پرو
جنگ

طی سال گذشته، مناطق پایگاهی انقلابی روستایی در پرو در دره ها و جلگه های کوهپایه های آند و در طول رودخانه های جاری بسوی شرق و ساحل اقیانوس آرام در غرب، برپا شدند.

جراید ارتجاعی اذعان دارند که کنترل یك چهارم تا یك سوم از کشور از دست حکومت پرو خارج شده است ـ یعنی بخشهایی و یا کل ۸ منطقه از ۲۴ منطقه کشوری. گزارشات حاکی از آن است که قوای مسلح حکومتی از مناطق استقرار خود در برخی روستاها عقب نشسته و از گشت زنی فعالانه خودداری میورزند. گفته میشود در حال حاضر، ۴۰٪ از سربازان وظیفه و ۵٪ از افسرانی که به«مناطق اضطراری» تحت حکومت نظامی فرستاده میشوند، از محل ماموریت فرار می کنند. جاده های مهمی که کوهپایه ها را به ساحل وصل میکنند، قطع شده اند. انقلاب در مراکز استانها قدرت سازمانیافته خود را از طریق یك رشته اعتصابات عمومی مسلحانه به نمایش در آورده، در لیما روند حوادث سیاسی، با انکشاف اعتصابات و تظاهرات در حمایت از جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ـ یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ شتاب گرفته است.

در آستانه نخستین کنگره ح.ك.پ (رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱۱)، رفیق گونزالو صدر ح. ك.پ با یك روزنامه مترقی لیما بنام «ال دیاریو» مصاحبه ای انجام داد که طی آن اوضاع جاری مقابل انقلاب و نیز مطالبی دیگر را تحلیل نمود. وی در رابطه با«لحظات سختی» که مبارزه مسلحانه از سرگذارنده سخن گفت بالاخص به دو سال پس از اینکه قوای مسلح دولتی بقصد خفه کردن نطفه های نخستین کمیته های مخفی خلق (ارگانهای قدرت سیاسی انقلابی در روستا) به قتل عام روستائیان آیاکوچو و سایر نواحی همجوار پرداختند، اشاره کرد و گفت: «آنها در سال ۱۹۸۴ فکر کردند که ما را نابود ساخته اند.»

و اکنون رفیق گونزالو میگوید: «این کمیته های خلق صدها برابر شده اند.



عکس چریکهای ح.ك.پ هنگام شب از ال دیاریو

خلق در تدارک مرحله‌ای نوین

کمیته های هر ناحیه خاص یك منطقه پایگاهی را تشکیل میدهند. و این مناطق پایگاهی بروی هم جمهوری دمکراتیك نوین خلق را که در حال تکوین است، بوجود میاورند.» وی تاکید نمود که «این مناطق پایگاهی جوهر جنك خلق هستند» ، جنك خلقی که در شهر و روستا (که در آن روستا عمدگی دارد) پیش میرود. وی گفت، قدرت سیاسی نوین که تحت رهبری حزب در مناطق روستایی ایجاد میگردد، «هزاران نفر» را در بر میگیرد. وی اضافه نمود، در سراسر کشور «رشد ما در میان توده ها شاهد جهش بوده است.»

رفیق گونزالو چنین توضیح داد که در این مناطق پایگاهی، «ما مناسبات تولیدی نوین ایجاد میکنیم، که نمونه بارز آن شیوه ای است که سیاست ارضی خویش را اعمال میکنیم - یعنی کار دستجمعی روی زمین، تجدید سازماندهی زندگی اجتماعی، تحت دیکتاتوری مشترك که در آن کارگران، دهقانان و نیروهای مترقی برای نخستین بار حاکمیت خود را اعمال میدارند.»

رفیق گونزالو در ادامه گفت، «پیشرفت جنك خلق یك چرخش و تحول با خود بهمراه آورده است. این اوضاع ما را موظف میسازد تا به تدارك و تعمیم آن به شهر یا شهرها بپردازیم. این مسئله ای است مربوط به کار توده ای ما اما این کار توده ای بر زمینه جنك خلق و در خدمت آن انجام میشود. ما همیشه این فعالیت را انجام میدادیم اما اکنون دست به گسترش آن زده ایم. ما معتقدیم که کار ما در شهرها بخش اجتناب ناپذیری است و باید بیش از پیش تشدید شود، چراکه پرولتاریا در شهرها متمرکز است و نمی توانیم در دست رویزیونیستها یا اپورتونیستها رهایش کنیم.»

وی گفت: «خط مشی ما عبارت بوده از تعیین نواحی کارگری و زاغه نشینها بعنوان پایه و پرولتاریا بعنوان نیروی رهبری کننده. و ما اینکار را تحت شرایط افزایش قدرت خلق ادامه میدهیم، به کدام توده ها باید روی آوریم؟ از آنچه گفته شد میتوان چنین فهمید که ما باید نواحی وسیع کارگری و زاغه نشینها» که لیما و سایر شهرها را احاطه کرده اند، «به کمربندی آهنین برای محاصره کردن و به تله انداختن نیروهای ارتجاعی، بدل سازیم.»

وی خاطر نشان ساخت که «ما هنوز هم در مرحله دفاع استراتژیك» نیروهای انقلابی نسبت به دشمن هستیم و وظایفمان در این چارچوب پیاده میشود» ، و جنك پاتیزانی هنوز هم شکل عمده مبارزات است. این جنك سراسر کشور، شهرها و نیز روستاها را دربر گرفته و ما تقریباً در تمام نقاط کشور می جنگیم.» وی گفت، جنك متحرك که واحدهای بزرگتری را دربر میگیرد، «دراین عرصه در حال رشد بوده و بیش از پیش رشد خواهد نمود.» وی اضافه نمود که برخورد اوج گیرنده انقلاب و ضدانقلاب، «دورنمای تعادل استراتژیك» را با خود بهمراه دارد. «بدین جهت است که ما باید به مسئله چگونگی گسترش جنك برای تصرف شهرها پرداخته و برای تعرض استراتژیك تدارك ببینیم.»

این نظرات زمینه درك حوادث اخیر در پرو را فراهم میسازند

چهار «اعتصاب مسلحانه منطقه ای» کوهپایه های جنوب مرکزی مناطق آیاکوچو و هوانکاولیکا و آپوریماك در مجاورت آنرا در سال ۱۹۸۸ به لرزه درآورد. این عملیات ترکیبی بود از اعتصابات کارگری، تعطیل کسبه کوچك، فعالیتهای توده ای و حملات پارتیزانی. این چنین عملیاتی از زمان شروع جنك خلق در سال ۱۹۸۰ در شهر آیاکوچو که مرکز ناحیه بود انجام میشدند، لیکن سال ۱۹۸۸ گام عظیمی به پیش در تناوب، دوره (دو، سه روزه) و شعاع عملیات در سراسر ناحیه بود.

نخستین فراخوان برای اعتصاب هفت روزه از سوی ح.ك.پ، در فوریه ۱۹۸۹ صادر شد. این اعتصاب یك نقطه اوج و مصافی جدی بود. در اعلامیه ای که در زمان قطع جریان برق توزیع شد، حزب درخواست کرده بود تا «خلقمان سلاح بدست گرفته در یك اعتصاب منطقه ای علیه فاشیستها، جانیان و غارتگران حکومت آپرا تحت رهبری آلن گارسیای رسوا و پلیس و قوای مسلح شیطان صفتش» شرکت کنند. موفقیت کامل بود. ماشینهای گشت ارتش و پلیس در خیابانهای خالی شهر آیاکوچو می چرخیدند و با بلندگو عاجزانه از مردم میخواستند به اعتصاب خود پایان دهند. و این در حالی بود که نیروهای انقلابی و ضدانقلابی جنگی را در زمینه شعارنویسی روی دیوارهای شهر به پیش می بردند.

سایر شهرهای منطقه نیز تقریباً بطور کامل تعطیل شده بودند. راههای خارج از شهر قطع شده بودند. چند تا کامیون که سعی کرده بودند از موانع بگذرند یا شعارهای انقلابی رویشان نقش بست و یا منفجر شدند. واحدهای پارتیزانی به مواضع ارتش و پلیس حمله برده و گشتی ها را به کمین انداخته و به یك ستون ارتشی شبیخون زدند. این عملیات شبیه عملیاتی است که در چند سال گذشته با شدت تفاوت روزافزون انجام گرفته است. لیما بطور همزمان شاهد حملات چریکی و خاموشی برق شد.

در بخش آلکتپلانو (فلات مرتفع) در ناحیه پونو، واقع در جنوب شرقی لیما و هم مرز بولیوی، نیروهای انقلابی، شهر آزانگارو (با ٤٥ هزار نفر سکنه) و سه روستای نزدیك آنرا بمدت سه روز در ماه فوریه تصرف کردند. مصادره اراضی توسط هزاران دهقان در فوریه و مارس این بخش را کماکان می لرزاند. در این منطقه جنك خلق برای نخستین بار در اواسط دهه هشتاد آغاز گردید. دهقانان، زمینهای متعلق به نیم دوجین SAIS را مصادره کردند. این زمینها سابقاً املاك فئودالی بودند که دولت آنها را تصرف کرده و اداره میکرد. در عین حال، اعتصابات توده ای دهقانان در هوانکاولیکا و آپوریماك و منطقه جنگلی اطراف شه پوکالپا خواستار قیمت بیشتری برای محصولاتشان، اعتبارات بهتر و انصراف از پرداخت بدهیهایشان شدند. نیروهای سیاسی گوناگون تلاش کردند خود را در رهبری این خیزش روستایی قرار دهند.

اخیرا مبارزه مسلحانه تحت رهبری ح.ك.پ بطور خاص در دره رودخانه

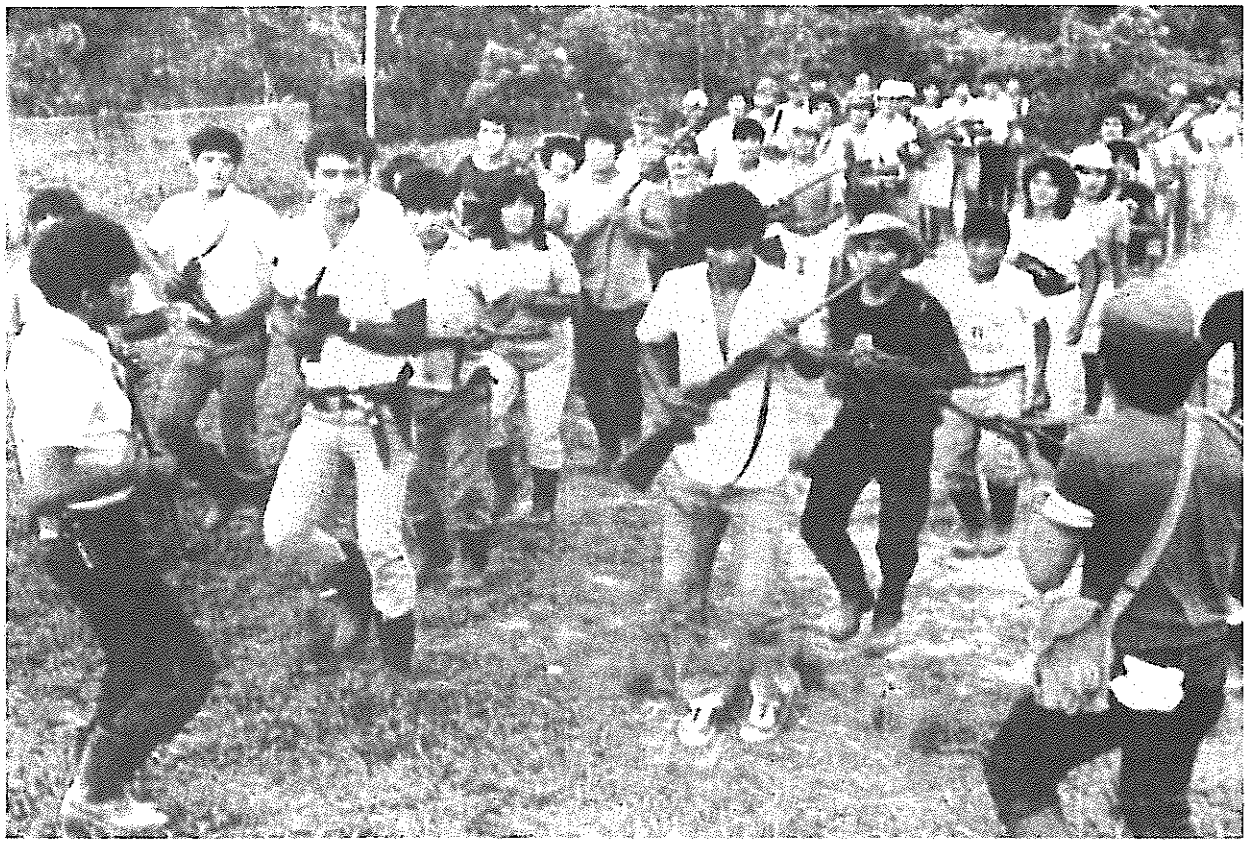

چریکهای جوان در حال تمرین

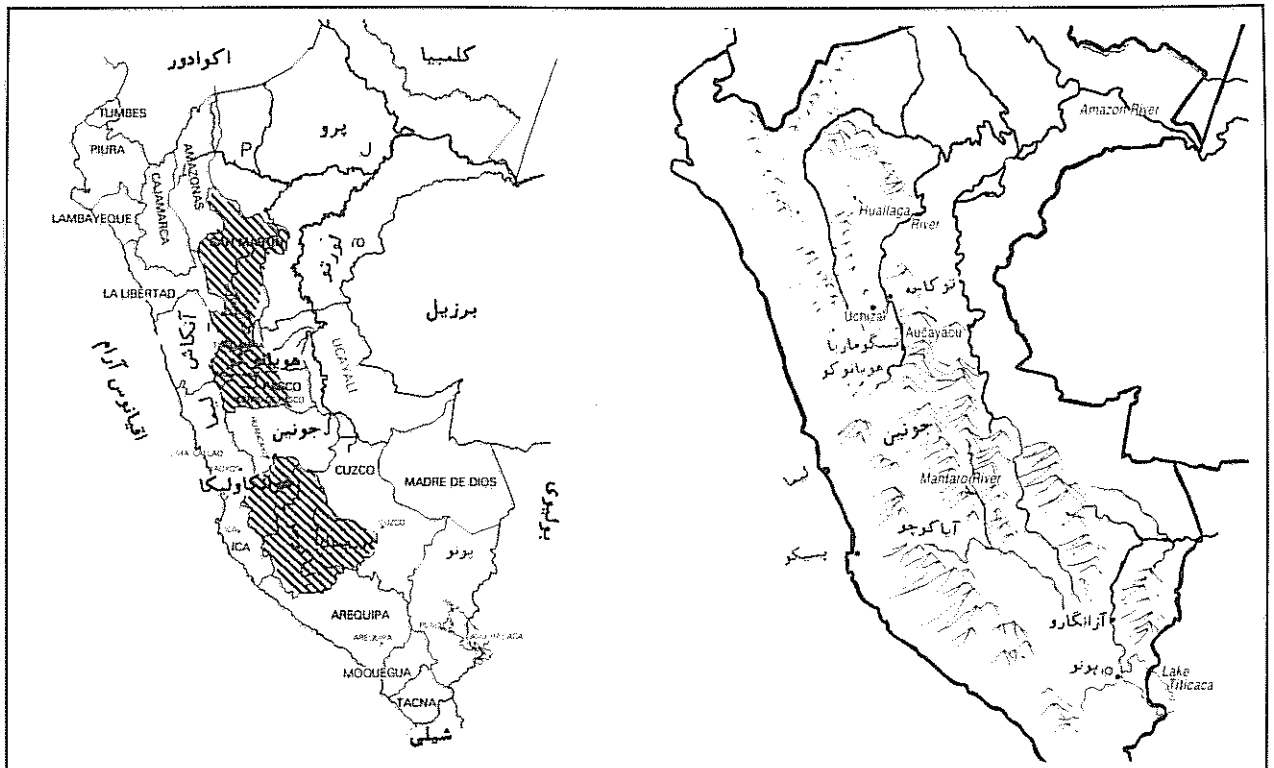

مناطقی که از جانب دولت پرو بعنوان «مناطق اضطراری» اعلام گشته اند. پونو و برخی مناطق دیگر که فعالیت انقلابی در آنجا شدید است، بنابه دلایل خود دولت پرو، بعنوان «مناطق اضطراری» اعلام نشده اند.

مونتارو در بخش کوهستانی خونین واقع در شرق لیما، حدت یافته است. این منطقه در اکتبر ۱۹۸۸ تحت حکومت نظامی قرار گرفت. (۳۷ منطقه از مجموع ۱۷۰ منطقه بندی کشوری هم اکنون بطور مستقیم توسط قوای مسلح دولتی اداره میشوند. پرزیدنت گارسیا نیز به قوای مسلح اختیار تام داده تا تحت نام جنك «ضدخرابکاری» هر کاری میخواهند در سراسر کشور انجام دهند. بهمین جهت، در حدود نیمی از جمعیت کشور به نوعی تحت کنترل نظامی قرار دارد.) خطوط برق رسانی و جاده هایی که به پایتخت منتهی میشوند در هنگامیکه یك اعتصاب مسلحانه منطقه ای قطع گشته و لیما را در تاریکی فرو برده یا آنرا از مناطق کوهستانی که آذوقه اش را تهیه میکرد بی ارتباط نموده و روحیه ای را در میان طبقات مختلف در پایتخت بوجود آورد که روزنامه های لیما آنرا «روحیه محاصره» لیما نامیدند.

برخی از شدیدترین جنگها در دره علیای رودخانه هوالاگا که از کوهپایه های آند شروع شده و پس از گذشتن از تپه های گرمسیری به جنگل ختم میشود، رخ داده است. بخش عظیمی از برگ کوکا در جهان در این منطقه کشت میگردد. مردم کوهپایه های آند طی هزاران سال و بویژه تحت فشار ستم و گرسنگی پس از فتح سرزمینشان بدست اسپانیایی ها است که برگ درخت کوکا را می جوند. امروزه این برگها را قاچاقچیان مواد مخدر از دهقانان خریداری کرده و به کلمبیا انتقال میدهند تا در آنجا به کوکائین تبدیل شوند. دهقانان این منطقه قربانیان جور و ستم ملاکین و پلیس که با هم کار میکنند، میباشند. گفته میشود سیصدهزار دهقان برای امرار معاش خود بر این منبع درآمد اتکاء دارند.

سیاست حزب عبارت است از جلوگیری از غصب زمینهای دهقانان و به سرقت رفتن محصولاتشان. نیروهای انقلابی بدون داشتن قدرت دولتی نمیتوانند به سادگی کشت کوکا را یك شبه از میان بردارند. در عوض دهقانان را تشویق می کنند که بخشی از زمینهایشان را به کشت محصولات خوراکی اختصاص دهند.

آمریکا چندین سال پیش «مستشارانی» جهت تعلیم و راهنمایی واحد نظامی پلیس پرو بنام «پلیس ضدموادمخدر» (UMOPAR) به این کشور گسیل داشت. ماموریت واقعی آنها جنك علیه چریکهاست نه قاچاقچیان مواد مخدر، زیرا از زمانی که این برنامه شروع شد مقدار زمین زیر کشت برگ کوکا در منطقه تقریباً چهار برابر شد. هیچ بودجه ای برای کمك به دهقانان جهت تغییر نوع کشت در نظر گرفته نشد، که این خود نشان میدهد که جدیت در امر ریشه کنی مواد مخدر، تا چه حد مطمح نظر آمریکا است.بدون همکاری دولت پرو و همکاری حکومت ایالات متحده آمریکا به تجارت مواد مخدر که بشدت با ستم بر توده ها عجین است، امکانپذیر نمیبود. چرا که تنها دلیل موجودیت این تجارت، وجود بازار آن در ایالات متحده است.

فی الواقع، حکومت و طبقات حاکم در پرو هستند که به تولید کوکا وابسته اند. بطوریکه تخمین زده میشود، از طریق این تجارت ۱ تا ۳ میلیارد دلار ارز برای اقتصاد پرو که معتاد به واردات است، تامین میشود. چند تن از مقامات حکومتی پروییی بخاطر نقشی که در عملیات انتقال چند میلیون دلار، که آخرینشان در مارس ۱۹۸۹ بوده، در اروپا دستگیر شده اند. حتی بی شرمانه تر از این، حکومت گارسیا در ژوئیه ۱۹۸۸ لایحه ای را از تصویب گذارند که بازگشت بدون مانع، بدون دردسر و بدون مالیات دلارهای حاصل از فروش برگ کوکا در خارج را اجازه میداد ـ در حقیقت جلب میکرد. هدف حکومت از این تدبیر، تحصیل ارز خارجی مورد نیاز جهت بقاء خود بود. کل این اوضاع نمونه ای زشت از چگونگی عملکرد سرمایه امپریالیستی در به انقیاد کشاندن و معوج ساختن یکسان بخشهای «(قانونی)» و«(غیر قانونی)» اقتصاد پرو، میباشد.

برخی مطبوعات ارتجاعی ادعا میکنند که موفقیت چریکها بخاطر در اختیار داشتن به اصطلاح سلاحهای برتری است که توسط پولهای هنگفت حاصل از تجارت مواد مخدر تهیه کرده اند. این اتهام نه تنها ثابت نمیشود بلکه خلاف آن نیز در خود همین مطبوعات گزارش شده است که مینویسند بخش اعظم سلاحهای چریکها کماکان توسط پلیس و قوای مسلح حکومتی «(تامین میشود)»؛ که اشاره به واژه ای است که رفیق گونزالو در مصاحبه اش در رابطه با مصادره سلاح دشمن بکار گرفت. وی اضافه نمود که بهمراه این تسلیحات، سلاحهای دست ساز، (بویژه دینامیت) کماکان نقش پایه ای ایفا میکنند. تعداد اندکی سلاحهای خریداری شده نیز وجود دارند.

طبق یك اطلاعیه حکومتی در اواخر مارس، یك ستون سیصدنفری از چریکها در شهر اوچیزا واقع در کنار شعبه ای از رودخانه هوالاگا، یك واحد پلیس نخبه پنجاه نفره را درهم شکست، چریکها تمام شهر منجمله فرودگاه را به تصرف خود درآوردند. قرارگاه پلیس پس از یك جنك شش ساعته که طی آن یك دوجین پلیس کشته و همین مقدار نیز مجروح گردید، تسلیم شد. گفته شد که پارتیزانها چند افسر را اعدام کرده و مابقی را آزاد ساختند.

قبلا در ماه ژانویه نیز یك واحد گشتی سی نفره پلیس در توکاچه واقع در جوار رودخانه هوالاگا در سان مارتین، هنگام بازگشت به قرارگاهشان مورد حمله واقع شدند. آنها به مدت چند ساعت زیر آتش شورشیان قرار داشتند که بنابه گزارشات واصله، چهار کشته و پنج زخمی به جای نهادند. باز هم در ماه ژانویه، پلیس گزارش داد که یك ستون دویست نفره چریکی تحت فرماندهی یك زن به یك واحد گشتی پلیس در پادره آباد واقع در هوانوکو حمله برده و هفت نفر از آنها را به قتل رساندند. پیش از این واقعه، یك کاروان موتوریزه بزرگ ارتشی در ماه نوامبر در آوکایاکو واقع در منطقه سان مارتین، مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفت. واحدهایی که برای نجات آنها فرستاده شده بودند نیز مورد حمله واقع شدند. ارتش چنین گزارش داد که ۱۷ سرباز از دست داده و یکصد چریك کشته است. گزارش کشته شدن ۱۳ تن از قوای دولتی طی یك نبرد نسبتاً گسترده نزدیك تینگوماریا در ژوئیه ۱۹۸۸ منتشر شد. نمی توان انتظار داشت که دولت ارقام صحیح در این گزارشات اعلام کند، اما این ارقام حدوداً مقیاس نبردها را نشان میدهند.

شهر تینگوماریا ـ خدمات عمومی، اتوبوسها، بازار و خلاصه همه چیز در اوت ۱۹۸۸ به مدت ۷۲ ساعت تعطیل شد. خیابانهایش خالی شدند و به استثنای گشتهای ارتشی، کسی به شهر وارد و از آن خارج نشد. صحنه مناطق روستایی طی این اعتصاب مسلحانه منطقه ای،بطور مفصل در گزارشات روزنامه ال دیاریو وصف شده است. این گزارشات شرح میدهند که چگونه پنج هزار دهقان که توسط چند صد چریك سازماندهی و حمایت میشوند برای بلوکه کردن سیصد کیلومتر جاده ای که از حاشیه جنگل میگذرد ـ جاده اصلی منطقه ـ

بقیه در صفحه ۱۰

به نقل از ال‌دیاریو

اعتصاب مسلحانه در تپه‌های جنگلی: گزارش یك شاهد عینی

اعتصاب مسلحانه در کوهپایه های هوآلاگای علیا آغاز شده بود. چریکها هنوز آفتابی نشده بودند. ما آنها را قبلاً زیاد دیده بودیم ـ در حال راهپیمایی و یا در حال آژیتاسیون. اما اینبار قرار بود طور دیگری باشد. قرار بود سربازان ارتش چریکی خلق را در حال عملیات ببینیم. این گزارش عملیات و شرکت فعال دهقانان محلی است.

همانگونه که میدانیم، دهقانان به دلایل ایمنی از حضور در مزارعشان سرباز زدند.

در تمام طول روز مرتباً فرماندهی سیاسی ـ نظامی نیروهای مسلح دولتی مستقر در محل از رادیو بگوش میرسد که برقراری حکومت نظامی رابعنوان اقدامی احتیاطی علیه «روز مبارزه» (که قرار است از ساعت ٦ آغاز شود) اعلام میکند.

تاساعات پایانی بعداز ظهر هنوز جو بسیار حاد است. روستائیان خودرا آماده کرده اند که در نقاط مختلف جاده حاشیه ای «کارترا» (که شهرهای مختلف سراسر این منطقه رابه یکدیگر وصل میکند ـ ج ـ ف) تجمع کنند. در شهرها فعالیت روزمره کاملا خوابیده است . «روز مبارزه» سرساعت ٦ آغاز میشود.

دقیقاً در این ساعت بود که کسی برای بردن ما آمد. او خانه دار چابك و پرزوری بود که حدوداً چهل سال داشت وبه «میکائلا» معروف بود.او جلودار شد و مارا از جاده اصلی منحرف کرد واز طریق کوره راهی سنگلاخی که همچون نوار دور کوهستان پیچیده بود، بطرف بالا هدایت نمود. مابا دوربینها، ضبط صوت، چمدان سبك و هیجان غیرقابل وصفی به ملاقات ارتش چریکی خلق که غیر قانونی است، میرفتیم.

پس از حدود یکساعت و نیم راهپیمایی، شب هنگام به تك کلبه ای در دل جنگل انبوه رسیدیم.

داخل کلبه نشستیم و در حالیکه با خانواده میزبان گپ میزدیم، زیر نور شمع برای راضی کردن شکم مان، قهوه ای نوشیدیم و چیزی خوردیم. خیلی زود دوباره از بیرون صدای «میکائلا» بگوش رسید که میگفت باید دوباره راه بیفتیم.

وقتی از کلبه بیرون آمدیم نور چراغی متعجبمان کرد. دو جوان مقابلمان ایستاده بودند که چهره شان داد میزد روستایی هستند. پسر بنظر ۲۳ ساله و دختر حداکثر ١٦ ساله. امایك چیز آنهارا از بقیه متمایز میکرد وآن تفنگی بود که هریك برشانه هایشان حمل میکردند. وسط جنگل عظیم خود را رودرروی دو تن از چریکهای حزب کمونیست که حزبی زیر زمینی است، یافتیم.

در حالیکه آهسته و شمرده حرف میزدند به ما خوشامد گفتند و از ما دعوت کردند که همراهیشان کنیم ـ اینبار برروی جاده حاشیه ای «کارترا». آنها جلو افتادند و راهنمای مابا اشاره به ما فهماند که پشت سرشان به ستون یك حرکت کنیم.

وقتی به جاده رسیدیم یك وانت بار باموتور روشن در انتظارمان بود. سه نفر داخل آن بودند. وقتی همراه راهنمای جداناشدنی مان سوار شدیم ده نفردیگر در حالیکه خود را با شاخه و علف پوشانده بودند از مخفیگاهشان بیرون آمدند. آکثرشان ملبس به یونیفورم ـ شلوار کلفت سبز و پیراهن تیره ـ بودند، چکمه های لاستیکی پوشیده و کوله پشتی به دوش داشتند. فقط شش هفت کلاه به سر میانشان بود، اما همه به تفنك یا هفت تیر کالیبر بالا مسلح بودند. نارنجك، چاقو و چراغ نفت سوز وسایل آنها را تکمیل میکرد.

ماپشت وانت بار نشستیم و جوانان مسلح دور تادور مارا گرفتند. آنها هوشیارانه بیرون را میپاییدند. سلاحهایشان به حال آماده باش جلو و کنار جاده را نشانه رفته بود. بدین ترتیب آهسته برروی جاده حاشیه ای «کارترا» به پیش میرفتیم.

مسافت نسبتاً زیادی رفته بودیم که ماشین از جاده اصلی خارج شد و به یکی از بیشمار روستاهای منطقه رفت. از آنجا به بعد سفرمان را پای پیاده در کنار جاده ادامه دادیم. مابه دو گروه در دوطرف جاده تقسیم شده بودیم. دونفر مسلح جلو میرفتند و دو نفر عقب که امنیت واحد چریکی را تضمین کنند.

پس از پانصد متر راهپیمایی، یك نفر ناگهان فریاد زد «یك ماشین، رفقا خودرا بپوشانید!» از دور نوری دیده شد. از جاده بیرون کشیدیم و خود را میان بیشه ها

به نقل از ال‌دیاریو

مبارزهٔ آگاهانه

نبرد برای به تعطیلی کشاندن لیما در نیمه شب دیشب توسط مردم این شهر انجام شد. این حرکت بدرخواست «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارترا سانترال» صورت پذیرفت. این کمیته «از توده ها میخواهد که متحداً به مدت ۷۲ ساعت در برابر حکومت آپرا و مدافعان رویزیونیستیش بجنگند و مقاومت کنند.»

این روز مبارزه انقلابی بسیار از آن اعتصابات گذشته متفاوت است. دور باطل مبارزه صِرف اقتصادی گسسته شده و مبارزه برای قدرت سیاسی، علیه فاشیسم و کورپوراتیسم آپرایی و برنامه های جنایتکارانه اش در حق مردم، در حال شکل گیری است.

طی این سه روز مقابله رویاروی طبقاتی میان بورژوازی و ملاکین از یکسو و کارگران، دهقانان و توده های مردم و نیروهای مترقی از سوی دیگر. مردممان به خیابانها می ریزند تا با استفاده از تمامی اشکال مبارزاتی موجود بجنگند، و از توان بیکرانشان ـ که سابقاً مقید شده بود ـ علیه حکومت استفاده نمایند....

(ال دیاریو، ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸)

دیروز یعنی روز نخست تعطیلی... شاهد برخوردهای مسلحانه، راه بندانهای بسیار زیاد، خرابکاریها و تظاهراتهای اعتراضی بود.

طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند

یك خصوصیت برجسته اینروز تاریخی از مبارزه، شرکت میلیشیای مسلح و زیرزمینی ح.ك.پ بود که به میان توده ها رفته و آنها را به شرکت در جنك خلق دعوت نمود.

غیبت از کار در کارخانه ها و محلهای داد و ستد، توده ای بود. وسائط نقلیه عمومی فقط به چند خط اتوبوس تقلیل یافته بود. غیبت در مدارس و مراکز درمانی نیز بیشمار بود.

از همان کله سحر صدها تن از کارگران کارخانه های بزرگ ناحیه، جاده را به کمك تنه درختان و تخته سنك بستند و پرچمهایی را برافراشتند که بر روی آنها نوشته شده بود: «بجنگید و مقاومت کنید! شورش برحق است!»

گروههایی از فقرای کپرنشینها نیز کارگران مزدبگیر را همراهی کردند و با کشاندن تنه درختان به وسط جاده و تلمبار کردن تایرها روی آسفالت و آغشته کردنشان با بنزین و شعله ور نمودنشان به نحوی که پلیس ضدشورش خود را در میان دود غلیظ یافت، حمایت کامل خود را از تعطیل ۷۲ ساعته نشان دادند.

نیروهای نظامی بسیار مسلح نیز از ساعت ۶ صبح تجمع یافتند. آنها برای محاصره کردن این ناحیه از پایتخت از زرهپوش استفاده کردند. وقتیکه نیروهای سرکوبگر بیش از پیش تقویت شدند، وقوع برخورد قابل پیش بینی بود.

درست هنگامیکه بنظر میرسید که کارگران در برابر محاصره عقب خواهند نشست، به یکباره صدای انفجار بمبهای دست سازی که از سوی تظاهر کنندگان مبارز پرتاب میشدند، طنین انداز میشد.

از سر استیصال، سرکوب اوج میگرفت و فضا از گاز اشك آور و دود باروت سلاح سربازان که یکسره بروی جمعیت کارگران آتش میگشودند، پر شده بود.

نزدیك کارخانه نساجی ال.هیلادو، در کیلومتر ۸/۵ کاراترا سانترال، دو کارگر که توسط گلوله سربازان بشدت زخمی شده، در خاك افتاده بودند...سه گارد پلیس نیز طی نبرد شدیدی که پس از انفجار بمبها در گرفت، زخمی شدند

در همان زمان، تظاهر کنندگان به پمپ بنزین فیستا در کیلومتر ۲/۵ جاده ریخته و آنرابه آتش کشیدند....

بعدا، ناحیه ۵ کیلومتری کارترا سانترال توسط نیروهای مسلح، که هرکه را می یافتند دستگیر میکردند، تقریبا بطور کامل اشغال شد....(ال دیاریو، سپتامبر ۱۹۸۸)

در دومین روز از بایکوت ۷۲ ساعته، متعاقب سابوتاژها، راه بندانها و تظاهراتهای خشونتبار طی نخستین روز، فرماندهان نیروهای مسلح دستور اشغال این منطقه کمربندی مهم صنعتی را صادر کردند.

بدین ترتیب، حصیرآباد هوایکان در حدودساعت پنج و نیم صبح مورد هجوم صد ها سرباز قرار گرفت....که چند دوجین افراد را دستگیر کرده و به دیگران اخطار کردند تا به مبارزه نپیوندند.

با استقرار سراسیمه نیروهای ارتشی که شمارشان به هشتصد نفر بالغ شده و از واحدهای کماندویی لئوپارد و واحدهای خدمات ویژه گارد غیره نظامی تشکیل میشدند، منطقه تحت کنترل در آمد. اما نتوانستند از ادامه بایکوت که امروز وارد سومین روز و آخرین خود میشود، جلوگیری کنند.

اگرچه بر خلاف روز نخست، عملیات و راهبندان انجام نشد، اما آژیتاسیون میان کارگران برای دومین روز پیاپی ادامه یافت. اکثریت کارگران در اعتصاب بوده و بسیاری از کارخانجات به حالت فلج در آمده بودند.

هزاران نفر جمعیت کپرنشینها نیز با حاضر نشدن سر کارهای خود به این اعتصابات (در کارخانجات عمده) پیوستند مدارس و بازارها نیز بسته ماندند (ال دیاریو، ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۸) ■

انداختیم. در حالیکه خودرا پنهان کرده بودیم، بدترین احتمال را تصور میکردیم.

پس از سی ثانیه انتظار تب آکود همان صدا اعلام کرد «میتوانید بیرون بیایید، رفقا!» ماشین مال خود چریکها بود که برای انبوه روستائیانی که جلوتر برای بلوکه کردن جاده حاشیه ای «کارترا» کارمیکردند غذا میبرد. این مهمترین فعالیت حزب کمونیست پرو بهنگام اعتصاب مسلحانه بود.

در انتهای منطقه حوالی «اوکایاکو»، شهری که جاده اسفالته درست به آن ختم میشد، ارتشی واقعی از روستائیان کارشان را در تاریکی آغاز نموده و مشغول بلوکه کردن کامل جاده میباشند.

درمقابل دیدگان ما پنج هزار نفر ظاهر شدند که مانند مورچه کار میکردند. تبر دهقانان درختان عظیمی را میانداخت و بقیه افراد جاده را باآن می پوشاندند. صدای فریاد «چوب بده بیاد» مرتباً از میان گرد و غبار بگوش میرسید. با طلوع آفتاب دهقانان کارشان را تمام کرده بودند و سیصد کیلومتر از جاده را بطور کامل و باتلاشی سرسختانه، با استفاده از بشکه، درخت و هزاران هزار کیلو سنك بسته بودند.

ما حدود هشت ساعت آنجا بودیم و کار سخت شبانه دهقانان را ضبط میکردیم آنها با نوشیدن مقدار زیادی شربت آبلیمو و با خواندن آوازهای انقلابی که با شور و شوق فراوان اجرامیشد، خستگی شان را در میکردند. تمام اینها زیر نگاه هشیار یك واحد چریکی قوی که آماده مقابله با هر حمله ای بود، انجام میگرفت.

در سحرگاه ۲۱ ژوئیه توده های دهقان در حالی که به سختی راه خود را از میان سنك و کلوخ هایی که بر جاده ریخته شده بود میگشودند، بسوی دهات خود روان شدند. ما همراه واحد چریکی که حدود دویست نفر بودند، بطرف پایگاهی در جنگل براه افتادیم...

(ال دیاریو، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸) ■

پرو

بقیه از صفحه ۷

جهت ایجاد اشکال در تحرك قوای مسلح و از اینرو بخاطر بهبود بخشیدن به شرایط جنك خلق و قدرت سیاسی انقلابی در منطقه، شب هنگام در محلهای معین حاضر میشوند.

در«خود دروازه های پایتخت» ـ آنگونه که مطبوعات نامگذاری کرده اند ـ در یك ناحیه مسکونی کوچك در ۱۵ کیلومتری لیما، صدها تن با شعارهای «سیب زمینی از آن ماست، زنده باد مباره مسلحانه، زنده باد صدر گونزالو» محصول سیب زمینی یك زمیندار بزرگ را در ماه فوریه مصادره کردند. در حالیکه پرچمهای حزب به اهتزاز بوده و اعلامیه هایش پخش میشد. سیزده تن سیب زمینی در میان زاغه نشینهای ناحیه توزیع گردید. این عملیات در مسیر جاده «کارترا سانترال»، جاده ای که لیما را به دره ای که عمده مواد خوراکی مورد احتیاج لیما را تامین میکند، و نیز به کوهپایه های ورای آن وصل مینماید، مورد توجه شدید کسانی واقع شد که قبل از آن به قدرت گیری انقلاب در خود پایتخت واقف نشده بودند.

عملیات هشتم مارس، ۱۹۸۹ روز جهانی زن، این قدرت را شدیداً نشان داد. در این عملیات در کمال تعجب رهگذران و پلیسها، هزاران زن و مرد در عصر هنگام در مرکز شهر لیما دست به راهپیمائی زدند، آنها شعار میدادند: «جنك خلق را برای رهایی زنان گسترش دهید! مرگ بر فمینیسم بورژوایی و رویزیونیستی! هشتم مارس روز جنك است! زنده باد صدر گونزالو! زنده باد ح.ك.پ! زنده باد جنك خلق» محلهای استقرار پلیس در مسیر راهپیمایی هنگام گذشتن سریع تظاهرکنندگان با دینامیت منفجر شدند. پلیس مسلح که ناحیه را محاصره کرد دریافت که تظاهرکنندگان بلافاصله ناپدید شدند.

این نخستین عملیات توده ای به درخواست «جنبش دفاع انقلابی خلق» (یك تشکیلات توده ای ح.ك.پ) بود. این تشکیلات بمثابه یك جبهه متحد در شهرها عمل میکند که هدفش «متحد ساختن توده ها، از کارگران گرفته تا دهقانان، زاغه نشینان و خرده بورژوازی، خنثی نمودن بورژوازی متوسط و حمایت از نیروهای دمکراتیك است که موافق جنك خلق میباشند ـ به نقل از اسناد منتشره کنگره ح.ك.پ در اوایل ۱۹۸۸ در بخش مربوط به ضرورت ایجاد تشکیلاتهای توده ای توسط حزب. این سند در توضیح خط مشی توده ای حزب از«ثبات قدم در تنها تاکتیك مارکسیست ـ لنینیستی» سخن میگوید، که منظورش عبارت است از کمك به توده ها برای «خلاص شدن از پشته های عظیم زباله رویزیونیسم و اپورتونیسم»، «پائین تر و عمیقتر به میان توده های واقعی رفتن»، «آموزش دادن توده ها در باره جنك خلق»، و«انجام یك مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم».

همزمان با این عملیات در مرکز شهر، پرچمهای سرخ با سمبلهای داس و چکش حزب در چندین زاغه نشین و نواحی عمده صنعتی به اهتزاز درآمده و اعلامیه های«جنبش دفاع انقلابی خلق» توزیع گردید. هنگام عصر همانروز پیش از عملیات «جنبش دفاع...» صدها دانشجو، کارگر، اعضای تشکیلات زاغه نشینها و سایرین در جلسات عمومی و قانونی در محوطه دانشگاه جمع شده بودند. گزارش روزنامه ال دیاریو این حوادث مختلف را در تقابل با سایر جلسات مربوط به روز جهانی زن که توسط رویزیونیستها و رفرمیستهای به اصطلاح چپ متحدمنعقده در همانروز که مسئله رهایی زن را جدا از جنك خلق برای رهایی کشور و یا در مخالفت با آن مطرح می ساختند، ارزیابی نمود.

ژوئیه ۱۹۸۸ شاهد نخستین اعتصاب عمومی سراسری در پرو طی یك دهه اخیر بود. فراخوان این اعتصاب عمومی توسط کنفدراسیون قدرتمند اتحادیه های کارگری بنام CGTP که تحت کنترل رویزیونیستها است، صادر گردید. ح.ك.پ فراخوان یك «اعتصاب رزمنده» در لیما را صادر کرد. ح.ك.پ در آیاکوچو و آپوریماك یك اعتصاب مسلحانه که در برگیرنده حمله به واحد های ارتشی و پلیس بود، انجام داد. دسته ای از کار گران جوان که صورتهای خود را با دستمال پوشانده بودند، در تقبیح رهبری CGTP، در عملیات مرکز شهر پایتخت شعار ح.ك.پ را فریاد میزدند: «بجنگیدو مقاومت کنید»

دراواخر ماه سپتامبر، «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارتراسانترال» فراخوان یك اعتصاب سه روزه را صادر نمود. این تشکیلات قانونی و جدیدالتاسیس تو سط کارگران کارخانجات و کارگاههای مسیر صنعتی این جاده بنا نهاده شده بود. آنها در کارخانجات نساجی، یدکی اتوموبیل یا یخچال سازی و سایر تاسیسات، آجر سازی و غیره اعتصاب براه انداختند،بسیج توده ای کردند، جاده ها را به آتش کشیده و بستند، وباپلیس به زد وخورد پرداختند. تشکلات موجود در زاغه نشینها خود را با صفت «خود آگاه» توصیف می کنند نیز به این کمیته مرتبط بوده و نقش مهمی را ایفا میکردند، درست مثل تشکلات مشابه کارگران شهرداری، کارگران هتلها، کارگران دانشگاهها، دستفروشها و سایرین. «جنبش کارگران آگاه»، که یك تشکل توده ای مخفی تحت رهبری ح.ك.پ است، از اعتصابات اعلام پشتیبانی کرد. بنابه گزارش ال دیاریو میلیشیای مسلح ح.ك.پ در جنك و آژیتاسیون شرکت جست.

فراخوان اعتصاب مسلحانه در اواسط ژانویه ۱۹۸۹ در ناحیه صنعتی خیابان آرژانتین در لیما باعث شد که واحدهای مسلح تفنگدار، کل ناحیه به انضمام نقاط استراتژیك اطراف شهر را اشغال کنند.

طی ماههای فوریه و مارس ۱۹۸۹، کارگران دولت در لیما مکرراً راهپیمایی کرده و با پلیس درگیر شدند. برخی نیروهای درون آنها از ح.ك.پ و جنك خلق تحت رهبریش حمایت کردند. طی دوره اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۸، هفتاد هزار معدنچی تاسیسات زمینی و زیرزمینی معادن کوهستانهای شرق لیما برای امتیازات مربوط به دستمزد و بازنشستگی در اعتصاب بودند. هزاران نفر از معدنچیان و خانوده هایشان دست به یك راهپیمایی سیصدکیلومتری تا پایتخت، بنام«راهپیمایی جانفشانی»، زدند. ح.ك.پ در رابطه با این اعتصاب عملیات مسلحانه انجام داد. سائول کانتورال، یك رفرمیست از چپ متحد که رهبر اتحادیه کارگران معدن بود به دلایل خاص خودش از محکوم کردن علنی ح.ك.پ سرباز زد. او در فوریه ۱۹۸۹ توسط جوخه های مرگ حکومت، به قتل رسید.

این جوخه های مرگ حکومتی برای نخستین بار در ۱۹۸۶ پدیدار شدند، اما از سال ۱۹۸۸ عملیات خود را در سطح وسیع و علنی شروع کرده اند. آنها نام خود را از «کماندو رودریگو فرانکو» که یك افسر عضو آپرا که گفته میشود توسط چریکهای ح.ك.پ کشته شده، اقتباس کرده اند. نخستین اعلامیه علنی شان، قتل مانوئل فبرز را اعلام داشت. وی وکیل مدافع «عثمان موردته» که پلیس مدعیست یکی از رهبران بالای ح.ك.پ است، بود که تازه

وی را ازاتهام «تروریسم» مبرا ساخته بود.(موردته بخاطر اتهام دیگر در زندان ماند.)

قتل وی در صبح روز ۲۸ ژوئیه یعنی روز ملی پرو انجام گرفت. در عرض چند دقیقه بعد جراید اطلاعیه ای از سوی «گروه کماندو...» دریافت کردند که در آن اعلام شده بود کسانی که به انقلابی بودن متهمند و یا مظنون به حمایت از انقلابیون هستند، دیگر نمیتوانند با استفاده از سیستم قانونی از مرگ بگریزند. چند ساعت بعد، پرزیدنت گارسیا طی سخنرانیش بمناسبت روز ملی همین مضمون را اعلام داشت: «همه ما میدانیم که تروریسم از دمکراسی مان استفاده میکند، و ما نباید اجازه اینکار را بدهیم»، بعلاوه «همه ما میدانیم که تروریسم از امتیاز جراید آزاد در این کشور استفاده میکند.» این قسمت آخر بطور خاص متوجه روزنامه ال دیاریو بود که با انتشار یك مصاحبه طولانی با رفیق گونزالو درست یکهفته پیش از آن تاریخ، غضب حکومت را متوجه خود ساخته بود. مضافاً اینکه، مانوئل فبرز یکی از مشاوران قانونی این روزنامه بود.

قبلا در اکتبر ۱۹۸۷، دو تن از اعضای آپرا بر اثر انفجار پیش از موقع یك بمب هنگام کارگذاشتنش جلو دفتر روزنامه ال دیاریو، کشته شده بودند. سوءقصدهای نافرجامی هم به جان مسئولین این روزنامه انجام شده بود. سه هفته پس از سخنرانی گارسیا یك دسته صدنفری از افراد مسلح پلیس به چاپخانه روزنامه حمله بردند که تازه سی هزار نسخه از یکصد هزار نسخه از روزنامه را که حاوی مصاحبه با رفیق گونزالو بود چاپ کرده بود. مصادره شدند، چاپخانه در هم شکسته شد، و صاحبش به زندان افکنده شد که هنوز هم در آنجا نگاه داشته شده است.

چند وقت بعد، سردبیر و ناشر روزنامه ال دیاریو بنام «لوئیس آرسه» به اتهام رابطه با ح.ك.پ دستگیر شد. پس از ۳۷ روز زندانی، بخاطر فقدان شواهد و مدارك کافی از وی رفع اتهام شده و آزاد گردید. این روزنامه تا اوایل اکتبر بصورت هفتگی در تیراژ کم منتشر میشد، تا اینکه بالاخره حکومت موفق شد از انتشارش جلوگیری کند. پس از آن دفاتر و محل سکونت کارکنان این روزنامه بمب گذاری شدند. در ماه دسامبر حکومت با استناد به یك قانون جدید که هدفش تعطیل کردن ال دیاریو بود آرسه را به اتهام «طرفداری از تروریسم» مجدداً به زندان افکند. یکبار دیگر از زندان آزاد شد. اینبار از کشور خارج شده و یك سفر اروپایی را آغاز کرد تا پول لازم جهت مرمت روزنامه اش را تهیه کند و نیز واقعیت آنچه را که در پرو اتفاق می افتد باز گو نماید.

پس از پنج ماه سکوت، ال دیاریو مجدداً در هشتم مارس بصورت هفتگی در تیراژ پنجاه هزار نسخه (به علت کوچکی موسسه) به چاپ رسید. (گفته میشود که نیمی از این تیراژ در پایتخت و نیمی در سایر استانها توزیع میگردد.) نخستین شماره جدید حاوی سرمقاله ای در مورد کازار همبستگی جهت جمع آوری کمك مالی برای روزنامه بود، که طبق آن بیشترین حمایت از روزنامه از سوی کارخانجات و نواحی زاغه نشینهای اطراف آنها انجام گرفته بود.

آرسه در مورد حوادث جاری در پرو با جهانی برای فتح گفتگو نمود. علاوه بر شرکت در یك سلسله جلسات عمومی، وی گزارشی برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو تهیه نمود این کمیسیون اجازه نداد او حضوراً با آنها صحبت کند. گزارش آرسه روابط گسترده میان گروه «کماندو رودریگو فرانکو»، حزب گارسیا بنام آپرا و کل حکومت را افشاء میکند. آرسه برخی از این اطلاعات را هنگامیکه در زندان بود از اعضای پلیس بدست آورده و بعداً خود دست به تحقیقات زد. این اطلاعات با برخی اطلاعات مندرجه در نیویورك تایمز و جراید اروپایی مطابقت دارد که آگوستین مانتیلا (از وزرای گارسیا) را رئیس یك تشکیلات تروریستی میدانند که از طریق «دیرکوته» (پلیس «ضد تروریست») پرو) فعالیت میکند و اعضای آپرا و پلیس را که در آمریکا و کره شمالی آموزش داده اند در اختیار دارد، علاوه بر اینکه تسلیحاتش را کره شمالی تامین میکند.

این جوخه مرگ تاکنون حدود دو دوجین انسان را به قتل رسانده است. علاوه بر اشخاص سرشناس متهم به عضویت در ح.ك.پ و یا حمایت و پشتیبانی از آن، سایر کسانی که خشم حزب آپرا را بر انگیزانند نیز آماج سوءقصد واقع میشوند. این گروه کشتن یك خبرنگار اهل آیاکوچو از یك مجله دست راستی را در ژانویه ۱۹۸۹ اعلام کرد. این گروه همچنین جنك روانی علیه انقلاب براه میندازد، واحدهای مسلحش را برای نوشتن تهدید و شعارهای ضدانقلابی طی اعتصابات میفرستد، مقبره «ادیت لاگوس» یکی از جانباختگان ح.ك.پ را منفجر میکنند، و به تهدید و ارعاب و انتقام ارتجاعی میپردازند. چنین معلوم شده که چند تن از قربانیان جنایات این گروه به صورت قانونی توسط پلیس «ضدتروریسیت» دستگیر شده اند و سپس جسد مضروب آنها در ساحل یافت شده است. سپس روزنامه ها اطلاعیه گروهی بنام «گروه کماندو....» را دریافت میکنند و پلیس داشتن هرگونه اطلاعاتی را در این رابطه انکار میکند.

آرسه و شماره های اخیر ال دیاریو نیز اطلاعات مهمی در مورد زندانیان جنگی که از قتل عام ۱۹۸۶ جان به سلامت بردند و زندانیان دیگری که اخیراً بازداشت شده اند، ارائه میدهند. در ژوئن ۱۹۸۶، حکومت گارسیا ابتدا مقاومت زندانیان را برانگیخت و سپس قوای مسلحش را برای حمله بدانها فرستاده و بالاخره بسیاری از افرادی را که تسلیم شده بودند به قتل رساند. در مجموع دویست و پنجاه زندانی انقلابی مورد شلیك گلوله، ضرب و شتم واقع گشته، و با بستن دینامیت به بدنشان منفجر شد و یا زنده بگور گشتند. در جریان وقوع این جنایات و متعاقب آن قوای مسلح زندان به قصد لاپوشانی وقایع جزیره ال فرونتون و زندان لوریگانچو را با خاك یکسان کردند. از آن به بعد کلیه زندانیان در لیما منجمله حدود یکصد زندانی زن که قبلا در زندان ال کالائو بودند به زندان جدید لیما بنام کانتو گرانده منتقل گشتند. سایر زندانیان در سراسر کشور در زندانهای محلی نگهداری میشوند.

گزارش شده بود که زندانیان کانتوگرانده در تدارك برگزاری مراسم هشتم مارس، روز جهانی زن میباشند. گزارشاتی در دست است که نشان میدهد آنها برنامه منظم «خودسازی» آموزش، مطالعه و خلق هنر انقلابی در زندان را به عنوان بخشی از خط مشی ح.ك.پ جهت تبدیل زندانها به «سنگر درخشان نبرد»، به پیش میبرند. آنها هنوز هم تحت ضرب و شتم و ایضاء و آزارپیگیر حکومت قرار داشته و تلاش می کنند که آنانرا از نظر سیاسی و فیزیکی خرد کنند. برق بندهای این زندان جدید از اوایل امسال قطع بوده است. علاوه بر سایر نتایج این امر، بدین ترتیب آنها قادر به پخت و پز نیستند. این در حالیست که عمده مواد خوراکیشان بطور خام قابل خوردن نیستند. بردن میوه

بقیه در صفحه ۷۹

کمونیستهای افغانستان

گزیده‌ای از سومین هسته انقلابی

متن زیر گزیده ای ازقطعنامه جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان است که در شماره ۱۸ نشریه «ندای انقلاب» (ارگان مرکزی هسته) درج گشته است.

موقعیت کنونی از لحاظ اوضاع منطقه و افغانستان برای مبارزات خلق ما و نیز برای کمونیستها و جنبش کمونیستی کشور موقعیت حساسی است، موقعیتی که از یك جانب می تواند خطیر باشد و از جانب دیگر می تواند زمینه ساز فرصتهای مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی محسوب گردد...

-تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان نیروهای مختلف امپریالیستی، فعلا بشکل تضاد میان بلوکهای امپریالیستی آمریکا و شوروی، که همگی ریشه در اساس سرمایه داری امپریالیستی جهانی دارند، سه تضاد اصلی جهان کنونی را تشکیل می دهند. از میان این سه تضاد اصلی، تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها تضاد عمده فعلی محسوب می گردد. جلسه با تائید موضوعات فوق ابراز یقین نمود که جریان تجاوزکارانه و امپریالیستی ساخت و بافت و داد گرفت سیاسی که از مدتی به این طرف میان بلوکهای امپریالیستی شوروی و آمریکا آغاز گردیده است، نه تنها قادر به از میان بردن تضاد میان امپریالیستها بعنوان یکی از تضادهای اصلی جهانی نمی باشد، بلکه تدارکی برای تشدید جدی تر این تضاد در آینده، شاید نه چندان دور محسوب می گردد. از آن مهمتر هرقدر جنبه های مختلف این ساخت و بافت و دادو گرفت سیاسی امپریالیستی بیشتر رسوا می گردد بهمان اندازه تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها را کیفیتا بیشتر از پیش تشدید نموده و روند انقلاب جهانی را متمرکزتر می سازد. با توجه به مسائل مطرح شده بالا، جلسه با اطمینان ابراز می دارد که افسونهای بنمایش گذاشته شده امپریالیستی، قادر به تحلیل بردن روند انقلاب جهانی نبوده و این روند همچنان به طرف اعتلا حرکت خواهد کرد.

-ضرباتی که سوسیال امپریالیستها و رژیم مزدورشان در کابل از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، عامل عمده، تلاشهای امپریالیستی و ارتجاعی فعلی آنها در افغانستان محسوب می گردد. آنها که نتوانستند از طریق لشکرکشی امپریالیستی و براه انداختن قتل و کشتار و ویرانگری وحشیانه، مقاومت مردم ما را سرکوب نمایند؛ اکنون درصددند که از طریق سازش و مصالحه با امپریالیسم غرب و وابستگان منطقوی و افغانی شان، تسلط خود را بر افغانستان همچنان پابرجا نگه دارند. جلسه تاکید می نماید که هرقدر جریان این مصالحه و سازش امپریالیستی و ارتجاعی افشاتر گردد بهمان اندازه می توان به طرف مبارزه آزادیبخش انقلابی ضد سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی سوق داده و باعث ضربت خوردن بیشتر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و امپریالیسم غرب و وابستگانش در افغانستان گردد و در نتیجه می تواند زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی کمونیستها و اعتلای جنبش کمونیستی کشور مساعدتر شود. آنچه در این میان ضرورت مبرم و حیاتی دارد برافراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاریا، یعنی درفش کمونیستی در میدان کارزار خونین افغانستان می باشد که باید توسط دستان توانای حزب کمونیست افغانستان، حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه با اصولیت و دلاوری برافراشته شود.

-در مورد مسائل تشکیلاتی بحث نسبتا مفصلی از زوایای مختلف توسط رفقای شرکت کننده در جلسه صورت گرفت. غرض پاسخ دهی به ضرورتهای مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان و نیز حل پرابلمهای مربوط به تدارك برای فعالیت نظامی مستقل، یعنی تدارك برای آغاز جنك خلق....

-رهبری انقلاب افغانستان بمثابه، بخشی از انقلاب جهانی پرولتری فقط و فقط از عهده حزب پیشاهنك پرولتاریا که مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده و ارتش رزمنده، خود را برای به پیروزی رساندن جنك خلق ما در اختیار داشته باشد، بر می آید. اولین وظیفه عاجل و اساسی که اکنون در مقابل کمونیستهای کشور قرار دارد عبارت است از تامین وحدت در میانشان براساس یك مشی درست واصولی مبتنی برمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون،بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان حزب رهبری کننده جنك خلق ما.

....جلسه،تشکیل کمیته، انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان وکمیته، تبلیغ وترویج مارکسیسم -

جلسه مهمی برگزار کردند

جلسه عمومی کمونیستهای افغانستان

لنینیسم واندیشه مائوتسه دون رادر این راستاموفقیت مهمی برای جنبش کمونیستی کشور به حساب آورده واین موضوع راکه این کمیته درحال تبدیل شدن بمرکز وحدت کمونیستهای افغانستان می باشدموردتائید قرارداد...

ـ ضرورت گسترش مبارزات ایدئولوژیك ـ سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دون اندیشه علیه مشی های رویزیونیستی، سنتریستی واپورتونیستی درمیان تمامی نیروهاوافرادمنصوب به جریان شعله جاوید و ضرورت مبارزات مشترك علیه سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم وارتجاع ایجاب می نماید که باید زمینه های ایجاد همکاریهای لازم و ممکن با تمام نیروها و افراد منصوب به جنبش دمکراتیك نوین کشور جستجو گردد. جلسه ضمن تائید این موضوع تائید می نماید که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان دسته ها و افراد رسوا، بدنام و مشکوکی را که حاملین و عاملین آشکار تسلیم طلبی، رویزیونیسم چینی، رویزیونیسم خوجه ای می باشند، نه تنها شاعل در جنبش کمونیستی افغانستان نمی داند ـ بلکه آنها را دیگر منصوب به جریان شعله جاوید* (جنبش دمکراتیك نوین) نیز ندانسته و نمی تواند با آنها همکاری و ارتباط داشته باشد.

جلسه موکدا، خاطرنشان می سازد که این روابط و همکاریها نه تنها باید در تعارض با فعالیتهای ما در کمیته انسجام و وحدت و امر استحکام و گسترش کار و پیکار هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان قرار نگیرد، بلکه باید مستقیم و یا غیر مستقیم بتواند در خدمت آن قرار داشته باشد. بدین جهت جداً ضروری است که فعالیت در این عرصه نه بمفهوم عدم توجه کم به امر مبارزه ایدئولوژیك ـ سیاسی علیه مشی های انحرافی موجود در میان نیروهای منصوب به جریان شعله جاوید، بلکه بمفهوم تهاجم عملی علیه این مشی ها تلقی شده و بر شکوفایی مبارزه در راه ایجاد کمونیست افغانستان می افزاید، همچنان که باید در جهت منفرد نمودن هرچه بیشتر حاملین رویزیونیست، سانتریسم، اپورتونیسم و تسلیم طلبی حرکت نماید.

ـ ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه آن، توسط نمایندگان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس دوم احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیستی جهان در ماه مه ۱۹۸۴ دستآورد عظیمی است که در سالهای اخیر نصیب جنبش بین المللی کمونیستی گردیده است. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان از همان ابتدای تشکیل خود در ماه حمل ۱۳۶۵ بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری و درك ضرورت مبارزه برای ایجاد انترناسیونال کمونیستی، در صدد برآمد تا با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ارتباط و پیوند قرار بگیرد و این خواستش را در اعلامیه منتشره جلسه موسس خود درج نمود.

با در نظرداشت موفقیت کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم در مورد تامین ارتباط هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و با ملاحظه، توجه رفیقانه ای که از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنبش کمونیستی افغانستان ابراز می گردد، جلسه عمومی سوم فیصله بعمل آورد که براساس پاسخگویی به ضرورتهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین المللی سعی گردد تا کیفیت روابط ایجاد شده تا آن سطحی ارتقا پیدا نماید که ما واقعا بتوانیم مبارزاتمان را بمثابه بخش جدایی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی به پیش ببریم. جلسه تاکید نمود که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان باید اجرای وظایف و مسئولیتهایی را که از این بابت می تواند برعهده اش باشد با شجاعت و جدیت متقبل گردد....

مرگ بر سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم و ارتجاع

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون

مرگ بر رویزیونیسم

یا مرگ یا پیروزی ■

*یك نشریه انقلابی که بوسیله جنبش انقلابی بنام «سازمان جوانان مترقی» که هوادار مارکسیست ـ لنینیست در دهه شصت بود، منتشر می شد. از آن زمان ببعد همه کسانی را که اندیشه مائوتسه دون و راه چین را قبول داشتند راء «شعله ای» می خواندند.

پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

رفقـا،

درودهای گرم کمونیستی ما نثار شما و تمامی سازمانها و احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!....

پیام شما بر ثبات عزم مان و استواری گامهایمان در پیشروی به راهی که برگزیده ایم ـ راه انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی جامعه کمونیستی ـ افزود و این باور ما را که خود را جزء جدائی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی بدانیم بیشتر از پیش تقویت نمود.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان موقعی دائر گردید که مبارزه انقلابی خلق ما از یك جانب در موقعیت خطیری قرار دارد و از جانب دیگر فرصتهای مناسبی برای آن مساعد میگردد.

سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش در کابل که پس از یك دهه قتل و کشتار مردم ما و بنمایش گذاشتن وحشیگریهای تجاوزکارانه امپریالیستی و ارتجاعی ضربات جبران ناپذیری را از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، از مدتی به اینطرف تلاش دارند تا از طریق سازش و مصالحه با امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه و افغانستان خود را از وضع نامناسبی که در آن قرار گرفته اند نجات دهند. آنها سخت در تلاشند تا از اینطریق خروج به اصطلاح آبرومندانه قوای متجاوز را طوری تکمیل کنند که تسلط شان بر افغانستان همچنان پابرجا بماند. از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی ایکه به امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه مربوطند و مدعی رهبری مقاومت میباشند هم اکنون همگی کم و بیش در مسیر سازش و مصالحه با سوسیال امپریالیستهای شوروی افتاده اند. این عامل و عوامل متعدد دیگر باعث میگردد که این نیروها روز به روز بافزونتر از قبل در نزد توده های مردم رسوا شده و ماسکهای دروغین چهره هایشان از هم دریده شوند. در چنین شرایطی این امکان بیشتر میگردد که تمامی تلاشهای سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها و مرتجعین نه در جهت دستیابی به راه حلهای امپریالیستی بلکه بطرف حدت بخشیدن تضاد خلق افغانستان با سوسیال امپریالیسم ـ امپریالیسم و ارتجاع سیر نموده و زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی خلق ما مساعدتر گردد.

جلسه تاکید مینماید که نه تنها ضرورت استفاده انقلابی از زمینه های بالفعل و بالقوه در جهت تبدیل نمودن مقاومت موجود فعلی به مبارزه انقلابی آزادیبخش، از کمونیستهای افغانستان طلب مینماید که بر اساس خط ایدئولوژیك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون وحدت اصولی در میانشان را تامین نموده و حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دهند، بلکه موجودیت همین زمینه های مساعد و شکل گیری دورنمای مساعد آینده این وظیفه مهم و اساسی را بیشتر از هر وقتی قابل دسترسی نیز میگرداند. به همین جهت است که هم اکنون کمیته انسجام و وحدت میان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که از مدتی قبل بخاطر تامین وحدت میان هر دو تشکل بمثابه سنك بنائی برای وحدت اصولی کلیه کمونیستهای افغانستان تشکیل گردید، نه تنها روز به روز گامهای جدیتری را بطرف تامین وحدت میان تشکیل دهندگان اولیه برمیدارد بلکه در حال تبدیل شدن بمرکز وحدت اصولی جنبش کمونیستی پراکنده کشور بوده و نیروهای تازه ای را بسوی خود جلب مینماید. حمایت جدی و آشکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این حرکت آغاز شده، تلاشهای ما را از حیثیت بزرگی برخوردار میسازد و امیدواری ما را برای تشکیل هر چه اصولیتر و زودتر حزب کمونیست افغانستان، حزب رهبری کننده جنك خلق ما، شکوفاتر میسازد.

رفـقـا!

ما ادای مسئولیت و اجرای وظیفه در

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این فرصت مهم استفاده کرده درودهای گرم کمونیستی خود را نثارتان میدارد و امیدوار است که جلسه عمومی سوم بتواند با موفقیت گامهای مهمی در پاسخگوئی به مسائل عاجل جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بردارد.

امروزه سوسیال امپریالیستهای روس و رژیم دست نشانده کابل که از مقاومت مردم افغانستان ضربات جدی خورده اند به فکر مانورهائی برای تخفیف لطمات وارده افتاده اند که از آن جمله است بیرون کشیدن قوای روس. از طرف دیگر طبقات غیرانقلابی و نوکران غرب، این مدعیان رهبری جنبش مقاومت نیز بشدت بر سر انتخاب راه تضاد دارند.

درهم آمیختگی و تلاقی تضادهای مهم جهان در رزمگاه پیچیده افغانستان و وجود یك مقاومت مردمی، اهمیت برپاداشتن یك آلترناتیو اصیل پرولتری را صد چندان میکند. آنجا که ارتجاعیون رنگارنك، سوسیال امپریالیستها و امپریالیستهای غربی، برای خفه کردن، تحلیل بردن و منحرف کردن مبارزه توده ها به انواع زور و نیرنك توسل میجویند، تنها و تنها پرچم سرخ پرولتاریاست که میتواند مبارزه قهرمانانه توده ها را از این بن بست راه حل های امپریالیستی بدر آورده و آنان را نه برای مقاومت صرف که برای پیروزی رهبری کند - پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین و پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم.

وظیفه شما کمونیستهای افغانستان است که انقلاب افغانستان را بمثابه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی رهبری کنید و این بزرگ تنها با داشتن یك حزب پیشاهنك اصیل، حزبی مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و حزبی که نیروهای مسلح خود را در اختیار داشته باشد امکان پذیر است.

در این میان وحدت مارکسیست - لنینیستها بدور یك خط صحیح و تشکیل حزب کمونیست افغانستان وظیفه ای عاجل است و تلاش مشترك شما و رفقای کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در این جهت، دست آورد مهمی است برای جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان و برای پرولتاریای انترناسیونالیست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه تمام احزاب و گروههای متشکل در این جنبش درودهای گرم خود را نثارتان میدارد و پشتیبانی بیدریغ خود را از این تلاشها اعلام میکند. ما امیدواریم در آینده نزدیك گامهای بیشتری در جهت متحقق کردن این وظیفه مهم برداشته شود.

رفقا، درك شما از اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احساس مسئولیت تان در قبال آن برای ما بسیار آموزنده و دلگرم کننده است.

با درودهای کمونیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تمامی عرصه های مبارزاتی و منجمله در عرصه مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بدون پیوند ارگانیك با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) نه اساساً میتوانیم در نظر داشته باشیم و نه اصولا میتوانیم بسرانجام رسانیم. به یقین امر به ثمر رساندن مبارزه جدی آغاز شده بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان نه تنها به تلاشهای خستگی ناپذیر کمونیستهای افغانستان مربوط است بلکه در عین حال و اساساً مسئله ای است مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اذهان دارد که ضرورت دستیابی اصولی و هر چه سریعتر به این مهم ایجاب مینماید که ما مبارزات مان را بمثابه گردان جدائی ناپذیری از ارتش کمونیستی انقلابی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش ببریم و در این راستا اجرای وظایف و مسئولیتهای مان را با تمامی توان برعهده بگیریم.

با درودهای گرم رفیقانه

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

دسامبر ۱۹۸۸

درهای زندان شکسته باد!

اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کارزار جدید کشتار زندانیان سیاسی نشانگر حال و روز تیره رژیم محتضری است که با چنگ و دندان تلاش دارد عقربه تاریخ را به عقب باز گرداند تا شاید چند صباحی دیگر به زندگی کثیف خود ادامه دهد. احکام اعدام گروه گروه زندانی سیاسی صادر میشود تا شاید حکم تاریخ در مورد رژیم «لغو» گردد. اما هیهات که بتوان این حکم را باطل نمود. سلاح آخته انقلاب بناگزیر این حکم را به اجراء خواهد گذارد.

سرکوب و ترور، حبس و شکنجه و اعدام، تدبیر همیشگی حافظان نظام ستم و استثمار علیه اکثریت اهالی و بالاخص عناصر آگاه و انقلابی بوده است؛ این بخشی لاینفک از عملکرد دولت بورژوائی در هر رنگ و لباس (از عبای اسلامی گرفته تا ردای سلطنت، یا اونیفورم دمکراتیک اسلامی...) است. اما کارزار محو زندانیان سیاسی علاوه بر آنکه از این ضرورت عمومی طبقات ارتجاعی جهت حفظ سلطه بر اکثریت اهالی سرچشمه میگیرد، بیان از هم گسیختگی عظیم و بحران تشدید یافته رژیم است. صدای سهمناک انقلاب از دوردست بگوش میرسد و هردم رساتر میگردد، و حرکات عصبی و دیوانه وار جانوران اسلامی را برمی انگیزد.

این کارزار، آنهم در فاصله کوتاهی بعد از آتش بس در جنگ ارتجاعی خلیج، خود نشانه ای از معضل بود و نبودی است که گریبان رژیم را در دوره کنونی گرفته است. پوسیدگی رژیم را هیچ چیز نمیتواند پنهان سازد؛ حربه ناسیونالیسم و خرافه مذهبی کارآئی خود را در تحمیق توده ها از دست داده است. توده های دردمندی که قربانیان این جنگ ارتجاعی بودند، کم کم سر خود را بالا میگیرند و طریق طغیان را در مقابل خویش گشوده و ممکن میبینند. جمهوری اسلامی بار دیگر با هیولائی مواجه میشود که ۷ سال پیش او را در خاک و خون غلتانده بود و بخیال عبث خویش، فاتحه اش را خوانده بود. رژیم پیروزیهای موقت خود بر اردوی انقلاب را نقش بر آب میبیند. چه خوب گفت لنین، رهبر کبیر پرولتاریای جهان: «دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد شکستشان داد و برای مدتی خاموششان ساخت اما **ممکن نیست** بتوان نابودشان کرد. هیچیک از پیروزیهای دشمن هر چقدر هم که کامل باشد، هیچیک از فتوحات ضدانقلاب نمیتواند... دشمنان ملاکین و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود نمود... و اکنون پس از شکست یورش ضدانقلاب میبینیم که توده مردم، همانها که ستمدیده ترینند، همانها که لگدمالشان کرده و در جهل نگاهشان داشته اند، همانها که به طرق گوناگون مرعوبشان ساخته اند، اینک دوباره سربلند میکنند، برمیخیزند و مبارزه را از سر میگیرند». همه چیز برای برپائی مراسم تدفین جمهوری اسلامی فراهم میشود. دوره، دوره کار شدید و تسریع تدارکات انقلاب است. مردم با خشم و نفرتی صدچندان، بیشتر از هر زمان دیگر آماده اند تا روحیه خمود را کنار زنند و از لابلای درسهای انقلاب شکست خورده پیشین، فلسفه انقلاب را فراگیرند و به تئوریها و ابزار انقلاب مجهز شوند.

کارزار جدید کشتار، غیر قابل انتظار نبود. توده های آگاه و انقلابیون از مدتها پیش این احتمال را میدادند که رژیم در مواجهه با بحران و مخاطراتی که حیاتش را بطور جدی تهدید نماید، به چنین جنایتی دست یازد. سردمداران جمهوری اسلامی در جریان انقلاب ۵۷ یکبار این «نمایشنامه» را دیده اند و باصطلاح از نقاط ضعف شاه جمعبندی کرده، میکوشند از تکرارش اجتناب کنند. زهی کوردلی! آموختن حکام اسلامی از تجربه طبقات ارتجاعی، کوته بینی تاریخیشان را درمان نخواهد کرد. اینان بر دهانه آتشفشانی ملتهب ایستاده اند و با شلیک به اعماق میخواهند از انفجاری قریب الوقوع جلوگیری کنند. این اوج سفاهت ذاتی ارتجاع حاکم است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی اعلام ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی رژیم است؛ اعلام آنست که سالها تلاش دیوانه وار شکنجه گران روح و جسم انقلابیون در دهلیزهای تاریک نتوانسته است عناصر آگاهی انقلاب را بزنجیر کشد و خیل عظیم زندانیان مقاوم کمونیست و انقلابی را با منطق داغ و درفش به توبه وادار سازد. صدای گلوله هائی که از پس دیوارهای زندان بگوش میرسد، ضجه های رژیمی است که ناتوانی و ضعف و شکست ایدئولوژیک - سیاسی خود را اعتراف میکند. رژیم هم در کارزار ایدئولوژیک - سیاسی خود در زندان بزرگ ایران شکست خورده و هم درون شکنجه گاهها. اینک استیصال رژیم تا بدان حد رسیده که نابودی همه زندانیان سیاسی را بر «رفع» خطر ضروری تشخیص میدهد. دیگر هرگونه مخالفتی - حتی «مؤدبانه ترین»

آن ـ دیواره های این خانه کاغذی سست بنیاد را تهدیدی است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی، مُهر «تائیدی» است که بر طرح «عفو عمومی» جمهوری اسلامی کوبیده میشود! ظاهراً خیال دارند همه یا اکثر زندانیان سیاسی را از میان بردارند و دست آخر، با بوق و کرنا مشتی ناچیز خائن خودفروخته و تعدادی بازجو و شکنجه را از دروازه های زندان بیرون بفرستند و «آزادی کلیه مخالفان سیاسی» را اعلام دارند. اینروزها سکوت رضایتمندانه اربابان امپریالیست جمهوری اسلامی در قبال کارزار کشتار بسیار پرمعناست. از میان برداشتن انقلابیون و مرعوب کردن توده ها لازمه طرحها و بازیهای کثیف ایندوره امپریالیستها برای روح دمیدن به کالبد در حال تلاشی رژیم ایران است. وعده های رفرم و امتیازات حقیر از هر بلندگوئی بگوش میرسد، با این هدف که خشم فزاینده توده ها سرریز نکند. اما پوزخند خشمگینانه مردم نشان میدهد که دغلکاران حاکم تا چه حد در کارزار فریب «موفق» بوده اند. نگاه مردم عاصی متوجه موج کشتار زندانیان سیاسی است، متوجه استقرار ۱۰۰ هزار مزدور مسلح جدید در خطه کردستان است. صدای بلند گلوله و چکمه جنایتکاران اسلامی، جائی برای صدای ضعیف وعده های پوچ و حقیر باقی نمیگذارد.

کارزار سبعانه رژیم نباید بی پاسخ بماند و نمانده است. هم اینك هزاران تن از بستگان زندانیان سیاسی اعتراض جمعی خود را با تشکیل اجتماعات در برابر زندانها و دیگر اشکال مبارزاتی به پیش میبرند. این مبارزات میباید مورد حمایت توده های آگاه و انقلابی قرار گیرد و بصحنه مبارزات پرشور سیاسی عمومی تبدیل شود؛ ستمدیدگان برای مغلوب ساختن جمهوری اسلامی در کارزار خونین کنونیش میباید به حفاظت از فرزندان انقلابی خویش چون مردمك چشم در برابر تعرضات رژیم برخیزند. همانگونه که رژیم به ارزش هر کمونیست انقلابی برای پیشبرد امر انقلاب آگاه است و با تمام قوا بدنبال شکار پرولترهای آگاه و دیگر انقلابیون است، توده های مردم نیز میباید با همان جدیت محافظت از عناصر آگاه انقلابی را وظیفه مقدس و تخطی ناپذیر خویش تلقی کنند. اما ریشه چنین جنایاتی را انقلاب خواهد خشکاند. رژیم گروه گروه یاران و رهبران انقلابی کارگران و دهقانان را به جوخه اعدام میسپارد، در مقابل این جنایات میباید صدها تن بپاخیزند و سنگرهای انقلاب را پُر کنند. این پیام کمونیستهای انقلابی به توده های پیشرو و تشنه انقلاب است: میباید از خصوصیات، قابلیتها و خط سیاسی ـ ایدئولوژیك رهبران جانباخته کمونیست آموخت تا بتوان راهشان را با شایستگی ادامه داد؛ میباید با همان جسارت و جراتی که آنان در صحنه نبرد طبقاتی درون شکنجه گاهها و در برابر جوخه اعدام با چوجه دار از خود نشان دادند، در پیشاپیش صفوف انقلاب قرار گرفت و مارش ظفرنمون ارتش سرخ کارگران و دهقانان را برای تحقق آرمانهای رهائیبخش بشریت ستمدیده با قدرت آغاز نمود. جوانان آمل باید از رهبران کمونیستی چون منصور قماشی، از جنگجویان دلیری چون امید قماشی، منیر نورمحمدی، فرشته ازلی، رحمت الله چمن سرا... الهام بگیرند؛ صدها پرولتر و دهقان ـ از مهاباد تا سنندج و کرماشان باید پرچم ناصر قاضی زاده (کاك آزاد)، قادر انباری، جمشید پرند، کاظم، سوسن و اصغر و حسن امیری، شکرالله احمدی و... را بر دوش کشند؛ همانگونه که فرزندان رنج و کار در خطه خوزستان میباید سنگر فرح خرم نژاد، غلامعباس درخشان، محمد توکلی، نادر اسلامی، بهروز غفوری، خلیفه مردانی، محمد فرهادی و... را پُر کنند. این رفقای کمونیست جانباخته زخم عمیقی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد آوردند؛ باید این زخم را مهلك ساخت و اینکار با اسطوره ساختن از این قهرمانان متحقق نمیشود. باید صدها و هزاران تن تحت پرچم ایده ها، آرمانها و سازمانشان متشکل شوند و به ایجاد ارتش سرخی که آنها طلایه دارش بودند، یاری رسانند. اینگونه است که کارزار نابودی زندانیان سیاسی توسط این تبهکارترین باند کشتار انقلابیون را میتوان شکست داد.

جنگ خلق پاسخ کشتار خلق!

بمثابه کمونیستهای جنگجو قدم پیش گذارده و بصفوف اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بپیوندید!

ـ نقل از حقیقت ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) آبان ۱۳۶۷ ■

بمصاف با قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی ایران برخیزید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی خونخوار برهبری خمینی کارزار فجیع کشتار بدون تبعیضی را علیه زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی تمامی جریانات اپوزیسیون براه انداخت. در عرض ۳ ماه، ۱۵ تا ۲۰ هزار زندانی سیاسی کشتار شدند؛ که از آن جمله اند بسیاری از اعضاء و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) و دیگر نیروهای انقلابی. جوخه های تیرباران، چوبه های دار و آتش مسلسل ابزار بانجام رساندن این جنایت بود. رهبران جمهوری اسلامی در بحبوحه موج ترور اعلام کردند که بزودی در ایران هیچ زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت.

بسیاری از کشته شدگان، ۹ ـ ۸ سال گذشته را در زندان بسر برده بودند. بعلاوه مقامات جمهوری اسلامی شمار کثیری از فعالین سیاسی خارج از زندان را مجدداً دستگیر کرده و بقتل رساندند. اینها هنوز تشنه خونند و اشتهایشان را پایانی نیست.

توده های مردم سراسر جهان نمیتوانند این جنایت را بی پاسخ گذارند.

امپریالیستهای غربی، این مدعیان پاسداری از «حقوق بشر»، بطرز مشکوکی در قبال این خونریزی عظیم جمهوری اسلامی سکوت اختیار کردند. این وحشیگری قرون وسطائی همچنان ادامه دارد و بسختی میتوان کلامی در اینباره در مطبوعات غرب مشاهده نمود.

سکوت قهرمانان حقوق بشر گوشه ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست؛ اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین دختران و پسران مردم ایران ـ کسانیکه قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند ـ چنگالهای خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم سازند.

مبلغین گلاسنوست نیز این جنایت را پنهان ساختند. بار دیگر خیانت و از پشت خنجر زدن سوسیال امپریالیستهای شوروی آشکار شد، چرا که آنها حتی علیه اعدام وسیع اعضاء حزب توده و دیگر طرفداران تزارهای نوین مسکو هم از ملایمترین اعتراض پرهیز نمودند.

در چنین اوضاع تراژیکی، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده و طرفداران این جنبش، و نیز نیروهای انقلابی و مترقی سراسر جهان را به افشاء شدید جنایت سبعانه جمهوری اسلامی ایران و مقابله قدرتمند با آن فرامیخواند.

توده های انقلابی در ایران و سراسر جهان هرگز این جنایات را فراموش نخواهند کرد و آنرا بدون مجازات نخواهند گذاشت.

۱۸ دسامبر ۱۹۸۸

بنگلادش:

توده‌ها به سیلهای انسان ساخته، پایان خواهند داد

نوشته: آتائور رحمان *

در اواسط سال ۱۹۸۸، بدترین سیل تاریخ یکبار دیگر نام بنگلادش «فقیر» و «بد طالع» را در سرتیتر اخبار رسانه های گروهی جای داد. رسانه های گروهی با اندوهی ظاهری، در مورد ضایعات و تلفات ناشی از سیل عظیم، مقاله ها نوشتند. خبرنگاران و عکاسان با عکسها و تصاویر تلویزیونی خود از مزارع بیکران و روستاهای نابود شده و مشقت غیر قابل توصیف مردم، به شهرت رسیدند. آنها با صفایی بسیار واقعی تر، همدردی دروغین مال و مکنت داران متروپولهای غرب و سلاطین نفتی خاورمیانه را ترسیم کرده و کمکهای امدادگرانه آنان به مردم سیل زده بنگلادش را به چشم خلق الله میکردند. برنامه های تلویزیونی تحقیقی در مورد مشکلات ناشی از جاری شدن سیل، مانند فعالیتهای امدادگرانه و اسکان مجدد و همچنین در مورد دلایل جاری شدن خود سیل و چگونگی جلوگیری از این احتمال در آینده، مکرراً به نمایش در آمد.

نتیجه این همه، همان داستان قدیمی هزار بار گفته شده، بود: نام بنگلادش با «مصیبت» و «بدبختی» مترادف است. بنگلادش سرزمین «بلایای طبیعی» میباشد که بعلت موقعیت «خاص» جغرافیائیش محکوم است قربانی بیچارهٔ سرکشیهای طبیعت باشد- و این اوضاع اسفناك با طنز تقدیر تشدید شده است: با فساد حکام کشور، رسانه های گروهی غرب سعی کرده و هنوز هم سعی میکنند تا افکارعمومی جهان را متقاعد سازند که صرفا این کمکهای امدادگرانه ای که از غرب ثروتمند و ساعی گسیل میشود(حتی اگر پول خرد ته جیبهایشان باشد) است که بنگلادش «فقیر» را تا کنون نجات داده و میدهد.

این تبلیغات با این ایده تکمیل میشود که گویا تنها راه فائق آمدن بر سیلهای دائمی بنگلادش عبارت است استقراض میلیاردها دلار وام و«کمك» از رباخواران غرب، منجمله از صندوق بین المللی پول و بانك جهانی و سایر کنسرنهای «امدادگر» می باشد. و اینکه این وجوه باید برای خرید تکنولوژی پیشرفته ای که معتقدند برای اینکار «ضروری» است صرف شود. و مسلما فروشنده اش هم همان غرب خواهد بود. در عین حال همین ها که خود را قیم مستمندان جهان کرده اند تشخیص میدهند که بنگلادش آنچنان فقیر است که توانایی بازپرداخت این وجوه عظیم را ندارد. نتیجه ایکه آنها از این بحث و ارزیابی مشعشعانه شان میگیرند اینست که مردم «فقیر، بیسواد و احمق» بنگلادش چاره ای جز تسلیم الی الابد به طغیانهای طبیعت نداشته و باید همانند بینوایانی که وابسته به خرده ریزهای هر از گاه سفره های اربابان غربی اند، گذران کنند.

سیل بیسابقه

سیل اوت - سپتامبر ۱۹۸۸ از کلیه رکوردهای سابق از نظر مقیاس، میزان ضایعات و تلفات پیشی گرفت. این سیل بیشك شدیدتر از سیلهای سالهای ۱۹۵٤، ۱۹۷٤ و ۱۹۸۷ بود. بیشتر از دو سوم (بنابر برخی منابع بیش از هشتاد در صد) از مساحت کشور که تقریباً بالغ بر یکصد هزار کیلومترمربع میشد، زیر آب رفت. حتی سرزمینهای نسبتاً مرتفع شمالی بنام «بارندرا بهومی» از دسترس سیل بدور نماندند. مناطق مرتفع شمال شرق و جنوب شرق و ارتفاعات مرکزی تنها مناطق عمده ای بودند که به سرنوشت مناطق سیل زده دچار نشدند.

اینبار برخلاف سایر سیلهای سابق، داکا(پایتخت بنگلادش) از هجوم سیل بدور نماند و حتی جزء بدترین مناطق سیل زده بود. آب در بسیاری از محله های پایتخت به طبقه نخست رسید و حتی چندین منطقه دیپلمات نشین و اشراف نیز صدمه دیدند- از ذکر کپرنشینها و حلبی آبادهای مردم فقیر در نواحی پست در میگذریم.

برخلاف گزارشات تحریف شده و محافظه کارانه حکومت، شمار کشته شدگان به هزاران تن رسید. بسیاری غرق شدند، شمار وسیعی بویژه کودکان و سالخوردگان از سیل زدگی مردند، و شماری هم بعلت مارگزیدگی، فقدان خوراك و آب آشامیدنی، یا نوشیدن آب مسموم و گرفتار امراض شدن بدون درمان کردن و سایر علل دیگر، از بین رفتند. میلونها خانه و سرپناه (درحقیقت غالباً کلبه های ساخته شده از خیزران و حصیر) دستخوش سیل شدند و یا پوسیدند و بر میلیونها مسکن دیگر خسارت وارد آمد. بخش عظیمی از احشام مملکت از بین رفت (شمار واقعی آن معلوم نیست). کالا و اجناسی که از بین رفت سر به میلیاردها تاکا (هر ۳۳ تاکا = ۱ دلار آمریکایی) زد؛ منجمله غلات انبار شده.

سیل، هنگام آخرین مهلت فصل نشاءکاری برنج (که مهمترین محصول کشاورزی کشور است) روی داد. سیل همچنین هزاران هزار تن محصول کنف Jute (۲) را که در آخرین مراحل درو و آماده سازی بود (پروسه ای که «جاگ» Jag خوانده میشود) با خود بهمراه برد. این وضعیت برای اقشار فقیرتر مردم بمعنای از دست دادن حداقل نقطه اتکاءشان بود.

سیل بمدت بیسابقه ای طول کشید بنحوی که میلیونها دهقان بی زمین و فقیر و توده های زحمتکش روستایی به جهت از دست دادن ممر درآمد خود به مرز گرسنگی رانده شدند. پشته های زباله و کثافات، مدفوع انسانها و حیوانات و مواد زائد کارخانجات، از ناحیه ای که عمدتاً در هند بوده و چندین برابر از خود پوربابنگلا (بنگلادش) بزرگتر است بهمراه سیل جاری شد. بدون داشتن تجربه عملی در این مورد نمیتوان به ابعاد گسترش امراض و بلایای ناشی از این مساله پی برد.

در حقیقت امر، طی چهار دهه اخیر بویژه از سال ۱۹۵٤ به بعد، وقوع سیلهای

---

*آتائور رحمان، یکی از هواداران «حزب پوربابنگلا شاربوهارا» (PBSP) که از احزاب تشکیل دهنده ج.ا.ا، میباشد.

سراسری تقریباً پدیده ای سالانه شده است. وارد آمدن ضایعات بر محصولات کشاورزی و تلفات بر دهقانان فقیر و لایه تحتانی قشر میانه و میانه در روستاها و رنج و فلاکت آنها نیز پدیده ای بهمین منوال است.

نقش مرتجعین

یك سلسله حوادث دیگر نیز با همین تناوب پا بپای این سیلها (و یا هر ضایعه طبیعی دیگر) اتفاق میافتند که آنها هم ظاهری «طبیعی» بخود میگیرند: کوچك جلوه دادن چهرهٔ واقعی فلاکت توده ها در پوربابنگلا توسط حکومت در قدرت و بزرگ نمایاندن توجهات ظاهرفریبانه مقامات حکومتی و عملیات امدادگرانه، که همگی به کمك کنترل و سانسور شدیدشان بر رسانه های گروهی امکانپذیر بوده است. بطور همزمان، این حکومتها چه در گذشته و چه در حال حاضر، سیل تبلیغات را در سطح بین المللی بکمك تجاهل رسانه های گروهی جهانی امپریالیستها جاری ساخته و میسازند. آنها با مبالغه در مورد ابعاد ضایعات و تلفات و مبالغه بیشتر در مورد تلاشهای باصطلاح امدادگرانه «صمیمانه» و «قهرمانانه» خود، قصد جلب همدردی و «کمك» بین المللی دول امپریالیستی و نهادهای امدادگرشان و سلاطین نفتی و غیره را دارند.

این وظیفه معمول وزرای حکومت و حتی نخست وزیر و رئیس جمهور شده است که پس از وقوع هر سیل «تورهای مسافرتی برای جمع آوری صدقه» از کشورهای امپریالیستی و امضای قراردادهای دریافت وام و گرفتن کمك براه اندازند. این سلسله کارها باعث میشود تا استقلال کشور بیش از پیش به معرض فروش نهاده شده و با هزار و یك بند به اربابان امپریالیست بخصوص امپریالستهای غربی پیوند بخورد. همچنین این نیز یك عملکرد روتین مقامات حزبی حکومت، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی، زمینداران و غیره شده است که بخش عظیمی از این وامها، کمکهای نقدی و پول پروژه ها را از اربابان امپریالیست گرفته اند به جیب بزنند. اگر چه رهبران بورژواکمپرادور متعلق به احزاب اپوزیسیون نیز بطور کامل از این خوان یغما بی نصیب نمی مانند، اما بخش عمده این پولها به جیب جزب در قدرت میرود. وبدین طریق است که بورژوازی کمپرادور و کسانیکه در پوربابنگلا چه در گذشته و چه اکنون در قدرت بوده اند، ثروت بی حساب و کتاب و غیرمشروعی اندوخته اند. و در عین حال برای اینکه مردم فریبی کرده و جنایات خود را لاپوشانی کنند، سیل را «مشیت الهی» که انسان از مقابله با آن عاجز است میخوانند.

درست مثل سیلهای قبل و اینبار در مقیاسی بس عظیمتر، میلیونها تن در میان سیلابها بدون آذوقه، آتش، سرپناه و مستاصلانه به انتظار مرگ نشستند. آنها با دلهایی شکسته به نظاره جان دادن کودکان و عزیزان خویش نشسته و جسد آنها را در میان سیلابهایی که اجساد بیشمار حیوانات را با خود میبرد، میسپردند. سیل زدگان انتظار تامین نوعی سرپناه موقت را داشتند. آنها چشمان نگران خود را در آسمان به هلیکوپترهایی میدوختند که رئیس جمهور، وزراء، ژنرالها، خبرنگاران خارجی و دیپلماتها را پرواز میدادند. آنها امید بیحاصل به نجات و یا حداقل نوعی کمك داشتند. حکومت ژنرال ارشاد، (یك حکومت فاشیستی نظامی در پوشش غیر نظامی) و طبقاب حاکمه پوربابنگلا درون و یا برون حکومت، علیرغم برخورداری از نفرات بیشمار پلیس، ارتش قدرتمند و نیروی دریایی و هوایی، به حداقل اقدامات جهت کمك رسانی به سیل زدگان نیز مبادرت نورزیدند. آنها حتی گارد محافظت از رودخانه ها را که به جدیدترین امکانات (نظیر قایقهای سریع السیر، هلیکوپتر، و غیره) مجهز است، بکار نگرفتند. استفاده مردم از ساختمانهای دولتی بعنوان سرپناه موقت و اضطراری ممنوع اعلام شد.

دولت حتی در داکا (پایتخت بنگلادش) که یکی از پرجمعیت ترین شهرهای جهان و یکی از آسیب دیده ترین نقاط سیل زده کشور بود، توده ها را از پناه بردن به ساختمانهای متعدد دولتی، منجمله ساختمان پارلمان دولت که مردم آنرا «مقبره دمکراسی» میخوانند و چمن گسترده و زیبایش که از خارج وارد شده، و یا بازارهای چندین طبقه و بلوارهای فراخ، ممنوع ساخت. دولت، قوای مسلح را که با خون مردم ایجاد و تامین کرده، بجای اینکه به نجات مردم بفرستد به محافظت از سنگها و ساختمانهای بیجان که نشانه های قدرتش هستند گمارد و مردم را از استفاده از مکانهای خودشان برای نجات جانشان منع ساخت!

آنچه دولت در پایتخت انجام داد نمونه ای از عملکرد طبقات حاکمه در شهرهای کوچك و در مناطق روستایی بود. هیچ گزارشی در دست نیست که رهبران دولت یا احزاب اپوزیسیون در پایتخت و یا در مناطق روستایی، یا کمپرادورهای ثروتمند یا بوروکراتهای نظامی یا غیر نظامی، در خانه های گرانقیمت خود به مردم پناه داده باشند! این افراد اشك تمساح میریزند (طبق سنت اسلامی و بعنوان اعتقاد به مذهب و خدا) دستمال بر سرمیگذارند، و با چهره هایی غمبار به مناطق سیلزده سفر کرده و با دست خود اسکناسهای ده تاکایی و آذوقه و پوشاك (که بخش اعظم آنرا قبلاً از اربابان امپریالیستشان دریافت کرده اند) بعنوان بخششی از مددکاری اجتماعی ضمن تفرج با هلیکوپتر، پخش میکنند ـ چه عکسهای قشنگی برای آلبومهایشان گرفته میشود!

تنها بخشی از سکنه مناطق روستایی، آنهم کسانیکه عموماً با تلاش خویش به شهرها دسترسی یافتند، از امداد و سرپناه تهیه دیده شده توسط دولت و یا احزاب بورژوازی بزرگ اپوزیسیون برخودار شدند. در شهرهای بزرگ و متوسط، اکثر تلاشهای امدادگرانه به ابتکار خود جوانان بومی و سازمانهای مددکاری اجتماعی بومی یا توسط برخی احزاب سیاسی کوچك و غیره انجام میشد. تلاشهای آنها در بسیاری از موارد توسط رژیم فاشیستی و حزب حاکم منع میشد، زیرا که باعث افشای نقش خود رژیم و بی اعتبار ساختنش میشدند. میلیونها تن در مناطق

«امپریالیستها کاملا از موضع منافع طبقاتی خویش است که کمك میکنند(کمکها امدادگرانه به مردم سیل زده ارائه میدهند ـ ج.ب.ف) سعی آنها صرفا بدین خاطر است که عرصه غارتگری خود را محفوظ نگاهداشته و دست نشاندگانشان را حفظ کنند. تنها بخاطر منافع طبقاتی خودشان است که سعی دارند به توده ها کمك کنند، زیرا بدون وجود این توده ها چرخ استثمارشان نمیچرخد. این امر قطعا در جهت منافع امپریالیسم است. در واقع امر، در این میان هیچ اومانیسمی مافوق منافع طبقاتی وجود ندارد این چنین چیزی اصلا نمیتواند وجود داشته باشد. بدین جهت، ما باید بطور موثر و مداوم ماسکی که چهره جنایات ارتجاعیشان در سوءاستفاده از پریشانی توده ها در راستای مانورهای سیاسی را پوشاند، از هم بدریم.
ـ به نقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

روستایی به نواحی که از آب بیرون مانده بود پناه میبردند. با توجه به قلت ساختمان در این مناطق، این مردم در فضای باز و در معرض بوران و توفان قرار داشتند. افراد بیشماری بر تخته پاره ها و درختان غوطه ور در سیلاب پناه برده بودند و بسیاری دیگر با مارهای سمی که آنها هم از دست سیلاب فرار کرده بودند بروی درختان بر پا ایستاده هم آشیان شدند. قایقهای خوب و خانه های محکمتر و مرتفعتر فئودالها، دهقانان مرفه و برخی دهقانان میانه حال، آنها را قادر ساخت تا جان و مال خود را نجات دهند.

اما بسیاری از مردم هرچه که داشتند از دست دادند - چه به دست سیل غارتگر و چه بعداً توسط دزدانی که بلااستثناء تحت سرپرستی نیروهای زورمندتر وابسته به قدرتمندان قرار دارند. غالباً زنان و همسران جوان مورد اهانت دزدان، پولداران که به آنها پناه میدادند و چاقوکشان محله که «باجگیر» و «رهبران طبیعی» این جامعه طبقاتی خوانده میشوند، قرار میگرفتند. طبقه حاکمه بدین ترتیب وبه انحاء دیگر بر مشقت زایدالوصف توده ها، ناشی از این به اصطلاح ضایعه طبیعی، میافزود.

طی دوره جاری شدن سیلها و سایر ضایعات طبیعی از این قبیل، نظام اجتماعی کهنه و فرسوده نومستعمره - نیمه فئودالی نه تنها بر ستم موجود می افزاید بلکه بار سنگین تری بر دوش توده ها میاندازد. و در چنین جامعه ای، سیل و ضایعات طبیعی همه طبقات جامعه را به یکسان آزار نمیدهد، کارگران، دهقانان بی زمین و فقیر، دهقانان میانه حال، زحمتکشان روزمزد و سایر توده های زحمتکش، مستخدمین کم مزد و بخشی از طبقه متوسط شهری، همگی قربانیان واقعی ضایعات طبیعی و بویژه عواقب آنها، میباشند. قدرتمندان و طبقات حاکمه، به عبارت کلی یعنی بورژوازی، فئودالها، باج بگیران، مزرعه داران ثروتمند، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی و سیاستمداران در قدرت، زیاد از سیل زیانمند نمیشوند، حتی اگر در اول کار زیان هم ببینند، در موقعیتی هستند که جبران کرده و حتی در دراز مدت باسوء استفاده از پول امداد و وجوه مخصوص اسکان مجدد، با بالا بردن قیمتها، بازار سیاه، امضای قراردادهای باز سازی و هزار و یك راه دیگر سود ببرند. موقعیت استیصال دهقانان فقیر، بخش تحتانی قشر دهقانان میانه حال و حتی خود دهقانان میانه حال، فرصتی طلایی برای فئودالها و مزرعه داران ثروتمند است تا در ازای پرداخت وامهای ناچیز و بالا بردن نرخ ربح تاسطوح باور نکردنی، دهقانان را وادار سازند به پای امضای قراردادهای سفید (که بعدا خود زمین دار آنرا پر میکند) بروند. در سالهای اخیر، حتی بورژوازی کمپرادور و بوروکراتهای شهری نیز از طریق بستگان و وابستگانشان وارد اینگونه شیوه های زمین خواری در مناطق روستایی شده اند.

بدین ترتیب، در حالیکه سیل (وسایر بلایای طبیعی) برای اکثریت مردم کابوس است، برای طبقات حاکمه لطف «ایزد متعال» است که به آنها کمك میکند تا بر سودبری خود بیافزایند. شاید بهمین دلیل است که آنها خود معتقدند و تلاش دارند تا توده ها را نیز متقاعد سازند که سیل یك پدیده «طبیعی» و «مشیت الهی» میباشد! اینست دلیل اصلی اینکه آنها بطور جدی و صمیمانه تدابیر لازم جهت کاستن از مشقت توده ها طی وقوع سیل و سایر ضایعات طبیعی و پیامدهای آنها اتخاذ نمیکنند، ضرورتش را احساس نمیکنند و نباید بکنند- برنامه ریزی همه جانبه برای کنترل سیل که جای خود دارد!

سیل و امپریالیسم

امپریالیستها، بویژه امپریالیستهای غربی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، و توسعه طلبان هند، نیز اوضاع ناشی از بروز سیل یا ضایعه طبیعی را به سایر ابزار وارد آوردن فشار بر بنگلادش، ابقاء موقعیت وابستگیش و گسترده ساختن چشم انداز سلطه و استثمارشان، اضافه میکنند. آنچه که آنها تحت عنوان کمك ارائه میدهند، باز گرداندن بخشی کوچك از آنچیزی است که طی صدها سال از همین مردم ربوده اند. آنها با فرستادن کمکهای امدادگرانه و دادن وام و پول برای پروژه های امدادگرانه و غیره به مردم گرفتار چنك مشقت به نوع دوستی تظاهر میکنند. در حقیقت، آنها از این وسایل برای گرفتار ساختن بیش از پیش کشور در چنك نابرابری و ستم استفاده میکنند. آیا کسی باور میکند که امپریالیستها بر این مسئله که بخش اعظم «کمك» هایشان مستقیما به جیب نوکرانشان میرود، واقف نیستند؟ به علت افشاگریهای گسترده در این مورد و به لحاظ بروز نارضایتی های روبه تزاید در میان مردم، امپریالیستها اخیرا چنین وانمود کرده اند که تازه به سوء مدیریت بر توزیع کمکهایشان «پی برده» و از دست نشاندگانشان «مایوس» شده اند. آنها تاکتیك جدیدی اتخاذ کرده اند: (آنها پیش شرطی برای ارائه «کمکها» یشان گذارده اند و آن اینکه بخش اعظم «کمکها» یشان توسط سازمانهای امدادگر خارجی و یا غیر حکومتی توزیع گردد.) ژنرال ارشاد، این فاشیست دست نشانده، اعلام کرده که کلیه محدودیتها (منجمله ثبت و شمارش) بر سازمانهای امدادگر خارجی و غیر حکومتی را بر میدارد. بدین ترتیب، امپریالیستها سعی دارند تا یك ساختار قدرت آلترناتیو و قابل اعتماد که مستقیما به خودشان پاسخگو باشد را به کمك میلیونها دلار پولی که از طریق سازمانهای امدادگر خارجی تزریق میشود، به وجود آورند. آنها امیدوارند که این ساختار بیش از سیاستمداران و بوروکراتهای فاسد، دست نشانده و افشاء شده شان مورد قبول توده ها قرارگیرد. سیل و ضایعاتش بر قدرت این ساختار نوین می افزاید.

در سال ۱۹۸۸ حتی پیش از اینکه سیلاب فرونشیند، ژنرال ارشاد به پایتختهای کشورهای امپریالیستی شتافت با به جمع آوری صدقه و گرفتن راه حلهای معجزه گرانه از اربابانش بپردازد. گزارش شده که وی قراردادهایی (که هنوز علنی نشده اند) جهت فروختن استقلال کشور به امپریالیستها (یعنی استقراض با بهره و شرایط نابرابر) در ازای برخی پروژه های مهار سیل که موجودیتشان صرفا در حد حرف باقی ماند، امضاء کرد. دیری نپایید که امپریالیستهای آمریکایی بر تلاشهای خود جهت ایجاد سلطه بر کشور تحت عنوان کمك به مردم، افزودند. چند ماه پس

هنگامیکه توده های وسیع به سختی رنج میبرند و بامرگ روبارویند، این وظیفه حزب است که برای رها ساختن آنهااز چنك رنج و درد و جمع آوری حداکثر کمکهای مادی ممکن رهبریشان نماید .... مابا قاطعیت بسیار با سیاست و شیوه (ارتجاعی و امپریالیستی بسته تبدیل توده های سیلزده به گدایان منفعل و منتظر در یافت کمك مخالفت میکنیم. بلکه به حرکت در آوردن خود توده های سیلزده در عملیات نجات و امدادگری یکی از مهمترین وظایف ماست.»

بنقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

از سیل، کنگره آمریکا لایحه ای را بتصویب رساند که کمك به مردم «زجر کشیده» پوربابنگلا در شرایط وقوع سیل، توفان، بالا آمدن امواج دریا و یا سایر ضایعات طبیعی را «مسئولیت آمریکا طبق قانون اساسی» نمود! عجبا، اینها چه دوستان خوبی هستند که پیش از اینکه از بین بردن دلایل واقعی (استثمار راسیستی!) برای فقر، بیکاری، تبعیض، رنج و درد بیش از بیست میلیون مردم سیاهپوست (تقریبا ده در صد جمعیت) کشور خود را یك «مسئولیت طبق قانون اساسی» بکنند، دلشان به حال ما سوخته است!

رژیمهای اسلامی وابسته به غرب در خاورمیانه که مملو از دلارهای نفتی میباشند، نیز از این فرصت برای هند که از پشتوانه ای قوی او نظر نفوذ و عوامل در عرصه سیاستهای ارتجاعی در پوربابنگلا برخوردارند، نیز چنین میکنند. بدین ترتیب، سیل پوربابنگلا راحتی بیش ازپیش به عرصه ای مساعد جهت انجام مانورهای سیاسی و غارتگری امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و توسعه طلبان تبدیل ساخته است.

سیاست بازی بر زمینه سیل و ضایعات طبیعی

تلفات و خسارات بیسابقه سیل ۱۹۸۸ این مسئله را در کانون عرصه سیاسی قرار داده است چرا که تازه امروز محافل حاکمه چنین بدست و پا افتاده اند، در صورتیکه سیل و سایر ضایعات طبیعی تقریبا هر ساله بطور مداوم باعث دردورنج میلیونها تن و نابود ساختن هزاران تن دیگر شده است؟

یك فاکتور واضح اینست که سیل اینبار طی دوسال پی در پی (۱۹۸۷ و ۱۹۸۸) ، داکا یعنی پایتخت پوربابنگلا را در بر گرفته و چندین بخش محل کار سکونت نخبگان زیر سیلاب رفت. اینبار زندگی راحت خود مقامات به خاطر نه تنها کثافات و سیلابهای آلوده، بلکه به جهت هجوم مردم سیل زده زاغه نشینها واراضی پست اطراف پایتخت، برهم خورده بود. بویژه اکنون پنهان نگاه داشتن این «توده های فقیر و کثیف» از چشم خارجیها مشکل شده بود.

مضافاً اینکه، کارخانجات و کارگاههای اطراف پایتخت زیر آب رفته و تولیدشان متوقف شده بود. نابود شدن سیستم حمل نقل در سطح سراسر کشور به شدت عرضه آذوقه بویژه سبزیجات، گوشت و تخم مرغ را که از ضروریات سفره اغنیا، ارتش و پلیس است، مختل کرده بود. اختلال جدی در وضعیت سیستم حمل و نقل زمینی همچنین دستگاه سرکوبگرشان را تضعیف مینمود. پس اینبار آتش به انبار خود طبقه حاکمه افتاده و این ضایعه طبیعی و «مشیت الهی» خود آنها را نیز مشمول «لطف» خود ساخته بود. بعلاوه، ب.م.عباس، یك کارشناس بورژوا و مشهور مهارآب پیش بینی کرده بود که دفعه دیگر آب طبقه همکف کلیه ساختمانهای داکا را در بر خواهد گرفت. و این مساله اگر چه آنها را عمیقا هشدار نداده بود، اما نگران ساخته بود.

این یکی از موازین جامعه طبقاتی است که رنج و درد توده ها هیچگاه باعث دلمشغولی طبقات حاکمه استثمارگر نیست مگر اینکه منافع خودشان مورد مخاطره واقع گردد. سیلهای ۱۹۵٤، اواخر دهه شصت و ۱۹۷٤ که داکا را در بر گرفته و یا پیامدهایشان داکا را تحت تاثیر قرار داد، از این دسته بودند. اما عرصه سیاسی در بنگلادش کنونی بسیار متفاوت از دهه های پنجاه، شصت و حتی هفتاد است. این مهمترین دلیل نگرانی طبقات حاکمه و اربابان امپریالیست آنها است. آنچه که آنها را به هراس می افکند آب نیست، بلکه مهمتر از آن، تهدیدی است که به جهت خشم روز افزون توده ها در رابطه با قصور هیئت حاکمه در کنترل سیل و کاستن از رنج مردم و پتانسیلی که این امر در تقویت جنبش انقلابی دارد، با آن روبرویند.

سالهاست که توده های پوربابنگلا رنج و مشقت ناشی از وقوع سیل و ضایعات طبیعی را متحمل شده اند. سالهاست که آنها مال اندوزی و غارتگری جنایتکارانه امپریالیستها و دست نشاندگان را هنگام وقوع سیل و ضایعات ضایعات شاهد بوده اند. بسیاری اوقات، تظاهر به دلسوزی، نمایشات پر سروصدای فعالیتهای امدادگرانه و گزاف گویی در مورد پروژه های مهار سیل که تنها بر روی کاغذ می ماندند، توده ها را دچار توهم ساخته و می فریفت.

اما از اوائل دهه شصت، مردم پوربا بنگلا جنبشهای توده ای قدرتمندی را برای مهار سیل، یعنی در خواستی که مرگ و زندگیشان را رقم میزد، آغاز کردند که بعدا با جنك رهائیبخش آنها در سال ۱۹۷۱ با این امید که حاصلش یك کشور مستقل، دمکراتیك و آباد و سرزمین صلح باشد و مسئله سیل را برای همیشه حل کند، ادغام کردند. لیکن امیدی بیحاصل بود. طبقات حاکمه نوخاسته و حکومتهایشان در بنگلادش از ۱۹۷۲ به بعد - چه طرفدار هند و شوروی و چه طرفدار غرب - ترجیح داده اند که با متهم ساختن «ارواح» پاکستانی به حل نکردن مسئله سیل و پنهان ساختن جنایات خویش در پس آن، همچنان توده ها را بفریبند.

از سوی دیگر، این سگان زنجیری جدید منافع امپریالیستی نیز همانند حکومتهای پاکستانی سابق شروع به لاف و گزاف در مورد پروژه های عظیم کاغذی برای مهار سیل کردند. و توده ها را برای یك دهه دیگر در گیجی فرو بردند. لیکن اکنون توده ها بطور عموم بواسطه تجارب عملی و تاریخی خویش دریافته اند که اینها مشتی دروغ با پشتوانه اربابان خارجی بوده است. این توده ها توانسته اند به عوامفریبیها ی ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبی دولت هند و نیز دست نشاندگان بومیشان، بواسطه وقوع یك سلسله حوادث خودجوش در مناطق مختلف سیل دزه در سال۱۹۸۷ (مثل خودداری از توزیع آذوقه در شرایط گرسنگی، محاصره مقامات عالیرتبه حکومتی و ادارات مهار آب و آبیاری و امدادگری، راهپیمایی های اعتراضی در نواحی کوچك و شهرهای کوچك، محاصره ادارات محلی حکومت و غیره) پی ببرند.این فعالیتها هزاران تن و در برخی موارد بیش از ده هزار تن را بسیج کرده و مقامات را وادار ساخت که از تعداد سدهای «مهار سیل» و جاده های غیر مهندسی و غیره بکاهد تا از سطح بالای آب طی سه چهار روز، کاسته شود. مقامات حکومتی و امدادگر و رهبران محلی حزب حاکم در برخی موارد کتك نوش جان کردند. این اعمال که بنظر نمی رسد توسط هیچ حزب اپوزیسیونی سازماندهی شده باشند، منعکس کننده آگاهی رو به رشد توده ها و انفجار اولیه خشم آنها بود. بیشك این اوضاع، نشانگر موجود بودن پتانسیلی برای دهان باز کردن طغیانی عظیم میباشد که امپریالیستها بویژه امپریالیسهای آمریکایی بخوبی بدان آگاهی دارند.

بنابراین، امپریالیستهای غربی، سوسیال امپریالیستهای شوروی، توسعه طلبان هند، و عوامل سیاسیشان در هیبت بورژوازی بزرگ - در درون و برون قدرت - کارزارهای فریب و دروغ و مانوردهی سیاسیشان حول مسئله مهار سیل و فعالیتهای امدادگرانه را، تجدید کردند.

در عین حال این دشمنان مردم تلاش دارند تا در رقابتهای بین خودشان مردم را بسوی خود جلب کنند. از این رو در جریان سیل به سرزنش یکدیگر می پردازند.

طبقات ارتجاعی و سیل

مرتجعترین نیروها (در پوربابنگلا) عبارتند از گروه های بنیادگرای اسلامی در خط آمریکا، که پاسداران اسلام در خاورمیانه بویژه عربستان سعودی، جیب آنها را با دلارهای نفتی خود انباشته میسازد. این نیروها سعی میکنند با مطرح ساختن فرمولبندیهای قرون وسطایی نظیر «(سیل نفرین خدا است)» که بخاطر «(گناهان توده ها)» نازل شده، «(سیل یك ضایعه غیر قابل دفاع و اجتناب ناپذیر است)»، این «(بد اقبالی)» و «(مصیبتی)» است که باید تحمل کنیم و غیره، توده ها را شستشوی مغزی دهند. برنامه آنها برای مهار سیل عبارتست از دست به دعا برداشتن به درگاه خدا تا بتوانند او را خشنود سازند که دوباره کشور را نفرین نکند! اتفاقاً «(بداقبالی)» پوربابنگلا اینست که چنین نیروهای واپسگرا و ارتجاعی خادم امپریالیسم هنوز هم در اواخر قرن بیستم موجودند!

جاری شدن سیل آماج حمله قرار میدهند و با شعارهایی نظیر «(سد فراکا را خراب کنید!)» توده ها را به انحراف میکشانند (منظور یك سد عظیم در هند است که اخیرا بر روی رودخانه ای که از پوربابنگلا میگذرد بنا شده است). بدین ترتیب، آنها تلاش میکنند تا جنایات امپریالیسم امریکا و نقش دویست سال حاکمیت و غارتگری استعماری غرب را لاپوشانی کرده و در عین حال دست به تبلیغ «(سخاوت)» و «(امدادگری های)» امریکا و عواملش نظیر عربستان سعودی بزنند.

در میان برخی از عوامل هوادار آمریکا بویژه در بین بوروکراتها و تکنوکراتهایی که در پیوند تنگاتنگ با سرمایه بزرگ کمپرادور قرار دارند، تمایل وسیعی برای پیاده کردن پروژه های فوق العاده پرهزینه بکمك تکنولوژی پیشرفته غربی و پول و وام عظیم از بانك جهانی امپریالیستها، وجود دارد. این چنین پروژه هایی در این شرایط موجود، غیر واقعی و نامناسب بوده و به توده ها اتکاء ندارند. این افراد تحت نام کنترل سیل در حقیقت زنجیرهای امپریالیستها را بر دست وپای پوربابنگلا محکمتر ساخته و تامین آتیه درخشان خود

«(ما برای عملیات امدادگرانه کاملا بر توده ها اتکا میکنیم. ماباید آگاهانه شیوه های فعالیتی در مبارزه علیه ایدئولوژی پوشالی وابسته ساختن ملت و توده ها به دشمنان مردم در داخل کشور و یا به امپریالیستها در خارج از آن، انکشاف دهیم.

«(ما هرگز نمیتوانیم بخود اجازه دهیم که بعنوان کادرهای گروههای امدادگر امپریالیستها و دست نشاندگان کار کنیم.

«(ما همچنین خلع مالکیت از دشمنانمان را در مناطق (جنگی) که این امر امکانپذیر است با فعالیتهای امدادگرانه خویش ممزوج میکنیم.)»

ـ بنقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

آنها همچنین تبلیغ میکنند که کشور آنقدر فقیر است که نمیتواند پروژه مهار سیل برپا سازد، و بنابراین هیچ آلترناتیوی موجود نیست مگر متکی شدن به «(کمك)» کشورهای ثروتمند. منظورشان هم از کشورهای ثروتمند شیوخ و پادشاهان خاورمیانه است. آنها بدین ترتیب تلاش دارند تا از طریق احساسات و اعتقادات مذهبی، توده ها را فریفته و از نظر ایدئولوژیك شستشوی مغزی دهند. آنها ایدئولوژی انقیاد و تسلیم به امپریالیسم جهت تضمین غارتگریشان را ترغیب میکنند. خود رئیس جمهور رژیم فاشیستی لیك، با عباراتی متفاوت و به شیوه ای مدرنتر نیز همین ترهات را تبلیغ میکنند.

سایر کارگزاران امپریالیسم آمریکا، توسعه طلبی هند را بعنوان تنها عامل را به قیمت سیه روزی توده ها تضمین میکنند.

نیروهای هوادار هند و شوروی، منجمله رویزیونیستهای هوادار پروپاقرص شوروی، در اینمورد با معضل شدیدی دست بگریبانند، لاپوشانی نقش جنایتکارانه توسعه طلبانه هند در افزایش ضایعات ناشی از سیل (در این رابطه جلوتر به اجمال سخن خواهیم گفت) برایشان مشکل شده است. لیکن بهر حال، آنها تحت عنوان کوبیدن وابستگی دولت به امپریالیسم آمریکا و به بازی گرفته شدن بنیادگرایان اسلامی در خط آمریکا و عربستان سعودی، از هیچگونه تلاش بیشرمانه ای جهت نجات اربابانشان دریغ ندارند.

لیکن کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون متعلق به بورژوازی بزرگ، خواه هوادار آمریکا، خواه هوادار عربستان سعودی، خواه هوادار هندوستان، خواه هوادار شوروی و غیره، بر یك نکته اتفاق نظر دارند: حکومت «(غیر دمکرات)» ارشاد دلیل عمده بروز سیل و رنج مردم است. البته این بخشی از حقیقت است، اما آنها چنین می نمایانند که اگر حکومتی بر سرکار بیاید که بطور «(دمکراتیك)» انتخاب شده باشد، آنگاه دیگر سیل و رنج ناپدید خواهند شد ـ البته منظور آنها از حکومت «(دمکراتیك)»، حکومتی است که تمام احزاب بورژوازی بزرگ، منجمله خودشان، در آن شرکت داشته باشند. مردم پوربا بنگلا حکومت تمام این احزاب را در گذشته تجربه کرده اند و البته به حکومت رسیدن هیچ کدام از این «(قهرمانان دمکراسی)» مانع از سیل نشده است.

حکومت فاشیستی ارشاد و بخشی از نیروهای طرفدار امریکا، همراه با برخی از بوروکراتها و روشنفکران ارتجاعی دوشعار پیش گذارده اند: «(سیاست و سیل را قاطی نکنید)»، «(بدور از تعصبات حزبی و ایدئولوژیك برای مهار سیل و مبارزه با رنجهای مردم اتحاد ملی بوجود آورید)». طرفداران این شعارها میگویند «(مردم)» و «(ملت)» نمیتوانند منتظر احتمال پیروزی مبارزه برای دمکراسی در آینده ای دور شوند و در این مدت اقدامی جهت حل مسئله سیل صورت نگیرد. بنابراین اکنون باید اختلافات را فراموش کرد و هم اکنون متحد شده و با رژیم فاشیستی کنونی، حداقل بر سر مسئله سیل، همکاری نمود. شماری از روشنفکران خرده بورژوای میهن پرست، صادق و حتی متمایل به چپ و برخی از همین گونه نیروهای سیاسی توسط ظاهر فریبندهٔ این شعارها گیج شده اند.

اما، توده مردم از روی تجربه زندگانی خودشان در چهار دهه گذشته دریافته اند که این شعار پردازی بازی، مورد علاقه تبهکارانه تمام رژیمهای ارتجاعی است. اینان به نام «(وحدت ملی برای مهار سیل)» در واقع با مبارزه عادلانه مردم در مورد یك برنامه عمومی مهار سیل، ضدیت می کنند تا اینکه خود را در قدرت نگاه دارند. شعار «(سیاست و سیل را قاطی نکنید)» خود یك اهرم سیاسی است برای پنهان ساختن یك حقیقت بسیار ساده اما حیاتی مبنی بر اینکه مسئله سیل بدون تصمیم گیری سیاسی، ابتکار عمل سیاسی و رهبری سیاسی هرگز حل نمی شود.

به عبارت دیگر، تمام سوالهای زیر،

سیاسی بوده و توده های مردم حق دارند و لازم است که در مورد آنها تصمیم گیری کنند: آیا به مسئله سیل که برای توده های مردم مسئله مرگ و زندگی است، به روش اتکاء به خود برخورد خواهد شد یا از طریق اتکاء به «امداد» امپریالیستها و به رهن گذاردن استقلال کشور؛ از طریق بسیج توده های مردم و ترکیب دانش و خلاقیت آنان با تکنولوژی موجود سازگار با شرایط یا از طریق حکم های بوروکراتیك ژنرالها، بوروکراتها وسیاستمداران دلال با اتکاء بر تکنولوژی گران وارداتی، و بالاخره اینکه آیا پروژه های گوناگون مهار سیل واقعا به نفع توده ها خواهد بود یااینکه ابزاری در جهت چاق و چله تر کردن آنانی که در قدرتند؟ بنابراین شعار «سیاست را باسیل قاطی نکنید» فراخوانی مستبدانه از سوی رژیم و محافل ارتجاعی است و معنایش این است که تنها آنها حق دارند در سیاست این مسئله مرگ و زندگی توده ها دخالت کنند و هرگونه تلاش توده ها در تعیین سرنوشت خود بشدت سرکوب خواهد شد.

سیل و نیروهای انقلابی

مسئله سیل و دیگر بلایای طبیعی که گریبانگیر بنگلادش است بطور قطع مسائلی سیاسی اند. این مسئله نه تنها با واقعیات ثابت شده است بلکه بطور عاجل طلب میشود که انقلابیون و توده های مردم مسئله سیل را بصورت مسئله ای سیاسی مطرح کرده و برخوردی انقلابی بدان در پیش بگیرند.

امپریالیستها و عوامل فئودال و بورژواکمپرادور آنها مدتهای طولانی از مسئله سیل و رنجهای توده ها بهره گیری های سیاسی کرده اند. اما نیروهای سیاسی چپ و میهن پرست و همچنین کمونیستهای انقلابی تا مدتهای طولانی برخوردی درست و کنکرت نسبت به این مسئله اتخاذ نکرده اند. این امر دلایل گوناگون داشت از جمله سلطه طولانی مدت رویزیونیسم و عدم تجربه و ارتباط کافی با توده ها. رهبری راست رویزیونیستی جنبش کمونیستی شبه قاره، از زمان تولدش در دهه ۱۹۲۰ و در سرتاسر دهه ۱۹۶۰ هیچ حرکتی در جهت افشاگری سیاسی لنینیستی از امپریالیستها، بورژوازی و فئودالها در مورد مشکلات سیل، خشکسالی، طغیانهای جزر و مدی، زلزله، قحطی و شیوع بیمارهای مسری و رنج و فلاکت بیحساب توده های مردم، از خود نشان نداد. آنها برخلاف انقلابیون چینی تحت رهبری مائوتسه دون، از تکوین یك جهتگیری سیاسی برای ارائه یك راه حل انقلابی در مورد ضایعات طبیعی عاجز بودند. در عوض، رهبری رویزیونیستی، در مقابل رنج توده ها با تمایلات اومانیستی صادقانه اما خرده بورژوایی پاسخ گفت و فعالیت حزب پیشاهنك را به فعالیت در پشت جبهه موسسات بورژوا امپریالیستی نظیر صلیب سرخ، بنیاد فورد و غیره، تنزل داده و نقش واقعی خودش را فراموش کرد و نقش فعالین خدمات اجتماعی امپریالیستها و مرتجعین را بجای آن نشاند. و بدین ترتیب عرصه سیاسی را تقریبا بطور کامل به مرتجعین واگذارد.

آنها نتوانستند راههایی برای پیوند زدن جنبشهای توده ای حول این مسائل با مبارزه گسترده تر برای تحول اجتماعی و انقلاب بیابند ـ و در حقیقت از توسعه چنین مبارزه ای عاجز ماندند. بلکه بالعکس، آنها جنبش توده ای را به جنبش رفرمیستی بر سر مسائل خاص ـ درخواستهایی نظیر امدادگری، سدسازی، سیل بند، لاروبی، طرحهای آبرسانی محلی، عفو مالیاتی، وامهای کشاورزی، برنامه های واکسیناسیون علیه امراض واگیردار، «آذوقه برای قحطی زدگان» و غیره و بعضی مواقع هم، کنترل سیل بطور عام ـ تنزل دادند. همه این فعالیتها بدون ممزوج ساختن آنها با فعالیتهای افشاگرانه از طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در جهت دستیابی به هدف اساسی ـ انقلاب ـ صورت میپذیرفت. حزب رویزیونیست هوادار شوروی (CPB ـ حزب کمونیست پوربابنگلا) و سایر احزاب هوادار شوروی و چین، و احزاب و گروههای رویزیونیستی بینابینی کماکان همین خط انحرافی و در جوهر خود فریبکارانه و ضد مردمی را در رابطه با مسئله سیل و مشقت توده ها دنبال میکنند، که در واقع امر در خدمت امپریالیستها و طبقات ارتجاعی میباشد.

متعاقب گسست از رویزیونیسم مدرن شوروی در اواسط دهه شصت، بخشی از جنبش کمونیستی که اگر چه رگه های قدرتمندی از خط مشی و سنت رویزیونیستی را باخود حمل میکرد، اما در آنزمان بعنوان جریان چپ رادیکال و هوادار مائو شناخته میشد، دچار گرایشی معکوس گردید. استدلال آنها مبنی بر اینکه تنها انقلاب میتواند و باید این

بقیه در صفحه ۲۷

چین انقلابی سر بالا

منتخبی از «کارگر انقلابی»

صدها سال بود که سیل و خشکسالی، «بلایای آسمانی دوگانه» چین بشمار می رفتند. یك خشکسالی یا سیل، بطور تقریبی هر سال یکبار، بخشهای بزرگی از سرزمین این کشور را در خود فرو می برد، غلات را نابود میکرد و کشت را غیرممکن میساخت، و بدین ترتیب باعث قحطی وحشتناکی میگردید. طی یکی از این قحطی ها صدهاهزار نفر جان خود را از دست دادند.

رژیم انقلابی تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، پس از شکست دادن مرتجعین آمریکائی گومیندان در اکتبر ۱۹۴۹، با وضعیت بسیار مشکلی روبرو گردیدند. امپریالیسم آمریکا و متحدین مرتجعش، چین نوین را محاصره و تحریم کردند بدین امید که انقلاب را خفه کنند. سرزمین و مردم چین طی دهه های متمادی تحت تجاوز و اشغال امپریالیستهای ژاپنی و وحشیگریهای ارتش گومیندان قرار داشتند، که این خود بر ابعاد ضایعات ناشی از سیل، خشکسالی و قحطی، می افزود. مقاله ای بنام «مهار کردن رودخانه های چین» مندرجه در «خبرنامه پکن» (۱۹۷۴) یادآور میشود «هنگامیکه ۲۵ سال پیش چین نوین پا بعرصه گیتی گذاشت، مرتجعین گومیندان چه میراثی از خود برجای نهاده بودند؟ از آنجا که آبراهها، آب بندها و سیل بندها سالها بود که مرمت نشده بود، دهقانان کاملا بدست طبیعت رها شده بودند. سیل و خشکسالی وقایعی معمول بودند که یکی پس از دیگری و یا در مصاف با یکدیگر در ابعادی هولناك رخ داده و میلیونها قربانی و دهها میلیون بی خانمان برجای می نهادند. با توجه به چنین اوضاعی که چین کهن با آن دست بگریبان بود، مطمئنا پیشگویان امپریالیسم شادمانه سقوط چین نوین را بدامان ضایعات فوق الذکر که همه حکومتهای سابق قاصر از چاره جوئیش بودند را، محتمل می شمردند.»

برای رژیم انقلابی که در اوان طفولیت خویش بسر میبرد، وظیفه رام کردن رودخانه های بزرگ ـ یان تسه(زرد) هوآیی

رفتن را به آب می آموزیم!

صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۰ ژوئن ۱۹۸۵

(که در جلگه های مرکزی ساحلی جریان دارد) و غیره - یك جنبه حیاتی متحول ساختن چین از یك نومستعمره وابسته، به یك کشور مستقل سوسیالیستی بود. برای پایان بخشیدن به مرارت دهقانان - که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدادند - مهار سیل و ایجاد سیستمهای نوین آبیاری جهت مقابله با خشکسالی و ایجاد مزارع نوین، ضروری بود. در غیر اینصورت اتحاد کارگر - دهقان متزلزل میشد و توانائی چین در مقابله با حملات امپریالیستها و کمك به انقلاب جهانی تضعیف میگشت.

مائو در سال ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ اعلام نمود که رودخانه هوآیی و رودخانه زرد «باید مهار شوند». این فراخوان ها در بحبوحه مبارزات حاد دو خط در حزب کمونیست چین بر سر سمتگیری کشور پس از آزادی و استقلال صادر شدند و در واقع خود بخشی از این مبارزات بودند. رویزیونیستهایی نظیر لیوشائوچی، تحت عنوان «هماهنگی» میان سرمایه داری و سوسیالیسم و «تحکیم» دمکراسی نوین، تلاش ورزیدند چین را در سراشیب مسیر تکامل سرمایه دارانه بکشانند (که در مورد چین این بطور ناگزیر بمعنای تکامل نومستعمراتی بود). این بورژوا - دمکراتها که به رهروان سرمایه داری تبدیل شده بودند، در عرصه کشاورزی تلاش کردند چوب لای چرخ تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید و کلیه مناسبات اجتماعی بگذارند و در آن خرابکاری کنند. آنها مدعی بودند که مکانیزاسیون و توسعه صنایع سنگین (که بنوبه خود به «کمك» و تکنولوژی خارجی نیازمند بود) میبایست پیش از کلکتیوی کردن کشت انجام گیرد و مناسبات اجتماعی کهن طی این مدت در روستا دست نخورده باقی بماند. لیوشائوچی تا بدانجا پیش رفت که گفت استثمار یك «مزیت» است.

مبارزه دو خط برسر مسئله کنترل رودخانه های چین، شدت گرفت. بعقیده امثال لیوشائوچی انجام این چنین پروژه های بزرگ و از نظر تکنیکی مشکل، غیرممکن بود؛ زیرا چین امکان مالی و تکنولوژی انجامش را نداشت. لیوشائوچی فروتنانه موعظه میکرد که مردم نواحی آسیب دیده از سیل و خشکسالی باید به طرحهای «همیاری» متکی باشند. یك ناظر در اواخر دهه هفتاد، هنگامیکه پروژه مهار رودخانه هوآیی کامل شده بود و رودخانه زرد نیز به مقیاس گسترده ای تحت کنترل قرار گرفته بود، گفت: «اگر توده ها به انتظار می نشستند تا ماشینها این کار ها را انجام دهند، بازهم قحطی در شمال چین بپداد میکرد.»

مائو شدیدا خط رویزیونیستی و انحلال طلبانه لیوشائوچی و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و علیه آن مبارزه کرد و اعلام نمود: «ما اکنون باید دریابیم که بزودی موج عظیمی از تحول سوسیالیستی در روستاهای چین پدیدار خواهد گشت» و براستی که خیزشی عظیم روستاها را دربر گرفت. میلیونها دهقان که در اشکال بیسابقه کئوپراتیوی در پروژه های عظیم آبرسانی بسیج شده بودند، بخشی لاینفك از این امر بحساب می آمدند. این امر به استقرار مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی (علاوه بر صنعت) در سال ۱۹۵۶ منجر گردید. بعلاوه این مبارزات شتاب اولیه خیزش جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸ را فراهم نمود. از دل این کوره بود که کمونهای خلق زاده شدند. پروژه های ذخیره آب، باردیگر نقشی کلیدی در این گام عمده و نوین در تحول سوسیالیستی ایفا نمودند.

کمونهای خلق بطور خودجوش در ایالت هونان طی یك پروژه آبرسانی از سلسله جبال تای هان جهت آبیاری یك منطقه خشك جلگه ای که هشت، نه سال از دهسال را دچار خشکسالی بود، بوجود آمد. کئوپراتیوهای دهقانی اراده کردند نیروی کارشان را در مقیاسی بینظیر جهت ساختن کانال سرخ در یك مسیر ۱۵۰۰ کیلومتری در کنار رودخانه تای هان بهم پیوند دهند. هنگام بازدید مائو از این امتزاج انجمنهای دهقانی بود که نام «کمون خلق» برای این نهاد، انتخاب گردید. مائو نوشت، «این ابداع نوین توده هاست». مابقی کشور نیز به تبعیت از این سرمشق برخاستند. تا سال ۱۹۵۸، ۲۶ هزار کمون خلق بوجود آمده بود (که با تشکیلات و تقسیمات نوین، این تعداد به ۷۲ هزار در سال ۱۹۶۱ بالغ گشت).

یکی از شعارهایی که طی دوران جهش بزرگ به پیش توسط دهقانان رایج شد، چنین بود: «سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!» بیشك این شعار به ایجاد راههای آبی در سلسله جبال جهت رساندن آب و زندگی به زمینها اشاره داشت. اما بطور اعم، از مبارزات عظیم توده ها جهت ایجاد تحول آگاهانه در جامعه و طبیعت پابپای ایجاد تحول در خویش نیز سخن میگفت. تحت نظم جامعه کهن، چه کسی جز جسورترین و دوراندیش ترین افراد میتوانست آموختن «سربالا رفتن به آب» را در ذهن خود مجسم کند؟

ضایعات طبیعی رودخانه ها

موارد بسیاری قابل ذکرند که پیشرفتهای شگرف مردم چین در دروه پس از رهائی و استقلال را جهت تحت کنترل درآوردن طبیعت بطور اعم و جلوگیری از «ضایعات طبیعی» رودخانه ها بطور اخص، نشان می دهند. در سال ۱۹۵۲ مردم چین یك پروژه بسیار بزرگ منحرف ساختن مسیل رودخانه چین کیانك (شاخه زیانبار یان تسه) را به اتمام رساندند. پروژهٔ مزبور مشتمل بر تعمیر و تحکیم آب بندهای موجود، ایجاد آب بندهای جدید بطول بیش از دویست کیلومتر تعبیه تعداد بسیار زیادی دریچه های تخلیه آب و ایجاد یك منطقه ایمنی با گنجایش ۱۷۰ هزار تن برای مواقع تخلیه اضطراری نواحی بهنگام سیل های عظیم. برای انجام این

پروژه سیصد هزار نظامی و غیرنظامی بسیج شدند، و کل پروژه ۷۵ روز بطول انجامید. این کار در تضاد بسیار با «دستاوردهای» حاکمیت ارتجاعی گومیندان قرار داشت. برای ساختن یك دریچه کوچك آبیاری بروی رودخانه یان تسه در نزدیکی شهر ووهان، گومیندان جهت اخذ کمك مالی دست بدامان پنج کشور مختلف شد و کار پس از سه سال بپایان رسید.

حوزهٔ رودخانه هوآیی یکی از آن نواحی بود که هر سال دچار سیل یا خشکسالی، و یا هردو می شد. انحراف مسیر رودخانه زرد در سال ۱۹۳۸ توسط گومیندان بر ابعاد فاجعه بسیار افزود. تغییر مسیر رودخانه زرد با خود گل و لای بهمراه آورد و این جلگه رودخانه هوآیی را در خود فرو برد، مزارع را پوشاند و در کف چندین رودخانه ته نشین ساخت. اینها رویهمرفته کل سیستم رودخانه هوآیی را بهم زد، و آنرا برای سیل و خشکسالی مساعدتر کرد.

فراخوان مائو مبنی بر «رودخانه هوآیی را مهار کنیم» در سال ۱۹۵۱، میلیونها دهقان را به پروژه های مختلف کنترل آب در طول رودخانه هوآیی کشاند. این بسیج گسترده، زوزه های رویزیونیستها را که از عجز دهقانان «عقب افتاده» و بدون ماشی آلات برای انجام پروژه های عظیم دم می زدند، درهم کوبید. در حقیقت، کاربرد ماشین آلات مدرن ـ مثل بولدوزر، گودکن، خاکبردار و کامیون ـ مگر برای پروژه های کلیدی مورد حمایت مادی دولت، بویژه طی سالهای آغازین نادر بود. پس از به قدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی بسال ۱۹۵۶ و ایجاد شکاف در روابط چین و شوروی، روسها تکنسینهای خود را از چین بیرون کشیده، وجوه مالی و ابزار و ادوات کاری خود به چین را قطع کردند و این باعث مشکلات عدیدهٔ دیگری گردید. «رام کنندگان رودخانه ها» مجبور بودند به ابزار و ادوات ساده ـ مثل چکش، قلم، کلنك، گاری دستی، ماشین آلات خانگی و مواد منفجره ـ اتکا کنند. مهمتر از همه، قوه ابتکار قدرتمند توده ها وجود داشت که توسط خط انقلابی مائو بکار گرفته می شد.

در اوایل دهه هفتاد، یك گزارش از «تحولات برجسته» در عرصه کار پروژهٔ رودخانه هوآیی در مقایسه روزهای نخستین متذکر شد: لابروب های ساخت چین در کنار سایر ماشین آلات کار می کنند. سطح مکانیزاسیون رشد یافته و تعداد متخصصین افزایش بسیار یافته است. آنچه که بررسی دقیقتر را ارزشمند می کند این است که تعداد متخصصین دهقان باتجربه عملی غنی، قابل توجه شده است.» این نقل قول نظری اجمالی است بر رشد واقعی نیروهای مولده طی سالهای رهبری مائو (خلاف دروغ و تحریفات امپریالیستها و ایضاً رویزیونیستها)، و از همه مهتر تحولات عظیم که در زمینه روابط تولیدی که بویژه از طریق انقلاب فرهنگی درهم شکستن تفاوت میان کار یدی و فکری و تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان صنعت و کشاورزی آغاز شده بود.

تحولات حاصله در ناحیه ای از جلگه رودخانه هوآیی تفاوتهای اظهرمن الشمس در وضعیت چین نومستعمره کهن و سوسیالیستی را بطور مجمل بیان می کند. در یك شهرك با یازده هزار خانوار سیلهای سال ۱۹۳۱ باعث مرگ ناشی از گرسنگی ۲۶۰۰ دهقان و کوچ ۶۷۰۰ خانوار به سایر نواحی گردید. همین منطقه شاهد بارانهای سیل آسا تابستان ۱۹۷۴ بود ـ بارش بیش از سی سانتیمتر باران طی دو روز، سطح رودخانه هوآیی به بیش از شش فوت رساند. اما علیرغم این حداقل خسارت به سیل بندها و پمپ های آبیاری وارد آمد، منازل دهقانان را آب از جای نکَند و شالیزارها همچنان سرسبز باقی ماندند.

از زمان بقدرت رسیدن رویزیونیستها در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه داری در چین بسیاری از دستاوردهای چین سوسیالیستی ـ بویژه دستاوردهای دروان جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی ـ پایمال شدند. بطور مثال، کمونهای خلق اکثراً از بین رفتند، زمینها مجدداً میان خانوارهای منفرد تقسیم شد و مناسبات استثماری و قطب بندی طبقاتی دوباره احیاء گشت.

علیرغم اینکه ممکن است تولید در برخی نواحی و طی دوره معینی رشد کند، اما دورنمای واقعی حکایت از بروز نتایج فاجعه بار احیای سرمایه داری در روستاها دارد. مثلاً بعضی شاهدان عینی متذکر شدند که فاصله میان سیل ها کوتاه شده و خسارات ناشی از آنها افزایش یافته است. شاهدان عینی این تغییرات را حداقل بخشاً با درهم شکسته شدن کشاورزی سوسیالیستی مرتبط میدانند. از آنجا که دهقانان بطور روزافزون وادار به افزایش تولید زمین خصوصی خود و امضای قراردادهای تجاری می شدند، دلسردی زیادی نسبت به مشارکت در پروژه های کار عمومی ـ ذخیره آب، بهبود زمین، برنامه های جنگداری ـ نشان میدهند، زیرا این پروژه ها محتاج دست کشیدن از کار و منافع خصوصی و بذل فداکاری از سوی فرد برای جمع می باشد. شبح سیلها، خشکسالی ها و قحطی های پیش از ۱۹۴۹ بازهم گشت و گذار خود را آغاز کرده است.

امپریالیستها می گویند که شرایط بنگلادش ناامید کننده است، بطوریکه یکبار هنری کسینجر آنرا «نفرین شده» نامید. تحولات بینظیری که طی دوره نسبتاً کوتاه سوسیالیسم در چین اتفاق افتادند، بیشك شگرف بود، اما بهیچوجه اتفاقاتی مرموز نبودند. نیروی محرکه این تحولات عبارت بود از ابتکار و فعالیت آگاهانه توده های رها از سلطه امپریالیسم و تحت تاثیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون.

درپی موج کشنده سیل بنگلادش، رسانه های خبری، لاشخوران امپریالیستی بیکباره فرود آمدند تا بر طلب رستگاری و بخشش دهقانان از درگاه الله، تمرکز کنند. همانگونه که در مقاله «رودخانه های

همانگونه که در مقاله «رودخانه های چین را مهار کنیم» (خبرنامه پکن) آمده بود: «در روزهای تاریك و کهن گذشته ستم طبقاتی دست در دست خشکسالی و سیل داشت. حاکمیت سیاسی ارتجاعی و قیود ایدئولوژیك مسلط بر توده ها نه تنها آنها را از درك ضرورت شرایط عینی مقابله با سیلها عاجز می نمود، بلکه امکان رویت توانمندی ذهنی خویش در غلبه مصائب را نیز از آنها سلب می کرد. پس از هر ضایعه طبیعی، حکام ارتجاعی در چین تبلیغ ساختن سد جهت آسایش توده ها، آموزه های کنفسیوسی و منسیوسی را نیز اشاعه می دادند و مردم را نیز وادار می ساختند برای خشنودی خدایان معبد بسازند و قربانی کنند. توفانِ انقلاب سوسیالیستی پس از رهایی و استقلال، غل و زنجیرهای سیاسی و اقتصادی بردست و پای مردم را درهم شکست و دامهای ایدئولوژیك را که مانع شکوفایی قوهٔ ابتکار و خلاقیت آنها می شد، از بین برد.»

برای غلبه بر توفانها و سایر بلایای «طبیعی» و «غیرطبیعی» نیاز به انقلاب است. ■

بنگلادش

بقیه از صفحه ۲۴

معضلات را حل کند، اگر چه اساسا صحیح بود اما بصورت عام و تصنعی باقی ماند. آنها از افشاگری انقلابی، تحلیل انقلابی و جهتگیری مشخص انقلابی جهت یافتن یك راه حل کلی برای این مساله قاصر ماندند. آنها اگرچه با فعالیتهای رویزیونیستی ـ رفرمیستی راست مخالفت کرده و یا حداقل بدانها مبادرت نکردند، از قبول مسئولیت سازماندهی ابتکارات و وظایف بالفور انقلابی در زمانیکه توده ها در نهایت مشقت بودند، سرباز زدند.

در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جنبش انقلابی کمونیستی تحت رهبری رفیق جانباخته شیراج شیکدر و حزب پوربابنگلا شاربوهارا، که وی بنیانگذار ی نمود، خط اساسا صحیحی را در مورد پیشبرد انقلاب و مبارزه مسلحانه انقلابی ارائه کرده و مسائلی از قبیل سیل، ضایعات طبیعی و مشقت توده ای ناشی از آنرا با جهتگیری صحیح و نسبتاً مشخص مورد خطاب قرار دادند. لیکن این نیز خیلی در سطح عام باقی ماند. PBSP از فقدان یك تحلیل مشخص و از ناروشنی بر سر مساله وظایف عاجل در رابطه با مشقت توده ها رنج میبرد. نتیجتا نتوانست به افشاگری سیاسی شدید و عمیق دست بزند. بدین جهت، انقلابیون در شرایط رنج شدید توده ها بویژه طی جاری شدن سیلهای شدید و متعاقب آن، توفان، و قحطی ناشی از آنها در ۱۹۷۴، نتوانستند تاکتیکهای مشخصی پیش بگذارند. از اینرو، از فرصت کسب ابتکار عمل سیاسی در شرایط سیاسی بسیار مساعد محروم گشتند. این اوضاع تا همین اواخر ادامه داشت، و نتیجه آن این بود که جنبش انقلابی در سالهای متعاقب جاری شدن سیلها، وقوع توفانها، امواج سرکش آب، قحطی و غیره، بارها در موضع تدافعی منفعل قرار گرفت.

بدین ترتیب، اکنون جای خوشوقتی است که PBSP بطور آگاهانه بررسی معضل سیل و تلاشهای آگاهانه جهت در دست گرفتن ابتکار عمل در این مورد را آغاز کرده است. تحت رهبری PBSP، انقلابیون تلاش دارند یك جهتگیری صحیح برای حل انقلابی و مردمی مسئله سیل تدوین کرده، دست به افشای سیاسی امپریالیستها و طبقات حاکمه و ارتجاعی دست نشانده شان زده و یکسری وظایف مشخص را در جهت بسیج توده ها برای تسکین رنجهایشان به اجرا بگذارند و آنان را در جنبشهای توده ای و انقلابی حول این مسائل بمثابه مکمل مبارزه مسلحانه انقلابی در روستاها ـ که هم اکنون با هدف مشخص گسترش جنگ خلق و انجام انقلاب دمکراتیك نوین پیش میرود ـ سازمان دهند.

تاریخچه سیل در پوربا بنگلا

سیل، توفانهای موسمی و سرکشی امواج دریا پدیده ای جدید در پوربا بنگلا یا منطقه بنگال بطور کلی، نیست. موجودیت این سرزمین به لحاظ جغرافیایی نتیجه پروسه مداوم رسوب گل و لای تشکیل یك دلتا در دهانه چندین رودخانه است ـ بویژه سه رودخانه بزرگ پادما، مگنا، راهماپوترا / جمونا. باور عامه براین است که واژه «بنگلا»(نام کشور) از تشابه میان شکل این دلتا و یکی از حروف الفبای بنگالی گرفته شده است.

در این منطقه که سیل عموما در فصل بارانهای موسمی اتفاق میافتد، یك پدیده تقریبا منظم هر ساله است و برخی اوقات حتی چند بار در سال رخ میدهد. پروسه پیشروی خشکی در دریا در جنوب در جریان است. با توجه به شرایط کنونی، زمینی به مساحت نیمی از خود خاك کنونی کشور میتواند طی یکی دو دهه آتی سر بلند کند. بیشك سیلهای بدین پروسه کمك میکنند. مضاف بر اینکه، سیل همچنین به حاصلخیزی فوق العاده خاك پوربا بنگلا نیز بسیار کمك میکند. بطور اجمال آنکه، سیل پدیده غیر منتظره ای در پوربابنگلا نیست ـ فقط سیلها سابقا از قدرت تخریب کمتری برخوردار بودند، زیرا آب اینقدر بالا نبود و بطور نسبی سریعتر به دریا ریخته میشد.

سیل ـ البته تا حدود معینی ـ بخاطر نقشی که بعنوان یك منبع بینظیر حاصلخیزی زمین (بعلت حمل گل و لای توسط سیلاب) ایفا میکند و به جهت سهمی که در تجدید حیات زمین دارد، حتی یك ضرورت و یك نعمت محسوب شده است. سیل همچنین تا حدود معینی برای پرورش تخم ماهی(بشرطی که سیستم کشت کنونی و الگوی پرورش ماهی مدرنیزه و یا دستخوش تحول رادیکال نشود) و برای حفظ توازن محیط زیست خاص این کشور در اوضاع کنونی، ضروری است. بعلت الگوی کشت، سیستم تولید، متد پرورش تخم ماهی و غلات، سطح تکنولوژی، موقعیت حفظ و گسترش جنگلهاو غیره، عدم وقوع سیل به مدت چند سال پیاپی زیانمند خواهد بود. بعبارت دیگر جاری شدن سیل شدید و حادث نشدن سیل هر دو به اقتصاد کشور و زیست سکنه زیان وارد میکند.

توضیحی عموما قابل قبول در مورد عدم وجود آثار باستانی در این کشور اینست که اکثر شهرهای باستانی در کنار رودخانه های بزرگ برپا میشدند و بدین جهت اکثر آنها بعلت از بین رفتن سواحل این رودخانه ها، نابود شدند. ازبین رفتن سواحل رودخانه ها پدیده ای معمول در اوایل و اواخر فصل بارانهای موسمی بوده و بویژه طی و متعاقب جاری شدن سیل در ابعاد وسیع رخ میدهد. شواهد بسیاری از جمله نوشته های قدیمی علاوه بر تحقیقات جدید نشان میدهد که این پروسه همچنین تغییرات مهمی در مسیر رودخانه ها، بویژه رودخانه های بزرگ را باعث میشود. اما آنچه که طی دو قرن اخیر ثبت شده بوضوح مهمترین تحول در کل پروسه را نشان میدهد. میتوان دریافت که سیلهای متناوب و سالیانه درابعاد سریعا در حال افزایش از نظر مقیاس، میزان ضایعات و گستره، منجمله دوره های طولانی بر جا ماندن سیلاب، پدیده ای صرفا مختص چند دهه اخیر میباشد.

یکی از قدیمی ترین رکوردهای سیلهای شدید ـ اگرچه در مقیاس بسیار کمتر نسبت به سیلهای کنونی ـ مربوط به دویست سال پیش، بین سالها ۱۷۶۷ و ۱۷۸۷ بود. که یك ششم از سکنه یکی از بزرگترین نواحی شمال را از بین برد. سیلهای شدید دیگری نیز در ۱۹۱۷، و ۲۶ سال بعد در ۱۹۴۳ رخ داد. بویژه از دهه پنجاه به بعد، سیلهایی که تلفات، خسارات و ضایعات بسیار به بار آوردند، تقریبا هر ساله و برخی اوقات چندین بار در سال جاری میشود. طی چهار دهه پس از ۱۹۴۳، حداقل سی سیل خانمان برانداز که حداقل دوازده تای آنها بسیار شدید بود، در بسیاری نقاط سطح آب را چندین متر بالاتر از درجه خطرناك بالا آوردند. از آنجا که مناطق مرتفع جنگلی که از دسترس سیل بدور می مانند سکنه زیاد ندارند، در صد جمعیت سیلزده عموما از درصد مناطق سیل زده فزونی میگیرد. طی چند دهه اخیر، حتی سیلهایی که در رده آخر سیلهای شدید جای دارند بیش از سی هزار کیلومتر مربع (یعنی حدود سی در صد مساحت کشور) را زیر سیلاب برده و سه میلیارد تاکا (یك دلار = ۳۳ تاکا) در مقیاس حداقل سالانه، خسارت وارد آورده

بقیه در صفحه ۷۳

روز مه ۱۹۸۹

گرامی باد
پنجمین سالگرد تشکیل
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امروز پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در چند ماه آینده، جنبش ما و احزاب و سازمانهای مختلف شرکت کننده در آن، پرولترهای آگاه و انقلابیون را به گرامیداشت این سالگرد، ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش فرامیخوانند.

در سال ۱۹۸٤، وقتیکه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست برگزار شد، جنبش بین المللی کمونیستی در برابر دوراهی عظیمی قرار گرفته بود. دارودسته ای نوین از استثمارگران و تسلیم طلبان که خود را در صفوف حزب کمونیست پنهان ساخته بودند، سنگر سرخ و کبیر ما یعنی چین سوسیالیستی را از درون تسخیر کرده بودند.

در سراسر جهان هیاهوی امپریالیستها، رویزیونیستها و رفرمیستها بگوش میرسید که ختم مارکسیسم انقلابی را اعلام میداشتند. آنها مدتها بود که سراسیمه در پی انتقام شکستهائی بودند که از سوی مائوتسه دون و انقلابیون پرولتری راستین نصیبشان شده بود. بنابراین تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در برافراشتن درفش مارکس، لنین و مائوتسه دون، در شرایطی که سایرین آن را لجن مال کرده بودند، از کمال اهمیت برخوردار بود.

جنبش بین المللی کمونیستی هنوز کاملا بر بحرانی که متعاقب مرگ مائوتسه دون و از دست رفتن چین سوسیالیستی ظهور یافت، فائق نیامده است. لیکن موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود گام بسیار مهمی در راه بازسازی وحدت کمونیستهای اصیل بوده و وجود چنین تشکل بین المللی خود کلیدی است که دروازه پیشروی بیشتر بسوی هدف ما یعنی ایجاد یك انترناسیونال کمونیستی طراز نوین را میگشاید.

طی پنج سال گذشته، جنبش ما پیشروی و گسترشی مداوم داشته است. جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بطور موج وار پیشروی نموده و امروز خروش مبارزه مسلحانه انقلابی کارگران و دهقانان پرو حقیقتاً در سراسر جهان طنین افکن گشته است. پرولترهای آگاه و تمامی مردم انقلابی میباید مراقب احتمال مداخله امپریالیستها علیه انقلاب پرو، و آماده پاسخگوئی به آن، با نبردی انقلابی و توفان آسا در حمایت از جنك خلق باشند.

در زمانیکه رویزیونیستها و فرصت طلبان رنگارنك به مبارزه انقلابی توده ها خیانت ورزیده و آرامش و سازش با سیستم موجود را موعظه میکنند، این مارکسیست ـ لنینیستهای راستین و بالاتر از همه، نیروهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها را برپا داشته یا به تدارك این مبارزه مشغولند ـ مبارزه ای که تنها طریق ریشه کن ساختن نظم کهن و راهگشائی بر آینده کمونیستی است.

در بسیاری از کشورهای جهان، منجمله فلسطین، توده ها همچنان مبارزه قهرمانانه ای را

علیه مرتجعین به پیش میبرند. اما علیرغم قهرمانیها و فداکاریها، توده ها در فلسطین یا سایر کشورها بدون یك رهبری صحیح امکان کسب رهائی را ندارند. همانگونه که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطر نشان میسازد: «تجربه نشان داده که انقلاب پرولتری تنها توسط یك حزب پرولتری اصیل، مبتنی بر علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، میتواند پیشروی کند و بانجام رسد.»

بعلاوه این فقط کمونیستهای انقلابی هستند که مبارزات و فداکاریهای امروز را با هدف ایجاد جهانی عاری از طبقات و استثمار پیوند میدهند. کمونیستهای اصیل، برخلاف رویزیونیستهای هوادار شوروی و دیگر فرصت طلبان، مبارزه توده ها را بخاطر سازش با دشمن وجه المصالحه قرار نمیدهند و در پی آنکه جانشین مقامات حاکم کنونی شده و در راس سیستم کهنه استثمار بنشینند، نیستند. امروز بسیاری از باصطلاح کمونیستها با آوای ارتجاعی کسانی که کمونیسم را رویائی پوچ میخوانند همصدا شده اند. در مقابل، احزاب و سازمانهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیرترین رزمندگان این زمانند؛ چرا که صحیحترین، پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه را از آینده بشر، و از آنچه تحقق این امر طلب میکند، در اختیار دارند.

وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و «بیانیه» این جنبش، کمك بزرگی به انقلابیون پرولتری است که در کشورهای گوناگون با وظیفه دشوار اما عاجل حذادی یك حزب پیشاهنك مائوئیست مبتنی بر یك خط صحیح مواجهند. امروز در تمامی قاره ها انقلابیونی وجود دارند که این وظیفه حیاتی را بدوش کشیده و از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتظار کمك و الهام دارند.

اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها در صورتی میتواند وظیفه کمك به ایجاد احزاب نوین مارکسیست ـ لنینیست را بانجام رساند که سازمانها و احزاب شرکت کننده در این جنبش، پرولترهای آگاه و دیگر توده های انقلابی سراسر جهان مشارکتی فعال داشته باشند. کمونیستهای اصیل در عرصه مالی نیز، همانند سایر عرصه ها، برخوردی کاملا خلاف رویزیونیستها و فرصت طلبان دارند. رویزیونیستها و فرصت طلبان در حرف و در عمل اتکاء به امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و مرتجعین را پیشه کرده اند، حال آنکه کمونیستهای اصیل بر کارگران، دهقانان و دیگر توده های انقلابی، بمثابه منبع کمك متکی هستند. بدین علت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های انقلابی را به کارزار گرامیداشت پنجمین سالگرد تشکیل خویش فرامیخواند تا در کلیه عرصه ها ـ منجمله عرصه مالی ـ به پیشرفتهای آتی جنبش ما یاری رسانند.

وقت آن رسیده که جهان را بزور از چنك صاحبان امپریالیست و مرتجعش خارج سازیم. حاکمیت اینان معنایی جز ادامه فلاکت برای اکثریت عظیم مردم جهان نداشته و علیرغم صحبتهائی که از صلح و تفاهم میکنند، خطر واقعی برپائی جنك جهانی سوم از سوی امپریالیستها کماکان وجود دارد. فقط مبارزه انقلابی خلق است که میتواند وضع موجود را تغییر داده، دروازه های آینده را بگشاید.

پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی دارید! به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش برخیزید!

پیش بسوی انقلاب! پیش بسوی ایجاد و مستحکم ساختن احزاب مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

از جنك خلق در پرو حمایت کنید!

از جنك جهانی جلوگیری کنید! مبارزه جهت انقلاب در سراسر جهان را به پیش رانید!

زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!

باشد تا «الانتفاضه» راه جنك خلق برای رهائی فلسطین را هموار سازد!

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

انترناسیونال است نژاد انسانها

انترناسیونال است نژاد انسانها

بیش از صدو پنجاه سال پیش مارکس و انگلس مانیفست کمونیست که اعلان تندر آسای جنك علیه بورژوازی بود را منتشر ساختند: «شبحی برفراز اروپا در گشت و گذاراست ـ شبح کمونیسم». از آنزمان اخلاف انقلابی مارکس صلای جنك او را در هر گوشه و کنار جهان اشاعه داده و همانند نمایندگان پرولتاریای جهانی، طبقه ای که در نهایت تنها میتواند رهایی خویش را با رهایی کل بشریت بدست آورد، عمل کرده اند. از دوره مارکس به بعد نمایندگان پرولتاریای بین المللی در سطح یك انترناسیونال گرد هم آمده و نبرد خویش را در مقیاس جهانی به پیش راندند.

مارکس و انگلس تا زمان تلاشی انترناسیونال اول بعد از شکست کمون پاریس فعالیت های این تشکیلات را هدایت کردند. بعد از مرگ مارکس، انگلس در پی ریزی انترناسیونال دوم ونیز در سالهای نخستین حیات این تشکیلات نقش کلیدی ایفا نمود. لنین نخست بلشویك ها را بمثابه بخشی از انترناسیونال دوم رهبری نمود. بعدها هنگامیکه طی جنك جهانی اول رهبران انترناسیونال دوم در کنار حکومت های امپریالیستی خودی ایستادند، لنین از هیچ کاری برای افشاء ومغلوب کردن آن تشکیلات فروگذار نکرد و بدین ترتیب به ایجاد انترناسیونال انقلابی سوم (یا انترناسیونال کمونیستی) یاری رساند. انترناسیونال سوم با انقلاب بلشویکی بظهور رسید. استالین کار لنین در انترناسیونال سوم (کمینترن) را طی دورانی ادامه داد که اتحادشوروی در پروسه ساختمان سوسیالیسم بود، جنگهای رهائیبخش ملی منجمله در چین تحت رهبری مائوتسه دون، بپاخاسته بودند، خطر فزاینده یك جنك نوین جهانی مطرح گشته، حملات امپریالیستی علیه اتحادشوروی جریان داشت و فاشیسم در آلمان بقدرت رسیده بود.

جنبش بین المللی کمونیستی با کودتای رویزیونیستی ۱۹۵۶ در اتحادشوروی با ضربه ای جدی مواجه گشت و دچار تفرقه شد. مائوتسه دون گردانهای توده های چین را در این نبرد رهبری کرد. آنها پرچم سرخ را برافراشته و هرچه رفیعتر به اهتزاز درآوردند و سپس در نبردهای عظیم دورانساز انقلاب فرهنگی که نسل نوینی از انقلابیون را تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متولد ساخت، این پرچم را رفیعتر از هر زمان دیگر برپا داشت.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با غرور در بیانیه خود اعلام کرده است که «امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه سایر نیروهای مائوئیست، میراث دار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو هستند و می باید مبنای خویش را استوارانه بر این ارثیه قرار دهند.» این بخش از مجله به تصویر لحظات مهمی از نبردهای بین المللی پرولتاریا می پردازد.



این طرح متعلق به کِه تِه کلویتس هنرمند انقلابی آلمانی (۱۸۶۷ ـ ۱۹۴۵) است.



فردریش انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان نقش رهبری را منجمله در حیطه نظامی ایفا کرد.

انجمن بین المللی کارگران، یا انترناسیونال اول بسال ۱۸۶٤ در لندن پی ریزی شد و جنبش انقلابی را در سراسر اروپا، آمریکا و حتی استرالیا اشاعه داد. ایده های مارکس در تخاصم با آنارشیسم باکونین و پرودون قرار داشت و سرانجام آنارشیسم موفق به متلاشی ساختن انترناسیونال اول در ۱۸۷۲ شد. اما همانگونه که انگلس خاطرنشان ساخت «بمدت ده سال انترناسیونال تاریخ اروپا را به یك جهت ـ به جهت آینده ـ سوق داد و اینك می توان با غرور به گذشته نگریست و دستآوردهایش را مشاهده کرد.» تصویر زیر طرحی از صحنه ایجاد انترناسیونال اول است.

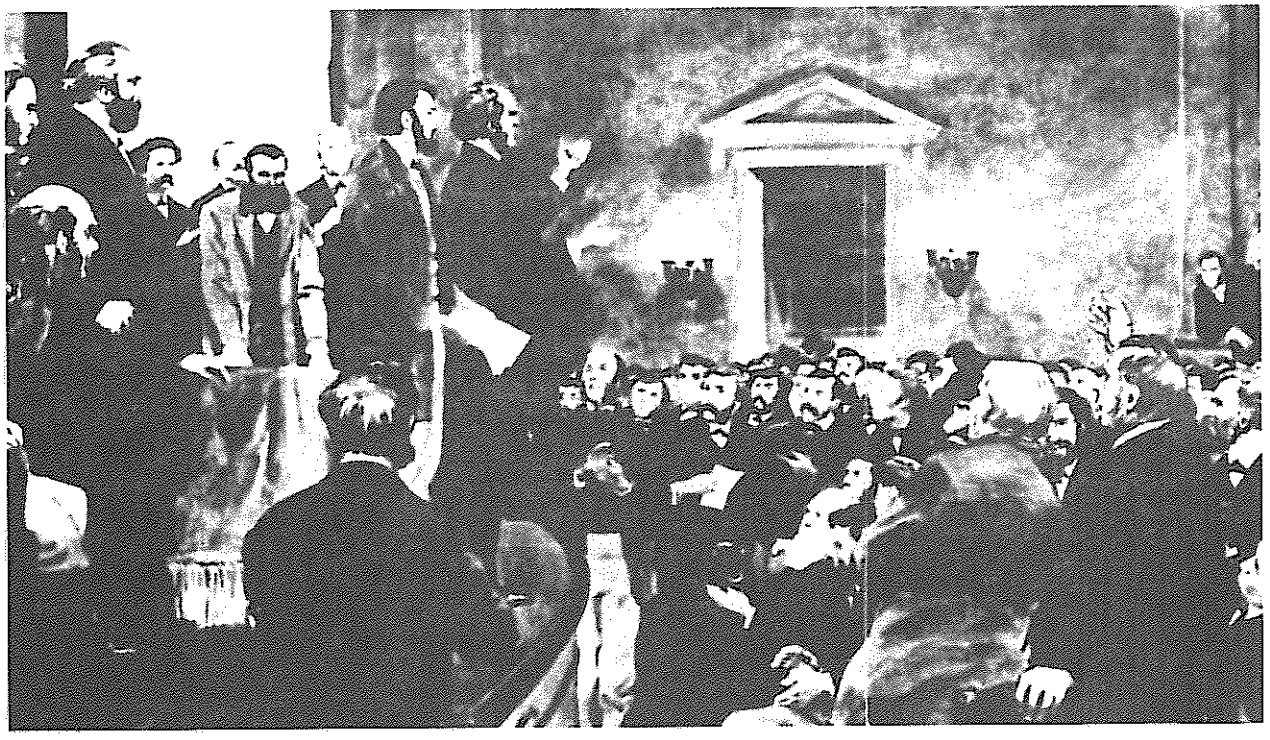

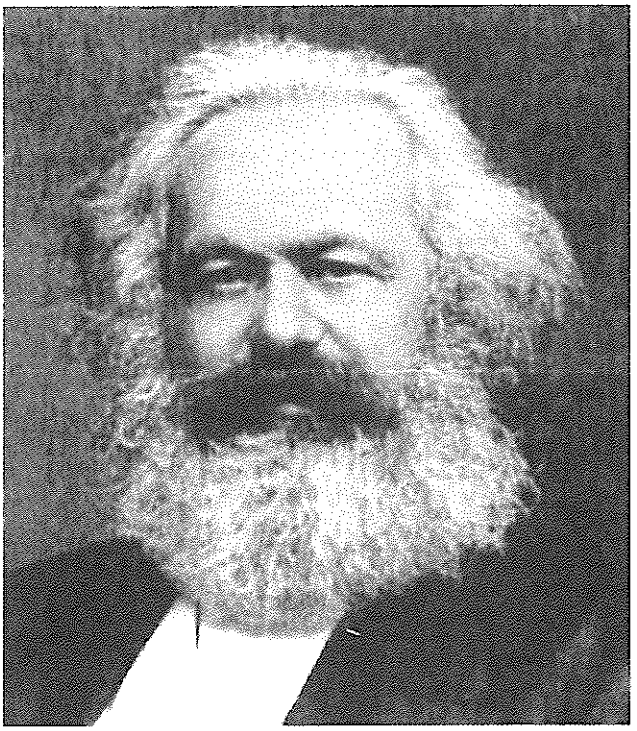

کارل مارکس بنیانگذار کمونیسم. او فعالیت بیسابقه تئوریك و رهبری عملی انترناسیونال اول را در شرایطی به پیش برد که بورژوازی در سراسر اروپا درپی شکار وی بود.

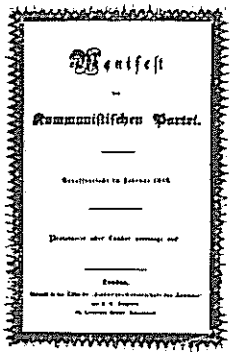
Manifest
der
Kommunistischen Partei.

نسخه اول مانیفست کمونیست.

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند. ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

ـ کارل مارکس و فردریك انگلس
مانیفست کمونیست

طبقه کارگر انگلستان، دستی برادرانه بسوی کارگران فرانسه و آلمان دراز میکند و اطمینان راسخ دارد که جنك نفرت انگیز کنونی، هرگونه که پایان یابد، بالاخره اتحاد طبقه کارگر تمام کشورها، جنك را از میان خواهد برد. در همان حال که فرانسه و آلمان وارد جنك برادرکشی شده اند، کارگران این دو کشور پیامهای صلح و حسن تفاهم باهم مبادله میکنند. این واقعیت یگانه و بزرگ که در تاریخ گذشته سابقه ندارد، راه را برای آینده ای روشنتر میگشاید و ثابت میکند که بعکس جامعه کهن و بدبختی های اقتصادی و هذیان های سیاسی اش، جامعه ای نو در حال ظهور است که راه و رسم بین المللی اش صلح خواهد بود، چون عامل نظم دهنده ملی اش در همه جا یکی است: کار! پیش آهنك این جامعه نو، اتحاد بین المللی کارگران است.
کارل مارکس، جنك داخلی در فرانسه

ـ کارل مارکس، جنك داخلی در فرانسه

کشف طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع، به بردگی درآوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قُرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاهپوستان، همگی بشارت دهنده صبح دولت تولید سرمایه داری هستند.

ـ کارل مارکس کاپیتال

تا زمانیکه کارگران سیاه پوست در بند باشند، کارگران سفید نمی توانند رها گردند.

ـ کارل مارکس، کاپیتال

«به کارگران میگوییم که شما می باید از پانزده، بیست، پنجاه سال جنگ داخلی و جنگ های بین المللی عبور کنید: نه فقط بدان خاطر که شرایط موجود را تغییر دهید بلکه برای تغییر خودتان و آماده کردن خود برای اعمال قدرت سیاسی.

کارل مارکس: «اظهاراتی درباره محاکمه کمونیستها در کلن».

کمونارد‌های پاریس بیش از سه ماه بر سر کار بودند، آنها علیرغم این واقعیت که بورژوازی فرانسه (که در حال جنگ با آلمان بود) از کمک طبقه حاکمه آلمان برای سرکوب دشمن مشترکشان ـ پرولتاریای قیامگر ـ برخوردار شد، قهرمانانه جنگیدند.

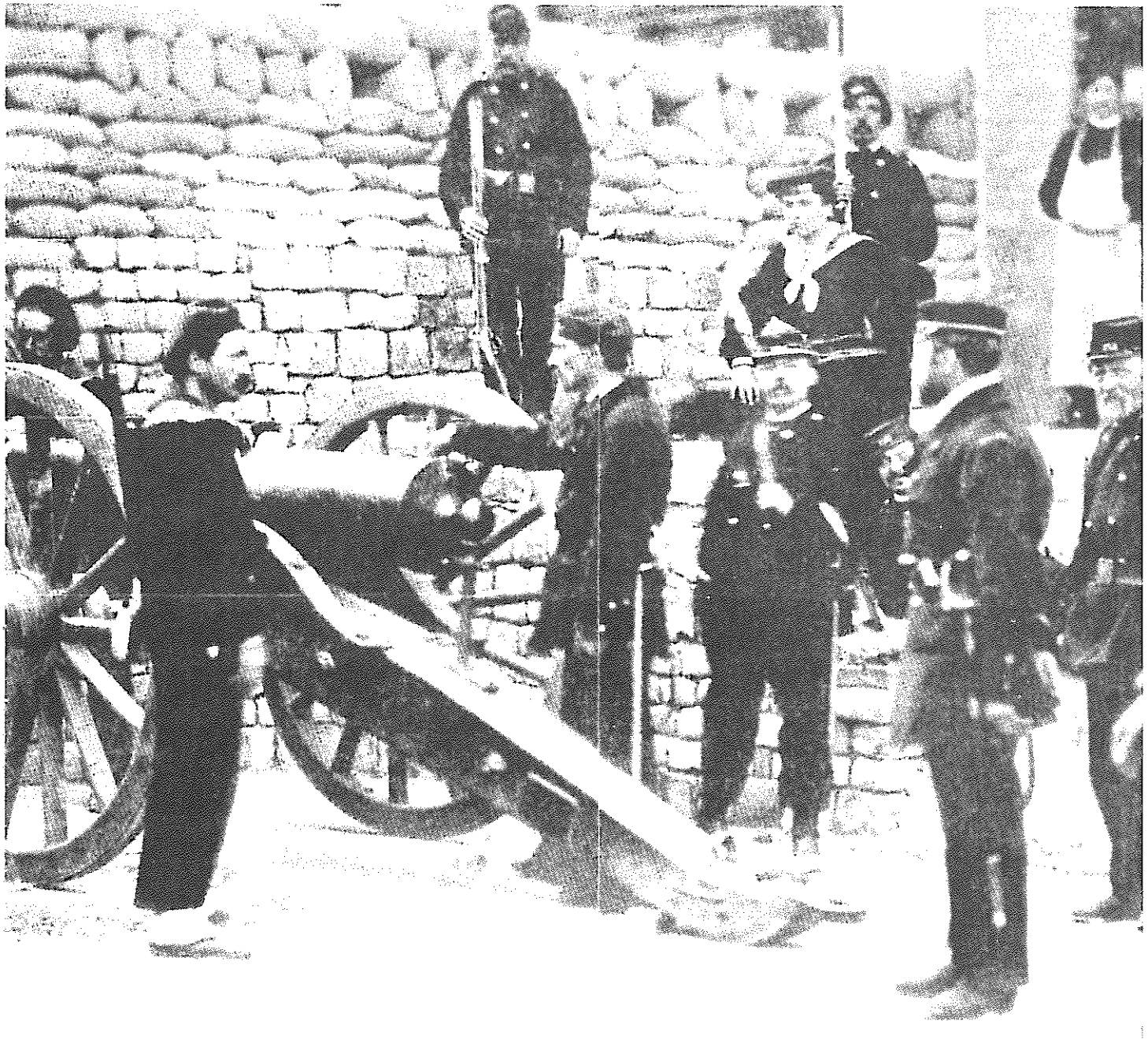

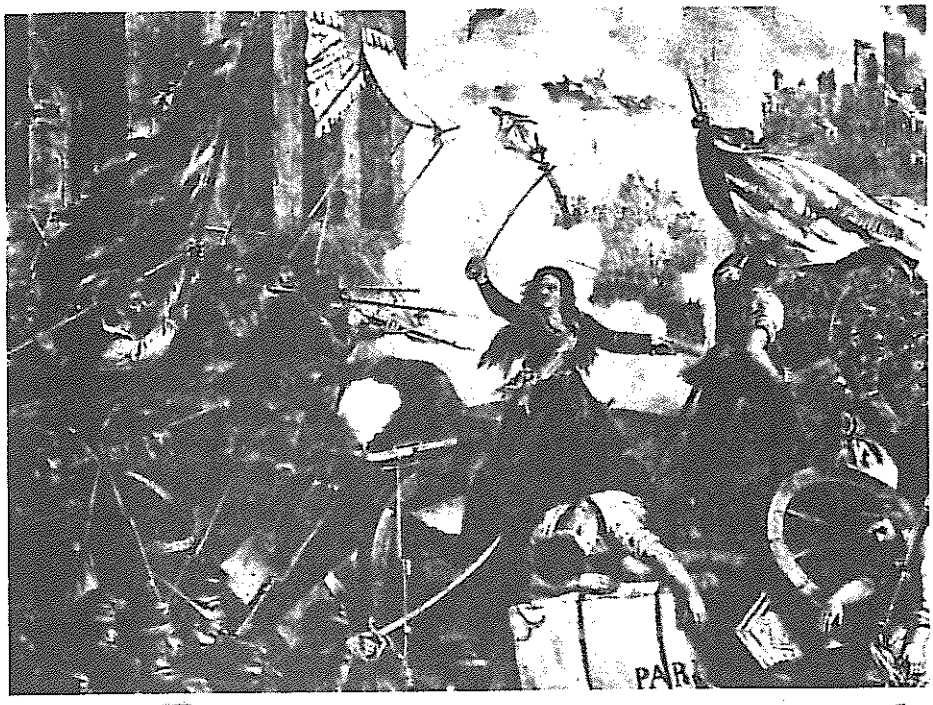

آخرین نبرد کموناردها: زنان نقش مهمی در سازماندهی و دفاع از کمون پاریس ایفا کردند. این نخستین تجربه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بود. همانطور که انگلس گفت، اگر میخواهید بدانید که دیکتاتوری پرولتاریا چیست، به کمون پاریس نگاه کنید.

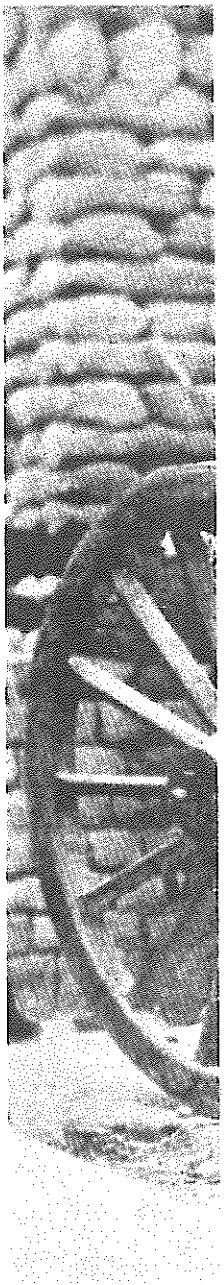

«کشور ما» ـ یك واژه، یك اشتباه! «بشریت» ـ یك واقعیت، یك حقیقت! «کشور واژه ای است که نظیر بُت و خدایان توسط کشیشان و شاهان ساخته شد تا حیوانات باشعور را در محدوده های دقیقی محصور دارند، جایی که آنان را در جهت منافع اربابان، تحت نظر آنان وبنام موقعیت کثیف دست نخورده آنان در انقیاد نگهدارند.

اینکه ما برحسب اتفاق در اینجا متولد شویم یا در آنجا، ملیت ما را تغییر میدهد و از ما دوستان و دشمنان می سازد. بگذارید این بازی احمقانه را گردن نگذاریم و این مضحکه که ما را همواره دربند نگه میدارد، بدور افکنیم.

بگذارید «کشور» به واژه ای توخالی ـ به یك تقسیم بی ارزش اداری ـ تبدیل شود. کشور ما آنجاست که زندگی آزاد باشد و کار روبراه.

مردم، کارگران، آفتاب درحال طلوع است: باشد تا نابینایی مان پایان گیرد. سرنگون باد مستبدین و جلادان!

فرانسه مرده است، زنده باد بشریت!

ـ بقلم کمونارد ژول نوستاگ در نشریه «انقلاب سیاسی و اجتماعی».

کمون ... حکومت کارگری بود، و بمثابه قهرمان رهائی کار بطور برجسته ای بین المللی. در مقابل ارتش پروس که دو استان فرانسه را به آلمان ملحق کرده بود، کمون، کارگران سراسر جهان را به فرانسه ملحق ساخت.

در کمون تمام خارجی ها افتخار جانبازی برای آرمانی جاودان را یافتند. بورژوازی در فاصله میان جنگی که بدلیل خیانتش در آن شکست خورد، و جنگی داخلی که بدلیل دسیسه چینی مشترکش با مهاجم خارجی دامن گرفت، وقت آن یافت که میهن پرستی خود را با سازمان دادن شکار پلیسی آلمانها در فرانسه بنمایش بگذارد. کمون یك کارگر آلمانی را وزیر کار خود کرد. تی یر، بورژوازی، امپراطوری دوم، بطور مداوم لهستان را با اعلامیه های پر سرو صدای طرفداری فریب داده و در واقعیت آنرا به روسیه فروخته و کار های پست روسیه را برایش انجام می دادند. کمون به فرزندان قهرمان لهستان افتخار داده و آنان را در راس دفاع از پاریس گمارد. و برای آنکه بطور گسترده تری آغاز عصر جدیدی از تاریخ را اعلام کند، در مقابل چشمان پروسی های فاتح از یکطرف و ارتش بناپارتی تحت هدایت ژنرالهای بناپارتیست از سوی دیگر، ستون واندوم این سمبل عظیم شکوه جنگی (بورژوازی) را بزیر کشید.

ـ کارل مارکس، جنك داخلی در فرانسه

انترناسیونال

اوژن پوتیه در فردای کمون پاریس و شکست خونین آن شعر انتر ناسیونال را سرود. همانطور که لنین خاطر نشان ساخت «کمون مغلوب شد اما انترناسیونال پوتیه، ایده های کمون را در سراسر جهان پراکنده ساخت واین ایده ها اینك زنده تر از هر زمان دیگر است.» انترناسیونال از سوی یکی از کنگره های انترناسیونال دوم بمثابه سرود پرولتاریای بین المللی برگزیده شد. طی سالها ترجمه های بیشمار انترناسیونال به دهها زبان منتشر گشت. برخی از این ترجمه ها بخشی از روحیه و مضمون انقلابی اصل فرانسوی شعر را دارا نیست. در اینجا اصل شعر بزبان فرانسه و ترجمه دو بند آنرا همراه ساخته ایم.

نت سرود انترناسیونال

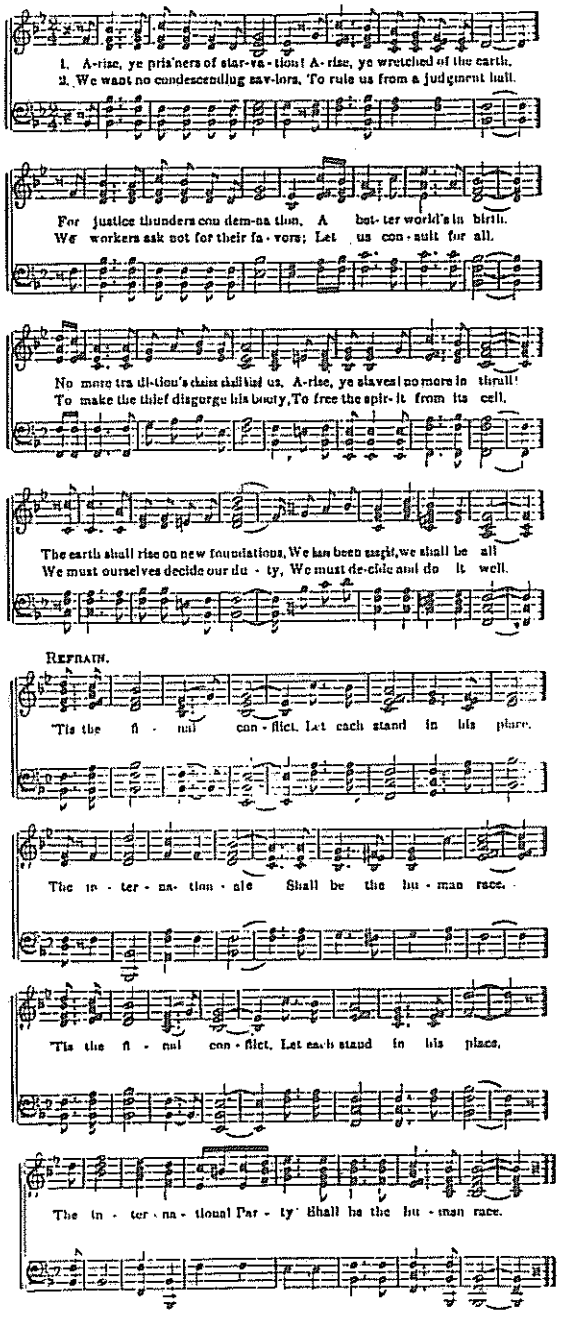

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و بندگی
جوشیده خاطر ما را بسرده به جنك مرگ و زندگی
باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
و آنگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هرچیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)

بر ما نبخشد فتح و شادی خدا، نه شه، نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان
تا ظلم را از عالم بروبیم نعمت خود آریم بدست
دمیم آتش را و بکوبیم تا وقتیکه آهن گرم است

روز قطعی جدال است.....
انترناسیونال است.....

تنها ما توده جهانیم اردوی بیشمار کار
داریم حقوق جهانبانی نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهزنان و دژخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نورافشان

روز قطعی جدال است.....
انترناسیونال است.....

C'est la lutte finale:
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

Debout! les damnés de la terre!
Debout! les forçats de la faim!
La raison tonne en son cratère,
C'est l'irruption de la fin.
Du passé faisons table rase,
Foule esclave, debout! debout!
Le monde va changer de base:
Nous ne sommes rien, soyons tout!

Il n'est pas de sauveurs suprêmes:
Ni Dieu, ni César, ni tribun,
Producteurs, sauvons-nous nous-mêmes!
Décrétons le salut commun!
Pour que le voleur rende gorge,
Pour tirer l'esprit du cachot,
Soufflons nous-mêmes notre forge,
Battons le fer quand il est chaud!

L'Etat comprime et la loi triche;
L'Impôt saigne le malheureux;
Nul devoir ne s'impose au riche;
Le droit du pauvre est un mot creux,
C'est assez languir en tutelle,
L'Egalité veut d'autres lois,
"Pas de droits sans devoirs, dit-elle,
"Egaux, pas de devoirs sans droits!"

Hideux dans leur apothéose,
Les rois de la mine et du rail
Ont-ils jamais fait autre chose
Que dévaliser le travail?
Dans les coffres-forts de la bande
Ce qu'il a créé s'est fondu.
En décrétant qu'on le lui rende
Le peuple ne veut que son dû.

Les Rois nous soulaient de fumées,
Paix entre nous, guerre aux tyrans!
Appliquons la grève aux armées,
Crosse en l'air et rompons les rangs!
S'ils s'obstinent, ces cannibales,
A faire de nous des héros,
Ils sauront bientôt que nos balles
Sont pour nos propres généraux.

Ouvriers, paysons, nous sommes
Le grand parti des travailleurs;
La terre n'appartient qu'aux hommes,
L'oisif ira loger ailleurs.
Combien de nos chairs se repaissent!
Mais, si les corbeaux, les vautours,
Un de ces matins, disparaissent,
Le soleil brillera toujours!

C'est la lutte finale;
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

درست است که خود بین الملل تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید پرولتاریای همه کشورها، که شالوده آنرا این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است....

فردریك انگلس، مقدمه ای بر مانیفست کمونیست



آن نظریه اساسی که زیر بنای تز های مار ا تشکیل میدهد چیست؟ این نظر عبارتست از تمایز قائل شدن میان ملل تحت ستم و ستمگر .... همانگونه که اکنون می بینیم، خصلت ویژه امپریالیسم شامل آنست که تمام جهان بشماری عظیم از ملل ستمدیده و شماری قلیل از ملل ستگر تقسیم شده است؛ و این شمار قلیل دارنده ثروت عظیم و نیرو های مسلح قدرتمند است.

ـ و.ا. لنین، به کنگره دوم انتر ناسیونال کمونیستی



فردریش انگلس، آگوست ببل، کلارا زتکین بهمراه سایرین در کنگره انترناسیونال دوم، زوریخ، اوت ۱۸۹۳.

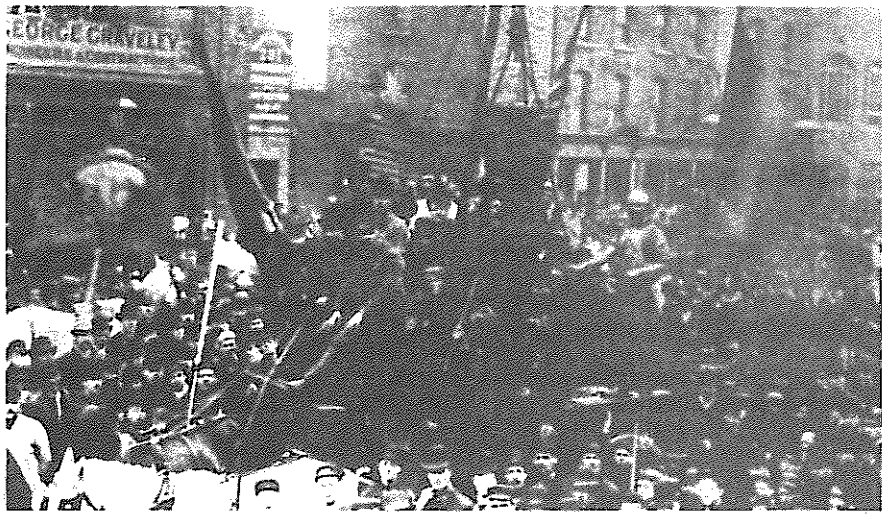

اعتصاب کارگران اسکله بسال ۱۸۸۹ در بریتانیا. انترناسیونال دوم در جریان رشد سریع تشکیلات پرولترها دربسیاری کشورها بظهور رسید.



لنین در دومین کنگره انترناسیونال سوم کمونیستی.

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال می کند: خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و «دشمن» در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط بدان است که چه طبقه ای اداره امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده می شود. اگر این جنگ یك جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروه بندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست جبار غارتگر اداره می شود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچك) به شریك غارتگری تبدیل می شود، و وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصربفردی است از دهشت های کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور «خود» باشد (زیرا این استدلال یك کودن بیمقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمی فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیستی)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارك، در تبلیغات و در نزدیك ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

و. ا. لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

و

لی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آن است که اولا مصالح مبارزه پرولتری در یك کشور تابع مصالح این مبارزه بمقیاس جهانی باشد. ثانیا خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می کوشد قادر و آماده باشد بخاطر سرنگون ساختن سرمایه بین المللی به بزرگترین فداکاریهای ملی تن در دهد.

. و. ا. لنین، تزهایی برای کنگره دوم کمینترن

ا

نترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است و آن هم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمك مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

و. ا. لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما



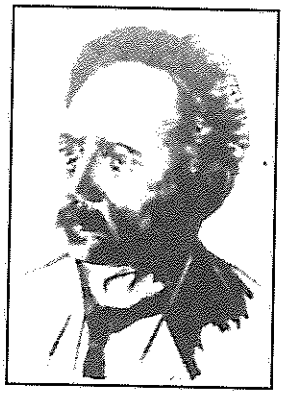

روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، رهبران انترناسیونالیست قیام کارگران آلمان در سال ۱۹۱۹ که بدست حکومت سوسیال دمکرات آلمان بقتل رسیدند.

اپورتونیسم یعنی قربانی کردن منافع توده ها برای منافع موقتی یك اقلیت فرعی از کارگران، یا بعبارتی دیگر، یعنی اتحادی میان یك بخش از کارگران و بورژوازی علیه توده های پرولتاریا. جنك، چنین ائتلافی را بطور ویژه آشکار و غیر قابل اجتناب کرده است. اپورتونیسم در طول دهها سال توسط خصال ویژه دوره رشد سرمایه داری، بوجود آمد و رشد کرد ـ در دوره ای که زندگی مسالمت آمیز و فرهنگی یك قشر از کارگران ممتاز آنان را «بورژوازده» کرد، آنان را از خرده ریزهای سفره سرمایه های ملی شان بهره مند ساخت و آنان را از رنج، نکبت و احساسات انقلابی توده های فقر وفلاکت زده منفرد و مجزا ساخت. جنك امپریالیستی تداوم مستقیم و اوج اینچینین وضعی است، چرا که این جنك برای حفظ امتیازات ملل قدرتمند، برای تجدید تقسیم مستعمرات و سلطه بر ملل دیگر است.

ـ و. ا. لنین، ورشکستگی انتر ناسیونال دوم

کارل لیبکنخت نامدارترین نماینده ... انترناسیونال پرولتری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را بسوی دولت خود برگردانند... او را بازداشت کردند و به زندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه آلمان بسر می برد، همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد جنك در زندانها بسر می برند....

تنها لیبکنخت است که نماینده سوسیالیسم و آرمان پرولتری و انقلاب پرولتری می باشد. طبق گفته صحیح روزا لوکزامبورگ ... بقیه سوسیال دمکراسی آلمان سراپا لاشه متعفنی است.

ـ لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

انترناسیونال به معنی نشستن بر روی همان صندلیها و نوشتن قطعنامه های ریاکارانه و عوام فریبانه از طرف کسانیکه انترناسیونالیسم واقعی را در وجود سوسیالیستهای آلمان متجلی میدانند، نیست، همان کسانی که دعوت بورژوازی آلمان برای به گلوله بستن کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیستهای فرانسوی را جهت تیراندازی بسوی کارگران آلمان توجیه می کنند. انترناسیونال عبارت است از گردهم آیی (در درجه اول ایدئولوژیك و سپس در فرصت مناسب تشکیلاتی) افرادی که در این روزهای سخت عملا قادرند به دفاع از انترناسیونالیسم سوسیالیستی بپردازند. یعنی کسانی که نیروهایشان را گرد آورند و «گلوله دوم را بسوی دولتها و طبقات حاکمه میهن خویش شلیك کنند.» این یك کار ساده نیست بلکه تدارك گسترده و «فداکاریهای» بزرگ می طلبد و با شکست ها همراه خواهد بود. بهمین دلیل چنین کاری یك وظیفه سهل و آسان نیست و تحققش تنها در گرو همراهی و همگامی کلیه شیفتگان اجرای این وظیفه می باشد. یعنی کسانی که در عین حال هیچ پروائی از گسست کامل از شوونیستها و مدافعین سوسیال شوونیسم ندارند.

ـ و. ا. لنین، شوونیسم مرده و سوسیالیسم زنده





رسته ای از زنان کارگر که از جزیره واسیلی وسکی (یکی از بخشهای پتروگراد) آمده اند. این عکس درست قبل از عزیمت آنان به جبهه جنگ داخلی انقلابی برداشته شده است.

نشعاب میان بلشویك ها و منشویك ها زمینه ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی پیروزی انقلاب اکتبر را فراهم ساخت. بعلاوه، بدون مبارزه بلشویك ها علیه منشویك ها و تجدید نظرطلبان بین الملل دوم، انقلاب اکتبر نمیتوانست به پیروزی دست یابد.

نقدی بر اقتصاد شوروی، مائوتسه دون

در کنفرانس زندانیان زمان جنك اول جهانی که برای نبرد در انقلاب بلشویکی سازمان میبافتند، یك کارگر مجاری چنین گفت: «اینجا در سرزمین پهناور روسیه، سرنوشت کارگران جهان تعیین میشود. آیا میتوان کنار ایستاد؟ آیا میتوان دست بعمل نزد؟!» اعلام شد که یك گروه از مجارها، آلمانها و چك ها هم اینك به جبهه شرق اعزام شده اند تا با صف نخست ارتش دشمن در گیر شوند؛ غریو کف زدن های جمعیت برخاست. لحظه حیرت آوری بود. تا آنزمان جنك امپریالیستی مجارها، آلمانها، اتریشی ها و چك ها را در برابر روس ها، انگلیسی ها و فرانسوی ها قرار میداد ـ حال این جنك نه تنها در روسیه به جنك داخلی تبدیل شده بود، بلکه عناصر یك جنك داخلی انقلابی در سطح بین المللی تکوین میبافت. شعار کنگره به اردوگاه زندانیان جنگی رسید: «همگی به صفوف ارتش سرخ بین الملل بپیوندید!» ـ بدین ترتیب ایده ارتش بوجود آمد و این ارتش ساخته شد. صفوف لژیونها گسترده تر شد. مواردی وجود داشت که یك فرمانده چینی، مجارها و چك ها را رهبری میکرد و با تمام قوا سعی میکرد به آلمانی صحبت کند؛ فرماندهان آلمانی کِرت ها، صِربها، اسلاوها را رهبری میکردند؛ و فرماندهان ترك، یونانی ها، بلغارها و بسیاری دیگر را. بعدها که صفوف این نیروها گسترده تر شد، بریگاد کارل لیبکنخت از آلمانی ها، یك گردان انقلابی از لهستانی ها و واحدهای دیگر شکل گرفت. در بهار ۱۹۱۸، بهنگام آغاز بسیج ارتش سرخ، بین ۴۰ تا ۹۰ هزار سرباز که ۳۰ تا ۴۰٪ ارتش سرخ را تشکیل میدادند، از خارج از روسیه بصفوفش پیوسته بودند.

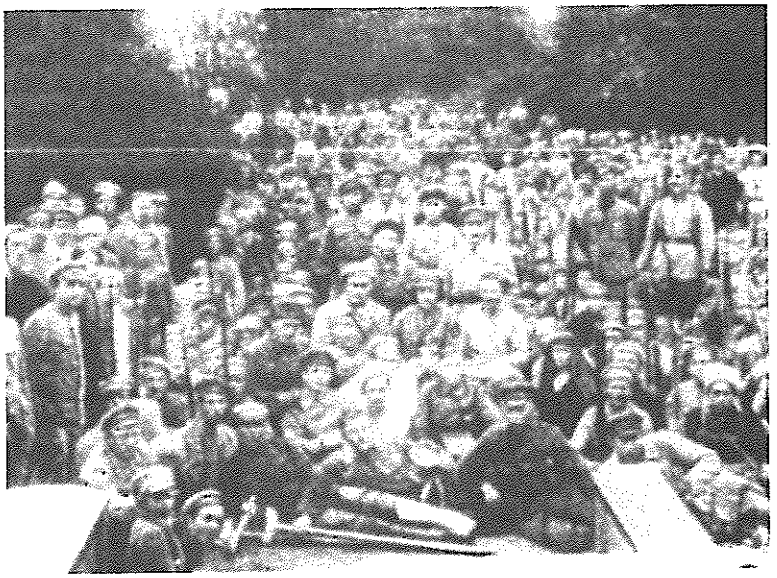

یکی از گردانهای بین المللی ارتش سرخ.



این پوستر، انقلاب روسیه را بمثابه آغاز از هم گسستن زنجیرهای بردگی مزدی در سطح جهان، تصویر می کند.

«به ما گفته میشود که روسیه از هم خواهد گسست و به جمهوری های جداگانه منشعب خواهد شد، اما هیچ دلیلی ندارد که ما از این مسئله هراس داشته باشیم. تعداد جمهوری های مستقل هر چقدر هم که باشد، باعث ذره ای هراس در ما نیست. مسئله مهم برای ما این نیست که مرزهای دولتی تا کجاست بلکه اینست که مردم کارکن همه ملتها در مبارزه شان علیه بورژوازی: بدون توجه به ملیتشان، متحد باقی بمانند.

و.ا.لنین، سخنرانی در نخستین کنگره سراسری ناویان، دسامبر ۱۹۱۷.

«نه، تنها انقلاب اکتبر برای ما مارکسیسم ـ لنینیسم آورد. انقلاب اکتبر به ترقیخواهان چین و سراسر جهان یاری داد که جهانبینی پرولتری را بمثابه وسیله ای برای سرنوشت هر کشور بپذیرند و برآن اساس در مسائل خاص خویش تجدیدنظر کنند.

درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مائوتسه دون

«دشریت تنها از طریق یک دوره گذار که در آن دیکتاتوری طبقه تحت ستم برقرار است میتواند به محو طبقات برسد؛ به همان طریق فقط پس از یک دوره گذار که در آن رهایی کامل همه ملل تحت ستم یعنی آزادی آنها در جدایی برقرار است، میتواند به ادغام دست یابد.

ـ و.ا. لنین، «انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل»



۱



۲

۱ ـ دریانوردان فرانسوی که برای نبرد در مداخله امپریالیستی علیه انقلاب بلشویکی اعزام شده بودند، تمرد کردند.

۲ ـ یك سرباز روس و یك سرباز اتریشی در سنگر بیکدیگر اظهار همبستگی می کنند. لنین طالب سازماندهی امر همبستگی میان سربازان متخاصم شد تا عداوت شوونیستی که بورژوازی برانگیخته بود، درهم شکسته شود و تدارك برای جنك داخلی انقلابی در تمامی کشورهای متخاصم شتاب گیرد.

۳ ـ طی جنك جهانی اول رهبران حزب سوسیال دمکراتیك آلمان ـ بجز لیبکنخت، لوکزامبورگ و معدودی دیگر ـ از توده های کشور آلمان خواستند که به پشتیبانی از اقدام جنگی حکام خود بپردازند. کمی بعد از شروع جنك، زمانی که آلمان مغلوب و گرفتار بحرانی عمیق گشت و روسیه در شعله های انقلاب بلشویکی می سوخت، گروه اسپارتاکوس تحت رهبری لیبکنخت و لوکزامبورگ، قیام مسلحانه ای را رهبری نمود. سوسیال دمکراتهای آلمان موفق به سرکوب این قیام شده و رهبرانش را اعدام نمودند. (این تصویر صحنه ای از قیام را نشان میدهد).

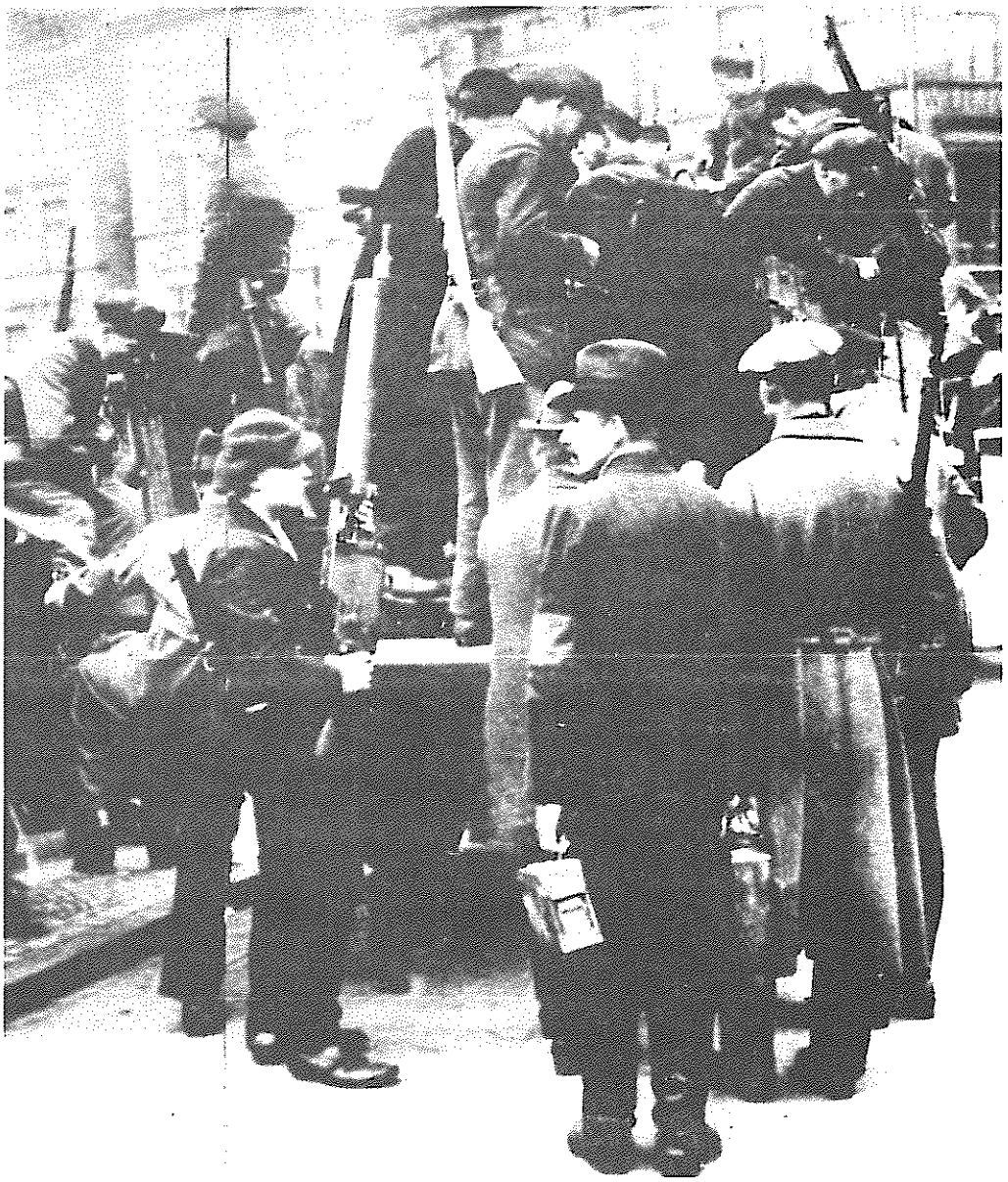

۳

و پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه کارگر هنوز موفق نشده است دامنه انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده، خیلی چیزها هم از او خواسته می شود...

باید بویژه ما و بخصوص اکنون، بدون درنك انترناسیونال پرولتری انقلابی جدیدی تاسیس نمائیم .... این انترناسیونال - انترناسیونال آن «انترناسیونالیستهای در کردار»یست که من در بالا دقیقا آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده ها نبوده بلکه نماینده توده های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیستها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سوال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟

آنچه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعا انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیسم نیست، بلکه بر سر این است که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

حزب ما باید بانتظار ننشیند و بیدرنك انترناسیونال سوم را تاسیس کند.

- و. ا. لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما



پوستر بلشویکی - زنده باد انترناسیونال سوم کمونیستی.

من و دوره گرد گذرمان
بغایت در آمریکا گمنامیم.
با این همه
از چین تا اسپانیا، از دماغه امید نیك تا آلاسکا
در هر وجب از آب و خشکی دوستانی دارم
و دشمنانی.
چنان دوستانی که یکبار نیز، هم ندیده ایم
میتوانیم اما بمیریم از بهر نانی برابر، آزادی برابر،
رویایی برابر
و آنچنان دشمنانی تشنه بخون من،
و من به خونشان.
قدرتم از آن
که نیستم تنها
در این گسترده دنیا.
جهان و خلقش نمایانند در قلب من
آشکارند در علم من.
به آرامی و صراحت،
پیوسته ام
به پیکار عظیم.

ناظم حکمت، شاعر انقلابی ترك



نمایندگان کنگره انترناسیونال در مسکو.



لنین در کنگره دوم انترناسیونال سوم بهمراه جمعی از نمایندگان.

انقلاب اکتبر، امپریالیسم را نه تنها در مراکز خودش، یعنی «کشورهای مادر» بلرزه درآورده است، بلکه در پشت جبهه اش نیز به آن ضربه زده و حاکمیت امپریالیسم را در مستعمرات و کشورهای وابسته متزلزل ساخته است....

انقلاب اکتبر عصر نوینی را آغاز کرده است، عصر انقلابات مستعمرات که در کشورهای تحت ستم جهان در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا انجام میگیرد....

انقلاب اکتبر همچنین در اولین دیکتاتوری پرولتری یك پایگاه قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است؛ پایگاهی که جنبش انقلابی جهان قبلا هرگز نداشت و اکنون دارد و میتواند بر آن تکیه کند. یك مرکز قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است که قبلا هرگز نداشت و اکنون میتواند به گرد آن حلقه زده و یك جبهه متحد انقلابی پرولترها وملل تحت ستم تمامی کشورها علیه امپریالیسم را بوجود آورد.

ـ ژوزف استالین، «خصلت بین المللی انقلاب اکتبر»



شعاری بر دیوارهای یك دهکده اسپانیایی طی جنك داخلی : «زنده باد روسیه»

«انقلاب روسیه یك امر خصوصی روسها نیست؛ بعکس، این امر طبقه کارگر تمام جهان است، این امر انقلاب پرولتری جهانی است.»

ـ ژوزف استالین، « درباره تاریخ بلشویك ها »



میلیشیای کمونیستی شانگهای در سال ۱۹۲۷. بواسطه خط اشتباه غالب بر حزب کمونیست چین، کمونیستها خلع سلاح شده و شکستهایی جدی را متحمل گشتند. مائو از این تجربه جمعبندی و راه انقلاب چین را ترسیم نموده، و حزب را بسوی پیروزی رهبری کرد.

۱ ـ حتی از همان قرن پیشین، رشد سرمایه داری گرایشی را آشکار ساخت مبنی بر بین المللی کردن ابزار تولید و مبادله، از میان برداشتن مرزهای بین ملل، گرد آوردن خلقهای مختلف در مناسبات اقتصادی نزدیکتر و ادغام تدریجی... سرزمینها در یك مجموعه بهم پیوسته... تا بدانجا که این پروسه بازتاب رشد عظیم نیروهای مولده بود، مترقی بوده و هست، چرا که شرایط مادی را برای یك نظام اقتصادی سوسیالیستی جهانی فراهم میکند.

۲ ـ اما این گرایش بشکلی رشد کرد که کاملا با اهمیت تاریخی ذاتی اش در تضاد بود. استقلال خلقها و ترکیب اقتصادی سرزمینها طی رشد سرمایه داری ناشی از همکاری خلقهایی که دارای جایگاه برابر با یکدیگر بودند نبوده، بلکه از طریق انقیاد برخی توسط برخی دیگر، از طریق ستم و استثمار خلقهای کمتر توسعه یافته توسط مردمان توسعه یافته تر، بوده است. ادغام اقتصادی خلقها از طریق غارت و الحاق گری استعماری، ستم و نابرابری ملی، خشونت امپریالیستی و حاکمیت قلدر منشانه، بردگی استعماری و نابرابری ملی، و بالاخره مبارزه بین ملل به اصطلاح «متمدن» برای سلطه یافتن بر خلقهای به اصطلاح «غیر متمدن» انجام گرفت. از این جهت است که همراه روند ادغام، روندی برای نابود کردن اشکال خشونت باری که این ادغام بخود گرفت، مبارزه مستعمرات تحت ستم و ملل وابسته برای رهایی از یوغ امپریالیسم، رشد کرد. تا بدانجا که این روند اخیر طغیان توده های تحت ستم علیه ادغام امپریالیستی باشد، تا آنجا که خواهان ادغام خلقها بر پایه همکاری و وحدت داوطلبانه باشد، یك روند مترقی بوده و هست. چرا که شرایط معنوی را برای نظام اقتصادی سوسیالیستی جهانی آتی فراهم میکند.

ژوزف استالین، « فاکتورهای ملی در تکامل حزب و دولت»



انقلابیون آلمانی که برای جنك در بریگاد بین المللی طی جنك داخلی به اسپانیا رفته بودند.



جمعی از زنان که طی جنك داخلی اسپانیا تمرین نظامی می کنند.

یکی از اعضاء بریگادهای بین المللی در جنك داخلی اسپانیا نقل میکند که: «دیگر خط جبهه پدیدار گشته بود؛ میان ما و فاشیستها هیچ چیز قرار نداشت مگر گروه های پراکنده ای از افراد درمانده از جنك... یکی دیگر از رفقای ارتش رهائیبخش ایرلند بنام جك کانینگهام را دیدم که جمع کوچکی را سازمان میداد، با عجله کار کردیم و قوا را گرد آوردیم.... جمعیت پشت ما در سکوت راهپیمایی میکرد.... بیاد روشی افتادم که قدیمها بهنگام برگزاری تظاهرات غیرقانونی در ایرلند بکار میبردیم. سرم را بعقب برگرداندم و فریاد زدم «حرامزاده ها آواز بخوانید!» در آغاز حالت زمزمه داشت، اما بعد سرود با قدرت بیشتری از دهان افراد خارج شد ـ «انترناسیونال» بر سراسر این منطقه روستایی ویران طنین افکند.

«هر چه به جبهه نزدیکتر می شدیم؛ رزمندگانی که در حال عقب نشینی بودند با هیجان برجای خود می ایستادند و سپس بازمیگشتند و بما می پیوستند؛ و سرودخوانی با شور و شوق ادامه یافت. به پشت سر نگاه کردم: جنگل مشتهای به آسمان برخاسته! چه دسته ژولیده ای! از رفیقم پرسیدم: «مانوئل، به پیش بزبان اسپانیایی چه میشود؟» جواب داد: «آده لانته!» به نیم دوجین لهجه خارجی فریاد زدیم: «آده لانته!»



انترناسیونال سوم در نبردهای حاد کارگران طی دهه ۱۹۳۰ فعال بود. تصویر بالا، صحنه ای از نبرد کامیونداران اعتصابی با نیروهای پلیس بسال ۱۹۳٤ در مینیاپولیس آمریکا نشان میدهد.

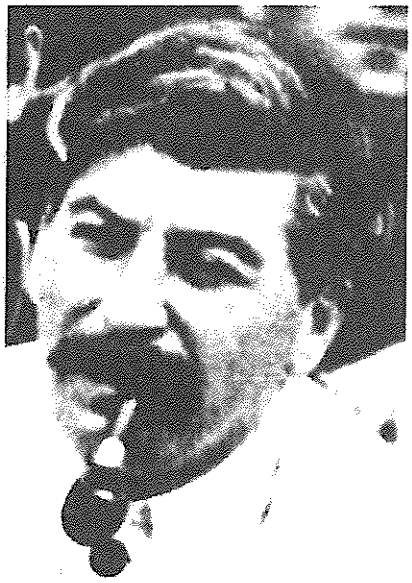



اهالی مسکو درحال سنگر کندن و آمادگی در مقابل حمله آلمانها بسال ۱۹۴۱. تحت رهبری استالین، کارگران و دهقانان شوروی بر مشکلات عظیم فائق آمده و ارتش آلمان را متوقف ساخته و سرانجام درهم شکستند و نخستین دولت سوسیالیستی جهان را نجات دادند.

ارتش پیاده هشتم تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دون در سال ۱۹۴۵ به کانتون وارد می شود.



جمهوری ما زایده پرولتاریای جهان است. جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که اگر طبقه کارگر شوروی کمك و مساعدت طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری را نداشت، نمیتوانست قدرت را در دست خود نگاه دارد و نمیتوانست شرایط لازم برای ساختمان سوسیالیستی را تامین نماید و در نتیجه نمیتوانست موفقیت هایی را که اکنون بدست آورده است بدست آورد. ارتباط بین المللی طبقه کارگر اتحاد شوروی با کارگران کشورهای سرمایه داری، اتحاد برادرانه کارگران شوروی با کارگران همه کشورها، اینست یکی از ارکان نیرو و قدرت جمهوری شوروی. کارگران غرب می گویند طبقه کارگر شوروی دسته پیشقدم پرولتاریای جهان است. این بسیار خوب است. این به آن معنی است که پرولتاریای جهان در آینده هم حاضر است طبقه کارگر اتحاد شوروی را حتی القوه و حتی الامکان کمك و مساعدت نماید. ولی این موضوع وظایف مهمی بعهده ما میگذارد. این به آن معنی است که ما این نام شریف دسته پیشقدم پرولتاریای جهان را باید با عملیات خود ثابت نماییم.

- ژوزف استالین، «گزارش به هفدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویك)»

اول ماه مه ۱۹۴۵ ـ بعد از آنکه ارتش سرخ شوروی برلین را تسخیر نمود، پرچم داس و چکش بر فراز شهر به اهتزاز در آمد.

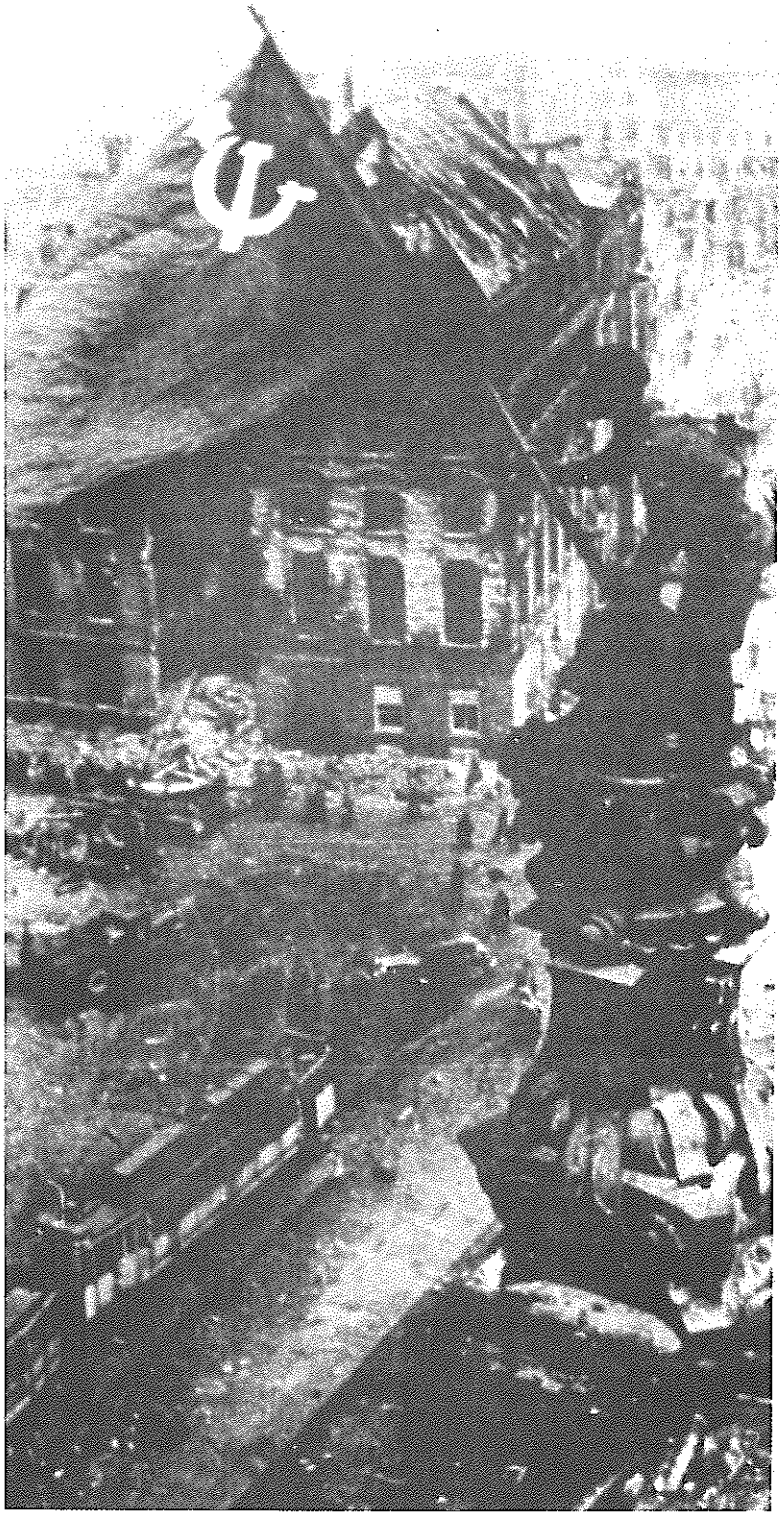

در استالینگراد جنگاوران ارتش سرخ حماسه قهرمانانه ای بوجود آوردند که در سرنوشت سراسر بشریت اثر خواهد گذاشت. آنها فرزندان انقلاب اکتبراند. پرچم انقلاب اکتبر غلبه ناپذیر است و کلیه نیروهای فاشیستی محکوم به هلاك اند.

ـ مائوتسه دون «در جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر»، نوامبر ۱۹۴۲

جنگ جهانی دوم را نمیتوان فقط تکراری از جنگ جهانی اول دانست. زیرا اگرچه همان منطق جنایتکارانه سیستم سرمایه داری مسئول این جنگ بود، اما جنگ جهانی دوم آمیخته پیچیده ای از تضادها بود. اوائل سال ۱۹۳۹ همانگونه که مائو خاطرنشان ساخت این جنگ «خصلتی ناعادلانه، یغماگرانه و امپریالیستی» داشت. اما زمانیکه آلمان هیتلری سربازانش را بسوی اتحاد شوروی راند، تغییری مهم در اوضاع بوجود آمد، که پیامدهای جهانی خود را داشت. جنگ عادلانه از جانب اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان که از مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ و طبقه کارگر و مردم شوروی الهام میگرفتند را برانگیخت. این فقط بمعنای هواداری صرف از یك قربانی تجاوز نبود بلکه بیان عمیق این نکته بود که دفاع از اتحاد شوروی، دفاع از منطقه پایگاهی انقلاب جهانی نیز محسوب میشد.

ـ بیانیه ج.ا.ا

پارتیزانهای انقلابی، موسولینی و شانزده فاشیست دیگر را در میدان لوره تو میلان آویزان نمودند.

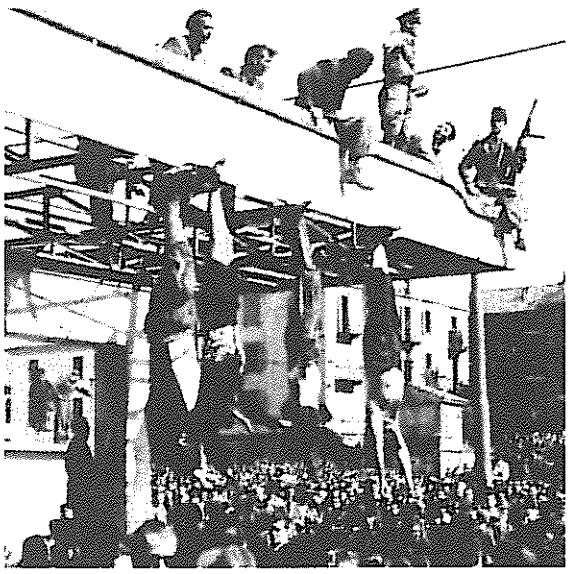

در مبارزه برای رهایی کامل، خلقهای ستمدیده نخست باید بر مبارزه خودشان اتکاء کنند. و بعد، و فقط بعد از آنست که میباید بر کمك بین المللی متکی شوند. خلقی که در انقلاب خود به پیروزی رسیده می باید به آنان که هنوز مبارزه برای رهایی را به پیش میبرند، یاری رساند. این وظیفه انترناسیونالیستی ماست.

- مائوتسه دون، گفتگو با دوستان آفریقائی (۸ اوت ۱۹۶۳)

از آنجا که به مناسبات میان ما و کشورهای امپریالیستی مربوط میشود باید بگوییم که «آنها در بین ما حضور دارند و ما هم در بین آنها». ما از انقلاب مردم کشورهای آنها حمایت میکنیم و آنها عملیات خرابکارانه را در کشور ما هدایت میکنند. ما در بین آنها افراد خودمان را داریم یعنی کمونیستها، کارگران انقلابی، کشاورزان و روشنفکران و ترقیخواهان این کشورها. آنها نیز در بین ما افراد خود را دارند مثلا در چین، آنها در بین ما افراد بسیاری از طبقه بورژوازی، احزاب دموکراتیك و نیز طبقه ملاکان را دارا هستند.

- مائوتسه دون، «سخنانی در کنفرانس دبیران کمیته های حزبی»



«خلق چین بپا خاسته است» - مائوتسه دون

داوطلبان چین به جنك امپریالیسم آمریکا در کره می روند. شمار این داوطلبان ده برابر عده ای بود که می توانستند اعزام شوند. توده های چین برای حمایت از کره بسیج شده بودند، و بعدها نیز بار دیگر این بسیج در حمایت از ویتنام طی دوران انقلاب فرهنگی صورت گرفت.

نان کینك، ۱۹۴۹. جشن ورود ارتش سرخ چین

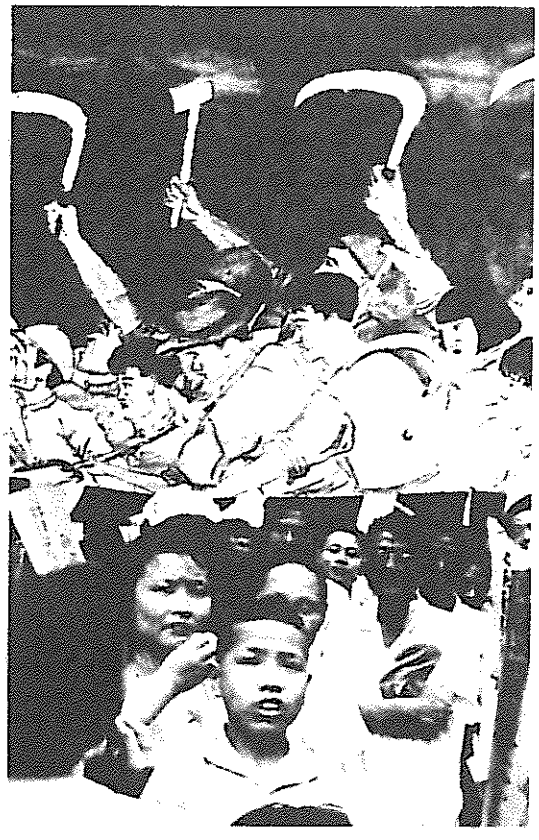



این چه روحیه ایست که یك خارجی را وامیدارد بدون هیچگونه انگیزه سودجویانه، امر آزادی خلق چین را مربوط به خود بداند؟ این روحیه انترناسیونالیستی، روحیه کمونیستی است که هر کمونیست چینی باید از آن بیاموزد... ما باید با پرولتاریای کلیه کشورهای سرمایه داری متحد گردیم، ما باید با پرولتاریای ژاپن، بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، آلمان، ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه داری متحد شویم، زیرا این یگانه راهی است که ما از آن طریق میتوانیم امپریالیسم را از پا درآوریم و به آزادی ملت و خلق خود و ملل و خلقهای جهان دست یابیم. اینست انترناسیونالیسم ما، انترناسیونالیسمی که ما بدانوسیله علیه ناسیونالیسم تنك نظرانه و میهن پرستی کوته نظرانه مبارزه میکنیم.

ـ مائوتسه دون، جلد ۵

فقای چینی و کره ای باید مثل برادر با هم متحد شوند. باهم از سرما و گرما بگذرند، در زندگی و مرگ با هم باشند و تا به آخر برای شکست دشمن مشترکشان بجنگند. رفقای چینی باید امر کره را مانند امر خود در نظر بگیرند، و به فرماندهان و رزمندگان باید دستور داده شود که هر تپه، هر رودخانه، هر درخت و هر پرکاه را در کره گرامی دارند، و حتی یك سوزن یا تارنخی هم از خلق کره نگیرند، همانطور که درباره کشور خودمان احساس می کنیم و نسبت به خلق خودمان رفتار می نمائیم. این پایه سیاسی برای کسب پیروزی است. تا زمانی که بدین گونه عمل کنیم، پیروزی نهایی حتمی است.

ـ مائوتسه دون، «ابیاد نورمن بسیون»



زنان دانشجو در منطقه پایگاهی ینان





ژوزف استالین و مائوتسه دون طی ملاقات مسکو بسال ۱۹۵۰ .

مایلم چند کلمه ای در باره بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بگویم. من فکر میکنم دو «شمشیر» وجود دارد: یکی لنین و دیگری استالین. اکنون روسها شمشیر استالین را بدور افکنده اند. گومولکا و برخی اشخاص در مجارستان آنرا برداشته اند تا به اتحاد شوروی زخم زنند و با باصطلاح استالینیسم مخالفت نمایند. احزاب کمونیست بسیاری از کشورهای اروپایی نیز برهبری تولیاتی مشغول انتقاد از اتحاد شوروی هستند. امپریالیستها نیز از این شمشیر برای کشتار خلق استفاده میکنند. مثلا دالس مدتی است آنرا دور سرش میچرخاند. این شمشیر قرض داده نشده بلکه بدور افکنده شده است. ما چینی ها آنرا بدور نیانداخته ایم. اولا ما از استالین حفاظت میکنیم و ثانیا در عین حال اشتباهات او را مورد انتقاد قرار میدهیم. ما مقاله «در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» را نگاشته ایم. بر خلاف برخی اشخاص که برای بدنام کردن و نابود نمودن استالین تلاش کرده اند، ما بر طبق واقعیت عینی عمل میکنیم.

اما در مورد شمشیر لنین، آیا رهبران شوروی آنرا تا حدی بدور نیافکنده اند؟ بنظر من آنرا بمیزان قابل ملاحظه ای بدور افکنده اند. آیا انقلاب اکتبر هنوز معتبر است؟ آیا هنوز میتواند بعنوان نمونه ای برای کلیه کشورها باشد؟ گزارش خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید که امکان دارد قدرت سیاسی را از طریق پارلمانی بدست آورد، یعنی گفتن اینکه دیگر برای کلیه کشورها لازم نیست که از انقلاب اکتبر بیاموزند. همین که این دروازه باز شود، لنینیسم بطور کلی بدور افکنده میشود.

ـ سخنرانی در دومین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

«بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، هر کشور سوسیالیستی که در انقلاب خود به پیروزی دست یافته، میباید فعالانه از مبارزات رهائیبخش ملل ستمدیده حمایت کند و بدان یاری رساند. کشورهای سوسیالیستی می باید به مناطق پایگاهی حمایت و رشد انقلاب ملل ستمدیده و خلقهای سراسر جهان بدل گردند، و نزدیکترین اتحاد را با آنان برقرار ساخته، انقلاب پرولتری جهانی را تا به آخر به پیش رانند. اما رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به پیروزی سوسیالیسم در یك یا چند کشور بمثابه پایان انقلاب پرولتری جهانی مینگرند. آنها میخواهند انقلاب رهائیبخش ملی را تابع خط عمومی همزیستی مسالمت آمیز خود و منافع ملی کشور خود سازند.

ـ «مدافعان استعمار نوین» ـ از آثار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

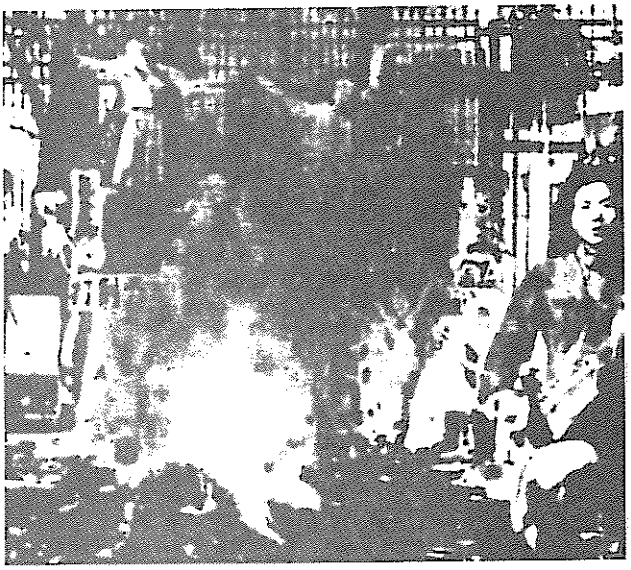

۸ فوریه ۱۹۶۷: بمدت دو هفته تظاهراتهای خشم آلودی در برابر سفارت شوروی در پکن برپا بود.

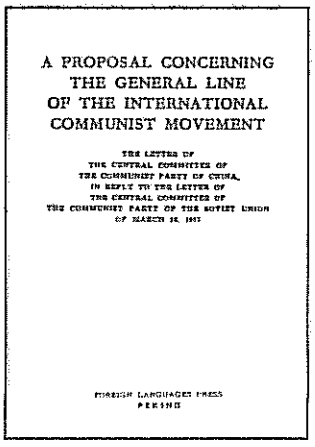
A PROPOSAL CONCERNING
THE GENERAL LINE
OF THE INTERNATIONAL
COMMUNIST MOVEMENT

THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF CHINA
IN REPLY TO THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF THE SOVIET UNION
OF MARCH 30, 1963

FOREIGN LANGUAGES PRESS
PEKING

«انتشار (پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی) (نامه ۲۵ نکته ای) بسال ۱۹۶۳ اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست ـ لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست ـ لنینیستی معاصر ریشه در این مصاف جویی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد....

«مائو و حزب کمونیست چین از طریق این پلمیکها بود که مارکسیست ـ لنینیستها را به انشعاب از رویزیونیستها و تشکیل احزاب انقلابی پرولتری نوین تشویق کردند. پلمیکها بیانگر گسستی رادیکال از رویزیونیسم مدرن بود و پایه ای مکفی برای مارکسیست ـ لنینیستها جهت پیشروی در نبرد محسوب میشد.»

ـ بیانیه ج.ا.ا



این پوستر چینی، تصویر مجسمه ای را نشان میدهد که در جریان انقلاب فرهنگی برای ابراز همبستگی بین المللی با مبارزات رهائیبخش در آفریقا ساخته شد. نوشته بالای پوستر چنین است: از مبارزه مردم آفریقا علیه استعمار و تبعیض نژادی پیگیرانه حمایت کنید!

مردم جهان متحد شوید و تجاوزگران آمریکایی و سگان زنجیریشان را در هم شکنید! مردم جهان شجاع باشید، جرات نبرد بخود دهید، از سختی ها نهراسید، و موج وار به پیش روید. آنگاه سراسر جهان متعلق به مردم خواهد بود. هیولاهای رنگارنك نابود خواهند شد.

ـ مائوتسه دون، «اظهاریه در حمایت از خلق کنگو علیه تجاوز آمریکا،» ۱۹٦٤

امپریالیسم آمریکا به تایوان که خاك چین است تجاوز نموده و طی ۹ سال گذشته آنجا را تحت اشغال خود داشته است؛ چندی پیش نیز نیروهای مسلحش را برای تجاوز به لبنان و اشغال آن کشور اعزام داشت. ایالات متحده صدها پایگاه نظامی در بسیاری از کشورهای سراسر جهان برپاداشته است. تایوان، لبنان و سایر پایگاههای نظامی ایالات متحده در خاك بیگانه، همه طنابهایی هستند بدور گردن امپریالیسم آمریکا. این طنابها توسط خود آمریکائیها و نه هیچکس دیگر درست شده اند؛ خودشان هستند که این بندها رادور گردن خود انداخته و سر آن را بدست خلق چین، خلقهای کشورهای عربی و همه خلقهای جهان که عاشق صلح و ضد تجاوزگری هستند، داده اند. هر چه تجاوزگران آمریکایی بیشتر در این نقاط باقی بمانند، طناب بر گردن آنها تنك تر خواهد شد.

ـ مائوتسه دون



مائو در میان میهمانانی از آمریکای لاتین.

در جریان انقلاب فرهنگی، توده ها برای بازپس گرفتن قدرت سیاسی از دست رهروان سرمایه داری در مناطقی که جا خوش کرده بودند، بپا خاسته و انقلاب چین را بمثابه بخشی از انقلاب جهانی به پیش بردند. تظاهراتهای بیشماری در همبستگی با مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و شورش های درون کشورهای امپریالیستی برگزار شد.



۵

ما پیروزی بزرگی بدست آوردیم. اما طبقه مغلوب به مبارزه ادامه خواهد داد. این افراد هنوز اینجا و آنجا وجود دارند و طبقه آنها هنوز باقی است. بنابراین نمیتوانیم از پیروزی نهایی صحبت کنیم؛ حتی برای دهها سال دیگر هم نمیتوانیم. نباید هشیاری خود را از دست بدهیم. طبق دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهایی یك کشور سوسیالیستی نه تنها تلاش پرولتاریا و توده های وسیع در داخل کشور را می طلبد، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و محو سیستم استثمار فرد از فرد از سراسر جهان ـ امری که به رهایی کل بشریت خواهد انجامید ـ وابسته است. بنابراین اشتباه خواهد بود اگر بسادگی از پیروزی نهائی انقلاب در کشور خود صحبت کنیم؛ این خلاف لنینیسم است و با واقعیات خوانائی ندارد.

ـ مائوتسه دون، بنقل از گزارش کنگره نهم حزب.

۳

رمایه داری و سیستم سرمایه داری «در حال غروب است و نفسهای آخر را میکشد و شاید هرلحظه جان سپارد.» از سوی دیگر کمونیسم و سیستم اجتماعی کمونیستی همانند امواج و تندرهائی سهمگین در سراسر جهان اشاعه یافته و سرآغاز شگفت انگیز حیات خود را میگذراند.

ـ مائوتسه دون، بنقل از گزارش وان هون ون به کلاس مطالعاتی مرکزی در سال ۱۹۷۴

۲

ینده درخشان است، راه پرپیچ و خم.

ـ مائوتسه دون

۱

گر در آینده رهبری چین توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست ـ لنینیستهای همه کشورها میباید پیگیرانه به افشاگری و نبرد علیه آنها برخیزند و طبقه کارگر و توده های چین را در نبرد علیه این رویزیونیسم یاری رسانند.

ـ مائوتسه دون، ۱۹۶۵



۳

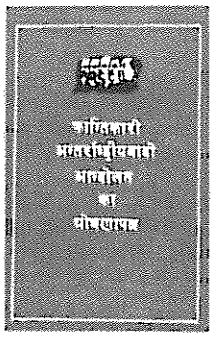

۴

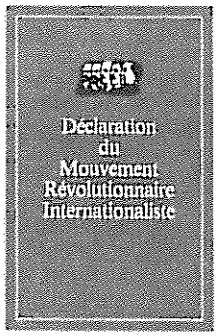

۵

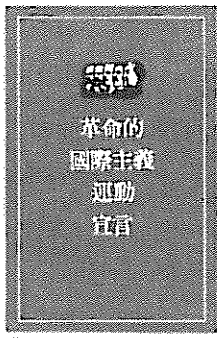

۶

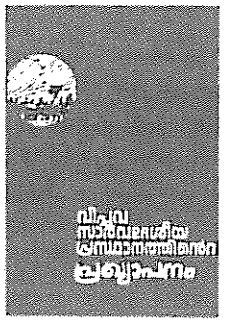
۷

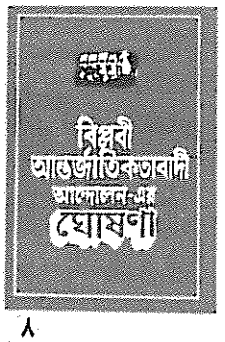

۸

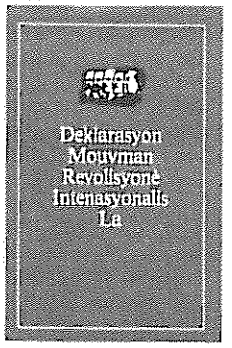

۹



۱۰

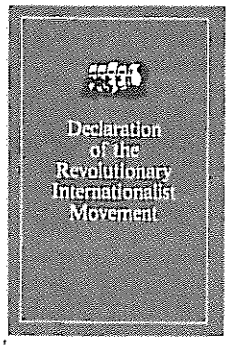

۱۱

کمیته مرکزی بازسازی
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)*
حزب کمونیست سیلان
کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
کمیته کمونیستی تورنتو [ایتالیا]
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) [ح ک ب ـ (م ـ ل)]
حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)،
کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
حزب کمونیست نپال [ماشال]
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس**
گروه انقلابی انترناسیونالیستی [بریتانیا]
سازمان پرولتری کمونیستی، مارکسیست ـ لنینیست [ایتالیا]
حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح.پ.پ.ب) [بنگلادش]
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

**دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

*بدین وسیله دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ادغام «کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند» و «کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)» بسال ۱۹۸۷ را اعلام مینماید.

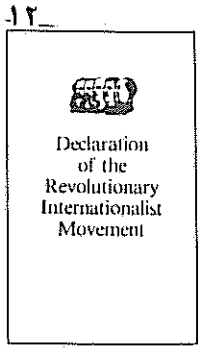

۱۲



۱۳

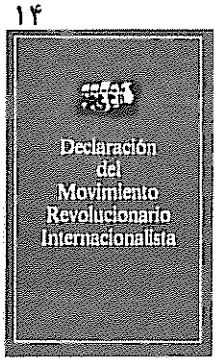

۱۴



۱۵



۱۶

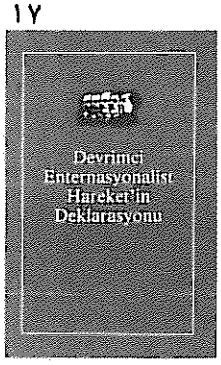

۱۷



چیانك چینك و چانك چونك چیائو، رهبران انقلاب فرهنگی و برجسته ترین نمایندگان خط مائو در چین بعد از مرگ وی. آنها در سال ۱۹۷۶ توسط رویزیونیستها دستگیر شدند و قهرمانانه پرچم مائو تسه دون و انقلاب فرهنگی را برافراشته نگاه داشتند. در جریان دادگاه چیانك چینك با تحقیر به رویزیونیستها گفت: «این من نیستم که محاکمه میشوم، بلکه دار و دسته حقیر شماست که در دادگاه تاریخ محاکمه میشود.»



۱ ۲

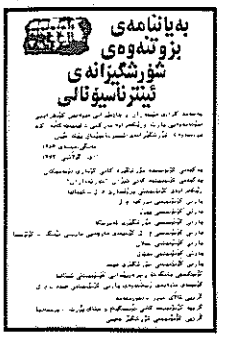

۲۱.

۱ ـ پنجابی
۲ ـ ایتالیائی
۳ ـ فارسی
٤ ـ هندی
٥ ـ فرانسوی
٦ ـ چینی
۷ ـ مالایایی
۸ ـ بنگالی
۹ ـ کرول
۱۰ ـ آلمانی
۱۱ ـ انگلیسی (چاپ انگلستان)؛
۱۲ ـ انگلیسی (چاپ هند)
۱۳ ـ اسپانیایی (چاپ اسپانیا)
۱٤ ـ اسپانیایی (چاپ آمریکا)
۱٥ ـ اسپانیایی (چاپ پرو)
۱٦ ـ اسپانیایی (چاپ کلمبیا)
۱۷ ـ ترکی
۱۸ ـ تامیلی
۱۹ ـ عربی
۲۰ ـ دانمارکی
۲۱ ـ کردی



۲۰

۱۸ ۱۹

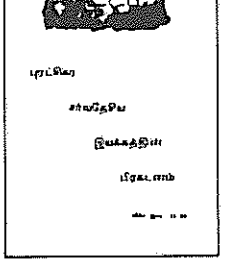

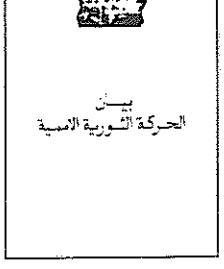

د ر حالیکه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست خاتمه پیروزمندانه کار خود را جشن میگیرد، صحیح و ضروری است که درودهای خود را نثار انقلابیون پرولتری در چین و برجسته ترین نمایندگانشان ـ رفیق چیانك چینك و رفیق چانك چون چیائو ـ کنیم؛ کسانی که پرچم سرخ انقلاب پرولتری و کمونیسم را در مواجهه با شکست تلخ به اهتزاز درآوردند. «رفقا، مبارزه قهرمانانه ای که شما تحت رهبری رفیق مائوتسه دون به پیش بردید، یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، هرگز فراموش نخواهد شد.... مرتجعین پر های و هویی که گمان میکنند برای همیشه انقلاب پرولتری را دفن کرده اند، باید منتظر وقایع غیرمترقبه ای باشند.

رفقای ما در چین جزئی لاینفك از جنبش اصیل بین المللی کمونیستی هستند و ما اطمینان داریم که وقتی یك انترناسیونال ترازنوین بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون تشکیل شود، آنان جایگاهی پر افتخار در آن خواهند داشت. امروز سخنان مائو بوضوح در گوش ما طنین میافکند که: (آینده درخشان است، راه پرپیچ و خم)».

ـ پیام دومین کنفرانس بین المللی، ۱۹۸٤



این پوستر توسط زندانیان انقلابی در پرو تهیه گشته است. شعار پوستر چنین است: زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

امروز پیشرفت مبارزه در پرو از اهمیت عظیمی در چارچوب اوضاع کنونی جنبش بین المللی کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی برخوردار است...

دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست از همه شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و همه نیروهای کمونیست اصیل دعوت میکند که فعالانه به حمایت از انقلاب دموکراتیک نوین در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو و رهبر آن، رفیق گونزالو برخیزند.

ـ پیام دومین کنفرانس بین المللی حزب کمونیست پرو، مارس ۱۹۸٤



این پوستری است که توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابه بخشی از کارزار بین المللی در بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی و مصادف با دهمین سالگرد مرگ مائوتسه دون و مبارزه جاری علیه رویزیونیستهایی که متعاقب مرگ مائو قدرت را غصب کردند، انتشار یافت.



لندن، ۱۲ مارس ۱۹۸۴، کنفرانس مطبوعاتی. نمایندگان حزب کمونیست سیلان، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست در مقابل پرچم سرخ و درخشان دومین کنفرانس بین المللی مزین به تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو و شعار «پرولتاریا هیچ چیز جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد و در عوض جهانی برای فتح دارد!» که بزبانهای مختلف نوشته شده بود قرار گرفتند. این نمایندگان به سخنرانی پرداخته و قطعنامه های کنفرانس دوم بین المللی را عرضه داشته و به سوالات حضار پاسخ گفتند.
از چپ براست: دالال کماجی از حزب کمونیست ترکیه م ـ ل،
ن. ساموگاتسون، عضو بنیانگذار حزب کمونیست سیلان و
دبیر کل کنونی این حزب،
کارل دیکس از حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

جنبش کمونیستی یك جنبش بین المللی است، و فقط میتواند چنین باشد. در حقیقت، صلای نخستین سوسیالیسم علمی، یعنی مانیفست کمونیست، چنین اعلام کرد: «کارگران همه کشورها متحد شوید». با پیروزی انقلاب اکتبر، تشکیل انترناسیونال کمونیستی و گسترش مارکسیسم ـ لنینیسم به اقصی نقاط جهان، وحدت بین المللی طبقه کارگر دیگر مفهوم عمیقتری یافت.

امروز در بحبوحه بحران عمیق در صفوف مارکسیست ـ لنینیستها، لزوم وحدت بین المللی و لزوم یك تشکیلات نوین بین المللی، بشدت محسوس است.

پرولتاریای بین المللی در برپاداشتن تشکیلات خویش در سطح جهانی، تجارب مثبت و منفی بسیاری اندوخته است. مقوله حزب جهانی و سانترالیسم زیاده از حد منتج از آن در دوران کمینترن و همچنین دستاوردهای مثبت انترناسیونال اول، دوم وسوم باید ارزیابی گشته و تجارب آن کسب شوند. همچنین ضروریست که عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین نسبت به جوانب منفی کمینترن، که باعث شد آنها از ایفای نقش رهبری لازم در ایجاد وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی نمایند، ارزیابی گردد.

در گرهگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی یك انترناسیونال نوع جدید متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بدوش گیرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین المللی و داغ لعنت خوردگان جهان اعلام گردد ـ با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان، از کمونارد‌های پاریس تا شورشگران پرولتری شانگهای که جرات کردند زمین را بلرزه درآورند و مصمم بر انجام «غیرممکن» (ساختمان جهان کمونیستی) شدند.

ـ از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر سطح عالیتری از وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی مارکسیست ـ لنینیستها متکی بوده، از درون مبارزه ای اصولی حاصل شده و مبین گام فوق العاده مهمی برای جنبش بین المللی کمونیستی میباشد. لیکن نیاز به حرکت سریع و همگامی با تحولات عینی جهان، کماکان خودنمایی میکند. مبارزات انقلابی توده ها در تمام کشورها، رهبری راستین انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست در هر کشور مجزا و در سراسر جهان، حتی زمانیکه درگیر مبارزه برای یکپارچگی و ارتقای سطح اتحادشان میباشند، مسئولیت دارند این رهبری را تامین کنند. بدین ترتیب، خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی صحیح، سربازان جدیدی بمیدان میاورد، و بیش از هر زمان دیگری نیروی مادی قدرتمندی در جهان خواهد شد. جملات مانیفست کمونیست امروز پر صلابت تر از همیشه طنین انداز است: «پرولتاریا در این میان چیزی بجز زنجیرهای خود از دست نمیدهد، ولی جهانی برای فتح دارد.»

ـ بیانیه ج.ا.ا

پیشرویها و مسائل جنگ علیه حکومت اتیوپی

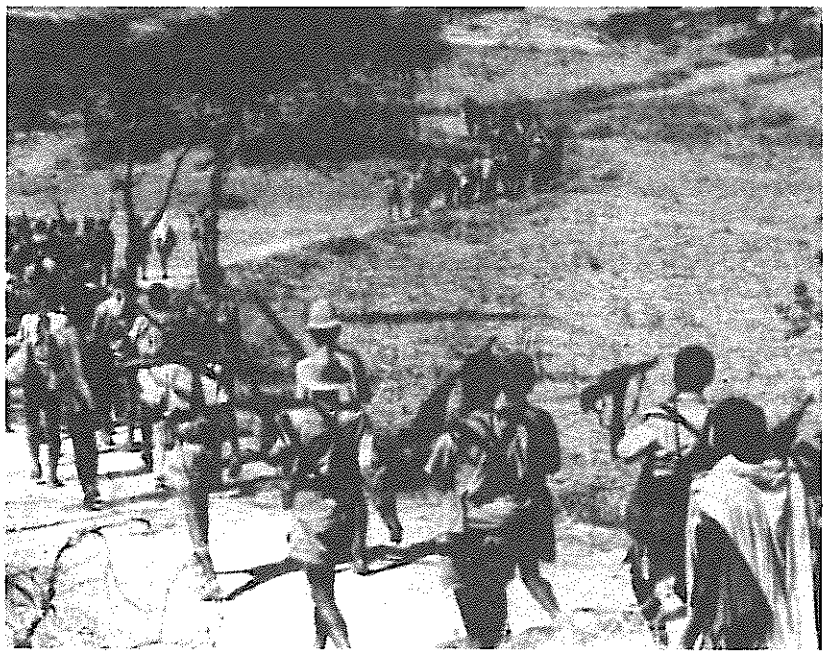

به قلم یکی از نویسندگان نشریه کارگر انقلابی*

طی سال گذشته اوضاع سیاسی و نظامی مورد حمایت شوروی در اتیوپی در معرض مخاطره جدی قرار گرفت، بنحوی که احتمال سقوط و یا بروز شکاف جدی در درگ(حکومت نظامی اتیوپی) میرفت. این امر میتوانست صف بندیها و درگیریهای جدید را در منطقه استراتژیك شاخ افریقا، که هر دو بلوك امپریالیستی آمریکا و شوروی چنگالهای خود را عمیقاً در آن فرو کرده اند، باعث شود.

در آستانه پیروزیهای عمده نظامی شورشهای مسلحانه در اریتره و در استانهای شمالی اتیوپی بنامهای تیگره، گوندر و ولو که باعث وارد شدن تلفات سنگین بر ارتش اتیوپی در بهار وتابستان سال ۱۹۸۸گردید، رژیم «حالت فوق العاده» اعلام کرده و دست به حمله بزرگی علیه سکنه غیر نظامی زد. اما این کار نتوانست شکستهای رژیم را جبران کند. سوسیال امپریالیستهای شوروی طی این مدت به حمایت سیاسی ـ نظامی خود از درگ ادامه داده اند. دول غربی نیز به لحاظ اقتصادی این رژیم را حمایت کرده و برای بزیر کنترل کامل بازگرداندن اتیوپی به مانور دادن پرداخته اند. و در حالیکه میلیونها تن از مردم اریتره و اتیوپی با تهدید جدی قحطی روبرویند، اعمال کنترل بر توزیع کمکهای امدادگرانه به سلاح عمده ای در دست هر دو امپریالیست رقیب و در حملات درگ بر مردم تبدیل شده است.

پیروزیهای شورشیان

پس از سالهای افت نسبی در جنك میان نیروهای شورشی و نیروهای حکومت اتیوپی اشغالگر اریتره، نیروهای مسلح جبهه رهائیبخش خلق اریتره (EPLF) در ماه مارس ۱۹۸۸ از خطوط نیروهای درگ در جبهه نکفا گذشتند. ارتش اتیوپی شکست نظامی مهلکی را متحمل شد. به نقل از گزارشات جراید، جبهه رهائیبخش خلق اریتره، بیش از بیست هزار تن از نیروهای حکومت را کشته و یا مجروح کردند. نیروهای شورشی همچنین سه مستشار نظامی شوروی و حجم عظیمی از زرادخانه نظامی درگ (پنجاه تانك، بیش از یکصد وسیله نقلیه نظامی، بسیاری موشك،

کارگر انقلابی صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است

تسلیحات توپخانه و سلاحهای سبك و مهمات) را به چنك آوردند. نیروهای اتیوپی مواضع خود را در چندین نقطه در طول خطوط جبهه جنك با سراسیمگی ترك کرده و بسیاری از آنها فرار کردند.

در همانزمان، شورش توده ای در شمال اتیوپی نیز ضربات عمده ای بر رژیم ارتجاعی وارد آورد. در اواخر مارس، نیروهای رهائیبخش در تیگره تحت رهبری جبهه رهائیبخش خلق تیگره (TPLF) دو شهر مهم استان تیگره بنامهای آکسوم و آدوا را تصرف کردند. گزارش شده که نیروهای چند ملیتی جنبش دمکراتیك خلق اتیوپی (EPDM) در استان ولّو دو لشکر از نیروهای حکومتی را شکست دادند.

از آن زمان تاکنون، درگه تعدادی از شهرهای اریتره و شمال اتیوپی را باز پس گرفته، اما به سختی میتوان گفت که ارتش ابتکار عمل را بدست آورده است. بطور مثال، شورشیان در تیگره هنگام حمله نیروهای حکومتی چند شهر عمده را خالی کرده و سپس به حملاتی غافلگیرانه دست زدند که طی آنها بطور تخمینی نوزده هزار نفر دیگر از نیروهای حکومتی را کشته و یا اسیر ساختند. در ژوئیه، «جبهه... تیگره» تارومار ساختن هشت هزار تن

بقیه در صفحه ۶۲

شاخ آفریقا:
جولانگاه امپریالیستها

نوشته یك هوادار «کارگر انقلابی»

اتیوپی یك کشور تحت سلطه امپریالیسم و در عین حال «زندان ملل» است. تاریخ این کشور تاریخ ستم وحشیانه علیه تیگرایان، اورومو، وسایر خلقها میباشد. اتیوپی در دهه پنجاه با حمایت قدرتهای امپریالیستی، اریتره را تصرف کرد. این تاریخچه، پایه نقش بسیار مهم مسئله ملی و موضوع تعیین سرنوشت در انقلاب اتیوپی را فراهم ساخته و باعث بروز جنبشهای قدرتمند ملی دمکراتیکی که هم اکنون منطقه را میلرزانند، شده است.

دستیابی به درك صحیح و یافتن راه حل مناسب برای مسئله ملی، در چارچوب مضمون مبارزه کلی علیه امپریالیسم و ارتجاع بومی، تحت رهبری یك حزب (یا احزاب) پرولتری تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینسیم ـ اندیشه مائوتسه دون، کلید پیشروی انقلاب دمکراتیك نوین و سپس انقلاب سوسیالیستی در شاخ آفریقا میباشد. همانگونه که بیانیه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطر نشان میسازد:

در نتیجه استقرار دولت مرکزی ماقبل پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای نیمه (نو) مستعمره عمدتا دارای ساختارهای اجتماعی چندملیتی می باشند. این دولتها در بسیاری موارد توسط خود امپریالیستها بوجود آمده اند. از اینها گذشته، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغالگری و دسائس امپریالیستی تعیین شده اند. بنابراین عموما بدین گونه است که درون مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و ملل تحت ستم، نابرابری ملی و ستم افسار گسیخته ملی موجود است. در عصر ما مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتا حل تمام عیار آن مستقیما به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است. در این زمینه، مارکسیست ـ لنینیستها باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم در کشورهای نیمه مستعمره چندملیتی را به رسمیت بشناسند.

شاخ آفریقا برای نخستین بار، پس از گشایش کانال سوئز در ۱۸۶۹، برای امپریالیستها اهمیت فراوان یافت و از آنزمان تاکنون عرصه تاخت و تاز رقبای امپریالیست بوده است. دولت مدرن اتیوپی از دهه نود قرن نوزدهم شکل یافت و مانند سایر دولتهای آفریقایی محصول امپریالیسم مدرن بود.

تحت حاکمیت سلطنت «آبیسینیان»، منه لیك دوم، قدرت بصورت قطعی به دست اربابان فئودال «آمهارا» افتاد و فتح خونین اورومو و سایر ملیتها به کمك مستشاران اروپایی و حجم عظیمی از سلاحهای مدرن از سوی فرانسه، ایتالیا، انگلستان و پرتقال، انجام پذیرفت.

قصد امپریالیستهای فرانسوی عبارت بود از گسترش متصرفاتشان از «آفریقای غربی فرانسه» در پهنای قاره تا جیبوتی. امپریالیستهای انگلیسی که مصر را بطور موثر اشغال کرده بودند، تشنه گسترش منطقه تحت سلطه شان از «کیپ تاون تا قاهره» بودند. رویاهای این دو امپریالیست غارتگر دقیقاً در اتیوپی با هم تلاقی یافتند. از آنجا که هیچکدام در موقعیت از میدان بدر کردن دیگری نبود، انگلیسی ها و فرانسوی ها در سال ۱۸۸۸ قرارداد «حفاظت از استقلال» اتیوپی را امضاء کردند. منه لیك از رقابت میان امپریالیستها برای فشار وارد آوردن بر جنوب و شرق، سرکوب اورومو ها، سومالی ها، افارها و سایرین، سودجست. این خلقها بزور مجبور بگرویدن به مسیحیت و تعهد به استفاده از زبان «آمهاری» شدند. در مناطق جدیدا تسخیر شده، دوسوم از زمینها بلافاصله مصادره شده و به فئودالهای «آمهارا» واگذار گشتند و یك سوم مابقی به جمعیت تنگدستی که تحت سلطه حکام بومی قرار داشت اختصاص یافت. این حکام بومی با اشغالگران «آمهارا» همکاری کرده بودند. و امپریالیستهای فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی به تقسیم سواحل اریتره و سومالی میان خود پرداختند.

متعاقب جنك جهانی دوم، از آنجا که کنترل بر اتیوپی حلقه کلیدی سلطه امپریالیسم آمریکا بر این منطقه استراتژیك را تشکیل میداد، آمریکا به سرعت در جهت جایگزین شدن بجای انگلستان بمثابه قدرت امپریالیستی برتر در شاخ آفریقا حرکت نمود. امپراطور هایله سلاسی جانشین منه لیك خود را به عنوان ژاندارم وفادار منطقه ای امپریالیسم آمریکا به اثبات رساند. اتیوپی عضو سازمان ملل

متحد و یك رای بنفع آمریکا شد. آمریکا و اتیوپی در سال ۱۹۵۳ یك موافقتنامه دوجانبه دفاعی امضاء کرده و مستشاران نظامی آمریکایی بجای مستشاران نظامی انگلیسی تعلیم ارتش اتیوپی را به عهده گرفتند.

نقش استیلاگرانه آمریکا در اتیوپی بیش از همه در «ادغام» اجباری اریتره در اتیوپی در ۱۹۵۲ هویدا است. طی جنك (جهانی دوم ـ م) انگلیسی ها با هواپیما در اریتره اعلامیه میریختند که در آنها به اریتره ای ها قول اعطای استقلال در ازای کمك به اخراج ایتالیایی ها داده شده بود. اما به مجرد پیروزی در جنك، انگلیسی ها دست به تقسیم اریتره میان دول استعماری غرب زدند. و اما در سازمان ملل متحد نیز آمریکا پیشنهاد تشکیل فدارسیونی با اتیوپی تحت سلطه آمریکا بمثابه یك آلترناتیو در برابر استقلال یا تقسیم اریتره ارائه داد. جان فاستر دالس وزیر امورخارجه آمریکا با تفرعنی امپریالیستی میگوید: «نظر مردم اریتره به لحاظ رعایت عدالت باید مورد توجه واقع شود. در عین حال، منافع استراتژیك آمریکا در حوزه دریای سرخ و ملاحظات امنیتی و صلح جهانی این امر را ضروری میسازد که این کشور(اریتره) با متحد ما، اتیوپی، باید مرتبط باشد.» بعنوان سپاسگزاری از تقدم اریتره به اتیوپی، هایله سلاسی یك گردان از نیروهای محافظ خود را برای جنك همدوش نیروهای آمریکایی به کره اعزام داشت.

طیف گسترده ای از جامعه اتیوپی در سال ۱۹۷۴ بپاخاسته و رژیم هایله سلاسی را سرنگون ساخت. این حادثه پس از وقوع قحطی در استان تیگره و استان ولو در ۱۹۷۳ که بیش از یك میلیون تلفات ببار آورد، رخ داد. هنگامیکه امپراطور نه تنها از تامین کمك اضطراری به مناطق قحطی زده کاملا قاصر ماند، بلکه حتی تلاش کرد وقوع قحطی در آن مناطق را از مابقی جهان و موسسات کمك رسانی بین المللی مخفی نگاه دارد، حتی نخبگان تحصیل کرده نیز خشمگین شدند. ارتش که از جنگهای ارتجاعی برای سرکوب شورشهای خلق اورومو و خلق سومالی در استان «بال» و مبارزه اریتره ایها در شمال خسته شده و تضعیف روحیه یافته بود، بسوی از هم گسیختگی رفت. سربازان شورش کرده و شهر اسمره در اریتره را تصرف نموده، و خواسته هایشان را از طریق رادیو به گوش همه رساندند. طی چند هفته بعد دانشجویان دانشگاه هایله سلاسی دست به اعتصاب زدند. اتحادیه ها فراخوان اعتصاب عمومی دادند. و یکصد هزار مسلمان در پایتخت دست به راهپیمایی زده و خواستار برابری مذاهب شدند. امپراطور از سر استیصال با استعفای نخست وزیرش موافقت کرده و قول برآوردن یك سری خواسته های اپوزیسیون را داد. نخست وزیر جدید یك «کمیته هماهنگی» متشکل از افسران معتمد ارتش که با نیروهای خود پایتخت را به اشغال در آوردند، تشکیل داد. بدین ترتیب، «درگه» که به زبان آمهاری بمعنای «کمیته» است، تشکیل گردید.

طی مبارزات متعاقب آن، درگه خیزش همگانی را درهم کوبید و طی سالهای ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۶(بنابه گزارشات عفو بین الملل) ۳۰ هزار نفر از مخالفین را از دم تیغ گذراند. تنها بین دسامبر ۱۹۷۷ و فوریه ۱۹۷۸، ارتش حدود ۱۰ هزار نفر را که اکثراً از دانشجویان شورشی تشکیل میشدند به قتل رسانده و حاکمیت خود را تثبیت کرد. از طریق یك سلسله تصفیه های درونی، درگه بالاخره شکل کنونی خود را یافت: تحت رهبری سرهنك تعلیم دیده آمریکا، منگیستو هایله مریم.

سال ۱۹۷۷ نیز شاهد یك تغییر ناگهانی در ارتش و صف بندیهای سیاسی در شاخ آفریقا بود. سوسیال امپریالیستهای شوروی با حکومت درگه به توافق رسیدند، و از «حمایت» دروغینشان از مبارزه رهائیبخش اریتره دست کشیده و ستایش از «سوسیالیسم» در سومالی را نیز بفراموشی سپردند. سرهنك منگیستو خیلی سریع خود را یك «مارکسیست ـ لنینیست» خواند و سیل جنك افزارها و مستشاران بلوك شوروی بسوی اتیوپی سرازیر شد. آمریکا نفوذ قابل توجه سیاسی و نظامی خود را در اتیوپی از دست داد و برای حفظ جای پای خود در شاخ آفریقا به حمایت از رژیم ارتجاعی زیاد باره در سومالی روی آورد.

تسلیحات روسی و لفاظی های نوبنیاد «سوسیالیستی» به حکومت درگه اجازه داد تا حاکمیت خود را تثبیت کرده و شورش همگانی را در خون غرق سازد. لیکن شکستهای نظامی اخیرش و معضلات تعمیق یابنده اقتصادی ـ سیاسی آن، درگه را با عمیقترین بحران حاکمیت خونبارش روبارو ساخته است. ■

اتیوپی

بقیه از صفحه ۶۱

دیگر از نیروهای حکومتی را طی نبردهای جبهه جنك دانشا گزارش داد.

در واکنش بدین شکستهای بزرگ نظامی، درگه مستاصلانه به دست وپا افتاد. حکومت اتیوپی برای اینکه نیروها و تسلیحات لازم برای جبهه های اریتره و شمال اتیوپی را فراهم آورد، به ناگهان در آوریل، پیش شرطهای سابق خود را رها ساخته و به درگیریهای مرزی درازمدت با سومالی پایان داده و قرارداد آتش بس امضاء کرد که سربازان و مهماتش را برای جنك با اریتره و جبهه شمالی کشور بکار گیرد. اگرچه منگیستو، رهبر درگه، قبلا حتی موجودیت شورشهای مسلحانه در اریتره و یا میان ملیتهای تحت ستم در اتیوپی را انکار کرده بود، در ماه مه اعلام داشت که حکومت درگیر یك «مبارزه مرگ و زندگی» با شورشیان است و فراخوان بسیج عمومی صادر کرد. هزاران نیروی تازه نفس به شمال گسیل شده و در اریتره و تیگره حالت فوق العاده اعلام شد. واکنش منگیستو در قبال شکستهای نظامی عبارت بود از انجام جابجایی هایی در فرماندهی عالی نظامی، تنزل درجه و حتی اعدام ژنرالهای عالیرتبه ای که مسئول این شکستها شناخته شده بودند.

ارتش اتیوپی در تدارك یك حمله جدید و مهم علیه نیروهای رهائیبخش است. بنابه گزارش EPLF، شوروی اکثر تسلیحات نظامی نابود شده طی شکستهای سال قبل حکومت اتیوپی را تامین کرده و حکومت درگه برای تامین تسلیحات نظامی بیشتر وارد معامله با کره شمالی و آلمان شرقی شده است. لیکن حکومت از هر لحاظ در اعمال کنترل مجدد بر اکثر مناطقی که از دست داد دچار مشکل بوده است. در حقیقت، EPLF گزارش داده که نیروهایش در نبردهای اواخر ژانویه و اوایل فوریه امسال با نیروهای حکومتی، پنج هزار نفر تلفات بر آنها وارد ساختند.

حکومت درگه اکنون با چشم انداز وخیمی از نوعی که باعث سرنگونی هایله سلاسی در ۱۹۷۴ و بقدرت رسیدن خودش شد، روبرو است. در آنزمان، یك رشته شکستهای نظامی و بروز قحطی باعث سر باز شدن ناآرامیهای توده ای گسترده و سرگشادن شورش درون ارتش شد.

(رجوع کنید به مقاله دیگر در همین شماره)

سران درگه تلاش کرده اند تا خصلت ارتجاعی و بی ثباتی دائم التزاید حکومتشان را با اعلام خود بعنوان رهبران دروغین «مارکسیست ـ لنینیست»، حزب کارگران اتیوپی، استتار کنند. در سال ۱۹۸۷ در حالیکه یك قحطی گسترده جان میلیونها نفر را در روستاها تهدید میکرد، آنها در میان هیاهوی گزاف گویانه در آدیس آبابا(پایتخت اتیوپی) اعلام «جمهوری خلق اتیوپی» کردند، و اکنون آن لفاظی «انقلابی» که درگه را در قدرت نگاه داشته بود، در حال اضمحلال است.

کمکهای امدادگرانه بعنوان اسلحه

بروز قحطی و خطر گرسنگی گسترده به سر باز کردن نارضایتی وسیع علیه حکومت اتیوپی کمك کرده است. آمریکا و سایر کشورهای بلوك غرب با وقوف بدین امر است که مداوماً از اعمال کنترلشان بر تامین آذوقه برای قحطی زدگان بعنوان اهرم فشار بر درگه جهت بریدن او از شوروی استفاده کرده اند. خود درگه نیز سابقه رسوایی در بکارگیری این کمکها بعنوان سلاح علیه مردم و ارتشهای شورشی دارد. حکومت مدتها کارکرده است تا جلوی رسیدن بی دغدغه آذوقه به مناطق تحت کنترل شورشیان را بگیرد. در آوریل ۱۹۸۸، که قحطی جدید و گسترده ای مردم را در معرض خطر جدی قرار داده بود، درگه به تمام گروههای امدادگر دستور خروج از کلیه مناطق، حتی مناطق تحت کنترل نیروهای حکومتی را صادر کرد.

گزارش از مجله «کریستین ساینس مانیتور» در آنزمان در رابطه با اوضاع قحطی مینویسد: «از سه میلیون نفری که در معرض خطرند، بیش از دو میلیون نفرشان در مناطق تحت کنترل شورشیان قرار دارند. این افراد محتاج توجه ویژه اند، چراکه تاکنون حکومت اتیوپی توزیع آذوقه را فقط در مناطق تحت کنترل حکومت، اجازه داده است. و این مناطق هم در نتیجه پیشرویهای نظامی جبهه رهائیبخش خلق اریتره و جبهه رهائیبخش خلق تیگره شدیداً تحلیل میروند.... واضح است امسال که حکومت در پی پسگرفتن مناطق تصرف شده است، جنك اولویت می یابد. یك بسیج توده ای برای اعزام قوا به جبهه های شمالی که بیست و هفت سال است جنك در آنها جریان دارد، در حال انجام است. یك مامور امدادگر عالیرتبه دولتی گفت تا زمانیکه این مناطق از «فعالیتهای راهزنانه پاك نشود» عملیات امداد رسانی از سر گرفته نخواهد شد.

درگه همچنین انگیزه تبهکارانه ای در اخراج گروههای امدادگر از مناطق روستایی داشت. یکی از مامورین کمیته بین المللی صلیب سرخ در آفریقا خاطرنشان ساخت«حال هیچکس شاهد چگونگی پیشبرد جنك نخواهد بود.» درگه با بکارگیری بمبهای ناپالم و خوشه ای در اریتره و تیگره و کشتن و معیوب ساختن هزاران تن، ترور لجام گسیخته ای را علیه سکنه غیر نظامی اعمال میکند. بنابه گزارش EPLF، حدود چهارصد تن غیر نظامی طی بمبارانهای شهر «شیب» در اریتره در تاریخ دوازدهم ماه مه توسط حکومت اتیوپی کشته شدند. TPLF نیز گزارش میدهد که جنگنده بمب افکنهای میك ـ ۲۲ اتیوپی شهر «هاوزین» در مرکز تیگره را در شلوغترین وقت خرید مردم بمباران کرده، که باعث به قتل رسیدن ششصدنفر و مجروح شدن چندصد تن دیگر گردید.

علیرغم اینکه این مرگ و نابودی به کمك تسلیحات شوروی انجام شده، اما آمریکا و همقطارانش نظاره گران بیگناه در این جنایات نبوده اند. سالها است که آمریکا بطور ضمنی سیاست «گرسنگی دادن شورشیان» توسط درگه را بوسیله دادن اجازه توزیع کمکهای امدادگرانه غربی از طریق کانالهای تحت کنترل دولت، تایید کرده است. آمریکا همچنین از سیاست «اسکان مجدد» دهقانان شمال در مناطق کنترل دولتی برای از بین بردن پایگاه توده ای شورشیان، حمایت کرده است.

اخیرا برای اینکه از اهرم فشار«چماق و شیرینی» علیه درگه استفاده شود، برخی از کمکهای امدادگرانه از طریق گروههای امدادگر مستقر در مناطق تحت کنترل شورشیان توزیع شده است. اما سیاست و استراتژی اصلی آمریکا در اتیوپی، برخلاف سایر نقاط که سعی دارد رژیمهای روسی را سرنگون سازد، عبارت از تلاش در جهت جلب مجدد درگه و یا عناصری از درون آن به بلوك غرب بوده است. آمریکائیها نیز همچون رقبای روسی شان رژیم کنونی اتیوپی را بهترین حربه برای جلوگیری از سقوط کامل نظم ارتجاعی در کل منطقه میدانند. آتش بس اتیوپی و سومالی در آوریل گذشته یکی از نشانه های تداوم حمایت آمریکا از رژیم درگه میباشد. با توجه به وابستگی سومالی به امپریالیسم آمریکا بعید بنظر میرسد که این کشور بدون رضایت واشنگتن بدین آتش بس تن در داده باشد.

این احتمال که کل این اوضاع به شکل گیری یك صف بندی عمده و نوین و یا تخاصم عمده و نوین در منطقه منجر شود را نباید نادیده گرفت. فی الواقع در ماه نوامبر، منگیستو پیشنهادات دیپلماتیك جدیدی به آمریکا ارائه داده و مضطربانه اعلام داشت که شوروی ها ممکن است او را ترك کرده و ضایعات وارده بر خود در منطقه را بطریق دیگری جبران کنند. این احتمال نیز وجود دارد که امپریالیستها حتی در عین اینکه هر کدام بر سر به چنك آوردن امتیازات بیشتر مانور میدهند، به نوعی سازش دوجانبه دست یابند. نیویورك تایمز در اوایل فوریه ازقول یکی از مامورین وزارت خارجه آمریکا نوشت: «ما تبادل نظرهای فعالی با شورویها بر سر اوضاع در شاخ آفریقا داشته ایم.» کسانیکه خواهان رهایی واقعی اند باید بسیار مراقب «توافقنامه های صلح» که توسط امپریالیستها کارگزاری شده اند باشند. تنها هدف این «توافقنامه های صلح»، خریدن وقت برای مرتجعین محلی و فراهم آوردن امکان برای بلوکهای امپریالیسیتی رقیب جهت استحکام بخشیدن بر سلطه شان بر خلقهای شاخ آفریقا میباشد.

نیروهای انقلابی

مبارزه مسلحانه در شاخ آفریقا که در سال ۱۹۶۱ در اریتره و در سال ۱۹۷۵ در تیگره آغاز گردید، طولانی ترین و اکنون بزرگترین جنك رهائیبخش در قاره آفریقا بوده است. و حال که رژیمهای ارتجاعی با بحران شدید روبارویند و فرصت برای پیشرویهای بی نظیر انقلابی در حال نضج گیری میباشد، این جنك انقلابی اکنون بیش از هر زمان دیگری ضعف چشمگیر خود را نشان میدهد ـ یعنی فقدان پیشاهنك پرولتری، مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون.

مائوتسه دون بدرستی تشکیل حزب پرولتری را بمثابه حلقه کلیدی در ایجاد و خوب بکاربستن «سه سلاح جادوئی» و حیاتی برای پیروزی انقلاب در کشورهای تحت سلطه، تعیین نمود: حزب کمونیست، ارتش خلق، و جبهه متحد تحت رهبری

حزب کمونیست. بسیاری از نیروهای رهائیبخش در شاخ آفریقا قهرمانیهای انقلابی زیادی کرده اند. اما، این نیروها همیشه و بطور تمام و کمال از نقش حزب پرولتری چشم پوشیده، و مبارزه مشخص برای ایجاد حزب را به زمان نامعلومی حواله داده و یا اینکه این مبارزه را تحت الشعاع مبارزه برای ایجاد حزب و ارتش، قرار داده اند. این شیوه ها منتهی به آن شده که مبارزه برای حل دمکراتیك مسئله ملی در اتیوپی، بمثابه پایانی در خود تلقی میشود. در حالیکه باید به آن بمثابه جزئی لاینفك از انقلاب دمکراتیك نوین با هدف محو سلطه امپریالیستی و مناسبات فئودالی و گشودن عرصه برای پیشروی انقلاب بر جاده کمونیسم و بمثابه بخشی از انقلاب جهانی، نگریست.

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر میشود: «کلید انجام انقلاب دمکراتیك نوین، نقش مستقل پرولتاریا و قابلیتش در اعمال هژمونی در مبارزه انقلابی است که از طریق حزب مارکسیست ـ لنینیست پرولتاریا تحقق می یابد.... تاریخ، ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا «جبهه انقلابی») مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست ـ لنینیستی رهبری نشود را نشان داده است، حتی اگر چنین جبهه نیروهای متشکل در آن رنك و لعاب «مارکسیستی» (یا در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه این تشکیلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیك و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوائی نیستند. حتی در مواردی که چنین نیروئی به کسب قدرت سیاسی نائل آمده، قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و موتلف با امپریالیستها بدل گشته اند.»

مارکسیست ـ لنینیستهای شاخ آفریقا باید بطور جدی از این مسئله جمعبندی کنند. تاریخ مبارزه انقلابی در شاخ آفریقا و الزامات عینی رویاروی انقلاب در این زمان، اساس پایه ای این جمعبندی را فراهم آورده است.

میراث غنی جنبش بین المللی کمونیستی، بویژه نفوذ مائوتسه دون و چین انقلابی بطرق مختلف مُهر خود را بر مبارزه رهائیبخش در شاخ آفریقا زده است. جنگجویان اریتره ای در دهه شصت، در چین آموزش سیاسی و نظامی دیده اند. بسیاری از آثار مائو ترجمه گشته و در میان توده ها توزیع شد. نمونه های زیادی از چگونگی مطالعه و بکارگیری، هرچند ناقص، تئوری نظامی مائو توسط جنگجویان اریتره ای در دست است. EPLF, TPLF و EPDM از نظر تاریخی همگی بر اتکاء بخود در جنك و ایجاد تحول در مناطق تحت کنترلشان تاکید ورزیده، و قصد خود مبنی بر براه انداختن مبارزه مسلحانه بمثابه جنك توده ها را اعلام داشته اند. نشانه هایی از تلاشهای واقعی در ایجاد تحول اجتماعی، تقسیم اراضی، و مبارزه علیه ستم بر زنان در مناطق آزاد شده، به چشم میخورد.

اما با این وجود، هنوز مارکسیست ـ لنینیستها برای بدوش گرفتن مسئولیت انکشاف رهبری پرولتری و فرموله کردن خط مشی و برنامه دمکراتیك نوین که قادر به رهبری توده ها از میان پیچ و خمهای مبارزه باشد، گام پیش ننهاده اند. این امر توده های همه ملیتها را از نظر ایدئولوژیك و سیاسی خلع سلاح و متفرق ساخته است.

بطور مثال، در اریتره که مبارزه مسلحانه رهائیبخش تقریباً سه دهه ادامه داشته، نیروهای انقلابی تحت نفوذ EPLF از سمت گیری با طرفداران مائو در «مباحثات بزرگ» دهه شصت علیه رویزیونیسم سرباز زدند و سعی کردند در مورد مسائل تعیین کننده رویاروی جنبش انقلابی در سطح بین المللی موضعی سانتریستی برگزینند. شاید اتخاذ این موضع بدان جهت بود که شوروی در آن زمان برای یافتن نفوذ در شاخ آفریقا به مبارزه اریتره تا حدی حمایت دیپلماتیك و نظامی ارائه میداد. اما حتی پس از اینکه شوروی دست از «حمایت» اریتره ایها کشید و در ۱۹۷۷ درگه را در آغوش گرفت، EPLF سکوت کرد. علیرغم اینکه EPLF توده هارادرجنك علیه ارتش اتیوپی که توسط شورویها تسلیح و تعلیم می یافت، بسیج میکرد و شجاعانه برویش آتش می گشود اما مایل به آتش کردن به پلمیك علیه سوسیال امپریالیستها نبوده و در عوض مکرراً از شورویهای «برادر» می خواست که اشتباهات خود را دریافته و از درگه حمایت نکنند. EPLF همچنین علناً کسانی را که بدرستی معتقد به ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی هستند، محکوم کرده است.

از میان برخی نیروهای انقلابی منجمله طرفداران EPDM و TPLF که طی مبارزات اواسط دهه هفتاد ظهور یافته تحت تاثیر اندیشه مائوتسه دون قرار گرفتند، بسیاری بدرستی ماهیت سرمایه داری و امپریالیستی شوروی را تشخیص داده و هر دو بلوك امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی را محکوم میکنند. اما این نیروها قادر نبوده اند که علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را بطور همه جانبه درك نمایند. اگرچه دیده شده که گاهی نیروهایی اعلام کرده اند در جهت تشکیل یك حزب کمونیست چندملیتی در اتیوپی گام بر میدارند، اما تلاشهایشان به انحطاط و دگم رویزیونیسم انورخوجه ای منتهی شده و به ارزیابی های غلط از اندیشه مائوتسه دون بعنوان منبع گرایشات بورژوا ـ دمکراتیك و ناسیونالیستی، رسیده اند و بدین ترتیب تلاشهای حزب سازیشان به ضد خود مبدل شده است.

در حقیقت، ریشه مسئله دقیقاً در این قرار دارد که آنها در درك و دفاع از خدمات مائوتسه دون بمثابه یك خط تمایز اساسی قاصر بوده اند. این نکته، تعیین کننده ترین مسئله ایدئولوژیك رویاروی مارکسیست ـ لنینیستهای شاخ آفریقا میباشد. «دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه دون، مسئله ای خصوصاً مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در اینجا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم ـ لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه. در حقیقت، بحث بر سر دفاع از خود مارکسیسم ـ لنینیسم است.... بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.» (بیانیه ج.ا.ا، ص۹)

پیروزیهای نظامی چشمگیر اخیر جنگجویان جنبش رهائیبخش بازگو کننده پتانسیل نیرومند برای برپا داشتن جنك خلق تحت رهبری یك حزب (یا احزاب) پرولتری در شاخ آفریقا و متحد ساختن کلیه ملیتهای تحت ستم در مبارزه مشترکشان علیه ستم ملی و سلطه امپریالیسم، میباشد. ■

چرا پرسترویکا؟

نوشته: سونیل*

پرسترویکا و گلاسنوست عناوینی هستند که مورد علاقه برای بحث حتی در برخی محافل بورژوازی می باشند. گزارش شده که «آمباتی» این بزرگ سرمایه دار کمپرادور، حتی برنامه دارد که گورباچف را در تلویزیون هند بمعرض «فروش» بگذارد! تحلیل گران بورژوا بقدرت رسیدن گورباچف را نشانه «شکست تاریخی» کمونیسم و پیروزی رقابت سرمایه داری که در جستجوی سود است و دمکراسی را هم بهمراه می آورد، دانسته اند. در سوی دیگر این طیف، نئورویزیونیستهایی نظیر مریدان دن سیائو پین از بازگشت «سوسیالیسم انسان دوستانه» و معیارهای «لنینی» هیجان زده شده اند. تا جایی که به رویزیونیستهای قدیمی مثل CPI و CPM [احزاب رویزیونیست در هند ـ م] مربوط میشود، این حضرات در تنگنا افتاده اند. چرا که طبق معمول با این وظیفه ناجور روبرو شده اند که هم برای محق جلوه دادن گورباچف و هم برای توجیه مواضع سابق خویش به جفت و جور کردن خزعبلات بپردازند. سیاستمداران بورژوا هم طبق معمول فرصت خوبی برای استهزاء آنها پیدا کرده اند.

تمام شرکت کنندگان در این مباحثات، با احتیاط بسیار تلاش داشتند تا از انتقاد و افشای جوهر سرمایه دارانه شوروی که توسط مائوتسه دون بیش از دو دهه پیش صورت گرفت، اجتناب ورزند. بی شك، حتی ذکر این نکته برای آنها ریسك در بردارد، چرا که پرسترویکا دیگر صرفا تحولی داخلی در شوروی نیست ـ بلکه امروزه بهمراه سایر خصوصیاتش، به سلاحی در دست بورژوازی سراسر جهان برای حمله به انقلاب و کمونیسم و بی اعتبار ساختن آن تبدیل شده است. بنابراین، بنفع آنهاست که جوهر تحولاتی که از زمان بقدرت رسیدن خروشچف تا کنون در شوروی بوقوع پیوسته اند، را لاپوشانی کنند. بنفعشان است که تحولات اخیر در شوروی را بمثابه گسستی از سوسیالیسم، که توسط گورباچف پی افکنده شده است، وانمود سازند.

لیکن این واقعیت ندارد. اولا، جوهر سرمایه دارانه رفرمهای گورباچف تداوم بلاانقطاع رفرمهای خروشچف و دیگران است. دوما، حتی اقداماتی که گورباچف طرح می سازد، مثلا تامین حداکثر سود بمثابه هدف مرکزی فعالیت اقتصادی، آزاد نهادن عوامل بازار جهت نیل به این هدف، و استفاده از روشهای سرمایه دارانه محاسبه هزینه و ایجاد اصلاحات در ساختارقیمتها در حمایت از این اقدام ـ همگی به دهه شصت باز می گردند. مجارستان در بلوك شوروی از خیلی پیش از اینها چنین تدابیری را بکار گرفته و در این راه چنان «پیشرفت» حاصل کرده که قوانین مالیات بر درآمد نیز وضع کرده است ـ هم برای سرازیر کردن بخش بزرگی از سود بخش خصوصی به خزانه دولت و هم بعنوان یك مصلحت سیاسی. بنابراین، پرسترویکای گورباچف چیز کاملا جدیدی نیست. پرسترویکا بازشدن حلقه ای دیگر از مارپیچ همان روند تحول سابق است ـ یعنی روند سرمایه داری که کاملا از زمان خروشچف آغاز شده و مشروعیت یافته است. در عین حال، پروسترویکا صرفا تعمیم آن روند نبوده و برخی جوانب نوین مرتبط با ساختار درونی اقتصاد شوروی و موقعیتش در سیستم جهانی امپریالیستی را در بردارد (و یا منعکس می سازد). بنابراین، برای اینکه مفاهیم درونی و بیرونی برنامه بازسازی گورباچف بطور کامل درك گردد، لازم است که ضرورت طرح پرسترویکا در این زمان را مورد بررسی قرار دهیم.

بحران در جامعه شوروی

ایدئولوگهای شوروی طی سالهای اخیر مجبور بوده اند که به بحرانی که کلیه عرصه های جامعه شان را در برگرفته، بپردازند. تبلیغات رنگارنك در مورد رشد و توسعه بلاوقفه، شدیدا بعنوان یك مشت دروغ افشا شده اند. گورباچف و دار و دسته اش اکنون به ما می گویند که نرخ رشد در دهه هشتاد نزول کرده؛ توسعه علمی ـ تکنولوژیك عقب افتاده؛ وضعیت مالی متشنج شده است و هزینه ها از درآمدها مرتبا پیشی می گیرد؛ دولت تا پیش از این هم درآمدش را از طریق منابعی نظیر مالیات بر مشروبات تقویت می کرد که از ۶۷ میلیارد روبل طی برنامه هشتم به ۱۶۹ میلیارد روبل طی برنامه یازدهم رسید! (این ارقام نه تنها روشهای معوج کسب درآمد، بلکه انحطاط کلی جامعه شوروی را نیز نشان می دهند.) گورباچف همچنان ادامه داده و این لیست را طویل تر می سازد. اما لازم نیست تمام حرفهایش را نقل کنیم. با قبول حرفهای گورباچف درباره بحران در جامعه شوروی بیائید ببینیم او چه دلایلی را برای این وضعیت ارائه می دهد. در عرصه اقتصاد، گورباچف چنین استدلال میکند که روشهای «گسترش» رشد علت ریشه ای بحران بوده است. و منظور وی از آن اینست که برنامه ریزان اقتصادی شوروی بجای اینکه مداوما سطح تکنولوژیك صنایع را بالا ببرند، بر استفاده بیشتر و بیشتر از منابع ملی امپراتوری روسیه اتکاء داشته و کارخانجات بیشتر و بیشتر ایجاد کرده اند. او این را در تقابل با روش «فشرده»

*به نقل از «مشی توده ای» نشریه مارکسیست ـ لنینیستی هند، سپتامبر ۱۹۸۸ ـ ژانویه ۱۹۸۹.

خود که بر رشد از طریق ارتقاء سطح تکنولوژی تاکید دارد، میبینند. گورباچف متمرکز شدن دستگاه قدرتمند بوروکراسی را علت العلل این اوضاع میداند. این دستگاه تمام اشتیاق و قوه ابتکار را از بین برده و نیز تامین مخارجش منابع را به تحلیل میبرد. بوروکراسی ۱۸ میلیون نفری ـ یعنی یك بوروکرات در ازای هر ۶ نفر از جمعیت شوروی ـ ۴۰ میلیون روبل در سال هزینه دارد، در حالیکه رقم «خدماتش» به درآمد ملی صرفا ۲۰ میلیون روبل در سال است. این واقعیت توجه گورباچف را بخود جلب کرده که دست و پای مدیران موسسات در نتیجه موازین بوروکراتیك کنترل کننده تولید، در کسب حداکثر سود بسته است. علاوه براین، بوروکراسی همچنین از قِبَل فساد و بازار سیاه تغذیه کرده و آنرا در پناه خود میگیرد.

گورباچف در مورد برخی فاکتورهای دخیل در بحران جامعه شوروی، عقب ماندنش از غرب در تحولات تکنولوژیك و قصورش در حل مسئله پرقِدمت رکود در کشاورزی، صحبت میکند. اما فراموش میکند در باره علت وجودی آنها توضیح دهد. گذشته از این نمیتوان گفت رشد «فشرده» از آن نوع که گورباچف میخواهد، در شوروی موجود نبوده است. بطور مثال، تکنولوژیستهای بلوك آمریکا عموما قبول دارند که شوروی در عرصه تکنولوژی فضایی پیشتاز است. شوروی همچنین دارای صنعت دفاعی کارآمدی است.

بنابراین، مساله آنگونه که گورباچف مدعیست فقدان رشد «فشرده» نبوده، بلکه مساله رشد معوج است. پس مساله بوروکراسی مساله تازه ای نیست. طی دهه شصت، کاسیگین تدابیری جهت اولویت بخشیدن به کسب سود اتخاذ کرد. نقش برنامه ریزی اقتصادی محدود شد و کسب حداکثر سود بمثابه اصل اساسی انجام موفقیت آمیز برنامه اقتصادی، درآمد. چرا گورباچف مجبور است حتی بیست سال بعد مرتبا بر این مسئله تاکید ورزد؟ برای دستیابی به درك از علل ریشه ای بحران در جامعه شوروی باید فاکتورهای خاصی که راه توسعه و یا اجرای آزادانه رفرمهای سرمایه دارانه دهه شصت را سد کردند، بررسی نمود. ایدئولوگهای شوروی یك پاسخ از پیش آماده دارند: سکون و فقدان انگیزه سیاسی. لیکن این پاسخ تنها ورشکستگی جهانبینی شان که آنها را به لاپوشانی علل مادی وادار میسازد، نشان میدهد. ساختار بوروکراتیك و توسعه بیقواره مدتهای مدید است که در شوروی وجود دارد، زیرا که در خدمت الزامات قشر نوین نظامی شوروی بوده است. این الزامات صرفا از موقعیت این قشر در شوروی ناشی نمیشود، بلکه متاثر از نقش امپریالیستی بورژوازی نوخاسته شوروی میباشد. بدین جهت، برای دستیابی به درك درست از شکست رفرمهای ۳کاپیتالیستی در گذشته و قبول رفرمهای گورباچف در این زمان، باید تحولات در عرصه فرصتها و محدودیتهای رویاروی بورژوازی شوروی در رابطه با نظام جهانی امپریالیستی، مورد مداقه واقع شوند.

گرگ در پوشش میش

گورباچف علنا معتقد است که تصمیمات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی تحت رهبری خروشچف راه را برای «بیداری نوین» جامعه شوروی هموار ساخت. همانگونه که پیشتر متذکر شدیم، رفرمهای گورباچف و نقطه نظرات سیاسیش در مورد تحولات ملی و بین المللی بسیار شبیه خروشچف است. اما خروشچف کاملا بدون تشریفات در اوایل دهه شصت از رهبری بیرون انداخته شد. دلایلی که حتی امروزه برای این مسئله ارائه میشوند از این قبیل اند که شیوه های برخورد خروشچف به معضلات جامعه شوروی بدون برنامه بوده و در مناسبات بین المللی «آوانتوریست» بود. لیکن گذشته از ویژگیهای فردی، نکات عمیقتری در این مسئله دخیل بود.

هنگامی که بورژوازی نوخاسته شوروی در اواخر دهه پنجاه قدرت را کسب کرد، با چنان اوضاع جهانی روبرو بود که آمریکا کلیه شریانهای حیاتی نظام امپریالیستی را قبضه کرده بود. بورژوازی نوخاسته شوروی بسیار ضعیف بوده و نمیتوانست بلافاصله بمصاف این شرایط برود و ناگزیر بدون اینکه بطور علنی با آمریکا سرشاخ شود بر قدرت خود میافزود. این نکته جوهر سیاست «سه مسالمت آمیز» ـ همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز ـ خروشچف را تشکیل میداد. در ازای تضمین برکندن ریشه انقلاب در عرصه ملل تحت ستم و کشورهای امپریالیستی (یعنی، گذار مسالمت آمیز) بورژوازی نوخاسته شوروی در پی فرصت جهت شرکت در غارتگری امپریالیستی بهمراه کهنه کاران این فن بود. لیکن مثل همه دول سرمایه داری در پی کسب هژمونی بوده و نیز با وظیفه استفاده از نقاط ضعف رقبا جهت نفوذ در نومستعمرات جهان سوم روبرو بود. بدین ترتیب در عین تبانی با امپریالیستهای بلوك آمریکا شوروی از کلیه فرصتها برای گسترش قلمرو نفوذ خود استفاده کرده و سعی داشت قدرت خود را در برابر بلوك آمریکا نشان دهد. در نومستعمرات، شوروی حمایت بیدریغ خود را نثار رژیمهای ارتجاعی بومی کرده و به نیروهای انقلابی پشت میکرد، چرا که رشد جنبش های رهائیبخش ملی را تهدیدی در برابر طرح «رقابت مسالمت آمیز» جهت چاپیدن ملل تحت ستم میدید. این فاز «سه مسالمت آمیز» نمیتوانست دوام بیاورد. اشتهای بورژوازی شوروی در حال رشد بود. مضاف بر این، ضربات سختی که بر اثر موج سهمگین مبارزات رهائیبخش ملی، که ویتنام در پیشاپیش آنها قرار داشت، بر امپریالیستهای آمریکایی وارد آمده بود فرصتی در اختیار طبقه حاکمه شوروی قرار داد تا نقش خود را از یك همقطار سربزیر به یك رقیب متخاصم تغییر دهد. رهبری جدیدی که از توانایی ایفای این نقش برخوردار باشد برگزیده شد و خروشچف بخاطر این تحول مجبور به ترك میدان بود.

اشغال چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ نخستین بیان علنی طرحهای امپریالیستی بورژوازی نوخاسته شوروی بود. در عین حال، شوروی در اینزمان بمثابه دوست ثابت قدم ملل تحت ستم ظاهر میشود. و همانگونه که مائو به استعاره گفت، شوروی گرگ در پوشش میش بود که سعی در سوء استفاده از مبارزه ملل تحت ستم علیه امپریالیسم آمریکا و متحدینش جهت به انقیاد و انحراف کشاندن جنبش های رهائیبخش در راستای اهداف امپریالیستی خویش داشت. و پابپای این امر، بر نیل به برابری با آمریکا در مسابقه تسلیحات هسته ای تاکید بیشتر و بیشتر گذارده میشد، چرا که این مسئله بیش از هر چیز دیگری نفوذ امپریالیستها در جهان معاصر را تعیین می کند. و این دوره دکترین برژنف، بنام «خودمختاری محدود» بود، که کشورهای بلوك شرق بمثابه پایگاه سوسیال امپریالیسم شدیدا کنترل شده و

تلاش می شد تا کشورهای بیشتری از طریق توافقنامه هایی (مثل توافقنامه هند و شوروی) و سایر طرق بدرون این بلوك جلب شوند. نزول سریع امپریالیسم آمریکا (که از اواخر دهه شصت آغاز شده بود) در نتیجه پیشرویهای مبارزات انقلابی ملل تحت ستم و توسعه بحران اقتصادی در ساختارنومستعمراتی ایجاد شده در دوره پس از جنك جهانی دوم، فرصتهای بسیاری در اختیار بورژوازی شوروی قرار داد تا گامهای موثری در طرحهای تجاوزگرانه اش بردارد.

دهه هفتاد «دتانت» را باخود بهمراه داشت ـ توافق بر سر همزیستی مسالمت آمیز میان دو بلوك. اما این توافق از همزیستی مسالمت آمیز دوره خروشچف کیفیتا متفاوت بود. این مسئله اکنون بازتابی بود از همتایی در تسلیحات هسته ای میان سرکرده های دو بلوك و انعکاسی از موفقیت تضعیف شده امپریالیستهای آمریکایی. شوروی اینرا بمثابه مرحله ای موقت پیش از گرفتن جای قدرتمندترین امپریالیسم تاکنون موجود، بحساب میآورد. در بیست و پنجمین کنگره ح.ك.ش در ۱۹۷۶، برژنف متفرعنانه اعلام داشت که «زندگی همه جعلیات در مورد ماندگار بودن وضعیت کنونی را باطل ساخته است.» از آنجا که میدانیم «مبارزه طبقاتی» در زبان سوسیال امپریالیستها بمعنای رقابت امپریالیستی و تجاوز است، او اعلام داشت که دتانت «قوانین مبارزه طبقاتی را اصلا از میان برنداشته و نمیتواند از میان بردارد و یا تغییر دهد».

بورژوازی شوروی سرمست از جاه طلبیهای خود بود. اما در عین حال همان تدابیری که جهت اتخاذ موضع تهاجمی بکار گرفته بود، او را بدرون بحران عمیق ساختاری که توانائیش برای تحقق بخشیدن به تمایلات هژمونی طلبانه اش را به تحلیل می برد، می راند. درون شوروی، تلاشی گسترده برای دست یابی به برابری با ایالات متحده در مسابقه تسلیحات هسته ای و به کف آوردن ظرفیت ضربه نظامی، آغاز شد. این امر پایه قدرتمندی برای بوجود آمدن یك مجموعه بوروکراتیك ـ نظامی را فراهم ساخت و این مجموعه نقش عظیمی یافت؛ در عین حال مانعی در مقابل پیشروی فرم رشد سرمایه دارانه مطلوب بورژوازی شوروی، شد.

تحکیم طبقه بوروکرات

تحکیم قدرت توسط گورباچف با موج عظیمی از حملات بر استالین همراه بود. قاعدتا این حملات بسیار نفرت انگیزتر از حملات دوران خروشچف بوده و بر ترسیم استالین بعنوان مستبد خون آشام و دیوانه، تمرکز یافته است. اما حتی در بحبوحه کارزار انزجار [از استالین] ایدئولوگهای شوروی قاطعانه از نقشی که استالین در رشد شوروی بمثابه یك قدرت صنعتی ایفا نمود، یاد می کنند. این تضاد هیچ ربطی به یك تحلیل باصطلاح بیطرفانه و عینی ندارد، بلکه به این واقعیت مربوط می شود که شیوه صنعتی شدن در شوروی عرصه را برای رشد طبقه بوروکرات مهیا ساخت. حتی اگرچه گورباچف هیچ فرصتی برای حمله به «شیوه های آمرانه مدیریت اقتصادی» که بوروکراسی بدان خوگرفته را از دست نمی دهد، اما محتاطانه هم بیان می کند در آن زمان «روند دیگری قابل اتخاذ نبود».

استراتژی توسعه در زمان استالین بطور یکجانبه بر مرکزیت، مدیریت تك نفره، و سطح بالایی از وابستگی به انگیزه های مادی متکی بود. رابطه میان صنایع سبك و سنگین، و میان صنعت و کشاورزی بدرستی مورد توجه واقع نشد. گرایش به اینکه رشد یك اقتصاد عقب افتاده برابر است با رشد سریع صنایع سنگین، به اعوجاجی منجر گردید که باعث عقب افتادگی کشاورزی شده و آنرا بعنوان کانون انباشت برای صنایع در هم می چلاند. این اشتباهات در مسائل اقتصادی همچنین با نواقصی در عرصه سیاسی همراه بود. استالین از یکسو، به تداوم مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی کم بها داده و حتی آن را انکار می نمود. از سوی دیگر، این واقعیت عینی که خود را از طریق مبارزه بر سر متحول ساختن جامعه شوروی متبلور می ساخت، قابل انکار نبوده و برای برخورد بدان بیش از پیش به دستگاه دولت اتکاء می شد. درحالی که وظیفه ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها به کنار نهاده شده بود، نقش دستگاه دولت و بوروکراسی روبرشد بود. (استالین بعدا وجود مبارزه طبقاتی را قبول کرد. اما این قبول برمبنای یك ارزیابی از اشتباهات گذشته انجام نشد.) بدون انکار ایزوله بودن نخستین دولت سوسیالیستی جهان، بدون محدودیتهای تاریخی و دستآوردهای عظیم شوروی تحت رهبری استالین، لازم است تائید نمود راه توسعه ای را که وی دنبال کرد «تنها راه ممکن» نبوده و بیانگر اشتباهاتی جدی در جهانبینی و شیوه کار بود. این واقعیت که مائو مجبور بود بعنوان بخشی از مبارزه اش علیه رهروان سرمایه داری در چین، با این راه تسویه حساب نماید، شایان ذکر است.

طبقه بوروکراتی که طی دوره متعاقب جنك جهانی دوم در شوروی ظهور یافت، توانست جای پای خود را طی جنك محکم نماید. بمجرد مرگ استالین، این طبقه علنی شده و قدرت را غصب نمود، و بمثابه یك طبقه، با وضعیت متضادی روبرو شد. ساختار دولتی ـ اقتصادی موجود، بدون محتوای پرولتری آن، مناسب حال طبقه بوروکرات بود چرا که این ساختار سلطه و موقعیت برترش را تضمین مینمود. اما ضرورت توسعه اقتصادی در راستای خطوط کاپیتالیستی، استقرار قاطعانه سود در مقر فرماندهی، بناگزیر راه بسوی رفرم میبرد. این تضاد از زمان خروشچف تا کنون، موضوع اصلی مباحثه میان طبقه حاکمه شوروی را تشکیل میداده است. نیاز فی الفور این طبقه در برقراری هژمونیش در ابعادی جهانی، نهایتا نتایج این مباحثه را رقم میزند.

رهبران نوین شوروی نیز همانند شوروی تحت رهبری استالین با وضعیتی روبرو گشتند که مجبور بودند در کوتاهترین زمان ممکن خود را بسطح بلوك امپریالیستی غرب، بالاخص ایالات متحده، برسانند ـ اما بدلایلی کاملا متضاد با شوروی تحت رهبری استالین. هدف اینان عبارت بود از کسب توانایی برای ورود به میدان رقابت و هژمونی امپریالیستی؛ پس، این وظیفه عاجل را عمدتا در حیطه نظامی متمرکز ساختند. منابع مادی و انسانی برای ساختمان نظامی سریع متمرکز گشت. این وضعیت در ظاهر شبیه وضعیتی بود که دولت نوین شوروی تحت استالین در شرایط محاصره امپریالیستی، با آن روبرو بود. پس از استالین، استقرار مجدد یك نظام استثماری بمعنای آن بود که یك اقتصاد ضعیف باید هم بخش خاصی را تقویت میکرد و هم مازادی که برای تقویت نیازهای انگلی طبقه حاکم جدید لازم بود را تولید مینمود. جایگاه خاص اتحاد شوروی این وضعیت را حدت میبخشید. برخلاف قدرتهای امپریالیستی ژاپن یا آلمان، امپریالیسم شوروی نمیتوانست از سرازیر شدن سرمایه خارجی عظیم بهره مند گردد. ماهیت

بلوکی که تحت کنترل شوروی بوددرجه بالایی از تمرکز را اجتناب ناپذیر میساخت. بین برآورد کردن نیازهای میلیتاریزاسیون سریع (و آنهم به تنهایی) و زیربنای اقتصادی نسبتا ضعیف تضاد بود. این تضاد در نهایت برابر گشت با انباشت موکد و محدود کردن نیازهای بخش های دیگر اقتصاد و نیازهای توده ها. ساختار بوروکراتیك باید حفظ، و حتی تقویت، میشد. بهمین جهت بود که رفرمهای کاسیگین که در سال ۱۹۶۵ مطرح شد (و شبیه رفرمهای گورباچف بود) ردشد.

موانع درونی در مقابل رشد

طبقه حاکمه شوروی موفق شد که بمقام ابرقدرت برسد، اما بقیمت بسیار گران که موجب حدت یابی تضادهای جامعه شوروی شد. (اتفاقا، ارزیابی گورباچف از این دوره نشان میدهد که او تداوم گذشته است. او دستیابی شوروی به برابری با غرب در زمینه سلاحهای هسته ای، که سمبل تبدیل شوروی به یك ابرقدرت است، را تحسین میکند. او فقط از آن روشهای کماندیستی در مدیریت اقتصادی که این دستاورد را ممکن ساخت، انتقاد میکند!) رشد طبقه بوروکرات و نخذیه انگل وارش از مازاد جامعه موجب رشد گسترده فساد و بازار سیاه گشت. از آنجایی که مالکیت از نظر رسمی عمومی است، مالکیت خصوصی در شکل سرمایه داری همیشگی نیز از نظر قانونی غیر ممکن است. فساد و سوءاستفاده از املاك دولتی در خدمت منافع شخصی تنها شکلی بود که این مشکل میتوانست، حل شود. گسترش اجتناب ناپذیر این شکل خاص از تملك مازاد در دولت بوروکراتیکی که ماسك سوسیالیستی دارد، دارای ابعاد عظیمی است. طبق گفته تاتیانا کوریاکین، اقتصاددان معروف شوروی، اقتصاد غیرقانونی در اتحاد شوروی بالغ بر ۱۴۵ میلیارد دلار میباشد. این رقم ۱۵ یا ۲۰ سال قبل حدود ۸ میلیارد دلار بود (تایمز ـ هند ـ ۱۸ اوت ۸۸). رشد اجتناب ناپذیر فساد بر ظرفیت حکام شوروی در هدایت اقتصاد به آن صورتی که طالبش بودند، بطور دائم تاثیر میگذاشت. گزارش غلط در مورد ظرفیت تولید و درخواستهای غلوآمیز برای موادخام از جانب مدیران کارخانجات شوروی مکررا توسط منقدین نظام شوروی، خاطرنشان گشته است. یکی از دلایل این وضعیت روشهای بوروکراتیك و غیرعلمی در برنامه ریزی و فیکس کردن اهداف تولیدی، میباشد. یکی دیگر از دلایل آنست که مدیران کارخانجات شوروی برای تضمین اینکه بتوانند اهداف برنامه را پیاده کنند، مرتبا ظرفیت تولیدی کارخانجات را پایین گزارش میدادند. از آنجایی که کسب پاداش مرتبط بود با برآورد کردن سهمیه تولیدیشان و یا تولید بیشتر از آن، بنابراین مدیران بیش از پیش به چنین تدبیری متوسل میشدند. این مدیران همچنین با پایین گزارش دادن ظرفیت تولید، از ظرفیت اعلام نشده و مواد خام اضافه برای تولید و بازاریابی در اقتصاد غیرقانونی سود می جستند. بعبارت دیگر آن شکل خاصی که تملك خصوصی در جامعه شوروی امکانپذیر بود، اثر خود را در اینجا نیز، گذارد.

رشد یك طبقه انگلی و عمومیت یافتن فساد، یا به تملك درآوردن املاك دولتی برای استفاده های شخصی که تنها شکل خاص استثمار خصوصی بود، تاثیرات خود رابراستاندارهای اخلاقی نیز گذارد : رشد روحیه تا میتوانی بدزد و انحطاط در خود طبقه حاکمه. شیوه تملك مازاد توسط اعضاء منفرد طبقه حاکمه، بطور روزافزونی با ظرفیت کل طبقه در اداره ورشد اقتصاد بطریقی که نیازهای امپریالیستی اش را برآورده سازد، در تضاد قرار میگرفت.

در یك جامعه سرمایه داری انگیزه بلاانقطاع سرمایه دار در افزایش سودش او را وادار میکند که انباشت کرده و سرمایه گذاری کند و مرتبا نیروهای مولده را رشد دهد. مارکس در گروندریسه گفت «این گرایش ضروری سرمایه است، چرا که بطور نامحدودی بدنبال کار اضافه، بازده مازاد، مصرف مازاد و غیره است» (این خصلت اساسی سرمایه در یك جامعه سرمایه داری بصورت رقابت سرمایه های گوناگون ظاهر میشود و به سرمایه دار نیاز سرمایه به یك مناسبات استثماری را یادآور میشود.) بنابراین تملك خصوصی سرمایه دار و گرایش مداومش در افزایش آن، او را وادار به توسعه اقتصاد می کند. تبدیل اقتصاد شوروی به یك انحصار دولتی با خود ارزشهای کاپیتالیستی خدمت به خود و رقابت را، بهمراه آورده است. این رقابت در سطح دپارتمانها و اتحادیه های تولیدی بشکل رقابت بر سر دریافت سهم بزرگتری از منابع دولتی، بروز می یابد. افزایش استثمار و تملك توسط بخش های مختلف طبقه بوروکرات که هر کدام سعی می کنند در رقابت با دیگری دست بالا را داشته باشند، منجر به توسعه تولید می شود؛ اما تملك خصوصی که لازمه هر عضو از طبقه استثمار کننده است، چنین نقشی را در جامعه شوروی ندارد. چرا که فقط دارای جهتگیری مصرف می باشد. ممکنست گفته شود پاداشهایی که به مدیران کارخانجات تعلق می گیرد چنین رابطه ای را بین منافع شخصی و توسعه تولید ایجاد می کند. اما بسختی میتوان گفت که این شکل از تملك قانونی میتواند با تملك های «غیرقانونی» که در دسترس مدیران است، رقابت کند.

زمانیکه سودجویی شخصی مورد تائید باشد و سود در فرماندهی قرار بگیرد، نمیتوان از یك ماموراستثمار انتظار داشت که بین اشکال مختلف تملك که در اختیار او قرار دارد، انتخابی اخلاقی بعمل آورد. ساختار انحصاری دولتی بوروکراتیزه تحرك رشد اقتصادی را کند کرده و رشد روندهایی را باعث شد که مرتبا با توسعه برنامه ریزی شده در تقابل قرار می گیرند. همچنین ساختمان سریع سیستم دفاعی کشور و بحثهای مرتبط با آن اعوجاج اقتصاد را تشدید بخشید. گورباچف این مسئله را طی یکی از سخنرانیهایش اذعان میدارد: «...آنچه که من (در مرکز پرتاب موشکهای فضایی شوروی در بایکونور) دیدم نشانگر تضادی چشمگیر، میان سطوح توسعه در شعب مختلف اقتصاد شوروی، بود که طی چند سال گذشته تعمیق یافته بود...این فاصله بدلایل عینی ایجاد شده است. دولت مجبور بود که برای رفع سریع حیاتی ترین نیاز، منابع خود را به عرصه های ویژه ای اختصاص دهد. اینها عبارت بودند از توسعه صنایع سنگین، تحکیم توانایی های دفاعی کشور و حفظ برابری نظامی با آمریکا...» (مجله سوویت ریویو، شماره ۲۳، ۱۹۸۷، ص ۲۴) این اعوجاج در تعیین اولویتها، معضلات موجود مقابل پای کشاورزی دچار رکود را تشدید می نماید. علیرغم اینکه جهشی در تولید غله در دهه شصت انجام شد، اما از آن زمان تا کنون راکد مانده است. تقاضای داخلی برای غله با واردات برطرف می شد که محتاج تخصیص ارز خارجی بود. برای غلبه بر محدودیت منابع و نزول رشد اقتصادی تصمیم برآن شد که منابع طبیعی غنی شوروی در ابعاد عظیمتر، صادر شود. (حتی اکنون ۴۶/۵٪

ازصادرات شوروی را نفت، گاز و برق تشکیل میدهد.) این تدبیر باعث رشد بیسابقه بخش انرژی و سوخت گشت و بدین ترتیب ابعاد نوینی به اعوجاج افزود.

اعوجاج در اقتصاد در کلیت خود، در ناموزونی فزاینده و تقسیم کار میان جمهوریهای ملی مختلف شوروی منعکس شد. در حالیکه صنایع مدرن در جمهوریهای اروپایی تمرکز یافته، جمهوریهای آسیایی عمدتا تولید کننده مواد اولیه اند. در دوره برژنف، بر تضادهای فزاینده ناشی از این امر بدو طریق سرپوش گذارده می شد: از طریق آزاد گذاردن قشر بوروکرات این جمهوریها در چاق و چله کردن خودشان و از طریق گذاردن سوبسیدهای سنگین بر نیازهای مصرفی.

این موانع درونی بر سر راه رشد، خود را در رکود و نزول اقتصاد شوروی تبارز دادند. در دهه شصت، جهشی در رشد تحت تاثیر رفرمهای قسمی و تمرکز سرمایه در شکل ایجاد مجامع تولیدی که بخشهای صنفی مختلفی را تحت پوشش قرار میداد، انجام گرفت. لیکن از دهه هفتاد به بعد، موانع رشد، حضور خود را بوضوح نشان دادند. بنابر تخمینهای یك اقتصاددان شوروی بنام آقان بیگیان، رشد درآمد ملی بین ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰ فقط ۲٪ بود و طی دوره ۸۵ - ۱۹۸۱ اصلا رشد نکرد. (هندو، ۶ سپتامبر ۱۹۸۸) نزول اقتصاد شوروی بطور روزافزون و جدی در تضاد با توانایی آن جهت گسترش سلطه جهانیش قرار میگرفت.

موانع برونی

در اواخر دهه شصت، شوروی از روند نزولی امپریالیسم آمریکا بهره برداری کرده و سیاست تهاجمی خود را آغاز نمود. سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بر کشورهای اروپای شرقی محکمتر کرده و به پیشرویهای قابل توجهی در عرصه نفوذ بدرون نومستعمرات جهان سوم نظیر هندوستان و تحکیم موقعیت خود در اینگونه کشورها نائل آمد. شوروی با سوء استفاده از پرچم حمایت از مبارزات رهائیبخش ملی، بدرون آنها نفوذ کرده و به انقیادشان کشید و بر آنگولا و موزامبیك سلطه یافت. در اواخر دهه هفتاد، سوسیال امپریالیستها دیگر از چنین شیوه های غیرمستقیم دست کشیدند. آنها به تجاوز و مداخله آشکار بطور مستقیم و از طریق مزدورانشان، روی آوردند: استقرار نیروهای کوبایی و آلمان شرقی در آنگولا و اتیوپی، تجاوز ویتنامی ها به کامبوج و بالاخره اشغال افغانستان توسط خود شوروی نمونه هایی از این سیاست اند. و اینهمه در زمانی صورت می گرفت که ضعفهای سوسیال امپریالیسم نیز خودنمایی میکرد - حتی در زمان رشد این روند تجاوزکارانه. بطور مثال، علیرغم اعمال سلطه بر کشوری نظیر آنگولا که قبلا تحت کنترل پرتغالیها بود، امپریالیستهای شوروی مجبور به قبول تداوم نقش مهم بلوك آمریکا در استخراج منابع طبیعی این کشور شدند. بحران اقتصادی در اقمار اروپای شرقی، این کشورها (و نیز شوروی) را مجبور ساخت تا بیشتر و بیشتر از صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که تحت کنترل بلوك آمریکا است و نیز بانکهای خصوصی قرض بگیرند. اما، پیشرویهای سریع شوروی در عرصه کسب هژمونی موجب شد که به پی آمدهای چنین تحولاتی کم بها دهد. پس از اشغال افغانستان، تضادهای سوسیال امپریالیسم شوروی با شدت تمام تظاهر یافتند.

افغانستان به تله ای مرگبار برای سوسیال امپریالیستها تبدیل شد، درست مثل ویتنام برای آمریکا. شوروی ها برای نخستین بار بود که مستقیما با مقاومت سرسختانه یك ملت تحت ستم روبرو میشدند. ضرورت درهم شکستن این مقاومت به مسئله ای کلیدی برای سوسیال امپریالیستها تبدیل گردید، چرا که توانائیشان در اعمال سلطه بر ملل تحت ستم نهایتا تعیین مینمود که آیا هدف کسب هژمونی جهانی قابل تحقق است یا خیر. در این حین، ناهنجاری اقتصاد شوروی بیش از پیش تشدید یافت؛ در لهستان، ناتوانی شوروی در فرستادن نیروهای مسلح برای درهم شکستن ناآرامیهای یکی از اقمار اروپائیش بطور جدی آشکار شد و ماسك «متحد سوسیالیستی» که تا آنزمان بخوبی مورد استفاده اش واقع شده بود، از هم دریده شد. در عین حال، تحولات افغانستان این امکان را در اختیار آمریکا قرار داد تا از تاکتیك خود روسها سود جوید و با نفوذ در جنبشهای رهائیبخش ملل تحت ستم، بر رقیبش ضربه متقابل وارد نماید. بورژوازی شوروی در حالیکه تلاش داشت تا با این مصاف مقابله جدی نماید، اما موقعیتش در جهان سوم، حتی در کشورهایی نظیر هندوستان، بعلت بحران در حال رشد نئوکلونیالیسم در کلیت خود، در حال فرسایش بود.

مناسبات نومستعمراتی که شکل اقتصاد کنونی جهان را تعیین می کند در زمانی ایجاد گردید که آمریکا تنها قدرت امپریالیستی برتر در سطح جهان بود. این موقعیت آمریکا طی چند دهه گذشته به میزان زیادی اضمحلال یافته است، لیکن مناسبات نومستعمراتی کنونی و نهادهای کلیدی نظیر صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که این مناسبات را تنظیم می کنند، هنوز هم مهر گذشته را بر خود دارند. از آنجا که سوسیال امپریالیستها از امکان استفاده از چنین نهادهایی بی بهره اند، مجبورند نفوذ خود را از طریق مناسبات و توافقنامه های ویژه و دوجانبه میان دولتها گسترش دهند. بورژوازی شوروی IBEC را در دهه شصت و IIB را در دهه هفتاد بقصد تبدیل آنها به نهادهای کلیدی سرمایه مالی اش و در تقابل با صندوق بین المللی پول و بانك جهانی، ایجاد کرد. اما آنها صرفا به کشورهای بلوك شوروی محدود ماندند و حتی نتوانستند نقش صندوق بین المللی پول و بانك جهانی را درون خود همین بلوك نیز بگیرند. محدودیت های مناسبات نومستعمراتی ای که بورژوازی شوروی تلاش کرده بود تحت کنترل خودش پی نهد، در رویارویی با بحران، بروز یافتند. هنوز بپای بلوك آمریکا نمی رسید. هنگامیکه بحران جهانی نومستعمراتی، جهان سوم را با تمام شدت در نوردید، نومستعمراتی که عمدتا درون مدار شوروی قرار داشتند مجبور شدند تا از طریق برنامه های بازسازی بانك جهانی و صندوق بین المللی پول روابط اقتصادی نزدیکتری با بلوك آمریکا برقرار سازند. این جابجایی ضرورتابه تضعیف نفوذ سیاسی امپریالیستهای شوروی منجر گردید. بحران اقتصادی درون خود شوروی مانع از آن نمی شد که شوروی سرمایه ملی اش را تقویت کرده و این کشورها را محکم درون مدار خود نگاه دارد.

واکنش

موانع درونی و برونی بر سر راه تحقق امیال هژمونی طلبانه بورژوازی شوروی، در دهه هشتاد با شدت تمام خود را بیان نمود. بدین ترتیب از موضع پیشروی بی دغدغه به موضع سرسختانه جهت حفظ جای

پایی که در نظام نومستعمراتی کسب کرده بود، روی آورد. برای حکام شوروی کاملا روشن شده بود که موضع تدافعی تنها موقعیتش را تضعیف میکند. عمل قاطعانه ای لازم بود. و بدین ترتیب، علیرغم اینکه تضاد میان امپریالیستها و ملل تحت ستم بیش از پیش تشدید یافته و خود را به شکل خیزشها و قیامهای متعدد نشان داد، دهه هشتاد شاهد رشد سریع رقابت میان امپریالیستها بود. بحران نظام سوسیال امپریالیستی نمیتوانست از طریق تدابیری درونی که صرفا به خود شوروی محدود گردد، حل شود، چرا که این بحران نتیجه تبدیل این کشور به یك قدرت امپریالیستی بود. این بحران، بحران نظام سرمایه داری انحصاری دولتی بود. لیکن بلحاظ فاکتورهای برونی فوق الذکر، سوسیال امپریالیستها برای تخفیف دادن این بحران حتی نمیتوانستند از اردوگاهی که پایه ریزی کرده بودند، سود جویند. مسئله هژمونی میبایست در سطح جهانی حل گردد. مقاومت ملی خلقهای تحت ستم که مستقیما با شوروی روبرو بودند، میبایست درهم شکسته شده و ابرقدرت رقیب میبایست شکست داده میشد. جنك جهانی یك راه حل مشخص بود. رقابت تشدید یابنده امپریالیستی و تدارکات اوج گیرنده جنگی حکایت از این داشت که هر دو بلوك بدین نتیجه رسیده اند، چرا که هر دو به یك میزان با الزامات حیاتی بازسازی روبرو بودند. منطق نظام امپریالیستی آنطور که توسط تئوری ارتدکس تفهیم می گردد، نیز اجتناب ناپذیر بودن این امر را (نه صرفا بمثابه یك احتمال، بلکه بعنوان یك حادثه قریب الوقوع) تائید مینمود.

درعین حال، چرخش اخیر در مناسبات بین المللی چنین نشان میدهد که واقعیت خلاف این تصور بود. بجای جنگی که از نظر منطقی قابل انتظار بود، و یا بجای حرکت سریعتر بسوی آن، تخاصم امپریالیستی بمیزان قابل توجهی تخفیف یافته و سازش واضحتر شده است. اگر ادعای توخالی گورباچف دایر بر اینکه ناجی صلح جهانی است را کنار نهیم، باز هم باید این واقعیت غیرقابل انکار را قبول کنیم که پرسترویکا نقش پراهمیتی در این چرخش ایفا نموده است. چرا که طبقه حاکمه شوروی پرسترویکا را پیش میکشد و نتیجتا بجای اینکه، به تخاصم شدت بخشیده و بسوی جنك جهانی برود، به تخفیف تخاصم بمثابه پاسخ بلاواسطه به اوضاع مرگباری که در آن گرفتار آمده، روی می آورد؟ این سوال که از منطق حوادث ناشی می شود، با پاسخهای کاملا گوناگونی از میان صفوف مارکسیست ـ لنینیستها روبرو شده است (۱). برخی ترجیح دادند آنرا بعنوان یك فریب، یك تاکتیك که قصدش گیج کردن بلوك رقیب و جلب سمپاتی افکار عمومی جهان است، ببینند. برخی دیگر ترجیح داده اند تا با ذکر این نکته که پرسترویکا ماهیت امپریالیستی شوروی را تغییر نداده و ماشین جنگیش هنوز کامل و تقویت می شود، از کنار این سوال بگذرند. و بعنوان نتیجه تبعی این استدلالات، به پرسترویکا بمثابه یك اقدام کوتاه مدت جهت حل بحران اجتماعی ـ اقتصادی شوروی که به مانعی بر سر راه طرحهای جنگیش تبدیل شده، نگریسته می شود. اما این استدلال نافی خویش است. ضرورت عاجل این جنك اساسا اینطور توضیح داده میشد که ناشی از این بحران و تنها راه برون رفت از آن است. واضح است که در اینجا بحران نمی تواند بعنوان مانعی بر سر راه جنك تلقی گردد، چه جایی برای تحولاتی نظیر پرسترویکای گورباچف باقی نمی ماند. حل این مسئله به درك درست از رابطه میان بحران امپریالیستی و جنك امپریالیستی در شرایط مشخص نئوکلونیالیستی، مربوط می گردد.

پرسترویکا امکانپذیر است، چرا که نئوکلونیالیسم ویژگی خاص می باشد. چرا که ضرورت بازتقسیم ارضی جهان از آنچنان ضرورتی در نزد امپریالیستها برخوردار نبوده و آنها قادرند در عرصه های نفوذ یکدیگر از طرق اقتصادی و جنگهای منطقه ای و یا جنگهای وابستگانشان رخنه کنند. در این چنین اوضاعی، گورباچف بجای اینکه بمصاف با هژمونی آمریکا در مناسبات نئوکلونیالیستی موجود روی آورد و خواهان بازسازی بلاواسطه این مناسبات گردد، می تواند منافع سوسیال امپریالیستی شوروی را دقیقا با ادغام کامل شوروی با این مناسبات (که کماکان مُهر هژمونی آمریکا بر آن است) تامین نماید. این اشتباه است که چنین انگاریم که موضع جدید حکام شوروی در مناسبات بین المللی، بویژه ابتکار عملش در عرصه کاستن از شدت تخاصم با بلوك آمریکا، صرفا جهت بدست آوردن وقت و شرایط مناسب برای بازسازی داخلی است. پرسترویکا واکنش جهانی طبقه حاکمه شوروی بوده و این موضع بین المللی بخش ضروری آن می باشد. بدین معنا، اگرچه تئوریهای گورباچف درباره همزیستی مسالمت آمیز و خصلت «متقابل و وابسته بودن روابط و یکپارچگی» جهان معاصر کاملا شبیه «سه مسالمت آمیز» خروشچف اند، لیکن این تئوریها تغییری پایه ای است در درك طبقه حاکمه شوروی از فرصت هایی که در چارچوب نظام نئوکلونیالیستی موجود برای پیشبرد منافع خود می بیند. بدین علت است که گورباچف چنین اظهار نظر می کند که «... اگرچه شوروی بودجه و توجه زیادی در زمینه نظامی جهت مقابله با امپریالیسم اختصاص داد... اما نتوانست از همه فرصتهای سیاسی که در نتیجه تحولات اساسی در جهان بوجود آمده بود، استفاده کند...» (اسناد و مدارك کنفرانس نوزدهم، انتشارات نووستی، ص ۳۱)

درست است که نئوکلونیالیسم واکنشی نظیر پرسترویکا را امکانپذیر می سازد، اما طبقه حاکمه شوروی، مفید بودنش را برمبنای شکل گیری نیروها در جهان کنونی ارزیابی می کند. رشد نابرابری بین توان نظامی آمریکا و نزول اقتصادیش، ظهور ژاپن بمثابه یك قدرت اقتصادی برتر، اوضاع انفجاری ناشی از بحران استقراضی و بحران کلی مالی نظام امپریالیستی، فشار در حال رشد رژیمهای کمپرادوری جهان سوم برای کاستن از مشکلات و برای دست یافتن به قراردادهای مساعدتر ـ کلیه این فاکتورها با شدت هرچه تمامتر، تجدید طرح مناسبات نئوکلونیالیستی موجود که در پی جنك جهانی دوم شد را طلب می کنند. با ادغام کامل بلوك شوروی درون این چارچوب موجود، سوسیال امپریالیستها امیدوارند که با ادغام کامل شوروی در درون این شبکه، از شرایط سیال بهره گیرند. علیرغم موقعیت ضعیف اقتصادیش، شوروی هنوز هم توان اینرا دارد که حکم خود را دیکته کند و بر نتایج این روند تاثیر نهد، بدون اینکه الزاما به نیروی نظامیش ملتجی گردد. با التزام به اینکه بازی نئوکلونیالیستی را برپایه قوانین مورد قبول دوجانبه پیش ببرد و مهمتر از همه اینکه با سایر دول امپریالیستی جهت مقابله با امواج روبرشد انقلاب در کشورهای تحت سلطه همکاری کند، شوروی طرحی را ارائه می دهد که در این اوضاع مورد قبول سایرین نیز هست.

مسئله این نیست که امپریالیستها یك مرتبه به فجایع جنك پی برده و منفعل شده اند، تخاصم کماکان پابرجا است، چرا که مسئله هژمونی نهایتا باید حل شود. اما در اینزمان، ضربات شورش های قدرتمند ستمدیدگان امپریالیستها را وادار می سازد تا این تخاصم را در چارچوب سازش پیش برند. این موقعیت ثابت نیست. نه سوسیال امپریالیستها و نه سایر دول امپریالیستی می توانند به موقعیت کنونی خویش قناعت کنند. خصلت سرمایه داریشان آنها را بسوی گسترش مناطق چپاولگریشان و در نتیجه گسترش مناطق سلطه شان میراند. از آنجا که منافع امپریالیستها (ویا ولع غارتگرانه شان) در حال رشد است و بطور عینی در هر دوره توسط قدرتشان تعیین میگردد، فراخوان گورباچف در مورد بازسازی ارز بین المللی و نظام های مالی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد بطوریکه «منافع کلیه دولتها در نظر گرفته شود» هم با نیازهای بلافصل و هم با الزامات درازمدت سوسیال امپریالیسم خوانایی دارد.

پرسترویکا در عمل

پرسترویکا در مورد مسائل بین المللی بر خطوط کلی گزارش گورباچف در هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر مترتب است: «... سرمایه داری پیشرفته ... بدون منابع ملی این کشورها [کشورهای جهان سوم ـ سونیل] قادر به عملکرد نیست. این یك واقعیت عینی است. خواست منفصل کردن پیوندهای اقتصادی جهان که تاریخا شکل گرفته اند، خواستی خطرناك بوده و چیزی را حل نمی کند.» (انقلاب اکتبر و پرسترویکا، انتشارات نووستی، ۱۹۸۷، ص ٦٦) این یك دیدگاه در قالب کلمات زیر دقیقتر بیان می شود: «ما نمی خواهیم بمنافع آمریکا در جهان ضربه وارد کنیم و یا روابط اقتصادی موجود در جهان را مختل کنیم.» (سوویت ریویو، شماره ۳۳، ۱۹۸۷، ص ۸) تلاشهای جاری برای پایان بخشیدن به درگیریهای افغانستان، کامبوج، آنگولا و فلسطین، باهمکاری با بلوك آمریکا طی بحران خلیج فارس، تلاش در تغییر سیاست در مورد مسئله آزانیا (افریقای جنوبی) بنحوی که «موفق ترین اقتصاد [در افریقا ـ سونیل] که در افریقای جنوبی است» از بین نرود، ارائه پیشنهاد انعقاد کنفرانسی متشکل از کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوسیه طی سخنرانی گورباچف در ولادیوستوك، تلاش در جهت ادغام «بانك توسعه آسیایی A D B»، «صندوق بین المللی پول IMF»،«بانك جهانی WB»، و توافقنامه عمومی در باره تعرفه و تجارت GATT» دریکدیگر، و پیشنهادات قرارداد ورشو در مورد چگونگی برخورد به بحران استقراضی ـ همگی بخشی از این دیدگاه پایه ای را تشکیل میدهند. اینها صرفا تمایل بورژوازی شوروی به فارغ شدن از درگیریهای برونی در جهت تمرکز بر بازسازی درونی را نشان نمیدهند. بلکه مهمتر، هدف بورژوازی شوروی آن است که همانند یك شریك «مسئول» در چارچوب نئوکلونیالیستی موجود ادغام گردد. طرحهای گورباچف برای منطقه کمربندی آسیا ـ اقیانوسیه، در میان طرحها و پیشنهادات وی از جایگاه ویژه ای برخوردارند. این منطقه ای که سریعا به کانون حساس تجارت و تولید امپریالیستی تبدیل می شود. چنین برآورد شده است که دوسوم محصول ناخالص ملی جهان به این کمربند آسیا ـ اقیانوسیه تعلق دارد. ژاپن، این قدرت امپریالیستی که برتری اقتصادی دارد؛ با نومستعمرات سریعا در حال رشد، یعنی کره جنوبی، هنك کنك، سنگاپور و تایوان؛ قدرت عمده آسیایی یعنی چین؛ و آمریکا و شوروی همه در این محدوده قرار دارند. امکان مانور دادن و پیشبردن منافع شوروی با استفاده از تضادهای میان دول مختلف امپریالیستی بلوك غرب کاملا در این منطقه عیان بوده و گورباچف مشتاق بهره گیری از آن می باشد. طی سالهای گذشته، شوروی بطور قابل توجهی منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را در این منطقه پیش برده است. با اکثر جمهوریهای واقع در جزایر جنوب اقیانوسیه رابطه برقرار ساخته و با برخی به توافقات درازمدت بر سر حقوق ماهیگیری دست یافته است. ناوگانش نیز از دویست کشتی (در دهه شصت) به پانصد کشتی افزایش یافته که شامل بهترین کشتیها و زیردریایی هایش می باشد. اما این ساختار نظامی آن سلاح اصلی که شوروی قصد دارد بطور بلافصل مورد استفاده قرار دهد نمی باشد ـ اگر چه برای اثبات اینکه شوروی یك کشور قدرتمند در اقیانوسیه است، لازم می باشد. سلاح بلافصل شوروی منابع گسترده سیبری است که آسی است در دست شوروی و آن را در عوض واقعا «ادغام کردن» منطقه آسیا ـ اقیانوسیه ارائه می دهد. بهبود بخشیدن به مناسبات با ژاپن و چین جایگاه خاصی در این طرح دارد. اشتیاق شوروی ها دایر بر ایجاد روابط تنگتر با ژاپن را می توان از مقاله جدیدی در مورد مناسبات شوروی و ژاپن در نشریه «نیوتایمز» (شماره ٤٥) دریافت. این نشریه خواهان براه افتادن مباحثات عمومی بر سر اینکه آیا حفظ جزایر ساخالین به قیمت ادامه بن بست در مناسبات میان دو کشور ارزشی دارد، می باشد. گورباچف طی سخنرانیش در ولادیوستوك نظری بسیار گویا بیان داشت: «همه چیز در اینجا در حال تغییر است. تا تثبیت همه چیز راه درازی در پیش است.»

از سوی دیگر، شوروی مشتاقانه در پی ایجاد مناسبات تنگاتنك با دول اروپای غربی، عمدتا آلمانغربی و فرانسه، می باشد. گورباچف تلاش کرد تا طرح شوروی را زیر شعار «وطن مشترك اروپایی» به پیش برد. اروسنتریسم و دیدگاه غرضمندانه و ضدبشری حکام شوروی در مورد ملل تحت ستم به بهترین وجهی خود را در استدلالاتشان جهت تحقق بخشیدن به طرح نزدیکی با دول امپریالیستی اروپای غربی، آشکار می سازد. از آنجا که اروپا عرصه ای کلیدی در آرایش نظامی دو بلوك و تهدیدات نظامی آنها علیه یکدیگر است، شوروی ها خلع سلاح و یا طرح کاهش گسترده نیروهای دوطرف را به آس برنده در دست خود تبدیل کرده اند. آنها خاطرنشان می سازند که، «حتی یك جنك متعارفی نیز مهلك خواهد بود.» ـ چرا که تعداد وسیعی صنایع هسته ای و شیمیایی موجود است، که «وطن مشترك» سوسیال امپریالیستها و سایر امپریالیستها را نابود خواهد ساخت. پس، جنك بعنوان ادامه سیاست، دیگر «برای اروپا کهنه شده است»، اگرچه در کشورهای تحت سلطه کاملا عملکرد دارد! پیام بسیار واضح است ـ صلح را در «وطن مشترك» خود حفظ کنیم، و اگر لازم باشد جنگهایمان را در کشورهای تحت سلطه و ترجیحا به خرج خود آنها به پیش ببریم.

در عرصه اقتصادی، پرسترویکا بدنبال آن است که با تمرکز عظیمتر سرمایه مالی، سرمایه داری سودآور و تمام عیاری بوجود آورد. تلاش می شود تا این تمرکز از دو طریق حاصل گردد. از یکسو، بنگاههایی که مستقیما توسط مرکز

کنترل می شوند باید از ۳۷ هزار به «چند» هزار تقلیل یابند، و باید به شکل «تراستهایی که در بخشهای مختلف، شاخه های مختلف و مناطق مختلف فعالیت کرده و قادرند تمامی سیکل کار ـ تحقیقات، سرمایه گذاریها، تولید، بازاریابی، مرمت ـ را به انجام رسانند»، سازماندهی مجدد شوند. مابقی بنگاهها، بنگاههای متوسط و کوچك منجمله کئوپراتیوها در خدمت مرتفع ساختن نیازهای این تراستهای بزرگ و نیز تامین بازار محلی خواهند بود. (اسناد زمین در شوروی، ص ۵۲) در عین حال، بانك مرکزی به بانکهایی مربوط به صنایع، کشاورزی، خدمات و سایر بخشها تقسیم شده است. برمبنای چنین جهشی کیفی در تمرکز سرمایه مالی است که جنبه قانونی بخشیدن به خدمات تجاری و تولید که تا کنون غیرقانونی بوده اند، انجام می پذیرد.

به آسانی میتوان دریافت که این طرح بازسازی حذف کنترل از سوی طبقه حاکمه شوروی را در بر ندارد. این کنترل قرار است آراسته تر و موثر گردد و با آزاد نهادن دخالت بنگاههای خصوصی در صنایع، کشاورزی و خدمات، پایه اجتماعی آن نیز گسترش یابد. اصلاح قیمتها و آزاد نهادن عملکرد عوامل بازار در تعیین قیمتها از طریق رقابت، در تضاد با این مساله قرار نمیگیرد. چرا که دولت هنوز هم کنترل بر دارایی ها و ابزار تعیین کننده جهت اعمال نفوذ بر اقتصاد را در اختیار خواهد داشت. تبدیل تمام کالاهای مصرفی و سرمایه ای (ابزار تولید) به کالا، سمت دهی تجارت میان بنگاهها بجای کانالیزه کردن آن از طریق هیئتهای برنامه ریزی، گسترده تر کردن چشم انداز کسب سود، اصلاح قیمتها، تقلیل نقش برنامه ریزی به تعیین الویتها و اهداف دراز مدت، توسعه دورنمای بازار و قبول آن بعنوان شکلی از «نظارت دمکراتیك» بر برنامه ریزی، سوء استفاده از سیاست نپ جهت حقانیت بخشیدن به کلیه این اقدامات و قلمداد کردن آن بمثابه «بازگشت به لنینیسم» ـ هیچ چیزی جدیدی در هیچکدام از این اقدامات وجود ندارد. تمام آنها قبلاً مورد مباحثه قرار گرفته و برخی نیز قسماً طی رفرمهای دهه شصت پیاده شدند. آنچه که جدید است عبارت است از میزان جهش در تمرکز سرمایه مالی (که از چند ملیتی ها الگوبرداری شده) و ایجاد زمینه بسیار گسترده برای فعالیت بنگاههای خصوصی یا محلی در چارچوب محدوده های این تمرکز و در خدمت آن.

انحلال انحصار دولتی در عرصه تجارت خارجی، سرمایه گذاری و برخوردار ساختن تراستهای بزرگ از حق همکاری و معامله مستقیم با چند ملیتیهای امپریالیستی غرب در تطابق با این طرح میباشد. این تصمیم تنها بیانگر اشتیاق به جذب سرمایه و تکنولوژی سایر دول امپریالیستی جهت ارتقاع سطح کارآیی بنگاههای شوروی نیست، اگرچه خود هدف مهمی است اما هدف بزرگتر موفقیت ادغام شدن درون چارچوب نئوکلونیالیستی موجود میباشد. در عین حال، بورژوازی شوروی تلاش دارد تا کانون مناسبات اقتصادی میان شوروی و کشورهای کومکون را از تجارت متوجه بنگاههای شراکتی سازد تا بتیاد کنسرنهای چند ملیتی را که در پی ایجاد آنهاست، مستحکم گرداند.

برنامه بازسازی اقتصادی جدید همچنین تقسیم کار موجود بین جمهورهای ملی مختلف را قبول ندارد. صنایع تولیدی تاکنون در جمهوریهای اروپایی به ویژه روسیه متمرکز بوده اند وصنایع استخراجی در جمهوری های آسیایی که عمدتا تولیدکنندگان مواد خام صنعتی و کشاورزی هستند، تمرکزیافته اند. این تقسیم بندی تا کنون به نفع بورژوازی شوروی که در جمهوری مسلط روسیه متمرکز میباشد، بوده است. قرار است این تقسیم کار بازسازی گردد تا در عین حال که بخش صنعتی در روسیه در سطح بالاتری از تکنولوژی تجدید بنامیگردد، جمهوریهای عقب مانده نیز دوره جدید از صنعتی شدن را آغاز کنند و این امر آنها را قادر خواهد ساخت تا نیازهای محلیشان را تامین نمایند.

رفرمهای سیاسی، نظیر روی آوردن به سیستم جمهوری (که قدرت مرکزرا بی اندازه افزایش خواهد داد) و گلاسنوست، جهت بازسازی اقتصادی را منعکس میسازند. همانگونه که گورباچف علنی اعلام داشت، گلاسنوست قرار است حسابرسی هزینه را به یك پیروزی تبدیل کند. این رفرمها بیشك فضای بیشتری برای علنی شدن نارضایتی ها ایجاد کرده اند. لیکن بمجرد اینکه طبقه حاکمه سمت و سوی این نارضایتی ها را دریافت، طرحهای جدیدی را به مورد اجراء آورده و کلیه فعالیتهای عمومی را شدیداً تحت کنترل گرفته است. طبیعتاً این کنترل فراگیر نیست. در حالیکه گروههای مخالف سیاستهای مختلف دولت مورد آزار قرار میگیرند، گروههای رسوا و نژادپرست مبلغ شونیسم روس نظیر «پامیات» مورد اغماض واقع میشوند. دمکراسی بورژوایی چیزی دیگر بجز این نیست.

دورنمای پرسترویکا

گورباچف و سایر نمایندگان بورژوازی شوروی رویاهای طلایی برای آینده شان میبینند. همه آنها بدین معتقدند که خلقهای تحت ستم جهان و پرولتاریا و ملل تحت ستم درون شوروی بنحوی از انحاء منفعل خواهند ماند و آنها جهانشان را به همراه دوستان امپریالیست جدیدشان بنا خواهندکرد. افغانستان بدانها نشان داد که واقعاً چه چیزی در انتظارشان نشسته است. اوضاع در خود شوروی هم چندان تفاوتی ندارد. دلیلش هم اینست که پرسترویکا از جهتی متضمن آینده ای روشن برای لایه های فوقانی طبقه متوسط و سرمایه داران کوچك نوخاسته است، و از جهتی دیگر تقلیل و کاهش گسترده سطح زندگی طبقه کارگر را بعلت بالا رفتن قیمتها بدنبال دارد. تغییرات در بخش تولیدی دورهٔ برنامه جاری سه میلیون کارگر را بیکار خواهد ساخت.(سوویت ریویو، شماره ۷، ۱۹۸۸، ص ۲۰) گورباچف در مورد کیفیت بالای زندگی که قرار است پرسترویکا به ارمغان آورد دادسخن میدهد، اما نسخه ای که برای طبقه کارگر میپیچد کاملاً متفاوت میباشد. پرسترویکا «...قاطعانه نظم را برقرار میسازد، سازماندهی را بهبود میبخشد. انضباط کاری را قطعیت میدهد و خلاقیت (یعنی تولید ـ سوئیل) طبقه کارگر را بالا میبرد.(سوویت ریویو، شماره ۴۲، ۱۹۸۷، ص ۹)

در حالیکه نظم و انضباط کاری مرتبا در گوش کارگران فریادمیشود، «...عدالت مساوات طلبانه که در شعور توده ها ریشه دوانده» یکی دیگر از گناهان استالین از نظر بورژوازی شوروی) بمثابه عمده «مانعی بر سر راه پرسترویکا» آماج حمله قرار گرفته است.

بورژوازی شوروی از تشدید تضادها در جامعه آگاه است. بدین جهت ایدئولوگهایشان متذکر میشوند که نظام مدیریت اقتصادی نوین تفاوت میان مدیران

و کارگران را واضحتر نشان میدهد، و میگویند که «جدایی میان «ما» و آنها نتایج وخیمی ببار میآورد.»(مسکو نیوز، شماره ۲۵، ۱۹۸۷) برخی از این نتایج از طریق اعتصابات کارگری و حمله به استثمارگران، بروز یافته است. همانگونه که پرسترویکا افشاء میکند، این چنین «نتایجی» به ناگزیر ازدیاد مییابند.

جدایی میان «ما» و «آنها» در جامعه معاصر شوروی تنها به طبقات محدود نمیشود. این جدایی در میان جمهوریهای ملی که آنرا تشکیل میدهند نیز بقوت باقی است. همانگونه که گزارشها نشان میدهند، تضادهای ملی در شوروی که اساساً از تضاد میان بورژوازی سلطه گر روس و خلقهای تحت ستم ناشی میشوند، در عصر پرسترویکا شدت مییابند. تضادها و خواسته های خاص جنبشهای ملی متفاوتند، لیکن آنچه که در آن مشترکند اینست که پرسترویکا را مترادف تمرکز بیشتر و خودمختاری کمتر میدانند. نخستین گام در این روند تمرکز، برداشتن فعالین حزبی در جمهوریهای مربوطه تحت عنوان مبارزه علیه فساد و جایگزین کردنشان توسط روسهای مورد اعتماد بوده است. اصلاحات نوین در قانون اساسی، که مقرر میدارد حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی، حذف شده و قدرت تام به رئیس جمهور داده شود، این امر را نهادی میسازد. گرجستان و جمهوریهای ساحل بالتیك علم مخالفت علیه اصلاحات را برداشته اند و بیشك این تضاد در آینده بیش از پیش تشدید خواهد یافت.

گورباچف مکررا اعلام داشته که بورژازی شوروی در بازی نئوکلونیالیستی چپاولگری مقررات راکاملا رعایت میکند. اما این بازی در زمینی لغزنده انجام میگیرد. قوانین مربوط به مناسبات میان امپریالیستها کاملاً کشدار هستند، چرا که هر کدام قصد کسب حداکثر منافع را دارد. بحران جهانی آنها را بسوی بی باکی و بی اعتنایی بیشتر نسبت به پی آمدها سوق میدهد. علیرغم اینکه دول بلوك امریکا عموما از پرسترویکا استقبال کرده اند، در عین حال در پی کسب حداکثر امتیازات هستند. مضافا اینکه تخاصمات در جهان سوم کاملا تحت کنترلشان قرار ندارد که بتوانند به اراده خود بدانها پایان دهند. از جهت دیگر، خود بورژوازی شوروی نمیتواند منفعل باقیمانده و بطور یکجانبه منافعی را که به سختی بدست آورده در طبق اخلاص بنهد. قصور در پیشبرد توافقنامه افغانستان، یا حرکتی از سوی یکی از کشورهای کومکون در جهت استفاده حداکثر از گلاسنوست و نزدیك شدن با بلوك آمریکا - هرکدام از این تحولات بازتاب شدیدی در شوروی خواهد داشت، و صرفا به کنار نهادن گرباچف خط نخواهد شد. اینچنین شکستی کل طبقه حاکمه شوروی را تحت تاثیر قرار خواهدداد، تمام نقاط ضعفش را عیان ساخته و مبارزات سرسختانه تر علیه آنرا دامن خواهد زد، چراکه دیگر بازگشت به سوسیال فاشیسم نو کهن ساده نخواهد بود.

پاورقی:

۱- تصادفاً، این مسئله که چرا یك قدرت امپریالیستی نوخاسته که باضرورت بیشتری، در دست زدن به جنك جهانی برای باز تقسیم جهان روبرو است، خود ابتکار عمل کاستن از تخاصمات جنك افروزانه را در دست گرفته، محتاج پاسخ از سوی کسانی است که هنوز صحت مفاهیم پایه ای تئوری سه جهان را قبول دارند.

بنگلادش

بقیه از صفحه ۲۷

اند.

گذشته از این سیلهای سراسری، مناطق شمالی و شمال شرقی کشور که توسط کوهپایه های هند محاصره شده اند هر سال چندین بار دستخوش سیلهای کوچك میشوند. اگرچه این سیلاب هاتنها چندروز و یا چند ساعت دوام می آورند، بعلت ظهور ناگهانی و به جهت سرعت فوق العاده سیلاب، خسارات زیاد بر محصول و تلفات جانی بسیار وارد آورده و احشام را نابود میکنند.

علل جاری شـــدن سیـــل

امروزه بحث زیادی بر سر علل جاری شدن سیل و ابزار کنترل آن، میان نیروهای مختلف که هرکدام تحلیل خود را از نقطه نظر منافع طبقاتی و جهان بینی خویش ارائه میدهد، در گرفته است.

مسلما پروسه های اکولوژیك طبیعی که محتاج تحقیق و بررسی علمی منجمله یك دوره طولانی مشاهده اند، در مسئله دخیل میباشند. این پروسه ها بطور عمده عبارتند: از رسوب تدریجی گل و لای طی دراز مدت در بستر رودخانه ها، که هم احتمال جاری شدن سیل را افزایش داده و هم سرعت به دریا ریختن آن را میکاهد؛ پیچ و تابهای بیشمار مسیر رودخانه های بنگلادش؛ دوره فوق العاده دراز مدت کار نکردن روی رودخانه ها و کانالها (لایروبی، ساحل سازی و غیره) طی دوره طولانی مستعمراتی سابق و دوره نومستعمراتی کنونی؛ بارانهای شدید، یا به عبارت صحیحتر «بارانهای زیادی»؛ فشار امواج اقیانوس در ناحیه دلتایی در جنوب که سرعت جریان ورود آب رودخانه به دریارا طی فصول بارانی و موسمی کند میسازد؛ پست بودن اراضی کل کشور(میانگین ده متر بالاتر از سطح دریا) و به ویژه اراضی جنوبی (میانگین صرفا یك چهارم متر بالاتر از سطح دریا)؛ افزایش یافتن میزان گل و لای حمل شده توسط رودخانه های بزرگ جاری از مناطق کوهستانی و دشتهای هند در کوهپایه های هیمالیا و نیز در خود بنگلادش، هردو به دلیل کم شدن از مناطق جنگلی؛ پروسه تدریجی نشست زمین در بسیاری مناطق به دلیل زلزله شدید زیر زمینی در اوایل دهه پنجاه، وغیره.

بیش از دویست رودخانه در این کشور کوچك جاری است که از این میان سه تا از بزرگترین - آنها پادما، مگنا، براهماپوترا - به تنهایی پنج میلیون فوت مکعب آب در هر ثانیه حمل میکنند. آنها همچنین بطور معمول ۲۵ میلیارد تن گل و لای از دره های بالای مسیر خود که حدود ششصد هزار میل مربع میشود، که بخش اعظم آن در هند است، به بنگلادش میاورند. این مقدار گل ولای برابر است با یك چهارم کل مقداری که توسط تمامی رودخانه های بزرگ جهان حمل میشود. اگر این تعداد گل و لای در دهانه این سه رودخانه جمع آوری شود، طی مدت صرفا پنج سال میتواند سرزمینی به بزرگی نیمی از بنگلادش را بوجود آورد. از آنجا که گل و لای بمقدار زیادی در بستر این رودخانه ها رسوب میکند، بسیاری از آنها در فصول غیر بارانی عملا خشکند، و به علت فشار امواج اقیانوسی در نواحی جنوبی در فصل بارانهای موسمی تنها طی سه تا چهار ماه فصل بارانهای موسمی آب زیادی در آنها جریان میابد. بدین ترتیب نمیتوانند تمامی این حجم عظیم آب را سریعا به دریا بریزند، نتیجتاً سراسر کشور را زیر پوشش میگیرند. از آنجا که سیلاب برای مدت تقریبا طولانی راکد میماند، سطح غیر قابل تصوری از گل و لای رسوب کرده، بستر رودخانه ها را بیش از پیش پر میکند و شرایط را برای جاری شدن

سیلهای باز هم شدیدتر در سالهای بعد آماده میسازد. سیل باخود گل و لای بهمراه میاورد، که این بنوبه خود باعث جاری شدن سیلهای شدیدتر میگردد ـ و این دایره نامیمون همچنان تکرار میشود.

علاوه بر آبی که از هند، نپال و تبت در بنگلادش جاری میشود، رودخانه های این کشور در هنگام بارانهای سنگین فصل بارانهای موسمی نیز از آب مملو میشوند. میانگین سالانه ریزش باران در بنگلادش در حدود ۳۷۵ سانتیمتر است. بعلاوه اینکه، این میزان بارندگی تنها طی سه چهار ماه است. اما میزان بارندگی سالانه طی سالهای مختلف تفاوت میکند و این اختلاف طی سالهای اخیر افزایش یافته که باعث خشکسالیهای مکرر و یا بدتر از آن، گاهی بارندگی زیاده از حد (در حدود ۵۰۰ تا ۶۲۵ سانتیمتر) در سال بهمراه بارش مداوم ۱۵ تا ۲۰روزه ، بوده است. و بدتر از این آنکه، این باران سینگین در بنگلادش معمولا با بارندگی شدید در ارتفاعات هند، نپال و تبت، و نیز درصد بالایی از آب شدن برفهای ارتفاعات هیمالیا همراه است. بارش بیسابقه و شدید دو یا سه هفتگی در گذشته کم سابقه بود، لیکن امروزه پدیده ای عادی شده است. همه اینها دست به دست هم داده و بیش از پیش باعث جاری شدن سیلهای شدید و واقع شدن ضایعات طبیعی طی سالهای اخیر و بویژه سیلهای سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ ، شده اند.

از سوی دیگر، قلت باران در فصل بارانهای موسمی در بنگلادش معمولا با قلت باران در ارتفاعات همراه است که باعث پایین رفتن سطح رودخانه ها از سطح معمول، و در نتیجه باعث تسحیل جریان رو به بالای آب شور دریا از سواحل جنوبی به سوی داخل میشود.

فاکتورهای مسئول جاری شدن سیل که انسانها بوجود می آورند

کلیه عوامل فوق الذکر که باعث جاری شدن سیل میشوند، بمثابه عوامل « طبیعی» و «بیگناهی» که به دور از علل اجتماعی و سیاسی میباشند، خود را نشان میدهند، تو گویی که صرفا کشفیات منتج از مشاهدات و تحقیقات علمی هستند. علیرغم اینکه یك پروسه اکولوژیك و طبیعی مهم عمل میکند، فاکتورهای دیگری نیز در کنار این پروسه های طبیعی دخیلند. فی الواقع، دلیل اصلی افزایش قابل توجه ابعاد ضایعات، تناوب و مقیاس جاری شدن سیل در بنگلادش، مقدار زیادی به تحولاتی که سلطه مستعمراتی و نومستعمراتی امپریالیستی ببار آورده، مربوط میشود.

تحت حاکمیت مستعمراتی انگلیس هیچکاری برای جلوگیری از انباشت رسوبات یا از بین رفتن سواحل رودخانه ها، انجام نشد ـ مگر در اطراف چند مرکز تجاری ضروری برای بهره کشی و چپاولگری مداومشان. معضلات مربوط به کشت، توازن محیط زیست یا درد و رنج مردم مشغله آنها را تشکیل نمیداد.

استعمارگران انگلیسی ناحیه مرتفع و جنگلی وسیعی ـ به وسعت چند صد میل درون مناطق دارجلینك و آسام در هند واقع در شمال و شرق بنگلادش کنونی علاوه بر ناحیه تپه ای شمال شرق بنگلادش ـ را برای تبدیل به کشتزارهای بسیار سود آور چای در دامنه هیمالیا از بین بردند. این امر باعث مهاجرت و اسکان مجدد جمعیت عظیمی از سایر نقاط سرزمینی که در آنزمان هند نامیده میشد، بدانجا گردید. این نیز بنوبه خود باعث تسطیح و تخریب بیش از پیش و سریع جنگلها و تپه ها گردید، که این مساله نیز باعث بالا رفتن فرسایش خاك و میزان رسوباتی که توسط رودخانه ها حمل میگردید، شد ـ بویژه توسط رودخانه براهماپوترا که پیش از به دریا ریختن در بنگلادش، از این نواحی در هند میگذرد.

امپریالیستهای انگلیسی، ایجاد شبکه ای محدود از جاده و راه آهن را در جهت منافع تجاری و غارتگرانه خویش و برای تحکیم چنگالهای اداری و سرکوب هر گونه شورشی، بویژه از اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم ـ بعلاوه، طی جنك جهانی دوم جهت مقاصد نظامی خویش ـ آغاز کردند. اما آنها معمولا اثرات اکولوژیك این مسائل در دراز مدت، بویژه در رابطه با انباشت رسوبات (بجز در مورد چند تا از رودخانه های بزرگ) و جریان یافتن میزان خالص آب در اراضی پست که اکثریت مساحت کشور را تشکیل میدهد در نظر نمیگرفتند. کار آنها صرفا ایجاد شبکه فوق الذکر حداقل تعداد ممکن پلها، آبراهها، سیل بندها، کانالهای انحرافی و غیره با صرف حداقل هزینه بود. همچنین اقدامی جهت جلوگیری از سایش تدریجی خاك در نواحی مرتفع شمال و یا جهت جلوگیری از تخریب سواحل رودخانه و یا ترمیم آنهاانجام ندادند. این امر باعث رسوب تدریجی، امابیسابقه گل و لای در بستر رودخانه ها گردید. نتیجه اسفبار این سیاستها پس از سالها، آنهم در اواخر حاکمیت انگلیس، معلوم شد.

از نظر مردم بنگلادش کنونی، پایان حاکمیت استعماری انگلیس تنها راه را برای سلطه نومستعمراتی بلوك غرب به سرکردگی امریکا، علاوه بر ستم ملی داخلی توسط طبقات حاکمه پاکستان، هموار نمود. مبارزه رهائیبخش سال ۱۹۷۱ علیه ستم ملی پاکستان، به انحراف کشیده شد و نتوانست به سلطه نومستعمراتی امپریالیستها پایان دهد. و بویژه به تشدید نفوذ غارتگری هند توسعه طلب و سوسیال امپریالیسم شوروی انجامید.

تحت سلطه امپریالیسم طی دوره پاکستان واحد و همچنین پس از پیدایش بنگلادش، رژیمهای ارتجاعی بنام «توسعه»، «مهار سیل»، «آبیاری» و غیره بدون برنامه ریزی علمی در مورد تاثیرات اکولوژیك این طرحها، بسیاری شاهراهها و جاده های روستایی ایجاد کرده و پروژه هائی نظیر سدسازی، آبرسانی و غیره براه انداختند. این پروژه ها بر «کمك» امپریالیستها متکی بوده ـ یعنی ، به رهن نهادن استقلال کشور ـ و اکثرا از کانال بانك جهانی، صندوق بین المللی پول، کنسرنها «کمك» دهنده مختلف توسط امپریالیستهای بلوك امریکا طرحریزی و تامین مالی میشدند. کل این پروژه ها به شبکه ای مرگبار و طنابی دور گردن بنگلادش تبدیل شده اند، چرا که رویهمرفته جریان یافتن حجم عظیمی آب طی فصل بارندگی را مسدود کرده و تخلیه سریع آن به دریا را مانع میشوند، و باعث جاری شدن سیل در اکثر مزارع کشورشده و آب برای مدت طولانی تری (در موارد اخیر تقریبا بمدت یکماه) برجای میماند.

سیلهای رو به افزایش متناوب و شدید بطور مستقیم ناشی اند از «پروژه های توسعه» ایکه تحت نظر طرحهای امپریالیستی نظیر «طرح مارشال»، «انقلاب سبز»، «غذا برای برنامه کار»، برنامه «ماموریت کروگ» و غیره، توسط رژیمهای دست نشانده امپریالیستها از اواخر دهه پنجاه تا دوره کنونی، پیاده شده اند. پابپای بالا رفتن سطح پروژه های «توسعه» شان، سطح آب سیلها و تخریبشان نیزبالا میرود.

برخی افراد صاحب نظر در بنگلادش قویا معتقدند اگر موانعی که ساخته دست انسان بوده و بطور غیر علمی ایجاد شده اند منجمله بسیاری از جاده ها، پروژه های آبیاری و غیره، از میان برداشته شوند، آب

سیل بسرعت بدرون دریا ریخته و حتی علیرغم بارندگی شدید و عملیات زیانبار مقامات هندی در آن بخش از رودخانه ها، از شدت سیلها کاسته میشد و مردم خود میتوانستند به میزان بسیار زیادی با آنها مقابله نمایند.

توسعه طلبی هند یك عامل عمده دیگر در جاری شدن سیل است. پنجاه و چهارتا از رودخانه های بنگلادش با هند مشترکند. و سه تا از این تعداد که از جمله بزرگترین رودخانه های جهان اند، از سلسله جبال هیمالیا سرچشمه میگیرند و از نپال، چین (تبت) و عمدتا هند، و سپس بنگلادش میگذرند. طبقات توسعه طلب حاکم بر هند از امتیاز بالا دست رودخانه قرار داشتن استفاده کرده و مسائل خودشان را بقیمت زجر غیر بشری وارد بر توده های بنگلادش و حتی باجگیری از بنگلادش، حل میکنند. سد فراکا که در نزدیکی مرز بنگلادش توسط هند بر روی رودخانه گنك بناشده شعبه کوچکتر این رودخانه (بنام پادما) را که از بنگلادش میگذرد، به رودخانه ای خشك تبدیل کرده که در فصل بارانهای موسمی رودخانه ای تخریبگر میشود. مردم بنگلادش سد فراکا را تله مرگ مینامند.

بعلاوه، توسعه طلبان هند بطور یکجانبه سدهای بزرگی بر روی حداقل ۹ رودخانه، و آب بند بر روی حداقل ۲۵ رودخانه مشترك با بنگلادش، در خاك هند نزدیك مرز بنگلادش بنا کرده اند. توسعه طلبان هند بطور یکجانبه حجم عظیمی از آب رودخانه ها را در فصل خشك منحرف میسازند. در نتیجه، مقدار آبی بسیار کمتر از حد ضروری برای حفظ توازن در محیط زیست ـ کشاورزی به کنار ـ نصیب بنگلادش میگردد. نتیجتا، مناطق سرسبز و جنگلی کمر بند غرب و شمال کشور سریعا در حال نابودی هستند؛ میزان نمك آب در خلیج بنگال نیز سریعا در حال افزایش است؛ و بسیار از رودخانه های منطقه در فصل خشك، بی آبند. در فصل بارندگی و بارانهای موسمی، هند با باز کردن آب بندها و دهانه های سدها، مازاد آب را بسوی بنگلادش منحرف میسازد و بدین ترتیب سرازیر شدن حجم عظیمی آب بسوی بنگلادش، سراسر کشور را زیر آب فرو میبرد. توسعه طلبان هند، این سدها، کانالها و آب بندهای نزدیك مرز بنگلادش را به دو منظور بکار میگیرند: ۱ـ در جهت منافع تنك نظرانه شان، ۲ـ اهرم فشاری بر بنگلادش ـ که غالبا طبقات مرتجع حاکم بر بنگلادش بدان گردن می نهند.

به عقیده چند متخصص امر، حتی دلایل بارندگی شدید و بیسابقه سالهای اخیر به میزان زیادی به نظام امپریالیستی ـ نومستمراتی و توسعه طلبی هند مربوط میشود. عطش سیری ناپذیر بورژوازی کمپرادور بنگلادش برای سود باعث شده که مناطق جنگلی عمده تسطیح شوند، که این امر بنوبه خود به علل بوجود آورنده ضایعات طبیعی دوگانه ـ خشکسالی و بارندگی شدید ـ کمك کرده است. حتی از این مهمتر، جنگل زدایی وسیعی است که کمپرادورهای هند جهت تامین هیزم و مواد اولیه برای پروژه های «توسعه» و صنایع، انجام داده اند. این روند جنگل زدایی در دره های کوهپایه های هیمالیا، عدم توازن محیط زیستی را باعث شده و در نتیجه از یکسو، هم به خشکسالی و هم به بارندگی شدید دامن میزند و از سوی دیگر، شسته شدن خاك را تسریع می بخشد که بدین ترتیب رسوب گل و لای در بستر رودخانه های بنگلادش را بسیار تشدید میکند.

مرتجعانه ترین جنبه سیاستهای هند عبارت است از تشویق مهاجرت بی برنامه و بی رویه مردم به مناطق جنگلی دره های کوهپایه های هیمالیا که از روزگاران بسیار قدیم سرزمین قبایل و ملیتهای کوچك و گوناگون بوده است. حکام هند بشیوه شونیسم ملت بزرگ مدعیند که «تمدن» و «توسعه» برای مردم «عقب افتاده» به ارمغان میبرند ـ پروسه ای که لازمه اش از بین بردن و تسطیح جنگلها و تپه ها و برخی اوقات راندن وحشیانه توده های این قبایل از سرزمینهایشان جهت اسکان مهاجرین هندی، میباشد. تبدیل خلقهای ملیتها و قبایل کوچك به یك اقلیت در سرزمین خودشان و بدین ترتیب سرکوب دائم آنها، یك هدف خائنانه این سیاست هند است.

کلیه این روندها به دست توسعه طلبان هند باعث عدم توازن اکولوژیك شدید در بخش شمالی شبه قاره، بویژه در بنگلادش، شده است.

بنابراین، این یك واقعیت عیان است که میزان و دوره زمانی بیسابقه سیلهای اخیر و ضایعات منتج از آنها، نتیجه کار انسانها بوده است. برخی کارشناسان بورژوا بسیار بدرستی سیلهای سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ را سیلهای «ساخته دست انسان» خواندند. بیشك این چنین بود. اما آنچه که واقعیتی عمیقتر بود و آنها از درکش عاجز و یا از بیانش قاصر ماندند، این است که این سیلها «ساخته دست امپریالیستها» هستند. «انسان» در اینجا بویژه کسی جز امپریالیسم آمریکا و متحدین غربیش با معاونت توسعه طلبان هند، نیست.

پروژه‌های «مهار سیل» توسط امپریالیستها و مرتجعین

پس از جاری شدن یك سلسله سیلهای شدید طی سالهای پیاپی (۱۹۵٤، ۱۹۵۵ و ۱۹۵٦) بود که در خواست اجرای یك برنامه مهار سیل و آبرسانی، بسیار در بین توده ها پا گرفت. دولت پاکستان در آن زمان که با بحران سیاسی ـ اقتصادی سخت ناشی از سیل روبرو بود، بجای اینکه بر قوه ابتکار خود توده ها برای حل این معضل اتکا کند، به در یوزگی کمك از سازمان ملل و اربابان امپریالیستش به سرکردگی آمریکارفت. سازمان ملل یك هیئت کارشناس تحت سرپرستی ج.ا.کروگ، وزیر اسبق داخله امریکا، اعزام داشت. این هیئت در سال ۱۹۵۷ طرحی ارائه داد ـ نخستین طرح کلی و رسمی در تاریخ کشور ـ که امتزاجی بود از مهار سیل و آبرسانی، منجمله تولید برق. اگرچه کل گزارش هیئت کروگ انتشار علنی نیافت، اما این طرح شدیدا بر استقراض از آمریکا، بانك جهانی و سایر موسسات مالی غرب متکی بود. دولت کمپرادور پاکستان انجام این طرح سری را که قرار بود در سال ۱۸۵۷ به پایان رسد، آغاز کرد.

از آنزمان به بعد، هر ساله سیلهای شدیدی واقع شده و طرح هیئت کروگ را به زیر سوال برد. بدین جهت، این طرح بارها توسط رژیمهای ارتجاعی مختلف ارزیابی و بررسی مجدد گردید. این رژیمها هیچ کمکی نکردند، بلکه با افزودن بر بار استقراض خارجی بر دوش توده ها، دامنه مشقت آنها و ابعاد خرابیها را گسترش دادند. کارشناسان آمریکایی و سایرین بسیاری پروژه های جدید، منجمله لایروبی رودخانه های اصلی، بنای سدهای عظیم و بسیاری دیگر، بر روی کاغذ آوردند. رژیمهای ارتجاعی مختلف پاکستان و بنگلادش، منجمله رژیم کنونی فاشیستی ـ نظامی ژنرال ارشاد، از اربابان امپریالیستشان انتظار راه حلی معجزه آمیز برای معضل سیل داشتند، لیکن بجز ترتیب دادن مسافرتهای تفریحی به کشورهای امپریالیستی برای مقامات دولتی بنگلادش و نیز مسافرتهای پر هیجان در بنگلادش زیبا و سرسبز برای

کارشناسان خارجی، کاری برای مردم بنگلادش انجام نداده اند. این یك واقعیت تلخ است که هزینه اینهمه «تحقیقات»، «هیئتهای برنامه ریزی پروژه ها»، «گرایشات بررسی پروژه ها»، «ارزیابی های امکان تحقق پروژه ها»، «تحلیل بودجه پروژه های پیشین»، «مسافرتهای جمع آوری کمك» و غیره بیشمار که همگی توسط کارشناسان ورزیده امپریالیستی و مقامات عالیرتبه رژیمهای گوناگون بنگلادش انجام شده اند، براحتی میتوانست بخش اعظمی از یك برنامه مهار سیل واقعی را تامین نماید.

کلیه این پروژه های امپریالیستی و قرض به بارآور، نه تنها امکان سودبری بیشتری در اختیار دست اندرکاران قرار داد، بلکه صرفا به بدتر شدن مقیاس، دوره و شدت سیلها کمك کرده و همچنین بر نابرابری و بیعدالتی اجتماعی و استثمار طبقاتی بویژه در میان دهقانان افزود. بعلت اجرای طرحهای ساختمان سد، جاده و پروژه های آبرسانی، هزاران دهقان بدون کمترین جبران خسارت از محل زندگی خود کوچانده شدند. در عوض، ملاکان، دهقانان مرفه و وابستگان محافل حاکمه سودهای کلان به جیب زدند. آری، این پروژه ها بر فلاکت موجود دهقانان فقیر و تحتانی و حتی میانه حال افزوده است. پروژه هیدروالکتریك عظیم در ناحیه کوهستانی چیتاگونك در دهه شصت، ده ها هزار نفر از اقلیت ملی آن ناحیه را بدون جبران خسارت بالاجبار از آنجاراند. این یك نمونه از شقاوت و بیعدالتی بشری و ملی است که هنوز از بین نرفته است.

از اینجا میتوان در یافت که امپریالیستها و طبقات حاکمه بورژواکمپرادور ـ نیمه فئودال بنگلادش در معاونت آنها، نه میخواهند و نه میتوانند چاره ای واقعی برای پایان بخشیدن به معضل سیل و مشقت توده ها بیندیشند.

آنچه که آنها در پی آنند راه حلی قسمی است که خودشان آنرا «سیل کنترل شده» مینامند ـ یعنی راه حلی که مشکلاتشان را در جهت بقاء آسوده بر طرف سازد، بنحویکه مابقی اهالی در وضعیت سابق یعنی در شرایط عدم آسایش و فقر بسر برند تا چرخ استثمار و بهره کشی به نرمی بر محور خود بچرخد.

آیا آنها میتوانند مسئله سیل در بنگلادش را حل کنند؟

با توجه به تجربه درازمدت شکست نظام امپریالسیتی و نومستعمراتی در حل معضل سیل و تسکین رنج مردم، طبیعتا این سوال مطرح میشود که آیا طبقات حاکمه ارتجاعی و استثمارگر بنگلادش و اربابان امپریالیست، سوسیال امپریالیست و توسعه طلبشان میتوانند مسئله سیل را بطور واقعی و برای همیشه حل کنند؟ پاسخ صحیح منفی است.

مسئله صرفا عدم تمایل آنهانیست. همچنین به عدم توانایی تکنیکی یا مالی امپریالیستها مربوط نمیشود، بلکه با منافع و محدودیتهای طبقاتیشان که به اساس مناسبات امپریالیستی و نظام بهره کشی در بنگلادش ـ در یك کلام یعنی نظام اجتماعی بنگلادش ـ ربط مییابد، رابطه دارد. آنها نمیتوانند این معضل را حل کنند چرا که بنگلادش حتی یك جامعه مستقل و بورژوادمکراتیك نیست، تا چه رسد به اینکه جامعه ای سوسیالیستی باشد. بلکه بنگلادش یك کشور نیمه فئودال ـ نومستعمره و تحت سلطه امپریالیسم میباشد. بورژوازی درقدرت بنگلادش یك بورژوازی مستقل به معنای واقعی کلمه نبوده، بلکه بورژوازی بوروکرات ـ کمپرادور کاملا وابسته به امپریالیستهای خارج و تحت سلطه آنها است. این بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات و توسعه سرمایه دارانه انجام شده تحت نظارتش، از درون خود جامعه و با اتکاء بر منابع ملی و دینامیك های درونی خودش رشد نکرد. این بورژوازی از طریق یك پروسه متوازن و بهم بافته توسعه سرمایه دارانه کل جامعه، منجمله کشاورزی، صنایع پایه ای، پایه و رویه تحقیقات علمی و اختراعات، فرهنك و غیره، رشد ننمود. بلکه، توسط امپریالیسم خارجی و در خدمت منافع آن ایجاد گشته و بر مسند نشانده شد. این توسعه، ناقص، معوج و بیقواره بود و عمدتا بر منافع خارجی اتکاء و تحت نفوذ اوامر بیگانه قرار داشته است. این بورژوازی با هزار و یك بند به مناسبات عقب افتاده تولید فئودالی متصل بوده و بدان منکی است. پس بدین ترتیب، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات وابسته به امپریالیسم بطور عینی و ذهنی فاقد توانایی، قدرت و نیروی لازم جهت پیاده کردن یك برنامه عمومی و پایدار برای کنترل سیل با ایستادن بر پاهای خود و اتکاء به منابع ـ از جمله منابع مالی و تکنولوژیك ـ خود است.

از سوی دیگر، راه حل مساله سیل در بنگلادش صرفا به ایجاد چند سد، سیل بند، آب بند، و حفر چند کانال جدید ختم نمیشود. بلکه در برگیرنده کار عظیم باز سازی کل سیستم رودخانه ای، منجمله چندین رودخانه بزرگ، است. و مسلما مسائل آبیاری، آبرسانی، شیوه های تولیدی کشاورزی (یعنی مکانیزاسیون و مدرنیزاسیون کشاورزی)، کشت غلات، پرورش ماهی، جنگلداری و سیستم حمل و غیره را نیز شامل میگردد.

بدون انجام یك گسست رادیکال از نظام نیمه فئودالی مالکیت بر زمین و بدون سرنگونی انقلابی موسسات سرمایه داری سلطه و غارتگری امپریالیسم، نیل بدین اهداف امکانپذیر نیست. و این نیز غیر ممکن است که بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات وابسته به امپریالیسم بدون امحاء موجودیت خویش بتواند از عهده اینکار بر آید.

مسئله مهار سیل همچنین به مسئله مبارزه ناگزیر علیه توسعه طلبی هندوستان، نه تنها به لحاظ پی ریزی حقوق عادلانه و برابر در استفاده مشترك از آب رودخانه ها بلکه همچنین به جهت تامین خود مختاری حکومتی، استقلال و برابری سیاسی، ارتباط دارد. این مبارزه پروسه ای دراز مدت خواهد داشت و اساسا محتاج شهامت و ثبات عزم میباشد ـ منجمله، قاطعیت در اتکاء بخود و شجاعت در تحمل سختی ها و مخاطرات، و نیز همبستگی پایدار با مبارزات عادلانه انقلابی خلقها و توده های هندوستان برای رهایی از قید طبقات حاکمه آن کشور و اربابان امپریالیستشان. ماهیت بورکرات ـ کمپرادوری بورژوازی و وابستگیش به امپریالیسم و خصلت نیمه فئودالی طبقات حاکمه بنگلادش، بدانها اجازه نمیدهد که دست به چنین مبارزه ای بزنند. بلکه در عوض، آنها همواره با توسعه طلبان هندوستان سازش کرده و به منافع آنان خدمت میکنند.

از این جهت است که طبقات حاکمه ارتجاعی نمیتوانند مسئله غامض و سخت سیل را بدون اتکا بر وجوه عظیم کمکهای مالی و تکنولوژی پیشرفته امپریالیستها حل کنند ـ و این تکنولوژی پیشرفته در اینزمان سودآورترین کالای سرمایه امپریالیستی است. لیکن این امر در اینزمان در جهت منافع امپریالیستها نیست چرا که دورنمای بازگشت پرسود این چنین وجوه عظیم سرمایه گذاری در زمینه سرمایه وامی در بنگلادش به لحاظ اوضاع اقتصادی کشور (منجمله سطح نیروهای تولیدی و نرخ رشدش) و از این مهمتر، به لحاظ وضعیت سیاسی ناپایدارش (منجمله

احتمال بروز تحولات سیاسی نامطلوب و حتی انقلابی)، تیره و حتی پر مخاطره میباشد.

اینها دلایل واقعی - منافع طبقاتی و محدودیتهای طبقاتی - هستند که به بورژوازی اجازه حل معضل سیل در بنگلادش را نمیدهد. استراتژی آنها صرفا کنترل معضل به کمك جراحیهای پلاستیك گه گدار است؛ یعنی «سیل کنترل شده». این استراتژی است که بر منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیستها و متحدین بومی شان انطباق دارد.

آیا مسئله سیل در بنگلادش اصلا قابل حل است؟

این مصافی است که انقلابیون بطور اخص باید با آن روبرو شوند. آیا سیلها قابل مهار شدن هستند؟ آیا میتوان رودخانه ها، این آبهای سرکش جاری از هیمالیا را مهار کرده و به نفع توده ها مورد استفاده قرار داد؟

یك مقاله دیگر در همین شماره شرح میدهد که چگونه چین سوسیالیستی انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون رودخانه های سرکش وعظیمی همچون یانك تسه را مهارکرد. این مقاله توضیح میدهد که چگونه توده ها تحت یك رهبری کمونیستی و انقلابی «نفرین آسمانی» که عمری چند ساله داشت را به «برکت طبیعت» تبدیل کردند، و چگونه «سربالایی رفتن تاارش اعلاء را به آب آموختن». اگر اینچنین معجزه ای تحت سوسیالیسم در یك کشور توسعه نیافته، عقب افتاده و جهان سومی نظیر چین، بدون هر گونه کمك خارجی یا به اصطلاح تکنولوژی پیشرفته خارجی و با اتکاء کامل بر توده های متکی به خود، ممکن بوده است، پس چرا توده های بنگلادش با در دست داشتن قدرت انقلابی نتوانند به آب بیاموزند تا از آسمان فرود آید و به آرامی وبا متانت بر زمین جاری شود وبه دریا بریزد؟

بیشك کمونیستهای انقلابی ایمان دارند که:این امری امکان پذیر میباشد. آموزه های مائو بهمراه تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین هنوز هم سرچشمه اراده و الهام سرشار بوده و راهنمای بیمانند پرولتاریا توده های تحت استثمار سراسر جهان و بویژه در کشورهای عقب افتاده تر در مبارزه علیه ضایعات طبیعی و برای فتح طبیعت میباشد.

جوهر این درسها، بویژه از تجربه چین انقلابی، این بوده است که تنها انقلاب تحت رهبری یك حزب پرولتری انقلابی و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتواند توده هارا قادر سازد تا این مشکلات را بطور دائم و در جهت منافع توده ها از پیش پای بر دارند. نکته اصلی این روش عبارتست از بسیج توده ها و اتکا بر قوه ابتکار، شوق و قوه خلاقیتشان، اتکاء بر منابع خویش و پیروی از اصل مائوئیستی «اتکاء بخود» و«مبارزه سخت». این تاییدیست بر این حقیقت سترگ که انسان میتواند طبیعت را مهار سازد و هر معجزه ای انجام دهد.

این معجزات تنها میتوانند تحت حاکمیت خود توده ها، تحت سوسیالیسم، نظیر آنچه که در شوروی انقلابی تحت رهبری لنین و استالین و در چین انقلابی تحت رهبری مائو دیده شد، بوقوع بپیوندند. تنها تحت سوسیالیسم است که، بدانگونه که چینیها میگویند « ابتکار و خلاقیت توده ها امکان خودنمایی کامل میابد و به سرعت به نیروی مادی بینظیری تبدیل میگردد که با هیچ کامپیوتری قابل محاسبه نبوده و بدین ترتیب به سلاحی اعجازآور در فتح طبیعت بدل میشود.» همانگونه که صدر مائو خاطرنشان ساخت: «سوسیالیسم نه تنها مردم زحمتکش و ابزار تولید را از قید جامعه کهن رهانید، بلکه عرصه گسترده طبیعت که در جامعه کهن قابل مهار شدن و استفاده نبود را نیز رها ساخت.»

نتیجه گیـــری

در «پوربابنگلا»ی نیمه فئودال - نومستعمره، هدف عالی سوسیالیسم و انجام معجزاتی نظیر پایان بخشیدن به مشقت توده ها ناشی از سیل و بسیاری ضایعات طبیعی دیگر، تنها میتواند از طریق انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون حاصل گردد. به دیگر سخن، برای کنترل سیل به انقلاب احتیاج است. کنترل سیل محتاج سرنگونی انقلابی پنج دشمن اصلی توده ها است: امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، توسعه طلبی هند، سرمایه داری بوروکرات - کمپرادور، و نیمه فئودالیسم. این پنج دشمن اصلی دلیل عمده پایداری سیل و رشد و اوضاعی است که گستره ومقیاس و میزان تخریب سیلهای آتی را چند برابر میکند. اینان دشمنانی هستند که مشقاتی را که توده ها طی وقوع سیل یاسایر ضایعات طبیعی متحمل میشوند، به مثابه فرصتی جهت افزایش غارت و بهره کشی خویش می بینند و بدین ترتیب فقر و فلاکت توده ها افزایش میابد. این دشمنان مانع عمده و موجود بر سر راه رهایی و بسیج ابتکار، اشتیاق و خلاقیت نامحدود توده های یك صد میلیونی جهت مهار سیل و فتح طبیعت از طریق اتکاء به خود و مبارزه سخت، میباشند.

بیشك مسائل دیگری نیز در تلاش جهت مهار سیل و ضایعت طبیعی دخیلند، نظیر: پول، تکنولوژی، تحقیقات علمی، اقتصاد، سطح نیروهای مولده، توازن محیط زیست و تاثیرات اجتماعی تدابیر جهت مهار سیل، طرق و ترکیب کشت غلات، پرورش ماهی و غیره. با نگاه بدین مسائل از زاویه ای انقلابی است که میتوان دو نکته اساسی را مطرح نمود: اول اینکه، باوجود نظام نیمه فئودالی مالکیت ارضی بر مبنای مالکیت خصوصی، مهار سیل غیر ممکن است. تحول انقلابی نظام مالکیت ارضی شرط ناگزیر ایجاد پایه اجتماعی - اقتصادی جهت تحقق یك راه حل پایدار برای مسئله سیل در بنگلادش و جهت بسیج اکثریت توده های دهقانی در نبردی عظیم برای مهار سیل، میباشد. ایجاد یك تحول انقلابی در نظام مالکیت ارضی در بنگلادش بمعنای نابودی مالکیت ارضی نیمه فئودالی و توزیع زمین بر مبنای اصل «زمین به کشتگر»، میباشد. این صرفا مسئله یك رفرم تدریجی و مسالمت آمیز با نیتی خوب جهت باز توزیع زمین نیست.این امر محتاج مبارزه ای انقلابی جهت سرنگونی نظام اجتماعی نیمه فئودال نو مستعمره می باشد. و این مبارزه اساسا مبارزه مرگ و زندگی توده ها برای کسب قدرت سیاسی است. بنابر این، مسئله به سرنگونی پنج دشمن توده ها، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برای انقلاب دمکراتیك نوین بازمیگردد. این امر صرفا از طریق برپایی جنك دراز مدت خلق تحت رهبری حزب انقلابی طبقه پرولتر در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون، که بطور عمده شکل جنك دراز مدت پارتیزانی در مناطق روستایی، و عمدتا توسط توده های روستایی و به پیروی از استراتژی مائوئیستی «محاصره شهرها از طریق دهات» را بخود میگیرد، امکانپذیر است. دوم اینکه، پوربابنگلا یك کشور فقیر و عقب مانده است که توان استفاده از تکنولوژی پیشرفته و پروژه های سرمایه بر عظیم را ندارد. این کشور هیچ راهی بجز بسیج توده های میلیونی، تشویق و بکارگیری قوه ابتکارشان جهت برپا

ساختن سد، آب بند، ذخایر، رودخانه های انحرافی، حفر کانالها، علاوه بر ایجاد تحول و مدرنیزاسیون در کشاورزی، احیای توازن در محیط زیست و توسعه یك سیستم ارتباطی مدرن، ندارد. و کلیه اینها باید با شیوه ای نوین و انقلابی که با اوضاع خاص جغرافیایی و سطح موجود تکنولوژیك کشور خوانایی داشته باشد، انجام شوند، در اینجا باز هم باید خاطر نشان ساخت که تنها علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میتواند توده ها را در این مبارزه برای فتح طبیعت که جهان را به لرزه در می آورد رهبری کند، و تنها یك حکومت انقلابی و توده ای که نماینده اراده و منافع یك صد میلیون مردم بنگلادش بوده و از پشتیبانی و اعتماد آنها برخوردار باشد میتواند چنین کند.

پس مسئله مهار سیل نهایتا مسئله انقلاب دمکراتیك نوین است. انجام انقلاب، انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا که راه را برای سوسیالیسم هموار سازد، کار پایه اصلی مهار سیل در بنگلادش میباشد. بدون انقلاب و بدون شکست دادن پنج دشمن اصلی، مهار سیل ممکن نیست.

سیلها میتوانند مهار شوند، رودخانه ها رام گردند، خشکسالیها مغلوب شوند، ضایعات مورد مقابله قرار گیرند و مشقات پایان یابند؛ و در مسائل مالی، تکنولوژیك و تخصص علمی و غیره پابه پای تفوق توده ها برخود طبیعت، روز بروز چیره گی بیشتر حاصل گردد. تنها در صورتی این همه قابل حصولند که مردم قدرت سیاسی را در دست خود گیرند و این قدرت را تحت رهبری یك حزب پرولتری انقلابی با درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون اعمال کرده و تحکیم بخشند. اندیشه مائوتسه دون به ما می آموزد: «بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.» با در دست داشتن قدرت سیاسی، تحت رهبری صحیح و انقلابی پرولتری هرگونه تحولی امکان پذیر است. همانگونه که مائوتسه دون، آموزگار کبیر نیز تصریح نموده است: «تا زمانیکه مردم تحت رهبری حزب کمونیست هستند، هر نوع معجزه ای امکانپذیر است.»

پانویسها

۱ـ آنچه که اکنون رسما به عنوان بنگلادش شناخته شده است، قبلا پوربابنگلادش نامیده میشد. (پوربابنگلا نام بنگالی سرزمینی است که انگلیسها آنرا بنگال شرقی میخواندند.) این سرزمین تحت حاکمیت استثماری انگلستان، شرقی ترین قسمت و بخش بزرگتر دولت تقسیم نشده بنگالی (بنگال انگلستان) را تشکیل میداد. در سال ۱۹۴۷، در گیرودار استقلال یافتن هند از حاکمیت انگلستان، این ایالت نیز مثل هند تقسیم شد و بعنوان یکی از استانهای دولت جدیدالتاسیس پاکستان ضمیمه آن شد. این سرزمین تحت حاکمیت پاکستان ابتدا پوربابنگلا (بنگال شرقی) و سپس پاکستان شرقی خوانده شد. ایالت پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ پس از یك جنك رهائیبخش علیه پاکستان از آن جدا شده و کشوری بنام بنگلادش بوجود آمد. از آنجاکه PBSP نامگذاری مجدد آنرا بنام «بنگلادش» بخشی از مانورهای سیاسی توسعه طلبان هندوستان حول ایجاد این کشور میداند، ترجیح میدهد که نام پوربابنگلا را بکار گیرد که در این مقاله با نام بنگلادش بطور متناوب مورد استفاده واقع گشته است.

۲ـ کنف (Jute) محصول عمده صادراتی بنگلادش است. الیاف از مابقی گیاه جدا شده و بعنوان ماده خام در تهیه کاغذ، مقوا و غیره بکار میروند. خود این الیاف در تهیه گلیم، کیف و سایر وسائل بسته بندی بکار میروند. پیش از استفاده از ابریشم و سایر الیاف لاستیکی، کنف ماتریال اصلی برای استفاده در وسایل بسته بندی بود. حتی امروز نیز کنف و محصولات تهیه شده از کنف بخش عمده ای از درآمدهای صادراتی بنگلادش را بخود اختصاص میدهد. ■

پرو

بقیه از صفحه ۱۱

و سبزی تازه، غذای پخته یا کنسرو شده توسط خانواده هایشان، ممنوع است. در عوض زندانیان ا ز خانواده های ملاقات کننده شان در خواست چوب برای سوخت کرده اند. اما این ملاقاتها نیز غالباً ممنوع میشوند.

کلیه گزارشاتی که اکنون از پرو به خارج میرسد حاکی از این است که نوعی احساس انزجار از رژیم، حتی در میان اقشار مرفه تر مردم، در حال نضج گیری و گسترش میباشد. قتل عام زندانیان در ژوئن ۱۹۸۶ یك عامل مهم در ایجاد چنین جوی است. علیرغم تلاشهای گارسیا در محکوم کردن خود زندانیان به قتل رسیده، جزئیات فراوانی از حادثه به بیرون درز کرده و حاکی از دسیسه چینی و قساوت هولناکی است که حکومت در برنامه ریزی و اجرای این کشتار دستجمعی داشته است. نیرنك بازی بی حد و حصر گارسیا در تلاش جهت سرپوش نهادن بر آنچه اتفاق افتاد، بخون آغشته بودن دست خود او بعنوان طراح این جنایات را افشاء میکند.

این افشاگریها در دنباله خود به افشاگریهایی در رابطه با قتل عام اخیر کل سکنه روستاهای واقع در «مناطق اضطراری» توسط قوای مسلح دولتی، منتهی گردید. یك کمیسیون تحقیقاتی به ریاست یك سناتور از حزب آپرا طی ماه ها تلاش کرد تا اخبار مربوط به قتل عام کلیه ساکنین دهکده کایارا در آیاکوچو در ماه مه ۱۹۸۸ توسط قوای دولتی را بی اعتبارجلوه دهد. کشف غیره منتظره یك گور دستجمعی سی نفره بطور مفتضحانه تلاشهایشان را خاتمه داد. معلوم شد که این دهقانان به انتقام کمینی که یکروز قبل بر سر راه یك واحد ارتش نهاده بود، به قتل رسیده بودند. (رفیق گونزالو طی مصاحبه اش توضیح داد که ارتش پارتیزانی خلق یك گشت بیست و پنج نفره ارتشی را نابود ساخته بود) رژیم سعی بسیار کرد تا برای جلوگیری از بی اعتباری، این قتل عام را به حکومت قبلی نسبت دهد. در عین حال پس از کشف اجساد، گارسیا بیانیه ای صادر کرد که طی آن بدین ترتیب از این عمل قوای مسلح دولتی حمایت نمود: «آنها باید عملکرد داشته باشند.» این واقعه نتایج مداومی بدنبال داشت.

یکی از علائم استیصال حکومت گارسیا، دستگیری عده ای موسیقی دان، هنرپیشه، شاعر و نقاش در نیمه نخست ۱۹۸۹، بود.

اکنون چندین ماه است که در سراسر جامعه پرو گفته می شود، حکومت دارد جنك را میبازد، تصویر خوشبینانه ای که گارسیا توانسته بود طی نخستین دوره پس از انتخاب شدنش به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۵ ارائه دهد اکنون جای خود را به تبارزات علنی بحران و استیصال داده است. مردم بعنوان لطیفه نقل میکنند که تنها دلیل اینکه قوای مسلح تا کنون دست به کودتا نزده، اینست که در چنین اوضاعی هیچکس حاضر نیست حکومت را بدست گیرد.

گارسیا هنگام به قدرت رسیدن، یك سیاست اقتصادی معین جهت ایجاد ثبات سیاسی برای دولت در پیش گرفت. اقدامات حکومت توانست اقتصادی را که در آنزمان تقریبا دچار رکود بود به تحرك واداد .. لیکن تاثیرات آن بالعکس بود. چرا که اکثر بخشهای سود آور اقتصاد به سرمایه امپریالیستی وابسته اند و داده های این بخشهای اقتصاد باید از خارج وارد شوند و برای اینکار دلار لازم است. بدین ترتیب خود رشد اقتصادی نقش عمده ای را در ایجاد بحران اقتصادی بازی میکرد.

گارسیا تلاش کرد خود را بمثابه قهرمان ملی علیه سرمایه امپریالیستی جا بزند پس اعلام داشت که باز پرداخت بدهی های پرو تنها به در صد صادراتش محدود خواهد ماند. علیرغم این ادعا که اگر هم اجرا میشد کار اندکی میبود، بازپرداخت بدهیها به حدود بیست در صد در آمد صادراتی کشور رسید، و پرو بین در آمدهای کاهش یابنده صادراتی و وابستگی فزاینده به واردات گرفتار آمد. گارسیا ابتدا ریاکارانه مناسبات با صندوق بین المللی پول را قطع کرد. او اعلام کرد که حاضر نیست تدابیر ریاضت کشانه ای را که در همه کشورها باعث شورش شده اند، اجرا کند. اما بعدا خود، همین تدابیر را «مستقلانه» اجرا کرد. و بالاخره، تلاشهای اخیر او برای پیوستن ملتمسانه به صندوق بین المللی پول با شکست مواجه شدند، زیرا پرو بهیچ رو توانایی پرداخت بدهی هایش را ندارد.

نرخ تورم در سال ۱۹۸۸، دو هزار در صد بوده و طی نیمه نخست سال ۱۹۸۹ صعودی سرگیجه آور داشته است. علاوه بر قطع برق، ورشکستگی تقریبی حکومت باعث کمبود آب در پایتخت و نشت فاضلاب در آب آشامیدنی عمومی که نتایج وخیمی برای توده های شهر ببار آورده، نیز شده است. کمبود مواد خوراکی از سابقه برخوردار است که ناشی از یك سلسله عوامل از جمله قطع جاده ها به مناطق روستایی، محدودیتهای وارداتی و بیش از همه هرج و مرج اقتصادی، میباشد. گزارش شده که آفت در برخی «مناطق اضطراری» روستایی دیده است.

تضادهای سیاسی بسیار شدید درونی طبقات حاکمه، بر زمینه یك بحران وخیم اقتصادی و موقعیت نظامی رو به اضمحلال حکومت جریان دارد. اوضاع در این شکل کنونی خود نمیتواند زیاد دوام آورد. مشاهده گران مطلع مختلف که دارای متضادترین نقطه نظرات طبقاتی هستند نیز بااین عقیده موافقند.

اسناد کنگره ح.ك.پ در مورد، «شرایط مشخص و فرصتهای رویارویمان» و اینکه پیشبرد وظایف حزب در چنین اوضاعی توجه به چه مسائلی را الزام آور میسازد، میگوید:

۱- تبارز(گروههای مسلح نظیر MRTA ... در خدمت امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم.»

همانگونه که رفیق گونزالو خاطر نشان ساخت، MRTA (جنبش انقلابی توپاك آمارو) امیدوار بود که حکومت آپرا که جدیداً انتخاب شده «به مردم حمله» نبرد، بدین جهت حتی هنگامیکه گارسیا دستور قتل عام انقلابیون در بند را صادر میکرد و سایر جنایات را اعمال مینمود، بدان پیشنهاد آتش بس نامحدود داد. روابط میان MRTA و حکومت مشکوك است. اخیراً هنگامیکه رهبر این تشکیلات نظامی دستگیر شد، رهبر حزب آپرا با این دوست قدیمی خود در زندان ملاقات کرد.

۲ - «کورپوراتیسم و فاشیسم در حال تبارز» حزب حاکمه آپرا.

۳ - احتمال بروز «خیزشهای شهری» که «سوسیال امپریالیسم و ارتجاع بطور اعم ممکن است از طریق دست نشاندگانشان از آنها بهره برداری کنند.»

٤ - «امکان وقوع کودتا وجود دارد. بعلاوه خود گارسیا ممکن است جهت حفظ خود برای آینده از طریق یك کودتای ساختگی خود را کنار بکشد.» گارسیا بطور قانونی نمیتواند مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود. مضاف بر این که بی اعتباری سیاستش در حال حاضر به

آنچنان درجه ای رسیده است که لطیفه های مربوط به او زبانزد همگان است.

۵ ـ «یك حکومت از نوع حکومت آلنده»، که به حکومت رفرمیستی سالوادور آلنده در شیلی که در سال ۱۹۷۳ توسط ژنرال پینوشه سرنگون شد، اشاره دارد. «نقش فریبکارانه چپ متحد با در نظر گرفتن این احتمال، باید مورد توجه قرار گیرد. انتخابات عمومی در پرو قرار است در سال ۱۹۹۰ انجام شود و آلفونسوبارانتز، رهبر چپ متحد و شهردار سابق لیما، بنابه قول مطبوعات ارتجاعی تا این لحظه از بیشترین شانس برخودار است. رفیق گونزالو طی مصاحبه خود در رابطه با این انتخابات گفت: «مسئله عمده بایکوت این انتخابات و در صورت امکان جلوگیری از انجام آن میباشد.»

۶ ـ «معضلات مربوط به مرزهای کشور هر آن امکان حاد شدنشان موجود است.» برزیل به نیابت از جانب آمریکا، بولیوی را بطور موقت در اوایل دهه هفتاد اشغال کرد. برزیل از نظر اقتصادی و سیاسی منافع بسیاری در معرض مخاطره در پرو دارد. شیلی و اکوادور اختلافات مرزی مهمی با پرو دارند.

۷ ـ «اعزام قوای نظامی یانکی اتفاق افتاده و دیگر یك احتمال نیست.» آمریکا تایید میکند که بیست نفر نظامی آمریکایی (تحت فرماندهی «هیئت اعمال مواد مخدر») که اسم با مسمائی هم دارد) در دره هولاگای علیا مستقرند. آمریکا طی چند ماه گذشته چهار فروند هلیکوپتر دیگر به منطقه اعزام داشته که جمع آنها را به ۹ فروند بالغ ساخته است. خبرنگاران خارجی از تعداد بیشتری پرسنل آمریکایی و از حضور یك هواپیمای آمریکایی دیگر با خدمه صحبت کرده و اضافه میکنند که امریکا همچنین در حال ایجاد یك باند فرودگاه برای خود در نزدیکی اوچیزا میباشد. بعقیده آرسه، در واقعیت امر آمریکا هم اکنون حدود دویست پرسنل و مستشار نظامی در پرو دارد.

باید خاطر نشان ساخت که نیروهای نظامی آمریکا به بهانه کنترل محصول برگ کوکا در بولیوی بخش جنوبی این کشور را در سال ۱۹۸۶ اشغال کرده و سیصد تفنگدار خود را از آنزمان تاکنون در آنجا مستقر ساخته است. آنچه که بنظر میرسد یك کارزار جهت دار در ارسال خبر به خارج در مورد ناتوانایی حکومت گارسیا در کنترل اوضاع است، منعکس کننده بخشی از واقعیت میباشد. اما این کارزار همچنین میتواند بخشی از آماده ساختن افکار عمومی خارجی جهت دخالت آمریکا باشد.

در حالیکه آمریکا و شوروی و سایر امپریالیستهای بلوکهایشان منافع متضادی را در پرو دنبال میکنند، در تنفر از انقلاب مشترکند. شوروی که تامین کننده عمده تسلیحات سنگین پرو از زمان حکومت نظامی به اصطلاح «انقلابی» دهه قبل میباشد، به گفته آرسه در حدود چهارصد مستشار منجمله شصت پرسنل نظامی در این کشور دارد. نقش کره شمالی در جوخه های مرگ حکومتی را میتوان با تلاشهای سوسیال امپریالیسم شوروی مرتبط دانست. در این منطقه که آمریکا آن را «حیاط خلوت» خود میداند، کوبا و نیکاراگوئه تنها دریافت کنندگان چنین حجم عظیمی از تسلیحات روسی هستند. جالب اینجاست که آمریکا در مورد دخالت نظامی شوروی در پرو هیچ رگ گردن نشان نمیدهد. اما گفته شده که آمریکا در مورد رابطه شوروی با MRTA اعتراض کرده است.

۸ ـ «جنگها و تجاوزات امپریالیستی ازدیاد می یابند. تدارك برای یك جنك جهانی بر سر اعمال هژمونی میان آمریکا و شوروی هنوز هم از طریق تخاصم و برخوردشان رقابت و تبانی در مقیاس جهانی، ادامه دارد. بنابراین جنك خلق یك ضرورت بوده، و جنك جهانی خلق چشم انداز گریزناپذیر بر آینده است.

«برای پیشبرد جنك خلق تحت فرماندهی سیاست، بویژه با توجه به چشم انداز کسب قدرت سیاسی سراسری که میتواند پیش بیاید و باید از آن سود جست، کلیه این احتمالات باید بصورت جدی مورد ملاحظه قرار گیرند. بنابراین، باید قاطعانه به لحاظ ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی تدارك ببینیم.»

رفیق گونزالو در مصاحبه اش توضیح داد که این کنگره، «راهی درازی را که در پیش داریم جمعبندی نموده، و سه عنصر پایه ای وحدت درون حزبی را تعیین کرد: ایدئولوژیش که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو میباشد؛ برنامه اش، و خط مشی عمومی سیاسیش. بعلاوه این کنگره مبنایی مستحکم جهت حرکت بسوی کسب قدرت دولتی آتی را مشخص نمود.» رفیق گونزالو همچنین گفت: «انقلاب ما با قطعیت با انقلاب جهانی پیوند خورده است. کمونیسم جهانی هدف نهایی مسلم ماست.»

کنگره جمعبندی نمود که «چشم انداز کسب قدرت سیاسی در حال ظاهر شدن است. این مسئله به انقلابیون جهان بویژه پرولتاریای بین المللی دلگرمی میدهد.»

حوادث سال گذشته در پرو نشان میدهد که این ارزیابی یك ژست توخالی نبوده، بلکه تشریح کاری است که حزب با گامهایی عظیم در حال انجام دادن آن بوده است. ■


МИР ВЫИГРАТЬ
世界固
۱۳۶۹_۱۴
برای فتح جهانی
KAZANMAK İÇİN BİR DÜNYA
UN MONDE A GAGNER
عالم برای بردن
EIN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN
اگر افرادی مانند دن
کودتا کنند
روی آرامش بخود
نخواهند دید
مانو تسه دون ۱۹۶۶
IN A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE



۱۴_۱۳۶۹

"جنگ علیه مواد مخدر"



پرچم حزب کمونیست پرو در اهتزاز

شعار «جنگ علیه مواد مخدر» از سوی حکومت آمریکا ربطی به مبارزه با اعتیاد ندارد، بلکه تهاجمی است ارتجاعی برای تشدید سرکوب پرولتاریا و ملل تحت ستم در آمریکا و دفاع از منافع سیاسی ـ نظامی آمریکا در آمریکای لاتین ـ منجمله از طریق افزایش دخالت علیه جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو.

کوبا

این مقاله نخستین بخش از نوشته ای دو بخشی است. نخستین بخش نشان میدهد که کاسترو چگونه باتیستا را سرنگون ساخت، اما در غلبه بر «اعلیحضرت شکر» شکست خورد. از آنجا که انقلاب ارضی در کوبا صورت نگرفت، هیچ راهی برای تامین مایحتاج روزمره مردم و یا رشد اقتصاد باقی نماند، مگر وابستگی.

چین

افرادی مانند دن روی آرامش نخواهند دید ۴
سرنگون باد رژیم خونخوار سرمایه داری در چین!
بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۷
آنچه رسانه ها سرکوب کردند ۱۰
بحران رویزیونیسم، یا...
چرا حق با مائو بود ۲۰
لیو لین ـ دهکده ای در چین ۲۴
دولت فاشیستی در انتهای جاده سرمایه داری ۲۸
کنفرانس مطبوعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رژیم دن را محکوم کرد ۳۱
بیانیه انقلابیون شانگهای
درباره احیای سرمایه داری در چین ـ سال ۱۹۸۰ ۳۶
درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی ۴۶
آیا می توان در عین تحسین مائو از دشمنانش دفاع کرد!؟ ۵۶

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند(م ل) بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیسش ۵۸
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است ۶۰
یادداشتهایی بر اقتصاد سیاسی کوبا ۶۸
نبرد پرچم سوزان در آمریکا ۷۴
پنجاب: بحران در جنبش خالستان ۷۳

مشترک شوید !

مطالب مهم شماره های گذشته

۱ ـ ۱۳۶۳
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۲ ـ ۱۳۶۴
پرو
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ ـ ۱۳۶۴
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ ـ ۱۳۶۴
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریک شهری» در آلمان غربی

۵ ـ ۱۳۶۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۶ ـ ۱۳۶۵
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳۶۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی
این شماره بزبان فرانسوی و آلمانی همانند فارسی، ترکی و اسپانیائی انتشار یافته است

۸ ـ ۱۳۶۶
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳۶۶
ناگزلباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳۶۷
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳۶۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ ـ ۱۳۶۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳ ـ ۱۳۶۸
پنجمین سالگرد
تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند
یک مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

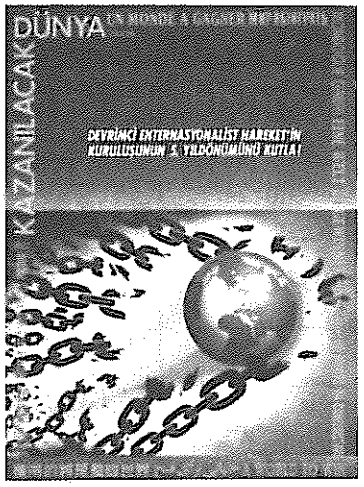

انتشار ترکی
شماره ۱۳

جهانی برای فتح
هرسه ماه یکبار منتشر میشود
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC World to Win
27 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX, U.K

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، فارسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و دیگر زبانها منتشر شده است.

Revolution Books, 13 East 16th St,
New York, NY 10003 U.S.A

برای فتح جهانی

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE un monde A GAGNER जीतने के लिए सारा विश्व UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : ''A World to Win.'' ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

افرادی روی آرامش

«اگر در آینده رویزیونیستها
رهبری را در چین غصب کنند،
مارکسیست ـ لنینیستهای تمام کشورها
باید بدون وقفه به افشا
و مبارزه علیه آنها پرداخته و
به توده های چین در نبردشان علیه
رویزیونیستها کمك رسانند.»
ـ مائوتسه دون

جهانی برای فتح در این شماره بخش ویژه ای را به وقایع اخیر چین اختصاص داده است. همانطور که از نقل قول روی جلد پیداست، مائوتسه دون پیش بینی کرده بود که اگر یك کودتای ضد انقلابی در چین بوقوع بپیوندد، حکام جدید روی آرامش بخود ندیده و به احتمال زیاد عمر حکومتشان کوتاه خواهد بود. دیدیم که کودتای ضد انقلابی درست چند هفته بعد از مرگ مائو بوقوع پیوست. نتایج این جهت گیری جدید در چین همان شد که مائو و رهبری انقلابی درون حزب کمونیست چین (ح. ك. چ) که توسط مائو هدایت میشد پیش بینی کرده بودند: بازگشت به سرمایه داری، وابستگی دوباره چین بقدرتهای امپریالیستی خارجی، نمود دوبارهٔ تمام امراض اجتماعی که در دوران حکومت پرولتری از بین رفته یا شدیداً محدود شده بودند (رجوع کنید به مقاله «طغیان در چین: بحران رویزیونیسم، یا...چرا حق با مائو بود» نوشته ریموند لوتا).

پیش بینی دیگر مائو مبنی بر اینکه رویزیونیستها «روی آرامش نخواهند دید» نیز به حقیقت پیوست. وقایع «تین آن من» ضربه ای جدی بر پیکر رژیم ارتجاعی و گشایشی برای پیشروی نیروهای انقلابی بود. هر چند رسانه های گروهی در غرب فقط از جریانات غرب گرای درون رهبران دانشجوئی چین سخن گفتند، اما واقعیات بسیار پیچیده تر از اینها بود. همانطور که در مقاله «آنچه رسانه ها سرکوب کردند» آمده، (این مقاله بر پایه اطلاعاتی که از منابع وسیع و متفاوت توسط ج.ب.ف گردآوری شده تنظیم گشته است) بدون شك احساسات وسیع ضد رویزیونیستی و بطرفداری از مائو، بخصوص در میان کارگران، بخشی از صحنه سیاسی بود.

عکس العمل جنبش بین المللی کمونیستی در مقابل وقایع چین سریع بود. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بیانیه ای که در محکومیت رژیم «دن» صادر کرد از کارگران و دانشجویان مبارز حمایت کرده و فراخوان بازسازی یك حزب پیش آهنگ و اصیل مائوئیستی در چین را داد (رجوع کنید به «سرنگون باد رژیم خو نخوار سرمایه داری در چین!»). علاوه بر این بخشهائی از کنفرانس مطبوعاتی که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در لندن برگزار شد نیز در این شماره آمده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طرق دیگر نیز کوشید فرمان مائو را که «مارکسیست لنینیستها باید بدون وقفه به افشاء» و «نبرد» با رویزیونیستها پرداخته و «به توده های چین در نبردشان علیه آنها کمك کنند» به اجرا در آورد.



میراث مائو تسه دون در دست کارگران ـ چین، ۱۹۸۹

نیروهائی که بدور جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده اند تنها نیروهائی نیستند که سرسختانه رژیم دن را محکوم کرده اند. بسیاری دیگر از میان چین شناسان، نیروهای سیاسی که سابقاً طرفدار مائو بوده اند و سایرین (که برخی شان از همان اول به ضد رژیم دن ایستادند و برخی دیگرشان تنها اکنون که میوه های تلخ سرمایه داری احیاء شده کاملا رسیده اند موضع صریح گرفته اند) به افشاء رژیم دن کمك کرده اند. به این خاطر جهانی برای فتح مقالات دو متخصص را بچاپ میرساند. این دو مقاله عبارتند از «راه چین بسوی سرمایه داری ـ لیولین، دهکده ای در چین» نوشته سون لیلجسون (تجدید چاپ از مجله سوئدی کنیا راپورت Kina Rapport) و«دولت فاشیستی در انتهای جاده سرمایه داری» که توسط نویل مکس ول نوشته و در اختیار ماگذاشته شده (ماعلیرغم مخالفت جدی باتوصیف رژیم دن بعنوان «استالینیست» از طرف پروفسور

مانند دن نخواهند دید

«اگر دست راستی ها به یك
کودتای رویزیونیستی درچین اقدام کنند
روی آرامش بخود نخواهند دید
و به احتمال زیاد عمر حکومتشان کوتاه
خواهد بود زیرا انقلابیون
نمایندهٔ منافع خلقی که بیش از ۹۰ درصد
جمعیت را تشکیل میدهند، هستند،
حکومت اینان را تحمل نخواهند کرد.»
ـ مائوتسه دون

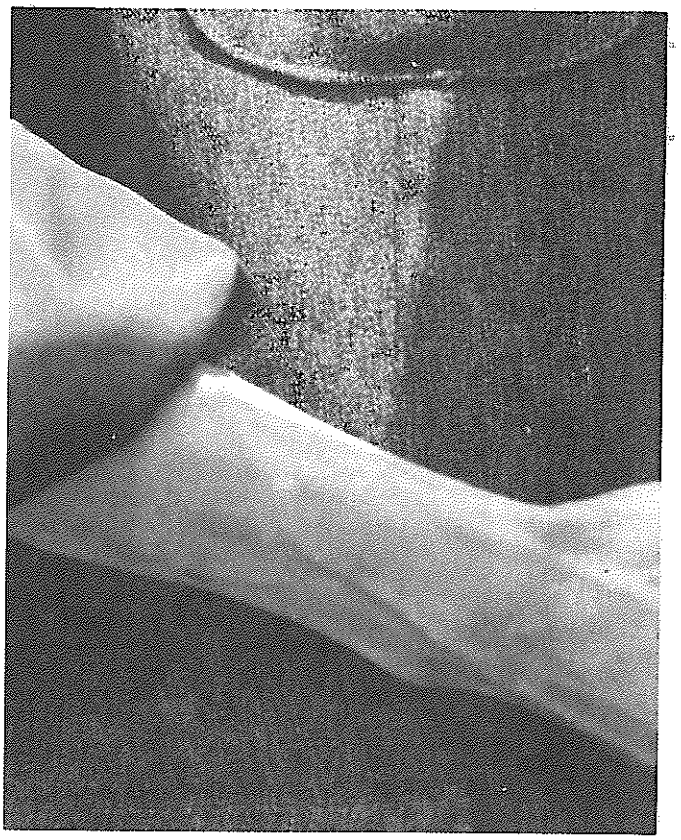

توسط رویزیونیستهای چین برهبری دن، بود. این مقاله که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) چین امضاء شده یکی از معدود نوشته های مدافعان سرسخت انقلاب فرهنگی و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است که بعد از سال ۱۹۷۶ از چین به خارج راه پیدا کرد. این مقاله، علیرغم اینکه چند سال پیش نوشته شده، دربرخی نکات بسیار روشن بینانه است (ازجمله بحث آن در مورد تباین دمکراسی پرولتری انقلاب فرهنگی باسرکوب فاشیستی دسته رویزیونیستی دن). این مقاله همچنین تحلیلهائی در باره برخی علل پیروزی کودتای ضد انقلابی ارائه می دهد که فکر را به تحریك وامیدارد. اگرچه این موضوعی است که درمیان کمونیستهای جهان مورد بحث ومداقه است، برخی از مباحث این نوشته از نظر ما قابل تردید است (بالاخص اینکه چیان چین و چان چون چیائو وعده هائی را که رویزیونیستها تحت فشار انقلاب فرهنگی داده و متعهد شدند که خود راتغییر دهند، «باور» کردند).

بخش دوم پیش بینی هائی که قبلا هم به آن اشاره شد، این که مدت حکومت رویزیونیستها «به احتمال زیاد کوتاه خواهد بود»، امروز بیشتر از ٦ ماه پیش ممکن بنظر می رسد. نابودی سوسیالیسم و احیاء سرسام آور سرمایه داری به یك بحران انقلابی همه جانبه درچین پا داده است. طبقه حاکمه رویزیونیست چین از لحاظ سیاسی ایزوله شده، در حیاتشان شدیداً اختلاف موجود است و دیگر آشکار شده است که وعده های آنان مبنی بر مدرنیزه و ثروتمند شدن چین چیزی نبوده جز سرابی برای کشاندن دنباله روانشان به راه سرمایه داری. این طبقه حاکمه امروزه هیچ راهی جز تکیه بر ترور وحشیانه و عریان ندارد ـ ترور علیه کارگران که جای خود دارد، حتی علیه بعضی اقشار مثل دانشجویان، که بعنوان حامیان خود رویشان حساب می کرد. از کودتای ۱۹۷٦ تا بحال هیچوقت اوضاع برای بازسازی یك حزب پیشاهنك واقعی بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون اینقدر مساعد نبوده و فقط چنین حزبی است که میتواند پرولتاریا و خلق چین را در انجام یك انقلاب سوسیالیستی دیگر رهبری کند.

اکتبر ۱۹۸۹

مکس ول این مقاله را چاپ می کنیم).

این بخش ویژه توسط دو مقاله مهم از مائوئیستهای چینی تکمیل شده است. اولین مقاله، یك سند کلیدی است که در سال ۱۹۷۵ کمی قبل از کودتای رویزیونیستی منتشر شد. «درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی» نوشته رفیق چان چون چیائو است که بهمراه رفیق و بیوه مائو رفیق چیان چین بدلیل آنکه رهبران انقلابیون مائوئیست و اصیل درچین بودند، به مرگ محکوم شدند (این محکومیت بعداً به حبس ابد تبدیل شد)، مقاله ای است که به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود درزمان کودتای ۱۹۷٦، پرتو زیادی می افکند. درضمن، این مقاله وسایر نوشته های کلیدی رهبری انقلابی تحت هدایت مائو، بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «نقش مهمی درروشن کردن جزئیات اندیشه مائوتسه دون» داشته است.

مقاله دیگر، «بیانیه انقلابیون شانگهای در باره احیای سرمایه داری درچین ـ ۱۹۸۰»، چهارسال بعدازکودتا نوشته شد و مناسبت نشرآن محاکمه نمایشی چیان چین و چان چون چیائو

چین ۱۹۸۹ ـ مردی که ایستاده «کتاب کوچك سرخ»، نقل قولهای صدر مائو تسه دون را در دست دارد این کتابی است که سمبل انقلاب فرهنگی شد و میلیونها تن در چین و سراسر جهان آن را مطالعه کردند.



سرنگون باد رژیم خونخوار سرمایه داری در چین!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

هنوز بیش از دهسال از کودتای خیانتبار بورژوازی نوخاسته چین برهبری رویزیونیست شماره یك یعنی دن سیائو پین و لی پنك جلاد در سال ۱۹۷٦ نگذشته است که ماهیت اینان بطور کامل برملا گشت. ازپشت ادعاهای فریبکارانه «سوسیالیسم» و «دمکراسی توده ای»، چهره ارتجاعی و واقعی سرمایه داران حاکم بر چین بطور برجسته و واضح بنمایش درآمد. آنها بیرحمانه جنگی واقعی را علیه بیش از یك میلیون دانشجو، جوان، کارگر و سایر اهالی پکن به پیش بردند. این مردم خواهان حقوق سیاسی بوده و جرات افشاگری و شورش علیه فضای خفقان آور فساد و بحران اقتصادی که نتیجه ۱۳ سال سلطه سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوائی میباشد، را کرده بودند. حکومت قساوت و بربریت بیسابقه ای از خود نشان داد. چنین اموری در چین بمدت ۳ دهه حاکمیت کمونیستی و قدرت خلق تحت رهبری مائوتسه دون و انقلابیون طی سالهای ۱۹٤۹ و ۱۹۷٦ برای مردم چین ناآشنا مانده بود.

حکام رویزیونیست چین با آموزش از اربابان امپریالیست خود ـ خصوصاً ایالات متحده و ژاپن ـ بیشرمانه همه تکنولوژی «مدرن» وارداتی و مهارت سرکوبگری و فریبکاری خود را برای بزانو درآوردن توده های شورشگر بکار گرفتند. آنها با سلاح سنگین نظیر تانك، خودروهای زره پوش و مسلسل، گلوله های ساخت غرب را مستقیماً بروی جمعیت آتش کردند، شمار بسیاری را بخاك و خون غلتاندند و تانکهایشان را بروی چادرهائی که انباشته از تظاهرکنندگان بود بحرکت درآوردند. در بحبوحه این کشتار، بسیاری از دانشجویان و کارگران حامی آنان، قهرمانانه در صحنه ماندند و کوشیدند ارتش را وادار سازند که به مردم حمله نکند.

بعد از مرگ صدر مائوتسه دون، طبقه ما قدرت سیاسی را در چین از دست داد. پرولتاریای انقلابی تحت هدایت رهبران قهرمانی چون چیان چین و چان چون چیائو در واپسین نبرد بزرگ علیه رویزیونیستها و رهروان سرمایه داری که در ضدیت با راه مائو بودند، مغلوب شدند. حاکمیت خلق در چین دچار شکست شده و با این واقعه آخرین سنگر سوسیالیستی پرولتاریای بین المللی از دست رفت. رویزیونیستها و رهروان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین، تحت رهبری دن سیائو پین مرتد، فردی که دو بار توسط مائو سرنگون شده بود ـ و افرادی نظیر هواکوفنك، هو یائوبنك و ژائوژیانك قدرت دولتی را در چین غصب نمودند. آنها به نابود کردن

اقتصاد سوسیالیستی و مناسبات تولید سوسیالیستی پرداخته و یك سیستم مالکیت خصوصی تحت فرماندهی سود را برقرار نمودند. شعار آنان چنین بود: «ثروتمند شدن شکوهمند است.»؛ بالاترین هدف آنها بدنبال منافع شخصی روان گشتن بود. آنها امر احیای سریع و همه جانبه سرمایه داری و درآوردن اقتصاد چین به انقیاد سرمایه مالی امپریالیستی و سیستم بازار امپریالیستی، خصوصاً امپریالیستهای غربی بسر کردگی آمریکا، را پیش بردند.

بنابراین برخلاف سرمقالات فریبکارانه و دروغ بنگاههای تبلیغاتی غربی که تفریحشان درآنست سرمایه داری دولتی را «کمونیسم» بخوانند، و هم اکنون زاهدانه میکوشند خود را از «افراط های» هفته های اخیر رژیم چین مبرا دارند، حکام کنونی چین از هیچ کاری برای نابود کردن سیستم سوسیالیستی فروگذار نکرده و بطور خستگی ناپذیری به تقلید از هر چیز غربی و سرمایه دارانه پرداخته اند. درست تا همین عملیات نظامی پلید حکام چین، رهبران امپریالیستی شرق و غرب ـ منجمله جرج بوش دوست نزدیك دن سیائو پین ـ بی وقفه آنان را مورد ستایش درخور خود قرار میدادند.

همه آن نابرابریهای اجتماعی که توده ها علیه آن به اعتراض برخاسته اند ـ از رشد ناگهانی و عظیم بیکاری گرفته تا افزایش شدید قیمتها، از مشکل مسکن گرفته تا فساد گسترده در حکومت دن سیائو پین ـ نتیجه اجتناب ناپذیر احیای سرمایه داری در چین است. و کشتار جنایتکارانه ای که طبقه حاکمه در چین به پیش میبرد، تنها نمونه ای است از آن دهشتها، تجاوزات و رنجی که سیستم امپریالیستی برای اکثریت مردم جهان ببار میآورد. تعلیق ارسال تجهیزات نظامی به چین از سوی آمریکا و اشك تمساح ریختن حکام غربی و شرقی، فاصله گرفتن ناگهانی اینان از دن سیائو پین ـ که تا همین دیروز «رفرمگر معظمش» میخواندند ـ صرفاً پوششی است بر این واقعیت.

از کف رفتن حاکمیت مردم بطور اجتناب ناپذیری منجر به آن شد که توده های کارگر، دهقان و روشنفکران انقلابی از دمکراسی واقعی محروم گردند و دمکراسی به عده محدودی استثمارگر که اکنون در راس حزب قرار دارند، متعلق گشت و آنان را قادر ساخت که دیکتاتوری خود را بر مردم اعمال کنند. در آن موقع (زمان کودتای ۱۹۷۶) بخشی از نیروهای طبقات میانی به طمع گذر به عصر باصطلاح «مدرن» و منفعت بردن از مزایای تبدیل شدن به قشر بالائی جامعه، از کودتای دن سیائو پین و شرکایش و احیای سرمایه داری توسط آنان حمایت کردند. اما اکنون حتی برخی از این نیروها، منجمله بعضی ازدانشجویانی که برای بعهده گرفتن پستهای مهم در حکومت پیراسته شده بودند، علیه میوه های گندیده سرمایه داری سر به طغیان برداشتند. جوهر مشکل جامعه چین را یکی از کارگران تظاهر کننده در میدان «تین آن من» که مدال مائو بر سینه داشت، اینگونه به خبرنگاران توضیح داد: «مسئله آنست که توده ها دیگر سروران جامعه چین نمیباشند.»

بمدت سی سال توده های چین دارای حق حاکمیت بودند، یعنی بقول مائوتسه دون دارای حق دخالت در امور دولت و تعیین جهت گیری جامعه. این دمکراسی است که گردن کلفتهائی مانند دن سیائو پین و همقماشان او که بدنبال کسب قدرت برای خود بودند، از آن محروم گشتند. آنان حق «دمکراتیك» استثمار کردن کارگران و دهقانان را نداشتند؛ این حق «دمکراتیك» برای سرمایه داران جهان بسیار عزیز است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دست توده های کارگران و دهقانان را تقویت کرد؛ آنان را قادر ساخت که دست به مبارزه ای حیاتی برای مغلوب کردن رهروان سرمایه داری بزنند و پیروزمندانه چین را بر جاده سوسیالیسم و بسوی جهانی که در آن طبقات یا استثمارگران وجود نداشته باشند، برانند.

امروز حکام رویزیونیست چین غرق در بحرانند و علیرغم بمیدان آوردن نیروی نظامی عظیمی، دورنمای استقرار «نظم» برایشان تیره و تار است؛ این کابوسی واقعیست که خواب از چشمان امپریالیستهای غربی ربوده و رژیمهای طرفدار شوروی مانند کوبا، جمهوری دمکراتیك آلمان و ویتنام همگی از رژیم چین پشتیبانی کرده و گورباچف بوضوح در مورد این قتل عام سکوت اختیار کرده است.

مائو تسه دون اوضاع کنونی حکام چین را زمانی پیش بینی کرده بود؛ او در نامه ای بسال ۱۹۶۶ در نامه ای خطاب به رفیق و همسرش چیان چین نوشت: «اگر راستها در چین دست به

کودتائی ضد کمونیستی بزنند، من مطمئنم که روی آرامش بخود نخواهند دید و به احتمال قوی حاکمیت آنان عمری کوتاه خواهد داشت، زیرا انقلابیون که منافع اکثریت مردم (۹۰ درصد اهالی) را نمایندگی می کنند این امر را تحمل نخواهند کرد.»

نتایج فی الفور خیزش کنونی میلیونها تن از مردم چین هنوز معلوم نیست، اما آنچه مسلم است فرصتهای نوینی برای دست زدن به انقلاب سوسیالیستی دیگری بوجود آمده است. اینکار باید با سرنگون کردن رژیم کنونی و برقراری مجدد دیکتاتوری پرولتاریا متحقق شود. این امری ساده نخواهد بود و راهیست مشکل و پر پیچ و خم. اما توده های چین دارای میراث دهها سال جنك خلق تحت رهبری مائوتسه دون، علیه مرتجعین گومیندان و امپریالیستهای آمریکائی و ژاپنی هستند. آنها همچنین دارای میراث مبارزه علیه رویزیونیسم روسی و از همه مهمتر میراث دار انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی هستند. فقط راه مائو منتهی به رهائی واقعی توده های چین خواهد شد و تحقق این امر جهشی بیسابقه در رهائی کل بشریت خواهد بود.

اما برای آنکه چین رها شود، باید حزب مائوئیستی دیگری بوجود آید، حزبی که بتواند توده ها را بجلو هدایت کرده و خط تمایز روشنی را با راههای توهم آمیز اتکاء به این یا آن مقام حزبی ترسیم کند. مسئولیت ساختن چنین حزبی بر دوش هسته ای از انقلابیون مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میباشد. این چیزیست که مرتجعین در چین و تمام قدرتهای امپریالیستی با تمام قوا سعی خواهند کرد از تحققش ممانعت بعمل آورند. حزب حاکم بر چین حزبی بورژوائیست و علیرغم نامش هیچ ربطی به کمونیسم ندارد. «ارتش رهائیبخش خلق» دیگر ارتش خلق نمیباشد و از سال ۱۹۷۶ که دست به سرکوب طرفداران مائو زد ارتش خلق نبوده است. همچنین هیچیك از مقامات بالای حزب که اختلافاتی با دن سیائو پین دارند و یا هیچیك از فرماندهان ناراضی ارتش توده ها را در راه برقراری مجدد قدرت سیاسیشان یاری نخواهند کرد. اما سرپیچی بسیاری سربازان از گشودن آتش بروی توده ها تحسین انگیز است و ضدیتشان با اربابان سیاسی خود که بر ماشین نظامی ارتجاعی چین فرمان میرانند امر خوبیست.

کمونیستهای اصیل چین و توده های کارگران، دهقانان و دانشجویان انقلابی که عزم دارند در این راه پرپیچ و خم گام بگذارند تنها نیستند. مائو به کمونیستهای اصیل جهان نیز گفته بود که در صورت «غصب قدرت توسط راستها در چین» چه باید بکنند. او گفت: «اگر در آینده در چین، رهبری توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست ـ لنینیستهای همه کشورها باید بطور خستگی ناپذیری آنها را افشا کنند و علیه شان بمبارزه برخیزند و به توده های چین در نبردشان علیه رویزیونیستها یاری برسانند.»

از زمان کودتا در چین در سال ۱۹۷۶، مارکسیست ـ لنینیستهای جهان از این رهنمود مائو پیروی کردند. مائوئیستها در سطح جهانی گرد آمده و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برپا کرده اند و در کشورهای مختلف مشغول پیشبرد جنك انقلابی بوده (مانند پرو) و یا در حال تدارك آن میباشند. و همه در حال پیشروی در راهی هستند که توسط مائوتسه دون ترسیم شده است. ما اطمینان داریم که انقلابیون اصیل در چین گامهای عظیمی را در مبارزه برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری در چین به پیش برداشته و بار دیگر چین را به مسیر مائو رهنمون خواهند شد. و ما از هیچ کاری در یاری به آنان فروگذاری نخواهیم کرد. باشد تا انقلاب پرولتری جهانی یکبار دیگر بزبان چینی سخن بگوید.

انقلاب پرولتری انتقام خونی که در میدان «تین آن من» بر زمین ریخته شده را خواهد گرفت!
همدستان امپریالیست دن سیائوپین، در غرب و شرق را افشاء کنید!
چیان چین و چان چون چیائو را آزاد کنید!
مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز است!

این اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که بتاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۸۹ از سوی دفتر اطلاعاتی این جنبش منتشر گشت.



کادرهای مائوتسه دون
پاك و منزه بودند،
کادرهای گروه چهار نفره
شجاع بودند،
کادرهای هواکوفن را نمی
شد پیدا کرد،
کادرهای دن سیائو پین
همه میلیونرند.
ـ شعری از میدان
تین آن من،
بهار ۱۹۸۹

این شعر نه از بی بی سی و اخبار CNN آمریکا پخش شد و نه در تایمز، لوموند، پراودا یا سایر روزنامه های برجسته شرق و غرب چاپ گشت. با این شعر هم مانند باقی تمایلات مائوئیستی که بخشهایی از توده های چین در طول خیزش اخیر از خود نشان دادند، رفتار شد: یا از آن اجتناب کردند یا آنرا سرکوب کردند.

آنچه اعتراض کنندگان چین می خواستند، با آنچه در مورد خواست آنان به مردم جهان گفته شد، یکی نبود. رسانه های غربی تمایلات غرب گرایانه و هوادار دموکراسی پارلمانی که در رهبری دانشجویان پکن قوی بود را بطور یك جانبه برجسته کردند. آنان کارگران را بعنوان یك نیروی مستقل سیاسی جدی نگرفته و به آنان صرفاً بمثابه حامیان نیرومند دانشجویان برخورد کردند و به جوانان پرولتر و رادیکال تر حمله کرده و آنان را «بزهکاران عادی» که فرصت را برای شلوغ بازی غنیمت شمرده اند، قلمداد کردند.

رسانه های رژیم چین هم با وقاحت اعتراض کنندگان را عوامل ضد انقلابی و مزدور بیگانه، وطن فروش، اوباش، ته مانده های گومیندان و غیره نامیدند. مثلا آنها نیز مانند رسانه های غربی توجه خود را روی چند نفری که بر تصویر عظیم مائو در میدان تین آن من رنك پاشیدند متمرکز کردند و به روی خودشان نیاوردند که نه تنها دانشجویان بسرعت مقصرین را گرفتند بلکه اصولا حامیان آشکار چنین اعمالی در میان مبارزه کنندگان تقریباً دیده نمی شد.

نتیجه سیاستهای گوناگون رسانه های غربی و چینی، ارائه یك تصویر ناقص و تحریف شده از طغیان بود و در نهایت برجسته ترین بخش رهبری دانشجویان پکن بعنوان تنها روند سیاسی مهم معرفی شد. اما در حقیقت چنین نبود.

جهانی برای فتح در موقعیتی نیست که تمامی نیروهای درگیر در خیزش توده ای چین و چگونگی تحول آنها را دقیقاً توصیف نموده و از نیروی نسبی روندهای گوناگون جمع

میدان تین آن من

آنچه رسانه‌ها سرکوب کردند

بسیاری از دانشجویان پذیرای این نظریه بودند که چین به دموکراسی پارلمانی نیازمند است و اغلب این نظرات را با مقداری از سموم گلاسنوست گورباچف و انواع دیدهای دیگر ترکیب میکردند. اما درك آنان پرتناقض بود: برخی دانشجویان به گورباچف سمپاتی نشان داده و در عین حال حامی برخی جوانب دوران مائو بودند؛ یا در عین آنکه خواستار دمکراسی پارلمانی بودند، سرود انترناسیونال هم میخواندند.

توده عظیم جوان چینی که «دموکراسی غربی» را پرستش میکنند، خلق کردند. با این وجود خود رسانه ها تصاویری را به نمایش گذاشتند که ناقض این مسئله بود؛ از آن جمله صحنه های مکرر دانشجویان در حال خواندن انترناسیونال، سرود انقلابی کمونیستی بود. یك حکایت کوتاه بعنوان طنز حاشیه ای در هرالد تریبون بین المللی بچاپ رسید که می گفت شمار انبوهی از جوانان دوچرخه سوار «فرمان چرخهای خود را به مدتی نسبتاً طولانی رها میکردند تا در حالیکه دوچرخه خود را پا میزنند و سرود انترناسیونال میخوانند پرچم های سرخ را به اهتزاز درآورند.»

نکته این نیست که گرایش غالب در میان رهبری دانشجویان مائوئیسم انقلابی بود. قطعاً چنین نبود.

بندی کند. اما با اتکاء به شماری منابع، از جمله رسانه ها، چین شناسان و از افرادی که قبلا و در طول خیزش توده ای در چین بودند، میتوان برخی نتایج مقدماتی را بیرون کشید. یك بخش مهم از این نتایج آن است که یك گرایش گسترده هواداری از مائوئیسم ظاهر گشت که بطور سیستماتیك توسط گزارشات بورژوایی، صرفنظر از منابع شان، لاپوشانی شد؛ این مسئله بدین معنا نیست که تمایل عمده در میان دانشجویان، هواداری از مائوئیسم بود.

* * *

قبل از نظر افکندن به این نیروهای رادیکال، لازم است چند کلامی درباره رهبری دانشجویان گفته شود. رسانه های غربی تصویری از یك

بعلاوه همراه با تکوین و توسعه نبرد، دیدگاه های آنان نیز اغلب بسرعت و شدیداً تغییر میکرد. بنابر یك گزارش، برخی از دانشجویان که اینقدر شانس داشتند بی بی سی گوش کنند یا اخبار CNN را، که برای استفاده خارجیان در هتلها پخش میشود تماشا کنند، شدیداً گیج و عصبانی شده بودند. زیرا می دیدند رسانه های «دنیای آزاد» مسائل را تحریف کرده و دانشجویان را عاشق آمریکا می نمایانند. برخی برای اولین بار فهمیدند که «آزادی بیان» نوع غربی یعنی چه و این یك درس آموزی بود.

اما این رژیم دن سیائوپین بود که بُراترین درسها را داد. آن کسانی که [هنگام کودتا ـ م] فریب خورده و به حمایت از دن یا جهتگیری عمومی رهبری ح.ك.ح برخاستند، اکنون بیرحمانه با ثمره این موضعگیری خود روبرو شده اند. یك گروه از دانش آموزان حامی فان لیژی، متخصص فیزیك نجومی که به سفارت آمریکا در پکن پناهنده شده، نوشتند: «...زمانیکه دن سیائو پین برای اولین بار رهبر شد، ما فکر کردیم که وضعیتمان بهبود خواهد یافت. هرگز در دورترین واحه های خیال خود تصور نمیکردیم که روزی اوضاع به این بدی شود.» و تازه این نامه اندکی قبل از قتل عام نوشته شده بود. برخی از دانشجویان با بنزین به میدان آمده بودند و میخواستند بعنوان اعتراض خودسوزی کنند ـ بیش از چند روز نگذشت که آنها از بنزین برای ساختن کوکتل مولوتف جهت مقابله با حمله ارتش «رهائیبخش» خلق، استفاده کردند. اکنون میلیونها چینی میکوشند آنچه در میدان تین آن من گذشت را درك کنند. آیا کسی واقعاً انتظار دارد آنان فراموش کنند که غرب سالها دن سیائوپین را «اصلاحگر بزرگ» و «مرد سال» خود (مجله آمریکایی تایم او را چنین تجلیل کرد) میخواند؟

با توجه به موقعیت ممتاز دانشجویان در جامعه چین جای شگفتی نیست که در آغاز مبارزه تمایل به این یا آن جناح رهبری کنونی چین و ضدیت با انقلاب فرهنگی در میان رهبری دانشجویان در میدان تین آن من پایه وسیع داشته باشد. در طول مبارزه حادی که در دوره انقلاب فرهنگی بر سر گسترش و یا کاهش امتیازها بمثابه بخشی از پیشروی بسوی جامعه ای بدون نابرابری و استثمار جریان داشت، کم نبودند روشنفکرانی که بطور واقعی و با علاقه برای خدمت به انقلاب کوشیدند. اما عده ای دیگر که در ابتدا برای انقلاب فرهنگی شوق داشتند همینکه ماهیت طولانی مبارزه حاد طبقاتی روشن گشت از پای افتادند و با نغمه های اغواگرانه رویزیونیستها در مورد لزوم «ثبات و اتحاد» به نوسان افتادند. و عده ای هم چهار چنگولی به امتیازات ویژه خود چسبیده بودند و بشدت از تلاش برای کاهش نابرابری اجتماعی، اظهار تنفر کرده و در اشتیاق انتقام می سوختند. بدین ترتیب بسیاری از روشنفکران در ابتدا از کودتای سال ۱۹۷۶ علیه رفقای انقلابی مائو استقبال و با آن همراهی نمودند، اما این حرکت با درکها و مقاصد مختلف صورت گرفت.

رخدادهای کنونی بسیاری از توهمات را از بین برده است. ممکن است روشنفکران بسیاری صاحب امتیازات ویژه شده باشند، اما این در

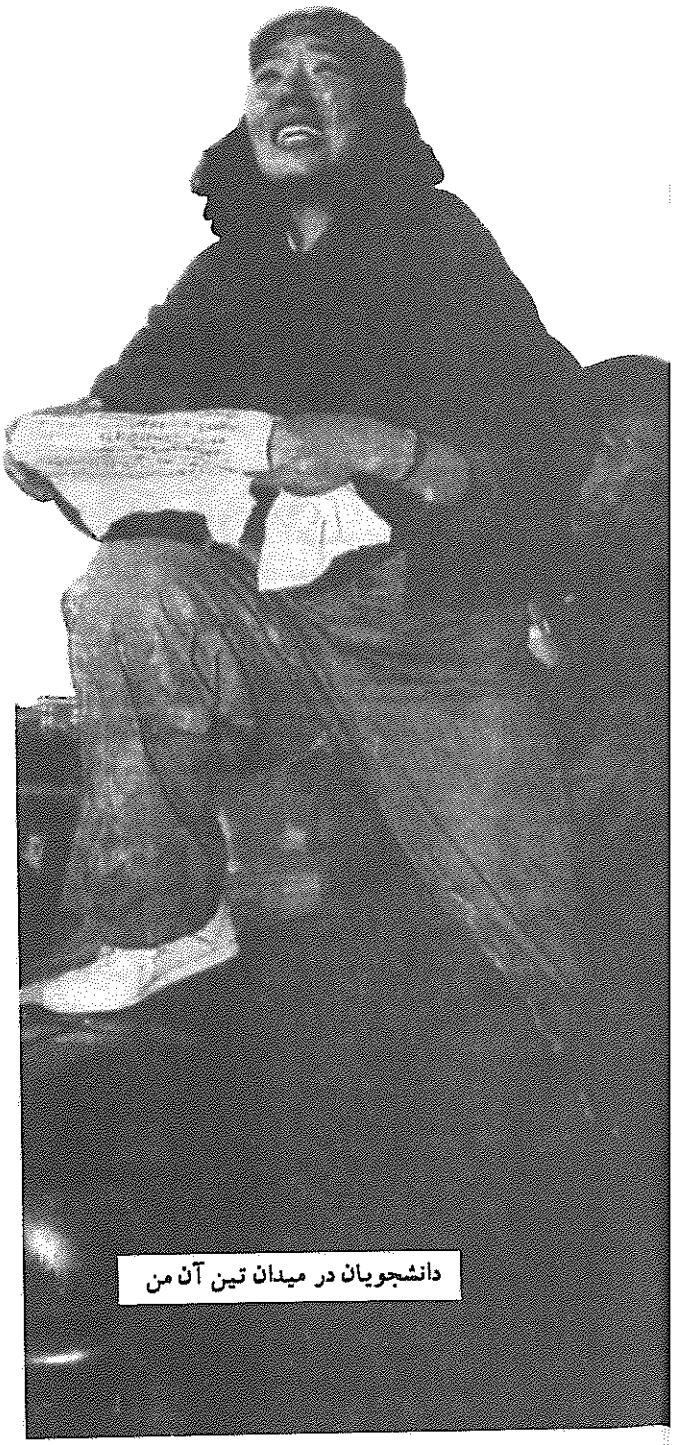

دانشجویان در میدان تین آن من

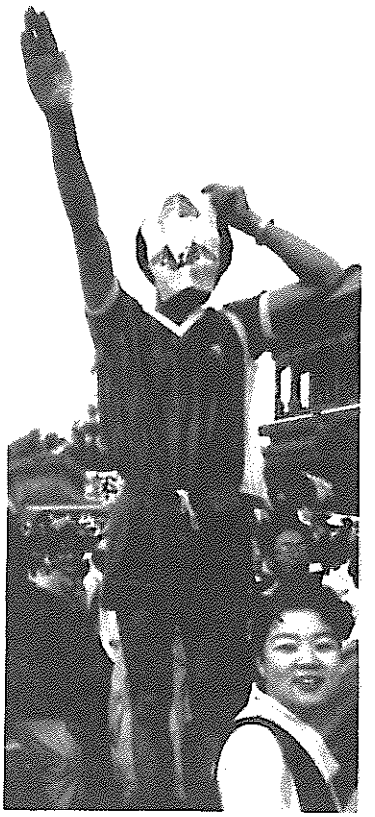

جوانی ژنرالهای ارتش «رهائیبخش» را به سخره می گیرد

مورد خود چین صدق نمیکند ـ چین بار دیگر کشوریست که اساساً توسط امپریالیسم کنترل و استثمار میشود و تمامی قولها و وعده های رویزیونیستها مبنی بر بوجود آوردن یك چین غنی، قدرتمند، مدرن و از نظر تکنولوژی پیشرفته به چنین واقعیتی تبدیل شده است: یعنی به تورم سرسام آور، حلبی آبادها، ریکشاها، حقارت ملی، گرسنگی و کشتن اولاد دختر و به یك کلام به کابوسی دردناك. اکنون عمل سرکوب وحشیانه دن معنای حاکمیت بورژوایی را برای چین و از آنجمله برای روشنفکرانش، عریان ساخته است.

جهان از قتل عام میدان تین آن من به خشم آمد ـ ولی اینکه بسیاری از رهبران دانشجویان با دیرباوری و سراسیمگی شدید با این واقعه روبرو شدند، نشان داد که چقدر در مورد ماهیت واقعی رژیم در اشتباه بودند. موقعیت نسبتاً ممتاز آنان در جامعه چین آنان را لای پنبه گذارده و چشم بسیاری از آنان را بمفهوم واقعی احیای سرمایه داری بست. آنان درك نکردند که با کودتای سال ۱۹۷۶ یك جهش کیفی صورت پذیرفته و در نتیجه بسیاری از آنان‌دلیلی‌نمی دیدند فکر کنند برخورد رژیم دن به تظاهرکنندگان تا این حد با برخورد رژیم انقلابی ـ که به این شیوه های سرکوب خونین متوسل نمیگشت ـ متفاوت باشد. طنزی که بسیاری از این افراد قادر به درکش نشدند این بود که هرچند رژیم دن روشنفکران را بخشی از پایه اجتماعی خود میداند، نهایتاً ناچار است برای تحمیل حاکمیتش به وحشیانه ترین انواع سرکوب دست یازد، چراکه رژیمی ارتجاعی بوده و از حمایت توده های وسیع برخوردار نیست.

این واقعیت که رژیم اکنون بسیاری و حتی اقشار نسبتاً ممتاز را به صف اپوزیسیون سوق داده، یك موقعیت عالی برای یك پیشاهنك انقلابی راستین، یك حزب مائوئیستی بوجود آورده است تا از این فرصت سود برده و یك اتحاد نوین از نیروها را علیه رژیم ارتجاعی دن حدادی نموده و از اغتشاش درون اردوگاه دشمن سود برد.

* * *

یکی از اختلافات بزرگ میان جنبش چین و جنبشهای سایر نقاط جهان این بود که توده ها مبنا و نقطه رجوعی برای مقایسه رژیم بورژوائی دن و جامعه سوسیالیستی راستین تحت رهبری مائو را داشتند. لطیفه ای که در چین دهان به دهان می گشت چنین میگوید که دن به مقبره مائو میرود و بر سر مزار او ایستاده و التماس کنان میپرسد که «اکنون چکار کنم» و مائو پاسخ میدهد، «بیا جایمان را عوض کنیم». یك روزنامه نگار آمریکایی گزارش میدهد که





چین، ۱۹۸۹. بر روی پرچمهای این رفتگران نوشته است: «دیکتاتورها را جاروب کنید.»

قبل از آغاز طغیان بهار، وقتی هنوز دن تا این حد افشاء نشده بود، تصنیف کوتاهی را در روستاها شنید؛ تصنیف چنین میگوید: «مائوتسه دون خوب بود، یك قران، یك قران بود. دن سیائو پین شاید بد نباشد، اما حالا یك تومان باندازه یك قران هم نیست.» پوسترهای مائو و سایر شخصیتهای برجسته قبل از سال ۱۹۷۶ بکرات در میدان تین آن من دیده میشد، و این خود نشان دهنده آن بود که زندگی برای توده های تحتانی سخت تر شده و آرزوی بازگشت به گذشته ای که بهتر بود فراگیراست.

چنین احساساتی صرفاً نمایانگر احساس دلتنگی برای گذشته نیست، بلکه گذشته چین، آینده آن نیز می باشد؛ حمایت از چین دوران مائو در ارتباط لاینفك با این مسئله است که امروز چه باید کرد. زنی تعریف میکرد که دهقانان در طول مبارزه رهائیبخش برای سربازان از علف و نی و هر چیزی که دم دستشان میرسید صندلی درست میکردند، و این شیوه آنان برای شرکت در جنك خلق بود؛ اما حالا سربازان پوتین های ساخت آمریکا می پوشند و بجای رهانیدن خلق آنان را بگلوله می بندند، این زن می گفت که احساس میکند بهشان خیانت شده و این خیانت نتیجه خط دن سیائو پین است.

این جنبش بطور موقت یك فضای سیاسی بوجود آورد تا کسانی که از قبل درك روشنتری نسبت به خطوط مختلف داشتند بطور علنی از مائو دفاع نمایند. جریان طرفداری از مائو وسیع و ناهمگون بود و جناحهای پیشروتر درون آن عموماً با برافراشتن سمبلهایی که مشخصاً انقلاب فرهنگی را تداعی میکرد، خود را بروز میداد، سمبلهایی نظیر مدالهای مائو و کتاب «نقل قولهای صدر مائو» (کتاب سرخ معروف که توده های انقلابی سراسر چین و میلیونها نفر در اطراف جهان آنرا مطالعه کرده اند). بگفته ناظران در سال ۱۹۸۸ تقریباً هیچکس علناً با مدال مائو دیده نمیشد. به سینه زدن مدال مائو کاری جسورانه و حتی خطرناك و به معنی مخالفت علنی با رژیمی بود که خط مائو را مورد حمله قرار داده و بطور سیستماتیك دستاوردهای دوران مائو و بخصوص انقلاب فرهنگی را از بین برده بود.

در ماههای قبل از آغاز

چین ۱۸ مه ۱۹۸۹، «دانشجویان: کارگران سر رسیدند!»



جنبش دانشجویی، ناظران گزارش میدادند که در پکن مردم مدالهای مائو را بطور پنهانی پشت یقه کت خود می زدند. بعداً در جریان اعتراضات تین آن من و بویژه در نیمه دوم ماه مه، یعنی وقتی کارگران بطور توده ای به دانشجویان پیوستند، احساسات طرفداری از مائو غلیان یافت و مردم مدالهای مائوی خود را گردگیری کرده به سینه می زدند. (البته ظاهراً رسانه های غربی که با تك تك چینی های هوادار آمریکا مصاحبه کرده و صبح تا غروب تصاویر «الهه دموکراسی» را بنمایش میگذاشتند، «قادر نبودند» هواداران مائوئیسم را بیابند و کسی که به امید دیدن مصاحبه ای با کارگران کتاب سرخ بدست، جلوی تلویزیون می نشست باید تا ابدالدهر منتظر میماند ـ در واقع رسانه های غرب تنها چیزی را یافتند که علاقمند به یافتنش بودند، چیزی که در جهت منافعشان بود.)

برخی از ناظران صحنه از مباحثه های حاد بر سر آثار مائو در میدان تین آن من گزارش دادند؛ بنا بر این گزارشات مردم بخشهایی از کتاب سرخ و منتخب آثار مائو را با صدای بلند برای یکدیگر میخواندند. در حال حاضر یافتن این کتابها در کتابفروشیها بسیار مشکل است (بسیاری از آنها سالها در انباری ها و اتاق های زیرشیروانی نگهداری شده بود) ـ احساس عمومی این است که رژیم خواهان توقیف آثار مائو است، بنابراین باید حقایقی در این آثار نهفته باشد. برخی از جوانان که در این بحثها شرکت داشتند، وقتی با تاریخی که خود بخشی از آن نبودند آشنا میشدند، صحبت از رجوع به مائو می نمودند.

برخی بحث را پیشتر برده میگفتند چین به یك انقلاب

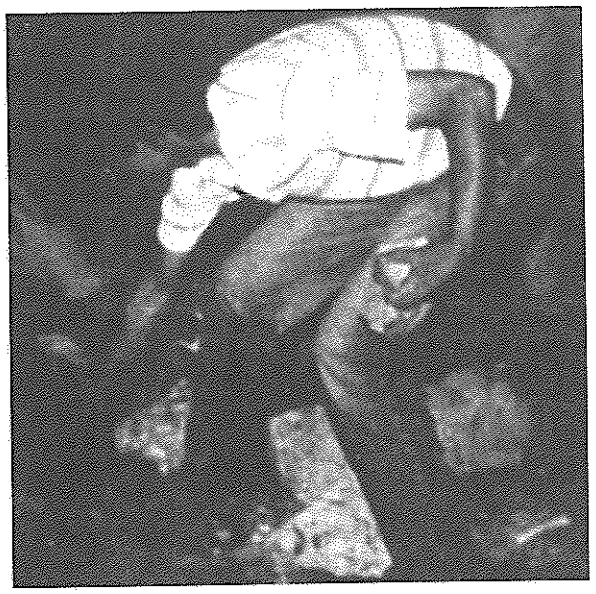

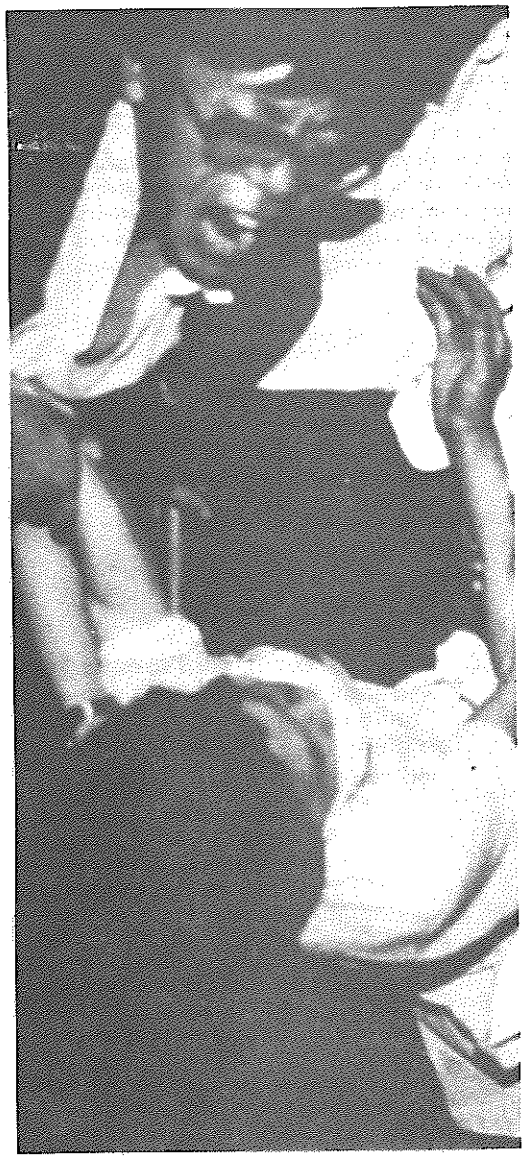

خلق» به هر کسی که مظنون بنظر میرسید شلیك میکردند، زنی سوار بر دوچرخه و بلندگو در دست فریاد میزد «این رژیم فاشیست است. اکنون دیگر مثل روز روشن است. این رژیم فاشیستی است. ما یك انقلاب سوسیالیستی دیگر لازم داریم . دارند بچه های ما را میکشند. نمی بینید دارند بچه هایمان را می کشند؟» و درحالیکه از این خیابان به آن خیابان میرفت، مردم را جمع کرده و وقایع را توضیح میداد، اشك از چشمانش سرازیر بود.

* * *

هرچند کارگران کمی دیرتر بشکل توده ای وارد میدان شدند، از همان اواسط ماه مه آشکار گشت که درك و فهم آنان از ماهیت اوضاع، خطرات، و اینکه این اوضاع انجام چه کارهائی را طلب می کند، واقع بینانه تر است: بقول یکی از روزنامه نگاران، همه می دانستند که

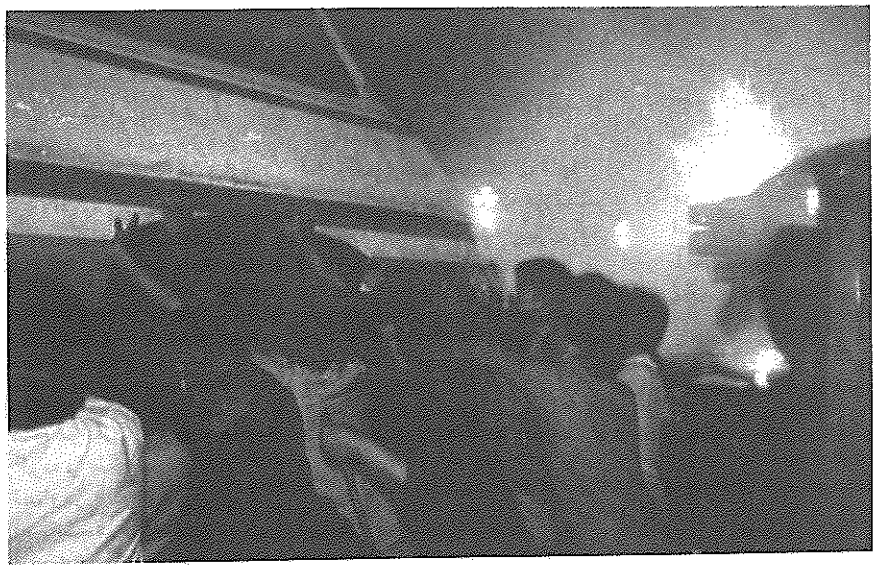

سوسیالیستی دیگر نیاز دارد، چنین انقلابی قبلا در تاریخ چین بوقوع پیوسته و مائو رهبری بود که توانایی انجام این کار را داشت. آنها تاکید داشتند که مسئله فقط خلاصی از شر دن سیائو پین نیست بلکه باید از خط او که یك دهه بر چین تسلط داشته، خلاص شد.

این آگاهی برخی اوقات قهرمانی گری های شگفت انگیزی را می آفرید که البته به مطبوعات غرب راه نیافت. بگفته یکی از ناظران، درست بعد از قتل عام، وقتی سربازان ارتش «رهائیبخش

«سنگرهای خیابانی، سخنرانیها و پوسترهای ضد حکومتی توسط دانشجویان سازماندهی و برپا شد، اما آن کسانی که به قهر آشکار روی آوردند... کارگران بودند.» رژیم چین سعی نمود میان دانشجویان و کارگران شکاف بیاندازد. برای مثال درست بعد از قتل عام و اعلام اسامی اعدام شدگان روشن کرد که تنها کارگران و بیکاران اعدام شده اند. رژیم از یکطرف می ترسید مبارزه دانشجویان جرقه ای باشد برای کارگران و خیل عظیم

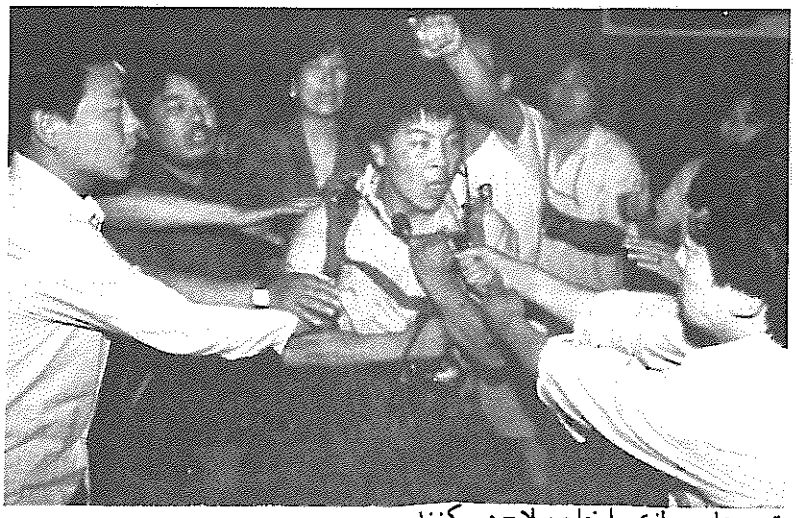

توده ها سربازی را خلع سلاح می کنند.



و نه نهادهای دموکراتیک.» در حقیقت امر کارگران و دهقانان آرزوی حاکمیت پرولتاریا و انقلاب متداومی که مائو تجسم میکرد را درسر دارند.

تحولات اخیر چین یادآور نکته ایست که مائو البته در زمینه متفاوت انقلاب فرهنگی، مطرح میکرد:

«با وجود اینکه ابتدا روشنفکران و توده های وسیع جوانان دانشجو انتقاد از خط ارتجاعی بورژوایی را آغاز کردند، معهذا هنگام بقدرت رسیدن «توفان

بیکارانی که از روستاها به شهرها سرازیر شده اند ولی مهمتر از این، از آنچه که کارگران می توانند برای هر جنبش توده ای بهمراه آورند هراس داشت. درست قبل از وقایع بهار، نشریه رسمی «روزنامه دهقانان» چین به کادرهای خود در مورد خطر «خداسازی دوباره از مائو» (به ادعای اینان اولین بار اینکار در انقلاب فرهنگی انجام شد) هشدار داده، نوشت که در سراسر کشور مردم عکسهای مائو را به در و دیوار می چسبانند. و آواز «شرق سرخ است» را می خوانند و تصنیفهایی در

ستایش از دورهٔ مائو ترنم میکنند. این روزنامه گزارش داد، این پدیده بطور خود بخودی در میان دهقانان و کارگران فقیرتر در حال گسترش است. هرالد تریبون بین المللی نوشت:

«روشنفکران و کارگران ممکن است در تنفر از رهبران فاسد و بی رحم چین شریك باشند اما تصاویر بزرگ مائو تسه دون که کارگران صنعتی در روزهای قبل از حکومت نظامی در پکن بنمایش گذاردند یادآور این مسئله بود که اکثریت توده های چین در آرزوی یك امپراطور روشن بین هستند

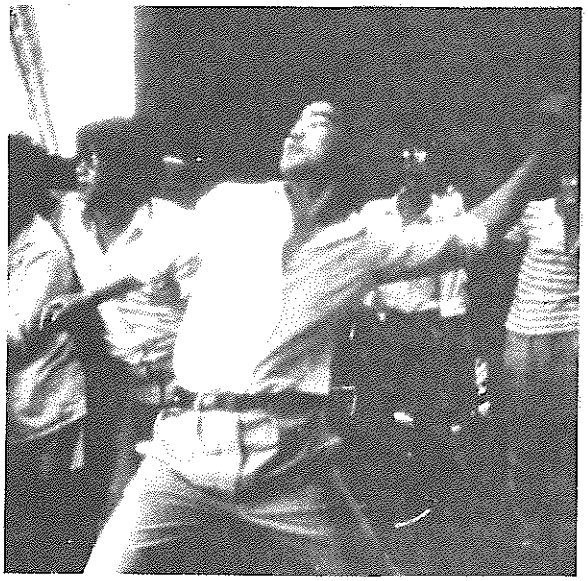

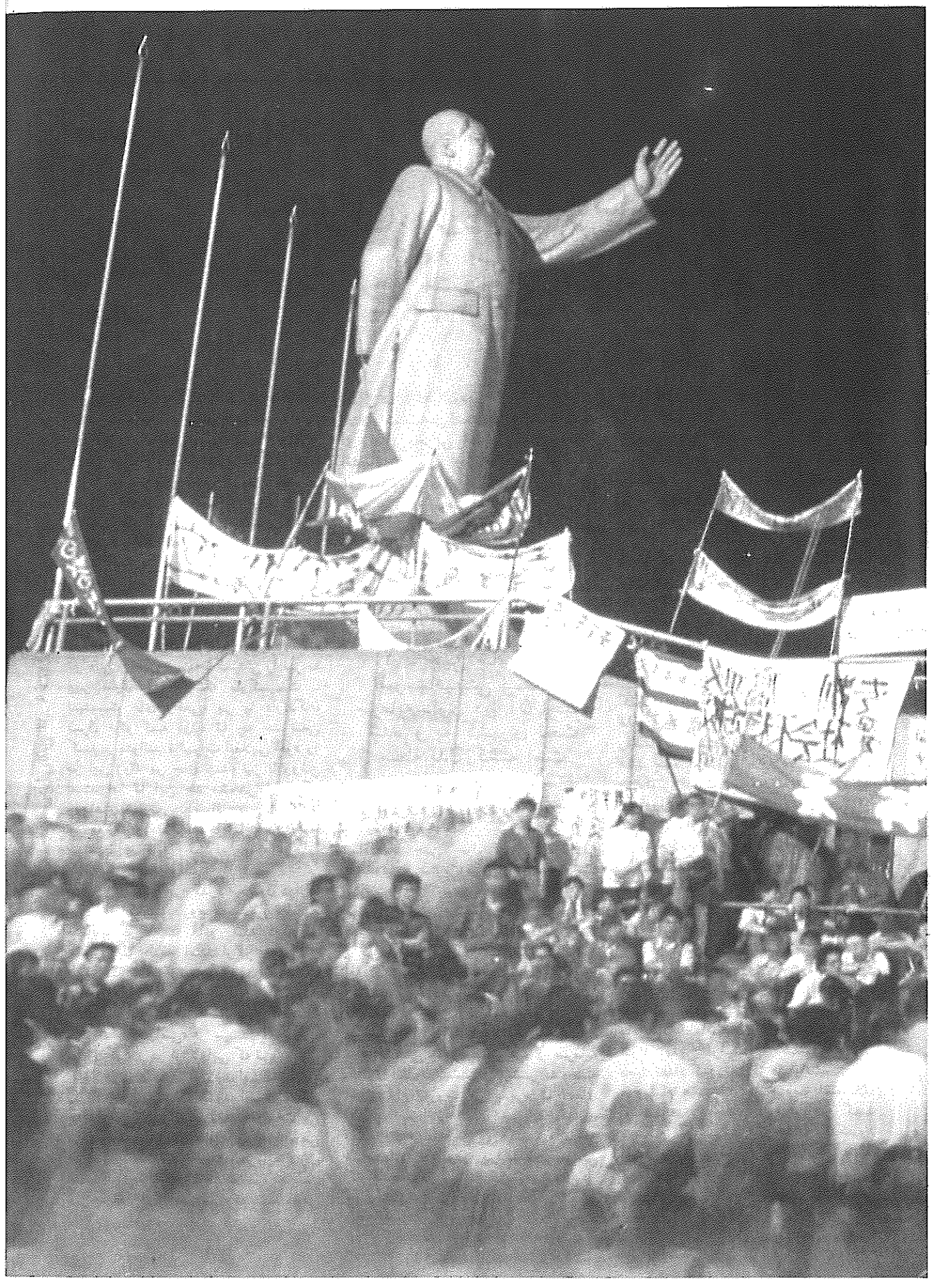

ژانویه»، صاحبان دوران، یعنی توده های وسیع کارگران و دهقانان و سربازان بودند که بمثابه نیروی اصلی، انقلاب را تا به آخر به انجام رساندند. روشنفکران همیشه در تغییر درك خود از امور، سریع می باشند، اما بخاطر محدودیتهای قوهٔ درکشان و بعلت دارا نبودن کاراکتر کاملا انقلابی، برخورد روشنفکران گاهی اوقات اپورتونیستی است.»

یکی از اهداف دن از در هم کوبیدن وحشیانه اعتراضات بهار ممانعت از تجدید حیات یافتن نیروهای مائوئیست و ضربه زدن به طغیان و شورشی بود که چنین نیروهایی در آن قدرت میگیرند. روحیه انقلابی و سازش ناپذیر انقلاب فرهنگی هنوز در خاطره حکام چین زنده و مخاطره انگیز است. یادداشتهای یك نشست حزبی در اواخر آوریل که بطور مخفیانه خارج شده، حاکی از آن است که دن به هم قطارانش گفته: «این یك جنبش دانشجوئی معمولی نیست. یك اغتشاش است ....اینها همان کارهایی را میکنند که شورشگران در طول انقلاب فرهنگی میکردند. فقط میخواهند همه جا را به هرج و مرج بکشند.»

البته وقایع بهار تکرار انقلاب فرهنگی نیست. امروز رهبران بالای حزبی بجای تشویق شورش و دگرگونی انقلابی از پایین ـ یعنی کاری که مائو در دوران حکومت پرولتاریا کرد ـ هر مخالفتی را در هم میکوبند. یك مفسر بورژوا در رابطه با این تفاوت فاحش، دیدگاه تمامی طبقه خود را بطور دقیق ارائه داد: «بیست سال پیش نسل دیگری از دانشجویان مخالف همان سه نکته بودند: سازش، نابرابری، فساد. آنان خود را گارد سرخ نامیدند و خواستار «نابودی شیاطین و اهریمنان رویزیونیسم شدند. آنان یك رهبر داشتند، آنان با ایمان مسیح وار [اشتباه نمی کنید] به مائو تسه دون سالخورده، بحرکت در آمدند. خدا را شکر امروز مائویی وجود ندارد.» با این وجود بذری که مائو و انقلاب فرهنگی کاشت بسیار واقعی است. آن بذرها سبب برخاستن نیروهای مائوئیستی در سراسر جهان شده است، نیروهایی که از پرو تا جنوب آسیا و تا کشورهای امپریالیستی و همچنین چین در حال مبارزه اند؛ در چین نیروهای کوچك اما مهمی پرچم مائو و یك انقلاب سوسیالیستی دیگر را برافراشته و دن و مرتجعین را به کابوسی دائم فرو برده اند و برای این رژیم خونخوار «درهمه جا هرج و مرج» می آفرینند.



پس از قتل عام تین آن من، هزاران نفر برای عزاداری شهدا جمع شده و رژیم جنایتکار را محکوم کردند. بر روی دسته گلهای عزاداری اشعاری از مائو تسه دون نگاشته شده بود.

طغیان در چین:

بحران رویزیونیسم یا.... چرا حق با مائو بود

نوشته: ریموند لوتا

چین در گیر طغیانی عظیم بوده است. تظاهراتهایی تحت رهبری دانشجویان در شهرهای عمده کشور براه افتاد. چندین تلاش جهت راندن دانشجویان از تین آن من با شکست مواجه شد. سربازان علناً از اجرای دستورات افسران ارشد خود سرباز زدند. کارگران در بیشترین تعداد به جنبش اعتراضی پیوستند. نارضایتی عمیق شده بود. مردم از همه اقشار و طبقات وارد بحث و مجادله در مورد بیماری جامعه چین شده اند. این طغیان نه تنها رهبری حزب «کمونیست» رویزیونیست را غافلگیر کرد، بلکه توانایی و مشروعیت حاکمیتش را نیز به زیر سوال برد. اینکه مارکسیست ـ لنینیست های واقعی، بر پا دارندگان بیرق مائو تسه دون، تا چه حد سعی کنند و بتوانند تاثیرات انقلابی خود را بر این روند بر جای نهند، نیز نا روشن است. اما تا این حد مشخص است که رویاهای شیرین دن سیائو پین در مورد سر به زیر بودن مردم، با ثبات بودن جو سیاسی، و قابل کنترل بودن سرمایه داری بر هم خورده است.

آنچه در چین می گذرد محصول دوازده سال حاکمیت رویزیونیستی است. متعاقب درگذشت مائو تسه دون در ۱۹۶۷، یك طبقه استثمارگر نوین از طریق کودتایی ارتجاعی به قدرت رسید. از آنزمان تا کنون چین دستخوش تغییرات عظیمی شده است ـ در اقتصاد، در نهادهای سیاسی، در سیستم آموزشی، در زندگی، و در ارزشهایی که ترویج می کند. غرب و بلوك شوروی این تغییرات را تحت نام پیشرفت ستوده اند. از همین جا می توان به واقعیت این اصلاحات پی برد. آنچه که احیای عقل سلیم خوانده می شود، در حقیقت احیای سرمایه داری است. آنچه کارشناسان امر مایلند آنراجامعه ای بنامند که دستخوش مشکلات رشد بوده و در جستجوی اصلاحات سیاسی است، در حقیقت جامعه ای غرق بحرانی عمیق است: بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، و بحران در اعتماد به نهادهای حاکمیت. قصد این مقاله بررسی برخی ویژگیهای پایه ای جامعه چین است که باعث بروز چنین نارضایتی بوده، و نیز مطرح کردن آنچه که در پرتو آن بنظر می رسد معضلات موجود در چین تحت حاکمیت رویزیونیستی باشد.

۱ ـ چین جامعه ای سوسیالیستی نیست. سرمایه داری در آن احیاء شده و به کشوری تحت سلطه بدل گشته است

سود در فرماندهی

اقتصاد چین حول اصل «سود در فرماندهی» سازماندهی شده است. خود تئوریسینهای چینی گفته اند که سود بهترین معیار سنجش عملکرد اقتصاد است. آنها می گویند که رقابت میان بنگاهها چیز خوبی است، چرا که ضامن اینست که «تنها بهترینها سر پا بمانند». فی الواقع، ورشکستگی بنگاهها در چین اکنون پدیده ای رایج میباشد. (۱) بنگاهها بخاطر حصول سود بیشتر جایزه میگیرند، و سرمایه گذاری اکنون بیشتر و بیشتر به وسیله اعطای وام صورت می پذیرد تا اعطای اعتبار. سود راهنمای سرمایه گذاری است. یك مثال ذکر می کنیم. یکی از سیاستهای مائو پراکنده ساختن کارخانجات در سراسر کشور و تلاش در جهت رشد مناطق فقیر و عقب مانده تر بود. امروزه این امکانات در ایالات ساحلی چین تمرکز یافته اند. این مناطق از قدیم مناطق ثروتمندی بوده اند. برنامه از این قرار است که این ایالات به مناطق تولید صادراتی تبدیل شوند. نتیجه این سیاست اینست که ثروتمند، ثروتمندتر می شود و فقیر، فقیرتر. چرا که منابع مالی و سرمایه گذاری در خدمت عرصه هایی که سود آوری بسیار بالا دارند قرار می گیرند.(۲) این سوسیالیسم نیست.

وضعیت کشاورزی

درچین زمان مائو، سیستم کشاورزی کلکتیوی بوجود آمده بود. احتیاجات غذایی چین بر آورده می شد. و عرصه روستا ها دستخوش تحولات اجتماعی عظیم شده بود. در سال ۱۹۷۵، متعاقب سرنگونی قدرت سیاسی انقلابی، سیستم کشاورزی خانواری در چین بر قرار گردید. مزارع به قطعات تقسیم شدند و هر قطعه به یك خانواده روستایی تعلق گرفت. یك رشته دستورالعملهایی در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸٤ صادر شد که طی آنها، مالك زمین مجاز بود کارگر استخدام کند، ماشین آلات کشاورزی خریداری کرده و در تملك داشته باشد، و مازاد محصول خود را در سایر مناطق به فروش برساند. مالکان قطعات حاصلخیزتر، تشویق می شدند تا بامالکان قطعات کم بازده، وارد معامله شوند. بدین ترتیب، مالکیت زمین در دست تعداد کمی تمرکز می یافت.

ویلیام هینتون، این پروسه اضمحلال کلکتیوها را چنین توصیف می کند: «هنگام توزیع دارایی های کلکتیو، افراد دارای نفوذ و رابطه می توانستند تراکتورها، چاههای آب، پمپها، وسایل کار و سایر مایملك تولیدی که حاصل



(بنقل از کارگر انقلابی،
صدای حزب کمونیست
آمریکا، مورخ ۲۹مه۱۹۸۹)

قبلا تخته های اعلانات بزرگ پوسترهایی را مانند آنچه در بالا دیده می شود را حمل می کردند؛ بر روی این پوستر نوشته شده است: «جرات مبارزه بخود دهید»، «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». در دوران رژیم دن تبلیغات کمپانیهای گوناگون امپریالیستی جای این پوسترها را بر روی تخته های اعلانات گرفته است؛ در زیر، تبلیغی از یك کمپانی ژاپنی دیده می شود.



چندین دهه کار سخت همه اعضای کلکتیو بود را با تخفیفهای بسیار زیاد خریداری کنند. این خریداران نه تنها می توانستند قیمتهای بسیار نازلی بر این دارایی های سرمایه ای بگذارند... بلکه غالباً آنها را به کمك اعتبارات سهل الوصول از بانکهای دولتی خریداری می کردند. شاید در تاریخ سابقه نداشته باشد که گروهی ممتاز تا بدین حد در برابر بیشترین امتیازات کمترین بها را پرداخته باشد.» (۳) آنچه اکنون در عرصه روستاهای چین وجود دارد رشد یك سیستم مدرن کشاورزی تجاری سرمایه داری، که غالباً دارای ارتباطات بین المللی است، در کنار یك اقتصاد پراکنده و وابسته دهقان فقیر، می باشد.

رهبران چین منافع کوتاه مدت را ترغیب می کنند. هر چه که مولد بیشترین درآمد باشد، به اصطلاح به حال کل اقتصاد سودمند خواهد بود. دن سیائو پین می گوید، «ثروتمند شدن شکوهمند است.» این شیوه ای سرمایه دارانه است. برخی از نتایج این شیوه چه بوده است؟ نخست، محصول گندم طی چهار سال اخیر افزایش نداشته است. علتش آن بوده که نفع کشاورزان در کشت سایر محصولات قابل فروش در بازار بوده است. همچنین قیمت کود، سموم ضد آفت، و ماشین آلات کشاورزی در نتیجه کاهش سرمایه گذاری دولت در عرصه کشاورزی و صنایع مرتبط بدان، افزایش یافته است. میزان واردات گندم چین اکنون بسیار زیاد است. دوم، بعلت افزایش بی رویه مزرعه داری تجاری و گله داری برمراتع وجنگلها وسیستم آبیاری و آبرسانی آسیب فراوان وارد آمده است. سوم، تجزیه دهقانی در عرصه روستاها، اعمال مجدد حق وراثت که قطعه زمین هر خانوار را به واحد های بسیار کوچك که کشت در آنها مقرون به صرفه نیست تقسیم می کند، و از بین رفتن خدمات اجتماعی کلکتیو، باعث مهاجرت خیل عظیم روستائیان از روستا به شهر شده است. تا سال ۱۹۸۸ شمار روستائیانی که به شهر های بزرگ هجوم برده بودند به رقم پنجاه میلیون بالغ گشته است. (٤) اکثر آنها بیکار و بی سرپناه اند. بسیاریشان در ایستگاه های راه آهن، پارکها و یا کپرهای اطراف شهرها شب را به صبح می رسانند. تاریخ، مهاجرت چنین خیل عظیمی از مردم روستا به شهر را، طی چنین مدت کوتاهی به یاد ندارد. این سوسیالیسم نیست.

وضعیت کارگران در صنایع

رهبران چین می گویند که می خواهند جامعه را مدرنیزه کنند. آنها مدعیند که راه نیل بدین هدف عبارت است از دستیابی به حداکثر کارآیی. وراه نیل به حداکثر کارآیی، دستیابی به حد اکثر سود است. هر چه که بارآوری را افزایش دهد خوب است. فی الواقع، ژائوزیان، دبیر کل حزب کمونیست چین، طی یك

سخنرانی بسیار مهم در اکتبر ۱۹۸۷ گفت که افزایش نرخ بارآوری تنها محك اقتصاد است.(۵) یعنی مهمترین اصل از نظر حکام چین اینست که چقدر می توانند شیره کارگران را بکشند.

بارآوری تولید به طرق سرمایه دارانه افزایش داده می شود. کارگران کارخانجات دولتی مشمول مقررات انضباطی بسیار شدید و کنترل مدیران در مورد عملکرد و سازمان کار می باشند. آنان بر خلاف چین انقلابی سابق دیگر اربابان جامعه نیستند. آنها دیگر درگیر زندگی و مبارزه همه جانبه سیاسی نیستند. آنان صرفاً عناصری از پروسه تولید به شمار می آیند. در سال ۱۹۸٤، «سیستم دستمزدهای انعطاف پذیر» وضع شد. قصد این سیستم بیرون کشیدن کار بیشتر از افراد از طریق، گذاشتن تمایزات بیشتر در دستمزدها و برقراری سیستم پاداش بود. طبق این اصلاحات، مدیران نیز از «انعطاف» بیشتری در استخدام و اخراج کارگران برخوردار شده اند. در سال ۱۹۸۵، حکومت مقررات مربوط به استخدام کارگران جوان در بنگاههای دولتی را تغییر داد. این مقررات، «سیستم کار قراردادی» است. کارگران بجای تمام عمر، برای مدت معین و محدودی استخدام می شوند. بدین طریق، آنها از مزایای بیمه و امکانات رفاهی همچون سایر کارگران برخوردار نمی شوند.(٦) در برخی موارد، این قراردادها شفاهی هستند و کارگران را به «دستمزدهای شناور» بر مبنای بازدهی و سود، مقید می سازند.

دولت چین دیگر تامین کار را تضمین نمی کند. در شهر صنعتی شنیان، ٦۳ هزار کارگر در سال ۱۹۸۸ ازکار اخراج شدند. تنها ۱٦ هزار نفر از آنها توانست طی همان سال کار جدید بیابد. (۷) این اصلاحات تحت عنوان «آزادی انتخاب» به خورد مردم داده می شوند ـ یعنی هر جا که می خواهی می توانی کار کنی. اما حقیقت امر اینست که تهدید به کاهش دستمزد، اخراج و بیکاری، و سیستم رقابت در استخدام همانند چماق استثمار عمل می کنند. در عین حال، نیروی کار باثباتی در حال شکل گیری است. این نیرو بر مبنای تمایزات فزاینده در سطح دستمزدها، موقعیت شغلی و امنیتی، و وجود ذخیره عظیمی از کارگر ارزان مهاجر که از مناطق روستایی هستند، شکل می گیرد. این سوسیالیسم نیست.

سلطه بیگانه

دن سیائوپین و دارودسته اش ، چین را دوباره در چنگال قدرتهای غربی انداخته اند. هنگامی که مائو در قید حیات بود، چین منطقه پایگاهی انقلاب جهانی بود. امروزه چین منبع نیروی کار ارزان برای امپریالیسم و دلال غیر رسمی اسلحه برای سازمان سیا است.

مبالغ هنگفت سرمایه خارجی طی ده سال گذشته به چین سرازیر شده است. از سال ۱۹۷۹ تا کنون، چین طرف معامله سرمایه گذاری خارجی به ارزش ۲۵ میلیارد دلار بوده و قراردادهای دریافت وام به ارزش ٤۷ میلیارد دلار را به امضاء رسانده است.(۸) صنایع سنگین چین بطور روز افزونی بر تکنولوژی وارداتی متکی می شود. چین غالباً مجبور است از تولیدات پروژه های مشترکش با شرکای تجاری و سرمایه گذاریش، برای باز پرداخت به آنها استفاده نماید. مثلا در حفاریهای دریایی که به کمك خارجیها صورت میگیرد، وضع چنین است. چین مجبور است برای از عهده برآمدن پرداختهای روزافزون وارداتی خویش، مرتباً بر صادراتش بیفزاید. اگر از عهده این کار بر نیاید مجبور است قرض کند. بدهی خارجی چین اکنون در حدود ٤۰ میلیارد دلار میباشد. عملکرد اقتصاد چین بسیار متاثر از ادغامش در اقتصاد جهانی است. واردات بالا درسالهای ۸۵ ـ ۱۹۸٤ باعث رشد صنایع شد. در حالیکه کاهش اخیر در واردات باعث بروز نایابی اجناس و بدتر شدن تورم گشته است.

در بسیاری موارد سیستم قدیمی که بر مبنای آن دول خارجی مناطقی را تحت کنترل گرفته و از آنها امتیاز به چنك می آوردند، در حال باز گشت است. این امر به بهترین وجه در «مناطق اقتصادی ویژه» که توسط حکومت چین در طول مناطق ساحلی جنوب شرقی این کشور ایجاد شده، به چشم می خورد. این مناطق شبیه «مناطق تولیدات صادراتی» هستند که در دهه های شصت و هفتاد در تایوان و کره جنوبی ایجاد شدند. حکومت چین در زمینه حمل و نقل و ارتباطات سرمایه گذاری کرده، یك نیروی کار تامین، و نرخهای مالیاتی مساعد به سرمایه های خارجی پیشنهاد کرده است. این سرمایه های خارجی اکنون می توانند بنگاههایی تحت مالکیت کامل خود تاسیس نمایند. در سال ۱۹۸۸، بیش از یك میلیون کارگر در جنوب چین به قرارداد های تولیدی با سرمایه های هنك کنگی وابسته بود. وجود کارگران شاغل، حتی کودکانی، که ۱۲ ساعت در روز و ۷ روز در هفته به قطعه کاری که حدود سی سنت در ساعت دریافت می کنند، امری معمول است. (۹) بعلاوه چین دارد، قطعات بزرگی از«جزیره هانیان» را که یك «منطقه اقتصادی ویژه» می باشد به مدت هشتاد سال به ژاپن اجاره می دهد. (۱۰)

برنامه اصلاحات اقتصادی رویزیونیستهای چینی در عین حال برنامه گشایش درها به روی سرمایه خارجی بوده است. لیکن بخاطر عقب افتادگی تاریخی چین، این گشایش به مناسبات وابستگی میان دستگاه بوروکراتیك دولت و سرمایه خارجی منتهی شده است. و به علت ضعف ساختار حکومت مرکزی چین، سرمایه خارجی توانسته وارد معامله با ایالات شده و مناطق و نواحی مختلف را در رقابت با یکدیگر به بازی بگیرد.(۱۱) چین بار دیگر به یك کشور تحت سلطه امپریالیسم تبدیل شده است.

یك لجنزار اجتماعی

ضد انقلاب در چین کلیه عرصه های اجتماع را آلوده کرده است. در حالیکه تحصیلات عالی به تقلید از نخبه پروری غربیها سازماندهی مجدد شده، بیش از سی میلیون کودك و جوان مدارس ابتدایی و متوسطه را ترك کرده اند. با احیاء کشت خانواری، سنتها و عملکردهای وحشیانه فئودالی نیز، در مناطق روستایی ظهور مجدد یافته اند. در نظام کشت خانواری، کارگران و وارثین مذکر بیش از جان و حقوق زن ارزش دارند. به پسرها بیش از دخترها ارزش داده می شود. بدین جهت پابپای ظهور قطعات زمین خصوصی خانواری، کتك زدن زن، آزار زنانی که نوزاد دختر بدنیا می آورند، و کشتن نوزادان دختر، بمثابه مسائل عمده اجتماعی مجدداً تظاهر یافته اند.

جنایت در شهرها افزایش پیدا کرده است. دزدی، رشوه خواری، پارتی بازی جهت دستیابی به شغل و یا کالاهای مصرفی نایاب ـ اینها بخشی از بازی مبارزه برای بقاء و پیش افتادن است. فلاکت در شهرها درحال رشد است. بیست میلیون دهقان در روستاها طی امسال در معرض قحطی قرار دارند.(۱۲) و این در حالی است که مقامات حزبی آشکارا ثروت خود را به نمایش می نهند. مائو تسه دون در چین انقلابی، مردم چین را به کارکردن برای رهایی

تمام مردم جهان تشویق می نمود. درحالیکه امروزه، حکام چین مردم را به کارکردن برای خرید تلویزیون رنگی ساخت ژاپن ترغیب می کنند. این سوسیالیسم نیست.

۲ـ بحـــران جـــاری اقتصاد

نرخ رشد اقتصادی در دهه هشتاد بطور متوسط ۹ در صد در سال بوده است. این نرخ رشد بسیار بالا است، لیکن از خصلتی ناموزون برخوردار بوده است. و امروزه، اقتصاد در وضعیت بی نظمی است.

در سال ۱۹۸۸، بانك مرکزی کنترل خود را بر عرضه پول و اعتبار از دست داد، نرخ تورم بین ۱۰ تا ۲۰ در صد بود، و افراد برای بیرون کشیدن پول خود به بانکها رجوع می کردند. سرمایه گذاری از کنترل خارج شده بود: پول وارد عرصه های غیر مفید و پروژه هایی که از آنها انتظار بازگشت سریع سرمایه می رفت، میگشت.این درحالی بود که برخی صنایع اصلی بفراموشی سپرده شده بودند، و استانها بر سر تصاحب مواد خام در رقابت بوده وبرای احتکار این مواد به جنك قیمتها دست می زدند. نوعی جنك سالاری اقتصادی به چشم می خورد. سفته بازی بی رویه شده بود. حکومت با ارائه برنامه جهت آرام کردن اقتصاد و کسب مجدد کنترل مرکزی بیشتر، از خود واکنش نشان داد. اما این امر تنها باعث فعالیتهای مالی سفته بازی و غیر قانونی در سطوح محلی و بروز مشکلات جدید گردید.(۱۳) بطور مثال، بخاطر تنك شدن مجرای عرضه پول، حکومت نتوانسته است قیمت کامل غلات را طبق قرارداد به کشاورزان بپردازد. در نتیجه کاهش سرمایه گذاری های دولتی، نرخ رشد بیکاری به ۸/۵ درصد افزایش یافت، که نرخ واقعی بیکاری بسیار بیش از این است. تورم اکنون در حدود ۳۰ در صد است. رفرمهای پراغتشاش، عقب نشینیهای پراغتشاش تر بدنبال داشت.

فســـاد

رویزیونیستهای چینی اگر چه نتوانسته اند به اهداف خود در عرصه بین المللی دست یابند، لیکن بدون شك به استانداردهای بین المللی سرمایه داری در عرصه فساد دست یافته و حتی احتمالا از آنها پیشی گرفته اند. فساد در تمامی سطوح حزبی و دولتی ریشه دوانده و باعث انزجار شدید توده ها گشته است. بوروکراتهای محلی قدرت سیاسی را در دست داشته و کنترل بر منابع کمیاب و سرمایه دولتی را در اختیار دارند که از آنها در موقعیتهای مختلف استفاده می کنند. به جهت دستیابی به محصولات قیمت گذاری شده دولتی، آنها بطور مثال یك تن فولاد را به قیمت ۲۰۰ یوان (واحد پول چین) خریداری کرده و آنرا در بازار به قیمت ۷۰۰ یوان به فروش می رسانند. آنها در معاملات سود جویانه کالاهای وارداتی در «مناطق اقتصادی ویژه» جهت فروش مجدد در سایر نقاط چین، دست دارند، اینگونه فعالیتها باعث شده که بسیاری از مقامات یك شبه میلیونر شوند، رفیق بازی هم گسترده است. بطور مثال، چهار کمپانی بزرگ دولتی دارای شاخه های متعددی در سراسر کشور بوده و دارای ارتباطات مهم با جهان خارج می باشند. وزرای اسبق، شهردارهای اسبق، دبیران ارشد و اسبق حزبی، و وابستگان اعضای دفتر سیاسی حزب، در راس این کمپانیها جای دارند. این افراد به ثروت اندوزی کلان مشغول بوده و توسط مقامات عالیرتبه حزبی حمایت می شوند. دانشجویان حق داشتند که خواستار علنی شدن در آمدها و دارایی های مقامات حزبی بودند.

بحران ایدئولوژی و مشروعیت

حزب کمونیست چین دیگر سرمشق مردم این کشور نیست. همانگونه که یك آموزگار اهل پکن گفت: «اعضای حزب سابقاً نخستین کسانی بودند که سختی ها را متحمل می شدند و آخرین کسانی بودند که از آسایش بهره مند می گشتند. اما وضع حالا درست برعکس است. تنها کاری که میکنند مال اندوزی، و مال اندوزی است.» (۱٤) اما مسئله بسیار عمیق تر از این حرفها است. این حزب را کاری باانقلاب نیست. کاری با عقاید متعالی کمونیسم و نیل به هدف یك جامعه بی طبقه ندارد. این حزب مردم را به ایدئولوژی منافع شخصی ترغیب کرده و حول هدف یك چین مدرن و صنعتی گرد میآورد. این حزب قول یك اقتصاد کارآمد و سطح بهتر زندگی را می دهد، لیکن در عمل استثمار، بی کفایتی و فلاکت به ارمغان می آورد. این حزب یك صد هزار دانشجو را به خارج می فرستد تا در رشته های مدیریت و مهندسی غرب آموزش ببینند. هنگامی که باز می گردند در می یابند که این اقتصاد قادر به جذب مهارتهای آنها نیست. این حزب در مورد دموکراسی گنده گویی می کند، لیکن یك نهاد مطلقه با مراکز فئودال منش قدرت، و خارج از حیطه انتقاد و تغییر توسط توده ها می باشد. چرا مردم چنین حزبی را باور کنند؟ چرا مردم به چنین حزبی اعتقاد داشته باشند؟

۳ ـ تنها یك انقلاب سوسیالیستی دیگر میتواند چین را نجات دهد

برای اینکه علت وقوع چنین اتفاقاتی در چین را دریافت، باید به مائوتسه دون رجوع کرد، این مائو بود که در مورد خطر احیاء سرمایه داری تحت سوسیالیسم هشدار داد. این مائو بود که خاطر نشان ساخت افرادی که تنها با هدف ایجاد یك چین مدرن و مرفه به حزب کمونیست می پیوندند، وقتی که به قدرت برسند به بورژوازی نوین تبدیل می شوند. این مائو بود که پیش بینی نمود، اگر رهروان سرمایه داری به قدرت برسند برده وار در برابر امپریالیسم کرنش می کنند. این مائو بود که یك رشته سیاستها و اصول برنامه ریزی اقتصادی سوسیالیستی را دقیقاً به قصد جلو گیری از نتایج زیان بار آنچه که تا کنون بر چین وارد آمده، ارائه داد. و بیش از همه، این مائو بود که انقلاب فرهنگی را به قصد سرنگونی افرادی نظیر دن سیائو پین و سایر نیروهای بورژوازی نوین درون حزب کمونیست چین که هدفشان احیای سرمایه داری بود، براه انداخت. مائو به انقلابیون سراسر جهان آموزش داد که انقلاب با کسب قدرت سیاسی به پایان نمی رسد، بلکه پس از آن نیز باید ادامه یابد.

یك انقلاب سوسیالیستی دیگر، تنها راه برون رفت از این لجنزار جامعه چین است. رویزیونیستها باید ساقط گردند. سرمایه خارجی باید از چین رانده شود و این کشور خود را از چنبره مناسبات اقتصادی امپریالیستی رها سازد. صنعت و کشاورزی باید مجدداً سازماندهی شوند. قطب بندی شدید اجتماعی باید برطرف گردد. نهادهای نوین سیاسی حاکمیت توده ای باید ایجاد گردند. تفکر و ارزشهای متاثر از منافع شخصی باید جای خود را به اصل «در خدمت

توده ها » ی مائو بدهند.

اوضاع چین پیچیده است. بنظر نمی رسد یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست که مبارزه انقلابی را رهبری نماید در صحنه حضور داشته باشد. لیکن نفوذ مائو و انقلاب کبیر فرهنگی در شورش اخیر محسوس بود. نیاز شدید به ارائه یك تحلیل از اقتصاد سیاسی و ساختار طبقاتی چین، علاوه بر فرموله کردن استراتژی و تاکتیکها، ملموس است. انقلابیون راستین همچنین با یك مسئله عمده رویاروینند: چگونگی فراگیر کردن ایده سوسیالیسم حقیقتاً انقلابی در کشورهای رویزیونیستی. بسیاری از جوانانی که جسورانه در برابر رژیم ایستادند و احساس نداشتن قدرت سیاسی مردم را بنمایش گذاردند، خود نسبت به سوسیالیسم دچار توهم هستند. تحصیلات آنها سراپا آلوده به تبلیغات ضد مائو و ضد انقلاب فرهنگی بوده است. اکثراً بدین باورند که این تجربه و طغیانشان علیه سوسیالیسم است. از نظر بسیاری از آنان، و نیز بسیاری از جوانان اروپای شرقی، سوسیالیسم غالبا مسئله ای از دور خارج شده است که دیگر مناسبت و ضرورت ندارد.

لیکن حال که تحلیل مائو از رهروان سرمایه داری صحت خود را به اثبات رسانده، دیدگاه وی در مورد سوسیالیسم نیز از صحت برخوردار است. سوسیالیسم یك نظم برتر اجتماعی است اما خود مرحله گذار به کمونیسم می باشد.

سوسیالیسم از بین بردن استثمار و غلبه بر تفاوتها و نابرابریها در جامعه است؛ مرحله تحول دائمی جامعه از سر تا بپا می باشد. سوسیالیسم زمان تغییر نهادها و عقاید است. آیا این امکانپذیر می باشد؟ اینها واقعیاتی بودند که در چین زمان انقلاب فرهنگی رخ دادند. یك میلیارد انسان بسوی آینده گام بر می داشتند. انقلاب فرهنگی، خلاف ادعای دشمنانش، عقیم نماند و مضمحل نشد ـ بلکه توسط همین حکام کنونی چین مغلوب شد. اما این پایان ماجرا نبود. درسها و میراث مائو زنده اند. رویزیونیستها ممکن است در قدرت باشند، لیکن بحرانی را که با آن روبرویند یك چیز را بوضوح نشان میدهد: این رویزیونیست است که اساسا آینده ای ندارد.

پانویس ها

۱ـ درباره ورشکستگی رجوع کنید به هاری هاردینك، «انقلاب دوم چین، اصلاحات پس از مائو» (واشنگتن دی سی، بروکینگز، ۱۹۵۷) صفحات ۱۷ ـ ۱۱۶. درباره ورشکستگی و بیکاری در کانتون رجوع کنید به آلن سیلم، «پولی در بانك نیست»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ٤ ماه مه۱۹۸۸، صفحات ۷۰ ـ ٦۹.

۲ ـ بطور مثال رجوع کنید به ادوراد گارگان، «در طول خط ساحلی چین، هیولای اقتصادی بیدار می شود»، نیویورك تایمز، ۱۳ اوت ۱۹۸۸.

۳ ـ ویلیام هینتون، پاسخ به هافدین، مانتلی ریویو، مارس ۱۹۸۹، صفحات ۲۱ ـ ۲۰.

٤ ـ اکونومیست، ۱۸ فوریه ۱۹۸۹، صفحه ۳٤.

٥ ـ رجوع کنید ژائوزیان، «در مسیر سوسیالیسم با ویژگی های چینی»، گزارش ارائه شده به سیزدهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۷، پکن ریویو ۱۵ ـ ۹ نوامبر ۱۹۸۷، و روزنامه چین ۲٤ نوامبر ۱۹۸۸.

٦ ـ رجوع کنید به کارل ریسکین، «اقتصاد سیاسی چین» (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۹۸۷) صفحات ٥٦ ـ ۳٥۲، و هاری هاردینك صفحه ۱۱۹.

۷ ـ ربرت دلفس، «جام آهنین می شکند»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹، صفحات ٦٤ ـ ٦۳.

۸ـ لیوسان دون، «تجارت و مناسبات اقتصادی خارجی چین: ۸۹ ـ ۱۹۸۸»، پکن ریویو ۱۲ ـ ٦ مارس ۱۹۸۹، صفحه ۲۲.

۹ ـ نیکلاس کریستف، «چین: کارخانه هنك کنك»، نیویورك تایمز، ٤ سپتامبر ۱۹۸۷.

۱۰ ـ جان گیتینگز، «نگاهی تازه به مسائل کهنه چین»، گاردین منچستر، ۱٤ مه ۱۹۸۹.

۱۱ ـ برای مطالعه بحث در اینمورد رجوع کنید به میشل چسودوفسکی، «آیا بسوی احیای سرمایه داری است؟» (نیویورك: انتشارات سن مارتین، ۱۹۸٦)

۱۲ ـ ویلیام هیتنون، پاسخ به هافدین، صفحه ۱۲.

۱۳ ـ رجوع کنید به آلن سیلم، «همه چیز از هم می پاشد؛ محور بیش از این استقامت ندارد»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۲۷ اکتبر ۱۹۸۸.

۱٤ ـ بنقل از رابرت دلفس، «موقعیت از دست رفته هلمزمان»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۲۷ اکتبر ۱۹۸۸، صفحه ۳٦.

راه چین

لیولین ـ

نوشته: سون لیلجسون



شهرهای بزرگ چین پر از روستائیانی است که دنبال کار می گردند.

در سال ۱۹٦۳ جان میردال که همراه همسرش گون کِسل در دهکده لیولین زندگی کرده بود کتاب خود بنام گزارشی از یك دهکده چینی را منتشر نمود. در این اثر و دیگر آثار میردال، دهقانان لیولین بطرز هیجان انگیزی در مورد اینکه چگونه انقلاب زندگی آنان را متحول کرده است، سخن گفتند. میردال تاکید کرد که، «آینده واقعی چین نه در سنگاپور، هنك کنك و یا در تایوان و شانگهای و نه در میان کارمندان و اقشار ممتاز دانشگاهی پکن نهفته است، بالعکس، آن را باید در میان چندین میلیون که در روستاها و شهرهای کوچك خاکستری و زاغه های شهرهای بزرگ جستجو نمود.

بسوی سوسیالیسم

دهکده‌ای در چین

۲۵ سال بعد لیلجسون جهت تحقیق پیرامون تاثیرات اوضاع سیاسی جاری در چین بر اهالی «ساده» آن، از دهکده لیولین دیدن کرده است. لیلجسون اولین بار هفت سال پیش در لیولین بود، گزارش او تصویری زنده از زمینه های اتفاقات اخیر چین بدست می دهد. رپرتاژ لیلجسون قبلا در مجله کینا رپورت به چاپ رسیده است. مسئولیت ترجمه آن از سوئدی به انگلیسی با جهانی برای فتح است.

یك صبح زود پائیزی ما پیاده به لیولین می رسیم. دهکده ای در شمال استان شانگهای که با گزارشات مستند Gun Kessles و Jan Myrdals معروف شده است.

دوست چینی من Ying Duo و من هتل لوکس و فروشگاههای تازه پر از کالا شدهٔ پکن را ترك کردیم. ما از ساحل شرقی چین جائی که هوای صبحگاهی بوی صنعتی شدن را به مشام می رساند و جائی که تغییر مسیر چین، حالا به شرکتهای خارجی اجازه دائر شدن در پشت «پرده خیزران» را میدهد، گذشتیم.

ما می خواستیم به مناطق روستائی جائی که ۸۰ درصد جمعیت میلیاردی چین زندگی می کنند برویم و آن روی سکه رفرمها را هم ببینیم. راجع به افزایش قحطی در سال شوم اژدها (۱۹۸۸) شنیده ایم. رگبار در چند استان زمینهای کشاورزی را از آب پوشانیده و در استانهای دیگر خشکسالی و آتش سوزیهای جنگل خرمن را از بین برده است. اخبار بسر بردن ۸۰ میلیون نفر در قحطی و گرسنگی شنیده شده است.

پس از طی چندین روز سفر در مسیری که اکنون پراز دست انداز و خاکی است، و در برخی نقاط حتی نمی شود آن را راه خواند، حالا رسیده ایم به شهر قدیمی انقلاب، یعنی «ینان». مائو در دهه ۳۰ نیروهای شکست خورده خودش را طی راهپیمائی طولانی افسانه ای به اینجا رهبری کرد تا اینکه زخمهایشان التیام پیدا کرده و مبارزه علیه نیروهای متجاوز ژاپنی و ارتش چیان کایچك را از سر بگیرند. در اکتبر ۱۹۴۹ چیانکایچك با بقایای ارتش گومیندان به تایوان ـ چین «دوم» ـ فرار کرد و مائو جمهوری خلق چین را اعلام کرد.

هفت سال از اولین باری که از لیولین در نزدیکی ینان دیدن کردم می گذرد. لیولین یك دهکده نمونه نبود، اما اهالی این جامعه کوهستانی لم یزرع از طریق سازماندهی نوین، مکانیزه کردن کشاورزی و کار طاقت فرسا در تیمهای کار کلکتیو (جمعی ـ م) هر ساله محصول غلات را ۲۰ ـ ۳۰ درصد افزایش داده بودند.

اغلب اهالی معتقد بودند که کشاورزی کلکتیو بیشتر مناسب حال منطقه است: زمینهای قابل کشت در دره، کوچك و باریك است و فقط می توان سالی یکبار محصول از آن گرفت؛ در مقایسه با جنوب چین که زمین سالی سه بار محصول می دهد، نیاز به ایجاد هم آهنگی و همطرازی در اینجا بیشتر بود.

اما سومین جلسه کمیته مرکزی منتخب کنگره یازدهم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ جهت را تغییر داد و گفت: سیستم مسئولیتی و قرارداد تحویل به دولت در تمام کشور به اجراء درخواهد آمد؛ قطعه زمینهای خصوصی دهقانان تقویت شده و گسترش خواهد یافت؛ بازار آزاد آغاز به کار می کند و قیمت خرید دولتی بر محصولات کشاورزی افزایش خواهد یافت.

مبارزه طبقاتی دیگرخط راهنما نبود، بلکه شعار «ثروتمند شوید» چنین نقشی داشت. جائی را که ما از آن دیدن می کنیم جائی است با تاریخ انقلابی، منطقه ای است که طی سالهای پر جنب و جوش انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶ ـ ۱۹۶۶) جوانان داوطلب گارد سرخ را از شهرهای میلیونی سواحل چین به اینجا کشید. پلیسی که ما در نزدیکی هتل خلق در ینان ملاقات کردیم، شرح میدهد:

ـ حالا همه آنها می خواهند برگردند خانه شان. کسانی هستند که برای گرفتن اجازه برگشت به پکن ۶۰۰۰ یوان رشوه میدهند.

یك ین به قیمت رسمی برابر با ۱/۷۰ کرون سوئدی، یك چهارم دلار است؛ مبلغی که این از خواب و خیال بیدارشدگان و دلتنگان بازگشت به خانه می پردازند، چندین برابر حقوق سالانه یك دهقان چینی است.

ینان شهری بود که توریستهای خارجی هرازگاهی به دیدن آن می آمدند؛ اما امروز بندرت کسی به اینجا می آید. ولی این باعث نشده که شهر از دنیای خارج ایزوله شود. بفاصله یك بلوك از خانه موقتی که مائو در آنجا اعلامیه می نوشت و مبارزه دهه ۳۰ را برنامه ریزی می کرد حالا فیلم «رامبو» با شرکت «سیلوستراستالون» نشان داده می شود که آن هم همیشه پر از آدم است (!!) در عوض دیرزمانی است که کتابفروشی شهر دیگر کتاب سرخ مائو را نمی فروشد.

ما از میان لیولین می گذریم و چند فرد کنجکاو به ما نزدیك می شوند و سلام علیك می کنند. یك تب خانه سازی در جریان است و مردم با کمال میل می ایستند و در مورد خانه جدیدشان که بر روی یك قطعه زمین زراعتی ارزشمند در حال ساختمان است، صحبت می کنند. این خانه ها قرار است جانشین خانه های غارمانند قبلی شود ـ خانه های مخصوصی که طی نسلها ساکنینش را از گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ می کرد.

خانه آجری قرمز یك طبقه اضافه نیز دارد. بنا و نجار در گرما عرق می ریزند. چندتا بچه دماغو با کنجکاوی چگونگی مخلوط کردن خشت را دنبال می کنند.

لیوشوون ۷۰ ساله می گوید از موقعی که سیستم مسئولیتی به اجرا درآمده خیلی بهتر شده است، به ما نگاه کنید، ما حالا ثروتمندتر شده ایم.

خانواده ۵ نفری لیو مجموعاً ۱۰۰۰۰ یوان بروی یك خانه با هشت اتاق سرمایه گذاری می کنند. خانواده از کار

کشاورزی دست کشیده، پسر خانواده که نان آور اصلی است در یك انبار در ینان کار می کندو بعلاوه در کار حمل و نقل کالا نیز هست.

در یك قطعه چند دهقان در میان مزارع ذرت و گوجه فرنگی و ارزن کار می کنند. قبلا اینجا یك قطعه بزرگ بود که تیم کار کلکتیو شماره ۳ به اتفاق از زمین بهره برداری می کردند. حالا زمینها به قطعات کوچك تقسیم شده و شبیه تجمعی از باغچه ها است.

کائوشی شان دهقان ۳۹ ساله مشغول بیل زدن در زمین سیب زمینی خودش است. امسال باران زیاد آمده و زمین فرسایش یافته و شیارهای عمیقی، مزرعه ذرت او را شکاف داده است. ساق و برگهای زرد ـ قهوه ای رنك آویزان هستند.

«ظرف چند هفته محصول ذرت را برمیدارم ولی امسال خرمن خوب نمی شود. باران خیلی باریده»، آهی می کشد و وقفه ای در بیل زدن می دهد.

او با یك زن و سه بچه و مادرش در یك جفت غار زندگی می کنند. خانواده سه راس خوك دارد و وقتی که تیمهای کار در پائیز ۱۹۸۲ منحل شد، به او ۵/۵ مو زمین دادند که رویش کار کند. هر مو برابر با یك شانزدهم هکتار یا یك ششم آر است.

محصول غلات خانواده کائو در سال پیش ۲/۲ تن غلات بود که ۵۰۰ کیلو را طبق قرارداد تحویل دولت دادند و بقیه را در بازار آزاد فروختند.

«امسال نمی توانیم چیزی در بازار آزاد بفروشیم. در آنصورت چیزی برای خوردن باقی نمی ماند.»

کائو معتقد است که دوره تیمهای کار خیلی بهتر بود.

«قطعه زمینها بزرگتر بودند و کشاورزی مکانیزه تر بود، ما در عرق جبین و محصول شریك بودیم. البته بودند کسانی که تنبل بودند و ما باید دنبالشان می دویدیم اما درکل، لیولین دهکده خوبی بود. او می گوید حالا همه چیز رو به زوال گذاشته است و خیلی ها هستند که بسختی می توانند غذای کافی برای خانواده تهیه کنند و خیلی ها هم گرسنه هستند!».

در مسیر سربالائی دهکده یك دختر کوچك ایستاده است. او می بیند که ما عرق می ریزیم و می پرسد که آیا در این گرما تشنه هستیم. ما با سر می گوئیم آری و بدنبال او به غاری که در ارتفاع بالاتر قرار دارد روان می شویم.

دو نفر مرد روی Kangen ـ تختخواب آجری بزرگ همه خانواده که توسط دهانه های بخار اجاق گرم می شود ـ نشسته اند و قلیان می کشند. کائو ما را به آب داغ و شکر دعوت می کند. شکر نشانه مهمان نوازی است و خانواده علیرغم فقرش میخواهد مهمان نوازیش را به ما نشان دهد.

در مساحتی که حداکثر ۲۴ متر مربع است، دو نفر بالغ و دو کودك زندگی می کنند. بعلاوه پدر مرد خانه هم بعد از مدتی بستری بودن در بیمارستان اینجا پیش آنها دوران نقاهتش را می گذراند. خانه خیلی ساده اما منظم است و در یك طاقچه چند عکس فامیلی دیده می شود. خانواده چندسال پیش به علت فقر مجبور شد از ینان به این غار دورافتاده نقل مکان کند.

کائو قبلا در ینان کارگر بود، اما از ده سال قبل به این طرف بخاطر آسیب دیدگی پایش هنگام کار، دیگر توانائی کار را از دست داده است. هم او و هم همسرش بیسواد هستند اما از اینکه دخترانشان به مدرسه دهکده می روند به خود می بالند. دختر بزرگشان Guanlian آرزو دارد که در علوم تحصیل کند و وقتی که بزرگ شد بتواند همه چین و حتی تمام دنیا را ببیند.

از آنجایی که خانواده بعد از تقسیم اراضی به اینجا آمدند، در حقیقت هیچ حق و حقوقی و منبع درآمدی ندارند و دولت هم هیچگونه کمك اقتصادی به آنها نمی کند. بیرون در ورودی بوته های گوجه فرنگی و سیر از در و دیوار بالا رفته اند و روی قطعه زمینی که از همسایگانِ با محبت قرض کرده اند سبزیجات بعمل می آورند. صدای یك خوك هم کمی آن طرفتر به گوش می رسد.

«آن خوکها تنها منبع درآمد ماست. آنرا در بازار خواهیم فروخت تا یك مقدار پول نقد دستمان بیاید و بتوانیم غله و یك بچه خوك بخریم. ما هرگز گوشت نمی خوریم.»

Yan Guilan همسر کائو می گوید که «فقط در مواقع سال نو چینی است که حقیقتاً می توانیم تا حدی غذا بخوریم که سیر شویم.»

من و دوست چینی ام دوباره از کوه بطرف پائین سرازیر می شویم. از میان باغ سیبی که اولین محصولش در سال ۱۹۸۱ روانه بازار آزاد ینان شد می گذریم. اما حالا بیش از نصف باغ خشك شده و درختها مرده اند. مابقی درختها خصوصی هستند و یك نفر نگهبان با دقت تمام از آنها در مقابل پرنده ها و سیب دزدان مراقبت می کند.

در اطراف درخت دوستی (که بین سوئد و دهکده در اواسط ۱۹۷۰ کاشته شد) ورقه های فلزی زنك زده ریخته و علف هرز روئیده است. ما از مقابل ساختمانی می گذریم که قبلا محل کارگاه مکانیکی بود. در سال ۱۹۸۱ این کارگاه امید آینده دهکده محسوب می شد. این کارگاه به ساختن سیستم آبپاشی جهت آبیاری زمین، تعمیر ماشین آلات کشاورزی اشتغال داشت و چندین نوآوری کوچك هم کرده بود. حالا این کارگاه تعطیل شده و محل آن دراجاره مدرسه تاتر ینان می باشد. ما از مقابل محلی که مهدکودك و نیمچه کارخانه ماکارونی قرار داشت، می گذریم. هر دو متوقف شده اند. در انتظار آماده شدن شام مان در رستوران کوچك و تازه باز شده پسر Feng Changye نشسته ایم؛ او ما را به چای سبز دعوت می کند و می گوید «از آخرین دفعه ای که تو اینجا بودی خیلی اتفاقات افتاده.»

Feng در دیدار قبلی من دبیر حزب در دهکده بود. حالا ٦٤ ساله شده و دارای موقعیتی مبهم و پشت پرده در دهکده و در انتظار بازنشسته شدن در سال بعد است.

سال ۱۹۸۱ میان اهالی دهکده یك بحث علنی در مورد آینده دهکده و کمبودها و اشتباهات مائو گذارده شد. در لیویان اغلب بر این اعتقاد بودند که باید تیمهای کار حفظ شود. Feng هشدار داد که از بین رفتن تیمهای کار به مفهوم ضربه ای سخت به برنامه تنظیم خانواده با هدف یك بچه برای هر خانواده خواهد بود. چرا که در آن صورت هر فرد قادر به کار بمثابه درآمد اضافه برای خانواده محسوب خواهد شد.

اما بعنوان دبیر حزب همچنین گفت که تصمیم حزب باید به اجرا دربیاید. و در اواخر سال ۱۹۸۲ کمون خلق و تیمهای کار در دهکده منحل شد و زمین بین خانوارها تقسیم گشت.

امروز در حالی که نوه اش روی زانویش نشسته و خودش سیگار می کشد می گوید که «متاسفانه هشدارهای من درست از آب درآمد.»

محصول غلات در مقایسه با سال ۱۹۸۱ از ۴۷۳۰۰۰ کیلو به ۴۰۰۰۰۰ کیلو تقلیل یافته است، در حالی که شکمهایی که باید سیر شوند بیشتر شده است.

جمعیت دهکده از هزار نفر در ظرف هفت سال علیرغم مبارزه فعال جهت



زیرسازی اولیه مزارع بزرگ در کمون دهکده شکوفه آلو ـ ۱۹۷۶

محدود کردن میزان موالید و حتی وضع جرایم سنگین از ۵۰۰ یوان تا چندین هزار یوان برای آنهایی که تقلب می کنند، به ۱۲۰۰ نفر افزایش یافته است اما دهقانان اهمیتی به جریمه نمی دهند.

علیرغم ساختمان سازی بیشتر و بالا رفتن استاندارد زندگی، تمایزات میان خانوارها افزایش یافته است. Feng می گوید اهالی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱۰ درصد خیلی ثروتمندتر شده اند و درآمد سالانه و فردی برابر با ۲۰۰۰ یوان یا بیشتر دارند. عبارت «خانوار ۱۰۰۰۰ یوانی» که امروزه به وفور در چین استفاده می شود به خانواده هایی اطلاق می شود که بعد از انحلال کلکتیوها موفق بوده اند. ۲۰ درصد از اهالی دهکده درآمد سالانه ای برابر با ۸۰۰ یوان دارند. ۳۰ درصد درآمد سالانه ای برابر با ۵۰۰ یوان دارند که با توجه به سطح بالای تورم در همان سطحی زندگی می کنند که قبل از سیستم مسئولیتی زندگی می کردند. ۴۰ درصد از اهالی لیولین وضعشان بدتر شده است. نصف شان می توانند شکم سیر غذا بخورند اما نصف دیگرشان گرسنه هستند. ـ در درجه اول ضعیفها هستند که وضعشان بدتر شده است ـ پیرها، معلولین و آنهایی که بیمار می شوند از پای در می آیند. Feng می گوید در دوره کلکتیو در لیولین نه تنها همه می توانستند شکم سیر غذا بخورند بلکه یك کمی پول اضافه هم داشتند که خرج کنند.

«پس وضع چه کسانی بهتر شده است؟»

بخصوص وضع بوروکرات سابق حزب بهتر شده است. خانواده رئیس سابق بریگاد سرخ یك کامیون خرید و از حمل و نقل ۲۴ ساعته کالا توانمند شده است. دبیر حزبی دهکده بعد از Feng حالا مدیر یك کارخانه جدیدالتاسیس مواد غذائی است. رئیس دهکده پزشك درمانگاه خصوصی دهکده است که بسیاری از اهالی دهکده دیگر توانائی مالی مراجعه به آن را ندارند.

حتی وضع خانواده Feng هم بعد از انحلال نظام کلکتیوی بهتر شده است. آنان در سال ۱۹۸۲ به یك خانه جدید نقل مکان کردند و پسر خانواده بغیر از رستورانی که ما در آن نشسته ایم و از گوشت و نان تنوری آن لذت می بریم، بتازگی یك مغازه خواروبارفروشی نیز باز کرده است. پسر خانواده درآمد سالانه ای معادل با ۵۰۰۰ یوان دارد. آنان امیدوارند زمین از دولت بخرند و موقعی که راه آهن سیان (مرکز استان) به ینان، که همه انتظارش را می کشند، در سال ۱۹۹۰ آماده شد، در آن زمین به کسب و کار بپردازند. چون آن موقع یك ایستگاه در اینجا ایجاد خواهد شد.

«با کشاورزی نمی شود ثروتمند شد؛ آنهایی که موفق شده اند به این جهت است که به چیزهای دیگر رو آورده اند.»

رشوه دهی در اینجا هم مانند بقیه کشور در حال گسترش است. جعبه های مخصوصی نصب شده و از مردم خواسته شده تا کارمندان و مدیرانی که رشوه می گیرند و از موقعیتشان سوءاستفاده می کنند را معرفی کنند.

«من از حزب ناامید هستم. شاید من أمل باشم، اما معتقدم که آدم بعنوان عضو حزب باید صادق و شریف باشد. من کماکان عضو حزب هستم اما امید زیادی برای آینده نمی بینم.»

«در سال ۱۹۸۹ چین چهلمین سالگرد جمهوری توده ای را جشن می گیرد. آیا فکر می کنی که شما می توانید بعنوان یك کشور سوسیالیستی این جشن را برگزار کنید؟» Feng با امتناع جواب می دهد که «من جرات نمی کنم دیگر به چنین واژه های بزرگی فکر کنم.»

من و دوست چینی ام مشوش و بهت زده در طول رودخانه جایی که زنان لباس می شویند و مردان جهت سنگفرش خیابان شن الك می کنند به ینان باز می گردیم.

دهقانانی که ما در طول سفرمان در مغولستان داخلی و استان واقع در شرق Shaanxi برخورد داشتیم، دوره جدید و قرارداد خانواری را تحسین می کردند: آنها سطح زندگی شان را بالا برده اند و پول بیشتری دارند که خرج ماشین لباسشوئی، تلویزیون، رادیو و ضبط صوت، چرخ خیاطی و دوچرخه بکنند.

آنها با خوشحالی مزارع کوچك خودشان را که بخوبی از آن مواظبت می کنند و محصول خوب می دهد به ما نشان می دهند.

در عوض در استان لم یزرع Shaanxi اینطور بنظر آمد که تیمهای کار بیشتر مناسب حال دهقانان بود؛ اما بجای اینکه جمعیت دهقانی ۸۰۰ میلیونی کشور را دعوت به انتخاب آزاد میان ابقای تیمهای کار یا بستن قراردادهای خانواری کنند، تمام کلکتیوها و کمونهای خلق منحل گردید.

مزارع کوچك اطراف ینان خیلی کوچکتر از مزارعی است که سوئدی ها در سالهای ۱۸۰۰ رها کرده و به آمریکا مهاجرت کردند.

در چین خیلی ها مجبور یا اغوا می شوند که کشاورزی را ترك کنند، به شهرهای بزرگ استان مهاجرت کنند و به صنعت و بخش خدمات روی آورند یا خودشان بطور خصوصی در این رشته ها شروع به کار و سرمایه گذاری کنند. این احتمالا عظیم ترین مهاجرتی است که در تاریخ بخود دیده است. ●

چین:
دولت فاشیستی
در
انتهای
جاده سرمایه‌داری

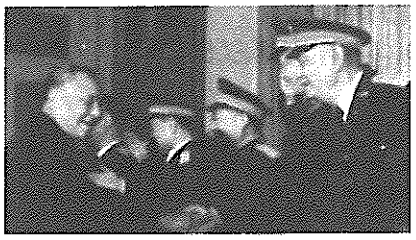

نوشته نویل مکس ول

«خوکی بود که روی پاهای عقبش راه میرفت. بله، خود «سکوئید» بود. کمی عجیب راه میرفت، تو گویی هنوز عادت نداشت هیکل بزرگش را در موقعیت ایستاده حفظ کند، ولی با تعادل کامل در طول حیاط قدم میزد. لحظه ای بعد از در خانه روستایی صف طویلی از خوکان خارج شدند که همگی روی دوپای عقب راه میرفتند... و بالاخره صدای وحشتناك زوزه سگان بگوش رسید... و خود ناپلئون بیرون آمد، بطرزی شاهانه قد راست کرده بود، متکبرانه به اطراف خود نظر می انداخت و در کنار او سگانش به جست وخیز مشغول بودند. او شلاقی در دستش داشت.»

- جرج اورول، قلعه حیوانات

هیچ واقعه سیاسی بیشتر از تظاهرات تین آن من و سرکوب خونین آن توسط حکومت چین، در غرب تحریف نشده است. ناظران و تحلیل گران غربی، سیاستهای انقلاب چین را بفراموشی سپرده و فرض را بر آن گذاردند که «رفرمهای» دن سیائو پین برای مردم چین بسیار سودمند بوده است و چینی ها خواستار مقدار بیشتری از آن هستند و سپس آنچه را که میخواستند ببینند دیدند: یك صحنه از همان چیزی که در اروپای شرقی بصورت رد کمونیسم در جریان است اما به سبك خاور دور.

ورشکستگی تحلیل های غرب را میتوان در استعمال افسارگسیخته لغاتی که اکنون دیگر به سطح قرقره کردن خزعبلات تنزل پیدا کرده است، مشاهده نمود؛ مثلا جناحهای سیاسی در چین بعد از دوره انقلابی [پس از کودتای دن و شرکاء در سال ۱۹۷۶ - م] اینگونه توصیف میشوند: «رادیکال ها»، «محافظه کاران»، «مرتجعین»، «سرسختها»؛ این القاب و افرادی که به آنها ملقبند مرتباً و بطرز گیج کننده ای جا عوض کرده، تغییر میکنند. البته جناح حاکم در چین که در بهترین حالت دن - ایست [منتسب به دن سیائو پین - م] نامیده میشود، عملا توسط قایم باشك بازی لغتی و آفتاب پرست وار بر این گیجی و سردرگمی افزوده است: اول در مقابل مخالفینش که بر آنان نام «باند چهار نفره» گذارده، خود را طرفدار مائوتسه دون و آنان را دشمنان مائو معرفی کرد؛ و سپس به پشتوانه قدرتی که از طریق کودتای سال ۱۹۷۶ بدست آورده و تحکیم کرده بود، وارد فاز تقبیح انقلاب فرهنگی گشت و بزودی

به نفی خود مائو رسید ـ بما گفتند مائو در ۱۹ سال آخر عمرش «دیوانه انزوا طلب» بوده است؛ و بالاخره اکنون دن برای توجیه سرکوبگری اش طوطی وار به تقلید از ادبیات مخالفین خودش در انقلاب فرهنگی پرداخته و قربانیان خود را «ضدانقلابی» می خواند.

کلید از بین بردن این گیجی در دسترس هست. مشروح ترین، دقیق ترین و مفصل ترین جواب را در نوشته های «مائوئیست» های چینی میتوان یافت، ولی برای آنها که به این منابع مشکوك اند «قلعه حیوانات» کفایت میکند. اخلاقیات اُروپی این حکایت بزرگ سیاسی دوتاست: انقلابات وقتی بدنیا می آیند به ویروس ضدانقلاب آلوده اند، یعنی آنهایی که ساختمان جامعه انقلابی را رهبری میکنند امکان دارد خود به طبقه ای تبدیل شوند که منافعش با از بین بردن آن انقلاب تامین شود. دیگر اینکه ضدانقلاب در این مرحله [از تکوین انقلاب ـ م] همیشه خود را ادامه انقلاب معرفی میکند. بزبان اورول، «خوکها» ی انقلاب چین قدرت را در اواخر دهه ۱۹۷۰ غصب کرده، سیاست احیاء و عقبگرد را پیاده کردند و بتدریج دستاوردهای سه دهه قبل را از بین بردند؛ و البته در جهان «انسانی» خارج از قلعه، این «رفرمها» و حرکات انسان وار این خوکها بر عرصه زمین گلف و سوار به ارابه های اسبان وحشی، مورد تشویق فراوان قرار گرفت.

اینکه مائو کتاب «قلعه حیوانات» را خوانده یا نه معلوم نیست، ولی مسلماً در زندگی خود تجربه اش کرد.

حزب کمونیست چین تقریباً به محض پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ چند شقه شد. آن اتحاد طبقاتی که مائو برپا کرده و بر رژیم فاسد گومیندان چیره گشته بود، بر سر اینکه چین چه راهی را بسوی آینده بپیماید برهم خورد. این در ابتدا فقط اختلافی ساده بر سر تعیین اولویت ها بنظر میرسید. ولی اختلافات درواقع از ریشه بود. دن ـ ایست ها (که اولین رهبرشان لیو شائو چی بود) مهمترین وظیفه را ساختمان یك دولت مدرن و قدرتمند در چین می دانستند؛ روندی که رهبران طبیعی ـ و منفعت بران اصلی ـ آن، بطور غیر قابل اجتنابی، کسی نمی بود مگر: بوروکراسی در اتحاد با روشنفکران؛ که توسط عواملی از نظم قدیم تقویت شده و از طرف هر دوستی که میتوان در خارج پیدا کرد مورد حمایت واقع می شد. به عبارت دیگر یك بورژوازی نوین ـ اما بورژوازی که تحت کنترل حزب کمونیست (و در موقع مقتضی تحت کنترل شدید آن) باشد.

طبق این سناریو دهقانان اسلحه هایی را که از طریقش انقلاب را به پیروزی رسانده بودند بزمین گذاشته، دوباره داس و خیش بدست گرفته و طبق معمول کار

عکس بالا، دست راست: دن در حال تبریك گفتن به ژنرالها پس از قتل عام سوم ژوئن.

عکس پائین: سال ۱۹۷۶؛ یك دکتر ارتش رهائیبخش خلق آثار مائو تسه دون را با زنان یك دهکده ماهیگیری مطالعه می کند.

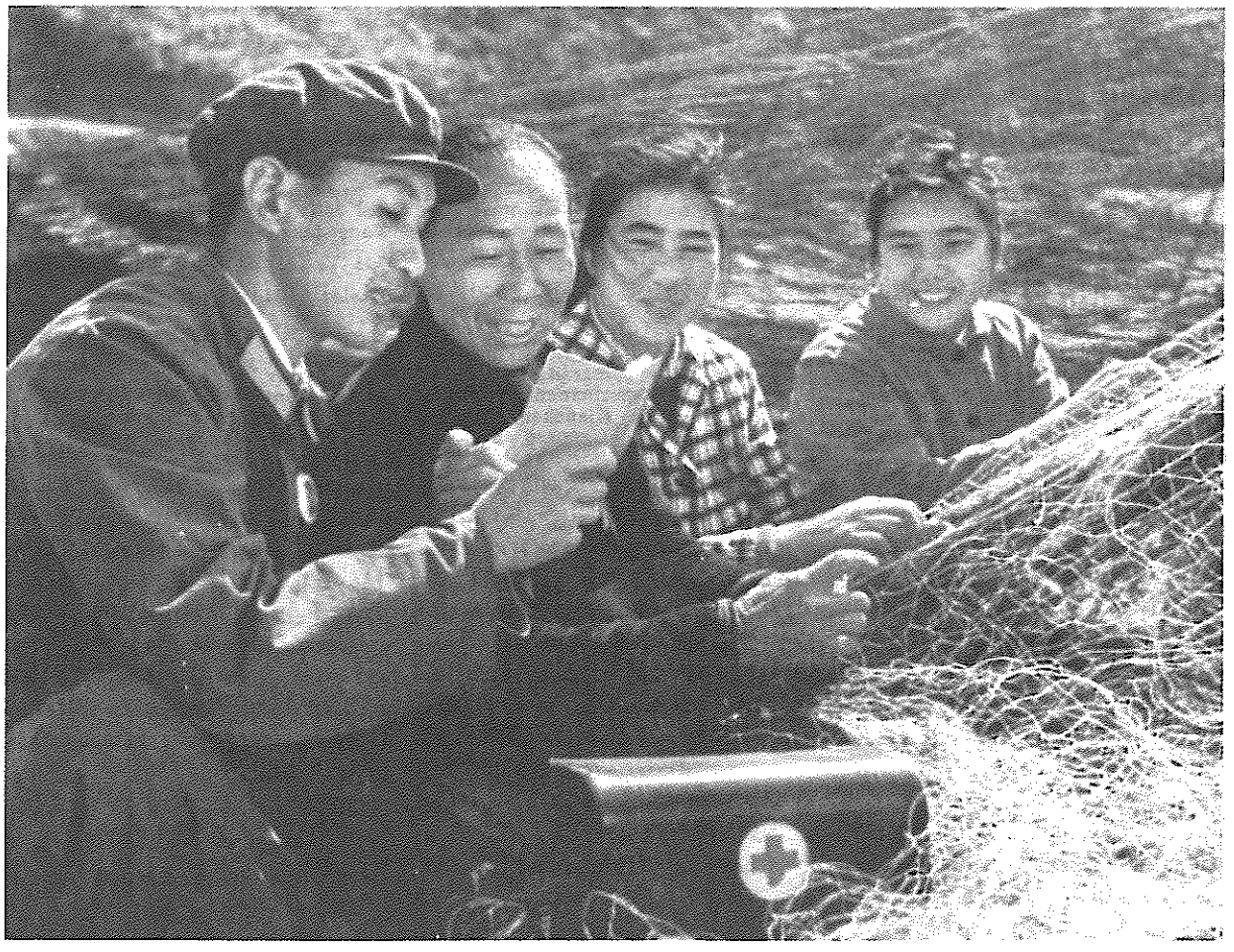

میکنند تا وقتی که مزایای مدرنیزاسیون قطره قطره به بخش روستایی برسد ـ حتی آن موقع هم این مزایا باید از سلسله مراتب رد شده و اول قشر معینی منتفع گردد: دهقان ثروتمند نوین و احتمالا یك طبقه ملاك در اتحاد با منافع شهری باید اول از همه به این مزایا دست یابند تا کشاورزی بتواند مازاد لازم برای مدرنیزه کردن صنعت را ایجاد کند.

از نظر مائوئیستها، وظیفه عبارت بود از ساختمان جامعه در جهت منافع دهقانان و کارگران که تعدادشان با صنعتی شدن چین رو بفزونی می رفت. تا آنجا که به دهقانان مربوط است، درستی اعتماد مائو مبنی بر اینکه دهقانان بطور بالقوه دارای اشتیاقی پایان نیافتنی برای سوسیالیسم هستند در حماسه فشرده و خارق العاده سالهای ۱۹۵۰ به ثبوت رسید. در این سالها روستای چین از کشاورزی خرده مالکی که با تقسیم زمین توسعه یافته و زنده شده بود ـ و مائو تشخیص داد که ادامه آن بازگشت بسوی رکود و فقر اکثریت است ـ از مراحل ابتدایی و سپس پیچیده کئوپراتیو گذر کرد و سپس با سرعتی شتاب یابنده به کلکتیو و شکل نوین کمون های خلق که دارای پتانسیل عظیم برای تکامل همه جانبه، متداوم و انعطاف پذیر بودند، رسید.

دن ـ ایست ها مجبور شدند این پیروزی را که با رشد مادی در تولید کشاورزی و نجات اکثریت دهقانان ـ حدود ۶۰ درصد ـ از فقر در کمتر از ۲۵ سال همراه بود، انکار کرده و در موردش دروغ بگویند تا بتوانند ادعاهای دروغشان مبنی بر اینکه یك استراتژی کشاورزی شکست خورده از مائو به ارث برده و رفرمهایشان برای نجات اقتصاد از ورشکستگی لازم است، را توجیه کنند. متخصصین ساده لوح در غرب به این «رفرمگرایی» که مشتاقانه خواهان یادگیری از ایشان بودند علاقه نشان میدادند، و با خوشحالی این فرمولبندیها را پذیرا میشدند. در اوایل سالهای ۱۹۵۰ روشن شد، استراتژی «رشد بهر قیمتی» که نتیجه اش واژگون کردن خصلت مساوات خواهانه انقلاب و به خطرانداختن استقلال اقتصادی تازه بدست آمده کشور می بود، در رهبری کمونیستی طرفداران محکمی دارد. مائوئیستها قبول داشتند این استراتژی که به آن، «راه سرمایه داری»، می گفتند رونقی سریع را به روستا تزریق کرده و نتیجتاً مورد استقبال بسیاری از دهقانان قرار میگیرد؛ اما همچنین میدانستند که اثرات پرمنفعت این استراتژی کوتاه مدت بوده و به قیمت از دست رفتن عواملی که کلکتیویزه کردن برای رشد دراز مدت در اقتصاد روستایی ایجاد کرده بود، تمام میشود.

در طول سالهای ۱۹۵۰ و بخصوص بعد از چند سال اول دهه ۱۹۶۰، وقتی جناح دن ـ ایست در حزب فرصت یافت تا سیاستهای خود را (که بعداً دن سیائو پین همانها را تحت لوای «رفرم» تحمیل کرد) مطرح سازد، مائو تحلیلی از سیاستهای مخالفین خود ارائه داد و تعلقات طبقاتی آنان را روشن کرد. اواسط سالهای ۱۹۶۰ مائوئیستها به این نتیجه رسیده بودند که یك بورژوازی نوین در چین در حال سربلند کردن است؛ و دهقانان و کارگران که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند در یك رابطه تخاصمی ـ تخاصم طبقاتی ـ با بوروکراتها که سیاستهای حاکم بر زندگیشان را فرموله می کنند، و با گروههائی که با این بوروکراسی رابطه متقابل داشته یا منافع مشترك دارند (مانند متخصصین، روشنفکران، کادرهای حزبی ـ بخصوص آنهایی که در درجات بالا قرار دارند ـ و با خانواده اینها) قرار دارند. انقلاب فرهنگی ضد حمله مائوئیستی علیه این طبقه در حال رشد بود؛ سیاستهای اینان ضدیتشان را با انقلاب نشان میداد، هرچند که در حرف منکر این مسئله بودند. اگرچه در ابتدا بنظر می آمد که انقلاب فرهنگی در تثبیت و پیشبرد اصول و پراتیك مساوات گرایی که در خدمت به سوسیالیسم بود موفق بیرون آمده است، اما قدرت جناح راست در حزب کمونیست شکسته نشد؛ راست فقط به عقب نشینی تاکتیکی دست زد. در اواسط سالهای ۱۹۷۰ انقلاب فرهنگی در موضع دفاعی و راست در حال سربلند کردن بود. نقل قولی از مائو در دست است که در سال ۱۹۷۶ یعنی سال مرگش به کادرهای چین گفت «شما دارید انقلاب سوسیالیستی می کنید و هنوز نمیدانید بورژوازی کجاست. درست در حزب کمونیست است ـ آنان که در قدرت هستند و راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند. رهروان راه سرمایه داری هنوز در راه سرمایه داری هستند.»

و اینطور هم بود. فقط یکماه بعد از مرگ مائو دست به کودتای کلاسیك پراتوری (Praetorian) زدند. واحد ۸۳۴۱ ارتش رهائیبخش خلق که مسئول حفظ امنیت رهبری بود علیه چپ بپاخاست و عقبگرد عظیم چین، و احیاء سرمایه داری آغاز گشت. همانطور که مائو پیش بینی کرده بود، وقتی راست قدرت کامل را در رهبری حزب بدست بیاورد، تصفیه چپ آسان بوده و «تغییر رنك»، چین ممکن خواهد بود. مائو این را نیز پیش بینی کرده بود که سیاستهای «راه سرمایه داری» میان بُر مصیبت باری برای کشور بوده و به ورشکستگی اقتصادی و بی نظمی اجتماعی می انجامد. این امر در طی ده سال به تحقق پیوست.

اگر از حزب کمونیست برای دفن سوسیالیسم استفاده شود به چیزی کاملا متفاوت تبدیل شده و به حزبی استالینیست و یا حتی حزبی فاشیستی تغییر شکل میدهد ـ این مشکل دن بود. دانشجویانی که در تین آن من بودند، و همینطور اغلب چینی ها میدانستند که حزب فاسد و بیگانه شده و فکر میکردند شاید ناتوان هم شده است. آنها فراموش کردند که بخش بزرگی از هدف دن از «تخصصی کردن» ارتش برای آن بود که این ارتش دیگر «ارتش رهائیبخش خلق»، حافظ وجدان و ارزشهای اجتماعی نباشد، بلکه مانند سایر نیروهای مسلح جهان سوم رژه رفتن و فرمان بردن را بیاموزد.

«رفرمهایی» که مرتباً توسط دارودسته غربی دن سیائو پین تشویق شده، چین را در مقابل یك دوره طولانی از هم گسستگی و اغتشاش قرار داده است. ارتش مدل جدید دن بعنوان ابزار دست حکومتی سرکوبگر موفقیتی نخواهد داشت و پروسه فروپاشی سیاسی که آغاز شده براحتی قابل برگشت نیست. مشکلاتی که در مقابل پکن قرار دارد حتی قبل از اینکه دانشجویان به میدان بیایند عظیم و غیر قابل حل بود: یك اقتصاد خارج از کنترل، پولی که توسط تورم شتاب یابنده تهدید میشود و مهلك تر از همه کمبود جدی غلات که نتیجه مستقیم انهدام سیستم کشاورزی کلکتیو است. چین به یك دولت یکدست و موثر با حمایت مردمی متحد نیاز دارد تا در راه بقاء ملی و خروج از چاهی که توسط «رفرمها» در آن افتاده، هدایتش کند. در حال حاضر آلترناتیوها عبارتند از رژیم سرکوبگر نظامی و یا مصاف های قهرآمیز که میتواند به جنك داخلی بیانجامد، در چنین شرایطی چین بطور اجتناب ناپذیری دوباره در باتلاق آشفتگی، از هم گسستگی و فقر توده ای فرو میرود ـ باتلاقی که انقلاب یکبار از آن نجاتش داد. ●

کنفرانس مطبوعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رژیم دن را محکوم کرد

آنچه در پیش رو دارید منتخبی است از کنفرانس مطبوعاتی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مصاحبه هائی که رسانه های مختلف، منجمله BBC، با لوئیس آرسه بورخا، کارل دیکس و لیلی ر. انجام دادند. این کنفرانس و مصاحبه ها جهت محکوم کردن قتل عام میدان تین آن من بدست رژیم سرمایه داری دن سیائوپین، و به تاریخ ۱۴ ـ ۱۲ ژوئن در لندن انجام شد. ج ب ف

مجری: سخنران اول امروز رفیق کارل دیکس است. او یکی از سخنگویان حزب کمونیست انقلابی آمریکا می باشد. کارل دیکس یك انقلابی قدیمی است. در دوره جنك ویتنام، سرباز بود و بخاطر سازماندهی سربازان دیگر در سرپیچی از جنك با خلق ویتنام، بزندان افتاد.

کارل دیکس: می خواهم صحبتم را با محکوم کردن کشتار تبهکارانه دانشجویان و کارگران معترض بدست حکام چین برهبری دن سیائوپین آغاز کنم. انقلابیون و ستمدیدگان سراسر جهان از مشاهده مقاومت گسترده علیه رژیم دن سیائوپین، لی پن و سایر رهروان سرمایه داری حاکم بر چین شادمان گشتند. این تحولات که شبح سرنوشت شوم را بر سر مرتجعین گسترد، آنان را بهراس افکند و به کشتار، دستگیری و اقدامات خشونت بار دیگر سوقشان داد. دست این قصابان بخون آلوده است و می باید بهای این جنایت حیوان صفتانه را بپردازند.

بعلاوه، می خواهم از تحریفاتی که پیرامون اوضاع چین اشاعه یافته صحبت کنم. حکام امپریالیستی غرب می کوشند تحولات جاری را بعنوان جزئی از بحران کمونیسم معرفی کنند. اما در حقیقت این بحرانِ سرمایه داریِ احیاء شده است. دن سیائوپین و شرکاء حاکمیت طبقه کارگر در چین را بعد از مرگ مائو و دستگیری رهبران انقلابی نظیر چیان چین و چان چون چیائو، و حبس و اعدام بسیاری از کمونیستهای اصیل که خواهان پیروی از خط مائو بودند، سرنگون نمودند. همچنین آنان سریعاً به نابود کردن سیستم سوسیالیستی که بدست خلق چین بنا گشته بود، پرداختند؛ اصل سود را مجدداً برپا داشتند؛ کلکتیوهای کشاورزی را بر هم زدند؛ و دروازه های

چین را بروی نفوذ اقتصادی امپریالیستی گشودند.اینست سرچشمه امراض عظیم اجتماعی که در مقابل چین امروز قرار دارد ـ امراضی نظیر فساد مقامات عالیه حزبی، تورم و سیل مهاجرت میلیونها دهقان بی زمین بسوی شهرها.

عوامفریبی امپریالیستها درباره همه این موضوعات نیز باید محکوم شود. آنطور که من خبردار شدم، رونالدریگان امروز در سخنرانی خود، گریزی هم به تحولات چین زده و از این دوره بعنوان ایام پیروزی آزادی یاد کرده است. اما تنها نوع آزادی که این امپریالیستها و سخنگویانشان دنبال می کنند، آزادی نفوذ در چین و کشورهای بیشمار دیگر در سراسر جهان است؛ آزادی برای تحمیل سلطه سیستم جهانیشان. رسانه های گروهی امپریالیستی و حکام آن برای یك دهه بحداعلی به ستایش از دن سیائوپین و شرکایش پرداخته و آنها را مردان دوراندیش و اصلاح طلب لقب دادند. آنها بندهای اقتصادی و نظامی با حکام چین برقرار ساختند. اما امروز تلاش دارند خود را از کشتاری که دوستانشان در چین براه انداخته اند، مبری جلوه دهند.

مخالفت این امپریالیستها با استفاده از نیروی قهر در چین، ادعای پوچی بیش نیست. آنها خود در سراسر جهان سلطه شان را با اعمال قهر حفظ می کنند و امروز بهمراه نوکرانشان از بمیدان آوردن ارتش و پلیس برای درهم شکستن خونین مقاومت مردم هیچ ابائی ندارند.

مائوتسه دون ده ها سال پیش شعار «فقط سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» را پیش گذاشت. امروز بازتاب آن گفته مائو چنین است که فقط یك انقلاب سوسیالیستی دیگر می تواند چین را نجات دهد. اطمینان داریم که در بحبوحه شورش کنونی در چین کسانی هستند که این حقیقت را درك کرده و از فرصت هایی که بواسطه تحولات کنونی شکل گرفته، برای ترویج این مسئله استفاده می کنند. خلق چین تحت رهبری مائو و خصوصاً در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گامهای بیسابقه ای بر جاده گسست از هر آنچه متعلق به حاکمیت سرمایه داری است، به پیش برداشت. احزاب و سازمانهای متحد تحت درفش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عهد می کنند که هر آنچه در توان دارند را در خدمت ایجاد یك پیشاهنك مائوئیستی در چین بکار گیرند ـ پیشاهنگی که خلق چین را باردیگر به گام زدن در مسیر مائو رهنمون سازد.

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز خواهد شد!

مجری: متشکریم. سخنران بعدی رفیق لیلی ر. میباشد. او یك مائوئیست افغانی و هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. رفیق لیلی، همسر یکی از مائوئیستهای بنام افغانستان است که توسط نیروهای شوروی بقتل رسید. خود او دوسال را در زندانهای کابل گذرانده است. رفیق بزبان افغانی صحبت می کند و یکی از رفقا در خاتمه، کل سخنرانی را ترجمه می نماید.

لیلی ر : اندیشه مائوتسه دون هزاران نکته را در بر میگیرد، که یکی از آنها آموزه زیر است: شورش علیه مرتجعین برحق است. بعنوان یك مائوئیست افغانی، آرزو دارم حمایت کامل خود را از جنبش های اخیر خلق چین اعلام کنم. من تنفر عمیق خود از رژیم ارتجاعی دن سیائوپین، این رهرو سرمایه داری که وقیحانه به غصب قدرت سیاسی و احیای دیکتاتوری بورژوازی در پی مرگ مائو پرداخت را ابراز میدارم. این تنفرانگیزترین موجود، رفیق چیان چین و رفیق چان چون چیائو را بمدت ۱۳ سال به بند کشیده است ـ این دو، از رفقای نزدیك مائوتسه دون بوده و خدمات بیشماری به امر کمونیسم، خصوصاً در جریان انقلاب فرهنگی نموده بودند.

نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و دستگاه خبرپراکنی آنها، علیرغم عوامفریبی هایشان در باب حقوق بشر، حتی یکبار هم اشاره اعتراض آمیزی به دستگیری این رفقا ابراز نداشته اند. آنها حتی از بردن نام این رفقا وحشت دارند. ما بعنوان مدافعان افغانی اندیشه مائوتسه دون و برخلاف مائوئیستهای دروغین که از رژیم ارتجاعی چین حمایت می کنند، بخوبی می دانیم که چگونه دن سیائوپین ـ این رهرو ارتجاعی سرمایه داری ـ به مائوئیستها، انقلابیون و خلقهای افغانستان پشت کرد. این رهروان سرمایه داری، چین سوسیالیستی را نابود ساختند، سنگر سرخ انقلاب را واژگون کردند و آن را به جولانگاه لاشخورها تبدیل کردند، بیشرمانه به اندیشه مائوتسه دون حمله برده و تئوریها و برنامه سرمایه دارانه دن سیائوپین را جانشین ساختند. ما بخوبی میدانیم که اگر دن سیائوپین و شرکاء ماهیت چین را بعنوان یك پایگاه انقلاب جهانی نابود نکرده بودند، سوسیال امپریالیستها جرات تجاوز به افغانستان با ۱۲۰ هزار سرباز را بخود نمی دادند. بنابراین دست دن سیائوپین نه فقط بخون توده های چین که بخون خلق افغان و انقلابیون سراسر جهان آغشته است.

همین دن سیائوپین در همکاری با امپریالیسم آمریکا نیروهای ارتجاعی واپسگرا در افغانستان را مسلح می کند. این نیروها نیز بعوض، اسلحه خود را برای سرکوب انقلابیون مائوئیست و توده های افغان بکار می گیرند. این رهرو فاسد سرمایه داری که از لحاظ ارتداد بعد از خروشچف در مقام دوم قرار دارد، بدون شك جنایات بیشماری مرتکب شده است. احیای سرمایه داری در چین نه فقط دمکراسی برای اکثریت را به دمکراسی برای اقلیت حاکم تبدیل ساخت، بلکه ارتش سرخ را نیز به یك ابزار خونخوار جهت سرکوب توده ها بدل نمود؛ و از حزب کمونیست چین یك حزب بورژوایی ساخت.

بعنوان یکی از نتایج احیای سرمایه داری در چین، شاهد آنیم که بیکاری گسترده، مشکل شدید مسکن، فحشاء و معامله مواد مخدر، و همه پدیده هایی که در چین دوران مائو جایی نداشت، بوجود آمده است. زنان باردیگر به موقعیت تحتانی رانده شده اند؛ حال آنکه در زمان مائو براین نکته تاکید می شد که نیمی از آسمان بر دوش زنان قرار دارد. اقتصاد سوسیالیستی و شیوه سوسیالیستی تولید نابودگشته و بجای آن مالکیت خصوصی و سود در مقام فرماندهی اِعمال میشود.

دن سیائوپین این رهرو سرمایه داری، که خلاف جریان تاریخ حرکت می کند و از هیچ کاری برای بعقب بازگرداندن عقربه تاریخ فروگذار نمی نماید؛ بدون شك باید با قدرت خلق سرنگون شده و چین سوسیالیستی مجدداً بظهور رسد. ما به آینده ای می نگریم که در آن باردیگر روشنفکران انقلابی دست در دست توده های دهقان و کارگر بسوی محو تضاد میان کار یدی و فکری، میان کارگر و دهقان و میان شهر و روستا حرکت کنند. ما به آینده ای می نگریم که در آن دانشجویان انقلابی کتاب کوچك سرخ را بالا بگیرند و فریاد برآورند:

پیش بسوی کمونیسم!
سرنگون باد دن سیائوپین!
سرنگون باد امپریالیسم آمریکا!
سرنگون باد سوسیال امپریالیسم شوروی!
افتخار بر شهدای میدان «تین آن من»!

مجری: سخنران بعدی، رفیق بورخا خواهد بود. او سردبیر روزنامه پرفروش ال دیاریو در پرو می باشد. بورخا اخیراً با صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو مصاحبه کرده و روزنامه اش بخاطر «دفاع از تروریسم» و حمایت آشکار از حزب کمونیست پرو، تحت حملات شدید حکومت قرار گرفته است. رفیق ما در اینجا به قرائت اطلاعیه اش می پردازد و ما بند به بند، مطلب را ترجمه می کنیم.

لوئیس آرسه بورخا: با توجه به مبارزه درچین، در پرو ما با خشنودی اظهار می کنیم که انقلاب جهانی با گام هایی غول آسا به پیش می رود. نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب، نبردی حیاتی است. وقایع چین تائید می کند که گرایش عمده در جهان، انقلاب است.

جنبش دانشجویان و کارگران در نبرد علیه دن سیائوپین از مبارزه ضد رویزیونیسم در سطح بین المللی مجزا نیست. ما می توانیم برخی نتیجه گیریهای اولیه را از این پدیده ارائه دهیم.

این جنبش از یکطرف نشانگر اعتبار آموزه های صدر مائو در علم مارکسیسم است؛ اینکه باند دن سیائوپین مجبور شد بسوی شیوه هایی بس جنایتکارانه جهت حفظ قدرت خود چرخش کند و همان شیوه ای را برگزینند که مرتجعین در سیستم سرمایه داری در پیش می گیرند.

این جنبش از طرف دیگر نشان داد که توده های چین نیز می باید چرخش کرده و بقول صدر مائو، به مبارزه مسلحانه جهت از میان برداشتن رویزیونیستها دراین کشور آسیائی رو آورند.

برای ما دلائل بسیاری وجود دارد که در پرو به وقایع چین با انتظار بسیار نگاه کنیم؛ چرا که حزب کمونیست پرو تحت رهبری کبیر صدر گونزالو یك جنك عظیم انقلابی را به پیش می برد.

قدرت حزب طبقه کارگر در بکاربست صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم، و در حرکت قدرتمند توده های ستمدیده پرو نهفته است. حزب کمونیست پرو جهانشمول بودن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، را به دنیا نشان میدهد. این صحیح و ممکن است که انقلاب را بدون حمایت یك پشتوانه بین المللی به پیش رانیم؛ بنابراین مهمترین مسئله آنست که در پی کسب حمایت توده های ستمدیده و انقلابیون جهان باشیم.

حزب کمونیست پرو که مبارزه خلق پرو را رهبری می کند، این انقلاب را بمثابه جزئی لاینفك از انقلاب پرولتری جهانی به پیش می راند. این یك خدمت مشخص به مبارزات رهائیبخش در کشورهای ستمدیده جهان است. ما بعنوان پرولتاریای بین المللی می خواهیم همبستگی خود را با خلق چین ابراز داریم و جنایات عظیم رژیم رویزیونیستی و ارتجاعی تحت سرگردگی دن سیائوپین را تقبیح نمائیم.

مائوئیسم می باید سلاح نبرد برای نابودساختن مرتجعین چین، پرو، و سراسر جهان گردد.

** ** **

سوال: اهمیت سیاسی وقایع اخیر چین را چگونه تحلیل می کنید؟

لوئیس آرسه بورخاLAB: ما در پرو از موقعیت خوبی برای تحلیل از ماهیت وقایع سیاسی اخیر چین برخورداریم. چرا که حزب کمونیست پرو که قریب به ۹ سال است انقلاب را رهبری می کند، حزبی است با استراتژی، ایدئولوژی و خط سیاسی متکی بر آموزه های مائو تسه دون. بعبارت دیگر، حزبی است مائوئیستی و در جهان امروز فقط انقلاب مائوئیستی می تواند به پیروزی برسد.

سوال: آیا شما به توافق و نوعی همگونی، در مورد وقایع اخیر چین، در مورد روندهای سیاسی جاری، و اهمیت آن برای انقلاب جهانی رسیدید؟

LAB: درباره این مسئله نظرات متفاوتی موجود است؛ ما امروز کمی در مورد آن حرف زدیم. موضع ما آن است که اولا، حوادث چین نشان می دهد که دارودسته دن سیائوپین که قدرت سیاسی را در چین غصب کرد در بحران عمیقی دست و پا می زند و آنطور که تا کنون قادر بوده، دیگر نمی تواند مردم چین را کنترل کند. مضافاً، این حوادث نشان میدهد که گرهگاه جهانی با پیشروی انقلاب در کشورهای تحت ستم مشخص می شود. و بالاخره آنکه، حوادث اخیر درستی و اعتبار آموزشهای صدر مائو را نشان میدهد و تلاشهای دن سیائوپین برای محو آنهابجائی نرسید.

سوال: یعنی شما جنبش دانشجویان برای دمکراسی را بازتابی از آموزشهای مائو می دانید؟

LAB: خیر. ما معتقدیم وقتی توده های مردم چین صحبت از دمکراسی می کنند، منظورشان همان دمکراسی منظور نظر بورژوازی نیست. چرا که خلق چین از طریق آموزشهای مائو تسه دون در مورد دمکراسی آموخته است. می توانم بگویم، هرچند جنبش دانشجویان و خلق از داشتن رهبری انقلابی محروم است، اما جنبش آنان بازتاب نارضایتی شان از دیکتاتوری و از دارودسته ارتجاعی دن سیائوپین است. مضافاً، باید تاکید کنیم، این حوادث نشانگر آن است، تنها راهی که خلق چین یکبار دیگر می تواند قدرت سیاسی را کسب کند و قدرتی را که از آن ربوده شد دوباره به کف آورد، آن است که به آموزشهای مائو تسه دون تکیه کند و یکبار دیگر راه و استراتژی و خط جنگ خلق را دنبال کنند.

سوال: ولی جنبش دانشجوئی که عناصری از طبقه کارگر از آن حمایت می کنند، جنگ خلق را موعظه نمی کند، بلکه طرفدار دمکراسی آمریکائی یعنی طرفدار چیزی که جوانب گوناگونش را بطور خلاصه می توان دمکراسی بورژوائی خواند، است و نه طرفدار جنگ خلق یا بازگشت به روزهای صدر مائو.

LAB: فکر می کنم گفتن اینکه مردم چین بطور خودبخودی سر به شورش برداشته اند یك چیز است، و گفتن اینکه آنان خواهان دمکراسی بورژوائی اند کاملا چیز دیگر. در عمل، خلق چین هیچوقت دمکراسی بورژوائی را تجربه نکرد. چین کشوری نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره است، با یك میلیارد جمعیت که هزاران سال تحت استثمار بودند. در عمل، مبارزه آنان برای آن نوع دمکراسی است که در چین مائو تسه دون برقرار بود. این درست است که همه پوسترهای صدر مائو را حمل نمی کردند، اما شواهد روشنی، حتی در مطبوعات بورژوازی، در تلویزیون و در رسانه های دیگر، موجود است که این جنبش علیه ایده های صدر مائو نبوده است... جنبش علیه صدر مائو نبود... جنبش علیه دن سیائوپین بود. این واضح است...

نتایجی که ما از مسئله چین بیرون می کشیم این چنین است: اول، نشانگر بحران ساختاری ستم و استثماری است که بر خلق چین روا می شود. دوم، خلق چین ضد دن سیائوپین است. سوم، آموزه های مائو زنده است و مائوئیسم مرحله سوم مارکسیسم است. بالاخص، آموزه های مائو و خدماتش به جنگ خلق یعنی استراتژی نظامی پرولتاریا، را زنده نگاه میدارد. ما مطمئنیم که خلق چین قدرت را مجددا کسب خواهد کرد؛ آنان مجدداً اسلحه بدست گرفته و جنگ خلق را آغاز خواهند کرد. نتیجه گیری آخر آنکه رژیم رویزیونیستی دن که قدرت را غصب کرده، آماده است خونین ترین روشها را برای حفظ قدرت خود بکار بندد. اینها نتایج عمومی است که می توان از وقایع اخیر چین بیرون کشید... طبعاً و مسلماً وقایع اخیر چین در پرو هم بازتاب خواهد داشت.

این وقایع را همچنین باید در پرتو بوجود آوردن احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در تمام کشورهای جهان همچنین پتانسیل آغاز جنگ خلق در پیشرفته ترین کشورها دید، چرا که جنگ خلق، که یکی از خدمات مائو است، یکی از عالیترین استراتژی های پرولتاریا است. جنگ خلق از نظر نظامی برتر، و بسیار برتر، است و پرولتاریا را قادر می سازد که ارتجاعی ترین حکومتها و نیروهای مسلح جهان را شکست دهد.

ما در پرو می خواهیم که همبستگی خود را به توده های ستمدیده در چین نشان دهیم. بین حوادث چین و پرو رابطه دیالکتیکی موجود است. چرا که انقلاب پرو همچنین با خط اپورتونیستی احزابی که ادعا می کنند مائوئیستند، روبروست... بنابراین ما معتقدیم در این مرحله ای که هستیم باید دست به تشکیل یك جنبش بین المللی بزنیم و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وظیفه عظیمی را بدوش گرفته است، چرا که ما معتقدیم پراتیك انترناسیونالیستی انقلاب برای نابود کردن امپریالیسم و سرمایه داری در جهان اساسی است.

در پرو طی ۸ سالی که گذشت بیش از ۱۴۰۰۰ نفر در جنگ در برخورد با نیروهای مسلح و پلیس کشته شده اند، ۵۰۰۰ نفر زندانی و یا «مفقودالاثر» شده اند. یکی از مهمترین وظایفی که ما در پرو داریم آن است که با جنبش انقلابی در چین و در سراسر جهان همبستگی نشان دهیم.

** ** **

سوال: می توانید بگوئید آیا اوضاع داخلی کنونی چین است که می تواند شرایط را برای یك انقلاب در آنجا خلق کند یا فاکتورهائی خارج از چین، مثلا افغانستان و غیره؟

لی لی ر.: ما مائوئیستها معتقدیم شرایط داخلی تعیین کننده است ـ این یك نکته تئوریك است. اما، به آن معنا نیست که شرایط خارجی بر این پروسه تاثیر نمی گذارد. مثلا، جنگ خلقی که هم اکنون در پرو جاری است بر مائوئیستها و جنبش مائوئیستی در افغانستان و دیگر نقاط جهان تاثیر می گذارد و این به معنای آن است که شرایط خارجی بر شرایط داخلی تاثیر می گذارد. یا مثال دیگری را در نظر بگیرید: اگر در افغانستان انقلابی رخ دهد و مائوئیستهای واقعی قدرت را بگیرند، این واقعه شرایط را در چین و نقاط دیگر برای انقلاب مساعدتر خواهد کرد. بنابراین شرایط خارجی می تواند کمك زیادی کند، اما شرایط داخلی تعیین کننده است.

** ** **

سوال: شما می گوئید یك انقلاب سوسیالیستی در چین لازم است که پرولتاریای شما مجدداً به قدرت برسد ـ اما رهبری آن در کجاست؟

کارل دیکس CD: ما معتقدیم که دورنمای این امر پس از وقایع اخیر بهتر شده است. آنطور که در سخنان مقدماتی خود گفتم، ما در مورد گسترش آموزه های مائو در تحولات کنونی چین مطمئنیم. این اطمینان بر دو چیز استوار است: اعتماد استراتژیك به این موضوع که خط مائو و بالاخص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تاثیرات عمیقی در چین داشته است و

هنوز بسیاری از مردم بر آن استوارند. اما فقط این نیست؛ ما نشانه های آن را تا حدی در مطبوعات دیده ایم و همینطور از صحبت با کسانی که در بحبوحه این وقایع به چین سفر کرده و در آنجا بودند این را دریافته ایم. بالاخص یکی از کسانی که سال قبل نیز در آنجا بود از مشاهده یك گرایش چپ رادیکال که تا حدی در میان دانشجویان، اما بسیار قوی تر از آن در میان کارگرانی که آشکارا از مائو دفاع می کردند موجود بود، متعجب شده بود. البته باید خاطرنشان کنیم که این گرایش بهیچوجه گرایش اکثر رهبران صاحب نظر در میان دانشجویان نبود، اما کسانی بودند که مدال مائو را بر سینه زده و نه تنها ضد حکومت دن سیائوپین بودند، بلکه این ضدیت را به تمام دوران پس از مرگ مائو تسه دون و سرنگونی افرادی که خط مائو را دنبال می کردند، تعمیم می دادند. در چین مردم مخالفان حکومت را به دو دسته تقسیم بندی می کنند: عده ای علیه حکومت بوده ولی طرفدار «رفرمها» می باشند و عده دیگر (که بنظر من اقلیت قابل توجهی می باشند) هم علیه حکومت می باشند و هم علیه «رفرمها»؛ به این گروه دوم نام طرفداران انقلاب فرهنگی داده شده است.

سوال: یعنی می گوئید ما باور کنیم که تمام جنبشهای دانشجوئی و طغیانها و غیره در چین به طرفداری از مائوئیسم صورت می گیرد؟

CD: من چنین چیزی نگفتم، در واقع...

سوال: اگر مردم طرفدار مائوئیسم بودند می گفتند...

CD: گوش ندادی من چه گفتم، من گفتم اقلیت قابل توجهی از مردم ضد حکومت دن سیائوپین و ضد «رفرمها» و طرفدار انقلاب فرهنگی بودند و بنظر ما در حال حاضر این دیدگاه اکثریت نمی باشد. اما معتقدیم که تحولات چین گشایشی را برای ابراز وجود چنین احساساتی بوجود می آورد، بالاخص آنکه زشتی سرکوب سوزنی است بر حباب توهم کسانی که فکر می کنند می توان بر یك بخش از رهبری چین علیه بخش دیگر تکیه کرد. عده ای چینی از چیزی که فکر می کنند دمکراسی نوع غربی است و غیره و ذالك دفاع می کنند. و نمود آن را در مصاحبه هایی که در رسانه های ایالات متحده انجام شد دیده ایم و هم چنین دیدیم که برخی از دانشجویان کپیه ای از مجسمه آزادی ایالات متحده را ساختند.

آنچه که در جواب می توانم بگویم آن است که تاریخ، منجمله تاریخ چین، بوضوح نشان داده است که دمکراسی بورژوائی چه چیزی برای مردم جهان در انبان دارد.این کشورهای دمکراتیك امپریالیست بودند که برای تقسیم چین جنگیدند، این بریتانیای دمکراتیك بود که با چین جنگید تا در نتیجه پیروزی بر آن امتیاز فرو کردن تریاك در حلق مردم چین را برای خود حفظ کند ـ ما ساعتها می توانیم در مورد آنچه که این امپریالیستهای دمکراتیك در حق ستمدیدگان و استثمار شوندگان جهان روا داشتند، صحبت کنیم. ما حتی می توانیم در مورد ایالات متحده صحبت کنیم: وقتی که دانشجویان علیه جنك ویتنام دست به تظاهرات زدند و یا سیاهان در گتوها علیه محرومیت های خود سر به طغیان برداشتند، این حکام آمریکا که اکنون در مورد استفاده از نیروی ارتش علیه دانشجویان ابراز تاسف می کنند، نیروهای پلیس خود را به میدان آورده و بر روی دانشجویان و سیاهان آتش گشودند. این است دمکراسی امپریالیستی.

ما معتقدیم اگر برخی از دانشجویان چینی که از دمکراسی غربی حمایت می کنند از نزدیك آن را مشاهده کنند وحشتزده خواهند شد. پس ما امیدواریم که توده ها به ماهیت توهم انگیز اعتقاد به دمکراسی غربی پی ببرند و فکر می کنیم که دن سیائوپین و شرکاء به آنان درس دیگری در این زمینه داده اند ـ این درسی است که ما با خون خود بهای آن را پرداختیم، اما درسی است که فراموش نخواهد شد.

سوال: شما انقلاب فرهنگی را دوست دارید، اما بنظر می آید سرکوب فعلی زیاد با آنچه در آن زمان اتفاق افتادمتفاوت نیست...

CD: در دوران انقلاب فرهنگی مائو تسه دون و انقلابیون، همانند دن سیائوپین مخالفین خود را کنار دیوار نگذاردند و به آنان شلیك نکردند، بروی آنان آتش نگشودند، بلکه به توده های چین فراخوان دادند که پا به میدان گذارده و علیه آنان به مبارزه سیاسی بپردازند و نشان دهند که تفکر سیاسی آنان چین را به سراشیب راه سرمایه داری خواهد انداخت، به آنچنان مبارزه ای بپردازند که آنان را از جایگاه قدرت پائین بکشند. و حتی وقتی که از جایگاه قدرت پائین کشیده شدند، کشتن و یا از این قبیل چیزها در کار نبود؛ بلکه آنان را مجبور کردند که در کنار مردمان عادی کار کنند ـ این برخورد مائو تسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. علت این کار آن بود که آنان سعی می کردند کسانی که می خواستند چین را به راه سرمایه داری بکشانند (راهی که دن سیائوپین و شرکاء در مقابل مردم چین گذاردند) افشا کنند و دوماً توده های چین را در مورد اینکه چه نوع خط و مبارزه ای برای پیشروی چین لازم است، آموزش دهند. شما می توانید بگوئید انقلاب فرهنگی برحسب آنکه رهروان سرمایه داری توانستند قدرت را بگیرند و چین را به راه سرمایه داری بکشانند، شکست خورد؛ اما باید گفت که انقلاب فرهنگی خط تمایز روشنی بین انقلاب و کمونیسم از یکسو و رویزیونیسم و تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم از سوی دیگر کشید. رفقایی که امروز در اینجا هستند و بسیاری رفقای دیگر در سراسر جهان، از آن جمله رفقا در پرو که در آنجا مبارزه مسلحانه را رهبری می کنند، ثمره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و رهبری مائو تسه دون بوده و تاثیرات بین المللی مائوئیسم را منعکس می کنند. بنوعی اکنون ما داریم سعی می کنیم این خدمت را با حمایت از آنان در چین و پیش گذاردن اینکه فقط انقلاب سوسیالیستی می تواند چین را نجات دهد، متقابلا پاسخ گوئیم.



چیان چین

بیانیه انقلابیون احیای سرمایه‌داری

نوشته حزب کمونیست چین (مارکسیست ـ لنینیست)

سند ذیل را در اصل «کارگر انقلابی» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا در زمان محاکمه چیان چین و چان چون چیائو دریافت، ترجمه و چاپ کرده است (اول ژانویه ۱۹۸۱).

رفقای عزیز:
متاسفانه علیه حزب و دولت ما یك کودتای ضد انقلابی برای احیای سرمایه داری صورت گرفته است. اخیراً این دارودسته کودتاچی ضد انقلابی «دادگاهی» فرمایشی برپا کرده تا «محاکمه» ای علیه رهبران برجسته حزب کمونیست چین براه اندازد، علیه رهبرانی که پایبند راه مارکسیستی ـ لنینیستی اند: یعنی رفیق چیان چین و رفقا چان چون ـ چیائو، وان هون ون و دیگران. بدین دلیل، مرکز مارکسیستی ـ لنینیستی حزب یك بیانیه رسمی جهت تاکید بر عزم محکم و راسخ ما برای جنگیدن تا به آخر، منتشر نمود. ما در این زمان این جزوه کوچك را به شما میدهیم. لطفاً حمایت رفیقانه خود را از ما دریغ نکنید.
با درودهای انقلابی
(امضاء)xxx.
کارگری از (یك کارخانه شانگهای) سوم ژانویه ۱۹۸۱

نسخه اولیه جزوه به چینی

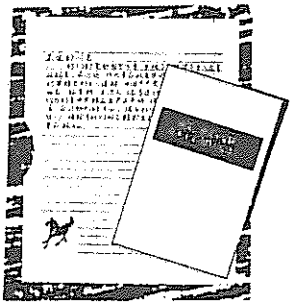

نیروی ارتجاعی که راه احیای سرمایه داری را دنبال میکند با دادگاهی کردن حزب، رای محکومیت خود را صادر کرده است

دارودسته دن، هو، ژائو که با هیاهو، متکبرانه، بطوررسوا و وحشیانه ای سراشیبی راه احیاء سرمایه داری را طی میکنند، پس از یك دوره طولانی برنامه ریزی و نقض مکرر «دادستانی ویژه عالی خلق» و «دادگاه ویژه عالی خلق» که هر دو توسط خودشان دست و پا شده اند، یك سری از ناعادلانه ترین و زشت ترین درام های تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و جنبشهای انقلابی چین را بنمایش گذارده اند ـ به اصطلاح «محاکمه بزرگ ده تبهکار» در جاده عدالت شماره یك پکن. در میان «ده تبهکار»، چیان، چان، وان، یائو، این فرزندان شایسته حزب و مدافعین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که ملقب به «گروه چهار نفر» شده اند، هدف اصلی «محاکمه» و حمله انتقامجویانه میباشند. چن بودا، وان، ویو، لی، کوئی و جیبان عروسك های نمایشی بیش نیستند.

دقیقاً بخاطر آنکه قدرت احیاگری دارودسته دن، ژائو و هو مستقیماً از دست چیان، چان، وان و یائو دزدیده شده بود، بنابراین از همان ابتدا آنان دست به توطئه های سوپر فاشیستی و استفاده از روشهای کودتای درون قصری برای حمله به طرف مقابل که کاملا محروم از قدرت بود، زدند. اگر در پی کلمات مناسبی در ادبیات جنبش بین المللی کمونیستی جهت توصیف آنچه برای چیان، چان، وان و یائو اتفاق افتاد و همچنین برای محکوم کردن دن، هو، ژائو و باند پست و زهرآلود آنان باشیم، درآنصورت صحبت مارکس بر سر جنبه های منفی و مثبت کمون پاریس را میتوان بطور



چان چون چیائو

شانگهای درباره در سال ۱۹۸۰

ـ کمیته مرکزی (انتشار یافته در ژانویه ۱۹۸۱)

کامل و مناسبی بکار برد: «چه انعطافی، چه خلاقیت تاریخی و چه ظرفیتی این پاریسی ها برای فداکاری دارند!... پایان آن هرچه باشد ـ حتی اگر توسط گرگها، خوکها و سگهای فرومایه جامعه کهن در هم کوبیده شود ـ قیام کنونی پاریس باشکوه ترین عمل حزب ما از زمان قیام ژوئن پاریس میباشد. این پاریسی ها، که بر فلك یورش میبرند، را با کسانی که تا مغز استخوان برده امپراطوری آلمانی ـ پروسی مقدس رُم میباشند، مقایسه کنید؛ با امپراطوری ای که بوی تعفن بالماسکه هایش از سربازخانه ها، کلیساها، سرزمین هویج یونکرها و، بالاتر از همه، آدمهای بی فرهنگش بهوا برخاسته است.»

در تحلیل نهائی چیان، چان، وان و یائو چه جرمی مرتکب شده اند؟

هرکسی که غیرقانونی دستگیر و به زندان فرستاده شود و از تمامی حقوق سیاسی محروم گردد میتواند بنابر اراده حاکمان بطور مستبدانه مورد کلی اتهامات بزرگ قرار بگیرد. بطور ساختگی قرار دادن چیان، چان، وان و یائو در میان «ده تبهکار» حاکی از مقاصد شوم آنان است که شبانه روز و با دستپاچگی مشغول فریب مردم میباشند. بعلاوه، آنچه در اعلام جرم (که «گروه چهار نفر» را در ٤ بخش و ٤٨ اتهام به اصطلاح «مقصر» میداند) برجسته است عبارتست از بینش رفرمیستی خود این دارودسته ـ بینشی که مارکس با تمام قوا و در سراسر زندگیش با آن ضدیت کرد و گفت که اتخاذ اقدامات فوق العاده در یك انقلاب ضروری است. اگر اصرار ورزیده شود که چیان، چان، وان و یائو، بویژه دو رزمنده قهرمان پرولتاریا یعنی چیان چین و چان چون ـ چیائو بواقع «جنایت هائی» مرتکب شده اند که مستحق مجازات میباشند در آنصورت جرم های آنان را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱ ـ چیان چین نباید همسر مائوتسه دون میشد و به این ترتیب مسئول جرایم مائوتسه دون میگشت! این یك تفکر فئودالی است که میگوید «زن باید قرضهای شوهر را بازپرداخت کند». رفیق مائوتسه دون بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست زمان ماست. رفیق مائوتسه دون در مبارزه با امپریالیسم و طبقات ارتجاعی در جهان، در مبارزه خطی علیه اپورتونیسم چپ و راست در حزب، در مبارزه با انواع گوناگون رویزیونیسم، در تلفیق حقیقت عام مارکسیسم ـ لنینیسم با پراتیك خاص انقلاب چین و همچنین در راه رهایی ملل تحت ستم و مردم تحت ستم تمام جهان، تاریخچه درخشانی بجا گذاشته است که هرگز در تاریخ انقلاب کشور ما و انقلابات مردم جهان از اهمیت آن کاسته نخواهد شد. اما رفیق مائوتسه دون یك انسان بود و نه یك خدا. مائو در مواجهه با حملات و تلافی جویی های امپریالیستها، طبقات ارتجاعی داخلی، اپورتونیستهای چپ و راست درون حزب، رویزیونیستهای همه فن حریف، همچنین آن گرگها، خوکها و سگهای فرومایه، نمیتوانست زیاد ملایم، مهربان، فروتن، خوددار و بزرگوار باشد، یا چنان رفتار کند که گویا گلدوزی میکند، میهمانی شام راه انداخته یا مقاله مینویسد. بنابراین در جاروب کردن ارواح و دیوها، در مبارزه شدید برای حفظ مارکسیسم ـ لنینیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این اجتناب ناپذیر بود که عده معدودی از «قدیسین و قهرمانان» قلابی همانند ارواح و دیوها در نظر گرفته شده و جاروب شوند، یا به چندتا چهره انسانی به اشتباه مانند سگها برخورد شده و درهم شکسته شوند. این یك قربانی شدن اجتناب ناپذیر در پروسه انقلاب است. اما امروز دارودسته خائن دن، هو و ژائو سرمایه داری را احیاء کرده و به تمامی ارواح و دیوهای سرکوب شده لقب «قدیسین و قهرمانان» را میدهند و به آن سگهای فرومایه که درهم شکسته شده بودند چهره انسانی ارزانی میکنند. آنان نه تنها میخواهند در مورد «دسیسه چینی ها» زوزه بکشند، بلکه همچنین برآنند که از فرصت برای خالك پاشیدن بر چهره رفیق مائوتسه دون

بهره جویند؛ رفیق مائوتسه دون یك شخصیت انقلابی کبیر بود؛ و مورد احترام مردم چین و جهان قرار داشت و در پروسه رهبری کردن حزب کمونیست چین و کسب پیروزی های عظیم برای انقلاب چین، چند اشتباه کوچك و غیرقابل اجتناب مرتکب شد و اکنون دارودسته خائن دن، هو، ژائو میخواهند که همسر مائو یعنی رفیق چیان چین یا به اصطلاح «دارودسته چهار نفر» به تنهایی این اشتباهات کوچك و غیرقابل اجتناب رفیق مائو را بردوش بگیرند. آیا این ایده عادلانه است؟

۲ ـ رفیق چیان چین و چند رفیق همرزمش بیش از اندازه انسانیت داشتند و از «خوش قلبی و نرمش پذیری بیش از حد» ضررمند شده اند. هدایت مبارزه انقلابی نمیتواند زیاد ملایم، مهربانانه، مودبانه، خوددار و بزرگوارانه باشد؛ انقلاب به لطیفی گلدوزی، میهمانی شام یا نوشتن یك مقاله نیست. بعلاوه نباید در طول دورانی که اوضاع انقلابی مساعد بنظر میرسد بی توجه بود و از برابری طبقات آنتاگونیستی و همزیستی مسالمت آمیز صحبت کرد. «بخشنامه ۱۶ مه» که تحت نظارت شخصی رفیق مائوتسه دون صادر گردید بروشنی اشاره کرد: «در مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، میان حقیقت مارکسیستی و دروغهای بورژوازی و تمامی طبقات استثمارگر دیگر، یا باد شرق بر باد غرب غالب خواهد شد یا باد غرب بر باد شرق خواهد چربید...» بخشنامه همچنین تاکید میکند: «...نوکران وفادار بورژوازی و امپریالیستها بهمراه بورژوازی و امپریالیسم، به ایدئولوژی بورژوائی ستم و استثمار پرولتاریا و همچنین نظام سرمایه داری وفادارند؛ آنان با ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی و نظام سوسیالیستی ضدیت میورزند. آنان یك مشت ضد انقلاب هستند که با حزب کمونیست و مردم ضدیت میکنند. مبارزه آنان علیه ما مبارزه مرگ و زندگی است و بهیچوجه مسئله برابری مطرح نیست. بنابراین مبارزه ما علیه آنان نیز نمیتواند چیزی غیر از یك مبارزه مرگ و زندگی باشد و رابطه ما با آنان نمیتواند بهیچوجه یك رابطه برابر باشد، بالعکس این رابطه ای بر پایه ستم یك طبقه بر طبقه دیگر، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی است.» تحت این رهنمود درخشان و قاطع، پرولتاریا دست به انقلاب کبیر فرهنگی زد. رفیق چیان چین و رفقای همرزمش اعتماد کامل و حمایت قدرتمند رفیق مائوتسه دون را کسب کردند. آنان بدون شك قدرت کافی داشتند تا تمامی زنجیرهٔ عناصر ضد حزب و ضدانقلابی در عرصه حزب، حکومت، ارتش و ادبیات (مرکب از لیو شائو چی، دن سیائو پین، پن ژن، لو روی کین، لو دینگی، یان شان کون و دیگران) را در موقعیتی قرار دهند که هرگز نتوانند سر بیرون آورند. رفیق چیان چین و رفقای همرزمش قادر به چنین کاری بودند اما با کمال تاسف چنین نکردند. در دهسال باشکوه انقلاب فرهنگی بطورکلی عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی که در راه سرمایه داری قرار داشتند فرصتی برای بازگشت کسب کردند و حتی به آنان یك راه بیرون رفت سیاسی معین داده شد (بجز عده ای که جرمشان خیلی جدی بود و جرات نکردند با حزب و مردم روبرو شوند و خود را به جاده بن بست خودکشی انداختند). با این وجود، از آنجائیکه رفیق چیان چین و رفقای همرزمش از بخاطر سپردن اینکه در کار انقلابی لزومی ندارد از اصل ملایم و مهربان بودن استفاده کرد عاجز ماندند؛ در نتیجه نتوانستند ریشه های عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی را از بُن بیرون کشند و حتی به توطئه سران دسته ارتجاعی که اشتباهات خود را پذیرفتند باور کردند؛ مرتجعین با پذیرش اشتباهات خود دوباره ظاهر شدند تا زهر بیشتری بپراکنند و سگها را از خفه شدن در آب نجات دهند. این مسئله به آنها فرصتی داد تا بعدها دست به تلافی بزنند.

۳ ـ آن رفقایی که رفیق چیان چین میتوانست به آنها اعتماد کند، یعنی کسانیکه تا به آخر به انقلاب وفادار می ماندند و تا دم مرگ تسلیم نمی شدند، تعدادشان بسیار کم بود! حتی در مواردی افراد ناشایسته مورد استفاده قرار گرفتند بطوریکه در مقاطعی برای شکست یا پیروزی انقلاب تعیین کننده بود. برخی از افراد بطور غافلگیر کننده ای ضد ما شدند. در جستجو برای یافتن دلایل این امر، چنین معلوم گردید که در چند دهه گذشته آموزش مارکسیستی ـ لنینیستی حزب ما و پراتیك بکار بستن اندیشه مائوتسه دون بنظر سطحی می آمد. اکثریت کادرهای حزبی، بویژه بسیاری از کادرهایی که در مقامهای مهم رهبری بودند، بطور محکمی توانائی تشخیص انقلاب واقعی را از دروغین کسب نکرده اند. ما همچنین قادر نبودیم آن چنان روحیه انقلابی رفیع که لازمه انقلابیون حرفه ای است را تکامل دهیم ـ نهراسیدن از مرگ و یا مورد تفتیش قرار گرفتن. بنابراین در صفوف انقلابیونی مانند ما، لاك پشت هائی رخنه کرده اند که سر خود را بدرون لاك میکشند، خرگوشهای حیله گری که از میدان نبرد فرار میکنند و آن کسانیکه تنها منافع مادی فردی را تشخیص میدهند حتی افرادی مانند وان هون ون و یائو ون یوان که نتوانستند از آزمون سخت مبارزه انقلابی سربلند بیرون آیند. آنان بالاخره تحت شکنجه و تاکتیکهای چماق و شیرینی عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی، دست به حمله علیه اقدامات قهرآمیزی که لازمه هر مبارزه انقلابی است و همچنین علیه دفاع از خود که آنهم بدرستی بخشی از مبارزه انقلابی میباشد، زدند. آنان همچنین تحت القائات دشمن همه نوع «جرایم» و «اشتباهات» را تایید کرده اند. «جرایم» و «اشتباهاتی» که دشمن متکبرانه در «دادگاه» کاملا ارتجاعی و بغایت مضحك که برای نشان دادن پیروزی موقت دارودسته ضد حزبی و ضد انقلابی بپاگشته، به آنان نسبت میدهد.

تنها طلای واقعی می تواند آزمایش درون آتش را تاب بیاورد؛ تنها آن کسانی که مانند رفقا چیان چین و چان چون چیائو جرات خوار شمردن دشمن را دارند می توانند روحیه عظیم از خود گذشتگی و نهراسیدن حتی از مرگ را نشان دهند.

۴ـ عملیات نظامی ما قادر نگردید بسرعت خود را با تغییر در اوضاع سیاسی هماهنك کند. در طول انقلاب فرهنگی با اتکاء به راهنمائی درخشان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، و با اتکاء به الهامات تئوریك و رهبری عملی و فعال رفقا چیان چین و چان چون چیائو، صفوف انقلابی ما عمیقاً قلوب مردم را فتح کرد و تمام توده های کارگر و دهقان و روشنفکران جوان انقلابی سراسر کشور به گرد ما حلقه زده و باتمام قوا از ما حمایت کردند و برای ما جنگیدند. بویژه ما در ارتش رهائی بخش خلق اکثریت مطلق را پشت سر خود داشتیم، حتی امروز نیز که آرمان انقلابی ما شکست موقتی را متحمل گردیده، نیروی قابل ملاحظه ای که ما عمیقاً در بخشهای گوناگون کاشته ایم، آکادمیهای مختلف نظامی و سطوح مختلف ساختار فرماندهی در این ارتش شکست ناپذیر خلق هنوز یك نیروی قابل اعتماد در مغلوب کردن تمامی مرتدین

ضد حزبی و ضد انقلابی میباشند. گذشته از این، ما در میلیشیای سربازان سراسر کشور، متشکل از کارگران و دهقانان، گسترش یافته بودیم. این یك نیروی مسلح توده ای بود که با رویزیونیسم نبرد میکرد و مانع آن میشد؛ حملات دشمن طبقاتی و مرتدین ضد حزبی و ضد انقلابی را درهم می شکست. اما از یك سو در حالیکه ما فراخوان سیاسی را تعمیق و گسترش دادیم و اوضاع سیاسی مساعدی را برای انقلاب فراهم آوردیم، اقدامی برای ضربه زدن به سنگرهای ضد حزبی و ضد انقلابی بعمل نیاوردیم؛ از سوی دیگر ما گارد خود را نبسته بودیم، یعنی ما درك نکردیم که نیروهای ارتجاعی ممکن است از فرصت مرگ مائوتسه دون، رهبر و آموزگار انقلابی کبیرمان، و دوره ای که تمام حزب، تمام ارتش و تمام مردم کشور در ماتم از کف دادن او بسر میبردند، سود جسته و دست به یك حمله ناگهانی و دستگیری و زندانی کردن برخی از رهبران انقلابی ما و در راس آنان رفیق چیان چین و رفیق چان چون ـ چیائو بزنند. همچنین بعد از این واقعه غافلگیرکننده، ارتش خلق و میلیشیا در مناطق مختلف قادر نگردید ابتکار عمل را بدست گرفته و دست بعملی بزند که میتوانست اوضاع را برای ادامه انقلاب و گستراندن جنك مساعد کند. لغو قیام مسلحانه شانگهای درست قبل از موقع، بدین خاطر بود که هشیاری ما در طول دوران عادی کافی نبوده و در تدابیر فوق العاده ای که میبایست اتخاذ میشد، تاخیر گردید. بدین ترتیب فرصت خوبی برای مقاومت از دست رفت.

در میان بسیاری از اتهامات «جنائی» که به چیان چین زده شد چیزهائی بود که خود او تحت شرایط استمرار ایدئولوژی فئودالی در جامعه چین نمیتوانست از آنها اجتناب کند؛ یا بدین خاطر بود که در این مبارزه انقلابی تاریخاً بیسابقه و با مواجهه چنان عناصر خشن، حیله گر، گسترده و مخفی ضد حزبی و ضد انقلابی، رفیق چیان چین بعنوان مرکزیت رهبری این سازمان انقلابی و همچنین رهبری نیروهای تازه تولد یافته انقلابی فاقد تجربه لازم بود. بخاطر این مسئله، ما از صحبت در باره نارسائی ها و اشتباهات که در کار انقلابی ما وجود داشت اجتناب می کنیم و شکست و عقبگرد موقتی خودمان را درك می کنیم؛ یعنی این مسئله نمی تواند مسئولیت منحصر بفرد رفیق چیان چین، رفیق چان چون چیائو و دیگر رفقای رهبری باشد. شکست ما شکست تداوم حزب کمونیست چین در جاده مارکسیستی ـ لنینیستی است؛ این عقبگردی در خط انقلابی تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است، خطی که مائو آنرا پیش گذاشت؛ این همچنین عقبگردی در خط انقلابی مردم چین و جهان در ستیز با رویزیونیسم و جلوگیری از آن است. همچنین بخاطر این مسئله، اگر ما بتوانیم بطور آگاهانه هرقدر خطا و اشتباه کشف کنیم و بطور مشخص تر به آنها اشاره نمائیم، در درس گیری از گذشته برای آینده، همانقدر میتواند مفید باشد. بدین ترتیب از این خطاها و اشتباهات میتوان اجتناب کرد و بر تك تك آنها فائق آمده و تصحیح شان کرد تا هدف انقلابی ما بتواند از میان هزاران کوره و صدها طوفان بگذرد و بتوانیم بطور تسلیم ناپذیری در پیشبرد آن تا به آخر ایستادگی کنیم.

مردم قاضی همه چیز هستند

توده ها سازندگان تاریخند. بهمان طریق، هر عنصر ضد حزبی و ضد انقلابی باید مورد قضاوت مردم قرار گرفته و حکم نهایی را دریافت دارد. امروز، قدرت دولتی پرولتاریای چین توسط مشتی مرتجع که قبلا بر زمین کوبیده شده بودند و اکنون سرمایه داری را احیاء کرده اند، غصب گردیده است. ارواح و هیولاها بیرون میآیند؛ گرگها، خوکها و سگهای فرومایه اینسو و آنسو می خرامند و تمام حقوق بورژوایی را احیاء میکنند. آنان در کنار این حرکات یك «دادگاه» فرمایشی دست و پا کرده اند و با بکار گرفتن یك دیدگاه بورژوایی دیکتاتوری مستبدانه بر آن اعمال میکنند و رهبران برجسته انقلابی پرولتاریا را در آن به «محاکمه» میکشند. همانگونه که رفیق چیان چین بدرستی و نیرومندی بیان کرد، این نوع نمایش مسخره و زشت «به محاکمه کشیدن حزب کمونیست چین است»!

دقیقاً بدلیل آنکه این عده مرتجعین، که سرمایه داری را احیاء کرده اند، و گستاخانه فعالیت های ضد حزبی و ضد انقلابی را در «دادگاه» بورژوایی خود پیش میبرند، رفیق چیان چین را از حداقل حق دفاع و مباحثه در دفاع از خط مارکسیستی ـ لنینیستی (که حزب کمونیست چین استوارانه پایبند آن بود) و منافع پرولتاریا و مردم انقلابی چین، محروم میکنند. آیا همین مسئله افشاگر آنان نیست که از روی بیچارگی و وقیحانه حزب را به محاکمه می کشانند و یك دیکتاتوری سبعانه را بر پرولتاریا اعمال میکنند؟

اما این مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند، بدلیل وحشتی که از حقیقت دارند سعی میکنند آنرا مخفی و مخدوش کنند اما حقیقت چون چراغی فناناپذیر در افکار صدها میلیون نفر باقی خواهد ماند، مردم بروشنی نیات شریرانه و چهره های زشت دسته مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند را از گذشته تا بحال خواهند دید. اگر امروز این مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند فریادهای خود مبنی بر به اصطلاح «یافتن حقیقت از میان واقعیت ها» و «پراتیك تنها معیار حقیقت است» را واقعاً «جدی» بگیرند، در آنصورت مردم چاره ای ندارند بجز نگاه کردن به پراتیك چهار ساله آنان که حزب را غصب کردند، دیکتاتوری بورژوایی را احیاء نمودند و بی وقفه «ایدئولوژی بورژوایی را ترویج کرده و ایدئولوژی پرولتری را منحل کردند». مردم میتوانند همه چیز را قلم به قلم کنار هم بگذارند، و با بکار بردن ذره بین مارکسیسم ـ لنینیسم، سترونی را تشریح کنند و امور را بررسی و مقایسه کنند. تمایز قائل شدن میان آنچه ادعا میکنند و آنچه که تا کنون انجام داده اند سخت نیست؛ دیدن اینکه آیا رویزیونیستهای بورژوا، محك مارکسیست ـ لنینیستی برای دریافت حقیقت بکار میبرند یا محکی ضد مارکسیستی ـ لنینیستی، مشکل نمیباشد.

ما با اطمینان خاطر میتوانیم بگوییم: تمامی افتراها، دسیسه ها، ناسزاها و حتی تمام شایعات غیر قابل تصوری که نسبت به کسانیکه در صفوف پرولتاریا هستند و در خط مارکسیستی ـ لنینیستی ثابت قدم بوده اند، یعنی جانشینان آرمان پرولتری انقلابی، راه انداخته شده و به ویژه اکنون مستقیماً بطرف چیان چین و چان چون چیائو نشانه گرفته شده، میتواند بطرف آن عده کوچك و جان سخت گرگها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کرده اند بچرخد، زیرا که «پراتیك» خودشان و فعالیت های ضد حزبی و ضد انقلابی آنها دلالت بر این چیزها دارد. واقعیت های صریح بدین قرارند:

۱ ـ اعمال دیکتاتوری فئودالی.

هدف انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا، چنین بود: میدانی برای ابراز

وجود سیاسی مردم باز نماید؛ اجازه دهد که مردم سراسر کشور، به ویژه کارگران، دهقانان و جوانان تحصیل کرده انقلابی آزادانه خود را بیان کنند؛ آنها را علاقمند به مسائل مهم حزب و دولت نموده و خط توده ای حزب را ترویج کنند؛ هرکسی، به ویژه اعضاء و کادرهای حزب را از بکار گرفتن موقعیتشان جهت بدست آوردن امتیازات و منافع شخصی بازدارد؛ پیوند بیشتر با توده برای پیشبرد یك مبارزه قاطع علیه افکار بورژوایی برقرار کند. انقلاب فرهنگی از برای آن بود که به انقلاب و ساختمان سوسیالیستی کمك نماید؛ بعلاوه یك موقعیت سیاسی خلق کند که هم دموکراسی و هم سانترالیسم، هم آزادی و هم دیسیپلین، هم اتحاد اراده و هم راحتی فکری شخصی و شادابی تضمین گردد. بدین ترتیب ما در دومین پلنوم نهمین کنگره حزب یك متمم برای قانون اساسی تصویب کردیم که رسماً و در بالاترین شکل قانونی تضمین نمود که، «مردم دارای حق بیان آزادانه افکارشان، پخش کامل دیدگاهشان، برگزاری مناظره های بزرگ و نوشتن پوسترهای بزرگ دیواری هستند». اما دقیقاً بخاطر آنکه چهار آزادی سلاحی برای پیوند با توده ها، برای پیشبرد مبارزه قاطع علیه بورژوازی است، نمایندگان بورژوازی ـ یعنی مرتجعینی که قدرت سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کردند و سرمایه داری را احیاء نمودند ـ که ابتدا به سوء استفاده از آن جهت علم کردن به اصطلاح «قانونیت دموکراتیك سوسیالیستی» پرداختند، بسرعت متوجه شدند که چهار آزادی در تحکیم حاکمیت شان برای احیاء سرمایه داری بینهایت مضر است. به این جهت آنان شروع به لجن پراکنی علیه چهار آزادی نموده و گفتند که: این چهار آزادی مسئول «بهم زدن دموکراسی، قانون، نظم و تولید، و اتحاد حزب و توده ها» است و شریرانه آنرا لغو کردند. این نوع گامهای عقبگرا و شرم آور، این فعالیتهای ضد انقلابی و ضد حزبی در تبدیل سوسیالیسم به فاشیسم ما را مجبور میکند که جمله: «از بورژوا دموکرات به رهرو سرمایه داری» را با «از رهرو سرمایه داری به دیکتاتوری فاشیستی» کامل کنیم. این بهیچوجه تهمت نیست بلکه منطبق بر ماهیت ارتجاعی آنان است.

۲ ـ آنان اقتصاد ملی را به اعماق یك «فاجعه وحشت آور» سوق داده اند.

از آنجایی که نزدیك به چهار سال پیش مرتجعین سرمایه داری را احیاء کرده اند، آنان افتراهای بداندیشانه ای علیه دهسال پربار و تابناك انقلاب فرهنگی تحت عنوان «دهسال فاجعه وحشت آور» براه انداخته اند. اما مردم کور نیستند. چه کسی «فاجعه وحشت آور» را خلق کرد؟ خود آنان. زیرا در واقع قبل از کودتای ضد انقلابی اکتبر ۱۹۷۶ کشور ما از نظر مالی سالم و از نظر اقتصادی یك کشور باثبات سوسیالیستی بود که بدهی داخلی و خارجی نداشت و دارای خزانه ای با دهها میلیارد اندوخته بود. با این وجود در سال ۱۹۷۸ بخاطر ولخرجیهای مفرط مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کردند، تنها نزدیك به یك میلیارد باقی مانده بود. وقتی وارد سال ۱۹۸۰ شدیم، بخاطر ضدیتشان با اصول صحیح و اثرات جدی این عمل، کشور ما که مازاد داشت به کشوری با کسری موازنه ۱۷ میلیارد دلاری تبدیل گشت. پیش بینی میشود که از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ ما هنوز با ده میلیارد دلار کسری روبرو خواهیم بود. چه چیزی عامل چنین کسری تکان دهنده است؟ این نمیتواند از احیاء سرمایه داری توسط دارودسته ضد حزبی و ضد انقلابی جدا باشد. تحت هدایت جنون آمیز یك دسته خوك، سك پست و کسانی که خود را «ابرمرد» میخوانند و مدعی هستند که میتوانند ابر و باران را فرا بخوانند و خود را «ناجیان فروتن» بحساب میآورند، آنان هرآنچه دیگران تف کردند را لیس زدند و «چهار مدرنیزاسیون» را تشعشعات مغزی نابغه خود (دن سیائو پین ـ م)، خوانده اند. بعد از به اصطلاح «برنامه اقتصادی دهساله»، برنامه «هشت نکته ای» را بعنوان ترمیمی علم کردند ـ این تپاله هم تکه تکه شد. به ویژه از زمانیکه برق دلار چشمشان را کور کرده، هرآنچه خارجی است را پرستش میکنند و به اصطلاح «مناطق اقتصادی ویژه» بوجود میآورند، برنامه پشت برنامه با شکست مواجهه شده است. اینها در واقع در خدمت جلب سرمایه خارجی و برای استثمار کلی کار و عرق جبین مردم ما میباشد. آنها میخواهند این مناطق ویژه در یك کشور سوسیالیستی را به «بهشتی» برای جریان یافتن فعالیتهای غیر قانونی، کلاهبرداری، قاچاق، فرار از مالیات و احتکار سرمایه داران تبدیل کنند.

آنان کاملا اعتمادشان را نسبت به سوسیالیسم از دست داده اند. آنان سیاست اتکاء بخود و ساختن کشور از طریق کار سخت و صرفه جویی را زیر پا له کرده اند. آنها با بی پروایی و استیصال جهت واردات ماشین آلات، تجهیزات و وارد کردن به اصطلاح «تکنولوژی پیشرفته» به کشورهای سرمایه داری روی آورده اند. در کمتر از دو تا سه سال مقدار کل واردات به ۱۶ تا ۱۷ میلیارد دلار آمریکا صعود کرد. تمام این کالاهای وارداتی بوسیله وامهایی با بهره بالا خریداری شد. برای مثال فقط در رابطه با یك قلم بگوییم که برای «ذوب فولاد بائوشان» چند میلیارد دلار صرف کردند. آنها واقعاً کسانی هستند که «کورکورانه» اقتصاد را «هدایت» میکنند و به حسابداری اقتصادی بی اعتنا هستند. نتیجه نهائی عبارتست از فقدان مواد خام کافی، جهل در مورد بکاراندازی و نگهداری از ماشین آلات، فقدان لوازم یدکی کافی و مناسب، که در جای خود یك مشکل جدی میباشد. بدین ترتیب عرق جبین و خون توده های وسیع مردم ما بوسیله آنان به هرز میرود! تا آنجاییکه تیغشان میبُرد از کشورهای سرمایه داری کمك گدایی می کنند، و سر خود را هر چه بیشتر در قلاده سرمایه داری محکم می کنند و به «پدر بزرگهای» سرمایه داری اجازه میدهند که با آنها بازی کنند و خنده سر دهند و اینسو و آنسویشان بکشند، و اینها از این بابت یك ذره هم خجالت نمیکشند. این نوع اعمال نه تنها مایه ننك سوسیالیسم است بلکه برای مردم چین خفت آور میباشد.

۳ ـ بوجود آوردن یك «بحران اعتماد» جدی.

از زمان بنیانگذاری حزب کمونیست چین و ملت چین در چند دهه گذشته، حزب اعتبار عظیمی در میان مردم تمام ملیتهای کشور، به ویژه در دهسال تابناك انقلاب فرهنگی، بدست آورد. توده های جوان با حرص و ولع مارکسیسم ـ لنینیسم و آثار مائو تسه دون را مطالعه کردند. تعداد قابل توجهی از جنگجویان ارتش سرخ و کادرهای قدیمی شور انقلابی خود را تازه کرده و با اشتیاق در جاده خدمت به خلق پیشروی نمودند. جوانان تحصیل کرده به روستاها رفتند، بر طبیعت غلبه کردند و از میان آنان گروه گروه قهرمانی چون لی فان، ژو هاژیا و دیگران ظاهر گشتند.

«کالج ۷۲۱ کارگران»، «کالج ۷ مه»، مدارس سیاسی شبانه دهکده ها، گروههای

مطالعاتی تئوریك، غیره و دیگر روشهای آموزشی در فضای باز، رفرم های آموزشی مهم بوده و همچنین جنبشهای توده ای در کارزار مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم را فراگیر کردند. این مسئله اجازه داد تا کارگران، دهقانان، سربازان به روبنای سیاسی قدم گذارده و برای انقلاب سوسیالیستی و ساختن کادرهای بیشمار انقلابی از طریق «سه جنبش انقلابی بزرگ» تعلیم ببینند و کادرهای انقلابی را چنان رزمنده بار آورند که قابلیت مبارزه و پیروز شدن را داشته باشند. تمام این پیشرفت های خلاق نه تنها پرتو تابناکی به روی مرحله شکوهمند جنبش سوسیالیستی ما افکند بلکه همچنین احترام و اعتماد تمامی احزاب برادر مارکسیست ـ لنینیست و ضد رویزیونیسم جهان را جذب کرد. با این وجود، حتی زمانی که ما یك گام پیش رفتیم، این تبدیل شد به خاری برای دارودسته ضد حزبی و ضد انقلابی. بنابراین همین که توطئه احیاء سرمایه داری موفق شد، آنان مستاصلانه و از روی کینه شروع به خرابکاری و لگد کردن انقلاب فرهنگی نمودند. آنان بطور جنون آمیزی مارکسیسم ـ لنینیسم را تحریف کردند، سوسیالیسم را بد جلوه دادند و به رهبران انقلابی افترا بستند و توده ها و کادر های انقلابی را مورد آزار و پیگرد قرار دادند. آنان عدالت را زیر پا گذاشتند و مردم خوب را رنج دادند. آنان فلسفه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره ای تعظیم در مقابل خداوند دلار، سود در فرماندهی همه چیز، «هرکس که تو را تغذیه نمود، مادر توست» و پرستش هر آنچه که «خارجی» است را ترویج کردند. آنان برای بوجود آوردن این جو [illegible] را بکلی تیره و تار تصویر کردند. توده های وسیع قشر جوانان کاملا احساس بی هدفی و تهی بودن میکنند؛ کارگران، دهقانان، سربازان هیچ امید و آینده ای ندارند. طبیعتاً این وضع یك «بحران اعتماد» بوجود آورد که از زمان تولد چین سوسیالیستی دیده نشده بود.

امروز یافتن دختران و پسران حقیقی حزب که بطور جدی مارکسیسم ـ لنینیسم را مطالعه کنند بسیار دشوار است. بسیاری از دختران و پسران کارگران، دهقانان و سربازان که در میدان های مختلف نبرد تولیدی خدمت کردند و به موقعیت های مهم رهبری رسیدند، اکنون بیرون انداخته شده و در معرض پیگرد و آزار وحشیانه قرار دارند.

دیگر رفتن به روستاها برای کسانی که خواهان خدمت به انقلاب بودند، هدف نیست. همه چیز بالعکس شده. رویزیونیستها در سوءاستفاده از مقام و موقعیت را کاملا باز کرده اند (مثل پارتی بازی برای وارد کردن یك جوان به کالج ـ توضیح از روزنامه کارگر انقلابی)، گستاخانه در پی کسب امتیازات ویژه بوده و یك فضای خائنانه رقابت برای فرستادن کودکان خود به خارج بوجود آورده اند. در حال حاضر نمایش زشتی توسط قشر وازده اجتماع در جریان است؛ اینان که هِر را از بِر تشخیص نمیدهند در هجومی دیوانه وار برای رفتن به خارج جهت ادای فریضه «زیارت»، خوردن نان سرمایه داری و امتناع از خوردن کماج و برنج دم کرده چینی، دست به هزار و یك دوز و کلك میزنند! رقت انگیزتر و تاسف آورتر اینکه چگونه این دسته نیمه کودن «خارج رو» ارز خارجی بسختی بدست آمده را که با عرق جبین و خون ملت پس انداز شده خرج میکنند. آنان زمانی که در خارج هستند یا در آغوش «تمدن» جنایتکار سرمایه داری فرو میروند یا کاملا پشت به وطن کرده و برای فرار پاشنه کفش خود را بالا میکشند؛ عده ای حتی دست به خودکشی میزنند. این جریان مواد تبلیغاتی فراوان برای کشورهای سرمایه داری و تایوان گومیندان فراهم آورده است؛ آنان از «پناهندگان آزادی» که از حاکمیت «توتالیتر» چین ناراضی اند صحبت میکنند. اگر کسی احترام خود را نگه ندارد دیگران در بی احترامی به او راحت تر خواهند بود. با قضاوت بر سر این موقعیت جدی، باید گفت که دارودسته ضد حزبی نه تنها «بحران اعتماد» در کشورمان بوجود آورده اند بلکه گرز خود را به هر سو میچرخانند تا هر آجر ساختمان سوسیالیستی ما را نابود کنند.

۴ ـ بسط فرهنك بورژوایی منحط و سم ایدئولوژی بورژوایی:

در ده سال باشکوه انقلاب فرهنگی، مرغهای انجیرخوار آواز خواندند و سارها به گل گشت پرداختند. (از شعری از مائو ـ کارگر انقلابی) هرچه از تحسین دستآوردهای قهرمانانه ادبی کارگران، دهقانان و سربازان گفته شده باز هم کم است؛ آنان در تمامی جبهه های نبرد «سه جنبش بزرگ انقلابی» فعال بودند، عرصه ای که در آن آنقدر شعر حماسی بود که نمی توان آنها را از بر خواند؛ تصاویری که توسعه و پیشرفت کارگران و دهقانان، تکنولوژی و دفاع ملی را شرح میدادند بسیار فراوان بود؛ حتی بیشتر از آن، در جاده ساختمان سوسیالیسم، برای زدن هر آنچه کهنه است و اجازه رشد دادن به چیزهای نو، ما صاحب آثار شاعرانه انقلابی بیشمار، لذتبخش، الهام دهنده و رنگارنك بودیم. با اینحال امروز پرولتاریا نه تنها قدرت دولتی را از دست داده، بلکه قدرت در عرصه ادبیات نیز از دستش خارج گشته است. بنابراین یك ناقوس فولادین بدور افکنده شد و جای آن را همهمه بهم خوردن سفالها و صدای گوشخراش ارواح و هیولاهای هنر و ادبیات گرفت؛ اینان همان ارواح و هیولاهایی بودند که سرنگون شده بودند، اکنون بار دیگر ظاهر می گردند؛ آنان «ادبیات انتقام» و «ادبیات تسویه حساب» تند و متعفن انتشار میدهند. عده ای خودفروش بیشرم که ماتحت لیس میزنند و بوهای گندیده را دنبال می کنند تا مرتجعینی که سرمایه داری را احیاء کرده اند، خشنود گردند، از فرصت بدست آمده استفاده می کنند تا «ادبیات زخم» و «ادبیات توطئه» (۱) خود را بیرون دهند.

آنان فکر کردند که با اشك تمساح ریختن می توانند آسمان روشن انقلاب فرهنگی را تیره قلمداد سازند. اما تشعشع انقلاب فرهنگی چیزی نیست که آنان بتوانند بپوشانند؛ دارودسته ضد حزبی و ضدانقلابی که سرمایه داری را احیاء کرد بطور عمد «ادبیات انتقام»، «ادبیات تسویه حساب»، «ادبیات زخم» و «ادبیات توطئه» را پخت و پیش گذاشت تا آسمان وطن ما را با ابری تیره و هوای کثیف بپوشاند. تحت پوشش این ابر، بدون نوری از خورشید و ماه، برخی سمبلهای زوال سرمایه داری ـ پورنوگرافی، شلوارهای چسبان، موهای بلند، عینکهای تیره، دیسکو، موسیقی منحط و غیره ـ ابتدا بطورقاچاق وارد شد و اکنون آشکارا در معرض فروش قرار داده شده است. آموزش در مورد سنت

۱ـ ادبیاتی است که بر «بدرفتاری» اعمال شده نسبت به اینان در دوره انقلابی فرهنگی افسوس میخورد؛ «ادبیات توطئه» ادبیاتی است که انقلاب فرهنگی را بعنوان جنك جناحهای مختلف دسته رهبری تصویر می کند.

انقلابی، سبك زندگی سخت و ساده بوسیله این دسته گرگها، خوکها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کردند، بالکل از بین برده شد! با قضاوت در مورد تمام اینها، ما می پرسیم آیا شما می توانید یك جو مارکسیسم ـ لنینیسم در بدن و روح آنان پیدا کنید؟

با بمحاکمه کشیدن حزب، آنچه آشکار گردید چهره زشت گروه حاکم است که راه سرمایه داری را احیاء کرد

آنان برای توجیه توطئه جنایتکارانه شان در غصب حزب و کسب قدرت، درست کردن بهانه ای برای توطئه ضد حزبی، ضد انقلابی و ضد خلقی خود، چیان، چان، وان و یائو ـ این رزمندگان مارکسیسم که با آنها به مخالفت برخاستند ولی بخاطر حمله ناگهانی مرتجعین اکنون در زندان بسر میبرند ـ را بصحنه کشیده و برای برگزاری این نمایش زشت و مضحك ـ به اصطلاح «دادگاه» ـ به کپی بازیهای قانونی بورژوازی پرداختند. اما همه میدانند آنچه چیان، چان، وان و یائو انجام دادند رهنمودهای رفیق مائو تسه دون بود؛ و او کسی بود که مورد حمایت تمامی حزب، ملت و ارتش بود و رهنمودهایش پس از جمعبندی مطرح می گشت و برپایه اراده واحد مرکزیت حزب و مردم سراسر کشور قرار داشت. حتی آن دسته کوچك که اکنون بر مسند قضاوت در «دادگاه» نشسته اند در آن زمان فریاد می زدند، «زنده باد صدر مائو!» و رهبری تابناك صدر مائو را دنبال می کردند. اگر آنان افراد دوروئی نیستند که گفتارشان با رفتارشان متناقض است، مخالف دسیسه و توطئه هستند، در آنصورت چرا زمانی که رفیق مائو زنده بود آشکارا از راه سرمایه داری حمایت نکردند، مستقیما با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا مخالفت نکردند، یا حتی این استعداد ویژه حمله ناگهانی برای دستگیری و زندانی کردن رهبر کبیر انقلابی که مورد حمایت تمامی ملیتهای سراسر کشور بود را بکار نگرفتند؟ زیرا مردم علیه آنان بودند و حقیقت نیز در نزد آنان نبود. بنابراین آنها مجبور شدند ماسك تبعیت از صدر مائو و مرکزیت حزب را بر صورت زنند. آنان متعاقب نبردهای مهم اصلاح حزب از طریق انتقاد از رویزیونیسم و لین پیائو و کنفوسیوس، دست به تلاش بیشتری برای کسب اعتماد کاذب زدند. تنها زمانی که رفیق مائو تسه دون فوت کرد و در حالی که مردم تمام کشور در ماتم بودند، آنان حمله ای ناگهانی را شروع کردند و بالاخره کاملا چهره واقعی ضد حزبی و ضد انقلابی و ضد مردمی خود را افشاء ساختند. دقیقا بخاطر آنکه آنان توطئه گران دورو هستند، زمانیکه چیان، چان، وان و یائو را امروز «محاکمه» می کنند در واقع بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست زمان ما را، بنیانگذار کبیر جمهوری توده ای چین، یعنی رفیق مائو تسه دون را به «محاکمه» می کشانند. بعلاوه آنان حزب کمونیست کبیر چین را به محاکمه می کشانند، حزبی که تاریخ ۶۰ ساله دارد و ۲۸ سال مبارزه انقلابی برای براندازی حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و بوروکراتیسم را از سر گذرانده است.

اما زمانی که آنان این نمایش زشت «محاکمه» آموزگار انقلابی و «محاکمه» حزب کمونیست چین را اجرا می کنند، بالاجبار چاه طلبی های حیوانی دسته کوچك خود را در احیاء سرمایه داری به محاکمه می کشند. دقیقا زیان جدی (که در این جزوه برشمرده شد) به سیاست، اقتصاد و جامعه و همچنین به آموزش و فرهنك ما از سوی آنان بعد از به کنترل درآوردن حزب و گرفتن قدرت، وارد آمد، همین حالا آنقدر کفایت می کند که هر کدام از ما و به ویژه هر مارکسیست ـ لنینیستی را به پذیرفتن این حقیقت متقاعد کند که جنایتهای ضد حزبی و ضد انقلابی و ضد مردمی آنان هم اکنون بدرجه ای رسیده که مورد تنفر همه مردم هستند. آنچه به ویژه تنفرانگیز می باشد اینست که آنان از خیانت به حزب و کشور شرمگین نیستند بلکه بالعکس مرتب در درام زشت «محاکمه» حزب و محاکمه خود از یك صحنه به صحنه دیگر روی آوردند و فیلمهای تلویزیونی که بیش از هرچیز «تکبر جنون آمیز» آنان را نشان میدهد برای پخش از طریق ماهواره انتخاب کردند. حق پخش فیلمها به مبلغ ۴۰۰۰۰ دلار به شبکه آمریکایی سی.بی.اس فروخته شده است. شبکه ا.بی.سی آمریکا برای اینکه عقب نماند فیلمهایی از طریق ماهواره پخش می کند. وقتی سی.بی.اس متوجه شد که ا.بی.سی بدون پرداخت پولی فیلمهای مربوطه را نمایش می دهد برای جلوگیری از زیان، از پرداخت پول امتناع ورزید. این دسته گربه سفید، گربه سیاه، سگهای حریص، سگهای گرسنه که سرمایه داری را احیاء کردند زمانی که دیدند یك منبع پول مسلم از دستهایشان در میرود مانند دیوانگان فریاد سر دادند و طرف مقابل را متهم به نقض قرارداد کردند. حالا این جنك واقعا در حال داغ شدن است! بعلاوه، این گروه آشغالهای بیشرم، تکه هایی از کار کثیف خود را روی نوار ضبط کرده و هر نوار به ۲۳۰ دلار هنك کنگی می فروشند و در مقیاس عظیم در خارج، هنك کنك و ماکائو به بازار عرضه می کنند. این بار دیگر ثابت می کند این عناصر پست که سرمایه داری را احیاء کردند حاضرند هرکاری برای پول بکنند، حتی خود را بصورت دلقکهای بین المللی درآورند و برای آسیب رساندن به کشور و منافع مردم آماده اند دست به هرگونه جنایتی بزنند.

اما ما بطور جدی به این گروه عناصر پست اخطار میکنیم که نمایش بدترکیب شما در مقهور کردن حزب کمونیست چین هزاران و میلیون ها رزمنده قهرمان که استوارانه از مارکسیسم ـ لنینیسم حمایت مینمایند شکست خواهد خورد؛ در واقع حتی تحت شکنجه و تهدیدات شما، رفقا چیان چین و چان چون چیائو با بی اعتنایی به مسئله مرگ و زندگی خود، جرات کردند نمایش موشها و دلقکهای شما را خوار و تحقیر کنند. جرات رفقا چیان و چان در دفاع از حقیقت و ثابت قدمی در مبارزه، وسیعاً مردم انقلابی کشورمان، رفقای انقلابی حزبمان و تمامی کسانی که در ارتش رهائیبخش به مرتجعین رهرو سرمایه داری اجازه ندادند آنها را بدرون لجنزار بکشند، دلگرم کرده و برای انقلاب و جنك تا به آخر مصممشان ساخته است. کشورها استقلال میخواهند، مردم خواهان انقلابند، و ما خواهان مارکسیسم ـ لنینیسم و نه رویزیونیسم و سرمایه داری، هستیم ـ این راه بسوی آینده را هیچکس نمیتواند سد نماید. تا زمانیکه ما زنده ایم، شما گرگها، خوکها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کردید، بهتر است زیاد به آینده خود خوشبین نباشید. ما نیز باید فعالیتمان را صد چندان کنیم و توان جنگیدن و استقامت خود را استحکام بخشیم. ما سوگند یاد میکنیم که قدرت سیاسی را کسب کرده و بار دیگر در دست پرولتاریا قرار دهیم. اگر باور ندارید، پس صبر کنید! ●

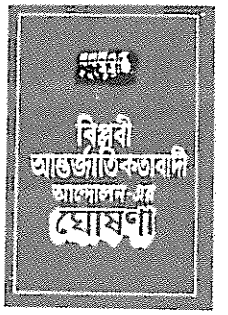

১

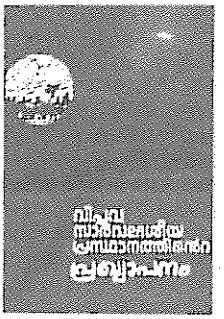

২.



৩.

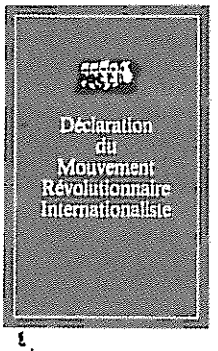

٤.

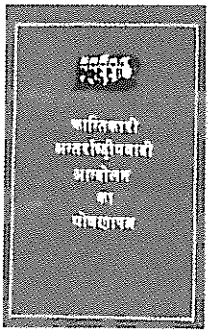

٥.



٦

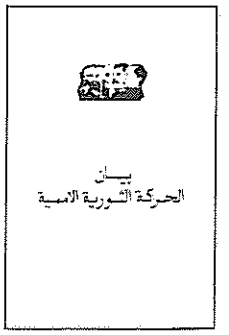

١٩

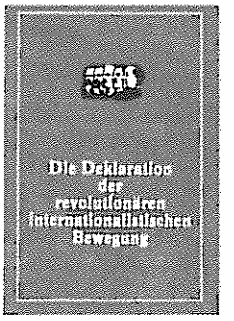

١٨

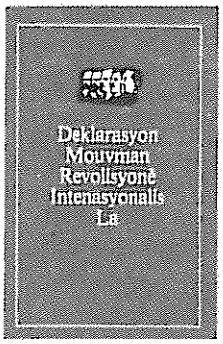

٧

کمیته مرکزی بازسازی
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
کمیته کمونیستی تورنتو [ایتالیا]
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) [ح ك ب ـ (م ـ ل)]
حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)،
کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
حزب کمونیست نپال [ماشال]
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس*
گروه انقلابی انترناسیونالیستی [بریتانیا]
سازمان پرولتری کمونیستی، مارکسیست ـ لنینیست [ایتالیا]
حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح.پ.پ.ب) [بنگلادش]
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران).

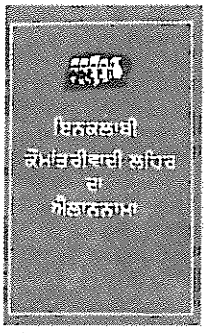

٢٠



١٧

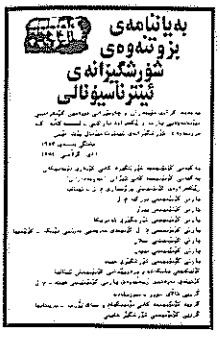

٨

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.
*دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

١ ـ بنگالی ٢ ـ مالایایی ٣ ـ چینی ٤ ـ فرانسوی ٥ ـ هندی ٦ ـ فارسی ٧ ـ کرول ٨ ـ کردی ٩ ـ انگلیسی (چاپ آمریکا) ١٠ ـ انگلیسی (چاپ هندی) ١١ ـ اسپانیایی (چاپ اسپانیا) ١٢ ـ اسپانیائی (چاپ آمریکا) ١٣ ـ ترکی ١٤ ـ اسپانیایی (چاپ کلمبیا) ١٥ ـ اسپانیایی (چاپ پرو) ١٦ ـ ایتالیایی ١٧ ـ دانمارکی ١٨ ـ آلمانی ١٩ ـ عربی ٢٠ ـ پنجاب ٢١ ـ تامیلی

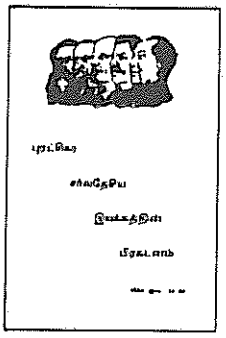

٢١



١٦

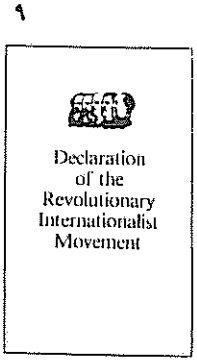

١٠



١١

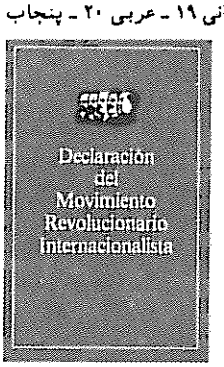

١٢



١٣



١٤

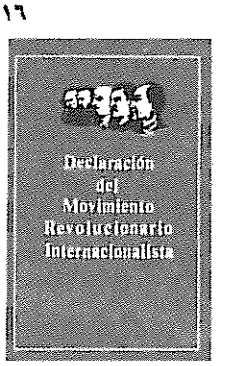

١٥



گرامی باد پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی !

درباره دیکتاتوری همه

نویسنده: چان چون چیائو

«چرا لنین از اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی صحبت نمود؟ روشن شدن این مسئله ضروریست. فقدان درك روشن بر سر این مسئله به رویزیونیسم منتهی میشود. این نکته باید برای همه ملت روشن شود.»

«کشور ما اکنون یك سیستم کالایی را بکار می بندد. سیستم دستمزدی نیز نابرابر است، مثل درجه بندی هشت رتبه ای و غیره. این چیزها تحت دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً میتوانند محدود شوند. بنابراین، اگر افرادی نظیر لین پیائو بقدرت برسند، برای آنها استقرار سیستم سرمایه داری کاملا آسان خواهد بود. به این دلیل است که ما باید آثار مارکسیست ـ لنینیستی را بیشتر مطالعه کنیم.»

«لنین گفت که «تولید کوچك، سرمایه داری و بورژوازی را مداوماً، هر روزه، هر لحظه و بطور خود بخودی و در یك مقیاس انبوه بوجود می آورد». آنها در میان بخشی از طبقه کارگر و اعضای حزب نیز بوجود می آیند. در میان صفوف پرولتاریا و در میان پرسنل دولت و سایر ارگانها افرادی وجود دارند که شیوه زندگی بورژوایی را انتخاب می کنند.»

نقل قولهایی از صدر مائو

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا از مدتهای مدید کانون مبارزه بین مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است؛ لنین تاکید نمود: «فقط آن کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا تعمیم دهد.» صدر مائو تمام مردم را فرا میخواند که شناخت روشنی در مورد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بدست آورند تا بتوانند مارکسیسم، و نه رویزیونیسم، را در تئوری و پراتیك بکار برند.

کشور ما در یك مرحله مهم تکامل تاریخی خود قرار دارد. پس از بیش از دو دهه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، بویژه بعد از درهم کوبیدن دو ستاد اصلی بورژوائی لیو شائوچی و لین پیائو توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، اکنون دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما بیش از هر زمانی تحکیم یافته و امر سوسیالیسم در حال پیشروی است. اکنون خلق ما ، برخوردار از یك روحیه قوی مبارزاتی، مصمم است که در سده حاضر، چین را به یك کشور سوسیالیستی نیرومند تبدیل نماید. این مسئله که آیا ما در این پروسه و در تمام دوران تاریخی سوسیالیسم، به دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر وفادار میمانیم یا نه، دارای اهمیت اولی برای تکامل آتی کشور ماست. از آن گذشته، مبارزه حاد طبقاتی نیز از ما میطلبد که شناخت روشنی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا داشته باشیم. صدر مائو میگوید: «ناروشنی در باره این مسئله به رویزیونیسم میانجامد.» این کافی نیست که فقط

اعمال جانبه بر بورژوازی

معدودی در این مورد روشن باشند. بلکه «همه مردم باید در این باره آگاهی یابند.» اهمیت کوتاه مدت و بلند مدت انجام موفقیت آمیز چنین آموزشی باید درك شود.

در سال ۱۹۲۰، لنین بر پایه تجربیات عملی خود در رهبری انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا، با قاطعیت خاطر نشان ساخت: «دیکتاتوری پرولتاریا مصممانه ترین و بی امان ترین جنك طبقه نوین علیه یك دشمن مقتدرتر، یعنی بورژوازی که بعلت سرنگون شدنش (ولو فقط در یك کشور) مقاومتش ده برابر گشته است، و قدرتش نه فقط در نیرومندی سرمایه جهانی و در نیرومندی و استواری ارتباطات بین المللی بورژوازی، بلکه همچنین در نیروی عادت و در قدرت تولید کوچك نهفته است؛ چرا که متاسفانه، تولید کوچك هنوز بمقدار زیاد و بسیار زیاد هم وجود دارد. همین تولید کوچك است که همواره، همه روزه، همه ساعته، بطور خود بخودی و در مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی را پدید می آورد. بنا به تمام این دلایل، دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست. «لنین این دیکتاتوری را مبارزه ای سخت ـ خونین و صلح آمیز، قهری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی و اداری ـ علیه نیروها و سنن جامعه کهن یعنی اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی می خواند. لنین همواره و مکرراً تاکید میکرد که بدون اعمال دیکتاتوری مداوم و همه جانبه علیه بورژوازی نمیتوان بر آن فائق آمد. این گفته های لنین، بویژه بخش مورد تاکید وی، در پراتیك سالهای بعد تایید گشت. در واقع گروه گروه بورژواهای نوین بوجود آمدند که مظهر و نماینده آنها دارودسته خائن خروشچف ـ برژنف است. این افراد عموماً دارای منشاء طبقاتی خوبی [منظور منشاء غیر بورژوایی است ـ م] بوده و تقریباً همگی آنها در زیر پرچم سرخ پرورش یافته بودند. آنها از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست وارد گشته و با گذراندن تحصیلات دانشگاهی به اصطلاح به متخصصین سرخ تبدیل شدند. ولی با اینحال، آنها علفهای هرزه سمی نوظهوری هستند که ریشه در همان خاك قدیمی سرمایه داری دارند. آنها به سردمداران دیکتاتوری بورژوازی علیه پرولتاریا تبدیل گشته و دست به کارهایی زده اند که هیتلر نیز علیرغم تمام تلاشهایش موفق به انجام آنها نشد. ما هرگز نباید این تجربه تاریخی را نادیده انگاریم که «ماهواره ها به آسمان فرستاده شدند، اما پرچم سرخ بر زمین افکنده شد.»، بویژه اکنون که قصد داریم کشوری نیرومند بسازیم.

ما باید هوشیارانه این امکان را در نظر بگیریم که هنوز هم خطر رویزیونیستی شدن چین موجود است. این امر نه فقط بدین خاطر است که امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم همواره در صدد هستند علیه ما دست به اقدامات تجاوزکارانه و خرابکارانه بزنند و نه فقط بدین خاطر است که فئودالها و بورژواهای قدیم هنوز وجود دارند و حاضر به قبول شکست نیستند، بلکه بدین جهت نیز میباشد که ـ بقول لنین ـ بورژواهای نوین هر روز و هر ساعت بوجود می آیند. بعضی از رفقا معتقدند که لنین در اینجا در مورد شرایط قبل از کلکتیویزه کردن صحبت میکند. بیشك این تصویری

اشتباه است. گفته های لنین اعتبار خود را از دست نداده اند. این رفقا بهتر است اثر صدر مائو، «در باره حل صحیح تضادهای درون خلق»، را که در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، مطالعه کنند. در آنجا او تحلیل مشخصی ارائه میدهد دال بر اینکه، بعد از پیروزی اساسی در تغییر سوسیالیستی مناسبات مالکیت ـ از جمله کشوپراتیوی کردن ـ در چین هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ و اینکه بین مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی و نیز بین زیربنا و روبنا، هم همگونی و هم تضاد موجود است. صدر مائو آخرین تجربیات دیکتاتوری پرولتاریا پس از لنین را جمعبندی کرده، بطور سیستماتیك به مسائل مختلفی که بعد از تحول در سیستم مالکیت بوجود می آیند جواب داده، وظایف و سیاست دیکتاتوری پرولتاریا را تعیین کرده و بدین ترتیب پایه ای تئوریك برای مشی اساسی حزب و برای ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بنیان نهاد. پراتیك ۱۸ ساله گذشته بویژه طی دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، ثابت نمود که تئوری، خط و سیاستهای تنظیم شده توسط صدر مائو کاملا درست است.

صدر مائو چندی پیش خاطر نشان ساخت که: «به یك کلام، چین یك کشور سوسیالیستی است و پیش از انقلاب چیزی شبیه سرمایه داری بود. حتی اکنون نیز اعمال سیستم هشت درجه ای دستمزد، اصل توزیع به هر کس بر اساس کارش، و مبادله پولی چندان تفاوتی با آنچه در جامعه کهن انجام می شد، ندارد. آنچه که متفاوت است، سیستم مالکیت میباشد.» برای درك عمیقتر از این رهنمود صدر مائو نگاهی به تحولات در سیستم مالکیت در چین و سهم بخشهای مختلف اقتصادی در صنعت، کشاورزی و بازرگانی چین در سال ۱۹۷۳، می افکنیم.

نخست، عرصه صنعت ـ آن بخش از صنعت که به مالکیت همگانی خلق در آمده، ۹۷ درصد از دارائی ثابت کل صنعت، ۶۳ درصد از نیروی فعال صنعتی، و ۸۶ درصد از ارزش کل بازده صنعتی را شامل میشد. آن بخش از صنعت که بصورت مالکیت جمعی (کلکتیو) اداره میشود، ۳ درصد دارائی ثابت کل صنعت، ۳۶/۲ درصد از نیروی فعال صنعتی، و ۱۴ درصد از ارزش کل بازده را شامل میگردید. بعلاوه پیشه وران کوچك ۱/۸ درصد از نیروی فعال صنعتی را در بر میگیرند.

دوم، عرصه کشاورزی ـ در بخش وسایل کشاورزی، حدود ۹۰ درصد زمینهای زراعی و ماشینهای آبیاری و تقریباً ۸۰ درصد تراکتورها و دامهای بزرگ در مالکیت جمعی (کلکتیو) بودند. سهم بخش همگانی (در مالکیت خلق) در اینجا بسیار کوچك بود. بدینجهت، بیش از ۹۰ درصد غلات و نباتات صنعتی توسط بخش کلکتیوی تامین میشد. بخش دولتی سهم بسیار کوچکی در این تولید داشت. علاوه بر اینها در محدوده ای بسیار کوچك، قطعه زمینهایی جهت استفاده شخصی و تولید کوچك خانگی اعضای کمونها موجود بود.

و بالاخره، عرصه بازرگانی ـ بازرگانی دولتی ۹۲/۵ درصد، بخش مالکیت کلکتیوی ۷/۳ درصد و عناصر خرده پا ۰/۲ درصد حجم کل بازرگانی را تشکیل میدادند. علاوه بر اینها در دهات بمیزان قابل توجهی بازرگانی آزاد وجود داشت.

این ارقام نشان میدهند که در چین مالکیت همگانی سوسیالیستی و مالکیت جمعی (کلکتیو) سوسیالیستی توده های زحمتکش واقعاً به پیروزی های بزرگی دست یافته است. نه تنها مالکیت همگانی خلق برتری قابل توجهی کسب کرده است، بلکه همچنین در اقتصاد کمونهای خلقی در رابطه با سهم مالکیت در سطوح سه گانه ـ کمون ها، بریگادهای تولیدی، و گروه های تولیدی ـ تغییراتی صورت گرفته است. بطور نمونه کمونهای خلق را در حومه شانگهای مورد توجه قرار میدهیم. در سال ۱۹۷۴، سهم درآمد کمونها به ۳۰/۵ درصد کل درآمد (نسبت به ۲۸/۱ درصد در ۱۹۷۳) و سهم بریگادهای تولیدی به ۱۷/۲ درصد (نسبت به ۱۵/۲ درصد در ۱۹۷۳) افزایش یافت. در مقابل، سهم گروه های تولیدی به ۵۲/۳ درصد (نسبت به ۵۶/۷ درصد در ۱۹۷۳) کاهش پیدا کرد. برتری کمونهای خلق که مزیتشان در بزرگتر بودن آنها و برخورداریشان از سهم

بزرگتری از دارائی عمومی است، هر روز عیان تر میشود. با توجه به اینکه ما در طول ۲۵ سال گذشته گام به گام، مالکیت امپریالیستی، حاکمیت سرمایه بوروکراتیك، و مالکیت فئودالی را از بین برده و مالکیت سرمایه داری ملی و مالکیت فردی زحمتکشان را تغییر داده، و این پنج نوع مالکیت خصوصی را با دو نوع مالکیت سوسیالیستی جایگزین ساخته ایم، میتوانیم با غرور بگوییم که سیستم مالکیت در چین تغییر یافته، که پرولتاریا و سایر زحمتکشان کشور ما خود را بطور عمده از زنجیرهای مالکیت خصوصی رها ساخته اند، که زیربنای اقتصادی سوسیالیستی در چین بتدریج مستحکم شده و تکامل یافته است. قانون اساسی مصوبه چهارمین کنگره ملی خلق، این پیروزیهای بزرگ بدست آمده را تثبیت کرده است.

اما باید توجه کنیم که مسئله مربوط به سیستم مالکیت هنوز بطور کامل حل نشده است. وقتیکه ما غالباً میگوییم که مسائل مربوط به مالکیت «بطور عمده حل شده اند»، در واقع بدین معناست که آنها بطور کامل حل نشده اند. و نیز منظور اینست که حق بورژوایی در این عرصه هنوز بطور کامل از بین نرفته است. از ارقام بالا بروشنی میتوان دید که هنوز مالکیت خصوصی بطور قسمی در بخشهایی از صنعت، کشاورزی و بازرگانی موجود است؛ و اینکه مالکیت عمومی سوسیالیستی هنوز بطور کامل بمعنای یك مالکیت همگانی خلقی نبوده، بلکه از دو نوع مالکیت تشکیل یافته است؛ و همچنین اینکه مالکیت همگانی در کشاورزی که پایه اقتصاد ملی را تشکیل میدهد، هنوز ضعیف است. بنا بر درك مارکس و لنین، حق بورژوایی در عرصه سیستم مالکیت در جامعه سوسیالیستی موقعی از بین میرود که کلیه وسایل تولید به تمام جامعه تعلق یافته باشد. واضح است که ما هنوز به این مرحله نرسیده ایم. وظایف بسیار سختی که در این زمینه پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد، چه در تئوری و چه در عمل، نباید مورد بی توجهی قرار گیرند.

بعلاوه باید متوجه بود که هم در رابطه با مالکیت همگانی و هم در رابطه با مالکیت جمعی (کلکتیو)، مسئله رهبری مطرح است؛ یعنی اینکه کدام طبقه، طبقه مالك است (آنهم طبعاً نه از نظر صوری بلکه در واقعیت).

صدر مائو در اولین پلنوم نهمین کمیته مرکزی حزب در ۲۸ آوریل ۱۹۶۹ گفت که، «بنظر میرسد که بدون انجام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ادامه کار ممکن نبود؛ زیرا که پایه ما محکم نبود. طبق بررسی های من، متاسفانه اکثریت قابل توجهی ـ منظور من همه و حتی اکثریت مطلق نیست ـ از کارخانجات وجود داشتند که رهبری آنها در دست مارکسیستهای واقعی و توده های کارگر نبود. البته اینطور هم نبود که در رهبری این بخشها هیچ آدم درستی پیدا نمیشد. چرا، پیدا میشد. میان دبیران، معاونین دبیران، و اعضای کمیته های حزبی و در میان دبیران حوزه های حزبی، افراد خوبی وجود داشتند. اما آنها عملا چیزی بجز این خط لیو شائوچی را دنبال نمیکردند؛ یعنی تشبث به انگیزه های مادی، قرار دادن سود در مقام فرماندهی، و توزیع پاداش بجای تبلیغ سیاست پرولتری، و غیره.» «اما براستی که افراد نابابی در کارخانجات دیده میشوند.» «این نشان میدهد که هنوز انقلاب پایان نیافته است.» صدر مائو با این گفته ها نه تنها ضرورت انجام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را نشان داده است، بلکه این گفته ها ضمناً بما کمك میکنند تا به درك روشنتری از این مسئله دست یابیم که در رابطه با مسئله سیستم مالکیت نیز بمانند سایر مسائل، نه فقط به شکل، بلکه باید به محتوای واقعیشان توجه داشته باشیم. کاملا درست است که به نقش تعیین کننده سیستم مالکیت در روابط تولیدی دقیقاً توجه شود. اما عدم توجه به مسائل زیر نیز نادرست است: حل شدن مسئله مالکیت از نظر ماهوی یا صرفاً صوری، تاثیر دو وجه دیگر روابط تولیدی ـ مناسبات میان مردم و شکل توزیع ـ بر سیستم مالکیت، تاثیر روبنا بر زیربنای اقتصادی. این دو وجه و نیز روبنا، تحت شرایط معین، نقش تعیین کننده ای ایفاء می کنند. سیاست بیان فشرده اقتصاد است. اینکه کارخانجات واقعاً به کدام طبقه تعلق دارند وابسته به آن است که خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی

صحیح است یا نه، و اینکه رهبری در دست کدام طبقه است. رفقا ممکن است بخاطر بیاورند که چگونه موسسات وابسته به سرمایه بوروکراتیك و یا سرمایه ملی را به موسسات سوسیالیستی تبدیل کردیم. آیا اینطور نبود که ما یك نماینده کمیسیون کنترل نظامی و یا یك نماینده دولت را به آنجا فرستادیم تا وی آنجا را طبق خط و سیاستهای حزب دگرگون سازد؟ طی تاریخ در هرگونه دگرگونی عمده در سیستم مالکیت، چه هنگام جایگزین شدن سیستم برده داری توسط فئودالیسم و چه فئودالیسم توسط سرمایه داری، ابتدا قدرت سیاسی تسخیر شد و سپس با بکاربست این قدرت سیاسی بود که سیستم مالکیت در پهنه وسیعی تغییر یافت و سیستم جدید تحکیم و تکامل پیدا کرد. این روند طبعاً برای مالکیت عمومی سوسیالیستی که نمی تواند تحت دیکتاتوری بورژوازی متولد گردد، بمراتب صادق تر است. مالکیت سرمایه داری بوروکراتیك که در چین قدیم ۸۰ درصد صنعت را شامل میشد، تنها پس از پیروزی ارتش آزادیبخش خلق بر چیانکایچك توانست دگرگون شده و بهمه خلق تعلق یابد. درست بهمین ترتیب، جهت احیای سرمایه داری نیز ضرورتاً باید پیش از هر چیز رهبری غصب گشته و خط مشی سیاسی تغییر یابد. آیا خروشچف و برژنف نیز بهمین گونه سیستم مالکیت را در شوروی تغییر ندادند؟ آیا لیوشائوچی و لین پیائو نیز از همین طریق در مقیاسی متفاوت بخشی از کارخانجات و موسسات ما را تغییر ماهیت ندادند؟

همچنین، باید توجه داشته باشیم که آنچه ما امروز بکار می بندیم، یك سیستم کالایی است. صدر مائو بما میگوید: «کشور ما اکنون یك سیستم کالایی را بکار می بندد. سیستم دستمزدی نیز برابر نیست، مثل درجه بندی هشت رتبه ای و غیره. این چیزها تحت دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً میتوانند محدود شود. بنابراین ، اگر افرادی نظیر لین پیائو بقدرت برسند، استقرار سیستم سرمایه داری برای آنها ساده خواهد بود.» وضعیتی که صدر مائو بدان اشاره کرده است، نمیتواند در مدتی کوتاه تغییر یابد. بطور نمونه در کمونهای خلق حومه شهر شانگهای، جایی که اقتصاد در سطح کمونها و بریگادها تا اندازه ای سریع تکامل یافته است سهم کمونها (نسبت به مجموعه دارائی ثابت کل سطوح سه گانه مالکیت) ۳۴/۲ درصد، سهم بریگادها فقط برابر ۱۵/۱ درصد و سهم گروه های تولیدی هنوز هم رقمی برابر ۵۰/۷ درصد میباشد. بنابراین اگر صرفاً شرایط اقتصادی کمونها را در نظر بگیریم، هنوز مدت زمان نسبتاً طولانی لازم است تا سطح گروه های تولیدی (بعنوان واحد پایه ای محاسبه) به بریگادهای تولیدی و بعد به کمونها ارتقاء یابد. بعلاوه، حتی زمانیکه کمونها واحد پایه ای محاسبه شوند، مالکیت جمعی (کلکتیو) هنوز برقرار خواهد ماند. بدین ترتیب، در وضعیت همزیستی دو نوع مالکیت همگانی و مالکیت جمعی در کنار یکدیگر، در کوتاه مدت تغییر اساسی چندانی بوجود نخواهد آمد. تا زمانیکه این دو نوع مالکیت باقی هستند، تولید کالایی، مبادله بوسیله پول و توزیع بر اساس کار، اجتناب ناپذیر خواهد بود. و از آنجا که «همه اینها را تحت دیکتاتوری پرولتاریا، صرفاً میتوان محدود کرد»، بدینجهت رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا و نیز پیدایش عناصر بورژوازی ناگزیر خواهد بود. اگر این چیزها محدود نشوند، سرمایه داری و بورژوازی سریعتر رشد خواهند کرد. بنابراین بهیچوجه نباید از هوشیاری خود بکاهیم؛ زیرا ما در زمینه تغییر سیستم مالکیت موفقیتهای بزرگی بدست آورده ایم و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را انجام داده ایم. بایستی بروشنی ببینیم که پایه اقتصادی ما هنوز محکم نیست، و حق بورژوایی که هنوز در این سیستم مالکیت از بین نرفته، در مقیاس وسیعی در مناسبات میان مردم موجود میباشد و از موقعیتی غالب در عرصه توزیع برخوردار است. در بخشهای مختلف روبنائی زمینه هایی وجود دارد که فی الواقع هنوز تحت کنترل بورژوازی بوده، و بورژوازی از موقعیت برتری در آنجا برخوردار است. برخی از آنها اگر چه متحول شده اند، اما این تحولات هنوز تحکیم نیافته اند. ایده های کهن و نیروی عادت قدیمی هنوز سرسختانه مانع رشد پدیده های

نوین سوسیالیستی هستند. بر بستر رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا گروه گروه عناصر نوپای بورژوازی زایش می یابند. مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی مختلف، مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در عرصه ایدئولوژیکی هنوز زمانی طولانی و با شدت ادامه یافته، و حتی در مواردی بسیار هم حاد خواهد گشت. حتی زمانیکه ملاکین و سرمایه داران نسل قدیم از بین بروند، این مبارزات طبقاتی بهیچوجه پایان نخواهند یافت. احیای سرمایه داری همواره میتواند ممکن گردد، چنانچه امثال لین پیائو بقدرت برسند. صدر مائو در یکی از سخنرانیهای خود (بنام «موقعیت و سیاست ما پس از پیروزی در جنگ مقاومت علیه ژاپن»)، صحبت از مشی عناصر ضدانقلابی مسلحی میکنند که در سال ۱۹۳۶ روستای مستحکمی در نزدیکی پائو آن ـ مقر کمیته مرکزی حزب در آنزمان ـ را در تصرف خود نگاه داشته و سرسختانه از تسلیم شدن خودداری میکردند؛ تا بالاخره یکی از واحدهای ارتش سرخ کار آنها را فیصله داد. این واقعه از اهمیتی عام برخوردار است، و نشان میدهد که «قاعده کلی در مورد همه ارتجاعیون یکی است و آن اینست که تا آنها را سرکوب نکنی، خود بخود از بین نمیروند. هر جا که جاروب نخورد، خار و خاشاك بخودی خود از بین نمیروند». امروزه نیز «روستاهای مستحکمی» وجود دارند که در دست بورژوازی قرار دارند. با در هم کوبیدن یکی از آنها، یکی دیگر بجای آن ظاهر میشود. حتی اگر همه آنها بجز یکی در هم کوبیده شوند، آن یکی آخری تا زمانی که جاروب آهنین پرولتری به آن نرسد، خود بخود از بین نمیرود. لنین در این رابطه کاملا حق داشت که میگفت: «بنا به تمام این دلایل دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست».

تجارب تاریخی بما می آموزند، این مسئله که آیا پرولتاریا میتواند بر بورژوازی پیروز شود و یا آنکه چین رویزیونیستی خواهد شد، بدین بستگی دارد که آیا ما قادریم در همه زمینه ها و در همه مراحل انقلاب دیکتاتوری همه جانبه را بر بورژوازی اعمال داریم یا خیر. دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی به چه معناست؟ مناسبترین جمعبندی در اینمورد را میتوان در بخشی از نامه ایکه مارکس در ۱۸۵۲ به «وایده مایر» مینویسد، یافت که همه ما از آن می آموزیم. مارکس چنین مینویسد «...آنچه که به شخص من مربوط میشود اینستکه نه کشف وجود طبقات در جامعه مدرن و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچکدام از خدمات من نیست. مدتها قبل از من مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی، و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته بودند. آنچه که من انجام داده ام و جدید است، عبارت است از اثبات: ۱ ـ این امر که وجود طبقات فقط وابسته به مراحل تاریخی مشخصی در تکامل تولید است؛ ۲ ـ اینکه مبارزه طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میشود؛ ۳ ـ اینکه خود این دیکتاتوری فقط عبارت از یك مرحله گذار است به انحلال همه طبقات و رسیدن به یك جامعه بی طبقه». بنا به گفته لنین، مارکس در این بررسی تحسین برانگیز موفق شده است با دقتی ژرف اختلاف اصلی و اساسی موجود بین تئوری دولت مارکس و تئوری دولت بورژوازی و همچنین جوهر آموزه اش راجع به دیکتاتوری پرولتاریا را بیان کند. در اینجا باید توجه نمود که مارکس در جمله مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا سه نکته می گنجاند که با هم در رابطه هستند و نباید از یکدیگر تفکیك شوند، مجاز نیست که یکی از سه نکته را قبول کرد و دو دیگر را مردود شمرد. زیرا این جمله بیان کاملی است از کل پروسه ظهور، تکامل و اضمحلال دیکتاتوری پرولتاریا. این جمله کل وظایف و مضمون مشخص دیکتاتوری پرولتاریا را در بر میگیرد. مارکس در اثر خود بنام «مبارزه طبقاتی در فرانسه: ۱۸۵۰ ـ ۱۸۴۸» دقیقتر توضیح میدهد که این دیکتاتوری بمثابه نقطه گذاری ضروری است بسوی امحاء کلیه تضادهای طبقاتی، امحاء کلیه روابط تولیدی که این تضادها بر روی آنها بنا شده اند، امحاء کلیه مناسبات اجتماعی که این مناسبات با آنها در تطابقند، و ایجاد تحول بنیادین در کلیه ایده هایی که ناشی از این روابطند. در هر چهار مورد منظور مارکس

«کلیه»، است. او از یك بخش، بخش بزرگتر، یا حتی از بزرگترین بخش سخن نمیگوید، بلکه «کلیه». فی الواقع این امر غیرمنتظره ای نیست. زیرا که پرولتاریا رهایی قطعی خود را فقط از طریق رهایی کل بشریت میتواند بدست آورد. تنها طریق نیل بدین هدف عبارتست از: اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر؛ تا هنگامیکه «چهار کلیت» فوق الذکر از چهره زمین رخت بربندند، که دیگر امکان زیست برای بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر و نیز امکان ظهور مجددشان موجود نباشد. بطور قطع در طی طریق مرحله گذار، ما اجازه نداریم از رفتن باز بمانیم. بنظر ما فقط کسانی که جوهر آموزه های مارکس در مورد دولت را فهمیده اند، چنین درکی از مسائل دارند. رفقا! فکر کنید چنانچه ما چنین درکی از مسئله نداشته باشیم؛ اگر مارکسیسم در تئوری و در عمل محدود گشته، پیرایش شده و انحراف یابد؛ اگر دیکتاتوری پرولتاریا به عبارتی توخالی بدل گردد؛ اگر دیکتاتوری همه جانبه بطور ناقص، فقط در برخی و نه در کلیه زمینه ها، فقط در مراحلی خاص (مثلا پیش از دگرگونی در سیستم مالکیت) و نه در کلیه مراحل، اعمال شود؛ و یا بعبارت دیگر، چنانچه «روستاهای مستحکم» بورژوازی نه بطور کامل و بدون استثناء، بلکه با باقی گذاشتن برخی از آنها در هم کوبیده شوند، طوری که به بورژوازی امکان گسترش دهد، در اینصورت آیا این بمعنای آماده کردن شرایط برای احیای سرمایه داری نیست؟ آیا این بمعنای تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا به چیزی در خدمت بورژوازی، بویژه بورژوازی نوخاسته نیست؟ تمامی کارگران، تمامی دهقانان فقیر و لایه های پایینی قشر میانه حال دهقانان و سایر زحمتکشان، که نمی خواهند مجدداً به زجر و فلاکت گذشته دچار شوند، تمامی کمونیستهایی که زندگی خود را در خدمت مبارزه بخاطر آرمانهای کمونیسم قرار داده اند و تمامی رفقایی که نمیخواهند چین به یك کشور رویزیونیستی تبدیل شود، باید این اصل اساسی مارکسیسم را همواره بخاطر داشته باشند: اعمال دیکتاتوری همه جانبه علیه بورژوازی الزامی است، و توقف در نیمه راه مطلقاً مجاز نیست. نمیتوان انکار نمود که در بین ما رفقایی وجود دارند که به حزب کمونیست از نظر تشکیلاتی، و نه ایدئولوژیك، پیوسته اند. جهان بینی آنها هنوز از مرزهای تولید کوچك و بورژوازی فراتر نرفته است. آنها دیکتاتوری پرولتاریا را در مراحلی معین و در زمینه هایی خاص قبول دارند و از برخی پیروزیهای پرولتاریا خوشنود هستند. زیرا که این پیروزیها برای آنها منافعی را بدنبال دارد. آنها با بدست آوردن این پیروزیها، موقع را مغتنم میشمارند برای اینکه بنشینند و لانه های گرم خود را نرم کنند. اما تا آنجا که به مسئله اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی مربوط میشود، و تا آنجا که مسئله به تداوم راه پس از برداشتن نخستین گام در مسیر ده هزار فرسنگی مربوط میشود، می گویند من معذورم! بگذار دیگران اینکار را انجام دهند، اینجا توقفگاه من است و باید پیاده شوم! ما به این رفقا توصیه ای مختصر میکنیم: توقف در نیمه راه خطرناك است! بورژوازی شما را بخود میخواند! خود را به صفوف پیشروان برسانید و به پیشروی ادامه دهید!

تجارب تاریخی نیز بما می آموزند، زمانیکه دیکتاتوری پرولتاریا پیروزیهای پی در پی کسب میکند، بورژوازی میتواند ظاهراً چنین نشان دهد که این دیکتاتوری را قبول دارد، در حالیکه در حقیقت همواره برای احیای مجدد دیکتاتوری خود تلاش میکند. این دقیقاً همان کاریست که خروشچف و برژنف انجام دادند. آنها نه نام شوروی را تغییر دادند و نه نام حزب لنین، و نه نام «جمهوری سوسیالیستی» را، بلکه بالعکس. آنها از طریق حفظ این نامها و تحت پوشش آنها، دیکتاتوری پرولتاریا را از محتوا تهی کرده و آنرا به دیکتاتوری بورژوازی انحصاری بدل کرده اند که ضد شوراها، ضد حزب لنین، و ضد جمهوری سوسیالیستی است. آنها برنامه رویزیونیستی «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی» را در خیانت آشکار به مارکسیسم، ارائه دادند. هنگامیکه مردم شوروی در برابر دیکتاتوری فاشیستی آنها برمیخیزند، تحت نام

دیکتاتوری پرولتاریا به سرکوب توده ها اقدام میکنند. چنین حوادثی در چین نیز رخ داده است. لیوشائوچی و لین پیائو فقط به این اکتفا نمیکردند که تئوری نفی مبارزه طبقاتی را تبلیغ کنند، بلکه تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا به سرکوب انقلاب میپرداختند. آیا لین پیائو چهار «هرگز فراموش نکنید» خود را تبلیغ نمیکرد؟ که یکی از آنها این بود که «هرگز دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش نکنید». فی الواقع، آنچه که او «هرگز فراموش نمیکرد» چیز دیگری بود. کافیست واژه «سرنگونی را بدان بیافزاییم، تا نتیجه گردد: «هرگز سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش نکنید». و یا طبق اعتراف دارودسته خودش: «در زیر پرچم صدر مائو، نیروهای صدر مائو را بکوبید». گاهی بنظر میرسید که آنها خود را مطیع پرولتاریا ساخته اند و حتی خود را انقلابی تر از هر کس دیگر می نمایاندند، و برای ایجاد اغتشاش فکری و خرابکاری شعارهای «چپ» میدادند. ولی در حقیقت مستقیماً علیه پرولتاریا مبارزه میکردند. اگر میخواستید تحول سوسیالیستی را پیش ببرید، آنها می گفتند که نظام دموکراسی نوین را باید تحکیم بخشید. هنگامیکه میخواستید تعاونیها و کمونهای خلق را بر پا دارید، آنها مدعی میشدند که زمان آن هنوز فرا نرسیده است. هنگامیکه میگفتید باید در ادبیات و هنر تحول بنیادین ایجاد نمود، آنها می گفتند که اجرای چند نمایشنامه در باره اجنه و ارواح زیان آور نیست. اگر خواستار تحدید حق بورژوایی بودید، آنها می گفتند حق بورژوایی چیز خوبی است و باید گسترش یابد. در دفاع از هر آنچه کهنه است، کسی به گردشان نمی رسید. اینان بمانند انبوهی مگس از بام تا شام به وزوز در مورد «نشانه ها» و «نقایص» (بقول مارکس) جامعه کهن میپردازند. آنها با سوء استفاده از بی تجربگی جوانان با زیرکی خاص تبلیغ میکنند که انگیزه مادی اگرچه چیز بدبویی است، ولی در عوض خوشمزه است. آنها تحت عنوان سوسیالیسم، این اعمال ننگین را انجام میدهند. آیا برخی عناصر دغل که کارشان سوداگری، تقلب و دزدی بوده، نمی گویند که خود را وقف تعاون سوسیالیستی نموده اند؟ آیا برخی مسئولین جنایات که اذهان جوانان را مسموم میکنند، پرچم «مواظبت از جانشینان و ادامه دهندگان امر کمونیسم» را بلند نکرده اند؟ ما باید تاکتیکهای آنها را بررسی کنیم و تجارب خود را جمعبندی نماییم تا دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی را هر چه موثرتر اعمال داریم.

شایعه پراکنی، تاکتیکی بود که چندی پیش عده ای بدان متوسل شدند. آنها این سوال را مطرح میکردند: آیا شما میخواهید موج «همگانی کردن» را براه بیاندازید؟ ما یك جواب مسلم به آنان میدهیم. آن موج «همگانی کردن» که از سوی لیو شائوچی و چن پوتا براه افتاده بود، دیگر اجازه راه افتادن نخواهد یافت. ما هنوز هم بر این عقیده ایم که سطح تولید کالا در کشور ما نه تنها زیاد نیست، بلکه بحد وفور و کافی نیست. تا زمانی که تولید کمونهای خلق به اتفاق تولید بریگادها و گروههای تولیدی آنقدرها نیست که بتوان دست به توزیع «کمونیستی» زد، و تا هنگامی که موسسات تحت مالکیت همگانی خلق هنوز نتوانند به اندازه وفور تولید کنند که بتوان فرآورده ها را بر اساس نیاز هرکس میان هشتصد میلیون مردممان توزیع نمود، ما مجبوریم به استفاده از تولید کالایی، مبادله بواسطه پول و توزیع به هر کس به اندازه کارش ادامه دهیم. برای تحدید ضایعات ناشی از این جریان، اقدامات مقتضی را انجام داده و گماکان انجام خواهیم داد. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری توده هاست. ما مطمئن هستیم که توده های وسیع خلق تحت رهبری حزب، این توانایی و قدرت را دارند که در مقابل بورژوازی مبارزه کنند و بالاخره بر آن پیروز شوند. چین کهن در دریای گسترده تولید کوچك غرق بود. آموزش سوسیالیستی صدها میلیون دهقان همواره مسئله جدی است و محتاج تلاش چندین نسل است. ولی دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال، که اکثریت صدها میلیون دهقان را تشکیل میدهند، در عمل دریافته اند که پیروی از حزب کمونیست و پیمودن مسیر سوسیالیسم، تنها راه نیل به آینده ای تابناك است. حزب ما با اتکاء بر اینان بود که دست به اتحاد با دهقانان میانه حال

زد تا بتواند تیمهای کمك متقابل را به سطح کئوپراتیوهای ساده و پیشرفته تولید کنندگان کشاورزی و از آنجا به سطح کمونهای خلق ارتقاء دهد. مطمئناً ما خواهیم توانست آنها را به پیشروی های باز هم بیشتری رهنمون شویم.

در اینجا مایلیم توجه رفقا را به این واقعیت جلب کنیم که اکنون موج دیگری براه افتاده است ـ «موج بورژوایی». همانگونه که صدر مائو نیز بدان اشاره نموده است، این موج همان سبك زندگی بورژوایی است. این موج شوم از سوی آن «بخشهایی» از مردم راه می افتد که به عناصری بورژوا مستحیل شده اند. این «موج بورژوایی» که از جانب آن کمونیستها ـ بویژه کادرهای قدیمی ـ که به «بخشهای» مذکور تعلق دارندبراه می افتد، بزرگترین لطمات را بر ما وارد میسازد. برخی آنهائیکه از این موج شوم مسموم گشته اند، سرشار از افکار بورژوایی هستند. آنها دیوانه وار بدنبال منافع و مقام هستند و از اینکار خود نیز مباهات دارند، بجای آنکه شرم کنند. برخی از آنها تا بدان درجه تنزل کرده اند که همه و حتی خودشان را هم بصورت کالا در نظر میگیرند. آنها تنها بدین خاطر وارد حزب شده اند تا با انجام بعضی کارها برای پرولتاریا، ارزش خود را بعنوان کالا ارتقاء داده و از پرولتاریا بهای بیشتری در ازای خود طلب کنند. اینها که اسماً کمونیست اند در واقع عناصر نوخاسته بورژوازیند، تمام خصائص بورژوازی منحط و محتضر را در خود جمع دارند. از نظر تاریخی، طبقات برده دار، فئودال، و سرمایه دار در مرحله رشد خود، برخی خدمات مثبت به بشریت انجام دادند. اما این عناصر نوخاسته بورژوازی خلاف پیشینیان خود حرکت میکنند. آنها چیزی جز پشته های «جدید» زباله نیستند و تنها مضر بحال انسانها هستند. برخی از کسانی که شایعه براه افتادن موج «همگانی کردن» را می پراکنند، همین عناصر نوخاسته بورژوازیند که دارایی های عمومی را به تصرف شخصی درآورده اند و اکنون وحشت دارند از اینکه خلق مجدداً آنها را «همگانی» نماید. برخی دیگر میخواهند از فرصت استفاده کرده و منافعی را برای خود دست و پا کنند. این افراد از خیلی رفقای ما باهوشترند. بعضی از رفقای ما میگویند که آموزش، وظیفه «انعطاف پذیری» است که میتواند پس از سایر وظایف انجام شود؛ در حالیکه آن عده بطور غریزی درك میکنند که آموزش کنونی موضوعی «انعطاف ناپذیر» است که بورژوازی و پرولتاریا را شدیداً بمصاف میطلبد. فی الواقع، ممکن است که آنها عمداً برخی موج های «همگانی کردن» را براه بیاندازند و یا یکی از شعارهای ما را تبلیغ کنند تا مرز میان دو نوع تضاد را مخدوش نمایند، و به انجام دوزوکلك های غیر قابل انتظار مبادرت ورزند. این پدیده باید مورد توجه قرار گیرد.

ارتش نیرومند انقلاب پرولتری که از صدها میلیون توده های چینی تشکیل میشود، تحت رهبری کمیته مرکزی حزب و در راس آن صدر مائو، پرصلابت به پیش میتازد. ما علاوه بر کلیه تجارب بین المللی از زمان کمون پاریس، از ۲۵ سال تجربه عملی اعمال دیکتاتوری پرولتاریا برخورداریم. و تا زمانیکه چند صد نفر اعضای کمیته مرکزی حزب و چندین هزار نفر کادرهای قدیمی در جلو و بهمراه سایر کادرها و توده های خلق امر مطالعه و آموزش را بطور جدی به پیش میبرند، و به امر تحقیق و بررسی و جمعبندی از تجارب میپردازند، مطمئناً میتوانیم فراخوان صدر مائو ـ «کسب آگاهی در مورد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا» ـ را جامه عمل بپوشانیم و پیشروی پیروزمندانه کشورمان را در مسیر ترسیم شده توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، تضمین نماییم. «پرولترها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمیدهند. آنها جهانی برای فتح دارند». این دورنمای بینهایت درخشان، بیشك همچنان منبع الهام تعداد فزاینده ای از کارگران آگاه و سایر زحمتکشان و پیشاهنگان آنها، یعنی کمونیستها، خواهد بود تا با وفاداری به خط پایه ای حزب، با اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی، انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تا به انتها، به پیش برند. نابودی بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر و پیروزی کمونیسم ناگزیر و مسلم، و خارج از اراده افراد است. ●


هنك سرخ زنان برای اولین بار
بصورت ویدیو عرضه میشود!

آیا میتوان در عین تحسین مائو

در مقابل بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح. ك. ف) در مورد وقایع چین فقط یك سوال مطرح میشود: دن و شرکاء چند جنایت وقیحانه دیگر باید مرتکب شوند تا رهبری ح. ك. ف بالاخره حاضر شود جمعبندی کند که رژیم دن کاملا ارتجاعی و سرمایه داری بوده و حزب کمونیست چین حزبی بورژوایی است که توده های چین را سرکوب و استثمار میکند؟ رژیم دن که رهبریش در ح. ك. چ مستقر است انقلابیون اصیل مائوئیست و حتی دمکراتهای رادیکال و ناسیونالیستهای انقلابی را شکار، زندانی و شکنجه میکند و کماکان ح.ك.ف از مردم چین میخواهد برای دفاع از «دیکتاتوری دمکراتیك خلق» و «حزب کمونیست» مبارزه کنند!

بیانیه کمیته مرکزی ح.ك.ف سرشار از فرمولبندی های مبهم و طفره آمیزاست ـ این «رهبران چینی» مرموز که کمیته مرکزی ح.ك.ف از آنها میخواهد «منبع ناآرامی اجتماعی فزاینده را از بین برند»، از نظر آنان کیستند؟ آیا منظورشان دن سیائو پین است که «ناآرامی» را با تانك و مسلسل «از بین میبرد»؟! یا شاید منظورشان ژائو زیان، این رفرمیست «نازنین» غرب کسی که مجری سلسله رفرمهایی که اقتصاد چین را بطور همه جانبه تر سرمایه داری کرد، است؟ و شاید هم منظور طرفداران هوا کو فنگ مرده باشد که «تنها» کارشان نظارت بر دستگیری و زندانی کردن انقلابیون واقعی تحت رهبری چیان چین و چان چون چیائو بود؟ آیا مثل روز روشن نیست که مطلقاً هیچ کسی که مدافع انقلاب باشد، در رهبری حزب کمونیست چین نمانده و همه شان مرتجعین بورژوا هستند، و این دقیقا به این خاطر است که در کودتای ۱۹۷۶ (که مورد حمایت ح.ك.ف قرار گرفت) رهبری انقلابی دستگیر و تصفیه شد و دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی بدل گشت؟

بیانیه کمیته مرکزی ح.ك.ف عامدانه ناروشن است، چرا که نومیدانه ویراژ میدهد تا هم از رژیم ارتجاعی چین که «سوسیالیست» می خواندش، دفاع کند و هم خود را از جنایت خونین این رژیم دور بدارد. لحن ناروشن و دوپهلوی بیانیه و سعی آن در دفاع از هر دو طرف یعنی دولت و تظاهرکنندگان نیز از همین جا ناشی میشود. این تلاش مغلطه گرانه آنان با اظهار تاسف یکسان برای کشته ها و زخمی های «شهروندان» و «سربازان ارتش رهائیبخش خلق» آغاز می شود ـ هرچند همه دنیا میدانند که این واقعه نه یك جنك برابر بلکه قتل عام وحشیانه ای بود که در آن ارتش رهائیبخش خلق که

برای اطلاع خوانندگان:

حزب کمونیست فیلیپین

کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح. ك. ف) بیانیه زیر را در مورد وقایع چین منتشر کرد. متاسفانه جهانی برای فتح نتوانست به نسخه انگلیسی این بیانیه دسترسی پیدا کند و ترجمه از نسخه ای است که به زبان ژاپنی در نشریه «ستاره خلق» منتشرشده است. این نشریه متعلق به حزب کمونیست ژاپن (چپ) طرفدار آلبانی است، می باشد. ـ ج.ب.ف.

حزب کمونیست فیلیپین، از جانب مردم فیلیپین، اندوه عمیق خود را نسبت به وقایع دردناك ٤ ژوئن و روزهای بعدش که طی آن صدها نفر از شهروندان و سربازان ارتش رهائیبخش خلق کشته و هزاران نفر زخمی شدند، ابراز میدارد. این تراژدی خونین واقعه ای بسیار مهم و موجب نگرانی انقلابیون پرولتری و همه مردم جهان است. ولی ما فکر می کنیم که تحولات اخیر، شرایط متفاوتی که به آن پا داد و نتایج آنرا باید اساساً بعنوان مشکلاتی داخلی نگریست که باید توسط چین حل شوند.

ما میدانیم که در تظاهرات توده ای میدان تین آن من و سایر بخشهای چین نه تنها عناصر ضد انقلابی بلکه تعداد زیادی دانشجو، اقشار پایینی روشنفکران و مردم زحمتکش نیز شرکت داشتند.

مسئولیت از بین بردن منبع ناآرامی فزاینده اجتماعی بر دوش رهبران چین و مردم آن است ـ این ناآرامی مدتها است که جریان دارد و توسط عناصر بورژوالیبرال و قدرتهای بزرگ سرمایه داری مورد استفاده قرار گرفته و به بحران، گیجی و تراژدی انجامیده است.

نیروهای میهن پرست و مترقی چین باید از رشد سرمایه داری که در زیربنای جامعه صورت گرفته یك ارزیابی بعمل آورند و با گسترش آن و همچنین با گسترش لیبرالیسم بورژوائی در روبنای جامعه چین مقابله کنند.

ما توطئه های امریکا و ژاپن و سایر قدرتهای بزرگ سرمایه داری را که در امور داخلی چین مداخله می کنند، و استفاده آنها از عناصر ضدانقلابی، رهروان سرمایه داری و اپورتونیستهای راست در چین را محکوم می کنیم.

سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی، صاحبان تولید کوچك و تجار و دهقانان ثروتمند در عرض مدتی طولانی حق مالکیت بر ابزار تولید و توزیع،

از دشمنانش دفاع کرد!؟

و وقایع چین

اکنون یك ارتش ارتجاعی است، با خونسردی چندین هزار معترض غیر مسلح را به گلوله بست. هرچند رهبری ح.ك.ف با قطره چکان برای دانشجویان و سایر شورشگران احساس همدردی پخش میکند ولی اساساً در کنار رژیم ایستاده است ـ هرچند سمتگیری آنها با رژیم یواشکی، دزدکی و با احساس خجالت از جنایات وقیح آن است. اگر با رژیم سمتگیری نکرده اند چرا اینهمه در مورد خطر «لیبرالیسم بورژوائی» ـ اسم رمزی که دن روی دانشجویان معترض و همچنین مشوق آنان که انحصار دارودسته دن بر قدرت را زیر سوال برده اند ـ قافیه بافی کرده و حتی اشاره ای به فاشیسم بورژوائی در دولت و حزب نمی کنند؟ صدور اخطارهایی مبنی بر اینکه ممکن است مرتجعین «چین را به مستعمره نوینی برای امپریالیستها بدل ساخته و یك رژیم تروریستی سفید برپا دارند»، معنایی جز این ندارد که مردم باید حول رژیم کنونی جمع شوند. این اخطارها برای پنهان کردن این واقعیت است که رژیم کنونی مدتهاست چین را در سراشیبی تسلیم به امپریالیسم انداخته و رژیم دن خود یك «رژیم تروریستی سفید» است.

ح.ك.ف بیانیه خود را با یادآوری آموزه های انقلابی مائو تسه دون به پایان میرساند و این در حالی است که سیستم مورد حمایتش مائوئیستهای واقعی چین را زندانی و شکنجه کرده اند. مهمترین خدمت مائو، آموزه های او در مورد ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و دست زدن به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای ریشه کن کردن رهروان سرمایه داری نظیر دن سیائو پین و پیشروی بسوی کمونیسم بود.

بسیاری از مردم، چه در چین و چه در سراسر جهان از وقایع اخیر تکان خورده و برای جمعبندی درسهای احیاء سرمایه داری در چین و برای درك این مسئله که تنها یك انقلاب سوسیالیستی دیگر چین را نجات خواهد داد، دوباره به مائو روی آورده اند. متأسفانه بنظر میرسد رهبری ح.ك.ف جزو این مردم نیست. مدتی است که انقلابیون سراسر جهان از رهبری ح.ك.ف میخواهند راهی را که در پیش گرفته رها کند و به مسیر مائوئیستی انقلاب پرولتری بازگردد. ح.ك.ف در مواجهه با کشتار اخیر کماکان «دفاع» از مائو را با دفاع از رژیم های قصابی چون چین و شوروی باهم می آمیزد و با این کار لطمه بزرگی هم به خود، هم به مبارزه رهائیبخش فیلیپین و هم به انقلاب جهانی پرولتری می زند. ●

استثمار مردم زحمتکش و کسب سود شخصی را بدست آورده اند. این حقوق، قبل از اینکه بورژوازی کاملا قدرت سیاسی را غصب کند، جزء بزرگترین و مهم ترین حقوق بورژوالیبرالی هستند.

ولی قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چین مارکسیسم و سوسیالیسم را موجد امراض سرمایه داری قلمداد می کنند ـ امراضی مانند مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع، سودجویی، نابرابری شدید اقتصادی، سرمایه گذاری بیش از حد در سرمایه ثابت غیر مولد، مصرف گرایی عده ای قلیل، تورم، فساد و بیکاری. قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چین اکنون در تلاشند تا حزب کمونیست چین و جمهوری خلق چین را با استفاده از بحران اقتصادی سیاسی و لیبرالیسم بورژوائی که بخش مهمی از روبنا را در اختیار دارد، سرنگون کنند.

ما با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری دفاع خدشه ناپذیر خود را از انقلابیون پرولتر چینی و توده های وسیع ـ که برای برافراشته نگاهداشتن چهار اصل، دفاع از راه سوسیالیستی، دفاع از دیکتاتوری دمکراتیك خلق، دفاع از رهبری حزب کمونیست، و دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مبارزه می کنند ـ اعلام می کنیم.

چین شدیداً به یك جنبش توده ای انقلابی ضدامپریالیستی به رهبری انقلابیون پرولتری و به حمایت نیروهای انقلابی در سایر کشورها نیاز دارد. در غیر اینصورت قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چینی توده ها را به مسیری انحرافی کشانده و چین را به یك مستعمره نوین امپریالیسم بدل کرده و رژیم تروریستی سفید ایجاد می کنند.

برای انقلابیون پرولتری و مردم جهان روشن است که ناآرامی های اخیر چین بدلیل شکست مارکسیسم ـ لنینیسم و سوسیالیسم نیست. بلکه نشاندهنده این است که داشتن رابطه نزدیك باقدرتهای کاپیتالیستی و سرمایه داری احیاء شده تا چه حد برای یك کشور سوسیالیستی زیانبار است.

در این ناآرامی ها که نتیجه لطمه های وارده توسط سرمایه داری، اپورتونیسم راست و ضد انقلاب است، آموزه های انقلابی رهبر کبیر حزب کمونیست چین، مائوتسه دون، پرنورتر از همیشه بمثابه چراغی که راهنمای خلق چین است، می درخشد.

۶ ژوئن ۱۹۸۹

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل) بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیسش

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود را در بزرگداشت بیستمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست هند (م. ل) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹، سهیم میداند.

ح. ك. ه (م. ل) تحت رهبری رفیق ارزشمند، چارومازومدار، بمثابه بخشی از جنبش جهانی و تازه مولود مارکسیست ـ لنینیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، بنا نهاده شده است.

ح. ك. ه (م. ل) از همان بدو تاسیس بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متکی بود. این حزب هوادار جنگ دراز مدت خلق علیه طبقات ارتجاعی حاکمه و دولتشان بود. این حزب طرفدار بسیج اقشار گسترده توده ها، بویژه دهقانان ستمدیده و اتکاء بدانان بود. این حزب بمثابه دشمن سازش ناپذیر امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم قد علم کرد.

تاسیس ح. ك. ه (م. ل) بطور لاینفکی با مبارزه قهرمانانه ناگزالباری تحت رهبری رفیق مازومدار گره خورد و بنوبه خود توفان قدرتمند انقلابی توده های تحت ستم را رها ساخته و جرقه های ناگزالباری را به اقصی نقاط هند پراکند. در حقیقت، علیرغم تمامی تلاشهای مداوم دشمنان طبقاتی، رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنك، جرقه های ناگزالباری هرگز خاموش نشد.

از زمان تاسیس ح. ك. ه (م. ل) تا کنون روشن شده است که روند انقلاب در هند پیچیده است. رفیق مازومدار و بسیاری مبارزان دیگر به شهادت رسیدند، و یك سلسه مسائل پیچیده در مورد راه انقلاب در میان مارکسیست ـ لنینیست های کشورتان بازتاب یافته و موضوع مطالعه و بررسی، مباحثه و مبارزه دو خط مشی بوده است.

امروزه اوضاع انقلابی در هند کماکان در حال پخته شدن است. کماکان ضرورت سازماندهی مجدد حزب حول خط مشی صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بطور عاجلی طلب میشود. صمیمانه آرزو داریم که شما در دوره ای که در پیش است به پیروزیهای نوینی در این نبرد دست یابید.

ح. ك. ه (م. ل) از همان بدو تاسیس، خود را وقف دستیابی به هدف کمونیسم کرده و به انقلاب جهانی پرولتاریایی خدمت نموده است. تجربه مبارزه اش بخش مهمی از میراث انقلابی مشترك جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست جهان میباشد.

با به اهتزاز در آوردن بیرق سرخ ناگزالباری، با استمرار در بکارگیری علم انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در شرایط مشخص هند، با آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها و اتکاء بر آن، با پشتیبانی از امر رهایی خلقهای هند، با پیشبرد انقلاب دموکراتیك که امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات را هدف گرفته، ح. ك. ه (م. ل) بیشك به پیروزی های نوینی دست خواهد یافت و خدمات بس بزرگتری به پیشبرد انقلاب جهانی ارائه خواهد داد.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۲۲ آوریل ۱۹۸۹

پوستر کمیته مرکزی بازسازی ح ك ه(م. ل) بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیس حزب.

HAIL THE 20th ANNIVERSARY OF CPI (ML)

FORGE THE PARTY AS A MIGHTY WEAPON ALL ACROSS INDIA!

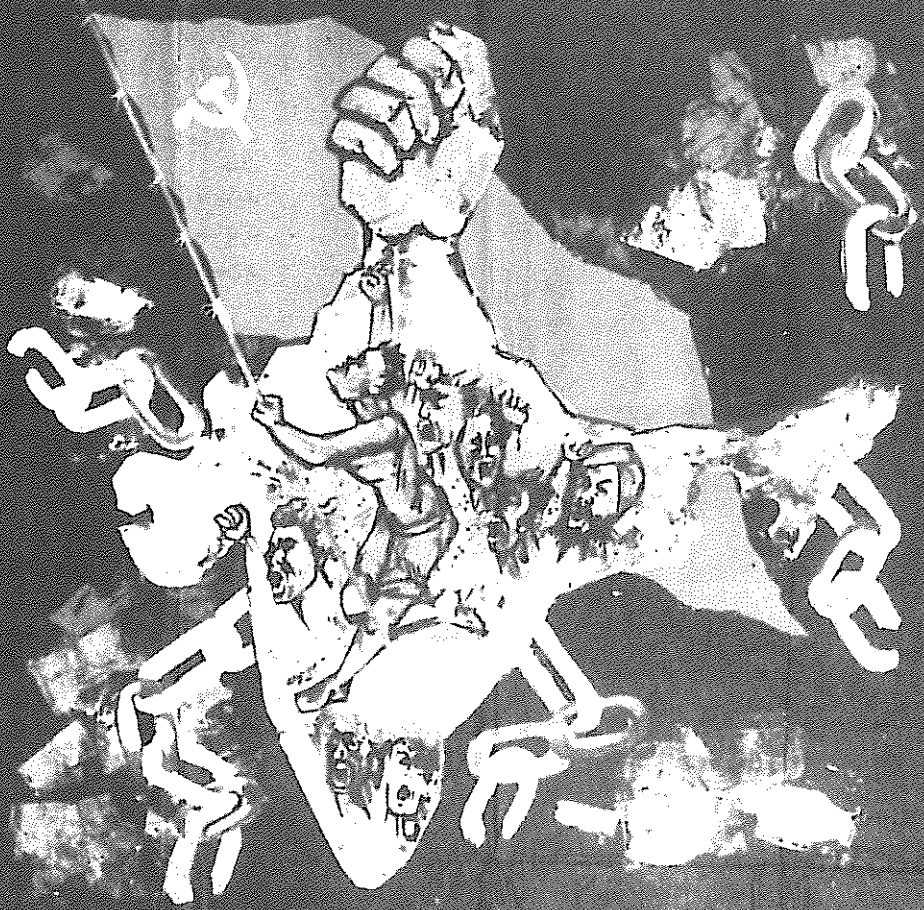

CRCCPI (ML)

BURN DOWN THIS PRISON OF NATIONS IN THE FLAMES OF NATIONAL LIBERATION STRUGGLES

LONG LIVE NAXALBARI



"جنگ علیه جنگی مردم

حکومت آمریکا در اوایل سپتامبر یك جنگ ۷/۸۶ بیلیون دلاری را «علیه مواد مخدر» اعلام کرد؛ اما این جنگ از مدتی قبل آغاز شده بود. خبر فوق همراه بود با اعلام خطر ضمنی جرج بوش، سخنگوی اصلی امپریالیسم آمریکا، مبنی بر اینکه مواد مخدر «تله ای برای تمامی جامعه» است و دقیق تر اینکه یك «وضعیت جنگی» در دو کشور آمریکا و کلمبیا وجود دارد. البته، او مستقیماً اشاره ای به جنگی که هم اکنون در کشور همسایه کلمبیا، یعنی پرو در جریان است، نکرد. در هیچ عرصه ای هدف این جنگ بین المللی، نه حمله به مواد مخدر و نه از بین بردن قاچاق آن بوده و هست. در هر دو مورد [داخل و خارج آمریکا ـ م] این حمله شریرانه ای است علیه توده های مردم و جنگ تبهکارانه ای علیه ستمدیدگان که باید افشا شده و به طرف خود امپریالیستهای آمریکا و شرکایش در آمریکای لاتین و اطراف جهان برگردانده شود.

هدف این یورش بغایت ارتجاعی این است که از طریق شدت بخشیدن به سرکوب گشتاپووار در آمریکا و کنترل اقلیت های ملی و محله های فقیرنشین هرچه بیشتر برای دوران سخت آینده امپراطوری آمریکا تدارك ببیند و آمریکا را از نظر نظامی و سیاسی در موقعیت بهتری برای دفاع از منافعش در آمریکای لاتین قرار دهد؛ این یورش همچنین هماهنك است با تحکیم نفوذ آمریکا در رژیم های هوادارش و مهار کردن مقاومت توده های این کشورها، بطور خاص در پرو که جنگ خلق برهبری حزب کمونیست پرو گامهای عظیمی به پیش برداشته است.

همدستی آمریکا

اولا امپریالیستهای آمریکا، در زمره بزرگترین معتادین سود در روی زمین هستند، از این رو وقتی آنان میگویند علیه قاچاق موادمخدر مبارزه می کنند مانند آنست که هیتلر مدعی مبارزه علیه نظامیگری شود. طبقه حاکمه آمریکا همانی است که در اوائل سالهای ۱۹۷۰ درآمد هروئین بدست آورده از مثلث طلائی در جنوب شرقی آسیا را برای جنك پنهان خود در لائوس بکار برد؛ و این اواخر بطور کامل در تجارت عظیم هروئین که گروههای چریك افغانی هوادار آمریکا براه انداخته اند درگیر بوده است. همانطور که نوشته ضمیمه شرح میدهد، در سراسر تاریخ شکل گیری سلاطین مواد مخدر و تجارت کوکائین، تاریخ جای پای کامل ارگانهای مرکزی قدرت سیاسی آمریکا واضح است ـ ریاست جمهوری، سیا، شورای امنیت ملی و سازمانهای تحت کنترل آنان مانند دفتر امور اجرائی موادمخدر. خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

با استفاده از شبکه ارتباطات خود در جهان زیرزمینی، در مافیای «قانونی»، دوایر بانکی، حکومتهای دست نشانده فرتوت و دیکتاتوری هایی که در



جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو یکی از آماج اصلی کارزار باصطلاح «جنگ علیه موادمخدر» است.

"مواد مخدر" علیه است

سراسر نیمکره غربی علم کرده اند، در آکادمیهای پلیس و تسهیلات تعلیماتی نیروهای مسلح که بوجود آورده و تغذیه مالی میکنند، در سازمانهای جاسوسی خود، و درست در میان پاسگاه های کنترل مرزی و ادارات پلیس خود، این خود امپریالیستها هستند که پدرخوانده های این جنایت شدیداً سازمان یافته و پررونق میباشند.

کنترل کامل آنان بر تجارت بین المللی مواد مخدر هرگز صرفاً برای انباشت ثروت نبوده است. عده ای در بورژوازی آمریکا از قِبل تجارت مواد مخدر رشد کرده و منتفع شده اند (البته برخی اوقات ارگانهای آنان بطور همزمان قاچاقچیان را تحت تعقیب قرار داده و حتی دستگیر میکنند) اما آنان همیشه تجارت خود را به پیگیری اهداف مبرم تر و محوری تر مربوط به تقویت موضع سیاسی و نظامی جهانی خود پیوند داده اند که امروزه خاص ترین آن در آمریکای جنوبی و مرکزیست. وقتی رئیس سابق سیا و رئیس جمهور فعلی آمریکا، یعنی بوش می گوید «مواد مخدر یك مسئله امنیت ملی است» منظورش همین است.

کمك مالی رسمی به جنك کنترا علیه حکومت ساندینیستها در نیکاراگوا، کمك مالی «خصوصی» به آنان از منبع درآمد مواد مخدر، تلاشهای مکرر آمریکا برای عزل و استرداد مانوئل نوریگا، رئیس جمهور پاناما (و جایگزین کردن او با فرد وفادار امروزی تری) که در تجارت موادمخدر دست داشته، اعلام جهادی ناگهانی علیه کارتلهای کوکائین در کلمبیا، همه و همه اجزاء مختلف یك تعرض استراتژیك کلی می باشند.

این مجریان ترور و سرکوب که مورد تنفر توده های جهان اند، ریاکارانه به تجارت مواد بعنوان آلوده کننده شماره یك تمدن آمریکا حمله می کنند و بطور عریان «حضور» نظامی و تکنیکی خود را در خارج شدت می بخشند و امیدوارند از طریق این تبلیغات به موقعیت بهتری دست یابند که به آنان فرصت بیشتری برای دخالت در کشورهای «بی ثبات» مختلف مرزهای جنوبی خود بدهد. توجه فی الفور آمریکا عبارتست از کمك به طبقات حاکمه متزلزل و تکه تکه شده کلمبیا برای حدادی یك دستگاه دولتی مناسبتر و باثبات تر هوادار آمریکا. اما این «جنك» را نمی توان از موقعیت نه چندان مناسب آمریکا در آمریکای لاتین تفکیك کرد. پرو زخمی بر بدن آمریکاست، زخمی که مرتب عمیق تر میشود. در آنجا حزب کمونیست پرو (ح ك پ) جنك خویش را رهبری کرده و موفقیت های برجسته ای کسب می کند ـ جنك خلقی که هدف مستقیمش برانداختن طبقه حاکمه ارتجاعی و قطع چنگال های تمامی امپریالیستهای شرق و غرب، می باشد.

مبارزه با چریك ها،
نه با کوکائین

هلیکوپترهای آمریکایی و خلبانان

حکومت آمریکا مدت دو سال است که بهمراه ارتش پرو «ماموریت های ضد مواد مخدر» در پرو انجام میدهند. (قبل از آنهم «مشاور» می فرستادند.) اکنون آمریکا میخواهد که نقشی آشکارتر بعهده گرفته و به حکومت مفلوك گارسیا در جنگش علیه جنك خلق تحت رهبری ح ك پ كمك نماید. سمپاشی مناطق از سوی آمریکا جهت باصطلاح نابود کردن محصولات کوکا، نتیجه معکوسی ببار آورده است. گونزالو، صدر ح ك پ در مصاحبه اش با روزنامه پروئی اِل دیاریو که وسیعاً پخش گردیده است، اظهار داشت،، «اما همچنین برنامه آپرا را در ناحیه رودخانه هوالاگای علیا محکوم می کنیم؛ آپرا تحت بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر استفاده از حشره کش کشنده «اسپایك» را مجاز شمرده؛ این حشره کشی است که خود یانکی ها میگویند مانند بمب های اتمی کوچك است.»

متعاقب کارزار «اعتصاب مسلحانه» که در اوت ۱۹۸۸ تحت رهبری ح ك پ علیه پاشیدن سم اسپایك صورت گرفت، در شهر تینگوماریا، آمریکا سمپاشی را متوقف کرد. آنان از پاسگاه خود در تینگوماریا به یك پایگاه تقویت شده شمالی در سانتالوسیا عقب نشینی کردند. از آنجایی که جنگهای بزرگ در این مناطق توسعه یافته و نفوذ رزمندگان ح ك پ افزایش نموده، آمریکا از این مسئله بعنوان بهانه ای برای فرستادن نیروی نظامی بیشتر استفاده میکند و در این رابطه درخطر بودن پرسنل آمریکایی را مطرح میکند. این حیله ای است که قبلا بارها شاهدش بوده ایم؛ طبق آن توده های کشورهای تحت سلطه آمریکا برای آمریکا «خطرات امنیتی» در بر دارند و این بهانه ای می شود برای تجاوز امپریالیستی گسترده تر.

سلطه امپریالیستی و استثمار نیمه فئودالی، زندگی توده های پروئی را به ویرانی کشانده است؛ تعداد عظیمی از آنان برای گذران زندگی به تولید خرد کوکا روی آورده اند که برای تبدیل شدن به کوکائین به معامله گران کلمبیائی فروخته می شود. البته این خود حکومت و طبقات حاکمه پرو است که بیشترین سود را از فروش مواد مخدر بدست می آورد، زیرا این درآمد چند میلیارد دلاری به دفع فروپاشی اقتصاد پرو که متکی به واردات بوده و بیش از ۱۴ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد، کمك می کند. آلن گارسیا رئیس جمهور پرو علناً از پروئی هائی که در اروپا ارز خارجی بدست آمده از فروش کوکا را در اختیار دارند؛ عاجزانه استدعا کرده است که این پول را به پرو برگردانند ـ بدون مالیات ـ تا در خدمت اقتصاد لرزان او قرار گیرد.

این موفقیتهای جنك انقلابی خلق تحت رهبری ح ك پ است که مایه نگرانی اصلی امپریالیستهای آمریکا درآن کشور است؛ نخست بخاطر آنکه آنان بیم دارند بطور قطع پرو را از دست بدهند و دیگر اینکه سایر کشورهای آمریکای لاتین، که شرایط آنها نیز برای انقلاب پخته است، از پرو پیروی کنند. آمریکا فعالانه این مسئله را مورد بررسی قرارداده که آیا می تواند (یا ناگزیر است) وارد یك جنك وسیعتر شود؛ در حالی که «درسهای ویتنام»، آمریکا را عذاب می دهد، اما بطور جدی امکان دست زدن به دخالت مستقیم توسط نیروهای زمینی را با جدیت سبك و سنگین می کند ـ و تدارك نیز می بینند؛ چنین حرکتی مسلما در پرو و دیگر جاهای آمریکای لاتین و همچنین خود آمریکا با مقاومت روبرو خواهد شد.

چنین گامهایی تحت پوشش مسخره «مبارزه با سرچشمه های مواد مخدر» در جریان است. تسهیلات تعلیماتی ضد چریکی به کمك آمریکا در حال ساخته شدن است. یك نمونه برجسته از فرستادن سرباز به منطقه آند در سال ۱۹۸۶ بود که آمریکا با تانك و تجهیزات نظامی، حدود ۱۶۰ سرباز را به مزارع کوکا در بولیوی ارسال کرد. بیشتر مبلغ ۲۶۱ میلیون دلاری که اخیرا آمریکا برای مرحله آمریکای لاتینی «جنك با مواد مخدر» تصویب کرده است (بخشی از بودجه ۲ میلیارد دلاری که برای ۵ سال آینده اختصاص یافته) برای مبارزه با ح ك پ و همچنین کمك به رژیمهای کلمبیا و بولیوی کنار گذاشته شده.

باثبات کردن کلمبیا

یك روی سکه جنك مواد مخدر امپریالیستها، علیه سیاهان و دیگر توده های آمریکاست؛ در روی دیگر این سکه ظاهرا کلمبیا مرکز توجه است درحالی که نگرانی در حال افزایش آنان در مورد پرو می باشد. ظاهر امر آن است که آمریکا به حکومت کلمبیا کمك می کند که آنان سردسته قاچاقچیان را دستگیر کرده و به آمریکا تحویل دهند ـ یعنی سلاطین مواد مخدر را که سالانه هزاران تن کوکائین را در خیابانهای آمریکا و دیگر کشورها به قیمت میلیاردها دلار بفروش می رسانند. اما سلاطین واشنگتن این سختگیریها را از برای چیز دیگری براه انداخته اند؛ آنان از ویرگیلیو بارکو، رئیس دولت کلمبیا، می خواهند که شدت عمل بخرج داده و اوضاع کلمبیا را تحت آتوریته خود درآورد. اگرچه عملیات «دزد و پلیس» این سناریو، همراه با صحنه کمین های مکارانه پلیس، در حالی که بمبهای مافیائی در شهر منفجر می شود و فروشندگان فراری مواد در مخفیگاههای جنگلی خود پنهان هستند، چیزی شبیه فیلمهای جیمزباند است؛ اما نبرد واقعی بیشتر در اطراف مسئله قدرت سیاسی دور می زند. در کلمبیا مسئله این است که قدرت سیاسی کاملا در پیوند با تجارت بین المللی کوکائین است.

کلمبیا دیرزمانی است که کاملا تحت سلطه امپریالیسم بوده و توسط آن معوج شده است. بیان آشکار این وضعیت «درگیر» بودن قریب به ۱/ ۷۰۰/۰۰۰ کلمبیائی (از جمعیت ۳۰ میلیونی) در صنعت عظیم مواد مخدر است؛ صنعتی که برای یك اقلیت کوچك بسیار پرمنفعت است. با سودهای بدست آمده از مواد، سرمایه گذاریهای عظیمی در عرصه های دامداری، مستغلات و در هتل های زنجیره ای مهم، آژانسهای مسافرتی و دیگر بنگاهها انجام گرفته است. در برخی مناطق زمینداران بزرگ سنتی هنوز مزارع پهناور را با شرایط نیمه فئودالی اداره می کنند، در حالی که در سایر مناطق زمینداران کوچك خریده شده و زیر فشار زمینهای خود را به شرکتهای عظیم کشت و صنعت موادمخدر فروخته اند. گفته می شود کارتلهای قدرتمند کوکائین ۶۰ درصد زمینهای حاصلخیز که حتی در برخی نقاط به ۹۰ درصد می رسد را تحت کنترل دارند. پشتوانه همه اینها ترور و قهری است که ارتشهای موادمخدر، یعنی اوباشان مسلح وابسته به سلاطین موادمخدر اعمال می شود و اغلب از همکاری پلیس و ارتش ملی برخوردارند. در نقاطی که «مافیای» موادمخدر شبکه عملیاتی خود (آزمایشگاههای تهیه مواد، باندهای فرودگاه و دیگر تسهیلات حمل و نقل) را دایر کرده اند، نقش بسیار مهمی در امور سیاسی محلی داشته و حتی مقامهای سیاسی دارند.

کارتلهای موادمخدر بطرق مختلف در قدرت «سهیم» هستند؛ روی دیگر این واقعیت آن است که تجارت موادمخدر در

کلمبیا
ارتش، شبه‌نظامیان و نیروهای نظامی ویژه مواد مخدر

فرماندهی عالی نظامی تحت رهبری دولت و در پیوند با بورژوازی کمپرادور و زمینداران متکی به قاچاق مواد مخدر برای حفظ سلطه، ستم و استثمار توده های دهقان، طبقه کارگر و دیگر اقشار اجتماعی و برای مواجهه با چریکها، نیروهای مسلح ارتجاعی و مزدور ـ نیروهای شبه نظامی یا ارتشهای خصوصی ـ را بوجود آورده است. اینها نه تنها نیروهای مسلح کمپرادورها و زمینداراتی که سلاطین مواد مخدرند، می باشند بلکه نیروهای مسلح کل طبقات زمیندار و بورژوازی بزرگ هستند. آنها سلاح اضافی دیگری هستند که طبقات ارتجاعی برای دفاع از خود بخوبی بکار میگیرند؛ آنها در جهاد «ضد کمونیستی» شان از طریق کشتار جمعی، قتل روستائیان، رزمندگان، قضات، روشنفکران، رهبران اتحادیه ها و جماعتها به ترور سفید دست زده اند و جنگ روانی علیه اتحادیه های رزمنده، روزنامه نگاران و غیره براه انداخته اند؛ کارزار آنان در ۱۹۸۷، ۱۱۰۰۰ نفر و در ۱۹۸۸ تعداد ۱۰۰۰۰ کشته بجا گذاشته است.

بدینگونه دولت زمیندار ـ بوروکرات به ارتشهای خصوصی بعنوان جزئی از نیروهای مسلح، ستون این دولت فرتوت و پوسیده متکی است. در بسیاری ازموارد نیروهای متشکلی از ارتش، پلیس، سرویسهای امنیتی دولت و نیروهای شبه نظامی کارزارهای ترور در روستاها براه انداخته اند. گزارش داده میشود که ۸۰ درصد نیروی پلیس مدلین بوسیله کارتل مدلین کنترل میشود؛ تا ژانویه ۱۹۸۹ فرمانده پلیس ملی خودش نماینده ای از «سلاطین مواد مخدر» بود؛ و افسران فرمانده بریگادهای نظامی کارزارهای مشترکی را با نیروهای شبه نظامی علیه نیروهای چریك، جمعیت دهقانی و همچنین دیگر اقشار طبقاتی تدارك دیده و رهبری کرده اند.

انتخاب شده از مقاله، «ضعف دولت، بحران سیاسی و دموکراسی نوین». این مقاله در شماره آوریل ۱۹۸۹ آلبورادو کمونیستا نشریه گروه کمونیست انقلابی کلمبیا، شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، درج گردیده است.

سراسر اقتصاد کلمبیا نفوذ کرده است؛ بخش مهمی از پول مواد، در رگهای تمام طبقات حاکمه کلمبیا در جریان است. فساد و همدستی در سوداگری کوکائین در دولت گسترده است چرا که شبکه های مواد که ارتباطات بانفوذی داشته و ثروتمند می باشند، قادر بوده اند هرکس و هر چیزی را که نیازمندند در اکثر سطوح حکومتی، قضائی و دستگاههای سرکوبگر بخرند. این مسئله بخشا بی ثمرگی آشکار «سختگیری» در کلمبیا را توضیح میدهد؛ کسب و کار همیشگی در کلمبیا فقط اندکی دچار وقفه گشته است.

مسئله ای که اوضاع را بیشتر پیچیده میکند قدرت چریکهای FARC («نیروهای انقلابی مسلح کلمبیا») هوادار شوروی می باشد که بهمراه نیروهای سوسیال دمکرات (و چریکهای) ۱۹ ـ M و ارتش رهائیبخش ملی در برخی از مناطق کشت کوکائین کلمبیا فعال بوده و دارای نفوذ هستند؛ گروه آخری هنوز قلمروهای دیگری را تحت کنترل دارد. اگرچه این نیروهای مخالف حکومت برخی اوقات با سوداگران مواد ساخت و پاخت می کنند و خود از این زد و بند سود می برند، با اینحال گاه شبه نظامیان، ارتش سلاطین مواد و ارتش حکومت مرکزی برای باصطلاح «از بین بردن کمونیسم» بیکدیگر پیوسته و به این نیروها و دیگران حمله کرده اند. (رجوع شود به برگزیده ای از Alborada Comunista)

میلیشیای خصوصی کارتلهای مواد که توسط افسران ذخیره ارتش اسرائیل و مزدوران کارکشته بریتانیا و آفریقا جنوبی تجهیز و تعلیم داده میشوند، نقش مهمی در این حملات داشته اند، این نه تنها ماهیت بغایت ارتجاعیشان در حمله به نیروهای مترقی را نشان میدهد بلکه بطور کلی نشانگر وفاداری عمیق شان به شیوه های سیا و امپریالیسم آمریکاست. (بنا به گزارشی بیش از ۸۰ درصد سلاحهای کلمبیا توسط اسرائیل و به قیمت ۳۵/۹ میلیون دلار تهیه گشته است.)

در چنین وضعیتی، این توده های تحت استثمار و ستم بوده اند که قربانی شده اند؛ نه فقط قربانی عده ای زمیندار، ارتش های افسار گسیخته بلکه قربانی خود حکومت؛ و این یك عنصر کلیدی در سناریوی آنان است. در اولین ماههای آغاز سختگیری ظاهری نسبت به قاچاقچیان درسال ۱۹۸۹، علاوه بر ترور و قتل روزانه، ۱۰/۰۰۰ نفر دستگیر و به زندان انداخته شدند که بسیاری از آنها یا توده های فقیر شهرها بودند یا سوداگر متوسط و یا خُرد مواد.

شماره آوریل alborado comunista، نشریه گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا، «فقدان یك اقتصاد ملی منسجم» را که ناشی از «جان سختی نیمه فئودالیسم، بخش صنعتی ضعیف، و توسعه شهری از هم گسیخته» تحت سلطه امپریالیسم و حاکمیت زمینداران و سرمایه داران وابسته بدان است را تحلیل کرده و نتایج ناشی از آن را برمی شمرد. بنا به گفته این نشریه «بدلیل ساختار اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و ضعیف در کلمبیا....تمام سازمانهای طبقات حاکمه، بعبارت دیگر قدرت سیاسی آنان، نیروهای مسلح شان، احزاب سیاسی شان و غیره... نیز ضعیف میباشند... تاریخاً درون طبقات حاکمه جنگهای داخلی و تضادهای پیچیده بوده است که به شکل تضاد بین حکومت مرکزی و طبقات حاکمه در مناطق دور افتاده تجلی کرده است.» که بنوبه خود با مبارزات توده ها و سرکوب آنان توسط ارتشهای طبقات ارتجاعی، تداخل میکند. بنابراین سلاطین مواد مخدر بر زمینه اوضاعی سربلند کردند که دیر زمانیست در کلمبیا غالب است: قدرت روزافزون «جنك سالاران» مستبد محلی که متکی است بر زمین، اتوریته نیمه فئودالی و ارتشهای خصوصی.

عملا مسئله این است که دولت مرکزی نه قادر است آتوریته نظامی و سیاسی خود را برکل کشوراعمال کند و نه کاملا پاسخگوی نیازها و منافع امپریالیسم آمریکاست.

بنظر میرسد آمریکا تصمیم گرفته

زندانهای شیکاگو

«میانگین درآمد هر خانواده، نه هر نفر، در مجتمع های مسکونی وابسته به سازمان مسکن شیکاگو [شرکت ساختمان مسکن که دولت فدرال نیز به آن کمك می کند] ٤٦٥٠ دلار است. ٤ دهم از فقیرترین اهالی کل کشور، نه فقط شهر، در مجتمع های سازمان مسکن شیکاگو زندگی می کنند. اکثر اهالی مجتمع های مسکونی همگانی شیکاگو سیاهپوستان می باشند که واقعاً هیچ آینده ای تحت این نظام ندارند و خود آنان این را می دانند و این مسئله مقامات مسئول را بشدت نگران کرده است. مردمی که آنجا زندگی می کنند این را می دانند، و مقامات مسئول از اینکه مردم این را می دانند، نگرانند. و مقامات مسئول نیز می دانند...

زمانی که این ساختمانهای مسکونی مورد هجوم قرار می گیرند، دهها پلیس، گاهی بیش از صد نفر و گارد امنیتی «سازمان مسکن شیکاگو» که در واقع پلیس هایی هستند که توسط این سازمان اجیر شده اند، ساختمانها را محاصره می کنند و ورود به آنها را ممنوع می نمایند. هیچکس حق ورود و خروج از ساختمانها را ندارد. آنان در هر طبقه یك پلیس می گذارند که برخی از آنان سگهائی نیز بهمراه دارند. ساختمانهائی که تا کنون مورد هجوم قرار گرفته اند از هفت تا هفده طبقه را شامل می شوند. آنان بدون اجازه تفتیش، بدون علت و بدون اخطار، آپارتمان به آپارتمان را جستجو می کنند. آنان همیشه میگویند که در جستجوی مواد مخدر و اسلحه هستند. سپس aclu علیه این تهاجمات به دادگاه شکایت کرد. آنان اکنون عقب نشینی کرده اند، و هنگام تهاجم می گویند که منظورشان فقط بازرسی اداری است وهر صاحب مستغلاتی حق انجامش را دارد. اما دقیقاً همان کار لعنتی سابق را می کنند. اوه، حالا پلیس های اونیفورم به تن شیکاگو قرار است با سگهایشان بیرون ساختمانها منتظر بمانند، قرار نیست وارد آپارتمانها شوند و فقط بیرون منتظر می مانند!

اهالی ساختمان گله وار به طبقه اول آورده میشوند؛ در آنجا مقر موقت تنظیم پرونده بر پاشده است. مردم مورد تفتیش بدنی قرار می گیرند تا اطمینان حاصل شود که چیزی با خود ندارند. از آنان عکس گرفته میشود. تمامی کسانی که بیش از شش سال داشته باشند باید برای ورود و خروج از ساختمان کارتهای شناسایی درست شده با این عکسها را داشته باشند...

آنان زمانی که این هجومها را انجام می دهند و در پی اسلحه و مواد مخدر هستند بندرت در این عملیات چیزی پیدا می کنند. سپس بروی صفحه تلویزیون ظاهر می شوند و از اینکه چیز زیادی بدست نیاورده اند معذرت خواهی می کنند. آنان عده ای را به جرم تخلفات جنائی و عده ای را نیز برای سایر اتهامات دستگیر کرده اند، اما تعدادشان بسیار کم است. استراتژی این نیست که زندانها را با مردمی که در مجتمع های مسکونی همگانی شیکاگو زندگی می کنند، پر نمایند. استراتژی اینست که مجتمع های مسکونی را به زندان تبدیل کنند...»

انتخاب شده از سخنرانی یك فعال کنفرانس «جنك با مواد مخدر» که در ژوئیه ۱۹۸۹ در واشنگتن دی سی برگزار گردید.

American Civil Liberties Unionانجمنی متشکل از عده ای وکلای لیبرال آمریکا برای دفاع از حقوق مدنی شهروندان آمریکا ـ م

ترور پلیسی در آمریکا تحت لوای



است تحت پوشش ریاکارانه فشارآوردن بر سلاطین کارتلها، از طریق فرستادن بسته های «کمك» به بارکو (نزدیك به ٦٥ میلیون دلار کمك فوق العاده در زمینه اسلحه، تجهیزات و بویژه مشاورانی که در اوت ۱۹۸۹ فرستاده شدند) مستقیماً وارد عمل شده و بر وضع موجود لگام بزند و خود را برای دخالت بسیار بزرگتر، بخصوص با توجه به وضعیت حتی «پرخطر» تر در کشور مجاور یعنی پرو آماده نماید.

تظاهرات ضد حکومت آمریکا هم اکنون در محوطه دانشگاه بوگوتا آغاز گشته است، و اسنادی در مطبوعات بورژوازی ظاهر شده حاکی از آن که کمکهای آمریکا ربطی به نیازهای پلیس ملی که این «جنك» [جنك با مواد مخدر ـ م] را رهبری میکند، ندارد بلکه برای قوی کردن بنیه ارتش کلمبیا است.

قمار آمریکای لاتین

«مشاوران نظامی» حرف رمز آشنایی است در نقاطی که آمریکا بطور مخفی و علنی دست به عملیات زده است؛ مثلا در ویتنام درست قبل از اینکه آمریکا رسماً اعلان جنك دهد و صدها هزارنفر سرباز به آنجا گسیل داشته و یك جنك تجاوزگرانه تمام عیار امپریالیستی برای تضمین منافع آمریکا و موقعیت آن در جنوب شرقی آسیا براه اندازد، این حرف رمز بکار میرفت. زمانیکه بوش از «موقعیت جنگی» صحبت میکند

«جنگ علیه مواد مخدر» اعمال می شود.



منظورش موقعیت پرمخاطره آمریکا در دنیای امروز میباشد که ریسکهای آن بمراتب بیشتر از دهه ۶۰ است. امپریالیسم غرب در تمامی امپراطوری اش ویرانی و خرابی برای کشورهای تحت انقیادش در جهان سوم ببارآورده است و هرروز توده های بیشتری برای مبارزه با آن بپا میخیزند. امپریالیستهای غربی و رقبای بلوك شوروی شان علیرغم داد و فریادهایشان بر سر صلح بهیچوجه تدارکات خود را برای حل مسئله تقسیم مجدد وسلطه بر جهان از طریق یك جنك جهانی جدید متوقف نکرده اند.

اوضاع در آمریکای لاتین که آمریکا آنرا حیاط خلوت خود میداند بی ثبات است؛ هم شوروی برای نفوذیابی دست اندازی می کند و هم بخش های عظیم اهالی این کشورها با ماهیت «کمك» های آمریکا آشنا هستند و از نقش آمریکا در کشور خود متنفرند و حتی آمریکا میداند که طرح تجاوزش میتواند با مخالفت عظیم توده ای مواجه شود، اما از سوی دیگر محکم نکردن جای پا برایشان خطرات زیادی دارد. علاوه بر وضعیت پرو و کلمبیا، آمریکا درگیر نزاعهای مسلحانه درالسالوادور و نیکاراگوئه بوده، و این در حالی است که تشنج در پاناما اوج می گیرد. اخیراً شورشهای توده ای علیه اثرات طرحهای ریاضت کشی صندوق بین المللی پول، ونزوئلا را به لرزه در آورد. آنان بر روی انبار باروتی که خود در برزیل و درست در زیر گوش خود یعنی مکزیك ساخته

زن سیاهپوست ساکن در یك مجتمع مسکونی در سانفرانسیسکو

ما سیاهان بخاطر آنکه سیاهپوستیم، هر جا میرویم باید کارت شناسائی داشته باشیم. باید چیزی داشته باشیم که هویتمان را نشان می دهد. آنان همه جا جلوی ما را می گیرند ـ حقارت آمیز است. سوال می کنیم «آقا چرا جلوی مرا گرفته ای؟» جواب می شنویم، «برای اینکه مظنون بنظر میرسی. کارت شناسائی داری؟» مثلا من یکروز صبح جلوی خانه منتظر پدرم بودم تا مرا سوار ماشینش کند. بیرون منتظر او ایستادم تا مبادا با بصدا درآوردن زنك در، بچه ها را بیدار کند. ناگهان دو ماشین پلیس مثل اجل معلق ظاهر شدند. پلیسها بسرعت از ماشین بیرون آمدند: «ایست. تکان نخور!» و من گفتم، «من کارت دارم، کارت شناسائی دارم» یك پلیس سفید بود و برای زهر چشم گرفتن، یك زن سیاه پلیس نیز همراه آنها بود. من گفتم، «دارم کارت شناسائیم را درمی آورم، دارم کارت شناسائیم را درمی آورم، اسلحه ای ندارم!...»

آنها با هیبت و سنگینی بسیار ظاهر می شوند. آنها با این کارشان جوانان را مجبور به حمل اسلحه می کنند. من معتقدم اینجا دارد مثل یك کشور پلیسی میشود. مثلا وقتی میخواهی دنبال یافتن شغلی بروی باید آزمایش پیشاب انجام دهید؛ آنها حتی فقط بخاطر آنکه شغلی به آدم بدهند میآیند و از همسایه ها تحقیق میکنند. باصطلاح قرار است من یك شهروند آمریکایی باشم که در اینجا بدنیا آمده و بزرگ شده، با این وجود آنها حتی سطل زباله مرا می گردند، پیشاب مرا آزمایش می کنند. آنها حتی می دانند که صبحانه چه خورده ام...

اوضاع بدتر میشود. روزهای آخر است. منظورم اینست که باید اینطور باشد، چونکه فکر میکنم مردم منفجر خواهند شد، زیرا آنها هر روز بیشتر گلوی مردم را فشار می دهند. چیزی مانند بمب خواهد ترکید. مردم در سالهای ۶۰ سعی کردند بصورت صلح آمیزی مسیر نظام را تغییر دهند و اینها مردم را کتك زدند و سگهایشان را برای جستجوی آنان و هرچیزی ول کردند. بوی انقلاب را میتوان در فضا استشمام کرد. اما باید این را بصورت درستش انجام دهیم تا بدین ترتیب مبارزه مان منتهی به حفظ همان آدمهائی که این سیستم را می چرخانند، نگردد.

یك پرولتر از اتلانتا

اگر هنگام قدم زدن در خیابان، آنها جلوی شما را بگیرند، بدانید که دستگیر شده اید. آنان نمی گویند، «دستها بالا» ـ آنها فقط شما را محکم به دیوار می کوبند و سه تا اسلحه بطرف سر شما نشانه گرفته می شود؛ و میگویند که شما آدم نیستید و اصلا بیخود در آمریکا هستید.

درد، موجودیت آنهاست! سرچشمه [مشکل مواد مخدر] آنها هستند. آنها خودشان [مواد مخدر را] وارد اینجا میکنند. هواپیماها، کشتی ها، قایق ها مال کیست؟ مال ما که نیست. مال آنهاست. اگر آنها اجازه ندهند، امکان ندارد وارد شود.

منتخبی از «کارگر انقلابی» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۹ دسامبر ۱۹۸۸.

سلاطین مواد مخدر کلمبیا

ساخت

صدور کوکائین در کلمبیا از اواسط دهه ۷۰ تبدیل به یك تجارت بزرگ شد. معدودی در شهر صنعتی مدلین، از جمله پابلو اسکوبار گاویرا و خورگه لوئیز اوچوا و اسکوئیز، به سلاطین سود در قاچاق کوکائین به آمریکا تبدیل گشتند. این مسئله تنها می توانست با حمایت مقامات بلند پایه حکومت کلمبیا که طرفدار آمریکا بودند صورت گیرد. زمانیکه اسکوبار برای اولین بار بخاطر انتقال کوکائین در ۱۹۷۶ دستگیر شد، دستور دستگیری او بطور مرموزی لغو گردید واو از حبس بیرون آمد. او دو ماه بعد بار دیگر دستگیر شد اما با ضمانت آزاد شد و اتهاماتش زیر سبیلی رد شد.

مقامات «امور اجرائی مواد مخدر» آمریکا نیز بر قاچاق از کلمبیا چشم فرو بستند. «دفتر امور اجرائی مواد مخدر» (DEA) یك دفتر در بوگاتا، پایتخت کلمبیا و همچنین شعباتی در مدلین، کالی و بارانکوئلا داشت. پسر عموی اسکوبار و دیگر افراد صاحب مقام‌خبرچینان DEA شدند و DEA بطور نزدیکی با واحد ضد مواد مخدر پلیس کلمبیا کار کرد. اما شبکه های کوکائین به توسعه و رونق ادامه دادند. هیچ ممانعت جدی برای سلاطین مواد مخدر بوجود نیامد.

تولید کوکائین نیازمند مواد شیمیایی خاصی مانند اتر است. نود درصد مواد شیمیایی مورد مصرف از کارخانجات آمریکائی و بقیه از اروپای غربی وارد می شود. با رشد تولید کوکائین ارسال مواد شیمیایی اساسی نیز از آمریکا افزایش می یابد. اما هیچ کوشش عمده ای برای متوقف کردن جریان یابی این مواد شیمیایی از سوی واشنگتن صورت نگرفته است. با این حال مقامات آمریکایی و رسانه های گروهی با گستاخی تمام تولید کنندگان کوکائین را سرزنش می کنند که چرا با سرازیر کردن مواد شیمیایی به درون آبها، به محیط زیست آسیب می رسانند.

قاچاقچیان مدلین برای گسترش تجارت خود نیازمند یك سیستم حمل و نقل پیشرفته تری از قاچاق چند کیلو در داخل چمدان هستند. کارلوس لدرریواس زمانیکه در اواسط سالهای ۷۰ در یك زندان آمریکا بود بفکر یك متد جدید قاچاق افتاد ـ حمل کوکائین از کلمبیا بوسیله هواپیما های کوچك خصوصی و استفاده از جزایر کارائیب جهت سوختگیری مجدد. لدر دست کمك به سوی یك خلبان آمریکایی، که از ارتباطات خوبی با مقامات باهاما برخوردار بود، دراز کرد. آنها بعداً در ۱۹۷۷ بطور موفقیت آمیزی ۲۵۰ کیلو کوکائین را بوسیله هواپیما و با استفاده از باهاما جهت سوختگیری، از مدلین به شهر آمریکائی فورت لادردال در فلوریدا حمل کردند.

بزودی لدر تمامی پایگاههای عملیاتی اش را به باهاما منتقل کرد؛ مقامات باهاما به او اجازه فعالیت آزادانه دادند. در سال ۱۹۷۸ حداقل یك و نیم تن کوکائین از طریق باهاما و دقیقاً با گذشتن از گمرك فرودگاه فورت لادردال حمل گردید. قاچاقچیان مدلین که کار مستقلانه داشتند، قادر شدند به شکرانه کارآئی بالای این روش کار، حمل و نقل مشترك بزرگی را سازماندهی نمایند. یك شبکه تعاونی متشکل از سلاطین مواد مخدر ظاهر شد که در انتها آنرا یك «کارتل» خواندند. در پناهگاه امن باهاما، قاچاق بی اهمیت به قاچاق پر اهمیت و پرسودی تبدیل شد.

شرکت در این عملیات تا به بالاترین مقامات باهاما، از جمله لینندن پندلینك نخست وزیر رسید. مردی که ضامن شغل مادام العمرش، سرمایه گذاران آمریکایی بودند. بنا به گزارشی پندلینك ۸۸۰۰۰ دلار طی یك ماه بعنوان رشوه جهت کمك به قاچاقچیان مواد دریافت کرد؛ او همچنین رشوه هائی را به جیب دیگر مقامات حکومتی و حزب حاکمه باهاما سرازیر میکرد.

کارتل مدلین در ۱۹۸۱ مجبور شد ستادهای خود را از باهاما به کلمبیا باز گرداند. میزان عملیات آنها از جزیره باهاما فراتر رفت و بالاتر از همه پلیس باهاما شروع به دزدیدن هزاران کیلو مواد و فروش بلاواسطه آن در میامی کرد. خانواده اوچوا، یك باند فرودگاه در بارانکیلا در شمال ساحل کلمبیا ساختند؛ و یك مهندس آمریکائی را به کلمبیا آوردند تا یك سیستم رادار دور بُرد را در نزدیکی مرز پاناما بنا سازد تا پروازهای موادبراه افتد....

آمریکا و نوکرانش در کلمبیا بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ شروع به سرکوب برخی از فعالیتهای کارتل کوکائین ....کردند. برخی از اعضای کارتل زیر این فشار قبول کردند که با آمریکا بر سر پروژه کنترا [مزدوران مسلح نیکاراگوئه ای ساخت آمریکا- م] همکاری نمایند و برخی دیگر تصمیم گرفتند با انتقال عملیاتشان به پاناما طوفان را از سر خود دور کنند. کسانی که به پاناما رفتند، تحت حمایت نوریگا، «سرمایه» دیرین سیا، قرار گرفتند. نوریگا در راس نیروهای مسلح پاناما قرار داشت و قویترین چهره کشور بود. مقامات آمریکا، نوریگا را بعنوان اجراء کننده یك نقش مهم در حفظ امنیت کانال پاناما و توطئه های گوناگون در

اند، نشسته اند. حتی برخی از سگهای دست آموز و وفادار آنان احساس میکنند که لازم است، برای مثال، سر و صداهائی علیه تبدیل هندوراس به یك پایگاه نظامی عظیم آمریکا جهت عملیات مخفی و علنی راه بیاندازند. طبقه حاکمه آمریکا تصمیماتی مبنی بر اینکه باید به «حیاط خلوت» توجه کرد، اتخاذ کرده است؛ علم کردن جنك علیه مواد مخدر در این رابطه میباشد؛ البته میداند که این «توجه» خطرات و ریسکهائی را برای آمریکا در بردارد.

سرکوب سیاهان در آمریکا

جای شگفتی زیادی نیست جانیان وحشی که نظامی مانند امپریالیسم را اداره و تقویت میکنند «تازیانه» مواد مخدر که محصول خود و نظامشان است را تبدیل به جنگی علیه توده ها کرده و آنان را بخاطر خرید و فروش و استفاده از این مواد اعتیادآور و ویرانگر بزهکار قلمداد میکنند. حتی جای تعجب نیست این حرکات پلید بخصوص در زمانی رخ میدهد که فساد و قهقرای امپراطوری شان بیش از همیشه بافت جامعه باصطلاح وفور و ثروتشان را از هم میدرد و آنرا به اردوگاههای متخاصم تقسیم میکند. ریسکهای جهانی فزونی میابد، این «تخاصم» داخلی اوج میگیرد و بدین ترتیب امپریالیستها بطور فزاینده ای با نیاز استحکام بخشیدن به نظم داخلی خود، مواجه شده و در صدد هستند سرکوب و کنترل ددمنشانه اقشار سرکش اهالی را مشروعیت بخشیده و نهادی کنند ـ اقشاری که توسط همین سیستم به اعماق جامعه رانده شده اند. در

آمـــریکا

آمریکای مرکزی و کارائیب به حساب می آوردند و همین که زد و بندهای او با سلاطین مواد مخدر برای عموم آشکار شد، در پی یافتن جانشینی برای او شدند.

کوکائین و کنتراها

سایر عوامل کارتل مدلین، از جمله عده ای که به نوریگا متصل بودند، موافقت کردند تا با کوششهای آمریکا جهت پشتیبانی از نیروهای کنترا که علیه حکومت ساندنیستها در نیکاراگوئه جنك میکردند همکاری نمایند. یك نمونه از این جریان در شهادتی که اخیراً در یك استماع دادرسی مجلس سنا صورت گرفت، معلوم گردید؛ در این دادرسی رامون میلیان رودریگز، یك حسابدار کوبائی الاصل که در پاناما مستقر بوده و رتق وفتق امور پولهای مخفی کارتل را بعهده داشت، شهادت داد. میلیان کارش را بعنوان قاصد تبعیدیان مرتجع کوبائی در میامی شروع کرد و کار قاچاق پول برای برنامه های ارتجاعی مانند حمایت از سوموزا دیکتاتور دست نشانده آمریکا در نیکاراگوئه و کارزار انتخاباتی ریگان را انجام میداد. او همچنین برای فرستادن پول به مرتجعین گوناگون هوادار آمریکا در آمریکای لاتین مورد استفاده سازمان سیا قرار گرفت. او در سال ۱۹۸۰ درگیر کار تمیز کردن پول [یعنی قانونی کردن درآمدهای غیر قانونی از مواد مخدر ـ م] برای کارتل مدلین شد و بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ حدود ۱۰ میلیون دلار از سود مواد را برای کنتراها فرستاد. این کمك مالی با مشورت مامور قدیمی سازمان سیا یعنی فلیکس رودریگز صورت گرفت و به شرکتهائی که دارای پروانه سازمان سیا در فلوریدا هستند، داده شد.

برای مثال میلیان در اواخر ۱۹۸۴ نزدیك به ۲۰۰۰۰۰ دلار را مخفیانه در اختیار شرکت اوشن هانتر که یك «انبار مواد غذائی» متعلق به سیا در میامی است، داد؛ این شرکت بطور مرتب محموله های کوکائین کلمبیا را بوسیله قایقهای میگو از کوستاریکا دریافت میکرد. پول حاصله برای خرید خروارها اسلحه سنگین استفاده می شد؛ اسلحه های خریداری شده بوسیله فلوریدا ایر ترانسپورت (یکی دیگر از موسسات متعلق به سیا) به مزرعه ای در کوستاریکا حمل می شد تا در میان کنترا ها پخش شود. خبرچینان DEA و FBI به تلویزیون CBS گفتند که سازمان های مربوطه آنان دست به اقدامی علیه اوشن هانتر نزدند چراکه متوجه شدند عملیات قاچاق مواد به شمال برای کارتل بخشی از همان شبکه ای است که برای کنترا های در جنوب اسلحه میبرد.

اولیور نورث و شبکه «خصوصی»

در اواخر سال ۱۹۸۴ کنگره آمریکا کمك نظامی دولت فدرال به کنتراها را ممنوع کرد. در مقابل این تصمیم، سرهنك دوم اولیور نورث که از سوی شورای امنیت ملی دولت ریگان در راس کمك به کنترا قرار داشت، چاره ای اندیشید؛ او فعالیت کمك رسانی به کنتراها را به یك شبکه «خصوصی» که بوسیله کاخ سفید کنترل می شد و اعضاء قاچاق زیرزمینی مواد مخدر هم بخشی از آن بودند، منتقل کرد. یکی از کارهای تیپیك مثلا این بود که باری سیل، «خبرچین» DEA یك آمریکایی بنام مایکل تولیور که خلبان کهنه کار مواد مخدر بود را استخدام کرد تا محموله های اسلحه رابه کنترا ها برساند و در باز گشت با محموله مواد برگردد. سپس مواد مخدر فروخته می شد و پول حاصله برای خرید محموله های اسلحه مورد استفاده قرار می گرفت.

تولیور به CBS گفت او در یك پرواز که ماه مارس انجام شد، ۱۴ تُن اسلحه و مهمات بوسیله هواپیمای ۶ ـ DC از میامی به پایگاه هوائی اگواکیت، پایگاه تدارکاتی در هندوراس و ساخته شده توسط سیا، برای کنترا حمل کرد و در باز گشت به پایگاه نیروی هوائی هوم استد در جنوب فلوریدا ۲۵۳۶۰ پوند ماری جوانا حمل نمود. او در پرواز دیگری در ماه ژوئن خلبان هواپیمای ۳ ـ DC بود که حامل دو تُن سلاح بود و در بازگشت ۵۰۰ ـ ۴۰۰ کیلو کوکائین و دو تُن ماری جوانا را از کلمبیا بار هواپیما کرده و به باهاما پرواز نمود؛ در آنجا پلیس باهاما محموله را تخلیه کرد.

استفاده از تجارت مواد مخدر برای کمك رسانی به کنتراها حتماً مورد تایید بالاترین محفل واشنگتن قرار گرفته بود. CBS از میلیان پرسید که مامور سابق سیا، فلیکس رودریگز، زمانیکه سود مواد مخدر را برای کنترا ها جمع می نمود برای چه کسی کار می کرد و پاسخ شنید: «او مستقیماً به بوش گزارش میداد. من متقاعد شدم که او بطور مرتب به معاون رئیس جمهور گزارش می دهد.» ●

منتخبی از کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا ـ ۴ سپتامبر ۱۹۸۹

ایالات متحده، این بویژه وضعیت سیاهان و اهالی اسپانیائی زبان است؛ این وضع همراه است با افزایش شدید نژاد پرستی، ستم ملی و قتل و ضرب و شتم وحشیانه توسط پلیس.

کارل دیکس سخنگوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در کنفرانس مربوط به مواد مخدر در ژوئیه ۱۹۸۹ گفت که طبقه حاکمه از برخاستن ستمدیدگان هراس دارد و تلاش می کند از این حمله جهت به صف کردن قشر خرده بورژوازی در پشت سر خود استفاده نماید. « کسانی که این کشور را اداره می کنند، تجربه سالهای ۱۹۶۰ را بخاطر دارند؛ در آن زمان ترکیب مبارزه رهائی بخش مردم ویتنام و مقاومت گسترده ـ بویژه مبارزه سیاهان ـ در همین آمریکا بود که نظام آنان را از سر تا پا به لرزه در آورد. آنان میدانند که امروز خطرات بیشتری نسبت به سالهای ۱۹۶۰ در انتظارشان است.... آنان میخواهند از طریق «جنك علیه مواد مخدر» ستمدیده ترین مردمان را به رعب و وحشت اندازند و دم و دستگاه سرکوب خود را بگسترانند. آنان می خواهند طبقه متوسط را با این حرکت همگام سازند ـ به صورت پذیرفتن محدودیت هائی که آنان مقرر میکنند و قوانین بی رحمانه ای که تحت لوای حل مسئله مواد مخدر وضع می نمایند.»

همچنین جنك علیه مواد مخدر حلقه ای از زنجیره طولانی تصمیمات و برنامه های ارتجاعی بورژوازی آمریکاست ـ تصمیمات و برنامه هائی که طبقات گوناگون اجتماعی را دربر می گیرد. این برنامه ها و تصمیمات نقض حق زنان

برای سقط جنین، یك سری تصمیمات دادگاه عالی علیه اقلیتها، بیرون انداختن بی خانمانها به حاشیه خیابانها، تشدید استفاده از مجازات مرگ، چراغ سبز نشان دادن به جنایتهای نژاد پرستانه و عملیات مخفی و دست اندازی بیشتر به عرصه هنر جهت ضربه زدن به هنرمندان مترقی و رك گو، را در بر می گیرد.

یك نگاه اجمالی به «استراتژی ملی برای کنترل مواد» که بوسیله بوش و قیصر مواد مخدر، ویلیام بنت، اعلام شده نشان می دهد که جنك «مواد مخدر» چیزی نیست بجز بهانه ای برای حمله به توده های ستمدیده در آمریکا و افزایش سرکوب آنان، برپاکردن مکانیسم ها و نهادهای کنترل که در آینده طبقه حاکمه به آنها نیاز خواهد داشت، و تلاش برای مانوس کردن توده ها بر آنچه که در پیش روی قرار دارد. مشخصه های اصلی برنامه بوش/بنت از این قرار است: ـ تقویت قدرت پلیس جهت «اجرای قانون» در سطح خیابان (۷۰۰ میلیون دلار) ـ ساختمان زندانهای جدید (۱/۳ میلیارد دلار) ـ حصارکشیدن بدور مجتمع های مسکونی (مستقلات) دولتی ـ سازمان دادن شهروندان در شبکه خبرچینی پلیس ـ سازمان دادن کارزار تبلیغات رسمی پلیس در مطبوعات ـ درست کردن یك مرکز جاسوسی سراسری مواد مخدر تحت رهبری اف بی آی و «دفتر اجرائی امور مواد مخدر» ـ اتخاذ تکنولوژی های پلیسی جدید برای جمع آوری اطلاعات و بازداشت کردن ـ اعمال کنترل بر فعالیتهای بانکی ـ گسترش آزمایشات مربوط به استعمال مواد و تنبیه استعمال کنندگان ـ تحکیم و نظامی کردن مرز آمریکا با مکزیك از جمله همکاری میان ارگانهای «کنترل» مهاجرین و ردیابی قاچاق مواد مخدر ـ افزایش تجهیزات ـ سیستم های خبر رسانی و عملیات مخفی پلیس و دادن آزادی عمل بیشتر به آن در خصوص دستگیری عمومی و «حذف اتوماتیك».

این جنبه ها تقریباً ۷۰ درصد بودجه چند میلیارد دلاری جنك با مواد مخدر را در بر می گیرد، بقیه مبلغ اختصاص دارد به برنامه های نظامی و سیاسی مرتبط با دخالت بیشتر در آمریکای لاتین که فوقاً شرحش رفت و برای راه انداختن پروژه هائی مانند «مرکز جمع آوری اطلاعات مشترك در حوزه دریای کارائیب» که از آنجا می توانند عملیات مخفی خود را صورت دهند. بالاخره، حاکمان آمریکا از کشورهای بلوك ناتو می خواهند بعنوان پوشش مشترك برای اجرای «تلاشهای چند جانبه» در کشورهای جهان سوم در طرح مبارزه با مواد مخدر شرکت کنند.

شماری از کشورهای اروپائی هم اکنون به صف «جنك با مواد مخدر» آمریکا پیوسته اند؛ آنان قول همکاری مشترك وسیع تر علیه «تروریسم» را داده و مدعی شده اند که از منتقل شدن بازار عظیم کراك (Crack کریستالهای کوکائین که شدیدا اعتیادآور است) از آمریکا به اروپا وحشت دارند. پلیس بین المللی یعنی انترپول که مقر آن در اروپاست متعهد گردیده هر چه عمیق تر خود را از طریق آرژانتین، در آمریکای لاتین درگیر کند؛ و آلمان غربی و بریتانیا متعهد شده اند «دانش گسترده» خود در مورد حفظ امنیت کله گنده ها و تکنیك های سرکوب که در نبردهایشان علیه «تروریستهای» اروپا یاد گرفته اند را پیشکش کنند؛ بعلاوه بریتانیا هم اکنون یك کشتی نیروی دریائی را برای کمك فرستاده، و کشتی شروع به گشت در آبهای کارائیب کرده است؛ فرانسه قول داده که پلیس ضد مواد به کلمبیا و ونزوئلا بفرستد و این همراه است با قول فرستادن تجهیزات رادار برای ردیابی «هواپیماهای حامل مواد» به اکوادور و همچنین تعهد داده است که در مبارزه با قانونی کردن پول های غیرقانونی زودتراز همه مصونیتهای بانکی را لغو کند.

امپریالیسم هرگز نمی تواند موادمخدررا محو نماید

مواد مخدر یك مشکل واقعی است که توده ها را به مرداب مهلك اعتیاد و رنج می کشاند و همیشه همراه است با ارتکاب جرمهای حقیر علیه توده های دیگر. با این وجود نظام امپریالیسم برای توده ها مشکلی بمراتب بزرگتر است و تا زمانیکه این سیستم را سرنگون نکنند، توده ها به دام استعمال موادمخدر خواهند افتاد ـ نه فقط استعمال «کراك» بلکه انواع دیگری از این مواد، زیرا که تهیه کنندگان و سودجویان محصولات جدید و خطرناکتری برای عرضه به بازار تولید می کنند. جالب آنجاست که مخدرات قانونی ـ الکل و دخانیات ـ بیشتر آدم می کشند.

امپریالیسم هرگز نمی تواند مشکل مواد مخدر را حل کند. امپریالیسم از آن سود می برد و شرایطی را بوجود می آورد که توده ها را به استعمال آن سوق میدهد.

قاچاقچیان ریاکار موادمخدر که جانمازه آب می کشند، و حکومت آمریکا را در دست دارند، نه خواهان کمك به دهقانان آمریکای لاتین برای تغییر نوع کشت خود هستند و نه رهانیدن جامعه از فروش و اعتیاد به مواد مخدر و کمك به جوانان برای «تطبیق» خود با نظامی که هیچ آینده ای برایشان عرضه نمی کند، بجز فقر، ستم ملی، زندان یا یك گلوله پلیس.

توده ها خود بطور فزاینده ای این واقعیت را درك کرده اند که هیچ راهی برای حل مشکلات اجتماعی که موجد جنایت و مواد مخدر است، ارائه نشده است؛ آنان می فهمند که برنامه بوش /بنت مبنی بر ایجاد بازداشتگاههای گسترده تر، خدمات رفاهی را قطع می کند تا بودجه فدرال را برای ایجاد زندانهای بیشتر و کنترل اجتماعی بیشتر استفاده کند. نظامی که معتاد به سود است، هرگز برای ریشه کن کردن بدبختیهائی که برای توده مردم بوجود آورده، اصلاح نخواهد شد. زیرا بهر حال استثمار همین توده منبع سود آنان است. چگونه ممکن است که این امپریالیستهای معتاد، ترك عادت کنند؟

تجربه نشان داده که تنها انقلاب می تواند مشکل موادمخدر را بمثابه بخشی از زیر و رو کردن کل جامعه، حل نماید. در سالهای انقلابی چین تحت رهبری مائو تسه دون، دولت پرولتری مستقیماً تجارت مواد و معامله گران مواد که ۷۰ میلیون نفر را به تریاك معتاد کرده بودند را زیر ضربه گرفت و مشکل عظیم مواد را در عرض ۲ سال بعد از پیروزی انقلاب بکلی از بین برد. تنها با بسیج مردم برای انقلاب کردن و محو مواد مخدر و همچنین فراهم آوردن امکانات مداوا و کمك به کسانی که نیازمند آن هستند، چنین چیزی امکانپذیر است.

جنك مواد مخدر یك تدارك مقدماتی و آماده شدن آمریکا برای دست زدن به جنگهای بزرگتر در درون و بیرون مرزهایش می باشد. جنك موادمخدر مسلماً زنك خطری فوری و مهم در مورد امکان دخالت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا علیه جنك خلق در پرو است. باید ماهیت جنك موادمخدر را برای همگان افشاء کرد و تروریستهای واقعی موادمخدر ـ امپریالیستهای ایالات متحده و متحدینش در سراسر جهان ـ را زیر حمله گرفت.

یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا

کشتزارهای نیشکر را بسوزانید

به قلم: رودی مامبیسا

مقاله حاضرنخستین بخش ازاین نوشته است. چگونگی وابسته شدن کوبا به شکر و اینکه چگونه شکر، کاسترو و چریکهایش را به محافظین مسلح خود تبدیل نمود، نقطه تمرکز این مقاله است. بخش بعدی به نتایج این امرپرداخته و توسعه کلی اقتصاد کوبا طی سی سال اخیر، مسئله «کمکهای» شوروی ومقوله «سوسیالیسم وابسته» رابررسی میکند.
ـ ج.ب.ف.

۱ ـ مقدمه: «توریستر ویکا»ی کاسترو

جو عمومی در کوبا محزون است. مسئله فقط فشاراوضاع نیست ـ هرچند اوضاع هم فشار وارد می آورد. مساله آن است که کوبا به کجا می رود.

یك دهه فعالیت برای «همگون و عقلائی کردن» اقتصاد که به کلاف سر درگمی مانند سه میلیون آئین نامه کاری (بیش ازتعدادکل کارگران کوبا) و نرخهای گوناگون قطعه کاری و طبقه بندی مشاغل برمبنای سودآوری بنگاه یا بریگاد تولیدی منتهی گردید، نتوانست از رکود اقتصادی مجدد کوبا ممانعت بعمل آورد.(۱) کاهش جیره شیر و گوشت وافزایش هزینه حمل و نقل و بهای سایر مایحتاج، همراه با کارزار «اصلاحات» کاسترو ارائه شد. ظاهر پرزرق و برق «پیشبرد ساختمان سوسیالیسم ازطریق انگیزه های معنوی» نمیتواند شباهت این «اصلاحات» باطرحهای متعارف صندوق بین المللی پول مبنی بر سفت کردن کمربندها که همراه با کاهش واردات و افزایش صادرات، به قصد تامین ارز برای بازپرداخت بدهیها به طلبکاران خارجی صورت میگیرد، را لاپوشانی کند.

گفته شده که کاسترو هنگام دیدارگورباچف از کوبا درآوریل ۱۹۸۹ افسرده بنظرمیرسید، درحالی که ازقرار به گورباچف خوش میگذشت. اگرچه جزئیات اندکی ازمذاکراتشان علنی شده، اما عقیده عمومی براین است که کوبا مجبور خواهد بود قراردادهای معینی با بنگاههای شوروی منعقد سازد. این بنگاهها بنوبه خود مشمول موازین «حسابرسی هزینه» هستند. نتیجتا، توافقات اقتصادی کوبا و شوروی جزء به جزء بررسی خواهند شد و قاعدتاً هرجزء باید سودآوری نشان دهد.

عملکرد اقتصاد کوبا بدینگونه است: کوبا شکر تولید میکند؛ شوروی بخش اعظم آنرا به نرخ ثابت میخرد و بخشاً به جای آن نفت میدهد؛ کوبا این نفت را بهمراه شکری که روی دستش مانده در بازار جهانی به فروش میرساند؛ سپس کوبا از این ترکیب روبل و دلار برای واردکردن مواد خوراکی و سایر مواد و تولید شکر بیشتر، استفاده میکند. و اکنون که بهای نفت و شکر تواماً در بازارهای جهانی پائین است، بنظر میرسد که نیاز به دلارهای بیشتر جهت تسریع بازده سرمایه شوروی در کوبا، اجتناب ناپذیر باشد. فیدل کاسترو اخیراً مدعی شده که «توریسم سودآورتر از نفت است»؛ توگویی کشف بزرگی کرده است.(۲) این کشف برای بسیاری از کوبایی ها تجدید خاطره یك کابوس است. «دومین درو» نامی بود که به صنعت توریسم اطلاق شده و مکمل وابستگی کوبا به شکر خوانده میشد و قرار بود که بهمراه سلطه آمریکا از بین برود. درسال ۱۹۵۹ درهاوانا، یك صدهزار روسپی ـ یعنی بیش از ۱۰ درصد کل جمعیت پایتخت ـ به کار اشتغال داشتند. این تعداد بهمراه هزاران راننده تاکسی، گدا و غیره درانتظار تجار، توریستها و ملوانان آمریکایی بعضی خیابانها را به بازار مکاره تبدیل میکردند. قماربازی، فعال ترین بخش اقتصاد کوبا بود. درسال ۱۹۵۹، سیصد هزار توریست آمریکایی، کانادایی و اروپایی از انواع خدمات کسانی که توسط اقتصاد شکر به «عناصر مازاد» تبدیل شده بودند، بهره مند میشدند.(۳)

درسال ۱۹۸۸، با اندکی تاکید بیشتر بر پلاژهای ساحلی، کوبا ۲۲۵ هزار توریست کانادایی و اروپایی را جذب کرد. حکومت کوبا امیدوار است تا پایان دهه بعد این رقم را به دو میلیون توریست درسال برساند. هتل بزرگ هیلتون که زمانی ورود سیاهپوستان کوبایی بدان ممنوع بود ـ و بعداً «کنفرانس سه قاره» درسال ۱۹۶۶ به صورت سمبولیك در آن بر گزار شد که طی آن امپریالیسم آمریکا و چین انقلابی با هم مورد تقبیح قرار گرفتند ـ یکبار دیگر از زوج های برنزه شده و

شکم سیر مونترالی و میلانی پر شده است. کاباره های مملو از دختران رقاصه که زمانی بعنوان سمبل انقیاد کوبا مورد انزجار بودند، یکبار دیگر بکار افتاده اند تا با به نمایش گذاردن ذلت پر زرق و برق زنان کوبایی، پولدارهای مست خارجی را سرگرم سازند. مذاکرات برای انعقاد قرارداد با آژانس کلوپ مدیترانه clubmed در حال انجام است. (٤) پس از سی سال کمبود شدید مسکن، ساختمانهای مسکونی نوساز، هتلهایی با ظرفیت هزاران اتاق، پلاژهای تفریحی و یك فرودگاه کاملا جدید طی پنج سال آینده در اشتراك با سرمایه گذاران اروپایی ساخته خواهد شد.

یك ترانه اعتراضی که جدیدا بر سر زبانها افتاده چنین میگوید: «دلار مهمتراز مردم کوباست». چیزی را که بسیاری از کوبایی ها مطمئن بودند بدست آورده اند ـ یعنی، نقطه پایان بر اسارت کشورشان توسط آمریکایی ها ـ اکنون بنظر می رسد که به معرض فروش نهاده شده است. کوبایی ها می گویند که کاسترو، پرسترویکای نوع خودش را دارد: «توریسترویکا».

یك سند حزبی متعلق به سال ۱۹۸۸ در مورد «گسترش نارضایتی، نگرانی، و خشم» در میان مردم کوبا هشدار داده و تاکید بر لزوم اتخاذ تدابیری جهت کنترل «تبارزات بی انضباطی کاری و اجتماعی» می نهد.(٥) کاسترو در سخنرانی های ملال آورش در مورد فقدان روحیه و اشتیاق در میان مردم هشدار میدهد. روایات اخیر دیدارکنندگان از کوبا حاکی از گسترش بدبینی عمومی نسبت به حکومت است.

«کمکهای» سی ساله شوروی به کوبا به قیمت از دست رفتن روح و روان این کشور تمام شد (که جلوتر بررسی خواهیم نمود) ولی ثبات معینی را برایش دست وپاکرد (که محتوی این را نیز ارزیابی خواهیم نمود). واکنون که شواهد و قرائن از این حکایت می کنند که پرسترویکای گورباچف مشکلات بیشتری برای کوبا در انبان دارد، این ثبات نیز مورد تردید قرار میگیرد. کاسترو اخیراً دریك جلسه محرمانه گفت: «اگرتنها یك کشور سوسیالیستی درجهان وجود داشته باشد، آن کوبا است.» (٦) اما این گزافه گویی تنها زبان گوینده اش را آزار میدهد. بسیاری این استدلال مائوئیستی ما دال براینکه زمانیکه کاسترو دربغل شوروی افتاد سرمایه داری در شوروی احیا شده بود را قبول ندارند؛ وقتی که این احتمال را تائید نمایند که شوروی ممکن است دست از سوسیالیستی بودن بکشد، آنگاه مجبور خواهند بود به عقلانی بودن سیاست سی ساله کوبا که این جزیره را به شوروی وابسته نمود، شك کنند. یك «دیپلمات خارجی» که مشخص نشده (احتمالا روسی) متذکر گشت: «بیشتر از اینکه گورباچف به کاسترو احتیاج داشته باشد، کاسترو به گورباچف محتاج است.» (۷) تیره وتار بودن آینده کوبا که در خارج و داخل کشور علنی شده، یك سوال اساسی را مطرح میسازد: اول از همه، چگونه این چنین شد؟

۲ـ چگونه شکر کوبا را آفرید

از آنجا که خدایی وجود ندارد، وظیفه آفرینش کوبا بر عهده شکر افتاد.

بسیار پیش از اینکه پای شکر به این جزیره برسد، مردمی درآن می زیستند. اما هنوز کوبا نشده بود، شکر چهره این جزیره را تغییر داده و خلقش را آفرید. خلقی که تاریخشان تاریخ طغیان و جنك بود: طغیان علیه مناسبات تولیدی در حال تکوین و سایر روابط اجتماعی که از آن منتج شد و به شکر قدرت دهشتناك اعطاء نمود.

اروپایی ها درقرن شانزدهم نیشکر را از هندوستان به هند غربی بردند، و بردگان آفریقایی را نیز برای بریدن آنها بهمراه بردند. و بنوبه خود، تجارت این دو کالا [شکر و برده ـ م] نیروی محرکه ای در تکامل سرمایه داری و پیروزی سیاسیش دراروپا گردید.

درسال ۱۷۹۳ بردگان در هائیتی علیه اربابان فرانسوی خود شورش کرده و آنان را بیرون راندند. برخوردهای سیاسی دراز مدت میان دول استعمارگر برسرآن جزیره، مستعمره نشینان بیشتری را به کوبا سرازیر کرد و نیز توسعه تا آن زمان آهسته اش را شتاب بخشید. سراسر قرن نوزدهم، اوج شکر در کوبا بود. شکر فرمان پاکسازی جنگلهای مناطق حاره راصادر کرد ـ درست مثل زمانی که امر به نابودی بومیهای جزایر کارائیب که گردن به کار اجباری نمی گذاشتند، کرد. آثار اندکی از زندگی قبلی جزیره باقی مانده است ـ بجز برخی نامهای اماکن که دیگر بی مسمی شده اند، چیزی نمانده است.

شکر به اروپا فرستاده میشد که در آنجا به پول تبدیل شود و این پول درآفریقا صرف خرید برده میشد. بردگان به کوبا وسایر نقاط در «جهان نوین» فرستاده میشدند تادر آنجا پایبند شده و شکر بیشتری تولید کنند. در قرن نوزدهم، کوبا مقصد اصلی آفریقائیان بخت برگشته ای بود که بدست سفید پوستان گرفتار میشدند. بین سالهای ۱۵۱۲ و ۱۸٦٥، ششصد هزار آفریقایی به کوبا آورده شدند. بخش اعظم این شمار پس از سال ۱۸۲۰ که تجارت بین المللی برده به اصطلاح ممنوع شده بود، درکوبا اسکان داده شدند. معذالك، جمعیت سیاهپوست و «مولاتو» Mulatto در کوبا در اواسط قرن نوزدهم بیش از نصف این رقم نبود.(۸) آفریقایی ها پس از هفت تا ده سال کار طاقت فرسا دراین کشتزارهای نیشکر می مردند. طبق یك بررسی که درهمان زمانها انجام شده، زنان و مردان برده ۱۹ تا ۲۰ ساعت در روز و ٦ تا ۷ روز در هفته کار میکردند. اکثر برده داران ترجیح میدادندکه نیروی کار مورد نیازشان را از طریق خرید بردگان جدید تجدید کنند تا اینکه بردگان چند ساعت درهفته به منظور تجدید نسل دست از کار بکشند. مادران برده عموماً سقط جنین کرده و یا نوزاد را به محض تولد سر به نیست میکردند. چرا که ترجیح میدادند آنها برای برده شدن بزرگ نشوند.(۹)

سفید پوستان فقیر بیشتر جذب کار در کشتزارهای قهوه و بویژه تنباکو میشدند. تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که گروههای بزرگ اروپائیان به کوبا سرازیر شدند. چینی ها نیز به عنوان کارگر به کوبا آورده شدند. در اوائل قرن بیستم، کارگران بیشتری از جامائیکا، هائیتی و نیز سرخپوستان «یوکاتان» از مکزیك آورده شدند. امروز شمار سیاه پوستان کوبا به اندازه سیاهپوستان سایر جزایر همسایه نیست (تخمینها، بنا به نظر هر محقق، حول یك سوم تا اکثریت دور میزنند). اما بدلیل درصد بالای آفریقایی هایی که برای تجدید جمعیت به کوبا آورده میشدند، دراز مدت بودن تجارت برده (تاحدود ۱۸۸۰)، و ازبین رفتن بسیار دیر برده داری (۱۸۸٦) و این حقیقت که سفید پوستان به کشوری آمدند که از دیرباز مسکن سیاهان بود، کوبا را به «دختر آفریقا» بدل ساخت که مورد تجاوز برده داران قرار گرفت. وجوه تشابه زبانی، مذهبی و سایر خصوصیات فرهنگی توده های کوبایی، بویژه درمیان اقشار فقیر

وبیشتر از همه در روستاها، با خلقهای آفریقای غربی به سادگی قابل تشخیص است. در حقیقت این خصوصیات فرهنگی تا حدی تمام کوبایی ها از هر رنك و نژادی را در بر میگیرد.

طبق قوانین اسپانیا و مذهب کاتولیك کتك زدن گاو ممنوع بود ولی کتك زدن برده ممنوع نبود. بردگان میبایست کتك میخوردند، چرا که سر به طغیان بر میداشتند. غالباً کشتزارهای نیشکر را به آتش کشیده و به کوهستانها می گریختند (بدین دلیل برای چیدن دانه های شکننده قهوه و بویژه برگ تنباکو [نه برده بلکه] کارگر آزاد به کار گرفته میشد). طغیانهای سازمان یافته عمده ای در سالهای ۱۷۹۵ و ۱۸٤٤ به وقوع پیوست. رهایی از قید بردگی بدون سرنگون ساختن رژیم برده دار مورد حمایت اسپانیا، قابل تصور نبود. کوبایی ها از سال ۱۸٦۸، جنگی ده ساله برای استقلال و رهایی را آغاز کردند. اسپانیا نیم میلیون سرباز برای سرکوب یك میلیون کوبایی گسیل داشت. در سال ۱۸۸۰ نیز یك شورش عمده دیگر آغاز گردید که شکست خورد. در سال ۱۸۹۵، چریکهای سفید وسیاه تحت فرماندهی یك ژنرال سیاهپوست به یك جنك دیگر دست زدند که این بار موفق بود... اما درآستانه پیروزی بود که آمریکا به اسپانیا اعلان جنك داده و مستعمرات آن کشور (کوبا، پورتوریکو، گوام و فیلیپین) را از چنگش بدر آورد.

نیروهای آمریکایی کوبا را اشغال کردند. ماموریت آنها دوگانه بود: زدن تیر خلاص به اسپانیا و جلوگیری از تبدیل کوبا به «جمهوری سیاه». ارتش شورشی و پیروزمند کوبا از ورود به شهرها منع شد و منحل گشت. نیروهای آمریکایی از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۰۲ این جزیره را در اشغال داشتند. آنها پیش از ترك کوبا «اصلاحیه پلات» را در قانون اساسی این کشور وارد ساختند، بر طبق مفاد آن آمریکا اجازه می یافت به میل خود در کوبا دخالت کند. دهقانان خرد بدون داشتن سند بر روی زمینهای فردی یا جمعی کشت می کردند. یك قانون جدید به تصویب رسید که شرط کشت را در دست داشتن سند مالکیت زمین قرار داد. شرکتهای آمریکایی که کشتزارهای نیشکر را خریداری کردند، به کمك این قانون توانستند کسانی را که در راه گسترش سطح زمینهای زیر کشت نیشکر، جهت تامین مواد اولیه برای کارخانجات مکانیزه و جدید تصفیه شکر، مانع محسوب می شدند از سر راه کنار بگذارند. نیروهای آمریکایی برای حمایت از این رسم دوباره درسال ۱۹۰٦ کوبا را تصرف کرده و مدت سه سال در آنجا مستقر شدند. بار سوم در سال ۱۹۱۲ و بار چهارم در سال ۱۹۱۷، این کشور را اشغال کردند. این بار ٥ سال ماندند تا اینکه ارتش کوبا را بوجود آورده و مهره های سیاسی دست نشانده ای را بر مصادر امور گماردند تا برایشان حکومت کنند. بعداً در ازای اینکه شکر این کشور به جایگاه ویژه ای در بازار آمریکا دست یابد، کوبا کلیه محدودیتها و تعرفه های گمرکی بر واردات آمریکایی را لغو کرد. بعلاوه، آمریکا، شرقی ترین ناحیه جزیره کوبا به نام «گوانتانامو» را غصب کرد که هنوز هم در آنجا یك پایگاه دریایی عمده دارد. بعدها آمریکا از «گوانتانامو» برای تامین بمبهای ناپالم برای حکومت کوبا در جنك با شورشیان فیدل کاسترو استفاده کرد. هواپیما های آمریکایی مستقر در «گوانتانامو» می توانند خود را در مدت سه دقیقه به «سانتیاگو»، دومین شهر بزرگ کوبا، برسانند.

سودآوری شکر طی چندین قرن وابسته به برده داری بود ـ اگر چه این برده داری خود در خدمت بازار جهانی در حال شکل گیری سرمایه داری بوده و متقابلا کوبای برده نیز عمیقاً مورد نفوذ سرمایه داری واقع شد. در اواسط قرن نوزدهم، هاوانا پایتخت کوبا سومین شهر بزرگ قاره آمریکا محسوب می شد ـ درست پس از نیویورك و فیلادلفیا. کوبا جزء نخستین کشورهای جهان بود که از راه آهن سراسری برخوردار شد ـ درست همزمان با آمریکا و پیش از اسپانیا (مالك مستعمراتی اش). فی الواقع شهرهای کوبایی (مملو از سرمایه های آمریکایی که در اواخر قرن نوزدهم به این کشور سرازیر شده بودند) جزو نخستین شهرهای جهان بودند که از نیروی برق بهره مند شدند. لیکن راه آهن برای حمل و نقل شکر ساخته شده بود، نه حمل و نقل مردم، و این نیروی برق برای روشن ساختن مناطق شهری محل سکونت صاحبان کشتزارها، بازرگانان و کارکنان شهر نشین آنها، تفرج گاهها و باشگاههای قایقرانی و کاباره های آمریکاییها بود، نه برای روشن ساختن حتی کورسویی در کلبه ها، کپرها و سرپناه های بی در و پیکر مناطق روستایی.

و بالاخره وقتی که منطق سودجویی خودِ سرمایه در کوبا خواهان لغو برده داری جهت مکانیزه کردن کارخانجات شد، توسعه سریع جزیره نه به معنای توسعه سرمایه کوبایی بلکه توسعه سرمایه آمریکایی در کوبا بود. کشاورزی کوبا در جهت تامین آذوقه کارگران و تامین مواد مورد لزوم کارخانجات رشد نکرد. صنعت هم در جهت تامین احتیاجات کشاورزی و مابقی بازار داخلی توسعه نیافت. در عوض، کوبا به کشوری تبدیل شد که عملا چیزی تولید نمی کرد و ذخیره اش بسیار اندك بود. تقریباً همه چیزش از راه دریا و هوا از آمریکا (به فاصله ۱٥۰ کیلو متری) وارد می شد، و تقریباً همه تولیدش به همین طریق به آمریکا صادر میشد. گفته میشد که ناحیه تولیدی کوبا در نیویورك، و انبارش در میامی بود. خطوط تلفنی میان هاوانا و شهرهای آمریکا بسیار بیشتر از این خطوط میان هاوانا و سایر نقاط خود کوبا بود.

مهاجرین دهه بیست، مارکسیسم را با خود به کوبا آوردند. حزب کمونیست کوبا بمثابه عضو انترناسیونال کمونیستی تاسیس شد. این حزب، اعتصابات و سایر مبارزات و حتی قیامهای دهه ۱۹۳۰، هنگامیکه خواستار تشکیل شوراهای انقلابی کارگران صنعت تولید شکر شد، را رهبری کرد. اما این حزب بجای اینکه بر دهقانان و زحمتکشان مزارع بمثابه متحدین طبقه کارگر صنعتی نسبتاً کوچك در صنایع تولید شکر و سیگارسازی و بنادر اتکاء نماید، نگاهش را بجای دیگری دوخت. آخر کار این حزب به حمایت از فولجنسیو باتیستا (گروهبان سابق و سپس ژنرال دست نشانده آمریکا) تحت نام وحدت علیه فاشیسم، ختم شد. حزب کمونیست کوبا طی دوره جبهه متحد بین المللی علیه دول فاشیستی در مقطع جنك جهانی دوم، وارد حکومت باتیستا گردید. پس از پایان جنك جهانی دوم، باتیستا طبق دستور آمریکا، این اتحاد را بر هم زد. در این مقطع دیگر انقلابیگری در کالبد این حزب باقی نمانده بود. بجای اینکه حزب کمونیست مبارزه مسلحانه را براه انداخته و رهبری کند، این فیدل کاسترو که خود را هوادار «دمکراسی جفرسونی» (۱۰) میخواند، بود که به قصد سرنگونی حکومت باتیستا اسلحه برداشت.

طبقات مختلف به دلایل مختلف با شرایط موجود در کوبا، در تقابل قرار داشتند. کولونو coluno طبقه ای بود که

در تضاد شدید با حکومت باتیستا و سیستم کشاورزیش قرار داشت. آنان کسانی بودند که خارج از این سیستم، زمین اجاره می کردند و یا می خریدند. کارگر استخدام می کردند و نیشکر به کارخانجات می دادند. بسیاری از آنان سرمایه دارانی بودند که از زمینهای خود با کارآیی بسیار بیشتر از زمینهای وسیع صاحبان کارخانجات بهره برداری می کردند. صاحبان موسسات تولید شکر زمینهای بسیار فراوانی را مستقیماً در دست خود داشتند. برای آنها انحصار برزمین غالباً بسیار مهمتر از کشت آن بود. و همیشه قسمت بزرگی از زمینهایشان بهره برداری نشده می ماند. «کولونو» ها با انواع و اقسام محدودیتهای وضع شده توسط مالکان مزارع و موسسات تولید شکر روبرو بودند. سرمایه کوبایی خود را در سایر عرصه های کشاورزی و صنعت نیز تحت فشار می یافت . پدر کاسترو یك اسپانیایی مهاجر بود که «کولونو» ی موفقی گشت. خود فیدل کاسترو رهبر یك حزب اپوزیسیون بورژوایی و یك وکیل بود ـ در کوبای مستبد، فلاحتی، تعداد وکلا ده برابر تعداد متخصصین کشاورزی بود. در این شرایط، نیروهای گوناگون اپوزیسیون از همگونیهایی برخوردار بودند. اگر در چنین شرایطی، حزبی کمونیست با خط مشی درست و توانایی لازم برای رهبری مبارزه علیه امپریالیسم و ملاکین و کمپرادورهای کوبایی وابسته بدان موجود می بود، می توانست از چنین اپوزیسیون بورژوایی استفاده کند. اما در عوض این اپوزیسیون بورژوایی بود که حزب کمونیست را بدنبال خود کشید.

این حزب ابتدا با کاسترو مخالفت نمود ولی آخرالامر در واپسین ماههای جنك، به او پیوست. «کارلوس رافائل رودریگه» یکی از رهبران اصلی حزب و وزیر «کمونیست» در کابینه باتیستای جنایتکار برای مذاکره با کاسترو به کوهستان سییراماسترا رفت. فیدل کاسترو به کمك کادرهای «جنبش ۲۶ ژوئیه» خود و نظایر رودریگه از حزب کمونیست قبلی، در ۱۹۶۵ یك حزب کمونیست «جدید» بوجود آورد. رودریگه امروز «ایدئولوگ» حزب کاسترو محسوب می شود.

می توان چنین جمعبندی کرد که این شکر بود که باتیستا را بوجود آورد و هم او بود که سرنگونش ساخت: رکود دراز مدت پس از جنك و سقوط تجارت شکر کوبا زمینه را برای بوقوع پیوستن حوادثی مهیا ساخت که در آن نمایندگان طبقات دارای کوبا سر به اعتراض برداشتند. اعتراض علیه چه؟ علیه سلطه آمریکا و در ابتدا علیه شکر و در آخر کار (همانگونه که خواهیم دید) برای شکر. آنها علیه «اعلیحضرت شکر» شورش کردند، ولی آخرالامر وزرای کابینه اش شدند.

شکست باتیستا زیاد به مقوله انقلاب مرتبط نبود. مسئله به فرو ریختن رژیم باتیستا بیشتر شباهت داشت تا سرنگون شدنش. نیروهای کاسترو طی مدت ۲۵ ماه در کوهستانها به انباشت نیرو پرداختند. آنان بخشی از اهالی شهر بودند که برایشان کوهستانهای کم جمعیت و تقریباً غیر قابل دسترس «سییراماسترا» جای خوبی برای جنگیدن بود ـ نه چیزی بیش از این. در روزهای نخست، به کمك کشتکاران کوچك قهوه در سییرا وابسته بودند. از اینکه بگذریم، آنها بجز در موارد منفرد، تلاش چندانی جهت شرکت دادن توده های وسیع در مبارزه، نکردند.(۱۲) تلاش در جهت سازمان دادن اعتصابات عمومی در شهرها و روستاها در آوریل ۱۹۵۸، امروزه توسط بسیاری از تاریخ دانان ناموفق ارزیابی میشود، چرا که نتایجش نا موزون بود، در حالیکه سایرین آن را بعنوان نشانه حمایت توده های زحمتکش از کاسترو ارزیابی میکنند. در بهترین حالت، می توان گفت که توده ها تماشاگرانی علاقمند بودند ـ تعداد شورشیان حتی تا چند ماه آخر جنك تنها چند صد نفر زن و مرد مسلح بود. ارتش باتیستا هیچوقت در جنك بطور قطعی شکست نخورد. آمریکا که در بمباران نیروهای کاسترو به رژیم باتیستا کمك میکرد، دو جانبه عمل کرده واز کاسترو نیز حمایت می نمود. سازمان سیا از طریق کانالهایی برای کاسترو پول فرستاد، که او در تشخیص منبع اش حیران مانده بود.(۱۱)

هنگامیکه نیروهای کاسترو از اینسوی جزیره وارد شهر «سانتیاگو دو کوبا» شدند، باتیستا پایتخت را از آنسوی جزیره ترك گفت. آمریکا دومین کشور (پس از ونزوئلا) بود که حکومت جدید کاسترو را برسمیت شناخت. سفیر آمریکا در کوبا که به دوستی نزدیك با باتیستا معروف بود، عوض شد و سفیر جدیدی بجایش فرستاده شد که «به او حالی شده بود که باور کند میتوانیم مناسباتی با هم برقرار سازیم که به نفع هر دو کشور باشد.» شیوه برخورد کاسترو و آمریکا، هر دو، بهمین شکل بود. با اینحال، چند روز پس از اینکه کاسترو به قدرت رسید، آمریکا مجدداً برای حفظ منافع خود دوجانبه عمل کرده و طرح سوء قصد به جان کاسترو را نیز برای موقع ضروری آماده ساخت.(۱۲)

کاسترو از همان ابتدا برای متقاعد ساختن آمریکا به اینکه وی رادیکال نیست، دچار مشکل بود. «اولا و مهمتر از همه اینکه، ما برای نابود ساختن دیکتاتوری و بنیان گذاردن شالوده های یك حکومت که بواقع اکثریت را نمایندگی کند، در کوبا می جنگیم.... ما هیچ برنامه ای جهت خلع ید و یا ملی کردن سرمایه های خارجی نداریم.» این عین گفته وی در سییرا، در مصاحبه با یك مجله پرتیراژ آمریکایی است.(۱۳) وی در ۱۹۵۹ پس از پیروزیش، طی یك سخنرانی در نیویورك اعلام کرد: «من به صورت واضح و موجز گفته ام که ما کمونیست نیستیم....درها بروی سرمایه گذاریهای خارجی که به توسعه صنعتی کوبا کمك کنند باز است... پیشرفت برای ما بدون همکاری با آمریکا کاملا نا ممکن است.» (۱۴) اما پس از اینکه حکومت کاسترو بخشی از زمینهای بزرگترین کشتزارهای نیشکر را گرفت، آمریکا شدت عمل بخرج داد و کوبا را محاصره دریایی کرد. شوروی در زمان باتیستا از جمله خریداران شکر کوبا بود. در این زمان، کاسترو از شوروی خواست که خریدش را دو برابرکند. گفته میشود که خروشچف پس از نخستین دیدارش با کاسترو چنین گفت: «کاسترو مجبور است مثل براده آهن بسوی ما جذب شود.» (۱۵) آمریکا در آوریل ۱۹۶۱ به تجاوزی بزدلانه و ناموفق به کوبا دست زد. کشتیهای آمریکایی بسوی سواحل کوبا روان شدند. کاسترو بعدها چنین یاد کرد: «من خصلت سوسیالیستی انقلاب را پیش از جنك «جیرون» (خلیج خوکها) اعلام کردم.» (۱۶) اصل مطلب اینست که کاسترو بدین ترتیب اعلام کرد کوبا با سلاحهای روسی از خود دفاع خواهد نمود. در اول ماه مه ۱۹۶۱، کاسترو که تا آنزمان همیشه مدال [مریم] باکره را بر سینه میزد، اعلام کرد که او و رژیمش «مارکسیست ـ لنینیست» میباشند. این نخستین بار بود که مردم کوبا چیزی بجز هجویات ضد کمونیستی از کاسترو می شنیدند.

او طی سالها سعی کرده که این تغییر

موضع خود را در مصاحبه هایی توجیه کند. کاسترو به «تادزولك» خبرنگار آمریکایی گفت که او قصد داشت سوسیالیستی بودن کوبا را در اول ماه مه اعلام دارد، اما تجاوز آمریکا به خاك کوبا اینکار را تنها چند هفته تسریع کرد. او همچنین توضیح داد که اگرچه مدتها بطور نهان خود را مارکسیست میدانست، تنها پس از مواجه با تجاوز آمریکابود که به سوسیالیسم بعنوان «مسئله عاجل» کوبا پی برد. پاسخ وی به اینکه چرا این مسئله را پنهان نگاه داشته بود، بسیار صریح است: «برای دست یافتن به برخی چیزها، می بایست پنهان نگاه داشته می شد. [چرا که] اعلامش باعث ایجاد مشکلات بسیار بزرگی برای دست یافتن به آن چیزها می گردید.» (۱۷) گفته شده که کاسترو طی جنك انقلابی به افراد نزدیکش، مثل برادرش رائول و چه گوارا (که علناً هوادار شوروی بودند) تذکر داد که «من می توانم سوسیالیسم را از قله تورکینو، بلندترین کوهستان کوبا، اعلام کنم. اما هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از آن بتوانم از کوهستان پائین بیایم.» (۱۸) اگر کاسترو در مورد «مارکسیست ـ لنینیست» بودنش از همان روز اول، دروغ گفته باشد؛ بنابراین هیچ دلیلی در دست نیست باور کنیم که اصلا روزی هم «مارکسیست ـ لنینیست» شد. اگر هم راست گفته باشد، پس این چه «انقلابی» است که اهداف و آمالش را از مردم پنهان می دارد ـ یك کلاهبرداری؟

«تادزولك»، یکی از بیوگرافی نویسان کمابیش معتبر کاسترو، چنین نظر میدهد که کاسترو در اواخر جنك به این مسئله که چگونه از شوروی به نفع کوبا استفاده کند فکر می کرد؛ اگر چه نمی توانست حدس بزند که اگر قصد بیرون کردن شوروی و آمریکا را بکند چه نتیجه ای ببار می آید. زولك همچنین اظهار نظر می کند که کاسترو بطور همزمان و یا مدتی کوتاه پس ازآن، می بایست از مباحثات شورویها و چینی ها و تقبیح خروشچف توسط مائو بخاطر سرنگون ساختن سوسیالیسم در شوروی و مخالفت با انقلاب در سایر نقاط جهان، مطلع شده باشد. در ۱۹۶۰ شوروی به قصد تقویت نیروهای هوادارش در چین، جهت خرابکاری در اقتصاد چین تلاش کرده بود؛ سال بعد، شوروی به مبارزه ضد استعماری «پاتریس لومومبا» در کنگو خیانت کرد. کاسترو قاعدتاً می بایست می دانست که با چه کسانی طرف است.

آیا وی روی این امر حساب باز کرد که در چنین اوضاعی شوروی برای سوء استفاده از پرستیژ انقلاب کوبا حاضر به پرداخت بهای گزاف تری خواهد بود؟

اکنون پس از گذشت سالها از جریان، بیشك می توان پرسید که روند اوضاع چگونه میشد اگر شوروی ها موفق به سوءاستفاده از پرستیژ انقلاب کوبا در مبارزه خود علیه خط مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك مائوتسه دون نمی شدند؟ اهداف این مبارزه شوروی ها عبارت بود از تبدیل مبارزات انقلابی جهان به سرمایه ای برای سوسیال امپریالیستهای شوروی. کوبا نقشی کلیدی در نفوذ شوروی ها به درون کشورهای تحت سلطه بویژه در نیمکره شمالی (که تا آنزمان در انحصار امپریالیستهای غربی بود) ایفاء کرد. خروشچف به چنك آوردن کوبا را بزرگترین موفقیت خود به حساب می آورد.

گفته میشود چه گوارا که غالباً جناح رادیکال انقلاب کوبا را نمایندگی می کرد، هنگام جنك در سیبراماسترا در سال ۱۹۷۵ طی نامه ای به یکی از دوستانش، تقابل نظراتش با کاسترو را بیان کرده است: «من بخاطر زمینه ایدئولوژیکم به گروهی تعلق دارم که معتقد است راه حل مسائل جهان در پشت پرده آهنین قرار دارد. من اینطور درك می کنم که این جنبش [جنبش ۲۶ ژوئیه کاسترو] یکی از بسیار جنبشهایی است که تحت تاثیر خواست بورژوازی برای رهایی خود از قید زنجیرهای اقتصادی امپریالیسم بر پا شده است. من همواره فیدل را بعنوان یك رهبر قاطع بورژوای چپ به حساب خواهم آورد.» (۱۹) چه گوارا بعدها هنگامیکه کوبا را به قصد بولیوی ترك می کرد (که بدست سازمان سیا در بولیوی به قتل رسید)، طی نامه خداحافظی به کاسترو نوشت: «تنهااشکال مهم من این بود که از همان نخستین روزها در سیبرا ماسترا به تو اعتماد زیادتر نکردم و ویژگیهای تو را بعنوان یك رهبر و یك انقلابی به وضوح کافی درك نکردم.» (۲۰)

شاید نظر روزهای نخست چه گوارا در مورد کاسترو صحیحتر بود. لُب کلام انتقاد از خود چه گوارا اینست که وی در آغاز درك نمی کرد که درجه تفاهم نهایی او و کاسترو تا چه حد است. چه گوارا همواره مدافع شوروی رویزیونیستی و مخالف سرسخت چین انقلابی بود.

جای تعجبی نیست که توده های کوبایی به اندازه امپریالیسم آمریکا از گرویدن کاسترو به «مارکسیسم ـ لنینیسم» هراسان نشدند. از نظر کاسترو و چه گوارا، مارکسیسم ـ لنینیسم بجز مقابله با آمریکا چندان معنا و مفهوم دیگری نداشت. مارکسیسم از نظر آنان چندان رابطه ای با تعریف مارکس از ایدئولوژی پرولتری نداشت. مارکسیسم آن ایدئولوژی است که پرولتاریای انقلابی را در نابود سازی کلیه مناسبات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی مبتنی بر آنها، و کلیه مناسبات و عقاید اجتماعی ناشی از آنها(۲۱) راهنمایی می کند. اما مارکسیسم از نظر آنها، عبارت بود از کندن از امپریالیسم آمریکا و پناه بردن به آغوش سوسیال امپریالیسم شوروی. از این نقطه نظر بود که آنان متحول کردن مناسبات اقتصادی کوبا را غیر ضروری تشخیص دادند، و فی الواقع چنین نقطه نظری این تحول را ناممکن ساخت. بررسی استراتژی نظامی انقلاب کوبا، که بعداً آنها تلاش کردند در مقابله با استراتژی جنك خلق دراز مدت مائو آنرا نزد دیگران به رهن بگذارند، در این نوشتار نمی گنجد و بجای خود محتاج مطالعه و نقد دیگری می باشد. (۲۲) اما نکته مورد نظر در اینجا به لحاظ اقتصاد سیاسی اینست، راهی که کاسترو و محفلش برای کسب قدرت سیاسی اتخاذ کردند، با آنچه در پی نیل بدان بودند و با آنچه که آنها در حقیقت پس از کسب قدرت می توانستند انجام دهند، منطبق بود. گفته می شود، اعتقاد انقلابیون چین این بود که کوبایی ها بطور تصادفی به گنجی رسیده اند و از دیگران نیز میخواهند برای چنین تصادف میمونی حساب باز کنند. مسئله اینست که کاسترو و همقطارانش این گنج را تنها با ورود به حیطه مناسبات اجتماعی معینی می توانستند مورد استفاده قرار دهند و این مناسبات نیز مستقل از عقاید ذهنی خوب یا بد آنها قوانین و عملکرد خود را داشت. تز ما این نیست که کاسترو صرفاً استاد فریبکاری بود. هم پیش و هم پس از مدعی کمونیست بودن، رشته خط دنباله دار و برجسته ای در حرفه سیاسی اش بچشم می خورد: تلاش در جهت کاستن از بار فشار وارده از سوی آمریکا بر کوبا، و رساندن کوبا به توسعه ای معین. او ابتدا تلاش کرد این کار را به کمك آمریکا انجام دهد. شالوده این امید متناقض و عبث بر دیدگاهی استوار بود که نمی توانست راه عملی دیگری را بیابد و ببیند. بعداً

بقیه در صفحه ۸۲

نبرد پرچم سوزان در آمریکا

توسط یك گزارشگر*

دادگاه عالی آمریکا در ۲۱ ژوئن ۱۹۸۹ درمورد آنچه که اکنون به نام «قضیه پرچم سوزان» معروف گشته حکم صادر کرد. اعلام جرم توسط مقامات ایالت تکزاس علیه یکی از اعضای بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مطرح شد. حکومت مجبور گردید بطور موقت از تلاش جهت زندانی کردن یك انقلابی و جرم خواندن پرچم سوزی و اعتراضات ضد میهنی دست برداشته و عقب نشینی نماید؛ بدین ترتیب یك دوره نبرد سیاسی بزرگ میان حکومت آمریکا و توده های مردم با پیروزی مهم مردم، خاتمه یافت.

اما طبقه حاکمه یك ضد حمله گسترده را آغاز کرد و در عرض چند ساعت، در عکس العمل به آن ، خشم و اعتراضات سیاسی سراسر کشور را در برگرفت. در این ضد حمله امواج رادیو و تلویزیون با هیستری شوونیستی بصدا در آمد و رادیو، تلویزیون و مطبوعات در اختیار هر سخنگوی ارتجاعی قرار گرفت. آنها برای ترساندن مردم آمار «سنجش افکار» دست و پا کرده و سعی کردند با تبلیغات خود به مردم القاء کنند که سراسر کشور بدور پرچم صف آرایی کرده است. سازمانهای ارتجاعی مانند «سربازان بازنشسته جنگها» (جنگهای ارتجاعی آمریکا ـ م) و «لژیون آمریکائی» و دیگر گروههای اوباش، کسانیکه در مقابل پرچم تعظیم نمی کنند را مورد حملات خشونت آمیز قرار دادند. کنگره برای یك ماراتون عوامفریبی میهن پرستانه تمام شب باز بود. دهها بیانیه عجولانه در محکوم کردن حکم دادگاه صادر شد و لایحه قوانین جدیدی، علیه پرچم سوزی، به هیئت مقننه فدرال و دولت ارائه گشت. ضد حمله ارتجاعی یك هفته بعد از حکم دادگاه عالی، اوج گرفت. پرزیدنت بوش شخصاً تصویب متممی را برای قانون اساسی آمریکا مبنی بر غیره قانونی کردن پرچم سوزی، پیشنهاد کرد (پرچم سوزی از نظر قانون اساسی آمریکا، عملی غیر قانونی محسوب نمیشود).

این تحولات جنب وجوشهائی را در میان اقشار گسترده مردم بوجود آورد. این «طوفان پرچم» یکی از مهمترین وقایع و مسائلی است که جامعه آمریکا را پولاریزه کرد و تاثیرات آن تا مدتها برجای خواهد ماند. چند ماه است که این مسئله تمام کشور را تکان داده است و دور نمای راه افتادن نبردهای سیاسی مهمی را در اواخر ۱۹۸۹ نوید میدهد ـ که در هر دو طرف عمق و گسترش خواهد یافت. حزب کمونیست انقلابی نقشی فعال و برجسته در این نبرد داشته و به این فعالیت بعنوان بخشی از تدارك عمومی برای انقلاب برخورد کرد.

پشتوانه عمومی قضیه

برای ستمدیدگان و پرولتاریای بین المللی آتش گرفتن پرچم آمریکا صحنه زیبائی است و بشارت دهنده روزی است که کل نظام هیولایی امپریالیسم آمریکا که این پرچم نماینده اش میباشد را به زباله دان تاریخ خواهیم سپرد. ستمدیدگان سراسر جهان و آمریکا بخوبی میدانند که پرچم آمریکا سمبل چیست. گریگوری «جوی» جانسون عضو بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (RCYB) اولین بار بخاطر رهبری یك تظاهرات پرشور ۱۵۰ جوان در مقابل کنگره حزب جمهوریخواه آمریکا در سال ۱۹۸٤ در شهر دالاس ایالت تگزاس دستگیر شد. دسته تظاهر کننده در حالی که فریاد میزد «سرخ و سفید و آبی، تُف به روتون حسابی! شما حامیان غارت، سرنگون می شید به راحت!» با آتش زدن پرچم آمریکا حرکت خود را به اوج رساندند. دستگیری توده ای و اتهامات کوچك قانونی ۹٦ نفر را در برگرفت. جوی جانسون بخاطر نقش اش بعنوان یك رهبر کمونیست انقلابی از میان دستگیر شدگان بیرون کشیده شد و بخاطر «بی حرمتی به یك چیز مقدس» محاکمه و به ۲۰۰۰ دلار جریمه و یك سال زندان (که مورد استیناف قرار گرفت) محکوم شد.

محکومیت اولیه جوی جانسون در اوایل ۱۹۸۸ توسط دادگاه تجدید نظر تگزاس بر پایه اینکه آتش زدن پرچم یك شکل از «ابراز نظر» سیاسی است و اولین متمم قانون اساسی (آزادی بیان) از آن حمایت میکند، لغو گردیده بود. سپس در همان سال در گرماگرم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ دادگاه عالی اطلاع داد که در نظر دارد این پرونده را دوباره به جریان اندازد. این زمانی بود که تب و تاب میهن پرستی شوونیستی هیستریك در آمریکا به اوج رسیده بود. پرزیدنت ریگان در سخنرانی تودیع خود فراخوان «برقراری مجدد آموزش وطن پرستی» و «تاکید بیشتر بر برگزاری تشریفات و آئینهای سنتی» را داد. جرج بوش در کارزار انتخاباتی خود ضمن باز دید از کارخانجات پرچم سازی قسم خورد که «سوگند صبحگاهی در مقابل پرچم» را دوباره بصورت آئینی اجباری در مدارس در آورد. (این سوگندنامه ایست در ۳۰ کلمه، و باید در حالیکه دست روی قلب قرار دارد خبردار و رو به پرچم ایستاد و آنها را تکرار کرد).

در چنان جوی تصمیم دادگاه عالی برای به جریان انداختن پرونده، بطور گسترده، از جمله از جانب بسیاری جریانات متخصص در امور قانونی و شماری از مفسرین مطبوعات بورژوائی، بعنوان یك تلاش رسوای سیاسی برای باطل کردن یك حکم قانونی که زمانی طولانی از آن گذشته و غیر قانونی کردن پرچم سوزی و اعتراضات ضد میهنی، تفسیر و اعلام شد. اما اگر بر زمینه اوضاع اواخر سالهای ۱۹۸۰ و شرایط سیاسی داخلی آمریکا به مسائل نگاه کنیم، قضیه اهمیت بیشتری پیدا میکند. منظره آتش زدن پرچم آمریکا در سراسر سالهای ٦۰، بویژه دراوج مبارزه علیه جنك امپریالیستی آمریکا در ویتنام، نه تنها در کشورهای اطراف جهان، بلکه در دل خود این هیولای وحشی، یك صحنه عادی بود. تظاهر کنندگان مرتباً در اعتراضات جسورانه علیه جنایتهای امپریالیسم آمریکا از پرچم استفاده میکردند. شورشگرن جوان آنرا پشت شلوار خود می دوختند و سمبُل صلح را برویش نقاشی میکردند و بعد از آنکه از پرچم یك اثر هنری ضد حکومتی بوجود میآوردند، آنرا آتش میزدند؛ بسیاری بخاطر تقبیح و «بی حرمتی» نسبت به بالاترین سمبل کشور بدین شکل، با اتهامات جنائی مورد حمله واقع شدند و اغلب زندانی گردیدند. اما تا کنون قانونی

* مقاله ای از یکی از هواداران حزب کمونیست انقلابی آمریکا

بودن عمل پرچم سوزی بعنوان وسیله ای برای اعتراضات سیاسی بطور قاطع توسط دادگاه عالی، بالاترین ارگان نظام قضائی آمریکا، مورد اعتراض قرار نگرفته بود. طبقه حاکمه قضیه جوی جانسون را برای عوض کردن این وضع مورد استفاده قرار داد. ضرورتی که طبقه حاکمه آمریکا با آن روبروست توسط باب آواکیان مورد تحلیل قرار گرفته است:

«طبقه حاکمه امپریالیستها باید با مسئله سقوط موقعیت آمریکا در جهان، تشدید تضادهای سیستم خود و افزایش تهدیدات از سوی بلوك امپریالیستی رقیب و هم چنین از سوی مبارزات انقلابی نوظهور در اقصی نقاط جهان، مقابله کند. آنان برای برخورد با این مسئله باید بدترین چیزها را در جامعه (و همینطور در افراد) پرورش دهند؛ مقاومتها و حرکتهای انقلابی و حتی سوال کردن و روحیه انتقادی را اگر نمیتوانند کاملا محو کنند، حد اقل لگدکوب کنند. میهن پرستی، وفاداری کور به کشور و حکومت (و در کنارش خدا)، آمادگی برای کار و مرگ جهت «شماره یك نگاهداشتن آمریکا» ـ همه این روحیات باید وسیعاً احیاء شده و اصل حاکم گردند.»

هدف از برجسته کردن پر هیاهوی پرچم عبارتست از دفن درسها و احکام سالهای ۱۹۶۰. هدف این حرکت عبارتست از تسلیح یك پایه ارتجاعی با روحیه میهن پرستی کور، پست و جاهلانه. هدف این عمل عبارتست از منفعل کردن نیروهای میانی وسیع که وضع خوبی ندارند و بوسیله قطب بندی اقتصادی که در جامعه آمریکا در جریان است چلانده میشوند و طبقه حاکمه نمیتواند چیز زیادی برای آنها ارائه دهد ـ بنابراین برایشان خوراك پرچم را عرضه میکند. طبقه حاکمه میخواهد توسط پرچم مردم را خفه کند و نگذارد مبارزاتی که براه افتاده، و با قدرت عظیم تری براه خواهند افتاد، تمام نظام را مورد حمله خود قرار دهند.

در باره این نبرد و حکم دادگاه

تصویب قانونی تازه علیه پرچم سوزی ضربه ای به نیروهای انقلابی بوده و همچنین راه را برای بسیاری قوانین و مقررات دیگری مبنی بر اجباری کردن وفاداری ملی و میهن پرستی باز میکرد. این میتوانست اثری سرکوب کننده و منفعل ساز بر روی اقشار وسیعی از مردم که جرات کرده و نارضایتی سیاسی خود را بطرق مختلف بیان کرده بودند، بگذارد. اما دادگاه بنفع جوی جانسون حکم صادر کرد. چرا اینطور شد؛ بویژه تحت شرایطی که سرکوب در ایالات متحده شدت میگیرد؟

جو بین المللی، نسبت به برخورد حکومتها با ناراضیان سیاسی، بسیار حساس بود. امپریالیسم آمریکا دچار این تناقض بود که خود را «سرکرده دموکراسی جهان» قلمداد میکند و از سوی دیگر میخواهد در مقابل دیدگان مردم جهان یکی از اشکال جدال انگیز اعتراض سیاسی را در آمریکا غیرقانونی کند و نمی دانست آیا این به نفع منافع بین المللی اش خواهد بود یا نه. رقیب اصلی آمریکا، شوروی، یك چهره «دموکراتیك» جدید در جهان به نمایش گذارده و گلاسنوست گورباچف امتیازات بزرگی در مسابقه روابط عمومی جهانی بدست آورده بود. دروغ بافی ایالات متحده در مورد حقوق دموکراتیك یکی از روش های مهم آن برای تبلیغ نظامش در سطح بین المللی میباشد (و بسیاری را در کشور فریب میدهد). در اوایل ۱۹۸۹، آمریکا آیت الله [خمینی] را بخاطر ماجرای سلمان رشدی شدیداً مورد انتقاد قرار داد. با اینحال اکنون میخواست کفرگوی «خود» را مورد پیگرد قرار داده و زندانی کند. زمانی که اثر هنری و انقلابی بر روی پرچم که توسط یك دانشجوی سیاهپوست هنر در شیکاگو درست شده بود مبارزه حادی را شعله ور کرد، وضع دشوار دشمن پیچیده تر شد و این درست قبل از برنامه استماع پرونده پرچم سوزان در دادگاه عالی بود. جمعیت پرچم بدست میهن پرست سعی به بستن نمایشگاه کرد. این جدال توجه مردم سراسر کشور را جلب کرد؛ یك نبرد دوطرفه دیگر نیز براه افتاد؛ فعالیتهای نیروهای انقلابی و طرفداران دو نبرد [در دفاع از جوی جانسون و اثر هنری شیکاگو ـ م] ـ که بسیاری از آنان کسانی بودند که نگران گسترش سانسور دولتی بودند ـ جدال بر سر اثر هنری شیکاگو را بسرعت و جسارت به موضوعات مطروحه در پرونده دادگاه عالی متصل کردند. سپس ناگهان وقایع مهم ژوئن در چین پیش آمد؛ جهان شاهد آن بود که چگونه دیکتاتوری رویزیونیستی پکن تمام نیروی دولتی را علیه جنبش دموکراسی خواهی بکار میبرد؛ این وضع بورژوازی آمریکا را مجبور کرد که بطور جدی اثرات منفی بین المللی سیاست خود مبنی بر سرکوب نارضایتی سیاسی در آمریکا را مورد توجه قرار دهد. این دغدغه (نگرانی در مورد اثرات منفی سیاست شان در سطح بین المللی ـ م) در تناقض شدید با نتایج اولیه ای که از کارزار ضد پرچم سوزان انتظار داشتند، قرار گرفت.

و بالاخره، آن عامل پویایی که ستمگران همیشه دست کم میگیرند، وارد میدان شد: یعنی توده های مردم. جدال بر سر پرچم صرفاً نبردی میان آنهایی که پرچم تکان میدهند با آنهائی که پرچم را میسوزانند، نبود. بلکه یك نبرد اجتماعی وسیع بود که طیف متنوعی از مردم را در بر گرفت. یك سازمان ویژه، یعنی «کمیته فوق العاده در مورد پرونده پرچم سوزان دادگاه عالی» تعداد وسیعی از انقلابیون، دانشجویان حقوق و حرفه های حقوقی، سازمانهای آزادیهای مدنی و دیگر نیروها را برای براه انداختن یك نبرد سیاسی سراسری متحد کرد. جوی جانسون و وکلای او به اطراف کشور سفر کردند و در کالج ها و مدارس حقوق سخنرانی نمودند و بوسیله مصاحبه های مطبوعاتی بیشمار با توده های وسیعتر در شهرها ارتباط برقرار کردند. سازمانهای مترقی اعضای خود را هشیار کردند. هنرمندان و موسیقی دانان با الهام از این مبارزه و در همبستگی با آن شروع به خلق آثار جدید کردند و نمایشگاه هایی ترتیب دادند که مضمون سیاسی آن حملات شدید به پرچم آمریکا بود؛ عده ای از برجسته ترین هنرمندان کشور طی ارائه یك دادخواست قانونی مفاهیم و عواقبی که قانون ضد پرچم سوزی برای فعالیت هنرمندان آگاه جامعه دارد را افشاء نمودند. سربازان از جنك برگشته مترقی و انقلابی دست به مقابله با فعالیت های پرچم پرستانه سربازان از جنك برگشته ارتجاعی زدند و از حقایق مربوط به جنایتهایی که در ویتنام تحت پرچم آمریکا انجام شد، پرده برداشته و سخن راندند.

پرولترها بیانیه هائی صادر کردند و آثار هنری در افشای نقش امپریالیسم آمریکا خلق نمودند. مباحثه به محلهای کار و مناطق فقیرنشین کشیده شد.

نیروهای انقلابی این حمله حکومت را فرصتی مغتنم شمرده و با استفاده از فرصت، قادر گردیدند برای میلیونها نفر سخن برانند؛ برجسته ترین کانالهای تلویزیونی در بخش اخبار خود با متهم

[جانسون] مصاحبه کردند. نیروهای پیشاهنگ قادر شدند بسیاری از کسانی را که از مواضع اجتماعی متفاوت با برنامه های پرچم پرستی بورژوازی مخالف بودند را رهبری کرده و متحد نمایند. بسیاری از افراد مترقی قشر میانه که بطور کامل ضد «میهن پرستی» موضع نگرفته و خودشان نیز پرچم آتش نمی زدند، علیه اقدام خشم برانگیز حکومت، مبنی بر اجباری کردن میهن پرستی، مواضع محکمی اتخاذ کردند. البته در این جبهه متحد ضد حکومت، بحث ها و جدال های زیادی وجود داشت: مثلا بر سر مسئله میهن پرستی، «آزادی بیان» و طرق پیشبرد مبارزه. افکار عمومی بطور گسترده ای تحت تاثیر قرار گرفت. در طول مطرح شدن پرونده در دادگاه عالی و بعد از آن، به مدت چند هفته، همه روزنامه های بورژوازی، سر مقاله ها، تحلیل های خبری و نامه های خوانندگان به سردبیر را در مورد این جدال چاپ کردند.

باید متذکر شد، حزب کمونیست رویزیونیست آمریکا از احساسات انترناسیونالیستی و ضد میهن پرستی که توسط این کارزار شده و بروز یافت، مات و مبهوت گردید. این حزب هرگونه ربط خود را با اثر هنری شیکاگو تکذیب کرد و آنرا «صرفاً موفقیتی در تحریك احساسات محافظه کاران» خواند. (نشریه «پی پلز دیلی وورلد» PDW ـ ۲۹ مارس ۱۹۸۹) روزنامه رویزیونیستها با چاپ نامه ای از یکی از خوانندگانش بیشرمانه حمله ای شوونیستی علیه حزب کمونیست انقلابی آمریکا RCP راه انداخت: «من به این واقعیت افتخار میکنم که حزب کمونیست واقعی و PDW حماقت RCP در ماجرای بیحرمتی به پرچم را محکوم کرد. مهمتر آنکه، ما میدانیم این سرزمین از آن ماست، این جهان، جهان ماست و اینکه انقلاب آمریکا، پرچم، قانون اساسی و قانون ده ماده ای آن به ما تعلق دارد، زیرا ما برای آنچه متعلق بماست میجنگیم و از آن دفاع میکنیم.» (پی پلز دیلی وورلد ـ ۱۴ آوریل ۱۹۸۹) رویزیونیست ها با جمعبندی از خشم بر سر ماجرای پرچم، دعوت برای «یك میهن پرستی جدید» را سردادند: «هیچ شکی نیست که سمبلیسم میهن پرستانه (پرچم) بسیار قدرتمند است. آنچه در جریان است مبارزه ایست برای روح یك ملت. چپی هائی که معنای نوینی از میهن پرستی ارائه نمی دهند و از آن سرباز میزنند به نوکرمابی در می غلتند.» (PDW ـ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۹)

میلیونها نفر، از تمامی اقشار، طی این دوره نبرد با یك مصاف دوطرفه حاد بر سر یك موضوع بغایت اساسی روبرو شدند. بسیاری برای اولین بار با نظرات و دیدگاههای کمونیستهای انقلابی که سیاستشان در مرکز این طوفان قرار داشت، روبرو شده و آنرا تجربه میکردند. یك حمله حکومت که با تلاش برای زندانی کردن جوانی انقلابی بدلیل آتش زدن پرچم آغاز شد، نیروهای گسترده ای را به ضدیت آشکار با برنامه های حکومت کشاند. خود همین واقعه بر اهمیت گسترده تر و استراتژیك این نبرد تاکید میگذارد.

برنامه سرکوبگرانه طبقه حاکمه

امپریالیسم آمریکا از همه جهات با خطر، دردسر و مشکل روبروست. در حالیکه آنها بر حدت تجاوزات، مانور برای گرفتن مواضع و خریدن وقت می افزایند، خطر از کنترل خارج شدن سریع امور در سطح بین المللی، تهدیدشان میکند. امپریالیستهای آمریکایی نگران جبهه داخلی نیز هستند چراکه فکر میکنند ممکن است کنترل امور از دستشان خارج شود. این چارچوبی است که در آن نبرد جاری بر سر پرچم اتفاق میافتد و باید در این چارچوب از آن ارزیابی بعمل آورد.

چند سال گذشته شاهد جهشهای مهم در سرکوب مستقیم و بلاواسطه توده ها، بویژه بخشهای استراتژیك و کلیدی اهالی بوده است. هزینه های داخلی برای «اجرای قانون» از سال ۱۹۸۰ به مقدار ۳۶ درصد افزایش یافته است. امروز تعداد سیاهپوستانی که در سن رفتن به کالج هستند ولی در زندان حبسند، بیشتر از سیاهپوستانی است که به کالج و دانشگاه میروند. کارزار «جنك با مواد مخدر» عنوانی است که تحت لوای آن یك جنك بواقع شریرانه با سیاستها و تاکتیکهای دولت پلیسی علیه سیاهان، آمریکای لاتینی ها و جمعیت فقیر شهری در جریان است. و مهاجرین، تحت یورش و دستگیری ها و ترور مداوم هستند و این در حالی است که یك رشته بازداشتگاه در چند ایالت در امتداد مرز مکزیك و آمریکا برای استفاده امروز و با نظرداشت خیزشهای آینده در دست بنا میباشد. حقوق کهنه و تامین نامه های داده شده به زندانیان و متهمین جنائی محدود یا پس گرفته شده اند. مجازات اعدام بطرز تبهکارانه ای احیاء شده است. ضرب و شتم های فاشیستی در جامعه براه افتاده و حملات کریه و قتل جوانان سیاه تشویق میشود؛ و طی سال گذشته، دادگاه عالی احکامی ستمگرانه مبنی بر تحدید حقوق سیاهان و اقلیت ها و زنان صادر کرده است.

بورژوازی در حال تدارك برای دوره های بسیار خطرناك تر آینده است. آنان دست به اقداماتی گسترده زده اند تا خود را برای حفظ «نظم و قانون» در آن دوره ها آماده کنند. مثلا دست به برقراری فضای مناسب، ایجاد مکانیسم ها و نهادهای کنترل و آئین های فوق العاده برای اداره جامعه میزنند. توده های تحتانی هدف عمده سرکوب فزاینده میباشند؛ لبه تیز آن علیه ستمدیده ترین هاست، اما برنامه سرکوبی که در دستور کار ستمگران است بخشهای گسترده ای از توده های مردم را در بر میگیرد.

موقعیت زنان در جامعه آمریکا بوسیله یك برنامه گسترده قانونی، فرهنگی و عقبگردها و تغییر جهت های اجتماعی مورد یورش قرار گرفته است: ضدیت ورزیدن با حق سقط جنین همراه است با کارزاری شنیع علیه هرگونه رهایی زنان از قید و بند نقش سنتی و برای ترویج و تبلیغ ارزشهای ارتجاعی اجتماعی در مورد زن. در پهنه فرهنگی حرکات ارتجاعی توسط دسته بندیهای مذهبی و دولت برای بی ارزش کردن، سانسور و توقیف فیلمهای خاص، موسیقی و هنر مردمی براه افتاده است. ایالت هایی که بخش بزرگی از اهالی آن بومی و اسپانیائی زبان میباشند قوانین شوونیستی تصویب کرده اند که انگلیسی را «زبان رسمی» آنان نموده است. تقدیس اجباری پرچم جزئی ضروری از این برنامه سرکوبگرانه میباشد.

اما از سوی دیگر جنب و جوشهایی در میان توده های تحتانی وجود دارد. علائم سربلند کردن دوباره مقاومت سیاهان دیده میشود. در طول یك سال و نیم گذشته جنبش های رزمنده ای از سیاهان علیه قتل های نژادپرستانه صورت گرفته است. قتل وحشیانه یك سیاهپوست توسط پلیس در میامی در اوایل سال ۱۹۸۹ موجب فوران طغیان سیاهان گشت. مبارزات و اعتراضات خشم آگین (اگرچه هنوز در مقیاس های کوچك و پراکنده میباشد) در رابطه با حملات حکومت به مهاجرین جریان یافته است. حملات اخیر به حق

سقط جنین تعداد زیادی از زنان اقشار گسترده را به درون مبارزات رزمنده و خشم آگین کشانده و دورنمای حدت یابی سریع آن موجود است. هنرمندان نیز بطور توده ای به خیابان ها کشیده شده اند. مدتهای مدیدی بود که جو سیاسی جامعه بدین حدت نرسیده بود. چنین جوی، ماهیت دوران را نشان میدهد: یکروز بعد از آن که دادگاه عالی علیه حق سقط جنین حکم صادر کرد، زنانی که در شهرهای اطراف کشور تظاهرات میکردند در اعتراض به این تصمیم پرچم آمریکا را آتش زدند. قطب بندی حادی در جامعه آمریکا به حول مسائلی مانند پرچم، حق سقط جنین و نژادپرستی شکل گرفته است و مردم هرچه بیشتری برای اتخاذ مواضع، نه تنها بر سر این یا آن موضوع، بلکه در مورد یك رشته موضوعات مهم فرا خوانده میشوند. این موضوعات در مقابل همه عرض اندام کرده و با یکدیگر ترکیب میشوند و بدین ترتیب موجب شُل شدن بسیاری از قید و بندهای ایدئولوژیکی سنتی میگردند. این زمینه بسیار باروری برای پیش آهنك انقلابی است.

حزب کمونیست انقلابی، اهمیت زیادی به ارتقاء مبارزه جوئی توده های تحتانی قائل بوده و آنرا ضروری میشمارد. بورژوازی نباید در سرکوب شریرانه خود موفق شود، چراکه برای مبارزه آتی برای قدرت خوب نیست. در واقع بنا نمودن مبارزه رزمنده و توده ای، رها شدن انرژی انقلابی توده های تحتانی و تحمیل شکست هایی بر دشمن، بخشی از تدارك و آماده شدن برای کسب قدرت است. ترجمه این مسئله به اشکال مبارزاتی و اشکال سازماندهی از مسائل استراتژیك مهم میباشد. اما این نیز روشن است که اگر بطور عموم در جامعه رزمندگی بیشتر، جدل بر سر مسائل، و اعتراضات گسترده تر موجود باشد، زمینه برای بوجود آوردن چنین جنبشی بسیار مساعدتر خواهد گشت. چنین چیزی (رزمندگی بیشتر در جامعه و... ـ م) برای ستمدیدگان محرکی بوده و فضای تنفس سیاسی را برایشان بازتر میکند. نبرد پرچم سوزان را باید در رابطه با همه اینها دید. این نبرد نه تنها یك مسئله محوری جامعه، یعنی پرچم و تاریخ و ماهیت پست آن را برجسته کرد؛ نه تنها میدان نبردی بر سر یك حرکت سرکوبگرانه بورژوازی است که بر صفبندی و شرایط آینده تاثیر خواهد گذاشت؛ نه تنها برای کمونیستها فرصتی برای پخش و فراگیر کردن خط پایه ای خود در میان بخشهای بزرگی از اهالی را فراهم آورد؛ بلکه برخوردها، خروشها و بحث ها و جدل هائی که بخشی از این و دیگر نبردهای اجتماعی بوده است و بطور گسترده اقشار میانی را درگیر نموده، شرایط مساعدتری برای رشد یك جنبش انقلابی در میان ستمدیدگان خلق می نماید. و این شامل قدم به صحنه گذاردن پرولتاریا بحول مسئله پرچم میباشد.

مرحله بعدی نبرد

بورژوازی بعد از حکم دادگاه عالی دست به یك ضد حمله زد. حکومت اکنون در حال سبك و سنگین کردن یك طرح برای اصلاح «قانون ده ماده ای» (Bill of Rights) قانون اساسی آمریکا و غیرقانونی کردن «بیحرمتی» به پرچم است. قانون اساسی آمریکا در شکل کنونی اش هرگز وسیله ای در مبارزات مردمی نبوده و نیست. این سند (قانون اساسی) عملکرد دیگری دارد و آن عبارت است از مخفی کردن تخاصم طبقاتی موجود و همچنین برقرار کردن یکرشته مقررات بازی برای حاکمیت بورژوازی. قانون اساسی وسیله ای است برای ستم و نه رهایی. اما این لایحه اصلاحی فاشیستی ماشین سرکوبگر دولتی را تقویت میکند و قادرش میسازد که فضا را برای مخالفت با حکومت و ابراز نارضایتی تنگتر ساخته و حتی به ورای حمله به پرچم سوزی، برود. این قانون درصدد بوجود آوردن همان فضای شنیع و شوونیستی است که در آلمان، قبل از آغاز قتل عامها، رژه های فاشیستها در خیابانها، دستگیری های دسته جمعی و برپاگشتن اردوگاهها، بوجود آوردند.

حرکت برای اصلاح قانون اساسی جدال بسیاری را برانگیخته و هم اکنون با مخالفت زیادی روبرو شده است. طرفداران آزادیهای مدنی، هنرمندان، مولفین، وکلا، فرهنگیان و سربازان از جنك برگشته، وارد نبرد شده اند. حکام برای پیشبرد برنامه ارتجاعی خود به شدت تلاش میکنند اما همین تلاشهای آنان نیروهای نوینی از جامعه را بدرون زندگی سیاسی میکشاند و آگاه میکند. بسیاری از کسانی که هرگز حکومت را زیر سوال نبرده بودند با دانستن اینکه حکومت آمریکا همان کاری را انجام میدهد (محدود کردن آزادی مخالفت) که دیگران را بخاطرش سرزنش میکند، دو ریالی شان افتاده و تجدید نظر نموده اند. این امر اهمیت استراتژیك دارد. اگر کارزاری برای مغلوب کردن این لایحه اصلاحی، موجب بروز برخی نارضایتی ها در میان اقشاری که با سیستم همزیستی میکنند شود، (این مسئله در رابطه با موضوع سقط جنین دیده شده است) آنوقت برای طبقه حاکمه، امن و امان نگاه داشتن «مراکز نفوذ» مشکلتر خواهد شد. اختلافاتی نیز درون صفوف طبقه حاکمه بر سر چگونگی پیشبرد این لایحه وجود دارد؛ و از طرف دیگر اگر دست به عقب نشینی بزنند بهای سیاسی زیادی خواهند پرداخت.

با پیشبرد نبردهای سیاسی، شکاف میان کسانی که موافق میهن پرستی اجباری و تقویت وفاداری نسبت به حکومتند و کسانی که با آن ضدیت میورزند، تیزتر خواهد شد.

برنامه هائی برای راه انداختن یك حرکت گسترده در جریان میباشد که شامل فعالیت های زیر خواهد بود: تظاهرات، آکسیونها، مناظره های سراسری، میزگرد بحث، برنامه های هنری و برنامه هائی برای دامن زدن به احساسات انترناسیونالیستی در میان پرولتاریا و بنمایش درآوردن تبارزات آن. کارزار عقیم گذاردن لایحه اصلاحی فرصتی است برای پیشاهنك انقلابی که بر بخشهای مهمی از مردم جامعه تاثیر گذارده و برنامه، دیدگاه و استراتژی خود را بطور گسترده مطرح سازد. نبردهای امروز، با برخورد و قدرت نمائی انقلابی فردا مرتبطند و بندهای اتصال را میتوان ترسیم نمود. و در این مسیر بسیاری تصمیم خواهند گرفت که سرنوشت خود را با انقلاب پرولتری عجین کنند.

مائو تسه دون یك حقیقت بنیادی تاریخی را بیان کرده و میگوید، دشمن به روش خود می جنگد و ما با روش خودمان خواهیم جنگید. با تشدید مبارزه بحول پرچم سوزان، بدون شك حکام آمریکا به تاکتیکهای نوینی توسل خواهند جست، اما هر سیاستی اتخاذ کنند اعمالشان افشاگر ضعفهای بنیادین برنامه هایشان خواهد بود ـ برنامه هائی که برای پیشبرد دستور کار ارتجاعیشان طراحی میکنند. دشمن مستاصل تر میشود و سنگهایی را که بلند میکند روی پای خودش میافتد. مبارزه ای که اکنون آغاز گردیده مفاهیم عمیقی برای نبردهای آینده خواهد داشت.

پنجاب: بحران در از ستاره آبی، تا رعد سیاه

بقلم: لعل سینك*

پس از اعدام «ساتوانت سینك» و «کهار سینك» به جرم ترور «ایندیرا گاندی»، حکومت «راجیو گاندی» اخیراً پاره ای تدابیر را جهت به راه انداختن دیالوگ جدید «سیاسی» بر سر مسئله پنجاب اتخاذ نموده است. راجیو گاندی مدعی شده است که علت اتخاذ این تدابیراین بوده که «تروریستها» دیگر یك نیروی سیاسی محسوب نشده و مردم پنجاب اکنون مایلند مسئله را «بدور از ترس از مبارزین خالستانی» حل کنند. ما بعداً به مسئله وضعیت کنونی جنبش خالستان برخورد خواهیم کرد.

لیکن، نخست به بررسی ادعای راجیوگاندی در پرتو آنچه که روحیه واقعی توده های پنجاب است، می پردازیم . بروز اعتراضات عظیم توده ای علیه اعدام «ساتوانت» و «کهار» بهترین شاخص این روحیه است. علیرغم قتل و عام مستمر و بیرحمانه جوانان سیك بدست نیروهای مسلح، علیرغم تضییقات وارده بر تمامی روستاها، هنوز هم توده ها شورشگر و متمردند. در حقیقت، همین روحیه شورشگری (که از مرزهای طبقات فراتر رفته و اکثریت عظیم مردم پنجاب را در برگرفته) می باشد که حکومت راجیوگاندی را مجبور ساخته جوانانی را که سالها بدون اعلان جرم در زندانها بسر میبرند، آزاد کند و تاحدودی بر اعمال وحشیانه نیروهای مسلحش لگام بزند. این واقعیت نیز که حکومت دیگر نمیتواند روی حمایت کاستهای فوقانی هندوها و یا دارودسته فاشیست اش در پنجاب حساب کند (نکته ای که در ابراز عدم رضایت وحتی مخالفت اقشار کاستهای فوقانی هندوها با اعدام «ساتوانت» و «کهار» واضح بود) حکومت را مجبور به تغییر سیاستهایش نمود. بهم ریختگی صفوف مبارزین خالستانی صرفاً دلیل دیگری است که به حکومت هند اجازه اتخاذ چنین سیاستهائی را میدهد. لیکن این بهم ریختگی از اهمیت برخوردار است، چرا که به کمك آن میتوان مسائل پیچیده مبارزه در پنجاب و تضادهای موجود در جهان بینی بنیادگرائی سیك را دریافت.

«عملیات ستاره آبی» ـ تهاجم ارتش هند به «معبد طلایی» ـ و دفاع دلیرانه مبارزین سیك، خالستانی ها را در اذهان توده ها، بویژه روستائیان سیك، بمثابه ناجیان پنجاب معرفی کرد. چهار سال بعد، تسلیم سرافکنانه یك گروه از مبارزین تحت محاصره و تهاجم کماندوهای ارتش، صریحاً بحران در جنبش خالستان را مطرح نمود. از آن زمان به بعد، مبارزین خالستانی تلاش داشته اند مجدداً گرد آمده و حتی برخی سیاستها و اعمال ضد مردمی خود را اصلاح کنند. اما آنها هنوز از ارائه یك استراتژی منطقی یا کسب مجدد حمایت بیدریغ توده ها، فاصله دارند. اگرچه آنها طی پنج سال گذشته جنك بر سر کسب قدرت سیاسی را به پیش برده اند، اما هنوز یك نیروی سیاسی آگاه نیستند. نقش بسیار منفعل شان در بسیج و رهاسازی پتانسیل شورشگرانه توده ها در رابطه با اعدام «ساتوانت» و «کهار»، و قصورشان در درك اهمیت سیاسی این موضوع، یك نمونه خیره کننده دیگر از این واقعیت باور نکردنی اما واقعی میباشد.

برای دستیابی به درك بهتر از این مسئله، از نزولی که «عملیات رعد سیاه» حکومت هند (که به اشغال «معبد طلایی» در ۱۹۸۸ منجر گردید) برای خالستانی ها ببار آورد، شروع می کنیم. این یك نقطه عطف بود. مضافاً اینکه، ضعف مبارزین خالستانی و درجه انزوایشان از توده های سیك را به بیشترین حد بر ملا ساخت. این واقعیت که کماندوهای حکومتی توانستند «معبد طلایی» را به مدت ۱۰ روز تحت محاصره داشته باشند بدون اینکه در «امریتسر» یا جایی دیگر در پنجاب منع عبور و مرور اعلام دارند، سمبل این انزوا می باشد. در زمان «عملیات ستاره آبی» در سال ۱۹۸٤، توده های سیك بطور خودجوش در راهپیمائی بسوی «امریتسر» بپا خاستند. این خیزش توده ای یك عامل مهم بود که روسای ارتش را مجبور ساخت از روی استیصال به تهاجم علیه «معبد طلائی» دست بزنند. تلفات سنگینی در این تهاجم بر نیروهای ارتش وارد آمد. لیکن چهار سال بعد که «معبد طلائی» زیر آتش قرار میگیرد، زمان بنفع کماندوهای حکومتی است که مطمئن هستند توده ها عملیات آنان را مورد حمله قرار نخواهند داد.

انحطاط جنبش خالستان

فهم این نکته بسیار مهم برای درك روحیه باختگی مبارزین خالستانی که «معبد طلائی» را در اشغال داشتند و برای درك اینکه چرا این روحیه باختگی از این گروه نسبتا کوچك فراتر رفته و تمامی بخشهای مبارزین و هوادارانشان را فرا گرفته، ضروری است. علیرغم وجود تمامی نشانه های انزوایشان از توده ها و علیرغم انتقادات شدید گروههای انقلابی در پنجاب و سایر نقاط، مبارزین خالستانی از گام برداشتن در جهت تصحیح این شرایط امتناع ورزیدند. از نظر آنان، تفنك AK - 47 پاسخ همه چیز بود. موفقیت آنان در رویارویی با کارزار سرکوب جنایتکارانه دارودسته «رای ـ ربیرو» (۱) و شکست دادن مانورهای سازشکارانه «دارشانسینك راجی» و «رود» (۲) تنها به تقویت شیفتگی شان به اسلحه و بی توجهی به احساسات توده ها انجامید. کشتار دیوانه وار ـ که غالباً میان مردم و دشمن هیچ تفاوتی نمی گذاشت ـ تنها پاسخ آنها به سرکوب دولتی بود. لیکن این هم صرفاً به انزوای بیش از پیش آنان منجر شد. همانگونه که نشریه انقلابی «پیغام» خاطرنشان می سازد: «...تاثیر منفی قهر کور و غیر منطقی مبارزین سیك (بسیار است) ...تنها در صورت اصلاح این اشتباهات و انحرافات است که مبارزین سیك می توانند حمایت فعال توده ها را بدست آورند. هیچ ملتی بدون درگیری فعال توده ها (در مبارزه) به رهائی دست نیافته است. هرکس به غلط، این حقیقت را فراموش کند با دست خود گور خود را می کند.» (پیغام، سپتامبر ۱۹۸۷)

اینکه برخی بخشهای مبارزین خالستان سعی کرده اند به کشتار بی ملاحظه خاتمه دهند، صحیح است. لیکن ایدئولوژی و استراتژی آنان تا کنون

---

* «لعل سینك» یکی از هواداران «کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م . ل)» میباشد.

جنبش خالستان

مانع پیشرفت این امر بوده است. نقش فعال عوامل نفوذی هندی و خارجی که مرتبا نقاط ضعف و انحرافات جنبش را تقویت کرده اند، نیز یك عامل مهم دیگردر ایجاد خرابکاری در این تلاشها بوده است.

اما ریشه های واقعی این مسئله در خود جهانبینی مبارزین خالستانی قرار دارد. اعتقاد کور به قدرت اسلحه و توهم بسیار در اینمورد که توده ها هرکاری را که تحت نام «خالسا» انجام گیرد می پذیرند، علت ابقاء دیدگاه انحرافی شان بوده و در را بروی انحطاط گشوده است. انفعال توده های سیك هنگامی که «معبد طلائی» در سال ۱۹۸۸ به محاصره افتاد، نیشتری بود که بر حباب توهماتشان وارد آمد. از نظر بخشهای وسیعی از توده های سیك، منجمله روشنفکران، دلایل این سقوط را می بایست در ورود عناصر منحط بدرون جنبش یا قصور مبارزین در ثابت قدم ماندن در راه «سانت بهیندران واله» جستجو کرد. درصورتی که این انحطاط متاثر از یك دلیل دیگر است که در خود این راه ریشه دارد.

مبارزه برای خالستان

کاهش تدریجی فعایت توده ها در جنبش خالستان، از خیزش سال ۱۹۸٤ تا انفعال کنونی، و دلایل انحطاط مبارزین خالستانی که عناصری نادم و بدور از روحیه جنگجویان سال ۱۹۸٤ را تداعی می کنند، بهم ربط دارند. از اینها گذشته، عامل مهمی که جنبش را زنده نگاهداشته، روی آوردن مستمر و گرچه بدون سازمان داوطلبین جدید از میان توده ها بدرون صفوف مبارزین بوده است. برای برخورد به علت العلل این انحطاط، اساساً باید استراتژی سیاسی - نظامی و ایدئولوژی آنان را دقیقاً بدین جهت که مبارزه شان برای کسب قدرت دولتی بوده و در شعار «خالستان» تبلور یافته، مورد بررسی قرار داد.

ویژگی متمایز جنبش خالستان عبارت بود از گسست آن از پایبندی به قانون اساسی و ارتقاء مبارزه ای که توسط «آلکالی» ها براه افتاد به سطح مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت دولتی. نقش «سانت بهیندران واله» در دستیابی بدین گسست انکارناپذیر است. بجز بدترین سازشکاران، هیچکس نمی تواند اهمیت این گسست و اینکه گامی به پیش بود را منکر شود.

اما مبارزین خالستان نمیتوانند ادعایی بیش از این داشته باشند. خالستان تنها یك شعار مبهم است - علیرغم تلاشهای بخشهایی از مبارزین جهت ارائه یك شالوده مدون برای آن - چرا که ریشه های واقعی ستم ملی (یعنی سلطه امپریالیسم و نقش طبقات حاکمه هند بمثابه بخشی از آن) را مشخص نمی کند. مسئله صرفاً این نیست که بصورت غلط و انحرافی «امپریالیسم هندو» را بمثابه دشمن اعلام می کنند. ضرورت اولیه ارائه یك برنامه و استراتژی منسجم جهت تحکیم و هدایت جنبش انکار شده است. نتیجتاً انحراف در تعیین دشمن با درك و پراتیك کاملا آشفته ای از مبارزه، تکمیل شده است. نقش توده ها به حاشیه رانده شده و قهرمانان وسط صحنه را به خود اختصاص داده اند. این وضعیت آشفته و پرستش یك جانبه و منحصربفرد اسلحه باعث این شد که جنبش «...بدست کسانی بیفتد که حتی الفبای سیاست را نمی دانند و تنها می توانند بدون هدف شلیك کنند، یعنی بدست کسانی که کمترین زحمت را به خود نمی دهند تا دریابند آیا گلوله هایشان واقعاً سینه دشمن واقعی را می شکافد و یا سر خود جنبش را از هم می پاشد.» (نشریه پیغام، مارس ۱۹۸۸) همانگونه که «سانت بهیندران واله» در تعیین ضرورت مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت قاطع بود، ریشه های انحطاط اخیر که طی آن، موج پرآشوبی از ترور و پرستش اسلحه نقش «استراتژیك» یافته، نیز در دیدگاه غیرمنسجم وی از خالستان و وسیله نیل بدان نهفته است.

این صحیح است که «سانت بهیندران واله» هیچگاه کشتار هندوها را بعنوان وسیله نیل به هدف خالستان مطرح نساخت. این نیز صحت دارد که حکومت مرکزی و احیاگران هندو همواره به تحریکات شدید علیه سیکها دست زده و نهایت کوشش خود را بکار برده اند تا مسئله را فرقه گرائی وانمود سازند. لیکن این نیز بهمان اندازه درست است که «سانت بهیندران واله» هرگز موضع قاطعی علیه روند حمله به هندوها اتخاذ نکرد. خود تعریف وی از «امپریالیسم هندو» بمثابه دشمن، نقش مهمی در ایجاد این روند ایفا نمود. خود وی هنگام تهاجم کماندوهای حکومت به «معبد طلائی»، این روند را به اغماض گرفت چرا که به غلط فکر می کرد این روند می تواند بعنوان ابزارفشار بکار رود. واکنش توده های سیك نسبت به تهاجم به «معبد طلائی» در سال ۱۹۸٤ بتنهائی کافی بود تا به حکومت مرکزی بفهماند هیچ حمایت توده ای از اینگونه طرحها وجود ندارد. روستائیان سیك علیه همسایگان هندوی خود برانگیخته نشدند و در عوض بطور خودجوش در دسته های هزاران نفری بسوی «امریتسر» راهپیمائی کرده و با مزدوران «راجه دهلی نشین» [راجیو گاندی - م] مقابله نمودند. حتی قتل عام وحشیانه سیکها متعاقب ترور «ایندیرا گاندی» باعث این نشد که توده های سیك به انتقامجوئی فرقه گرایانه متوسل شوند. لیکن هیچ درسی از این گرفته نشد، چرا که خود دیدگاه بنیادگرا از چنین ارزیابی اجتناب میورزید.

محدودیتهای بنیادگرائی

برای درك تناقضات بنیادگرائی، نخست باید تکلیف خود را با این دیدگاه سطحی که معتقد است ماهیت ارتجاعی بنیادگرائی مذهبی هرگز نمیتواند باعث ظهور چیز دیگری شود، یکسره کنیم. این دیدگاه از آن جهت سطحی می باشد که ناتوان از درك این مسئله است که دقیقاً همین ایدئولوژی بنیادگرائی، که از زخمهای عمیق وارده بر روان مذهبی سیك نیرو گرفته، همواره صدها جوان از صفوف همین توده هایی که مخالف برنامه بنیادگراها، مبنی بر کشتار هندوها به قصد انتقامجوئی می باشند، را بخود جذب کرده است.

برای توضیح بیشتر مسئله، بنیادگرائی سیك را باید از دیدگاهی مارکسیستی، بر بستر ویژگی تاریخی اش، مورد بررسی قرار دهیم. بطور عام، بنیادگرائی مذهبی در کشورهای تحت سلطه واکنش ایدئولوژیکی انحرافی نسبت به هجوم ارزشهای بیگانه و انسان زدائی که توسط سلطه مستعمراتی عمومیت و تحکیم یافته، می باشد. واکنشی‌منفی است، چرا که بجای تعیین شرایط مادی مولد این ارزشها و مبارزه علیه آنها، سعی می کند با عقب نشینی به

لاك خودساخته تبعیت خشك از ارزشها و مفاهیم متعلق به قرون گذشته، راه ارزشهای بیگانه را سد کند. این خصلت منفی ـ و نه عبای مذهبی اش ـ که ماهیت تاریخاً ارتجاعی اش را تعیین می کند. لیکن تا آنجا که یك واکنش نسبت به مسئله ای واقعی است و در غیاب یك ایدئولوژی و سیاست علمی و منسجم که برای این مسئله پاسخ مشخص و همه جانبه دارد، بنیادگرائی آنگونه ایدئولوژی است که میتواند توده ها، بویژه توده های محرومیت کشیده ای که از تحولات نومستعمراتی چندان نصیبی نبرده بلکه فقط با خواستهای انسان زدائی اش روبرو بوده اند را بدور خود جمع کند.

بیگانگی متحجر بنیادگرائی سیك با زمان حال، و فراخوانش به بازگشت به مفاخر و ارزشهای کهنه مذهب سیك در مبارزه اش علیه سلطه برهمنان و مغولها، و روی آوردن به عالیترین فداکاریها جهت دستیابی به «خالسا راج»، همگی برای توده ها گیرائی داشت. اما درست همین تحجر و بیگانگی با زمان حال بود که توده ها را می رماند. ارزشهای گذشته در زمینه خاصی رو آمدند که در برگیرنده مراحل نخستین روند دمکراتیزاسیون و توسعه ملی بود. این گذشته می بایست جهت پرداخت به ضرورتهای حال بکار گرفته می شد، اما نمی توانست بجای ضرورت رشد یك فرهنك ملی نوین، پرطراوت و انقلابی بنشیند. شکست بنیادگرائی در این رابطه در مفاهیم خودش نهفته و مساوی بود با اعمال ارزشهایی که دگم های مذهبی بشمار می رفتند، اصرار غیرمعقول بر تبعیت کور و نتیجتاً بروز روند عدم تحمل پذیری و بکارگیری ابزار فاشیستی، بود. عملکرد بنیادگرائی بناگزیر این واقعیت را بدنبال آورد که بجای احیای خصائص انسانی جامعه از طریق خیزشهای اجتماعی و ملی و تجدید حیات، و زیر و رو کردن کشافات انباشته شده، این [ایدئولوژی] بطور عینی به عوامل گسترش این کشافات کمك می کرد. حتی پیام قدیم مذهب سیك، یعنی عشق به انسانیت، فداکاری، مبارزه و انزجار از ظالمان نمی توانست توسط بنیادگرائی مدرن سیك احیاء گردد. توده های سیك که تحت تاثیر نقش و فداکاری مبارزین خالستانی در مبارزه شان علیه ظالمان قرار داشتند، بهمان اندازه نسبت به عمل غیر انسانی شان یعنی بخاك و خون کشیدن مردم بی گناه و غیرمسلح به جرم تعلق به مذهبی دیگر واکنش نشان میدادند. ابراز خوشحالی توده های سیك از قتل «ایندیراگاندی» و ابراز انزجار خود جوششان نسبت به کشتار کور و افراطی افراد بیگناه، نشانه این برخورد دوگانه است. این دوگانگی، توسط رفتار و کردار خود چریکهای خالستانی بوجود آمد و توده ها را به موضع تماشاگران منفعل راند ـ حتی در هنگامیکه خالستانی ها مسائل اجتماعی نظیر مخالفت با مهریه را مطرح میکردند.

پرستش اسلحه

پرستش اسلحه در میان مبارزین خالستانی نیز در خود ماهیت بنیادگرائی سیك ریشه دارد. اگر دید از جنك صرفاً این باشد که وسیله رسیدن بقدرت است، آنگاه بالاجبار سلاح به عامل تعیین کننده تبدیل میشود. اما هنگامیکه جنك خود عامل مهم تحول اجتماعی، و عرصه مهم زدودن کثافات گذشته و آفرینش ارزشهای نوین باشد، و هنگامیکه قدرت سیاسی نوین خود پیشبرد این وظیفه را بعهده میگیرد، فردی که سلاح را بکار میبرد تعیین کننده میشود. این درس تاریخی بدقت توسط مائو طی جنك خلق در چین جمعبندی شد و در تاریخ تشکیل «خالسا» (یك نیروی مسلح سیك در جنك علیه حاکمیت مغول) توسط «گوروگوبیندسینك» منعکس است. نمیتوان از مبارزین خالستانی انتظار داشت به آموزه های مائو توجه کنند، اما آنها چرا این درس را حتی از تاریخ خود جنبش سیك نمی آموزند؟ این پرسش را میتوان در پرتو بررسی مان از محدودیتهای بنیادگرائی بسادگی پاسخ گفت.

نقشی برای توده ها در برنامه [بنیادگرائی] وجود ندارد. توده ها نقشی ندارند، چرا که بنیادگرایی سیك هیچ ایده ای در مورد جامعه نوین ندارد و در خیال بازگرداندن روند پیشرفت تاریخی و بازگشت به گذشته است. مفروضات مذهبی جهان بینی فلسفی، آنان را به یك ارزیابی ایده آلیستی از تاریخ میرساند؛ تاریخ یك رشته حوادث که بواسطه لطف پروردگار و بدست فداکاری قهرمانانه افراد مقدس بوقوع میپیوندند، میباشد. مبارز خالستانی که تفنك AK - 47 در دست و سوار بر موتورسیکلت رهسپار اجرای عملیات است، چنین می انگارد که مجدداً گذشته را بنمایش میگذارد. او قاصر از درك این است که آن مبارزات و فداکاریهای قهرمانانه گذشته بازتاب جنبش اجتماعی عمیقی بود که از سینه خود ستمدیدگان غلیان می یافت. او ناتوان از درك این مسئله است که حتی برای باز سازی ارزشهای خوب گذشته که به توده ها و رهبرانشان جرات روبرو شدن با سختیها را میدهد، باید ریشه های مادی تضادهای اجتماعی جامعه معاصر را پیدا کرده و تاریخ را بطور آگاهانه بجلو راند ـ با توجه به اینکه توده ها و ـ نه قهرمانان ـ تاریخ را میسازند. این ناتوانی اجتناب ناپذیر بنیادگرائی سیك که با پراتیك بی معیارش تحکیم مییابد، نه تنها جای ایفای هیچ نقش موثری برای توده ها باقی نمیگذارد بلکه مبارز خالستانی را نیز از منشاء واقعی نیرویش یعنی توده های سیك جدا میسازد. بدین ترتیب، سلاح بجای توده ها عالیترین جایگاه را می یابد و درجه تعهدش با تعداد «عملیات متهورانه» اش، منجمله قتل عام افراد بیگناه، محك میخورد. راه انحطاط جنبش ـ تا بدان درجه که شهامت عناصرش با تعداد خشابشان مشخص میشود ـ توسط وضعیت خود بنیادگرائی سیك هموار گردید.

عرصه ای مساعد برای سازش

«راجی» ها و «رود» ها نیز محصول همین راه می باشند. شبح تبدیل مبارز آتشی مزاج دیروز به سازشکار دست آموز امروز همیشه بر فراز سر جنبش خالستان در گشت و گذار بوده است. اگرچه چنین عناصری مکرراً طرد شده اند. اما چریکهای خالستانی هرگز نتوانسته اند دلایل این پدیده مکرر را دریابند. سازشکاران در هر مقطعی که جنبش ناتوان از پیشروی بوده، ظاهر شده اند. نتایج منفی پرستش یکجانبه سلاح مورد استفاده قرار میگیرد تا استدعای عاجزانه شرکت توده ها در روند «دمکراتیك» دولت هند، مطرح گردد. این فراخوان بناگریز بخشی ـ بویژه طبقه متوسط ـ که راه برون رفتی پیش روی نمی بیند را بخود جلب میکند. قهر کور بناگزیر ضد خود را بوجود می آورد: سازش. جلوگیری از رخداد یکی بدون اصلاح دیگری تلاش بیهوده ای است ـ درست همانگونه که تجربه جنبش خالستان به کرات ثابت کرده است. جای شگفتی نیست، همان نیروهایی که نقش مهمی در درهم کوبیدن نقشه های

«راجی» ها و «رود» ها ایفا کردند، خود اکنون بواسطه پرستش سلاح همان نقش سازشکاران را اجرا می کنند.

همانگونه که «مشی توده ای» [ارگان کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ل) ـ م] تصریح نموده: «سلاحهای پیشرفته ای که بدست چریکها افتاده، باعث شده که دست بالاتر بیابند. لیکن این وابستگی شدید به سلاحهای خارجی یك عامل فاجعه بار و نیز قدرتمندی است که می تواند چریکها را به میز مذاکره براند، چرا که به رژیم ضیاءالحق و امپریالیسم این امکان را میدهد تا از این وسیله مهم جهت اعمال فشار بر آنها استفاده کنند.» (Mass Line، ماه مه ۱۹۸۸) در حال حاضر، مصلحت حکام پاکستان در این است که جنبش را بمثابه عاملی متقابل علیه دخالت هند در ایالت «سند» پاکستان، سرپا نگاه دارد. با استفاده از امکان اغواگرانه تامین سلاح در بازار آزاد پیشاور، عوامل اطلاعاتی دولت پاکستان موقعیت های مهمی در تشکلات حیاتی جنبش خالستان، نظیر کمیته پانتیك، هیئت خالستان، و در برخی تشکلات مسلحانه، پیدا کرده اند. جای تعجب نیست، نقش این عوامل برابر همان نقشی است که عوامل نفوذی «بخش تحقیق و بررسی» RAW اداره ضد اطلاعات هند ایفاء می کنند: یعنی تشویق بدترین ویژگیهای جنبش و جلوگیری از هرگونه تلاش برای اصلاح آنها (حتی با استفاده از ترور اصلاحگران). طبقه حاکمه پاکستان، این جلادان ملل تحت ستم پاکستان، هرگز نمی توانند ناجی پنجاب باشند. سلاحهای تقدیمی آنها، قلاده ای است که بر گردن میافتد تا روز مبادا به هر جانب که منافع ارتجاعی شان ایجاب می کند، بکشند. مبارزینی که بدانها اتکاء می کنند، سازشکاران بالقوه اند. موضع آنها علیه «راجی» و «رود» تضمینی بر پایداریشان در راه مبارزه نیست، چرا که عملکرد خود آنها چشمشان را بروی دامهای ظریف مرتجعین می بندد.

ورشکستگی سیاسی

پنجاب نمونه خوبی از دام گذاری های مرتجعین است. از بین بردن مبارزترین اقشار توده ها و مرعوب کردن سایرین تنها یك جنبه ـ اگرچه جنبه اصلی ـ استراتژی طبقه حاکمه در برخورد به مسئله پنجاب است. به کمك نمایندگیهای امپریالیستی نظیر بانك جهانی، شماری تدابیر اقتصادی اتخاذ شده تا حمایت توده ای از مبارزه در پنجاب را قطع کنند. برخلاف رویزیونیستها که سرسختانه معتقدند جنبش خالستان توطئه طبقه حاکمه جهت منحرف ساختن توده ها از مسائل «واقعی» است، کمپرادورهای سراسر هند و امپریالیستها کاملا میدانند که غلیان توده ای در پنجاب ریشه در علل بسیار واقعی و مادی دارد که مهمترین آن بحرانی است که تحولات نومستعمراتی در پنجاب ببار آورده است. یك بررسی منتشر نشده توسط بانك جهانی چنین متذکر میشود که رکود در «انقلاب سبز» و کاهش درآمد حاصله از کشاورزی سرمایه داری که توسط امپریالیستها آغاز و تغذیه شد، مسئله عمده ای است که باید حل شود. بعنوان راه حل، آنها یك رشته تحولات نومستعمراتی دیگر، تبدیل موقعیت دهقانان پنجابی از تولید کننده غله به تولید کننده دانه های گیاهی بسیار مرغوب و تبدیلش به قهرمانان دوره جدید از «رشد تحت هدایت کشاورزی باغبانی»، را پیشنهاد داده اند. دولت هند نیز درست بموقع به بنگاه چندملیتی پپسی کولا چراغ سبز نشانه داده تا یك مجموعه کشاورزی ـ صنعتی تولید میوه ایجاد کند و بنوبه خود محصولات روستائیان پنجابی را از آنها خریداری نماید و سیکل جدیدی از آبادانی را بهمراه آورد.

جای تذکر نیست که این راه حل امپریالیستی ـ کمپرادوری در درازمدت تنها به تشدید تضادهای پایه ای مبارزه در پنجاب منجر می گردد. تحولات نومستعمراتی که مرحله ای موقتی از رفاه را برای اقشار فوقانی روستائیان پنجاب ببار آورد و به تحول اجتماعی کلی منجر شد، بالاجبار باعث بوجود آمدن مبارزه ملی گشت، چرا که شالوده منطقش بر غارت امپریالیستی ملل متکی بود. تحولات جدید پیشنهادی بانك جهانی و بکارگیری مشتاقانه آنها توسط طبقه حاکمه کل هند، تنها باعث نفوذ بیش از پیش امپریالیسم در پنجاب و نتیجتاً تشدید بیشتر تناقضات بنیادین می گردد.

اما اگر این طرحها با موفقیت اجرا شوند، در کوتاه مدت میتواند خللی در راه حمایت توده ای از مبارزه ملی وارد آورد. بطور مشخص، بورژوازی روستا (که بمثابه یك نیروی متزلزل در مبارزه شرکت داشته) و روستائیان مرفه و متوسط الحال بسادگی در دام این راه رشد می افتند، چرا که بازسازی طرح کشت غله و رشد مجتمع های کشاورزی ـ صنعتی به آنها این فرصت را خواهد داد تا از سقوط وضعیت اقتصادی خود جلوگیری کنند و حتی تا حدی رشد می یابند. تائید مشتاقانه پروژه پپسی کولا توسط تشکلات عمده دهقانی در پنجاب که تحت رهبری مزرعه داران سرمایه دار قرار دارند، و سهولت در جلب حمایت سایر اقشار دهقانی، نشانه های این احتمال میباشند. در کوتاه مدت، این امر به طبقه حاکمه کمك خواهد کرد تا این اقشار را خنثی کرده و یا بسوی خود جلب نماید و پایگاه مبارزه ملی را محدود کند.

خالستانی ها طبق معمول در اینمورد سکوت اختیار کرده اند. احتمالا بخشهای صاحب نفوذشان نیز پروژه پپسی کولا را بخشاً پیروزی بحساب می آورند! این موضع ورشکسته را نمی توان با این ادعا که بهرحال دهقانان مرفه و متوسط الحال به تبلیغات خالستانی ها در اینمورد گوش نمی دادند، توجیه کرد. حداقل نمونه ای مشخص در یك ناحیه نشان داد که چگونه کارزار تبلیغاتی انقلابی علیه پروژه پپسی کولا و روشنی بخشیدن در مورد ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی در هر مبارزه راستین برای رهائی پنجاب، توده های وسیعی را بسوی خود جلب کرد و حتی اقشار فوقانی «اتحادیه دهقانی» را وادار ساخت که از هوراکشی خود برای بنگاه چندملیتی آمریکایی بکاهند. مسئله عبارتست از درك سیاسی منسجم و همه جانبه در مورد ریشه های غلیان توده ای در پنجاب. بنیادگرایی سیك نه از این درك برخوردار است و نه خواهان نیل بدان میباشد.

پانویس ها

۱ ـ «رای» فرماندار کنونی پنجاب میباشد که بخاطر نقشش در کشتار فعالین CPI(ML) در دهه هفتاد در مقام استانداری بنگال، بدنام است. «ربیرو» پلیس مشاور فرماندار پنجاب میباشد که بطور ویژه از سوی راجیو گاندی بعنوان رئیس پلیس پنجاب منصوب شده است.

۲ ـ «راجی دارشان سینك» و «جاسبیر سینك رود» [پسر برادر (خواهر) «سانت بهیندان ران واله»] اکنون از مشوقین عمده سازش با حکومت مرکزی هستند. ●

کوبا

بقیه از صفحه ۷۳

هنگامیکه این کار ممکن نشد، افسار اعطائی خروشچف را به گردن انداخت (گفته شده که خروشچف کاسترو را بعنوان «اسب جوان رام نشده» توصیف کرده است). (۲۳)

سی سال است که کاسترو گنده گویی را با تملق گویی از امپریالیسم ، یکجا در هم آمیخته است. بعبارتی، هنگامیکه کاسترو «مارکسیست - لنینیست» بودنش را اعلام کرد، این نه کاسترو بلکه شکر بود که سخن می گفت: شکر برای اینکه بتواند از مرحله نیشکر بودن گذر کند می بایست بفروش میرسید، شوروی خریدارش بود. بدینگونه بود که «سوسیالیسم» وارد کوبا شد. «اعلیحضرت شکر» این بار لباس نظامی بر تن نموده، ریش گذاشته و سیگار برگ دود می کرد. کاسترو شاید خواهان گسست ازسیستم تولید شکر اعمال شده توسط آمریکا بود، اما نمی توانست از آن مناسبات تولیدی که به شکر قدرت فراوان میداد، گسست نماید.

۳ - کوبایی که به کاسترو ارث رسید

هنگام انقلاب کاستروئی در سال ۱۹۵۹، ورد زبان همگان این بود که «کوبا بدون شکر نابود میشود». یك سوم کل تولید کشور - دقیقاً ۳۶ درصد تولید ناخالص ملی - صادر می شد، و شکر ۸۴ درصد این رقم صادرات را به خود اختصاص می داد. (۲۴) این آمار تنها موقعی جایگاه واقعی خود را نشان می دهد که دریابیم بیشترین تمرکز سرمایه در بخش تولید برای صادرات بود. مصرف کود در صنعت تولید شکر، طی واپسین پنج سال پیش از انقلاب تقریباً سه برابر گردید. این صنعت درصد اعظم کل ماشین آلات در صنایع را نیز به خود اختصاص داد.(۲۵) و این در حالی بود که ریشه های خوراکی، قارچ و سایر سبزیجات خوراکی مردم با دست از دل خاك بیرون آورده می شد.

۱۶۱ کارخانه تولید شکر در مناطق روستایی مستقر بود. تنها ۳۶ عدد از آنها تحت مالکیت مستقیم شرکتهای آمریکایی بود.(۲۶) اما خود تجارت شکر - مثل کل تجارت کشور - تحت تسلط سرمایه آمریکایی قرار داشت. بیش از یك دوم زمین زیرکشت کشور، به کشت نیشکر اختصاص داشت. و بخش اعظم زمین کشت نشده به دامداری بسیار گسترده (و بطور نسبی غیرمولد) تخصیص یافته بود. ۲۸ خانواده، شرکت و بنگاه بیش از ۸۳ درصد کل زمین زیر کشت نیشکر و ۲۲/۷ درصد کل اراضی را در اختیار داشتند.(۲۷) در جوار کشتزارهای گسترده نیشکر متعلق به موسسات بزرگ، معمولاً مایملکهای متوسط متعلق به «کولونو» ها و یا تحت سرپرستی آنها وجود داشت.

مسئله کلیدی در تولید سودآور شکر اینست که نیروی کار بسیار گسترده ای باید برای فصل درو که فقط چند ماه طول می کشد، حاضر باشد. حدود ۱۰۰ هزار نفر در تمام طول سال در خود تاسیسات تصفیه شکر کار می کردند. وضع آنها نسبت به سایر اهالی روستاها بهتر بود. حدود ۴۰۰ هزار نفر نیز بمدت ۲ تا ٤ ماه در سال به بریدن و بار کردن نیشکر می پرداختند. اکثر آنان سیاهپوست و یا «مولاتو» بودند. (۲۸) درسال ۱۹۵۵،کارگران در کشتزارها بطور متوسط هریك به مدت ٦٤ روز درسال به ازای هر روز یك دلار کار میکردند. این در حالی بود که بهای اکثر مایحتاج آنها دربازار چیزی کمتر از بهای آنها درخود آمریکا نبود.

درحالی که مالکین کمتر از بهای نیروی کار کارگران (یعنی هزینه تامین تداوم حیات و توان کار به اضافه هزینه تجدید نسلشان) را به آنها می پرداختند، پس چگونه این سیستم می توانست پایدار بماند؟ بر خلاف دوره برده داری ، به سادگی نمی شد برای این کارگران جانشین پیدا کرد - اگر چه وارد کردن مداوم کارگر از سایر نقاط جزایر کارائیب عنصری از این مسئله را در خود داشت. اما این سیستم خود را باز تولید می کرد، چرا که دستمزد پرداختی، تنها بخشی از ممر حیات این کارگران و خانواده هایشان را تشکیل می داد، و بقیه از جای دیگر تامین میشد. در دوره برده داری ، برده داران قطعه زمین کوچکی به هر برده میدادند که جهت تامین آذوقه اش آنرا کشت کند (و بدین ترتیب از فرارشان و یا به آتش کشیده شدن کشتزارها توسط آنها جلوگیری نمایند). بهمین گونه مالکان نیز بسیار کسانی را که بخشی از سال در ازای دستمزد در برداشت فصلی نیشکر و سایر محصولات کار می کردند، به قطعه زمینی کوچك یا به حد اقل چند رشته خط باریك برای کشت سیب زمینی و سایر ریشه های خوراکی میان فواصل کشتزارها و یا در حاشیه جاده ها دلخوش می ساختند. این چنین «امتیازاتی» باعث ایجاد تعهدات شخصی آنان نسبت به مالکین می شد.

بخش اعظم سال را این افراد در موقعیت متناقض نیمه پرولتر روستایی بسر می بردند تا بردگان مزدوری تمام عیار.

گزارش شده که یك کارگر تیپیك مزرعه در «کاماگه» که در این آمارها نه دهقان بلکه کارگر مزدور قلمداد میشود؛ علیرغم اینکه درآمد نقدش ۱۱۸ دلار در سال بود، ۹ تا۱۰ ماه از سال را به کمك آب نیشکر و سیب زمینی گذران می کرد.(۲۹) یك تحقیق در سال ۱۹٦٦ در کوبا (توسط یك محقق اروپایی که بخاطر فقدان آمار موثق در دوره پیش از انقلاب، از تخمین استفاده می کرد) نشان می دهد که ۳۸ درصد از کسانی که در سال ۱۹۵۷ خود را «پرولترهای کشاورزی» اعلام کردند، در آنزمان صاحب یك قطعه زمین بوده و یا از آن بهره برداری می کردند.(۳۰) این رقم احتمالا شامل آن رشته زمین های باریك میان مزارع یا حاشیه جاده ها نمی شود. این مردان و خانواده هایشان (زنان و کودکانی که معمولاً روی این قطعه زمینها کار می کردند بدون اینکه بعنوان کارگر در هیچ آماری به شمارش روند) هم زندانی این قطعه زمینها بودند و هم محروم از آن و در اسارت «لاتیفوندیا» (مزارع بزرگ) بودند که نه آنها را بطور کامل جذب می کرد و نه زمین کافی برای مستقل و مولد شدن به آنها میداد. سودآوری شیوه تولید سرمایه داری که این مردان را بعنوان کارگر مزدور به کار می گرفت، به تداوم شیوه تولیدی ماقبل سرمایه داری وابسته بود.

درآن زمان تقریباً سیصدهزار خانواده دهقان نیز وجود داشت که از درآمدی به شکل دستمزد برخوردار نبودند، این بخش شامل زمینداران کوچك، اجاره داران، نسق داران و خوش نشینها می شد. حد اقل ۱۷۵ هزار خانوار آنها «minifundistas» بودند که مالك حداکثر ٦۷ هکتار و میانگین ۱۵ هکتار زمین محسوب می شدند. این میانگین نابرابری بسیار زیادی را لاپوشانی می کند. چرا که برخی فقط آنقدر زمین داشتند که آذوقه خانواده شان را تامین کنند، و بسیاری از این حد هم محروم بودند.(۳۱) این دهقانان اکثر آذوقه اهالی را تامین می کردند؛ قدرت تولیدی

آنها نیز توسط موسسات بزرگ تولید نیشکر که زمین و سایر منابع را در انحصار داشتند (لاتیفوندیا) و نیز توسط قدرت سیاسی صاحبان آنها، محدود می شد.

ایالت «اورینته»، محل تولد کاسترو در شرق کوبا، بویژه در دشتها، مقر بورژوازی روستا بود. در کوهستان سیبراماسترا که ارتش کاسترو بوجود آمد و توسعه یافت، اکثر اهالی به کشت قهوه اشتغال داشتند. آنان نسق داران تیپیکی بودند که تا حدود ۴۰ درصد از محصولشان را به مالك مسترد می داشتند. و یا خوش نشینانِ قطعه زمین کوچكِ تعبیه شده در دامنه کوه بودند که هر زمان به اراده مالك می بایست آن را ترك می گفتند. دورهٔ عمر کشت مزارع (که پس از پنج سال حاصلخیز می شود و تا چهل سال قابل کشت است) چنین معلوم می دارد که اخراج یك نسق دار، یك خوش نشین و یا یك دهقان که به مالك اجاره بهاء می داد، برایش فاجعه بود. و همین واقعیت، آتوریته مالکین را شدیداً افزایش می داد. کشت قهوه نیز به کارگران بسیار زیادی احتیاج دارد. اما غالباً کار شوهر و زن و فرزندان برای بخش اعظم سال کافی بود. پسران بزرگ برای مدت چند ماهِ دروی قهوه برمی گشتند و سپس برای دروی نیشکر و سایر محصولات به کشتزارهای بزرگ می رفتند. در غالب موارد، دستمزدشان تنها امید خانواده برای کاستن از بار قرض کمر شکنی بود که در ازای زمین یا کالا (مالکین بازرگانی را نیز در کنترل داشتند) به مالك بدهکار بودند، اگر چه در بعضی موارد امید به استفاده از دستمزد پسران بزرگ برای بدست آوردن زمین نیز وجود داشت.(۳۲) در عرصه کشت تنباکو در سوی دیگر جزیره کوبا، کشاورزان خرد و متوسط ـ ترکیبی از مالك، اجاره دار، و نسق دار ـ که معمولا نسبشان نه به بردگان بلکه به اسپانیایی های قدیم میرسید، به کار بدون اجرت خانواده هایشان برای بخش اعظم سال و به کار کارگران استخدام شده برای درو و جمع آوری برگ تنباکو وابسته بودند. (۳۳)

پلومرغ که از قرار غذای ملی کوبایی ها است، بدور از دسترس بسیاری از روستائیان بود. در عوض، غذایشان را «سوپ خروس» تشکیل میداد که در حقیقت چیزی بجز شکر تصفیه نشده و آب گرم نبود. بنا بر آمار سال ۱۹۵۳ کوبا، حدود دو سوم از سکنه روستاها در کلبه هائی بر روی گِل و لای زندگی میکردند. حدود ۸۵ درصد آنها فاقد سیستم آبرسانی و یا برق بودند. بیش از نیمی حتی از مستراح هم برخوردار نبودند، و بیش از ۹۰ درصد فاقد حمام یا دوش بودند. تولید گوشت سرانه کوبا ۳۲ کیلو گرم در سال بود. اما تنها ۱۱ درصد از کل خانواده های روستایی بطور مرتب شیر می نوشیدند و تنها ٤ درصد بطور مرتب گوشت میخوردند. (۳٤)

همه چیز، بویژه در شهرها، از آمریکا وارد میشد: بجز آبجو، نوشابه و برخی آذوقه. تقریباً ٤۰۰ هزار نفری که در استخدام کارخانجات تولیدی بودند، مثل سایر خواهران و برادرانشان در کشتزارها، معمولا برای بازار خارجی کار میکردند ، نظیر سیگار برگ، پوشاك، کفش، محصولات چوبی و چوب پنبه ای ـ غیر از برخی تولیدات اغذیه جات برای مصرف داخلی (که آنهم غالباً توسط شرکت های امپریالیستی کنترل میشد). ربع میلیون نفر در بخش بازرگانی کار میکردند. دو برابر این رقم در بخش متورم خدمات بکار اشتغال داشت.(۳۵) خود همین نکته تصویری از اقتصاد انگلی شهر میدهد: جایی که توده ها در خدمت تغذیه، تهیه البسه و فراهم آوردن وسایل عیش و نوش طبقات ثروتمند و متوسط که اکثرشان در نهایت به کشاورزی وابسته اند، کار میکردند. و یا در خدمتگذاری به توریستهای آمریکائی، کانادائی و اروپایی جان می کندند. سالیانه صدها هزار توریست جذب وضعیت حقارت بار کوبا که اقتصاد ناهنجارش خلقش را مجبور میکرد در خدمت آنان بدنبال شغلی باشند، میکرد.

٤ ـ انقلاب ارضی: راهی که انتخاب نشد

بردگانی که سر به طغیان برداشته و به کوهستانها پناه میبردند و دهقانانی که با اسپانیایی ها و آمریکایی ها می جنگیدند، همیشه کشتزارهای نیشکر را به آتش می کشیدند. حق با آنها بود. آنها حق به جانب بودند نه تنها بدین خاطر که شورششان برحق بود و به آتش کشیدن کشتزارها دشمن را به لحاظ اقتصادی ـ نظامی به دردسر می افکند، بلکه همچنین از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مارکسیستی نیز محق بودند. کاسترو نیز در هنگام جنك برخی کشتزارها را به آتش کشید. بعداً حکومت انقلابی نیز طی چند سال نخست دهه شصت، تلاشهایی جهت کاستن از وابستگی به شکر و صنعتی کردن کشور از طریق استراتژی جانشینی واردات (تولید برخی اقلام مصرفی در داخل که قبلا از خارج وارد میشد، با این ایده که کوبا بدین طریق خواهد توانست بعداً سرمایه و ظرفیت تکنیکی کافی جهت تولید وسایل تولید را انباشت کند) بعمل آورد. اما چنین بنظر رسید که کوبا نمیتواند این اقلام را به آن قیمت ارزانی که امپریالیستها به آنها میفروختند، تولید کند. کاسترو خیلی سریع به تجدید و توسعه کشتزارهای نیشکر روی آورد.(۳٦) و این نقطه پایان نخستین دوره کوتاه انقلاب بود.

سیاست اقتصادیِ نخستین حکومت کاسترو در ۱۹۵۹ عبارت بود از تعیین چهار صد هکتار بعنوان حداکثر نصاب کشتزارهای بزرگ (لاتیفوندیا)، و توزیع مازاد این حد نصاب میان دهقانان کوچکتر. این اقدام بیشتر بنفع دهقانان مرفه و بورژوازی روستا بود ـ اگرچه بعضی نسق داران و خوش نشینان نیز صاحب سند زمین هایی که میکاشتند، شدند و برخی دهقانان کوچك نیز بویژه در کشت تنباکو صاحب زمین بیشتری شدند. پس از ۱۹٦۳ که تصمیم بر بازگشت نیشکر گرفته شد، ٦۷ هکتار بعنوان حداکثر نصاب تعیین گردید ـ نه بدین خاطر که مازادش میان دهقانان کوچکتر توزیع شود، بلکه در اختیار «لاتیفوندیا» هائی قرار گرفت که اکنون کشتزارهای دولتی محسوب میشدند. بعداً پس از ۱۹٦۸ برای اینکه منابع انسانی و اقتصادی بیشتری به کشت نیشکر و تولید شکر اختصاص یابد، کارگران این کشتزارها و موسسات از حق داشتن قطعه زمینهای کوچك خانوادگی محروم شدند. نتیجتاً، ۸۰ درصد زمینها ملی شدند.

تحقیق سال ۱۹٦٦ (که قبلا ذکرش رفت) روشن میسازد که «اصلاحات ارضی» کوبا تنها تغییر اندکی در روستاها ایجاد کرد. حدود ٤ نفر از هر ۵ نفری که پیش از بقدرت رسیدن کاسترو برای امرار معاش به قطعات کوچك زمین وابسته بودند (بدون اینکه بر درآمد قابل ملاحظه دستمزدی متکی باشند) پس از آن نیز وضعشان همینطور ماند، و مابقی به کارگران مزدور کشتزارهای دولتی تبدیل شدند. تنها یك نفر از هر ۱۰ نفری که عمدتاً دستمزد ممر حیاتشان بود و یك نفر از هر ٦ نفری که هم به

دستمزد و هم به زمین متکی بودند، زمین کافی برای زندگی بدست آوردند و اکثر آنان نیز به نیروی کار در کشتزارهای دولتی اضافه شدند.(۳۷) بعبارت دیگر، آنها که بیشتر داشتند بیشتر بدست آوردند، در حالیکه آنها که کمتر از همه داشتند همان را نیز از دست دادند.

چرا زمین میان کسانی که در بردگی سیستم «لاتیفوندیا» قرار داشتند، تقسیم نشد؟ توضیح خود فیدل کاسترو بحد کافی گویا است: «هنگام پیروزی انقلاب دریافتیم که ایده تقسیم زمین هنوز رواج بسیار دارد. اما در همان زمان نیز به این نتیجه رسیده بودم که، بطور مثال، اگر یك کشتزار دوهزاروپانصد هکتاری داشته باشیم... و آنرا به دویست قطعه ۱۲/۵ هکتاری تقسیم کنیم، آنچه که بناگزیر اتفاق میافتد اینست که مالکین جدید بلافاصله کشت نیشکر را در هر قطعه به نصف تقلیل میدهند و نصف دیگر را به کشت انواع و اقسام محصولات کشاورزی برای مصرف شخصی خود اختصاص خواهند داد، که در بسیاری موارد این زمین برای آنها کافی نخواهد بود» (۳۸) بعبارت دیگر، حکم بر تداوم کشت نیشکر و تولید شکر بمثابه شالوده اقتصاد کوبا و حکم بر عدم تقسیم زمین میان دهقانان تنها در ذهن کاسترو و اطرافیانش جریان نداشت، بلکه ریشه عینی هم داشت. زمین تقسیم نشد چرا که برای تولید شکر بد بود. نیشکر میبایست کشت میشد، چرا که مناسبترین محصول برای کشتزارهای بزرگ دولتی تحت مدیریت عریض و طویل بوروکراتیك بود. توسعه همه جانبه کوبا و تامین آذوقه مردم این کشور، در این رابطه از هیچ اهمیتی برخوردار نبود.

همچنین مسئله پیشبرد خط مشی توده ای، به معنای همگامی با خواسته های پیشرو توده های تحت استثمار و رهبری آن، اصلا مطرح نبود؛ این خواسته ها بسیار بیش از افکار کاسترو در تطابق با نیازهای کوبا برای دست یافتن به رهایی بودند. «رنه دومون» (کارشناس کشاورزی اهل فرانسه، که در ۱۹۶۰ بعنوان مشاور کاسترو به کوبا فراخوانده شد) هنگامی که مسئله چگونگی برخورد به مسئله «لاتیفوندیا» در میان صفوف رژیم جدید مورد مباحثه بود، بهمراه کاسترو از مناطق روستایی دیدن کرد. او در این باره چنین مینویسد: «از من، و نه از کارگران و دهقانانی که مجبور بودند در این موسسات کار کنند، خواسته شد که نظر بدهم. حتی منع شده بودم که با آنها در اینمورد صحبت کنم. به من گفته شد که اینها بیسوادند و افکارشان معمولا خیلی محافظه کارانه است، این وظیفه ما است که آنها را رهبری کنیم.» (۳۹)

این «رهبری» کردن صرفاً عبارت از آن بود که کاسترو و محفل او، تحت لوای آنکه کار مزدوری در روستاهای کوبا گسترده است و از این جهت میتوان از روی مرحله انقلاب ارضی جست زد و با تبدیل «لاتیفوندیا» ها به مزراع دولتی مستقیماً وارد مرحله «سوسیالیستی» شد، مزارع «لاتیفوندیا» را به چنك خود درآورند. بحث آنها این بود که «لاتیفوندیا» ها باید بهمین شکل باقیمانده و حتی گسترش یابند، چرا که تولید گسترده بهترین راه برای تولید کم هزینه شکر است و شکر نیز کم هزینه ترین محصول برای تولید شدن است.

اقتصاددانان کاپیتالیست و رویزیونیست، هر دو به یکسان، معتقدند که کوبا از «برتری نسبی» در تولید شکر برخوردار است، چرا که (با معیار پولی) نتایج بکارگیری مقدار معینی سرمایه در مقدار معینی زمین در کوبا در عرصه تولید شکر نسبت به تولید مثلا برنج بیشتر است. یا بعبارت دیگر، «برتری نسبی» در این رشته بیش از بکارگیری سرمایه بلافصل موجود در کوبا در هر رشته دیگر است. این تئوری برای نخستین بار توسط «ریکاردو» در قرن نوزدهم ارائه شد. بعداً رویزیونیستها آنرا «سوسیالیستی» خواندند تا مفهوم خاص خود از «تقسیم کار بین المللی» را محق جلوه دهند. بنا به این تئوری، هر کشور باید بر تولید کالاهایی تمرکز دهد که به ارزانترین قیمت تولید میکند و مابقی چیزها را وارد نماید ـ و اهمیتی هم ندارد که اگر این امر منجر به سودآوری پائین و یا حتی ضرر شود، که ظاهراً اکثر کشتزارهای دولتی کوبا در اواسط دهه هشتاد از این دست بودند. (۴۰)

این بیان منطق کاپیتالیستی در مورد مقوله سودآوری است، نه بیان الزام پرولتاریای انقلابی به متحول ساختن کل جامعه و جهان. این تئوری کاملا در تقابل با تئوری و پراتیك ساختمان اقتصاد واقعاً سوسیالیستی، در شوروی لنین و استالین و سپس بویژه در شیوه ساختمان اقتصاد سوسیالیستی متکی بخود مائو، بود. زحمتکشان بسیار بیش از استثمارگران در این امر ذینفعند که زمان کار اجتماعاً لازم در تولید را پایین آورند. این مسئله میتواند توسط مکانیزاسیون و تکنولوژی و نیز محاسبه دقیق هزینه پولی، تعمیق یابد. اما این امر باید در خدمت ـ و تابعی از ـ ماموریت پرولتاریا برای «رهایی خود و بشریت» قرار گیرد.

بعلاوه، این منطق سودآوری در کشورهای تحت سلطه به شکل خاصی عمل میکند؛ اینها «فورماسیون های تبعی در مناسبات تولیدی امپریالیسم» هستند و ساختار اقتصادیشان «عمدتاً توسط نیروهای بیرون از آن شکل میگیرد: تولیدات، صادرات، واردات، تخصیص منابع و غیره اول از همه و بیش از همه بازتاب تحت سلطگی شان است، نه الزامات درونی و مناسبات میان بخشهای گوناگون. آنها به ضربان قلب دیگری پاسخ میدهند.» (۴۱)

تبدیل املاك و دارایی های تولید شکر به بنگاههای دولتی یك منطق کمپرادوری بود. بجای ایجاد تحول انقلابی در مناسبات تولیدی، این اقدام هم بطور درونی (برحسب مناسبات تولیدی در کوبا) و هم برونی (برحسب مناسبات کوبا با سیستم جهانی امپریالیسم)، در جهت حفظ مناسبات موجود (وتغییری محدود در آنها) بود.

از نقطه نظر کالاها و قیمتها ممکنست که تولید شکر در کوبا سودآورترین باشد. اما از نقطه نظر رهایی کشور، توسعه اقتصادی میبایست بر مبنای توسعه همه جانبه کشاورزی صورت میگرفت؛ حتی اگر، بطور مثال، تولید برنج در کوبا ابتدا گرانتر از وارد ساختن آن تمام میشد ـ آنچنان که کاسترو طی یك سخنرانی در توجیه کاستن از زمین زیر کشت برنج بنفع افزایش کشت نیشکر و بدور انداختن یك قرارداد همکاری با چینی ها که قرار بود به کوبا کمك کنند تا در تولید برنج خودکفا گردد، بر آن اصرار داشت. (۴۲)

اولا، موجودیت خود «لاتیفوندیا» و موقعیت مسلط شکر در کشاورزی کوبا تنها تا زمانی امکانپذیر است که این کشور تابعی از بازار جهانی باشد. روابط تولیدی مسلط در سطح خود کوبا یعنی همان روابط موجود در عرصه تولید گسترده و مدرن شکر، توسط روابط تولیدی خارجی این کشور بوجود آمده و وابسته بدان است. این تبعیت کوبا از بازار جهانی یك رابطه تولیدی است که بدون گسست از آن نمیتوان نیروهای مولده این کشور را رها ساخت ـ بویژه نیروهای مولده ای نظیر خود زحمتکشان

کشور که توانائیشان در دگرگون ساختن کوبا و اغلب حتی امکان کارکردنشان نیز توسط سازمان موجود تولید بین المللی سرکوب شد.

هرچه سرمایه داری در عرصه تولید شکر بیشتر پیشرفت میکرد، مابقی اقتصاد بیشتر به بیرون گرایش می یافت - یعنی اینکه بخشهای مختلفش بجای پیوند با یکدیگر، بیشتر به پیوند با سرمایه خارجی تمایل پیدا میکرد و هرچه زمین، کار و سایر منابع در عرصه تولید شکر بیشتر متمرکز میشد، سایر بخشهای اقتصاد کوبا بویژه بخش تامین آذوقه برای مصرف داخلی بیشتر محرومیت می یافتند. بدینجهت کوبا مجبور میشد بیشتر وارد کند. و این دور باطل بوضع ناهنجاری تکرار میشد. داده های لازم برای خود صنعت تولید شکر - مثل مواد شیمیایی، ماشین آلات و وسائط نقلیه، و غیره - نیز وارد میشد. برخلاف کشورهای امپریالیستی که سرمایه داری در آنجا بر اساس یك بازار یکدست داخلی و توسعه موزون صنعت و کشاورزی رشد کرد، رشد سرمایه داری در کوبا به معوج ساختن اقتصاد گرایش نشان داد. این اعوجاج هم ناشی از وابستگی کوبا بود و هم آنرا تعمیق میبخشید؛ و در عین حال در برگیرنده نوعی مناسبات تولیدی و غُل و زنجیری بر دست و پای زحمتکشان کوبا بود.

ثانیاً، سرمایه گذاری امپریالیستی، توسعه سرمایه داری در تولید شکر را تسریع بخشید. اما تاثیرات کلی اش متناقض بود. توسعه صنعت شکر و به میزان کمتری صنعت تنباکو، باعث رشد بالای سرمایه داری در برخی زمینه ها (منجمله بردگی مزدوری در سطح گسترده) در کوبا گردید، که این کشور را به یکی از پیشرفته ترین کشورهای آمریکای لاتین در سال ۱۹۵۹ برحسب تولید سرانه (با معیار پولی) تبدیل ساخت. (۴۳) لیکن در عین حال، سودآوری اش بر حفظ جوانب بسیاری از بقایای برده داری و نیمه فئودالیسم استوار بود. بنا به تذکر لنین در بررسی اش از رشد سرمایه داری در کشاورزی، غالباً بزرگترین املاك، از نظر میزان کارآیی و سرمایه بری پیشرفته ترین ها نیستند. (۴۴) یك بررسی از میزان زمین زیر کشت در کشتزارهای با مساحت های متفاوت پیش از انقلاب کاسترو، یك جنبه از این مسئله را نشان میدهد. چرا که، هرچه مقیاس کشتزار بزرگتر، درصد مساحت زیر کشت کمتر است (۴۵) و این در حالی است که غالباً کشتزارهای کوچك در مناطق مرتفع و کشتزارهای بزرگ در دشتها قرار دارند. این مسئله با این واقعیت ربط مییابد که «لاتیفوندیا» برای اینکه سودآور باشد، میبایست زمین را در انحصار خود در می آورد - و این در حالی است که حتی سرمایه کافی برای بهره برداری از آن زمین در اختیار نداشتند. خارج ساختن زمین از دست دهقانان نه تنها بدین معنا بود که زمین در انحصار «لاتیفوندیا» قرار میگرفت، بلکه بدین ترتیب دهقانان مجبور میشدند برای «لاتیفوندیا» کار کنند. در حالیکه املاك بزرگ «لاتیفوندیا» از جهات مهمی کاپیتالیستی بودند، اما پیشرفته ترین بخش کشاورزی کوبا (حتی بر مبنای معیارهای کاپیتالیستی) نبودند. آنها از تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی خود برای حفظ سیستم عقب افتاده و خرد مینی فوندیا [minifundia] و کونوکو [conuco] و تابع کردن سایر بخشهای تولیدی، استفاده میکردند. بطور خلاصه، این صحیح است (همانطور که کاسترو و مدافعینش مدعی اند) که سرمایه داری شدن تولید شکر به پرولتریزه شدن جمعیت روستایی و توسعه سرمایه داری می انجامید. اما این تنها یك بُعد مسئله بود. این چه نوع سرمایه داری بود؟ رشد سرمایه داری در این عرصه به نوعی بود که بر حفظ شیوه های عقب افتاده استثمار متکی بوده و تابع سرمایه خارجی، و بنابراین راه رشد کلی و موزون نیروهای مولده را سد می کرد. مناسبات تولیدی مستتر در سلطه تولید شکر - یعنی وابستگی، اعوجاج و عقب ماندگی مستمر - زنجیرهایی بر دست و پای زحمتکشان کوبا می افکند که شکسته شدنشان تنها به کمك ریشه کن کردن شکر امکان پذیر بود. شکر آماج وجه دمکراتیك و وجه ملی انقلاب کوبا شد. اما از نظر کاسترو و هوادارانش ابقاء موقعیت جاری شکر و ابقاء مناسبات تولیدی موجود، دو روی یك سکه بودند - آنهم سکه ای که در ازای آن خود را به امپریالیسم فروخته بودند.

همانگونه که کاسترو بروشنی می گوید، مسئله عبارت بود از: کشت نیشکر یا تقسیم زمین. از زاویه رهایی کوبا از وابستگی، آن بخش از اقتصاد که بنظر میرسید سطح نیروهای مولده اش پیشرفته ترین میباشد - یعنی تولید شکر - در عین حال مضرترین بخش به حال رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد کوبا بود و فی الواقع پتانسیل توسعه اقتصادی کشور را به بند می کشید. و درست از همین زاویه، عقب افتاده ترین بخش نیروهای مولده - اقتصاد خرد دهقانی - در برگیرنده برخی برتری های اقتصادی بالقوه و مهم بود؛ چرا که این بخش، تولید محصولات صادراتی کمتر وابسته به سرمایه امپریالیستی را شامل میشد و مهمتر از هر چیز تامین کننده آذوقه مردم بود. هنگامیکه کلیه مناسبات تولیدی موجود متحول شوند، این بخش تنها شالوده توسعه اقتصاد مستقل است.

محصولات خوراکی تیپیك کوبا، مثل ریشه های خوراکی، برنج و لوبیا، نسبت به کشت نیشکر بسیار بیشتر کاربر بوده و کمتر محتاج داده های سرمایه ای میباشند. در سطح کنونی رشد نیروهای مولده در کوبا (یا در اکثر کشورهای جهان) این نوع محصولات به اندازه سایر محصولات، نظیر شکر، بسادگی مکانیزه نمی شوند. تولید محصولات اخیر راحت تر گسترده گشته، بسیار متمرکز شده و بصورت بوروکراتیك اداره می شوند. کشت محصولات خوراکی تیپیك کوبا تنها به دانش و ابتکار عمل کسانی که روی آنها کار میکنند، بستگی دارد. این نکته بدین معنا نیست که تملك فردی در کشاورزی همیشگی شود و یا حتی پیش درآمد دستیابی سریع به سطوح مختلف کلکتیویزاسیون و یا پیشروی سریع در سطح نیروهای مولده باشد.

خردکردن «لاتیفوندیا»، سوزاندن کشتزارهای نیشکر (و بدین ترتیب پاك کردن و آماده ساختن زمین برای کشت محصولات جدید) و قادر ساختن بسیاری از کارگران کشاورزی به بازگشت به کشاورزی خرد و زمینی که بطور قطعی از آن جدا نشده بودند، لازمه اش گذر از مرحله تولید خرد بود. این امر راه را برای رشد سرمایه داری در کشاورزی باز می نمود. این یك واقعیت است. لیکن ، این درهم شکستن نظام کهن همچنین می توانست دروازه را بیش از پیش بروی سوسیالیسم بگشاید - مثل ثمرات اتخاذ این تدابیر در چین - چرا که پایه سیاسی و اقتصادی برای کلکتیویزاسیون و توسعه سوسیالیستی کشور را مهیا می سازد.(۴۶)

مسئله کلیدی اینست که برای این کار به چه کسانی باید اتکاء جست. در چین که درجه کار مزدوری در روستاها بسیار پایین تر از کوبا بود، امکان اتکاء جستن به استثمار شده ترین اقشار روستایی، یعنی دهقانان فقیر و بی

زمین، نابود ساختن مناسبات تولیدی کهن، رها ساختن نیروهای مولده (بویژه خودشان) و تداوم انقلابی کردن مناسبات تولیدی در سراسر دوره انقلاب ملی ـ دمکراتیك و انقلاب سوسیالیستی، وجود داشت.

بخش بزرگی از سکنه مناطق روستایی که تحت فشار «لاتیفوندیا» قرار داشتند دهقانان مرفه و کشاورزان سرمایه دار بودند که حتماً و بدرجات مختلف در برابر گذر آتی به سوسیالیسم مقاومت نشان میدادند. اما از سوی دیگر، بخش بزرگتر این سکنه روستایی را دهقانان بی زمین و نیز پرولترهایی تشکیل می دادند که منافعشان در انقلاب تمام عیار نهفته بود. این افراد در جنگی انقلابی و در ساختمان اقتصادی روستاها برانگیخته و سازماندهی نشده و مورد اتکاء قرار نگرفتند. در عوض، کوبا بر ماشین آلات وارداتی و یا متکی به واردات وسایرداده ها، بر اقتصاد دانان و متخصصین کشاورزی بلوك شوروی و رویزیونیستهای آموزش دیده کوبائی اتکاء نمود. این افراد عموماً طوری عمل میکردند که تو گویی تولید گسترده، سطح بالای مکانیزاسیون و مالکیت دولتی بخودی خود انقلابی میباشند.

ایدئولوگهای انقلاب کوبا برای اینکه صحت شیوه ای را که برگزیده اند ثابت کنند، عموماً به تفاوت واقعی میان کوبا و چین دوره مائوتسه دون انگشت می گذارند. بیشك این تفاوتها عمیق و مهم هستند. اما شباهت ها عمیق تر و مهمترند. اگرچه تاریخ فئودالیسم در کوبا همانند چین نبود، اما خود ساختار سرمایه داری در کوبا بدرجاتی بر مبنای تداوم مناسبات ناشی از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری استوار بود. ثانیاً، این نکته از بحث مائو که «رشد سرمایه داری در چین، نه رشد سرمایه چینی بلکه رشد سرمایه خارجی در چین بود»(۴۷) در مورد کوبا نیز صادق بود ـ اگر چه سرمایه داری درکوبا بیش از سرمایه داری در چین رشد یافته بود. مائو در مورد چین گفت: «طبقه مالك و طبقه کمپرادور، زائده های بورژوازی بین المللی بوده و برای بقاء و رشد خود به امپریالیسم اتکاء دارند.» (۴۸) درکوبا که اقتصاد طبیعی (تولید خودکفا برای مصرف) ضعیفتر از چین و تولید کالایی (تولید برای فروش) بسیار گسترده تر بود، «لاتیفوندیا» ها و بورژوازی بزرگ در صنایع (چه کوبایی، چه خارجی) نیز بسیار بیشتر به تبدیل مستمر سرمایه به کالا (شکر) و کالا به سرمایه (دستمزد و داده های فیزیکی) از طریق عملکرد مدارهای بین المللی سرمایه، وابسته بودند. بدین معنی، بخش تولید شکر که توسعه سرمایه دارانه یافته، نقطه ای است که اقتصاد کوبا از آن طریق به بیشترین حد با امپریالیسم پیوند خورده، «زائده بورژوازی بین المللی» بوده و عامل توسعه مستقل اقتصاد نیست. بعلاوه، سطح نیروهای مولده در آن عرصه از کشاورزی ـ کشت محصولات خوراکی ـ که یك حکومت انقلابی باید بیشترین اهمیت را برای آنها قائل باشد، بسیار پایین بود و باید به بهای از بین بردن برخی چیزها که بنظر می رسید کوبا را «پیشرفته» می سازد، از بیشترین اولویت برخوردار شده و منابع تخصیص مجدد یابند

تجربه کوبا در مورد جستن از روی انقلاب ارضی، درستی و عملی بودن اساسی خط مشی مائو در انقلاب دمکراتیك را نشان می دهد ـ حتی در کشورهای بسیار پیشرفته تر از چین. بطور عام، انقلاب در کشورهای تحت سلطه شکل جنك دراز مدت خلق را بخود میگیرد، که خود مرتبط است با پیشبرد انقلاب ارضی و ساختمان مناطق پایگاهی انقلابی؛ مناطقی که در آن دهقانان تحت رهبری حزب پرولتری قدرت سیاسی انقلابی را اعمال می کنند.

مناطق روستایی عرصه مبارزه مسلحانه کاسترو بود که اکثریت جمعیت کشور را در بر میگرفت. کوهستان سیبرا ماسترا صحنه نمایشی بود که بازیگران شهری نمایش خود را به اجرا درآوردند. حمایت توده ها در این نمایش، از نقشی درجه دوم برخوردار بود. در سناریوی کاسترو، زحمتکشان روستاها و شهرها در بهترین حالت خود، اضافی بودند. بدون یك جنك درازمدت توده ای تحت رهبری پرولتاریا در روستاها، این مردم چکار دیگری میتوانستند بکنند؟ اگر چه نیروهای کاسترو در پیروزی سریع و بالنسبه ساده بر حکومت باتیستا «خوش شانس» بودند، اما از نظر پیشبرد تحولات واقعی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در عرصه روستاها این وضع مساعدت چندانی نداشت ـ اکثریت عظیم دهقانان برای انقلاب برانگیخته نشده، مسلح نگشته و به لحاظ سیاسی ـ ایدئولوژیك آموزش ندیده بودند. بیشك برای کاسترو و نیروهایش، این شیوه کسب قدرت، کاملا منطبق بر آن بود که پس از کسب قدرت با آن چه میخواهند بکنند!

از نظر مائو، نکته محوری انقلاب ملی ـ دموکراتیك عبارت بود از انقلاب ارضی تحت شعار «زمین به کشتگر». کوبایی ها همیشه سیاست ملی کردن «لاتیفوندیا» ی خود را انقلابی تر از سیاست تقسیم زمین چینی ها قلمداد کرده اند. بنابر ادعای کوبایی ها، بدین ترتیب آنها توانستند بخش بزرگی از مالکیت خصوصی را با یك ضربت از بین ببرند، در حالیکه (با توجه به هدف دراز مدت گذار تدریجی به مالکیت دولتی) چندین دهه پس از انقلاب در چین، مالکیت در عرصه کشاورزی هنوز از سطح مالکیت کلکتیوی (جمعی ـ م) دهقانان فراتر نرفته بود. لیکن بجز از این طریق که استثمار شده ترین و ستمدیده ترین اقشار زمینهایی را که در آنها به بردگی کشیده شده بودند را مصادره کنند، اینها به چه طریق دیگری میتوانستند خودشان را رها ساخته و به رهایی کشور از قید مناسبات تولیدی نیمه فئودالی و وابسته به امپریالیسم و سایر مناسبات ارتجاعی ناشی از اینها، کمك نمایند؟ به چه طریق دیگری شرایط سیاسی ـ اقتصادی مناسب برای گذار به سوسیالیسم آماده میشد؟

مصادره و توزیع زمین در چین ابتدا طی مراحلی و برخی اوقات به شکلی معتدل در مناطق پایگاهی سرخ بر اساس قدرت سیاسی مسلح دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست، انجام گرفت. پس از اینکه تحت هدایت خط مشی مائو قدرت دولتی در سطح سراسر کشور کسب شد، در پی خط مائو طوفان عظیم دهقانی در مناطق روستایی براه افتاد و کمیته های دهقانی زمینها را بطور مساوی میان افراد ـ منجمله زنان و کودکان، دهقانان بی زمین و کشاورزان مزدوری ـ تقسیم کردند. غرض از اینکار این بود که نیروهای مولده به ریشه ای ترین وجه از چنك ملاکین رها شود و کلیه بقایای فئودالی در روبنا ـ منجمله حاکمیت پدرسالاری، سلطه پدر بمثابه «بزرگ خانواده» ـ مورد ضربه قرار گیرد. (۴۹) این در حالیست که در کوبا در مناطقی که زمین تقسیم شد، این بقایای فئودالیسم در روبنا بدقت حفظ گردید.

پس،انقلاب ارضی در چین برای تدارك شرایط عینی و ذهنی سوسیالیسم اجتناب ناپذیر بود. از آنجا که دهقانان چینی تحت رهبری حزب پرولتری، حاکمیت خود را در مناطق روستایی برقرار

کردند، توانستند پروسه سریع و اگر چه گام به گام ارتقاء سطح کار کلکتیوی و مالکیت کلکتیوی را حتی پیش از دستیابی به سطح بسیار بالایی از مکانیزاسیون، به پیش برند. بنا بر تاکید مائو، اینچنین سیاستهایی پرولتاریا را قادر ساخت تا اتحاد نزدیکی با دهقانان برقرار سازد، بویژه بر دهقانان فقیر اتکاء نموده و آنها را در مبارزه علیه کلیه مظاهر جامعه کهن هم پیش و هم پس از کسب قدرت توسط پرولتاریا، رهبری کند. مقوله دموکراسی نوین مائوتسه دون متدی تئوریکی و پراتیکی بود که چین عقب مانده به کمك آن توانست شرایط را برای پیشرویش بسوی انقلاب سوسیالیستی مهیا سازد.

موضوع کشتزارهای بزرگی که کوبا ملی نکرد و کئوپراتیوهای کشاورزی که تشکیل داد، چه بود؟ از نظر بسیاری از دهقانان، کئوپراتیوهایی که حکومت کوبا تشکیل داد، صرفاً شیوه ای بود که زمینشان را از چنگشان بدر آورد. چرا که وقتی زمینهایشان در کشتزارهای بزرگ دولتی ادغام شد و بخشی به کشت نیشکر اختصاص یافت، آنها از حق نظر چندانی برخوردار نبودند. گذشته از این، تقریباً بمدت دو دهه تلاش چندانی جهت هدایت زمینداران خصوصی بسوی سطوح عالیتر مالکیت از طریق کلکتیویزاسیون صورت نگرفت (که بهر حال، این امر بدون اتکا بر استثمار شده ترین اقشار روستایی بجای داراترها، امکانپذیر نبود). بالعکس، تا حد معینی قطب بندی که مشخصه رشد سرمایه داری در کشاورزی است، صورت گرفت ـ یعنی، تعداد مزرعه داران خصوصی کمتر و ثروت هرکدام بیشتر شد و مابقی به بردگان مزدور تبدیل شدند. افزایش تعداد کئوپراتیوها در دهه اخیر را نمیتوان بعنوان شاخص پیشرفت نیروهای مولده بحساب آورد. چرا که ساختار و اهدافشان بعنوان واحدهایی اقتصادی، نه ایجاد «کشتزارهای سوسیالیستی» ـ آنگونه که در چین خوانده میشدند ـ بلکه سرمایه داری خُردی بود که به درجات مختلف در تضاد و همگونی با منافع سرمایه داران دولتی بوروکرات ـ کمپرادور کوبا قرار میگرفت.

طی دهه اخیر تعاونی ها و کشت خانواری همچنان به بقاء خود ادامه داده و در حقیقت بطور روزافزونی از نقش مهمی در کشاورزی کوبا برخوردار گشته است. آنها بخصوص در عرصه تولید قهوه که، بویژه در کوبا، از شیوه های سرمایه بر نمیتوان استفاده کرد، اهمیت دارند. تعاونی ها و کشت خانواری در عرصه کشت تنباکو که بدون آنکه مالکیت خصوصی کار بی اجرت خانوارها و بویژه زنان را به جریان اندازد، قادر به سودآوری نیست، عمده می باشد. (۵۰) همچنین شماری از کشاورزان بطور شخصی بکار کشت غلات خوراکی و پرورش دام (مثل خوك) اشتغال دارند. در اواسط دهه ۷۰، دولت کوبا بهای پرداختی به کشاورزان بخش خصوصی در ازای غلاتشان و اجاره پرداختی برای زمینهای تصرف شده شان (توسط املاك بزرگ تولید شکر) را پایین نگه میداشت تا این خانواده ها را مجبور سازد اعضای خود را جهت کار در «لاتیفونديا‌های» بزرگ بفرستند ـ درست مثل پیش از انقلاب کاسترو. (۵۱)

پابپای تحول در مکانیزاسیون کشت نیشکر، احتیاج به این نیروی کار کاهش یافت. اما در سال ۱۹۸۶، حکومت کوبا که بخاطر رویارویی با بحران شدید در تامین ارز خارجی، با کمبود داده های کشاورزی روبرو شد یکبار دیگر به «تهاجم انقلابی» دست زد که به از بین رفتن بازارهای محلی منتهی گردید ـ بازارهائی که کشاورزان بخش خصوصی محصولات و مواد خوراکی اضافی خود را در آنجا به بهای بیشتری نسبت به بهای پرداختی دولت در ازای این اجناس بفروش میرساندند. بیشك غرض از این اقدام، سمت دادن و کانالیزه کردن منابع بیشتری بسوی تولید شکر به بهای از بین بردن عرصه رشد کشت مواد خوراکی بود. این نمونه ایست از چگونه سرمایه داری بومی زیر منگنه سرمایه خارجی رشد میکند و از مجرای واسطه این سرمایه خارجی، یعنی موسسات دولتی تولید شکر، به تبعیت آن درمی آید. کسانیکه سعی دارند نکته ای خوب در کاسترو بیابند چنین بحث میکنند که اگر کوبا هیچکاری نکرده باشد حداقل بقایای فئودالیزم را نابود ساخته است. لیکن، حتی این قضاوت نیز یکجانبه است. لنین در بررسی خود از شیوه های مختلف رشد سرمایه داری در کشاورزی، شیوه ای را که خود «شیوه پروسی» خواند، تشریح نمود. در این شیوه، سرمایه داری در کشاورزی بر اساس حفظ مایملکهای سابق و تبدیل ملاکین به سرمایه داران روستایی رشد میکند. این شیوه راه توسعه اقتصادی همه جانبه کشاورزی را سد میکند. (۵۲) کشاورزی کوبا، همانگونه که خواهیم دید، از زاویه مکانیزه تر شدن رشد کرده است. اما هم گامهایش و هم رشد کیفی اش، در مقام مقایسه با آنچه که انقلاب دموکراتیك نوین که به انقلاب راستین سوسیالیستی منتهی شود میتوانست امکانپذیر سازد، عقب مانده است.

یك بوی زننده پروسی از بقایای فئودالی در فضای کشتزارهای دولتی کوبا پیچیده است. اکنون مدیران دولتی در این کشتزارها بر جای ملاکین سابق تکیه زده اند. و تغییری اندك در سایر مناسبات اجتماعی به ارث رسیده از برده داری و نیمه فئودالیسم (منجمله میان سیاه و سفید، میان زن و مرد، و میان طبقات مختلف) صورت گرفته است. تحولی در این رشته مناسبات متعاقب تصرف «لاتیفونديا‌ها» و موسسات تولید شکر توسط حکومت کاسترو صورت نگرفت و از این نظر کوبا با جمهوری دومینیکن که در آنجا نیز حکومت بسیاری از «لاتیفونديا‌ها» و اکثر موسسات بزرگ تولید شکر را دولتی کرد، یکسان است.

در کوبای کاسترو، اکثریت سکنه شاغل روستایی اجتماعی شده اند ـ بدین معنی که سرمایه داری با جدا ساختن توده ها از زمین و تبدیل آنها به بردگان مزدور، آنها را اجتماعی میکند ـ اما مالکیت بر ابزار تولید صرفاً ملی شده است (در تصرف دولت) و نه اجتماعی (در تصرف کل جامعه). زمین، موسسات و همه چیز در دستانی قرار دارند که با منافع توده ها ضدیت دارند ـ یعنی حکومتی که مازاد تولید زحمتکشان کوبایی را تصرف میکند تا آنرا به مالك واقعی کوبا، یعنی سرمایه امپریالیستی، تسلیم کند. بر مبنای این معیارها، هیچ انقلابی در عرصه مناسبات مالکیت صورت نگرفته است. رشد نیروهای مولده در کوبا برای انقلاب دربرگیرنده فواید، و نیز مضراتی است؛ اما این رشد بخودی خود به معنای رهایی کارگران نیست ـ همانطور که تبدیل بردگان به بردگان مزدور در موسسات تولید شکر کوبا توسط سرمایه داری در انتهای قرن نوزدهم، نبود؛ و بخودی خود رهایی کشور را نیز نزدیکتر نمیکند.

(ادامه دارد)

پانویسها:

۱ ـ کریستو بال کی، «اصلاحات اقتصادی و کلکتیویزاسیون در کشاورزی کوبا»، گاهنامه جهان سوم

(لندن) ژوئیه ۱۹۸۸.

۲ ـ «کوبا لبه باریك گوه سرمایه داری را تصدیق میکند»، هفته نامه گاردین (لندن) ۱۹ فوریه ۱۹۸۹.

۳ ـ همانجا.

٤ ـ گزارش کشوری؛ واحد تجسسی اکونومیست: کوبا، شماره ٤، ۱۹۸۸ (لندن) صفحه ۱۳. (Country Report)

٥ ـ اطلاعیه جلسه هیئت سیاسی، به نقل از «گزارش هفتگی لاتین در باره مجمع الجزایر کارائیب» (لندن) ۳ نوامبر ۱۹۸۸.

٦ ـ «عزلت جدید فیدل کاسترو»، لوموند دیپلماتیك (پاریس) آوریل ۱۹۸۹.

۷ ـ گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: «مجمع الجزایر کارائیب» (لندن) ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹.

۸ ـ هیوف توماس، «کوبا، یا پیگرد آزادی» (لندن، انتشارات آیر اسپاتیس وود، ۱۹۷۱) صفحات ۱٦۹، ۳۳ ـ ۱۵۳۲.

۹ ـ پیتر مارشال، «کوبای آزاد» (لندن: انتشارات ویکتور گولانز، ۱۹۸۷) ص ۲۰.

۱۰ ـ رجوع کنید به کاسترو، «مانیفست جنبش ۲٦ ژوئیه»، به نقل از رولاندو بوناچی نلسون والده (ویراستاران) «کوبا در انقلاب» (نیویورك: انتشارات انکور، ۱۹۷۲).

۱۱ ـ تاد زولك، «فیدل کاسترو: یك تصویر انتقادی» (انتشارات هودر و استافتن: شرکت هاچیسون، ۱۹۸۷) ص ٤٦۹.

۱۲ ـ همانجا، ص ۵۲٦.

۱۳ ـ همانجا، ص ٤۷٤.

۱٤ ـ همانجا، ص ۵۵٤.

۱۵ ـ همانجا، ص ۵۸۰.

۱٦ ـ همانجا، ص ٦۰٦.

۱۷ ـ همانجا، ص ۳۳۸.

۱۸ ـ همانجا، ص ۵۲۰.

۱۹ ـ نامه چه گوارا به رنه لامو لانور، به نقل از کارلوس فرانکی، «فیدل کاسترو: یك تصویر خانوادگی» (لندن: انتشارات کیپ، ۱۹۸٤) ضمیمه، ص۲٤۸.

۲۰ ـ تاد زولك، ص ٦٦۲.

۲۱ ـ کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه: ۵۰ ـ ۱۸٤۸»، منتخب آثار (مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹٦۵) ج۱، ص ۲۸۲.

۲۲ ـ رجوع کنید به لنی ولف، «گوارا، دبره و رویزیونیسم مسلح»، مجله انقلاب (شیکاگو) شماره زمستان، بهار ۱۹۸۵.

۲۳ ـ تاد زولك، ص ۵۸۳.

۲٤ ـ کارملو مسا لاگو، «اقتصاد کوبای سوسیالیستی» (انتشارات دانشگاه نیویورك، ۱۹۸۱) ص ۸.

۲۵ ـ سوزان شرودر، «کوبا: کتاب جیبی آمار تاریخی» (بوستون: انتشارات جی.ك.هال، ۱۹۸۲) ص ۲٤۳.

۲٦ ـ همانجا، ص ۲۵۷.

۲۷ ـ فرانسیسکو لوپز سگررا، «کوبا: سرمایه داری وابسته و تحت سلطه (۱۹۵۹ ـ ۱۵۱۰)» (هاوانا: انتشارات کاسادلاس آمریکاس، ۱۹۷۲) ص ۳٦٦.

۲۸ ـ مارکوس وینو کور، «طبقات فراموش شده در انقلاب کوبا» (بارسلون: انتشارات گریجالبو، ۱۹۷۹) ص ۲۷.

۲۹ ـ همانجا، ص ۱۲۱. همچنین رجوع کنید به لوپز سگررا، ص ۳۷۹.

۳۰ ـ برایان پولیت، «بسوی تحول سوسیالیستی در کشاورزی کوبا» به نقل از پی.آی.گومز. (ویراستار). «توسعه روستایی در مجمع الجزایر کارائیب» (لندن: انتشارات سی.هُرست و شرکاء، ۱۹۸۵) ص ۱٦۳.

۳۱ ـ رجوع کنید به برایان پولیت، ص ۱٦۱ ـ ۱۵٦. من برای کم کردن «کار بی اجرت» خانوادگی (مردانی که برای پدر خود و یا برای سایر خویشاوندانشان بدون دریافت اجرت کار میکنند) از مقوله «کار مزدوری»، این ارقام را دستکاری کردم و در عوض آنرا در مقوله «کشاورزان گنجانیده ام. همانگونه که برایان پولیت متذکر میشود، این ارقام مربوط به سرشماری سال ۱۹۵۳ در کوبا در اکثر موارد کار زنان و کودکان را به حساب نیاورده است. در رابطه با این ارقام، همچنین رجوع کنید به فرانسیسکو لوپز سگررا، ص ۳٦۵.

۳۲ ـ مارکوس وینو کور، ص ۱۱۰ ـ ۱۰۳.

۳۳ ـ هیوف توماس، ص ۱۱۵۹.

۳٤ ـ آدلفو مارتین بوریوس، «تاریخ سیاسی روستائیان کوبا»، به نقل از پابلو گونزالس کازنوا (هماهنك کننده) «تاریخ سیاسی روستائیان آمریکای لاتین» (مکزیك: انتشارات دی.اف ۱۹۸٤) ص ٦۳. همچنین رجوع کنید به لوپز سگررا، ص ۷۰ ـ ۳٦۹.

۳۵ ـ سوزان شرودر، ص ۱٦٦.

۳٦ ـ فی الواقع در برخی کشورها، کشتزارهای نیشکر حدوداً هر پنج سال یکبار برای تعویض کشت نیشکر، به آتش کشیده میشوند. اما از این تکنیك در کوبا استفاده نمیشود.

۳۷ ـ برایان پولیت، ص ۱٦٤.

۳۸ ـ لی لاکوود، «کوبای کاسترو، فیدل کوبا، (نیویورك:انتشارات وینتیج، ۱۹٦۹) ص ۹٦.

۳۹ ـ رنه دومون، «نقد گسست»، به نقل از موریس لوموان (ویراستار) کوبا: سی سال انقلاب (پاریس، انتشارات اوتره مان، ۱۹۸۹،) ص ۵۳.

٤۰ ـ بنابر استناد به یك مصاحبه با کارلوس رافائل رودریگه، نایب شورای دولت و کابینه، به نقل از میدیا بنجامین، ژوزف کولینز، مایکل اسکات، «پایان ناهار مجانی: خوراك و انقلاب در کوبای امروز» (انتشارات انستیتو سانفرانسیسکو برای سیاست خوراك و توسعه، ۱۹۸٤)

٤۱ ـ ریموند لوتا، «آمریکا در سراشیب» (شیکاگو: انتشارات بانر، ۱۹۸٤) ص ۱۰۷.

٤۲ ـ رنه دومون، «آیا کوبا سوسیالیستی است؟» (ونزوئلا: انتشارات تیمپو نوه وو، ۱۹۷۰) ص ۱۱۹.

٤۳ ـ کارملو مسا لاگو، ص ۸.

٤٤ ـ لنین، «رشد سرمایه داری در کشاورزی»، مجموعه آثار (مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹٦٤) ج٤، ص ۱۳٤ ـ ۱۱۹.

٤۵ ـ برایان پولیت، ص ۱۵۳.

٤٦ ـ مائو تسه دون، «انقلاب چین و حزب کمونیست چین»، ج۲، ص ۳۲۷.

٤۷ ـ مائو تسه دون، «در باره دموکراسی نوین»، منتخب آثار (پکن: انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹٦۷) ج۲، ص ۳۵٤.

٤۸ ـ مائو تسه دون، «تحلیل طبقات در جامعه چین»، ج۱، ص ۳۱.

٤۹ ـ مائو تسه دون، «مبارزه در کوهستان جین گان»، ج۱، ص ۱۰٤ (پانویس ۲۰).

۵۰ ـ رجوع کنید به ژان استاب، «مقوله انواع در کشت تنباکو»، به نقل از آندرو زیمبالیست (ویراستار) «اقتصاد سوسیالیستی بسوی دهه نود» (بولدر، لندن انتشارات لین رینر، ۱۹۸۷) ص ٦۵ ـ ٤۳. این نتیجه گیری ژان استاب نیست.

۵۱ ـ سوزان اکشتاین، «محدودیتهای داخلی و بین المللی موجود بر تولید کشاورزی بخشهای خصوصی و دولتی»، مطالعات کوبا ۲۳: ۲، تابستان ۱۹۸۳ (پیتسبورگ).

۵۲ ـ لنین، «رشد سرمایه داری در روسیه»، ج۳، ص ۳۳ ـ ۳۲. همچنین رجوع کنید به «برنامه کشاورزی سوسیال دمکراسی»، ج۱۳، ص ۲٤۷ ـ ۲۳۸ (فصول ۵ و ٦).

برای فتح جهانی

۱۵_۱۳۶۹

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

EINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

CONQUISTARE

فراخوان به مردم اروپای شرقی :

تو همات را به دور افکنید!
انقلاب ـ تا به آخر



سخنرانی رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو



۱۳۶۹_۱۵

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

این سرمقاله در بررسی چرخش فوق العاده حوادث شرق، به حکم جاهلانه و عجولانه ای که غربیها در مورد مرگ «کمونیسم» صادر کرده و سوالی که این بحران پیش روی همه قرار داده ـ یعنی سوسیالیسم چیست؟ ـ پاسخ می دهد. این سرمقاله نگاهی مجدد است بر آنچه مائو از تجارب مثبت و منفی در شوروی زمان استالین و بدنبال آن احیای سرمایه داری در آن کشور، بعلاوه درسهایی که وی از انقلاب چین، منجمله در عرصه ساختمان سوسیالیسم آموخت. حال که مارکسیسم ـ لنینیسم دروغین یا «رویزیونیسم راستین» میدان را خالی کرده، موقعیت پیچیده ای بوجود آمده که در عین حال فرصتی خوب برای دست زدن به تهاجمی انقلابی است. این بخش همچنین در برگیرنده مطالب زیر است: دو مقاله مهم از مائو و کمونیستهای چینی درباره سوسیالیسم، مطالبی از سوی تشکلات و هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، گزارشی مستقیم از رومانی، بعلاوه مقاله ای درباره سقوط چائوشسکو.

پرو

سخنرانی اخیر رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین، به بررسی نتایج بی نظیر انقلاب چین برای انقلاب جهانی می پردازد. او درباره شکست ناپذیری و اهمیت حیاتی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم که پیشرویهای عظیم جنگ خلق در پرو موید آن است، سخن می گوید. وی درباره کسب قدرت سراسری بحث می کند.

افغانستان

با وحدت دو سازمان کمونیستی افغان و نتیجتا ایجاد «سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» نسیم تازه ای وزیدن گرفته است. برگزیده ای از بخش «انترناسیونالیسم پرولتری» به نقل از سند بنیانگزاری این سازمان، در این شماره درج می گردد.

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

* برای برانگیختن توده ها و گشودن قفل آینده، مائو کلید است! ۶
* مائوتسه دون، نقدی بر اقتصاد شوروی ۱۴
* مبانی اقتصاد سیاسی ۱۹
* فراخوان به مردم اروپای شرقی ـ
توهمات را به دور افکنید، انقلاب تا به آخر! ۲۲
* مائوئیسم در خیابانهای شرق ۲۶
* صداهای ناشنیده از رومانی ۲۸
* پایان کار چائوشسکو ۳۸
* بحران در بلوك تحت رهبری شوروی خوب است!
انقلاب، بهترین است؛ نیاز عاجل است ۴۱
* ورای بحران سرمایه داری ۴۲
* رویزیونیسم مرد، زنده باد کمونیسم! ۴۳
* سوسیالیسم با چهره ای انسانی یا سرمایه داری با چهره ای جدید ۴۸

---

* اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت ماه مه ۱۹۹۰ ۴۶
* اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت اشغال پاناما ۴۹
* پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به حزب کمونیست نپال (مشعل) ۵۰
* سخنرانی صدر حزب کمونیست پرو
در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین ۵۲
* پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو ۵۵
* اطلاعیه حزب کمونیست پرو ـ
درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو ۵۶
* نظر مائوئیستهای افغانستان درباره انقلاب جهانی ۵۸
* بر سر آینده آزانیا معامله جایز نیست! ۶۰
* چرخشی جدید در گره امپریالیستی ۶۵
* کوبا: کشتزارهای نیشکر را بسوزانید ـ بخش دوم ۷۴

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح در دسترس است

۱۳۶۳_۱
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۱۳۶۴_۲
پرو
انقلاب یا جنك جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۱۳۶۴_۳
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

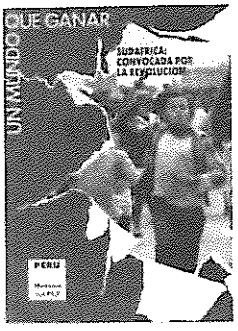

۱۳۶۴_۴
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

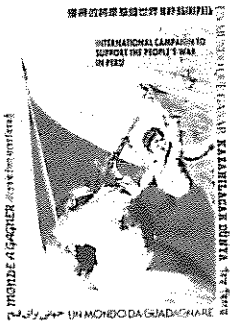

۱۳۶۵_۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۱۳۶۵_۶
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۱۳۶۵_۷
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی



۱۳۶۶_۸
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۱۳۶۶_۹
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۳۶۷_۱۰
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنك ایران و عراق

۱۳۶۷_۱۱
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنك خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۳۶۷_۱۲
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان
دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنك خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳۶۸_۱۳
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنك خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۳۶۹_۱۴
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنك علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

جهانی برای فتح هرسه ماه یکبار منتشر میشود
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC World to Win
27 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX, U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:
Revolution Books, 13 East 16th St,
New York, NY 10003 U.S.A

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

برای فتح جهانی

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

UN MUNDO DA CONQUISTARE विश्व विजय A WORLD TO WIN

از زبان خوانندگان...

من یك آزانهائی در تلاش اسکان یافتن در نامیبیا هستم... من بکار گیری برخورد طبقاتی به مسائل را می پسندم... بریده هایی از یك روزنامه صبح که «نامیبیا» نام دارد را برایتان می فرستم. امیدوارم مورد پسندتان قرار گیرند. من خود را در قبال دفاع از جنبش بین المللی پرولتری و افشای نقص ماهوی آزادیهای تحت تکفل امپریالیستها، متعهد میدانم.

امیدوارم نقدتان از تروتسکی را برایم بفرستید. بسیار متشکر می شوم. با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش!

برای یك آلترناتیو سوسیالیستی!

■■■

نامه تان را دریافت کردم. اما در موقعیتی نبودم سریعا پاسخ دهم. علتش هم این بود که در مخفیگاه بسر می بردم، زیرا که «اینکاتا» کسانی را که با آنها هم عقیده نیستند تحت پیگرد قرار میدهند.

من سال سوم و عضو تشکیلات دانشجوئی کنگره پان آفریکانیست PAC(A) هستم... بیانیه و شماره های ٤ و ٧ جهانی برای فتح را دریافت کردم. مباحثات بسیاری میان اعضای تشکیلاتمان بویژه آنان که در حوزه من هستند، بر سر بیانیه براه افتاده است. هنگامی که کنگره سراسری مان برگزار شود، قرار است شماره ٤ جهانی برای فتح را که به مسائل کشور ما یعنی آزانیای آشفالی می پردازد، در سطح سراسری مطرح سازیم.

در رابطه با تکامل اوضاع در آزانیای اشغالی، باید گفت چیزها و کارهای زیادی برای گفتن و انجام دادن وجود دارد. از زمانی که رژیم اشغالگر سفید (در آزانیا)، سازمانهای کنگره پان آفریکانیست، کنگره ملی آفریقا و حزب کمونیست آفریقای جنوبی را آزاد ساخته، توهماتی در میان توده ها و بخشهایی از جنبش رهائیبخش بروز کرده است، رژیم نژاد پرست از مذاکره صحبت می کند و «کنگره ملی آفریقا» (ANC) نیز از مذاکره سخن به میان می آورد. کنگره ملی آفریقا توده را متوهم می سازد. خلق تحت ستم و استثمار، انقلاب می خواهد و آماده مذاکره یا همکاری با رژیم نیست. از سوی دیگر، در حالیکه کنگره ملی آفریقا در تدارك مذاکره با رژیم است، کنگره پان آفریکانیست و جنبش آگاهی سیاهان خواهان انقلابند. از زمانی که کنگره ملی آفریقا برای مذاکره با رژیم تدارك می بیند، اعضایش بسوی کنگره پان آفریکانیست و جنبش آگاهی سیاهان روی آور شده اند. این مسئله حتی به برخوردهای فیزیکی دربسیاری نقاط کشور منجر شده که میان هواداران کنگره ملی آفریقا با هواداران کنگره پان آفریکانیست و جنبش آگاهی سیاهان روی میدهد. کنگره ملی آفریقا سعی دارد با استفاده از کلیه وسایل ممکن هرکس که هواداراش نیست را درهم بکوبد. بنابراین، در این حوزه ما در شرایط دشواری فعالیت می کنیم...

فکر می کنم مباحثاتی این چنینی، درکمان را از یکدیگر و اینکه چگونه انقلاب ارضی را حتی تحت شرایط سخت به پیش ببریم، بیشتر می کند. شما می توانید در مورد چگونگی مبارزه تحت شرایطی که آزادی فعالیت برای ما از سوی به اصطلاح جنبش آزادیبخش ممنوع است، ما را راهنمائی کنید.

می توانید برخی از متون مهمتان را که قول دادید، برایمان بفرستید. زیرا تهیه متون انقلابی بخاطر نداشتن امکان مالی مشکل است. هر نشریه ای که گیرمان بیاید، دست به دست میگردد. اگر ممکن است نوار سخنرانیهای انقلابی که به مبارزه مان مربوط باشد، برایمان بفرستید.

خوشحال میشوم اگر کتاب سرخ مائو را برایم بفرستید. من فکر می کنم کتاب سرخ مائو بسیار مهم است، چون ما خیلی در مورد مائوئیسم صحبت می کنیم بدون اینکه چیز زیادی درباره خدمات مائو بدانیم.

با درودهای انقلابی آفریقا سرزمین ماست.

■■■

سه سال (٨٤ ـ ١٩٨١) طول کشید تا پرونده پیگرد قانونی ما تکمیل شد. شش سال هم هست که این پرونده به دادگاه عالی نظامی ارجاع شده است. مرحله دادگاه عالی نظامی تا ژوئن ١٩٩٠ طول خواهد کشید، و محکومیت اعدام من هم پابرجا خواهد ماند.

ما می خواهیم با کلیه جنبشهای انقلابی سراسر جهان تماس گرفته و مکاتبه کنیم. ما مایلیم با کلیه انجمنهای خانواده های زندانیان سیاسی سراسر جهان نیز مکاتبه کنیم. نظر شما در اینمورد چیست؟...

فکر می کنم مطالب زیادی برای مباحثه وجود داشته باشد، و فکر می کنم می توانیم از تجارب یکدیگر بیاموزیم.

با درودهای انقلابی مبارزه تا پیروزی

یك زندانی سیاسی در ترکیه

■■■

چند روز پیش شماره ٩ ـ ١٣٦٦ مجله شما را دیدم. در پی یافتن شماره های دیگر بر آمدم، اما نتیجه ای نگرفتم. در حقیقت این شماره مجله که اکنون نزد من است، متعلق به رفیقی است که در زندان استانبول بسر می برد. من و دوستانم مایلیم این مجله و سایر نشریاتی را که به زبان ترکی منتشر می کنید، داشته باشیم. خیلی مایلیم که شماره های گذشته این نشریه را در صورتی که در دسترس باشند نیز داشته باشیم. زیرا فهرست مطالب شماره های گذشته را در صفحه دوم این شماره دیدیم. ما علاقه داریم تمام آن مطالب را مطالعه کنیم...

من در ژوئن ١٩٨٠ دستگیر شدم. در سال ١٩٨١، من و عده ای دیگر طی یك پرونده مشترك در دادگاه نظامی محاکمه شدیم. من به اعدام محکوم شدم. پرونده ما اکنون برای بررسی به دادگاه عالی نظامی ارجاع شده است. این دادگاه تصمیمش را در ماه ژوئن امسال اعلام می کند. ما قبلا تا ماه مه سال گذشته در زندانی در استانبول بودیم. وقتی که طی مدت پنج ماه دو تونل کشف شد، زندان تخلیه گشت. همگی ما را به زندان کنونی منتقل ساختند. علاوه بر من، ٩٨ زندانی دیگر نیز هستند که همگی در رابطه با تشکلات سیاسی مختلف دستگیر و محاکمه شده اند. به امید کمکتان! با درودهای انقلابی! در کارتان موفق باشید.

یك زندانی سیاسی در ترکیه

این کاست بزودی عرضه میشود

ما فقط جهان را می خواهیم!



نمونه هائی ارزشمند از موسیقی شورشگر در چهار گوشه جهان

تنوع فرهنگها و شکل های جدید و کلاسیك موسیقی در این نوار گرد آمده اند تا ضرورت سرنگونی ستمگران را از جانب توده ها بیان کنند. برخی هنرمندان که اثرشان در این کاست عرضه گشته در کشور یا منطقه خویش مشهورند. برخیشان نیز از شهرت بین المللی برخوردارند. در این میان هستند کسانی که علیرغم مشکلات تکنیکی موجود در کشور خود، نظیر فقدان نیروی برق، موفق به ارائه اجرائی مطلوب گشته اند. این نوار هفتاد دقیقه ای، شنونده را تحت تاثیر موسیقی گوشه و کنار جهان قرار میدهد: از کوهستان آند در پرو گرفته تا کردستان، از بنگلادش گرفته تا جامائیکا، از فلسطین گرفته تا مکزیك، آزانیا و...

در این دوران پر آشوب که امپریالیستها و مرتجعین متفرعنانه از «مرگ کمونیسم» (کمونیسم دروغین نوع رویزیونیستهای شوروی) دم میزنند، این نوار بازتابی است از تکوین و تداوم مبارزه در سراسر جهان در قالب موسیقی. ارائه این مجموعه، گفته مارك تواین نویسنده شهیر آمریکائی را بخاطر می آورد که: «شایعاتی که درباره مرگ من بگوش میرسد، بیش از اندازه غلو آمیز است.»

بدون کمك شمار زیادی از هنرمندان مترقی و انقلابی، و هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهیه این مجموعه ممکن نبود. ترجمه و گفتاری کوتاه درباره هر اثر با نوار همراه است. لیست برخی اجراء کنندگان ترانه ها و کشورهای مربوطه شان بدین قرار است، جاکت پوتی توز از ایرلند، پابلو موزس از جامائیکا، شوان پرور از کردستان، جودیت ریز از مکزیکو، گروه آیاکوچو از پرو، سمیع چوکر از سوریه، و ترانه هائی از آزانیا، آمریکا، ایران و...

این کاست بزودی در اختیارتان قرار خواهد گرفت. برای کسب اطلاع در مورد بها، یا اطلاعات بیشتر جهت نحوه دریافت نوار، لطفا با آدرس زیر تماس بگیرید:

BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC1N, 3XX, U.K.
FAX: (1) 831 9489 Ref: W6787.

شماره رفرانس میباید حتما بهمراه فکس مخابره شود.



برای برانگیختن
توده ها
و گشودن قفل آینده

مائو
کلید
است!

جنگجویان رهائی در کنگو (زئیر) ـ دهه ۱۹۶۰

تظاهرات در نیویورك ـ دهه ۱۹۶۰



«جمعبندی از تجارب تاریخی، خود همیشه عرصه حاد مبارزه طبقاتی بوده است. از زمان شکست کمون پاریس تاکنون اپورتونیستها و رویزیونیستها بر شکستها و کمبودهای پرولتاریا انگشت گذاشته اند تا درست و نادرست را وارونه جلوه داده، جای عمده و غیر عمده را عوض کرده و بدین ترتیب چنین نتیجه گیری کنند که پرولتاریا «نمی بایست دست به اسلحه می برد». ظهور شرایط جدید اغلب بمثابه توجیهی جهت نفی اصول اساسی مارکسیسم، تحت عنوان «تکامل خلاق» آن، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال این نادرست و بهمان میزان مضر است که روح نقادانه مارکسیسم را کنار نهاده، از کمبودها و موفقیتهای پرولتاریا به همزمان جمعبندی نکرده و به دفاع از مواضعی که در گذشته صحیح ارزیابی می شد و اتکا بر آنها قناعت کنیم. چنین برخوردی مارکسیسم - لنینیسم را شکننده می کند و در مقابله با حملات دشمن و هدایت پیشرویهای نوین در مبارزه طبقاتی ناتوانش می سازد. چنین شیوه ای روح انقلابی مارکسیسم را می کشد.»

- از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



پلمیکهای مائو علیه رویزیونیسم شوروی و برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی علیه رهروان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین به انقلابیون سراسر جهان که رشد پوسیدگی در اتحاد شوروی را دیده و در پی راه سرنگونی امپریالیسم و دگرگون ساختن چهره جهان می گشتند، امید بخشید.
عکس فوق معدنچیان «موچن کین» را نشان می دهد که با حرارت به طرد لیوشائوچی، این «خروشچف چینی»، و خط رویزیونیستی و ضد انقلابی او که در معادن بکار بسته میشد پرداختند.

دهه ۹۰ با یکرشته تحولات تکاندهنده تولد یافت: سقوط اغلب رژیمهای اروپای شرقی و دست کشیدن تقریبا کامل حکام شوروی و اروپای شرقی از هر گونه پوشش مارکسیستی - لنینیستی. برای مائوئیستها که طی سه دهه گذشته مخالفان سرسخت این رژیمها بحساب می آمدند این خوشایند ترین تحول است. وجود این رژیمهای پلید که ماسك «پرولتری» و «سوسیالیستی» به چهره کشیده بودند برای سالیان دراز مانعی در راه انقلابیون راستین محسوب می شد. همان بهتر که رویزیونیستها بجای تداوم جنایاتشان تحت عنوان ایدئولوژی ما، ماهیت حقیقی خود را آشکارا اعلام کنند.

بعلاوه سقوط این رژیمها اوضاع بسیار مساعدی را در آن کشور ها پدید آورده است. هرچند گیج سری بسیاری در میان اهالی این کشورها که سالها تحت نظام شبه «سوسیالیستی» زیسته اند، وجود دارد اما آرزوی نابودی ریشه ای جامعه موجود، گام گذاردن در عرصه بیداری سیاسی، بی اعتبار شدن حکام سابق و تکه تکه شدن صفوف آنها، همگی مساعدترین شرایط عینی را برای پیشروی های انقلابی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از زمانیکه خروشچف نظام سرمایه داری را در آنجا در دهه ۵۰ مستقر کرد، ایجاد کرده است. رویزیونیستها، این دشمنان کمونیستهای انقلابی، نه تنها در کشورهائی که صاحب قدرت بودند ضعیف گشته اند، بلکه کل جنبش رویزیونیستی هوادار شوروی در جهان، عمیقا توسط تحولات

پائیز و زمستان ۹۰ ـ ۸۹ بلرزه درآمده و درهم پیچیده است.

اما در شرایطی که یك گروه از دشمنان ما به ورطه تلاشی در غلطیده اند گروهی دیگر، که طبقات حاکمه دول امپریالیستی غرب باشند، دچار تفرعن شده و بخود می بالند. این گانگسترهای ارتجاعی می کوشند از دردسرهای دارودسته رقیب شان در شرق سود جویند تا پیروزی نهائی سرمایه داری، بازار و «دمکراسی» را بر آنچه بدروغ «کمونیسم» یا «استالینیسم» می نامند، اعلام دارند.

سقوط این رژیمها همچنین مسئولیتهای جدی را بر دوش کمونیستهای راستین می نهد. این شرایط ما را با وظیفه اشاعه هر چه بیشتر ایدئولوژی علمی و درك علمی مان از خصلت سرمایه داری رژیمهای سوسیالیستی دروغین و دامن زدن به یك ضد حمله قدرتمند سیاسی و ایدئولوژیك مواجه می سازد. بدون اینکار، برای مارکسیسم انقلابی، بدست آوردن جای پا در بلوك شرق یا بطور عامتر مغلوب ساختن موج ضد کمونیستی جاری ناممکن خواهد بود.

مائوتسه دون

بزرگترین اسلحه ما در درك اوضاع جاری و جهت نبرد با دشمن، آموزشهای فراگیر مائوتسه دون در ارتباط با مسائل زیر میباشد: خصلت جامعه سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و خطر احیا سرمایه داری ـ نظیر آنچیزی که در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی متعاقب مرگ استالین صورت گرفت و مائو آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

مائو صرفا از نقطه نظر تئوریك نبود که سوسیالیسم را فهمید. او همچنین توانست توده های وسیع را در ساختمان سوسیالیسم، و در پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی رهبری کند. انقلاب فرهنگی یك خیزش بی سابقه توده ای با هدف سرنگونی آندسته از مقامات عالیه حزب کمونیست بود که نظیر همپالگی هایشان در اتحاد شوروی و اروپای شرقی مالکیت عمومی سوسیالیستی را به پوششی برای پنهان ساختن تملك خصوصی خویش بدل ساخته بودند ـ امری که در جوهر خود با حرکت تمامی استثمارگران سرمایه دار یکسان بود.

بدون شك طبقه کارگر و توده های خلق در کشور های اروپای شرقی مدتهاست دریافته اند که یك قشر خاص ممتاز که درون احزاب کمونیست متمرکز شده ثمرهٔ کار توده های زحمتکش را غصب میکند. در اروپای شرقی، از عبارات کمونیستی برای پوشاندن نابرابری و استثمار واقعی همانگونه سود جسته شده است که در غرب عوامفریبی مسیحی و عباراتی مانند «همسایه ات را دوست بدار» برای توجیه ستم و استثمار زشت طبقاتی. برخلاف بسیاری از رویزیونیستها ما نباید از اینکه توده ها در اروپای شرقی تحت پرچمهای ضد کمونیستی به خیابان می آیند متعجب شویم یا جا بخوریم. چرا که در آنجا کلمه «کمونیسم» برای توجیه هرگونه استثمار، نابرابری و اعمال ارتجاعی این رژیمها بکار گرفته میشد. همانطور که مائو قویا بهنگام صحبت از رهروان سرمایه داری در چین مطرح کرد: «شورش علیه مرتجعین بر حق است.» این بر دوش ما کمونیستهای انقلابی راستین ـ مائوئیستها ـ است که نقاب «سرخ» از چهره این مرتجعین بدریم و به همه کس چهره زشت سرمایه دارانه آنها را نشان دهیم.

مهمترین چیزی که می بایست درباره رژیمهای بی اعتبار شده شرق درك کرد، آن نیست که شکل حاکمیت و ایدئولوژی آنها متمایز از شکل حاکمیت و ایدئولوژی رژیمهای غرب سرمایه داری بود؛ بلکه باید فهمید که خصلت طبقاتی اینگونه رژیمها درست همانند خصلت طبقاتی رژیمهای غرب امپریالیستی است.

۱ ـ اقلیت کوچکی از جامعه ابزار تولید را از طریق اداره دستگاه دولتی تحت کنترل یا درواقع تحت مالکیت خود دارد.

۲ ـ این اقلیت در تمامی عرصه ها به مثابه یك طبقه عمل می کند. هزاران بند مرئی و نامرئی، آشکار و پنهان سیاستمداران رده بالای حزبی، مدیران کارخانه ها، مدارس و بیمارستانها، چهره های اصلی رسانه ها و حیطه های فرهنگی را بهم متصل ساخته است. بعلاوه خود این موقعیت طبقاتی بدون شك همانند بورژوازی در غرب قدرت و ثروت را به نسل بعدی همین طبقه منتقل می کند.

۳ ـ این طبقه حاکمه، از پلیس، ارتش، محاکم و زندانها برای اعمال دیکتاتوری پوشیده خود بر اکثریت جامعه و سرکوب سبعانه تمامی مخالفان استفاده می کند.

٤ ـ کارگران به موقعیت بردگان مزدی رانده شده و هیچگونه کنترلی بر امور دولت ندارند و حتی کوچکترین نقش واقعی در چگونگی کارکرد کارخانه ها و شرکتها بازی نمی کند. وظیفه آنها ساکت ماندن، به سختی کار کردن و دریافت دستمزد در قبال اینکار است.

٥ ـ آنچه تولید را تعیین می کند منافع ضروری خلق نیست بلکه بدست آوردن حداکثر سود است. اینکه این واقعیت اغلب پشت یك برنامه دولتی پنهان میشود، ماهیت امر را عوض نمیکند.

٦ ـ نظام آموزشی و عرصه فرهنگی طرقی را اشاعه می دهد و دیدگاههائی را تبلیغ می کند که از آن طبقه حاکم است. انتقاد از شرایط موجود بندرت مجاز شمرده می شود.

تمامی جوانبی که درباره رژیمهای اروپای شرقی برشمردیم برای مخاطبان ما در غرب امپریالیستی نیز بسیار آشنا است. اینها خصوصیات تمامی دولتهای سرمایه داری است.

پس چرا نفوذ جنبش کمونیستی اصیل درون این کشورها تا این حد دشوار بوده است؟ چرا حتی برخی کسان از جنبش کمونیستی که سابقا به مخالفت با این رژیمها بر خاسته بودند اینك درمقابل چرخش سریع تحولات دچار گیج سری و اغتشاش فکری شده اند؟ در کنه این سئوال نیز مسئله اندیشه مائوتسه دون قرار دارد.

جالب است که به روحیه باختگی آشکار رهبری حزب کار آلبانی نیزاشاره کنیم.(۱) حزب کار آلبانی مدتهای دراز کوشید خود را نگهبان «ارتدوکسی» مارکسیستی ـ لنینیستی جلوه دهد. آنها خود را در دهه ٦۰ از طریق جهت گیری با مائوتسه دون و انقلابیون درون حزب کمونیست چین، در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچف، شناساندند. (۲) اما بواقع هیچگاه تحلیل مائو را درك نکردند و اغلب نسبت به طوفان انقلابی که مائو با برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی براه انداخت،اظهار ناخشنودی و ابهام کردند. (علیرغم این واقعیت که مائو و چینی ها بمیزان بسیار زیادی رهبری آلبانی را در جریان امور قرار میدادند ـ در این زمینه خصوصا می توان از اثر درخشان مائوتسه دون تحت عنوان «گفتگو با هیئت نمایندگی نظامی آلبانی» نام برد که در شماره اول جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است.) بعد از مرگ مائو و کودتای ضدانقلابی دن سیائو پین و هواگوفن در سال ۱۹۷٦، انورخوجه حمله کریهی را علیه اندیشه مائوتسه دون آغاز کرد. این حمله لطمه قابل توجهی به

جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد و وظیفه اتحاد مجدد کمونیستهای انقلابی راستین را دشوارتر ساخت.

باید بگوئیم که دیدگاه آلبانیائی درون آنچه جنبش بین المللی کمونیستی خوانده میشد پیروان زیادی نیز یافت؛ که علتش صرفا ترس تنگ نظرانه اپورتونیستی یك عده از اینکه یك جنبش بین المللی «بدون دولت» بماند، نبود. آلبانی کوشید تا خود را بمثابه میراث دار جنبش بین المللی کمونیستی (و خصوصا استالین) معرفی کند اما در عین حال بر عظیمترین دستاورد این جنبش یعنی انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائوتسه دون حمله می برد. در واقع امر، آلبانیائی ها از اشتباهات استالین دفاع می کردند نه از دستاوردهایش در ساختمان سوسیالیسم. این واقعیت که بسیاری جلب این خط شده و یا تحت تاثیر آن به سردرگمی کشانده شدند نشان می دهد که آموزشهای مائو آنطور که باید بطور همه جانبه توسط بخش بزرگی از آنچه جنبش بین المللی بود درك و جذب نشده بود.

سوسیالیسم چیست؟

یکی از عامیانه ترین تحریفاتی که در حق مارکسیسم ـ لنینیسم صورت گرفته ، دقیقا بر سر نکات پایه ای سوسیالیسم و اینکه سوسیالیسم چیست بوده است. برای مارکسیست ـ لنینیستها سوسیالیسم فقط می تواند به معنای یك دوره گذار انقلابی از سرمایه داری و سایر اشکال ارتجاعی جامعه طبقاتی بسوی دست یابی به کمونیسم در سراسر جهان باشد. این همه جانبه ترین و ریشه ای ترین انقلابیست که تا بحال در تاریخ بشر صورت گرفته است.

تاریخ نشان داده که انقلاب سوسیالیستی تنها زمانی میتواند آغاز شود که پرولتاریا قدرت سیاسی را توسط نیروی مسلح بکف آورده و دیکتاتوری انقلابی خویش را برقرار کرده باشد. این راه انقلاب اکتبر است که بقول مائو برای تمامی کشورها معتبر است. برای پرولتاریا فقط با محکم در دست گرفتن قدرت سیاسی است که ساختمان یك نظام اقتصادی سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت دولتی و کلکتیو بر ابزار عمده تولید(کارخانجات، معادن، راه آهن، زمین و غیره) ممکن می گردد.

ایستادگی در مقابل انتقاداتی که به مارکسیسم از زاویه نفی دستاوردهای لنین و استالین در ساختن نخستین دولت سوسیالیستی می شود حائز اهمیت است. ما با اطمینان می گوئیم که انقلاب بلشویکی نقطه عطفی در تاریخ بشر است. نفی تجربه لنین و استالین به معنای دست شستن از دیکتاتوری پرولتاریا، سرنگونی قهری مناسبات مالکیت کنونی و تجدید بنای آگاهانه جامعه بر مبنای منافع پرولتاریا و توده هاست. این به معنای دست شستن از هدف جامعه بی طبقه یعنی کمونیسم است. این بمعنای عقب نشستن از ایده انقلاب پیگیر است.

اما دفاع ما از اصول بدون افشای همه جانبه و عمیق خصلت طبقاتی رویزیونیسم، یعنی مضمون بورژوائی آن موفقیت آمیز نخواهد بود. چگونه است که اشکال سوسیالیستی (مالکیت دولتی،رهبری حزب کمونیست، اقتصاد برنامه ریزی شده) محتوائی کاملا متفاوت یافته اند؟

اما دفاع ما از اصول بدون افشای همه جانبه و عمیق خصلت طبقاتی رویزیونیسم، یعنی مضمون بورژوائی آن موفقیت آمیز نخواهد بود. چگونه است که اشکال سوسیالیستی (مالکیت دولتی، رهبری حزب کمونیست، اقتصاد برنامه ریزی شده) محتوائی کاملا متفاوت یافته اند؟

نخست مارکس خاطر نشان ساخت که جامعه سوسیالیستی هنگام تولد، برخود نشانه هائی از جامعه کهن را حمل خواهد کرد ـ از حیث ایدئولوژیك، سیاسی و اقتصادی . بعلاوه تاریخ انقلاب پرولتری نشان داده که قدرت، نخست در یك یا تعدادی از کشورها به کف آمده که توسط جهان متخاصم تحت سلطه امپریالیسم محاصره گشته اند. سنگینی بار گذشته و نیز اوضاع جهانی که دولتهای سوسیالیستی در آن حیات یافتند یك مانع عظیم در برابر آنها بوده است.

چگونه ممکن بود در جهت جامعه ای مبتنی بر اصل «از هرکس باندازه توانش، به هرکس باندازه نیازش» حرکت نمود وقتی که زیربنای اقتصادی در اتحاد شوروی و بعد از آن در چین بسیار ضعیف بود و نمی توانست این نیازها را پاسخگو باشد؟

یکی از بزرگترین خدمات مائوتسه دون این بود که همواره هدف غائی کمونیسم در سراسر جهان را قاطعانه مد نظر داشت و خط و سیاستها در مورد ساختمان سوسیالیسم را از این زاویه ـ و نه هیچ چیز دیگر ـ مورد ارزیابی قرار میداد. مائو درك کرد که رشد نیروهای تولیدی جامعه کافی نیست ـ البته نیروهای تولیدی میبایست رشد کند، اما بر پایه انقلابی کردن مداوم مناسبات بین مردم و تفکر مردم که کماکان بطرز گسترده ای از ایدئولوژیهای طبقات استثمارگر متاثر است. رشد نیروهای تولیدی نه بمثابه هدفی در خود بلکه باید جهت تامین زیربنای مادی ضروری برای شکل عالیتری از جامعه که عاری از تقسیمات طبقاتی باشد در نظر گرفته شود.

برای فهم قوانین ساختمان سوسیالیسم، مائو از تجارب منفی و مثبت ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی استالین آموخت. او خاطر نشان ساخت که مقوله های اقتصادی نهایتا مناسبات میان انسانها را منعکس میکنند و نادرست است اگر فقط از اشیاء صحبت شود و از مردم حرفی بمیان نیاید.

بدون شك استالین برخلاف افرادی نظیر خروشچف که وی را بعد از مرگش بباد حمله گرفتند، با تمام وجود به هدف کمونیستی متعهد بود. اما استالین در عین حال که مبارزه علیه مخالفان بیشمار سوسیالیسم را پیش میبرد، بسختی میتوانست نحوه سر بلند کردن اینان از بطن اقتصاد سوسیالیستی را ببیند. استالین بسختی میتوانست ببیند که چگونه این عناصر فرصت طلب که در پی تغییر بخشهائی از دولت و اقتصاد سوسیالیستی تحت کنترلشان به مایملك شخص خویش اند یك بورژوازی نوین را نمایندگی میکنند. استالین حتی در زمینه تئوریك مطرح کرد که بواسطه برقراری نظام اقتصاد سوسیالیستی، موجودیت بورژوازی ناممکن گشته است. او به ضرورت ادامه انقلاب حتی بعد از استقرار سوسیالیسم بی توجه ماند.

از سوی دیگر، مائو توانست چگونگی تولد ناگزیر بورژوازی تحت سوسیالیسم، و بنابراین ضرورت بمیدان کشاندن مداوم توده ها از پائین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. این کار برای بزیر کشیدن بورژوازی درون خود حزب کمونیست و وجین کردن گام بگام «خاك» اقتصادی و ایدئولوژیك سرمایه دارانه ای که عناصر بورژوا یکی پس از دیگری از آن سربلند میکردند، ضروری بود.

مائو متوجه شد که باید دیکتاتوری پرولتاریا را بقول مارکس بعنوان اعلام ادامه انقلاب درك كرد و فهمید که قدرت دیکتاتوری پرولتاریا از طریق درگیر کردن بیش از پیش پرولتاریا و توده های وسیع در «امور دولتی» ـ یعنی پایه ای ترین مسائل جامعه ـ بدست می آید. مائو میدانست که دیکتاتوری پرولتاریا صرفا نمیتواند از طریق حزب کمونیست به پیش برده شود. مائو فهمید که حزب پیشاهنك کمونیست برای رهبری انقلاب سوسیالیستی ضروری است، ولی او اینرا هم درك کرد که دشمنان انقلاب در خود حزب هم پیدا میشود. مائو مبارزه قاطعی را علیه این تئوری که میگفت بمحض استقرار مالکیت سوسیالیستی وظیفه عمده عبارتست از رشد نیروهای مولده ، به پیش برد. مائو مطرح نمود که عامل تعیین کننده در پیشرفت سوسیالیسم، انقلابی کردن هر چه بیشتر جامعه و ادامه نبرد با رهروان سرمایه داری است.

مائو فهمید که ساختمان اقتصاد سوسیالیستی یك برنامه اقتصادی دولتی را میطلبد. این روشی حیاتی است که در آن پرولتاریا بجای آنکه همانند جامعه سرمایه داری صرفا برده قوانین اقتصادی باشد، کار تغییر آگاهانه طبیعت را آغاز میکند. اما مائو مسئله اقتصاد متمرکز را بطریقی بسیار دیالکتیکی می فهمید؛ بدین معنا که وی وحدت و مبارزه اضداد را درك میکرد ـ بین تعادل و عدم تعادل، کشاورزی و صنعت، و بین مرکز و مناطق. او میدانست که برنامه ریزی متمرکز میباید با ابتکارات محلی همراه گردد. در مورد این مسائل نیز مائو از تجارب منفی و مثبت استالین ـ خاصه گرایش استالین به اتکاء بر شیوه های خشك، بوروکراتیك و بشدت متمرکز ـ جمعبندی نمود. از نظر مائو این پرولتاریا است که باید بر برنامه حکم براند، نه بالعکس. شعار مشهوری که طی انقلاب فرهنگی بر فراز اسکله شانگهای نصب گشته بود، چنین میگفت: «برده تُن(اوزان) نباشید، بلکه سروران بندر باشید!»

مائو فهمید که مبارزه جهت دستیابی به کمونیسم، طولانی، مداوم و پیچیده خواهد بود و دربرگیرنده چرخشها و عقبگردها، همراه با مبارزاتی که جنبش کمونیستی هنوز با آنها آشنا نیست. این درك در اظهاریه مائو بازتاب یافته که: «حدود ۵۰ تا ۱۰۰ سالی که در پیش است، عصر کبیر تغییرات ریشه ای در نظام اجتماعی سراسر جهان خواهد بود. این عصری تکان دهنده است که در دوره های تاریخی گذشته نظیرش دیده نشده است. ما که در این عصر زندگی میکنیم میباید برای شرکت در مبارزات عظیمی مهیا شویم که خصوصیات متفاوت بسیاری نسبت به مبارزات گذشته دارند.»(۳)

یك نبرد طولانی و سخت

در سراسر تاریخ ثابت شده که گذار از یك نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر یك پروسه طولانی و مملو از شکستها و پیروزیها است. حزب کمونیست چین تاکید داشت که چگونه نشستن نظام فئودالی بجای برده داری در چین باستان صدها سال بطول انجامید. بهمین ترتیب انقلاب بورژوائی در اروپا چند قرن طول کشید تا اینکه بالاخره فئودالیسم بطور کامل توسط سرمایه داری ریشه کن گشت. برای مثال، هم در بریتانیاو هم در فرانسه، پیش از آنکه حاکمیت بورژوازی استوارانه استقرار یابد، احیاءگری ضد انقلابی بوقوع پیوست و حاکم شد.

برای کمونیستهای راستین جهان، فهم خصلت حقیقی و متناقض جامعه سوسیالیستی نه مایه هراس، بلکه رهائیبخش بود.

این مسئله که در مورد انقلاب بورژوائی حقیقت دارد برای انقلاب پرولتری بیشتر صدق میکند چراکه انقلاب پرولتری در پی جایگزینی یك طبقه استثمارگر با دیگری نبوده، بلکه بدنبال پیشبرد عمیقترین انقلاب در تاریخ است؛ بقول مارکس بدنبال یك «گسست ریشه ای» از تمامی جوامع استثماری سابق است. کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا یك دستاورد عظیم است اما اینکار تنها دروازه ای است گشوده بر مبارزه جهت دگرگونی روابط بین مردم در تمامی جوانب حیات اجتماعی.

ایده ها و عملکردهائی که بر هزاران سال جامعه طبقاتی مبتنی است بدون یك مبارزه سخت از میان نخواهد رفت. این ایده ها و عملکردها مداوما گرایش دارد که جامعه سوسیالیستی را بفساد کشانده و حتی دگرگونش سازد. زمانیکه مدیران کارخانه ها معتقد باشند نقش آنها تصمیم گیری است و نقش کارگران صرفا تولید کردن است، و زمانیکه خود کارگران براین باور باشند که تقدیر آنها صرفا اطاعت کردن است؛ زمانیکه مهندسین و متخصصان معتقد باشند که جایگاه بهتر آنها در جامعه نتیجه استعداد های طبیعی خودشان است، زمانیکه معلمان رفتاری مستبدانه داشته باشند و آثار فرهنگی بعنوان مثال نقش سنتی زن را تقدیس کند، ما فاصله چندانی از سرمایه داری نداریم.

و اما در رابطه با مسئله حیاتی «حق بورژوائی». تحت سوسیالیسم کماکان یك سیستم دستمزدی مورد نیاز است و به کارگران طبق اصل «بهرکس به اندازه کارش» پرداخت میشود. چرا که شکل عالیتر سازمان اجتماعی مبتنی بر «بهرکس به اندازه نیازش» را هنوز نمی توان مستقر کرد. تحقق اصل اول بدون شك یك پیروزی بزرگ بر سرمایه داری بوده، اصل «هرکس کار نکند، چیزی هم نمیخورد» را حکمفرما ساخته و بدین طریق ضربه عظیمی بر طبقه سرمایه دار کهن که از شیره کار کارگران ارتزاق میکند، وارد میسازد. اما در عین حال اصل «پرداخت برابر در مقابل کار مساوی» بناگزیر با خود نابرابریهای واقعی بهمراه میاورد؛ چرا که بقول مارکس، مردم نیازهائی بس نابرابر دارند (مثلا مقایسه کنید یك مرد مجرد را با زنی که سرپرست ۳ بچه است). بعلاوه ایده هائی که از اصل «بهرکس به اندازه کارش» برمیخیزد یقینا بورژوائی میباشند؛ مثلا این ایده که «کار سخت شایسته پاداش است» یا اینکه «به کسانی که سختتر کار میکنند باید بیشتر پرداخت شود» و غیره.

باقی ماندن سیستم دستمزدی و نیاز به مبادله کالا با پول در جامعه سوسیالیستی، بازتابی است از اینکه جامعه هنوز موانع مربوط به تولید کالائی و توزیع بر حسب ارزش کالاها را پشت سر نگذاشته است. این همان نکته ای است که لنین آن را گوشزد میکرد و میگفت «ما یك دولت بورژوائی بدون بورژوازی ایجاد کرده ایم.» تحت حاکمیت رویزیونیستی اصل مربوط به «حق بورژوائی» مورد ستایش قرار گرفته است. در چین متعاقب مرگ مائو، رویزیونیستها حتی شعار «ثروتمند شدن شکوهمند است» را علم کردند. مائو خاطر نشان کرد که تحت سوسیالیسم حق بورژوائی را «فقط میتوان محدود ساخت» و نمیتوان آن را از میان برداشت. اما وی برای تحدید حق بورژوائی و انتقاد از ایدئولوژی ناشی از آن بسختی جنگید. اگر این حق محدود نشود، آنوقت جامعه به سرمایه داری سوق

میبابد. اگر بورژوازی نوخاسته ابزار تولید را در اختیار خود بگیرد، حتی اصل «بهرکس به اندازه کارش» هم دوباره به اصل مشهور سرمایه داری یعنی «کسی که کمتر کار میکند بیشترین بهره را میبرد» بدل خواهد گشت.

مائو به این نکته پی برد که محو «سه اختلاف بزرگ» بین شهر و روستا، کارگر و دهقان، و کار یدی و کار فکری، نه سریع است و نه آسان. تا زمانیکه این اختلافات موجود باشد کمونیسم ناممکن است. بعلاوه محو این مرده ریگهای قرنها جامعه طبقاتی، علاوه بر انقلاب رادیکال در سازمان اجتماعی نیاز به سطح عالیتری از نیروهای تولیدی آنروز چین داشت.

پاسخ مائو به مشکلات و خصلت طولانی گذار به کمونیسم این نبود که در برابرشان سر تعظیم فرود آورد و «خصلت بشری» را شکست ناپذیر اعلام کند. بالعکس، او ابزار پیشبرد انقلاب تحت چنان شرایطی را جست و کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران انقلابی در چین و جنبش کمونیستی انترناسیونالیستی را با این درك صحیح علمی از انقلاب سوسیالیستی مسلح گرداند. برای کمونیستهای راستین جهان فهم خصلت حقیقی و متناقض جامعه سوسیالیستی نه مایه هراس، بلکه رهائیبخش بود.

درك این مطلب بما فهماند که چرا آنچه مدتها «قلعه تسخیر ناپذیر» سوسیالیسم در اتحاد شوروی خوانده میشد، از درون تسخیر گشته بود. و مهمتر از آن، بما نشان داد که از طریق مبارزه انقلابی پرولتاریا و توده ها، نظیر آنچه طی انقلاب فرهنگی دیدیم، میتوان کسانی را که قصد کشاندن جامعه به راه سرمایه داری را دارند شکست داد و با اینکار صدها میلیون نفر را برانگیخت که در راه دگرگون ساختن تمامی جوانب جامعه گامهای جهش وار بردارند. مائو تصویر مارکس و انگلس از جامعه کمونیستی را احیاء نمود: جامعه ای که در آن زن و مرد آگاهانه و داوطلبانه ـ بی آنکه موجودیت طبقات از حرکت بازشان دارد ـ جهان و خود را تغییر میدهند؛ این تصویر توسط رویزیونیستها تحریف گشته، بر آن سرپوش نهاده شده و از هرگونه اهمیت عملی منفك گردیده بود.

علیرغم پیروزیهای عظیمی که طی دهسال انقلاب فرهنگی بدست آمد، رهروان سرمایه داری در چین موفق شدند متعاقب مرگ مائو قدرت را از طریق کودتا علیه سرسختترین پیروان وی که تحت رهبری چیان چین (همسر مائو) و چان چون چیائو قرار داشتند، غصب کنند. انقلاب سوسیالیستی در چین دچار شکستی موقتی شد و بدون شك این ضربه ای عظیم برای پرولتاریای جهانی بحساب میامد. اما مائو ما را برای ایستادگی در مقابل این ضربه مسلح ساخته بود؛ تا بتوانیم آنرا درك کرده، نبرد را در سایر جبهه ها و دیگر کشورها به پیش برده و اعتماد استراتژیك خود به پیروزی نهائی امر خویش را حفظ کنیم.

مائو تصویر مارکس و انگلس از جامعه سوسیالیستی را احیاء نمود: جامعه ای که در آن زن و مرد آگاهانه و داوطلبانه ـ بی آنکه موجودیت طبقات از حرکت بازشان دارد ـ جهان و خود را تغییر میدهند؛ این تصویر توسط رویزیونیستها تحریف گشته، بر آن سرپوش نهاده شده و از هرگونه اهمیت عملی منفك گردیده بود.

تمامی اینها نکاتی پیچیده است و نه فقط قوانین عام طبیعت و انقلاب بر آن حاکمند، بلکه با قوانین خاص که مشخصه اقتصاد سوسیالیستی می باشد، رقم میخورند. برای آنکه کمونیستهای انقلابی راستین بتوانند خصلت سرمایه دارانه رژیمهای اروپای شرقی را واقعا و بطور همه جانبه افشاء کنند و مهمتر از آن، برای آنکه بتوانیم بعد از کسب قدرت امر ساختمان سوسیالیسم را بخوبی به پیش بریم، ضروری است که عمیقتر به این مسئله پرداخته و بر اقتصاد سیاسی سوسیالیسم تسلطی کافی داشته باشیم. بعلاوه کمونیستها میباید درك استواری از انتقادات مائو نسبت به استالین بدست آورند؛ نه بدان خاطر که با آوای ضداستالینی همراهی کنند، بلکه برای آنکه بهتر بتوانند خط تمایز روشنی را برای خود و توده ها میان جوامع هیولائی اروپای شرقی و یك جامعه سوسیالیستی راستین رسم نمایند. رژیمهای رویزیونیست بسیاری از شکلهای سوسیالیسم را به ارث بردند. بعلاوه، آنها از اشتباهات استالین و انقلابیون راستین سود جستند. مسئله در اروپای شرقی پیچیده تر از اتحاد شوروی بود؛ چون در این کشورها برخلاف شوروی تحولات انقلابی ناچیزی صورت گرفته بود. برای آنکه به مطالعه و بررسی این نکته کمك کرده باشیم، گزیده ای از دو اثر مهم تحت عنوان «نقد اقتصاد شوروی» نوشته مائو و «مبانی اقتصاد سیاسی» که یك کتاب آموزشی منتشره در شانگهای بسال ۱۹۷۴ تحت رهبری خط مائو است را در این شماره از جهانی برای فتح بازتکثیر میکنیم؛ به این امید که چنین آثاری بطور کامل مورد مطالعه قرار گیرند.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح ساخته، «لنین گفت فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط میدهد. در پرتو درسها و پیشرفتهای حاصله توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، این معیار لنینی مشخصتر و براتر گشته است. اینك میتوان گفت فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا و به قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و تداوم مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا کمونیسم بسط میدهد. و همانطور که مائو قویا اعلام داشت، ناروشنی بر سر این مسئله به رویزیونیسم میانجامد.»

شکل و محتوا

بارها خاطر نشان شده که، مائو توانست درك عمیق و موشکافانه ای از انقلاب سوسیالیستی ارائه دهد چرا که تسلطی عالی بر روش ماتریالیستی دیالکتیکی داشت. او هرگز خود را با ظواهر پدیده ها راضی نمیکرد بلکه همراه در پی یافتن جوهر آنها بود؛ مائو دریافت که وحدت و مبارزه اضداد تعیین کننده خصلت هر پروسه در طبیعت و در جامعه بشری است. او پیگیرانه این روش را در بررسی و تشریح جامعه سوسیالیستی دنبال کرد.

قدرت سیاسی در دست حزب کمونیست است؟ خوب است که چنین باشد. اماآیا این حزب واقعا حزب پرولتاریا است و آیا گسترده ترین منافعش را نمایندگی میکند؟ یا اینکه به کلوپ خصوصی اقلیتی از جامعه تبدیل شده و در پی حفظ و بازتولید منافع این عده است؟ مائو ثابت کرد که چیزی بعنوان «حزب مونولیت یا یکدست» (آنطور که استالین میگفت) وجود ندارد؛ بلکه حزب خود همواره صحنه مبارزه سخت دو خط میان خط پرولتری و خط رویزیونیستی است و نتیجه این مبارزه،

جهت گیری واقعی جامعه را تعیین میکند.

آیا شما دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرده اید؟ این دستاوردی مهم است. اما این دولت آیا قدرت را واقعا در اختیار کارگران و دهقانان قرار داده؟ سئوال مائو این بود «چه کسی انتقاد میکند؟» مائو نقاب از چهره این نظریه اکونومیستی ـ رویزیونیستی که «سوسیالیسم» را صرفا بهبود شرایط زندگی توده ها میداند، درید و در مقابل بر قدرت سیاسی پرولتاریا در اتحاد با کلیه توده های انقلابی تاکید گذارد. مائو فهمید که خود دولت تحت سوسیالیسم یك پدیده متناقض است. ایجاد و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا امری مطلقا ضروری است، اما اگر توده ها مبارزه ای بس سرسختانه را به پیش نبرند همین دستگاه دولتی به سلاحی علیه توده ها، به دیکتاتوری کله گنده های حزبی، مدیران کارخانجات و تکنوکراتها، یا یك بورژوازی نوین تبدیل میشود.

میگوئید یك کشور سوسیالیستی قدرتمند بنا کرده اید؟ این دستاورد بزرگی است. ولی مائو خاطر نشان ساخت که صحبت از پیروزی نهائی در یك کشور «با لنینیسم در تضاد قرار میگیرد» و ما هیچگاه نباید هدف جهانی کمونیسم را از دیده دور بداریم. اگر دولت سوسیالیستی بهدفی در خود تبدیل شود، اگر دیگر در خدمت پیشروی بسوی کمونیسم جهانی نباشد، دیگر سوسیالیستی نبوده و به مانعی در راه انقلاب جهانی بدل میگردد ـ این درست همان چیزی است که در اتحاد شوروی اتفاق افتاد.

مائو میدانست امکان این هست که امور تحت شرایط مشخص بضد خود تبدیل شوند. ما نیز باید این شیوه را در تحلیل از وقایع بکار بندیم. شورش توده های اروپای شرقی از لحاظ عینی شورشی است علیه پلیدیهای امپریالیسم، هرچند که بسیاری از مردم این کشورها این شورش را علیه سوسیالیسم و کمونیسم میپندارند. این دلیل بر آن نمیشود که دنبال احساسات عقب مانده توده های این کشورها بیفتیم. نه. باید آنها را بی پروا با حقیقت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون به مصاف طلبیده و روبرو سازیم. ولی همچنین اشتباه خواهد بود اگر فقط به ظواهر نگاه کنیم و درباره فرصتهای انقلابی در این کشورها به نتایج غلط برسیم. «مارکسیسم ـ لنینیسم» قلابی یعنی رویزیونیسم واقعی، ایدئولوژی رسمی و دین دولتی در کشورهای بلوك شرق بوده است. تا زمانیکه این دین دولتی کاملا رسوا نشده بود و توده ها آن را رد نکرده بودند، امکان واقعی برای نفوذ مارکسیسم راستین در آنجا وجود نداشت. دیدن ظواهر ضدکمونیستی و نفی محتوای ضد سرمایه داری (این شورشها) تخطی از دیالکتیك و کاری خطاست.

ابعاد بین المللی

همانطور که پیشتر گفتیم، یك دلیل وجود مشکلات در برابر دولتهای سوسیالیستی این واقعیت بود که آنها درون جهانی متخاصم پا به عرصه وجود گذارده و زیستند که کماکان تحت سلطه امپریالیسم و ارتجاع بود. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، کشورهای سوسیالیستی برای انقلاب جهانی حکم مناطق پایگاهی را داشته و یك جزء تابع آن هستند. کشورهای سوسیالیستی در نبرد مرگ و زندگی با نظام جهانی امپریالیستی درگیر میشوند. این مطلقا ضروری است که پرولتاریا و توده های انقلابی قدرت را در هرآنجا که امکان دارد بکف آورند و ساختمان جامعه سوسیالیستی را بیاغازند. پیروزیهائی که در این پروسه بدست میایند ـ نظیر آنچه در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین و در چین تحت رهبری مائو کسب شد ـ کل جنبش انقلابی جهانی را به پیش میرانند؛ خصوصا آنکه این پیروزیها گواه زنده ای است بر این حقیقت که ضرورتی ندارد استثمار انسان از انسان اصل سازمانده جامعه باشد. این پیروزیها امکان آینده ای بهتر را ترسیم نموده و همچون سنگری در خدمت ستمدیدگانند.

دولتهای سوسیالیستی سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» را با دول سرمایه داری و امپریالیستی اتخاذ کردند. اما چنین همزیستی مسالمت آمیزی تنها میتواند ترك مخاصمه ای در جریان یك زدوخورد ادامه دار بحساب آید؛ و این زدوخورد در درازمدت تنها با پیروزی یك اردو بر اردوی دیگر تمام خواهد شد. امپریالیستها نشان داده اند که هرچند در مقاطعی مجبور به قبول موجودیت یك دولت سوسیالیستی شده اند، اما هرگز از اقداماتشان جهت بمحاصره درآوردن، آزار، خرابکاری و حتی تجاوز به آن کشور دست نکشیده اند.

بعلاوه، جدا از جنبه نظامی قضیه باید دانست که تا وقتی هنوز نظام امپریالیستی بر جهان مسلط است، بخش بزرگی از نیروهای تولیدی جهانی و همراه با آن، شاهرگهای مهم اقتصاد جهان تحت کنترلش خواهد بود؛ و همه اینها علیه جامعه سوسیالیستی بکار گرفته خواهد شد. با توجه به این مسئله و با توجه به خصلت جهانی جامعه بشری ـ چیزی که بواسطه ظهور امپریالیسم بسیار برجسته تر گشته است ـ این است که، اصلا نمیتوان تصور کرد که جامعه کمونیستی تنها در یك نقطه از کره خاکی موجودیت بیابد.

آیا سوسیالیسم میتواند بمفهوم« تحویل کالا »باشد؟

یکی از ادعاهای بزرگ خروشچف این بود که «سوسیالیسم» بلوك شرق، غرب را از طریق پروسه رقابت مسالمت آمیز «دفن» خواهد کرد. او گمان میبرد میتواند یك امپراتوری بنا کند که با ایالات متحده و اروپا در زمینه سطح زندگی و معیشتی که آنها برای بسیاری از اهالی شان در متروپولهای امپریالیستی فراهم میکنند، به رقابت برخیزد. البته خروشچف و جانشینانش هیچگاه قادر به تحقق این ادعا نشدند، و امروز ثروتهای نسبی غرب بمثابه گواه نهائی برای اثبات باصطلاح برتری نظام سرمایه داری غربی بکار گرفته میشود.

دلیل عمده اوضاع اقتصادی نسبتا فقیرتر شرق نسبت به غرب صرفاآنست که غربیها در استثمار یك امپراطوری بین المللی موفق تر بوده اند. اینطور نیست که سوسیال امپریالیستهای شوروی در ساختن یك چنین امپراتوری و سودبری از آن تلاش نکردند ـ چرا کردند. اما بنا به برخی دلائل تاریخی و ژئوپلیتیك، بلوك تحت رهبری شوروی هرگز نتوانست یك شبکه جهانی از کشورها را منطقه امن خود بسازد و آنها را بهمان درجه امپریالیستهای غربی بطور سودآور مورد بهره کشی قرار دهد.

یك کشور سوسیالیستی راستین هرگز وارد مسابقه بر سر خوان یغمای نومستعمرات و جهان سوم نمی شود. رشد ظرفیت تولیدی یك دولت سوسیالیستی راستین هرگز هدفی در خود نیست و حتی ارتقاء سطح زندگی توده ها در این کشور نیز تابعی از هدف پیشروی بسوی کمونیسم است. با صراحت بگوئیم اگر قرار است تنها راه دستیابی به کالاهای مادی مورد نظر تبدیل شدن به یك دولت

استثمارگر نوین باشد، بهتر است هیچگاه به آنها دست نیابیم. بلوك شرق بی هیچ دغدغه ای وارداین رقابت ارتجاعی شد؛ آنها به اهالی کشورهایشان آموختند که هدف اصلی سوسیالیسم، «آبگوشت» بیشتر بر سر هر سفره ای است. بهمین خاطر بود که مائو بطنز از «کمونیسم آبگوشتی» خروشچف صحبت میکرد. اما در تحلیل نهائی غرب ثابت کرد که بهتر از شرق میتواند آبگوشت تهیه کند.

مع الوصف باید اضافه کنیم، که امپریالیستهای غربی با «سنك محك» های قلابی برتری ادعائی نظام خود را اندازه زده و «ثابت» میکنند. نشان دادن اینکه چین انقلابی تحت رهبری مائو یا اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین نسبت به غرب فقیرتر بودند، ساده است. اما کشورهای تحت استثمار غرب چطور؟ نظام امپریالیستی دو «قطب» دارد ـ آنها که در دژهای امپریالیستی زندگی میکنند و بدرجات گوناگون از جایگاه ممتاز این کشورها منتفع میگردند؛ و آنها که در نواحی گسترده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین میزیند؛ جائیکه همه کشورها از شکل افتاده اند و تماما در خدمت تضمین انباشت ثروت برای کشورهای امپریالیستی قرار دارند. چین قبل از رهائیش در سال ۱۹۴۹ دقیقا یکی از این کشورها بود که ملل امپریالیستی شیره جانش را مکیده بودند. زخمهای این ستم بعد از کسب قدرت به پرولتاریا به ارث رسید. اما علیرغم دشواریهای اقتصادی بسیار چین انقلابی توانست گام بگام اقتصاد را در همه جوانب تکامل دهد بگونه ای که سطح زندگی توده ها بمیزان زیادی و خصوصا در حیطه های کلیدی یعنی تغذیه، بهداشت و آموزش ارتقاء یافت و نیز زمینه پیشرفت هر چه بیشتر بر جاده سوسیالیسم فراهم شد. در واقع استاندارد زندگی توده ها در چین در مقایسه با استاندارد زندگی زحمتکشان در کشورهای تحت سلطه بسیار مطلوب بود.

از ورشکستگی «سوسیالیسم» بلوك شرق، در ضمن، برای طرح این موضوع استفاده میشود که، تنها راه رشد اقتصادی متصل ساختن این رشد به «موتور» امپریالیسم است. البته این حقیقتی است که ماشین استثمار امپریالیستی، موتور قدرتمندی برای «رشد اقتصادی» است. این ماشین میتواند انسانها را میلیون میلیون زیر چرخ دنده های خود بجود و چندین تن استخوان خرد شده را به بیرون تف کند، و در این پروسه شهرهای مدرنی را بسازد که معمولا ـ لااقل در جهان سوم ـ توسط زاغه های «مدرن» احاطه شده است. امپریالیسم میتواند یك کشور را بر مبنای همان الگوئی رشد دهد که در کل جهان برقرار است ـ انباشت مداوم ثروت در یك «قطب» و انباشت مداوم فقر و فلاکت در «قطب» دیگر. سرمایه داری و امپریالیسم درست مانند یك آهن ربا نمیتوانند بدون هر دو قطب وجود داشته باشند ـ خواه در یك کشور معین، خواه در سطح بین المللی.

اتحاد شوروی نیز نسخه «سوسیالیستی» همین تئوری را با بصف کردن کشورهای بلوك خود در یك «تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی» به پیش برد. نتایج مخرب این سیاست در کوبا یکی از موضوعات مقاله ای است از رودی مامبیسا که در همین شماره نشریه بچاپ رسیده است.

اوضاع عالی است

بحران عمیق رژیمهای بلوك شرق و سقوط رویزیونیسم مدرن نوع شوروی فرصتی عالی را برای کمونیستهای راستین پدید آورده است. هرچند شیپورهای ضد کمونیسم با صدای بلند نواخته میشوند، اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و دیگر نیروهای مائوئیست به ابزار ضروری برای استفاده از این فرصت عالی و پیشبرد مبارزه انقلابی مجهز گشته اند. این ابزار همانا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است: دشمن سرسختِ بدبینی، شك گرائی و تمامی اشکال رویزیونیسم. درسهائی که پرولتاریا در راه انجام انقلاب و ساختمان سوسیالیسم آموخته به هدر نرفته است ؛ همین دروس ما را قادر میسازد که آشغال ها را از سر راه بروبیم و نو را بنا نهیم. این واقعیت که انقلاب سوسیالیستی پیچیدگی و طولانی بودن خود را اثبات کرده بهیچوجه دلیلی علیه برپائی انقلاب نیست، بلکه گواهی بر عظمت وظیفه آفرینش یك جهان سراسر نوین است.

توده های خلق در کشورهای تحت سلطه، در بلوك شرق و همینطور بطور فزاینده ای در کشورهای امپریالیستی غرب، به عرصه مبارزه علیه طبقات حاکم رانده میشوند. علت این امر همانگونه که مائو خاطر نشان ساخت، چنین است : «هر جا ستم باشد، مقاومت هم هست.» و هر جا مقاومت باشد، توده ها بناگزیر بدنبال ایدئولوژی ئی میگردند که به آنان بیاموزد علیه چه کسی و چگونه باید بجنگند. هم اکنون بسیاری از مردم بدنبال پرچمهای رنگارنك دشمنان روانند؛ اما بالاجبار توهماتشان نسبت به وعده های دروغین آنان زدوده خواهد شد.

دشمن امپریالیستی بدون شك از احتمال بپاخیزی موج نوینی از مبارزه انقلابی غافل نیست. یکی از بزرگترین دغدغه های اینان در شرق، تامین سریع یك ثبات قسمی در نظم بورژوائی آنجاست. سرمایه داران در شرق و غرب مجبورند که مفهوم حقیقی ـ یعنی مضمون طبقاتی ـ «دمکراسی» ادعائیشان را خیلی زود برملا سازند. و به آن کسانی که علیه نابرابریهای اجتماعی و امتیازات اقلیت کوچك جامعه بپاخاسته اند بیاموزند که چنین امتیازات و نابرابریهائی دقیقا گنه همان دمکراسیهای سرمایه داری است که قرار است برایشان برپا دارند. آنان نیاز دارند که توده های بپاخاسته را دوباره خواب کنند ـ و با توجه به مشقاتی که برای توده ها در انبان دارند، مجبورند که هر چه سریعتر این کار را انجام دهند. اما تاریخ نشان داده که چنین کاری را همیشه نمیتوان به آسانی به انجام رساند. ■

توضیحات

۱ ـ رامیز آلیا ـ رهبر حزب کار آلبانی ـ در سخنرانی خود در نهمین پلنوم کمیته مرکزی این حزب تحولات اخیر در اروپای شرقی را بمشابه «تحولاتی کاملا مساعد بحال سرمایه داری» تشریح نمود. او گفت: «چگونه برای طبقه کارگر و توده ها ممکن است که به دست اندر کاران و حامیان احیای سرمایه داری بدل شوند؟» او در پایان اظهار داشت که کمونیستها «میباید با این تراژدی دردناك سر کنند، البته نباید دچار نومیدی گردند.»

۲ ـ نیکیتا خروشچف طی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. در سال ۱۹۵۶، کمی بعد از مرگ استالین، خروشچف حمله همه جانبه ای را علیه وی و اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم و دستاوردهای سوسیالیسم در شوروی آغاز کرد. او امر احیای سرمایه داری در آن کشور را تا سال ۱۹۶۵، یعنی تا وقتی که خود در جریان یك کودتای درون قصری توسط برژنف و کاسیگین برکنار شد، رهبری نمود.

۳ ـ بنقل از «رهروان سرمایه داری، بورژوازی درون حزب هستند»، خبرنامه پکن شماره ۲۵، ۱۸ ژوئن ۱۹۷۶.

مائوتسه‌دون

ـ نقدی بر اقتصاد شوروی ـ

مائوتسه دون مقاله زیر را برمبنای سخنرانیش در سال ۱۹۵۸ درباره اثر استالین، «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» به رشته تحریر درآورد. این مقاله در آن زمان بطور گسترده در چین انتشار یافت. درست در آستانه جهش بزرگ به پیش، سخنرانی مائو بخشی از تلاشهای فزاینده او جهت جمعبندی از تجربه شوروی ـ منجمله احیای سرمایه داری در آن کشور ـ ، ترسیم مسیری نوین برای ساختمان سوسیالیسم در چین و تدوین تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود؛ همین تئوری بود که راه را برای انقلاب فرهنگی هموار ساخت. بدنبال این مقاله، ما یادداشتهای مائو پیرامون کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی که در همان مقطع منتشر گشته را ارائه میدهیم ـ جهانی برای فتح

درباره «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی» (۱)

کمیته های محلی و منطقه ای باید این کتاب را مطالعه کنند. در گذشته، همه این کتاب را بدون آنکه از آن تاثیر عمیقی بپذیرند مورد مطالعه قرار می دادند. این کتاب را باید در ارتباط با شرایط مشخص چین بررسی کرد. در سه فصل اول، مطالب جالب توجه و مطالب درست بسیار است، گرچه نکاتی هم هست که احتمالا خود استالین آنها را بوضوح مطرح نکرده است. برای مثال، در فصل اول او تنها به ذکر چند نکته در مورد قوانین عینی و چگونگی برنامه ریزی بسنده می کند، ولی عقاید خود را نمی شکافد. البته شاید در نظر او برنامه ریزی اقتصادی در شوروی خود منعکس کننده قوانین عینی حاکم بر برنامه ریزی است. در زمینه صنایع سنگین و سبك کشاورزی، اتحاد شوروی به صنایع سبك و کشاورزی تاکید کافی نکرد و در نتیجه ضررهائی ببار آمد. بعلاوه، آنها در امر تلفیق منافع کوتاه مدت و بلند مدت مردم چندان موفق نبودند. آنها، عمدتا روی یك پا راه می رفتند. اگر برنامه ریزی ما با برنامه ریزی آنها مورد مقایسه قرار گیرد، باید پرسید به واقع کدامیك از ما توانسته ایم، به «توسعه برنامه ریزی شده متناسب» دست یابیم؟ یك نکته دیگر: استالین تنها بر تکنولوژی و کادرهای تکنیکی تاکید می کرد. او هیچ چیز جز تکنولوژی و کادرهای متخصص را نمی خواست: نه سیاست را و نه توده ها را. این هم راه رفتن روی یك پا است! در زمینه صنعتی هم آنها روی یك پا گام بر می دارند چرا که توجه آنها تنها معطوف به صنایع سنگین است و عنایتی به صنایع سبك ندارند. بعلاوه، آنها جنبه عمده تضادها در مناسبات میان بخشهای گوناگون صنایع سنگین را روشن نکردند. آنها در ذکر اهمیت صنایع سنگین اغراق کرده مدعی اند که فولاد بنیاد و ماشین آلات قلب و روح را تشکیل می دهند. موضع ما اینست که گندم بنیاد کشاورزی و فولاد بنیاد صنایع

است و اگر فولاد را بنیاد بیانگاریم و مواد خام نیز در دسترس قرار داشته باشد، آنگاه صنایع ماشینی نیز پدید خواهد آمد. در فصل اول، استالین پرسش هائی طرح کرده و قوانین عینی حاکم را بر شمرده ولی نتوانسته پاسخ های قانع کننده ای عرضه کند.

در فصل دوم، کالا و در فصل سوم قانون ارزش مورد بحث قرار گرفته است. من کم و بیش با بسیاری از نظریات طرح شده موافقم. این نکته در خور مطالعه است که تولید را به دو بخش عمده تقسیم کنیم و ابزار تولید را در مقوله کالاها بشمار نیاوریم. در کشاورزی چین، هنوز ابزار تولیدی متعددی وجود دارد که باید بعنوان کالا باقی بماند. به نظر من آخرین نامه از سه نامه ای که در ضمیمه کتاب استالین آمده (۲)، کاملا غلط است. این نامه مبین یك نگرانی عمیق و این اعتقاد است که نمیتوان به دهقانان اعتماد کرد تا ماشین آلات را پس بدهند و اینکه آنها ماشین آلات را در اختیار خود نگاه خواهند داشت. استالین از سوئی می گوید که ابزار تولید متعلق به دولت است، و از سوی دیگر مدعی است که دهقانان توان مالی داشتن این ابزار را ندارند. حقیقت این است که او خود را می فریبد. دولت دهقانان را بشدت هر چه تمامتر و بدون هیچ انعطافی کنترل می کرد. استالین هیچگاه نتوانست برای مسئله دو گذار راه حل و طرق مناسبی بیابد و این کمبود همواره گریبانگیر او بود.

برمایه داری شکل کالائی را از خود بجا می گذارد و ما مجبوریم برای مدتی این شکل را حفظ کنیم. در تولید ما، قوانین ارزش حاکم بر تولید کالائی، هیچ نقش تنظیم کننده ای بعهده ندارند. در نظام ما، این کار از طریق قوانین برنامه ریزی، از طریق جهش بزرگ به پیش تحت برنامه ریزی و از طریق تفوق سیاست، انجام میگیرد. استالین تنها از روابط تولیدی سخن می گوید و ذکری از روبنا و روابط بین روبنا و زیربنای اقتصادی به میان نمی آورد. در چین کادرها در تولید و کارگران در مدیریت شرکت می کنند. اقداماتی از قبیل فرستادن کادرها به سطوح پائین تر جهت آبدیده شدن و بیرون ریختن قوانین و مقررات کهنه، همه با مسئله روبنا، با ایدئولوژی مربوطند. استالین تنها اقتصادیات را ذکر می کند و نه سیاست را. او درباره از خود گذشتگی در کار سخن می گوید حال آنکه در واقع حتی یك ساعت کار اضافی نیز با بی رغبتی و اکراه صورت می گیرد و به هیچوجه از خود گذشتگی وجود ندارد. در کتاب ذکری از نقش مردم و زحمتکشان نیامده. بدون وجود یك جنبش کمونیستی، تصور گذار به کمونیسم دشوار است. «همه مردم برای من، من برای همه مردم.» این یك شعار درست نیست. چون همه چیز را به «من» وصل میکند. برخی مدعی اند که مارکس جمله فوق را گفته است. اگر او چنین چیزی گفته باشد، بیائید تبلیغش نکنیم. «همه مردم برای من» یعنی همه مردم در خدمت من، من فردی است. «من برای همه»: مگر در خدمت چند نفر می توان بود؟

حق بورژوائی تبلور خود را در قوانین و آموزش بورژوائی می یابد. ما قصد آن داریم که بخشی از حق بورژوائی را نابود کنیم. منظورم، برخوردهای ارباب مآبانه، سه سبك (بوروکراتیك، سکتاریستی و ذهنیگرا) و پنج روحیه (رئیس مآب، متکبر، بی علاقه، ولخرج و تافته جدا بافته) است. ولی گردش کالا، شکل کالائی و قانون ارزش را نمی توان یکباره از میان بر داشت، حتی با اینکه هر یك مقولات بورژوائی هستند. البته بیاد داشته باشید که اگر هم اکنون برای نابودی تام و تمام ایدئولوژی حق بورژوائی تبلیغ کنیم، معقول نخواهد بود.

در یك جامعه سوسیالیستی، هستند اندك کسانی ـ چون زمینداران، دهقانان مرفه و عناصر دست راستی ـ که به سرمایه دارای متمایل اند و آن را تبلیغ می کنند. البته اکثریت مردم در فکر گذار به کمونیسم اند. ولی این کار را باید قدم به قدم انجام داد ـ با یك گام نمی توان به بهشت رسید. برای مثال، کمونهای خلق را مورد نظر قرار دهید: آنها باید از یکسو در جهت ایجاد یك اقتصاد خود کفا بکوشند و از سوی دیگر مبادله کالا را توسعه دهند. ما از مبادله کالا و قانون ارزش بعنوان ابزاری در راه توسعه تولید و تسهیل امر گذار استفاده می کنیم. ما ملتی هستیم که تولید کالائی آن سخت عقب افتاده است. در سال پیش، ما ۳۰۷ تریلیون کاتی دانه های غذائی تولید کردیم. از این رقم، دانه های کالائی نزدیك به ۸۰۰ تا ۹۰۰ میلیارد کاتی را در بر می گرفت. بجز دانه های غذائی، تولید محصولات صنعتی از قبیل پنبه و کتان نیز بسیار عقب افتاده است. در نتیجه، ما باید این مرحله رشد [کالائی] را پشت سر بگذاریم. در حال حاضر، در بسیاری از مناطق غذا کاملا رایگان است ولی هیچیك از این مناطق توان پرداخت حقوق ندارند. سه منطقه از این نوع در ایالت هوپه وجود دارد. منطقه چهارمی هم هست که می تواند حقوقی بپردازد. ولی این حقوق چندان زیاد نیست و از سه تا پنج ین فراتر نمی رود. پس هنوز باید تولید را توسعه بخشیم و چیزهای قابل فروشی جز دانه های غذائی تولید کنیم. کنفرانس کشاورزی سیان به این نکته توجه کافی نکرد. در کل، ما کشوری هستیم که تجارت آن عقب افتاده است. ولی با این حال از بسیاری جهات ما وارد مرحله سوسیالیسم شده ایم. ما باید بخشی از حق بورژوائی را

نابود کنیم ولی هنوز باید تولید کالائی و مبادله را حفظ کرد. این روزها این احساس در مردم پدید آمده که مرحله کمونیسم هر چه زودتر بیاید بهتر است. برخی حتی پیش بینی میکنند که ما در پنج سال این گذار را پشت سر خواهیم گذاشت. در منطقه فان در ایالت شانتوگ حتی گفته شده بود که چهار سال هم کمی طولانی است!

این روزها اقتصاددانانی پیدا می شوند که از اقتصاد خوششان نمی آید. یاروشنکو (۳) یکی از اینهاست. ما فعلا باید کماکان به کمون ها کمك کنیم و این امر قاعدتا برای مدتی ادامه خواهد یافت. ما باید تولید کالائی را نیز گسترش دهیم، در غیر اینصورت ما قادر به پرداخت حقوق و یا بالا رفتن سطح زندگی مردم نخواهیم بود. برخی از رفقا که از درك نادرستی برخوردارند، هر بار که به کالا و تولید کالائی می رسند قصد نابودی کامل و یك روزه قوانین بورژوائی را پیدا می کنند و می گویند که حقوق و رتبه و غیره مخل نظام عرضه رایگان است. ما در سال ۱۹۵۳ نظام عرضه رایگان را با نظام دستمزدی تعویض کردیم.(٤) این برخورد اساسا درست بود. در آن زمان لازم بود که ما گامی به پس برداریم. ولی مسئله ای وجود داشت: ما در زمینه رتبه ها نیز گامی به پس برداشتیم و حاصل آنکه بلبشوئی در این زمینه بوجود آمد. پس از یك دوره اصلاح سازی، رتبه ها پائین آورده شدند. نظام رتبه ای مانند رابطه پدر ـ پسری و رابطه سك و گربه است. هر روز باید به آن حمله کرد. فرستادن کادرها به سطوح پائین تر و اداره مزارع آزمایشی (٥) در واقع راههائی برای تغییر نظام رتبه ای است، در غیر اینصورت جهش بزرگی در کار نخواهد بود!

در شهرها، سرمایه داران می توانند وارد کمون های خلق شوند و در مقام کارمند خدمت کنند. البته صفت سرمایه دار باید بر آنان باقی بماند. در ارتباط با سوسیالیسم و کمونیسم، منظور از ساختمان سوسیالیسم چیست؟ ما دو نکته مطرح می کنیم: ۱ ـ بیان فشرده ساختمان سوسیالیسم عبارتست از متحقق ساختن مالکیت سوسیالیستی همگانی (٦) در تمامی زمینه ها. ۲ ـ ساختمان سوسیالیسم یعنی تبدیل مالکیت جمعی کمونی به مالکیت همگانی. برخی رفقا با متمایز ساختن این دو نوع نظام مالکیت مخالفند، و چنان وانمود می کنند که کمون ها کاملا در مالکیت همگانی قرار دارند. در واقع، دو نوع نظام مالکیت وجود دارد: یکی مالکیت همگانی است که نمونه آن را می توان در کارخانه آهن و فولاد آنشان سراغ گرفت و دیگر مالکیت جمعی کمونی. اگر این نوع دوم را ارتقاء ندهیم، پس فائده ساختمان سوسیالیسم در چیست؟ استالین هنگامی که از شروط سه گانه سخن گفت خط و مرز را مشخص کرد. این شروط سه گانه کاملا منطقی بنظر می رسند و آنها را می توان بشرح زیر خلاصه کرد: محصول اجتماعی را افزایش دهیم، مالکیت جمعی را به مالکیت همگانی ارتقا دهیم، از مبادله کالا به مبادله محصولات و از ارزش مبادله به ارزش مصرف گذر کنیم.

در ارتباط با دو نکته فوق، ما چینی ها مشغول اقدامات زیر هستیم: ۱ ـ گسترش تولید و کوشش در جهت افزایش آن، تقویت همزمان کشاورزی و صنعت با قائل شدن ارجحیت برای رشد صنایع سنگین، ۲ ـ ارتقاء مالکیت جمعی کمون های کوچك به مالکیت همگانی و سپس به مالکیت همگانی همه جانبه و در همه زمینه ها. آنانی که حاضر نیستند این تمایزات را برسمیت بشناسند ظاهرا بر این نظرند که ما قبلا به نظام مالکیت همگانی دست یافته ایم. این نادرست است. استالین زمانی که از شروط سه گانه و رشد مادی و آموزش تمام خلق صحبت می کرد، در واقع فرهنك را مد نظر داشت. برای این امر، او چهار پیشنهاد کرد: ۱ ـ شش ساعت کار در روز، ۲ ـ ترکیب آموزش فنی با کار، ۳ ـ بهبود وضعیت مسکن، ٤ ـ افزایش حقوق. البته در این رابطه، افزایش حقوق و کاهش قیمت ها نقش بسزائی دارند، ولی شرایط سیاسی از قلم افتاده است.

همه این شرایط اساسا در جهت افزایش تولیدند. زمانی که تولید فراوان باشد، آنگاه مسئله ارتقاء مالکیت جمعی به مالکیت تمام همگانی آسانتر خواهد بود. برای افزایش تولید، ما باید شعار زیر را رعایت کنیم: «بیشتر! سریعتر! بهتر! با صرفه تر!»: برای تحقق این امر نیازمند اجرای اصل تفوق سیاست، چهار پیشبرد همزمان، جنبش های نوسازی و نابودی ایدئولوژی حق بورژوائی هستیم. اگر کمون های خلق را نیز بر اینها بیافزایم، آنگاه تحقق بخشیدن به شعار «بیشتر! سریعتر! بهتر! با صرفه تر!» هر چه آسانتر خواهد شد!

پی آمدهای مالکیت همگانی همه جانبه کدام است؟ این پی آمدها دوگانه اند: ۱ ـ ابزار تولید جامعه به مالکیت تمام خلق در می آید، ۲ ـ محصول اجتماعی در مالکیت تمام خلق قرار می گیرد.

ویژگی کمون های خلق در آنست که آنها واحدهای پایه ای هستند که صنعت و کشاورز،

ارتش و آموزش و بالاخره تجارت باید در ساخت اجتماعی ما ادغام شوند. در شرایط فعلی، کمون سازمان اداری پایه نیز بشمار می رود. میلیشیا با خطرهای خارجی مخصوصا خطر امپریالیستها سر و کار دارد. کمون خلق بهترین شکل سازمانی برای تحقق بخشیدن به دو گذار، از نظام سوسیالیستی (امروزی) به مالکیت همگانی همه جانبه و از آن به مالکیت کمونیستی است. در آینده، زمانی که این گذارها جامه عمل پوشیده باشد، کمون، مکانیسم اساسی جامعه کمونیستی خواهد بود.

بخش اول: فصول ۲۰ تا ۲۳

۲۱ ـ باصطلاح تشبیت کامل

«...نظام جمعی مزارع، کاملا تشبیت شده.» «تشبیت کامل» مفهومی است نگران کننده. تشبیت همه چیز نسبی است. چگونه می توانند «کامل» باشد؟ چه می شد اگر از آغاز بشریت هیچ کس نمی مرد و هر کس «کاملا» تشبیت می شد؟ در اینصورت چگونه جهانی داشتیم! در عالم، در جهان ما، همه چیز بی وقفه به دنیا می آید، رشد می کند و از میان می رود. هیچ کدام هرگز «کاملا» تشبیت نمی شود. برای مثال، به زندگی یك کرم ابریشم توجه کنید. نه تنها در پایان باید از میان برود، بلکه در دوران حیات خود نیز باید از چهار مرحله تکامل بگذرد: تخم، کرم ابریشم، پیله و پروانه، باید از مرحله ای به مرحله دیگر حرکت کند و نمی تواند خود را در هیچیك از مراحل کاملا تشبیت نماید. در پایان، پروانه می میرد و طبیعت سابقش به طبیعت نوینی بدل می شود (زیرا تخم های متعددی از خود بجای می گذارد). این یك جهش کیفی است. بدون شك ماحصل گذار از تخم به کرم، از کرم به پیله و از پیله به پروانه هر کدام به معنای چیزی بیش از تغییرات کیفی هستند. البته در این مراحل تحول کیفی صورت می گیرد، ولی تحولی است قسمی

اقتصاد سوسیالیستی کنونی ما از طریق دو شکل از مالکیت همگانی سازمان یافته است: مالکیت همگانی خلق و مالکیت جمعی. این اقتصاد سوسیالیستی تولد و تحول خاص خود را داشته است. چه کسی باور خواهد کرد که این جریان تغییر پایان گرفته و اینکه «این دو شکل مالکیت برای همیشه تشبیت خواهد شد»؟ چه کسی باور می کند که فرمولهای جامعه سوسیالیستی از قبیل «بهر کس به اندازه کارش» و «تولید کالائی» و «قانون ارزش» برای همیشه به حیات خود ادامه خواهند داد؟ چه کسی باور خواهد کرد که تنها تولد و تحول مطرح است و مرگ و تغییری در کار نیست و فرمولهای فوق، بر خلاف دیگر چیزها، تاریخ ـ گریز میباشند؟

سوسیالیسم باید به کمونیسم گذر کند. در آن زمان عناصری از مرحله سوسیالیستی وجود خواهد داشت که باید از میان برود. در دوران کمونیسم نیز تحول بی وقفه وجود خواهد داشت. کاملا ممکن است که کمونیسم نیز از مراحل متعددی گذر کند. چگونه می توان گفت که پس از تحقق کمونیسم دیگر هیچ چیز تغییر نخواهد کرد و همه چیز «کاملا تشبیت» خواهد شد و تنها تغییراتی کمی وجود خواهد داشت و تغییرات کیفی قسمی در بین نخواهد بود.

نحوه تکامل پدیده ها چنان است که مرحله ای به مرحله دیگر می انجامد و تکامل بی وقفه ادامه دارد. اما هر مرحله حدود و ثغور معین خود را دارد. برای مثال، ما هر روز ساعت چهار شروع به مطالعه می کنیم و ساعت هفت یا هشت آنرا به پایان می رسانیم. این یك حدود و ثغور است. نوسازی ایدئولوژیکی سوسیالیستی یك وظیفه طولانی مدت است. ولی هر مبارزه ایدئولوژی پایانی یا بعبارت دیگر حدود و ثغوری دارد. در جبهه ایدئولوژیك، هنگامیکه تغییرات کیفی و تغییرات کیفی قسمی بلاانقطاعی را پشت سر گذارده باشیم، بالاخره روزی فرا خواهد رسید که کاملا از نفوذ ایدئولوژی سرمایه داری مبری خواهیم بود. در چنان زمانی، تغییراتی کیفی امر نوسازی ایدئولوژیك پایان خواهد پذیرفت، ولی پیرو آن تغییرات کیفی با سرشتی نوین آغاز شد.

ساختمان سوسیالیسم نیزحدودوثغور خاص خود را دارد. ما باید بیلان اوضاع را در دست داشته باشیم. برای مثال، باید بدانیم تولیدات صنعتی باید چه نسبت از کل تولید را تشکیل دهد، چقدر فولاد باید تولید گردد. سطح زندگی مردم را تا چه حد می توان بالا برد والخ. البته وقتی که می گوئیم ساختمان سوسیالیسم حدود و ثغوری دارد این اصلا بدان معنا نیست که مایل نیستیم گام بعدی را بر داریم و گذار به کمونیسم را به مرحله عمل در آوریم. گذار از سرمایه داری به کمونیسم را میتوان به دو مرحله تقسیم کرد: اولی از سرمایه داری به سوسیالیسم، که می توان آن را سوسیالیسم تکامل نیافته نامید، و دومی از سوسیالیسم به کمونیسم، یعنی گذار از سوسیالیسم نسبتا نامتکامل به سوسیالیسم نسبتا متکامل ، که آنرا می توان کمونیسم خواند.

شاید مرحله دوم از مرحله اول طولانی تر باشد. ولی هنگامی که این مرحله را پشت سر بگذاریم، تولید مادی و رفاه معنوی کاملا وافر خواهد بود، آگاهی کمونیستی توده ها عمیقا بالا رفته و آماده خواهند بود که به بالاترین مرحله کمونیسم گام نهند.

در صفحه ٤٠٩ کتاب آمده است که پس از تحکیم و تثبیت اشکال تولید سوسیالیستی، تولید بطور پیوسته و گسترده رشد خواهد کرد. نرخ کارآئی تولید افزایش خواهد یافت. کتاب مفاهیم پیوسته و بی وقفه را مکررا بکار می گیرد، ولی فقط برای مطرح کردن تغییرات کمی. کمتر ذکری از تغییرات کیفی قسمی در میان است.

بخش دوم: بخش های ۲۹ ـ ۲٤

۲۹ ـ تضاد بین روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده

صفحه ٤٣٣ کتاب تنها به بحث «عملکردهای مشترك» روابط تولیدی و نیروهای مولده در سوسیالیسم می پردازد و تضاد میان این دو را مد نظر قرار نمی دهد. روابط تولیدی شامل مالکیت بر ابزار تولید، روابط مردم در جریان تولید و نظام توزیعی جامعه می گردد. بعبارتی، انقلاب در نظام مالکیت، اساس است. برای مثال، پس از آنکه تمام اقتصاد ملی از مالکیت جمعی به مالکیت همگانی خلق در آید و در حقیقت به مایملك تفکیك ناپذیر تمام خلق بدل شود، گرچه مالکیت خلقی برای مدتی نسبتا طولانی باقی خواهد ماند، اما بهر حال در هر یك از موسساتی که در این مقوله از مالکیت قرار دارند، برای مدتها مسائلی باقی خواهد ماند. مثلا آیا باید دو قدرت تفکیکی بر اساس قدرت محلی و مرکزی بوجود آورد؟ کدام موسسه، تحت مدیریت کِی قرار گیرد؟ در سال ۱۹۵۸، در برخی از واحدهای ساختمانی، نظامی به مرحله عمل در آمد که بر حسب آن مسئولیتهای مشخصی برای سرمایه گذاری ثابت تعیین شد. حاصل این برنامه شکوفا شدن بی حد و حصر شور و شوق توده ها بود. زمانی که مرکز نمی تواند بر قدرت ابتکار خود متکی باشد، باید در شکوفا ساختن ابتکار و خلاقیت موسسات و یا مناطق محلی کوشا باشد. اگر مانعی در راه این ابتکار پدید آید، به امر تولید ضرر خواهد خورد.

بدینسان می بینیم که حتی در نظام مالکیت همگانی تضادهائی که باید جهت حل آنها اقدام کرد، تضادهائی مربوط به حیطه روابط تولیدی میباشند. بعلاوه، در زمینه روابط بین مردم در جریان تولید و نیز روابط توزیعی، باید بی وقفه در جهت بهبود این روابط گام برداشت. در این زمینه ها بسختی بتوان گفت که زیربنا چیست. مطالب بسیاری است که هنوز باید در زمینه روابط انسانها در جریان تولید نوشته شود، مطالبی در زمینه هائی چون اتخاذ برخوردهای مساوات گرایانه توسط رهبران، تغییر برخی قوانین و کردارهای تثبیت شده، «دو مشارکت» (شرکت کارگران در امر مدیریت و شرکت مدیران در امر تولید)، «سه ترکیب» (ترکیب فعالیتهای کادرها، کارگران و تکنیسینها) و غیره. مالکیت همگانی کمونهای اولیه برای مدتها ادامه داشت، ولی در همین مدت روابط بین مردم در جریان تولید، شاهد تغییرات متعددی شد. ■

توضیحات

۱ ـ این سخنرانی در «نقدی بر اقتصاد شوروی» (انتشارات مانتلی ریویو، نیویورك، ۱۹۷۷) تجدید چاپ شد. این مقاله همچنین نظرات نقادانه مائو درباره یکی از کتابهای آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی مربوط به همان دوره و نیز مقاله دیگری از مائو درباره کتاب «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» نوشته استالین را در بر میگیرد.

۲ ـ «پاسخ به رفقا آ. و. سانینا و وی. ج. ونژر» از کتاب «مسائل اقتصادی...».

۳ ـ مخاطب نامه دوم استالین که در منبع فوق الذکر بدان اشاره شده است.

٤ ـ نظام دستمزدی که در سال ۱۹۵۳ برقرار شد تاکیدی بسیار بر انگیزه های مادی کوتاه مدت فردی داشت. این نظام یك سیستم هشت رتبه ای دستمزد شامل ۱۳۹ تا ۳۹۰ درجه مزدی ماهانه را در بر میگرفت. کار یکسان در مناطق متفاوت، درجه معادلی را نصیب خود میساخت. اما ارزش درجات کاری برحسب هزینه معیشت در مناطق مختلف با یکدیگر تفاوت داشت. از سال ۱۹۵٦ نظام درجه بندی دستمزدی با یك نظام دستمزدی دیگر تعویض شد، اما ساختار هشت رتبه ای باقی ماند.

۵ ـ مزارع آزمایشی با هدف رشد و پیشرفت تکنیکهائی نظیر کشت چندباره،شخم عمیق وغیره. اگر این تکنیکها در امر افزایش محصول موفقیت آمیز بود، در سراسر چین اشاعه میافت. مقوله مزارع آزمایشی بواسطه افزایش تولید و بنابراین افزایش کل منبع دستمزد میتوانست زیربنای ایدئولوژیك سیستم رتبه بندی دستمزدها را تضعیف کند ـ این کار با نشان دادن اینکه متخصصین میتوانند از دهقانان بیاموزند، انجام میگرفت.

٦ ـ در چین این عبارت برای مالکیت توسط تمام خلق بکار میرود.

مبانی اقتصاد سیاسی

متن زیر برگزیده ای است از کتاب آموزشی بنام مبانی اقتصاد سیاسی که در سال ۱۹۷٤ تحت رهبری خط مائو در شانگهای منتشر گردید. مخاطب این کتاب جوانان و دانشجویانی بودند که به منظور پیشبرد بخشی از مبارزه جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین، به روستاها می رفتند. در قسمت اول این کتاب درباره اقتصاد سرمایه داری و در قسمت دوم ـ که این مقاله از آن اقتباس شده است ـ درباره اقتصاد سوسیالیستی بحث شده است. این قسمت، تحلیل راه گشای ساز مائو از ساختمان سوسیالیسم را در یکجا جمع کرده و ارائه می دهد ـ ج.ب.ف

درسهایی مهم از احیای نظام مالکیت سرمایه داری در اتحاد شوروی

پس از آنکه دار و دسته مرتد خروشچف ـ برژنف دیکتاتوری بورژوازی را در شوروی احیا کرد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی که تحت دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد شده بود، توسط بورژوازی انحصاری بوروکرات، کاملا به یك نظام مالکیت جدید تغییر یافته است. این درسی جدی است. این رویداد نشان میدهد که پس از ایجاد نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، کماکان دو راه موجود است: امکان پیشروی بسوی کمونیسم یا برگشت دوباره به سرمایه داری.

مارکسیسم به ما می آموزد که ماهیت نظام مالکیت بر وسایل تولید در تحلیل نهائی بواسطه اینکه کدام طبقه اجتماعی آن را در اختیار دارد و به کدام طبقه اجتماعی خدمت میکند، تعیین می گردد. مارکس در کاپیتال از ارسطو نقل می کند که: «موقعیت اجتماعی ارباب بیشتر بخاطر اینکه او ارباب برده است تعیین می شود تا بدین دلیل که او برده را خریده است.» مارکس ادامه میدهد: «موقعیت اجتماعی سرمایه دار بیشتر بخاطر اینکه دارای قدرت استخدام کارگر، یعنی مزد بگیر، در پروسه تولید است تعیین می شود، تا بدلیل اینکه او صاحب سرمایه ـ که قدرت خرید نیروی کار را به او می دهد ـ است.»

امروزه یك نظر اجمالی بر چگونگی استخدام پرولتاریا و زحمتکشان در شوروی، جوهر رویزیونیسم شوروی را بر ملا می سازد. برژنف و شرکاء با پوشیدن قبای مالکیت همگانی سوسیالیستی، وسایل تولیدی خلق شوروی را غصب کرده و در خدمت به بورژوازی انحصاری بوروکرات بکار گرفته اند.

در نظامنامه کاری مربوط به موسسات تولیدی دولتی، رویزیونیستهای شوروی قید کرده اند: «کنترل بر تولید و مدیریت توسط مدیر (مباشر ـ رئیس) در مشاورت با دیگر پرسنل مسئول، که طبق تقسیم وظایف شان منصوب شده اند، اعمال میگردد.» مدیر موسسه صلاحیت دارد سطح استخدام و قدرت پرسنل را تعیین کند، حق استخدام و اخراج، تشویق و تنبیه دارد؛ دستمزد و پاداش را تعیین می کند، وسایل تولید موسسه را کرایه میکند یا اجاره می دهد و می فروشد؛ و به «بودجه انگیزه های اقتصادی» که توسط رویزیونیستها به موسسه اختصاص داده شده، دسترسی دارد و به عناوین مختلف میتواند برداشت کند.

در «نظامنامه کاری مزارع نمونه کلکتیوی»، رویزیونیستهای شوروی قید کرده اند که رئیس کلکتیو صلاحیت دارد زمین تحت مالکیت دولت را اجاره کند یا کرایه دهد و یا واگذار کند؛ از بودجه کلکتیو برداشت کند، و یا حتی به فراغ بال وسایل تولیدی از قبیل ماشین آلات کشاورزی را بخرد و یا بفروشد؛ در مورد دستمزد و پاداش اعضای کلکتیو تصمیم بگیرد؛ افرادی از بیرون جهت کار در کلکتیو استخدام کند، و غیره. این «مدیران» یا «روسای مزارع» قدرتهای متعدد دارند. اما کارگران چه قدرتی دارند؟ هیچ. آنها از حق مالکیت بر وسایل تولیدی توسط بورژوازی انحصاری بوروکرات خلع ید شده اند. با تقلیل زحمتکشان شوروی به سطح کارگران مزدبگیر «در پروسه تولید»، بورژوازی انحصاری بوروکرات ثابت کرده است که واقعا بورژوازی انحصاری بوروکرات است. براساس گزارشات مجلات رویزیونیستی شوروی، دستمزد قطعه کاری ماهانه یك تراشکار در موسسات اقتصادی دولتی شوروی در سطح نازل ۵۰ تا ٦۰ روبل است. در صورتی که سطح متوسط دستمزد ۷۰ تا ۸۰ روبل است. اما آنچه مدیر، رئیس کارخانه و سایر اعضای

بورژوازی انحصاری بوروکرات تحت عنوان حقوق، پاداش، سوبسید و سایر طرق «قانونی» بدست می آورند بیشتر از ده برابر و حتی چند ده برابر دستمزد یك کارگر است. درآمد ماهانه یك کارگر عادی مزرعه کمتر از ۶۰ روبل است. در حالیکه درآمد ماهانه رئیس مزرعه ۶۰۰ روبل است، که در برخی موارد به یکهزار روبل نیز می رسد. یك کارگر سالخورده شوروی با بیش از ۳۰ سال سابقه کار گفت: «ما اینجا میلیونر زیاد داریم که نه تنها از لحاظ سطح زندگی با ما فرق دارند بلکه به لحاظ سخن گفتن هم با ما تفاوت دارند.» یکی از مدیران تراست ساختمان سازی وزارت کشاورزی دیوانه وار بانك زد: «تراست خانه منست. من ارباب تراست هستم. هر چه دلم بخواهد انجام میدهم.» همانطور که تخم، نوع گیاه را تعیین می کند، طبقه هم نوع حرف زدن را تعیین می کند. زحمتکشان و بورژوازی انحصاری بوروکرات از مواضع مختلف و زوایای مختلف یك چیز را نشان میدهند: بورژوازی انحصاری بوروکرات سرور تولید شده است. از سوی دیگر، توده های وسیع زحمتکش به کارگران مزدبگیر مبدل شده اند. آنها برده و استثمار شده اند و شدیدا در رنجند.

این واقعیت که نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی در شوروی کاملا از بین رفته، مبهوت کننده است. این مسئله نشان می دهد که نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی پس از استقرار، بطور خودبخود تحکیم نمی یابد و از عیب مبرا نمی گردد؛ استقرار این نظام یك مبارزه طولانی بدنبال دارد.

نظام مالکیت، شیئی نیست بلکه یك رابطه اجتماعی است. نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، برای کارگران، یك رابطه اجتماعی است که در آن همه اربابند و بطور یکسان بر وسایل تولید حق تصرف دارند. از سوی دیگر، این نظام رابطه دیگری را نیز تجسم می بخشد - رابطه ای که در آن پرولتاریا و زحمتکشان از سلب مالکیت کنندگان، سلب مالکیت می کنند و بر کلیه افراد طبقه استثمارگر اعمال حاکمیت کرده و آنها را متحول می سازند. پرولتاریا و زحمتکشان طی این مناسبات اجتماعی باید دستاوردهایشان را که از طریق سلب مالکیت از طبقه استثمارگر بدست آورده اند تحکیم کنند؛ اعمال حاکمیت بر طبقه استثمارگر و ایجاد تحول در افرادش را تقویت نمایند تا بتوانند با جبران مداوم تخریب و سابوتاژ طبقه استثمارگر، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را استحکام بخشیده و به اکمال رسانند. از جانب دیگر، بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر در برابر این حاکمیت و تحول مقاومت می کنند تا بلکه بتوانند از طریق تخریب و سابوتاژ در نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، نظام مالکیت خصوصی سرمایه داری را به جایش بنشانند. تضاد و مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریا بر سر مسئله نظام مالکیت، جوانب بسیار می یابد. اما عمدتا در مبارزه بر سر رهبری اقتصاد که بر نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی استوار است، تبارز میابد. هر کس که رهبری را در این زمینه کسب کند، ارباب بالفعل مناسبات مالکیت می گردد. هنگامی که رهبری بدست بورژوازی یا نمایندگانش بیفتد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی نه تنها نمیتواند تحکیم و تکمیل گردد، بلکه بصورت مسلم به انحطاط خواهد گرائید. دقیقا از آنجا که مشتی از افراد در قدرت که راه سرمایه داری در پیش گرفته بودند؛ در شوروی رهبری اقتصاد متکی بر نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را ربودند، این نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به نظام مالکیت بورژوازی انحصاری بوروکرات تبدیل شده و پرولتاریا و زحمتکشان شوروی از اربابان نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به بردگان نظام مالکیت بورژوازی انحصاری بوروکرات تنزل مقام یافته اند. از زمانی که دار و دسته مرتد خروشچف - برژنف عالیترین مقامات حزبی و دولتی در شوروی را غصب کردند، سرمایه داری کاملا احیا گردیده است.

مبارزه برای تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی

مسئله نظام مالکیت حتی پس از برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی هنوز بطور کامل حل نشده است. هنوز دو امکان وجود دارد: امکان پیشروی بسوی کمونیسم یا بازگشت بسوی سرمایه داری. این امر وظیفه ای تاریخی را به توده های وسیع زحمتکش یادآوری میکند: آنها همواره باید برای تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی مبارزه نمایند.

برای تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، پیش از همه چیز باید رهبری مارکسیستها و توده های وسیع زحمتکش بر اقتصاد سوسیالیستی تامین گردد.

نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی نشان میدهد که پرولتاریا و زحمتکشان سروران وسایل تولیدند. اما چگونه می توان گفت که آنها واقعا سروران وسایل تولیدند؟ این مسئله به نقششان در پروسه تولید بستگی دارد. سرمایه دار در جامعه سرمایه داری از کارگر بمثابه نیروی کار در پروسه تولید استفاده می کند. با استفاده از این نیروی کار سرمایه دار تا جایی که می تواند از کارگر ارزش اضافی بیرون میکشد. کارگر صرفا برده مزدبگیر است و سرمایه دار ارباب واقعی است. این امر به مقابله جدی کارگر و سرمایه دار منجر میگردد. نقش کارگران در پروسه تولید در جامعه سوسیالیستی کاملا متفاوت است. آنها بمثابه ارباب در پروسه تولید شرکت دارند. آنها از طریق کار آگاهانه برای جامعه ثروت تولید می نمایند. پس چه کسی این پروسه تولید را سازماندهی میکند؟ نهایتا، این خود کارگر است که باید اینکار را انجام دهد. طبیعتا، این بدان معنی نیست که همه کارگران مستقیما تولید را اداره نموده و آن را سازمان میدهند. توده های وسیع زحمتکش نمایندگانشان را از طریق دولت و یا کلکتیوها یا انتخاب نمایندگان، جهت سازماندهی تولید تعیین می کنند. اما یك مشکل بوجود می آید: اگر توده های وسیع زحمتکش صلاحیت سازماندهی تولید را به نمایندگانشان واگذار کنند، آیا این نمایندگان میتوانند منافع پرولتاریا و زحمتکشان را در سازماندهی تولید نمایندگی کنند؟ پس از اینکه کارگر قدرتش جهت سازماندهی تولید را به نماینده اش واگذار نمود، آیا هیچ قدرتی برای خودش باقی میماند؟ این مشکلی است که در تاریخ اتفاق افتاده است. در اواخر دوران کمون اولیه، مستخدمین خدمات عمومی که از طرف همه اعضای کمون انتخاب می شدند، بتدریج به اربابان جامعه تبدیل گردیدند؛ این امر بالاخره به اضمحلال نظام مالکیت همگانی کمونها و ظهور مالکیت خصوصی انجامید. این امر نشانگر یك حرکت تاریخی پیشرونده در آن زمان بود. امروزه کسانی که تولید را در شوروی سازماندهی می کنند، بهیچوجه منافع پرولتاریا و زحمتکشان را نمایندگی نمی کنند. در عوض آنها نماینده منافع بورژوازی انحصاری بوروکرات هستند. نظام مالکیت همگانی بورژوازی انحصاری بوروکرات،

زیربنای اقتصادی جامعه شوروی را تشکیل می دهد. این یك انحطاط بزرگ تاریخی است. در چین نیز، تحت دیکتاتوری پرولتاریا شرایط مشابهی در برخی عرصه ها مشاهده گردیده است. پیش از انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، رهبری واقعی بعضی از واحدها با وجود اینکه ظاهرا تحت نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی قرار داشتند، توسط مشتی مرتد، مباشرین ویژه و رهروان سرمایه داری غصب شده بود. و یا هنوز هم در دست سرمایه داران قدیم بود. در نتیجه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که توسط شخص مائو براه افتاده و رهبری شد، رهبری این واحدها به توده های وسیع زحمتکشی باز گردانده شد که بر روی پرچمهای برافراشته شان نوشته شده بود: «شورش علیه مرتجعین بر حق است» و «تجارب تاریخ ارزشمندند». دهمین کنگره سراسری حزب، درسها و تجارب ارزشمند را جمعبندی کرده و بوضوح خاطر نشان نمودند که: «رهبری در سازمانهای پایه ای باید بنحوی تحکیم یابد که رهبری واقعا در دست مارکسیستها، کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی اقشار متوسط آن، و سایر توده های زحمتکش باشد. وظیفه تحکیم انقلاب پرولتری باید در تمام واحدهای پایه ای به پیش برده شود.» این مسئله از اهمیتی تعیین کننده در انکشاف و تحکیم نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی برخوردار می باشد.

برای اینکه رهبری مارکسیستها بر موسسات در اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی تضمین شود، پرولتاریا و زحمتکشان باید در مبارزه ای بی امان با مرتدین، مباشرین ویژه و رهروان سرمایه داری که رهبری را غصب نموده اند، درگیر شده و آن را پس بگیرند. تنها یکبار انقلاب کبیر فرهنگی برای حل این مبارزه کافی نخواهد بود. بورژوازی در تلاش احیاءگرانه اش، برای غصب رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیوی دست به هر کاری می زند. در عین حال، نمایندگان (کادرهای سطوح مختلف) پرولتاریا و زحمتکشان که رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیوی را دارند، باید جهانبینی خود را متحول ساخته و سخت بکوشند تا مارکسیست شوند که بتوانند حقیقتا منافع پرولتاریا و زحمتکشان را نمایندگی کنند. اگر در این راستا سخت کوشی نکنند، این خطر برایشان وجود دارد که تحت تاثیر جهانبینی بورژوازی قرار گرفته و در پروسه سازماندهی تولید، علیه منافع پرولتاریا و زحمتکشان عمل نمایند. برخی افراد در مقام مدیریت اقتصاد سوسیالیستی طالب انگیزه مادی، پاداش و برقراری اقدامات انضباطی اند. به بیان دیگر، آنها با زحمتکشان بمثابه صاحبان موسسات سوسیالیستی رفتار نمی کنند. این امر بناگزیر مانع برقراری نظام مالکیت اجتماعی سوسیالیستی گردیده و آنرا تضعیف می سازد. اگر این گرایش ادامه یابد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به انحطاط خواهد گرائید. توده های وسیع و کادرها این گرایش را طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به باد انتقاد گرفته و رد کردند. اما تحت شرایط معین، آنچه رد شده و مورد انتقاد قرار گرفته میتواند دوباره ظاهر گردد. در آغاز سال ۱۹۷٤، بعضی از کارگران در ناحیه بارگیری و باراندازی شماره ٥ دفتر مسائل بندر شانگهای روزنامه ای دیواری با حروف درشت با این عنوان نصب کردند: «سرور بندر باشید، نه برده وزن» این روزنامه چنین تصریح داشت: «رهبری، کارگران را سروران بندر نمی داند، در عوض با کارگران بمثابه بردگان وزن رفتار میکند. این انعکاسی از خط رویزیونیستی در اداره یك موسسه است.» این عبارات، هسته مرکزی تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را نشانه گرفته و از اهمیت عملی جهانشمول برخوردارند.

برای اینکه رهبری اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی واقعا در دست مارکسیستها باشد، باید حقیقتا در دست کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی قشر متوسط آنان، و سایر توده های زحمتکش نیز باشد. این دو وجه از هم تفکیك ناپذیرند. از آنجا که توده های زحمتکش اربابان اقتصاد سوسیالیستی هستند، هنگامی که رهبری به چند نماینده واگذار می شود بدین معنی نیست که این توده ها دیگر حق دخالت ندارند. «نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی است و مورد حمایت رویزیونیستهای شوروی است و در واقع، وجه نهادی شده این دیدگاه است که توده ها حق دخالت ندارند. حقایق نشان داده است که این سموم توسط بورژوازی و کارگزارانش جهت غصب رهبری پخش گردیده است. زمانی انگلس چنین خاصر نشان ساخت: «نتیجه اجتناب ناپذیر مدیریت فردی در صنایع، مالکیت خصوصی است.» اگر رهبری بنگاهها تحت نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی در دست کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی قشر متوسط آنها، و سایر زحمتکشان نباشد، «نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی دوباره سربلند خواهد کرد. توده های کارگر تحت «نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی عملا از وسایل تولید جدا شده اند. آنها گوش به اوامر «مافوق» دارند. آنها بدون در دست داشتن رهبری بنگاه، اربابان آن نخواهند بود. اگر چنین تحولی رخ دهد، آنگاه کارگران از سوی «مافوق» تنها بمثابه نیروی کار صرف در پروسه تولید بحساب خواهند آمد. توده های زحمتکش از حق طرح این پرسش محروم خواهند بود که آیا این پروسه تولید در خدمت منافع پرولتاریا و زحمتکشان است یا نه؟ بدین ترتیب، موسسات سوسیالیستی بتدریج به لجنزار سرمایه داری در خواهند غلتید. اما هنگامی که رهبری موسسات واقعا در دست مارکسیستها و کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی متوسط آنان، و سایر توده های زحمتکش باشد، موقعیت توده های زحمتکش بمثابه اربابان موسسه تضمین خواهد شد. حال که اربابانند، تحرك سوسیالیستی را بطور کامل بسیج خواهند کرد. اگر برخی افراد ناصالح رهبری موسسه را غصب کنند، توده های زحمتکش تحت هدایت حزب این رهبری را بازپس خواهند گرفت. این نکته بارها در جریان انقلاب سوسیالیستی چین، بویژه طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به اثبات رسیده است. باز هم به اثبات خواهد رسید.

مسئله مرکزی این که چه کسی رهبری اقتصاد سوسیالیستی را در دست دارد، در این نکته نهفته است که آیا خطی که توسط بخشهای مسئول در عملیات تولیدی یا مدیریت اقتصادی به اجرا گذارده میشود، در انطباق با منافع پرولتاریا و زحمتکشان است یا نه. خط رویزیونیستی همواره علیه منافع پرولتاریا و زحمتکشان حرکت می کند. این مشی انگیزه های مادی، پاداش و تدابیر انضباطی را ترویج می کند. از سوی دیگر، بنا بر اصول سوسیالیستی، مشی مارکسیستی همواره بر این اصرار دارد که انقلاب تولید را هدایت کند و مدیریت عملیات از طریق اتکا به توده ها بمثابه سروران جامعه، تقویت گردد. بنابراین، حمایت قاطعانه از مشی مارکسیستی و انتقاد و طرد مشی رویزیونیستی، تنها تضمین نهایی تحکیم و بسط مالکیت همگانی سوسیالیستی است. ■

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

توهمات را به دور افکنید! انقلاب ـ تا به آخر

فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مردم اروپای شرقی

فراخوان زیر از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبانهای لهستانی، چك، رومانیائی، صرب ـ کروآتی، آلمانی و غیره ترجمه شد و دهها هزار نسخه از آن در سراسر اروپای شرقی توزیع گشت ـ جهانی برای فتح

مارکسیسم در برگیرنده هزاران حقیقت است، اما همه آنها را میتوان در یك جمله خلاصه کرد: «شورش بر حق است!»

مائو تسه دون

نظم کهن در اروپای شرقی به ناگهان به لرزه در آمده است. زمزمه های اعتراض دیروز، به طغیانهای خشمگین امروز، در کوچه و خیابان، بدل گشته است. دارودسته های فاسد احزاب کمونیست اروپای شرقی هم اکنون خوار وذلیل، زیر باران ناسزا و خشم توده ها، بخود می لرزند. اوضاع واقعا عالیست!

اما برای نگهبانان غربی و شرقی نظم کهن، اوضاع زیاده از حد پیشرفت کرده است. آنان با خباثت علیه «حاکمیت مردم کوچه و خیابان» هشدار می دهند و به مردم رهنمود می دهند که «آرام بگیرید» و «به سرکار و زندگی خود بازگردید» ، آنان اعلام می کنند که: «انقلاب تمام شد» ما مائوئیستهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جواب می دهیم: خیر عالیجنابان ، انقلاب تازه آغاز شده است ــ و باید راه درازی را طی کند.

مشاهده وضعیت روسای احزاب اروپای شرقی که بدنبال سوراخ موشی برای قایم شدن هستند، برای ستمدیدگان جهان لذت بخش است. آنان جنایتکاران بزرگی بودند. این «بورژوازی سرخ» ، بنام کمونیسم توده های زحمتکش را استثمار می کرد. آنان در همان حال که زاهدانه در مورد «مساوات» سخن می گفتند، در بانکهای سوئیس حسابهای خود را انباشته از میلیونها می کردند. آنان تحت لوای «انترناسیونالیسم پرولتری» ، امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی را از چکسلواکی تا افغانستان تقویت می کردند. آنان از لنین حرف می زدند اما در خفا مانند تزار می زیستند. امروز این احزاب، برچسب «کمونیست» را از روی خود کنده و نامهای جدیدی اتخاذ کرده اند ـ این بسیار خوب است. بگذار آنچه که واقعا هستند، خود را بنامند: حزب انگلهای امتیاز طلب، یا دقیقتر بگوئیم، حزب سرمایه داران بوروکرات.

سرمایه دار، همان چیزیست که اینها هستند. گفته می شود، این «بحران کمونیسم» است که اروپای شرقی را بلرزه در آورده است ـ اما اروپای شرقی کمونیستی نمی باشد! آیا جداً کسی باور می کند که هونکر، ژیوگف، یاروزلسکی و احزابشان برای سوق دادن انقلاب جهانی بسوی جامعه بی

طبقه ای که مارکس تصویر کرده بود، مبارزه می کردند؟! چقدر مسخره. دیکتاتورهای فاسد عجوزه ای که اروپای شرقی را می چرخاندند نمایندگان طبقات بورژوا بودند و توده ها را به همان طریقی که سرمایه داران نقاط دیگر بهره کشی می کنند، استثمار می کردند. آنان از اشکال سوسیالیستی که به ارث برده بودند استفاده می کردند، اما مضمون و محتوی همان سرمایه داری بود: یك اقلیت کوچك که از کنترل خود بر ابزار تولید و دولت برای مکیدن خون کارگران و انباشت ثروت و امتیاز استفاده می کرد. حتی برخی از آنان، مانند بورژوازی آلمان شرقی، امپریالیست شده و از فعالیتهای خود در خارج ـ مثلا آنگولا، کوبا و دیگر نقاط ـ سود می بردند.

امروزه، تمام بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی در چنان بحران عمیقی گرفتار آمده که قدرتمند ترین رهبران آن، یعنی گورباچف و بورژوازی شوروی، دست به یك برنامه تغییرات بیسابقه زده اند. این کار دریچه بخار خشم دهها ساله توده ها را بکناری زد و به انفجار اعتراضات توده ای از پائین منجر گردید. طبقات حاکمه در تفرقه و بی نظمی بسر می برند؛ توده ها چشم به زندگی سیاسی گشوده اند. فرصت بیسابقه ای برای تشدید مبارزه مردم بوجود آمده است؛ اما چنین لحظاتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند اروپای شرقی نادر بوده و دیری نمی پایند. طبقات حاکمه شرق و غرب، بر پایه توافقی عمومی، در حال مستقر کردن نیروهای قابل ملاحظه شان می باشند که ثباتی نوین را برقرار سازند. یا شما مبارزه تان را در چنین وضعی به جلو سوق خواهید داد یا اینکه توسط اربابان قدیم و جدید مغلوب خواهید گشت.

هم اکنون برنامه مشترك تمام طبقات حاکمه عبارتست از برقراری ثبات. یکی از سلاحهای اصلی زرادخانه آنان برقرار کردن دمکراسی پارلمانی، که بسیاری از شما چشم به انتظار آن هستید، می باشد. آنها می گویند که چون شما اکنون دمکراسی پارلمانی دارید پس دست از مبارزه بکشید. آنها می گویند که این دمکراسی ضامن آنست که شما بتوانید مشکلات خود را حل کنید و زندگی خود را بهبود بخشید. این یك دروغ است. به لهستان بنگرید واز خود سئوال کنید: چرا علیرغم در هم شکسته شدن رژیم حکومت نظامی تبهکار، علیرغم برقرار شدن انتخابات چند حزبی، آزادی بیان و مطبوعات و حتی پیروزی انتخاباتی اپوزیسیون طرفدار غرب، رنج و بدبختی توده ها تشدید یافته است؟

دمکراسی پارلمانی برای توده های وسیع هرگز آزادی به ارمغان نیاورده است. گفته می شود که همه آزاد و برابرند، «یك فرد ـ یك رای» ، اما فقط یك طبقه است که ثروت و قدرت ـ یعنی ابزار تولید، رسانه های گروهی، ارتش و پلیس ـ را کنترل می کند و آزاد است که از تمام اینها برای استثمار توده ها، سرکوب آنان و دروغ گفتن به توده های وسیع، استفاده کند. دمکراسی پارلمانی وسیله ای است که حاکمیت سرمایه داری را زیر نام حاکمیت مردم مخفی می کند، و توده ها را به توهماتی مانند اینکه فلان یا بهمان نماینده طبقه حاکمه تغییراتی را برای آنان به ارمغان خواهد آورد، امیدوار می سازد؛ در حالیکه توده ها باید فقط بر آن نیروئی که واقعا می تواند اوضاع را تغییر دهد، تکیه کنند: مبارزه انقلابی خودشان.

دمکراسی پارلمانی، فقط برای اقشار و طبقات ممتاز دمکراسی است. اکنون آنان در صفوف خودشان بر سر اینکه چه کسی چه مقدار از حق حکومت کردن، استثمار کردن و داشتن زندگی مرفه، برخوردار شود نسبت به گذشته رقابت بیشتری دارند. اکنون بخشهای جدیدی از برگزیدگان را که قبلا خارج از قدرت قرار داشتند، به صفوف ممتازان راه می دهند. اکنون «رفقای» حزبی راه را برای مدیران متجدد غرب زده باز می کنند؛ اکنون صاحبان مزارع بزرگ جایگزین مدیران مزارع کلکتیو میشوند ـ اما اغلب این صاحبان جدید همان مدیران حزبی قبلی می باشند. چرا که آنان دارنده پول، رابطه ها و مهارت استفاده از فرصتهای تازه هستند. اما تجمع قدرت و ثروت در دست یك اقلیت کوچك، و شرایط بی چیزی و بی قدرتی توده های وسیع بدون ذره ای تغییر برجای خواهد ماند؛ چرا که این اساس سرمایه داری چه در شکل شرقی و چه غربی آن می باشد.

هرگونه تغییرات مهم و حقیقتا فرحبخشی که بوجود آمده، نتیجه رفرمهای دمکراتیك از بالا نیست، بلکه دستاورد مبارزه مردم از پائین و در شرایط از هم گسیختگی صفوف حاکمین است. مثلا مبارزه مردم برلین شرقی دراشغال و نابود کردن مقرهای سازمان امنیت آلمان شرقی Stasi را در نظر بگیرید. اگر جوانان در آلمان غربی سعی می کردند که به مقرهای پلیس مخفی آنجا حمله کنند فکر می کنید چه اتفاقی می افتاد؟ چند نفر به رگبار بسته می شدند، چند نفر به حبس در می آمدند؟ به رومانی بنگرید. جائی که کارگران نقاط مختلف کشور دست به اعتصاب زدند، جلسات توده ای برگزار کردند، مدیران منفور کارخانجات را بیرون کرده و افراد خود را گماردند. چنین چیزهائی درغرب «دمکراتیك» بندرت اتفاق می افتد و اگر اتفاق بیفتد بسرعت و بیرحمانه سرکوب می شود. همینکه رژیمهای حاکم بر شما خود را جمع و جور کنند، مسلما دست به حمله برای خرد کردن تمام دستاوردهای قدرت توده ای خواهند زد ـ البته تحت لوای حفاظت از قدرت دمکراتیك جدیدالولاده!

وعده داده میشود که سرمایه گذاری غربی و بنگاههای آزاد تغییرات بزرگی به ارمغان خواهند آورد: فقط معدودی از ممتازان از آن منتفع شده و اکثریت توده ها نخواهند شد. ببینید تکنولوژی غربی برای لهستان چه آورده است: برخی صاحبان صنایع، کامپیوتردار شده اند و کارگران هم بیکار. رقابت حادتر می شود و قطب بندی جامعه شدیدتر. غنی، غنی تر و فقیر، فقیرتر. اما اشتباه

نکنید: این روندی نیست که توسط اقدامات جدید بوجود آمده باشد، اقدامات جدید اساسا به شتاب گرفتن روندی که از قبل موجود بود خدمت می کند. دهها سال است که سود نیروی محرکه اقتصادهای اروپای شرقی می باشد؛ مدتهاست که فاصله فقیر و غنی عظیم است. حتی قبل از این، قرض کشورهای اروپای شرقی به بانکهای غربی به صد میلیارد دلار رسیده بود؛ بانکهای غربی هرساله میلیاردها دلار بابت بهره این قروض از اروپای شرقی می مکنند.

تحولات اخیر در اروپای شرقی گذر از یك «اقتصاد راکد سوسیالیستی» به یك «اقتصاد پویای سرمایه داری» نبوده، بلکه گذر از سرمایه داری پوشیده به سرمایه داری آشکارتر است. در این میان چه چیزی جدید است؟ تلاشهای مایوسانه حکام شما برای جایگزین کردن یك سرمایه بی کفایت با سرمایه ای که کارآئی بالاتر دارد، بالابردن بازدهی مکانیسم های استثمار و تندتر کردن گردش چرخهای انباشت سرمایه ـ منجمله از طریق زیاد کردن سهم امپریالیستهای غربی در این پروسه.

اصلاحات نوع غربی و نفوذ غرب، بیش از هرجائی در لهستان و مجارستان پیش رفته است، ببینید چه بر سر آنها آمده است. به دلیل آنکه کارخانجات و معادن «سودآور نیستند» چه تعداد دیگر به صدها هزار تن کارگر بیکار شده خواهند پیوست و لهستان چند گداخانه دیگر لازم خواهد داشت؟ بخاطر آنکه خانه سازی «سودآور» نیست چند نفر دیگر به هزاران بیخانمانی که در خیابانهای بوخارست شب را به صبح می رسانند افزوده خواهد گشت؟ اکنون رژیمهای شما از قید رشوه ای که سرمایه داری بوروکراتیك بابت بهای حفظ ظاهر سوسیالیستی می پرداخت، رها شده اند؛ شما اکنون مانند مردم غرب آزاد هستید که نه تنها رای دهید، بلکه بیکار و بیخانمان باشید.

تبلیغاتچی های غربی به شما می گویند، فراموش کنید که لهستان و مجارستانِ امروز آئینه تمام نمای آن چیزیست که نفوذ بیشتر غرب برای شما به ارمغان خواهد آورد، و در عوض به آلمان، اسکاندیناوی یا فرانسه نگاه کنید. آنها مدعی اند که اگر شما دمکراسی را در پیش بگیرید و به اروپای غربی بپیوندید، روزی روزگاری شما نیز مانند آنان خواهید زیست. چه زهری از دهانشان جاریست! البته که غرب ثروتمندتر است ـ غربیها در بوجود آوردن یك امپراطوری جهانی از رقبای خود در بلوك شوروی موفق تر بودند. قلمرو استثمار آنان از معادن مس شیلی آغاز شده و تا معادن طلای آفریقای جنوبی، تا حوزه های نفتی خاورمیانه گسترش می یابد و سراسر جنوب آسیا تا خاور دور رادر بر می گیرد ـ جائی که دهها میلیون انسان در ازای چند ریال در ساعت، پارچه و ابزار الکترونیکی تولید می کنند. و غرب بخاطر آنکه ثروتمند تر و دارای طبقه میانی بزرگتری می باشد، می تواند به برخی از اهالیش اجازه دهد که گاهی اوقات هرآنچه که می خواهند بگویند و اگر استطاعت مالیش را دارند (که اکثریت ندارند) بخارج سفر کنند. ثروت غرب از دمکراتیك بودنش نیست بلکه دمکراتیك بودن آن از ثروتش است! راز ثروت غرب و از اینرو دمکراسی آن، در داشتن یك امپراطوری عظیم است. این امپراطوری بر پایه فتوحات خونین ساخته شده و از طریق جنگهای وحشیانه ای مانند ویتنام، تجاوزات مکرر به کشور های کوچکتر مانند پاناما، گرانادا یا جزایر مالویناس، فلاکت و رنج بی پایان هزاران میلیون انسان تحت رژیمهای آپارتاید و جونتاهای نظامی و درون خود کشورهای امپریالیستی، حفظ شده است. اگر می خواهید واقعیت دمکراسی غرب را دریابید، رادیو «اروپای آزاد» را ببندید و بطرقی از سیاهان آفریقا یا فلسطینی های نوار غزه، از رفتگر عرب خیابانهای پاریس یاترکهای هامبورگ، از معدنچیان ذغال سنك انگستان یا اهالی زاغه های شیکاگو بپرسید؛ آری از آنان بخواهید که درباره «عجایب» دمکراسی غرب برای شما سخن بگویند. در غیر اینصورت می توانید صبر کنید و خودتان آنرا از نزدیك مشاهده کنید.

امپریالیستهای غربی بشما قول می دهند که اگر رویاهای خود را بچرخ ماشین آنان ببندید زندگی بهتری نصیبتان خواهد شد. آنها در واقع از شما دعوت می کنند که در غارت مردم جهان به آنان بپیوندید. این یك دعوت بیشرمانه و همچنین یك دروغ است، طعمه ای است برای به دام انداختن شما. آیا واقعا فکر می کنید که آنان اجازه خواهند داد امثال کارگران لهستانی، رومانیائی و بلغار در کنار بورگرهای آلمانی محترم بر سر خوان یغمای جهانیشان، جلوس کنند؟! البته که خیر. آنان نه می خواهند و نه می توانند، چرا که امپریالیستهای غربی نیز گرفتار یك بحران جهانی هستند. مسئله اینست که بر سر سفره چپاول و تناول امپریالیستها جای نشیمنی نمانده است. حداکثر، خرده نانهائی را جلوی اقشار ممتاز شما پرت خواهند کرد ـ البته اگر رموز گدائی را خوب فراگرفته باشند؛ و اکثر شما در خواهید یافت که در وعده بعدی غذا، شما صرف خواهید شد! زمان آن فرا رسیده که توهمات را بدور افکنید. ای استادان لهستانی که به دانشجویان خود در مورد نظام خدمات اجتماعی سوئد درس می دهید، ای پزشکان رومانی که طبق الگوی نظام بهداشتی فرانسه طرح می ریزید ـ قبل از اینکه دیر شود بیدار شوید! بیش از اندازه از عرق آلمانی و شامپانی فرانسوی آنها خورده اید ـ بهتر است کمی عرق پرتغالی یا براندی یوگسلاوی بنوشید، چرا که امپریالیستهای غربی در نظر دارند شما را در بهترین حالت مانند اینان کنند.

آیا ما غلو می کنیم؟ طرحهای آنان را برای لهستان در نظر بگیرید. آیا امپریالیستهای آلمانی خود را اصلاح کرده اند و آنگونه که ادعا دارند می خواهند دست و دلبازانه و بدون چشمداشت، یك لهستان نوین، نیك بخت وقوی بسازند؟ یا اینکه آنان نقشه می کشند و توطئه چینی می کنند که مردم لهستان را به انقیاد یك رایش نوین که از بالتیك تا دریای سیاه را در بر می گیرد، درآورند؟ فقط

نگاهی به گشت و گذارهای متفرعنانه حکام آلمان غربی در اطراف اروپای مرکزی بیفکنید تا حقیقت را دریابید، و به آروغ زدنهای «آلمان ورای همه» (Deutschland Uber Alles) که از پارلمان آلمان غربی شنیده می شود و شعارهای «یك ملت، یك سرزمین پدری» جماعت شوونیستهای آلمانی گوش دهید، آنگاه جواب را خواهید دانست.

برخی از شما، بالاخص اگر از آلمان شرقی هستید، ممکن است بتوانید با موفقیت خود را در این کابوس ادغام کنید: آنگاه در خواهید یافت که زندگی در قلب یك هیولای امپریالیستی قدرتمند بهای سنگینی را طلب می کند. امپریالیستهای آلمانی تاکنون دوبار با انگیزه دستیابی به امپراطوری رایش، به بهاء افتادن حمامهای خون جنك جهانی کمك کرده و با اردوگاههای مرگشان سراسر جهان را تکان داده اند. اما چنین تاریخچه دهشتناکی موجب آن نشده که امپریالیستهای آلمانی در مارش مجددشان بسوی آلمان بزرگتر، حتی یك لحظه تردید بخود راه دهند. جواب ما چیست؟ یك دویچلند دیگر هرگز!

ما می دانیم که کلماتی مانند «مارکسیسم» و «انقلاب پرولتری» برخی اوقات گوش شما را همانگونه می آزارد که کلماتی مانند «دمکراسی» و «سربازان آزادیبخش» گوش توده ها را درغرب ـ چرا که همیشه به آنان گفته اند جنك آمریکا برای به انقیاد کشیدن ویتنام، دفاع از «دمکراسی» است و یا اوباشان سازمان سیا در آمریکای مرکزی «سربازان آزادیبخش» هستند! اما در همان زمان که حکام شما مارکسیسم اصیل را دفن کردند و فقط یك نقاب فریبنده را برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت فاسدشان نگهداشتند، مائوتسه دون علیه آنها بپا خاست و خیانت آنان به مارکس و لنین را افشا کرد. مائو تسه دون نشان داد که حکام شما چگونه سرمایه داری را احیاء کرده اند. او، فراخوان یك انقلاب نوین در اتحاد شوروی و در اروپای شرقی را داد. مائو، از دستاوردهای انقلاب اکتبر تحت رهبری لنین و استالین دفاع کرد. او همچنین از مبارزه مردم شوروی تحت رهبری استالین برای مغلوب ساختن متجاوزین نازی در جنك جهانی دوم حمایت کرد اما مائو تشخیص داد که استالین مرتکب اشتباهات جدی شده، که به لزوم ادامه انقلاب برای ممانعت از بقدرت رسیدن یك طبقه نوین سرمایه داران بوروکرات پی نبرده است ـ چیزی که بواقع اتفاق افتاد. مائو نشان داد که سوسیالیسم یك دوره گذار به جامعه بی طبقه است. دوره ای که پر ازجهشها و مبارزه انقلابی می باشد. او نشان داد که سوسیالیسم عبارتست از بپا خاستن پرولترها و تمام آنهائی که نسل اندر نسل در اعماق جامعه بوده اند، برای کسب قدرت و اعمال قدرت توسط خودشان ـ نه یك سیستم متحجر بورکراتیك که در آن گردن کلفتهای حزبی «به نیابت از» مردم حکومت می کنند.

مائو می خواست از طریق سازمان دادن بزرگترین جنبش توده ای تاریخ بشر، یعنی انقلاب فرهنگی، آن مقامات حزبی که قصد گردن کلفت شدن داشتند را از تخت شان پائین بکشد و از قدرت براند. این کار، برژنف و حکام شما را دیوانه کرد. آنان مائو را «دیوانه» خواندند و به آموزه های او بهتان زده ، تحریف کردند و بالاتر از همه آنکه کل آنرا سانسور کردند. مردم چین برای سالها موفق شدند که از طریق مبارزه تلاشهای احیاگرانه را در هم شکنند، اما پس از مرگ مائو، دن سیائو پین و شرکاء قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را در چین احیاء کردند. قتل عام میدان تین آن من پکن، در ژوئن ۱۹۸۹، میوه خونین این احیاء بود. با وجود آنکه سرمایه داری در چین هم احیاء شد، اما مبارزه ای که در دوران انقلاب فرهنگی انجام شد، نسل حاضر چین را از یك نقطه رجوع انقلابی برخوردار می سازد، در حالیکه متاسفانه مردم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از چنین نقطه رجوعی محرومند. سال گذشته در خیابانهای پکن هنگامیکه بسیاری از کارگران عکسهای مائو تسه دون را حمل می کردند و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دیگری را می دادند و دانشجویان شورشگر سرود «انترناسیونال» را می خواندند، دیدیم که اندیشه های انقلابی معتبر مائو تسه دون هنوز زنده است.

در چند سال گذشته نیروهای مائوئیست اقصی نقاط جهان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده و مبارزه انقلابی را علیه تمام نظامهای ستمگرانه شرق و غرب، پیش می برند. تشکلات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در هر آنجا که هستند، وظیفه بسیج آنانی که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند و متشکل کردن پرولترهای داغ لعنت خورده و متحدین آنرا بقصد قیام و سرنگونی انقلابی طبقات حاکم، دنبال می کنند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود خود را نثار شورش شما مردم اروپای شرقی می کند و از شما می خواهد که حملات خود علیه نظم کهن را همه جانبه تر، رادیکال تر و با عزم بیشتر به پیش برید، به سلاح انقلابی مارکسیسم ـ لنینسیسم ـ اندیشه مائو که حکام شما پیگیرانه آنرا از انظار شما پنهان کرده اند، دست بیابید و با جنبش ما و احزاب آن ارتباط برقرار کنید تا بدین ترتیب صفوف ما تقویت گردد ـ صفوف کسانی که مصمم هستند مبارزه خود را تا محو همیشگی هرگونه ستم و استثماری، تحت هر نامی که صورت می گیرد، ادامه دهند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۲۰ فوریه ۱۹۹۰

مائوئیسم

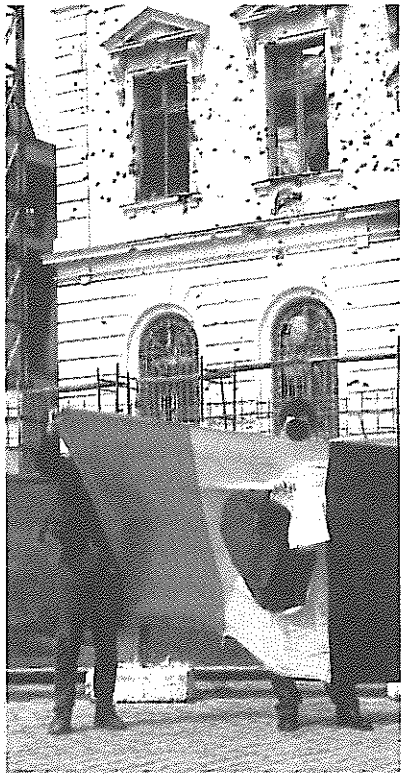

پخش اعلامیه هواداران ج.ا.ا در بخارست

فراخوان به مردم اروپای شرقی که از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر شد، به اکثر زبانهای اروپای شرقی ترجمه شده و در سطح وسیع در چند کشور اروپای شرقی پخش گردیده است. پاسخها شعف انگیز بوده است، جمعیت برای گرفتن اعلامیه گاهی دور کسانی که اعلامیه پخش می کردند حلقه می زدند و حتی صف تشکیل میدادند، یکی از کسانی که اعلامیه پخش می کرد بوسیله گروه کثیری از مردم که میترسیدند اعلامیه ها تمام شود به دیواری چسبانده شده بود. در میان پیشروان همه جا یك عکس العمل بود: «لطفا اطلاعات بیشتری در مورد ج. ا. ا و مخصوصا مائو تسه دون بما بدهید.»

همانطور که در فراخوان آمده است، در کشورهای سرمایه داری نظیر اروپای شرقی چنین بحران عمیقی نادر است. این بحران فرصت طلائی برای اشاعه درکی که مائو از درسهای احیا سرمایه داری در بلوك تحت سلطه شوروی بدست داد و اینکه فقط انقلاب پرولتری قادر است ستم و استثمار را در آنجا و سراسر جهان از بین ببرد، فراهم کرده است. فرصت مناسبی است تا کسانی که خواهان انقلابی تمام و کمال هستند در تماس با کسانی از سایر نقاط جهان قرار گیرند، که همین نقطه نظر را دارند.

سلاحی که به فوریت مورد نیاز است تا به این مبارزه طلبی پاسخ گوید، بیش از هر چیز منابع و ماخذ انقلابی مربوط به سالهای ۱۹۶۰ تا به امروز میباشد ـ زمانی که مردم بلوك شوروی از جنبش انقلابی سایر نقاط دنیا بوسیله اربابان رویزیونیستشان بریده شده بودند. این واقعیتی است که برای تقریبا ۵۰۰ میلیون

از: رومئو XXX در بخارست، رومانی

من شهروند رومانیائی هستم و مایلم حزبی با پلاتفرمی انسانی و اجتماعی بسازم. خواهشمندم برنامه تان را در اختیار من بگذارید. همچنین مایلم با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مکاتبه کنیم.

از: وُرْچیك، در یك شهر صنعتی لهستان

خواهشمندم اطلاعات بیشتری در مورد جنبش تان برایم بفرستید. مایل هستم اطلاعاتی در مورد آنچه که می کنید همچنین نظرات کلی جنبش شما را بدانم. همچنین خیلی مایل هستم اطلاعاتی در مورد اندیشه مائو تسه دون داشته باشم.

از، اینا XXX در برلین شرقی، آلمان شرقی

با کمال اشتیاق فراخوان به مردم شرق را خواندم. در اکثر موارد با شما موافق هستم و خود را در وحدت با شما می بینم. ۲۷ ساله هستم و مجرد با یك بچه. بقولی یکی از افراد حاشیه ای در جمهوری دمکراتیك آلمان هستم. بعنوان یك زن احساس می کنم تحت نظام سرمایه داری محدودتر خواهم شد. احساس می کنم پایمال شده ام، ناتوانم، بمن خیانت شده است. (در اینجا فقط از موقعیت شخصی خودم سخن می گویم.) در آینده چه خواهد شد؟ فکر می کنم کارم را که «اداره جاتی» است، از دست خواهم داد (که اساسا انتخاب خودم نبوده، مجبور شده ام که کار معمولی داشته باشم، ساعت کارم خیلی زیاد است و خیلی کسالت آور است). مانند خیلی ها من هم نگران آینده هستم ـ مجبور شدم استقلالم را از دست بدهم برای اینکه وارد رابطه ای شوم که واقعا نمی خواستم. این مرا غمگین می کند.

در مورد تغییر در کشورمان: خیلی بد است که توده های ما اینقدر کوته بین

Odvrhněte iluze!
REVOLUCI - AŽ DO SAMEHO KONCE

Fort mit den Illusionen!
REVOLUTION AUF DER GANZEN LINIE!

در خیابانهای شرق

مردم شوروی و اروپای شرقی تحلیل مائو از دقایقی که در شوروی اتفاق افتاد و مبارزه عظمیش برای جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین هیچگاه به زبان آنها در دسترس نبوده است. در سرزمینی که لنین را به جهان تقدیم کرد، مائو تسه دون عملا ناشناخته است. همچنین اخبار جنبش توده ای تحت رهبری حزب کمونیست پرو کاملا موقوف شده است. میلیونها نفر تشنه آن درکی هستند که تنها مائوئیسم قادر است آن را فراهم کند ـ معهذا آنچه که به حلقومشان ریخته می شود دروغهای رنگارنگ غرب است.

جهانی برای فتح از خوانندگان و هواداران خود می خواهد تا برای این مبارزه طلبی بسیج شوند. ما باید با هرکس که بتواند به این زبانها ترجمه کند تماس برقرار کنیم، ما نیازمند نسخ کتب مناسب که اکنون به این زبانها موجود است میباشیم (بعنوان مثال کتاب سرخ کوچك، نقل قولهایی از مائو بوسیله انقلابیون چینی به چندین زبان اروپای شرقی و روسی ترجمه شده بود). فرصت را غنیمت بشمرید: این فراخوان را در اختیار مردمی که با اروپای شرقی ارتباطی دارند بگذارید. از همه مهمتر، کمك مالی ضامن چاپ و پخش ادبیات انقلابی است.

اگر قادر هستید به هر کدام از این امور کمك کنید، چك یا چك تضمین شده بین المللی خود را به جهانی برای فتح بفرستید و مستقیما با جهانی برای فتح یا یکی از احزاب و سازمانهای ج. ا. ا تماس بگیرید. این فراخوان در حال حاضر به زبانهای زیر موجود است: لهستانی، آلمانی، چکسلواکیائی، رومانیائی، صرب ـ کروآتی، فرانسوی اسپانیائی، فارسی، ترکی و انگلیسی (روسی در حال تهیه است).

هستند. مردم به تمام جهان نظر نمی افکنند، فقط میگویند «چی به من می رسد» ... بنظر من، «مجمع بحثی» که ما در اینجا داشتیم تنها راهی است که می توان دمکراسی واقعی را ساخت. شهروند برای شهروند. احزاب هیچگاه حاکمیت دمکراتیك ندارند ـ هیچ حزبی که نمایندگی مرا بکند وجود ندارد. احساس می کنم تحت ستم هستم و در بند، در این دوران چنان دست و پایم بسته شده است و یا اینکه باید بحدی سازش کنم تا از غوطه ور شدن جلوگیری کنم.

اگر تا به این حد دست و پایم بسته نبود شاید من هم می توانستم برای خود «سهمی بگیرم». انسانها بقدری فاسد هستند، آمادگی جامعه بی طبقه را ندارند ـ جامعه بی طبقه بر خلاف خوی انسانی است. تعداد زیادی ایده آلیست وجود دارد. مثلا از خودم می پرسم، چرا تمام گروههای چپ در این مملکت برای جلوگیری از اینکه آخرین ایالت آلمان غربی بشویم متحد نمی شوند؟ اما راه پیشرفت را هم نمی دانم. چطوراقتصاد ما می توانست پیشرفت کند؟ آیا هیچگونه تصوری دارید که چه می بایست بکنیم ـ با این همه نوع مردم گوناگون؟ در مورد دیوار چی ـ آیا می بایست باقی بماند تا ما پایه های خود را مستحکم کنیم و غیره؟

من واقعا دلم می خواهد در مورد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدانم، چقدر وسیع است، چگونه سازمان یافته و غیره ـ موسسین آن چه کسانی هستند و اساسا چه می کنید؟

همچنی در مورد کتاب آلترناتیو «بارو» چه فکر می کنید؟ (یادداشت مترجم: کتابی است نوشته «رودلف بارو»، کارمند سابق حزب حاکم آلمان شرقی که بخاطر انتقادش از حزب به زندان رفت و سپس به آلمان غربی تبعید گردید در آنجا یکی از شخصیتهای رهبری سبزها شد. او اخیرا مجددا با کتاب جدیدی ظهور کرده و علیه اتحاد دو آلمان سخن می گوید.)

بعلاوه، مایلم همه چیز در مورد مائو تسه دون را بدانم.

از: یونس، در یکی از حومه های کارگری شهر ورشو

توانستم یکی کپی از فراخوان به مردم اروپای شرقی را از دوستی که از برلین غربی دیدار کرده بود بگیرم. خیلی علاقمند به مشکلاتی که در آن بحث شده هستم ـ ممکن است خواهش کنم نشریات دیگر جنبش تان را برایم بفرستید.

از: دونیا، در براسوو در رومانی

با اشتیاق اعلامیه شما را خواندم. بعد از انتخابات برایتان بیشتر خواهم نوشت. خواهش می کنم اطلاعات بیشتری، مخصوصا در مورد جنبش خودتان برایم بفرستید.

Precz z iluzjami!
REWOLUCJA NA CALEGO!

Lăsați iluziile !
REVOLUȚIA SA CONTINUE !

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

صداهای ناشنیده از رومانی

نوشته فرانك اومالی
اواخر زمستان ۱۹۹۰

غرب با داستانهای گوناگون در مورد بیداری میلیونها رومانیائی از کابوس چائوشسکو اشباع شده است؛ طبق این داستانها، مردم رومانی دست اندر کار ساختن دمکراسی بسبك غربی، در حال گذراندن دوره سخت کارآموزی می باشند. این دید تحریف شده ای است که خبرنگاران از آمال مردم و آنچه بخاطرش دست به انقلاب زده اند، ارائه می دهند؛ این خبرنگاران دست در گردن روشنفکران غرب زده شهری رومانی انداخته و آنان را بعنوان تنها صدای مردم معرفی می کنند.

مردمی که از طریق صفحات حاضر با شما سخن می گویند، بوروکراتهای حکومتی، مقامات نظامی، اساتید دانشگاه یا افراد دیگری از اقشار ممتاز رومانی نیستند. آنان مردم عادی هستند که نه تنها با کنجکاوی بلکه اغلب با ترس به غرب مینگرند. آنان برخی اوقات عمیقا از واقعیات ساده غرب بی خبرند. و برخی اوقات یك عمر تعمق و نظاره کردن از دور را منعکس میکنند. مردی پرسید آیا صحنه های تلویزیونی که او از بی خانمانهای نیویورك دیده است، صحت دارد و یا صحنه سازی رژیم چائوشسکو می باشد؛ سپس استدلال نمود که آمریکا بسیار غنی است و هرگز اجازه نمی دهد که چنان فقری موجود باشد. این ساده اندیشی ممکن است منجر به پوزخندی شود، اما مهمتر از آن باید ضرورت فعالیت بیشتر را برای پایان بخشیدن به حیات نظامی یادآوری کند که نه تنها موجد فقر، بلکه هزاران دهشت دیگر در نیویورك و بخارست می باشد.

سر دبیر یك روزنامه غربی در واقع لحن عمومی رسانه های غربی را منعکس کرد وقتی در مورد مردم اروپای شرقی گفت: «آنان یار دیگر لبخند زدن را می آموزند» چه با نمك و متفرعنانه! باید گفت که برخی از اروپای شرقی ها چیزهای مهمتری آموختند؛ آنان یاد گرفتند که تفنك AK - 47S بدست گیرند و شکم نگهبانان نخبه نظم ارتجاعی حاکم را سوراخ سوراخ کنند. این چیزی است که طبقات حاکم شرق و غرب سعی در درکش دارند. انقلابیون نیز باید آن را درك کنند.

یکی از خطوط تمایزی که مردم را در سراسر رومانی رو در روی هم قرار می دهد، موضعی است که هر فرد در قبال نخبگان رژیم گذشته می گیرد. جبهه نجات ملی سعی می کند تا آنجائی که می تواند از نظم کهنه حراست کند و زمانی که برخی از ستمگران آبروباخته زیر آماج حمله توده ها یا نیروهای اپوزیسیون قرار می گیرند، کمی عقب می نشینند، اما از اهرم قدرت دولتی و رسانه ها برای خرد کردن تدریجی مقاومت و تحمیل پیگیرانه قدرتش استفاده می کند.

گابریل نیکلاس همراه دوستش پترو قبول کردند که مصاحبه ای انجام دهند؛ هر دو کارگر زاده بوده و برای یك سال یا بیشتر به کالج فنی رفته اند و اکنون خدمت نظام ۲۱ ماهه را که برای مردان رومانی اجباری است می گذرانند؛ گابریل ترکید و هرچه در درون داشت بیرون ریخت؛ انگار که یافتن فرصتی برای صحبت در مقابل جمعی وسیعتر سد مقابل او را بر کند؛ سیل رنجش، خشم و امیدهای سرکوب شده از درون به بیرون جاری شد:

«ما دو سربازیم که می خواهیم بیانیه ای به برادرانمان در ارتش رومانی و به یاد کسانی که در نبرد بخارست، تیمشوارا و سیبیو جان باختند بدهیم. باید متذکر شویم که ما عضو واحد XXX هستیم که در زمان قیام در اطراف بیمارستان نظامی در سیبیو جنگید. ما سربازان رومانی کماکان زندگی سختی داریم؛ زندگی ای که توسط افسران و نخبگانی که هنوز به اصول چائوشسکوئی و اصول استثمارگرانه خود چسبیده اند عذاب آور گشته؛ آنان مداوما و بطور بیرحمانه ای ما را بکار شاق وامیدارند. یك سرباز رومانیائی از هیچ حقوقی، حتی از حقوق صحبت کردن برخوردار نیست ـ تنها حقوقی که ما داریم کتك خوردن و مورد بدرفتاری قرار گرفتن است.

«در طول انقلاب، افسران می بایست برای سربازانی که جنگیدند و جان باختند سرمشق شجاعت می شدند ـ و آنها این را می دانستند. بسیاری از میان ما کشته شدند ولی از میان آنها تعداد بسیار کمی. آنان بجای آنکه ما را در نبرد رهبری کنند کنار نشسته و ما را به خط مقدم فرستادند. آنان باید شرم کنند. سربازان شجاع بودند زیرا با مردم بودند، زیرا سربازان نماینده برادران، خواهران، والدین، دوستان، کودکان، مردم پیر



۲۱ دسامبر ۱۹۸۹ ـ بحث در همه جا جریان داشت.





بالا: زنی سلاح بر کف، سقوط چائوشسکو را جشن میگیرد.

پائین: عمارت دانشگاه در سمت چپ ـ اینجا مرکز آغازگر مبارزه مسلحانه علیه ماموران امنیتی بود.





«معدنچیان، فعالین حزب کمونیست رومانی! ماموران امنیتی! معدنچیان شما را بمصاف میطلبند»!

ـ شعاری بردیوارهای بوخارست ـ

و تمامی مردم کشورند. ما برای انقلاب بیشتر ریسك کردیم؛ ما از آن زمان به رفرمهائی که توسط ایان ایلیسکو و پترو رومان اعلام شد گوش فرا دادیم؛ اما چه بدست آورده ایم؟ هیچ چیز بجز ملودیهای زیبائی از چند رادیو که در سربازخانه ها کار گذاشته اند.

«افسران و روسای قدیمی مقامهای خود را حفظ نموده و درون حکومت جدید رخنه کرده اند. آنان در تلویزیون ظاهر می شوند و بهانه هایی برای خودشان سر هم می کنند و می گویند از آنچه اتفاق افتاد آگاه نبودند. دروغ می گویند، شما می دانید که دروغ می گویند. آنها بودند که از نظام چائوشسکو منفعت می بردند، از حقوق بالا، امتیازات و مزایا برخوردار بودند؛ کارگران رومانی هرگز هیچکدام از آنها را نداشتند.

«نگاه کنید چه بر سر تمامی آن کمکهائی که از خارج شد، آمد. مردم از اروپا و سراسر جهان به مردم و سربازان رومانی کمك ارسال کردند با اینحال سربازان رومانی هیچ چیز دریافت نکردند. کمکها کجا رفتند؟ از افسران بپرسید، همان کسانی که میدانند چگونه لقمه را درست از دم دهان دیگران بدزدند. در حالی که آنان بطریهای شامپانی فرانسوی خود را نوشیدند به ما چند تا شکلات و یك لیوان شراب پرتقالی دادند. گوئی این همان چیزی است که سربازان رومانی احتیاج دارند! با وجود این ما از صمیم قلب از تمام کسانی که از خارج کمك ارسال کردند تشکر می کنیم.

«من می خواهم از ته قلب خود بگویم که مهره بازی کسی نیستیم ـ من یك فرد سربازم که در نبرد سخت سیبیو شرکت کردم. من با چشمان خود شاهد بودم که اکثریت واحد من زخمی یا کشته شد. چگونه ممکن است که بعد از انقلاب هیچ چیز تغییر نکرده باشد؟

«سربازان عزیز رومانی، صدایتان را بلند کنید ـ شما می دانید که ما حقیقت را می گوئیم، شما می دانید تحت حاکمیت چائوشسکو ما هیچ بودیم، کمتر از سك بودیم، کتك می خوردیم لگدکوب می شدیم و در گرسنگی، سرما و بیچارگی بسر می بردیم. فقط طایفه چائوشسکو مقصر نبود، این ادعای دروغ بسیاری از افراد، از جمله آن شخصیتهای حقیر و مبتذل است که فقط بلد بودند دیگران را حبس کنند تا هر آنچه آنان داشتند را بر دارند. سربازان رومانی، از اجرای فرامین خطرناك و غیرممکن دست بکشید. سرپیچی کنید! باید تغییری در ارتش صورت گیرد، باید امور، از هر ذره روح من گرفته تا به آخر، تغییر نماید. ما نباید دیگر ترس بخود راه دهیم، اکنون دیگر آنقدر خونها ریخته شده که جای ترسیدن باقی نمانده است ـ خود را در جبهه های سربازان متشکل کنید، مطالبات خود را به آگاهی برسانید، با فرماندهان مقابله کنید، نزد خود وزیر دفاع بروید.

«ما، یك گروه از سربازان جوان رومانی، آماده انقلاب دیگری هستیم؛ اگرچه شاهد جان دادن و مرگ خیلی ها در کشورمان بوده ایم، اما این چیزی نیست که می خواستیم؛ انقلاب باید کامل شود. ما می خواهیم رومانی کشوری باشد شایسته مباهات، چیزی که زمانی بود؛ در ۱۹۴۴ ما قهرمانانه جنگیدیم و حتی قبل از آنکه کشور توسط طایفه چائوشسکو و حزب کمونیست اشغال شود به آزادی دیگر کشورها کمك کردیم. خونهای بسیاری ریخته شده ـ معدنچیان در پتروسانی در ۱۹۷۷، کارگران در براسووا در ۱۹۸۷ و حالا قیام. هرگز نباید بار دیگر اجازه داد چنان حزبی در هیچ جای دنیا اظهار وجود کند. آنچه ما می خواهیم یك زندگی بهتر است. ما می خواهیم همکاری کنیم و دوست مردم اروپا و مردم تمامی دنیا باشیم. این چیزی است که ما سربازان رومانی بنام کودکان، خانواده ها، جان باختگانمان و تمامی کسانی که خونشان را برای آزادی ریختند خواهانش هستیم.»

از آنان پرسیدم چه تعداد از سربازان اینطور فکر می کنند، پترو جواب داد، «همه ما».

ما در مورد محاکمه عوامل سیکوریتات (ساواك رومانی ـ م) که آنموقع در سیبیو جریان داشت بحث کردیم. پترو گفت که حکومت می خواست ۱۵۰ نفر را در سیبیو محاکمه کند، اما تعداد بسیاری از عوامل سیکوریتات که بعضی ها آن را ۳۵۰ نفر تخمین می زدند آزاد شده بودند زیرا حکومت می گفت مدرکی وجود ندارد که ثابت کند آنان جرمی مرتکب شده اند. آیا این نشان نمی دهد که جبهه نجات ملی در حال توطئه برای پیشبرد «سیاستهای چائوشسکو» بدون چائوشسکو است؟ چقدر طول کشید تا عوامل سیکوریتات تنها با تغییر نام دوباره بفعالیت بپردازند؟

این دو سرباز برای پیشبرد مبارزه تقلا می کردند، با این وجود اغلب خشم خود را جایگزین هرگونه ایده روشن در مورد اینکه چه کسی می تواند چنان مبارزه ای را رهبری کند، علیه چه کسی و بالاخره برای چه هدفی می کردند. آنان، علیرغم تنفرشان از افسران، نسبت به اینکه ارتش چیست توهم داشتند. هر قدر که ممکن است قلب سربازان با مردم باشد اما دستورات از فرماندهی عالی صادر می شود. اگرچه ارتش بالاخره در مقابل چائوشسکو ایستاد اما برای منافع افسران و نخبگان رومانی جنگید و نه مردم. بسیاری از مردم رومانی می دانند و می گویند که چگونه بسیاری از کشتارهای تیمیشوارا و دیگر شهرها را ارتش انجام داد. ارتش یك نهاد کاملا ارتجاعی است که می باید درهم شکسته شود، نه اینکه فقط آن را در قبال صفوف درون ارتش «جوابگو» تر نمود. امروز ارتش برای اعمال نظم و ثبات و منکوب کردن توده های مردم در سراسر کشور مورد استفاده قرار می گیرد.

با این وجود، بیانیه این سربازان قلب آدم را میفشارد. در زمانی که روسای ارتش با تفرعن همه جا می رفتند و خود را ناجیان انقلاب می خواندند، این بیانیه بطور زنده ای دوروئی آنان را برملا کرد. صدای آنان یکی از آن صداهائی که برای خرده راحتی های زندگی در غرب ناله می کند و روزنامه نگاران غربی را به یاوه سرائی می کشاند، نبود؛ این خروش خشمناکی از اعماق وجود بود، خروشی که هر کس اگر در ارتش ارتجاعی هر کشوری خدمت کرده بود می توانست آنرا عمیقا درك کند.

****

«گذرگاه زیرزمینی»

نزدیك دانشگاه بخارست:

صدها تن از اول صبح تا آخر شب برای بحث اجتماع می کنند. در یك سمت یك تابوت فقیرانه تشییع جنازه با گل و چند شمع زینت شده قرار دارد که نشان دهنده نقطه ای است که دو تن از اولین قربانیان تیراندازی سکوریتات بر زمین غلتیدند. هر شب چند جوان با کتهای ارزان دوخت خود

در اطراف گرمای شمعها جمع می شوند و داستان دو قربانی را به عابران باز گو می کنند.

پوسترها و اعلامیه هایی بر روی دیوار چسبانده شده و مردم تقلا می کنند آنان را در روشنائی کم سوئی بخوانند؛ بیانیه های دست نوشته زیاد طرفدار دارد: ستایشنامه شهدا در قالب شعر، طنزهایی مربوط به جبهه نجات ملی، نامه های ضد این یا آن مستبد محلی که بطریقی موفق به حفظ مقام خود گشته است.

گروههائی که مناظرات سیاسی را تشکیل می دهند بطور قطع له یا علیه جبهه نجات ملی هستند. امشب بزرگترین گروه در اطراف یك نماینده جوان حزب ملی دهقانان تشکیل گردید. این حزبی است مانند احزاب دمکرات مسیحی اروپا که حتی قبل از جنك جهانی دوم با فاشیستهای رومانی اتحاد کرد. یك گروه سه یا چهار نفره کارگر از کارخانه ۲۳ اوت در کانون بحث با او بودند که بوسیله مرد جوان بلند قدی با چهره شاهین گونه و چشمان تیز رهبری می شدند.

«کله گنده های حزبی! آیا کلمه خودکشی بگوشتان خورده؟»

ـ شعاری در گذرگاه زیر زمینی ـ

نماینده حزب ملی دهقانان بحث می کرد که حتی اگر لازم باشد چند تا از بنگاههای بغایت تعیین کننده را در دست حکومت حفظ کرد با این وجود کلید بهبود اقتصادی تکیه به مکانیسم بازار آزاد است.

ـ یکی از کارگران بلافاصله گفت، «چه کسی از آن منفعت خواهد برد.»

ـ همه می توانند. این کار سطح عمومی اقتصاد را بالا خواهد برد.

ـ ببین، چائوشسکو اصلا خوب نبود، اما قبل از جنك جهانی دوم ما بازار آزاد شما را داشتیم و وضعیت همان موقع نیز بد بود.

ـ ولی نگاه کن به غرب. بازار آزاد و دمکراسی آنها را غنی ساخت.

ـ پس از جان ما چه می خواهند؟ما نمی خواهیم آخرش به آنجا برسیم که چیزی نباشیم بجز دستهای کارگری ارزان برای غنی کردن غرب. این چیزی است که آنها از ما می خواهند. من به غرب می گویم، خیر!

کسی فریاد زد، «به روسها هم می گوئیم، خیر.»

یکی دیگر وارد بحث شد و گفت، «ما به هیچ کمك خارجی احتیاج نداریم.»

نماینده حزب ملی دهقانان در مخالفت گفت: از کجا قرار است تکنولوژی مدرن را بدست آوریم؟ چه کسی کارخانه های کامپیوترسازی را برایمان خواهد ساخت؟ اینکارها متخصص لازم دارد. و بهترین آنها در غرب هستند. اگر آنها کمك نکنند چه کسی اینکار را خواهد کرد ـ تو می توانی؟

ـ چرا می گوئی آنها می خواهند به ما کمك کنند؟ آنها می خواهند هر طور شده پول درآورند.

نماینده حزب ملی دهقانان با پافشاری گفت، «پس چطور می خواهی این کار را بکنی؟»

ـ بهتر است از صفر و با هر آنچه داریم شروع کنیم تا اینکه به سرمایه داری تکیه نمائیم.

ـ اینطوری ما هرگز بجائی نخواهیم رسید. مشکل کمونیسم این است که خیالی و رویائی است و انسانها اصلا آنطور نیستند؛ آنان برای کار احتیاج به یك انگیزه دارند. برای همین است که غرب غنی می باشد. حتی اگر حضور غرب را در اینجا نخواهیم باز هم باید بازار آزاد داشته باشیم. آنوقت اگر کسی یك ایده خوب داشته باشد یا سخت کار کند می تواند آنچه برای شروع حرفه خود نیاز دارد را خریداری کند.

ـ اگر کسی بیاید پیش تو و بگوید می خواهم این رستوران مجلل را از دولت خریداری کنم و تجارت خود را راه بیندازم، آیا تعجب نخواهی کرد که او پول را از کجا آورده است؟

ـ شاید او یك کارگر، یا یك عضو قدیمی سکوریتات یا رئیس حزبی باشد.

ـ تو نمی دانی و اهمیتی هم به آن نمی دهی؟!

ـ اگر او یك بزهکار نباشد، مسئله ای نیست. این یك دنیای آزاد است. اگر او بزهکار است، مسئله دیگریست و تو باید آن را روشن کنی.

ـ پس فقط این سوال را جواب بده: چه کسی آنقدر پول دارد؟ امروز در رومانی از کجا می توان چنان پولی بدست آورد؟

ـ شاید تو خانه ات را برای براه انداختن تجارت فروخته ای....

ـ از کجا می توانم چنان خانه خوبی داشته باشم؟

ـ تو می توانی از بانك پول قرض بگیری ـ این کاری است که در انگلستان انجام می دهند.

ـ کدام بانك چنان پولی را به یك کارگر که ماهی ۲۵۰۰ لای (۱۵۰ دلار به نرخ رسمی و ۳۰ دلار در بازار سیاه) می گیرد قرض خواهد داد؟ تو فقط به بورس بازان که منتظر نشسته و از طریق خریدن از یکی و فروختن آن به کس دیگر تجارت می کنند پاداش خواهی داد. در این کار هیچ چیز شرافتمندانه نیست. هیچ چیزی در آن برای کارگران وجود ندارد.

ـ اما این طریقی است که تو می توانی چیزی بدست بیاوری، نه تنها برای خودت بلکه برای فرزندانت، تا بتوانند چیزی برای شروع زندگی داشته باشند. این طریقی است که آنان در غرب پیش گرفتند.

ـ این همان کشافتی است که ما قبلا داشتیم؛ تمام آن کسانی که فقط مرتب فرمان می دادند و کار کردن بلد نبودند.

ـ اما آنان بالاجبار خواهند آموخت چگونه مدیریت کنند و گرنه پیش نخواهند رفت؛ می بینی، این راز سرمایه گذاری آزاد است. اینکار انگیزه بوجود می آورد؛ در غیر اینصورت چرا کسی ۱۰ سال صرف آموختن علم در دانشگاه کند در حالی که تو مرتب کار می کنی و پول در میاوری، مگر آنکه یك چیز فوق العاده در آن برایش باشد.

ـ ببین رفیق....

ـ به کی می گوئی رفیق؟!

ـ خب دلت می خواهد چی صدایت کنم ـ عالیجناب؟

ـ من نمی دانم چه باید همدیگر را صدا کنیم. این مشکل ماست، اینطور نیست؟

اگر تلاش نماینده حزب ملی دهقانان برای آن بود که یادداشت تفاهمی به امضاء برساند، در آنصورت باید گفت او نتیجه معکوس گرفت. کارگر رو به چند عضو دیگر جمعیت کرد و با طعنه پرسید، آقایان عزیز، ارباب می خواهند بدانند کدام یك از شما چند میلیون لای برای شروع یك تجارت و کمك به راه اندازی تشکیلات اقتصادی آزاد در رومانی دارد؟

عده ای خندیدند. او ادامه داد:

«تنها کسانی که چنان پولی دارند همان افرادی هستند که همین حالا مانند شیاطین بر ما حکم میرانند. اگر ما راه شما را برویم، همان رابطه با روسای قدیم یعنی کله گنده های حزب تکرار خواهد شد ـ آنها فرمان می دهند و ما مانند بردگان اطاعت می کنیم و تمام کارها را انجام می دهیم. چیزی که من می گویم این است: کسی که کار نمی کند حق خوردن ندارد.»

بحث ساعتها ادامه یافت. برای هر کسی که می دانست این نوع بحث در میان توده ها توسط سرکوب شریرانه در سراسر بلوك امپریالیستی شوروی سالها متوقف شده

بود، دیدن شور و عطش این کارگران که سعی می کردند بفهمند چه بر سر جامعه شان آمده بود و به چه طرف می رفت هیجان انگیز و در عین حال دردآور بود. اگرچه آنان سرسختانه فشار تبلیغاتی هدفمند برای متقاعد کردن آنان در مورد برتری سرمایه داری غرب را دفع می کردند ولی بخاطر عدم درك اینکه جامعه شان یك جامعه سرمایه داری دولتی بود، مبارزه شان به بن بست رسیده بود و هیچ آلترناتیو واقعی برای ارائه نداشتند. عده ای در مورد یك راه سوم، آلترناتیوی میان نظام شوروی و سرمایه داری به سبك آمریکا صحبت می کردند (که شك عمیقی را برانگیخت)؛ آنان دنباله روی رومانی از راه سوئد یا فرانسه سوسیال دمکرات را تبلیغ می کردند. عده ای دیگر معتقد بودند که آینده غم افزاست و امید داشتند که با باز شدن درهای غرب، برخی، از جمله خودشان، این فرصت را بیابند تا راه خلاصی فردی را پیدا کنند.

من نیز از شیوه برخورد آنان به روابطشان با غرب حیرت کردم. حتی کارگران رزمنده ای مانند اینان باز شدن درها بسوی غرب را یك مسئله جدید می دانستند؛ در حالی که واقعیت آن است که رومانی سالها میلیاردها دلار بابت قروض خود به بانکهای غربی پرداخت و سرگل محصولات کشاورزی و صنعتی خود را نه تنها به شوروی بلکه به آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا و آمریکا صادر می کرد. رژیم چائوشسکو با عوامفریبی ناسیونالیستی بر روی مناسبات اقتصادی واقعی کشور پرده میافکند، اما مردم را از سفر به خارج، داشتن ارز خارجی و حرف زدن با خارجی ها منع می کرد و آنان را در انفراد نگاه میداشت. امروز سوالات مهم جدیدی در ذهن مردم جریان یافته است، اما برخی از مهمترین سوالات مربوط است به درك عمیقتر گذشته و تسویه حساب با آن.

****

در اتاقی که سابقا کلاس دانشگاه بخارست بود، یك گروه از دانشجویان عضو یا نزدیك به رهبری اتحادیه دانشجوئی که اکثرا در قیام فعال بودند، یك فرستنده رادیوئی را نصب می کردند؛ این فرستنده را رادیو FUN پاریس در اختیارشان قرار داده بود. آنان با حرارت در مورد یکی از شروط FUN که در یك قرارداد رسمی مربوط به شرایط استفاده از رادیو ذکر شده، بحث می کردند. این شرط حاکی از آن است که «ایستگاه وابسته» (به رادیو FUN ـ م) در رومانی باید «حداقل ۵۰ درصد موزیك» پخش کند و اکیدا «غیر سیاسی» بماند (در غیر اینصورت پاریسی ها حق دارند دستگاه رادیوئی خود را پس بگیرند!) برخی از دانشجویان مقاومت کرده و معتقد بودند درست در زمانی که آنان چائوشسکو را سرنگون کرده اند گفتن اینکه آنان «غیر سیاسی» هستند مضحك می باشد؛ دیگران بالعکس استدلال می کردند که «غیر سیاسی» بودن همیشه یکی از طرق مبارزه با رژیم چائوشسکو بوده است. در گذشته گفتارهای دارودسته چائوشسکو برای توجیه هر عمل ستمگرانه بکار برده می شد، در چنان شرایطی «غیر سیاسی» بودن معنای رد هر گونه دخالت حکومت در امور مردم را پیدا کرد.

متناوب گیتار زده و بحث سیاسی تلویزیونی را نگاه می کردند، هیچکس نمی دانست رئیس دانشگاه کجا رفته است. اما همه مطمئن بودند که او قطعا دیگر باز نخواهد گشت.

ناگهان در ها باز شد و مرد یونیفورم پوشی با یك کلاشینکوف وارد شد... سپس یکی دیگر و یکی دیگر. دانشجوئی به من گفت که سربازان به درخواست دانشجویان و برای حمایت از آنان آمده اند و توضیح دادند که: تمام شب در مورد «رومانی آزاد» برنامه پخش می کنیم و با توجه به اینکه افراد سکوریتات هنوز آزاد می گردند از مورد حمله واقع شدن ترسیدیم و از جبهه درخواست کمك کردیم.

این ترس مداوم از سکوریتات بر همه فعالیتها سایه افکنده بود، اما بواقع در طول بیش از دو هفته هیچ سکوریتاتی به کسی حمله نکرده بود؛ عده ای رومانیائی دقیقتر در مورد مسئله اینطور بحث می کردند که جبهه چنین شایعاتی را برای توجیه ادامه حضور ارتش دامن می زند یا حتی بوجود می آورد. بهر جهت، بنظر می رسید که دانشجویان از روباه خواسته بودند از مرغدانی پاسداری کند.

یك هفته بعد دوباره دانشجویان اتحادیه را دیدم. یکی از آنها اکنون گزارشگر رادیو FUN بخارست بود. او برای مصاحبه با یك مقام حکومتی در هتل انترناسیونال قرار داشت و با عجله رهسپار ماهانه یك کارگر. رادیو FUN با وجود آنکه از نظر تکنولوژیکی ساده بود ولی موزیك غربی بی وقفه اش به اکثر کافه ها، رستورانها و حتی ایستگاههای زیرزمینی راه یافته و رادیو اصلی حکومت را از میدان بیرون کرده بود.

رئیس دانشگاه هنوز برنگشته بود. اما دفتر او اکنون تحت اشغال معاون رئیس بود. دانشجویان تشکهایشان را به ایستگاه رادیو منتقل کرده بودند. یك دانشجو مرا با آخرین تحولات مربوط به رادیو آگاه کرد. او متذکر شد که آنان پیشنهاد کمکهای بیشتری دریافت کرده اند ولی این بار از سوی رادیو اروپای آزاد.

آیا او می دانست که آنان کیستند؟

خب، آنها شنیده بودند که ممکن است سیا (CIA) در این رادیو «اروپای آزاد» دست داشته باشد و بقول خودشان طرحی برای چگونگی معامله با آن داشتند؛ FUN بخارست نقشه داشت که تقاضا کند کمك «اروپای آزاد» محدود به تجهیزات بوده و بدون پرسنل یا برنامه های ضبط شده باشد.

چقدر سریع نفوذ غرب برخی از رهبران دانشجوئی را به خدمتگزاران آشکار آنان تبدیل کرده بود. اما این نوع نفوذ به محافل معدودی در بخارست و چند شهر بزرگ دیگر خلاصه می شد. فراتر از آن محدوده داستان دیگری دارد که باید گفته شود.

****

براسوو، ترانسیلوانیا. نزدیك نیمه شب بود؛ در پی یك تظاهرات پرآشوب هزاران نفره علیه جبهه نجات ملی، شهر بخارست را ترك کرده بودیم؛ در تظاهرات مذکور اعضای برجسته حکومت شخصا حضور یافته و سعی نموده بودند جمعیت رزمجو را آرام کنند ولی موفقیت زیادی بدست نیاورد

«گرگ فقط پوشش را عوض کرده نه ماهیت را. مراقب باشید.»

ـ از موسری در دانشگاه بوخارست ـ

نزدیك نیمه شب همراه چند تن از دانشجویان به محل خواب آنان که دفتر رئیس دانشگاه بود رفتم. یك تلویزیون بهمراه پنج یا شش تشك کهنه در اطاق وجود داشت و دانشجویان بطور آنجا بود. یك دانشجوی جوان مهندسی ساختمان و تعدادی از دوستانش بعنوان مترجم برای گزارشگران ژاپنی کار می کردند و در روز ۳۰ دلار درآمد داشتند ـ که در بازار سیاه برابر است با حقوق

بودند. ناگهان سروصدائی به گوش رسید و سایه هائی را مشاهده کردیم که بر بالای تپه در حال جنبیدن بود. سرعتمان را کم کردیم و متوجه شدیم که این موجود نیمه شب یك تظاهرات است ـ ۵۰ یا ۱۰۰ جوان در خیابان راهپیمائی می کنند و با صدای خشنی سرود می خوانند. آنان زمانی که در یك مسابقه فوتبال بودند جریان وقایع بخارست را از رادیو شنیده و تصمیم گرفته بودند بطرف ستاد ج م ن راه بیافتند. حتی در رومانی نسبتا عقب مانده که در اکثر جاده های روستائی تعداد گاریها بر اتومبیلها می چربد، روحیه مبارزاتی در جو تب آلود پس از قیام از روی امواج رادیوئی از شهری به شهر دیگر خیز برمیداشت.

براسوو، یکی از شهرهای بزرگتر رومانی، با ماشین تنها چند ساعت با بخارست فاصله دارد. اما فاصله اینبدو شهر فقط به مسافتشان محدود نمی شود. براسوو یك شهر صنعتی با جمعیتی اکثرا کارگر و تعداد زیادی آلمانی و مجاری است. در اینجا زیاد کسی در مورد انتخابات حرف نمی زند و هیچکس در مورد گذراندن تعطیلات در غرب پرسش نمی کند. شعار عمده تظاهر کنندگان امشب ساده و مناسب است: دیگر غذای جیره بندی بس است!

بالاخره یك افسر خپله و سفیدموی با ورقی در دست بیرون می آید. چند دقیقه طول می کشد تا جمعیت به او اجازه صحبت دهد. او شروع می کند،

آخرین آرزوی نیکولای و باقی چائوشسکوها را برآورده کنید. بگذارید همه افراد خانواده در کنار هم باشند.

ـ شعاری بردیوارهای بوخارست ـ

در مرکز شهر متوجه شدم که یك ردیف سرباز در مقابل ستاد جبهه نجات ملی گارد ایستاده اند ـ جبهه نجات ملی نیز سریع آموخته است که چه باید بکند.

صدای خرد شدن برفهای زیر پا و زمزمه کارگران در حال انتظار ناگهان با نوای ریتمیك سرودخوانی قطع شد. گروه ۶۰ تا ۱۰۰ نفره راهپیمایان نزدیك می شد: «کارخانه ستاره سرخ، ما هستیم توده ها!» آنان مستقیما بسوی در ورودی ستاد جبهه نجات ملی حرکت کرده و مثل قطب آهن ربا رهگذران بی هدف را بدنبال خود کشیدند. تنها چند صد نفر از مردم اینجا هستند اما شکنندگی قدرت حاکم رومانی هنوز در اذهان است. ساعت ۱ صبح بناگهان براسوو آمادگی یك رودرروئی واقعی را پیدا می کند.

جمعیت خواهان احضار رهبر جبهه نجات ملی است. «رفقا...»

صحبت او بلافاصله با صداهای پراکنده قطع می شود. دیگر «رفقا» نمی خواهیم! خنده مثل موجی در میان جمعیت پخش می شود. یك نفر غرغرکنان می گوید، «احتمالا این اولین سخنرانی این لاشخور در تمام عمرش است»؛ مردم با صدای هیس و «هو» او را دعوت به ساکت شدن می کنند ولی نه بصورت تهدید کننده، چون کارگران اینجا، همانند سایر جاهای دیگر رومانی، هنوز ارتش را نمی رنجانند. این شانسی است برای افسر پیر، ولی قبل از آنکه بتواند دوباره صحبت خود را شروع کند بار دیگر جمعیت او را خاموش کرد: جمعیت فریاد زد، «دست تکان دادن نداریم، دست تکان دادن نداریم.» زنی توضیح داد که افسر داشت همان دست تکان دادنهای افراطی چائوشسکو را بکار می برد. امشب همه چیز باید تغییر کند.

بالاخره افسر شروع می کند و می گوید که جبهه نجات ملی این شهر، در حال برگذاری یك جلسه فوق العاده برای بحث در مورد وقایع بخارست است و رئیس جبهه نجات ملی اول صبح فردا مردم را ملاقات خواهد کرد. او با جمعیت صحبت می کند و به آنها اصرار می کند که صبور باشند و با التماس ورد تبلیغاتی جبهه نجات ملی را تکرار میکند که «رم یك شبه ساخته نشد و رومانی آزاد نیز چنین نخواهد شد.»

از چند کارگر پرسیدم که چرا تظاهرات کرده اند. زنی بنام مارینا به دختری که دستش را گرفته بود اشاره کرد و گفت: «نگاه کن به دختر من، آیا او شباهت به کسی دارد که خوب غذا می خورد؟ او حتی بعضی از میوه های تازه را نمی شناسد. برای همین ما اینجا جمع شده ایم. ما به غذا نیاز داریم. ما انقلاب کرده ایم ولی هنوز هیچ چیز تغییر نکرده است.»

من در مورد روابط میان گروههای مختلف قومی در کارخانه پرسیدم. مارینا که خود رومانیائی است پاسخ داد: «رژیم چائوشسکو سعی کرد همه ما را، مردم رومانی، آلمانی، مجاری را به رقابت با یکدیگر وا دارد. اما این هدف زیاد خوب پیش نرفت. ما همه در یك وضعیت بسر می بریم. ما از هر ملیت چند تائی در کارخانه داریم و با هم خوب کنار میائیم. از والنتین بپرس، اصلیت او مجاری است.» من به والنتین نگاه کردم، او سرش را به علامت تصدیق تکان داد.

حدود ساعت ۲ صبح مارینا دختر خود را به خانه برد، گروه هم از هم پاشید و چند تای دیگر از آنجا دور شدند. درجه هوا زیر صفر بود ولی والنتین تصمیم داشت شب را بماند و به من پیشنهاد نشان دادن صحنه نبرد با سکوریتات را کرد.

والنتین از سال ۱۹۸۷ شروع کرد، و به جائی اشاره کرد که کارگران استیگول و کارخانه تراکتورسازی ۲۳ اوت شورش کردند و قبل از آنکه توسط سکوریتات و ارتش درهم شکسته شوند مرکز براسوو را تصرف نمودند، او گفت: بدین خاطر است که ما چنین جیره بندی سختی در اینجا داریم. چائوشسکو این جیره بندی سخت را از ۱۹۸۷ شروع کرد تا ما را تنبیه کند.

من و والنتین در مورد قیام و آنچه اکنون در جریان است صحبت کردیم. او گفت یکی از مطالعات آنان در آن شب، سرنگونی رئیس کارخانه راستیو گول روسو بود. او مستبدی همانند چائوشسکو است، اما جبهه نجات ملی تا کنون اجازه داده بر سر جایش بماند. وضعیت شبیه کارخانه تراکتورسازی ۲۳ اوت، یعنی بزرگترین کارخانه براسوو، بود. والنتین نمی دانست در جاهای دیگر رومانی چه می گذرد.

در واقع بسیاری از کارخانه ها، بویژه در شهرها در تلاطم بودند. کارخانه داسیا در پیتستی که کارخانه ماشین سازی اصلی رومانی است، شاهد تظاهرات مکرر و تصرف کارخانه بوده است. کارگران مدیران جدیدی از بخش غیر اداری کارخانه انتخاب کردند؛ مدیران سابق باقی ماندند؛ اما حالا در خط تولید مانند کارگران عادی کار می کنند.

لیکن نه والنتین و نه کارگران کارخانه پیتستی اندیشه روشنی از اینکه نتیجه این تغییرات چه خواهد بود، نداشتند. نیروی محرکه آنان تنفر عمیق از شرایطی بود که تحت آن مجبور به زندگی و کار کردن بوده اند. کارگران می گفتند، مدیران جدید باید کسانی باشند که ما را می شناسند و مانند ما فکر می کنند. احساس آنان این بود که سرنگونی چائوشسکو و حزب کمونیست رومانی همراه با تغییراتی در سطح مدیریت کارخانه ممکن است کافی باشد، و یا اینکه فقط این مقدار امکانپذیر است.

این شورشها در سطح کارخانه خودبخودی بودند. اتحادیه های کارگری «آلترناتیو» از نوع جنبش همبستگی لهستان وجود نداشت و احزاب بورژوائی جدید هر آن زمان که نقشی بازی کردند، عبارت بود از مخالفت با این «هرج و مرج» ها. در اواخر ژانویه کارخانجات بسیار دیگری توسط «هرج و مرج» از حرکت ایستادند که حکومت تصمیم گرفت به کارگران این کارخانجات اجازه دهد با دو سوم حقوق برای یکماه در خانه هایشان بمانند. دولت این را بعنوان یك رفرم تبلیغ می کرد. اما پاك کردن کارخانجات از وجود کارگران شورشی بخشی از منظورش بود.

والنتین همچنین در مورد مشکلات اقلیت در رومانی بحث کرد. تعداد آنان تقریبا دو میلیون از کل جمعیت ۲۳ میلیونی می باشد. تحت حاکمیت چائوشسکو تنها دانشگاه مجاری در کلوگ و همچنین بسیاری از مدارس مجاری زبان بسته شده بود. والنتین و همسرش هر دو اصلیت مجاری دارند و به زبان مجاری با هم صحبت می کنند با اینحال فرزندانش از مجاری صحبت کردن در مدرسه منع شده بودند و تنها رومانیائی می دانند. وقتی خانواده به دیدار مادر و پدر والنتین رفتند این مسئله او را بسیار رنج داد زیرا مادرش فقط مجاری می دانست و فرزندان او حرفهای مادر بزرگشان را نمی فهمیدند. پرسیدم آیا خواهان بازگشت دوباره به مجارستان هستند. والنتین به تلخی خندید. این چیزی بود که هر زمان مجاری ها سر به مبارزه بر می داشتند، چائوشسکو ادعا می کرد و می گفت مجاری ها جاسوس هستند و می خواهند ترانسیلوانیا را تصرف کرده و به مجارستان ملحق کنند. عده اندکی معتقد بودند که این تنها راه حل است زیرا رومانی ها هرگز به مجاری ها حق داشتن زبان و فرهنك خود را نخواهند داد. اما اکثر مجاری های استیگول روسو با آن موافق نبودند. در جنك بر سر ترانسیلوانیا بیش از اندازه خون ریخته شده است. چرا نباید بتوانیم این شهر را در خدمت همه ساکنینش اداره کنیم؟

بیاد رهبران اتحادیه دانشجوئی بخارست افتادم. در پاسخ به این سوال در مورد اقلیت مجاری، بواقع عده قابل ملاحظه ای مجاری ها را متهم به اینکه می خواهند «ترانسیلوانیا را از رومانی جدا کنند» می کردند. روح چائوشسکو هنوز در رومانی در جولان است، اما این مسئله بهیچوجه شگفت انگیز نیست: طبقه او هنوز در قدرت می باشد.

فقدان هرگونه راه روشنی برای حل مسئله ملی در رومانی خود را بطور مبرمی نشان می دهد. خیلی ها مشغول مرزبندی بودند ـ میان سرباز و افسر، میان کارگر و رئیس اما همه اینها در چارچوبه دولت ملی صورت می گرفت. پرسیده می شد؛ چه باید کرد که رومانی قدرت خود را باز یابد؟ رومانی چه باید بکند تا جای خود را در «جامعه اروپا» بیابد؟ تا زمانی که احزاب بورژوائی قادر باشند چنین ناسیونالیسم و اروپا مرکزبینی را بعنوان چارچوبه بحثها معین و تحمیل کنند، حل و فصل نبردهای هزار ساله تاریخی غیر ممکن خواهد بود.

در جایی که شمار تقریبا برابری از مردم رومانی و مجار قرنها کنار هم زیسته اند، زمانی این و زمانی آن حکومت را در دست داشته و هر کدام که قدرت داشتند دیگری را سرکوب کرده است و این دور باطل انتقام بطور بی پایانی ادامه داشته است، چگونه چنین چارچوبی میتواند مسئله ترانسیلوانیا را حل کند؟ «مجمع دمکراتیك مجار»، حزب قدرتمند طرفدار غرب، اخیرا بیانیه سیاسی خود را بر سر ترانسیلوانیا صادر کرد؛ بیانیه چنین نتیجه می گیرد: «رژیم سلطنتی اتریش ـ مجاری یك دولت لیبرال بود» بنابراین برخورد آن با اقلیت رومانی در آن زمان «بهیچوجه نمی تواند با وضعیت زندگی اقلیت ها تحت دیکتاتوری ها و نظام های توتالیتر قرن بیستم قابل مقایسه باشد.» به سخن دیگر، حاکمیت مجاری ترانسیلوانیا بر حاکمیت رومانیائی رجحان داشته زیرا رومانی ها یك رژیم «توتالیتر» داشتند، اما مجارها صاحب یك رژیم سلطنتی «لیبرال» (!) بودند. و دیگر اهمیتی ندارد که تحت رژیم سلطنتی «لیبرال» مجاری، رومانی ها اغلب سرف اربابان مجاری و کولی ها بردگان قابل به ارث بردن بودند! جبهه نجات ملی رومانی در ابتدا زمزمه هائی درباره تغییر سیاستهای چائوشسکو در مورد اقلیت مجار می کرد اما در عمل همانند چائوشسکو عمل کرده و در جواب به مطالبات مجارها و خواست آنان برای برابری در مورد «شبح جدائی طلبی» تبلیغات راه انداخت. عین همین سیاست جاده را برای براه افتادن مجار کشی در شهر تیگرومور واقع در ترانسیلوانیا در ماه مارس، صاف کرد.

چنین است «راه حلهای» نیروهای مختلف بورژوائی برای مسئله ملی.

****

«جبهه نجات ملی مساوی است با جبهه نجات حزب رومانی»

ـ شعاری بردیوارهای بوخارست ـ

زنان رومانی از دست تدابیری که برای متحقق کردن خواستهای چائوشسکو اتخاذ می شد، سخت درد و رنج کشیده اند؛ بنابر خواسته چائوشسکو هر زن رومانیائی می باید ۵ بچه بدنیا می آورد؛ این امر زنان را به تولید کننده صرف نیروی کار رومانی تبدیل کرده بود. نه تنها سقط جنین غیرقانونی و وسایل جلوگیری از بارداری دور از دسترس بود، بلکه بسیاری از کارخانجات و انستیتوها دارای یك پلیس بیماریهای زنانه بودند: از سوی این پلیس ها، زنان در معرض معاینه ماهانه یا یورش ناگهانی قرار داشتند؛ در یورشهای ناگهانی زنان را در یك جا جمع کرده و با زور از آنان آزمایش رحم بعمل می آوردند تا اگر سقط جنین صورت گرفته و یا کسی از وسایل ضد بارداری غیر قانونی استفاده می کند، کشف کنند. زنی می گفت دوست پسر داشتن عین دست زدن به بازی رولت روسی بود.

کسی نمی داند چند زن بخاطر سقط جنین غیر قانونی مرده اند؛ اما همه کسانی که من با آنان صحبت کرده ام یا کسی را می شناختند که بخاطر آن مرده بود یا بطور جدی آسیب دیده بود. در پیتستی، در محل کارخانه اتومبیل سازی داسیا، یك پرستار مرد واقعه ای را تعریف کرد: «من در بخش اورژانس کلینیك خود کار می کردم که زن جوانی که بطور بدی خونریزی می کرد آمد. معلوم گردید او سعی کرده است خودش دست به سقط جنین بزند و عوارض جانبی بوجود آورده بود. از بخت بد او، یك عامل سکوریتات بطور اتفاقی او را دید و از دکتر سوالاتی کرد. دکتر ترسید و بنابراین تائید نمود که احتمال دارد آن زن دست به سقط جنین زده باشد بدین ترتیب سکوریتات شروع به بازجوئی از آن زن کرد و نام تمام کسانی که به او کمك کرده بودند را خواست. زن جوان همه چیز را انکار نمود؛ اما سکوریتات به سبك خودش عمل نمود ـ مامور مذکور گفت که زن باید

بفهمد فقط پس از همکاری های لازم، اجازه مراقبت پزشکی داده خواهد شد. آنها او را در اتاقی دیگر نگه داشتند، تا سایر بیماران صدای او را نشوند. بعد از مدتی اجازه مداخله به ما دادند، اما دیگر خیلی دیر شده بود. او جان سپرد. من نتوانستم او را از یاد ببرم، او جوان و سالم بود. من تقاضای انتقال از بخش اورژانس کردم. نمی توانستم دیگر تحمل کنم. حالا آن چیزها اتفاق نمی افتد. آن هیولاها رفته اند.

متاسفانه «گرگ تنها پوستش را عوض کرده است.»

****

بنظر می رسد این نامه سرگشاده تلاشی است برای افشا این مسئله که کودتائی صورت گرفته است؛ ولی نوشته در عین حال وانمود می نماید که مخالف چنین دیدگاهی است؛ این در واقع نوعی تاکتیک است که سالها در سراسر بلوک شوروی رایج بوده است. اینکه نویسنده مجبور گردیده به چنان حیله ای متوسل شود نشان می دهد که در ماه ژانویه هنوز این نظر بسیار نامحبوب بود. اما افشاگریهای بعد از آن شواهد بسیاری برای درست بودن تئوری کودتا فراهم آورد؛ از جمله آنکه گور دسته جمعی واقع در

کمپانی فیلم رومانی تقدیم میکند: «ما آنها را بسوی کشتار رهبری کردیم!» به کارگردانی یون ایلیسکو با همکاری استودیوی فیلم مسکو، فیلمی با شرکت هزاران هنرپیشه.

ـ پوستری در بوخارست ـ

درست در کنار پوستر بی نام فوق یک نامه دستنوشته و امضاء شده بر بالای دیوار سینمائی گذرگاه زیرزمینی چسبانده شده بود:

«به سنت چائوشسکوئی، شهر پر از شایعات شده است که آنچه اتفاق افتاده نه یک انقلاب بلکه یک کودتا است.» اعلامیه استدلال می کند که این یک نظر رایج است و سپس چنین نتیجه می گیرد: «ما تاکید می کنیم که این شایعات بخشی از یک جنگ روانی است برای القای این فکر که ۱ ـ ما بخود اعتقاد نداریم و ۲ ـ پاشیدن تخم اختلاف بین مردم و جبهه نجات ملی، برای متحقق کردن این هدف چنین تبلیغات تحریک آمیزی می شود که: فداکاری های عظیم خلق ما توسط اعضای باسابقه دارودسته چائوشسکو لوث گشته است، آنان که احساس کردند پایان کارشان نزدیک است رئیس خود را نابود کردند و از خلق برای استقرار مواضع جدیدشان سواری گرفتند.»

تمیشوارا قلابی بوده و این اشاره بر در گیر بودن اعضا بلند پایه رژیم گذشته، مانند مازیلو که رئیس سابق سکوریتات وزیر امور خارجه وقت جبهه نجات ملی بود، داشت.

چند رومانیائی می گفتند که برای خود تظاهر کنندگان حتی قبل از فرار چائوشسکو، آشکار بود که ارتش از او بریده است و آگاهی به این امر کمک کرد که مردم جرات کنند و بپا خیزند. آنها به «خودکشی» وزیر دفاع اشاره داشتند. عقیده عمومی بر آن است که او بخاطر سرپیچی از کشتار نوع میدان تین آن من و کشیدن واحد های ارتش درست چند دقیقه قبل از آخرین سخنرانی چائوشسکو، بدست وی کشته شد.

طبق این سناریو، بر بستر یک صحنه بین المللی که توسط سرنگونی سریع و پی در پی بقیه رژیم های اروپائی شرقی در مجاور رومانی آراسته شده بود، نیروهای قدرتمندی در داخل رومانی در طول بحران، طی مانوری چائوشسکو را قربانی کردند و نظامشان را نجات دادند. صحنه های تیمشوارا برای بر افروختن توده ها به نمایش گذارده شد، و سپس همینکه سرکوب اولیه از توان افتاد، کودتاگران نیرو جمع آوری کرده و در یک لحظه تعیین کننده ارتش با خود نمائی پشت به چائوشسکو کرد و در نتیجه موجب به جریان در آمدن یک طغیان همگانی علیه چائوشسکو شد. اگر چه توده ها نقش خود را بطور عالی بازی کردند ولی سناریو قبلا نوشته شده بود و اوج آن چنین تنظیم شده بود: یک حکومت جدید اصلاح طلب از نوع گورباچف به رهبری مقامات عالی رتبه ای که مصمم بودند همراه ناخدای خویش غرق نشوند ـ و بهمان اندازه مصمم بودند یکبار دیگر بر حرکت توده ها لگام بزنند.

آیا این جریانات بدین معناست که مبارزه توده ها بیهوده یا حتی ارتجاعی بود؟ بهیچوجه؛ نه این و نه طغیانها و قیامهای بسیار دیگری که رهبریشان توسط نیروهای طبقاتی دیگری غصب می شود و موفق می گردند یک نظم ارتجاعی را جانشین نظم ارتجاعی دیگری کنند. این مسئله همانگونه که مائو گفت، نشان میدهد که بدون قدرت دولتی همه چیز وهم و خیال است. همان طبقه در سراسر قیام قدرت دولتی را حفظ کرد و موفق گردید با بکار گیری آن بقا حاکمیت خود را تضمین نماید. اما همانگونه که در مصاحبه های این مقاله نشان داده شده است، توده ها علیه ستم و استثمار عمیق و واقعی طغیان کردند و بهیچوجه از قبل قطعی نبود که سر رشته امور در کنترل طبقه حاکمه رومانی باقی خواهد ماند. اما، مردم نتوانستند زیر پرچم رهائی بخش راستین بجنگند.

چرا سرکوب خونین برای نجات دارو دسته چائوشسکو در رومانی عقیم ماند، در حالیکه در چین موفق گردید؟ مسلما تظاهرات توده ای چین با تنفر عمیق از رژیم حاکم رقم می خورد. یک اختلاف مهم این بود که در نیروهای فوقانی حکومت چین شکاف نیفتاد و همانند رومانی در مقابل یکدیگر نایستادند ـ در چین ارتش تنها بسوی تظاهر کنندگان شلیک کرد و هرگز با پلیس مخفی چنین ننمود.

این رخداد با نقش قدرتهای عمده امپریالیستی که در پشت سر رژیم قرار دارند و با صف بندیهای درون طبقات حاکمه آنان مرتبط است. گورباچف تفهیم نمود که سوسیال امپریالیستها، بنابر دلایل خودشان، از رفرم و رفرمیستها پشتیبانی می کنند؛ همه می دانستند روزهای عمر رژیم کهنه انگشت شمار است؛ بعلاوه، روسها قدرت کافی برای اعمال تغییر و انتقال در اروپای شرقی را داشتند. چرا این پروسه در رومانی پر هرج و مرج تر و قهر آمیز بود؟ بغیر از شرایط سخت زندگی توده ها، یکی از دلایل عبارتست از ضعف نسبی شوروی در آنجا، از جمله اینکه رومانی تنها کشور عضو ورشو است که ارتش شوروی در آن حضور نداشت.

پشت دن سیائو پین و شرکاء امپریالیسم آمریکا ایستاد ـ و آنها نمی خواستند رژیم چین را به لرزه در آورند. از این رو تنها چند ماه بعد از آنکه خون دانشجویان بر روی سنگفرشهای میدان تین آن من خشک شد، پرزیدنت بوش نماینده ویژه خود را نزد دن فرستاد تا بگوید، پرزیدنت بوش هنوز شما را بعنوان دوستش، دوستی همیشگی بحساب می آورد»، در حالیکه چائوشسکوی رومانی

بقیه در ۸۵

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

مقاله زیر توسط مرکزیت مائوئیستی در حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) نگاشته شده است. این مقاله را نویسندگانش از روی جزوه ای که در ژانویه ۱۹۹۰ به زبان ترکی انتشار یافت تلخیص کرده اند.

ـ جهانی برای فتح

دیگر جنگی بجز یك جنك جهانی، و آن هم جنگی جهانی که دامنه و درجه خشونت آن را نمیتوان تصور کرد، برای پروس ـ آلمان امکان پذیر نیست. ۸ تا ۱۰ میلیون سرباز یکدیگر را خواهند کشت و در انجام این امر سراسر اروپا را آنچنان خواهند درید که حتی هیچ یورش ملخان نیز نمی تواند چنین کند. خرابی سی سال جنك در ۳ تا ٤ سال فشرده گشته و در سراسر قاره اروپا گسترده خواهد شد؛ قحطی، طاعون، یاس عمومی ارتشها و توده های مردم که توسط افسردگی بسیار شدید تولید خواهد شد؛ گیجی چاره ناپذیر ماشین مصنوعی ما در بازرگانی، صنعت و بانك به ورشکستگی عمومی منتهی خواهد شد؛ فروپاشی دول و خِردِ دولتی سنتی آنان تا بدان حد خواهد رسید که تاجها بر زمین درخواهند غلتید و کسی برای برداشتن آنها گام بجلو نخواهد برداشت؛ مطلقا پیش بینی اینکه پایان ماجرا چه خواهد بود و چه کسی بمثابه فاتح مبارزه بیرون خواهد آمد، غیرممکن است؛ یك چیز مطلقا مسلم است: تحلیل رفتگی مفرط و برقراری شرایط پیروزی نهایی طبقه کارگر.» (ف. انگلس) (۱)

****

بلی! یك تاج دیگر بر زمین خورد. پژواك آن هنوز از این تا آن گوشه دنیا طنین می افکند.

چائوشسکو، در ۱۸ دسامبر بمثابه میهمانی عالیقدر از سوی سرکردگان آخوند دولت کمپرادور ـ فئودالی جمهوری اسلامی پذیرائی گشت. هنوز یك هفته از بازگشت او به رومانی نگذشته بود که جسدش در کنار جسد همسرش بدون تشریفات عزاداری در یك گوشه دورافتاده پادگان ارتشی نزدیك بخارست در گودالی پرتاب شد.

به چه سرعتی دولت و نظام اجتماعی ارتجاعی بورژوایی، با آن به اصطلاح «خِرد» و قدرت غیرقابل انکارش مشروعیت خود را کاملا از دست داد؛ «تقدسی» که وفاداری مردم را تضمین می کرد در چشم آنان کاملا رنك باخت و با چه سرعتی در مقابل دیدگان ستمدیدگان سراسر جهان هیبتش فرو ریخت. تمام جهان یکبار دیگر با

پایان کار

دیدگانی حیرت زده مشاهده کرد که مسئله قدرت سیاسی با چه سرعتی می تواند از یك موضوع انحصاری در پشت درهای بسته دولت به موضوع کوچه و خیابان و در میان توده ها بدل شود. تمام این اتفاقات بر وفق مراد ستمدیدگان بود ـ که در سراسر جهان فقط با انتظار دست انداختن و بچنك آوردن فرصتی که توسط چنین لحظاتی ارائه می گردد، زندگی می کنند.

در این نظام جهانی امپریالیستی که کاملا گندیده شده و از شکافهایش گسیخته می گردد، طبقات استثمارگر آنچنان مستاصل شده اند که پوست برخی از اعضای قوم خویش را می درند تا خود را نجات دهند؛ و بنا بر همان منطق و استیصال، تفنگها را بروی رقبایشان گرفته اند. آیا هنوزکسی هست در مورد این که فرصتهای انقلابی در حال جوشش هستند، تردیدی بخود راه دهد؟ اگرهست، آنگاه باید پرسید پس چرا چائوشسکو نتوانست از پوست کن شدن ممانعت بعمل آورد.

صحت تحلیل مائوئیستها

در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ که حزب ما در تشکیل آن شرکت کرده ـ منتشره در ماه مه ۱۸۹٤، تغییر و تحولات کنونی بطرزی داهیانه و علمی تحلیل گشت:

«تمام تضادهای اصلی سیستم جهانی امپریالیستی بسرعت در حال حدت یابی هستند. تضاد بین قدرتهای مختلف امپریالیستی، تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی. تمام این تضادها یك منشاء مشترك در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند. رقابت میان دو بلوك از دول امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی بناگزیر به جنك منتهی می شود، مگر اینکه انقلاب مانع آن شود. این رقابت، وقایع جهانی را شدیدا تحت تاثیر خود قرار داده است.

جهان پس از جنك جهانی دوم، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی ـ «تقسیم جهان» ـ که در طول جنك جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش «صلح آمیز» امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست. اگرچه دوره پس از جنك جهانی دوم، بخاطر برخوردهای میان امپریالیستها بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی است که به زیر سوال رفته است.» (تاکیدات اضافه شده)

در پرتو این تحلیل، جنبش ما بخصوص تاکید کرد که جهان شاهد حوادث تکان دهنده ای خواهد بود:

«تعمیق تضادها اکنون تمام کشورها و مناطق جهان و آن بخش از توده هایی که تا به امروزتخدیر شده و از زندگی سیاسی بدور بودند را به گرداب تاریخ جهان کشانده و در آینده با برجستگی بیشتری چنین خواهد کرد. بنابراین، کمونیستهای انقلابی باید آماده شوند، و کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم را آماده ساخته و مبارزه انقلابی آنان را ارتقا دهند.» (همانجا)

مضافا، جنبش ما بر این واقعیت تاکید گذارد که کشورهای بلوك شرق از این بحران جهانی مصون نخواهند بود:

«ترکها و شکافهای مهمی در ثبات نسبی حاکمیت بورژوازی سرمایه داری دولتی در کشورهای سرمایه داری و

امپریالیستی بلوك شرق بیش از پیش مشهود است ... در این کشورها نیز فرصت انقلاب پرولتاریایی در حال انکشاف است، و توسط توسعه و تشدید تضادهای جهان افزایش خواهد یافت.»
(تاکیدات اضافه شده)

رقابتهای دو بلوك امپریالیستی شرق و غرب بر سر هژمونی و تقسیم جهان، افتان و خیزان ره بسوی جنك سوم می سپارد؛ این رقابتها با برخوردهای سیاسی و نظامی دوره «جنك سرد» به اوج خود رسید.

تحت این تنشها، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها، برحسب یك استراتژی جنگی که از نقطه نظر آنها سودمندتر و انعطاف پذیرتر است، دست به تلاشهای گسترده ای برای تعمیر یا جبران ضعفهای ساختاری ائتلافهای نظامی و اقتصادی خود زده اند؛ چرا که استراتژی حریف مقابل می تواند این ضعفها را مورد استفاده قرار داده و جنك

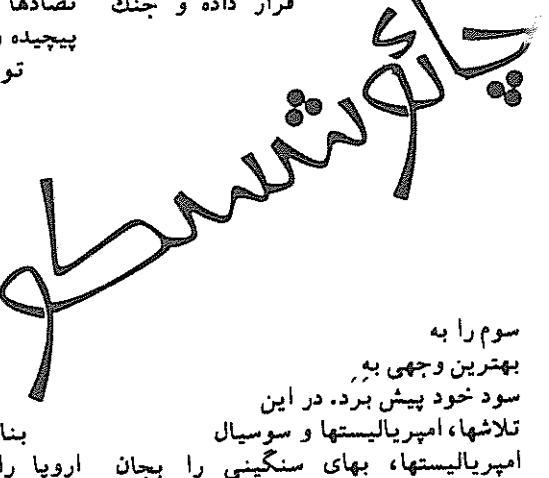

سوم را به بهترین وجهی به سود خود پیش برد. در این تلاشها، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها، بهای سنگینی را بجان خریده اند و آن هم بوجود آمدن بی نظمی های سیاسی بسیار خطرناك است. بر این جاده بشدت لغزنده، که لغزنده تر هم می گردد، اکنون هر دو بلوك سناریوهائی را مورد مداقه قرار می دهند که قبلا هرگز آزمایش نکرده بودند؛ هدف آنان این است که پایه های استراتژی خود را تحکیم و آنرا انعطاف پذیرتر سازند و امیدوارند که با این کوشش ها به مواضع سیاسی و نظامی رقیب لطمه زنند.

کوششهای هر دو بلوك برای آنکه رقابت و استراتژی های جنگی بلوك خود را در حداعلای کارآیی و قابل اتکاء بودن نگهدارند، از یکسو به تشدید مسابقه برای جمع آوری مواضع و گرفتن بلندیها بین دوبلوك انجامیده و از سوی دیگر به تضادهای درونی هر بلوك دامن زده است. تضاد ذاتی سرمایه امپریالیستی یعنی تضاد آنارشی و سازمانیابی ـ که امپریالیستها و بلوکهای بین المللی سرمایه را به موانعی در مقابل هم بدل کرده و بجان هم می اندازد ـ تحت این شرایط شدیدتر و حادتر گشته است؛ این امر بطور اجتناب ناپذیر ستم و استثمار پرولتاریا، زحمتکشان، خلقها و ملل ستمدیده ای که برده چرخهای این مکانیسمهای ارزش آفرین جهانی هستند را تشدید می کند. همچنین بطور همزمان مبارزات انقلابی آنان را شعله ور می سازد.

هرکدام از خاندان سرمایه امپریالیستی با دو خطر مواجهند: که حریف بناگهان در استراتژی جنگی دست بالا را پیدا کند. و همچنین خطر آنکه انقلاب پرولتاریایی جهانی قدرت گرفته و بتواند یکبار دیگر نیروها و توانش را جمع کند.

انفجاری که سر چائوشسکو را پراند و تاج او را بر زمین غلتاند، محصول این تضادها بود که در ابعادی جهانی بهم پیچیده و تشدید می یابند؛ و مسلما نمی توان آنرا صرفا با بحران سیاسی و اقتصادی درون مرزی سرمایه داری دولتی رومانی تشریح کرد.

در اوضاعی که جنك سالاران امپریالیست به لاف و گزاف و نمایش زور توسط زرادخانه های هسته ای مشغولند، با یکدیگر برخورد کرده و برای سنگر گیری مسابقه می دهند، یك مسئله بناگهان و مانند رعد و برقی قاره اروپا را مبهوت کرد و افکار عمومی جهان را به خود معطوف داشت: عالیجنابان بورژوای عزیز، آیا این یك توهم، یك «پیشگوئی اعجازآمیز» است که حتی در اروپا توده های مردم خواهان بدست گرفتن سلاح علیه نظم موجود می باشند، که چنین نیروهایی هم اکنون در کناره دریای سیاه این قاره موجود می باشند؟!

مهم نیست چه جوابی میدهید، رعد و برق نقطه برخوردش را سوزانده و نشان خود را برجای گذارده است. و هیچکس قادر نخواهد بود آنرا بپوشاند! به یك کلام، اوضاع جهانی و سیاستهای جدید مسکو در ارتباط با آن، چیزی را که زمانی درخت صنوبر غرب در رومانی بود به درختی پوشالی تبدیل کرد. و مضاف بر آن چنان زمینه ای فراهم آورد که هزینه تمام اینها می توانست بردوش غرب گذاشته شود. بدین دلیل است که از تابستان ۱۹۸۹ یکباره لحن جراید امپریالیستی غرب نسبت به چائوشسکو عوض شد: دیگر «ضد استالینیسم» چائوشسکو و رفتار «سرسختانه و دلاورانه» این «آزاد اندیش جسور» در مقابل مسکو ، تحسین نمی شد، بلکه بجای آن افشاگری پس از افشاگری در مورد این آخرین «دیکتاتور استالینیست» درج می گردید.

معذالك، در این جهان دیگرانی هم بودند که هیچ وجه مشترکی با آنان یا دیگر امپریالیستهای غربی آنان نداشتند.

در زمانی که نبض تاریخ سریعتر می زند و حادتر می گردد، آنچه که انگلس زمانی در مورد آن دیگران گفت، به خطری که امپریالیستها را وحشتزده می کند اشاره دارد؛ دوستان قدیم و دادستانهای ساختگی رژیم چائوشسکو در شرق و غرب از آن هراس دارند که: «تاریخ حکم را صادر می کند، پرولتاریا آنرا به اجراء می گذارد»!

کشورهای اروپای شرقی یك دوره توفانی را از سر می گذرانند ـ چیزی که رقابت امپریالیستی و رفرمهای گورباچف محرك آن بوده اند ـ در این دوره توفانی میلیونها تن از توده های مردم، علیرغم بی تجربگی و تعصبات و توهمات بورژوا ـ دمکراتیکی که ممکن است داشته باشند، محقانه بپاخاسته و دست به طغیانی خروشان علیه دیکتاتورهای بورژوا زده اند. خطر بزرگی این دیکتاتوری بورژوایی را تهدید می کند و آن اینکه توده های مردم رومانی دست بعمل زنند و بدون تقاضای کمك یا انتظار از جانب هیچیك از دوستان سابق رژیم چائوشسکو در شرق و غرب، کاملا از شر آن خلاص شوند ـ از شر رژیمی که طبیعت انگلی اش به ابعاد سلطنتی رسیده بود و از زیر نقاب «سوسیالیستی» یکروز در میانش بطرز زننده ای بیرون می زد.

چه کسی از جنك داخلی می ترسد؟

زدوخوردهای پراکنده کودتاچیان با طرفداران رژیم سابق، در روزهای متعاقب ۲۲ دسامبر، وضعیت بن بستی هراس آنان را به معرض نمایش گذاشت. جبهه رستگاری ملی و کمیته اجرائیه آن نه تنها مدعی نمایندگی «اراده مردم» ، بلکه «اراده انقلابی» مردم رومانی بود؛ با این وصف بدلایلی هراس داشت که توده های مردم و نیروئی بجز واحدهای منظم ارتش

- این محور اساسی رژیم قدیم و کل موجودیت دولت رومانی بطور عموم - در برخوردهای مسلحانه علیه نیروهای مسلح وفادار به رژیم سابق، درگیر شوند.

مدعیان «اراده قیام توده ای و حکومت موقت آن» حاضر نبودند توسط توده های مردم حمایت شوند، اما براحتی و با اعتماد کامل خود را در کنف حمایت ارتش چائوشسکو قرار میدادند. مضافا، سخنگویان جبهه رستگاری ملی، توده ها و جوانانی را که طی روزهای پرآشوب و نبردهای محلی اسلحه مصادره کرده و در اشتیاق بکار بردن این سلاحها علیه رژیم کهن می سوختند، مخاطب قرار داده و از پشت تلویزیون اخطار پشت اخطار صادر می کردند که «شهروندانِ حامل اسلحه، اعضاء سازمان امنیتِ چائوشسکو و پرووکاتور محسوب خواهند گشت». بلافاصله دستور خلع سلاح اهالی صادر شد.

تمام اینها در بحبوحه تبلیغات گسترده مبنی براینکه شمار نیروهای مسلح وفادار به چائوشسکو بسیار بیشتر از سربازان ارتش منظم است، انجام می گرفت. کودتاچیان با توافق مسکو و غرب عمل میکردند. زمانی که موضوع قدرت نظامی علیه مدافعین دارودسته چائوشسکو مطرح می گشت، فقط سخن از یاری خواستن از ارتشهای امپریالیستی بود.

اخبار شورش مسلحانه توده ها علیه نظام موجود در رومانی و تصاویر تلویزیونی از جنگ داخلی که به پنج قاره مخابره می گشت، مسلما چیزی بود که راهزنان امپریالیست و نوکران آنان را مضطرب می ساخت. خُرد شدن نیروهای مسلح دولت توسط شورشگران و درگیری توده های مردم در مبارزه مسلحانه علیه حامیان نظام موجود، نه تنها بنفع کودتاچیان، بلکه بنفع امپریالیستها نیز نبود. زمانی که بردگان سلاح تصاحب کرده، فرصت استفاده از آن را ربوده، تجربه بکاربست آنرا فرا می گیرند، برده داران در وحشت مرگ فرو می روند.

یکی از دلائل بزرگ نمائی عمدی و غلوآمیز شمار کشته شدگان در جنگ با نیروهای طرفدار چائوشسکو - تا بحد ۶۰ تا ۷۰ هزار نفر - عبارت بود از بدبین کردن توده ها به توان نظامی و قابلیت جنگی خودشان. بورژوازی رومانی بسرعت دست بکار شد تا جلوی گسترش تجربه ای را که توده ها در چنان محدوده زمانی تنگی کسب کرده بودند، بگیرد. بورژوازی می خواست هرچه زودتر بر گرایش طبیعی و قابلیت توده ها در دست زدن به نبردهای بیرحمانه بیشتری مهار زند و آنرا تحت تسلط خود آورد. در غیر اینصورت پی آمدهای بدتری در انتظار بورژوازی رومانی و دوستان آنان در غرب و شرق بود. آنان کاملا آگاه بودند که کودتای دست و پا شده آنان قادر به ارائه راه حلی برای بحران بنیادین رومانی نیست و بطور یقین بحران ادامه یافته، قطب بندی و برخوردهای بیشتری را موجب خواهد گشت؛ و اگر اکنون حرکت توده ها مهار نشود، آنان با تجربه فراگیرتر و غنی تری وارد نبردهای آتی که توسط بحران ادامه دار بظهور می رسد، خواهند شد. از نقطه نظر طبقات حاکم در رومانی این یك فاجعه است.

تبلیغات آنان خصلتی بشدت متناقض داشت: آنان به توده ها می گفتند که «سلاحهایتان را تحویل دهید و برای امنیت خود به ارتش اعتماد کنید». و این همان ارتشی بود که طی درگیریها، بسیاری از مردم را درو کرده بود. و اگر توده های در حال طغیان دست به نبردهای قهرمانانه نزده بودند، اگر دستاوردهای مهم کسب نکرده و بدین ترتیب ضربات سختی را به ارتش وارد نیاورده بودند، و با نشان دادن آنکه کمر به جنگ تا به آخر بسته اند، در صفوف ارتش شك و تردید نیانداخته بودند، هیچ تضمینی نبود که قتل عام میدان تین آن من در بوخارست و شهرهای دیگر تکرار نگردد.

با این وصف، باید خاطرنشان کرد که محروم بودن توده های مردم از رهبری، بالاخص رهبری پرولتری و ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی، موجب شد که آنان نتوانند از ضعفها و قوتهای خود در این مورد و موارد دیگری که در دستور روز بود، جمعبندی بعمل آورند.

در اینجا به برخی تبارزات این ضعف که عبرت انگیز است می پردازیم: وقتی توده ها بدلیل عزم در جنگ مواضعی را علیه نیروهای مسلح رژیم بدست آوردند، بلافاصله ارتش از اوضاع ارزیابی کرده و اعلام نمود که وضع بسود «قیام توده ای چرخید» ؛ این کار ایدئولوژی خودروئی را که بطور طبیعی در میان توده ها موجود است، تقویت نمود؛ و رشد آن در صفوف رزمندگان نوعی سرمستی و گیجی از موفقیت را بوجود آورده و به غلو کردن در مورد دستاوردها - تا بدان حد که به مانورهای طبقات حاکمه، ارتش و دولت خدمت کرد - پا داد؛ و به گسترش توهماتی مانند «وحدت و آزادی کل ملت» که بر مسئله طبقات و تمایزات طبقاتی سایه می افکند، یاری رساند. معذالك، همانگونه که می توان از تبلیغات دستپاچه و تلاشهای بازدارنده طبقات حاکمه کودتاچی مشاهده کرد، ابعاد اقتصادی و سیاسی و ساختار بحران - که توسط تضادهای امپریالیستی در ابعاد بین المللی تشدید می گردد - از آنچنان طبیعتی برخوردار است که می تواند بسرعت این توهمات را به ضد خود برگرداند.

وزرای اعظم تاج را ول میکنند که تخت را بچسبند

ادعاها و بیانیه های جبهه رستگاری ملی، بالاخص کمیته اجرائی آن که سررشته ها را در دست دارد، مبنی براینکه «نماینده انقلاب پیروزمند (!) رومانی» است و اینکه «نماینده قیام توده ای و اراده انقلابی آن» است، هیچ نمی باشد مگر زبان بازی و منعکس کننده وضعیت بن بست صاحبان نظام موجود.

بهمین ترتیب، ادعای آنان مبنی بر اینکه «بمثابه حکومت موقت این انقلاب، که از طریق یك قیام توده ای بوقوع پیوسته»، و آنها «تمام نهادهای قدرت رژیم چائوشسکو را منحل کرده اند» نیز فقط سفسطه است. آنان در تلاشهای خود برای حقنه کردن این سفسطه ها به توده ها با مشکلات زیادی روبرو خواهند بود - و در واقع هم اکنون روبرو هستند. آنان ممکن است مجبور شوند برای حفظ دولت و نظم اجتماعی موجود، و همچنین حکومت خود، یك چند از کهنه کاران رژیم همانند چائوشسکو و همسرش را «سپربلا» کنند. اما همه میدانند که کل دولت و مناسبات طبقاتی، همه و همه، منهای اعلیحضرت چائوشسکو و تاج او دست نخورده برجای مانده اند.

طبق تصمیم گیری این حکومت موقت، کلمه «سوسیالیست» از جمهوری «سوسیالیستی» رومانی برداشته شد - البته هیچوقت به آنجا تعلق نداشت. اما مهم نیست، چون بهرحال کسی باور نداشت که رومانی هرگز سوسیالیستی بوده است و نمیتوان اجازه داد که این تغییر توده ها را بفریبد. تنها عناصر بورژوا - مانند پرنچك و اوروج اوغلو مجله چزوم Cozum (۲) و غیره - که می خواهند با «سوسیالیسم» چائوشسکوئی خود، توده ها را در ترکیه فریب دهند، از چنین تغییری در پروتکل که باید دهها سال قبل انجام می گرفت، ناراحت می شوند.

توده ها در رومانی، بالاخص زحمتکشان، برای بر کندن یوغ استثمار و ستم - نه صرفا علیه برچسب «سوسیالیستی» آن - بپاخاسته اند. آنان حاضر به ترك خیابانها و بازگشت به خانه های خود نیستند و حداقل در مورد تاریخچه آن کسانی که قدرت سیاسی را

بقیه در صفحه ۸۵

بحران در بلوك تحت رهبری شوروی خوب است!
انقلاب، بهترین است نیاز عاجل است!

نوشته کمیته رهبری، مرکز کمونیستی انقلابی در هند (م. ل)

...وقایع اخیر در اروپای شرقی بطور متفاوتی از سوی محافل گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. تمامی رسانه های غربی در مورد بحران «سوسیالیسم» و «کمونیسم» و در مورد اینکه چگونه این بحران برتری دمکراسی غربی را ثابت می کند فریاد سر دادند. رسانه های شرقی به این آواز جمعی پیوستند، و این وقایع را بعنوان گامهائی در جهت «تجدید حیات سوسیالیسم» تفسیر نمودند. یك نشریه شوروی بنام «عصر جدید» اعلام کرد که سال ۱۹۸۹ «همانقدر سمبولیك بود که سال ۱۹۴۸». بعلاوه تمامی دشمنان مارکسیسم انقلابی مانند موش از سوراخهایشان بیرون پریدند و به جیغ زدنهای سوء استفاده جویانه علیه آن پرداختند.

دروغها و اتهامات هر چه باشند، حقیقت این است که بحران پشت آشوب کنونی، بحران سوسیالیسم و کمونیسم نیست بلکه بحران سرمایه داری دولتی می باشد که ریشه در بحران عمیق امپریالیسم جهانی دارد. امپریالیستهای شرقی و غربی نهایت تلاششان را بعمل می آورند تا این حقیقت مهم را مخدوش کنند.

تا آنجائی که مربوط به حرکات رهبران شوروی می شود، آنان می خواهند این بحران را با تغییر یك شکل از سرمایه داری به شکل دیگر حل نمایند و در عین حال همزمان سعی می کنند بلوك خود را در یك مقیاس بسیار وسیعتر با بلوك امپریالیستی غرب ادغام نمایند. همانگونه که خود «عصر جدید» مطرح می کند، مسئله بطور ساده «پوست انداختن» مار است ـ یك شکل از سرمایه داری جانشین شکل دیگر می شود. پوست انداختن مار طبیعت آن را تغییر نمی دهد. اگرچه ممکن است توده مردم برای مدتی فریب بخورند، اما با چنین تغییری راضی نخواهند شد. آنچه آنان بواقع احتیاج دارند «پوست انداختن» نیست بلکه انقلاب و کمونیسم واقعیست تا دقیقا ضربه به سر مار وارد آورد و یکبار برای همیشه کارش را تمام کند...

گورباچف می خواهد بلوك بحران زده تحت رهبری شوروی را بازسازی کند و پایه قدرت جهانی اش را گسترش دهد. او می خواهد نظام بوروکراتیك تمایزات را بازسازی کرده و با نظام تمایزات نوع بازار آزادی عوض کند و تدابیر بازار آزاد را جهت محکم کردن کنترل مالی بکار برد. نقاب پاره پاره

(بخشی از یك نوشته)

سوسیالیستی آنها سودمندی اش را از دست داده است. بعلاوه از سرمایه مورد نیاز برای وصله و پینه، تجدید ابزار و تثبیت اقتصاد راکد و تا خرخره در قرض، خبری نیست.

این تحولات سیاسی و اقتصادی مستلزم تطمیع و تشویق سرمایه غربی و ژاپنی، بویژه رابطه با اروپای شرقی است. بنابراین گورباچف گنجشکهای زیادی دارد تا با دوسنك خود یعنی پرسترویکا و گلاسنوست ـ اولی برای بازسازی اقتصادش و دومی برای پوشاندن چهره اش ـ بزند. بعلاوه لنین متذکر شد که در این عصر حتی برای امپریالیستها هیچ چیز نمی تواند بدون توده ها عملی گردد؛ بدین جهت گورباچف سعی می نماید به مردم شوروی بار دیگر انگیزه دهد و به فعالیت مجدد باز دارد.

گورباچف در سراسر این مراحل نهایت کوشش خود را بعمل می آورد تا ازاین موقعیت سود برد. مستبدین کهنه با مستبدین جدید عوض می شوند ـ شراب کهنه در شیشه های جدید ـ و به انتخابات چند حزبی، «مطبوعات آزاد» و غیره نیز بعنوان چیزهای نو خوش آمد گفته می شود. اما اینها چیزی نیست بجز بیرون آوردن نقاب کهنه دمکراسی بورژوائی و قرار دادن آن بجای نقاب سوسیالیستی برای همان دیکتاتوری بورژوازی.

با این وجود همه چیز بر طبق مراد حاکمان شوروی پیش نمی رود. آنان سر رشته حوادث را از دست می دهند و مرتبا مشکلات جدیدی پدیدار می شود. در شوروی مسئله ملی در جهتی تکامل می یابد که آنان خواهانش نیستند. در جمهوری بالتیك مشکلات فزاینده اند؛ آنان حتی برای سرکوب مردم آذربایجان متوسل به نیروهای مسلح شدند ـ واقعیتی دیگر دال بر اینکه چقدر این مسئله آنان را به هراس می اندازد. گورباچف در مواجه با مشکلات فزاینده برای پیشی گرفتن از وقایع بشدت تلاش می کند، برآمد انقلابی را توسط پلورالیسم سیاسی مهار می زند؛ پلورالیسم سیاسی ابزار آزمایش شده بورژوازی در همه جاست که بعنوان سوپاپ اطمینان و برای منحرف کردن نارضایتی توده ها بکار می برد.

در حالیکه گورباچف در اروپای شرقی حرکات خود را پیش می برد، امپریالیستهای غربی با طرحهای خود وارد معرکه می شوند. شوروی از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی دیگر قادر به حفظ چنگال سخت خود بر روی این کشورها نیست؛ برقراری رژیمهای جدید در آنجا بدین معناست که این کشورها دستشان برای معامله با طرف دیگر بازتر خواهد بود، در حالیکه رویهمرفته آنان در بلوك تحت رهبری شوروی باقی می مانند. در اینجا نیز گورباچف می خواهد با بریدن از چیزهائی که دمده و بی فایده شده منفعت ببرد. و در حالیکه پیوندها را با غرب محکم می کند، می خواهد شکافهای میان آنان را نیز عمیقتر نماید. بدین ترتیب در رابطه با وحدت آلمان، گورباچف راه حل خود را داراست: وحدت درون یك «خانه مشترك اروپائی» تحت سلطه شوروی قابل قبول است. برای آمریکا وحدت درون یك «اروپای آزاد» تحت سلطه آمریکا قابل قبول می باشد. این مسئله ابعاد بزرگتر و مفاهیم جدی تری بخود می گیرد.

بجاست گفته شود که رقابت میان دو بلوك بخشا حدت خود را از دست داده یا شدت کمتری در موقعیت کنونی یافته، اما رویهمرفته موضوع دیگری خواهد بود اگر گفته شود که هم اکنون رقابت به عقب صحنه رانده شده است. دو بلوك بطور ظاهر با درجه ای از سازش مشغول مانور می باشند، اما در باطن رقابت شکل عمیقتری بخود گرفته است. اگر هر دو بلوك امپریالیستی و روسای آنان متحد بنظر برسند، این اتحاد شیاطینی است که خنجرها را زیر ردای خود مخفی کرده اند. سخنان مائو در مورد سازش حقیقت دارد: چنین سازشی مسلما به رقابت شدیدتری پا خواهد داد...

موج بلند انقلاب در طول چند سال گذشته مانند نیروی صاعقه بجلو می خروشد. بسیاری از کشورهای سابقا آرام که بنظر می رسید دارای پوسته غیر قابل شکستن هستند، با میلیونها توده شورشی توفان راه انداخته اند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این مسئله را باید مد نظر داشته باشد، زیرا بعلت فقدان رهبری پرولتریست که توده ها به کجراه کشیده می شوند و یا بطرق مختلف زیر نفوذ ماهرانه امپریالیستها قرار می گیرند. این نیرنك باید با بسیج تمام نیروهائی که در دسترس ما می باشند درهم شکسته شود. انقلابیون راستین ممکن است قادر باشند و یا نباشند که برای مدتی طولانی توده های شورشگر را برای برداشتن تاجهای بر زمین غلتیده رهبری کنند، اما در هر حالت برای «کار در این راستا» باید توجه اضافی مبذول شود. ■

ورای بحران سرمایه داری

(گزیده ای از یك مقاله)
از نشریه مشی توده ای

....ماهیت سرمایه داری دولتی این کشورها و تضاد آشتی ناپذیر خلق با آن در سالهای ۱۹۶۰ مورد اشاره دقیق مائو تسه دون قرار گرفت. او همچنین پیش بینی نمود که مردم این کشورها علیه سرمایه داران نوخاسته بپا خواهند خاست. مائو همچنین توده ها و مارکسیست ـ لنینیستها را با تئوری و پراتیك مورد نیاز برای شناخت و مغلوب کردن خطر احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی مسلح نمود. بدین خاطر مارکسیست ـ لنینیستهائی که بر سر اندیشه مائو تسه دون ثابت قدم مانده اند بلافاصله بورژوازی که آوای «مرگ کمونیسم» سر داده را به مبارزه طلبیده اند. برخلاف رویزیونیستهای حزب کمونیست هند و حزب کمونیست مارکسیست، که هنوز در تاریکی ره می سپارند، مارکسیست ـ لنینیستها یك مبارزه مصممانه برای درهم دریدن رشته دروغهای بورژوازی و اشاعه اندیشه مائو تسه دون که اشاره بر آینده پرشور کمونیسم دارد براه انداخته اند.

مارکسیست ـ لنینیستها در تمامی این فعالیت مکررا بر این نکته تاکید کرده اند که بحران، خواه بحران چین باشد، خواه شوروی، اروپای شرقی یا هرجای دیگر، یك «بحران سرمایه داری» است. آنان متذکر شده اند خیزشی که اروپای شرقی و شوروی شاهدش بودند در چین، آلبانی، کره شمالی، ویتنام و کوبا نیز تکرار خواهد شد، حتی اگر امروز سوسیال فاشیستها در آنجا تسلط داشته باشند. تمامی اینها کاملا صحیح است. در زمانی که تبلیغات بورژوازی علیه مارکسیسم اوج گرفته است، اشاعه مداوم حقیقت و تاکید مجدد بر مارکسیسم مطلقا ضروری است. با اینحال هنوز این سوال مطرح است: آیا این حرکتها کافی می باشد؟ آیا مارکسیست ـ لنینیستها می توانند خود را با دچار تصور غلط نشدن راضی نگهدارند؟ یا با آموزش توده ها بوسیله اندیشه مائو تسه دون از طریق تبلیغات و عمل انقلابی راضی گردند؟

لزومی ندارد که مارکسیست ـ لنینیستها نگران چرخشهای غیرقابل پیش بینی در وقایع جهان باشند. مارکسیست ـ لنینیستها فال بین نیستند. اما مسلما باید نگران این واقعیت باشند که اکثر آنها جنبه هائی از اوضاع نوین جهانی را چند سال قبل امکان ناپذیر قلمداد می کردند. برای مثال هرگونه صحبت بر سر تخفیف تضاد میان بلوکهای تحت رهبری آمریکا و شوروی (چه رسد صحبت بر سر فروپاشی هر کدام از بلوکها در غیاب یك جنك جهانی) را بعنوان «اولترا امپریالیسم» کائوتسکیستی تلقی می کردند. استراتژی ها و تاکتیکها بر پایه انکار چنین «مسائل امکان ناپذیر» بنا گردید. مبارزه خطی درون احزاب و میان آنها در مورد چنین موضوعاتی براه انداخته شد. امروز، خطر جنك جهانی بروشنی دور شده است و تجزیه یا بازسازی بلوکها در دستور کار قرار گرفته است، با اینحال تحلیلها اغلب مقوله هائی که در گذشته مطرح گشته بود را دنبال می کند. یك نمونه از این مقوله ها ادامه حضور سربازان آمریکا در اروپا در چارچوب ناتو است. (سربازان روسی پیمان ورشو در پروسه خارج شدن هستند). آیا هنوز می توان این را به مفهوم تضاد بین بلوکها در نظر گرفت؟ از قرار معلوم این شرابی تازه است در بطریهای قدیمی. سربازان آمریکا برای حفاظت از منافع آمریکا در اروپا باقی مانده اند و نه در مخالفت با شوروی، بلکه در مقابل قدرت در حال صعود آلمان. روابط آمریکا با چین را نیز باید در رابطه با نیازهای آن برای کنترل ژاپن نگریست.

تصدیق شرایط نوین جهان و تغییر جهت در استراتژی ها و تاکتیکها بر حسب آن یك چیز است، اما یك تحلیل عمیق از آن عوامل ایدئولوژیکی که چشم مارکسیست ـ لنینیستها را برای دیدن چنان امکانی بست، مهمتر است. مارکسیسم دقیقا بدلیل آنکه ظرفیت جذب نو و بریدن از طرق شکست خورده را دارد، تازه باقی مانده و به قله اندیشه مائو تسه دون ارتقاء یافته است. دیالکتیك انقلابی آن که بر موضع طبقاتی اش متکی است، این امر را امکانپذیر ساخته است. اما تاریخ جنبش کمونیستی همچنین انباشته از نمونه های مارکسیسم مرده و سترون است. در اینمورد ماتریالیسم دیالکتیك به وردهای درهم و برهمی تبدیل گشته، برای توجیه تحولات جدید و پاك کردن «آشوبی» که منتج از این تحولات بوده است. اکنون زمان خوبی برای دفن مرده و ترویج پیگیرانه مارکسیسم انقلابی است. برای اینکار خیزش جاری در کشورهای سابقا سوسیالیستی را همچنین باید بمثابه افشاگر بحران کماکان لاینحل در جنبش بین المللی کمونیستی دید که عرصه های ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی را در بر می گیرد. چرا که این وقایع نشان داده است که مارکسیست ـ لنینیستها برای درك دینامیسم اوضاع جهانی و بحران این کشورها تنها بطور قسمی مسلح بوده اند. بهمان اندازه این مسئله در مورد تلاش کمونیستها جهت پیش گذاردن یك آلترناتیو انقلابی در مقابل مردم این کشورها حقیقت دارد. ساختارهایی که مردم اروپای شرقی و شوروی علیه اش مبارزه می کنند حتی قبل از بقدرت رسیدن خروشچف و دیگران ریشه دوانده بود. رجوع صرف به شرایط ماقبل خروشچف هرگز نمی تواند یك آلترناتیو انقلابی باشد. این مسئله در رابطه با چین کیفیتا متفاوت است، چرا که مائو و انقلاب فرهنگی نقطه رجوع برجسته ای می باشد. اما حتی در آنجا آموزه های مائو و انقلاب فرهنگی تنها یك آغاز بود. اینها نیز مانند هر آغازی کامل نیستند و کار بیشتری برای برافراشتن مجدد و محك پرچم کمونیسم می بایست انجام داد.

افشای «بحران سرمایه داری» و راه حل بورژوادمکراتیك که امپریالیستها جلو می گذارند، کاملا ضروری است. اما اگر مسئله در همین سطح بماند در آنصورت دفاع از مارکسیسم بسرعت به عوامل خفه کننده اندیشه مارکسیستی تبدیل خواهد شد. زمان آن است که به ورای تز «بحران سرمایه داری» رفته و مسائل جنبش بین المللی کمونیستی را حل کنیم. تحولات جهانی این را در دستور کار قرار داده است. ■

سرمقاله نشریه «مشی توده ای» (ماهنامه انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی در هند) ـ آوریل ۱۹۹۰

رویزیونیسم مرد، زنده باد کمونیسم!

(بخشی از یك نوشته)
از حقیقت*

پرولتاریای انترناسیونالیست با پایه اجتماعی انقلاب پرولتری در کشور های اروپای شرقی و در خود شوروی مشکل خواهد داشت. توده ها در شرق عینیتاً علیه نظام سرمایه داری بلند شده اند اما نمیدانند که این نظام، یك نظام سرمایه داری است که تحت نام سوسیالیسم بر آنان حکم رانده و استثمارشان کرده است. آنان نمی دانند که ابرقدرت شوروی و حکومتهای اروپای شرقی، یك بلوك سوسیال امپریالیستی را تشکیل می دهند.

در آنجا حزبی مائوئیستی موجود نبوده که از طرق گوناگون عناصری از طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی را به این امر و مبارزه بین المللی عظیمی که دقیقاً برای روشن کردن این امر تحت رهبری مائو براه افتاد آگاه کند و آنان را برای تدارك یك انقلاب سوسیالیستی دیگر سازماندهی کند. در آنجا یك جنبش مائوئیستی نبوده که نقطه رجوعی برای توده های بپا خواسته باشد. به این دلایل، جنبش خودبخودی توده ها در این کشورها ظاهری «ضد کمونیستی» دارد. این امر خوبی نیست، هرچند که غیر طبیعی هم نمی باشد. حاکمیتی که در این کشورها توده ها را لای دنده ها و زیر چکمه های خود خرد می کند، این کار را ریاکارانه و جنایت کارانه بنام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» انجام داده است. این ویژگی جنبش توده ای در اروپای شرقی، دلیلی برای کم بها دادن به پتانسیل انقلابی شورش توده ها در آنجا نمی باشد. شورش علیه هرآنچه ارتجاعیست بر حق است! این یك حقیقت عام مارکسیستی است. وظیفه عنصر آگاه است که این اشکال را برطرف کند. آن خصوصیاتی که سال گذشته در جنبش توده ای چین دیده شد در اینجا نمی توان دید. در اروپای شرقی توده ها علامت کمونیستی داس و چکش را با خشم پاره میکنند، در چین در تظاهراتهای توده ای سرود انترناسیونال کمونیستی خوانده میشد. در لهستان کارگران اتحادیه کارگری کاتولیك درست میکنند و با حسرت آرزوی نظام سرمایه داری نوع غربی را می کنند، در چین کارگران اتحادیه کارگری درست می کنند و در اعلامیه خود می گویند: «...صدر مائو گفته است هرآنکس دانشجویان را سرکوب کند عاقبت بدی خواهد داشت. اگر آشغال را جاروب نکنیم خودبخود نمیرود. ما باید برای سرنگون کردن آنها (دیکتاتوری یك مشت بوروکراتهائی که پرچم سوسیالیسم را تکان می دهند اما در عمل سیاستهای سرکوب مردم و ستم بر روشنفکران را پیش می برند) مبارزه کنیم. قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون می آید ... ما میخواهیم سروران جهان باشیم.» (۱)

جنبش توده ای در چین نیز بسیاری از اشکالات یك جنبش خودبخودی را دارا بود، اما در آنجا سنت غنی یك مبارزه عظیم برای سوسیالیسم و حفظ آن تحت رهبری مائو که دهها میلیون توده کارگر و دهقان را در بر گرفت وجود دارد، ساختمان سوسیالیسم در چین بسیار عمیق تر و گسترده تر از شوروی انجام گرفت؛ بسیاری از توده های کارگر توسط مائو و کمونیستهای دیگر در مورد احتمال اینکه بورژوازی از درون خود حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی سر برون آورده و قدرت را از طبقه کارگر بگیرد آگاه گشتند، و از تجربه تلخ شوروی در این رابطه آموختند و فهمیدند که راه بسوی کمونیسم با پیشرویها و عقبگردهای مداوم پرولتاریای انقلابی در عرصه بین المللی رقم خورده است ـ اینها همه نقطه رجوع عالی برای توده های کارگر و دهقان و روشنفکر انقلابی در چین می باشد که برای مبارزه می توانند از آن کمك بگیرند.

در شوروی و اروپای شرقی برخی توده های بپاخاسته عکسهای گورباچف را بعنوان «ناجی» بلند می کنند و برخی دیگر چشم امید خود را به تحولاتی که امپریالیستهای اروپای غربی برای آنان به ارمغان خواهند آورد بسته اند. توده ها بدلیل ناآگاهی شان به «تحولات دمکراتیك» گورباچف، به مبارزه مسالمت آمیز اقتصادی و سیاسی و صندوق رای باور دارند. این چیز عجیبی نیست. بدون سنن مبارزاتی واقعا انقلابی، بدون وجود حزبی حقیقتاً انقلابی، توده ها هنگام ورود به صحنه مبارزه معمولا به اولین ابزار «دم دست» (و معمولا «دم دست» آنچیزی است که در جامعه بورژوائی غالب است) دست می یازند تا مبارزه خود را با کمك آن به پیش برند و معمولا پس از فداکاریها و هدر رفتن مقداری از انرژی انقلابیشان به کهنه بودن آن ابزار «دم دست» پی میبرند. اما سرعت تکامل اوضاع آنان را زودتر از آنچه که انتظارش میرود به غلط بودن بسیاری از باورها و قضاوتهایشان واقف می سازد...

این واقعیتی است که روحیه انقلابی در بخشهائی از توده های کشورهای بلوك شرق در حال پاگیری است. پرولتاریای انترناسیونالیست باید خود را متکی به این روحیه کند و فرصتهای مساعد را از کف ندهد. برای اولین بار درهای عریضی برای معرفی کمونیسم انقلابی (یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون) به توده های شوروی و دیگر کشورهای بلوك شرق، گشوده شده است...

*این مقاله در نشریه حقیقت،ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) شماره ۱۶ درج شده است.

با بوجود آمدن تغییراتی در مناسبات امپریالیستهای آمریکائی و روسی آنان ممکنست به همیاری و اتحادهای بیشتر علیه انقلابیون جهان و جنبشهای رهائیبخش جهان بپردازند. این امر ممکنست وضعیت را از جوانبی برای این جنبشها سخت تر کند . اما یك حسن و فایده استراتژیك دارد: این امر موجب تقویت تفکر انقلابی اتکاء بخود در این جنبشها میشود؛ بعلاوه از آزادی عمل هردو بلوك امپریالیستی در فریب دادن جنبشهای رهائیبخش و نفوذ در آنان میکاهد. و همه اینها برای انقلاب خوبست!

رخدادهای جهان، سریع و شگفت آور است. درك عمیق از این تحولات برای فعالین کمونیست اساسی است. در چنین اوضاعی برای فعالین کمونیست این خطر است که در همهمه حوادث «گم» شوند و سرعت و درهم پیچیدگی اوضاع نگذارد که با هشیاری فرصتها را تشخیص داده و با سرعت عمل برپایه آن سازماندهی و کار انقلابی کنند. کمونیستهای انقلابی باید عاجل بودن اوضاع را عمیقاً درك کرده و یك لحظه از سازمان دادن تعرض سیاسی برای بسیج و سازماندهی انقلابی توده ها و افزودن بر قوا غافل نمانند. مهمترین نکته اینست که تمام رشته های نظم کهن در حال از هم گسیختن است، توده های مردم در می یابند که دولتهای مقتدر هیچ نیستند و حس تحقیر به دشمن در آنان افزایش می یابد. این چیزی است که انقلاب بدان نیاز دارد، و گشایشهای مهمی برای پیشروی پرولتاریای انقلابی است.

توضیحات

۱ ـ از اعلامیه فدراسیون مستقل کارگران پکن ـ ۲۹ می ۸۹ ـ میدان تین آن من ـ چاپ شده در نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا ـ ۲۹ ژانویه ۱۹۹۰ ■

ورشکستگی رویزیونیسم در شرق



بالا: مه ۱۹۹۰ ـ تظاهرات علیه حکومت جبهه نجات ملی.

پائین: ستادهای پلیس مخفی آلمان شرقی

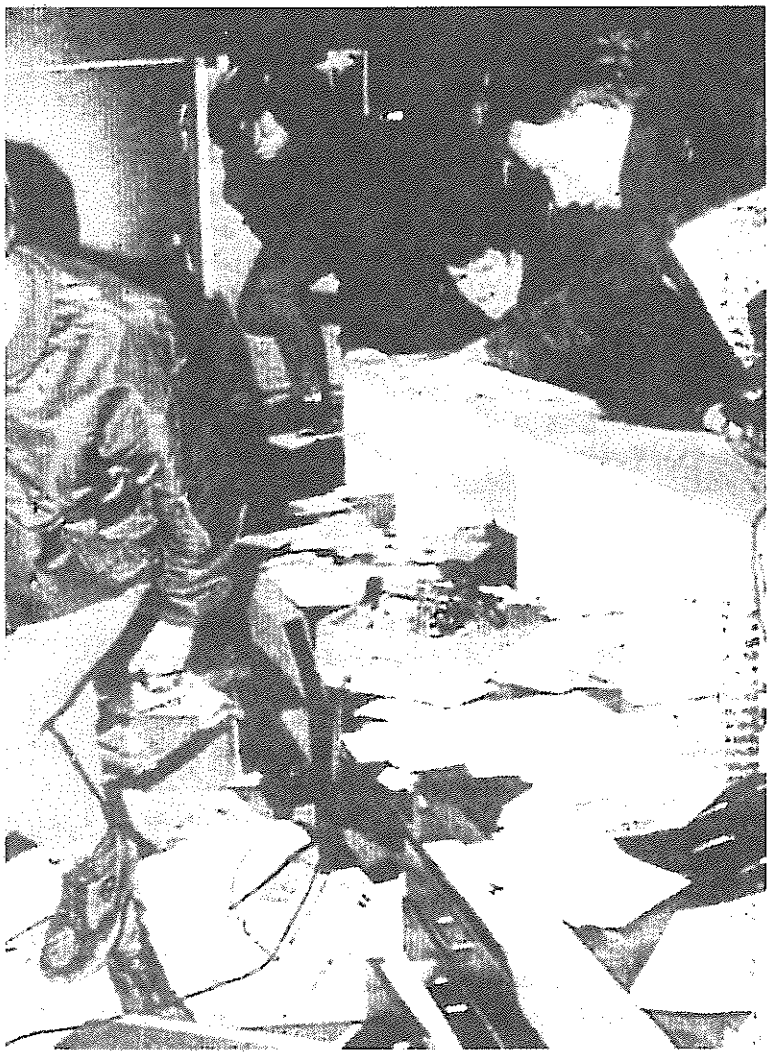

پائین: بواسطه لاینحل ماندن بحران در لهستان، بسیاری از کارگران رزمنده از دایره نفوذ سازمانهای موجود هوادار غرب و شرق خارج میشوند.

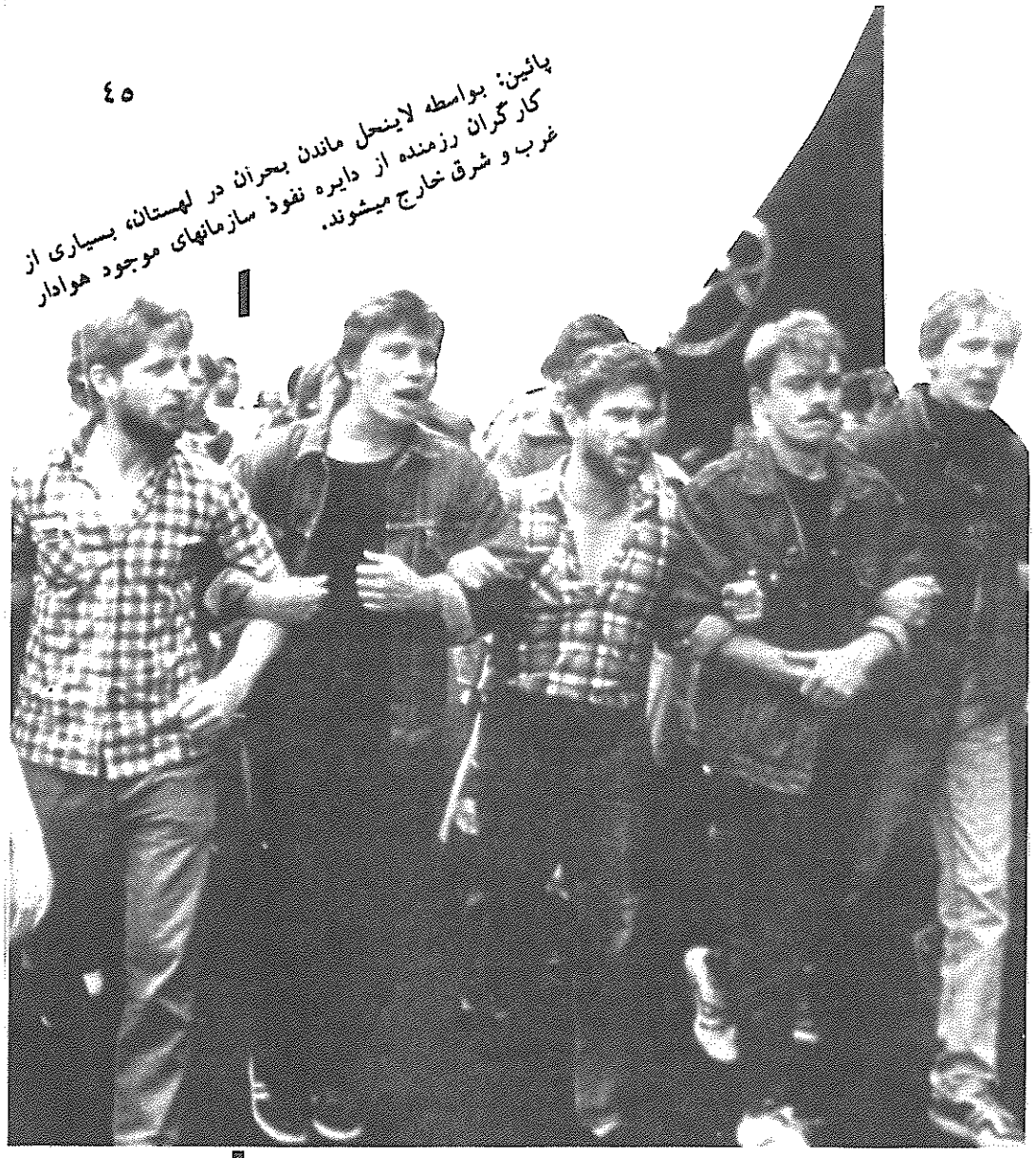

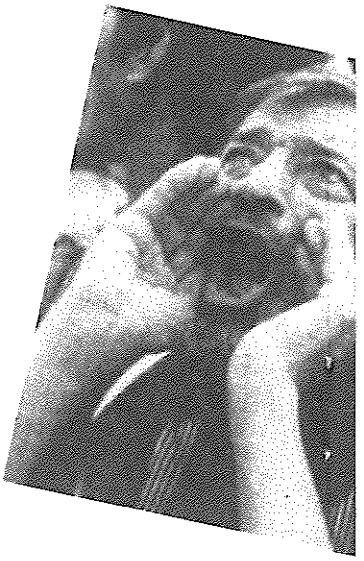

شرقی در هم کوبیده میشود.



سمت چپ: یکی از اهالی چکسلواکی در جریان میتینگ توده ای به افشای تجاوز ۱۹۶۸ اتحاد شوروی میپردازد.



اول ماه مه ۱۹۹۰
انقلاب تا به آخر

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در اول ماه مه ۱۹۹۰، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با سرافرازی با ایده ای «کهن» تجدید عهد میکند: همانگونه که مارکس در مانیفست کمونیست اعلام کرد، پرولترهای سراسر جهان باید دست به «سرنگونی قهرآمیز تمام شرایط اجتماعی موجود بزنند» ؛ آنان باید تا هنگامی که ریشه های ستم و استثمار از جامعه طبقاتی کنده نشده و از چهره جهان پاك نگردیده، به انقلاب ادامه دهند. این یقینا ایده ای «کهن» است، اما ذره ای از قدرت یا ضرورت عاجل آن کاسته نشده و بیش از هر زمان دیگر در انطباق با واقعیت جهان معاصر می باشد.



محله کرویتزبرگ در برلین ـ اول ماه مه ۱۹۹۰. ده هزار نفر در اعتراض به وحدت دو آلمان دست به تظاهرات زده و با پلیس مسلح به نبرد پرداختند.

امروزه، یکی از دو بلوك امپریالیستی اصلی با بحرانی بیسابقه بلرزه درآمده است. رژیمهای حاکم در شرق، یکی پس از دیگری، مانند خانه ای کاغذی، فرو ریختند. حکام شوروی تمام تلاشهای خود را بکار بردند تا سرمایه داری دولتی استثمارگرانه خود را که پوسیده است و نظام سیاسی ستمگرانه و زندگی اجتماعی راکد خود را بمثابه چیزی «مترقی» و «کمونیستی» جا بزنند. اما بحران چیز دیگری را نشان داد و توده های ستمدیده در سراسر جهان دیدند که هیچ چیزی از نظم کهن مقدس و پابرجا نمی باشد. در همان حال که حکام بلوك امپریالیستی شرق تلاش میکنند نظام خود را مرمت کنند، شکافهای آن عریضتر شده و سرریز شدن طغیان عادلانه توده ها را موجب میشود. مردم اروپای شرقی نمی دانند که ماهیت نظامی که علیه اش می جنگند، سرمایه داری است. با این وصف مبارزات آنان علیه احزاب رویزیونیستی حاکم و بقایای آنها عادلانه بوده و نشانگر پتانسیل انقلابی توده های آنجاست.

کمونیسم دروغین نوع روسی مرده است؛ سوسیال امپریالیستهای شوروی و رویزیونیستهای طرفدار شوروی بالاخره دست از این ادعا که ضد امپریالیست، انقلابی و کمونیست میباشند، برداشته اند. این امر گشایشهای مهمی را برای کمونیسم اصیل بوجود می آورد. کمونیسم دروغین، گیجی و توهمات رفرمیستی را اشاعه میداد، دید توده های تحت ستم را درمورد اینکه به چه آینده ای میتوان دست یافت مخدوش میکرد و به آنان نظری بشدت معوج و تحریف شده از کمونیسم واقعی ارائه میداد. اکنون چرخ گردان تاریخ جهان، نقاب از چهره این تبهکاران برمیگیرد و به توده ها کمك میکند که حقیقت را از دروغ تمیز دهند.

حکام شوروی اعلام کرده اند که اکنون تصمیم دارند کمونیسم را کنار بگذارند. ولی دروغ میگویند؛ آنان مدتهای مدیدی است که کمونیسم را کاملا بکناری نهاده اند ـ از همان زمان مرگ استالین، بورژوازی نوین، تحت رهبری خروشچف و دیگر اعضای بالای حزب و دولت، قدرت دولتی را غصب کرد و کنترل کامل خود را بر شاهرگهای حیاتی جامعه مستقر ساخت. آنان دست به احیای کامل سرمایه داری در اتحادشوروی زدند، اما کماکان به استفاده از رویزیونیسم ـ یعنی سوء استفاده از نام کمونیسم ـ بمثابه اسلحه ای ایدئولوژیك در خدمت تحکیم قدرتشان و رقابت با بلوك امپریالیستی ایالات متحده برای سلطه بر جهان، ادامه دادند. آنچه اکنون میکنند صرفا اعلام رسمی کنار گذاردن کمونیسم است. نه سوسیال امپریالیستها شوروی و نه هیچیك از به اصطلاح احزاب کمونیست در اروپای شرقی مخالف سرمایه داری نبودند، چرا که آنان خود سرمایه دار میباشند. آنان طرفدار محو انواع و اقسام استثمار انسان توسط انسان و هرگونه ستم، منجمله ستمی که مبتنی است بر تفاوت نژادی، جنسی یا ملی، نبودند. چرا که نظام آنان منبع تمام اینهاست. آنان طرفدار نابود کردن جنك از طریق نابود کردن امپریالیسم نبودند؛ چرا که آنان یکی از بزرگترین جنك طلبان تاریخ بودند. به همین دلایل جوامع بلوك شرق تا بدین اندازه زشت و زننده و اعمال آنان در اقصی نقاط جهان مملو از تجاوز امپریالیستی وقیحانه و استثمارگرانه بوده است.

مائو تسه دون، ماهیت سرمایه داری اتحادشوروی را افشاء کرد و به پرولتاریا و ستمدیدگان جهان

گفت که نباید گول نام سوسیالیستی آنرا بخورند. انقلابیون چین، شوروی را سوسیال امپریالیست خواندند: یعنی سوسیالیست در حرف، امپریالیست در عمل. از آن زمان تاکنون مائوئیستها، پرولتاریا و ستمدیدگان اتحادشوروی و تمام کشورهای اروپای شرقی را فرا خوانده اند که به پا خیزند و دست به یك انقلاب سوسیالیستی نوین زنند. امروزه صحت کامل نقد مائوئیستی از سرمایه داری بلوك شرق، روشن گشته است.

اتحادشوروی، درحال تعویض نقاب خود میباشد؛ اما کماکان مانند سابق منافع امپریالیستی خود را دنبال میکند و اخیرا دست به همکاری با طرحهای ارتجاعی ایالات متحده در فلسطین و آفریقای جنوبی زده است. اتحادشوروی و موکلینش پس از اینکه سالها در خفا به این مبارزات خیانت کردند، اکنون همان کار را آشکارا انجام میدهند. شوروی، همیشه به جنبشهای رهائیبخش بمثابه ابزاری در خدمت منافع امپریالیستی خود نگریسته است و هرگز چیزی بجز این نبوده است ؛ یکروز ساندینیستها را مورد استفاده قرار داده و روز دیگر بخاطر همان منافع آنها را تحویل امپریالیستهای یانکی میدهد. موکلین شوروی ـ احزاب و یا ارتشهای رویزیونیست و رفرمیست ـ در این کشورها هرگز به دنبال بوجود آوردن جامعه ای نوین که برپایه محو هرگونه ستم و استثمار بنا گردد، نبودند. آنان فقط بدنبال دست یافتن به مصالحه ای با دشمن بودند و اکنون آشکارا دشمنان قسم خورده توده ها را در آغوش میکشند. مائوئیستها همیشه گفته اند که هیچکس نباید از این کارهای سوسیال امپریالیستهای شوروی و وابستگان آن متعجب گردد. چرا که این فعالیتها انعکاس ماهیت طبقاتی آنانست.

قدرتهای امپریالیستی غرب تلاش دارند که بهترین استفاده را از مشکلات سوسیال امپریالیستها کرده و اهداف و مقاصد خود را به پیش برند؛ آنان سراسیمه به حمایت از رژیمهای «انقلابی» قلابی که جدیدا در کشورهای اروپای شرقی شکل گرفته، پرداختند و تلاش می کنند از تضعیف نظم بورژوائی در آنجا ممانعت بعمل آورند. آنان این فعالیتها را با تبلیغات ضد کمونیستی دیوانه وار همراه کرده؛ و به ستمدیدگان میگویند که «رهائی» آنان در استمرار نظام استثمار توده ها توسط مشتی خون آشام نهفته است، و از قرار این چیزی است که مردم اروپای شرقی و سراسر جهان باید خواستارش باشند. ایالات متحده وقاحت را بدانجا کشاند که مدعی شد تجاوز آشکارش به پاناما بادهای «رهائیبخشی» را در سراسر آمریکای مرکزی به وزش درآورده است.

آمریکا و متحدان امپریالیستی غربی اش تا حلقوم در بحران فرو رفته اند و تلاش میکنند که به توده های کشورهای تحت سلطه و ستمدیدگان درون کشورهای خودشان، زور بازو نشان دهند. امپریالیستهای ایالات متحده دخالت خود در پرو را تشدید کرده و حتی در تدارك تجاوز آشکار علیه جنك خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو (یکی از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) قرار دارد، میباشند. انقلابیون جهان باید آماده باشند تا در مقابل چنین جنایتی از جنك خلق در پرو دفاع کنند.

امپریالیستهای شرق و غرب بر تبانی خود علیه انقلابات سراسر جهان افزوده اند. اگرچه این امر مشکلات نوینی را بوجود می آورد، اما میتواند مفید واقع گردد. چرا که به از هم پاشیده شدن این توهم که گویا می توان برای مبارزه با یك بلوك امپریالیستی به دیگری تکیه کرد، کمك میکند. و به توده های انقلابی می آموزد که برای بدست آوردن پیروزی باید به نیروی خود تکیه کرد. امپریالیسم بالاجبار و مدام ارتشهای گورکن خود را متولد می سازد.

امروزه جهان وارد دوره ای بسیار غیر قابل پیش بینی و بشدت متغیر شده است. امپریالیستها نتوانسته اند ذره ای بحران نظام خود را بهبود بخشند؛ آنان در مورد صلح حرف می زنند، اما خصلت متغیر امور جهان، با خود خطر جنك جهانی را بهمراه می آورد. با این اوصاف، بی نظمی بزرگ برای انقلاب عامل مساعدی است. امپریالیستها به تلاشهای خود برای مهار زدن بر روندهای مختلف جهان می افزایند، اما هر چه بیشتر چنین می کنند، چنگالهایشان بر جهان سست تر می شود. این اوضاع برای رفرمیستها و انقلابیون نیمه راه که از بی نظمی منزجرند ـ حتی اگر این بی نظمی در نظم کهن باشد ـ بد است، اما برای انقلابیون پیگیر خوب می باشد.

امروزه بسیاری از به اصطلاح کمونیستها با آوای ارتجاعی کسانی که کمونیسم را رویائی پوچ می خوانند، همصدا شده اند. در مقابل، احزاب و سازمانهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پیگیرترین رزمندگان این زمانند، چرا که آنان به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، مسلح می باشند: یعنی مسلح به صحیح ترین، پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه از آینده بشر و راه رسیدن به آن. آنان، بر خلاف رویزیونیستها و رفرمیستها، مبارزه و فداکاری توده ها را برای دست یافتن به توافقاتی با حکام ارتجاعی مورد استفاده قرار نمی دهند؛ آنان به توده ها در مورد لزوم دست یافتن به مصالحه ای با نظام حاکم و قبول «راه حل» های مهلك که فقط می تواند راه تنفس توده های انقلابی را ببندد، موعظه نمی کنند.

مرگ رویزیونیسم مدرن روسی (این نوع کمونیسم دروغین بدین نام خوانده میشد) تحولی است خوشایند و باید از آن برای فراگیر ساختن کمونیسم اصیل در میان توده ها، که بطور عاجل نیازمند انقلاب هستند، سود جست. این کار در خود شرق نیز باید انجام گیرد. باید از این تحول بهره برد و احزاب مائوئیست را در هر آنجا که موجودند تقویت کرد و در هر آنجا که حزبی مائوئیستی موجود نیست، آنرا بوجود آورد ـ احزابی که ارتشهای انقلابی خود را داشته باشند و توده ها را در راه رها کردن جهان از دست امپریالیستها و مرتجعین و بنا نهادن جهانی نوین، هدایت کنند.

*کمونیسم دروغین روسی مرده است، زنده باد کمونیسم انقلابی!
*پیش بسوی انقلاب! پیش بسوی ساختن و تقویت احزاب مائوئیستی متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
*از جنك خلق در پرو حمایت کنیم!
*زنجیر ها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!
*از جنك جهانی جلوگیری کنیم! مبارزه جهت انقلاب در سراسر جهان را به پیش برانیم!

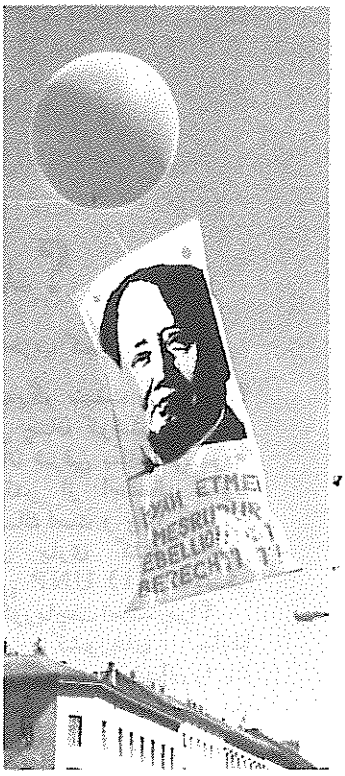

شعار «شورش بر حق است!» بزبانهای ترکی و آلمانی بر فراز برلین

سوسیالیسم با چهره انسانی یا سرمایه داری با چهره‌ای جدید؟

نوشته: ن. سانمو گاتاسان، دبیر کل حزب کمونیست سیلان

(برگزیده از یك مقاله)

....در اروپای شرقی، شوروی و چین چه می گذرد؟ اکثر مردم دچار گیجی شده اند و این گیجی توسط مفسرین سیاسی، که نمی دانند درباره چه می نویسند و فقط بلدند شادی زایدالوصف خود را از رخدادهای جاری به نمایش درآورند، شدیدتر می شود. حتی برخی از مفسرین تئوریهای جدیدی (آنها آنرا جدید(!) می نامند) اختراع می کنند تا تقصیر همه چیز را به گردن سوسیالیسم بگذارند، و حتی به خود زحمت نمیدهند تحقیق کنند و بفهمند که آیا هنوز سوسیالیسمی در این کشورها باقی بود یا اینکه سرمایه داری احیا گشته و قدرت دولتی از دست طبقه کارگر خارج شده بود. ایمان مردم به سوسیالیسم آنقدر عظیم است که برای بسیاری از آنها باور اینکه سرمایه داری می تواند احیا شود و قدرت دولتی از دست طبقه کارگر خارج گردد، مشکل است...

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» اظهار کردند: «پرولتاریا برتری سیاسی خود را برای بچنك آوردن تدریجی تمامی سرمایه از بورژوازی و متمرکز کردن تمامی ابزار تولید در دست دولت بکار خواهد برد.» انگلس در آنتی دورینك گفت که پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب می کند و ابزار تولید را به مالکیت دولتی در می آورد.

البته اقتصاد متمرکز و تعاونی ها از تاثیر بی کفایتی ها و سنبل کاریهای بوروکراتیك در امان نیست، اما تر و خشك را با هم نباید سوزاند.

اکنون کمبودها و بی کفایتی های بوروکراسی دولتی برای بی اعتبار کردن برنامه ریزی مرکزی، و جهت احیای مالکیت فردی بکار می رود.

مالکیت خصوصی دارای تاریخ چند قرنی است؛ با اینحال بخاطر داشته باشید که مالکیت خصوصی از همان ابتدا در جهان وجود نداشت. اما امروز احساس معینی به دارائی خصوصی به انسان به ارث رسیده است. و از همین عادت است که نیروهای ارتجاعی برای فریب مردم کشورهای سابقا سوسیالیستی استفاده می کنند تا آنها را بسوی سرمایه داری جلب کنند. هیچ کس از نقصانها حمایت نمی کند، چنین مسئله ای هم در نظام سرمایه داری و هم در سوسیالیسم خود را نشان داده است.

اما گفتن اینکه سوسیالیسم خلاق نیست دهن کجی به واقعیتهاست. روسیه و چین سوسیالیستی قبل از درغلتیدنشان به رویزیونیسم افتخار عرضه برخی از بهترین خلاقیتهای هنری، موسیقی و تکنولوژی را داشتند. کسی نمی تواند به آسانی اسپوتنیك یا گروههای باله بولشوی یا اپرای انقلابی چین را فراموش کند. آیا می توانید چیزی خلاقانه تر از دفاع استالینگراد فکر کنید؛ در آنجا سربازان شوروی در حالیکه نام استالین را بر زبان میراندند جان باختند ولی هرگز عقب ننشستند و سختی را تبدیل به پیروزی نمودند.

احیای سرمایه داری، حتی در عرصه فرهنگی منجر به انحطاط ارزشهای معنوی و بدترین مظاهر فرهنك غرب گشته است. رژه مانکن ها و مسابقه ملکه زیبائی در جائی که آب دهان مردان شهوت ران از دیدن زنان نیمه برهنه روان می شود یك چیز پیش پا افتاده است. فحشاء در تمامی این کشورها دوباره ظاهر گردیده است ـ یك نشانه مسلم سرمایه داری...

برخی از مفسرین چنین تلقین می کنند که گویا سیاست اقتصادی نوین (نپ) لنین زیربنای ساختمان سوسیالیسم در شوروی بود. لنین نپ را تنها بعنوان یك عقب نشینی موقت از سوسیالیسم پیشنهاد نمود و تنها یك سال طول کشید. دیدن هرگونه شباهتی میان نپ لنین و سیاست کنونی شوروی بی معنی است مگر آنکه بگوئیم هر دو عقب نشینی از سوسیالیسم است. اولی یك عقب نشینی موقت بود ولی دومی یك عقب نشینی دائمی ست. هدف اقدامات گورباچف عبارت است از بوجود آوردن تغییراتی در روبنای سیاسی دولت تا بر تغییرات اقتصادی که قبلا در اثر احیای سرمایه داری بوجود آمده بود، مطابقت کند. بنابراین غرض این مقاله انکار وضعیت غم انگیز امور در کشورهایی که زمانی سوسیالیست بودند، نمی باشد؛ بلکه هدف اشاره به این نکته است که این وضعیت غم انگیز بخاطر آن است که این کشورها راه سوسیالیسم انقلابی را طرد کردند و تحت رهبری رویزیونیسم سرمایه داری را احیا کردند. چرا پاپ برکت اش را نثار لخ والسا می کند؟ چرا بانکهای امپریالیستی برای وام دادن به لهستان و مجارستان از یکدیگر سبقت می گیرند؟ چرا آلمان غربی چنان کوششی را برای فریب مردم آلمان شرقی بکار می برد؟ چرا غرب اینقدر از احتمال سقوط گورباچف هراسناك است و چرا آنان می خواهند به او یاری کنند؟ حتی پریماداسا رئیس UNP (۱) ستایشگر پروسترویکای گورباچف است. چرا؟

اگر این کشورهای سابقا سوسیالیستی، سوسیالیسم بیشتری را بنا می کردند آیا باز هم این ستایش ها، تشویقها و کمکها ارزانی می شد؟

حال به مسئله قدرت دولتی بپردازیم. تمام این کشورها دیکتاتوری پرولتاریا را طرد کردند. خروشچف بنوبه خود آن را طرد کرد و آن را به دیکتاتوری تمام خلقی که نام دیگری برای دیکتاتوری طبقه بورژوازی نوین بود، تغییر داد.

لنین گفت، «مسلما گذر از سرمایه داری به کمونیسم اشکال سیاسی پیشرفته و گوناگونی را بوجود خواهد آورد، جوهر همه یکی خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا.»

همانگونه که لنین توضیح داد، دیکتاتوری پرولتاریا دمکراسی برای خلق و سرکوب استثمارگران و ستمگران خلق یعنی کنار گذاردن آنان از دمکراسی است.

امروز بار دیگر صحبت از دمکراسی پلورالیستی می باشد که چیزی نیست بجز دمکراسی بورژوائی یا دیکتاتوری بورژوائی. دمکراسی همیشه یك پایه طبقاتی دارد. علت اینکه نیروهای بورژوائی در کشورهای سابقا سوسیالیستی فرصت یافتند سر خود را بلند کنند و سرمایه داری را احیا نمایند بدین خاطر است که قدرت دولت پرولتری در این کشورها سرنگون شد و دیکتاتوری پرولتاریا طرد گردید.

برخی از این کشورهای سابقا سوسیالیستی به همسایگان خود تجاوز کردند. شوروی به چکسلواکی و افغانستان تجاوز کرد. ویتنام کامبوج را اشغال نمود. چین به ویتنام حمله کرد. اینها اعمالی است که هیچ کشور سوسیالیستی مرتکب آن نمی شود ـ این دلیل دیگری بر سوسیالیست نبودن آنهاست. ■

توضیحات

۱ ـ حزب ارتجاعی حاکم در سریلانکا.

در باره تجاوز به پاناما

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تجاوز امپریالیسم آمریکا به پاناما را شدیدا محکوم کرده و از تمام اشکال مقاومت که علیه این متجاوزین بکار رود حمایت میکند.

حکومت ایالات متحده، نیروی نظامی ۲۴۰۰۰ نفره ای را به پاناما گسیل داشته و حداکثر خشونت و خونریزی ممکن را بکار برد.

پاناما، بدلیل وجود کانال پاناما، برای آمریکا اهمیتی حیاتی دارد. بعلاوه، تسهیلات نظامی عظیم ارتش جنوبی آمریکا و مقر فرماندهی آن در اینجا قرار دارد. این تسهیلات نظامی، مرکز عصبی فعالیتهای نظامی آمریکا در منطقه بوده و سکوی پرشی برای تجاوزات و جنگهای آینده آمریکا، میباشد. اما نوریگا و نیروی ۱۰ هزار نفره اش مدتهای مدیدی مواجب بگیر ایالات متحده بوده و خطری واقعی برای سلطه آمریکا، نبوده اند. نکته عمده در این تجاوز عبارت بود از به نمایش گذاردن زور بازوی نظامی آمریکا، برای مرعوب کردن خلقهای منطقه (منطقه ای که آمریکا همیشه آنرا «حیاط خلوت» خود خوانده است) و تدارك سیاسی و نظامی برای دست زدن به جنایاتی بزرگتر از این.

امپریالیستهای آمریکائی در پی آنند که اقتدار خود را در آمریکای مرکزی و جنوبی تقویت کنند، در شرایطی که بی ثباتی آن روزافزون است و روحیه و پتانسیل انقلابی توده های مردم زیر یوغ استثمار و سلطه آمریکا در حال رشد میباشد. در چند سال گذشته، بحران سیستم امپریالیستی و مانورهای امپریالیسم رقیب آمریکا ـ یعنی شوروی ـ این اوضاع را انفجاری تر کرده است.

ایالات متحده آمریکا نوکران جنایتکار خود را در ال سالوادور تقویت میکند، تهدیدات خود را علیه نیکاراگوئه (با وجود آنکه ساندینیستها سخت در تلاشند تا آنها را خوشنود سازند) فزونی می بخشد، و در کلمبیا دخالت میکند. هم اکنون ایالات متحده تحت همان پوشش «جنك علیه مواد مخدر» که در تجاوز به پاناما مورد استفاده قرار داد، در پرو یك پایگاه نظامی برقرار کرده است، فعالیتهای خود را برای متوقف ساختن جنك انقلابی در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست در پرو در جریان میباشد، افزایش داده است. این تنها جنك انقلابی در آمریکای لاتین میباشد که توده ها را بسیج کرده و بر توان و قدرت مسلح آنها، متکی است. تجارب مثبت و منفی در آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان نشان میدهد که فقط جنك خلق میتواند امپریالیستها را مغلوب سازد و هیچ چیزی کمتر از شکست کامل امپریالیستها، دردی را درمان نخواهد کرد.

در پاناما، در تهاجم اولیه، بمبها و موشکهای آمریکائی بخش قابل توجهی از پایتخت را منهدم ساخت. اما پس از آن، تهاجم نظامی شکل جنك یك نیروی نظامی امپریالیستی علیه توده های زحمتکشی که گروه گروه بپا خاسته بودند را بخود گرفت ـ توده های زحمتکشی که بطور ابتدائی و در چند مورد با تفنك، در مقابل تمام هیبت نظامی مهاجمین، مسلح بودند. ایالات متحده در پاناما در پی یك پیروزی سریع و ارزان بود، اما این توده های بپا خاسته نگذاشتند که چنین چیزی نصیبش شود. پاناما کشوریست که در سال ۱۹۰۳ توسط ارتش آمریکا بوجود آمد. در این سال ایالات متحده بدنبال یافتن جائی برای باز کردن کانال، در جهت گسترش امپراتوریش، پاناما را از کلمبیا دزدید. از آنموقع تا کنون ۹ بار پاناما را مورد تهاجم قرار داده است.

مواد مخدر بهانه ای بود برای تهاجم، اما کسانی که به پاناما حمله کردند خود بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر در جهان میباشند. شخص جورج بوش، ابتدا در مقام رئیس سازمان سیا، و سپس معاون رئیس جمهوری آمریکا، رئیس نوریگا بوده است. یکی دیگر از روسای سابق سازمان سیا، بنام آدمیرال استنفیلد ترنر، گفت: «آیا ما واقعا خواهان آن هستیم که نوریگا را دادگاهی کنیم و بگذاریم که در مورد گذشته و روابط محرمانه اش صحبت کند؟»

تهاجم به پاناما و اشغال آن توسط ایالات متحده را نمیتوان بدون پاسخ گذارد. مضاف براین، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از عموم میخواهد که هشیاری خود را در قبال تجاوزات امپریالیستی محتمل در نقاط دیگر، حفظ کنند.

دسامبر ۱۹۸۹

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)

رفقای عزیز

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت خیزش قهرمانانه توده های نپالی به آنان درود می فرستد و از صمیم قلب از آمال دمکراتیك و انقلابی راستین مردم نپال حمایت می نماید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین به چند دهه تلاشهای خستگی ناپذیر انقلابیون کمونیست راستین نپالی و نقشی که آنان برای رشد یك جنبش سازش ناپذیر توده ای علیه رژیم سلطنتی ایفا نمودند آگاه است. اما مهمتر اینکه جنبش ما از کوششهای رفقای انقلابی نپالی مان برای تدارك و آغاز جنك انقلابی خلق که تنها می تواند انقلاب دمکراتیك نوین را بهمراه آورد حمایت می کند. ح ك ن (مشعل) در اشاره به این مسئله محق بوده است که هدف مبارزه خلق نباید محدود به دست یافتن به امتیازاتی بر سر حقوق دمکراتیك از سوی سلطنت، یا برقراری «دمکراسی» چند حزبی یا حتی براندازی خود رژیم سلطنتی باشد. بلکه هدف جنبش باید سرنگونی انقلابی کامل سلطه و استثمار نیمه فئودالی و امپریالیستی و بنای حاکمیت دمکراتیك نوین کارگران ـ دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون باشد. رفقای نپالی ما در توضیح این مسئله به توده ها، در طول جنبش کاملا محق بوده و هستند که: تنها با براه اندازی یك جنك دراز مدت خلق در راستای راه ترسیم شده توسط مائو تسه دون، مردم می توانند به آزادی دست یابند.

خیانت فجیع و سازش شرم آور «کنگره نپال» و همچنین اتحاد چپ هفت حزب به رهبری رویزیونیستهای هوادار شوروی و چین یکبار دیگر ثابت نمود که مردم نپال به رهبری انقلابی پرولتری نیاز دارند. این خیانت یکبار دیگر نشان داده است که مانند همه کشورهای تحت ستم، در نپال نیز جنبشها و خیزشهای توده ای، هرقدر هم که گسترده و رزمنده، حتی انقلابی باشند، و حتی منجر به تغییر رژیم شوند، نمی توانند بخودی خود به جنك انقلابی تکامل یابند، چه رسد به اینکه نظام اجتماعی ـ اقتصادی را دگرگون نمایند. آغاز یك جنك انقلابی و رهبری آن تا پیروزی، مستلزم تلاشهای آگاهانه و نقشه مند حزب پرولتری مسلح به یك خط درست و تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون می باشد. این مسئله با پیروزیهای چین تحت رهبری مائو تسه دون و حزب کمونیست چین به اثبات رسید و امروز با تجربه پیشروی جنك خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو بار دیگر در زندگی باثبات می رسد.

در نپال، همانند دیگر کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه (نو) مستعمره، همانگونه که بیانیه اشاره می کند، «اوضاع، عموما انقلابی است» و خط مائو نقطه آغاز برای ترسیم دقیق استراتژی و تاکتیکها می باشد: دست زدن به جنك چریکی دهقانی تحت رهبری پرولتاریا؛ برقراری مناطق پایگاهی در نواحی عقب مانده روستائی، محاصره شهرها از طریق دهات، انجام انقلاب ارضی یعنی اصلاحات ارضی انقلابی بر پایه اصل «زمین به کشتگر»، و برقراری قدرت سیاسی کارگران ـ دهقانان در مناطق پایگاهی و روستائی. مائو استدلال نمود که مبارزه مسلحانه باید شکل عمده مبارزه و ارتش شکل عمده تشکیلات باشد و اینکه تمامی اشکال دیگر مبارزه و تشکیلات باید در خدمت جنك خلق باشد. خیزش انقلابی جاری در نپال بر ضرورت بکارگیری خط مائو دررابطه با وضعیت مشخص کشور شما تاکید می گذارد.

این وظایف عاجل با توجه به موقعیت سوق الجیشی نپال در منطقه، اهمیت برجسته تری می یابند. مناطق مجاور نپال در شمال شرقی هند، با رشد و نیرومند شدن روزافزون مبارزات توده ها و ملل تحت ستم هرچه شکننده تر می گردد، هرچند این مبارزات فاقد رهبری انقلابی پرولتری صحیح می باشند. آغاز یك جنك خلق نیرومند در راستای راه مائو و تحت رهبری کمونیستهای انقلابی نپال، همانگونه که مائو در جمعبندی از تجربه چین بحث نمود، قطعا می تواند نفوذی جدی و مثبت در خیزشهای فعلی و آینده کشور مجاور یعنی هند اعمال نماید.

توسعه طلبی هند یك تهدید بزرگ و مستقیم علیه تکامل و پیشرفت مبارزه انقلابی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی راستین نپال می باشد. حضور رژیم ضد انقلابی و رویزیونیستی چین در شمال کشور نیز بر مشکلات می افزاید. معذالك جنبش اخیر در نپال نشان داد که هند توسعه طلب علیرغم قدرت عظیمش یك ببر کاغذی است که بطور فزاینده ای بخاطر رشد طغیانهای توده ای در مناطق مختلف هند دچار دردسر گشته است. اگر هند جرات کرده و دست به دخالت مستقیم بزند، در آنصورت از یك سو بر عمق بحران و آشفتگی های داخلی اش افزوده خواهد گشت و از سوی دیگر آتش بیداری و مقاومت ملی را در نپال روشن کرده و این شکست شرم آور دیگری برای توسعه طلبان هند بهمراه خواهد آورد: همانند شکستی که «نیروهای حافظ صلح هند» از مردم به اصطلاح «کوچك» و «حقیر» تامیل خوردند. بدین ترتیب وضعیت نامساعد استراتژیك نپال ـ یعنی محاصره توسط دولتهای بزرگ ارتجاعی ـ می تواند به وضعیت مساعد استراتژیك تبدیل گردد. تپه ها، کوهها و جلگه های لبریز از مبارزه انقلابی به منبع الهام و قدرت توده های منطقه بدل خواهد شد و حمایت توده ها را در تمامی کشورهای همسایه بدست خواهد آورد.

رفقا، خواهشمندیم شادباشهای ما را به رزمندگان حزب خود، به کارگران، دهقانان و توده های انقلابی نپال جهت پیشرفتهای بدست آمده برسانید و حمایت کامل ما از نبردهای آتی که رفقا برایش آماده می شوند را به آنان اعلام دارید.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
مه ۱۹۹۰

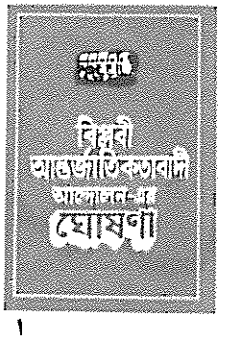

১

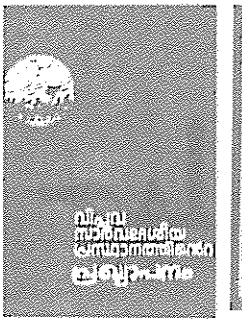

٢.

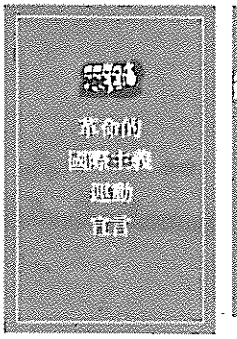

٣.

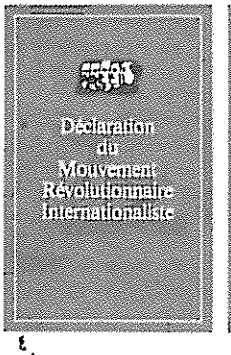

٤.

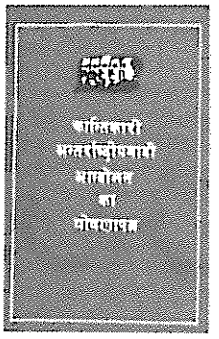

٥.

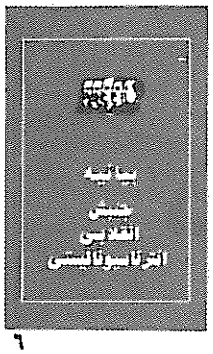

٦

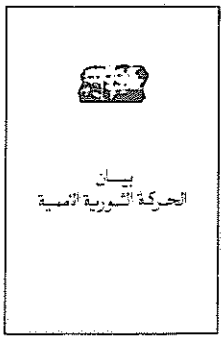

١٩

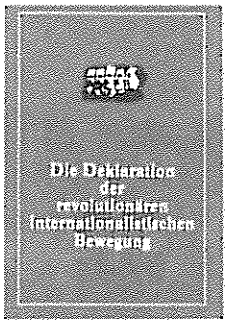

١٨

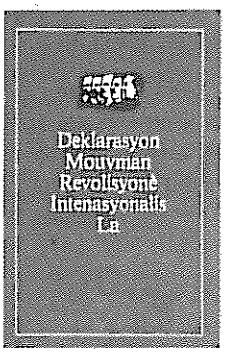

٧

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

کمیته مرکزی بازسازی،
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
حزب کمونیست نپال [مشعل]
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس*
سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان *
حزب پرولتری پوربا بنگلا [بنگلادش]
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

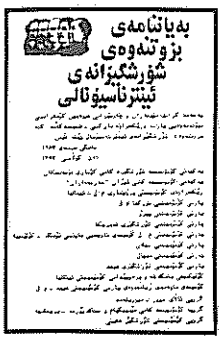

٨

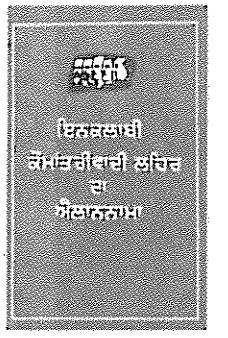

٢٠

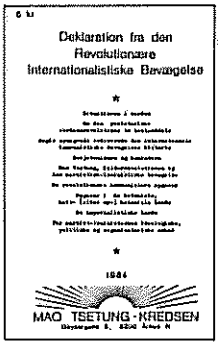

١٧

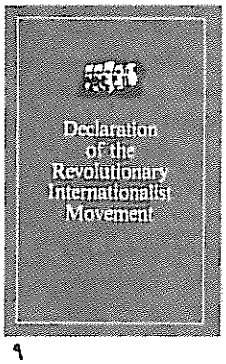

٩

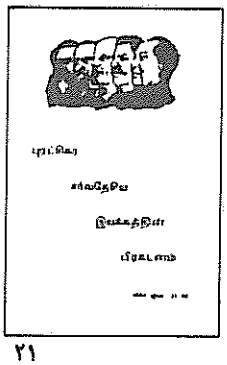

٢١



١٦

*دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

علاوه بر لیست فوق، شماری دیگر از سازمانها هستند که بطور تنگاتنگی با جنبش ما برای پیشبرد اهدافمان و ساختن و تقویت یك تشکل پیشاهنك کمونیستی همکاری میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

۱ ـ بنگالی ۲ ـ مالایایی ۳ ـ چینی ٤ ـ فرانسوی ٥ ـ هندی ٦ ـ فارسی ۷ ـ کرول ۸ ـ کردی ۹ ـ انگلیسی (چاپ آمریکا) ۱۰ ـ انگلیسی (چاپ هندی) ۱۱ ـ اسپانیایی (چاپ اسپانیا) ۱۲ ـ اسپانیائی (چاپ آمریکا) ۱۳ ـ ترکی ١٤ ـ اسپانیایی (چاپ کلمبیا) ۱۵ ـ اسپانیایی (چاپ پرو) ۱٦ ـ ایتالیایی ۱۷ ـ دانمارکی ۱۸ ـ آلمانی ۱۹ ـ عربی ۲۰ ـ پنجاب ۲۱ ـ تامیلی

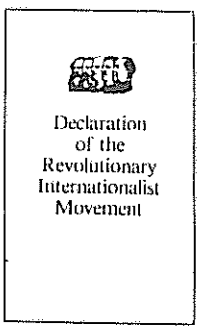

١٠



١١

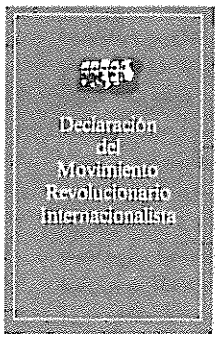

١٢

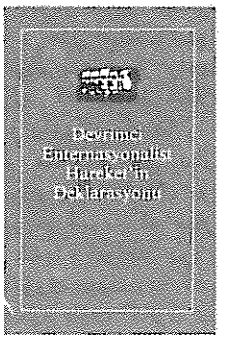

١٣

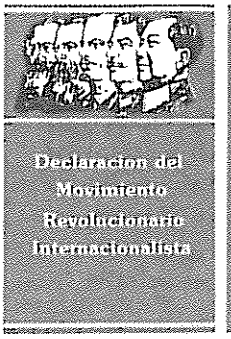

١٤

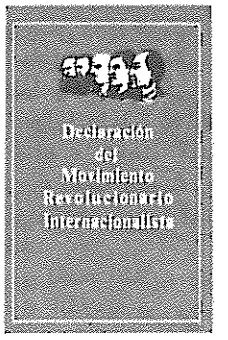

١٥

در بزرگداشت چهلمین

از: رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو

سخنرانی اخیر صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد پیروزی جنگ انقلابی در چین در سال ۱۹۴۹، اهمیت مائوئیسم برای جنگ خلق تحت رهبری ح.ک.پ را بررسی می کند.

نکاتی برای اندیشیدن و برانگیختن انگیزه مان برای انجام عمیقتر وظایف کمونیستی مان

۱ ـ انقلاب چین

بیشك انقلاب چین نتایج بینظیری برای بشریت در برداشته است ـ به چند دلیل: یکم، از نظر صرفا شمار عظیم مردمی که در آن شرکت داشته اند. این شمار در ابتدا چهار میلیون بود و در زمان انقلاب فرهنگی به هشتصد میلیون رسید. این کشور، سرزمین مبارزات تکان دهنده بوده است، سرزمین جنگهایی نظیر جنگ تریاك در سال ۱۸۴۰، و مبارزات عظیم و سنت گسترده نبرد توده های خلق و دهقانانی است که مبارزاتشان به اعصار گذشته باز میگشت. طی انقلاب فرهنگی، در جمعبندی از تاریخ کهنسال چین چنین گفته شد که تاثیرات کثرت مبارزات مسلحانه بر تکاملش، از ویژگیهای تاریخی کشور است. بر این زمینه بود که حزب کمونیست چین و صدر مائو، سومین مشعل راهنما و قله رفیع مارکسیسم پا به عرصه وجود نهادند. این عوامل به ایجاد شرایط خاص در چین پا دادند. آنچه که در این کشور بوقوع پیوست، دنیا را لرزاند.

انقلاب دمکراتیك را در نظر بگیرید: اساسا انقلابی قهر آمیز است که طی آن طبقه ای بوسیله جنگ خلق به دست طبقه ای دیگر سرنگون میشود. این قانونی جهانشمول است و بویژه امروزه که عده ای در پی آنند که کهنه اعلامش کنند، از اهمیت خاص برخوردار می شود. انقلاب دمکراتیك در چین یك الگو و یك طرح نمونه از انقلاب علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات است. انقلاب دمکراتیك ناگزیر به انقلاب دوم منتهی می گردد. بنابراین، در بررسی انقلاب چین نه تنها باید به انقلاب دمکراتیك توجه نمود بلکه باید گذار بی وقفه اش به انقلاب سوسیالیستی را نیز مد نظر داشت. انجام انقلاب سوسیالیستی در کشوری نظیر کشور ما بدون گذر از انقلاب دمکراتیك ممکن نیست. صدر مائو نشان داد که انقلاب سوسیالیستی تداوم انقلاب دمکراتیك است، و بعلاوه انقلاب در سیمای انقلاب فرهنگی، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بوده و بر پایه ارتش خلق که میتواند از دولت نوین متکی به توده های وسیع مردم دفاع کند، استوار بود. او تصریح نمود که وظیفه ساختمان سوسیالیسم، همراه خودِ انقلاب ظاهر می شود؛ و نیز اینکه این پروسه ای بی نهایت پیچیده و طولانی است. بعلاوه، صدر مائو گفت که ما کمونیستها هنوز فاقد درك کامل و همه جانبه از قوانین سوسیالیسم هستیم و نیل بدان محتاج زمان زیادی است. او گفت که در دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی قهرآمیز و شدید و برخورد دو راه (راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی) وجود دارد و مسئله اینکه بالاخره کدام پیروز می شود کماکان بلاتکلیف مانده است. بیشك او هیچ تردیدی در پیروزی نهایی سوسیالیسم نداشت، اما بویژه بر مبارزه طبقاتی شدید برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا تاکید می ورزید.

او به ما می آموزد که سوسیالیسم محتاج تکیه بر توده های گسترده، دهقانان، پرولتاریا و خلق است تا بتواند پدیده های نوین بیافریند و از راههای کهنه سرمایه داری که توسط انقلاب مغلوب شده است و راههائی که ما را از مسیر سوسیالیسم منحرف می سازد، بپرهیزد. سوسیالیسم باید اشکال نوین بیافریند. او تصریح نمود که مبارزه طبقاتی کماکان شدید خواهد بود و مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا که بر توده های وسیع تکیه دارد، کانون نبرد خواهد بود.



یکی از نخستین واحدهای میلیشیای خلق

علاوه بر این، انقلاب چین ضرورت انقلاب فرهنگی را نشان داد ـ مبارزه ای ضروری جهت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. بیشك انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یك حماسه تاریخی ـ جهانی در انقلاب، یك قله رفیع پیروزمند برای کمونیستها و انقلابیون جهان و یك دستاورد ماندگار است. اگرچه هنوز راهی دراز در پیش روی داریم، آن انقلاب (فرهنگی) حاوی درسهای عظیمی بود که ما در اینجا بکار می گیریم. بطور مثال، اینکه تحول ایدئولوژیك نکته ای اساسی برای طبقه ما جهت کسب قدرت است، که امروزه بمعنای دست زدن به یك جهش ایدئولوژیك جهت کسب قدرت دولتی می باشد.

علاوه بر این دو نکته، انقلاب چین نشان داد که چگونه انقلاب بر زمینه پروسه ای از احیاءگری و ضد احیاءگری

سالگرد انقلاب چین



که در جریان جنگ خلق در چین تشکیل شد.

(تضادی مشتمل بر دوجنبه) انجام می گیرد. هیچ طبقه ای نتوانسته است قدرت را با یك خیز کسب کند؛ بلکه همه با احیای قدرت سابق روبرو شده اند و مجبور بوده اند شدیدا علیه احیاء مبارزه کنند تا بالاخره بطور نهایی قدرت را کسب نمایند. پرولتاریا هم اکنون بخش اعظم این مسیر را پیموده است.

بنابراین انقلاب چین ما را مجبور میسازد تا در مورد انقلاب دمکراتیك، انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و احیاءگری و ضد احیاءگری، یا در اساس، انقلاب مداوم (آنگونه که مارکس راهپیمائی توفانی طبقه مان بسوی نیل به کمونیسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا را نامید) به تفکر بنشینیم.

امروزه بیش از هر زمان دیگر مدعی هستیم که هدفمان تحقق کمونیسم است و هیچ چیزی نمیتواند مانع راهپیمائی مان بسوی آینده شود. این راهپیمائی اجتناب ناپذیر باید از مراحل و پروسه های دشوار بگذرد که هر مرحله خود در برگیرنده مسائل جدیدتر و دشوارتر است. اما ما کمونیستها از قدرت لازم جهت غلبه بر آنها برخورداریم، چرا که صاحب قدرتمندترین ایدئولوژی هستیم. باز هم تاکید می ورزیم که این باید هدف نهائی مان باشد، هر چقدر هم که مشکلات رویاروی طبقه مان پرولتاریا، عظیم باشد. مسائلی که امروز پیش رویمان قرار دارند، یعنی احیای سرمایه داری در چین و شوروی، نافی این هدف نبوده بلکه بر دراز مدت بودن و پیچیدگی پروسه راهپیمائی بسوی کمونیسم تاکید می نهند. امروزه، یعنی زمانی که برخی افراد مدعی مرگ کمونیسم هستند، باید به انقلاب چین رجوع کنیم و حزبمان را بمثابه بخشی از انقلاب جهانی و در خدمت هدف کمونیسم بکار گیریم.

این است آنچه که از انقلاب چین و نقش صدر مائو می آموزیم.

۲ ـ مائوئیسم

این مسئله تعیین کننده است. صدر مائو به ما می آموزد که درستی خط سیاسی ـ ایدئولوژیك تعیین کننده همه چیز است. ایدئولوژی ما، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم است. نه اینجا جای تعریف و تبیین مارکسیسم در کلیت خویش است و نه اینکه ضروری می باشد. قصد ما در اینجا صرفا نشان دادن این است که ایدئولوژی پرولتاریا واقعیتی عظیم است که جهش وار و از طریق مراحل، تکامل می یابد. مارکسیسم نخستین مرحله، لنینیسم دومین و مائوئیسم سومین، عالیترین و برترین بیان آن است. بنابراین مارکسیسم از نظر ما کمونیستها، نیرویی غیرقابل مصاف، پویا و همیشه در حال حرکت به پیش و در تکامل است. و درست هنگامی که کودنها مارکسیسم را مرده می پندارند، بیشتر تکامل یافته و با بانك رسا محکومشان می کند. از این قبیل گزافه گویی ها در زمان خود مارکس هم فراوان بود، در زمان لنین هم چنین بود. و امروز نیز این چنین است. از یاوه گوئیهای این به اصطلاح گورکنان مارکسیسم نباید در عجب شد. آنها مائوئیسم را آماج حملات توطئه گرانه و خبیث خود می سازند، چرا که مائوئیسم پیشروترین جهانبینی بشریت است.

دقیقا هنگامی که ایدئولوژی ما احزاب کمونیست به قله های عالیتری نائل می شود است که مورد حمله واقع شده، انکار گشته و کهنه اعلام می شود. لیکن ـ و این بسیار مهم است ـ این وراجی های زیادی درباره به اصطلاح مرگ مارکسیسم، تنها پیش درآمد تکامل نوین مارکسیسم است. درست مثل زمان مارکس و لنین. مائوئیسم پیشروترین ایدئولوژی علمی و بنابراین متحول کننده ترین واقعیت است. از ماده نشات گرفته و بیانی مادی است، چرا که روح صرفا شکلی از ماده است. ما از پیشروترین ایدئولوژی برخورداریم: مائوئیسم.

ما در اینجا باید بر شعار سال ۱۹۷۹ خود تاکید مجدد ورزیم: «از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم حمایت و دفاع کنید و بکارش ببندید!» (این شعار اکنون تغییر کرده، زیرا در آن زمان اندیشه مائو تسه دون می گفتیم.) آنان که در خیال انکار آنند، در رویا بسر می برند!

مائوئیسم پدیده نوینی است، و پدیده های نوین بسادگی مورد قبول نمی افتند. آتوریته مائوئیسم از طریق مبارزه بی امان توسط رهبری پرولتاریا در انقلاب، یعنی احزاب کمونیستی، بدست آمده است. لنین، مارکسیسم را درخت زندگی و ایده آلیسم را انگل خواند. امروزه ایده آلیسمی که تبلیغ می شود انگل است و مائوئیسم درخت زندگی می باشد. ما به عظمت مائوئیسم اعتقاد داریم و همه چیز خود را بدان مدیونیم، چرا که بدون آن اکنون نمی توانستیم گرد هم باشیم. بدون مائوئیسم، نه جنگ خلق می توانست

وجود داشته باشد و نه مشعلی فروزان در کوران باد و توفان میتوانست بدرخشد.

مائوئیسم از بیشترین اهمیت برای پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان برخوردار است. بنابراین، مبارزه جهت تبدیل مائوئیسم به فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی، کماکان وظیفه ای ضروری است. نیروی عظیمی که در مائوئیسم نهفته است و می تواند پرولتاریا و خلق را مسلح سازد را در نظر بگیرید. صدر مائو به ما گفت که در روزهای سخت باید به ایدئولوژی قدرتمندمان روی آوریم. مائوئیسم ایدئولوژی قدرتمند ما است. او درست می گفت که پرولتاریا صاحب قدرتمندترین بمب اتمی است: اندیشه مائو تسه دون (آنگونه که در آن زمان خوانده میشد.)

پس بگذارید بر مائوئیسم خویش، این رفیعترین قله پیروزی، تاکید مجدد ورزیم.

۳ ـ تهاجم ضد انقلاب جدید در سطح جهان توسط گورباچف و دن سیائوپین

پر واضح است که آنها با همکاری سیاهترین ارتجاع جهانی، یعنی امپریالیسم، این تهاجم خود را به پیش می برند، چرا که منطبق بر منافع مشترکشان است.

تبهکارانه و پوشالی بودن ماهیت تهاجم جدید گورباچف و دن هر روز آشکارتر از روز پیش می گردد. آنها به نفی اساسی ترین نکات برخاسته اند. رویزیونیستهای چینی دنباله رو دن سیائوپین چنین مطرح می کنند که سرمایه داری از چهار مرحله عبور می کند ـ مراحل جنینی، اولیه، ثانویه و عالی ـ و سرمایه داری از زمان جنگ جهانی دوم به عالیترین مرحله خویش رسیده است. آنها تز مرکزی تئوری امپریالیسم لنین را نفی می کنند. بعلاوه، چنین مطرح می سازند که سرمایه داری سیستمی کهنه شده نیست و از توانایی کافی برای غلبه بر مشکلاتش برخوردار است. مطبوعات جهان چنین بحث می کنند که عملکرد سیستم سرمایه داری جهان، سیستم آمریکا، ثابت می کند که اساسا این ایده مارکس که مازاد تولید تحت سرمایه داری باعث بروز بحران می شود غلط است، چرا که امروزه این چنین بحرانهایی قابل کنترلند و بنابراین بمعنای کهنه شدن سیستم نیستند. در عین حال، قبول دارند که بحران مازاد تولید میتواند به وجود آید، و بدین ترتیب، حرف خود را نفی می کنند. نکته اصلی در اینجاست که رویزیونیستهای چینی و امپریالیستها در موضع علیه مارکسیسم به وحدت رسیده اند.

در مورد نقش کلیسا: یك سرمایه دار پرویی، عضوی از بورژوازی بزرگ در پیوند با امپریالیسم (بویژه امپریالیسم یانکی) می گوید که اقتصاد کشور در حال حرکت بسوی انفجاری اجتناب ناپذیر است. بنابراین، با همکاری کلیسا طرحهایی را تدارك می بینند تا از این انفجار جلوگیری کنند. طرح امدادگرانه «جامعه در حال عمل» توسط «کاریتاس» بخشی از این تلاشها جهت متوقف ساختن انقلاب و معامله گری بر سر گرسنگی توده ها است. امروزه در چین خواهان برسمیت شناختن نقش جدید کلیسا شده اند؛ در آنجا مدعی شده اند که مذهب تحت سوسیالیسم افیون توده ها نیست. این خلاف نظر مارکس است. آنها به دروغ مدعیند که قضاوت مارکس در اینمورد مربوط به زمانی است که هنوز مارکسیسم فاقد تحلیل علمی در مورد نقش مذهب بود. این نیز دلیلی بر این است که چگونه رویزیونیسم با ارتجاع تلاقی می یابد. ما در مورد نقش کلیسا بسیار آگاه هستیم. ما نظراتمان را قبلا مطرح کردیم: در مورد تفاوت میان منافع طبقاتی سلسله مراتب کلیسایی و احساسات مذهبی توده ها. علاوه براین، چه کسی می تواند تهدیدات آتشین پاپ را فراموش کند که به ما اخطار داد «رفتارتان را تغییر دهید» ـ آنهم درست در زمانی که ارتش ارتجاعی را مورد عنایت قرار میداد؟ هر وقت مشکلی پیش می آید، سر و کله پاپ پیدا می شود تا نقش ضد انقلابی خود را بازی کند. لهستان نیز یك نمونه دیگر از این مسئله است.

بنابراین انکار مارکسیسم توسط رویزیونیسم اشکال مشخص می یابد، و همین به مرگ و نابودی خودش منتهی میگردد. حزب ما گفته است که زمان برپا داشتن نبردی عظیم در دفاع از مارکسیسم در کلیه عرصه ها فرا می رسد. آن زمان هم اینك فرا رسیده است. اکنون زمان دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم رسیده است. این بدان معنا است که ما باید رویزیونیسم را بطور همه جانبه مورد مطالعه قرار دهیم ـ درست مثل مطالعه دشمن ـ زیرا که در نبرد مرگ و زندگی با او هستیم. باید امعاء و احشاء آن را بشکافیم و خصایص نهانش را در پیش چشم جهانیان آشکار سازیم. ما باید نشان دهیم که چگونه رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع جهانی دست به دست هم داده اند تا مارکسیسم را به زیر سوال برده و انکارش کنند.

آنها در عرصه اقتصادی مدعیند که سرمایه داری به راه حلی برای معضلاتش دست یافته است و بنابراین بسوی سقوط پیش نمی رود. آنها میخواهند که ما مردم جهان، پرولتاریا، باور کنیم که سرمایه داری ابدی است. در عرصه سیاسی نیز، این احمقها میخواهند ما باور کنیم که دیکتاتوری بورژوازی سیستمی رو به نابودی نیست؛ که بورژوازی کهنه نشده و جان تازه ای گرفته؛ و دیکتاتوری بورژوازی نیز ابدی است. آنها از نظر ایدئولوژیك، ایده آلیسمی را موعظه می کنند که با ارتجاعی ترین نوع مذهب، بویژه مذهب کاتولیك، و خرافات و کلاه برداری توام گردیده است.

مسلح به مائوئیسم، این رفیعترین قله مارکسیسم، با جنك خلق، حزب، و بسیج توده ها باید کلیه این توطئه ها را افشاء کرده و درهم بشکنیم، و بیش از هر چیز به پیشبرد انقلاب جهانی خدمت کنیم.

٤ ـ حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست پرو مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، اندیشه گونزالو میباشد. حزب کمونیست و جنك خلق تحت رهبری آن، شواهدی دال بر شکست ناپذیری و حیاتی بودن مارکسیسم، و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم میباشد؛ این برای ما مسئولیتهای عظیمی بهمراه میآورد. بنابراین ما باید جنك خلق را گسترش دهیم تا قدرت و اعتبار مائوئیسم را به نمایش گذارده و قدرت را کسب کنیم.

کسب قدرت (سیاسی توسط ما) پی آمدهائی با تاثیرات گسترده خواهد داشت، چرا که ما دارای موقعیتی کلیدی در آمریکای لاتین هستیم ـ آنهم درست در زمانی که این قاره در مقام مقایسه با آسیا و آفریقا در شرایط شدیدترین بحران اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیك، یعنی بحرانی که هیچ افق روشنی برای حلش دیده نمیشود، بسر می برد. نرخ رشد اقتصادی برای کشورهای آسیایی ۹ درصد، کشورهای آفریقایی ۳ درصد، کشورهای عقب افتاده اروپایی، آفریقای شمالی و خاورمیانه ۲ درصد و کشورهای آمریکای لاتین ۱ درصد است. این نرخ رشد ناچیز آمریکای لاتین را باید در پرتو نرخ رشد بالای جمعیت مورد توجه قرار داد. این واقعیت، تائیدی است بر بحران موجود در این قاره.

نقش ح.ك.پ و نتایج کسب قدرت سراسری را در نظر بگیرید. این واقعه میتواند تاریخ را تغییر دهد. در این رابطه، واقعیات مهر تائید بر تحلیل حزبمان می زند: بطور مثال، اینکه دهه ۱۹۹۰ برای ارتجاع بدتر از دهه ۱۹۸۰

خواهد بود ـ همانگونه که خودشان نیز اذعان میدارند. اجازه دهید کارزار جدید امپریالیسم آمریکا را که جورج بوش مدعیست هدفش مبارزه با مواد مخدر است، بطور جدی بررسی کنیم. پرو نخستین تهیه کننده مواد مخدر، بولیوی دومین و کلمبیا سومین است. تا اینجای قضیه درست است. لیکن هدف آمریکا چیست؟ هدف آمریکا دامن زدن به جنگ ضد انقلابی در کشورهای حوزه کوهستانهای آند، که ستون فقرات آمریکای لاتین بویژه آمریکای جنوبی است، میباشد. جنگ خلق در کجای این ستون فقرات برپا شده است؟ درست در پرو، تحت رهبری حزب و از طریق فعالیت انقلابی توده ها. بنابراین، ما آماج کارزارشان هستیم. این یعنی چه؟ یعنی اینکه این امر باعث انکشاف تضاد میان ملت و امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا می گردد ـ بدون اینکه ابر قدرت دیگر و سایر امپریالیستها فراموش شوند. این یعنی جابجایی تضادها. نباید فراموش کنیم که پای کشورهای دیگر ممکن است بدین رابطه کشیده شود. پیچیدگی های جدی می تواند بوجود آید، بویژه از طرف جنوب پرو ـ تمایل برزیل به دسترسی به اقیانوس آرام از طریق شهرهای بندری «ماتارانی» و «ایلو»، یا سیاست آبروباخته دولت پرو جهت دور شدن از بولیوی و نزدیك شدنش به شیلی. تجاوز یانکی ها چه بطور مستقیم صورت گیرد و چه بطور غیر مستقیم از طریق دولتهای دست نشانده، به جنگ رهائیبخش منتهی خواهد شد که علاوه بر فداکاری ها و تلاشهایی که لازمه اش است، فرصتی عالی برای متحد کردن ۹۰ درصد مردم پرو بوجود خواهد آورد ـ آنهم موقعی که حزب فراخوان کسب قدرت سراسری را صادر می کند. این بنوبه خود شرایط مساعدتر و در عین حال سخت تری برای انقلاب پرو ایجاد خواهد کرد. امپریالیسم خیال می کند میتواند شعله های انقلاب را خاموش سازد. اگرچه این دوره شدیدا سخت، پیچیده و خونین است، ولی به پیروزی نهایی خلق منتهی خواهد شد و به رهایی طبقه و انقلاب جهانی پرولتری خدمت خواهد نمود، و بعنوان نکته ای تعیین کننده، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی خواهد ساخت.

صدر مائو گفته است که جهان تنها از طریق توفانهای عظیم متحول میشود. بگذارید تجربه انقلاب چین ما را در انجام وظایف حزب، که مسئولیت انجامش در اینجا بر عهده ما افتاده، به پیش براند! ■

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو

رفقای عزیز،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درودها و تبریکات خود را در هفده ماه مه امسال بمناسبت بزرگداشت دهمین سالگرد روزی که چندین رزمنده حزب کمونیست پرو صندوقهای رای را در دهکده کوهستانی «کوشچی» در آند مصادره کرده و به آتش کشیده، و جنگ خلق را آغازیدند، نثارتان میسازد.

در چنین روزی بود که خیزش ستمدیدگان پرو برپا گشت. امروز، هزاران هزار تن از فرزندان خلق پرو تحت پرچمهای برافراشته حزب در دسته های بزرگ مسلح بسیج شده و جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش میدهند. این در حالی است که نظام سلطه و ستم در پرو در غرقاب فاجعه دست و پا میزند. چنین اوضاعی به همه انقلابیون و خلقهای تحت ستم روحیه و اعتماد به نفس میبخشد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حضور شما در صفوفش به خود می بالد. میدانیم که سایر انقلابیون مائوئیست جهان از تجارب گرانبهایی که به بهای خون رفقای پروئی بدست آمده، در خدمت به جنگی انقلابی که باید رهبریش کنند، درسهای مهمی می آموزند.

حزب شما در سال ۱۹۲۸ بمثابه بخشی از انترناسیونال سوم توسط «خوزه کارلوس ماریاتگی» بنیان نهاده شد. متعاقب مرگ وی، حزب به چنگ رویزیونیستها افتاد. سپس حزبی نوین طی یك سلسله مبارزات که تحت تاثیر پلمیکهای بین المللی مائو با رویزیونیستها، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به پیش برده شد، ایجاد شد. در دوره ای که بسیاری از به اصطلاح نیروهای انقلابی در آمریکای لاتین و سایر نقاط به نفی ضرورت وجود حزب کمونیست رسیده بودند، و رهبران حزب کمونیست ضرورت قهر از طریق انقلاب تمام عیار را نفی می کردند، رفقای تحت رهبری رفیق گونزالو برای ایجاد حزبی مبارزه کردند که از نظر ایدئولوژیك، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی قادر باشد قدرت سیاسی را مسلحانه بکف آورده و بسوی سوسیالیسم و کمونیسم پیش رود.

حزب شما شرایط مشخص کنونی پرو را از زاویه بکاربست آموزه های مائوتسه دون در مورد دمکراسی نوین و جنگ خلق مطالعه کرد. همانگونه که «بیانیه» جنبش ما میگوید، این «نقطه رجوعی برای پرداخت استراتژی و تاکتیکها» در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است ـ کشورهائی که انقلابشان عموما باید راه بپاخیزی دهقانان تحت رهبری حزب پرولتری، کسب ذره ذره قدرت سیاسی، انجام انقلاب ارضی و استقرار مناطق پایگاهی انقلابی، محاصره شهرها از طریق دهات طی یك جنگ دراز مدت جهت کسب توانایی برای دستیابی به قدرت سراسری و به انجام رساندن انقلاب دمکراتیك نوین، و بدین ترتیب گشودن راه بسوی

سوسیالیسم میباشد. «بیانیه» همچنین تاکید می ورزد که «در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عموما یك اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.» حزب شما مسئولیت براه اندازی مبارزه مسلحانه را عمیقا درك کرد و بر این مبنا عمل نمود.

در جریان جنك، حزب شما بر توانایی های خود در پیشبرد وظایفش، بویژه از طریق بسیج و تعلیم بسیاری از دهقانان فقیر و پرولترهای در زاغه ها و کارخانه ها، افزود. شما ارتش چریکی خلق قدرتمندی را بمثابه شکل عمده تشکیلات تحت رهبری حزب ایجاد کرده اید، زیرا همانگونه که مائو گفت: «خلق بدون ارتش خلق، هیچ ندارد.» شما صدها «کمیته خلق» را بمثابه نطفه های دولت دمکراتیك نوین در مناطق روستائی ایجاد کرده اید که ستمدیدگان و متحدینشان از طریقشان به اعمال قدرت سیاسی می پردازند. شما مناطق پایگاهی انقلابی را بوجود آورده اید که جنك خلق از آنها تغذیه میکند.

این دستاوردها در پیوند گسست ناپذیر با موضع، دیدگاه و شیوه عامی است که توسط مارکس و لنین انکشاف یافت و توسط مائو به مرحله کیفیتا عالیتری ارتقاء داده شد. سایر مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و جهان که تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری قرار دارد از خصلت درازمدت برخوردار نبوده و یا فاقد دورنمای کسب قدرت سراسری است. این مبارزات در بهترین حالت با امید دستیابی بنوعی توافق با این یا آن قدرت ستمگر انجام میگیرد ـ حتی اگر بشکل جنك چریکی جریان داشته باشد. درست برخلاف آنها، حزب کمونیست پرو نزد دوست و دشمن با مواضع سازش ناپذیرش مشخص میشود: حزبی که مصمم است پرولتاریا و توده های ستمدیده را به قدرت برساند و وظایفش را بعنوان گردانی از پرولتاریای بین المللی تا نابودی طبقات و ستمگری در سراسر جهان ادامه دهد؛ حزبی که تحت هدایت خط مشی مائو مبنی بر جنك به شیوه بسیج توده ها و اتکاء بدانها در کلیه وجوه، جنك را از همان ابتدا به شکل جنك توده ها بر پا داشته و کاملا و با تمام وجود به توده ها اتکاء نموده و برای رها ساختن پتانسیل لایزالشان مبارزه کرده است. شیوه جنگی شما را اهداف و دیدگاهتان معین ساخته است. تنها مائوئیستها، یعنی نمایندگان طبقه ای که بشارت دهنده کمونیسم است، می توانند جنك خلق را به پیش برند.

«بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تصریح میدارد: «بدون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون نمی توان رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع را بطور عموم شکست داد.» اکنون پیروزیهای شما حقیقت ارزیابی فوق را از جهتی مثبت تایید میکند ـ حقیقتی که توسط بسیاری تجارب منفی تاسف بار به اثبات رسیده بود.

از آنجا که جنك شما یك جنك خلق راستین است، طی دهسال بیشتر از تمامی اقدامات انقلابی دیگر در آمریکای لاتین پیشروی کرده است. شما این جنك را به ۲۲ استان از کشور ۲٤ استانی پرو گسترش داده اید. شعاع عملیات نظامی شما، سلسله جبال مرکزی کشور از شمال تا جنوب و دره های منتهی به جنگلها در شرق و شهرهای ساحلی در غرب را در بر می گیرد. شهرهای پرو، بویژه پایتخت، بارها توسط عملیات مسلحانه فقیران سازمان یافته شهری بلرزه درآمده اند. از دوره اولیه ای که نخستین دسته های رزمنده حتی فاقد سلاح بودند تا سالهای بسیار دشوار ۱۹۸۳ و ۱۹۸٤ که جنك خلق درگیر نبرد با ارتش منظم سیصد هزار نفره پرو شد و در طول سالهای بعد از آن، مرتجعین ۱٤ هزار تن را به قتل رسانده اند. اکنون آمریکا با حمایت کلیه دول امپریالیستی شرق و غرب، شالوده پایگاههای نظامی جدیدی را میریزد و خود را برای احتمال یك مداخله مهم آماده می سازد. رویارویی با این اقدام، محتاج فداکاریهای بس عظیمتر از جانب خلق است و نتایج بیشمار و کم نظیری برای طرفین در برخواهد داشت. نبردهای تعیین کننده ای در افق نمایان گشته اند.

پیروزیهای جنك خلق در پرو تحت خط و رهبری صدر حزب، رفیق گونزالو، پیروزیهای انقلاب جهانی پرولتری است. گام مهمی که در هفده ماه مه ۱۹۸۰ برداشته شد، برخاسته از عزم جزم حزب، رهبری و اعضایش بود که جهت غلبه بر موانع همه چیز را در طبق اخلاص نهاده و مرگ را بمصاف طلبیدند تا جنك خلق را برپا دارند و تداوم بخشند. ما با کارگران، دهقانان و رفقای انقلابی پروئی عهد میبندیم که همچنان از ایشان حمایت کرده و سهم خود را جهت نیل به هدف مشترکمان اداء نمائیم.

هفده ماه مه ۱۹۹۰

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه حزب کمونیست پرو

در دهمین سالگرد جنك خلق، درودهای انقلابی خود را نثار پرولتاریا و خلق پرو، بویژه دهقانان ـ عمدتا دهقانان فقیر ـ می کنیم. ما به توده های خلق درود می فرستیم، چرا که توده ها تاریخسازند و جنك خلق را به پیش می برند؛ زیرا نبرد آهنین آنها که با فقر و مبارزه درخشان و خاموشی ناپذیرشان آبدیده گشته به برپائی و تکامل جنك خلق انجامیده است. ما همچنین به رهبری، کادرها و اعضای حزب، به رزمندگان ارتش چریکی خلق درود میفرستیم ـ به هزاران هزار فرزند خلق که جامعه کهن پرو را بلرزه درآورده و در حال دگرگون ساختن تمام و کمال آن هستند؛ آنها که با زبان کوبنده سلاح، جامعه نوینی رابرای تمامی ستمدیدگان و استثمار شدگان بنا میکنند.

ما به پرولتاریا و توده های خلق درود می فرستیم، زیرا که در آتش جنك خلق، گرسنگی و خون آنها تعمید یافته و به شعله های سوزان و خاموشی ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ـ ایدئولوژی راستین و توانمند پرولتاریای بین المللی ـ تبدیل گشته است. به آنها درود می فرستیم، بدین جهت که عملیات آنها، پشتیبان و پیشبرنده مبارزه علیه تعرض ضد انقلابی نوین و جهانی رویزیونیستها تحت رهبری گورباچف و دن سیائوپین است؛ این عملیات همچنین امکان مقابله با کارزار شیطانی و همه جانبه ضد مارکسیستی امپریالیستها ـ در



یك نقاشی از زندانیان انقلابی پرو ـ شعار بالای طرح چنین است: «ما قوای ضربتی انقلاب جهانی هستیم، حزب کمونیست پرو»

درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو

تبانی و رقابت با رویزیونیستها ـ را پدید آورده است. به آنها درود می فرستیم زیرا به یك کلام، به مبارزه بی امان و سازش ناپذیر علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع در سراسر جهان خدمت کرده و با رشد انقلاب جهانی پرولتری، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را فرمانده و راهنمای پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان میسازند.

ما به پرولتاریا و خلق ـ به توده ها ـ درود می فرستیم، زیرا با دستان قدرتمند خلاقیت و نبرد خود، ۳ ابزار انقلاب را ایجاد کرده اند؛ زیرا حزب کمونیست پرو ـ پیشاهنك متشکل پرولتاریا، رهبر و ضامن انقلاب پرو، و محور و مرکز کل سازمان انقلابی متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو ـ از روح خلل ناپذیر شورش و خرد پایان نیافتنی آنها تغذیه میکند. به ایشان درود می فرستیم زیرا قهرمانی سرکش آنها هر روز در قلب ارتش چریکی خلق میتپد ـ ارتش طراز نوینی که درست نقطه مقابل نیروهای مسلح ارتجاعی بوده و تحت رهبری حزب وظایف سیاسی انقلاب را به پیش برده، شالوده دولت نوین را بنیان نهاده و به مردم خدمت می کند. به آنها درود میفرستیم زیرا قدرت سیاسی نوین توسط قابلیت بی نظیر آنها در ایجاد تحول و قابلیت قدرتمند سازندگیشان پی ریزی شده، مورد پشتیبانی قرار گرفته و ساخته میشود. این قدرت، دیکتاتوری مشترکی است متکی بر وحدت کارگر و دهقان که پرولتاریا از طریق حزبش بر آن اعمال رهبری میکند. این همان دولت نوینی است که طی چند سال، روز به روز در کمیته های خلق و مناطق پایگاهی شکوفا شده و قدرتمندتر گشته و امروز در روشنائی آفتاب در میان بازوان مردم می درخشد.

در دهمین سالگرد جنك خلق به پرولتاریا و خلق ـ به توده ها ـ درود میفرستیم زیرا بدون حمایت بی نظیرشان، صحبتی از جنك خلق در پرو نمی توانست در میان باشد. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون نانی که قسمت کردند، تلاشهای خستگی ناپذیر و بی وقفه ای که بعمل آوردند و خون گرانقدری که نثار نمودند، جنك خلق نمی توانست به این جایگاه دست بیابد؛ نمیتوانست به بزرگترین و بی نظیرترین حماسه تحول در تاریخ خلق پرو تبدیل شود. به آنها درود میفرستیم زیرا حمایت ایشان سند غیر قابل انکاری از شکست ناپذیری جنك خلق و گواه ارزشمند زنده بودن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم می باشد. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون خدمات روزافزونشان، جنك خلق نمی توانست به اینجا برسد ـ یعنی به منبع امیدی فراتر از مرزهای پرو، که پیروزیش کلید گسترش انقلاب جهانی پرولتری است، بدل شود. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون پرولتاریا و خلق، بویژه دهقانان ـ عمدتا دهقانان فقیر ـ و بدون انجام تمام و کمال جهشی بزرگ در امر درگیر ساختن توده ها در جنك خلق، نمی توان قدرت سیاسی سراسری را کسب نمود.

به آنها درود میفرستیم، بدلائل فوق و بدین جهت که همواره توده ها را تاریخساز میدانیم؛ آنها هستند که سلاح بر کف، جنك خلق را بمثابه ادامه مبارزه طبقاتی به پیش برده و خواهند برد. ما به پرولتاریا و خلق و توده ها بخاطر پیروزیهای عظیمی که طی دهسال جنك خلق کسب کرده اند، درود می فرستیم و آنها را فرامیخوانیم که بیش از پیش سرنوشت خود را از طریق جنك خلق تحت رهبری حزب بدست گیرند و قدرت سراسری را کسب کنند! کسب قدرت سیاسی را سازمان دهید! جمهوری دمکراتیك خلق پرو را بنا نهید!

زنده باد دهمین سالگرد جنك خلق!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد صدر گونزالو!
افتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!
درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو!

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
پرو، ماه مه ۱۹۹۰

نظر مائوئیستهای افغانستان درباره انقلاب جهانی

مطلب زیر گزیده ای است از سند پایه ای سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان که اخیرا از طریق ادغام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و اتحاد مارکسیست ـ لنینیستهای افغانستان (بخش مائوتسه دون اندیشه) ایجاد گشته است. دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرش سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان به عضویت این جنبش را اعلام کرده است.

ـ جهانی برای فتح

بنیانگذاری سازمان کمونیستهای افغانستان گام کیفی مهمی از پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت به شمار می رود. امیدواریم انتشار این سند کار و پیکار بخش های مختلف جنبش کمونیستی نوین (م.ل.م) افغانستان را بیشتر از پیش شکوفا ساخته و زمینه مساعدتری برای ارتقاء کیفیت فعالیت های کمیت انسجام و وحدت فراهم نماید، تا بتوانیم هر چه زودتر و اصولی تر برنامه حزب کمونیست (م.ل.م) افغانستان را تدوین نموده و بر اساس آن حزب پیشاهنگ پرولتری در کشور را تاسیس نمائیم.

مرکزیت موقت سازمان
کمونیستهای انقلابی افغانستان ۱۹۹۰

موقعیت جهانی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

....ازین جهت بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی بر اساس خط ایدئولوژیك ـ سیاسی درست و اصولی، اساس تامین رهبری بر انقلاب جهانی محسوب می گردد. از نظر ما تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائو تسه دون اندیشه (مائوئیست) از آن جهت اهمیت بین المللی شایسته ای دارد که پیشرفت کیفی قابل توجهی درین راستا محسوب می شود.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونا لیستی برمبنای این دید روشن ایدئولوژیك ـ سیاسی استوار می باشد که اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) مرحله جدیدی در تکامل علم انقلاب طبقه ما محسوب میگردد. بیانیه صراحتا اعلام میکند:

«بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و تکیه بر آن نمیتوان بر رویزیونیسم، امپریالیسم و بطور کلی ارتجاع غلبه کرد.»

بیانیه بدرستی اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و اصل عمده آن یعنی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را محك تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم دانسته بیان می نماید: لنین گفت:«فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد.» در پرتو دروس پیشرفتهای گرانبهای حاصله از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائو تسه دون، معیاری که لنین ارائه کرد، عمیقتر شده است. اینك میتوان گفت که فقط کسی مارکسیست است که نه فقط مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول میکند. همان گونه که مائو تسه دون با قدرت بیان کرده است: «ناروشنی درین مورد به رویزیونیسم می انجامد.»

بر اساس همین دید روشن ایدئولوژیك است که بیانیه در مورد یك سلسله مسائل پایه ای که برای جنبش بین المللی کمونیستی مطرح است مواضع درست و اصولی اتخاذ نموده است که اهم آنها ازین قرارند:

ـ در تحلیل از اوضاع فعلی جهان سه تضاد اصلی را مشخص نموده و روی تشدید روزافزون آنها و گسیختگی بیشتر از پیش نظم جهانی امپریالیستی انگشت گذارده است.

ـ دو مولفه انقلاب جهانی پرولتاریائی را توضیح نموده و استراتیژی بین المللی پرولتاریای بین المللی را بر اساس وحدت این دو مولفه شرح داده است.

ـ در رابطه با انترناسیونالیسم پرولتری بدرستی روی این مطلب تاکید کرده است که مضمون و خصلت مبارزات کمونیستها را در سراسر جهان بصورت عمده منافع انقلاب جهانی تعیین مینماید.

ـ مسایل ناظر بر جنبش بین المللی کمونیستی را بدرستی به بحث گرفته و اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) را بعنوان مرحله تکاملی نوین علم انقلاب پرولتری مشخص ساخته است.

ـ در مورد اتحاد شوروی و کمینترن روی جنبه های عمده ساختمان سوسیالیسم در شوروی و نقش کمینترن در پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری تکیه نموده و در عین حال نواقص ساختمان سوسیالیسم در شوروی و اشتباهات و کمبودات کمینترن را مشخص نموده است.

ـ در مورد مائو تسه دون، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائو تسه دون اندیشه (مائوئیستی) به توضیح نکات اساسی پرداخته و موارد فوق العاده مهم و قابل توجه را بدرستی نشان نموده است.

ـ وظایف کمونیستهای انقلابی را در شرایط فعلی توضیح داده و جوانب مختلف این وظایف را در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بصورت اصولی مشخص نموده است.

ـ جهت گیری جهانی تامین وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها یعنی ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی را قاطعانه روشن نموده و غرض پیشروی درین راستا وظایف مهمی پیش پای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمونیستهای جهان قرار داده است.

بر مبنای مطالب فوق میتوان با قاطعیت بیان نمود که خط ایدئولوژیك ـ سیاسی ارائه شده در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اساس محکمی برای تامین وحدت مجدد جنبش کمونیستی بین المللی محسوب گردیده و محوری است که بر مبنای آن می توان پروسه تجمع مجدد نیروهای کمونیستی راستین در جهان را در جهت ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی به پیش هدایت نمود. هم چنان تکیه روی این خط ایدئولوژیك ـ سیاسی در جهت رفع سر درگمی ایدئولوژیك ـ سیاسی جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان، منجمله در کشور ما؛ ایجاد احزاب کمونیست و به پیش راندن پروسه انقلاب درین کشورها، از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار می باشد.

هم اکنون این گردان های انقلابی پرولتری مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سطح جهانی است که

مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع را به پیش می برند.

حزب کمونیست پیرو جنبش خلق آن کشور را در طول سالهای گذشته با کفایت اصولی انقلابی رهبری کرده و به پیش سوق داده است، آنچنانکه این جنبش اکنون مایه امیدواری تمامی کمونیستها و انقلابیون جهان می باشد....

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

مائوئیسم مرحله نوینی در تکامل علم انقلاب پرولتاریا

علم انقلاب پرولتاریای بین المللی از زمان انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، در طی مدت زمانی تقریبا یك قرن و نیم در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه های اساسی آن را بنا کرد. لنین آن را به سطح عالیتری تکامل داد و پس از آن مائو تسه دون کیفیت متکاملتری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تا حال سه مرحله کیفی را از سر گذشتانده و متکاملتر گردیده است:

۱ - مارکسیسم. ۲ - لنینیسم. ۳ - مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائو تسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی می باشد. این تاکید صف انقلابیون پرولتری را از صف رویزیونیستهای رنگارنك که به انقلاب پرولتری خیانت کرده و در پایه های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تجدید نظر نموده اند، جدا می سازد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد میگوید:

«دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو تسه دون مسئله ای خصوصا مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نماینده گی میکند. اصل مطرح شده درین جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائو تسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آن را توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیسم - لنینیسم است....

....ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم - لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است».

انترناسیونالیسم پرولتری

...در مورد انترناسیونالیسم پرولتری ذیل از اهم مسایل شمرده می شوند:

انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیك

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم آساسا ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است ونه ایدئولوژی طبقه کارگر درین یا آن کشور مشخص. این قبل از همه به این خاطر است که پرولتاریا اساسا طبقه ایست بین المللی...

...سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری یعنی مائوئیسم نیز محصول خاص جامعه چین محسوب نمی گردد. قبل از همه به این دلیل که احکام اساسی آن همان تکامل احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم است که محصول جامعه چین نبودند. اصل عمده در مائوئیسم یعنی «تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» گرچه بصورت برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین عملا پیاده گردید، اما شکل گیری آن اساسا مبتنی بود بر توجه به تجربه منفی احیاء سرمایه داری در شوروی.

امروز جمعبندی های مهمی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و گذشته جنبش بین المللی کمونیستی به عمل آمده است. این جمعبندی ها محصول جنبش بین المللی کمونیستی اند ولو با نام افراد و یا احزاب معین و مشخص درین یا آن کشور گره خورده باشند.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است و درست به همین جهت احکام اساسی آن برای مبارزات انقلابی پرولتاریا در هر کشور کاربرد دارد که از طریق تطبیق حقیقت عام در شرایط خاص هر انقلاب خاص، تحقق پیدا می نماید و میتواند غنای بیشتری حاصل نماید. این است مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیك.

انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ سیاسی

درین مورد چهار نکته قابل دقت است:

۱ - هدف غائی سیاسی کمونیستها رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی است. تامین این هدف فقط و فقط در سطح جهانی ممکن است و اولین شرط تامین آن نابودی جهانی سیستم استثمارگرانه امپریالیستی می باشد. دم زدن از ساختمان کمونیسم در کشورهای خاص در حالیکه نظام جهانی امپریالیستی موجود باشد پوچ و بی معنی است. بنابرین هدف غائی سیاسی کمونیستها یك هدف جهانی است و نه یك هدف ملی و کشوری. سمتگیری اساسی مبارزات کمونیستها باید متوجه این دورنمای غائی باشد، دورنمائی که برای یك لحظه نباید به فراموشی سپرده شود. در صورت عدول از سمتگیری بطرف این دورنمای غائی مبارزات ما در بهترین صورت مبارزات ناسیونال سوسیالیستی است، نه مبارزات کمونیستی...

۲ - ...توجه به اوضاع داخل هر کشور خاص در به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور از اهمیت اساسی برخوردار است. اما امپریالیسم یك سیستم جهانی است و امروزه در شرایط سلطه جهانی امپریالیسم اوضاع داخلی هر کشور خاص نیز عمدتا توسط الزامات و شرایط بین المللی شکل میگیرد و نباید کشورها را بمثابه پدیده های مستقل بیرون از سیستم جهانی امپریالیستی بحساب آورد.

۳ - با توجه به هدف غائی جهانی و با توجه به تعیین کنندگی اوضاع جهانی باید روی این مطلب تاکید کرد که برای کمونیستها منافع انقلاب جهانی نسبت به منافع انقلاب خاص در یك کشور خاص مرجع تر و اولی تر است.

انقلاب در یك کشور حلقه ای از حلقات انقلاب جهانی است و باید در خدمت آن قرار گیرد. سوسیالیسم در یك کشور پایگاهی برای انقلاب جهانی است و باید بمثابه پایگاهی برای انقلاب جهانی در نظر گرفته شود. سوسیالیسم برای یك کشور و برای تامین منافع و تامین رفاه یك ملت مبتنی بر ناسیونالیسم است و نه کمونیسم. مسئله این نیست که نباید منافع انقلاب در یك کشور خاص مد نظر قرار بگیرد چه در واقع از دید تامین منافع انقلاب جهانی نیز توجه به این امر اساسی است. مسئله آن است که در لحظاتی که بظاهر منافع یك انقلاب خاص با منافع انقلاب جهانی در تقابل قرار میگیرد باید منافع انقلاب جهانی را بر منافع انقلاب خاص ترجیح داد...

این است مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ارتباط میان منافع انقلاب جهانی و منافع انقلاب در کشورهای خاص. در نظر داشت دائمی و استوار این مفهوم برای کمونیستها نه در گذشته کار آسانی بوده و نه در حال و آینده سهل و آسان خواهد بود. کوشش مداوم و پیگیر در جهت تحقق این امر اجتناب ناپذیر و الزام آور می باشد...

٤ - سهم کمونیستهای کشورهای معین برای ادای وظایف انترناسیونالیستی شان قبل از همه عبارت از تجزیه و تحلیل درست از اوضاع سیاسی -

اجتماعی کشورهای شان بر پایه تحلیل درست طبقاتی و پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتری با اتکاء به اصول عام مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می باشد. کمونیستهای این کشور وظیفه دارند با پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیك نوین و انقلابات سوسیالیستی کشورهای خود را به پایگاه های نیرومندی برای پیشبرد انقلاب جهانی تبدیل نمایند. آنها فقط به این صورت می توانند از درغلطیدن به ناسیونالیسم و یا فروگذاری وظیفه پیشبرد مبارزه برای انقلاب در کشور خودشان احتراز جویند.

انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی

تشکیل و تقویت احزاب کمونیست در تمامی کشورها وظیفه ایست اساسی که کمونیستها مکلف اند آنرا بعنوان یك وظیفه اساسی در نظر بگیرند. این احزاب ولو بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری، وظیفه پیشبرد مبارزه انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب در کشورهای خاص را بر دوش دارند. پیشبرد و رهبری انقلاب در سطح جهانی مسئولیتی است بمراتب بغرنجتر و پیچیده تر از انقلاب در یك کشور خاص. از آنجائیکه انقلاب جهانی صرفا مجموعه عددی انقلابات در کشورهای خاص نیست، بطریق اولی پیشبرد اصولی آن بدون تشکیلات بین المللی، از دید کمونیستی امریست ناممکن. تا حال در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی سه تشکیلات بین المللی برای پیشبرد انقلاب جهانی بوجود آمده اند: انترناسیونال اول، انترناسیونال دوم و سوم، از زمان انحلال انترناسیونال سوم در سال ۱۹۴۳ تا حال جنبش بین المللی کمونیستی فاقد ستاد رهبری بین المللی می باشد و در حال حاضر مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی وظیفه ایست اساسی. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از آنرو از اهمیت اساسی برخوردار است که گام کیفی مهمی درین راستا محسوب می گردد. در حال حاضر رزمیدن در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر پیشبرد امر انقلاب جهانی و مشخصا ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی، تحقق انترناسیونالیسم از لحاظ تشکیلاتی محسوب می گردد. خلاصه انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی عبارت است از مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی که در حال حاضر تبارز عملی این مبارزه عبارت است از رزمیدن در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. ■

سلاح مارکسیسم ـ

بر سر آینده



مبارزه مردم آزانیا بار دیگر دروغ بزرگ وسایل ارتباط جمعی بورژوازی دنیا که ادعا می کنند «تب صلحی» که سراسر آفریقای جنوبی را فرا گرفته نتیجه بندبازیهای کنونی رژیم اقلیت سفید در زمینه مذاکره و رفرم است، برملا کرد. از زمان اعلام آزادی نلسون ماندلا پس از ۲۷ سال زندان و لغو ممنوعیت فعالیت حدود سی گروه سیاسی بوسیله رئیس جمهور آفریقای جنوبی ف.و. دکلرك، شعله خشم سیاهان علیه حاکمان نژاد پرست بر افروخته شده است. از شهرك سیاه نشین سبوکنك در جنوب شرقی ژوهانسبورگ تا شارپ ویل و تا شهرك سیاه نشین مایتزبرگ و سرتاسر منطقه ناتال همچنین قبایل «مستقل» بوفوتاتسوانا، ترانسکای، سیسکای، شورش به اوج خود رسیده و در مقیاس آخرین قیام مهم سالهای ۸۶ ـ ۱۹۸٤ است، و در بعضی مناطق حتی پیشرفته تر می باشد. در مناطق روستائی (۵۰ درصد از مردم آزانیا در مناطق محصور فقرزده پر جمعیت زندگی می کنند)، مردم خواهان استعفای رهبران دست نشانده خود هستند همچنین می خواهند این نظام بانتو نشینی که سیاهان را از مناطق سفید نشین دور نگه میدارد از میان برداشته شود. توام شدن این مسائل با اعتراضات گسترده علیه افزایش اجاره خانه و احتیاجات اولیه زندگی، بر خشم مردم علیه خشونت وحشیانه پلیس و همکاری مقامات سیاه با دولت سفید افزود.

بعنوان مثال، پس از اینکه پلیس ۳۰ هزار نفر از مردم آزانیا را در سبوکنك در ماه مارس به رگبار بست و ۱٤ کشته و حدود ۵۰۰ نفر زخمی بجا گذاشت، جوانان بدرستی در خیابان ها سنگر بپا

لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را بدست گیرید

آزانیا معامله جایز نیست



شارپ ویل ـ ۲۶ مارس ۱۹۹۰

کرده و جنك و گریز را با پلیس آغاز کردند. به ماشینها و ادارات دولتی حمله کرده و خانه های مسئولین شوراهای شهر را سنگباران کردند. پس از آنکه سفید پوستان قلدر خیابانها را گشت زده و به دلخواه سیاهان را هدف گلوله قرار می دادند، جوانان، سفید پوستان را از ماشین هایشان بیرون کشیده و زیر ضرب می گرفتند.

در واقع جوشش مبارزه خیلی قبل از اینها آغاز شده بود ـ مخصوصا از اواخر سال ۱۹۷۹ هنگامی که دولت سفید پوست

رئیس جمهور جدیدی برگزید و اعلام کرد که دوران نوینی در کشاکش خانه نژاد پرستی شان در حال ظهور است: «تنها اگر به ما ایمان داشته باشید، عدالت و برابری در افق پدیدار هست.» همه مردم، تحریم عمومی، اعتصاب بخاطر اجاره خانه، دست کشیدن از کار، تظاهرات و تشییع جنازه عمومی قربانیان کشتار پلیس را آغاز کردند. در چنین زمینه ای است که حاکمان نژاد پرست سعی می کنند ژست جدید توافق سیاسی با «جامعه سیاه پوستان» را در قالب پیشنهاد برای رفرم و مذاکرات بخود بگیرند، و واقعا که موقعیت مشکلی است.

نخیر، فاشیست هائی که مستعمره قرن بیستم آفریقای جنوبی را برای امپریالیست های غربی اداره می کنند، نشانه های صلح را جانشین صلیب شکسته خود نکرده اند. کاملا برعکس، آنها مبارزه را در خون غوطه ور ساخته اند ـ از آغاز سال تا کنون بیش از نهصد نفر بوسیله گلوله اسلحه دولتی به خون کشانده شده اند. در طی سه سال گذشته بیش از سی هزار نفر را بازداشت کرده اند که بیش از یك سوم آنها کودك هستند. اگر ماندلا پس از آزادی توجه همه دنیا را بخود جلب کرد و پذیرائی شاهانه از او شد، چند نفر از رهبران کنگره پان آفریقا بطور مشکوکی چند ماه بعد در یك حادثه رانندگی کشته شدند؛ حداقل یکی از آنها همزمان با رهبران کنگره ملی آفریقا در پائیز گذشته از زندان آزاد شده بود. حکومت نظامی که مدت چهار سال است برقرار شده تا حدی در ژوئن ۱۹۹۰ لغو گردید. یعنی دو ماه پس از اولین مذاکرات بین دکلرك و کنگره ملی آفریقا، قانون دولت کماکان قانون سرکوب و اعمال قدرت نظامی است. اما یك مشکل بزرگ دارند و آن این است که در سرکوب هم موفق نبوده اند. نظامشان دائما به رزمنده ترین شکل به بی نظمی کشانده می شود و جوانان طغیانگر مخصوصا آینده مملو از سرکوب، تبعیض و زندگی زیر سرنیزه را که در سطوح بالا مورد معامله قرار گرفته است جز با تحقیر و خواری نمی نگرند.

دولت و روزنامه های غربی در حدی که این وقایع را پخش کرده اند سعی شان بر این بوده که آن را به سطح جنك بین سازمانها و خشونت «سیاه علیه سیاه» تنزل دهند. یك انقلابی آزانیائی اوضاع متضاد را چنین شرح می دهد: «اکثر خشونتها بین خود مردم است. مخالفتهایی بین افراد پیر مخالف و جوانان است، و زدوخوردهای قومی هم وجود دارد، آن هم بدین دلیل که وضع بقدری خراب است که مردم عکس العمل نشان میدهند. مردم حتی از رفرم ها هم ناراضی بودند ـ آنها می شنیدند که مردم یك منطقه به یکسری خواسته هایشان رسیده اند ولی خودشان هیچ تغییری نمی دیدند. مخصوصا در ناتال (جائی که افراد مسلح اینکاتا تحت رهبری بوتالزی رهبر قبیله زولو، به مخالفان سیاسی و جوانان شورشگر حمله کرده اند ـ جهانی برای فتح) که دولت وارد زد و خورد بین UDF و اینکاتا می شود و جانب یك طرف را می گیرد و بر شعله اختلاف دامن می زند. اما اساسا جوانان هستند که مخالف نظام موجود می باشند و سعی در نابودی کلیه مظاهر آن دارند.»

استراتژی برای یك طبقه حاکم ناتوان

طبقه حاکم سفید در یك بحران شدید اقتصادی و سیاسی بسر می برد و شدیدا بعلت مبارزات مردمی که دائما سر بلند می کنند تا موقعیت غیر قابل دفاع را در هم کوبند، در محاصره قرار گرفته است. بنظر میرسد واقعا راه حلی جز از بین بردن بعضی از کریه ترین مشخصات قوانین نژاد پرستانه اش و یافتن راه حلی برای آرام کردن موقعیت سیاسی ندارد. درست است که این اقدامات را قبلا هم انجام داده اند (از سال ۱۹۷۶ تا کنون پس از هر خیزش عمده توده ای ، سرکوب را با رشوه های ناچیز توام کرده اند)، اما این بار رفرم ها باید مایه دار باشند. لغو جدا سازی نژادی در وسایل نقلیه مانند اتوبوس و اماکن عمومی از قبیل سواحل دریا و بیمارستانها، بحثهایی در مورد کاستن از شکاف موجود در نظام آموزشی، حتی برداشتن سیاست مناطق اختصاصی (موطن ها) و شوراهای شهرهای سیاه نشین که مردم از آنها متنفرند، تمام اینها باضافه قول و قرارهایی در مورد اعطای حقوق سیاسی و مدنی به سیاهان، هدفش نشان دادن «نیت خیر» بمنظور بوجود آوردن «آفریقای جنوبی جدید» است.

استراتژی کنونی دولت نژاد پرست جنبه های گوناگونی دارد. اول اعطای آزادی سیاسی مختصری که اجازه می دهد بعضی از رهبران بورژوازی سیاه در برنامه های رفرم قانون اساسی شرکت جسته و چند کانال سیاسی را که قبلا وجود نداشته بوجود آورند. در حالی که ممکن است برخی حقوق حداقل رسما به سیاهان بطور کلی داده شود (که شامل آفریقایی ها، هندی ها و به اصطلاح رنگی ها می شود که در مجموع تقریبا ۳۱ میلیون نفر، یا ۸۵ درصد کل جمعیت می شوند)، این کانالها عمدتا در پی آرام نگه داشتن طبقات میانی سیاهان هستند آن هم از طریق اعطای مختصر آزادی به آنان و دست چین کردن جوانبی از دمکراسی بورژوایی که تا کنون از آنان دریغ شده است. در واقع کل استراتژی بستگی به موفقیت رژیم در بوجود آوردن اقشار بورژوازی سیاه دارد که با خود طبقه حاکم روابط نزدیکتری برقرار بکنند.

این طبقه میانجی سیاه پوست به چند دلیل نقش کلیدی دارد: نه تنها از آنها خواسته می شود تا در بحث بر سر شرایط انتگره کردن (ادغام) سیاهان و رفرم های قانونی از قبیل رای دادن و نمایندگی مجلس ملی برای سالهای آینده شرکت جویند، بلکه چندین مقام مهم در دولت، مدیریت، آموزش و پرورش و دیپلماسی بین المللی را کسب خواهند کرد. از همه مهمتر، از آنها خواسته خواهد شد تا در سرکوب مبارزات توده مردم، آنجایی که دیگر گلوله های رژیم کاری نیستند، شرکت جویند. آنها مجبورند نوشتجات و تشکلات لازم را برای منحرف کردن و خفه کردن مبارزات مردم بوجود آورند و توده را قانع کنند که مرحله طولانی «دمکراتیزه کردن» در حال شکل گیری است و روش «مدرن» ابراز نارضایتی «صبر» و «تعلیم و تربیت» است. آنها بمنظور تخفیف خطوط تمایز نژادی و مبارزه با ناسیونالیسم کتابها خواهند نوشت و گفت. مهمتر آنکه همانطور که سخنگویان رژیم در بعضی اوقات بی ریا گفته اند، از بورژوازی سیاه انتظار همکاری برای شناسائی، افشا و نابودی عناصر انقلابی دارند که از همکاری با برنامه «بعد از نژادپرستی» خودداری می کنند و بر مخالفت علیه دولت ستمگر مصرند.

نیروهای زیادی این مرحله را «شراکت در قدرت» نامیده اند. و پیش بینی می کنند که بزودی نام کاندیداهای سیاه به آراء عمومی گذاشته می شود. در حالی که دولت سرمایه داری ممکن است خود را با تعداد کمی از سیاهان مرفه «تیره تر» کند، هدفش دقیقا مستحکم کردن حکومت سیاسی بورژوائی اش است از طریق یکی کردن قدرت علیه توده های سیاه که اساسا هیچگونه حق سیاسی ندارند و هیچگاه هم بدست نخواهند آورد مگر آنکه زمام امور جامعه را بنفع خود با زور مبارزه مسلحانه بدست گیرند. همانند سایر کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم قادر نیست حتی دمکراسی بورژوائی را برای محرومین آفریقای جنوبی بوجود آورد.

ترور مسلحانه بعنوان اساس حکومت ارتجاعی سفید باقی خواهد ماند. اگرچه لازم است یك سپاه «صلح» سیاهپوست از

نوع آپارتاید نوین که توضیح آن داده شد، بر پا بشود. رژیم هم اکنون دستگاه سرکوبگرانه مرکزی خود را تحت نظر دولت (تا تحت فرماندهی نظامی) تجدید سازمان داده است که شامل جابجا کردن نیروهای امنیتی از سایر ارگانها به پلیس، دو برابر کردن نیروی پلیس باضافه افزایش بیش از ده برابر نیروی پلیس طی ده سال آینده با تاکید مخصوص بر واحدهای ضد اعتصاب، واحدهای تحقیقات «تروریستی» و امنیتی در مناطق مهم ارتباطی و حمل و نقل می باشد. از زمان عقب نشینی نیروهای آفریقای جنوبی از آنگولا، ۲۰ درصد بر مخارج دفاعی افزوده شده است که به مدرن کردن اسلحه و توسعه استراتژی مسلحانه اختصاص داده شده است.

سعی رژیم نژاد پرست برای آرام کردن جو سیاسی داخلی از طریق بعضی تغییرات رسمی «قانونی»، بخشی از تلاشهای گسترده تر آنها برای بهتر جلوه دادن چهره رژیم است، مخصوصا با بوجود آوردن مشروعیت بین المللی و شکستن انزوای سیاسی و دیپلماتیك که تا حدی حاکمان نژاد پرست را از قافله عقب انداخته است. هدف در اینجا تشویق دوستان و شرکای تجاری است بمنظور آزادی عمل بیشتر تا اقتصاد راکد و موقعیت درهم رژیم را در کل جانی تازه بخشند. همچنین این هدف به نقشه های استراتژیك بزرگتر مرتبط است که امپریالیستها می خواهند از آفریقای جنوبی قلعه ای بشکل قدرت اقتصادی و ژاندارم منطقه و شبه قاره بسازند. (بعنوان مثال یکی دیگر از پروژه های اتمی «سری» برای ساختن موشکهایی با برد متوسط و با همکاری اسرائیل اخیرا افشا شده است).

حکام نژاد پرست به اتفاق شرکای امپریالیستشان امیدوارند حتی حریصانه تر از گذشته قاره آفریقا را زیر سلطه خود در آورند. سعی می کنند که بحران اقتصادی شان را از طریق باز کردن بازار جدید برای کالاهایی با کیفیت پائین که بطور کلی در کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی خریدار دارند جانی تازه بخشند. صادرات اصلی شان بهر حال همان اسلحه باقی خواهد ماند. و این هم در پوشش «کمك به توسعه» همسایگان معلوم الحالش است.

دولت اشغالگر سفید پوستان مدتهاست که سیاست خودداری از هر نوع سرمایه گذاری در بخش خدمات اجتماعی برای اکثریت سیاه را در پیش گرفته است. امروزه به احتمال قوی امکاناتی بوجود می آورند که جنبه هایی از این معیارهای دوگانه را که بر اساس آن زندان آفریقای جنوبی را ساخته اند تخفیف بخشند، اگرچه هنوز دقیقا روشن نیست که چگونه این عمل را انجام خواهند داد، شاید از طریق ادغام بعضی مدارس و خانه ها برای اقلیت.

استراتژی رژیم استراتژی یك طبقه حاکم ضعیف و مستاصل است که بهرترتیبی شده در پی حفظ سیستم خود می باشد. مشکل اینست که بحرانشان خیلی عمیق است. آنها قادر نیستند و تمایلی ندارند که زندگی توده ها را تا حدی بهبود واقعی بخشند و یا تغییر اساسی در ماهیت سیستم شان بوجود آورند که همیشه متکی بر وحشیانه ترین ستم ملی و ستم فوق العاده بر سیاهان بوده است. اگر عده معدودی از سیاهان از این زد و بندهای ناچیز سودی بجویند شرایط برای اکثریت توده ممکن است حتی خیلی بدتر هم شود.

معهذا آنها مجبورند به چلاندن مردم آزانیا ادامه دهند تا بدان حد که سرمایه خارجی را جذب کنند و ثباتی برای آن ترتیب دهند و در عین حال به قول خودشان مجبور هستند جو مملکت را از جو «انقلابی» به جو «رفرم» تغییر دهند و مردم ستیزه جو و نافرمان را بنحوی تحت کنترل بگیرند. در غیر اینصورت حاکمیتشان بر مستعمره شان ممکن است نابود گردد و جلوی چشمشان به هوا دود شود، همانطور که هم اکنون در شرف وقوع است.

آینده آزانیا ـ قابل معامله نیست

مردم سراسر جهان از آزادی نلسون ماندلا غرق شادی شدند. اما ساده اندیشی خواهد بود اگر این اقدام را چیزی جز حرکتی حساب شده تلقی بکنیم؛ این حرکتی است برای جذب کردن و شکل دادن به پایه اجتماعی سیاهپوستی که رژیم سفید برای استراتژیش و بطور کلی برای جذب افکار عمومی نیازمند آن است. متاسفانه ماندلا بهمراهی سرمایه داران لیبرال، مقامات کلیسا، صاحبان حرف و سایر اقشار بورژوا و خرده بورژوا که پایه اجتماعی کنگره ملی آفریقایش را تشکیل میدهند نقش سازشکاری را با مهارت یك سیاستمدار واقعی بورژوا بازی کرده است. مکررا صداقت رهبران طبقه حاکم و اهداف صادقانه آنها را همراه با اطمینان خاطر دادن به اینکه سفیدان دلیلی ندارند که «از ما بترسند»، ستوده است. و بلافاصله بعنوان یك اصل موافقت کرد که دست از «مبارزه مسلحانه» بردارد (کنگره ملی آفریقا همیشه مبارزه مسلحانه را بعنوان تاکتیك فشار برای کسب امتیاز در مذاکرات بکار گرفته، نه بعنوان یك وسیله انقلابی برای نابودی دولت و دشمن و کسب قدرت). البته زیر سوال کشیدن حق دولت در استفاده از اسلحه جهت حکومت بر توده ها در دستور مذاکره حکومت سفید پوستان قرار ندارد.

ندای «صلح» ماندلا تاثیر معکوس داشته است و این تصور واهی را که وی با قدرت معجزه آسایش شکافهای عمیق جامعه استعماری درنده خو را بر طرف کند، نقش بر آب کرده است. ماندلا در یك سخنرانی در دوربان کمی بعد از آزادی اش، هنگامیکه از مردم خواست «گذشته را به خاك بسپارند و دستها را بسوی آینده دراز کنند» و «اسلحه را به دریا بریزند» همه او را شدیدا هو کردند. با شنیدن این برنامه، بعضی از جوانان شورشگر شهرهای سیاه نشین اعلام کردند که علیه کنگره ملی آفریقا و «تمام میان بُر ها و خود فروشی ها» اگر لازم باشد اسلحه بر خواهند داشت. عده ای در برابر شعار «یك نفر، یك رای» شعار قدیمی کنگره پان آفریکانیست که می گفت «یك اشغالگر، یك گلوله» را مطرح کردند. میزان مفید بودن ماندلا برای حکومتگران هنوز مشخص نیست، اگرچه رهبران کنگره ملی آفریقا بهمراه سایر نیروهای سازشکار مسلما در راس مذاکرات آتی برای تعیین و اعطای «سهم» سیاهان صاحب امتیاز قرار خواهند داشت. در بسیاری موارد دولت هم اکنون از خواسته های آبکی «قبل از مذاکرات» کنگره ملی آفریقا فراتر رفته و ثابت کرده استکه برای از بین بردن برخی ساختارهای آپارتاید از این هم جلوتر خواهد رفت. همچنین با فروپاشی کمونیسم دروغین در بلوك شرق (که قبلا جنبش های رویزیونیستی نظیر کنگره ملی آفریقا و نوعی مدل سوسیالیسم آفریقایی قلابی طرفدار شوروی را بعنوان بخشی از رقابتش با امپریالیست های غرب علم می کردد) این نیروها بیش از هر زمان دیگر مستقیما به آغوش و دندانهای تیز غرب رانده می شوند. این نیروها با ناپدید شدن پشتوانه سوسیال امپریالیست سابقشان، از توانشان در حل و فصل امور از طریق مماشات کاسته شده است. آیا این رفرمیست ها ورود «برادران» اروپای شرقی شان را بوسیله رژیم آفریقای جنوبی که برای پروراندن پایه های اجتماعی ارتجاع سفید استخدام می شوند نیز خوش آمد می گویند؟

سازش سیاسی از طرف کنگره ملی آفریقا و سازمانهای سیاسی تحت نفوذش چیز عجیبی نبود ـ این همیشه سنك بنای خط سیاسی شان بوده است. با وجود این،

سرعت هم پیمان شدن این خط سیاسی با ارتجاع هنگامی آشکار شد که رئیس ستاد جناح نظامی کنگره ملی آفریقا (اومکونتو وی سیزوی) برق آسا اعلام تسلیم طلبی کرد و با پشت کردن به پیمان «هرگز اسلحه را زمین نمی گذاریم» استدلال کرد که رژیم «احتیاج به فرصت دارد». وی ادامه «فعالیت عادی پلیس» را به شرط «خودداری از بیرحمی غیر ضروری» تایید کرد. این تایید همانقدر وقیحانه بود که درخواستش برای ختم اعدامهای «سیاسی». وی بدین ترتیب بطور ضمنی سرنوشت کسانی را که طبقه حاکم تروریست نژاد پرست می خواهد بعنوان «جانیان عادی» حلق آویز کند، توجیه کرد. راستی تا چه حد این نیروهای تسلیم طلب که لباس جنبش های رهائیبخش ملی را بر تن کرده اند به ساز سرکوبگرانشان می رقصند و خنجرهای خود را پشت سر توده ها تیز می کنند؟

مذاکرات، بخشی استراتژیکی است از شروطی که طبقه حاکم سفید آرزو دارد برای ثبات حکومتش تحمیل کند و هدف همین پروسه مذاکره تقسیم جناح مخالف به دو کمپ «وفادار» و دشمن، در عین حال منحرف ساختن مبارزه از مسئله واقعی آزادی ملی است. این مسئله کمی سردرگمی بین مردمی که از سیستم متنفر هستند ـ منجمله در بین بعضی نیروهای ملی انقلابی ـ ایجاد کرده است. البته هدف هم، همین بوده است. این نیروها بدرستی همیشه استراتژی رفرمیستی کنگره ملی آفریقا که عبارتست از «مخالفت با آپارتاید» ـ بجای از بین بردن کل سیستم پوسیده استعماری مورد حمایت امپریالیسم ـ را کوبیده اند. اینك نیز می باید بهمان شدت، تله مذاکرات را بعنوان جزئی از همان استراتژی افشا کرد. ستمدیدگان هیچگونه زمینه مشترکی با ستمگران ندارند و نباید به دام برنامه هایی که سلطه ستمگر را طولانی می کند بیافتند. امروز جو شدیدا قطبی شده آفریقای جنوبی، امواج سر بفلك کشیده طغیان و سرعت آگاهی هر چه بیشتر توده ها نسبت به زندگی سیاسی، همگی شرایط مساعدی برای ریشه گرفتن یك خط سیاسی انقلابی است. در حالیکه این مذاکرات و پروسه رفرمهای قلابی باید افشا گردد تا مردم درك بهتری از استراتژی دشمن و هم پیمانانش داشته باشند، وظیفه واقعی بیش از هر زمان دیگر رهائی آزانیا است، زمانی که دشمن ضعیف است و به سازش تن داده است. راه حل کاملا متفاوتی لازم است.

بعنوان مثال، بعضی از نیروهای ناسیونالیست سیاه با این نظریه اغوا شده اند که دشمن در حال حاضر در موقعیتی است که «از بعضی از قلمروهای خود دست بر می دارد» پس چه بهتر اگر آن را منطبق بر خواست «خودمان» بکنیم تا خواست او، چه بهتر که شرایط «ما» باشد تا شرایط تسلیم طلبانه رویزیونیستی کنگره ملی آفریقا. شاید برای این گروه ها روشن باشد که در این مذاکرات سهمی نصیب آنها نخواهد شد، اما فکر می کنند که می توانند درون اپوزیسیون جنبش رهائیبخش ملی تنوع بوجود بیاورند و به نیروهایی رسمیت ببخشند که تاکنون تحت الشعاع نفوذ کنگره ملی آفریقا در سطح بین المللی بوده اند ـ سازمانی که بودجه اش از خارج کشور تامین شده و به نشریات فراوانی بیرون میدهد. آنها میخواهند بدین ترتیب جنبش اپوزیسیون قانونی گسترده ای علیه آپارتاید ایجاد کنند. متاسفانه این منطق، به گرفتار شدن در یکی از دهها پای اختاپوسی دشمن منتهی می شود. مجموعه ای سوال و تصوراتی گوناگون و تدقیق این شرایط مطرح می شود: چه کسی حق نمایندگی و سخنگوئی خلق سیاه را دارد، چه خواسته هایی را می توان به دشمن تحمیل کرد و چه «جبهه واحدی» از نیروهای چپ می توان درست کرد (که در واقع اتحادی از نیروهای مختلف طبقه متوسط است) و غیره؟

مسئله اصلی این است که هیچ اندازه از لاس سیاسی زدن با دشمن ـ هرچند با ظاهر«چپ»، دشمن را ضعیف نمی کند. تمام این بازی ها در بارگاه دشمن تنها دستش را قوی تر می کند؛ بهیچ عنوان مبارزه انقلابی را به پیش نمی برد و در واقع خیانت به آن توده های انقلابی است که بپاخاسته اند و مشتاقانه در جستجوی رهبری هستند که مبارزه شان را علیه دشمن ارتقاء بدهد و نه اینکه آنها را به بازوان توطئه گرش سوق بدهد.

از نظر پرولتاریای بین المللی که در پی گسست انقلابی از کلیه روابط اجتماعی است که توده های ستمدیده را به زنجیر کشیده، نه تنها در آزانیا، بلکه در سراسر جهان، تنها یك انقلاب اساسی، انقلاب دمکراتیك نوین می تواند حکومت استعمارگر اقلیت سفید را درهم شکند و جامعه انقلابی تحت حاکمیت توده زحمتکش آزانیا و طبقه کارگر پیشرو را بوجود آورد و راه را برای انقلابی سوسیالیستی هموار سازد. این کار باید با جنك واقعی توده ای آغاز گردد، جنك خلق به رهبری حزبی براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون (م.ل.ا)، تنها حزبی که هیچگونه وجه مشترکی با ستمگر نخواهد داشت. همانطور که در فراخوان به انقلابیون آزانیا آمده بود که به صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بپیوندند، «تنها حزبی که چراغ راهنمایش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون است و می تواند مبارزه آشتی ناپذیر و طولانی لازم را برای نابودی حکومت سفید رهبری کند و انقلاب ملی و دمکراتیك برای آزادی آزانیا از امپریالیسم و نوکران بومی اش را بعنوان بخشی از جهش طبقه کارگر بین المللی در سطح جهانی، به پیش برد.»

هیچ راه میان بُری از مسیر سخت اما متعالی مائو که با اتکاء به توده های محروم دهقان و کارگر جهت جنگیدن و اسلحه برداشتن جهت رهائیشان پیموده میشود، وجود ندارد. طبیعی است که چگونگی پیاده کردن این خط در آفریقای جنوبی ویژگیهائی خواهد داشت. مشکلاتی چون چگونگی ساختن ارتش، در برخورد به تضاد بین مناطق روستائی و شهری، به اختلاف طبقاتی مابین ستمدیدگان، و ترسیم راه آغاز جنك علیه دولتی مدرن با تجهیزات کامل نظامی و تحت الحمایه امپریالیستها، که باید حل شوند. جنك خلق راه دشواری است، اما تنها راهی است که می تواند به رهائی کامل برسد.

موقعیت انقلابی امروز شدیدا انقلابیون را به مبارزه می طلبد تا به قله های رفیع در مسیر ترسیم شده توسط مائو دست یافته، بتوانند توده ها را رهبری کنند. ستمدیدگان خیلی زود فرا می گیرند که چه کسی، دیگران را می فروشد. آنها فرامی گیرند که هدف از «راه حلهای مماشات جویانه» راضی کردن چه کسی است. آنها بخصوص میفهمند که «آفریقای جنوبی جدید» دقیقا همان رنك و بوی قدیمی را دارد، حتی اگر زنجیرها برای عده ای از سیاهان کمی شل تر شده باشد. کسانی که در آزانیای اشغالی از ذره ای شراکت با دشمن خودداری می کنند و می رزمند تا توده ها را بسوی آینده ای متفاوت رهبری کنند، وظیفه دارند که کل شرایط جنك را عوض بکنند. در خاك خیزشهای عظیم باید قطبی ایجاد کرد که رژیم سفید را تا بن به لرزه در آورد. ولی اینکار باید با استفاده کامل از علم اندیشه مائو، جهت شناخت از دشمن و روشهایش و هم پیمانانش انجام گیرد. باید تحلیل کرد که چه کسانی دوستان و متحدین خلق هستند. باید رهبری سیاسی و ایدئولوژیك برای پیشبرد یك جنك رهائیبخش واقعی و تمام و کمالی که دشمن نتواند نابودش کند را شکل داد. قدرت سیاسی را باید پائینی ها کسب کنند و ستمدیدگان آزانیا کاملا شایستگی استفاده از فرصت برای اینکار را دارند. ■

درباره اوضاع بین المللی

چرخش جدید در گره امپریالیستی

نوشته حزب کمونیست انقلابی آمریکا

فرو ریختن ناگهانی و چشمگیر ساختارهای دولتی قدیم در اروپای شرقی، در اواخر سال ۱۹۸۹ و اوایل سال ۱۹۹۰، بر حقیقت اساسی ذیل که توسط بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی(مصوبه سال ۱۹۸٤) خاطر نشان گشته، تائید میگذارد:

«جهان پس از جنگ جهانی دوم، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی ـ «تقسیم جهان» ـ که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش «صلح آمیز» امپراطوریهای سودشان منطبق نیست.... همین منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی است که بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، بین پرولتاریا و بورژوازی، همگی در دوره ای که در پیش است در ابعاد بی سابقه ای خود را با زور اسلحه بیان خواهند کرد.»

در جهانی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، عوامل بسیاری همیشگی و پابرجا مینمودند؛ منجمله مرزهای کشورهای اروپایی. اما همینها اکنون بمثابه پدیده هایی صرفا موقتی و (از نقطه نظر تاریخی) گذرا ظاهر شده اند. حتی نامتحمل ترین تغییرات مرزی، مانند اتحاد مجدد یك آلمان امپریالیستی که تاکنون بین دو بلوك جنگی متخاصم منقسم بود، دیگر موضعی مربوط به حدس و گمان، یا در دستور کار انتقام جویان آلمانی یا صلای نبرد مرتجعین سرسخت نمی باشد؛ بلکه مسئله ای است که بطور عاجل مطرح شده و طلب راه حل می کند و این عامل نوینی است که پیامدهای عظیمی برای امور جهان در برخواهد داشت.

همانطور که از عبارات فوق الذکر بیانیه روشن است، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم کمونیستهای انقلابی را قادر ساخت که موقتی بودن نظم جهانی را دیده، فشارها و کششهای اساسی که آنرا تا آستانه از هم شکافته شدن میراند تحلیل کنند؛ اما این نیز حقیقتی است که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هرگز ادعا نکرده است که ظرفیت پیشگوئی هم دارد. سیر واقعی رخدادها همیشه غنی تر، پیچیده تر، گوناگون تر و شگفت انگیزتر از پیشگوئی های تمامی تئوریها از آب در خواهد آمد. معذالك، هر تئوری که ادعای علمی بودن دارد باید با سیر واقعی حوادث محك بخورد، و کمونیستهای انقلابی از دست زدن به یك ارزیابی نقادانه فرار نمی کنند.

آنگونه که بر همگان معلوم است، در دهه ۱۹۸۰، حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحلیل کرد که به احتمال قوی جنك جهانی در طول آن دهه رخ خواهد داد مگر آنکه توسط انقلاب در بخشهای گسترده و یا نقاط استراتژیك جهان از آن جلوگیری شود. ما این تحلیل را بر پایه درکمان از قوای حرکت امپریالیسم و مشاهداتمان از اوضاع معاصر جهان ارائه دادیم: ۱) شبکه مناسبات بین المللی که از طریق جنك جهانی دوم استقرار یافت (یعنی «تقسیم جهان») دیگر مساعد حال بازتولید انبساط یابنده سرمایه نیست؛ و این شبکه بطور فزاینده ای بمثابه مانعی در مقابل جبر کاهش ناپذیر قدرتهای امپریالیستی برای انبساط بیشتر عمل میکند؛ و همه این قدرتها نیاز دارند که چارچوبه کنونی را در هم شکسته و چارچوبه نوینی که به نفع آنهاست را برقرار کنند. ۲) دو بلوك امپریالیستی برهبری امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بطور فزاینده ای در تقابل با یکدیگر قرار میگرفتند، بطوری که هر کدام مانعی فی الفور در مقابل تلاشهای دیگری برای انبساط بود. تاریخ نشان داده است که چنین تضادهائی نهایتا از طریق جنك جهانی بین بلوکهای رقیب حل میشود مگر آنکه انقلاب راه حل خود را بر این تضادها تحمیل کند؛ و نیز هر دو جنك جهانی قبلی منجر به پیشرفتهای انقلابی شد. قبل از آنکه در سال ۱۹۷٦، یعنی پیش از مرگ مائو و وقوع کودتای ارتجاعی در چین، چند سالی بود که مائوتسه دون و رفقای انقلابی در حزب کمونیست چین بروشنی و بطور عاجل بر این نکته تاکید میگذاشتند. ۳) سیر عملکردهای دول امپریالیستی در دهه ۱۹۸۰ و سالهای بلافاصله قبل از آن نیز، فی الواقع نشان میداد که دو بلوك بر جاده رقابت بسوی جنگی جهانی با یکدیگر روانند. این امر در حیطه های سیاسی، نظامی، ایدئولوژیك و فرهنگی نیز منعکس بود؛ بالاخص در ظهور «ریگانیسم» در ایالات متحده و اعمال امپریالیستهای شوروی مانند تجاوز به افغانستان در سال ۱۹۷۹ و

جنگی که در پی آن آغاز شد. در چنین چارچوبی بود که آنزمان حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحلیل کرد، تضاد عمده در جهان عبارتست از تضاد بین دو بلوك امپریالیستی.

جنك جهانی دیگر مسئله ای «دور از ذهن» نبوده و فی الواقع نقشه عمل طبقات حاکم امپریالیستی را تشکیل میداد. اهداف آنها در زمینه سیاست خارجی و داخلی، دیگر به مقدار زیادی تابع این نقشه بود. تحت چنین شرایطی حزب ما تصمیم گرفت که «زنك هشدار باش» را در مورد چنین تخریب عظیمی برای پرولتاریا بصدا درآورد، و به پرولتاریا و خلقها فراخوان دهد که از طریق تشدید مبارزه انقلابی به ممانعت از این فاجعه تلاش ورزند.

با نظری به گذشته میبینیم که حوادث آنگونه که ما پیش بینی کرده بودیم، رخ نداد و ما همانند دیگران در سراسر جهان از اینکه چنان جنگی رخ نداد، خوشحالیم. شتاب خطرناك بسوی جنك جهانی در نیمه ۱۹۸۰ (استقرار موشکهای اروپائی در آلمان، سرنگون کردن هواپیمای کره ای پرواز ۰۰۷ بر فراز شوروی، و چکاچك فزاینده شمشیرهای طرفین) امروزه جای خود را به اوضاعی داده که از جوانب گوناگون ۱۸۰ درجه مخالف آنچه قبلا جریان داشت بنظر میآید: جو رقابت خطرناك بین دو ابر قدرت، حداقل در ظاهر، جای خود را به عصر جدیدی از «تفاهم متقابل» بین ایالات متحده و اتحاد شوروی داده است.

شناخت حسی عامه، مسلما، عناصری از واقعیت امروز را منعکس میکند؛ در عین حال ظواهر را بجای جوهر پدیده ها گرفتن غلط و خطرناك است. بدون شك جهان وارد یك عصر نوین صلح و آرامش نشده است. بالعکس، تضادهای بنیادین جهان بطور کلی حدت یافته و بحران امپریالیسم عمیقتر میگردد. ما معتقدیم جهتگیری بیانیه در مورد آنکه این تضادها بسوی نقطه ای روانند که بزور سلاح حل خواهند شد، کماکان صحیح است. مهمترین عاملی که در چارچوب بین المللی نوین باید تشخیص داد و بر آن تاکید گذاشت، آنست که شرایط در سطح جهان بطور کلی برای انقلاب مساعدتر گشته است.

باب آواکیان، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، نظرات گذشته حزب را بدین قرار جمعبندی نمود:

«اولا، ما بدرستی بر خطر واقعی و فزاینده جنك جهانی تاکید میکردیم. ثانیا، این حقیقتی است که اوضاع بدان ترتیب که ما پیش بینی کرده بودیم پیش نرفت و در تضادهای جهان جابجائی هائی صورت گرفت (بالاخص در تضاد بین بلوکهای ایالات متحده و اتحاد شوروی)؛ و این امر موجب تخفیف قسمی و موقتی تضاد فوق شده و برای مدت معینی برخورد همه جانبه بین این دو بلوك امپریالیستی را به تعویق انداخته است. اما ما نباید گارد خود را باز کرده و روی خود را برگردانیم و بر تضادهای واقعی و عمیق و کماکان حاد بین امپریالیستها و خطر کماکان موجود جنك جهانی چشم فرو بسته و یا به آن کم بها دهیم.» (۱)

اوضاع کنونی هم نتیجه تشدید کلی تضادها و هم یك جابجائی (هر چند موقت و قسمی) در وزن نسبی تضادها در جهان میباشد (تضاد بین قدرتهای امپریالیستی، تضاد بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری. تضاد اصلی دیگر یعنی تضاد بین دول سوسیالیستی و امپریالیستی، هم اکنون به دلیل احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق در کار نیست.)

در اروپای شرقی براحتی میتوان نتایج عملکرد تضادهای گوناگون بسیاری را دید. اولا، اگرچه پایان جنك سرد اعلام شده و فی الواقع ایالات متحده و اتحاد شوروی در حال مذاکره، همکاری و توطئه چینی میباشند که چگونه به بهترین وجه برخی کشورهای منطقه را استثمار کنند، اما رقابتی که سابقا بین این قدرتهای امپریالیستی موجود بود ناپدید نشده و اشکال نوینی بخود گرفته است. امپریالیسم آمریکا توانسته است نیروهای قدرتمند طرفدار خود را وارد ساختارهای حکومتی برخی از این دول کند. در حال حاضر بلوك غرب از نارضایتی توده ها و خشم آنان علیه رژیمهای قدیم سود جسته است، اما خیلی خوب ضرورت آن را حس می کند که باید مانع از تکامل این جوش و خروش به یك جنبش انقلابی اصیل گردد. این جنبه شبیه نقشی است که احزاب رویزیونیست همیشه در غرب بازی کرده اند ـ آنها در عین پیشبرد منافع شوروی، برای مهار و سرکوب مبارزات انقلابی تلاش نموده اند.

مضافا، همین مسئله که تضاد بین ایالات متحده و اتحاد شوروی قسما تخفیف یافته، در را بروی پدیده ای دیگر می گشاید: تشدید تضادهای بین امپریالیستها درون هر بلوك. این وجه به واضحترین شکل، در شرق و غرب، در رابطه با شبح یك آلمان امپریالیستی متحد نمایان است.

طبقه حاکمه آلمان غربی هرگز (حتی بصورت رسمی) ادعای خود را نسبت به سر حدات آلمانِ قبل از جنك جهانی دوم (که فقط شاملِ آلمان شرقی نبوده و قسمتهای بزرگی از دیگر کشورها، بالاخص لهستان را نیز در بر می گیرد) پس نگرفت. اما قبل از آنکه گورباچف در سال ۱۹۸۷ «علائمی» را مبنی بر امکان وحدت مجدد دو آلمان بفرستد، تحقق چنین هدفی برای آلمان غربی مگر در نتیجه پیروزی در یك جنك جهانی دیگر، ناممکن جلوه می نمود.

بدلائل جغرافیائی و تاریخی، «منطقه نفوذ» طبیعی آلمان، یعنی منطقه ای که همواره در پی استقرار هژمونی خود و تقویت پایگاهش جهت دستیابی به فتوحات جهانی گسترده تر می باشد، اروپای شرقی است. بوجود آمدن یك آلمان متحد فقط بمعنای ادغام آلمان شرقی در ماشین امپریالیستی آلمان غربی نیست، بلکه بمعنای تامین بخش بزرگی از سوخت این ماشین (که حیاتی ترین آن کار پرولتاریاست) از کشورهای عقب مانده تر اروپای شرقی می باشد. این بالاخص شامل لهستان است، اما مناطق دیگر را هم در بر می گیرد ـ مناطق داخل و خارج سر حدات فعلی شوروی، یعنی کشورهائی که امروزه بخشی از امپراطوری اتحاد شوروی را تشکیل می دهند. این واقعیت، نهایتا، مشکل بتواند ابزار صلح بین یك آلمان حریص و اتحاد شوروی بحساب آید. بالعکس، تمنای آلمان به یافتن «فضای تنفس» طبیعی اش در شرق بود که آلمان هیتلری را بسوی جنك با اتحاد شوروی سوسیالیستی راند. اما عجالتا چنین بنظر میرسد که شوروی ها می پندارند منافعشان در آن است که به شغالهای آلمانی اجازه تناول از گوشت آلمان شرقی را بدهند، بدان امید که این ماشین آلمانی آنقدر قدرتمند شود که حتی بتواند اقتصاد شوروی را از باتلاق بیرون کشیده و حلقه های اتصال آلمان به شرق موجب شل شدن بندهایش با اتحاد غرب گردد.

در حال حاضر، اغلب متحدین غربی آلمان رسما حمایت خود را از وحدت مجدد دو آلمان اعلام کرده اند و واقعیت آن است که کل بلوك غرب از تضعیف بلوك شوروی بهره مند میگردد. اما بهمان اندازه که از جنبه تبلیغاتی وحدت کاسته شده و به برنامه عملی تبدیل می گردد،

دوستان و متحدان غربی آلمان بطرز آشکارتری وحشتزده میشوند. شرط اساسی که گورباچف برای وحدت مجدد گذارده است، حذف سربازان غربی از خاك آلمان است. معلوم نیست که گورباچف تا چه اندازه بتواند این شرط خود را تحمیل کند، اما روشن است که یك سازش کوتاه مدت، در هدف میان مدت او مبنی بر بوجود آمدن آلمانی که بندهای نظامی اش از آمریکا گسسته است، تغییری نخواهد داد. و یك آلمان متحد بدون حضور سربازان ایالات متحده یا اتحاد شوروی، آلمانی متفاوت از امروز و بازیگری عمده در صحنه ای بسیار متفاوت از امروز، خواهد بود.

آیا جهان بطور مسالمت آمیز تقسیم خواهد شد؟

یك آلمان متحد همراه با کلیه پی آمدهای آن در رابطه با دو بلوك امپریالیستی موجود، نماینده تغییر مهمی در مناسبات قدرت جهان امپریالیستی خواهد بود. اما مسئله آن است که آیا این تغییر صف آرائی نمایانگر تجدید تقسیم مسالمت آمیز جهان، یعنی تغییرات تعیین کننده در مناطق نفوذ قدرتهای امپریالیستی مختلف و شبکه مناسبات بین آنها، بدون یك درگیری قهرآمیز بین بلوکهای امپریالیستی رقیب است یا نه؟

شناخت ما در مورد کارکرد امپریالیسم و آموزه های پایه ای لنین در اینباره قویا در مخالفت با احتمال تقسیم مسالمت آمیز جهان است. نیاز عینی به یك تجدید تقسیم بر همه امپریالیستها موثر می افتد، اما همین نیاز در مقابل هر کدام از قدرتهای امپریالیستی بطرق متفاوت و اغلب متضاد نمایان میشود. آنچه برای یك قدرت یك تجدید تقسیم مساعد است برای رقیبش عموما یك تجدید تقسیم نامساعد محسوب میشود.

مسلما، همانطور که قبلا گفتیم، حکام شوروی دارای یکرشته منافع کوتاه مدت و حتی میان مدت هستند که بالاخص با منافع امپریالیسم آلمان غربی فصل مشترکهائی دارد. اما در اساس خلاف این امر صادق است: هر کدام از این قدرتها نیازمند هژمونی خودشان بر اروپای مرکزی و شرقی می باشند. علاوه بر این، آلمان غربی و اتحاد شوروی هر کدام دارای مناسبات قدیمی با دیگر دول (بلوکها) هستند که نمی گذارد بدون لطمه زدن به این مناسبات حیاتی از نظم موجود بطور قابل ملاحظه ای گسست کنند. مثلا، رونق آلمان غربی بر پایه شراکتش در امپراطوری امپریالیستی غرب حاصل گشته است. بنابراین مشکل بتوان تصور کرد که تجدید تقسیم بادوام و بالنده ای بتواند بدون آنکه کلیه مناسبات امپریالیستی بطور قهرآمیز بازسازی شود، انجام پذیرد. از زاویه امپریالیستها، استقرار یك نظم جدید تنها بر پایه توان نسبی قدرتهای مختلف امکانپذیر است.

منظورمان از تجدید تقسیم «با دوام» و «بالنده»، تجدید تقسیمی است که راه را بر آغاز یك مارپیچ نوین از رشد و رونق امپریالیستی باز کند - همانند آنچه که بخش بزرگی از دوره پس از جنك جهانی دوم را رقم زده است؛ و این حداقل مساوی است با یك دوره طولانی و بادوام از رونق سرمایه داری که می تواند معجزاتی که امپریالیستها طلبش را می کنند متحقق سازد. این معجزات عبارتند از: مدرنیزه کردن اقتصادهای عقب مانده اروپای شرقی و مرکزی، رشد بازارهای گسترده نوین برای کالاهای مصرفی در این کشورها (که نشانه ارتقاء جدی سطح زندگی بخش مهمی از اهالی این کشورهاست)، و بهمان نسبت تشدید استثمار امپریالیستی در جهان سوم. تمام اینها قرار است بدون ایجاد مزاحمت برای قدرتهائی که از قبل بر سر خوان یغما نشسته اند - یعنی فرانسه، بریتانیا، ژاپن و غیره انجام پذیرد.

روشن است که حداقل برخی از سخنگویان حکومتی و طبقات حاکم از این توهم سر مستند. این مسئله بالاخص در مورد طبقه حاکمه امپریالیسم آلمان صادق است؛ آنها می پندارند که بالاخره راهی برای خروج از بلاتکلیفی درازمدتشان یافته اند؛ بلاتکلیفی آنها این بود که چگونه در عین دنبال کردن استراتژی آلمان متحد و کسب «فضای تنفس» در شرق، از نابودی سرزمین پدری خود که در صورت رخداد یك جنك گسترده بین دو بلوك امپریالیستی بطور گسترده به یکی از عرصه های نبرد بدل می شد، ممانعت کنند. طبق گزارش مطبوعات، این روزها حتی صدراعظم گوشت تلخی نظیر کهل هم سرمست و خوشبین است...

اما علیرغم اینکه حکام مختلف غرب و شرق بر چه باوری باشند، روح آنان بقول مارکس «روح سرمایه» است. به عبارت دیگر، سیاستها و استراتژی آنها نهایتا باید بر نیازهای سرمایه های ملی مختلف که ریاست شان را بر عهده دارند، منطبق گردد. این نیازها و منافع استراتژیك کماکان خود را تحمیل کرده و نقش «دست نامرئی» را بازی خواهند کرد؛ حکومتها و دولتمردان مختلف را زمانی بدین سو و زمانی بسوی دیگر خواهند راند.

ممکنست شخصیتهای منفرد طبقات حاکمه ترجیح دهند در جاده تجدید تقسیم مسالمت آمیز و استثمار مشترك پیشروی کنند، اما تضادهای بنیادین بین دول امپریالیستی مختلف بالاجبار دوباره حادتر از همیشه سر بلند خواهند کرد. بنابراین، در عین اینکه امکان تغییرات بیشتر و حتی برجسته تر در صفبندیهای کنونی جهان را نمی توان نفی کرد، اما لازم است بدانیم که چنین جابجائی ها و تغییر صفبندیهائی نمایانگر آغاز یك مارپیچ نوین که متضمن دور نوینی از رشد پویای سرمایه داری باشد، نیست؛ بلکه بخشی از نتایج مارپیچ موجود بوده و انعکاس این واقعیت است که تقسیم کنونی جهان دیگر مناسب باز تولید گسترده سرمایه، چه در شرق و چه در غرب، نمی باشد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به گفته مشهور استالین در مورد جنك جهانی اول اشاره می کند که «تمام تضادهای جهان را در یك گره جمع نمود و آنها را برای حل شدن در موقعیتی تعیین کننده قرار داد.» اوضاع امروز عبارت از حل و یا «باز شدن» گره امپریالیستی نیست، بلکه بالعکس محکمتر شدن گره و درهم پیچیده تر شدن روندهای متضادی است که بسوی جنك امپریالیستی و انقلاب پرولتری روانند. رخدادهای اخیر دال بر آغاز یك دور رونق طولانی مدت و «مسالمت آمیز» برای نظام امپریالیستی نیست بلکه بر یك دوره غلیان و برخوردهای حادکه صفبندی نوینی ازمناسبات جهانی از درونش متولد خواهد شد، دلالت دارد.

شرایط مساعد برای انقلاب

این واقعیت که درگیری های بین دو بلوك امپریالیستی رقیب موقتا تخفیف یافته، شرایط نوینی برای پروسه انقلابی در کشورهای مختلف و بطور کل در جهان می آفریند. مسلما شرایط نوین دارنده برخی عوامل نامساعد می باشد، مثلا اکنون برخی قدرتهای امپریالیستی دست خود را در تعرض علیه ملل و کشورهای تحت ستم بازتر می بینند (تجاوز آمریکا به پاناما از این دست است). معذالك، پیامدهای عمده شرایط نوین برای مبارزه انقلابی خلاف این

است؛ یعنی اینکه عمدتا شرایط برای پرولتاریا و خلقهای ستمدیده مساعدتر است.

یکی از دو ستون عمده نظام امپریالیستی در دوره گذشته، یعنی اتحاد جماهیر شوروی هم اکنون درگیر یك خیزش عظیم داخلی است. تنها کسانی می توانند از مشکلات این دشمن غدار ناراحت شوند که برخلاف تمامی شواهد موجود معتقد بودند اتحاد شوروی رویزیونیستی، دوست خلقهای ستمدیده است و یا حداقل نسبت به ایالات متحده «تبهکاری کوچکتر» بوده و از قرار تقابلش با این امپریالیست به نفع ستمدیدگان است. توان مداخله شوروی علیه انقلابات، حداقل موقتا بطرز قابل ملاحظه ای کاهش یافته است و این عامل مساعدی برای ضربه زدن به نظم موجود در سراسر امپراطوری شوروی و ورای آن است.

بعلاوه، نفوذ سیاسی شوروی و توانش در گمراه کردن توده ها بطور چشمگیری تنزل یافته است. هر چند گورباچف در افکار عمومی بورژوائی در غرب از قرب و منزلتی برخوردار است، اما آتوریته سیاسی شوروی در نقاط دیگر بواسطه عیانتر شدن ماهیتش بمثابه قدرتی سرمایه داری که در ضدیت با منافع خلقهای ستمدیده قرار دارد، بشدت تضعیف شده است. نیروهائی مانند جرج حبش از جبهه خلق برای رهائی فلسطین (PFLP) که مدتهای مدید مشاطه گر شوروی سوسیال امپریالیستی بودند این روزها سخت ساکتند؛ بالاخص آنکه شوروی هر روز بر تبانی خود با اسرائیل می افزاید. امروزه توجیه سازشکاریها با بهانه منافع باصطلاح عالیتری که گویا اتحاد شوروی نمایندگی می کرد، خیلی مشکل شده است. مشکلتر از آن، امید بستن به «کمکهای» شوروی بمثابه کلید پیشبرد مبارزات رهائیبخش است.

به ظرفیت نهفته خیزشهای درون خود شوروی در کسب یك خصلت انقلابی نیز نباید کم بها داد. درست است که سایه ایدئولوژیك و سیاسی رویزیونیسم خروشچفی و برژنفی حقیقتا سنگینی میکند و ظهور یك خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی اصیل را مشکل می سازد؛ اما این نیز حقیقتی است که بزیر سوال رفتن شکل حاکمیت توسط خود حکام، تشدید تضاد بین خلقهای غیر روس و قدرت مرکزی، فداکاریهای ناگزیری که از پرولتاریا در جهت «بازسازی» طلب میشود، تماما توده ها را بیدار کرده و بدرون زندگی سیاسی کشانده است. اینها شرایطی را بوجود آورده که برنامه ها و پلاتفرمهای سیاسی طبقات و گرایشات مختلف می تواند توسط توده ها و در عمل به آزمایش گذارده شده و محك بخورد. حتی اگر ابتدائی ترین گامها در جهت برقراری یك پیشاهنك پرولتری انقلابی هم اکنون برداشته شود، آنگاه امکان ظهور یك گشایش انقلابی واقعی دور از انتظار نیست.

در اروپای شرقی، بسیاری از همان عوامل موجود در شوروی مطرح است، اما تفاوتهای زیادی نیز وجود دارد. این تفاوتها ناشی از داشتن دول و ملل متفاوت و همچنین ناشی از شرایط تاریخی است که بر بستر آن بلوك شرق بوجود آمد (کشورهای اروپای شرقی نه به سبب انقلاب در این کشورها، بلکه اساسا در نتیجه پیروزی ارتش سرخ شوروی بر آلمان نازی به بخشی از اردوگاه سوسیالیستی تبدیل شدند). همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، تحولات سوسیالیستی ناچیزی در این کشورها صورت گرفت. فرصتی که برای پیشروی انقلابی، در نتیجه فروپاشی رژیمهای استثمارگر این منطقه حاصل شده از نیمه دهه ۱۹۵۰ که رویزیونیسم چنگالهای خود را بر اروپای شرقی محکم کرد تاکنون سابقه نداشته است.

گورباچف از خط قرمز پا پس میکشد

چرخش اخیر در امور جهان اساسا بدلیل سیاستهایی است که توسط گورباچف در رابطه با اتحاد شوروی و در عرصه بین المللی اتخاذ شد. وقتی گورباچف به قدرت رسید وارث یك نظام امپریالیستی شوروی شد که مشخصه اش یك ماشین نظامی عظیم الجثه بود. بر طبق تخمین، قریب به ۲۰ درصد درآمد ناخالص ملی شوروی صرف تدارکات جنگی می شد. این رقم (بطور نسبی) بسیار بیشتر از منابعی است که ماشین جنگی غرب می بلعید. این ساختمان نظامی عظیم یکی از علل اصلی چیزی است که گورباچف آن را «رکود» اقتصادی در شوروی در دوره برژنف (یعنی از دوره افتادن خروشچف تا بقدرت رسیدن گورباچف) نامیده است. حاکمیت زود گذر آندروپوف و چرنینکو بهیچ طریق بیان جدائی جدی از «برژنفیسم» نبود.

البته، دوره «رکود» برژنف فقط یك مقوله اقتصادی نبود، بلکه توسط پیشرویهای مهم امپریالیستهای شوروی در تقابل با ایالات متحده رقم می خورد. اختناق سیاسی و فکری تحت دیکتاتوری بورژوائی نوع برژنفی، لگدمال کردن حقوق ملی ملل غیر روسی که اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می دهند، و حتی جو ایدئولوژیك و سیاسی روسو ـ سنتریك (روس محوری ـ م) که توسط برژنف و شرکاء تولید می شد، همه اجزاء یك کلیت بودند که محورش عبارت بود از تدارك برای یك رویارویی گسترده نظامی با بلوك غرب.

در سال ۱۹۵۶ وقتی خروشچف از طریق کودتای ارتجاعی به قدرت رسید اعلام کرد که میخواهد به «رقابت مسالمت آمیز» با غرب بپردازد و ادعاهای بزرگی مبنی بر اینکه با پیروز شدن در این رقابت مسالمت آمیز غرب را «دفن» خواهد کرد، مطرح نمود. احتمالا ساختن دیوار برلین برجسته ترین تصویر این نقطه نظر بود. بلوك شرق از نظر اقتصادی و سیاسی از بلوك غرب با «دیواری» جدا خواهد شد، هر چند به نفوذ در یك اقتصاد واحد جهانی، مثلا در جهان سوم، ادامه خواهد داد. نظام «سوسیالیستی» نه با نابود کردن غرب بلکه با غلبه بر غرب در «بازی خودش» پیروز بدر خواهد آمد ـ یعنی در پشت سر گذاردن غرب در امر ساختمان دول امپریالیستی مدرن با یك سطح زندگی بالا برای بخش های وسیع توده ها که فقط امتیازات یك کشور امپریالیستی میتواند آن را تضمین کند.

اما چنین رقابتی محکوم به شکست بود. تقسیم جهان پس از جنك جهانی دوم، برای حکام نوین اتحاد شوروی شدیدا نامساعد بود، هر چند که آنها در شماری از کشورهای مهم در اروپای شرقی، بالاخص آلمان شرقی، هژمونی داشتند. مهمتر از همه آنکه، اتحاد شوروی آن نوع امپراطوری نومستعمراتی که ایالات متحده پس از جنك جهانی دوم برپا کرده بود را نداشت. حتی در کشورهائی که شوروی توانسته بود مانند بخش دولتی هند جای پائی بیابد، ضعف تشکیل سرمایه در کشور خودشان به سوسیال امپریالیستها اجازه نمی داد در ابعادی که لازمه بهره برداری کامل از این فرصتهاست به سرمایه گذاری پرداخته و مافوق سودهائی را که می توان در جائی مانند هند انبار کرد را جهت تحرك بخشیدن به بازار داخلی خود مورد

استفاده قرار دهند. بعبارت دیگر، پیشرویهای اینجا و آنجا برای اینکه سوسیال امپریالیستها بتوانند در ابعادی جهانی شانه به شانه رقبا بسایند، کافی نبود.

در حقیقت، «رقابت مسالمت آمیز» در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بطور فزاینده ای یکجانبه شد ـ بالاخص در زمینه اقتصادی. البته، رقابت های برژنف با بلوك غرب دستاوردهایی برای شوروی داشت ـ مثلا در آنگولا، اتیوپی و غیره. امپریالیسم آمریکا نیز توسط شکست مفتضحانه و پر خرجش در ویتنام بطرز چشمگیری تحقیر شده بود.

کل نظام امپریالیستی در شرق و غرب، بطور فزاینده ای به دیواره های محدودیت درونیش در رابطه با ظرفیت سود سازی برخورد می کرد؛ هر دو بلوك به دست انداز افتادند، اما هر کدام با نرخها و نقاط عزیمتی که توسط وقایع قبلی معین شده بود (بالاخص آن نوع تقسیم جهانی که به ارث برده بودند). بالاخص آنکه ساختمان نظامی عظیمی که ایالات متحده و اتحاد شوروی به آن دست زده بودند، تاثیراتی بسیار متفاوت (و حداقل موقتا، تاثیراتی متضاد) بر اقتصادهای داخلی این دو داشت. ساختمان نظامی عظیم در آمریکا بخش بزرگی از سوخت «بهبود ناسالم» اقتصادی دوره ریگان را تامین کرد. در حالیکه در همان زمان کمر اقتصادی شوروی زیر بار هزینه های نظامی خم شده بود و این تازه قبل از آن است که در ساختمان نظامی در دهه ۱۹۸۰ (با شروع تجاوز به خاك افغانستان) جهشی ایجاد شود.

مشکل رهبران شوروی هرگز انتخاب بین «تفنك یا نان» نبوده است. آن زمان نیز مانند امروز، طبقه حاکمه شوروی فقط می توانست در چارچوب پارامترهای تعیین شده توسط کارکرد خود نظام امپریالیستی تصمیمات سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را بگیرد. بلافاصله پس از آنکه گام تعیین کننده مبنی بر تغییر دولت سوسیالیستی سابق به یك دولت سرمایه داری برداشته شد، رهبران چنان نظامی دیگر نمی توانستند و آزاد نبودند که هر راه رشد یا هر شکل رقابتی با غرب را که مایلند، در پیش بگیرند. بعبارت دیگر، ماهیت امپریالیستی شورویها، آنان را به مسیری هل داد که هژمونی بلوك امپریالیستی آمریکا را بمصاف بطلبند.

کشش های شوروی به گسترش یابی، بالاجبار با مقاومت قدرتهای دیگر روبرو می شد. بهمین ترتیب، خود قدرتهای غربی نیز برای همیشه نمی توانستند پای بند تقسیم کنونی جهان باشند. اولا بدان خاطر که «کارتها» بطور ناموزونی بین بازیکنان غربی پخش شده بود. هر چند برخی از اینها، مانند آلمان غربی، با عمل کردن در چارچوب یکرشته ارتباطات و اتصالات نوین به جائی رسیده اند، اما این قدرتها نیز باید در پی افزایش و تحکیم مناطق نفوذ خود باشند. معذالك این کششها و فشارهای جبری در یك چارچوب دوقطبی رخ میداد و عمل می کرد ـ چارچوب دو قطبی ای که کل بلوك امپریالیستی غرب را در مقابل اتحادشوروی و متحدین آن قرار میداد. به عبارت دیگر، فرانسه و آلمان در عین اینکه نهایتا رقبای امپریالیسم آمریکا می باشند، منافع امپریالیستی مستقل خود را از طریق وحدت با ایالات متحده دنبال می کنند (درست همانطور که ایالات متحده، امپراطوری بریتانیا را نه از طریق جنك بلکه به مقدار زیادی بهنگام اتحاد طرفین در جریان جنك جهانی دوم، از چنگش بدر آورد) . بعلاوه، در مورد بسیار مهم آلمان غربی، منطقه نفوذ «طبیعی اش» (منجمله بخش بزرگی از «سرزمین پدری» تاریخی اش یعنی آلمان شرقی) بطور مستحکمی در مدار اتحاد شوروی بود ـ حداقل اینطور بنظر می آمد.

ماهیت کیفی تقسیم جهان

صحیح نیست که تقسیم جهان فقط بر حسب قسمت کردن کمی مناطق نفوذ مختلف در نظر گرفته شود. تقسیم جهان یك عامل کیفی نیز در بر دارد؛ بدین معنا که فقط تجدید تقسیم جهان میتواند محرك لازم برای آغاز یك دور (یا مارپیچ) جدید از رشد امپریالیستی را از طریق متمرکز کردن سرمایه و نابود کردن سرمایه های نامکفی و ادغام آنان در سرمایه های دیگر فراهم می کند. این ضرورت خود را هم به غرب و هم به شرق تحمیل خواهد کرد. جنك و پروسه ورود به آن و خروج از آن، نقشی تعیین کننده در تمام این امور بازی می کند. این فقط بدان سبب نیست که بخش بزرگی از ظرفیت تولیدی نابود میشود بلکه همچنین بدلیل آن است که جنك بدرجه زیادی دولت امپریالیستی را قادر می سازد مستقیما تولید را به عقلائی ترین وجه ممکن سازمان دهد. یك فاکتور بسیار مهم دیگر هم هست و آن بسیج ایدئولوژیك و سیاسی توده ها در جریان جنك است ـ البته اگر همه چیز بر وقف مراد آنها جلو رود. در آنصورت امپریالیستها قادر خواهند شد استثمار را شدت بخشیده و پرولتاریا را سرکوب کنند. همه اینها بخشی از پروسه پر پیچش و کشش تجدید سازماندهی سرمایه است.

در عین حال، شالوده سرمایه اصلاح شده در کشورهای امپریالیستی با شیوه های نوین اعمال کنترل بر مستعمرات و نو مستعمرات و نفوذ در آنها تداخل می کند. ادغام مستعمرات درون یك چارچوب نوین جهانی، سرمایه های امپریالیستی را قادر می سازد که بطور سودآورتری گسترش یافته، در سطح بین المللی خود را بازسازی نمایند و مناسبات تولیدی در کشورهای تحت ستم را نیز جهت برآوردن نیازهای خود دستخوش تغییر و تبدیلات بیشتری سازند.(۲)

برنامه برژنف بر این فرضیه که یك دوره طولانی از رقابت مسالمت آمیز با غرب در پیش است، متکی نبود. هزینه های نظامی عظیم او منعکس کننده این واقعیت بود که دفاع از «سوسیالیسم واقعی» (یعنی سوسیال امپریالیسم) شوروی بر نیروی قهر متکی خواهد بود و اینکه نهایتا قهر تنها آلترناتیو واقعی جهت غلبه بر غرب می باشد. این هزینه ها یك نوع «سرمایه گذاری» بود که حال را به امید آینده به رهن می گذاشت.

اما چنین سرمایه گذاری هائی نمی توانست تا ابد ادامه یابد. سیاستهای برژنف با وارد آوردن فشارهای هرچه فزاینده بر تضادهای جامعه شوروی، خطر آن را بوجود آورد که حکام شوروی با ضربه ای انفجارآمیز مواجه شوند. تضادهائی که انفجارشان را در سالهای پروسترویکا دیدیم، از آسمان نازل نشدند؛ مدتهای مدیدی بود که بخار در دیك جمع شده بود. وقتی گورباچف به قدرت رسید دو راه در مقابلش بود: ادامه سیاستهای شوروی با احتمال بسیار واقعی آغاز جنك جهانی در فاصله ای کوتاه؛ یا کنار کشیدن از مسیری که کشور مدت مدیدی بر آن قرار داشت.

لازم است اوضاع جهانی در سال ۱۹۸۵، زمانی که گورباچف به قدرت رسید را بخاطر آوریم. مناسبات بین اتحاد شوروی و ایالات متحده، بقول شواردنادزه، در بدترین موقعیت خود از زمان جنك دوم بود. اگر نقاط اوج خصومتهای دو ابر قدرت طی آن مقطع را بخاطر آوریم (وارد کردن سرباز و مهمات به برلین، جنك کره، بحران

موشکی کوبا و غیره) اهمیت موضع گیری فوق آشکار می شود. طبقه حاکمه آمریکا از طریق اتخاذ «ریگانیسم» روشن کرده بود که قصد دارد به هر قیمتی برنامه نظامیگری و درگیری خود با اتحاد شوروی را دنبال کند.

در واقع، ریگان ریاست بزرگترین ساختمان نظامی تاریخ بشر را بعهده داشت و مسئله فقط تولید مصالح جنگی نبود. آمریکا در همه جوانب اتحاد شوروی را تحت فشار گذارده بود: از تلاشهایش در نیکاراگوا جهت بی ثبات ساختن رژیم ساندنیست گرفته تا استقرار یك نسل جدید از موشکهای هسته ای در اروپا در سال ۱۹۸۳، و نیز تجاوز به گرانادا و سرنگون ساختن حکومت طرفدار شوروی در آنجا و غیره.

هرگز کاملا روشن نیست که نمایندگان مختلف طبقه حاکمه تا چه حد آگاهند که سیاستهایشان به کجا می انجامد. مثلا برخی مورخین ادعا می کنند که هیتلر از اینکه بریتانیا پس از حمله او به لهستان، به آلمان اعلان جنك داد متعجب گشت. آیا برژنف و ریگان هر دو معتقد بودند که جنك هسته ای اجتناب ناپذیر است؟ ریگان در اواخر دوران ریاست جمهوریش، وقتی افتضاح ایران ـ کنترا گیت ضربه ای جدی بر «ریگانیسم» وارد آورده بود، اعتراف کرد که اعتقاد برخی افراد محفل درونیش (بدون آنکه از آنها نامی ببرد) مبنی بر «اجتناب ناپذیر بودن جنك هسته ای» خیلی نگرانش کرده بود. با این وصف وی چند سال قبل از این «تغییر کیش»، در سخنرانی اش برای گروهی از بنیادگرایان مسیحی گفته بود که انتظار دارد «آرماگدون» (یعنی «روز رستاخیز» که طبق پیشگوئی انجیل روز آتش سوزی عظیم و نابودی زمین است) را «در زمان حیات خویش» ببینند ـ او در آن زمان ۷۰ ساله بود! شك نیست یکی از تصاویر عمده ای که ریگان از خود به عامه ارائه می داد همین «تزلزل ناپذیری» و توانش در «فشار دادن دکمه» در صورت لزوم بود. هم ریگان و هم محفل نزدیك به او می دانستند که سیاستهایشان متضمن خطر واقعی آغاز جنك است، و آنان چنین خطری را پذیرفته بودند.

معذالك، در تحلیل نهائی، درك ذهنی رهبران دولتی بسیار کم اهمیت تر از نیروی حرکت اولیه ای است که سیاستهایشان تولید می کند. نکته در آن است که هم آمریکا و هم شوروی هر دو در مقطع ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ بوضوح در مسیری قرار داشتند که به جنك منتهی می شد. در حقیقت، این واقعیت که جنك در آن دوره رخ نداد تا حدی مربوط به تصادف است، چرا که هر کدام از «تصادماتی» که رخ داد براحتی میتوانست زنجیره ای از کنش و واکنش تولید کند و به یك درگیری همه جانبه منتهی گردد. تصادف نقش مهمی در تاریخ بازی میکند، اما این مقوله ای «کور» نیست: قوانین بنیادین حرکت توسط رخدادهای تصادفی بیان میشود. هرچند الزامی نبود که یکی از آن «تصادمات» آغازگر جنك باشد، اما این دو طریق تخاصم، الزاما و مداوما چنان «تصادماتی» را تولید میکردند تا آنکه جنك آغاز شود. این یکی از دلایلی است که صحیح نیست به کل دوره پس از جنك دوم بمثابه یك بلوك نامتمایز بنگریم که در آن بطور کم و بیش ثابت و لایتغیری خطر جنك، صرفا بدلیل گرایشات عمومی امپریالیسم موجود بود.

هرچند امکان رخداد جنك جهانی را در هر زمان معین نمیتوان رد کرد، اما در هر زمان معین میتوان گفت که این امکان نسبتا دور است یا بطرز حادی در چشم انداز قرار گرفته است. انکار این امر، بدین معنی که تکامل تضادها هیچ ویژگی ندارد و یا اینکه تضادها فقط میتوانند در یك خط مستقیم تشدید یابند، بالاجبار به اشتباه در ارزیابی از اوضاع و نتیجتا تدوین سیاستی غلط منجر میگردد. این اشتباه بدو بشکل می تواند بروز یابد: یکی بصورت اشتباهی که فوقا ذکرش رفت، یعنی کم بها دادن به خطر واقعی جنك ـ اشتباهی که در دوره مورد بحث موجود بود. دوم، از طریق تقلیل جایگاه آن بحد خطر دائمی درگیری که تحت امپریالیسم هرچند بشکل نهفته وجود دارد. چنین استدلالی میتواند شکل متضادی بخود بگیرد ـ تصور رخداد جنك در چشم انداز بمثابه خطری که همیشه، در هر زمان معین، به نسبت تضادهای دیگر از درجه اهمیت ثابتی برخوردار است. چنین نقطه نظری خطر جنك را به «روح مقدسی» تبدیل میکند که همیشه حاضر است اما هرگز قابل مشاهده نیست. در واقعیت، این دو نقطه نظر برخلاف ظاهرشان زیاد با هم تفاوتی ندارند.

هرچند حقیقت آنست که در نهایت، قوانین بنیادین و نه تصمیم گیریهای دولتمردان مسائل جنك و صلح را تعیین میکند؛ اما این نیز حقیقتی است که تاریخ توسط انسانها ساخته میشود، هرچند نتوانند آن را صرفا طبق دلخواهشان بسازند. روشن است که در شماری از لحظات حساس رهبران دول تصمیماتی گرفتند که عقب نشینی از پرتگاه جنك جهانی بود. حزب ما قبلا در این رابطه انتقاداتی از خود کرده است. مشخصا ما به اینکه نابودی عظیم حاصله از جنك هسته ای تا چه حد بر اعمال طبقات حاکمه، وقتی با مسائل مربوط به آغاز جنگی پیروزمند مواجه شوند تاثیر خواهد گذارد، کم بها دادیم. بعلاوه، امپریالیستها بیشتر از آنچه ما میپنداشتیم آزادی عمل و فضای مانور داشتند.

تاریخ ثابت کرده امپریالیستها وقتی احساس کنند که موجودیت طبقه شان و «منافع حیاتی» آن در خطر است، از هیچ جنایتی فروگذار نمیکنند. اما آنها همچنین به ماهیت پیروسی (۳) پیروزی که به قیمت نابودی پایگاه خانگیشان به کف آید کاملا آگاهند. درواقع، یکی از هشدار دهنده ترین ویژگیهای دهه ۱۹۸۰ عبارت بود از تلاشهای مداوم امپریالیستها برای حل این مشکل، جهت یافتن راهی برای زنده ماندن، پیروز شدن و بازسازی پس از یك نابودی هسته ای. (از نظر نظامی این امر اشکال متفاوتی بخود گرفت، مانند افزایش تحقیقات ایالات متحده برای یافتن سلاح معجزه آسائی بنام «جنك ستارگان» که قرار بود آمریکا را قادر سازد دشمن خود را محو کند بدون آنکه خود از پیامدهای آن لطمه ببیند، یا «مینیاتوریزه کردن» سلاحهای هسته ای و تولید موشکها و کلاهکهای کوچکتر و دقیقتر جهت هدف گیری مشخصتر علیه نشانه های نظامی، با این امید که چنین سلاحهائی «قابل استفاده تر» گردند. البته هیچکس مطمئن نیست که پس از چنان جنك هسته ای تا چه حد میتوان زنده ماند، حتی خوشبین ترین تحلیل گران نوشته اند که حداقل صدها میلیون نفر در جریان چنان جنگی کشته میشوند.)

حکام اتحاد شوروی و ایالات متحده با این واقعیت سخت که سرانجام این راه کجاست، روبرو شدند. و فی الواقع این محاسبه هشیارانه نقش مهمی در تاثیر گذاری بر تصمیم گیریشان مبنی بر اتخاذ راهی دیگر داشت. این امر بخصوص در مورد زمانی که گورباچف بقدرت رسید صادق بود؛ اما وقتی او تمایل خود مبنی بر کاستن از شتاب فوری بسوی جنك را ابراز کرد، امپریالیستهای آمریکائی نیز بسرعت آن را پذیرفتند؛ چرا که ایالات متحده نیز با مشکل زنده ماندن و پیروز شدن در یك

جنگ هسته ای، روبرو بود.

ذخایر

همانطور که قبلا خاطر نشان کردیم، این واقعیت که امپریالیستها قادر بودند راهی متفاوت در پیش بگیرند نیز مسئله ای است که باید تحلیل شود. بسخن دیگر، بنظر میآید که هر دو بلوك امپریالیستی بیش از آنکه ما قبلا پنداشتیم ظرفیت انطباق داشته و دارای «ذخایر» بیشتری هستند. تحلیل از «ذخایر» بلوکهای آمریکا و شوروی از گنجایش این مقاله خارج بوده و موضوعی است که باید مورد بررسی بیشتر قرار گیرد. معهذا به چند نکته میتوان اشاره نمود. برای یك طبقه حاکمه «ذخایر» عبارتند از آن عوامل اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیك و نظامی که میتوانند در خدمت برآورد کردن ضروریات استثنائی و از سر گذراندن مشکلات فوق العاده، بسیج کنند. این مسلما شبیه «منبع ذخیره» گازوئیل نیست که هر وقت منبعی دیگر تمام شد، شیر آن را باز کرده و مطمئن باشیم که برای مدت زمانی کاملا معین، سوخت موجود است. مثلا نبود مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم یا اشتباهات آنان نیز میتواند در شرایط بحران برای طبقات حاکمه تبدیل به یك «ذخیره» گردد؛ و اتفاقا این یکی از آن «ذخایر» مهم برای طبقه حاکمه است!

هیچوقت امپریالیستها کاملا «تهی از ذخایر» نمیشوند. بعبارت دیگر، امپریالیسم هر چقدر هم که ضربه خورده و لرزان باشد بخودی خود و بواسطه فشار وزن خود سقوط نخواهد کرد؛ و جنك نیز بطور «اتوماتیك» شروع نمیشود: جنك در نتیجه عملکرد گرایشات و جبر ذاتی آغاز میشود؛ این امور در رابطه با وقایع بین المللی و اقداماتی که توسط دول عمده درگیر در آن اتخاذ میشود و از طریق آنها، خود را بیان میکند.

در اینجا به یك نکته جانبی نیز باید پرداخت: هرگز نمیتوان گفت که چه مقدار مشخص از «ذخایر» کافی است که امپریالیستها بتوانند هر دوره بحران خود را از سر بگذرانند و یا وارد جنك نشوند. طبقه حاکمه ایالات متحده توانست توفانی که در نتیجه جنك ویتنام و بلند شدن یك جنبش انقلابی قدرتمند در داخل آمریکا (بالاخص جنبش رهائیبخش سیاهان) بپا خاست را از سر بگذراند؛ طبق تحلیل حزب ما یك عامل مهم در این امر عبارت بود از باقیمانده ذخایر اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا که از موقعیتش بمثابه سرکرده یك امپراتوری جهانی سرچشمه میگرفت. اما اشتباهی جدی خواهد بود اگر از این مطلب نتیجه گیری شود که یك اوضاع انقلابی کامل در آن دوره نمیتوانست ظهور یابد و یا امکان سرنگون کردن امپریالیسم آمریکا در آن زمان غیر قابل تصور بود.

برخی شاید اعتراض کنند که با طرح این مختصات، مقوله «ذخایر» آنقدر مبهم می شود که ارزش خود را کاملا از کف می دهد. خیر، اینطور نیست. شناخت از قوانین پایه ای حاکم بر عملکرد امپریالیسم امکانپذیر است؛ و بر پایه این شناخت می توان به تحلیل مشخص از حرکت و تکامل دول امپریالیستی، ضعفهای بنیادین شان، و همچنین از «ذخایری» که قادرند مورد استفاده قرار دهند پرداخت و بر این مبنا استراتژی و سیاستهای انقلابی جهت تسریع سرنگونی این هیولاها را تکامل داد. اینکه چنین تحلیلی هرگز نمی تواند به پای دقت قواعد کلی ریاضی برسد از درجه علمی بودن آن نمی کاهد ـ این تحلیل مانند تمام علوم فقط می تواند حقیقت را بطور قسمی منعکس سازد و مانند تمام علوم باید از طریق پراتیك و مبارزه بین درست و غلط آنرا به پیش راند تا بتواند حقیقت را کاملتر و همه جانبه تر منعکس سازد. بعلاوه، هر چند طبیعت و جامعه هر دو در حال تغییر مداوم هستند، اما جامعه بشری (و نتیجتا اوضاع جهانی) بسیار پویاتر، متغیرتر و پیچیده تر از طبیعت است؛ بنابراین شناخت حسی و تحلیل افراد بالاجبار بدرجات کم یا بیش عقب تر از تغییر و تحولات جاری است.

تبانی و رقابت

تبانی و رقابت بمعنائی دیالکتیکی متضادند؛ یعنی مانند تمام اضداد، با یکدیگر تداخل می کنند و تحت شرایطی می توانند به ضد خود بدل شوند.

تبانی و رقابت همیشه بین قدرتهای امپریالیستی موجود است. تضاد فوق خود بیان این گرایش ذاتی در سرمایه داری است که سرمایه های رقیب یکدیگر را هم جذب می کنند و هم دفع، و شرایط موجودیت یکی نیازمند موجودیت سرمایه های دیگر است، هر چند که این سرمایه ها بطور اجتناب ناپذیری گرفتار نبردی برای نابودی یکدیگرند. سرمایه یك قطب تضاد در مقابل کار (پرولتاریا) می باشد، اما درون خودش نیز تضاد دارد. اشاره مارکس به طبقه سرمایه دار بمثابه «انجمن اخوت دزدان» بخوبی این طبیعت دوگانه را بیان می کند.

تبانی و رقابت همیشه با هم موجودند. هیچ زمانی یکی بدون دیگری نیست. مثلا، حتی در بحبوحه خود جنك بوضوح می توان هر دو گرایش را دید. در جنك جهانی دوم، ایالات متحده و بریتانیا در مقابل بلوك آلمان با یکدیگر متحد بودند؛ اما واضح است که این اتحاد پر از رقابت بود و هر کدام اهدافی متفاوت و شدیدا متضاد را از طریق پروسه همکاری (یا تبانی) با یکدیگر علیه بلوك دیگر، دنبال می کردند. بهمین ترتیب، دو بلوك «محور» و «متفقین»، در حالی که در جنك مرگ و زندگی با یکدیگر جهت آقائی بر جهان بودند، در مقاطع مهم علیه منافع انقلاب پرولتری و اتحاد شوروی سوسیالیستی تبانی کردند. بریتانیا و آلمان دست در دست یکدیگر علیه منافع انقلاب در یونان کار کردند. بهمین ترتیب، سیاستهای آمریکا و بریتانیا در رابطه با یك «جبهه دوم» نیز بمقدار معتنابهی، توسط تمایل آنان به ضربه زدن به شوروی سوسیالیستی و تضعیف آن توسط آلمان (در سالهای اول جنك) تعیین می شد؛ بالاخص پس از آنکه ارتش سرخ ضربات قطعی را بر هیتلر وارد آورد، امپریالیستهای متفقین جهت محدود کردن دامنه پیشرفتهای انقلابی که بطور قطع شکست هیتلر بهمراه می آورد، بسرعت ارتشهای خود را در برلین مستقر کردند.

در نهایت، رابطه مابین قدرتهای امپریالیستی، و بیشتر از آن مابین بلوکهای امپریالیستی عمدتا توسط رقابت و فقط در درجه دوم توسط تبانی تعیین می شود. این نکته ریشه در این واقعیت دارد که سرمایه فقط می تواند بمثابه سرمایه های بسیار و متضاد موجود باشد. اما آنچه بمعنای عام عمده است تعیین نمی کند که کدام جنبه از مناسبات بین دول امپریالیستی در هر لحظه از امور بین المللی غالب یا عمده است. اضداد می توانند به یکدیگر تبدیل شوند و می شوند؛ و این امر در شرایطی که خود تضاد حدت می یابد سریعتر، قهرآمیزتر و مکررتر انجام می گیرد. جنبه عمده است که ماهیت تضاد را در هر زمان معین مشخص می کند و به این معنا می توان گفت که اوضاع کنونی جهان با تبانی بین آمریکا و شوروی رقم می

خورد تا با رقابت آنان. اما این نیز حقیقتی است که حتی اگر مناسبات بین دو قطب متضاد دچار تغییر شود، هم رقابت می تواند افزایش یابد و هم تبانی.

در اوضاع کنونی تبانی تبدیل به عامل مهمتری در امور جهان گشته است، و حتی رقابت بین قدرتهای امپریالیستی بمقدار قابل ملاحظه ای از طریق تبانی آنها انجام گرفته و بخشی از آن است. معذالك، «ماه عسل» کنونی بین شرق و غرب بهمان سرعت می تواند به متارکه ای تلخ و قهرآمیز بدل شود.

البته رابطه بین تبانی و رقابت، جدا از مسئله تضاد عمده در سطح جهانی نمی باشد. رقابت و تبانی وحدت اضدادند؛ آنها دو بیان متضاد، یا دو شکل حرکت از تضاد درون امپریالیستی هستند. رقابت، و نه تبانی، آن جنبه ای است که بطور کلی و نهایتا تضاد میان قدرتهای امپریالیستی را رقم زده و نیرویی است که دول امپریالیستی را به جنك با یکدیگر می راند. وضعیت امروزی مناسبات شرق ـ غرب که بیشتر با تبانی مشخص می شود، هم انعکاس این واقعیت است که تضاد عمده بطور قسمی و موقتی تخفیف یافته است و هم به این تخفیف قسمی و موقتی خدمت می کند. این واقعیت که تضاد عمده موقتا و بخشا تخفیف یافته است (و حتی اگر یك تضاد دیگر بمثابه تضاد عمده بظهور رسیده و بر تکوین یابی وقایع جهان مسلط باشد) بمعنای محو تضاد- بین قدرتهای امپریالیستی نیست و نخواهد بود. بعلاوه، این تغییرات در جهانی رخ می دهد که در آن آلترناتیوها، فضای مانور و «ذخایر» قدرتهای امپریالیستی در حال آب رفتن است، و این استدلالی دیگر است علیه گرایش خوشخیالی. تشدید کلی تضادهای بنیادین بمعنای آن است که رابطه درونی بین این تضادهای مختلف بیش از همیشه پر تنش بوده و بسرعت می تواند دستخوش تغییرات برجسته شود.

در هم شکستن رژیمهای اروپای شرقی تصویری از نکته فوق است. رقابت دراز مدت بین دو بلوك امپریالیستی صحنه را برای این در هم شکستن آماده کرد (منجمله از طریق فعالیتهای مستقیم غرب برای تشدید مشکلات کمپ مخالف) اما آنچه که بطور فی الفور برآمد را ممکن ساخت تخفیف تضاد بین دو بلوك و نقش موقتا مسلط تبانی در مناسبات بین ابر قدرتها بود، چرا که حدت رقابت بین دو بلوك نیروهای گریز از مرکز را درون خود بلوکها، هر چند فقط موقتی، مهار می زد. (کشش متقابل بین دو آلمان از مدتها قبل موجود بود، اما ازدواج آنان بدلیل شدت رقابت بین طایفه های مربوطه شان امکان نداشت.)

اما مهم است توجه کنیم که در اینجا نیز گرایشات خنثی کننده موجودند. با هرچه نزدیکتر شدن آلمان شرقی و غربی بسیاری از صغری و کبری هایی که هر دو بلوك بر پایه آنها سازمان یافته اند، بهم می خورد. از سوی دیگر گرایشی مبنی بر جوش دادن دوباره اتحادهایی که قبلا شل شده بودند، موجود است؛ مثلا لهستان با اتحاد شوروی، فرانسه با بریتانیا و غیره.

می توان گفت که اوضاع امروزی جهان با دو عامل متضاد رقم می خورد. رشته های ساختارهای متعلق به دوره پس از جنك جهانی دوم تا حد تحولی برجسته، کش آمده است (مانوتسه دون در برخورد به قانون تضاد به این نکته اشاره می کند). اکنون بر همگان روشن است که چارچوب دوره پس از جنك جهانی دوم دیگر معتبر نمیباشد. اما در همانحال بازیگران مختلف صحنه جهانی عاجز از ترسیم صف بندی نوین و به اجراء گذاردن آن میباشند. تقسیم مجدد جهان آغاز شده است، اما این تجدید تقسیم توسط روشهائی که اکنون بکار برده میشود نمیتواند کامل گردد و ثمره دهد. تقسیم قبلی جهان بالاجبار خود را تحمیل کرده و بطور مداوم در مقابل بهترین طرحهای امپریالیستها عرض اندام خواهد نمود، چرا که کاملا در هم شکسته نشده است. آزمون قدرت میان قدرتهای امپریالیستی مختلف، تحمیل اراده یکی بر دیگری و مشخص شدن قدرت نسبی در درون هریك از دسته بندیها، هنوز انجام نگرفته است.

دلیل پیچیدگی اوضاع کنونی جهان همین است. همکاری واقعی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی امکان تغییرات مهمی را در شماری از وضعیتهای سابقا «ایستا» ـ مانند افغانستان، نیکاراگوا و البته آلمان ـ بوجود آورده است. در یك سطح، خطر جنك جهانی دیگر محسوس نیست. اما پنبه شدن سریع رشته ساختارهائی که سابقا ابدی بنظر می آمدند، مهمترین موجد بی ثباتی در اوضاع کنونی جهان است. افزایش آشوب در میان محافل حاکمه و امکان واقعی خیزشهای انقلابی در بسیاری از کشورها، مسلما با سیر تکوین تضاد بین دو بلوك تداخل کرده و آن را متاثر خواهد ساخت.

آس گورباچف؟

یك نکته کاملا روشن است: تمام استراتژیهای تثبیت شده پیشین امپریالیستها ـ شرقی و غربی ـ مورد بررسی دوباره و تجدید نظر قرار گرفته است. رشته های وضع موجود در حال پنبه شدن است و هر کوششی از سوی این یا آن قدرت (یا گروهبندی قدرتها) جهت پیشبرد منافع استراتژیکشان از طریق حفظ این وضع مسلما به شکستشان منجر خواهد شد. گورباچف تحت فشار حدت بحران در اتحاد شوروی، این امر را سریعتر از همپالگان آمریکائیش درك کرد و نقش فعالتری در به جریان انداختن اوضاع کنونی بازی نمود.

گورباچف از طریق بازی با «کارت آلمان»، یعنی هموار کردن راه اتحاد دو آلمان، دست به یك قمار بزرگ زده است؛ اما او بدینوسیله کاری کرده که میتواند منجر به یك جدائی عظیم در ائتلاف غرب گردد. مسئله را میتوان چنین طرح کرد: آیا سیاستهای گورباچف (در سطح گسترده، اما خصوصا در رابطه با آلمان) را باید بمثابه پرچم تسلیم «بازنده» جنك سرد در نظر گرفت یا بیشتر یك مانور ماکیاولیستی با هدف ایجاد اغتشاش در غرب ـ و همزمان پیشبرد یك دستور کار مخفی؟

هیچیك از این دو دیدگاه صحیح نیست، هر چند در هر دو جوانبی از حقیقت وجود دارد. همانطور که دیده ایم، گورباچف به این نتیجه گیری دوگانه دست یافت (یا چنین بنظر می آید) که وضع موجود دیگر معتبر نیست و همچنین بدین نتیجه رسید که در آن لحظه حساسی که تصمیمات حیاتی باید گرفته شود، دیگر امکان بازسازی جهان توسط جنك بطریقی که مساعد حال سوسیال امپریالیسم شوروی در آن دوره باشد، نخواهد بود. گورباچف بدین مفهوم «عقب نشست». اما بدون شك چنین تصمیمی کاراکتر امپریالیستی اتحاد شوروی را تغییر نداده و بمعنای تسلیم صاف و ساده گورباچف به دشمنانش هم نیست. بلکه بدان معناست که او بسختی تلاش کرد آگاهانه سیاستهای جدیدی اتخاذ کرده و به اجراء بگذارد ـ سیاستهائی که در چارچوب تصمیم به عقب نشینی از شتاب بسوی جنك در میانه دهه ۱۹۸۰، به بهترین وجهی مساعد حال سوسیال امپریالیسم باشد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که سیاستهای گورباچف برای بیرون کشیدن اتحاد شوروی از بحرانی که در آن غوطه ور

است ـ حتی بطور موقتی ـ موفقیت آمیز باشد. بدون شك این اقدامی جهت بازسازی رادیکال سیستم اقتصادی شوروی است و از دید شورویها بوضوح با اقداماتشان برای «بازسازی» (یا تقسیم مجدد!) کل مناسبات بین المللی عمیقا در ارتباط است. اما شورویها حتی زمانیکه نقش کلیدی در پنبه کردن رشته های نظم کهن بازی میکنند نمیتوانند مناسبات بین المللی را بطور اساسی بنحوی مساعد حال خود دوباره شکل دهند. بطور مثال، هنوز لوکوموتیو آلمان به قطار شوروی قلاب نشده است. هرچند آلمان و شوروی برای بوجود آوردن چنان پیوندی تلاش میکنند اما مسلما نزاع اساسی بر سر اینکه چه کسی راننده باشد و حرکت قطار به کدام سو باشد حادتر خواهد شد.

نیروی جبر درونی بسوی یك تقسیم نوین و مساعدتر جهان هنوز بر اتحاد شوروی اعمال میشود و همچنان بر سیاستهای مختلفی که مورد بحث و تصویب حکام شوروی قرار میگیرد، خود را اعمال میکند. حتی در همین دوره متاخر که سیاستهای استراتژیك شوروی عمدتا از نقطه نظر چگونگی تدارك و پیشبرد یك جنك پیروزمند جهانی ترسیم نشده طبقه حاکمه شوروی همچنان از طرق مختلف دیپلماتیك، سیاسی، اقتصادی و مسلما نظامی نیز منافع خود را دنبال میکنند. تمامی طبقات حاکمه امپریالیستی بهنگام انجام اینگونه محاسبات، نه فقط امروز که فردا را هم در نظر میگیرند؛ نه فقط سیاستهای مرجح بلکه سیاستهائی که سیر تکوین اوضاع به آنها تحمیل میکند را نیز مد نظر دارند ـ این یکی از معانی «آمادگی» است. آنها همیشه تلاش خواهند کرد که عقب نشینی در یك عرصه را به پیشروی در عرصه دیگر تبدیل کنند ـ مثلا سعی خواهند کرد عقب نشینی در عرصه نظامی را تبدیل به یك کارزار تعرضی خلق افکار عمومی جهانی نمایند. مقامات نظامی و غیر نظامی اتحاد شوروی و همچنین امپریالیستهای غربی، همیشه امکان شکست نقشه استراتژیك کنونی گورباچف و بکنار گذاشته شدن آن توسط خودش یا جانشینانش را مورد ملاحظه قرار داده اند. آنچه امروز یك عقب نشینی استراتژیك از برخورد میباشد، میتواند تدارکی استراتژیك برای برخورد فردا باشد. این صرفا یك مانور ماکیاولیستی نیست؛ بلکه باز هم خاطر نشان میکنیم، نیروهای جبر درونی امپریالیسم است که خود را از طریق نوع سیاستهای متخذه توسط افرادی که فقط قسما به این نیروها آگاهی دارند و به آن عکس العمل نشان میدهند، بیان میکنند.

مسلما غرب در دوره اخیر پیروزیهای مهمی بر رقبای شوروی خود بدست آورده است، اما مشکلات واقعی مقابل پای اتحاد شوروی خود یك منبع نگرانی برای محافل حاکمه غرب است؛ چرا که آنان می فهمند بحران و طغیان در اتحاد شوروی عامل مهمی است که بر بی ثباتی و تزلزل امور جهان می افزاید. این یکی از آن دلایلی است که قدرتهای غربی در برخی موارد در وارد آوردن فشار به گورباچف احتیاط پیشه کرده اند ـ مثلا در رابطه با بحرانی که با «اعلامیه استقلال» لیتوانی بوجود آمد.

بعلاوه، تا بدان حد که به مناسبات بین دو بلوك امپریالیستی مربوط است نمیتوان امکان این امر را نادیده گرفت که چرخش کنونی در وقایع بین المللی توسط ایالات متحده یا زیر فشار شکافهای بیشتر درون بلوك آمریکا به ناگهان متوقف گردد.

نتیجه گیری

ما قبلا خاطر نشان کرده ایم، مهمترین عاملی که باید عمیقا درك گردد بوجود آمدن زمینه های مساعدتر برای انقلاب است. نمیتوان پیش بینی کرد که تلاقی مساعد تضادها و شرایط چقدر ممکن است دوام آورد. سرعت فزاینده تکوین وقایع جهان، که خود انعکاس حدت یابی تضادهای بنیادین است، خود انگیزه ای قوی برای دریافتن لحظه است.

هیچ استراتژی انقلابی، هرگز نمیتواند بر پایه این فرض که دوره طولانی صلح در پیش است بنا گردد. هرچند دوره پس از جنك جهانی دوم با غیبت جنك جهانی رقم خورده، اما عصری قهرآمیز و پرآشوب، مملو از انواع گوناگون جنگها و انقلابات بوده است. برای اکثر کشورهای جهان، «صلح» حقیقتا امری بسیار نسبی است و طبیعت قهری حاکمیت ارتجاعی مداوما خود را نشان میدهد. حتی در کشورهای امپریالیستی که «صلح» (یعنی نبود یك برخورد نظامی مستقیم با دیگر قدرتهای اصلی یا یك جنك مهم دیگر) نظم «عادی» امور بنظر می آید، این فقط ظاهر قضیه است و مسئله را اینگونه دیدن یعنی فقط توجه به جنبه کمی مسئله (یعنی آنچه که در مدت زمان طولانی غالب بوده است) و نادیده گرفتن جنبه کیفی (یعنی اینکه بواقع جوهر امپریالیسم چیست و در تکوین آن چه چیزی نقش کلیدی دارد). و البته، چنین «صلحی»، دست زدن به سرکوب قهرآمیز و جنك علیه ملل و خلقهای تحت ستم را در بر دارد. در کشورهای امپریالیستی که دوره های طولانی «صلح» میتواند وجود داشته باشد (که این نیز فقط نسبی است)، کماکان استراتژی انقلابی را دقیقا باید بر آن لحظات بحران جدی، بی نظمی و / یا جنك استوار گردد، زمانیکه مناسبات طبقاتی و ماهیت سیستم آدمخوار امپریالیستی برملا شده و طبیعت استبدادی قدرت سیاسی ارتجاعی آشکار گشته و هجوم علیه قدرت دولتی امکان پذیر میگردد.

تدارك جنك انقلابی پرولتاریا، جنك خلق، یا دست زدن به آن، وظیفه موکد انقلابیون کمونیست در تمام کشورها است ؛ هرچند طبیعت خاص این جنك بر حسب شرایط مختلف در کشورهای گوناگون متغیر باشد ـ بالاخص بین دو جریان عظیم انقلاب پرولتری جهان: یعنی انقلاب دمکراتیك کشورهای تحت ستم و انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و دول امپریالیستی.

چرخش اخیر در وقایع جهان، آشوبی در صفوف انقلابیون ایجاد کرده است ـ اما در صفوف امپریالیستها و مرتجعین آشوب عظیمتری بوجود آورده است. مشکلات وجود دارند اما میتوان و باید بر آنها فائق آمد. کمونیستهای انقلابی با دخالت آگاهانه و فعالانه میتوانند اوضاع مساعد کنونی را مساعدتر سازند. ■

توضیحات

۱ـ «کارگر انقلابی»، شماره ۵۴۰ (۲۲ ژانویه ۱۹۹۰)

۲ ـ جهت یك بحث کامل در مورد این نکته و تجدید تقسیم جهان به «آمریکا در سراشیب» نوشته ریموند لوتا مراجعه کنید. فرق بین بازسازی منتج از جنك جهانی و اوضاع کنونی که آلمان غربی و شرقی در پی محدت مجدد هستند، جالب توجه است. امپریالیستهای آلمان شرقی، بخصوص، بهره مندی بی دردسر از شهروند بودن در یك میهن امپریالیستی قدرتمند را به توده های شرق و غرب وعده میدهند. در واقع آنان مصرند که غیر واقع بینانه به بورگرهای آلمان قول دهند که «خرید» آلمان شرقی بدون بهم خوردن آرامش آنها انجام خواهد گرفت.

۳ ـ منظور از پیروزی «پیروسی»، آن نوع پیروزی است که به قیمتی بی اندازه گران بدست آید ـ نظیر پیروزی «پیروس» پادشاه بر رُمی ها در سال ۲۷۹ قبل از میلاد مسیح.

یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

کشتزارهای

نوشته: رودی مامبیسا

و این آخرین بخش از مقاله ای دو بخشی است. بخش نخست در «جهانی برای فتح» شماره ۱٤ ـ ۱۳٦۹ درج گردید که مباحثه ای حول مسئله کشاورزی بود. مباحث بخش نخست مشتمل بود براینکه چگونه نیشکر، کوبا را برده ساخت و حتی کاسترو و شورشیان مسلحش را پس از کسب قدرت سیاسی به بند کشید. و این بخش به بررسی نتایج این امر میپردازد ـ ج . ب . ف

۵ ـ تکامل برنامه ریزی نومستعمراتی

کاسترو در سال ۱۹٦۳ برای مذاکره حول افزایش روابط تجاری به شوروی سفر کرد. پس از این سفر بود که برنامه قبلی کوبا دایر بر کاهش تولید شکر به برنامه ای برای افزایش آن تبدیل شد.

از نظر چه گوارا که مسئول اقتصاد کوبا بود، «سوسیالیسم» و صنعتی شدن دو کلمه مترادف بودند، یعنی اینکه هر دوی آنها انکشاف نیروهای مولده را معنا میدادند. هدف عبارت بود از انباشت مازاد با حداکثر سرعت و در حداکثر کمیت ممکن ـ و این یعنی تولید شکر. او چنین توضیح میدهد: «کل تاریخ اقتصادی کوبا نشان داده است که هیچ فعالیت اقتصادی دیگری بازدهی ای همچون کشت نیشکر ندارد. بسیاری از ما در آغاز انقلاب به این واقعیت اساسی اقتصادی واقف نبودیم، چرا که ایده ای خرافی سلطه شکر را با وابستگی به امپریالیسم و فلاکت در مناطق روستائی پیوند میداد، بدون اینکه علل واقعی، یعنی رابطه مربوط به موازنه تجاری نابرابر را بررسی کند».(۵۳) به عبارت دیگر، او ویژگی تعیین کننده وابستگی کوبا را در خارج از پدیده تصویر میکرد ـ اینکه شکر به چه مقدار و به چه کسی فروخته میشد، نه اینکه وابستگی، ذاتی سازمان سرمایه در خود کوبا است. از این رو نتیجه گرفتند که «سوسیالیسم» طریقه بهتری برای ادامه همان نظام زراعی قدیمی است. از اواسط دهه شصت تا دهه هفتاد، دولت کوبا تلاش کرد تا اقتصاد این کشور را به کمك اوامر مامورین عالیرتبه دولتی بگرداند و کلیه منابع ممکن را در جهت افزایش قابل توجه تولید شکر بکار گیرد ـ با این ایده که مازاد را در صنعتی کردن کشور مورد استفاده قرار دهد. تلاشهای رسمی در جهت دامن زدن به شور و شوق عمومی برای نیل به اهداف بورژوائی، و تاکید چه گوارا بر پاداشهای «معنوی» در عوض پاداشهای مادی برای کار، برخی منتقدین مجرب کوبا را به اشتباه انداخت تا این دوره را مصرانه دورهٔ «چینی ـ گوارائی» یا «مائوئیستی ـ گوارائی» بخوانند. حتی کارشناسان مجرب هوادار کوبا به این اشتباه دچار شدند. (۵٤) یك نویسنده درکی درست از مسئله را ارائه داد. او خاطرنشان ساخت: «رهبری کوبا در حالیکه شعارهای نوع چینی میداد، همه چیز را در توسعه نوع روسی بکار میگرفت»، (۵۵) منظور اینست که دولت کوبا تلاش میکرد از روش «چینی» ـ و در اصل کاریکاتوری از آن، چرا که سیاست انقلابی چینیها دایر براتکاء به توده ها، صرفاً دامن زدن به احساسات آنها نبود بلکه بر آگاهی سیاسی و خلاقیت توده ها در اقتصاد و سیاست متکی بود و اصل «به هر کس به اندازه کارش» را بکار میگرفت ـ برای نیل به هدف «روسی» استفاده کند، یعنی برای نیل به هدف انباشت مازاد در سودآورترین بخشهای اقتصادی بجای پیشبرد ساختمان اقتصاد بطور همه جانبه بر مبنای توسعه موزون و هماهنك کشاورزی، صنایع سبك و صنایع سنگین.

دولت کوبا هیچ راهی بجز روی آوری به انگیزه های «معنوی» بجای انگیزه های مادی در این دوره نداشت، چرا که وضع اقتصاد فاجعه بار بود، و وضع به مدت بیش از یك دهه به همین شکل باقی ماند. این بدان معنا نبود که سیاستهایشان انقلابی شده بود. مائو در مورد وضعیت مشابهی در لهستان در دهه پنجاه چنین گفت، «بنظر میرسد که همواره تاکید بیش از حد برانگیزه های مادی به عکس خود تبدیل میشود. نوشتن تعداد زیادی چك، قشر بالایی را خوشحال نگه میدارد. اما هنگامیکه توده های وسیع کارگر و دهقان میخواهند چکهایشان را نقد کنند ولی نمیتوانند، جای تعجبی نیست که فشار برای «معنوی» شدن زیاد شود.» (۵٦)

از اواسط دهه شصت، حکومت کاسترو همه چیز را تحت الشعاع نیل به هدف تولید ده میلیون تُن شکر در کشت و برداشت سال ۷۰ ـ ۱۹٦۹ نمود. شکر طبق

نیشکر را بسوزانید

قراردادهایی پیش فروش شد ولی مقدار محصول یك شکست بود و قربانی شدن مابقی اقتصاد در خدمت نیل به این هدف باعث ناهنجار شدن وضع جزیره شد. در دهه ۱۹۷۰، کوبا به استفاده از روشهای محاسبه اقتصادی که در دوره لیبرمن(Liberman) به سال ۱۹۶۵، در اتحاد شوروی اتخاذ شده بود، پرداخت. این روش عبارت است از سنجش سود و زیان متحمل از طریق محاسبات اقتصادی پیچیده و برنامه ریزی اقتصادی بر پایه این محاسبات ـ یعنی تقلید بازار آزاد از نظر محاسبات و بکار بردن سنك محکهای سرمایه داری در تمام سطوح، و در عین حال حفظ مالکیت دولتی بر اغلب ابزار تولید. فی الواقع این تکنیکهائی است که به کاسیگین نسبت داده میشود، در خود شوروی تا زمان به قدرت رسیدن گورباچف کاملا معمول نگشت؛ بدین لحاظ است که میتوان کوبا را در اجرای برخی سیاستهای اقتصادی پرسترویکا، پیشتاز دانست.

در سال ۱۹۷۵، نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا، به آن منطقی که بطور تلویحی جهتگیری کشور را روز اول انقلاب تعیین کرده بود، صراحت بخشید و آن را نهادی ساخت؛ و بدین ترتیب قرار شد که آشکارا، کاملا، پیگیرانه و از بالا تا پائین، از طریق کامپیوتر و نه کار حدسی، بکار بسته شود. در قطعنامه کنگره نوشته شد: «پزو[واحد پول کوبا] باید واقعا کل فعالیت اقتصادی کوبا را کنترل کند.» (۵۷) یعنی اعلام شد که انباشت سرمایه هدف اقتصاد کوبا است. اما، نتایج این سیاستهای اقتصادی برای کوبا متفاوت از شوروی بود. شوروی یك ابر قدرت امپریالیستی بود، در حالیکه با پیوستن به کومکون (بازار مشترك بلوك شوروی) در سال ۱۹۷۲ در تقسیم کار تحت سرپرستی شوروی، نقش تولید کننده شکر به کوبا داده شد ـ درست همان موقعیتی که سابقا در بلوك غرب تحت رهبری آمریکا، داشت.

S.D.P.E (سیستم مدیریت و برنامه ریزی اقتصادی) مصوبه نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا در ۱۹۷۵، دستمزد کارگران را بر پایه پاداش (تا حد ۳۰ درصد از نرخ پایه) تنظیم کرد ـ پاداش درازای متحقق کردن میانگین ویاگذراز آن؛ وبرای پرسنل فنی ومدیران پاداشی تا معادل یك ماه حقوق اضافی در سال را در نظر گرفت. در سال ۱۹۸۰، «سیستم قرارداد کاری آزادانه یا مستقیم» حق استخدام و اخراج را با در نظر گرفتن چند استثناء به مدیران داد. در اواسط دهه ۱۹۸۰، معرفی «بریگادهای باروری مداوم» راه سیستم را بیش از پیش باز کرد، به نحوی که دستمزد کارگران بر مبنای سودآوری هر واحد تولیدی خاص پرداخت میشد.

سپس در سال ۱۹۸۶، پس از سقوط قیمت شکر و نفت، سومین کنگره حزب کمونیست کوبا فراخوان «بازگشت به گواریسم» را صادر نمود و تاکید بر «انگیزه های معنوی» را دوباره زنده کرد. نوشته ها و شعارهای چه گوارا در ستایش از «انگیزه های معنوی» از انبارها (که از اوایل دهه هفتاد در آنها جای داده شده بودند) بیرون کشیده شد. خود کاسترو که حدود یك و نیم دهه بندرت از چه گوارا ذکری به میان آورده بود، به هر بهانه ای پای او را پیش میکشید. این دورنما که پرسترویکای گورباچف در کوبا ممکن است سفت تر کردن کمربندها را الزام آور کند، نرخ سهام چه گوارا در بازار لفاظی کاسترو را باز هم بالاتر برد و سوخت کارزار «تصحیحی» که هنوز هم ادامه دارد را تامین کرد. محتوی اصلی این «تصحیحات» ریاضت کشی است. کاسترو در وارد کردن فاکتور «گواریسم» در « محاسبات اقتصادی» نوع روسی که بجای مدیریت گوارائی (که استیل تند.تری داشت) نشسته بود، هیچ مشکلی نداشت. دلیلش هم این بود که هر دو نوع از جهتگیری بنیادین یکسان برخوردارند.

امروزه جای تردیدی باقی نمانده که افق اقتصادی کوبا درست مثل سایر کشورهای آمریکای لاتین تیره و تار است. تئوری «برتری نسبی» (۱) که مورد حمایت چه گوارا بود، هنوز هم برای اثبات اینکه تولید شکر توانست حدی از توسعه اقتصادی را برای

۱ـ برپایه این تئوری، هر کشور تحت سلطه امپریالیسم یا هر منطقه از کشور، فقط یا عمدتا باید چیزی را تولید کند که در آن «برتری نسبی» دارد و با سود حاصل از آن نیازمندیهای دیگر خود را از کشورهای امپریالیستی بخرد. مثلا کوبا در شکر «برتری نسبی» دارد، ایران در نفت و غیره ـ توضیح مترجم

کوبا بخرد، استفاده میشود. در رد این ادعا باید نشان داد که این توسعه، خود یك عامل محرك اوضاع اسفبار کنونی کوبا بوده است. یابعبارت دیگر، آنچه کوبا با استفاده از پول فروش شکرش «خریده» سوسیالیسم نبوده بلکه دامن زدن به وابستگی بوده است.

٦ ـ صنعتی شدن وابستگی

پس از گذشت سی سال از انقلاب و پانزده سال از اتخاذ S.D.P.E (سیستم مدیریت و برنامه ریزی اقتصادی) دستاوردهای کوبا چه بوده است؟

مکانیزه شدن بار گیری نیشکر و بخش اعظم پروسه درو آن، که شاهکاری بی نظیر در جهان است، مهمترین تحول در کوبا است. اگر این کار صورت نمیگرفت، از بین بردن تکه زمینهایی که خانواده های روستایی طی «فصل مردهٔ» میان دروها، غذای بخور و نمیر خود را از آنجا تامین میکردند، ممکن نمی گشت.

این درجه از صنعتی شدن تولید شکر نتوانسته کوبا را از تك محصولی بودن رها سازد. کارگران صنعت شکر و خانواده هایشان یك ششم کل جمعیت را تشکیل میدهند. همچنین یك سوم وسایل تولیدی صنعتی کشور به شکر اختصاص دارد. صادرات شکر ۸۲ درصد کل صادرات کوبا است (۵۸) که به لحاظ درصدی از دهه بیست تاکنون تغییر اندکی کرده است.(۵۹) تنها تفاوت واقعی میان زمان حال و دوره پیش از کاسترو اینستکه اکنون ٦۹ درصد شکر کوبا به جای بلوك آمریکا به بلوك شوروی صادر میگردد.(٦۰)

اگر چه در صد زمین زیر کشت شکر به ۷۵ درصد افزایش یافته، اما کل مقدار زمین زیر کشت کاهش یافته است.(٦۱) کشتزارهایی که پرت اند و یا پستی و بلندی دارند و بدین جهت از نظر کشاورزی مکانیزه سودآور نیستند، به حال خود رها شده اند. بدین جهت، دولت تلاش نکرده تا سطح تولید شکر را از سطح متوسط کنونیش که حدود ۸ میلیون تن ـ تقریبا به همان اندازه زمان باتیستا ـ است، افزایش دهد. از یك رشته محصولات مرکبات (که بجای تنباکو مقام دوم را در صادرات کوبا اشغال کرده) که بگذریم، محصولات غذائی کاهش یافته اند. علتش این نیست که امکان رشد محصولات غذائی و یا نیاز به آن، نیست. بلکه مساله این است که بر مبنای معیارهای امپریالیستی، رشد این محصولات سودآور نمی باشد. کشت محصولات دیگر ـ بجز شکر ـ از ۳۵ درصد (درصدی تاریخی) در سال ۱۹٦۲ به ۲۹ درصد در سال ۱۹۷٦ کاهش یافت. و پرورش دام از ۳٤ درصد به ۳۱ درصد نزول پیدا کرد. و این در حالی بود که تولید شکر رو به افزایش داشت. (٦۲) اگر چه برخی سرمایه گذاریها در عرصه تولید برنج صورت گرفت، اما با کنار گذاردن شیوه کاربر(«چینی») و روی آوردن به شیوه سرمایه بر («آمریکایی»)، در دهه هفتاد، از میزان جیره دولتی هر فرد کاسته شد و در دهه هشتاد همچنان پائین نگه داشته شد. علت امر هم این بود که تقاضا بسیار بیش از تولید داخلی بود و افسار واردات نیز بالاخره میبایست در جایی کشیده میشد و نباید فراموش کرد که برنج پایه ای ترین مواد غذائی کوبائی است. (٦۳) تولید یوکا، مالانگا و لوبیا شدیدا کاهش یافت. تولید شیر پائین آمد. تولید سیب زمینی و گوجه فرنگی و پرورش خوك اندکی سریعتر از آهنك رشد جمعیت بود. تنها پیشرفت در تولید تخم مرغ (که خصوصا با استفاده از تکنولوژی سرمایه بر بازدهی بالایی دارد) چشمگیر بود. (٦٤) اما مرغها دانه روسی میخوردند.

بنا بر آمار «سازمان خوراك و کشاورزی ملل متحد» (F.A.O) کشاورزی کوبا بطور کل (منجمله شکر) طی دوره ۷٦ـ۱۹٦۲ آخرین مکان را در میان کشورهای آمریکای لاتین داشت. (٦۵) تولید شکر و مرکبات از سال ۱۹۷٦ به بعد بهبود قابل توجهی داشت است. اما اینها مواد اساسی خوراکی توده ها را تشکیل نمیدهند.

کشتزارهای خصوصی و کئوپراتیوها که به ترتیب ۸ درصد و ۲۱ درصد زمین زیر کشت را بخود اختصاص میدهند وضعیت پیچیده ای را بوجود آورده اند، زیرا که هم محصولات صادراتی (تنباکو، قهوه و حتی نیشکر) و هم اکثر ریشه های خوراکی، سبزیجات، لبنیات و سایر مواد خوراکی را تولید میکنند. بازده این بخش از زمینهای کشاورزی بین سالهای ۱۹٦۲ و ۱۹۸٤ بطور کل بیش از زمینهای دولتی بود. (٦۷) در عین حال، این بخش بخاطر پرداخت قیمتهای پائین از سوی دولت برای محصولاتش (بویژه تا ۱۹۷٦) و مالیات (طی دوره ۸٦ـ۱۹۸۲ که بازارهای آزاد کشاورزان اجازه کار یافتند) تحت فشار بود و تهی گشت. (٦۸) از سال ۱۹۸٦ به بعد، این بازارها برچیده شد، و باز هم همان قیمتهای اجباری دولتی تعیین شد. این برنامه در سال ۱۹۸٦ با ظهور مشکلات در زمینه تامین کود شیمیایی برای کشتزارهای نیشکر، بعلت کمبود ارز خارجی، همزمان گردید. عکس العمل دولت کوبا قابل پیش بینی بود. این هم بنوبه خود نشانی از وابستگی ساختاری سرمایه داری کوبا است، زیرا در حالیکه از نقطه نظر سرمایه داری بطور مجرد (یعنی، به لحاظ کفایت تولیدی) موسسات خصوصی و تعاونیها میبایست از حمایت دولتی بیشتر (ونه کمتر) برخوردار میشدند اما باز هم این شکر بود که بخاطر اعتیاد اقتصاد کشور به جذب سرمایه خارجی، برای طبقه حاکمه کمپرادور ـ بوروکرات حیاتی تر و بسیار مهمتر بود.

بنا به تخمین یکی از منتقدین کاسترو، صنعت کوبا طی سالهای پس از انقلاب (۷۲ـ۱۹۵۹) از میانگین نرخ رشد ۵ درصد برخوردار بود. (٦۹) و بنا به تخمین یکی از محققین طرفدار کاسترو، همین نرخ رشد طی سالهای ۸ـ۱۹٦۵ برابر ٦/۵ درصد بود. (۷۰) این رقم بخودی خود چندان قابل توجه نیست. سهم تولید مصنوعات در کل تولید کشور طی پانزده سال نخست شدیدا کاهش داشت. (۷۱) از آنزمان تا کنون مقداری رشد صنعتی بوده است؛ صنعت کوبا بر حسب ارزش افزوده بازده اش نسبت به کشاورزی «موفق»تر بود. اما بر حسب معیارهای کیفی، تنها وابستگی را صنعتی ساخته است ـ بخاطر نوع مناسبات میان صنعت و کشاورزی، میان بخشهای مختلف خود صنعت، و بدلیل مناسبات میان سرمایه کوبایی و امپریالیستی. کره جنوبی نمونه ای از کشورهایی است که به جایگاه صادر کننده عمده مصنوعات تولیدی دست یافته بدون اینکه لحظه ای از زیر فشار امپریالیسم کمر راست کند. به عبارت دیگر، اساسی ترین مشکل کوبا نه سطح نیروهای مولده اش بلکه مناسبات تولیدی آنست. باز هم مقایسه میان کوبا و چین زمان مائو خالی از مفاد نیست، زیرا چین در عین حال که بسیار فقیرتر بود توانست با پیمودن راهی متفاوت از کوبا دستاوردهای بسیار بیشتری داشته باشد.

نخست در رابطه با کشاورزی: همانگونه که یك کتاب اقتصاد سیاسی چینی (که تحت رهبری مائو نوشته شد) توضیح میدهد، وی سیاست عمومی زیر را تعیین نمود: «کشاورزی بمثابه اساس، صنعت بمثابه عامل رهبری کننده.» (۷۲) این بدین معناست، «حمایت کل صنعت و تجارت از کشاورزی خصیصه ای بس مهم در اقتصاد سوسیالیستی است.» (۷۳) تولید کشاورزی چین طی دوره ۷۰ ـ ۱۹٤۹ یك و نیم برابر افزایش یافت، تولید غلات خوراکی طی همین دوره دو برابر، و تولید صنعتی هجده برابر شد. (۷٤) اگرچه مائو کشاورزی را یك منبع مهم انباشت میدید، اما بیشترین تاکید را بر این نکته می

گذاشت که توسعه کلی اقتصاد باید بمعنای توسعه تا سرحد امکان سریعتر کشاورزی باشد، و نه توسعه صنعت بقیمت چپاول کشاورزی. بازده کشاورزی کوبا طی سی سال گذشته دچار سکون شده و به ویژه تولید محصولات خوراکی زیان دیده است. مائو به موازنه مناسب میان کشاورزی و صنعت بمثابه جزء ضروری توانائی پرولتاریا جهت وحدت با دهقانان و متحول ساختن شان برخورد میکرد. او این نکته را در مخالفت با کشیده شدن شیره کشاورزی توسط صنعت و بهره کشی شهرها از روستاها در جوامع بورژوایی مطرح میساخت.

انقلاب ارضی بعنوان تنها وسیله تامین خوراك مردم، تنها یکی از جوانب اهمیتش برای انقلاب دمکراتیك است. یك جنبه دیگرش این است که توسعه صنعت نیز به توسعه کشاورزی وابسته است ـ برحسب ارزان ساختن فرآورده های مزدی (مثل مواد خوراکی و سایر مایحتاجی که با دستمزد خریداری میشوند)، تامین مواد خام مهم و ضروری برای صنایع خودکفا (مثل مواد اولیه برای صنایع تولیدات غذائی، پنبه، شاهدانه، چرم، چوب و غیره) و تامین بازاری برای تولید فرآورده های مصرفی و صنعتی. در اکثر کشورهای امپریالیستی، کشاورزی طی نخستین مراحل صنعتی شدن، توسعه یافت. اما در کوبا، چه پیش و چه پس از انقلاب کاسترو، پیوندهای میان کشاورزی و صنعت ضعیف بوده و آنچه جهتگیری حرکت تولید صنعتی را تعیین میکرد، نه احتیاجات کشاورزی و توسعه کلی اقتصاد بلکه سرمایه خارجی بوده است. این ناموزونی میان صنعت و کشاورزی در کوبا متفاوت از طرح توسعه سایر کشورهای تحت سلطه آمریکای لاتین و دیگر مناطق نمی باشد.

این که آیا صنعتی شدن به تکوین یك اقتصاد ملی منسجم کمك میکند یا نه، به ترکیب تولیدات صنعتی نیز بر میگردد ـ یعنی مناسبات میان بخش های مختلف صنعت، منجمله موازنه میان تولید ابزار تولید (ماشین آلات و داده های فیزیکی، یعنی فرآورده های بخش I) و فرآورده های مزدی (برای مصرف، یعنی فرآورده های بخش II). نابرابری و عدم توازن میان این دو بخش تولیدی حلقه مهم دیگری در زنجیره ای است که کوبا را به سرمایه خارجی وصل میکند.

کوبا طی دهه گذشته به توانائیش در تولید معدودی از فرآورده های بخش I بخشاً یا کلا افزوده است. بنحوی که امروز یك سوم فرآورده های سرمایه ای مورد نیازش را خودش تولید میکند؛ که این رقم بسیار کمتر از برزیل، مکزیك و کره جنوبی است که اقتصاددانان بورژوا آنها را نمونه های «مثبت» توسعه صنعتی در جهان سوم به شمار می آورند و بطور کیفی از چین انقلابی که در عرصه تولید فرآورده های سرمایه ای اساساً خودکفا گردید، فاصله دارد. بعلاوه پیشرفت های کوبا در عرصه تولید فرآورده های سرمایه ای از نوعی بود که این کشور را از توسعه صنعتی موزون و اقتصاد خودکفا دور ساخت.

تقریباً ۳۰ درصد فرآورده های مولد ساخت کوبا عبارت است از ماشین آلات برای کشت، برداشت، بار گیری و آسیاب کردن نیشکر ـ بدون احتساب آن وسایلی که بطور غیرمستقیم در خدمت نیشکر قرار دارند، مثل وسائط حمل و نقل که دومین گروه پس از ماشین آلات را تشکیل میدهند. (۷۶) مکانیزه شدن درو نیشکر باعث توسعه تولید فرآورده های سرمایه ای و در واقع توسعه صنعتی کوبا شده است. اما از آنجا که این توسعه در حلقه های نیشکر (یعنی حلقه های اولیه مشتمل بر عمدتاً کشت و برداشت نیشکر؛ و تا حدودی، حلقه های ثانویه مشتمل بر تصفیه شکر و تولید مشتقات آن) است، انکشاف سرمایه کوبایی نتوانسته است از خطوط کلی تعیین شده توسط مناسبات تولیدی امپریالیستی خود را برهاند. درواقع، این توسعه به افزایش واردات منتهی شده است. کوبا بولدوزر، تراکتور، ماشین های خاکبرداری و غیره، و سایر داده های کشاورزی که بدانها محتاج است مثل مواد ضد آفات گیاهی، مواد ضد علفهای هرزه و کودهای شیمیایی تولید نمیکند. درعین حال، بجای اینکه بخش صنایع سبك برمبنای کشاورزی توسعه یابد تا بنوبه خود بتواند هم احتیاجات مصرفی توده های درگیر صنعت و کشاورزی را برطرف سازد و هم بمثابه بازاری برای فرآورده های مولد و منبعی برای انباشت عمل کند. بخاطر تخصیص منابع صنعتی به عرصه تولید شکر، صنایع سبك (بویژه تولید کننده فرآورده های مصرفی) بسیار عقب تر از نیازهای کشور می باشند.

این عقب افتادگی صنایع سبك باعث شده تا واردات فرآورده های مصرفی افزایش یابد که برای این امر به ارز خارجی احتیاج است. درعین حال، دریغ داشتن منابع از سایر عرصه های کشاورزی سوای نیشکر باعث شده تا همچنان درصد بالایی از مواد خوراکی اولیه کشور از خارج تامین شود. (۷۷) همه اینها که برشمردیم بنوبه خود دست بدست هم میدهند تا کوبا آن چیزی را که در تولیدش بیشترین برتری را دارد، صادر کند. بخاطر این عوامل است که نسبت واردات به کل تولید در اواخر دهه هفتاد افزایش چشمگیری داشت. (۷۸) قرار بود صادرات هم پا به پای آن رشد کند. اما در اواسط دهه هشتاد کوبا دیگر نتوانست به اندازه کافی صادر کند تا از پس وارداتش که برای اقتصاد این کشور حیاتی بود، برآید. بحران اقتصادی کنونی از اینروست؛ اگر آشفتگی جاری اقتصادی در چارچوب جهانی قرار داده شود، بحران سازمان سرمایه در کوبا معنا می گردد ـ می گوییم «سرمایه»، چراکه اگر از عنوان «سوسیالیستی» اش بگذریم، صنعت شکر کوبا بدون بازار جهانی چیزی بجز مشتی آهن پاره و تعدادی کشتزار مملو از گل و لای نیست. بحرانی است که نخستین عامل چکاننده اش عبارت است از بروز مشکلات روزافزون در تحقق سرمایه بکار رفته در صنعت شکر کوبا (تبدیل کالا به سرمایه پولی) بر زمینه اقتصاد جهانی امپریالیستی که بطور روزافزونی بخش اعظمی از شکر را به مازاد تبدیل میکند.

آن دسته از صنایع کوبا که وابسته به شکر نمی باشند، چگونه اند؟ یکی از داستانهای موفقیت صنعتی کوبا در عرصه ساخت قطعات کامپیوتر است که اکنون پس از گذشت تنها چند سال از آغازش ۲ درصد کل تولید فرآورده های سرمایه ای کوبا را تشکیل میدهد. (۷۹) تولید این قطعات به قصد صادر کردن به اروپای شرقی جهت ساختن کامپیوتر انجام میشود. قرار بود، این نوع رشد صنعتی در چارچوب «تقسیم کار» امپریالیستی که کومکون، طراحی کرده، نقش عمده ای در تلاش های کوبا جهت صنعتی شدن آتی این کشور ایفاء نماید. (۸۰) بهم خوردن اوضاع در اروپای شرقی می تواند بطور اساسی این طرح ها را برهم زند.

سایر صنایع کوبا چنین اند: صنعت فرآورده های غله (با استفاده از غله وارداتی)؛ کتان، کنف و فرآورده های نساجی (با استفاده از کتان وارداتی)؛ فولاد و فلزکاری (با استفاده از مواد خام وارداتی جهت ساختن وسایل یدکی ماشین آلات مستعمل آمریکائی)؛ مونتاژ وسائط نقلیه موتوری، لاستیك سازی (با استفاده از نفت وارداتی)، و مواد شیمیایی (این نیز با استفاده از مواد اولیه وارداتی). سیمان سازی یکی از معدود رشته های تولیدی است که بر مواد اولیه داخلی متکی است. (۸۱)

کوبا علاوه بر شکر، اقلام زیر را نیز صادر می کند: محصولات تنباکوی درجه اعلا (سیگارهای دست پیچ مهمترین کالای ساخته شده صادراتیش است)، محصولات دریایی، مرکبات، ورشو و

قهوه. واردات کوبا عبارتند از: نفت، ماشین آلات، وسائط نقلیه، مواد خوراکی (مثل برنج، گندم، روغن گیاهی، قهوه و تنباکوی درجه پست که مورد انزجار توده ها است)،مواد شیمیایی، مواد اولیه غیر خوراکی مثل چوب، کتان، خمیر کاغذ و کود طبیعی. (۸۲) از این لیست معلوم میشود آنچه که کوبا را از انکشاف یك اقتصاد مستقل باز میدارد، عمدتاً فقدان منابع طبیعی نیست بلکه سلطه مناسبات کالایی است. زیرا اکثر آنچه را که وارد میشود میتوان در خود کوبا تهیه نمود و یا با چیز دیگری جایگزین کرد. و درجه نیاز به سایر اقلام نیز تا حد زیادی توسط همین مناسبات تعیین میگردد.

فقدان ظاهری نفت در کوبا، مانعی بسیار جدی است. چنین مطرح میشود که بضاعت کوبا در هیدروکربنها (مثل نفت، گاز و ذغال سنك) و نیروی هیدرو الکتریك (رودخانه های قابل سد بستن) چاره دیگری مگر اتکاء بر شکر باقی نمی گذارد. چرا که تولید شکر به «نیروی خورشیدی» وابسته است و برای اجتناب جستن از وابستگی بازهم بیشتر به نفت (که توسعه صنایع متکی به نفت وارداتی همراه می آورد)، بهتر است. (۸۳) نخست اینکه، کوبا تا حدی نفت تولید میکند و نمی توان از نظر دور داشت که یك کوبای انقلابی در آینده می تواند تجربه چین انقلابی (که سابقاً متخصصین غربی «غیر نفت خیز» اعلامش کرده بودند ولی به دلیل تلاشهای عظیم کارگران و تکنیسین های چینی مشکلات اکتشاف و تولید حل گشته و در این زمینه خودکفا شد) را تکرار کند. سیاست جاری دولت کوبا عبارت است از کنار نهادن این احتمال. اخیراً، حفاری اکتشافی در ناحیه «وره درو» که احتمال اکتشاف نفت در آن میرفت، تعطیل شد. چرا؟ بخاطر اینکه کاسترو تصمیم گرفته صنعت توریسم را بجای نفت در آن منطقه گسترش دهد. (۸٤)

دوم اینکه، کوبا به پیشرفت های مهمی در زمینه استفاده از تفاله نیشکر بعنوان ماده سوختی دست یافته است. تجربه سایر کشورها نشان میدهد این تفاله ها و یا محصولات استخراج شده از آنها (مثلا الکل) را میتوان در تامین سوخت صنایع و وسائط نقلیه استفاده نمود. موفقیت برزیل نیز در این زمینه بینظیر بود تا اینکه نزول بهای نفت در بازارهای بین المللی، نفت را از اتانول ارزانتر نمود و قانون ارزش اقتضاء کرد که این تدبیر که از پتانسیل کمك به استقلال اقتصادی برخوردار بود، کنار نهاده شود. کوبا تا کنون از این تفاله ها بیشتر در جهت تامین سوخت صنعت نیشکر استفاده کرده تا در جهت از بین بردن استبداد آن. سوم اینکه، اکثر نفتی که کوبا وارد می کند در جهت تامین سوخت کارخانجات تولید محصولات صادراتی مثل ورشو (که یکی از بزرگترین صنایع مصرف کننده انرژی است) استفاده می شود. کوبای انقلابی به این سیاست خاتمه خواهد داد.

برای اینکه موقعیت واقعی کوبا خوب مجسم شود باید رابطه میان صادرات شکر و عملکرد کلی اقتصاد کوبا را ترسیم نمود. این رابطه زیاد هم مستقیم نیست، بلکه در کلیت خود، ارزش حاصله از فروش شکر در هر دوره ای (که توسط بهای پرداختی و مقدار فروخته شده محاسبه میشود) نقش تعیین کننده ای در عملکرد کلی اقتصاد در آن دوره دارد. علت امر آنست که درآمد حاصله از فروش شکر نقشی مرکزی میان شاخصهای اقتصادی کشور ایفاء می کند. و همچنین دیگر، ستانده های وارداتی صنعتی به مقدار زیادی توسط درآمد شکر تامین می شود. (۸۵) هر آنچه که کاسترو بر زبان می آورد و انجام میدهد، بر همین زمینه، در همین عرصه و در همین چارچوب صورت میگیرد. در غل و زنجیر بودن اقتصاد کوبا دست کمی از زمان مستعمره بودن و بردگیش ندارد.

در چین انقلابی نیز رابطه ای متقابل میان یك دروی خوب و رشد صنعتی در هر سال معین موجود بود. اما تفاوت در این است که تولید کشاورزی و صنعتی چین به توسعه یکدیگر خدمت می کردند. در صورتیکه در کوبا، نیشکر بی مصرف خواهد ماند مگر اینکه مدارهای بین المللی سرمایه عمل کنند تا ارزش این کالا از آن طریق تحقق یافته و به سرمایه بیشتر تبدیل شود.

نرخ رشد کلی اقتصاد که به بهای افزایش شدید وابستگی تمام شده، ناچیز بوده است ـ تنها حدود ٤ درصد از تولید اجتماعی جهانی (GSP) طی دوره ۸۹ ـ ۱۹۵۹ (طبق آمار و ارقام خود کاسترو). (۸٦) میانگین رشد تولید ناخالص ملی (GNP) کوبا طی دوره ۸۲ ـ ۱۹۷۳ طبق محاسبات یك شرکت انگلیسی ٤/۸ درصد بوده است. طبق تخمین های همین شرکت این میانگین سالانه برای جمهوری دومینیکن ـ همسایه کوبا ـ ٤/٥درصد بوده است. (۸۷) میانگین سالانه رشد تولید ناخالص ملی کره جنوبی طی دوره ۸۵ـ۱۹٦۲ برابر ۸/٥ درصدبوده است.(۸۸) فی الواقع، آنچه کاسترو بعنوان میانگین سی ساله کوبا ارائه میدهد، روند رکود و رشد بسیار نازل کل دوره نیمه دوم دهه هشتاد را لاپوشانی میکند. (۸۹)

بیشك میانگین رشد سالانه شاخص خوبی برای نشان دادن رهایی کشور نیست، چراکه چیز زیادی در مورد مناسبات تولیدی بازگو نمی کند. نکته این است که کاسترو راه وابستگی را انتخاب کرد و بحث نمود که تنها بدین طریق کوبا از رشد اقتصادی برخوردار می شود. او به غلط این رشد را پیش شرط ضروری دست یافتن به رهایی ملی وانمود کرد. سی سال گذشت و هیچکدام حاصل نشد ـ نه رشد و نه رهایی ملی.

در نقطه مقابل، طبق آمارهای دولت آمریکا، چین طی دوره ۷٤ ـ ۱۹٥۳ از میانگین رشد ٥/٦ درصد محصول ناخالص ملی برخوردار بود. (۹۰) در این موفقیت هیچ کمك مادی خارجی (بجز چند وام خارجی پیش از ۱۹٥۷ و پس از آن هیچ)، مطلقاً هیچ استقراض، سرمایه گذاری خارجی و یا هر شکل دیگری از بردگی ملی، دخیل نبود. این رشد همچنین برمبنای توسعه کاملا موزون اقتصادی، حاصل شد و نه ناموزونی شدید ناشی از رشدی که امپریالیستها در جهان سوم، پیش می برند؛ برخی از کشورهای جهان سوم که برای سرمایه گذاری های گسترده امپریالیستی برگزیده شدند تا مدتی از نرخ رشد چشمگیری برخوردار گردیدند، اما بشدت با محدودیت های رشد معوج و ناموزون روبرو شدند.

رشد کیفی چین سوسیالیستی بسیار چشمگیرتر از رشد کمی آن بود ـ اما با این وجود، تجربه چین نشان داده که رشد کمی اقتصادی تنها بر مبنای انقلاب پیگیر علیه امپریالیسم و متحدین بومیش امکانپذیر است. کوبا اگر کشتزارهای نیشکر را می سوزاند، زمین لاتیفوندیا ها را میان بردگان و دهقانان سابق این زمین ها تقسیم می کرد، به آنها که اشتغال مولدی در پایتخت برایشان وجود نداشت اجازه بازگشت به روستاها را میداد، و صنعت را اساساً برپایه منابع و ضروریات کشاورزی رشد می داد، آنوقت شاید اقتصادش سریعتر و نه آهسته تر رشد می کرد. و درعین حال، و بهر حالت می توانست به رهایی ملی دست یافته و سوسیالیسم را برپا دارد، نه اینکه خود را عمیقتر در اسارت و رنج مداوم فرو برد.

بر سر زندگی مردم چه آمده است؟ تحقیقات کارشناسان امور کوبا که بدرجات مختلف دارای تمایلات هواداری از کوبا هستند، هرکدام به بخشی از حقایق در مورد وابستگی کوبا اشاره کرده اند ـ اگرچه بحث شان این بوده که سطح زندگی توده ها در کوبا حداقل بالاتر از اکثر کشورهای آمریکای لاتین است. سطح باسوادان و بهداشت در کوبا بسیار بالا است. کوبا از پائین ترین نسبت مرگ و میر اطفال در

آمریکای لاتین برخوردار است (۱۱/۹در هزار در ۱۹۸۸). این نسبت حتی از بسیاری گتوهای اقلیتها در ایالات متحده آمریکا نیز پائین تر است. کاسترو تا حدی بدرستی در این زمینه فخر می فروشد. (۹۱) منتقدین کوبا خاطرنشان ساخته اند که این کشور از پائین ترین نرخ مرگ و میر اطفال و مرگ و میر عمومی در آمریکای لاتین حتی پیش از انقلاب کاسترو نیز برخوردار بود. (۹۳) کوبا وجه مشترك دیگری نیز با کشورهای امپریالیستی دارد: در زمینه خودکشی با رکورد جهانی برابری میکند (۲۱/۷ از هر یك صد هزار مرگ) که طی دوره ۸۵ ـ ۱۹۷۰ دوبرابر شده است. (۹٤)

مدارکی دال بر گرسنگی گسترده در کوبا موجود نیست. لیکن میانگین تغذیه از نظر معیارهای رشد جسمی بسیار پائین است. ریشه های خوراکی و حبوبات که خوراك معمول مردم است نایاب می باشد، زیرا دولت کشت آنها را مستلزم استفاده گسترده از نیروی کار میداند ـ اگرچه اینها برخلاف اکثر محصولات صادراتی کوبا (که نیروی کار به عوض تولید مواد غذائی به آنها اختصاص داده شده است)، به سطح نازلی از ماشین آلات و کودهای شیمیایی و آفات نباتی خارجی احتیاج دارند. تنها سبزیجات تازه براحتی یافته می شود. میوه جات که به فراوانی تولید می شوند، جهت صادرات است. صرف یك فنجان قهوه در این کشور صادر کننده قهوه، مسئله ای تجملاتی محسوب میشود. کوبایی ها از میزان بسیار زیاد لبنیات (غالباً وارداتی) و تخم مرغ در جیره غذایی رسمی که قرار است به عنوان منبع پروتئین جای گوشت خوك محلی را (که از آن لذت می برند) بگیرد، منزجرند. جیره شکر بر حسب مناطق مختلف ۲ تا ۳ کیلو برای مصرف هر فرد در ماه است ـ گذشته از شکر مجانی در اغذیه فروشی های عمومی. مردم به تمسخر می گویند که دولت ماست را به جیره غذایی اضافه کرده تا چیز دیگری هم باشد که بشود رویش شکر ریخت.

این جیره غذایی بر مبنای ضروریات یك اقتصاد کشاورزی صادراتی تعیین شده است. این نه باعث توسعه مستقل اقتصادی می شود و نه اینکه بهداشتی است، در ضمن توده ها از این ترکیب غذائی متنفرند. (مطبوعات دولتی کوبا بخود می بالند که جیره غذایی کوبا امراض مخصوص «کشورهای پیشرفته» را باعث شده است ـ حملات قلبی بسیار زیاد، فشار خون بالا و امراض مربوطه، چاقی و غیره ـ تو گویی این نشانه پیشرفت کوبا است).

هاوانا برخلاف سایر پایتخت های کشورهای آمریکایی در محاصره حلبی آبادهای ورم کرده و مالامال از دهقانان قرار نگرفته است؛ عمدتاً به این دلیل که رشد جمعیت کوبا طی دهه های گذشته اندك بوده است. کوبا نرخ زاد و ولد خود را پائین نگه داشته و «مازاد» جمعیتش را با کشتی به ایالات متحده رانده است. حدود ۸ درصد از ۱۰ میلیون نفر جمعیت این کشور از جهنمی به جهنمی دیگر افتاده اند ـ در ادامه همان روند سرازیر شدن جمعیت روستایی کوبا به کارخانجات و گتوهای ایالات متحده که از دهه چهل آغاز شد.

اکثریت خانواده های کوبایی در همان خانه هایی زندگی میکنند که پیش از انقلاب کاسترو اقوامشان در آنها زندگی می کردند. (۹۶) این امر نشانه بهت آوری از ناچیزی تحول اجتماعی صورت گرفته در کوباست. کوبا در سال ۱۹۸٤ سیاست منازل مسکونی دولتی را پایان داد و از اجاره نشینان خواست تا آنها را بخرند. انگیزه این امر آن بود که از هزینه نگهداری منازل مسکونی دولتی بکاهند (یعنی ۷۰ درصد کل هزینه اسکان که خود نشانه ای از سطح بسیار نازل خانه سازی در کوبا است) و خانه سازی خصوصی و مالکیت بر آنها را تشویق کنند. (۹۷) بنظر می رسد کاسترو در این زمینه از «مارگارت تاچر» آموخته است.

تا آنجا که به مسئله حقوق بشر مورد علاقه آمریکا و متحدانش مربوط میشود، طبق قانون اساسی کوبا، مقامات دولتی محلی و استانی و کشوری انتخابی میباشند؛ که به نسبت زمان زمامداری آمریکا در این کشور کمتر خونین بوده اند و بهمان اندازه سایر کشورهای جهان سوم، دمکراتیك میباشند (یعنی توده ها از هیچ حقوقی برخوردار نیستند). درصد زندانیان (نسبت به جمعیت) در کوبا باندازه آمریکاست. پس هیچکدام از دوطرف نمی توانند در این زمینه به دیگری فخر بفروشد. (۹۸)

امروزه، بویژه در خارج، افراد جدی زیادی وجود ندارند که مدعی باشند، کوبا جامعه ای بسیار انقلابی است. آنها نمی توانند جو سیاسی مهیب این کشور را انکار کنند. پس تلاش میکنند ادعاهای خود را به معیارهای کمی محدود کنند؛ مثلا اینکه «برابری» در کوبا بیش از برزیل است ـ برحسب تقسیم سرانه درآمد نقد میان فوقانی ترین و تحتانی ترین اقشار جامعه. (۹۹) همین بحث ها را در مورد سوئد و آلمان هم میتوان مطرح ساخت بدون اینکه به این مسئله تعیین کننده که چه نوع جامعه ای هستند، اشاره نمود. بعلاوه، اگر پای مقایسه کوبای شوروی و پورتوریکوی آمریکا پیش بیاید، میتوان گفت که کوبا در انتخاب ارباب امپریالیستی اشتباه کرده است. همواره میتوان کشور تحت سلطه ای را یافت که وضعش بهتر از کشور تحت سلطه دیگری باشد. و این هیچ دلیلی به نفع امپریالیسم و یا سلطه امپریالیستی نیست.

در کوبای امروزی، طبقات همان نقش سابق را ایفاء می کنند. اینکه چهره های جدیدی در میان مقامات دولتی یا مدیران کارخانجات یا کشتزارها به چشم میخورد، برای هیچ کس دیگری مگر خودشان مهم نیست. شوراهای کارگری که زمانی عنصری کلیدی در «سوسیالیسم» نوع کوبایی به شمار می رفت، بسیار غیرفعال و فراموش شده است. مباحثاتی در مورد چگونگی اجرای برنامه های تعیین شده برای بنگاه های گوناگون در آنها صورت می گیرد. و این کل ماجراست. یکی از روسای هیئت برنامه ریزی اقتصادی کوبا خطاب به محققی که بسیار مشتاق اثبات «سوسیالیستی» بودن کوبا بود، گفت: «ما مسائل مربوط به موازنه پرداختها را با کارگران کارخانجات در میان نمی گذاریم.» (۱۰۰) تحت شرایط جاری هر نوع «خودگردانی کارگری» چیزی قلابی خواهد بود، چراکه بدون یك انقلاب واقعی آنچه در کوبا بوقوع می پیوندد در جائی دیگر تعیین می شود. و تا آنجا که به گفتار مائو در مورد «بزرگترین حق کارگر» (۱۰۱) ـ یعنی حق بدست گرفتن سکان جامعه و متحول ساختن جهان ـ مربوط میشود، این حتی در لفاظی های کوبایی ها جائی ندارد.

۷ـ «کمك های» شوروی همان صدور سرمایه است

برخی مدعیند «کمك ها»، «امتیازات» و پرداخت های شوروی به کوبا سرمایه نمی باشد. اما هنگام بررسی آنها، برخی خصایل غیرقابل انکار ظاهر می شود. پرداخت های شوروی به کوبا به سه شکل است: کمك برای پروژه های خاص، سوبسید به شکل دادن قیمت های مناسب جهت کالاهای وارداتی و صادراتی، وام جهت تامین موازنه پرداختها (جهت پوشاندن مابه التفاوت میان صادرات کوبا و احتیاجات وارداتی پایان ناپذیرش). این اشکال عملا بسیار بهم پیچیده اند؛ چراکه هر نوع «کمك» چنان نابود کننده است که برای جبران ضایعاتش به «کمك های» باز هم بیشتری احتیاج پیدا می شود.

نخست اینکه، «کمك» مستقیم بلوك

شوروی در جهت توسعه، کوچکترین جزء این کمك ها را تشکیل می دهد (بالغ بر ۸۸۳/۵ میلیون دلار در ۱۹۸۶). (۱۰۲) در پایان دهه هشتاد بخش عمده این کمك ها به ایجاد ۱۱ کارخانه جدید شکر و مدرنیزه کردن ۲۳ کارخانه از ۱۵۹ کارخانه شکر اختصاص داده شد. (۱۰۳) با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، ماهیت کریه این «کمك ها» روشن است.

دوم اینکه، این فاکت معروف که شوروی شکر کوبا را بسیار گرانتر از قیمت بازار جهانی خریداری می کند، گمراه کننده است. کمتر از ۲۰ درصد شکر جهان به این قیمت فروخته می شود. مابقی برمبنای قراردادهای درازمدت یا بر پایه سهمیه بندی و یا برخی موازین ترجیحی دیگر خریداری می گردد. بطور مثال، هنگامیکه «قیمت بازار جهانی» شکر در ۱۹۸۸ حول ۱۱ سنت آمریکایی در ازای هر پوند نوسان داشت، آمریکا شکر فیلیپین را به قیمت ۱۸/۵ سنت در ازای هر پوند خریداری کرد. (۱۰۴) در اینجا مشکل بتوان در مورد نیت خیر آمریکا صحبت نمود. گذشته از دلایل سیاسی، این گونه قراردادهای درازمدت و با نرخی بالاتر از قیمت بازار جهانی سودمند هستند، چراکه کمیت و کیفیت معین شکر در زمانی معین را برای بازارهای گسترده و تصفیه خانه های عظیم تضمین میکند. در حقیقت، آمریکا در زمانیکه کوباوابسته اش بود، مرتباً قیمتی ترجیحی بابت شکر این کشور می پرداخت.

با استناد به اقتصاددانی که تقریباً متمایل به کوبا است، قیمتی که شوروی در ازای شکر از اوایل دهه شصت تا ۱۹۷۶ به کوبا پرداخت، بالاتر از قیمت بازار جهانی ولی پائینتر از میانگین قیمتی بود که آمریکا طی همان دوره در ازای شکر وارداتی خود می پرداخت. (۱۰۵) پس از آن، پرداخت های شوروی بر یك رشته قراردادهای پیچیده و متغیر مبتنی شد که در وحله اول پرداخت قیمت بالایی برای شکر را در نظر داشتند؛ اما این قیمت ها با تغییرات جهانی در قیمت کالاها گرایش نزولی نشان دادند. قیمت های پرداختی شوروی در اوایل و اواخر دهه هشتاد بالاتر از قیمت میانگینی بود که آمریکا می پرداخت. هنگامیکه قیمت بازار جهانی در ۱۹۸۷ برای شکر ۷/۵ سنت آمریکایی بابت هر پوند بود، آمریکا به تولیدکنندگان برگزیده اش ۲۱ سنت و شوروی به کوبا ۳۷ سنت پرداخت می کردند ـ طبق نرخ رسمی مبادله ارز برای پزوی کوبا. (۱۰۶) و اگر پزو برمبنای ارزش واقعی برابریش با دلار در بازار در نظر گرفته شود شاید این قیمت چیزی کمتر از قیمت آمریکا از آب درآید. (۱۰۷)

مضاف بر این، شوروی اکثراً در ازای خریدهایش پول نقد پرداخت نمی کند، بلکه اجناس روسی مبادله می کند. همانگونه که بسیاری تحقیقات منجمله تحقیق خود بانك مرکزی کوبا نشان می دهد، میانگین قیمتِ فرآورده های شوروی در بازارهای تحت سلطه اش دوبرابر قیمت های جهانی برای فرآورده هایی با همان کیفیت است. (۱۰۸) برای دیدن آنکه این شکل از «کمك های» شوروی به کوبا استخراج ارزش اضافی از این کشور را لاپوشانی می کند، تا بدین حد نیاز به افشاگری نمیباشد.

سوم اینکه، وام های شوروی موازنه تجاری منفی کوبا (که در سال ۱۹۷۶ به ۵ میلیارد دلار رسید) را جبران میکند. (۱۰۹) این وام ها غالباً بعنوان شکل دیگری از «کمك های» شوروی محسوب می شود، زیرا درازمدت (۱۰ تا ۱۲ ساله) و دارای نرخ بهره پائین (۲ درصد تا ۳ درصد) بوده و بواسطه شکر یا صدور سایر فرآورده های کوبایی قابل پرداختند. اما وام های درازمدت یا کوتاه مدت ابزاری معمولی هستند که امپریالیست ها به کمك آنها، بقول لنین، «دوبار از یك مشك دوغ، کره می گیرند» ـ یکبار با چپاول یك کشور از طریق مبادله تجاری نابرابر و بار دیگر بوسیله اجبار کشور به پرداخت بهره وام هایی که جهت تامین این چپاول، اخذ شده است. (۱۱۰) نرخ بهره ظاهراً پائین، بیمعنا است، چرا که نقش این وام ها عبارت است از نگاهداری مناسبات کلا نابرابر. بدلیل شرایط اقتصادی جاری در کوبا، شوروی مجبور شده است تا بازپرداخت اصل و بهره وام هایش توسط کوبا را چند سالی به تعویق اندازد. این حالت شبیه موقعیتی است که امپریالیست های اروپای غربی و ژاپن در رابطه با وام هایشان به کوبا با آن مواجهند و آمریکا نیز مجبور شده است تا در مناسباتش با همسایگان کوبا روش مشابهی را اتخاذ کند.

چون کوبا قرار و مدارهایش با شوروی را سودآور نمی بیند، هر سالی که شکر مازاد بر احتیاج برای برآورده کردن قراردادهای درازمدتش با بلوك شوروی تولید میکند، این مازاد را در بازارهای غرب به فروش می رساند. ظاهراً این کار منطقی نیست و چنین بنظر می رسد که کوبا با رد کردن قیمت پیشنهادی شوروی متضرر می شود. (۱۱۱) تا حدودی علتش این است که شوروی ها همیشه نمی توانند (از نظر کمی و کیفی) فرآورده های مورد نیاز کوبا را تامین کنند اما علت دیگرش آنست که کوبا مناسبات واقعی تجاری با غرب را نامساعدتر از این مناسبات با بلوك شرق نمی بیند.

پس از شکر، نفت مهمترین فرآورده تجاری میان کوبا و شوروی است. کوبا طی سالهایی که قیمت نفت بالا بود (در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد) قیمتی کمتر از بازار جهانی به شوروی پرداخت. و در سالهای اواخر دهه هشتاد که قیمت نفت پائین بود، کوبا مجبور بود بالاتر از قیمت بازار جهانی بپردازد. (۱۱۲) کوبا بیش از احتیاجش نفت از شوروی وارد می کند و بیش از سه چهارم صادرات شکرش به این کشور بابت این نفت است. (۱۱۳) کوبا سپس این نفت را صادر کرده و به قیمت بازار جهانی بفروش می رساند. (در واقع امر، مقدار نفت بسیار اندکی دست به دست میشود. شوروی مقدار معینی نفت موجود در پالایشگاه هایش در اروپای شرقی را با همان مقدار نفت در پالایشگاه های ونزوئلا طاق می زند. شوروی این نفت را در اروپا در اختیار مشتریان ونزوئلا قرار می دهد و ونزوئلا بنوبه خود نفت کوبا را تامین می کند ـ و کوبا هم مازاد نفت خود را به سایر کشورهای آمریکای لاتین که آنرا مستقیماً از ونزوئلا دریافت می کنند، می فروشد). علاوه بر این، شوروی به گمان خودش قیمت سوبسید شده ای در ازای ورشوی کوبا به این کشور می دهد.

این سیستم تجاری به اندازه چیزهای دیگر در غرب عجیب و غریب است و هیچ ربطی به مبادله ارزشهای مصرف (که بعضی ها خیال میکنند)، ندارد. بطور مثال، طی دوره ۸۵ ـ ۱۹۸۳، هنگامیکه قیمت شکر در بازار جهانی شدیداً سقوط کرد، کوبا با استفاده از ذخایر ارزی دلار خود از جمهوری دومینیکن شکر خرید (یعنی از شرایط مشقت بار کار برده وار کارگران هائیتی در کشتزارهای نیشکر دومینیکن که باعث ارزان تهیه شدن شکر در این کشور میشود، منفعت برد) و این شکر را در ازای نفت به شوروی فروخت. کوبا سپس این نفت را در بازارهای بین المللی (در ازای دلارهای بیشتر) به فروش رساند. بنظر میرسد که کوبا، هم در سال های خوب و هم در سال های بد تولید شکر، برای دلار بیش از روبل ارزش قائل است.

هنگامیکه قیمت نفت در بازارهای جهانی طی دهه متعاقب ۱۹۷۳ ده برابر شد، شوروی قیمت نفت خود برای کوبا را تنها دوبرابر کرد. از قرار هزینه تولید نفت در شوروی تغییر فاحشی نداشت. نتیجتاً شوروی در یك رشته از تجارت (چه خرید شکر باشد یا فروش نفت) به سودی کمتر از حداکثر سود قانع شده بود ـ با توجه به سود آوری

کلی این قرار و مدارهای تجاری. اگر صرفاً به این توجه شود که فلان مقدار شکر جهت خرید بهمان مقدار نفت شوروی لازم است و ارزش محتمل هر دو کالا در سایر بازارها نادیده گرفته شود، آنگاه میتوان بدین نتیجه رسید که روابط تجاری میان شوروی و کوبا از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ به نصف تقلیل یافت. (۱۱٤)

بر پایه توان کنونی و آتی درآمدهای نفتی، کوبا، مثل بسیاری کشورهای جهان سوم استراتژی «توسعه به کمك قرض» را در اواخر دهه هفتاد دنبال نمود. علیرغم آنچه که بروی کاغذ، «کمك های» انبوه شوروی خطاب می شود، در سال ۱۹۸۸ بدهی کوبا به کشورهای بلوك آمریکا به ۵/۷ میلیارد دلار رسید. برمبنای بدهی سرانه، تقریباً با جمهوری دومینیکن قابل مقایسه است. (۱۱۵) کوبا از سال ۱۹۸٦ به بعد دیگر قادر به بازپرداخت بهره وام هایش نبوده است. ثابت شد که کوبا فوق العاده در مقابل همان عواملی شکنندگی دارد که بحران در کشورهای مشابه آن در بلوك غرب را باعث گردید، بویژه نزول قیمت اکثر مواد اولیه در بازارهای جهانی و افزایش نرخ بهره وامهای امپریالیست های غربی. در عین حال، از آنجا که فروش نفت کوبا و فروش شکرش به بلوك غرب بواسطه دلار صورت می گیرد، هنگامیکه ارزش دلار در مقابل ارزهای اروپای غربی کاهش یافت، فشار وارده بر کوبا بخاطر بدهی های ارزی دلاریش به کشورهای اروپایی خرد کننده شد. کوبا رابطه تجاری با آمریکا ندارد، اما دلار هنوز انتقام می گیرد.

کوبا در مورد موازنه تجاری و بدهی های کلی اش هیچ آماری انتشار نمی دهد. آماری که توسط سازمان سیا منتشر می شود، معمولترین منبع اطلاعات در اینباره است. طبق این آمار وام های شوروی به کوبا در سال ۱۹۸٦ به رقم ۸/۲ میلیارد دلار بالغ گردید. اگر این درست باشد، و این رقم را با ۵/۷ میلیارد دلار بدهی بازپرداخت نشده کوبا به غرب (از آنجا که بهره پرداخت نشده به اصل بدهی اضافه میشود، این مبلغ نیز در حال افزایش است) جمع کنیم، نتیجه میشود که کوبا در میان کشورهای جهان سوم دارای بالاترین نسبت بدهی خارجی به تولید ناخالص ملی است.

برآوردهای سازمان سیا در مورد اینکه کوبا چقدر «خرج» روی دست شوروی گذاشته، با سوءنیت این رقم را بالاتر می برد ـ با محاسبه ارزش نفت و شکر در بازارهای بین المللی و به حساب آوردن تفاوت میان این و قیمتی که واقعاً پرداخت شده، به عنوان سوبسید. سازمان سیا بر این پایه مدعیست که شوروی طی سال های ۸۲ ـ ۱۹۷٦ بطور متوسط سالانه ۲/۵ میلیارد دلار به کوبا اضافه داده است. (۱۱٦) اما برخلاف برآوردهای سیا، یك هیئت آکادمیك که برای وزارت بازرگانی آمریکا کار می کند، چنین نتیجه گیری کرده است: «آنچه ظاهراً سوبسیدی برای کوبا است، فی الواقع به شوروی نیز منفعت می رساند. مشکل بتوان گفت که کدامیك بیشتر نفع می برد». (۱۱۷)

از دولت آمریکا نمیتوان انتظار افشای عملکرد امپریالیسم را داشت. لیکن مناسبات تجاری و مالی کوبا در هاله ای از ابهام قرار دارد که هیچ تحلیل منتشر شده ای نتوانسته آنرا بطور کامل برطرف سازد، چراکه پای بسیاری پارامترهایی که یا محرمانه اند و یا تشخیص شان مشکل است، در میان می باشد. این سوال مطرح است که چرا شوروی ها مبادلاتشان را به این شکل انجام می دهند. معقولترین حدس این است که به این طریق میتوانند بسیاری چیزها را بخوبی لاپوشانی نمایند. شوروی ها و کمپرادورهای کوبائی شان به عمد از آن نوع شیوه های حسابرسی استفاده می کنند که جوهر واقعی مناسباتشان را مخفی می نماید.

امپریالیسم صرفاً عبارت از استخراج ارزش توسط کشورهای ثروتمند از کشورهای فقیر از طریق مناسبات تجاری نابرابر و یا طرق دیگر نیست ـ آنگونه که چه گوارا و نویسندگان «تئوری وابستگی» دنباله روی او می پنداشتند. کم نیستند کسانی که خود را مارکسیست می انگارند و مناسبات امپریالیستی میان شوروی و کوبا را تشخیص نمی دهند. چرا که فرض میکنند سلطه امپریالیسم فقط میتواند به «توسعه عقب ماندگی» منجر گردد و نمی تواند درجه ای از رشد و صنعتی شدن را موجب گردد. لیکن سلطه امپریالیسم بهیچوجه مستلزم ممانعت از رشد اقتصادی در کشور تحت سلطه نیست. یك ویژگی اساسی امپریالیسم که لنین تصریح نمود، صدور سرمایه است. (۱۱۸) این بدان معنا نیست که موسسات، صنایع و غیره توسعه یافته در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم باید از نظر حقوقی تحت نام امپریالیست ها ثبت شده باشند. آنچه از طریق صدور سرمایه انکشاف می یابد، یك مناسبات تولیدی است که در آن بخش های فزاینده ای از اقتصاد کشور تحت سلطه درون مدارهای بین المللی سرمایه امپریالیستی ادغام میگردد و عمدتاً به نیازهای آن پاسخ میدهد. تحت شرایط سلطه امپریالیستی هرچه رشد اقتصادی بیشتر باشد، اقتصاد کشور معوجتر و از هم گسیخته تر می گردد. شوروی ها سرمایه شان را به شکل نفت، ماشین آلات و مواد شیمیایی به کوبا صادر می کنند. و این دست کمی از سرمایه متعارف ندارد. نتیجه چیزی جز بازتولید گسترده تر مناسبات وابستگی نیست. سرمایه در کوبا تا جایی که تحت انقیاد سرمایه امپریالیستی است انباشت میشود، و تنها میتواند درون محدوده های مدار بین المللی سرمایه عمل کند ـ یعنی تا زمانی که سرمایه امپریالیستی در کوبا است، و نه واقعا سرمایه کوبایی.

۸ ـ آیاچیزی بنام «سوسیالیسم وابسته» وجود دارد؟

استدلال مشترك مدافعین کوبا اینست: «کوبا تنها با دست کشیدن از انقلاب می توانست از وابستگی اجتناب ورزد». یك نویسنده فرانسوی با اشاره به آنچه که وی آنرا «دستاوردهای قابل توجه کوبا» می نامد، حق به جانب می پرسد: «به چه قیمت؟ به قیمت قرار گرفتن در جبهه شوروی ـ علیرغم مناسبات غالباً پر افت و خیز. اما هاوانا در رویارویی با تجاوز و محاصره اقتصادی آمریکا چه می تواند بکند؟ هیچ کشوری نمی تواند اقتصادی مستقل داشته باشد، بویژه هنگامیکه مبادلات اقتصادیش اساساً تك پایه ـ شکر ـ است و تمام دروازه ها هم به ناگهان به رویش بسته می شوند. دست کشیدن از انقلاب تنها آلترناتیو است. و این کاری است که کاسترو و کوبایی ها هرگز نمی کنند. مردم جهان سوم خواهان رها شدن از فقر و حقارت ملی هستند». (۱۱۹)

این استدلال فرض میکند هنگامیکه کوبا روابطش را با آمریکا قطع کرد (یا بهتر بگوییم آمریکا با کوبا بهم زد) «انقلاب» وظایفش را به حد اکمل انجام داد. در حقیقت سرنگون شدن باتیستا و ملاکین و کمپرادورهای وابسته به آمریکا و اردنك خوردن آمریکا، یك گام بزرگ و یك انقلاب بود. اما امپریالیسم، سرمایه داری کمپرادور ـ بوروکرات و بقایای جامعه برده داری و فئودالیسم بیرون رانده نشده بودند و نشدند. اینها کماکان پایه های سازمانیابی زندگی اقتصادی (و در نتیجه نهایتاً سیاسی) کوبا هستند.

کتاب اقتصادی چینی که قبلا ذکرش رفت، تاکید می ورزد: «نظام مالکیت یك رابطه اجتماعی است... مارکس در کاپیتال از ارسطو نقل می کند، «موقعیت اجتماعی ارباب بیشتر بدین ترتیب تعیین می شود که او ارباب برده

است تا بدین دلیل که او برده را خریده است». مارکس سپس ادامه می دهد، «موقعیت اجتماعی سرمایه دار بیشتر بدین ترتیب تعیین میشود که او دارای قدرت استخدام کارگر، یعنی مزدبگیر، در پروسه تولید است تا بدین دلیل که او صاحب سرمایه است ـ که قدرتش در خرید نیروی کار نیز از اینجا ناشی می شود» (۱۲۰) بعبارت دیگر، انتقاد ما این نیست که کوبا وارد مناسبات با امپریالیست هایی که صاحب سرمایه اند شده است، بلکه این است که زحمتکشان کوبایی در چنبره مناسبات اجتماعی گرفتار آمده اند که تنها تا موقعی که کارشان به انباشت سرمایه (خارجی) سود می رساند میتوانند کار کنند و کل ثمره کارشان به ایجاد ساختاری کمك می کند که مافوقشان و در تقابل با آنها قرار دارد. زحمتکشان کوبا نمی توانند در خانه خود ارباب باشند، تا زمانیکه این خانه به کس دیگری تعلق دارد.

گوئی کاسترو مصرانه در پی آن است که ثابت کند مردم کوبا ارزش چندانی ندارند؛ از اینرو طرح هایی برای گسترش توریسم در این کشور در نظر گرفته که ۴۰۰ میلیون دلار در سال یعنی ۴۰ درصد درآمدهای صادراتی کنونیش را تامین نماید. (۱۲۱) چگونه میتوان یك جامعه سوسیالیستی را بر چنین پایه ای بنا کرد؟ و سازماندهی مادی جامعه و منابع آن را بر پایه حضور دو میلیون توریست گذارد ـ در مورد حضور دو میلیون توریست نسبتاً مرفه از کشورهای امپریالیستی که تمام مناسبات اجتماعی شان را به شکل چمدان و دلار حمل میکنند، چیزی نمی گوئیم. چگونه کشوری که از صدقه سر توریست های کشورهای امپریالیستی سرپا می ماند میتواند از انقلاب جهانی دفاع کند؟ و اگر به پیشروی انقلاب کمك نکند، چگونه میتوان بر رشد نابرابر که توسط امپریالیسم بر جهان حقنه شده غلبه نمود و چگونه میتوان جهان را کمونیستی کرد؟

مسئله این نیست که برپائی کمونیسم در یك مستعمره توریستی مشکل تر از برپائی آن در یك کشتزار نیشکر است. بلکه گندیدگی کل ماجرا آشکارتر است . هیچ جامعه سوسیالیستی ای نمی تواند برمبنایی تك محصولی بنا شود، اما مسئله بسیار عمیق تر از اینها است . همانگونه که کتاب اقتصادی چینی ها توضیح می دهد، تحت سوسیالیسم «ماهیت تولید اجتماعی تغییر می کند. هدف تولید اجتماعی و ابزار نیل بدان نیز تغیر می کند... قصد تولید اجتماعی عبارت می شود از بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی پرولتاریا و زحمتکشان، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، تقویت دفاع ملی، و حمایت از مبارزات انقلابی مردم جهان. در تحلیل نهایی، این تولید اجتماعی باید به محو طبقات و تحقق کمونیسم خدمت کند». (۱۲۲)

منظور از «هدف تولید»، خط سیاسی هدایت کننده اقتصاد و جامعه است. تحت رهبری مائو، ساختمان اقتصادی چین از استراتژی «برای مقابله با جنك و ضایعات طبیعی آماده باشید، و برای مردم همه کار انجام دهید»، تبعیت می نمود. (۱۲۳) مائو همچنین خاطرنشان ساخت: «برمبنای دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهائی سوسیالیسم در یك کشور نه تنها به تلاش های پرولتاریا و توده های وسیع مردم خویش نیازمند است، بلکه باید منتظر پیروزی انقلاب جهانی باشد...» (۱۲۴) این بمعنای اخذ تصمیمات استراتژیك درمورد چگونگی توسعه اقتصاد چین بود.

«کنار ننهادن انقلاب»، و مبارزه علیه امپریالیسم را بطور واقعی برپاداشتن و تداوم بخشیدن به چه معنا است؟ این امر از نظر داخلی متضمن نیل به برترین تحولات انقلابی ممکن در کلیه مناسبات تولیدی است و نیز پیشبرد بی وقفه تحول در روبنا (عرصه های سیاست، ایدئولوژی، فرهنك و غیره) جهت هموار کردن راه برای متحول ساختن بیش از پیش مناسبات تولیدی و نیروهای مولده که نهایتاً محدوده های هر انقلاب در هر کشور معین و در هر دوره معین را تعیین می کند. توسعه وابسته در تقابل است با توسعه شرایط مادی برای از بین بردن طبقات و تمایزات طبقاتی، از بین بردن تضادهای میان شهر و روستا، کار یدی و کار فکری، و کشاورزی و صنعت، و از بین بردن انقیاد زن توسط مرد که در جوار شیوه های گوناگون و متوالی استثمار به وجود آمده است. حتی تحت دیکتاتوری زحمتکشان، بدون اتکا بر توانائی و قوه ابتکار خود زحمتکشان، نمی توان آگاهی آنان را متحول ساخت و جامعه را زیر و رو نمود.

بعلاوه، از آنجا که هیچ کشوری در دنیای امروزی «ایزوله» نیست (بدین معنا که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و یا نظامی از سیستم امپریالیستی ایزوله باشد) تنها با تلاش بی وقفه در راه پیشبرد انقلاب جهانی است که میتوان از محدوده های تقسیم جهان به کشورهای تحت سلطه و سلطه گر که توسط امپریالیسم تحمیل شده است، رها گردید. این مسئله باید در ساختمان اقتصادی یك کشور سوسیالیستی نیز مورد توجه قرار گیرد. پرولتاریای انقلابی تداوم موجودیت قانون ارزش ـ مبادله کالاها برمبنای زمان کار اجتماعاً لازم در آنها ـ را برسمیت می شناسد و در برنامه ریزی اقتصادیش بدان توجه می کند. لیکن اگر این قانون آنچه که باید تولید شود و چگونگی تولیدش را تعیین کند، این بمعنای بازتولید گسترده کلیه مناسبات استثماری سرمایه داری خواهد بود؛ و آنگاه غلبه بر نابرابری های اجتماعی، منجمله میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر، بسیار پرهزینه بنظر آمده و آماج انقلاب نخواهد شد. نیروهای مولده پیشرفته در کشورهای امپریالیستی و ارزان تمام شدن فرآورده های تولیدی و سایر امتیازات همراهشان، نمی تواند برای انقلابیون کشورهای وابسته دلیلی برای کرنش در برابر امپریالیسم باشد. بلکه اتفاقاً دلیلی است بر اینکه چرا باید نهایت تلاش خود را جهت پیشبرد انقلاب جهانی تا سرحد پیروزی در سراسر جهان بکار بندند.

چیزی بنام «وابستگی سوسیالیستی» وجود ندارد. این مقوله توسط کسانی ارائه شد که با تحقیقات خود به حقایق گویایی در مورد واقعیات اقتصادی کوبا دست یافته اند، ولی بهرحال میل دارند خوب جلوه شان دهند.(۱۲۵) تضادی که کوبا با آن روبرو بود، اتکاء بخود یا انترناسیونالیسم نبود بلکه وابستگی یا انترناسیونالیسم بود. یك کشور جهان سومی هرچه بیشتر اقتصاد خود را بگونه ای بسازد که از توانائی مقاومت در برابر تهدیدات و تجاوزات امپریالیستی برخوردار باشد، بیشتر می تواند به انقلاب جهانی خدمت نماید. «سوسیالیسم وابسته» مقوله ای ناممکن است، زیرا یك کشور وابسته نمی تواند وظایف سوسیالیستی اش را انجام دهد.

بلبل زبانی کاسترو در مورد اینکه «کوبا تنها کشور سوسیالیستی باقیمانده در جهان است»، دال بر قبول قاطعانه این وظایف نیست. بلکه بیان پر جار و جنجال تنك ترین منافع کشور و بعبارت صحیح تر بیان منافع رقت بار یك دارودسته کمپرادور است. پس از سی سال جنایات سوسیال امپریالیسم شوروی، منجمله استفاده از کوبا بعنوان گوشت دم توپ در «بحران موشکی کوبا» در ۱۹۶۲، و اشغال چکسلواکی تا اشغال افغانستان ـ که همگی مورد تمجید علنی کاسترو قرار گرفتند ـ و پس از تمامی ماجراجویی های ارتجاعی شوروی که کوبا نیز در آنها نقش داشت (منجمله در آفریقا، که کاسترو وظیفه شناسانه سرباز گسیل داشت و پس از اینکه شوروی ها کارشان تمام شد آنها را بازگرداند)؛ اکنون زمانی که بنظر می رسد شوروی بصورت جدی تر در پی بازبینی حساب و کتاب هایش با کوبا

است، ناگهان کاسترو در مورد «سوسیالیستی» بودن شوروی به شك و تردید دچار میشود!

کوبا نمی تواند تسلیحات خود را در داخل کشور تولید کند ـ بجز کارخانجات بسیار جدید تولید مسلسل. کوبا هنوز از تسلیحات ساخت خودش برخوردار نیست (هم برحسب اینکه چه کسی واقعاً تسلیحات را در کنترل دارد و هم به معنای متعارف کلمه) بلکه سلاح های روسی در اختیار دارد. کاسترو تسلیحات مجانی شوروی ها را برای باصطلاح دفاع از کوبا به گرمی قبول کرد. کوبایی ها طی سی سال، از این تسلیحات بجز در جهت برآوردن اهداف سیاست خارجی شوروی استفاده دیگری نکردند.

کاسترو طی صحبت در مورد مشکلاتی که در کوبا تبارز یافته، از فشارهای ناشی از انقلاب کردن در «۱۵۰ کیلومتری قدرتمندترین امپراطوری تاریخ و ۱۰ هزار کیلومتری اردوگاه سوسیالیستی» گله نمود. (۱۲۶) اما فاصله جغرافیائی شوروی از کوبا باعث نشد که توسعه ای وابسته را بر این کشور اعمال نکند. و این امر بنوبه خود شکنندگی جغرافیائی کوبا را در مقابل آمریکا، تشدید نموده است. سیاست های اقتصادی و نظامی کاسترو به موقعیتی منجر گردیده که شوروی تنها خط دفاعی واقعی کوبا را تشکیل می دهد. اکنون دیگر دیر شده تا در مورد چك برگشت خورده ای که خود را در ازای آن به شوروی فروخت، شکایت کند.

شاید، طبق گفته برخیها، بدون حمایت اولیه شوروی، آمریکا مدتها پیش کوبا را اشغال می کرد. اما شواهدی در دست است که نشان می دهد آمریکا در دهه شصت آمادگی پذیرش نتایج اشغال همه جانبه و درازمدت در کوبا را نداشت. استقرار موشك های شوروی در کوبا در ۱۹۶۲ توسط خروشچف، بیشتر برای زورآزمایی و کسب امتیاز از آمریکا بود تا حفاظت از جزیره. و پس از آن اشغال ویتنام توسط آمریکا، هیچ جای بحثی در مورد خون آشامی امپریالیست های آمریکایی باقی نمی گذارد؛ و اشغال جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵ نشان میدهد که آمریکا مصمم بود «حیاط خلوت» خود را ایمن نگه دارد. اما جای یك پرسش باقی است: آمریکا در آن واحد چند جنك را می توانست به پیش ببرد و اینکار چه نتایجی برایش ببار می آورد؟ گذشته از این، آمریکا در جنك ویتنام شکست خورد.

در هیچ کتاب مارکسیستی نوشته نشده که اگر کوبا راهی انقلابی تر در پیش می گرفت، رژیمش مطمئنا پابرجا باقی میماند. از آنجا که سوسیالیسم در دو کشور بزرگ شوروی و چین سرنگون شد، نمیتوان مطمئن بود که در این جزیره کوچك در دریای کارائیب، آنهم درست زیر دماغ آمریکا، سوسیالیسم پابرجا میماند. اهالی کوبا دارای ارتباطات گسترده با آمریکا هستند و این امکان وجود داشت که برخی اقشار حاضر به از دست دادن سطح رفاه زندگیشان که در مصاحبت با امپریالیسم آمریکا حاصل کرده بودند، نباشند، و یا حتی اقشار گسترده تری از مردم نتوانند در برابر تهدیدات و تطمیعات آمریکا مقاومت نمایند. اما این امر نیز دو جنبه دارد. اگر آمریکا در کوبا هوادار داشت، کوبا هم «هواداران خودش» را در خارج داشت (یا می توانست داشته باشد) ـ منجمله میلیون ها تن در جزایر کارائیب و آمریکای لاتین و کلیه کسانی که چشم امید به کوبا داشتند، حتی در خود آمریکا، پس از سخنرانی کاسترو در مقر ملل متحد در ۱۹۶۰، هزاران تن در هتل محل اقامتش در محله هارلم نیویورك جمع شده و بر او درود فرستادند ـ درست در بحبوحه حدت یابی خصومتهای دولت آمریکا نسبت به کوبا. شاید کوبا با حمله آمریکا روبرو می شد و در جنك شکست می خورد. این شق نیز وجود دارد که اگر کوبا به انقلاب واقعی وفادار می ماند و بجای رویزیونیسم برای مارکسیسم مبارزه می نمود، نتایج عظیمی ببار می آمد.

نظریه «سوسیالیسم وابسته» معتقد است که مناسبات نفرت انگیز رژیم کاسترو با شوروی، بهایی بود برای حفظ و توسعه «نخستین منطقه آزاد شده در قاره آمریکا». یکی از ستایش نامه های جدید مربوط به کاسترو، گفته ای از او در حمایت از اشغال چکسلواکی توسط شوروی نقل می کند: «در صورتیکه یانکی ها به کشورمان حمله و یا حتی تهدید به حمله کنند، آیا [شوروی ها] نیروهای ورشو را به کوبا میفرستند؟» نویسنده میگوید، می بینید که کاسترو فی الواقع به شوروی علاقمند نبود: «کاسترو بجای اینکه کوبا را صرفاً تسلیم سیاست خارجی شوروی نماید، بوضوح تلاش می کرد تا حمایت کوبا از جمله به چکسلواکی را وثیقه چتر حمایت شوروی از کوبا در برابر امپریالیسم آمریکا قرار دهد.» (۱۲۷)

شاید کاسترو چنین قصدی داشت. اما تجربه کوبا نشان میدهد، در حالیکه از نظر ایدئولوژیك، رویزیونیسم و ناسیونالیسم میتوانند همراه باشند، در عمل همان دیدگاهی که کاسترو را بدانجا کشاند تا خلقهای جهان را فدای «کوبا» سازد، او را وادار ساخت تا منافع گسترده تر مردم کوبا را نیز فدا کند. هر چند برخی رگه های ناسیونالیستی در دیدگاه کاسترو و محفلش ممکن است دیده شود؛ اما آنها نه توانستند و نه اینکه واقعاً تلاش کردند که تحول همه جانبه جامعه کوبا را در انطباق با انقلاب جهانی به پیش برند.

همانگونه که مائو تاکید ورزید، در جهان کنونی وظایف انقلاب دمکراتیك (علیه فئودالیسم و امپریالیسم) در کشورهای تحت سلطه، نمی تواند بدست هیچ نوع بورژوازی انجام شود؛ و انقلاب دموکراتیك نوین بخشی از انقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی است. (۱۲۸) هرچند نیروهای بورژوایی این کشورها مرتبا با مناسبات تولیدی تحمیل شده توسط امپریالیسم و نیمه فئودالیسم برخورد خواهند داشت، اما چنانچه رهبری انقلاب را بدست گیرند (که همواره تلاش میکنند بدست گیرند)، منافع و جهان بینی آنها انقلاب را به شکست خواهد کشاند. دیدگاه ناسیونالیستی که «توسعه» کمی اقتصاد کشور تحت سلطه را بعنوان هدف نهائی و در خود می بیند، نمی تواند کشور را از قید سلطه امپریالیسم رها سازد. گفته مائو دال بر اینکه «تنها سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» در مورد کوبا نیز صادق است.

کاسترو طی سخنرانی رسوایی در «کنگره سه قاره» در ۱۹۶۶، در حمله به مائو گفت: «هنگامیکه طبق قوانین بیولوژیك دیگر قادر به اداره امور نیستیم، باید بدانیم که چگونه جای خود را به کسانی که کار را بهتر انجام می دهند بسپاریم.» (۱۲۹) هیچ تصادفی نبود که این سخنان زمانی ایراد شد که مائو (که چندان هم از کاستروی امروز پیرتر نبود) در جنك مرگ و زندگی با رهبران رویزیونیست درون حزب کمونیست چین درگیر بود که می خواستند چین را بهمان راهی ببرند که کوبا پیمود. مائو جوانان و میلیونها توده های چینی را طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، عالیترین قله ای که انقلاب جهانی پرولتری تا کنون فتح کرده است، بسیج نمود. دو راه به واضح ترین وجهی در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. مطبوعات حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۸۹، با حرارت از کشتار تین آن من توسط دن سیائو پین، که جانشینان راستین مائو را سرنگون ساخته بود، دفاع کردند.

مناسبات تولیدی و کلیه مناسبات اجتماعی در کوبا همچنان طلب انقلاب خواهند نمود؛ تا اینکه نسل دیگری از کوبایی ها، مسلح به دیدگاه و روش

مارکس، لنین و مائو و با اتکاء بر استثمارشده ترین و ستمدیده ترین توده های جامعه کوبا و بمثابه بخشی از جنبش کمونیستی بین المللی، انقلاب کمونیستی راستین کوبا را، که تنها راه برون رفت از تحقیر و تحت سلطگی است، رهبری کنند. تا فرارسیدن آن زمان، پرولتاریا و کلیه ستمدیدگان از نمونه کوبا بعنوان تجربه ای منفی خواهند آموخت. درسهای تجربه کوبا، بالاخص در کشورهای تحت سلطه دیگر و همچنین در کشورهای امپریالیستی، هم از اهمیتی بلند مدت برخوردار است و هم کوتاه مدت؛ چرا که در برگیرنده پروسه انقلابی از ابتدا تا انتها است. ■

پانویس ها

۵۳ـ به نقل از برایان پولیت، «شکر، وابستگی و انقلاب کوبا»، «توسعه و تحول» (انتشارات دن هاگ) ۲ آوریل ۱۹۸۶

۵٤ـ واژه «چینی ـ گوارائی» نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ توسط «کارملو مسا ـ لاگو» معرفی شد و اخیرا در کتابی بنام اقتصاد سیاسی کوبا (بولدر و لندن: وست ویو پرس، ۱۹۸۸) به ویراستاری «آندره زیمبالیست» تکرار شده است؛ این کتابی است که به رد «مسا ـ لاگو» و دیگر «کوبا شناسان» ضد کاسترو اختصاص یافته است. هرچند «مسا ـ لاگو» و «زیمبالیست» دو قطب مخالف در بحث بر سر عملکرد اقتصادی کوبا میباشند (مسا ـ لاگو نظریه ای منفی و زیمبالیست مثبت دارد)، اما الگوهای تحلیلی پایه ای آنها وجه اشتراك زیادی دارد.

۵۵ـ ك.س.کارول، «چریکها در قدرت»،(نیویورك، انتشارات هیل و وانك، ۱۹۷۰) ص ۵٤۲.

۵٦ـ مائو تسه دون، «نقد اقتصاد اتحاد شوروی» (نیویورك و لندن، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۷۷) ص ۹۹ـ۹۸

۵۷ـ به نقل از کی، ۱۲٤۷. کی جمعبندی ارزشمندی از آنکشاف برنامه ریزی اقتصاد کوبا بدست میدهد.

۵۸ـ برای سال ۱۹۸۳. کارل هانری فویر، «عملکرد صنعت شکر کوبا، ۸۵ـ۱۹۸۱»، به نقل از کتاب زیمبالیست (۱۹۸۷) ص ٦۹. تخمین در مورد درصد سهم شکر در صادرات کوبا طی سالهای اخیر بسیار بالاتر می رود. بطور معمول در محدوده بالای ۸۰ درصد است. رجوع کنید به «بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست»ـ کوبا ۸۹ـ ۱۹۸۸ (لندن، ۱۹۸۸) ص ۲۳

۵۹ـ مسا ـ لاگو، ص ۸۲

٦۰ـ در ۱۹۸٦ و ۱۹۸۷. محاسبه شده از روی آمار بانك ملی کوبا، به نقل از «بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست»، ص ۱۳

٦۱ـ همانجا، ص ۱۲

٦۲ـ مسا ـ لاگو، ص ۲۰۳

٦۳ـ همانجا، ص ٦٦ و ۱۵۸. همچنین رجوع کنید به بنیامین، فصل پنج. جیره برنج در اواخر دهه هشتاد پنج پوند در ماه بود که بقول همین نویسندگان تنها سه هفته دوام میاورد.

٦٤ـ مسا ـ لاگو، ص ۳۷

٦۵ـ به نقل از مسا ـ لاگو، ص ۳۸

٦٦ـ هفته نامه جمعبندی گرانما(هاوانا) ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹

٦۷ـ خوزه لوئی رودریگه، «سیاست کشاورزی و توسعه آن در کوبا»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۳۲

٦۸ـ آندره زیمبالیست ـ سوزان اکشتاین، «خطوط کلی توسعه کوبا: نخستین ۲۵ سال»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۷

٦۹ـ مسا ـ لاگو، ص ۳٦

۷۰ـ آندره زیمبالیست،«رشد صنعتی کوبا ۸٤ـ۱۹٦۵»، به نقل از زیمبالیست(ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۸۸،

۷۱ـ مسا ـ لاگو،ص ۷۲

۷۲ـ «مبانی اقتصاد سیاسی»،(شانگهای، ۱۹۷٤، ناشر انگلیسی ام. ائی. شارپ، وایت پلینر، نیویورك) ص ۳۷۸

۷۳ـ همانجا، ص ۳۷۷

۷٤ـ همانجا، ص ۳۳۸

۷۵ـ همانجا، ص ۳۷۸

۷٦ـ فویر، ص ۱۰٦

۷۷ـ سهم آذوقه و تنباکو در واردات کوبا طی دوره ۸٤ـ۱۹۸۲ بطور متوسط سالانه ۱۷ درصد بود(به نقل از «بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست»،ص ۲٤) رقمی که مسا ـ لاگو ارائه میدهد۲۳ درصد است، ص ۸٦

۷۸ـ واردات در ۱۹۷۸ بالغ بر ۳۵ درصد بود ـ در مقایسه با ۲۵/۷ درصد در ۵۸ـ ۱۹٤٦. سهم صادرات در ۱۹۷۸ (۳۳/۸ درصد) بیش از میانگین ۵۸ـ ۱۹٤٦ (۳۰/٦ درصد) بود. ارقام مربوط به دوره پیش از انقلاب کاسترو بر حسب تولید ناخالص ملی و ارقام مربوط به پس از آن بر حسب تولید ناخالص مادی است. تبدیل آنها در سیستمهای محاسباتی باعث برخی تفاوتها میشود، اما بهرحال روند مشهود همانست. مسا ـ لاگو، ص ۷۹

۷۹ـ کلس بروندینوس، «توسعه و چشم اندازهای تولید فرآورده های وارداتی در کوبای انقلابی»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۰٦

۸۰ـ «بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست»، ص ۱۸

۸۱ـ همانجا، ص ۱۸ و ۱۹.

۸۲ـ همانجا، ص ۲٤

۸۳ـ پولیت، «شکر، وابستگی و انقلاب کوبا».

۸٤ـ «بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست»، شماره ۱ کوبا، ۱۹۸۹ (لندن) ص ۱۷

۸۵ـ مسا ـ لگو، ص ۸٤

۸٦ـ هفته نامه جمعبندی گرانما، ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹. تولید اجتماعی جهانی (G.S.P) محاسبه ای است ویژه کوبا که بطور تقریبی معادل است با تولید ناخالص داخلی (G.D.P) منهای کلیه خدماتی که بطور مستقیم به تولید مربوط نمیشوند.

۸۷ـ «کتاب جیبی اقتصادی کشورهای حوزه کارائیب» (لندن، انتشارات ایوروپ مانیتور، ۱۹۸۵) ص ۸۲ و ۸۳

۸۸ـ اکونومیست (لندن) ٤ مارس ۱۹۸۹، «معجزه کره جنوبی»، ص ۹۳

۸۹ـ بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی تاکونومیست، ص ۲

۹۰ـ کمیته مشترك اقتصادی، «چین: بازنگری اقتصاد» (واشنگتن، اداره انتشارات دولت آمریکا، ۱۹۷۵)

۹۱ـ هفته نامه جمعبندی گرانما، ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹

۹۲ـ مسا ـ لاگو، ص ۱٦٦

۹۳ـ بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست، ص ۱۲

۹٤ـ سارا ام. سانتانا، «سیستم تامین بهداشت کوبا: انعطاف پذیری نسبت به نیازها و تقاضاهای در حال تحول»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۱۷

۹۵ـ رجوع کنید به بنیامین، فصل ۱۰

۹٦ـ مسا ـ لاگو، ص ۹۱۷٤

۹۷ـ سوزان اکشتاین، «قشربندی دوباره پس از انقلاب: تجربه کوبا»، به نقل از ریچارد د تاردانیکو(نیوبری پارك، بورلی هیلز، لندن، دهلی: انتشارات ساگ، ۱۹۸۷) ص ۲۲٤ و ۲۲۵

۹۸ـ در کوبا سی هزار از ۱۰/۳٦ میلیون (گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: دریای کارائیب، لندن، ۲۱ ماه مه ۱۹۸۸) در آمریکا ٦۷٤ هزار از ۲٤۰ میلیون (نیویورك تایمز، ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۹)

۹۹ ـ بطور مثال رجوع کنید به تام آلبرتس و کِلِس بروندنیوس، «رشد با قاعده: بررسی نمونه برزیل در پرتو تجارب پرو و کوبا» (انستیتوی تحقیقاتی لوند، سوئد، ۱۹۷۹) و یا هر تحقیق مشابه دیگری از بروندنیوس.

۱۰۰ ـ لیندا فولر، «قدرت در حمل کار: حل برخورد بین کارگر و کارفرما در کوبا» به نقل از زیمبالیست (ویراستار)، ۱۹۸۷، ص ۱۵۲

۱۰۱ ـ مائوتسه دون، «نقد اقتصاد اتحاد شوروی»، ص ٦۱

۱۰۲ ـ بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست، ص ۲۷

۱۰۳ ـ ویلهلم یامپل، «کوبا: کشور عضو کومکون»، مجله اخبار کشورهای شرق (پاریس) نوامبر ۱۹۸۷، صفحه ۱۵. شکل دیگری از کمك «آزادانه» شوروی عبارت از چهار نیروگاه اتمی در دست ساختمان است که مسلماً به شوروی اجازه می دهد نفت خود را در کار دیگری استفاده کند. یك جزیره کوچك از نوع چرنوبیل به اندازه کافی وضع ناجوری است، اما خطرناك بودن این پروژه زمانی معلوم می شود که به یاد آوریم که کوبا کشوری است که می تواند زیر سایه بمب افکن های آمریکایی قرار گیرد.

۱۰٤ ـ «بررسی اقتصادی خاور دور»، (لندن) اول دسامبر ۱۹۸۸

۱۰۵ ـ تحقیقی از ویلیام رادل، به نقل از ریچارد توریتس، «تجارت، بدهی و اقتصاد کوبا»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۷۵

۱۰۷ ـ توریتس، درباره مبادله پزو ـ دلار، ص۱۷٦

۱۰۸ ـ تحقیقی از بانك مرکزی کوبا، به نقل از زیمبالیست ـ اکشتاین، ص۲۰. رقم مشابهی در مسا ـ لاگو ص ۸۷ نیز آمده است.
۱۰۹ ـ یامپل، ص ۱۶
۱۱۰ ـ لنین، «امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه داری»، جلد۲۲، ص۲۹۳
۱۱۱ ـ مسا ـ لاگو، ص ۱۸۴. همچنین رجوع کنید به توریتس، ص۱۷۱
۱۱۲ ـ یامپل، ص ۲۲. همچنین رجوع کنید به سوزان اکشتاین، «چرا انترناسیونالیسم کوبایی»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۸، ص۱۷۱
۱۱۳ ـ توریتس، ص ۱۷۶
۱۱۴ ـ همانجا، ص ۱۷۵
۱۱۵ ـ ارقام مربوط به کوبا از «گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: دریای کارائیب»، ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۸. جمهوری دومینیکن که حدود ۶ میلیون جمعیت دارد، ۳/۸ میلیارد دلار بدهی خارجی معوقه در آن سال داشت (گزارش هفتگی آمریکای لاتین، لندن، ۹ فوریه ۱۹۸۹)
۱۱۶ ـ توریتس، ص ۱۷۶ و ۱۷۸. وی خاطرنشان می سازد که این رقم باید با ۴/۸ میلیارد دلاری که دولت آمریکا به حساب موسسات و افراد مختلف در پورتوریکو در ۱۹۸۵ ریخت، مقایسه شود.
۱۱۷ ـ تریوت ـ ماتسون، به نقل از توریتس، ص۱۷۵
۱۱۸ ـ لنین، «امپریالیسم»، ص ۲۴۰. رجوع کنید به ص ۳۰۰ برای بحث در مورد امپریالیسم ورشد نیروهای مولده.
۱۱۹ ـ موریس له موآن، «چند اندرز پیش از سقوط»، به نقل از له موآن (ویراستار)، «کوبا: سی سال انقلاب»، (پاریس، انتشارات اوتره مان،۱۹۸۹) ص۸
۱۲۰ ـ «مبانی اقتصاد سیاسی»، ص۲۷۲ و۲۷۳
۱۲۱ ـ بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست، شماره ٤ کوبا، ۱۹۸۸، ص۱۲
۱۲۲ ـ مبانی اقتصاد سیاسی، ص۳۱۱ و ۳۲٤
۱۲۳ ـ همانجا، ص ۳۲٤
۱۲۴ ـ همانجا، ص ۵۰۲
۱۲۵ ـ واژه مورداستفاده توریست، ص ۱۷۸ و ۱۸۰
۱۲۶ ـ هفته نامه جمعبندی گرانما، هفتم اوت ۱۹۸۸
۱۲۷ ـ فرانك فیتز جرالد، «بررسی مجدد تز شورایی شدن کوبا»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۸، ص ۱۴۸
۱۲۸ ـ مائوتسه دون، «درباره دموکراسی نوین»، جلد ۲، ص ۳۴۶
۱۲۹ ـ سخنرانی کاسترو در ۱۷ مارس ۱۹۶۶. به نقل از توماس، ص ۱۴۷۷ و ۱۴۷۸. همچنین به نقل از گاردین، «ستاره ای در حال نزول در صحنه خویش»، ۱۵ آوریل ۱۹۸۹
۱۳۰ ـ روزنامه ایندیپندنت، (لندن) ۱۷ اوت ۱۹۸۹

صداهای...

بقیه از صفحه ۳۷

هیچ نشد مگر خوراك کرمها
و تنها پیامی که او احتمالا
از گورباچف دریافت کرد
این بود : «شرت را کم
کن.» طنزی که بر ماهیت
واقعی «دموکراسی غربی
اشاره دارد آن است که درست
در بحبوحه جشن های
پیروزی «دموکراسی» بر
«کمونیسم» ، در چین و
رومانی یعنی دو کشور
سابقا سوسیالیست که
«دموکراسی» غربی
بیشترین نفوذ را دارا بود،
طغیانهای توده ای به وحشیانه
ترین شکل سرکوب ■
گردیدند.

پایان کار...

بقیه از صفحه ٤۰

کف گرفته اند آگاهی دارند. رئیس جمهور جدید، ایون ایلیسکو، در زمره آینده دارترین اعضاء سابقه دار رژیم چائوشسکو بود. او از سوی حزب بعنوان رهبر و ایدئولوگ به اصطلاح «کمونیستهای» جوان رومانی ـ سازمانی از برای تربیت برگزیدگان بوروکرات ـ گمارده شده بود. او تحت رهبری چائوشسکو مدتها دبیر کمیته مرکزی بود و تا زمان جدلش با النا چائوشسکو، از ستاره های درخشان بوروکراسی حزبی بود. نیکلای میلیتارو، وزیر دفاع حکومت جدید و یکی از طراحان اصلی کودتا، سابقه دارترین و از نظر سیاسی تجربه دارترین هفت تیرکش ارتش رومانی است. میهائی گلوتاك، محترم ترین ژنرال رژیم چائوشسکو، اکنون رئیس نیروهای پلیس است. و ژنرال استانچالسکو را وزیر اقتصاد کرده اند. آندره پلسو، دیپلمات خارجی اسبق، وزیر فرهنك شده است. بوروکرات سابقه دار، دیمیتری ماسیلو، یکی از اعضاء حکومت جدید می باشد. این لیست را از این هم می توان درازتر کرد و به جزئیات بیشتری پرداخت.

ارتش، این محور اساسی تمام دول بورژوائی ـ از آنجمله رژیم چائوشسکو ـ کماکان قلب حکومت نوین می باشد، چرا که دولت هنوز عوض نشده است. در هیچ کجا و هرگز دیده نشده است که بتوان دولتی را از طریق کودتا با دولت دیگری عوض کرد؛ از طریق کودتا، افراد و حکومتها می آیند و می روند در حالی که دولتها پابرجا میمانند.

بحرانی که با خیزش توده ای سر برون آورده است، بحران این یا آن دارودسته نیست که بتوان با کودتا آنرا حل کرد. قبل و بیش از هر چیز، این بحران ساختاری کل دولت رومانی بمثابه بخشی از شبکه مناسبات تولیدی امپریالیستی می باشد. سخنگویان شرق و غرب، حتی در همانحالی که در مورد «انقلاب رومانی» حرف می زنند، به واقعیت اوضاع آگاهند. آنها برای منحرف کردن افکار توده ها دست به عوامفریبی و ریاکاری می زنند، اما ملتفتند که با این قبیل چیزها نمی توانند خود را دلداری دهند.

توده های مردم در ترکیه به تجربه دریافته اند که هر زمان امپریالیستها از «انقلابی» حمایت کنند، حتما ریگی در کفششان است یا میخواهند برای کسی پاپوش بدوزند. اما کسانی مانند سوسیال کمپرادورها، کمپرادور ـ «مارکسیست»

هائی هستند که در گل آلود ساختن تعصب انقلابی توده ها ـ هرچند که خودرو باشد ـ به یاری امپریالیستها می شتابند؛ و سمی که آنان می پراکنند از سم تمام تبلیغات امپریالیستی خطرناکتر است. امپریالیستها با گفتن اینکه در رومانی «انقلاب شد» مشغول گذاردن یك تله سیاسی هستند؛ کمپرادور ـ «مارکسیستهای» ما می گویند «یك کودتای نظامی ضدانقلابی انجام شد و رژیمی ضد امپریالیست و سوسیالیستی را سرنگون کرد» ؛ و بدین ترتیب تله سیاسی امپریالیستها را تقویت می کنند. اگر ازقضا امپریالیستها نتوانند از راست توده ها را به درون تله سوق دهند، کمپرادورهای «انقلابی» مانند پرنچك بخود ماموریت می دهند که این وظیفه را از سمت «چپ» انجام دهند! شماره ۳۱ دسامبر مجله Dogru 2000,e(بسوی ۲۰۰۰) به انجام این وظیفه اختصاص یافته است.

خواننده خواهد دید که امپریالیستها سرزنش کردن گذشته دولت بورژوازی رومانی را ـ که هنوز پابرجاست ـ و نگاهداشتن آن از طریق گفتن «عوض شده است»، «اصلاح شده است» همراه با چاشنی ریاکارانه مانند «انقلاب کریسمس در بوخارست»، بنفع خود می بینند. چرا که دولت موجود تنها دولت بلوك شرق بود که بهترین امکانات را در اختیار سرمایه مالی و بانکهای امپریالیستی، برای استثمار توده های مردم گذارده بود و یکی از دلایل اساسی بحران اقتصادی و سیاسی کنونی این دولت، همین غارت و چهاول افسارگسیخته امپریالیستی است. محفل حزب «سوسیالیست» متعلق به پرنچك / اصلان قلیچ بدنبال دفاع از عملکرد گذشته همین دولت است. اینها برای آنکه به عوامفریبی های تهوع آور امپریالیستها که می گویند، «این دولت خادم استالینیسم بود و نه ما»، کمك کنند سعی می کنند به ما بقبولانند که گذشته سرمایه داری همین دولت موجود، که در همکاری کامل با صاحبان سرمایه غربی قرار داشت، «ضد امپریالیستی / سوسیالیستی» بود. ببینید چه می گویند: «در ۲۵ سال گذشته معدود کشورهایی بودند که مانند رومانی سیاستهای ضد امپریالیستی پیگیر دنبال کردند. به این دلیل است که چائوشسکو هیچ قرضی نداشت.» آنها با گفتن این حرف صندوق بین المللی پول، دول و بانکهای امپریالیستی و سیاستهایی را که آنان برای استثمار تا مغز استخوان توده های رومانی اعمال کردند، را «ضد امپریالیستی» می خوانند. و با گفتن اینکه اکنون پس از کودتا این وضع «عوض» خواهد شد یکبار دیگر سخنگوی امپریالیستها می شوند: تمام این استدلالات محصول یك منطق کاملا نوکر صفتانه است ـ تا بدان حد که یافتن چیزی مشابه آن هم در شرق و هم در غرب برای امپریالیستها مشکل است. هر آنکس که اکنون با صفت «مارکسیستهای» کمپرادور که ما به اینها داده ایم مخالفت ورزد، از جمله آنهایی که در حول و حوالی آنان لول میخورند، بهتر است کمی فکر کند.

منظور امپریالیستها از «انقلاب» و منظور «مارکسیستهای» کمپرادور از «انقلاب، رژیم ضد امپریالیستی، سوسیالیستی» یك چیز است و هر دوی آنها به یك در منتهی می شود ـ به نظم امپریالیستی موجود و به دولت ضد انقلابی موجود. اما درهمینجا ختم نمی شود. یکبار دیگر، پرنچك و دارودسته او با عجله به یاری امپریالیستها می شتابند. امپریالیستها از بورژوازی رومانی و ارتش آن در فرو نشاندن خیزش توده ها و ممانعت از فروپاشی دولت، از صمیم قلب حمایت کردند و حتی آماده بودند که برای جلوگیری از تعمیق بحران انقلابی ارتشهای امپریالیستی خود را بسیج کنند. پرنچك همین توده ها را که دست به طغیان علیه ستم و استثمار زده اند به روش لمپنی چالیشکان Caliskan، «جوانان مارادونا» می خواند.

یکی از فواید اوضاع انقلابی آن است که نقاب از چهره مدعیان دروغین «انقلابیگری، کارگردوستی، حمایت از حقوق دانشجویان و زنان» برداشته و آنان را در سمت استثمارگران و علیه توده های سر به طغیان برداشته که به انقلاب نیاز دارند، قرار میدهد! درست مانند پرنچك و دوستانش. طغیان توده ها آنان را وادار می کند که درخدمت طبقات حاکم و از طریق شبکه پخش جریده «حریت» (۳)، فریادهای هراسان در مورد «جوانان مارادونا» سر می دهند.

رژیم چائوشسکو از زنان، تحت نظارت پلیسی، بمثابه ماشین جوجه کشی استفاده میکرد. پرنچك که تحت لوای «دفاع از حقوق زنان» یك مغازه «فمینیستی» کمپرادوری (نه حتی «فمینیستی») باز کرده، نوشته های ژولیت میشل را ترجمه نموده و با اشتهایی زیاد در حملات رویزیونیستهای چینی علیه چیانك چینك و رفقایش شرکت می کند، طبعا به حمایت از سیاست چائوشسکو مبنی بر «بارداری اجباری یا زندان» می پردازد (به جهانی برای فتح شماره ۱ مقاله «بچه یا زندان» مراجعه شود) و هنگام حمله پلیس به زنان جوان در میان «جوانان مارادونا»، هورا می کشد.

آنان اطلاعیه «دمکاد» (٤) را صادر می کنند و به اجرای گر «النا چائوشسکو، مردنی نیست» می پردازند. اینکه سرمایه داری دولتی رومانی، سرمایه مالی امپریالیستی در شرق و غرب و صندوق بین المللی پول از جسم زنان بمثابه ماشین جوجه کشی استفاده می کنند، موضوعی نیست که ذهن کمپرادور آنها با آن ضدیت داشته باشد. شعار آنان این است: «زنده باد گزمه های حافظ زنانگی، مرگ بر زنان جوان مارادونا که از آنان متنفرند!»... ممکن است النا چائوشسکو «مردنی نباشد»، اما نگاه کنید و ببینید که چگونه با بهاخاستن توده ها توسط برادران هم طبقه ای خون آشام خودشان مقابل جوخه آتش به آبکش تبدیل شدند؛ چرا که هم طبقه ایها و دوستان امپریالیست النا و همسرش از غضب توده های ستمدیده وحشت کرده بودند ـ ظاهرا شما نیز!

حقیقت بزبان پابرهنه ها

آنانی که زمانی نیازهای تئوری ضدانقلابی سه جهان خود را برآورد می کردند، و تمام مرتجعین جهان بجز سوسیال امپریالیستهای شوروی و نوکران آنان را تحسین می نمودند تا بتوانند از موضع «چپ» به حمایت از دولت فاشیستی نژادپرستانه جمهوری ترکیه در مقابل برآمد جنبش توده ای بپردازند و وظیفه خود دانستند بدفاع از دولت و ارتش این مجریان امپریالیستهای غربی، بالاخص آمریکا، در ترکیه بپردازند، امروز یکبار دیگر مشغول به مزایده گذاردن همان استعدادهایشان می باشند. جدالهای ساختگی میان این رویزیونیستها، و تاریخچه «ح.ك.د.ت»(٥) تهوع آوراست. آنها هنوز برسرحفاظت ازنظم امپریالیستی ودولت وابسته به آن ودرمقابل توده های خلق باهم رقابت میکنند.

اگر خلیل برکتای(٦) جرئت آن داردکه مارکسیسم را در نفس عالیجناب «دینامیك»، گورباچف سوسیال امپریالیست، کشف کند؛ پس چگونه برادر ایدئولوژیك او یعنی پرنچك نتواند در وجود رویزیونیست چائوشسکو یك «ضد امپریالیست پیگیر و یك سوسیالیست»، «که قبلا مورد احترامش بوده و هنوز هم پس از اعدام مورد احترام ایشان می باشد» را بیابد؟! ـ البته جواهر ایشان از عیار پائین تری برخوردار است. بدین ترتیب دیك TIKP قل میخورد و در خود را می یابد، چرا که این در و دیك برای هم ساخته شده بودند که با جفت شدن فضای امنی برای ارتجاع جهانی (از دست انقلاب)

بوجود آورند.

بگذارید از پرنچك که اصرار می کند «سفیر کسی» نمی باشد (ظاهرا او آرزوی جای بالاتری را در نظام کمپرادوری دارد) بپرسیم: از آنجایی که سردمداران جبهه رستگاری ملی اعضای «محترم»، سابقه دار و باصلاحیت رژیم «ضد امپریالیستی» و حتی «سوسیالیستی» چائوشسکو، که شما «عمیقا به آن احترام می گذاردید» بودند، آیا نمی توان گفت که شاید کودتای آنها «یك انقلاب سوسیالیستی» بود؟! یا عکسش را در نظر بگیرید: اگر بگفته شما، آنان رقاصان «توطئه آمریکا و شوروی» هستند که در مالت «لامبادا می رقصیدند» (بر خلاف ادعاهای شما رقاصی این رویزیونیستها با آهنك دلار چیز جدیدی نمی باشد)، پس در گذشته چگونه «سیاست ضد امپریالیستی و سوسیالیستی» چائوشسکو را به اجرا در می آوردند و چگونه سیاستهای او را «که از حمایت عظیم مردم برخوردار بود» و (این یکی را بشنوید!) «غرور ملی را محترم می شمرد» پیاده می کردند؟! آیا از طریق همان خرد دولتی «لامبادایی» که اکنون بنمایش می گذارند، نبود؟...

آنانی که خطوط زیر را بنگارش در می آورند حتی یك لحظه شك نمی کنند که آشکارا بگویند در خدمت چه کسانی می نویسند: «به سوراخی که در میان پرچم رومانی ایجاد شده بنگرید! بالکانی شدنی که از درون این سوراخ نزدیك می شود خطر بزرگی برای مردم ترکیه می باشد. حتی برای حکام معقول ترکیه!» هورا، ای دولت فاشیستی کبیر ترکیه، یك لحظه هم در رئیس جمهور کردن این انبان خرد کمپرادوری بخود تردید راه ندهید! آیا نمی ببینید که خون شوونیستی مورد نیاز دولت شما در رگهای این فرزند ارزشمند تان در جریان است، و با چه سرسپردگی مغز خود را تلمبه می زند که مبادا هوشیاری خود را در مقابل «خطراتی» که ممکن است متوجه شما باشد، از دست دهد؟

بالاتر از همه ، این نعره حامل تخمهای نفاق انداز امپریالیستها و نوکران آنان است که می خواهند میان پرولتاریا و زحمتکشان رومانی و ترکیه بپاشند. تنها هدف این نعره های ضد انقلابی مخالفت باخیزش توده های مردم رومانی علیه نظام موجود بوده و می خواهد مانع شود که ستمدیدگان ترکیه و جهان با اشتیاق مسئولیت حمایت از این خیزش توده ای را بدوش کشند و از آن در مقابل طبقات حاکمه کودتاچی رومانی و حامیان امپریالیست آنان دفاع کنند. چرا که در واقع این کودتاچیان و جمهوری ترکیه مشترك المنافعند. این نعره از زوزه های آشنای «ح. ك. د. ت» و گرگهای خاکستری ترکیه (۷) است که بوضعیت «ناگوار» رومانی که طغیان بر حق توده های خلق هفت بندش را بلرزه در آورده، اشاره می کند و از «حکام معقول ترکیه» می خواهد که بسرعت چاره های احتیاطی بیندیشند.

آنها همه این کارها را می کنند که ماهیت طبقاتی دولت فاشیستی جمهوری ترکیه را بپوشانند، این واقعیت را پنهان سازند که این دولت باید به سرنوشتی بسیار اسفناکتر از آنچه توده های رومانی دولت خود را دچار آن کرده اند گرفتار آید، که این دولت باید قطعه قطعه گشته و دفن شود؛ آنان سعی می کنند این واقعیت را که میان توده های تحت ستم و طبقات حاکم ترکیه حتی یك جو اشتراك منافع وجود ندارد، مخفی نگاهدارند.

تا بدان جا که به سوراخ ایجاد شده در میان پرچم رومانی مربوط می شود، به تو ای فرزندزاده کمال آتاتورك فاشیست باید بگوئیم: آغاز بدی برای توده های رومانی نیست؛ زمانی که سوراخی ایجاد شد می توان آن را بزرگتر کرد. اما فقط بیا و ببین که اگر سوراخی مشابه در پرچم دولت فاشیستی ترکیه ایجاد شود، هلال و ماه آن حذف گردد، حاصل چه می شود. یك پرچم تماما سرخ! آیا این همان چیزی نیست که ترا می ترساند؟!

پرچم رومانی با نشان قلابی «سوسیالیستی» یا بدون آن، پرچم بورژوازی رومانی است. ما از اینکه یك نشان دروغین از این پرچم کنده شده ناراحت نیستیم؛ این نشان ازاول هم بزور در آنجا گذارده شده بود که خاطر طبقه کارگر را نسبت به آن چرکین کند. بالعکس، لازم است که انقلابیون پرولتر از این سوراخها و شکافها علیه طبقات حاکم رومانی و کودتاچیان استفاده کنند، کارگران و توده ها را تشویق نموده، آگاهی آنانرا را بالا برند بطوریکه آنان خواستار به فاضلاب افکندن کل این پرچم گردند. اما البته، طبیعی است کمپرادورهایی که کنگره حزبشان را در دهه ۱۹۷۰ زیر پرچم فاشیستی دولت ترکیه و با خواندن «سرود ملی» برگزار کردند، و اکنون با گرگهای خاکستری ترك در ستونهای جراید در مورد اینکه چگونه میتوان «همه ٤٥ میلیون نفر را زیر پرچم ترکیه گرد آورد» به بحث مشغولند از سوراخی که در پرچم بورژوازی رومانی ایجاد شده آشفته خاطر گردند.

برخلاف این مزخرفات، جمعبندی تحولات رومانی توسط توده مردمی که خواهان تغییری همه جانبه و رادیکال هستند و با انباری از خشم انباشت شده و نیاز عینی به یك انقلاب بپاخاسته اند، بسیار ارزشمندتر و بجاتر از این سفسطه های دروغین «مارکسیستهای» کمپرادور و تمام رویزیونیستهای ترکیه می باشد. آنان با تجربه و بیان خود میگویند: «خر همان خر است اما پالانش عوض شده.» تحت شرایط کنونی بدون انقلاب سوسیالیستی پرولتری رهیافتی برای بحران فعلی نخواهد بود؛ پابرهنه هایی که عینا به چنین انقلابی نیاز دارند و در خیابانها آنرا جستجو می کنند با غرولندی که در مثال فوق نهفته است بر این امر تاکید می گذارند. توده ها به بیانی خام سعی دارند بگویند که ماهیت دولت رومانی عوض نشده است اما دشمنان آنان ضد این واقعیت را به اشکال گوناگون به زبان می آورند و امیدوارند بدین ترتیب به توده ها بقبولانند، «ماهیت دولت عوض شده است.» چگونه: امپریالیستها و بورژوازی سرمایه داری دولتی رومانی می گویند که این تغییر توسط «انقلاب» و امثال پرنچك می گویند که توسط «ضد انقلاب» صورت گرفته است. سلاح عمده ای که آنان در این حقه بازی استفاده می کنند یك جوشانده بورژوا / امپریالیستی درباره مسئله دولت است.

برای آنکه بالاخص دین تئوریك و سپاسگزاری «مارکسیستهای» کمپرادور و رویزیونیستها را نسبت به بورژوازی امپریالیستی افشاء کنیم، ضروری است که تئوری م ـ ل ـ م درباره دولت را بخاطر آورده و در پرتو تحولات رومانی مروری کنیم. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو درباره مسئله دولت می گوید:

در سراسر تاریخ تکامل جامعه طبقاتی، دولت، در هر آنجا که مورد نیاز باشد و در هر آنجا که موجود باشد، بدون استثناء، فقط می تواند ابزار دیکتاتوری طبقاتی باشد؛ هرگز و در هیچ کجا نمی تواند «مستقل» باشد، نمی تواند نماینده یا مجری یاوه ای بنام «دمکراسی برای همه» باشد. در هر حالت، دولت هیچ نمی تواند باشد مگر دیکتاتوری این یا آن طبقه؛ شکلی است از دیکتاتوری یکی از طبقاتی که برپایه مناسبات طبقاتی نهفته در زیربنای اقتصادی جامعه شکل می گیرند؛ دولت نماینده افراد، گروهها یا بخشها، یا جنبشها نیست. علاوه بر آن که دولت یك ابزار مستقل یا بیطرف نمی باشد، یك ابزار ساده، یك وسیله (اسباب بازی) نیست که بتوان آنرا از یك طبقه به طبقه ای دیگر منتقل ساخت. وسیله ای نیست که هم این طبقه بتواند آنرا مورد استفاده قرار دهد و هم طبقه ای دیگر. یا نمی توان آنرا از طریق سیاست (و به زور اسلحه) در خدمت منافع این یا آن طبقه

درآورد. دولت نماینده کلیت سازمان اجتماعی عینی است. چه چیزی خصلت و ماهیت این ساختار عینی جامعه را معین می کند؟ تقسیم کار تاریخی ـ مشخص موجود (که دولت جزئی لاینفك از آن می باشد) و مناسبات تولیدی عینا موجود که دولت فعالانه به آن خدمت می کند و بازتولید آن را سازمان می دهد.

بحرانی که با انفجاری اجتماعی و طغیانی توده ای رو آمد و رومانی را درنوردید، بحران ساختاری کل دولت رومانی می باشد. هیچ تغییر انقلابی در این ساختار انجام نشده است و هیچ کودتای ارتشی نیز نمی تواند ماهیت این ساختار را عوض کند. مضافا، این واقعیت که دولت رومانی همچنین توسط سرمایه امپریالیستی غربی برای بازتولید در شرایط رومانی مورد استفاده قرار گرفت، نقش معینی را در منفجر شدن این بحران بازی کرده است و تمام امیدها مبنی بر حل آن از طریق مداخله امپریالیستهای غربی را نقش برآب ساخته است.

فقط انقلاب پرولتری می توانست نقطه پایانی بر نگونبختی آنان بگذارد: با به درك واصل کردن طبقه بورژوای سرمایه داری دولتی! متاسفانه، این بار تاریخ، پرولتاریا و توده های ستمدیده را غافلگیر کرد: آنها از رهبری که بتواند دلائل ریشه ای رنجهایشان را تحلیل کرده، صفوف آنان را برای دست زدن به جنك داخلی سازمان دهد، از درون ترکهای بازشده توسط سرمای زمستان، راه کسب قدرت سیاسی را نشانشان دهد و حداقل آنان را در یك تمرین جدی (برای قدرت) رهبری کند، محروم بودند. اما، فکر نکنید توده های رومانی گول خوردند یا سالها طول خواهد کشید که بفهمند کافی نیست که با بورژوازی برطبق برچسب «سوسیالیستی» آن به مخالفت پرداخته و یا با سلاح ایدئولوژیك بورژوایی که این نقاب دروغین «سوسیالیستی» را ندارد به مبارزه با آن برخیزند ـ چرا که آنان این نقاب را زمانی مشمر ثمر می دانستند و مورد استفاده قرار می دادند و اکنون نمی دهند.

از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کنید، به تشکیل و ساختن احزاب مائوئیست بپردازید

این درسها همه در یك نکته فشرده می شوند: یکبار دیگر آب رودخانه های انقلاب جهانی پرولتری در حال بخروش آمدن است! بحران نظام جهانی امپریالیستی، امپریالیستها را بسوی جنك، بسوی تشدید استثمار و ستم سوق می دهد: اما همین تضادها مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده ها را نیز شتاب می بخشند.

هیچ شکی در آن نیست.

آنچه را که انگلس برای حین جنك و پس از آن پیش بینی کرد، ما هم اکنون در اطراف خود شاهدیم. این بر فرصتهای فزاینده در اطراف ما اشاره دارد و فریاد می زند که ما با انقلابهای پرولتری جلوی جنك جهانی را بگیریم. تحولات جاری بر درستی نقد زیرین حزب ما از گرایشات اپورتونیستی و رویزیونیستی مُهر تائید می کوبد:

«نکته اساسی که آنها کاملا از درکش عاجزند آن است که مارپیچ کنونی دینامیکهای امپریالیسم (بین جنك دوم و سوم جهانی) که مناطق سرخ بسیاری را در دوره پس از جنك دوم از دست پرولتاریا ربوده است، بطور عینی آنچنان شرایط مادی و فرصتهایی را در بر دارد که بیشتر، شاید کیفیتا بیشتر، از آنچه که از پرولتاریا گرفت در اختیارش خواهد گذارد!» (IKTIDARA ـ بسوی قدرت ـ صفحه ۱۶ ـ ژانویه ۱۹۸۸)

همانگونه که لنین در اوضاع مشابهی گفت، بگذار مردگان را مردگان بردارند. پرولتاریا ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست خود را برای تحلیل از فرصتهایی که برای انقلاب جهانی پرولتری در حال شکل گیری است و وظایف عظیمی که این ایدئولوژی از ما طلب می کند، دارد.

در این جهان، هیچ آلترناتیو دیگری برای انقلاب پرولتری موجود نیست!

مرکزیت مائوئیستی
در حزب کمونیست ترکیه
(مارکسیست ـ لنینیست)
۱۰ ژانویه ۱۹۹۰

توضیحات

۱ ـ نقل شده توسط لنین در «سخنان پیامبر گونه»، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۸، کلیات آثار، جلد ۲۷، صفحات ۴۹۵ ـ ۴۹۴

۲ ـ دوغو پرنچیك بواسطه چکمه لیسی خود تحت تئوری ارتجاعی سه جهان و خدمت به ضد انقلاب خود را شناساند. او قبل و بعد از کودتای ۱۹۷۶ در چین آستانبوس رویزیونیستهای چینی بود. پرنچیك به خاطر تحریفات عظیمی که در آموزه های مائو جهت توجیه و دفاع از قانون گرائی، ضدیت با قهر، نظم موجود و منجمله حمایت از کودتای حافظ «نظم و قانون» در سال ۱۹۸۰ به عمل آورد، شهره خاص و عام گشت. او همه این کارها را تحت توجیه «خطر سوسیال امپریالیسم» انجام میداد. پرنچیك و شرکا منجمله برکتای در سال ۱۹۷۱ طرحی را برای به قتل رساندن ابراهیم کایپاکایا بنیانگزار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) به پیش نهادند زیرا وی رویزیونیسم آنان را نقد و افشا میکرد. این طرح شکست خورد.

یوروکوگلو رهبر یکی از گروههای انشعابی از حزب رویزیونیست هوادار شوروی است.

۲ ـ سوزوم یك ماهنامه قانونی است که از سوی هواداران سابق مشی چریکی منتشر میشود و اینك در پی معتدل کردن مواضع خود و پیروی از رفرمهای «بس عمیق و سوسیالیستی» گرباچف است.

۳ ـ حریت، یکی از مهمترین روزنامه ها و شبکه های انتشاراتی کمپرادور ـ فئودالهاست.

۴ ـ دمکاد، علامت اختصاری به اصطلاح انجمن زنانی است که تحت رهبری رویزیونیستها قرار دارد.

۵ ـ حزب کارگران و دهقانان ترکیه یك حزب ارتجاعی قانونی بود که قبل از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تحت رهبری باند پرنچیك قرار داشت. بعدها همین گروه برای رنك و لعاب دادن به حزب سوسیالیست موجود که در پی تبدیل شدن به یك حزب قانونی و مشروع اپوزیسیون میباشد، از نام همان حزب استفاده کرد.

۶ ـ خلیل برکتای به همراه پرنچیك یکی از ایدئولوگهای بدنام حزب ضد انقلابی کارگران و دهقانان ترکیه میباشد. اخیرا بنظر رسید که او راهش را از پرنچیك جدا کرده و بیشتر حول و حوش گروهها و محافل عمدتا هوادار مسکو میچرخد تا بتواند یك حزب سوسیالیست کارگری از نوع استولپینی شبیه به حزب پرنچیك ایجاد کند.

۷ ـ «گرگهای خاکستری» نامی بود که باندهای شبه نظامی حزب عمل ملی تحت رهبری باند متعصب فاشیستی آلب اصلان تورکس بر خود نهاده بودند. این باندها که قبل از کودتای ۱۹۸۰ بطور مخفیانه توسط رژیم از جوانب گوناگون حمایت میشدند وظیفه انجام حملات تروریستی علیه توده ها و انقلابیون را بر عهده داشتند.

۸ ـ مصطفی کمال یا بقولی آتاترك بنیانگزار دولت کمپرادور ـ فئودال موجود در سال ۱۹۲۳ بود. کمالیسم یك ایدئولوژی فاشیستی بوده که توسط دولت و طبقه حاکم مورد استفاده قرار گرفت. کمالیسم یك حربه مهم تبلیغاتی در جریان کودتای ۱۹۸۰ بود.

جهانی برای فتح

۱۶ - ۱۳۷۰

تجاوزگران تحت رهبری آمریکا بدون مجازات نخواهند ماند!

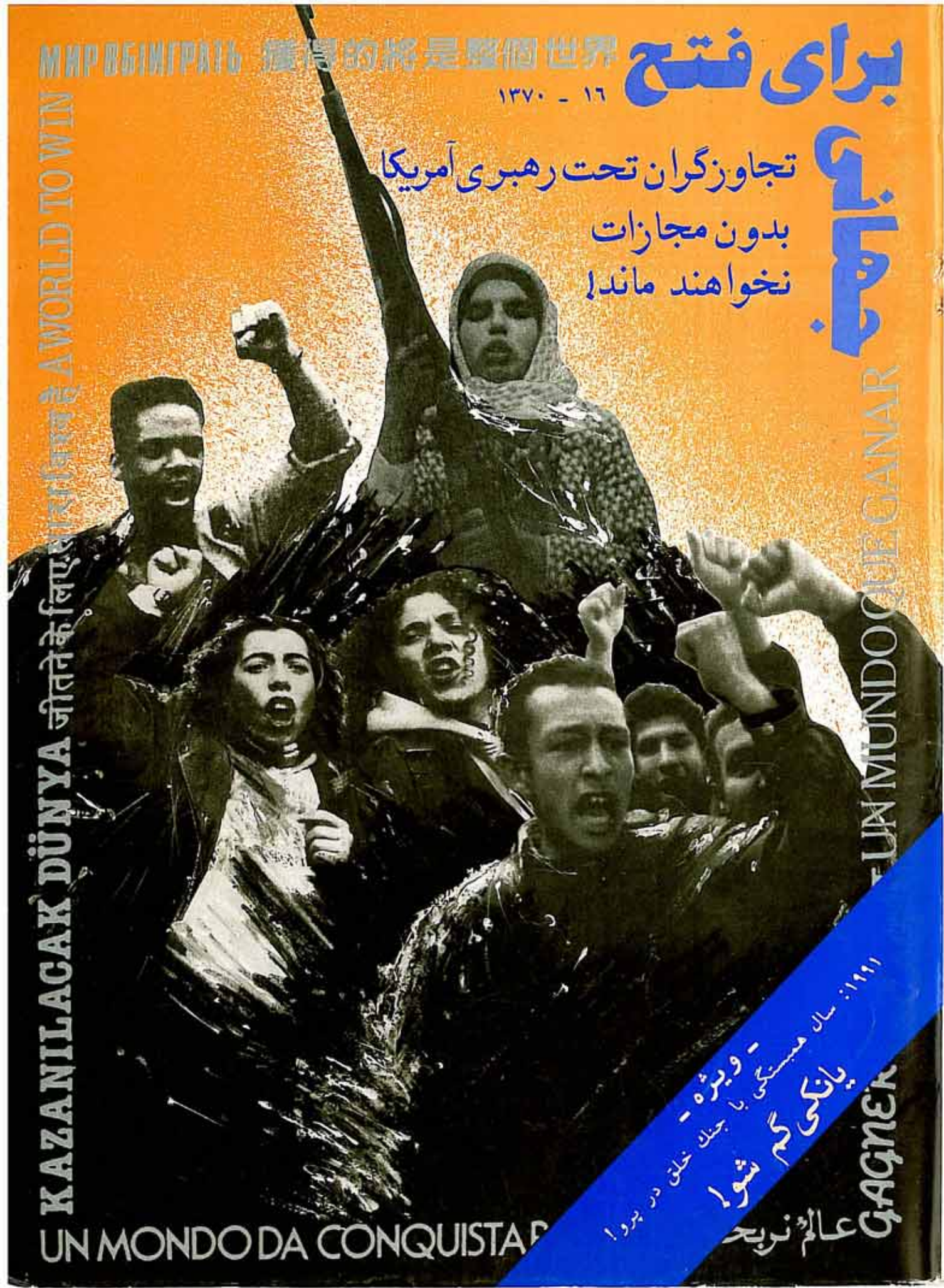

- ویژه -

۱۹۹۱: سال همبستگی با جنگ خلق در پرو!

یانکی گم شو!

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए ... AWORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTA ...

عالم نربح ...

GAGNER ... UN MUNDO QUE GANAR



۱۳۷۰ - ۱۶

تجاوزگران بسرکردگی آمریکا بدون مجازات نخواهند ماند!

امپریالیسم آمریکا و متحدینش، جنگی شش هفته ای را علیه عراق به راه انداختند. قصدشان ابلاغ پیام ترور به منطقه و کل جهان بود.با این وجود شکست ناپذیری نیروی نظامی بسیار پیشرفته آنها همچون خرناسه خشم آلود ببری کاغذی است که در برابر جنك انقلابی خلق شکست خورده و خواهد خورد.

یانکی گم شو!

۱۹۹۱ - سال همبستگی انترناسیونالیستی با جنك خلق در پرو!
امروزه خلق پرو که به کل جهان نشان میدهد که ستمدیدگان چگونه میتوانند

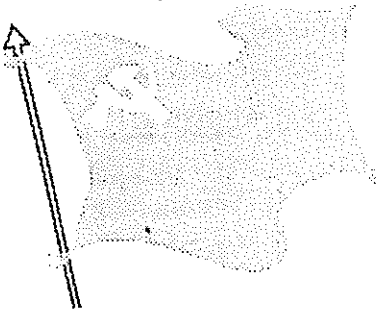

با موفقیت علیه دشمنانشان بجنگند و پیروز شوند. امپریالیستهای آمریکایی بر تدارکات خود علیه جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو می افزایند تا مداخلاتشان را تشدید کنند در این رابطه است که

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سال ۱۹۹۱ را سال «همبستگی انترناسیونالیستی با جنك خلق در پرو» تحت شعار «یانکی گم شو!» اعلام کرده است.

تجاوز در خلیج

سرمقاله ٤
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره خلیج
با تجاوز بسرکردگی امپریالیسم آمریکا در خلیج به مقابله برخیزید! ۱۲
تجاوزگران آمریکایی را در دریای جنك خلق غرق کنید - به خلقهای خاورمیانه و جهان عرب! ۱٤
با جنك تجاوزکارانه آمریکا و متحدینش علیه عراق به نبرد برخیزید! ۲٤
تجاوزگران بسرکردگی آمریکا بدون مجازات نخواهند ماند! ۲۵

پس هر وجب از خاك منطقه و خلیج را به گورستان اینان تبدیل کنیم! (از ترکیه) ۳۳
به خلقهای رزمنده عرب! (از تونس) ۳٤
درباره بحران خلیج (از ایتالیا) ۳۵
سرنگون باد نظم نوین جهانی! (از آمریکا) ۳٦
علیه جنك تجاوزکارانه امپریالیستها بپا خیزید! (از ایران) ۳۷

سندی تاریخی
ازچین مائوئیستی

استراتژی: یك تن در مقابل ده تن
تاکتیك: ده تن در مقابل یك تن
محاسبات کاسبکارانه امپریالیسم شوروی ۳۸

سیمای مقاومت

توفان اعتراض در سراسر جهان ٤۰

با سلاح نقد

سازمان ملل، کوبا و جنك خلیج ٤۸

درفش سرخمان در پرو دراهتزاز است ۵۲

یانکی گم شو!
فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای کارزاری بین المللی ۷۳
پیامهای همبستگی و پشتیبانی از حزب کمونیست پرو جنك خلق در پرو از سوی شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و هوادارانش ۷٤
«زفانیا موتوپنك» رهبر «کنگره پان آفریکانیست» - یك آزانیایی انقلابی در تمام عمر سند. ۸٤

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم
از سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان ۸۵



بیـــان
الحـركة الثـوريـة الاممـيـة

به عربی

بیانیه جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی به بیش از

بیست زبان منتشر شده است.

اسپانیایی (چاپهای اسپانیا، آمریکا، پرو و کلمبیا)
انگلیسی (چاپهای آمریکا و هند)، ایتالیایی،
آلمانی، بنگالی، پنجابی، تامیل، ترکی، چینی،
دانمارکی، ژاپنی، عربی، فارسی، فرانسوی، کانادا،
کردی، کرول، گوجراتی، نپالی، هندی.

از آدرس زیر درخواست کنید:

BCM R.I.M,
London WC 1N 3XX, U.K.

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
اتحادیه کمونیستی انقلابی (دومینیکن)
حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نپال (مشعل)
سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)*
سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس**
کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

* سازمان کمونیستی کارگر سرخ توسط کلکتیو کمونیستی آژیت ـ پروب و گروه های محلی در ایتالیا بوجود آمده است.

** سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس از درون سازمان مارکسیست ـ لنینیستهای تونس بوجود آمده است.

علاوه بر لیست فوق از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که توسط «کمیته» این جنبش اعلام شده، شماری دیگر از سازمانها هستند که برای پیشبرد اهداف مشترکمان و ایجاد و تحکیم تشکلات پیشاهنگ کمونیستی با «جنبش» همکاری نزدیک دارند.

برای فتح جهانی

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व के EINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

UN MUNDO DA CONQUISTARE विश्व विजय A WORLD TO WIN

تجاوزگران بسرکردگی آمریکا

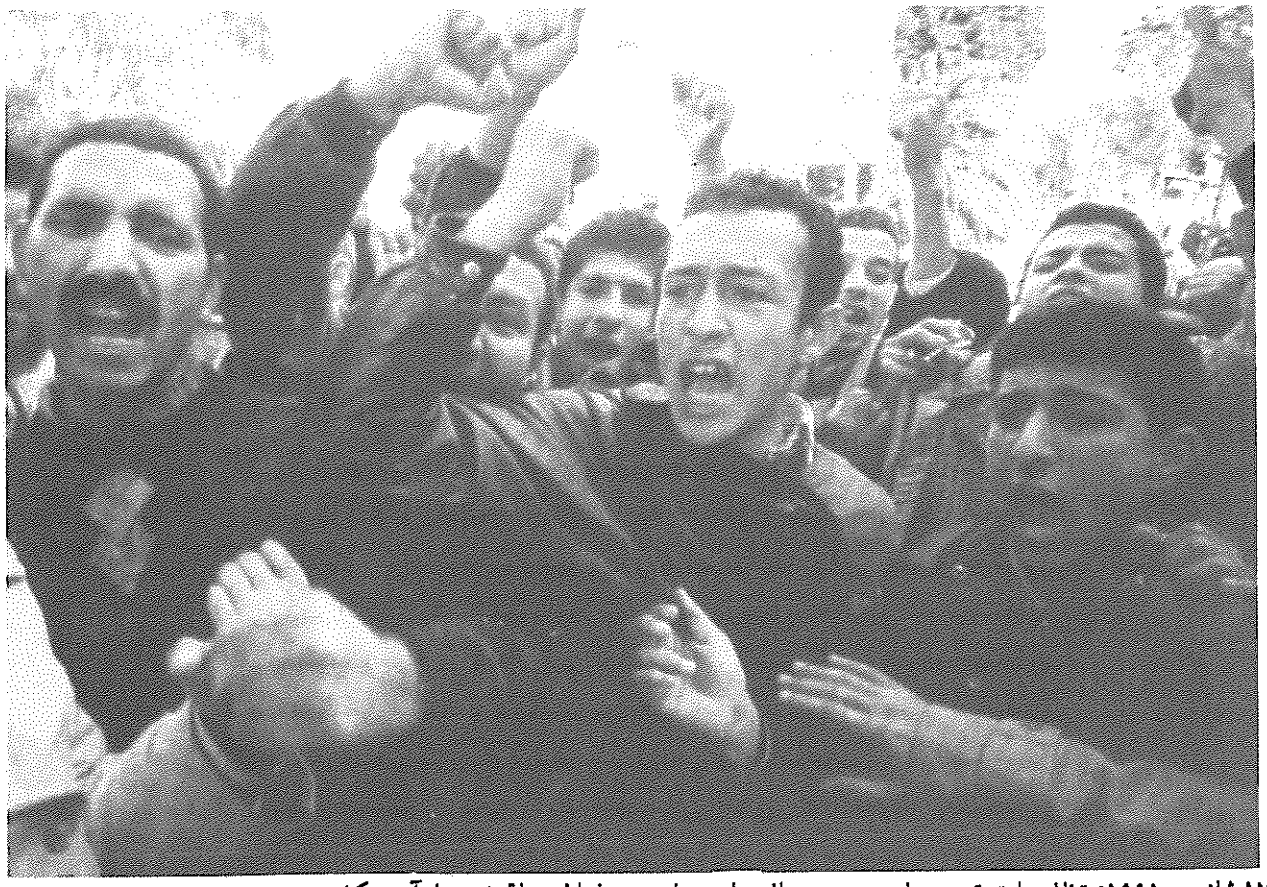

۱۷ ژانویه ۱۹۹۱: تظاهرات توده های عرب در الجزایر علیه بمباران عراق توسط آمریکا

جهان به مدت چندین هفته شاهد نمایش وحشیانه ای از گانگستر بازی بود که به ندرت به چنین شکل عریانی انجام میگیرد. امپریالیستهای آمریکایی به همراه امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی به طور موقت کت و شلوارهای رسمی خود را که معمولا با آنها در انظار عمومی ظاهر میشوند، کنار نهادند و اونیفورم ارتشی برتن کردند. آقایان به ظاهر متین و متمدن که مایلند خود را به عنوان تاج سر تمدن بشری وانمود سازند، شمار عظیمی از مردم را در پیشگاه «خداوندگار سود» خود قربانی کردند.

هیجان امپریالیستها از موفقیتشان در پیروزی برعراق واقعا حیرت آور است، چرا که بالاخره آمریکا یعنی قویترین قدرت نظامی و اقتصادی روی کره زمین، که از حمایت مستقیم قدرتهای نظامی انگلیس و فرانسه و به درجات مختلف سایر کشورهای امپریالیست منجمله شوروی نیز برخوردار بود، رهبری مساله را به عهده داشت. از سوی دیگر، عراق کشوری کوچك با ۱۸ میلیون سکنه است که در تحلیل نهایی حقیقتا نجنگید. بنابراین، اصلا چه جای افتخاری در پیروزی در چنین نبرد نابرابری وجود دارد؟

در حقیقت، شادی آشکار امپریالیستها از وارد آوردن این ضربه که مثل لگد زدن به دهان فردی بر زمین افتاده است، نشانه مستاصل بودن آنها در بدست آوردن یك پیروزی سهل و ارزان میباشد.

هنگامیکه فردی غیر نظامی در غرب یا در اسرائیل طی حمله ای زخمی و یا کشته میشود، رسانه ها برای چندین روز در باره «تروریسم» داد سخن میدهند. اما هنگامیکه پناهگاه مملو از صدها غیر نظامی منجمله کودکان، عامدانه به طور کامل نابود میشود، آنها از جدیدترین استعاره ها سود میجویند و آنرا «تلفات مشروع» مینامند و یا نابودی کامل یك بازارچه شلوغ را نیز «خسارت جزیی» قلمداد میکنند.

بدون مجازات

نخواهند ماند!

اهداف امپریالیستها در این برخورد، چندگانه است. اما یکی از مهمترین اهدافشان اینست که به گوش مردم سراسر جهان برسانند که امپریالیسم، قدرتِ برترین است و هرکس را که جرات مقابله با آن به خود راه دهد، به خاك سیاه خواهد نشاند. این جنك جوانب بیشماری از ماهیت دشمن امپریالیستی را افشاء میکند: خصلت تبهکارانه و بیرحمانه اش، نمایشهای ریاکارانه دو چهره اش که جنایاتش را همراهی می کند (مثل قطعنامه های سازمان ملل و اشك تمساح ریختن بر سر نقض قوانین بین المللی)، و این واقعیت که هنوز هم دشمنی بسیار قوی پنجه است و میتواند وحشیانه بر مردم حمله برد. بیشك این جنك نشان میدهد که این دیوها هرگز ساطورهای قصابی خود را بر زمین نمی نهند و از خوردن گوشت تن مردم فارغ نمیشوند، مگر اینکه نیروی مسلح توده ها وادارشان کند. این جنك قطعاً ثابت نمیکند که مردم نمیتوانند امپریالیستها را شکست دهند.

حال که جنك خلیج حداقل به انتهای یك مرحله اش وارد میشود، خشم توده های خلق سراسر جهان از این تجاوز، با سرخوردگی و تلخی شدیدی همراه گشته است. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی اطلاعیه ای در ۲۸ دسامبر ۱۹۹۰ خاطرنشان ساخت: «میلیونها تن از مردم در سراسر خاورمیانه و جهان عرب امیدوارند که رژیم عراق در صورت حمله امپریالیسم آمریکا، ضرباتی جدی بر آن وارد سازد. کمونیستهای انقلابی کاملا علت این گونه احساسات را درك میکنند. اما احتمالا یکبار دیگر امیدهای مردم نقش

مائوتسه دون در باره جنك حکومت چیانکایچك علیه تجاوز ژاپن به چین

« ...در مورد درسها باید گفت آنها نیز بسیار مهم اند. در عرض چند ماه جنك مقاومت، بسیاری از نقاط ضعف چین آشکار گردید. و این نقاط ضعف قبل از هر چیز در زمینه سیاسی نمایان شده است. اگر چه جنك از لحاظ جغرافیائی بصورت جنك سراسر چین در آمده است، از لحاظ ترکیب نیروهائی که بآن مشغولند هنوز سراسر چین را در بر نمیگیرد. دولت با تدابیر محدود کننده خود کمافی السابق به توده های وسیع خلق امکان نمیدهد که برای شرکت در جنك بپا خیزند، و از اینجهت جنك تا کنون هنوز بصورت جنك توده ها در نیامده است. جنك ضد تجاوز امپریالیسم ژاپن هرگز ممکن نیست بدون شرکت توده ها به پیروزی بینجامد. برخی میگویند: «جنك هم اکنون خصلت همگانی دارد». این فقط بآن معنی صحیح است که جنك قسمت اعظم سرزمین چین را در بر میگیرد. اما از لحاظ ترکیب نیروهائی که بجنك مشغولند این جنك هنوز یك جانبه است زیرا که هنوز فقط جنك مقاومت دولت و ارتش است نه جنك مقاومت توده ای. علت عمده از دست رفتن سرزمین وسیع و ناکامی های جنگی بسیار در عرض چند ماه اخیر همین است. باین دلیل اگر چه جنك کنونی مقاومت جنگی انقلابی است، ولی هنوز کاملا خصلت انقلابی نیافته است زیرا که هنوز جنك توده ها نیست. در اینجا یك مسئله وحدت نیز مطرح است. اگر چه احزاب و گروه ها در کشور ما امروز بیشتر از سابق متحدند ولی هنوز بهیچوجه به درجه لازم اتحاد نرسیده اند. اکثریت عظیم زندانیان سیاسی تا امروز آزاد نشده اند و ممنوعیت احزاب سیاسی هنوز کاملا لغو نشده است. مناسبات میان دولت و خلق، ارتش و خلق، افسران و سربازان مانند سابق بسیار بد است، بین آنها نفاق هست نه وحدت. و این عمده ترین مسئله است. بدون حل این مسئله از پیروزی در جنك سخن نمیتوان گفت. بعلاوه علت مهم دیگر از دست دادن نیروها و سرزمین عبارتست از اشتباهات نظامی. ارتش چین در اکثر نبردها به پاسیویته افتاده و به عملیاتی پرداخت که در اصطلاح نظامی «دفاع محض» نامیده میشود. با چنین جنگیدنی پیروزی بدست نمیآید. برای پیروز شدن باید در زمینه های سیاسی و نظامی آنچنان سیاستی اختیار کرد که با سیاست کنونی بکلی تفاوت داشته باشد. اینهاست درسهایی که ما گرفته ایم...»

منتخب آثار مائوتسه دون؛ جلد دوم، «مصاحبه با جیمز برترام»

برآب خواهد شد.» متاسفانه این واقعیت که شکست فوق قابل پیش بینی بود، تحمل آنرا ساده تر نمیکند.

تاثیرات غیرمستقیم این جنك تا سالها احساس خواهد شد. اما بدلایل بسیاری بر این باوریم که در خاورمیانه امکان تبدیل اوضاع از حالت قتل عام یکطرفه کنونی به «قتلگاهی» از نوع دیگر وجود دارد ـ از نوعی که امپریالیستها و مرتجعین در کمین بزرگی گرفتار آمده و به محاصره خلقهای انقلابی سلاح برکف و مصمم به رها کردن کشور خود از چنگال آنها، بیافتند. این امکانپذیر است و باید در جهت آن فعالیت کرد.

مردم سراسر جهان باید از حوادث هفت ماهه اخیر جمعبندی کنند. علت جنك چه بوده است؟ این جنك چه چیزی را راجع به شیوه جنگیدن دشمن امپریالیستی نشان میدهد؟ چرا ارتش صدام حسین قادر، و در انتها مایل، به جنگیدن نبود؟ مردم عراق و منطقه چگونه میتوانند گونه دیگری از جنك را به پیش ببرند که نه به تحقیر، بلکه به پیروزی منتهی گردد؟

***

آمریکا و «شرکای موتلف» اش پیشنهاد آتش بس شوروی که اساسا با کلیه خواسته های اصلی آمریکا مطابقت داشت و پیش از تهاجم نهایی و زمینی آمریکا، عراق طی آن قصد بیرون رفتن از کویت را اعلام کرده بود، را رد کرد. هنگامی که آمریکا و متحدینش چنین کردند دیگر جایی برای توجیه اینکه جنك برای باصطلاح «آزاد کردن» کویت است، نماند. آمریکا مشخص کرد که خواهان توافق بر سر مساله نیست و حتی به طور غیر رسمی بیرون رفتن عراق از کویت را «سناریوی کابوس» خواند، چرا که از براه انداختن جنك تجاوزکارانه اش محروم میشد.

بسیار پیش از آغاز درگیریهای هفدهم ژانویه، فرصتهایی برای یافتن راه حلهای دیپلماتیك منجمله خروج عراق از کویت موجود بود. ملاحظات مطبوعات نشان میدهد که طرحهای اساسی نظامی منجمله تاریخ آغاز جنك هوایی و نیز تاریخ آغاز تهاجم زمینی در ماه اکتبر تعیین شده بود. «پریماکوف» مشاور سیاست خارجی گورباچف گزارش داد که رهبران غربی مصمم اند به «نمایندگان صلح» صدام حسین روی خوش نشان ندهند، و مارگرت تاچر نخست وزیر وقت انگلیس از وی خواست کاری در جهت متوقف کردن تدارکات جنك، که به عقیده تاچر جنگی اجتناب ناپذیر و مفید بود، انجام ندهد.

تجاوز کشوری به کشور دیگر در خاورمیانه و سایر نقاط جهان بسیار معمول است. خود آمریکا تجاوزات بسیاری انجام داده است ـ منجمله آخرینش که اشغال کشور کوچك پاناما و ربودن رئیس دولت آن و زندانی ساختنش در آمریکا بود. تجاوزات دیگری نیز بوقوع پیوسته است ـ تجاوز اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲، اشغال قبرس توسط ترکیه و الحاق عملی آن به این کشور در سال ۱۹۷۲، فتح گامبیا توسط سنگال در ۱۹۸۱ و ضمیمه ساختنش به این کشور. اینها تنها چند نمونه اند. موجودیت خود اسرائیل بر پایه غصب سرزمین فلسطین بنا شده است. حتی خود سازمان ملل به اسرائیل دستور صریح خروج از سرزمینهای اشغالی جنك ۱۹۶۷ را داده است. حتی پس از بحران خلیج در اوت ۱۹۹۰، ارتش سوریه به دنبال یك رشته طولانی مداخلات مسلحانه، یکبار دیگر به مداخله نظامی علیه لبنان دست زد. پس چه شده که تجاوز عراق به کویت با چنین پاسخ نظامی عظیمی از سوی دول بزرگ روبرو میگردد، درحالیکه سایر تجاوزات در بهترین حالت فقط موضوع حرافیها و قطعنامه های بی خاصیت سازمان ملل بوده اند؟

بسیار واضح است که امپریالیستهای غربی شدیدا بر نفت خاورمیانه که برای آنها منبع عظیم سود نیز هست، وابسته اند. اما هدف این جنك صرفا تضمین سود نفتی بیشتر نبود. جورج بوش بدون کمترین شرمی به ایجاد یك «نظم نوین جهانی» که به مدت «یك صد سال» دوام بیاورد ابراز تمایل کرد. مردم جهان به خوبی معنای این نظم را میدانند. همانگونه که کمیته «جاما» هنگام آغاز تهاجم هوایی گفت: «این نظم چیزی بجز همان قانون کهن امپریالیستی یعنی استثمار و غارت فقیر توسط غنی، تجاوز، مداخله و قلدری قوی علیه ضعیف، و سلطه غرب بر کل جهان نیست.» این نظم بدین معناست که نیك بختی کشورهای امپریالیستی کماکان از راه استثمار خلقهای تحت ستم ـ منابعشان، و بیش از همه نیروی کارشان ـ تضمین خواهد شد. این نظم یعنی اینکه سازمان اقتصادی کره زمین بازهم به گونه ای خواهد بود که کلیه مناطق و کشورها در خدمت کشورهای پیشرفته سازماندهی شوند. در این نظم، آمریکا و امپریالیستهای متحدش امیدوارند در استفاده از زور آشکار جهت اعمال خواسته هایشان به تمام جهان، آزادتر از پیش باشند.

امپریالیسم آمریکا برای اعمال این «نظم» باید مردم جهان را با ارعاب به قبول آن وادار سازد. امپریالیستها به ویژه خوشحالند از اینکه کلیه کشورهای امپریالیستی را در یك طرف دعوا هم صف و متحد کرده اند، و بدین ترتیب نیروی نظامی عظیمی علیه دشمنی به مراتب ضعیف تر گرد آورده اند. مسلماً «تفاهم» نوین میان آمریکا و شوروی، فرصتهای نوینی برای تجاوزگری امپریالیستی فراهم آورده است.

پشتیبانی شوروی از قطعنامه های سازمان ملل در رابطه با خلیج و حمایت از صدور مجوز جهت استفاده از زور توسط «کشورهای عضو»، تاییدی بر این مدعا و رسواگرانه است. اما بی اندازه غلط خواهد بود که از این مساله نتیجه گیری کنیم که همه چیز بر وفق مراد امپریالیستها است. تفرعن آمریکا را نمیتوان خیلی زیاد با فرصتهای فزاینده ناشی از مشارکت شوروی در ماجراجویی های آمریکا توضیح داد. بلکه بیشتر فشار ضرورتی است که کلیه امپریالیستها برای تحکیم مجدد و توسعه «عرصه های نفوذ» خویش احساس میکنند. روشن است که نظم متعاقب جنك جهانی دوم رو به پایان است. سقوط بلوك شرق، وضعیت کل جهان امپریالیستی را درهم برهم کرده است. تمام دول امپریالیستی حس میکنند که اکنون زمان چنك انداختن است و اگر آنها قصور بورزند، رقبایشان زودتر چنك خواهند انداخت. کشور هایی که سالیان دراز تحت سلطه این دول امپریالیستی، بوده اند، دچار مشقاتی فزاینده و بحرانی بر طرف ناشدنی هستند و شاهد ناآرامی و نارضایتی توده ای میباشند.

فضا از حرص و ولع سیری ناپذیر این کوسه ها انباشته است. «نظم نوین جهانی» برای دول امپریالیستی، نه یك تمایل که یك ضرورت است. نظام امپریالیستی تنها با گسترش روزافزون عرصه تولید و استثمار خویش میتواند موجودیت داشته باشد. هر دولت امپریالیستی مجبور است بازارهای جدید و حتی گسترده تر برای سرمایه گذاری و منابع مواد خام و کار بیابد. آنها این نبرد مرگبار را نه تنها علیه قربانیانشان در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به پیش میبرند، بلکه هر از گاهی با درندگی به یکدیگر می پرند ـ مثل دسته ای گرگ که بر سر تکه ای گوشت باهم می جنگند. آنها امروز به هم پیوسته اند تا عراق را به مسلخ ببرند. اما حتی این وحدت پر طمطراقشان میتواند به سرعت به مخاصمات جدید در صفوفشان تبدیل شود.

حاکمیت امپریالیستها همواره بر گوشت و استخوان مردم بنا شده است. بجز این هم نمیتواند باشد. بیش از دو سال درباره «عصر نوین صلح» و «ظهور

صلح در همه جا» گزافه گویی کردند، اما روشنترین نشانه های آنچه که این عصر نوین به ارمغان خواهد آورد، خونریزی در خلیج است. هنوز خونهای ریخته شده در منطقه خلیج خشك نشده دوباره «مذاکرات صلح» به راه افتاده است. این آموزه مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی که «امپریالیسم یعنی جنك»، هرگز بدین اندازه مصداق نداشته است. کسانی که امیدوار بودند بنوعی با امپریالیستها کنار بیایند یا از مبارزه با آنها اجتناب کنند، پاداش خود را گرفتند و سیلی سختی بر صورتشان خورد.

آنچه که جهان طی چند ماه اخیر شاهد بود، یك استثناء در کارکرد نظام امپریالیستی نیست. بلکه نتیجه ناگزیر و بیان فشرده این نظام است. جنك امپریالیستی حداقل دارای این مزیت است که پرده ها را کنار زده و زشت ترین خصایل امپریالیسم را عریان مینماید. امپریالیسم، عالی ترین مرحله سرمایه داری، منبع فلاکت و خونریزی عظیم در سراسر جهان است ـ اینها در طبیعت این نظام است. اما در اکثر مواقع، چپاول امپریالیستی در شرایط «صلح» جهانی اتفاق میافتد. حتی تهاجمات خونین و مداوم علیه توده کشورهای تحت سلطه معمولا بطور غیر مستقیم و بدست رژیمهای نو مستعمره امپریالیسم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین صورت میگیرد تا نسبت به عملکرد نظم سیاسی ـ اقتصادی امپریالیسم جانبی قلمداد گردد. پشتوانه اعمال نظم جابرانه روزمره اما پنهان امپریالیستها یك ماشین جنگی مرگبار است که هر لحظه آماده بکارگیری است.

***

حداقل برای چند ماه هیاهوی کر کننده و تهوع آور در مورد دمکراسی امپریالیستی که از زمان فروپاشی بلوك شرق در زمستان ۹۰ ـ ۱۹۸۹ شروع شده بود، ساکت شد. چون مشکل بتوان قبای دمکراسی برتن امیر کویت (که یکی از آخرین سلاطین مطلقه روی زمین است) کرد، یا خانواده سلطنتی عربستان سعودی که زنان را به جرم زنا اعدام و دست افراد را به جرم دزدی کوچك قطع می کند (در حالیکه اعضا آن حرمسراهای بزرگ داشته و ثروت کشور را در کازینوهای اروپا برباد میدهند) را نمیتوان به مدال دمکراسی مفتخر ساخت!

لیکن واقعیت جنك خلیج و خودستایی زاید الوصف آنها در مورد به اصطلاح «پیروزی دمکراسی» (که منظورشان سقوط رژیمهای رویزیونیستی اروپای شرقی است) بخشی از یك مجموعه اند. هر دو بیانگر تلاشهای امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی آن است که سعی می کنند در بحبوحه جهانی متلاطم و سریعا در حال تحول آنچه را دارند تحکیم کنند و بر منابع بیشتری چنك بیندازند.

جنك خلیج تاییدی است بر این گفته مائو که «قدرت سیاسی ازلوله تفنك بدر می آید.» اگر چه مائو و پیروانش به خاطر این گفته از همه طرف بعنوان «جنك طلب» محکوم شده اند، اما خود امپریالیستها همیشه این حقیقت را درك کرده و بدان عمل نموده اند. آمریکا تلاش کرد از طریق جنك، این نکته را نه تنها به مردم تحت ستم منطقه بلکه حتی به سایر کشورهای امپریالیستی (مثل آلمان و ژاپن) که قدرت اقتصادی عظیم دارند ولی توان برابری با نیروی نظامی آمریکا را ندارند، حالی کند.

اجباری که امپریالیستها را به سوی ایجاد «نظم نوین جهانی» میراند، به ناگزیر آنها را بیش از پیش در مقابل مردم قرار میدهد. مبارزات مردم هم اکنون در حال اوجگیری است و این سیر ادامه خواهد یافت. دسته های بیشتری از مردم به جستجوی شیوه های مقابله با قدرت نظامی دشمنانشان بر خواهند خاست.

توده ها برای اینکه واقعا در مبارزه شان به نتیجه برسند، باید راههای دروغین رویزیونیسم و اپورتونیسم را که بر مبارزات خلقهای خاور میانه تسلطی قدرتمند داشته، بدور افکنند. حتی ورشکستگی کامل مقدس ترین نسخه های رویزیونیستی و اپورتونیستی ثابت شده است.

شوروی که خود را «متحد طبیعی» خلقهای تحت ستم قلمداد میکرد، در پی منافع امپریالیستی خویش حتی موکلین سابق خود را با کمال میل قربانی ساخته است. آن نیروهایی که برای چندین دهه به مشاطه گری چهره کریه شوروی میپرداختند و سعی داشتند نیرویی سوسیالیستی و انقلابی ترسیمش کنند، اکنون کفگیرشان به ته دیك خورده است.

حقیقت اینستکه خیانت کنونی شوروی دنباله همان «بوسه مرگ» چندین سال پیش آنست. «حمایتهای» پیشین شوروی از جنبشهای رهائیبخش و پشتیبانی کنونیش از «قوای موتلفین»، هر دو، حرکت در جهت منافع امپریالیستی شوروی، اما در شرایط بین المللی متفاوت، میباشد. آنچه این دو سیاست را به یکدیگر ربط میدهد، اینست که شوروی هیچگاه طرفدار مبارزه ای قاطعانه علیه ارتجاع و امپریالیسم نبوده و همواره ضرورت سازش با نظم امپریالیستی را در گوش ستمدیدگان موعظه کرده است. در بهترین حالت، از ستمدیدگان خواسته شد یك ارباب امپریالیستی را بجای دیگری بنشانند. شوروی علیرغم «کمك» های مادی و ابراز همدردی با فلسطینیها همواره و مصرانه از «راه حل بین المللی» که نکته اصلیش به رسمیت شناختن اسرائیل و «حق موجودیت» آن میباشد، حمایت کرده است. قرار است اگر فلسطینیها از حق آب و گل خود دست بشویند، در عوض اجازه تاسیس نیمچه دولت کوچك و غیر مسلحی بعنوان صدقه اسرائیل و دول بزرگ بدانها داده شود. امیدواریم افرادی که عوامفریبانه این خیانت را بعنوان «نخستین گام بسوی رهائی کامل فلسطین» توجیه میکردند، اکنون درك کنند که اپورتونیسم گذشته سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) چیزی بجز گامی بسوی منحل کردن جنبش فلسطین نبوده است.

دروغ ظاهرالصلاح «رئال ـ پلیتیك» در هیچ جای کره ارض به اندازه خاورمیانه به صدای بلند ستوده نشده است. وحدتهای اپورتونیستی برمبنای مصلحت جویی تنك نظرانه ایجاد شده یا ازهم میپاشند، و مواضع سیاسی به حراج نهاده میشوند. تنها اصل پایدار میان اپورتونیستهای بیشمار عبارت از این بوده که پیشرفت ستمدیدگان فقط از طریق اتکاء به دشمنانشان میسر است! ورشکستگی این جستجوی بی پایان در پی یافتن راه حلهای متوهمانه باید تاکنون بر همگان عیان شده باشد. لیکن اپورتونیسم و رویزیونیسم عمدتا از ناآگاهی ناشی نمیشود.

هیچ تجربه ای هر چقدر هم تلخ باشد نیز نمیتواند این نارهبران را وادار به ترك موضع کند. یکی از اصلی ترین ریشه های سیاسی و ایدئولوژیك خیانتها و سپرافکندنهای پیاپی در منطقه همواره عبارت بوده از عدم اعتماد به ظرفیت توده ها در اینکه امور را در کف خود بگیرند و دشمن را شکست دهند. عدم اعتماد به توان توده ها از هدف این رهبران اپورتونیست در تبدیل شدن به استثمارگران نوین ناشی میشود (حتی اگر خود نام «ناجی» توده ها بودن بر آن گذارند). یکی از تاثیرات منفی روند فوق این بوده که بخشی از توده ها که «حامیان» زمینی خود را عاجز می بینند، در ابعاد گسترده در جستجوی حامیان مافوق الطبیعه در آسمانها برآیند.

موقعیت در خاورمیانه به طور عینی برای تبلیغ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بیش از پیش مساعد است. اما این تحول هرگز به طور خود

بخودی بوقوع نخواهد پیوست، بلکه محتاج کار پیگیرانه، پرانرژی و مداوم نیروهای مائوئیست منطقه است.

***

وقتی که سر نیزه امپریالیستها مستقیما زیر گلوی صدام حسین نهاده شده، عجیب نیست که وی مورد حمایت گسترده خلقهای تحت ستم سراسر جهان قرار گیرد. بیشك در خاورمیانه و جهان عرب، و تا حدودی در سایر نقاط جهان، در مورد اینکه ارتش عراق، از«موتلفین» شکست خواهد خورد توهم چندانی وجود نداشت. اما مردم عمیقا امیدوار بودند که صدام قاطعانه بایستد و امپریالیستها را به جزئی از مجازاتی که بسیار حقشان است برساند. بدین جهت است که سقوط ارتش عراق بدون اینکه بجنگد، تلخکامی بسیار ببار آورده است.

ارتش عراق همچون سایر ارتشهای جهان، بازتاب جامعه ای است که آنرا بوجود آورده است. ارتشی است ارتجاعی که نه برای جنگیدن جهت منافع توده های مردم بلکه جهت سرکوب همین مردم ایجاد شده است. مساله عراق علیه آمریکا امری به حق بود. اما ماهیت ناحق و ارتجاعی این ارتش که تمام جوانب زندگی آن ـ از دکترین نظامی و تعلیمات، تا مناسبات میان افسران و سربازان ـ را دربر میگیرد با دست زدن به آن نوع جنگی که به طور عینی طلب میشد، در تضاد بود.

صدام حسین اساسا نمیتوانست با امپریالیستها مقابله کند، چرا که خود در مقابله با مردم عراق بود و نمیتوانست بر آنها تکیه کند. اگر چه مردم خواهان جنگیدن بودند و حقیقتا قهرمانی های بسیاری در رویارویی با حملات هوایی بیسابقه از خود نشان دادند، توانایی هایشان به حداکثر بکار گرفته نمیشد. شکست عراق نشانه شکست ناپذیری امپریالیسم نیست. بلکه این شکست، همانگونه که مائو گفت، نشان داد که «خلق بدون ارتش خلق، هیچ ندارد.»

رژیم صدام حسین نماینده بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات در عراق است که مستقیما توسط دول امپریالیستی گوناگون حمایت و تقویت شده است. این را میتوان در کلیه اعمال رژیم در طول حوادث خلیج و به ویژه در عدم توانایی و عدم اشتیاق ارتش به جنگیدن مشاهده نمود.

اشغال کویت و امید رهبری عراق به در دست گرفتن کنترل بخشی از نفت آن، تلاشی بود جهت به دست آوردن شرایط بهتر در رابطه با امپریالیستها، نه کوششی جهت گسستن از آنها. رژیم عراق در طول بحران خلیج در پی نوعی سازش با امپریالیستها در جهت گریز از برخورد و احیای مناسبات خوبی که قبلا با غرب داشت، بود. اما درعوض دشمن در پی چنین چیزی نبود. هر گونه کوتاه آمدنی از سوی صدام حسین فقط اشتهای آمریکا و شرکایش را در انجام جنایات بیشتر و تحمیل شرایط حقارت بارتر، تحریك میکرد.

بیشك سربازان ارتش عراق اینرا در می یافتند. به نظر می رسد بسیاری از آنها از خود پرسیده اند که چرا در قمار مرگباری کشته شوند، در حالیکه همه میدانند صدام حسین در تحلیل نهایی، بلوف می زند؟

مائو نکته بینهایت مهمی را به سازمان آزادیبخش فلسطین متذکر شد و گفت که آنها باید از اصل «تو به شیوه خود بجنك، من به شیوه خود» پیروی کنند. منظور وی این بود که نیروهای خلق باید جنگی کاملا متفاوت از مرتجعین را به پیش ببرند. لیکن رژیم عراق هرگز نمیتوانست این چنین سیاستی را در پیش بگیرد. آن نوع ارتشی که صدام حسین پرورانده و مسلح ساخته بود و آن نوع جنگی که تدارك دیده بود، در رویارویی با تجاوز امپریالیستها تقریبا بدرد نخور و بی ثمر است.

ارتش عراق با حجم عظیمی از مدرنترین تسلیحات موجود مجهز شده بود. اما این تسلیحات که از خود امپریالیستها (شرق و غرب) خریداری گشته بود، هرگز بدین منظور نبوده که علیه فروشندگان سلاحها بکار رود. (بطور مثال، آمریکا و شوروی هیچکدام هواپیمایی به عراق نفروخته اند که بتواند مسافت رفت و برگشت میان عراق و اسرائیل را طی یك پرواز انجام دهد.) مهمتر اینکه، این تسلیحات مدرن تکنولوژی بالا، تنها زمانی کار میکنند که حلقه ای از یك زنجیره کامل در جامعه مدرن با تکنولوژی بالا را تشکیل دهد. بایستی توسط کارشناسان تعلیم دیده نگه داری شده و بکار گرفته شوند. آنها محتاج لوازم یدکی پیشرفته ای هستند که ساختنشان مشکل است. بعلاوه، این ریسك وجود دارد که سلاح پیشرفته تری در برابر هر سلاح پیشرفته دیگر و برضد آن ساخته شود و صاحبان این تسلیحات پیشرفته و تکنولوژی بالا را وادار سازد که وارد دور باطلی از دستیابی به تسلیحات پیشرفته تر و جدیدتر شوند.

این تسلیحات وقتی به کشورهای تحت سلطه فروخته میشوند، بیش از هر چیز ابزاری در دست قدرتهای امپریالیستی هستند جهت اعمال کنترل و دخالت در آن کشورها. همین کشورهای امپریالیستی هستند که تصمیم میگیرند لوازم یدکی، کارشناس، تدابیر تدافعی و غیره را در اختیار کشورهای تحت سلطه بگذارند یا خیر و این را برحسب منافع خود انجام میدهند. این تسلیحات موقعی کاربری دارند که علیه کشور تحت سلطه دیگری و یا علیه توده های خود همان کشور تحت سلطه استفاده میشوند. اما با این تسلیحات نمیتوان لطمات واقعی بر امپریالیستها و سك هارصهیونیستشان وارد آورد.

از قول یاسر عرفات رهبر «ساف» نقل شده که «عراق با کسب تکنولوژی، مدافع ملت عرب، مسلمانان و تمام انسانهای آزاده در سراسر جهان است.» (۱) اما روندهای همین جنك نشان داد که این بینش غلط است. ثابت شد تکنولوژی فروخته شده به عراق توسط امپریالیستها درواقع به مشابه «اسلحه سری» نیروهای نظامی غرب عمل کرد بطوریکه آنها توانستند با استفاده از تجهیزات جاسوسی مافوق پیشرفته خود مواضع عراقیها را جسته و با بمبهای به اصطلاح «زیرك» هدف قرار دهند.

فقدان تسلیحات مدرن برای چندین دهه توجیه مداومی بود برای تعدادی از رژیمهای منطقه تا در برابر زرادخانه اسرائیل عقب بنشینند. نیروهای اپورتونیست گوناگون نیز همین خط را تبلیغ کرده اند. اکنون توهم اتکاء بر امپریالیستها برای بدست آوردن برابری تسلیحاتی، در گردوغبار «توفان صحرا» محو شده است.

چه کسی میتواند از شنیدن اخبار اصابت موشکهای «اسکاد» به اسرائیل خوشحال نشود؟ اما واقعیت آنست که لطمات وارده بر اسرائیل توسط این موشکها تاکنون کمتر از سنك و چاقوی دست جوانان فلسطینی بوده است. زمانیکه پای تکنولوژی موشکی به میان آید، امپریالیستها میتوانند، با دست باز، بازی را ببرند. امااگر مردم با تکیه به راه نظامی مائوئیستی صحیحی که نقاط قوت مردم را در برابر نقاط ضعف دشمن قرار میدهد، به مبارزه مسلحانه برخیزند، این تکنولوژی به تنهایی توانایی سرکوب توده ها را به امپریالیستها نمیدهد ـ حتی اگر این مردم در ابتدا از سلاحهای نسبتا غیر پیشرفته استفاده کنند.

***

دکترین های نظامی نیز ماهیت انواع مختلف ارتشها را منعکس میکند. اینکه رژیم عراق خود را مجبور به پیروی از شیوه نبرد موضعی ثابت در مرزهای کشور میدید و نمیتوانست از سیاست

مائو مبنی بر «کشاندن دشمن به اعماق سرزمین خود» پیروی کند، دلیل دارد. این رژیم نه تنها ناتوان از تکیه بر توده ها و بسیج آنها برای جنگ در پشت خطوط دشمن بود، بلکه از توده ها هراس داشت. ارتش عراق حتی در بحبوحه جنگ علیه دشمن خارجی، همچنان وسیله ای جهت کنترل و سرکوب توده ها بود.

خود صدام حسین حداقل در چند مناسبت از امکان استفاده از شجاعت سربازان پیاده برای جبران برتری توان تکنولوژیك دشمن صحبت کرد: «تحت هر شرایطی، اگر کسی بخواهد جنگجویی را از سرزمینی براند، باید در نهایت امر بر سربازی اتکاء کند که روی زمین راه می رود وبا نارنجك دستی، تفنك و سرنیزه به جنك سربازی میرود که در سنگر است. تمام این برتری تکنولوژیك، که بر روی کاغذ است، نهایتا در عرصه عملیات آزموده خواهد شد.» (۲) اما ماهیت طبقاتی ارتش عراق نمیگذارد که این ارتش آن نوع جنگی را انجام دهد و آن نوع دکترین نظامی را بکار گیرد که قادر است بر برتری تکنولوژیك دشمن فائق آید.

شکی نیست صدام حسین مایل بود سربازانش بجنگند. لیکن از آنجا که رژیم او رژیمی مردمی نیست، نمیتوانست سربازان را بطور موثر بسیج کند. بلکه در عوض، بر مخلوطی از دروغ (ادعاهای مضحك در مورد وضعیت نیروها در میدان جنك که هیچ ربطی با واقعیات نداشت)، خرافات مذهبی، رشوه (حتی تعیین جایزه نقدی هنگفت برای تحویل هر خلبان دشمن) و تهدید و ارعاب اتکاء نمود که همه اینها ادعاهای وطن پرستانه اش را تو خالی جلوه میداد.

قهرمانی نیز محتوی طبقاتی دارد. اگر چه سربازان یك ارتش امپریالیستی نیز در مواردی در صحنه جنك از نوعی شهامت برخوردارند، اما زنان و مردانی که برای امری عادلانه می جنگند و میدانند که فداکاریهایشان در جهت منافع تمام بشریت است، میتوانند مشقت بیشتری را متحمل شوند و شهامتشان بسیار بیش از سربازان ارتش امپریالیستی (که در جهل نگه داشته میشوند و معمولا از طبقاتی جذب میگردند که منافعی در دفاع از امپریالیسم ندارند، و زبردستیشان بیشتر از عرچیز در حمله به افراد بی دفاع است) میباشد. تنها ارتش انقلابی تحت رهبری پرولتاریا است که میتواند خصلت قهرمانی خلق را به حداکثر متبارز سازد.

بعلاوه، برای اینکه شهامت جنگجویان بیشترین نقش خود را ایفاکند، لازم است آن دکترین نظامی بکار گرفته شود که بر تحرك، شجاعت و جنك تنگاتنك تاکید دارد. تکیه بر دکترین های نظامی به عاریت گرفته شده از امپریالیستها (شوروی، غرب و یا مثل خود عراق، از هر دو) و صرفا تشجیع سربازان به انجام وظایف میهن پرستانه، بیفایده است.شکی نیست که سربازان عراقی در ایستادن در برابر یکی از وحشیانه ترین تهاجمات تاریخ درجه معینی از شهامت نشان دادند ـ و مطمئنا اگر سربازان آمریکایی تحت شرایط این چنین بمبارانی قرار میگرفتند، شش هفته که هیچ حتی شش روز هم تاب نمیآوردند. اما همچنین واقعیتی است که این قهرمانی توسط آن نوع رهبری و آن نوع جنگی که میبایست انجام میدادند، عقیم ماند و هدر رفت.

در حقیقت، خود امپریالیستها در رابطه با درگیری تنگاتنك با ارتش عراق بسیار نگران بودند. آنها غالبا ازیك «فاکتور نامعلوم» یعنی درجه ایستادگی سربازان عراقی در نبرد صحبت میکردند؛ اما نگران یك «فاکتور صحبت نشده» هم بودند ـ این که سربازان آمریکایی و دیگر سربازان ارتجاعی هنگامیکه نتوانند به طور کامل بر امتیاز تکنولوژیکشان متکی شوند وتلفات جدی بر ایشان وارد آید، چقدر مقاومت خواهند کرد. مضاف براین، هر چه نبرد نیروهای خلق و نیروهای دشمن تنگاتنك تر میشود، از توانایی دشمن در استفاده از حملات هوایی کاسته میشود، چرا که بدین ترتیب بر نیروهای خودش نیز لطمه وارد می آید.

***

مائو به ما آموخت که موضع کمونیستها عبارتست از دست کم نگرفتن دشمن از نظر تاکتیکی ـ یعنی دیدن توانایی دشمن در وارد آوردن لطمات جانی و خسارات مالی ـ و حقیر شمردن دشمن از نظر استراتژیك ـ یعنی اینکه نماینده یك سیستم فرتوت و در حال اضمحلال بوده و دشمن توده های جهان است. رژیم عراق سیاستی دقیقا عکس اینرا دنبال کرد ـ آنها از نظر استراتژیك هم از امپریالیسم هراس داشتند و هم ستایشش میکردند و تمام مدت در پی راه حلی برای حفظ مناسبات اساسی میان عراق و امپریالیسم بودند. آنها تاکتیکهایشان را بر مبنای بررسی واقعی قدرت دشمن امپریالیستی و توانائیش در نابود ساختن مواضع ثابت عراق بنیان ننهادند. آنها به شقاوت دشمن کم بهاء دادند.

مردم برای جان انسانها ارزش قائلند ـ درست بر خلاف سگهای هار امپریالیسم که دکترین نظامیشان عبارتست از نابود ساختن هر چیزی که بر سر راه جنایت بارشان قرار میگیرد. اما مردم هنگامیکه بدانند فداکاری برای نیل به رهایی شان ضروری است، ظرفیت فداکاری عظیمی از خود نشان میدهند.

طبقات حاکمه ارتجاعی از مجهز کردن توده ها به حقیقت و بسیج آنها برای اینکه بر پایه ای علمی بجنگند ناتوان بوده و نیز در هراسند. در حالی که میتوان و باید تصویری صحیح از نقاط ضعف و قوت دشمن و همچنین نیروهای خودی در اختیار مردم قرار داد. آنها میتوانند استراتژی جنك دراز مدت خلق را که باعث میگردد نیروهای مسلح خلق در طول زمان از ضعیف به قوی تبدیل شود و دشمن را ذره ذره شکست دهد، دریابند و بکار بندند.

امپریالیستها اکنون زوزه میکشند که با سلاحهای پیشرفته تکنولوژیکشان قوانین جنك را بازنویسی کرده اند ـ اما این بهیچوجه حقیقت ندارد. آنها در ویتنام شکست مفتضحانه ای خوردند. آنها همین ادعاها را در زمان جنك ویتنام کردند؛ تازه جنك ویتنام آغاز دوره باصطلاح «رزمگاه الکترونیکی» (استفاده از کامپیوترها درمیدان نبرد ـ م) بود. آن جنك با شکست مفتضحانه آمریکا پایان یافت. بیشك تسلیحات طی دو دهه از زمان جنك ویتنام تا کنون پیشرفته تر شده اند،ولی تفاوت واقعی در اینست که صدام حسین همان حدی هم که جنگید، سعی کرد با امپریالیستها به «روش آنها» بجنگد و قادر نبود مردم را بسیج کرده و بر آنها متکی شود. امپریالیستها اکنون امیدوارند از شکست عراق برای زدودن خاطره شکستشان در ویتنام استفاده کنند. آنها به ویژه به شکست ناپذیری تسلیحات بسیار پیشرفته تکنولوژیك خویش میبالند، اما در حقیقت آنها بهیچوجه چنین چیزی را به اثبات نرسانده اند.

***

بخشی از مشکل عراق، و یکی از نقاط قوت امپریالیستها، این بود که حکام عراق نگران از دست دادن تمام آن چیزی بودند که طی دو دهه با پول نفت ساخته شده بود. معنایش این بود که رژیم عراق از همان آغاز در پی راه برون رفتی به جز جنك تمام عیار میگشت.

عراق حتی در بحبوحه خود جنك، در راستای الگویی عمل میکرد که توسط وابستگی عراق به امپریالیسم و موقعیت تحت سلطگی اش تعیین شده است. بطور مثال، بغداد، علیرغم اینکه همان تعداد صنایع اندکش را به میزان زیادی طی بمبارانها از دست داد، کماکان بخش

بسیار نامتناسبی از جمعیت کشور را در خود جای میداد. یك رژیم انقلابی تحت چنین شرایطی بغداد را به حداکثر از سکنه خالی کرده و مردم را جهت جنك در مناطق مساعدتر، بسیج می کند.

مناطق روستایی که به خاطر ویژگیهای خود برای برپاداشتن جنك خلق مناسبند، به طور نسبی کم جمعیت میباشند. منطقه کوهستانی کردستان که مساعدترین عرصه در کشور برای براه انداختن جنك پارتیزانی است، به خاطر اعمال سیاست ارتجاعی رژیم در مورد خلق کرد نمی توانست برای مقاومت در برابر تجاوز بطور کامل مورد استفاده قرار گیرد.

عراق برای ایفای نقشی در «تقسیم کاربین المللی» امپریالیسم بوجود آمد. علیرغم این واقعیت که سرزمین میان رودخانه های دجله و فرات، یعنی یکی از نخستین مراکز تمدن بشری، چندین هزار سال منطقه بسیار حاصلخیز کشاورزی بوده است، اما این کشور تقریبا منحصرا حول دو قطب توسعه یافته است ـ صنعت نفت که در خدمت کشورهای امپریالیستی بوده و در کنترل آنهاست، و نیروهای مسلح که تاکنون به طور عمده در جنگی با حمایت امپریالیستها علیه ایران و در تهاجمات وحشیانه علیه مردم خودش و به ویژه خلق کرد مورد استفاده واقع شده است.

ساختن کشور بر این پایه ها بالاجبار آنرا بینهایت در برابر تهاجمات امپریالیستی شکننده میسازد. تا زمانیکه امپریالیسم بر جهان سلطه دارد، همواره میتواند مراکز شهری را جهت اخاذی هایش گروگان بگیرد. توسعه «بغداد مدرن» حبابی خیالی بود که بر پایه تلاقی تصادفی دو فاکتور ـ گران شدن قیمت نفت و نیاز امپریالیستها به ایجاد «توازن» در منطقه در برابر ایران، ایجاد شد. این جنك نشان داد که امپریالیستها میتوانند هر آنچه را که میدهند بازپس بگیرند.

مائوتسه دون به روشنی بسیار بیان میکند که سیاست صحیح جهت توسعه اقتصادی به میزان بسیار زیادی به مساله دفاع ملی ربط دارد. او گفت که برای آمادگی جهت مقابله با تجاوز امپریالیستی لازم است صنایع در مناطق روستایی و در نواحی مرکزی، و نه فقط در مناطق شهری و ساحلی کشور، ایجاد شوند. بعلاوه، هنگام پیشبرد کار ساختمان سوسیالیسم در شهر و روستا، برای مائو روشن بود که تا زمانیکه امپریالیسم قدرت دارد این دستاوردها موقتی اند و همیشه در معرض خطر حمله آنها قرار دارند. وی از نظر ایدئولوژیك، سیاسی و عملی آماده بود شهرهای چین را رها سازد و ـ آنگونه که خود او با شوق میگفت ـ «به ینان بازگردد» و جنك پارتیزانی علیه دشمن تجاوزگر را به پیش ببرد. «تونلهای عمیق حفر کنید، در همه جا غله انبار کنید، و برای مردم همه کار انجام دهید!» ـ این سیاست انقلابی و معروف چینی ها بیان همین خط بود. توانایی یك انقلابی پرولتر همچون مائو در پیشبرد این سیاست از هدف کمونیستی پاك کردن سراسر جهان از لوث وجود امپریالیسم و ایجاد جامعه کمونیستی ناشی میشود. او میدانست تا زمانیکه امپریالیسم در جهان قوی است، توسعه سوسیالیستی یك کشور فقط تا حدی می تواند پیش رود و اینکه صلح با امپریالیستها صرفا آتش بسی تا تهاجم بعدی آنها است.

اگر چه یك سیاست اقتصادی سوسیالیستی راستین توسعه مراکز شهری را هم دربر میگیرد، اما در کشورهای تحت ستم مرکز انقلاب اساسا در روستاست ـ و همین جا نیز باید مرکز توسعه اقتصاد ملی و دفاع ملی باشد. در پرتو تلاش امپریالیستها جهت به قحطی راندن عراق اهمیت همه جانبه رهنمود مائو دایر بر «غله را بعنوان حلقه کلیدی در یابید» آشکارتر میشود.

***

احتیاج به توضیح نیست که حتی یك خط نظامی صحیح نمیتواند از وارد شدن لطمات جانی بیشمار توسط امپریالیستها بر مردم جلوگیری کند. لیکن کشور را میتوان به نحوی توسعه داد و از توانایی دفاعی برخوردارکرد که فداکاریهای عظیم مردم به هدر نرود، و نیز با انجام جنك دراز مدت خلق، در پایان خلق پیروز بدر آید.

امپریالیستها نقاط ضعف بسیار دیگری نیز دارند که یك جنك خلق راستین میتواند از آنها استفاده کند. برای مثال، امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان مورد تنفر است، و این نفرت به ویژه در خاورمیانه شدید است. در بسیاری از کشورهای منطقه و جهان، مبارزات خود جوش در برابر تجاوز امپریالیستی سربلند کرده و احساسات انقلابی سرباز کردند. پس چرا استفاده از اینها اینقدر برای صدام حسین مشکل بود؟

اولا، ایدئولوژی بعثی صدام حسین که تحت این شرایط لعاب اسلامی نیز برخود کشید، دارای محدودیتهای واقعی در بسیج مردم به ویژه خلقهای غیر عرب است. جراحات جنك وحشیانه عراق علیه ایران عامل مهم خنثی کننده ای در بسیج مردم ایران علیه تجاوز آمریکا بود. صدام در خود کویت نیز از بسیج بخش بسیار بزرگی از سکنه که از حاکمیت ارتجاعی سران کویت متنفر بودند، ناتوان ماند. از این بخش که عمدتا از فیلیپینی ها، پاکستانی ها، هندیها، بنگلادشی ها، سریلانکایی ها و غیره تشکیل میشد، نمیتوان متوقع بود که به نسخه دیگری از همان شوونیسم عربی که توجیه گر بردگیشان در کویت است، روی بیاورند.

به ویژه روشن است که یك سیاست صحیح انقلابی و انترناسیونالیستی در قبال ملت کرد، بر خلاف سیاست ارتجاعی رژیم عراق، میتوانست به نتایج کاملا متفاوتی منتهی گردد. برای بعثی ها وجود چند میلیون کرد در عراق وضعیت خطرناکی است.در حالی که کردها نه تنها در عراق نیرویی حیاتی برای بسیج شدن را تشکیل میدهند بلکه توده های کرد در ترکیه که دارای تاریخ طولانی مبارزه با امپریالیسم هستند، در التهاب انقلاب بسر میبرند. پس می بینیم که پتانسیل ایجاد یك جبهه دیگر علیه «موتلفین» موجود بود. رژیم ترکیه و اربابش امپریالیسم آمریکا، از خطر به حرکت در آمدن این موج عظیم شورش آگاه بودند (این یکی از دلایلی است که چرا آنها درخواست پیوستن اپورتونیستهای کردستان عراق به صفوف «موتلفین» را رد کردند). اما آیا کردهای ترکیه میتوانستند به یاری رژیمی بشتابند که علیه مردم خودش سلاح شیمیایی بکار برده و مثل رژیم ترکیه فروتر بودن کردها را موعظه میکند؟

صدام حسین همچنین تلاش کرد با روی آوردن به سایر نیروهای منطقه، خود را از انفراد بدر آورد ـ اما همین کار را هم بر مبنایی ارتجاعی انجام داد. او توانست با رژیم ارتجاعی ایران به توافقی سریع بر سر مناقشات ارضی، که به خاطرش هشت سال جنك خونین جریان یافت، برسد اما هنگامیکه نوبت به حقوق خلق کرد رسید، تنها «امتیاز» رژیم عبارت بود از یادآوری حلبچه به آنها. (۳)

سابقه ارتجاعی رژیم بعث، در میان خود عربها نیز بالاجبار مانعی بر سر راه اشتیاق مردم به مبارزه علیه تجاوز آمریکا بود. استثمار بیرحمانه، شوونیستی و غالبا مرگبار دو میلیون کارگر مصری توسط «برادران عرب» در عراق، در مصر زبانزد همه است. بسیج توده های محرومیت کشیده مصری علیه رژیم مبارك میتوانست یکی از بزرگترین «سلاحهای سری» باشد. اما سلاحی است که رژیم عراق نمیتوانست مورد استفاده قرار دهد.

حتی توده های فلسطینی که در حمایت از عراق علیه آمریکا همچون صخره محکم بودند، در انتظار اینکه صدام حسین به ادعای خودش «نیمی از اسرائیل را بسوزاند» تنها نظاره گر ماندند. گزافه گویی های صدام حسین، در تحلیل نهایی، به مثابه فاکتور منفعل کننده در اردن و فلسطین اشغالی عمل کرد، و مانند همان سخنان توخالی نارهبران عرب بود که همواره قول «رهاسازی فلسطین» را داده اند ولی همیشه مردم را از جنگیدن بازداشته اند. توده ها آماده جنك بودند و با یك رهبری درست میتوانستند جبهه دومی در اردن باز کنند و با وارد آوردن ضربات بر اسرائیل باعث جلب و بسیج حمایت بیشتر در منطقه گردند و نیروهای مسلح «موتلفین» را از اهداف خود منحرف کنند.

به طور عام میتوان گفت که از نیروی بالقوه موجود در منطقه و جهان در ابراز مخالفت با آمریکا آنچنان که باید استفاده نشد. تظاهراتهای توده ای در تمام کشورهای متجاوز نشان داد که تجاوز گران امپریالیست در کشور خود نیز با مخالفت روبرو بودند. جنك غیر عادلانه باعث بروز مخالفت میشود ـ این یك حکم تاریخی است که طی جنك خلیج نیز مُهر تایید خورد. مخالفتی که در سراسر جهان علیه جنك براه افتاد میتوانست یك ذخیره نیروی مهمی برای عراق باشد. اما در غیاب یك مبارزه مصممانه از سوی عراق این نیرو تنها تا حد محدودی بسیج شد ـ اگر میخواهی دیگران در حمایت از تو استوار باشند، نخست خودت باید استوار بایستی. دلایل زیادی وجود دارد دال براین که اگر جنك عراق علیه تجاوزگران غربی به درازا میکشید و ضرباتی بر دشمن وارد میاورد، امواج مخالفت با امپریالیستها قویتر میشد. این یکی از درسهای مهم جنك ویتنام است، که به جنبش ضد جنك بیسابقه ای در خود آمریکا و نیز سایر کشورها منجرشد و هیچکس نمیتواند آنرا خدشه دار سازد.

***

غالبا به ما کمونیستها گفته میشود که سیاستهایمان «غیر واقعی» اند، وعقایدمان شاید «در تئوری» درست باشند ولی «در عمل» بخاطر مصلحت زمان هیچ چاره دیگری نداریم جز اینکه از اصول خود عدول کنیم. این برخورد به همان اندازه ای در جنك غلط است، که در سیاست. در حقیقت، این همان ایدئولوژی و همان شیوه برخوردی است که ایجاد دولت کوچك فلسطین و به رسمیت شناختن اسرائیل را موعظه میکند؛ یك روز به پای مذاکره با آمریکا میرود و روز دیگر سرنوشت مردم فلسطین را به تکنولوژی «اسکاد» گره میزند.

دست زدن به جنك خلق که به یك ارتش خلق راستین، وحدت با توده ها و مبارزه به خاطر منافع آنها نیاز دارد، تنها راه رسیدن به پیروزی است. سایر راهها چیزی به جز سرابهای خطرناك نیستند. و تاریخ بارها نشان داده که این تنها پرولتاریا است که، به واسطه حزب پیشاهنگش، میتواند چنین ارتشی را بوجود آورد و آنرا در انجام چنین جنگی رهبری نماید.

خیر، سیاست ما کمونیستهای انقلابی صرفا داشتن یك «خط بهتر» انتزاعی نیست. ایدئولوژیهای طبقات استثمارگر ـ چه بعثی، رفرمیسم امپریالیستی، بنیاد گرایی مذهبی و یا هر نوع دیگری ـ غلط هستند. تنها مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است که میتواند جهان را به درستی توضیح دهد، اهداف انقلاب را مشخص کند، و کلیه افراداز همه ملتها را که میتوان متحد کرد، متحد نماید. تنها مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است که میتواند به مردم چگونگی استفاده از نقاط قوتشان در حمله به نقاط ضعف دشمن، و چگونگی تبدیل شدن از ضعیف به قوی ـ به طور مجمل یعنی راه پیروز شدن ـ را نشان دهد.

در پرتو آنچه گفته شد، مهم است یکبار دیگر به الگوی حزب کمونیست پرو که مدت ده سال است جنك خلق راستین را به پیش میبرد، اشاره کنیم. خطر دخالت فزونتر آمریکا علیه انقلاب پرو وجود دارد. و با توجه به نمایش کریه امپریالیسم آمریکا در خلیج، هر چه پر طنین تر کردن شعار «یانکی گم شو!» امری حیاتی است. در تحلیل نهایی، جنك خلق تحت رهبری ح.ك.پ قدرتمندتر از کل آتش و فولاد امپریالیستها خواهد بود.

امپریالیستها به یك پیروزی ای دست یافته اند اما عمرآن کوتاه خواهد بود. امپریالیستها حتی در اوج جنك شدیدا هراس داشتند که خشم سرکوب شده توده های منطقه در صورتشان منفجر شود. بهمین دلیل است که امپریالیستها در روزهای متعاقب آتش بس، از درهم نکوبیدن ارتش عراق که ممکن است برای «سرکوب ناآرامیهای داخلی» لازم شود، سخن به میان آوردند.

امپریالیستهای آمریکایی قادر نخواهند بود «نظم نوین جهانی» خود در خاورمیانه و سایر نقاط را بدون تهاجمات بیشتر علیه مردم و بدون برهم زدن مداوم ساختار ارتجاعی موجود، سازمان بدهند ـ هر چقدر هم که تلاش می کنند آنرا دست نخورده نگاه دارند. مضافا، دوره ای که در پیش است دوره افزایش منازعات و سرشاخ شدن امپریالیستها بر سر تقسیم غنائم جنك است. این بی ثباتی فزاینده در منطقه و در کل جهان، دروازه های جدیدی بر روی مبارزات انقلابی میگشاید.

امپریالیستها هم اکنون صحبت از «راه حل پایدار» برای «مساله فلسطین» را آغاز کرده اند. دولت اسرائیل در فلسطین اشغالی برای مدت بیش از چهل سال ستون فقرات نظم امپریالیستی در منطقه بوده است. از سوی دیگر، مبارزه مردم فلسطین علیه دولت صهیونیستی منبع پایان ناپذیر انقلاب در منطقه بوده است. در رویای «نظم نوین جهانی» جورج بوش، مردم فلسطین متواضعانه در برابر نقش تحکیم یافته اسرائیل در منطقه سر تسلیم فرود میاورند!

اما مردم فلسطین بارها ثابت کرده اند که سرزمینشان را به حراج نمیگذارند. به مردم گفته میشود که پس از این نمایش خونین در خلیج، به برگزاری کنفرانسهای بین المللی تحت کفالت همان زالوهایی که هنوز خون مردم عراق از چنگالشان میچکد، اعتماد کنند. اما بسیار بعید به نظر میرسد که فلسطینی ها و سایر مردم منطقه چیزی را به این زودی ببخشند و یا فراموش کنند.

«تجاوزگران آمریکایی را در دریای جنك خلق غرق کنید!» ـ این کماکان وظیفه ای است که انجامش طلب میشود.(٤) اکنون بیش از همیشه خلق به داشتن نیروی انقلابی خویش نیاز دارد. نخستین گام عاجل در این زمان عبارتست از ایجاد هر چه سریعتر احزاب پیشاهنك مائوئیستی راستین که بتوانند چنین ارتشی را رهبری کرده و منافع مستقل پرولتاریا و ستمدیدگان را به پیش برند. با این سلاحها است که حقیقتا میتوان شکست امروز را به پیروزی فردا تبدیل ساخت.●

پانویسها

۱) خبرگزاری فلسطینی وفا، به نقل از هرالد تریبیون، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱.

۲) سخنرانی در کنفرانس اسلامی بغداد، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۱، به نقل از هرالد تریبیون، ۲۷ فوریه ۱۹۹۱.

۳) پیش از شروع درگیریها، عزت ابراهیم معاون «شورای انقلابی عراق» طی سخنرانی در سلیمانیه در کردستان عراق، حلبچه را به مردم یادآوری کرد. حلبچه شهری در کردستان عراق است که در سال ۱۹۸۸ قربانی حمله شیمیایی شد که طی آن هزاران نفر قربانی شدند.

٤) رجوع کنید به فراخوان «به خلقهای خاورمیانه و جهان عرب...» از سوی کمیته «ج.ا.ا» در همین شماره.

نشریه حزب کمونیست ایران (م.ل.م.) ۱۳۷۰ - ۱۹۹۱

با تجاوز بسرکردگی امپریالیسم آمریکا در خلیج به مقابله برخیزید!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۷ آگوست ۱۹۹۰

امپریالیسم آمریکا با یاری سایر قدرتهای امپریالیستی مهم جهان، دیوانه وار نیروی نظامی گسترده ای را در عربستان سعودی و آبهای خلیج گرد می آورد. کاملا منطقی است که انتظار یك تجاوز خونین و شاید یك جنك تمام عیار با عراق را از سوی امپریالیستهای آمریکائی که مترصد فرصت برای برپائی جنگند، داشته باشیم.

امپریالیسم آمریکا از اشغال کویت توسط عراق بعنوان پوششی جهت توجیه تجاوز خویش سود می جوید. اما این خود آمریکا است که پی در پی به سایر کشورها دست درازی کرده و از بکارگیری قدرت نظامی گسترده خود علیه قربانیان ضعیف و بیدفاعی نظیر گرانادا و پاناما لذتی خاص میبرد. این آمریکا بود که سبعانه به اشغال بخش جنوبی ویتنام پرداخت و میلیونها نفر را در جریان تلاشی ناکام برای سرکوب خلق آن کشور بقتل رساند. و این آمریکا است که دولت صهیونیستی اسرائیل را از حیث اسلحه و پول تامین میکند ـ دولتی که همانا موجودیتش بر اشغال نامشروع فلسطین استوار گشته و متناوبا به وحشیگری لجام گسیخته علیه خلقهای کشورهای همسایه خود میپردازد.

هدف واقعی تجاوزی که تحت رهبری آمریکا جریان دارد در انقیاد نگهداشتن کل منطقه، تلاش برای ارعاب خلقهای خاورمیانه و کل جهان، و تحکیم امپراتوری جهانی آنهاست. آمریکا حتی تهدید کرده که در صورت بروز تخاصمات از سلاح هسته ای استفاده خواهد کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ جنبشی که احزاب و سازمانهای مائوئیست اصیل در سراسر جهان منجمله خاورمیانه و ایالات متحده را متحد ساخته ـ تجاوز اوباشان آمریکائی و همدستان جنایتکارشان را قاطعانه محکوم میکند و پرولتاریا و خلقهای ستمدیده را به مقابله با آنها فرامیخواند.

توده های عراق و سراسر خاورمیانه و جهان عرب دریافته اند که علیه این تجاوز

و رژیمهای ارتجاعی عرب و دولت صهیونیستی اسرائیل بجنگند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از چنین مقاومتی ـ در هر شکل که جریان یابد ـ حمایت می کند.

اما توده های این کشورها دیده اند شیادانی که رخت ملی بر تن کشیده اند بارها به امیدها، مبارزات و فداکاریهایشان خیانت کرده اند. این شیادان ادعای ضدیت با امپریالیسم و صهیونیسم را داشته اند اما سرانجام از پشت به مردم خنجر زده اند. صدام حسین یکی از این شیادان ارتجاعی است. او سالیان سال تا خرخره غرق معامله گری با امپریالیستهای شرق و غرب بود. جنایاتی که وی مرتکب شده بیشمار است. کسی که در کشور خود برای سرکوب آمال ملی خلق کرد از سلاح شیمیائی استفاده میکند نمیتواند توده های عراق و عرب را در جنگ برای کسب رهائی واقعی از چنگال امپریالیسم رهبری کند و نخواهد کرد.

رهائی خاورمیانه از دام امپریالیسم و صهیونیسم بدست نخواهد آمد مگر پرولتاریا و خلقها درفش خویش، یعنی درفش انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق را برافرازند. آنها میباید بر تلاشهای خود متکی شوند نه بر «کمک» امپریالیستها و مرتجعین؛ آنها نباید خیال «خرید» رهائی خویش توسط درآمد نفت ـ که چون داغ لعنتی بر پیشانی خاورمیانه کوبیده شده ـ را در سر بپرورانند.

سالیان سال نیروهای فرصت طلب در خاورمیانه و سایر مناطق ادعا میکردند که تنها با اتکاء به شوروی است که میتوان بمقابله با آمریکا برخاست. همین نیروها بودند که با مائوئیستها مخالفت میورزیدند چرا که مائوئیستها همواره حقیقت را میگفتند: اینکه اتحاد شوروی یک قدرت سوسیال امپریالیستی است و دوست ستمدیدگان نیست. اینک شوروی احساس میکند که اتحاد با آمریکا در خلیج به منافع امپریالیستیش بیشتر خدمت میکند. ثمره زشت این امر را امروز در چهره حافظ اسد ـ این تحت الحمایه شوروی ـ میبینیم. او که زمانی خود را یک ضد امپریالیست بزرگ جا میزد، اینک وقیحانه در تجاوز آمریکا علیه توده های عرب شرکت میجوید.

امپریالیسم آمریکا را میتوان شکست داد. تاریخ نشان داده که توده های خلق، خود میتوانند قدرتمندترین دشمنان را شکست دهند. این درسی است که اینک بار دیگر در پرو زنده گشته است. در آنجا حزب کمونیست پرو که یکی از شرکت کنندگان در جنبش ما است، دهسال است جنگی پیروزمند را با سلاح هائی که از چنگ دشمن بدر آورده، و با پشتیبانی توده ها به پیش میبرد ـ بی آنکه حتی ذره ای کمک از مرتجعین و امپریالیستها دریافت دارد.

در پشت هیاهوی امپریالیستهای آمریکائی تلاشی سراسیمه برای پاسخگوئی به بحران عمق یابنده سیستم جهانی امپریالیستی نهفته است. آمریکا با درماندگی در پی ترمیم و تقویت شبکه تار عنکبوتی سلطه و استثمار و کشتار خویش است تا به چپاول ثروتهائی که دسترنج توده های سراسر جهان است تداوم بخشد. اتحاد شوروی، بریتانیا و فرانسه خود را ملزم میبینند که برای حفظ منافعشان و دسترسی به خوان یغما در اینکار نقش بازی کنند. به مرتجعینی نظیر مبارک گفته شده، وقت آن رسیده که با خون مردم این کشورها دیون خود را به اربابان امپریالیستتان بپردازید.

همه این وقایع دشواری و رنج های فراوانی برای توده ها بهمراه خواهد آورد اما مهمتر از آن، شرایط بهتری برای مردم فراهم خواهد ساخت تا با برپائی مبارزه انقلابی به سرچشمه دشواری و رنج، یعنی امپریالیسم و ارتجاع، ضربه بزنند. کمونیستهای انقلابی می باید تلاش کنند که در راس مبارزه توده ها علیه تجاوز امپریالیستی آمریکا قرار گرفته، در جریان نبرد به توده ها در تشخیص دوست از دشمن یاری رسانده، و بر تلاشهای خود جهت ایجاد احزاب پیشاهنگ پرولتری اصیل بیفزایند. اینک زمان آن است که پرولتاریا و خلق نوشتن تاریخ خویش را بیاغازند. ●

تجاوزگران آمریکایی را جنگ خلق غرق کنید!



رزمندگان فلسطینی در حال
مطالعه آثار مائو طی دهه ۱۹۶۰

اینک صدای طبل جنگی غرب گوشها را کر میکند. رزمناوهای انگلیس، فرانسه، آمریکا و دیگر دول غربی امواج خلیج را به زنجیر کشیده اند؛ و در پس آنها صف عظیمی از سربازان و تانکهای آمریکائی در صحرای عربستان میلولند و میخزند؛ حضور هلیکوپترها، هواپیماهای جنگنده و بمب افکنهای ضد رادار همچون هجوم مهلك ملخ های سیاه است در آسمان خلیج. شاید وقتی این فراخوان بدست شما خلقهای خاور میانه میرسد، قدرتهای امپریالیستی جهان بسرکردگی بزرگترین جنایتکار تاریخ بشر، آمریکا، این جنك بیسابقه را بر شما تحمیل کرده باشند. این جنایات سبعانه فقط یك پاسخ دارد: برخیزید و آنان را درهم شکنید!

این شیادان گنده دماغ به کدام احمقی می توانند بقبولانند که قصدشان گوشمالی دادن عراق، مبارزه با تروریسم، جلوگیری از ظهور هیتلرهای جدید، ممانعت از سلاحهای هسته ای، و یا صرفا بازگرداندن تخت و تاج به حکام مشروع است؟ همه میدانند که تجاوز اسم و رسم آیالات متحده است: این آمریکاست که همیشه شیره خلقها و ملل دیگر را کشیده و آنها را لگد مال کرده است؛ آمریکا بود که سال گذشته به پاناما و قبل از آن به گرانادا تجاوز کرد، آمریکاست که فرماندهی پاسگاه پلیس صهیونیستی در فلسطین اشغالی را بدست دارد و آن را از نظر مالی تامین میکند. اعمال «ایالات متحده متجاوز» چنان است که هیتلر در مقابلش یك جوجه قلدر جلوه می کند. کیست که نداند آمریکا تنها قدرتی است که تا کنون با تسلیحات هسته ای به کشتار توده ای پرداخته است.

تنفر شما از قدرتهای امپریالیستی و مقاومتتان در برابر آنان دیرینه است. بدنبال از میان رفتن امپراطوری عثمانی، امپریالیستها این منطقه را به بخش های نفوذ و غارت خود تقسیم کردند. آنها در ابتدا سرزمین شما را اشغال کرده و به مستعمره خویش بدل نمودند؛ سپس نوکران وفاداری را بکار گماردند تا بعنوان نایب، رژیمهای نومستعمراتی این کشورها را بچرخانند. شما همیشه علیه امپریالیستها جنگیده اید و علیه سك هار آنها یعنی اسرائیل به مبارزه برخاسته اید ـ این سك تبهکار را امپریالیستها خلق و تربیت کردند و به استخدام خویش درآوردند تا همپای ارتش های ارتجاعی دول عرب مبارزه شما را درهم شکنند. تجاوز نظامی گسترده و مستقیم امپریالیستها خطر کشتار توده ای توسط سلاحهای مهیب پیشرفته را در بردارد؛ اما آنها باهمین تجاوز حلقه طناب دار را بر گردن خود و مرتجعین محکمتر می کنند. هر گام تجاوزگرانه آنها جهت حل بحران، این گره را فشرده تر خواهد

دردریای

به خلقهای خاورمیانه و جهان عرب



نبرد الکرامه (اردن)، ژوئن ۱۹۶۷. یک نیروی کوچک از چریکهای فلسطینی با قهرمانی قوای بزرگتر صهیونیست را به عقب راند و چشم جهانیان را خیره کرد. بعد از این نبرد، ۴۰ هزار جوان عرب خواهان پیوستن به نیروهای چریکی فلسطینی شدند.

از سوی کمیته
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ساخت. سررشته این طناب به دست شما، توده های جهان عرب و خاورمیانه سپرده شده است.

امپریالیستها با تفرعن نفرت انگیز و خاص قدرتهای بزرگ، آهن پاره ها و ابزار کشنده پیشرفته خویش را می ستایند. آنها مطمئنند که تسلیحات، ثروت و توافق موقتی که اینک بین حکام امپریالیست جهان بوجود آمده، شکست ناپذیرشان ساخته است. اما سخت در اشتباهند: نه تنها می توان آنها را مغلوب کرد؛ بلکه محکوم به فنایند. ژستهای رامبوئی و قلدرمآبی های مفرط امپریالیستها در خلیج هیچ نیست مگر آئینه تمام نمای عمق بحران شان. سیستم امپریالیست ها در حال

از هم گسیختن است و این مرض را درمانی نیست: امپراتوریشان لرزان است و تقریبا هر هفته یکی از نوکران دیکتاتور آنها در معرض سرنگونی قرار می گیرد؛ اقتصاد و بازارهای مالی آنها بر لبه پرتگاه قرار گرفته است. بعلاوه بیکاری تصاعدی، بی خانمانی و نارضایتی گسترده در میان توده های تحتانی جامعه، پایگاه خانگی شان را در وضعیتی قرار داده که بهیچوجه نمی توانند مدعی وجود ثبات سیاسی در مقر فرماندهی خویش شوند.

مشکل اساسی امپریالیستها این است که از توده ها جدایند و همیشه خواهند بود. در تحلیل نهائی، قدرت از آن توده هاست، نه مرتجعین. ما راه غلبه بر ارتش های قدرتمند استثمارگران معظم را میدانیم. جنگ خلق ـ جنگهای انقلابی دراز مدت ـ آنها را قطعه قطعه کرده و خواهد بلعید.

تنها راه، جنگ خلق است

جنگ رهائی بخش خلق تنها راه بلعیدن ارتش های امپریالیستی و سگ هار صهیونیستشان و قوای ارتجاعی رژیمهای عربی است. این نوع جنگ بر توده های خلق و مهمتر از همه بر دهقانان تکیه می کند ـ بر کسانی که قدرتهای خارجی در اتحاد با زمینداران فئودال و سرمایه داران بزرگی که در راس دول عرب قرار گرفته اند، جلوی چشمشان زمینشان را ربوده، اقتصادش را ویران کرده، هستی شان را بنابودی کشانده، آمال ملی شان را لگد مال نموده و بر آن تف انداخته اند و همزمان عقب مانده ترین سنن اسارت بار را علیه آنان حفظ کرده اند.

مائو تسه دون، رهبر انقلاب چین، جنگ درازمدت خلق را تدوین نمود. این استراتژی نیروهای انقلابی که ابتدائا ضعیف می باشند را قادر می سازد با روش محاصره شهرها از طریق دهات دشمن نیرومند را مغلوب کرده و بالاخره قدرت سیاسی را کسب نمایند. مائوتسه دون در یك کشور نیمه فئودالی و تحت استعمار، جنگی را علیه امپریالیسم و ارتجاع هدایت کرد که در سال ۱۹۴۹ به پیروزی منجر شد. مائوتسه دون بدین طریق نشان داد که گرانبهاترین عامل در جنگ انقلابی، خلق است؛ خلق تعیین کننده است، نه سلاح. خلق با سلاحهای ابتدائی میتواند دشمنی که سلاح های برتر دارد را مغلوب نماید. ارتش خلق می تواند طی جنگی طولانی مدت از کوچك به بزرگ تبدیل شود. توده هائی که برای پیشبرد جنگ مقاومت سازمان داده شده اند می توانند نیروهای قدرتمند دشمن را به عمق سرزمینهای خود کشیده، این نیروها را پراکنده کرده و قطعاتش را یك به یك محاصره و سرکوب نمایند. بقول مائو: دشمن به روش خود می جنگد، و ما به روش خود.

پیشرفتهای مهم جنگ انقلابی در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور بطور برجسته ای نشان می دهد که امروزه نه تنها جنگ خلق امکان پذیر است بلکه در اقصی نقاط جهان ضرورتی عاجل دارد. حزب کمونیست پرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، مبارزه مسلحانه را دهسال پیش با یك ارتش چریکی کوچك و با استفاده از سلاحهای خانگی نظیر فلاخن هوآراکا huaraca، دینامیت و سلاحهای سبك ربوده شده از دشمن آغاز کرد. این حزب بدون دریافت حتی یك گلوله یا سلاح از هیچیك از قدرت های خارجی، جنگ را شتاب بخشیده مناطق پایگاهی تحت فرماندهی خود را تحکیم نموده و تا بدان حد رشد کرده که می تواند بزودی مبارزه برای کسب سراسری قدرت سیاسی را آغاز کند ـ در مقابل، دولت ارتجاعی پرو که از حمایت

ارتش سرخ چین متشکل از دهقانان فقیر تحت رهبری تئوری جنگ خلق مائو، ارتشهای بزرگ تحت الحمایه امپریالیستها را ذره ذره بلعید

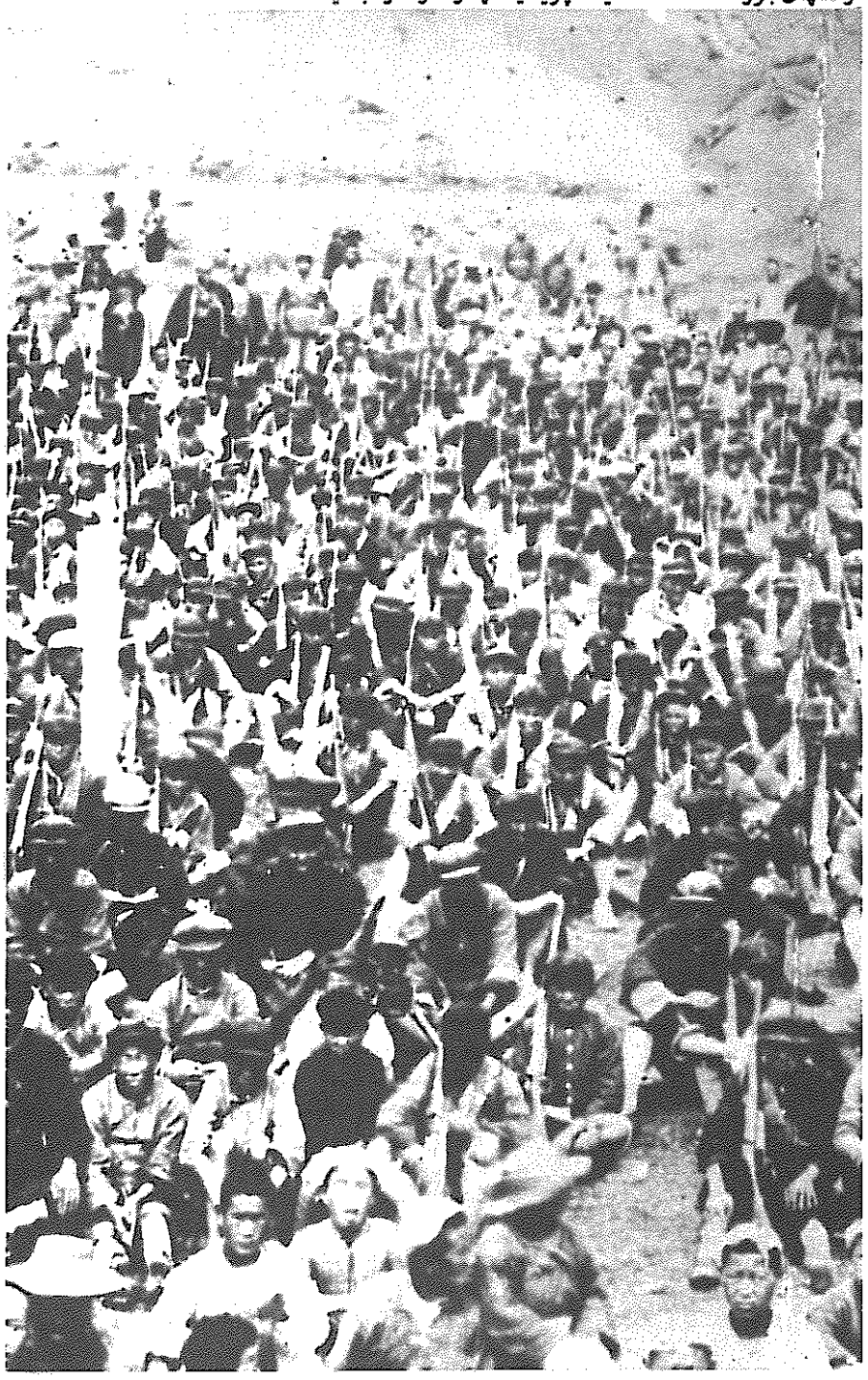

آمریکاو شوروی برخوردار است، بزحمت خود را بر مسند قدرت سیاسی حفظ نموده است. حزب کمونیست پرو میداند که یانکی ها تلاش خواهند کرد تحت پوشش «جنك ضد مواد مخدر» یا هر بهانه دیگر از پیشروی آنان جلوگیری کنند. در صورت حمله امپریالیستها، حزب کمونیست پرو جنك خلق خود را به یك جنك مقاومت ضد امپریالیستی وسیع بدل خواهد کرد؛ چنین جنگی بنوبه خود به رشد جنگهای انقلابی خلق در دیگر نقاط آمریکای لاتین یاری خواهد رساند.

اگر ما هم به قوانین انقلابی جنك خلق که توسط مائو تدوین شده اتکاء کنیم، می توانیم در خلیج چنین جنگی را برپا داریم. ما به روش خود خواهیم جنگید زیرا بدین طریق است که میتوانیم پیروز شویم. بین روش ما و دشمن هیچ وجه اشتراکی موجود نیست. اگر بخواهیم از آنها تقلید کنیم یا با نیروی آنان به مسابقه سلاح در مقابل سلاح بپردازیم، همواره شکست نصیبمان خواهد شد. توده ها برای آغاز جنك خود نیازی به سلاحهای پیچیده ندارند. آنها در سرزمین خود می جنگند، در خانه خود، جائی که بهتر از هر جای دیگر از آن شناخت دارند؛ منطقه ای که امپریالیستها در آنجا ضعیفند و توده ها صاحب امتیاز؛ جائی که اکثریت اهالی را می توان به حمایت از جنك انقلابی برانگیخت.

دشمن همیشه از قوای حجیمتر، ابزار نظامی با تکنولوژی پیشرفته، تکنیکهای ظریف و نیروی آتش گسترده تر برخوردار خواهد بود، ما به طریقی خواهیم جنگید که این عوامل بجای آنکه امتیازی برای دشمن باشد به مانعی در راهش تبدیل شود. دشمن مانند فیلی عظیم الجثه و سنگین خواهد بود که در کمرکش کوه های ما به نفس نفس می افتد، دست و پایش در شنزارهای ما گیر می کند، و گرسنه و تشنه و منفرد در میان مردم برجای می ماند. سیستم سلاحهای مدرن، موشکها، نیروی هوائی و نقل و انتقالات عظیم قوای امپریالیستی در گرو تامیناتی عظیم و پیچیده است. بطور مثال هلیکوپترهای ضدتانك آپاچی Apache که به صحرای عربستان آورده اند، برای انجام یك ساعت عملیات نیازمند ۲٤ ساعت روغنکاری و تعمیرات است! امپریالیستها باید برای ۵۰۰۰۰۰ سرباز خود روزانه ٤ میلیون لیتر آب با هواپیما به عربستان بیاورند! آنها میلیونها دلار خرج می کنند که بطور مصنوعی محیط غرب را در اینجا بازسازی کنند تا تسلیحات ظریفشان در مقابل گرمای سوزان صحرا تاب آورد و از کار نیفتد. اما توده ها خوب میدانند که در این سرزمین چگونه حرکت کنند و چگونه سد جوع کنند و بقاء یابند؛ چرا که این وضع طاقت فرسا، زندگی همیشگی آنهاست. مردم ما قرنها بر روی حصیر نخل خفته اند و نیازی به بالش های وارداتی ندارند.

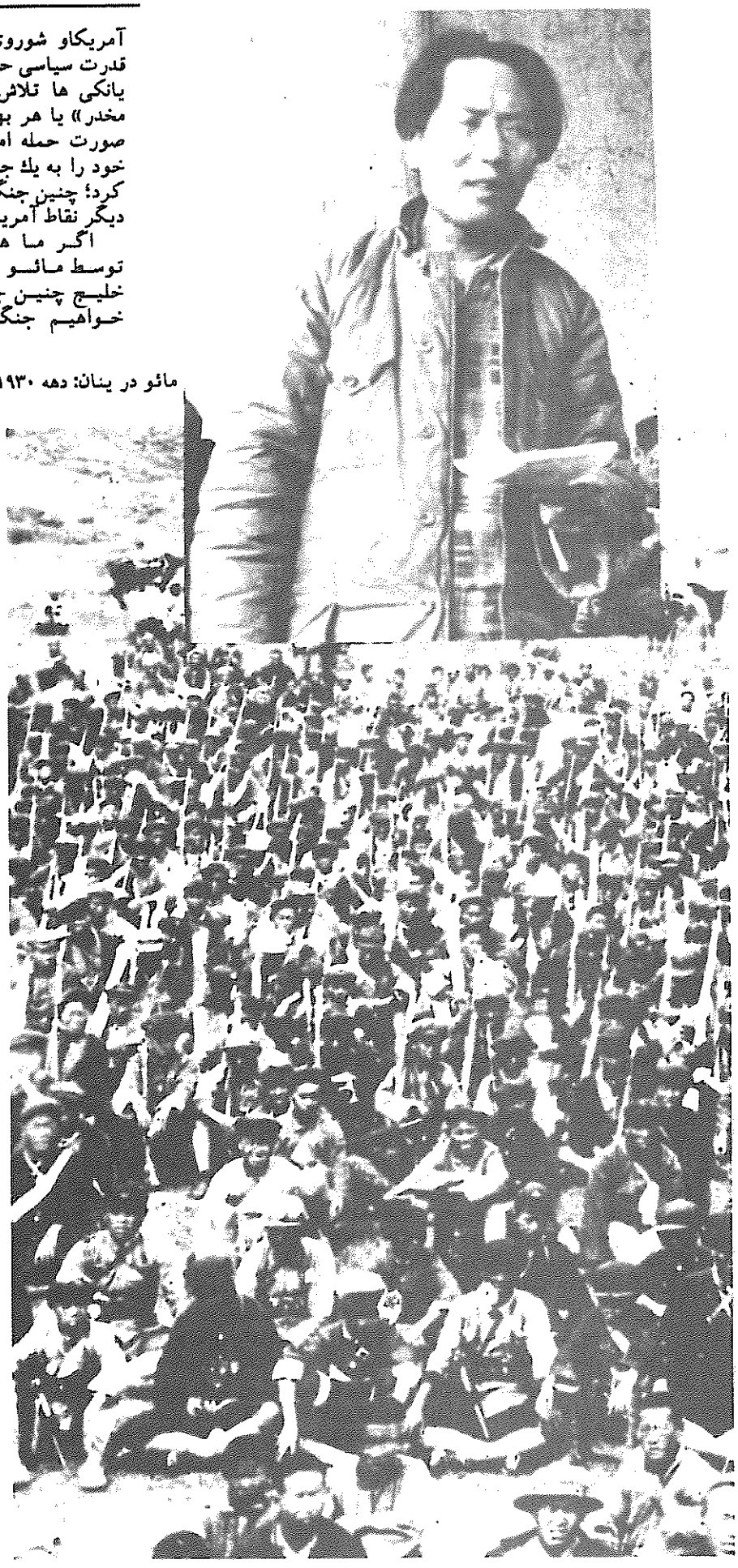

مائو در ینان: دهه ۱۹۳۰

ما توده ها را داریم ـ کلید پیروزی را. این چیزی است که دشمن همیشه از آن محروم خواهد بود. با اتکا بر خلاقیت توده ها، بالاخص نسل جوان طبقه کارگر و دهقانان فقیر، نیروهای مسلح خلق می توانند واحدهای دشمن را پراکنده ساخته، به سیستم تامیناتی آنان آسیب رسانده و برای مقابله با روشهای پیشرفته یا تکنولوژی بالای دشمن، روشهای باصطلاح عقب مانده یا تکنولوژی پائین را تکامل دهند ـ این همان کاری است که ویتنامی ها انجامش را آموختند. روش جنگیدن ما، جنك منظم دشمن را هر چقدر هم که بیرحمانه و سبعانه باشد بیفایده خواهد ساخت و قوت آنان را به ضعف تبدیل خواهد کرد.

در سراسر خاورمیانه و جهان عرب میلیونها تن از مردم امیدوارند که در صورت حمله امپریالیسم آمریکا، رژیم عراق ضربات محکمی بر او وارد سازد؛ کمونیستهای انقلابی کاملا دلائل اینگونه احساسات را درك می کنند. اما امیدهای مردم احتمالا یکبار دیگر نقش برآب خواهد شد.

ارتش های بزرگ دول عربی مانند ارتش صدام حسین، با تسلیحات سنگین و تعلیمات غربی خود هرگز بر امپریالیسم پیروز نخواهند شد ـ حتی اگر تلاش کنند. ستادهای جنگی واشنگتن، پاریس، لندن و مسکو زیر و بم ارتش عراق ـ منجمله نقشه های جنگی اش ـ را می دانند؛ زیرا این ارتش را متخصصان نظامی امپریالیستها خلق کرده اند: این ارتش همانطور خواهد جنگید که آنها آموخته اند؛ امپریالیستها دست صدام حسین را خوانده اند و می دانند که چگونه بازی خواهد کرد. صدام حسین برای تامین مواد غذائی و تدارکاتش به امپریالیسم وابسته است. تحت حاکمیت سرکوبگرانه وی طی چند سال گذشته، مزارع گندم و باغات اهالی کردستان سوخت و ریشه کن شده؛ او بجای آنکه به دهقانان کرد تکیه کند و اقتصاد کشاورزی را بنا نماید، صدها هزار دهقان کرد را از روستاهایشان بزور کوچ داد، روستاهایشان را با خاك یکسان کرد و کشاورزی را در آن بخش از کشور اساسا نابود نمود. چه کسی بجز غربی ها صدام حسین را صاحب بمب شیمیائی کردند تا با آن به کشتار هزاران نفر از خلق کرد بپردازد، خلقی که محقانه برای سرزمین و آمال ملی خویش می جنگد؟ برخی گمان می کنند که ارتش بزرگ صدام حسین می تواند به متجاوزین ضربه زند؛ اما مسئله اینجاست که او هرگز جنگی پیگیر و همه جانبه را علیه امپریالیستها پیش نخواهد برد؛ چرا که خود نماینده طبقات استثمارگر است و منافع این طبقات نهایتا در گرو کسب توافق با امپریالیستهاست. او هرگز نمی تواند منافع ستمدیدگان و آمال رهائی آنان را نمایندگی کند.

ایالات متحده و دوستانش جنگی زودفرجام برپایه قدرت هوائی را تدارك می بینند، زیرا حتی الامکان میخواهند از کشیده شدن به دامان جنگی دراز مدت اجتناب ورزند. بنا به گفته جرج بوش، بزرگترین هراس شان از این است که گرفتار یك جنك طولانی و کشدار شوند. این دقیقا همان بلائی است که جنك انقلابی خلق در خلیج و خاور میانه بر سرشان خواهد آورد ـ همان چیزی که در مبارزه قاطعانه خلق ویتنام در هندوچین نیز شاهدش بودیم و دیدیم که چگونه یانکی های نیرومند و صاحب تسلیحات مدرن را بیرون راندند. جنك هر چه دراز مدت تر باشد برای ما بهتر است. بی دلیل نیست که امپریالیستها از طولانی شدن جنك هراس دارند چرا که در این صورت نه تنها متحمل شکست های نظامی خواهند شد، بلکه شکاف و اختلاف در صفوف شان ظاهر شده، اهالی کشورهایشان بسرعت بیدار شده و علیه جنایاتی که حکامشان در خارج مرتکب می شوند دست به شورش خواهند زد.

امپریالیستها در سراسر جهان عرب و خاور میانه پست های نگهبانی و ارتش های محافظ خود را ساخته اند، اما به هر طرف نظر می افکنند توده هائی که تحت ستم و استثمار قرار داده اند را در تخاصم با خود می بینند. ما نه فقط در مناطق تحت اشغال، بلکه در هر آنجا که امکان جنگیدن باشد، با آنها خواهیم جنگید. انقلابیون باید کاری کنند که دشمن مجبور شود نیرویش را پخش کند؛ باید تا آنجا که ممکن است دشمن را به عمق محل استقرار توده ها کشید. بعلاوه جنك خلق را می توان در نقاطی که هم اکنون مورد تجاوز مستقیم ایالات متحده قرار نگرفته، بقصد سرنگونی دول مرتجع و سگهای نگهبان منافع امپریالیستها آغازید. اگر آرزوی رویاروئی مستقیم با صهیونیستها و امپریالیستها را در سر می پرورانید، از بحران خلیج سود جوئید، مبارزه را در کشور خود تشدید کنید و بر این دولتها بتازید. این کار ضربه بزرگی بر قوای اربابان این دولت ها که اینك دست و پایشان در خلیج بسته است، خواهد بود. بطور مثال مصر انبار باروتی است با جمعیت عظیم روستائی که در غلیان و آشوب بسر می برد. انقلابیون این کشور می توانند توده ها را برای بپاخیزی مستقیم علیه رژیم ارتجاعی مبارك، ـ رژیمی که باید سرنگون شود ـ بسیج کنند. در این صورت صهیونیستها به کمك مبارك شتافته و طمعکارانه پا را از پایگاه نظامی کوچکشان که اسرائیل نام دارد بدرون تله خواهند گذاشت. این امر امکان مانور بیشتری به فلسطینی ها خواهد داد تا بتوانند از انتفاضه به یك جنك خلق واقعی گذر کنند ـ جنگی که برای ایراد ضربات قطعی به دشمن حیاتی است. بعلاوه توده های عرب نیز قادر خواهند شد در مغلوب ساختن اسرائیل سهیم گردند؛ چرا که اسرائیل دشمن تمام ستمدیدگان منطقه بوده و مسئولیت نابود کردن آن فقط بدوش فلسطینی ها نیست. آیا باز شدن جبهه های دیگر علیه امپریالیسم و متحدینش، فلسطینی ها را که به تنهائی با نیروهای مسلح صهیونیستی رودررویند، شادمان نخواهد کرد؟ فکرش را بکنید که چگونه با سقوط شاه مهره کمپ دیوید، شعله های مبارزه ضد امپریالیستی در سراسر منطقه زبانه



ویتنام ۱۹۶۶: توده ها برای جلوگیری از ورود دشمن به منطقه، خطوط آهن را خراب می کنند.

خواهد کشید. از آنجا که امپریالیستها در پی تسلط بر سراسر منطقه هستند، بهمراه دستیاران عرب و صهیونیست خود به مقابله با خلق برخواهند خاست و به هر نقطه از جهان عرب و خاور میانه که جنك خلقی علیه شان برپاشود، هجوم خواهند برد و بدین ترتیب نیروهای آنها پراکنده خواهند شد. این کار تنها موجب تحریك توده ها به مقاومت بیشتر شده و محرك فزونتری را برای جنك خلق های آتی فراهم خواهد نمود.

در جهان عرب نیز مانند دیگر کشورهای تحت سلطه، شهرها دژ امپریالیستها و رژیمهای تحت الحمایه آنان محسوب می شود. در این کشورها ما باید جنك خود را در روستا متمرکز سازیم؛ نه فقط از آن جهت که نیروی عمده جنگجویان ما یعنی دهقانان در آنجا هستند، بلکه دستگاه دولتی نیز در مناطق روستائی ضعیف تر است. در روستاست که ما می توانیم

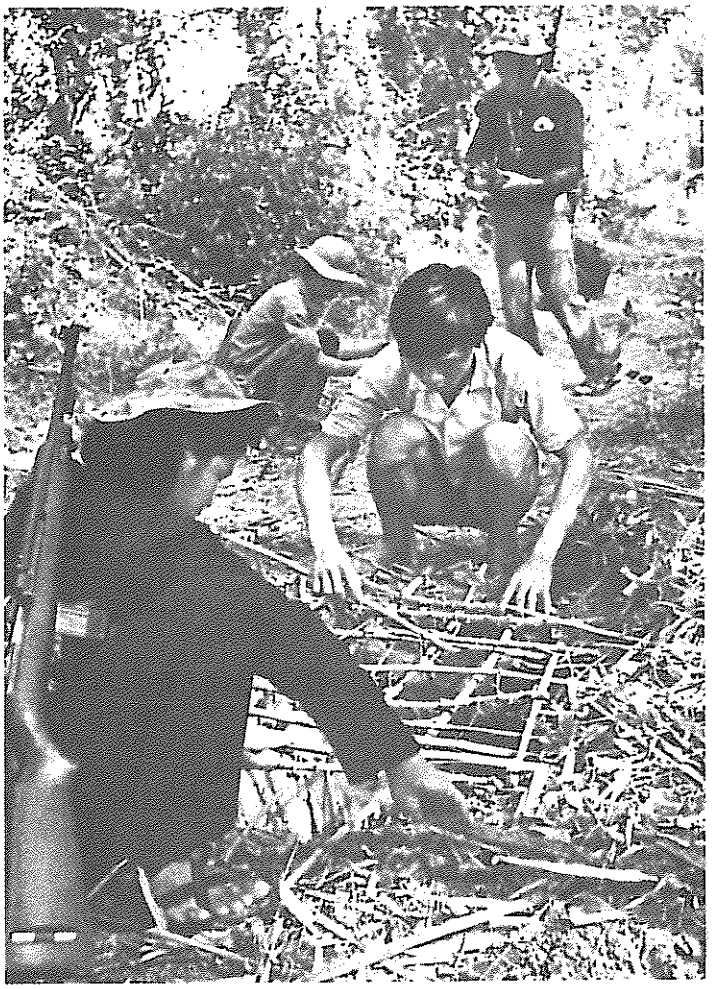

ویتنام ۱۹۶۶: چریکها در حال ساختن دام در جنگل بر سر راه سربازان آمریکائی

ابتکار عمل و از طریق جنگ چریکی، ذره ذره بسازیم. ما از کوچك می آغازیم و رشد می کنیم؛ ما دشمن را ذره ذره می بلعیم؛ سلاح را از دستش می ربائیم، سربازان بیشتری را آموزش می دهیم و جنگمان را گسترده تر و قدرتمندتر می سازیم. ما بتدریج قوی خواهیم شد و نقش توده ها را حداکثر ارتقاء خواهیم داد تا سرنوشت خویش را فعالانه بدست گرفته و نیروهای مسلح دشمن را مغلوب سازند- این اقدام کلید سرنگونی حاکمیت سیاسی کهن است و پرولتاریا و توده ها را قادر می سازد که قدرت را کسب کنند و به ساختمان جامعه نوین بپردازند.

سوال این است که ما امپریالیستها را محاصره خواهیم کرد یا آنها ما را؟ اگر واقعا بر توده ها تکیه کنیم، امپریالیستها نمی توانند ما را محاصره کنند. امروز حزب کمونیست پرو نیروهای مسلح دولتی را محاصره می کند که پول و تخصص یانکیها پشتوانه اش است. حزب کمونیست پرو شاهرگهای دشمن را در شهرهای خلق شده توسط امپریالیستها مورد حمله قرار می دهد. بگذار امپریالیستهای «قادر متعال» تحریمهای سازمان مللی خود را علیه حزب کمونیست و ارتش خلق در پرو اعمال کنند! خواهیم دید که چه کسانی برای سیر کردن شکمهایشان به دردسر خواهند افتاد!

ما نیز همان کاری را خواهیم کرد که امروزه حزب کمونیست پرو می کند - یعنی در آن مناطقی از کشورهای عربی و خاورمیانه که ارتش خلق موفق به آزاد کردنشان شود،

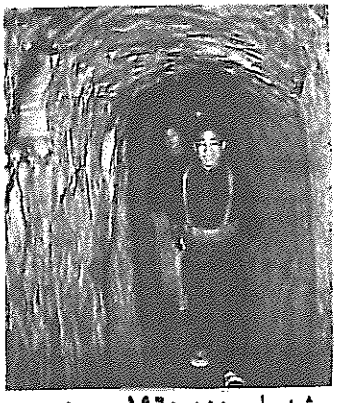

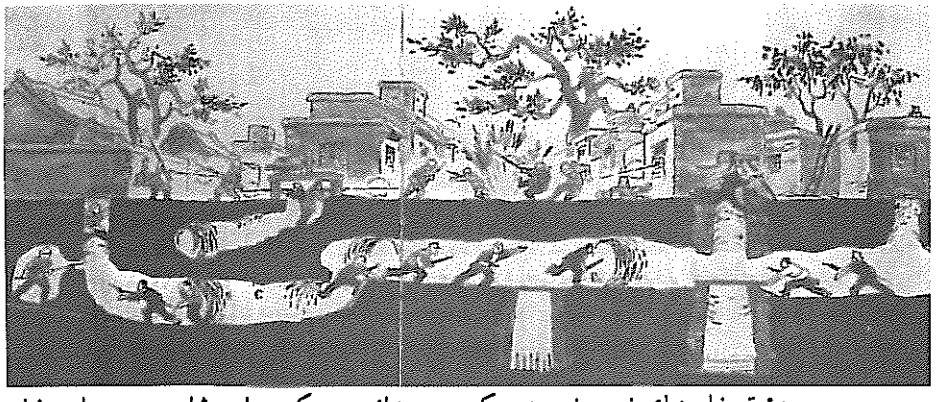

چین: تونل های زیر زمینی که در جنگ چریکی علیه ژاپن مورد استفاده واقع شد طی دهه ۱۹۶۰ مورد بازدید اهالی پکن قرار می گرفت. این روش در جنگ ویتنامیها علیه آمریکا نیز مورد استفاده قرار گرفت.

روش های خود را به بهترین وجه بکار ببندیم، نیروهای دشمن را در عمق سرزمین خودی محاصره کنیم، پایگاه ایجاد کنیم و ارتشمان را بسازیم. ما در روستا برای خودکفا شدن به کشت محصولات غذائی خواهیم پرداخت، و به دهقانان آموزش سیاسی خواهیم داد تا جنگ انقلابی را درك کنند و بتوانند دانستنیها و حمایت ارزشمند خود - منجمله شمار فزاینده ای رزمنده - را در خدمت جنگ انقلابی قرار دهند: بدین ترتیب اتحاد کارگر - دهقان که ستون فقرات جنگ ماست تامین خواهد شد.

از این طریق است که توده ها تحت رهبری پرولتاریا می توانند دست به جنگی طولانی مدت بزنند - جنگی که طی زمان ما را قادر خواهد ساخت نسبت به دشمن دست بالا پیدا کنیم. از آنجائیکه ضعیف هستیم، باید نیروی خود را با قدرت سیاسی توده ها را بنا خواهیم نمود. ما افرادی که از گوشه و کنار آمده اند را بمثابه جنگجو آموزش خواهیم داد، مواد غذائی خود را تولید خواهیم نمود، ارگانهای سیاسی انقلابی را برپا خواهیم کرد و به دگرگون ساختن مناسبات کهنه در میان خلق کمر خواهیم بست. این اقدامات نمونه و طلایه دار آینده خواهد شد- آینده رهائی تمام و کمال جامعه، مابه دیگران فراخوان خواهیم داد که از پی ما بیایند. زمانی که دشمنان قصد بازپس گرفتن مناطق پایگاهی را کنند، توده ها قوای آنان را محاصره کرده و ذره ذره نابودشان خواهند کرد.

روش جنگی انقلابی ما مرتبط است با انقلاب دمکراتیك نوین علیه فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و امپریالیسم؛ این انقلاب بخشی از پروسه بنا کردن جوامع نوین در این خطه از جهان و برپا کردن

مناطق پایگاهی جهت گسترش انقلاب به کشورهای دیگر است. بنابراین جنگ طولانی مدت خلق که عمدتا بر توده ها در روستا- جائی که حاکمیت دشمن ضعیف تر است - متکی است، کلید غلبه بر امپریالیسم می باشد. کارگران و روشنفکران انقلابی که این نکته را دریافته اند باید جسورانه وظیفه بسیج دهقانان برای برپائی چنین جنگی را بدوش گیرند.

پیشبرد یك جنك رهائی بخش واقعی نیازمند یك رهبری انقلابی سازش ناپذیر است.

جنك خلق جهت مغلوب کردن دشمنان قدرتمند امپریالیستی و رهاکردن ستمدیدگان از طریق اتکاء برخود توده های تحت ستم، یك استراتژی مائوئیستی است. این استراتژی مرتبط است با مجموعه منسجمی از ایدئولوژی و نقشه و روش انجام انقلاب جهانی و بناکردن یك نظم اجتماعی نوین و عاری از استثمار، جنك و ستم ملی. علم انقلاب، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، تکوین یافته از درون پیروزیهای درخشان و تجارب تلخی است که در جریان خیزشهای خونبار داغ لعنت خوردگان سراسر تاریخ به کف آمده است. این علم در دل تجارب مثبت و منفی در ساختمان جوامع انقلابی نوین ساخته و پرداخته شده و موجودیت خود را مدیون تولد طبقه کارگر است - طبقه ای که رهائیش در گرو نابود کردن امپریالیسم و هرنوع استثمار و ستمی است. بدین دلیل مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون نسبت به سایر ایدئولوژیها از یك برتری مشخص برخوردار است و آن اینکه هیچ نقطه اشتراکی با ستمگر ندارد. مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کلیدی است که قفل آینده را می گشاید و به ستمدیدگان تعلق دارد.

برای هدایت موفقیت آمیز یك جنك رهائی بخش باید یك حزب، یعنی گروهی از انقلابیون که به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیك توسط علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بهم جوش خورده اند، موجود باشد. این حزب بطور سیستماتیك توده های ستمدیده را از دیدگاه و روش جنك خلق برخوردار می سازد و آنان را برای دست زدن به این عمل بسیج می کند. بدون چنین حزبی، جنك خلق نمی تواند پیروز گردد؛ چرا که هر بینش طبقاتی دیگر بجز بینش پرولتاریای انترناسیونالیست، در طول راه به سازش یا خیانت خواهد انجامید. چندین دهه مبارزه عادلانه خلق فلسطین گواه این امر است.

انقلابیون در کشورهای عربی همزمان با برانگیختن توده ها به مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع عرب، باید دست به مبارزه ای قاطعانه برای تشکیل حزب مائوئیستی بزنند - حزبی که توده های عرب هرگز از آن برخوردار نبوده اند.



پوستری که در این تصویر مشاهده می شود در یادبود «روز قهرمانی» - روز قیام زندانیان سیاسی - منتشر گشته است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هم اکنون در چند کشور منطقه حضور دارد؛ اما در اکثر نقاط وظیفه ایجاد حزب پیشاهنك هنوز باقی است. امروزه اوضاع جهان عرب این مسئولیت را با اضطراری بیش از پیش گوشزد می کند.

نقاب از چهره تمام شیادان عرب، خائنین و چاکران امپریالیسم بر کنید!

مائوتسه دون در جمعبندی از دلایل ناکامی مبارزات انقلابی گذشته چین، بر مسئله غفلت از ترسیم خط مرزی روشن میان دشمنان و دوستان واقعی تاکید گذاشت. تحت فشار بحران و جنك تجاوزگرانه امپریالیستی در خلیج، نقاب از چهره سلاطین، شیوخ و روسای جمهور، یکی پس از دیگری فرو می افتد؛ چاپلوسان آستان بوس که با عجله پشت اربابان قدرتمند

۱۳۷۰ - ۱۹۹۱ - ۱۴۱۱

غربی خود صف کشیده اند تا برای ثبات بخشیدن به اوضاع به آنان کمك کنند و به سرکوب و کشیدن بیشتر شیره جان شما بپردازند، افشا می شوند.

شما به تجربه فهمیده اید که نقش روسای جمهور ملبس به یونیفورمهای نظامی «ضدامپریالیستی» (همانا که با حرارت یانکی ها و متجاوزین خارجی را محکوم نموده و هنگام فحش دادن به صهیونیسم رگهای گردنشان بیرون می زند) چیست؛ دیده اید که چگونه از اینکار برای منحرف کردن و کانالیزه کردن مبارزات خلق سود می جویند؛ دیده اید که علیرغم وعده ها و لافهای ناسیونالیستی عربی، ارتشهای سرکوبگرشان را



جنگجویان چریك حزب کمونیست پرو

همیشه در حمله به شما توده ها بکار گرفته اند و هرگز علیه دشمنان واقعی نجنگیده اند. نیمچه سلاطین دیگر نظیر رژیمهای کاخ نشین شیوخ نفتی، شاهان کوچکی مانند حسن دوم که گرفتار آتش مبارزات توده ای در شهرهای مراکش است نیز آشکارا به امپریالیستها خدمت می کنند.

به خائنین منفور کمپ دیوید بنگرید که چگونه در ازای مراحم بیشتر امپریالیستها به صف نظامی آمریکا علیه عراق پیوسته اند تا بدین ترتیب تجاوز امپریالیستها را مشروعیت «عربی» بخشند و چگونه می کوشند از طریق «جامعه عرب» و «نشست سران عرب» مریدان بیشتری بیابند. آنها سربازان مصری را فرستاده اند تا برادران و خواهران عراقی خود را به خاك و خون کشند. این سگهای مرتجع حتی ۵۰۰۰ زن مصری را به عربستان فرستاده اند تا برای سربازان یانکی فاحشگی کنند! حافظ اسد سوری، این «جناح چپ» بعث و «میهن پرست» عرب از مقام وابسته و خدمتگزار سوسیال امپریالیستهای شوروی که خود را دوست خلقها جا می زد ارتقاء یافته، برای متجاوزین آمریکایی نیرو فرستاده و با طرحهای واشنگتن جهت ترسیم دوباره نقشه منطقه به نحو دلخواه خود فعالانه همکاری می کند! هیچکس فراموش نکرده که چه کسانی به هنگام کشتار فلسطینی ها توسط فالانژیستهای مسیحی در تل زعتر، از فالانژها حفاظت کردند؛ هیچکس کشتار هزاران روستائی سوریه را نیز از یاد نبرده است. کسی که برای تامین مالی معاملات عظیم تسلیحاتی بروی دستخوش های سخاوتمندانه پرنس های نفتی حساب باز می کند، دلیلی ندارد که این سلاحها را علیه مردم خود و دیگر توده های خاورمیانه بکار نگیرد.

چه کسی سلاخی هزاران تن از توده ها و رزمندگان فلسطین را بدست شاه اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ فراموش کرده است؟ و اکنون آینده پادشاه سپتامبر سیاه در منگنه خشم اهالی فلسطینی از یك سو و فشار امپریالیستهای آمریکایی که همیشه یاورش بوده اند، له میشود. به ژنرال بن علی حاکم تونس نگاه کنید، این شیاد «دمکرات» که هر روز موهایش را رنگ می کند تا از صدام حسین جوانتر بنظر آید، هست و نیستش را مدیون دلارهای نفتی آل سعود و تزریقات امپریالیستهای فرانسوی و آمریکایی است. یکی از خدمات بن علی این است که ظاهرا خود را با ائتلاف امپریالیستی ـ عربی شکل گرفته در خلیج مخالف نشان میدهد ـ او از یکطرف برای آب ریختن بر آتش خشم توده ها دروغهای مد روز را افاده می فرماید مبنی برآنکه گویا تحریم و رای سازمان ملل حکمی «قانونی» است که قلدری امپریالیستها را توجیه می کند و از سوی دیگر دهنه پلیس خود را جهت حمله به تظاهرات ضد جنگ توده ها، شل می کند.

چرا این سلاطین، شاهان و روسای جمهور «دلارهای نفتی» و «میهن پرست» همیشه معامله و سازش میکنند و آمال ملی توده ها را می فروشند؟ این سران سیاسی و مذهبی نماینده طبقاتی ارتجاعی هستند که از غارت کشور و استثمار توده

های کشور خود توسط امپریالیستها سود میبرند. آنها در حفاظت از این معامله کثیف نقش دارند: کل ماشین دولتی و موقعیت عقب مانده جامعه نیمه مستعمره به منافع امپریالیستها خدمت میکند؛ وظیفه حکام این جوامع، چوب حراج زدن به منافع ملی، گشودن راه بر شکل گیری یك اقتصاد کاملا معوج و از همه مهمتر تحکیم قدرت سیاسی بر گرده توده های خلق است.

این رژیمهای سلطنتی، این سگهای نگهبان، چه هنگامیکه چنك و دندان نشان میدهند، چه زمانی که خود را مجری تحولات عظیم اجتماعی جا میزند یا همانطورکه اخیرا در اردن، تونس و الجزایر باب شده تابلوی «گشایشهای دمکراتیك» را بالای دکان خود می آویزند، ماهیتشان یکی است و وظیفه آنها کماکان عبارت است از تحمیق، به انفعال کشاندن و سرکوب شما توده های این خطه از جهان، و راهگشایی هر چه بیشتر بر کوسه های امپریالیست. آنان علاوه بر اینکه سلاحهای ساخت غرب و خریداری شده با پول نفت را بسویتان نشانه میروند، از سلاحهای قدرتمند دیگر نیز علیه شما سود میجویند: یعنی میان خلقهای ملل مختلف تفرقه می اندازند، آن رشته از «سنن» ارتجاعی که گلوی زنان را میفشارد و آنان را مطیع مردان میسازد را تقویت میکنند و به تعصبات تنك نظرانه ملی و مذهبی و ایده های کهنه فئودالی دامن می زنند. همه این کارها برای تحکیم سلطه حکام بر شما و حفظ نوعی از ثبات است.

آیا باز هم باید این شیادان و نوکران مرتجع را تجربه کنیم؟! اخیرا باید نقاب از چهره همه آنها برگیریم و مبارزه علیه امپریالیسم و تمام نمایندگان و مجریان بومی اش را برپا داریم! بعلاوه توده ها نباید برای رهایی و نجات خود چشم امیدی به نیروهای تاریك اندیش اسلامی داشته باشند. دهسال «انقلاب» اسلامی در ایران افشاگر جلادان ابن الوقت است که پشت این ایدئولوژی زشت و عقب مانده سنگر گرفتند تا آمال ملی و ضد امپریالیستی توده ها را به بیراهه کشند، امیدشان را نقش بر آب کرده و تارهای عنکبوتی همکاری خود با قدرتهای امپریالیستی غرب و شرق را محکمتر ببافند.

سوسیال امپریالیسم شوروی افعی است

امپریالیستهای شوروی و دول تحت الحمایه آنان در جهان عرب، سالها این ایده زهرآگین را پخش میکردند که گویا خلق بدون اتکا به کمکهای شوروی نمیتواند یانکیها و صهیونیستها را شکست دهد. آنها کادرهای فلسطینی را به روش جنك منظم آموزش میدادند، و در گوششان استراتژی ایجاد ارتشهای بزرگ مجهز به سلاحهای سنگین ـ استراتژی ای که بیفایده بودنش آشکار شده را موعظه میکردند. هدف سوسیال امپریالیستها بهیچوجه «کمك» به سرنگونی دولت ارتجاعی اسرائیل یا برپایی یك جنك رهائیبخش اصیل نبود، بلکه میخواستند توده های ضد امپریالیست را خلع سلاح نموده و از آنان بمثابه اهرمی در رقابتهای خود با امپریالیستهای غربی استفاده کنند. امپریالیستهای شوروی همیشه از «حق موجودیت» اسرائیل حمایت کرده اند. شوروی که برخی فلسطینی های مخالف ایالات متحده را خریده و نیازهای چند دولت تحت الحمایه خود نظیر سوریه حافظ اسد را بعنوان پشت جبهه خود تامین میکرد، اکنون اقدام به اسکان شمار عظیمی از یهودیان شوروی نموده که برای پیوستن به نیروهای مسلح صهیونیست تعلیم دیده و آماده گشته اند. اینکه امروز شوروی ماسك خود را برداشته و نیش خود را نشان میدهد، بواسطه الزامات منافع امپریالیستی این نیرو تحت شرایط نوین «تشنج زدایی» است.

عظیم ترین منبع توده های خلقند، نه نفت

روش جنگیدن هر کس نمایانگر نوع جامعه ایست که بدنبال ایجادش میباشد: روش جنگیدن ما طبقات ستمدیده تحت رهبری پرولتاریا با روش جنگیدن ارتشهایی که مدعی مخالفت با امپریالیسم میباشند (مثل صدام حسین) کاملا متفاوت است؛ نه فقط بدان خاطر که بسیج توده ها و کسب پیروزی تنها با در پیش گرفتن استراتژی ما میسر است؛ بلکه اهدافمان نیز متفاوت است: ما خواهان دستیابی به جامعه ای هستیم که اقتصاد نیمه فئودال و مستعمراتی را بهمراه داربست سیاسی و فرهنگی که این نظام زشت را پابرجا نگاه میدارد، به گور میسپارد. ما بهیچوجه میل نداریم خواهران و برادرانمان را فقط برای جلب رضایت قدرتهای امپریالیستی به برگماردن مباشرین جدید برای اداره این جوامع در مبارزاتی قهرمانانه فدا کنیم تا بار دیگر برای زنده ماندن یا حذف بخشی از «قرضهای» امپریالیستی این جامعه فلاکتبار به گدایی به درگاه آنان رفته و در لیست حقوق بگیران صنعت نفت نامنویسی کنیم.

این فکر که ما چاههای نفت خود را تصاحب خواهیم کرد و علیه امپریالیستها بکار خواهیم گرفت بیفایده است و بهمان اندازه غیر ممکن. نفت، گنج نیست بلکه داغ لعنتی است بر پیشانی مردم خلیج. تحت نظام امپریالیستی است که نفت به یك منبع ثروت و چماق مهم در سیاستهای جهانی تبدیل میشود؛ حال آنکه ما باید این نظام را نابود کنیم. زمانی که پرولتاریا و توده ها قدرت را بکف آورند، نمی توانند جامعه را بر پایه نفت بنا کنند، چرا که این کار مستقیما به شکل گیری یك اقتصاد معوج و مفلوج، و رجعت به وابستگی در چنگالهای امپریالیسم منجر خواهد شد و این راهزنان دوباره از نفت بمثابه سلاحی علیه ما سود خواهند جست.

شما به تجربه دیده اید که چگونه سران کشورهای عربی و خاورمیانه به ازای مشتی ثروت که امپریالیستها بدامانشان پرتاب میکنند ـ ثروتی که به آن معتاد شده اند ـ منافع پایه ای توده ها را قربانی می کنند؛ صدام حسین را ببینید که فقط قادر است ۲۰ درصد از مواد غذائی کشور را تامین کند. الجزایر وابسته و کماکان روستائی را ببینید که ۹۵ درصد بودجه اش وابسته به نوسانات قیمت نفت در بازار جهانی است، مردمش باید هر روز بهای بیشتری در ازای مواد غذائی بپردازند و مرتبا خود را با اقدامات ریاضت کشانه دشوارتری منطبق سازند تا کشور سر پا بماند.

ما می باید رهبران انقلابی خود را بسازیم و خواهیم ساخت ـ رهبرانی که با امپریالیسم و دیدگاه معوج و منطق سبعانه آن از جامعه بشری ذره ای وجه اشتراك ندارند. رهبرانی که خلق را امید آینده می دانند، نه نفت.

جامعه نوین انقلابی بجای چنك انداختن بر زیربنای اقتصادی ساخته و پرداخته امپریالیسم، آنرا از دور خارج خواهد کرد و در عوض اقتصادی نوین خواهد ساخت که شالوده اش کشاورزی است و عامل رهبری کننده اش صنعت؛ تا بدین طریق وسایل معاش و هستی توده ها فراهم گردد و خودکفائی بدست آید. عظیمترین منبع توده های خلقند نه نفت. برای تغییر جهان باید بر خلاقیت و هشیاری توده ها تکیه کنیم. توده های خلق قادرند بجای بردگی در حوزه های نفتی و بجای شرکت در قمار بازارهای جهانی نفت که همیشه امپریالیستها از آن پیروز بدر می آیند، به تولید مواد غذائی و ساختمان صنایع بپردازند و خود از آن بهره مند شوند. ما محتاج جامعه ای نیستیم که بواسطه پول نفت صاحب چند شهر بزرگ با آسمانخراشهای مدرن و سوپرمارکتهای مملو از کالاهای لوکس وارداتی برای طبقات ممتاز گشته، در حالیکه دهقانانش خانه خراب شده و شمار فزاینده ای از توده هایش در زاغه های قارچ وار شهرها انباشته شده باشند.

طبقه کارگر و حزبش، همانگونه که مائوتسه دون

خاطرنشان ساخت، انقلاب دموکراتیک نوین را از طریق نابود کردن مناسبات نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی، انجام انقلاب ارضی برپایه شعار «زمین از آن کشتگر» و گسست از چنگالهای اقتصادی امپریالیسم رهبری خواهد نمود. این مرحله اول انقلاب است ـ مرحله ای لازم برای هموار کردن راه انقلاب سوسیالیستی و گام ضروری اول جهت حاکم شدن توده های ستمدیده بر سرنوشت خویش. سپس طبقه کارگر، توده های دهقان را متحد خواهد کرد و گام به گام اشکال سوسیالیستی نوین را در یك اقتصاد ملی و عاری از استثمار، فئودالیسم و وابستگی به امپریالیسم و استوار برپایه خودکفائی و تعاون تکامل خواهد داد. ما هرگز چشم از قله اهدافمان یعنی کمونیسم (جهانی که در آن طبقات اجتماعی بطور کلی و برای همیشه محو می گردند، گروهی از مردم به جان گروه دیگر نمی افتد، مرد بر زن ستم نمی کند و ملل سلطه گر و تحت سلطه موجود نیست) برنخواهیم گرفت. در کمونیسم، زن و مرد در هر عرصه ای برابر خواهند بود؛ پایه سلطه گری عرب بر کرد، سیاه و بربر، حکمروایی فارس بر کرد و عرب، یا سایه ابر سنگین شوونیسم ترك بر سایر ملل، ریشه کن خواهد شد؛ این مناسبات نفرت انگیز اجتماعی، بهمراه حافظان امپریالیست و فئودالش به گورستان سپرده خواهند شد.

تنها انترناسیونالیسم می تواند تفرقه ساخته و پرداخته امپریالیستها را خنثی کند

آن استراتژی که ستمدیدگان در کلیه کشورهای تحت سلطه می توانند بکار بندند، جنك رهائی بخش خلق با اتکا بر توده های دهقان، جهت محاصره جبهه به جبهه امپریالیستهاست. ما انترناسیونالیستیم زیرا می خواهیم تمام جهان را رها سازیم، امپریالیسم را از کره زمین محو کنیم و بسوی جامعه ای عالیتر که صاحبانش توده های آگاه کارکن هستند حرکت نماییم. بعلاوه، ما انترناسیونالیستیم زیرا میدانیم دشمنی مشترك داریم و اگر تمام قوای خود را گرد نیاوریم به پیروزی دست نخواهیم یافت.

اگر در خاورمیانه و جهان عرب فاقد یك استراتژی انترناسیونالیستی باشیم، اگر بر جنك خلق تمام توده های منطقه ـ از عرب و کرد گرفته تا خلقهای ایران، ترکیه، الجزایر و افغانستان و غیره ـ تکیه نکنیم و متقابلا به حمایت از آنها برنخیزیم قادر نخواهیم بود جنك خود علیه امپریالیسم و صهیونیسم را فراگیر سازیم. فقط با یك استراتژی انترناسیونالیستی است که میتوانیم امپریالیستها را وادار به پخش نیروهایشان کنیم و آنها را گردان به گردان ببلعیم. جنك ما در صورتی پیروزمند خواهد بود که تحت بینش پرولتاریای انترناسیونالیست به پیش برده شود ـ تحت بینش «آنانی که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند؛ اما در عوض جهانی برای فتح دارند.»

درحقیقت، آغاز جنك خلق در جهان عرب، بقول مائو، همان جرقه ای است که از آن حریق برمیخزد. مثلا اگر در جنك امپریالیستها، ارتش ترکیه که وابسته به ناتو است جبهه ای تهاجمی را از شمال باز کند، این کار محرك عظیمی برای مبارزات انقلابی درون ترکیه خواهد شد.

از ضعف امپریالیستها استفاده کنیم و تدارك سرنگونیشان را ببینیم

هیچ وقت مناسبتر از امروز نیست! امپریالیستها علیرغم صف آرایی عظیم نظامی، نمایش وقیحانه وحدت (که حتی سوسیال امپریالیستهای شوروی را هم شامل شده)، تهدید به کشتار و تخریب عظیم، نقشه های علنی استقرار دائم قوا و اشغال بخشهایی از خلیج و خاورمیانه و بالاخره تقویت پاسگاه پلیس صهیونیستی؛ اساسا ضعیفند و در مشکلات عمیقی دست و پا می زنند. مناسبات عاشقانه درون امپریالیستی آنطورها هم که گزارشات تلویزیونی نشان می دهند، شیرین و با دوام نیست: آنها در عین حال که برای برپایی جنك علیه خلقها و ملل ستمدیده بطور مسالمت آمیز به توافق رسیده اند؛ خود را برای رقابتهای آتی و جنگهای تجدید تقسیم بین خودشان آماده میکنند ـ مسئله فقط قیمتهای جهانی نفت نیست. آنها مسلما در پی حفظ خود بر نفت خلیج اند، چرا که با این کار نفت «ارزان» در رگهای اقتصادهای امپریالیستی جریان می یابد و آنهم نه فقط بمثابه منبع سوخت، بلکه کلا بعنوان منبع مهم سود و اسلحه در خدمت سرکردگی جهانی. البته امروز کشش بسوی برقراری یك نظم نوین جهانی است که هسته مرکزی جنون آنها را تشکیل میدهد: هر یك از امپریالیستها که بخواهد بر جهان امروز تسلط یابد باید این منطقه کلیدی استراتژیك و اقتصادی که محل تلاقی سه قاره محسوب میشود را کنترل کند. البته این تسلط تاحد زیادی در گرو پراکنده ساختن بیش از پیش صفوف توده های ضد امپریالیست و درهم شکستن مقاومتشان از طریق ارعاب، و به یك کلام ممانعت از انقلاب است.

نظام امپریالیستها در سراسر جهان در بحرانی جدی بسر میبرد. آنها بالاخص در بسیاری از کشورهای تحت سلطه دچار «بی ثباتی» سیاسی شده اند. «بی ثباتی» سیاسی بدان معناست که توده ها نفرت به امپریالیسم را آموخته اند و دریافته اند که باید علیه امپریالیستها و هر آنچه که آنها مدافعش هستند مبارزه کنند. ستمدیدگان باید فرصت را جهت تشدید نبرد علیه امپریالیستها غنیمت شمارند، و تدارك راهی را ببینند که یك بار برای همیشه از شر آنان خلاص شوند و جامعه نوین عاری از امپریالیسم بسازند! شعله های نبرد علیه امپریالیسم و نوکران مرتجعش در کشورهای عربی و خاورمیانه از انتفاضه و خیزشهایی که در مراکش علیه بالا رفتن هزینه زندگی برپا شده گرفته تا مبارزه سرباز مصری و سوری علیه اعزام به جبهه های جنك با عراق از مبارزات توده ها در ترکیه جهت سرنگونی رژیم آن کشور گرفته تا جنك کردها علیه ستم ملی و سیاست قلع و قمع می باید در خدمت هموار کردن مسیر جنك خلق قرار گیرد؛ چرا که این تنها طریق کسب قدرت سیاسی و سپردن آینده توده ها بدست خودشان است.

در گوشه و کنار جهان، از آفریقای جنوبی گرفته تا افغانستان و هائیتی، شلاق مبارزه خلقهاست که بر پیکر دشمن امپریالیست فرو می آید. در پرو یك جنك خلق انقلابی تمام عیار حکومت ارتجاعی را به تنگنا انداخته و وادارش ساخته که از واشنگتن عاجزانه تقاضای کمك کند. در آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی نیز احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و هواداران این جنبش تدارك برپایی یك حرکت اعتراضی گسترده علیه ماشین جنگی مهیب امپریالیستها در خلیج را می بینند، نقشه های تجاوزکارانه آنها در آمریکای لاتین را افشا می کنند و همزمان برای روزی آماده میشوند که در کشورهای خود، امپریالیسم را در جریان یك جنك داخلی به مصاف بطلبند. در خلیج و خاورمیانه، این شما توده های خلق هستید که باید امپریالیستها را در دریای جنك خلق غرق کنید. این درست است که مبارزات قهرمانانه توده های فلسطینی و سه سال جنبش انتفاضه الهام بخش مردم سراسر جهان، خصوصا توده های عرب گشته و آنها را برانگیخته است؛ اما همین تجربه ضرورت عاجل دستیابی به یك راه حل قطعی برای تضاد توده های ستمدیده عرب با امپریالیسم و صهیونیسم را بطرزی گزنده مطرح می سازد. پاسخ امپریالیستها می رود که با سبعیت در آبها و شنزارهای خلیج بیان شود. پاسخ ما چه خواهد بود؟ ●

با جنگ تجاوزکارانه آمریکا و متحدینش علیه عراق به نبرد برخیزید!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۷ ژانویه ۱۹۹۱

۱۷ ژانویه در پوشش تاریکی شب امپریالیسم آمریکا و متحدانش دست به حمله ای کریه و بزدلانه علیه عراق زدند. این جنایتکاران آمریکائی، انگلیسی و فرانسوی با حمایت سوسیال امپریالیسم شوروی و در حالیکه سگ پاسبان شان اسرائیل در آماده باش بسر می برد، مهمات عظیم و پیچیده خود را بر سر دشمنی بمراتب ضعیفتر از خود ریختند. این جنایت شرم آور را بدون جواب نمی توان گذاشت و بی جواب نخواهد ماند.

در سراسر جهان کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی و تمام کسانی که با قلدری و تجاوزگری امپریالیستی ضدیت می ورزند از مبارزه خواهران و برادران خود در عراق و نیز در سراسر منطقه علیه متجاوز حمایت می کنند. ما یك بار دیگر مردم جهان عرب و خاورمیانه را فرامی خوانیم که بپا خیزند و متجاوزین آمریکائی را در دریای جنگ خلق غرق کنند. هر چند این راه قربانیهای بیشماری خواهد داشت اما تنها چنین جنگی که متکی بر توده هاست می تواند لشکرهای امپریالیستی تحت فرماندهی آمریکا را مغلوب سازد.

در کشورهای امپریالیستی طبقات حاکمه سیل تبلیغاتی بی سابقه مملو از دروغ و تحریف را براه انداخته اند تا اعمال گانگستری خود را موجه جلوه دهند؛ با این وصف بخش بزرگی از توده ها فهمیده اند که این جنگ تجاوزکارانه بنفع آنان نمی باشد. در کلیه کشورهای متجاوز، توده ها دست به مبارزه علیه این جنگ امپریالیستی زده اند. ما این مقاومت را تحسین کرده و توده های این کشورها را فرامی خوانیم که مبارزه خود علیه این جنگ سبعانه را شدت بخشند.

هرچند کانون این تهاجم کشور عراق می باشد اما هدف آن خلق فلسطین و تمام جهان عرب و خاورمیانه است. در واقع جورج بوش وقیحانه اعلام کرده است که هدف واقعی این جنگ عبارتست از برقراری «یك نظم نوین جهانی» که بمدت صد سال دوام آورد. این نظم هیچ نیست مگر همان قانون قدیمی امپریالیستی یعنی استثمار و چپاول فقیر توسط غنی؛ تجاوز و مداخله و قلدری قوی علیه ضعیف؛ و سلطه غرب بر تمام جهان.

اما مردم هرگز چنین آینده دهشتناکی را تحمل نخواهند کرد. نیاز به انقلاب در جای جای جهان فریاد زده می شود؛ و این آخرین آدمکشی حیوانی امپریالیستها بر نفرت مردم از این سیستم افزوده و باعث تشدید مبارزه انقلابی در سراسر جهان خواهد شد.

امپریالیستها امیدوارند که تسلیحات عظیم الجثه آنان ماهیت ارتجاعی، گندیده و پایه های پوسیده سیستم آنان ـ سیستمی که فقط با توسل به ترور و وحشت گسترده می تواند بقاء یابد ـ را خواهد پوشاند؛ اما هیهات! آنان در گذشته شکستهای سختی نظیر ویتنام خورده اند و امروز هم می توان آنان را مغلوب ساخت ـ همانطور که حزب کمونیست پرو جنگ خلق موفقیت آمیزی را براه انداخته و هم اکنون آماده می شود تا حق یانکی های متجاوز را کف دستشان بگذارد. پیروزی نهائی از آن گورکنان امپریالیسم یعنی پرولتاریای همه کشورها و ملل ستمدیده سراسر جهان است.

مردم کلیه کشورها در مغلوب کردن جنگ تجاوزکارانه آمریکا و متحدانش علیه عراق، مشترك المنافعند.

تجاوزگران بسرکردگی آمریکا بدون مجازات نخواهند ماند!

ـ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۳ مارس ۱۹۹۱

امپریالیستهای آمریکائی همراه با امپریالیستهای انگلیسی، فرانسوی و جمع رنگارنگی از چکمه لیسان خود، حداقل مرحله اول از تجاوز خونینشان علیه عراق را به اتمام رسانده اند. آنها اینك بوسیله ماشین تبلیغاتی قدرتمند خود و کنترل بر رسانه های گروهی جهان، با تفرعنی شرم آور از «پیروزی بیسابقه» در «جنك تمیزی» که «تلفات قابل اغماضی» داشته، سخن میگویند. اما همه جهانیان میدانند که این نه پیروزی «افتخار آمیزی» بود، نه جنگی «تمیز» با «تلفات قابل اغماض». این فی الواقع بیش از آنکه یك جنك باشد، قتل عامی یکجانبه بود. این تهاجم کلیه امپریالیستهای غربی (برخی فعال در جبهه و بقیه در پشت جبهه) به کشور تحت سلطه ای بمراتب ضعیفتر با جمعیتی حدود ۱۸ میلیون نفر بود. اینها قدرتهائی هستند که اکثر ثروتهای جهان را تحت کنترل داشته، پیشرفته ترین تکنولوژی را دارا بوده و در مقایسه با عراق جمعیتی عظیم دارند. فقط جمعیت آمریکا، انگلستان و فرانسه، بدون احتساب متحدان و نوکرانشان، بالغ بر ۳۵۰ میلیون نفر است. این جنك عمدتا بمبارانی از راه دور بود که از حیث شدت سابقه نداشت. اما در قاموس امپریالیستها فقط تلفات سربازان و شهروندان کشورهای خودی «تلفات» خوانده میشود. این مرتجعین قتل عام ده ها هزار نفر از مردم عراق را تلفات محسوب نمیکنند.

اینان بنام آزادی کویت، بخش بزرگی از عراق را که منطقه ای نفت خیز است به اشغال خود درآورده و اینك برای بیش از پیش به انقیاد کشاندن خلقهای عراق، عرب و تمام خاورمیانه مشغول مانور دهی هستند.

بعلاوه، امپریالیستهای آمریکائی میکوشند فرصت را مغتنم شمرده تا شکست حقارت بارشان در ویتنام را از صفحه تاریخ پاك کنند. پیام این دشمنان مردم جهان چنین است: هر نوع مخالفتی با سلطه ایالات متحده آمریکا با سبعیت بی حد و حصر در هم کوبیده خواهد شد. این بخش مهمی از رویای بوش در مورد «نظم نوین جهانی» است.

این جنك چهره زشت و عوامفریبانه سوسیال امپریالیستهای شوروی را نیز برملا نموده است. اینان در جانبداری از تجاوزی که تحت سرکردگی آمریکا صورت گرفت، منافع امپریالیستی خود را دنبال میکنند. مائوئیستهای جهان طی ۳۰ سالی که از احیای سرمایه داری در شوروی میگذرد، ماهیت واقعی این کشور را افشاء کرده اند.

در این جنك، صدام حسین گنده گوئی کرد؛ اما حتی بدون آنکه دست به جنگی واقعی بزند تسلیم شد. این تسلیم شدن در تطابق با ماهیت طبقاتی رژیم عراق بعنوان نماینده بورژوازی کمپرادور بوروکرات است. یکبار دیگر ثابت شد که این طبقات ارتجاعی و رهبری آنان ذره ای نمیتوانند به دفاع از اهداف عادلانه خلق بپردازند. همانگونه که ما در فراخوان خود به خلقهای جهان عرب و خاورمیانه گفتیم: «در سراسر خاورمیانه و جهان عرب میلیونها تن از مردم امیدوارند که در صورت حمله امپریالیسم آمریکا، رژیم عراق ضربات محکمی بر او وارد سازد. کمونیستهای انقلابی کاملا دلایل اینگونه احساسات را درك می کنند؛ اما امیدهای مردم احتمالا یکبار دیگر نقش بر آب خواهد شد.»

تا زمانیکه توده ها امور را در دست خود نگیرند و رهبری خود را نداشته باشند، همیشه افرادی مانند صدام حسین پیدا خواهند شد که حرفهای گنده بزنند اما عاقبت تسلیم شده و ـ یا مغلوب شوند ـ همانطور که بارها در گذشته رخ داده است. اینکه یك دولت کمپرادوری چقدر تانك های مدرن، هواپیما و موشك دارد مهم نیست؛ چرا که اینها ذره ای به رهائی خلق کمك نخواهد کرد. همانطور که مائوتسه دون گفت: «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد.»

در سراسر جهان توده ها دست به مبارزات مهمی علیه تجاوز امپریالیستی در خلیج زده اند ـ حتی قبل از آنکه جنك آغاز شود. این مبارزات نه تنها در کشورهای عربی بلکه در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و حتی در کشورهای امپریالیستی ـ منجمله در خود آمریکا ـ جریان یافت. اکنون باید این همبستگی بین المللی را گسترده تر و عمیقتر ساخت. بخصوص آنکه امپریالیستهای آمریکائی در تدارك تجاوزات مستقیم دیگری در کشورهای تحت سلطه و بسط حضور نظامیشان در بسیاری نقاط جهانند. مردم بالاخص باید هشیار باشند که آمریکا میخواهد دست به مداخلات بیشتر علیه جنك خلقی بزند که تحت رهبری حزب کمونیست پرو ـ حزبی مائوئیستی ـ در حال پیشروی است.

توده های ستمدیده باید همه توهمات در مورد وجود راه های میان بُر و ساده برای کسب رهائی و پیروزی را بدور افکنند. چون دشمن قوی است، راه رهائی ما نیز مملو از دشواریها بوده و طولانی است. تنها راه رهائی برای توده های کشورهای تحت سلطه، جنك درازمدت خلق است که با اتکاء به توده ها و قرار دادن پایگاه عمده اش در روستا، در حین نابودی گام بگام دشمن از ضعیف به قوی تبدیل میشود. این جنگی است که اصل اتکاء بخود و مبارزه سخت را بکار می بندد. اینها درسهائی است که مائوتسه دون جمعبندی کرده است. برای اینکه توده ها بتوانند چنین خطی را به پیش برند، نیاز به یك رهبری صحیح دارند ـ رهبری حزبی پرولتری که متکی بر علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به انقلابیون سراسر دنیا، بالاخص در جهان عرب، خاورمیانه فراخوان میدهد که بر پایه این علم و ایدئولوژی، استراتژی صحیح انقلاب را درك کرده، تکامل دهند و احزاب پرولتری را بنا سازند.

هرچند امپریالیستها با تکنولوژی بالا و «بمب های زیرك شان» قوی بنظر می آیند، اما آنطور که ادعا میکنند شکست ناپذیر نیستند. اینان قبلا شکست خورده اند و امروز باز هم میتوان شکستشان داد. در مقابل مرحله نوین تجاوز امپریالیستها در خلیج، توده های سراسر جهان باید مبارزات خود را ادامه دهند. ما یکبار دیگر بر فراخوان خود به خلقهای جهان عرب و خاورمیانه تاکید میگذاریم که: «متجاوزین آمریکائی را در دریای جنك خلق غرق کنید!» ●

جهانی برای فتح ۱۶ - ۱۳۷۰

ما فقط جهان می خواهیم!

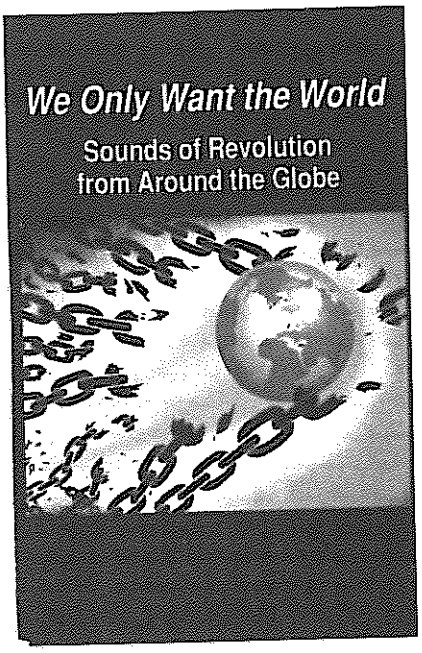

ترانه ها و سرودهای این مجموعه، آتشی شورانگیز و گرمابخش در این روزهای توفانی است که به همه ستمدیدگان و منزجرین از نظم حاکم بر جهان الهام می بخشد.

برای تهیه این مجموعه که دربرگیرنده اشکال مختلف موسیقی و غنای هنری بسیار است، هنرمندان شناخته شده در سطوح ملی و بین المللی به یاری «جهانی برای فتح» آمدند.

این مجموعه ۷۵ دقیقه ای، بیان احساسات انقلابی خلقهای سراسر جهان است.

ترانه ها و سرودهائی از: پرو، آزانیا، ایرلند، سوریه، هائیتی، آفریقا، شوروی، نپال، ایران، جامائیکا، مکزیك، کردستان، چین، بنگلادش، آمریکا و ترکیه.

گردآوری و تولید توسط «جهانی برای فتح»

متن ترانه ها و توضیحاتی درباره آنها بزبان های انگلیسی، فارسی و ترکی موجود است.

بهای تکفروشی:
اروپا معادل ۷ پوند ـ آمریکا ۹ دلار
برای خریدهای عمده و نیز برای سفارشات از کشورهای تحت سلطه تخفیفهای ویژه قائل میشویم. برای اطلاعات بیشتر لطفا با ما مکاتبه کنید. تعداد نوار، آدرس پستی و چك های خود را به آدرس زیر ارسال دارید:

BCM WORLD TO WIN

27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

FAX. (44) (71) 831 94 89 (MUST STATE: REF. W6787)

شماره های گذشته جهانی برای فتح در دسترس است

۱۳۶۳_۱
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز
گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۱۳٦٤_۲
پرو
انقلاب یا جنك جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۱۳٦٤_۳
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۱۳٦٤_٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

۱۳٦٥_٥
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۱۳٦٥_٦
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۱۳٦٥_۷
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۱۳٦٦_۸
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۱۳٦٦_۹
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۳٦٦_۱۰
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنك ایران و عراق

۱۳٦۷_۱۱
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنك خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۳٦۷_۱۲
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان
دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنك خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳٦۸_۱۳
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنك خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۳٦۹_۱٤
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنك علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۳٦۹_۱۵
ورشکستگی رویزیونیسم در شرق سخنرانی رفیق گونزالو صدر
حزب کمونیست پرو در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین
کمونیستهای افغانی درباره انترناسیونالیسم پرولتری
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.

پست هوایی و نرخهای موسمه ای و تجاری از طریق درخواست موجود میباشند.
لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی برای شروع اشتراکتان را به یکی از آدرسهای زیر بفرستید:

برای درخواست اشتراك در جنوب آسیا ـ ۹ روپیه برای هر نسخه، ۳۵ روپیه برای چهار نسخه ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
Janet Chambilly, Puthukad Parambil, Vennala P.O, Kochi 682 025, INDIA.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی ـ ۲۰ دلار آمریکایی ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
Revolution Books, 13 East 16 th st., New York, N.Y 10003, U.S.A.

برای درخواست اشتراك در سایر کشورها ـ ۱۰ پاوند انگلیس ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London WC 1N 3XX, U.K.

کلیه مکاتبات و مراسلات خود را بااین آدرس انجام دهید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC 1N 3XX,U.K.

این شماره و اکثر شماره های گذشته به زبان اسپانیایی موجودند. برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید:
J.M. Pallmer, Apdo. 73-320 Col. Santa Cruz Atoyac, 03311, Mexico, D.F., MEXICO



منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

تمام شماره های گذشته «جهانی برای فتح» به فارسی، و اکثرا به ترکی منتشر شده اند. منتخب مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی نیز موجودند.

گزیده ها:

استراتژی: یك تن در برابر ده تن
تاکتیك: ده تن در برابر یك تن

جلوه‌ای از تفکر رفیق مائوتسه دون در استراتژی و تاکتیکهای جنك خلق

از لی تسو - پنك

مقاله زیر برای نخستین بار در نشریه «درفش سرخ» شماره های ۲۳ و ۲۴ بسال ۱۹٦٤ به چاپ رسید. ترجمه انگلیسی این مقاله بسال ۱۹٦٦ با برخی تغییرات از سوی نویسنده اش توسط بنگاه نشر زبانهای خارجی پکن منتشر گشت. در اینجا گزیده ای از این مقاله را بازتکثیر می کنیم - ج.ب.ف

... در انقلاب چین، با نابود کردن یك به یك نیروهای مسلح ضدانقلاب و خرد کردن ماشین دولتی ارتجاع در یك منطقه بعد از منطقه دیگر، مبارزه مسلحانه بمثابه شکل اصلی مبارزه درآمد. انقلاب چین عاقبت قدرت دولتی سراسری را بدست آورد و به حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات پایان داد.تجربه تاریخی انقلاب چین با احراز این پیروزی بزرگ، شاهد زنده ای است از خردمندی، عظمت و صحت اندیشه های مائوتسه دون...

I - روش تمرکز قوای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن تجسم تفکرات پر ارج استراتژیك و تاکتیکی رفیق مائوتسه دون در مبارزات نظامی است

...رفیق مائوتسه دون بارها تاکید کرده است که اگر چه امپریالیستها و مرتجعین بنظر قدرتمند میرسند، اما آنها نماینده طبقات ارتجاعی و در حال سقوط و نابودی هستند. قانون تکامل تاریخ، مرگ آنها را ناگزیر ترسیم کرده است. پس خلقهای انقلابی باید جوهره طبیعت اینان را دریابند، به آنان با دیدی درازمدت نگاه کنند و آنها را چنانکه هستند یعنی ببرهای کاغذی ببینند. باید آنها را در استراتژی تحقیر کرده و جرات کنند علیه آنها به مبارزه دست زده و جرات کنند که پیروز شوند. انقلابیون باید درك خود را از استراتژی بر این مبنا بسازند. در عین حال، رفیق مائوتسه دون مکررا تاکید کرده همانگونه که هیچ چیز در جهان نیست که طبیعت دوگانه نداشته باشد، امپریالیستها و مرتجعین هم طبیعتی دوگانه دارند. قبل از اینکه آنها نابود شوند، ممکنست برای دوره ای قدرتمند بوده و موقتا از برتری نظامی برخوردار باشند و به بلعیدن خون خلق ادامه دهند. از این نقطه نظر آنها ببرهای زنده از جنس آهن هستند. پس در تاکتیك و در هر مبارزه مشخص، انقلابیون باید دشمن را جدی گرفته، محتاط بوده و هنر مبارزه را با دقت و بطور کامل فراگیرند. انقلابیون باید درك خود را از تاکتیك بر این مبنا بسازند. تنها با تلفیق روحیه جسارت انقلابی، با مهارت در مبارزه که خلاق و انعطاف پذیر باشد، انقلابیون می توانند در هر رویاروئی مشخص با دشمن پیروز شده و نهایتا او را شکست دهند...

روش تمرکز نیروی برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن بیان فشرده ایده جدی گرفتن دشمن، در تاکتیك، طی یك مبارزه نظامی می باشد. این روش بیان مشخص ایده «ده تن در برابر یك تن» و «باتعداد بیشتر بر تعداد کمتر پیروز» شدن در تاکتیك است...

روش تمرکز قوای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن، همچنین تجسم ایده تحقیر دشمن در استراتژی نیز می باشد. چرا که تنها، تحقیر

استراتژیك دشمن و نشان دادن روحیه انقلابی قرار دادن یك در مقابل ده می توانیم در برابر یك دشمن قدرتمند خونسرد باقیمانده و در برابر حملات وحشیانه وی هراسان، یا در برابر شرایط پیچیده، دچار گیجی نشویم. تنها به این طریق جرات تمرکز نیروهای خود و وارد آوردن ضربه به دشمن را خواهیم یافت. از سوی دیگر پیروزی های پی در پی در مبارزات و نبردها ـ با استفاده از این روش ـ خلق و ارتش را آموزش داده و آنها را قادر خواهد ساخت با تجربه خود به روشنی ببینند که دشمن را می توان شکست داد، و کاملا درست است که در استراتژی او را حقیر و ناچیز بپنگاریم. این تجارب ناگزیر اعتماد خلق و ارتش شان را به مبارزه خود علیه دشمن افزایش خواهد داد و آنها را در مبارزه، و بدست آوردن پیروزی های بزرگتر جرات خواهد بخشید...

II ـ تمرکز نیروی برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن موثرترین روش جنك برای تغییر وضعیتی که در آن دشمن قوی و ما ضعیف هستیم

در آغاز و حتی برای مدتی نسبتا طولانی نیروهای انقلابی مسلح خلق همیشه نسبتا ضعیف و با تعداد کمی بوده، در معرض حملات و محاصره و سرکوب دائمی دشمنان قدرتمند خود قرار دارند. معمولا موقعیت عینی با توجه به توازن قوا چنین است. بنظر مارکسیست ـ لنینیستها چنین موقعیتی قابل تغییر می باشد. جنك مسابقه نیروها است. پایه عینی ابتکار عمل یا انفعال را باید در برتری یا فروتری نیروهای درگیر در جنك جست. اما هیچکدام از اینها بخودی خود ابتکار عمل یا انفعال را تشکیل نمیدهد. در جریان جنك ما باید بفهمیم، چگونه توازن قوا را برهم زده، نیروهای انقلابی ضعیف و کوچك را قادر سازیم ابتکار عمل را بدست گیرند و دشمن قویتر را دچار انفعال کرده و بجای اینکه توسط دشمن میخکوب گردند بتوانند بر او برتری پیدا کرده و او را نابود سازند. عامل تعیین کننده در اینجا تلاش ذهنی است. به این معنی که ما باید از روش صحیح جنك استفاده کرده، پیروزی های بیشتر بدست آوریم، اشتباهات کمتر مرتکب شویم، و بطور مداوم نیروهای دشمن را نابود کرده نیروهای خود را طی مبارزه ای پیچیده و سخت افزایش داده و در نتیجه فروتری استراتژیك و پاسیویته خود را به برتری و ابتکار عمل تبدیل نماییم. رفیق مائوتسه دون تاکید کرده است:

«...ما می توانیم خود را از موقعیت فروتر استراتژیك و پاسیویته خلاص نمائیم، و روش این کار عبارتست از خلق برتری و ابتکار عمل موضعی در بسیاری از جاها و باین ترتیب محروم ساختن دشمن از ابتکار عمل و برتری موضعی اش و انداختن او به موقعیت فروتری و پاسیویته مجموعه این موفقیت های موضعی برای ما به ابتکار عمل و برتری استراتژیك و برای دشمن به فروتری و پاسیویته استراتژیك خواهد انجامید. چنین تغییری به جهت گیری صحیح ذهنی بستگی دارد.» (۱)

این جهت گیری صحیح پیش از هر چیز مربوط به اجرای شیوه جنگی است که تمرکز نیروی برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن مشخصه آن می باشد.

این متد جنگیدن در دوره های مختلف جنك انقلابی چین وسیعا بکار برده شد. این روش نقش اصلی را در تغییر موقعیت از لحاظ پیشروی و عقب نشینی، تعرض و دفاع، جنگیدن در خطوط داخلی و خطوط خارجی و همچنین، قادر ساختن ارتش ما به تغییر خود از ضعیف به قوی واز فروتری به برتری، بازی نمود. این روش از کوره آزمایشات طولانی در پراتیك جنك انقلابی بدر آمده و صحت آن ثابت گردیده است:

طی دوره دومین جنك انقلابی داخلی، رفیق مائوتسه دون حقیقت عام مارکسیسم ـ لنینیسم را برای تحلیل عمیق از موقعیتی که دشمن قوی بود در حالیکه ارتش سرخ ضعیف، بکار گرفت. او تاکید کرد که جنك انقلابی چین هم با وضعی مساعد و هم با وضعی نامساعد روبروست، یعنی اینکه، ارتش سرخ می تواند رشد کند و دشمن را شکست دهد، اما نمی تواند بسرعت به این هدف نایل آید. قانون پایه ای حاکم بر جنك انقلابی چین، چنین بود. در پرتو این قانون، رفیق مائوتسه دون مجموعه کاملی از اصول و روشهای عملیاتی را ارائه کرد: از جمله: «تقسیم نیروها برای بسیج توده ها و تمرکز آن برای مقابله با دشمن»، «دشمن پیشروی می کند ما عقب می نشینیم، دشمن مستقر می شود ما او را بستوه میاوریم، دشمن فرسوده می شود ما حمله می کنیم دشمن عقب نشینی می کند ما او را تعقیب می کنیم»، «مناطق پایگاهی ثابت را گسترش دهید، سیاست پیشروی موج وار را بکار برید، وقتی دشمن قدرتمند در تعقیب شماست سیاست دورزدن او را اتخاذ کنید.»، «دشمن را به اعماق سرزمین خودی بکشید» و «نیروهای برتر متمرکز کنید، نقاط ضعف دشمن را بیابید، هنگامی وارد نبرد شوید که مطمئنید بخشی یا بخش بزرگتر نیروهای دشمن را با جنك متحرك نابود خواهید کرد، با این شیوه نیروهای دشمن را یك به یك درهم بکوبید». به این ترتیب او مشکلترین مساله چگونگی شکست دشمن قوی توسط ارتش سرخ ضعیف و کوچك را حل نمود...

III ـ جنك نابود کننده ایده اساسی تمرکز نیروی برتر برای نابود کردن یك به یك نیروهای دشمن است

...صرفنظر از اینکه تناسب قوا بنفع ماست یا دشمن، باید هر عملیاتی را با تمرکز نیروهای خود به اجرا درآوریم. تنها با تمرکز نیروی برتر است که ما می توانیم ـ بویژه زمانیکه دشمن قوی و ما ضعیفیم نیروئی با قدرت کافی گرد آوریم تا بتواند به نبرد نابود کننده دست زده و نبرد را زود به فرجام برساند. چنانچه عملیات تعرضی به این شیوه انجام گیرد، می توان بدرون خطوط دفاعی دشمن نفوذ کرد، نیروهای کمکی و ضد حمله هایش را درهم شکست. برای دور زدن، محاصره و قطع ارتباط بین نیروهای دشمن نیروی کافی متمرکز ساخت، وارد درگیری ای بعد از درگیری دیگر شد و بسرعت به پیروزی دست یافت. و هرگاه عملیات دفاعی به این شیوه اجرا گردد می توانیم دشمن در حال تعرض را تضعیف نموده تلفات سنگین به او وارد کنیم، و برای خود فرصت خریده و حتی از دفاع به تعرض روآوریم. اگر نیروی برتر متمرکز نکنیم نه به هدف نابود کردن دشمن خواهیم رسید و نه قادر به زود فرجام رساندن درگیری ها خواهیم شد. بعلاوه ممکنست در نبردها و کارزارها حالت بن بست پیدا شود، ممکنست وارد درگیریهائی شویم که دشمن فقط تار و مار شود یا نبردهای فرسایشی ای که تلفاتش بیش از دستاوردهای آن باشد و خطر درهم کوبیدن ذره به ذره ما توسط دشمن نیز پیدا شود...

رفیق مائوتسه دون خاطر نشان ساخت:

«در مراحل اول و دوم جنك که با قوت دشمن و ضعف ما مشخص می شود، هدف دشمن وادار ساختن ما به تمرکز قوا برای ورود به یك درگیری تعیین کننده است و هدف ما درست عکس آنست. ما میخواهیم شرایط مطلوب حال خویش را انتخاب کنیم و با تمرکز نیروهای برتر در کارزارها یا نبردهای تعیین کننده بجنگیم ـ فقط وقتیکه پیروزی حتمی است.... ما میخواهیم از درگیر شدن تحت شرایط نامساعد یعنی زمانیکه تضمینی برای پیروزیمان نیست

پرهیز کنیم....» (۲)

هرگاه ما ـ بخاطر قدرت دشمن و ضعف خودمان ـ شیوهٔ نابودی یك به یك نیروهای دشمن را بکار می بریم باید حتماً از ضعیف ترین ها شروع کنیم و با جمع کردن پیروزی های کوچك پیروزی بزرگ را بدست آوریم. آنگاه ما باید دشمن را در لقمه های بزرگ ببلعیم. شیوه نابودی تدریجی نیروهای دشمن نیازمند درگیر شدن ما در تعداد زیادی کارزار و نبرد تعیین کننده با دشمن است. پروسه عینی ای که دشمن علیرغم قدرت خود و ضعف ما از طریق ما نابود می شود، چنین است. بدلیل اینکه موقعیت قوی بودن دشمن و ضعیف بودن ما در مرحله اول سومین جنك انقلابی داخلی اساسا تغییری نکرد، ما مجبور بودیم از نابود کردن گردانها یا هنگها یا تیپهای دشمن در هر نبرد آغاز کنیم. پس از تغییر در توازن قوا، ما تدریجا قادر به نابودی یك لشکر یا سپاه آن شدیم تا اینکه بالاخره توانستیم یك یا چند ارتش قدرتمند دشمن را یکباره نابود کرده و جنك نابود کننده را در ابعاد بزرگتری به اجرا درآوریم.

با تمرکز قوای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن، ما می توانیم رابطه دیالکتیکی بین نابودی نیروهای موثر دشمن و تسخیر و حفظ شهرها را برقرار کنیم. منظور اینستکه نتیجه جنك، بسته به تسخیر یا از دست دادن یك شهر یا یك جای معین نبوده بلکه کاهش یا افزایش قوای موثر طرفین جنك بستگی دارد. رفیق مائوتسه دون گفته بود «هدف عمده اصل تمرکز نیروهای خودی برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن، نابودی قوای موثردشمن است نه تسخیریك نقطه»(۳) برای تمرکزنیروهای خود برای نابودی دشمن قدرتمند و در حال تعرض، باید سیاست کشیدن آنها به اعماق سرزمین خود را اتخاذ کرده و برای کشیدن دشمن به اعماق بعضی شهرها و مناطق خود را رها کنیم. تنها پس از اجازه ورود به دشمن بدرون سرزمین های خودی است که مردم می توانند به انحاء مختلف در جنك شرکت کنند و قدرت جنك خلق می تواند بطور کامل اعمال شود. تنها با ورود به سرزمین ماست که می توان دشمن را به تقسیم نیروهایش و به ارتکاب اشتباه سوق داد. بعبارت دیگر ما باید اجازه دهیم دشمن مغرور شده، نیروهای خود را مثل ده انگشت از هم باز کند و ناچار درمانده گردد. به این ترتیب می توانیم نیروهای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن را متمرکز کرده و آنها را لقمه لقمه بخوریم. تنها با نابودی نیروهای موثر دشمن شهرها و مناطق میتوانند در نهایت تسخیر شده و نگهداری شوند. ما جداً مخالف تقسیم نیروها برای دفاع از کلیه مواضع و مقاومت کردن در هر نقطه از ترس اینکه مبادا قلمرویی را از دست بدهیم یا «کاسه کوزه مان» را بشکنند هستیم، زیرا این کار نه نیروی دشمن را نابود می کند و نه شهرها و مناطق را حفظ مینماید. ارتش ما در سال اول سومین جنك انقلابی داخلی، بمنظور اینکه بتواند نیروهای خود را برای عملیات توام با نرمش متمرکز کرده و نیروهای دشمن را بقصد نابودی یك به یك آنها در موقع حرکت ـ بعمق سرزمین خودی بکشاند، به ابتکار خود ۱۰۵ شهر مهم از جمله ینان، چانك چیاکو، چنك ته، شنك یانك و آنتونك را که اکنون تان تونك نامیده میشود، رها کرد. این کار ما بار بزرگی بر دوش دشمن انداخت و قدرت ضربتی او را بسیار تنزل داد. در عین حال ارتش ما از برخورد با نیروی اصلی تعرض دشمن اجتناب کرد و خود را به طرف جناحها و پشت سر آن کشید تا فرصتهای مساعدی برای نبردها پیدا کند و نیروهای آن را در تعداد زیاد در حال حرکت نابود کند. در نتیجه نه تنها شهرهای از دست رفته بازپس گرفته شد بلکه شهرهای دیگری نیز آزاد گردید.

البته تبدیل نکردن نگهداری شهرها و روستاها به هدف اصلی مان بهیچوجه به معنی رهاکردن آنها بطور خودبخودی و به آسانی و بدون جنك اجازه اشغال شهرها و بخش های بزرگی از مناطق پایگاهی مان را، به دشمن دادن، نیست. رفیق مائوتسه دون گفته است: «...ما باید هر جا که توازن قوا امکان آن را میدهد یا هر زمان که برای کارزارها و نبردهایمان اهمیت داشته باشد، قلمرویی را تسخیر کرده و یا در دست خود نگهداریم ...» (٤) ارتش ما جدا به رهنمود رفیق مائوتسه دون وفادار ماند. بنابراین در مرحله دفاع استراتژیك در عین اینکه نیروهای موثر دشمن را نابود میکرد مصممانه شهرها و مناطقی را که باید بعنوان مواضع لازم برای دست زدن به تعرض متقابل و تعرض استراتژیك حفظ می شدند در دست خود نگهداشت. در مرحله تعرض استراتژیك، ارتش ما نابودی نیروهای دشمن را با تسخیر شهرها و مناطق از نزدیك مربوط ساخت و به این ترتیب بطور همزمان هم هدف نابودی دشمن و هم وظیفه تسخیر و حفظ شهرها و مناطق را به انجام رساند.

اصل پایه ای عملیات ارتش ما نبرد بشیوه نابود کننده است، اما این به معنی آن نیست که ما جنك فرسایشی را کاملا نفی میکنیم. زمانیکه دشمن قوی و ما ضعیف هستیم ما در استراتژی طرفدار جنك فرسایشی هستیم در حالیکه در کارزارها و درگیریها طرفدار نبرد نابودکننده بوده و از اینطریق استراتژی فرسایشی را عملی میسازیم. چنانکه رفیق مائوتسه دون گفته است: «...کارزارهای نابود کننده وسیله دستیابی به هدف استراتژی فرسایشی است.» (٥) بنابراین در هر جا که شرایط مساعد باشد ما باید نیروی برتری متمرکز ساخته، تاکتیکهای دورزدن و محاصره کردن را اتخاذ کرده و نبردهای نابود کننده را عملی سازیم. تحت شرایط ویژه، ما ممکن است شیوه وارد آوردن ضربات نابود کننده به دشمن و نابود ساختن بخشی از نیروهایش و تار و مار کردن بخش دیگر آن را اتخاذ نماییم. نبردهای نابود کننده در کارزارهای ما مقام اصلی را داراست. علاوه بر این، جنك فرسایشی بعنوان مکمل جنك نابود کننده نیز هست هر چند که این نیز رقابت در فرسوده ساختن نیست. بعنوان مثال وقتی نیروهای اصلی ارتش ما دست اندرکار نابود ساختن بخشی از نیروهای دشمن هستند، گاه، لازم است در جهت دیگر وارد نبردهای فرسایشی شد تا نیروهای دشمن را زمینگیر و خنثی سازیم...

IV ـ این روش جنگیدن تنها می تواند بوسیله یك ارتش خلق بطور موثر بکار برده شود

علیرغم این واقعیت که کارشناسان امور نظامی همیشه و در همه کشورها با ایده هائی نظیر، «کاربرد متمرکز نیروها» و «خرد کردن یك به یك نیروهای دشمن آشنا بوده اند و علیرغم اینکه حجم زیادی از نوشته های نظامی مکررا این ایده ها را مورد بحث قرار داده و بر آنها تاکید گذاشته، اما تا بحال هیچکدام، ایده های مزبور را بمثابه جزئی از یك کل بهم پیوسته به حساب نیاورده و از آنها بطور دیالکتیکی استفاده نکرده است. این رفیق مائوتسه دون بود که اصل استراتژیك و تاکتیکی «تمرکز نیروی برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن» را بطور مفصل عرضه کرد و بشیوه ای دیالکتیکی آنها را با موفقیت در پراتیك جنك انقلابی چین بکار برد. این موفقیت ها مدیون آنست که جنك ما یك جنك خلق و ارتش ما یك ارتش خلق بود و ماتریالیسم دیالکتیك راهنمای عملیات نظامی آن بود. رفیق مائوتسه دون تاکید کرده است که: «غنی ترین منبع نیرو برای پرداختن به جنك در بین توده های خلق نهفته است» او اضافه می کند که «ارتش باید چنان با خلق یکی شود که آنها او را ارتش خود بدانند، چنان ارتشی شکست ناپذیر خواهد

بود...» (۶) این شرط اساسی برای پیروزی در جنگ انقلابی خلق است.

رفیق مائوتسه دون استادانه استراتژی و تاکتیکهای جنگ خلق را در این خلاصه کرده که: شما بشیوه خود بجنگید و ما بشیوه خودمان، ما وقتی می جنگیم که بتوانیم پیروز شویم و اگر نتوانیم پیروز شویم، میرویم و از درگیری اجتناب می کنیم. بعبارت دیگر، شما بر سلاحهای مدرن متکی هستید و ما به انسانهای انقلابی بسیار آگاه. شما به برتری خود امکان بروز و نمایش میدهید و ما نیز به برتری خود، شما در جنگ، مشی خود را دارید و ما به شما اجازه نمیدهیم و شما حتی ما را پیدا نمی کنید. اما وقتی ما می خواهیم با شما بجنگیم، نمی گذاریم فرار کنید و مشت خود را مستقیما به چانه اتان می زنیم و نابودتان می سازیم. وقتی قادر هستیم شما را نابود کنیم، این کار را به بهترین نحو انجام میدهیم و هرگاه نتوانیم، تدابیری اتخاذ می کنیم که شما نیز نتوانید ما را نابود کنید. وقتی کسی بتواند پیروز شود و از جنگیدن خودداری کند، این اپورتونیسم است. وقتی کسی نمیتواند پیروز شود و بر جنگیدن اصرار ورزد این آوانتوریسم است. جنگیدن محور تمام استراتژی و تاکتیکهای ما است. بخاطر لزوم جنگیدن است که ما لزوم رفتن و اجتناب از درگیری را قبول می کنیم. تنها هدف رفتن و عقب نشینی، جنگیدن و دستیابی به نابودی کامل و نهایی دشمن است. چنین استراتژی و تاکتیکهائی تنها در یك جنگ خلق و توسط ارتش خلقی که ماتریالیسم دیالکتیك راهنمای عمل آن باشد قابل استفاده است.

جنگ ما جنگ خلقی بود که در آن، اصل تلفیق نیروهای اصلی با نیروی محلی، تلفیق نیروهای منظم با واحدهای محلی میلیس مسلح خلق و تلفیق توده های مسلح و غیر مسلح، به عمل درآمد. واحدهای مسلح محلی، میلیس، و توده های خلق در ابعاد وسیع در جنگ شرکت میکردند آنها فعالانه جبهه راتقویت کرده و پشت جبهه را تحکیم می نمودند، و در هماهنگی مستقیم با عملیات نیروهای اصلی، ارتباطات و وسایل حمل و نقل دشمن را در پشت جبهه نابود می کردند، نیروهای دشمن را پراکنده ساخته، جلو پیشروی آنها را گرفته، آنها را مرعوب کرده و پشت جبهه آنها را تهدید میکردند. این عملیات، به نیروهای اصلی ما امکان میداد تا نیروهای خود را به درجات زیادتری متمرکز ساخته و عملیات را با انعطاف زیاد به اجرا درآورند. در عین حال شرکت میلیس و توده ها در فعالیتهائی نظیر برقراری پستهای نگهبانی، عملیات شناسائی، جلوگیری از درز کردن خبرها و عمل کردن بمثابه بلد و راهنما، شرایط مساعدی را برای ارتش ما فراهم میساخت که بتواند نیروهای خود را بموقع و مخفیانه متمرکز کرده، دشمن را غافلگیرانه محاصره و نابود سازد. مثلا کارزار پین ـ سین ـ کوان در اوایل جنگ مقاومت ضد ژاپن را در نظر بگیرید. نیروهای ما قریب یك هفته در نقاطی بین ۱۵ تا ۳۰ کیلومتری راه پیشروی دشمن متمرکز شده بودند، اما بدلیل همکاری فعال توده ها که خبرها را پنهان کرده و جاسوسان ویژه و خائنین را گیج میکردند، دشمن کاملا از کشف آنها عاجز ماند. با کمك توده ها ارتش ما بلافاصله از وضعییت دشمن باخبر میشد و نیروهای خود را بدرستی آرایش میداد و در نتیجه او را غافلگیر کرده و بسرعت برق آنها را از کار می انداخت.

برعکس، دشمن در انزوا می جنگید و حمایت و همکاری مردم را نداشت چون جنگ او ماهیتی ضد خلقی داشت. هر جا که دشمن یکی از مناطق ما را تصرف می کرد با مخالفت مردم روبرو شده و مجبور بود برای دفاع از آن نیرو بفرستد. تمام اینها ناگزیر بر تمرکز قوای آنها تاثیر می گذاشت. حتی اگر آنها موفق به تمرکز قوا در یك منطقه می شدند، همیشه در یك موقعیت غیرفعال قرار گرفته و اجرای نقشه های خود را مشکل می یافتند، زیرا آنها قادر به جلب پشتیبانی خلق نبوده و نمیتوانستند شرایط را درك کرده یا اهداف حملات خود را تشخیص دهند. در حالیکه هر حرکت خود آنها همیشه آشکار میشد.

ارتش ما بر پایه تئوری رفیق مائوتسه دون در باره ساختن ارتش بنا شد. این ارتش از نوع نوینی است که از صمیم قلب به منافع خلق خدمت کرده و مطلقا تحت رهبری حزب کمونیست چین قرار دارد. ماهیت این ارتش تعیین کننده توانائی آن در نشان دادن قدرت شیوه تمرکز قوای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن است. استراتژی و تاکتیکها توسط انسان به عمل در میایند. کیفیتهای یك ارتش نقش مهمی در تعیین این امر دارد که آیا استراتژی و تاکتیکهای صحیح می توانند به نحوی به اجرا درآیند که حداکثر تاثیر را در عمل بگذارند یا نه. ارتش ما رهبری مستحکمی چون حزب کمونیست دارد و خط و سیاستهای مارکسیستی ـ لنینیستی حزب را وفادارانه به اجرا در میاورد. این ارتش، از نظمی آگاهانه و عالی برخوردار بوده و از روحیه ای قهرمانانه برای نابودی همه دشمنان و غلبه بر همه مشکلات الهام گرفته است. در مناسبات داخلی ارتش وحدت کامل بین کادرها و جنگجویان ، بین مقامات مسئول بالاتر و پائین تر، بین بخشهای مختلف و بین واحدهای مختلف نظامی برقرار است. با برقراری محکم کار سیاسی انقلابی، توده های فرمانده و جنگجو آگاهی طبقاتی بالائی داشته و بخوبی میدانند که در راه منافع خلق مبارزه می کنند. بنابراین وقتی این شیوه نبرد را بکار میگیرند، از خود پیگیری در نبرد و روحیه ای شجاعانه بروز میدهند. در موقع تمرکز قوا، آنها با سرعت حرکت کرده و هیچ ترسی از خستگی و مشکلات ندارند. در وقت حمله آنها شجاعانه و پیگیرانه پیش میروند و با جرات دشمن را دور زده در آن شکاف انداخته و دست تنها می جنگند، در موقع دفاع آنها در برابر حملات مکرر دشمن قوی مقاومت می کنند، از مواضع خود سرسختانه دفاع کرده و تسلیم ناپذیر می جنگند. واحدهای ارتش قادرند به ابتکار خود همکاری کرده و فعالیتهای خود را از نزدیك با یکدیگر هماهنك سازند. آنها از فدا کردن خویش بخاطر منافع کل ترسی ندارند. بعلاوه فرماندهان و جنگجویان می توانند در طرح شیوه های گوناگون شکست دشمن ارزیابی ها و عقاید خود را بطور کامل نشان دهند. تمام این ها تضمین می کند که آن شیوه جنك بتواند در شکست دشمن و بدست آوردن پیروزی به بهترین و موثرترین وجه استفاده شود.

ارتش دشمن یك نیروی ضد خلقی است، اکثریت سربازانش یا فریب داده شده و یا بزور به آن پیوسته اند. منافع اساسی آنها در تقابل مستقیم با طبقات ارتجاعی حاکم قرار دارد. تضادهای عمیقی بین افسران و سربازان و بین افراد مافوق و افراد تحت مادون امرش وجود دارد. با اینکه طبقات ارتجاعی هر چه در توان دارند تبلیغات فریبکارانه کرده و به سربازان آموزشهای ارتجاعی میدهند، افراد آنها روحیه ای پائین داشته و اراده پیگیرانه جنگیدن را ندارند. چنین افرادی از جنك در فاصله نزدیك، در شبها و در درون خط محاصره و موقع دادن تلفات، واهمه دارند، علاوه بر اینها، عدم اعتماد متقابل و رقابت بین سپاه ها و بخشهای مختلف ارتش آنها را از ابتکار و پیشگام شدن در هماهنگی فعالیتهایشان با یکدیگر باز میدارد. نیروهای دشمن از لحاظ ذهنی قصد دارند که متد تمرکز نیروهایشان را در برابر ما بکار گیرند. اما در عمل بخاطر ضعف ذاتی نیروهایشان از تحقق هدفشان ـ بویژه زمانی که موقعیت مشکل و بحرانی است ـ عاجز می مانند.

ما جنك را با استفاده از اصول ماتریالیسم دیالکتیك تجزیه و تحلیل،

مطالعه و هدایت می کنیم. ما شیوه تمرکز نیروی برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن را به این علت می توانیم درست بکار برده و نتایج عالی از آن بدست آوریم که، قادر به ارزیابی صحیح وضعیت ذهنی و عینی، قادر به تجربه و تحلیل جامع، از توازن قوا بین خود و دشمن، قادر به استفاده کامل از تضاد بین صفوف دشمن بوده و آنگاه می توانیم از واقعییات شروع کنیم. همچنین توان کاربرد صحیح این شیوه به این خاطر است که ما قادریم مناسباتی را که در جریان جنك در برابر ما قرار میگیرد بدرستی حل کنیم؛ از جمله مناسبات بین کل و جزء تمرکز و پخش نیرو، جهت اصلی و جهات فرعی، نابودی دشمن و حفظ شهرها و مناطق، پیشروی و عقب نشینی، حمله و دفاع، در نتیجه، حتی در موقع درگیری با دشمنی قوی ما شکست ناپذیر بوده و قادریم هم به هدف نابودی دشمن و هم حفظ و تقویت خود دست یابیم.

دشمنان ما ایده آلیست هستند و شیوه تفکر آنها متافیزیکی است. آنها قادر به تحلیل جامع و صحیح وضعیت عینی و از واقعیات نیستند. آنها همیشه به قدرت خود بیش از حد بها داده و قدرت نیروهای انقلابی را ناچیز می انگارند، وضعیت را بطور ذهنی ارزیابی کرده به نیروی مخالف کم بها داده و بی مهابا به پیش میروند. آنها همیشه مسایل را با دیدی یك جانبه نگریسته و نمی توانند مناسبات مختلف را که در فعالیتهای نظامی پیش میایند درست حل کنند. مثلا برای مقابله با «شیوه تمرکز نیروهای برتر برای نابودی یك به یك دشمن» ما، مرتجعین گومیندان، در مقطعی از سومین جنك انقلابی داخلی، تاکتیکهای موسوم به «تمرکز نیروها و پیشروی شانه به شانه» را ابداع و این دستورالعملها را به آنها دادند «کاربرد نیروها باید ساده باشد نه مشکل و پر خطر، استقرار نیروها باید متمرکز باشد نه پراکنده، مانور دادن نیروها باید آهسته باشد نه سریع.» این تاکتیکها زمانی بکار رفت که از نیروهایشان می خواستند سلاحهای سنگین حمل کنند. بعدا آنها تاکتیکهای موسوم به «استفاده از شکاف تیر» را تدوین کرده، گفتند که نیروهایشان باید سلاحهای سبك و جیره برداشته، بجای استفاده از راههای اصلی از کوره راههای کوهستانی استفاده کنند. مختصر اینکه مقاصد استراتژیك آنها و اقدامات مشخصشان بخاطر ماهیت ضد خلقی جنگشان همیشه در تناقض بودند. در ابتدای سومین جنك انقلابی داخلی چیانکایشك اصل «کاربرد متمرکز و نرمش پذیر نیروها» را تدوین کرد. اما از سوی دیگر، او میخواست نقاط بسیاری از جمله، مناطق آزاد شده نواحی مرزی. حونان، هوپه، کیانگسوی شمالی، چن ته، شن یان و آنتون که اکنون تانتون Tantun نامیده می شود را اشغال نماید. با وجود هدفهائی چنین پراکنده و نیروی محدودش، هرگاه او شهری را تسخیر میکرد تبدیل به باری بر پشتش می شد چون مجبور بود برای حفظ آن نیرو بفرستد. هر چه نقاط بیشتری به تصرف او در میامد این بار، سنگین تر می شد و نیروهای کمتری برای کاربرد نرمش پذیر باقی می ماند. به این دلیل بود که اصول تدوین شده توسط او به کلماتی توخالی تبدیل می شد. حتی اگر او موقتا قادر به تمرکز نیروئی نسبتا برتر در یك منطقه معین شده و پیروزی هائی بدست میاورد، تعداد زیادی از «شکاف تیر» هایش در نقاط دیگر آشکار شده و بی دفاع می ماند. این چنین تناقضاتی برای دشمن ما غیرقابل حل بود.

در یك کلام شیوه «تمرکز قوا برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن» بر پایه جنك خلق توسط یك ارتش خلق و ماتریالیسم دیالکتیك بناشده، و فقط بوسیله ارتش خلق می تواند بطور موثر بکار گرفته شود. هیچ ارتش ضد خلقی ای نمی تواند این شیوه را با موفقیت بکار برده و طاقت اجرای آنرا بیاورد. چنانکه رفیق مائوتسه دون گفته است:

«دسته راهزنان چیانکایشك و پرسنل نظامی امپریالیستهای امریکا در چین این متدها را بخوبی می شناسند. چیانکایشك برای یافتن طرقی جهت مقابله با این متدها، بارها به تعلیم نظامی ژنرالها و افسران خود پرداخته و نشریات نظامی و اسنادی را که در جریان جنك از ما به غنیمت گرفته بود، برای مطالعه بین آنها توزیع کرده است. پرسنل نظامی آمریکا برای نابودی ارتش آزادیبخش توده ای استراتژی و تاکتیکهای گوناگونی به چیانکایشك پیشنهاد میکردند و قوای نظامی او را تعلیم میدادند و بآنها تجهیزات نظامی میرسانیدند ولی هیچیك از این تلاشها نتوانست دسته راهزنان چیانکایشك را از شکست نجات دهد.» (۷)

* * *

تمرکز نیروهای برتر برای نابودی یك به یك نیروهای دشمن مادیت یافتن تفکر استراتژیکی و تاکتیکی رفیق مائوتسه دون در امور نظامی است دایر بر اینکه در استراتژی قراردادن «یك تن در برابر ده تن» و در تاکتیك مستقر ساختن «ده تن در برابر یك تن». رفیق مائوتسه دون با کاربرد موضع دیدگاهها و شیوه های مارکسیستی ـ لنینیستی در پراتیك جنك انقلابی چین، خدمات بزرگی به علوم نظامی مارکسیستی ـ لنینیستی کرده است. این اصل تبلور تجربه است که خلق چین در مبارزه مسلحانه طولانی، علیه دشمنان داخلی و خارجی خود بدست آورده است. این اصلی نیست که فقط در عملیات و کارزارها و نبردها بکار رود بلکه اصل راهنمای استراتژی نیز می باشد. این اصل هم در جنگهائی که دشمن قوی تر و ما ضعیف تریم کاربرد دارد و هم در مواقع عکس آن. این اصلی است برای تعرض، اما مفهوم آن بمشابه یك رهنمود عملیاتی، در دفاع نیز صادق است. گذشته از نقش پرافتخاری که در جنگهای انقلابی خلق چین بازی کرد و صرف نظر از اهمیت تاریخی اش در آن جنگها، این اصل اهمیت عملی بزرگی در تحکیم دفاع ملی ما و تدارك برای درهم کوبیدن تجاوز امپریالیستی در حال حاضر نیز دارد. بعنوان یك شیوه کار و تفکر، تمرکز نیروها برای نبرد نابود کننده نه تنها در مبارزات نظامی بلکه همچنین در مبارزات سیاسی و اقتصادی نیز کاربرد دارد و رهنمود مهمی در کلیه فعالیتهای ما در ساختمان سوسیالیسم محسوب می شود.

با اینکه این شیوه جنك در پراتیك جنگهای انقلابی چین پیدا شده وتکامل یافت، اما برای تمام جنگهای انقلابی از جمله جنگهای چین، در این خصوصیات مشترکند که دشمنی قوی و بزرگ داشته ونیروی انقلابی کوچك و ضعیفی، که تنها از طریق مبارزات سخت وپر تلاش میتواند، دربرابر آن به پیروزی دست یابد و البته این شیوه جنك نیز مانند دیگر شیوه های هدایت جنك، باید منطبق بر پیشرفت تاریخ و جنك، تکامل یابد. باید بر حسب شرایط و مکانهای متفاوت با نرمش و انعطاف بکار گرفته شود. تنها از این راه میتواند نقش خود ـ نقش شکست دشمن و کسب پیروزی را ـ ایفا نماید. ●

پانویسها

۱ ـ مائوتسه دون، «درباره جنك طولانی»، منتخب آثار نظامی.
۲ ـ همانجا.
۳ ـ مائوتسه دون، «تمرکز قوای برتر برای نابود ساختن یك به یك نیروی دشمن»، منتخب آثار نظامی.
٤ ـ همانجا.
٥ ـ مائوتسه دون، «درباره جنك طولانی».
٦ ـ همانجا.
۷ ـ مائوتسه دون، «اوضاع کنونی و وظایف ما (گزیده ها)»، منتخب آثار نظامی.

۱۳۷۰ ـ سالگرد جنگ خلق برای نابودی دشمن

برگزیده های زیر از اطلاعیه های رفقا در کشورهایی است که مستقیما در بحران خلیج در گیرند ـ ج.ب.ف

سگهای هار یانکی و متحدان آنها تنشان می خارد:

پس هر وجب از خاك منطقه و خلیج را به گورستان اینان تبدیل کنیم

از سوی مرکز مائوئیستی حزبی در حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

منطقه خلیج و خاورمیانه میرود که توسط امپریالیست ها به میدان خونین جنگی چپاولگرانه تبدیل شود.طی بسیجی جنگی در سطحی که از جنك جهانی دوم تاکنون بیسابقه بوده، تجهیزات جنگی و سرباز در منطقه گرد می آید. امپریالیستهای یانکی که از نخوت پدرخواندگان مافیایی برخوردارند، این بسیج جنگی را رهبری میکنند. این مافیای یانکی از هر ابزار در دسترس منجمله سازمان ملل استفاده کرده، سایر امپریالیستها را تا سرحد امکان به دنبال خود کشیده، رژیمهای سرسپرده و وابسته ای همچون دولت فاشیست ترکیه و پادشاهی ارتجاعی عربستان و طبقات حاکمه مصر را وادار به انجام وظیفه کرده، و با بسیج کل ماشین جنگی آمریکا و بالا زدن آستینهایش آماده است تا خشونت و وحشیگری نظامی گسترده ای را در منطقه پیش ببرد.

...تا آنجا که به دولت فاشیستی جمهوری ترکیه مربوط می شود، این کشور حاضر است بدون اندیشیدن به انفراد و بحران عظیم سیاسی ـ اقتصادی که در آن غوطه ور است و به پوسیدگی کل ساختارش، به دستور ناتو در جنك شرکت کند. مافیای سرمایه مالی امپریالیست های یانکی و متحدینشان که اربابان واقعی این گرگ خاکستری، یعنی دولت فاشیستی کمالیست هستند، به طبقه حاکمه ترکیه دستور داده اند که «با اشاره ما گاز بگیر»...

...دولت ترکیه و طبقه حاکمه اش ـ که زمین دهقانان «وان» را به پنج «قروش» از آنها خرید و به آمریکا واگذار کرد تا پایگاه بسازد ـ و یانکیهای پلید که در پی مواضع جدید و تجاوز نظامی در منطقه اند، باید به این سخن مائو گوش فرا دهند:

«پایگاههای نظامی آمریکا در سرزمینهای بیگانه همچون کمندهائی بیشمارند که بر گردن امپریالیسم آمریکا افکنده شده اند. خود آمریکایی ها این کمندها را طراحی کرده اند، نه هیچکس دیگر. این خود آنها هستند که این کمندها را بر گردن انداخته اند و سر دیگر آنها را به دست خلق چین، خلق های کشورهای عرب و کلیه خلقهای جهان که خواهان صلح و مخالف تجاوزند، سپرده اند. هر چه تجاوزگران آمریکایی بیشتر در این سرزمینها بمانند، حلقه این کمندها بیشتر به دور گردنشان فشرده خواهد شد». (۱۹۵۸)

ایدئولوگهای نشریه «یوزیل» yuzyil (قرن)، این «مارکسیست» ـ کمپرادورهای مدافع سیستم، به هیئت حاکمه ترکیه اندرز میدهند که «عاقل» باشند و مثل «نهروی هند» عمل کرده، بکوشند کمندی که برگردن دولت افتاده را از دست مردم خارج سازند. لیکن این تلاشی بیهوده است ـ عملکرد خود نظام امپریالیستی به ناگزیر کمندهایی که برگردن جانیان امپریالیست و سرسپردگانشان گره خورده را تنگتر میکند و همانطور که در منطقه میتوان دید، سردیگر کمندها را به دست توده های هرچه وسیعتر خلق میسپارد. «پرینچك» و شرکاء کاملا واقفند که طناب دارد به گردن خودشان نیز گره میخورد. بنابراین تعمدا می کوشند سیاست و ایدئولوژی مائو را همسنك شیوه برخورد ترکیه کمالیستی ـ فاشیستی و هند نهرو قلمداد کنند. آنها بخیال خود میتوانند مانع از این شوند که توده ها از فرصتهای در حال ظهور برای انقلاب کردن و کشیدن طناب به دور گردن دشمن تاحدی که صدای شکستن استخوانهایش شنیده شود، جلو گیرند. (رجوع کنید به «یوزیل» شماره ۲) براستی «مارکسیست» ـ کمپرادورهای دارودسته پرینچك ـ که در صورت لزوم خود را هوادار مائو وانمود میکنند ـ چه چیزی را می خواهند از مردم پنهان کنند؟...

اگر دولت ترکیه وارد این جنك ضد انقلابی شود، وظیفه ما عبارت خواهد بود از به گلوله بستن شغالان ارتش ترکیه و اربابانشان از پشت و از طریق جنك و مبارزه انقلابی، تا ارتش ترکیه طعم شکستهای متعدد را بچشد. تنها بدین طریق است که طرحهای پلشت امپریالیسم و ارتجاع افشاء و خنثی شده و گورشان کنده میشود. ارتش فاشیست ترکیه تاکنون ضربات متعددی در کردستان نوش جان کرده است. شرایط نوین و متحول، این امکان را برای توده های وسیع خلق فراهم میآورد که دولت و ارتش ترکیه را در جبهه گسترده تری درگیر ساخته و بیش از پیش خون دشمن را بر زمین ریزند. دفاع از وحدت انقلابی خلقهای کلیه ملیتهای دو سوی مرز و ایجاد این وحدت در جریان مبارزه مسلحانه، برای کسانی که درون مرزهای ترکیه بسر میبرند با مبارزه جهت شکست دادن و قلع و قمع ارتش و دولت ترکیه گره خورده است.

نابود کردن دولت و ارتش ترکیه از درون کشور و بنحوی همه جانبه، وظیفه ای است که بر دوش ما قرار دارد. امپریالیستهای دیو سیرت و سگان درنده شان را به درك واصل کنید!

زنده باد جنك خلق!
مرگ بر امپریالیسم و سر سپردگانش!
زنده باد انقلاب جهانی پرولتری!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
درود بر جنك خلق در پرو!
زنده باد ایدئولوژی راهنمای انقلابات پرولتری: مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون!
زنده باد حزب ما، حزب کمونیست ترکیه (م.ل)

۱۹ اوت ۱۹۹۰

به خلق رزمنده عرب

فراخوانی از سوی «پرچم سرخ»، نشریه مارکسیست ـ لنینیستی تونس

به خلقهای رزمنده عرب! استعمار نو یکبار دیگر به دعوت سر سپردگانش، سرزمین اعراب را جولانگاه خود ساخته است. شما یکبار دیگر با این شعار علیه این اشغالگری شورش کرده اید: «ما برای سرزمین، آزادی و هویت ملی خود می جنگیم». شما یکبار دیگر علیه رژیمهای ارتجاعی عرب، این سگهای نگهبان منافع استعمار نو بپاخاسته اید.

توده های ستمدیده! جهان چنین تجمع سلاحهای مرگباری را از جنگ جهانی دوم تاکنون به خود ندیده است. چرا از این تسلیحات و از این ماشین جنگی برای متوقف کردن اشغالگری صهیونیسم، هنگامی که «بیت المقدس شرقی» را در سال ۱۹٦۸ و یا کرانه غربی، نوار غزه یا حتی بلندیهای جولان را تصرف کرد، استفاده نشد؟ چرا هنگامی که شاه ایران جزایر تنب [کوچك و بزرگ] را در سال ۱۹۷٤ به خاك ایران ضمیمه کرد، کاری صورت نگرفت؟ چگونه میتوان سکوت همین ارتشها (سخنگویان به اصطلاح تشنج زدائی) هنگامی که پاناما اشغال میشود و یاهنگامی که سوسیال امپریالیستهای شوروی افغانستان را اشغال میکنند، توضیح داد؟

توده های زحمتکش! استعمار نو در نهادهای سازمان ملل و شورای امنیت خود به اتفاق آراء توافق حاصل کرده که هژمونی خود را بر خلیج عربی، منطقه ای که بسیار استراتژیك است و بیش از ٤۰ درصد از ذخایر نفت جهان را در خود جای داده، اعمال دارند. استعمار نو همچنین بر سود حاصل از منابع طبیعی و بهره برداری از نفت توافق حاصل کرده است؛ تو گویی که به آنها تعلق دارند. استعمارنو غارتگر است؛ از عرق جبین شما سود میبرد و با اعمال دستورات و اراده خویش اقتصادها را کنترل میکند. امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم موجب فقر شما هستند و ارتجاع عرب نیز در هر زمینه ای به آنها کمك کرده و رهنمودهای صندوق بین المللی پول و بانك جهانی را بکار می بندد ـ رهنمودهایی مبنی بر گرسنگی دادن به شما و در بردگی نگهداشتنتان.

توده های رنجبر! مبارزه شما علیه استعمارنو، مبارزه مرگ و زندگی است. یا تسلیم میشوید و استعمار پوستتان را زنده زنده میکند، یا سربلند میمانید و سرزمین، آزادی و هویت خویش را باز میستانید.

شما دریافته اید که ملك فهد، دومین میلیاردر جهان، چه ثروت هنگفتی دارد. شما حسابهای بانکی الصباح و انبوه پولهایی که در خدمت به نو استعمارگران یعنی تنها حامیانش صرف میکند را دیده اید. شما رژیم کمپ دیویدی مبارك را بارها تقبیح کرده اید. شما ماهیت واقعی حافظ اسد که از بلندیهای جولان چشم پوشید و در حمایت از امپران با دشمن همکاری کرد را میشناسید. شما فریبکاران واقعی که از اعتقادات شما سوء استفاده کرده و به خرج شما پُر میخورند را میشناسید. شما نه ملك حسین و سپتامبر سیاه را فراموش کرده اید، و نه سایر رژیمهای عربی سرسپرده امپریالیسم که مواضع سیاسیشان بیانگر میزان وابستگیشان به این یا آن دولت امپریالیستی و چگونگی تکامل مبارزه طبقاتی است. همه این رژیمها در اجلاس الجزایر در مورد به رسمیت شناختن نهاد صهیونیسم بر مبنای قطعنامه ۲٤۲ سازمان ملل رای موافق دادند؛ و هرکدام به نحوی رهنمودهای امپریالیستها در رابطه با ریاضت دادن توده ها را اجرا کردند. صدام و بعثی های عراق نیز بخشی از این سرسپردگانند. این رژیمها از زمانیکه به قدرت رسیدند و از سال ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳ تاکنون چه کرده اند؟ تنها کاری که کرده اند عبارت بوده از خرید اسلحه با پول شما و سپس استفاده از آنها علیه خودتان، نه علیه صهیونیسم. آنها شورشهایتان را درهم شکستند. اکنون نیز به تظاهراتهایتان علیه این اشغالگری حمله میکنند.

توده های خلق! علیه اشغالگران، علیه کمپرادورها و خائنین، علیه «اخوان المسلمین» که نوکر امپریالیسم هستند بپاخیزید و سرنوشت خود را بدست گیرید. تحت پرچم انقلاب دمکراتیك نوین به اردوی انقلاب بپیوندید و به خون ریخته شده جانباختگان وفادار بمانید؛ چرا که هیچکدام از این رژیمها ناجی شما نیستند. ارتجاع عرب به تمامی، منجمله بعثی ها، برای فریب شما دغلبازی می کنند و جهت حفظ تاج و تخت خود از عواطف شما سوءاستفاده می نمایند.

نه استعمارگران را می خواهیم و نه کمپرادورهارا؛ خلق زحمتکش حسابشان را میرسد!

مرگ بر خائنین و استعمارگران ـ جنك خلق تنها راه حل است!

این فراخوان در تظاهراتی تحت شعارهای زیر، پخش شد:

سلاطین و روسای جمهور، سرسپردگان استعمارگران یانکی!

ارتجاع عربی «اخوان المسلمین» را خرد و داغان کنید!

سرنگون باد منافع امپریالیستی در سرزمین ما!

سرنگون باد منافع آمریکا؛ سرنوشتمان را بدست بگیریم!

مبارك و ارتجاع سعودی را درهم بکوبیم!

جنك خلق تنها راه حل در برابر خائنین و استعمارگران است!

افزایش قیمتها طرح صندوق بین المللی پول است!

سربازان در خلیج اند، هزینه زندگی در تونس اوج میگیرد!

۳ اوت ۱۹۹۰

درباره بحران خلیج

از سوی سازمان کمونیستی کارگر سرخ، ایتالیا

دو هفته است که بمبارانی سنگین، بسیار قدرتمندتر از هیروشیما و ناگازاکی، توسط ائتلاف امپریالیستی تحت رهبری آمریکا بر عراق باریدن گرفته است. این تجاوز وحشیانه و بیسابقه باید تاکنون صدها هزار زن و مرد و کودك عراقی را کشته و خسارات و ضایعات بیشمار ببار آورده باشد. برخی میگویند این جنك یکی از بدترین جنایاتی است که تا کنون علیه بشریت انجام شده است.

ما همچون توده های عرب که فلسطینی ها در صف مقدمشان قرار دارند، با توده های عراقی اعلام همبستگی کرده و در کنارشان قرار داریم. ما شدیدتر و قدرتمندتر از پیش علیه این تجاوز امپریالیستی مبارزه میکنیم و از همه میخواهیم که چنین کنند.

ما اشغال کویت توسط رژیم صدام حسین را تایید نمیکنیم. اما این صرفا بهانه ای است که به دست ائتلاف امپریالیستی و در درجه اول آمریکا افتاده است. آنها متفرعنانه و مزورانه پرچم «قانون بین المللی» را بلند کرده اند. آنها چگونه میتوانند از «قانون بین المللی» سخن بگویند، در حالیکه خودشان ویتنام، گرانادا و پاناما را اشغال کردند و به تحریکات تجاوزگرانه علیه نیکاراگوا و هر کشوری که خواهان رهایی از سلطه امپریالیسم بوده دامن زده اند؟ آمریکا و موتلفانش از پوشش اجرای قطعنامه های سازمان ملل استفاده میکنند. تو گویی سازمان ملل که مردم در آن نقشی ندارند، صرفا ابزاری در دست دول امپریالیستی نیست. و تو گویی که وقتی نوبت به حقوق فلسطینی ها و خلقهای تحت ستم امپریالیسم میرسد، قطعنامه های سازمان ملل تکه کاغذهایی نیستند که باید پاره شده و به دور انداخته شوند.

یگانه چیزی که دولتهای اروپایی و آمریکا در پی آنند عبارت است از کنترل مطلق و گانگسترمابانه بر نفت (که مال خودشان میدانند) و حفاظت از اقتصادهای خویش به بهای گرسنگی پرولتاریا و خلقهای تولید کننده همان نفت. اینست آنچه که برایش می جنگند. اینست آنچه که با حضور خود در خاورمیانه و حمایت از رژیمهایی همچون مصر، عربستان و کویت و کمك به آنها ـ که مطمئنا دست کمی از صدام حسین ندارند ـ در پی تحکیم آنند. این جنگی است برای تثبیت «نظم نوین جهانی» که پرولتاریا و خلقها باید مخارجش را بپردازند.

اما این جنك میرود ثابت کند که چیزی بیش از یك تهاجم سریع و کوچك خواهد بود؛ چرا که تمنیات پرولتاریا و توده های عرب برای رهایی ملی و اجتماعی را هدف گرفته است. بنابراین به تشدید و گسترش مبارزه ضد امپریالیستی در سراسر خاورمیانه، بموازات جنبش الانتفاضه در فلسطین، منجر خواهد شد.

امپریالیسم ایتالیا به تصمیم حکومت «آندرئوتی» میخواهد نقشی عمده در این جنك ایفا کند. حکومت ایتالیا با جستن از روی «قانون اساسی» و قرار دادن نیروها و کشتیهای جنگیش تحت فرماندهی آمریکا، در قتل عام مردم عراق شریك و سهیم است. نیروهای ایتالیایی به قول اسقف «مولفتا ـ بللو» با استفاده از بمب افکنهای «تورنادو»، عملکرد جنایتکارانه دولت فاشیست ایتالیا را منعکس میکنند و بمبهای فسفری بر سر مردم عراق می ریزند.

احزاب سیاسی پارلمانی و جراید و کانالهای تلویزیونیشان ـ حکومتی و اپوزیسیون به یکسان ـ در همبستگی با «فرزندانمان» در جبهه، متحدند. اما این یك آزمایش بزرگ برای تشخیص مدافعین امپریالیسم ایتالیا از صف کسانی است که علیه این منافع می رزمند.

دولت ایتالیا کشور را میلیتاریزه کرده، جراید و تلویزیون را لگام زده و آنها را به ابزار توافق عمومی و علنی برسر جنك تبدیل ساخته، صدای ناراضیان را خفه کرده و پیگیرترین مخالفان را تحت تعقیب قرار میدهد. آنها تلاش دارند بسیج گسترده ای که علیه جنك و علیه شرکت ایتالیا در آن براه افتاده را خفه کنند. کار سرکوب توسط پلیس، ارتش و واحد ویژه انتظامی «کارابینیری» پیش میرود. اما دولت در این لحظه بیش از همه بر حمایت نوکرمنشانه دستگاه اتحادیه های کارگری برای جلوگیری از اعتصاب عمومی حساب باز کرده است. در حال حاضر «مارینی»، «بن ونوتو»، «دل تورکو»، «ترنتین» و دلقکهایشان در همه شهرها و کارخانجات، دشمنان عمده شکل گیری یك جنبش واقعی ضد جنك هستند.

چه کسی قرار است هزینه این جنك کثیف که علنا ۸۰ میلیارد لیره در ماه اعلام شده را بپردازد؟ قطعا «آندرئوتی»، «کراکسی»، «دو میکه لیس» و «لامالفا» نخواهند بود. بیشك صاحبان بنگاه های مالی و صنایع، مطبوعات چپان و ژنرالها نیز نخواهند بود. بلکه یکبار دیگر این کارگران و توده ها هستند که بازهم باید فداکاری کنند. دولتیان برای اینکه مسئولیت های واقعی و مشخص خود در این جنك و در قبال هزینه سنگین زندگی، بیکاری، محدودیت حقوق دمکراتیك و کاهش خدمات اجتماعی در کشور را مخفی کنند، تلاش دارند مردم را علیه صدام حسین بشورانند.

از اینرو از پرولتاریا، جوانان و توده های خلق میخواهیم فریب نخورند، از ارتش بگریزند و در تمام سطوح با این جنك کثیف مبارزه کنند. ما در این راه با آنها همگامیم. ما باید بدنه کلیه گروه ها و تشکلات توده ای را در تمام شهرها، مدارس، کارخانجات، ادارات، کمیته ها و کلکتیوها متحد سازیم تا حکومت امپریالیستی ایتالیا که کشور را به جنك کشانده، به ارتجاع دامن زده و به سطح معیشت و شرایط کار یورش برده را سرنگون کنیم.

این برترین خدمتی است که ما میتوانیم برای خواهران و برادران عراقیمان که توسط بمب قتل عام میشوند، و جهت رهائی خلق فلسطین و کلیه توده های عرب انجام دهیم و خواهیم داد.

از سوی سازمان کمونیستی کارگر سرخ
ـ ایتالیا

ژانویه ۱۹۹۱

سرنگون باد نظم نوین جهانی

از «کارگر انقلابی»، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

سپتامبر گذشته، هنگامی که «جورج بوش» برای نخستین بار به خلیج نیرو میفرستاد، گفت: «از دل این روزهای پر آشوب... یك نظم نوین جهانی میتواند بدر آید.» امروز پس از گذشت دو هفته از جنك، «بوش» همچنان این «نظم نوین جهانی» را در مرکز خواسته های طبقه حاکمه آمریکا از این جنك قرار میدهد.

این «نظم نوین جهانی» چیست؟

پاسخ کوتاه اینست که: همانطور که از عنوانش معلوم میشود، گفتار عریان امپریالیستی است که نشانه نازیسم بدان متصل است...

در رویای قدرتهایی که بر آمریکا حاکمیت دارند، پیروزی در این جنك میتواند آنها را در یك موقعیت نوین در سراسر جهان قرار دهد. این واقعیت که رئیس جمهور آمریکا درباره بدر آمدن مناسبات نوین جهانی از دل این جنك سخن میگوید، خود گواه اینست که نیروهای آمریکایی برای «متوقف کردن تجاوز» به آنجا نرفته اند و این آمریکا است که با یك جنك قدرت تاریخی در پی کنترل این منطقه کلیدی است.

این «نظم نوین جهانی» چیست؟

پاسخ مفصلتر اینست: اروپا، ژاپن و بسیاری کشورهای جهان سوم برای نفت وارداتی خود به خلیج فارس متکی هستند. آمریکا برای اینکه طرح مناسبات قدرت را در این منطقه پر اهمیت به صورت قهرآمیز مجددا ترسیم کند جنگی منطقه ای براه انداخته است.

این نظمی تبهکارانه است

میلیونها نفر مردم سراسر جهان به عینه می بینند که این «نظم نوین جهانی» پدیده ای حقیقتا منحط است. آنها در پشت سخنان این دول می بینند که این جنگی است میان داراها و ندارها ـ یعنی این جنك در جهت منافع اکثریت مردم نیست. سردمداران این کشور، نظامی جهانی بوجود آورده اند که بر غارت نفت خلیج فارس ـ و ارزان نگه داشتنش ـ استوار است. آنها با نشت مداوم نفت، اقیانوسها و سواحل کره زمین را آلوده ساخته اند. آنها بسیاری از مردم را با تفاله های سمی خود مسموم کرده اند. آنها چنان نظامی اقتصادی بوجود آورده اند که زنجیرهای بدهی رابر دست وپای اکثر کشورهای جهان انداخته است. آنها از آن رژیمهای فاسد و وحشی خلیج فارس حمایت میکنند که برای زنان هیچگونه حقوق سیاسی قائل نیستند. آنها ساختاری ایجاد کرده اند که بانکها و شرکتهای غربی را ثروتمند ساخته، در حالیکه میلیونها تن خلقهای عرب را به خاك سیاه نشانده است. اگر خلقهای عرب در چنین فقری بسر نبرند، نفت این چنین ارزان نمی ماند. این ساختار در نفت و خون غوطه ور است و قدرت های حاکم از مردم میخواهند که برای پا برجا نگهداشتن کل این ساختار امپریالیستی و قرار دادن آمریکا در راس آن، بازهم خون بدهند...

«رهبری آمریکا» یعنی سلطه آمریکا

در «نظم نوین جهانی» بوش، خطوط کلیدی قدرت از آن آمریکا و کسانی که بر آمریکا حاکمند خواهد بود.

مثلا، به همین جهت است که آمریکا هر گونه طرح صلح با عراق را که به مسئله فلسطین «ربط» پیدا کند، مردود میشمارد. آمریکا ممکن است «طرحهای» جدیدی داشته باشد که جنبش الانتفاضه فلسطین را در دوره پس از جنك خلیج به انفعال بکشاند. اگر قرار باشد چنین شود، آمریکا مایل است آنرا ابتکار خود بنمایاند و نه نتیجه تن دادنش به خواسته کشور کوچکی همچون عراق.

این رویای گشتاپویی «نظم نوین جهانی» درون هیئت حاکمه آمریکا Pax Americana یا «صلح آمریکایی» خوانده میشود. یعنی اینکه قدرتمداران آمریکا میخواهند از Pax Romana کپیه برداری کنند که امپراتورهای روم قرنها آن را اعمال می داشتند. «صلح رومی» ساختاری بود که باعث شد جهان برای نخستین بار با واژه «امپریالیست» آشنا شود. و اینك سرمایه داری مدرن «امپراتوری» را به سطح نوینی از انحطاط ارتقاء داده است.

«صلح رومی» برای توده های مردم روم، صلحی دربر نداشت. روم یك امپراتوری برده دار جنایتکار بود که به کمك جنگهای مداوم و سرکوب های وحشیانه حفظ میشد. این امپراتوری بر مبنای وحدت با دولت ـ شهرهای دیگر و سپس به وسیله فتوحات، چپاولگری و برده سازی همه مردم، شهر «رم» را به ثروت کلان رساند. هنگامی که «جورج بوش» از «حاکمیت قانون» سخن میگوید، در حقیقت منظورش «حاکمیت نوع رومی» است. این قانون برده داران است.

رویاهای بزرگ ببری کاغذی

امپریالیستهای آمریکایی ـ امپراتورهای جدید ـ خیال میکنند «صلح آمریکایی» شان تا چه مدت دوام خواهد آورد؟ «جورج بوش» طی سخنانش دوبار از «قرن جدید آمریکا» صحبت کرد.

درباره این رویا باید دو نکته را خاطرنشان نمود: یکم، مردم جهان باید در شکست آن بکوشند. دوم تحقق این رویا بعید مینماید.

اکنون، عصر امپریالیسم و نیز انقلاب پرولتری است. دول معظم تاکنون به جنگهای بزرگی دست زده اند. آنها در رویاهای خود چنین می انگاشتند که این جنگها حاکمیتشان در آینده را حفظ خواهد کرد. اما در عوض، در منگنه جاه طلبیهای سایر دول معظم رقیب، و قدرت انقلابی عظیم خلقهای جهان قرار گرفتند...

آیا در اینجا، توده های اقشار تحتانی آمریکا نباید هر چه در چنته دارند به کار گیرند تا از تحقق رویای پلید «نظم نوین جهانی» جورج بوش جلو گیرند؟ چرا توده های اقشار تحتانی این جامعه باید از رویاهای ستمگران خویش برای سلطه گری بر کل کره ارض پشتیبانی کنند؟ چرا توده های تحتانی باید به خاطر این «صلح آمریکایی» بکشند و کشته شوند؟

سرنگون باد نظم نوین جهانی!
نیروهای آمریکایی باید از خلیج بیرون روند ـ همین حالا!
خلقهای عرب دشمنان ما نیستند! آنها خواهران و برادران ما هستند!

۱۰ فوریه ۱۹۹۱

علیه جنگ تجاوزکارانه

امپریالیستها بپاخیزید!

از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران)

یانکی های متجاوز با همکاری متحدان اروپائی، نوکران منطقه ای و سگ هارشان - اسرائیل - کشتاری بزرگ را تحت پوشش «آزاد سازی کویت» آغاز کرده اند. آنها آمده اند تا با سرکوبی خونینتر از پیش، توده های فلسطینی و کل جهان عرب و خاورمیانه را بزانو درآورند. طی چند روز گذشته ده ها هزار تن بمب بر شهرها و روستاهای عراق باریدن گرفت و حجم عظیمی از مهمات برای ادامه این کشتار آماده استفاده گشته است. اینک بیش از نیم میلیون مزدور مسلح تحت رهبری آمریکا این عملیات را به پیش میبرند و بر شمارشان افزوده میشود.... سوسیال امپریالیستهای شوروی که سوار بر تانك به سلاخی در بالتیك مشغولند نیز بار دیگر حمایت خود از «نظم و قانون بین المللی» و تصمیمات سازمان ملل را اعلام میکنند. دبیر کل بنگاه ملل متحد از اینکه کاری نمیشود کرد ابراز «تاسف» میکند و اشك تمساح میریزد.

در گوشه ای از صحنه، سران جمهوری اسلامی با دستپاچگی به اینسو و آنسو میدوند و میگویند: «ما بیطرفیم!» آنها که تلاش دارند ژاندارم منطقه ای امپریالیسم شوند، ازیکسو به اربابان خود اطمینان میدهند که «ما با مصوبات شورای امنیت سازمان ملل موافقیم و گناه برپائی این جنك را متوجه عراق میدانیم»؛ و از سوی دیگر میکوشند به توده های خشمگینی که با حساسیت و نگرانی تحولات جنك را دنبال میکنند چنین القاء نمایند که باید «بیطرف» بود - یعنی نباید در این جنك به حمایت ازتوده های عراقی که بدست امپریالیستها بخاك و خون کشیده میشوند برخاست؛ نباید آمریکا و متحدانش را بمصاف طلبید. اینان آرزو دارند که خلقهای ایران در مقابل این تحول مهم که بر صف بندیهای جهانی و تناسب قوای میان انقلاب و ضد انقلاب تاثیری جدی خواهد گذاشت، «بیطرف» بمانند و در واقع اجازه دهند که قدرتهای امپریالیستی و مرتجعین سرنوشت توده های منطقه را برای چندین دهه دیگر تعیین کنند. اگر مقامات جمهوری اسلامی در بارگاه قدرتهای جهانی لابه میکنند که «از ادامه جنك میترسند» و «خواهان برقراری ثبات سیاسی در کل منطقه اند» بدان خاطر است که به خوبی میدانند به محض این که مردم تصمیم بگیرند بیطرف نباشند، شعله خشم و مبارزات ضد امپریالیستی شان بالا خواهد گرفت و پیش از هر چیز، مظهر و نماینده اصلی نظام امپریالیستی در ایران یعنی همین رژیم ارتجاعی را آماج قرار خواهد داد....

اما پاسخی که توده های آگاه و عاصی به این اقدامات سرکوبگرانه داده اند به حد کافی گویای عجز و دردسرهای بیشماری است که گریبان امپریالیستها را گرفته و بیش از این خواهد گرفت. در خود «ایالات متحده متجاوز» هر روز درگیری است و ضرب وشتم و پرچم سوزان، و باز هم ادامه و گسترش مبارزه. در سراسر اروپا، خشم اقشار مترقی و مخالف سیستم از جنایات حکام امپریالیست بالا میگیرد. در کشورهای شمال آفریقا احتمال برخوردهای قهر آمیز میان مردم با قوای دولتی تشدید یافته و مراکز نمایندگی دیپلماتیك و اقتصادی امپریالیستها مورد تهدید قرار دارد. در پاکستان، بنگلادش و هند گسترده ترین اعتراضات ضد امپریالیستی سالهای اخیر برپاست؛ به طوری که آمریکا و متحدانش اتباع خود را تشویق به فرار کرده اند. ترکیه آبستن حوادثی انفجار آمیز است. در آفریقای جنوبی تا به حال ده ها مبارز سیاهپوست در جریان تظاهرات علیه تجاوز نظامی امپریالیستها دستگیر شده اند. اوضاع در فیلیپین و کره جنوبی متلاطم است. کل آمریکای لاتین هر آن میتواند صحنه خشونت آمیزترین مبارزات ضد امپریالیسم یانکی گردد. در تاریخ معاصر هیچ جنك تجاوزکارانه ای نبوده که از همان ابتدا - و حتی قبل از آغاز - با چنین مخالفت گسترده ای روبرو شده باشد. براستی که امپریالیستها و نوکرانشان در هر گام جنایتکارانه، نفرت نسبت به خود را به توده ها می آموزند و گور خود را عمیقتر حفر میکنند. آنها با اعمالشان به ستمدیدگان نشان میدهند که به هیچ وجه اصلاح پذیر نیستند و تنها راه چاره جراحی و به دور افکندنشان همچون یك دمل چرکین است.

جهان شاهد تحولات عظیمی است؛ بسیاری امور در حال دگرگونی است. در کشورهای سه قاره کارگران و دهقانان و دیگر ستمدیدگان در شمار عظیم به میدان می آیند؛ میخواهند از قید امپریالیسم و ارتجاع خلاصی یابند؛ میخواهند آرمانهای ملی و طبقاتیشان متحقق شود؛ میخواهند از زیر بار تحقیر دیرینه رها شوند؛ میخواهند خاطره تلخ شکستهای گذشته را نه با اشك که با خون دشمنان خود بشویند. توده ها در سراسر جهان می آیند تا تاریخ را با دست خویش بنویسند. مبارزات توده ای علیه جنك امپریالیستها در خلیج نیز بر متن این روند قرار دارد. امروز باید در گوشه و کنار جهان، مبارزه برای مغلوب ساختن جنك تجاوزکارانه امپریالیستی را تشدید نمود و مشخصا به حمایت فعال و همه جانبه از توده های هم سرنوشت خود در جهان عرب پرداخت. این مبارزه گامی است مهم در نبرد دراز مدت انقلابی ما جهت از هم گسستن تارهای شبکه عنکبوتی سلطه امپریالیستی بر جهان و سرنگونی مرتجعین رنگارنك و کلیه حافظان نظم کهن.

باشد تا امپریالیستهای متجاوز و نوکرانشان را در دریای جنك خلق غرق کنیم!

۲۹ دی ماه ۱۳۶۹

محاسبات کاسبکارانه امپریالیسم شوروی

به قلم: ح. س.

درست پیش از تهاجم هوایی و سپس تهاجم زمینی امپریالیستهای آمریکایی و متحدینشان، موجی از «پیشنهادات صلح» از سوی شوروی مطرح شد که سر تیتر اخبار را بخود اختصاص داد. از آن موقع به بعد دولت شوروی مکررا از زبان «یووگنی پریماکوف» فرستاده ویژه گورباچف چنین به اظهار تاسف پرداخت: «این جنگی بود که میشد از وقوعش جلوگیری نمود.» (۱) اگر چه هیچکس بیش از امپریالیستهای آمریکایی مسئولیت کشتار اعراب در عراق را بعهده ندارد، اما این اشك تمساح ریختن سوسیال امپریالیستهای شوروی نمیتواند نقش جنایتکارانه شان در این جنك را پنهان سازد.

گرباچف که برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۹۰ بود درست مثل پاپ در قرون وسطی که دعای خیر خود را بدرقه راه سربازان جنگهای صلیبی میکرد، از تمام قطعنامه های عمده سازمان ملل که راه بر جنك تحت هدایت آمریکا گشود، حمایت کرد. حکام شوروی ریاکارانه صحبت از «حق ملل کوچك در تعیین سرنوشت خود» میکردند تا درهم کوبیده شدن جنایتکارانه ملت کوچك عراق توسط ائتلافی از دول بزرگ غربی را توجیه کنند.

اگر چه شورویها سربازی به منطقه جنك اعزام نداشتند، اما همکاری نظامیشان در اقدامات جنگی تعیین کننده بود. تمام دنیا میداند که ارتش عراق بیش از هر دولت دیگری بر تسلیحات، متخصصین و اطلاعات فنی شوروی متکی بود. اکنون مشخص شده که شورویها بر قول خود مبنی بر محروم ساختن عراق از همه اینها وفا کردند. بدون ابزار یدکی، کارشناسان فنی و حمایت کلی شورویها، بخش اعظم ماشین نظامی عراق بلااستفاده ماند. بنابراین، این خود شورویها بودند که نخستین ضربه سنگین را بر توانایی جنگی عراق وارد ساختند.

شورویها تنها به از کار انداختن ادوات پیشرفته تکنیکی عراق بسنده نکردند. چندین متخصص نظامی چنین اظهار داشته اند که میزان همکاری فعالانه دستگاه اطلاعاتی شوروی با ائتلاف تحت هدایت آمریکا، از جمله رازهای جنك است که به بهترین وجه مخفی نگه داشته شده است. یك مشاور سابق شوروی در عراق متذکر گردید که توانایی نیروی هوایی آمریکا در از بین بردن تاسیسات تکنیکی عراق (مثلا رادار ضد هوایی) تنها بوسیله درز یافتن جزئیات عملکردشان توسط شورویها امکانپذیر شد. وی اضافه نمود، «هیچکس مایل نیست درباره این واقعیت صحبت کند که آمریکایی هااز قدرت مانور سکوهای پرتاب موشك ساخت شرق درست به اندازه موشکهای ساخت غرب مطلع بودند.» (۲) گزارشهای رادیو بی بی سی از قول منابعش چنین نقل میکردند که اطلاعات شورویها، موشکهای «پاتریوت» را قادر ساخت از اصابت موشکهای «اسکاد» ساخت شوروی جلوگیری کنند. یك کارشناس نظامی غربی موفقیت «کشورهای موتلف» در جنك هوایی را چنین جمعبندی کرد، «بدون کمك شوروی به این سادگی امکانپذیر نبود.» (۳)

فراخوان «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به مردم خاورمیانه چنین متذکر میگردد، «ستادهای جنگی در واشنگتن، پاریس، لندن و مسکو همه چیز را درباره ارتش (صدام) حتی طرحهای جنگیش را میدانند، چرا که ساخته و پرداخته دست کارشناسان نظامی خودشان است. او به همان صورتی خواهد جنگید که به وی آموخته اند. آنها میدانند که او چه ورقهایی در دست دارد و چگونه با آنها بازی خواهد کرد.» به نظر میرسد صدام حسین همانطور که خونخوار بودن امپریالیستهای آمریکایی را دست کم گرفته بود، از انجام یك ارزیابی صحیح عاجز بود و نمی دید که حامیان سابق روسی وی نه تنها به یاریش نخواهند شتافت بلکه فعالانه در نابود سازی همان ماشین نظامی عراق که خود در ساختنش نقش تعیین کننده داشتند، با آمریکا همکاری خواهند کرد. همانگونه که مائو زمانی در مورد یکی دیگر از دست پروردگان امپریالیسم گفته بود، «سك زنجیری بودن چندان لطفی ندارد.» (٤)

میزان حمایتهای شوروی از تلاشهای جنك افروزانه آمریکا در هاله ای از ابهام باقی است، اما نباید به آنها کم بهاء داد. تاثیر روانی این امر که حامی سابق عراق جزئیات درونی ترین عملکردهای تکنولوژی جنگی این کشور را لو داده است، بیشك ضربه مرگباری بر تمایل عراق به جنگیدن وارد آورد.

شاخص گویای اهمیت حمایت شوروی از حمله به عراق اینست: امپریالیستهای آمریکایی آنقدر از مناسبات نوینشان با حکام شوروی مطمئن بودند که از حیث نظامی نه تنها اروپای غربی بلکه خود ایالات متحده را بیش از هر زمان دیگر ضربه پذیر ساخته بودند. سه چهارم کل هواپیماهای جنگنده آمریکا و تقریبا نیمی از پرسنل نظامی

این کشور از اروپای غربی و خود آمریکا به منطقه خلیج اعزام گشته و در نتیجه دفاع نظامی این کشور حتی بیش از زمان جنگ ویتنام تضعیف شده بود. آمریکا بدون «تفاهم نوین» با شوروی نمیتوانست قدرت آتش کافی جهت ایراد تلفات سنگین بر ارتش عراق بدون رویارویی با مخاطره ای جدی، فراهم آورد.

چرا شورویها به تحت الحمایه سابقشان پشت کردند؟ آنها به دلایلی از جنگ تحت هدایت آمریکا حمایت کردند که غالبا در گذشته به همان دلایل با آمریکا مخالفت میکردند ـ منافع امپراطوریشان. اکنون که نوبت تقسیم غنائم جنگی شده، امپریالیستهای شوروی دوشادوش سایرین برسر سهم خود از گوشت مردم خاورمیانه تقلا می کنند. «بسمرتنیخ» وزیر خارجه شوروی با افتخار اعلام داشت که «هیچکس به تنهایی» عراق را از کویت نرانده است: «هر کشوری که در حل بحران مشارکت داشته، میتواند مدعی بخشی از این موفقیت گردد» ـ در زبان دیپلماسی این بمعنای ادعای بخشی از غنائم جنگی است.

اگر چه تمامی محاسباتی که منجر به تصمیم شوروی در حمایت از جنگ تحت هدایت آمریکا علیه عراق گردید هنوز مشخص نشده، اما برخی منافع پایه ای آنان قابل تشخیص است.

همکاری سوسیال امپریالیستهای شوروی در سلاخی کردن عراق، بخشی از «تفاهم نوین» آنها با غرب است که تخفیف رویاروئی نظامی در قبال مساعدت اقتصادی را در بر می گیرد. سخنگویان شوروی عموما مساله را اینطور بیان میکنند که آنها دیگر جهان را نه بمثابه «مسابقه دارای نتیجه» ـ که سود یك ابر قدرت در قبال زیان دیگری باشد ـ بلکه بمثابه «توازن منافع» می بینند ـ وضعیتی که طی آن همه دول قدرتمند دوشادوش هم «سهم» میبرند و «رشد» میکنند. معنای واقعی این نکته اینست که شورویها در ازای تخفیفهای سیاسی به ویژه در اروپای شرقی و کاستن از رقابت نظامی با غرب، باید اجازه یابند در شبکه غرب در غارت مابقی جهان وارد شوند. تا بحال بر مبنای الزامات این «تفاهم نوین» شورویها از برخی کشورهای تحت الحمایه خود در جهان سوم، نظیر نیکاراگوا، دست کشیده اند. صدام حسین صرفا قربانی دیگری بود به پیشگاه غرب. اجازه دادن به امپریالیستهای یانکی در انجام کشتاری چنین بیسابقه در یك کشور تحت الحمایه مهم شوروی آنهم در منطقه ای کلیدی همانند خلیج فارس شاید مطابق میل شورویها نبود ـ اما مخالفت با آن نیز بدون به مخاطره افکندن کل طرح «تفاهم نوین» دشوار بنظر می آمد. کسانیکه هنوز اسیر این توهمند که جهت مستقل شدن از غرب باید از حمایت شوروی استفاده نمود، باید بطور جدی به برخورد بیرحمانه حکام شوروی در قبال صدام حسین فکر کنند.

اگر چه برخی سخنگویان دولت آمریکا علنا شکوه کردند که طرح صلح شوروی در آستانه آغاز جنگ زمینی برای «حفظ صدام» طراحی شده بود، اما جورج بوش «رزمندگان دوران جنگ سرد» را آرام کرد و توضیح داد که کار گورباچف چیزی بجز حفظ آبروی خود نیست. او گفت طرحهای شوروی فقط برای حفظ ظاهر است. این طرحها تلاشی بود برای رنك و لعاب زدن به این واقعیت که شورویها متحد قدیمی خود را خائنانه در ازای مارك، دلار و جلب توافق غرب در سرکوب خونین نارضایتی های داخلی به ویژه در بالتیك فروختند. در عین حال، طرح صلح شوروی تلاشی بود برای رسوا کردن ضمنی آمریکا ـ تا اینکه بعدها اگر احیانا ایالات متحده در جریان مداخله با مشکل روبرو شد، از این مسئله استفاده کنند. طرح صلحی که شوروی با عراق تهیه کرد ظاهرا با قطعنامه های سازمان ملل در تطابق بود. شورویها مطمئنا پیشاپیش میدانستند آمریکا این طرح را رد میکند، اما همین کار آمریکا را در موقعیتی قرار میداد که خیلی آشکارتر توطئه های امپریالیستی خود در منطقه را افشاء می کرد.

نشانه هایی در دست است حاکی از اینکه شورویها شدیدا نگران مانورهای آمریکا در منطقه بودند و این امر باعث ایجاد نگرانی درون طبقه حاکمه شوروی در مورد چگونگی حفاظت از منافع امپریالیستی شوروی بر بستر «تفاهم نوین» گشته بود. گورباچف مشخصا آمریکا را بخاطر «فراتر رفتن از اختیارات اعطاء شده از سوی سازمان ملل» تقبیح کرد. لیبرالهای شوروی اعلام کردند که استعفای «شوارد نادزه» وزیر خارجه و دوست وحامی دراز مدت گورباچف، داوطلبانه نبوده بلکه تحت فشار نیروهای قدرتمند درون هیئت حاکمه شوروی یعنی ارتش، کا. گ. ب و دستگاه حزبی انجام گرفته است ـ بخشا باین علت که بنظر آنها «شواردنادزه» در بحران خلیج، زیاده از حد به آمریکا امتیاز داده بود. مقامات عالیه ارتش مکررا «قتل عام» توسط آمریکارا تقبیح میکردند و خطری که شوروی را از ناحیه بزرگترین تمرکز قدرت آتش پس از جنك جهانی دوم در نزدیکی «مرزهای جنوبی» کشور تهدید مینمود، متذکر میشدند. آنها «نظم نوین جهانی» جورج بوش را در حقیقت پرده ساتری بر تهاجم بدون مقابله آمریکا برای کسب هژمونی جهانی میخواندند.

«سرگئی آخرومیف» مارشال شوروی و سر مشاور نظامی گورباچف، نقطه نظر بخشهای صاحب نفوذ هیئت حاکمه شوروی را چنین خلاصه میکند:

«اگر چه پیمان ورشو در واقع از بین رفته، اما پیمان ناتو همچنان پا برجاست. ناتو مصرا مذاکره در باب کاهش نیروهای دریایی را رد میکند. برخی کسان در غرب مکررا سعی کرده اند [نظراتشان را] به ما دیکته کنند و حتی سیاستهای داخلی ما را شکل بدهند.... از هزینه دفاعی [شوروی] در ۹۱ ـ ۱۹۹۰ به میزان ۱۶ درصد کاسته خواهد شد، در حالیکه آمریکا فقط ٤ درصد از آن میکاهد.... ما نیم میلیون از تعداد نفرات ارتشمان کاسته ایم ـ ۱۲ درصد ـ در حالیکه آمریکایی ها فقط در مرحله «طرحریزی» چنین کاهشهایی هستند، که تازه با شروع جنك خلیج، این طرحریزی را هم متوقف کرده اند. من از رهبران حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست روسیه میپرسم: آیا اتحاد شوروی باید در تمامیت ارضی واحد خود باقی بماند و یا از هم بپاشد و به چندین ایالت تحت تکفل غرب، با تمامی رنج و حقارتی که برای مردم ببار میاورد، تقسیم شود؟ ما در دوره ٤۵ ـ ۱۹٤۱ با مصائبی مشابه روبرو شدیم و پاسخی در خور بدان دادیم. امروز پاسخ شما چیست؟» (۵)

مارشال «آخرومیف» فراخوان بازگشت به اسلحه و یا حتی بازگشت به عصر پیش از گورباچف (عصر برخورد با غرب) صادر نمیکند. او حتی طی همین سخنرانی از عادی شدن مناسبات با آمریکا حمایت میکند و حتی ضرورت کاهشهایی جدی در هزینه نظامی جهت مقابله با بحران اقتصادی را تائید مینماید. اما سخنرانی وی نگرانی عمیق بخشهای صاحب نفوذ هیئت حاکمه شوروی در اجبار به دفاع فعال از منافع پایه ای شوروی، به ویژه در رابطه با بازوی قدرتمند حکام شوروی یعنی نیروهای نظامی دولت مرکزی، را منعکس میکند. ارتش شوروی در اوج جنك خلیج با بسیج صدها هزار نفر در تظاهرات از یك ارتش و دولت یکپارچه و مرکزی برای شوروی حمایت کرد.

درون ارتش شوروی نیز بر سر علت شکست آسان ارتش عراق مبارزه جریان داشت. «یازوف» وزیر دفاع شوروی بنفع کسانی موضع گرفت که عمدتا از ادوات جنگی و دکترین نظامی شوروی

سیمای مقاومت

توفان اعتراض در سراسر جهان

دفاع میکنند و معتقدند مسئله تعیین کننده نیروهایی هستند که این عدوات و آموزه ها را بکار میگیرند. سایرین چنین بحث میکردند که این جنگ اهمیت بکارگیری انبوه تانك و زره پوش که قلب استراتژی نظامی شوروی است را بنمایش گذاشت. [این دو دسته] صرفنظر از نتیجه گیریهایشان، در یك نکته اساسی با هم توافق دارند: باید جهت جلوگیری از تضعیف بیشتر بنیه نظامی شوروی به ویژه در بخشهای تکنولوژی پیشرفته، توجه جدی مبذول داشت.

از آندسته نیروهای سیاسی که این اظهارات را به فال نیك میگیرند و میگویند شاید شورویها در برابر آمریکا «بایستند» و بدین ترتیب از تجاوزات آتی جلوگیری شود باید پرسید که به جای اظهار دلتنگی برای بورژوازی بوروکرات مومیایی شده برژنفی که درست مثل آمریکا ملتها را (مثلا در افغانستان) به وسیله بمبهای ناپالم و خوشه ای و سایر مهمات موجود در زرادخانه امپریالیستی خود به «رهایی» میرساند، چرا نباید با تمام امپریالیستها جنگید و چرا نباید به جای تکیه به کمپرادورها بر توده های خلق اتکاء کرد؟

علیرغم این حقیقت که همکاری شوروی با جنك تحت هدایت آمریکا بیانگر حد معینی از ضعف آنها به ویژه از لحاظ نظامی بود، اما سوسیال امپریالیستهای شوروی ناتوان نیستند. آنها هنوز فرمانده تنها نیروی موجود در جهان هستند که زرادخانه ای متشکل از هزاران سلاح هسته ای دارد و با آن واقعا میتواند با آمریکا به مصاف برخیزد. موضع شوروی بیانگر دست شستن از اهدافش در برابر نفوذ «قدرت بزرگ» در خاورمیانه نبود. بلکه بالعکس، همانگونه که در بالا اشاره شد، «بسمرتنیخ» بلافاصله مدعی حق شوروی از غنائم جنك گردید. پس موضع آنها تسلیم بلا اراده نبود، بلکه محاسبات کاسبکارانه ای جهت پیشبرد منافع در شرایط ضعف اقتصادی و کشمکشهای داخلی محسوب می شد. رژیم صدام حسین نیز واقعا یك رژیم دست نشانده شرق ـ مثل رژیم افغانستان ـ نبود. دول غربی به میزان کافی در آن نفوذ داشته و بدان کمك میکردند. بعلاوه، شورویها ظاهرا در این فکرند که مشکلات ناشی از جنك خلیج برای آمریکا تازه آغاز شده است ـ شاید هم این فکر چندان بی پایه نباشد. نمونه های زیادی در خاورمیانه وجود دارد که نشان میدهد پیروزی نظامی باعث به دردسر افتادن دولت فاتح گشته و نهایتا به عقب نشینی حقارت بارش

بقیه در صفحه ۵۱

شعار روی پارچه در امان ـ اردن:

«اراده خلق قویتر از اسلحه ویرانگر است!»



اگر شمار پرچمهای به آتش کشیده شده امپریالیسم و ارتجاع نشانی از بلائی باشد که خلقهای جهان سلاح برکف و آماده پیکار در یك جنك خلق واقعی بر سر این کشتارگران تا بدندان مسلح خواهند آورد، آنگاه سرمستی پوچ از قتل عام یك جانبه ای که پیروزیش میخوانند، چندان دیرپا نخواهد بود. در جریان پرچم سوزان، بیش از همه پرچمهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و اسرائیل در آتش سوخت. پرچم شوروی هم در امان نماند. آدمکهای بوش، شوارتسکف و میتران نیز به آتش کشیده شد.

توفان خشم به حق مردم به ویژه در برخی کشورهای عرب و مسلمان، رژیمهای ارتجاعی منطقه را در حالت تدافعی قرار داده و تخم هراس از موقعیتشان درون «نظم نوین جهانی» را در دلشان کاشته است.

اردن به خاطر سکنه اکثرا فلسطینی اش، سنگر دفاع از عراق بود. توده ها در همه زمینه ها فعال بودند: از بچه مدرسه ایها و غیره که شیشه های کامیونهای سوری حامل مواد خوراکی برای عربستان را خرد میکردند گرفته تا تظاهراتهای تقریبا روزانه،

شعاری از تظاهرات تونس: «اسد، شیر در لبنان و موش در جولان!»

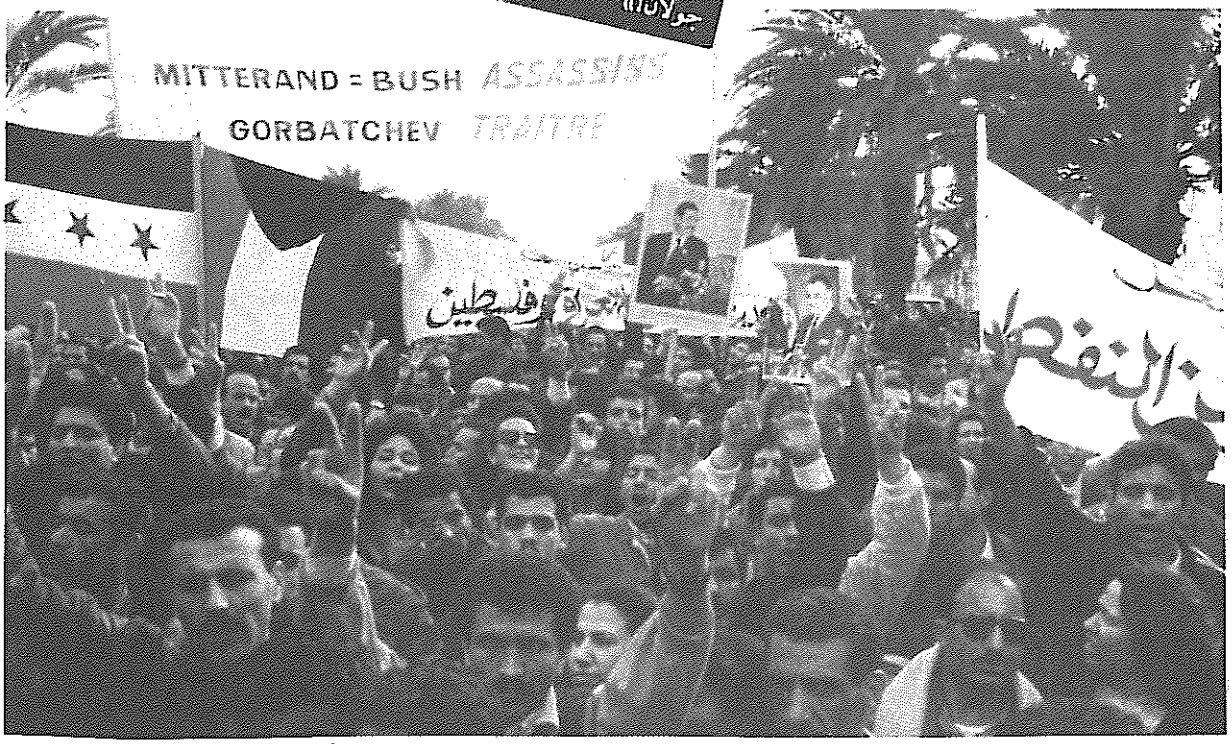

شعار روی پارچه در الجزیره ـ الجزایر: «میتران=بوش: قاتل، گورباچف: خائن!»



شعار روی پارچه در مراکش: «ما همه عراقی هستیم!»

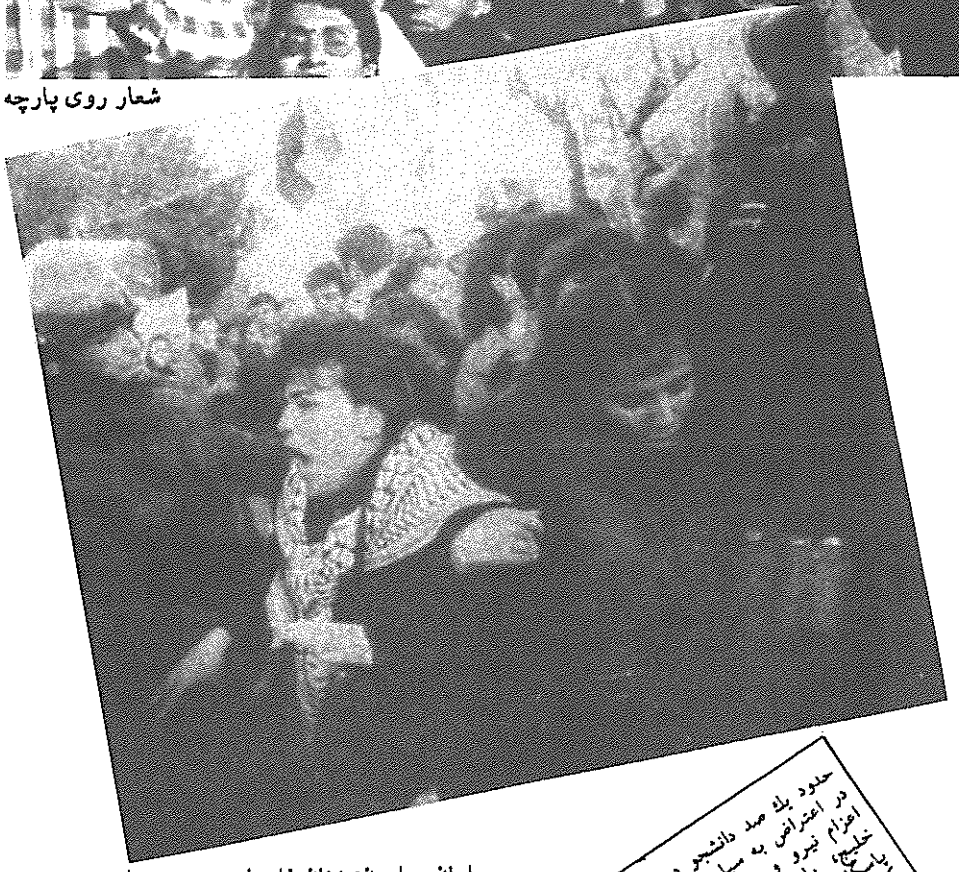

امان ـ اردن: زنان فلسطینی در حمله به سفارت آمریکا با پلیس درگیر شدند.

حدود یك صد دانشجو در کره جنوبی در اعتراض به سیاست دولت در مورد اعزام نیرو و هواپیماهای باربری به خلیج، با کوکتل مولوتف به پاسگاه پلیس حمله برده و آنرا به آتش کشیدند. به گزارش پلیس شش دانشجو دستگیر شدند.

پرچم سوزانها و حمله به سفارتخانه های آمریکا، فرانسه و مصر، تا مراسم تشییع جنازه رانندگان داوطلب اردنی که حین حمل مواد خوراکی برای مردم عراق هدف حمله هواپیماهای جنگنده «ائتلاف» قرار گرفته بودند، تا به معرض فروش نهادن قطعات هواپیماهای سرنگون شده آمریکایی برای جمع آوری پول جهت تهیه دارو و مواد خوراکی در عراق. آنها در اشتیاق ایراد ضربه بر آمریکایی های متجاوز و متحدینشان (که بسیار مستحق آنند) میسوختند. جوانان فلسطینی در منطقه اشغالی ساحل غربی رود اردن در روستاها برای براه انداختن یك اعتصاب ۳ روزه در محکوم کردن بمبارانها به تبلیغ پرداختند. پناهندگان فلسطینی در منطقه تحت اشغال سوریه در لبنان تظاهرات کردند.

کشورهای مغرب (الجزایر، تونس، مراکش) در اعتراض علیه امپریالیسم

دستخوش امواج مبارزات توده ای خصوصا علیه فرانسه (ارباب مستعمراتی سابقشان) و آمریکا شد. بقایای توهمات در مورد نقش «میانجیگرانه» یا «انساندوستانه» فرانسه در میان سیاست های تجاوزگرانه جهانی، بهمراه شیشه سفارتخانه ها و سایر مظاهر سلطه خارجی در هم شکست.

در مراکش، سلطان حسن دوم

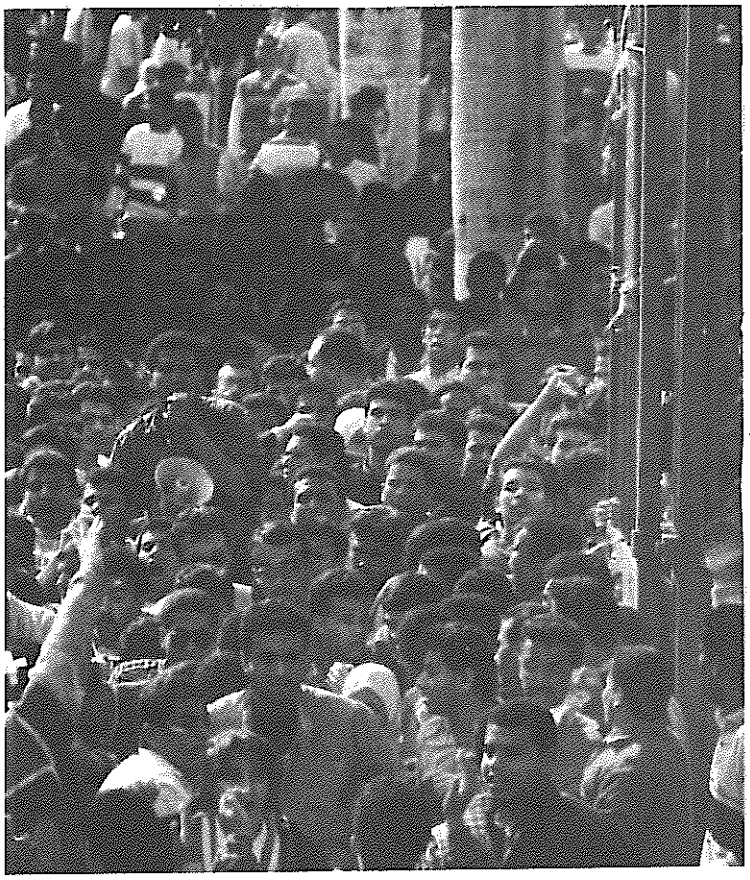

قاهره - حدود سی و پنج زن مصری پرچم آمریکا و اسرائیل را در اعتراض به جنگ طی یك تحصن به آتش کشیدند.

علیرغم اینکه دانشگاههای مصر در روز حمله زمینی امپریالیستها به عراق برای جلوگیری از آشوب تعطیل بودند، اما دانشجویان و مردم در سراسر این کشور دست به تظاهرات زدند.



مادرید - اسپانیا: فراخوان به فرار از ارتش. مردم طی تظاهراتی که بیش از ده هزار تن در آن شرکت داشتند خواهان قطع استفاده آمریکا از پایگاههای نظامی اسپانیا و طالب خاتمه صلح آمیز جنك خلیج شدند. این تظاهرات با خشونت و درگیری با پلیس خاتمه یافت.

یك زن فلسطینی پس از شنیدن خبر شکست عراق گفت: «ما روی صدام حساب میکردیم، اما او نومیدمان کرد. ولی اشتباه نکنید. ما الانتفاضه خود را تا به آخر ادامه خواهیم داد!»

حتی پیش از اینکه به طور کامل در صف ائتلاف ارتجاعی عربی ـ امپریالیستی قرار گیرد و نیرویی نمایشی برای سرکوب توده های عراقی اعزام کند، خود دست به گریبان آتشفشانی واقعی در کشورش بود. جنبش و اعتصابات عظیم در این کشور بر گرمای گدازه های این آتشفشان افزود.

در الجزایر، تظاهراتهای تقریبا بی وقفه قبل از جنك و طی آن برپاشد. در این تظاهراتها شاهد آتش زدن پاسپورتهای فرانسوی (که بدست آوردنشان برای الجزایریها بسیار سخت است)، حمله به موسسات فرانسوی و مباحثات مداوم خیابانی میان نیروهای سیاسی مختلف که در میان فوران خشم توده ها با هم جدل میکردند بود. حکومت الجزایر گاه با حرکت توده ها راه میامد و گاه می کوشید متوقفش کند.

حدود شش هزار تظاهرات توده ای در سراسر تونس طبقات حاکمه این کشور را تکان داد. حکومت تحت فشار خشم توده ها در مخمصه گیر کرده بود. از یك سو می کوشید از طریق مخالفت آبکی با جنك در رنجاندن امپریالیستها زیاده روی نکند. از



برلین ـ آلمان: تظاهرات مائوئیستها.

برخی از تظاهر کنندگان به اقدامات تحریك آمیز دست زدند. درهای ورودی پایگاههای آمریکا را سد کردند. با هجوم به یك فرستنده تلویزیونی نسبت به پخش تحریف آمیز اخبار جنك اعتراض کردند و بر سگفرش خیابانهای برلین خون خوك پاشیدند.

شاهدان عینی میگویند، بیش از پنج هزار نفر تظاهر کننده پرچمهای آمریکا و اسرائیل را در خیابانهای شهر مسلمان نشین «ماراوی» در فیلیپین بر زمین کشیدند و سپس آنها را بهمراه آدمك بوش آتش زدند. بزرگترین تاسیسات نظامی آمریکا در ماوراء بحار در فیلیپین قرار دارد.

سوی دیگر، با استقرار تانك در پایتخت، اعتراضات خشم آلود علیه آمریکا و فرانسه در حمایت از عراق را سرکوب میکرد. مردم در مواردی شعار میدادند: «جنك خلق، ارتش خلق!» و عکس مائوتسه دون را با خود حمل میکردند.

در مصر، اوائل برخی عملیات دلیرانه که در محیطی پرالتهاب صورت گرفت، نشانه ای از دردسرهای بزرگ چکمه لیسان کمپ دیویدی بود. علیرغم اینکه بازتاب تجارب بسیاری کارگران مصری که همچون شهروندان درجه دوم در عراق



طرحی که از تونس برای ما فرستاده شد.

دو هزار سرباز آمریکایی از شرکت در این جنگ جنایتکارانه خودداری کردند.

محسوب میشدند باعث کاهش حمایت مردم از صدام حسین شده بود، اما موج فراگیر نفرت از امپریالیسم و صهیونیسم بالاخره سربلند کرد و با سرکوب کینه توزانه پلیس مواجه گشت. گزارشات واصله از ترکیه نیز حاکی از آنست که اکثریت مردم در منطقه کردستان علیه ائتلاف تحت رهبری آمریکا موضع دارند.

در سراسر خاور دور و خاور نزدیك، در بشکه های باروت



تظاهراتهای گسترده ضد جنك به ویژه در روز بیست و ششم ژانویه در سراسر ترکیه برگزار گردید.

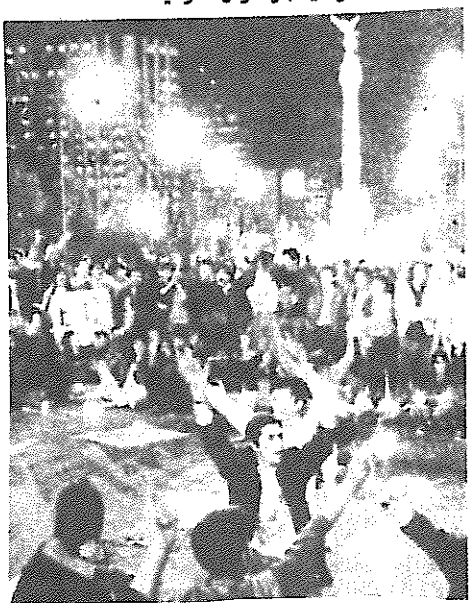

مکزیکوسیتی: هزاران نفر شعار میدادند «قاتلین، قاتلین!» و «یانکی از کره زمین گم شو!»

بنگلادش، هند و پاکستان علاوه بر مالزی، کره جنوبی و فیلیپین، خشم ضد امپریالیستی در تظاهراتهای خیابانی جلوه نمود. مسلمانان آفریقا به ویژه در نیجر، نیجریه، موریتانی و آفریقای جنوبی فعال بودند. تظاهراتهایی که اغلب دولتی بود نیز در لیبی و سودان برگزار شد.

موج عظیمی از اعتراضات ضد جنك در کشورهای امپریالیستی درست پیش از جنك و طی مراحل آغازین آن براه افتاد. برخی از این اعتراضات از مخالفتهایی که در زمان شروع جنك ویتنام انجام شد، گسترده تر بود. سربازان قدیمی جنك ویتنام که مخالف جنك اند، به همراه شمار فزاینده ای از سربازان آمریکایی که از رفتن به خلیج امتناع ورزیدند، نقش مهمی در بسیج سایرین در آمریکا و آلمان داشتند. مراکز سربازگیری در آمریکا هدف اعتراضات جوانان و دانشجویان منجمله بسیاری از توده های سیاه، عرب و آمریکای لاتینی، مخالفین قدیمی جنك ویتنام و کمونیست های انقلابی قرار گرفتند. آنها با برگزاری تظاهرات در برابر کارخانجات تولید کننده کفن برای سربازان آمریکایی، بانکها، ساختمانهای

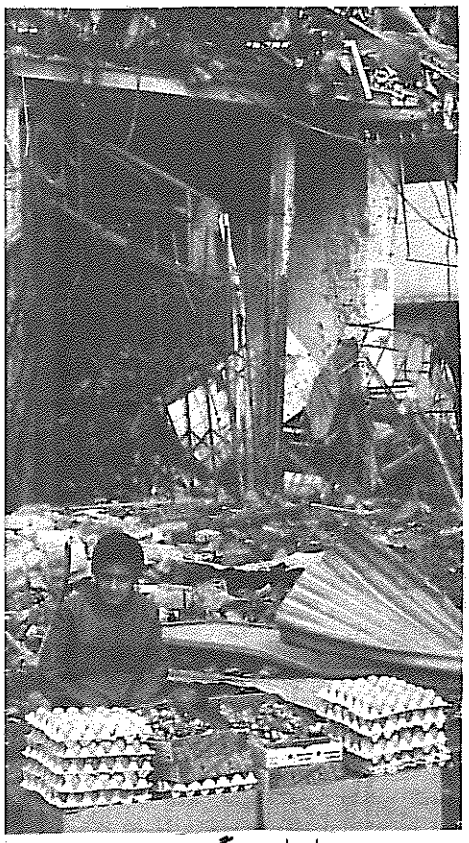

صحنه ای از زندگی روزمره مردم در جریان بمبارانهای عظیم شبانه روزی بغداد.

دولتی، ادارات شرکتهای نفتی و فروشگاههای بزرگ، عبور و مرور وسائط نقلیه را ساعات متوالی متوقف میکردند، به طرف پایگاههای نیروی هوایی و مراکز آموزشی نیروی دریایی راهپیمایی می نمودند، دفاتر و ساختمانهای دانشگاهها را اشغال کرده و پخش اخبار از تلویزیونهای سراسری را مختل می ساختند.

در سراسر اروپا شعار «برای نفت خون نمیدهیم!» طی راهپیمایی های گسترده در شهرهای (آمستردام، پاریس، لندن، مادرید و رم و در کشورهای آلمان، ژاپن،



آمریکا.

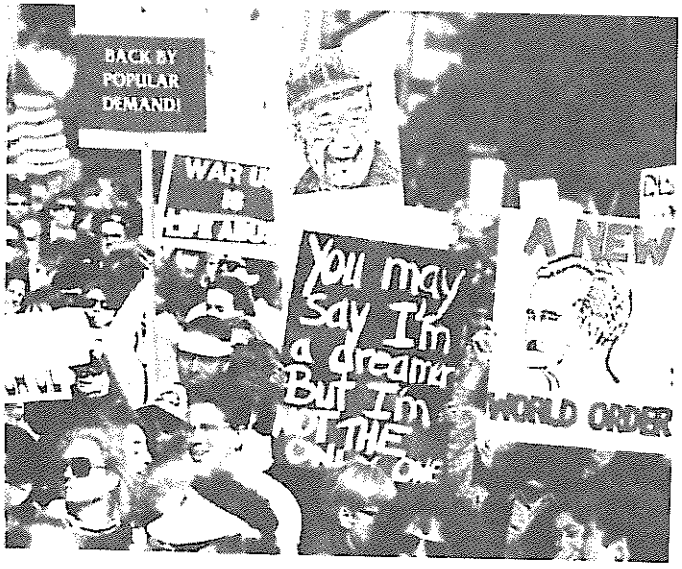

لس آنجلس ـ آمریکا.

استرالیا و آمریکا به زبانهای مختلف طنین افکند. حتی صدها نفر نیز در مسکو، لنینگراد و ورشو اعتراض کردند.در انگلیس، ایرلندیهای مبارز نشان دادند که چندان علاقه ای به غنائم جنگی طبقه حاکمه ندارند، ولی همواره آماده اند تا بر مشکلاتش در داخل کشور بیافزایند. عده دیگری از معترضین جنك نیز که از دستگیری عربها در دوره جنك به خشم آمده بودند، درهای ورودی بازداشتگاهها را مسدود کردند.

میلیونها نفر در کشورهای عضو «ائتلاف» علیه این جنك جنایتکارانه وارد عمل شدند. ارتش رسانه ای امپریالیستی با استفاده از زرادخانه دروغهای طبقه حاکمه، محقانه جلوه دادن جنك و لاپوشانی اعتراضات ضد جنك سنك تمام گذاشتند. اعتراضات خشم آگین اما عمدتا مسالمت آمیز کماکان ادامه یافت. برخی اعتراضات در برابر پایگاههای نظامی در اسپانیا و ایتالیا شکل رزمنده تری بخود گرفت. تظاهر کنندگان در خیابانهای برلین با پلیس به زدوخورد پرداختند. از مقاومت آندسته سربازان آمریکایی در آلمان که از رفتن به جنك امتناع داشتند، حمایت به عمل آمد.

بیشترین حد ضایعات در لیست امپریالیستها به فروریختن توهمات گروه کثیری از مردم در مورد اینکه دول ثروتمند و تجاوزگر امپریالیستی خواهان صلح و آرامش هستند و رسانه هایشان حقایق را بازگو میکنند، مربوط میشد. درسهای جدیدی درباره ضعف بنیادین امپریالیستها آموخته شد. نیروهای جنایتکار «ائتلاف» به خاطر حفظ منافع خود در منطقه، مردم عراق را به طرز وحشیانه ای کشتار کردند. در عین حال امپریالیستها آنقدر از مخالفت سیاسی هراس داشتند که حتی اصول به اصطلاح دمکراسی بی آبرو در کشورهای خود را هم رعایت نکرده و اخبار اعتراضات عظیم توده ای علیه خود را مخفی نموده و علنا در مورد جنك جنایتکارانه و بزدلانه خود علیه یك خلق تحت ستم دروغ گفتند ـ که این خود ماهیت نظم جهانیشان (چه قدیم و چه نوین) را به روشنی افشاء میکند.

۱۹۹۱ ـ سال همبستگی با جنبش خلق درپرو

یانکی گم شو!

فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای برپائی یك کارزار جهانی

دیوار زندان جهان ـ باروی خاره و پولاد ـ در کوههای پرو شکاف برمیدارد. آنجا تهیدستانِ تفنگ بر کف با تندر گلوله، حکام امپریالیست در آمریکا و دیگر کشورها را به مصاف میطلبند. اینك امپریالیستها بر آنند که فقیران بپاخاسته را درهم شکسته، دیگر بار به بندشان کشند. پس زمان آن است که بیزاران از نظم جهانی به یاری جنبش خلق در پرو بشتابند.

امروز پرو به صحنه راهگشائی انقلاب جهانی بدل گشته است. توده های تحتانی جامعه تحت رهبری حزب کمونیست پرو و صدر آن گونزالو، ارتش چریکی خلق را تشکیل داده اند. اکثر سربازان و فرماندهان این ارتش به یکسان از زنان و مردان دهقان تشکیل شده است. آنان سلاح خود را از طریق مصادره از دشمن تامین میکنند؛ بنابراین به هیچ قدرتی مدیون و متعهد نیستند. هر چند این ارتش انقلابی ابتدائاً کوچك، گام بگام رشد میکند اما راز قدرتش در اتکاء کامل به توده هاست: از تامین نان گرفته تا جمع آوری اطلاعات نظامی، یا گسترش مداوم صفوف جنگجویانش. آنها در حال غلبه بر ارتش نظم چند صد ساله اند: نظم سلطه گری، قتل، تجاوز و تحقیر.

پیروزی های انقلابی در حیطه نظامی، پیدایش و رشد کمیته های خلق را امکان پذیر ساخته است. امروز در این روستاها کسانی حکومت میکنند که سابقاً به هیچ گرفته میشدند. آنها به مصادره زمین میپردازند، تعاون داوطلبانه را جایگزین استثمار مینمایند و مناسبات اجتماعی کهن و عادات و ایده هائی که طی قرنها بندگی انباشته گشته را دگرگون میسازند. پرچم سرخ آنها ـ پرچم سرخ ما ـ اکنون جسورانه و آشکار بر فراز بسیاری از روستاها در اهتزاز است ـ در آنجا که زمانی پشت دهقانان زیر شلاق ملاکان و مستبدان خم میشد و میشکست.

این جنبش که مرکزش در روستاست را هرگز نمیتوان از طریق محاصره و قطع رابطه اش با محیط پیرامون بزانو درآورد. درست بر عکس، این طبقات حاکمه هستند که در شهر های بزرگ سنگر گرفته و با تنگتر شدن حلقه جنبش خلق به گرد مراکز قدرتشان به محاصره در می آیند. در حلبی آبادهای پرو، جوخه های مخفی تهیدستان به ایراد ضربات به دشمن پرداخته، به گسترش جنبش خلق یاری رسانده و تدارك زمانی را میبینند که پیشرفت جنبش امکان تسخیر شهر ها توسط قیام شهری را فراهم آورده باشد.

حزب کمونیست پرو یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. تشکیل این جنبش توسط احزاب و سازمانهای مائوئیست بسیاری کشورهای جهان، گامی است که پرولتاریای بین المللی را به کسب توان رهبری بشریت در مسیر رهائی نزدیك میسازد. احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا در حال پیشبُرد جنبش انقلابیند و یا از طریق فعالیت انقلابی، آغاز چنین جنگی را بر مبنای شرایط خاص کشورهای خود تدارك میبینند. آنها در پی انقلابی ناقص که گروهی از استثمارگران نوین را بقدرت برساند نیستند. هدف این احزاب ادامه انقلاب تا کمونیسم و آفرینش جهانیست که در آن نشان از هیچگونه استثمار و ستمکاری نباشد. امروز در پرو، پس از گذشت دهسال از آغاز جنبش خلق، میتوان افق کسب سراسری قدرت سیاسی را به چشم دید. این نشانه انکار ناپذیر قدرت جنگی انقلابی است که توسط توده ها و با اتکاء به آنها به پیش میرود و تحت رهبری حزبی پرولتری مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قرار دارد. این جنبش خلق است؛ جنگی متفاوت از جنبش ارتشهای ارتجاعی؛ جنگی که توانائی های توده محروم را بطور تمام و کمال شکوفا میسازد.

همین موفقیت انقلاب پرو است که باعث سرشاخ شدن ایالات متحده با آن گشته است. حکام یانکی هر چند متفرعنانه به رجزخوانی مشغولند اما بخوبی آگاهند که خطر گرفتار شدن در «ویتنامی دیگر» آنان را تهدید میکنند. این مسئله باعث وحشت امپریالیستهای آمریکائی گشته است. آنها دیده اند که چگونه شکست در جنبش ویتنام، در خود ایالات متحده نیز برایشان فاجعه ببار آورد. با این وصف یانکی ها نمیتوانند اجازه دهند که جمهوری خلق پرو بدون آنکه جنگی در گیرد، بظهور رسد. ایالات متحده بخش بزرگی از ثروتش را از طریق استثمار آمریکای لاتین بدست میآورد و این راز کثیف ثروتمندی آنهاست. صاحب قدرتان در آمریکا، با تفرعن آمریکای لاتین را «حیاط خلوت» خود میخوانند؛ این در حالی است که صدها میلیون اهالی این منطقه در اشتیاق رهائی از یوغ آمریکا میسوزند. با پیروزی یك انقلاب مائوئیسی در آمریکای لاتین، قدرت یانکی ها رو به اضمحلال خواهد رفت.

قوای نظامی آمریکا و سازمان سیا از همان آغاز جنبش خلق بسال ۱۹۸۰، عملیات مخفیانه خود را در پرو به پیش برده اند. اینك حکومت ایالات متحده آشکارا «مشاوران» کلاه سبز، خلبانان و دیگر پرسنل نظامی خویش را بهمراه هلیکوپترهای توپدار، جنگنده بمب افکنها و قایقهای گشتی به آن کشور اعزام میکند. هم اینك طراحان پنتاگون برای تحرکات گسترده تحت بهانه «جنگ علیه مود مخدر» نقشه میریزند. بعلاوه آنها تدارك سیاسی هم می بینند که شامل خلق افکار عمومی حول احتمال مداخله گسترده قوای نظامی آمریکا است ـ چه بطور مستقیم، چه از طریق نیروهای مسلح کشوری همسایه که تحت فرماندهی آمریکائی ها قرار دارد.

در انجام اینکار، ایالات متحده میتواند بروی حمایت یا همدستی حکومتهای جهان حساب کند. در مقابل، انقلاب پرو فقط به قدرت خویش و حمایت پرولتاریای جهانی و خلقهای جهان متکی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، سالی که از ۲۶ دسامبر ۱۹۹۰ آغاز گشته را سال بین المللی همبستگی با جنبش خلق اعلام نموده است. احزاب و سازمانهای جنبش مسئولیت پیشبرد این کارزار را در کشورهای خویش بر مبنای شرایط و وظایفشان بعهده خواهند گرفت. یك واقعه دیگر که نیاز به این کارزار را بیش از پیش خاطر نشان ساخته، برپائی جنبش خلیج است؛ چرا که این جنبش شاهد دیگری بر مطامع مداخله جویانه امپریالیستها و اهمیت حیاتی محتوای سیاسی، ایدئولوژی و استراتژی نظامی در هر مبارزه مدعی ضدیت با امپریالیسم است. تابحال بسیاری از مردم بضدیت با مداخله آمریکا در پرو برخاسته و گامهائی در جهت پیشبرد این کارزار در کشورهای تحت سلطه در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا و نیز در دل هیولاهای امپریالیست ـ نظیر ایالات متحده ـ به پیش برداشته اند. بسیاری نیز طی سال همبستگی بصفوف این مبارزه خواهند پیوست.

شعار «یانکی گم شو» را تمامی مردم جهان که در انقلاب پرو تجسم آرزوهای خویش ـ آرزوی جهانی یکسره متفاوت ـ را میبینند، تکرار خواهند کرد. این شعار را تمامی کسانی که علیه تجاوزات امپریالیستی هستند نیز بزبان خواهند آورند. امپریالیستهای یانکی را میتوان و باید بر سر جایشان نشاند!

۹ مارس ۱۹۹۱

جهانی برای فتح ۱۳۷۰ - ۱۳

نقد

سخنان پیش از توفان

سازمان ملل، کوبا

به قلم: آر. ام

کوتاه باد دست آمریکا ازخاورمیانه! کوبا در سازمان ملل سخن میگوید

سخنرانیهای «ریکاردو آلارکن» سفیر کوبا در سازمان ملل و فیدل کاسترو، و مقالاتی از «گرانما» روزنامه حکومتی کوبا در ماههای اوت، سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۰ (انتشارات «رهیاب»، نیویورك، نوامبر ۱۹۹۰)

سازمان ملل نقشی اساسی در تدارك سیاسی جولانگری غرب در عراق بازی کرد؛ کوبا نقش حقیرانه ای در این میان ایفا نمود. کوبا تتمه آبرویی را که میان خلقهای تحت ستم که علیه تجاوز آمریکا بودند داشت، برای لاپوشانی این واقعیت که سازمان ملل همواره پرچم حقانیت امپریالیسم بوده، به عاریت نهاد. ادعای کاسترو مبنی بر اینکه «صدای جهان سوم» است بشدت تهوع آور بوده و تنها حکم زوزه ای را داشت که به پارس سگهای جنگی بزرگتر اضافه شد.

شورای امنیت سازمان ملل تنها بخش آنست که بحساب می آید. شورای امنیت توسط فاتحین جنك جهانی دوم تاسیس شد. حق وتوی آنها در مورد تمام تصمیمات منعکس کننده قدرت نظامی هر کدام است. این شورا امروزه از چهار کشوری که بیشترین و بهترین تسلیحات را دارند و از بمب هیدروژنی نیز برخوردارند ـ آمریکا، انگلیس، فرانسه و شوروی ـ به همراه چین تشکیل شده است. (دولت چیانکایچك که دست نشانده آمریکا بود، کرسی چین در سازمان ملل را تا سال ۱۹۷۱ به خود اختصاص داده بود.) ده کرسی دیگر نیز در این شورا وجود دارند که به نوبت به مابقی ۱۵۹ کشور عضو سازمان ملل تعلق میگیرد. کلیه اعضای ثابت و اکثر اعضای موقت شورای امنیت در رابطه با این جنك از ائتلاف تهاجمی تحت رهبری آمریکا پشتیبانی کردند. تنها یمن و کوبا به برخی از دوازده قطعنامه ای که توسط آمریکا و متحدینش به شورای امنیت ارائه شد، رای مخالف دادند. کوبا که اکنون دوره دو ساله عضویتش را میگذراند، به شش قطعنامه رای موافق داد، در تصویب سه قطعنامه غایب بود و با سه قطعنامه مخالفت نمود. تنها در همین عرصه نیز میتوان دید که موضع کوبا در بهترین حالت دو پهلو محسوب میشود. در بررسی موضع کوبا، مسائلی بدتر از این رو میایند ـ کتاب مورد بحث ما که قصدش دفاع از کوبا است نیز سهوا این مسائل را برملا می سازد.

این قطعنامه ها زنجیره ای را تشکیل میدادند که از اتصال «محکومیت» عراق و «دعوت از دولتهای عضو» در افزایش اقداماتشان شروع و به جنك به عنوان نتیجه ناگزیر «اراده ملل جهان» ختم میشد. این امر موقعی مشخص تر شد که گروه جنایتکاران تحت رهبری آمریکا ابتدا از این قطعنامه ها به عنوان بهانه برای براه انداختن جنك استفاده کردند و سپس بهانه ای شد که تا انجام کامل ماموریتِ وارد آوردن تلفات و ضایعات به نیابت از سوی سازمان ملل، از پذیرش تسلیم عراق خودداری کنند. پس مثل کوبا نمیتوان بحث از این کرد که آمریکا خلاف فلان قطعنامه عمل نمود یا از آنها سوءاستفاده کرد؛ زیرا هیچکدام از این قطعنامه ها بی آزار و یا بیطرف نبودند.

تصویب قطعنامه ۶۶۰ پیشنهادی آمریکا در محکومیت اشغال کویت توسط عراق و درخواست «گامهای بیشتر در جهت تضمین اجرای قطعنامه کنونی» در دوم اوت، نخستین شلیك سازمان ملل بود. این «گامها» جهشهایی عظیم به سوی تجاوزگری بودند: آمریکا دستور حرکت کشتی های جنگی به سوی خلیج را صادر کرده بود. برای آمریکا و متحدینش اهمیتی ویژه داشت که این قطعنامه ـ به عنوان سند «مشروعیت» جنك ـ بدون مخالفت از تصویب بگذرد تا بتوانند این واقعیت را لاپوشانی کنند که آنها صرفا قانونی را اجرا میکنند که خود بتصویب رسانده اند. سفیر کوبا در سازمان ملل خاطر نشان ساخت که سازمان ملل هرگز به خود زحمت نداده حتی یك گام فریبکارانه جهت تو دهنی زدن به اسرائیل بردارد. کوبا در هر صورت به این قطعنامه رای موافق داد. حتی یمن در این مورد از کوبا جلوتر رفت و در رای گیری شرکت نکرد.

اقدام بعدی عبارت بود از محاصره نظامی عراق با توجیه قطعنامه ۶۶۱. علیرغم اینکه قطعنامه مذکور به عنوان تلاش جهت جلوگیری از جنك طرح شده بود، اما این محاصره که بیشترین حد بکارگیری نیرو، زرهپوش، هواپیما و کشتی های جنگی اززمان جنك جهانی دوم به بعد را به خود میدید، تهاجمی ترین اقدام بود که با هدف علنی گرسنگی دادن به مردم عراق و هدف بس تبهکارانه و غیر علنی تدارك سیاسی ونظامی تجاوز صورت میگرفت. اگر چه کوبا و یمن در تصویب این قطعنامه غایب بودند، اما «ریکاردو آلارکن» سفیر کوبا در سازمان ملل توضیح داد که «دولت من گامهایی مناسب در جهت تضمین اینکه کشور ما نیز این قطعنامه را رعایت کند، برداشته است.» کوبا بعدا به قطعنامه هایی رای موافق داد که قطعنامه ۶۶۱ را تایید میکردند. وقتی ورق پاره ای که سفیر آمریکا به عنوان پیش نویس قطعنامه تسلیم کرده بود تصویب شد، آمریکا عملیات به اصطلاح تدافعی «سپر صحرا» را آغاز کرد. این عملیات قرار بود هنگامیکه تدارکاتش انجام شد به عملیات تهاجمی «توفان صحرا» تبدیل شود. قطعنامه ۶۶۲ که کوبا نیز بدان رای موافق داد، محاصره را بیش از پیش مشروعیت بخشید. قطعنامه ۶۶۲ خواهان احیای امیر نشین کویت میشد و نیروهای تحت رهبری آمریکا قرار بود تحت همین عنوان بجنگند.

قطعنامه بعدی (۶۶۴) از کشورهای عضو میخواست سفارتخانه های خود را در کویت باز نگه دارند. این قطعنامه به تحریکات دامن میزد، زیرا هدفش این بود که فرانسه و سایر کشورها برای «حفاظت» از کارکنان سفارتخانه هایشان که حاضر به خروج از کشور نشده بودند، بهانه داشته باشند تا بر حضور نظامی خود بیفزایند. از همین روز ـ هجدهم اوت ـ آمریکا محاصره دریایی خود را دیگر تکمیل نموده و کشتی های عراقی را به گلوله می بست. کوبا (و یمن) به این قطعنامه رای مثبت دادند.

قطعنامه ۶۶۵ مورخ ۲۵ اوت چنین میگوید: «فراخوان به آن دسته از دولتهائی که با دولت کویت همکاری میکنند این است که نیروهای دریایی خود را در منطقه مستقر کنند تا به نحوی که شرایط خاص اقتضاء کند و لازم شود عبور و مرور کشتیهای تجاری را متوقف نمایند.» به عبارت دیگر، به جای اینکه حمله آمریکا و سایر دولتها به کشتیهای عراقی که راهزنی دریایی و مغایر با قوانینی است که خود ادعای اجرایش را دارند محکوم شود، این

و جنگ خلیج

قطعنامه سازمان ملل به آغاز درگیری ها مشروعیت می بخشید. این قطعنامه همچنین «از دولتهای درگیر میخواهد تا فعالیتهای خویش را در جهت اجرای پاراگراف فوق، هماهنك سازند» ـ خلاصه آنکه، باید یك فرماندهی مشترك نظامی تشکیل شود که آمریکا در آن به جای سازمان ملل فرمان آتش دهد. بهنگام رای گیری در مورد این قطعنامه، کوبا و یمن باز هم غایب بودند.

نخستین رای منفی کوبا در تاریخ سیزدهم سپتامبر بقول خودشان بر اساس مسائل انساندوستانه به قطعنامه ۶۶۶ داده شد که مواد خوراکی و دارو را به لیست تحریم اقتصادی عراق وارد میکرد. کوبا مخالفت خود را حول مسئله گسترده بودن موارد تحریم اقتصادی متمرکز نمود و با اینکار کمك کرد این واقعیت پوشانده شود که این محاصره تنها پیش درآمد جنك است. مهمتر ازهمه، کوبا از قطعنامه متمم ۶۶۷ که «اقدامات مشخص بعدی دراسرع وقت» را مجاز مینمود، پشتیبانی کرد. در عین حال، «آلارکن» سفیر کوبا در سازمان ملل خجولانه اخطار داد: «برخی از دولتها ممکن است از این مجوزات جهت بر انگیختن مخاصمه و اصرار بر عملیات نظامی استفاده کنند.» «آلارکن» همچنین به قطعنامه ۶۶۹ که قطعنامه قبلی در تقویت تحریم اقتصادی را تکمیل میکرد، رای موافق داد (این فاکت ازکتاب «رهیاب» حذف شده است.)

قطعنامه ۶۷۰ در اواخر سپتامبر خواهان تنگتر شدن محاصره و بسط آن به کلیه پروازهای غیر نظامی نیز میشد. کوبا تنها کشوری بود که با این بند مخالفت کرد. اما این مخالفت تنها در همین حد باقی ماند و بخش مهم قطعنامه را دربر نگرفت ـ پاراگرافی که دولت عراق و رهبری آن کشور را از بالا تا پائین مسئول نقض «کنوانسیون ژنو» (مربوط به اصطلاح قوانین جنك) میشناخت. این نکته به طور مشخص نشان میداد که آمریکا و متحدینش پس ازمجبور کردن عراق به ترك کویت قصد نداشتند متوقف شوند، بلکه خواهان استفاده از حق فاتحین در سرنگون کردن حکومتهای مغلوب بودند. «آلارکن» شکوه کرد که درخواست او برای رای گیری جداگانه در مورد پاراگراف آخر رد شده است. او همچنین متذکر شد دولت متبوع وی ازآن پاراگراف اگر به طور جداگانه طرح میشد پشتیبانی میکرد! این حرف بمعنای حمایت از تجاوزگری بود، هرچند با پوششی عوام فریبانه تزئین شده بود. «آلارکن» اظهار تاسف میکرد از اینکه قطعنامه نهایی، این پاراگراف را به «تهدیدات روشن دایر بر اینکه سایر اقدامات ـ معتقدم اقدامات نظامی ـ علیه عراق به کار گرفته خواهد شد»، پیوند می زد. اما به خیال «آلارکن» چه کسانی غیر از جنایتکاران جنگی غرب، عراق را مسئول معرفی میکردند؟ «آلارکن» با تقلید کامل از «پاپ» سخنان خود را با آیه ای از انجیل به پایان رساند: « برای دوست داشتن مهلتی وجود دارد و برای نفرت ورزیدن مهلتی، برای جنك مهلتی وجود دارد و برای صلح مهلتی»، و فریاد زد «به صلح فرصت دهید.» اما هیچ فرصتی برای تغییر مسیر غرب باقی نمانده بود. این سخنان تنها میتوانست توهمات کسانی را تقویت کند که هنوز فکر میکنند دول امپریالیستی ممکن است به «استدلالات» گوش فرا دهند.

اندکی بعد، «فیدل کاسترو» در هاوانا سخنرانی کرد. او به «مبارزه بزرگ» کشورش در سازمان ملل اشاره کرد و گفت: «آنها اکنون محاصره هوایی را به تصویب رسانده اند. کوبا علیه آن رای داد و ما تنها کشوری بودیم که چنین کرد! ما سربلند و مفتخریم از اینکه تنها کشوری بودیم که «نه» گفتیم! تاریخ افتخار، سربلندی و شهامتی که کوبا در آن لحظات مهم زندگی بشریت از خود نشان داد را ثبت خواهد کرد. لازم بود که موضع قاطع بگیریم. پس غایب نشدیم و «نه» گفتیم! ما علیه هر آنچه قبول نداشته باشیم رای منفی خواهیم داد، حتی اگر تنها کشوری باشیم که چنین میکنند.» اما آقای سفیر درست در تصویب قطعنامه بعدی سازمان در مورد خلیج (قطعنامه ۶۷۴) غایب شد. این قطعنامه باطرح تقاضای پرداخت خسارات مالی مطروحه علیه عراق به تهدیدات علیه این کشور دامن می زد. بعدها سخنگوی آمریکا مطرح کرد که همین قطعنامه به آمریکا اجازه میدهد مناطق نفت خیز عراق را برای تضمین بازپرداخت خسارات برای سالها تحت اشغال داشته باشد. کتاب «رهیاب» بعد از شرح غیبت آقای سفیر به اتمام میرسد.

اما هنوز وظیفه سازمان ملل تمام نشده بود. «آلارکن» در ۲۸ نوامبر از طرف هیئت نمایندگی کوبا به نفع قطعنامه ۶۷۷ که سازمان ملل را مسئول حفظ ثبت اسناد مربوط به سکنه کویت قرار میداد، رای داد. حتی این قطعنامه هم که در میان ده دوازده قطعنامه مصوبه سازمان ملل در مورد خلیج ظاهرا جای اعتراض چندانی نداشت، از محتوایی ارتجاعی برخوردار بود. زیرا هدف از ثبت موالید، مرگ و میر و غیره توسط دولت کویت عبارت بود از انکار کلیه حقوق سیاسی اکثریت مردم آن کشور که شهروندان غیر کویتی محسوب میشوند. شورای امنیت سازمان ملل کاملا بدین امر آگاه بود که پرچم نژادپرستانه کویت که در صف مقدم ائتلاف تجاوزگران قرار داده شده، چه نوع جامعه ای را نمایندگی میکرد.

روز بعد، هنگامیکه شورای امنیت با ارائه آخرین قطعنامه اش در مورد خلیج به جنجال های سفسطه انگیزش خاتمه داد، کوبا علیه قطعنامه ۶۷۸ رای داد. این قطعنامه به آمریکا و متحدینش اجازه میداد تا از تاریخ ۱۵ ژانویه به بعد از «کلیه ابزارهای لازم» علیه عراق استفاده کنند. این تنها قطعنامه مهم در مورد خلیج بود که کوبا (و یمن) به آن رای مخالف دادند. این قطعنامه فقط نتیجه منطقی کلیه قطعنامه های پیشین بود که دعای خیر خود را نثار ۱۵ ژانویه میکرد ـ تاریخی که آمریکا از سه ماه قبل تعیین کرده بود. اما دیگر اهمیتی نداشت. فصل تدارکات جنگی سازمان ملل با این قطعنامه بسته شد. دول امپریالیستی متوجه شده بودند که از سازمان ملل بحداکثر استفاده کرده اند. (این تنها قطعنامه ای بود که چین تاییدش نکرد ـ این کشور برای اینکه تمام وجهه اش را در جهان سوم از دست ندهد و در عین حال مجبور به استفاده از حق وتوی خود و در نتیجه رنجش خاطر برخی امپریالیستها نشود، بهنگام رای گیری غایب شد.)

خلاصه آنکه، طی دوره ای که آمریکا و متحدینش در حال زمینه چینی سیاسی برای اشغالگریشان در خلیج بودند، کوبا نیز همچون سایر دولتهای تشکیل دهنده شورای امنیت سازمان ملل با اساسی ترین جوانب این برنامه همراهی کرد.

البته کوبا قرار بود کوبا باشد؛ پس با توجه به نقشی که در مسائل جهانی بازی میکند؛ تلاش نمود خود را از

جنگی که به تدارکش کمك کرده بود دور نگه دارد. سفیر کوبا در سازمان ملل اشاراتی افشاگرانه به ریاکاری آمریکا داشت. «آلارکن» پرسید: «آیا واقعا الزام به احترام به استقلال، خودگردانی و تمامیت ارضی دولتها است که محرك آمریکا میباشد؟ یا امیال مداخله گرانه و سلطه جویانه این کشور در خاورمیانه دخیل است؟» او بارها مسئله اشغال پاناما توسط آمریکا را مطرح کرد، و سازمان ملل آنرا نادیده گرفت. او متذکر شد که «جورج بوش» در مقام سفیر آمریکا در سازمان ملل مجبور شده بود در شورای امنیت حاضر شده و از تصمیم آمریکا دایر بر نادیده گرفته رای تحریم اقتصادی رژیم نژاد پرست «رودزیا» توسط سازمان ملل، دفاع کند. (این تحریمهای اقتصادی مثل تحریم پر شکاف اقتصادی آفریقای جنوبی که آمریکا، انگلیس و غیره اکثرا زیر پا مینهادند داوطلبانه بودند، زیرا محاصره نظامی رژیمهای نژاد پرست در آن زمان در مخیله نمی گنجید.) در هنگام مباحثه پیرامون قطعنامه ٦٦٤ دایر بر پرداخت غرامت توسط عراق، «آلارکن» متذکر شد که آمریکا رای «دادگاه جهانی» مبنی بر پرداخت خسارت به خاطر مین گذاری بنادر نیکاراگوئا را انجام نداده است. اما این سخن به معنی دادن رای مخالف به قطعنامه نبود!

اما سخنان «آلارکن» در سازمان ملل به کجا منتهی شد؟ سخنرانی های وی جمع کلمات بی طنین و بی اثر فردی ازپاافتاده بود. هیچکس در شورای امنیت به سخنانش گوش نمیداد. حرف هایش تنها درحد تقبیح برخی سیاستهای آمریکا بود و حول و حوش مسائلی دور میزد که زیاد پاپیچ منافع بلافصل آمریکا در سازمان ملل نشود. به علاوه، سیاست زبونانه نرد عشق باختن با امپریالیستهای اروپایی بویژه فرانسه، هم چاشنی این سخنرانی ها بود. بطور مثال، چرا کوبا در تصویب قطعنامه ای (قطعنامه ٦٦٥) غیبت کرد که روزنامه دولتی «گرانما» آنرا «مشروعیت بخشیدن به عملیات راهزنی نیروی دریایی آمریکا» می خواند؟ شاید علت آن بود که انگلیس و فرانسه نیز در این عملیات شرکت داشتند، و «آلارکن» و «گرانما» خود را در موقعیتی نمیدیدند که به «عملیات راهزنی» این دو کشور اشاره کنند. «آلارکن» به نفع قطعنامه ٦٦٧ (دایر بر اعطای پرچم سازمان ملل به فرماندهی نظامی مشترك ائتلاف) رای داد. او اینکار خود را به عنوان «بیان حسن دوستی و احترام نسبت به فرانسه، کانادا و سایر کشورها»، توجیه کرد؛ یعنی همان کشورهائی که حتما استخر سفارتخانه هایشان در کویت سیتی بعلت فشار عراقی ها از آب شیرین محروم شده بودند. همان زمانی که «آلارکن» این سخنان را ایراد میکرد، فرانسه سیزده هزار سرباز و سیزده کشتی جنگی در خلیج داشت که آماده بودند طبق قطعنامه های سازمان ملل «گامهای مشخص بعدی» را بردارند. «آلارکن» درصحبت های داغ ولی بی خاصیتش پیرامون حمایت سازمان ملل از رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی، اصلا مطرح نکرد که فرانسه همان دولتی است که قطعنامه پیشنهادی در مورد اخراج آفریقای جنوبی از سازمان ملل را در سال ۱۹۷٤ وتو کرده و همان دولتی است که از حق وتوی خویش جهت حمایت از رژیم فاشیستی «فرانکو» در اسپانیا و سیاست مستعمراتی هلند و خودش در اندونزی استفاده نموده است. «آلارکن» از اعزام نیروهای کانادایی به خلیج چیزی نگفت. او نگفت که کانادا در موقع مقتضی ـ زمانی که امپریالیستها با جان سالم بدر بردگان منطقه پنجه در پنجه افکندند، حاضر است خونخواری خود را ثابت کند و این عمل را پشتوانه تقاضا نامه اش جهت پیوستن به دارودسته دول بزرگ قرار دهد.

در این اسناد و سخنرانی ها هیچ ذکری از شوروی به میان نیامده است، علیرغم اینکه این جنك با رضایت و همراهی شوروی با آمریکا ممکن گردید. شوروی که از حق وتو برخوردار بود نمیتوانست مثل کوبا مواضع دوپهلو آغاز کند. اما فعالیتهای کوبا طی این دوره کاملا با منافع شوروی در لاپوشانی تبانی های امپریالیستی و منافع امپریالیستی پشت آنها مطابقت داشت. با توجه به ژستهای کاسترو به ویژه از زمان سقوط بلوك شوروی در اروپا، شاید به نظر عجیب برسد اگر بگوییم که امروز هیچ کشوری در دنیا از نظر سیاسی به اندازه کوبا به شوروی سر سپرده نیست. این امر بازتاب تداوم سلطه اقتصادی سرمایه شوروی است ـ موقعیتی که نه شوروی و نه کاسترو کار زیادی در تغییر آن انجام نداده اند. آیا تجدید قرارداد تجاری کوبا و شوروی در اوایل ۱۹۹۱ ربطی به این رفتار کوبا ندارد؟

تبعیت از شوروی دلیل عمده اینست که چرا سفیر کوبا علیرغم تمام اشارات ضد آمریکائیش نه میتواند امپریالیسم را افشاء کند و نه حتی واقعا میتواند با سیاست های آمریکا در این مورد خاص مقابله نماید. این نظامی است که مبنای تقلاهای سبعانه جاری برای اعمال کنترل بر مستعمرات بوده و کنترل جهان بر این شالوده استوار گشته است. اما این تنها محدودیت کوبا نیست. کوبا در مورد ایجاد روابط حسنه با ارباب مستعمراتی سابقش هم دچار توهم است. همین امر است که «کاسترو» را بدانجا میکشاند که بگوید این جنك «حتی نتایج کاملا منفی برای اقتصاد کشورهای توسعه یافته و نیز اقتصاد آمریکا در بر خواهد داشت»، و «بهای نفت به ۷۰ دلار در ازای هر بشکه» خواهد رسید که برای کشورهای جهان سوم «یك فاجعه» است. تو گویی که این تنها اشکال کار بود! در هیچکدام از این سخنرانیها علیرغم هیاهوی کاسترو، ذکری از این به میان نیامده که این جنك، جنگی ناعادلانه و غارتگرانه امپریالیستی است. نه تنها واژه امپریالیسم، بلکه کل مفهوم مبارزه علیه آن نیز از سخنان مقامات دولت کوبا در مورد مسئله جنك خلیج حذف شده که این به نوبه خود بازتاب موضع عملی آنهاست.

سازمان ملل باشگاهی است که به دست امپریالیستها و برای خودشان ایجاد گشته و قلدرمآبانه توسط آنها اداره میشود. نقش کوبا در اینجا، لاپوشانی موضع سازمان ملل بود. «آلارکن» بارها آمریکا را به «سوءاستفاده» از قطعنامه های سازمان ملل و تضعیف این سازمان متهم میکند. او اصرار دارد خود را متعجب از این نشان دهد که چرا این مجمع اصلا دارد کاری می کند که در چارچوب تجاوزگری آمریکا می گنجد. روزنامه «گرانما» به عهده گرفتن فرماندهی نظامی غرب توسط آمریکا در خلیج را «نقض مرگبار و سوءتفسیر غیر قابل قبول منشور سازمان ملل» خواند. این حرافی در حالیست که کوبا حتی علیه قطعنامه ٦٦٥ که آمریکا را بدین کار مجاز میکرد، رای نداده بود. روزنامه «گرانما» خود را این چنین متعجب نشان میدهد: «حقیقتا مایه تعجب است مجمعی که هیچگاه طی تاریخ چهل و پنج ساله سازمان ملل اجازه استفاده از زور را نداده، اکنون به شیوه ای غیر مسئولانه چنین میکند.» حتی ناشرین تروتسکیست این کتاب مجبور شدند یك پاورقی در اینجا اضافه کرده و به اشغال کره توسط آمریکا به قیمومیت سازمان ملل (که شورای امنیت آنرا تصویب کرد و شوروی این جلسه را در اعتراض به ندادن کرسی به جمهوری خلق چین بایکوت نموده بود) اضافه کنند. اما این ناشرین با وصله و پینه کردن پاورقی ها کماکان به دفاع از کاسترو در شرایط دشوار ادامه میدهند.

ما میتوانیم لیست بلند بالایی از جنایات امپریالیستها که تحت پرچم سازمان ملل انجام شده، ارائه دهیم ـ از دخالت رسوای سازمان ملل در زئیر که به

قتل «پاتریس لومومبا» رهبر ناسیونالیست در ۱۹٦٤ انجامید گرفته تا حضور نیروهای سازمان ملل در لبنان که نه برای اخراج تجاوزگران اسرائیلی بلکه حمایت از آنها اعزام شده بودند. کسی نمیتواند تنها یك نمونه ازدخالت نیروهای سازمان ملل را ارائه دهد که در خدمت مستقیم به امپریالیسم نباشد؛ یا حتی فقط یك نمونه از عملکردهای نظامی وغیر نظامی سازمان ملل نشان دهد که کوچکترین ضرری به امپریالیسم رسانده باشد. حتی نمونه هائی چون توزیع مواد خوراکی در اتیوپی قحطی زده، اگر چه بخش بس کوچکی از کار سازمان ملل را تشکیل میدهد و بخشی از فریبکاری امپریالیستی است، اما آنهم به نحوی انجام میگردد تا تداوم وابستگی اقتصادی کشور را تضمین کند. (تصادفی نیست که اتیوپی بعنوان یکی از اعضای موقت شورای امنیت بدون آنکه هیچ حرفی در مورد قطعنامه هاداشته باشد، با آنها همراهی نمود.)

بیشك حتی اگر کوبا علیه کلیه قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل هم رای میداد، نمیتوانست از جنك جلوگیری کند. اما دقیقا نکته اصلی اینجاست. سازمان ملل مطلقا قادر به انجام کاری که امپریالیسم اجازه نداده باشد، نیست. سازمان ملل مجمعی نیست که ورای برخورد طبقات و ملتها قرار گرفته باشد، بلکه ابزاری در دست امپریالیسم است. سازمان ملل برخی مواقع مجمعی است برای حل و فصل تخاصمات میان امپریالیستها (همچون زمانیکه آمریکا و شوروی برسر بحران موشکی کوبا در سال ۱۹٦۲ درگیر شدند، و یا زمانیکه آمریکا در سال ۱۹۵٦ علیه تلاشهای فرانسه و انگلیس برای سلطه بر مصر اقدام نمود). اما وقتیکه دول مختلف به اسلحه و یا تهدید به استفاده از آن تحت پرچم خود برای حل مسئله روی می آورند، سازمان ملل به مجمعی بی ربط تبدیل میشود. و هنگامیکه دول امپریالیستی مختلف تا حدودی باهم تبانی دارند، سازمان ملل موثرترین نقش را ایفا میکند. این مجمع بخشی از ساختار سازمان یافته «نظم جهانی» غیر عادلانه کنونی است. چین و شوروی زمانیکه انقلابی بودند، بدین واقعیت آگاه بودند و نمیگذاشتند امپریالیستها آنرا در انحصار داشته باشند. کوبا صرفا تلاش دارد عضو خوبی در این مجمع باشد، کوششهایش به عنوان «اپوزیسیون وفادار» درون سازمان ملل جهت مشروعیت بخشیدن به این نهاد تحت سلطه امپریالیسم مورد قبول واقع گردد. کوبا در پی افشاء کل این سازمان قلابی ملل و مقابله با آن نیست●

محاسبات کاسبکارانه...

بقیه از صفحه ٤۰

انجامیده است. مثل اسرائیل که مجبور شد بخش اعظم خاك لبنان که در سال ۱۹۸۲ به اشغال درآورده بود، را ترك گوید. علیرغم این که نمایش قدرت نظامی آمریکا این کشور را قادر میسازد برتری جهانی خود را اعمال دارد اما افزایش نقش نیروی نظامی در مسائل جهانی به اندازه ای که بر ژاپنی ها و آلمانی ها تاثیر میگذارد بر شورویها موثر واقع نمیشود. شوروی هر چه باشد بالاخره ابرقدرت دیگری است که قدرت نابود ساختن کره زمین را دارد.

خود خاورمیانه را در نظر بگیریم. تنها گذاشتن تحت الحمایه ای بنام صدام حسین در مقابل ابرقدرت دیگر، بیشك تبلیغ خوبی برای شوروی جهت جلب کمپرادورهای جدید نیست. اما دراین مقطع زمانی، جلب کمپرادورهای جدید واقعا جای عمده ای در طرحهای شوروی برای خاورمیانه ندارد. شوروی در عوض، تمرکز قوای خود را برای گسترش نفوذ در مناطقی گذاشته که سنتا تحت هژمونی غرب بوده اند؛ و در اینکار چندان هم ناموفق نبوده است. این کشور برای نخستین بار از سال ۱۹٦۷ تاکنون با اسرائیل روابط کنسولی آغاز کرده، بالاخره با عربستان روابط دیپلماتیك برقرار ساخته، مناسباتش را با مصر بهبود چشمگیر بخشیده است. حتی کویت چندین میلیارد دلار به سیستم بانکی شوروی واریز کرده است.

مسائل مربوط به سوریه نشان میدهد که «تفکر نوین» شوروی چگونه منافع خویش را در رابطه با یکی از بهترین کمپرادورهایش حفظ میکند. بوش طی ملاقات پائیز سران دو کشور به گورباچف قول داد که شورویها در ازای همکاری با آمریکا علیه عراق، میتوانند در ساختار امنیتی منطقه پس از جنك مشارکت داشته باشند. حافظ اسد مدتها است که در کمپ شوروی قرار دارد. اما غرب نیز به او علاقمند است، چرا که سرکوب چریکهای فلسطینی در لبنان را به پیش می برد. اسد حدود سی هزار سرباز، چند صد تانك ت ـ ٦۲ و زرهپوش ساخت شوروی برای جنك دوشادوش آمریکا به خلیج فرستاد. درعوض، عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج سه میلیارد دلار به سوریه پرداخته اند. نیروهای سوریه و اسرائیل همکاری با یکدیگر در سرکوب چریکهای «ساف» (که باعث دردسرشان هستند) را شروع کرده اند. و همانطور که جورج بوش قول داده بود، اکنون نیروهای سوری تحت الحمایه شوروی بهمراه نیروهای مصری بخش اصلی «نیروهای پاسدار صلح عرب» را تشکیل میدهند ـ این نیرو برای اجرای نظم امپریالیستی در منطقه خلیج طراحی شده است. بدین ترتیب حافظ اسد باصطلاح ضد امپریالیست به نیابت از سوی آمریکا به کشتار اعراب کمك کرد و در عوض سرمایه و جواز سرکوب خطراتی که از درون حکومتش را تهدید میکند، دریافت نمود. همه اینها مهر تایید «تفکر نوین» گورباچف را نیز بهمراه داشت. در نتیجه این حقیقت با خون ترسیم شد: توده های خلق هستند که بار دیگر بهای «همکاری مسالمت آمیز» حکام شوروی با غرب را خواهند پرداخت.

و آخرین نکته، مساله چگونگی ارزیابی شوروی از هدف آمریکا از جنك، یعنی کنترل شدیدتر جریان نفت یا شریان حیاتی اقتصادهای صنعتی جهان است. آمریکا بدین خاطر در پی کسب کنترل نفت بوده که بتواند اهرم بهتر و قدرت رقابتی بیشتری بویژه علیه ژاپن و آلمان بدست آورد ـ در همین رابطه، یك هدف مهم آمریکا بخطر افکندن همکاریهای فزاینده شوروی و آلمان بود. هرچند این اهداف مایه نگرانی شورویها است، اما مشخص نیست که واقعا استفاده از این اهرم چقدر برای آمریکایی ها عملی خواهد بود. رسانه های شوروی در طی جنك خلیج، بر این واقعیت تاکید گذاشتند که شوروی ٦۰ درصد ذخایر شناخته شده نفتی جهان را دارا است. (٦) شوروی ها مرتبا تکرار میکنند که مشکل آنها فقدان سرمایه و تسهیلات شالوده ای جهت استفاده صحیح از این منابع است. اما ممکن است کشوری دیگر ـ مثلا آلمان ـ چنین امکانی را داشته باشد. جاذبه مغناطیسی میان دو قطب ـ یعنی لوکوموتیو اقتصادی آلمان و ابرقدرت نظامی شوروی ـ بدون شك کانون توجه جدی بویژه برای امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی است. اما اینکه جنك خلیج و کنترل شدیدتر آمریکا بر نفت، آلمان را به آمریکا محکمتر متصل خواهند نمود، یا اینکه نگاه این کشور را به سوی سیبری و همکاری فزاینده با شوروی برخواهد گرداند، را آینده پاسخ خواهد گفت. ●

پانویس ها

۱) تایم، ٤ مارس ۱۹۹۱.
۲) هرالد تریبون، ۱۳ فوریه ۱۹۹۱.
۳) ایندیپندنت (لندن)، فوریه ۱۹۹۱.
٤) سخنرانیهای مائوتسه دون، «اظهار نظراتی در فستیوال بهاری»، صفحه ۱۹۸.
۵) سووتسکایا روسیا، ۷ فوریه ۱۹۹۱.
٦) هفته نامه شوروی، ۱٤ فوریه ۱۹۹۱.



I ـ مدخل: قدرت سیاسی نوینی در حال ظهوراست.

ندارها و منکوب شدگان پرو، که به مدت چندین قرن توسط داراها، «ایندیو» (سرخپوست) و «چولو» (دو رگه) خوانده شده و منبع کار محسوب میگشتند، بپا خاسته اند. آنها تحت رهبری حزب کمونیست پرو که یك حزب مائوئیستی است، یك ارتش انقلابی تشکیل داده اند. جنك خلقشان به پیشرویهای عظیمی در سال گذشته دست یافت و شکستهای مهمی را نصیب نیروهای حکومتی نمود. آنها قدرت سیاسی انقلابی را در مناطقی از کشور بر پا ساخته اند که یك سوم جمعیت پرو را دربر میگیرد. ارتش آنها در تمام مناطق پرو، چه شهری و چه روستایی، عملیات انجام میدهد. ح.ك.پ اینك فراخوان سازماندهی و تدارك برای کسب قدرت سراسری را «در خدمت به انقلابی جهانی» صادر کرده است.

جمهوری خلق همچون جنین در رحم مادر در حال شکل گیری است. عصبها، استخوانها و ماهیچه ها در حال ساخته شدنند، نیرو انباشت میکند و آماده زاده شدن در گرماگرم مبارزه میگردد. آمریکا هم به نوبه خود بیشترین تلاش را میکند تا انقلاب در پرو را خفه کند.

حکومت تازه به قدرت رسیده «آلبرتو فوجیموری» حالت آماده باش نظامی در لیما، پایتخت پرو، را در اوت سال ۱۹۹۰ تمدید کرد وآنرا به ده بخش دیگر از بیست و چهار بخش کشور گسترش داد. این خود نشانه یك تحول کمی سریع است. لیکن موقعیت بخش بزرگی از مناطق روستایی که نیروهای مسلح حکومتی و نیروهای مسلح انقلابی در آنجا بر سر قدرت سیاسی در نبرد هستند نیز دستخوش تحولی کیفی است. برای نخستین بار طی ده سال جنك خلق در پرو، پرچمهای سرخ آشکارا در بسیاری از روستاها در اهتزازند. بسیاری ازهزاران «کمیته های خلق» دیگر مخفی نبوده و به طور علنی در روشنایی روز حاکمیت میکنند. برخی از مناطق پایگاهی انقلابی متشکل از «کمیته های خلق» از ثبات نسبی برخوردار شده اند و مناطق پایگاهی نوینی در حال ایجاد شدن هستند. ح.ك.پ به تبعیت از مائو، این



درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

یك نقاشی بروی پارچه در قطع بزرگ تحت عنوان «زنده باد جنگ خلق در پرو» که توسط کمیته حمایت از جنگ خلق پرو در مکزیك تهیه شده است

مناطق پایگاهی را «جوهر جنگ خلق» مینامد، زیرا امکان آنرا بوجود می آورند که جنگ به مثابه یك جنگ واقعاً توده ای، و نه فعالیت یك «گروه شورشی سرگردان» منفرد، شکفته شود.

«ارتش چریکی» خلق که توسط این کمیته های خلق تغذیه میشود، در آستانه سطح کلا نوینی از جنگ قرار دارد. این ارتش تا همین چندی پیش عمدتا عملیات چریکی انجام میداد، برای گشتیهای نیروهای دولتی کمین می نهاد و به پاسگاههای پلیس حمله مینمود، و دشمن را ذره ذره نابود میکرد. این ارتش اکنون در موارد متعددی به جنگ واحدهای چند صد نفری ارتش حکومتی رفته و بر پایگاههای مستحکم نیروهای مسلح حمله برده است. پروسه گذار از جنگ چریکی به جنگ متحرك به معنای تمرکز بزرگتر و تحرك بیشتر نیروهای انقلابی و یورش برای به دست آوردن تسلیحات مدرنتر جهت حمله به ستونهای ارتش و حتی پایگاههای بسیار مستحکم حکومتی است و نبردهای مقیاس بزرگ انجام میپذیرد که دیگر، همیشه، خصلت غافلگیری نداشته و گاهی چندین ساعت به طول میانجامد. حتی در حالیکه نیروهای اصلی ارتش انقلابی در حال کسب ویژگیهای یك ارتش منظم هستند، میلیشیای روستا (که افرادش به طور تمام وقت در مزارع کار میکنند) و چریکهای محلی نیز در حال گسترش بوده و بر توانایی جنگی خود میافزایند، به نحوی که ارتش ارتجاعی در مناطق گسترده ای از پرو با مردم مسلح روبرو است. در شهرها، منجمله لیما پایتخت پرو، انقلاب از طریق یك سلسله اعتصابات مسلحانه و سایر طرق به ارزیابی نیروی خود در مقابله با دشمن پرداخته است. کارگران، زاغه نشینان و سایر مردم به جنگ خلق در مناطق روستایی چشم دوخته اند و قیامهای شهری آینده را تدارك می بینند که اوج پیروزی انقلاب خواهد بود.

نیروهای مسلح طبقات حاکمه نسبت به نیروهای مسلح انقلابی هنوز از برتری استراتژیك برخوردارند. حکومت، ارتش چند صد هزار نفری متشکل از نیروهای زمینی، دریایی (که افرادش به ویژه به درندگی اشتهار دارند) و هوایی (که به سلاحهای روسی مجهز است و اکنون از هلیکوپترهای استفاده شده در افغانستان

برخوردار گشته است) و نیروهای انتظامی (شامل دو واحد ضد چریکی) در اختیار دارد. اما حکومت برای اینکه نیروهایش را حفظ کند باید بیش از پیش آنها را در مواضع استراتژیك خود متمرکز سازد و از گستره وسیعی ازمناطق روستایی بیرون بکشد. تمرکز شدید نیروها و اتکاء به برج و باروسازی و قدرت هوایی، دشمن را از توانایی معینی برخوردار میسازد. اما همانند نمونه ویتنام، همچنین ضعف سیاسی دشمن و شکنندگیهای جدید نظامیش را برملا میسازند. این به نوبه خود فضای مانور بیشتری در اختیار نیروهای انقلابی مینهد، فرصتهای نوینی برای قدرت سیاسی انقلابی فراهم میاورد و نیز مسائل جدیدی پیش پای جنك انقلابی میگذارد. برج و باروهایی که نیروهای ارتجاعی از آنجا به حملات هوایی و زمینی علیه واحدهای چریکی مبادرت میورزند، خود میتوانند به محاصره درآمده و تصرف شوند. کار مذکورمستلزم آنست که چریکها از مهارت تمرکز قوا جهت حمله و سپس متفرق کردن نیرو جهت انجام سایر وظایف انقلابی، برخوردار شوند.

نیروهای مسلح دشمن ازسال ۱۹۸۳به این طرف دست به تشکیل باندهای سیاه به نام رنده رز Ronderos (که به مسنادا Mesnada نیز معروفند) زد تا کارزار ترور و وحشت علیه هواداران و رزمندگان ح.ك.پ به راه اندازند. واژه Ronderos درقدیم به دهقانانی اطلاق میشد که برای حفاظت حشم خود در برابر دزدان باهم متحد میشدند. اما این دستجات اکنون مستقیما توسط ارتش اداره میگردند. هسته مرکزیشان از سربازان قدیمی، افراد سابق پلیس، کسانی که با ملاکین و مستبدین محلی رابطه دارند، و جنایتکاران محلی تشکیل میشود. به طور مثال، «گارسیا» رئیس جمهور سابق پرو، هوایهواکو فرمانده یکی از این باندهای سیاه، را «نماینده شخصی» خود خطاب کرد و گفت اگر صد نفر مثل او میداشت، یك شبه ریشه «خرابکاران» را میخشکاند. روزنامه انقلابی «اِل دیاریو» (که تحت فشارهای دولت مجبور به فعالیت زیر زمینی شده) افشاء کرد که هوایهواکو از سلاطین رسوای قاچاق مواد مخدر در سطح محلی است. او اززندان آزاد شد تا شبکه گانگستریش که تجارت برگ کوکا (کوکائین از آن به عمل میاید) در دره رودخانه «آپوریماك» در شمال شرق «آیاکوچو» را کنترل میکرد، بر مبنای الگوی مورد نظر ارتش، در بسیاری نقاط، مجددا سازمان دهد. ارتش به دور این گروهها هاله ای از دهقانان عادی میکشد



استانها و مراکز استان در پرو مناطق کوهستانی با رنك خاکستری مشخص شده است

ـ اینها دهقانانی هستند که به قوه زور روستاهای خود را ترك کرده و در دهکده های استراتژیك نوع ویتنام (اردوگاههای تحت کنترل ارتش) اسکان یافته اند، و در جنك از آنان به عنوان سپر انسانی استفاده میشود. به آنان گفته میشود یا به مرگ تدریجی در زیر شکنجه و قتل خانواده هایشان، تن دهند یا ریسك مرگ در میدان نبرد را قبول نمایند.

این دستجات علاوه بر مقاصد نظامی از اهداف سیاسی نیز برخوردارند: مغشوش ساختن ماهیت طبقاتی جنك داخلی و وانمود ساختنش به عنوان جنك میان خود مردم. بدین ترتیب حکومت میتواند با قرار دادن دهکده های «سفید» (تحت کنترل ارتش) در برابر روستاهای «سرخ» به این جنك چهره «جنك دهقان علیه دهقان» بدهد. هنگامی که باندهای سیاه به قتل عام دست میزنند، گزارشات دولت آن را قتل عام ازسوی چریکها قلمداد میکند. و وقتی این دستجات در جنك مغلوب میشوند، به عنوان حمله چریکها به دهقانان گزارش میشود. اما به خاطر شکستهای نظامی که ارتش چریکی خلق بر این دستجات و ارتش (که آنها را سازمان داده و هدایت میکند) وارد آورده است، بدلیل نابودی بسیاری از دهکده های استراتژیك توسط واحدهای چریکی که درون این دهکده ها با دهقانان کار میکنند، و به خاطر سیاست موفقیت آمیز حزب مبنی بر به هلاکت رساندن رهبران این دستجات،



پوستری با تصویر صدر حزب کمونیست پرو، گونزالو ترجمه نوشته های روی پوستر چنین است: قدرت سراسری را کسب کنید! دهمین سالگرد جنگ خلق، ماه مه ۱۹۹۰

ارتش مجبور به عقب نشینی شده تا به سازماندهی مجدد این باندها بپردازد. دولت اکنون قصد دارد آنهارا مجددا برپا سازد و جهت تقویت پایگاه اجتماعی برای تلاشهای ارتجاع و جلوگیری از انزوای کامل و شکست، تدابیری در جهت منافع اقلیتی در مناطق روستایی به کار گرفته است.

ح.ك.پ از سه مرحله ای که جنگ خلق باید از آن گذر کند، تحلیل کرده است. گذار از جنگ چریکی به جنگ متحرك پیش شرطی است که بتوان ازمرحله کنونی (دفاع استراتژیك نیروهای مسلح انقلابی در برابر دشمن) به یك مرحله جدیدتر و عالیتر (تعادل استراتژیك) گذر نمود. مرحله تعادل استراتژیك بدین معنا است که حکومت دیگر در تلاش عقب راندن انقلاب نبوده، بلکه با تمرکز و تحکیم حاکمیت خود در نقاطی که از بیشترین قدرت برخوردار است، بدفاع از خود میپردازد. در مرحله سوم پس از، از بین رفتن برتری استراتژیك نیروهای مسلح دشمن، یك ضد حمله انقلابی آنها را به صورت کامل و همه جانبه نابود خواهد ساخت.

سرعت یا دقت این روند را از همین حالا نمیتوان پیش بینی نمود. همان گونه که ح.ك.پ خاطر نشان میسازد، تجربه بین المللی نشان داده است که مرحله نخست طولانی ترین مرحله در جنك دراز مدت خلق است، و دومین و سومین مرحله بالنسبه میتوانند کوتاهتر باشند. بعلاوه،گذار به دو مرحله بعدی به وضعیت سیاسی درون اردوی ارتجاع و عملکردهای آمریکا و وضعیت کلی بین المللی، و نیز تکوین اوضاع در عرصه نبرد بستگی دارد ـ به ویژه به خاطر تاثیری که نابودی کامل دشمن در سراسر کشور و ایجاد جمهوری خلق پرو در منطقه و جهان برجای خواهد گذارد. اما قدرت سیاسی سراسری در افق نمایان شده است. البته بدین معنا نیست که این امر به ناگزیر و سریعا اتفاق خواهد افتاد. بلکه دال بر این است که جنك خلق به نیرویی قدرتمند بدل شده و توازن نیروها خیلی سریع میتواند برهم بخورد. حزب و توده های انقلابی اینك باید به گونه ای تدارك ببینند تا بتوانند کاری را انجام دهند که مدتهای طولانی است هیچ خلق ستمدیده ای انجام نداده است: یعنی اعمال حاکمیت بر کشور خود در خدمت به انقلاب جهانی.

دولت آمریکا نیز به نوبه خود بر حضور نظامی در پرو افزوده و اعلام داشته طرحهایی را جهت مداخله احتمالی، در سطحی گسترده و در آینده نزدیك، در دست بررسی دارد. بیشك آمریکا نمیتواند کنار بایستد و اجازه دهد که جمهوری خلق پرو در بیخ گوشش و بدون آنکه آمریکا جنگی علیه آن برپا دارد، متولد گردد.

II ـ پیشرویهای جنك خلق

سلسله جبال آند که در طول پرو کشیده شده، ستون فقرات جنك خلق است. اکثریت جمعیت کشور در آنجا متمرکز است. شهرهای کوچك مناطق مرتفع (تقریبا هیچ کدام بیش از یك صد هزار نفر سکنه ندارد) که توسط تعداد قلیلی جاده های کوهستانی به یکدیگر متصل میشوند، دراشغال دشمن میباشند: ارتش پایگاههای عمده ای در مراکز استانها ایجاد کرده و پایگاههای کوچکتر خود را در مراکز بخشها نگه داشته است. در روستا، صدها هزار نفر به طور فعال در قدرت سیاسی انقلابی که در مناطق پایگاهی انقلابی متولد میشود، شرکت میکنند. این مناطق پایگاهی دائما در تزاید بوده و در کوهستانها و دره های رودخانه منتهی به جنگل در شرق و به اقیانوس آرام در غرب گسترش می یابند.(اگر چه جنگلهای مناطق پست بخش اعظم مساحت کشور را تشکیل



پوستری از مکزیکو سیتی در بزرگداشت قیام زندانیان پرو در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۸۶ ـ «روز قهرمانی»

میدهند، اما بسیار کم جمعیت بوده و تاکنون صحنه اصلی جنك انقلابی نبوده اند.)

حوزه عملیاتی جنك خلق از این مناطق پایگاهی و نواحی پارتیزانی اطراف آن (جایی که انقلاب برای کسب قدرت سیاسی میجنگد)، نواحی عملیاتی (جایی که چریکها هجوم برده و سپس بیرون میکشند)، و نقاط عملیاتی (جایی که دشمن کنترل کامل دارد، نظیر شهرها، ولی چریکها نیز در آنجا عملیات انجام میدهند) تشکیل یافته است. پیشرفت این مناطق و نواحی در جهت تبدیل شدن به یك کل منسجم، قدرت و برد ضربات نظامی انقلاب راچندین برابر میکند، و نیز اعمال کامل قدرت سیاسی انقلابی و توسعه گسترده تر اقتصادی مناطق تحت حاکمیت انقلابی را ممکن میسازد.

جنك خلق ابتدا در سال ۱۹۸۰ در منطقه جنوب مرکزی سلسله جبال آند در استانهای «آیاکوچو»، «هوانکاولیکا» و «آپوریماك» آغاز شد. اکنون در این کوهستانهای خشك، سرد و نیمه مزروع مناطق وسیعی وجود دارند که به ندرت پای ارتش بدانجا میرسد. ارتش چریکی خلق در سال ۱۹۸۹ و مجددا در اواسط سال ۱۹۹۰ اقدام به یك رشته درگیریهای چشمگیر کرد و بسیاری از باندهای سیاه را در آنجا نابود ساخت. گزارش شده که آمریکا قصد دارد یك پایگاه آتش در منطقه بین رودخانه های «اِن» و «تامبو» ایجاد کرده و از آنجا مستقیما به مناطقی که کماکان عرصه عمده نبردهای انقلاب اند، یورش ببرد.

انقلاب در سال ۱۹۸۶ جهش چشمگیری در منطقه «پونو»، فلات مرتفعی در جنوب پرو، کرد. صدها هزار دهقان درگیر مصادره زمین شدند. «ارتش چریکی خلق» در این منطقه چندین بار شهرها (منجمله «آزانگارو»، مرکز بخش) را تصرف کرده و متینگهای توده ای تشکیل داد. ارتش چریکی خلق در سپتامبر ۱۹۹۰، یك ستون پلیس زبده ضد چریك را که برای ضربه وارد آوردن بر آنها گسیل شده بود، نابود ساخت. فرمانده این ستون به

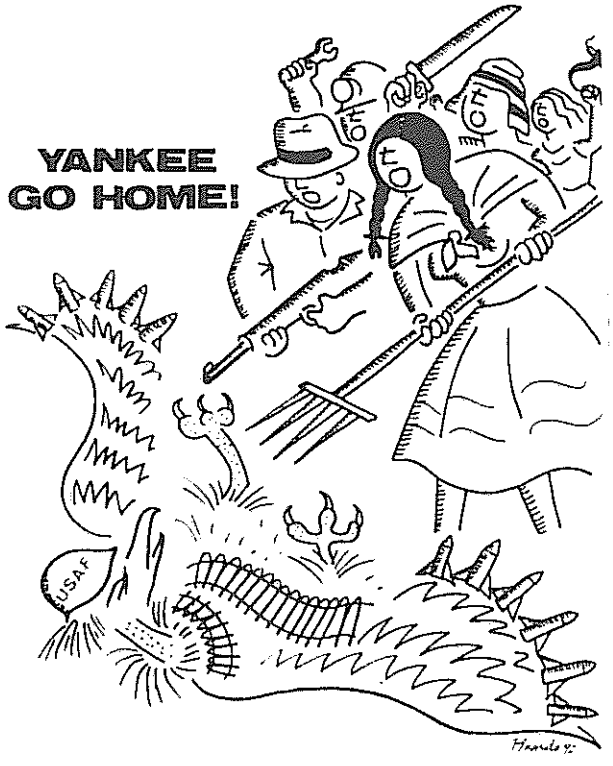

طرحی از اسپانیا

همراه سه گروهبان در یك نبرد هفت ساعته کشته شدند. قبلا تبلیغ مسلحانه در بخشهای مجاور انجام شده بود. در اوت ۱۹۹۰، در شهر «کوزکو» که قبلا فعالیت چریکی برجسته ای در آن نمیشد، ده سرباز به کمین افتاده و به هلاکت رسیدند. جنك به استانهای شمالی، هم شهرهای ساحلی و هم مناطق مرتفع شمالی که ح.ك.پ در آنجا بطور گسترده مصادره مسلحانه زمین را رهبری کرده، نیز کشیده شده است.

جنك خلق طی نیمه دوم دهه هشتاد در منطقه مرکزی نیز آغاز گردید. این منطقه به خاطر معادن و کشاورزی تجاری گسترده نقشی حیاتی در اقتصاد پرو دارد. ارتش چریکی خلق مکررا در این تاسیسات خرابکاری میکند. در نوامبر ۱۹۸۹، ارتش چریکی خلق اعتصاب مسلحانه پر قدرتی را به ویژه با مشارکت توده ای گسترده در «حونین» و «پاسکو» رهبری نمود. جنك خلق همچنین در طول رودخانه ازساحل تا کوهستانها در مناطق شمال مرکزی و جنوب مرکزی پیشروی کرده است. این امر به انجام فعالیتهای مهم در شهرهای ساحلی و تنگتر شدن بیش از پیش حلقه محاصره در خود لیما منجر شده است.

دره رودخانه «هوالاگا» یك منطقه کلیدی است. بانك جهانی و سایر بنگاههای بین المللی امپریالیستی آنرا به عنوان یك کانون بالقوه برای سرمایه گذاری و توسعه انتخاب کرده اند. این منطقه شاهد خیزش قدرتمند جنك خلق از اواسط دهه هشتاد بوده است. اگر چه مشاورین، مزدوران و سایر نیروهای آمریکا از زمان آغاز در «آیاکوچو» در آن درگیر بوده اند، اما انقلاب پرو و امپریالیسم بیش از هر جای دیگر در «هوالاگا» ی علیا است که با هم رودررو شده اند.

دو نبرد عظیم در دره «هوالاگا» ی علیا تحولات در هر دو جناح درگیر جنك را نشان میدهد.

این منطقه «ابروی جنگل» خوانده میشود، زیرا حواشی جنگل بر کوهپایه های شرقی «آند» واقع شده است. به خاطر موفقیت کمینهای چریکها، ارتش ارتجاع کمتر در این منطقه تحرك داشته و بیشتر در پایگاههای سنگر بندی شده موسوم به پایگاههای «جنك ضد خرابکاری» مستقر شده و از آنجا به انجام حملات هوایی و زمینی می پردازند.

به گزارش جراید، «صدها چریك» در ژوئیه ۱۹۸۹، پایگاه نیروهای مسلح در «مادره میا» را محاصره و کاملا منهدم نمودند؛ اینجا پایگاه اصلی ارتجاع در آن منطقه از استان «هوانوکو» بوده و دارای یك اردوگاه اسرا و مرکز معروف شکنجه



طرحی از مکزیك

نیز بود. صدها دهقان بازداشتی در آن پایگاه به قتل رسیده و یا «ناپدید» شده بودند. طی یك نبرد چهار ساعته، نیمی از تعداد یك صد و پنجاه سرباز مستقر در آنجا متواری گشته و مابقی اکثرا مجروح و یا کشته شدند. این ضربه ای غیر مترقبه بود. ارتش چریکی خلق توانست مقادیر معتنابهی تسلیحات و مهمات مصادره کند. چریکها اصل «دشمن منبع عمده تامین اسلحه است» را به خوبی اجرا کردند. نیروهای مسلح ارتجاع با به قتل رساندن بیش ازیك هزار و پانصد دهقان در آن منطقه طی ماههای بعد، به انتقامجویی پرداخت.

حمله ای در آوریل ۱۹۹۰ به پایگاه جنك ضد انقلابی که تحت فرماندهی ایالات متحده آمریکااست صورت گرفت. این پایگاه واقع در «سانتالوسیا» در قلب دره رودخانه «هوالاگا» است.

این پایگاه در فوریه ۱۹۹۰ تاسیس شد. هنگام تاسیس حدود سی نفر مشاور نظامی و مکانیك و خلبان «غیر نظامی» هلیکوپتر که توسط دولت آمریکا استخدام شده بودند و پانصد سرباز پرویی تحت اختیار آنها، در آنجا مستقر بودند. خبرنگار «نیویوریك تایمز» مینویسد که این پایگاه او را به یاد پایگاههای آمریکا در ویتنام انداخت: «توسط برجهای دیدبانی، جایگاههای مسلسل چی، میدانهای مین، سیم خاردار و کیسه های شنی و ... محافظت میشود. دسترسی ایمن بدان تنها توسط

هلیکوپترهای نظامی ممکن است.» واحدهای ارتش چریکی خلق این پایگاه را محاصره کرده و آتش مسلسلها و نارنجك اندازهای خود را به مدت چند ساعت بر آن باریدند که طی آن هفت هلیکوپتر صدمه دید. این نخستین نبرد بزرگی بود که نیروهای آمریکایی و ارتش چریکی خلق طی آن به طور مستقیم با هم رویارو میشدند. به نظر هم نمیرسد آخرینش باشد. آمریکا علاوه بر تحکیم مجدد پایگاه «سانتالوسیا» مذاکراتی را با دولت پرو حول ایجاد پایگاههای دیگری در منطقه آغاز کرد.

این منطقه بعنوان تامین کننده عمده برگ درخت کوکا، که به وسیله قاچاقچیان کلمبیایی خریداری شده و برای تبدیل به کوکائین توسط هواپیماهای سبك به کلمبیا (و برخی اوقات به برزیل) حمل میشوند، اشتهاردارد. اکثر ساکنین این منطقه دهقانانی هستند که طی دو دهه پیش به خاطر فرار ازستم فئودالی از مناطق کوهستانی عقب مانده کنده شده و در اینجا ساکن گشته اند. دولت به خاطر در امان ماندن از فشار جنبشهای دهقانی جهت مطالبه زمین در مناطق کوهستانی مرکزی، آنهارا ترغیب کرد تا به جنگلهای مناطق مرتفع بروند. دهقانان پس از اینکه در این منطقه حاصلخیز مستقر شدند، دریافتند که با توجه به سیاستهای دولت و نظام اقتصادی موجود، کشت هیچ محصولی که آنها را قادر سازد وجوه لازم برای بازپرداخت بدهیهایشان را تهیه کنند، ممکن نیست ـ مگر برگ کوکا.

آنها بزودی خود را برده قاچاقچیان مواد مخدر و سران ارتش و دولت یافتند. حد معینی از تجارت کوکا، که به طور سنتی مورد استفاده اهالی واقع میشود، آزاد بوده است. قانوناً حکومت بر آن انحصار دارد. این موقعیت به مقامات دولتی اجازه میدهد از طریق حق العمل کاری و بهره های مختلف، مبالغ عظیمی دهقانان را سرکیسه کند، و در همانحال چشم خود را بر بخش بسیار عظیمتر تجارت غیر قانونی برگ کوکا که دهقانان بدون آن نمیتوانند آن وجوه عظیم را تامین کنند، بر میبندد. بعلاوه، بخش زیادی از برگ کوکای خریداری شده توسط دولت سر از تجارت غیر قانونی تحت کنترل باندهای قاچاق مواد مخدر در میاورد. از طریق اعتبارات، انحصار بر کنترل خرید و به ویژه بر اسلحه، هم دولت و هم قاچاقچیان بخش خصوصی، دهقانان را استثمار میکنند و با همکاری هم، حاکمیت ترور خود را بر آنها اعمال میدارند. علیرغم این، برخی اوقات بر سر منافع آنی کارشان به درگیری با یکدیگر نیز میکشد.

ارتش چریکی خلق با این دهقانان کار میکند تا بتواند آنها را قادر سازد از زمین و محصول (و نیز جان) خود در برابر سلاطین گوناگون مواد مخدر، منجمله دولت، دفاع کنند. پا به پای ایجاد قدرت سیاسی نوین، این دهقانان به پای تخصیص بخشی از زمینهایشان به تامین مایحتاج خوراکی خویش رفته اند



طرحی از جنگجویان چریك پروئی

تا بتوانند در برابر حکومت مقاومت نمایند. آنها در حال ارتقاء نیروی انقلابی ضروری جهت نابود ساختن کل نظام منجمله مواد مخدر ـ که در مناطق پایگاهی انقلابی مورد استفاده قرار نمیگیرد ـ هستند. حتی روزنامه ارتجاعی «si» هم مجبور شده قبول کند که «در دره «هوالاگا»، راه درخشان (ح.ك.پ) طی چند سال دستاوردهایی داشته که دولت طی چندین دهه نتوانسته بدانها دست یابد: یعنی عوض کردن نوع کشت اراضی دهقانی به عنوان نخستین گام در راه ریشه کن ساختن قاچاق مواد مخدر.»

«فوجیموری» پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۰، از آمریکا به خاطر اینکه «کمکهای مربوط به جنك علیه مواد مخدر» خود را که می بایست ترکیبی از تسلیحات نظامی بعلاوه پول برای کمك به دهقانان برای تغییر نوع کشت خود در«هوالاگا» ی علیا میباشد، صرفا به کمکهای نظامی محدود ساخته، انتقاد کرد. او با این عوامفریبی قصد دارد حداقل نوعی فاصله سیاسی میان خود و آمریکا، که در پرو آبرو باخته است، نشان دهد. او همچنین با «دل سوزاندن به حال دهقانان»، به دنبال نوعی پوشش اخلاقی بر این واقعیت است که حکومت و ارتشش همچون حکومتهای پیش از او تا خرخره در تجارت مواد مخدر غرق اند و همواره نوك تیز حمله شان روی ح.ك.پ بوده است تا قاچاقچیان مواد مخدر.

«آلن گارسیا» رئیس جمهور پیشین پرو که رئیس جمهور پیش از خود را به درگیری مالی در مواد مخدر متهم میساخت، خود قانونی را تصویب کرد که به قاچاقچیان اجازه میداد دلارهای خود را مجددا به طور قانونی به کشور باز گردانند. ژنرال «آرسینه گا» فرمانده نظامی و مسئول سیاسی منطقه حکومت نظامی «هوالاگا» در پایان سال ۱۹۸۹ به مقام دیگری منصوب شد، زیرا کوس رسوائیش در قاچاق مواد مخدر زده شده

بود. جانشین او همچنان سیاست دوگانه حمایت از قاچاقچیان و حمله به انقلاب را ابقاء نمود. «فوجیموری» برخی مسائل مربوط به سلسله مراتب فرماندهی در رابطه با پلیس کشور (که به اصطلاح عملیات ضد مواد مخدر را به پیش میبرد) وارتش (که مسئول جنك علیه «خرابکاران» است) را «حل» کرده است. اومقام وزارت کشور را به ارتشیها واگذار کرده است. بدین ترتیب، پلیس تحت فرماندهی ارتش قرار میگیرد.

این بازتاب تشکیلاتی موضع سیاسی دولت است: مهم نیست که «جنك علیه مواد مخدر» چگونه پیش میرود، باید تابع جنك علیه انقلاب باشد.

آمریکا در توافق کامل با آماج واقعی حملات دولت و نیز پخش اکاذیب در رابطه با آن میباشد و حرفهای

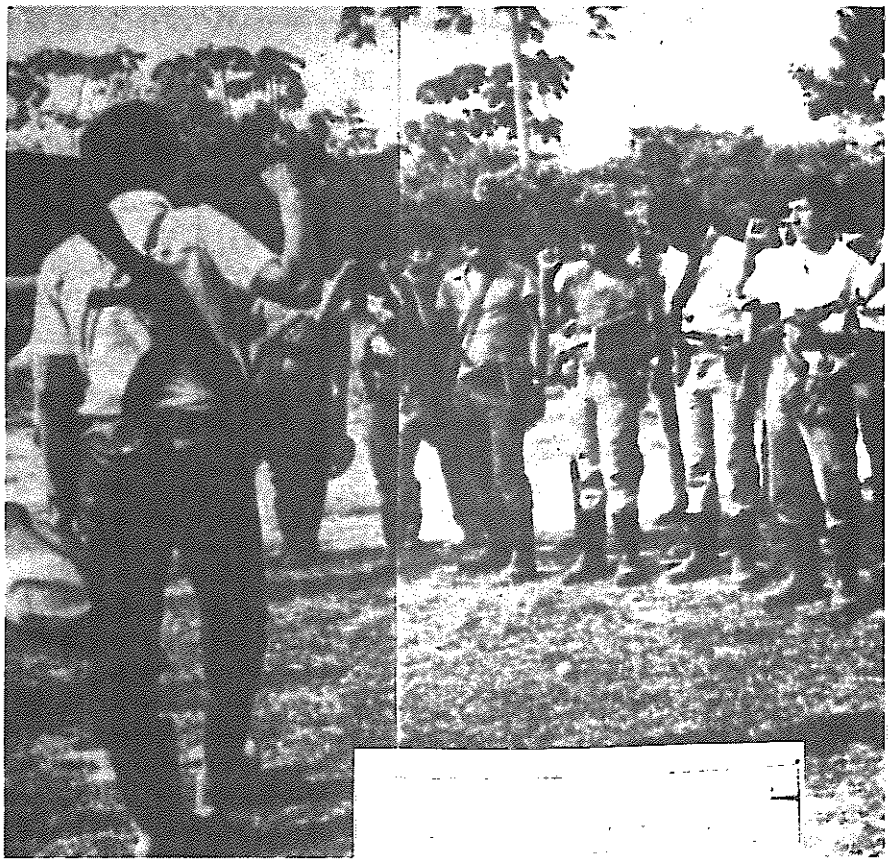

اعتصاب مسلحانه در شهرك جنگلی «تاراپوتو»

«فوجیموری» را قابل قبول یافته و عملکردهایش را نیز می ستاید و با لاپوشانی وابستگی دولت پرو به مواد مخدر، سهم خود را در این رابطه اداء میکند. پولی که دولت پرو صرف طرحهای تغییر کشت میسازد، در حقیقت باعث میشود که دهقانان بالاجبار به پرورش برگ کوکا روی آورند تا از پس بازپرداخت وامهای دریافتی که برای خرید بذر و کود جهت کشت محصولات دیگر ـ مثل قهوه که به فروش نرسیده یا میوه هایی که بخاطر نبود وسایل حمل و نقل میگنند ـ برآیند.

این چنین اصلاحاتی هر چقدر هم که پول برایشان خرج گردد، موفق نمیشوند. زیرا کارکرد اقتصاد پرو که تحت سلطه سرمایه امپریالیستی است باعث میشود تا واردات مواد خوراکی سودمندتر از تهیه آن در داخل کشور باشد و انتقال آنها توسط کشتی از آمریکا ارزانتر از حمل آنها توسط کامیون برفراز کوهستانهای پرو، تمام شود. تحت شرایط بین المللی کنونی که سرمایه گذاری امپریالیستی باعث شده بازارهای جهانی تقریبا از همه نوع کالاهای صادراتی جهان سوم لبریز شوند و بهای آنها به نحو ضایعه باری نازل گردد، مقدار سرمایه گذاری لازم جهت سازماندهی مجدد «هوالاگا» ی علیا در طرح امپریالیستی دیگری، اصلا امکانپذیر نیست.

روی دیگر این سکه بسیار ارزشمند اینست که تخمین زده شده هر سال یك میلیارد دلار آمریکایی (یا بیشتر) از فروش بزرگترین صادرات پرو (برگ کوکا) وارد کشور میگردد، و این درآمد برای سرپا نگاهداشتن اقتصاد پرو که به واردات معتاد است، حیاتی میباشد. ح.ك.پ موضع ضد مواد مخدر خویش را ثابت کرده است. اما رژیم نشان داده که حیاتش به مواد مخدر وابسته است.

انقلاب نمیتواند پیش از اینکه قدرت سیاسی را به طور سراسری در دست خود بگیرد، دهقانان را به یك ضربه به طور کامل از قید کشت برگ کوکا برهاند. اما جنك خلق سرنوشت این مساله را تعیین کرده است. فقط انقلاب میتواند بدان پایان دهد.

ارتش چریکی خلق سی و پنج هزار عملیات مسلحانه طی نخستین شش سال جنك خلق انجام داد. این رقم برای دوره دسامبر ۱۹۸۶ تا ماه مه ۱۹۸۹ دو برابر بود. بیست و سه هزار عملیات مسلحانه تنها طی چهار ماه آخر سال ۱۹۸۹ انجام شد. این عملیات طی تحریم حزب در نوامبر ۱۹۸۹ و در انتخابات ماه مه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید ـ و مجددا در سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۰ فراز یافت. بعلاوه خیزشهای توده ای علیه اقدامات رئیس جمهور جدید نیز جای خود را داشتند. جمع کل عملیات مسلحانه ارتش چریکی خلق برای دهه هشتاد، در پایان سال ۱۹۹۰ احتمالا از رقم دویست هزار گذشت.

علاوه بر کمین گذاری و حمله به ارتش در بخش اعظم کشور، منجمله خود لیما، ارتش چریکی خلق با هدف ضربه زدن به منابع مالی جنك ضد انقلابی دولت به انجام عملیات خرابکاری در اقتصاد و تضعیف برخی پروژه های خاص دولت دست میزند. به طور مثال، صنعت معدن تحت مالکیت دولت در

مرکز کشور که منبع مهم درآمدهای ارزی آن است، بارها مورد حمله واقع شده و خطوط راه آهن که مواد استخراجی معادن را تحویل خریداران خارجی میدهند، قطع میشوند. موسسات خارجی مثل کارخانه شیمیایی «بایر» (آلمان) و انحصارات داخلی مثل فروشگاههای زنجیره ای «هوگار» در لیما به آتش کشیده میشوند. انفجارات و سایر عملیات خرابکاری در تیرها و خطوط برق رسانی، شهرها و مناطق را در موارد متعدد در خاموشی کامل قرار داده که باعث شعف توده های انقلابی و بهت و حیرت حکومت مستاصل، شده است. این خود مایه افشای بیش از پیش ماهیت طبقاتی دولت میگردد چرا که هر بار سراسیمه تلاش میکند به بانکها و صنایع برق برساند و مناطق مسکونی را در تاریکی رها سازد. اگر چه از بین بردن آثار باستانی که تاریخ خلق را نشان میدهند و حمله به توریستهای خارجی سیاست حزب نیست، اما برای ضربه وارد آوردن بر صنعت توریسم در تسهیلات توریستی خرابکاری می شود.

آویزان کردن یك سك مرده از تیر چراغ برق در برابر سفارت چین در لیما با قلاده ای که روی آن «دن سیائوپین» نوشته شده بود، یکی از کارهای نخستین جنك خلق بود. ح.ك.پ از آن زمان تاکنون با چند حمله به سفارتخانه های مختلف، سیاست خارجی خود را تبلیغ کرده است ـ حمله به سفارت اسرائیل و سفارت هند (در حمایت ازجنبش انقلابی هند)، انفجار اتوموبیلهای حاوی بمب در اکتبر ۱۹۸۹ در برابر کنسولگری آمریکا و سفارتخانه های شوروی و چین برای نشان دادن مخالفت ح.ك.پ با آنچه که «تهاجم رویزیونیسم جهانی به سرکردگی گورباچف و دن سیائوپین» میخواند و اعلام موضع انقلاب پرو در حمایت از مردم چین که علیه رژیم «دن سیائوپین» برخاستند.

افراد سرشناس دشمن (افسران ارتش، سران حکومتی، بخشداران، شهرداران و فرمانداران و غیره که دعوت حزب به استعفا را نادیده میگیرند)، علاوه بر خبرچینانی که دولت برای به قتل رساندن انقلابیون به طور مستقیم بدانها متکی است، ترور میشوند. یك افسر ارشد ضد اطلاعات ارتش در سپتامبر ۱۹۹۰ در لیما به ضرب گلوله به قتل رسید. یك اتوموبیل حاوی بمب نیز در برابر خانه یك مقام آمریکایی از «اداره ضد مواد مخدر» DEA در محله ای در لیما که محل سکونت افسران ارشد ارتش است، منفجر گردید. عده ای اروپایی در پروژه های متنوع دولتی در مناطق روستایی بصورت داوطلب کار میکنند. به آنان این واقعیت که پروژه های مذکور بخشی از تلاشهای دولت و حامیان امپریالیستش در جهت سرکوب انقلاب است، تشریح شده و تذکر داده میشود که ماندنشان در آنجا خالی از نتایج پر مخاطره برایشان نیست.

تبلیغ و ترویج بخش بزرگی از کار ارتش چریکی خلق است. این کار، از جمله عبارت است از نوشتن شعار روی دیوارها (و در مناطق روستایی روی تخته سنگهای بزرگ)، برافراشتن پرچمهای حزب (در ژوئن ۱۹۹۰، هفتاد پرچم سرخ به طور هم زمان در یك روز صبح در چهار راههای اصلی و سایر مناطق شهر لیما برافراشته شد)، برپا کردن آتشهای عظیم در کوهستانها به شکل داس و چکش به ویژه طی خاموشیها، هوا کردن بادکنکهای سرخ حامل پرچمهای حزبی، چسباندن پوسترهای حزبی، پخش اعلامیه های مصور برای توده هایی که توانایی خواندن و نوشتن ندارند. علاوه بر اعلامیه های معمولی، پخش جزوات حزبی (در تیراژ یك صد تا دویست هزار نسخه) و باز تکثیر گزیده هایی ازآثار کلاسیك مارکسیستی، تبلیغ در تظاهراتهای «برق آسا» ی غیر قانونی که بطور ناگهانی در خیابانهای شهرها پدیدار شده و به سرعت رعد ناپدید میشوند، براه انداختن متینگهای توده ای (در مناطق روستایی)، برپا داشتن مدارس خلق (کلاسهای مخفی برای آموزش سیاسی خط مشی و جهانبینی حزب همراه با فعالیت عملی)، و بسیاری شیوه های دیگر خلق افکار عمومی که کسب قدرت سیاسی بدون آن ناممکن است.

ارتش چریکی خلق در شهرها تظاهراتهای مسلحانه را پیش میبرد؛ این شکل از مبارزه ترکیبی است از اشکال مبارزاتی فوق الذکر به همراه متوقف کردن کار، اخلال در بازرگانی و حمل و نقل و درگیریهای خشونت آمیز توده ای با مامورین انتظامی. هدف آنها تدارك قیامهای شهری آتی است.

ارتش چریکی خلق در تولید (معمولا کار در مزارع) شرکت میکند تا باری بر دوش مردم نباشد. مضاف بر این، حزب عمدتا از طریق ارتش چریکی خلق کار توده ای خود را به پیش میبرد، منجمله سازماندهی قدرت سیاسی نوین در روستاها و بوجود آوردن تشکلات انقلابی توده ای که به جنك خلق خدمت می کنند. از آنجا که بسیاری از اعضای ارتش چریکی خلق نوجوان و جوان بوده و یا بین بیست و پنج تا سی سال سن دارند، یك خبرنگار آنرا «جنبش جوانان تحت حمایت والدینشان» توصیف کرده است. زنان درصد بزرگی از جنگاوران و فرماندهان این ارتش را که مسئولیت پیشبرد وظایف سیاسی انقلاب تحت رهبری حزب را بر عهده دارد، تشکیل میدهند. طبقات حاکمه پدرسالار پرو اینرا تهدیدی علیه آتوریته خود می یابند. در حقیقت آنچه که مرتجعین پرویی و اربابان امپریالیستشان را بیش از هر چیز دیگر به هراس میافکند، اینست که ارتش چریکی خلق نماینده بیداری، سازماندهی و تسلیح توده های خلق به ویژه دهقانان فقیر است.

III ـ خصلت و تاریخچه انقلاب

جنگی که حزب کمونیست پرو رهبری میکند جنگی عمدتا دهقانی است. اگر چه این جنك مبارزه مسلحانه و سایر اشکال مبارزاتی در شهرها را نیز دربر میگیرد، اما پایگاهش در روستاست و استراتژی اساسی آن محاصره شهرها از طریق دهات میباشد. انقلاب پرو به خاطر شرایط و تاریخ کشور، که خصائل کلی اش با اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در جهان کنونی مشترك است ، این راه را برگزیده است.

ح.ك.پ مینویسد هنگامیکه متجاوزین اسپانیایی وارد پرو شدند «با یك نظام کشاورزی کمونی روبرو گشتند که در مراحل آغازین ظهور نظام برده داری، امپراتوری اینکا قرار داشت.» این امپراتوری تاب مقاومت در برابر قدرت اسپانیایی ها را نداشت و نابود گشت. علیرغم مقاومت سرخپوستان، اسپانیایی ها نظام فئودالی خویش را اعمال داشتند. اکثریت گسترده مردم به سرف تبدیل شده و مجبور به کار کردن برای اربابان اسپانیایی شدند که ادعا می کردند تصاحب روح و زمین های سرخپوستان از جانب اجدادشان که شاه بودند به آنان به ارث رسیده است. برای سرخپوستها «حقوق و وظایف» ی تعیین شد: در ازای کار روی قطعه زمین بی حاصل خود و استفاده از چراگاه های اربابی برای دام و حشم خود، مجبور به بیگاری روی زمین و در خانه ارباب بود و به دلخواه ارباب به حلق آویز شدن و شلاق خوردن نیز محکوم میشد.

پرو برای مدت چند صد سال مستعمره بود. اگر چه بعدها استقلال یافت، اما کماکان کشوری تحت سلطه باقی ماند. برخلاف کشورهای امپریالیستی که بورژوازی در حال ظهور (طبقه سرمایه دار) توانست با فئودالیسم تسویه حساب کرده و عرصه آزاد توسعه همه جانبه سرمایه داری را مهیا سازد، پرو هرگز انقلاب بورژوا ـ دمکراتیك به خود ندید. همانگونه که رفیق گونزالو صدر

ح.ك.پ توضیح میدهد: «پروی کنونی جامعه ای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره است که سرمایه داری بوروکرات در آن در حال رشد میباشد.»

این تحلیل بر پایه ارزیابی از خصایل تعیین کننده جامعه مشخص میشود: «نظام پوسیده نیمه فئودالی همچنان موجود است و کشور را از عمیق ترین پایه ها تا پیشرفته ترین افکار متاثر میسازد. مساله ارضی اساسا باقی است و نیروی محرکه مبارزه طبقاتی دهقانان به ویژه دهقانان فقیر که اکثریت را تشکیل میدهند، میباشند.» بخش اعظم زمینها هنوز در دستان معدودی قرار دارند ـ هم به شکل مالکیت اربابی سنتی و هم به شکل «شرکتی»، که طی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ هنگامیکه دولت زمینهای اربابی خصوصی را از مالکینشان خریداری کرده و «بنگاههای کشاورزی» (SAIS) وابسته به دولت را تاسیس کرد، به وجود آمدند. گردانندگان این موسسات در غالب موارد همان پسران اربابان سابق هستند. آنهامیراث داران همان سنت مستبدین سیاسی بومی هستند که قدرتشان بر مالکیت انحصاری بر زمین استوار است. آن مناسبات تولیدی که کشتگر زمین را در انقیاد نگه میداشت، تغییر ناچیز کرده است. از اینرو است که ح.ك.پ «بنگاههای کشاورزی» را «شکل تکامل یافته فئودالیسم» میخواند.

اقساطی که دهقانان به دولت میپردازند، کماکان مانعی در راه توسعه کشاورزی است. اعضای برجسته این «بنگاهها» را دهقانان مرفه و متوسط الحال سابق تشکیل میدهند. اکثریت دهقانان به ویژه در کوهستانها، بدون زمین یا ابزار کارند و در انقیاد مناسبات بندگی قرار دارند. آنهامجبورند در عوض غذا و محل سکونت، برای «بنگاهها» بیگاری دهند و به مستبدین فئودال نوع جدید که این بنگاهها را اداره میکنند خدمات شخصی ارائه دهند. (به طور مثال، هیچ کله گنده به اصطلاح محترمی در مناطق روستایی را نمیتوان یافت که چیزی را خودش حمل کند و برای این منظور از دهقانان بیگاری میکشند.) ح.ك.پ در حالیکه با بقایای ملاکین سنتی نیز مبارزه میکند، این «بنگاهها» را آماج اصلی مبارزه در مناطق روستایی میداند. در جوار اقتصاد ملی یك اقتصاد مستقل کشاورزی (خود کفا در سطح محلی) به ویژه در کوهستانها وجود دارد. «نیمه فئودالیسم به شیوه های جدید به موجودیت خود ادامه میدهد، و کماکان معضل اصلی کشور است.»

مطبوعات خارجی در مورد حملات ح.ك.پ به مزارع آزمایشی متخصصین کشاورزی اروپایی و سایر کارشناسان در مناطق روستایی، زیاد نوشته اند. ظاهرا این نشان میدهد که ح.ك.پ به دلایل نامعلومی علیه «پیشرفت» است. این مزارع در خدمت منافع سرمایه امپریالیستی و تحت پوشش دانشگاهی اداره میشوند (گیریم که به واقع دانشگاهی باشد، کدام دانشگاه اروپایی در دست مردم قرار دارد؟) این کارشناسان مواجب بگیر معمولا در کار خود وضعیت اسارت بار دهقانانی که احشام را نگاهداری میکنند، نادیده میگیرند. در حالیکه همین مناسبات نیمه فئودالی در پرو است که این مزارع را مقرون به صرفه میسازد. آنان چشم بر این واقعیت می بندند که قطعات گسترده زمینی که در انحصار دارند (چندین هزار هکتار در غالب موارد) شدیدا مورد نیاز دهقانان است تا بر روی آن کار کنند، خود را از بندها رها سازند و خانواده هایشان را تامین نمایند. ملاکین سنتی بیشتر در فکر این هستند که از هزینه های خود بکاهند تا آنکه بر باربری بیافزایند و در نتیجه بخش اعظمی از زمینها را لم یزرع باقی میگذارند. و درك تکنوکراتها از بارآوری آنها را بدانجا میکشاند که فکر کنند تامین گوشت برای ثروتمندان و وارد کردن گندم بجای کشت سیب زمینی منطقی ترین راه است، و در نتیجه بهترین زمینها را به دامداری اختصاص میدهند. بر خلاف هر دوی اینها دهقانان دنبال آن هستند بدانند چگونه میتوان بیش از پیش مواد غذایی تولید کرد. این مزارع در حقیقت مانع توسعه کلی اقتصاد کشور هستند. حالا چه کسی واقعا مانع پیشرفت است؟

ح.ك.پ نیمه مستعمره بودن پرو را بدین ترتیب معنا میکند که پرو کشوری است «از نظر سیاسی مستقل، اما از نظر اقتصادی وابسته»، و منظور از سرمایه بوروکرات نوع خاصی از سرمایه داری است که «توسط امپریالیسم در کشورهای عقب افتاده بوجود آمده است» که قادر نیست فئودالیسم را که از قبل موجود بوده مغلوب سازد. و به جای توسعه ملی خود کشور به منافع سرمایه خارجی خدمت میکند.

این تحلیل به دو نتیجه گیری اساسی منتهی میشود. اولا، پرولتاریا یعنی طبقه کارگران فاقد مالکیت که برای ایجاد تحول در وضعیتش بیش از همه به سوسیالیسم و کمونیسم نیاز دارد، میتواند بر دهقانان به ویژه دهقانان فقیر و بی زمین، و همچنین بر نیروهائی از درون خرده بورژوازی شهری (طبقات متوسط) اتکاء نموده و رهبریشان کند، و نیز حتی در مقاطعی خاص و تحت شرایطی خاص، میتواند بورژوازی ملی (سرمایه داران متوسط دارای منافع اقتصادی متضاد با وابستگی کشور) را با خود همراه یا آنرا خنثی سازد تا بتواند امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و ملاکین که آماج بلاواسطه انقلاب هستند را درهم بکوبد و راه را برای رسیدن به سوسیالیسم و در خدمت به امر کمونیسم هموار سازد. ثانیاً، انقلاب میتواند و باید مبارزه مسلحانه را از همان ابتدا آغاز نماید و از این طریق قدرت بگیرد، قدرت سیاسی را اندك اندك در مناطق روستایی کسب کند و سایر فعالیتها را بر این مبنا پیش ببرد تا به حد کافی برای کسب قدرت سیاسی سراسری توانمند گردد.

ح.ك.پ این مفهوم از انقلاب دمکراتیك نوین که توسط مائو تکامل یافت را در شرایط مشخص پرو پیاده میکند. ح.ك.پ وظایف این انقلاب را چنین بر میشمرد:

«۱ ـ نابود ساختن سلطه امپریالیسم، در مورد ما به طور عمده سلطه امپریالیسم یانکی، و دفع ابر قدرت دیگر (شوروی) و سایر دول امپریالیستی. ۲ ـ نابود ساختن سرمایه داری بوروکرات از طریق مصادره سرمایه انحصاری درون و برون بخش دولتی ۳ ـ نابود ساختن مالکیت فئودالی از طریق مصادره مالکیتهای بزرگ ـ چه «شرکتی» و چه غیر از آن ـ و توزیع مجدد زمین بر مبنای سرانه بر اساس «زمین به کشتگر»، به ویژه پیش از همه به دهقانان فقیر. ٤ ـ حمایت از سرمایه متوسط، که در صورت پیروی از شروط خاص اجازه فعالیت دارد. برای رسیدن به این اهداف باید دولت کهن از طریق جنك خلق توسط نیروی مسلح انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست نابود شده و دولت نوین ایجاد گردد.»

حزب کمونیست پرو بر مبنایی انقلابی توسط «خوزه کارلوس ماریاتگی» در ۱۹۲۸ به عنوان بخشی از انترناسیونال سوم که توسط لنین ایجاد گردید، بنیان نهاده شد. «ماریاتگی» تحلیلی اساسی از جامعه پرو ارائه داد که کماکان صادق است ـ اگر چه بعدا با کاربست تئوریهای مائو به ویژگیهای پرو تکامل یافت. به طور مثال، او جامعه پرو را «ملتی در حال شکل گیری» توصیف کرد که بر محور سرخپوستان که سه چهارم سکنه را تشکیل میدهند، درحال بوجود آمدن است. این تحلیل او در تقابل قرار میگرفت با تحلیل آنانکه «سرخپوستان» را جدا از «پروئی ها» میدانستند. وی همچنین تاکید ورزید که مساله سرخپوستان اساسا مساله ای دهقانی است. او راه انقلاب در پرو را ترسیم نمود: جنگی دهقانی تحت رهبری حزب پرولتری. علیرغم این، چند سال

پس از مرگ نابهنگام «ماریاتگی» رهبری حزب به دست رویزیونیستها افتاد که راه انقلاب را کنار نهادند. اما انقلابیون درون حزب کماکان مقاومت کردند.

نیروهای انقلابی درون ح.ك.پ، تحت تاثیر پلمیکهای مائو در دهه ۱۹۶۰ علیه طبقه سرمایه داران نوینی که پس از مرگ استالین قدرت را در شوروی به دست گرفته بودند، سربلند کردند. این گروه تحت رهبری رفیق «گونزالو» برای دستیابی به جهتگیری و ایدئولوژی انقلابی، ارائه تعریف دقیق از راه و اهداف انقلاب پرو و ایجاد حزبی توانا در پیشبرد آن به مبارزه برخاستند. پروسه دراز آنچه تشکیل مجدد حزب خوانده میشود با اخراج صدر حزب در آن زمان آغاز شد. وی از پیشاهنگان مشتاق تزهای رویزیونیستی بود که شوروی تلاش داشت در آن زمان بر جنبش کمونیستی بین المللی حقنه کند. با این وجود، یك رشته مبارزات سرسختانه و دراز مدت درون حزب میان رفیق گونزالو و «فراکسیون سرخ» او از یك سو و خطوط رویزیونیستی گوناگون از سوی دیگر می بایست پیش میرفت. این مبارزات دو خطی در بازسازی ح.ك.پ و تبدیل آن به حزبی توانا در به راه اندازی و رهبری انقلاب، حیاتی بودند. نخستین کنگره این حزب باز سازی شده بر مبنای پیشرفتهای جنك خلق در ۱۹۸۸ منعقد گردید و فرمولبندی «مارکسیسم ـ لنینسیم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو» را برای تشریح موضع، شیوه و خط سیاسی ای که نقش کلیدی ایفا کرده، برگزید: «این صدر گونزالو بود که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را خلاقانه در شرایط مشخص پرو پیاده کرد و تکامل داد، و بدین ترتیب سلاح ارزشمندی را در اختیار حزب و انقلاب قرار داد که ضامن پیروزی است.»

پروسه حزب سازی به ویژه در آخرین مراحلش همچنین دربر گیرنده گامهای تشکیلاتی خاص بود، منجمله اعزام نیرو از «آیاکوچو» (که نیروهای رفیق گونزالو در آنجا متمرکز بودند) به سایر نقاط کشور برای ایجاد تشکیلات حزبی و ارتباطات با توده ها بر مبنای الزامات استراتژیك ناشی از خط و برنامه ای که وحدت حزب حول آن درحال شکل گیری بود. ح.ك.پ دست به ایجاد تشکلات توده ای و مدارس خلق تحت رهبری حزب زد که بعدها نقش مهمی در جنك خلق ایفا کردند و در همان موقع نیز در تدارك جنك موثر بودند. حزب در ژوئن ۱۹۷۹ کنفرانس گسترده ای را برگزار کرد که پایان پروسه بازسازی را رقم می زد و طی آن بر آغاز جنك خلق توافق شد. سپس ح.ك.پ وارد دوره کوتاهی از تدارك گردید که دربر گیرنده مطالعه فشرده مسائل و تعلیمات نظامی و همچنین برنامه ریزی دقیق در مورد مرحله گشایش جنك بود.

جنك خلق با مصادره و آتش زدن صندوقهای رای در دهکده «چوسچی» در



طرح هائی که در این صفحات مشاهده می کنید از جزوه ای تحت عنوان «سومین سالگرد روز قهرمانی!» (انتشارات حزب کمونیست پرو) انتخاب شده است. این جزوه حاوی فراخوانی است برای بذل جان در راه حزب و انقلاب

منطقه «آیاکوچو» در روز ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ در آستانه انتخاباتی که خونتای نظامی امیدوار بود قدرت را طی آن به جانشینان غیر نظامیش بدهد، آغاز گردید. شعارهای «مبارزه مسلحانه!»، «حکومت کارگران و دهقانان!» و «مرگ بر حکومت ارتجاعی جدید!» از اعتبار یك برنامه عمل برخوردار شدند. حزب در آن زمان هنوز از حمایت گسترده توده ای در نواحی وسیعی از کشور برخوردار نبود. اما از همان ابتدا تلاش میورزید، بر توده ها اتکاء نماید ـ در مقابل حملات دشمن، برای تهیه آذوقه، محل اسکان و جلب آنها به جنك و پیشبرد جنك به مثابه جنك توده ها.

در «آیرابامبا» که در استان «آیاکوچو» است، صدها دهقان برای درهم کوبیدن دم و دستگاه یك ارباب ظالم و یغماگر که زمین دهقانان را دزدیده بود، بسیج شدند. چریکها دهقانان را در اجتماعی فراخواندند و طی آن برنامه حزب را برایشان توضیح دادند و از آنها خواستند مشکلاتشان را بازگو کنند. ارباب از ده رانده شد و محصول و دام و حشم به دست دهقانان میان خودشان تقسیم گردید. حزب به دهقانان متذکر شد که مامورین دولت برای انتقامجویی سراغشان خواهند آمد. برخی از دهقانان توجه کرده و به طور موقت از ده بیرون رفتند. برخی دیگر دچار این توهم بودند که چون حق به جانب آنها است، پس مامورین حکومت نیز قبول خواهند کرد. خود دشمن در عمل به آنها نشان داد که برای کسب قدرت انقلابی باید جنگید. هنگامی که نیروهای انتظامی برای ترور توده ها و استقرار مجدد نظم فئودالی وارد شدند، چریکها مبارزه را یك گام به پیش برده و به پاسگاه انتظامی حمله برده و آنجا را به آتش کشیدند. چریکها در محله «سان مارتین دو پوروس» در لیما گروهی از مردم را به میدان کشیدند و در حمله به پاسگاه پلیس و به آتش کشیدن



آن رهبریشان کردند. و در مرکز لیما دست به تبلیغ زدند. خود جنك خلق، داشت خلق را بیدار می کرد و به عرصه عمل میکشاند.

جنك خلق از زمان آغازش در ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ تاکنون از چهار مرحله متفاوت گذر کرده و هر کدام از نقشه معینی که توسط رهبری حزب طرحریزی شده پیروی کرده است. در چند ماه اول طرح حزب دایر بر «جنك را بیاغازید» تنها چند صد درگیری انجام شد که طی آنها تعداد قلیلی زن و مرد که از اسلحه اندك برخوردار بودند به پاسگاههای نظامی و محل استقرار مامورین حکومتی در مناطق روستایی در استانهای کوهستانی «آیاکوچو»، «هوانکاولیکا» و «آپوریماك» و سایر نقاط منجمله خود پایتخت حمله بردند. در ابتدا هدف عبارت بود از مصادره تسلیحات. چریکها طی یکی از نخستین حملات خود، یکی از پاسگاههای انتظامی را به کمك اسلحه چوبی رنك شده غافلگیر کردند. سایر عملیات تهاجمی بر پاسگاههای پلیس در آن دوره اولیه توسط

بمبهای آتشزا و پرتاب دینامیت در ساختمانهای سست صورت میگرفت. در سال ۱۹۸۱ طی طرح «جنك خلق را گسترش دهید»، حزب دست به تشکیل دسته ها و جوخه ها زد، وظیفه اینها عبارت بود از پیشبرد جنك جهت گشودن مناطق چریکی (پارتیزانی) با چشم انداز ایجاد مناطق پایگاهی در آینده؛ مناطق پارتیزانی مناطقی است که نیروهای چریکی میتوانستند جهت حرکت آزادانه و ضربه وارد آوردن بر دشمن، بر روی حمایت توده ای حساب کنند. در برخی مناطق سالها بود که حزب در میان توده ها ارتباطاتی داشت. ولی در مناطق جدید، کار ابتدایی دشوارتر پیش میرفت و چریکها مجبور بودند در غارها بخوابند و گرسنگی بکشند تا بالاخره اعتماد و حمایت توده های بومی آنجا را جلب کنند.

نخستین گروهان چریکی (که از چندین جوخه تشکیل میشد) عملیات خود را به شکل حمله به زندان شهر «آیاکوچو» در سال ۱۹۸۲ آغاز کرد. چریکها با گشودن رگبار مسلسل به روی نیروهای انتظامی به زندان راه یافته و چند دوجین زندانی جنگی خود را آزاد ساختند. چند ماه بعد، هنگامی که یك واحد چریکی متعاقب یك حمله عقب



نشینی میکرد، یکی از آن زنان زندانی فراری به نام «ادیت لاگوس» به دست پلیس گرفتار آمد و به ضرب سر نیزه کشته شد. تشییع جنازه او یکی از عظیمترین تظاهراتهای توده ای بود که «آیاکوچو» تا آن زمان به خود دیده بود. دهها هزار نفر تابوت وی را که با پرچم سرخ پوشیده شده بود، تشییع کردند.

در پایان سال ۱۹۸۲ خلاء قدرتی در بسیاری نواحی روستایی بوجود آورده شده بود. نخستین جوانه های قدرت سیاسی انقلابی به شکل کمیته های دهقانی برای تقسیم محصول و زمین مصادره شده از اربابان فئودال نوع کهن و مزارع وابسته به دولت، پدیدار شد. اکنون پروسه شکفتن قدرت سیاسی آغاز شده بود. هنگامیکه چریکها از یك روستا به روستایی دیگر میرفتند، توده ها را بسیج میکردند و مقامات محلی را مورد حمله قرار میدادند، واحدهایی در روستاها باقی میماندند تا تشکیلات حزبی را در آنجا سازماندهی کرده و سرباز گیری کنند و کمیته های خلق را برپا دارند. بدین طریق با اتکاء به توده ها بود که مناطق چریکی تدریجا به مناطق پایگاهی که انقلاب در آنجا قدرت سیاسی را در دست داشت، تبدیل میشد.

در پایان ۱۹۸۲، پرزیدنت «بلاندە»، علیرغم اکراه قبلیش در مورد استفاده از ارتش در سرکوب انقلاب، از هراس اینکه رقبایش موقع را برای کودتا مغتنم شمرند دست بدین کار زد. انقلاب که اکنون برای نخستین بار با ارتش منظم ارتجاع روبرو میشد، وارد مرحله به ویژه سختی گشت. نیروهای مسلح ارتجاع مرتبا به قتل عام روستائیانی که به حمایت از چریکها مورد ظن بودند، دست میزدند. شعارشان هم این بود که برای کشتن یك چریك باید ده دهقان را کشت. چندین هزار دهقان ـ مبارز و غیره ـ به قتل رسیدند. برخی از کمیته های خلق از بین رفتند. با این وصف، حزب دست به تشکیل «ارتش چریکی خلق» زد که بتواند در سطح عالیتری که اکنون لازم افتاده بود، بجنگد. حزب برنامه ایجاد مناطق پایگاهی از طریق تاسیس مجدد «کمیته های خلق» که از



بین رفته بودند و ایجاد کمیته های خلق در مناطق جدید را مطرح ساخت.

واحدهای ارتش چریکی خلق تحت سیستم فرماندهی دوگانه فعالیت میکنند. یك فرمانده نظامی، که حرفش در نبرد تعیین کننده است، و یك فرمانده سیاسی. هر دو عضو حزب هستند. فرمانده سیاسی مسئول کلی است. او مسئول فرموله کردن، اجرا و جمعبندی از فعالیتهای نظامی که قلب کار حزب را تشکیل میدهد، می باشد. مسئولیت سایر وظایف سیاسی از جمله آموزش سیاسی ـ ایدئولوژیك اعضای حزب و سایر رزمندگان به نحوی که بر آگاهی، خلاقیت، بیباکی و روحیه فداکاریشان بیافزاید و بر آن تکیه شود نیز بر عهده او است.

اگر چه این ارتش چریکی هنوز نمیتوانست اردوگاههای دشمن، که در حال برپاشدن بودند، را مورد تهدید قرار دهد، اما می آموخت که چگونه برای گشتیهای نیروهای مسلح دشمن که در تلاش جهت تقویت قدرت دولتی در روستاها بودند، کمین بگذارد. اما این قدرت انقلابی هنوز به طور بالنسبه مستحکم نشده بود، زیرا دشمن هنوز میتوانست مکررا به مناطق پایگاهی ایجاد شده تهاجم کند. ح.ك.پ اینرا «احیاء و ضد احیاء» مینامید. نبرد از بازی الاکلنك بر سر کسب قدرت در روستاها ویژگی این مرحله از جنك خلق را تشکیل میداد.

جنك خلق در سال ۱۹۸۶ از طریق کوهستان آند، از «پونو» در جنوب به منطقه مرکزی کشور تا «کاخامارکا» در شمال، گسترش یافته بود. با بلندتر شدن موج انقلاب، دولت زندانیان جنگی را از مناطق روستایی خارج ساخته و در سه زندان در لیما متمرکز ساخت. زندانیان با دیدن نشانه هایی دال بر اینکه حکومت تازه منتخب «گارسیا» برای زور بازو نشان دادن و تضعیف روحیه توده های انقلابی قصد کشتار همگی را دارد، به شورش برخاسته و زندانها را به تصرف در آوردند.

زندانیان مصمم بودند در راه انقلاب از نثار جان خود دریغ نورزند. آنها توانسته بودند تعداد اندکی دینامیت به دست آورند، تیر و کمان و فلاخن ساخته و کیسه های زیادی مملو از پاره سنك جمع آوری کنند. «گارسیا» ارتش خود را فرستاد. انقلابیون زندان جزیره «اِل فرونتون» مدت بیست ساعت مقاومت کردند تا اینکه قدرت آتش نیروی دریایی سنك به روی سنك باقی نگذاشت. زندانیان با سلاحهایی که به دست آورده بودند، شش تن از افسران نیروی دریایی را که در جزیره پیاده شدند بودند، از پای در آوردند. در زندان «لوریگانچو» که دارای سقف شیشه ای و بدون دیوار بود، زندانیان علیرغم اینکه نتوانستند تا این اندازه دوام آورند اما جنگیدند. زنان زندانی در «کالائو» در برابر آتش

هلیکوپترهای نظامی مقاومت کردند. هیچکس در این زندانها تسلیم نشد. از سیصد زندانی تنها تعداد اندکی زنده ماندند. مقاومت آنها در ۱۹ ژوئن ۱۹۸٦ که به «روز قهرمانی» معروف شد، حکومت «گارسیا» را به بحرانی کشاند که از آن خلاصی نیافت. داس و چکش سرخ و بزرگی که بر روی یك دیوار در زندان مخروبه «اِل فرونتون» نقش بسته بود، هنوز به چشم میخورد.

(از آن به بعد، حدود دویست زندانی جدید و قدیمی را در زندان تازه سازی به نام «کانتو گرانده» در لیما گرد آورده اند. زنان و مردان در دو ساختمان مجزا و بدور از زندانیان عادی و به نسبت مساوی نگهداری میشوند. علیرغم فقدان آب و برق در زندان و حملات مکرر نگهبانان، آنها به برنامه های خود از قبیل ساختن کارهای دستی، مطالعه، ورزش و سایر کارهای دستجمعی برای کسب آمادگی لازم جهت خدمت به انقلاب جهانی ادامه میدهند. «کمیته وابستگان زندانیان جنگی ـ سیاسی» در مورد خطر یك قتل عام دیگر اخطار داده اند.)

جنك خلق در پایان سال ۱۹۸٦ وارد مرحله جدیدی شد که تاکنون نیز ادامه دارد: «طرح ایجاد مناطق پایگاهی» ـ گسترش و تحکیم آنها هر آنجا که ممکن باشد. «طرح راهنمای» این مرحله در ماه مه ۱۹۸۹ تکمیل شد. «طرح بزرگ برای گسترش مناطق پایگاهی جهت کسب قدرت سراسری» دنباله این طرح بود. عنوان این طرح خود به اندازه کافی گویا است.

حزب کمونیست پرو در جمعبندی از شروع جنك خلق مینویسد: «آغاز جنك خلق ضربه سیاسی جسورانه ای بود با اهمیتی گسترده: با به اهتزاز درآوردن پرچمهای سرخ و بلند کردن داس و چکش مدعی شد که شورش بر حق است! و قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون میاید! به خلق و به ویژه به دهقانان فقیر فراخوان داد که اسلحه بدست بپا خیزند و در کوهستان آند آتش بپا کرده و آنرا به لرزه در آورند؛ تاریخ نوینی در روستا و کوهساران و دره های عمیق جغرافیای پر جوششمان در اندازند، دیوارهای پوسیده نظم کهن را فرو ریزند، تفنك در دست به فتح قله ها و یورش به عرش اعلا برخیزند، و راه را برای طلوع نوینی هموار سازند. آغاز کار دشوار بود. تقریبا بدون هیچ سلاح مدرنی میجنگیدیم و پیشروی میکردیم. از کوچك به بزرگ تبدیل شدیم. جرقه نخستینی که از سلاحهای ضعیفمان برخاسته بود به شعله سرکش، توفنده و گسترده ای بدل شد که تخم انقلاب را گسترده تر می پراکند و جنك خلق را از شتاب انفجاری برخوردار می سازد.»

IV ـ تمرین قدرت سیاسی در مناطق روستایی، تدارك برای کسب قدرت در شهرها

قدرت سیاسی انقلابی نوین از آن کسانی است که هیچگاه در زندگیشان از آن برخوردار نبوده اند، کسانیکه جامعه برپشت آنان قرار دارد اما تحتانی ترین و محرومیت کشیده ترین اقشار آنند ـ یعنی متعلق به کارگران و دهقانان به همراه نیروهای مترقی اقشار متوسط، تحت رهبری حزب پرولتاریا. ح.ك.پ این قدرت سیاسی را چنین توصیف میکند: دیکتاتوری مشترك چهار طبقه ـ علیرغم اینکه بورژوازی ملی ضعیف و متزلزل اکنون در انقلاب شرکت ندارد ولی از آنجا که در آینده ممکن است چنین کند، منافعش در نظر گرفته میشود. این دولت نو بنیاد آشکارا خود را دیکتاتوری مینامد، چون خلاف دولت کهن که حاکمیت خود را در جهت تامین منافع همه وانمود میسازد و سعی میکند این واقعیت را که بر سرنیزه متکی است لاپوشانی کند، انقلاب به خود حق میدهد که تخاصم میان منافع بورژوازی بزرگ، ملاکین و امپریالیسم از یك سو و توده های مردم به ویژه کارگران و دهقانان از سوی دیگر را اعلام دارد.

از رفیق گونزالو صدر ح.ك.پ چنین نقل شده که چریکها حتی در ابتدای جنك، قدرت سیاسی نوین را در کوله پشتیهای خود حمل میکردند. کسب قدرت سیاسی وظیفه مرکزی هر انقلابی است. وظیفه آنها در شرایط انقلاب پرو عبارت بود از برپا داشتن ذره به ذره قدرت سیاسی به شکل «کمیته های خلق» در سطح روستاها.

هر «کمیته» از پنج عضو تشکیل شده که هر کدام «کاردار» خوانده میشود. آنها از سوی توده ها ماموریت یافته اند و هر زمان که توده ها اراده کنند، عزل میشوند. آنها توسط نمایندگان تشکلات توده ای دهقانان فقیر، کارگران، زنان، روشنفکران، جوانان و کودکان روستائیان تعیین میگردند. این «کمیته ها» از کمونیستها، دهقانان معمولی و سایر نیروهای مترقی و بومی تشکیل یافته اند. وظیفه آنها عبارت است از بنیانگذاری یك سیاست نوین، یك اقتصاد نوین و یك فرهنك نوین در مناطق روستایی به مثابه تدارکی برای انجام همین کار در مقیاس کشوری.

منشی هیئت کارداران، نماینده حزب و پرولتاریا است. (پرولتاریا عمدتا از طریق حزب در روستا حضور دارد. واحدهای حزبی در سطح روستاها و بالاتر از آن وجود دارند که از واحدهای حزبی متحرك در ارتش چریکی خلق متفاوتند.) «کاردار امنیت» که او نیز عضو حزب است، مسئول دفاعی این دولت نوین می باشد. دفاع توسط کلیت سکنه بومی که بصورت میلیشیا سازماندهی می شوند، و نیروهای چریکی محلی و نیروهای عمده ارتش چریکی خلق انجام می گیرد. این کار، در صورت لزوم، تدارك سازمان یافته عقب نشینی دهقانان از منطقه را نیز در بر میگیرد. «کاردار امنیت» همچنین مسئول فعالیتهای انتظامی است و تدابیر لازم جهت مقابله با ضد انقلابیونی که به قدرت سیاسی نوین ضربه وارد میاورند و علیه جنایتکاران عادی که به توده ها آزار میرسانند را اتخاذ میکند. غارت، قاچاق مواد مخدر، دائم الخمر بودن، فحشاء، قمار بازی، کتك زدن زنان و کودکان، تجاوز و سایر مظالم مورد حمایت آتوریته کهن، اکنون سرکوب میشوند.

کاردار تولید و اقتصاد، سازماندهی یك اقتصاد کلا نوین بر مبنای مناسبات طراز نوین میان مردم، را رهبری میکند. تقسیم زمین بدین ترتیب پیش میرود که ابتدا به کسانی تعلق میگیرد که بی زمین هستند. اگر زمینی باقی ماند میان کسانی که زمین مکفی ندارند، تقسیم میشود. زمین بر مبنای سرانه هر خانوار تقسیم میگردد. زمین به کل خانوار تعلق میگیرد، نه فقط به پدر و یا مردان خانواده. (به جوانانی که میخواهند از والدین خود جدا شده و تشکیل خانواده بدهند نیز زمین تعلق میگیرد.) علیرغم اینکه این مالکیت زمین انفرادی است، اما کشت، داشت و برداشت به طور جمعی صورت میگیرد. ح.ك.پ این سیاست را بذر آینده، یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی، میداند. این «کاردار» موظف است نگهداری از زمین سالخوردگان، بیوه زنان و یتیمان را سازمان دهد. او طرحهای تولیدی تحت مالکیت کمیته های خلق، مثل پرورش دستجمعی مرغ، اردك یا خوك و کارهای دستجمعی روی پروژه های آبرسانی، را نیز سازماندهی میکند.

برای اینکه منطقه پایگاهی خودکفا گردد، در غالب موارد باید تغییراتی در نوع کشت انجام شود. «کمیته های خلق» تبادل بذر را سازمان میدهند تا از طریق علمی انتخاب بذر و گوناگونی کشت، انجام شود. این تبادل بذر به ویژه مهم است. همراه با تلاش جهت تعیین جانشین برای کودهای شیمیایی وارداتی، این کمیته هدف پایان دادن به ضرورت اعتبارات را دنبال می کند. این اقدامات

و حذف اجاره ارضی، دهقان را از زیر بار سنگین و پر خرج بوروکراسی دولتی که سالیان دراز رمق کشاورزی را کشیده، و از زیر بار مظالم مستبدین محلی که حاکمیتشان بر زمین، اعتبارات و داده های کشاورزی به جابرانه ترین نحوی اعمال شده، رها ساخت. سازماندهی مناسبات نوین تولید و مبادله که در جهت انطباق با نیازهای خلق و جنك خلق طراحی شده اند، نیروهای مولده را از قید و بند میرهاند و به پیشرفت تولید میانجامد. حتی تولید اولیه پوشاك و ابزار جهت خودکفا شدن بیشتر مناطق پایگاهی به راه افتاده است.

بازرگانان کوچك و متوسط اجازه دارند فعالیتهای مهم خود را پیش ببرند؛ در حقیقت این وضع برای آنها رهایی بخش است. اما علاوه بر این، کمیته های خلق نیز مبادله را سازمان میدهند. این در سطح محلی عبارت است از برگزاری «نمایشگاه خلق»، که طی آن اجناس از دست تولید کننده به مصرف کننده میرسد و مبادله انجام میشود. این همچنین به معنای راه انداختن کاروان قاطر است که با گذر ایمن از کوهستانها، داد و ستد با سایر مناطق را ممکن میسازد چرا که مناطق پایگاهی هنوز نمیتوانند کاملا خودکفا باشند و حزب باید این معضل را حل کند.

از آنجا که توان نظامی انقلاب بیشتر میشود و قدرت سیاسیش به طور بالنسبه در برخی مناطق تحکیم می یابد، این معضلات اقتصادی بیش از پیش اهمیت پیدا میکنند. خودکفایی اقتصادی به معنای رها شدن از چنك بدهی و تورم و فرصت توسعه دادن اقتصادی است که مردم را تغذیه کند، نه اینکه از قبل آنها تغذیه شود. این مساله ای کلیدی برای جنك است، زیرا قدرت سیاسی انقلابی بدون این پیشرویها فرو میریزد و ارتش انقلابی دیگر نمیتواند برای تامین گذران خویش بر توده ها اتکاء نماید. این تحولات همچنین بخشی از پروسه ساختمان آینده است ـ زمانی که یك پرویی از نظر اقتصادی مستقل و از نظر نظامی قدرتمند بتواند علیه امپریالیسم بایستد و به انقلاب جهانی خدمت کند.

کاردار امور اجتماعی اجرای عدالت را پیش میبرد. او برپایی دادگاههای خلق را سازماندهی میکند: دادستانی از سوی کمیته خلق نظر خود را مطرح میسازد. متهم حق دفاع از خود و ارائه شواهد و مدارك دال بر رفع اتهام دارد. مابقی مردم گوش میدهند و سپس تصمیم میگیرند. یك نمونه دیگر، ایجاد کمیته ضایعات است که اعضای آن از میان خود دهقانان به طور دوره ای انتخاب میشوند. به طور مثال، اگر گاو دهقانی بر زمین کاشته شده دهقان دیگر خسارت وارد آورد، وظیفه این کمیته است تا در مورد جبران خسارت تصمیم بگیرد. برای بار نخست، اخطار داده میشود. بار دوم، حکم به ضبط گاو داده میشود. بار سوم، گاو ذبح شده و گوشت آن میان روستائیان تقسیم میشود.

او وظیفه پیشبرد امور مربوط به ازدواج را نیز عهده دار است. دو نفر که میخواهند با هم ازدواج کنند، باید دو نفر گواه داشته باشند که مزدوج کسی دیگر نیستند ـ این و آزمایش پزشکی تنها شروط لازمند. امور اجتماعی همچنین عبارتند از ثبت موالید، تامین داروخانه خلق (با استفاده از داروهای مصادره شده از دشمن و داروهای محلی)، و بهداشت کل جامعه. آموزش، تحت هدایت بینش کمونیستی و در ارتباط با پراتیك پیش میرود. ریاضیات پایه، زبان اسپانیایی (ح.ك.پ مهم میداند که کچوا quechua زبانان از آن طریق دریچه ای به مابقی جهان بگشایند)، علوم طبیعی و تاریخ به دهقانان آموزش داده میشود. کاردار امور اجتماعی همچنین تفریحات (منجمله ورزش، امور فرهنگی مثل نمایشنامه و نمایشات عروسکی)، جشنهایی به مناسباتهای انقلابی را برنامه ریزی می کند و به برگزاری جشن پیر مقدس روستا نیز کمك می کند. جشن مذکور طی سالیان دراز به تعطیل عمومی تبدیل شده است ـ سیاست حزب درمورد مراسم مذهبی دیگر این است که نه کمك کند و نه مانع اجرای آنها گردد. حزب سیاست لنینی آزادی مذهب در گسترده ترین وجهش را به پیش میبرد ـ یعنی مردم حق دارند مذهب داشته باشند یا نداشته باشند و در عین حال حق خود جهت مبارزه برای آموزش ماتریالیسم دیالکتیك به مردم، را محفوظ میداند.

طلاق در صورت درخواست هر کدام از طرفین بدون هیچ شرطی بلافاصله جاری میشود. کاردار امور اجتماعی از طرفین میخواهد تا در مورد کفالت بچه ها به توافق برسند. او معمولا سعی میکند اختلافات خانوادگی میان زن و شوهر یا والدین و فرزندان را از طریق انتقاد و انتقاد از خود برطرف سازد. زنان آزادند از خانواده جدا شده و به ارتش چریکی خلق بپیوندند، حتی اگر والدین یا همسرانشان مخالف باشند. در این حالت شوهر حق دارد که در صورت تمایل تکفل فرزندان را بر عهده گیرد. درغیر این صورت، کمیته خلق چاره دیگری میاندیشد.

یك مسئول نیز عهده دار برنامه ریزی و برپا ساختن نشستهای تشکلات توده ای حزب، است.

این چنین است عملکرد «کمیته های علنی خلق». این کمیته ها اشکال متفاوت یافته اند. مبنای این تفاوت اشکال عبارت بوده است از قدرت نسبی انقلاب و ضد انقلاب در هر منطقه و در هر مقطع خاص، و نیز سیالیت جنك خلق. این کمیته ها بر این مبنا توسعه یافته و یا محدود شده اند، پدیدار شده و یا شاید ناپدید شده اند تا در همانجا یا جای دیگر دوباره پدیدار شوند. به طور مثال، اعضای این کمیته ها تاکنون مخفی بوده اند (تنها نزد «مجلس نمایندگی» که انتخابشان میکند، شناخته شده بودند). تلاش در جهت علنی نگه داشتن این کمیته ها در اوایل جنك خلق با شکست مواجه شد، چرا که غالبا این «کارداران» ترور میشدند. هنگامی که ارتجاع یك منطقه را مجددا تحت کنترل میگیرد، یك کمیته مخفی احتمالا میتواند آتوریته ای موازی آتوریته حکومتی اعمال دارد. وقتی لازم باشد کمیته های نابود شده احیاء میشوند. در مناطق جدید، کمیته های سازمانده باید تلاش کنند شرایط مساعدی برای پیدایش تمام عیار این کمیته های منتخب، بوجود آورند. بیشك عملکرد مخفیانه کمیته ها قدری محدودیت ایجاد میکند. زیرا «کارداران» نمیتوانند به طور علنی کار کنند بلکه از طریق رابط ها فعالیت دارند. به هر صورت، حزب کاملا به روشنی مشخص میکند که هدف کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا و خلق است نه قدرت شخصی. هر «کارداری» که قدرت شخصی اعمال کند به دادگاه خلق سپرده شده، از کار برکنار شده و به نحوی تنبیه میگردد. با ظهور نخستین «کمیته های علنی خلق»، این پروسه به صورت آزادانه تر و کاملتر انجام میشود.

حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۸۳ با چشمداشتی به آینده، «کمیته سازمانده» برای یك جمهوری دمکراتیك خلق را تشکیل داد. اما امروزه توسعه کمیته های خلق، توسعه مناطق پایگاهی و پیوندشان با یکدیگر و پیدایش فزاینده وظایف دولتی [دولت دمکراتیك خلق ـ م] که در سطح محلی قابل رفع و رجوع نیستند، مساله سازماندهی قدرت دولتی در سطحی بسیار عالیتر و نوین را در دستور روز ـ حتی پیش از کسب قدرت سراسری ـ می گذارد.

در مناطق روستایی که این قدرت سیاسی انقلابی وجود دارد، تمام اهالی مسلح اند و به طور کامل در تشکلات حزبی و یا تشکلات توده ای تحت رهبری حزب، ارتش چریکی خلق و قدرت سیاسی نوین شرکت میکنند. موقعیت در شهرها متفاوت است، زیرا آنها سنگرهای مستحکم دشمن اند. اعمال قدرت سیاسی در شهرها در آخرین

لحظات جنك امكانپذير است. حزب به جای کمیته های خلق، «جنبش دفاع انقلابی خلق» را در شهرها «با هدف بسیج توده ها در جهت مقاومت و ارتقاء مبارزاتشان به سطح عالیتر ـ جنك خلق ـ ایجاد کرده تا بتواند دستگاه دولتی کهن را به ستوه آورده، تضعیف نموده و بلرزاند و به قیام آتی کمك نماید و شهرها را با دست زدن به جنك خلق به مثابه تکمیل کننده جنك خلق در مناطق روستایی، آماده سازد. ما سیاست دوگانه زیر را اتخاذ میکنیم: در مرحله نخست اشکال سازماندهی خویش را توسعه میدهیم، و در مرحله دوم در انواع دیگر نفوذ میکنیم.»

سیاست حزب عبارتست از، به قول لنین، «پائین تر و عمیقتر» رفتن، تکیه بر فقیرترین و تحتانی ترین اقشار توده ها و تمایز قائل شدن میان آنها و اقشاربالایی که به بیشترین نحوی تحت نفوذ رویزیونیسم و بوروکراسی تریدیونیونی قرار دارند، و شرکت در مبارزات توده ها و پیوند دادنشان با مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، و تعلیم توده ها در بحبوحه درگیر شدن در مبارزه انقلابی و مبارزه علیه رویزیونیسم. حزب از طریق ارتش چریکی خلق توانسته نقش فعالی در موارد زیر ایفاء نماید: طی اعتصابات کارگران و تشکیل کمیته هائی به نام کمیته های کارگران آگاه؛ در کارزارهایی که زاغه نشین ها برای ضروریات اولیه زندگی مثل آب و برق به راه میاندازند، در مبارزات زنان، متعلق به کلیه طبقات خلقی، برای رهایی زن (با استفاده از شعار انقلاب چین، «زنان نیمی از آسمان را بر دوش می کشند») و برای مطالبات خاصی که مربوط به نیازهای زنان فقیر خانواده دار میباشد، و علیه بی حرمتی هایی که برسلامت اخلاقی انسانها روا میشود(نظیر پورنوگرافی و فحشاء؛) در جلب روشنفکران جهت خدمت به خلق ـ از محصلین مدارس و دانشجویان دانشگاهها گرفته تا هنرمندان رشته های مختلف؛ و سازماندهی کودکان و جوانان برای اینکه دیدگاهی پرولتری کسب کنند و از طریق انقلاب برای آینده خود برزمند. در میان این بخشها حزب تشکلات توده ای انقلابی ایجاد کرده تا وظایفش را به پیش ببرد (علاوه بر تشکلات دهقانی تحت رهبری حزب در مناطق روستایی)، و نیز در تعدادی اتحادیه های کارگری و سایر گروهها که حمایت از جنك خلق را آغاز کرده اند، فعال است. در مکانها و مبارزاتی که تشکلات پشت جبهه ای حزب وجود نداشته باشد، حزب از طریق ارتش چریکی خلق با متشکل کردن هسته های کوچکی از مردم «مراکز مقاومت» را برپا میدارد تا این مبارزات را به پیش براند و به جنك خلق پیوندشان زند.

«جنبش دفاع انقلابی خلق» از همان آغاز جنك، اعتصابات مسلحانه ای در شهر «آیاکوچو» برپا داشته است. چهار اعتصاب مسلحانه در سال ۱۹۸۸ در استانهای آیاکوچو، هوانکاولیکا و آپوریماك در گرفت که در اکثر مناطق سه روز به طول انجامید، و در آیاکوچو هفت روز. عملیات مسلحانه در تینگو ماریا بر روی رودخانه هوالاگای علیا، این شهر را به مدت سه روز طی آن سال به تعطیلی کشاند. این عملیات نه تنها شهر را فلج کرد، بلکه همچنین در جاده اصلی توسط هزاران دهقان تحت رهبری و حمایت چریکها کاملا بسته شد. هوانکایو، خواخا، اورویا، هوانوکو و سه رو دو پاسکو(به عبارتی مراکز استانی و بخشی ناحیه مرکزی کشور) نیز به تعطیل کشیده شدند. شهرها و شهرستانهای کوچك و نیز نواحی روستایی در هشت استان کشور به مدت سه هفته در رابطه با انتخابات عمومی آوریل ۱۹۹۰ به تعطیلی کشیده شدند.



زندانیان جنگی در زندان «ال فرونتون» بهنگام برگزاری مراسم انقلابی در روز ملاقات با خانواده هایشان بسال ۱۹۸۲

این اعتصابات مسلحانه اکنون شهر لیما را با قدرت و تناوب بیشتری می لرزانند. پایتخت در نوامبر ۱۹۸۹ و مارس ۱۹۹۰ به لرزه در آمد. در آستانه اعتصابات ماه نوامبر، طی مراسم سُنتی «روز جانباختگان» حدود سه هزار نفر افراد خانواده های زندانیان جنگی و سایر مردم در حالیکه دسته گلهایی را به احترام قهرمانان به خاك افتاده جنك خلق حمل میکردند، در خیابانهای لیما راهپیمایی کردند. این راهپیمایی به نحو وحشیانه ای توسط پلیس که در میدان «مانکو پاکاك پلازا» نیرو جمع کرده بود، سرکوب شد. پلیس به روی جمعیت آتش گشود که طی آن سه نفر کشته و پنجاه نفر زخمی شدند. اگر رزمندگان ارتش چریکی خلق دست به جنك همه



ازجزوه «روز قهرمانی» انتشارات توسط حزب کمونیست پرو

جانبه نیم ساعته نمی زدند، مردم فرصت عقب نشینی از مهلکه را نیافته و تعداد مجروحین و مقتولین بسیار بیشتر میشد. مردم آن محله مجروحین را به خانه های خود راه داده و مداوا کردند.

روزهای متعاقب این حادثه شاهد وقایع زیر بود: برخورد توده ای میان مردم و نیروهای انتظامی در چندین ناحیه صنعتی و زاغه، بسته شدن بازارها، سینماها، بانکها و اکثر مدارس و کار و کسبها، توقف کامل سیستم حمل و نقل عمومی (اتوبوسهای متعلق به دولت به آتش کشیده میشدند، در حالیکه مینی بوسهای متعلق به اشخاص یا شرکتهای کوچك اصلا بیرون نیامدند)، و چندین اعتصاب عمده در صنایع. دشمنان طبقاتی مورد انزجار و خبرچینان به هلاکت رسیدند. اعتصاب مسلحانه در ماه مارس حتی از این هم قهرآمیزتر بود. یك هلیکوپتر دولتی با گشودن آتش به روی تجمعی در یك زاغه، یازده نفر را به قتل رساند.

متعاقب افزایش قیمت ها توسط پرزیدنت «فوجیموری» که جرقه انفجارات خشونت آمیز توده ای را زد، «جنبش دفاع انقلابی خلق» فراخوانی مبنی بر انجام اعتصابات مسلحانه دیگری در ۲۱ اوت ۱۹۹۰ صادر کرد. با دو هفته کار توده ای آنرا تدارك دید: پخش اعلامیه در بازارها، کارخانجات و مدارس، تصرف مسلحانه محلات و ایستگاههای رادیویی برای انجام سخنرانیهای تبلیغی؛ شعارنویسی روی دیوار، در خیابانهای اصلی و پلها. این بار راهپیمایی به صورت مرکزی انجام نشد و پلیس که در انتظار رویارویی با آن در میادین نیرو متمرکز کرده بود، معطل ماند. در عوض، چندین تظاهرات رعدآسا در زاغه های «شوسیکا» و «هوایگان» در حاشیه لیما انجام گرفت. دسته فشرده ای از جوانان انقلابی یونیفورم پوش به سرعت و بیباکانه از میان محوطه دانشگاه «سان مارکوس» رژه رفتند. انفجار بمبهای دینامیتی پر از رنك و تجمع دانشجویان در مقابل پلیس، فرارشان را تسهیل کرد. اعتصابات به ویژه در بسیاری کارگاههای کوچك، کارخانجات کفش سازی و نساجی، تنباکو، کاغذ سازی و غیره در مسیر جاده «کاراترا سانترال» که از لیما به سوی کوهپایه ها کشیده میشود، پر قدرت بودند. اینجا منطقه نفوذ جنبش کارگران آگاه که تحت رهبری حزب است، می باشد. اتحادیه های سراسری رسمی که تحت رهبری رویزیونیستها میباشند که بدلایل اپورتونیستی خودشان در قبال این اعتصاب موضعی مبهم اتخاذ کردند و از موضعگیری قاطع بر له یا علیه آن خودداری کردند.

کار حزب هیچگاه به مناطق روستایی محدود نبود. اما پیشروی جنك به طور عمده در مناطق روستایی امکان آنرا بوجود آورده که کار حزب در شهرها با گامهای بلند به پیش رود، زیرا قدرت جمهوری نوین و سرخ در مناطق روستایی اقشار وسیع مردم در شهرها را قادر ساخته تا پیوند میان آرزوهای خود و واقعیت را به عینه ببینند. امروزه، طبقات حاکمه در لیما ـ درچند مرکز قدرت دیگر خود تحت محاصره جنك خلق قرار گرفته و بقول خبرنگاری از روزنامه گاردین، «به طرف ساحل رانده میشوند.» آنها در محاصره جنك خلقی هستند که در کوهستانها پیشروی می کند ـ یعنی جائیکه منبع تغذیه، قدرت و درآمد لیما است؛ در دره ها پیشروی کرده بسوی ساحل، شمال و جنوب پایتخت، روان است. و پایتخت در محاصره «حلقه فقر» زاغه هاست که در حال تبدیل شدن به حلقه آهنینی است که روز به روز به دور پایتخت تنك تر میشود. طبقات حاکمه در خود پایتخت روز به روز منفردتر میشوند چرا که شمار بیشتری از همه طبقات خلقی بطور روزافزون به حمایت از جنك خلق بر می خیزند.

۷ ـ انتخابات و بحران

جنگی که طبقات حاکمه پرو علیه انقلاب به پیش میبرد، از هر سو تحت فشار بحران اقتصادی و سیاسی قرار دارد. ح‌ك‌پ در تحلیلش از شکل گیری جامعه پرو به این دوره به مثابه دوره «بحران عمومی سرمایه داری بوروکراتیك» در پرو اشاره می کند ـ وضعیتی که هیچ راه برون رفتی بجز انقلاب ندارد.

نفوذ شدید سرمایه امپریالیستی که توسعه کشور طی دهه های گذشته را رقم زده، اقتصاد پرو را در چاه عمیقی فرو افکنده است: چاه رکود اقتصادی و تورم که از اواسط دهه هشتاد آغاز شده و هیچ نشانه ای حاکی از بهبودش در افق هویدا نیست. حکومت تحت فشار سنگین بدهی ۲۲ میلیارد دلاری به آمریکا و سایر کشورهای ثروتمند قرار دارد ـ وامهایی که بخش اعظم آنها صرف انقیاد بیش از پیش اقتصاد پرو به امپریالیسم گردیده است. این بدهی برابر با کل تولید یکسال کشور و بیش از دو برابر هزینه تخمینی دولت در جنك ارتجاعیش طی دهه گذشته است. علیرغم اینکه جنك

رژیم علیه انقلاب گران تمام میشود، انقیاد اقتصادی به امپریالیسم حتی گرانتر از آنست. این وامها باید به پرو داده شوند، زیرا این کشور تحت نظام کنونی بدون دریافت وامهای جدید نمیتواند دوام آورد. همه رئیس جمهورهای پرو منجمله آخرینشان، «آلبرتو فوجیموری»، سعی کرده اند با پائین آوردن ارزش واحد پول پرو جهت بالا بردن صادرات و محدود ساختن واردات و اِعمال تدابیر «ضربتی» در مورد کاستن از سطح زندگی، این مشکل را حل کنند.

«فوجیموری» طی کارزارهای انتخاباتی خویش با کاهش ارزش ارز پرو و تدابیر «ضربتی» که توسط رقیب انتخاباتی اش «ماریو وارگاس لوزا» پیشنهاد می شد، مخالفت میکرد، اما به مجرد انتخاب شدن آنها را بکار گرفت. این کار برای کسانی که اخبار مالی خارجی را می خواندند تعجب آور نبود چرا که جراید از ملاقاتهای خصوصی «فوجیموری» با صندوق بین المللی پول و بانکها و منابع اعتباری پرو در نیویورك خبر می دادند، و اینکه او قبول کرده تا برخلاف مواضع کارزار انتخاباتیش عمل کند. اما این کار او از نظر هوادارانش در طبقات متوسط خیانتی شنیع محسوب شد که دوشادوش ندارهای لیما در تظاهراتهای خشم آگین چند روزه به خیابانها ریختند.

واژه «تورم شدید» نمیتواند عمق فاجعه را نشان دهد: ارز پرو از اواسط دهه هشتاد تاکنون یك میلیون درصد کاهش ارزش یافته است. این امر زندگی کارگران را به فلاکت کشانده است. دستمزدهای واقعی طی آن دوره نصف شد. اما چنین تورمی باعث بروز معضلات جدی برای سرمایه گذاری و سرمایه داران نیز به طور کلی است و بسر جو رو به رشد «دولت زدایی» Desgobierno میافزاید. «فوجیموری» در تلاش وارد آوردن یك ضربه مرگبار برتورم، به شدت از ارزش ارز پرو در برابر دلار کاست و سقف قیمتها و سوبسیدهای دولتی روی ضروریات اولیه زندگی را برداشت. از آنجا که پرو کشوری وارداتی است (علیرغم اینکه کشوری متوسط از نظر تولید نفت است، حتی به واردات نفت نیز متکی میباشد)، قیمتها به طور میانگین ششصد درصد طی چند روز افزایش یافت. کانون افزایش قیمتها در جایی بود که بیشترین فشار را بر مردم وارد میاورد: بهای بلیط اتوبوس با افزایش بهای بنزین آنقدر بالا رفت که برای بعضی ها دیگر صرف نمی کرد به سر کارهای خود بروند. بهای روغن خوراکی و نیز دارو، نان، ماکارونی و هر آنچه از گندم به عمل می آید به نحو بیسابقه ای افزایش یافت. هر چند حداقل دستمزد (که برای اکثریت مردم حداکثر دستمزد است) از حدود دوازده دلار آمریکایی در ماه به پنجاه و پنج دلار صعود کرد. اما طبق آمار دولتی پنج برابراین مبلغ برابر هزینه سه وعده غذا و مسکن یك خانوادهٔ پنج نفری است، و طبق نظر اقتصاددانان خصوصی هشت برابر این مبلغ برای زاغه نشینان اطراف لیما (که نیمی از سکنه شهر را دربر میگیرند) اکنون دیگر عادی شده است که با یك وعده سوپ سیب زمینی سدجوع کنند.

«فوجیموری» امیدوار بود تجربه آرژانتین، بولیوی و برزیل را تکرار کند که این تدابیر «ضربتی»، تورم را در آنجا حداقل برای مدت کوتاهی متوقف ساخت. اما تورم معضل اساسی نیست. اقتصاد پرو از اوایل دهه هشتاد به بعد دچار رکود بوده است. «آلن گارسیا» توانست در اواسط دهه هشتاد اقتصاد این کشور را اندکی رشد دهد. اما این امر به بهای تبدیل تورم خزنده به تورمی لجام گسیخته تمام شد. اقدامات «فوجیموری» در جهت باز کردن علنی تر دروازه های کشور به روی سرمایه گذاریهای امپریالیستی حداکثر میتواند صرفا آن بخشهایی از اقتصاد را رونق دهد که این سرمایه گذاریها در آنجا متمرکز شده اند. تازه با این فرض که سرمایه گذاریهای انبوه صورت گیرد. حال آنکه در حال حاضر چنین امری در هیچ نقطه آمریکای لاتین انجام نمی شود.

مردم پرو در پانصد سال پیش، قبل از ورود اشغالگران اسپانیایی، بهتر از زمان حال تغذیه میکردند. (میانگین کالری مصرف شده در آن زمان بیش از حد لازم جهت حفظ تندرستی بود، در حالیکه این میانگین اکنون بسیار پائینتر است.) ضایعات انسانی طی دهه های اخیر بسیار سریع افزایش یافته است. گفته میشود بیش از یك سوم جمعیت بیست و سه میلیونی پرو از سوء تغذیه رنج میبرند، و از این نظر بر بیش از نیمی از کودکان ضایعات جبران ناپذیری وارد شده است. آمار گویای نزول میانگین سن و افزایش شدید در مرگ و میر کودکان بیانگر عمق واقعی سقوط سطح زندگی نیست، زیرا امروزه آنتی بیوتیك و داروهای دیگر جان بسیاری را از چنك بیماریهای مسری که سابقا میتوانست نسل جمعیت گرسنگی کشیده ای را مضمحل سازد، نجات می دهد.

اکنون نیز شبح یك بیماری مسری پدیدار شده که ابعاد آن در تاریخ معاصر بیسابقه بوده است. تورم کبدی و سایر امراض طی چند سال اخیر توسط آب کاملا آلوده لیما تسریع شده است.

در برخی زاغه ها مادران مجبورند میان خرید نان یا خرید آب تصفیه شده از کامیونها یکی را برگزینند.. با این وجود، دردناکترین تلاشهای مادران در محافظت از فرزندانشان راه به جایی نمی برد. بروز وبا در ۱۹۹۱ ممکن است بسیاری را در سراسر جهان بهت زده کرده باشد. اما این فاجعه ای قابل پیش بینی بود ـ فاجعه ای به سفارش صندوق بین المللی پول. با حرفشنویی از صندوق بین المللی پول در کاستن از هزینه های عمومی و سرازیر کردن مبالغ صرفه جویی شده به بانکهای خارجی، دولت از وجوه لازم برای پاکیزه سازی فاضلاب لیما کاست و فاضلاب کثیف که درون اقیانوس ریخته میشد، خیلی زود سواحل شهر را فرا گرفت. وبا نتیجه ناگزیر این امر بود.

پروی مدرن ـ به ویژه نواحی ساحلی آن کشور ـ بدون گندم وارداتی قادر به حیات نیست. سابقا تولید داخلی ذرت، سیب زمینی، جو، گندم، گوشت گوسفند، گوشت خوك و گوشت گاو احتیاجات این کشور را رفع میکرد ـ علیرغم اینکه مناسبات نیمه فئودالی بخش عظیمی از زمین قابل کشت را لم یزرع باقی میگذاشت. فشار واردات مواد خوراکی و جستجوی حداکثر سود تحت اوامر سرمایه خارجی، کشاورزی را به ویژه طی دو دهه اخیر داغان کرد. تولید کشاورزی بین ۱۹۷۰ و ۱۹۸۶ به یك سوم تقلیل یافت. تنها یك سوم دهقانانی که قادر به کار کردن به صورت تمام وقت هستند به کار مشغولند. یك سوم زمین سابقا زیر کشت، به ویژه در کوههایه های آند، به جهت در دسترس نبودن اعتبار برای خانوارهای فقیر روستایی جهت تهیه بذر، در سال ۱۹۸۹ کشت نشد. در سال ۱۹۹۰، تنها کمتر از نیمی از سرمایه ضروری جهت تهیه بذر، کود و سایر نهاد ها موجود بود. محصول آن سال حتی پیش از برداشت، ضایعه بار اعلام شد.

مهاجرتهای دستجمعی از مناطق روستایی ـ که محرك آن بیشتر وضع اسفبار روستا است تا توسعه شهر ـ جمعیت شهر لیما را طی دهه اخیر چندین برابر ساخته و توسعه شهر نشینی از نوع معمول کشورهای تحت سلطه را با خود بهمراه داشته است: چندین میلیون نفر در زاغه هایی زندگی میکنند که با هر چه به دستشان رسیده و بروی هر زمین بدرد نخوری که گیرشان آمده یا قرض نموده اند بدست خودشان درست کرده اند. نه تنها پرولتاریا بلکه افراد طبقات متوسط نظیر معلمین دون رتبه که به ویژه اعتصابات رزمنده برپا داشته اند نیز در

این زاغه ها زندگی میکنند. فروش سیگار و یا سایر اجناس مورد نیاز اکثر اهالی در پیاده روها، محل درآمد صدها هزار نفر است.

وابستگی کشور به سرمایه امپریالیستی به معنای بسته شدن کارخانجاتی است که به خاطر کمبود ارز خارجی (دلار) قادر به وارد ساختن مواد اولیه نیستند. نرخ رسمی بیکاری ۱۴ درصد است اما تنها کارکنان تمام وقت و ثبت شده و در استخدام قانونی را شامل میشود که دیگر زائد شده اند. هیچ آمار واقعی در مورد بیکاری در کشوری که گفته میشود دو سوم افراد بالغ و آماده کار، بیکار یا نیمه بیکار می باشند، موجود نیست.

کارگران ماهر و افراد طبقات متوسط نیز با مشکلات سخت و آینده ای نامعلوم روبرویند. آنها میدانند که اگر دستمزد خود را در همان روز دریافت به دلار تبدیل نکنند، چند روز بعد بی ارزش خواهد بود. اکثر داد و ستدهای روزمره با دلار صورت میگیرد. اگر کسانی پیدا شوند که پولی برایشان مانده باشد که بخواهند به سینما بروند، برای خرید بلیط باید پول پرویی (اینتیس) را نزد صرافان خیابانی به دلار تبدیل کنند. این صرافان که از امنیت قانونی کامل برخوردارند، گفته میشود چهار میلیون دلار در روز معامله میکنند. این یکی از طرق مهمی است که دلارهای پرداختی قاچاقچیان خریدار برگ «کوکا» به درون بخشهای متعارف تر اقتصاد پرو تزریق میشود، و نقش اجتناب ناپذیری در جلوگیری از بروز اوضاع سخت برای طبقات متوسط، در تغذیه اقتصاد وابسته به واردات پرو، در تسهیل ثروتمندتر شدن طبقات بالایی و در تداوم سرازیر شدن دلار به شکل پرداختی و سود به جیب سرمایه داران انحصارگر آمریکایی، اروپایی و ژاپنی که بر راس این وضعیت ناهنجار نشسته اند، ایفاء میکند. این اوضاع باعث شده که سیصد هزار جوان پرویی در ۱۹۸۹ به کشورهای همسایه، و دست بر قضا به خود آمریکا، مهاجرت کنند.

علاوه بر پیشرویهای جنبش خلق و تاثیرات دگرگون کننده آن بر جو سیاسی، این شرایط اسفبار اقتصادی اوضاع سیاسی را بشدت متلاطم و شعله ور ساخته است. انتصاب «حکومت وحدت ملی» توسط «فوجیموری» بازتاب عدم وحدت در میان طبقات حاکمه پرو است: هیچکدام از احزاب نتوانست حتی یك سوم از آراء را در انتخابات عمومی بدست آورد و هیچکدام نتوانست طبقات حاکمه و حامیان آنها را حول برنامه ای بیش از صرفا بهم نگاهداشتن یك خانه در حال گسیختن، متحد کند.

رویزیونیستهای هوادار شوروی و دیگرانی که تلاش کرده اند خود را «راه سومی» (راه میان انقلاب و ضد انقلاب) قلمداد کنند نیز همگی ورشکسته شده اند. آنها به دو طیف رنگارنك تقسیم میشوند: یکی «چپ متحد» متشکل از برخی «مارکسیست» های خود خوانده، و «چپ سوسیالیست» که از رفرمیسم علنی تری برخوردار بوده و تحت رهبری شهردار سابق لیما به نام «آلفونسو بارانتس» است. هر دو دسته رویهمرفته نتوانستند حتی ۱۰ درصد از آراء سراسری را به دست آورند. اینرا با اواخر دهه هفتاد مقایسه کنید که یك سوم آراء را از آن خود ساخته بودند. این به ویژه شکست سختی بود. چرا که رسانه های خارجی از اواسط دهه هشتاد با نقل «آراء افکار عمومی» پیش بینی میکردند که «بارانتس» در دهه نود رئیس جمهور خواهد شد. نیروهای هوادار شوروی و سایرین در خارج از پرو آنها را الگوی «چپ» پارلمانتاریستی میدانستند که در تقابل با خط مشی ح.ك.پ قدرت را از طریق انتخابات به دست خواهند آورد. گروه «توپاك آمارو» MRTA هوادار کوبا که عملیات مسلحانه و مذاکرات و توافقات با دولت را پا به پای هم پیش میبرد، مخالفت اولیه و عوامفریبانه خود با انتخابات را به دور افکند و از کاندیداهای انتخاباتی «چپ متحد» حمایت کرد. آنها حتی کاندیدهای خود را در برخی مناطق به عنوان بخشی از «چپ متحد» معرفی کردند. تمامی این نیروهای «چپ» حداقل به همان میزان مابقی سیاستمداران سیستم بی اعتبار شده اند.

سیاست ح.ك.پ نسبت به انتخابات، از زمان آغاز جنك خلق در ۱۹۸۰ تاکنون کماکان یکسان بوده است: افشای انتخابات، فرا خواندن مردم به بایکوت آن، برهم زدن و متوقف ساختن انتخابات به کمك عملیات نظامی در هر جای ممکن. ح.ك.پ هیچگاه مدعی نشده که از برگزاری انتخابات جلوگیری به عمل میاورد، زیرا تا هنگامیکه دشمن قدرت دولتی را در دست دارد این کار ممکن نیست. با این وجود، بررسی این انتخابات و مقایسه اش با انتخابات گذشته، عناصر مهمی از اوضاع سیاسی جاری را جلوه گر میسازد.

انتخابات محلی نوامبر ۱۹۸۹ در اکثر مناطق روستایی اصلا برگزار نشد. این به ویژه در مناطق پایگاهی انقلابی صادق است که دولت در آنجا نتوانست کاندیدا تعیین کند، کارزار انتخاباتی به راه اندازد و یا محل برگزاری انتخابات معین کند. طبقات حاکمه مجبور شدند محلهای رای گیری را در مراکز بخشی و استانی و خود شهر لیما متمرکز سازند. در بعضی از شهرها که حکومت توانست انتخابات را به پیش ببرد، آنها که انتخاب شدند توصیه ح.ك.پ را قبول نموده و به جای به عهده گرفتن وظایف خود شهر را ترك کردند. تعداد قابل ملاحظه ای از منتخبین به خاطر کمبود آراء معتبر نتیجتا کنار نهاده شدند. به طور مثال، شهردار «چونگو باخوس» در «هوانکایو» با مجموع سه رای (خودش، همسرش و پسرش) انتخاب شد.

نمونه استان آیاکوچو را در نظر بگیریم. تنها در یك دوجین شهرهای جنوبی این استان فعالیتی شبیه به انتخابات به چشم خورد، و در شمال حتی در هوانتا (مرکز استان) کاندیدایی برای انتخاب شدن وجود نداشت. دادگاه مجبور شد انتخابات در مرکز استان آیاکوچو را منحل اعلام دارد، زیرا دو سوم از تعداد قلیل آراء ریخته شده به صندوق، آراء سفید یا باطله بودند. ارتش چریکی خلق، شهرهای هوانتا و آیاکوچو را به طور هم زمان برای مدت کوتاهی تسخیر کرده و ارتش ارتجاع را طی اعتصاب مسلحانه به عنوان بخشی ازکارزار ضد انتخاباتی حزب، در پادگانهایش محاصره نمود.

ارتش دشمن مرکز استان هوانکاولیکا را که در مجاورت آیاکوچو است بمشابه پایگاهی برای انجام تهاجم به مناطق روستایی مورد استفاده قرار میداد؛ ارتش چریکی خلق آنان را مورد حمله قرار داده و شعارهای سرخ در و دیوارها را پوشاند. مبلغین حزب در یك شب جمعیتی را که از سینما بیرون آمده بود به راهپیمایی کشاندند که با گذشتن از میدان مرکزی شهر بر انبوهش افزوده شد. سپس واحدهای ارتش چریکی خلق شهر را به خاموشی کشانده و در حالیکه به کمك آتش اسلحه و دینامیت راه را بر نیروهای سرکوبگر بستند. میدان از جمعیتی پر که شعار میداد، «زنده باد ح.ك.پ! زنده باد صدر گونزالو! رای ندهید، زنده باد جنك خلق!» همان گونه که ح.ك.پ تصریح کرده است، استفاده از انتخابات برای مقاصد انقلابی یعنی همین.

خود دولت با شدت بخشیدن به سرکوب که اساس نظام بر آن استوار است نشان داد که، تا چه حد به انتخابات برای مشروعیت بخشیدن به نظام سرکوبگرانه اش نیاز دارد. ارتش از سایر نقاط نیروی کمکی به هوانکاولیکا آورد و در روز انتخابات خانه به خانه مراجعه کرده و رای گیری اجباری انجام میداد. با این حال، تنها ۴۰ درصد مردم

رای دادند. در روستاها و نواحی پیرامونی که ارتش در آنجا حضور نداشت، کسی رای نمیداد و مردم راههای ورودی وخروجی شهرها را با ایجاد موانع می بستند.

انجام انتخابات در حومه لیما منجمله در هوایکان (زاغه ای در کنار جاده کاراتِرا سانترال در حاشیه شرقی پایتخت) برای دولت غیر ممکن شد.

رای دادن اجباری است و رای ندادن جریمه سنگین در بر دارد. مهمتر از این، دفترچه ثبت رای سند شناسایی معتبر در سراسر کشور است. کسانیکه دفترچه شان مهر نخورده باشد، برای تقاضای کار و یا هر چیز دیگری با مشکل مواجه اند. درست پیش از انتخابات آوریل ۱۹۹۰، ارتش اعلان داشت که سربازان در پستهای بازرسی نظامی دفترچه های ثبت رای را خواهند دید. حکومت کل دستگاه سرکوبگر و تمامی پایه اجتماعی خود را برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آوریل ۱۹۹۰ به کار گرفت. از آنجا که هیچ کدام از کاندیداها از نخستین مرحله رای گیری اکثریت به دست نیاورد، مجبور به برگزاری مرحله دوم انتخابات در ماه ژوئن شدند.

درصد غایبین یا آراء سفید یا باطله طی انتخابات شهرداری در نوامبر ۱۹۸۹ طبق گزارش روزنامه «ایندیپندنت» چاپ لندن ٦٥ درصد بود. طبق آمار رسمی برای آوریل ۱۹۹۰، میانگین سراسری کسانیکه واجد شرایط بودند ولی رای ندادند ۲۱ درصد بود. اینرا با ارقام ۱۰ درصد برای آخرین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۵ و ۱۹ درصد در ۱۹۸۰ مقایسه کنید. اگر ثبت نام شدگان و همچنین آنانی که واجد شرایط بوده ولی ثبت نام ننمودند را حساب کنیم، ۲۷ درصد در انتخابات شرکت نکردند. ۱۵/۳ درصد از آراء ریخته شده به صندوق سفید یا باطله بودند. اینرا با رقم ۱٤ درصد در ۱۹۸۰ مقایسه کنید. آراء ریخته نشده یا سفید و باطله در ده استان که اکثریت عظیم جمعیت کشور منهای لیما (آنکاش، آپوریمالك، آیاکوچو، کاجامارکا، هوانکاولیکا، هوانوکو، حونین، پاسکو، پونو، سان مارتین) در آنجا متمرکز است به ٥۰ درصد رسید. این رقم در آیاکوچو ۸۹/۳ درصد و در هوانوکو (که هوالاگای علیا را نیز دربر میگیرد) ۸۰ درصد بود. ۱۲/۹ درصد در لیما رای ندادند و ۸/۷ درصد آراء ریخته شده به صندوق سفید یا باطله بودند.

هیچ رژیمی به خاطر فقدان رای سقوط نکرده است. همان گونه که ح.ك.پ می گوید، وظیفه عبارت است از «پیوند زدن جنك خلق تحت رهبری حزب با این سیل میلیونی مردم که در انتخابات ثبت نام نمیکنند، رای نمیدهند و یا آراء سفید یا باطله به صندوقهای رای میریزند. حزب کمك می کند که این سیل به مثابه بخشی از دریای توده های مسلح که نظم کهن ستم و استثمار را به ناگزیر ازسر راه خواهد روبید، سازماندهی شود.»

با توجه به درهم ریختگی صفوف طبقات حاکمه، بی اعتباری سیاستمدارانشان و خود نظام حکومتی، ح.ك.پ چنین تحلیل میکند که کودتای نظامی یك واقعیت محتمل است. سیاست حزب در قبال چنین کودتایی عبارت است از مقابله با آن، چرا که هدف عمده کودتا چیزی نیست مگر به راه انداختن حمام خون در شهرها و روستاها. اما چه تحت یك حکومت «منتخب» و یا نظامی جنك خلق تنها راه رهایی اکثریت گسترده مردم به ویژه توده های تحتانی است.

VI ـ یانکی گم شو! پیروزی از آن جنك خلق در پرو است!

در نتیجه پیشرویهای جنك خلق و بحران تعمیق یابندهٔ رژیم که توانائی آن را درمقابله با جنك خلق تضعیف میسازد، آمریکا بطور جدی دخالت نظامی مستقیم تری را تدارك می بیند.

این خطری فرضی نمیباشد بلکه تدارکات عملی آن درحال پیاده شدن است.

آمریکا طی قراردادی از سوی وزارت خارجه این کشور، فرستادن تجهیزات، خلبانان و مکانیکهای «غیر نظامی» هلیکوپتر و مشاورین نظامی «نیروی ضد مواد مخدر» DEA را ازاواسط ۱۹۸۹ آغاز کرد. در عین حال ژنرال «ماکسول ترومن» [معروف به Mad Max ماکس دیوانه] که فرمانده نیروهای آمریکایی در تجاوز به پاناما بوده و ریاست «فرماندهی جنوبی» (مسئول عملیات نظامی آمریکا در آمریکای مرکزی) را به عهده دارد، تهیه نقشه های مختلف برای احتمالات نظامی در پرو و کشورهای مجاور را آغاز کرده است. سازمان «سیا» و سایر موسسات دولتی آمریکا با استفاده از عکسبرداری ماهواره های جاسوسی به تهیه نقشه هایی از دره هوالاگای علیا و سایر مناطق پرو پرداخته اند. این نقشه ها که قبلا موجود نبوده اند، برای طراحی و پیشبرد جنك حادتر علیه انقلاب مورد استفاده واقع خواهند شد و پیش شرط تجاوزند. آمریکا همچنین برنامه دارد سیستمهای ارتباطی بسیار پیشرفته ای در پرو و بولیوی مستقر کند.

آمریکا پس از چندین دهه فقدان مناسبات نظامی رسمی با پرو، یك قرارداد کمکهای نظامی ۳٦ میلیون دلاری به پرو پیشنهاد داد. فوجیموری تحت فشار مخالفتهای شدید با سیاستهای اقتصادیش، با گرفتن ژست موقت ناسیونالیستی در ابتدا این پیشنهاد را رد کرد. اما پس از مدتی همین پیشنهاد را به عنوان طرح خود ارائه داد.

این مجموعه کمکهای آمریکا به پرو به میزان کمکهای این کشور به السالوادور است. اگر چه این قراردادِ کمك نظامی، چندان چشمگیر نیست، اما جای پای بزرگی برای آمریکا محسوب میشود. بنا به نوشته «نیویورك تایمز» طبق این قرارداد کلاه سبزهای آمریکا (نیروهای ویژه ضد شورش) شش گردان نظامی پرویی متشکل ازپنج هزار و پانصد نیروی زبده را تعلیم داده و تجهیز میکنند، قایقهای گشتی در اختیارشان قرار داده و خدمه آنها را تعلیم میدهند، و نیرویی متشکل از۲۰ فروند جت جنگنده را درست کرده و تامین میکنند. جورج بوش حتی بدون وجود یك توافقنامه رسمی میان دولتهای آمریکا و پرو یا تایید کنگره آمریکا، از قدرت قانونی خود برای انتقال مستقیم تجهیزات نظامی ازآمریکا به پرو استفاده کرده است.

کلیه این اقدامات تلاشهای آمریکا در نخستین روزهای جنك ویتنام را به یاد میاورند. این تدارکات بیشك به حملات هوایی و پرتاب بمبهای ناپالم ارتقاء خواهد یافت، اگر چه تاکنون علیه چندین دهکده و زاغه به کار گرفته شده اند.

آنتونی کینتون سفیر جدید آمریکا در پرو بخشی از این تدارکات نظامی است. هنگامی که آمریکا بنادر نیکاراگوئه را مین گذاری کرد، او در آن کشور ماموریت داشت. او به عنوان سفیر آمریکا در کویت به تقویت نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس علیه ایران کمك کرد. یکی از نزدیکان او به نام ریچارد میدوز که ابتدا در پلیس مخفی آمریکا در ویتنام و ایران خدمت میکرد، در ۱۹۸۳ به پرو گسیل شد. او اکنون به عنوان مسئول امنیت یك مجتمع تهیه روغن نخل نزدیك پایگاه نظامی آمریکا در سانتا لوسیا در پرو کار میکند. سایر آمریکایی های شاغل در نیروی هوایی «خصوصی» که طبق قراردادی با وزارت خارجه آمریکا پایگاه سانتا لوسیا را میچرخانند، قبلا بخشی از عملیات نیروهای کنترا در نیکاراگوئه بودند که توسط اولیور نورث از کاخ سفید هدایت میشدند.

دان کوئیل معاون رئیس جمهور آمریکا شخصا چند روز پس از انتخاب فوجیموری به ریاست جمهوری، برای مذاکره با او به پرو رفت. سپس طی

مصاحبه ای مطبوعاتی در لیما «گزارشات دروغ» را تکذیب کرد. او به خبرنگاران گفت « ما هیچ طرحی برای عملیات نظامی در جنگ علیه مواد مخدر نداریم ـ همین.» او این حرف را با بی حیائی به خبرنگارانی گفت که از دیگر منابع حکومت آمریکا شنیده بودند او برای مذاکره جهت فرستادن کلاه سبزهای آمریکایی به پرو رفته است. ویلیام ج.بنت یکی ازاعضای مهم کابینه جورج بوش به سردبیران جراید چنین اخطار داد که «اگر این تلاشها با عنوان ویتنامی دیگر، تجاوز گری آمریکا و یا درگیر شدن در یك جنگ خارجی مورد تمسخر قرار گیرند، آنگاه طرح یك رشته مناسبات تحکیم یافته که اخیرا توسط رئیس جمهور ما و روسای کشورهای منطقه آند ریخته شد، به مخاطره خواهد افتاد.» اینست نمونه بارز سیاست آمریکا مبنی بر لاپوشانی فریبکارانه دخالت خود در پرو و ممانعت از اینکه مردم به نتایج روشن برسند. حضور خود دان کوئیل در پرو نشانگر اوجگیری دخالت آمریکا در پرو بود، زیرا او نخستین مقام عالیرتبه آمریکایی بود که طی سی سال گذشته از پرو دیدن کرده است.

این اظهار نظرات، دستپاچگی بسیاری استراتژیست های عالیرتبه سیاسی و نظامی آمریکا در مورد اوضاع پرو را منعکس میسازد. جنك ویتنام برای امپریالیسم آمریکا یك فاجعه بود. تاثیرات آن امروزه نیز احساس میشود ـ منجمله در محظورات سیاسی و اینکه آمریکا در صورت درگیری علنی در عملیات ضد شورش در مقیاس گسترده مسلماً با مخالفت داخلی و بین المللی روبرو خواهد شد. اینست دلیل اینکه چرا آمریکا حضور خود در آمریکای لاتین را جزو «جنك علیه مواد مخدر» قلمداد میکند، نه جنك علیه انقلاب. بعلاوه، اگر آمریکا نیروهایش را به پرو گسیل دارد، در پی عملیات سریع از نوع گرانادا و یا پیروزی بالنسبه آسان نظیر پاناما نخواهد بود. ح.ك.پ یك حزب مائوئیستی بوده و مصمم است تا محو کامل امپریالیسم و ارتجاع از چهره زمین، بجنگد. این حزب، جنك خلق و انقلاب را رهبری میکند. حریفی قوی پنجه است و آمریکا اصلا مایل به پنجه در پنجه افکندن مستقیم با آن نیست. تاثیرات چنین مصافی در مابقی آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان و در خود آمریکا به طور بالقوه مهم است. متفکرین محتاط تر امپریالیسم کاملا حق دارند در هراس باشند از اینکه آمریکا در صورت تجاوز به پرو لقمه ای بزرگتر از دهانش را برداشته و در گلویش گیر کند.

در گزارش موسسه راند (از مغزهای متفکر سیستم) که در مارس ۱۹۹۰ برای وزارت دفاع آمریکا تهیه شده، بخشی از این معضل به نحو بارزی بیان گشته (این موسسه نیز مانند سایر رسانه های ارتجاعی، ح.ك.پ را «راه درخشان» مینامد):

«پرو کشوری است که در لبه پرتگاه فروپاشی داخلی قرار دارد.... راه درخشان و عدم تعادل اجتماعی و اقتصادی که باعث رشد آن شده، پرو را به آستانه انقلاب سوق داده است. نتیجه نهایی این شرایط اصلا روشن نیست. بهترین چشم انداز برای پرو کارزاری دراز مدت علیه راه درخشان است. اگر این تخاصم به «جنگی کثیف» تبدیل شود، به مبارزه طبقاتی همه جانبه میان ارتش و مستمندان شهری و روستایی پرو منتهی خواهد شد. بدترین سناریو این است که راه درخشان میتواند پیروز شود. هر چند این مسئله حتی تا سال ۱۹۸۷ به سختی قابل تصور بود، اما اینك یك احتمال منطقی به حساب می آید. علت این امر، هم توان ادامه حیات فعال راه درخشان به مثابه یك نیروی سیاسی است و هم عجز دائمی دولت پرو دربر داشتن گامهای جدی علیه این شورش. به هر رو، راه درخشان نیرویی خواهد بود که باید در آینده نزدیك با آن دست و پنجه نرم کرد. این مسئله هیچ راه حل ساده یا سریعی نخواهد داشت. این جنبش در مناطق کوهستانی ریشه های محکمی دوانده و هم اینك درون لیما و گرداگرد آن حضوری دائمی یافته است. رشد راه درخشان سریع نیست، اما پایدار است. این سازمان در حال حاضر از یك پایگاه اجتماعی مستحکم در مناطق روستایی برخوردار است و فعالانه به سربازگیری ازمیان نیروی کار در شهرها و توده بیکاران شهری که سریعا بر شمارشان افزوده میشود، مشغول است. به علاوه، راه درخشان ثابت کرده که سازمانی با قابلیت ترمیم سریع، انطباق پذیر و بیرحم است. مجموعه این صفات ممیزه از راه درخشان یك دشمن دهشتناك ساخته است.»

دهشتناك یا غیر ازآن، به هر حال آمریکا نمیتواند راحت بنشیند و پیروزی یك حزب مائوئیستی را تحمل کند.این چنین پیروزی در هیچ جا به ویژه در قلب قاره ای که آماده شعله ور شدن است، قاره ای که کنترل و استثمارآن نقش کلیدی در قدرت آمریکا بازی میکند، برای این کشور قابل تحمل نیست. آمریکا در حالیکه حرکات نظامی کنونی خود را لاپوشانی میکند، در پی تهیه جوی سیاسی است تا بتواند دخالت گسترده نظامی خود را به عنوان یك آلترناتیو معقول در آینده، برای «افکار عمومی» جا بیاندازد.

آمریکا آلترناتیوهای دیگری هم در اختیار دارد که میتواند به صورت تك تك و یا ترکیبی از آنها، استفاده کند. یکی از مقامات وزارت خارجه آمریکا هنگام توضیح پیرامون برخی عملیات نظامی طراحی شده گفت: «ماتفنك را نشانه می رویم، اما شلیك نمیکنیم.» این گفته تا حدی به تلاشهای آمریکا جهت تقویت و فرماندهی نیروهای پرویی اشاره دارد. اما این اقدامات بیشتر فضای تنفس ایجاد میکنند تا اینکه راه حل باشند. او همچنین به این اشاره دارد که آمریکا ممکن است از نیروی کشور یا کشورهای ثالثی در تجاوز به پرو استفاده کند.آمریکا با استفاده از این روش در اوایل دهه هفتاد خود را از دست حکومت بولیوی که باب طبعش نبود رها ساخت. ارتش برزیل تحت هدایت و حمایت آمریکا به طور موقت به نیابت ازسوی این کشور، بولیوی را اشغال کرد. در پرتو این واقعیت است که باید توافقنامه اخیر میان حکومت جورج بوش و حکومت پازامورا در بولیوی جهت فرستادن افسران و کلاه سبزهای آمریکایی به این کشور را که مواضع اصلی انقلاب پرو در مجاورت آن قرار دارند، ارزیابی نمود. جورج بوش به بهانه «جنك علیه مواد مخدر» محموله های بیشمار تسلیحات به کلمبیا (همسایه شمالی پرو) نیز ارسال داشته است. برزیل که در پی دستیابی به اقیانوس آرام است، نیروهای خود را به بهانه جلوگیری از انتقال مواد مخدر، به مرزهای پرو و کلمبیا گسیل داشته است.

جنك خلق در پرو از اهمیت بین المللی فراوانی برخوردار است و دلیلی زنده بر این واقعیت است که ستمدیدگان میتوانند به پا خیزند، نه به قدرتهای امپریالیستی بلکه به نیروی خود اتکاء نمایند و بر کلیه ستمگران ضربه وارد آورند. این جنك نمونه زنده ای است از صحت خط مشی سیاسی و دیدگاه مائوئیستی و اعجاز توده ها زمانی که تحت رهبری یك حزب کمونیستی مسلح به این خط مشی قرار گیرند، و نمونه زنده ای است از قدرت جنك خلق.

خلقهای انقلابی سراسر جهان و احزاب و سازمانهای متشکل در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که ح.ك.پ جزئی از آنست، بدین انقلاب ارج بسیار مینهند. کارهای مهمی در دفاع از این انقلاب صورت گرفته که مهمترینشان کارزار جهانی در حمایت از جنك خلق در پرو در سال ۸۶ ـ ۱۹۸۵ بود که در بر گیرنده جلسات، راهپیمایی ها وسایر

اشکال فعالیت در تمام کشورهای جهان بود، که پتانسیل عظیم حمایت از این جنگ در تمام کشورها را متبارز ساخت. طی چندین سال تلاش بالاخره شکافهایی در سانسور اخبار مربوط به جنگ خلق به وجود آمد. اما بالاخره، باید با نیروی بیشتری به مقابله با حملات حادتری که به انقلاب پرو خواهد شد، برخاست.

خلق پرو در دهه هشتاد، بیست تا سی هزار کشته داده است. اکثریت این تعداد را افرادی تشکیل میدهند که در جنگ شرکت نداشتند و قربانی کارزارهای تروریستی نیروهاهی نظامی و انتظامی دولت علیه روستائیان شدند. بیشك هنگامیکه توده ها به نبردهای عظیم تر و در مقیاس گسترده ای که جهت کسب قدرت سیاسی سراسری و مغلوب کردن امپریالیسم و نوکرانش ضروری است دست زنند، ارتجاع تاوان بسیار بیشتری خواهد گرفت. اما آلترناتیو دیگری که رویاروی توده های خلق پرو قرار دارد عبارت است از مرگ تدریجی و حقارت بدون نتیجه. رفیق گونزالو صدر ح.ك.پ گفته است: «تجاوز یانکیها چه به طور مستقیم صورت گیرد و چه به طور غیر مستقیم و از طریق دولتهای دست نشانده، به جنك رهائی بخشی منتهی خواهد شد که علاوه بر فداکاریها و تلاشهایی که لازمه اش است، فرصتی عالی برای متحد کردن ۹۰ درصد مردم پرو به وجود خواهدآورد ـ آنهم موقعی که حزب فراخوان کسب قدرت سراسری را صادر میکند. این به نوبه خود شرایط مساعدتر و در عین حال سخت تری برای انقلاب پرو ایجاد خواهد کرد. امپریالیسم خیال میکند میتواند شعله های انقلاب را خاموش سازد. اگر چه این دوره شدیدا سخت، پیچیده و خونین است، ولی به پیروزی نهایی خلق منتهی خواهد شد و به رهایی طبقه کارگر و انقلاب جهانی پرولتری خدمت خواهد نمود... صدر مائو گفته است که جهان تنها از طریق توفانهای عظیم متحول میشود.» (از سخنرانی رفیق گونزالو، در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین).

بیشك توفان عظیمی در مخالفت با تجاوز یانکیها و در دفاع از انقلاب پرو جهان را دربر خواهد گرفت.

«عالیجنابان» غرب به اندازه کافی بر سر آنچه «مرگ کمونیسم» مینامند جنجال بپا کرده اند، تو گویی شوروی که از نظر کراهت با غرب برابری میکند، سالهای سال پیش مارکسیسم را رها نساخته و سرمایه داری را با نقاب مارکسیسم به جای آن ننشانده بود. با این وصف، آنطور که مارکس گفت، «حفار کهنه کار انقلاب» در کار است و در اعماق، سراسر زمین را درمینوردد. درپرو در روشنائی روز، چهره گشوده است ●

منابع و مآخذ:

این مقاله با استفاده از جزوه ماه مه ۱۹۹۰ ح.ك.پ بنام «انتخابات خیر، جنك خلق آری»، تهیه شده است. این جزوه هنوز به انگلیسی ترجمه نشده است. بسیاری ازنقل قولهای مستقیم این مقاله ازسند «پایه بحث» که برای ارائه به «نخستین کنگره» ح.ك.پ تهیه شده بود میباشد. این سند به انگلیسی موجود است.

این اسناد همراه با اسناد دیگر ح.ك.پ در خارج از کشور و به زبانهای مختلف از طریق احزاب و سازمانهای شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، «جنبش خلق پرو» و سایر حامیان جنك خلق در پرو، و همچنین چند کتابفروشی، در دسترس قرار دارند. علاوه بر مکانهای دیگر، بسیاری از این اسناد را میتوان از آدرس زیر تهیه نمود:

Comite Sol – Peru, B.P. 24, 94370 Sucy en Brie, France.

«مصاحبه با صدر گونزالو» که در روزنامه پرویی «اِل دیاریو» در ۱۹۸۸ به چاپ رسید، نیز به همین شکل در دسترس است. پس از اینکه این مصاحبه دوبار و هربار در تیراژ صد هزار نسخه به چاپ رسید، مدیر این روزنامه قانونی به تبعید رانده شد و چاپ سوم مصاحبه مصادره گشت. سپس پلیس دفتر روزنامه را به اشغال درآورده و مدیر موقت آنرا به زندان افکند که هنوز هم زندانی است. اکنون روزنامه «اِل دیاریو» هر ماه چند بار منتشر میشود که در خارج از کشور نیز بصورت فتوکپی تکثیر میگردد. خبرنامه «اِل دیاریو انترناسیونال» که در اروپا منتشر میشود را میتوانید از آدرس زیر درخواست کنید: B.P. 1668,1000 Bruexlles 1,Belgium.

این اسناد از ح.ك.پ به انگلیسی، اسپانیایی و سایر زبانها [منجمله فارسی] در «جهانی برای فتح» به چاپ رسیده اند: «در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین»، «درود وافتخار بر پرولتاریا و خلق پرو» (شماره ۱۵)، «اسنادی از نخستین کنگره» (شماره ۱۱)، «جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید» (شماره های ۸ و ۹)، «روز قهرمانی» (شماره ٦)، «رای ندهید، جنك چریکی را گسترش دهید»، «ح.ك.پ به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود میفرستند» (شماره ۳)، «درباره راه درخشان ماریاتگی» (شماره ۲)، «نامه هایی از ح.ك.پ» (شماره ۱).

این شماره های «جهانی برای فتح» دربر گیرنده اسناد و مقالاتی درباره جنك خلق در پرو است: ۱، ۲، ۳، ٤، ٦، ۸، ۹، ۱۳ و ۱۵.

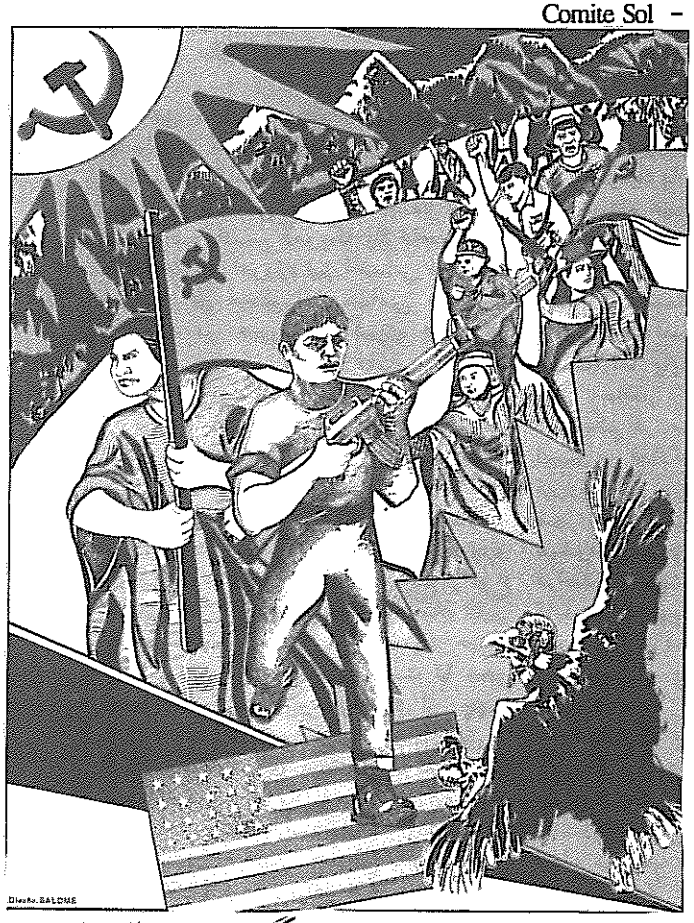

۱۹۹۱ - سال همبستگی بین المللی
با جنك خلق در پرو
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اطلاعیه ای به مناسبت دهمین سالگرد آغاز جنگ خلق در پرو صادر کرد (رجوع کنید به جهانی برای فتح ـ شماره ۱۵). تعدادی از احزاب و سازمانهای عضو جنبش نیز چنین کردند. آنچه در زیر می آید، پیامهائی در حمایت از ح.ك.پ است که تا کنون به دست ما رسیده و ترجمه شده است.

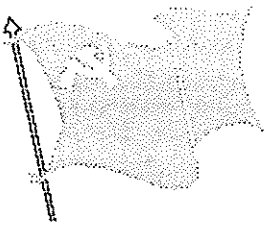

درودهای انترناسیونالیستی انقلابی به کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، به پرولتاریا و خلق ستمدیده پرو از سوی حزب کمونیست سیلان

رفقای عزیز،

ما از این فرصت استفاده کرده و برای کمیته مرکزی ح.ك.پ، پرولتاریا و خلق تحت ستم پرو آرزوی قدرت و موفقیت کامل در جنگ خلق شکوهمندی میکنیم که در مواجهه با مصافهای فزاینده مرگ و زندگی به پیش میرود.

ما آگاهیم جنگ خلقی که شما به پیش میبرید، به مقطعی بس تعیین کننده رسیده است. موفقیت جنگی انقلابی که یك دهه است به پیش میبرید و تاکنون دوسوم کشور را آزاد ساخته، سقوط کامل رژیم نو مستعمره در کشورتان را به سرعت نزدیك میسازد و نتیجتا کسب قدرت دولتی سراسری و ایجاد جمهوری خلق پرو را ممکن و ضروری میکند.

امپریالیسم آمریکا در رویارویی با پیشروی پیروزمند جنگ خلق، گامهای مشخصی در راه تجاوز نظامی به پرو به قصد بخاك و خون کشیدن انقلاب به پیش، بر میدارد. امپریالیسم آمریکا به همراه سایر دول امپریالیستی به سادگی اجازه نخواهد داد که انقلاب خلق به ایجاد و گسترش مناطق پایگاهی سرخ و آزاد شده تحت قدرت دولتی دمکراتیك نوین خلق ادامه دهد. زیرا گسترش جنگ خلق در کشور شما تاکنون تاثیرات بس تعیین کننده بر گسترش انقلاب جهانی سوسیالیستی ـ پرولتری بر جای نهاده و خواهد نهاد؛ که این امر میتواند سرنوشت محتوم امپریالیسم جهانی را رقم زند و خواهد زد.

ح.ك.پ به عنوان یکی از اعضای بنیانگذار «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، امروز زیر درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و رهبری صدر گونزالو، نقش تاریخی بس مهمی را در گرهگاه کنونی جهان ایفاء میکند.

بعد از آنکه چین سرخ از دست رفت، ح.ك.پ جنگ در پرو را در هفدهم مارس ۱۹۸۰ براه انداخته و بدین ترتیب درفش شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در کوران جنگ انقلابی برافراشته و با شهامت و اراده نمونه پرولتری به نمایندگی ازسوی پرولتاریای بین المللی پا به صحنه تاریخ جهان نهاد. تندر جنگ خلق که از فراز قله های کوهستان سربلند آند پژواك یافته، امید و شادی و الهام و ترغیب انقلابیون سراسر جهان را برانگیخته است. تندر جنگ خلق توانسته نقشه های پلید امپریالیسم جهانی و رویزیونیسم بین المللی که بطور متمرکز در تحریف و دفن میراث فناناپذیر انقلابی و ماهیت زنده و علمی نقد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم میکوشند را خنثی کند. جنگ خلق در پرو و خون دهها هزار جان باخته انقلابی شاهد زنده ای است بر شکست ناپذیری حقیقت و قدرت ظفرنمون علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم.

در عین حال، جنگ خلق در پرو درسهای انقلابی بسیار تعیین کننده ای در احاطه بر علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و بکاربست و پیشرفت آنرا از نظر تئوریك و پراتیکی در اختیار پرولتاریای بین المللی و انقلابیون سراسر جهان قرار میدهد. حزب ما با جدیت تجربه تاریخی جنگ خلق در کشور شما را به مثابه بخشی از تدارك خود برای تعیین خط و راه انقلابی کسب مسلحانه قدرت در سیلان مطالعه میکند.

خواهران و برادران پرویی، مبارزات و فداکاریهای قهرمانانه شما راه کمونیسم را روشنایی بخشیده است. شما در پیشاپیش مبارزات طبقه مان، پرولتاریای بین المللی، جهت انجام رسالت تاریخی نابودی امپریالیسم جهانی و برقراری جهان نوین کمونیستی ایستاده اید.

کشور ما نیز دستخوش عمیقترین بحران انقلابی است و مردم تجاربی تعیین کننده در پیشبرد جنگ علیه امپریالیسم و دولت نو مستعمره میندوزند. ما بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و جذب درسها و تجارب غنی انقلاب در پرو و در سراسر جهان، اطمینان داریم که میتوانیم خط

سیاسی و تشکیلاتی صحیح جهت انجام وظایف انقلابی و انترناسیونالیستی خود در این دوره خطیر از تاریخ را تدوین کنیم. حزب ما در وحدت با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تلاش دارد نیروهای مترقی ضد امپریالیست سیلان را با هدف افشای تجاوز امپریالیسم و مقابله با آن و ترویج درسها و تجارب جنگ انقلابی پرو در میان توده های وسیع متحد سازد.

همانگونه که مائو گفت، «راه پر پیچ و خم است، اما آینده درخشان. هیچ چیز ناممکن نیست، فقط صعود به قله ها را جرات باید کرد.» مبارزه کنونی شما، نماینده و تبلور راه و آینده شکوهمند انقلاب جهانی پرولتری است. قهرمانی، فداکاری و خونتان، طلوع این جهان نوین را بشارت میدهد! پرولتاریا و خلق پرو، در وحدت با پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم جهان، تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و رهبری صدر گونزالو و ح.ک.پ، بیشك از پس مصافهای سخت بر خواهند آمد، توانایی ها و تجارب انقلابی خود را تکامل خواهند داد، نقشه های پلید امپریالیسم جهانی را با شکست مواجه خواهند کرد و به پای تاسیس جمهوری خلق پرو در خدمت به انقلاب جهانی خواهند رفت.

«روز قطعی جدال است، آخرین رزم ما! انترناسیونال است، نژاد انسانها!»

۲۵ سپتامبر ۱۹۹۰

۱۷ ماه مه ۱۹۹۰ - ۱۹۸۰ دهسال جنگ خلق در پرو

از سوی کمیته ایجاد حزب کمونیست انقلابی در استرالیا

کمیته ایجاد حزب کمونیست انقلابی در استرالیا، درودهای برادرانه خود را به مناسبت دهمین سالگرد جنگ خلق در پرو نثار حزب کمونیست پرو میکند.

پرو کانون جنبش انقلابی جهانی است. جنگ خلق در پرو تحت رهبری خط حزب کمونیست و رهبرش رفیق گونزالو از اهمیتی جهانی برای خلقهای جهان در مبارزه شان برای کمونیسم برخوردار است، و ضربه مرگبار دیگری بر نظام امپریالیستی میباشد.

مبارزه ح.ک.پ همچون فانوس دریایی از پس پرده های مه آلود دروغ و تحریف امپریالیستی که حول شعار «کمونیسم مرد»، براه افتاده میدرخشد و الهامبخش رفقایی است که شاید موقتا دچار مشکلات گشته اند.

اراده خلل ناپذیر حزب کمونیست پرو به جنگ تا به آخر، به پیاده کردن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در اوضاع مشخص پرو، به اعلام یگانگی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزه جهانی برای کمونیسم، وظیفه تلاش مضاعف جهت رساندن پیام مبارزه این حزب به چار گوشه استرالیا را بدوش ما می نهد.

زنده باد مبارزه مسلحانه!
افتخار بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

پیروز باد جنگ خلق در پرو از سوی کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان در راه رهائی طبقه کارگر

ده سال پیش خلق قهرمان پیرو در هفدهم ماه مه ۱۹۹۰، مبارزه مسلحانه علیه نیروهای ارتجاعی را آغاز نمود. مبارزه ای که حزب کمونیست پیرو تدارکش را دید و رهبری اش کرد، فصل نوینی در تاریخ پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان گشود. علیرغم فراز و نشیب های جنگ خلق و علیرغم مظالم و جنایاتی که امپریالیسم آمریکا وسرسپردگانش مرتکب شدند، حزب کمونیست پیرو یك دهه است که جنگ خلق را پیروزمندانه به پیش میبرد.

اکنون که کمونیسم قلابی سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم چینی در حال مرگ است، درفش سرخ کمونیسم راستین برفرازقله های «آند» استوار گشته و به اهتزاز درآمده است. از آنجا که فرزندان خلق پیرو - زن و مرد -، آتش مبارزه مسلحانه انقلابی را به عمق دره ها و شهرهای پیرو میکشانند، سران یانکی به سازماندهی سرکوب جنگ خلق تحت نام «مبارزه با مواد مخدر» پرداخته اند. «مبارزه با مواد مخدر» چیزی نیست مگر بهانه ای قلابی جهت لاپوشانی تجاوز آمریکا علیه خلق . سران نیرنگ بازآمریکا که رهبران کارتلهای قاچاق مواد مخدر را به عنوان دستیار سیاسی زیر بال و پر خود دارند، اوایل امسال با همپالگیهای آمریکای لاتینی خود تشکیل اجلاس دادند. «جورج بوش» که رابطه اش با «نوریگا» و سایر سران باندهای مواد مخدر سابقه ای طولانی دارد، ۳۵ میلیون دلار بر کمکهای نظامی آمریکا به دولت پیرو افزوده است. این مبلغ صرف گسیل سربازان و رنجرهای «کلاه سبز» آمریکا به دره رودخانه «هوالاگا» ی علیا در پیرو شده تا یك پایگاه نظامی آمریکایی جدید، را برپا دارند. در حالیکه جنگ خلق در پیرو وارد مرحله نوینی میگردد، کابینه «بوش» قصد دارد از کنگره آمریکا تقاضای ۳۵ میلیون دلار دیگر برای سال ۱۹۹۱ کند. این کمکهای آمریکا که کل آن تا پایان سال ۱۹۹۱ به یك صد میلیون دلار بالغ خواهد شد، صرف پایگاههای نظامی، خرید اسلحه و هواپیماهای جنگنده میشود. بیشك «جنگ علیه مواد مخدر» امپریالیستها، جنگ علیه خلق انقلابی است.

حمایت آمریکا از احزاب اسلامی افغانستان که شدیدا در قاچاق مواد مخدر از مناطق مرزی افغانستان و پاکستان دخالت دارند، نمونه ای دیگر از «جنگ علیه مواد مخدر» آمریکا است. تا آنجا که احزاب اسلامی سیاست آمریکا را اجرا کرده و از منافع غرب در منطقه حفاظت کنند، آمریکا حامی وفادار این احزاب اسلامی باقی میماند. سیاستمداران آمریکایی، رابطه تنگاتنگ احزاب اسلامی و رهبران قاچاق مواد مخدر در پاکستان را نادیده میگیرند. مقامات آمریکایی بر کامیونهای مملو

ازمواد مخدر که توسط احزاب اسلامی در برابر دریافت اسلحه از طریق کانالهای سازمان «سیا» قاچاق میشوند، چشم بر میبندند. به زیر بال و پر گرفتن، پشتیبانی و حمایت از احزاب اسلامی افغانستان که قاچاقچیان اصلی منطقه هستند «جنگ علیه مواد مخدر» نیست، بلکه جنگ علیه خلق است ـ جنگ علیه خلق انقلابی است که با احزاب اسلامی به همان اندازه رژیم دست نشانده شوروی مخالف است. بدین ترتیب، می بینیم که شعار فریبکارانه «جنگ علیه مواد مخدر» نمیتواند خلق انقلابی افغانستان را بفریبد. در مورد آمریکای لاتین و پیرو، واضح است که «جنگ علیه مواد مخدر» جنگ علیه ملتهای آمریکای لاتین است ـ جنگی ارتجاعی علیه جنگ انقلابی خلق پیرو است.

جنگ خلق در پیرو، جنگ تمام خلقهای تحت ستم علیه امپریالیسم و ارتجاع است. نیروهای سیاسی آگاه نمیتوانند تهاجم آمریکا علیه رفقای پیرویی را تحمل کنند و نخواهند کرد. کمیته تبلیغ و ترویج (م.ل.م) به مثابه بخشی از جنبش مائوئیستی افغانستان قویا مداخله آمریکا در پیرو را محکوم میکند. ما خواهان خروج بی قید و شرط نیروهای آمریکا از پیرو هستیم. همچنین میخواهیم امپریالیستهای یانکی یکبار و برای همیشه به اقدامات جنایتکارانه خود علیه خلق پیرو خاتمه دهند.

پیروز باد جنگ خلق در پیرو!
مرگ بر مداخله آمریکا در پیرو!
زنده باد حزب کمونیست پیرو!

پیام به حزب کمونیست پرو از سوی کمیته انترناسیونالیستهای انقلابی به نیابت از کمیته مشترک در حمایت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (استرالیا)

درود و تهنیت ما به مناسبت دهمین سالگرد آغاز جنگ خلق در پرو در هفدهم ماه مه ۱۹۸۰، نثار شما باد. در این رابطه قاطعانه از علم انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم دفاع میکنیم و پیشرویهای حزبتان در جنگ خلق در پرو طی ده سال اخیر را با مبارزه جهانی علیه امپریالیسم و ارتجاع مرتبط میدانیم.

اگر چه ستمدیدگان پرو هنوز پیروزیهای بزرگتری در راه دارند، لیکن پیشرفتهای حزب شما و طبقه ای که نمایندگیش را میکنید، بمعنای ترسیم دورنمای شکست نیروهای امپریالیسم و ارتجاع درپرو است. حزب شما به جهان نشان داده که با بسیج توده ها در جنگ خلق و پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین، با سرنگون ساختن قدرت دولتی کهن و نظام اجتماعی کهن، میتوان از سلطه امپریالیسم رها شد و راه را برای شکوفایی جامعه ای نوین (که برای واپسین بار تنها در چین انقلابی شاهدش بودیم) هموار نمود. جنگ خلق در پرو امروزه واضح ترین بیان مبارزه جهانی برای ایجاد دنیایی عاری از تمایزات و ستم طبقاتی است. مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب شما نیروی مادی عظیمی در این مبارزه محسوب میشود. حزب شما طی ده سال جنگ خلق، حقیقت شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را روشنی بخشیده است.

ما به عنوان بخشی از جنبش کمونیستی بین المللی در استرالیا، خود را با موقعیت ده سال پیش شما مقایسه می کنیم که به وظیفه تاریخیتان عمل کردید؛ زیرا ما نیز عهد بسته ایم راه رزمندگان شما که جرات ساختن آینده را بخود داده اند، برگزینیم. ما غالبا به این بخش از«بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» رجوع میکنیم که میگوید: «....در صورتیکه خط مشی درست باشد، حتی اگر سرباز نداشته باشیم، سرباز پیدا خواهد شد. و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشیم، آنهم بدست خواهد آمد. این نتیجه تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی از زمان مارکس تاکنون است.» این گفته به یادمان می آورد که شما نیز مانند ما زمانی با وظیفه ای همانند وظیفه کنونی ما روبرو بودید. ما مصممیم بجنگیم و نیروهای لازم برای پایان دادن به سلطه امپریالیسم استرالیا و منافع و مظاهرش را گرد آوریم. مبارزه شما در پرو و به ویژه وقایع هفدهم ماه مه تبارز فشرده حقیقتی است که ما را وادار میسازد بیش از پیش به مسئولیتهایمان در استرالیا عمل کنیم و به گسترش انقلاب جهانی خدمت نماییم.

وظیفه ما مبنی بر ایجاد یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در استرالیا از حمایتمان از جنگ خلق در پرو جدایی ناپذیربوده و بخشی از امر محو امپریالیسم در سراسر جهان است. انترناسیونالیسم پرولتری ما صرفا وحدت کارگران علیه کلیه شرایط ستمگری در کشورهای تحت سلطه نیست، بلکه بازتابی از این واقعیت میباشد که ما بخشی از یك طبقه واحد جهانی در مواجهه با نظام جهانی امپریالیسم هستیم و وظیفه داریم تمام بشریت را رها سازیم. وظیفه ما عبارت است از تدارك سیاسی و سازماندهی نیروها در استرالیا جهت انقلاب که ضرورتی عاجل است ـ ضرورتی عاجل همچون انقلاب در پرو. همانگونه که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» میگوید، ما بخشی از «وحدت استراتژیك میان جنبش انقلابی پرولتری در کشورهای پیشرفته و انقلابات ملی ـ دمکراتیك در کشورهای تحت سلطه» هستیم. انقلاب در پرو، همانند انقلاب در استرالیا، به پرولتاریای بین المللی تعلق دارد. اگر کشورهای استثمارگر و ستمکار امپریالیستی نظیر استرالیا به حال خود رها شوند تا به سلطه خویش بر جهان ادامه دهند، ستمدیدگان پرو نمیتوانند رها گردند.

ماصرفادر پی محو سلطه امپریالیسم از بخشهای معینی از جهان نیستیم. اگر پایه های امپریالیسم دست نخورده باقی بماند، پرو و سایر کشورهای تحت سلطه به رهایی واقعی دست نخواهند یافت. علیرغم اینکه سرمایه داران انحصاری استرالیا جزء آندسته امپریالیستهای اصلی که پرو را مستقیما استثمار میکنند نیستند، اما تهاجمی سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیك را در آمریکای لاتین آغازکرده اند؛ و از آنجا که متحد نزدیك آمریکا بشمار میایند، هیچ بعید نیست که در کنار این امپریالیسم در پرو دخالت کنند. استرالیا در حال عبور از دوره خیزش شووینیستی جهت ایجاد مناسبات نوین و تحکیم مناسبات کهن و نظم امپریالیستی از آن نوعی است که آمریکا در پرواعمال میکند. برای این که بتوانیم کاملا در خدمت انقلاب پرو قرار گیریم و پیشبرد جنگ خلق در پرو را منعکس کنیم، باید برای سرنگون ساختن امپریالیسم استرالیا به سختی تلاش نماییم. درسهای زیادی است که باید بیاموزیم و راه درازی در پیش است که باید بپیماییم. اما آن رزمندگانی که جنگ خلق در پرو را در هفدهم ماه مه براه انداختند، به ما اطمینان میدهند که میتوانیم چنین کنیم و پیروز بدر آییم.

۱۰ سال جنگ خلق در پرو: بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است!

از سوی گروه کمونیست انقلابی کلمبیا

جنگ خلق در پرو که ده سال پیش در هفدهم ماه مه ۱۹۸۰ آغاز شد، امروزه تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست پرو که بخشی از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است، پیروزمندانه به پیش میرود. این عمل قهرمانانه «بر بستر فقر تحمل ناپذیر و چند صد ساله و شورش پر التهاب اتفاق افتاد ـ امید با سرافرازی از دهانه تفنگ بال گشود، مبارزه طلبید و به مصاف برخاست. قلیلی از دختران و پسران این سرزمین، پاره تن شما، جرات کردند سلاح به دست گیرند تا نظم کهن استثمار را براندازند و جهان نوینی در اندازند که حقیقتا از آن خلق باشد؛ خلقی که تاکنون تنها نصیبش رنج و ستم روزافزون بوده است»....«پس، هر چیز از لوله تفنگ بیرون میاید. مبارزه مسلحانه باعث پدیدار شدن امور نو میشود و در خدمت خلق ومحو هر آنچه کهن و ارتجاعی است، قرار دارد.»

انقلاب پرو، جنگ خلق، نه تنها در خدمت خلق پرو است بلکه به انقلاب جهانی پرولتری نیز خدمت میکند و بدین معنا، پرتو امیدواری انقلابی است که باعث دلگرمی و منشاء خوش بینی برای کلیه ستمدیدگان جهان است. این روزها که امپریالیستها و مرتجعین زوزه «کمونیسم مرد» سر داده اند و تخم شکاکیت، تسلیم طلبی، سازش و سپر انداختن میپراکنند، جنگ خلق در پرو حیاط درخشان کمونیسم راستین واعتبار جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (یعنی تنها تئوری تضمین کننده رهایی طبقه کارگر و خلق) را بنمایش میگذارد. جنگ خلق در پرو نشان میدهد که این رویزیونیسم است که شکست خورده است!

جنگ خلقی که در پرو بپا خاسته ، تاییدی مشخص بر صحت رهنمود صدر مائو است: برای انقلاب باید یك حزب مائوئیستی (پیشرفته ترین تشکل پرولتاریا)، یك ارتش چریکی (تشکل عمده توده ای)، یك جبهه از طبقات انقلابی وجود داشته باشد. اینها ابزار پیشبرد انقلاب دمکراتیك جهت برانداختن ستم و استثمار امپریالیسم و سرمایه داری بوروکرات و موجودیت ادامه دار نیمه فئودالیسم میباشد، و یك جنگ خلق (که جوهر آن ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی است).

جنگ خلق در پرو همچنین اهمیت حیاتی تمرکز کل حزب بر «صرفا یك ایده» یعنی قدرت عظیم جنگ انقلابی را نشان میدهد! شهامت، توانایی نبرد، روحیه جنگندگی و جسارت، همگی محصول یك موضع ایدئولوژیك صحیح و متمرکز حول جهتگیری مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی است. قهر انقلابی یا انقلاب قهرآمیز، تنها راه کسب قدرت سیاسی و متحول ساختن جهان است. این اصل در مورد ملل تحت ستم امپریالیسم، شکل جنگ خلق بخود میگیرد تا انقلاب دمکراتیك را بسرانجام رسانده، پیشروی به سوی سوسیالیسم و ادامه راه به سوی کمونیسم از طریق انقلابات فرهنگی متعدد تحت دیکتاتوری پرولتاریا را متحقق گرداند.

امروزه در ۱۹۹۰، طرحهای تبهکارانه کلیه امپریالیستها به ویژه امپریالیسم آمریکا در پیوند با طبقات حاکمه پرو و سایر کشورهای آمریکای لاتین، انقلاب پرو را هدف گرفته اند. استراتژی «جنگ علیه مواد مخدر» آمریکا چیزی نیست مگر مبارزه علیه جنگ خلق از طریق مداخله. آنها دارند اینرا تدارك می بینند. آنهامیخواهند هر گونه امکان قیامهای توده ای و حتی مخالفت با رژیم های صاحب قدرت در آمریکای لاتین را از بین ببرند. کلمبیا نمونه ای است از این که امپریالیستها و طبقات حاکمه تا چه حد حاضرند ازجنبشهای توده ای و انقلابی جلوگیری کنند. آنها با خون و فولاد و «مذاکرات سیاسی» بر جنبشهای خلق ضربه میزنند!

در حالیکه طبقات ارتجاعی در کلمبیا به ترور سفید وحشیانه دست میزنند، و در حالی که جنبشهای چریکی در اینجا به خاطر قلیلی امتیازات ـ فعالیت قانونی و مشتی رای در انتخابات ـ از مبارزه دست میکشند، خلق پرو در حال ایجاد جمهوری دمکراتیك نوین و دفن دولت کهن و پوسیده آن کشوراست. اینها دوروی سکه حقیقتی واحدند: قدرت سیاسی از لوله تفنگ پا به جهان مینهد، نه از آراء انتخاباتی! آنان که اسلحه بر میگیرند باید تا کمونیسم به راه خود ادامه دهند و هرگز اسلحه خود را زمین نگذارند!

محکوم کردن توطئه های امپریالیستی و تدارکاتشان برای تجاوز به پرو جهت درهم شکستن جنگ خلق، ضرورتی عاجل است. ما باید از جنگ خلق حمایت کرده و برای متوقف ساختن تهاجم یانکیها در آمریکای لاتین آماده شویم. سازمان کمونیستی کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) به مناسبت دهمین سالگرد عملیات قهرمانانه، به حزب کمونیست پرو و صدرش رفیق گونزالو و سایر رفقای حزب ـ زن و مرد ـ و تمام رزمندگانش درود میفرستد. ما یاد جنگاوران قهرمان و رفقای جان باخته ای که با نثار خون خویش به بذر رهایی خلق پرو جان دادند، را گرامی میداریم.

زنده باد مائوئیسم!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
از جنگ خلق در پرو حمایت کنید!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

هفدهم ماه مه ۱۹۹۰

زنده باد دهمین سالگرد جنگ خلق در پرو!

پیامی از ویکتور فرناندز صدر حزب کمونیست اسپانیا

ده سال از زمانیکه حزب کمونیست پرو ـ حزبی حقیقتا پیروزمند ـ نقش خود در مبارزه قهرمانانه را دریافت و توفان عظیم انقلاب را براه انداخت، میگذرد. آن جرقه کوچك که در دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و بکاربست مشخص کردنش در اندیشه گونزالو زده شد، امروز با بکارگیری تفنگ به حریق توفنده ای مبدل گشته که از عملیات رهایبخش خویش سرمشق ساخته و جهان را روشنایی بخشیده است.

مبارزه طبقاتی، فعالیت بین المللی و مبارزات پرولتاریا و دهقانان زمینه را برای دواندن ریشه های عمیق مارکسیسم در پرو مهیا ساخت. حزب کمونیست پرو، ابتدا تحت رهبری «خوزه کارلوس ماریاتگی» و اکنون تحت رهبری صدر «گونزالو»، ثمره آنست.

قرنها فقر، فلاکت و استثمار زمینه ساز برپا شدن جنگ خلق در هفدهم ماه مه ۱۹۸۰ شد. رزمندگان چریك با تفنگهای خود راه نوینی را از کوههای آند به دریا کشیده و هزاران عملیات انجام دادند که به سراسر پرو رنك سرخ بخشید و مناطقی پایگاهی بوجود آورد که اکنون

در روشنایی روز در مناطق روستایی میدرخشند.

ارتش چریکی خلق در کوران نبردهای سخت و شدید و در جریان جنگ مداوم علیه نیروهای نظامی، انتظامی و باندهای گارد ارتجاع که کوشیده اند گروهی از مردم را در مقابل گروه دیگر قرار دهند، و نیز در جنگ جاری با نیروهای امپریالیسم یانکی آبدیده شده است. این ارتش، انقلاب دمکراتیک نوین را به پیش می برد، سلطه امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات را نابود میسازد، و دولت نوین کارگران و دهقانان و مردم مترقی ـ جمهوری دمکراتیک نوین خلق ـ را ایجاد میکند.

ده سال جنگ خلق به پرولتاریا و توده های جهان نشان میدهد که حق خلق تنها با نیروی مسلح کسب و حفظ میشود، و نیز اینکه امپریالیسم و ایادیش در دفاع از دولت کهن، ارتجاعی و پوسیده و جهان منحط و از کار افتاده ای که خود سالار و سرورش هستند، از هیچ اقدامی فروگذار نمیکنند: قتل عام، کشتار، آدم ربایی، توقیف و اسارت دستجمعی، گرسنگی و فلاکت. از این جهان دهشت بارانتظاری بیش از این نمیتوان داشت.

امپریالیسم یانکی به بهانه مبارزه با مواد مخدر، در پی مداخله مستقیم در پرو است. اینکار فقط با هدف مبارزه علیه جنگ خلق صورت میگیرد. دولت امپریالیستی اسپانیا و حکومت کنونیش نیز از طریق قرارداد سه جانبه ای به این مانورها علیه انقلاب پیوسته است و بدین گونه یکبار دیگر ماهیت واقعی خود را در پیشگاه پرولتاریا و توده های خلق در اسپانیا افشاء می کند.

مطبوعات خدمتگزار دولت و حکومت، بویژه «ال پائیز»، اخیرا به پخش اکاذیبی علیه جنگ خلق در پرو پرداخته اند که منعکس کننده جنگ روانی ارتش پرو است. آنها ادعا میکنند که ح.ل.پ «اسلحه را به طور موقت بر زمین نهاده» و نیز «بر سر مساله مبارزه مسلحانه دچار تفرقه است.» مرتجعین نمیتوانند دریابند هنگامیکه پرولتاریا تحت رهبری حزب و به تبعیت از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم سلاح بر می گیرد، هرگز تا نیل به پیروزی آنرا بر زمین نمیگذارد. غرض آنها از این کارزار چیست؟ ارتجاع جهانی اهمیت انقلاب پرو را دریافته و میداند که نمونه زنده جنگ خلق، ضد حمله ارتجاعی آنها علیه ایدئولوژی پرولتاریا و برجسته ترین منابع الهامش را دفع میکند. این ضد حمله، نقطه مشترک رویزیونیسم، امپریالیسم و تمام مذاهب و ادیان است. از اینرو است که به این سادگی در برابر این انقلاب تسلیم نمیشوند.

ما کمونیستهای اسپانیا مفتخریم که حزب کمونیست پرو را در صفوف خود به شمار آوریم. آموزه های صدر «گونزالو» و نمونه ایثار قهرمانانه اش برای پرولتاریا و توده ها، سرمشق ما در انجام وظایفی است که تاریخ و طبقه کارگر پیش رویمان قرار داده است. در اینجا، مایلم از سوی خود و نیز حزب کمونیست اسپانیا، حمایت قاطعانه و خلل ناپذیرمان را تقدیمتان کنم. بر درفش ما نوشته شده است: «انقلاب پرو، انقلاب ماست.» و همانگونه که جانمان را در راه حزب و انقلاب اسپانیا فدا میکنیم، عزم کرده ایم که در دفاع از انقلاب پرو نیز اگر ضرورت افتد، چنین کنیم.

زنده باد دهمین سالگرد جنگ خلق در پرو!
زنده باد حزب کمونیست پرو و رهبریش، صدر گونزالو!
مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تبلیغ کنید، از آن بدفاع بخیزید و بکارش بندید!

ماه مه ۱۹۹۰

از سوی مرکز مائوئیستی حزبی در حزب کمونیست ترکیه (م ـ ل) به کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

رفقای عزیز،

مفتخریم از سوی پرولتاریای انقلابی و توده های وسیع خلق در ترکیه به جنگ خلق در پرو درود بفرستیم و شادی و شعف انقلابی خود را به حزب شما و رهبریش صدر گونزالو تقدیم کنیم که دختران و پسران قهرمان طبقه و توده های ستمدیده پرو را طی یك دهه در جنگی انقلابی و ستودنی ازیك پیروزی به پیروزی دگر رهنمون بوده، است.

جنگ خلق در پرو ده سال پس از آغاز، گواه برجسته ای است بر قدرت و سرزندگی ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی طبقه ما و توانایی خلاق و پایان ناپذیر جنگی و دانش جمعی توده های ستمدیده مسلح به ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی و تحت رهبری این ایدئولوژی.

در هفدهم ماه مه ۱۹۸۰، نخستین شلیك تفنگهای رزمندگان قهرمانتان اعلام جنگی بود از سوی ستمدیدگان پرو به دولت ارتجاعی این کشور و نظم جهانی امپریالیستی که حمایتش میکند. حزب شما با بر افراشتن قاطعانه درفش ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی، آنگونه که مائو میگفت، «شهامت را برتر از هر چیز قرار دهید و جسورانه توده ها را بپاخیزانید.» پرولتاریا و توده های خلق در پرو طی ده سال جنگ انقلابی مملو از پیروزیهای درخشان و فداکاریهای الهامبخش، سرفراز و مغرور ایستاده اند ـ آنها از شور و خوش بینی انقلابی و اطمینان به توانائیشان در پایان دادن به حاکمیت منحط امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و فئودالیسم در خدمت به انقلاب جهانی پرولتری، سرشارند. اینها الهامبخش ترین و شورانگیزترین دستاوردهای طبقه ما و ستمدیدگان سراسر جهانند. توده های ستمدیده پرو که طبقه حاکمه ارتجاعی در پرو و امپریالیستهای شرق و غرب «هیچ» می انگاشتندشان، اکنون در موقعیتی قرار گرفته اند که میتوانند به این مرتجعین بفهمانند که «هیچ بودگان هر چیز گردند!»

ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزبتان و در کوره جنگ خلق با گامها و جهشهای بلند انکشاف یافته و اکنون نیروی قدرتمندی متشکل از دهها هزار جنگاور را در اختیار دارد که نیروهای مسلح ارتجاعی دولت را ذره ذره از مناطق روستایی بیرون رانده و آنان را بیش از پیش در اطراف لیما به محاصره میفکند. حاکمیت ارتجاع حتی در پایتخت نیز نمی تواند خود را از تیغ انقلاب برهاند، زیرا قدرت نظامی و سیاسی انقلاب در مناطق روستایی ریشه دوانده و توسعه یافته، قله های سربلند آند را فتح کرده و به دشتها و دره ها پائین آمده است. چندین میلیون نفر که منتظر آغاز تعرض استراتژیکند تحت درفش سرخ گرد آمده اند. جمهوری دمکراتیك خلق در پرو طلوع کرده و قدرت سیاسی خویش را در مناطق روستایی متعددی اعمال میدارد.

مائو، آموزگار ما گفت: «تا زمانی که خلق تحت رهبری حزب کمونیست باشد، هر معجزه ای امکانپذیر است.» پیشرفت پیروزمندانه جنگ خلق در پرو نه تنها دفاع و پراتیك راستین و قاطعانه حزبتان از ایدئولوژی و علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تقویت میکند، بلکه خبر از این میدهد که کسب نهایی قدرت سراسری که درفش سرخ انقلاب جهانی پرولتری را در سراسر پرو به

اهتزاز درخواهد آورد، دیگر احتمال دوری نیست. حزب شما از نظر ایدئولوژیك، سیاسی و نظامی «جرات جنگیدن و جرات پیروز شدن» به خود داد و این حقیقت را به تمام و کمال درك نمود که «از میان همه چیزها، توده ها گرانبها ترینند.» حزب شما از مائو آموخت که «خلق بدون ارتش خلق، هیچ چیز ندارد.» بدین جهت ما اطمینان داریم که خلق پرو «هیچ» شکی به پیروزی نهایی جنك خلق در پرو ندارد، زیرا نه تنها از ارتش انقلابی قدرتمند، بلکه از یك حزب کمونیست مائوئیستی راستین و مجرب (ح.ك.پ) که آنها و ارتش انقلابیشان را بدون تزلزل بسوی شکست کامل ستمگران رهبری میکند، برخوردارند.

مرکز مائوئیستی حزب کمونیست ترکیه (م.ل) از تجارب گرانقدر، مبارزات و دستاوردهای حزب شما و جنك خلق تحت رهبریش، برای پیشبرد استراتژی جنك خلق در ترکیه جهت محاصره شهرها از طریق دهات و بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری آموخته و خواهد آموخت. امر مشترك نیل به کمونیسم و ایدئولوژی مشترك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، ما را پیوند می دهد. ما مفتخریم که در صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که برای ارتقاء قدرت و توانایی احزاب و سازمانهای مائوئیستی جهت نیل به هدف مشترك ایجاد گردیده با حزب شما متحدیم. پیشروی جنك خلق در پرو تحت رهبری حزب شما و رهبری صدر گونزالو، خدمات به غایت مهمی به وحدت رزمنده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» کرده است.

پیشرویهای جنك خلق مایه شعف ستمدیدگان جهان و باعث هراس امپریالیستها و مرتجعین جهان است. در این میان، خاصه تدارکات امپریالیستهای آمریکایی برای انجام تعرضی مهم به انقلاب مائوئیستی در پرو و خطرات مرگباری که در مقابل منافع امپریالیستی آنان در آمریکای لاتین و سایر نقاط مطرح ساخته، ابعادی بس گسترده بخود گرفته است. با توجه به ماهیت تبهکارانه و جنایت بار امپریالیستهای آمریکایی، معتقدیم که آنها جداً بر دخالت سیاسی، اقتصادی و نظامی نیمه علنی خود در پرو خواهند افزود و حتی امکان دارد با استقرار نیروهای یانکی در پرو جنك ضد انقلابی و تمام عیاری را علیه جنك خلق براه اندازند؛ زیرا میترسند نیروهای مسلح دولت ارتجاعی پرو نتوانند مدت زیادی در برابر قدرت جنك خلق شما مقاومت کنند.

در این صورت، حزب ما وظیفه افشاء و جنك همه جانبه علیه تجاوز جدید و وحشیانه دشمن مشترکمان یعنی امپریالیستها، بویژه امپریالیسم آمریکا را به پیش خواهد برد تا تجاوز مستاصلانه دشمن به سنگر درخشان انقلاب جهانی پرولتری در پرو را دوشادوش رفقایمان در پرو با قاطعیت درهم کوبیم.

باز هم یادآور میشویم، ما مطمئنیم که در پی چنین تهاجم جنایتکارانه ای یانکی ها و امپریالیست ها فقط طعم شکستی تلخ و مرگبار را از دست توده های قهرمان پرو تحت رهبری حزب شما خواهند چشید؛ در تحلیل نهایی آنها فقط فرصتی در اختیار خلق و پرولتاریای پرو میگذارند تا خدمات بازهم بیشتری تحت رهبری حزب شما و صدر گونزالو به انقلاب جهانی پرولتری بکنند.

قطعنامه در حمایت از جنك خلق در پرو

از سوی پنجمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست نپال (مشعل)

امروزه کمونیستهای انقلابی سراسر جهان با تهاجمی جدی از سوی نیروهای ارتجاعی گوناگون و عناصر اپورتونیست راست روبرویند. نیروهای بورژوا ـ امپریالیست با توجه به اعلام علنی سرمایه داری در کشورهای اروپای شرقی، جنجال فراوان آفریده اند مبنی بر این که مارکسیسم شکست خورده است. کمونیستهای سراسر جهان در چنین شرایطی باید مسئولیت جدی بر افراشتن درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را با رهبری کردن قاطعانه خلق در مبارزه علیه امپریالیسم در مقیاس جهانی و علیه ارتجاع بومی در هر کشور و افشای کلیه عناصر رویزیونیست به عهده بگیرند.

از آنجا که کمونیستها پس از کودتای ضد انقلابی در چین متعاقب مرگ صدر مائوتسه دون، قدرت سیاسی را در هیچ کشوری در جهان در اختیار ندارند، بسیار لازم است که کمونیستهای انقلابی با رهبری جنبش بین المللی کمونیستی، بطریقی نقشه مند پیشروی کنند. تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (ج.ا.ا) گامی دلگرم کننده در این راستا است، و حزب ما ازصمیم قلب از تحکیم بیش از پیش آن و گسترش بیش از پیش تماسهایش پشتیبانی میکند.

رفقا: هنگامیکه مرتجعین و اپورتونیستهای راست در سراسر جهان بر حملات خود علیه کمونیستهای انقلابی میافزایند، جنك خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو ساخته وپرداخته شده، منبع الهامی جدید گشته است. حزب ما قاطعانه از جنبش انقلابی در پرو حمایت کرده و درودهای خود را به انقلابیون قهرمان پرو تقدیم می دارد. بعلاوه با توجه به درسهایی که از این جنبش انقلابی میگیریم، عهد میکنیم در انجام تدارکات مشخص برای انقلاب دمکراتیك نوین در شرایط کشور خودمان گام برداریم.

امروزه از آنجا که جنك انقلابی در پرو هر روز به پیروزی جدیدتری دست می یابد، خطر مداخله نظامی امپریالیستها علیه انقلاب افزایش یافته است. با افشای طرحهای زبونانه امپریالیسم آمریکا و مقاومت در برابرشان، حزب ما متعهد میشود وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری خود را نسبت به حزب کمونیست پرو و خلق انقلابی پرو بانجام رساند. بر این زمینه است که حزب ما از صمیم قلب از کارزار «یانکی گم شو!» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پشتیبانی میکند و تصمیم دارد در گسترش این کارزار به ویژه در نپال و هند، ابتکار کامل بخرج دهد.

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
زنده باد جنك خلق در پرو!
مرگ بر امپریالیسم آمریکا!
یانکی گم شو!

اکتبر ۱۹۹۰

پیام به حزب کمونیست پیرو

ازسوی سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان

رفقا!

سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان

شادباشها و درودهای رفیقانه خود را به مناسبت دهمین سالگرد جنگ خلق در پیرو به رهبران و اعضای حزب کمونیست پیرو تقدیم میکند. موفقیت شما در پیشبرد ده سال جنگ خلق منبع الهام و سر چشمه امید نیروهای مائوئیست سراسر جهان، منجمله سازمان ما، میباشد. خون گرانقدر هزاران تن از دختران و پسران خلق وثیقه این دستاورد بوده است. «سند مواضع» سازمان ما در این باره چنین میگوید: مبارزات خلقهای آمریکای لاتین طی سالهای اخیر جایگاه مهمی در مبارزات خلقهای تحت ستم جهان داشته است. جنگ انقلابی خلق پیرو تحت رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) آن کشور که رفیق گونزالو رهبریش میکند، به مدت یك دهه است که جریان دارد و یك چهارم کشور را از چنگال امپریالیسم و مرتجعین رها ساخته است. این جنگ الهامبخش خلقهای همه کشورها است و انقلابیون جهان مشتاقانه خواهان پیروزی کاملش هستند.»

مداخله وحشیانه امپریالیستهای آمریکایی در آمریکای جنوبی و مرکزی، «جنگ علیه مواد مخدر» نیست بلکه جنگ علیه خلق است از آنجا که سرکوب جنگ خلق در پیرو هدف اساسی این مداخله است، مقاومت خلق پیرو به نوبه خود در صف مقدم مقاومت خلقهای منطقه قرار خواهد گرفت. «سند مواضع» ما در این باره چنین مینویسد: «از آنجا که امپریالیسم آمریکا بخشهایی از آمریکای جنوبی و مرکزی رابه جولانگاه نیروهایش مبدل ساخته، پاناما را اشغال کرده و به کلمبیا و بولیوی و پیرو نیرو گسیل داشته، بسیار محتمل است که بخش شمالی آمریکای جنوبی و بخشهایی از آمریکای مرکزی به آوردگاه خلقها علیه اعمال راهزنانه امپریالیسم آمریکا تبدیل شود. بیشك تحت این شرایط، مبارزه خلق پیرو از مهمترین نقش برخوردار خواهد شد. زیرا رهبری آگاه، پرولتری و انقلابی مبارزه خلق پیرو میتواند این جنگ را به شیوه ای سازماندهی کند که در صف مقدم جنگهای مقاومت سایر خلقهای منطقه قرار گیرد.

رفقا!

سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان به عنوان یك تشکل مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، بر خط مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك حزب کمونیست پیرو صحه میگذارد و نقش پیشاهنگتان را در برافراشتن پرچم مائوئیسم میستاید. «سند مواضع» سازمان ما همچنین اظهار میدارد: «واژه مائوئیسم برای نخستین بار توسط حزب کمونیست پرو به کار گرفته شد. این حزب از واژه مائوئیسم در اسناد بسیاری که از زمان تاسیس ج۱۰۱۰ منتشر ساخته، استفاده نموده است.» ما در پی یافتن شیوه های ایجاد روابط تنگاتنك تر با شما رفقا هستیم. ما مایلیم شانه به شانه، زمینه های ارتقاء سطح وحدت ایدئولوژیك ـ سیاسی کنونی خویش را فراهم آوریم.

از نقطه نظر ما، این امر باید براساس اصل انترناسیونالیسم پرولتری و اتکاء بر خط ارائه شده در«بیانیه ج۱۰۱۰، و از طریق مبارزه مشترك کلیه اعضای جنبش ما و در ارتباط نزدیك با کمیته ج۱۰۱۰ صورت پذیرد. «.... خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی مطروحه در «بیانیه ج۱۰۱۰» مبنای مستحکمی برای پیشبرد امر وحدت مجدد جنبش بین المللی کمونیستی بوده و محوری است که میتوانیم حول آن به سازماندهی مجدد نیروهای اصیل کمونیست سراسر جهان در جهت تشکیل یك انترناسیونال کمونیستی جدید بپردازیم.» (از سند مواضع سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان)

رفقا!

افغانستان کشوری است که تحت سلطه سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها و مرتجعین گوناگون قرار دارد. کشور ما نیز همانند پیرو یك کشور نیمه (نو) مستعمره ـ نیمه فئودال است. برای مدت تقریبا ده سال جنگ خونین مقاومت علیه سوسیال امپریالیستها در اینجا جریان داشته است. خلق، بهای سنگینی برای این جنگ پرداخته است ـ هزاران دهکده و شهر به طور کامل نابود شده، یك سوم جمعیت کشور آواره ۲۵ کشور در پنج قاره جهان گشته، یك و نیم میلیون نفر جان باخته، هزاران نفر معلول گشته و بهترین دختران و پسران خلق قربانی این جنگ شده اند. لیکن این مقاومت قهرمانانه هنوز خلق را به رهایی از چنگ نظام نیمه (نو) مستعمره ـ نیمه فئودال و به انقلاب دمکراتیك نوین نرسانده است. علیرغم آنکه «ارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم به اشغال افغانستان پایان داده و خارج شده است، اما حاکمیت نظامی و اداری متحدش یعنی رژیم کابل (رژیم بورژوازی بوروکرات ـ کمپرادور و فئودالها) کماکان در قدرت است. مضاف براین، طبقات فئودال و بورژوا ـ کمپرادور که بر امپریالیسم غرب متکی هستند، بر بخش بزرگی از مناطق روستایی و برخی شهرهای کوچك اعمال حاکمیت میکنند.» (ازسند مواضع سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان)

جنگ مقاومت خلق افغانستان به دلایل متعددی نتوانست به مرحله جنگ دراز مدت خلق علیه سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع ارتقاء یابد. به عبارت دیگر، به مثابه مرحله ای از انقلاب دمکراتیك نوین در افغانستان پیش نرفت. نبود یك حزب کمونیست مائوئیستی یکی از دلایل عمده این شکست بود ـ این کمبود کماکان رفع نشده است. سازمان ما مجدانه میکوشد تا هر چه زودتر این معضل را به اصولی ترین شیوه حل کند و حزب پیشاهنك پرولتری افغانستان را ایجاد نماید. ما معتقدیم این اساسی ترین گام در راه تدارك آغاز جنگ خلق در این کشور است.

ما درسهای بسیاری از شما رفقا آموخته ایم و در آینده نیز خواهیم آموخت. ما جنگ قهرمانانه شما را تحسین و حمایت میکنیم. سرعت بخشیدن به تلاشهایمان در جهت برپا داشتن جنگ خلق در افغانستان، بهترین و موثرترین حمایت از نبرد پر شکوهی است که در پیرو جریان دارد باشد تا خون جانباختگان کوهستان «آند» در دره های «اندوز» نیز شکوفه و ثمر دهد!

با درودهای گرم رفیقانه!

۲۰ سپتامبر ۱۹۹۱

تهنیت بمناسبت دهمین سالگرد جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو!

از سوی کمیته مرکزی حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش)

گرمترین شادباشهای انقلابی خود را به مناسبت دهمین سالگرد جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، از سوی همه کادرها، هواداران و رهبری حزب پرولتری پوربا بنگلا به رهبران و کادرهای ح.ك.پ و توده های انقلابی تقدیم میکنیم.

جرقه جنگ انقلابی که ده سال پیش توسط حزب شما تحت رهبری صدر گونزالو زده شد، امروز به حریق سرخ سرکشی تبدیل شده است. سر کشیدن شعله های سرخ جنگ خلق تنها با اتکاء قاطعانه بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ـ مشعل رهایی تمامی خلقهای جهان ـ و بکاربست خلاقانه اش در شرایط مشخص پرو، و با پیشبرد بی

وقفه مبارزه ای سر سختانه ممکن شده است. در عین حال، برای فائق آمدن بر کلیه مشکلات باید به توده ها اعتمادی عمیق داشته و به آنان اتکاء میشد. بدین طریق بود که نیروی کوچك از ده سال پیش که جنك خلق را شروع کرد تاکنون به طور کمی و کیفی رشد بسیار یافته است. حزبی قدرتمند ساخته شده که به غنا و بلوغ ایدئولوژیك سیاسی و پراتیکی رسیده است. ارتش چریکی خلق شکل یافته و مداوما قویتر میگردد. سازماندهی توده های انقلابی پرو تحت درفش جنك خلق به رهبری حزب شما، در ابعاد گسترده امکانپذیر گشته است. بنابراین، حزبتان اکنون میتواند بخوبی ارتش چریکی خلق و توده های انقلابی پرو را با گامهای پر شتاب همچون موج به سوی پیروزی نهایی پیش ببرد؛ و بر این مبنا است که مناطق پایگاهی ایجاد گشته اند. این مناطق در حال وصل شدن به یکدیگرند تا منطقه سرخ پایگاهی آند را در همه جوانب گسترش داده و انوار روشنایی فزاینده ای را بر سراسر کشور بتابانند. پیشرویهای مبارزه انقلابی در کشور شما، جنك خلق در پرو را در صف مقدم جنبش انقلابی و پرولتری جهانی قرار داده است.

حزب ما و حزب شما، هردو برسر ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، تعهد مشترك جهت دستیابی به سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر جهان و شرکت در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، باهم متحدند.

حزب ما و حزب شما، با دشمن مشترك ـ امپریالیستهای گوناگون به ویژه امپریالیسم آمریکا ـ روبرو هستند. احزاب ما در مقطع کنونی، مبارزه برای انقلاب دمکراتیك نوین در کشورهایمان را به پیش می برند. حزب ما، همچون حزب شما، مبارزه مسلحانه انقلابی خلق را در کشورمان رهبری میکند ـ اگر چه هنوز نتوانسته ایم این مبارزه مسلحانه انقلابی را به سطح جنك خلق در پرو ارتقاء دهیم.

حکومت «ارشاد»، حکومتی فاشیستی که نوکر آمریکا بود، کارزار سرکوب مناطقی که صحنه مبارزه بود را در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ براه انداخت تا مبارزه مسلحانه خلق تحت رهبری حزبمان را ریشه کن کند. اما ما نتوانستیم در این چنین موقعیتی، با ارتقاء سطح مبارزه مسلحانه مان با کارزار سرکوب حکومت مقابله کنیم. پس مجبور شدیم به یك عقب نشینی کلی دست بزنیم. بدین ترتیب، فرصتی طلایی برای براه انداختن یك جنك خلق قدرتمند در کشورمان از دست رفت. اینك که ما در حال جمعبندی از این تجربه هستیم، جنك خلق در پرو تحت رهبری حزب شما، درسها و تجارب گرانبهایی در اختیار ما و نیز سایر کمونیستهای انقلابی جهان میگذارد.

رفقا!

حزب شما و جنك خلق تحت رهبریش با گسترش مداوم مبارزه مسلحانه و تضعیف چنگال قدرتمند دشمن مشترکمان یعنی امپریالیسم آمریکا، به لحاظ مادی و معنوی به ما خدمت میکند. بهمین ترتیب، حزب ما نیز شدیدا تلاش میکند تا به خدمات مادی و معنوی خویش به جنك خلق در پرو ادامه دهد. اینکار در گرو انجام یك پیشروی تازه در مبارزه مسلحانه و نتیجتا تضعیف امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم شوروی و سایر امپریالیستها و مرتجعین، و با انجام کار تبلیغی و خلق افکار عمومی در حمایت از جنك خلق در پرو است تا بتوانیم بتدریج قوی شویم. با توجه به جمعبندی از ضایعه گذشته خویش، اعتقاد کامل داریم که میتوانیم مبارزه مسلحانه را در آینده نزدیك از نو آغاز کنیم و بدین ترتیب آماده ارائه بهترین مساعدتهای ممکن به انقلاب پرو و انقلاب جهانی گردیم.

رفقا، ما اعتقاد راسخ داریم که جنك کبیر خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو در مقابله با تمامی مخاصمات مستقیم و غیر مستقیم و تجاوزات مداوم و روزافزون آمریکا، خواهد توانست نه تنها مثل سابق بلکه با گامهایی بلندتر به پیش رود و پیروزی نهایی را در آغوش کشد. حزب کمونیست پرو از طریق پیشرویهای بی وقفه و پیروزمندانه جنك خلق است که خدمات بازهم بزرگتری به پیشروی انقلاب جهانی و نهایتا نیل به سوسیالیسم و کمونیسم ارائه میدهد.

با درودهای بسیار گرم انقلابی

شانزدهم نوامبر ۱۹۹۰

از سوی سازمان کمونیستی کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) باشد تا انقلاب پرو راه انقلاب در کلمبیا را روشنائی بخشد

«شورش همچون بهمنی است در سراشیب که متوقف شدنی نیست و ستم را دفن میکند و تا کمونیسم به پیش میرود» ـ صدر گونزالو.

هفدهم ماه مه مصادف با دهمین سالگرد جنك خلق در پرو است. جنك خلق طی ده سال پیشروی پیروزمندانه انقلابی، یك سوم خاك پرو را تحت کنترل درآورده است. دستاوردهای توده های پرویی تحت رهبری حزب کمونیست این کشور (که روزنامه ها «راه درخشان» میخوانندش) ستمدیدگان جهان را ازشادی لبریز میکند. این عمل انقلابی، الهامبخش آنان است.

در بحبوحه تهاجم کنونی ارتجاع جهانی که تلاش دارد ورشکستگی رویزیونیسم ـ کمونیسم قلابی ـ را به پای «شکست» کمونیسم بنویسد، و بدین ترتیب نظام ستم و استثمار خود را بعنوان تنها آلترناتیو برای خلقهای جهان بنمایاند، جنك خلق در پرو آلترناتیو واقعی ستمدیدگان را نشان میدهد تا نقطه پایانی واقعی بر رنج مادی و معنوی توده ها در این نظام نهد. آنچه این انقلاب را از دیگر انقلابات اخیر متفاوت میسازد اینستکه این انقلاب توسط یك حزب کمونیست راستین رهبری میشود. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم که بعنوان فلسفه و سیاست پرولتاریای بین المللی انکشاف یافته، بمثابه یك علم پویا در کوران مبارزه طبقاتی این حزب را هدایت میکند. این علم، یك فلسفه و جهانبینی است که انقلاب پرولتری از طریق آن می خواهد برخلاف انقلابات دیگر که فقط به جایگزینی یك نظام ستمگرانه بجای یك نظام ستمگرانه دیگر انجامیدند، به هر چه ستم و استثمار است پایان دهد. در گیر و دار اغتشاشی که رویزیونیستها ایجادکرده اند، ح.ك.پ تحت هدایت صحیح رهبرش صدر گونزالو توانسته از میراث مائو در عمل دفاع کند و در میان توده ها ریشه بدواند. همانگونه که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» متذکر میشود، «اصل مطرح در اینجا اینست که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم ـ لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه ... اندیشه مائوتسه دون مرحله ای نوین در تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادنش، غلبه بر رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع به طور عموم ناممکن است.»

ح.ك.پ با به کاربست خلاق خدمات عظیم مائو به مارکسیسم ـ لنینیسم، جهت پیاده کردن این علم در شرایط خاص انقلاب پرو، تحقیق درباره جامعه، کسب آگاهی ازواقعیتی که پرولتاریا میباید بدان دست یابد، تسلیح توده های پرویی

به درك از خصلت انقلاب و راه انقلاب، جنك خلق، حدادی خط و رهبری در کوران مبارزه ایدئولوژیك علیه اپورتونیسم راست و چپ، دستیابی به جهتگیری صحیح و مبارزه برای حفظ خط و یك رهبری قادر به هدایت جنك خلق در جهت رهنمون شدن توده های مسلح به سر منزل کمونیسم به نحوی که عمل انقلابی آنها در خدمت به انقلاب جهانی پرولتری قرار گیرد و منطقه پایگاهی آن انقلاب گردد، مبارزه کرده است.

ح.ك.پ بدین گونه بنا نهاده شد: قهر انقلابی در کانون مبارزه، آماده کردن توده ها حول وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب، یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق جنك. کمونیستهای پرویی از این آموزه مائو پیروی میکردند که جنك شکل اصلی مبارزه و ارتش چریکی، تشکیلات اصلی توده ای است و سایر اشکال تشکلات توده ای و مبارزات توده ای اساسی هستند و در هیچ شرایطی نمیتوان کنارشان نهاد؛ اما تمام آنها در خدمت جنك قرار دارند. وظیفه کلیه تشکلات ومبارزات پیش ازشروع جنك عبارتست از تدارك دیدن این جنك. کلیه تشکلات ومبارزات پس از شروع جنك، به طور مستقیم و غیر مستقیم با جنك هماهنك میشوند. ح.ك.پ همه چیز را در خدمت جنك جهت میدهد. کسب قدرت سیاسی توده ها توسط خودشان و برای خودشان در کانون جنك قرار دارد و به این سخنان صدر گونزالو واقعیت مشخص میبخشد که: «در این جهان هیچ چیز، مطلقا هیچ چیز، بخودی خود از بین نمیرود. استثمار و ستم نیز تنها وقتی از بین میروند که نیروهای طبقه کارگر از بینشان ببرند.»

تاکید گذاردن بر اهمیت جنك بدین معنا نیست که تفنك در ح.ك.پ حکمرانی میکند. حزب بر تفنك فرمان میراند، و نه بالعکس. ح.ك.پ سیاست را در مقام فرماندهی گذارده است. در جنك خلق این خلق است که اصل میباشد، نه اسلحه. کسب قدرت سیاسی و دفاع از آن در مرکز این جنك قرار دارد. ایجاد قدرت سیاسی نوین باید از طریق ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی پیش برود که توده ها در آنجا این قدرت را اعمال میکنند (در مورد ح.ك.پ این کار از طریق کمیته های مخفی خلق به پیش می رود). توده های کارگر و دهقان فقیر بپاخاسته اند تا به قرنها ستم پایان دهند. آنها بپاخاسته اند تا بر سلطه امپریالیسم، بورژوازی بوروکرات و ملاکین نقطه پایان گذارند. آنها آگاهانه تحت رهبری حزب راستین طبقه خود ـ پرولتاریا ـ بپاخاسته اند.

توده ها و فقط توده ها تاریخ را میسازند: این نقطه عزیمت ما کمونیستها است. این حقیقت که از همان آغاز توسط مارکسیسم طرح شد و مورد تایید مائوتسه دون قرار گرفت، در جزء جزء فعالیتهای ح.ك.پ راه خود را به منصه ظهور میرساند. این تجربه پر ارزشی برای کلیه انقلابیون سراسر جهان است. اگر توده ها بپانخیزند و اگر مبارزه شان توسط نیروهای غیر پرولتری جهت خواسته های محدود کانالیزه شود، مقصر واقعی نه توده ها بلکه کمونیستها هستند که نتوانسته اند آنها را بدرستی رهبری کنند. آنهاکه به نیروی بالقوه توده ها اعتماد کامل ندارند و ژست ناجی آسمانی میگیرند، سرنوشتشان چیزی بجز شکست ویا تبدیل شدن به ایادی صرف ارتجاع نیست. آنها که به سیستم کنونی دل بسته اند یا فکر میکنند که رنج توده ها فقط ناشی از مسائل بخشی از بورژوازی یا این یا آن فرد است محکوم به شکستند. طبقات حاکمه و نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در کنار گروه گر ارتجاع جهانی، اکنون تلاش میکنند نشان دهند که قهر انقلابی با شکست مواجه شده است. اما توده های کارگر و دهقان از الگوی برادران و خواهرانمان در پرو می آموزند که تفنك بدست در حال پی افکندن طرحی نو هستند. انقلاب آنها پدیده ای نو در آمریکای لاتین است. مبارزه مسلحانه و جنك چریکی در این قاره به ویژه پس از پیروزی انقلاب کوبا با جهانبینی رویزیونیستی مخالف با جنك خلق درهم آمیخته شده بود ـ حال آنکه جنك خلق، جنك توده ها است و حزب توده ها را با اتکاء به آنها رهبری میکند، بر ابتکاراتشان راه می گشاید، بر اراده آنها متکی میگردد و قدرت سیاسی را به همراه آنها برپا می دارد.

رفقای ح.ك.پ میان خود و کسانی که فکر میکنند مائوئیسم را میتوان به حد صرفا استراتژیها و تاکتیکهای نظامی پایین آورد، خط فاصل کشیده اند. ح.ك.پ با بکارگیری خط نظامی پرولتاریا که از مائو تسه دون برای ما بجای مانده، توده های پرو را در انقلاب دمکراتیك نوین که به سوسیالیسم گذار میکند رهبری می کنند. البته ح.ك.پ بیش از این را میخواهد؛ یعنی برای کمونیسم میجنگند. بدین دلیل، انقلاب پرو در خدمت انقلاب جهانی پرولتری قرار دارد. به عنوان بخشی از این خط بود که ح.ك.پ شش سال پیش، «جنبش انقلابی آنترناسیونالیستی» را به همراه سایر نیروهای مائوئیست سراسر جهان، جهت ایجاد انترناسیونالی تراز نوین بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بنا نهاد.

پیشرویهای توده های پرویی، طبقات حاکمه این کشور و امپریالیستها را به استیصال کشانده است. بدین جهت است که امپریالیستهای آمریکایی با توافق کلیه امپریالیستهای دیگر منجمله شوروی، خود را برای یك مداخله گسترده در پرو جهت حفظ کنترل بر کشوری که آن را «حیاط خلوت» خویش میدانند، آماده میکنند. آمریکا در حال ایجاد پایگاههای نظامی در پرو و اعزام نیروهای ویژه «کلاه سبز» بدانجا است. «جنك علیه مواد مخدر» بهانه آمریکا برای این عملیات است. اما در حقیقت هدفش سرکوب توده های بپا خاسته علیه این نظام است. کمونیستهای واقعی و ستمدیدگان به طور عام، و کلیه کسانی که واقعا میخواهند به این اوضاع لعنتی خاتمه دهند، باید مانورهای امپریالیستها که به همراه ستمگران محلی در پی نابودی دستاوردهای خلق هستند را، تقبیح و محکوم کنند.

از جنك خلق در پرو حمایت کنید!
با مداخله امپریالیستی در پرو و در آمریکای لاتین مقابله کنید!
خاموش باد دهان دروغگویان و بهتان زنان به انقلاب پرو!
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تقویت کنید!

ماه مه ۱۹۹۰

به کمیته مرکزی
حزب کمونیست پرو
از سوی
کمیته مرکزی حزب
کمونیست انقلابی آمریکا

رفقای عزیز،
درودهای انقلابی خود را به مناسبت دهمین سالگرد جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، ازسوی کلیه اعضاء و رهبری حزب کمونیست انقلابی آمریکا به شما تقدیم میکنیم.

حزب شما ده سال قبل تحت رهبری صدر گونزالو، گام انقلابی و جسورانه براه اندازی جنك خلق را برداشت. اگر چه نیروهای شما در آغاز کار اندك بودند، اما حزب شما با درك حقیقت جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و پیاده کردنش در شرایط

مشخص کشورتان، با اتکاء مداوم بر توده ها، با استقامت در مبارزه ای سخت و غلبه بر کلیه مشکلات، ارتش چریکی خلق و توده های انقلابی را در پیشروی موج وار رهبری کرده است.

نخستین جرقه های انقلابی که ده سال پیش پراکنده شد به ایجاد مناطق پایگاهی سرخ وسیعی انجامید که در طول کوههای آند به هم پیوسته و فروغشان چار گوشه کشور را روشن ساخته است. این پیشرویها، مبارزه انقلابی در کشور شما را در صف مقدم جنبش انقلابی - پرولتری جهانی قرار داده است.

احزاب ما و شما بر سر ایدئولوژی مشترکمان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، تعهد مشترکمان به استقرار کمونیسم در سراسر جهان و شرکت در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» با هم متحد هستند. حزب ما همچون سایر کمونیستهای انقلابی سراسر جهان تلاش داشته ازتجربه پیشرفته پرو بیاموزد، تا آمادگی بیشتری برای پیشبرد امر انقلاب در آمریکا که علیرغم راه متفاوتش از پرو، همان ویژگیهای اساسی جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا و پیشاهنگ کمونیستش را دارد، بدست آورد.

احزاب ما با دشمنی مشترک - امپریالیسم آمریکا - روبرویند که علاوه بر اعمال حاکمیت بر توده های تحت ستم و استثمار در آمریکا، امپراتوری جهانی کشتار و چپاول را ایجاد کرده است.

امپریالیسم آمریکا متفرعنانه آمریکای لاتین را «حیاط خلوت» خود میداند که هر وقت اراده کند، میتواند پایمالش کند. امروزه امپریالیسم آمریکا به بهانه به اصطلاح «جنگ علیه مواد مخدر» بر مداخلات مستقیم و غیر مستقیم خود افزوده است. امکان دخالت بیش از پیش آمریکا علیه جنگ خلق ، یك امر واقعی است. حزب ما به وظیفه انترناسیونالیستی خود مبنی بر مبارزه علیه تجاوز آمریکا به پرو عمل میکند. بعلاوه ضرباتی که شما در کشور خود بر امپریالیسم آمریکا وارد میاورید دشمن مشترکمان را تضعیف میسازد و به شکست نهائیش شتاب میبخشد.

رفقا،

حزب ما مطمئن است، علیرغم این همه حملات جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا و مرتجعین پرویی، پیروزی نهایی ازآن خلق پرو است. حزب شما با ثبات قدم در راه سخت اما پیروزمند جنگ خلق، خدمت بسیار شایانی به پیشرفت بیش از پیش انقلاب جهانی و هدف غائی، کمونیسم، میکند.

پیام اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به حزب کمونیست پرو پیرامون طرح های تبهکارانه امپریالیسم آمریکا علیه جنگ خلق در پرو

رفقای عزیز:

قبل از هر چیز مایلیم گرمترین سلامهای کمونیستی خود را به رفیق گونزالو - صدر حزب - که تحت رهبری او گردان قهرمان پرولتاریای جهانی در پرو - یعنی حزب کمونیست پرو - ستمدیدگان را موج موج به جنگ خلق برانگیخته و پیروزیهای بزرگی برای انقلاب جهانی کسب کرده است، برسانیم؛ همچنین درودهای گرم خود را به کمیته مرکزی حزب، اعضا حزب و رزمندگان ارتش چریکی خلق میفرستیم؛ از شما تقاضا داریم احساسات انقلابی ما را به توده های شکست ناپذیر پرو، به کارگران و دهقانانی که سرنوشت خود را در دست گرفته و برای پیروزی انقلاب از عرق جبین و جان عزیز خود مایه گذارده و از هیچ فداکاری دریغ ندارند، منتقل کنید. آنان باید بدانند که به تمام ستمدیدگان و انقلابیون جهان حس اطمینان، غرور و قدرت می بخشند. انقلاب پرو در پیشاپیش انقلاب جهانی قرار گرفته است. ما حمایت قاطعانه خود را از جنگ خلق در پرو، بالاخص در مقابل طرحهای تبهکارانه امپریالیسم یانکی برای نابود کردن آن، اعلام می داریم.

پیشرفتهای جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، در نابود کردن گام به گام دولت کهن همراه با مناسبات کهنه وابسته به آن؛ در متولد ساختن قدرت سیاسی نوین، مناسبات نوین اجتماعی و تقویت روزافزون این دولت انقلابی نوظهور؛ و مضافا، ظاهر شدن دورنمای کسب سراسری قدرت سیاسی، حقیقتا پیروزیهای عظیمی برای جنبش بین المللی کمونیستی و بالاخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. به خصوص امروزه، پیشرفتهای پرولتاریا در پرو ضدحمله جانانه ای است علیه کارزار ضد کمونیستی جدیدی که توسط رویزیونیستها، امپریالیستها و مرتجعین جهان براه افتاده است. این پیشرفتها قدرت عظیم ایدئولوژی و علم ما یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به معرض نمایش می گذارد.

جامعه ای نوین در دل کوههای آند پیروزمندانه در حال زاده شدن است و این ثابت می کند که عقبگرد ما در چین پس ازمرگ صدر مائو - یعنی احیاء دیکتاتوری بورژوازی و سرمایه داری در آنجا - فقط عقبگردی موقت در مارش طولانیمان در جاده پر پیچ و خم انقلاب جهانی به سوی کمونیسم در جهان، بوده است.

ما کمونیستهای ایران از حزب کمونیست پرو بسیار آموخته ایم و بیشتر خواهیم آموخت: از استحکام بر سر ایدئولوژیمان یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم؛ از تلاش خستگی ناپذیر در ساختن حزبی انقلابی چرا که بدون آن هیچ انقلابی پیروز نمیشود؛ و بالاخره درك عمیق شما رفقا ازاین مسئله که وظیفه مرکزی کمونیستهاکسب قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق است واینکه «بدون ارتش خلق، خلق هیچ ندارد.»

در شرایط کنونی پرولتاریا وتوده های ستمدیده خاورمیانه در اشتیاق غرق کردن نیروهای اشغالگر امپریالیستها - به خصوص امپریالیسم یانکی - در آبهای داغ خلیج و به درك فرستادن تمام دول ارتجاعی که امپریالیسم آنان را جهت اعمال سلطه خود در این منطقه پرورش داده است، میسوزند. شك نیست که این امر فقط از طریق جنگ خلق تحت رهبری پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم امکان پذیر است. بنابراین پرولتاریا و خلقهای این منطقه به طور عاجل نیازمند احزاب کمونیست متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می باشند. توده های خاورمیانه بارها برای انقلاب کردن سر بلند کرده اند و علیرغم وارد آوردن ضربات مهم به امپریالیسم و ارتجاع، هر بار انرژی انقلابی آنهاتوسط نیروهای رویزیونیست، ناسیونالیست و مذهبی به هدر رفته و به امیدهای آنها خیانت شده است - استقرار حکومت منفور جمهوری اسلامی در ایران یکی از این تجارب تلخ میباشد. دیگر زمان آن رسیده که بر این دور باطل نقطه پایانی گذارده شود. و این وظیفه ما کمونیستهاست که چنین کنیم. مشعل فروزان جنگ خلق در پرو کمك بزرگی به تلاشهای ماست.

بورژوازی بین المللی تلاش دارد با حذف خبرهای مربوط به پیشرفتهای جنگ خلق از مطبوعات بین المللی و با اشاعه دروغهای پلید علیه آن نگذارد که استثمار شوندگان و ستمدیدگان جهان این مشعل درخشان را در آن گوشه جهان ببینند. واضح است که امپریالیسم آمریکا از فکر پیروزی انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست پرو بر خود

میلرزد چرا که میداند بدین ترتیب نه تنها از پرو ریشه کن خواهد شد بلکه پایه های قدرتش در سراسر آمریکای لاتین و فراتر از آن به لرزه در خواهد آمد، این امر تحرکی نوین به پروسه انقلاب جهانی خواهد بخشید. از این رو برای نابود کردن جنگ خلق در پرو توطئه میچیند و نقشه میریزد که ازجمله شامل دخالت نظامی گسترده امپریالیسم یانکی در پرو می باشد.

ما معتقدیم که دره های عمیق و وسیع پرو گورستان مناسبی برای نیروهای متجاوز امپریالیسم یانکی و یا هر ارتش ارتجاعی دیگری است که به قصد نابود کردن جنگ خلق به پرو سرازیر شود. ما اطمینان راسخ داریم که توده های قهرمان پرو، رزمندگان دلاور ارتش چریکی خلق تحت رهبری توانای حزب کمونیست پرو به هر قیمت که شده نیروهای متجاوز را در عمق سرزمینهای خود محاصره و نابود خواهند کرد. ما مطمئنیم که در پرو صد برابر بیشتر از جنگ ویتنام ثابت خواهد شد که امپریالیسم آمریکا ببری کاغذی بیش نیست؛ چرا که ایدئولوژی رهبری کننده این جنگ و هدف نهائی آن فوق العاده قدرتمند تر از ایدئولوژی رهبری کننده جنگ ویتنام علیه یانکیها است.

برای ما کمونیستهای ایران روشن است که بزرگترین دفاع از جنگ خلق در پرو، افزودن بر تلاشهایمان جهت تشکیل حزب کمونیست متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و آغاز جنگ خلق در ایران است؛ اما همچنین به طور مشخص از جنگ خلق در پرو دفاع کرده و علیه مقاصد و اعمال امپریالیسم آمریکا برای نابود کردن آن مبارزه خواهیم کرد. در این جریان امپریالیسم یانکی نه فقط با توده های پرو که با ستمدیدگان و استثمار شوندگان در سراسر جهان روبرو خواهد بود. ما کمونیستها به کارگران و دهقانان و توده های انقلابی ایران می گوئیم، این جنگ که صحنه اصلی نبردش پرو بوده و رزمندگان آن دختران و پسران خلق پرو میباشند، جنگ همه ماست. برای ما انقلاب پرو بسیار گرانبهاست و هرگز اجازه نخواهیم داد که امپریالیستها و مرتجعین این مشعل فروزان ما را خاموش کنند. شعله های سرخ آن خاموش نشدنی است.

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

اوت ۱۹۹۰ ـ شهریور ۱۳۶۹

نامه ای از کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال(مشعل)

رفقا،

با خوشوقتی فراوان به اطلاع میرسانیم که طی کنفرانس مشترك تشکلات توده ای روشنفکری و فرهنگی مرکز کمونیستی ـ مائوئیستی در هند، قطعنامه هایی در رابطه با برخی مسائل ملی و بین المللی صادر شد که قطعنامه در حمایت از جنگ خلق در پرو و محکومیت امپریالیسم یانکی، در راس همه قرار داشت. اولویت به حمایت از انقلاب پرو و محکومیت امپریالیسم یانکی داده شده بود. قطعنامه زیر در میان ابراز احساسات قریب به سی و پنج هزار شرکت کننده در اجلاس توده ای و متعاقب راهپیمایی این جمعیت در «پاتنا» (هند)، بتصویب رسید:

جنگ انقلابی خلق پرو به مرحله عالیتری ارتقاء یافته و می رود که به پیروزی سراسری منجر شود.

در چنین موقعیتی، امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، به ویژه امپریالسم آمریکا، در حال طرحریزی توطئه های گوناگون جهت درهم کوبیدن مبارزه انقلابی در پرو هستند. اما تمامی توطئه هایشان تاکنون نقش برآب شده است. لذا امپریالیسم آمریکا دیوانه وار میخواهد مداخله مستقیمی در پرو صورت دهد.

بنابراین، این وظیفه کلیه کمونیستها، افراد مترقی و دمکرات است که به حمایتی صمیمانه از جنگ انقلابی خلق پرو پرداخته و با کلیه توطئه های امپریالیسم آمریکا و حکومت ارتجاعی پرو مقابله کنند.

زنده باد جنگ رهائیبخش ـ پرو!
دست امپریالیسم یانکی از پرو کوتاه باد!

هفتم نوامبر ۱۹۹۰

کارزار بین المللی: یانکی گم شو

مقاله ای از نشریه مارکسیست ـ لنینیستی «مش توده ای» ـ هند

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که گردهمایی مجددی از احزاب مارکسیست ـ لنینیست در سطح جهان است، در واکنش نسبت به خطر شدید مداخله آمریکا در پرو، کارزاری بین المللی را تحت عنوان «یانکی گم شو!» براه انداخته است. به کلیه کسانیکه با مداخله و تجاوزگری امپریالیسم مخالفند، فراخوان داده شده تا برای ایجاد یك جنبش توده ای مقاومت و مخالفت از این کارزار حمایت کرده و بدان بپیوندند. پرو نخستین و یا تنها کشوری نیست که با تهدید تجاوز آمریکا روبرو شده است. اما این کشور به خاطر انقلاب پر اهمیتی که تحت رهبری کمونیستها در سراسر کشور جریان دارد، ازموقعیت ویژه ای برخوردار میشود. این انقلاب صرفا با تکیه بر خلق انقلابی پرو و بدون هر گونه پیوندی با رژیمهای ارتجاعی یا دول امپریالیستی رشد کرده است. این انقلاب شاهد زنده ای است بر توان توده های ستمدیده در انقلاب کردن و ریختن طرح جامعه نوین با اتکاء به خود. بدین جهت است که پرو کانون دخالت امپریالیستی و مقاومت در برابر این دخالت میگردد. حضور نیروهای مسلح آمریکا در پرو چیزی است که نمونه اش را در سایر کشورها نیز میتوان مشاهده کرد، اما انقلابی که سراسر پرو را در نوردیده چیزی متفاوت است و جهتگیری مقاومت در برابر مداخله امپریالیستی را نشان میدهد. از اینروست که این کارزار از اهمیتی جهانی برخوردار میشود و حاوی پیامی برای تمام ستمدیدگان جهان است. بدین خاطر است که باید مورد حمایت قرار گیرد و گسترش یابد.

نوامبر ۱۹۹۰

زفانیا موتوپنك رهبر کنگره پان آفریکانیست: یك انقلابی آزانیایی در سراسر عمر

«زفانیا موتوپنك» رهبر «کنگره پان آفریکانیست» تا دم مرگ در اواخر اکتبر ۱۹۹۰، همچنان مبارز سرسخت راه رهایی از یوغ حاکمیت مهاجرین سفید باقی ماند. وی بدین خاطر بخش زیادی از عمرش را در سیاهچالهای آپارتاید گذراند. او به نام «زف» در بین توده ها شناخته شده بود. «زف» نه تنها تحت فشار دشمن برای خاموش کردنش نشکست، بلکه پیوسته جنگید تا مبارزه را در تمام شرایط دشوار و سرکوب شدید به پیش براند، توده ها را برانگیزد و ظرفیت مبارزاتیشان را ارتقاء دهد. علیرغم اینکه سن او از شصت گذشته و به مرز هفتاد سالگی نزدیك شده بود، در پیوند نزدیك با برآمد نوین شورشهای جوانان در سال ۱۹۷٦ که سراسر آفریقای جنوبی را به لرزه درآورد، قرار داشت.

«زف» و تعداد دیگری در سال ۱۹۵۹ از «کنگره ملی آفریقا» (ANC) انشعاب کرده و تشکلی جداگانه به نام «کنگره پان آفریکانیست» (PAC) را بنیاد نهادند. علت جدائیشان مخالفت با «منشور آزادی» سازشکارانه «کنگره ملی آفریقا» بود ـ برنامه ای که بر سر مسائل مرکزی رهایی ملی و خلع ید از ملاکین زمین سازشکارانه بود و به جای مبارزه برای سرنگونی دولت ستمگر سفید، جایگاهی برابر برای اقلیت سفید پوست قائل میگردید.

«کنگره پان آفریکانیست» در سال ۱۹٦۰، دهها هزار نفر از توده های سراسر کشور را در مقابله با قانونی که سیاهپوستان را موظف به حمل کارت شناسایی میکرد، رهبری نمود. نیروهای سرکوبگر رژیم تلاش کردند تا این کارزار را به وسیله قتل عام تظاهرکنندگان در «شارپ ویل» و «لانگا»، اعلام حالت فوق العاده برای نخستین بار، توقیف و زندانی کردن رهبران «کنگره پان آفریکانیست» منجمله «زف» و نیز تعداد بسیار زیادی از فعالین آزانیایی متوقف سازند. شاخه نظامی «کنگره پان آفریکانیست» به نام «ایستادن روی پای خود» (POQO) اندکی پس از این کارزار تشکیل شد و از شورشهای دهقانی در دهه شصت که علیه سیستم «بانتوستان» و روسای سازشکار قبایل و با درخواست زمین برپا شده بود، حمایت کرد. تلاشهای POQO در مقابله مسلحانه با استعمارگران سفید پوست باعث ریشه دواندن عمیق و محبوبیت «کنگره پان آفریکانیست» درمیان توده هایی شد که خود پیش از آن به مقابله با رژیم برخاسته بودند. اما جنبش اپوزیسیون بویژه «کنگره ملی آفریقا» (رفرمیست) همواره از اعتراضات مسالمت آمیز جانبداری میکرد. «کنگره پان آفریکانیست» به کار در مناطق روستایی روی آورد و برخی جوانب جنك چریکی را نیز به کار گرفت، اما بلافاصله آماج حملات «ضد شورش» حکومت واقع گردید. علیرغم این، جنگهای پراکنده تا سالها ادامه داشت. «کنگره پان آفریکانیست» شدیدا تحت تاثیر انقلاب چین قرار داشت و در کنار پان آفریکانیسم خود از آموزه های مائو درباره کشورهای تحت سلطه نیز بهره میگرفت. تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائو که شالوده سیاسی ـ ایدئولوژیك خدمات پایدار وی را تشکیل میدهد، جنبشهای رهائیبخش ملی را به خود جلب مینمود. اما «کنگره پان آفریکانیست» هیچگاه بر علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون احاطه کامل نیافت. بدین جهت نتوانست به هدف خود یعنی رهایی سرزمین خویش از طریق جنك خلق راستین دست یابد، و بدین ترتیب از برداشتن گامی قاطع در راه ایجاد حزبی مائوئیستی جهت رهبری ستمدیدگان در پیشبرد چنین جنگی عاجز ماند. تشکیل چنین حزبی کماکان در دستور روز انقلابیون آزانیایی قرار دارد.

«زف» پس از خروج اززندان در سال ۱۹٦۹، فعالانه به ترغیب جنبش رشدیابنده آگاهی سیاهان پرداخت. او و هفده نفر دیگر از سوی دولت مسئول خیزشهای جوانان و دانشجویان در ۷۷ ـ ۱۹۷٦ شناخته شدند. آنها به زمینه چینی شورشها و «کاشتن بذر آنارشی و انقلاب»، داشتن تشکیلات زیر زمینی و فرستادن جوانان به خارج برای آموزشی نظامی، متهم شدند. دادگاه سیاسی مخفیانه ای در شهر دور افتاده «تبال» برای آنها تشکیل شد. «زف» بعنوان متهم شماره یك با پشت کردن به قاضی، دادگاه را به رسمیت نشناخت. وی به سی سال زندان محکوم شد.

«زف» و چند تن دیگر از زندانیان سیاسی در نوامبر ۱۹۸۸ به صورت غیر مشروط از زندان آزاد شدند. این امر که متعاقب شورش توده ای اواسط دهه هشتاد صورت گرفت، بخشی از تلاشهای رژیم مستاصل آپارتاید جهت بزك چهره خود بود. زف همچنان پایدار بود و خواهان تداوم مبارزه شد. برخلاف «ماندلا» که بلافاصله پس از آزادی از زندان به جنجال بین المللی پیوست و به پای مذاکره بر سر آینده آزانیا و نفی تعیین سرنوشت کشور توسط ستمدیدگان رفت و حتی از توده ها خواست اسلحه خود را به دریا بریزند، «زف» بر ضرورت رهایی ستمدیدگان به دست خودشان قاطعانه پای فشرد. به نظر میرسد تاکتیکهای دولت مبنی بر «سهیم کردن برخی سیاهان در قدرت» کارساز شده و باعث بروز بحران و انشعاب درون صفوف جنبش رهائیبخش گشته است. حتی درون محافل «کنگره پان آفریکانیست» نیز از «شرایط و جو مذاکره» هر روز بیش از پیش سخن به میان میآید ـ که این بسیار از اهداف اولیه و مبارزه جویانه «کنگره پان آفریکانیست»، یعنی سازماندهی اکثریت ستمدیده و خلع مالکیت شده در مبارزه مسلحانه جهت آزادسازی سرزمین و تعیین سرنوشت خویش، فاصله دارد. علیرغم اینکه «کنگره پان آفریکانیست» برای دست کشیدن از مبارزه و به پای مذاکره رفتن با دشمن تحت فشار بود و با وجودیکه «زف» به مدت چندین سال با سرطان ریه دست و پنجه نرم میکرد، اما حاضر به تسلیم نشد. وی کمی بیش از یك سال پیش از مرگش گفت: «تفکری انحرافی وجود دارد که امحاء آپارتاید را از طریق خوش قلب شدن بخشی از رژیم نژادپرست قابل تحقق میداند. هیچ ستمگری در تاریخ به میل خود کنار نرفته است! به همین ترتیب، تفکری که آپارتاید را اصلاح پذیر میداند برفریب استوار گشته است. از سوی دیگر، کسانی این خط را پیش می نهند که ارتش نژاد پرست میتواند این نظام را تا ابد حفظ کند. اما امپراتوریهای بزرگتر از این هم سقوط کردند!»

روحیه «زف موتوپنك» کماکان الهامبخش جوانانی خواهد بود که بخش عظیمی از مسئولیت ترسیم راه انقلاب در آزانیا را بر دوش میکشند. ●

۱۳۷۰ - ۱۳ فتح ای

اسناد

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

مائوئیسم ـ مرحله ای نوین در تکامل علم انقلاب پرولتاریا

از سوی سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان

نوشته زیر گزیده ای است از سند پایه ای سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان. این سازمان یکی از تشکلات شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که اخیرا از ادغام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و اتحاد مارکسیست ـ لنینیستهای افغانستان (بخش مائوتسه دون اندیشه) ایجاد شده است ـ ج.ب.ف

علم انقلاب پرولتاریای بین المللی از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست، در طی مدت زمانی تقریبا یك و نیم قرن در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه های اساسی آن را بنا کرد. لنین آن را به سطح عالیتری تکامل داد و پس از آن مائو تسه دون کیفیت متکاملتری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تا حال سه مرحله کیفی را از سر گذشتانده و متکاملتر گردیده است: ۱ ـ مارکسیسم، ۲ ـ لنینیسم، ۳ ـ مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائو تسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی می باشد. این تاکید صف انقلابیون پرولتری را از صف رویزیونیستهای رنگارنگ که به انقلاب پرولتری خیانت کرده و در پایه های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تجدید نظر نموده اند، جدا می سازد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد میگوید:

«دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائو تسه دون مسئله ای خصوصا مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده درین جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائو تسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم ـ لنینیسم دفاع کرده و آن را توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم است.... ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است».

پیدایش مائوئیسم

مائوئیسم از درون مبارزه بسیار حاد و شدید طبقاتی متولد گردیده است. جلسه «زون یه» پس از سپری شدن هشت سال جنك انقلابی علیه گومیندان، مائو تسه دون را بعنوان رهبر حزب کمونیست چین انتخاب نمود. این انتخاب حاکی از این بود که مشی مائو تسه دون پس از سالها مبارزه بر مشی های راست روانه و چپ روانه درون حزب کمونیست چین که در طول سالهای گذشته ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب چین وارد نموده بودند، غلبه حاصل نمود. ده سال بعد ازین جلسه، کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ در حالیکه حماسه راه پیمائی طولانی و دوران جنك مقاومت علیه امپریالیسم ژاپن پشت سر گذاشته شده بود تاکید نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم و ایده های مائو تسه دون قرار دارد.»

گرچه در هشتمین کنگره حزب کمونیست چین فرمولبندی «ایده های مائو تسه دون» حذف گردید، اما مبارزه همچنان ادامه یافت. در دهه پنجاه، پس از پیروزی انقلاب چین، ایده های مائو تسه دون در سائر کشورها کم و بیش نفوذ نمود و در داخل چین تطبیق این ایده ها در مبارزات طوفانی توده ای عظیم در دوران «جهش بزرگ» و ساختمان کمونهای خلق متبارز گردید. به راه افتادن مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی، ایده های مائو تسه دون را کیفیت نوینی بخشیده و باعث گسترش آن در سطح جهانی گردید. اما دقیقا با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که «اندیشه مائو تسه دون» بمثابه مرحله نوینی در تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم خود را نمایاند و صدر مائو به عنوان رهبر انقلاب جهانی تثبیت گردید. برین اساس نهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹ با جمع بندی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعلام نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون قرار دارد».

همچنان بسیاری از احزاب و سازمانهای کمونیستی در جهان که به مخالفت با رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی برخاسته بودند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون را قبول نمودند. کنگره دهم حزب کمونیست چین زائیده لین پیائوئیستی «عصر زوال امپریالیسم» را بدور افکند و به این ترتیب صفای علم انقلاب پرولتری بنحو روشنتری نمایان گردید (۱۹۷۳).

شکست انقلاب در چین و تصرف کامل قدرت توسط رویزیونیست های چینی، سرآغاز حملات تازه علیه دستاوردهای مائو تسه دون گردید و سردرگمی وخیمی در جنبش بین المللی کمونیستی بوجود آورد. اما مبارزه در خط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در جهان ادامه یافت. این مبارزه در کنفرانس اول احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست در خزان سال ۱۹۸۰ و بیانیه این کنفرانس خود را بروشنی نمایاند و با برگزاری دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائو تسه دون اندیشه (مائوئیست) که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید بنحو بارزی در سطح بین المللی مشخص گردید.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «اندیشه مائو تسه دون» را تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم دانسته و اعلام نمود: «ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم است ...» بیانیه مهم ترین اصل اندیشه مائو تسه دون یعنی«تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را محك تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم دانسته و بیان نمود:

«... فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند.»

اصطلاح «مائوئیسم» برای اولین بار توسط حزب کمونیست پیرو بکار گرفته شد. این حزب در اسناد متعدد خود که

پس از تشکیل «جاا» انتشار یافته اصطلاح «مائوئیسم» را بکار برده است. همچنان در هشتمین پلنوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال ۱۹۸۸ اصطلاح «مائوئیسم» مورد قبول قرار گرفت.

«مائوئیسم» تا حال در میان نیروهای مربوط به «جاا» عام نگردیده و هنوز هم همان اصطلاح معمول «اندیشه مائوتسه دون» بیشتر مورد استعمال میباشد.

اصطلاح «مائوئیسم» بدرستی همسطح و هم ارزش بودن خدمات مائو با خدمات مارکس و لنین را نشانداده و زمینه هرگونه برداشت نادرست در کم بها دادن بخدمات مائو را از میان می برد و به همین جهت سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتاریا را دقیقتر و روشنتر از اصطلاح «اندیشه مائوتسه دون» بیان می نماید. به همین جهت اصولی دانستیم تا ما نیز بجای بکاربرد «اندیشه مائوتسه دون»، بعد ازین «مائوئیسم» را بکار بندیم. به نظر ما «مائوئیسم» دیر یا زود در میان اعضاء و هواداران «جاا» عام شده و جای اصطلاح «اندیشه مائوتسه دون» را خواهد گرفت.

خدمات مائوتسه دون در امر تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم:

چنانچه میدانیم مارکسیسم از سه جزء تشکیل گردیده است: ۱ ـ فلسفه مارکسیستی، ۲ ـ اقتصاد سیاسی مارکسیستی، ۳ ـ سوسیالیسم علمی

تکامل کیفی این سه جزء باعث تکامل کیفی مارکسیسم بمثابه یك کل در سطح بالاتر می گردد. خدمات مائوتسه دون در سه جزء مارکسیسم آنچنان جهش های کیفی بزرگی انجام داده است که این علم را به مرحله کیفی عالیتری پس از مارکس و لنین ارتقاء داده است. این مطلب را در هر سه بخش مورد توجه قرار می دهیم:

بخش فلسفی

۱ ـ مائوتسه دون قانون تضاد را بعنوان قانون اساسی دیالکتیك در طبیعت، جامعه و تفکر انسانی مطرح کرد و آنرا بمثابه جوهر دیالکتیك ماتریالیستی تکامل داد. او قانون تضاد را عمیقا مورد بررسی قرار داده و در پرتو این بررسی عمیق مفهوم تضاد عمده بعنوان تضاد رهبری کننده مرحله مشخص از تکامل هر پروسه را روشن کرد و آنرا از تضاد اساسی که پایه موجودیت یك پروسه از ابتدا تا انتهای آن می باشد تفکیك نمود.

۲ ـ مائوتسه دون دیالکتیك ماتریالیستی را بنحو استادانه ای در سیاست بکار گرفته و قانون تضاد را بنحو عمیقی در بررسی قضایا و مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار داد.

۳ ـ مائوتسه دون تیوری شناخت دیالکتیك ماتریالیستی را در پرتو بررسی عمیق دو جهش تشکیل دهنده آن یعنی جهش از پراتیك به تیوری و پس جهش از تیوری به پراتیك، با تکیه بر عمده بودن پراتیك، تکامل داده و آنرا عمیقتر ساخت.

۴ ـ مائوتسه دون موفق شد فلسفه را به میان توده ها ببرد. وی با این کار فلسفه را از لابلای کتابها و از درون کتابخانه ها و از انحصار فیلسوفان بیرون کشیده و به نیروی مادی توده ای فعالی مبدل نمود.

۵ ـ تحلیل رابطه میان زیربنا و روبنا بصورت دیالکتیکی و نفی برداشت متافیزیکی رابطه یکجانبه میان زیربنا و روبنا که در مبارزه علیه برداشت اکونومیستی از مارکسیسم و در مبارزه علیه تشوری رویزیونیستی رشد نیروهای مولده بکار گرفته شد. مائوتسه دون تصریح نمود، همانطوریکه زیربنا بر روبنا تاثیر می نهد و خصلت آن را معین مینماید و این عمده است، روبنا نیز بنوبه خود و در موقعش بر زیربنا تاثیر گذارده و خصلت آنرا معین مینماید. براساس این دید وی بیان لنین مبنی بر «سیاست بیان فشرده اقتصاد است» را تکامل داده و تاکید نمود که باید سیاست انقلابی بر همه عرصه ها حاکم باشد. به این ترتیب مائوتسه دون جایگاه شایسته آگاهی انقلابی را در تغییر انقلابی جهان معین نموده و شعار لنینی «بدون آگاهی انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد» را تکامل بخشید.

بخش اقتصادی

۱ ـ مائوتسه دون اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده و با انتقاد از جنبه های معینی از سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیسم، سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیسم در چین را تدوین نموده و عملی کرد. نکته مرکزی درین مورد، عبارت است از برانگیختاندن ابتکار عمل توده ها بر اساس یك خط درست و اصولی و افزایش تولید از طریق توده ای ساختن سیاست های اقتصادی و نه افزایش تولید از طریق اجرای صرف دستورالعمل های بوروکراتیك. در همین مضمون مائوتسه دون رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی را معین نموده و این شعار معروف را فرموله نمود:

«انقلاب را دریابید و تولید را افزایش دهید».

۲ ـ مائوتسه دون سیاست اقتصادی دموکراسی نوین را تدوین نمود. سه نکته اساسی درین سیاست اقتصادی عبارت است از:

الف) ریشه کن کردن فیودالیسم برمبنای شعار زمین از آن کشتکار.

ب) مصادره تمام موسسات اقتصادی خارجی و داخلی که «یاخصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوصی بیرون است».

ج) رهبری، کنترول و تحدید سرمایه های خصوصی تا «نتوانند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرند.»

اعمال سیاست اقتصادی فوق الذکر در جریان پروسه طولانی انقلاب دمکراتیك نوین چین، از زمان ایجاد اولین پایگاه انقلابی روستائی (سال ۱۹۲۷) تا زمان آغاز انقلاب سوسیالیستی توانست زمینه مساعد برای ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در چین فراهم نماید.

۳ ـ مائوتسه دون مفهوم سرمایه داری بوروکراتیك را بمثابه شکلی از سرمایه داری که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه و بعنوان اهرم نفوذ خود برقرار میسازد مطرح نمود. توجه به این مطلب از اهمیت اساسی برخوردار است زیرا که اولا بدون شناخت و مصادره بورژوازی بوروکراتیك سرنگونی امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه بطور عموم ناممکن می باشد و ثانیا جهت پیریزی اقتصادی ساختمان سوسیالیسم مصادره آن ضرورت حیاتی دارد.

بخش سوسیالیسم علمی

۱ ـ انقلاب دموکراتیك نوین ـ در عصر ما انقلاب در کشورهای تحت سلطه در پهلوی انقلاب در کشورهای امپریالیستی یکی از دو جریان انقلاب جهانی پرولتری محسوب میگردد. برخلاف انقلاب در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیما دارای خصلت سوسیالیستی نبوده و دارای خصلت ملی ـ دموکراتیك می باشد که در اثر تامین رهبری انقلابی پرولتری بر آن جهت گیری سوسیالیستی می یابد. مائوتسه دون استراتیژی انقلاب دموکراتیك نوین را در جریان مبارزه انقلابی در چین شکل داده و با به پیروزی رساندن انقلاب در چین راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه را روشن نمود. انقلاب دموکراتیك نوین مبتنی است بر تامین رهبری حزب کمونیست بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی تمامی طبقات خلقی از طریق رهبری جبهه متحد ملی در مسیر جنك توده ای طولانی.

۲ ـ مائوتسه دون مبارزه مسلحانه طولانی حزب کمونیست چین را تا به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور رهبری نموده و مهمتر از آن برای اولین

بار پرولتاریای بین المللی را از یك مشی نظامی مدون بهره مند ساخت. تئوری جنك خلق مائوتسه دون تنها یك استراتیژی نظامی صرف نیست. بلکه بیان مدون قهر انقلابی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی بخاطر به پیروزی رساندن انقلاب محسوب می گردد که شعار «قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون می آید» بیان فشرده آن است.

۳ ـ مائوتسه دون تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی را در سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیك تکامل داده و تداوم مبارزه طبقاتی را در سراسر دوران ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم روشن نمود. وی با توجه به تجربه تلخ احیاء مجدد سرمایه داری در شوروی به این نتیجه رسید که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در طول دوران سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم مبارزه ایست بسیار پیچیده و طولانی. وی راه مبارزه برای جلوگیری از احیاء مجدد سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را فرموله و انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی را در چین رهبری نمود. به این صورت مائوتسه دون با تدوین تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بزرگترین خدمت به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی را ارائه نموده و تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی در مارکسیسم را که جوهر سوسیالیسم علمی می باشد به مرحله کاملا نوینی ارتقاء و تکامل بخشید.

اینك یکبار دیگر تاکید بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را درین مورد یادآور می شویم. لنین گفت:

«فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد».

در پرتو دروس و پیشرفتهای گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینك می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول میکند. همانگونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت «ناروشنی در مورد این مسئله به رویزیونیسم می انجامد».

سه جزء مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

با توجه به خدمات عظیم مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و تکامل کیفی این علم توسط وی پس از مارکس و لنین، اصول اساسی علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در سه جزء فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی بر میشماریم:

فلسفه

فلسفه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ماتریالیسم دیالکتیك است. این فلسفه بیان این مطلب اساسی است که کل واقعیت و وجود عبارت است از واقعیت و وجود مادی. این واقعیت و وجود مادی در برگیرنده اشکال مختلف ماده متحرك است که شعور از آن سرچشمه گرفته و به آن وابسته می باشد و به آن تبدیل می شود. اشکال مختلف ماده متحرك فقط و فقط در حالت وحدت اضداد موجود اند. قانون تضاد یعنی قانون وحدت و مبارزه اضداد، قانون اساسی تکامل طبیعت، جامعه و تفکر میباشد. وحدت و همگونی در تمامی پدیده ها موقت و نسبی است، درحالیکه مبارزه اضداد دائمی و مطلق است و همین امر مایه جهش ها و کیفیت های نوین و پدیده های نوین محسوب می گردد. اعتقاد به تعادل دائم، نظم دائم و ابدی بودن امور و نیز اعتقاد به مقدر بودن آنها غلط و ارتجاعی می باشد.

ماتریالیسم دیالکتیك پراتیك را سرچشمه حقیقت و نیز معیار نهائی آن دانسته و بیش از هر چیزی بر پراتیك انقلابی تکیه مینماید. برین مبنا ماتریالیسم دیالکتیك فلسفه ای است در خدمت تغییر انقلابی جهان.

ماتریالیسم تاریخی عبارت است از بکاربستن ماتریالیسم دیالکتیك در مورد جامعه بشری و تکامل آن. ماتریالیسم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه مینماید:

۱ ـ تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.

۲ ـ رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیك و سیاسی جامعه. واقعیت اینست که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توام بوده و بقایش بدان وابسته است. اما نیروهای مولده فقط میتوانند از طریق ورود انسانها به مناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند. تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا آنتاگونیستی میشود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را بوجود می آورد که باید یك تغییر ریشه ای و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد. این تغییر ریشه ای و انقلابی در جامعه در روبنای ایدئولوژیکی و سیاسی براه می افتد و حول مبارزه طبقات برای قدرت سیاسی متمرکز میشود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم نباشد ایدئولوژی و سیاست نمیتواند انقلاب بوجود آورند، اما همینکه شرایط مادی لازم بوجود آمد روبنا (ایدئولوژی و سیاست) بصورت عرصه تعیین کننده نبرد طبقات و نیروهای مختلف سیاسی در می آید و ایجاد تحول کیفی در روبنا بضرورت عمده تکامل جامعه مبدل میشود.

اقتصاد سیاسی

تئوری ارزش اضافی هسته اصلی اقتصاد سیاسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در تحلیل از اقتصاد سرمایه داری تشکیل می دهد. سرچشمه پیدایش و عامل حیات و رشد سرمایه عبارت است از تولید ارزش اضافی که از طریق عملکرد مکانیسم بازار بصورت سود تحقق پیدا مینماید. در تولید سرمایه داری سود هم آغاز تولید بشمار میرود و هم مقصد نهائی آن که از همان آغاز از طریق تصاحب ارزش اضافی حاصل کار جمعی کارگران و تحقق آن در بازار بدست می آید. بدین صورت سرمایه داری آن شیوه تولیدی است که صفت مشخصه آن کالائی شدن نیروی کار انسانی می باشد.

تضاد میان تولید جمعی و تملك خصوصی، تضاد اساسی سرمایه داری محسوب میگردد که آنارشی در تولید را در خود نهفته دارد و باعث بروز بحران های متعدد سرمایه داری میشود. در جریان رشد و گسترش مداوم سرمایه که با فقر روزافزون کارگران همراه است بین سرمایه های مختلف اصطکاك بوجود می آید و رقابت میان سرمایه داران زاده میشود که در نهایت به انحصار منجر میگردد. رشد و گسترش انحصارها در ابعاد مختلف به حدی میرسد که فضای داخل سرحدات کشوری برای رشد مداوم آنها کفایت نمیکند و به ناچار بخارج از مرزها سرازیر شده و صدور سرمایه آغاز میگردد. امپریالیسم با صفات مشخصه خود پا به عرصه وجود میگذارد و در پهلوی استثمار کارگران کشورهای خودی به چپاول و غارت خلقها و ملل تحت سلطه می پردازد در دوران امپریالیسم تضاد میان تولید جمعی و تملك خصوصی ابعاد جهانی بخود میگیرد. تضاد میان امپریالیسم و خلقهای تحت سلطه بوجود می آید و رقابت میان سرمایه داران تا سر حد تضاد میان قدرتهای مختلف سرمایه داری در سطح

جهان رشد مینماید، کما اینکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی بصورت روزافزون تشدید میگردد.

انقلاب سوسیالیستی با خلع ید از سرمایه داری، گام کیفی مهمی در حل تضاد اساسی سرمایه داری برمیدارد. اما هنوز این گام کیفی کامل نیست. دولت بعنوان نماینده جامعه وسایل تولید را در اختیار میگیرد و این عمل اجتماعی ساختن ناقص و اعتباری وسایل تولید محسوب میگردد، نه اجتماعی ساختن کامل و حقیقی آن. انقلاب سوسیالیستی در حرکت بسوی کمونیسم باید این اجتماعی بودن ناقص و اعتباری وسایل تولید را به اجتماعی بودن کامل و حقیقی وسایل تولید مبدل نماید. این مسئله سمتگیری اساسی و در عین حال ماهیت حقیقی جامعه را معین می نماید.

علاوتاً در ساختمان اقتصادی سوسیالیسم چند نکته دیگر از اهمیت اساسی برخوردارند که در رابطه با حل کامل تضاد اساسی در نظر گرفته می شوند: ـ کنترول و تحدید عملکرد قانون ارزش و تحدید حق بورژوایی بصورت روزافزون، برانداختن سود از مقام فرماندهی در تولید و مبارزه مداوم جهت حل تضاد میان کار فکری و کار جسمی و شهر و روستا و کارگر و دهقان. در تولید سوسیالیستی نیروی کار انسانی و وسایل تولید، کالا تلقی نمی گردد. اما اقتصاد سوسیالیستی، اقتصاد گذار از سرمایه داری به کمونیسم است و با اقتصاد کمونیستی تفاوت کیفی دارد.

سوسیالیسم علمی

سوسیالیسم علمی اساسا عبارت است از تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی، ارتقاء مبارزه طبقاتی تا سطح قبول دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، دولت و احزاب زائیده طبقات اند و با نابودی آنها نابود می شوند.

از زمان پیدایش طبقات و جوامع طبقاتی تا زمان ورود به عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری (کمون پاریس درین مورد یك استثناء بشمار میرود) ، تمامی انقلاباتی که بوقوع پیوسته، یك طبقه استثمارگر را جانشین طبقه استثمارگر دیگر و یك سیستم استثماری را جایگزین سیستم استثماری دیگر ساخته است. سیستم سرمایه داری که آخرین سیستم استثمارگرانه بشمار می رود اساس مادی ساختمان یك جامعه فاقد استثمار و بهره کشی را بوجود آورده و طبقه ای را که منافعش در جهت ساختمان همچو جامعه ای می باشد، یعنی پرولتاریا را در خود پرورانده است. تضاد اساسی جامعه سرمایه داری از طریق انقلاب پرولتری، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و رهبری انقلاب بسوی کمونیسم در تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم حل می گردد.

سیستم سرمایه داری امپریالیستی یك سیستم جهانی است و پرولتاریا نیز یك طبقه جهانی می باشد. بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتری ماهیتا جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیسم پرولتری پایه اساسی آن است. پرولتاریا مبارزه اش را باید در سطح جهانی به پیش ببرد و حین پیشبرد مبارزه در کشورهای خاص نیز روی این مطلب تاکید نماید که عرصه جهانی تعیین کننده ترین عرصه در معین نمودن فرجام مبارزه بوده و منافع عمومی پرولتاریای جهانی برترین منافعی است که باید در پیشبرد مبارزه در نظر گرفته شود.

جهان امروزی به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تقسیم گردیده است. انقلاب جهانی پرولتری توسط پرولتاریا، زحمتکشان و خلقها در هر دو نوع این کشورها به پیش برده می شود، مگر وقوع انقلاب در این دو نوع کشورها از هم متفاوت می باشند. انقلاب در کشورهای امپریالیستی مستقیما دارای خصلت سوسیالیستی میباشد و انقلاب اکتبر نمونه پیروزمند این نوع انقلاب می باشد که از طریق کار سیاسی و مبارزه سیاسی در جهت تدارك قیام در شهرها و جنك داخلی عمومی به پیش برده می شود. انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیما دارای کرکتر سوسیالیستی نمی باشد بلکه عبارت است از انقلاب دموکراتیك نوین که در تحت رهبری پرولتاریا با برانداختن امپریالیسم، فیودالیسم و سرمایه داری کمپرادور و بوروکرات، راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار می سازد. انقلاب چین نمونه پیروزمند این نوع انقلاب بشمار می رود که براساس استراتیژی جنك توده ای طولانی با تکیه بر پایگاه های روستائی و محاصره شهرها و نهایتا با جمع آوری نیروی کافی در طول پروسه طولانی جنك و تسخیر شهرها به ایجاد قدرت سیاسی سرتاسری انقلابی منجر می گردد. گرچه انقلاب در کشورهای مختلف نظر به گوناگونی شرایط و اوضاع مشخص اشکال مشخص متعددی بخود میگیرد، اما بطورکلی تمامی انقلابات در کشورهای مختلف جهان به یکی از دو جریان فوق الذکر مربوط می باشد. اصل عام در هر دو نوع این انقلابات استفاده از قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه بعنوان عالیترین شکل مبارزه سیاسی و تصرف قدرت می باشد.

انقلاب پرولتری با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان نمی یابد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا باید در طول دوران سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم انقلاب تداوم یابد، زیرا که طبقات و مبارزه طبقاتی در طول این دوران ادامه مییابد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین در تحت رهبری مائوتسه دون متکامل ترین دستاوردی است که تا حال پرولتاریای بین المللی در حرکت انقلابی اش بسوی کمونیسم به آن دست یافته است. این انقلاب نشان داد که چگونه و با کدام وسایل میتوان با بسیج توده ها و تکیه بر آنها از احیاء سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی جلوگیری نموده و پیشروی بسوی کمونیسم را تامین نمود. نکته مرکزی درین دستاورد توجه به خصلت حزب انقلابی پرولتری بر سر قدرت بعد از تصرف قدرت سیاسی است. حزب انقلابی پرولتری پیشاهنك پرولتاریا و رهبر انقلاب است و مبارزه برای نیل به کمونیسم را رهبری می کند. اما وقتی که حزب رهبری دولت سوسیالیستی را بدست گرفت تضاد میان حزب و توده ها به تبلور تضادهای جامعه در حال گذار سوسیالیستی مبدل می گردد. حزب باید حرکت بسوی انقلاب جهانی و حرکت بسوی حل نهائی تضاد اساسی سرمایه داری را رهبری نماید. آنهائی که بخصوص در مقامات رهبری حزب نمیخواهند درین جهت حرکت نمایند و در نهایت می کوشند سرمایه داری را دوباره احیاء نمایند، ستاد بورژوازی را در درون حزب و دولت تشکیل میدهند و به آماج انقلاب مبدل می شوند. چنین ستادهائی بار بار سربلند خواهند کرد و حزب در مبارزه علیه آنها با تکیه بر توده ها براساس سمتگیری اصولی بسوی کمونیسم و با سرنگون ساختن این ستادها، ضرورت دارد که بطور مداوم پروسه انقلابی شدن بیشتر از پیش خود را در تمامی سطوح به پیش برده و حرکت مداوم بسوی کمونیسم را رهبری نماید. ولی این مطلب ابدا بدان معنا نیست که کشور معینی میتواند این مبارزه را به فرجام رسانده و به تنهائی وارد دوران کمونیسم شود. پیروزی کمونیسم بدون پیروزی مبارزه جهانی پرولتاریا علیه بورژوازی نمیتواند قابل حصول باشد. بناء باید تاکید نمود که تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تداوم انقلاب در کشور معینی خلاصه نشده و تداوم انقلاب در سطح جهانی را طلب می نماید●

چاپی برای ۱۳۷۰ - ۱۹ صفحه

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是 世

برای فتح جهانی

۱۷ - ۱۳۷۱

آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند؟



دیکتاتوری و دمکراسی

مناظرهٔ کمونیستها:

باب آواکیان ک. ونو را انشاء می‌کند

ویژه:

کمونیسم در پرو پیشروی می‌کند

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MON... ...UISTARE



۱۷ ـ ۱۳۷۱

آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟

بار دیگر مسائلی که برای انقلاب حکم مرگ و زندگی دارد در سراسر جهان مورد جدالی حاد قرار گرفته است. حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی ابزاری برای ستم قلمداد شده و نه اسلحه ای برای نیل به آزادی. مسئله اینست: آیا پرولتاریا و توده های تحت ستم «حق» دارند بپا خیزند، انقلاب کنند و حکومت خود، دیکتاتوری پرولتاریا، را برقرار کنند و تغییر انقلابی و دراز مدت جامعه را تا محو طبقات و دستیابی به کمونیسم به پیش برند یا نه؟

هیئت تحریریه جهانی برای فتح فراخوان ضد حمله ای جدی برای برافراشته نگاه داشتن آموزه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را می دهد. باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا نقدی بُرنده از مقاله «در باره دمکراسی پرولتری» ارائه می دهد. «درباره دمکراسی پرولتری» پیش نویس سندی است که کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) تحت رهبری دبیر خود ك. ونو تهیه کرده است.

کمونیسم در پرو به پیش می تازد

جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو به مرحله نوینی گذر کرده است: تعادل استراتژیك، ارتش انقلابی به اندازه کافی قوی شده که بتواند ثبات نسبی مناطق پایگاهی انقلابی را تامین کند؛ مناطقی که در آن دهقانان فقیر و سایر توده های روستایی قدرت سیاسی را در دست دارند. قدرت سیاسی توده ها «اسلحه سری» چریکها است و تکامل کل جنك را به جلو می راند. امروز سیاستمداران و امپریالیستهای یانکی به احتمال پیروزی سراسری حزب کمونیست پرو بطور جدی نگریسته و نقشه سطح نوینی از تجاوز را برای جلوگیری از آن در سر می پرورانند.

حق حاکمیت دیکتاتوری و دمکراسی

سرمقاله : بگذار مبارزه اجتناب ناپذیر آغاز شود! ۲۶
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم! ۳۰
سرمقاله خط توده ای ۶۸
در باره دمکراسی پرولتری ۷۰

اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ۷۱

■

زنده باد روحیه انقلابی رفیق چیان چین! ٤

■

کمونیسم در پرو به پیش می تازد ۸

■

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نامه حزب کمونیست افغانستان ۱۸
به حزب کمونیست افغانستان از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۱۹
جنك خلق توطئه مادرید را شکست خواهد داد ۲۰
در مورد کودتا و ضد کودتاهای شوروی ۲۲
به خلق بنگلادش ۲۹
سرنگون باد نظم جهانی امپریالیستی ـ چه کهن، چه «نوین»!
در راه آینده کمونیستی به نبرد برخیزید! (اول ماه مه ۱۹۹۱) ۲٤

در مورد ممنوعیت پخش جهانی برای فتح شماره ۱۶

نداهای اعتراضی. . .

مجله ای که «به روابط دوستانه هند با سایر کشورها لطمه می زند» در خیابانهاست. در جدالی که دولت هند را وادار کرد اجازه صدور جهانی برای فتح، شماره ژوئن ۱۹۹۱، را صادر کند، افراد بسیاری از اقشار متفاوت جامعه برای دفاع از این مجله گرد آمدند.

در جهانی که سرمایه داران بر طبل مرگ کمونیسم می کوبند، این افرادی که برای دفاع از موجودیت یك نشریه کمونیستی بپاخاستند چه کسانی هستند؟ آنچه در زیر میخوانید گزیده های کوتاهی است از صدها نامه ای که در این رویارویی دریافت داشته ایم. جدیت و سرسختی ایشان گویای مطلب است.



کارکنان جهانی برای فتح با درودهای گرم و انقلابی از همه میخواهند که هشیاری خود را از دست نداده و به پخش هر چه وسیع تر نشریه کمك رسانند.

- جهانی برای فتح

«...از نظر من توقیف جهانی برای فتح از طرف مقامات دولت شما فقط یك دلیل دارد و آن این است که جهانی برای فتح تهاجم امپریالیسم و سرمایه داری را آفشاء می کند و دولت شما که بخشی از سیستم امپریالیستی - سرمایه داری است از این امر دل خوشی ندارد. این اولین حمله نیست و آخرین هم نخواهد بود. ولی بهر حال توده های تحت ستم و پرولتاریای جهان پیروز خواهند شد.»

ولی بمال - کردستان

«...کافی است به محتوای جهانی برای فتح نگاه کنیم تا متوجه شویم که نمی توان گفت مجله «به روابط دوستانه» یك کشور با سایر کشورها «لطمه می زند». ما معتقدیم جهانی برای فتح مداوما مبارزه ضد امپریالیستی کشورهای متفاوت را به هم پیوند می زند.»

- کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان

«...ما کارگران اهل ترکیه مقیم فرانسه حمله شنیعی را که ضد مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح صورت گرفته شدیدا محکوم می کنیم...ما فایده جهانی برای فتح برای ستمدیدگان را درك می کنیم...ما قول می دهیم برای افشاء ماهیت واقعی عمل شما هر کاری از دستمان بر می آید انجام دهیم و می دانیم که خواهران و برادران ما در هند نیز چنین خواهند کرد.»

فدراسیون کارگران ترك در فرانسه (آتیف)

«...دمکراسی شما خلق ما را قتل عام کرد. استقلال شما، ما را به صاحبان ماوراء بحار فروخت و اکنون آزادی شما در رویای خفه کردن صدای ما بسر می برد. این رویا کابوسهای وحشتناکی بدنبال خواهد داشت. از ما متنفر باشید! مستحقش هستیم!»

فرهاد - آلمان

«...از طریق این نامه، از طرف بیش از ۲۵۰۰ نویسنده ای که عضو مرکز قلم آمریکا هستند، نگرانی خود را از گزارشاتی که در مورد ممانعت از صدور چاپ انگلیسی مجله بین المللی جهانی برای فتح شماره ژوئن ۱۹۹۱، بدستمان رسیده اعلام می کنیم...ما، بعنوان یك تشکیلات بین المللی که حافظ حق افراد در «ابراز عقیده بدون مداخله سایرین و حق جستجو، دریافت و پخش اطلاعات و عقاید از هر طریقی و بدون مداخله مرزها» می باشد، حقی که در بند ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تضمین شده است، ممانعت از صدور جهانی برای فتح را تجاوزی به این حق که بطور بین المللی مورد قبول است، می دانیم...»

مرکز قلم آمریکا

«...مقاله اصلی مجله توقیف شده، «تجاوزگران تحت رهبری آمریکا بدون مجازات نخواهند ماند»، بهانه ای شد برای اینکه دولت بگوید مجله به «روابط دوستانه هند» با سایر کشورها لطمه می زند! سایر «کشورها» کسی نیستند جز اربابان امپریالیستشان در غرب و شرق... دلیل انتشار این مجله قبل از هر چیز عبارتست از کمك به پا پیش گذاشتن و رشد نسل جدیدی از کمونیستها در سراسر جهان و از جمله در هند.

مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست - لنینیست)

«...من از طریق این نامه تنفر خود را نسبت به توقیف و سرکوب نشریه سیاسی جهانی برای فتح ابراز می کنم. این نشریه خارق العاده همیشه شامل نظرات منحصر بفرد و فوق العاده در مورد وقایع سیاسی از نقطه نظر مائوئیستی است. در مورد پرو منابعی بدست داده که در هیچ جای دیگر پیدا نمی شود. این مجله برای من منبع انتقادات تیز، تحلیل هایی که انسان را به فکر وا میدارد و مقالات متعدد در مورد مبارزات آزادیبخش در سراسر جهان است...»

یك استادیار دانشگاه تافت - ایالات متحده

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوایی و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست موجود میباشند.
لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی برای شروع اشتراکتان را به یکی از آدرسهای زیر بفرستید:

برای درخواست اشتراك در جنوب آسیا - ۱۰ روپیه برای هر نسخه، ۴۰ روپیه برای چهار نسخه - با این آدرس مکاتبه کنید:
A World to Win, Puthukad Parambil, Vennala P.O, Kochi 682 025, INDIA.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی - ۲۰ دلار آمریکایی - با این آدرس مکاتبه کنید:
Revolution Books, 13 East 16 th st., New York, N.Y 10003, U.S.A.

برای درخواست اشتراك در سایر کشورها - ۱۰ پاوند انگلیس - با این آدرس مکاتبه کنید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London WC 1N 3XX, U.K.

کلیه مکاتبات و مراسلات خود را بااین آدرس انجام دهید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC 1N 3XX,U.K.

این شماره و اکثر شماره های گذشته به زبان اسپانیایی موجودند. برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید:
J.M. Pallmer, Apdo. 73-320
Col. Santa Cruz Atoyac,
03311, Mexico, D.F.,
MEXICO

تمام شماره های گذشته «جهانی برای فتح» به فارسی، و اکثرا به ترکی منتشر شده اند. منتخب مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی نیز موجودند.

زنده باد روحیهٔ انقلابی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۸ ژوئن ۱۹۹۱

باد و باران، بهاران را همرهند
و گریز برف، خوشامدی است به او
بر فراز صخره های پر برف
سر می زند شکوفه ارغوان ـ زیبا و سرمست ـ
سرمست از آن رو، که مژده رسان بهاران است

او بهار را تنها برای خویش نمیخواهد
فردا که بر فراز کوهستان
خیل گلها شکوفه زنند
ارغوان در میانشان به خنده می نشیند

«چکامه شکوفه ارغوان» سروده مائوتسه دون ـ دسامبر ۱۹۶۱

در پنجم ژوئن ۱۹۹۱، مقامات چین مرگ چیان چین را اعلام نمودند. مرگ او در شرایطی بسیار مشکوك و زمانی رخ داد که ۱۵ سال از اسارتش توسط رژیم ارتجاعی چین میگذشت. چیان چین سمبل زنده انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، یعنی جنبش تاریخی صدها میلیون تن از کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی بود که مائوتسه دون به سال ۱۹۶۶، در چین آغازید. در آن جنبش عظیم، چیان چین همراه با دیگر پیروان مائو، جرات نمودند خلق را علیه آن دسته از گردن کلفتها و مقامات بالای حزبی که تلاش میکردند چین سوسیالیستی را به یك دولت ارتجاعی سرمایه داری تبدیل کنند، رهبری نمایند. در این پیکار حماسی ده ساله، توده ها به دژهائی که همواره برایشان ممنوع الورود بود هجوم بردند و پرولتاریا جوانه های یك جامعه کاملا متفاوت را آبیاری کرد. چیان چین در خط مقدم این پیشرفتهای عظیم بود و بطور اخص تحول در اپرای پکن و باله را رهبری کرد ـ این عرصه ها که آثارشان به تجلیل از جامعه کهن اختصاص داشت به یك هنر کاملا نوین بدل شدند که کارگران و دهقانان را تصویر میکردند.

تحت رهبری و با حمایت مائوتسه دون، چیان چین و رفقایش موفق شدند به مدت ده سال از احیای سرمایه داری در چین ممانعت بعمل آورند. اما به فاصله یکماه از مرگ مائوتسه دون، راستها در چین پیروان مائو را سرنگون ساخته و چیان چین، چان چون چیائو و دیگر مائوئیستهای برجسته را زندانی کردند. چیان چین، در جریان محاکمه اش به سال ۱۹۸۱، با شجاعت جایگاه متهم را به سنگری برای دفاع از دستاوردهای حاکمیت کارگران و دهقانان در چین و محکوم کردن رویزیونیستهای غاصب قدرت که میراث مائو را لگدمال میکردند، تبدیل نمود. چیان چین با اینکار سخنگوی مائوئیستهای اصیل سراسر جهان شد که با کودتای ارتجاعی در چین ضدیت ورزیده و پروسه تجدید سازماندهی را آغازیده بودند ـ پروسه ای که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منجر شد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، چیان چین را در طول سالهای دراز اسارتش از خود دانسته و ما امروز زندگی و خاطره این قهرمان انقلابی را گرامی میداریم.

چیان چین همواره دشمن آشتی ناپذیر همه بی عدالتیها و نابرابریهای جامعه کهن بود. مهمتر آنکه، او زندگی خود را وقف خلق جامعه نوین، جامعه ای که در آن مناسباتی نوین بین انسانها برقرار است، نمود. چیان چین نفرت تسکین ناپذیر همه مشاطه گران استثمار را برای خود خرید: از نظر اینان گذاردن قدرت در دست کسانی که سابقاً هیچ بودند، بزرگترین «جنایت» هاست. در نزد آنان داشتن چشم انداز یك جامعه کمونیستی بدون طبقه، نهایت «از کف دادن عقل» است. بعلاوه، امپراطوران نوین چین هرگز نمیتوانستند یك زن را از این بابت که آشیان گرمشان را بهم زد ببخشند. آنها مصمم بودند تا سیاست فئودالی مبنی برمجازات زن بخاطر «جنایات» شوهر ـ مائوتسه دون ـ را بکار بندند. اما خصوصیات چیان چین که مرتجعین و کوته بینان با نفرت یاد میکنند و هرگز به خاطرش دست از حمله به او برنداشتند، خصوصیاتی هستند که کمونیستها و پرولتریهای آگاه همواره عزیز خواهند داشت.

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

رفیق چیان چین!



چیان چین در اسارت درگذشت و زنده نماند تا روز سرنگونی راهزنان خون آشامی مانند دن سیائو پین که امروز بر چین حاکمند را ببیند. اما زمانی که بالاخره پرولتاریا و توده ها در چین موفق به برقراری مجدد حاکمیتشان شوند، خاطره و زندگی سراسر مبارزه چیان چین بخاطر آرمان کمونیستی، مسلما جایگاه ویژه ای در قلب و ذهن آنان خواهد داشت. تا فرارسیدن آن زمان، ضدیت خلل ناپذیر رفیق چیان چین با زنجیر سنن، و سازش ناپذیری و روحیه انقلابی جسورانه او مثل همیشه بسان مژده رسان بهار خواهد بود.

اطلاعیه مطبوعاتی

خودکشی یا قتل یك رهبر مائوئیست ـ چیان چین؟

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۸ ژوئن ۱۹۹۱

شگفت آور است که خبر بشدت مشکوك دال بر «خودکشی» چیان چین ـ این برجسته ترین زندانی سیاسی جهان ـ برای مطبوعات بین المللی بهیچوجه سئوال برانگیز نبوده است! و این در حالیست که خبر فوق توسط دشمنان قسم خورده چیان چین، یعنی حکام فعلی چین اعلام شده است ـ کسانی که در سال ۱۹۷٦ از طریق کودتائی حاکمیت سوسیالیستی پرولتری را در چین سرنگون کرده و از آن موقع بر چین حکم رانده اند. چه مدرکی ارائه شده تا نشان دهد شکنجه گران چیان چین که او را ۱۵ سال پشت میله های زندان نگاه داشتند، همانجا او را نکشته اند؟ آیا این کار از جانیانی که همین دوسال پیش هزاران تظاهرکننده معترض به حکومت ستمگرانه شان را به رگبار گلوله بستند، بعید است؟ چرا این بزدلان که دستشان به خون کارگران و دانشجویان آغشته است برای اعلام خبر مرگ چیان چین سه هفته ـ یعنی تا شب سالگرد قتل عام میدان صلح آسمانی(تین آن مِن) ـ صبر کردند؟

دست در دست نویسندگان مطبوعات بین المللی، حکام سرمایه دار چین تلاشی سخت و طولانی کرده اند تا دستاوردهای سوسیالیسم را وارونه جلوه داده و بر میراث یکی از سمبلهای زنده گذشته انقلابی چین خاك پاشیده، آن را تحریف و دفن کنند. در واقع، آنان میخواهند آخرین فرصت مهم را برای دفن خط انقلابی مائوتسه دون و جنبش عظیم و تحولات همه جانبه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ، مورد بهره برداری قرار دهند. این خود مائو بود که گفت، «مورد حمله دشمن واقع شدن چیز خوبی است و نه بد»؛ حرفهای او مصداق پیدا کرده است. چیان چین کاملا تیره و تار، بدون حتی یك نکته مثبت، تصویر میشود تا میلیونها تن در سراسر جهان که از این فصل از تاریخ انقلاب الهام گرفته اند، از بدست گرفتن علم اندیشه مائو و سرنگونی نظم کهن دلسرد شوند.

چیان چین مصرانه از ندامت کردن یا به گردن گرفتن هرگونه جنایتی، مگر انقلاب کردن، سرباز زد. به این دلیل رهروان سرمایه داری که در سال ۱۹۷٦ تحت رهبری دن سیائو پین ـ این دشمن غدار مائو ـ قدرت را غصب کردند، چیان چین را محاکمه و به مرگ محکوم نمودند. و بهمین دلیل او امروز، در مرگش، توسط دستگاه مطبوعاتی بین المللی مجددا محاکمه شده و مورد قضاوت قرار میگیرد.

دن سیائو پین بسادگی قادر نبود او و دیگر رفقای انقلابی مائو که همراه با چیان چین محاکمه شدند را اعدام کند، چراکه این انقلابیون از محبوبیت گسترده و عمیقی در میان توده های چین برخوردارند. از اینرو رژیم او را به مدت ۱۵ سال در زندانهای خود نگاه داشت. چیان چین در تمام این سالها در حالیکه از بیماری و شرایط سخت زندان در رنج بود، مقاوم و سازش ناپذیر باقی ماند....کجا بود آن فریادهای بین المللی در مورد نقض حقوق بشر؟

حقیقت سخت آن است که مطبوعات و حکومتهائی که این مطبوعات سخنگویانشان هستند، خود با قتل عام بیش از ۱۰۰ هزارتن از اهالی عراق رکورد جدیدی از وحشیگری عصر مدرن را بر جای گذارده اند. پس فصل مشترك بسیار زیادی با امثال دن سیائو پین دارند. آنان خود بسیار خوشحالند از اینکه چین باردیگر زیر چکمه سرمایه و سلطه خارجی قرار گرفته و همانند دوران قبل از انقلاب،مجددا، دروازه های چین بروی غارت و استثمار آنان باز شده است؛ پس چه باك از همراهی با مستبدینی که هزاران نفر را در تین آن مِن به قتل رساندند و «غیر دموکراتیك» بودنشان عریان است.

مطبوعات بطور متفق القول و تبهکارانه به چیان چین، چه در حیات و چه در مرگ، حمله برده اند. اما صدها هزار تن دیگر او را به مثابه زنی که رهبر سازش ناپذیر پرولتاریا بود، بیاد داشته و عزیز خواهند داشت ـ به مثابه کسی که زندگیش انسان را جهت ازهم دریدن زنجیرهای سنن و انقلاب کردن، برمی انگیزد.

۱۹۹۱ - ۱۷ خرداد

در جهانی برای فتح شماره ۱۸ منتشر می شود.

یك زندگی نامه نوین و پراهمیت از زندگی و
خدمات رفیق چیان چین از دیدگاه
مائوئیستی!

چیان چین! بلندپروازی های انقلابی یك رهبر کمونیست

«او نارنجك سیاسی را به صورتشان پرت کرد ـ او از این موقعیت نه برای «پاك کردن اسم خود» بلکه برای افشای ماهیت رویزیونیستها استفاده کرد. او به زنی بسیار خطرناك ـ چه برای آنها و چه برای بورژوازی بطور کل ـ بدل شد. تمام جهان ناظر کمونیست استواری بود که تنها به «جنایت» پیروی از مائوتسه دون برای انقلاب کردن اعتراف کرد. «شما اکنون قدرت را بدست دارید و می توانید براحتی افراد را به جنایت محکوم کرده و برای اثبات اتهامات خود مدارك دروغین جعل کنید. ولی اگر فکر می کنید می توانید خلق چین و جهان را فریب دهید کاملا در اشتباهید. این نه من بلکه دار و دسته کوچك شماست که در دادگاه تاریخ محاکمه می شود.»

ـ برگزیده ای از مقاله

شورشگری که کمونیست شد ـ زندگی سیاسی اولیه او در ین آن، زمانی که ارتش سرخ تهاجم ده ساله آخر را تدارك می دید

انقلاب ارضی و شکستن یخ روبنای کهن ـ تحقیقات روستایی و آغاز درگیری با ارزشهای مقدس «آتوریته ها» در زمینه فرهنك

انقلاب در اپرای پکن ـ ـ مبارزه ای بی محابا برای بیرون ریختن «ارواح» و «اجنه» از صحنه و تکامل هنر نوین پرولتری

رهبر انقلاب فرهنگی ـ چیان چین قدم پیش می گذارد تا نقش رهبری همه جانبه ای را ایفا کند؛ گزیده هایی از سخنرانی های او را در این مقاله میخوانید

درون حزب کمونیست چین ـ مبارزه شدید دو خط و رودررویی سال ۱۹۷۶

دادگاه تاریخی سال ۱۹۸۰ ـ اهمیت موضع قهرمانانه چیان چین خلاف جریان رفتن ـ بعنوان یك زن کمونیست و همسر مائو تسه دون

کمونیسم

جنگ خلق به تعادل استراتژیک می رسد.

نیویورک تایمز روزنامه آمریکایی که معمولا موقرانه حرف میزند فریاد بر می آورد که «در پرو چریکها با موفقیت به پیش می تازند» مقامات آمریکائی اخطار می کنند که حکومت پرو بسوی شکست رانده می شود. آنان با فریادهای گوشخراش هشدار می دهند چرا که تغییری مهم در اوضاع پرو رخ داده است. همانگونه که حزب کمونیست پرو (PCP، که مطبوعات آنرا سندرو لومینوزو یا راه درخشان می نامند) با سربلندی اعلام کرده، جنگ خلق مرحله دفاع استراتژیک را پشت سر گذارده و به مرحله تعادل استراتژیک رسیده است.

کلید ورود به این مرحله نوین آن است که ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزب به ثباتی نسبی در مناطق پایگاهی روستائی دست یافته است. در این مناطق دهقانان فقیر و متحدانشان تحت رهبری حزب، قدرت سیاسی انقلابی خود را برپا کرده اند. این مناطق پایگاهی مغز استخوان جنگ خلق می باشند.

مائوتسه دون در ترسیم راه عمومی انقلاب در کشورهای تحت ستم، یعنی جنگ درازمدت خلق، تعادل استراتژیک را که پس از مرحله دفاع استراتژیک سر می رسد مرحله دوم از سه مرحله ضروری توصیف کرد. اکنون حزب کمونیست پرو در حال شتاب بخشیدن و در عین حال منتظر شرایطی است که گذار به مرحله نهایی ، یعنی مرحله تعرض استراتژیک برای نابودی کامل رژیم دشمن و استقرار جمهوری خلق پرو را ممکن سازد

تعادل استراتژیک بدین مفهوم نیست که نیروهای اصلی ارتش چریکی خلق (علاوه بر نیروهای محلی و میلیشیای آن) به برابری با ارتش بزرگتر و مجهزتر حکومت رسیده اند. بلکه موفقیت ارتش چریکی خلق در گذر از جنگ چریکی به جنگی منظم تر، رسیدن به این مرحله را ممکن ساخته است. اکنون ارتش چریکی خلق قادراست عملیات موثرتر، هماهنگتر و بزرگتری را علیه دشمن به پیش برد. از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی آبدیده شده، مهارت فزاینده ای در درگیریهای روز و شب کسب کرده و تا اندازه ای هم مجهز گشته است (تفنگ خودکار، خمپاره اندازهای کوچک، گاهی مسلسل و نارنجک انداز و بعضا موشک انداز). اعضاء آن چند برابر شده است.

مناطق پایگاهی انقلابی یکی از «رموز» اصلی قوت و استحکام ارتش چریکی خلق است. ارتش چریکی خلق از این مناطق بمثابه دژ قدرتمندی جهت ضد حمله ها، کشیدن دشمن به اعماق و سپس محاصره و نابودی واحدهای دشمن استفاده می کند، حتی اگر دشمن تمام منطقه پایگاهی را محاصره کرده باشد. حمایت سازمانیافته توده ها این مناطق را به دژهای مستحکمی بدل کرده است و این امکان را به ارتش چریکی خلق می دهد که تدارکات ساده داشته و در نتیجه سبک و متحرک باشد، و از خطوط ارتباطی مطمئن و سیستم اطلاعاتی برخوردار باشد. مناطق پایگاهی به ارتش چریکی خلق این امکان را می دهد که شرایط مساعد جهت حمله به دشمن را ایجاد کند و یا زمانی که شرایط مساعد نیست بتواند از درگیری اجتناب ورزد. این عمل در راستای پیاده کردن پند مائو است که «در استراتژی یک تن بر علیه ده تن و در تاکتیک ده تن بر علیه یک تن» در جهت نابودی ذره ذره دشمن و در عین حال استحکام بخشیدن به قدرت نظامی خود تا اینکه بالاخره دشمن را بطور تمام و کمال نابود کنیم.

این پایگاهها آسیب ناپذیر نیستند. اگر چه دشمن نمی تواند کل طول و عرض روستای به قیام برخاسته را اشغال کند، با این وجود به کارزار محاصره و سرکوب علیه این دژهای انقلابی ادامه می دهد. حزب کمونیست پرو درک رویزیونیستی چریکهای هوادار شوروی (نهایتا نه چندان ضد آمریکائی) در السالوادور را در مورد مناطق پایگاهی رد می کند. آنجا اعتقاد بر این بود که قدرت با اتکا به اسلحه و کوههای غیر قابل نفوذ سرچشمه می گیرد. چیزیکه جنگ خلق پرو را شکست ناپذیر می نماید این است که قدرت نظامی آن شرایط تولد و شکوفا شدن یک جامعه تماما نوین ـ یک رژیم کاملا نوین و شیوه زندگی انقلابی ـ را در مناطق وسیعی از روستا های پرو آفریده است. مالکین و مستبدین محلی، کارگزاران سرمایه داران بزرگ و نظام تحت سلطه آمریکا توسط دهقانان و متحدین شان سرنگون شده اند. آنان فرهنگ، اقتصاد و سیاست نوین خود را می آفرینند. عمر اشکال مختلف ظلم و ستم ـ ستم به پرو بمشابه یک ملت ، به دهقانان توسط ملاکین و دیگر شیوه ای استثمار دارد به آخر می رسد. جامعه دموکراتیک نوینی که آنها می سازند در را بسوی سوسیالیسم باز خواهد کرد و حتی راه را بر انقلابی عمیق تر پس از کسب قدرت هموار خواهد نمود.

چیزیکه ارتش چریکی خلق را تقویت می کند این است که دیدگاه کمونیستی از یک جامعه انقلابی در مناطق پایگاهی به واقعیتی کنکرت تبدیل می شود. این واقعیت در عمق و دامنه وسیع لمس می شود. در تمام امور زندگی، از کوچک و بزرگ، دلیل محکمی است بر اینکه برای اکثریت غالب مردم پرو آلترناتیو بی نهایت بهتری وجود دارد. دشمن که در برج و باروهای خود در بزرگترین شهرهای کشور و در سواحل کشور خود را متمرکز کرده نمی تواند راهی برای برون رفت اکثریت وسیع مردم از فلاکت ارائه دهد و حتی به سختی قادر است ادامه کاری سیستم خود را حفظ کند. حتی اگر دشمن با کمک غیر مستقیم و یا تجاوز آشکار آمریکا دست به حمله شدید به مناطق پایگاهی انقلابی بزند، با وجود آنکه این مسئله از لحاظ تاکتیکی اوضاع را برای ارتش چریکی خلق مشکلتر میکند، قادر نخواهد بود مانع پیشروی اساسی آن گردد. در واقعیت همانطور که رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو گفته است (جهانی برای فتح شماره ۱۵) تجاوز مستقیم آمریکا شرایط سیاسی مساعدتری را برای حزب کمونیست پرو جهت متحد کردن اکثریت وسیع مردم پرو خواهد آفرید.

طبق تحلیل حزب کمونیست پرو، وظیفه عاجل نظامی خلق عبارتست از رشد جنگ متحرک به سطحی بالاتر برای ایجاد شرایط گذر به مرحله نهایی جنگ خلق و تدارک قیامهای شهری که سرانجام پیروزمند جنگ را رقم خواهد زد. در زمینه سازماندهی وظیفه عبارت است از: «سازماندهی کسب قدرت در جریان جنگ خلق» از طریق تقویت حزب که کل این پروسه را هدایت می کند، تقویت ارتش چریکی خلقی که لبه بُرنده آن می باشد و تقویت دولت نوین که در مرکز جنگ خلق قرار دارد. در تشکلات توده ای در

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

در پرو به پیش می‌تازد!

روستا که ترکیب دولت نوین را تشکیل می دهند، چه در سازمانهای گوناگون شهری که شالوده قیامهای مسلحانه شهری آینده را پی ریزی میکنند و در خود ارتش چریکی خلق، حزب فراخوان «جهش بزرگ در سازماندهی مردم برای جنگ خلق» را داده است. وظایفی که در مقابل دشمن، یعنی درحال حاضر حکومت تحت رهبری آلبرتو فوجی موری، بیشرم ترین رئیس جمهور هوادار امپریالیسم در تاریخ اخیر پرو، قرار دارد عبارتند از جان بخشیدن به اقتصاد، تجدید سازماندهی دولت و بازپس گرفتن مواضع از دست رفته در میدان نبرد جهت متوقف کردن جنگ خلق.
اخبار رسیده از پرو را باید در ارتباط با این دو رشته وظایف آشتی ناپذیر بررسی کرد.

گسترش جنگ متحرک

حتی آمار و احکام حکومت نشان میدهد که موقعیت نظامی اش بشدت وخیم شده است. حکومت مجبور گردیده در بسیاری از مناطق وضعیت اضطراری اعلام کند: در اکثر مناطق کوهستانی (بجز از گوشه هایی ازشمال و جنوب غربی)، در مناطق کوهپایه ای طولانی و حاصلخیز دره های شرقی ودر بخشهای جنگلی جلگه ای شرق، بسیاری از دره های کوتاه و پرنشیب که به ساحل اقیانوس آرام ختم میشود (غیر از مناطق کویری ساحلی جنوب و شهرهای بزرگتر و مزارع بزرگ پنبه و نیشکر دشتهای ساحلی شمال) و تمامی مناطق اطراف لیما.

آیاکوچو و کوههای مرکزی ـ جنوبی

استانهای کوهستانی جنوبی ـ مرکزی یعنی آیاکوچو، هوانکا و لیکا وآپوریماك که مبارزه مسلحانه ابتدا در سال ۱۹۸۰ در آنجا آغاز شد، کماکان شدیدترین منطقه مورد مجادله کشور است. نیروهای مسلح ارتجاعی در ژوئن ۹۱ حمله ای را در بخش غربی این منطقه علیه مناطق پایگاهی انقلابی سازمان دادند. ارتش چریکی خلق به ضد حمله دست زد و جهت واردآوردن ضربه به استحکامات پشت جبهه نیروهای مسلح ارتجاع در شهر سان میگوئیل از مناطق پایگاهی بیرون آمد و بطرف شرق به نزدیکی رودخانه آپوریماك جائیکه آیاکوچو به آپوریماك و کوزکو متصل میشود حرکت کرد.ستون چریکی شهر را به تصرف درآورد و پادگانهای ارتش و پلیس و دفاتر دولتی محلی را محاصره و منهدم کرد. خبرنامه نیروهای مسلح خبر از چندین دوجین تلفات داد. این شهر بعنوان ستاد مرکزی رونده روها (ronderos ـ واحدهای شبه نظامی که ارتش از آنها جهت رودر رو قرار دادن غیرنظامیان با انقلابیون استفاده می کند) از اهمیت خاصی برخوردار بود. چند روز بعد یك گشت نظامی که برای سازماندهی مجدد واحدهای رونده رو جرات بیرون آمدن بخود داد، درکمین افتاده نابود شد و دولت دوباره چندین دوجین تلفات داد.

در ماه اوت ارتش چریکی خلق در شهر لوکاناس، در بخش جنوبی ـ مرکزی استان، دست به یك سری حملات عظیم زد که ظاهراً در ارتباط با ضد حمله سراسری ارتش چریکی خلق بود. ارتش چریکی خلق در ۱۱ اوت به شهر لارامات حمله برد و یك پایگاه ضد چریکی را که شامل دهها سرباز بود با خاك یکسان کرد. چریکها در میدان مرکزی یك متینك توده ای برپا کردند. دو بانك که از کشیدن شیره جان دهقانان فربه شده بودند، به آتش کشیده شده و با خاك یکسان گردیدند و دهقانان مغازه های متعلق به ملاکین را خالی کردند. طبق گزارشهای خبری بسیاری از دهقانان محلی به گروه های چریکی درحال عقب نشینی پیوستند و با آنها منطقه را ترك گفتند. در همانروز شهر نسبتاً بزرگ پوکیو در ۸۰ کیلو متری جنوب شرقی این شهر مورد حمله واقع شد. چریك ها علاوه بر ویران ساختن پایگاه های ارتش و پلیس مقدار زیادی اسلحه نیز به غنیمت گرفتند.

ماه سپتامبر شاهد ادامه درگیریهای حاد در سراسر آیاکوچو بود. در گوشه شمالی ایالت در نزدیکی خونین junin، در منطقه ای در ۸۰ کیلو متری شهر نظامی هوانتا، طی یك سری عملیات کمین گذاری، گشتی های ارتش یکی پس از دیگری در مدت چند روز، محو شدند. در هر یك از این عملیات چریکها افسر مسئول را به هلاکت رساندند. از دهها سرباز آنها، کسانی که کشته یا زخمی نشده بودند «گم شدند» ـ یعنی از خدمت فرار کرده یا به چریکها پیوستند. در ۲۴ سپتامبر یك واحد بزرگ متشکل از چهار گشت ارتش به کمین افتاده و نابود شدند ؛ آنها برای تعمیر خط نیرو که برق شهر هوانتا را تامین میکند، رفته بودند . در ۲۶ سپتامبر، نیروهای ارتش چریکی خلق در شرق و در نزدیکی روستای تاپونا نزدیك مرز کوزکو، بطور موفقیت آمیزی یك دسته از رونده روها را که مشغول انتقال یك محموله اسلحه بودند به کمین انداختند. چند ساعت بعد این اسلحه ها در حمله به یك گشت ارتشی استفاده شد.

در هفتم اکتبر، سالروز بنیانگذاری حزب کمونیست پرو، طی یك اعتصاب

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

در شماره آینده

صدر حزب کمونیست پرو، گونزالو، در مورد کارزار اصلاح حزب سخن می گوید.

«در مورد کارزار اصلاح با استفاده از سند انتخابات نه، جنگ خلق آری» ـ ۱۹۹۱

۱ ـ چگونه مطالعه کنیم. به آنالیز و سنتز توجه کنید.
۲ ـ بیست و پنجمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی
۳ ـ اوضاع جاری سیاسی
٤ ـ کارزار اصلاح
۵ ـ نتیجه

مسلحانه حمل و نقل و بازرگانی در کل استان فلج شد. ارتش چریکی خلق همچون سیلابی خروشان مسیری صدکیلو متری از شمال شرقی هوانتا تا جنوب شرقی شهرستان هومانگا(جنوب شهر آیاکوچو) را که نظامی ترین منطقه پرو است، درنوردید و در پنج درگیری متوالی با نیروهای مسلح ارتجاع قرارگاه های ارتش، پایگاه های رونده رو و دهکده های استراتژیک (نقاطی که نیروهای مسلح ارتجاع دهقانان را محبوس کرده اند تا «اقیانوس را خشک کنند و ماهی را بکشند») را نابود نمود. بنا به نوشته نشریه ال دیارو، نشریه مخفی لیما که از جنبش خلق حمایت میکند، در نبردی جهت نابودی یک پایگاه روندرو واحدهای ارتش چریکی خلق با آتش موشک حمله هلیکوپتری را دفع کردند. ۲۵ سرباز و ۶۲ روندرو کشته شدند. بنا به گزارش ال دیاریو این حمله موجب استقرار چندین کمیته خلق علنی گشت و اکنون قدرت سیاسی انقلابی در آنجا تمام وکمال اعمال می شود.

نبرد در آیاکوچو بروشنی نشان میدهد که این جنبش چگونه گسترش می یابد: جنبش خلق در یک خط مستقیم گسترش نمی یابد یا صرفا دفاع غیرفعال از مناطق پایگاهی نیست؛ بلکه از طریق حمله ها و ضد حمله های مکرر و مرتبط به هم پیش می رود؛ دشمن برای نابود کردن مناطق پایگاهی نیروهای برتر خود را به میدان می آورد و پایگاهی درست می کند که دست به «عملیات محاصره و سرکوب بزند»؛ در مقابل نیروهای انقلابی علیرغم اینکه زیر حمله قرار دارند بشدت تلاش می کنند از طریق دست زدن به عملیات ضد حمله در زمان و مکان مساعد ابتکار عمل را بدست گیرند. مائو در آثار نظامیش این حرکت را «الگوی اصلی جنبش داخلی چین» نامید.

جنوب

دره لاکونوانسیون در کوزکو که در شرق آیاکوچو قرار دارد به همراه چند قسمت دیگر کوزکو منطقه فوق العاده اعلام شده است. تا مدتها این منطقه جزء مناطق تحت نفوذ حزب کمونیست پرو محسوب نمی شد. وضعیت اضطراری اخیرا در تمام شمال و مرکز پونو بطور رسمی اعلام شده است در حالی که در اینجا حزب کمونیست پرو از سال ۱۹۸۶ یک خیزش دهقانی را رهبری می کرده است. مطبوعات پرو طی ماه سپتامبر در جریان ضد حمله ارتش چریکی خلق خبر از چندین کمین پیروزمند در پونو داده اند.

مرکز

ارتش چریکی خلق گامهای عظیم و سریعی در طول دره های رودخانه های تامبو و انه (Ene)، در گوشه ایالت خونین Junin (محل اتصال آیاکوچو و کوزکو که یک منطقه کوهپایه ای جنگلی و محل زندگی مردم قبیله آشانینکا است) برداشته است. بنا بر گزارش مطبوعات اروپائی در ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۱ «یک ستون چند صد نفری چریکها» به مدت دو ساعت یک قرارگاه مهم نیروهای مسلح را در این منطقه با سلاحهای خودکار و نارنجک انداز زیر آتش گرفتند. در ماه مه و ژوئن گذشته نیروهای مسلح طی حمله ای ده قرارگاه مشابه را در این منطقه ایجاد کردند که تا اکتبر شش عدد از آنها با خاک یکسان شد. بقیه قرار گاهها برای تجدید تدارکات خود کاملا به هلیکوپتر وابسته اند. گفته می شود که در این منطقه حکومت فقط دو هلیکوپتر در اختیار دارد.

این دقیقا همان نوع نقطه ضعفی است که آمریکا میخواهد با استفاده از منابع غنی خود برطرف کند. چندین سال است که گزارشاتی حکایت از نقشه آمریکا برای برپاکردن یک پایگاه آتش کاملا آمریکائی در این منطقه می کند. از چنین پایگاهی بعنوان منطقه پشت جبهه استفاده خواهد شد که از آنجا در طول رودخانه اِنه ENE و آپوریماک دست به حمله بزنند و چکش بکوبند و بدین ترتیب مناطق پایگاهی انقلابی در روستاهای شمال آیاکوچو را بین چکش خود و سندان سربازان مستقر در پادگانهای بزرگ شهرهای آیاکوچو و هوانتا خرد کند. بنظر می رسد که حداقل در حال حاضر با توجه به پیروزیهای انقلاب در شهرستان ساتیپو در شرق خونین، این ارتجاع است که در چنین محاصره ای افتاده است.

در دره رودخانه مونتارو که بطرف جنوب بین دو رشته از کوههای آند از استان پاسک و بطرف غرب خونین تا هوانکا ولیکا امتداد دارد، و در آنجا به رودخانه اِنه می پیوندد، وضع دولت فاجعه بار است. لشکر ۳۱ ارتش که مسئولیت «آرام کردن» این دره و نواحی مجاورش در هوانکو را دارد در اوایل سال ۱۹۹۱ اقدام به برپائی یک رشته پایگاه کرد. یکی از این پایگاهها در شهر گولاریس کیزگا قرار داشت که خط راه آهن از آنجا شروع می شود. در ظرف چند ماه ۷۰ درصد از ۹۰۰ سرباز لشکر فوق ـ بخاطر فرار از خدمت و تلفات ـ منفعل شدند. روزنامه ها گزارش دادند که در ماه آوریل سربازان گویلاریس کیزگا دست به «۴۸ ساعت سرپیچی کامل» زدند. هر چند آنها عاقبت در مقابل گله افسران اعزامی که از شهر سرو دوپاسکو آمده بودند، تسلیم شدند ولی ارتش مجبور شد در پایگاه را تخته کرده و آنها را به جای دیگری منتقل کند.

در ماه سپتامبر شهرهای سرو دوپاسکو، هوانکو و شرق خونین در مقیاس وسیعی مورد حملات ارتش چریکی خلق قرار گرفت. این سه شهر بطور موقت بتصرف چریکها درآمده و واحدهای پلیس آنجا نابود شدند. با اعدام چند تن از مستبدین محلی، بخصوص مقامات حکومتی منفور و خبرچین ها، نمایندگان نظم کهن از محل گریختند. ال دیارو از شکوفائی قدرت سیاسی نوین که متکی بر معدنچیان و دهقانان است سخن می گوید ـ قدرتی که در مسیر سه استان، از شهر هوانوکو تا لاوریا La Oroya امتداد دارد. این منطقه دارای معادن نقره، روی و سرب و کارخانه ذوب

از ال دیاریو:

سرنگون کردن یک هلیکوپتر DEA (اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا) گواه دیگری است از پیشرفت کمی و کیفی ارتش چریکی خلق. موشک زمین به هوای SAM که هلیکوپتر سربازان بوش را سرنگون کرد گوشه ای از توانایی فزاینده ارتش چریکی خلق در دست زدن به جنگ متحرک را نشان می دهد. این واقعه در ۱۱ ژانویه بین پروگرسو و توکاچه در دره هوالاگای علیا رخ داد.(ال دیاریو ۲۱ ژانویه ۱۹۹۲). مطبوعات خارجی از کشته شدن سه آمریکائی و یک پروئی در این سقوط خبر دادند ـ این اولین باری است که تلفات نظامی آمریکا در جنگ خلق علناً تایید میشود.

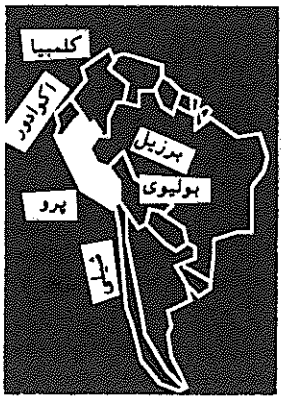

مناطق تحت وضعیت فوق العاده تمام یا بخشی از ۱۱۸ شهرستان (از کل ۱۴۸ شهرستان) را در ۱۸ ایالت از ۲۴ ایالت کشور را در برمی گیرد. این وسعت شامل ۴۰ درصد خاك پرو و تقریبا نصف جمعیت آن می باشد.

این قلمروها یك نقشه دقیق پایگاهی انقلابی نیست زیرا این قلمروها از مناطق پایگاهی واقعی بزرگترند و این در حالی است که در برخی مناطق پایگاهی وضعیت فوق العاده اعلام نشده است.

دو سال پیش تنها در هشت ایالت وضعیت فوق العاده اعلام شده بود.

۱ ـ تومبس
۲ ـ پیورا
۳ ـ آمازوناس
۴ ـ لورتو
۵ ـ لامبایکو
۶ ـ کایامارکا
۷ ـ لالیبرتاد
۹ ـ آنکاش
۱۰ ـ هوانیوکا
۱۱ ـ لیما
۱۲ ـ پاسکو
۱۳ ـ خونین
۱۴ ـ یوکایالی
۱۵ ـ مادر دو دیوس
۱۶ ـ کوزکو
۱۷ ـ آپوریماك
۱۸ ـ آیاکوچو
۱۹ ـ هوانکاولیکا
۲۰ ـ ایکا
۲۱ ـ آرکوپا
۲۲ ـ پونو
۲۳ ـ موکی گوا
۲۴ ـ تاکنا

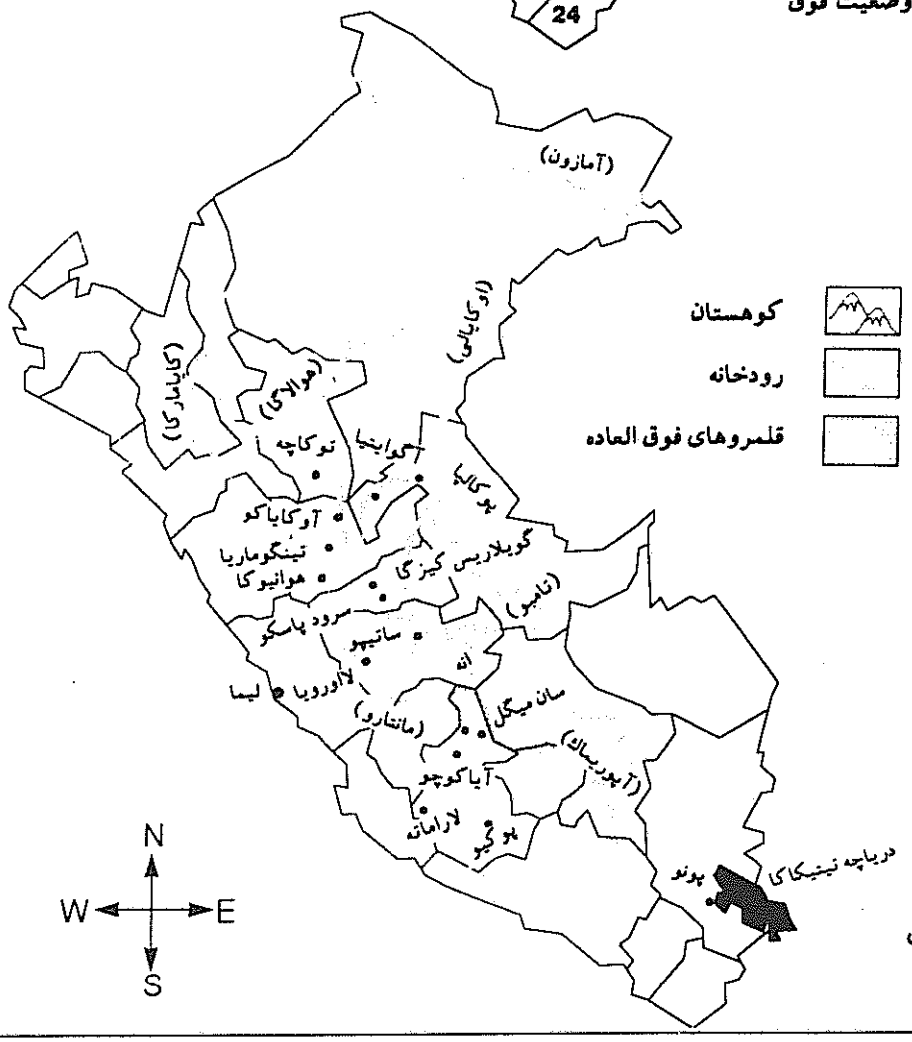

توضیح: اسامی که در نقشه با پرانتز می باشند، اسم رودخانه هستند.

آهن و مجتمع های هیدرو الکتریکی است یعنی تولید کننده بخش عظیمی از محصولاتی که امپریالیسم از پرو استخراج می کند.

تمامی ایکاIca که یك استان ساحلی در جنوب لیما، غرب هوانگاولیکا و آیاکوچو است، همراه کل استان لیما از جمله دره هایی که از کوهها بطرف اقیانوس آرام کشیده شده اند و جاده ها، خطوط آهن و نیروی برق آن، پایتخت و دو شهرستان ساحلی در شمال و جنوب پایتخت تحت وضعیت اضطراری قرار گرفته اند. البته منطقه اضطراری خود پایتخت و بندر مجاورش کالائو را نیز شامل می شود.

دره رودخانه هوالاگای علیا

رودخانه هوالاگا بطول صدها کیلومتر و بطرف شمال از میان کوهپایه های جنگلی که در کناره شرقی کوههای آند، قرار دارد. این رودخانه از استان هوانوکو و از میان سان مارتین می گذرد و در جلگه ها ی جنگلی وسیع شرق پرو به آمازون می ریزد. در این منطقه جنك خلق نیرو و استحکام زیادی کسب کرده است و ظهور وسیع کمیته های خلق علنی را ممکن ساخته است. و در همین منطقه است که ارتش چریکی خلق تا کنون مستقیم ترین رودرروئی را با امپریالیسم آمریکا داشته است.

ارتش چریکی خلق در ژوئن ۹۱ بطور موقت شهر متوسط هوالاگاریور در آیوکایاکو، در نزدیکی مرز هوانکو و سان مارتین را تصرف کرد. آنها به یك پایگاه مشترك پلیس، و ارتش حمله نموده و آنها را میخکوب کردند. دو گردان ارتش این پایگاه (یك گردان کوماندوئی و یك گردان مهندسی) اهالی شهر و دهقانان را مرعوب می کردند. در این مورد نیز ال دیاریو گزارش می دهد که انقلابیون فراخوان یك تجمع توده ای دادند، و تاسیسات دولتی را نابود کردند و جنگجویان تازه نفسی را به صفوف خود پذیرفتند. در ماه اوت مقامات تینگوماریا، شهری در ۵۰ کیلومتری جنوب آیاکوچو، هشدار دادند ـ بعد معلوم شد کاذب بوده ـ که ستونهای چریکی در شرف تسخیر این شهر هستند. این شهر چندین بار بعلت اعتصاب های مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو فلج شده بود.

اما دشمن در شرف تسلیم شدن نیست. پایگاه آمریکا در سانتا لوچیا که در آوریل سال ۱۹۹۰ مورد حمله سخت حزب کمونیست پرو قرار گرفت هنوز در مناطق روستائی اطرافش مرگ به ارمغان می آورد. فوجی موری، رئیس جمهور، در اکتبر ۱۹۹۱ تمایل خود را مبنی بر انجام یك سخنرانی در آنجا بیان کرد. پایگاه نیروهای مسلح پرو در مادره میا که در ژوئیه ۸۹ توسط ارتش چریکی خلق ویران و دوباره ساخته شده بود مورد حمله قرار گرفته و ویران گردید و مجددا ساخته شد.

جنك خلق در حال گسترش به اراضی پست جنگلی ایالت لورتو، بخصوص کرانه غربی و پر جمعیت تر رودخانه یوکایالی است، این منطقه امروز جزء مناطق اضطراری می باشد. ارتش چریکی خلق در ماه اوت ۴۰ نفر از گشت تفنگداران دریائی را در آگویاتیا به کمین انداخت. این واقعه در جاده اصلی این منطقه که دو شهر تیگوماریا و پوکالیا را به یکدیگر متصل می کند اتفاق افتاد. واحدهای ارتش چریکی خلق عقب کشیدند و بطور موفقیت آمیزی از درگیر شدن در عملیات گسترده نیروهای مسلح ارتجاع که منطقه را برای پیدا کردن چریکها بدقت جستجو می کردند، حذر کردند.

شمال

عملیات چریکی از تمام منطقه شمال پرو گزارش شده است، اگر چه هنوز مناطق اضطراری در آنجا وجود ندارد. ال دیاریو از یك منطقه چریکی سخن می گوید که از ایالت پیورا تا مرزهای اکوادُر امتداد دارد (منطقه ای که چریکها روی حمایت توده ای در مانور دادن و زدن دشمن حساب می کنند) . چریکها در ماه اوت یك خط لوله نفتی متعلق به شرکت خارجی در نزدیکی اولموس، شهری در لامبایکو، را منفجر کردند.

در طول دره رودخانه کایامارکا بین رشته کوههای شرقی و مرکزی کوههای آند در ضلع جنوبی استان کایامارکا یك منطقه اضطراری مهم اعلام شده است. در منطقه ای در اطراف رودخانه مارانن که بطرف شرق استان لالیبرداد جریان دارد و منطقه مجاور آن در استان آنکاش، کمینهای ارتش چریکی خلق در ماه اوت، ارتش را مجبور ساخت که گشتهای روستائی خود را در منطقه لغو کند و به سربازخانه هایش در تایابامبا عقب بنشیند. در ماه ژوئیه حدود ۵۰ تن از افراد گشت مختلط ارتش و پلیس ضد خرابکاری به دام افتاده و در یك دره تنك و باریك در نزدیکی تایابامبا در کوههای آنکاس قلع و قمع گشتند. در ماه اوت یك پاسگاه پلیس در شهر پاریاکوتو مورد حمله قرار گرفت و نابود شد. مقامات محلی که به خاطر سوء استفاده هایشان رسوا بودند در میدان اصلی توسط توده ها محاکمه و سپس اعدام شدند.

همچنین دو کشیش مبلغ مذهبی نیز به اتهام دادن اطلاعات نظامی به دولت آمریکا (در تدارك برای دخالت هر چه مستقیم تر آمریکا) اعدام شدند.

افزایش تدارکات برای قیام

مراکز استانها درحال حاضر مورد مجادله ارتش چریکی خلق نیستند، ولی شکی نیست که انقلاب قدرت خود را در این مناطق علیه دشمن می سنجد، این را بویژه در مناطق کوهستانی مرکزی و هوالاگای علیا میتوان دید. همه شهرهای استان آیاکوچو در روز ملی پرو که از ۲۸ ژوئیه شروع میشود به مدت سه روز بطور کامل تعطیل شدند. این شامل شهرهای مهم ـ و شدیداً تحت کنترل ـ آیاکوچو و هوامانگا نیز شد؛ در این دو شهر بازار و مغازه ها و تمام امور حمل و نقل همزمان با حملات سراسری ارتش چریکی خلق در روستاها، از حرکت و فعالیت باز ایستادند. اعتصاب مسلحانه همچنین شهرهای پونو، هوانکایو و ینکا را فلج نمود. کار و دادوستد در سراسر ایالت پاسکو چه در شهر و چه در روستا متوقف شد. چند کامیونی که در جاده اصلی به تردد پرداختند مورد حمله قرار گرفته و به آتش کشیده شدند. شهرستانهای کوچکتر در آپوریماك، کایامارکا و هوالاگای علیا نیز تعطیل شدند.

در لیما به موازات حدت یابی بلاوقفه اوضاع اقتصادی و سیاسی ظرفیت انقلاب و سرکوب گری دشمن جهشهای بزرگی نموده اند. در ۲۹ ماه مه لیما توسط اعتصاب مسلحانه بلرزه درآمد. طی یکرشته عملیات قهرآمیز که ترکیبی از قدرت جمع کثیری از جوانان حلبی آبادها به اضافه رهبری و توانائیهای ارتش چریکی خلق بود، نتایج کار سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست پرو در شهر بطور قسمی و مختصر آشکار گردید. طی عملیاتی ناگهانی و پر سر و صدا پاسگاههای پلیس مناطق آلونك نشین مورد حمله واقع شدند. این پاسگاهها برای متوقف کردن آلونك های پراکنده و بی پایان واقع در تپه های خشکی که شهر را از سه جهت احاطه می کنند ساخته شده ند. تظاهر کنندگان مسلح و واحدهای چریکی این محاصره را شکسته و به بانکها، ساختمانهای حکومتی و سایر هدفها در سراسر لیما ضربه زدند.

در نیمه شب ۱۹ ژوئن، در پی حمله به خطوط برق که خاموشی مطلق در یازده ایالت را بهمراه آورد، در بزرگداشت پنجمین سالگرد روز قهرمانی آتش بازی سرخ درخشان چهار نقطه مهم بر فراز

یانکی گو هوم!

سال همبستگی بین المللی با جنگ خلق پرو

اکسیونهای رزمنده ای بعنوان بخشی از کارزار بین المللی که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام گردید در اقصی نقاط جهان برگزار شد.



نپال: (عکس بالا) در ۲۷ سپتامبر تظاهرکنندگان در مقابل سفارت آمریکا در کاتماندو با نگهبانان درگیر می شوند. آنان سپس در فضائی باز در یك میتینك ده هزار نفری جهت حمایت از جنك خلق در پرو شرکت کردند. این میتینك توسط حزب کمونیست نپال (مشعل) فراخوانده شده بود.راهپیمائیهائی نیز در شهرهای کوچك مانند بوتوال صورت گرفت.

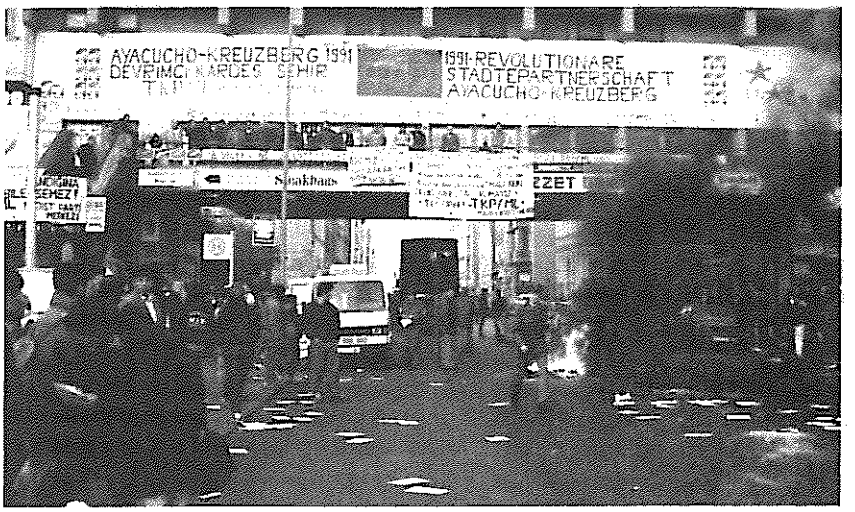

برلین: (عکس پائین) راهپیمائی و درگیریهای خیابانی در منطقه پرولتری و مهاجر نشین کرویتزبرگ. پرچم بالای تونل به ترکی و آلمانی اعلام می کند، «کرویتزبرگ شهر خواهر آیاکوچو، گهواره انقلاب پرو». حمایت توده ای ۴۵ روز پرچم را برافراشته نگهداشت. تظاهراتی نیز در آمریکا و هند برگزار گردید.

آسمانخراش های لیما را منور نمود. در«روز قهرمانی» ۳۰۰ زندانی انقلابی جنك تا دم مرگ علیه نیروهای جکومتی که برای کشتن آنان و شکستن روحیه انقلابیشان به زندان حمله کرده بودند، جنگیدند. در سالگرد این روز پایگاه دریایی کالائو، مقر واحدهایی که در سال ۱۹۸۶ به زندان جزیره فرانتون حمله کردند، نیز زیر آتش خمپاره قرار گرفت؛ در همان نزدیکی یك وسیله نقلیه نظامی که پر از تفنگدار دریایی بود توسط یك اتومبیل بمب دار منفجر گردید. آتش خمپاره به طبقات پایین ساختمان وزارت اقتصادی اصابت کرد. یك سرگرد پلیس در نزدیکی محوطه نظامی مهم شهر به ضرب گلوله کشته شد. واحدهای ارتش چریکی خلق در سه حلبی آباد در جاده های اصلی که از کوهها می گذرند کامیونهای آذوقه متعلق به فروشگاههای بزرگ و انبار کالاها را مصادره نموده و محتویات آنها را پخش کردند.

صحنه های مشابهی در روز ۷ اکتبر، سالگرد بنیانگزاری حزب کمونیست پرو تکرار شد. بنا به گزارش ال دیاریو در این روز جماعت عظیمی کامیونهای غذا و فروشگاهها را در ویلا السالوادور، سان خوان دومیرافلورس، کانتو گرانده،کوماس و سایر حلبی آبادها مصادره و پخش کردند. در مرکز شهر جمعیت در حالیکه شعارهائی در حمایت از حزب کمونیست پرو و جنك خلق سر داده بود بسیاری از چهارراهها را اشغال کرد و همزمان چریکها به واحدهای ارتش و پلیس حمله نمودند. آنچه بویژه مایه نگرانی دشمن شد استقبال وسیع مردم از تهییج انقلابی در بازارهای عمده فروشی مرکزی شهر بود؛ پایتخت و حتی نیروهای مسلح برای مواد غذایی به این بازارها وابسته اند.

دانشگاهها

ارتش محوطه دانشگاههای سان مارکوس، لاکانتوتا و سایر دانشگاههای اصلی لیما و همینطور چند مدرسه استانی را اشغال کرده است. پرزیدنت فوجی موری سعی کرد همراه سربازان تجاوزگرش ساعت یك شب ۲۱ مه وارد لاکانتوتا شود. اما توسط دانشجویان متوقف شد. او همان روز در سان مارکوس با یاران سنك مورد استقبال قرار گرفت. آنچه حکومت «غیر سیاسی کردن دانشگاهها» و «سر کلاس رفتن» می نامد چیزی جز حکومت ترور نیست. سربازان مکررا با سبز زیتونی شعارهای سرخ روی دیوارها را رنك می کنند ـ ولی شعارها باز ظاهر می شوند. آنان در جستجوی کتابها و اوراق «ضاله» وارد خوابگاههای دانشجویان و سالنهای غذاخوری می شوند و دانشجویانی را که مقاومت می کنند دستگیر می نمایند.

در ۱۹ ژوئن، در حالی که پرچمهای سرخ و پوسترها سرتاسر شهر را پوشانده بود، تظاهراتهای غافلگیرانه تحت حمایت واحدهای ارتش چریکی خلق براه افتاد. دانشجویان، سان مارکوس را ترك کردند تا در محله پرولتری سان گابریل تظاهرات کنند. این تظاهرات در بزرگداشت دانشجویان سان مارکوس، کارگران و دهقانان و کسانی که در قتل عام ۱۹۸۶ کشته شده بودند، انجام شد. پلیس و ارتش تظاهرات را محاصره کرده و خانه به خانه به جستجوی دانشجویان پرداخت؛ چهارده تن

را کشته و ۱۲۰ نفر را دستگیر کرد. دو روز بعد جسد یکی از دانشجویان مارکوس و دو برادر کوچکتر او که به ضرب گلوله کشته شده بودند پیدا شد؛ وقتی برنامه خبری تلویزیونی فیلمی را نشان داد که در آن چند ساعت قبل از این واقعه سه برادر کاملا سالم در مقابل خانه شان به زور بداخل اتومبیل پلیس چپانده می شدند، موجی از اعتراض بپاخاست. پلیس، ابتدا سعی کرد مرگ آنان را معمائی بنمایاند، اما بعدا مجبور شد بپذیرد که آن سه تن به جرم نوشتن شعار «یانکی گوهوم» بر دیوار دستگیر شدند.

زندان کانتو گرانده

نزدیك به ۶۰۰ نفر به اتهام خرابکاری و سایر اتهامات مربوط به جنك خلق در زندان بسر می برند. عده ای در زندانهای کوچك استانی نگهداری میشوند اما اکثرا به زندان جدید کانتو گرانده در نزدیکی لیما منتقل شده اند و جدا از زندانیان عادی در دو عمارت مجزا (یکی برای مردان و دیگری برای زنان) در پشت دیوارهای سر به فلك کشیده و برجهای مجهز به آتشبار محبوسند؛ زندانیان در آنجا زندگی اشتراکی در خوردن، مطالعه، ورزش، فرهنك و صنایع دستی را سازمان داده تا زنده بمانند و روحیه انقلابی خود را حفظ کنند و به خدمت به انقلاب به هر طریق ممکن ادامه دهند.

طبق اعلامیه ای که از زندان بطور قاچاق بیرون آورده شده، در ماه ژوئن جاسوسهای رژیم سعی کردند با دست زدن به تحریکات جنگی راه بیندازند تا رژیم بهانه ای پیدا کند و «۳۹۶ مرد و زن اسیر جنگی را نابود کند، اما مقاومت آنان و همبستگی ۱۷۳۳ زندانی عادی توطئه شان را خنثی کرد.» سپس در ماه اوت نزدیك به هزار پلیس مجهز به مسلسل نارنجك انداز و زره پوش دو عمارت را محاصره و به آنان یورش بردند. زندانیان با هر آنچه بدستشان رسید برای بیرون کردن آنان جنگیدند، گویی زندانشان یك قلعه بود. تا رسیدن سپیده دم کارگران و اهالی حلبی آبادها از شهر مجاور، سان خان دولوریگانچو تمامی جاده های میان مرکز لیما و زندان را مسدود کردند. حتی با وجود خراب شدن بخشهایی از زندان و حضور پلیس در آنجا، زندانیان قادر گردیدند شعارهای انقلابی را که پلیس رنك زده بود دوباره بنویسند و مانع برقراری مجدد کنترل کامل مقامات زندان شوند. فوجی موری در ماه سپتامبر ظاهرا برای «ممانعت از قاچاق الکل و مواد مخدر به زندان» زندانها را بدست نیروهای مسلح سپرد.

ساختار قدرت سنتی که بوسیله رفرمیستهای چپ و کلیسا بر اساس صدقه دادن برقرار شده ، در آن معدود حلبی آبادهایی که زمانی قدرت داشت در حال فروپاشیدن است. شهرك ویلا السالوادور که پاپ در دیدار چند سال پیش خود از آنجا، آنرا در مقایسه با «نفرت پراکنی» حزب کمونیست پرو ، «سرمشق عشق» نامید، اکنون از حملات هلیکوپترهای پلیس در جستجوی «خرابکاران» در عذاب می باشد. اما تماشایی ترین دگرگونی ها در حلبی آبادهای کنار اتوبان مرکزی صورت گرفته است؛ این شریان اصلی عبور و مروری است که لیما را در جهت شرق به کوهها وصل می کند.

در اواسط ۱۹۹۰ هزاران خانواده بی خانمان با استفاده از خلائی که هنگام تفویض مقام ریاست جمهوری بوجود آمده بود یك چراگاه عظیم محصور در تپه های بالای زاغه های آته و پتارته را تصرف کردند. بسیاری از آنان دهقانانی بودند که اخیرا بخاطر گرسنگی و سرکوبگری رژیم از کوهها بیرون رانده شده اند. آنان در ابتدا منطقه خود را «امید نوین» نام نهادند، اما سپس آنرا «خورخه فلیکس رائوکانا» نامیدند - خورخه یکی از اهالی منطقه بود که در حمله پلیس برای بیرون راندن آنان کشته شد. نزدیك به یك چهارم مردان موفق شدند در کارخانجات و کارگاههای کوچك آن ناحیه کار بگیرند. باقی، بهمراه زنان و کودکان سعی می کنند از طریق دستفروشی در خیابان های شهر لقمه نانی تهیه کنند.

در اواسط سال ۱۹۹۱، روزنامه ها و تلویزیون لیما، با اشاره مقامات مسئول، به ناگهان با هم عربده سر دادند که «در همین نه کیلومتری پلازا دوآرماس» در مرکز لیما ، خطری جامعه را تهدید می کند. ۱۵۰۰ خانوار متهم به سازمان دادن شیوه زندگی کمونی گردیدند که مشترکا دارای صیفی کاری و مرغداری جمعی سالن غذاخوری و بعلاوه قطعه کوچك زمین شخصی هستند. آنان حداقل در مسائل محلی قانون و نظم خود را داشتند، و زدن همسران، فحشاء، دزدی، مواد مخدر و اعتیاد به الکل را ریشه کن کردند. رسانه های گروهی این را نشانه حضور منحوس «تعصب گرایی» و «تروریسم» قلمداد کردند، زیرا در منطقه ای که زمانی خطرناکترین نقطه پایتخت بود، اکنون زنان بدون نگرانی در شبها تردد می کنند و مردم در خانه هایشان را باز می گذارند. طبق گزارش های خبری مردم سایر حلبی آبادها برای یاری گرفتن جهت حل مسائل خود به رائوکانا می آمدند.

یك قاضی بعد از بررسی پرونده رائوکانا در ۹ اوت دستور تخلیه خانه های غیر مجاز را داد. دو روز قبل از روزی که قرار بود پلیس حصار ردیفهای منظم کلبه ها را خراب کند هزاران تن از ساکنین خود ابتکار عمل را بدست گرفتند و چندین کیلومتر از کارترای مرکزی را به اشغال درآوردند. پخش کنندگان اعلامیه و مبلغین سیاسی به حلبی آبادهای اطراف و سایر نقاط لیما سرازیر شدند و از مردم خواستند تحت شعار «ما حق داشتن سرپناه داریم! در مقابل تخریب خانه فقرای لیما مقاومت کنید» به رائوکانا بیایند.

مقامات مسئول بمدت یك ماه عقب رانده شدند. باتلاق های گلی و گودالهایی که برای به تله انداختن تانکها بین حلبی آباد و نزدیکترین جاده ، حفر شده بود مانع از این شد که پلیس بتواند بشیوه مورد علاقه خود به یك حمله وسیع و ناگهانی دست بزند. اهالی محل و دوستانشان در سراسر منطقه بر بالای برجهای چوبی بی وقفه محل را زیر نظر داشتند. هزاران نفر به حالت بسیج باقی ماندند. بالاخره در شش سپتامبر هزاران سرباز با سلاحهای خودکار و وسایل نقلیه نظامی که بوسیله ۱۰۰۰ پلیس پشتیبانی می شدند فرا رسیدند. اهالی با تلی از تایر شعله ور، قلاب سنك و کوکتل مولوتوف مقاومت کردند اما بالاخره از مبارزه ای که در آن توانایی پیروزی نداشتند دست کشیدند.

مهاجمین دست به خانه گردی زدند تا بقول خودشان انبارهای اسلحه را بیابند اما با شکست روبرو شدند. حکومت یك اردوگاه نظامی دائمی برپا کرد، مقررات منع عبور و مرور وضع کرد و شروع به اجرای دکترین «بدست آوردن دل مردم» نمود، این همان دکترینی است که آمریکا با بکار بردنش در ویتنام رسوا شد و اکنون بطور گسترده ای توسط حکومت فوجی موری بکار بسته میشود: آنان بعد از نابود کردن صیفی کاری ها و نانوائی های کمونی و غارت کلینیك شروع به پخش غذا، دارو و مشروب کردند و اعلام نمودند هر کس صدقه آنان را رد نماید بعنوان «هوادار سندرو» شناخته خواهد شد. یك سیستم دفترچه ای برای طبقه بندی افراد بر مبنای معیارهایی همچون داشتن کارت انتخاباتی برقرار شد و هر کس کارت انتخاباتی نداشت مورد سوء ظن پیروی از سیاست حزب کمونیست پرو مبنی بر تحریم انتخابات قرار گرفت.

اما این داستان سر دراز دارد. سه هفته بعد از ورود سربازان به آن منطقه صدها

تن از اهالی در گروههای مقاومت سازمان یافتند و با سنك و دینامیت بار دیگر کارترای مرکزی را مسدود کردند. بزودی هزاران کارگر، دانشجو و زن خانه دار از کارخانجات و زاغه های مجاور به آنان پیوستند. آنان نیروهای اشغالگر را به سنك بستند و هلیکوپترهایی را که روی سرشان گاز اشك آور میریخت به مصاف طلبیدند.

دشمن دوست دارد فخر بفروشد که رائوکانا و دانشگاهها و غیره را «پس گرفته است»؛ آنها این ادعا را به طور مضحکی حتی در مورد زندانها دارند. اما از نظر انقلابیون هرگز ساختن همان نوع قدرت سیاسی انقلابی که در روستاها مطرح است، در لیما و دیگر دژهای ارتجاع مطرح نبوده است. دشمن تا آخرین لحظه سنگرهائی را حفظ خواهد کرد، سنگرهائی که در آن، تا زمان نمایش قدرت نهایی، درنده خوئی اش حاکم خواهد بود. این درنده خوئی نجاتش نخواهد داد، در واقع بخشی از وسیله نابودیش است.

تحت شرایط کنونی کار حزب و جنگی که رهبری می نماید هنوز می بایست در مناطق روستائی متمرکز گردد. اما حزب و جنك خلق بطور روزافزونی به مبارزه روزانه میلیونها نفر در حلبی آبادها، بازارها، کارخانجات، بیمارستانها، مدارس و رودرروئی با دشمن بر سر هر نوع موضوعی در لیما و سایر شهرها پیوند می خورد. این تحولات بخشی از آمادگی سیاسی، سازمانی و نظامی برای شرایط نوین است.

وظایف مقابل روی دشمن متوقف کردن جنك خلق

برای اینکه تصویری از سطح درگیریها داشته باشیم، ضدحمله ارتش چریکی خلق در طول ماه اوت ۱۹۹۱ را شرح می دهیم. حکومت گزارش داد که در این ماه ۸۰ سرباز و پلیس در جنك کشته شدند و اضافه کرد که تا کنون این بالا ترین تعداد کشته در عرض یکماه بوده است. نیروهای مسلح پرو با داشتن ۲۲۰۰۰۰ سرباز و مجهز بودن به سلاحهای مدرن هنوز از ارتش چریکی خلق بسیار نیرومندتر است. اگر مسئله فقط به تعداد کشته ها ختم میشد، نیروهای مسلح رژیم میتوانست این میزان تلفات را تحمل کند. اما هرچه ارتش چریکی خلق متحدتر، تعلیم دیده تر، کارآتر و بزرگتر میشود ارتش ارتجاعی رو به قهقرا میرود.

سربازان برای رژیم مشکل بزرگی اند: آنان در جنك شکست می خورند، گرسنگی میکشند، و از جنگیدن برای یك جنك ناعادلانه جهت یك نظام قحطی آور بغایت خسته شده اند. جیره غذائی هرگز برای سربازان پروئی کافی نبوده است؛ اکنون که صف آذوقه رسانی طولانی شده و بسیاری از واحدهامدتهاست ایزوله شده اند، نیروهای مسلح فاقد ابزار لازم برای آذوقه رسانی به واحدهای مناطق جنگی هستند. حتی اغلب برنج در دسترس نیست. در طول اولین سه ماه سال ۱۹۹۱، ۴۰ درصد سربازان مشمول ارتش از سربازی فرار کردند و ۵۵۰ افسر استعفا دادند که منجر به این شد که ارتش حق بازنشسته شدن افسران را معوق نماید.

اوضاع پلیسها حتی بدتر از اینهاست، استیلای ژنرالهای نیروی مسلح در بحبوحه شدت یابی مبارزه درونی طبقات حاکم اصلا به مذاق افسران پلیس خوش نمی آید. دررابطه با پلیسهای معمولی باید گفت که حقوق کمی گرفته و اشتیاق بسیار کمی در انجام وظایف نشان میدهند و طبقات حاکم اعتماد خود را به آنان از دست میدهند. یك سناتور پروئی گله کرد که از هر هفت دزدی و سرقت مسلحانه یکی توسط پلیس صورت میگیرد. یك نشریه بورژوائی به تجار توصیه میکند زمانیکه پلیس دیدید به آنسوی خیابان بروید. مهمتر اینکه مقامات حکومتی نگران اثرات اعلامیه هائی اند که بین پلیسها پخش می شود و آنان را خطاب قرار می دهد و تبلیغات انقلابی که اکنون روی موج گیرنده های اتومبیل پلیس پخش میشود و از پلیسها می خواهد که با سلاح و یونیفورم خود به مردم بپیوندند.

حکومت فوجی موری نشان داده است که حتی خون آشام تر از پیشینیان خود است. نقاب «دموکراتیکی» که این دیکتاتوری استثمارگران وابسته به آمریکا خود را پشت آن مخفی کرده اند بیش از پیش از هم میدرد، اکنون در اطراف لیما قتل عامها و جنایاتی صورت میگیرد که تا همین اواخر منحصر به روستاها و زندانها بود. وکلای دادگستری ۲۵۰ فقره پرونده مربوط به «مفقودین» در طول اولین سال بقدرت رسیدن فوجی موری تشکیل داده اند. این افراد اکثراً کسانی هستند که در زندان یا در زمان بازداشت «ناپدید» شده اند و علاوه بر سه هزار نفری هستند که از سال ۱۹۹۰ در روستاها توسط نیروهای مسلح و پلیس کشته شده اند؛ در این مناطق آنان شدیداً از سیاست «نه زندانی میخواهیم و نه زخمی» (بنا به گزارش یك برنامه تلویزیونی لیما که بلافاصله قطع گردید) پیروی میکنند.

اما رژیم فوجی موری آموخته است که در این جنك تنها قدرت آتش کافی نیست. غیرنظامیان متخصص و افسران پروئی تعلیم یافته در آمریکا و خود حکومت آمریکا در تلاشند تا سیاست «جنك با شدت کم» که قدرتهای امپریالیستی در سایر جنگهای ضدانقلابی بویژه ویتنام تکامل دادند را بکار ببندند. این سیاست دارای مولفه های زیر است: تاکید بر بریدن سرحزب از طریق فعالیت اطلاعاتی پیچیده. حکومت از اینکه توانست به تشکیلات حزبی در لیما ضربه زند فخر میفروشد. دولت بسختی کوشیده است تا صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست را به چنك آورد.

- استفاده مستمر از نیروهای شبه نظامی، برای زمین گیر کردن ارتش چریکی خلق بویژه در نواحی شدیدا مورد مجادله. حکومت سعی بسیار دارد این دسته ها را که حزب کمونیست پرو در بسیاری نقاط نابود یا خنثی کرده است بازسازی کند. فوجی موری درمراسم رسمی رژه نظامی جهت اعطای تفنگهای ساچمه ای نیمه خودکار و تفنگهای خودکار به باندهای روندرو rondero در روستاها (از جمله درمیان مردم قبیله آشانینکا) و خود لیما شرکت کرد.

- پروژه های گوناگون اجتماعی برای جداکردن نیروهای میانی جامعه از انقلاب بویژه در روستاها از طریق رشوه دادن به عده ای از میان طبقات پائین برای درست کردن آلت دست برای حکومت و عموماً تامین مشروعیت برای اتوریته حکومت از طریق انجام کارهایی مانند (محول کردن یك کارزار و اکسیناسیون به ارتش).

اقتصاد

بحران اقتصادی پرو برای هر کشوری میتوانست یك فاجعه باشد. در شرایط جاری بودن جنك خلق این بحران اقتصادی یك مانع سیاسی مهم در راه متحد کردن طبقات متمول پرو برای نجات نظام است. فوجی موری با براه انداختن کارزاری که وسعت آن عجزش را منعکس میکند، مانند قماربازی که با دوبل کردن شرط بندی سعی میکند ثروتهای ازدست رفته را نجات دهد، می خواهد یکی از همه جانبه ترین رفرمهای اقتصادی را که تا کنون آمریکای لاتین شاهدش بوده اعمال کند.

فوجی موری ارزیابی میکند که این تدابیر به پرو اجازه خواهد داد با جذب سرمایه مستقیم خارجی در یك سطح عظیم مُدل کره جنوبی را دنبال نماید. این تدابیر عبارتند از چوب حراج زدن به تمام موسسات بازرگانی و خدماتی دولتی حتی سیستم بیماری زای فاضلاب

شهرها، از بین بردن بسیاری از قوانین حمایت از کارگر (مانندمحدودیتهای اضافه کاری و کار درروز تعطیل، و اخراج و غیره) و ملغی کردن تعرفه های وارداتی و محدودیتهای ارزی. در این رفرمها طرحی موجود است مبنی بر ایجاد یك قشر مرفه دهقانی که از لحاظ اقتصادی وابسته به سرمایه داری انحصاری پرو و امپریالیستی باشد ؛ این تدبیری است که به قیمت نابودی دهقانان فقیرتر صورت میگیرد و آسیبی به روابط نیمه فئودالی موجود نمیرساند. یك بخش کلیدی از این طرح تجزیه زمین های SAIS (مزارع بزرگ قدیمی که ملی شده بود) و اعطای جواز مالکیت برای زمینهائی است که اکنون مالکیت کلکتیوی دارند یا بدون داشتن مالکیت روی آنها زراعت میشود، بدینترتیب این زمینها میتواند مورد خرید و فروش قرار گرفته یا اجاره داده شوند.

معلوم نیست فوجی موری چقدر از این طرح را بتواند عملی کند. اما چند موضوع از همین حالا آشکار است. اگر چه فوجی موری در اولین سال حکومتش با اقداماتی بیرحمانه تورم را به سطح «۲۰۰۰» درصد کاهش داد و این تورم در هر یك از ماههای سپتامبر و اکتبر سال پیش، ۵ درصد کاهش یافته است اما هنوز آنقدر بالا هست که بتواند اقتصادی را که تولیدش در سه سال متوالی سیرنزولی داشته، از تجدید حیات بازدارد ـ این واقعیت برای پرو بالاترین تورم و در عین حال بدترین رکود در آمریکای لاتین را به ارمغان آورده است. با درنظر گرفتن وضعیت جهان بطور کل، دروضعیتی که هیچ حرکت جدی برای سرمایه گذاری در کشورهای تحت ستم وجود ندارد و با علم به اینکه اوضاع سیاسی پرو یك نشریه اقتصادی را مجبور کرد به آن مقام «خطرناکترین کشور دنیا برای سرمایه گذاری» اعطاء کند، حتی سرمایه دارانه ترین مفسرین امید ندارند که فوجی موری یا کس دیگری بتواند حلال مشکلات این اوضاع باشد. او زیاد تشویق میشود ولی درعمل چیزی از آژانسها و بانکهای وام دهنده بین المللی دریافت نکرده است؛ این در حالی است که پرو ماهانه ۹۰ میلیون دلار بابت بهره وامهای گذشته میپردازد و هیچ امیدی نیز برای خلاص شدن از آن ندارد.

تدابیر فوجی موری از هم اکنون نتایج ناخواسته ای را ببار آورده است. برای مثال، صرفه جوئیهای دولت درمیان صدهاهزار کارگر بخش دولتی، بویژه معلمان و کارگران بخش بهداشت یك روحیه رادیکال بوجود آورده است، اینها بخشی کلیدی از طبقه متوسط هستند که برای موفقیت، فوجی موری به حمایت آنها نیاز دارد. فروریزی بنگاههای تجاری کوچك و متوسط نیز برضد تلاشهای سیاسی فوجیموری عمل میکند.

گزارشهای خود نهادهای طبقات حاکمه حاکی از آن است که تنها ۲۵ درصد نیروی کار پرو اکنون اشتغال کامل دارد، ۸۳ درصد جمعیت از غذای کافی بی بهره اند و درصد کسانی که در مرز قحطی قرار دارند ـ بیش از نیمی از جمعیت ـ در سه سال گذشته دوبرابر شده است. وقتی حکومتی در مواجهه با اپیدمی وبا که هزاران نفر را در سال گذشته کشت (چندین برابر تعداد کشورهای همسایه پرو) کاملا درمانده باشد، چگونه ممکنست نقشه اش برای «بدست آوردن دلها و فتح ذهنها» که بوسیله معجون پلیدی از صدقه، رفرم و گول زنکهای حقارت بار پیش می رود، کارآرائی داشته باشد؟

دولت

مشکل فوجی موری در تجدید سازماندهی دولت آن است که این دولت بر نیروهای مسلح داغان و جامعه ای بحران زده متکی است. نزاعهای فزاینده میان شعبات گوناگون دولت ، سه نخست وزیر جدید در عرض کمتر از یك سال و عوض کردن مرتب کابینه، متهم کردن آلن گارسیا رئیس جمهور سابق به فساد ـ همه اینها شاهدی است بردعواهای شدت یابنده درمیان طبقات حاکم. بر این زمینه ارسال نامه های حامل بمب به روزنامه نگاران و سیاستمدارانی که دشمنان قدرتمندی برای خود ساخته اند رواج یافته است. حتی ابزار کلیدی برای جنك، مانند دستگاههای پیشرفته کنترل تلفن که از خارج وارد می شود، اغلب در دعواهای درونی هیئت حاکمه مورد استفاده قرار می گیرد.

اصلاحاتی که فوجی موری برای نجات نظام پیشنهاد می کند بدون برهم زدن منافع برخی نیروها در مرکز ائتلاف طبقاتی ای که دولت نماینده اش است ، موفق نخواهد شد.

شدت برخورد منافع گوناگون باعث شده که واقعیات زشت بطور گسترده در مطبوعات منعکس شوند. فوجی موری برای چفت زدن به دهان مطبوعات لیما حکمی صادر کرد که بموجب آن در صورت برملا شدن اطلاعات «غیرمجاز» مربوط به جنك میتواند خبرنگار مربوط را زندانی کرده و روزنامه را مصادره کند.

در رابطه با بازی های انتخاباتی مشروعیت ساز که قرار است پرده ای باشد بر روی دیکتاتوری طبقاتی باید گفت که اصلا تعریفی نداشته است. با آغاز ضد حمله حزب کمونیست پرو در اوت ۱۹۹۱، حکومت مجبور شد انتخابات محلی ۲۰ شهرستان و ۵۰۰ بخش را که دیگر حتی بطور اسمی نیز هیچ آتوریته محلی در آنها وجود ندارد لغو کند ، قرار بود نزدیك به یك میلیون نفر در این نواحی که در ۱۹ ایالت از ۲۴ ایالت کشور قرار دارند رای بدهند. بزرگترین مشکلی که ارتجاع پرو در بازسازی دولت خود با آن روبروست دولت انقلابی در حال طلوع است که بر منافع اکثریت وسیع مردم متکی بوده و اکنون در عمل خود را به اثبات می رساند.

دخالت آمریکا

حکومت آمریکا در ۱۹۹۰ مصمم شد بطور آشکار تحت بهانه «جنك با مواد مخدر» وارد جنك پرو شود. بخاطر وقایع جهانی و بخشا بخاطر عدم اتفاق نظر درون طبقه حاکمه آمریکا بر سر چگونگی برخورد به پرو، این طرح تجاوز به صور دیگری پیش رفته است. زمانیکه فوجی موری بقدرت رسید سفیر آمریکا پیشنهاد از سرگیری «کمك» آمریکا به پرو را که در چندین سال گذشته قطع شده بود تسلیم او کرد، این «کمك» شامل ۹۰ میلیون دلار از جمله ۳۵ میلیون دلار بصورت وسایل نظامی بود. فوجی موری این پیمان را ناکافی خواند و یکسال از تصویب آن طفره رفت. زمانیکه او بالاخره در سپتامبر ۱۹۹۱ برای امضا پیمان به واشنگتن رفت کنگره آمریکا مبلغ مربوط به بخش نظامی را تصویب نکرد و طرح در یك حالت بن بست باقی ماند. نماینده کنگره، رابرت توریسلی، که مسئول امور نیمکره غربی است اعلام نمود، «در رابطه با پرو یك بن بست سیاسی کامل وجود دارد.»

این موضوع حقیقت ندارد: بر سر اینکه آمریکا باید دخالت کند اتفاق نظر وجود دارد؛ مسئله چه باید کرد است. همانگونه که خود توریسلی بعدا اظهار داشت، «در تحلیل نهائی ایالات متحده مجبور به دخالت در پرو است.»

خیلی قبل از آنکه این پیمان مطرح شود حکومت آمریکا نه تنها بطور مخفی، مانند اوایل و اواسط سالهای ۱۹۸۰ از طریق «مشاوران غیر نظامی» و «مزدوران» سیا، بلکه بطور آشکار نیز به دخالت مشغول بود. مقاله ای در انتقاد از بوش در نشریه امور خارجه (دوره ۶۹ شماره ۱ سال ۱۹۹۰)، یك نشریه نیمه رسمی تئوریك طبقه حاکمه آمریکا، چنین تاکید می کند که پایگاه آمریکا در سانتالوسیا بزرگترین و پرخرجترین تاسیسات نظامی آمریکا در جنوب کانال

پاناما می باشد. اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا (DEA) که از سال ۱۹۸۷ با ماموریت رسمی تعلیم پلیس ضد شورش پرو این پایگاه را اداره می کند، در پرو تحت نظر مستقیم پنتاگون عمل می نماید که بنوبه خود مستقیما اطلاعات جاسوسی مخابراتی و تکنیکی را از فرماندهی جنوب مستقر در پاناما گرفته و در اختیار پرو قرار می دهد. نیروهای ویژه ارتش آمریکا (کلاه سبزها) که از سال ۱۹۸۹ به DEA «قرض» داده شده اند ۸۰۰ نفر را در پرو تعلیم داده است.

فوجی موری هر جا می رفت با ترکیبی از تکبر و نوکرمآبی وقیحانه ، همان چیزی را نشخوار می کرد که در واشنگتن در گوش مشاورانش که در آمریکا مستقر هستند زمزمه شده بود: طرح بوش کافی نیست ؛ و این در حالیست که سفیر آمریکا، آستونی کوئنتون (یك متخصص امور جنك چریکی) و ژنرال جورج جولند (در محل ماموریتش در پرو) نقش برجسته ای در جنك بازی می کنند. در طول این دوره و قبل از آنکه دو حکومت به توافق رسمی برسند نیروهای مسلح پرو بطور مستقیم چندین پیمان با ارتش آمریکا به امضا رساندند.

پیمان فوجی موری - بوش عبارتست از: افزایش تعداد کلاه سبزها و دیگر پرسنل آمریکا؛ تعلیم و تجهیز دو گردان نیروی زمینی و تجهیز نیروی دریائی (قایقهای رودخانه) و واحدهای نیروی هوائی (هلیکوپتر و هواپیمای آفندی)؛ سر هم بندی کردن مجدد سیستم مخابراتی نظامی پرو. با وجود آنکه این جریان به نسبت خرج زیادی برای آمریکا ندارد، این پول برای کشوریکه تمام بودجه نظامی آن تنها چند صد میلیون دلار است بسیار قابل توجه می باشد. پنتاگون توجه خود را به زمینه های حساس عرصه نظامی معطوف داشته تاکید ورزیده است؛ در عرصه ها ئی که پول می تواند بزرگترین تاثیر را بر کارآرائی یك نیروی زمینی که از نظر تعداد سرباز غنی ولی از نظر تکنولوژیکی فقیر است، بگذارد. در عین حال پول بیشتری تحت پوشش «کمکهای اقتصادی» به پرو تزریق می شود. یکی از معدود وامهایی که پرو دریافت کرده مبلغ ۴۲۵ میلیون دلار از سوی بانك بین المللی توسعه جهت بازسازی جاده های پرو است. تعمیر جاده ها که بطور معمول توسط دهقانان تحت رهبری ارتش چریکی خلق خراب می شود می تواند یك گام اساسی در جهت ثبات اقتصادی رژیم ارتجاعی باشد. اما اهمیت نظامی آن حتی بیشتر است. جائیکه جاده وجود ندارد حکومت نمی تواند نظام خود را اعمال کند.

هیچکدام از تحلیلگران سیاسی جدی از محافل درون امپریالیستی هنوز سعی نکرده اند ادعا کنند که حزب کمونیست پرو با قاچاقچیان مواد مخدر همکاری می کند. این تز که برای منحرف کردن افکار عمومی آمریکا دست و پا شد بی اعتبار گشته است. «سندرو سعی نکرده است وارد اتحاد با قاچاقچیان کلمبیا» که تجارت مواد مخدر را در دست دارند گردد؛ بعکس این نیروهای مسلح رژیم پرو هستند «که به نوعی توافق با قاچاقچیان رسیده اند.» (مجله جامعه شناسی سیاسی و نظامی، تابستان ۱۹۹۰). این اواخر برخی از این نظرات به مستمعین وسیعتری نیز می رسد. این مسئله از سوی رسانه پرتیراژی مانند نیویورك تایمز (۱۰ نوامبر) و نیوزویك (۲۶ اوت) نیز اعلام شده است. نیوزویك این ادعا را که حزب کمونیست پرو با پول مواد مخدر اسلحه می خرد را رد کرد و تا آنجا پیش رفت که گزارش داد ارتش پرو مکررا در حمایت از قاچاق مواد بسوی مشاوران نظامی آمریکائی خود آتش گشوده است.

نیویورك تایمز از قول یك نماینده کنگره آمریکا نقل می کند که طرح بوش بی فایده است زیرا ارتش و پلیس پرو توسط تجارت مواد مخدر بطور «تمام و کمال فاسد شده است.» چرا این مسئله حالا گفته می شود و برسرش در کنگره جنك در می گیرد در حالیکه همین مسئله زمانیکه کنگره سیاست «جنك با مواد مخدر» را تصویب کرد، حتی ده سال قبل نیز حقیقت داشت؟ یك دلیل اصلی همانگونه که نشریه امور خارجه می گوید «موفقیت نهائی تلاشهای ارتش پرو زیر سئوال است.» خلاصه آنکه مشکل عاجل نیروهای مسلح رژیم پرو این است که آنان دارند شکست می خورند.

بدین خاطر است که فساد و کوته نظری (از نقطه نظر منافع امپریالیسم) نیروهای مسلح پرو یك مسئله برجسته گردیده است. نیروهای مسلح پرو ثروتمند شدن افسران خود را بالای عملی کردن هدف ضد انقلابی عمومی قرار می دهند و این خود مانعی است بر سر راه عملی کردن سیاستهایی که از نظر بسیاری از امپریالیستها تنها شانس موجود آنها در پرو است.

یکی از مشکلات رژیم جذب زارعین برگ کوکا به طرف خود است. گفته می شود ارتش پرو بواسطه کار با قاچاقچیان مواد مخدر و به بردگی کشاندن و غارت دهقانان شرایط مساعدی برای موفقیت حزب کمونیست پرو در هوالاگای علیا و دیگر مناطق تولید کننده برگ کوکا بوجود می آورد. (سیاست حزب کمونیست پرو حمایت از زندگی، زمین و محصول دهقانان است و در عین حال آنانرا تشویق می کند حداقل بخشا تولید محصولات غذائی را جانشین کوکا نمایند. کاری که می تواند به نگهداری مناطق پایگاهی کمك کند و نیروی نظامی و قدرت سیاسی انقلابی را جهت له کردن تمامی این انگلها توسعه دهد.) دولت سعی می کند با پیشنهاد طرحهای ارتجاعی از دادن سوبسید به دهقانان برای کاشت سایر محصولات تا از طریق طرحهای عملی تر مانند تلاش برای کنترل کامل قاچاق مواد مخدر با حمایت رسمی دولت، کفه ترازو را بنفع خود بهم بزنند. هنوز معلوم نیست که آیا طرح ادغام دره هوالاگای علیا برای گسترش صنعت برگ کوکائین که اکنون هم در پرو قانونی است، رسما اعمال می شود یا نه، ولی خود نشاندهنده آن است که رژیم قصد ندارد بگذارد پوشش «جنك با مواد مخدر» دست و پایش را ببندد و مانع از آن شود که همه چیز را در خدمت جنك علیه جنك خلق قرار دهد.

بحث در محافل دشمن بر سر سیاست مواد مخدر جزئی از یك مسئله بزرگتر است. مسئله بزرگتر عبارتست از تدوین و بکاربست یك سیاست عمومی علیه جنك خلق بر طبق استراتژی «جنك با شدت کم». این از یك طرف شامل بکاربرد قدرت نظامی هدفمند (تقویت توانایی های مشخصی که نیروهای مسلح ارتجاعی را قادر کند با حریفی بسیار متحرك و گمراه کننده بجنگد) ، شکنجه (برای ریشه کن کردن تشکیلات انقلابی و رهبری) ترور و اختناق (قتل عام کامل روستائیان یا کوچ دادن دهقانان به دهکده های استراتژیك برای جدا کردن چریکها از توده)، و از طرف دیگر شامل سیاستهای اقتصادی و اجتماعی که بمنظور کسب یك پایه اجتماعی وسیعتر از میان نیروهای میانی که در حال حاضر به حکومت پشت کرده اند، می باشد. بنظر می آید فوجی موری خواهان اجرا این سیاستها باشد ولی معلوم نیست از عهده اش برآید.

اگر نیروهای مسلح پرو، حداقل در شکل کنونی شان، قادر به پیش برد چنان برنامه ای نیستند، بنابر منطق امپریالیستی ، نتیجه این است که نیروی نظامی خود آمریکا باید نقش بسیار فعالتر و مستقیم تری در جنك بعهده بگیرد. این نقش ضرورتا با جایگزینی سربازان پروئی توسط سربازان آمریکایی شروع نمیشود؛بلکه این دخالت با تعلیم آنان و رهبریشان در بالاترین سطح فرماندهی و در «میدان

نبرد» شروع می شود. این امر مانع تجاوز همه جانبه آمریکا نمی گردد. دولت آمریکا دخالت اولیه اش در ویتنام را با بهانه اینکه فرستادن چند تیم کلاه سبز مانع از درگیر شدن آمریکا در یك جنك وسیعتر خواهد شد، توجیه می کرد.

تا کنون منتقدین بوش بیشتر به انتقاد مستقیم از سیاستهای او پرداخته اند تا به توضیح جزئیات پیشنهاد خود (حداقل در ملاء عام)، اما یك چیز را باید گفت: آنچه برای آمریکا «جنك با شدت کم» می باشد عبارتست از درنده خوئی با شدت بالا علیه خلق پرو و پیشاهنگشان، حزب کمونیست پرو.

مسئله «حقوق بشر» بشکلی نامیمون در مباحث مرتجعین حول پرو بطور فزاینده ای بگوش می خورد. همانند سیاست «جنك با مواد مخدر» باید آنرا بر اساس هدفی که دنبال می کند تحلیل کرد و نه صرفا به شکل مجرد. بویژه از زمانیکه ارتش متفقین تحت بهانه «حقوق بشر» علیه عراق دسته بندی کردند، «حقوق بشر» بهانه ای شده تا قدرتهای بزرگ هر آنچه دلشان می خواهد در کشورهای تحت ستم انجام دهند. در مورد خاص پرو، مسئله «حقوق بشر» اکنون (۱۱ سال بعد از آنکه حکومت پرو با سلاخی در روستاها شروع به پاسخ گفتن به جنك خلق کرد، پنج سال بعد از قتل عامهای زندان و غیره) بعنوان اسم رمز دخالت بیشتر آمریکا در پرو مطرح می شود.

سازمان عفو بین الملل دست به بازی خطرناکی در این مورد زده است . گزارش عفو بین الملل مقام بدترین نقض کننده «حقوق بشر» جهان را به حکومت فوجی موری داد؛ این گزارش زمان دیدار رسمی فوجی موری از واشنگتن در سپتامبر ۱۹۹۱ انتشار یافت ولی مانع از تبریك بوش به رئیس جمهور پرو بخاطر سابقه حقوق بشر او نشد. اما عفو بین الملل بجای آنکه رو به مردم کرده و همدستی آمریکا را افشاء کند علیه حزب کمونیست پرو و هوادارانش در خارج جهادی براه انداخت و به دروغپردازی و پراکندن خزعبلات در مورد بیرحمی های حزب کمونیست پرو پرداخت؛ این کار عفو بین الملل آنقدر رسوا بود که حتی روزنامه های بورژوائی پرو، بنا به دلایل خودشان، آنرا بعنوان کار حکومت و نیروهای پارلمانی افشاء کردند.

وقتی فوجی موری در ماه نوامبر به سان فرانسیسکو رفت عفو بین الملل هم در مقابل او و هم در مقابل یك کتابفروشی انقلابی، که عفو بین الملل آنرا وابسته به کارزار «یانکی گوهوم» می داند، آکسیون اعتراضی براه انداخت مطبوعات که خبر کارزار بین المللی «یانکی گوهوم» را نادیده گرفته اند این اعتراض کوچك را بسیار برجسته کردند. مهم نیست چه نیتی پشت اصل «یك سنك قرار دادن» و سرزنش غنی و فقیر به یك اندازه در مورد خشونت اجتماعی خوابیده است، این سیاست در عمل تلاشی است برای شکاف انداختن میان جنك خلق و چهره های مترقی و نیروهائی که در جنبشهای مخالفت با سایر جنگهای امپریالیستی آمریکا شرکت داشته اند. فوجی موری شاید کاملا از سیاست سازمان عفو بین الملل راضی نباشد اما این سیاست دلخواه امپریالیستهای آمریکاست.

افشای دخالت آمریکا در پرو از طرف کسانیکه مخالف دخالتگری آمریکا بطور کلی هستند اهمیت دارد. تلاشهای پنهان برای خلق افکار عمومی جهت تشدید جنك در آینده نزدیك نیز باید افشا شده و با آن مبارزه گردد. همه نیروهای امپریالیستی می خواهند فریاد «یانکی گوهوم» را ساکت کنند حال چه از طریق کشتن دانشجویان در لیما باشد و چه از طریق راه انداختن جنك تبلیغاتی در آمریکا؛ چرا که هیچکدام نمی خواهند کنار گود ایستاده و پرو را به خلقهای پرو «ببازند».

اما جنك خلق شکست ناپذیر است. مسئله چند تکنیك نظامی و یا تاکتیکهاتی که امپریالیستها می توانند در جنك ضد چریکی خود اتخاذ کنند، نیست. جنك خلق از دیدگاه کمونیستی سرچشمه می گیرد و متکی است بر پرولتاریای بین المللی و منافع کسانیکه چیزی برای از دست دادن ندارند و این دیدگاه کمونیستی توسط مائوتسه دون به بالاترین سطح خود تکامل یافته است. وقتی این دیدگاه و دکترین نظامی عمومی که مائو آن را هم تکامل داد در دستان یك حزب کمونیست راستین مانند حزب کمونیست پرو قرار می گیرد به تولد سیاستهای کنکرتی منتهی می شود که برای اولین بار در تاریخ ، توده های مردم و نیروی بالقوه تهی ناپذیر آنان را بطور کامل رها می سازد.

مارکس و انگلس اجتناب ناپذیری انقلاب کمونیستی را چنین توصیف کردند: شبحی که برفراز جهان در گشت و گذار است. امروز، در زمانیکه قرار است کمونیسم مرده باشد و لاشه کمونیسم دروغین شوروی بالاخره دفن می شود، پیشرویهای مسلحانه توده های سابقا پایمال شده پرو که پرچم سرخ را در آسمانها به اهتزاز در آورده اند، بیش از یك شبح است ـ این یك واقعیت است، واقعیتی که حکم می کند ستمگران امپریالیستی حمله کنند و ستمدیدگان جهان آنان را متوقف نمایند.

خلاصه ای از

پیام حزب کمونیست افغانستان

متن زیر خلاصه ای است از نامه کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ جهانی برای فتح

رفقا!

کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان / توسط سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان تدارك دیده شده و برگذار گردید....مسوده چهار سند اساسی / شامل سند اساسی مرامی حزب (اساسات ایدئولوژیك ـ سیاسی حزب / برنامه برای انقلاب دموکراتیك نوین و استراتژی جنك خلق) و اساسنامه حزب / توسط مرکزیت موقت سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان تهیه گردیده و در میان کادرها و صفوف سازمان به جر و بحث گذارده شد.

سهمگیری فعالانه و پر شور تمامی رفقای حاضر در کنگره / در جریان مباحثات پیرامون متن «مرامنامه حزب کمونیست افغانستان» «اساسنامه حزب کمونیست افغانستان» نشان داد که سازمان برای تقبل مسئولیت ایجاد حزب و اعلام موجودیت آن / آمادگی لازمه را کسب کرده است. به همین جهت موقع بحث مشخص روی این قضیه / سمت

مباحثات دیگر کاملا روشن شده بود و کنگره به اتفاق آراء به عنوان کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان مورد تصویب قرار گرفت.

آنگاه رفقا بپاخاستند و روی «مرامنامه حزب کمونیست افغانستان» و «اساسنامه حزب کمونیست افغانستان» دست روی دست همدیگر گذاشتند. یاد گذشته ها و گذشتگان / فشار خاطره های سالهای دردآلود و رنج آور دوران جوانی / سنگینی بار مسئولیت سترگی که بر دوشها افتاده بود / یکجا با تصاویر زیبای آرزوها / رویاها و آرمانهای بزرگ / قلبها را فشرد و به تب و تاب انداخت / شانه ها را مرتعش ساخت / بغض گلوها را در هم پیچاند / آب دیدگان را سرازیر ساخت و در چنین حالتی با متانت / سنگینی و استواری سوگند کمونیستی بزرگ رزمیدن تا پای جان در راه آرمان / بر زبانها جاری شد. غمها و شادیها / نفرتها و محبتها و یادها و خواستها در هم گره خورد و شوریده حالی یاران ساعتها دوام کرد. بدینسان حزب پیشاهنك پرولتری در افغانستان با درون مایه ای از علم انقلاب / پایه ای از تعهد خارائین انقلابیون کمونیست و آب و رنك زیبای عواطف و احساسات عالی انسانهای نوین زاده شد / همه مانرا مبارك باد!

رفقا!

حزب کمونیست افغانستان محصول نورسی از مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی است و در خدمت باروری بیشتر آن قرار دارد. باورها و تعهدات مرامی و تشکیلاتی ما / حزب کمونیست افغانستان را بمثابه گردانی از ارتش جهانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درآورده است. کاملا یقین داریم که این گردان تازه پا را یاری خواهید کرد و در تسلیح بیشتر آن خواهید کوشید.

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

یا مرگ یا پیروزی!

کنگره موسس حزب کمونیست افغانستان

اول ماه مه
۱۹۹۱ ـ ۱۳۷۰

به حزب کمونیست افغانستان

رفقا!

با شادی بسیار خبر تشکیل حزب کمونیست افغانستان در اول ماه مه ۱۹۹۱ را دریافت کردیم.

نیروهای انقلابی افغانستان که بیش از ده سال است با رژیم تحت الحمایه شوروی در کابل میجنگند / جسورانه درفش ایدئولوژی کمونیستی را برافراشته و مقصد خود را به نبرد دوشادوش با خواهران و برادران خویش در سراسر جهان / بخاطر برپائی جهانی عاری از ستم و استثمار ـ یعنی جهان کمونیستی ـ اعلام داشته اند. این امر در دورانی که امپریالیست های شرق و غرب عربده به اصطلاح «مرگ کمونیزم» را سر داده اند / از اهمیت به سزا برخوردار است.

تاریخ افغانستان بخصوص در دوازده سال گذشته / یعنی از زمان تجاوز شوروی به این کشور نشان داده که توده های خلق هیچگاه از مبارزه با بیعدالتی / ستم و استثمار باز نمی ایستند. ولی همین تاریخ ثابت کرده است که بدون رهبری صحیح رهائی بدست نمی آید و فداکاریهای خلق تنها بازیچه دست نیروهائی خواهد شد که هدفی جز ادامه استثمار به شکلی دیگر ندارند.

مبارزه در افغانستان دلیلی زنده بر این است که فقط پرولتاریا / طبقه ای که هیچ منفعتی در هیچ نوع ستم و استثمار ندارد / میتواند خلق را بر اساس وحدت کارگر و دهقان متحد کند / فقط پرولتاریا میتواند خلق را در کسب شناخت همه جانبه دشمنان مخفی و آشکار یاری رساند / و فقط پرولتاریا میتواند قلب ارتجاع را نشانه گرفته و خلق را در یك جنك خلق واقعی بسوی پیروزی رهنمون شود. در افغانستان نیز مثل هر جای دیگر / رهبری پرولتاریا به معنی رهبری یك حزب پیشاهنك متکی به ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون است.

حزب کمونیست افغانستان نوبنیاد است / ولی تشکیل آن حاصل سالها مبارزه مسلحانه انقلابی علیه امپریالیزم فئودالیزم و سرمایه داری بروکرات / حاصل مبارزه جانانه برای احاطه بر مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون و بکاربست آن و غلبه بر خطوط بورژوائی و اپورتونیستی درون صفوف انقلابیون میباشد.

تشکیل حزب کمونیست افغانستان صفحه جدیدی در مبارزه انقلابی این کشور می گشاید. بدین معنی که در نبردهای آتی / پرولتاریا و خلق تحت درفش خویش و بخاطر منافع خویش خواهند جنگید / و این جنك را بمثابه بخشی از ارتش جهانی گورکنان امپریالیزم و ارتجاع به انجام خواهند رساند. به این دلیل است که ما از به شمار آوردن حزب کمونیست افغانستان در میان احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی احساس غرور می کنیم.

کمیته جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی
۱۱/ اگست / ۱۹۹۱

جنگ خلق توطئه مادرید را در هم خواهد شکست!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - لندن، ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱

در سی ام ماه اکتبر، دشمنان کوچك و بزرگ خلق فلسطین به امید آنکه برای همیشه آرمان فلسطین را مدفون کنند، در شهر مادرید گرد هم خواهند آمد. اما خلق فلسطین، در حالیکه کنفرانس هنوز آغاز نگشته، آن را با موج نوینی از مبارزه علیه اشغالگران صهیونیست و برضد سازش و تسلیم طلبی پاسخ میگوید.

این کنفرانس را ایالات متحده آمریکا سازمان داد و تدارك عمده اش برای برگزاری آن جنك سبعانه خلیج بود؛ جنگی که طی آن صدها هزار تن از مردم عراق قتل عام گشته و به قحطی کشانده شدند. در این نمایش مهلك به اتحاد شوروی نقش حامی واگذار گردیده است. به رژیمهای نوکر صفت عرب هم دستور داده شده که حضور یابند. شمیر با دریدگی آمده است تا نمك بر زخم بپاشد. مشتی تسلیم طلب فلسطینی نیز استخدام گردیده اند، تا در حالیکه یاسر عرفات برای این آخرین ذلت و پستی کف میزند، تعظیم کنند و میز امپریالیستها را دستمال کشند.

ایالات متحده، قبول مشروعیت اشغالگران اسرائیلی را بعنوان پیش شرطی برای شروع مذاکرات تعیین کرده است. این یعنی پذیرفتن مشروعیت کل تاریخ جنایات و توطئه چینیها علیه خلق فلسطین، منجمله ریشه کن کردن خونین آنها از سرزمینشان و محروم ساختن جبری آنان از حق داشتن دولت خود. این یعنی به رسمیت شناختن زندان کریهی بنام کشور اسرائیل و تمام جنگها و تجاوزات این پادگان نظامی صهیونیستی - امپریالیستی علیه کشورهای همسایه. تنها نقشی که «رهبران» فلسطین در این روند بازی میکنند عبارتست از قبول یوغ انقیاد امپریالیستهای آمریکائی و سك نگهبان آنها یعنی دولت اسرائیل و انجام وظیفه پلیسی در میان توده های فلسطینی که مسلما به این تسلیم طلبی گردن نخواهند نهاد.

تسلیم عرفات به توطئه مادرید نتیجه منطقی خط قدیمی جریانهای اصلی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) تحت شرایط بین المللی نوین است. اینها سالها در گوش مردم فلسطین خواندند که «واقع گرائی» حکم میکند خلق فلسطین برای رهائی خود به رژیمهای امپریالیستی (بخصوص سوسیال امپریالیستهای شوروی) و دول ارتجاعی عرب (نه فقط امثال عراق، سوریه یا لیبی که همچنین عربستان سعودی و امیر کویت) و «افکار عمومی جهانی» که منظورشان از آن عبارت بود از افکار طبقات ارتجاعی حاکم، تکیه کند. ساف، از مدتها قبل اصل یك «مصالحه» امپریالیستی بر سر مسئله فلسطین را قبول کرد - «مصالحه» ای که اسرائیل را دست نخورده گذارده و به اصطلاح «راه حل دولت کوچك» خوانده میشد. اما هر سازش و عقب نشینی، تنها اشتهای امپریالیستها را تحریك کرده و ساف را مجبور به تن دادن به حقارتی بیشتر نمودند. بالاخره آشکار گشت که آنچه بنام «گام اول» در راه رهائی کامل فلسطین به مردم حقنه می شد، چیزی بیش از گام اول در راه مادرید نبود.

در گذشته، شوروی، منافع امپریالیستی خود را تحت پوشش «حمایت» از خلق فلسطین دنبال میکرد. آنها تلاش مینمودند تا از مبارزات توده های عرب بمثابه سلاحی در رقابتهای خود با امپریالیستهای آمریکائی سود جویند. اما سوسیال امپریالیستهای شوروی همیشه از به اصطلاح «حق موجودیت» اسرائیل حمایت کرده و همواره با مبارزه انقلابی واقعی توده ها در فلسطین و جهان عرب علیه صهیونیسم و امپریالیسم، مخالفت میکردند.

امروزه، شوروی، منافع امپریالیستی خود را عمدتا نه از طریق تخاصم آشکار با آمریکا بلکه از راه همکاری با آن دنبال میکند. نباید فراموش کرد که ایده برگزاری یك کنفرانس بین المللی در مورد خاورمیانه همیشه پیشنهادی از جانب شوروی بوده و اکنون فرق معامله فقط در آنست که شوروی مجبور به قبول یك نقش درجه دوم گشته است.

وضع جدید شوروی همچنین بدان معناست که برخی از رژیمهای ارتجاعی سابقا وابسته به آن، و در صف اول رژیم اسد در سوریه، اکنون باید به ساز بیکر و شمیر برقصند. آنهائی که همواره اتکا به شوروی و نوکران آنرا موعظه میکردند باید بدانند که در توطئه مادرید سهیم میباشند.

نظم نوین جهانی

به خلق فلسطین گفته میشود که «رویای» بازیابی سرزمین خود را بدور افکنند. آمریکا قصد خود مبنی بر ایجاد یك «نظم نوین جهانی» که صد سال دوام آورد را اعلام نموده است. تسلیم طلبان ادعا میکنند هیچ آلترناتیو «واقع بینانه ای» بجز گدائی برای شغل ژاندارمی در این نظم ارتجاعی موجود نیست.

اما «غیر واقعی بینانه» ترین پندار آنست که توده های فلسطینی، در حالیکه توطئه چینان مادرید مشغول



مادرید ـ اسپانیا
۳۱ اکتبر ۱۹۹۱

هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کنفرانس صلح خاورمیانه را افشاء می کنند.
هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پرچم اسرائیل و آمریکا را آتش زده اند.

محکم کردن زنجیرهای ستم و استثمارند، سکوت اختیار کنند. طغیانهای جاری این را خوب نشان میدهد. و همانگونه که توده ها تلاشهای قبلی برای فروختن حقوق خلق فلسطین را خشمگینانه پس زدند، اینبار نیز توطئه چینان مادرید در میان مردم منفرد شده و تحت حمله آنان قرار خواهند گرفت.

این حقیقتی است که نیروهای ارتجاعی بشدت قدرتمندی علیه خلق فلسطین متحد شده اند. اما تاریخ بارها نشان داده که هر زمان توده های فلسطینی به مبارزه علیه دشمنانشان برخاسته اند، منبع بزرگی از قدرت و حمایت را ـ نه در امپریالیستها، شیخها، ژنرالها و صهیونیستهای به اصطلاح «دست چپی» ـ بلکه در پرولتاریا و خلقهای ستمدیده سراسر جهان یافته اند. مبارزه علیه توطئه مادرید میتواند فلسطین را از قربانی «نظم نوین جهانی» به جبهه ای حیاتی در مبارزه مسلحانه علیه این نظم ارتجاعی تبدیل کرده و الهام بخش نبرد کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی سراسر جهان گردد. مسلما مبارزه برای رهائی کل فلسطین سخت و طولانی و مملو از جانباختگی خواهد بود. اما هیچ راه دیگری موجود نیست. امید بستن به آن که امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعین روزی روی خوش به گونه ای از رهائی واقعی نشان خواهند داد بدتر از هر رویای غیر واقعی است ـ دروغ خلصی است به قصد تحمیق مردم که دست از مبارزه خود بردارند.

جنگ طولانی مدت خلق تنها روش واقعی برای رهائی فلسطین است. این راهی است که امروز توسط حزب کمونیست پرو پیروزمندانه طی میشود ـ حزب کمونیست پرو طی دهسال گذشته جنگی انقلابی علیه دولت پرو که وابسته به آمریکا است را با اتکا به خود و بدون قطره ای کمك از جانب دشمنان انقلاب به پیش برده است.

مردم قهرمان فلسطین بارها و بارها نشان داده اند که در اشتیاق برپائی چنین جنگی بسر میبرند. اما تاریخ نشان داده است که برای اینکه چنین جنگی پیروزمند باشد باید توسط پرولتاریا و حزب اصیل مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی اش رهبری شود. فقدان چنین حزبی در فلسطین بشدت احساس میشود.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانهای مائوئیست حقیقی جهان را گرد هم میآورد و موضع آن عبارتست از مبارزه سازش ناپذیر و پیگیر علیه امپریالیسم و ارتجاع، مبارزه تا به آخر برای ایجاد یك جهان کمونیستی، جهانی عاری از تمایزات طبقاتی و پیشبرد خط انترناسیونالیسم پرولتری که مبارزات کارگران و ستمدیدگان سراسر جهان را بیکدیگر پیوند میزند.

دیر زمانی است هنگام آن رسیده که انقلابیون فلسطینی پرده توهمات و راههای دروغینی که به مادرید ختم شد را پس زنند. سنت دیرینه و شکوهمند مبارزات خلق فلسطین، منجمله مبارزات جاری علیه توطئه مادرید، شرایطی عالی برای ظهور یك رهبری انقلابی اصیل که متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون باشد را فراهم میکند.

برای رهائی کامل فلسطین!

جنگ خلق توطئه مادرید را درهم خواهد شکست!

کودتا و ضد کودتا در شوروی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ اوت ۱۹۹۱

حوادث اوائل شهریور (اواخر اوت) در شوروی، نقطه عطفی برجسته در بحران چند سال گذشته آن میباشد. همانگونه که مائو گفت، در دهه ۱۹۵۰ حکام شوروی به رهبری خروشچف به پرولتاریا خیانت کرده و در شوروی سرمایه داری را احیاء نمودند. مائو آنان را تزارهای نوین خواند. آنها تحت نام سوسیالیسم، اولین دولت سوسیالیستی جهان را به پایگاهی برای ارتجاع تبدیل نموده و با ایجاد یك امپراطوری برای خویش بر سر سلطه بر جهان با امپریالیسم آمریکا به رقابت پرداختند. اکنون تزارهای نوین آنچه را کاشته بودند درو میکنند: کارکرد نظام سرمایه داری دولتی شوروی را در بحرانی بیسابقه فرو برده است. این بحران با بحران جهانی کل نظام امپریالیستی تداخل میکند. حکام امپریالیسم شوروی از هرسو زیر ضربه اند. آنها در تلاشی مایوسانه برای حل بحران، گلوی یکدیگر را می برند و به خود نیز رحم نمیکنند. امپراطوری آنان در حال از هم گسستن است و حتی مجبور شده اند از آخرین ادعاهای پوچشان مبنی بر کمونیست بودن، دست بشویند.

بلندگوهای غرب کل این قضیّه را بمثابه «فروپاشی کمونیسم» وانمود میسازند. واقعیت آنست که برای کمونیستهای واقعی (برای مائوئیستهای انقلابی جهان که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متحدند) ازهم گسیختگی فزاینده شوروری خوشایند است؛ زیرا این بمعنای تضعیف یکی از قویترین ستونهای ارتجاع جهانی بوده و مسلما توان امپریالیسم جهانی را جهت اعمال حاکمیتش در اقصی نقاط دنیا، تضعیف مینماید.

حکام غربی به پیروزی «اصلاح گرایان» در شوروی درود فرستادند و کودتاچیان را تقبیح نمودند. شك نیست که یازوف، کریچکوف و شرکاء جنایتکارانی بیش نیستند. اما تمام اصلاح گرایان ـ از یلتسین گرفته تا گورباچف و شواردنادزه و سایرین ـ نیز همانها هستند که با چنك و دندان خود را به راس حزب ارتجاعی حاکم یعنی «حزب کمونیست اتحاد شوروی» رسانده و از گردانندگان اصلی نظام جنایتبار سرمایه داری دولتی در شوروی بشمار میرفته اند. این کودتاها و ضد کودتاها در شوروی، جنك درونی طبقه حاکمه ایست که بحران عمق یابنده دولت درمانده و چند پاره اش میکند.

حاصل برنامه اصلاح گرایان مبنی بر برقراری دمکراسی سبك غربی و رفرم اقتصادی و همکاری با غرب چه خواهد بود؟ محصول اولین «سرمایه گذاری شراکتی» آمریکا و شوروی را اینان پیشاپیش به جهانیان عرضه کرده اند: ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار کشته از مردم عراق در جنك استعماری تحت سرکردگی آمریکا در خلیج. تا آنجا که به مردم شوروی برمیگردد، آینده بسیاری از آنان را میتوان هم اکنون در صف بیکاران در لهستان و سرپناه بیخانمانها در بوداپست دید ـ جائی که «معجزه اصلاحات بازار آزاد» عده انگشت شماری را صاحب مرسدس بنز ساخته و در مقابل، عده کثیری را بیخانمان نموده و به پیاده روها رانده است.

۱۹۷۱ - ۱۷ فتح. ای. ک. جهانی

از زمان احیاء سرمایه داری، فضای شوروی سراسر تحت برچسب های سوسیالیستی مسموم شد، مارکسیسم ـ لنینیسم به یك مذهب دولتی بدل گشت و رئیس «حزب کمونیست اتحاد شوروی» پاپ اعظم آن شد. اکنون نقاب سوسیالیستی بر افتاده است. اکنون سخنان زیبای فریبکارانه ای مانند «برابری سوسیالیستی بین ملل» ـ رخت بربسته است و سلطه گری دیرین ملت روس با تمام زشتی اش به نمایش در می آید. طرفداران یلتسین فریاد «روسیه، روسیه» سر میدهند ــ یعنی صلای نبرد سربازان تزاری هنگامی که برای برقراری امپراطوری روسیه استپ ها را در می نوردیدند و از رودخانه خون خلقهای به اصطلاح «وحشی» شرق، به پیش راه میگشودند. لنین مبارزه دراز مدتی را علیه گرایش «روسیه کبیر» به پیش برد. انقلابیون اصیل خوشحالند از اینکه حکام نوین ادعای در دست داشتن پرچم سرخ کمونیسم را کنار گذاشته و از همان پرچمهای ارتجاعی سنتی خود بعنوان مظهر سیاستهای ارتجاعیشان استفاده میکنند.

در ملل کوچك شوروی عوامفریبانی مانند لَنسبرگر، رئیس جمهور لیتوانی، از انزجار ملی مردم نسبت به شوونیسم روس بهره جوئی میکنند. طرز تفکر آنان مبنی بر «هر ملتی به فکر خویش» دورنمای نفرت انگیزی را به ظهور رسانده که در آن حتی ملل کوچك، ملل کوچکتر را لگد مال میکنند. مانورهای پشت پرده حکام شوروی نیز چنین دورنمائی را تسریع میکند.

از هم گسیخته شدن دولت شوروی، آوازهای ارتجاعی «کمونیسم مرد» را تشدید کرده است. کمونیسم دروغین یعنی آن پوسته توخالی که توسط افرادی مانند برژنف و دن سیائو پین برای پوشاندن جنایاتشان بکار برده شد، بواسطه پوسیدگی درونی اش بواقع در حال فروپاشی است. اما تلاش مرتجعین جهت دفن کمونیسم برای آنست که هرگونه رشته امید ستمدیدگان بوجود آلترناتیو و راه چاره در برابر جهان سرمایه داری و دهشتهای آنرا قطع کرده و بدین ترتیب مقاومت توده ها در مقابل حاکمیتشان را درهم شکنند. اما آنان هرگز موفق نخواهند شد. همانگونه که مائوتسه دون تحلیل کرد، هرآنجا که ستم باشد مقاومت هم هست. در هر نقطه ای از زمین که استثمار شدگان و ستمدیدگان وجود دارند، چشم انداز پایان دادن به هرگونه ستم و استثمار و محو جامعه طبقاتی، یعنی چشم انداز کمونیسم، مکررا سربرون خواهد آورد تا اینکه شعله های انقلاب، جهان کهن را نابود کند و دنیائی نوین را به ظهور برساند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در «فراخوان به مردم اروپای شرقی» که به زبانهای گوناگون انتشار یافت، اعلام نمود: «پیگیرانه تر، رادیکالتر و با عزم بیشتر به جهان کهن یورش برید، سلاح انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که حکام تان از شما پنهان داشته اند را بردارید، با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارتباط برقرار کنید و بدین ترتیب رشته های پیوند خود با کسانی که در اقصی نقاط جهان عزم مبارزه جهت محو همیشگی هرگونه ستم و استثمار تحت هر نام و نشانی کرده اند را مستحکم نمائید.» این فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به توده های طغیانگر گوشه و کنار امپراطوری شوروی نیز هست.

با سقوط دیوار برلین، امپریالیستها وعده دادند که دوران رقابت بین قدرتهای بزرگ بسر آمده و زمان صلح و دمکراسی فرارسیده است. اما در خلیج، اتیوپی و یوگسلاوی جنك براه افتاد و اکنون جنك برادر و خواهر کشی در کمین خود شوروی است. تا زمانیکه جهان به استثمارگر و استثمار شده تقسیم گشته و برخی ملل بر بعضی دیگر مسلطند، تا هنگامیکه این نظام اجتماعی حریص که به قوه قهر پا برجا نگاهداشته شده نفس میکشد، سخنی از صلح نمیتواند در میان باشد و دمکراسی صرفا نقابی خواهد بود بر حاکمیت استثمارگران. در واقع، امواج بی نظمی که اتحاد شوروی را در می نوردد، طلایه دار عصر بیمانندی از تغییرات بزرگ و ناگهانی در جهان است. به اعتقاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اکنون زمان آنست که با جسارت و بیباکی، در تلاطم آشوبها و مبارزات به پیش راه بگشائیم و از تضعیف امپریالیستها برای تدارك و آغاز جنگهای انقلابی سود جوئیم.

سرنگون باد نظم جهانی امپریالیستی چه کهن، چه "نوین"! در راه آینده کمونیستی به نبرد برخیزید!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه مه ۱۹۹۱

نظامی که بر جهان حکمفرماست طی تجاوز ٦ هفته ای خود به کشور عراق بار دیگر ماهیت دهشتناك خود را بنمایش گذاشت. نشان داده شد که سخنان اینان درباره قانون بین المللی و دمکراسی هیچ نیست مگر رنك و لعابی بر پیکر زشتشان. تمدن اینان که بر پایه غارت بسیاران توسط مشتی قلیل بنا گشته از طریق قهر تحمیل میگردد. معلوم شد که نگرانی ادعائی اینان نسبت به «صلح»، تنها مبین خواست خودخواهانه شان است: یعنی میخواهند از نتایج وحشیگری و خرابکاریهایشان علیه سایرین در امان بمانند و بس.

حکام جهان، طبقات امپریالیست حاکم بر مشتی دول سرمایه داری پیشرفته، بر این باورند که توان اعمال اراده خود را در هر گوشه از کره ارض، از طریق برتری اقتصادی بر ثروتهای جهان و در صورت لزوم بوسیله ماشین عظیم کشتار و تخریبشان دارا هستند. حکام ایالات متحده گمان میکنند که برای «صد سال دیگر» میتوانند بر راس هرم ستم و استثمار بنشینند. اما این باورها بر این تصور استوار است که مردم مرعوب قدرت اینان خواهند شد و بردگان جهان از مبارزه علیه شرایط بردگی دست خواهند کشید. بعلاوه دشمن امیدوار است توده ها فراموش کنند که امپریالیستها در گذشته شکست خورده اند و پرولتاریا نیز نشان داده که توان رهبری خلق در ساختن جامعه ای کاملا متفاوت را دارد. امپریالیستهای غربی از ورشکستگی بلوك دروغین سوسیالیستی ـ و در واقع سرمایه داری در شرق ـ بمثابه «شاهدی» بر ناممکن بودن کمونیسم بهره برداری میکنند. بر هر حال، این آینده کمونیستی است که جانشین رویای امپریالیستی «نظم نوین جهانی» خواهد شد. در کمونیسم، جهان عاری از تقسیمات طبقاتی خواهد بود و هیچ ملتی از قِبَل سایر ملل زندگی نخواهد کرد.

امپریالیستها با مکیدن خون زحمتکشان و با تحمیل نظم موجود بزور سرنیزه، خلق را به مقاومت وامیدارند. و هنگامیکه پرولتاریا و خلق به سرچشمه این ستمگری و ابزار نابودیش آگاه شوند، مقاومت توده ها به نبرد جهت انقلاب بدل میگردد. امروز این امر را



داکا بنگلادش
اول مه ۱۹۹۱
جنبش انقلابی کارگران
شعار روی پلاکارد، می گوید که:
«فراخوان اول ماه مه سرنگونی نوکران امپریالیسم و توسعه طلبی»
«برقراری حکومت کارگران و دهقانان و طبقه میانی»

مشخصتر از هر جای دیگر در پرو می بینیم. در آنجا مردم تحت رهبری حزب کمونیست پرو دهسال جنك انقلابی را پیروزمندانه به پیش برده اند. رفقای ما در پـرو کـه مداخله فـزاینده و مستقیـم نظامی آمریکا علیه انقلاب را فراروی خویش دارند، شعار «یانکی گو هوم!» را دیگر بار مطرح ساخته اند. هم اینك کارگران و دهقانان در کوه های پرو به ساختن جامعه نوین در مناطق آزاد شده از سلطه رژیم ارتجاعی مشغولند.

جهان طی دوره ای که در پیش است همچنان در جوش و خروش خواهد بود. امپریالیستها سرمست از کشتارهایشان در عراق، همچنان جولان خواهند داد ـ و ما می باید خصوصا نسبت به حملات نوین علیه جنك خلق در پرو گوش به زنك باشیم. نظام اقتصادی همچنان تلو تلو خوران اسیر شوکهای پی در پی خواهد بود. «ثبات» سیاسی بسیاری کشورها بیش از پیش از هم خواهد گسست.

نظام امپریالیستی برای اکثریت مردم جهان غیر قابل تحمل می گردد.

جاده انقلاب تنها مسیر رهائی برای ستمدیدگان کلیه کشورهاست. «راه مسالمت آمیز» از توهم هم بدتر است. چنین راهی توده ها را در مقابل دشمنی که نشان داده از اعمال هیچ جنایتی ابا ندارد، بیدفاع باقی میگذارد. برای سالیان سال حکام رویزیونیست ـ کاپیتالیست اتحاد شوروی و اروپای شرقی نقاب «کمونیستی» بر چهره کشیده، تلاش داشتند مردم را سر در گم سازند. اینك ماهیت واقعی رویزیونیسم بر همگان آشکار گشته است. برای شکست دشمنانمان یعنی امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی وابسته بدان، ساختن یك حزب پیشاهنك متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ضرورت دارد. بدون چنین حزبی فداکاریهای خلق بهدر خواهد رفت، پیروزی بکف نخواهد آمد و توده ها نخواهند توانست بقدرت دست یابند و در مسیر آفرینش جهان نوین قرار گیرند.

یانکی گو هوم! ۱۹۹۱ ـ سال همبستگی با جنك خلق در پرو

تجاوز تحت رهبری آمریکا در خلیج بی پاسخ نخواهد ماند!

خلقهای خاورمیانه و جهان عرب: تجاوزگران را در دریای جنك خلق غرق کنید!

خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها سازیم!

احزاب مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بنا کنید و تقویت نمائید!

زنده باد اول ماه مه سرخ ـ روز انترناسیونالیسم پرولتری!

بگذار مبارزه اجتناب ناپذیر آغاز شود!

چند سالی است که امپریالیستها، مرتجعین و مشاطه گرانشان در سراسر جهان با سرمستی روزافزون به اصطلاح مرگ کمونیسم را به یکدیگر تبریك می گویند. اینان نه فقط بخاطر شکست رقبای جنك سرد خود، یعنی شوروی و اروپای شرقی (که بغلط کمونیست خوانده می شوند)، فخر می فروشند بلکه مدعی اند که ایدئولوژی کمونیسم (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون) از ایدئولوژی لیبرالیسم و دمکراسی (بورژوایی) که با رشد و تکامل سرمایه داری در غرب ظهور کرد، شکست خورده است.

هم نوایی سرکردگان سابق رویزیونیسم در بلوك شرق (گورباچف، یلتسین و سایرین) با سگان لاف زن غرب در تقبیح «کل تجربه» انقلاب پرولتری در کشورهای سابقا سوسیالیستی برای این ادعای مسخره اعتبار زیادی خریده است. آماج تهاجم ایدئولوژیك بورژوایی عبارتست از نظریه انقلاب پرولتری ، اینکه طبقه کارگر باید قدرت دولتی موجود را بطور قهرآمیز سرنگون کند، قدرت خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد و از این قدرت سیاسی همچون اسلحه ای برای ایجاد جامعه ای نوین، جامعه سوسیالیستی که خود گذاری است به نابودی کامل طبقات یعنی کمونیسم، سود جوید.

مسئله «دیکتاتوری پرولتاریا» در قلب آموزه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون قرار دارد و مهمترین مبارزات ایدئولوژیکی که به تکامل این علم انقلابی منجر شده دقیقا حول این مسئله بوده است. نخستین بار مارکس بر پایه جمعبندی از تجربه کوتاه کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، اولین انقلاب تاریخ که توسط طبقه کارگر رهبری شد، شعار دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح کرد. مارکس این نظریه را در ضدیت با انواع سوسیالیستهای دروغین، آنارشیستها و اصلاح طلبان آن دوره که ضرورت آن را نمی دیدند طبقه کارگر بقوه قهر حاکمیت خودش را برقرار سازد و یا با این امر مخالفت می ورزیدند، طرح نمود.

لنین از نظریه مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کرد، از لحاظ تئوریك این نظریه را تکامل داد و آنرا از طریق انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ در عمل پیاده کرد. از میان خدمات متعدد لنین به تکامل مارکسیسم، این یك حائز اهمیت ویژه ای است. لنین مجبور شد علیه کسانی که می گفتند پرولتاریای روسیه «حق» انقلاب کردن ندارد، با چنك و دندان بجنگد. باید بخاطر داشت که هنگام انقلاب روسیه، لنین (اقلیت کوچکی را در جنبش سوسیالیستی بین المللی نمایندگی میکرد.) «واردترین مارکسیستهای» آن دوران (از جمله کارل کائوتسکی آلمانی) با لنین مخالف بوده، به تز دیکتاتوری پرولتاریای او حمله کرده و او را به انحراف از آموزه های مارکس در این مورد متهم می کردند.

این مبارزه عظیم لنین یك جدل مکتب خانه ای نبود، بلکه انعکاس ایدئولوژیك (یا تئوریك) مبارزه ای بود که بین پرولتاریا و بورژوازی در خیابانهای سن پطرزبورگ و مسکو، در جبهه های جنك داخلی در روسیه و سپس در مبارزه برای تغییر جامعه جریان داشت. این مبارزه در تکامل لنینیسم بعنوان مرحله نوینی از مارکسیسم نقش بسیار مهمی داشت.

هسته اصلی خدمات مائوتسه دون به تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم نیز، مرتبط با دیکتاتوری پرولتاریا بود. مائو انقلابیون جنبش بین المللی کمونیستی را در غلبه بر تزهای خروشچف ـ که به دیکتاتوری پرولتاریا حمله کرده و آنرا از مد افتاده می خواند ـ رهبری کرد. مائو جنبه های مثبت و منفی تجربه چند ده ساله دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی تحت رهبری لنین و استالین و تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین را جمعبندی کرد و تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را مطرح نمود.

دفاع قدرتمند از نظریه کمونیستی دیکتاتوری پرولتاریا و تکامل آن، مائو را قادر ساخت که با توانمندی انقلاب چین را به قله های نوینی هدایت کند. این امر زمینه تئوریك یك انقلاب تاریخی یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را فراهم کرد. انقلابی که طی آن مائو میلیونها نفر را در سرنگونی آن بخش از قدرت دولتی که بدست رهروان سرمایه داری افتاده بود، رهبری کرد. انقلاب فرهنگی اوج کاملا نوینی بود در مبارزه انقلابی توده های چند صد میلیونی تحت رهبری پرولتاریا و پیشقراول کمونیستی آن بمنظور اعمال قدرت سیاسی شان (یعنی دیکتاتوری خودشان) و استفاده از این قدرت برای تغییر پر تب و تاب جامعه.

امروز بار دیگر مسئله «دیکتاتوری پرولتاریا» به موضوع جدلی حاد در صفوف انقلابیون تبدیل شده است. این امر با توجه به تغییرات عظیمی که در سیاست جهانی صورت گرفته و وزش بادهای قدرتمند ضد کمونیستی، عجیب نمی باشد.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به صراحت و با ثبات قدم از لزوم دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کند. این نظریه سنك بنایی اساسی در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است. با وجود این، در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبارزه مهمی حول مسئله اساسی دیکتاتوری پرولتاریا جریان یافته است.

بطور مشخص، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) که از این پس بعنوان ك.م.ب به آن اشاره خواهد شد، سند پیش نویسی بنام «درباره دمکراسی

«تکامل پرولتاریا همه جا در بطن مبارزات داخلی پیش می رود. و وقتی کسی، مانند مارکس یا خود من، مبارزات تمام عمرش با سوسیالیستهای دروغین حادتر از مبارزاتش با سایرین بوده است (چرا که ما بورژوازی را فقط بعنوان یك طبقه دیده و تقریبا هیچگاه درگیر کشمکش با افراد بورژوا نشدیم)، نمی تواند از اینکه مبارزه اجتناب ناپذیر شروع شده است، متاسف باشد.»

فردریش انگلس ـ «نامه به اگوست ببل»، ۲۸ اکتبر ۱۸۸۲

پرولتری» که تحت رهبری دبیر آن ك. ونو به نگارش درآمده ارائه کرده است. در این سند به آموزه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در مورد دیکتاتوری پرولتاریا به شدت حمله شده است. هر چند این سند مدعی دفاع از آموزه های مارکس در مورد ضرورت دیکتاتوری پرولتاریاست ولی مطرح می کند که کل تجربه جنبش کمونیستی بین المللی از لنین به بعد تجربه اعمال «دیکتاتوری حزب» بر توده هاست.

اتهام «دیکتاتوری حزب»، صلای نبردی شده برای حمله به «کل تجربه» صدها میلیون کارگر و دهقان در ساختن جامعه سوسیالیستی و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی ابتدا در شوروی و سپس در چین. ك. ونو از ماهیت طبقاتی دولت که عبارتست از دیکتاتوری طبقه ای بر طبقه دیگر تحلیل مارکسیستی نمی کند؛ بلکه بجای آن، در مورد «جنبه غیر طبقاتی» دمکراسی بورژوایی که گویا مسئله «تضاد بین فرد(صرف نظر از موقعیت طبقاتی اش) و جامعه» را بطور مثبت مد نظر قرار داده، نظریه پردازی می کند.

البته خوانندگانی که به افتراهای امپریالیستها، تروتسکیستها، سوسیال دمکراتها و غیره آشنایی دارند، متوجهند که این «تفکر جدید» ك. ونو اصلا هم بدیع نیست. در واقع ایده های بسیار کهنه و مندرس مذکور با وزش بادهای تند ضد کمونیستی اخیر دوباره جان گرفته اند؛ مضافا چنین ایده هائی در جامعه بورژوایی ریشه های مادی دارند. به این دلایل کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصمیم گرفت به مبارزه ای حاد علیه خط «درباره دمکراسی پرولتری» دامن زند.

در قدم اول از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا خواسته شد تا جوابی به ك.م.ب تهیه کند. این جواب بعنوان بخشی از کتاب «کمونیسم دروغین مرده، زنده باد کمونیسم واقعی» نوشته شد. بعد از تبادل نظر بین کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا، این مقاله تحت عنوان «دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم» برای درج در اختیار جهانی برای فتح قرار گرفت (ص ۳۲) جهانی برای فتح سند «درباره دمکراسی پرولتری» ك. ونو را نیز منتشر می کند تا به خواننده در درك بحث ها یاری رساند و در ضمن به سنت دیرپای جنبش بین المللی کمونیستی در درج پلمیك های مخالفان پایبند باشد ـ خاطر نشان کنیم که این سیاستی است که بندرت توسط مبلغین (بورژوا) «دمکراسی» دنبال می شود.

زمانی که دست اندرکار تهیه این شماره بودیم خبر رسید که کمیته رهبری سراسری ك.م.ب تصمیم گرفته تشکیلات سراسری ك.م.ب را منحل کند(ص ۷۵). این تصمیم بدون هیچگونه بحث درونی در صفوف ك.م.ب به اجرا گذاشته شد.

متاسفانه این انحلال طلبی تشکیلاتی نتیجه منطقی انحلال طلبی ایدئولوژیك است که در «درباره دمکراسی پرولتری» بیان شده و نشان می دهد که مسئله مورد مشاجره مسئله مرگ و زندگی بوده و انتقاد از خط ك. ونو و رد عمیق و همه جانبه آن بسیار ضروریست. خوشحالیم اشاره کنیم انحلال طلبی با مخالفت رفقایی از درون ك.م.ب مواجه شده است (ص ۷۲)

مبارزه علیه انحلال طلبی ك. ونو بخشی است از مبارزه ای جهانی که باید برای دفاع از ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و پیشبرد آن ادامه یابد. این مبارزه، مانند تمام نبردهای بزرگ در عرصه ایدئولوژیك و تئوریك، از مبارزه طبقاتی برخاسته و بنوبه خود در عرصه های دیگر انعکاس می یابد. این مبارزه آنچه را پرولتاریا باید در عمل به انجام برساند در عرصه تئوری تثبیت می کند: «حق» پرولتاریا در سرنگونی قهرآمیز شرایط اجتماعی موجود، استقرار حکومت خودش و ادامه انقلاب در جهان تا تحقق جامعه کمونیستی آینده. مبارزه ایدئولوژیك امروز منادی نبردهای عظیم فرداست.

مسائل مطروحه در این بحث ساده و در عین حال پیچیده اند. «ساده» به این معنا که گرد مسائل پایه ای و اصول جا افتاده مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متمرکز شده اند، ولی پیچیده اند چرا که کاملا با جمعبندی از تجربه غنی و متنوع انقلاب پرولتری در شوروی و چین، با دستاوردهای عظیم و نیز مشکلات، ضعفهای آن، و حتی در مورد اتحاد شوروی تحت رهبری ژوزف استالین با ارتکاب اشتباهات جدی در پیشبرد این انقلاب، مرتبط است.

اطمینان داریم که نشر مقاله باب آواکیان علاوه به پیشبرد مبارزه علیه انحلال طلبی ك. ونو، به غنای بحث جاری در جنبش بین المللی حول این مسائل حیاتی کمك خواهد کرد و امیدواریم بتوانیم سایر نوشتجات مربوطه را در شماره های آینده منتشر کنیم. این روند بار دیگر نشان خواهد داد که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون علمی زنده و پرتحرك است که از هر فرصتی برای دفاع از اصول پایه ای خود استقبال کرده و مداوما به مسائل نوینی که با تکامل مبارزه طبقاتی در تمام عرصه ها مطرح می شود پاسخ می گوید.

چنین است که بگفته مائو «امر بد را میتوان به امر خوب تبدیل کرد.» در مبارزه علیه این «امر بد» ـ یعنی انحلال طلبی رهبری ك.م.ب و بطور عموم حملات چند جانبه به کمونیسم انقلابی ـ می توان توده های بیشماری را در مدرسه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون آموزش داد. پس با اشتیاق می گوئیم بگذار که مبارزه اجتناب ناپذیر آغاز شود!

هیئت تحریریه جهانی برای فتح

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
اتحادیه کمونیستی انقلابی (دومینیکن)
حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
حزب کمونیست افغانستان*
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)**
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست نپال (مشعل)
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)
سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس
کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
گروه پرچم سرخ نیوزلند
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

*با تشکیل حزب کمونیست افغانستان در ماه مه ۱۹۹۱، سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان دیگر وجود ندارد.
**در کنگره ۱۹۹۱، حزب کمونیست سیلان تصمیم گرفت (مائوئیست) را به نام خود اضافه کند.

علاوه بر لیست فوق از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که توسط «کمیته» این جنبش اعلام شده، شماری دیگر از سازمانها هستند که برای پیشبرد اهداف مشترکمان و ایجاد و تحکیم تشکلات پیشاهنگ کمونیستی با «جنبش» همکاری نزدیک دارند.

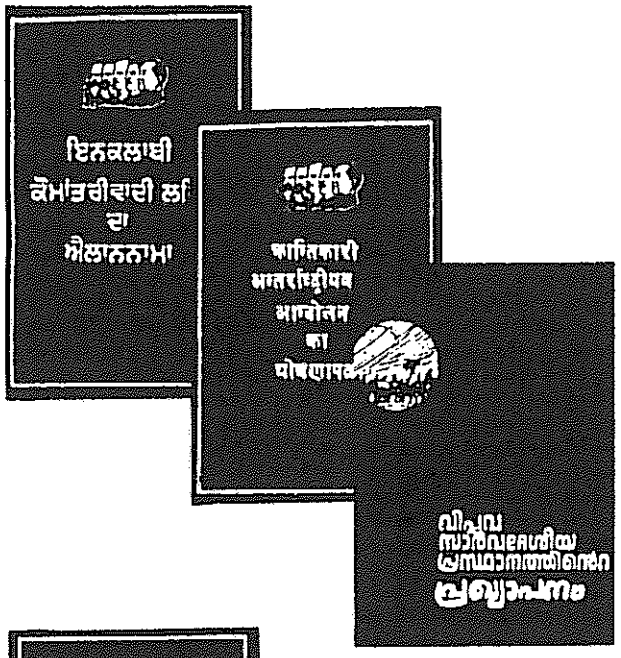

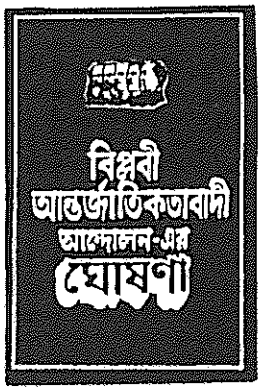

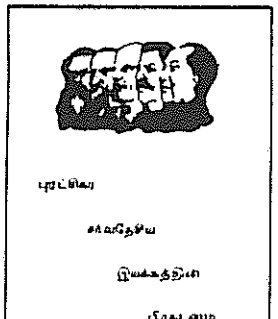

به پنجابی، هندی، مالایالام، بنگالی و تامیل
بیانیه جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی به بیش از
بیست زبان منتشر شده است.

اسپانیایی (چاپهای اسپانیا، آمریکا، پرو و کلمبیا) انگلیسی (چاپهای آمریکا و هند)، ایتالیایی، آلمانی، بنگالی، پنجابی، تامیل، ترکی، چینی، دانمارکی، ژاپنی، عربی، فارسی، فرانسوی، کانادا، کردی، کرول، گوجراتی، نپالی، هندی.

از آدرس زیر درخواست کنید:

BCM R.I.M,
London WC 1N 3XX, U.K.

به مردم بنگلادش

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۳ ماه مه ۱۹۹۱

از سوی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدردی صمیمانه خود با توده های خلق بنگلادش را در این لحظات رنج بی حساب بشری ابراز میداریم.

گردباد یك نیروی عظیم طبیعی است که بشر هنوز قادر به مهار آن نگشته است. اما ضایعات عظیم انسانی و تخریب ناشی از گردباد عمدتا ناشی از نیروهای طبیعی نبوده، بلکه از واقعیت سلطه یك نظام اجتماعی ارتجاعی در بنگلادش و حاکمیت طبقات حاکمه مشتی دول امپریالیستی بر جهان برمی خیزد.

در کشورهای امپریالیستی نیز بلایای طبیعی باعث ضایعات میشود. اما این کشورها وسیعا با مکیدن خون کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ثروتمند گشته اند و میزان تلفات و ضایعات ناشی از بلایای اینچنینی در آنها معمولا اندك است.

همین قدرتهای امپریالیستهای که دیروز با سرعت صدها هزار سرباز، هزاران هواپیما و هلیکوپتر و میلیاردها دلار تسلیحات برای کشتار مردم عراق اعزام داشتند، در مواجهه با فاجعه بنگلادش جیبهایشان بیکباره خالی شد. سپس امپریالیستهای آمریکائی تصمیم گرفتند هزاران سرباز که هنوز از دستهایشان خون میچکد را از خلیج راهی بنگلادش کنند. اینکار با هدف تقویت این «حق» ادعائی صورت گرفت که هر آنجا اراده کنند، مداخله جایز است. بعلاوه امپریالیستها با این عمل میخواهند به «نظم نوین جهانی» آدمخوارانه خود «چهره انسانی» ببخشند. این امر بار دیگر نشان میدهد که «کمك های» امپریالیستی تنها و تنها سلاحی است که با هدف فریب یا به انحراف کشاندن توده های ستمدیده و در جهت منافع سنگدلانه امپریالیستی مورد استفاده قرار میگیرد.

برای آنکه خلق بتواند از انرژی، شعور و دلاوری های مشترك خویش برای غلبه بر گردباد و سیل بهره جوید، نخست ضروری است که قدرت سیاسی را تسخیر کند. این امر در پراتیك کارگران و دهقانان بعد از کسب قدرت در چین به اثبات رسید. آنها تحت رهبری مائوتسه دون و با اتکاء به تلاشهای خود قادر به مبارزه علیه بلایای طبیعی شده، رودخانه هائی که پیش از آن مرتبا باعث خرابی میشد را مهار نمودند. خلق صد میلیونی، این منبع لایزال قدرت، عظیمترین ثروت بنگلادش است. زمانی که این قدرت رها شود، ارتشهای مرتجعین و امپریالیستها و حتی نیروی دهشتناك گردبادها را نابود خواهد کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نه فقط در روزهای دردناك کنونی که در مبارزه انقلابی همدوش شماست ـ مبارزه ای که بدون شك بر بنگلادش سرخ و درخشان فردا راه خواهد گشود.

دمکراسی:

بیش از

می توانیم و باید بهتر

به قلم باب آواکیان؛ صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

یادداشت نویسنده

این نقدی است بر سند «در باره دمکراسی پرولتری». این نقد به عنوان بخشی از کتاب «کمونیسم دروغین مرد... زنده باد کمونیسم راستین!»، در پاییز سال ۱۹۹۱ نوشته شد. در آخرین مراحل تدارك چاپ این کتاب، خبر رسید که «کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ـ طی اطلاعیه ای «انحلال ساختار سراسری حزب را اعلام کرده است.» آنگونه که از این اطلاعیه بر می آید، این تصمیم بنا بر نظر ك . ونو دبیر (سابق) CRC، که نویسنده اصلی «درباره دمکراسی پرولتری» نیز می باشد، اتخاذ شده است.

اقدام به انحلال تشکیلاتی CRC آشکارا جهشی به عقب و همچنین در تداوم خط سیاسی و ایدئولوژیکی «درباره دمکراسی پرولتری» میباشد. مبادرت به انحلال CRC بمثابه یك تشکیلات سراسری در هند و استدلالی که برای این عمل ارائه میشود بر اهمیت تعمیق انتقاد همه جانبه از خط مشی و جهانبینی اپورتونیستی تاکید می نهد که بطور فزاینده ای به مشخصه رهبری CRC و در راس آن ك . ونو تبدیل شده است.

در پرتو مسائل فوق الذکر، در مشورت با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، (CRC از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است) تصمیم گرفته شد که این مقاله به همراه مقاله «در باره دمکراسی پرولتری» در مجله جهانی برای فتح به چاپ رسد. همانگونه که در این جا ذکر شده، امید از نوشتن این نقد این بوده است که خدمتی به مبارزه رفقای درون و برون CRC باشد تا مگر این تشکیلات از مسیر انحرافی کنونی باز گردد؛ «در باره دمکراسی پرولتری» را طرد کند؛ میراث کبیر انقلابی جنبش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی هند را زنده نگاه دارد؛ مجددا به آن اصول انقلابی که حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بر پایه آنها تشکیل شد روی آورده و به پیشبرد این اصول خدمت کند. متاسفانه رهبری CRC روندی عکس این را اتخاذ کرده و به ورطه اپورتونیسم در غلطیده است، لیکن همین امر به مبارزه علنی میان صفوف CRC دامن زده است.

به دلایل بسیار، از آنجمله بدلیل اهمیت بسیار زیاد انقلاب هند برای انقلاب پرولتری جهانی، خبر شروع مبارزه علیه خط اپورتونیستی که CRC را به این بحران کشاند، بسیار دلگرم کننده می باشد. بیشك این مبارزه پیچیده خواهد بود؛ و همین امر اهمیت تعیین کننده انتقاد عمیق و همه جانبه از خط رویزیونیستی که بطور فشرده در «در باره دمکراسی پرولتری» بیان شده و درك کامل از ارتباط این خط ، جهانبینی و متدولوژی آن با سایر مواضع نویسندگانش را روشن تر می کند.

یکبار دیگر، امید است که نقدِ سند «درباره دمکراسی پرولتری» بتواند به این روند خدمت کند؛ و در عین حال، همانگونه که در ابتدای این نوشته نیز ذکر شد، هدف دیگر این نقد عبارتست از خدمت به روندی که طی آن «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل در عزم خود جهت وحدت بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم محکم تر شده و از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا، در عین جمعبندی دقیق از اشتباهات و نیز دستاوردهای جنبش بین المللی کمونیستی، سرسختانه دفاع کرده و بر آن مبنا پیشروی کند.»

باب آواکیان ـ دسامبر ۱۹۹۱

مقدمه

عنوان این مقاله عمدا طوری انتخاب شده تا عنوان کتابی که در باره مسئله دمکراسی، محتوای اجتماعی و طبقاتی آن، نقش تاریخی و رابطه آن با انقلاب پرولتری و هدف کمونیسم، نوشتم را تداعی کند. وقایع مهمی که طی مدت کوتاه چند سال پس از انتشار این کتاب رخ داد ـ بویژه تحولات عظیم در نوع حاکمیت بورژوایی در شوروی و بلوك آن، بهمراه حوادث میدان «تین آن من»

نقل قول های سند CRC طبق شماره گذاری پاراگرافهای خود سند میباشد. این سند از صفحه ۷۰ شروع می شود ـ جهانی برای فتح

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

هر زمانی

از آن را بدست آوریم

در چین ـ آنچه در آن کتاب در باره امکان و ضرورت دست یافتن به چیزی بهتر از دمکراسی گفته ام را از اهمیت بیشتری برخوردار ساخته است. این وقایع، اهمیت نتیجه گیری زیر را برجسته کرده اند: «هر زمان که سخن از دمکراسی، از هر نوع آن در میان باشد نشانه اینست که تفاوتهای طبقاتی و تخاصمات اجتماعی ـ و بهمراه آنها دیکتاتوری ـ هنوز موجود است و فی الواقع وجه مشخصه جامعه اند. هر آینه که جامعه چنین نباشد، دیگر امکان یا ضرورت سخن گفتن از دمکراسی نیز در میان نخواهد بود.» (باب آواکیان، دمکراسی: آیا نمیتوانیم به چیزی بهتر از آن دست یابیم؟، شیکاگو، ۱۹۸۶)

همانگونه که میدانیم، وقایع تکان دهنده در کشورهایی که عموما به عنوان کشورهای «کمونیستی» محسوب می شدند واکنشهای مهمی را بر انگیخته است. این امر نه تنها در مورد توده های وسیع مردم صدق می کند، بلکه در مورد نیروهای آگاه انقلابی، منجمله درون صفوف کسانی که خود را کمونیستهای انقلابی دانسته و برخط انقلابی مائوتسه دون و کل تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی که با مارکس، لنین و مائو مشخص میشود اتکاء کرده اند نیز صادق میباشد. یکی از واضحترین نمونه های این امر سندی است که اخیرا توسط کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) که از این به بعد به اختصار CRC خطاب خواهد شد، منتشر شده است. CRC تشکیلاتی است وابسته به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج. ا. ا) سند CRC تحت عنوان «در باره دمکراسی پرولتری» نه تنها بیانیه (ج. ا. ا) بلکه آن اصول اساسی که شالوده این بیانیه را تشکیل می دهند و حتی کل تجربه پرولتاریای بین المللی و جنبش کمونیستی بین المللی در مورد اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد تحول سوسیالیستی جامعه را زیر سوال برده و نفی می کند.(۱)

برای اینکه دقیقتر گفته باشیم، این سند کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ را بمثابه تنها تجربه صحیح دیکتاتوری پرولتاریا قبول دارد؛ یعنی تجربه بسیار کوتاه و محدود کمون پاریس را در تقابل با کل تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در تمام جوامع سوسیالیستی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، قرار میدهد. (۲)

بحث اصلی سند CRC این است که: لنین پیش از انقلاب اکتبر، کمون پاریس را بمثابه الگوی دیکتاتوری پرولتاریا قبول داشت (همانگونه که در «دولت و انقلاب» که چند ماه پیش از انقلاب اکتبر نوشته شد، آمده است) معهذا، متعاقب کسب قدرت توسط انقلاب بلشویکی، لنین دیکتاتوری حزب کمونیست را بجای قدرت سیاسی

---

۱ ـ این سند CRC در دسامبر ۱۹۹۰، پیش از حوادث مربوط به کودتا و ضد کودتا در شوروی در تابستان ۱۹۹۱، انتشار یافت. این حوادث باعث شد کسانیکه در شوروی در قدرت بودند تظاهر به «کمونیسم» را بطور کل کنار گذارند، و بر موارد تظاهرات توده ای آشکارا ضد کمونیستی افزوده گردد. همانگونه که خواهیم دید، این سند از کل میراث انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم ـ از انقلاب اکتبر تا انقلاب چین و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ـ دست می شوید. از آنجا که واضح است که وقایع چند سال اخیر در چین و شوروی، حتی پیش از حوادث مربوط به کودتا و ضد کودتا در شوروی و وقایع پس از آن، محرك بلافاصله این عقب نشینی نویسندگان سند CRC است، متاسفانه باید قبول کنیم که وقایع تازه این عقب نشینی را در ذهن کسانی که کماکان با مفروضات آن سند موافقند، بیش از پیش معقول جلوه خواهد داد.

۲ ـ در سراسر این نقد، هر آنجا که از مردود شمرده شدن «کل تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» توسط این سند CRC صحبت میکنم، منظورم بطور خاص تجربه ای است که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آغاز گردید. گرچه سند CRC مدعیست برخی دستاوردهای این تجربه تاریخی را قبول دارد، اما از بررسی این سند ـ و حتی بر حسب آنچه گفته و بدون توجه به نتایج الزامی از مواضعش ـ معلوم میشود که کل این تجربه را اساسا معیوب دانسته و مصر بر اینست که سمتگیری نوینی باید اتخاذ گردد. همچنین باید اضافه نمود، سند CRC در هنگام مقایسه تجربه محدود کمون پاریس با تجربه دیکتاتوری پرولتاریا از آن زمان به بعد، بجای اینکه وحدت اساسی میان آنها را دریافته و بر آن تاکید ورزد، فی الواقع روح و درسهای اساسی خود کمون پاریس را بدور می افکند.

توده های کارگر نشاند؛ و مابقی قضایا هم دیگر تکرار مکررات است. استالین این دیکتاتوری حزب را به حد اعلی رساند و حتی مائو و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی هم از این نظام دیکتاتوری حزبی گسست نکرد. بنابراین، کل تجربه تاریخی «انحصار قدرت سیاسی» توسط حزب باید مردود شناخته شود و انقلابات سوسیالیستی آتی باید به اعمال مو به موی الگوی کمون پاریس بازگردند.

میان حملات چندین و چند ساله علیه لنینیسم و تهاجمات کنونی بر کمونیسم بطور کل و این خط CRC نکات مشترك موجود است و دیدن این نکات مشترك کار دشواری نیست.

به این دلیل، ارائه پاسخ علنی و در قالب عبارات روشن و محکم به این سند ضروری است. این امری اجتناب ناپذیر است ـ این سند به سطح مخالفت سوسیال دمکراتیك کلاسیك با کمونیسم و انقلاب پرولتری سقوط کرده است. شاید این اتهام زیاده روی به نظر رسد، ولی در زیاده روی به پای این سند نمی رسد؛ زیرا این سند علنا کل تجربه دیکتاتوری پرولتاریا از زمان تشکیل اتحاد شوروی به بعد و جهت گیری اساسی آنرا ـ چه در شوروی تحت رهبری لنین و استالین و چه در چین تحت رهبری مائوتسه دون ـ اساسا معیوب دانسته و می گوید باید تمام این تجربه را مردود شمرد و از آن بعنوان تجربه منفی آموخت.

این امر بویژه دردناك است هنگامی که به یاد می آوریم CRC خود را متعهد به دفاع از یك تاریخ انقلابی بسیار مثبت و مهم و تکامل آن می دانست ـ تاریخی که هویت آن با پیشرفته ترین تجربه و رهبری انقلابی درون جنبش بین المللی کمونیستی (از مارکس تا لنین و مائو) مشخص می شود و شامل تجربه مبارزه مسلحانه توده های دهقان تحت رهبری انقلابیون کمونیست در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در هند می باشد ـ این مبارزه از روستای ناگزالباری در ایالت بنگال غربی در بهار ۱۹۶۷ شروع شد و به «تندر بهاری» معروف گشت؛ در آن زمان رهبری انقلابی حزب کمونیست چین این «تندر بهاری» و راه انقلابی مربوط بدان را به عنوان پیشرفتی مهم ستود؛ این جنبش حتی اگر اشتباهات و کمبودهائی هم داشت بدون شك یك تحول انقلابی عظیم و پر اهمیت در آن منطقه و برای کل جهان بود.

بدین دلیل، در پاسخ گویی به این سند باید روش مائو مبنی بر «علاج بیماری برای نجات بیمار» را در پیش گرفت. اما مائو گفت که برخی اوقات برای اینکه بیمار به حدت بیماری پی ببرد تا در پی علاج آن افتد، باید به او شوك وارد کرد. این سند CRC «پیش نویس» نامیده شده است: به امید اینکه این پیش نویس در نتیجه مبارزه سرسختانه رفقای درون و برون CRC علیه خط آن، بطور کامل طرد شده و این رفقا یکبار دیگر راه انقلاب را در پیش گیرند و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل در عزم خود در جهت وحدت بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قدرتمندتر گشته و از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا، در عین جمعبندی کامل از اشتباهات و نیز دستاوردهای جنبش بین المللی کمونیستی، سرسختانه دفاع کرده و بر آن مبنا پیش روی کند. با این روحیه و با این هدف است که این نقد از سند CRC انجام گرفته است.

در ابتدا و برای دستیابی به چشم اندازی عمومی، ، نکات عام زیر را میتوان با مطالعه نقادانه این سند جمعبندی نمود:

۱ ـ فقدان ماتریالیسم در این سند شدیدا چشمگیر است. این سند فاقد هرگونه درکی از تضادهای اساسی مربوط به جامعه سوسیالیستی که یك جامعه در حال گذار است، می باشد ـ بخصوص تضادهائی که در زیربنای اقتصادی اما همچنین میان زیربنای اقتصادی و روبنا موجود است. اینها مسائلی هستند که مائو و ستاد فرماندهی انقلابی او بر آنها به عنوان مسائل تعیین کننده در مبارزه جهت دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و فراتر از آن در پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه علیه رویزیونیسم و جلوگیری از به قدرت رسیدن بورژوازی، تاکید کردند. لیکن، سند CRC تمامی آنها را بی ربط دانسته و می گوید مسائل اساسی اینها نیست!

خاصتر آنکه، این سند نمی فهمد که در جامعه سوسیالیستی درون دسته بندی گسترده ای بنام «خلق» طبقات مختلف (علاوه بر اقشار پیشرو، میانی و عقب افتاده) وجود دارد. یا به عبارت صحیحتر، نقش تعیین کننده تحلیل طبقاتی مارکسیستی تحت عنوان مخالفت با «تقلیل گرائی طبقاتی» مردود اعلام میگردد!

علاوه بر این، هیچ توجه جدی به این مسئله نمی شود که دولتهای سوسیالیستی در جهانی که هنوز عمدتا تحت سلطه امپریالیسم است تولد می یابند و واقع شدن در حلقه «محاصره» امپریالیستها مشکلات مهمی برای آنها بوجود می آورد. اینها ظاهرا هیچ اهمیتی ندارند. بحث درباره مقولات دمکراسی و دیکتاتوری به دور از بررسی این مسائل نشانه عدم جدیت است و خاصتر نشانه آن است که بحث کننده دارای تعصب و «نقطه ضعف» کلاسیك انواع سوسیال دمکراتهائی است که با جهانبینی ایده آلیستی مسئله دمکراسی را به شیوه ای «ناب» و «غیر طبقاتی» و منتزع از محتوای حقیقی و بستر تاریخی ـ اجتماعی اش بررسی می کنند.

۲ ـ مباحثات سند CRC در باره نقش حزب (یا این نقطه نظر که در جامعه سوسیالیستی نباید برای حزب نقش پیشاهنك قائل شد و این نقش را نهادی کرد) به یك خط «گذار مسالمت آمیز» منتهی میشود. منطق این مباحثات به این نتیجه ختم خواهد شد که دست یازیدن به سرنگونی قهری دشمن نیز نسبت به توده ها (و یا حد اقل نسبت به اقشاری از آنها که در مبارزه مسلحانه شرکت ندارند) عملی «جابرانه» و «نخبه گرایانه» است و بنابراین اساسا اشتباه میباشد.

اما این سند چنین نتیجه ای اخذ نمیکند ـ و در حقیقت اعلام میکند که سرنگونی قهری بورژوازی ضروری است. علتش اینست که این سند منطق خود را تا «نتیجه منطقی» اش دنبال نمیکند. در این رابطه، این سند از آن دسته سوسیال دمکراتها، آنارشیست ـ پاسیفیستها و غیره عقب است که از مدتها پیش این مباحثات را پیش کشیده و گفته اند که جنك، حتی جنك انقلابی، خود به پیدایش نخبگان کمك کرده و به تمرکز قدرت نزد دستگاهی که (حزبی که در مرکز نیروی مسلح انقلابی) جنك انقلابی را رهبری کرده و پابپای پیشبرد این امر هسته رژیم سیاسی نوین را ایجاد میکند، منجر می شود. افراد فوق الذکر غالبا این بحث را با رد خط لنین در مورد نقش رهبری پیشاهنك در رابطه با توده ها همراه می کنند ـ این خط لنین بویژه در اثر «چه باید کرد» فشرده شده است. این افراد غالبا مدعیند ریشه های «دیکتاتوری حزب» در همینجا نهفته است. سند CRC این بحث تحریف آمیز در مورد «دیکتاتوری حزب» را قبول میکند، ولی سراغ «کشف» ریشه های آن در «چه باید کرد؟» نمیرود (در اینجا هم سند CRC از آنها «عقب» است).

از «دیکتاتوری حزب» گِله کردن با گفتن اینکه «نمی بایست دست به اسلحه میبردند» پیوند ناگسستنی دارد ـ همانگونه که لنین تصریح کرد، این جمله ای است که ضدانقلابیون در محکومیت کمون پاریس و نیز انقلاب اکتبر ساختند و همواره جمله مشترك همپالگی های آنان در مخالفت با کلیه انقلابات راستین بویژه انقلابات پرولتری بوده

است. در اینجا مهم است یادآوری کنیم که تمام مبارزات مسلحانه انقلابی تاکنونی که به کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ختم شده، توسط یك اقلیت آغاز گشته اند و احتمالا در آینده نیز چنین خواهد بود. این مسئله چه در مورد مبارزات مسلحانه در کشورهای جهان سوم که جنك دراز مدت خلق است و چه در کشورهای امپریالیستی که قیام شهری است، صدق میکند. این مبارزات مسلحانه پیش از اینکه اکثریت خلق (حتی در خود مناطقی که مبارزه مسلحانه از آنجا آغاز میگردد) به حمایت از آنها برخیزند، برپا میشوند. این مبارزه مسلحانه هر چقدر هم که بطور اساسی بر توده ها متکی باشد، بهر حال عنصری از جبر را نه تنها علیه دشمن، بلکه به شیوه ای کیفیتا متفاوت ولی واقعی، حتی بر توده های متاثر از آن اعمال میدارد ـ بطور مثال به معنای واقعی توده ها را و بویژه آنهائی را که هنوز درگیر نشده اند، مجبور به موضعگیری نسبت به خود می کند.

بیشك انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تحت رهبری بلشویکها نیز چنین بود. به احتمال خیلی زیاد هنوز اکثریت کارگران درون شوراها در سطح کل کشور ایده اقدام به قیام مسلحانه در آنزمان را قبول نکرده بودند. مسلما این در مورد دهقانان سراسر کشور نیز صادق بود. و حتی در شهرهای بزرگی که قیامهای مسلحانه نخست از آنجا آغاز شد (بویژه پتروگراد و مسکو) هنوز اکثریت کارگران غیر صنعتی بطور آگاهانه زیر پرچم بلشویکی نرفته بودند؛ و همین کارگران غیر صنعتی بخشی از دسته بندی گسترده «خلق» را تشکیل میدادند. بدین ترتیب، بر طبق منطق سند CRC هیچ نتیجه گیری دیگری نمیتوان کرد مگر اینکه «نمی بایست دست به اسلحه میبردند». «منطقا» نمیتوان گفت که پیشاهنك هنگامیکه در قدرت است نباید اراده خویش را بر توده ها تحمیل کند، اما برای رسیدن به قدرت اجازه دارد چنین کند. تضادهای موجود را میتوان از طریق بکارگیری دیالکتیك ماتریالیستی برطرف نمود؛ ولی این کار از عهده منطق (بورژوایی) بکار گرفته شده در سند CRC خارج است.

البته این یك حقیقت و حقیقتی برجسته است که اقدامات بلشویکها در براه انداختن و رهبری این قیامهای مسلحانه، در جهت منافع اکثریت توده ها بود ـ نه تنها به معنای کلی و دراز مدت تاریخی، بلکه بر حسب پاسخگویی به نیازهای بلافصل و عاجل توده ها و «اراده سیاسی» ایشان. اما نکته اینجاست که سند CRC اکنون معیارهائی از این قبیل را مردود میشمارد و منطق و نیازهای دمکراسی صوری (بورژوایی) را بجای آنها مینشاند، یعنی بر شکل دمکراسی بدون توجه به محتوای اجتماعی و طبقاتی آن اصرار میورزد. به عبارت دیگر، شکل را بر محتوا ترجیح میدهد.

۳ ـ همین منطق همچنین به رد دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان یك نظام «غیر دمکراتیك» منتهی خواهد شد. دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای عنصری از جبر است که توسط دولت نه تنها نسبت به طبقات خصم بلکه همچنین نسبت به آحاد تشکیل دهنده (دسته بندی گسترده) خلق اعمال می شود. سیاستهای پایه ای، از درجه بندی دستمزدها تا مسائلی از قبیل گسیل میلیونها جوان تحصیلکرده به روستاها جهت پیوند با توده های دهقان، همگی عنصری از جبر در خود دارند.

البته در رابطه با توده ها نباید بر جبر اتکاء نمود، بلکه باید بر آموزش و مبارزه بر پایه خط مشی سیاسی و ایدئولوژیکی کمونیستی متکی شد. معهذا، عنصر جبر در مجموع از بین نمی رود. این مسئله با موجودیت نابرابریهای به ارث رسیده از جامعه کهن ـ مثل تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان کارگر و دهقان، و تفاوت میان کار یدی و کار فکری ـ مرتبط است. لنین در توضیح ضرورت دولت در جامعه سوسیالیستی (حتی پس از اینکه مالکیت بر ابزار تولید کاملا اجتماعی میشود) این تضادها را علت میشمارد. لنین تصریح نمود که این دولت ضروری است تا حل این تضادها در جهت پیشروی بسوی کمونیسم تضمین گردد، ولی در عین حال این قدرت دولتی ـ یعنی دیکتاتوری پرولتاریا ـ برای اجرای «حق بورژوایی» نیز لازم است. (منظور از «حق بورژوائی» تبارز مناسباتی در قوانین و سیاست هاست که در برگیرنده عناصری از نابرابری بجا مانده از جامعه کهن میباشد.) لنین برای توضیح بهتر نکته مورد نظرش و به شیوه ای تحریك آمیز، این دولت را «دولت بورژوایی بدون وجود بورژوازی» خطاب نمود (دولت و انقلاب ـ مجموعه آثار ـ مسکو ـ انتشارات پروگرس ـ جلد ۲۵ ص ۴۷۶)

منطق غالب بر این سند نمیتواند پاسخی به سئوال زیر که با همان منطق (بورژوایی) مطرح شده ارائه دهد: اگر سوسیالیسم واقعا در جهت منافع اکثریت خلق است، اگر بر توده های خلق متکی بوده و بر منافعشان منطبق است و تنها منافع اقلیت کوچکی از استثمارگران در مخالفت با سوسیالیسم و در احیای سرمایه داری نهفته است، پس اصلا چه احتیاجی به دیکتاتوری میباشد؟

من در این مورد به تفصیل در کتاب «دمکراسی: آیا به چیزی بهتر از این نمی توانیم دست یابیم» (بویژه در فصل هفتم) سخن گفته ام. من در آنجا نقل قولهای زیادی از کتاب لنین «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» ذکر کرده ام. این کتاب بسیار رك و صریح به این نکته برخورد میکند. لنین به تشریح پایه داخلی و نیز ارتباطات بین المللی بورژوازی می پردازد که وی را از امتیازاتی واقعی در برابر پرولتاریای تازه به قدرت رسیده و محروم از تجربه تاریخی اعمال قدرت برخوردار می کند. او نشان میدهد که بخاطر این دلایل دیکتاتوری پرولتاریا تا دوره ای طولانی ضروری خواهد بود.

لنین طی نخستین سالهای عمر اتحاد شوروری مکررا به توضیح همین مسئله پرداخت. آثار این دوره وی تحلیلی اگر چه ابتدایی ولی پر مغز از دلایل ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای تمام دوره طولانی گذار از سرمایه داری به مرحله ای عالیتر از جامعه بشری را ارائه میدهند. و همانگونه که میدانیم، مائو این تحلیل را تکامل داد و به صورت این تئوری سیستماتیزه نمود: سوسیالیسم یك دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم است، طبقات و مبارزه طبقاتی طی این دوره وجود دارد، و اینکه مبارزه علیه احیای سرمایه داری ضروری بوده و باید انقلاب را تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه داد. اما سند CRC قادر به دیدن اینها نیست. منطقش راه را بر توضیح ماتریالیستی نکات زیر می بندد: چرا دیکتاتوری پرولتاریا طی سراسر دوره سوسیالیسم مطلقا ضرورت دارد، و اینکه این دیکتاتوری نه در تضاد بلکه در تطابق با این واقعیت است که سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم بر منافع اساسی پرولتاریا و توده های گسترده در برابر عده قلیلی استثمارگر استوار است.

بجای ادامه بحث در باره نتیجه گیریهای کلی که از سند CRC بیرون کشیدیم، اکنون بهتر است به بررسی برخی مباحثات خاص این سند بپردازیم. این امر به «پروراندن» و تعمیق و گسترش این نتیجه گیری پایه ای کمك میکند.

در باره وقایع اخیر در بلوك سابق شوروی و چین

روش سند بگونه ای است که از همان

آغاز دنباله روی از توهمات دمکراتیك خرده بورژوایی ـ و تخیلات بورژوا دمکراتیك بطور کل ـ آشکار میگردد. در همان نخستین جمله، وقایع چند سال اخیر «در کشورهای سابقا سوسیالیستی نظیر چین، شوروی و اروپای شرقی» صرفا «خیزشهای دمکراتیك» خوانده میشوند. (پاراگراف I ـ ۱ رجوع کنید به سند CRC در همین شماره)

اولا، این وقایع منجمله خیزشهای توده ای در این کشورها در برگیرنده نیروهای طبقاتی مختلفی بود که تحت برنامه های مختلف گرد آمده بودند. اما مسئله اصلی اینست که رهبری دست ایدئولوژی و سیاست بورژوایی بوده است. آنها را صرفا به عنوان «خیزشهای دمکراتیك» تعریف کردن، قصور از ارائه هرگونه تحلیل طبقاتی جدی است و تصویر دمکراسی به شیوه بورژوازی است یعنی پدیده ای «همه گیر» و «ورای طبقات». این یعنی دنباله روی از خود جوشی خرده بورژوایی و حداقل بطور غیر مستقیم، ترغیب نیروها، جهانبینی و برنامه های بورژوایی که در راس این «خیزشهای دمکراتیك» است.

نکته فوق یك واقعیت است، علیرغم اینکه سند به کلی گویی در این مورد میپردازد که «نیروهای مارکسیست ـ لنینیست به آنها (مردم) هشدار داده اند که دمکراسی بورژوایی یا سرمایه داری بدون نقاب را نباید بعنوان راه حل در نظر گرفت.» (پاراگراف I ـ ۲) این خیزشها را صرفابه صورت «دمکراتیك» توصیف کردن در حقیقت لاپوشانی ماهیت بورژوا ـ دمکراتیك آنها است. همانگونه که مائو تصریح نمود، ماهیت هر پدیده را جنبه عمده اش تعیین میکند ـ که در این مورد عبارتست از سلطه نیروها و جهانبینی بورژوایی بر این «خیزشهای دمکراتیك».

مضافا، مهم است نگاهی به آنچه در نگاه اول ممکن است مسئله ای جزئی در فرمولبندی بنظر رسد، بیاندازیم. در ابتدای پاراگراف (I ـ ۲) به «کشورهای سابقا سوسیالیستی» خصلت «سوسیال فاشیست» داده شده است. (تاکید از من) این فرمولبندی نخست توسط مائو ارائه شد و سپس مائوئیستهای جهان آنرا بکار گرفتند (منجمله حزب ما نیز در برخی موارد آنرا بکار برده است، اگر چه ما شکل حاکمیت بورژوایی در شوروی زمان خروشچف، برژنف و امثالهم را بیشتر «دمکراسی رویزیونیستی» خوانده ایم) لیکن نکته مهم اینست که مائوئیستها همواره محتوای طبقاتی ـ یعنی ماهیت بورژوایی ـ این حاکمیت رویزیونیستی را مورد تاکید قرار داده اند. در درك خود بخودی توده ها و نیز در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، فاشیسم به عنوان چیزی «ورای طبقات»، چیزی «بدتر» از دیکتاتوری «متعارف» بورژوایی بحساب آمده و این تبدیل به توجیهی شده تا چارچوب مبارزه به دعوای میان فاشیسم با دمکراسی بورژوایی محدود گردد. سند CRC نیز همین کار را می کند: در سراسر این سند واژه «سوسیال فاشیسم» برای اشاره به رژیمهای رویزیونیستی مکررا و بطور پیگیر مورد استفاده قرار گرفته و هنگامی که در برابر «خیزشهای دمکراتیك» نهاده میشود، بوضوح این مفهوم استنباط میگردد که دمکراسی ـ در واقع چیزی که ماهیتا دمکراسی بورژوایی است ـ نسبت به «سوسیال فاشیسم» و بطور کلی نسبت به دیکتاتوری عریان، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، مقبولتر میباشد.

لازم نیست زیاد در متن بدنبال جمله پردازیهای چند پهلو و ظریف بگردیم و بحثمان را بر استنتاج از این نکات متکی کنیم. چون این سند خیلی زود بر تمامی تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا از انقلاب شوروی به بعد خط بطلان میکشد و دمکراسی بورژوایی را بدون پرده پوشی چندانی بعنوان بدیل در برابر آن قرار میدهد. سند در همان پاراگراف نخست میگوید که در واکنش نسبت به «تاثیرات این تحولات» («موج اخیر خیزشهای دمکراتیك در کشورهای سابقا سوسیالیستی») کمونیستها «باید عمق این مسائل را درك کرده و پاسخهای مناسبی پیدا کنند» از همینجا معلوم است که این سند پاسخهای اساسی ارائه شده توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را ناکافی و نادرست میداند و در پی بازبینی اساسی و رد«تفسیر سنتی مارکسیست ـ لنینیستی از احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی» میباشد. (پاراگراف I ـ ۳)

زیاد طولی نمیکشد که این نکته به وضوح بیشتر تشریح میشود: «در چنین اوضاعی، این وظیفه کمونیستهای واقعی است که به گذشته بنگرند و ریشه مسائلی که جنبش کمونیستی با آنها روبرو بوده را تشخیص دهند. بدون پاسخگویی به موضوعات اساسی که پیشاروی ما مطرح گشته اند، هیچ سازمان کمونیستی نمیتواند در پراتیك خود پیشروی کند. اگر این مسائل پایه ای برای مدت درازی بی جواب بماند کادرها را روحیه باخته خواهد کرد و تشکیلات را تضعیف خواهد نمود. بنابراین حل این مسائل یا حداقل تلاش در جهت حل آنها باید بمثابه یك وظیفه اضطراری سیاسی قلمداد گردد. با چنین روحیه ای است که از تمام کمونیستهای راستین میخواهیم کل تاریخچه جنبش کمونیستی و مفاهیم اساسی که تا کنون فرض مسلم میدانستیم را مورد بررسی مجدد قرار دهیم تا بدین طریق تصویر روشنی از دیکتاتوری پرولتاریا آنگونه که تا به حال به پراتیك در آمده، بدست آوریم.» (پاراگراف I ـ ۹)

نگاهی بدین «بررسی مجدد» بیفکنیم.

با یك نقل قول دیگر از این سند شروع کنیم. در رابطه با «تفسیر سنتی مارکسیست لنینیستی از احیای سرمایه داری» می گوید «این توضیح در رابطه با جنبه اقتصادی احیای سرمایه داری اساسا صحیح است، اما برای پاسخگویی به موضوعات سیاسی عمده ای که توسط توده های این کشورها پیش کشیده شده ناکافی است. خواست عمده آنها انحلال سیستم سیاسی موجود است ـ سیستمی که ضامن انحصار حزب کمونیست می باشد.» (I ـ ۳)

اولا که جدا کردن سیاست و اقتصاد بدین شکل، متافیزیکی است ـ یك توضیح نمی تواند در رابطه با جنبه اقتصادی صحیح، ولی در رابطه با جنبه سیاسی اساسا نادرست یا «ناکافی» باشد. ثانیا رجوع به «توده ها» و «خواست عمده آنها» بشیوه سند CRC، لاپوشانی این واقعیت است که هرچند «انحلال سیستم سیاسی موجود» ممکن است هواخواه فراوان داشته باشد و بیان احساسات وسیع توده ای باشد، ولی این خواست بیش از هر چیز خواست برخی نیروهای بورژوا می باشد، چه به لحاظ اینکه این نیروها محرك ترویج این خواست بوده اند و چه بطور اساسی تر از این لحاظ که این خواست در تطابق با منافع مشخص این نیروها بوده و نیازهای آنها در شرایط کنونی را برآورده می سازد.

سپس سند ادامه می دهد: «تا آنجا که به توده های این کشورها مربوط می شود، هیچ تفاوتی بین ساختارهای پایه ای این سیستم سیاسی سوسیال فاشیستی با گذشته ـ زمانی که این کشورها سوسیالیستی بودند ـ وجود ندارد.» (I ـ ۳) و سند بروشنی توافق خود را با این نکته بیان می کند که : «حتی در چین، جایی که انقلاب فرهنگی به یك شرایط نوین سیاسی پا داد، ساختار دولتی تحت دن سیائوپین در اساس تفاوتی با آنچه سابقا موجود بود ندارد.» (همانجا)

چه اظهاریه حیرت انگیزی! هیچ

تفاوتی نیست؟! این هیچ نیست مگر دنباله روی از عقب مانده ترین توده ها و بورژوازی که مدتهاست چنین خطی را تبلیغ می کند. ارائه این تحلیل در مورد شوروی مضحك است ؛ این ارزیابی نه فقط در رابطه با سالهای اولیه یعنی دوران رهبری لنین بلکه حتی در مورد دهه های بعدی، زمانیکه استالین رهبر شوروی بود، نیز غلط است. به چند نمونه بنگریم: جنك علیه نیروهای ضدانقلابی و مهاجمین امپریالیست در سالهای اولیه جمهوری شوراها؛ مبارزات پرشور درون حزبی طی سالهای دهه بیست (گرچه وجود فراکسیونهای سازمان یافته درون حزب ممنوع شده بود)؛ بسیج گردانهای آگاه به منافع طبقاتی خویش و خیزشهای توده ای که به تشکیل مزارع اشتراکی در اوایل دهه ۱۹۳۰ منتهی شد؛ بسیج توده ها طی صنعتی ساختن سوسیالیستی کشور علیرغم بروز برخی گرایشات انحرافی معین در پیشبرد آن. همه اینها که برشمردیم بهمراه نمونه های بیشمار دیگر شواهد واضحی هستند بر تفاوت ریشه ای میان زمانیکه شوروی سوسیالیستی بود و زمانیکه رویزیونیستها قدرت را غصب و سرمایه داری را در شوروی احیاء کردند.

این واقعیتی است که بویژه پس از انجام تحولات عمده در اقتصاد شوروی (اواسط دهه ۱۹۳۰)، در حزب کمونیست شوروی و استالین به عنوان رهبر آن گرایشی بوجود آمد که بیش از پیش بر تدابیر اداری، متخصصین و غیره اتکاء کنند. این مسئله ای است که باید نقد شود (و مورد نقد مائوئیستها قرار گرفته است) و درکمان از پایه های این گرایشات انحرافی باید تعمیق یابد. اما تنها راه صحیح انجام این کار، استفاده از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است، نه اصول دمکراسی بورژوایی. برای این کار ضجه های تروتسکیستها، منشویك ها و کائوتسکیست ها و بطور کلی بورژوا ـ دمکراتها در مورد دهشتهای بوروکراسی در زمان استالین (و لنین) نمیتواند راهنمای عمل واقع شود؛ بلکه این مائوتسه دون است که سمت گیری صحیح را در این مورد تعیین میکند: «استالین زمانیکه بجز توده ها نقطه اتکای دیگری نداشت، فراخوان بسیج همه جانبه حزب و توده ها را داد. (اشاره مائو به دوره اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ است) بعد از اینکه نتایجی از این طریق بدست آوردند، از میزان اتکاء به توده ها کاسته شد.» (مائوتسه دون، نقد اقتصاد سیاسی شوروی) لیکن باید همانند مائو متوجه بود که مارکسیستهائی که با کاستن از اتکاء خود به توده ها مرتکب اشتباه ـ حتی اشتباهات جدی ـ میشوند با رویزیونیست هائی که حاکمیتشان بر ستم و استثمار توده ها متکی است، زمین تا آسمان فرق دارند.

گفتن اینکه این تفاوت ریشه ای در تمامی نهادهای جامعه (در آنچه واقعا بوقوع پیوست و در آنچه مبنای این تحولات بود) و در مناسبات توده ها با این نهادها و رفتارشان نسبت بدانها بازتاب نیافت، ایده آلیسم و متافیزیك ناب است.

این استدلال فرمالیسم توخالی است. بر مبنای این بحث چون نقش حزب کمونیست به عنوان رهبر کلیه عرصه های سیاسی و اقتصادی در جامعه نهادی* شده بود، بنابراین فرقی نمی کند که این رهبری کدام راه را نمایندگی می کند: راه سرمایه داری یا راه سوسیالیستی. و توجیه این استدلال تحت عنوان اینکه توده های «بی طبقه» «هیچ تفاوتی» میان «ساختارهای اساسی» سوسیالیسم و سرمایه داری نمی بینند، در بهترین حالت دنباله روی از آن قشر توده ها و ایده هایی است که شدیدا به جهانبینی بورژوایی آلوده اند.

ارائه این تحلیل در مورد چین مسئله را بسیار مضحکتر میکند. آیا نویسندگان این سند تحولات عظیمی که پس از کسب قدرت سراسری و بویژه طی انقلاب فرهنگی در تمام سطوح جامعه چین رخ داد را «فراموش» کرده اند؟ آنها ظاهرا «فراموش» کرده اند که چگونه رویزیونیستها پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ قدرت را غصب کرده و بطور سیستماتیك این تحولات را مورد حمله قرار داده و «پدیده های نوین سوسیالیستی» را از بین بردند ـ پدیده هایی نظیر کمیته های انقلابی که از سطوح پایه ای تا عالی، توده ها و رهبران را در اشکال حکومتی و اداری ترکیب مینمودند؛ ترکیبهای سه در یك که ترکیب توده ها، کادرها و متخصصین و غیره در تمام سطوح جامعه بودند؛ مشارکت کارگران در مدیریت و مشارکت مدیران و مقامات بالا در کار تولیدی که یك سیاست رسمی بود؛ مدارس کادر سازی ۷ مه که کادرهای حزبی و دولتی از آن طریق به روستاها رفته و در کار تولیدی و نیز مطالعه و مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی شرکت میکردند؛ علوم و آموزش «فضای آزاد»، بسیج توده ها و اتکاء بر آنها و ترکیب متخصصین و توده ها و نیز پیوند تجربه عملی و مطالعه تئوریك؛ عرصه بهداشت که سمتگیری توده ای بویژه بسوی توده های روستایی داشت و عدم اتکای صرف به پرسنل حرفه ای پزشکی و در مقابل تربیت و گسیل «دکترهای پابرهنه» به روستاهای سراسر کشور و غیره.

بعلاوه، رویزیونیستها تغییرات اساسی و تعیین کننده ای در ارتش رهائیبخش خلق بوجود آوردند. آنها خصلت انقلابی ارتش که عبارت بود از اتکاء بر نقش پویا و آگاهانه سربازان و حمایت توده های گسترده را از بین بردند و یك نیروی مسلح «حرفه ای» بورژوایی بجای آن نشاندند. همین ارتش «نوین» بود که قتل عام میدان تین آن من در سال ۱۹۸۹ را انجام داد. علاوه بر این، رویزیونیستها تمام تلاشهای رهبری انقلابی در رابطه با تقویت میلیشیا را پایمال کردند ـ میلیشیا دقیقا تبلور مسلح بودن خود توده ها، تحت هدایت یك خط پرولتری بود (حتی در شرایطی که ارتش رسمی به دلایلی که ارائه خواهد شد، تا مدتها نمیتوانست منحل گردد.) (۳)

آیا نویسندگان سند CRC واقعا انتظار دارند کسی که در جریان این مسائل بوده باور کند که این پدیده ها هیچ تفاوت واقعی در ساختارهای اساسی جامعه بوجود نمی آورند و یا توده ها ـ بویژه توده های کارگر و دهقان ـ از این تفاوتها بی اطلاعند و یا ناچیزشان میشمارند؟! آیا هنگامیکه کارگران بارانداز های شانگهای بر مبنای «ساختارهای اساسی» چین سوسیالیستی و ایدئولوژی پرولتری حاکم بر آن، شعار «ما اربابان بارانداز یم، نه بردگان ترازو» را سر دادند و هنگامیکه کارگران یك بنگاه تولیدی وارد دفتر شده و از پرسنل مدیریت پرسیدند «پتکهایتان کجاست؟» ـ یعنی کجاست مشارکت شما در کار تولیدی بهمراه کارگران ـ آیا این از اوضاع کنونی چین کیفیتا متفاوت نبود؟ آیا توده های کارگر این تفاوتها را نمی بینند؟ آیا هنگامیکه کمونهای خلق در روستاها متلاشی شده و ایجاد مزارع دهقانان مرفه ترغیب شد و در عین حال سیاست اولویت دادن به کشاورزی در اقتصاد ملی

*نهادی شدن نقش رهبری حزب، یعنی اینکه در قوانین کشور سوسیالیستی رهبری حزب در امور جامعه رسمیت یافته است ـ توضیح مترجم.

۳ ـ رویزیونیستها نیروهای میلیشیا را به کلی از بین نبردند، بلکه آنها را هم دگرگون کرده و به بخشی از دستگاه سرکوب بورژوائیشان و در خدمت به حاکمیت رویزیونیستی خویش بر توده ها، به ارتش دائمی ملحق کردند.

به کناری زده شد؛ و هنگامیکه شعار «ثروتمندتر شدن افتخار است» بعنوان یك اصل راهنما بجای «به خلق خدمت کنید» نشست ـ عقبگردهای ریشه ای صورت نگرفت و توده های زحمتکش به عینه اینها را ندیدند؟ مجددا یادآوری کنیم، هنگامیکه سند CRC از «توده ها» سخن میگوید، ظاهرا عقب افتاده ترین اقشار و بیشتر از همه بخشهایی از روشنفکران و سایر اقشار ممتاز که به بیشترین نحوی تحت تاثیر ایده های دمکراتیك بورژوائی «کلاسیك» و ایدئولوژی بورژوایی بطور عام قرار دارند را مد نظر دارد.

واقعیت کمون پاریس: انقلاب بلشویکی و انقلاب چین بمثابه تداوم و تعمیق آن

اکنون به این بپردازیم که سند CRC به جمعبندی مارکس از کمون پاریس که در اثر بسیار مهم او به نام «جنك داخلی در فرانسه» آمده، چگونه می نگرد ـ بویژه در رابطه با انحلال ارتش دائمی توسط کمون و نشستن توده های مسلح بجای آن و عزل و نصب مقامات اداری کمون توسط انتخابات و رای همگانی مردم. این بخش سند CRC همچنین یادآوری میکند که لنین این تجارب اساسی را در «دولت و انقلاب» (و در سایر نوشته هایش طی دوره بلافاصله قبل از انقلاب و تا دوره ای پس از انقلاب اکتبر) مورد حمایت قرار داد. سند CRC چنین بحث میکند که سپس، حتی در زمان خود لنین، انحرافی پایه ای از این مسیر آغاز گردید. (به پاراگرافهای I ـ ۲ تا VI ـ ۶ مراجعه کنید)

نخست، یك «بررسی تاریخی» اجمالی ضروری است. در اینجا یکبار دیگر توجه شما را به این واقعیت جلب میکنم که در تجربه اتحاد شوروی (و سوسیالیسم در کلیت خود) تاکنون ثابت نشده که اجرای کامل سیاستهای اتخاذ شده در کمون پاریس (و تا حدود زیادی سیاستهای اتخاذ شده در اوایل جمهوری شوروی)، سیاستهایی که مارکس اهمیت تعیین کننده برای آنها قائل بود، امکان پذیر بوده است. به یکی از جوانب کلیدی این سیاستها توجه کنید. تاکنون انحلال ارتش دائمی بعنوان یك نهاد و جایگزین کردن آن با توده های مسلح امکانپذیر نبوده است. در مورد دلایل این امر قبلا صحبت شده است: این واقعیت که انقلاباتی که به سوسیالیسم منتهی شدند، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که پرولتاریا اکثریت جمعیت (یا حداقل بزرگترین طبقه) را تشکیل میدهد آنگونه که مارکس و انگلس پیش بینی میکردند رخ نداد؛ بلکه در کشورهایی که از لحاظ تکنولوژیك عقب افتاده بوده و جمعیت دهقانی گسترده است و پرولتاریا اقلیت کوچکی می باشد، اتفاق افتاده اند. این انقلابات در تعدادی کشورها بطور همزمان به وقوع نپیوسته اند، بلکه کمابیش هر کدام در زمانی متفاوت در یك کشور انجام شده اند (از تجربه کشورهای اروپای شرقی پس از جنك جهانی دوم میگذریم که در آنجا جوانبی از مناسبات اجتماعی دستخوش تغییر شدند ولی هرگز تحول سوسیالیستی واقعی در جامعه انجام نگرفت) و دولتهای سوسیالیستی در جهانی که هنوز تحت سلطه امپریالیسم است، موجودیت داشته اند.

در مورد اینکه چرا تاکنون ممکن نبوده که کشورهای سوسیالیستی ارتش دائمی را از بین برده و توده های مسلح را در کلیت خود به جای آن بنشانند ـ و بعید به نظر میرسد در آینده نزدیك هم ممکن باشد ـ میتوان بطور خلاصه چنین گفت: انجام اینکار نیازمند تحول در مناسبات تولیدی (و کلا مناسبات اجتماعی) و نیز پیشرفت نیروهای مولده تا بدان حد است که بتوان کل توده ها ـ و نه فقط بخش کوچکی از آنها ـ را در زمینه نظامی در سطحی که واقعا برای رودررویی با ضدانقلابیون «داخلی» ونیز با نیروهای مسلح کشورهای امپریالیستی باقیمانده و سایر مرتجعین لازم است، سازمان و تعلیم داد. هنگامیکه به این حد دست یافته شد، دیگر ضروری نخواهد بود که بخشی از توده ها در ارگان نظامی خاصی متشکل باشند و در مسائل نظامی تخصص یافته و این مسائل بخش عمده فعالیتشان را تشکیل دهد. ارتش دائمی در این حالت میتواند جای خود را به توده های مسلح بدهد. مجددا متذکر میشوم، هیچ دولت سوسیالیستی تاکنون نتوانسته به این حد دست یابد و یا حتی بدان نزدیك شود.

مارکس هنگام بررسی کمون پاریس (و لنین هنگام نوشتن «دولت و انقلاب») چنین تجربه ای نداشتند که بتوانند جمعبندی کنند. علیرغم اینکه سمتگیری اساسی موجود در آثارشان در مورد دیکتاتوری پرولتاریا باید تا حد بسیار زیادی مورد تایید قرار گیرد، اما بسیاری از جوانب خاص تحلیل هایشان، درك ناکافی آنان را از شدت، پیچیدگی و مدت مبارزه برای به سرانجام رساندن تحول کمونیستی جامعه ـ و جهان ـ پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یك یا چند کشور، منعکس میکند. آخر، کمون پاریس تنها مدت دو ماه در بخشهایی ـ هرچند مهم ـ از فرانسه و نه در تمامی کشور، برقرار بود.

برای اینکه به شیوه ای تحریك کننده، محدودیتهای تاریخی کمون پاریس را برجسته کنیم، لازم است آنچه در این مورد در «دمکراسی: آیا نمیتوانیم به چیزی بهتر از آن دست یابیم؟» نوشتم را تکرار نمایم:

«در این رابطه بحث جیمز میلر در مورد دیدگاه مارکس از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ شایان ذکر است:

«ترکیب خیزش گران سال ۱۸۷۱ بنحو قابل توجهی به ترکیب خیزش گران سالهای ۱۷۹۲، ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ پاریس شباهت داشت: پیشه وران، صنعتگران و شاگردان کارگاه ها، تولیدکنندگان مستقل، صاحبان حرفه ها و تنها تعداد اندکی کارگران کارخانجات صنعتی جدید. اگر چه کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ را می توان بعنوان آخرین تجلی فرهنك سیاسی خلقی فرانسه که ژان ژاك روسو سه نسل پیشتر به شکل گیری آن کمك کرده بود بشمار آورد، بسیار مشکلتر است که بویژه در پرتو تاریخ نگاری مدرن، بتوان آنرا منادی انقلاب جهانی پرولتری محسوب داشت.» (میلر، روسو، صفحات ۶۱ ـ ۲۶۰)

«اگرچه نظرات میلر یکجانبه اند و بویژه آخرین جمله اش غلط است (تعصبات بورژوایی میلر نمی گذارد که او بتواند کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ را بعنوان «منادی انقلاب جهانی پرولتری» تشخیص دهد) گفته هایش چندان هم بی اعتبار نیستند و منعکس کننده این واقعیت اند که حتی کمون پاریس در برگیرنده عناصر انقلاب بورژوایی کهن و نیز انقلاب پرولتری نوین است و بنابراین نمیتواند بعنوان الگوی تمام عیار یك دولت پرولتری بکار آید (بویژه دولتی که در نخستین مراحل انقلاب جهانی پرولتری و در محاصره دولتهای قدرتمند بورژوایی است)» (باب آواکیان، دمکراسی...صفحات ۳۹ ـ ۳۸، پانویس ۶۳)

ما نمیتوانیم شیوه ایده آلیستی و متافیزیکی در پیش گیریم و اصرار بورزیم که سر واقعیت را باید خم کرد تا بر تصویری که مارکس (و لنین، بویژه پیش از انقلاب اکتبر) بر مبنای تجربه بسیار مهم ولیکن بسیار محدود

کمون پاریس طرح کردند، منطبق گردد. اگر قرار بر اصرار باشد، اصلا می توانیم اصرار بورزیم که پرولتاریا باید بلافاصله از سرمایه داری به کمونیسم تمام عیار جهش کند و بدین ترتیب از تمام تضادهای موجود در گذار سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا احتراز ورزد! آنچه که ما باید بر آن اصرار ورزیم عبارتست از بررسی خط مشی و پراتیک حاکم بر دولتهای نقاطی که چنین انقلاباتی در آنها بوقوع پیوست تا ببینیم آیا با آن جهتگیری اساسی که مارکس در جمعبندی از کمون تعیین می کند، منطبق هستند یا نه؛ آیا خطوط، سیاستها، نهادها و ایده هایی که مشخصه آن جوامع بود، در کل در جهت تحول جامعه بسوی امحاء طبقات و بهمراه آن، امحاء دولت (و حزب) سیر می کردند یا نه. برمبنای این معیارها است که باید یکبار دیگر بر این «تحلیل سنتی مارکسیست ـ لنینیستی [مائوئیستی]» که اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین و چین تحت رهبری مائو تداوم کمون پاریس بودند، تاکید ورزیم.

اینجا لازم است به نکته دیگری نیز بپردازیم ـ جنبه دیگری از اینکه توقعات لنین در رابطه با خصلت انقلاب پرولتری بطور کامل برآورده نشد. لنین در نخستین سال پس از انقلاب اکتبر چنین نوشت:

«بداقبالی انقلابات پیشین این بود که شور انقلابی مردم که این انقلابات را در هیجان نگاه میداشت و به آنها قدرت سرکوب بیرحمانه عوامل فروپاشی را می داد چندان دیر نمی پائید. دلیل اجتماعی، یعنی طبقاتی این ناپایداری شور انقلابی مردم عبارت بود از ضعف پرولتاریا. پرولتاریا تنها طبقه ای است که (اگر آگاه، منضبط و برخوردار از کمیت کافی باشد) میتواند اکثریت زحمتکشان و استثمارشدگان (به زبان عامیانه و ساده تر، اکثریت فقرا) را بسوی خود جلب کند و در نتیجه مدت زمان لازم جهت حفظ قدرت برای سرکوب کامل استثمارگران و نیز عوامل فروپاشی را بدست آورد.

«این تجربه تاریخی کلیه انقلابات، این تجربه (سیاسی و اقتصادی) جهانی ـ تاریخی را مارکس در فرمولبندی برا، فشرده و گویای خود جمعبندی نمود: دیکتاتوری پرولتاریا.» (وظایف عاجل حکومت شوروی، مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷، تاکیدات از متن اصلی است.)

در اینجا لنین انقلاب تحت رهبری پرولتاریا را با انقلابات پیشین که طی آنها پرولتاریا نتوانست رهبری را بدست آورد و مبارزه را تا سرنگونی سرمایه داری به پیش براند، مقایسه میکند. اما آنچه که لنین در اینجا در مورد مشکلات مربوط به حفظ شور انقلابی توده ها ذکر میکند، در برخی جنبه های مهم، در مورد خود انقلابات پرولتری نیز صادق بوده است.

این نکته به آنچه تاکنون پروسه واقعی انقلاب پرولتری در جهان بوده (مورد بحث در بالا) و واقعیت مرتبط بدان باز میگردد که گذار از سرمایه داری به کمونیسم پروسه ای بسیار طولانی تر، پیچیده تر و پر افت و خیزتر از آن چیزی است که پیشتر از این ـ نه تنها توسط مارکس و انگلس، بلکه همچنین توسط خود لنین پیش از انقلاب اکتبر و طی دوره بلافاصله پس از آن ـ انگاشته میشد (در اوایل دهه بیست، تنها طی چند سال آخر عمرش بود که لنین بطور کاملتر با این واقعیت روبرو گشت که انقلاب شوروی به احتمال زیاد باید برای دوره ای «به تنهایی طی طریق کند.»)

و همه اینها که برشمردیم از نزدیک مرتبط است با این واقعیت که مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و بویژه خیزش های توده ای در دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد انقلاب تحت این دیکتاتوری موج وار پیش میروند و خصلتشان این است. در رابطه با گفته لنین در مورد حفظ شور و انرژی انقلابی توده ها، نکته را میتوان بدین شکل مطرح ساخت: آنگونه که تاکنون تجربه نشان داده در شرایطی که دوره گذار سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بیش از آنچه انتظار می رفت طول کشید؛ و به فواصل کوتاه پس از نخستین انقلابات سوسیالیستی، انقلابات سوسیالیستی دیگر در جوامع از نظر تکنولوژیک پیشرفته تر رخ نداد؛ و کشورهای سوسیالیستی مجبور بودند در شرایط محاصره امپریالیستی بسر برند، بنابراین از توده ها نمیتوان انتظار داشت بطور مداوم از سطح بالایی از انرژی و شور انقلابی برخوردار باشند، چنین انتظاری واقع بینانه نیست و در عمل هم چنین نبوده است. در واقع، داشتن چنین توقعی از توده ها نه تنها در تقابل با تجربه عینی است، بلکه در تضاد با اصول دیالکتیک نیز میباشد.

به علت همین خصلت متضادِ پروسه گذار از سرمایه داری به کمونیسم در سطح جهانی است که نقش توده ها بمثابه اربابان جامعه و صاحبان ابزار تولید در نظام سوسیالیستی واقعی است اما مطلق نیست ـ نسبی و شدیدا متضاد است؛ و به دو طریق تبارز می یابد ـ هم مستقیما از طریق دخالت خودشان در تمام عرصه های جامعه و هم با وساطت برخی ابزار، که مهمترینشان دولت و حزب پیشاهنگ می باشد ـ و این همه خود جزئی از خصلت متضاد این پروسه است.

یکبار دیگر اضافه کنیم، روش فرمالیستی و اصرار بر دمکراسی صوری بمشابه جوهر مسئله نمیتواند حتی به طور جدی به این تضاد برخورد کند، تا چه رسد به حل آن. اصرار بر بکارگیری چنین روشی در حقیقت عمل کردن طبق اصول دمکراسی بورژوایی و از موضع منافع بورژوازی در حمله به دیکتاتوری پرولتاریا و تضعیف آنست. استدلالش هم آنست که چون نظام دیکتاتوری پرولتاریا در تمام جوانب مهم با اصول دمکراسی صوری منطبق نیست در نتیجه نافی دمکراسی است ـ حتی برای کسانی که این دیکتاتوری تحت نامشان انجام میگیرد.

اجازه دهید به نکات خاصتر این مقوله بپردازیم.

سند CRC میگوید: «این برنامه کلی برای کسب قدرت توسط دومین کنگره سراسری نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان روسیه که به تاریخ ۲۶ ـ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تشکیل گشت، به اجرا گذارده شد.» (پاراگراف V ـ ۲)

اما مهم است خاطرنشان سازیم که بلشویکها برای کسب قدرت منتظر تشکیل این کنگره نشدند ـ آنها قیام مسلحانه را پیش از این کنگره آغاز کردند. همانطور که در «تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) » آمده است این کنگره سراسری شوراها هنگامی افتتاح شد که «قیام در پتروگراد در اوج پیروزی بود و قدرت در پایتخت [پتروگراد] فی الواقع بدست شورای پتروگراد افتاده بود.» (تاریخ حزب بلشویک، مسکو، ۱۹۳۹. فصل هفتم، بخش ششم) تروتسکی و برخی دیگر مخالف این امر بوده و بر این فرمالیته اصرار داشتند که قیام مسلحانه باید توسط این کنگره سراسری شوراها اعلام شود. همه اینها مرتبط است با نکته ای که قبلا گفتم (در خلاصه نتیجه گیریهای عام)، یعنی اصرار بر دمکراسی صوری که از مشخصات سند CRC است، منطقا به این نتیجه گیری می انجامد که قیام مسلحانه تحت رهبری بلشویکها نقض دمکراسی و قصور از اتکاء به توده ها از طریق نهادهای نمایندگیشان، در کسب قدرت سیاسی بود. این عین مباحثات تروتسکی در آنزمان است؛ و اگر در آن زمان به این حرفها گوش داده می شد به احتمال زیاد قیام مسلحانه خفه میشد و دیگر هرگز انقلاب اکتبری در کار نمی

بود که در موردش جدل شود.

سند CRC در مورد تصمیم بلشویکها در رابطه با خروج از مجلس موسسان کوتاه می آید: «این کاری قابل توجیه بود، بدین مفهوم که قدرت شوراها که توسط انقلاب به ظهور رسیده بود واقعا اراده سیاسی اکثریت وسیع خلق را نمایندگی میکرد.» به نظر میرسد سند CRC معتقد باشد که انحلال مجلس موسسان توسط کمیته مرکزی شورای سراسری روسیه ـ و به ابتکار بلشویکها ـ صحیح بود. (رجوع کنید به پاراگراف V ـ ٤)

خوب توجه کنید: «واقعا اراده سیاسی اکثریت وسیع مردم را نمایندگی می کرد.» این صحیح است ـ و همانگونه که قبلا تاکید شد این در مورد دست زدن به قیام مسلحانه نیز صادق بود، اگرچه این قیام از طریق تصمیم گیری کنگره سراسری شوراهای روسیه و با تایید رسمی اکثریت توده ها از مجرای ارگان های انتخابیشان، پیش نرفت. در حقیقت این معیار ـ اینکه آیا امری با منافع اساسی و نیز «اراده سیاسی» توده های خلق تطابق دارد یا نه ـ جوهر مسئله است و بسیار تعیین کننده تر از مسائل مربوط به دمکراسی صوری می باشد. اما دقیقا همین محك است که توسط این سند در «بازبینی» تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا (و نه فقط این، بلکه در باز بینی «کل تاریخ جنبش کمونیستی و مفاهیم اساسی آن که تا کنون آنها را فرض مسلم بحساب می آوردیم») «فراموش» میشود و معیار دمکراسی صوری را بجای آن می نشاند.

سند سپس چنین میگوید: «اما... سیستم سیاسی نوین، تدریجا تحت کنترل حزب کمونیست قرار گرفت.» (پاراگراف V ـ ۷) از اینجاست که بحث راجع به «دیکتاتوری حزب» واضحتر میشود. سند CRC ادعا میکند که: «بعدا لنین قاطعانه نقش حزب کمونیست را چنین اعلام کرد: بعد از دو سال و نیم که از قدرت شورایی میگذرد، ما در انترناسیونال کمونیستی به جهان اعلام کردیم که دیکتاتوری پرولتاریا کار نخواهد کرد مگر از طریق حزب کمونیست. (کلیات آثار لنین جلد ۳۲، ص ۱۹۹) بدین ترتیب حلقه بسته میشود. برنامه عملی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که با شعار جذاب «همه قدرت بدست شوراها» آغاز شده بود، با این واقعیت که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق حزب کمونیست اعمال میشود و شوراها صرفا به چرخ دنده هایی در ماشین بدل گشته اند، به پایان میرسد. هرچند انتقاد کائوتسکی از زاویه پارلمانتاریسم بورژوایی صورت میگرفت، اما این واقعیتی است که در شرایط کنونی جهان، زمانی که یك نظام سیاسی کیفیتا نوین آنگونه که در یك دیکتاتوری پرولتری واقعی تصور میشد، به یك واقعیت تاریخی مبدل نگشته است، این طبقه نیست که واقعا حکومت میکند، بلکه حزبش است.» (پاراگراف V ـ ۸)

در اینجا چند ادعا و تحریف در مسائل اساسی شده است؛ بنابراین لازم است قدری در مسئله تعمق کنیم. اولا، نمیتوانیم براحتی از کنار جمله بظاهر معصومانه «هرچند انتقاد کائوتسکی از از زاویه پارلمانتاریسم بورژوایی صورت میگرفت»، بگذریم. در حقیقت، نکته در همین «هرچند» نهفته است ـ مخالفت کائوتسکی با دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری بلشویك ها، از زمان لنین به بعد، کاملا به «پارلمانتاریسم بورژوایی» آغشته بود. دقیقا همین موضع پارلمانتاریستی کائوتسکی بود که او را به تحریف محتوای دیکتاتوری پرولتاریا و مخالفت با آن کشاند؛ و این سند اساسا از همان موضع است که به تحریف و تقبیح کل تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا می پردازد. در حقیقت، این سند تماما مهر منطق کائوتسکی را بر خود دارد، «هرچند» بطور آشکار و کامل از کائوتسکی دفاع نمیکند.

این نکته، در استفاده از نقل قول های تحریف و تکه پاره شده از لنین و استالین در این بخش از سند CRC منعکس شده است. نخست، نگاهی به شیوه برخورد سند به سخنان لنین در مورد این نکته اساسی که دیکتاتوری پرولتاریا بدون نقش رهبری کننده حزب کمونیست کار نخواهد کرد و لنین آن را روشن بیان می کند، می افکنیم.

در همین نوشته (و در همان صفحه ای) که سند CRC از آن نقل قول می آورد، لنین تصریح می دارد که این بمعنای آن نیست که حزب بجای پرولتاریا دیکتاتوری اعمال می کند، و یا اینکه حزب به نحوی از انحاء از پرولتاریا در اعمال این دیکتاتوری جداست. وی روشن میسازد که این پرولتاریا است که دیکتاتوری را اعمال می دارد ولی اینکار را بدون رهبری حزب نمیتواند انجام دهد. لنین بازهم در همین صفحه و نیز در سراسر این اثر خود (سخنرانی لنین در دهمین کنگره حزب در ماه مارس سال ۱۹۲۱) تاکید میورزد که گرایشات آنارشیستی و سندیکالیستی نمی توانند وحدت بین نقش رهبری کننده حزب و اعمال دیکتاتوری توسط توده های پرولتر را ببینند. او تصریح میکند که اتهاماتی که در مورد دیکتاتوری حزب زده می شود بر بستر و تا حدود زیادی بعلت نفوذ جو تجزیه خرده بورژوازی سر بلند کرده اند؛ تجزیه ای که در آن زمان در جمهوری شوروی در نتیجه جنك داخلی درازمدت و جابجائی های عظیم و خرابی اقتصادی ناشی از آن جنك و دوره پس از آن در جریان بود (موضع طبقاتی و جهان بینی بسیاری از کارگران در چنین شرایطی تضعیف شده بود؛ پیوندهای اقتصادی میان کارگران و دهقانان، میان شهر و روستا هنوز بطور کامل و بر پایه ای نوین بازسازی و تثبیت نشده بود.) این پاسخ لنین به منتقدینش در آنزمان، پس از گذشت هفتاد سال پاسخ صحیح به نویسندگان سند CRC است.

و اما در مورد عبارت «شوراها صرفاً به چرخ دنده هایی در ماشین بدل گشته اند»! ظاهراً، نویسندگان سند فکر می کنند با اضافه کردن کلمه «صرفاً» نکته عمیقی ارائه کرده اند. لیکن در توضیحات لنین، هیچ «صرفاً» ای در آن مورد وجود ندارد. وی روشن میسازد که در حالیکه از یکسو، «بهتر است بگوئیم حزب، پیشاهنك پرولتاریا را بخود جذب می کند و این پیشاهنگان دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال می دارند»؛ از سوی دیگر، وظایف حکومت «باید از طریق نهاد های خاص و طراز نوین، یعنی شوراها، پیش برده شوند.» (اتحادیه های کارگری، اوضاع جاری و اشتباهات تروتسکی، کلیات آثار لنین، جلد ۳۲) نویسندگان سند CRC درواقع این نقل قول را از لنین ذکر میکنند ولی اهمیت آنرا در نمی یابند ـ ظاهراً آنها با بکارگیری استعاره «چرخ دنده» چنان گریبان خود را رها شده می پندارند که این بخش از گفتار لنین دال بر اینکه شوراها که «نهادهای خاص و طرازنوین» اند و وظایف حکومت را به پیش می برند، از چندان اهمیتی برای آنها برخوردار نیست. (توجه داشته باشید که شوراها همان نهادهای کهن جامعه بورژوایی نبوده، بلکه شکل کیفیتا نوینی از قدرت دولتی هستند و وظایف حکومتی را به پیش میبرند) چگونه و با چه جهانبینی میتوان اهمیت تاریخی این را درنیافت؟

آری لنین با صراحت از این صحبت می کند که «پرولتاریا در تمام کشورهای سرمایه داری (ونه تنها در اینجا که یکی از عقب افتاده ترینشان است) هنوز چنان متفرق و تحقیر شده است و بخش هایی از آن چنان (توسط امپریالیسم در برخی کشورها) فاسد شده است که تشکیلاتی که کل پرولتاریا را

در بربگیرد [لنین در اینجا اتحادیه های کارگری را بطور خاص در نظر دارد] نمیتواند مستقیماً دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال دارد. دیکتاتوری پرولتاریا تنها میتواند از طریق پیشاهنگی که انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده است، اعمال گردد». (همانجا) و در اینجاست که لنین این جمله معروفش را می گوید؛ «کل جریان، مثل نظم و ترتیب چرخ دنده هاست» و «بدون تعدادی «تسمه نقاله» که از پیشاهنك تا توده طبقه پیشرو و از توده طبقه پیشرو تا توده زحمتکشان کشیده شده باشد، نمیتواند کار کند.» (همانجا)

در اینجا باید پرسید: اشکال این کار چیست؟ از کجای این عبارت میتوان این مفهوم را استنباط نمود که حزب بجای توده ها دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف حکومتی را به پیش میبرد؟ تنها مخالفتی که میتوان مطرح نمود ـ مخالفتی که در سند CRC مطرح شده ـ اینست که لنین بر نقش رهبری کننده حزب تاکید ورزیده است. هر کسی در ابراز این مخالفت آزاد است ـ و مطمئناً بورژوازی و انواع منشویکها، سوسیال دمکراتها و غیره از زمان لنین تاکنون با حرارت بسیار این مخالفت خود را ابراز داشته اند. اما کسانیکه مدعی اند کمونیست بوده و دیکتاتوری پرولتاریا را بعنوان یك اصل قبول دارند، باید نشان دهند که توده ها حقیقتاً چگونه میتوانند بدون نقش رهبری کننده حزب (یعنی بدون نقش رهبری کننده نهادی شده حزب) دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال دارند و از احیای سرمایه داری جلوگیری نمایند. هردو یکی هستند: قبول این نقش رهبری در حرف و اصرار بر اینکه این نقش رهبری کننده نهادی نشود، در حقیقت به معنای نفی کامل آنست. خواهیم دید که چگونه سند CRC سعی می کند نشان دهد که تحت سوسیالیسم وضع توده ها بدون این نقش رهبری کننده (نهادی شده) حزب تحت سوسیالیسم بهتر است، و خواهیم دید که چگونه به وضعی فلاکتبار و بناگزیر قاصر از اثبات این نکته می باشد.

برای اینکه موضوع نقش شوراها (وسایر تشکلات توده ای) و رابطه آنها با حزب کمونیست را در ابعادی گسترده تر و تاریخی بررسی کنیم، ضروری است آنرا قدری «اسرارزدایی» کنیم. اولا، اگرچه شوراها به معنایی واقعی و برجسته ساخته دست توده ها بودند، اما ساخته ای صرفاً «خودجوش» و «صرفاً» توده ای نبودند. شوراها محصول مبارزه طبقاتی بودند و توده ها در این مبارزه تحت تاثیر نیروهای سیاسی متفاوت منجمله بلشویکها و منشویکها و سایرین قرار داشتند؛ و درون شوراها از همان آغاز کارشان، مبارزه ای سخت و مداوم میان نمایندگان گرایشات مختلف که نهایتاً نماینده منافع طبقاتی متفاوت بودند، در جریان بود.

یکی از نکات اصلی مبارزات این مسئله بود که بالاخره نقش سیاسی شوراها چیست و باید بخشی از چه روندی باشند. موضوع را ساده تر بیان کنیم. بلشویکها شوراها را ابزاری برای متشکل کردن توده ها جهت سرنگون ساختن نظم کهن، درهم کوبیدن دستگاه دولتی کهن و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا می دانستند. منشویکها و سایرین اینرا قبول نداشته و با آن مخالفت میورزند. نظر آنها در مورد شوراها از دیدگاه خرده بورژوائیشان ناشی میشد. هر زمان و به هر درجه که شوراها تحت رهبری یا نفوذ آنها قرار می گرفت، آنها را در جهت تبدیل به تشکلات توده ای با سمت و سوی برنامه های سوسیال دمکراتیك و/ یا آنارشیستی و در تقابل با کسب قدرت دولتی و اعمال آن توسط پرولتاریا، سوق میدادند. مبارزه بر سر این اختلافات اساسی درون شوراها تا قیام اکتبر ادامه داشت، و پس از کسب قدرت نیز در اشکال متفاوتی به پیش رفت.

این واقعیت دارد که مدت کوتاهی پس از کسب قدرت، لنین به ضرورت انجام تعدیلاتی در نقش شوراها و رابطه حزب با آنها واقف شد. این نکته در نقل قول هائی از لنین که در سند CRC آمده، انعکاس یافته است. اما این مسئله باید بر زمینه حوادث مشخص آن زمان و نیز چشم انداز تاریخی گسترده تر بررسی گردد. همانگونه که در بالا ذکر شد، اوضاع عبارت بود از جنك داخلی جانفرسا و ـ علیرغم کسب پیروزی در این جنك ـ از هم پاشیدگی، جابجایی و از هم گسیختگی اقتصادی و سیاسی در سطح گسترده. در چنین شرایطی بسیاری از عناصر پیشرو درون شوراها داوطلب شدند که در مقام رهبران و کمیسارهای ارتش سرخی که تقریباً در عرض یك شب تشکیل شد، با شتاب وارد عرصه جنگی تعیین کننده گردند. سایرین نیز در دیگر عرصه های بسیار مهم ولی متفاوت مبارزه بسیج شدند: از قبیل رسیدگی به اوضاع و مسائل بحرانی گوناگونی که بروز میکرد؛ کمك به سرکوب ضدانقلاب؛ شرکت در کادر تامین مواد خوراکی؛ مدیریت کارخانجات و غیره؛ پیوستن به حزب و تقویت آن.

واقعیت اینست که در پایان جنك داخلی، دهها هزار کارگر، سرباز و ملوان، مقامات پرمسئولیت اداری را بر عهده گرفتند (سیاست جذب توده های پیشرو به درون دستگاه حکومتی بعدا تحت رهبری استالین نیز طی کارزارهای ایجاد مزارع اشتراکی و صنعتی کردن سوسیالیستی ادامه یافت) اما جنبه دیگر واقعیت این بود که نتیجتاً بسیاری از بهترین و دوراندیش ترین رهبران پرولتاریا نه در شوراها بلکه در نهادهای دیگر جای گرفتند؛ و بدین ترتیب، در رابطه با اداره مستقیم جامعه و کلا اعمال دیکتاتوری پرولتاریا یك جابجائی در وزن نسبی شوراها در مقام مقایسه با سایر نهادها، منجمله و بویژه حزب، صورت گرفت.

آنچه لنین با استفاده از قیاس بسیار سوء تعبیر شده اش در مورد چرخ دنده، تسمه نقاله و غیره، و با اظهار نظر عمومی ترش درباره نقش رهبری کننده حزب در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بیان میکند، از این قرار است: لنین از تجربه واقعی آن دوران حیاتی چنین جمعبندی میکند که نمیتوان صرفاً با اتکاء بر شوراها و یا بدون رهبری سیستماتیك (نهادی شده) حزب در شوراها (و سایر نهادها و تشکلات توده ای) دیکتاتوری پرولتاریا را به پیش برد. او نمی گوید که شوراها دیگر نقشی تعیین کننده بازی نخواهند کرد ـ او تصریح میدارد که شوراها کماکان برای پیش برد وظایف حکومتی مورد استفاده قرار خواهند گرفت. او صحبت از جایگزینی حزب بجای شوراها (یا سایر نهادها و تشکلات توده ای) در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا نمیکند. او نمیگوید که رهبران بجای توده ها در اعمال این دیکتاتوری تعیین کننده اند.(٤)

در اینجا بنظر میرسد که صحبت در مورد یکی دیگر از روش های کمون پاریس که مارکس آنرا دارای اهمیت تعیین کننده میدانست ـ یعنی اصل «قابل تعویض بودن» یا «انفصال» رهبران ـ حائز اهمیت باشد. مجددا میگوییم، تجربه تاریخی پرولتاریا نشان داده است که پیاده کردن این اصل به معنای اکیدی که مارکس از آن بحث میکرد و بحثش را از کمون پاریس گرفته بود ـ یعنی

---

٤ ـ نقش شوراها و بطور عام تر نقش نهادهای انقلابی و تشکلات توده ای، در رابطه با روند گسترده تر و درازمدت تر تحول سوسیالیستی جامعه، مسئله ای بسیار مهم و پیچیده است. در هنگام پاسخ به مباحثات بعدی سند CRC در مورد اینکه شوراها «به کنار رانده شدند»، به این مسئله برخورد خواهم کرد.

مقامات همواره توسط توده ها انتخاب و یا با رای ایشان معزول شوند ـ امکانپذیر نیست.

باید صریحاً گفت که چسبیدن به برخورداری توده ها از حق رسمی تعویض رهبران، تا وقتی شرایط (تضادهای) اجتماعی بگونه ای است که برخی افراد کمتر از دیگران «قابل تعویض» اند، ندیدن جوهر مسئله است. یك مثال افراطی ذکر میکنم. اگر توده ها در چین سوسیالیستی از حق رای دادن علیه مائو و عزل وی برخوردار می بودند اگر از این حق رای خود بطور احمقانه استفاده کرده و او را عزل میکردند، با این واقعیت تکان دهنده روبرو میشدند که مائوی دیگری برای جانشینی وی یافت نمی شود. در عالم واقعیات، آنها با شرایطی مواجه می شدند که فردی میبایست نقشی را بازی کند که از نظر رسمی شبیه نقش مائو باشد؛ یعنی اینکه مناصب رهبری بالاخره توسط فردی پر شود و تقسیم کار در جامعه ـ بویژه کار یدی و فکری ـ بگونه ای است که تنها بخش کوچکی از افراد قادر به ایفای چنین نقشی هستند. عزل مائو توسط آراء تنها به معنای این بود که فردی با شایستگی کمتر ـ یا حتی بدتر از آن، فردی که بورژوازی را بجای پرولتاریا نمایندگی میکرد ـ آن نقش رهبری را بازی مینمود. از زیر این قضیه نمی توان دررفت و چسبیدن به معیارهای دمکراسی صوری نیز دردی را دوا نمیکند.(۵)

البته این بدان معنا نیست که تقسیم کار میان رهبران و توده ها را باید ابدی فرض کرد؛ این فاصله باید محدود شده و نهایتاً از بین برود؛ و این بهیچ وجه بدان معنا نیست که رهبران، و نه توده ها، اربابان واقعی جامعه سوسیالیستی هستند. در چین انقلابی، تاکید بسیاری بر نقش توده ها در انتقاد از رهبران و در معنایی کلی تر نظارت بر آنها، نهاده میشد. این مسئله از طریق انقلاب فرهنگی در سطح کاملا نوینی انعکاس یافت، و همانطور که مائو تاکید کرد، انقلاب فرهنگی اساساً چیز نوینی را نمایندگی میکرد ـ «شکل و شیوه ای برای برانگیختن توده های وسیع که جوانب تاریك ما را بطور آشکار، همه جانبه و از پائین افشاء کنند.» (مائو بنقل از گزارش به نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین، انتشارات زبانهای خارجی پکن) علیرغم اهمیت بسیار و بیسابقه این امر، این واقعیت کماکان پابرجاست که در سراسر دوره گذار سوسیالیستی نه تنها وجود رهبران ضروری است ـ و تضاد عینی بین رهبران و رهبری شوندگان وجود خواهد داشت ـ بلکه این احتمال نیز وجود دارد که این امر به مناسبات استثماری و ستمگرانه بدل گردد.

با توجه به تضادهایی که ماهیت گذار از سرمایه داری به کمونیسم را در سطح سراسر جهان تعیین می کنند، اگر حزب نقش رهبری را درون دولت پرولتری ایفاء نکند سایر گروههای سازمانیافته ـ دارودسته های بورژوایی ـ آنرا ایفاء خواهند کرد، و این دولت دیگر پرولتری نمانده و سریعاً بورژوایی میشود. به صراحت باید گفت که از نظر پرولتاریا، اشکال احزاب حاکمه در کشورهای رویزیونیستی این نبوده که آنها قدرت سیاسی را در «انحصار» خود داشته اند، بلکه این بوده که آنها از این قدرت سیاسی در جهت احیای سرمایه داری و حفظ آن استفاده کرده اند. مشکل آنست که آنها واقعاً نه کمونیست اند و نه انقلابی ـ و بنابراین برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت این دیکتاتوری بر توده ها و بسیج آنان اتکاء نمی کنند.

همانطور که فوقاً ذکر شد در چین طی دوره انقلاب فرهنگی، ابزار و شیوه های نوینی برای غلبه بر تفاوت ها و نابرابری های برجای مانده از جامعه کهن بکار گرفته شد ـ ابزار و شیوه هایی برای محدود ساختن حق بورژوایی به حداکثر ممکن و در تطابق با شرایط مادی و ایدئولوژیك هر زمان معین. با این وجود، این تفاوت ها و نابرابری ها و تجلی آنان در حق بورژوایی که پایه مادی طبقات، مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری را تشکیل میدهد، بعنوان یك تضاد پایه ای در سراسر دوره گذار سوسیالیستی باقی میماند. این مسئله ای است که اساسا به شیوه ای فرمالیستی (ظاهری، رسمی) نمی توان بدان برخورد نمود تا چه رسد به آنکه حلش کرد. به این مسئله باید از طریق براه انداختن مبارزه طبقاتی تحت رهبری کمونیست های انقلابی ـ و تبدیل این مبارزه به حلقه کلیدی ـ برخورد شود. هیچ راه دیگری نیست؛ و این دقیقاً همان شیوه ای بود که تحت رهبری مائو بکار بسته شد.

بطور خاص در رابطه با توزیع درآمد، طی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی یك سمت گیری پایه ای و سیاست های مشخصی که از آن سمتگیری نتیجه می شدند، برای کاستن تدریجی تفاوت دستمزدها اتخاذ شد ـ این کار در انطباق با افزایش وفور همگانی و عمدتاً بوسیله بالا آوردن سطوح پائینی دستمزد انجام می شد. بخش مهمی از این سیاست پائین نگاهداشتن تفاوت میان دستمزد مقامات حکومتی و کارگران ساده بود ـ روحیه اساسی کمون پاریس در این مورد به کمك گرفته شد و به اجراء درآمد ـ اگرچه این تفاوت دستمزدها کماکان وجود داشت، ولی سمتگیری کاستن آنها بود. پیاده کردن چنین اصولی، در تطابق با شرایط واقعی هر برهه زمانی، بسیار مهم بود اما نمی توانست این واقعیت اساسی را که این تفاوت ها و نابرابریها برای یك دوره تاریخی طولانی در جامعه سوسیالیستی بقا خواهند یافت، تغییر دهد؛ و اگر یك خط پرولتری در فرماندهی جامعه سوسیالیستی نباشد که این تفاوتها و نابرابریها را محدودتر کند، آنگاه اینها رشد کرده و به تضادهای طبقاتی خصمانه بدل خواهند شد.

اعمال قدرت در جامعه سوسیالیستی: رهبری، توده ها و دیکتاتوری پرولتاریا

با توجه به مطالب فوق الذکر، مجدداً به مسئله «دیکتاتوری حزب» می پردازیم. سند CRC در ادامه مینویسد: «موضعی که لنین در ارتباط با حزب و دیکتاتوری پرولتاریا اتخاذ کرد تفاوت چندانی با موضع استالین و عملکرد وی نداشت.» (پاراگراف V ـ ۹) این نکته اساساً صحیح است ـ اگرچه این موضوع بشدت متضاد است، ولی در وجه عمده اش این صحیح است که استالین از اصل لنینیستی در رهبری دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی پیروی کرد و آن

۵ ـ در حقیقت، اعضای حزب کمونیست چین که تعدادشان به میلیون ها نفر بالغ شده و درصد بسیار بالایی از کارگران و دهقانان را دربر میگرفت، از حق رای رسمی عزل مائو برخوردار بودند. دقیقتر صحبت کرده باشم، آنها از حق انتخاب هیئت های نمایندگی برای شرکت در کنگره حزبی برخوردار بودند. این کنگره، اعضای کمیته مرکزی حزب را انتخاب میکرد و حق رسمی داشت که از انتخاب مائو به کمیته مرکزی امتناع ورزد. اینکه آنها اینکار را نکردند و یا چرا چنین نکردند، از زوایای مختلف تائید دیگری است بر نکته اساسی ما: نه شکل بلکه محتوای اجتماعی (طبقاتی) که در تضادهای مادی اساسی ریشه دارد، ماهیت مسئله است.

۱۳۷۱ - ۱۷ جلد ۶۱ ۲۰۰۶

را بکار بست؛ و این اعتباری برای استالین است. اما سند برای بی اعتبار کردن استالین و لنین و مستدل کردن اتهاماتش علیه «دیکتاتوری حزب»، میگوید «استالین مطرح ساخت که دیکتاتوری پرولتاریا «در جوهر خود» همان دیکتاتوری حزب است، و در اعمال این دیکتاتوری، حزب از شوراها همانند اتحادیه های کارگری، انجمن جوانان و غیره صرفاً بمثابه تسمه نقاله، استفاده می کند.» (پاراگراف V ـ ۹)

حیرت انگیز است که سند CRC این عبارت را از استالین نقل میکند، ولی از آنچه که وی بطور مفصل پیش و پس از این نقل قول گفته، ذکری بمیان نمی آورد. ابتدا، زمینه بلافصلی که استالین از این عبارت استفاده می کند را نقل می کنیم:

«عالیترین مظهر نقش رهبری کننده حزب در شوروی، در سرزمین دیکتاتوری پرولتاریا، اینست که مثلا شوراها یا سایر تشکلات توده ای ما هیچ یك از مسائل مهم سیاسی یا تشکیلاتی را بدون رهنمودهای هدایت کننده حزب حل و فصل نمی کنند. اگر بدین معنا بگیریم، میتوان گفت که دیکتاتوری پرولتاریا در جوهر خود، «دیکتاتوری پیشاهنگش»، «دیکتاتوری» حزبش است که نیروی عمده هدایت کننده پرولتاریا می باشد». (استالین، مسائل لنینیسم، بخش پنجم: درباره مسائل لنینیسم، تاکید از متن اصلی است)

استالین در ادامه بحث صفحات زیادی را به توضیح مطلب فوق اختصاص داده و می گوید نباید چنین برداشت کرد که «می توان بین دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهبری کننده حزب («دیکتاتوری» حزب) علامت تساوی گذاشت، یا میتوان اولی را با دومی یکی شمرد، و یا میتوان دومی [حزب] را جایگزین اولی [پرولتاریا] نمود.» (همانجا. تاکیدات از متن اصلی است) وی بروشنی بحث می کند که «(«در جوهر خود» به معنای «تماماً» نیست». (همانجا) و علت آنرا مفصلا شرح میدهد. او نه تنها بطور مفصل علیه خطی که تلاش دارد حزب را در اعمال این دیکتاتوری بجای توده ها بنشاند پلمیك میکند، بلکه بطور مشخص میگوید «کسی که نقش رهبری کننده حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی میشمارد، حزب را جایگزین شوراها، یعنی قدرت دولتی، مینماید». (همانجا. تاکیدات اضافه شده اند)

استالین بر اهمیت اعمال خط مشی توده ای تاکید میکند. او بر این مصر است که حزب باید «مناسبات متقابل» صحیح، مناسبات «اعتماد متقابل» با توده ها برقرار سازد؛ و این یعنی اینکه «حزب باید با توجه به حرف توده ها گوش فرا دهد، نسبت به غریزه انقلابی توده ها دقیق باشد، تجربه مبارزه توده ها را مورد مطالعه قرار دهد و صحت سیاست خود را با آن بسنجد، و نتیجتاً نه تنها به توده ها یاد بدهد بلکه خویشتن نیز از آنان یاد بگیرد» (همانجا). وی علیه هرگونه گرایش به تبدیل نقش رهبری کننده حزب، به دیکتاتوری علیه توده ها هشدار داده و موکداً تذکر میدهد:

«آیا رهبری حزب را میتوان با زور به طبقه تحمیل نمود؟ خیر، نمیتوان. این چنین رهبری بهرحال نمیتواند زیاد دوام بیاورد. اگر حزب میخواهد حزب پرولتاریا باقی بماند، باید بداند که مقدم بر هر چیز و عمدتا راهنما، رهبر و آموزگار طبقه کارگر است... اگر سیاست حزب غلط باشد، اگر سیاستش با منافع طبقه کارگر تلاقی پیدا کند، در اینصورت آیا میتوان حزب را رهبر حقیقی طبقه دانست؟ البته نمیتوان. در اینگونه موارد، اگر حزب بخواهد همچنان رهبر باقی بماند، باید در سیاست خود تجدید نظر نماید، باید سیاست خود را اصلاح کند، باید به اشتباه خویشتن اعتراف نموده و آنرا رفع کند.» (همانجا. تاکیدات از متن اصلی است)

باز هم استالین صفحات بسیاری در تشریح نکات تعیین کننده بحث خود مینویسد تا نشان دهد که حزب نمیتواند در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بجای توده ها بنشیند و یا با تحمیل رهبری خود به آنان به قوه زور، علیه اراده و منافع توده ها دیکتاتوری اعمال کند.

اما سند CRC به هیچکدام از اینها اشاره نمیکند؛ عبارت «در جوهر خود» را نقل کرده و اضافه میکند که استالین گفته است شوراها «صرفاً بمثابه تسمه نقاله» توسط حزب مورد استفاده واقع میشوند؛ و همین، مشکل بتوان باور داشت که نویسندگان این سند زحمت خواندن کل مبحث مورد نظر را بخود نداده اند ـ و حیرت انگیزتر آنکه اگر خوانده اند، خودسرانه تصمیم گرفته اند تمام مطالبی را که استالین در مورد این موضوع تشریح می کند، نادیده بگیرند. اما باز هم میگوئیم که این شیوه خاص کسانی است که از زاویه دمکراسی بورژوایی (حتی دمکراسی بورژوایی نوع رادیکال یا «سوسیالیستی») با تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا مخالفت میورزند. کسانی که از «موضوعات اساسی که تاکنون فرض مسلم می پنداشتیم» دست کشیده و به منطق بورژوایی درغلتیده اند، مجبورند به این شیوه ها دست بیاویزند.

میتوان گفت که علیرغم همه اینها، علیرغم همه آنچه که استالین در مورد این مسئله گفته و من نقل کرده ام، باز هم این فرمولبندی، که دیکتاتوری پرولتاریا «در جوهر خود» دیکتاتوری حزب است، یك فرمولبندی ناجور میباشد. این نکته بنظر من تا حدودی صحت دارد. از قضا، این فرمولبندی میتواند علیه همان مناسباتی که استالین در باره شان مصرانه تاکید می ورزید؛ یعنی مناسباتی که در آن توده ها دیکتاتوری پرولتاریا را تحت رهبری حزب اعمال میدارند، مورد استفاده قرار گیرد. شاید بتوان فراتر رفت و متذکر شد که این فرمولبندی میتواند گرایش سمتگیری «از بالا به پائین» را بجای اتکاء به توده ها منعکس سازد و یا حداقل ترغیب نماید. بویژه در پرتو تجربیات مثبت و منفی از آن زمان تاکنون باید گفت که این نکته نیز تا حدودی صحت دارد. این گرایش در خود استالین چشمگیر شد. اما این پروسه ای تك خطی نبود. همانگونه که مائو متذکر شد، پروسه ای بود که طی آن سمتگیری صحیح تر استالین، در برخی جنبه های مهمش، به ضد خود تبدیل گردید.

اما سند CRC طوری به مسئله برخورد میکند که گویی استالین از همان ابتدا سمتگیری عدم اتکاء بر توده ها را داشت، و پای جای پای لنین گذارد و خطی را تبلیغ کرد و به پیش برد که دیکتاتوری حزب را جایگزین دیکتاتوری توده ها میکرد. در حقیقت، لنین این خط را شدیداً میکوبید و استالین این خط مشی را ـ بطور صریح، موکد و با استدلالات بسیار ـ در همان اثری که خود سند CRC نقل کرده، مردود میشمرد. استالین در آنجا ـ به تبعیت از لنین ـ دیدگاه درست و دیالکتیکی رابطه میان حزب و توده ها، بمثابه رابطه میان نیروی رهبری کننده و نیروی محرکه را مطرح میسازد.

سند CRC با تحریف گفته استالین ـ «در جوهر خود» ـ آغاز میکند تا این نتیجه را بگیرد:

«از همین موضع، خصلت و جریان رشد روند بوروکراتیزه شدن و ظهور طبقات نوین بسادگی قابل ردیابی است. تحت یك چنین ساختار سیاسی، فقدان یك سیاست آگاهانه برای تحدید حق بورژوایی و اتکاء فزاینده به انگیزه های مادی برای افزایش تولید، بنیان اقتصادی سرمایه داری بوروکراتیك را ریخت. و زمانیکه ما به مرحله ای میرسیم که مائو درمی یابد که تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بورژوازی از درون خود حزب

سر بلند میکند، تصویر کامل میشود.» (پاراگراف V ـ ۹ تاکیدات اضافه شده اند)

این خلاف تحلیل لنین از پایه های «ظهور طبقات نوین» و بویژه بورژوازی تحت دیکتاتوری پرولتاریا است. لنین به کارکنان حکومت شوروی و قشر درگیر در کار فکری بطور عام و همچنین به تداوم تولید کوچك بعنوان منابع عمده ایجاد بورژوازی نوین اشاره نمود. لیکن تحلیل وی در ارزیابی ماتریالیستی از تضادهای اجتماعی و طبقاتی که در جامعه سوسیالیستی برجای مانده بود، ریشه داشت. این تحلیل بدنبال یافتن سرچشمه یا منشاء بورژوازی نوین در «بوروکراسی» نبود. لنین حق داشت ـ او در مسیر صحیحی حرکت میکرد ـ سند CRC کاملا از مرحله پرت است.

همانگونه که قبلا گفتم، مائو تحلیل ابتدائی لنین از این مسئله را گرفته و آنرا تکامل داده و به یك خط فراگیر تبدیل نمود. سند CRC این خط مشی ـ و واقعیت ـ را «وارونه» میکند. این سند بجای حرکت از تضادهای موجود در زیربنای اقتصادی (تفاوت ها و نابرابری های برجای مانده، جان سختی مناسبات کالایی و غیره) با در نظر گرفتن اوضاع بین المللی و سپس بررسی روبنا (بویژه نهادها و ایده های حاکم بر جامعه) در پرتو این تضادها، در حقیقت از تحلیل تحریف آمیز تضادهای روبنا آغاز کرده و آنها را بر زیربنای اقتصادی تحمیل می کند. این سند رابطه سیاست و اقتصاد و رابطه زیربنای اقتصادی و روبنا را معکوس میسازد. این شاید ظاهراً تحلیلی مائوئیستی بنظر رسد، ولی درواقع نقطه مقابل آنست. این شیوه تحلیل ایده آلیستی است، درصورتیکه شیوه مائوئیستی، شیوه ماتریالیستی است. این تحلیل، انحرافات بوروکراتیك (برخی واقعی اند و بسیاری ساخته و پرداخته این سند) را شالوده یا عامل اساسی در ایجاد «پایه اقتصادی سرمایه داری بوروکراتیك» تصویر میکند.

این دیدگاه ایده آلیستی در مورد پایه های تولید بورژوازی نوین در جامعه سوسیالیستی و خطر احیای سرمایه داری بارها در سند CRC تکرار شده است؛ منجمله در این تز حیرت انگیز:

«بنابراین، [لنین] به نتیجه رسید که صرفاً با تغییر دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت به دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت میتوان دیکتاتوری پرولتاریا را جانشین دیکتاتوری بورژوازی ساخت. اینگونه بود که هیچ گسست کیفی از ساختار کهن الزام آور نگشت. در نهایت، آن ساختار کهن که قدرت سیاسی را در دست رهبری دولتی متمرکز میسازد، به ظهور و تقویت یك طبقه نوین حاکمه از میان خود طبقه کارگر و بدنه و رهبری حزبش می انجامد». (پاراگراف IX ـ ۲، تاکیدات اضافه شده اند)

در اینجا است که میتوان با صراحت بیشتر به این نکته پی برد که چگونه سند CRC روبنا ـ در حقیقت نمای تحریف شده ای از روبنا در جامعه سوسیالیستی ـ را عنصر تعیین کننده در «ظهور و تقویت یك طبقه حاکمه نوین» میداند.

مائو «تئوری نیروهای مولده» ماتریالیسم مکانیکی را رد کرد. این تئوری، نیروهای مولده و زیربنای اقتصادی جامعه را بطور تقریباً مطلقی تعیین کننده می داند و نقش پویای روبنا در تاثیر متقابل بر زیربنای اقتصادی را نمی بیند، و قبول نمی کند که انقلاب در روبنا و در مناسبات تولیدی، در را به روی رشد و انکشاف نیروهای مولده باز میکند. اما مائو با ماتریالیسم دیالکتیك به مقابله با این ماتریالیسم مکانیکی برخاست نه با ایده آلیسم؛ (۶) نه با خطی که نقش نهایتاً تعیین کننده واقعیت مادی و بویژه زیربنای اقتصادی در رابطه با روبنای جامعه را انکار می کند. اما سند CRC تحت لوای مخالفت با «تقلیل گرایی اقتصادی» (پاراگراف VII ـ ۴) خط مشی مائو را سوء تعبیر میکند، و درواقع نافی نقش تعیین کننده اقتصاد در رابطه با سیاست است (و کمی جلوتر خواهیم دید که چگونه سند CRC ماتریالیسم مارکسیستی را نیز بیش از پیش تحت عنوان نفی «تقلیل گرایی طبقاتی» رد میکند.)

باز هم تکرار میکنم، خط مائوئیستی زیربنای مادی برای احیای سرمایه داری را در بقایای تضادهای موجود در مناسبات اجتماعی (بیش از همه در مناسبات تولیدی) درون جامعه سوسیالیستی و همچنین در مناسبات بین المللی، میبیند. این خط مشی اساسا در رابطه با این تضادهاست که روبنا را کانون توجه میکند. خط سند CRC تضادهای زیربنای اقتصادی را درجه دوم و تابعی از به اصطلاح عنصر تعیین کننده می سازد: «عنصر تعیین کننده» از نظر سند عبارت است از وجود «چنین ساختار سیاسی»، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا که بر دمکراسی صوری بنیان نیافته است.

و اینك اجازه دهید به بحث سند CRC در مورد مبارزه میان تروتسکی و استالین بپردازیم و اینکه انتقادات تروتسکی نتوانست پاسخی «به هیچیك از سوالات اساسی پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریا» ارائه دهد؛ اما تصادفاً ـ طوری برخورد شده که گویا تصادفی بود ـ در «اختلاف مهم» بین استالین و تروتسکی بر سر امکان ساختمان سوسیالیسم در یك کشور، حق با استالین بود. (رجوع شود به پاراگراف V ـ ۱۰)

اما سوال اینست که چطور ممکن بود حق با استالین باشد؟ چگونه استالین میتوانست ساختمان سوسیالیسم را در شوروی به پیش ببرد، در حالیکه (بیش از هر کس دیگری) مسئول اعمال دیکتاتوری حزب بر توده ها بود؟ او چه نوع سوسیالیسمی را میتوانست تحت یك چنین دیکتاتوری بنا کند؟ شاید هم هیچوقت در اتحاد شوروی جامعه سوسیالیستی بنا نشد؟ و با استفاده از همین منطق، شاید در چین هم اصلا چنین نشد؛ در این صورت زیربنای اقتصادی این کشورها چه بود؟ آیا در تمام این مدت سرمایه داری بودند، یا چیز دیگری؟ که در این صورت بالاخره به همان تحلیل پایه ای تروتسکی می رسیم.

باز هم متذکر میشویم، این خط به رابطه میان اقتصاد و سیاست، میان زیربنا و روبنا بطور متافیزیکی برخورد میکند، اگر چه نوعی «پیوستگی» هم در آن وجود دارد: اگر این خط پیاده میشد، هم زیربنای اقتصادی و هم روبنا تحت تسلط بورژوازی قرار میگرفت. شاید از قضا این خط سعی دارد فرمولبندی خود مبنی بر اینکه ـ دمکراسی توده ای بر مبنای الگوی اکید کمون پاریس به علاوه شیوه «سنتی مارکسیست ـ لنینیستی» در زمینه اقتصاد سوسیالیستی، شالوده جلوگیری از احیای سرمایه داری است ـ را بجای فرمولبندی رویزیونیستی مبنی بر اینکه ـ مالکیت دولتی به علاوه نهادی کردن نقش رهبری حزب برابر با سوسیالیسم و یا ضامن آنست ـ بنشاند. هیچکدام از این دو فرمولبندی «بهتر» از دیگری نیست ـ هر دو غلط هستند.

با توجه به تمام دلایلی که برشمردیم، دست شستن از نقش رهبری کننده حزب به احیای سرمایه داری منتهی خواهد شد و درست به همان اندازه، اصرار بر اینکه این نقش نهادی شده به خودی خود ضامن جلوگیری از احیای

---

۶ ـ در حقیقت «تئوری نیروهای مولده» (و بطور کلی ماتریالیسم مکانیکی) نهایتاً ایده آلیستی است. این تئوری بطور متافیزیکی ماده را از شعور جدا میکند. بقول مائو، طریق تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده را درك نمیکند. بدین ترتیب، نه پایه مادی کلیه ایده ها را بدرستی درك میکند، و نه اینکه چگونه ایده ها میتوانند به نیروی مادی عظیم تبدیل شوند.

سرمایه داری است و نیز عدم توجه به خط مشی حزب در رابطه با تضادهای واقعی و مادی رویاروی دیکتاتوری پرولتاریا در درون هر کشور خاص و در سطح بین المللی، به احیای سرمایه داری منجر خواهد شد. یادآوری آنچه قبلا گفته شد خالی از فایده نیست: اگر حزب چنین نقش رهبری کننده نهادی شده ای را ایفا نکند، نیروی دیگری ـ در حقیقت دارودسته های بورژوایی ـ اینکار را کرده و حاکمیت بورژوازی را نهادی خواهند کرد. علت این امر، تضادهای موجود در اساس جامعه سوسیالیستی است و تحت چنین شرایطی امکان بکارگیری موبه موی ساختارهای رسمی کمون پاریس وجود ندارد. بعلاوه همانگونه که مائو گفت اگر هم چنین ساختارهائی بکار گرفته شوند، جای فراوانی برای مانور بورژوازی باز میشود که این امر به تسلط آنها بر ساختارها و بر کل جامعه خواهد انجامید.

برویم سراغ جمعبندی سند از آنچه که «انتقادات تیز» رزا لوکزامبورگ از دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی میخواند. (رجوع شود به بخش ۶) به نظر لوکزامبورگ، بلشویکها اساسا در اشتباه بودند، چرا که آنها نیز مانند کائوتسکی «دیکتاتوری را در مقابل دمکراسی قرار میدهند.» لوکزامبورگ چنین بحث میکند که موضع بلشویکها «از یك سیاست سوسیالیستی راستین فاصله بسیار دارد » او در واقع می گوید که بلشویکها «مدافع دیکتاتوری در ضدیت با دمکراسی بوده، و بنابراین طالب دیکتاتوری مشتی افراد میباشند، یعنی طالب دیکتاتوری بر مبنای مدل بورژوایی.» (نقل قولهای لوکزامبورگ در پاراگراف VI ـ ۱ سند CRC به نقل از کتاب «رزا لوکزامبورگ سخن میگوید»، نیویورك، ۱۹۷۰. تاکیدات اضافه شده اند) باز هم این همان «دیدگاه کلاسیك» خرده بورژوایی است که بین بورژوازی و پرولتاریا ایستاده و در دیکتاتوری هر دو تبعیت منافع خرده بورژوازی از منافع طبقه حاکم را می بیند، اما تفاوتهای اساسی میان ایندو دیکتاتوری را براحتی منکر میشود.

سند CRC «انتقادات تیز» لوکزامبورگ را چنین مطرح می کند:

«نظر لوکزامبورگ اینست که مدل دیکتاتوری پرولتاریا پیاده شده تحت رهبری لنین و تروتسکی [احسنت!] بعد از انقلاب اکتبر، در واقع در پی حذف خود دمکراسی، تحت این عنوان بوده که «نهادهای دمکراتیك انتخاباتی خصلتی دردسر آفرین دارند»... «مطمئنا هر نهاد دمکراتیکی ـ مانند تمامی نهادهای بشری ـ محدودیتها و کمبودهای خود را دارد. اما راه چاره ای که تروتسکی و لنین پیدا کرده اند، یعنی حذف خود دمکراسی، بدتر از آن مرضی است که خیال معالجه اش را دارند؛ چرا که درست راه را بر آن منبع زنده ای که تنها سرچشمه تصحیح تمامی محدودیتهای ذاتی نهادهای اجتماعی است می بندد. این منبع، زندگی سیاسی فعال، نامحدود و پرانرژی وسیعترین توده های مردم است» ...رزا لوکزامبورگ در ضدیت با این نظریه لنین که سیستم شورایی دمکراسی پرولتری یك میلیون بار بهتر از دمکراسی بورژوایی است، به ارزیابی از اوضاع تحت دیکتاتوری پرولتاریا اِعمال شده توسط بلشویکها، پرداخت: «لنین و تروتسکی بجای نهادهای نمایندگی که توسط انتخابات عمومی توده ای ایجاد شده اند، فقط شوراها را بعنوان تنها نماینده واقعی توده های زحمتکش نشاندند. اما با سرکوب زندگی سیاسی در سراسر کشور، حیات شوراها نیز بیش از پیش فلج خواهد شد. بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات، بدون برخورد آزادانه عقاید، زندگی در نهادهای عمومی به پایان میرسد و صرفا به یك زندگی تصنعی تبدیل می شود که در آن فقط بوروکراسی بمثابه یك عنصر فعال برجای مانده است. حیات عمومی تدریجا به خواب میرود و چند دوجین رهبر حزبی که از انرژی پایان ناپذیر و تجربه نامحدود برخوردارند، رهبری می کنند و حکم میرانند.» » (پاراگراف VI ـ ۲ و VI ـ ۴، گفته های لوکزامبورگ در سند CRC از کتاب «لوکزامبورگ سخن میگوید» نقل شده است ـ ص ۳۸۷، ۳۹۱)

این خط مشی سوسیال دمکراتیك است و این واقعیت را به خوبی افشاء میکند که این موضع بر دیدگاهی بورژوا دمکراتیك منطبق است ـ علیرغم اینکه لوکزامبورگ تلاش دارد میان موضع خویش و دمکراسی بورژوایی خط فاصل بکشد. شکی نیست که توده های مردم در شوروی آنزمان ـ بویژه سالهای نخستین جمهوری شوروی ـ در سطحی گسترده تر و عمیقتر از آنچه تاریخ تا آنزمان بخود دیده بود، با انرژی بسیار، فعالانه و آگاهانه در زندگی سیاسی شرکت داشتند و بحث لوکزامبورگ به هیچ وجه نمی تواند بر ارزیابی لنین از دیکتاتوری پرولتاریا در جمهوری شوراها، مبنی بر اینکه برای توده های مردم «یك میلیون بار دمکراتیك تر» از هر دولت بورژوا دمکراتیك است، خط بطلان بکشد. ارائه بحثی خلاف این ـ کاری که لوکزامبورگ میکند ـ و ادعای اینکه بلشویکها سعی داشتند فعالیت سیاسی توده ها را خفه کرده و «نفس دمکراسی» را مضمحل سازند، افشاگر دیدگاهی است که فعالیت سیاسی توده ها را با معیارهای تنك نظرانه فرمالیسم بورژوا دمکراتیك محك میزند و «نفس دمکراسی» را با دمکراسی که طبق اصول بورژوا دمکراتیك به عمل در می آید، می سنجد؛ و این دقیقا کاری است که لوکزامبورگ با تاکید بر «نهادهای نمایندگی که توسط انتخابات عمومی توده ای ایجاد شده اند» و با مطرح کردن خواست آزادی «بی قید و شرط» مطبوعات و اجتماعات می کند؛ توجه کنید که اینهمه را در ضدیت با شوراها بمثابه نمایندگان حقیقی توده های زحمتکش مطرح می کند.

سند CRC حتی از اینهم پیشتر رفته و میگوید که «نقص اساسی نظام شوروی» (خوب توجه کنید: نقص اساسی) «توسط رزا بدین نحو برملا میگردد: آن آزادی که فقط برای هواداران حکومت، فقط برای اعضای یك حزب باشد، هر چقدر هم که شمارشان بسیار باشد، به هیچ وجه آزادی نیست. آزادی همیشه و منحصرا آزادی برای کسی است که بگونه ای دیگر فکر می کند.» (پاراگراف VI ـ ۳، به نقل از کتاب «لوکزامبورگ سخن میگوید»)

اولا، این تحریف و افتراء است که گفته میشود تنها هواداران حکومت و بلشویکها از آزادی برخوردار بودند. این واقعیت دارد ـ و صحیح است ـ که ضدانقلابیون بویژه هنگامیکه علیه حکومت شوروی دست به اسلحه بردند، سرکوب شدند. بطور مثال، واقعه معروف شورش کرونشتات؛ و همانگونه که لنین به صراحت معترف بود، توده ها هم در آن درگیر بودند. اما زیاد طولی نکشید که به قول لنین تحریکات ژنرالهای سابق گارد سفید (یعنی ژنرالهای سابق ارتش ضد انقلابی که جنك داخلی را علیه دولت پرولتاریا پیش برده بودند) در رابطه با حوادث کرونشتات، و روابط امپریالیستها با این ژنرالهای سفید، برملا شد. معلوم شد که خیزش کرونشتات تلاشی در جهت سرنگونی دولت پرولتری و احیای نظم کهن بود. بنابراین طبیعی و نیز درست است که افراد شرکت کننده در چنین شورشهای ارتجاعی سرکوب شوند. (رجوع کنید به «کنگره دهم حزب کمونیست شوروی (بلشویك)، ۱۲ ـ ۸ مارس ۱۹۲۱»، بخش دوم، «گزارش درباره کار سیاسی کمیته مرکزی ح ك ش (ب) ۸ مارس»، مجموعه آثار لنین، جلد ۳۲)

اما انتقادات بسیاری علیه حکومت و

حزب انجام می گرفت و «اجازه» داده شد که انجام بگیرد. اینرا به وضوح میتوان از مطالعه نوشته ها و سخنرانیهای لنین طی آن دوره از حیات جمهوری نوین شوراها دریافت. لنین آشکارا صحبت از این میکند که حزب و حکومت در جوی خرده بورژوایی بسر می برند و باید روش کنار آمدن با اقشار خرده بورژوایی، بویژه در بین دهقانان را، بدون دست کشیدن از منافع بنیادین پرولتاریا، بیاموزند. او کل مسئله را با معیارهای تاریخی توضیح میدهد، که چگونه میتوان بورژوازی بزرگ را به محض کسب قدرت سریعا خلع ید کرده و سرکوب نمود، ولی در مورد تولید کنندگان کوچك و خرده بورژوازی بطور عموم باید سیاست همزیستی و مبارزه درازمدت را در پیش گرفت. او مسئله را بدینگونه بیان میکند که باید خرده بورژوازی را هم تحمل نمود و هم در شرایط مادی و جهانبینی اش تحول ایجاد کرد و این امر بخشی از حرکت بسوی محو تمایزات طبقاتی است. (چنین بحثی را میتوان بطور مثال در اثر «چپ روی بیماری کودکانه» که طی نخستین سالهای جمهوری شوروی نوشته شده، یافت.) بدین ترتیب، معلوم میشود که نوشته ها و سخنرانیهای لنین طی این سالها (که اتفاقا برخی از آنها بنحو تحریف آمیزی در سند CRC نقل شده اند) روش پایه ای لنین در این رابطه را روشن می کنند و نشان میدهند که سمتگیری او این نبود که هرکس حکومت و یا بلشویکها را مورد انتقاد قرار دهد باید سرکوب شده و حقوق سیاسی اش نقض گردد.

سند CRC به جای اینکه بطور جدی با آنچه لنین در باره این تضادهای پیچیده می گوید دست و پنجه نرم کند، در انتقادات انحرافی لوکزامبورگ دنبال راهنما می گردد. این گفته لوکزامبورگ که آزادی «همیشه و منحصرا آزادی برای کسی است که بگونه ای دیگر فکر می کند» اشتباه بودن این انتقادات و سمتگیری اساسی شان را خوب آشکار می کند. البته این نکته با فراخوان لوکزامبورگ برای آزادی «بی قید و شرط» مطبوعات و اجتماعات و غیره ربط دارد و منطبق است با دمکراسی بورژوایی کلاسیك که آزادی را برابر با حقوق اقلیت علیه «استبداد اکثریت» می داند. بطور مثال، این فرمولبندی شباهت بسیار با فرمولبندی های نوشته های کسانی همچون جان استوارت میل و آلکسی دوتوکویل در مورد دمکراسی و آزادی فردی دارد. در پاسخ به این نکته، باید این پرسش را مطرح نمود: چه کسی ـ جز بورژوازی و ضد انقلابیون ـ بیش از همه تحت دیکتاتوری پرولتاریا «بگونه ای دیگر فکر می کند»؟ شوخی نمی کنم. «نتیجه منطقی منطق» لوکزامبورگ در اینجا اینست که به این افراد بیش از هر کس دیگر باید آزادی و حقوق کامل سیاسی اعطا کرد. در این صورت، تکلیف دیکتاتوری پرولتاریا چه میشود؟ (۷)

بهتر است گفته های لوکزامبورگ در مورد آزادی، «همواره و منحصرا»، را با گفته های عمیق مائو درباره اجزاء متشکله آزادی یا حقوق اساسی زحمتکشان در جامعه سوسیالیستی مقایسه کنیم: حق کنترل جامعه، حق سلطه بر اقتصاد، حق کنترل و سرکوب نیروهای متخاصمی که در صدد احیای سرمایه داری اند، حق اعمال حاکمیت بر کلیه عرصه های روبنا، به نظر مائو همه چیز از این آزادی یا این حقوق اساسی ناشی می شود. این دیدگاه بسیار عمیق تر و درست تر از تعریف لوکزامبورگ از آزادی است. در حقیقت، این قطب مخالف فرمالیسم دمکراتیك لوکزامبورگ بوده و از کنه مطلب سخن میگوید:

«اینکه کنترل ارگانهای [قدرت] و موسسات در دست چه کسی است، شدیدا بر مسئله تضمین حقوق مردم تاثیر دارد. اگر مارکسیست ـ لنینیستها کنترل داشته باشند، حقوق اکثریت گسترده تضمین خواهد بود. اگر راست روها یا اپورتونیستهای راست کنترل داشته باشند، این ارگانها و موسسات کیفیتا تغییر خواهند یافت و حقوق مردم در رابطه با آنها تضمین نخواهد بود. بطور مجمل مردم باید از حق اداره روبنا برخوردار باشند.» (مائو، نقد اقتصاد سیاسی شوروی، تاکیدات اضافه شده اند)

در اینجا نیز مائو، همچون لنین، دیدگاه صحیح ماتریالیستی و دیالکتیکی در مورد رابطه میان اعمال دیکتاتوری پرولتاریا توسط توده ها و نقش رهبری کننده پیشاهنك کمونیست آنان را ارائه میدهد.

به سراغ نکته دیگری در سند CRC می رویم که محتاج برخورد است: «اما علیرغم همه این راهگشایی های مهم، اکنون می توانیم ببینیم که دیکتاتوری دمکراتیك نوین خلق که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب در چین برقرار شد و یا دیکتاتوری پرولتاریا که بدنبال آن آمد، هیچ پیشرفت مهمی نسبت به چارچوب بنا شده توسط لنین و استالین را رقم نزد.» (پاراگراف VII ـ ۲)

با توجه به روحیه و سمتگیری سند CRC میتوان گفت: «شکر خدا!» تا حالا باید روشن شده باشد «پیشرفت مهمی» که نویسندگان این سند متوجه فقدانش شده اند، در حقیقت عبارتست از دست شستن از دیکتاتوری پرولتاریا و بجای آن اتخاذ الگوهایی متکی بر «انتقادات تیز» افرادی نظیر لوکزامبورگ و افشاگریهای او در مورد اینکه «نقص اساسی سیستم شوروی» عبارت بود از دور شدن از فرمالیسم بورژوا دمکراتیك.

به بررسی فرمولبندی دیگری از این سند میپردازیم:

«مشکلات پایه ای پیشاروی اتحاد شوروی در زمان لنین و استالین، مثلا فقدان یك سیستم سیاسی که مردم بتوانند مستقیما در آن شرکت کرده و اراده سیاسی خود را اعمال کنند و یا اجتماعی کردن ابزار تولید که به تمرکز و بوروکراتیزه شدن کل سیستم انجامید، تماما در چین نیز خودنمایی می کرد. بدین ترتیب، همان پروسه احیای سرمایه داری که در آنزمان به یك مرحله پیشرفته در اتحاد شوروی رسیده بود، در چین نیز آغاز گشت.» (پاراگراف VII ـ ۳)

مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم و اشکال حاکمیت توده ای

از آنجا که چندین بار و از زوایای مختلف درباره تحلیل اساسا غلط سند از

۷ ـ مهم است شیوه برخورد لنین به لوکزامبورگ را که چه پیش از انقلاب اکتبر و چه پس از آن، سالها بر سر نکات بسیار بطور جدی با وی عدم توافق داشت، ذکر کنیم. علیرغم اینکه لنین انتقادات شدید بسیاری از مواضع و متدولوژی لوکزامبورگ به عمل آورد، به عنوان رفیقی درون اردوگاه انقلاب با او مبارزه مینمود. خود سند CRC اذعان دارد که لوکزامبورگ بسیاری از این انتقادات در مورد نظام نوین شوروی را از درون زندان کرده بود و «پس از خروج از زندان و کسب اطلاعات مستقیم درباره اوضاع روسیه، برخی از آن انتقادات را پس گرفت و در مورد برخی دیگر سکوت اختیار کرد. او دشواریهای ناشی از اعطای آزادی نامحدود به دشمنان را دریافت.» (پاراگراف VI ـ ۶) اما متاسفانه علیرغم این، سند CRC باز هم از انتقادات لوکزامبورگ مصرانه دفاع میکند، بویژه در مورد مسئله دمکراسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا، و آنها را بخش مهمی از زرادخانه خود در حمله به دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی (و نیز چین) می کند.

نظام سیاسی و رابطه آن با نظام اقتصادی در اتحاد شوروی (و کلا جامعه سوسیالیستی) صحبت کرده ام، توجه تان را تنها به عبارت «بدین ترتیب» که آخرین جمله بند فوق الذکر سند با آن شروع میشود، جلب میکنم. این عبارت تجلی تداوم برخورد ایده آلیستی و متافیزیکی به رابطه بین اقتصاد و سیاست است که پیش از این بحث شد ـ بویژه در بخش انتقاد از «تحلیل وارونه» سند CRC از پایه های احیاء سرمایه داری. باز هم یادآوری میکنم که مائو اساس و پروسه بازتولید بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و خطر احیای سرمایه داری را اصلا «بدین ترتیب» توضیح نداد.

در واقع، جلوه دیگری از ایده آلیسم که اینجا در استفاده از «بدین ترتیب» منعکس است، عبارتست از این طرز تلقی که احیای سرمایه داری عمدتا از سمتگیری اشتباه و سیاستهای غلط انقلابیون در چین و شوروی ناشی شد. در حالیکه در عالم واقعیت، خطر احیای سرمایه داری در تضادهای بنیادین ریشه داشت که مشخصه جامعه سوسیالیستی که جامعه ای در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم در سطح جهانی است، می باشد؛ و پیروزی رهروان سرمایه داری نتیجه مبارزه طبقاتی درون خود کشورهای سوسیالیستی و نیز در سطح جهانی بود. دیدگاه سند CRC در مورد این نکته تعیین کننده، پژواك جار و جنجالهایی است که در این روزها در مورد «ورشکستگی» کمونیسم مطرح می شود و قبول ندارد که آنچه در چین و شوروی اتفاق افتاد، در جوهر خود شکستی بود که بورژوازی بین المللی بر پرولتاریای بین المللی تحمیل کرد و اشتباهات انقلابیون از نقش درجه دوم برخوردار بوده و عمدتا اشتباهاتی بودند که در راه حل و مشکلات واقعی و مقابله با خطراتی که توسط خود امپریالیسم و موقعیت کماکان مسلطش بر جهان ایجاد شده بودند، به ظهور رسیدند. (۸) اینگونه شکستها از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، بویژه در اوان تخاصمات انقلاب پرولتری با ضد انقلاب بورژوایی، شگفت آور نیستند. نکته اینست که از تمام این شکستها باید آموخت ـ درسهای واقعی را خوب دریافت ـ تا بتوان بارها عقب نشینیهای موقت را به جهشهای نوین و بزرگتر تبدیل نمود و در طول نبرد تاریخی و مستمر به سوی پیروزی نهایی راه گشود.

لیکن نیل به چنین هدفی ممکن نخواهد بود اگر مختصات واقعی مبارزه درك نشود و تحلیلهای ایده آلیستی جای واقعیات را بگیرند ـ و این شیوه ایست که سند CRC اتخاذ می کند:

«در واقع او [مائو] هنگامی که عرصه های مبارزه در روبنا و در مناسبات تولیدی را تشخیص داد، به جنبه تعیین کننده مسئله نزدیکتر گشت. به همین ترتیب، او این واقعیت را دریافت که قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش خلق قرار ندارد. اینجا بود که وی به جنبه تعیین کننده مسئله سپردن قدرت سیاسی به دست خلق پی برد.» (پاراگراف VII ـ ٤)

غلط است! مائو این واقعیت را دریافت و گفت که بخشهای مهمی از روبنا در دست توده ها نیست و آنها را به پس گرفتن آن بخشهایی از قدرت که رهروان سرمایه داری غصب کرده بودند، فراخواند. اما او هرگز نگفت که رهروان سرمایه داری قدرت عالی را غصب کرده اند و نگفت که قدرت سیاسی مسلط بر جامعه در کلیت خود در دست پرولتاریا نیست. انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در موقعیتی انجام شد که پرولتاریا قدرت دولتی را در دست داشت ولی درگیر مبارزه مرگ و زندگی بر سر جلوگیری از به قدرت رسیدن رویزیونیسم و احیای سرمایه داری بود ـ این انقلاب ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود.

«قطعنامه ۱۶ ماده ای» که در اوایل انقلاب فرهنگی همچون رهنمود عمومی برای پیشبرد این مبارزه انقلابی صادر شد، این نکته را با صراحت بیان می کند. این قطعنامه میگوید که انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی «مرحله نوینی در تکامل انقلاب سوسیالیستی در کشور ماست» و سپس ادامه میدهد «اگر چه بورژوازی سرنگون شده است، ولی هنوز تلاش دارد از ایده ها، فرهنك، رسوم و عادات کهن طبقات استثمارگر در به فساد کشاندن توده ها و به اسارت کشیدن ذهن آنان استفاده کرده و زمینه های بازگشت خود را فراهم آورد.» و پرولتاریا باید به شدت با این مصاف مقابله کند. هدف انقلاب فرهنگی چه بود؟ هدف مواجهه با شرایطی که توده ها قدرت سیاسی را در دست ندارند نبود، بلکه عبارت بود از «مبارزه علیه آن مقاماتی که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند و سرنگون کردن آنها، انتقاد و طرد آن «مراجع» آکادمیك آموزشی که بورژوا و ارتجاعی اند، انتقاد و طرد ایدئولوژی بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر، و تغییر محتوای آموزش، هنر و ادبیات و سایر عرصه های روبنا که با زیربنای اقتصاد سوسیالیستی تطابق ندارند، برای تسهیل رشد و تحکیم نظام سوسیالیستی.» (قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مورد انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی [قطعنامه ۱۶ ماده ای] ۸ اوت ۱۹۶۶، پکن. تاکیدات اضافه شده اند)

و خود مائو طی مباحثه ای مهم با «چان چون چیائو» در اوج انقلاب فرهنگی (در واقع همان مباحثه ای که سند CRC از آن نقل قول آورده است) روشن می سازد که:

«انقلاب کنونی ما ـ انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی ـ انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا است و خود ما آنرا برپا داشته ایم. علت آنهم اینست که بخشی از ساختار دیکتاتوری پرولتاریا غصب شده و دیگر نه به پرولتاریا بلکه به بورژوازی تعلق دارد. بدین جهت، چاره ای جز انقلاب نداشتیم.» (مائو، «رهنمود درباره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در شانگهای» به نقل از «آثار پراکنده اندیشه مائوتسه دون» منتشره توسط خدمات مشترك تحقیقات و انتشارات، آرلینگتون، ویرجینیا، آمریکا، جلد۲ تاکیدات اضافه شده اند)

سند CRC در اینجا «دو در یك» می کند. سعی میکند خط انحرافی خود در مورد «دیکتاتوری حزب» را با تحلیل صحیح و کیفیتا متفاوت مائو از بورژوازی درون حزب (رهروان سرمایه داری) و ضرورت دست زدن به مبارزه علیه آنها و انقلابی کردن بیش از پیش خود حزب همچون بخشی از کل مبارزه برای ماندن بر مسیر سوسیالیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا ترکیب نماید.(۹)

---

۸ ـ برای مباحثه بیشتر در این مورد رجوع کنید به: باب آواکیان، «پایان یك مرحله ـ آغاز مرحله ای نوین»، نشریه انقلاب، شماره ۶۰، پاییز ۱۹۹۰، شیکاگو، انتشارات RCP، «بُعد بین المللی شکست در چین»، صفحات ۱۱ ـ ۹

۹ ـ در واقع، خط سند CRC در اینجا اساسا در وحدت با خط اپورتونیسم «چپ» است که طی انقلاب فرهنگی مطرح شد ـ خطی که میگفت کل رهبری حزب کمونیست و دولت (به استثنای مائو و چند تن دیگر) رویزیونیست بوده و بنابراین لازم است «به همه مظنون» بوده و حتی «همه سرنگون» شوند. این خطی بود که اگر در رهبری انقلاب فرهنگی قرار میگرفت، به آن

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

اما سند CRC که با اصرار میخواهد دیدگاه ایده آلیستی خود را به واقعیت حقنه کند، این جمعبندی را از انقلاب فرهنگی ارائه میدهد: «همانطور که مائو خود خاطر نشان کرد توده ها این شکل نوین مبارزه یعنی انقلاب فرهنگی را پروراندند. این در واقع مبارزه ای علیه ساختارهای بوروکراتیزاسیون موجود تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. چون این مبارزه یك خیزش خودبخودی توده ها بود، انحرافات آنارشیستی آن نیز کاملا طبیعی بود. اما آنچه می باید انجام می شد، سیستماتیزه کردن تمامی این درسها در یك سیستم نوین سیاسی و شکل مبارزاتی برای به اجراء گذاشتن تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. ولی متاسفانه نمی توانیم چنین تحول مثبتی را طی دوران حیات مائو مشاهده کنیم.» (پاراگراف VII ـ ٥)

باز هم غلط اندر غلط! در آغاز باید گفت که این دنباله روی و کرنش به خودرویی است. طنز قضیه در اینجاست که این بحث «روی دیگر» (یا «عکس برگردان») بحثی است که اغلب در مورد انقلاب فرهنگی مطرح میشود و آنرا مبارزه دارودسته های بالایی برسرقدرت میداند و می گوید از توده ها به عنوان سیاهی لشکر استفاده شد. انقلاب فرهنگی «خود جوش» نبود. انقلاب فرهنگی همچون تمام تلاشهای انقلابی بزرگ، به معنایی اساسی توسط توده ها آفریده شد ولی توده ها از رهبری یك پیشاهنك کمونیست برخوردار بودند (به یاد بیاوریم این گفته مائو را که «ما خودمان آنرا برپا داشتیم» و منظور از ما مقر فرماندهی پرولتری در حزب کمونیست چین است) بدون این رهبری، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی درکار نمی بود. حتی اگر هم براه می افتاد، در نطفه خفه میشد و بیشك به قله ها و دستاوردهای عظیم ـ بدانگونه که انقلاب فرهنگی دست یافت ـ دست نمی یافت. انقلاب فرهنگی ترکیبی از ابتکار توده ها و رهبری پیشاهنك کمونیست بود.

نویسندگان سند CRC حاضر به قبول این نکته نیستند، زیرا با خطشان که قرار دادن توده ها در برابر حزب است جور در نمی آید ـ خط آنها عبارت از اینست که رهبری حزب در دیکتاتوری پرولتاریا چیزی نیست مگر «دیکتاتوری حزب» بر توده ها. بدین ترتیب، آنها میگویند که انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی «در واقع مبارزه ای علیه ساختارهای بوروکراتیزاسیون موجود تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بود. خیر، «در واقع» این چنین نبود. در واقع آن چیزی بود که مائو گفت ـ مبارزه ای انقلابی که آماج حمله اش آن دسته مقامات پر نفوذ حزبی بود که راه سرمایه داری در پیش گرفته بودند.

در اینجا به بررسی برخورد سند CRC به مباحثات مائو با «چان چون چیائو» در رابطه با کمون شانگهای میپردازیم. سند CRC میگوید «همانطور که در مباحثات مائو با چان چون چیائو در ارتباط با کمون شانگهای می بینیم، او هیچ پاسخ جدیدی برای مسئله پایه ای که طی انقلاب فرهنگی در مقابلشان قرار گرفت ، ندارد. در عوض، او به این موضوع برمی گردد که آتوریته نهایی حزب، حافظ دیکتاتوری پرولتاریاست.» (پاراگراف VII ـ ٥)

سند CRC اصلا نکته را نگرفته است. مسئله این نیست که مائو «پاسخ جدیدی نداشت.» بلکه مسئله اینست که نویسندگان این سند پاسخ مائو را «درنمی یابند». نکته اساسی مائو این بود که تحت شرایط مسلط در چین در آنزمان ـ و با توجه اوضاع بین المللی ـ شکل کمون که طی خیزش انقلاب فرهنگی در شانگهای آنکشاف یافت، در آن مقطع شکل مناسبی برای دیکتاتوری پرولتاریا نبود ـ یعنی با شرایط مادی و بویژه قدرت نسبی طبقات مخالف در آن شرایط، وفق نداشت. به عبارت دیگر، مائو می گفت اگر انقلابیون مبادرت به حفظ کمون شانگهای کنند (و آنرا به سراسر چین گسترش دهند) منجمله الگوی کمون پاریس در سال۱۸۷۱ را اکیدا به اجرا بگذارند، آنگاه ضد انقلابیون خواهند توانست فورا حاکمیت پرولتاریا را سرنگون کنند و یا در غیر اینصورت از شکل کمون سوء استفاده کرده و آنرا به عکس خود تبدیل کنند و از آن برای غصب قدرت از دست توده ها استفاده کرده و سپس سرکوبشان سازند. باز هم، دلیل این امر چیزی بجز تضادهای بنیادین جامعه سوسیالیستی و نیز اوضاع بین المللی نیست.

زمانی که مائو مثال کمون پاریس را می آورد، میخواهد به این نکته برسد. او گفت که اگر کمون پاریس سرکوب هم نمیشد، به کمون بورژوازی تبدیل میگشت. به عبارت دیگر، با توجه به اوضاع واقعی در آنزمان، اگر کمون پاریس پا برجا میماند و تلاش میشد که دیکتاتوری پرولتاریا در همان شکل حفظ شود، نیروهای بورژوایی آنرا از درون فتح میکردند. مائو بطور موثری تاکید می ورزد که جوهر مسئله در محتوی نهفته است نه در شکل؛ و اینرا در تجربه اتحاد شوروی بکار میگیرد:

«هنگامیکه شکل قدرت سیاسی شورایی مادیت یافت، لنین به شوق آمده و آنرا خلقت خارق العاده کارگران، دهقانان و سربازان و نیز شکل نوین دیکتاتوری پرولتاریا خواند. اما لنین در آنزمان نمیتوانست پیش بینی کند که هر چند کارگران، دهقانان و سربازان میتوانند از این شکل قدرت سیاسی استفاده کنند، ولی بورژوازی هم میتواند، خروشچف هم میتواند. بنابراین، شوروی کنونی از شوروی لنین به شوروی خروشچف تغییر یافته است.» (آثار پراکنده مائو، جلد ۲، ص ٤٥۲)

در اینجا هم نویسندگان سند CRC اگر چه این گفته مائو را نقل میکنند، اما در واقعا لب مطلب را در نمی یابند ـ آنها مشاهدات ژرف و تاریخی مائو را «گیجی مائو» میخوانند! (پاراگراف VII ـ ٥) این نه مائو، بلکه نویسندگان سند CRC هستند که درگیجی عمیقی بسر می برند. به نظر می رسد که فرمالیسم بورژوا دمکراتیك و کلا توهمات و تعصبات بورژوا دمکراتیك چنان کورشان کرده که واقعا نمی فهمند که مائو دارد این درس کلی را جمعبندی میکند که : مادامی که طبقات و بویژه بورژوازی وجود دارد، هیچ شکلی، بخودی خود، نمیتواند سد غیرقابل نفوذی در برابر احیای سرمایه داری باشد و بورژوازی میتواند قدرت را غصب کرده و اشکالی را که برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا تکوین یافته اند به نفع خود مورد استفاده قرار دهد.

بدین جهت، اصل (وجه عمده) موضوع، محتواست نه شکل. این درك مائو در پیش بینی او که متاسفانه درست درآمد نیز منعکس شده است: «اگر بورژوازی مارا سرنگون ساخته و قدرت را غصب کند، احتیاجی به عوض کردن نام ندارد و کماکان آنرا جمهوری خلق چین خواهد خواند. مسئله اصلی اینست که چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست دارد. این مسئله اساسی است، نه نام.» (آثار پراکنده مائو ، جلد ۲)

اینها نکات کلیدی بودند که مائو در مباحثات خود با «چان چون چیائو» مطرح ساخت: اومی گفت باید متوجه

بقیه از صفحه قبل

ضربه می زد و به تقویت رویزیونیستها به رهبری «لیوشائوچی» و «دن سیائوپین» می انجامید. در حقیقت، مقر فرماندهی رویزیونیستی در حزب این خط «چپ» را در جهت به انحراف کشاندن انقلاب فرهنگی ترغیب میکرد و یا به هر صورت از آن سوء استفاده میکرد.

بود که بورژوازی و پرولتاریا هر دو میتوانند از ساختارهای رسمی ایجاد شده تحت دیکتاتوری پرولتاریا استفاده کنند؛ و باید به محتوا ـ محتوای طبقاتی ـ توجه داشت نه به شکل؛ و به طور اخص میگفت که تقلید از الگوی کمون پاریس در شرایط آنزمان در واقع بیشتر به نفع بورژوازی تمام میشود تا پرولتاریا : چرا که پرولتاریا را در اعمال دیکتاتوری خویش تضعیف میکند و دست بورژوازی را در سرنگونی این دیکتاتوری و یا خرابکاری در آن از درون و تبدیلش به ضد خود، تقویت میسازد. یك بخش کلیدی از این تحلیل مائو تاکید مشخص او بر لزوم رهبری پیشاهنك بود. او میگفت مهم نیست که حزب کمونیست خطابش کنید یا چیز دیگر، مهم اینست که کماکان هسته ای از رهبران خواهید داشت.

علتش این نیست که مائو مصمم به تحمیل «دیکتاتوری حزب» بود. بلکه اساسا بدلایلی است که در اینجا در مورد تضادهای بنیادین موجود در گذار از سرمایه داری به کمونیسم در سطح جهانی گفته شد و اینکه شور و انرژی انقلابی توده ها و مبارزه طبقاتی بطور کل، نه در یك خط مستقیم بلکه موج وار و مارپیچی جلو می رود. این نکته بسیار مهم را تکرار میکنم: تضادهای نهفته در جامعه سوسیالیستی ـ بویژه میان کار یدی و فکری؛ و همچنین میان شهر و روستا؛ و میان کارگران و دهقانان و سایر تضادهای اجتماعی عمده نظیر اینها ـ در وجود یك تفاوت عینی میان بخش پیشرو طبقه و کل طبقه متبلور خواهند شد.

این نیز بنوبه خود در شکل گیری اجتناب ناپذیر یك هسته رهبری کننده متبلور خواهد شد ـ و اگر این هسته یك هسته رهبری کننده پرولتری نباشد، پس یك هسته رهبری کننده بورژوایی خواهد بود، چه به صورت آشکار و چه زیر نقاب «سوسیالیستی»؛ و این مرتبط با این نکته اساسی است که اگر خط صحیح غالب نباشد، الزاما خط غلط غالب خواهد بود. و خط صحیح را باید با مبارزه آگاهانه بدست آورده وآگاهانه هم پیاده نمود. اگر قرار باشد که دیکتاتوری پرولتاریابطورخودجوش اعمال شود، آخرالامر به تسلیم دو دوستی آن به بورژوازی ختم خواهد شد.

به این دلایل است که مائو میگوید باید حزبی بمثابه هسته رهبری موجود باشد. و این یکی از آن دلایل اساسی است که شکل کمونی تحت شرایط موجود نمی توانست کار را پیش ببرد ـ دیکتاتوری پرولتاریا را تضعیف کرده و به بورژوازی برای سرنگون ساختن این دیکتاتوری و یا فتح آن از درون کمك می نمود.

کل اوضاع بین المللی را نیز باید به تمام اینها افزود: نهادها و تدابیر لازم جهت مقابله با خطر تهاجم امپریالیستی، و چگونگی تداخل و ربط آن با وجود طبقات و مبارزه طبقاتی درون جامعه سوسیالیستی و کلیه تضادهایی که در این رابطه از آنها صحبت شد. بحث مائو پایه در فهم و درك عمیق وی از این مسائل دارد و نشانگر آن است که او سخت با این مسائل دست و پنجه نرم کرده است. اما سند CRC اینها را «درنمی یابد» و در عوض شیوه فرمالیستی توخالی را اتخاذ میکند.

گفتن اینکه مائو «به این موضوع برمی گردد که آتوریته نهایی حزب حافظ دیکتاتوری پرولتاریا است» ساده نگری بوده و نشانه عدم دریافتن اصل موضوع است. مسلم است که مائو به دفاع از نقش رهبری کننده کلی حزب ادامه داد، اما در عین حال تصریح نمود که خود حزب نیز باید بعنوان بخشی از انقلابی شدن کل جامعه، دستخوش انقلاب گردد. حتی شیوه بازسازی حزب کمونیست در نتیجه موج خروشان انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی نشان میدهد که مائو تلاش داشت تا حداکثر ممکن روح و اصول پایه ای کمون پاریس را بکار بندد ـ در عین حال که معتقد بود نمیتوان بسیاری از اشکال و سیاستهای خاص کمون را بطور اکید بکار بست. حزب از سطوح پائینی تا بالایی بازسازی شد و اینکار بصورت علنی و از طریق جلسات توده ای علنی انجام گرفت؛ که طی آنها افراد واحدهای حزبی که می بایست بازسازی میشدند مورد انتقاد و نظارت کلی توده ها قرار گرفتند. باز هم این چیزی نبود بجز بکارگیری روح و اصول پایه ای کمون پاریس؛ و بیان این واقعیت بود که دیکتاتوری پرولتاریا توسط توده ها و تحت رهبری حزب اعمال میگردید.

در رابطه با اشکال توده ای دیکتاتوری پرولتاریا، مائو از کمیته های انقلابی بعنوان صحیح ترین شکل رهبری تحت شرایط آنزمان حمایت کرده و آنها را عمومیت داد. لازم به تذکر است که کمیته های انقلابی نیز اساسا ساخته دست توده ها، تحت رهبری مقر فرماندهی پرولتری در حزب بودند. این شکل ابتدا طی خیزشهای توده ای در شمال شرقی چین، بطور خاص در استان «هیلون کیان» ایجاد شد و سپس جمعبندی گشته و درسراسر جامعه و در تمام سطوح عمومیت داده شد ـ آری، نهادی شد. این «پدیده ای نوین» و فوق العاده مهم بود که طی انقلاب فرهنگی خلق شد: همانگونه که پیشتر ذکر شد، شیوه ای بود برای ترکیب توده ها با کادرهای حزبی و دولتی در اشکال واقعی حکومتی و اداری در تمامی سطوح جامعه چین.

جمعبندی سند CRC از این تجربه نشان میدهد که اصلا آنرا نفهمیده است. سند به همین راحتی میگوید:

«در اینجا نکته عمده مورد نظر مائو اینست که مهم شکل ساختار دولتی نبوده بلکه طبقه ای است که قدرت را کسب میکند. این حرف نشان میدهد که تاکید مارکس بر شکل نوین دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا تقریبا بطور کلی فراموش گشته است.» (پاراگراف VII ـ ۵، تاکیدات در متن اصلی است)

به چه کسی اینرا نشان می دهد؟! اصلا چنین چیزی را نشان نمی دهد. نویسندگان سند CRC یکبار دیگر مطلبی را خوانده اند (وحتی نقل کرده اند) اما آنرا نفهمیده اند. بالعکس، آنچه که این تجربه به واقع نشان میدهد اینست که مائو بطور خاص توجه بسیاری به این موضوع معطوف داشت. مائو در عین حال که تاکید میکرد شکل بخودی خود اصل موضوع نیست، باز هم توجه بسیار زیادی به وحدت میان شکل ومحتوای دیکتاتوری پرولتاریا، بویژه به انکشاف اشکال نوینی نمود که بطور روزافزون توده ها را قادر ساخت که حاکمیت خود را بر جامعه تحکیم بخشند ـ دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی اعمال کنند و اربابان اقتصاد سوسیالیستی باشند.

این مائو بود که پیش از آن، علیرغم مخالفت شدید رویزیونیستهای موجود در رهبری حزب، از توده ها در ایجاد کمونهای خلق در روستاها حمایت و آنان رهبری کرده بود. کمونهای خلق در عین حال که در تمام زمینه ها مو به مو از الگوی کمون پاریس تقلید نمیکردند، ولی اصول پایه ای آنرا بکار می بستند. آنها اشکال نوین تولید سوسیالیستی و مناسبات سوسیالیستی، و تحولی نوین در روبنا بودند بطوری که پیشرفت بیشتر در استقرار مالکیت عمومی اقتصادی را با اشکال پیشرفته تر اداره جامعه که دخالت توده ها را در سطح وسیع امکانپذیر می ساخت، یکجا در خود جمع داشتند. عامتر آنکه، مائو همچنین تجربه پیشرو در رابطه با استقرار اشکال نوین مربوط به مناسبات تولیدی پیشرفته تر (در صنعت و کشاورزی)، یافتن طرق نوین برای درهم شکستن تقسیم کار کهن و درگیرساختن توده ها در اداره و مدیریت و در عین حال درگیر ساختن مدیران، مسئولین و کلا

کارکنان فکری جامعه در کار تولیدی بهمراه زحمتکشان را جمعبندی نمود و به آنها عمومیت بخشید؛ البته همه اینهاطی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی جهش بزرگتری به پیش انجام دادند.

سند CRC با نادیده گرفتن این تجربه تاریخی غنی، بر فرمالیسم ایده آلیستی خویش پای می فشارد. چند صفحه بعد، سند CRC مجددا نکته پر معنی مائو در باره این واقعیت تاریخی که شوراهای لنینی به شوراهای خروشچفی تغییر ماهیت دادند و درس واقعی که از این تجربه بیرون کشید را سوء تعبیر میکند یا از درك آن باز میماند. در حقیقت سند CRC چنین بحث میکند که، «مائو نیز اهمیت ساختارسیاسی تشکیلاتی نوین را درك نکرد» و به نظر مائو «کشف شوراها هیچ اهمیتی نداشته است.» (پاراگراف VIII ـ ۱۱)

باور نکردنی است! همانگونه که دیدیم نظر مائو اصلا چنین نیست. اما طنز قضیه در اینست که خود سند CRC قبلا بحث کرده بود که شوراها هنگامی که تحت رهبری نهادی شده حزب قرار گرفتند دیگر چیز کیفیتا نوینی نبودند، اگر چه لنین تصریح کرد که شوراها و نه حزب، وظایف حکومتی را بدوش داشتند و شوراها «نهادهای خاص» از «طراز نوین» بودند. (رجوع کنید با پاراگرافهای V ـ ۷ و V ـ ۸) و حالا سند CRC این حرف که شوراها چیز کیفیتا نوینی نبودند را به مائو نسبت میدهد، در حالیکه مائو اصلا چنین چیزی نگفته و نکته ای کاملا متفاوت مطرح می کند.

اجازه دهید نگاهی به ارزیابی سند CRC از انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی بیاندازیم:

«انقلاب فرهنگی فقط بواسطه رهبری مائو امکان پذیر شد و خارج از ساختار سیاسی موجود تکامل یافت. هرچند مائو خاطرنشان ساخت که طی کل دوران سوسیالیسم نیاز به انقلابات فرهنگی بسیار است، روشن است که این انقلابات در فقدان سیستمی که ضامن آنها باشد تداوم نخواهند یافت؛ و مائو و دیگر رهبران سوسیالیسم در چین نتوانستند چنین سیستمی را ایجاد یا ترسیم کنند. تلاش آنها برقراری یك دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی بود، یعنی استفاده از همان چارچوب قدیمی دیکتاتوری پرولتاریا. چنین برخوردی بگونه ای بس آمرانه جلوه کرد و به همین خاطر، حتی محتوای ضد بوروکراتیك انقلاب فرهنگی نیز بد جلوه داده شد.» (پاراگراف VII ـ ۶)

ایده آلیسم و متافیزیك بیش از پیش نشان داده میشود. با توجه به تمام آنچه که در رابطه با خصلت پرتضاد جامعه سوسیالیستی گفته شد، چگونه چنین «تضمینی» میتوانست وجود داشته باشد؟ چه روشهایی یا کدامین نهادهای رسمی میتوانند وقوع انقلابات فرهنگی «تضمین» نمایند («تضمین» موفقیت آنها پیشکش) ؟ در ضمن باید پرسید برای چه کسی «بگونه ای بس آمرانه» جلوه کرد ـ برای چه طبقه ای؟ سند CRC در اینجا هم گرایش پابرجای خود در دنباله روی از عقب افتاده ترین اقشار و دفاع از تعصبات بورژوا دمکراتیك و بینش بورژوایی بطور کلی ـ منجمله، واضح بگوییم، آنتی کمونیسم ناهنجار ـ را به نمایش میگذارد. در واقع، سند CRC کم و بیش علنا موضع بورژوازی و روشنفکران بورژوایی که این آتوریته علیه شان نشانه رفته بود و آزارشان میداد، را اتخاذ میکند. دراین رابطه بد نیست نظرات انگلس در استهزای آنارشیستها را ذکر کنیم؛ انگلس در اینجا بنحو جالب توجهی از تجربه کمون پاریس استفاده کرده و به آن رجوع می نماید و این درس را از آن تجربه جمع بندی می کند:

«آیا این عالیجنابان تاکنون شاهد انقلابی بوده اند؟ انقلاب بیشك آمرانه ترین چیز ممکن است. عملی است که طی آن یك بخش از اهالی اراده خود را بزور تفنك، سرنیزه و توپ که همگی ابزارهایی بسیار آمرانه اند، بر بخش دیگری از اهالی تحمیل میکنند. دسته فاتح باید حاکمیت خود را به وسیله خوف افکندن در دل مرتجعین از طریق بکارگیری اسلحه حفظ کند. آیا کمون پاریس حتی یك روز هم بدون استفاده از آتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی میتوانست دوام بیاورد؟ بالعکس، آیا نمیتوانیم [کمون پاریس] را بخاطر استفاده ناکافی از آن آتوریته سرزنش کنیم؟» (به نقل از لنین، دولت و انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۲۵)

انگلس بیشك محتوای طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریا را در نظر داشت. او نه از آتوریته به معنایی کلی یا انتزاعی، بلکه دقیقا از آتوریته انقلابی پرولتاریا دفاع میکند. همین نکته در مورد مائو و سایر «رهروان سوسیالیسم» در چین نیز صادق است. آنها به اعمال دیکتاتوری پرولتاریا توسط توده ها بر بورژوازی و کلیه کسانی که می خواستند سرمایه داری را احیا کنند، حیات و شکل دادند و آنرا رهبری کردند. (۱۰)

مشکل بوروکراسی، نقش حزب و ساختارهای دولتی تحت سوسیالیسم

مسئله بعدی، زیرعنوان «اشتباه اساسی»، سند CRC بدنبال این است که در یابد «لنین چگونه و از کجا به اشتباه رفت.» ولی با این «اکتشاف» اشتباه اساسی خود را که رد پایش در سراسر سند هویداست، عمیق تر می کند. نه تنها استدلالات سند بد و بدتر می شوند، بلکه بحثهای جدیدی بمیان می آید که نشان دهنده گسست ـ یا عقب نشینی ـ واضح تری از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. باقی نقد حاضر از سند CRC عمدتا روی همین بحثهای جدید ـ که نشان می دهیم چندان هم جدید نیستند ـ متمرکز است.

سند CRC می گوید: «در ساختار سیاسی کمون پاریس، حزب کمونیست هیچ نقش مستقیمی بعهده نداشت.» (پاراگراف VIII ـ ۴)

باز هم بلحاظ تاریخی، تنها میتوان گفت «خدا را شکرا» منظورم این است که اگر یکی از بانفوذترین نیروهای درون کمون پاریس چنین نقش رهبری «مستقیمی» بازی کرده بود، رهبری

---

۱۰ ـ در اینجا لازم به یادآوری مجدد است که انگلس (و مارکس) خط سیر واقعی انقلاب پرولتری و آن شرایطی که تاکنون دیکتاتوری های پرولتری با آن روبرو شدند را پیش بینی نمیکردند؛ در همین رابطه، آنها طولانی بودن و پیچیدگی روند گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را پیش بینی نکردند.

گفته انگلس متاثر از این وضع بود. انگلس می گوید که فقدان تمرکز و آتوریته به قدر کافی قدرتمند برای کمون پاریس حکم نابودی را داشت. و از سوی دیگر، «زمانیکه شما پیروز شدید، هر کاری که دلتان خواست با این آتوریته می توانید بکنید.» (انگلس، به نقل از سند CRC، پاراگراف III ـ ۵، نامه به «کارلو تراگی» تاکیدات از CRC) نکته تعیین کننده آنست که دست یافتن به چنان وضعیتی که «شما پیروز شده اید» ـ یعنی وضعیتی که پیروزی پرولتاریا آنچنان محکم و بطور غیرقابل برگشتی تثبیت گشته که دیگر نیازی به یك تمرکز و آتوریته قدرتمند نیست (و «هر کاری دلتان خواست با این آتوریته می توانید بکنید») ـ تنها میتواند حاصل یك مبارزه طبقاتی دراز مدت در جامعه سوسیالیستی و نیز در سطح بین المللی باشد، و طی تمام این دوران باید با اتکاء به توده ها و تحت رهبری پیشاهنك کمونیست، از این قدرت و آتوریته متمرکز دفاع کرد و آنرا اعمال نمود. دقیقا همین تمرکز و آتوریته است که مورد لعن سند CRC واقع میشود.

بدست حزبی می افتاد که نماینده حقیقی پرولتاریا نبود چرا که نیروهای رهبری کننده کمون پاریس هیچکدام واقعا کمونیست نبودند: سوسیالیست بودند، ولی نه سوسیالیست علمی. این نیروها مخالفین سیاسی مارکس بودند و اگر کمون بیشتر عمر می کرد و رهبری آنها بر کمون تحکیم می شد، کار بهرحال به احیاء سرمایه داری می کشید. باز تکرار می کنم، فقدان یك حزب پیشاهنك کمونیست واقعی یك ضعف حیاتی کمون بود. این مربوط میشود به نکته اساسی که تجربه کمون پاریس دارای محدودیت بود و هر چند در واقع انقلابات روسیه و چین از روح و جهت اساسی که مارکس در کمون پاریس تشخیص داد پیروی کردند، اما علم کردن تجربه بسیار محدود کمون در مقابل تجارب بسیار عظیم تر بعدی دیکتاتوری پرولتاریا، اشتباه است.

به نکته دیگری در سند CRC بپردازیم. «اینکه در شمای کلی دیکتاتوری پرولتاریا که توسط لنین در «دولت و انقلاب» ارائه شده هیچ اشاره ای به نقش حزب نشده، جالب توجه است. این میتواند متاثر از ساختار سیاسی کمون پاریس باشد. اما در روسیه، بر خلاف کمون پاریس، حزب بواسطه اینکه بعنوان پیشاهنگی که منافع طبقاتی پرولتاریا را نمایندگی می کرد تکوین یافته بود الزاما طی دوران انقلاب اکتبر نقشی حیاتی ایفا نمود. پس این سوال تئوریك مهم آن دوران بود و باید پاسخ می گرفت. بی توجهی کامل لنین به این مسئله لغزشی جدی بود که به اشتباه اساسی در تکامل درك از دیکتاتوری پرولتاریا انجامید.» (پاراگراف VIII ـ ۵)

واقعیتی است که لنین در اثر «دولت و انقلاب» به نقش حزب در دیکتاتوری پرولتاریا نپرداخت. هدف او از نوشتن دولت و انقلاب در فاصله بین انقلاب بورژوا دمکراتیك فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب پرولتری اکتبر ۱۹۱۷، این بود که ضرورت سرنگونی قهرآمیز دولت بورژوایی، نابودی ماشین کهنه دولتی و ایجاد دولتی از نوع نوین ـ دیکتاتوری پرولتاریا ـ را نشان دهد. مسئله تئوریکی اساسی در آن لحظه تعیین کننده این بود و نه نقش حزب در دیکتاتوری پرولتاریا.

«دولت و انقلاب» پلمیکی بود علیه «سوسیالیستهای» اپورتونیست آن دوره (که «محترم ترین» و با نفوذترینشان کائوتسکی بود.) این افراد ضرورت قهر انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی و آموزه های بنیادین مارکسیستی در باره دولت را تحریف میکردند ـ آموزه هائی مبنی بر اینکه دولت ابزار سرکوب طبقاتی است، با شکل گیری تخاصمات طبقاتی بوجود آمده و با نابودی این تخاصمات و بطور کلی تفاوت های طبقاتی از طریق انقلاب پرولتاریا و تحول ریشه ای جامعه و دولت از بین خواهد رفت.) لنین در این پلمیك به جمعبندی مارکس و انگلس از تنها تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در آن زمان یعنی کمون پاریس، اتکاء کرد. مسئله نقش پیشاهنك حزب کمونیست در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا هنوز بطور جدی مطرح نشده بود.

بعید نیست اگر لنین با استنباط از تجربه کمون پاریس ـ بخصوص که در کمون پیشاهنك کمونیست واقعی موجود نبود ـ به نتایجی درباره ضرورت نقش پیشاهنك حزب، نه تنها در سرنگونی قدرت کهنه دولتی بلکه در ایجاد و اعمال قدرت نوین، رسیده باشد. ولی نپرداختن به این مسئله در دولت و انقلاب را «لغزشی جدی» که به «اشتباهی اساسی» منجر شد دانستن، نشاندهنده یك طرز تفکر ایده آلیستی و متافیزیکی است.

دقیقا این تجربه انقلاب اکتبر و سپس اعمال قدرت توسط پرولتاریا بود که مسئله نقش رهبری کننده حزب را به میان کشید و مطرح ساخت. مسلم است که در آن هنگام، لنین چه در حیطه تئوریك و چه در حیطه پراتیك، مداوما در عرض چند سال بعد به این مسئله پرداخت. او در نوشته ها و سخنرانی های خود در این دوره (سالهای اولیه دیکتاتوری پرولتاریا در جمهوری شوراها و سالهای آخر زندگی خود) بکرات در این مورد بحث کرده و به تضادهای مربوط به این مسئله پرداخته است ـ در واقع در بخش های دیگر این سند هم از این نوشته ها و سخنرانی ها نقل قول آورده شده است. (البته بطور تحریف شده و بمنظور متهم کردن لنین به تبلیغ «دیکتاتوری حزب» بر توده ها) (۱۱)

نوع مطرح شدن این مسئله، خود رابطه واقعی بین تئوری و پراتیك را نشان می دهد. در واقع همانطور که لنین گفت مهمترین عملکرد تئوری برخورد به مشکلات عاجل روز، برخورد به مشکلات تئوریکی است که توسط پراتیك مطرح می شود.

به نکته دیگری از سند CRC بپردازیم: «بعد از کسب قدرت در اکتبر، کنگره شوراها به آتوریته رسمی قدرت سیاسی نوین بدل گشت اما در واقع امر، حزب از پشت صحنه نقش حیاتی در ارائه تمامی سیاستها و تاکتیکهای مهم ایفا می نمود. اگر چه نقش حزب در ساختار دولتی نوین معین نگشته بود، اما در عمل شوراها را کنترل می کرد.» (پاراگراف VIII ـ ۶)

با کمال تاسف می بینیم سند CRC ترس از همان شبحی را دامن می زند که عموما بورژوازی علم می کند ـ شبح کمونیستهای حقه باز که نقشه های مخفی در سر می پرورانند! و می بینیم که باز هم این سند فرمالیسم آشنای بورژوایی خود را پیش می کشد (گِله می کند که واقعا به ساختارهای رسمی دمکراسی اعتنا نمی شد)، ولی اینبار تحت پوشش ضدیت با فرمالیسم (شوراها فقط آتوریته رسمی بودند ولی در پشت صحنه اداره امور عمدتا دست کمونیستها بود) در واقع این امر اصلا «پشت صحنه» نبود. قبلا، سند CRC خود از لنین نقل قول آورده که بلشویك ها ضرورت نقش رهبری کننده حزب را به «جهانیان اعلام کردند.» واقعیت این است که نقش حزب بعنوان نیروی رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا در رابطه دیالکتیکی با توده ها که برای اعمال این دیکتاتوری بسیج شده بودند، با وضوح هرچه بیشتری تعریف می شد. و لنین با مسئله، چه در تئوری و چه در پراتیك، به همین شکل برخورد کرد. استالین نیز بخصوص در ابتدا، عمدتا چنین کرد. (تحلیل مائو را بیاد آورید: در ابتدای رهبری استالین، حزب بجز توده ها تکیه گاهی نداشت و بنابراین استالین خواستار بسیج همه جانبه توده ها و حزب شد، ولی بعدا که از این طریق دست آوردهایی کسب شد، اتکاء به توده ها تقلیل یافت.)

سند CRC چنین ادامه می دهد:

«بنابراین، تحت فشار شرایط، در مواجهه با تهدیدات خارجی و داخلی، حزب مجبور شد که نقش مرکزی را بعهده گیرد و شوراها را به پشت صحنه براند.» (پاراگراف VIII ـ ۷)

صحبت از «به پشت صحنه راندن» شوراها، عامیانه کردن مسئله و از بنیاد غلط است. حتی «تحت فشار شرایط» و با وجود تغییرات ضروری که در وزنه شوراها نسبت به سایر نهادها (از جمله و

---

۱۱ ـ در واقع لنین تا بعد از انقلاب اکتبر (حتی در نوشتجاتی که تنها بعد از مرگش انتشار یافت) هیچوقت بطور سیستماتیك به این مسئله نپرداخت و این خود ضربه ایست به آنان که می گویند لنین از همان اول قصد داشت «دیکتاتوری حزب» را بنا کند و «چه باید کرد» را سرنخ «دیکتاتوری حزب» می دانند. (بحثی که بین سوسیال دمکراتها و امثالهم بسیار متداول است)

بخصوص نسبت به حزب) در اداره جامعه و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا داده شد (چنانکه قبلا صحبتش شد)، همانطور که لنین گفت برای اجرای امور دولتی تحت رهبری حزب کماکان به شوراها تکیه می شد؛ ولی اینجا باید به یك مسئله تاریخی جامع تر یعنی نقش شوراها (و سایر نهادها و تشکلات توده ای مشابه) در پروسه انقلاب سوسیالیستی و پیشروی بسوی کمونیسم برگردیم.

استالین، در گفتگویی در باره انقلاب چین و بخصوص در پاسخ به سوالی در باره تشکیل و نقش شوراها در آن انقلاب (در سال ۱۹۲۷ یعنی مراحل اولیه انقلاب چین) چنین بحث می کند که شوراها «ارگان قیام علیه قدرت موجود، ارگان مبارزه برای قدرت انقلابی نوین، ارگان قدرت انقلابی نوین اند.» (استالین «گفتگویی با دانشجویان دانشگاه سون یاتسن»، ۱۳ مه ۱۹۲۷، سوال هشتم، در «در مورد اپوزیسیون» ـ پکن؛ انتشارات زبانهای خارجی صفحه ۶۸۹) ما قصد وارد شدن به مسائل خاص و بغایت پیچیده تاکتیکی مورد بحث استالین در باره انقلاب چین در آن دوران را نداریم، ولی اینجا استالین به یك مسئله مهم و جهانشمول اشاره می کند. در تجربه انقلاب بلشویکی (و این در مورد انقلاب چین تحت شرایطی که شوراها تشکیل شدند نیز صدق می کند) شوراها از درون قیام توده ای بوجود آمدند و تا مدتی بعد از کسب قدرت (۱۲) همان تحرکی را که در طول قیام داشتند حفظ کردند. ولی روشن بود که این تحرك را نمی توان بشکل «خط مستقیم» در همان سطح و برای مدت زمانی طولانی حفظ کرد.

این نیز مربوط است به نکاتی که قبلا در باره مشکل حفظ انرژی و شور و شوق انقلابی توده ها مطرح شد. مبارزه طبقاتی و طغیانهای انقلابی توده ها در جامعه سوسیالیستی (و در جامعه سرمایه داری) الزاما موج وار و مارپیچی تکامل می یابند. و این مسئله ناچاراً در درجه تحرك ـ و گاهی در فقدان نسبی تحرك ـ ارگانهایی از قبیل شوراهای تحت رهبری پرولتاریا انعکاس می یابد.

این واقعیت که در شوروی، شوراها همیشه آن تحرك دوران خیزش توده ها برای کسب قدرت و سالهای اولیه اعمال قدرت را نداشتند، بیانی از این تکامل عینی موج وار است و نه آنطور که سند CRC می گوید نتیجه حقه بازیها و اعمال شیطانی بلشویکها برای جایگزین کردن دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری حزب.

و درست بر خلاف آنچه این سند می گوید، لنین از این مسئله که نه توده ها و بلکه «فقط حزب»، «می تواند دیکتاتوری را اعمال کند»، اصل نساخت. (پاراگراف VIII ـ ۷) او با جدیت به مشکل چگونگی شرکت توده ها در اداره دولت و مبارزه با گرایشات بوروکراتیکی که مانع آن می شوند، پرداخت. نوشته های او در سالهای آخر زندگیش نشان می دهد که شدیدا با این مسئله دست به گریبان بود ولی در عین حال مجبور بود قبول کند که بوروکراسی تا مدتها به اشکال مختلف به زندگی خود ادامه داده و به این زودیها از بین نخواهد رفت.

یکی از شیوه های مهم لنین در رهبری مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن و گرایش به فساد که در حزب کمونیست بخاطر در قدرت بودن رشد میکند، کارزار تصفیه حزب از کاریریست ها [کسانی که برای پیشرفت شخصی وارد حزب شده بودند ـ م] بود؛ این تصفیه بخصوص شامل افرادی شد که بعد از تثبیت قدرت و زمانیکه حزب نقشی رهبری کننده در نهادهای جامعه، در اقتصاد و زندگی سیاسی کشور ایفا می کرد، به حزب پیوسته بودند. لنین اصرار داشت که حزب، بخصوص هنگامی که نیروی رهبری کننده پرولتاریای در قدرت است، باید همواره از افرادی تشکیل شود که حاضرند برای منافع پرولتاریا فداکاری کنند. در سال ۱۹۲۱ یعنی دوران بعد از پیروزی در جنك داخلی علیه ارتجاعیون بومی که با شماری از قدرتهای امپریالیستی مرتبط بودند ، لنین در مورد تصفیه حزب گفت:

«شکی نیست که تصفیه حزب به امری جدی و بسیار مهم تبدیل شده است.»

«در برخی نقاط حزب عمدتا با کمك تجربه و پیشنهادات کارگران غیر حزبی تصفیه می شود؛ این پیشنهادات و نمایندگان توده های پرولتر غیرحزبی به طور جدی مورد ملاحظه قرار می گیرند. این با ارزش ترین و مهمترین مسئله است. اگر ما در تصفیه حزب به این شیوه، بدون استثناء و از بالا تا پائین، واقعا موفق شویم، دست آورد عظیمی برای انقلاب کسب خواهیم کرد.»

«...حزب باید از آنانی که از توده ها بریده اند تصفیه شود (چه برسد به کسانی که حزب را در چشم مردم بی اعتبار می کنند) طبیعتا ما به هرچه توده ها بگویند گردن نخواهیم گذاشت. چرا که توده ها نیز گاهی ـ بخصوص هنگام خستگی و فرسودگی مفرط ناشی از سختی و رنج بیش از حد ـ غرق احساساتی میشوند که اصلا پیشرو نیست؛ ولی پیشنهادات توده های پرولتر غیر حزبی و در بسیاری موارد توده های دهقان غیر حزبی، در ارزیابی از افراد و در انتقاد از کسانی که با انگیزه های خودخواهانه خودشان را به ما «چسبانده اند»، از آنانی که تبدیل به «کمیسرهای متفرعن» و «بوروکرات» شده اند، بسیار با ارزش است. توده های زحمتکش حساسیت فوق العاده ای دارند. بنابراین می توانند فرق کمونیستهای صدیق و متعهد را با آنهائی که مایه نفرت کسانی میشوند که با عرق جبین تامین معاش میکنند و هیچ امتیاز و هیچ «راهی به مقامات بالا» ندارند تشخیص دهند.»

«برای تصفیه حزب در نظر گرفتن پیشنهادات مردم زحمتکش غیر حزبی بسیار مهم است. اینکار نتایج بزرگی بهمراه میاورد. این کار حزب را به پیشاهنگی قوی تر از آنچه بود تبدیل می کند. این کار حزب را تبدیل به پیشاهنگی می کند که با طبقه، بند های محکم تری دارد و حزب را در رهبری طبقه از میان انبوه مشکلات و خطرات بسوی پیروزی، تواناتر می کند.» (لنین، تصفیه حزب، منتخب آثار لنین. جلد ۳۳، ص ۴۰ ـ ۳۹ تاکید از لنین)

این تصفیه های حزبی و سایر اقداماتی که علیه بوروکراتیزه شدن حزب تحت رهبری لنین اتخاذ شد، نمی توانست بخودی خود مشکل را حل کند و نکرد ـ این اقدامات نمی توانست تضادهای بنیادینی که زاینده بوروکراتیسم و کاریریسم در میان سردمداران حزبی و دولتی و غیره می باشند را حل کند و نکرد. ولی این سیاستها نشان می دهد که لنین مصمم بود با بوروکراتیسم و کاریریسم و سایر گرایشاتی که میخواستند ماهیت حزب و دولت را عوض کرده و آن را به ابزاری برای دیکتاتوری بر توده ها تبدیل کنند، بجنگد.

این مشکل، ابداعات نوین، کشف شیوه ها و ابزار جدیدی از مبارزه را طلب می کرد ـ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری چین، آن ابداع نوین، آن شیوه و ابزار نوین مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. ولی همانطور که مائو گفت تنها یك انقلاب فرهنگی نمی توانست همه مشکلات را حل کند؛ و نیز نمی توانست خصلت موج وار مبارزه طبقاتی و خیزشهای توده ای ، که

۱۲ ـ در انقلاب چین این به معنی کسب قدرت در بخشهایی از کشور و مدتها قبل از کسب سراسری قدرت است.

خصلتی عینی است، را از بین ببرد. همانطور که مائو گفت در طول جاده ای که نهایتا به کمونیسم می انجامد انقلابات فرهنگی متعددی لازم است و با وجود این، انقلابات فرهنگی همیشه بوقوع نمی پیوندند. در آن دورانی که انقلاب فرهنگی میسر نیست باید با گرایشات بوروکراتیك مبارزه کرد و اساسی تر از آن باید راههایی یافت تا بتوان از طریق آن شور و تحرك آگاهانه توده ها را به حد اکثر ممکن بسیج کرد. ولی هیچ یك از اینها سدی آهنین و تضمین شده علیه احیاء سرمایه داری نخواهد بود و این واقعیت را که در دوره هایی حتی در جامعه سوسیالیستی «هیجان» انقلابی و ابتکار توده ها در اوج خود نیست، عوض نخواهد کرد.

در اینجا مسئله دیگری نیز مطرح است و آن برخورد حزب، بعنوان نیروی رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا، به مخالفین و برخورد عقاید، چه درون حزب و چه بطور کلی در سطح جامعه، می باشد. در مقاله «پایان\ آغاز» و برخی نوشتجات دیگر، من به تبعیت از مائو به اهمیت آزاد گذاشتن و حتی تشویق اختلاف نظر و برخورد عقاید تحت دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان یك اصل عام تاکید کرده ام. ولی در عین حال باید متوجه بود که به این مسئله نیز نمی توان بطور مجرد و فرمالیستی و با دید دمکراسی «ناب» و «غیر طبقاتی» برخورد کرد - شرایط معین و بالاخص روابط طبقاتی و مبارزه طبقاتی چه در خود جامعه سوسیالیستی و چه در سطح بین المللی بر این مسئله نیز تاثیری تعیین کننده دارد.

گاهی امکانش هست - یعنی در تطابق با منافع پرولتاریا است - که به چنین مناظره و اختلاف عقیده «میدان» داده شود و حزب نباید در چنین فرصتهایی از «میدان دادن» امتناع کند؛ گاهی هم باید «صفها را فشرده» تر کرد و مبارزه ایدئولوژیك و مناظره و غیره را به شیوه ای محدودتر پیش برد؛ و در شرایطی که چنین برخوردی ضروریست، حزب از اتخاذ این روش هم نباید طفره رود. با وجود این، باید اصل راهنما در تمام این موارد پیدا کردن شیوه هایی برای بحث، ابراز نظر مخالف و مبارزه ایدئولوژیك، چه در درون حزب و چه در میان توده های وسیع باشد؛ شیوه هایی که با شرایط وفق داشته باشد و در آن شرایط مشخص بر منافع پرولتاریا منطبق باشد؛ و باید از هر فرصتی برای حداکثر «میدان دادن» استفاده کرد که البته باید در تطابق با منافع پرولتاریا یعنی با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا توسط توده ها و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با رهبری حزب پیشاهنك کمونیست باشد.

این کار باید انجام گیرد - حتی با وجود اینکه الزاما خطرات زیادی در برداشته و مکررا نظمی را که تحت سوسیالیسم جا افتاده، بهم خواهد زد؛ اما اینکار باید به طریقی انجام شود که پایه های احیاء نظم کهن و سرمایه داری را تقویت نکرده بلکه تضعیف کند. اینجا بر می گردیم به «جنبه مثبت تضادهای حل نشده تحت سوسیالیسم» و اصل مرتبط بدان که:

«حزب در جامعه سوسیالیستی باید به دو صورت بمثابه پیشاهنك عمل کند: نه تنها بعنوان حزب در قدرت بلکه در رابطه با شرکت فعال و در واقع به میدان آوردن توده ها و رهبری مبارزات آنها علیه آن جنبه هایی از نظم موجود که در هر لحظه معین به مانعی در مقابل انقلابی تر کردن جامعه و در مقابل نیروهای نوین نوپای انقلابی تبدیل شده اند. بطور خلاصه حزب باید هم حزب در قدرت باشد و هم پیشاهنك مبارزه انقلابی علیه آن جوانبی از قدرت که راه رهایی کامل را سد می کنند.» (باب آواکیان، «یادداشتی نهایی»، مجله انقلاب - پائیز ۱۹۹۰ ص ٤٦، تاکیدات از متن اصلی است)

کلیت این مسئله سوالات عمیقی را در بر دارد که باید با آنها دست و پنجه نرم کرد و پاسخ داد - ولی تکرار کنم، اینکار باید با اتکاء به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و با جمعبندی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا صورت گیرد. نفی این تجربه تاریخی و جستجوی «جواب های راحت» که حزب را در مقابل توده ها قرار می دهد، صریحا بگویم، شیوه کلاسیك ضد کمونیستی است. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر نکته ای تاکید می کند که در پرتو وقایع اخیر جهانی بیش از پیش اهمیت یافته است:

«جمعبندی از تجارب تاریخی، خود همیشه صحنه مبارزه طبقاتی حاد بوده است: از زمان شکست کمون پاریس تاکنون، رویزیونیستها و اپورتونیستها بر شکستها و کمبودهای پرولتاریا انگشت گذارده اند تا درست و نادرست را وارونه جلوه داده جای عمده و غیر عمده را عوض کرده و به این ترتیب نتیجه گیری کنند که پرولتاریا «نمی بایست دست به اسلحه می برد.» ظهور شرایط جدید اغلب بمثابه توجیهی برای نفی اصول اساسی مارکسیسم، تحت عنوان «تکامل خلاق» آن، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال این نادرست و بهمان میزان مضر است که روح نقادانه مارکسیسم را کنار نهاده، از کمبودها و موفقیتهای پرولتاریا همزمان جمعبندی نکرده و بدفاع از مواضعی که در گذشته صحیح ارزیابی می شد و اتکاء به آنها قناعت کنیم. چنین برخوردی مارکسیسم - لنینیسم را شکننده می کند و در مقابله با حملات دشمن و هدایت پیشروی های نوین در مبارزه طبقاتی ناتوانش می سازد. فی الواقع، چنین شیوه ای روح انقلابی مارکسیسم را می کشد.

«در واقع تاریخ نشان داده است که تکاملات خلاق و واقعی مارکسیسم (و نه تحریفات رویزیونیستی و قلابی) در ارتباط لاینفك با مبارزه حاد در دفاع و پشتیبانی از اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم قرار داشته است. مبارزه لنین در دو جبهه علیه رویزیونیسم آشکار و علیه افرادی همچون کائوتسکی که تحت پوشش «مارکسیسم ارتدکس» با انقلاب ضدیت می ورزیدند، و نبرد بزرگ مائو علیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی لنین را نفی می کردند، در عین پیشبرد نقدی علمی و همه جانبه از ریشه های رویزیونیسم، شواهد این مدعا هستند.»

«امروزه برخوردی مشابه به مسائل و مشکلات آزارنده تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی لازم است.» (بیانیه ج ا ا - ص ۸)

متاسفانه سند CRC از این برخورد صحیح بریده و خلاف آن می رود. این سند اصرار دارد بر اینکه «دو گام عملی توسط کمون پاریس برداشته شد: اولا، یك سیستم سیاسی که توسط ماموران قابل عزل دولتی اداره می شود و ثانیا، جایگزین کردن خلق مسلح بجای ارتش دائمی»؛ و مدعی است که از این زاویه در «قوای محرکه» قدرت سیاسی تعمق می کند (پاراگراف VIII - ۹ ، پاراگراف VIII - ۱۰) و به این ترتیب کاملا به نقطه نظر بورژوایی نزول می کند. سند با توصیف ماهیت دولت شروع می کند:

«طبقه مسلط در یك جامعه طبقاتی، قدرت سیاسی را با ادعای نمایندگی کل جامعه بکار می برد. این بازتاب تضادی میان اراده سیاسی طبقه حاکم و اراده سیاسی جامعه بطور کل است. برای حل این تضاد است که قدرت در ساختار دولتی تمرکز می یابد و توسط طبقه حاکم بمثابه قدرت اجرائی اش بکار برده می شود. بنابراین، این تمرکز اراده سیاسی طبقه حاکمه تحت لوای اراده سیاسی کل جامعه در شکل کنکرت دولت (خصوصا در قدرت مسلح آن)، صفت ممیزه قدرت سیاسی در جامعه

طبقاتی از دیرباز بوده است» (پاراگراف VIII ـ ۱۰ ـ تاکید از من است)

این توضیح نادرستی از تضادهای موجود و جوهر مسئله است. اعمال قدرت سیاسی توسط طبقه غالب، ماهیتا و بنیادا به منظور حل «تضاد بین اراده سیاسی طبقه حاکمه و اراده سیاسی جامعه بطور کل» نبوده بلکه ماهیتا و بنیادا هدفش برخورد به تضاد ـ خصمانه ـ بین طبقه غالب و طبقه (یا طبقاتی) است که طبقه غالب برای حفظ موقعیت مسلط خود در جامعه باید بر آنها دیکتاتوری اعمال کند. و ریشه آن نه در برخوردی مجرد بین «اراده های سیاسی» بلکه در شرایط مادی زیربنایی نهفته است ـ یعنی برخورد منافع طبقاتی متفاوت که منطبق بر مناسبات توده ای مادی مشخص است. ریموند لوتا توضیح موشکافانه زیر را از مسئله ارائه می دهد:

«دولت یك ساختار عینی جامعه است که خصلتش نه توسط منشاء طبقاتی اعضای رهبری کننده آن بلکه توسط تقسیم کار اجتماعی مشخصی که خود جزئی از آن است و روابط تولیدی ای که باید نهایتا به آن خدمت کرده و بازتولیدش کند، تعیین می شود. (لوتا، «واقعیت های سوسیال امپریالیسم در مقابل دگم های رئالیسم بدبینانه: دینامیسم شکل بندی سرمایه در شوروی» از کتاب «اتحاد شوروی: سوسیالیست یا سوسیال امپریالیست؟ بخش ۲، شیکاگو، انتشارات RCP ۱۹۸۳ ـ ص ۴۱ ـ تاکید از من است.)

ولی سند CRC مسئله را درست برخلاف این مطرح می کند؛ تمرکز بروی «تضاد بین اراده سیاسی طبقه حاکمه و اراده سیاسی جامعه بطور کل» نگرشی ایده آلیستی به مسئله بوده و کار را به پرده پوشی ماهیت طبقاتی دولت می کشد، (خواهیم دید که این سند هم دقیقا در این جهت پیش می رود) سند در ادامه بحث خود مسئله را چنین ارائه می کند:

«پرولتاریا در پی گسست کیفی از این ساختار است. او می باید روندی را آغاز کند که جامعه را بطور کل به جذب دوباره این قدرت متمرکز، قادر سازد؛ و جایگزینی ارتش دائمی با خلق مسلح یك گام اولیه مشخص در این جهت است. در فقدان یك سیستم کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که ضامن این جذب دوباره باشد، خود این گام به تنهایی نخواهد توانست به هدف یاد شده خدمت کند. در کل این روند، شرایط و ساختارهایی می باید ایجاد شود که اراده سیاسی کل جامعه بتواند بطور مستقیم بدون وساطت یك دولت بروز یابد و متحقق گردد. فقط بعد از این است که پرولتاریا می تواند به هدف خود یعنی جامعه ای که در آن دولت ناپدید می شود دست یابد. اگر پرولتاریا نتواند چنین آلترناتیوی را برای سیستم سیاسی ارائه دهد، نخواهد توانست هیچ گسست کیفی از سیستم بورژوایی موجود انجام دهد.» (پاراگراف VIII ـ ۱۰)

از قسمت آخر شروع می کنیم. در این بخش رابطه بین اقتصاد و سیاست بطور ایده آلیستی و متافیزیکی «وارونه» شده و به خود سیاست ـ و بخصوص دولت ـ هم بطور ایده آلیستی و متافیزیکی برخورد می شود. در این میان مسئله تعیین کننده دگرگون کردن زیربنای اقتصادی در رابطه با «گسست کیفی از سیستم بورژوایی موجود» مطرح هم نمی شود و مسئله «ارائه آلترناتیوی برای سیستم سیاسی» از زیربنای اقتصادی جدا می شود و یا حداقل مسئله دگرگون ساختن زیربنای اقتصادی و فعل و انفعال آن با امر ایجاد دولتی از نوع نوین که بنوبه خود به از بین رفتن دولت بطور عموم می انجامد، اصلا در نظر گرفته نمی شود. فقط بطور سرسری به «سیستم کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که ضامن این جذب دوباره باشد» اشاره می شود و بجای اینکه شرایط مادی زیربنایی را مرکز توجه قرار داده و سیستم سیاسی را در زمینه آن ـ یعنی در رابطه دیالکتیکی با شرایط اقتصادی زیر بنایی که نهایتا تعیین کننده اند ـ بررسی کند، توجه اولیه و عمده را به مسئله سیستم سیاسی معطوف می دارد.

در فرمولبندی «در کل این روند شرایط و ساختارهایی می باید ایجاد شود که اراده (سیاسی) کل جامعه بتواند بطور مستقیم بدون وساطت یك دولت بروز یابد و متحقق شود» یك مسئله خیلی تعیین کننده از قلم افتاده است؛ مسئله ای که «کل روند» را مشخص می کند؛ یعنی مسئله وجود طبقات و مبارزه طبقاتی که مهمترینش تضاد و مبارزه خصمانه بین پرولتاریا و بورژوازی است؛ ولی همچنین تضاد و مبارزه بین کارگران و دهقانان، بین زحمتکشان و روشنفکران، و سایر تضادهای اجتماعی را هم در بر می گیرد، تضادهایی که منعکس کننده تضادهای طبقاتی اند و یا تخم تضاد طبقاتی و حتی تخاصم طبقاتی را در بردارند.

درست است که با رسیدن به کمونیسم، که لازمه اش تغییر انقلابی زیربنای اقتصادی و روبنا است، چنان سیستم سیاسی و اداری بوجود خواهد آمد که در واقع بیان اراده کل جامعه خواهد بود ـ البته این به معنی فقدان تضاد نیست . ولی روند رسیدن به کمونیسم از طریق انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای حل تضادهای عمیق اجتماعی و برخوردهای طبقاتی میسر می شود و نه از طریق رشد کم و بیش تك خطی ساختارهایی که «اراده سیاسی کل جامعه» و «جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه» را بیان می کنند. (پاراگراف X ـ ۳).

بعدا سند بما می گوید که «کل سیستم دیکتاتوری پرولتاریا که از زمان لنین تا مائو در عمل پیاده گشته، رفوزه شده است.» (پاراگراف VIII ـ ۱۱) چون طبق نسخه این سند یعنی «آلترناتیوی برای سیستم سیاسی» جلو نرفتند و طبق نظر این سند در مورد چگونگی از بین بردن دولت (یا «جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه») عمل نکردند. در این مورد هم باید گفت «خدا را شکر!» اگر «کل سیستم دیکتاتوری پرولتاریای در عمل پیاده شده» کوشیده بود خط سند CRC را در عمل پیاده کند، این دیکتاتوری پرولتاریا خیلی زودتر از اینها مضمحل شده و سرنگون می شد، و پرولتاریای بین المللی تمام آن تجارب غنی تاریخی را که از طریق درسهای واقعی کسب کرده، نداشت. و باید اضافه کنیم که کاش این دیکتاتوری پرولتاریا در امتحان سند CRC بیشتر از اینها «رفوزه» شده بود ـ یا، اگر بخواهیم مسئله را بشکل مثبت مطرح کنیم، کاش بیشتر از اینها در ممانعت از قدرت گیری بورژوازی موفق شده بود و هنوز در قدرت بود.

موضوع تعیین کننده و مورد اختلاف بین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و خط سوسیال دمکراتیك سند CRC در مورد دولت و بخصوص دیکتاتوری پرولتاریا را تکرار و تاکید می کنم: این سند طوری برخورد می کند که گویا به محض اینکه دیکتاتوری پرولتاریا بدست آمد، مسئله اساسی در پیشروی بسوی کمونیسم گسترش دمکراسی است ـ دمکراسی صوری. در حالیکه در واقعیت، نکته اساسی ـ یا همانطور که مائو بروشنی گفت، حلقه کلیدی ـ مبارزه طبقاتی است.

در نوشتجات مارکس و انگلس (ولنین) می توان فرمولبندی هایی یافت که از برخی جهات بظاهر به آنچه در مورد «جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه» در سند CRC آمده است شبیه می باشد، ولی این سند اصل مسئله را نمی بیند (یا ندیده می گیرد): دولت بر پایه شکاف جامعه به طبقات متخاصم

بوجود می آید و ارگان یك طبقه ـ طبقه ای که از لحاظ اقتصادی غالب است ـ برای سرکوب سایر طبقات است: دولت ابزار دیکتاتوری طبقاتی است. این مسئله در «منشاء خانواده، دولت و مالکیت خصوصی»، نوشته انگلس، بوضوح و بطور کامل ادا شده: «پس دولت از روز ازل موجود نبوده. جوامعی بودند که بدون آن سر می کردند و هیچ تصوری از دولت و قدرت دولتی نداشتند. در مرحله مشخصی از تکامل اقتصادی که تقسیم اجتناب ناپذیر جامعه به طبقات را به همراه داشت، وجود دولت، درست بخاطر این تقسیم، لازم شد.» (انگلس، «منشاء ...» در مارکس و انگلس، آثار منتخب، مسکو: انتشارات پروگرس، جلد ۳، ص ۳۳۰) و دولت، هر کجا که موجود باشد و به هر شکلی که حکومت کند، «اساسا ماشین انقیاد طبقه تحت ستم و استثمار است» (همانجا ص ۳۳۲)

«جامعه بطور کل» هیچ «اراده سیاسی» ندارد ـ حداقل در جامعه طبقاتی. میتوان گفت طبقات «اراده سیاسی» دارند؛ و تکرار می کنم، قدرت دولتی (دیکتاتوری) برای برخورد به تضاد بین «اراده سیاسی» طبقه غالب (بطور اساسی تر منافع طبقاتی عینی آن) و طبقاتی که مورد استثمار و ستم آن هستند بکار گرفته می شود.

نکته اساسی که اینجا باید مورد توجه قرار داد اینست که نیروی مسلح دولتی فشرده ترین تبلور قدرت سیاسی است و تا وقتی دولت هست ـ بعبارت دیگر تا وقتی جامعه به طبقات تقسیم شده ـ نیروهای مسلح بهرحال یکی از طبقات را نمایندگی می کنند. این نیروهای مسلح نمی توانند «تمام خلق» و یا «کل جامعه» را بدون تمایز طبقاتی نمایندگی کنند. تحت شرایط سوسیالیسم ـ که نه تنها یك جامعه طبقاتی است بلکه جامعه ایست که در آن تقسیمات طبقاتی خصمانه موجودند ـ فراخوان انحلال ارتش دائم (حرفه ای و تمام وقت) و جایگزینی آن با تسلیح «تمام خلق» را دادن به معنی درخواست حذف انحصار پرولتاریا بر نیروهای مسلح است که بنوبه خود به خواست انحلال دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد.

زیرا آن تضادهای اساسی که جامعه سوسیالیستی را بمثابه جامعه گذار از سرمایه داری به کمونیسم رقم می زند پایه های مادی برای ادامه موجودیت طبقات و بخصوص برای بازتولید مستمر بورژوازی، ایجاد مداوم بورژوازی نوین چه از میان کارمندان حزبی و دستگاه دولتی و چه بطور کلی از صفوف مردم می باشد. در چنین شرایطی منحل کردن ارتش دائمی که تحت رهبری حزب پرولتاریا (تنها حزب پیشاهنك کمونیست آن) می باشد (۱۳) و جایگزینی آن با تسلیح «تمام خلق» در واقعیت به رشد نیروهای مسلح متفاوتی که نمایندگی طبقات متفاوتی، از جمله بورژوازی، را می کنند می انجامد. حتی اگر طبقات حاکمه سرنگون شده و هواداران (علنی) آنان از دسته بندی «تمام خلق» که قرار است جایگزین ارتش دائم دولت پرولتری شود، حذف شوند، باز هم این امر بوقوع خواهد پیوست. نیروهای مسلح پرولتاریا تحلیل رفته یا تضعیف خواهند شد و قدرت، از جمله قدرت نظامی سایر نیروهای طبقاتی، و از آنجمله نیروهای بورژوایی که مترصد احیاء سرمایه داری هستند، تقویت خواهند گشت. در واقع در چنین وضعی حفظ قدرت سیاسی و ادامه پیشروی بسوی کمونیسم برای پرولتاریا غیرممکن خواهد بود. وقتی بیاد داشته باشیم که ضد انقلابیون «بومی» بدون استثناء بدنبال ایجاد وحدت با قدرتهای خارجی امپریالیستی و سایر دول ارتجاعی هستند، این مسئله را با وضوح بیشتری میتوان دید. نتیجتا انحلال نیروهای مسلح تمام وقت و تعلیم یافته، دولت پرولتری را در نبرد با تجاوز امپریالیستی و نیروهای احیاگر سرمایه داری درون کشور سوسیالیستی بطور مهلکی فلج خواهد کرد.

البته این بمعنای بی اهمیت بودن تسلیح توده های وسیع تحت سوسیالیسم نیست و برای حفظ حکومت پرولتاریا نباید تنها بر ارتش دائم تکیه کرد. در واقع چه از زاویه نبرد با حملات مسلحانه ضدانقلابی (وتجاوز امپریالیستی) و چه از زاویه پیشبرد تغییر انقلابی جامعه در جهت حذف تقسیمات طبقاتی (و به همراه آن دولت)، لازم و حیاتی است که در کنار ارتش دائم دولت پرولتری (تا فرارسیدن زمانیکه بتوان ارتش دائم را از بین برد) توده های وسیع «مسلح» بوده و مهمتر از آن وسیعا در میلیشیای خلق متشکل شده و تعلیم ببینند.

ولی مسئله تعیین کننده، هم در رابطه ارتش دائمی و هم در رابطه با میلیشیای خلق، این است که تفنك باید واقعا دست توده ها باشد نه فقط بطور صوری. این مسئله به ماهیت رهبری اعمال شده در ارتش دائم و میلیشیا منوط است. و ماهیت این رهبری نیز بنوبه خود بطور فشرده در خط متجلی میشود ـ هم خط ایدئولوژیك و سیاسی بطور عام و هم تبلور آن در سیاستهای مشخص. این شامل روابط درونی داخل نیروهای مسلح (از جمله میلیشیا) و روابط بین این نیروهای مسلح و توده های خلق است؛ همچنین مستلزم فرموله کردن قصد و هدف اساسی این نیروهای مسلح و اصول نبرد و دکترین آن است که از این هدف اساسی سرچشمه می گیرد.

در همه این موارد درك تفاوتهای طبقاتی بین خلق و اصرار بر نقش رهبری کننده پرولتاریا و حزب پیشاهنگش که در خط و سیاستهایش تبلور می یابد، تعیین کننده است. فقط بکاربست بی وقفه این روش، و مبارزه مستمری که کانون توجهش مسئله خط است، تعیین می کند که نیروهای مسلح دولت پرولتری نماینده قدرت مسلح توده ها هستند و در تطابق با منافع انقلابی پرولتاریا عمل می کنند یا نه.

انحلال تحلیل طبقاتی تحت عنوان مخالفت با «تقلیل گرایی طبقاتی»

مسلما موضع سند CRC چنین نیست. این سند بر ماهیت طبقاتی دولت پرده می کشد. در واقع، تحلیلش از دولت و روند زوال آن («جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه») نه تنها دولت پرولتری بلکه دولت بورژوایی را

۱۳ ـ ممکن است پرسیده شود که چرا نمیتوان ارتش دائمی تحت رهبری حزب را با تشکیلات میلیشیای توده های وسیع تحت رهبری حزب تعویض کرد. دلیل اینکه چرا تابحال در جوامع سوسیالیستی امکان داشتن چنین میلیشیایی بجای (و نه در کنار) ارتش دائمی موجود نبوده قبلا بحث شد و برخی ارزیابی های کلی در باره شرایط لازمه برای برداشتن چنین قدمی ارائه گشت. ولی باید توجه نمود که نکته ای که اینجا تاکید کرده ام ـ یعنی نقش رهبری کننده حزب در نیروها ی مسلح (ارتش دائم و میلیشیا) ـ دقیقا همان چیزیست که سند CRC قاعدتا باید با آن مخالفت کند. چرا که هیچ چیز بیشتر از اعمال رهبری بر نیروهای مسلح نشاندهنده «دیکتاتوری حزب» نیست. طبق منطق سند CRC، این رهبری بدین معناست که حزب انحصار نیروهای مسلح که خود بیان فشرده قدرت است را دارد. واضح است که این دیدگاه با آنچه اینجا (در انتقاد به سند CRC) در مورد نقش رهبری در نیروهای مسلح و ارتباط آن با این مسئله اساسی که آیا نیروهای مسلح (ارتش دائم و میلیشیا) واقعا بیانگر قدرت مسلح توده ها و مدافع منافع انقلابی پرولتاریا هستند یا نه، گفته شد شدیدا مغایر است.

هم اساسا تحریف می کند. تحت عنوان «دیکتاتوری بورژوائی و دمکراسی پرولتری» به این (تجدید) نظر بر می خوریم:

«لنین مطلقا حق داشت که بگوید تمامی اشکال مختلف دولتهای بورژوایی بناگزیر دیکتاتوری بورژوازی می باشند و کلیه اشکال متفاوت ممکن برای دولت در حال گذار پرولتری اساسا دیکتاتوری پرولتاریا هستند. اما این جنبه دیکتاتوری فقط جنبه اساسی آن است و نه همه آن. دولت دمکراتیك بورژوایی با یك سوال مهم در جامعه بشری دست و پنجه نرم می کند. تضاد میان فرد با جامعه. اما یك دولت بورژوا ـ فاشیستی هیچ جایی برای برخورد با این تضاد حتی در آن سطح باقی نمی گذارد. هر چند هر دوی اینها اساسا دیکتاتوری های بورژوایی هستند. برای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری، دمکراسی بورژوایی فرد را بمثابه یك موجودیت سیاسی به رسمیت می شناسد و به او (زن یا مرد) نقشی هرچند صوری در سیستم سیاسی میدهد. ضعف این دمکراسی بورژوایی آنست که بر حاکمیت مالکیت خصوصی که توسط آن دیکتاتوری بورژوایی تضمین می شود استوار گشته است. بنابراین برابری ادعائی آن نه فقط صوری بلکه دروغین نیز میشود.» (پاراگراف ۹ ـ ۱) (۱٤)

قبل از هر چیز، انتقاد کردن از دمکراسی بورژوایی بخاطر «ضعفهایش»، بشیوه سند CRC خود کاملا افشاگر است! ولی علاوه بر آن گفتن اینکه دمکراسی بورژوایی «به حاکمیت مالکیت خصوصی استوار است» بسیار نادقیق و غلط می باشد. بورژوا دمکراسی به سلطه مالکیت بورژوایی استوار است. این نکته ممکن است جزئی و بی اهمیت بنظر آید ـ و ممکن است در متن دیگری چنین نیز باشد ـ ولی در زمینه تلاش سند CRC برای لاپوشانی پایه و خصلت طبقاتی دمکراسی بورژوایی اصرار بر این نکته و کاوش پیامدهای بعدی اش ضروریست. جوهر مالکیت بورژوایی استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی است. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست دقیقا بر این نکته تاکید کردند. آنها نشان دادند که «مالکیت خصوصی بورژوایی مدرن...بر تخاصمات طبقاتی، بر استثمار عده کثیر توسط عده ای قلیل استوار است.» آنها تاکید کردند که از نظر کمونیستها نابودی مالکیت خصوصی بمعنی نابودی این روابط و شرایط است ـ و باید «به این مفهوم» درك شود. (مانیفست حزب کمونیست، پکن؛ انتشارات زبانهای خارجی، صفحات ٥۱ ـ ٥۰)

مالکیت خصوصی بطور عام لزوما این تخاصم طبقاتی را در بر ندارد. مالکیت خصوصی، بعنوان یك دسته بندی کلی، به مالکیت خصوصی ابزار تولید محدود نشده و اجناس مصرف شخصی را نیز در بر می گیرد. این اجناس مصرف شخصی بخودی خود دارای روابط استثماری نیستند؛ و بهمین قیاس مالکیت فردی (خصوصی) ابزار تولید نیز لزوما چنین روابطی را در خود ندارد (مثلا مزرعه ای که متعلق به یك زارع بوده وخود روی آن کار می کند) همانطور که مارکس و انگلس روشن می کنند این مالکیت خصوصی بورژوایی (و سایر مناسبات آنتاگونیستی مالکیت نظیر فئودالیزم و برده داری) است که حامل این روابط استثماری و تخاصم طبقاتی می باشد، و کمونیسم با وجود اینکه هدفش نابودی هرگونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و در واقع هرگونه تولید کالایی است، بین انواع گوناگون مالکیت خصوصی بوضوح تفاوت می گذارد. (۱٥) بسنده کردن به استفاده از عبارت کلی «مالکیت خصوصی» در اینجا، و صرفا اظهار اینکه دمکراسی بورژوایی «بر حاکمیت مالکیت خصوصی استوار است» کمك به پنهان کردن تخاصم طبقاتی بنیادین جامعه سرمایه داریست ـ تخاصمی که توسط جنبه صوری رابطه بین پرولتاریا و بورژوازی در تولید سرمایه داری نیز پنهان میشود (در ظاهر چنین است که این رابطه بر مبادله برابر میان مزد و نیروی کار قرار دارد، در صورتیکه در واقع یك رابطه استثماری است.)

تمجیدهای علنی این بخش از سند CRC از دمکراسی بورژوایی واقعا چشمگیر است («برای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری دمکراسی بورژوایی فرد را بمثابه یك موجودیت سیاسی برسمیت می شناسد و به فرد نقشی هر چند صوری در سیستم سیاسی میدهد.») و مهم است توجه کنید که در اینجا برای جذاب تر نشان دادن دمکراسی بورژوایی آنرا در مقابل فاشیسم بورژوایی هم قرار می دهد. باز هم اینجا با تحریفی روبروئیم که تخاصم طبقاتی در دمکراسی بورژوایی را لاپوشان کرده یا در صدد تخفیف آن است.

همه اینها مُهر آشنای التقاط رویزیونیستی بر خود دارد ـ از یك طرف دولتهای بورژوا ـ دمکراتیك «الزاما دیکتاتوری بورژوازیند» ولی از طرف دیگر «موجودیت سیاسی » فرد را به رسمیت شناخته و به او «نقشی هر چند صوری در سیستم سیاسی می دهد.» سند CRC («هر چند صوری») تصدیق می

---

۱٤ ـ اظهار نظر در مورد فرمولبندی «نه تنها صوری بلکه دروغین» ضروریست. «دروغین» و «صوری» را اینجا نمی توان زیاد از هم جدا کرد. از آنجا که «برابری ادعائی» دمکراسی بورژوائی ناچارا فقط «صوری» است لاجرم جنبه هایی از دروغین بودن را در خود دارد. ولی از طرف دیگر کاملا هم «دروغین» نیست ـ و برخی از جنبه های مساوات واقعی را در خود دارد. نکته اساسی ـ نکته عمیقی که مارکسیسم بر آن تاکید دارد ـ این است که همه نوع برابری، حتی آن برابری موجود تحت دیکتاتوری پرولتاریا، در عین حال نابرابری نیز هست. بعلاوه برابری همانند دمکراسی، انعکاس موقعیتی است که در آن تضادهای طبقاتی هنوز موجودند؛ و در واقع برابری، بهمراه جنبه نابرابری خود، بذر تقسیم طبقاتی را در خود دارد، هرچند در جنبه صوریش چنین تظاهر میکند که تفاوت طبقاتی را قبول ندارد.

۱٥ ـ این نقد بر سند CRC بخشی بود از کتاب «کمونیسم دروغین مرد، زنده باد کمونیسم واقعی» اینجا تکرار زیرنویسی که در آن کتاب در بخش دیگری آمده بی فایده نیست:

همانطور که تاکید شد هدف انقلاب کمونیستی از بین بردن آن روابط مالکیت است که در آن افراد توسط افراد دیگر استثمار می شوند و نه آنطور که برژنف می گوید «محروم کردن مردم از تمام مایملکشان»، ولی با وجود این در گذار به کمونیسم ـ و بطور کاملتر در خود جامعه کمونیستی ـ بسیاری از چیزهایی که در جامعه حاضر جزء تعلقات فردی (یا در محدوده خانواده کنونی) بوده و بطور فردی مصرف می شود، به درجات مختلف اجتماعی شده و در یك زمینه اجتماعی شده مصرف خواهند شد. از آنجمله است غذا (چه تهیه و چه مصرف آن) که امروزه محدوده افراد یا خانواده های مجزا بوده و بخصوص باری بر دوش زنان این خانواده ها می باشد. و بطور کلی تر آنچیزهایی که در جامعه کنونی برای مصرف باید ابتدا بعنوان کالا خریده شوند (نه فقط غذا بلکه سایر احتیاجات اولیه و برخی از اجناس مصرف شخصی) با محو تولید و مبادله کالایی بطور مستقیم و بدون واسطه پول (و سایر کالاهای معادل) مطابق احتیاج مردم و بدون واسطه قابل دسترسی خواهند بود. هر چند در این زمینه ـ در غیاب کالا و پول ـ تعلقات شخصی گوناگون (بخصوص اقلام مصرف شخصی) کماکان موجود خواهد بود، اما هرگز از سطح تعلقات شخصی تجاوز نخواهد کرد. یعنی تبدیل به یك منبع بالقوه برای انباشت ثروت شخصی و قابل تبدیل به سرمایه و پایه ای برای استثمار سایرین نخواهد شد.

کند که جوهر مطلب دیکتاتوری بودن همه دول بورژوایی است، ولی با بکار بردن روش التقاطی اش، این جوهر را غیر اساسی می نمایاند. بحث را بر «تضاد بین فرد و جامعه» متمرکز می کند و این تضاد را با این واقعیت اساسی که همه اشکال دولت بورژوایی دیکتاتوری اند در یك رده قرار داده ـ یا در واقع از آن مهمتر می داند. دقیقتر به مسئله نگاه کنیم.

در واقع نه فقط دولت بورژوا دمکراتیك، بلکه همه دولتها نه فقط با طبقات بلکه به اشکال متفاوت به افراد نیز برخورد می کنند. در این رابطه یادآوری نکته ای که قبلا ذکر شد مهم است: دیکتاتوری پرولتاریا جنبه ای از بکاربست زور بر افرادی از میان توده ها که خود بطور کلکتیو دیکتاتوری اعمال می کنند، نیز دارد. همه دولتها ـ همه دیکتاتوری ها ـ از منافع کلی طبقه حاکمه حمایت می کنند و دیکتاتوری قبل از هر چیز و اساسا علیه طبقاتی بکار می رود که در تقابل خصمانه با طبقه حاکمه قرار دارند. ولی این دیکتاتوری علیه منافع مشخص افرادی از طبقه حاکمه ، در آن موارد و تا جایی که در تقابل با منافع عمومی طبقه حاکمه قرار گیرند، نیز اعمال می شود.

درست است که دمکراسی بورژوایی نسبت به اشکال قبلی دولت، حقوق افراد را به اشکال جدید و متفاوتی مطرح می کند، ولی باز هم تحلیل انگلس را تکرار می کنم که دولت با ظهور تخاصم طبقاتی بوجود آمده و تمام دولتها ماهیتا ابزار سرکوب طبقاتی اند، و دولت بورژوا دمکراتیك نیز از این قاعده مستثنی نیست. ولی سند CRC آشکارا می کوشد رابطه فرد با دولت را در جامعه بورژوا دمکراتیك از روابط طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی جدا کند. بما می گوید لنین «با معادل گرفتن دمکراسی بورژوایی و دولت بورژوایی» «جنبه غیر طبقاتی دمکراسی را که در دمکراسی بورژوایی بازتاب یافته، از دیده فرو می نهد. به رسمیت شناختن نقش سیاسی فرد در سیستم سیاسی یك جامعه بواقع یك پیشرفت تاریخی در برخورد با تضاد غیر طبقاتی میان فرد و جامعه است.» (پاراگراف IX ـ ۲)

وقتی لنین کائوتسکی را بخاطر «تبدیل مارکس به یك لیبرال متعارف» افشا کرد (کائوتسکی میخواست وانمود کند که مارکس وقتی صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا می کرد منظوری نداشت، چرا که این عبارت خود نقض دمکراسی است!) این نکته مهم را مطرح کرد: «ریشه های فلسفی این پدیده، نشاندن التقاط و سفسطه بجای دیالکتیك است.» (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ـ مجموعه آثار لنین ـ جلد ۲۸ ص ۲۳۴ ـ ۲۳۳). سند CRC نیز وقتی می کوشد افراد را از آن طبقه اجتماعی که در جامعه طبقاتی به آن متعلقند جدا کند، وقتی برای دولت بورژوایی و تضادهایی که با آن روبروست خصلت «دوگانه» قائل می شود، وقتی بر «جنبه غیر طبقاتی» دولت بورژوا دمکراتیك اصرار می ورزد؛ به همین شیوه آشنا، التقاط و سفسطه را بجای ماتریالیسم دیالکتیك می نشاند.

مائو و رفقایش در آخرین نبرد خود با دن سیائوپین و سایر رهروان راه سرمایه داری در چین نشان دادند که منظور دن و شرکاء چیست وقتی که آنان می گویند توجه به انقلاب به تنهایی کافی نیست بلکه باید به تولید هم توجه کرد؛ و اینکه قوانین و مقررات در موسسات تولیدی نه فقط به مناسبات بین افراد در تولید (روابط طبقاتی) بلکه به مناسبات بین افراد و طبیعت در روند تولید («تضادی غیر طبقاتی») هم مربوط است. انقلابیون چین گفتند که مناسبات (یا تضاد) بین افراد و طبیعت در تولید را نمی توان اینگونه از مناسبات بین افراد در روند تولید (یعنی مناسبات تولیدی که در جامعه طبقاتی، مناسبات طبقاتی است) جدا کرد. آنها نشان دادند که این التقاط رویزیونیستها کوششی است برای تحمیل قوانین و مقرراتی با محتوای طبقاتی بورژوایی تحت پوشش «تضاد غیر طبقاتی» و میخواهند تحت لوای بالا بردن تولید انقلاب را خفه کنند و با خط مائو یعنی «انقلاب را در یابید، تولید را بالا برید» مقابله نمایند.

سند CRC نیز وقتی می گوید دولت بورژوایی فقط ابزار سرکوب طبقاتی نیست بلکه «جنبه غیر طبقاتی» نیز دارد، درست از همین نوع التقاط استفاده می کند. مضمون و تاثیر این بحث، انکار و قلب این واقعیت بسیار اساسی است که دولت بورژوا دمکراتیك یعنی دمکراسی فقط برای بورژوازی و دیکتاتوری بر پرولتاریا و توده های خلق. «فراموش» کردن این مطلب و صحبت از «پیشرفت تاریخی» دمکراسی بورژوایی در «برخورد به تضاد غیر طبقاتی فرد با جامعه» به معنی فراموش کردن یکی از آموزه های اساسی مارکسیسم است: در جامعه طبقاتی افراد بطور بسیار اساسی و تعیین کننده اعضاء طبقات هستند و حتی «اراده» فردی آنها محصول شرایط اجتماعی و موقعیت طبقاتی آنهاست و نه زائیده یك جوهر فردی مستقل از روابط اجتماعی. (۱۶)

اینجا برای روشنتر کردن مسئله و آشکارتر کردن پایه طبقاتی ـ و دیدگاه و منافع طبقاتی موجود ـ در مواضع سند CRC راجع به دولت بورژوا دمکراتیك و رابطه آن با افراد و با طبقات، بد نیست نگاهی به بخشهای مهمی از آثار عمده مارکسیستی در این مورد بیاندازیم. اول گفته ای از انگلس می آوریم که در آن ماهیت طبقاتی به اصطلاح «اصول جهانشمول» انقلاب بورژوایی را برملا می کند:

«مردان بزرگی که در فرانسه، افکار را برای انقلاب (بورژوایی) که در راه بود آماده می کردند خود انقلابگرانی افراطی بودند. این اشخاص هیچگونه آتوریته بیرونی را به رسمیت نمی شناختند. از مذهب، علوم طبیعی، جامعه و موسسات سیاسی انتقاد بیرحمانه و شدید می شد: همه می بایست مشروعیت خود را در مقابل محکمه عقل ثابت نمایند یا بوجود خود خاتمه دهند»

«اکنون، برای اولین بار روشنی تجلی می کند و برای اولین بار وارد قلمرو عقل می شویم: حالا خرافات، بی عدالتی، امتیازات شخصی و بالاخره ستم توسط حقیقت ازلی، حق ازلی، تساوی مبتنی بر طبیعت و حقوق تخطی ناپذیر بشر مطرود می شود و از بین می رود.»

---

۱۶ ـ شاید لازم باشد اشاره کنیم که انگلس در نامه ای که در سال ۱۸۹۰ به بلوخ نوشت (مارکس و انگلس، نامه های منتخب، پکن انتشارات زبانهای خارجی ص ۷۸ ـ ۷۵) در مورد مسئله اراده فردی «زیاده روی » کرد، قصد او در این نامه این بود که تاکید بیش از حدی را که او و مارکس بالاجبار بر نقش زیربنایی نیروهای مادی (تولیدی) در تعیین پیشرفت اجتماعی بشر گذاشته بودند، «متعادل» کند. انگلس در این نامه برخوردهای جامعه را برخورد اراده های اجتماعی متعددی می خواند که نهایتا توسط نیروهای مادی زیربنایی تعیین می شوند. در این توصیف یك واقعیت اساسی جا افتاده و یا «کنار گذاشته شده» و آن اینکه افراد و «اراده های اجتماعی» توسط موقعیت اجتماعی شان شکل می گیرند و این در جامعه طبقاتی بیش از هر چیز به معنی موقعیت طبقاتی شان است. ولی این گرایش خاص، در این نامه خاص، این واقعیت را که انگلس، و مارکسیسم بطور کلی، معتقد به نقش طبقات و مبارزه طبقاتی (از زمان بوجود آمدن طبقات) است عوض نمی کند. این مسئله چه در مانیفست کمونیست و چه در سایر آثار متعدد مارکسیستی مشهود است.

«ما امروز می دانیم که این قلمرو عقل همان قلمرو بورژوازی بود که بصورت ایده آل در آورده شده بود؛ که حق ازلی در عدالت بورژوایی تجسم یافت؛ که برابری به برابری بورژوایی در مقابل قانون نزول کرد؛ که مالکیت بورژوایی یکی از حقوق اساسی انسان خوانده شد؛ و حکومت عقل، قرارداد اجتماعی روسو، بمثابه جمهوری دمکراتیك بورژوایی وجود یافت؛ و جز این نیز نمی توانست باشد. متفکرین بزرگ قرن هیجدهم نیز مانند پیشینیانشان قادر نبودند از محدودیتهای تحمیلی عصر خود بگذرند. (انگلس، سوسیالیسم علمی، سوسیالیسم تخیلی، منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۳ ص ۱۱۶ ـ ۱۱۵)

مارکس نقل قول زیر را «اصل راهنمای مطالعات» خویش خواند:

«انسانها در تولید اجتماعی موجودیت خود، وارد روابطی مشخص و ضروری می شوند که خارج از اراده آنهاست، یعنی روابط تولیدی منطبق بر آن مرحله مشخص از تکامل نیروهای مادی تولیدی. مجموعه این مناسبات تولیدی ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد؛ این زیربنای واقعی است که روبنای سیاسی و قانونی از آن بر می خیزد و اشکال مشخص آگاهی اجتماعی مربوط به خود را دارد. شیوه تولید زندگی مادی، روند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را در کلیت خود تعیین می کند. این آگاهی انسانها نیست که موجودیشان را تعیین می کند بالعکس موجودیت اجتماعیشان است که آگاهی شان را تعیین می کند.» (مارکس، پیشگفتار و مقدمه کتاب «درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی» ، پکن ؛ انتشارات زبانهای خارجی، ص ۳)

بالاخره لنین می گوید:

«همه میدانند که توده ها به طبقات تقسیم شده اند؛...و معمولا... طبقات توسط احزاب سیاسی هدایت می شوند؛ و احزاب سیاسی عموما توسط گروه هایی کمابیش ثابت که متشکل از با نفوذترین، پرتجربه ترین و معتبرترین اعضاء هستند هدایت می شوند که برای اشغال بالاترین مواضع مسئولیت انتخاب شده و رهبر خوانده می شوند. اینها مسائل ابتدائی است.» (لنین، بیماری کودکی چپ روی ـ پکن ؛ انتشارات زبانهای خارجی فصل ۵ ، ص ۲۹ ـ ۲۸)

نکته زیربنایی و مشترك این نقل قولها این است که افرادی که دیدگاهشان منطبق بر جهان و جهان بینی بورژوایی است و توسط آن شکل می گیرد ـ و این در مورد خرده بورژواهای دمکرات هم صدق می کند ـ قادر به درك آن واقعیت مادی بنیادین که محتوای یك جامعه معین و نهادها و ایده های آنرا تعیین می کند، نیستند. آنها نمی توانند بدرستی زیربنا و ماهیت طبقاتی دمکراسی بورژوایی و عقاید بورژوا دمکراتیك در مورد آزادی، فردیت و غیره را بفهمند، و بر همین مصداق از درك صحیح محتوای دمکراسی پرولتری و دیکتاتوری پرولتری نیز عاجزند. روابط بین طبقات مختلف، بین افراد و طبقات، و بین این طبقات و رهبری ایدئولوژیك و سیاسی شان (احزاب) برای این افراد روشن نیست.

سند CRC که می کوشد به تحلیل «غیر طبقاتی» ـ یا به تحلیل خود از «جنبه غیر طبقاتی» ـ اعتبار ببخشد، بخشی (یا بهتر بگوئیم یك قسمت از یك بخش) از فصل اول «ایدئولوژی آلمانی» مارکس و انگلس را نقل می کند:

«...در طول تکامل تاریخی ...تمایزی بین زندگی افراد تا بدانجا که شخصی است و تا بدانجا که توسط رشته کار و شرایط مربوط به رشته کار معین می گردد، بوجود آمد» (ایدئولوژی آلمانی منتخب آثار مارکس و انگلس مسکو ص ٦٦)

در سند CRC نقل قول به این شکل آمده (پاراگراف ۱۳ ـ ٤) و فقط هم همین قسمت نقل شده و یك قسمت مهم حذف شده است. اگر این قسمت را بطور کامل بخوانیم می بینیم که قسمت از قلم افتاده، منظور مارکس و انگلس را درست بر عکس آنچه CRC میخواهد بنمایاند، میرساند. مارکس و انگلس بروشنی بیان می کنند که فردیت در جامعه طبقاتی درون روابط طبقاتی شکل گرفته و توسط آن شکل می گیرد. مثلا درست در جمله بعد از قسمتی که CRC نقل کرده، مارکس و انگلس می گویند:

«منظور ما این نیست که مثلا اجاره دار یا سرمایه دار دیگر بصورت فرد مطرح نیستند؛ بلکه شخصیتشان توسط مناسبات طبقاتی کاملا مشخص شکل می گیرد و تعیین می شود و تمایز تنها در تقابل با یك طبقه دیگر ظاهر میشود و در میان خودشان فقط وقتی ورشکست شدند مطرح می شود.» (منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱، ص ٦٦)

اینجا مارکس و انگلس نمی گویند که در جامعه طبقاتی «زندگی افراد» و بویژه کار آنها دارای یك «جنبه غیر طبقاتی» است، بلکه می گویند تضادی در این واقعیت است که آنها همچون افرادی مجزا زندگی و کار می کنند اما نقش آنها در تولید و در جامعه بطور کل توسط روند کلی تولید اجتماعی و تقسیم کار آن شکل گرفته و توسط آن تعیین می شود. در جامعه سرمایه داری کار (و موجودیت) افراد به تولید و مبادله کالایی و مهمتر از آن به پروسه انباشت سرمایه داری وابسته است. مارکس و انگلس این نکته را باز کرده و بطور مشخص به مسئله آزادی فردی می پردازند که بویژه تحت سرمایه داری و خصوصا برای پرولتاریا، ظاهر آن (آزادی فردی) در تضاد با جوهرش (ستم و استثمار طبقاتی) قرار دارد. اینجا در قسمتی طولانی تر از همین اثر این نکته را بسط می دهند:

«این مسئله در زمینداری (و حتی بیشتر از آن در قبیله) نیز پنهان است. برای مثال یك اشراف زاده همواره از اشراف است و عوام زاده همیشه از عوام و این خصلت، صرف نظر از سایر روابطش، از شخصیت او جدا نشدنی است. جدایی بین فرد شخصی و طبقاتی و خصلت تصادفی شرایط زندگی یك فرد، فقط با ظهور طبقه ای که خود محصول بورژوازیست ظاهر می شود. این خصلت تصادفی تنها با رقابت و مبارزه میان افراد ظاهر شده و رشد می کند. بنابراین تحت سلطه بورژوازی افراد در خیال آزادتر از دوران قبل بنظر می رسند، چرا که شرایط زندگیشان تصادفی به نظر می آید؛ البته در واقعیت کمتر آزاد هستند چرا که بیشتر در معرض خشونت امور قرار دارند. تفاوت سرمایه داری با زمینداری بویژه در تخاصم بین بورژوازی و پرولتاریا ظاهر می شود. (همانجا تاکید از من)

مارکس در گروندریسه این نکته را بسط بیشتری میدهد و مسئله ای را مطرح می کند که برای افشاء موضع و دیدگاه سند CRC بسیار بجاست:

«در روابط پولی و نظام مبادله ای توسعه یافته پیوندهای وابستگی شخصی، پیوندهای خونی، تربیتی و غیره از هم می گسلد بی اعتبار می شود، یا حداقل بندهای اشخاص با هم جنبه خصوصی پیدا می کند؛ (و همین مایه شیفتگی دمکرات هاست) و افراد مستقل بنظر می رسند (هر چند این استقلال توهمی بیش نیست و در واقع بیشتر بی اعتنایی به یکدیگر است تا استقلال) و به ظاهر آزادند که با یکدیگر برخورد کنند و در محیطی آزاد به مبادله با یکدیگر بپردازند. این استقلال ظاهری فقط هنگامی است که شرائط هستی ، روابطی که پایه و مایه پیوندهای اجتماعی افراد با یکدیگرند، در نظر گرفته نشود (و همین خود نشان می دهد که شرائط مذکور خود کاملا مستقل از افرادند و گرچه آفریده جامعه اند اما به نظر طبیعی و خارج از نظارت افراد آدمی، می

جهانی برای فتح ۱۹۷۱ - ۱۷

رسند... با این همه، بررسی دقیق تر این مناسبات خارجی، این شرایط، نشان می دهد که غلبه بر آنها برای توده افراد یك طبقه و غیره بدون نابود کردن آنها ممکن نیست. [مارکس، گروندریسه ترجمه مارتین نیکولاس؛ کتاب پنگوئن؛ ص ۱۹۴ ـ ۱۹۳؛ تاکیدات در اصل]

ببینیم تحریف مواضع مارکسیستی در مورد رابطه بین افراد و طبقات واصرار بر «جنبه غیر طبقاتی» دولت بورژوا دمکراتیك و «تضاد غیر طبقاتی فرد با جامعه» نویسندگان سند CRC را به کجا می برد. طولی نمی کشد که این تحریفات به یك انتقاد کامل از «گرایش غالب» در «خطی که کمونیستها از لنین به بعد دنبال کردند» می رسد، یعنی:

«...یك گرایش تقلیل گرایی طبقاتی ... بدین معنی که جامعه فقط بر حسب طبقه ومبارزه طبقاتی مورد تحلیل قرار می گیرد و بدین ترتیب جوانب غیر طبقاتی پدیده پیچیده جامعه نادیده گرفته می شود. یکجانبه نگری لنین در درك پیچیدگیهای دیکتاتوری پرولتاریا و بی توجهی کاملش به ضرورت تکوین یك سیستم سیاسی به این گرایش تقلیل گرایانه طبقاتی یاری رساند ـ گرایشی که همچنان بر کل جنبش کمونیستی مسلط است.» (پاراگراف IX ـ ۶)

ادعای گنده ای است ! همه آنچه تا بحال، در انتقاد از این سند، درباره تئوری و عمل لنین در رهبری دیکتاتوری پرولتاریا گفتیم بکنار، ولی مثل اینکه نویسندگان این سند فراموش کرده اند که لنین آثار متعددی در مورد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نگاشت و افرادی مانند روزا لوکزامبورگ را که گرایش داشتند مسئله ملی را منحل کنند و ستم وارده به توده های ملل تحت سلطه را صرفا استثمار طبقاتی، آنهم به محدودترین معنای آن، می خواندند، محکوم کرد. تازه اگر بخواهیم عبارت «تقلیل گرایی طبقاتی» را برسمیت بشناسیم، در مورد این گرایش عامیانه اکونومیستی صدق می کند که همه تضادها را به سطح محدودترین تبلور رابطه کارگر و سرمایه دار تقلیل می دهد؛ و هیچکس بیشتر و پیگیرانه تر از لنین با این گرایش اکونومیستی خاص مبارزه نکرد. ولی مبارزه لنین علیه تمام گرایشات اکونومیستی از زاویه یك طبقه مشخص بود ـ یعنی پرولتاریا؛ و نکته هم همینجاست. نویسندگان سند CRC هم وقتی شبح «تقلیل گرایی طبقاتی» را علم می کنند منظورشان دقیقا تحلیل طبقاتی مارکسیستی است. آنها از ریشه با این گفته مائو که «در جامعه طبقاتی همه بمشابه اعضاء طبقه معینی زندگی می کنند و هر تفکری بدون استثناء مهر طبقاتی خورده است» مخالفند. (۱۷) (مائو ـ درباره پراتیك، منتخب آثار، پکن؛ انتشارات زبانهای خارجی، جلد ۱ ص ۲۹۶)

تصویری از این امر را می توان در مثالی که خود مائو در «سخنرانی در محفل ادبی و هنری ین آن» زد ببینیم. او درباره مفهومی که توسط برخی هنرمندان مطرح می شد ـ بحث «عشق به بشریت» ـ صحبت می کند و می گوید در واقعیت، در جامعه ای که به طبقات تقسیم شده است، هر چند افراد در مورد عشق به بشریت صحبت می کنند ولی پیاده کردن آن در عمل برای هیچکس میسر نیست؛ چرا که جامعه به طبقات تقسیم شده و ممکن نیست بتوان هم به ستمدیده عشق ورزید و هم به ستمگر. خواه ناخواه باید سمتگیری کرد؛ و در هر جامعه طبقاتی این اساسا توسط روابط طبقاتی تعیین می شود. ممکن است، بخصوص از نقطه نظر خرده بورژوایی، بنظر آید که «عشق به بشریت» خصلت طبقاتی ندارد ـ یا ماوراء روابط طبقاتی بوده و به تضادی «غیر طبقاتی» مربوط می شود ـ ولی در واقع همیشه (وتا وقتی جامعه به طبقات تقسیم شده) با مضمونی طبقاتی تبلور می یابد. تاکید بر این نکته، «تقلیل گرایی طبقاتی» نیست ـ ماتریالیسم مارکسیستی است.

ولی با استفاده از مفهوم خود سند CRC («تقلیل گرایی طبقاتی») باید گفت هر چند همه امور جامعه لزوما بیان فوری و مستقیم طبقاتی نمی یابند ولی در تحلیل نهایی همه را می توان به بیانی طبقاتی «تقلیل» داد. مثلا وقتی مائو در اعلامیه سال ۱۹۶۸ در دفاع از مبارزه خلق آفرو ـ آمریکایی گفت که تضاد بین توده های خلق سیاه با طبقه حاکمه آمریکا در تحلیل نهایی تضادی طبقاتی است، منظورش این نبود که مسئله ملی در بین نیست؛ بلکه میخواست بگوید که این تضاد نهایتا از طریق انقلاب پرولتری حل خواهد شد. بطور کلی مبارزه ملی را در تحلیل نهایی موردی از مبارزه طبقاتی خواندن، نفی این نیست که مسئله ملی دینامیزم خاص خودش را دارد، بلکه بدین معناست که مسئله ملی نهایتا و ماهیتا مشروط به روابط بنیادین طبقاتی بوده و حل نهایی آن از طریق حل مبارزه طبقاتی و پیروزی نهایی پرولتاریا بر بورژوازی و دستیابی به کمونیسم میسر است؛ یعنی طبقات مختلف، چه در میان ملل تحت ستم و چه در میان ملل ستمگر در مورد مسئله ملی هم، مانند سایر موارد، دیدگاههای متفاوتی خواهند داشت.

دیگر باید روشن شده باشد که ضدیت سند CRC با «تقلیل گرایی طبقاتی» در واقع یك خواست خرده بورژوایی برای «رهایی» از شیوه مارکسیستی تحلیل طبقاتی و کل بینش و متدولوژی پرولتریست ـ خواستی است بموازات آرزوی «آزاد بودن» از پرولتاریا و دیکتاتوری اش در دنیای واقعی، و انکار تمام تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا («از لنین به بعد») اینجا نقل قولی از مارکس می آوریم که بسیار بجاست. این گفتار در مورد یکی از انواع سوسیال دمکراسی خرده بورژوایی است که در زمینه و شکل بخشا متفاوتی مبلغ «تغییر جامعه بشیوه ای دمکراتیك، ولی تغییری که درون مرزهای خرده بورژوایی صورت بگیرد» می باشد. مارکس میگوید:

«نباید به این پندار کوته بینانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی بر پایه اصولی برای پیشبرد مقاصد طبقاتی خودخواهانه خود می کوشد. برعکس او معتقد است که شرایط خاص رهایی اش در عین حال همان شرایط عامی است که نجات جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چارچوب آن میسر خواهد بود. ونیز نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دمکراسی دکاندار یا مفتون دکانداران هستند اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت

---

۱۷ ـ از این نکته نباید استنتاج کرد که بین موضع طبقاتی یك فرد معین و طرز تفکرش در همه موارد یك رابطه مستقیم و فوری موجود است. همانطور که مارکس و انگلس گفتند ایده های حاکم بر جامعه، ایده های طبقه حاکم است و این ایده ها تاثیر قابل توجهی به افکار جامعه و حتی اعضاء طبقه ستمدیده می گذارد. بعلاوه ایده ها، که از واقعیت مادی سرچشمه می گیرند، بنوبه خود تاثیر زیادی به واقعیت مادی می گذارند. نتیجتا ایده ها، بویژه ایده های صحیح، توانایی زیادی در تاثیرگذاری وسیع بر مردم یك جامعه دارند. این یك اصل اساسی ماتریالیسم دیالکتیکی، مارکسیستی است. (این اصل توضیح می دهد که چرا مثلا برخی افراد، بخصوص روشنفکرانی که از درون بورژوازی و خرده بورژوازی برخاسته اند، دیدگاه پرولتاریا را برگزیده و به مبارزه انقلابی می پیوندند) ولی با همه اینها، در تحلیل نهایی، بین موقعیت طبقاتی و دیدگاه توده های مردم یك انطباق کلی موجود است. و بطور کلی تر، این حقیقتی است که بقول مائو، در جامعه طبقاتی افراد بعنوان اعضاء یك طبقه مشخص زندگی می کنند و همه افکار بدون استثناء مهر طبقاتی خورده است.

داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوازی بدل می سازد اینست که مغز آنها نمی تواند از حدی که خرده بورژوازی در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدینجهت در زمینه تئوریك به همان مسائل و همان راه حل هایی می رسند که خرده بورژوازی بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیك به آن می رسد. بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یك طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنرا دارند نیز بر همین منوال است...»

«ولی دمکرات از آنجا که بیانگر خرده بورژوازی یعنی بیانگر طبقه ای در حال گذار است که در آن منافع دو طبقه برندگی خود را از دست می دهد، می پندارد که اصولا مافوق تناقضات طبقاتی قرار دارد. دمکراتها برآنند که علیه آنها طبقه ممتازی قرار دارد ولی آنها به اتفاق مجموع قشرهای دیگر ملت مردم را تشکیل می دهند و آنچه که بدفاع از آن مشغولند حق مردم است، آنچه که در آن ذینفعند منافع مردم است. به این جهت لزومی نمی بینند که در آستان مبارزه ای که در پیش است به بررسی منافع و مواضع طبقات مختلف بپردازند.» (مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت - مسکو انتشارات پروگرس - صفحات ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ - تاکیدات از متن اصلی است)

ارزیابی از تجربه تاریخی

سند CRC، با دیدگاه خود، کل تجربه سوسیالیسم را چنین جمعبندی می کند:

«...ما بعنوان کمونیست در عین حال که از تلاش قهرمانانه برای خلق جامعه نوین و پدیده های نوینی که در دل سوسیالیسم به ظهور رسیدند (چیزهایی که نقشی مثبت در تحول تاریخ بازی کردند) دفاع می کنیم، این وظیفه را بدوش داریم که اشتباهات خود را کانون توجه قرار داده و تصحیح شان کنیم - نه اینکه آنها را تحت عنوان محدودیتهای تاریخی توجیه نمائیم.» (پاراگراف IX - ۶)

در جواب به این، سه نکته را می توان خاطر نشان کرد:

۱- وظیفه اصلی ما کمونیستها در این رابطه، بخصوص در شرایط خاص حاضر، این است که نه تنها «از تلاش قهرمانانه برای خلق جامعه نوین»، بلکه از دستاوردهای عظیم تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در ایجاد جامعه ای بنیادا نوین (که برای اولین بار در شوروی بظهور رسید و سپس با انقلاب چین و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری به قله های نوینی رسید) نیز دفاع کنیم. در عین حال ما باید بر پایه این دستاوردها، بیرحمانه و عمیقا از اشتباهات خود انتقاد کنیم و در جستجوی شیوه هایی باشیم که در آینده از این اشتباهات اجتناب ورزیم و بطور کلی بکوشیم اشتباهات را به حداقل ممکن برسانیم.

سند CRC از یك طرف مدعی دفاع از «پدیده های نوینی که از دل سوسیالیسم بظهور رسیدند (چیزهایی که نقشی مثبت در تحول تاریخ بازی کرده اند)» است و از طرف دیگر اصرار دارد که «از لنین به بعد» خط و عمل کلی جنبش بین المللی کمونیستی در رابطه با مسئله تعیین کننده قدرت دولتی پرولتری معیوب بوده و چند سال بعد از انقلاب اکتبر «دیکتاتوری حزب» بجای دیکتاتوری توده ها نشست و حتی انقلاب فرهنگی نیز نتوانست از این چارچوب «دیکتاتوری حزب» بگسلد - باید صریحا گفت که این برخورد اگر عوامفریبانه نباشد بسیار غیراصولی است. نتیجه گیری اصولی - از زاویه مارکسیستی - چنین تحلیلی باید این باشد که در این جوامع هرگز دگرگونی سوسیالیستی صورت نگرفت. سوسیالیسم هر چند یك جامعه بی طبقه نیست ولی بیان یك تغییر تاریخی - جهانی است. از اینرو چطور می تواند بفکر یك مارکسیست خطور کند که حزبی بجای رهبری توده ها و اتکاء به آنان دیکتاتوری خود را به آنان اعمال کرده و با این وصف توانسته به چنین تغییرات تاریخی - جهانی دست بزند؟! اگر با این دید بنگریم «پدیده های نوین» و بخصوص پدیده های نوین سوسیالیستی زیادی برای دفاع باقی نمی ماند.

۲- در رابطه با اشتباهاتمان، قبل از هر چیز باید بدرستی سنجید چه اشتباه بود - و چه نبود؛ و بر این پایه آنها را ریشه یابی کرد. این ریشه ها برخی ذهنی اند و برخی عینی؛ برخی از محدودیت تاریخی و تناسب ناموافق نیروهای طبقاتی منتج شدند و برخی نتیجه اشکالات در دیدگاه و متدولوژی و اشتباهات در سیاست و استراتژی بودند.

۳- سند CRC نمی تواند یك ارزیابی صحیح و آموزنده از پیشروی های عظیم و اشتباهات واقعی موجود در این تجربه تاریخی ارائه دهد. این مسئله اتفاقی نیست: بدون ارزیابی صحیح از دست آوردها، تحلیل درست از اشتباهات امکان ندارد و بالعکس (و این کاملا با نکته ای که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بعنوان جهت گیری اساسی به آن اشاره می کند مرتبط است - یعنی جمعبندی از تجربه تاریخی خود عرصه مبارزه حاد طبقاتی است و انتقاد از این تجارب و تکامل خلاق مارکسیسم با مبارزه حاد برای دفاع از اصول اساسی مارکسیسم رابطه تنگاتنگ دارد) ولی متاسفانه سند CRC از اصول اساسی مارکسیسم دست کشیده است.

تمرکز، عدم تمرکز و زوال دولت

همانطور که دیدیم موضع غلط در مورد نقش حزب، بخصوص تحت دیکتاتوری پرولتاریا، در دست کشیدن سند CRC از این اصول نقش محوری دارد. این سند حتی کار را بجایی رسانده که می گوید، «یك گرایش دیگر نیز توسط موضع لنین درباره نقش مرکزی حزب در دیکتاتوری پرولتاریا ترغیب شد. این گرایش که تفکر مسلط در جنبش کمونیستی است بر این پایه مبتنی است که در ارتباط با انقلاب اجتماعی همه چیز را حزب تعیین می کند.» (پاراگراف IX - ۷)

تنها با انکار واقعیت (پراتیك لنین بعنوان رهبر انقلاب اکتبر و جنبش بین المللی کمونیستی و خدمات او در تکامل تئوری مارکسیستی) است که می توان چنین موضعی را به لنین نسبت داد. ولی نسبت دادن این موضع به مائو واقعا وقاحت می خواهد. این درك که توده ها سازندگان تاریخند، آنها و فقط آنها نیروی محرکه تاریخ جهان می باشند، توسط مائو تبلور یافت - مائو به این درك بیان فشرده تئوریك داد و بدون وقفه در عمل، در مبارزه برای کسب قدرت، در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد مبارزه انقلابی بسوی کمونیسم، آنرا بکار بست. و عجیب نیست که سند CRC، با توجه به درك تحریف شده ای که از عمل و «تفکر غالب» در جنبش بین المللی کمونیستی دارد، در حالیکه «از یك طرف» برای پیشاهنك کمونیست نقش رهبری قائل می شود، «از طرف دیگر» فورا و ماهیتا این نقش را نفی می کند.

مسئله، آنجا که این سند باصطلاح «جهت گیری نوین» را مطرح میکند، روشنتر می شود. طبق معمول این جهت گیری «نوین» اصلا هم «نوین» نمی باشد، درك آشنایی است که در میان قشر خاصی از «سوسیالیستهای» بورژوا و خرده بورژوا متداول است. و چنانچه معمول این نوع درکهاست، این «جهت گیری نوین» عمیقا در ایده آلیسم ریشه

دارد. تضادهای واقعی درون جامعه سوسیالیستی و در سطح بین المللی در اینکه تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در عمل از آنچه مارکس با جمعبندی از تجربه بسیار محدود و کوتاه کمون پاریس پیش بینی کرده بود تفاوت داشت، نقش اساسی داشتند. ولی سند CRC از دست کم گرفتن و نادیده انگاشتن این تضادها دست بر نداشته اصرار دارد که، «نقطه آغاز می باید یك درك کیفیتا نوین از قدرت سیاسی پرولتری باشد. این می باید بازتاب درك مارکس از کمون پاریس مبنی بر جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه باشد. بنابراین دولت پرولتری نباید دولتی شبیه به دولت بورژوایی یا دولت تحت سوسیالیسم ـ آنگونه که تاکنون کمونیستها با تمرکز کل قدرت در یك ساختار متمرکز دولتی آنرا عملی ساخته اند ـ باشد. این می باید یك سیستم سیاسی نوین باشد که دولت با آغاز روند جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه، از طریق روند تمرکز زدایی قدرت سیاسی و با هدف رسیدن به مرحله ای که اراده سیاسی کل جامعه مستقیما بتواند بدون وساطت دولت تبارز یابد و متحقق شود، از جنبه دولت بودنش دست بکشد. چنین سیستمی تنها می تواند از طریق اجتماعی کردن واقعی ابزار تولید تکوین یابد که به نوبه خود فقط از طریق یك سیستم سیاسی متکی بر دمکراسی پرولتری می تواند تضمین گردد. این سیستم سوسیالیستی که در آن زیربنای اقتصادی سوسیالیزه و سیستم سیاسی دمکراتیك پرولتری جوانب مکمل یکدیگر هستند، باید به خودی خود قادر به ادامه حیات بوده و تبدیل به یك سیستم اجتماعی شود که از جانب کل خلق قابل قبول بوده و توسط آنها تحت رهبری پرولتاریا بعمل درآید.» (پاراگراف X ـ ۳)

معادله را بنگرید: تمرکز ـ بد؛ عدم تمرکز ـ خوب. این است انزجار کلاسیك خرده بورژوایی از حکومت پرولتاریا که از طریق دولت، قدرتمند متمرکز آن و کنترل متمرکزش به اقتصاد اعمال می شود. این سند عملا خواهان انحلال دولت پرولتری ـ به محض تحکیم حاکمیت پرولتاریا و اجتماعی شدن مالکیت ـ و جایگزینی آن با یك سیستم سیاسی دمکراتیك بدون دولت است.

در واقعیت امر، زوال دولت به معنای از بین رفتن ساختار متمرکز اداری نیست ـ در جامعه کمونیستی نیز به چنین ساختاری نیاز است، هر چند که این ساختار، حتی در مقایسه با جامعه سوسیالیستی ، ساختاری کاملا نوین خواهد بود. و روند زوال دولت ـ روند «جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه» ـ اساسا بشکل تضعیف دستگاه متمرکز دولتی و جایگزینی آن با نهادهای سیاسی غیر متمرکز تبلور نخواهد یافت. جوهر این پروسه عبارتست از شرکت توده های وسیع (و نهایتا تمام خلق) در اداره جامعه ـ هم در سطوح مرکزی و هم در سطوح محلی ـ و اینکار بخشی از یك مبارزه کلی برای غلبه بر اختلاف بین کار یدی و کار فکری، و تقسیم کار ستمگرانه از هر نوع و نابرابری های مربوط به آن در جامعه است.

کمی بیشتر به مسئله تمرکز ـ عدم تمرکز و دید معوج سند CRC از این موضوع بپردازیم. در واقع «جهتگیری نوین» این سند همان خط کهنه آنارکو ـ سندیکالیستی است که لنین مورد انتقاد قرار داد؛ این خطی است که عدم تمرکز را در مقابل قدرت دولتی متمرکز و کنترل اقتصاد توسط دولت پرولتری قرار می دهد و رابطه ایندو را خصمانه قلمداد می کند و رابطه دیالکتیکی و غیر آنتاگونیستی بین شان را درك نمی کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اگر یك دولت مرکزی قدرتمند و کنترل متمرکز آن بر اقتصاد موجود نباشد، عدم تمرکز ناچارا به برخورد منافع محلی و منفرد کشیده خواهد شد، به رقابت سرمایه دارانه پا خواهد داد و به احیاء سیستم سرمایه داری خدمت خواهد کرد. در جهان واقعی امکان ندارد پرولتاریا بتواند بدون اعمال چنین تمرکز قدرتمندی، بر دشمن دیکتاتوری اعمال کرده، در میان خلق دمکراسی برقرار کند و بر اقتصاد مسلط باشد. بدون چنین تمرکزی امکان حفظ یك اقتصاد همگون و متحد سوسیالیستی، اقتصادی که بر توسعه موزون و برنامه ریزی شده استوار بوده و منافع انقلابی پرولتاریا را نمایندگی می کند، وجود ندارد؛ و بدون آن نمیتوان منافع طبقاتی جامع تر پرولتاریا را در خطوط و سیاستهایی که کل جامعه را هدایت می کنند، منعکس ساخت.

از طرف دیگر تمرکز بدون اتکاء به توده ها و میدان دادن به ابتکارات سطوح پائینی و محلی نیز به احیاء سرمایه داری خواهد انجامید که (حداقل در ابتدا) شکل سرمایه داری دولتی بخود می گیرد. بهمین دلیل مائو تاکید کرد که در فرموله کردن برنامه های اقتصاد سوسیالیستی و بهنگام پیاده کردن این برنامه ها، مانند هر کار دیگر، باید خط توده ای بکار برده شده و اساسا بر فعالیت آگاهانه توده ها تکیه شود. ریموند لوتا تجربه بی همتای اجرای خط «انقلاب را دریابید/ تولید را افزایش دهید» در چین سوسیالیستی را چنین جمعبندی می کند: «سیستم برنامه ریزی چین تصمیم گیری را به آتوریته های سیاسی محلی محول کرد که در پیوستگی با جهت گیری سیاسی متحد و اشکال نوین مدیریت سوسیالیستی، اعمال کنترل جمعی توسط پرولتاریا را افزایش داد. انقلابیون چینی نشان دادند که ترکیب کنترل سیستماتیك با آزمونهای خلاق، کنترل مرکزی با ابتکارات محلی، توازن با ارتقاء سطح و هماهنگی اقتصادی با کارزارهای سیاسی توده ای، امکان دارد. آنها سیاست انقلابی را در فرماندهی توسعه اقتصادی قرار دادند. این مدل بیانگر جهشی کیفی در تئوری و عمل برنامه ریزی سوسیالیستی است...»

«مائو جمعبندی کرد که زیاده روی در کنترل از بالا به پائین (عمودی) بر اقتصاد، ابتکار عمومی را خفه می کند. چنین سیستم برنامه ریزی به توانایی های محلی نقش کافی نداده و امکان استفاده خلاق از منابع محلی را سد می کند. این نوع برنامه ریزی، رهبری متحد بر اقتصاد را نیز تضعیف می کند چرا که هر قدر هم اطلاعات آماری و محاسبات قیمت دقیق در دست باشد، اداره کردن یك اقتصاد گوناگون و پیچیده از طریق فرمان های جزء به جزء از بالا، امکان پذیر نیست...»

«چنین بود که سیاست باز گذاشتن دست آتوریته محلی در وحدت دیالکتیکی با رهبری مرکزی متحد و برنامه ریزی متحد پیاده شد. ابتکار محلی، رهبری متمرکز و برنامه ریزی متحد را تقویت کرد نه تضعیف. ولی چسب واقعی این سیستم که ضامن تحقق منافع جمع و احتیاجات انقلاب بطور کلی بود، چسب ایدئولوژیك سیاسی بود و در اینجا بکاربست خط توده ای تعیین کننده بوده و تضمین می نمود که برنامه ریزی منطبق بر منافع توده ها و بر پایه بسیج آنان، انجام شود.» (لوتا، «برنامه ریزی مائوئیستی در تئوری و عمل: از سوسیالیسمی که آرزویش را در سر میپرورانیم و قابل تحقق است، به دفاع برخیزیم» این مقاله در شماره آینده مجله انقلاب (شماره ۶۲) منتشر خواهد شد ـ تاکیدات از اصل است.)

اگر پیشاهنك رهبری نکند چه کسی خواهد کرد؟

بیائید با توجه به این سوال به فرمولبندی «جهت گیری نوین» سند

CRC برگردیم: «سیستم سوسیالیستی که در آن زیر بنای اقتصادی سوسیالیزه و سیستم سیاسی دمکراتیك پرولتری جوانب مکمل یکدیگر هستند، باید بخودی خود قادر به ادامه حیات بوده و تبدیل به یك سیستم اجتماعی شود که از جانب کل خلق قابل قبول بوده و توسط آنها تحت رهبری پرولتاریا به عمل در آید.» اینجا باید پرسید منظور از «کل خلق» چیست؟ آیا این فرمولبندی استثمارگران سرنگون شده را نیز شامل می شود؟ برخورد به استثمارگران نوپا که از درون خود جامعه سوسیالیستی سربیرون می آورند چگونه است؟ عناصر منحط درون زحمتکشان چه می شوند؟ بهرحال هیچ آدم منطقی نمی تواند منکر آن شود که در جامعه سوسیالیستی چنین افرادی پیدا خواهند شد. همینکه پذیرفته شد باید بر این گروهها دیکتاتوری اعمال شود به این واقعیت بر می گردیم که «یك سیستم اجتماعی که از جانب کل خلق قابل قبول باشد و توسط آنها به عمل در آید» نمی تواند بلافاصله و یا در کوتاه مدت بوجود آید ـ این امر بدون یك مبارزه طولانی، و گاهی مبارزه بسیار حاد طبقاتی و در واقع دگرگونی کامل زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه و تمامی جهان میسر نیست.

«باید بخودی خود قادر به ادامه حیات» باشد در این زمینه چه مفهومی دارد؟ آیا بدان معناست که اگر «تمام خلق» تصمیم بگیرند که این نظام را نمی خواهند، باید آنرا تا آینده نامعلومی کنار گذاشت ؟ مثلا تا زمانی که این «تمام خلق» دوباره تصمیم بگیرند که حداقل برای چند صباحی، خواهان این نظام اند؟ مزخرف بودن این درك ـ که مرتبط است با مزخرفات شبه خروشچفی «تمام خلق» بی طبقه ـ آشکار است.

اما آنها گفته اند که این «تمام خلق» باید این نظام «سوسیالیستی» را «تحت رهبری پرولتاریا» به اجرا درآورد. ولی اینجا سند CRC با تضادی منطقی که خود ساخته روبرو می شود. طبعا، طبق منطق خود سند، میتوان پرسید: چه کسی به پرولتاریا «حق» اِعمال رهبری داده است؟ آیا از نقطه نظر «تمام خلق» این امر به همان هولناکی «دیکتاتوری حزب» نیست؟ ولی حتی اگر این رهبری پرولتاریا مورد قبول واقع شود، در عمل چگونه اعمال خواهد شد (بعنوان یك نهاد یا «غیر نهاد») و از چه ابزار و مکانیزم هایی باید استفاده شود که دوباره عملا بهمان وضعیتی که پیشاهنك پرولتاریا نقش رهبری کننده ایفا می کند برنگردیم؟

در واقع باز هم منطق سند به این نتیجه خواهد رسید که هیچ پیشاهنگی، حداقل پیشاهنك پرولتری، نباید موجود باشد. و در پس آن به این نتیجه هم خواهد رسید که هیچکس، هیچ نیرو و طبقه اجتماعی را نباید از صف «تمام خلق» کنار گذاشت؛ چه کسی به گروهی «حق» داده خود را به کرسی قضاوت نشاند و تصمیم بگیرد چه کسانی جزو «تمام خلق» محسوب می شوند؟ البته این سوال جوابی دارد، ولی این جواب با دیدگاه بورژوا ـ دمکراتیکی که در این سند موجود است، فراهم نخواهد شد.

بنظر می رسد فعلا سند CRC می پذیرد که رهبری حزب پیشاهنك برای سرنگونی قدرت دولتی کهن، در هم کوبیدن ماشین دولتی کهن و سپس «برقراری سیستم سیاسی نوین» ضروریست (پاراگراف X ـ ٤) و چنین ادامه می دهد «حزب پیشاهنك پرولتاریا می باید نقش رهبری کننده را تا زمانیکه سیستم سیاسی نوین بطور موثر بکار افتد (از طریق کامل کردن روند اجتماعی کردن ابزار تولید و سپس تحکیم قدرت در دست طبقات حاکمه نوین تحت رهبری پرولتاریا) بازی کند. زمانیکه این امر به انجام رسید، حزب می باید از نظارت انحصاری اش بر تحولات انقلابی دست بکشد و بگذارد سیستم خودش کار کند. تحت سیستم دمکراتیك پرولتری، کارآرایی سیستم جدید از سوی خلق و از طریق یك روند دمکراتیك باز که تمام خلق آزادانه از طریق تشکلات سیاسی خودشان یا هر چیز دیگر در آن درگیر خواهند بود، مورد قبول واقع شده یا رد خواهد شد.» (همانجا) یکبار دیگر سند در آشفته بازار تضادهای منطقی که خود ساخته گیر کرده است.

یکم، در مورد سرنگونی قهرآمیز نظام کهن و نقش حزب پیشاهنك در آن، که در ابتدای این نقد به آن اشاره رفت، در ارتباط با سند CRC چند نتیجه گیری کلی کنیم: موضع این سند در مورد به اصطلاح دیکتاتوری حزب بطور گریز ناپذیر در پیوند با موضعی قرار دارد که طبق آن سرنگونی قهرآمیز هم، بخصوص اگر توسط حزب پیشاهنك رهبری شود، غلط بوده ـ و عملی نخبه گرایانه و قهرآمیز نه فقط علیه بورژوازی بلکه علیه توده های خلق است چون امکان دارد این توده ها، حداقل در ابتدا، با حزب پیشاهنك در مورد لزوم این سرنگونی قهرآمیز هم نظر نباشند. آیا این سوال که نظام کهن را باید برانداخت یانه، نباید به رای «تمام خلق» گذاشته شود؟ یا شاید باید از «تمام خلق» منهای طبقه حاکم و کسانیکه علنا از آن حمایت می کنند، رای گیری کرد؟ ـ ولی باز به همان مشکل آزار دهنده بر می خورید: چه کسی تصمیم می گیرد، چه کسی «حق» دارد تصمیم بگیرد، که چه افرادی را باید از صفوف «تمام خلق» کنار گذارد و چه کسانی را نگذارد. طولی نخواهد کشید که این مشغله فکری دمکراتیك صوری جای هرگونه گرایشی به سرنگونی سیستم را بگیرد!

این شاید، بنظر کاریکاتوری از موضع سند CRC برسد، اما اینطور نیست. تصادفی نبود که خط خروشچف در مورد «دولت تمام خلقی» بخشی از یك مجموعه بود که «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» را نیز در بر می گرفت. با توجه به خط و منطقی که در سند CRC پیش گذاشته شده نیز چنین وجه اشتراکی را میتوان دید. اگر بر این خط و منطق پافشاری شود، دیری نخواهد کشید که نسخه کم و بیش آشکاری از «گذار مسالمت آمیز» نیز پیچیده شود.

برگردیم به این مسئله که چه وقت و با چه معیاری باید تعیین کرد که حزب دیگر نباید دارای یك نقش رهبری نهادی شده در جامعه نوین باشد. اینجا هم به یکی دیگر از تضادهای منطقی آشنای سند CRC برمی خوریم. چه کسی تعیین می کند که چه زمانی «سیستم سیاسی نوین بطور موثر» بکار افتاده است و مشخصا چه موقع «قدرت در دست طبقات حاکمه نوین تحت رهبری پرولتاریا» باندازه کافی تحکیم شده است که پرولتاریا دیگر باید از نقش خود دست بکشد؟ آیا حزب است که تصمیم می گیرد؟ ولی این خود یك تضاد است ـ حزب چطور می تواند برای توده ها تصمیم بگیرد که آنها دیگر به نقش رهبری نهادی شده حزب نیازی ندارند؟ یا، اگر این حزب نیست که تصمیم می گیرد، این تصمیم توسط چه کسانی و چگونه اتخاذ خواهد شد؟ به رای مردم گذاشته می شود؟ چه کسی تصمیم می گیرد که زمان رای گیری فرا رسیده، چه کسی سازماندهی اش می کند و قواعدش را تعیین می کند و غیره و غیره؟ مسخرگی این سوالات انعکاس ایده آلیسم اساسی خطی است که در سند CRC پیش گذاشته شده است.

در بررسی جنبه اقتصادی باید گفت که تاکنون در هیچ یك از کشورهای سوسیالیستی روند اجتماعی کردن مالکیت بهیچوجه کامل نشد، بخصوص به آن مفهومی که مارکس آنرا در نقد برنامه گوتا تصویر کرد (تمام انواع مالکیت به مالکیت تمام جامعه در می آید) و تجربه بما می گوید که برای رسیدن به تولید کاملا اجتماعی شده، به زمانی دراز نیاز

چاپی برای ۱۳۷۱ - ۱۷

است. هم در شوروی و هم در چین زمانیکه سوسیالیستی بودند، امور هنوز به مرحله ای که تمام ابزار تولید در مالکیت تمام خلق باشد تکامل نیافته بود و این واقعیت یکی از دلایلی بود که باعث می شد کالاها و بهمراه آن قانون ارزش کماکان نقشی مهم، اگر نه تنظیم کننده، در اقتصاد ایفا کنند. در چین مالکیت جمعی گروههای دهقان هنوز متداول ترین شکل مالکیت بود و تیم های نسبتا کوچك تولید هنوز واحدهای اصلی محاسبه اقتصادی بودند. مائو، و بدنبال او چان چون چیائو، این مسئله را تضادی مهم و دراز مدت تشخیص دادند، تضادی که با موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی و تولید مثل مداوم بورژوازی تحت سوسیالیسم پیوند تنگاتنگ دارد. سند CRC بدون برخورد به اینگونه سوالات حیاتی، می گوید وقتی روند اجتماعی شدن تکمیل شد حزب باید از نقش پیشاهنك نهادی شده خود دست بکشد؛ این نشانه ای دیگر و جدی تر از ایده آلیسم این سند است.

دقیقا بخاطر وجود این تضادهای عمیق و انعکاس آنها در روبنا، حزب باید تا مدتها ـ فی الواقع در سراسر دوره تاریخی گذار سوسیالیستی که با این تضادها رقم می خورد ـ نقش رهبری کننده داشته باشد؛ و برای ایفای صحیح آن ـ در رابطه صحیح با توده ها ـ این نقش رهبری کننده باید نهادی شود و اگر چنین نشود، همانطور که قبلا اشاره شد، بخاطر تضادهای کماکان موجود، لاجرم گروهی دیگر بر دیوان تصمیم گیری خواهد نشست، گروهی از میان دستجات بورژوازی.

چه نوع حزبی، چه نوع انقلابی؟

«جهت گیری نوین» سند CRC در تضاد با درك فوق الذکر بوده و معتقد است که از زمان کسب قدرت، حزب، حتی زمانیکه هنوز باید نقش پیشاهنك ایفا کند، «می باید آتوریته اش را فقط بلحاظ سیاسی از طریق نهادهای انتخاب شده توسط خلق اِعمال دارد» و بعلاوه حزب باید بمثابه «یك حزب علنی» عمل کند و «بسیار دمکراتیك بوده و حتی وجود فراکسیونها و غیره را بعنوان یك اصل مجاز شمارد.» (پارا گراف X ـ ۵) و هنگامیکه عملکرد سیستم نوین سیاسی و اقتصادی، بنا بر اصول ارائه شده توسط این سند، تکوین یافت، حزب «می باید رسما از انحصار قدرت خود دست کشد» و «حق حاکمیتش می باید کاملا متکی بر پشتیبانی انتخاباتی بدست آمده بر پایه پلاتفرم حزب، نظیر هر پلاتفرم دیگر باشد.» (پاراگراف X ـ ۹)

باز هم ایده آلیسم. این در بهترین حالت بازی با انقلاب سوسیالیستی است. این حزب ممکن است بدرد جامعه سوسیالیستی ای بخورد که در یك دنیای خیالی و شاعرانه بوجود آید، دنیایی که در آن از محاصره امپریالیستی خبری نیست، زمینه ای برای تولید مثل مستمر بورژوازی درون خود جامعه سوسیالیستی وجود ندارد، تمایزات اجتماعی و تضادهای طبقاتی بین خود مردم ناچیز است، طبقات استثمارگر نفوذ ایدئولوژیك ندارند و قس علیهذا. ولی روشن است که این حزب هیچ ربطی به یك حزب انقلابی که باید بمثابه پیشاهنك یك مبارزه طبقاتی قاطع (درون کشور و در سطح بین المللی) عمل کند، ندارد؛ و ربطی ندارد به حزبی که باید علیه دشمن طبقاتی برزمد، دشمنی که هنوز از پایه ای قدرتمند در سطح بین المللی برخوردار بوده و حتی درون جامعه سوسیالیستی شرایط مادی قدرتمندی بنفعش عمل می کند. (۱۸)

یك «حزب علنی» که وجود فراکسیونها را «بعنوان یك اصل» مجاز می شمارد و غیره، ممکن است «خیلی دمکراتیك» بنظر آید. ولی در واقعیت این دستورالعمل ساختن حزبی است که «مراکز» متعددی دارد که هیچکدامشان، بخصوص بهنگام مبارزه حاد طبقاتی، قادر به نمایندگی منافع انقلابی پرولتاریا نیستند ـ چنین حزبی به انحطاط فرقه گرایی بورژوایی در خواهد غلتید. واقعا «خیلی دمکراتیك» است ـ خیلی بورژوا دمکراتیك است ـ این «اصل» یك اصل بورژوایی است.(۱۹)

فراموش نکنیم که یکی از جوانب مهم تجربه حزب بلشویك، در رهبری انقلاب اکتبر و ایجاد دولت شوراها، عبارت بود از گسست از نفوذ سوسیال دمکراسی، که یکی از نمایندگان برجسته اش حزب سوسیال دمکرات آلمان به رهبری کائوتسکی بود. این گسست روندی بود که در برخورد به جنك اول جهانی به اوج خود رسید و به گسست کامل انجامید؛ جنك اول تند پیچی بود که در آن انحطاط اپورتونیستی اکثریت احزاب انترناسیونال دوم از کمیت به کیفیت رسید و بلشویك ها نیز در گسست از گرایشات غلطی که در جنبش بین المللی سوسیالیستی سلطه قابل ملاحظه ای داشت، از کمیت به کیفیت رسیدند. یکی از حادترین کانونهای این مبارزه دقیقا مسئله حزب بود.

همانطور که میدانیم، بلشویکها، تحت رهبری لنین، جهت آماده شدن برای انقلاب اکتبر و رهبری آن مجبور شدند برای ایجاد و حفظ حزب پیشاهنگی که برای انجام وظایف انقلاب پرولتری لازم بود، با چنك و دندان بستیزند. بعد از کسب قدرت نیز بلشویکها مجبور شدند درك از حزب پیشاهنگی که قادر به رهبری مبارزه ممتد باشد را تکامل داده و به آن جامه عمل بپوشانند. یکی از تبارزات مهم این مسئله غیرقانونی کردن فراکسیونهای درون حزب بود. هر چند به این مسئله در ابتدا بعنوان اقدامی موقتی در مقابله با شرایط بغایت دشوار بعد از جنك داخلی نگریسته می شد، ولی واقعیتی است که بعدا جنبه عمومی و دراز مدت یافت. و این درست بود.

احزاب واقعا کمونیست، پیشاهنگان واقعی انقلاب پرولتری، نیازمند برخورد دیدگاههای مخالف و مبارزه شدید ایدئولوژیك درون صفوف خود هستند، ولی این امر باید از طریق ساختار تشکیلاتی متحد حزب پیش رود و نه از طریق تشکیل فراکسیون های متشکلی

---

۱۸ ـ سند CRC کاملا فراموش نکرده مبارزه طبقاتی را متذکر شود و می گوید سیستم دمکراسی پرولتری مورد نظرش «می باید بیشتر تکامل یابد» («از آنجا که سوسیالیسم خود یك دوره تحول انقلابیست») و «چنین تغییراتی در ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، خود موضوع مبارزه طبقاتی خواهد گشت.» (همانجا) ولی این درك مبهم از «مبارزه طبقاتی» بخشی از دید خیال گونه سند CRC از «جامعه سوسیالیستی» می باشد که در آن پایه مادی موجودیت و قدرت بورژوازی نه بطور جدی بحساب آمده ـ و نه حتی بدرستی فهمیده شده است. «مبارزه طبقاتی» شان هم مثل «سوسیالیسم» شان تخیلی است و هیچ ربطی به مبارزه طبقاتی واقعی و تعیین کننده ای که باید در سراسر دوران گذار سوسیالیستی، بمثابه حلقه کلیدی، جریان داشته باشد، ندارد. جایی که ماهیت «دوره تحول انقلابی» تحریف شده و پایه تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی، و مرکزی بودن آنها، در سراسر این دوره بد فهمیده می شود و نادرست مطرح می شود، صحبت از «مبارزه طبقاتی» و «دوره تحول انقلابی» فایده ای ندارد.

۱۹ ـ یکی از تبلورات مهم این اصل بورژوایی اینست که به ایده ها، و از آنجمله خطوط و «پلاتفرم های» احزاب سیاسی ، بمثابه کالاهایی برخورد می کند که ارزششان در «بازار ایده ها» تعیین می شود (و بویژه خرده بورژوازی ، مستعد گرفتاری در این توهم می باشد که با عملی شدن «بازار آزاد» عملا مساوات برقرار خواهد شد. اینجا به یك مسئله توجه نشده و آن اینکه جوهر بازار سرمایه داری مشخصا سلطه و استثمار طبقاتی است.

که هرکدام رهبران و پلاتفرم های متفاوت خودشان را دارند و غیره. موارد جدی نقض انضباط و فعالیت فراکسیونی درون حزب کمونیست نزدیك بود قیام اکتبر را نابود کند (کامنف و زینویف که با قیام، یا حداقل با زمان آن، مخالف بودند، برنامه قیام را علنی کردند و اینکار میتواست نتایج مهلکی در برداشته باشد)؛ و اگر فراکسیونها (در سال ۱۹۲۱) غیر قانونی نمی شدند، سر جمهوری نوین شوراها را به باد می دادند و واضح است که از ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری پرولتاریا ممانعت می کردند. (۲۰)

با خطی که در مورد ماهیت و نقش حزب تحت سوسیالیسم در این سند CRC پیش گذاشته شد، چگونه پرولتاریا قادر خواهد بود رهبریش ـ درواقع دیکتاتوری همه جانبه اش ـ را در روبنا، از جمله در عرصه های مهمی مانند فرهنك اعمال نماید؟ در چنین حالتی، چه نوع فرهنگی، نماینده چه طبقه ای بر صحنه سلطه خواهد داشت؟ لازم به یادآوریست که مائو از دلایل ضروری و بینهایت بموقع بودن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری، یکی به این نکته اشاره کرد که حتی بعد از کسب قدرت و تا زمان وقوع انقلاب فرهنگی، آموزش و فرهنك رویهمرفته در تسلط بورژوازی (بویژه رویزیونیست ها) باقی مانده بود. بیرون آوردن این عرصه های حیاتی از دست رویزیونیست ها و آغاز تغییر ریشه ای این عرصه ها، مبارزه ای عظیم می طلبید. تصور اینکه خط پرولتری بر پایه خودرویی و بدون رهبری سیستماتیك و همه جانبه حزب بر عرصه فرهنك غالب خواهد شد، ایده آلیسم محض است ـ و برای ایفای نقش رهبری، به یك حزب واحد که بحول خطی واحد متحد باشد نیاز است نه حزبی که به فراکسیون ها تقسیم شده و اسیر فراکسیونیسم می باشد. در غیاب این رهبری، روبنا در سلطه بورژوازی درآمده و این بنوبه خود بمعنای تسلط مناسبات سرمایه داری بر زیربنای اقتصادی می باشد ـ و سرمایه داری در کل جامعه احیاء خواهد شد. (۲۱)

مدل انتخاباتی بورژوایی یا رهبری توده ها برای بازسازی جهان

آری، حزب باید به توده ها تکیه کند نه به موقعیت پرنفوذ خویش؛ ولی تکیه به توده ها به این معنا نیست که مثل احزاب سوسیال دمکراتیك دنبال توده ها بیفتد و از چارچوب و محدوده بورژوا دمکراتیك سیاست بازی برای کسب رای فراتر نرود و از زیر بار مسئولیت خویش یعنی ایفای نقش پیشاهنك و رهبری توده ها در انقلاب شانه خالی کند.

تا اینجا باید روشن شده باشد که در واقعیت دید سند CRC از عملکرد «سیستم دمکراتیك پرولتری» با سیستم بورژوا دمکراتیك تفاوت کیفی ندارد. طبق «مدلی» که این سند پیش می گذارد «حق حاکمیت» حزب کمونیست «کاملا متکی بر پشتیبانی انتخاباتی بدست آمده بر پایه پلاتفرم حزب، نظیر هر پلاتفرم دیگر» است؛ چنین «مدلی» در بهترین حالت شرایطی پیش می آورد که در آن مراکز قدرتی که حول پلاتفرم های متفاوت گرد آمده اند، برای رای توده ها به رقابت برمی خیزند. نتیجه (بازهم در بهترین حالت) نوعی دولت «ائتلافی» است که در آن «کمونیستها» و «سوسیالیستها» ی گوناگون با نمایندگان سایر گرایشات

۲۰ـ ممکن است خیانت ضد انقلابی کامنف و زینویف در شرایطی که از لحاظ سیاسی (و هم به معنی واقعی کلمه) مسئله مرگ و زندگی در میان بود، نتیجه شرکت ایشان در یك فراکسیون سازمان یافته نبوده باشد ـ و بهرحال، با یك اقدام تشکیلاتی مبتنی بر غیر قانونی کردن فراکسیون ها نمیتوان از این مسائل جلوگیری کرد ـ ولی اعمال آنها آشکارا خصلت فراکسیونی داشت: مطابق خط و انضباط خود و برخلاف خط و انضباط حزب عمل میکردند. و بواقع هر قدر موجودیت فراکسیون ها طولانی مدت تر و تکامل یافته تر باشد، وحدت اراده و عمل حزب را جدی تر زیر ضربه می برد و توانائی ایفای نقش پیشاهنك، رهبری توده ها در مبارزه انقلابی، (برای کسب قدرت و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و سپس پیشبرد انقلاب تحت این دیکتاتوری) را از حزب سلب می کند.

برای اینکه مسئله را بیشتر بشکافیم بد نیست شرایط خاصی که منجر به غیرقانونی کردن فراکسیون ها در حزب بلشویك در سال ۱۹۲۱ شد را بررسی کنیم. اقتصاد جنك زده ای که در شرف فروپاشی کامل بود نیازمند بازسازی بود و بلشویك ها را بمصاف می طلبید، باید با بخش های کلیدی جمعیت (بخصوص در روستا) مجدداً پیوند برقرار می کردند، و تشکیلات باید در میانه جابجائی اجتماعی، نارضایتی سیاسی (از جمله در میان طبقه کارگر شهری) و تزلزل اقشار میانی، تقویت می شد. جنك داخلی با پیروزی خاتمه یافته بود، ولی سرنوشت انقلاب هنوز روشن نبود. وظایف نوینی در پیش رو بود، تغییراتی جدی در سیاست طلب می شد (سیاست اقتصادی نوین بیان سیستماتیك این نیاز بود) و باید مهارت های نوینی، بخصوص در زمینه مدیریت اقتصاد، پرورش می یافت. به مصاف وضعیت نوین رفتن حزبی متحد و مصمم میخواست، ولی حزب خود تحت تاثیر کشاکش و خیزش دوران جنك داخلی بود، و جز این نیز نمیتوانست باشد. مبارزه دو خط شدیدی بر سر راهی که باید در پیش گرفته می شد، درگرفت. این امر اجتناب ناپذیر بود. ولی مشکل فزاینده فراکسیونیسم، پیگرد موفقیت آمیز این مبارزه را مشکل میکرد.

گروه های گوناگون مخالف بحول پلاتفرم های جداگانه سازماندهی میکردند، دستور جلسات حزب را به مسائل ثانوی میکشاندند و تبعیت از پلاتفرم خود را به انضباط حزبی ارجح می شمردند. خطر واقعی اتشعاب حزب، در این اوضاع وخیم ، لنین را نگران کرده بود. او نگران این بود که لزوم لیبرالیزه کردن امور اقتصادی به گرایشات بورژوا ـ دمکراتیك درون حزب دامن زند. اوضاع بگونه ای بود که عناصر فراکسیونی هر کجا و هر وقت که دستشان می رسید، درصدد پیاده کردن برنامه های خود برمی آمدند (مثلا پیروان تروتسکی سعی میکردند برنامه خود در میلیتاریزه کردن اتحادیه ها را پیاده کنند، سیاستی فاجعه بار که به سرخوردگی درون اتحادیه ها و بی اعتمادی کل جامعه به حزب پا میداد، و این درست زمانی بود که زنده کردن اعتماد عمومی به انقلاب بسیار اهمیت داشت.) هجوم اعضاء جوان و بی تجربه به حزب، بهمراه بسیاری از سوسیال رولوسیونرها و منشویك های سابق ولی اصلاح نشده، زمینه مساعدی برای سازماندهی فراکسیون ها درون حزب بوجود آورد.

اگر فراکسیونیسم بحال خود رها می شد، تصمیم گیری و انجام تصمیمات حزبی مشکلتر می شد، وحدت حزب ضربه میخورد و سیاست های غلط آزادی عمل بیشتری بدست می آوردند؛ خلاصه اینکه پایه های حکومت پرولتری تضعیف می شد. بعلاوه، دقیقاً به این خاطر که بلشویك ها اکنون یك حزب در قدرت بودند، فراکسیونیسم ابعاد جدید و تهدید کننده ای بخود گرفت. دشمنان داخلی و خارجی انقلاب برای پیشبرد منافع خویش می توانستند روی توطئه و کار فراکسیونی از طریق گروهبندی های نزدیك به قدرت حساب باز کرده و از آن سود جویند، و این در حالی بود که تکثیر گروه هایی که حول برنامه های خود سازمانیافته بودند به دشمنان درون انقلاب فضای بازتری جهت مانور و سازماندهی میداد.

هرچند شرایط ویژه ای که در سال ۱۹۲۱ به غیرقانونی کردن فراکسیون ها درون حزب بلشویك انجامید، برای دولت نوین پرولتری و حزب رهبری کننده اش شرایطی بغایت بحرانی بود، و هرچند وجود فراکسیون در یك حزب در قدرت پایه های قدرتمندی برای نیروهای ضدانقلابی ایجاد میکند که بتوانند چه از داخل و چه از خارج کشور سوسیالیستی، دولت سوسیالیستی را تضعیف یا حتی سرنگون کرده و یا از درون منحطش کرده و به ضد خود تبدیلش کنند؛ با وجود این، در این مورد اصول عام تری دخیل می باشد. تاریخ حزب بلشویك نشان می دهد که حتی قبل از کسب قدرت نیز بلشویك ها مجبور بودند از خط تشکیلاتی که بر احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم غالب بود، بطور کاملتر گسست کنند، خطی که وجود فراکسیون

«دمکراتیکی» که بطور علنی تر بورژوا و خرده بورژوا هستند، درهم می آمیزند و منافع اساسی توده ها را «متحدانه» زیرپا میگذارند، هیچ تغییر ریشه ای در جامعه صورت نمی گیرد (وهر تلاشی برای انجام چنین تغییراتی فوراً و بیرحمانه توسط این دولت «ائتلافی» سرکوب خواهد شد) آیا به اندازه کافی ـ یا درواقع بسیار بیش از اندازه ـ در سراسر جهان تجاربی اینگونه نداشته ایم؟ (۲۲)

اگر کسی با پروسه انتخاباتی آشنا بوده و دچار «نسیان سیاسی» نباشد، با شنیدن این نظریه که یك چنین روند انتخاباتی به بیان «اراده سیاسی» توده ها منتهی خواهد شد، خنده تلخی تحویل خواهد داد. فقط کسانی که بورژوا دمکراسی را از خود بورژوازی جدی تر میگیرند، میتوانند معتقد به این نظریه باشند ـ آنها یا نیاموخته اند که این دمکراسی و روند انتخاباتی اش ابزاری است در خدمت اعمال دیکتاتوری بورژوازی به توده ها، و یا «آموخته ها را بدور افکنده اند» البته این بمعنای نامشروع بودن نقش انتخابات در جامعه سوسیالیستی نیست، ولی باید دانست که روند رسمی انتخابات والاترین و اساسی ترین تبلور «اراده سیاسی» توده ها نیست؛ در روندی که «اراده سیاسی» توده ها از طریق آن بیان می شود، انتخابات فقط میتواند یك نقش تبعی داشته باشد؛ و اینکه در جامعه طبقاتی، انتخابات نیز درست مثل سایر امور توسط روابط بنیادین طبقاتی تعیین شده و شکل می گیرد؛ و در جامعه سوسیالیستی انتخابات باید منعکس کننده اعمال قدرت سیاسی پرولتاریا و نقش رهبری کننده حزبش بوده و به آن خدمت کند.

توضیح زیر در مورد نقش انتخابات در جامعه بورژوایی، در مورد روند (بورژوا) دمکراتیك انتخاباتی که سند CRC برای «جامعه سوسیالیستی» و «سیستم دمکراتیك پرولتری» خویش تصویر میکند، نیز صادق است:

«خود روند انتخاباتی، مناسبات طبقاتی ـ و تخاصمات طبقاتی ـ بنیادین جامعه را می پوشاند و شرکت سیاسی اشخاص منفرد شده در جاودانی کردن وضع حاضر را نهادی کرده و بدان بیان رسمی می بخشد. این روند مردم را به افراد ایزوله تبدیل کرده و در عین حال موقعیت آنها را از لحاظ سیاسی به یك موقعیت منفعل تقلیل می دهد و جوهر سیاسی این انفعال منفرد شده را تعیین میکند ـ چرا که هر شخص، منفرداً جدا از سایرین بر یکی از موضوعات مورد انتخاب تاکید می گذارد و این موضوعات خود توسط قدرتی فعال که ماوراء توده های منفرد شده «شهروندان» قرار دارد فرموله و معرفی می شوند.» (آواکیان، دمکراسی، ص ۷۰ ـ تاکید در اصل)

در سراسر سند CRC موارد زیادی از رجوع به «اراده سیاسی» خلق و پرولتاریا دیده می شود. ولی یکبار هم به این مسئله توجه نشده که برای تحقق، و یا حتی برای تعیین «اراده سیاسی» پرولتاریا و توده ها هیچ راهی بجز نقش رهبری حزب ـ از طریق اعمال خط توده ای و کلا خط سیاسی و ایدئولوژیك کمونیستی ـ وجود ندارد، درواقع سند CRC چنین نظریه ای را نفی کرده است.

درواقع همانطور که دیدیم، سند CRC مرتباً نقش پیشاهنك حزب را در مقابل فعالیت آگاهانه توده ها می گذارد. جای شك و شبهه باقی نمی ماند: میگویند وقتی ارتش دائم منحل شد و خلق مسلح جای آنرا گرفت، و هنگامیکه حزب و «نقش پیشاهنك» بجایی رسید که بر پایه پلاتفرم خود (نظیر هر پلاتفرم دیگر) با سایر احزاب به رقابت بر سر

و غیره را درون حزب مجاز میشمرد. این خط از دیدگاه و برنامه رفرمیستی اکثریت این احزاب (و پرنفوذترینشان) نشئت می گرفت ـ جهت گیری این خط، رهبری توده ها برای سرنگونی و خرد کردن دستگاه دولتی کهن و ایجاد دولت نوین پرولتری نبود. غیرقانونی کردن فراکسیونها در حزب بلشویك در سال ۱۹۲۱ ـ و سپس تشبیت آن بعنوان یك اصل اساسی تشکیلاتی در احزاب کمونیست ـ بیانگر هم خط شدن کاملتر اصول و عمل تشکیلاتی با احتیاجات عینی مبارزه انقلابی پرولتری، چه قبل و چه بعد از کسب قدرت بود.

در بحث بخش های نتیجه گیری سند CRC، بیشتر به مسئله فراکسیون های درون حزب می پردازیم.

۲۱ـ در جزوه «سه مبارزه عمده در جبهه فلسفی چین» این هشدار مائو آمده که «اگر ما یك اقتصاد سوسیالیستی بنا ننهیم، دیکتاتوری پرولتاریائی ما به یك دیکتاتوری بورژوایی، به یك دیکتاتوری ارتجاعی فاشیستی بدل خواهد شد» («سه مبارزه عمده» ـ پکن، انتشارات زبانهای خارجی سال ۱۹۷۳، ص ۱۹) و طرف دیگر قضیه اینست که اگر پرولتاریا، در روبنا و از جمله عرصه های فرهنك و ایدئولوژی، یك دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی اعمال نکند، ساختمان اقتصاد سوسیالیستی و ماندن بر جاده سوسیالیستی امکان ندارد. خط سند CRC پژواك ـ یا درواقع «آنروی سکه» خط لیوشائوچی و پیروان فلسفی اوست. آنها، بعد از کسب قدرت سیاسی سراسری در چین، می گفتند که طی یك دوره طولانی، اقتصاد باید خصلتی داشته باشد که «سنتز» سوسیالیسم ـ سرمایه داری است و روبنا هم به بخش سوسیالیستی خدمت کند و هم به بخش سرمایه داری و «هم در خدمت بورژوازی باشد» (همانجا ص ۱۶) خط سند CRC «از یك جهت دیگر» به همینجا میرسد چرا که پایه های اعمال دیکتاتوری همه جانبه پرولتاریا بر روبنا را سست کرده و شرایطی بوجود می آورد که طی آن، در تشوری، نیروهای مختلف طبقاتی در روبنا «شریك قدرتند»؛ و البته این روبنای «سنتز» شده به معنای این خواهد بود که بورژوازی پرولتاریا را «سنتز» میکند ـ یعنی«میبلعد» ـ و کنترل کل روبنا را به دست میگیرد و جامعه را بشیوه خود دگرگون میسازد و سرمایه داری را احیاء میکند.

۲۲ـ احزاب کمونیست و سوسیالیست متعددی به پارلمانتاریسم بورژوایی سقوط کردند و / یا شرکت در دولت های «ائتلافی» در کنار انواع نیروهای بورژوا را کانون تلاش های خود قرار دادند؛ ولی شاید بتوان گفت که تجربه حزب کمونیست اندونزی در اواسط سال های ۱۹۶۰ از تمام این فجایع اسفبارتر بوده، که به کشتار صدها هزار کمونیست (وسایر مردم اندونزی)، خرد شدن یك حزب کمونیست قدرتمند توسط ارتجاعیون انجامید. قبل از اینکه کار به اینجا بکشد، حزب اندونزی بطور روزافزون توجه خود را به کار پارلمانی و سایر اشکال مبارزه قانونی معطوف کرده بود؛ بطور روزافزون به موفقیت های پارلمانی و مواضعش درون دولت ائتلافی (که سوکارنوی بورژوا ـ ناسیونالیست در راس آن قرار داشت) تکیه میکرد؛ و در نتیجه برای کودتای ضدانقلابی ای که توسط ارتش اندونزی (به رهبری سوهارتو) انجام گرفت ـ و سیای آمریکا علاوه بر پشتیبانی از این کودتا و هدایت آن از پشت صحنه در آن شرکت فعال نیز داشت ـ آماده نبود. (رجوع کنید به «سند تاریخی: انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی، ۱۹۶۶»، مجله انقلاب، شماره ۵۵، زمستان، بهار ۱۹۸۷)

مسلم است که حکومت سوکارنو نماینده دیکتاتوری پرولتاریا نبود، ولی وضعیت حزب کمونیست اندونزی در حکومت «ناسیونالیست» با موقعیتی که حزب کمونیست، در صورت اعمال خط سند CRC در مورد چگونگی عملکرد حزب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به آن دچار خواهد شد، جای مقایسه دارد. همانطور که قبلا ذکر شد، چنین حزبی در عمل از یك حکومت «ائتلافی» سر درمی آورد و قادر نخواهد بود رهبری مطلق خویش را اعمال کند ـ فی الواقع اصلا قادر به اعمال رهبری نخواهد بود. حزب و بطور کلی توده های انقلابی در مقابل کودتای ضدانقلابی (وقتل عام های متعاقب آن) شدیداً آسیب پذیر میشوند. اینجا بازهم توجه به یك نکته حیاتی است و آن اینکه در شرایط جامعه سوسیالیستی «تمام خلق»، حتی اگر طبقه حاکم سرنگون شده را هم کنار بگذاریم، بسیاری طبقات مختلف ـ از جمله نیروهای نوپای بورژوایی ـ را در بر میگیرد، و«تسلیح تمام خلق» درواقع به معنی رشد اردوگاه های مسلح مختلف در میان خلق است و این شامل نیروهای مسلحی که بطور موثر تحت فرمان رهبری ضدانقلابی بورژوایی قرار دارند نیز میشود.

آراء پرداخت، آنگاه است که «در ساختار سیاسی نوین، بر خلاف اشکال تاکنون اعمال شده دیکتاتوری پرولتاریا، خلق واقعاً صاحب قدرت و سلاح بر کف نقش بسیار فعالی در حیات کلی سیاسی جامعه بازی خواهد کرد. بدین ترتیب بهترین ضامن علیه احیاگری و بهترین شرایط برای کسب دوباره قدرت اگر احیاء صورت پذیرد، فراهم خواهد گشت.» (پاراگراف X ـ ۹، تاکید از من است).

چه اظهاریه شگفت انگیزی! چطور کسانی که مثلا با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری آشنایی دارند میتوانند ادعا کنند که توده های چین «نقش بسیار فعالی در کل حیات سیاسی جامعه» بازی نمی کردند؟ ـ چه بطور کلی و چه بطور خاص و در مبارزه با رویزیونیسم و احیای سرمایه داری. با مقایسه انقلاب فرهنگی و «شورش های» (بورژوا) «دمکراتیك» اخیر در چین بدون ذره ای تردید میتوان گفت که در انقلاب فرهنگی، فعالیت انقلابی و ابتکار انقلابی آگاهانه توده های خلق چین «میلیونها بار بیشتر» تبلور یافت؛ و این تنها به این دلیل است که در انقلاب فرهنگی توده ها از رهبری پیشاهنك کمونیست برخوردار بودند، در صورتیکه مبارزات اخیر چنین رهبری نداشت. (۲۳) درمبارزات اخیر عوامل مثبتی موجود بود و نیروهای مترقی و حتی انقلابی در آن شرکت داشتند ـ احترام به مائو و دفاع از خط مائو بطور علنی بیان می شد و روشن بود که مردم بین مائو و پیروان انقلابیش از یك طرف و حکام رویزیونیست فاسد کنونی از طرف دیگر تفاوت قائلند. ولی با این وجود، بطور کلی نیروها و خطوطی که در این قیام توده ای موضع رهبری را اشغال کردند نماینده منافع بورژوازی بودند.

جا دارد پاراگراف زیر را در مورد نقش حزب لنینیستی و رابطه آن با توده ها، که هم در مورد مبارزه برای کسب قدرت و هم بعد از کسب قدرت و سراسر دوران گذار سوسیالیستی صدق می کند، تکرار کنیم:

«لنین از اصولی که قبل از او توسط مارکس و انگلس تدوین شده بود فراتر رفت و بعلاوه از ذهنیت رسمی و عمل جنبش مارکسیستی آندوره گسست کرد و به این ترتیب بود که این اصول را تکامل داده و بعمل درآورد. ولی لنین اینکار را بر پایه اصول اساسی مارکسیستی انجام داد، به متدولوژی آن وفادار ماند و در تطابق کامل با روح انقلابی و نقادانه مارکسیستی حرکت کرد. علم کردن تجربه کمون پاریس که بخشاً و نه عمدتاً، به دلیل فقدان حزب لنینی شکست خورد یا انترناسیونال دوم که به انحطاط کامل در غلتیده و آلت دست امپریالیسم شد، در مقابل اصول لنین، اگر بخواهیم با ملایمت بگوئیم، نشاندهنده طرز تفکر وارونه و رو به عقب است. ریشه یابی انحطاط انقلاب روسیه در خصلت و نقش حزب لنینی در تناقض با واقعیات بوده و نیز طفره رفتن از مشکلات اساسی است. بحث لنین در «چه باید کرد» این بود که هرچه حزب متمرکزتر و متشکلتر باشد، و بیشتر تشکیلات پیشاهنك واقعی انقلابیون باشد، نقش و ابتکار توده ها در مبارزه انقلابی عظیم تر خواهد بود. صحت این بحث در خود انقلاب روسیه و در همه انقلابات پرولتری با وضوح تمام به اثبات رسید. هیچ کجا بدون چنین حزبی چنین انقلابی صورت نگرفته، و هیچ کجا فقدان چنین حزبی به رها شدن ابتکار توده های تحت ستم در مبارزه آگاهانه انقلابی خدمت نکرده است. و... گفتن اینکه چون ممکن است حزب پیشاهنك لنینی منحط شده و به دستگاهی برای ستم به توده ها تبدیل شود پس بهتر است چنین حزبی نباشد، مساوی است با این بحث که بهتر است اصلا انقلاب نشود. با این شیوه نمیتوان تضادهایی که وجود چنین حزبی را ضروری میکند، از بین برد ـ یعنی آن شرایط مادی و ایدئولوژیك که باید با رهبری چنین حزبی تغییر کند تا تمایزات طبقاتی از بین رفته و در نتیجه آن نهایتاً به وجود حزب پیشاهنك نیز نیازی نباشد.» (آواکیان ، برای دروی اژدها، شیکاگو، انتشارات RCP، ۱۹۸۳، ص ۸٤، تاکیدات از متن اصلی)

سانترالیسم دمکراتیك مبارزه دو خط و حفظ پیشاهنك در جاده انقلاب

سند CRC بحث خود در مورد حزب را با بررسی «اصل سانترالیسم دمکراتیك طرح و اعمال شده توسط لنین» بمثابه اصل تشکیلاتی احزاب کمونیست ادامه میدهد. (پاراگراف XI ـ ۲) سند CRC در تئوری سانترالیسم دمکراتیك را تایید میکند ولی در ادامه بحث میگوید که نهایتاً در بکار بست آن گرایشی مبتنی بر تاکید بیش از حد به سانترالیسم غالب شد و کار به حذف کامل دمکراسی رسید (طبق گفته سند CRC این امر که بخصوص از زمان غیرقانونی شدن فراکسیون ها در حزب بلشویك بچشم می خورد بعداً بعنوان یك اصل درآورده شد و مورد قبول احزاب کمونیست قرار گرفت) این امر در «مقوله کلی حزب کمونیست مونولیتیك [یکدست] که توسط استالین ارائه گشت و طی دوره کمینترن برقرار شد» بیان تئوریك یافت (پاراگراف XI ـ ٤)؛ و حتی «تلاشهای مائو برای تکوین مبارزه دو خط درون حزب» بعنوان «گامی جهت برقراری مجدد سبك کار سانترالیسم دمکراتیك بگونه لنین، بنحوی سیستماتیك تر»، هیچ بهبود اساسی بهمراه نداشت چراکه مائو هم نخواست از آن جهت گیری که اولین بار با غیرقانونی کردن فراکسیون ها و سپس با کل تجربه رهبری استالین در شوروی و کمینترن پیش گذاشته شده بود گسست کند. نتیجتاً «مبارزه دو خط و غیره فقط برخی گام های کوچك تصحیحی، درون یك چارچوب کلی سابقاً مستقر شده بود» (پاراگراف XI ـ ٥) آنچه سند CRC در مقابل این گرایش مطرح میکند نیاز به «یك ارزیابی مجدد همه جانبه از مقوله حزب کمونیست و نقش آن در روند تاریخی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم» است. (پاراگراف XI ـ ۷)

تا اینجا به تفصیل منظور سند CRC از مفهوم و نقش حزب کمونیست را بررسی کرده ایم ولی بد نیست ببینیم چطور تحت عنوان «اسرار زدایی از حزب کمونیست» یك خط نسبی گرایانه و پراگماتیستی جلو میگذارد. سند با این حکم شروع می کند که «نقش حزب کمونیست بعنوان پیشاهنك پرولتاریا می باید در جریان روند تاریخی آزموده شود و به اثبات رسد» و فقط وقتی حزب کمونیست «فهمید همیشه تابع آزمون واقعیات تاریخی است آنگاه میتواند با پیچیدگی های واقعیت رو در رو گردد. فقط آنگاه است که میتواند بفهمد طبقه کارگر، خلق و یا تاریخ هیچ آتوریته ای را به او ارزانی نداشته اند.» (پاراگراف XII ـ ۱)، سپس در مورد «تمایز کیفی میان حزبی که یك انقلاب را بسوی کسب قدرت رهبری می کند و حزبی که انحصار قدرت را بدست دارد» بحث می کند: در مورد اول «حزب مجبور است خود ـ منقد باشد و مداوماً خط و پراتیکش را تصحیح کرده و

۲۳ـ بعلاوه باید اشاره کرد که در انقلاب فرهنگی به میدان آمدن توده ها در این وسعت به این دلیل امکان داشت که انقلاب فرهنگی تحت دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفت در حالیکه وقایع سال ۱۹۸۹ توسط یك دولت بورژوایی، یك دیکتاتوری بورژوایی، سرکوب شد.

۱۹۹۱ - ۱۷ طلع ۱۲ ۱۲ ۱۲

تکامل دهد تا بتواند توده ها را برای انقلاب بسیج نماید.» در حالیکه «در مورد دوم، فشار شرایط در جهتی خلاف این عمل میکند.» (پاراگراف XII ـ ۱)

سند CRC بروی برخی مسائل عمیق و واقعی انگشت می گذارد و ممکن است بنظر آید که به شیوه ای صحیح و دیالکتیکی به این سوالات برخورد می کند. ولی متاسفانه اینبار هم چنین نیست. قبل از هر چیز باید گفت که هرچند حزبی که در قدرت نیست مجبور است نسبت به خود دید نقادانه داشته باشد و خط توده ای اعمال کند و نتیجتاً خط و توانائی اش در «بسیج توده ها برای انقلاب» را بطور مستمر تکامل دهد، ولی فشار این ضرورت را تنها تا زمانی احساس خواهد کرد که این حزب، حزبی انقلابی بوده و جهت گیری رهبری توده ها برای سرنگونی نظم کهن و پیشبرد مبارزه انقلابی در جهت کمونیسم را حفظ کند. بعبارت دیگر هر آن ممکن است که حزب بجای بکارگیری انتقاد از خود و جمعبندی نقادانه از خط و عمل خود و تکامل آن در جهتی انقلابی تر، درست عکس این عمل کند ـ یعنی راه انقلاب را رها کند و بدین ترتیب نیاز به انتقاد از خود و تصحیح و تکامل مداوم خط و عمل خود جهت بسیج توده ها برای انقلاب را منتفی سازد.

این نکته را اصلا نباید دست کم گرفت. احزابی که وظیفه رهبری مبارزه برای سرنگونی نظم کهن را بعهده می گیرند در معرض فشاری واقعی و بسیار قدرتمند قرار دارند ـ فشار رها کردن این مبارزه و تبدیل شدن به احزاب رفرمیست و رویزیونیست. در سند CRC این فشارها ندیده گرفته شده. تجربه تاریخی نشان میدهد که مقاومت در مقابل این فشارها و ادامه راه انقلاب کاری است بس دشوار و مبارزه ای بی امان می طلبد.

در مورد احزاب در قدرت باید گفت که هرچند فشاری واقعی در جهتی که سند CRC مطرح میکند موجود است ـ یعنی در جهت عدم اعمال سیستماتیك خط توده ای و عدم جمعبندی نقادانه از خط و عمل خود ـ نباید اصل را بر این گذاشت که این احزاب به محض رسیدن به قدرت خواه ناخواه (یا بقول سند CRC، بخصوص اگر «انحصار قدرت» در دستشان باشد) منحط خواهند شد. این واقعیت ندارد. در هر دو مورد سند CRC یك نکته را از معادله حذف کرده ـ یا حداقل بعنوان نکته تعیین کننده مطرح نمی کند ـ و آن دقیقا عبارتست از مبارزه ایدئولوژیك درون حزب بر سر مسائل مهم خطی. بنیادی ترین این مسائل هدف نهائی حزب ـ که فی الواقع باید مقاصد حزب را تعیین کند ـ و ارتباط اهداف و سیاست های فوری حزب با این هدف و نقش آنها در رسیدن به این هدف نهائی می باشد.

بیخود نیست که سند CRC به مبارزه دو خط درون حزب کم بها داده و خدمات عظیم مائو به این مبارزه را محدود و پُر اشکال می خواند. در واقع مائو با اصرار بر اهمیت تعیین کننده مبارزه درون حزب بین دو خط مارکسیسم و رویزیونیسم، و دو راه سوسیالیسم و سرمایه داری یك ابزار کلیدی برای مقابله با گرایش حزب ـ بخصوص حزب در قدرت ـ به سقوط در ورطه رویزیونیسم بدست ما داد. و انتقاد مائو از نظریه غیردیالکتیکی «حزب یکدست» نقش مهمی در این مسئله داشت. «مثلا در مقاله «صحبت در شن دو» مائو میگوید «همیشه از وحدت یکدست صحبت کردن و از مبارزه دم نزدن مارکسیست ـ لنینیستی نیست» ـ «مائوتسه دون، پرداخت نشده ـ صحبت ها و نامه ها»، ویراستار استوارت شرام، لندن، نشر پنگوئن، ص ۱۰۷)

مائو متوجه بود که بطور عینی در حزب گرایشات متفاوتی موجود است که انعکاس نیروهای متفاوت و نهایتاً منافع طبقاتی متفاوت در جامعه هستند و وحدت حزب نسبی است نه مطلق. این وحدت، نه ثابت بلکه متحرك می باشد و از درون پروسه مبارزه ـ وحدت ـ مبارزه تکامل می یابد. ولی مائو لزوم مبارزه درون حزب را در مقابل لزوم وحدت پولادین حزب بحول یك خط واحد و بر پایه آن ایفای نقش ـ نهادی شده ـ در رهبری جامعه سوسیالیستی تا رسیدن به کمونیسم، قرار نداد؛ درك این مسئله اساسی است ـ و همین نشاندهنده تفاوت اساسی خط مائو با خط سند CRC می باشد.(۲۴)

مائو از زاویه فراکسیونیسم بورژوایی یا آنارشیسم خرده بورژوایی به مسئله مبارزه درون حزب برخورد نمی کرد. او متوجه بود که در جامعه ای که مُهر تضاد و مبارزه طبقاتی خورده است، فراکسیون سازی درون حزب بطور اجتناب ناپذیر به

۲۴ـ بسال ۱۹۶۲ مائو در یك سخنرانی «درباره سانترالیسم دمکراتیك» می گوید «فراکسیون های مخفی» را باید ممنوع کرد، اما «ما از گروه های مخالف علنی هراسی نداریم، فقط از گروه های مخالف مخفی می ترسیم.» (مائوتسه دون، پرداخت نشده ـ ص ۱۸۳) با توجه به روح کلی نظرات مائو و با خواندن این مقاله مائو، روشن است که او روی جهت گیری استقبال از مبارزه ایدئولوژیك، درصورتیکه آشکارا و علنی پیش رود، تاکید میکند. و وقتی میگوید از گروه های مخالفی که مخفی نیستند نمی ترسیم، منظورش فراکسیون های متشکلی که وحدت و انضباط مختص به خود را درون حزب برقرار می کنند و علیه خط و انضباط حزب فعالیت می کنند نیست، بلکه منظورش گروه هایی از افراد است که بطور غیررسمی تر با هم در می آمیزند تا در مورد مسائل مشخص موضع واحدی پیش گذارند. مائو تاکید میکند که «همه اعضاء رهبری کننده حزب باید مروج دمکراسی باشند و بگذارند مردم حرفشان را بزنند» (همانجا) ولی همانجا تاکید میکند که این کار باید بر اساس «پیروی اعضاء از انضباط حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و تبعیت تمام حزب از مرکز» باشد. بعبارت دیگر افراد، حتی در صورت عدم توافق با یك سیاست مشخص و یا خط غالب بر حزب، باید از انضباط پیروی و وحدت را حفظ کنند ـ و منظور وحدت و انضباط حزب است نه فراکسیون ها. مائو میگوید «اگر افراد انضباط شکنی نمی کنند و مشغول فعالیت مخفی فراکسیونی نیستند باید همیشه به آنها اجازه صحبت داد و حتی اگر اشتباه می کنند، نباید تنبیه شان کرد. اگر اشتباه می کنند باید به آنها انتقاد کرد ولی برای متقاعد کردنشان باید استدلال را بکار گیریم.» (همانجا)

در این رابطه مائو بر یك اصل مهم دیگر نیز تاکید می کند، «به کرات، ایده های اقلیت درست از آب درمی آید. تاریخ پُر از چنین مثال هایی است. در ابتدا حقیقت نه در دست اکثریت بلکه در دست اقلیت است.» (همانجا) ولی وجود فراکسیون ها درون حزب به فهم حقیقت و جلب سایرین بدان خدمت نمی کند بلکه به آن لطمه میزند. و بهمین دلیل حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو همیشه در تلاش برای رسیدن به موقعیتی بود که طی آن در تمام حزب (وبطور کلی در جامعه) بحث و مبارزه ایدئولوژیك و زنده و فعال صورت بگیرد، ولی فراکسیون های متشکل درون حزب را (حداقل به شکل تمام عیار، رسمی شده و «دائمی») مجاز نمی دانستند.

واقعیت اینست که وجود فراکسیون های متشکل به فراکسیونیسم می کشد ـ افرادی که درون این فراکسیون ها هستند خط و «وحدت» فراکسیون خود را ورای خط و وحدت حزب قرار می دهند. در برخی موارد استثنائی که رهبری حزب بدست عوامل اپورتونیست افتاده که خط ضدانقلابی بر حزب تحمیل کرده اند، ولی رها کردن بلافاصله حزب بدست این رهبری و ایجاد حزب نوین صحیح نمی باشد، تشکیل فراکسیون انقلابی برای پیشبرد مبارزه جهت غلبه بر خط و رهبری اپورتونیستی، بمنظور بازسازی حزب بر پایه انقلابی، ممکن است ضرورت یابد. ولی این مبارزه بعد از مدتی باید به سرانجام برسد ـ یا خط انقلابی پیروز شده و حزب را بر پایه انقلابی بازسازی می کند و یا خط و رهبری اپورتونیستی کاملا غالب میشود، که در اینصورت باید از چنین حزبی برید و بر پایه اصول انقلابی، و خط ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی، حزبی نوین ساخت.

بورژوایی خواهد کشید. فراکسیون های متشکل نه تنها به وحدت عمل حزب لطمه میزنند بلکه وحدت اراده حزب را نیز مختل می کنند؛ توانائی حزب در رهبری توده ها و در یادگیری از آنها را ـ که در کسب توانائی رهبری کردن توده ها ضروری است ـ تحلیل میبرند. فراکسیون ها نه تنها زنجیره فرماندهی حزب بلکه حتی اساسی تر از آن زنجیره شناخت حزب ـ یعنی جریان یابی ایده های توده ها از سطوح پایه ای حزب به رهبری حزب ـ را نیز از هم می گسلد. بطور خلاصه توانائی حزب در ایفای نقش پیشاهنگ پرولتاریا در مبارزه انقلابی چه قبل و چه بعد از کسب قدرت مختل میشود.

به تمام این دلایل بود که مائو هرچند بر اهمیت و لزوم مبارزه دو خط درون حزب تاکید گذارد ولی بر سه اصل زیر نیز پافشاری کرد: به مارکسیسم عمل کنید نه به رویزیونیسم؛ وحدت کنید نه انشعاب؛ رك و صریح باشید و توطئه چینی نکنید. بهمین خاطر، مائو پیوسته می گفت که حزب کمونیست باید دائماً خود را انقلابی کند ولی در عین حال باید بر همه امور رهبری اعمال کند.

هدف خط مائو حفظ حزب بر جاده انقلاب و تقویت نقش آن بمثابه پیشاهنك انقلابی است. ولی خط سند CRC، برخلاف خط مائو، حزب را درحد یك حزب رفرمیست پائین می آورد، حزبی که در نسبی گرایی غوطه می خورد، به دنباله روی از توده ها می پردازد، و خطش را با تطبیق دادن اصول بر شرایط هر لحظه، تدوین می کند. این نکته را آنجا میتوان دید که می نویسند «منافع طبقه پرولتر تحت یك شرایط معین نیز بسیار نسبی بوده و با توجه به واقعیات متحول تغییر می کند، هرچند که نفع نهایی طبقه کارگر در ساختمان کمونیسم بمثابه یك هدف درازمدت برجای می ماند» (پاراگراف XII ـ ۱) این از بنیاد غلط است، منافع طبقاتی پرولتاریا آنطور که سند CRC میگوید عوض نمی شوند؛ برخی تاکتیك ها یا حتی استراتژی ها، برخی سیاست ها یا حتی برنامه ها ممکن است به این شکل عوض شوند، ولی منافع طبقاتی پرولتاریا عوض نمی شود.

اختلاف ممکن است صرفاً لفظی بنظر آید چراکه سند CRC کمونیسم را بعنوان «هدف درازمدت» نفی نمی کند؛ اما سند CRC این هدف درازمدت را از «پرولتاریا تحت شرایط معین» جدا کرده و منافع طبقاتی پرولتاریا تحت شرایط معین را «بسیار نسبی» می داند؛ یعنی همه چیز ـ هر سیاست مشخص و غیره ای ـ اگر چند جمله عام در مورد هدف نهایی کمونیسم را یدك بکشد میتواند در خدمت منافع پرولتاریا باشد. فرمولبندی این سند در مورد منافع طبقاتی، «دو در یك» است چون بطور التقاطی منافع طبقاتی پرولتاریا را با سیاست های خاص و غیره در هر زمان مشخص مخلوط می کند. درك درست و دیالکتیکی از مسئله این است که منافع طبقاتی پرولتاریا عوض نمی شود ولی در هر مقطع مشخص این منافع در سیاست های معینی بیان میشود که ممکن است تغییر کنند و می کنند.

تکرار کنیم، نکته اینست که همیشه و تحت هر شرایطی، هدف نهایی کمونیسم باید مبنای حرکت و قطب نمای همه چیز ـ تمام سیاست ها، برنامه ها، استراتژی ها، و تاکتیك ها ـ باشد و همه اینها نه فقط در حرف، بلکه در عمل، باید همچون اجزاء پلی باشند که حال و آینده کمونیستی را به هم متصل میکند. بین منافع پرولتاریا در هر زمان مشخص و منافع کلی پرولتاریا در رسیدن به کمونیسم یك همگونی اساسی موجود است و این همگونی باید در وحدت بین سیاست های حزب در هر زمان معین و خط پایه ای پیشبرد مبارزه انقلابی برای رسیدن به کمونیسم منعکس باشد. سند CRC با التقاط، نسبی گرایی و پراگماتیسم خود این وحدت را زیر پا می گذارد.

جای تعجب نیست که سند CRC، با توجه به نظرگاه کلی اش، ضرورت حزب کمونیستی را که اصول تشکیلاتی آن منطبق بر اهداف انقلابی و ایدئولوژی پرولتاریا بوده و بیان این ایدئولوژی و اهداف است قبول ندارد، درحالیکه حزب فقط در اینصورت می تواند در سراسر دوره مبارزه طولانی و بی سابقه علیه دشمن طبقاتی قدرتمند و مستاصل نقش پیشاهنك خود را ایفاء کند ـ و این دشمن وقتی سرنگون شد و خطر نابودی تاریخی خویش را حس کرد، استیصالش صد چندان شده و بیش از پیش در صدد شکست پرولتاریا بر میآید. سند CRC از حزب مورد نقدش «اسرار زدایی» نکرده بلکه «انقلاب زدایی» کرده است؛ و این در تطابق با همان دید غیرانقلابی و سوسیال دمکراتیك از «سوسیالیسم و کمونیسم» است که متاسفانه سراپای سند CRC را رقم می زند.

نتیجه: مسئولیت انقلاب را گرفتن یا نفی آن

تا اینجا به تزها و بحثهای اصلی سند CRC برخورد کردیم و سوالی که دوباره مطرح می شود اینست که کار آنهایی که از دنبال کردن این خط دست برنمی دارند به کجا خواهد کشید. در آخر، سند به «چند سوال دیگر» میپردازد که عواقب گسترده تر این خط و متدولوژی را عیان می کنند. بویژه سعی می کند نظریه ضدیت با «تقلیل گرایی طبقاتی» را بکار ببندد و «جنبه های غیرطبقاتی» یك رشته از مسائل مهم اجتماعی را عمده کند. بنابراین روشن است که یك عقب نشینی کامل از اصول اساسی و شیوه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در جریان است.

و این عقب نشینی نه تنها در مواضع مهم سیاسی، بلکه در مورد مسائل مهم خط ایدئولوژیك نیز تبلور می یابد. در اواخر سند و در حین بحث در مورد برخورد درست به اشتباهات و خدمت رهبران پرولتاریای بین المللی به این جمله برمی خوریم: «حتی طی تجارب گرانبهای انقلاب چین، فقط خدمات مائو برای غنی کردن مارکسیسم بحساب آورده می شد.» (پاراگراف XII ـ ۲)

در جواب به این نکته باید تاکید کرد که اینجا مسئله فرد مائو یا آتوریته او بعنوان یك رهبر بطور مجرد ـ یا رسمی ـ مطرح نمی باشد؛ و اینطور هم نیست که مائو هیچ اشتباهی نکرده و نباید از این اشتباهات جمعبندی کرد. نکته این است که خط ایدئولوژیك و سیاسی مائو بیان علمی فشرده تجارب غنی انقلاب در چین و در سطح بین المللی است ـ این خط، عبارت است از سنتز این تجارب توسط تئوری کمونیستی و تکامل ایدئولوژی کمونیستی به سطحی نوین. عدم درك این مسئله ـ یا بهتر بگوئیم، طفره رفتن از قبول آن ـ تحت عنوان اجتناب از توجه یکجانبه به خدمات آتوریته های رهبری کننده، بازهم نشانگر التقاط است. این ایده آلیسم و متافیزیك است که در ضدیت با دیالکتیك ماتریالیستی، حلقه رابط بین پراتیك و تئوری (بعنوان فشرده پراتیك) را می گسلد. این نسبی گرایی است و در را بروی بحث متداول نسبی گرایانه که معتقد است همه ایده ها به یك اندازه ارزش دارند، چهارطاق باز می کند؛ و این یکی دیگر از تبارزات عمده نگرش خرده بورژوایی این سند است.

جریان خیلی شبیه موقعیتی است که لنین در مقاله «ورشکستگی انترناسیونال دوم» توضیح می دهد: یك چرخش عمده در وقایع جهان، عده ای را به جهت گم کردگی و وحشت انداخته و برای خلاصی از دست اصول شدیداً به تکاپو افتاده اند. چراکه این اصول، در راه کرنش به خودرویی توده ها (بخصوص کرنش به باورهای خرده بورژوایی و توهمات

۱۳۷۱ - ۱۷ جلد ۱۰ جلد

دمکراتیك) و دنباله روی از بورژوازی زحمت جان هستند نه قاتق نان. قبلا شاید می شد «مردم عادی» را بخصوص در مورد شوروی قانع کرد که: «این کمونیسم واقعی نیست.» ولی حالا همان «مردم عادی» شاهد پائین کشیده شده مجسمه های لنین در شوروی هستند و این «دید خود بخودی» (پرورده بورژوازی) در آنها تقویت میشود که «کمونیسم هرگز، حتی در سرزمین اولین انقلاب کمونیستی، چیز خوبی نبوده است.»

این نوع دنباله روی از نیروها و احساسات عقب مانده یکبار دیگر در پایان سند CRC بطرز فاحشی بچشم میخورد. در پاراگراف آخر می خوانیم: «زمانیکه مردم کشورهای سابقاً سوسیالیستی، استراتژی کمونیستی مبنی بر انحصار قدرت حزب در طول دوره گذار سوسیالیسم را به محکمه تاریخ می سپارند، کمونیست ها صرفاً نمی توانند دلشان را با گفتن اینکه این امر نتیجه افکار عقب افتاده توده هاست، خوش کنند. بالعکس، این تجربه بازهم نشان می دهد که آموزه مارکسیستی مبنی بر اینکه توده ها سازندگان تاریخند درست است.» (XIV ـ ۲)

قبل از هر چیز گفتن اینکه «مردم» این کشورها اصل نقش نهادی شده رهبری حزب را به «محکمه تاریخ سپردند» بسیار گزافه گویی است. مثلا در چین (واین مثال مهمی است)، توده ها اصلا چنین موضعی ندارند: بسیاری از آنها فرق کیفی بین حزب کمونیست مائو و «حزب کمونیست» فاسد زیردست دن سیائو پین را واقعاً حس می کنند. برای اولی احترام زیادی قائلند و دومی را بشدت تحقیر می کنند ـ و این بخصوص در مورد توده های کارگر و دهقان صادق است.

در مورد شوروی باید گفت که هرچند هستند افرادی (بخصوص کارگران مسن) که فرق کشور تحت رهبری استالین و دوران بعد را بطور کلی حس می کنند (وبدلایل مختلف اولی را قویا ترجیح می دهند)، ولی با اطمینان میتوان گفت که در شوروی (ودر سایر «کشورهای سابقاً سوسیالیستی») که بخشی از بلوك شوروی بوده اند) تعداد افرادی که در عمرشان یك توضیح سیستماتیك در مورد تحلیل مائوئیستی از روند احیاء سرمایه داری و ماهیت طبقات حاکمه در کشورهای رویزیونیستی و برخوردهای جناح های متفاوت درون این طبقات حاکمه، بگوششان خورده باشد، بسیار کم است. این تحلیل علمی دقیقاً همان چیز مورد نیاز است. ولی سند CRC بجای ارائه یك تحلیل ماتریالیستی از آنچه در این کشورها گذشت ـ از جمله تحلیل طبقاتی از نیروها و خطوط درگیر ـ از کرنش به گیج سری و عقب ماندگی بخشهایی از مردم در ارتباط با این وقایع یك اصل فلسفی ساخته و می گوید «این تجارب بازهم نشان میدهد که آموزه مارکسیستی مبنی بر اینکه توده ها سازندگان تاریخند، درست است.»

مجسم کنید اگر لنین میخواست مثل سند CRC رفتار کند باید در آغاز جنك جهانی اول، یعنی وقتیکه موج شوونیسم ملی روسیه را فرا گرفته بود، به پیشواز احساسات و تظاهرات شوونیستی توده های خلق روس می رفت و می گفت این ها شاهد زنده «این آموزه مارکسیستی» است که «توده ها سازندگان تاریخند»! در واقع منطق سند CRC به اینجا می رسد که هرچه توده ها ـ و بخصوص توده های میانی و حتی عقب مانده، یعنی آنها که بیشتر از بقیه تحت تاثیر بینش و تبلیغات بورژوایی قرار دارند ـ در یك لحظه معین فکر می کنند، تبلور منافع واقعی و والای آنهاست. این خیلی شبیه همان فرمولبندی رویزیونیستی است که لنین شدیداً آن را مورد انتقاد قرار داد: یعنی «آنچه مطلوب است که ممکن است و آنچه ممکن است همان چیزی است که در آن لحظه معین بوقوع می پیوندد.» با این جهت گیری و شیوه نمیتوان توده ها را در شکستن زنجیرهای نظم کهن ـ که در آن میان زنجیرهای فکری اهمیت زیادی دارند ـ و ساختن جهانی نوین، طی یك مبارزه انقلابی، رهبری کرد.این نسخه ای برای دنباله روی زبونانه از توده هاست که آنها را اسیر دور باطل میکند؛ بدون اینکه هرگز از بند این زنجیرها رها شوند.

در رابطه با وقایع اخیر در کشورهای رویزیونیستی (سابق) سوالات واقعی و عمیقی بطور متمرکز بروز یافته اند. برای جواب به آنها باید در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمیق تر شد و پایه خود را در این علم محکمتر کرد و بر این پایه، با شجاعت و برخورد علمی بیرحمانه، تجارب تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی را بررسی کرد. ولی بازهم بگویم، در سند CRC برخوردی متفاوت موجود است و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و «آن درك اساسی که تا کنون از آن دفاع شده» آشکارا نفی می شود.

نکته دیگری که لنین در «ورشکستگی انترناسیونال دوم» مطرح کرد را بخاطر آوریم: چنین جهشی به رویزیونیسم از «ناکجاآباد» نیامده است بلکه انفجار برخی گرایش های غلطی است که در دورانی طولانی تر رشد کرده اند. (لنین تشبیه غده چرکینی که می ترکد را بکار برده است) یکی از جنبه های مهم خطی که در سراسر سند CRC بچشم میخورد، دنباله روی از ناسیونالیسم است که از مدتها پیش از ویژگی های خط CRC بوده است و بخصوص در نظریه «مجموعه انقلابات دمکراتیك نوین» تبلور می یابد؛ این نظریه بر آن است که راه و محتوای انقلاب دمکراتیك نوین در هند حاصل جمع انقلاباتی جداگانه توسط ملل مختلف درون هند (کنونی) است. (۲۵)

نویسندگان سند CRC می گویند که این حزب هنگام فرموله کردن خط خود در مورد مسئله ملی «با مشکل تقلیل گرایی طبقاتی» روبرو بود و ادامه میدهند، «هرچند ما مسئله در تقابل قرار دادن مبارزه طبقاتی با مسئله ملی را حل نمودیم، اما هنوز جنبه غیرطبقاتی مسئله ملی را به سبب برخورد تقلیل گرایی طبقاتی خودمان درك نکرده بودیم.» (پاراگراف XIII ـ ۲) ولی اکنون «به عمق شکستی که جنبش کمونیستی بدلیل نداشتن درك صحیح

۲۵ ـ طبق درك پایه ای لنینیستی، مسئله ملی در عصر امپریالیسم بخشی از انقلاب جهانی پرولتری است و جهت گیری لنینیستی عبارت است از دفاع از حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم و در عین حال ـ بویژه در رابطه با ملل مختلف درون یك کشور ـ سعی در پیشبرد مبارزه متحد انقلابی و ایجاد یك دولت انقلابی واحد و متحد در وسیعترین سرزمین ممکن و بر پایه مساوات بین ملل (و منجمله حق تعیین سرنوشت) با وجود اینکه مسئله ملی در هند مسئله ای پیچیده بوده و نیاز به مطالعه دقیق دارد، میتوان گفت که خط CRC از خط و گرایش لنینیستی فوق الذکر منحرف شده است. خط CRC از دفاع حق تعیین سرنوشت در این شرایط فراتر رفته و عملا جدایی را تبلیغ می کند و کار را بجایی می رساند که حتی به وجود جنبش های انقلابی مجزا و انقلابات دمکراتیك نوین جداگانه برای هر یك از ملل تحت سلطه اصرار میورزد. اگر چنین خطی بعمل درآید نتیجه اش این خواهد بود که در کشور هند، پرولتاریا ـ که می تواند و باید از طریق نقش پیشاهنك یك حزب چند ملیتی متحد شود تا بتواند نقش رهبری را در یك انقلاب دمکراتیك نوین سراسری بازی کند ـ در امتداد خطوط ملی منشعب شده و در واقع درون ملل جداگانه تابع نیروهای طبقاتی و برنامه های غیرپرولتری خواهد شد. اینجا بار دیگر می بینیم که چطور موضع CRC، مواضع ـ دیدگاه و منافع ـ پرولتاریا را رها کرده و در این مورد دنباله روی نیروهای بورژوا (وسایر طبقات استثمارگر) ملل تحت سلطه کشور هند می شود.

دیالکتیکی از جوانب طبقاتی و غیرطبقاتی دخیل در تکوین یك نظام سیاسی و اقتصادی در دوره گذار سوسیالیسم خورد» پی برده ایم؛ و نتیجتاً اکنون متوجه لزوم یك مبارزه هماهنك علیه «تبارزات کنکرت این برخورد تقلیل گرایانه طبقاتی» شده ایم (همانجا)؛ تا در موقعیتی قرار گیریم که بتوانیم بطور سیستماتیك تر متدولوژی و دیدگاه نوظهور خود را در مورد مسئله ملی و برخی مسائل مهم دیگر بکار ببندیم.

بعبارت دیگر بین مواضع غلط CRC بر سر تعدادی از مسائل یك رابطه موجود است. شکی نیست که حرکت رو به عقب CRC بدلیل عوامل متعددی می باشد و تحلیل تمام ریشه ها و تکوین آنها خارج از بحث این مقاله است. ولی CRC در روند اتخاذ یك موضع غلط در مورد رابطه بین مسئله ملی و انقلاب دمکراتیك نوین در هند ـ و همینطور سایر مسائل کلیدی ـ بوضوح از جایگاه طبقاتی پرولتاریا کناره گرفت تا به موضع طبقاتی خرده بورژوایی بپیوندد، دنباله روی از انواع نیروهای ناسیونالیست درون ملل تحت سلطه در هند نیز از آن جمله است. این جایگاه خرده بورژوایی که گرایش به مقاومت در برابر هر قدرت حاکمه متمرکزی را با خود دارد (حال این قدرت حاکمه نماینده پرولتاریا باشد یا طبقات ارتجاعی برایش فرقی نمی کند)، بنوبه خود به انکار «تفسیر سنتی مارکسیست ـ لنینیستی» از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا («از لنین به بعد») ـ که مستلزم یك دستگاه دولتی مرکزی قدرتمند و رهبری نهادی شده حزب پیشاهنك کمونیست می باشد ـ پا داد؛ و این جهش در انکار اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درباره مسئله ای به این اهمیت، بنوبه خود به یك بینش و متد غلط و اتخاذ مواضع غلط در مورد بسیاری مسائل مهم دیگر خواهد کشید ـ چنانچه کشیده است.

خود نویسندگان سند CRC مواضع سیاسی غلطشان را در ارتباط با یکدیگر دانسته و خودشان بخش تعیین کننده ای از آن بینش و متدولوژی که مواضع غلطشان را بهم مرتبط می کند آشکار می سازند؛ که عبارت است از: رها کردن موضع طبقاتی پرولتاریا و دست کشیدن از تحلیل طبقاتی مارکسیستی ـ و درواقع ماتریالیسم مارکسیستی در کل ـ تحت لوای مخالفت با «تقلیل گرایی طبقاتی.»

نویسندگان «درباره دمکراسی پرولتری» به آنچنان موضعی عقب نشسته اند که در واقع گذشتن از افق محدود حق بورژوایی ـ و حتی گذر از مرزهای دمکراسی صوری بورژوایی ـ را ناممکن و نامطلوب می دانند. جواب آنها به این سوال که «آیا نمیتوان به چیز بهتری دست یافت؟» منفی است. علیرغم اظهارات و یا نیات ایشان در مورد دفاع از هدف غائی کمونیسم، نویسندگان این سند عقب نشسته و با «تم کلاسیك» مورد استفاده همه جناحهای بورژوازی (از بورژوازی بی نقاب گرفته تا بورژوا ـ سوسیالیست ها) هم آوا شده و همان آواز قدیمی و بی حال را سر داده اند. آنها با کسانی هم آواز شده اند که امروزه بلندتر از هر روز جار می زنند که نمیتوان و نباید از این مرحله از تاریخ بشر، مرحله ای که در آن جامعه به طبقات تقسیم شده و با تخاصمات اجتماعی رقم خورده است، فراتر رفت.

موضع آنها، خواسته یا ناخواسته، توده ها را محکوم به ماندن در موقعیتی می کند که نمی توانند بپا خیزند و نظم کهن را سرنگون کنند، نمی توانند بر طبقات استثمارگر اِعمال دیکتاتوری کنند و نمی توانند تحت این دیکتاتوری انقلاب را تا رسیدن به هدف غائی کمونیسم به پیش برند. این موضع توده ها را تحت سلطه سیستم اقتصادی استثمار سرمایه داری و سیستم سیاسی بورژوایی منطبق بر آن، بحال خود رها می کند ـ سیستمی که بقول مارکس توده ها هرچند سال یکبار میتوانند دسته ای استثمارگر را برای حاکمیت و ستم بر خود انتخاب کنند. نفی تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی و درسهائی که کمونیست ها باید از این تجارب بیاموزند و جایگزینی آن با مطالبه یك دمکراسی توهمی، نتیجه ای جز این ندارد. این نوع دمکراسی تحت شرایط سوسیالیسم نه ممکن است و نه مطلوب و با رسیدن به جامعه کمونیستی در سطح جهان نه تنها غیرلازم بلکه به مفهومی عمیق غیرممکن نیز هست.

اینجا قصد و هدف من بررسی تمام ارتباطات بین خط سراپا اپورتونیستی این سند CRC در مورد دیکتاتوری پرولتاریا و سایر گرایشات غلطی که مشخصه CRC است، نیست. مرکز بحث من افشای این خط سراپا اپورتونیستی است که یك بینش، شیوه و خط سیاسی نادرست را در خود متمرکز کرده است. همانطور که در ابتدای نقدی بر سند CRC گفتم، امیدوارم این نقد به رفقای CRC کمك کند که خود نقدی همه جانبه از این سند ارائه داده و آن را طرد کنند و در عین حال دیگر مواضع CRC را بازبینی کنند، نقاط مشترك این مواضع را با بینش، شیوه و خط نادرست این سند (یا حداقل با جنبه هائی از آن) بیابند.

نقطه نظر:

این آخرین شماره «خط توده ای» است. دلایلی که منجر به این مرگ ناگهانی شد از اطلاعیه مطبوعاتی منتشره در همین شماره مشخص است. دو موضوع در این تصمیم گیری دخیل اند. تلاش برای حل تضاد ماهوی بین ساختار موجود سراسری هند کمیته بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) و وظایف رهبری مبارزات آزادیبخش ملی از طریق انحلال «ساختار سراسری هند» حزب و تبدیل واحدهای موجود ایالتی به احزاب ملی و تشکیل یك کمیته هماهنگی یکی از این موضوعات است. موضوع دیگر شیوه انجام آن است: تصمیم کمیته رهبری سراسری هند، بدون آماده کردن بدنه و حزب یا مشورت با آن به اجرا گذاشته شد و اینکار برپایه دیدگاههای ایدئولوژیکی مشخصی صورت گرفت. این شیوه را نمی توان فقط غیر دمکراتیك خواند. این شیوه ادعاهای تلاش برای نبرد علیه «سوسیال فاشیسم» را زیر سوال برده و نشان می دهد که هدف، گیج و سرخورده کردن صفوف حزب بوده است. اصطلاح جدید «بنیادگرایی مارکسیست ـ لنینیستی» برای پنهان کردن هدفی است که در جوهر خود می کوشد حزب و اساس ایدئولوژیك آن را منحل کند و کمیته رهبری با قبول نظراتی که توسط دبیر سابقش مطرح شده، به آنها صحه می گذارد.

دست اندرکاران انتشار «خط توده ای» کاملا آگاهند که یك نشریه سراسری هند، همانند «خط توده ای» با وجود محدودیتهایی که زبان انتشارش ایجاد می کند [این نشریه به زبان انگلیسی منتشر می شود ـ م] می تواند نقش مهمی ایفا کند. در ضمن ما اطمینان داریم که بخش قابل توجهی از خوانندگان و دوستداران ما برای ادامه انتشار نشریه بما کمك خواهند کرد. ولی در تحلیل نهایی تنها با ایجاد احزاب انقلابی مارکسیست ـ لنینیستی در این ملل می توان این انحلال

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

انتشار نشریه "خط توده ای" متوقف میشود

بنقل از نشریه خط توده ای، یك نشریه مارکسیست ـ لنینیستی در هند، نوامبر ـ اکتبر ۱۹۹۱

طلبی را مغلوب کرد. احزابی که جسورانه وظیفه تاریخی انقلاب دمکراتیك نوین را از طریق رهبری مبارزات آزادیبخش ملی بدوش گرفته و بدین طریق به حل تضاد مقابل پای جنبش بین المللی کمونیستی کمك کنند. فعلا برای اینکار باید کوششها را کاملا در ملل متمرکز کرد؛ زیرا حقیقت تلخ اینست که آن بخشهایی که مصمم به پیشبرد جهت گیری فوق می باشند، در حال حاضر قادر نیستند توجه خود را به دو امر متفاوت معطوف کرده و در عین حال وظایف سراسری هند را نیز به پیش برند، هر چند که این وظایف در پیشبرد موفق مبارزات آزادیبخش ملی تحت رهبری پرولتری اجتناب ناپذیرند.

این بخشها در بوجود آوردن چنین شرایط نامساعدی مقصر نبوده اند، بلکه این شرایط نتیجه خط و عمل رویزیونیستی است که توسط رهبری سابق کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بخصوص در چهار سال گذشته تکامل یافته است. اصلا جای تعجب نیست که این رهبری تصمیم گرفت طرحهای انحلال طلبانه اش را، تعمدا با هدف نابودی و سرخورده کردن حزب، بطور کاملا علنی رو کند. اینکار درست زمانی انجام شد که مبارزه علیه رویزیونیسم با شدت آغاز شده و به پیروزی هایی نسبی دست می یافت. حقیقتی است که چرخش اخیر وقایع در کشورهای سابقا سوسیالیستی و نعره های شادمانی بورژوازی بخاطر «سقوط کمونیسم» این ویرانگران را قادر ساخته تا بر ترس از افشاء شدن غلبه کرده و بالاخره پرچم مخالفت با «بنیادگرایی مارکسیست ـ لنینیستی» علم کنند. ولی این انفجار ظاهری اعتماد بنفس در واقع چیزی نیست جز کوششی مذبوحانه برای رسیدن به یك پوشش و موعظه های مطنطن در باره «خلاء» بطور مرموز رشد یابنده بین جهش های مشعشعانه تئوریك رهبری و قصور بدنه در «پیاده کردن این ایده ها در عمل» اصلا بکار پرده پوشی این عقب نشینی حقیرانه نمی آید. همانطور که نتیجه کنفرانس اخیر ایالت کرالا ثابت کرد، بخش مهمی از بدنه از این بند بازی ایده آلیستی به تنك آمده و سوء ظن خود را نسبت به این مسئله اعلام نموده و گفتند که این نظرات آنها را از جهت گیری انقلابی مصوبه در دومین کنفرانس سراسری هند در سال ۱۹۸۷ دور می کند. نباید درس مهمی را که این بدنه «عقب مانده» بما آموخت از نظر دور داریم، چرا که در میانه گیجی و سرخوردگی به نقاط قوت و ضعف واقعی، به پتانسیل پیروزی و به بحران مزمن اشاره دارد.

خط انحلال طلبانه ای که توسط رهبری پیش گذاشته شده و مورد قبول اکثریت کمیته رهبری کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) قرار گرفته «بنیادگرایی مارکسیست ـ لنینیستی را آماج حمله خود قرار داده است. این عبارت یعنی «اعتقاد به برخی اصول اساسی مانند مبارزه طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا و غیره و مقدس دانستن این اصول» بحث این است که این اصول را باید در پرتو تحولات معاصر مجددا تعریف کرد. ولی تعریف مجدد داریم تا تعریف مجدد؛ یکی تکامل و غنی کردن اصول اساسی تئوری مارکسیستی است و دیگری این اصول انقلابی را با تعریف مجدد حذف کردن، یعنی همان کاری که رویزیونیستها کردند. کل سیر تکامل جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس نشان می دهد که تعریف مجدد و تصفیه این اصول در ارتباط نزدیك با جنبش عملی و با هدف تغییر جهان بوده است. بعضی از این تلاشها از کوره زمان سالم بیرون آمده اند. ناکامل و اشتباه بودن برخی دیگر نیز به اثبات رسیده است؛ و هر چرخش عظیمی در تاریخ، از آنجمله سقوط جاری نظام سوسیال فاشیستی، ما را به بازبینی مفاهیم و طرح ایده ها و عمل نوین فرا می خواند. ولی چنین چرخشهایی در تاریخ، هر بار خیل جدیدی از فراریان اردوگاه پرولتاریا را نیز بوجود آورده اند، و اینهمه تحت نام «تجدید تعریف» بوده است. نتیجتا باید در مورد جریان و جهتی که تحت این عبارت معصوم مخفی شده، روشن بود. شکی نیست که خط انحلال طلبانه ای که مورد قبول رهبری سابق کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) واقع شده اساسا تمام پیشرویهای جنبش بین المللی کمونیستی عمدتا تحت رهبری لنین و مائو را نفی می کند؛ و با وجود تمجید لفظی از خدمات آنها وقتی به «بنیادگرایی» حمله کرده و از تعریف مجدد آن سخن بمیان می آورد در واقع به «دیدگاه عمومی، متداول و نمونه واری که بر کل جنبش کمونیستی بعد از مارکس غالب بود و باعث انحطاط مارکسیسم علمی به بنیادگرایی مارکسیستی شد» حمله می کند (از نامه استعفای ك. ونو.)

آیا ممکن است مارکسیسم «علمی» درست نافی همان اصولی باشد که این فلسفه / تفکر سیاسی را از بقیه جدا می کند؟ آیا ممکن است مارکسیسم «علمی» در محدوده تفکر مجرد باقی مانده و از آزموده و غنی شدن در پراتیك مبتنی بر واقعیت مشخص جامعه سر باز زند؟ جواب بوضوح منفی است. از کل بحثی که علیه شیطان نوین «بنیاد گرایی» علَم شده و امواج متعاقب آن یعنی بازسازی «بینشی و تشکیلاتی» حزب برای «عاجلترین و مهم ترین وظیفه» یعنی مبارزه علیه «سوسیال فاشیسم» روشن است که این بحث نافی اصول مارکسیستی و ارتباط آن با پراتیك است. این ایده هنوز تشریح نشده است؛ ولی در افکاری که پشت آن خوابیده گرایشی موجود است که سوسیال فاشیسم را محصول نقش پیشاهنك حزب کمونیست می داند.

شرایط تاریخی ای که این نقش را الزام آور می سازد و مشکلات عملی ناشی از پیشبرد انقلاب علیه دشمن ستمگر بسیار از این نظر پردازیهای مبتنی بر «نبرد علیه سوسیال فاشیسم» به دورند.

نشریه «خط توده ای» حامی این نظر نیست. ما اعتقاد راسخ داریم که بحران معاصر جنبش بین المللی کمونیستی تنها بدست آنها که از دستاوردهای کمونیسم در مقابل حملات بورژوازی دفاع کرده و می کوشند مبارزه پرولتاریا را بر پایه مارکسیسم ـ از قله هایی که توسط مائوتسه دون فتح شد ـ و تکامل آن به پیش برند، حل خواهد شد. همانطور که خوانندگان ما می دانند، نشریه «خط توده ای» همواره این جهت گیری را که توسط کنفرانس دوم کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) نیز تایید شد، دنبال کرده است؛ هرگز در دفاع از کمونیسم از خود تزلزل نشان نداده و همواره تلاشهای مداوم جهت گرد هم آوردن جنبش بین المللی کمونیستی با دیدی مائوئیستی، از طریق جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تبلیغ کرده است. بخاطر همین جهت گیری بود که «خط توده ای» نظرات و عملکرد سایر گروههای انقلابی در هند و در خارج را به اطلاع خوانندگان خود می رساند. ولی در عین حال از امر گسست از سنن مرده ژورنالیسم مارکسیست ـ لنینیستی در هند، چه در محتوی و چه در شکل، شانه خالی نکرد. در انتقاد از دگم ها و اشاره به نقاط ضعف تئوری و عمل مارکسیستی که با تحولات معاصر آشکار شد، تامل نورزید و صفحات خود را بروی نظرات متفاوت باز گذاشت. ما معتقد نیستیم که دلیل این امر این است که ناشرین «خط توده ای» از خصوصیات منحصر بفردی برخوردار بوده اند. این از یك جهت گیری انقلابی برخاسته و بنوبه خود آنرا غنی ساخت.

تصمیمات تحمیلی کمیته رهبری منحل شده ما را در موقعیت نامساعدی قرار داده است. انسان را بیاد آموزه های مائو درباره عمل کردن به مارکسیسم می اندازد، رك و صریح باشید و وحدت کنید. اما در مقابل آنها که به رویزیونیسم عمل می کنند، بطور اجتناب ناپذیر به شیوه های توطئه گرانه متوسل شده و انشعاب می کنند. نشریه «خط توده ای» در دوره تجدید سازمان بود، سردبیر آن قبلا استعفای خود را به کمیته تسلیم کرده و خواسته بود به کار تشکیلاتی گمارده شود. ولی این به معنی پایان نشریه «خط توده ای» نبود. سایر کسانی که درگیر انتشار «خط توده ای» بودند، با وجود اختلاف نظر با برخی ارزیابی های سردبیر، از پیشنهادش پشتیبانی کرده و در حال پیشبرد نقشه های آتی بودند. یکی از این نقشه ها انتشار یك «ضمیمه تئوریك» و باز کردن بحثی وسیع درباره دمکراسی پرولتری بود؛ بحثی که قرار بود نظرات متفاوت سیاسی را در بر بگیرد. فعالیت های زیادی به منظور جمع آوری مقالات برای این ضمیمه در جریان بود تا شرکت مقاله نویس های دائمی را تضمین کرده و پخش روزنامه را از طریق ازدیاد آبونمان وسعت بخشد. رهبری در جریان کامل این گامها بوده و بخشا در آن شرکت داشت و این در حالی بود که خود در توطئه نابودی حزب ـ حال «خط توده ای» بکنار ـ دست داشت.

این توطئه شیوه ای را برگزید که بیشترین ضربه را به حزب زده و ارگانها و بدنه حزب را در موقعیتی بسیار نامساعد قرار داد؛ ولی نکته دیگری نیز آشکار شد و آن برخورد اهانت آمیز نسبت به توده ها و ادامه برخوردی غیر مسئولانه نسبت به این نشریه است. این برخورد غیر مسئولانه، مرتبا با تاخیر در رساندن اطلاعات به نشریه و عدم حمایت از آن، در انتشار «خط توده ای» خلل ایجاد می کرد. برخی از ابتکارات «خط توده ای» در همکاری متقابل با جریانات مترقی گوناگون بویژه در رابطه با مسئله زنان و دالیت [لایه تحتانی در سلسله مراتب کاستی در هند ـ م] را نیز ملغی کرد. دلیل اینکه «خط توده ای»، علیرغم کم شدن صفحات و عدم انتشار چند شماره، توانست به انتشار خود ادامه داده و استاندارد معینی را حفظ کند، بدون شك وجود یك گروه کوچك متعهد و خیرخواه و خوانندگانش بود. از آنان برای عدم توانایی در ادامه انتشار عذر می خواهیم، بخصوص از آنها که اخیرا آبونه شده و اعتماد داشتند که ما می توانیم به وعده هایمان عمل کنیم. کمیته رهبری منحل شده، بزرگ منشانه اصرار ما بر پرداختن بدهی هایمان به آبونه ها را قبول کرده است. اینکار تا ماه نوامبر به انجام خواهد رسید؛ ولی ما بدلایلی که نیاز به توضیح ندارد از آبونه هایمان در خارج میخواهیم که از خیر سهم شان بگذرند.

در شرایطی که کارهای زیادی پیش روست و هر اسلحه ای ارزش دارد، بدرود گفتن دردناك است.

ما با خشم عقب می نشینیم و مصممیم تا بار دیگر به میدان نبرد بتازیم؛ و مطمئنیم که در آینده با شما خواهیم بود تا بر پایه ای حقیقتا محکم و انقلابی موضع خود را اشغال کنیم. تا آن زمان، بدرود.

درباره

سند ذیل، پیش نویسی است که در دسامبر سال ۱۹۹۰ تحت رهبری ك . ونو، دبیر کمیته رهبری تشکیلات سراسری کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (که اکنون منحل شده است)، منتشر شد. ـ جهانی برای فتح

I ـ مقدمه

I ـ ۱ : امواج خیزشهای دمکراتیك اخیر در کشورهای سوسیالیستی سابق نظیر چین، شوروی و اروپای شرقی سئوالات و مصافهای بسیاری را در مقابل کمونیستهای سراسر جهان طرح کرده است. تاثیرات این تحولات به جنبش کمونیستی محدود نمیشود، بلکه کل صحنه سیاسی در سطح جهانی، از کمونیست گرفته تا غیرکمونیست و ضدکمونیست را به تکان در آورده است. هیچکس نمی تواند از این امواج کنار بماند. سئوالات از گوشه های گوناگون طرح میشود و از زوایای مختلف پاسخ میگیرد. کمونیستها باید عمق این مسائل را دریافته و پاسخهای مناسبی پیدا کنند. چنین برخوردی راهنمای بررسی حاضر است.

I ـ ۲ : بطور عموم، مارکسیست ـ لنینیستها در سراسر جهان موج اخیر قیامها و خیزشهای دمکراتیك علیه رژیمهای سوسیال ـ فاشیستی درکشورهای سابقا سوسیالیستی را خوش آمد گفته اند. مارکسیست ـ لنینیستها، خود پیشاپیش این ارزیابی را داشتند که سیستم اجتماعی در کشورهای سابقا سوسیالیستی به سرمایه داری تغییر ماهیت داده است؛ پس این خیزشها را بمثابه تبارز بحران شدیدی که در مقابل این شکل خاص از سرمایه داری قرار گرفته، درك نمودند. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در عین حال که از مبارزات مردم حمایت نمودند، به آنها هشدار داده بودند که دمکراسی بورژوائی یا سرمایه داری بدون نقاب را نباید بعنوان راه حل در نظر گرفت. آنها فراخوان ادامه مبارزه برای کمونیسم واقعی را دادند. آنها تلاشهای مائو در رهبری انقلاب فرهنگی و درسهای این انقلاب را بمثابه مدلی که باید بر آن اتکاء کرد و آنرا تکامل داد، ستوده اند.

I ـ ۳ : از نقطه نظر تفسیر سنتی مارکسیست ـ لنینیستی از احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی، این ارزیابی کافی است. رهروان سرمایه داری در احزاب کمونیست حاکم در این

دمکراسی پرولتری

نوشته کمیته مرکزی بازسازی،
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

کشورها، اقتصاد نونهال سوسیالیستی را به اقتصادی کاپیتالیستی تغییر دادند ـ این کار از طریق تشویق حق بورژوائی بجای محدود کردن آن و اتکاء به انگیزه های مادی برای بالا بردن تولید صورت گرفت. از این امر سرمایه داری بوروکراتیك ناشی شد که به بحران حاضر در کلیه این کشورها انجامید. این توضیح در رابطه با جنبه اقتصادی احیای سرمایه داری اساسا صحیح است، اما برای پاسخگوئی به موضوعات سیاسی عمده ای که توسط توده های این کشورها پیش کشیده شده ناکافی است. خواست عمده آنها انحلال سیستم سیاسی موجود است ـ سیستمی که ضامن انحصار حزب کمونیست میباشد. مارکسیست ـ لنینیست ها بدرستی خاطر نشان کرده اند که این احزاب، کمونیست نبوده و سیستم سیاسی که اینها نماینده آن هستند دیکتاتوری یك بورژوازی نوین است؛ سوسیال ـ فاشیسم است. اما تا آنجا که به توده های این کشورها مربوط میشود، هیچ تفاوتی بین ساختارهای پایه ای این سیستم سیاسی سوسیال ـ فاشیستی با گذشته ـ زمانی که این کشورها سوسیالیستی بودند ـ وجود ندارد. حتی در چین، جائی که انقلاب فرهنگی به یك شرایط نوین سیاسی پا داد، ساختار دولتی تحت دن سیائو پین در اساس تفاوتی با آنچه سابقا موجود بود، ندارد. تمایز عمدتا در محتواست، در اینکه چه کسی رهبری دولت را بدست دارد، مارکسیست ـ لنینیست ها یا رویزیونیستها. اما مردم قادر نیستند هیچ تفاوت کیفی در ساختارهای قدرت سیاسی ببینند؛ حتی اگر تغییر در شرایط زیستشان را تشخیص دهند. به همین علت است که صرفا فراخوان استقرار دوباره سوسیالیسم و یك دیکتاتوری واقعی پرولتاریا را صادر کردن، ناکافی خواهد بود.

I ـ ٤ : رویزیونیستها تحت رهبری گورباچف مسئولیت کل بحران سرمایه داری بوروکراتیك شان را به انحرافات استالین نسبت میدهند. آنها با استفاده از پوشش اشتباهات استالین، آن تغییرات اساسی که اکنون توسط گورباچف آشکارا به اجراء در آمده را توجیه میکنند. در واقع گورباچف تلاش دارد بحران داخلی پیشاروی سرمایه داری بوروکراتیك را با ارائه روشهای کاملا و علنا سرمایه دارانه غربی ـ چه در سطح اقتصادی، چه سیاسی ـ حل نماید. این امر تضادهای درون حزب حاکم و سیستم سیاسی اتحادشوروی، مابین بورژوازی بوروکراتیك کهن که کاملا در سیستم جا افتاده با بورژوازی نوین تحت رهبری گورباچف که در پی حذف سیستم بوروکراتیك منحط است، را تشدید میکند. گورباچف تاکنون قادر بوده زیرکانه مانور دهد و رهبری خود را بر این روند حفظ کند؛ هرچند مبارزات رشد یابنده ملی در جمهوریهای گوناگون بناچار سیستم متمرکز امپریالیستی تحت سرکردگی وی را نابود خواهد کرد.

I ـ ٥: بازسازی داخلی که پرسترویکای گورباچف محرك آن شد به عرصه بین المللی نیز بسط یافته و به تبانی میان دو بلوك امپریالیستی تحت رهبری آمریکا و شوروی پا داده است. این امر با روند صف بندی مجدد نیروهای اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی همراه گشته است. گورباچف در همان حال که ضعف سیستم بوروکراتیك درون کشور را دریافت، فهمید که در مقایسه با ساختارهای مستعمراتی مسلط در جهان که تحت رهبری آمریکاست، سیستم نومستعمراتی سوسیال امپریالیستی که

اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی بازسازی

به نقل از نشریه «خط توده ای» اکتبر ـ نوامبر ۱۹۹۱

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بدرستی دگماتیسمی را که عمیقا در جنبش مارکسیست ـ لنینیستی هند ریشه دارد تشخیص داده و طی دهه اخیر به مبارزه ای قاطعانه علیه آن دست زد. مفاهیم کهنه و جا افتاده موجود در جنبش مارکسیست ـ لنینیستی در مورد انقلاب دمکراتیك نوین در هند به بزرگترین مانع درك واقعیت تبدیل شده بود. کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) با بکار گرفتن شیوه صحیح تحلیل مارکسیستی از واقعیت مشخص، این مانع را کاملا در هم شکست.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به این درك رسید که هند مجموعه ایست از ملیت های متفاوت که هر یك تاریخ و هویت خود را دارا می باشند. برای درك واقعیت مشخص هند، باید این ملیت ها را بعنوان ساختارهای اقتصادی ـ اجتماعی تاریخا شکل یافته برسمیت شناخت. کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) با اتخاذ چنین برخوردی موفق شد واقعیت مشخص هند را بشناسد و به این نتیجه گیری سیاسی رسید که برقراری موجودیت و حاکمیت مستقل این ملیتها یك وظیفه تاریخی است که امروز باید به انجام آن دست یازید. اینکار بدون خرد کردن دولت موجود هند میسر نیست.

در عین حال، کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به تکوین شناختی صحیح از شرایط متحول و متغیر جهانی نیز توجه داشت. آن برخورد دگماتیستی را که به جهان بعد از جنك دوم با عینك ایده های نوین می نگریست رد کرد و شناخت جدیدی را در مورد پویایی جهان معاصر و درباره انقلاب و جنك جهانی، تکامل داد.

کمیته بازسازی مرکزی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) برای رسیدن به این مواضع نوین، مجبور بود طی ده سال اخیر مبارزه ای ممتد علیه طرز تفکر دگماتیستی به پیش برد، مجبور بود مبارزه قاطعی بر این مبنا به پیش برد تا بتواند از اتفاقات اخیر در کشورهای سابقا سوسیالیستی درسهای صحیحی بیرون بکشد.

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به این نتیجه رسیده است که با مواضع جا افتاده جنبش مارکسیست ـ لنینیستی در مورد احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی نمی توان به مصاف های نوینی که این تحولات در مقابل ما قرار داده اند، رفت. این وقایع اصول اساسی مارکسیستی را که مقدس تلقی می شدند زیر سوال برد. اکنون تعریف مجدد این اصول الزام آور شده است. سند «درباره دمکراسی پرولتری» بعنوان نتایج اولیه این پژوهش از طرف کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) منتشر شد.

رفیق ك. ونو، دبیر کمیته بازسازی مرکزی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) مداوما در پیشبرد این مواضع ابتکار عمل را بدست گرفت. بخشهایی از تشکیلات کوشیدند تا این مواضع را درك کنند ولی در عمل ثابت شد که این مسئله بطور کلی هنوز از محدوده چارچوب بنیادگرایی فراتر نرفته و نتیجتا گسستی جدی در زمینه پیاده کردن این ایده ها در عمل ممکن نیست. دبیر، در پرتو این شرایط، به این نتیجه رسید که وظیفه سازماندهی مجدد جنبش کمونیستی بر پایه ای نوین، در چارچوب فعلی تشکیلات، انجام شدنی نیست. او، پس از بررسی جوانب ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی، پیشنهاد استعفا از مقام دبیری و عضویت کمیته رهبری کرد تا بتواند در تکامل جنبش بر یك اساس نوین، نقش بهتری ایفا نماید. کمیته رهبری سراسری هند، پس از یك بحث جدی، از نظرات او پشتیبانی کرده و استعفای او را پذیرفت و در کنار آن، با در نظر گرفتن خواست جدی برای حل تضاد بین ساختار سراسری هند و وظایف رهبری مبارزات آزادیبخش ملی، تصمیم گرفت ساختار سراسری هند حزب را منحل کند. بدین ترتیب کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) دیگر بعنوان یك حزب سراسری هند موجودیت ندارد. واحدهای موجود ایالتی حزب، خود را بعنوان احزاب ملی [سراسری در ایالت مربوطه] مجددا سازماندهی خواهند کرد. بعلاوه تصمیم گیری شد که یك کمیته هماهنگی برای تسهیل مبادله تجارب و نظرات برخاسته از مبارزات آزادیبخش ملی و دادن یك جهت گیری مشترك به این مبارزات تشکیل شود.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند، (مارکسیست ـ لنینیست).

عمدتا از طریق جابجائی در دولتها محافظت میشود، ضعفهای بسیاری دارد. از این رو گورباچف دست به تبانی با آمریکا زد و هدفش عبارتست از جذب تدریجی سوسیال امپریالیسم شوروی درون این ساختار نومستعمراتی. تا مدتی، رقابت بر سر کنترل منابع جهان در سطحی پائینتر ادامه خواهد یافت.

I ـ ۶: مبارزه بین بورژوازی بوروکرات و بورژوازی جدید در کشورهای سابقا سوسیالیستی به انجام خود نرسیده است؛ هرچند بورژوازی نوین پیروزیهای تعیین کننده ای در اروپای شرقی کسب کرده است. اگرچه گورباچف بعنوان نماینده بورژوازی نوین در اتحاد شوروی زمام امور را در دست دارد، اما بورژوازی بوروکرات قدرتمند درون حزب و ارتش هنوز شکست خویش را نپذیرفته است. احتمال یك کودتا از جانب اینان را نمیتوان از نظر دور داشت. اما این نمی تواند موج کنونی احیای پر شتاب و علنی سرمایه داری که به آخرین مرحله خود در این کشورها رسیده را متوقف سازد. در چین، بورژوازی بوروکرات بعد از سرکوب خشن قیام توده ها علیه سیستم سوسیال ـ فاشیستی و شکست بورژوازی نوین درون حزب و ارتش ـ حداقل بطور موقتی ـ موفق به حفظ قدرت گشته است. اما سوسیال ـ فاشیستها در چین قادر نخواهند بود در برابر قیام رو به رشد خلق، مدتی طولانی در این موقعیت باقی بمانند. این امر می تواند ابعاد متفاوتی بخود بگیرد، زیرا انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو تاثیر قدرتمندی بر جامعه چین دارد و در خیزش اخیر مردم نیز خود را نمایان ساخته است. بورژوازی بوروکرات آلبانی، ویتنام، کره شمالی و کوبا نیز بزور تفنك در قدرت مانده اند؛ هرچند نا آرامیهای توده ای در آن کشورها نیز در حال گسترش است. سرنگونی سوسیال ـ فاشیستها در این کشورها نیز دور نیست.

I ـ ۷: احزاب به اصطلاح کمونیستی که در کشورهای سابقا سوسیالیستی سرنگون شدند دچار تلاشی شده و برخی شان حتی دود شده و به هوا رفتند. نیروها و بخشهای باقیمانده آنها به دو قطب هواداران بورژوازی بوروکرات یا بورژوازی نوین تقسیم گشته اند. همین قطب بندی، به احزاب رویزیونیست سایر کشورها نیز بسط یافته است. در هند، «حزب کمونیست هند» رسما از خط بورژوائی نوین گورباچف حمایت میکند؛ هرچند عناصر دیگری نیز وجود دارند و نیروی اقلیت را تشکیل میدهند. در سوی دیگر، «حزب کمونیست هند (مارکسیست)» رسما با مواضع اخیر گورباچف مخالفت میکند و همزمان از بخشهای بورژوا ـ بوروکرات حزب شوروی و همینطور حزب چین عموما حمایت میکند. اما در این حزب نیز عناصر حامی خط گورباچف موجودند و طبق اطلاعات فعال هم هستند. برخی نیروهای مارکسیست ـ لنینیستی در حال انحطاط در سطح بین المللی نیز، نظیر هند، درون این دو صف قطب بندی شده اند.

I ـ ۸: بورژوازی و نیروهای ضدکمونیست در سراسر جهان از این تحولات سود میجویند تا تبلیغ کنند که «کمونیسم مرد» اگر چه نیروهای مارکسیست ـ لنینیستی مبلغ این بوده اند که این سوسیالیسم نبوده که در تمامی کشورهای سابقا سوسیالیستی وجود داشته، بلکه سوسیال ـ فاشیسم بوده؛ اما واقعیت آنست که مردم با چنین دیدگاهی کاملا قانع نشده اند یا آن را نپذیرفته اند. بنابراین بورژوازی در تصویر کردن سرنگونی یا بحران سوسیال ـ فاشیسم بعنوان شکست سوسیالیسم و کمونیسم موفق بوده است. البته بورژوازی دریافته که بحران پیشاروی سرمایه داری انحصاری دولتی و سوسیال ـ فاشیسم میرود تا خود آنها را هم به کام خود کشد. اما بواسطه شکستهائی که جنبش کمونیستی متحمل شده، بورژوازی در این کار موفقیت داشته است. تحت این شرایط، حتی در میان افرادی که عموما هواخواه سوسیالیسم هستند، تردیدها و نگرانیها درباره قابلیت زیست سوسیالیسم پا گرفته است.

I ـ ۹: در چنین اوضاعی، این وظیفه کمونیستهای واقعی است که به گذشته بنگرند و ریشه مسائلی که جنبش کمونیستی با آنها روبرو بوده را تشخیص دهند. بدون پاسخگوئی به موضوعات اساسی که پیشاروی ما مطرح گشته اند، هیچ سازمان کمونیستی نمی تواند در پراتیك خود پیشروی کند. اگر این مسائل پایه ای برای مدت درازی بی جواب بماند، کادرها را روحیه باخته خواهد کرد و تشکیلات را تضعیف خواهد نمود. بنابراین حل این مسائل یا حداقل تلاش در جهت حل آنها باید بمثابه یك وظیفه اضطراری سیاسی قلمداد گردد. با چنین روحیه ای است که از تمام کمونیستهای راستین می خواهیم کل تاریخچه جنبش کمونیستی و مفاهیم اساسی که تاکنون فرض مسلم می دانستیم را مورد بررسی مجدد قرار دهیم تا بدین طریق تصویر روشنی از دیکتاتوری پرولتاریا، آنگونه که تا بحال به پراتیك در آمده، بدست آوریم.

II ـ دیکتاتوری پرولتاریا

II ـ ۱ : مقوله دیکتاتوری پرولتاریا در شِمای مارکسیستی از انقلاب پرولتری، ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم، امری مرکزی است. از زمانی که این مقوله به نحوی روشن توسط مارکس و انگلس پیش گذاشته شد، تکامل کلی جنبش بین المللی کمونیستی بطرز لاینفکی با عملکرد حول این مقوله پیوند داشته است. به همین خاطر است که ما می باید پیدایش و تکامل این مقوله و عملکرد آن در مراحل گوناگون را ارزیابی کنیم.

II ـ ۲ : بگذارید با اظهاریه روشنی که توسط مارکس درباره این موضوع بیان گشته شروع کنیم: «....و اما درباره خود باید بگویم، نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچکدام از خدمات من نیست. مدتها قبل، مورخان بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات، و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱) اینکه وجود طبقات مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است، ۲) اینکه مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میسازد، ۳) اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی تمامی طبقات و رسیدن به یك جامعه بی طبقه.» (از «نامه به ژوزف وایدمیر»، آثار منتخب مارکس ـ انگلس؛ انتشارات پروگوس مسکو، ۱۹۷۳؛ جلد اول ص ۵۲۸)

II ـ ۳ : در کنار این توضیح، مارکس تجربه انقلابات ۵۱ ـ ۱۸۴۸ در اروپا را جمعبندی کرد و این جمعبندی صریح را استخراج نمود: «تمامی انقلابات بجای نابودکردن این ماشین آن را کاملتر ساخته اند» (مارکس ـ ۱۸ ام برومر لوئی بناپارت؛ منتخب آثار، جلد اول، ص ۴۷۱) بنابراین او روشن ساخت که انقلاب پرولتری می باید ماشین دولتی موجود را نابود سازد. سپس مارکس و انگلس بعد از تجربه بسیار گرانبهای کمون پاریس، در مقدمه ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲ بر «مانیفست کمونیست» قبول کردند که برنامه مانیفست در برخی جزئیاتش کهنه شده است؛ زیرا «یك چیز خصوصا توسط کمون به اثبات رسید، اینکه طبقه کارگر نمی تواند بسادگی بر ماشین دولتی حاضر و آماده ای تکیه زند و آن را در جهت اهداف خویش بکار گیرد.» (آثار منتخب مارکس ـ انگلس، جلد اول ص ۹۹)

III ـ مارکس و کمون پاریس

III ـ ۱ : کمون پاریس پاسخ به سوالی بس مهم را مهیا ساخت: چه چیز جایگزین ماشین دولتی نابود شده میشود؟ مارکس به زیبائی در طرح اولیه «جنك داخلی در فرانسه» درك خود از کمون را چنین ارائه داد: «کمون، جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بمثابه قوای حیاتی خودش و نه بعنوان کنترل کننده و مسلط بر خود، توسط خود توده های خلقی است که بجای نیروئی سازمان یافته برای سرکوبشان، نیروی خویش را شکل میدهند. کمون شکل سیاسی رهائی اجتماعی آنان است و در مقابل نیروی مصنوعی مناسب حال ستمگران آنها در جامعه قرار دارد؛ نیروئی که برای اعمال ستم بر توده ها توسط دشمنان آنها اداره میشود؛ نیروی خود آنها که علیه آنهاست و علیه آنها سازماندهی شده است. کمون بمثابه یك شکل، نظیر همه چیزهای بزرگ، شکلی ساده است.» («درباره کمون پاریس»، مسکو، ۱۹۷۶، ص ۱۵۳)

III ـ ۲ : در آخرین نسخه «جنك داخلی در فرانسه»، مارکس عملکرد کمون را چنین مورد ملاحظه قرار میدهد: «بدون شك کمون پاریس بمثابه یك مدل برای تمامی مراکز صنعتی فرانسه بود. زمانیکه رژیم کمونی در پاریس و مراکز درجه دوم مستقر گشت و حکومت متمرکز کهن نیز در شهرستانها برقرار بود، می باید بر حکومت خود تولیدکنندگان راه می گشود. کمون در یك طرح خام درباره سازمان ملی ـ طرحی که فرصت تکامل بیشتر آن را نداشت ـ بروشنی اظهار داشت که کمون می باید حتی به ساختار سیاسی دهکده های کوچك هم بدل شود، و در بخشهای روستائی ارتش دائمی باید جای خود را به میلیشیای ملی که دوران خدمت در آن بشدت کوتاه است میداد.... آن عملکردهای اندك ولی مهمی که در آن هنگام کماکان بر عهده حکومت مرکزی باقی می ماند، نمی بایست ملغی گردد. چنین ادعائی جعل تعمدی بود ـ اما می بایست بعهده ماموران کمون یعنی ماموران کاملا مسئول واگذار شود. وحدت ملت نمی بایست از بین برود، بلکه بالعکس می بایست بوسیله نظام کمونی سازمان دهی میشد. وحدت ملت می بایست از طریق امحاء آن قدرت دولتی که خود را مظهر این وحدت وانمود میکرد، ولی میخواست از ملت مستقل باشد و مافوق آن قرار گیرد، جامه عمل بخود بپوشد. این قدرت دولتی در حقیقت فقط زائده ای انگلی بر پیکر ملت بود.... هیچ چیز نمی توانست بیش از جایگزین ساختن یك انتصاب سلسله مراتبی بجای حق رای عمومی با روح کمون بیگانه باشد.» (همانجا، ص ۷۲)

III ـ ۳ : یك نهاد سیاسی نوین تا چه اندازه تحقق یافت؟ مارکس توضیح میدهد: «...نخستین حکم کمون انحلال ارتش دائمی و تعویض آن با خلق مسلح بود. کمون از نمایندگان شهر تشکیل یافت که بر اساس حق انتخابات همگانی در حوزه های مختلف پاریس برگزیده شده بودند. این نمایندگان دارای مسئولیت و هر زمان قابل تعویض بودند. بخودی خود واضح است که اکثریت آنان یا کارگر بودند و یا نمایندگان با اعتبار طبقه کارگر. کمون می بایست موسسه پارلمانی نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد. پلیس که تا این زمان ابزاری در دست حکومت مرکزی بود، بیدرنك از اجرای هرگونه وظایف سیاسی محروم شد و به یکی از ارگان های مسئول کمون تبدیل گشت که هر زمان قابل تعویض بود. عین همین عمل در مورد ماموران تمام شعب دیگر اداری صورت گرفت.» (همانجا، ص ۷۱)

III ـ ٤ : جدا از کلیه اقدامات، به گفته لنین همین حکم نخستین «سرکوب ارتش دائمی و تعویض آن با خلق مسلح یك عمل حیاتی است که کمون را از کلیه دولتهای کهن متمایز میسازد و جوهر کمون را تشکیل میدهد.....» (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ـ دولت طراز نوین؛ کلیات آثار لنین، جلد ۲٤ ص ٦٨). مارکس در طرح اولیه «جنك داخلی در فرانسه» نوشت: «خلق می بایست فقط در سطح ملی به سازماندهی میلیشیا بپردازد، می بایست خود را از ارتشهای دائمی رها سازد. نخستین شرط اقتصادی برای کلیه بهبودهای اجتماعی رفع فوری این خطر دائمی غصب سلطه طبقاتی توسط حکومت است. این کار در عین حال مطمئن ترین تضمین علیه مداخله خارجی خواهد بود و فی الواقع دستگاه پر هزینه نظامی در کلیه دولتهای دیگر را غیر ممکن میکند.....» (درباره کمون پاریس، ص ۱۵٤) بعبارت دیگر، جایگزین شدن خلق مسلح بجای ارتش دائمی از سوی مارکس بمثابه اقدامی محسوب می شد که کمك می کرد خلق در مواجهه با خطر غصب از درون و مداخله خارجی آماده باشد. بنابراین شکل کمونی سیستم سیاسی نه تنها بسیج کننده و سازمانده اراده سیاسی توده های کارکن بود بلکه اجرای این اراده از طریق یك نیروی مسلح که حقیقتا نماینده اش بود را تضمین می نمود: یعنی خلق مسلح. مارکس مطرح میکرد که «این امر واسطه ای منطقی را مهیا می کند که مبارزه طبقاتی از طریقش می تواند در فازهای گوناگون خود به منطقی ترین و به انسانی ترین نحو به پیش رود.» (تاکید از نویسنده؛ همانجا، ۱۵٦).

III ـ ٥ : کمون پاریس فقط چند ماهی طول کشید. مارکس در جمعبندی از دلائل شکست کمون دو اشتباه را خاطر نشان ساخت. اولا کموناردها علیه بورژوازی در حال عقب نشینی موضع تعرض را در پیش نگرفتند. ثانیا، کمیته مرکزی قدرت خود را خیلی زود واگذار کرد تا جای خود را به کمون بدهد. انگلس نیز همین نکته را بعدها تکرار نمود: «..... این فقدان تمرکز و آتوریته کافی بود که به بهای موجودیت کمون پاریس تمام شد. زمانیکه شما پیروز شدید هر کاری که دلتان خواست با این آتوریته می توانید بکنید ..... اما برای نبرد باید تمامی نیروی شما پیش از هر چیز مجتمع گردد ...» (نامه به کارلو تراگی؛ درباره کمون پاریس، ص ۲۹۲؛ ـ تاکید از نویسنده) بنابراین در دیدگاه مارکس و انگلس شکست کمون ریشه در ساختار منحصر بفردش ـ یعنی فقدان یك ارتش دائمی، فقدان مقامات انتخابی و غیره ـ نداشت. در واقع می توانیم ببینیم که آنها همواره از کمون بمثابه مدل دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کردند. آنها بگونه ای موشکافانه مطرح می ساختند که علت شکست آن بود که کمیته مرکزی قدرت خود را خیلی زود واگذار کرد (پیش از پیروزی)؛ یعنی فقدان یك آتوریته متمرکز ضروری برای حفاظت از کمون. اینرا هم بگوئیم که مارکس و انگلس هیچگاه ارزیابی مجدد و جزء بجزء درسهای کمون را در پرتو این شکست بعهده نگرفتند و سئوالات بسیاری را بی پاسخ گذاشتند.

IV ـ لنین و قدرت دولتی پرولتری

IV ـ ۱ : بعد از کمون پاریس، انقلاب اکتبر در روسیه فرصت تاریخی بعدی را برای متحقق ساختن دیکتاتوری پرولتاریا فراهم ساخت. تجارب تئوریك و پراتیکی کسب شده توسط حزب بلشویك، و در اینمورد تحت رهبری لنین، همچنان بمثابه مواضع اساسی جنبش بین المللی کمونیستی بر سر این مسئله باقی مانده است. پس بگذارید مفهوم لنینی از این مقوله و نیز تجارب حزب بلشویك در ارتباط با تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را بررسی کنیم.

IV ـ ۲ : در دوره بعد از انقلاب فوریه در روسیه بود که بحثهای جدی بر

طومار برای قرن ۲۱ - ۱۳۷۱

سر مسئله دولت و انقلاب مابین کمونیستها ظاهر گشت. لنین به این قضیه پرداخت و کوشید به سئوالاتی که از زوایای گوناگون مطرح می گشت پاسخ گفته و موضع مارکسیستی بر سر این مسئله را فرموله کند. کتاب مشهور لنین بنام «دولت و انقلاب» که نخستین بار در اوت سال ۱۹۱۷ چاپ شد نتیجه چنین تلاشهائی بود.

IV ـ ۳ : لنین همه تحلیهایش را بر این درك مارکسیستی از دولت استوار کرده بود که : «فقط کسی به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتوری یك طبقه نه تنها برای هرگونه جامعه طبقاتی بطور اعم و نه تنها برای پرولتاریائی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از «جامعه بدون طبقات» یعنی از کمونیسم جدا میکند، ضرورت دارد. شکل دولت های بورژوائی فوق العاده متنوع است ولی ماهیت آنها یکی است: این دولتها هر شکلی داشته باشند، در ماهیت امر حتما همه دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمیتواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع بوجود نیاورد ولی ماهیت آنها حتما یك چیز خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا.» (دولت و انقلاب ـ کلیات آثار لنین جلد ۲۵ ص ۴۱۸)

IV ـ ٤ : طی این دوره که به انقلاب اکتبر انجامید لنین مباحث خود را عمدتا بر درسهای کمون پاریس طبق ارزیابی مارکس و انگلس استوار کرده بود. لنین صفت مشخصه پایه ای کمون پاریس را بدین نحو ارزیابی نمود: «لذا مثل اینست که کمون بجای ماشین دولتی خرد شده «فقط» دمکراسی کاملتری آورد که عبارت بود از: انحلال ارتش دائمی، انتخابی بودن کامل و قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل. ولی در حقیقت امر، این «فقط» بمعنای تعویض عظیم نوعی از موسسات با نوع دیگری از موسسات است که با یکدیگر تفاوت اصولی دارند. همینجاست که یکی از موارد «تبدیل کمیت به کیفیت» مشاهده میشود: دمکراسی، به کاملترین و پیگیرترین شکل قابل تصور عملی شده، از دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتری و از دولت (نیروی خاص برای سرکوب طبقه معین) به چیزی تبدیل می گردد که دیگر دولت بمعنای خاص آن نیست.» (همانجا ص ٤٢٤) لنین خاطر نشان ساخت که کمون در همان حال که نهادهای نمایندگی را حفظ می کرد می توانست از طریق محو تقسیم کار میان قوه مقننه و مجریه بر پارلمانتاریسم دمکراسی بورژوائی فائق آید. (همانجا ص ٤٢٩)

IV ـ ٥ : لنین خصلت دمکراسی طی دوره گذار را چنین مشخص نمود: «دمکراسی برای اکثریت وسیع خلق و سرکوب قهری برای استثمارگران و ستمگران خلق یعنی محروم کردن آنان از دمکراسی ـ این تغییری است که دمکراسی طی گذار از سرمایه داری به کمونیسم بخود می بیند.» بعدها او رابطه دمکراسی و دولت را چنین تشریح نمود: «دمکراسی شکل دولت و یکی از انواع آن است؛ و بنابراین دمکراسی نیز مانند هر دولتی عبارت است از اعمال قهر متشکل و سیستماتیك در مورد افراد. این از یك طرف؛ و اما از طرف دیگر، دمکراسی بمعنای قبول صوری برابری بین افراد کشور و حق برابر کلیه افراد در تعیین چگونگی ساختمان دولت و اداره امور آن است. اینهم بنوبه خود با این موضوع بستگی دارد که دمکراسی در پله معینی از تکامل، اولا طبقه انقلابی ضد سرمایه داری یعنی پرولتاریا را متحد میسازد و به وی امکان میدهد ماشین دولتی بورژوائی، حتی جمهوری بورژوائی و نیز ارتش دائمی و پلیس و دستگاه اداری را درهم شکند، خرد کند و از صفحه روزگار بزداید و ماشین دمکراتیك تری را که بهر حال هنوز ماشین دولتی است، بصورت توده های مسلح کارگری که رفته رفته بشرکت تمام خلق در میلیشیا منجر خواهد شد، جایگزین آن سازد. در اینجا «کمیت به کیفیت» بدل میشود: دمکراتیسم در چنین درجه ای با خروج از چارچوب جامعه بورژوائی و آغاز تحول سوسیالیستی ارتباط دارد.» (همانجا، ص ٤٧٧)

IV ـ ٦ : لنین نیز در پیروی از انگلس بر این نکته تاکید نمود که: «امحاء دولت به معنای امحاء دمکراسی نیز هست؛ زوال دولت بمعنای زوال دمکراسی است.» لنین زوال دمکراسی را با پیشرفت آن مرتبط دانسته و می گفت: «فقط کمونیسم قادر است دمکراسی واقعا کامل را تامین کند و هر چه کاملتر باشد، زودتر غیر ضروری گشته و بوسیله خودش زوال خواهد یافت.» (همانجا، ص ٤٦٠) لنین این زوال یافتن دمکراسی را با پیشرفت آن مرتبط ساخت. او گفت، «تنها کمونیسم قادر است دمکراسی واقعاً کاملی را فراهم سازد و هر چه کاملتر شود، زودتر ضرورتش را از کف داده و بدینترتیب زوال مییابد.» (همانجا، ص ٤٦٨)

IV ـ ۷ : «وقتی طبقات نباشند (وقتی بین اعضای جامعه از لحاظ مناسباتشان با ابزار اجتماعی تولید تمایزی نباشد) تنها در آن هنگام «دولت ناپدید میگردد و از وجود آزادی میتوان سخن گفت.» تنها در آن هنگام دمکراسی واقعا کامل و واقعا عاری از استثناء ممکن بوده و عملی خواهد شد. و تنها در آن هنگام دمکراسی راه زوال در پیش خواهد گرفت و علت آن، این کیفیت ساده است که افرادی که از قید بردگی سرمایه داری و از دهشت های بیشمار، وحشیگریها، نابخردیها و پلیدیهای استثمار سرمایه داری رسته اند، رفته رفته عادت خواهند کرد قواعد بدوی زندگی اجتماعی را که قرنهاست شناخته شده و طی هزاران سال در نوشته های گوناگون تکرار گردیده است بدون اعمال قهر، بدون اجبار، بدون تبعیت ، بدون دستگاه ویژه برای اجبار که دولت نام دارد، مراعات نمایند.» (همانجا، ص ٤٦٧) این چگونگی تصویری بود که لنین از زوال دولت و ظهور یك سازمان نوین اجتماعی تحت کمونیسم ارائه می داد.

IV ـ ۸ : همانند مورد کمون، اهمیت شکل شورائی سازمان سیاسی از این زاویه نگریسته می شد که پرولتاریا و توده های کارگن را قادر می ساخت که «ارگانهای قدرت دولتی را مستقیما بدست خویش بگیرند بدان خاطر که آنها خود می باید این نهادهای قدرت دولتی را تشکیل دهند.» (کلیات آثار لنین جلد ۲۳ ص ۳۲٦) لنین گفت: «خلق به یك جمهوری نیاز دارد تا توده ها طبق روشهای دمکراسی آموزش یابند؛ ما نه فقط به انتخابات طبق مبانی دمکراتیك نیاز داریم، بلکه به ساختن کل اداره دولتی از پائین توسط خود توده ها محتاجیم. به شرکت موثر آنها در هر گام زندگی، به نقش فعال آنها در اداره امور نیازمندیم.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲٤ ص ۱۸۱) (تاکیدات از ماست) لنین به پیروی از مارکس مرتبا بر اهمیت انحلال ارتش دائمی و نشاندن خلق مسلح بجای آن بمثابه ابزار کشیدن توده ها به کار اداره جامعه و رفع خطر احیاء، تاکید می کرد.

۷ ـ شوراها و پراتیك دیکتاتوری پرولتاریا

V ـ ۱ : لنین برنامه عملی همه جانبه کسب قدرت توسط طبقه کارگر را در تزهای معروف آوریل خود همراه با این شعار پر طنین به پیش نهاد: «همه قدرت بدست شوراها» او مشخص کرد که قدرت نوین یك جمهوری پارلمانی نخواهد بود، «بلکه یك جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی و دهقانان در سراسر کشور از

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

بالا تا پائین خواهد بود.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۴ ص ۲۳) لنین کوشید جوانب مهم قدرت دولتی پرولتری که تحت کمون پاریس بظهور رسیده بود ـ بغیر از اصل حق رای همگانی ـ را بکار بندد. هرچند انحلال ارتش دائمی در اصول پذیرفته شد اما این اصل نیز نتوانست بعمل در آید.

V ـ ۲ : این برنامه کلی برای کسب قدرت توسط دومین کنگره سراسری نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان روسیه که بتاریخ ۲۶ ـ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تشکیل گشت، به اجرا گذاشته شد. کنگره قدرت را بدست گرفت و حکم داد که «همه قدرت در مناطق می باید به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان انتقال یابد تا نظم انقلابی واقعی تضمین گردد.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۶ ص ۲۴۷) انتقال اراضی از دست مالکان اراضی به کمیته های دهقانی، حفاظت از حقوق سربازان از طریق اعمال دمکراسی کامل در ارتش، برقراری کنترل کارگری بر تولید، تضمین فراخواندن مجلس موسسان در مهلت تعیین شده و غیره نیز مقرر گشته بود.

V ـ ۳ : سیستم سیاسی که بدین طریق بنا گشته بود حول محور شوراها بمشابه ارگانهای قدرت سیاسی متمرکز بود. سیستم نمایندگان به نسبت رای، همراه با حق عزل به تصویب رسیده بود. یك بحران مهم در ارتباط با وعده فراخواندن مجلس موسسان، در سیستم بروز کرد. این خواسته و وعده ای بود که کمونیستها قبل و بعد از انقلاب مدافعش بودند. مجلس موسسان که بلافاصله بعد از انقلاب برگزیده شد هنوز اوضاع پیش از انقلاب را نمایندگی می کرد. بنابراین آماده پذیرش آتوریته نوین شوراها و کمیته مرکزی اجرائیش نبود.

V ـ ٤ : تحت چنین شرایطی بلشویکها تصمیم به بیرون کشیدن هیئت نمایندگی خود از مجلس موسسان گرفتند. این کاری قابل توجیه بود بدین مفهوم که قدرت شوراها که توسط انقلاب بظهور رسیده بود واقعا اراده سیاسی اکثریت وسیع خلق را نمایندگی می کرد، و این تغییر کیفی می باید در مجلس موسسان بازتاب می یافت. سرانجام کمیته مرکزی شوراهای سراسر روسیه با یك حکم مجلس موسسان را منحل ساخت. با این کار تغییر در سیستم سیاسی نوین به نقطه پر اهمیتی رسید؛ و همزمان این قدرت با مصافهای نوین مواجه گشت.

V ـ ٥ : لنین در یك بیانیه مهم سیاسی که چند ماه بعد از انقلاب منتشر شد تشریح نمود که «خصلت سوسیالیستی شوراها، یعنی دمکراسی پرولتری آنطور که مشخصا امروز اعمال می شود پیش از هر چیز از این واقعیت سرچشمه می گیرد که رای دهندگان مردم کارگر و استثمار شده هستند و بورژوازی از حق رای محروم است. ثانیا از این واقعیت سرچشمه می گیرد که تمامی تشریفات و موانع انتخاباتی محو گشته اند، خلق خود نحوه و زمان انتخابات را تعیین می کند و کاملا در عزل هر یك از افراد انتخاب شده آزاد است....» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۷ ص ۲۷۲)

V ـ ٦ : او جنبه دیگر سیستم نوین را مشخص نمود: «دیکتاتوری کلمه بزرگی است و کلمات بزرگ را نباید بدون دقت بکار برد. دیکتاتوری یك حاکمیت آهنین است؛ حکومتی که در سرکوب استثمارگران و اوباش، شجاع و چابك و بیرحم است.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۷، ص ۲٦٥) لنین در پاسخ به اتهام کائوتسکی مبنی بر اینکه سیستم شوروی دیکتاتوری بوده و دمکراتیك نیست تاکید کرد: «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا حاکمیتی است که بوسیله استفاده از قهر توسط پرولتاریا علیه بورژوازی بدست آمده و حفظ گشته است؛ حاکمیتی است که هیچ قانونی آنرا محدود نمی کند.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۸، ص ۲۳٦) بعلاوه لنین بحث کائوتسکی مبنی بر اینکه طبقه فقط اداره کننده است و نه حکومت کننده را رد کرد و مثالهائی تاریخی از اینکه چگونه طبقات هم اداره کننده بودند و هم حکومت کننده را خاطر نشان ساخت. در اینجا بحث لنین بر این فرض استوار بود که دیکتاتوری پرولتاریا سیستمی است که در آن طبقه کارگر خود حکومت می کند.

V ـ ۷ : اما سیستم سیاسی نوین تدریجا تحت کنترل حزب کمونیست قرار گرفت. لنین این اوضاع را چنین تشریح کرد: «آنچه اتفاق می افتد این است که حزب، پیشاهنك پرولتاریا را در خود جای میدهد، و این پیشاهنك دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال می کند. دیکتاتوری نمی تواند اعمال شود یا وظایف حکومتی نمی تواند به اجرا در آید بدون آنکه موسساتی نظیر اتحادیه های کارگری موجود باشد. این وظایف می باید با وساطت نهادهای خاص طراز نوین، مثلا شوراها به اجراء درآید... کل این شبیه به عملکرد چرخ دنده هاست... بدون شماری از تسمه نقاله ها که پیشاهنك را به توده طبقه پیشرو و طبقه پیشرو را به توده مردم کارکن ربط دهد، این دستگاه کار نمی کند.» (کلیات آثار لنین، جلد ۳۲، ص ۲۱ ـ ۲۰)

V ـ ۸ : بعدا لنین قاطعانه نقش حزب کمونیست را چنین اعلام نمود: «بعد از دوسال و نیم که از قدرت شورائی می گذرد ما در انترناسیونال کمونیستی به جهان اعلام کردیم که دیکتاتوری پرولتاریا کار نخواهد کرد مگر از طریق حزب کمونیست.» (کلیات آثار لنین، جلد ۳۲، ص ۱۹۹) بدین ترتیب حلقه دایره بسته می شود. برنامه عملی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که با شعار جذاب «همه قدرت بدست شوراها» آغاز شده بود، با این واقعیت که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق حزب کمونیست اعمال میشود و شوراها صرفا به چرخ دنده هائی در ماشین بدل گشته اند به پایان می رسد. هر چند انتقاد کائوتسکی از زاویه پارلمانتاریسم بورژوائی صورت می گرفت، اما این واقعیتی است که در شرایط کنونی جهان، زمانی که یك نظام سیاسی کیفیتا نوین آنگونه که در یك دیکتاتوری پرولتری واقعی تصور می شد به یك واقعیت تاریخی مبدل نگشته است، این طبقه نیست که واقعا حکومت می کند، بلکه حزبش است.

V ـ ۹ : موضعی که لنین در ارتباط با حزب و دیکتاتوری پرولتاریا اتخاذ کرد تفاوت چندانی با موضع استالین و عملکرد وی نداشت. استالین مطرح ساخت که دیکتاتوری پرولتاریا «در جوهر خود» همان دیکتاتوری حزب است و در اعمال این دیکتاتوری، حزب از شوراها همانند اتحادیه های کارگری، انجمن جوانان و غیره، صرفا بمشابه تسمه نقاله استفاده می کند. (رجوع کنید به: درباره مسائل لنینیسم، آثار منتخب، جلد ۸، ص ۳۹ ـ ۱٤) از همین موضع، خصلت و جریان رشد روند بوروکراتیزه شدن و ظهور طبقات نوین بسادگی قابل ردیابی است. تحت یك چنین ساختار سیاسی، فقدان یك سیاست آگاهانه برای تحدید حق بورژوائی و اتکاء فزاینده به انگیزه های مادی برای افزایش تولید، بنیان اقتصادی سرمایه داری بوروکراتیك را ریخت؛ و زمانیکه ما به مرحله ای می رسیم که مائو در می یابد تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بورژوازی از درون خود حزب سر بلند می کند، تصویر کامل می شود.

V ـ ۱۰ : در اینجا مهم است به انتقاد تروتسکی از استالین اشاره شود. این انتقاد به هیچیك از سئوالات اساسی پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ نمی داد. انتقاد وی از بوروکراتیزه شدن به هیچگونه فهم پایه ای از مسائل مقابل پای کل سیستم سیاسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نمی انجامید. برعکس او نیز از

خط رشد نیروهای مولده که توسط استالین به اجراء درآمد دفاع می کرد و آنجا که به اختلاف مهم بین استالین و تروتسکی بر سر ساختمان سوسیالیسم در یك کشور مربوط می شود، حق با استالین بود.

VI ـ انتقاد رزا لوکزامبورگ

VI ـ ۱ : رزا لوکزامبورگ در پیش نویس ناکامل و پرداخت نشده اش بر سر انقلاب روسیه که در زندان نگاشته شده انتقادات تیز بسیاری در مورد بسیاری مسائل پایه ای مربوط به انقلاب اکتبر را مطرح ساخته است. او می نویسد: «اشتباه اساسی تئوری لنین ـ تروتسکی در اینجاست که این دو هم نظیر کائوتسکی دیکتاتوری را در مقابل دمکراسی قرار می دهند. «دیکتاتوری یا دمکراسی» این طریقی است که مسئله توسط بلشویکها و کائوتسکیستها طرح می شود. طبیعتا کائوتسکی تصمیم گرفته که مدافع «دمکراسی» باشد یعنی دمکراسی بورژوائی. به همین خاطر او به ضدیت با آلترناتیو انقلاب سوسیالیستی بر می خیزد. در طرف دیگر لنین و تروتسکی قرار دارند که مدافع دیکتاتوری در ضدیت با دمکراسی بوده و بنابراین طالب دیکتاتوری مشتی افراد می باشند؛ یعنی طالب دیکتاتوری بر مبنای مدل بورژوائی. اینها دو قطب متضادند که به یکسان از یك سیاست سوسیالیستی راستین فاصله بسیار دارند....» (رزا لوگزامبورگ سخن میگوید، نیویورك ۱۹۷۰، ص ۳۹۳)

VI ـ ۲ : نظر لوکزامبورگ این است که مدل دیکتاتوری پرولتاریای پیاده شده تحت رهبری لنین و تروتسکی بعد از انقلاب اکتبر در واقع در پی حذف خود دمکراسی بوده است؛ تحت این عنوان که «نهادهای دمکراتیك انتخاباتی خصلتی دردسر آفرین دارند» تیغ تیز انتقاد وی تا مسئله مرکزی مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا پیش میرود: «مطمئنا هر نهاد دمکراتیکی محدودیتها و کمبودهای خود را دارد ـ مانند تمامی نهادهای بشری. اما راه چاره ای که تروتسکی و لنین پیدا کرده اند یعنی حذف خود دمکراسی، بدتر از آن مرضی است که خیال معالجه اش را دارند؛ چرا که درست راه را بر آن منبع زنده ای که تنها سرچشمه تصحیح تمامی محدودیتهای ذاتی نهادهای اجتماعی است، می بندد. این منبع، زندگی سیاسی فعال، نامحدود و پر انرژی وسیعترین توده های مردم است.» (همانجا، ص ۳۸۷)

VI ـ ۳ : نقص اساسی نظام شوروی توسط رزا لوکزامبورگ بدین نحو برملا میگردد: «آن آزادی که فقط برای هواداران حکومت، فقط برای اعضای یك حزب باشد هر چقدر هم که شمارشان بسیار باشد بهیچوجه آزادی نیست. آزادی همیشه و منحصرا آزادی برای کسی است که بگونه ای دیگر فکر میکند. بخاطر مفهومی تعصب گرایانه از «عدالت» بلکه بدان خاطر که تمامی خصائل آموزنده، سالم و پالایش دهنده آزادی سیاسی به این صفت ممیزه اساسی وابسته است و اگر آزادی به یك امتیاز خاص تبدیل شود کارائی خود را از دست خواهد داد.» (همانجا، ص ۳۹۰ ـ ۳۸۹)

VI ـ ٤ : رزا لوگزامبورگ در ضدیت با این نظریه لنین که سیستم شورائی دمکراسی پرولتری یك میلیون بار بهتر از دمکراسی بورژوائی است، به ارزیابی از اوضاع تحت دیکتاتوری پرولتاریا اعمال شده توسط بلشویکها پرداخت: «لنین و تروتسکی بجای نهادهای نمایندگی که توسط انتخابات عمومی توده ای ایجاد شده اند، فقط شوراها را بعنوان تنها نماینده واقعی توده های زحمتکش نشاندند. اما با سرکوب زندگی سیاسی در سراسر کشور، حیات شوراها نیز بیش از پیش فلج خواهد شد. بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات، بدون برخورد آزادانه عقاید، زندگی در نهادهای عمومی به پایان میرسد و صرفا به شبه زندگی تبدیل میشود که در آن فقط بوروکراسی بمشابه یك عنصر فعال بر جای مانده است. حیات عمومی تدریجا به خواب میرود و چند دوجین رهبر حزبی که از انرژی پایان ناپذیر و تجربه نامحدود برخوردارند رهبری میکنند و حکم میرانند.» (همانجا،ص ۳۹۱)

VI ـ ٥ : رزا لوکزامبورگ انتقاداتی جدی در مورد گرایش اساسی رهبری بلشویك مطرح میسازد: «آن فرض مسلم که مبنای تئوری دیکتاتوری لنین ـ تروتسکی است، چنین است: اینکه تحول سوسیالیستی چیزی است که بر مبنای یك فرمول حاضر و آماده که در جیب حزب انقلابی قرار دارد به انجام خواهد رسید و فقط کافیست که این فرمول با انرژی تمام به اجراء گذاشته شود. متاسفانه یا شاید خوشبختانه قضیه اینطور نیست. تحقق سیاسی سوسیالیسم بمثابه یك سیستم اقتصادی، اجتماعی و قضائی، با یك مشت نسخه های از پیش آماده که فقط باید بکار بسته شوند بسیار فاصله داشته و کاملا در پرده های مه آلود آینده پنهان است. آنچه ما در برنامه خود صاحبش هستیم هیچ نیست مگر برخی نشانه های مهم که جهت عمومی را بدست ما داده تا بتوانیم اقدامات ضروری را انجام دهیم و شواهد عمدتاً خصلت منفی را نشان میدهند.» (همانجا، ص ۳۹۰)

VI ـ ٦ : رزا لوکزامبورگ انتقادات بسیار دیگری نیز علیه سیاست بلشویکهادرمورد ملیتها، سیاست دهقانی، مجلس موسسان و غیره ارائه داده بود. اما بعد از خروج از زندان و کسب اطلاعات مستقیم درباره اوضاع روسیه برخی از آن انتقادات را پس گرفت و در مورد برخی دیگر سکوت اختیار کرد. او دشواریهای ناشی از اعطای آزادی نامحدود به دشمنان را دریافت. با این وصف، برخی ملاحظات وی بر سر مسائل پایه ای نظیر دمکراسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا از اهمیت و عمومیت گسترده برخوردار است. در حالی که موضع وی بر سر مسئله ملی همچنان [کلمه ناخواناست ـ جهانی برای فتح] باقی مانده است.

VII ـ مائو، دولت دمکراتیك نوین و انقلاب فرهنگی

VII ـ ۱ : اقدام مائو برای راه گشودن به یك مبارزه سالم ایدئولوژیك و سیاسی درون حزب کمونیست مبارزه دو خط را به سطحی عالیتر تکامل داد و به ایجاد فضائی نوین یاری رساند. به همین ترتیب تلاش وی برای ساختن دولت دمکراتیك نوین با جبهه متحد وسیع از طبقات گوناگون تحت رهبری طبقه کارگر نیز یك نقطه عزیمت و تکاملی منطبق با اوضاع متفاوت در یك شرایط نیمه مستعمراتی بود.

VII ـ ۲ : اما علیرغم همه این راهگشائی های مهم اکنون میتوانیم ببینیم که دیکتاتوری دمکراتیك نوین خلق که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب در چین برقرار شد و یا دیکتاتوری پرولتاریا که بدنبال آن آمد هیچ پیشرفت مهمی نسبت به چارچوب بنا شده توسط لنین و استالین را رقم نزد. تا آنجا که دولت دمکراتیك نوین بمثابه یك جبهه متحد از نیروهای طبقاتی گوناگون تشکیل شده بود، برخی احزاب سیاسی دیگر غیر از حزب کمونیست نیز در آن شرکت داشتند. اما همه این احزاب رهبری و آتوریته حزب کمونیست را قبول کرده بودند. بنابراین در واقع اوضاع زیاد با وجود یك دولت تحت حاکمیت تك حزبی تفاوت نداشت. این

یکی از دلایل پیشروی آسان از دیکتاتوری دمکراتیك نوین خلق بسوی دیکتاتوری پرولتاریا بود.

VII ـ ۳ : بنابراین مشکلات پایه ای پیشاروی اتحاد شوروی در زمان لنین و استالین، مثلا فقدان یك سیستم سیاسی که خلق بتواند مستقیما در آن شرکت کرده و اراده سیاسی خود را اعمال کند و یا اجتماعی کردن ابزار تولید که به تمرکز و بوروکراتیزه شدن کل سیستم انجامید، تماما در چین نیز خودنمائی میکرد. بدین ترتیب همان پروسه احیای سرمایه داری که در آنزمان به یك مرحله پیشرفته در اتحادشوروی رسیده بود در چین نیز آغاز گشت.

VII ـ ٤ : مائو توانست به جدی بودن اوضاع پی ببرد. او در سطح تئوریك به تحقیق پرداخت و اقداماتی نیز در سطح پراتیك برای خروج از این اوضاع انجام داد. تئوری ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا یك راهگشائی مهم در این جهت بود. (لنین نیز پیش از آن به ارائه این موضع پرداخته بود که مبارزه طبقاتی به اشکال گوناگون طی دوران دیکتاتوری پرولتاریا ادامه خواهد یافت. اما وی نتوانست این موضع را همانند مائو تکامل دهد و شیوه های نوین مبارزه برای دست و پنجه نرم کردن با مسئله را نظیر وی بیابد.) پیشرفت مائو درمورد مسائل دیگر تئوریك نیز عمیق بود. او موضع تقلیل گرایی اقتصادی رهروان سرمایه داری که در تئوری نیروهای مولده متجلی میشد را تشخیص داد. تاکید وی بر انقلاب در روبنا و نیز در مناسبات تولیدی و شعار وی طی انقلاب فرهنگی ـ شعارهائی نظیر «سیاست را در مقام فرماندهی قرار دهید»، «مبارزه طبقاتی را بمثابه حلقه کلیدی در دست گیرید»، «انقلاب را درك کنید، تولید را بالا ببرید» و غیره ـ تماما بمعنای جدائی از تفکر مسلط بر جنبش کمونیستی تا آنزمان بود. در واقع او هنگامی که عرصه های مبارزه در روبنا و در مناسبات تولیدی را تشخیص داد، به جنبه تعیین کننده مسئله نزدیکتر گشت. به همین ترتیب او این واقعیت را دریافت که قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش خلق قرار ندارد. اینجا بود که وی به جنبه تعیین کننده مسئله سپردن قدرت سیاسی بدست خلق پی برد.

VII ـ ٥ : او صراحتا اذعان داشت که راه و پاسخ آماده ای برای مسئله در دست نمیباشد. همانطور که مائو خاطر نشان کرد توده ها این شکل نوین مبارزه، یعنی انقلاب فرهنگی را، پروراندند. این در واقع مبارزه ای علیه ساختارهای بوروکراتیزاسیون موجود تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. چون این مبارزه یك خیزش خودبخودی توده ها بود، انحرافات آنارشیستی آن نیز کاملا طبیعی بود. اما آنچه میباید انجام میشد سیستماتیزه کردن تمامی این درسها در یك سیستم نوین سیاسی و شکل مبارزاتی برای به اجراء گذاشتن تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. ولی متاسفانه نمی توانیم چنین تحول مثبتی را طی دوران حیات مائو مشاهده کنیم. همانطور که در مباحثات مائو با چان چون چیائو در ارتباط با کمون شانگهای می بینیم او هیچ پاسخ جدیدی برای مسئله پایه ای که طی انقلاب فرهنگی در مقابلشان قرار گرفت، ندارد. در عوض، او به این موضوع برمیگردد که آتوریته نهائی حزب، حافظ دیکتاتوری پرولتاریا است. این انعکاسی از همان نگرانی قدیمی است که از زمان درسهای تلخ شکست کمون پاریس مرتبا به سراغ کمونیستها می آید. سردرگمی مائو در این گفته آشکار است: «راجع به شکل قدرت سیاسی شورائی؛ هنگامی که این امر مادیت می یابد، لنین به شوق آمده و حکم میدهد که این خلقت فوق العاده ای توسط کارگران، دهقانان و سربازان است و یك فرم جدید دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. با این وجود، لنین این را پیش بینی نکرد که اگرچه کارگران، دهقانان و سربازان می توانند از این شکل قدرت سیاسی استفاده کنند اما بورژوازی هم میتواند؛ خروشچف هم می تواند. بنابراین شوراهای کنونی از شوراهای لنین به شوراهای خروشچف تغییر ماهیت یافته است.» (تاکیدات از نویسنده است.) در اینجا، نکته عمده مورد نظر مائو این است که، مهم شکل ساختار دولتی نبوده بلکه طبقه ای است که قدرت را کسب میکند. این حرف نشان میدهد که تاکید مارکس بر شکل نوین دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا تقریبا بطور کلی فراموش گشته است.

VII ـ ٦ : انقلاب فرهنگی نتوانست دیوارهای این محدودیت را بشکند. برعکس، خود نیز همین محدودیت را بروز داد. انقلاب فرهنگی فقط بواسطه رهبری مائو امکان پذیر شد و خارج از ساختار سیاسی موجود تکامل یافت. هرچند مائو خاطر نشان ساخت که طی کل دوران سوسیالیسم نیاز به انقلابات فرهنگی بسیار است، روشن است که این انقلابات در فقدان سیستمی که ضامن آنها باشد تداوم نخواهد یافت؛ و مائو و دیگر رهبران سوسیالیسم در چین نتوانستند چنین سیستمی را ایجاد یا ترسیم کنند. تلاش آنها برقراری یك دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی بود، یعنی استفاده از همان چارچوب قدیمی دیکتاتوری پرولتاریا. چنین برخوردی بگونه ای بس آمرانه جلوه کرد و بهمین خاطر حتی محتوای ضد بوروکراتیك انقلاب فرهنگی نیز بد جلوه داده شد.

VII ـ ۷ : بدون شك انقلاب فرهنگی با همه محدودیتهایش به جامعه چین کمك کرد تا آنجا که تکامل سیاسی آش اجازه میداد جهشی کند. اگر چه رهروان سرمایه داری قادر به کسب قدرت سیاسی شدند، مباحثات، تحقیقات و روندهای سیاسی که طی دوران بعد از انقلاب فرهنگی رو آمد وضعیت را مشخص ساخته بود. هرچند اطلاعات کاملی درباره تمامی این تحولات در دست نیست، اما اطلاعات موجود نشان میدهد که بحثهای عمیقی بر سر مسائل سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در چین آغاز گشته بود. این تحولات همچنین جوانب مثبت و منفی خود انقلاب فرهنگی را آشکار میسازد؛ خصوصا این واقعیت که کل این تجربه درون چارچوب درك قدیمی از دیکتاتوری پرولتاریا محدود گشته بود ـ درکی که دیگر به وضوح ناکافی بودن خود در برابر مسائل جدید را به اثبات رسانده است.

IIX ـ اشتباه اساسی

IIX ـ ۱ : بررسی ما نشان می دهد، دیکتاتوری پرولتاریا تا آنجا که در کشورهای سابقا سوسیالیستی از زمان انقلاب اکتبر به اجرا در آمده، همگی بجای تکامل بسمت یك سیستم واقعی دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری حزب انجامیده است؛ هر چند درسهای مثبت بسیاری در این تجارب وجود دارد که باید توسط طبقه کارگر جذب شود. کل سیستمی که مستقر شده و تکامل یافته عمدتا بر درك و پراتیکی که توسط لنین به پیش گذاشته شده استوار بوده است. حتی مائو هم نتوانست از این چارچوب اساسی خارج شود. بنابراین حالا ما باید دریابیم که لنین کجا و چگونه به خطا رفت.

IIX ـ ۲ : همانطور که خاطر نشان ساختیم لنین خود را کاملا بر تجربه کمون پاریس بنابه روایت و ارزیابی مارکس و انگلس متکی ساخت تا بتواند مفهوم و پراتیك دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کند. به همین خاطر بود که وقتی کارگران در روسیه یك شکل جدید از سازمان ـ شوراها ـ را طی انقلاب ۱۹۰۵ بظهور رساندند، لنین فورا از آن بمثابه یك شکل سازمانی که میتواند منطبق بر نیازهای ساختار دولتی پرولتری آینده باشد، بدفاع برخاست.

IIX ـ ۳ : بر چنین زمینه ای بود که لنین شعار بس مهم انقلاب اکتبر یعنی «همه قدرت بدست شوراها» را مطرح کرد. او در مهمترین اثر تئوریکش درباره دولت ـ بنام «دولت و انقلاب» ـ شوراها را بمثابه شکل عمده ارگان سیاسی پرولتاریا و دیگر بخشهای خلق ترسیم نمود. او سیستم سیاسی که از طریق شوراهای نمایندگی کارگران، دهقانان و سربازان کار می کند را به چیزی شبیه به کمون پاریس ترسیم کرد.

IIX ـ ٤ : در ساختار سیاسی کمون پاریس حزب کمونیست هیچ نقش مستقیم بعهده نداشت. اما مارکس بهنگام ارزیابی از شکست کمون به این واقعیت اشاره کرد که کمیته مرکزی زودتر از موعد قدرت خود را به کمون واگذار نمود. این بدان معناست که کمیته مرکزی می بایست برای یك دوره کوتاه که جهت شکست دشمنان و تضمین کارکرد دولت پرولتری نوین کفایت کند، قدرت سیاسی را در دست خود نگاه می داشت. اما روشن نیست که مارکس چگونه به نقش کمون در رابطه با این نقش نوین محوری کمیته مرکزی طی دوران گذار می نگریست. این نیز روشن نیست که چگونه این اوضاع به وضعیتی که حزب در آن نقش مرکزی نداشته باشد می توانست تکامل یابد.

IIX ـ ٥ : اینکه در شمای کلی دیکتاتوری پرولتاریا که توسط لنین در «دولت و انقلاب» ارائه شده، هیچ اشاره ای به نقش حزب نشده، جالب توجه است. این می تواند متاثر از ساختار سیاسی کمون پاریس باشد. اما در روسیه، بر خلاف کمون پاریس، حزب بواسطه اینکه بعنوان پیشاهنگی که منافع طبقاتی پرولتاریا را نمایندگی میکند تکوین یافته بود، الزاما طی دوران انقلاب اکتبر نقشی حیاتی ایفاء نمود. پس، این سئوال تئوریك مهم آن دوران بود و باید پاسخ می گرفت. بی توجهی کامل لنین به این مسئله آن لغزش جدی بود که به اشتباه اساسی در تکامل درك از دیکتاتوری پرولتاریا انجامید.

IIX ـ ٦ : بعد از کسب قدرت در اکتبر، کنگره شوراها به آتوریته رسمی قدرت سیاسی نوین بدل گشت. اما در واقع امر، حزب از پشت صحنه نقش حیاتی در ارائه تمامی سیاستها و تاکتیکهای مهم ایفاء می نمود. اگرچه نقش مشخص حزب در ساختار دولتی نوین معین نگشته بود، اما در عمل شوراها را کنترل می کرد.

IIX ـ ۷ : بنابراین تحت فشار شرایط، در مواجهه با تهدیدات خارجی و داخلی، حزب مجبور شد که نقش مرکزی را بعهده گیرد و شوراها را به پشت صحنه براند. لنین علنا به این اوضاع اذعان داشت و با گفتن اینکه پرولتاریا فقط از طریق حزب میتواند دیکتاتوریش را اعمال کند به توجیه آن می پرداخت. لنین بخاطر توجیه این نقش جدید حزب، حتی به انحطاط طبقه کارگر و اینکه امکان حاکمیت کردن بمثابه یك طبقه را از آن سلب کرده، اشاره نمود. بعلاوه لنین این مسئله را بعنوان یك مشکل خاص روسیه مطرح نساخته و با طرح این اصل که فقط حزب می تواند دیکتاتوری را اعمال کند به آن بُعدی جهانشمول بخشید. بدین ترتیب لنین درست به جهت متضاد آنچه مارکس گفته بود، رسید.

IIX ـ ۸ : نقطه عزیمت پایه ای برای سیستم دیکتاتوری پرولتاریا پیشاپیش توسط مارکس در جریان جمعبندی از درسهای کمون پاریس بدین ترتیب مشخص گشته بود ـ «جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بمثابه نیروی حیاتی خود آن» اما لنین به مسائل مربوط به عملی کردن این درك توجهی نکرد و بنابراین نتوانست در درك موجود از قدرت سیاسی گسستی کیفی انجام دهد. اگر چه او از نمایندگان شوراها بمثابه ماموران قابل عزل قدرت سیاسی صحبت می کرد و از ایجاد دولت نوین توسط خلق مسلح سخن می راند اما در پراتیك هیچ گام کنکرتی برای متحقق ساختن اینها به پیش برداشته نشد. نیروی غیرقابل اجتناب شرایط را شاید بتوان بمثابه عامل بازدارنده در این امر مطرح ساخت؛ اما ما هیچ گواهی در دست نداریم که نشان دهد لنین کوچکترین توجه جدی به این مسئله پایه ای مبذول داشته باشد. او ضرورت برپائی یك سیستم سیاسی کیفیتا نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا را درك نکرد. از سوی دیگر، تلاش کلی وی این بود که این دگرگونی را باتغییر رهبری دولت از بورژوائی به پرولتری به وسیله حزب صورت دهد.

IIX ـ ۹ : در واقع ساختار دولت پرولتری نوین که توسط مارکس و انگلس ترسیم شده بود هیچ ربطی با ساختار موجود دولت بورژوائی نداشت. این مسئله بخوبی در اظهاریه فوقا ذکر شده از مارکس (جذب دوباره....) و در اظهاریه زیرین از انگلس منعکس گشته است: «پرولتاریا قدرت را کسب میکند و... سپس بر خود بمثابه پرولتاریا نقطه پایان می نهد.... و بدین ترتیب بر دولت نیز بمثابه دولت پایان می بخشد.» (آنتی دورینك) این نقطه عزیمت دولتی است که خود به ضامن جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بدل میگردد ـ دولتی که به دولت به شیوه سنتی اش پایان می بخشد. چگونه پرولتاریا به چنین هدفی که در برگیرنده تضادهای داخلی عمیقی است، دست یابد؟ دو گام عملی توسط کمون پاریس برداشته شد: یك سیستم که توسط ماموران قابل عزل دولتی اداره میشود و دیگری جایگزین کردن خلق مسلح بجای ارتش دائمی.

IIX ـ ۱۰ : اما اگر ما واقعا در پی گسستی کیفی از درك موجود از قدرت سیاسی هستیم باید در قوای محرکه اش تعمق کنیم. طبقه مسلط در یك جامعه طبقاتی، قدرت سیاسی را با ادعای نمایندگی کل جامعه بکار می برد. این بازتاب تضادی میان اراده سیاسی طبقه حاکم و اراده سیاسی جامعه بطور کل است. برای حل این تضاد است که قدرت در ساختار دولتی تمرکز می یابد و توسط طبقه حاکم بمثابه قدرت اجرائی اش بکار برده میشود. بنابراین این تمرکز اراده سیاسی طبقه حاکمه تحت لوای اراده سیاسی کل جامعه در شکل کنکرت دولت خصوصا در قدرت مسلح آن، صفت ممیزه قدرت سیاسی در جامعه طبقاتی از دیر باز بوده است. پرولتاریا در پی گسست کیفی از این ساختار است. او می باید روندی را آغاز کند که جامعه را بطور کل به جذب دوباره این قدرت متمرکز قادر سازد؛ و جایگزینی ارتش دائمی با خلق مسلح یك گام اولیه مشخص در این جهت است. در فقدان یك سیستم کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که ضامن این جذب دوباره باشد، خود این گام به تنهائی نخواهد توانست به هدف یاد شده خدمت کند. در کل این روند، شرایط و ساختارهائی می باید ایجاد شود که اراده سیاسی کل جامعه بتواند بطور مستقیم بدون وساطت یك دولت بروز یابد و متحقق گردد. فقط بعد از این است که پرولتاریا میتواند به هدف خود یعنی جامعه ای که در آن دولت ناپدید میشود، دست یابد. اگر پرولتاریا نتواند چنین آلترناتیوی را برای سیستم سیاسی ارائه دهد نخواهد توانست هیچ گسست کیفی از سیستم بورژوائی موجود انجام دهد.

IIX ـ ۱۱ : در اینجا است که کل سیستم عملا موجود دیکتاتوری پرولتاریا از زمان لنین تا مائو رفوزه شد. کل سیستم حول ایده کسب و حفظ قدرت سیاسی از طریق یك ساختار متمرکز دولتی می چرخید. این امر نه فقط روند جذب دوباره قدرت را به جریان نینداخت، بلکه برعکس به تمرکز بیشتر قدرت انجامید. البته طی انقلاب فرهنگی، مائو کوشید که این جهت را تغییر دهد اما نتوانست پیشرفت کیفی صورت دهد زیرا خود نتوانست از چارچوب اساسی پیشاپیش مستقر شده

۱۳۷۱ - ۱۷ فصل ای ۲۰۰۰

خارج شود. مائو نیز اهمیت ساختار سیاسی تشکیلاتی نوین را درك نکرد. این همان چیزی است که در تاکید وی بر سر اینکه شوراهای لنین بسادگی به شوراهای خروشچف تبدیل شد، بازتاب میابد ـ یعنی اینکه کشف شوراها هیچ اهمیتی نداشته است.

IX ـ دیکتاتوری بورژوائی و دمکراسی پرولتری

IX ـ ۱ : دلیل این انحراف اساسی را باید با تحقیق بیشتر دریافت. شاید بتوانیم با نگاه به چگونگی تحلیل لنین از دمکراسی بورژوائی و تلاش وی برای نشاندن دیکتاتوری پرولتاریا بجای آن، برخی نشانه های راهنما برای درك مسئله بدست دهیم. لنین مطلقا حق داشت که تمامی اشکال مختلف دولتهای بورژوائی بناگزیر دیکتاتوری بورژوازی میباشند و کلیه اشکال متفاوت ممکن برای دولت در حال گذار پرولتری اساسا دیکتاتوری پرولتاریا هستند. اما این جنبه دیکتاتوری فقط جنبه اساسی آن است و نه همه آن. دولت دمکراتیك بورژوائی با یك سئوال مهم در جامعه بشری دست و پنجه نرم میکند: تضاد میان فرد با جامعه. اما یك دولت بورژوا ـ فاشیستی هیچ جائی برای برخورد با این تضاد حتی در آن سطح باقی نمی گذارد؛ هرچند هر دوی اینها اساسا دیکتاتوریهای بورژوائی هستند. برای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری، دمکراسی بورژوائی فرد را بمثابه یك موجودیت سیاسی به رسمیت می شناسد و به فرد نقشی هرچند صوری در سیستم سیاسی میدهد. ضعف این دمکراسی بورژوائی آنست که بر حاکمیت مالکیت خصوصی که توسط آن، دیکتاتوری بورژوازی تضمین میشود استوار گشته است. بنابراین برابری ادعائی آن نه فقط صوری بلکه دروغین نیز هست.

IX ـ ۲ : بر چنین مبنائی بود که لنین اصرار می ورزید: «دمکراسی مبتنی بر مالکیت خصوصی، یا دمکراسی مبتنی بر مبارزه برای امحای مالکیت خصوصی» در اینجا او بر جنبه طبقاتی و مسلط دمکراسی، بر حاکمیت مالکیت خصوصی تاکید می ورزد. اما با معادل گرفتن دمکراسی بورژوائی و دولت بورژوائی، او جنبه غیر طبقاتی دمکراسی را که در دمکراسی بورژوائی بازتاب یافته از دیده فرو می نهد. به رسمیت شناختن نقش سیاسی فرد در سیستم سیاسی یك جامعه بواقع یك پیشرفت تاریخی در برخورد با تضاد غیرطبقاتی میان فرد و جامعه است. دمکراسی بورژوائی این جنبه غیرطبقاتی را نیز منعکس می نماید. این در واقع تکاملی در شکل های عملکرد اجتماعی است که در کل روند تکامل اجتماعی در رابطه تنگاتنك با تکامل مبارزه طبقاتی صورت گرفته و می گیرد. هرچند لنین درباره برابری صوری در دمکراسی بورژوائی و خصلت انتخابی آن سخن گفت اما نتوانست میان جنبه طبقاتی غالب و جنبه غیرطبقاتی دمکراسی خط تمایزی رسم کند. بنابراین به نتیجه رسید که صرفا با تغییر دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت، به دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت می توان دیکتاتوری پرولتاریا را جانشین دیکتاتوری بورژوازی ساخت. اینگونه بود که هیچ گسست کیفی از ساختار کهن الزام آور نگشت. در نهایت، آن ساختار کهن که قدرت سیاسی را در دست رهبری دولتی متمرکز میسازد، به ظهور و تقویت یك طبقه نوین حاکمه از میان خود طبقه کارگر و بدنه و رهبری حزبش می انجامد.

IX ـ ۳ : تکوین دمکراسی پرولتری نخواهد توانست صرفا با تغییر دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت صورت گیرد. نابودی مالکیت خصوصی و جمعی کردن ابزار تولید بدون شك گامهای حیاتی برای استقرار سیستم دمکراسی پرولتری یا دیکتاتوری پرولتری واقعی است. اما آنگونه که تا بحال در تجربه کشورهای سابقا سوسیالیستی مشاهده شده جمعی کردن حقوقی ابزار تولید این مسئله را حل نکرده است. برعکس، به شرایط کنکرتی انجامیده که تمرکز بیشتر قدرت سیاسی، بدنبال متمرکز شدن کل ابزار تولید در یك واحد یگانه را ببار آورده است. بنابراین جمعی کردن واقعی اقتصاد، یك اصل برای دمکراسی پرولتری است و فقط میتواند از طریق یك سیستم کارآمد سیاسی که از طریق تمرکز زدائی قدرت سیاسی، ضامن دمکراسی واقعی بوده و بتواند تحقق قدرت واقعی توده ها را بطور مستقیم تضمین نماید بدست خواهد آمد. بنابراین جمعی کردن ابزار تولید و تکوین یك سیستم سیاسی که ضامن دمکراسی پرولتری باشد جوانب اساسی و مکمل سیستم سوسیالیستی است که قادر به بقاء و حفظ خویش خواهد بود.

IX ـ ٤ : بر دمکراسی بورژوائی فقط میتوان از طریق این مرحله گذاری دمکراسی پرولتری که به ایجاد یك شکل نوین برای سازمان اجتماعی در کمونیسم خواهد انجامید، سبقت جست. در اینجا جنبه غیرطبقاتی عملکرد دمکراتیك بیشتر رشد کرده و شرایط مساعدی را برای تحول همه جانبه فرد بوجود خواهد آورد ـ هر چند درون مناسبات متناقض بین فرد و جامعه.

IX ـ ٥ : دمکراسی پرولتری در اساس یك دیکتاتوری پرولتاریا است؛ بدین مفهوم که منافع طبقاتی پرولتاریا و رهائیش از طریق رهائی کل بشریت را هدف قرار داده و از طریق این سیستم بدان میتوان رسید. آن سیستم اقتصادی و سیاسی که فوقا ترسیم شد تضمین کننده دستیابی به چنین هدفی است. یك چنین سیستم اجتماعی فقط در صورتی میتواند موجودیت یابد و حفظ شود که اکثریت خلق آنرا بمثابه چیزی متعلق بخود قبول کند و از آن به محافظت برخیزد. بدین ترتیب نقش حزب کمونیست در این روند کلی اساسا متفاوت از آنچه تاکنون شناخته شده و بعمل در آمده، خواهد بود. حزب کمونیست نماینده منافع واقعی پرولتاریا بعنوان پیشروترین طبقه است و بدون شك نقش پیشاهنك را در رهبری مبارزه خلق علیه سیستم ارتجاعی بورژوائی موجود و جهت نابودی این سیستم و آفریدن و برقراری سیستم نوین دمکراتیك پرولتری ایفا خواهد کرد. بعلاوه حزب کمونیست ـ از طریق سیاسی کردن خلق در این دوره، بسیج آنها در جهت دفاع از این سیستم و تکامل آن ـ یك نقش بسیار فعال سیاسی در تضمین سیستم سیاسی مورد نظرش ایفاء خواهد نمود. اما بقای این سیستم سوسیالیستی نوین به نقش حفاظت کننده حزب کمونیست وابسته نخواهد بود. این سیستم فقط در صورتی که آزمون تاریخ را از سر بگذراند بقا خواهد یافت.

IX ـ ٦ : در پرتو ارزیابی از دلیل اساسی انحرافات جدی در مورد مفهوم و عملکرد دیکتاتوری پرولتاریا از زمان لنین تا کنون ما می باید به این نتیجه برسیم که پراتیك کلی دیکتاتوری پرولتاریا و تجربه ساختمان سوسیالیسم با انحرافات جدی رقم خورده است. سوسیالیسم بمثابه یك سیستم اجتماعی نوین که از دل کهنه سر بلند می کند محکوم به رنج بردن از نقصانهای بسیار بود. اما جدا از مشکلات ناشی از شرایط، خطِ در پیش گرفته شده توسط کمونیستها از زمان لنین به بعد نیز نقشی در این رابطه ایفاء کرده است. ما بعنوان کمونیست در عین حال که از تلاش قهرمانانه برای آفریدن جامعه نوین و پدیده های نوینی که از دل سوسیالیسم به ظهور رسیدند (چیزهائی که نقشی مثبت در تحول تاریخ بازی کردند) دفاع می کنیم، این وظیفه را بدوش داریم که اشتباهات خود را کانون توجه قرار داده

و تصحیح شان کنیم ـ نه اینکه آنها را تحت عنوان محدودیتهای تاریخی توجیه نمائیم. با ارزیابی از این اشتباهات در پرتو مارکسیسم، می توانیم ببینیم که آنها واقعا بازتاب انحراف از جهانبینی پرولتری بودند. اما همزمان باید تشخیص دهیم که این اشتباهات در کدامین شکل های کنکرت منعکس گشته است. یك گرایش مسلط که قابل تشخیص است، گرایش تقلیل گرائی طبقاتی است ـ بدین معنی که جامعه فقط بر حسب طبقه و مبارزه طبقاتی مورد تحلیل قرار می گیرد و بدین ترتیب جوانب غیر طبقاتی پدیده پیچیده جامعه نادیده گرفته می شود. یکجانبه نگری لنین در درك پیچیدگیهای دیکتاتوری پرولتاریا و بی توجهی کاملش به ضرورت تکوین یك سیستم سیاسی، به این گرایش تقلیل گرایانه طبقاتی یاری رساند ـ گرایشی که همچنان بر کل جنبش کمونیستی مسلط است.

IX ـ ۷ : بطریقی مشابه، یك گرایش دیگر نیز توسط موضع لنین درباره نقش مرکزی حزب در دیکتاتوری پرولتاریا ترغیب شد. این گرایش که تفکر مسلط در جنبش کمونیستی است بر این پایه مبتنی است که حزب در ارتباط با انقلاب اجتماعی همه چیز را تعیین می کند. برخورد یکجانبه نگرانه ذهنی در ارتباط با حزب، ایمان کورکورانه به حزب و غیره بمثابه نتیجه ای از این گرایش تقویت گشته است. بدون شك نقش پیشاهنك آگاه حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی همچنان آشکار و مهم است. اما حزب چگونه می تواند چنین نقشی را بازی کند؟ آیا از طریق اعمال هژمونی بی برو و برگرد بر جنبش و جامعه می تواند؟ برعکس، این نقش پیشاهنك فقط در صورتی می تواند بدست آید و حفظ شود که حزب کمونیست درکی واقع بینانه داشته باشد ـ درکی که قادر به قالب ریزی مجدد و مداوم سبك تفکر و پراتیك حزب، با هدف طرح سیاستها و برنامه های منطبق با واقعیات دائما متغیر، باشد. اگر چنین برخورد دینامیك و انعطاف پذیری در پیش گرفته نشود هر حزبی به سادگی منحط خواهد گشت و اعتبار خود را نزد خلق از دست خواهد داد. بعد از آنکه مائو دریافت که بورژوازی نوخاسته از درون خود حزب کمونیست سر بلند می کند، این مسئله اهمیت بیشتری یافت.

X ـ ضرورت یك جهت گیری نوین

X ـ ۱ : از آنجا که هیچ کشور سوسیالیستی موجود نیست، نیروهای پرولتری می باید قدرت را از نو در هر کجا کسب کنند. اوضاع جهانی برای این امر مساعد است ـ مبارزات توده ای در همه جا بی وقفه سربلند می کند. خصوصا بعد از تبانی دو بلوك ابرقدرتها که در پی مداخله در هر مبارزه ضد امپریالیستی رهائیبخش ملی و بهره جوئی از آن بنفع خویش بودند، اینك مبارزات خلقها و ملل ستمدیده مستقیم تر علیه کل سیستم امپریالیستی در حال تشدید است. پیشروی انقلاب در پرو که نبرد سازش ناپذیر علیه هر دو بلوك امپریالیستی است یك نمونه خوب است که بروشنی ماهیت پتانسیل انقلابی ذاتی در اوضاع کنونی جهان را به اثبات می رساند. بسیاری از نیروهای غیرکمونیستِ ضدامپریالیست نیز مستقیم تر و نیرومندتر در مسیر مبارزه به پیش می روند.

X ـ ۲ : اما، اگر این مبارزات می باید بر راستای صحیحی که به سوسیالیسم و کمونیسم می انجامد هدایت شوند، نیروهای پرولتری موظف به توضیح چگونگی انقلاب آتی برای خلق هستند. با عطف توجه به کل تحولات جدید کشورهای سابقا سوسیالیستی، از لحاظ عملی ناممکن است که بتوان بدون یك برنامه واقعی جهت جلوگیری از احیاء سرمایه داری و انحطاط محتمل قدرت پرولتری به سوسیال فاشیسم، مبارزات خلقهای جهان را در سطح گسترده به جانب سوسیالیسم و کمونیسم جهت داد. بهمین خاطر است که پیش گذاشتن چنین برنامه ای با یك جهت گیری جدید اهمیت و اضطراری بیش از پیش یافته است.

X ـ ۳ : جوانب اساسی سیستم نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا را در دو بخش قبلی تشریح کردیم. آنها را می توان چنین جمعبندی نمود: نقطه آغاز می باید یك درك کیفیتا نوین از قدرت سیاسی پرولتری باشد. این می باید بازتاب درك مارکس از کمون پاریس مبنی بر جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه باشد. بنابراین دولت پرولتری نباید دولتی شبیه به دولت بورژوائی یا دولت تحت سوسیالیسم ـ آنگونه که تاکنون کمونیستها با تمرکز کل قدرت در یك ساختار متمرکز دولتی آن را عملی ساخته اند ـ باشد. این می باید یك سیستم سیاسی نوین باشد که دولت با آغاز روند جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه، از طریق روند تمرکز زدائی قدرت سیاسی و با هدف رسیدن به مرحله ای که اراده سیاسی کل جامعه مستقیما بتواند بدون وساطت دولت تبارز یابد و متحقق شود، از جنبه دولت بودنش دست بکشد. چنین سیستمی تنها می تواند از طریق اجتماعی کردن واقعی ابزار تولید تکوین یابد که بنوبه خود فقط از طریق یك سیستم سیاسی متکی بر دمکراسی پرولتری می تواند تضمین گردد. این سیستم سوسیالیستی که در آن زیر بنای اقتصادی سوسیالیزه و سیستم سیاسی دمکراتیك پرولتری جوانب مکمل یکدیگر هستند، باید بخودی خود قادر به ادامه حیات و تبدیل شدن به یك سیستم اجتماعی شود که از جانب کل خلق قابل قبول باشد و توسط آنها تحت رهبری پرولتاریا به عمل در آید.

X ـ ٤ : مسئله حیاتی پیشاروی پرولتاریا در دستیابی به چنین سیستمی در رابطه با گامهای کنکرت در مرحله گذار خواهد بود. ابزار بکارگرفته شده برای نابودی ماشین دولتی موجود، در رابطه با درك نوین از قدرت سیاسی مسئله ای حیاتی است. تا زمانی که شکل های موجود قدرت سیاسی بورژوائی یا ارتجاعی تماما متمرکز در ساختار دولتی حول محور قوای مسلح است، نیروهای پرولتری فقط با استفاده از زور می توانند آنرا نابود سازند. بنابراین سرنگونی انقلابی دولت موجود باید از طریق یك انقلاب قهری انجام پذیرد. اینکار تنها تحت رهبری یك حزب پیشاهنك پرولتاریا و ارتش خلقش امکان پذیر است. نابودی دولت موجود می باید با برقراری سیستم سیاسی نوین همچنان تحت رهبری حزب پیشاهنك تعقیب شود. اینجاست که یکی از گامهای حیاتی اولیه مسلح کردن خلق بمثابه بخشی از روند جایگزین کردن خلق مسلح بجای ارتش دائمی خواهد بود. در حال حاضر ما قادر به پیش بینی مدت زمان برای این دوره گذار نیستیم، اما می توانیم معیار برای تعیین مدت زمان این مرحله گذار را دقیقا مشخص سازیم. حزب پیشاهنك پرولتاریا می باید نقش رهبری کننده را تا زمانیکه سیستم سیاسی نوین بطور موثر بکار افتد (از طریق کامل کردن روند اجتماعی کردن ابزار تولید و سپس تحکیم قدرت در دست طبقات حاکمه نوین تحت رهبری پرولتاریا) بازی کند. زمانیکه این امر به انجام رسید، حزب می باید از نظارت انحصاری اش بر تحولات انقلابی دست بکشد و بگذارد سیستم خودش کار کند. تحت سیستم دمکراتیك پرولتری، کارآئی سیستم جدید از سوی خلق و از طریق یك روند دمکراتیك باز که تمام خلق آزادانه از طریق تشکلات سیاسی خودشان یا هر چیز دیگر در آن درگیر خواهند بود، مورد قبول واقع شده یا رد خواهد شد.

X ـ ٥ : طی مرحله گذار، نقش

حزب هم در نابودسازی ماشین دولتی و هم برقراری ساختار سیاسی نوین حیاتی و مرکزیست. اما علیرغم این، حزب بعد از کسب قدرت نباید مستقیما قدرت را اداره کند. بلکه می باید آتوریته اش را فقط بلحاظ سیاسی از طریق نهادهای انتخاب شده توسط خلق اعمال دارد. از آنجا که حزب این نقش حیاتی را در سرنگونی طبقات دشمن بازی می کند، از اعتبار و آتوریته عظیمی در بین خلق برخوردار خواهد بود. طی این مرحله توده ها نیز در سطحی بیسابقه به حیات فعال سیاسی کشیده خواهند شد. بنابراین هر چند حزب نقش مرکزی را بازی خواهد کرد، خلق می باید از طریق مبارزه خطی و غیره در جریان تکامل خط سیاسی حزب قرار گیرد. این بدان معناست که حزب می باید بمثابه یك حزب علنی عمل کند. زندگی درونی حزب نیز می باید بسیار دمکراتیك بوده و حتی وجود فراکسیونها و غیره را بعنوان یك اصل مجاز شمارد.

X ـ ۶ : ارگانهای قدرت می باید توسط خلق و از طریق تبدیل جبهه واحد یا اشکال مشابه دیگر که نقشی فعال در بسیج توده ها جهت جنك علیه دشمنان بازی کرده اند به نهادهای انتخابی قابل عزل تحول یابند. این نهادها می باید نماینده اراده سیاسی اکثریت خلق باشند ـ خلقی که با طبقه کارگر در مبارزه علیه طبقات دشمن متحد گشته است. کسانیکه متعلق به طبقات سرنگون شده دشمن هستند از حق انتخاب شدن در این نهادهای قدرت برخوردار نگشته و از سایر حقوق مدنی نیز طی مرحله گذار محروم خواهند بود. طی مرحله گذار می باید اقداماتی جهت تبدیل این نهادها به ارگانهای واقعی قدرت و کاهش تدریجی نقش حزب در روند کلی اداره امور صورت گیرد.

X ـ ۷ : در حالیکه طی مرحله ماقبل انقلاب نقش قوای مسلح اساسی است، بعد از کسب قدرت نقش این قوا دگرگون می شود. اساس، بسیج اراده سیاسی خلق خواهد گشت و استفاده از زور از آن تبعیت خواهد کرد. این بسیج سیاسی عمدتا می باید از طریق ارگانهای سیاسی، تشکلات توده ای و سایر اشکال علنی تحت هدایت حزب به پیش برده شود. بطور کلی استفاده از زور می باید از فعالیت یك نهاد خاص به عملکرد خود خلق مسلح تبدیل شود.

X ـ ۸ : اجتماعی کردن ابزار تولید می باید بطور همه جانبه طی این مرحله گذار به انجام رسد. همانطور که تا بحال دیده ایم صرف اجتماعی کردن حقوقی، مسئله پایه ای را حل نخواهد کرد. اجتماعی کردن واقعی در پیوند تنگاتنك با تکوین یك ساختار سیاسی مناسب برای قادر ساختن خلق به گرفتن قدرت در دست خود است. بنابراین با تکامل روند اجتماعی کردن ـ هم در سطح اقتصادی و هم سیاسی ـ یك اقتصاد واقعا اجتماعی می تواند ساخته شود.

X ـ ۹ : هنگامی که عملکرد سیستم جدید سیاسی و اقتصادی بدین طریق تکوین یافت، حزب کمونیست می باید رسما از انحصار قدرت خود دست کشد و حق حاکمیتش می باید کاملا متکی بر پشتیبانی انتخاباتی بدست آمده بر پایه پلاتفرم حزب، نظیر هر پلاتفرم دیگر باشد. صفات ممیزه اساسی ساختار سیاسی نوین چنین خواهد بود: حاکمیت از طریق نهادهای غیر متمرکز و قابل عزل انتخابی، تضمین کلیه حقوق دمکراتیك منجمله حق رای همگانی، انحلال ارتش دائمی و غیره. مشروعیت این ساختار سیاسی نوین بر حفاظت از سیستم سوسیالیستی که به کمونیسم می انجامد و تحول این سیستم استوار خواهد بود. از آنجا که سوسیالیسم خود یك دوره تحول انقلابیست، خود این سیستم نیز می باید بیشتر تکامل یابد. چنین تغییراتی در ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، خود موضوع مبارزه طبقاتی خواهد گشت و حزب کمونیست باید نقش پیشاهنك خویش را در رهبری این مبارزه طبقاتی از طریق سیاسی کردن و بسیج توده ها بر مبنای خط صحیح ایفا کند. اما در ساختار سیاسی نوین برخلاف اشکال تاکنون اعمال شده دیکتاتوری پرولتاریا، خلق واقعا صاحب قدرت و سلاح بر کف نقش بسیار فعالی در حیات کلی سیاسی جامعه بازی خواهد کرد. بدین ترتیب بهترین ضامن علیه احیاء گری و بهترین شرایط برای کسب دوباره قدرت اگر احیاء صورت پذیرد فراهم خواهد گشت.

XI ـ نقش و عملکرد حزب کمونیست

XI ـ ۱ : حالا بگذارید ببینیم که نقش حزب در این شمای جدید امور چگونه خواهد بود. لنین حزب کمونیست را بمثابه پیشاهنك سازمان یافته پرولتاریا که طبقه کارگر و سایر بخشهای خلق را در کسب انقلابی قدرت سیاسی رهبری می کند، تعریف نمود. در اینجا نیز تاثیر درسهای کمون پاریس را می بینیم.

XI ـ ۲ : اصل سانترالیسم دمکراتیك، طرح و اعمال شده توسط لنین همچنان موثرترین و پیشرفته ترین اصل در عملکرد هر سازمان اجتماعی است. انضباط آهنین حزب در این سیستم برای سازمانی که جنك انقلابی علیه قوای مسلح برتر را به پیش می برد، ضروری تصویر شده است. تا آنجائیکه به عملکرد این سیستم بر می گردد، لنین بهترین مدل پیوند دیالکتیکی میان عملکرد دمکراتیك درون تشکیلات پیش از اتخاذ تصمیم گیری نهائی، با بکاربست آن تصمیم بطریق متمرکز را، ارائه داد. اگر این دمکراسی درونی تضمین نشود، کل سیستم بسادگی میتواند به یك سانترالیسم آمرانه انحطاط یابد و این چیزی است که غالبا زمانی که تشکیلاتهای انقلابی پی در پی با اوضاع فوق العاده مواجهه میگردند و دمکراسی داخلی آنها محدود میگردد، اتفاق می افتد. اما اگر این امر به چنین شرایط خاصی محدود نشده باشد و دمکراسی داخلی بمثابه یك اصل اساسی تضمین نگشته باشد، احتمال انحراف بسیار زیاد است؛ و این ضعف عمده سیستم سانترالیسم دمکراتیك میباشد.

XI ـ ۳ : پراتیك تحت رهبری لنین نشان میدهد که درون تشکیلات یك فضای آزاد و سر زنده برای طرح دیدگاهها و عقاید مختلف و بحث بر سر این اختلافات وجود داشته است. در اوضاع بعد از انقلاب، گروهها در فعالیت عملی شان مجاز شمرده شدند و حتی می توانستند آثار خود را بطور جداگانه منتشر سازند. اما بواسطه تلاشهای رشد یابنده ضدانقلابی، دهمین کنگره حزب تحت رهبری لنین بسال ۱۹۲۱ تصمیم گرفت که این فراکسیونها و عملکرد جداگانه شان را ممنوع گرداند. اگرچه این یك تصمیم خاص در یك موقعیت ویژه بوده، اما برخورد اتخاذ شده در قطعنامه و محتوای مباحثات کنگره نشان میدهد که این تصمیم بر پایه اصل وحدت گرفته شده است. قطعنامه دهمین کنگره بر سر وحدت حزبی اعلام میدارد: «کنگره منبعد انحلال تمامی گروهها را بدون استثناء اعلام میدارد و به چنین انحلالی حکم فوری میدهد، خواه این گروهها پلاتفرمی داشته باشند خواه نداشته باشند (نظیر گروه اپوزیسیون کارگری، گروه سانترالیسم دمکراتیك و غیره) سرپیچی از این تصمیم کنگره موجب مجازات بی قید و شرط و اخراج فوری از حزب خواهد بود.» همین قطعنامه برخورد به مسئله را چنین تشریح میکند: «درمورد این مسئله، تبلیغات می باید از یك طرف مبتنی بر توضیح همه جانبه لطمات و خطرات فراکسیونیسم از موضع اتحاد حزبی و دستیابی به همگونی اراده در صفوف پیشاهنك پرولتاریا بمثابه شرط اساسی پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا باشد و از سوی دیگر، بر تشریح جوانب اصلی آخرین ابزار تاکتیکی دشمنان

قدرت شوراها مبتنی گردد.»

XI ـ ٤ : بعدها مقوله کلی حزب کمونیست مونولیتیك [یکدست] که توسط استالین ارائه گشت و طی دوره کمینترن برقرار شد بر محور این تصمیم کنگره ۱۰ می چرخید. و این یکدست گرائی طبیعتا به فضائی پا داد که در آن همیشه تاکید بر سانترالیسم بود و به دمکراسی کم بها داده میشد و یا نادیده گرفته میشد. اظهاریه علنی استالین در این مورد که دیکتاتوری پرولتاریا در جوهر خود «دیکتاتوری حزب است» این گرایش را تقویت کرد. هر مخالفتی با رهبری می توانست با استفاده از ماشین دولتی، تحت عنوان برقراری این «دیکتاتوری» سرکوب شود.

XI ـ ٥: تلاشهای مائو برای تکوین مبارزه دو خط درون حزب گامی جهت برقراری مجدد سبك کار سانترالیسم دمکراتیك بگونه لنین، بنحوی سیستماتیك تر بود. بعلاوه او توانست مسئله خط ایدئولوژیك ـ سیاسی صحیح بمثابه عامل تعیین کننده در برقراری رهبری صحیح حزب را به پیش کشد. اما از آنجا که مائو از موضوعات فوق الذکر علنا انتقاد نکرد، در واقع مبارزه دو خط و غیره فقط برخی گامهای کوچك تصحیحی درون یك چارچوب کلی سابقا مستقر شده بود.

XI ـ ٦ : مقدس جلوه دادن حزب و برخورد مذهبی ناشی از آن بر پایه همین مقولات تکوین یافت. مقوله های آتوریته انقلابی که استالین، با ارائه تعریف از لنینیسم و استقرار آتوریته لنین جلو گذارد جوانب منفی این برخورد مذهبی را تشدید نمود. تمام دیدگاههای مخالفان آتوریته مسلط نه فقط بعنوان نامربوط، بلکه از جانب کمونیستها بعنوان حرام در نظر گرفته میشد. بطور مثال به هنگام انتقاد از ایده های کائوتسکی، روزا لوکزامبورگ، تروتسکی، بوخارین و غیره ضرورتی دیده نشد که بررسی شود آیا در نظرات آنها نکات صحیح و قابل توجهی موجود است یا خیر. اگرچه شیوه مائو در مبارزه دو خط آشکار از طریق بحث و پلمیك علنی فضای جدیدی ایجاد کرد، اما می توانیم ببینیم که حتی طی انقلاب فرهنگی مقوله آتوریته انقلابی به نحوی بس قدرتمند ظاهر گشت و بار دیگر فضای دمکراتیك را محدود نمود. کیش شخصیت بمثابه متمم آتوریته انقلابی طی انقلاب فرهنگی ابعاد خطرناکی بخود گرفت، خصوصا این امر در نمونه لین پیائو مشاهده شد. تجربه خود ما در حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) در ارتباط با نتایج آتوریته انقلابی رفیق چارومازومدار نیز مورد دیگری از همین قضیه است.

XI ـ ۷ : بعد از آن که ما به مرحله درك مائو از اینکه بورژوازی برخاسته از درون حزب کمونیست مهمترین خطر پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریاست رسیده ایم، دیگر زمان آنست که کل تجربه مرتبط با دیکتاتوری پرولتاریا و نقش حزب در آن را بازبینی کنیم؛ خصوصا هنگامی که خلق به قیام علیه به اصطلاح احزاب کمونیستی که تحت نام دیکتاتوری پرولتری بر آنها حکم رانده اند برخاسته است. به کوچه علی چپ زدن، ما را از این اوضاع خلاص نخواهد کرد. یك ارزیابی مجدد همه جانبه از مقوله حزب کمونیست و نقش آن در روند تاریخی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم نیاز روز است. بجای آنکه حزب را مرکز قدرت سیاسی بسازیم، ساختارهای سازمانی نوین و برخورد نوین به حزب می باید متناسب با هدف طبقه کارگر یعنی محو طبقات تکامل یابد. برخی گامهای ممکن در اینجا طرح میگردد:

XII ـ ۱ : اسرار زدائی از حزب کمونیست

نقش حزب کمونیست بعنوان پیشاهنك پرولتاریا می باید در جریان روند تاریخی آزموده شود و به اثبات رسد. اینکه حزب منافع طبقه پرولتر را نمایندگی می کند یا نه از جمله بدین طریق مورد قضاوت قرار خواهد گرفت که آیا برنامه ها و سیاستهایش با واقعیات تغییر یابنده تطابق می یابد و او را قادر به رهبری مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و سایر بخشهای خلق علیه طبقات استثمارگر تحت یك شرایط معین میسازد یا نه. منافع طبقه پرولتر تحت یك شرایط معین نیز بسیار نسبی بوده و با توجه به واقعیات متحول تغییر میکند، هرچند که نفع نهائی طبقه کارگر در ساختمان کمونیسم بمثابه یك هدف درازمدت بر جای میماند. تحت یك شرایط معین وظائف یك انقلاب خاص یا مرحله اش میتواند تعریف شود؛ اما این نیز خود تابع تغییر و اصلاح است ـ هرچند که دیدگاه اساسی پرولتاریا درمورد مرحله انقلابی خاص پایدار باقی خواهد ماند. فقط وقتی که یك حزب کمونیست بدین نحو جایگاه حساس خود را دریافت، وقتی که فهمید همیشه تابع آزمون واقعیات تاریخی است آنگاه میتواند با پیچیدگی های واقعیت رو در رو گردد. فقط آنگاه است که میتواند بفهمد طبقه کارگر، خلق و یا تاریخ هیچ آتوریته ای را به او ارزانی نداشته اند. او فقط میتواند به خلق خدمت کند. در اینجا می باید به تمایز کیفی میان حزبی که یك انقلاب را بسوی کسب قدرت رهبری میکند و حزبی که انحصار قدرت را بدست دارد، اشاره کنیم. درمورد اول، حزب مجبور است خود ـ منقد باشد و مداوما خط و پراتیکش را تصحیح کرده و تکامل دهد تا بتواند توده ها را برای انقلاب بسیج نماید. اما درمورد دوم، فشار شرایط در جهتی خلاف این عمل میکند. وقتی این امر با تقدس بخشیدن به حزب همراه گردد، آنگاه انحطاط آن دور از انتظار نخواهد بود.

XII ـ ۲ : بی اعتبار کردن مقوله آتوریته انقلابی

مارکسیسم یك فلسفه و علم همیشه تکامل یابنده است. مارکسیسم پتانسیل جذب گنجینه شناخت تولید شده توسط شاخه های بیشمار تحقیقات بشری را دارد. این حقیقتی است که رهبری یك جنبش انقلابی بیش از هر کسی می تواند خدمت کند. اما اگر خدمت به مارکسیسم به چنین شخصیتهائی در دوره های خاص محدود گردد، آنوقت تحول مارکسیسم بسیار محدود خواهد شد. طی دوره آتوریته استالین، تاثیر منفی چنین سیاستی بطور کامل بنمایش درآمد. حتی طی تجارب گرانبهای انقلاب چین، فقط خدمات مائو برای غنی کردن مارکسیسم بحساب آورده میشد. بعلاوه همانطور که درمورد استالین می بینیم، سرباز زدن از برسمیت شناختن خدمات هر کس دیگر بجز این آتوریته، عموما با عدم تشخیص اشتباهات این آتوریته نیز همراه است. حتی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست منجمله خودمان تلاش داشتیم با طرح اینکه نیت استالین خدمت به منافع پرولتری بوده، از اشتباهاتش دفاع کنیم. ما فراموش میکردیم که چنین بحثی عمیقا ضدمارکسیستی است، چرا که مارکسیسم بما می آموزد صحت هر سیاستی را نه بر مبنای نیات ذهنی صاحبش بلکه بر پایه نتایج واقعیش مورد ارزیابی قرار دهیم. مقوله آتوریته انقلابی نوعی از اطاعت کورکورانه یا شکلی از برخورد مذهبی را در میان پیروانش ایجاد میکند. بدون درهم شکستن این برخورد مذهبی، مارکسیسم قادر به برقراری دوباره روح زنده و جنبه عمیقا علمی خویش نیست.

XII ـ ۳ : قالب ریزی مداوم شیوه تفکر و عمل

بر پایه برخورد فوق می باید قالب ریزی مجدد و همه جانبه شیوه تفکر و عمل را در سراسر سازمان به پیش برد. ما چنین برخوردی را آغاز کرده ایم و برخی درکها و عملکردها را نیز در این جهت تدوین نموده ایم. ما می باید بیش

۱۳۷۱ - ۱۷ ق.ع.ا.ر.ا.ن

از پیش این امر را تکامل داده و منجمله این کار را در عرصه های فوقا طرح شده به پیش بریم.

XIII ـ چند سئوال دیگر

XIII ـ ۱ : ارزیابی که از تجارب گذشته ارائه شد و نظراتی که بمثابه راه حل های تئوریکی و پراتیکی در مقابل بحران پیشاروی جنبش کمونیستی طرح گشت می باید فقط بعنوان گامهای اولیه در اینجهت درنظر گرفته شود. یك جنبه مهم بطور کامل از این تحلیل کنار گذاشته شده و آنهم پایه فلسفی انحرافات صورت گرفته از سوی جنبش کمونیستی است و گامهائی که برای تصحیح آنها باید برداشته شود. این مسئله ای بسیار مهم و حیاتی در ارتباط با یك جنبش کمونیستی واقعی است. اگرچه یك برخورد فلسفی منسجم شالوده تحلیل ها و تحقیقات ماست اما می باید بررسی این موضوع را بطور خاص بعهده گیریم و این کاری است که در این نوشته بدان نپرداخته ایم.

XIII ـ۲ : در تحلیل فوق ما قبلا در مورد گرایشی که در جنبش کمونیستی موجود است یعنی تقلیل گرائی طبقاتی صحبت کردیم. در واقع در چند سال گذشته که ما در حال تدوین خط جدید بودیم با این مشکل بارها روبرو شدیم. در درك مسئله ملی نیز با این مشکل روبرو بودیم. هر چند ما مسئله در تقابل قرار دادن مبارزه طبقاتی با مبارزه ملی را حل نمودیم، اما هنوز جنبه غیر طبقاتی مسئله ملی را به سبب برخورد تقلیل گرائی طبقاتی خودمان درك نکرده بودیم. هنگام گسست از برخورد مکانیکی کهن در رابطه با مسئله زنان و مسئله کاست، ما با جنبه غیر طبقاتی موجود در این مسائل نیز مواجه گشتیم؛ اما هنوز مبارزه علیه گرایش تقلیل گرائی طبقاتی که ریشه عمیقی در تفکرما داشت را آغاز نکرده بودیم. بنابراین، در این حیطه های مشخص نیز ما با موانع جدی رو در رو هستیم. فقط وقتی که واقعا دست به یك مبارزه علیه تبارزات کنکرت این برخورد تقلیل گرایانه طبقاتی بزنیم، می توانیم بر این موانع غلبه کنیم. ما اکنون بر اهمیت جنبه غیر طبقاتی مناسبات فرد ـ جامعه، در ارتباط با وظیفه تکامل دمکراسی پرولتری، واقف می شویم. ما همچنین به عمق شکستی که جنبش کمونیستی به دلیل نداشتن درك صحیح دیالکتیکی بین جوانب طبقاتی و غیر طبقاتی در تکوین یك نظام سیاسی و اقتصادی در دوره گذار سوسیالیسم خورد، پی می بریم.

XIII ـ ۳ : در این رابطه مسئله مهم دیگری نیز موجود است که هنوز مورد بحث قرار نگرفته است. مارکسیستها با یك مصاف تئوریك از جانب جنبش حفظ محیط زیست مواجه می باشند ـ جنبشی که سربلند کرده و در سراسر جهان در حال گسترش است. بحران شیوه تولید سرمایه داری در هیبت آینده تاریکی که کل بشریت و خود جهان را تهدید می کند افشاء میشود. جنبش حفظ محیط زیست سئوال بجائی را مطرح می کند و آن اینست که سوسیالیسم نتوانست مدل آلترناتیوی از نیروهای مولده را ارائه دهد و فقط به رشد نیروهای مولده بجا مانده از سرمایه داری پرداخت. از اینرو نتوانست راهی برای غلبه بر این بحران نشان دهد. در دوران انقلاب فرهنگی مائو به این سئوال از زاویه ای متفاوت جواب داده بود. او ماهیت ارتجاعی تئوری نیروهای مولده که بر کل جنبش کمونیستی غالب بود را بالاخص در دوران ساختمان سوسیالیسم افشاء کرد و پروسه انقلابی تحول بر پایه انقلاب در مناسبات تولیدی را برقرار نمود. او با تاکید بر لزوم حل تضاد بین شهر و روستا، خود مفهوم دیگری از رشد نیروهای مولده به پیش گذاشت. فی الواقع این امر مبنای تئوریکی را برای یك مدل آلترناتیو از شیوه تولیدی تحت سوسیالیسم ارائه نمود. در دوران انقلاب فرهنگی در سطح عملی هم پیشرفتهای بسیاری انجام شد. البته این تنها آغاز راه است. در این حیطه سئوالات بسیاریست که هنوز باید پاسخ بگیرد.

XIII ـ ٤ : ما طبیعت پیچیده رابطه فرد ـ جامعه را تشخیص داده ایم، اما لازم است که درك خود در مورد تفاوتها و رابطه درونی بین فرد طبقاتی و فرد غیر طبقاتی را عمیقتر کنیم. مارکس قبلا در مورد تمایز بین فردیت شخصی و فردیت طبقاتی صحبت کرده است. او گفت: «....در طول تکامل تاریخی..... تمایزی بین زندگی یك فرد تا بدانجا که شخصی است و تا بدانجا که توسط رشته کار و شرایط مربوط به رشته کار معین می گردد، بوجود آمد.» (ایدئولوژی آلمانی مجموعه آثار مارکس و انگلس، مسکو، ـ ص ـ ٦٦) اما پس از مارکس به این نکته توجهی نشد. در رابطه با این تضاد فرد ـ جامعه است که مسئله نظام ارزشی مطرح می شود. بدون شك موضع مارکسیستی در مورد اینکه ارزشهای ابدی وجود ندارد و اینکه نظام ارزشی دوره های متفاوت از نزدیك با نظام اجتماعی ـ اقتصادی مرتبط است، صحت خود را ثابت کرده است. اما در همان حال نقش مناسبات پیچیده بین فرد طبقاتی و فرد غیر طبقاتی در شکل گیری نظامهای ارزشی هر دوره را باید عمیقتر مطالعه کرد. مضافا، جنبش انقلابی علاوه بر مبارزه علیه سیستم ارزشی موجود موظف است که بر طبق مرحله معین انقلاب نظامهای ارزشی آلترناتیوی را تکوین ببخشد. نظام ارزشی از نزدیك با محرکهای حیطه فرهنگی، که نقش بسیار مهمی را در بافت اجتماعی بازی می کند، مرتبط است. اما عموما وظیفه تکوین نظام ارزشی نوین به فراموشی سپرده شده و توجهات بر روی وظایف اقتصادی و سیاسی معطوف گشته است.

XIII ـ ٥ : هنگامی که تلاش می کردیم محرکهای احیاء سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را درك کنیم به نقش ماتریالیسم مکانیکی که بر کل تفکر رویزیونیستی غالب بود آگاه گشتیم. اکنون می بینیم که در کل تاریخ جنبش کمونیستی غلبه ماتریالیسم مکانیکی نقش مهمی را در انحرافات مورد بحث بازی کرد. علیرغم نقش مثبت لنین و مائو در مغلوب ساختن نفوذ ماتریالیسم مکانیکی، این انحراف در کل جنبش غلبه کرد. تقلیل گرائی اقتصادی به شکل تئوری نیروهای مولده و اشکال گوناگون دیگر، و تقلیل گرائی طبقاتی که در چشم فروبستن بر دیگر جوانب محرکهای اجتماعی منعکس گشت، تبارزات اصلی این تاثیر می باشند. هر چند مارکس و انگلس تسویه حساب با ماتریالیسم مکانیکی را مانند تسویه حساب با ایده آلیسم وظیفه ای مهم می شمردند، اما جنبش کمونیستی بطور کلی قادر نبوده به این وظیفه آنچنان که باید پاسخ گوید. لنین و مائو خدمات مهمی در این جهت نمودند اما اوضاع در جنبش بطور کل بسیار منفی باقی ماند.

XIII ـ ٦ : همانگونه که لنین بدرستی خاطر نشان ساخت، مارکس «به ما یك منطق نداد» هر چند متدولوژی دیالکتیك ماتریالیستی مارکس در آثار تئوریکی او کاملا بکار رفته، اما او نتوانست آنرا در شکل یك شرح سیستماتیك منطق دیالکتیکی عرضه نماید. منظور لنین این بود؛ و لنین و مائو بر طبق شرایط خاصی که با آن رو در رو بودند، طی تلاشهای خود به بکاربست دیالکتیك مارکسیستی خدمت نمودند. با این وصف می بینیم که دیالکتیك ماتریالیستی در سطوح بسیار اولیه خود می باشد و این عقب افتادگی در تجارب مکرر و ادامه دار یکجانبه گرائی، ناتوانی در درك مقوله های نوظهور و غیره، در کل جنبش کمونیستی منعکس می شود. تجربه خود ما نشان می دهد که ما چقدر دیر

محرکهای واقعی اجتماعی جوامع خودمان را درك کردیم و هنوز هم در آغاز این راهیم.

XIV ـ نتیجه گیری

XIV ـ ۱ : مارکس در مورد انقلابات پرولتری نیمه قرن نوزده، که خود مستقیما و از نزدیك در آنها شرکت داشت، این اظهار نظر عینی درخشان را ارائه داد: «...انقلابات پرولتری مانند انقلابات قرن نوزدهم مدام از خود انتقاد میکنند، پی در پی حرکت خود را متوقف میسازند و به آنچه انجام یافته بنظر میرسد باز میگردند تا باردیگر آن را از سر بگیرند؛ خصلت نیم بند و همه جوانب ضعف و نقصان تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه بباد استهزاء میگیرند؛ دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد؛ در برابر هیولای مبهم اهداف خویش آنقدر پس می نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند....» (هجدهم برومر لوئی بناپارت مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد اول ص ٤۰۱) مارکس درباره انقلابات پرولتری خودجوش صحبت می کند. در حالیکه ما اکنون در مورد انقلابات پرولتری قرن بیستم تحت رهبری پیشاهنك پرولتاریا، احزاب کمونیست، بحث می کنیم. با این وصف نقل قول بالا بما می آموزد که برای ارزیابی از انقلابات قرن بیستم چه متدی باید اتخاذ کنیم. اکنون ما می فهمیم که این تجارب را نمی توان صرفا در سطح ضعف ذهنی احزاب کمونیست مورد تحلیل قرار داد. بالعکس این تجارب از این مرحله گذر کرده و به واقعیات تاریخی این دوره تبدیل شده اند. پس آنان را باید در چارچوب عینی و گسترده تر تاریخ این دوره ارزیابی کرد و فهمید. کمونیستهای قرن بیستم باید فعالترین پیشاهنگان این روند باشند. آنان باید «با بیرحمی همه جوانب ضعف و نقصان» تلاشهای پیشین خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و اینکار باید مکررا صورت گیرد «تا آنکه وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند.» چرا که می دانیم راه انجام انقلابات پرولتری در جهت کمونیسم، مسیری بسیار سخت و پیچیده است.

XIV ـ ۲ : تمام تجارب ذهنی و عینی کل جنبش کمونیستی و تجارب تاریخی این دوره ثابت می کنند که برخورد ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی تنها ابزار موثر ما برای فهم پیچیدگیهای محرکهای اجتماعی و روند تکامل تاریخی می باشد. همین ابزار به ما کمك می کند که ضعفهای خود جنبش کمونیستی را بفهمیم؛ و این یکی از مهمترین کیفیات انقلابی مارکسیسم می باشد. براین زمینه است که باید تحلیل ها را انجام داد و دست به اصلاح زد. زمانیکه مردم کشورهای سابقا سوسیالیستی، استراتژی کمونیستی مبنی بر انحصار قدرت حزب در طول دوره گذار سوسیالیسم را به محکمه تاریخ می سپارند، کمونیستها صرفا نمی توانند دلشان را با گفتن اینکه این امر نتیجه افکار عقب افتاده توده هاست خوش کنند. بالعکس، این تجربه باز هم نشان می دهد که آموزه مارکسیستی مبنی بر اینکه توده ها سازندگان تاریخند، درست است. کمونیستها باید فروتنانه از این تجربه بیاموزند و سعی نکنند ضعفها و اشتباهات خود را بپوشانند. آنها فقط در اینصورت است که می توانند در پروسه تکامل تاریخی نقش پیشاهنك را بازی کنند. کمونیستها باید بیرحمانه مارکسیسم سترون و دگم را افشاء کرده و مغلوب سازند. مارکسیسم یك فلسفه پویا و راهنمای عمل انقلابی است. وظیفه عاجل تاریخی ما عبارت است از بازیافتن سرزندگی و پویائی آن تا اینکه بتوانیم وظیفه انقلاب را در همه سطوح به پیش بریم.

একনায়কত্ব এবং গণতন্ত্র

دیکتاتوری و دمکراسی؟

بزودی منتشر میشود

به زبانهای بنگالی، هندی، مالایالام، و نپالی

مقالاتی از جهانی برای فتح شماره ۱۷:

بگذار مبارزه اجتناب ناپذیر آغاز شود
دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و
باید بهتر از آن را بدست آوریم
درباره دمکراسی پرولتری

جهانی برای فتح ۱۷ - ۱۳۷۱

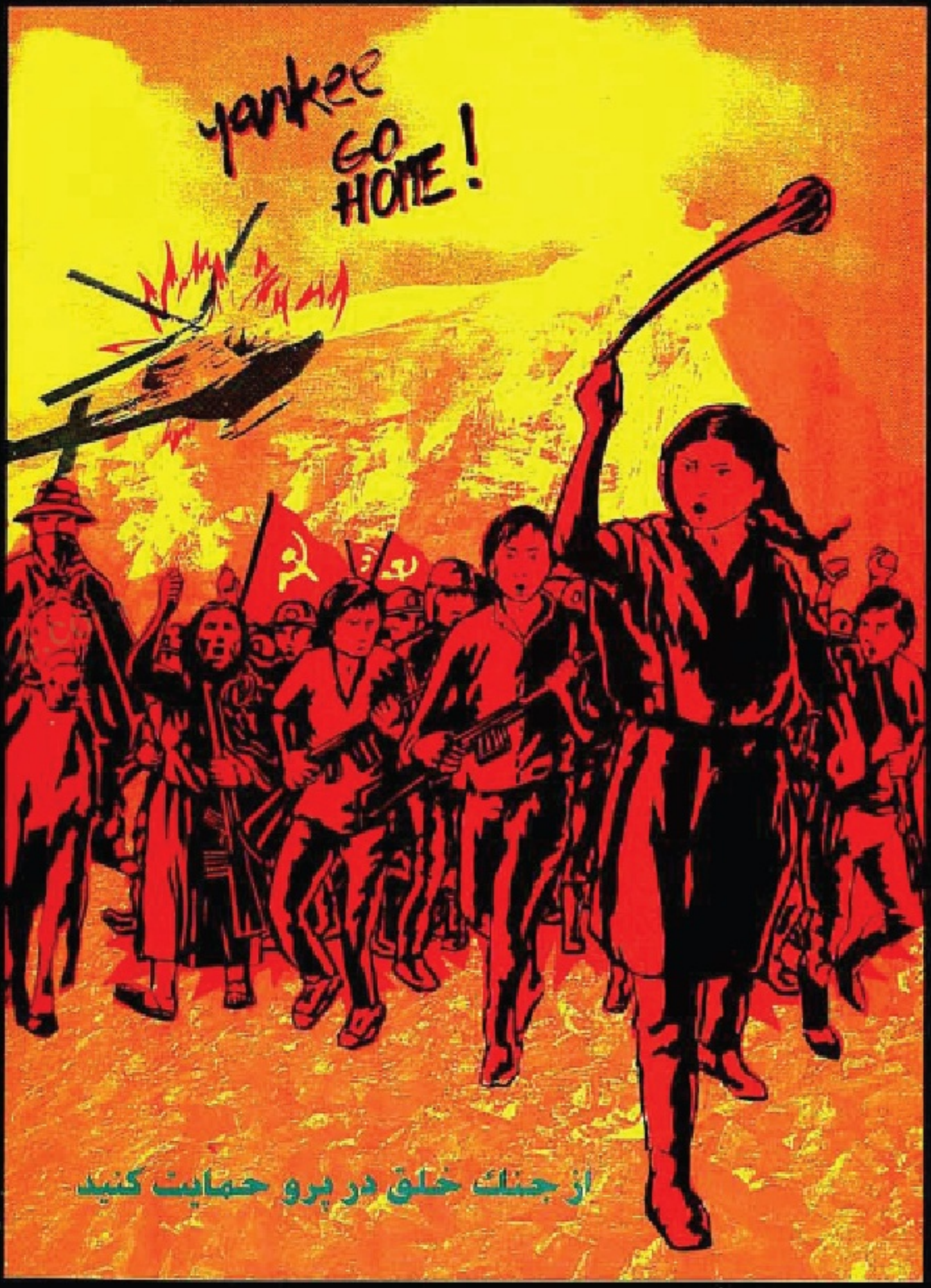
yankee
GO
HOME!
از جنگ خلق در پرو حمایت کنید

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

۱۳۷۱_۱۸

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

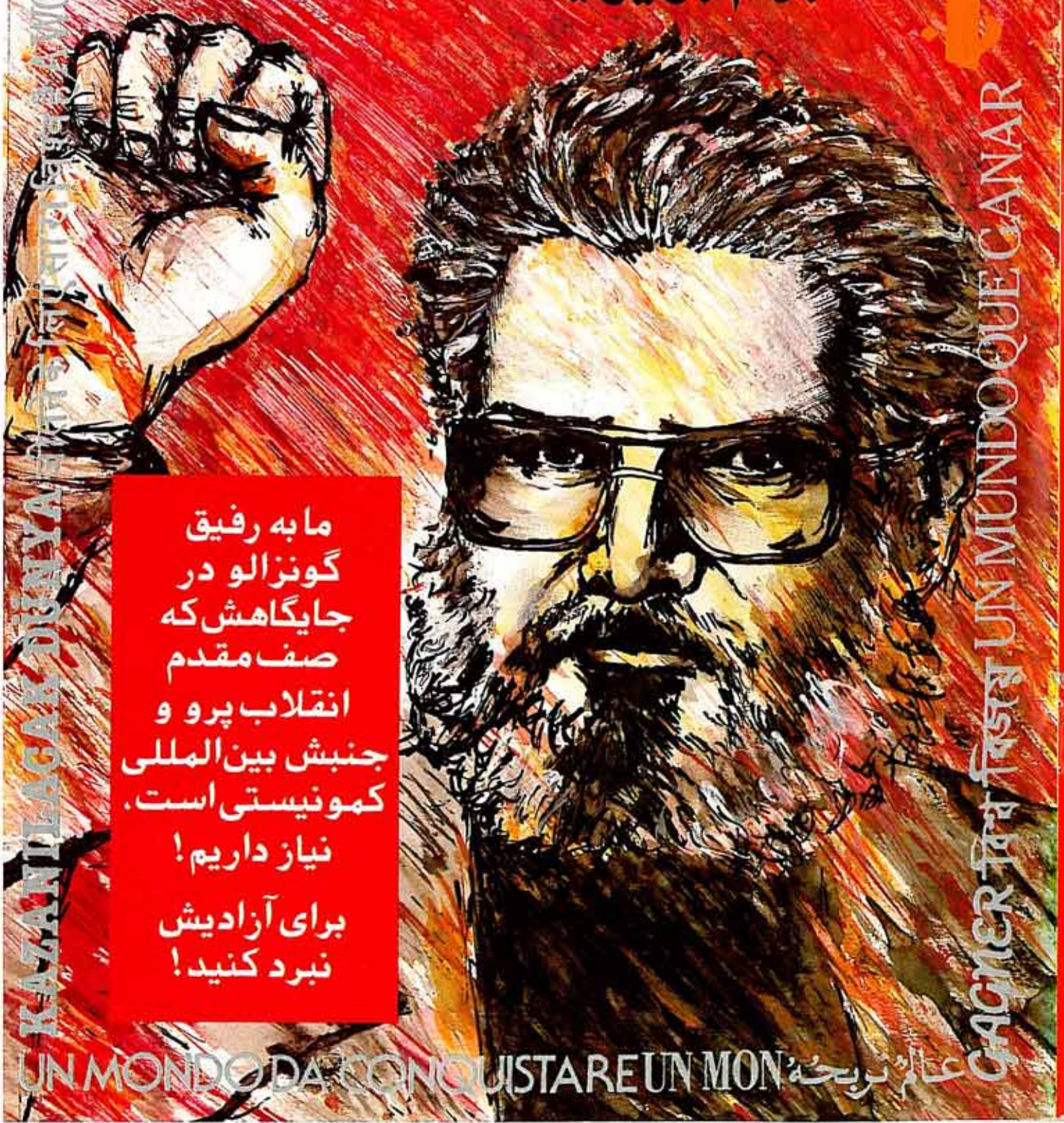

ما به رفیق گونزالو در جایگاهش که صف مقدم انقلاب پرو و جنبش بین‌المللی کمونیستی است، نیاز داریم!

برای آزادیش نبرد کنید!

KAZANILAGAK DÜNYA ASTAR'S FUTURE WORLD TO WIN

CACHER TAN TASTY UN MUNDO QUE CANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MON' عالم تربحه



۱۸ ـ ۱۹۹۲

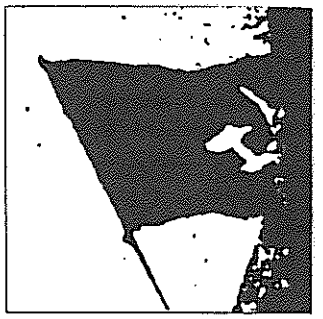

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

مردم سراسر جهان سریعا نسبت به دستگیری و محاکمه نظامی مسخره صدر گونزالو عکس العمل نشان دادند. او با خطر قتل قانونی یا «فوق قانونی» توسط رژیم بحران زده فوجیوری که تحت الحمایه آمریکاست روبروست. این رژیم با درماندگی میکوشد انقلابی که صدر گونزالو و حزب کمونیست پرو بمدت ۱۲ سال رهبریش کرده اند را متوقف سازد. سرمقاله این شماره درست به این مسئله می پردازد که چگونه او از دید ثروتمندان و صاحب قدرتان جهان به «دشمن شماره یك جامعه» تبدیل شده و معنای مصاف برای جلوگیری از قتل این رهبر برجسته برای جنبش انقلابی و مردم جهان چیست. گزارش و بخش ضمیمه آن، نگاهی است گذرا به چگونگی شکل گیری کارزار پُر توان و پویای دفاع از جان دکتر گوسمان در میان شمار گسترده ای از مردم.

کانتو گرانده ــ جنایت بزرگ و قهرمانی عظیم در زندانهای پرو

مقامات پرو در روزهای ششم تا نهم ماه مه ۹۲، با تایید اربابان آمریکائی خود، اقدام به حرکتی از سر استیصال کرده و برای کشتار زندانیان سیاسی، بویژه آنها که گمان میرفت از رهبران باشند، دستور هجوم به زندان کانتو گرانده را صادر نمودند. اما این رفقا با مقاومت ٤ روزه خود، و دفاع از شرافت حزب و انقلاب و پرولتاریا با نثار خون خویش، رژیم را از یك پیروزی محروم کردند.

نبردی خطیر و مصافی عظیم

سرمقاله ٤

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید! ۸

صدر گونزالو از سیاهچال های پرو به حزب کمونیست پرو و ستمدیدگان جهان درود می فرستد «پیروزیهای جدید به کف آورید»! ۱۰

کارزار بین المللی

گزارشی درباره کارزار بین المللی «از جان صدر گونزالو دفاع کنید»: صلای نبردی که در همه قاره ها طنین می افکند ۱۲

«محاکمه» صدر گونزالو: کمدی عجز ۱۸

فراخوان ایجاد کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان ۲۱

صدای اعتراض از سراسر جهان ۲۳

عدالت نقابدار دیکتاتوری فوجیموری ۲۷

■

مصاحبه با صدر گونزالو ۳۸

■

افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: درباره کشتار رفقای ما در زندانهای پرو ۲۸

زنده باد سرفصل عظیم قهرمانی توده ای!
بیانیه زندانیان کانتو گرانده ۳۱

■

سند

از گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو: انقلاب به پیشروی ادامه میدهد ۳٤

شماره های قبلی

جهانی برای فتح

موجود است



۱۳۶۳_۱
پرو: آنگاه که کوهستان آتش میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۱۳۶۴_۲
پرو
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۱۳۶۴_۳
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۱۳۶۴_٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
پیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

۱۳۶۵_۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۱۳۶۵_٦
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۱۳۶۵_۷
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۱۳۶۶_۸
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۱۳۶۶_۹
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۳۶۷_۱۰
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۳۶۷_۱۱
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۳۶۷_۱۲
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳۶۸_۱۳
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۳۶۹_۱٤
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنك علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۳۶۷_۱۵
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱۳۶۷_۱٦
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۳۶۷_۱۷
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم، نوشته باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سند درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوایی و ترخهای موسه ای و تجاری از طریق درخواست موجود میباشند.
لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی برای شروع اشتراکتان را به یکی از آدرسهای زیر بفرستید:

برای درخواست اشتراك در جنوب آسیا ـ ۱۰ روپیه برای هر نسخه، ٤۰ روپیه برای چهار نسخه ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
A World to Win, Puthukad Parambil, Vennala P.O, Kochi 682 025, INDIA.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی ـ ۲۰ دلار آمریکایی ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
Revolution Books, 13 East 16 th st., New York, N.Y 10003, U.S.A.

برای درخواست اشتراك در سایر کشورها ـ ۱۰ پاوند انگلیس ـ با این آدرس مکاتبه کنید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London WC 1N 3XX, U.K.

کلیه مکاتبات و مراسلات خود را بااین آدرس انجام دهید:
BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC 1N 3XX,U.K.

این شماره و اکثر شماره های گذشته به زبان اسپانیایی موجودند.
برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید:
J.M. Pallmer, Apdo. 73-320
Col. Santa Cruz Atoyac,
03311, Mexico, D.F.,
MEXICO

تمام شماره های گذشته «جهانی برای فتح» به انگلیسی، فارسی و اکثرا به ترکی منتشر شده اند. منتخب مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی نیز موجودند.

قابل توجه

زمان انتشار «جهانی برای فتح» با توجه به کارزار دفاع از جان صدر گونزالو به جلو افتاد. مقاله «چین: بلند پروازیهای انقلابی یك رهبر کمونیست» که قبلا بعنوان یکی از مقالات این شماره تبلیغ شده بود در شماره ۱۹ منتشر خواهد شد.

جهانی برای فتح

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

EINE WELT ZU GEWINNEN जीतने के लिए सारा विश्व है

UN MUNDO QUE GANAR

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترنا سیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هاباید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

نامه ها و دیگر مطالب خود را برای ما به آدرس زیر بفرستید.

BCM World to Win
27 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX, U.K.
Fax: (44) (71) 831 9489 Ref: W6787

شماره رفرانس باید حتما همراه با فاکس یا تلکس نوشته شود.

UN MONDO DA CONQUISTARE विश्व विजय A WORLD TO WIN



نبردی خطیر و

در نبرد کنونی برای دفاع از جان رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، خطرات و فرصتها هم برای جنبش انقلابی و نیز برای امپریالیستها و نوکرانشان زیاد است.

مرتجعین بخوبی به این امر واقفند و بر همین مبنا عمل می کنند. رسانه های بین المللی سالیان سال کوشیدند اهمیت جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو را بسیار کم وانمود کنند و در مورد آن سیاست تحریم خبری را بکار برند. اما در فردای دستگیری صدر گونزالو (آبیمال گوسمان) رسانه ها مجبور شدند اهمیتی که واشنگتن و سایر مراکز جهانی برای این واقعه قائلند را منعکس نمایند. از صدر گونزالو بعنوان «آخرین رهبر کمونیست قرن بیستم» ، «دشمن شماره یك مردم در آمریکای لاتین» و «خطرناکترین فرد جهان» نام برده شد.

چرا؟

اولا بخاطر اینکه او مسئول رویدادهای پرو است. «جامعه نجبا» ـ یعنی امپریالیستها و نوکران بومی شان، مالکان ارضی و سرمایه داران بوروکرات ـ از غضب بخود می پیچد. در نقاطی که بنظر اینها بس عقب مانده است یعنی در روستاها، دهقانانی که برای سالیان طولانی متعلق به صاحبان مزارع بودند در حال کسب قدرت سیاسی بوده و تدریجا اما پیگیرانه می روند دژ قدرت سیاسی یعنی

« ما هنوز به دیکتاتوری پرولتاریا دست نیافته ایم اما دولتی نوین داریم که در انطباق با معیارهای دمکراسی نوین یعنی دیکتاتوری مشترك کارگران و دهقانان و ترقیخواهان توسعه می یابد. آنها در پی محروم کردن ما از این پروسه رهبریت هستند و مرتجعین و خادمانشان دلیل این اقدام خویش را خیلی خوب میدانند؛ زیرا ایجاد رهبران و رهبریت انقلابی کار آسانی نیست. »

ـ صدر گونزالو

مصافی عظیم

پایتخت را به محاصره درآورند. زنان تمامی قیود اسارت خویش (کهنه و مدرن) را از هم می گسلند. محرومان جامعه یعنی اکثریت ستمدیده، کارگران و دهقانان، دستفروشان و خدمتکاران، زنان و مردانی که باید کارهای چارپایان یا ماشین را انجام دهند در نبردند تا به سروران کل جامعه تبدیل شوند. آنها اینکار را در مسیری که به رهائی بشریت می انجامد به پیش می برند. برای طبقات ارتجاعی حاکم بر پرو این به معنای زیر و رو شدن کائنات است. برای امپریالیستهائی که حامی طبقات حاکم هستند این یك بی حرمتی غیر قابل تحمل است. آنچه بیشتر باعث وحشت اینان می شودو برای شان قابل هضم نیست این است که زنان بعنوان رزمنده، فرمانده و رهبران سیاسی این انقلاب قدم جلو گذاشته اند.

ثانیا، آنها از توده ها ی مردم در جهان نیز می ترسند. جنك خلق در پرو بمنزله مصافی مهم در برابر نظم نوین جهانی که آمریکاو متحدانش کوشیدند متعاقب سقوط رقبای عمده شوروی خویش برقرار سازند، جلوه کرده است. به مدت دوازده سال جنك خلق بدون کوچکترین کمکی از سوی هر قدرت امپریالیستی یا دولت ارتجاعی به پیش تاخته است. اینك که جنبشهای متکی به اتحاد شوروی باصطلاح سوسیالیستی مجبور به تسلیم گشته اند، جنك خلق در پرو آنچنان قدرتمند شده که هیچیك از تحلیل گران نظامی ارتجاع نمی تواند امکان پیروزی کاملش را در آینده نزدیك منکر شود. در جهان امروز این مائوئیستها هستند که بعنوان پیگیرترین دشمنان نظام امپریالیستی به جلوی صحنه می آیند و جنك خلق در پرو در ایندوره پیشرفته ترین تبارز این امر است.

ممکن است که امپریالیستها به قدرت ایدئولوژی مائوئیستی کم بها بدهند، اما خصلت و موفقیت جنگی که تحت رهبری صدر گونزالو به پیش رفته آنقدر هست که به آنها تفاوت بین این خط و رویزیونیسم که سقوطش را بعنوان «مرگ کمونیسم» جشن گرفته اند را بفهماند. بعلاوه آنها میدانند که صدر گونزالو نقش برجسته ای در نبرد بخاطر ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی و تحکیم این ایدئولوژی در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی بازی کرده است. وقتی آنها حزب کمونیست پرو را «متعصب» می خوانند منظورشان همین است. نفرت شدید آنان از جنك خلق، حزب کمونیست پرو و صدر گونزالو از این واقعیت برمیخیزد که می دانند با دشمنی که سرسوزنی سر آشتی

و بند و بست ندارد روبرویند.

به همین دلیل است که امپریالیستها در مقیاسی جهانی نوك حمله جهاد ضدانقلابی و ضدکمونیستی خود را بروی مائوئیستها بطور کلی و بویژه بر حزب کمونیست پرو و صدر آن گونزالو چرخانده اند.

در عرصه تبلیغی، این کار بصورت تلاش برای بی اعتبار کردن حزب کمونیست پرو و همه حامیان جنك خلق در جهان جلوه گر میشود. آنها از رسانه ها برای زدن مهر «تروریسم» و «جنبشی که واقعا رهائیبخش نیست» به حزب کمونیست پرو استفاده میکنند. و بطور مضحکی افرادسایرکشورهارابخاطرحمایتشان ازجنك خلق بعنوان «تروریستهائی» که از طریق «درآمد مواد مخدر» اجیر گشته اند، متهم می کند. اما این واقعیت که چنین اتهاماتی در تضاد با تمامی شواهد موجود قرار دارد، سازمانهای خبرپراکنی امپریالیستی را از تکرارشان باز نداشته است.

با این وجود این رگبار تبلیغاتی صرفا حرف زدن نیست. رسانه های جهان از طریق خلق افکار بخشی از یك کارزار را پیش می برند که هدفش خاموش کردن مائوئیستها است. این رگبار تبلیغی و کمکهای مخفی سازمان سیا به پرو دو روی سکه تعرض ضدانقلابی هستند.

امروز تمامی این تلاشها بروی یك نفر متمرکز شده است: رفیق گونزالو. تهدید جان صدر گونزالو فقط اقدامی برای محروم کردن انقلاب پرو از رهبرش و ممانعت از کسب قدرت دولتی توسط توده ها نیست. آنها همچنین می خواهند برای ایراد ضربه ای سخت در سطح بین المللی بر تنها نیروهائی که توان مقابله با «نظم نوین جهانی» امپریالیستی با دورنمای یك جهان واقعا نوین دارند به منفرد کردن و کشتن صدر گونزالو بپردازند. منظور از این نیروها، مائوئیستهاست. در نهایت هدف از این حمله، سرکوب توده های مردم در سراسر جهان است. کسانی که خشمشان در همه جا افزایش میابد و در حال انفجارند.

آمریکا بتازگی پلیس مخفی پرو را خانه تکانی کرده، و منابع علنی و مخفی را برای شناسائی، تعقیب و از میان برداشتن رهبری حزب کمونیست پرو بکار گرفته اند. پلیس مخفی نظیر سایر بخشهای قوای نظامی پرو تحت هدایت مستقیم عامل سازمان سیا در آن کشور یعنی ولادیمیرو منتسینوس قرار دارد. او یکبار بخاطر جاسوسی اش برای آمریکا محکوم به خیانت شده است. آلبرتو فوجیموری که تا دو سال پیش یك استاد رشته کشاورزی بود و از نظر سیاسی شهرتی نداشت به کمك این شخص به دیکتاتور نظامی پرو تبدیل شد. حکومت آمریکا این رژیم را در هر حرکتش از مشورت، حمایت مالی و پشتیبانی خویش بهره مند ساخت. اگر کسی می خواهد رابطه آشکار اما ناگفته میان فوجیموری و آمریکا را منکر شود باید توضیح دهد که چرا ایالات متحده گزارش سازمان عفو بین الملل که در آن رژیم فوجیموری بعنوان «بدترین ناقض حقوق بشر در جهان» مشخص شده بود را نادیده گرفت؛ چرا آمریکا اقداماتی که جهت محکومیت کودتای ماه مه ۹۲ فوجیموری از سوی نهادهای بین المللی انجام میشد را خفه کرد؛ و چرا حکومت فوجیموری برخلاف اسلافش از حمایت کامل مالی صندوق بین المللی پول و بانك جهانی برخوردار شده است. این رژیم که آبیمال گوسمان را متهم به «خیانت» به کشور میکند هیچ چیز نیست مگر دست نشانده و عامل دلخواه آمریکا.

به همین دلیل است که حکومت فوجیموری نیاز چندانی به پوشاندن ماهیت «محکمه»ای که برای رفیق گونزالو برپا کرد نداشت؛ «محکمه» اقدام به قتل بدون محاکمه او بود. وزیر امور خارجه فوجیموری توانست چنین اعلام کند که هیچ انتقادی در سطح بین المللی نسبت به این محاکمه ابراز نمیشود؛ زیرا آرای بین المللی که او رویشان حساب میکند در اینمورد به وی اطمینان دادند. منظور او از «آرای بین المللی» طبقه حاکمه آمریکا و متحدانش است. ۲٤ ام سپتامبر، سنای آمریکا قطعنامه ای را به تصویب رساند و از «حکومت پرو بخاطر عزمش در نبرد با گروه خشن، ضد دمکراتیك و تروریستی راه درخشان» حمایت کرد و پلیس ضدتروریستی پرو را بخاطر دستگیری صدر گونزالو مورد تقدیر قرار داد. این مسئله را سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در روز بیستم اکتبر علنی ساخت. او گفت: «آقای گوسمان رهبر پلیدترین جنبش تروریستی در غرب است.....ما در مورد روش محاکمه وی هیچ نظری نداریم.»

و نیز به همین علت بود که حتی بعد از صدور حکم علیه صدر گونزالو، فوجیموری دوباره مسئله اعدام وی را به میان کشید. یعنی چیزی که نقض قانون اساسی کشور است. قوانین پرو و معاهدات بین المللی که پرو بدانها متعهد است نسبت به حمایت امپریالیسم آمریکا چه اهمیتی دارند؟

درحال حاضر شمشیر اعدام «قانونی» و فوق قانونی بالای سر رفیق گونزالو آویخته است. امپریالیستها کشتار زندانیان سیاسی نظیر استیو بیکو رهبر آزانیائی، چاروماژومدار رهبر مائوئیست قیام دهقانی ناگزالباری هند، ابراهیم کایپاکایا رهبر مائوئیست جنبش ترکیه، سراج شیکدار رهبر مائوئیست بنگلادشی و «خودکشی» مشکوك چیان چین را سازمان داده یا تائید کرده اند. در زندانهای خود آمریکا، جرج جکسون رهبر پلنگان سیاه طی یك نمایش ساختگی «فرار» به قتل رسید. و پدرو آلبیزو کمپوس رهبر ناسیونالیست پورتوریکوئی را با گذاشتن عناصر رادیو آکتیو در دیوارهای سلولش کشتند. نباید اجازه داد که چنین مجازاتهای مرگی را نصیب صدر گونزالو کنند.

با وجود اینکه در پرو قانونا مجازات مرگ وجود ندارد، اکثریت زندانیانی که متهم به «اقدامات خرابکارانه» شده بودند را به قتل رساندند. رفیق گونزالو در جزیره سن لورنزو در یك پایگاه نیروی دریائی نزدیك خرابه های زندان ال فرونتون اسیر است. در سال ۱۹۸٦ ارتش و پلیس پرو ۳۰۰ زندانی را در ال فرونتون و دو زندان دیگر به قتل رساند. در ماه مه ۱۹۹۲ فوجیموری بعد از انجام کودتا، نیروهای جنایتکارش را به اسارتگاهی فرستاد که بازماندگان کشتار ۱۹۸٦ و افرادی که بتازگی بعنوان اعضای حزب کمونیست پرو دستگیر شده بودند در آنجا بسر میبردند. آنها بعد از غلبه بر زندانیان، ٤۰ زن و مرد را که گمان میبردند از رهبران حزب کمونیست پرو هستند انتخاب کرده و تیرباران نمودند. انقلابیون، مردم جهان و هرکس که هواخواه عدالت است چگونه میتواند چنین سرنوشتی را برای صدر گونزالو قبول کند؟

همانطور که رفیق گونزالو خود در مصاحبه اش (در همین شماره بچاپ رسیده) میگوید، حتی در بدترین اوضاع باید در پی عوامل مثبت بود تا بتوان آن اوضاع را دگرگون ساخت.

مهمترین عامل مثبت در این میان شخص صدر گونزالو بوده است. وقتی که او را در یك اقدام جنون آمیز در یك قفس فولادین در برابر نمایندگان مطبوعات بنمایش گذاردند، یك سخنرانی تکان دهنده و تاریخی ایراد کرد که طی آن تعهد خدشه ناپذیرش به امر توده ها و کمونیسم فراتر از دیوارهای سیاهچال دشمن طنین افکن شد. رفتار وی در اسارتگاه دشمن تاثیری تکان دهنده نه فقط بر کسانی که اخبار پرو را با شور و هیجان دنبال میکنند، بلکه در سطحی وسیعتر داشت. مردم میخواهند بدانند چرا جنك خلق در پرو پیشروی کرده در حالیکه انقلابات در نقاط دیگر شکست خورده یا به حاشیه رانده شدند. میخواهند بدانند چرا جنبش مائوئیستی توانسته چنین رهبران استواری خلق کند، در حالیکه رویزیونیسم بین المللی درهم میشکند. و چرا حکام جهان از این شخص که وی را تقریبا صاحب نیروهای فوق انسانی وانمود میکنند، چنین هراس دارند.

شاید سازمان سیا و حکومت آمریکا گمان میکردند تحقیر صدر گونزالو از طریق نمایش وی در یك قفس و در برابر دوربینهای تلویزیون برایشان دستاورد بیشتری دارد تا کشتن فوری وی، نظیر آنچه با چه گوارا کردند. اگر چنین بوده باید بگوئیم که بشدت اشتباه کردند. صدر

گونزالو «کنفرانس مطبوعاتی» تحمیلی خود را به یك ضدحمله قدرتمند بدل ساخت که دشواریهای بیشتری برای دشمن خلق کرد.

قدرت و پیشروی جنك خلق و حمایت گسترده خلق پرو از این جنك، رژیم و حامیان امپریالیستش را با مشکلی غامض روبرو کرده است. این واقعیت که میلیونها پروئی صدر گونزالو را سخنگوی خود میدانند، یکی از دلایلی است که نیروهای ارتجاع مجبورند وی را خاموش کنند. اما در عینحال همین مسئله آنها را از کشتن وی قبل از سبك و سنگین کردن دقیق نتایج اینکار باز میدارد. فوجیموری صدر گونزالو را علیه جنك خلق گروگان گرفته است. اما این شمشیری دولبه است. نیروهای ارتجاع بخوبی میدانند که توده های پرو هر لطمه ای که بر صدر گونزالو وارد آید را هرگز نخواهند بخشید. آمریکا نیز نمیتواند از این امر خلاصی یابد که توده های سراسر جهان وی را در اینکار کاملا مسئول میدانند.

در پرو، شعار «از جان صدر گونزالو دفاع کنید» به پشتوانه قدرت مسلح جنك خلق در پیش گرفته شده است. در ماه های سپتامبر و اکتبر، جنك خلق با پیروی از ششمین نقشه نظامی که توسط صدر گونزالو فرموله شده، در چند نبرد مهم به پیشروی ادامه داد و توانست چند واحد نسبتا بزرگ دشمن را نابود نماید. حزب کمونیست پرو عزم خود را جزم کرده که خطش را تا استقرار جمهوری خلق پرو و فراتر از آن، یعنی برقراری کمونیسم بر جهان ادامه دهد. توده های پرو حمایت خویش را بطرق گوناگون منجمله انجام اعتصاب مسلحانه تکان دهنده ماه سپتامبر علیه رژیم که به تعطیل کامل آیاکوچو و منطقه اطراف آن انجامید، ابراز کرده اند.

بلافاصله بعد از دستگیری صدر گونزالو، مائوئیستها در سایر کشورها به اضطرار شرایط پی برده و دست بکار شدند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب کمونیست پرو بخشی از آن است، بمصافی که پیشارویش قرار گرفته بود شتافت. هیچ طبقه ای نمیتواند از نبرد با تمام قوا برای دفاع از رهبرانش سر باز زند. این امر بویژه در مورد پرولتاریای انقلابی صدق میکند، زیرا برای یك طبقه ستمدیده ساده نیست بار آوردن زنان و مردانی که بتوانند بردگان را در نبرد پیروزمندانه رهبری کنند؛ کسانی که میتوانند رهبر توده ها باشند چرا که دل به آنها بسته و بر این مبنا بر تئوری و پراتیك علم انقلاب احاطه یافته اند. توده ها بویژه پرولترها در بسیاری کشورها سریعا اهمیت حیاتی این نبرد را نه فقط بمفهوم حمایت از جنك خلق بلکه از زاویه تاثیراتی که بر کل فعالیت های انقلابی دارد، فهمیدند.

این برخورد، صف مخالفت با اهداف امپریالیسم در پرو را بنحوی بیسابقه گسترش داده است. این یك ضد حمله مشخص علیه تلاش امپریالیستها برای منفرد کردن مائوئیستها از توده ها و جدا نگهداشتن نیروهای میانی جامعه از انقلاب توده های تهیدست است. مردم از اقشار مختلف، منجمله افرادی که اختلافات مهمی با مائوئیستها و دیگر انقلابیون دارند، قدم پیش گذاشته اند. یك جبهه متحد از افرادی که بر سر عاجل بودن امر دفاع از جان کسی که میلیونها کارگر و دهقان پروئی وی را رهبر خود میدانند، شکل گرفته است. اشکال تشکیلاتی و مبارزاتی نوین ظهور یافته است. مبنای موجودیت اینها، قدرت و نفوذ جنك خلق، خطر شدیدی که رهبر این جنك با آن روبروست و اشتیاق فزاینده طبقات گوناگون خلق به مقابله با جهان شرور و نکبت بار است.

شکل گیری این جنبش در میان توده های فقیر، تاثیری قدرتمند بر عناصر طبقات دیگر دارد و استحکام و قدرت هسته مرکزی محکم جبهه متحد وابسته به آن است. در عین حال، شرکت شخصیتها، متخصصان و دانشگاهیان مشهور و دیگران کمکی است به جذب توده های وسیعتر به مبارزه و ایجاد یك فضای سیاسی مساعد برای شکل گیری این جنبش.

همه این عوامل، دست امپریالیستها و نوکرانشان را در حال حاضر بسته است. بعلاوه، طبقات حاکمه پرو با تضادهای درونی دست به گریبان گشته اند. علیرغم وحدت شادمانه موقتی اینها بعد از این واقعه مهم، عدم موفقیتشان در غلبه بر جنك خلق و پیچیدگی سیاسی فزاینده اوضاع تنها میتواند به جوشش جدید دعواهای درونی منجر شود. زمان مساعد حال اینها نیست.

رژیم پرو در دوره استیصال بسر میبرد و درست مانند جانوری که با خطر مرگ روبرو گشته از شدت خشم بخود می پیچد. برای سرکردگان «نظم نوین جهانی» نیز دوران خطرناکی است. نمیتوان از این امپریالیستها و نوکرانشان انتظار داشت که به تعیین حکم حبس ابد توسط یك دادگاه فرمایشی راضی شوند. آنها نشان داده اند که خون آشامانی همیشه تشنه هستند.

بنابراین، خطری که صدر گونزالو را تهدید میکند حتی ذره ای تخفیف نیافته است. نبرد فرصتهای گسترده ای ایجاد کرده که باید از آنها سود جست و از آنها حداکثر استفاده را کرد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شعار «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید» را به پیش نهاد. هرچند زمین و زمان همین اینك شروع به لرزیدن کرده است، کاملا روشن شده که اقدامات ما نباید هدفی کمتر از این را دنبال کند. بعلاوه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد «ما به رفیق گونزالو در جایگاهش که صف مقدم انقلاب پرو و جنبش بین المللی کمونیستی است، نیاز داریم ـ برای رهائی اش نبرد کنید!» توده های انقلابی هرگز به چیزی کمتر از این راضی نخواهند شد.

دشمن با دستگیری صدر گونزالو ضربه دردناکی بر توده ها و نیروهای انقلابی وارد آورده است. خدمات صدر گونزالو به خلقهای جهان بسیار ارزشمند است و کار او ناتمام مانده است. دشمن میخواهد این پیروزی نظامی را به یك پیروزی سیاسی و معنوی تبدیل نماید. اما همانطور که رفیق گونزالو در «کنفرانس مطبوعاتی» در حالیکه محبوس در قفس بود گفت: «ما اینجا در شرایطی بسر میبریم که برخی افراد گمان میکنند شکستی بزرگ است. بگذار به همین خیال باشند.» توده های پرو و حزب آنها مسلما تمامی موانع راه دفاع از جان صدر گونزالو را کنار خواهند زد و جنك خلق را به پیروزی خواهند رساند.

در سطح جهانی نیز، این مصافی عظیم و پیچیده است. مائوئیستها در مواجهه با حمله دشمن به ضدحمله پرداخته و در جریان اینکار صفوف خود را متحدتر کرده، عزم خویش را مستحکمتر نموده و قابلیت هایشان در رهبری توده ها برای نبرد در راه انقلاب و رهائی بشریت را افزایش داده اند. طریقی که این نبرد به پیش رود بر نتایج کوتاه مدتش تاثیر خواهد گذاشت. اما تاثیرات درازمدت هم خواهد داشت: هم در پرو جایی که هم اکنون این نبرد به خلق پرو که در شرایط دشواری بسر می برد دلگرمی داده است؛ و هم تاثیرات دراز مدت بر مبارزات مردم انقلابی جهان و جنبش بین المللی کمونیستی خواهد داشت و بر تکامل انقلاب جهانی موثر خواهد افتاد.

خطرات و فرصتها بسیار عظیم است. چیزهای بسیاری ممکن است از دست برود؛ اما چیزهای بسیاری نیز میتوان بدست آورد. مائوئیستها با تکیه بر نبرد جهت دفاع از جان صدر گونزالو، وحدت گسترده با دیگران در این مبارزه و در همانحال گسترش این جنبش در میان توده های تحتانی و توجه به شناساندن خط سیاسی و ایدئولوژیکی که صدر گونزالو نماینده آنست، برای تغییر اوضاع کنونی بنحوی که بتوانند در این نبرد پیروز شوند و جان وی را نجات دهند، مبارزه میکنند. پیروزی امکانپذیر است. اوضاع میتواند به یك شکست سیاسی و معنوی برای دشمن بیانجامد. امپریالیستها و مرتجعین سنك بزرگی را برای پرتاب کردن بر خلق بلند کرده اند، اما شمار فزاینده ای از مردم مبارزه میکنند تا آنها این سنك بزرگ را بروی پای خودشان بیاندازند. ●

۷ نوامبر ۱۹۹۲

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

ـــ بیانیه کمیته جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی
۱۵ سپتامبر ۱۹۹۲

رفیق گونزالو (آبیمال گوسمان)، صدر حزب کمونیست پرو و یکی از رهبران برجسته جنبش بین المللی کمونیستی، به تاریخ ۱۲ سپتامبر توسط رژیم ارتجاعی فوجیموری اسیر گشته است. اینکار بعد از ۱۲ سال تعقیب مداوم توسط ارتش و پلیس پرو و تحت هدایت دستگاه بدنام «ضد چریکی» امپریالیسم آمریکا به انجام رسیده است. اگرچه مجازات مرگ در قانون اساسی پرو غیرقانونی اعلام شده، اما در حال حاضر قانون اساسی به حال تعلیق درآمده و رژیم رفیق گونزالو را تهدید به اعدام میکند. مطبوعات امپریالیستی نیز مشغول آماده سازی افکار عمومی برای چنین جنایت بیشرمانه ای هستند. بنابراین، نبرد برای دفاع از جان رفیق گونزالو وظیفه ای است عاجل که بر دوش مردم جهان قرار گرفته است.

رفیق گونزالو با خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی خود نقش مرکزی در آغاز و پیشرفت استوارانه جنگ انقلابی خلق در پرو ایفا کرده است. این جنگ علیه طبقات حاکمه و اربابان امپریالیست آنهاست؛ همانها که قرنهاست به کسب سود و مکیدن شیره جان توده های پروئی اشتغال دارند. رهبری صدر گونزالو را میلیونها کارگر و دهقان برسمیت شناخته اند و دولت نوین آنها که دوران جنینی را از سر میگذراند در جریان جنگ خلق ایجاد شده است. صدر گونزالو انقلاب در پرو را نه فقط بخاطر منافع توده های آن کشور، بلکه در خدمت به ستمدیدگان و استثمار شدگان سراسر جهان رهبری کرده و به پیش رانده است.

رفیق گونزالو تصویری انقلابی و سازش ناپذیر از آینده کمونیستی ارائه میدهد؛ آینده ای که در آن از تقسیمات سبعانه طبقاتی و امپریالیسم خبری نیست. او دشمن سیاسی شماره یك امپریالیستها و مرتجعین جهان است؛ همانها که خواب ادامه حاکمیت خونبارشان تا ابد را می بینند.

میلیونها نفر در سراسر جهان که از نظام اجتماعی وحشی این نیروهای بورژوا متنفرند به رفیق گونزالو و جنگ خلق تحت رهبریش چشم دوخته اند تا نظم اجتماعی کهنه را بزیر کشد و نسیم تازه انقلابی ـ نسیم رهائی ـ را بهمراه آورد. این نسیم

مرز نمی شناسد و همه ستمدیدگان جهان را دربرمی گیرد.

دستگیری رفیق گونزالو ضربه ای دردناك برای مردم انقلابی سراسر جهان بحساب می آید. جان رفیق بشدت در خطر است. به این حمله باید بمثابه یك مصاف نگریست؛ این صلای نبرد ماست: برای جلوگیری از کشتن رفیق گونزالو توسط مرتجعین بپاخیزیم و این هدف را با موفقیت به انجام رسانیم؛ مبارزه را با هدف تحمیل شکستی بزرگ بر کسانی که وی را به بند کشیده اند، به پیش بریم. دفاع از جان رفیق گونزالو بمعنای دفاع از حق شورش بردگان است؛ بمعنای دفاع از انقلاب و کمونیسم است.

صدر گونزالو متهم به خیانت گشته، اما این دولت پرو است که به کشور خیانت کرده و کاملا گوش به فرمان اربابان یانکی خویش است.

صدر گونزالو متهم به ۲۷ هزار فقره قتل گشته، اما این نیروهای مسلح پرو هستند که اکثریت عظیم این افراد را کشتار کرده اند. قتل عام دهقانان و کارگران غیر مسلح و دفن آنها در گورهای دستجمعی که در سطح بین المللی افشاء گشته، بخشی از جنایات آنهاست.

صدر گونزالو متهم به «قاچاق مواد مخدر» گشته، در حالیکه طبق اسناد موثق این ارتش و دولت پرو هستند که از پائین تا بالاترین سطح، سراپا آلوده به تولید و قاچاق مواد مخدرند.

صدر گونزالو متهم به «تروریسم» گشته، اما این دولت پرو است که با خونسردی صدها زندانی سیاسی را بسال ۱۹۸۶ در جریان کشتار رسوای «ال فرونتون» بقتل رساند و در ماه مه امسال نیز ۴۰ زن و مرد غیر مسلح را در زندان «کانتو گرانده» کشتار کرد.

صدر گونزالو متهم به اخلال در اقتصاد ملی گشته، اما این فوجیموری بیشرم است که بنا بر فرامین صندوق بین المللی پول و بانك جهانی، طرح بدنام «فوجی شوك» را سازمان داد، گرسنگی توده های فقیر را تشدید کرد و شرایط برای اشاعه مرض وبا را فراهم نمود.

صلابت و طراوت انقلابی خط ایدئولوژیك و سیاسی رفیق گونزالو از ریشه های عمیقی که در میان کارگران و دهقانان و روشنفکران پرو دوانده، از پیشرفتهای مهم نظامی جنك خلق، از دولت جنینی نوین پرولتری، از شاخه های نخستین سر برآورده بر درخت جامعه نوین در مناطق پایگاهی، و از نفوذ فزاینده در زاغه های حومه لیما آشکار است.

ما باید برای برسمیت شناساندن مقام صدر گونزالو بعنوان رهبر دولت نوین در حال ظهور خلق پرو نبرد کنیم. باید خواست احترام به عهدنامه های بین المللی مربوط به نحوه رفتار با اسرای جنگی و زندانیان سیاسی را جلو بگذاریم. باید به تمامی ستمدیدگان و استثمار شدگان، تمامی مخالفان امپریالیسم و ارتجاع، کمك کنیم که اهمیت و ارزش و اضطرار این نبرد را دریابند. باید سلاح حقیقت را در کف توده ها قرار دهیم.

به آنها اجازه نخواهیم داد که این رهبر گرانبها و سازش ناپذیر کمونیست را از میان بردارند.

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

ما به رفیق گونزالو در جایگاهش که صف مقدم انقلاب پرو و جنبش بین المللی کمونیستی است، نیاز داریم! برای آزادیش نبرد کنید!

صدر گونزالو از سیاهچالهای پرو به حزب کمونیست پرو و ستمدیدگان جهان درود می فرستد

«پیروزیهای جدید به کف آورید»

رفقای حزب کمونیست پرو، جنگندگان ارتش چریکی خلق، خلق پرو: ما در لحظاتی تاریخی بسر میبریم. همه ما این را میدانیم. هیچ دلیلی برای نادیده گرفتن این شرائط وجود ندارد. در چنین شرایطی ما باید همه نیروهای خود را آماده کنیم تا بتوانیم با مشکلات مواجه شده و به انجام وظایفمان ادامه دهیم. تا بتوانیم موفقیتهای جدید و پیروزی را بکف آوریم! این کاری است که باید انجام شود.

ما بعنوان پسران و دختران خلق در اینجا هستیم و در این سنگرها نبرد میکنیم؛ این نیز نبرد است و ما چنین میکنیم زیرا ما کمونیست هستیم! زیرا ما در اینجا از منافع خلق، از اصول حزب، از جنگ خلق دفاع میکنیم. این کاری است که ما انجام داده ایم، در حال انجامش هستیم و بدان ادامه خواهیم داد! ما اینجا در چنین شرائطی بسر میبریم. بعضی ها میگویند که این یك شکست بزرگ است. آنها خیالبافی میکنند! بگذار به همین خیال باشند. این صرفا پیچی در جاده است. هیچ چیز بیش از این نیست. راه طولانی است و ما آنرا خواهیم پیمود. ما به مقصد خواهیم رسید و ما پیروز خواهیم شد! خواهید دید! خواهید دید!

ما باید وظایف مطروحه در پلنوم سوم کمیته مرکزی که واقعه ای شکوهمند است را ادامه دهیم! بدانید که اجرای این قطعنامه ها دیگر آغاز گشته است. ما به اعمال نقشه چهارم گسترش استراتژیك جنك خلق برای کسب قدرت ادامه خواهیم داد. ما به تکوین ششمین نقشه نظامی برای گسترش در جهت کسب قدرت ادامه خواهیم داد. این ادامه خواهد یافت! وظیفه ما اینست! ما بخاطر آنچه که هستیم، آن را به اجراء در خواهیم آورد. بخاطر مسئولیتی که نسبت به پرولتاریا و خلق داریم!

ما بوضوح اعلام میکنیم که امروز راه دمکراتیك بمثابه راه رهائی، بمثابه راه رهائی خلق شکوفا گشته است! در چنین شرائطی است که ما رشد میکنیم. باید این امر را با درکی تاریخی بسنجیم. بگذارید دیگر چشمانمان را نبندیم. بگذارید به حقیقت بنگریم. بگذارید به تاریخ پرو نگاه کنیم. بگذارید به سه قرن اخیر در پرو نگاه کنیم. این چیزی است که ما باید مورد آزمون قرار دهیم؛ قرن هجدهم، قرن نوزدهم و قرن بیستم، و درسهایشان را بفهمیم! و اگر آن را نفهمید کور خواهید ماند. و این نابینائی نمیتواند به کشور خدمت کند، به پرو خدمت کند!

می بینیم که قرن هجدهم درس بسیار روشنی ارائه میدهد. بگذارید آن را بررسی کنیم. یك قدرت مسلط وجود داشت و آن، اسپانیا بود. و سلطه اسپانیا خون حیاتی ما را مکید. این سلطه ما را به کجا رساند؟ به یك بحران فوق العاده عمیق. یك نتیجه این بحران، تقسیم پرو بود. ریشه های بولیوی امروز در اینجا نهفته است. این اختراع ما نیست؛ این تاریخ است.

سپس، در قرن نوزدهم: سلطه بریتانیا. رقابت آنها با فرانسه ما را به کجا رساند؟ به یك بحران عظیم دیگر، در دهه ۷۰ قرن نوزدهم. نتیجه چه بود؟ جنك با شیلی. باشد که این مسئله را فراموش نکنیم! چه اتفاقی افتاد؟ ما سرزمین از دست دادیم. کشور ما یك جدائی بزرگ را متحمل شد، علیرغم خونی که قهرمانان و خلق نثار کردند. باید درسی بگیریم!

در قرن بیستم، یك امپریالیسم بر ما مسلط است، عمدتا امپریالیسم آمریکا. این واقعیتی است که همگان میدانند. این سلطه ما را به کجا رسانده است؟ به استثناء دهه ۱۹۲۰، در اینجا و در حال حاضر، بدترین بحران کل تاریخ خلق پرو را شاهدیم. با درس گیری از قرون گذشته، جمعبندی ما چه باید باشد؟ بار دیگر ملت در خطر است، جمهوری در خطر است، سرزمین در خطر است. بسادگی میتواند بخاطر منافع خارجی از دست برود. اوضاع اینچنین است. آنها ما را به اینجا کشانده اند. ولی ما یك واقعیت نوین داریم، یك انقلاب پرو، یك جنك خلق، که ادامه می یابد و به پیشروی ادامه خواهد داد. تا کجا پیشروی کرده ایم؟ تا تعادل استراتژیك! این را باید خوب بفهمیم. این یك تعادل استراتژیك است که در یك اوضاع بسیار وخیم برقرار گشته است. ۱۲ سال جنك خلق چه چیزی را نشان داده؟ این امر بروشنی به جهانیان و بویژه به خلق پرو نشان داده که دولت پرو، دولت کهنه پرو، یك ببر کاغذی است و تا مغز استخوان پوسیده است. این چیزی است که نمایان گشته است!

مسئله این است، ما باید درباره خطر احتمال تقسیم ملت، تقسیم کشور، فکر کنیم. ملت در خطر است. آنها میخواهند آن را پاره پاره کنند، میخواهند آن را تقسیم کنند. چه کسی چنین قصدی دارد؟ مثل همیشه، امپریالیسم؛ آنان که استثمارگرند. آنان که تسلط دارند. ما باید چکار کنیم؟ امروز کار صحیح چیست؟ زمان آنست که جهشی در جهت تقویت جنبش رهائیبخش خلق انجام شود، و ما باید همزمان با هدایت جنك خلق این کار را انجام دهیم. زیرا خلق همواره خلق بوده و از کشور، از ملت، دفاع کرده است.

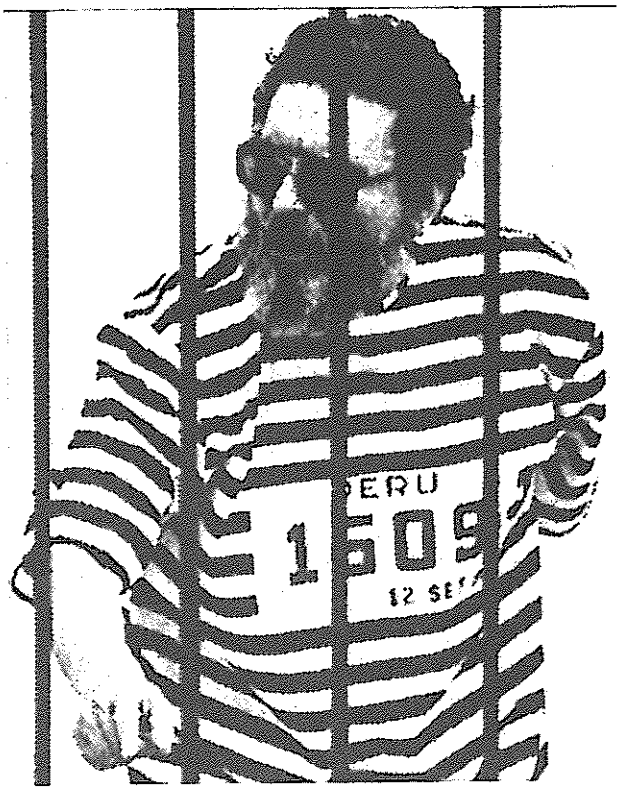

صدر گونزالو در
مقابل صدها
روزنامه نگار
متخاصم و
پلیسهای شخصی
پوش در مقر
فرماندهی «پلیس
ضد تروریستی»
در لیما ظاهر شد

زمان ایجاد جبهه رهائیبخش خلق فرارسیده است. زمان تاسیس و گسترش یك ارتش رهائیبخش خلق در ادامه ارتش چریکی خلق فرارسیده است. امروز کار صحیح اینست! ما اینکار را خواهیم کرد! ما در حال حاضر مشغول اینکاریم! این کاری است که ما آن را تا به آخر دنبال خواهیم کرد! شما آقایان شاهد خواهید بود.

سرانجام، این یکی را بشنوید. مائوئیسم بدون مانع در راه انجام وظیفه خود که رهبری موج نوین انقلاب جهانی پرولتری است در سطح جهانی در حال پیشروی است. خوب بشنوید و بفهمید. آنها که گوش دارند بگوش باشند، آنان که شعور دارند ـ که همگان دارند ـ آن را بکار بگیرند! حرفهای بی معنی بس است! سردرگمی بس است! این را بفهمید! در جهان چه میگذرد؟ به چه چیزی نیاز داریم؟ ما به مائوئیسم نیاز داریم تا به نیروئی زنده تبدیل شویم و این در حال وقوع است. ما به مائوئیسم نیاز داریم تا احزاب کمونیست نوین برای هدایت موج عظیم بعدی انقلاب پرولتری جهانی که پیشاروی ماست، خلق گردند.

چیزهائی که آنها بما گفتند، حرافی های توخالی و بشدت ابلهانه درباره «مرحله نوین» مشهور «صلح» به کجا انجامید؟ از یوگسلاوی چه خبر؟ از نقاط دیگر چه خبر؟ اینها همه بازیهای سیاسی بود؛ دروغ بود. امروز فقط یك واقعیت وجود دارد. همان قوای متخاصم که به جنگهای اول و دوم جهانی دامن زدند در حال تدارك جنك سوم جهانی هستند. این چیزی است که باید بدانیم و ما بعنوان پسران و دختران یك کشور تحت ستم بخشی از غنائم جنگی هستیم. نمیتوانیم اجازه دهیم که چنین چیزی بوقوع بپیوندد! استثمار امپریالیستی بس است! باید کارشان را بسازیم! ما بخشی از جهان سوم هستیم و جهان سوم پایگاه انقلاب جهانی پرولتری است؛ به یك شرط: اینکه احزاب کمونیست ایجاد شوند و آن را هدایت کنند. این کاری است که ما باید انجام دهیم!

این چیزی است که ما فکر میکنیم: سال آینده صدمین سالگرد تولد صدر مائو خواهد بود. ما باید سده را جشن بگیریم. ما در حال سازماندهی این سده با سایر احزاب کمونیست هستیم. ما نوع جدیدی از جشن میخواهیم. جشنی که درك آگاهانه از اهمیت صدر مائو در انقلاب جهانی را رسمیت بخشد. ما جشن را از امسال آغاز کرده و در سال آینده به پایان خواهیم رساند. این یك برنامه عظیم جشن خواهد بود. میخواهم از فرصت استفاده کرده و به پرولتاریای بین المللی، به ملل ستمدیده جهان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود بفرستم.

زنده باد حزب کمونیست پرو!
جنك خلق بطور اجتناب ناپذیر به پیروزی خواهد رسید!
درود بر تولد نزدیك جمهوری خلق پرو!
ما میگوئیم: افتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!
و در پایان ما میگوئیم: درود و افتخار بر خلق پرو!

(لیما، ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲، مقر فرماندهی پلیس ضدتروریستی پرو ـ انتشار توسط حزب کمونیست پرو (پایگاه لیما)، اکتبر ۱۹۹۲

گزارشی درمورد
کارزار
بین المللی

«از جان صدر

صلای نبردی که در همه

از دوازدهم سپتامبر که رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو دستگیر شد، مبارزه ای حاد و پیچیده براه افتاد. در یکسو، رژیم فوجیموری متکی بر امپریالیسم آمریکا و تحت حمایت مرتجعین سراسر جهان قرار داشت. و در سوی دیگر صدر گونزالو، جنگ خلق در پرو، نیروهای انقلابی پرولتری جهان که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده اند، و جبهه گسترده و رشدیابنده ای از افراد مخالف امپریالیسم و ارتجاع که حول خواست نجات جان دکتر آبیمال گوسمان (نام واقعی صدر گونزالو) متحد شده بودند.

صدر گونزالو را با سرعتی خیره کننده به دادگاه نظامی بردند. طرح مرتجعین این بود که خلق را در برابر کار انجام شده قرار دهند. اما در پانزده سپتامبر کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوانی را با شعار «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید» منتشر ساخت. در فاصله فقط چند روز، جنبش دفاع از جان وی شروع به جوشش کرد. این جنبش از سرعتی بیسابقه، پایگاه اجتماعی گسترده و خصلت بین المللی برخوردار است.

صف گسترده ای از افراد از سراسر جهان برای تشکیل کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان پا پیش نهادند. از بیستم سپتامبر کمیته اضطراری بین المللی شروع به انتشار منظم بولتنها و سایر پیامها کرد که از طریق فاکس به کمیته های دفاعی محلی در اروپا، آسیا، آفریقا، استرالیا و آمریکای شمالی و جنوبی مخابره میشد. در این میان نامه ای از آلفردو کرسپو وکیل صدر گونزالو نیز بود که در آن چنین آمده است: «موکل من از توجه سازمان شما باخبر است و از تمامی تلاشهائی که به انجام رسانده اید قدردانی میکند.»

خود صدر گونزالو در ۲۴ ام سپتامبر زمانی که در برابر صدها خبرنگار و پلیس مخفی «به نمایش گذاشته شد» سطح مقاومت را تعیین کرد. نقشه این بود که بقول مجله اکونومیست چاپ لندن «اسطوره رهبر شکست ناپذیر را درهم شکنند.» بر او لباس راهراه مخصوصی را پوشانده بودند که در کارتونها مورد استفاده قرار میگیرد و شماره بزرگ اسارتش نیز بر روی سینه اش قرار داشت. او را درون یك قفس فولادی مخصوص حیوانات محبوس کرده بودند. اما در پایان نمایش، این حماقت و ناتوانی اسیرکنندگانش بود که آشکار شد. رفیق با تحقیر نشدن یا جا نزدن در مقابل خطر مرگ و دشمنانی که نعره زنان گرداگردش را فرا گرفته بودند، و با صدور یك پیام تاریخی خطاب به حزب و مردم پرو و جهان، این نمایش را به شکستی سیاسی برای دشمن تبدیل کرد. تضاد میان شخصیت شکست ناپذیر، اطمینان انقلابی و دورنگری وی از یکطرف با رفتار زبونانه ای که رژیم درمورد وی در پیش گرفته بود از طرف دیگر، بسیاری از مردم سراسر جهان را بشدت تحت تاثیر قرار داد. این امر شماری از شخصیتهای سرشناس را برانگیخت تا نامه های اعتراضی خشمگینانه ای برای رژیم فوجیموری بنویسند و کمك کرد که وکلای اروپائی و آمریکائی دعوت به تشکیل یك هیئت ناظران بین المللی برای سفر به لیما را قبول کنند.

پاسخ خلق پرو

در پرو علیرغم همه تبلیغات هیستریکی که حول مسئله دستگیری بپا شد، اخبار جنگ خلق از آن پس تقریبا بطور کامل مسکوت گذاشته شده است. قوای مسلح بعد از محاکمه، رسانه ها را (منظور شبکه ها و مطبوعاتی است که هنوز توسط ارتش تعطیل نشده اند) مجبور ساخت که هیچ گزارشی از مبارزه در مناطق روستائی یعنی سنگر مستحکم انقلاب، مناطق پایگاهی انقلابی که در آنجا قدرت سیاسی توسط کارگران و دهقانان کسب شده است، منتشر نکنند.

اما آنها نتوانستند مانع گزارش برخی از عملیاتهای خیره کننده که درست در دژ محکم دشمن یعنی لیما انجام شد، بشوند. نمونه ای از این عملیاتها، برهم زدن مراسم روز نیروهای مسلح در ۲۴ ام سپتامبر، و ترور یك فرمانده عالی پلیس مخفی پرو (دینکوت) در ششم نوامبر بود. بعلاوه گزارش شده که حزب کمونیست پرو اعتصاب مسلحانه بسیار موفقی را اواخر سپتامبر در شهرستانها و شهرکهای متعدد به پیش برده است. برای ۲۴ ساعت شهر آیاکوچو و مناطق روستائی اطراف آن که از آغاز جنگ خلق در سال ۱۹۸۰ یك سنگر محکم انقلاب بوده، کاملا تعطیل بود. شهر هوانتا در شمال که یك پادگان نظامی در آن واقع است به مدت ۴۸ ساعت فلج شد. اعتصاب برای سه روز در هوانکایو که یك مرکز معدن در استان جنوبی خونین است بطول انجامید. حملات مهمی علیه قوای حکومتی در کوههای مرکز و جنوب و در جنگل هوالاگای علیا گزارش شده است. در حومه پایتخت، گشتی های پلیس مورد شبیخون قرار گرفتند. و در محلات فقیر نشین و زاغه های لیما، حجم عظیمی از اعلامیه حزب کمونیست پرو با عنوان «از جان صدر گونزالو دفاع کنید» پخش شد.

همکاری امپریالیستها

در خارج از پرو، درست بعد از دستگیری صدر گونزالو، قوای ارتجاع حمله جانبی بازدارنده ای را براه

گونزالو دفاع کنید!»

قاره ها طنین می افکند

انداختند تا هواداران بالفعل و بالقوه حزب کمونیست پرو را مرعوب و سردرگم ساخته و آنها را از لحاظ سیاسی منفرد نماید. حکومت فوجیموری فهرستی از نام افراد مقیم سایر کشورها تهیه کرده که باید بخاطر «حمایت از تروریسم» به پرو باز گردانده شوند و مورد محاکمه قرار گیرند. این لیست که شامل چند اروپائی هم هست، علاوه بر هواداران حزب کمونیست پرو افرادی با گرایشات سیاسی گوناگون که از رژیم پرو انتقاد کرده اند را نیز در بر می گیرد. تهمت های عجیب و غریبی زده شد؛ ادعا شد که گسترش حمایت بین المللی از حزب کمونیست پرو را فقط میتوان با مبالغ هنگفت حاصله از «قاچاق مواد مخدر» توضیح داد. (طنز اینجاست که فوجیموری تا دیروز میگفت حمایت مالی از جنبش خلق از خارج توسط برخی از افراد فوق الذکر انجام میگیرد.) این اتهامات و تهدیدات، بدون توجه به اینکه با عقل جور در می آید یا خیر، با جار و جنجال توسط مقامات عالیه حکومتی در کشورهای مختلف اروپا و کلیه رسانه های بین المللی تکرار شد.

مطبوعات بین المللی بطور عموم، در مقابل فرمانهای امپریالیستها سر تعظیم فرود آوردند و یك کارزار تبلیغی کاملا هماهنك را که از یك مرکز هدایت می شد در دفاع از دیکتاتوری فوجیموری پیش بردند. این جهاد هیستریك شامل اشاعه اطلاعات دروغ و تحریفات در مورد جنبش خلق و نقش صدر گونزالو و جلوگیری سیستماتیك از پخش هر خبری که مطابق میلشان نباشد بود. زمانیکه دادگاه نظامی با استهزای کامل «حقوق بشر» و حتی قانون ارتجاعی پرو، نحوه «محاکمه» و محکومیت گونزالو را تعیین کرد این مدافعان دمکراسی خاموش بودند؛ تا آنجا که رسانه های بسیاری از کشورها حتی خبر «محاکمه» سریع شخصی که چند هفته قبل دستگیریش، تیتر اول اخبار جهان بود را پخش نکردند. در بسیاری از کشورها پخش هرگونه خبری در مورد کارزار جهانی برای دفاع از جان رفیق گونزالو غیرمجاز بود.

همه اینها نشانگر خصلت رژیمی است که صدر گونزالو را محاکمه کرده و بیانگر همکاری چند جانبه سطوح بالای حکومتی در کشورهای امپریالیستی با این رژیم است. اقشار گوناگون مردم در سراسر جهان علیه اقدامات حکومتها و اهرم های مطبوعاتی آنان برای محاسبه سیاسی و منفرد کردن حزب کمونیست پرو و هوادارانش، دست به ضد حمله ای چشمگیر زده و مخالفت خود با تهدیدات و «محاکمه» مسخره ای که برای صدر گونزالو تدارك دیده شده بود را ابراز داشتند.

افشای جنایات فوجیموری توسط هیئتهای نمایندگی بین المللی

کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو اشکال مبارزاتی گوناگون، از شیوه های معمول گرفته تا بدیع، را شامل گشت. برخی از این اشکال برای مائوئیستها که با نیازهای جدید و فرصتهای نوین مواجه گشته بودند، تازگی داشت. فراخوان کمیته اضطراری بین المللی را نخست تعداد کمی امضاء کردند اما بعد سیل امضاء از سوی وکلای

اعلامیه حزب کمونیست پرو

از جان صدر گونزالو دفاع کنید!

دستگیری صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب، بخشی از یك نقشه برای کشتار عظیم خلق است. مرتجعین با این دستگیری خواب نابودی انقلاب را می بینند. آنها نمی فهمند که هر چه بیشتر خونریزی براه اندازند به نابودی خویش نزدیکتر خواهند شد. ما خواستار آنیم که حکومت فوجیموری جلاد سلامت و جان صدر گونزالو را محترم شمرد.

حزب کمونیست پرو تمامی کسانیکه جرئت کنند با دستان کثیف خود به صدر گونزالو تعرض نمایند را آنچنان مجازات خواهد کرد که در تاریخ بنویسند.

زنده باد صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد جنبش خلق!
ما جان خود را فدای حزب و انقلاب خواهیم کرد!

حزب کمونیست پرو، اعضای حزب در لیما
سپتامبر ۱۹۹۲

سرشناس، اعضای پارلمان، وزرا و سایر رهبران حکومتی سابق، شخصیتهای دانشگاهی، موسیقیدانان، نویسندگان و هنرمندان مشهور استرالیا، بنگلادش، بلژیك، بریتانیا، کانادا، شیلی، کلمبیا، دانمارك، ال سالوادور، فرانسه، آلمان، گوادلوپ، ایران، عراق، ایتالیا، کنیا، مارتینیك، مکزیك، نپال، هلند، آفریقای جنوبی، اسپانیا، سری لانکا، تونس، ترکیه و آمریکا سرازیر شد. هیئت های نمایندگی و هواداران کمیته اضطراری بین المللی و سایر افراد علاقمند در بسیاری کشورها راهی سفارت پرو شدند. سیل نامه ها، تلگرافها و فاکس های اعتراضی در مورد خطراتی که جان صدر گونزالو را تهدید میکند، بسوی سفارتخانه ها و کاخ ریاست جمهوری پرو براه افتاد.

حکومت فوجیموری در اول اکتبر، یعنی فقط دو روز بعد از اعلام علنی این تاریخ، «محاکمه» را با عجله آغاز نمود. اما بشدت غافلگیر شد زیرااولین هیئت نمایندگی بین المللی که بوسیله کمیته اضطراری سازمان یافته بود به لیما رسید. رژیم و حامیانش از این گیج شده بودند که چطور این نمایندگان جرات مقابله با آنها در لانه شان را یافته اند ـ آنهم با توانی که نه از حمایت این حکومت و آن حکومت بلکه برخاسته از این واقعیت است که هیئت، نماینده امری بر حق و معرف یك جنبش توده ای در حال ظهور با شرکت توده های وسیع سراسر جهان و حتی درون کشورهای امپریالیستی است. «همه اهالی پرو» بعد از مصاحبه های تلویزیونی و گزارشات صفحه اول مطبوعات کشور باخبر شدند که افرادی بعنوان سفیر صدها هزار نفر از مردم جهان که به این کارزار پیوسته اند به لیما آمده اند. «پیتر ارلیندر» یکی از وکلای عضو هیئت اول گفت: «فکر میکنم توانستیم به حکومت پرو بفهمانیم که وقایع این کشور برای مردم سایر کشورها حائز اهمیت و توجه است.»

اعضای هیئت به هر کجا پا





بالا: تظاهرات هواداران کارزار در بنگلادش

چپ: دهلی نو، ۲۴ اکتبر ۹۲ ـ تظاهرات زنان نپالی در برابر سفارت پرو

چپ پایین: پوسترهای کارزار بر دیوارهای برلین

پایین: اسکناس های جمهوری خلق پرو که برای جمع آوری کمك مالی از سوی «جنبش خلقی پرو» در مکزیك منتشر گشته است





میگذاشتند با همدلی گسترده مردم روبرو میشدند. «هریبرتو اوکازیو» یکی از اعضای هیئت بعدا در گزارش سفرش نوشت: «روزهای اول بعد از برگزاری کنفرانس مطبوعاتی، وقتی حوالی مرکز شهر قدم می زدیم مردم دستشان را به نشانه آرزوی موفقیت برای ما بالا می آوردند و از ما بخاطر جانبداریمان از عدالت سپاسگزاری میکردند. روزنامه نگاری از راه دور، از شهر آیاکوچو واقع در کوهستان آند به لیما آمده بود تا ما را بیابد و بگوید که شما حرف دل بسیاری از اهالی پرو را میزنید؛ چیزی که آنها علنا نمیتوانند بزبان آورند.

«بعد از چند روز حکومت به شایعه پراکنی پرداخت و مطبوعات نیز مطیعانه آنها را منتشر نمودند. آنها ادعا کردند که ما برای طراحی نقشه فرار به پرو رفته ایم. بعضی از رنگین نامه ها مرا روانشناس اعزامی از سوی صدام حسین خواندند و گفتند او طراح اصلی نقشه احتمالی فرار است. همه نشریات کوشیدند وانمود کنند که هیئت را حزب کمونیست پرو سازمان داده و از لحاظ مالی تامین کرده است. مطبوعات تماما به تکرار تهدیدات حکومت مبنی بر حبس یا اخراج ما پرداختند. سپس افرادی که در خیابان از ما حمایت میکردند و کسان دیگری که هوادار انقلاب بودند، نجوا کنان بما گفتند در ابراز نظر «احتیاط» بخرج دهید زیرا «ابراز برخی نظرات در پرو غیر قانونی است.»

تقاضای رسمی هیئت از دیوان عالی کشور مبنی بر حضور در محاکمه بعنوان ناظر، توسط جوابیه بدون مهر و امضائی که ارتش صادر کرده بود در جا رد شد. روز شروع محاکمه، دو نفر از اعضای هیئت کوشیدند همراه دکتر کرسپو به جزیره «سن لورنزو» بروند اما مقامات نیروی دریائی فقط اجازه دادند آقای کرسپو سوار قایق شود. ممنوعیت حضور ناظران حقوقی شاید به مخفی ماندن جزئیات محاکمه کمك کرد،





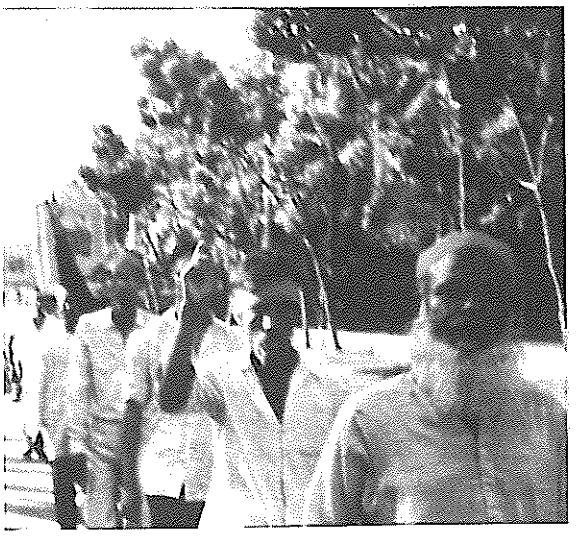

بالا: دهلی نو، ۲۴ اکتبر ۹۲ ـ تظاهرات نپالی ها علیه دستگیری صدر گونزالو

وسط: پرچمهای سرخ زینت بخش تظاهرات برلین

پایین: سپتامبر ۹۲ ـ صف گسترده ای از بنگلادشی ها خواستار آزادی صدر گونزالو شدند

اما صرفا تاکیدی بر این واقعیت بود که «محاکمه» نقض کامل اصول و تضمینات مشخصی است که در قوانین بین المللی وجود دارد. اینکار بسیاری افراد، منجمله حقوقدانان را تکان داد و کمك کرد به حرکت درآیند.

نخست وزیر پرو، هیئت را تهدید کرد که رژیم می تواند آنان را بخاطر «توهین به رئیس جمهور و دفاع از تروریسم» از ۶ ماه تا ۱۲ سال زندانی کند. دادستان کل پرو نیمه شب به هتل محل اقامت هیئت رفت و به آنها گفت که «نمیتواند جانشان را تضمین کند.» منظور او را باند ۱۲ نفره «مردم عادی» که توسط حکومت سازمان یافته بود و اعضای هیئت را در خیابان مورد حمله قرار داد، دقیقا روشن کرد.

یکی از نمایندگان بنام مارتین هیمینك در گزارش خود به کمیته اضطراری بین المللی به تشریح نقش سفارتخانه های کشورهای امپریالیستی پرداخت: «در آن اوضاع، من به سفیر آلمان تلفن کردم و برای محکم کاری، مشخصاتم را در اختیارش نهادم. فردای آنروز از طریق مطبوعات متوجه شدم که بارون فون منتسینگن از این اطلاعات استفاده کرده است؛ زیرا روزنامه های پرو جزئیات دقیقی را در مورد من چاپ کرده بودند که از آلمان بدستشان رسیده بود. یك روز بعد نتیجه کار را خواندم: هیمینك وکیل آلمانی متخصص امور تروریسم است و آخرین فعالیت وی دفاع از تروریستهای کرد بوده است. در همان زمان، سفارت آمریکا نیز پرونده کاملی در مورد دکتر اوکازیو در اختیار آنها قرار داد که آنهم مورد استفاده مطبوعات قرار گرفت.»

هیئت نمایندگی اول، بعد از ترك پرو گزارشی تحلیلی از موضوعات حقوقی ارائه کرد. از آنجا که محاکمه «نقض آشکار قوانین پرو و قوانین بین المللی» بوده، آنها اعلام کردند که هرگونه حکم و مجازاتی را باید غیر معتبر بحساب آورد.

چند هفته بعد روشن شد که چقدر رژیم پرو از اولین هیئت نمایندگی زخم خورده است. در آغاز فوجیموری برای حفظ ظاهر اعلام کرده بود که ناظران بین المللی میتوانند در جریان محاکمه حضور داشته باشند. ظاهرا او خیال میکرد که تهدیدات «غیر رسمی» علیه هیئت اول آنقدر بوده که مانع اعزام هیئت های بعدی شود. شاید این فکر را هم میکرد که چون حکم صادر شده پس قضیه خاتمه یافته است؛ هرچند خود وی آشکارا به تهدید جان صدر گونزالو می پرداخت. روز ۲۷ اکتبر، وقتیکه هیئت دوم متشکل از شهروندان ایتالیا، آمریکا و آلمان بهمراه دکتر کرسپو در یك کنفرانس مطبوعاتی ظاهر شدند، رژیم بسختی شوکه شد.

علیرغم کلمات مودبانه فوجیموری، گزارشات تلویزیونی افسران مسلح را هنگام دستگیری اعضای هیئت، درست بعد از آغاز کنفرانس، نشان دادند. آنها را به مقر فرماندهی پلیس سیاسی (دینکوت) بردند. طبق گزارش بنگاه خبری رویتر، «تصمیم گیری در مورد اخراج ۶ نفری که با ویزای توریستی وارد کشور شده بودند، در نشستی با حضور مقامات عالیه پلیس و مقامات کنسولی سه سفارتخانه، در مقر فرماندهی پلیس انجام شد.» روز ۲۸ سپتامبر، وزارت امور خارجه آمریکا برای خواباندن دور جدیدی از اعتراضات بر سر این واقعه، اعلام کرد که اعضای هیئت آزاد شده و در لیما هستند. اما در واقع، آنها هنوز تحت بازداشت پلیس بودند. روز بعد آنها را سوار هواپیما کرده و به میامی آمریکا فرستادند.

بیانیه کارلوس لا تورره

« نمیتوانیم اجازه دهیم چنین شخصیتی را بقتل برسانند »

بیانیه زیر در کنفرانس مطبوعاتی کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان آبیمال گوسمان که روز ۲۴ سپتامبر ۹۲ در لندن برگزار شد، از سوی «کارلوس لا تورره» پدر همسر صدر گونزالو ارائه شد ـ «جهانی برای فتح»

روزنامه نگاران محترم،

دکتر «آبیمال گوسمان» قدرتمندترین متفکری است که خلق پرو متولد کرده است. او یك روشنفکر انقلابی فوق العاده و یك رهبر کبیر مبارزه خلق ما در راه رهائی است. تهیدستان پرو و سراسر جهان به دکتر گوسمان عمیقا عشق می ورزند. حتی دشمنان وی در پرو و در سطح بین المللی به کیفیات، دانش و توانائی عظیم انقلابی او اذعان داشته و بدان احترام میگذارند.

جای تعجب نیست که حکومت کشتارگر و کودتاچی آلبرتو فوجیموری، ستمگران و استثمارکنندگان خلق پرو، عمیقا از وی متنفرند و یك کارزار پلید و مملو از تهمتهای مسخره و بی پایه را علیه دکتر گوسمان براه انداخته اند. این امری طبیعی است و در مورد تمامی رژیمهائی که نماینده تباهی، عقب ماندگی و منافع اقویا علیه ستمدیدگان هستند، صدق میکند.

تمام دروغهای تبهکارانه ای که فوجیموری علیه دکتر گوسمان سر هم میکند یك هدف دقیق و جنایتبار را دنبال میکند: خلق افکار عمومی برای قانونی کردن قتل دکتر گوسمان.

امروز ما فقط بعنوان اعضای خانواده دکتر گوسمان نیست که این ادعانامه را به مطبوعات بین المللی ارائه میدهیم. ما شهروند پروئی هستیم، بخشی از خلق پرو و خلقهای جهان. ما نمیتوانیم و نباید اجازه دهیم که این توطئه تبهکارانه قتل علیه کسی به اجراء درآید که از چنین جایگاه تاریخی برای پرو و جهان برخوردار است.

ما با تمام قوا علیه برگزاری یك دادگاه نظامی و شورای جنگی برای محاکمه دکتر گوسمان به اعتراض برمی خیزیم. ما خواستار آنیم که حکومت پرو به حقوق مشروع دکتر گوسمان، مطروحه در قانون اساسی کشور و در معاهدات بین المللی که مورد تایید پرو است، احترام بگذارد.

خلاصه آنکه، ما خواستار احترام حکومت نسبت به سلامتی، وضعیت جسمانی، حقوق قضایی و بالاتر از هر چیز، جان دکتر گوسمان هستیم. ما افکار عمومی بین المللی، مطبوعات جهان، صلیب سرخ جهانی و موسسات مشابه، روشنفکران دمکرات، ترقیخواهان و انقلابیون جهان را به برپائی یك کارزار فوق العاده فعال و عاجل برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان فرا می خوانیم.

ما قدردانی عمیق خود از کمیته ای که بخاطر دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان تشکیل شده را ابراز میداریم و حمایت و فعالیت خود را در اختیار آن می نهیم.

اما رژیم ارتجاعی دیگر لطمه خورده بود. تلویزیون، رادیو و مطبوعات پرو از اخبار لبریز گشته بود. اعضای هیئت نمایندگی کنفرانس مطبوعاتی موفقی را به هنگام ورودشان به میامی برگزار کردند. میلیونها نفر از مردم پرو و سراسر جهان از این نبرد سیاسی با خبر شدند. هرچند ماموریتی که برای هیئت دوم طراحی شده بود ناتمام ماند اما صرف حضور آنها در پرو نشانه آشکاری بود از اینکه گروههای جدیدی به این جنبش گسترش یابنده در دفاع از صدر گونزالو می پیوندند. با صدور حکم، مردم مسئله را خاتمه یافته تلقی نکرده اند. همانطور که دشمن نیز نکرده است.

آکسیونها در سراسر جهان گسترش می یابد

در کمتر از یکماه، کارزار در تمامی قاره ها ریشه دواند و گسترش یافت. از مرحله آغازین که از تماس با پیشگامان فراخوان و سازماندهی اولین هیئت نمایندگی آغاز شد، اشکال مختلف فعالیت در شماری از کشورها سریعا سر برآورد. این شامل اعزام هیئتهای ارائه دهنده خواسته های ما به سفارتخانه های پرو، راهپیمائی ها، برگزاری مراسم، میتینگهای توده ای، شعار نویسی، اعتراض علیه مطبوعات و جمع آوری پول برای آگهی دادن به روزنامه ها بود. همان روزهای اول یك راهپیمائی گسترده و پرشور در کاتماندو (نپال) مقابل دفتر حقوق بشر سازمان ملل برگزار شد. بسیاری از شرکت کنندگان در این تظاهرات پیراهنهائی با شعار «رفیق گونزالو را آزاد کنید» پوشیده بودند. هزاران تظاهر کننده روز بعد در دهلی نو راهپیمائی کردند. در آلمان ۲۰ هزار نسخه پوستر به سه زبان به دیوار ها چسبانده شد. در استانبول کنفرانس مطبوعاتی موفقی از سوی کمیته اضطراری محل برگزار شد و شعار کارزار را به گوش توده های وسیع در ترکیه رساند. در کلمبیا تعدادزیادی از سازمانهای مدافع حقوق بشر و تشکلات دیگر بسیج شده و اعتراض خود نسبت به رژیم فوجیموری را اعلام داشتند.

روز ۷ اکتبر یعنی روزی که حکم دادگاه در مورد صدر گونزالو اعلام می شد، از سوی کمیته اضطراری بعنوان روز بین المللی فعالیتهای اعتراضی اعلام شد. در این روز ۲۰۰ نفر در استکهلم راهپیمائی کردند، ۳۰۰ نفر در دانشگاه ایالتی کنت در آمریکا به تظاهرات پرداختند. چند روز بعد هزار نفر دربن که عمدتا از مهاجرین ترك تشکیل می شدند به راهپیمائی پرداختند. آکسیونهای دیگری نیز در مکزیکو سیتی، سن دیه گو، سانفرانسیسکو و نیویورك، در لندن، پاریس، برلین، هامبورگ و دیگر شهرهای آلمان و در کپنهاگ پایتخت دانمارك انجام شد. شهر لاهه در هلند نیز فراموش نشده بود. در آفریقای جنوبی دانشجویان مقابل کنسولگری آمریکا در دوربان به اعتراض پرداخته و نشستی را در کیپ تاون برگزار کردند. و در آسیا نیز تظاهرکنندگان در شهرهای مختلف استان کرالای هند و نیز در داکا و بخشهای دیگر بنگلادش، و در کامبرای استرالیا به خیابان آمدند. در شماری از این آکسیونها منجمله در راهپیمائی پرشوری در محله کروبتزبرگ برلین (که بعنوان همسنگر آیاکوچو اعلام شده) پرچمهای آمریکا و سایر کشورها و عروسکهای فوجیموری به آتش کشیده شد. پرچمهای عظیم در تپه های مشرف به اتوبانهای هاوائی بهنگام عبور کارگران نصب گشت. یك برنامه مستقیم رادیوئی در هاوائی از سربازان آمریکائی که از جنك با عراق سرباز زدند دعوت نمود به بحث در مورد مداخله آمریکا در پرو بپردازند.

جمع آوری امضاء برای فراخوان نیز یك خصلت توده ای بخود گرفت. در نپال، هدف جمع آوری یك میلیون امضاء قرار داده شد و تابحال بیش از هزاران امضاء جمع گشته است. اگر پرو را به حساب نیاوریم، نپال در یك زمینه استثناء بود. بسیاری از روزنامه های نپالی وقایع مربوط به صدر گونزالو را منعکس کردند. در ترکیه بعد از نامه ای که در آغاز ۷۸ زندانی سیاسی در حال اعتصاب غذا در ازمیر نوشتند، واقعا یك جنبش در درون زندانهای ترکیه برپا گشت. بسیاری از سازمانها در ترکیه با شور و علاقه به این کارزار پیوستند و گروههای حقوق بشری فعالانه به رژیم پرو و به همکاران خود در عفو بین الملل که در این جریان قاطعانه دخالت نکرده بودند، اعتراض نمودند. در روزنامه های ترکی زبان چاپ اروپا آگهی های مهمی به چاپ رسید. این موج حمایت که از ترکیه برخاسته باعث شد که

اولین هیئت نمایندگی بین المللی اعزامی به پرو

«آن ماری بلانش ـ پارودی»: وکیل فرانسوی مبارزان الجزایری طی جنك استقلال علیه فرانسه و سپس وکیل رهبران شورش ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه
«پیتر ارلیندر»: رئیس آتی اتحادیه ملی وکلا در آمریکا
«مارتین هیمینك»: وکیل مدافع زندانیان سیاسی در آلمان
«هریبرتیو اوکازیو»: سخنگوی سراسری کمیته حمایت از انقلاب پرو در آمریکا
«لشونارد واینگلاس»: وکیل آمریکائی که چند دهه از زندانیان سیاسی دفاع کرده است

دومین هیئت نمایندگی بین المللی اعزامی به پرو

«نینا باهر»: نویسنده کتاب «سقط جنین بدون عذرخواهی» از آمریکا
«ویلیام مارتین»: استاد فلسفه در دانشگاه دپال، آمریکا
«پرفسور ماسیمو دسانتی»: هماهنك کننده مجمع بین المللی خلقها در سازمان ملل از ایتالیا
«ماریا ناوارو»: مترجم هیئت از آمریکا
«جوانا پاگانی»: رئیس جامعه بین المللی زنان مدافع صلح و آزادی از ایتالیا
«راغب زاراوغلو»: روزنامه نگار از ترکیه که از دستگیری گریخت و موفق شد در پرو بماند و تحقیقاتش را برای کمیته اضطراری بین المللی به پیش برد
«راینر کخ»: وکیل مدافع زندانیان سیاسی از آلمان

دکتر بابورام باتارای از نپال نیز قرار بود جزء هیئت باشد. سفارت پرو از صدور ویزای توریستی برای وی سر باز زد با ذکر این نکته که: «تا بحال هیچ نپالی به پرو نرفته است.»

مطبوعات لیما که بدون شك تحت فرامین مستقیم ارتش قرار دارند حامیان ترکیه ای گونزالو را در خارج متهم به «فساد اخلاقی» و «قاچاق مواد مخدر» کنند! در بنگلادش تعداد بیشماری از افراد عادی و شخصیتهای مشهور فراخوان را امضا کردند. در پاکستان هزاران اعلامیه پخش شده و شعارهای کارزار بر دیوارهای مکزیك منجمله روزنامه مهم اکسلسیور نامه ای را که توسط ۱۰ عضو پارلمان در محکومیت موارد نقض قوانین بین المللی طی محاکمه آبیمال گوسمان خطاب به رژیم پرو نوشته بودند را به چاپ رساندند.

در مکزیکو سیتی یك گروه قدرتمند که پرچمی را با شعار «صدر گونزالو را آزاد کنید» به اهتزاز درآورده بودند همراه داشتند. به مدت یك ساعت مقامات کنسولگری با درماندگی و حماقت می کوشیدند از مشروعیت دادگاه دفاع کنند.

در بسیاری از نقاط سفرای پرو از سیل آکسیونها، نامه های اعتراضی یا امضاهایی که در لیست پشتیبانان فراخوان اضافه می شد به خشم آمده بودند. آنها کوشیدند پشتیبانان جدید کارزار را با انجام ضدحمله ای مرعوب نمایند. به همین خاطر به نامه نگار ی، ملاقات حضوری در خانه هایشان یا سازماندهی تهدیدات تلفنی علیه افرادی که برای برگزاری نشست های کارزار سالن کرایه می دهند پرداختند.

فراخوان کمیته اضطراری بین المللی مبنی بر «اختصاص یك روز حقوق برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان» در بسیاری از کشورها از جانب توده های زحمتکش مورد استقبال قرار گرفت. دهها کارگر روزمزد در شهر کوچین واقع در ایالت کرالای هند جزء نخستین کسانی بودند که به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. کارگران ترك و دیگر کارگران مهاجر در اروپا نیز پاسخی قدرتمند به این فراخوان دادند. این کارزار همانند جنك خلق در پرو بر حمایت فداکارانه مردم زحمتکش متکی است. بدون این حمایت اعزام هیئت ها و سایر فعالیت ها ناممکن می بود. فراخوان «یك روز حقوق» نه فقط کمك کرد که پرولتر ها و سایر تهیدستان و استثمار شدگان به این کارزار بپیوندند بلکه حمایت و همبستگی انترناسیونالیستی آنان را به نیرویی مادی تبدیل کرد.

خلاصه آنکه یك کارزار بین المللی قدرتمند در مدت زمان کوتاه برپا گشت. این کارزار در مواجهه با اقدامات متحد قدرتهای ارتجاعی جهان براه افتاد. در همانحال که رژیم پرو و اربابانش به طراحی توطئه های جدید جهت قتل صدر گونزالو ادامه میدهند، امواج نوین توده ها به سوی آنچه مسلما یك نبرد جانانه و فزاینده برای دفاع از جان وی است، به پیش می رود. ●

توصیه امپریالیستی مجله اکونومیست

۱۹ سپتامبر ۱۹۹۲

«صحنه بعد تا بدین حد مودبانه نخواهد بود. پلیس پرو در شیوه هایش محتاط نیست. یك منبع اطلاعاتی میگوید نقشه اینست که طی ۱۵ روز بازجوئی آقای گوسمان توسط پلیس، هر از گاهی چهره ای شدیدا تحقیر شده از او ارائه گردد تا اسطوره وی بعنوان یك رهبر شکست ناپذیر درهم شکسته شود. (او را تا بحال بصورتی وارفته در حال بستن تکمه شلوار و بدون پیراهن نشان داده اند.) این نمایش حتی شاید یك همه پرسی در مورد مجازات اعدام برای جرم خیانت را در بر بگیرد. رئیس جمهور پرو میگوید که شخصا خواهان چنین مجازاتی است، هرچند خوب میداند که قانون پرو آن را ممنوع کرده است.

در عوض، انتظار میرود که در اوائل ماه اکتبر ـ یعنی فقط چند هفته قبل از انتخابات پرو ـ یك دادگاه نظامی تشکیل شود و آقای گوسمان را به حبس ابد محکوم کند. طبق گفته یك منبع ضد تروریستی، شاید آقای گوسمان بعد از انتخابات بشدت بیمار شود؛ «در صدد فرار برآید» یا اینکه بسادگی از دریافت داروهای روزانه ای که برای پسوریاسیس و دیگر بیماریهایش بدانها محتاج است، محروم شود. زنده نگهداشتن آقای گوسمان یك ریسك بسیار عظیم خواهد بود: فرار یا رهائی او، یا معاوضه اجباری گوسمان با تعدادی از مقامات کله گنده که به گروگان راه درخشان درآمده باشند، یك تحقیر شدید خواهد بود...»

کراچی نقش بسته است.

در مکزیك بعد از آنکه افراد معترض به یك گزارش غیر واقعی روزنامه «لاژورنادا» در مورد پرو دفتر این روزنامه را اشغال نمودند، یك بحث آزاد در مورد مطبوعات مکزیك به راه افتاد. بعد از اینکه این ماجرا در صفحات همان روزنامه منعکس شد، یك گروه ارتجاعی نامه ای علیه معترضین نوشت و افراد سرشناس نیز در جواب یك آگهی را که به امضای بسیاری از روشنفکران، اعضای پارلمان و هنرمندان رسیده بود در حمایت از کارزار در آن روزنامه به چاپ رساندند. شماری از نشریات روز دوازدهم اکتبر در تظاهراتی که علیه پانصدمین سال تجاوز اروپا توسط کریستف کلمب برگزار شد شرکت جستند. هنگامی که این گروه وارد میدان مرکزی شهر شد، مردمی که از قبل در آنجا اجتماع کرده بودند بطور خودبخودی شعار دادند «پرو آری یانکی ها نه!»

روز سوم نوامبر تظاهر کنندگان دفتر امور کنسولی پرو در هامبورگ را اشغال کردند. آنها پرچم بزرگی که برآن تصویر رفیق گونزالو و شعار «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو به هم بریزید» نقش بسته بود را به

«محاکمه»

صدور حکم

محاکمه صدر گونزالو یکی از رسواترین محاکمات قرن بیستم بود. اولا، این بیدادگری است که با رهبر کارگران و دهقانانی که درگیر جنگی عادلانه برای کسب رهائی هستند مثل یك جنایتکار رفتار شود. ثانیا، حتی در چارچوب قوانین بورژوائی، این «دادگاه» چیزی جز اعمال نفوذ آشکار و نقض جنایتکارانه آنچه در قاموس تمامی حکام جهان «حاکمیت قانون» نام دارد، نبود.

این «دادگاه» فقط برای صدور حکم تشکیل شد؛ حکمی که فوجیموری از قبل آن را اعلام کرده بود: حبس ابد. صدر گونزالو در یك سلول زیر زمینی که مقامات نظامی آن را «گور او» می نامند، محبوس است.

او حداقل برای یکسال حق هیچگونه ارتباط و ملاقاتی ندارد. بعلاوه وی از حق خواندن و نوشتن محروم است. عینکش را هم گرفته اند. مقامات ارتش به وکیل وی اطلاع داده اند که حق ندارد صدر گونزالو را ملاقات کند. بعد از یکسال حبس وی را به کار اجباری می فرستند و آنوقت طبق تایید حکومت میتواند حداکثر یکبار در ماه یکی از بستگانش را ببیند. همه اینها برای زنده بگور کردن اوست. توجیه فوجیموری چنین است: «این تدابیر شاید بنظر شاق بیاید،

صدر گونزالو

کمدی عجز

اما اینها را از قوانین جزائی آمریکا اخذ کرده ایم. همین مسئله تضمین میکند که نهادهای بین المللی نتوانند از ما انتقاد کنند.»

اما دلایل واقعی برای ترس از اینکه رژیم به هیچوجه قصد زنده نگهداشتن صدر گونزالو را ندارد موجود است. این شرایط فقط کار حکومت پرو را برای ساختن یك نمایش «مرگ بر اثر بیماری» یا «خودکشی» تسهیل می کند. تا وقتی که هیچ کس حتی وکیل وی اجازه ملاقات یا گفتگو با وی را نداشته باشد دست مقامات باز است. این اوضاع غیرقابل تحمل باعث می شود که نفهمیم مقامات تلاش برای کشتن وی را از طریق نرساندن داروهای ضروری به او یا اعمال شکنجه مستقیم آغاز کرده اند یا نه.

بعلاوه فوجیموری مجددا مسئله اعدام قانونی صدر گونزالو و سایر زندانیان سیاسی را به میان کشیده است. فوجیموری قبل از محاکمه علیرغم این واقعیت که مجازات مرگ توسط قانون اساسی پرو ممنوع اعلام گشته، نخست طالب اعدام صدر گونزالو شد. سپس بعد از صدور حکم گفت پرو باید از پیمان سن خوزه که یك معاهده بین المللی است و اغلب حکومتهای آمریکای لاتین از طریق آن مجازات اعدام را رد کرده اند، خارج شود. او در سخنرانی روز ۳۰ اکتبر در برابر مقامات حکومتی که در روزنامه اسپانیائی «ال پائیس» گزارش شد بر «تصمیم خود مبنی بر انجام هر کار ممکن جهت اعدام آبیمال گوسمان مجددا تاکید نهاد.»

فوجیموری از دو امکان صحبت کرده است. نخست اینکه، پرونده دوباره به جریان بیافتد و مجازات مرگ عطف به ماسبق شود. بدین ترتیب حتی اگر در زمان دستگیری صدر گونزالو در پرو مجازات اعدام غیرقانونی بود، او اعدام خواهد شد. دوم اینکه صدر گونزالو بعنوان گروگان در اسارت خواهد ماند و حکومت تهدید خواهد کرد که اگر «پیروان» او دست به عملیات بزنند، وی به انتقام آن ، به قتل خواهد رسید. هیچ یك از این دو احتمال در تاریخ قضائی مدرن سابقه ندارد.

اما این ایده بهیچوجه زائیده دیوانگی خاص فوجیموری نیست. در واقع او بحثی که میان محافل حاکمه آمریکا جریان یافته را به اجرا می گذارد. بعد از صدور حکم دادگاه، «ویلیام باکلی» که یك تحلیل گر بدنام است و توصیه هایش را روسای جمهور آمریکا معمولا قبول می کنند مقاله بسیار مهمی تحت عنوان «تصمیم نابخردانه به زنده نگهداشتن وی» نوشت و در آن فوجیموری را بخاطر «عدم قاطعیت» مورد انتقاد قرار داد. او نوشت که «آبیمال گوسمان باید تیرباران می شد... این نوشته فراخوانی برای اعدام وی است.» باید خاطرنشان سازیم که این فراخوان در لیما منتشر نشده بلکه در یك روزنامه چاپ واشنگتن درج گشته است.

محاکمه

«محاکمه» در فضائی برگزار شد که رژیم فوجیموری مرتبا دامنه ترور را گسترش می دهد. حکومت نظامی برقرار است: تانکها خیابانهای لیما را می پایند، سربازان همه جا مستقرند، تمامی رسانه هائی که از حکومت انتقاد می کردند تعطیل شده یا به اشغال ارتش درآمدند. از دوازدهم سپتامبر که صدر گونزالو دستگیر شد، حملات بیشماری از جانب پلیس در محلات فقیر نشین لیما و زاغه های اطراف شهر به پیش برده شد. هدف از آنها شکار افرادی بود که به آنها به عنوان رهبران حزب کمونیست پرو مظنون بودند و نیز دستگیری گسترده کسانی که مظنون به هواداری ازاین حزب هستند.

محاکمه در پایگاه نیروی دریایی واقع در جزیره سن لورنزو نزدیك به ساحل لیما برگزار شد. ظاهرا به نیروی دریایی امتیاز برگزاری این محاکمه را دادند زیرا بسیاری از مقامات عالیه آن از خانواده های مالکان ارضی فئودال آمده اند و نفرت شخصی شدیدی از توده های شورشگر دهقان که توسط صدر گونزالو رهبری می شوند، دارند. البته نیروی دریایی پرو طی یك قرن اخیر با هیچکس مگر خلق پرو نجنگیده است. تفنگداران دریایی بخاطر پیشبرد شکنجه و دیگر شیوه های جنك ضد چریکی مشهورند.

دادگاه نظامی را در خفای کامل برگزار کردند. قضات تماما افسران نیروی دریایی بودند. در واقع تمامی افراد حاضر غیر از صدر گونزالو و وکیلش از نیروی دریایی بودند و بنابراین تحت فرامین مستقیم فوجیموری بعنوان فرمانده کل قوا قرار داشتند. او در اتاقی نزدیك به محل جلسه محاکمه را توسط تلویزیون مدار بسته زیر نظر داشت. قضات و دستیاران آنها همگی نقابهای سیاه بر چهره داشتند تاخود را از حملات انتقامی در امان بدارند. برخی از روزنامه ها اظهار داشتند که آنها بهنگام طرح سوالاتشان نعره می کشیدند. برخی دیگر گفتند که وسائل الکترونیکی جهت تغییر صدای آنان در سالن تعبیه شده بود. هرچیز که درباره نحوه این نمایش گفته شده نشان میدهد که تلاشی آگاهانه برای احیاء ترور دوران تفتیش عقاید سلطه اسپانیا بعمل آمد؛ یعنی دورانی که متمردین را طعمه آتش می کردند.

آلفردو کرسپو وکیل

صدر گونزالو که رئیس انجمن وکلای دمکرات نیز هست را با چشم بسته به سالن آوردند. او را در پشت یك حفاظ شیشه ای نشاندند (گویی که خطری از جانب وی قضات را تهدید می کند) برای پانزده دقیقه به او اجازه داده شد با موکلش از طریق تلفن گفتگو کند. این نخستین و آخرین باری بود که به آنها اجازه بحث در مورد پرونده داده شد.

محاکمه فقط چند ساعت به طول انجامید. صدر گونزالو بر روی یك صندلی وسط یك قفس کوچك فولادی نشسته بود. او را منحصرا بخاطر اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیکش مورد بازجویی قرار دادند و همین نکته روشن می کرد که انقلاب را به محاکمه کشاندند. گزارش مطبوعات نشانگر آن است که صدر گونزالو با سربلندی مسئولیت رهبری حزب کمونیست پرو را قبول کرد و از قبول مشروعیت این دادگاه سرباز زد. یك روزنامه چاپ لیما گزارش داد که صدر گونزالو «یك سخنرانی سه ساعت و نیمه ارائه کرد و سالن دادگاه را به اغتشاش کشاند.»

دکتر کرسپو فقط دو روز قبل از محاکمه از تاریخ آن و از اتهامات عمومی باخبر شد. تنها بعد از ختم دادگاه بود که به وی اجازه داده شد در مهلتی کوتاه یك نسخه از ادعانامه دادستان را مطالعه کند و برپایه آن جوابیه ای را فورا جهت فرجام خواهی در مورد محکومیت صدر گونزالو ارائه دهد. او اجازه نیافت که درباره این دفاع با موکلش مکالمه کند. از آنجایی که ادعانامه دادستان کماکان سری بوده و وکیل حق برملا کردن محتوای آن را ندارد دقیقا روشن نیست که اتهامات چه بود. هرچند مطبوعات گفته اند که هیچ اتهام مشخصی دربین نبوده است. یك روزنامه چاپ لیما در گزارش خود می گوید پرونده ای که پشتوانه اتهامات بود فقط آثار صدر گونزالو و اسناد حزب کمونیست پرو را دربر می گرفت. دکتر کرسپو مجاز نیست جزئیات پرونده و محاکمه را برای هیچکس و در هیچ زمان فاش نماید.

در روز هفتم اکتبر حکمی که انتظارش می رفت اعلام شد: مجرم بخاطر «خیانت به وطن» یك هفته بعد شورای عالی قضائی ارتش این تصمیم را ابرام کرد. حکومت اعلام کرد که هر نوع فرجام خواهی دیگر رد خواهد شد و حکم نهایی است. اما ظاهرا فقط برای متهم نهایی است چرا که فوجیموری مجددا مسئله مجازات مرگ را بمیان کشیده است.

ارتش سپس دکتر کرسپو را باخبر ساخت که صدر گونزالو دیگر وکیلی ندارد. از آنجا که دکتر کرسپو این تصمیم را بروشنی رد کرد، افراد ناشناس وی و خانواده اش و همکارانش را تهدید به مرگ کردند تا بدین طریق مجبور به قبول آن شود.

نظرات پایه ای هیئت نمایندگی اول

لئونارد واینگلاس و پیتر ارلیندر از آمریکا، آن ماری بلانش پارودی از فرانسه و مارتین هیمینك از آلمان، چهار وکیل عضو اولین هیئت نمایندگی بودند. طبق جمعبندی آنها محاکمه بخاطر نقض قانون اساسی پرو، قوانین کشور و قوانین بین المللی بی اعتبار است. آنها این نظریه را بر سه نکته اصلی استوار کردند:

محاکمه مخفی بود، رسانه ها به آن راه نداشتند، مردم، اعضاء خانواده متهم، ناظران حقوقی و در واقع هر کس جز قضات و کارمندان دادگاه از شرکت در جلسه منع شده بودند. گزارش، این را نقض بندهای ۱۰ و ۱۱ اعلامیه بین المللی حقوق بشر و پیمان کشورهای قاره آمریکا در مورد حقوق بشر می داند.

محاکمه را دادگاهی نظامی برگزار کرد و این نقض حق محاکمه مستقل، تضمین شده در بندهای ۳۲ و ۱٤٦ قطعنامه سازمان ملل متحد است. از آنجا که نیروهای مسلح پرو مستقیما با حزب کمونیست پرو در جنگند، قرار گرفتن صدر حزب کمونیست پرو در برابر یك دادگاه نظامی ناقض این اصل حقوقی است که یك نفر نمی تواند در آن واحد هم قاضی باشد و هم طرف دعوا. همانطور که آن ماری پارودی در گزارش خود به کمیته اضطراری بین المللی خاطر نشان ساخته، برگزاری دادگاه نظامی برای یك غیر نظامی ناقض قوانین پرو خصوصا بند ۲۸۲ قانون اساسی و بندهای اول و دوم سند مقدماتی قوانین پایه ای دادگاه نظامی است.

کل محاکمه «ناقض پروتکل دوم متمم ۱۹۷۷ پیمان ۱۹٤۹ ژنو است که پرو از امضا کنندگان آن می باشد. حکومت فوجیموری طبق مصوبه شماره ۲۵٤۱۸ این پیمان نظیر سایر معاهدات بین المللی برسمیت شناخته است.»

پیمان ژنو حقوق زندانیان جنگی را دربر می گیرد و نیز حقوق افرادی را که در «یك درگیری مسلحانه فاقد خصلت بین المللی» اسیر گشته اند. پروتکل دوم سپس در توضیح «درگیری مسلحانه» می گوید آنچه توسط «گروههای سازمانیافته مسلح» تحت «یك فرماندهی مسئول» به پیش برده شود؛ افرادی که در چنین تخاصماتی اسیر شوند را می توان تا خاتمه این تخاصم در زندان نگه داشت اما نباید آنان را بخاطر مبارزه مسلحانه مجازات کرد. بعلاوه پروتکل دوم معیارهای حقوقی حداقلی را برای مواردی که حکومت زندانیان را محاکمه می کند تعیین کرده است.

طبق این معیارها توهین به حرمت شخصی بویژه رفتار تحقیرآمیز و اهانت بار ممنوع است. بعقیده هیئت نمایندگی این معیار بهنگام «بنمایش گذاشتن دکتر گوسمان در یك قفس و توهین شفاهی به وی به قصد تحقیر» نقض گشته است.

این پروتکل همچنین تصریح می کند که در مورد شخص متهم باید جرائم را مشخص نمود. در مورد صدر گونزالو چنین چیزی رعایت نشده است. مبنا را باید بر بی گناهی او گذاشت. از آنجا که فوجیموری نتیجه محاکمه را حتی قبل از شروع دادگاه اعلام نموده بنابراین مبنا بی گناهی صدر گونزالو نبوده است. بعلاوه به متهم حق دفاع از خود داده شود.

لئونارد واینگلاس وکیل نیویورکی مسئله را چنین مطرح می کند: «فوجیموری حکم را قبل از شروع دادگاه اعلام کرد. بعقیده ما این نقض یك اصل پایه ای محاکمات است. بعلاوه هیچ شاهدی اجازه صحبت کردن در دادگاه نداشت. وکیل مدافع وی تنها پانزده دقیقه قبل از شروع محاکمه توانست با وی مشاوره کند. و حتی در مورد مسائل مورد مشاجره در پرونده از متهم سوالی نشد. سوالات صرفا حول ایدئولوژی دور میزد. بنابراین ما شاهد یك جریان شرم آور بودیم که حتی اسمش را یك محاکمه یا بازجویی هم نمی شود گذاشت.»

آن ماری پارودی خاطرنشان ساخت که صدر گونزالو بر طبق احکام جدید فوجیموری مورد محاکمه قرار گرفت؛ این احکام ناقض قانون اساسی پرو و قوانین بین المللی هستند؛ ولی محاکمه با این احکام هم خوانایی نداشت، چرا که حکم فوجیموری مبنی بر اینکه «جرم خیانت» باید توسط یك دادگاه نظامی مورد برخورد قرار گیرد از ۱٦ سپتامبر جنبه قانونی می یافت، حال آنکه صدر گونزالو روز ۱۲ سپتامبر دستگیر شد. همین مسئله که او را به دادگاه نظامی سپردند اما پلیس وی را دستگیر نمود نیز تخطی از قوانین پرو است زیرا طبق این قوانین پلیس اجازه ندارد افراد غیرنظامی را بخاطر جرائمی که مربوط به حیطه نظامی می شود دستگیر نماید.

چهار وکیل می نویسند «بنابراین نتیجه می گیریم که محاکمه دکتر آبیمال گوسمان و شش زندانی سیاسی دیگر که با وی دستگیر شدند بگونه ای پیش رفته که ناقض قوانین بین المللی است. پرو به این قوانین متعهد است و بنابراین این محاکمه باید فورا متوقف شود. هر حکم یا مجازاتی که از این محاکمه نتیجه شود باید طبق قوانین بین المللی بی اعتبار بحساب آید.»

فراخوان برای ایجاد کمیته اضطراری برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان

روز ۱۲ سپتامبر آبیمال گوسمان که مشهور به صدر گونزالو ـ صدر حزب کمونیست پرو ـ است توسط رژیم فوجیموری در لیما دستگیر شد این کار با کمك کامل دستگاه بدنام ضد چریکی امپریالیسم آمریکا صورت گرفت.

دلایل قطعی برای ترس از خطری که جان آبیمال گوسمان را تهدید می کند وجود دارد. آبیمال گوسمان اسیر دست یکی از خون آشام ترین حکومتهای جهان است. دولت پرو بارها زندانیان سیاسی را به قتل رسانده است ـ از کشتار صدها نفر در قتل عام سال ۱۹۸۶ در «ال فرونتون» تا کشتن ٤٠ زن و مرد با خونسردی در زندان کانتو گرانده در ماه مه امسال. قانون اساسی پرو معلق اعلام شده و فوجیموری تهدید می کند که مجازات اعدام در مورد آبیمال گوسمان اجرا خواهد شد. نباید اجازه دهیم که اینکار انجام شود.

هیچ ناظر آگاه و صادقی در مورد پرو وجود ندارد که علیرغم هر عقیده سیاسی که داشته باشد، بتواند مقام آبیمال گوسمان را بعنوان رهبر شناخته شده میلیونها دهقان، کارگر، دانشجو، روشنفکر و دیگر افراد از بخشهای مختلف جامعه پرو نفی کند. بهیچ ترتیب نمیتوان ۱۲ سال جنك طولانی که تحت رهبری وی به پیش رفته را بعنوان «اعمال تروریسم» معرفی کرد. بهیچ وجه نمیتوان جایگاه گوسمان بعنوان رهبر اسیر شده یك حزب و ارتش انقلابی را نفی نمود. آبیمال گوسمان شایسته حمایت گسترده بین المللی است؛ همانگونه که تمامی مخالفان امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی که اسیر گشته اند از آن بهره مند شده اند. او باید اجازه دسترسی به وکلا، روزنامه نگاران و پزشکانی که سلامتی اش را تضمین کنند، داشته باشد.

این امری عاجل است که افراد بسیار با صدای بلند از دولت پرو بخواهند به معاهدات بین المللی در مورد نحوه رفتار با زندانیان جنگی و زندانیان سیاسی احترام بگذارد. باید این خواست را مطرح کنند که او نباید به دادگاه نظامی برده شود. باید خواست دفاع از جان آبیمال گوسمان را به پیش گذارند.

امضاء کنندگان فراخوان

این لیست مسلما کامل نیست زیرا کمیته اضطراری بین المللی گزارش میدهد که مرتبا صدها اسم جدید و هزاران اعلام پشتیبانی از کشورهای مختلف دریافت میدارد. با توجه به خصلت اضطراری کارزار ممکن است اشتباهات یا حتی از قلم افتادگی های مهمی در آن موجود باشد که در این مورد عذرخواهی میکنیم. لطفا توجه داشته باشید که اغلب، افراد و نه سازمانهائی که بدان متعلقند، فراخوان را امضاء کرده اند ـ «جهانی برای فتح»

کمرالدین ایصر (خواننده انقلابی، بنگلادش)
مومیا ابوجمال (زندانی سیاسی محکوم به اعدام، آمریکا)
دکتر کریشنا آدیکاری (رئیس بخش پزشکی بیمارستان آموزشی دانشگاه تیربووان، نپال)
بولاند الحیدری (نایب دبیر انجمن دمکراتیك عراق، انگستان)
رضا علامه زاده (کارگردان ایرانی)
جلال المفتي (مجسمه ساز و دبیر انجمن دمکراتیك عراق، انگلستان)
عارف الوان (نمایشنامه نویس عراقی)
سوشیل سی آماتیا (رئیس انجمن سراسری معلمان، نپال)
کارول آندره ثاس (نویسنده کتاب وقتی زنان شورش میکنند، آمریکا)
رودی آنتوان (ناشر و سردبیر روزنامه جهان کارائیب، فلوریدا، آمریکا)
روبرتو آرمیخو (شاعر ال سالوادوری مقیم پاریس)
محمد علي آیبار (دبیر کل حزب

انقلاب سوسیالیستی، عضو دادگاه راسل علیه جنایات جنگی، ترکیه)
ویلیام اودانل (کشیش، سن ژوزف کارگر، برکلی، آمریکا)
آیدین آیبای (استاد علوم سیاسی دانشگاه استانبول، ترکیه)
نینا باهر (نویسنده کتاب سقط جنین بدون عذرخواهی، از دانشگاه مرکز زنان هاوائی، آمریکا)
شوان پرور (خواننده کرد)
دکتر بنی صدر (رئیس جمهور اسبق ایران)
نیهات بهرام (نویسنده، ترکیه)

دکتر بابورام باتاری (معمار و طراح، نپال)
یون بیگز (رئیس سابق سازمان ندای زن، شاخه اتحادیه بین المللی زنان مدافع صلح و آزادی در کلیولند، آمریکا)
گوپندا بیوجی (رئیس انجمن روزنامه نگاران، نپال)
آن ماری بلانش - پارودی (وکیل، پاریس، فرانسه - عضو اولین هیئت نمایندگی اعزامی به پرو)
امانوئل بوترن (رئیس انجمن فارغ التحصیلان مدرسه روزنامه نگاری و ارتباطات مارسی، فرانسه)
فرانسیس آ. بویل (استاد قوانین بین المللی در دانشگاه ایلی نویز، آمریکا)
بیل بوریك (دبیر جامعه وکلای سوسیالیست هالدین، لندن، بریتانیا)
مارجری برادبنت (اتحادیه معلمان ویکتوریا، استرالیا)
جان چندلر (دبیر اجرایی کارزار صلح، سیاتل، آمریکا)
موسی رحمان (وکیلی دادگستری و هماهنك کننده جنبش خلق انقلابی، آفریقای جنوبی)
مولفه نه تو (دبیر آموزش و فرهنك در جنبش آگاهی سیاهان، آمریکا)
آندره ثاس گروس (وکیل دادگستری، آلمان)
ویکتور کارپنتر (مقام عالیه از کلیسا فرست اونی تاریان سانفرانسیسکو، آمریکا)
پرفسور جان گراسی (نویسنده کتاب وحشت بزرگ در آمریکای لاتین، آمریکا)
دکتر ماسیمو دسانتی (هماهنك کننده مجمع بین المللی خلقها در سازمان ملل، ایتالیا)
احمد شاملو (شاعر، چهره سرشناس ادبی در سطح بین المللی، ایران)
کارلوس و دلیا لاتوروره (والدین همسر دکتر آبیمال گوسمان، در تبعید ۱۲ ساله)
ژنه وی یه و کلانسی (معلم فلسفه، فرانسه)
خورگه پالاسیوس (رئیس سابق بخش فلسفه در دانشگاه شیلی)

ژیل دلوز (نویسنده، فرانسه)
ن. سانموگا تاسان (دبیر کل حزب کمونیست سیلان، مائوئیست)
باشودف دونگانا (وکیل دادگستری، رئیس سابق انجمن وکلا، نپال)
پرفسور خوزه ماریو سیسون (رئیس هیئت مدیره شبکه بین المللی مطالعات فیلیپین در هلند)
راغب زاراوغلو (روزنامه نگار، ترکیه)
لودو مارتنس (دبیر کل حزب کار بلژیك)
پروفسور هارشا دوبادل (استاد دانشگاه تیربووان، نپال)
کرك اورسون (وکیل دادگستری عضو جامعه آبوریژینال و خدمات قانونی کانبرا، استرالیا)
بدری پراساد کاتیوادا (فعال حقوق بشر، رئیس سابق انجمن سراسری معلمان نپال)
دیپندرا کشتری (اقتصاد دان، عضو شورای توسعه ملی نپال)
ویلیام کانستلر (وکیل دادگستری از مرکز دفاع از حقوق مندرج در قانون اساسی، نیویورك، آمریکا)
ماموتی (دبیر کل یو واکالا سائی تی، کرالا، هند)
فرانك کرکلند (استاد فلسفه، کالج هانتر، آمریکا)
جوانا پاگانی (رئیس اتحادیه بین المللی دفاع از صلح و آزادی، مشاور سازمان ملل متحد در یونسکو یونستاد و اکو سوك)
شورش علی ماگار (استادیار، دبیر کل فدراسیون ملل، نپال)
هانس کونینك (نویسنده کتاب کلمبوس: هدف وی، محو یك اسطوره، آمریکا)
پاریزات (شاعره و رمان نویس، نایب رئیس سازمان حقوق بشر نپال)
خانم و آقای گروسوامی (موسیقیدان، انجمن ساناتاون، انگلستان)
اریك جکسون (وکیل - فعال حقوق زندانیان، میشیگان، آمریکا)

دکتر جرالین پای (استادیار امور سیاسی از دانشگاه فلیندرز، استرالیا)
چارلز کیلدف (رئیس سابق دادگستری در منطقه پایتخت، استرالیا)
بیسوا پاتاك (استادیار در دانشگاه تیربووان، نپال)
حمید الحق (دبیر سازمان دفاع از انقلابیون و میهن پرستان شهید)
دکتر مسعود حسن (نایب دبیر اتحادیه مرکزی دانشجویان در دانشگاه جهانگیرنگار)
جیم کایرنز (معاون سابق نخست وزیر استرالیا)
خطیب دیسل (عضو پارلمان ترکیه، از حزب مردمی زحمتکشان)
جو دوم (شهروند موهاك، نیویورك، آمریکا)
سوشیل پیاکورل (فعال حقوق بشر، نپال)
قطیبه جنابی (فیلمساز، عراق)
و. کریشنا آیر (قاضی بازنشسته دیوان عالی، هند)
آشوك کرموکار (هنرمند، بنگلادش)
ظهیر جزایری (نویسنده، عراق)
کریشنا شیواکوتی (روزنامه نگار، نپال)
شیام شرزتا (روزنامه نگار، نپال)
فارا جوست (هنرمند و خالق «صدای بی صداها»، آمریکا)
گریس جونز (هماهنك کننده جنبش آزادی آفریقای جنوبی، کیلیولند، آمریکا)
یان کرش (عضو هیئت دبیران موسسه فیزیکدانان مدافع تغییر اجتماعی، آمریکا)
رمزی کلارك (دادستان اسبق آمریکا که در حین جنك ویتنام به صف مخالفین حکومت پیوست)
دکتر مایکل هادفایلد (استاد جانور شناسی از دانشگاه هاوائی، آمریکا)
گوپالا (عضو نخستین گروه کمونیستی کرالا، محکوم به اعدام در دوره استعمار بریتانیا، هند)
دکتر شمشال تبریز (دبیر کل اتحادیه مرکزی دانشجویان در دانشگاه جهانگیرنگار، بنگلادش)
صفی گل اسلام (روزنامه نگار، بنگلادش)
حفیظ الرحمان (عضو شورای اداره دانشگاه جهانگیرنگار، بنگلادش)
شاهین رحمان (اتحادیه کارگران حمل و نقل، بنگلادش)
پدر لاورنس لوکاس (کشیش کلیسای کاتولیك رمی نیویورك و نویسنده کتاب کشیش سیاه و کلیسای سفید، آمریکا)
دکتر یونس پارسا بناب (استاد ایرانی کالج استرایر آمریکا)

جف پاترسون (اولین سرباز آمریکائی که حاضر به خدمت در جنك خلیج نشد)
کنی لئون (کارگردان هنری تئاتر الیانس، آتلانتا، آمریکا)
لینتون کوئسی جانسون (موسیقیدان، انگلستان)
مایکل مانسفیلد (وکیل دعاوی و مجری برنامه تلویزیونی مستندها، انگلستان)
کریسی هایند (موسیقی دان از گروه پریتندرز، انگلستان)
برنی گرانت (نماینده مجلس عوام انگلستان)
لوئیجی کورتزی (مورخ، ایتالیا)
دکتر امیر حسن پور (استادیار ایرانی، دانشگاه ویندسور کانادا)
دکتر علی صادقی (دکتر فیزیك اتمی - از چهره های جنبش سیاسی ایران)
فردیناندو دوبلا (مورخ، ایتالیا)
کلاودیو گریمالدی (هنرپیشه، ایتالیا)
مشتاق حسین (دبیر کل سازمان ملی جوانان بنگلادش)
شاه احمد رضا (سردبیر نشریه آنوساران، بنگلادش)
شمیم سیکدر (مجسمه ساز، بنگلادش)
رانیرو لاواله (عضو پارلمان ایتالیا)
دکتر درو کوتل (استادیار تاریخ از دانشگاه سیدنی غربی، استرالیا)
جان رید (نایب دبیر موسسه توسعه بومیان، استرالیا)
زنزیل خویسان (تبعیدی آفریقای جنوبی، تهیه کننده «گزارش رادیویی آفریقا»، نیویورك، آمریکا)
جان راتر فورد (دبیر اتحادیه تعمیرکاران آب و برق و گاز در ویکتوریا، استرالیا)
بهروز حقی (زندانی سیاسی سابق و نویسنده، ایران)
نسیم خاکسار (نویسنده، ایران)
عباس سماکار (فیلمساز، ایران)
پانولو روسی (هنرمند، ایتالیا)
جیمز لافرتی (دبیر اجرایی اتحادیه ملی وکلا، شعبه لوس آنجلس، آمریکا)
باربارا کریستین (استاد در مرکز تحقیقات آفرو آمریکن، دانشگاه برکلی، آمریکا)
ران کلارك (رئیس برنامه مطالعات موزه ویت نی در مورد سرخپوستان، آمریکا)
اریك لارسن (سرباز متمرد در جنك خلیج، آمریکا)
رافائل کنستان (وکیل اهل مارتینیك، فرانسه)
فیصل لعیبی (نقاش، عراق)
اوبر ژابو (وکیل دادگستری از گوادولوپ، فرانسه)
پرفسور پل میه (پزشك، فرانسه)
جوانی روسو اسپنا (عضو پارلمان ایتالیا)
ریموند لوتا (نویسنده کتاب آمریکا در سراشیب، آمریکا)
ارکان کانار (رئیس سازمان حقوق بشر، استانبول، ترکیه)
کاستوری دوان (روحانی، کرالا، هند)
کشیش پیتر دوکنان (کلیسای سنت جان، وولویچ شمالی، انگلستان)
لاواریس گودین (فعال هائیتی، میامی، آمریکا)
کی کی وین رایت (شاعر اهل هائیتی، میامی، آمریکا)
گوردون پوله (مورخ، ایتالیا)
تام رایان (دبیر اتحادیه کارکنان حفظ مواد غذائی، استرالیا)
دبورا فلتون (استاد مطالعات در مورد مسئله زن، از دانشگاه ملی استرالیا)
شبان ایبا (دبیر کل موسسه ۱۹۶۸،

صدای اعتراض از سراسر جهان

« فوجیموری اظهار داشت که در سطح بین المللی هیچگونه مخالفتی نسبت به محکوم کردن دکتر گوسمان وجود ندارد.» ـ ال کومرسیو، ۲ اکتبر ۱۹۹۲

کمیته اضطراری بین المللی و «جهانی برای فتح»، بیانیه ها، نامه ها و هائی از سوی نیروهای گوناگونی که علیه حمله به صدر گونزالو و حزب کمونیست پرو لب به اعتراض گشوده اند، دریافت کرده اند. برای آنکه تصویری از گسترش کارزار بدهیم گزیده ای از اینها را نقل میکنیم ـ «جهانی برای فتح»

از سوی ۹۰ عضو پارلمان نپال
«ما خواهان آزادی صدر گونزالو هستیم!»

از سوی دکتر بنی صدر، رئیس جمهور اسبق ایران
(نامه به فوجیموری)

آنچه را که من در رسانه ها مشاهده کردم یعنی محبوس کردن دکتر گوسمان در یك قفس و ارائه این نمایش به جهان دور از رفتاری انسانی است.

اگر شما مایل به خاتمه خشونت هستید به حقوق بشر احترام بگذارید.

از سوی ۷۸ زندانی وابسته به «چپ انقلابی»، «حزب کمونیست متحده ترکیه»، «راه انقلابی» و «ت.ای.کا.ب» که در زندان بوجای ترکیه در اعتصاب غذا بسر می برند
(نامه ای به کمیته اضطراری بین المللی)

۵۸ نفر طی حمله پلیس و

ترکیه)
فلیچه پینیاتارو (نقاش، ایتالیا)
آ. رحمان (خواننده، بنگلادش)
لئوناردو آلبینو راموس (استاد، مکزیك)
مایکل ری (وکیل، رئیس شعبه اتحادیه سراسری وکلا در فلوریدا، آمریکا)
ر. جیلانی (رئیس بخش مطالعات آسیائی دانشگاه توین بی، انگلستان)
مصباح کمال (دبیر حزب کارگران بنگلادش، شعبه بریتانیا)
تنویر مکمل (کارگردان سینما، بنگلادش)
الیاس سلمان (هنرپیشه، ترکیه)
عزیز نسین (طنز نویس سیاسی، ترکیه)
هربیرتیو اوکازیو(کمیته دفاع از انقلاب پرو، آمریکا)
آ. سیواناند (سردبیر مجله نژاد و طبقه چاپ لندن، انگلستان)
آندره میشل (نویسنده، جامعه شناس، مدیر تحقیقات در مرکز ملی تحقیقات علمی، فرانسه)
کلودین ناهوری (وکیل بازنشسته، فرانسه)
هاگ استیونز (دادگاه بین المللی رسیدگی به جنایات جنگی، انگلستان)
مسعود رحیمی (مسئول موقت هماهنگی کمیته اضطراری بین المللی، لندن، انگلستان)
امداد تالوکدر (مجمع فرهنگی بنگالی، انگلستان)
استانلی کوهن (وکیل دادگستری، آمریکا)
ماری بلوین کاکس (عضو کنفرانس ملی وکلای سیاه، آمریکا)
کارل دیکس (سخنگوی سراسری حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

بخشی از گروه های امضاء کننده فراخوان:

انجمن وکلای سیاه (آفریقای جنوبی)
کمیته پشتیبانی آمریکای لاتین (آن آربر، میشیگان، آمریکا)
۹۰ عضو پارلمان نپال
کمیته نجات گونزالو نپال
٦٤ کارگر ماشین سازی فورد در دیترویت، آمریکا
۳۱ بی خانمان که هتل پاسفیك سیاتل را اشغال کرده اند، آمریکا
گروه عملیاتی جلوگیری از ماشین جنگی آمریکا از هاوائی
سربازان سابق جنك ویتنام (ضد جنك و ضد امپریالیست، هونولولو)
۵ عضو انجمن دوستی ارمنی ها و آذری ها
٤٨ شاعر از ترکیه
اخبار مسائل قضائی زندان (ماهنامه زندان مونرو در واشنگتن، آمریکا)
فدراسیون بین المللی شوراهای پناهندگان و مهاجران ایرانی
«پاتریا رادیکال» (نشریه جنبش رهائیبخش ملی، پورتوریکو)
گروه کمونیستی انقلابی، علیه راسیسم و امپریالیسم)
۸ روزنامه نگار از ایتالیا
گروه یوروم (گروه موسیقی ترك)
کمیته حمایت از جنك خلق در پرو (اسپانیا)
کمیته حمایت از جنك خلق در پرو (مکزیك)
کمیته سُل ـ پرو (فرانسه)
جنبش خلقی دومینیکن (م.ل) (جمهوری دومینیکن)
کمیته نجات گونزالو (هند)
جامعه وکلای سیاه (بریکستون، انگلستان)
شورای همبستگی با جنك خلق پرو (بنگلادش)
۱۲ هنرمند از برنامه دانشجویان رشته هنر در موزه ویتنی (نیویورك، آمریکا)
۸۳ عضو انجمن حقوق بشر الازیك (ترکیه)
۱۰ عضو پارلمان ترکیه (از حزب مردمی زحمتکشان)
۹۰ زندانی سیاسی در اعتصاب غذا (زندان بوجا در ترکیه)
۳۰۰ زندانی (الازیك، ترکیه)
۷۵ زندانی (مال تپه، ترکیه)
٤ استاد مطالعات سیاهپوستان و آمریکای لاتینی ها (کالج هانتر، آمریکا)
۹ دانشجوی مدرسه الهیات نیویورك، آمریکا
۱۰ دانشجو (تولوز، فرانسه)
۵ دانشجو، و عضو انجمن دانشجوئی هائیتی (کالج کوئینز نیویورك، آمریکا)
۱۳ دانشجو (دانشگاه الازیك فرات، ترکیه)
۲۰۰ کارگر ترك (پاریس، فرانسه)
دهها هزار نفر از اهالی کشور نپال

●

کمیته های اضطراری برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان در کشورهای گوناگون وجود دارد. اگر مایل به تماس با هر یك از این کمیته ها هستید لطفا با دفتر کمیته اضطراری بین المللی در لندن تماس بگیرید.
شماره تلفن یا فاکس: ۰۸۵۳ ـ ٤٨٢ (۷۱) (٤٤)
آدرس: BCM IEC, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX U.K

ژاندارمها در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۹۲ به سلولهای ما شدیدا مجروح شده بودند. بخاطر این حمله، ۷۸ گروگان سیاسی اعتصاب غذای نامحدودی را آغاز کرده اند. حقوق ما بعنوان گروگان سیاسی (که در معاهدات بین المللی حقوق بشر تضمین شده) توسط مقامات زندان و با آگاهی کامل رژیم ملغی شده است. بدین طریق همه امکانات برای ادامه حیات ما نابود گشته است. زندان به یك سیاهچال قرون وسطائی بدل گشته است...

...در جهان امروز گروگانهای سیاسی در کشورهای فاشیستی و امپریالیستی شکنجه و اعدام میشوند. یك نمونه از این امر، رفتاری غیر انسانی است که با دکتر گوسمان رهبر حزب کمونیست پرو شد. دیکتاتوری فاشیستی فوجیموری هر چه در قدرت دارد برای نابودی دکتر گوسمان بکار میگیرد.

ما گروگانهای انقلابی از ترکیه که امضایمان زیر این پیام قرار دارد، علیه دیکتاتوری فاشیستی فوجیموری اعتراض میکنیم و آرزو داریم که کمیته ای که در دفاع از دکتر گوسمان تشکیل شده موفق شود. درودهای انقلابی ما را به رفیق گوسمان برسانید.

از سوی ۳۰۰ زندانی سیاسی در زندان الازیك ترکیه
(این بیانیه را به وکیل خود دیکته کرده اند)

آنها به دستگیری و اخراج دومین هیئت نمایندگی بین المللی اعتراض داشته و عفو بین الملل را بخاطر بی توجهی نسبت به مسئله آبیمال گوسمان و وکیلش و نیز شرایط زندانیان در ترکیه محکوم میکنند. آنها از افکار عمومی جهان میخواهند که نسبت به این موضوعات هشیار بوده و از کمیته اضطراری بین المللی حمایت کامل بعمل آورند. آنها زندانیان در ترکیه را به پشتیبانی از آبیمال گوسمان فرامی خوانند.

از سوی کمیته حمایت از انقلاب پرو در مکزیك
(بیانیه)

...صدر گونزالو در مقابل این شکنجه ها و در برابر چشم جهانیان استوار ایستاده است. مشت گره کرده اش پیامی بس جسورانه و روشن دارد... و هنگامیکه افراد پلیس شروع به خواندن سرود ملی کردند او جوابشان را با «برخیز ای داغ لعنت خورده، دنیای فقر و بندگی» داد. یك گزارشگر روزنامه مکزیکی «جورنادا» که در محل حاضر بود میگوید: «علیرغم نعره ها، سرود انترناسیونال با قدرت تمام طنین افکن شده بود.»

از سوی مایکل مانسفیلد وکیل مدافع ۶ متهم پرونده بیرمنگام و ۴ متهم پرونده کاردیف، از بریتانیا
(نامه به فوجیموری)

مایلم اعتراض شدید خود نسبت به بازداشت و اخراج دومین هیئت نمایندگی ۶ نفره که جهت اعتراض به مسئله دکتر آبیمال گوسمان وارد پرو شده بودند را اعلام دارم. چنین اعمالی طبیعت واقعی رژیم شما و محاکم قضائیش را برملا میکنند.

از سوی مومیا ابوجمال ـ زندانی سیاسی در آمریکا که محکوم به مرگ گشته است
(گزیده ای از یك مقاله)

...از سال ۱۹۸۰ یعنی زمانیکه چریکهای مائوئیست راه درخشان جنك علیه دولت را آغاز کردند، غرب از طریق ماموران و موسساتش در پرو نابودی ارتشی دهقانی که سرخپوستان بطور گسترده در آن شرکت دارند را کانون توجه خود قرار داد. ترس غرب از آتش انقلابی ضد غربی و ضد سرمایه داری بود که میتواند به سایر کشورهای آمریکای جنوبی گسترش یابد. اکثر یا بخش بزرگی از اهالی این کشورها سرخپوست هستند. راه درخشان برخلاف بسیاری از جریانات چریکی که طی دهه ۱۹۶۰ در آمریکای جنوبی سربلند کردند، در میان دهقانان کوچوا زبان ریشه های عمیقی داشت...

دستگیری صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، آبیمال گوسمان (که در انقلاب او را صدر گونزالو میخوانند) بخاطر جلوگیری از سقوط این حاکمیت جابرانه انجام گرفت. «محاکمه» وی توسط قاضی و دادستانی که نقاب بر چهره داشتند صورت گرفت. او را در قفسی محبوس کرده بودند که حفاظ شیشه ای داشت. سئوالات از وی فقط بر سر ایدئولوژی حزب و ساختار راه درخشان بود.

راه درخشان آنچنان «مرموز» و رهبرش آنقدر «شیطانی» است که با سکوت معنی دار بسیاری از گروه های مدعی دفاع از حقوق بشر در غرب روبرو گشته ایم. ظاهرا، گوسمان را انسان نمیدانند و بنابراین برایش حقی قائل نیستند...

از سوی قاضی بازنشسته دیوان عالی هند
(نامه به عفو بین الملل)

وقایعی که در مورد پرو میشنویم بسیار نگران کننده است. بسیار متاسفیم که چنین اقدامات جابرانه ای در شرایطی صورت میگیرد که عفو بین الملل حضور دارد. شما باید فورا علیه نقض قوانین بین المللی و لگد مال کردن عدالت از جانب پرزیدنت فوجیموری که در تلاش وی برای برقراری مجدد مجازات مرگ و نقشه «قتل تدریجی» دکتر آبیمال گوسمان تحت شرایط فوق العاده دشوار زندان تبلور یافته، وارد عمل شوید...

از سوی کمیته اضطراری دانشجویان آفریقای جنوبی برای دفاع از جان گوسمان
(گزارش به کمیته اضطراری بین المللی)

...اعمال فوجیموری برای ما اهالی آفریقای جنوبی بیگانه نیست....توده های آفریقای جنوبی علیه یك رژیم ستمکار و استثمارگر و اعمال جابرانه آن مبارزه کرده اند و در پرتوی همین مسئله است که سازمانهای «اس.آر.جی»، «آزاسکو»، «ووسا» (شاخه دانشجوئی) و «مراقبین انقلابی»، تصمیم گرفتند کمیته ای را برای براه انداختن کارزار نجات جان رفیق گونزالو تشکیل دهند.

ما یك بیانیه مطبوعاتی منتشر کردیم و در پی برگزاری یك نشست با حضور گسترده نیروهای گوناگون هستیم...

...روز ۶ اکتبر ۹۲ میتینگی در دانشگاه دوربان ـ وست ویل برگزار شد و دیروز هم در برابر کنسولگری آمریکا در دوربان تظاهرات بود.

...میتینگی نیز روز هفتم اکتبر ۹۲ در کیپ تاون برگزار گشت. مردم نامه های اعتراضی خود را به فوجیموری فاکس میکنند.

گروهی از پناهندگان ایرانی در فنلاند
(نامه به فوجیموری)

آقای فوجیموری رئیس جمهور پرو، ما ضدیت خود با محاکمه غیرقانونی رهبر گونزالو را اعلام کرده و می گوییم که عمیقا نگران سلامت وی هستیم. رهبر گونزالو فردی عادی نیست بلکه او رهبر میلیونها کارگر و دهقان سراسر جهان است. ما خواهان عدالت در مورد حقوق قانونی وی و امنیت جانی برای او هستیم. ما از کمیته اضطراری بین المللی برای حفاظت از جان وی پشتیبانی می کنیم.

از سوی گروه سازمانگر زنان لزبین انترناسیونالیست، آلمان
(اعلامیه)

آنها برای کشتن گونزالو در پی تحمیل برخی تغییرات در قانون اساسی پرو هستند زیرا مجازات مرگ طبق قانون اساسی فعلی غیرقانونی است. این نخستین مورد قتل یك زندانی سیاسی در پرو نخواهد بود. دولت پرو در سال ۱۹۸۶ ...صدها تن را در زندان ال فرونتون بقتل رسانده و در سال ۱۹۹۲ نیز ۴۰ زن و مرد اسیر در زندان کانتو گرانده را کشته است...

زنان بخش قدرتمندی از حزب کمونیست پرو هستند و مسئولیتهای مهمی بعهده دارند. از همان ابتدای تاسیس ارتش چریکی خلق، برخی واحدها عمدتا از زنان تشکیل شده و بسیاری از رهبران حزب و

فرماندهان، زن هستند...
ما بعنوان زنان انترناسیونالیست از مبارزه زنان پرو در راه رهائی خویش و کل خلق پرو حمایت میکنیم...
ما با حفظ مواضع خود به کارزار بین المللی علیه قتل آبیمال گوسمان می پیوندیم!

از سوی معاون سابق نخست وزیر استرالیا
(نامه به فوجیموری)
ما در استرالیا از نزدیك مراقب اعمال حکومت شما علیه دکتر گوسمان هستیم و مسئولیت هر صدمه ای که به وی و وکیلش دکتر کرسپو وارد کند را تماما بر عهده شما می بینیم.
شما تهدید کرده اید که از پیمان سن خوزه خارج خواهید شد و پرو از دیوان کشورهای قاره آمریکا بیرون خواهد آمد. این تهدیدات نشان میدهد که شما و حکومتتان برای منافع حقوق بشر و قوانین بین المللی پشیزی ارزش قائل نیست. مابخاطراین مسئله شما را محکوم میکنیم و فقط میتوانیم بشما خاطر نشان کنیم هزاران نفر از مردم استرالیا که از برخورد غیر انسانی و ناعادلانه حکومت شما به دکتر گوسمان و بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی بخشم آمده اند...

از روزنامه پورتوریکوئی
«پاتریا رادیکال»
(گزیده یك مقاله)
...این دستگیری در همکاری با دستگاه ضد انقلابی که حکومت آمریکا در پرو پشتگاه آنست، ممکن گشت...
...در مناطق آزاد شده پرو، فقرا و فرودستان از طریق یك اقتصاد برنامه ریزی شده طعم دستاوردهای یك خلق آزاد و مستقل را می چشند.
ممکن است حکومت نظامی پرو که اخیرا با کشتار کانتو گرانده و قتل ده ها انسان بیدفاع، چهره ترور را بنمایش گذاشت بتواند صدر گونزالو را بقتل برساند.
از این طریق میخواهیم تمامی کسانی که دل در گرو صلح و حقوق بشر دارند- را فرابخوانیم که جدا از مواضع ایدئولوژیکشان به دفاع از جان و حقوق انسانی صدر گونزالو برخیزند.
ما خوانندگان خود را تشویق میکنیم که با نامه یا تلفن با سفارت پرو در واشینگتن تماس گرفته و خواهان احترام به حقوق انسانی و حیثیت صدر گونزالو شوند. او منجمله باید از حق ارتباطات آزادانه با خانواده و وکلای مدافعش برخوردار شود و از معاینه و آزمایشات پزشکی مستقل بهره مند گردد.

۴۸ شاعر از ترکیه
(یك شعر)
«فاشیسم نمیتواند کچلی خود را با کلاه گیس بپوشاند»
ما، شاعران امضاء کننده این متن، دستگاه نظامی را بخاطر زندانی کردن آبیمال گوسمان صدر حزب کمونیست پرو سرزنش می کنیم. مایلیم این بیانیه که همچون باد وزیدن گرفته به توفانی بدل شود و کلاه گیس فاشیسم را با خود ببرد.

انجمن فارغ التحصیلان مدرسه روزنامه نگاری وارتباطات مارسی، فرانسه
(نامه به کمیته اضطراری بین المللی)
...آبیمال گوسمان بعنوان یك مخالف سیاسی و رهبر انقلابی اسیر و نیز سایر رفقای همرزمش باید از حق محاکمه عادلانه و مشاوره با وکلای مدافع خود بهره مند باشند. او بهیچوجه نباید اعدام شود. قانون اساسی پرو نیز مجازات مرگ را منع کرده است.
شما باید توجه سفیر پرو را جدا به این نکته جلب کنید که سازمان ما شیوه های خشن و مرگبار سرکوب علیه شخصیتهای سیاسی مخالف را تحمل نخواهد کرد. خاطر نشان میکنیم که یك زن روزنامه نگار در روز ۶ آوریل ۹۲ همراه با دیگر اعضای حزب کمونیست پرو توسط نیروهای مسلح بیرحمانه بقتل رسید...
...ما بشدت نگران کارزار گسترده عوامفریبانه ای هستیم که هدف از آن، باز گذاشتن دست حکومت پرو در انجام این اقدامات سرکوبگرانه است.
خواهشمندیم درودهای برادرانه ما را به روزنامه نگاران اسیر برسانید.

از هند
(طوماری هشدار آمیز خطاب به فوجیموری)
ما هزاران تن از مردم هند اعتراض خود را نسبت به دستگیری آبیمال گوسمان (گونزالو)، صدر حزب کمونیست پرو ابراز میداریم. به مقامات پرو هشدار میدهیم که نیروهای ترقیخواه جهان کاملا گوش به زنگند و خطراتی که سلامت و جان آبیمال گوسمان (گونزالو) را تهدید میکند مدنظر دارند.

از سوی فدراسیون شوراهای مهاجران و پناهندگان ایرانی
(نامه ای به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل که نسخه ای از آن برای عفو بین الملل و سایر گروه های حقوق بشری ارسال گشته است)
هر چند من با هیچ معیاری در باورهای آقای گوسمان شریك نیستم... اما نحوه انعکاس این واقعه در رسانه ها و حمایتی که از دستگاه قضائی شرم آور حکومت پرو بعمل آمد، هرکسی را در مورد معیارهای متمدنانه ابراز عقیده سالم و صادقانه دچار نگرانی می سازد.
...آنچنان بیچیزی، فقر و فقدان نیازهای معیشتی در این کشور فراگیر است که شیوع وبا، تشدید بیکاری، گرسنگی، کار کودکان و حتی تجارت نفرت انگیز اندامهای انسانی به یك پدیده عادی بدل گشته است. یك بخش از اهالی در نتیجه این شرایط سخت و وخیم اسلحه برداشتند تا با رژیمی که چنین رنجی را بر آنان اعمال می کند به مقابله برخیزند. آنچه در پرو می گذرد هیچ چیز از یك جنك داخلی با همه خشونت ها و زجرهایش کم ندارد. آقای گوسمان یك چهره شناخته شده این جنك است. درست همانطور که دشمن شماره یك او آقای فوجیموری یعنی کسی که کل این وقایع را جنایت می نامد و بر رهبران دستگیر شده مهر جنایتکار می زند و می کوشد خصومت مشروع و واقعی مردم پرو با نظم موجود را پرده پوشی کند. کل ماجرا، یك موضوع سیاسی است و باید به همین ترتیب مورد برخورد قرار گیرد.
...بر پایه نظرات فوق الذکر است که ما از آژانس شما می خواهیم در محاکمه آقای گوسمان و همکارانش دخالت کرده و رفتاری که به احتمال زیاد متعاقب این دادگاه با آنان خواهد شد را تغییر دهید... بعلاوه زمان آنستکه عملکرد کشورهائیکه علیه مدافعان جنبش توده ای در پرو موضع دارند متوقف گردد...

از سوی ۱۵ جوان از آلمان ـ «گروه ادیت لاگوس سانز»
(نامه به رژیم پرو)
...دستگیری رهبر کبیر این جنبش و طرح اعدامی که توسط سگان شکنجه گر، دزد و قاتل رژیمتان برای وی ریخته شده، اندوه و خشم ما را برانگیخته است.
آبیمال گوسمان شخصیتی است که با عزم و اراده، سهم خویش را جهت دستیابی ستمدیدگان و استثمارشدگان به یك زندگی آزاد و انسانی ادا کرده است.
قتل وی، جنایتی نخواهد بود که فقط علیه چند شخص منفرد انجام شود. بلکه این جنایت، مردم ستمدیده پرو و سراسر جهان را هدف خواهد گرفت. بنابراین ما خواهان آزادی فوری صدر گونزالو هستیم!...
...سرانجام نظام غیر انسانی امپریالیستی در پرو و کل جهان توسط نیروی شکست ناپذیر ستمدیدگان محو خواهد گشت!
(ادیت لاگوس سانز عضو ۱۹ ساله حزب کمونیست پرو بود که اوایل دهه ۱۹۸۰ در یك تهاجم نظامی در آیاکوچو شرکت جست و بعدا توسط رژیم شکنجه شده و بقتل رسید. ۳۰ هزار نفر در مراسم تشییع جنازه وی شرکت کردند.)

از سوی رئیس جامعه وکلای سوسیالیست هالدین
(نامه به فوجیموری)
مفتخرم که به نیابت از سوی جامعه وکلای سوسیالیست

هالدین که ۱۵۰۰ نفر از حقوقدانان، وکلای مشاور و دانشگاهیان بریتانیا عضو آن هستند به شما نامه مینویسم...

...بنظر میرسد که اقدامات انجام شده از سوی دادگاه نظامی برای محاکمه وی، پیرو احکام تحمیلی مقام ریاست جمهوری بوده و خلاف معیارهای بین المللی در مورد محاکمات عادلانه است...

...بتازگی اطلاعات قابل اتکائی از طرف چند وکیل مشهور فرانسوی و آلمانی که جهت نظارت بر محاکمه دکتر گوسمان عازم پرو شده بودند، دریافت کرده ایم. دادستان حکومتی آن را هم تهدید کرده که تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. اگر این اطلاعات صحیح باشد، دادستان مرتکب نقض جدی معیارهای بین المللی در این نوع موارد گشته است. ما قویا خواهان آنیم که وکلای بین المللی اجازه داشته باشند ماموریتهایشان را به دور از مداخلات و تهدیدات به پیش برند...

از سوی ٦٤ کارگر کارخانه ماشین سازی فورد در دیترویت، میشیگان - آمریکا (پیامی به فوجیموری)

...این اعمال، بیشرمانه است. این اعمال حکومتی است که بشدت از مردمش هراس دارد و قادر نیست ماهیت حقیقی تروریستی و دیکتاتورمنشانه شما را از چشم جهانیان پنهان کند. همه متوجه شما هستند و مردم جهان، شما را بخاطر جنایات بیشرمانه ای که مرتکب شده اید به محاکمه خواهند کشید....

...بعلاوه ما میگوئیم: صدر گونزالو را اعدام قانونی یا فوق قانونی نکنید. ما میدانیم «اقدام به خودکشی»، «تلاش برای فرار» و «دلایل طبیعی» یعنی چه. اینها همه اشکالی از قتل است.

جنبش ضد راسیسم و مدافع دوستی خلقها «م.ر.ا.پ»، فرانسه (نامه به سفیر پرو در پاریس)

«م.ر.ا.پ» که با حزب کمونیست پرو اشتراك عقیده ندارد، بنمایش گذاشتن آبیمال گوسمان در قفس را قاطعانه محکوم میکند. این توهینی به وجدان مدافعان حقوق بشر است.

ما خواهان محاکمه ای عادلانه و منطبق بر موازین حقوق بشر و قانون اساسی پرو برای رهبران حزب کمونیست پرو هستیم.

ما علیه اتهامات وارده بر هیئت نمایندگی بین المللی وکلا اعتراض میکنیم.

بهترین طریق خاتمه جنك داخلی، انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی مورد مطالبه مردم است. ضروری است راه دیگری غیر از خرد کردن کمر اقتصاد ملی طبق فرامین صندوق بین المللی پول، در پیش گرفته شود.

بخشی از بیانیه یك پروئی عضو کالج ملی روزنامه نگاران در اروپا:

...نباید در مورد خوابی که برای این زندانی دیده اند هیچگونه شکی داشته باشیم، اما بگذارید از دوردست صدای خود را بعنوان جنگاوران راه کشوری نوین در دنیائی نوین بلند کنیم و در برابر دنیای متمدن، مضحکه دادگاه فوری که در آن همه کاره خودشان بودند را محکوم کنیم. بگذارید خواهان احترام به جان زندانی شویم. نمایش مسخره ای که برای محاکمه وی براه انداخته اند نباید به اعدامی که مسلما مشغول طراحی آن هستند بینجامد...

فراخوان کمیته اضطراری بین المللی جهت جمع آوری کمك مالی که بر پایه گزارشی از شهر کوچین هند تهیه شده است

در گردهمائی ده ها کارگر که دستمزد روزانه آنها به یك پوند هم نمیرسد، عهد کردند که به فراخوان کمیته اضطراری بین المللی برای اعطای یك روز دستمزد پاسخ مثبت دهند. کسانی که در آلمان، آمریکا یا انگلستان زندگی میکنند چطور میتوانند کاری کمتر از این انجام دهند؟

فراخوان یك روز دستمزد در مکزیك

ای اهالی شهرها، شمائی که از توده هائید، شمائی که در برابر سلطه امپریالیستی مقاومت میکنید... اینك میتوانید برای جلوگیری از جنایت نوین ارتجاع بهم بپیوندید... ما اوضاع اقتصادی متفاوت افراد آگاه در نقاط مختلف جهان را درك میکنیم. بهمین خاطر است که از دریافت کمك از کشورهای فقیر و غنی، هرقدر هم که کوچك باشد، شادمان میشویم... به این تلاش عظیم بپیوندید!

از سوی پناهندگان ایرانی در ترکیه

ما پناهندگان ایرانی در ترکیه، خشم و نگرانی خود نسبت به اعمال جنایتکارانه و دیرینه حکومت پرو و رئیس فوجیموری جهت کشتار خلق و انقلابیون را اعلام میکنیم. ما قاطعانه به جنبش دفاع از جان صدر گونزالو می پیوندیم و از کار کمیته اضطراری بین المللی قدردانی میکنیم.... امیدواریم که در کارتان کاملا موفق باشید. از آنجا که تحت شرایط دشوار مالی بسر می بریم، فقط میتوانیم ۵۰ مارك آلمان برایتان ارسال داریم.

از سوی کمیته پشتیبانی پرو - «کارگر سرخ»، از ایتالیا (بیانیه)

...همانطور که آنتونی کوئینتون سفیر آمریکا در لیما اظهار نمود، ایالات متحده با دستگاه سرکوبگر پرو همکاری کامل داشته و بدنبال مداخله جوئی های امپریالیستی ماه های اخیر، این کشور را از لحاظ مامور و تجهیزات پیشرفته تامین کرده است. آنها بشدت از پیشرفت جنبش خلق به هراس افتاده اند و آن را خطری جدی علیه «نظم نوین جهانی» خود و «تهدیدی علیه تمدن غرب» میدانند...

از سوی آکین بیردال، رئیس انجمن حقوق بشر ترکیه (به عفو بین الملل)

بعنوان مدافعان حقوق بشر در ترکیه، با نفرتی عمیق صدور حکم حبس ابد برای دکتر آبیمال گوسمان صدر حزب کمونیست پرو که بدنبال دستگیری و رفتاری زشت با وی صورت گرفت را محکوم میکنیم.

زمانی که حقوق و آزادیهای اساسی دکتر گوسمان توسط رژیم ستمگر فوجیموری زیر پا نهاده شده نمیتوانیم ساکت بنشینیم. انتظار نداریم که سازمان شما به سکوت خود ادامه دهد.

امیدواریم سازمان شما، صدای قدرتمند افکار عمومی دمکرات و مدافعان حقوق بشر در جهان شود... ●

حقوق زندانیان سیاسی در پرو را لگدمال نکنید

Don't Snuff Out the Rights of Political Prisoners in Peru

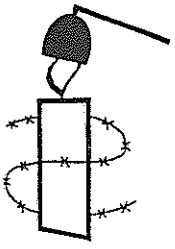

Defend the Life of Abimael Guzmán

When will Amnesty Act?

از جان آبیمال گوسمان دفاع کنید

عفو بین الملل چه وقت دست بعمل خواهد زد؟

این طرح بر اساس آرم سازمان عفو بین الملل که شمعی در چنك سیم خاردار است، تهیه گشته و در اختیار کمیته اضطراری بین المللی قرار گرفته است. کمیته این طرح را بعنوان کارت پستال اعتراضی علیه بی عملی عفو بین الملل در برخورد به مسئله دکتر گوسمان منتشر کرد. در پشت این کارت، پیامی در مورد محاکمه دکتر گوسمان و شرایط اسارت وی نوشته شده و بخشی از منشور عفو بین الملل نیز به شرح زیر نقل گشته است: «عفو بین الملل علیه شکنجه، رفتار غیر انسانی و مجازات مرگ در تمامی موارد و بدون استثناء است. این سازمان خواهان محاکمه عادلانه و سریع برای کلیه زندانیان سیاسی است.»

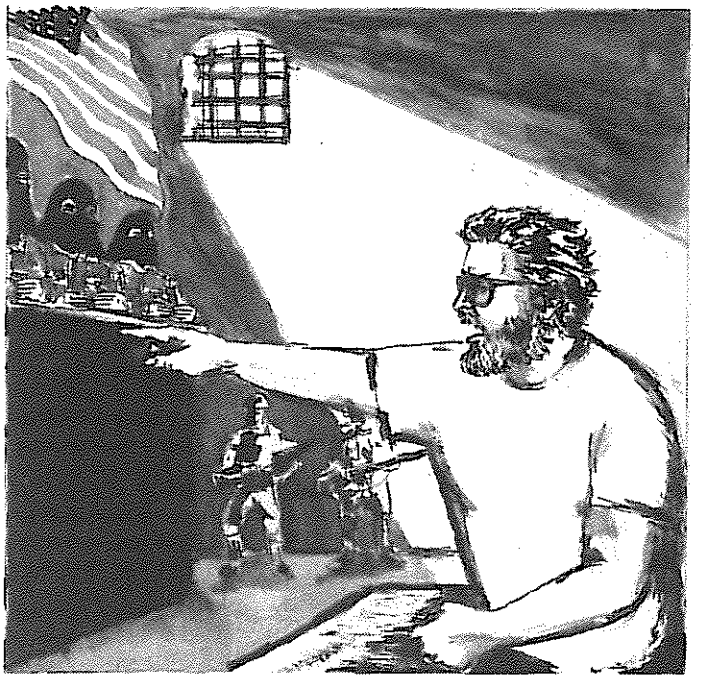

عدالت نقابدار دیکتاتوری فوجیموری

بیانیه کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان در هفتم اکتبر

«محاکمه» و حکم صادره علیه دکتر آبیمال گوسمان مبین لگدمال کردن معاهدات و قراردادهای محرز بین المللی در مورد نحوه رفتار با زندانیان سیاسی است. «محاکمه» با سرعتی سرسام آور، بدون آنکه فرصتی به احضار شهود یا ارائه دفاع داده شود، برگزار شد. دکتر گوسمان از حق مشاوره با وکیل مدافعش، دکتر آلفردو کرسپو محروم شده بود. همه مطبوعات و ناظران و نیز یك هیئت نمایندگی بین المللی از وکلا از شرکت در دادگاه منع شده بودند. چهره قضات و دادستانها پشت نقابهای سیاه پنهان شده بود. «محاکمه» و حکم صادره بی اعتبار است و باید بی اعتبار اعلام شود!

دیکتاتوری فوجیموری از همان روز دوازدهم سپتامبر که دکتر گوسمان دستگیر شد فقط یك چیز را مدنظر داشت: اینکه هر چه سریعتر رهبر شورش داخلی ۱۲ ساله را به سکوت دائمی بکشاند. فوجیموری در آغاز تهدید کرد که دکتر گوسمان را مشمول مجازات مرگ می کند، هر چند طبق قانون اساسی پرو چنین مجازاتی ممنوع شده است. فوجیموری در مواجهه با مخالفت گسترده در پرو و در سطح جهانی، ایده یك اعدام رسمی را رها ساخته اما کماکان دلائل کاملی برای ترس از یك اعدام فوق قانونی تحت پوشش «اقدام بفرار»، «خودکشی»، یا «مرگ به علل طبیعی» وجود دارد. شرح جزئیات چنین نقشه های پستی را چندی پیش در مطبوعات جهانی مشاهده کردیم (به مجله اکونومیست چاپ لندن، ۱۹ سپتامبر مراجعه کنید.)

سابقه رسوای رژیم پرو در زمینه کشتار زندانیان سیاسی بسیار شناخته شده و به حد کافی مستند است: از کشتار صدها زندانی در ال فرونتون بسال ۱۹۸۶ گرفته تا قتل خونسردانه بیش از ۴۰ زن و مرد در ماه مه امسال در زندان کانتو گرانده. افکار عمومی بین المللی باید کمك کند که رژیم پرو نتواند نام دکتر گوسمان را به فهرست پایان ناپذیر زندانیان سیاسی به قتل رسیده، بیفزاید.

قدرتهای غربی و رسانه های جهان که تحت سلطه آنهاست نقش دون صفتانه ای در کمك به رژیم فوجیموری و رنك و لعاب زدن به آن بازی کردند. آنها از یکطرف دکتر گوسمان را در سراسر جهان بعنوان یك «تروریست» خطرناك و «خطرناك ترین مرد روی زمین» وانمود ساختند و در همانحال عامدانه حمایت از دکتر گوسمان و اینکه میلیونها دهقان، کارگر و دیگر اقشار در پرو به او بمثابه رهبر خود در یك جنك انقلابی می نگرند را نادیده گرفتند. سپس به هنگام سازماندهی «محاکمه» فرمایشی و در زمانیکه تمامی اصول محرز قانونی لگدمال می شد، «پاسداران دمکراسی» خفقان گرفتند.

علیرغم این همنوائی دروغ و هیستری که در سطح جهانی برپا شده، طی سه هفته گذشته جنبشی علیه تهدید به جان دکتر گوسمان، در سراسر جهان شکل گرفته که با سرعتی خیره کننده رشد می یابد. این جنبش صف گسترده ای از حقوقدانان، مدافعان حقوق بشر، فعالان سیاسی، روزنامه نگاران، و دهها هزار تن از مردم عادی کشورهای سراسر جهان را گرد آورده است. یك هیئت نمایندگی بین المللی برای ابراز مخالفت جهانی با این تعرض در لیما بسر می برد و هیئت دوم نیز اکنون در آنجا گرد هم می آید. این جنبش هر روز گسترده تر می شود و تا زمانی که جان، سلامت، رفتار انسانی و حقوق قانونی دکتر گوسمان تضمین نشده باشد، به همین ترتیب ادامه خواهد یافت. این جنبش در پی آنست که دکتر گوسمان باید از حمایت گسترده بین المللی ـ همانگونه که زندانیان مخالف امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی همیشه از آن بهره مند شده اند ـ بهره مند گردد.



افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده !

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره کشتار رفقایمان در زندانهای پرو ۱۳ ماه مه ۱۹۹۲

در میان اخبار نشاط آور و روزافزون درباره پیشرویهای جنگ انقلابی در پرو، از جنایت عظیمی مطلع شدیم که یکسر بزدلانه و عاجزانه است. حکومت فوجی موری در پرو، که از ضربات امواج پی در پی انقلاب بخود می پیچد، مترصد انتقامجوئی بود. اما نوکرانی که بر پرو حکمرانی میکنند و تحت الحمایه حکام آمریکا میباشند از وارد کردن ضربه نظامی به نیروهای مسلح انقلابی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو و صدر آن، رفیق گونزالو، میباشند عاجز بودند. از اینرو آنها تصمیم گرفتند قدرتشان را در جائی نشان دهند که فکر میکردند راحت تر از هر جای دیگر برنده شوند ـ یعنی در زندانها، جائی که انقلابیون به اسارت درآمده را نگاهداری میکنند. تعداد بسیار زیادی از رفقای انقلابیمان به قتل رسیده اند. اما مقاومت قهرمانانه و جان بر کف این رفقا دشمن را از بدست آوردن هرگونه پیروزی محروم ساخت.





نمایشی از سوی زندانیان کانتو گرانده قبل از کشتار. تصویر صدر گونزالو بر دیوار ترسیم شده است.

در زندان کانتو گرانده، قریب ۵۰۰ تن زندانی جنگی انقلابی، جدا از دیگر زندانیان، محبوس میباشند. در آنجا، در یك سیاهچال مدرن سیمانی، جائی که زندانیان را می اندازند تا از گرسنگی بمیرند یا از مرض جان دهند، انقلابیون دو عمارت محل اسارت خود را به «سنگر درخشان نبرد» تبدیل کرده بودند. آنها زندگی جمعی داشته و از طرق مختلف مانند آفریدن آثار هنری، کاردستی و غیره به خدمت به انقلاب ادامه

میدادند؛ همچنین آنها به تعلیم و آمادگی سیاسی و ایدئولوژیکی و بدنی خود میپرداختند تا بتوانند در آینده بیشترین کمك ممکن را، در داخل یا بیرون از زندان، به انقلاب بکنند. از سپتامبر گذشته دو عمارتی که محبس انقلابیون زن و مرد بود به محاصره نیروهای مسلح درآمد. زندانیان، از طریق اطلاعیه هائی که قاچاقی به بیرون از زندان فرستادند، اعلام کردند که حکومت تحت لوای «بازیابی کنترل زندانها» و «انتقال انقلابیون به زندانهای دیگر»، در تدارك قتل عام آنان است. فوجی موری که در ماه آوریل گذشته از طریق یك کودتای نظامی حکومت را کاملا در دست خود گرفت، بشدت محتاج بود که علائمی از موفقیت را به حامیان داخلی و خارجی خود نشان دهد تا طلسم سرنوشت محتوم را که مانند شبحی بر سر رژیمش در گردش است، بشکند.

روز چهارشنبه، ششم ماه مه، گله هائی از سربازان تا بدندان مسلح و پلیس ضد شورش، عمارت زنان را محاصره کردند تا ابتدا آنان و سپس مردان را به انقیاد کشند. اما نتوانستند. زندانی که خودشان ساخته اند به ضد خودشان بدل گشت. در جریان تیراندازی و انفجار، زنانی که بر دیوارهای ضخیم سیمانی و پشت بامهای زندان ایستاده بودند و به سختی از میان گاز اشك آور و دود دیده میشدند، با هر چه دم دست بود به حمله بر مهاجمین خود پرداختند. آنان در حالیکه ماسکهای ضد گاز ساختِ خود را بر دهان داشتند، با استفاده از هرآنچه که میتوانستند استفاده کنند جنگیدند و امواج تهاجم را عقب زده و حداقل دو پلیس را کشتند. سپس، این زنان انقلابی عمارت زندانیان جنگی مرد را نیز فتح کردند و آنگاه مشترکا تا شبانگاه شنبه نهم ماه مه به جنك و دفع حملات پلیس ادامه دادند. بالاخره، پس از هشت ساعت نبرد حاد، مرتجعین که طی نبرد از هر گونه سلاح سنگین قابل تصوری استفاده کرده بودند، بر نیروی انقلابیون غلبه نمودند.

ما نمیدانیم که چند تن از رفقایمان در این نبرد نابرابر جان باخته و چند تن دیگر پس از بازیابی زندان توسط مرتجعین، بیرحمانه اعدام شده اند. تاکنون، لیست رسمی رژیم از کشته شدگان بارها مورد تجدید نظر واقع شده و مرتب در حال افزایش است و هنوز رقمی کمتر از تعداد اجسادی که خبرنگاران خارجی در غسالخانه لیما شمارش کرده اند نشان میدهد. شواهد بسیار دال برآن است که کشتار واقعی پس از تمام شدن نبرد آغاز شده است.

ظهر یکشنبه ۱۰ مه، شخص فوجی موری را به حیاط زندان آوردند تا صحنه گردان مراسم کریهی بنام جشن پیروزی باشد. در صحنه پشت او زندانیان دیده میشدند که چهره بر زمین و دست بر پس گردن روی زمین خوابانده شده بودند. شلاقها و باتونها به صدا درآمدند و سگهای افسار گسیخته را بجان زندانیان انداختند. اما صدای آواز خواندن و شعار دادن زندانیان یك لحظه قطع نشد.

این رفقا برای انقلاب در پرو و انقلاب جهانی شکوه و افتخار آفریدند. آنان با رغبت جان خود را در خدمت به حزب و انقلاب بر کف نهادند و با عملکردشان ـ درست در لحظه ای که دشمن مصمم تر از هر زمانی میخواست قدرت سبعانه خود را نشان دهد ـ بر ضعف استراتژیك دشمن و قدرت شکست ناپذیر ایدئولوژی ما، مائوئیسم، نور افکندند.

امپریالیستهای آمریکائی و نوکران گوناگونشان مستمرا در اقصی نقاط جهان دست به جنایات هولناکی میزنند، اما وضع در پرو متفاوت است. توده ها در پرو از طریق جنك خلق در مقابل آنها قد برافراشته اند. ارتش ارتجاعی با قربانیانی عاجز مواجه نیست بلکه با یك ارتش انقلابی رو در رو است. در بخش بزرگ و مداوما گسترش یابنده ای از مناطق روستائی، توده ها قدرت سیاسی خود را برقرار کرده اند و به تعادل استراتژیك با دشمن رسیده و در تدارك کسب قدرت در سراسر کشور میباشند. مهمتر از همه، آنها از رهبری حزب کمونیست پرو و ایدئولوژی مارکس و لنین و مائو برخوردارند ـ همان ایدئولوژی که رفقای زندانی ما را قادر ساخت تا به آخر بجنگند و در حالی که در ابتدا سلاحهائی ناچیز وسپس فقط صدای خود را داشتند ضربه ای کاری به دشمن وارد آورند. توده ها، هر سلاحی را که ندارند از دست دشمن خواهند ربود و هر توانی را که ندارند کم کم بدست خواهند آورد تا اینکه نظام کریه و گندیده وابسته به امپریالیسم را در پرو محو کنند و بدین ترتیب به محو امپریالیسم و ارتجاع از چهره زمین کمك نمایند؛ و بالاخره دست در دست بقیه ستمدیدگان این جهان، به ساختن دنیائی کاملا متفاوت که در آن تمایز طبقاتی نیست و عاری از هرگونه ستم است ـ یعنی جهان کمونیستی ـ بپردازند.

جنایت اخیر، بسیار کوچکتر از اولین قتل عامی است که جنك خلق در پرو متحمل شد. تاکنون مرتجعین دهها هزار تن از مردم را در کارزارهای ترور که علیه روستاها براه انداخته اند بطور دسته جمعی و بدون تمایز به قتل رسانده اند. طی این جنك، این اولین بار نیست که رژیم پرو دست به کشتار جمعی زندانیان جنگی میزند: آلن گارسیا، این سیاستمدار دست پرورده آمریکا که اکنون سعی میکند خود را بمثابه بدیل « دموکراتیك» فوجی موری جا بزند، خودش در ۱۹ ژوئن سال ۱۹۸۶ دستور کشتار سیصد زندانی جنگی انقلابی را داد. ما این روز را به افتخار آن زندانیان «روز قهرمانی» نام نهاده و گرامی میداریم. اکنون یکبار دیگر قهرمانی و جانبازی رفقای زندانی مان الگوئی شایسته بر جای نهاده و به مردمی که مرتجعین میخواستند بترسانند و مایوس کنند، هم در پرو و هم در سراسر جهان، قوت قلب داده است.

هرچه روزهای آخر نظام ارتجاعی در پرو نزدیکتر میشود، امپریالیستهای خارجی و نوکران بومی آنها که دیری است از قبل توده های پرو چاق و چله شده اند، با دیوانگی بیشتری افسارها را گسیخته و چنك و دندان نشان میدهند. در انقلاب وضع همیشه اینطور است که: مرتجعین سعی میکنند پیشرویهای انقلاب را از طریق قتل عام خنثی کنند، در حالیکه هر جنایت جدیدی که مرتکب میشوند ماهیت آنان و زیربنای نظامشان را آشکارتر میسازد و بر آتش انقلاب علیه آنان میدمد، تا اینکه بالاخره توسط توده های مسلح انقلابی سرنگون میشوند.

بنظر می آید که در پرو چنین روزی دور نیست. بگذار تا خشم و اندوه ما محرکی گردد که در همه جا دامنه های حمایت از جنك خلق در پرو را گسترش دهیم، تا فرارسیدن آن روز را در پرو شتاب بخشیم و طلوع خورشید را در سراسر جهان تسریع کنیم.

●

بیانیه زندانیان کانتو گرانده

زنده باد سرفصل عظیم قهرمانی توده ای!



زندانیان انقلابی در کانتو گرانده ـ ۱۹۹۱

بیانیه زیر بتاریخ ۱۴ ماه مه ۱۹۹۲ تحت عنوان «زنده باد سرفصل قهرمانی توده ای که در مبارزه مشترك زندانیان جنگی در روزهای ششم تا نهم ماه مه بنیاد گذاشته شد» منتشر گشته است. این بیانیه امضای زندانیان جنگی بازمانده مرد که هنوز در زندان کانتوگرانده لیما اسیرند را پای خود دارد ـ «جهانی برای فتح»

خون انقلاب را خفه نمی کند بلکه آنرا بارور می سازد.
-صدر گونزالو-

به پرولتاریا و خلق پرو، به پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان: ما زندانیان جنگی در سنگر درخشان نبرد (بند مردان ـ ب ٤) در اردوگاه فاشیستی کانتوگرانده، با نفرت عمیق طبقاتی خویش کشتار زشت و سبعانه و زبونانه روزهای ششم تا نهم ماه مه را محکوم می کنیم. رژیم ارتجاعی کشتارگر و خائن ملی فوجیموری و ارتش و پلیس جلادش به ۱۳۱ اسیر جنگی زن دربند الف ۱ و ٤٠٣ اسیر جنگی مرد در بند ب ٤ حمله بردند. آنها بیش از ٤٠ تن را بقتل رسانده و نزدیك به ۱۰۰ نفر را مجروح نمودند.

فوجیموری جلاد و خائن ملی طبق فرامین اربابش امپریالیسم یانکی ماهها بود که نقشه می کشید و توطئه می چید. آنها یك کارزار تبلیغاتی ارتجاعی علیه ما براه انداختند. آنها ادعا کردند که ما سلاح داریم و تونل زده ایم و باید به «اصل حاکمیت» آنها احترام بگذاریم. فوجیموری در تلاش برای خلق افکار عمومی جهت کشتار و یك قتل عام نوین، علنا احکام و قوانین فاشیستی صادر نمود و به ارتش دستور حمله به زندان را داد. ما اسرای جنگی این کارزار را محکوم کرده و با

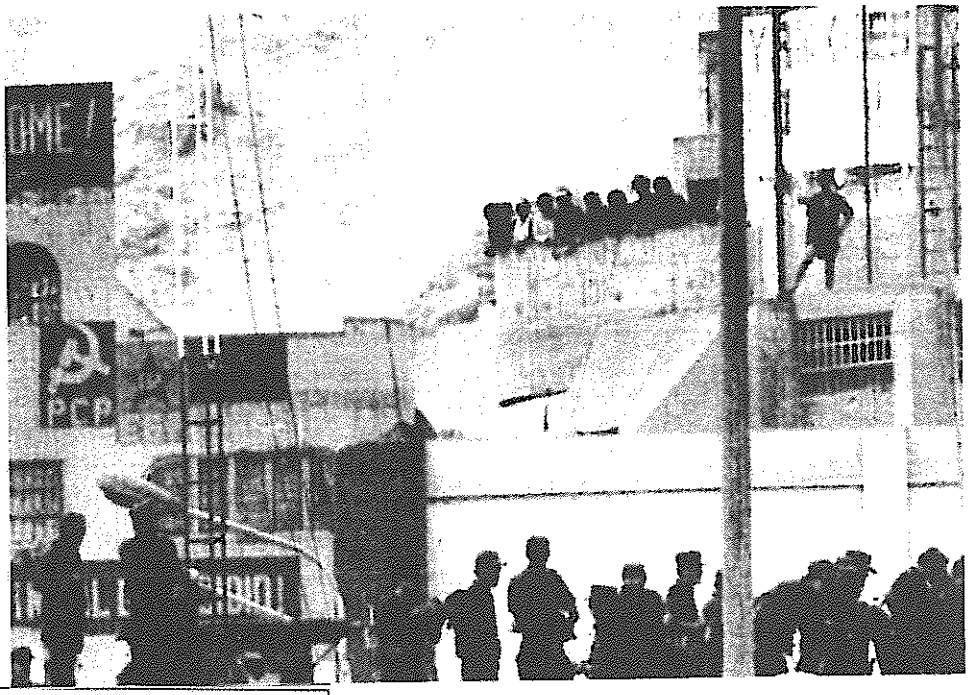

آوریل ۹۲ ـ زندان کانتو گرانده
در محاصره ارتش پرو

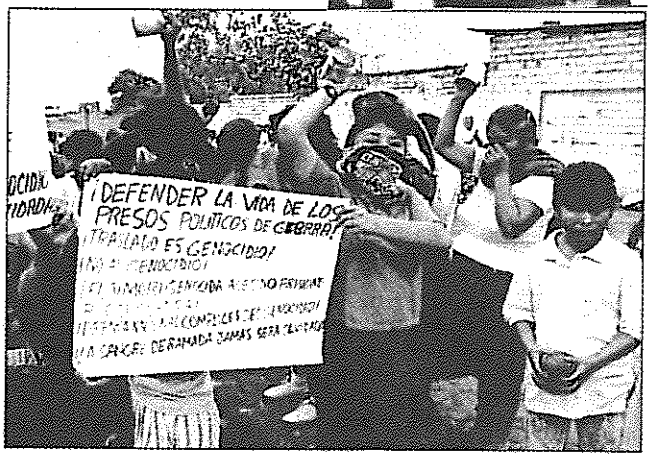

اعتراض خانواده
زندانیان انقلابی کانتو گرانده
علیه تدارکات ارتش برای
هجوم به زندان.

تمام قوا افشاء نمودیم. این اقدام قهرمانانه زندانیان و خانواده ها و وکلای آنها، دست جنایتکار فوجیموری را بست. ما آنها را مجبور به امضای یك توافقنامه نمودیم. و مجبورشان کردیم که طی روزهای ۱۳ و ۱۴ آوریل ۹۲ زندان را در حضور نمایندگان صلیب سرخ بین المللی، مقامات حکومتی و رئیس جلاد زندان یعنی کلنل کایاهوانکا و بیست تن از افسران عالیرتبه و جزء مورد بازرسی قرار دهند. این کار نشان داد که موضع و مطالبات ما کاملا محقانه است و بدین ترتیب کارزار ارتجاعی علیه ما خنثی گشت. این واقعیات بدنبال تحقیقی که توسط نمایندگان کمیسیون بین المللی حقوق بشر در سازمان کشورهای قاره آمریکا در اواخر ماه آوریل صورت گرفت، مورد تاکید مجدد واقع شد. ما از آنها دعوت کردیم از بندها و بخشهای محفوظه دیدن کنند. ما سندی که در آن خواست برسمیت شناخته شدن ما بعنوان اسیر جنگی مطرح گشته و نقشه کشتارگرانه جدید فوجیموری جلاد و خائن ملی را نیز افشاء میکرد، به آنها ارائه کردیم.

ساعت ٤ و ۳۰ دقیقه صبح ششم ماه مه ۱۹۹۲، در تناقض فاحش با توافقنامه ای که خود امضاء کرده بودند، ۵۰۰ نفر از افراد واحد «ویژه» ارتش و پلیس با انواع سلاح ها، از مسلسل و نارنجك انداز گرفته تا نارنجك دستی و دینامیت و مواد منفجره پلاستیکی و هلیکوپترهای توپدار به زندان حمله بردند. آنها با آگاهی کامل و اجازه رئیس جلاد زندان یعنی کلنل کایاهوانکا در پی نابودی ساختمان بند و قتل ۱۳۱ اسیر جنگی زن و ۲٤ مرد اسیر بودند که بواسطه تراکم بند ب ٤ به اتاق اول در طبقه اول بند الف ۱ منتقل شده بودند. حمله سبعانه ۲۲ ساعت بطول انجامید. هرچند آنها بخشی از ساختمان را نابود کردند اما اقداماتشان با شکست کامل روبرو شد. این امر مضمون واقعی آنچه ادعا میکردند یعنی صرفا انتقال زندانیان جنگی زن به زندان سانتامونیکا را برملا نمود. این بهانه ای ناشیانه بود که تا مدتها بعد حتی بخود زحمت ندادند با ما مطرح سازند چه رسد به اینکه قبلا ما را از این هدف مطلع ساخته باشند. این بهانه را یکی از مقامات زندان بنام «میرتا کامپوس» برای توجیه کشتار و عکس العملی جلوه دادن آن ارائه داد.

فوجیموری که عطش کشتار چشمانش را بسته و با شکست روز ٦ مه تحقیر شده بود، بعد از نقل مکان اسرای جنگی زن به بند ب ٤، هزار نفر از قوای ارتش و واحد سرکوب ویژه پلیس را بسیج کرد. این سك حقیر از صدور هیچ فرمان تبهکارانه ای اباء نداشت. آنها در «حمله نهائی» به بند ب ٤ از بازوکا، آتشبار و توپخانه سبك، نارنجك و مواد منفجره و هزاران گلوله، تفنك دوربین دار، تانك، هلیکوپتر و صدها زرهپوش سود

جستند. آنها با آتش گلوله و خونریزی امید به اعمال مجدد «اصل حاکمیت» خود داشتند. آنها در روز هفتم و بویژه در روزهای هشتم و نهم ماه مه، طبقات ساختمان زندان را با استفاده از آتش سلاح های خودکار از بام ها و پنجره های عمارات دیگر در فاصله دور نابود کردند.

نخستین خواسته ما که ایجاد یك کمیسیون با شرکت نمایندگان صلیب سرخ بین المللی، کمیسیون حقوق بشر کشورهای قاره آمریکا و بستگان و وکلای ما جهت نظارت بر انتقال اسرای جنگی زن از بند الف ۱ و نیز تضمین جان اسرای جنگی مرد و خروج فوری افراد زخمی بود، قاطعانه رد شد. ما حتی موافق بودیم که در صورت قبول این خواسته ها، آنها بتوانند بند ب ٤ را قبل از انتقال بازرسی کنند.

آنها دومین خواسته ما که حداقل حضور نمایندگان صلیب سرخ بین المللی بود را هم رد کردند. آنها پیمان امضاء شده در ساعت ٦ بعد از ظهر هشتم مه میان نمایندگان ما و «میرتا کامپوس» و فرماندهان پلیس را بدون کوچکترین توجه نقض کردند. نمایندگان ما در ساعت ۲ بعد از ظهر بعد از گرفتن قول حضور صلیب سرخ بین المللی جلسه را ترك گفتند اما بهنگام بازگشت دستگیر شده و مضروب گشتند. در ساعت ٦ بعد از ظهر، یك گروه ۳۱ نفره از زندانیان بیمار یا شدیدا زخمی (زن و مرد) از بند ب ٤ بیرون آمدند اما ۱۰ متر آنطرفتر به چنك دشمن افتادند. سومین گروه ده نفره زندانیان جنگی را دستگیر نموده و همراه با زخمیها به گروگان گرفتند. مقامات بروی آنها نفت پاشیدند و آن دسته از زندانیان عادی که می کوشیدند به یاری اسیران جنگی بشتابند را از این کار باز داشته و تهدید کردند که درصورت عدم تسلیم فوری سایر اسرا، گروگانها را فورا تیرباران خواهند کرد. این خشونت لجام گسیخته در قبال افراد زخمی نشان می دهد که آنها نقشه از پیش طراحی شده نابودی ما را تعقیب میکردند. وعده های فریبکارانه «احترام» به حیات ما که از بلندگوها به گوش می رسید با مرگبارترین انفجارات و آتش سلاح علیه بند ب ٤ همراه گشته بود. اما اقدامات پلید آنها برای تسخیر بند و اعمال باصطلاح «تسلیم» به ما بارها و بارها ناکام ماند زیرا با مقاومت شکست ناپذیر، قهرمانانه و فزاینده ما روبرو بود.

در ساعت شش بعدازظهر شنبه ۹ ماه مه زنان و مردان اسیر جنگی جمعبندی کردند که اهداف مقاومت قهرمانانه ما کاملا تحقق یافته است. ما فریاد زدیم که درحال خارج شدن هستیم و سپس بازو در بازو درحالی که سرود انترناسیونال می خواندیم بیرون آمدیم. وحشیان زبون و جلاد برخی از اسرای جنگی را نشان کرده و بعد از خروج از بند آنها را تیرباران کردند. در میان این قهرمانان خلق که بخاطر دفاع از شرافت طبقه ما در برابر آتش مسلسل در صحن زندان بخاك افتادند، «هوگو خوارز کوروسات»، «یووانکا پارداوه»، «تیتو واله تراوزانیو» و «الویا زانبریا پانچه چو» قرار داشتند. «جانت تالاورا» نزدیکی بند الف ۱ بخاك افتاد. سایر زندانیان نزدیك بند ب ۷ و حتی در نزدیکی دروازه منتهی به پاسگاه کشته شدند. وحشیان خون آشام با فهرست اسامی در دست دیوانه وار اینسو و آنسو می دویدند تا رهبران یا فرماندهان را شناسائی کنند. آنها قهرمانان خلق یعنی «نومی رومرو مجیا»، «آندرس آگوئرو گارمندی»، «روبن کنستانتینو چیهوان»، «خولیا مارلن الیووسهنیا»، «ویلفردو گتیرز ولیس» و سایرین را شکنجه کرده و کشتند. برخی نظیر «مارکوس ویلفردو آزانیا» در روز یکشنبه دهم ماه مه نیز زنده دیده شدند، اما بعدا شکنجه و سرانجام اعدام گشتند.

این زنان و مردان اسیر جنگی با قهرمانی، روحیه نبرد و شجاعت خود، بر سر پیمان مقاومت قهرمانانه تا به آخر ایستادند. آنها سرفصل قهرمانی توده ای عظیمی را در مبارزه مشترك گشودند و روحیه نوین و عالیتر و پیروزی نظامی و سیاسی جدیدتری را برای صدر گونزالو و حزب و انقلاب حاصل نمودند. آنها تبارز مشخصی از تعادل استراتژیك که کشور را بیش از پیش بلرزه درآورده، ارائه دادند. حرکت آنها تبلوری از جنك خلق درحال پیشروی تحت رهبری حزب کمونیست پرو و رهبر درخشانش صدر گونزالو بود. امروز جنك خلق در دوازدهمین سال خود وقفه ناپذیر به پیش میرود و تحقق هدف فوری ما یعنی کسب سراسری قدرت بر جاده کمونیسم را نزدیکتر می سازد. این زندانیان ضربه روحی، نظامی و سیاسی قدرتمندی بر حکومت ارتجاعی فوجیموری جلاد و خائن ملی و ارتش و پلیس کشتارگر وارد آوردند.

ما زندانیان جنگی در این سنگر درخشان نبرد با سرمشق گرفتن از رفیق عزیز و همیشه بیاد ماندنی «نورا» و سایر قهرمانان خلق، عزم خلل ناپذیر خود به ادامه مقاومت قهرمانانه تحت شرایط جدید را مورد تاکید مجدد قرار داده و پیمان استوار خویش برای بذل جان، امروز و فردا و همیشه، بخاطر صدر گونزالو و حزب و انقلاب و کمونیسم را اعلام میداریم. صدر ما گونزالو، ما را بیش از پیش تربیت و آبدیده کرده تا مرگ را بمصاف بطلبیم و نشان پیروزی را از کام مرگ بیرون کشیده و همیشه جان بر کف باشیم. ما حاضریم هر زمان که انقلاب ایجاب کند جان خود را فدا کنیم. ما زندانیان جنگی بازمانده با احساس عمیق طبقاتی، پیمانی که همگی در روز هشتم ماه مه ۹۲ بستیم را تکرار می کنیم: «بخاطر صدرمان گونزالو، بخاطر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو، بخاطر حزب، طبقه و خلق مان و پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان .... مقاومت قهرمانانه را به پیش خواهیم برد و این نقشه نابود کننده را شکست خواهیم داد. تاریخ این مسئولیت را بر دوش ما قرار خواهد داد. ما به صدر گونزالو، حزب و انقلاب وفاداریم و هیچکس و هیچ چیز نمی تواند مانع ما شود. پیروزی از آن ماست. این امر اجتناب ناپذیر است زیرا صدر گونزالو رهبر ماست و به سلاح شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو مسلح هستیم. پیروزی ما اجتناب ناپذیر است و تنها این انتخاب در برابر ما قرار گرفته است: مبارزه یا مرگ، مبارزه خونین یا هیچ چیز.»

زنده باد صدر گونزالو!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد دوازدهمین سالگرد جنك خلقی که پیروزمندانه پیشروی می کند!

زنده باد تعادل استراتژیك!

باشد تا تعادل استراتژیك کشور را بیش از پیش بلرزه افکند!

زنده باد سرفصل عظیم قهرمانی توده ای که توسط مبارزه مشترك زندانیان جنگی در روزهای ششم تا نهم ماه مه گشوده شد!

افتخار بر قهرمانان جانباخته، زنده باد انقلاب!

فقط خلق است که قاتلین جلاد را محاکمه و مجازات خواهد کرد!

مقاومت قهرمانانه، تصمیم ماست!

پیمان بسته ایم که جان خویش را فدای حزب و انقلاب کنیم!

سند

از گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

انقلاب به پیشروی ادامه می دهد

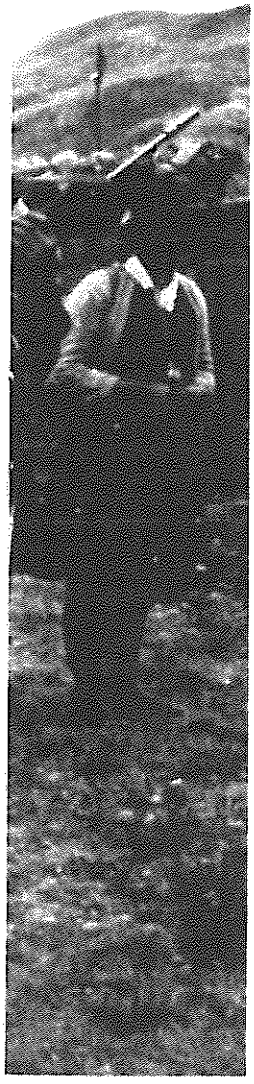

سند زیر چند روز بعد از دستگیری صدر گونزالو مستقیما توسط فاکس از پرو انتشار یافت. این سند بر پایه گزارشی که تحت عنوان «کسب قدرت را در جریان جنگ خلق سازمان دهید» به نشست دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در فوریه ۱۹۹۱ ارائه شده، تهیه گشته است ـ «جهانی برای فتح»

هر تکاملی به عدم تعادل پا میدهد. باید طریق حل عدم تعادل را فراگیریم. منظورمان از حل آن چیست؟ شناخت از قوانین آن؛ فهم قوانین حاکم بر پروسه ـ خواه ساده، خواه پیچیده. و بکاربست این قوانین در تغییر جهان بر اساس منافع پرولتاریا و خلق؛ در خدمت به انقلاب.

پروسه سازماندهی انقلاب عدم تعادل عمیق را بهمراه خواهد آورد. دشواریها و توفانها در کار خواهد بود. همه اینها ما را آبدیده خواهد کرد ـ تلاطم و مشکلات. آرامش هرگز.

در مواقع دشوار باید دستاوردهایمان را بخاطر آوریم و شجاعتر باشیم. امروز انقلاب تحت حمله امپریالیسم و نوکرانش قرار دارد. شرایط مقابل پای ما هیچ چیز نیست مگر تبارزی از عدم تعادل. ما همواره باید برای مواجهه با پیچیده ترین مسائل آماده باشیم. ما باید حتی برای شکستها آماده باشیم.

کسی که نمیداند در جنگ هم پیروزی هست و هم شکست، هیچ چیز از جنگ نمیداند. بعد از چند شکست و چند پیروزی، درک بهتری از قوانین انقلاب بدست می آوریم. اوضاع جاری بخشی از شرایط دشوارتری است که با آن مواجه خواهیم شد. این بخشی از عدم تعادل است و گواهی است روشن از مسئولیت ما.

حزب چگونگی بوجود آوردن رهبران را فهمیده است. ما تربیت شده ایم: ما مرعوب خطرات نمی شویم. خطرات نمی تواند ما را از پیشروی باز دارد. درست همین حالا ما بار دیگر به بوته آزمایش گذاشته شده ایم! این بخشی از پروسه انقلاب است و ما میدانیم چگونه آن را حل کنیم. ما توانایی فائق آمدن بر این مشکلات را داریم زیرا نیرویی نوین هستیم که آینده ای درخشان دارد.

ما بطور جمعی، پشت به پشت هم و با قدرتی که از ایدئولوژیمان نشئت گرفته با این مبارزه مواجه می شویم. ما پیشروترین بخش طبقه ـ پیشاهنگ پرولتاریا ـ هستیم. ما به مسئولیت خود جهت دست یابی به اهدافمان آگاهیم و آماده هر نوع فداکاری که انقلاب از ما طلب کند هستیم. ما بواسطه ایدئولوژی خود نه فقط توان حل این مسائل را داریم بلکه حتی قادریم از هر اوضاعی برای تغییر امر بد به امر خوب بیشترین استفاده را بکنیم.

اگر بطور جمعی عمل کنیم قوی تر خواهیم بود. اتحاد ما را شکست ناپذیر می سازد. ما نه فقط در میدانهای عظیم نبرد که در زندگی روزمره آبدیده گشته ایم.

هر آنچه را که حزب احتیاج داشته باشد یا طلب کند می باید به انجام رسد و آن را به انجام می رسانیم. ارتجاع می خواهد برای نابود کردن حزب و داغان کردن انقلاب، رهبری ما را نابود کند. ما باید همواره و تحت هر شرایطی استحکام بیشتری بدست آوریم. با هر خطری با استواری و عزم مقابله می کنیم. مطمئنیم که قادر به حل مسئله و انجام وظایفمان هستیم. زاری و نفرین به درد ما نمی خورد، بلکه باید بواقعیت عینی نگاه کنیم تا علت اصلی وقایع را یافته، راه حل ها را تدوین کرده و مسئولیتهایمان را بدوش کشیم؛ با عزم راسخ جهت دگرگون ساختن اوضاع.

حزب هیچگاه نمی تواند فلج شود زیرا در مورد مسیری که باید دنبال کند روشن است، حزب متحد است. ما بر تمرکز استراتژیك و عدم تمرکز تاکتیکی تاکید می گذاریم. چنین حزبی که بدین شیوه متحد شده است قدرتمند است: انقلاب را نمیتوان متوقف کرد.

صدر مائو به ما می آموزد: «کشته هایمان را بدوش می کشیم، زخمهایمان را می بندیم و به نبرد ادامه میدهیم.»

جنبه مثبت را از یك اوضاع منفی بیرون بکشید ـ همیشه اینگونه است زیرا قانون تضاد، جهانشمول می باشد. باشد تا

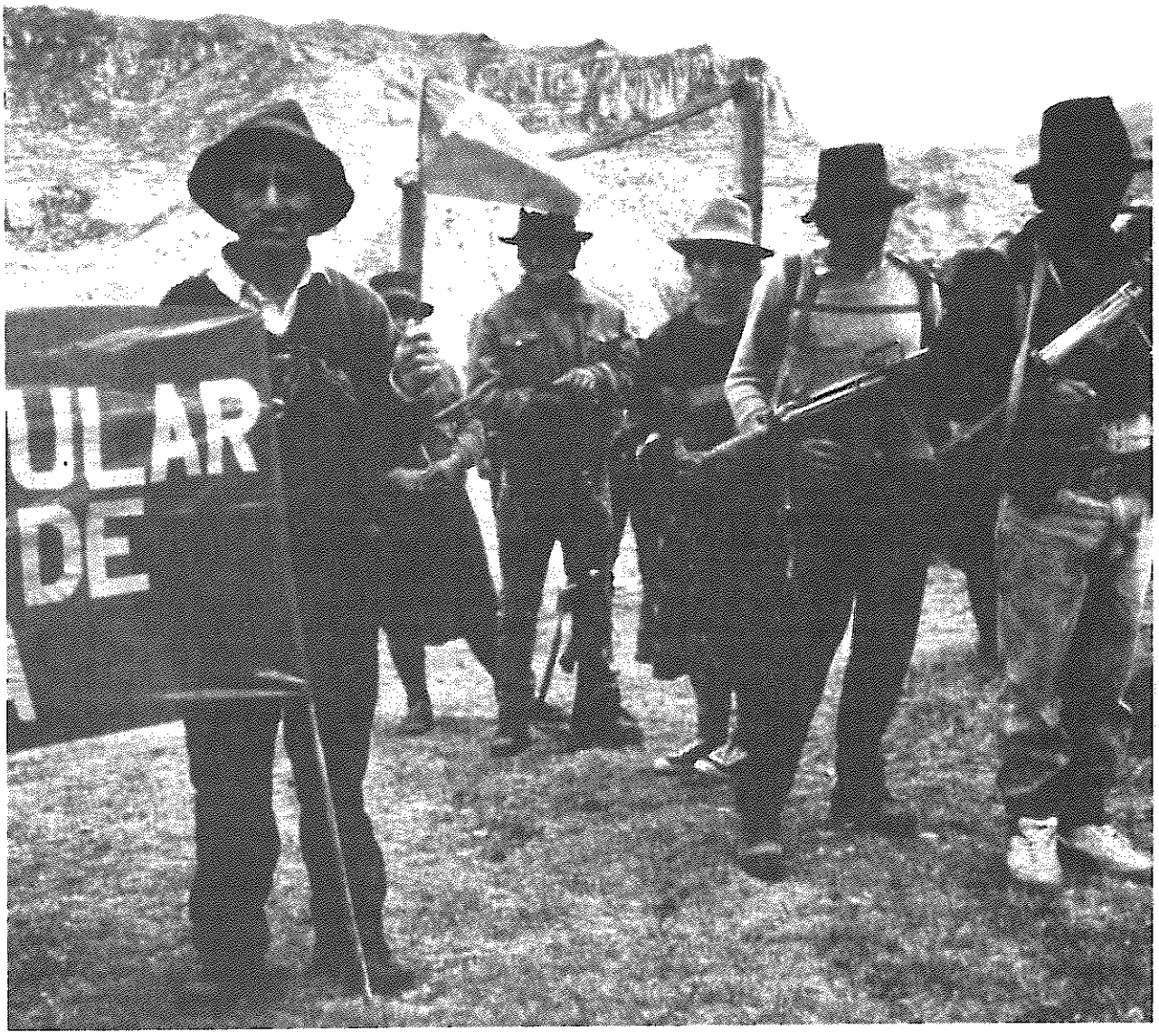

شکل های نوین فعالیت را تدوین کنیم و در مورد سوالات اصلی مربوط به تشکیلات سازی به بحث بنشینیم. بگذارید چنان ساختارهای سازماندهی را بوجود آوریم که برتر از ساختارهای دشمن باشد. بگذارید تا بطور گسترده و در مقیاسی عظیم با توده ها در آمیزیم. بدون پشتوانه دریای مسلح توده ها نمیتوانیم قدرت سیاسی را کسب کنیم یا از آن به دفاع برخیزیم. باشد تا اذهان و دستان توده ها را مسلح کنیم. یك میلیون شاخه جدا از هم شکننده است، اما صد هزار نفر که توسط حزب متحد شده اند را نمیتوان در هم شکست. نگذارید آنچه را که تا کنون بدست آورده ایم پس بگیرند. با دشمن و ایده های پوسیده اش بجنگید. در مورد قهر انقلابی، ایدئولوژی پرولتاریا، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ـ اندیشه گونزالو آموزش یابید تا قوانین حاکم بر کائنات را فهمیده و آن را در دگرگونی جهان بکار بسته و آینده را به چنك آورید. آموزش خود را از طریق تاکتیك پایه ای مارکسیستی، یعنی آبدیده شدن فرد در جریان قهر انقلابی و نبرد بیرحمانه علیه امپریالیسم و رویزیونیسم، به پیش برید و به خود اجازه کنار کشیدن از راهمان را ندهید.

به علت خصلت توده ای جنك خلق، ارتجاع در پی نابودی این جنك و حزب است. ما در مرحله ای انتقالی بسر می بریم. این دشوارترین دوره بوده و نقطه عطف کل پروسه جنك در آن مشخص خواهد شد. دشمن می کوشد نظام خود را با بازپس گرفتن مواضع از دست رفته اش حفظ کند. ما می کوشیم از طریق سازماندهی برای کسب قدرت، تعرض استراتژیك را تدارك ببینیم.

ارتجاع باید جنك خلق و حزب را نابود سازد و ما باید کسب قدرت سیاسی را سازمان دهیم. این وظیفه هم بر دوش خلق است و هم حزب. جنك ضد خرابکارانه آنها از منطقی پیروی می کند که در قوانینشان ثبت گشته است: هیچ اسیری نگیرید. اگر آنها ما را نابود نکنند، ما نابودشان خواهیم ساخت.

مسئله اصلی این است که بر تلاشهای خودمان متکی باشیم و قدرت سیاسی را در خدمت به پیشرفت انقلاب جهانی کسب کنیم. بگذار تا بذرها را علیه امپریالیسم بیافشانیم. باشد تا اعمال ما در ذهن توده ها پژواك یابد، آنها را بلحاظ سیاسی تربیت کند تا بتوانند آگاهانه سرنوشت خویش را بدست گیرند. توده ها را آموزش دهید، ایده هایی که از طریق فعالیتهایمان افشانده ایم را بدین طریق متحقق سازید.

رفتن به میان توده ها و عمل کردن بهمراه آنها، تعیین کننده است. ما بر

ایدئولوژی خود متکی هستیم و اسلحه، عمده نیست. بگذارید که ایده ها دستها را مسلح کند. ایدئولوژی ما سلاحی است که پیروزی را به ارمغان خواهد آورد. این را از آموزگاران کبیر مارکسیسم آموخته ایم.

باشد که ابتکار عمل را در مواجهه با کارزارهای محاصره و سرکوب حفظ کرده و نقشه های سیاسی و نظامی خود را پیاده کنیم. همه این کارها را چه کسی رهبری خواهد کرد؟ حزب. پشتیبان همه اینها که خواهد بود؟ توده ها. بگذارید از طریق گسترش انقلاب پرولتری با نظامهای پوسیده بورژوازی که افسارشان بدست پول است مقابله کنیم. اینکه ما از لحاظ ایدئولوژیك و سیاسی به حداکثر محکم باشیم و بنابراین در هر سطحی آمادگی داشته باشیم، از اهمیتی فوق العاده برخوردار است.

می دانیم بدنبال چه هستیم و برای چه می جنگیم. ما اهداف حزب را متحقق خواهیم ساخت و به خلق و پرولتاریا و انقلاب جهانی خدمت می کنیم.

هر انقلابی باید از دل موفقیتها و عقبگردها پیشروی کند. همانگونه که انقلاب تکامل می یابد، ضد انقلاب نیز درسهای خود را استخراج می کند. از امپریالیسم هراسی به دل راه ندهید، در هر جبهه ای اعم از ایدئولوژیك تا نظامی آماده باشید. آبدیده تر از قبل، با تجربه تر از پیش آنچه را که از دست داده اید دوباره به کف آورید. این فقط شکستی قسمی و نسبی است باشد تا قاطعانه استراتژی خود را به پیش برده و بطور انعطاف پذیر آنرا بر طبق شرایط مشخص بکار بندیم.

عملیات ضد انقلابی امپریالیسم به عملیات ضد امپریالیستی پرولتاریای جهانی و خلقهای جهان پا میدهد. باشد تا خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح و برحق را تدوین کنیم. نقشه ما مبنی بر گسترش، ساختمان و کسب قدرت سیاسی را عملی سازید! باشد تا تمامی کمیته ها و سازمانها را در بحبوحه نبرد بیرحمانه علیه دشمن گسترش دهیم. باشد تا طرح ها، نقشه ها و سیاستهای ارتجاعی دشمن را در هم شکنیم.

بگذارید کهنه را خراب کنیم و نو را بسازیم ـ انقلاب را علیه ضد انقلاب به پیش بریم. بگذارید تا تعرضات خود را منطبق بر شرایط مشخص انجام دهیم. ما باید در پی انجام کامل آنها باشیم و هرگز خود را با سطحی نگری راضی نکنیم. ما باید آگاهانه و بطور بسیار عمیق تمام عناصر پایه ای خط سیاسی خود را به میان توده ها ببریم. باشد تا هرگز درك ارزانی از مارکسیسم ارائه ندهیم. توده ها با چند حرف جسته و گریخته نمی توانند آموزش یابند. ما باید مراقب ارتقاء مداوم سطح سیاسی حزب همه سازمانهای تحت رهبری حزب، و نیز توده ها باشیم. ما باید برای کسب قدرت سیاسی در افکار عمومی بذرافشانی کنیم! مدارك حزب را در دسترس عامه قرار دهید. کاری کنیم که هر عضو حزب یك نسخه از تمامی این مدارك را داشته باشد ـ برای تکثیر مجدد آنها بی آنکه مجبور به تغییرشان باشیم راههایی وجود دارد. میتوان از آنها فتوکپی گرفت یا حتی نسخه دست نویس تهیه کرد. باید یك نسخه از همه انتشارات خود را به دوستان یا سایر افرادی که ممکن است در مورد این مدارك بحث کنند بدهید. فرستادن اسناد حزب به همه رسانه های خبری بهیچوجه کار بیهوده ای نیست.

مدارس کادرها را تشکیل دهید. فراموش نکنید که کادرها در دل مبارزات طبقاتی و جنك خلق پرورش یافتند. هیچگاه از آنها جدا نیافتید. یاد بگیرید میان کارزارهای اصلاحی، گزارش دهی به پایین و تربیت سیاسی افراد جدید، و بین بخش میانه و بخش پیشرو فرق بگذارید. یك کارزار اصلاحی (که شکلی از مبارزه تکامل یابنده دو خط است) با مدارس عادی فعالین جدید که تازه با خط حزب آشنا می شوند فرق دارد. هر دوی اینها مهم هستند اما متفاوت بوده و باید بگونه ای منضبط به پیش برده شوند. نقشه هایی را برای مطالعه، کنفرانس و مباحثه در مدارس خلقی برمبنای اصول حزب برای وحدت تدوین کنید.

گزارشات باید روشن و کاملا مستند بوده و بر نکته عمده تاکید داشته باشند. همه نکات باید به بحث گذاشته شوند ـ بگذارید بدنه حزب عقایدش را مطرح کند، به طرح سوالات بپردازد و به مشاجره برخیزد. بدون «برخورد میان گرایشات» نمیتوان یك گروه محکم را گرد هم آورد. ما بر این اصل مائوئیستی اصرار داریم که خط ایدئولوژیك و سیاسی تعیین کننده است. ما این اصل را قاطعانه بکار می بندیم زیرا کسب قدرت سیاسی را پی می ریزیم و همواره باید از این زاویه به امور نگاه کنیم. همواره سیاست را در مقام فرماندهی قرار دهید. بدین ترتیب می توانیم هر مشکلی که با آن مواجه شویم ـ حتی پیچیده ترین مشکلات ـ را حل کنیم.

خودخواهی منبع رویزیونیسم است؛ آنرا ریشه کن کنید. بگذارید ایدئولوژی ما در سیاستهایمان شکل مشخص پیدا کند و از مبارزه طبقاتی جدا نشود بلکه بمثابه خط راهنمای ما در آید. بعلاوه بگذارید ایدئولوژی ما اشکال مشخص تشکیلاتی بخود گرفته و انواع نوین سازمان، خلق گردد.

هدف از یك کارزار اصلاحی، متحد شدن، خط تمایز روشن کشیدن و رهبری کردن است. همواره اصول حزب برای وحدت را بیاد داشته باشید. بر مدارك حزبی احاطه یابید و از تفسیرهای دلبخواه و مطالعه اسناد بیجا پرهیز کنید. در کلیه کارهایمان، تمرکز استراتژیك و عدم تمرکز تاکتیکی را بکار بندید. مبارزه مسلحانه را در تقابل با مطالعه قرار ندهید ـ این خطی راست روانه بوده و زمینه را برای رویزیونیسم مهیا می سازد.

کار مرکزی ما جنك است و پایه ما پرولتاریا و خلق. راه ما جنك خلق است. هدف ما ایجاد جمهوری خلق پرو است. ایدئولوژی ما مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ـ اندیشه گونزالو است. هدف نهائی ما انقلاب پرولتری و کمونیسم است. محور هر چیز حزب کمونیست پرو، رهبری آن و مقرهای فرماندهی حزب است.

ما خواهان یك جهتگیری پیگیر و صحیح سیاسی، یك سبك کار سرزنده و سرسخت، انعطاف پذیری در استراتژی و عمل هستیم. اتحاد، انرژی و تحرك، جدیت و طراوت. علیه بهتانها و تحریفات دشمن مبارزه کنید. ارتجاع و حکومتهایش هرگز نمی توانند بطور واقعی نیازهای خلق را پاسخ گویند زیرا این نیازها علیه منافع و سودهای آنهاست. طرح های صدقه که از سوی چپ رفرمیسم و کلیسای کاتولیك ارائه می شود را بدون «کمك» امپریالیستی نمیتوان پیاده کرد. این طرح ها یك بخش اساسی از جنك ضد خرابکاری آنهاست. ما در مخالفت با دمکراسی پوسیده بورژوایی که چیزی جز دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی نیست به استفاده از قهر انقلابی نیاز داریم تا بتوانیم یك دولت نوین، یك جامعه نوین و یك دمکراسی نوین را خلق کنیم.

راه پرپیچ و خم است اما آینده درخشان. بنابراین ما باید کسب قدرت و حفاظت از آن را جرات کنیم. نکته عمده در جنك، خلق است. باشد تا سرنوشتمان را بدست گیریم! ساختمان سیاسی و ایدئولوژیك را بمثابه اساس به پیش برید و همزمان تشکیلات را هم بسازید و همه اینها را در بحبوحه مبارزه دو خط و جنك خلق به انجام رسانید. ما باید دستگاههای تشکیلاتی برتری نسبت به دشمن بسازیم ـ دستگاههایی فعال تر، فوق العاده سیاسی تر و دارای کارکنانی آبدیده. باشد تا هر عضو حزب همانند خود حزب یك سنگر قدرتمند گردد. ساختن از طریق بکاربست اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ـ اندیشه گونزالو که راهنمای ماست به پیش می رود. اما شکل مشخصی که این کار بخود میگیرد به تکامل انقلاب بستگی دارد. در مورد تبلیغ و ترویج: افکار عمومی را برای کسب قدرت سیاسی در پرو و جهان خلق کنید. کار توده ایمان را گسترش دهید. همه اشکال مبارزاتی را بکار گیرید و به اشکالی نوین دست یابید. عملیات مهم و مسئله سازترین عملیات ها را برای درسگیری مطالعه کنید. برای مطالعه، ابراز و اجرای خط انقلابی حزب تلاش کنید. ●

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



بیانیه
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
به بیش از ۲۰ زبان
منتشر گشته است

عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (دو نشر در هند و آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گجراتی، هندی، ایتالیائی، ژاپنی، کانادایی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (چهار نشر در کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی و ترکی.

بیانیه را از آدرس زیر بخواهید:

BCM RIM; WC1N 3XX; LONDON, U.K.
بها معادل یك پوند انگلستان

برای تماس با

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

با این آدرس

مکاتبه کنید:

INFORMATION BUREAU, BCM RIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

اتحادیه کمونیستی انقلابی (دومینیکن)

حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

حزب کمونیست افغانستان*

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)**

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست نپال (مشعل)

سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)

سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی

گروه پرچم سرخ نیوزلند

گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

*با تشکیل حزب کمونیست افغانستان در ماه مه ۱۹۹۱، سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان دیگر وجود ندارد.
**در کنگره ۱۹۹۱، حزب کمونیست سیلان تصمیم گرفت (مائوئیست) را به نام خود اضافه کند.

علاوه بر لیست فوق از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که توسط «کمیته» این جنبش اعلام شده، شماری دیگر از سازمانها هستند که برای پیشبرد اهداف مشترکمان و ایجاد و تحکیم تشکلات پیشاهنك کمونیستی با «جنبش» همکاری نزدیك دارند.

از روزنامه «ال دیاریو» ـ ۱۹۸۸

مصاحبه با صدر گونزالو

تصمیم گرفتیم مصاحبه با صدر گونزالو را مجددا منتشر نمائیم زیرا او به این «جرم» محکوم شده که ایده های منعکس شده در این مصاحبه را فرموله کرده و از طریق ارائه آنها به توده های خلق پرو، این ایده ها را به یك نیروی مادی تبدیل نموده است. میلیونها نفر این خط را بعنوان کلید رهائی پرو و نوع بشر اتخاذ کرده اند و سلاح بر کف، به نظم کهن هجوم برده و کل جهان را بلرزه افکنده اند.

این مصاحبه پاسخی موجز و انکارناپذیر به بهتانهای بسیاری است که با جار و جنجال علیه صدر گونزالو، حزب کمونیست پرو و بطور کلی مائوئیستها ایراد میشود. صدر گونزالو در این مصاحبه، ایدئولوژی حزب، تاریخچه حزب، سیاستها و استراتژی جنك خلق، زمینه و دورنماها در سطح داخلی و بین المللی، و برخی نکات درباره نحوه تکامل شخص خودش را توضیح میدهد. مائوئیستها و تمامی کسانی که خواهان فهم جنك خلق در پرو هستند، این مصاحبه را گنجینه ای پنهان خواهند یافت که شایسته مطالعه عمیق است. هرکس این مصاحبه را با ذهن باز بخواند، علیرغم هر دیدگاهی که داشته باشد، به عظمت این شخص اذعان خواهد کرد.

وقتی این مصاحبه را میخوانید و بنحوی زنده تصویری موجز از برخورد تاریخی و فلسفی او، درك عمیقش از شرایط مشخص، تعهد کاملش به توده های خلق و اعتمادش به قابلیت توده ها در متحقق ساختن کمونیسم جهانی بدست می آورید آنگاه میتوانید بفهمید که چرا حکام جهان با چنین تعصبی کور از وی نفرت دارند و چرا عشق صمیمانه میلیونها نفر در پرو و کشورهای دیگر نسبت به وی در حال افزایش است و مصممند اجازه ندهند هیچ آزاری به صدر گونزالو وارد آید.

با مطالعه این مصاحبه متوجه میشویم که وی در آینده چه خدمات عظیم دیگری میتواند انجام دهد. ستمدیدگان جهان به هر کار ممکن دست خواهند زد تا تضمین کنند که این رهبر برجسته از ما ربوده نشود.

مصاحبه علاوه بر درکی که از جایگاه این شخصیت ارائه میدهد، برای فهم چگونگی تحلیل از اوضاع کنونی اسارت صدر گونزالو و برخوردی که باید در قبال این اوضاع در پیش گرفت نیز کمك بزرگی است. توضیحات صدر گونزالو درباره «اوضاع دشوار» در بخش پایانی، مشخصا به این امر مربوط میشود.

در کارزار جهانی کنونی برای دفاع از جان صدر گونزالو، صف گسترده ای از نیروها و افراد از اقشار گوناگون بمیدان آمده اند تا دوشادوش مائوئیستها و انقلابیون دیگر برای این هدف نبرد کنند. این اتحاد عالی فقط در صورتی میتواند تقویت شود که همزمان مائوئیستها مستقلانه به ارائه دیدگاه های خود، منجمله دیدگاه های صدر گونزالو و حزبش بپردازند.

امیدواریم توزیع این مصاحبه به گسترده ترین شکل و در بیشترین زبانهای ممکن، بعنوان جزئی از کارزار جهانی دفاع از جان صدر گونزالو، هم از طریق این مجله و هم به اشکال دیگر ادامه یابد

این تنها مصاحبه ای است که وی تا بحال انجام داده است. این مصاحبه در ماه ژوئیه ۱۹۸۸ توسط «لوئیس آرسه بورخا» و «جانت تالاوه را»، معاونین سردبیر روزنامه «ال دیاریو» چاپ لیما، در خفا صورت گرفت. ۲۰۰ هزار نسخه از آن، پیش از اینکه پلیس امکانات روزنامه را نابود و کارکنانش را اسیر نماید، توزیع گشت. «جانت تالاوه را» زندانی شده و بالاخره به زندان کانتو گرانده فرستاده شد تا منتظر برگزاری دادگاه باشد. روز نهم ماه مه ۱۹۹۲، متعاقب حمله قوای مسلح به زندان، او بهمراه ۴۰ زن و مرد اسیر دیگر نشان شده و تیرباران گشت. «لوئیس آرسه بورخا» از پرو گریخت و در حال حاضر سردبیر نسخه بین المللی «ال دیاریو» در بروکسل (بلژیك) است. اخیرا حکومت فوجیموری خواهان استرداد وی به پرو جهت محاکمه اش شد. تنها اتهامی که متوجه اوست «حمایت از تروریسم»، بخاطر سردبیری «ال دیاریو» و بالاتر از همه، انجام این مصاحبه برجسته است. این نشانه دیگری است از اینکه مصاحبه ذیل چقدر رژیم پرو و حامیانش را آزار داده و میدهد ـ جهانی برای فتح

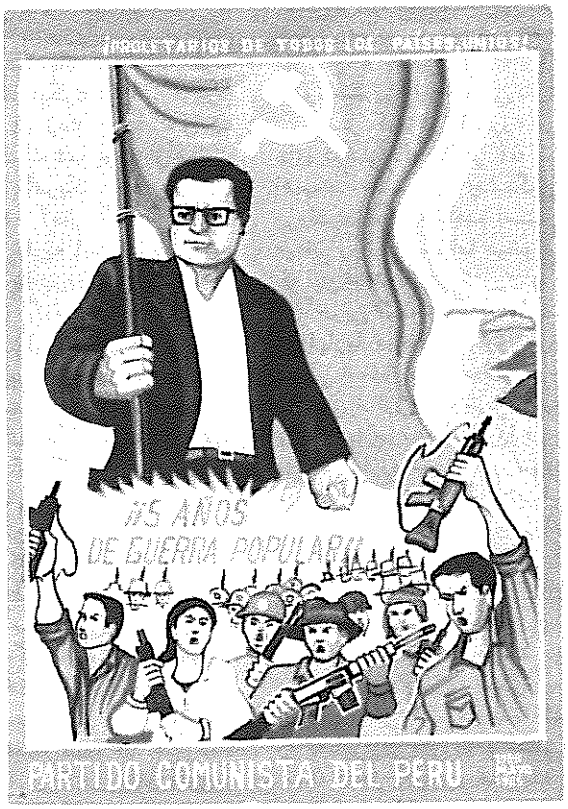

یکی از آثار هنری که در زندان
بمناسبت پنجمین سالگرد جنگ خلق
در ۱۹۸۵ آفریده شده
و صدر گونزالو را نشان میدهد

اهـــــــداف

ال دیاریو: صدر گونزالو، چه چیزی باعث شد بعد از سکوتی طولانی این مصاحبه را انجام دهید؟ و چرا ال دیاریو را انتخاب کردید؟

صدر گونزالو: از اینجا شروع کنیم که حزب کمونیست پرو که بیش از هشت سال است جنگ خلق را رهبری میکند، تا بحال در چند سند متفاوت نظراتش را بطور علنی مطرح کرده است. ما همیشه اعلام مواضع از سوی حزب را بسیار مهمتر دانسته ایم زیرا بدین ترتیب کاملا روشن میشود این حزب کمونیست پرو است که جرات کرده جنگ خلق را آغاز کند، آن را رهبری کند و به پیش برد.

ما بمناسبت کنگره حزب از این فرصت استفاده کرده و اقدام به یك مصاحبه شخصی میکنیم؛ و این اولین باری است که فرصت انجام چنین مصاحبه مسرت بخشی، بخصوص با شما، دست داده است. حزب ما با برگزاری کنگره یك وظیفه تاریخی که مدتها انتظارش میرفت را به انجام رساند. ما چند ده سال برای انجام این امر سرسختانه مبارزه کردیم ولی فقط جنگ خلق بود که شرایط انجام آن را مهیا نمود. بهمین دلیل است که میگوئیم اولین کنگره، نوزاد والدینی کبیر است: حزب و جنگ خلق. همانطور که در اسناد رسمی مطرح شده، این کنگره سرفصلی در تاریخ حزب ماست؛ یك پیروزی است که طی آن حزب ما توانسته مسیر طولانی طی شده را جمعبندی کند و سه عامل عمده وحدت حزب را تشبیت نماید: ایدئولوژی حزب که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو می باشد؛ برنامه؛ و خط سیاسی عمومی. بعلاوه این کنگره مبنای استواری برای پیشروی بسوی کسب قدرت که در انتظار ماست، فراهم کرد. بنابراین کنگره یك پیروزی عظیم و یکی از دلایل اصلی انجام این مصاحبه است. دلایل دیگر مربوط است به بحران عمیقی که کشور ما را فراگرفته، به تکامل قدرتمند و روز افزون مبارزه طبقاتی توده ها، به شرایط بین المللی و اینکه روند عمده در جهان انقلابست.

و چرا این مصاحبه با ال دیاریو انجام میشود؟ خیلی ساده به این خاطر که ال دیاریو یك سنگر مبارزه بوده و امروز تنها تریبونی است که واقعا به خلق خدمت میکند. با وجود اینکه امکان مصاحبه با سایرین، منجمله خارجیان، موجود بود ما معتقدیم انجام مصاحبه با نشریه ای مانند ال دیاریو که هر روزه تحت شرایط سخت واقعا برای خدمت به خلق و انقلاب مبارزه میکند، بیشتر با اصول ما وفق دارد، دلیلش اینست.

ال دیاریو: صدر گونزالو، آیا حساب نتایج احتمالی انجام این مصاحبه را کرده اید؟ بگذارید اینطور بپرسم، آیا خطری در اینکه در حال حاضر علنا به صحبت بپردازید نمی بینید؟

صدر گونزالو: اگر کمونیست هستیم از هیچ چیز نباید بترسیم. بعلاوه، حزب ما آنقدر مستحکم شده که حتی به مصاف مرگ بشتابد؛ آنقدر که ما جانمان را بر کف می گیریم تا هر زمان که انقلاب طلب کند آن را نثارش سازیم. ما معتقدیم که این مصاحبه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است: در خدمت حزب ماست، در خدمت انقلاب است، در خدمت خلق ما و طبقه ماست، و ـ چرا که نه ـ در خدمت پرولتاریای بین المللی، خلقهای جهان و انقلاب جهانی است. بنابراین هر خطری هم که در میان باشد را هیچ می انگاریم. تکرار می کنم، خصوصا با توجه به استحکامی که حزب ما بدان دست یافته است.

۱ـ مســـائل ایدئولوژیك

ال دیاریو: صدر گونزالو، بگذارید در مورد یکی از مبانی ایدئولوژیك حزب کمونیست پرو، یعنی مائوئیسم صحبت کنیم. چرا مائوئیسم را مرحله سوم مارکسیسم میدانید؟

صدر گونزالو: این نکته ای حیاتی است که نتایجی عظیم در پی دارد. برای ما، مارکسیسم یك پروسه تکاملی است. این پروسه عظیم، ما را به یك مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله رسانده است. چرا از مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله صحبت میکنیم؟ زیرا سنجش سه جزء متشکله مارکسیسم بوضوح آشکار میسازد که صدر مائوتسه دون هر یك از این سه را تکامل داده است. بگذارید یك به یك جلو برویم: در زمینه فلسفه مارکسیستی هیچکس نمیتواند خدمت عظیم وی به تکامل دیالکتیك را نفی کند؛ او کانون توجه را بر قانون تضاد قرار داد و اثبات کرد که تنها قانون اساسی است. در عرصه اقتصاد سیاسی، کافیست بر دو نکته پرتو افکنیم. اولی که برای ما از اهمیت بلافصل

و مشخص برخوردار است، سرمایه داری بوروکراتیک است. و دومی، تکامل اقتصاد سیاسی سوسیالیسم. بطور کلی میتوانیم بگوئیم، این مائو بود که واقعا اقتصاد سیاسی سوسیالیسم را تدوین کرد و تکامل داد. در زمینه سوسیالیسم علمی، کافیست به جنك خلق اشاره کنیم. با صدر مائوتسه دون بود که پرولتاریای بین المللی به یك تئوری کاملا مدون و گسترده نظامی دست یافت و بدین طریق طبقه ما، پرولتاریا، صاحب یك تئوری نظامی شد که در همه جا قابل بکاربستن است. ما معتقدیم این سه مسئله نشانگر یك تکامل با خصلت جهانشمول است. از این دیدگاه، ما با یك مرحله جدید روبروئیم. آن را مرحله سوم می نامیم چون مارکسیسم دو مرحله که با مارکس و لنین مشخص میشود را قبلا پشت سر گذاشته است. بهمین خاطر است که از مارکسیسم ـ لنینیسم صحبت میکنیم. مائوئیسم عالیترین مرحله است چون ایدئولوژی پرولتاریای جهانی از این طریق به عالیترین تکامل تاکنونی خود، به رفیعترین قله اش، دست یافته است. البته با این درك که مارکسیسم ـ معذرت میخواهم اگر تکرار میکنم ـ یك وحدت اضداد دیالکتیکی است که از طریق جهشهای عظیم تکامل می یابد و همین جهش هاست که مراحل را به ظهور میرساند. بنابراین ما، امروز در جهان، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و بویژه مائوئیسم را داریم. بنظر ما امروز برای کمونیست بودن، باید مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست و بویژه مائوئیست بود. در غیر اینصورت، نمیتوانیم کمونیست راستین باشیم.

و امروز وظیفه ما بطور مشخص چیست؟ اینست که درفش ایدئولوژی خویش را برافرازیم، از آن دفاع کنیم و آن را بکار بندیم، و با جدیت مبارزه کنیم تا این ایدئولوژی فرمانده و رهبر انقلاب جهانی شود.

مایلم بر اوضاعی تاکید کنم که بندرت بدان توجه شده، اما امروز مسلما شایسته بررسی دقیق است. منظورم تکاملی است که مائوتسه دون در تزهای عظیم لنین درباره امپریالیسم داده است. این امر در شرایط کنونی و در مرحله ای تاریخی که در حال شکل گیری است،از اهمیت بزرگی برخوردار است. اگر بخواهیم صرفا فهرست وار به این خدمات اشاره کنیم، باید بگوئیم: مائو با بیان اینکه امپریالیسم تا زمانی که نابودیش فرارسد بارها توطئه می چیند و بارها شکست میخورد، یك قانونمندی را کشف کرده است. بعلاوه مائو دوره ای بیسابقه را در پروسه تکاملی امپریالیسم با عبارت «۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده» مشخص کرده که طی آن، برمبنای درك ما، امپریالیسم و ارتجاع را از صحنه گیتی پاك خواهیم کرد. مائوتسه دون به نکته دیگری هم اشاره کرده که امروز بیش از هر زمان باید آن را مد نظر داشت. او گفت که «دوره ای از مبارزه بین امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی آغاز گشته است.» ضمنا، همه ما از نظریه استراتژیك کبیر وی آگاهیم که «امپریالیسم و تمامی مرتجعین، ببرهای کاغذی هستند.» این نظریه از اهمیتی عظیم برخوردار است و باید بخاطر بیاوریم که صدر مائو آن را در مورد امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بکاربست. و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما از این دو هراسی به دل راه دهیم. اما این را هم باید در نظر داشته باشیم که مائو چگونه به تکامل جنك می نگریست و اینکار را با پیروی دقیق از آنچه لنین درباره عصر جنگهای برپاشده در سطح جهان گفته بود، انجام میداد. صدر مائو بما آموخت که یك کشور، یك ملت، یك خلق، هرقدر هم که کوچك باشد، می تواند قویترین استثمارگر و سلطه جوی کره ارض را شکست دهد؛ در صورتیکه جرات کند و سلاح بردارد. بعلاوه، او بما چگونگی فهم پروسه جنك را آموخت و اینکه هیچگاه تسلیم باج گیری هسته ای نشویم. بعقیده من اینها برخی نکات است که برای فهم چگونگی تکامل تزهای کبیر لنین درباره امپریالیسم، توسط مائوتسه دون باید در خاطر داشته باشیم. چرا در این مورد اصرار میکنم؟ زیرا میدانیم، همانطور که خدمات لنین مبتنی بر کار عظیم مارکس بود، تکاملات انجام شده توسط مائوتسه دون نیز بر پایه کار عظیم مارکس و لنین، بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم صورت گرفت. بدون فهم مارکسیسم ـ لنینیسم، نمیتوان مائوئیسم را فهمید.

بعقیده ما، امروز اینها حائز اهمیت بسیار است. برای ما فهم مائوئیسم در تئوری و پراتیك، بمثابه مرحله سوم، جدید و عالیتر، امری تعیین کننده است.

ال دیاریو: صدر گونزالو، آیا معتقدید که اگر خوزه کارلوس ماریاتگی زنده بود از تئوریها و خدمات صدر مائو دفاع میکرد؟

صدر گونزالو: ماریاتگی بطور کلی یك مارکسیست ـ لنینیست بود. بعلاوه، نزد ماریاتگی، بنیانگزار حزبمان، تزهایی شبیه تزهایی که صدر مائو آنها را جهانشمول کرد می یابیم. نتیجتا، بنظر من اگر ماریاتگی زنده بود یك مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست می بود. این صرفا حدس و گمان نیست بلکه نظری است که بر درك از زندگی و کار خوزه کارلوس ماریاتگی استوار است.

ال دیاریو: به مسئله ای دیگر بپردازیم. ایدئولوژی پرولتاریا چیست و در پروسه های اجتماعی جهان امروز چه نقشی بازی میکند؟ کلاسیکها یعنی مارکس و لنین و مائو برای حزب کمونیست پرو چه معنایی دارند؟

صدر گونزالو: امروز، فردا، و در دهه های توفانی که ما در آن بسر می بریم، اهمیت عظیم و چشمگیر ایدئولوژی پرولتری قابل مشاهده است. اولا، هرچند میدانم روشن است اما میخواهم تاکید کنم که این ایدئولوژی، تئوری و پراتیك متعلق به آخرین طبقه در تاریخ است. ایدئولوژی پرولتاریا محصول مبارزه پرولتاریای بین المللی است. بعلاوه مطالعه و درك کل روند تاریخی مبارزه طبقاتی که قبل از پیدایش پرولتاریا جریان داشت را در بر می گیرد؛ بویژه مبارزه دهقانان و نبردهای قهرمانانه بزرگی که به پیش برده اند. این ایدئولوژی بالاترین سطح بررسی و شناختی است که علم بدان دست یافته است. بطور خلاصه، ایدئولوژی پرولتاریا، آفریده کبیر مارکس، بالاترین جهان بینی است که جهان بخود دیده و خواهد دید. یك جهان بینی و ایدئولوژی علمی است که برای اولین بار نوع بشر، عمدتا طبقه ما و خلق را به ابزاری تئوریك و علمی برای تغییر جهان مجهز کرد. و ما دیده ایم که پیش بینی های وی بوقوع پیوسته است. مارکسیسم دائما تکامل یافته و بسطح مارکسیسم ـ لنینیسم و امروزه به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رسیده است. و می بینیم که فقط این ایدئولوژی قادر است جهان را تغییر دهد، انقلاب کند و ما را به هدف اجتناب ناپذیر کمونیسم رهنمون شود. این ایدئولوژی از اهمیت بسزائی برخوردار است.

میخواهم روی یك نکته تاکید کنم: مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم یك ایدئولوژی است اما ایدئولوژی علمی است. با این وجود، ما باید خوب درك کنیم که بورژوازی میخواهد سطح ایدئولوژی پرولتاریا را پایین بیاورد و آن را صرفا بعنوان یك روش قلمداد کند؛ گذشت در مقابل این موضع بورژوازی جایز نیست. اینکار بمعنای کم ارزش کردن و انکار این ایدئولوژی است. ولی همانطور که صدر مائو گفت «یکبار گفتن کافی نیست. باید صد بار گفت. به تعداد اندکی گفتن کافی نیست. باید به خیلی ها گفت.» با اتکاء به این گفته، میگوئیم که ایدئولوژی پرولتاریا، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، و امروزه عمدتا مائوئیسم تنها ایدئولوژی قدرتمند است زیرا حقیقت دارد و واقعیات تاریخی گواه این امر است. این ایدئولوژی، بجز آنچه تا اینجا گفته شده، محصول کار خارق العاده شخصیت های فوق العاده تاریخی است که برجسته ترین آنها مارکس، انگلس، لنین، استالین و صدر مائوتسه دون می باشند. ولی از میان آنها ما روی سه نفر تاکید ویژه

میکنیم: مارکس و لنین و صدر مائوتسه دون سه درفشی هستند که در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، و عمدتا مائوئیسم تجسم می یابند. و امروز وظیفه ما بطور مشخص چیست؟ اینست که درفش ایدئولوژی خویش را برافرازیم، از آن دفاع کنیم و آن را بکار بندیم، و با جدیت مبارزه کنیم تا این ایدئولوژی فرمانده و رهبر انقلاب جهانی شود. بدون ایدئولوژی پرولتری هیچ انقلابی در کار نخواهد بود. بدون ایدئولوژی پرولتری، هیچ امیدی برای طبقه ما و خلق نیست. بدون ایدئولوژی پرولتری، کمونیسمی در کار نیست.

ال دیاریو: حال که صحبت از ایدئولوژی است، چرا اندیشه گونزالو؟

صدر گونزالو: مارکسیسم همواره بما آموخته که مشکل در بکاربستن حقیقت عام نهفته است. صدر مائوتسه دون بشدت بر این نکته اصرار داشت که بدون تلفیق مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم با واقعیات مشخص، رهبری انقلاب امکان پذیر نیست؛ تغییر نظم کهن، نابودی آن و ایجاد نظم نوین امکان پذیر نیست. بکاربستن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در انقلاب پرو، اندیشه گونزالو را بوجود آورده است. اندیشه گونزالو در مبارزه طبقاتی خلق ما، عمدتا پرولتاریا، در مبارزات بی وقفه دهقانان و در چارچوب وسیعتر انقلاب جهانی شکل گرفته است؛ در میانه این نبردهای تکان دهنده و با بکاربستن وفادارانه حقایق عام به شرایط مشخص کشورمان شکل گرفته است. ما قبلا آن را اندیشه راهنما میخواندیم. و دلیل اینکه امروزه حزب از طریق کنگره عبارت اندیشه گونزالو را قبول کرده، اینست که با تکامل جنك خلق در اندیشه گونزالو جهشی رخ داده است. خلاصه اینکه، اندیشه گونزالو چیزی نیست جز بکاربستن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در واقعیت مشخص ما. و معنای این حرف اینست که اندیشه گونزالو بطور مشخص برای حزب ما، برای جنك خلق و انقلاب کشور ما عمده است. و من میخواهم روی این نکته تاکید کنم. ولی برای ما اگر به ایدئولوژی خود از زاویه ای جهانشمول نگاه کنیم، یکبار دیگر تاکید میکنم، مائوئیسم عمده است.

ال دیاریو: رویزیونیسم چه نقشی بازی میکند و حزب کمونیست پرو چگونه علیه آن مبارزه میکند؟

صدر گونزالو: اولا، باید بخاطر داشته باشیم که هرکدام از پیشرویهای مارکسیسم در دل مبارزه شدید انجام گرفته است. و در پروسه تکاملی مارکسیسم، رویزیونیسم کهن سربلند کرد و در جنك جهانی اول سقوط نمود. اما از آن پس، ما کمونیستها با رویزیونیسم نوینی مواجه شدیم. رویزیونیسم مدرن که با خروشچف و نوکرانش شروع به رشد کرد و اکنون حمله جدیدی علیه مارکسیسم براه انداخته است. مراکز عمده این رویزیونیسم، اتحاد شوروی و چین است.

رویزیونیسم بعنوان نفی کامل مارکسیسم سربلند کرد. رویزیونیسم مدرن نیز همیشه سعی در جایگزین کردن فلسفه بورژوائی بجای فلسفه مارکسیستی دارد، علیه اقتصاد سیاسی مارکسیستی حرکت میکند و بویژه فقر رشد یابنده و اجتناب ناپذیر بودن سقوط امپریالیسم را نفی میکند. رویزیونیسم میکوشد سوسیالیسم علمی را قلب کرده و تحریف کند. همه اینها برای مقابله با مبارزه طبقاتی و انقلاب ، و اشاعه حماقت پارلمانی و مسالمت جوئی است. همه این مواضع را رویزیونیستها توضیح داده اند. هدف آنها احیای سرمایه داری، ممانعت از انقلاب جهانی و تضعیف روحیه رزمنده طبقه ما بوده و خواهد بود. ولی حس میکنم در اینجا تشریح چند نکته برای مشخص شدن مسئله لازمست: رویزیونیسم مثل هر امپریالیسم دیگر عمل میکند. برای مثال، اتحاد شوروی، سوسیال امپریالیسم شوروی، حماقت پارلمانی را موعظه میکند و به اجراء میگذارد. با هدف کسب هژمونی جهانی به عملیات مسلحانه دست میزند. به اعمال تجاوزگرانه دست میزند. خلقی را علیه خلق دیگر علم میکند. توده ها را بجان هم می اندازد و در میان طبقه ما و خلق تفرقه می اندازد. رویزیونیسم شوروی به هزار و یك شکل علیه آنچه واقعا مارکسیستی است، علیه هر آنچه به انقلاب خدمت میکند، میجنگد. در این زمینه ما یکی از نمونه ها هستیم. سوسیال امپریالیستهای شوروی یك نقشه تبهکارانه جهانی کشیده اند تا با توسل به هر آنچه در دسترسشان است به یك ابرقدرت مسلط بدل شوند. از آن جمله است علم کردن احزاب قلابی که فقط در اسم کمونیست هستند. بقول انگلس، «احزاب بورژوائی کارگری». رویزیونیستهای چینی و همه رویزیونیستها همینطور عمل میکنند و تفاوتشان فقط در شرایط مشخصشان است؛ بسته به اینکه سرنخشان دست چه کسی باشد.

بنابراین ما موظفیم با رویزیونیسم مبارزه کنیم، مبارزه ای بی امان. ما باید این درس را بخاطر داشته باشیم که بدون مبارزه با رویزیونیسم نمیتوانیم با امپریالیسم بجنگیم. کنگره ما اعلام کرده که باید بطور بی امان و سازش ناپذیر علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع در سطح جهانی مبارزه کنیم.

چنین مبارزه ای را چگونه باید به پیش بریم؟ در تمامی عرصه ها: ایدئولوژیك، اقتصادی و سیاسی. ما باید در هر یك از این عرصه های کلاسیك با آنها بجنگیم. چون اگر از مبارزه با رویزیونیسم کوتاهی کنیم، کمونیست نیستیم. یك کمونیست موظف است بطور خستگی ناپذیر و با سرسختی علیه رویزیونیسم بجنگد.

و ما علیه رویزیونیسم جنگیده ایم. ما ازهمان اوان که رویزیونیسم به صحنه آمد با آن جنگیدیم.دراین کشور، بخت با ما یاری کرد و توانستیم با اخراج آنها از حزب در سال ۱۹۶۴ خدمتی کنیم. این واقعیتی است که همیشه سعی در مخفی کردنش دارند. میخواهم این نکته را خوب روشن کنم که اکثریت وسیع حزب کمونیست حول پرچم مبارزه علیه رویزیونیسم، پرچمی که مائو برافراشته بود، جمع شدند و رویزیونیسم را درون صفوف حزب کمونیست آن زمان نشانه گرفته و به آن ضربه زدند تا اینکه «دل پرادو» و دارودسته اش را اخراج نمودند. از آن زمان تاکنون ما نه تنها اینجا که فرای مرزها، به نبرد علیه رویزیونیسم ادامه داده ایم. ما در سطح بین المللی با رویزیونیسم مقابله میکنیم. ما ضد سوسیال امپریالیسم شوروی گورباچف، رویزیونیسم چینی دن سیائوپین فاسد، رویزیونیسم آلبانیائی رامیزآلیا و دنباله روان خوجه رویزیونیست هستیم و بدین ترتیب ما با همه رویزیونیستها مقابله میکنیم؛ چه دنباله رو سوسیال امپریالیستها باشند، چه دنباله روان رویزیونیستهای چینی و آلبانی و سایرین.

ال دیاریو: صدر، نماینده اصلی رویزیونیسم در پرو کیست؟

صدر گونزالو: باصطلاح «حزب کمونیست پرو»، کسانی که نشریه «اتحاد» را منتشر میکنند یا میکردند، ستون پنجم رویزیونیسم شوروی به رهبری رویزیونیست کهنه کار «خورگه دل پرادو» که برخی او را «انقلابی قدیمی» میخوانند. در ردیف دوم، «وطن سرخ» قرار دارد که نماینده رویزیونیسم چینی است و مزدوران حزبش ستایشگر دن سیائوپین هستند.

ال دیاریو: آیا فکر میکنید نفوذ رویزیونیسم در میان توده های پروئی موقعیت نامطلوبی برای انقلاب ایجاد میکند؟

صدر گونزالو: اگر آنچه لنین بما آموخت و صدر مائو برآن تاکید نهاد و تکاملش داد را بخاطر داشته باشیم، می بینیم که رویزیونیسم مامور بورژوازی در صفوف پرولتاریاست و نتیجتا به انشعاب دامن میزند. رویزیونیسم، جنبش کمونیستی و احزاب کمونیست را منشعب میکند، جنبش تریدیونیونی را تقسیم میکند و جنبش خلق را از هم گسسته و دچار انشعاب می نماید.

روشن است که رویزیونیسم سرطان است؛ سرطانی که باید بیرحمانه نابود شود. وإلا، نمیتوانیم انقلاب را به پیش بریم.

گفته لنین را بخاطر بیاوریم که خلاصه اش اینست، دو مسئله را پیگیرانه باید دنبال کنیم: مسئله قهر انقلابی و مبارزه بی امان علیه اپورتونیسم، علیه رویزیونیسم.

من معتقدم در کشور ما، با توجه به موقعیت توده ها، فقط دیدن این مسئله کافی نیست. بلکه باید متوجه آنچه انگلس «کوه عظیم آشغال» خواند نیز باشیم. او بما آموخت که وقتی جنبشی چند دهسال طول میکشد، مثل جنبش پرولتاریا، و بخصوص جنبش خلق، در کشور ما، مقدار زیادی آشغال جمع میشود که باید خرد خرد آن را جارو کرد. بنظر ما متوجه این مسئله هم باید بود.

چقدر میتواند بر توده ها تاثیر بگذارد؟ رویزیونیسم، در میان توده ها به رواج تسلیم طلبی در مقابل ارتجاع داخلی، و بطور مشخص بورژوازی بزرگ و ملاکین و دیکتاتوری سرمایه داری بوروکراتیک ـ ملاک که دولت کنونی پرو است، خدمت میکند. در سطح بین المللی، تسلیم امپریالیسم شده و به برتری سوسیال امپریالیسم شوروی یا آرزوهای مشابه قدرتهای دیگری که همین جهت را دارند، نظیر چین، خدمت میکند. ما معتقدیم همراه با رشد انقلاب و جنبش خلق، با حاد شدن مبارزه طبقاتی، خلق و پرولتاریا درکشان را مرتبا ارتقاء میدهند. و در عین حال، از آنجا که پرولتاریا و خلق بالاجبار هر روز شاهد خیانت رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنگ هستند، و از آنجا که در آینده بیش از اینها خواهند دید، مجبور خواهند بود رویزیونیستها از هر گوش و کنار جارو کنند و این رسالت خود را به بهترین وجه بانجام رسانند. متاسفانه همانطور که انگلس بما آموخت، نمیتوان آنها را یکدفعه از بین برد چون بخشی از آن «کوه عظیم آشغال» هستند.

ال دیاریو: آیا معتقدید رویزیونیسم بطور قطعی در این کشور شکست خورده است؟

صدر گونزالو: آنچه بنیانگذاران مارکسیسم بما آموخته اند را تکرار میکنم. هر اندازه رویزیونیسم در هماهنگی با دولت ارتجاعی عمل میکند، توده ها به نقش تنفر انگیز آن بیشتر پی می برند. خلق بطور کلی، و طبقه با دیدن اعمال رویزیونیستها و تا آن درجه که بتوانند عملکردشان را ببینند، بیش از پیش به نقش زیانبار آنان پی خواهند برد و به نقش دلالی و خیانت آنها به کارگران، و به اپورتونیسمشان آگاه خواهند شد. رویزیونیستها در سراشیب سقوطند و مدتهاست در این وضع بسر می برند. این فقط بخاطر جنبش خلق نیست بلکه این پروسه از زمانی آغاز شد که رویزیونیسم از صفوف حزب رانده شد و بدان خاطر که در همان موقع دسته ای دیگر از کمونیستهای جدی بمیدان آمدند. اینها همان کسانی هستند که امروز جنبش خلق را تحت رهبری حزب کمونیست پرو رهبری میکنند. و ما فکر میکنیم توده ها، با همان غریزه طبقاتی که ماریاتگی مطرح میکند، بیش از پیش این مسئله را درک خواهند کرد و از همین حالا هم دارند درک میکنند.

رویزیونیسم باخته است؛ روشن شدن این موضوع کمی زمان می برد. مسئله دیگر معین گشته، جارو کردن و سوزاندن آشغالها آغاز شده است. همانطور که گفتم فقط زمان می برد. پروسه سقوط آنها سالها پیش آغاز شد. و اگر از آنهم عقبتر برویم و به زمان آغاز برگردیم، باید گفت همان وقتی که رویزیونیست شدند، همان موقع که اصولشان را زیر پا نهادند، «بازی» را باختند. چیزی که روشن نبود این بود که مبارزه طبقاتی چگونه تکامل خواهد یافت، حزبی چون ما چطور نقش خود را عملی خواهد کرد، توده ها چگونه حزب را تغذیه کرده، از آن به دفاع برخاسته و آن را به پیش خواهند برد، چگونه متوجه خواهند شد که این حزب خودشان است و برای منافع آنان میجنگد. و این خود توده ها هستند که حسابها را تسویه خواهند کرد و حق کسانی که ده ها سال منافع اساسی پرولتاریا را فروخته اند و می فروشند کف دستشان خواهند گذاشت. و نیز خیانتکارانی که در صدد اینکار برآمده یا آغاز به اینکار کرده اند را محکوم نموده و تنبیه خواهند کرد.

ال دیاریو: نظر شما راجع به «انجیل گرائی جدید» که توسط پاپ مطرح شده چیست؟

صدر گونزالو: مارکس بما آموخت که «مذهب افیون توده هاست.» این یك تز مارکسیستی است که امروزه کاملا معتبر است و در آینده نیز معتبر خواهد بود. بعلاوه مارکس معتقد بود که مذهب یك پدیده اجتماعی و محصول استثمار است و با از بین رفتن استثمار و ظهور جامعه نوین از بین خواهد رفت. اینها اصولی است که نمیتوانیم نادیده بگیریم و همیشه باید آنها را بخاطر داشته باشیم. در مورد نکته قبل باید بخاطر داشت که مردم مذهبی هستند. این امر هیچوقت جلوی مبارزه آنها برای منافع اساسی طبقاتیشان، و بدین طریق خدمت به انقلاب و بالاخص جنبش خلق را نگرفته و نخواهد گرفت. من میخواهم مطلقا روشن کنم که ما به این مذهبی بودن بعنوان مسئله آزادی عقاید مذهبی احترام میگذاریم؛ همانطور که در برنامه مصوبه کنگره ما هم این امر برسمیت شناخته شده است.

بنابراین سئوالی که مطرح کردید بنظر ما بواقع مربوط است به مسئله هرم قدرت روحانیت، به مقام پاپ، این تئوکراسی قدیمی که در رم باستان به ابزاری قدرتمند بدل گشته بود. بعدا خود را با شرایط فئودالیسم تطبیق داد و قدرت وسیعی، حتی بیشتر از قبل، کسب کرد. ولی همیشه کوشید بر مبارزات مردم مهار بزند، منافع ستمکاران و استثمارگران را نمایندگی کند، بعنوان سپر ایدئولوژیك مرتجعین عمل نماید و با ظهور شرایط نوین خود را تغییر و تطبیق دهد.

اگر درباره رابطه بین کلیسا و انقلاب بورژوائی، یعنی انقلاب بورژوائی کهن، منظورم مثلا انقلاب فرانسه است، فکر کنیم میتوانیم بوضوح این مطلب را ببینیم. کلیسا بشدت از فئودالیسم دفاع کرد و بعدا از طریق مبارزات بسیار و بعد از شکست فئودالیسم، تکرار میکنم بعلت مبارزه ای عظیم، خود را با نظم بورژوائی تطبیق داد و بار دیگر ابزاری در خدمت ستمکاران و استثمارگران نوین شد. در شرایط حاضر ما شاهد یك پروسه تاریخی هستیم که توقف ناپذیر است. عصر انقلاب جهانی پرولتری، عصری نوین که از ۱۹۱۷ آغاز شد، پرولتاریا را با این مسئله مواجه میسازد که چگونه انقلابات را برای تغییر نظم فاسد کهن رهبری کرده و جامعه ای واقعا نوین یعنی کمونیسم را خلق کند. کلیسا با این عصر نوین چگونه مواجه شده است؟ مثل سابق؛ برای بقاء خویش تلاش میکند. و شورای واتیکان دوم بر این پایه تشکیل شده است. کلیسا کوشید شرایطی بوجود آورد که به او امکان دهد اولا مثل همیشه از نظم کهن دفاع کند و ثانیا، خود را طوری وفق دهد که بتواند به استثمارگران نوین خدمت کرده و به بقاء خود ادامه دهد. این جوهر واتیکان دوم است؛ بدنبال چنین چیزی است.

همانطور که برای کسب قدرت، جنبش خلق ضروری است، تدارك دیدن هم برای کسب قدرت الزام آور می باشد. منظور چیست؟ ما باید آن شکل های تشکیلاتی را ایجاد کنیم که عالیتر از اشکال سازمانی مرتجعین باشد. معتقدیم که اینها درس های مهمی است. درس آخر، انترناسیونالیسم پرولتری است. باید همیشه مبارزه را بعنوان بخشی از پرولتاریای بین المللی به پیش برد؛ همیشه انقلاب را بمنزله بخشی از انقلاب جهانی نگریست و همانطور که حزب ما میگوید جنبش خلق را در خدمت به انقلاب جهانی به پیش برد.

مسئله «انجیل گرائی جدید» صراحتا به دیدگاه مراجع روحانی، بویژه پاپ، در مورد نقش آمریکای لاتین مربوط است. همانطور که خودشان میگویند و پاپ فعلی در سال ۱۹۸۴ گفت نیمی از کاتولیك های جهان در آمریکای لاتین زندگی میکنند. نتیجتا میکوشند از پانصدمین سالگرد کشف آمریکا استفاده کرده و جنبش باصطلاح «انجیل گرائی جدید» را توسعه

دهند. بطور خلاصه امیدشان اینست: از آنجا که انجیل گرائی بطور رسمی در سال ۱۴۹۴ بعد از کشف آمریکا شروع شد، با استفاده از این سده جدید میخواهند یك جنبش باصطلاح «انجیل گرائی جدید» در دفاع از پایگاه خود که نیمی از «قلمروشان» محسوب میشود و قدرتشان را حفظ میکند براه اندازند. هدفشان اینست. بدین ترتیب هدف هرم قدرت روحانیت و مقام پاپ عبارتست از دفاع از موقعیتشان در قاره آمریکا و خدمت به امپریالیسم آمریکا؛ یعنی قدرت امپریالیستی مسلط در آمریکای لاتین.

ولی ما باید این طرح را در زمینه یك طرح و کارزار جهانی درك کنیم که مربوط است به رابطه اش با اتحاد شوروی در هزارمین سالگرد سلطه مسیحیت در آنجا، رابطه اش با رویزیونیسم چینی و اعمال کلیسا در لهستان، اوکرائین و غیره. این یك طرح جهانی است و «انجیل گرائی جدید» در این چارچوب عمل میکند. مثل همیشه در صددند از نظم اجتماعی موجود دفاع کنند و سپر ایدئولوژیك آن باشند، زیرا ایدئولوژی ارتجاع، ایدئولوژی امپریالیسم فرتوت گشته است. در آینده باز هم سعی خواهند کرد خود را بمنظور بقاء تطبیق دهند. ولی دورنما متفاوت است و امور مثل سابق نخواهد بود. قانون مارکس عمل خواهد کرد: با نابودی و محو استثمار و ستم، مذهب زوال خواهد یافت. و از آنجائی که مقام پاپ در خدمت طبقات استثمارگر است و در آینده طبقه استثمارگری در کار نخواهد بود، این مقام امکان بقاء را از دست داده و مذهب نیز زوال خواهد یافت. تا آن زمان، باید آزادی اعتقاد مذهبی را برسمیت شناخت. تا بشر با پیشروی از دل شرایط عینی نوین بجائی رسد که به یك آگاهی روشن، علمی و جهانساز دست یابد. پس به «انجیل گرائی نوین» باید در چارچوب طرح کلیسا برای بقاء تحت شرایط جدید و تغییراتی که میدانند باید انجام پذیرد نگاه کرد و آن را در این چارچوب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

ال دیاریو: صدر، طبق آنچه گفتید آیا میتوان اینطور نتیجه گیری کرد، آیا منظورتان اینست که سفرهای پی در پی پاپ به کشور ما با جنك خلق و حمایت پاپ از رژیم گارسیا پرز ربط هائی دارد؟

صدر گونزالو: معتقدم که اینطور است. درست است. بطور عام، سفرهای پاپ به آمریکای لاتین با اهمیت این منطقه ربط دارد و سفرهای وی به پرو برای اینست که از ما بخواهد سلاح هایمان را زمین بگذاریم و بر سلاح های جنایتکاران آب تبرك بپاشد. این عین کاری است که پاپ طی دو سفرش به پرو انجام داد.

ال دیاریو: صدر، بعد از آنکه حزب کمونیست پرو به قدرت دولتی دست یافت برخوردش به دستگاه روحانیت چه خواهد بود؟

صدر گونزالو: مارکسیسم بما آموخته که کلیسا را از دولت جدا کنیم. این اولین کار ما خواهد بود. ثانیا، تکرار میکنم که ما به آزادی اعتقادات مذهبی مردم احترام میگذاریم؛ یعنی اصل آزادی اعتقاد و همینطور عدم اعتقاد و بی خدا بودن را بطور کامل بکار خواهیم بست. ما اینطور به مسئله برخورد میکنیم.

۲ ـ درباره حزب

ال دیاریو: به موضوع دیگری که در این مصاحبه از اهمیت زیادی برخوردار است بپردازیم؛ حزب. مهمترین درس هائی که میتوان از تکامل حزب کمونیست پرو آموخت چیست؟

صدر گونزالو: برای درك تکامل حزب و درسهائی که میتوان آموخت باید تاریخ این تکامل را بررسی کنیم و اینکار با تقسیم آن به سه مرحله که بر سه مرحله تاریخ معاصر پرو منطبق است، میسر می باشد. دوره اول، بخش اول، بنیانگذاری حزب است. در این مرحله شانس ما این بود که خوزه کارلوس ماریاتگی را داشتیم. یك مارکسیست ـ لنینیست پیگیر. ولی، بطور اجتناب ناپذیر، با ماریاتگی مخالفت شد، خط او را نفی کردند و کنگره موسس یعنی وظیفه ای که او مطرح نمود اما خود موفق به عملی کردنش نشد، هیچگاه برگزار نشد. همانطور که میدانیم کنگره موسسی که برگزار شد، خط به اصطلاح «وحدت ملی» را مورد تایید قرار داد که کاملا در تضاد با تئوریهای ماریاتگی بود. بدین ترتیب حزب با کله بورطه اپورتونیسم سقوط کرد و تحت تاثیر «براثودریسم» که «دل پرادو» با آن ارتباط داشت قرار گرفت. و سپس به رویزیونیسم مدرن مبتلا گشت. کل این پروسه، ما را به مرحله دوم یعنی مرحله بازسازی حزب میرساند. این مرحله بطور خلاصه مبارزه علیه رویزیونیسم است. ما بوضوح میتوانیم ببینیم که این مرحله از آغاز دهه ۱۹۶۰ با حدت خاصی به جریان افتاد. در این پروسه، اعضای حزب علیه رهبری رویزیونیست متحد شدند و همانطور که قبلا گفتم این رهبری در چهارمین کنفرانس به تاریخ ژانویه ۱۹۶۴ اخراج شد. پروسه بازسازی تا سالهای ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸ همچنان جریان داشت و در این زمان به پایان رسید. و سپس مرحله سوم آغاز شد؛ مرحله رهبری جنك خلق. همان مرحله ای که در آن بسر می بریم.

چه درسهائی از این میتوانیم بگیریم؟ درس اول، اهمیت مبنای اتحاد حزب و ارتباط آن با مبارزه دو خط است. بدون این مبنا و سه جزء آن (۱ ـ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو ۲ ـ برنامه و ۳ ـ خط سیاسی عمومی) هیچ مبنائی برای ساختمان ایدئولوژیك و سیاسی حزب موجود نیست. ولی بدون مبارزه دو خط، هیچ مبنائی برای وحدت حزب موجود نخواهد بود. بدون مبارزه دو خط محکم و پیگیرانه درون حزب هیچ راهی برای درك جدی و عمیق ایدئولوژی نیست، برنامه را نمیتوان تدوین کرد، خط سیاسی عمومی را هم نمیتوان، چه رسد به دفاع از آنها، اِعمال آنها و تکامل آنها. برای ما مبارزه دو خط اساسی است و این برمی گردد به دید ما از حزب بمنزله یك تضاد و تطابق با قانون جهانشمول تضاد. درس دوم، اهمیت جنك خلق است. وظیفه مرکزی یك حزب کمونیست کسب قدرت برای پرولتاریا و خلق است. حزب وقتی تاسیس شد، بر پایه شرایط مشخص باید در پی عملی کردن کسب قدرت باشد که فقط از طریق جنك خلق ممکن است. درس مهم سوم، نیاز به ساختن و پرداختن رهبری است. رهبری، کلید است و بطور خودبخودی تکوین نمی یابد؛ بلکه باید از دل یك دوره طولانی مبارزه سخت و شدید بظهور رسد؛ بخصوص برای تامین رهبری جنك خلق. درس چهارمی که میتوان گرفت نیاز به زمینه چینی برای کسب قدرت است. همانطور که برای کسب قدرت، جنك خلق ضروری است، تدارك دیدن هم برای کسب قدرت الزام آور می باشد. منظور چیست؟ ما باید آن شکل های تشکیلاتی را ایجاد کنیم که عالیتر از اشکال سازمانی مرتجعین باشد. معتقدیم که اینها درس های مهمی است. درس آخر، انترناسیونالیسم پرولتری است. باید همیشه مبارزه را بعنوان بخشی از پرولتاریای بین المللی به پیش برد؛ همیشه انقلاب را بمنزله بخشی از انقلاب جهانی نگریست و همانطور که حزب ما میگوید جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی به پیش برد. چرا؟ زیرا در تحلیل نهائی یك حزب کمونیست، یك هدف نهائی و غیر قابل تعویض دارد: کمونیسم. و همانطور که ثابت شده یا همه به این مقصد می رسیم یا هیچکس نمی رسد. معتقدیم که این مهمترین درس هائی است که باید استخراج شود.

ال دیاریو: صدر، اهمیت خوزه کارلوس ماریاتگی برای حزب کمونیست پرو چیست؟

صدر گونزالو: ماریاتگی بنیانگذار حزب کمونیست است. او حزب را بر یك پایه روشن مارکسیست ـ لنینیستی بنا نهاد و نتیجتا یك موضع ایدئولوژیك روشن نیز برای حزب تامین کرد. برای وی مارکسیسم ـ لنینیسم، مارکسیسم عصر او، زمان او بود. او حزب را به یك خط سیاسی عمومی مجهز کرد. ماریاتگی بزرگترین مارکسیستی است که تا بحال قاره آمریکا خلق کرده است. بزرگترین میراث وی

برای ما، تشکیل حزب کمونیست پرو است. ما کاملا متوجهیم که از دست دادن ماریاتگی چه معنائی برای حزب داشت. ولی این واقعیت باید برای ما روشن باشد که او زندگی خود را وقف انجام این کار بزرگ کرد. بنابراین ماریاتگی فرصت نیافت که حزب را استحکام بخشد و تکامل دهد. فکرش را بکنید، هنوز دو سال از تاسیس حزب نگذشته بود که ماریاتگی درگذشت. حزب برای اینکه تحکیم و تکامل یابد تا وظیفه تاریخیش را عملی کند نیاز به زمان دارد.

اینجا میخواهیم به مسئله ای اشاره کنیم. از همان سال ۱۹۶۶ گفتیم که راه ماریاتگی را هیچگاه نباید رها کرد و وظیفه عبارت است از در پیش گرفتن مجدد این راه و تکامل بیشتر آن. میخواهم بر تکامل بیشتر تاکید بگذارم. چرا؟ زیرا مارکسیسم در سطح جهانی به مرحله نوینی رسیده که امروز مائوئیسم است. در کشور ما، سرمایه داری بوروکراتیك بطور مشخص درست بموازات مبارزه خستگی ناپذیر پرولتاریا و خلق پرو که هیچگاه دچار وقفه نشد، تکامل یافته است. بهمین دلیل بر آن شدیم که راه ماریاتگی را مجددا در پیش گیریم و آن را تکامل بیشتری دهیم. خدمت ما این بود که ماریاتگی و اعتبار او را در مورد قوانین عام دوباره کشف کنیم؛ قوانینی که تغییر نیافته و فقط باید همانطور که توضیح دادم در شرایط جدید ملی و بین المللی بکار بسته شوند. این خدمت ما بوده است.

خیلی چیزها میتوان گفت ولی بنظرم بهتر است روی چند نکته تاکید کنیم. در سال ۱۹۷۵ سند «ماریاتگی را احیاء و حزبش را بازسازی کنید» منتشر شد. در این سند مختصر، برخلاف تمام کسانی که امروز خود را ماریاتگیست می نامند، نشان دادیم که ماریاتگی همانطور که خود بدرستی اذعان داشت یك مارکسیست ـ لنینیست است. ما پنج جزئی که خط سیاسی عمومی وی را تشکیل میداد ذکر کردیم. نشان دادیم که در آثار ماریاتگی تئوریهائی شبیه تئوریهای صدر مائو میتوان یافت. اینجا کافی است به مسائل مربوط به جبهه متحد و مسئله پر اهمیت قهر اشاره کنیم. ماریاتگی گفت «قدرت از طریق قهر کسب میشود و با دیکتاتوری از آن دفاع میشود»، «امروز انقلاب پروسه ای خونین است که از طریق آن پدیده ها خلق میگردند». او در سراسر زندگی پر شکوهش با سماجت از نقش قهر انقلابی و دیکتاتوری طبقاتی دفاع کرد. بعلاوه او گفت اکثریتی که در پارلمان دارید هر قدر هم که زیاد باشد فقط به درد انحلال کابینه میخورد، ولی هیچوقت بکار خلاصی از شر طبقه بورژوا نمی آید. چیزی که کاملا روشن است و به دلیل اینکه کلید تفکر ماریاتگی است باید مورد تاکید قرار گیرد، اینست که ماریاتگی ضد رویزیونیست بود.

بطور خلاصه، ما مبارزه کردیم که راه ماریاتگی را از سر گرفته و تکامل دهیم. ولی اجازه دهید یك نکته دیگر را اضافه کنم: بد نیست از آنهائی که خود را اینك ماریاتگیست میخوانند بپرسیم که قبلا راجع به وی چه فکر میکردند؛ آنها آشکارا و مشخصا وی را رد میکردند. منظورم کسانی هستند که در تشکیلات «حزب متحده ماریاتگیست» هستند. بله، کسانی که از باصطلاح «چپ نو» می آیند. کسانیکه میگفتند ماریاتگی از مد افتاده و متعلق به گذشته است؛ و تنها بحثی که داشتند همین بود. ولی مهمتر اینکه، آیا آنها و سایرین واقعا ماریاتگیست هستند؟ به «بارانتس لینگان» نگاه کنید. او چگونه میتواند ماریاتگیست باشد در حالیکه خود نفی کامل تئوریهای روشن مارکسیست ـ لنینیستی است که ماریاتگی در دوره خود با استواری و قاطعیت از آنها دفاع میکرد. ماریاتگی هیچگاه پارلمانتاریست نبود. او پیشنهاد کرد که از انتخابات بمنظور تبلیغ و ترویج استفاده شود. این رویزیونیستهائی مانند «آکوستا» بودند که در سال ۱۹۴۵ گفتند این ایده ها کهنه شده و وظیفه ما کسب کرسی در پارلمان است. اینکاری است که امروز ماریاتگیست های دروغین، پیروان اصلاح ناپذیر حماقت پارلمانی انجام میدهند.

خلاصه، ما به ماریاتگی اینطور نگاه میکنیم: او بنیانگذار حزب کمونیست است. نقش او در تاریخ ثبت شده و بطوریکه هیچکس قادر به انکار آن نیست و کار وی ضایع نخواهد شد. ولی لازم بود که راه وی را ادامه داده و تکامل دهیم. تنها راه منطقی برای پیشبرد آموزه های بنیانگذار مارکسیست ـ لنینیستی مانند ماریاتگی که باز هم تکرار میکنم تفکر او، تئوریهائی شبیه تئوریهای صدر مائو را در خود داشت، مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بودن است. همان چیزی که ما اعضای حزب کمونیست پرو هستیم. ما فکر میکنیم که بنیانگذار حزب، سرمشق خوبی است و افتخار میکنیم که این ماریاتگی بود که حزبمان را بنا نهاد.

ال دیاریو: صدر، تاثیر خوزه کارلوس ماریاتگی بر تکامل آگاهی طبقاتی کارگران پرو چه بود؟

صدر گونزالو: ماریاتگی در جریان مبارزه حاد دستاوردهای زیادی کسب کرد. می بخشید اگر در جواب سئوالتان به مسائل دیگر هم می پردازم. او قبل از سفر به اروپا، مارکسیست بود. این اولین نکته ای است که میخواهیم رویش تاکید کنیم چون همیشه گفته شده که او بعد از سفر به اروپا، مارکسیست شد. این مسئله که تکامل وی در اروپا صورت گرفت فرق میکند. روشن است که تجربه اروپا برای وی بسیار مهم بود. ماریاتگی مبارزه بسیار مهمی را در عرصه ایدئولوژیك براه انداخت. این مبارزه در دفاع از آنچه وی سوسیالیسم میخواند انجام گرفت. او از این عبارت استفاده میکرد زیرا طبق توضیح خودش، این عبارت در اینجا برعکس اروپا بی اعتبار نشده بود. ولی آنچه وی از آن دفاع میکرد و به تبلیغش می پرداخت، مارکسیسم ـ لنینیسم بود.

او مبارزه سیاسی بسیار مهمی براه انداخت تا حزب را تشکیل دهد. و این همان بحث بین ماریاتگی و «هایا دلاتوررە» است که امروز راجع به آن بسیار صحبت میشود و بطرز بیشرمانه و مسخره ای تحریف میشود. جوهر مسئله خیلی روشن است: ماریاتگی تشکیل حزب کمونیست را پیشنهاد کرد؛ حزب پرولتاریا. در صورتیکه «هایا دلا توررە» پیشنهاد تشکیل جبهه ای شبیه گومیندان را جلو گذاشت و مدعی بود که پرولتاریای پرو کوچکتر و ناپخته تر از آنست که بتواند حزب کمونیست را بیافریند. این چیزی جز سفسطه گرائی نبود و بخاطر سپردن این مسئله اهمیت دارد. مضافا، حزب آپرا وقتی در پرو تشکیل شد شبیه گومیندان چانکایشك بود؛ یعنی جلاد انقلاب چین که کودتای ضدانقلابی ۱۹۲۷ را پیاده کرد. این موضوع را همیشه باید بخاطر داشت. چرا روی این مسئله تاکید میکنم؟ زیرا امروز آنها دارند صحبت از هایا ـ ماریاتگیسم و حتی هایا ـ لنینیسم میکنند. مسخره است! ماریاتگی واقعا یك مارکسیست ـ لنینیست بود. هایا هیچوقت نه مارکسیست بود و نه لنینیست. هیچوقت! او همیشه با تئوریهای لنین مخالفت میکرد. تاکید روی این نکته ضروری است چرا که نمیتوانیم با سکوت از کنار این تحریفات بیشرمانه بگذریم. در تحلیل نهائی این تحریفات چیزی نیست جز بحث سرهم بندی شده و مغشوشی که برای تبلیغ ائتلاف بین آپرا و «چپ متحد» امروزی از آن استفاده میشود. اصل قضیه اینست؛ باقی چیزها حقه های پیش پا افتاده ای بیش نیست.

خوب، ولی حالا جواب سئوال شما. ماریاتگی همه کارها را در ارتباط با توده ها، با پرولتاریا، با دهقانان انجام داد. او از لحاظ تئوریك و عملی در تشکیل «کنفدراسیون عمومی کارگران پرو» شرکت جست. این تشکیلات عمدتا محصول کار اوست. ولی کنفدراسیونی که او در اواخر دهه ۱۹۲۰ بنیان گذاشت با کنفدراسیون موجود که نفی کامل آنچه ماریاتگی ایجاد نمود می باشد، یکی نیست. بعلاوه او در کار با دهقانان هم پیشروی کرد. وی مسئله دهقانی را مسئله ای مرکزی می دید. اوبه مسئله، بعنوان مسئله ارضی و اساسا مسئله سرخپوستها که خود بخوبی آن را توضیح داده، نگاه

میکرد. ماریاتگی کار خود را در ارتباط با توده ها تکامل داد، راه را نشانشان داد، اشکال مشخص سازمانی بوجود آورد و برای تکامل بیشتر تشکیلات پرولتاریا و خلق پرو، قاطعانه عمل کرد.

ال دیاریو: بحث را در همین زمینه ادامه بدهیم. چرا حزب کمونیست پرو تا این اندازه به نقش فراکسیون در بازسازی حزب اهمیت میدهد؟

صدر گونزالو: این موضوع مهمی است که خارج از صفوف حزب بخوبی درك نشده است. بگذارید از اینجا شروع کنیم: لنین مسئله فراکسیون را مطرح کرد به این ترتیب که فراکسیون یك گروه از افراد هم فکر است که از اتحاد عملی محکمی به حول اصول، در خالص ترین شکل خود برخوردارند. یك فراکسیون باید بطور علنی مواضع سیاسی خود را جهت پیشبرد مبارزه و تکامل حزب اعلام دارد. این مفهومی لنینیستی است که ما برای ایجاد فراکسیون درون حزبمان بکار بستیم. فراکسیون در اوایل دهه ۱۹۶۰ شروع به شکل گیری کرد و شکل گیری آن مربوط بود به مبارزه جهانی میان مارکسیسم و رویزیونیسم که آشکارا در کشور ما بازتاب یافته بود. فراکسیون به طرح این مسئله پرداخت که انقلاب را در پرو چگونه باید بظهور رساند. فراکسیون موضوعات مربوط به این مسئله را در آثار صدر مائوتسه دون که تازه وارد کشور ما شده بود، یافت. چه مسائلی را کانون توجه خود قرار دادیم؟ ما این مسئله را طرح کردیم که انقلاب در پرو محتاج حزبی است که مبانی ایدئولوژیك و سیاسی محکمی داشته باشد؛ دهقانان نیروی عمده در کشور ما هستند و در عین حال پرولتاریا نیروی رهبری کننده است؛ راهی که باید در پیش گرفته شود از روستا به شهر است. ما بدینگونه امور را به پیش بردیم. فراکسیون به مبارزه علیه رویزیونیسم «دل پرادو» خدمت کرد. ما بخشی از کسانی بودیم که برای کنار زدن و اخراج باند «دل پرادو» از صفوف حزب متحد شدند.

چند فراکسیون مختلف درون حزب موجود بودند و فراکسیون ما در چنین چارچوبی رشد می یافت. یکی از فراکسیونها تحت رهبری «پارادس» بود و دو فراکسیون دیگر عملکردی علنی نداشتند و بجای رعایت معیار لنینیستی در مورد فراکسیون، همچون حزبی درون حزب عمل میکردند. منظور من «وطن سرخ» است و گروه باصطلاح «جین گان» آن و گروهی که خود را «گروه بلشویك» میخواند. فراکسیون ما هم بود که مرکزش منطقه آیاکوچو بود. نقطه تمرکز فراکسیون ما که خطش قبلا در کنفرانس پنجم بسال ۱۹۶۵ تعیین شده بود، جلب توجه به مسئله ۳ ابزار انقلاب بود. این امر به یك مبارزه درونی پا داد که خوب رهبری نشد. بعلت فقدان انسجام، حزب از هم پاشید. بدین ترتیب که اول «وطن سرخ» بخاطر پیگیری یك خط اپورتونیستی راست و نفی صدر مائو و ماریاتگی و نفی وجود اوضاع انقلابی در پرو، اخراج شد و از حزب رفت. ۳ فراکسیون دیگر باقی ماند.

بعدا در کنفرانس ششم که بسال ۱۹۶۹ برگزار شد ما بروی دو موضوع که فراکسیون مطرح کرده بود یعنی مبانی اتحاد حزبی و بازسازی حزب بتوافق رسیدیم. همانند سال ۱۹۶۷، فراکسیون این مسائل پایه ای را در یك جلسه گسترده کمیسیون سیاسی وقت مطرح کرد. «پارادس» و گروه او نه با بازسازی حزب موافق بودند و نه با مبانی اتحاد حزبی. و از آنجا که نمی توانستند حزب را کنترل کنند، طرحی برای نابودی آن ریختند. این نقشه تبهکارانه آنها بود. مبارزه ای حاد علیه این انحلال طلبی راست براه افتاد. و در نتیجه دو فراکسیون باقی ماند: فراکسیون ما و گروهی که خود را «بلشویك» میخواند و میرفت که انحلال طلب چپ شود. بطور مثال آنها معتقد بودند که در جامعه ثبات وجود دارد و بنابراین اوضاع انقلابی موجود نیست. آنها میگفتند فاشیسم ما را نابود خواهد کرد، کار توده ای امکان ناپذیر است، باید تربیت کادرها از طریق گروه های مطالعاتی را مرکز کار خود قرار دهیم و امثالهم.

در نتیجه این مبارزه، فراکسیون ما مجبور شد وظیفه بازسازی حزب را به تنهائی به دوش بگیرد. لنین گفت زمانهائی میرسد که یك فراکسیون انقلابی راستین ملزم به بازسازی حزب است. این وظیفه ای بود که فراکسیون به دوش گرفت. اینجا ممکن است بپرسند چرا چنین شد؟ چرا فراکسیون برخلاف آنچه رایج بود و هست یك حزب دیگر نساخت؟ اولین دلیل اینست که حزب در سال ۱۹۲۸ بر یك مبنای مارکسیست ـ لنینیستی روشن تاسیس شد و میزان زیادی تجربه انباشت؛ تجاربی که از درسهای مثبت و منفی حاصل شده بود. بعلاوه بقول لنین زمانیکه کسی درون حزبی است که منحرف گشته، به خطا رفته یا دارد با سر بورطه اپورتونیسم سقوط میکند، وظیفه دارد که آن حزب را به راه صحیح بازگرداند. چنین کاری را نکردن یك جنایت سیاسی است. بنابراین اهمیت فراکسیون این بود که چنین نقشی بازی کرد، به بازسازی حزب خدمت نمود، و اینکار را با اتکاء به مبانی ایدئولوژیك و سیاسی آغاز کرد. ما خود را به مائوئیسم که در آن زمان اندیشه مائوتسه دون خوانده میشد متکی کردیم و در پی تثبیت خط سیاسی عمومی برآمدیم. وجه مشخصه مهم فراکسیون بازسازی حزب بود و زمانیکه اینکار انجام شد ابزار موجودیت یافت: «رزمنده قهرمان»، حزب کمونیست تراز نوین، حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، پیشاهنك سازمان یافته سیاسی. این یك «سازمان سیاسی ـ نظامی» که اغلب به نادرستی طرح میشود نبود. بلکه حزبی بود که برای آغاز مبارزه جهت کسب قدرت، سلاح بر کف و از طریق جنك خلق، ضرورت داشت.

ال دیاریو: حزب چگونه در جریان جنك خلق تغییر کرده است؟

صدر گونزالو: اولین و مهمترین تغییر آن است که فعالیتی که به جنك خلق منجر شد بما کمك کرد که مائوئیسم را بعنوان مرحله نوین و عالیتر و سومین مرحله مارکسیسم درك کنیم. بما کمك کرد که نظامی کردن حزب و ساختمان متحدالمرکز آن را تدوین کنیم. از دل جنك خلق، یك ارتش چریکی خلق ساخته و پرداخته شد. از تشکیل این ارتش در سال ۱۹۸۳ زمان زیادی نمیگذرد.

«ارتش چریکی خلق» مهم است. در انطباق با جنك خلق که شکل عمده مبارزه است، این ارتش شکل عمده تشکیلات است. ارتش چریکی خلقی که ما بنیان نهاده ایم و با شدت در حال گسترش است، بر پایه تئوریهای صدر مائوتسه دون و تز بسیار مهم لنین درباره میلیشیای خلق ایجاد گشته است. لنین با توجه به این امر که ارتش میتواند غصب گردد و برای احیاء (نظم کهن ـ مترجم) مورد استفاده قرار گیرد، معتقد بود که میلیشیای خلق باید عملکرد ارتش، پلیس و دستگاه اداری را عهده دار شود. این نظریه ای مهم است و این واقعیت که لنین بعلت شرایط تاریخی نتوانست آنرا به اجراء بگذارد چیزی از اهمیت و اعتبارش کم نمیکند. این هم بسیار مهم است که صدر مائو توجه زیادی به وظیفه ایجاد میلیشیای خلق معطوف داشت. بنابراین ارتش ما چنین جوانبی دارد و با توجه به چنین تجاربی تشکیل گشته است. اما همزمان، جوانب خاص خود را هم دارد. ما ساختاری متشکل از سه نیرو داریم: یك نیروی عمده، یك نیروی محلی و یك نیروی پایه ای. ما میلیشیای مستقل نداریم زیرا میلیشیا در صفوف خود ارتش که بر مبنای این معیار تشکیل شده، متشکل است. اصول راهنمای ما همانهاست که ذکر شد، اما درست است بگوئیم که با توجه به شرایط مشخص ما، «ارتش چریکی خلق» را طور دیگری نمیشد ایجاد نمود. این ارتش توانسته است تحت هر اوضاعی دست بعمل بزند و اگر در آینده ضروری شد میتوان آن را دوباره با شرایط وفق داده و تجدید سازماندهی نمود.

پدیده دیگری که محصول جنك خلق و دستاورد عمده آن است، «قدرت نوین» می باشد. ما مسئله «قدرت نوین» را بر مبنای آنچه صدر مائو در اثر «درباره دمکراسی نوین» مطرح کرده، با مسئله جبهه متحد مرتبط می بینیم. بعلاوه تجربه طولانی و

تنفرانگیز جبهه گرائی در پرو را هم از نظر دور نداشته ایم. مقوله جبهه متحد دیروز توسط باصطلاح «جبهه رهائیبخش ملی» و امروز عمدتا توسط کسانی که خود را «چپ متحد» میخوانند و سایر هیولاهای در حال شکل گیری نظیر «همگرائی سوسیالیستی» که خیلی درباره اش تبلیغ میشود، لوث شده و میشود. بعبارت دیگر، ما همواره اصول و نیز شرایط مشخص واقعیات خود را مد نظر داریم. (بهمین خاطر است که نمی فهمیم چرا ما را دگماتیست میخوانند. بالاخره، کاغذ هر چه رویش نوشته شود را قبول میکند.) این امر ما را به تشکیل «جبهه انقلابی جهت دفاع از خلق» رسانده است. اینجا نکته ای دیگر مطرح میشود. ما کسانی بودیم که نخستین جبهه دفاع از خلق را در آیاکوچو ایجاد کردیم. «وطن سرخ» بر این نمونه قهرمانانه چنگ انداخت اما آن را از شکل انداخت و جبهه خودش «ف. ا. د. ی. پ» را ساخت. حتی عنوانش هم غلط است. اگر این جبهه دفاع از خلق است، پس چرا از منافع خلق دفاع نمیکند؟ ما «جبهه انقلابی برای دفاع از خلق» را در مناطق روستائی میسازیم که در شکل «کمیته های خلق» به اساس «قدرت» تبدیل میشوند. کمیته های خلق موجود در یك ناحیه، منطقه پایگاهی رابوجود می آورند و تمامی مناطق پایگاهی را بروی هم «جمهوری دمکراتیك نوین خلق» در حال شکل گیری میخوانیم. در شهرها ما «جنبش انقلابی دفاع از خلق» را تاسیس کرده ایم که آنهم در خدمت به پیشبرد جنگ خلق در شهر، جمع آوری نیرو، تضعیف نظم ارتجاعی و گسترش اتحاد نیروهای طبقاتی در تدارك برای قیام آتی است.

ارتش چریکی خلق مهم است. در انطباق با جنگ خلق که شکل عمده مبارزه است، این ارتش شکل عمده تشکیلات است.

تغییرات دیگر به مسئله کادرسازی مربوط میشود. جنگ بروشنی این کار را بطریقی متفاوت به انجام میرساند. جنگ افراد را آبدیده میکند و بما اجازه میدهد هر چه عمیقتر با ایدئولوژی خود درآمیزیم و کادرهای آهنینی ایجاد کنیم که جرات مصاف با مرگ و بیرون کشیدن نشان پیروزی از کام مرگ را داشته باشند. تغییر دیگری در حزب صورت گرفته که البته در سطح متفاوتی است ولی باید بدان اشاره شود. این تغییر به مسئله انقلاب جهانی مربوط میشود. جنگ خلق، حزب را قادر ساخت که بوضوح نشان دهد چگونه با درك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، ما بدون تبعیت از هیچ قدرتی (ابرقدرتها و غیر ابرقدرتها) توانستیم جنگ خلق را گسترش دهیم و برای پیشبرد جنگ خلق به نیروی خود اتکاء کنیم. همه اینها اعتبار بیسابقه ای را برای حزب در سطح بین المللی فراهم آورده و این چیزی بیهوده نیست. برعکس، این تنها یك واقعیت ساده است. و ما را قادر نموده بطرز بیسابقه به انقلاب جهانی خدمت کنیم. حزب بدین شکل از طریق جنگ خلق، رسالت خویش بعنوان حزب کمونیست پرو را به انجام میرساند.

ال دیاریو: کارگران و دهقانان چگونه در ارتش چریکی خلق شرکت میکنند؟

صدر گونزالو: دهقانان، بویژه دهقانان فقیر، در سطوح گوناگون بعنوان جنگجو و فرمانده، شرکت کنندگان عمده ارتش چریکی خلق هستند. کارگران نیز بهمین ترتیب، هرچند که درصد کارگران در حال حاضر ناکافیست.

ال دیاریو: صدر گونزالو، بیشترین جائی که قدرت نوین رشد کرده کجاست؟ روستا یا شهر؟

صدر گونزالو: ما قدرت نوین را فقط در مناطق روستائی ایجاد کرده ایم. در شهرها این قدرت طی مرحله نهائی انقلاب ایجاد خواهد شد. این مسئله بستگی به پروسه جنگ خلق دارد. فکر میکنم بهنگام تجزیه و تحلیل جنگ خلق میتوانیم به این مسئله کمی بیشتر بپردازیم.

ال دیاریو: بگذارید موضوع را کمی عوض کنیم. اسناد حزب کمونیست پرو شما را بعنوان رهبر حزب و انقلاب معین نموده است. معنای عملی این امر چیست و چرا با تئوری رویزیونیستی کیش شخصیت فرق میکند؟

صدر گونزالو: در این زمینه باید چگونگی نگرش لنین به توده ها، طبقات، حزب و رهبران را بخاطر آوریم. بعقیده ما، انقلاب، حزب و طبقه ما، رهبران ـ گروهی از رهبران ـ را می آفرینند. در هر انقلابی چنین است. مثلا انقلاب اکتبر را در نظر بگیرید. در آن انقلاب، لنین و استالین و سوردلف و چند تن دیگر ـ یك گروه کوچك ـ را داشتیم. بهمین ترتیب در انقلاب چین نیز با یك گروه کوچك از رهبران روبروئیم، صدر مائوتسه دون و رفقایش کان شن، چیان چین، چان چون چیائو و دیگران. در همه انقلابات، منجمله انقلاب ما، اینگونه است. نمیتوانیم مستثنی باشیم. اینجا نمیتوان این بحث را پیش کشید که هر قاعده ای را استثنائی است، چون داریم در مورد قوانین معینی که در کار است صحبت میکنیم. همه این پروسه ها را رهبرانی بوده، اما در همه آنها ما یك رهبر را می یابیم که بر طبق شرایط، بالاتر از سایرین قرار گرفته و آنها را رهبری کرده است. همه رهبران را نمیتوان دقیقا عین هم در نظر گرفت. مارکس، مارکس است. لنین، لنین. و صدر مائو، صدر مائو است. هر یك از اینها منحصر بفرد است و سایرین هم صرفا تکرار اینها نخواهند بود.

در حزب و انقلاب و جنگ خلق ما، پرولتاریا بواسطه آمیخته ای از ضرورت و تصادف تاریخی، یك گروه رهبری را به ظهور رساند. بعقیده انگلس، ضرورت است که رهبران و یك رهبر اصلی را می آفرینند. اما اینکه اینها چه کسانی باشند را تصادف تعیین میکند که این امر بواسطه مجموعه ای از شرایط که در یك زمان و مکان خاص بهم پیوسته اند، صورت می گیرد. بدین سبب، در مورد ما نیز، یك رهبری شکل گرفت. این امر نخستین بار در کنفرانس سراسری وسیع حزب بسال ۱۹۷۹ برسمیت شناخته شد. اما این مسئله حاوی مسئله پایه ای دیگری است که نباید نادیده گرفته شود و محتاج تاکید است: هیچ رهبریتی ـ مهم نیست در چه سطحی از تکامل باشد ـ نیست که بر یك ساختار منسجم اندیشه متکی نباشد. همانطور که در قطعنامه ها آمده، دلیل اینکه یك فرد معین به عنوان رهبر حزب و انقلاب مشخص میشود با ضرورت و تصادف تاریخی بستگی دارد و در مورد ما خیلی روشن مربوط است به اندیشه گونزالو. هیچکدام از ما از قبل به نقشی که انقلاب و حزب بعهده مان می گذارد آگاه نیستیم؛ و هنگامیکه وظیفه ای مشخص در برابرمان قرار گرفت فقط باید این مسئولیت را تقبل کنیم.

ما طبق دیدگاه لنین عمل کرده ایم که دیدگاه صحیحی است. کیش شخصیت یك فرمولبندی رویزیونیستی است. لنین علیه نفی رهبری بما هشدار داد و گفت طبقه ما و حزب و انقلاب نیاز دارند رهبرانی برای خود پرورش دهند. بعلاوه لنین بر ضرورت ایجاد یك گروه از رهبران اصلی و یك رهبریت تاکید گذاشت. اینجا تفاوتی وجود دارد که شایسته تاکید است. یك رهبر کسی است که مقام معینی را اشغال میکند؛ در حالیکه یك رهبر طراز اول و رهبریت، بنا به درك ما، نشانه شناسائی رسمی حزب و آتوریته انقلابی است که در جریان مبارزه دشوار حاصل شده و محك خورده است. اینها کسانی هستند که درتئوری و پراتیك قابلیت خود در رهبری و هدایت ما بسوی پیروزی و دستیابی به آرمانهای طبقه ما را به اثبات رسانده اند.

خروشچف برای ضدیت با رفیق استالین بحث کیش شخصیت را پیش کشید. ولی همانطور که میدانیم این بهانه ای برای حمله به دیکتاتوری پرولتاریا بود. امروز گورباچف بار دیگر این موضوع را بمیان آورده؛ یعنی همان کاری که زمانی رویزیونیستهای چینی ـ لیوشائوچی و دن سیائوپین ـ کردند. پس این یك تز رویزیونیستی است که در جوهر خود علیه دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری و رهبران روند انقلابی موضع گرفته تا بتواند سر انقلاب را از تنش جدا کند. در

مورد مشخص ما هدف اینست که جنگ خلق را از رهبریش محروم سازند. ما هنوز دیکتاتوری پرولتاریا نداریم ولی قدرت نوین را داریم که طبق معیارهای دمکراسی نوین، یعنی دیکتاتوری مشترك کارگران، دهقانان و ترقیخواهان، تکامل می یابد. آنها میخواهند این روند را بی رهبر کنند. مرتجعین و خادمان آنها خیلی خوب به کار خود واقفند. آنها میدانند که بوجود آوردن رهبران انقلابی و رهبری انقلابی کار ساده ای نیست. جنگ خلق، نظیر جنگی که در کشور ما جریان دارد، به رهبران و رهبریت انقلابی نیاز دارد، به کسی نیاز دارد که انقلاب را نمایندگی کرده و در راس آن قرار بگیرد، به گروهی که قادر باشند با سازش ناپذیری انقلاب را هدایت کنند. خلاصه آنکه، کیش شخصیت یك فرمولبندی پلید رویزیونیستی است که هیچ قرابتی با درك ما از رهبری انقلابی ـ درکی که مطابق با لنینیسم است ـ ندارد.

ال دیاریو: برگزاری اولین کنگره حزب کمونیست پرو برای شما و حزبتان حائز چه اهمیتی است؟

صدر گونزالو: اکنون که به این نکته بازگشته ایم، بد نیست به چند نکته اشاره کنیم. مایلم تکرار کنم که این یك پیروزی تعیین کننده است. این اجرای وظیفه ای بود که خود بنیانگذار حزب جلو گذاشته بود. ما اولین کنگره حزب کمونیست پرو را برگزار کردیم. این به چه معنی است؟ ما دوباره تاکید میکنیم که هیچکدام از چهار کنگره ای که تا سال ۱۹۶۲، در طول دوره ای که ما درون حزب موجود رشد میکردیم، برگزار شد، هیچکدام کنگره مارکسیستی نبوده است. هیچکدام کاملا از دیدگاه پرولتاریا پیروی نکرد. باز هم بر آنچه الان گفتم تاکید میکنم، کنگره ما یك کنگره مارکسیستی بود، و چون در این لحظه از تاریخ برگزار شد، یك کنگره مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی بود. و چون مائوئیسم مرحله سوم و نوین و عالیترین مرحله است، در تحلیل نهائی در میان این سه، عمده می باشد. ولی اینجا اندیشه گونزالو هم مطرح است، چرا که کنگره بر پایه این اندیشه قرار داشت؛ چیزی که محصول بکار بستن حقیقت جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط مشخص پرو است. به تمام این دلایل این یك «کنگره مارکسیستی، کنگره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو» بود.

این کنگره بما امکان داد کل پروسه تکاملی خود را جمعبندی کرده و درسهای مثبت و منفی آن را بیرون بکشیم. این کنگره بما امکان داد بر مبنای وحدت حزب تاکید بگذاریم؛ این مبنا از سه جزء تشکیل شده است: ۱ ـ ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو ۲ ـ برنامه و ۳ ـ خط سیاسی عمومی و در مرکز آن خط نظامی. دستاورد دیگر این کنگره اینست که شالوده محکمی برای کسب قدرت سیاسی که در چشم انداز است، ریخت. تکرار میکنم، در چشم انداز است.

چیزی که ما را قادر به عملی کردن کنگره نمود این بود که در بحبوحه جنگ خلق بودیم. این را میگوئیم چون در همان سال ۱۹۶۷ ما برگزاری کنگره پنجم را پیشنهاد کردیم. و در سال ۱۹۷۶ پیشنهاد کنگره بازسازی را جلو گذاشتیم. بمدت چند سال تلاش میکردیم ولی نمیتوانستیم آن را متحقق کنیم. چرا؟ این امر توضیحی است برای آنچه بر بسیاری احزاب گذشته است؛ احزابی که دارند آماده میشوند دست به سلاح ببرند و مبارزه مسلحانه را آغاز کنند. آنها گرفتار مبارزات داخلی بزرگ و تکان دهنده ای میشوند که به انشعاب منجر میشود و پروسه رشد مبارزه برای کسب قدرت از طریق قهر فلج میشود. این امر ما را واداشت که کنگره سال ۱۹۷۸ را به تعویق بیندازیم و صبر کنیم تا آن را در بحبوحه جنگ خلق برگزار کنیم. دلیل ما صرفا این بود که وقتی در جنگ هستیم، کیست که بتواند با جنگ خلق مخالفت کند؟ کنگره و حزبی مسلح، جنگ خلق قدرتمندی را به پیش می برد؛ کیست که بتواند با رشد جنگ خلق مخالفت کند؟ در چنین شرایطی قادر نخواهند بود به ما آسیب جدی برسانند.

کنگره، تکامل ما را در جوانب مختلف تسریع کرد. ما را قادر ساخت با دید عمیقتر به پروسه جنگ خلق، و بخصوص آمادگی برای کسب قدرت نگاه کرده و آن را عمیقتر درك کنیم. کنگره جهشی را در مبارزه موجب شده و این امر خوبی است. باید این مسئله را بوضوح خاطر نشان کرد، هر چند ممکن است عده ای بخواهند آن را سوء تعبیر کنند. ولی بطور خلاصه، ما دیگر از سوء تعبیرات یا از سوی عوامل بیگانه و غیر انقلابی به دردسر نمی افتیم. کنگره روشن کرد که در ارتباط با مبارزه دو خط در حزب، رویزیونیسم خطر عمده است.

این امر احتیاج به قدری توضیح دارد. در حال حاضر خط اپورتونیستی راست در حزب موجود نیست، صرفا برخوردها، ایده ها و رفتارهای منفرد راست روانه و حتی برخی مواضع منفرد راست روانه وجود دارد. ولی دقیقا با کاوش در این مسئله، کنگره نتیجه گرفت که آماج قرار دادن رویزیونیسم بعنوان خطر عمده، بهترین راهی است که حزب را قادر به مصونیت در مقابل خط اپورتونیستی راست و ممانعت از بوجود آمدن چنین خطی که همان خط رویزیونیستی است، خواهد کرد.

صدر مائو تاکید کرد که ما همیشه باید نگران رویزیونیسم باشیم زیرا خطر عمده رویاروی انقلاب جهانی است. بنابراین ما اوضاع خارج از صفوف خود را هم در نظر میگیریم، زیرا هر گرایش راست روانه ای در حزب که بشکل رفتار، ایده ها، برخوردها و مواضعی با ماهیت راست متبلور میشوند با پروسه های ایدئولوژیك، با بازتاب های مبارزه طبقاتی، و کارزارهای دولت ارتجاعی، با اعمال رویزیونیسم در کشور ما، با فعالیت های ضدانقلابی امپریالیسم بخصوص رقابت دو ابرقدرت و نقش منحوس رویزیونیسم در سطح جهانی ربط دارد. بنابراین حزب ما را آماده میکند و ما بر هشیاری خود می افزائیم. و نتیجتا با دامن زدن به یك مبارزه دو خط محکم و دوراندیشانه در میان خلق، تکرار میکنم چون یك خط اپورتونیستی راست موجود نیست، میتوانیم از بروز یك خط رویزیونیستی جلوگیری کنیم. آنچه گفتیم ممکن است سوء تعبیر شود، ولی لازم است مسائل صراحتا مطرح گردد و افراد آموزش بیابند. کنگره ما را مسلح کرده و از ما خواسته: مواظب رویزیونیسم باشید! و بطور خستگی ناپذیر با آن بجنگید! با رویزیونیسم هر جا که خود را بروز دهد مبارزه کنید و اینکار را با ممانعت از رویزیونیسم و مبارزه با هرشکلی از رویزیونیسم که خود را درون حزب بروز دهد شروع کنید. و به این ترتیب ما برای نبرد با رویزیونیسم خارج از صفوف خود و در سطح جهانی مجهزتر خواهیم بود. این یکی از مهمترین نکات کنگره است.

کنگره به ما توافق نظر عظیمی داده است. بله، توافق نظر. ما کاملا از نظریه لنین پیروی میکنیم که گفت، برای اینکه یك حزب بتواند با شرایط مشکل و پیچیده ای نظیر آنچه بطور روزمره مقابل ما قرار دارد مواجه گردد (و در لحظات تعیین کننده ای که در پیش است بیشتر با چنین شرایطی روبرو خواهیم بود) باید توافق نظر داشته باشد. برای دست یافتن به یك خط معین و روشن، یك درك مشترك، برای برخورداری از وحدتی فولادین و ایراد ضربات قدرتمند باید مبارزه کنیم. بنابراین کنگره ما را از توافق نظر نیز برخوردار کرده است؛ اما تاکید میکنم این توافق نظر از طریق مبارزه دو خط بدست آمده است. ما بدین شکل عمل میکنیم. چرا چنین است؟ باز هم تکرار میکنم، حزب یك تضاد است و هر تضاد شامل دو وجه متنازع است. این چیزی است که کسی نمیتواند از آن فرار کند.

بنابراین حزب ما امروز از همیشه متحدتر است، و بخاطر وظیفه والایی که باید با استواری و استحکام بر دوش گیرد متحدتر است. در یك سطح دیگر، روشن است که حزب یك کمیته مرکزی انتخاب کرد و از آنجائی که این اولین کنگره

است، این اولین کمیته مرکزی ما می باشد. ما همه اینها را از کنگره داریم و بالاخره همانطور که خوب میدانیم، از آنجا که کنگره بالاترین سطح حزب است، هر چه در کنگره مورد قبول واقع شده، به تصویب بالاترین سطح تشکیلاتی رسیده است. امروز همه اینها ما را قویتر، متحدتر، مصممتر و راسختر میکند. ولی یك نکته هست که ارزش تاکید مجدد دارد. کنگره فرزند حزب و جنك است. بدون جنك خلق انجام این وظیفه تاریخی که نزدیك به ۶۰ سال یعنی از زمان تاسیس حزب در سال ۱۹۲۸ معوق مانده بود، ممکن نمیشد. ولی مهم اینست که کنگره باعث توسعه بیشتر جنك خلق میشود. سهمی که جنك خلق در تحقق کنگره اداه کرد را کنگره صد برابر بیشتر به جنك خلق باز گرداند. اینك جنك خلق قدرتمندتر است و در آینده نیز صاحب نیروئی بسیار عظیمتر، بسیار بیشتر از گذشته، خواهد شد.

به تمام این دلایل، برای ما اعضای حزب کمونیست پرو، کنگره یك سرفصل جاودانه پیروزی است و مطمئنیم که برای همیشه در تاریخ حزب ما ثبت خواهد شد. ما انتظار داریم که پیامد کنگره، خدمات عظیم به پرولتاریای پرو، به خلق پرو، به پرولتاریای بین المللی، و به ملل تحت ستم و خلقهای جهان باشد.

ال دیاریو: برخی میگویند برگزاری اولین کنگره حزب کمونیست پرو ضربه بزرگی به نیروهای ارتجاعی بود زیرا تحت شرایط یك جنك خلق حاد برگزار شد. نظر شما چیست؟

صدر گونزالو: بنظر میرسد این ارزیابی درستی است و نشان میدهد که طبقه و خلقی در این کشور هست که کار ما را، کاری که حزب میکند را درك میکند. برای ما این تبلور مهمی از برسمیت شناختن ماست که وادارمان میکند سختتر بکوشیم تا لیاقت چنین اعتمادی، چنین امیدی را داشته باشیم.

ال دیاریو: آیا قبل از برگزاری کنگره نیاز به مبارزه برای تصفیه حزب موجود بود؟

صدر گونزالو: نه. در مورد ما مبارزه همه جانبه در پلنوم نهم در سال ۱۹۷۹ برای شروع جنك خلق در گرفت. در آنموقع ما یك مبارزه بی امان علیه خط اپورتونیستی راست که مخالف شروع جنك خلق بود براه انداختیم. در آن زمان بود که اخراج ها و تصفیه های حزبی صورت گرفت. ولی همانطور که ثابت شده چنین تصفیه هائی حزب را تقویت میکند؛ و در مورد ما نیز چنین بود. اینکه ما جنك خلق را شروع کردیم و بمدت ۸ سال آن را تداوم بخشیده ایم، گواه این امر است. در کنگره چنین مبارزه ای برای تصفیه حزب صورت نگرفت.

ال دیاریو: خیلی از مردم سئوال میکنند که قدرت و اراده حزب کمونیست پرو از کجا ناشی میشود؟ آیا به تربیت محکم ایدئولوژیك ربط دارد؟ پروسه این کار چگونه است؟

صدر گونزالو: قدرت اعضای حزب بر پایه تربیت ایدئولوژیك و سیاسی است. این قدرت از طریق جذب ایدئولوژی پرولتاریا و بکاربست مشخص آن یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو، برنامه و خط عمومی سیاسی که وجه مرکزی آن خط نظامی است تحکیم میشود. قدرت کادرها بر این پایه رشد میکند. چیزی که ما بمقدار زیادی در آغاز جنك خلق بدان پرداختیم، کادرها بودند. تدارك جنك خلق مسئله چگونگی آبدیده کردن کادرها را برای ما مطرح کرد و ما معیارهای بسیار بالائی بر خودمان تحمیل کردیم تا از جامعه کهن ببریم، که خود را کاملا و مطلقا وقف انقلاب کنیم و جان خود را بدهیم. اگر پلنوم ۱۹۸۰ کمیته مرکزی و مدرسه نظامی را بخاطر بیاوریم، آنجا این مسئله خوب منعکس شد. در پایان آن جلسات همه کادرها تعهد سپردند، ما همه بعنوان آغازگران جنك خلق مسئولیت گرفتیم. این یك تعهد جدی بود که بعدا همه افراد حزب به آن پیوستند.

این پروسه چطور بوقوع می پیوندد؟ از اینجا شروع میشود که کادرهای آینده قبل از پیوستن به حزب در مبارزه طبقاتی آبدیده میشوند. هر یك از آنها در مبارزه طبقاتی شرکت میکند، رشد میکند و بکار نزدیکتر با ما می پردازد تا زمانی میرسد که شخص، خود این تصمیم پر اهمیت را میگیرد که تقاضای ملحق شدن به حزب را بکند. حزب موقعیت فرد، نقاط قوت و ضعفش را بررسی میکند (چرا که ما همه نقاط قوت و ضعف داریم) و اگر لایق بود، در حزب پذیرفته میشود. بعد از پیوستن به حزب، تربیت ایدئولوژیك منظم آغاز میشود. در حزب است که ما خود را به کمونیست تبدیل میکنیم. این حزب است که ما را کمونیست میکند. یکی از صفات ممیزه اوضاع سالهای اخیر اینست که کادرها در جنك آبدیده شده اند. بعلاوه آنهائی که می پیوندند وارد حزبی میشوند که در حال رهبری جنك خلق است، و نتیجتا اینکار را قبل از هر چیز برای این میکنند که تبدیل به کمونیست، جنگنده ارتش چریکی خلق، یا در برخی موارد گردانندگان یکی از سطوح دولت نوینی که ما در حال سازماندهی آن هستیم، شوند.

بنابراین جنك خلق عامل بسیار مهم دیگری است که به شکل گیری کادرها کمك میکند. خلاصه اینکه هر چند ما ایدئولوژی و سیاست را نقطه شروع قرار میدهیم، این خود جنك است که کادرها را شکل میدهد. ما در کوره آتشین در تطابق با حزب شکل میگیریم. و بدین ترتیب همه رشد میکنیم و خدمت میکنیم. با وجود این، در تفکر ما همواره بین خط انقلابی که جنبه مسلط می باشد و خط مخالف، تضاد موجود است. هر دو خط موجودند، چرا که هیچکس صد در صد کمونیست نیست. در کله ما مبارزه ای بین دو خط در جریان است و این مبارزه نیز در شکل گیری کادرها کلیدی است؛ با این هدف که خط انقلابی را در موضع مسلط نگهداریم. این چیزی است که ما در انجام آن میکوشیم.

کادرهای ما چنین شکل میگیرند، و واقعیات نشان میدهد که آنان، همانند دیگر دختران و پسران خلق، از چه توان قهرمانی انقلابی برخوردارند.

ال دیاریو: فکر میکنید که زندانها در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۸۶ شاهد یکی از عالیترین تجلیات قهرمانی اعضای حزب کمونیست پرو بودند؟

صدر گونزالو: بله. این یك تجلی عالی بود. اما بعقیده ما، عالیترین تجلی قهرمانی انقلابی، خروش خشماهنك قهرمانی، در مواجهه با قتل عامهای ۱۹۸۴ ـ ۱۹۸۳ پدید آمد. یعنی زمانی که تازه جنك ما با ارتش آغاز شد. این گسترده ترین قتل عامی است که تا بحال صورت گرفته است. و در آن شاهد نمونه های عظیمی از تجلی روحیه جنگاوری خلق بودیم که باید گفت جنبه عمده و حیاتی بود. بعلاوه، تجلی قهرمانی، ایثار و فداکاری در سطح توده ای را شاهد بودیم ـ و نه فقط از جانب کمونیستها، بلکه از جانب دهقانان، کارگران، روشنفکران، دختران و پسران خلق. این عظیمترین نمایش قهرمانی انقلابی توده تا بحال بوده و بیش از هر تجربه دیگر ما را آبدیده ساخته است.

پس چرا ۱۹ ژوئن را بعنوان «روز قهرمانی» بزرگ میداریم؟ ۱۹ ژوئن روزی است که به مردم ما و به جهان نشان داد که کمونیستهای استوار و انقلابیون پیگیر چه قابلیتی دارند. از انقلابیون پیگیر گفتم چون در آن روز فقط کمونیستها نبودند که جان باختند. اکثریت جانباختگان از انقلابیون بودند. و بخاطر اینکه در یك روز و تاریخ مشخص بود به یك مظهر تبدیل شد در حالیکه، کشتار عمومی بمدت دو سال ادامه داشت و دربرگیرنده وقایع پراکنده بسیار بود. ۱۹ ژوئن یك تك واقعه بود، نمونه ای که تاثیرات عظیمش سراسر پرو و جهان را تکان داد. بهمین دلیل ما روز ۱۹ ژوئن را بعنوان «روز قهرمانی» بزرگ می داریم.

ال دیاریو: صدر گونزالو، حزب چگونه دستگاه دولتی و منجمله ارتش چریکی خلق را تامین میکند؟

صدر گونزالو: فکر میکنم که این سئوال احتیاج به توضیح مفصل دارد. در ارتباط با مقوله حزب، صدر مائو همانگونه که مارکس و لنین و همه مارکسیستهای کبیر بما آموختند، گفت که حزب یك حزب توده ای نیست؛ اگر چه حزب دارای

خصلت توده ای می باشد. وقتی میگوئیم دارای خصلت توده ای، یعنی چه؟ حزب یك سازمان برگزیده است، یعنی همانطور که استالین گفت برگزیده ای از بهترین ها و افراد امتحان پس داده که واجد شرایطند. این برگزیدگان در مقایسه با توده های وسیع از لحاظ تعداد قلیلند. حزب از منافع پرولتاریا دفاع میکند و با تقبل مسئولیت رهائی پرولتاریا، مسئولیت منافع این طبقه را بدوش میگیرد. این رهائی تنها با فرارسیدن کمونیسم متحقق میشود. اما از آنجا که طبقات دیگر تشکیل دهنده صف خلق نیز در انقلاب شرکت دارند، حزب از منافع آنان نیز دفاع میکند. زیرا این واقعیتی است که پرولتاریا تنها هنگامی میتواند خود را رها سازد که ستمدیدگان دیگر را رها کند. راه دیگری برای رها ساختنش وجود ندارد.

بدین خاطر، حزب دارای خصلت توده ای است اما یك حزب توده ای نیست. حزب توده ای که اینروزها درباره اش صحبت میشود چیزی نیست مگر بیان مجدد مواضع گندیده رویزیونیستی. اینگونه احزاب، احزاب دنباله روان و مقامات بوده و ماشین های تشکیلاتی هستند. حزب ما، حزب جنگندگان، رهبران و ابزار جنك است یعنی همان چیزی که لنین میخواست. بعقیده من، ما میتوانیم این را عمیقتر درك کنیم اگر تعداد بلشویك ها بهنگام پیروزی انقلاب اکتبر را بخاطر آوریم: ۸۰ هزار نفر در یك کشور ۱۵۰ میلیونی.

ما موجودیت خود را به توده های خلقمان، به طبقه مان یعنی پرولتاریا، مدیونیم و خادم آنها هستیم؛ دهقانان ما، عمدتا دهقانان فقیر؛ روشنفکران؛ خرده بورژوازی؛ پیشروان؛ انقلابیون، آنهائی که خواهان دگرگونی قطعی و به یك کلام انقلاب می باشند ـ بله اینها کسانی هستند که حزب را تامین میکنند. عمدتا پرولتاریا و دهقانان هستند که آن را تامین میکنند. و مشخص تر کنیم، بخصوص دهقانان فقیر هستند که از سفره خود زده و ما را تغذیه میکنند، روانداز خود را با ما تقسیم میکنند و در کلبه شان جای کوچکی برای ما باز میکنند. آنها هستند که ما را تامین میکنند، از ما حمایت میکنند و همانند پرولتاریا و روشنفکران حتی خونشان را به ما میدهند.

حزب، نظامی از تشکلات است که طبیعتا ضروریات خود را دارد. تشکیل یك ارتش که بلحاظ نفرات خیلی بزرگتر و وسیعتر است نیز ضروریات خود را دارد. مارکسیسم و بخصوص صدر مائو بما چگونگی حل این مسئله را هم آموخته اند. حزب کمونیست چین بر پایه آموزه های صدر مائوتسه دون به این نتیجه رسید که کمك اقتصادی کردن به احزاب، فاسد کننده بوده و سیاستی رویزیونیستی است. زیرا یك حزب باید خودکفا باشد. این جهت گیری ما بوده است ـ یعنی اتکاء بخود. اتکاء بخود با ضروریات اقتصادی مرتبط است اما بعقیده ما، عمدتا با جهت گیری سیاسی و ایدئولوژیك ارتباط دارد. زمانیکه از این اصل بیاغازیم میتوانیم ببینیم که ما چگونه ضروریات اقتصادی که همیشه وجود دارد ـ و غلط است که بگوئیم موجود نیست ـ را حل می کنیم.

با اتکاء به این معیارها ما از طریق اتکاء به توده ها این مشکل را حل کرده و خواهیم کرد. ما موجودیت خود را به توده های خلقمان، به طبقه مان یعنی پرولتاریا، مدیونیم و خادم آنها هستیم؛ دهقانان ما، عمدتا دهقانان فقیر؛ روشنفکران؛ خرده بورژوازی؛ پیشروان؛ انقلابیون، آنهائی که خواهان دگرگونی قطعی و به یك کلام انقلاب می باشند ـ بله اینها کسانی هستند که حزب را تامین میکنند. عمدتا پرولتاریا و دهقانان هستند که آن را تامین میکنند. و مشخص تر کنیم، بخصوص دهقانان فقیر هستند که از سفره خود زده و ما را تغذیه میکنند، روانداز خود را با ما تقسیم میکنند و در کلبه شان جای کوچکی برای ما باز میکنند. آنها هستند که ما را تامین میکنند، از ما حمایت میکنند و همانند پرولتاریا و روشنفکران حتی خونشان را به ما میدهند. بله ما بدین ترتیب رشد میکنیم. تکیه گاه ما اینجاست.

این مسئله ما را به سئوالات زیر رهنمون میشود. از آنجا که نقطه آغاز خود را بر این پایه میگذاریم، این مسئله ما را قادر میسازد که مستقل باشیم و تحت فرماندهی کس دیگری قرار نگیریم. چرا که در جنبش بین المللی کمونیستی اطاعت از فرامین عادت شده بود. خروشچف قهرمان فرمان دادن بود همانطور که امروز گورباچف چنین میکند. و یا آن شخصیت پلید، دن سیائوپین. استقلال بدان خاطر است که هر حزب کمونیستی برای خودش تصمیم بگیرد. زیرا مسئول انقلاب خودش است. نه بدین خاطر که خود را از انقلاب جهانی جدا کند بلکه دقیقا بخاطر خدمت به انقلاب جهانی. این امر ما را قادر میسازد که تصمیمات خودمان را بگیریم؛ برای خود تصمیم بگیریم. صدر مائو این امر را چنین مطرح کرد: بما نصایح بسیاری کردند، برخی خوب و برخی بد. ما نصایح خوب را پذیرفتیم و بدها را رد کردیم. اما اگر اصول غلطی را پذیرفته بودیم، مسئولیتش از آن کسانی که آن توصیه ها را کرده بودند، نبود. بلکه از آن ما بود. چرا؟ زیرا ما تصمیمات خودمان را خودمان میگیریم. اینکار مستقلانه صورت میگیرد و ما را به خودکفائی، اتکاء بخود رهنمون میسازد.

آیا این بدین معناست که ما انترناسیونالیسم پرولتری را برسمیت نمی شناسیم؟ نه. بالعکس، ما مجریان پر شور و پیگیر انترناسیونالیسم پرولتری هستیم و اطمینان داریم که پرولتاریای بین المللی، ملل ستمدیده، خلقهای جهان، احزاب و سازمانهائی که به مارکسیسم وفادار مانده اند علیرغم درجه تکاملشان، از ما حمایت میکنند. و ما میدانیم اولین چیزی که بما میدهند حمایت درجه اول آنها یعنی مبارزه خودشان می باشد. تبلیغات یا برگزاری مراسم برای ما یکی از اشکال حمایتی آنهاست که افکار عمومی مساعدی را بسود ما آفریده و نشانه ای از انترناسیونالیسم پرولتری است. همچنین نصایح و پیشنهاداتی که بما میدهند بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری است. اما تاکید میکنم این ما هستیم که باید تصمیم بگیریم آیا اینها را بپذیریم یا خیر. اگر صحیح باشند مسلما بدان خوشامد میگوئیم، زیرا ما احزاب موظفیم به یکدیگر بالاخص در شرایط سخت و پیچیده کمك کنیم.

دوباره تکرار میکنم، تمام مبارزات پرولتاریا، ملل ستمدیده، خلقهای جهان، احزاب و سازمانهای پابرجا و متعهد به مارکسیسم ـ تمامی این مبارزات ـ شکل کنکرت درجه اول از کمك انترناسیونالیستی پرولتری می باشد. معذالك، بزرگترین کمکی که دریافت داشته ایم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم فناناپذیر، یعنی ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی می باشد که توسط طبقه کارگر طی سالیان دراز و از دل هزاران مبارزه در سراسر جهان شکل گرفته و رشد کرده است. این عظیمترین کمکی است که ما دریافت کرده ایم زیرا نوری است که چشمان ما بی آن هیچ چیز را نمی بینند. اما با این نور چشمان ما می تواند ببیند و دستهایمان میتواند عمل کند. ما مسئله را بدینگونه می بینیم و بدین نحو پیشروی میکنیم.

ال دیاریو: صدر، شاید جواب این سئوال روشن باشد ولی میخواهیم بدانیم نظر شما راجع به احزاب رویزیونیست که توسط بنیادهای بین المللی و قدرتهای بزرگ امپریالیستی و سوسیال امپریالیسم تامین میشوند، چیست؟

صدر گونزالو: آنها به انقلاب جهانی خیانت کرده اند؛ به انقلاب در همه کشورها خیانت میکنند، به خلق و طبقه ما خیانت میکنند، چرا که خدمت به ابرقدرتها و قدرتهای امپریالیستی، خدمت به رویزیونیسم بخصوص سوسیال امپریالیسم، رقصیدن به ساز آنها و تبدیل شدن به مهره های آنها در بازی تسلط بر جهان، خیانت به انقلاب است.

۳ ـ جنگ خلق

ال دیاریو: صدر، بگذارید حالا درباره جنگ خلق صحبت کنیم. قهر از دید شما چه معنائی دارد؟

صدر گونزالو: در مورد قهر، ما از اصلی که صدر مائوتسه دون تثبیت نموده شروع میکنیم: قهر، ضرورت قهر انقلابی، یك قانون جهانشمول و بدون استثناء است. قهر انقلابی ما را قادر میسازد تضادهای اساسی را بوسیله یك ارتش از طریق جنگ خلق حل کنیم. چرا تز صدر مائو نقطه شروع ماست؟ زیرا معتقدیم مائو در این مورد مارکسیسم را مورد تاکید مجدد قرار داد و اثبات نمود که این قانون بهیچ ترتیب استثناء پذیر نیست. این گفته مارکس که قهر مامای تاریخ است کماکان گفته ای کاملا معتبر و عظیم می باشد. لنین به تشریح قهر پرداخت و از ستایش نامه قهر انقلابی نوشته انگلس، سخن گفت. اما این صدر مائو بود که جهانشمول بودن و استثناء ناپذیر بودن قهر را بما آموخت. بهمین دلیل است که ما این تز مائو را نقطه شروع خود قرار میدهیم. این یك مسئله اساسی مارکسیسم است زیرا بدون قهر انقلابی هیچ طبقه ای نمیتواند جایگزین طبقه ای دیگر شود و نمیتوان نظم کهن را برای ایجاد نظمی نوین (که امروز بمعنای نظمی نوین تحت رهبری پرولتاریا از طریق احزاب کمونیست است) سرنگون نمود.

مسئله قهر انقلابی، موضوعی است که بارها مورد مجادله قرار گرفته و بنابراین ما کمونیستها و انقلابیون باید اصول خویش را مورد تاکیدی مجدد قرار دهیم. مسئله این است که قهر انقلابی را فی الواقع چگونه باید توسط جنگ خلق عملی کرد. ما به این سئوال اینطور می نگریم که وقتی صدر مائو تئوری جنگ خلق را تدوین کرد و آن را به پراتیك گذاشت پرولتاریا را به خط نظامیش، به تئوری و پراتیکی که اعتبار جهانشمول داشته و بنابراین در هر کجا بر حسب شرایط مشخص بکار بردنی است، مجهز نمود.

ما به مسئله جنگ اینگونه می نگریم. جنگ دو جنبه دارد: نابود کننده و سازنده. ساختن، جنبه عمده جنگ است. اگر به مسئله اینطور نگاه نشود انقلاب تحلیل میرود؛ تضعیف میشود. از سوی دیگر، از همان موقعی که خلق برای سرنگونی نظم کهن سلاح بر میدارد، ارتجاع در صدد درهم شکستن، نابودی و محو مبارزه برمی آید و در این راه از همه وسایلی که در دسترس دارد منجمله کشتار جمعی استفاده میکند. این را در کشور خود دیده ایم. در حال حاضر نیز شاهدش هستیم و تا زمانیکه بالاخره دولت کهنه پرو نابود گردد شاهد این امر خواهیم بود.

این گفته مارکس که قهر مامای تاریخ است کماکان گفته ای کاملا معتبر و عظیم می باشد. لنین به تشریح قهر پرداخت و از ستایش نامه انگلس در مورد قهر انقلابی سخن گفت. اما این صدر مائو بود که جهانشمول بودن و استثناء ناپذیر بودن قهر را بما آموخت. بهمین دلیل است که ما این تز مائو را نقطه شروع خود قرار میدهیم.

تا آنجائی که به باصطلاح «جنگ کثیف» مربوط میشود مایلم صرفا خاطر نشان سازم که به ادعای آنها ارتش ارتجاعی این جنگ کثیف را از ما آموخته است. این اتهام بروشنی نشانگر عدم فهم انقلاب و مفهوم جنگ خلق است. ارتجاع از طریق ارتش و دیگر نیروهای سرکوبگر در صدد دستیابی به هدف نابودی و محو ماست. چرا؟ زیرا ما نیز میخواهیم همینکار را بکنیم یعنی آنها را بمنزله یك طبقه محو و نابود نمائیم. ماریاتگی گفت که فقط با نابودی و محو نظم کهنه است که یك نظم اجتماعی نوین میتواند متولد شود. در تحلیل نهائی ما این مسائل را در پرتو اصل پایه ای جنگ که توسط صدر مائو تدوین شده مورد قضاوت قرار میدهیم: اصل نابودی نیروهای دشمن و حفظ نیروهای خودی. ما خیلی خوب میدانیم که ارتجاع کشتار جمعی را پیاده کرده، میکند و خواهد کرد. ما در این مورد کاملا روشن هستیم. و نتیجتا مسئله بهائی که باید بپردازیم مطرح میشود: برای نابودی دشمن و حفظ خود، و علاوه بر آن برای گسترش نیروهای خود، باید در جنگ بهائی بپردازیم، بهائی با خون؛ نیاز است که برای پیروزی جنگ خلق بخشی فدا شود.

اما در مورد تروریسم. آنها مدعیند که ما تروریست هستیم. من به این مسئله جواب میدهم و هرکس میتواند در موردش فکر کند: آیا این امپریالیسم یانکی بویژه ریگان نبود که بر همه جنبش های انقلابی مارك تروریست چسباند؟ اینطور بود یا نبود؟ آنها بدین طریق میخواهند ما را بی اعتبار و منفرد کنند تا نابودمان نمایند. این رویای آنهاست. و فقط امپریالیسم یانکی و سایر قدرتهای امپریالیستی نیستند که با باصطلاح تروریسم سر جنگ دارند. سوسیال امپریالیسم و رویزیونیسم و امروز شخص گورباچف هم پیشنهاد اتحاد علیه تروریسم را میدهند. اتفاقی نیست که در هشتمین کنگره حزب کار آلبانی، رامیز آلیا نیز خود را وقف مبارزه با تروریسم کرده است.

بسیار مفید خواهد بود که نوشته لنین را بخاطر آوریم: «زنده باد پیشگامان ارتش انقلابی خلق! این دیگر توطئه ای علیه مشتی شخصیتهای تنفر انگیز نیست؛ این دیگر عملی انتقامجویانه و از سر استیصال نیست؛ این صرفا «ارعاب» نیست. نه. این آغاز حساب شده و تدارك یافته عملیات یك رسته از ارتش انقلابی است.» «خوشبختانه دوره ای که بعلت انقلابی نبودن خلق، انقلاب توسط تروریستهای منفرد «انجام میشد»، بسر آمده است. بمب دیگر سلاح «بمب انداز» منفرد نیست و بطور اساسی به سلاح خلق بدل گشته است.»

اما جنگ خلق آنچنان تکان دهنده است که اینها مجبورند به ابعاد سراسری آن اعتراف کرده و اذعان دارند که به مسئله عمده مقابل پای دولت پرو تبدیل گشته است. چه تروریسمی قادر به انجام چنین کاری است؟ هیچیك.

لنین بما آموخت که دوره عوض شد و بمب به سلاح رزمی طبقه ما، سلاح خلق بدل گشت و آنچه مد نظر ماست دیگر یك توطئه، یك عمل مجرد انفرادی نبوده بلکه عملیات یك حزب، بر پایه یك نقشه، یك سیستم و توسط یك ارتش است. بنابراین، تروریسمی که بما نسبت میدهند چیست؟ یك بهتان خالص.

آخرین نکته اینست که ما همیشه باید بخاطر داشته باشیم، بویژه در جنگ کنونی، این دقیقا مرتجعین هستند که از تروریسم بمنزله یکی از وسایل مبارزاتی شان استفاده میکنند و مکررا اثبات شده که قوای مسلح دولت پرو بطور روزمره این شکل را بکار میگیرند. با توجه به این مسائل، باید نتیجه گیری کنیم کسانی که استدلال آنها بدلیل به لرزه درآمدن زمین زیر پایشان، حاکی از درماندگی است، مایلند بر ما اتهام تروریسم بزنند تا جنگ خلق را از دیده ها پنهان دارند. اما جنگ خلق آنچنان تکان دهنده است که اینها مجبورند به ابعاد سراسری آن اعتراف کرده و اذعان دارند که به مسئله عمده مقابل پای دولت پرو تبدیل گشته است. چه تروریسمی قادر به انجام چنین کاری است؟ هیچیك. بعلاوه آنها دیگر نمیتوانند نافی نقش رهبری کننده حزب کمونیست در جنگ خلق باشند. و در حال حاضر برخی از آنها شروع به بازبینی قضایا کرده اند؛ ما نباید بطور شتابزده در پی حذف کسی باشیم. کسانی هستند که میتوانند به پیش گام بردارند. اما بقیه، یعنی کسانی از قماش «دل پرادو»، هرگز.

ال دیاریو: برخی از صفات مشخصه جنگ خلق پرو چیست و چگونه میتوان آن را از سایر مبارزاتی که در جهان، در آمریکای لاتین جاری است، یا از مبارزه «جنبش انقلابی توپاك آمارو» تمیز داد؟

صدر گونزالو: سئوال خوبی است. متشکرم که آن را مطرح کردید زیرا

فرصتی است که بتوانیم در مورد به اصطلاح «دگماتیسم» حزب بیشتر صحبت کنیم. حتی بعضی ها هستند که میگویند ما به غلط در دوره ای بدنبال بکاربست صدر مائو هستیم که تئوریهای او دیگر بکاربستنی نیست. خلاصه، آنها آنقدر یاوه سرائی میکنند که ما خود را کاملا محق میدانیم از ایشان بپرسیم اصلا میدانند در مورد چه دارند حرف میزنند. این شامل سناتور عالیمقامی که تخصصش بررسی قهر است هم میشود.

جنگ خلق را بر حسب خصلت انقلاب و منطبق بر شرایط مشخص هر کشور، بطور جهانشمول میتوان بکار بست. وإلا، آن را نمیتوان انجام داد. در مورد ما، صفات مشخصه کاملا روشن است. این مبارزه ای است که در روستا و شهر به پیش میرود؛ همانطور که در نقشه سال ۱۹۶۸ جنگ خلق مطرح شده بود. اینجا ما یك تفاوت، یك صفت مشخصه داریم: پیشبرد جنگ در روستا و شهر. ما معتقدیم که این به شرایط مشخص ما برمیگردد. مثلا آمریکای لاتین شهرهائی دارد که نسبت به شهرهای سایر قاره ها بزرگتر است. این در آمریکای لاتین واقعیتی است که نمیتوان نادیده گرفت. مثلا به پایتخت پرو نگاه کنید که درصد عظیمی از اهالی کشور را در خود جای داده است. بنابراین ما نمیتوانیم شهر را نادیده بگیریم و باید جنگ را در آنجا نیز گسترش داد. اما مبارزه در مناطق روستائی عمده است و مبارزه در شهر، یك مکمل ضروری است. این یك صفت مشخصه است. صفت مشخصه دیگری نیز وجود دارد.

در آغاز جنگ خلق،ما با پلیس رو در رو بودیم. این واقعیتی است زیرا تنها از دسامبر ۱۹۸۲ بود که ارتش وارد جنگ شد. این حرف بدان معنا نیست که ارتش قبل از این تاریخ نقش حمایتی بازی نمیکرد. ارتش علاوه بر اینکه پروسه رشد ما را بررسی مینمود، نقش حمایتی هم بازی میکرد. این یك صفت مشخصه بود زیرا ما بدون آنکه مجبور باشیم نیروهای مسلح گسترده تری را مغلوب کنیم (چون وارد جنگ نشده بودند) در روستا خلاء قدرتی بوجود آوردیم و باید قدرت نوین را برقرار میکردیم. آنها تا آن موقع وارد جنگ نشده بودند و وقتی وارد شدند بدان دلیل بود که ما قدرت خلق را ایجاد نموده بودیم. این اوضاع سیاسی خاص کشور ما بود. اگر بجای روح تئوریهای مائو سعی میکردیم خط به خط نوشته هایش را پیاده کنیم باید بجای برقرار کردن قدرت نوین می نشستیم و انتظار نیروهای مسلح را می کشیدیم. در اینصورت در گل گیر میکردیم بدون راه پس و پیش. مشخصه دیگر، ساختار ارتش بود که قبلا درباره اش صحبت کرده ام.

همه اینها ویژگی هستند. ما تا بحال از روستا و شهر، از چگونگی پیشبرد جنگ، از ارتش، از چگونگی ظهور قدرت نوین صحبت کردیم؛ نظامی کردن حزب نیز یك ویژگی دیگر است. اینها چیزهای خاصی است که بر واقعیات ما، بر بکاربست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، بر تئوری صدر مائو درباره جنگ خلق، بر شرایط کشور ما منطبق است. آیا این امر ما را از سایر مبارزات متفاوت میکند؟ بله.

مناطق پایگاهی جوهر جنگ خلق است... با ایجاد خلاء قدرت در مناطق روستائی، این سئوال برای ما مطرح شد که اکنون چه باید کرد؟ و ما تصمیم به ایجاد کمیته های خلق گرفتیم که مبارتند از دیکتاتوری مشترك و قدرت نوین. در آغاز این کمیته ها را بطور مخفی ایجاد کردیم زیرا میدانستیم ارتش بزودی با ما وارد جنگ خواهد شد. شمار این کمیته ها صد چندان افزایش یافت. کمیته های مربوط به یك ناحیه، یك منطقه پایگاهی را تشکیل میدهند و مجموعه این مناطق پایگاهی، جمهوری دمکراتیك نوین خلق که در حال شکل گیری است را تشکیل میدهند.

چرا ما با سایرین فرق داریم؟ زیرا ما جنگ خلق را به پیش می بریم و این با سایر مبارزات آمریکای لاتین فرق دارد. در کوبا، جنگ خلق به پیش برده نشد، اما آنها هم ویژگیهای خود را داشتند که عمدتا بفراموشی سپرده اند. قبلا میگفتند که کوبا یك مورد استثنائی است (چه گوارا این را میگفت) زیرا امپریالیسم آمریکا درگیر نشد. بعدا این حرف را فراموش کردند. بغیر از این، در کوبا حزب کمونیستی وجود نداشت که رهبری را بدست گیرد. مسائل و صفات مشخصه خط و مشی کوبائی عبارتند از: تجزیه طبقاتی نا کافی الزام آور میسازد که ناجیان ستمدیدگان را نجات دهند؛ ارائه انقلاب سوسیالیستی و در واقع کاریکاتوری از انقلاب؛ جبهه متحد اما بدون بورژوازی ملی؛ عدم نیاز به مناطق پایگاهی؛ و همانطور که اشاره شد، عدم نیاز به حزب. آنچه امروز در آمریکای لاتین شاهد هستیم صرفا تکامل همین مواضع است که فقط بیش از پیش در خدمت سوسیال امپریالیسم و رقابتش با امپریالیسم یانکی بر سر هژمونی جهانی قرار میگیرد. این را بوضوح در آمریکای لاتین می بینیم. «جنبش انقلابی توپاك آمارو» هم بر حسب شناخت اندکی که از آن داریم در همین دسته بندی میگنجد.

آخرین موضوع افتراق ما از سایرین (ببخشید اگر پافشاری میکنم) به استقلال، اتکاء بخود و تصمیم گیری های مستقلانه مربوط میشود. دیگران چون چنین ویژگیهائی ندارند بعنوان مهره مورد استفاده قرار میگیرند، اما ما اینطور نیستیم. و یك تفاوت عمیق اینست که ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را راهنمای خویش قرار داده ایم و سایرین خیر. خلاصه آنکه، بزرگترین اختلاف، اختلاف اساسی در نقطه عزیمت ماست. نقطه عزیمت ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم است که با توجه به شرایط مشخص کشور ما بکار بسته شده است. و ما باز هم تاکید میکنیم، این ویژگیهای مشخص نشانگر قلابی بودن اتهام باصطلاح دگماتیسم است که بما می بندند. آنها اینکار را به نیابت اربابانشان انجام میدهند.

ال دیاریو: صدر، آیا «جنبش انقلابی توپاك آمارو» بنظر شما یك نقش ضدانقلابی در این کشور بازی میکند؟

صدر گونزالو: «جنبش انقلابی توپاك آمارو» مواضعی دارد که می باید ما را بفکر بیندازد. مثلا، آنها بقول خودشان آتش بس به آپرا را رعایت کردند تا اینکه آپرا به خلق حمله کرد. اما همانطور که همه میدانیم گارسیا پرز درست همانروزی که رئیس جمهور شد، توده ها را در پایتخت جمهوری سرکوب کرد. در اکتبر ۱۹۸۵ کشتار زندان لوریگانچو اتفاق افتاد. آیا خلق مورد حمله قرار گرفته بود یا نه؟ و چقدر طول کشید تا آنها از آتش بس دست بکشند؟ برخی مسائل باید آدم را بفکر بیندازد.

ال دیاریو: شما برای مناطق پایگاهی اهمیت زیادی قائل هستید. ممکن است بگوئید این مناطق چگونه ساخته میشوند؟ نظرتان در مورد قیام چیست و چگونه به تدارك آن مشغولید؟

صدر گونزالو: مناطق پایگاهی جوهر جنگ خلق است. بدون آن جنگ خلق نمیتواند توسعه یابد. پیش از این در مورد شرایط خاصی که در نیمه دوم سال ۱۹۸۲ در مقابلمان قرار گرفت، صحبت کردم. ما در حال توسعه مرحله نهائی کارزار گسترش جنگ چریکی بودیم که هدفش عبارت بود از نابود کردن مناسبات استثماری نیمه فئودالی. ما حملات خود را متوجه گاموناليسم [اشاره دارد به مناسبات نیمه فئودالی در روستای پرو - مترجم] که پایگاه قدرت دولتی است و تا زمانیکه نابودش نکنیم پایگاه آن باقی خواهد ماند، نمودیم. ما به ایراد ضربات ادامه دادیم و شکستهای نابود کننده و حقارت باری بر نیروهای پلیس وارد آوردیم. این را فقط ما نمی گوئیم. مثلا خبرنگاران مجله «اکسپرسو» نیز در این باره گزارش داده اند و مسلما قضاوت آنان از احساسات انقلابی سرچشمه نمی گیرد. با ایجاد خلاء قدرت در مناطق روستائی، این سئوال برای ما مطرح شد که اکنون چه باید کرد؟ و ما تصمیم به ایجاد کمیته های خلق گرفتیم

که عبارتند از دیکتاتوری مشترك و قدرت نوین. در آغاز این کمیته ها را بطور مخفی ایجاد کردیم زیرا میدانستیم ارتش بزودی با ما وارد جنك خواهد شد. شمار این کمیته ها صد چندان افزایش یافت. کمیته های مربوط به یك ناحیه، یك منطقه پایگاهی را تشکیل میدهند و مجموعه این مناطق پایگاهی، جمهوری دمکراتیك نوین خلق که در حال شکل گیری است را تشکیل میدهند. کمیته ها، مناطق پایگاهی و جمهوری دمکراتیك نوین خلق بدین ترتیب زاده شدند.

زمانیکه ارتش وارد جنك شد ما ملزم به مبارزه ای دشوار شدیم. آنها برای احیای نظم کهن می جنگیدند و ما برای ممانعت از احیاء؛ تا اینکه بتوانیم قدرت نوین را برقرار سازیم.

آنها قتل عامی بشدت خونین و مطلقا بیرحمانه براه انداختند. ما با چنك و دندان جنگیدیم. در سال ۱۹۸٤ ارتجاع و بالاخص ارتش چنین انگاشتند که ما شکست خورده ایم. در اینجا شما را رجوع میدهم به اسنادی که معرف حضور ایشان است (زیرا اسناد خودشان می باشد). در این اسناد گفته اند که ما دیگر خطری برایشان محسوب نمی شویم و MRTA خطرناك است. اما نتیجه چه شد؟ کمیته های خلق و مناطق پایگاهی چند برابر شدند و پایه ای ایجاد شد که بعدا مناطق پایگاهی را توسعه دهیم. ما امروز مشغول اینکار هستیم.

در مورد قیام، من معتقدم این مسئله ای بسیار مهم است. در شرایطی که ما حزب را بازسازی کرده و ایدئولوژی روشنی اتخاذ کرده بودیم، اوضاع انقلابی رشد یابنده در کشوری مانند کشور ما آغاز جنك خلق را میسر ساخت. ایجاد مناطق پایگاهی، رشد ارتش چریکی خلق و جنك خلق به توسعه فزونتر اوضاع انقلابی یاری می رساند.

بنابراین، با در نظر گرفتن آنچه صدر مائو گفته است، کلیت این اوضاع بوضعیتی منتهی میشود که او آن را اوج مبارزه خواند یا لنین آن را بحران انقلابی نامید. زمانیکه به آن نقطه برسیم، قیام رخ میدهد. این تئوری جنك خلق است و چیزی است که ما هم اکنون در حال انجامش هستیم و بر پایه آن پیشروی میکنیم. بنابراین، از آنجا که روند جنك خلق الزاما ما را به نقطه اوج مبارزه خواهد رساند باید قیام را که در نهایت بمعنای فتح شهرهاست، تدارك ببینیم. از آنجائی که قیام یك ضرورت است، ما درباره آن می اندیشیم و برایش آماده میشویم. بدون آن نمی توانیم به پیروزی سراسری دست یابیم.

مسئله شهرها برای ما چگونه مطرح است؟ سالهاست که ما کارمان را در شهرها و مناطق روستائی توسعه بخشیده ایم. حقیقت آن است که با اینکار جابجائی و تغییری در جنك خلق حاصل شده است. اکنون اوضاع ما بگونه ای است که باید به این سئوال پاسخ دهیم: شهر، یا عامتر بگوئیم شهرها، را چگونه باید آماده کرد. این امر مرتبط است با توسعه بخشیدن بکار توده ای، اما در چارچوب جنك خلق و در خدمت به آن. ما اینکار را کرده ایم و ادامه میدهیم. نکته اینجاست که ما دست به گسترش بیشتر آن زده ایم. بنظر ما فعالیت در شهرها لازم الاجراء است و باید آن را هر چه بیشتر شدت بخشید چرا که پرولتاریا در اینجا متمرکز است و ما نمی توانیم او را در دست رویزیونیسم یا اپورتونیسم بحال خود رها کنیم.

حلبی آبادها در شهرها بوده و دربر گیرنده جمعیتی عظیم هستند. ما از سال ۱۹۷٦ برای کار در شهرها خطوط راهنما داشتیم که عبارت بود از اینکه حلبی آبادها و حاشیه نشین ها اساس و پرولتاریا نیروی رهبری کننده است. این سیاست ماست و ما آنرا در حال حاضر نیز تحت شرایط جنك خلق بکار می بندیم.

کدام بخش از توده ها هدف کار و فعالیت ما هستند؟ این را خودتان میتوانید ببینید. از آنچه تاکنون گفته شد روشن است که توده های وسیع حلبی آبادها و حاشیه نشینها مانند کمربندی آهنین دشمن را محاصره کرده و نیروهای ارتجاع را مهار خواهند زد.

ما باید بطور فزاینده ای به جلب طبقه کارگر بپردازیم تا اینکه آنها و خلق رهبری ما را برسمیت بشناسند. ما کاملا واقفیم که این امر زمان و تجربه مکرر خواهد برد تا اینکه طبقه ما ببیند، بفهمد و تاکید کند که این حزب پیشاهنك اوست؛ و توده های خلق ببینند که دارای مرکزی هستند که رهبریشان میکند. با توجه به اینکه مکررا کلاه سرشان گذاشته اند ما این حق را به آنها میدهیم! چقدر به امیدهای آنان ـ به پرولتاریا، به توده های حلبی آبادها، به خرده بورژوازی و به روشنفکران ـ خیانت شده است! ما باید چنین خواستی از جانب آنان را درك کنیم و روشن است که چنین حقی دارند. ما موظفیم که فعالیت کنیم تا به آنان ثابت نمائیم، به آنان نشان دهیم که واقعا پیشاهنك آنان هستیم و اینکه آنها باید ما را به صورت پیشاهنك برسمیت بشناسند.

ما بین پیشاهنك بودن و یك پیشاهنك برسمیت شناخته شدن بودن، فرق میگذاریم. طبقه ما این حق را دارد و هیچ کس نمیتواند این حق را از او سلب کند. توده های خلق نیز بهمین ترتیب. ما اینطور فکر می کنیم. ما فکر نمی کنیم که پرولتاریا و خلق ما را یکشبه بصورت پیشاهنك و تنها مرکزیت خود برسمیت خواهند شناخت. ما باید به چنین موقعیتی دست یابیم تا بتوانیم انقلاب را به نحوی درخور بسرانجام برسانیم. پس باید پشتکار بخرج دهیم، و اشکال مختلف بعنوان بخشی لاینفك از کار توده ای خود بوجود آوریم تا اینکه توده ها از خود جنك خلق بیاموزند؛ تا اینکه به ارزش سلاح، به اهمیت تفنك پی ببرند. صدر مائو میگوید دهقانان باید به اهمیت تفنك آگاه گردند، این واقعیتی است. از اینرو ما کارمان را بدین نحو پیش میبریم. ما اشکال نوین می آفرینیم و بدین ترتیب کار توده ای خود را در چارچوب جنك خلق و در خدمت بدان توسعه میبخشیم.

این مرتبط است به یك چیز دیگر ـ یعنی با «جنبش انقلابی در دفاع از خلق» MRDP که محور آن «مرکز مقاومت» میباشد. ما این را به صراحت میگوئیم. اینها دیگر اشکال سازمانی، دیگر اشکال مبارزاتی هستند که با جنك خلق متناسبند. اینها نمیتوانند همان اشکال عادی باشند. اینها خصلتی متفاوت دارند؛ این واقعیت کنکرت است. در نتیجه ما علاوه بر حزب، ارتش چریکی خلق، جنبش انقلابی در دفاع از خلق، تشکلات دیگری را هم که برای حیطه های مختلف فعالیت بوجود آمده، رشد میدهیم.

ما باید روحیه مبارزه جوئی توده ها را تحریك کنیم تا توان نهفته در آنها و در طبقه ما به فعل درآید. نگاهی به برخی مثالها بیندازیم. امروز ما شاهد افزایش هنگفت قیمتها هستیم. چرا هیچ اعتراض توده ای علیه آن نیست؟ چه کسی توده ها را عقب نگاه داشته؟ لنین میگوید که اعتراض لرزه بر اندام ارتجاع میندازد؛ زمانی که طبقه ما در خیابانها رژه میرود ارتجاع بخود میلرزد. این چیزی است که ما میخواهیم بکار بندیم ؛ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به ما چنین میاموزد. طبقه ما از بطن مبارزه بوجود آمده و رشد میکند؛ خلق نیز بهمچنین. ما باید تجارب توده ها، تجارب خود خلق را سنتز کرده و به آنها در ایجاد اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی خودشان کمك کنیم تا اشکال هرچه پیشرفته تر سازمانی و مبارزاتی را در شهرها اتخاذ کنند و بدین نحو تعلیم ببینند.

نظر ما چیست؟ روشن است که مرکز کار در روستا است، اما برای قیام مرکز عوض میشود و به شهر گذر میکند. این حتی بدان معناست که همانگونه که در آغاز ما جنگجویان و کمونیستها را از شهر به روستا بردیم، بعدا باید آنها را از روستا به شهر ببریم. مسیر این خواهد بود و ما بدین نحو در تدارك قیام وزنه خود را منتقل میکنیم. باید بدنبال شرایطی باشیم که درآمیختن عملیات «ارتش چریکی خلق» با عملیات قیامی در شهرها ـ در یك یا چند شهر ـ را امکانپذیر سازد. این چیزی است که برای ما ضرورت دارد.

هدف از قیام، فتح شهرها جهت کسب پیروزی سراسری برای جنك خلق است. اما ما باید تلاش کنیم که وسائل تولید را

حفظ نمائیم(ارتجاع در صدد نابودی آن خواهد بود) و زندانیان جنگی انقلابی یا انقلابیون شناخته شده را حفظ کنیم(که ارتجاع در پی محو کردن آنها خواهد بود) و نیز به تعقیب دشمنان خود پرداخته آنان را برجایشان بنشانیم بطوریکه نتوانند لطمه ای به ما وارد کنند. اینها درسهائی است که در مورد قیام بما آموخته شده است. و قیام همین است. لنین بما آموخت که چگونه برای قیام زمینه چینی کنیم و صدر مائو بما نقش قیام در جنگ خلق را نشان داد. ما قیام را اینگونه میبینیم و بدین ترتیب برایش تدارک میبینیم . این راهی است که باید طی کنیم و داریم طی میکنیم.

باید در مورد یك نکته بسیار روشن باشیم. قیام یك انفجار ساده و خودبخودی نیست. خیر، چنین چیزی خطرناك است؛ معهذا میتواند اتفاق بیفتد. و بهمین دلیل است که قیام باید از هم اکنون مشغله ما باشد. بنظر ما برخیها ممکنست بخواهند از جنگ خلق به نفع خود استفاده کنند. چندی پیش، در یکی از جلسات کمیته مرکزی احتمالات را بررسی کردیم. و یکی از آنها اینست که رویزیونیستها یا دیگران بخواهند «قیامهائی» براه اندازند برای اینکه در پروسه رشد جنگ خلق اخلال بوجود آورند؛ یا برای اینکه موقعیتهائی را بدست آورده و به اربابان سوسیال امپریالیست خود ـ یا هر قدرتی که آنان را هدایت میکند ـ خدمت کنند زیرا نیروهای بسیاری بدین نحو بدنبال بهره جوئی از ما خواهند بود.

ال دیاریو: صدر، حزب تحت چنین شرایطی چه خواهد کرد؟

صدر گونزالو: تحت چنین شرایطی، ما همانکاری را خواهیم کرد که لنین کرد: به توده ها خواهیم گفت که الان وقتش نیست. اما اگر توده ها دست به قیام زدند دوشادوش آنان خواهیم جنگید و بدین طریق میتوانیم همراه هم به یك عقب نشینی منظم دست بزنیم و لطمات وارد بر توده ها را به حداقل ممکن برسانیم. و اگر همراه آنان کشته شدیم خون ما بیش از پیش با خونشان درهم خواهد آمیخت. این چیزی است که لنین در مبارزات مشهور ژوئیه ۱۹۱۷ بما آموخت. زیرا ما نمیتوانیم فقط به توده ها بگوئیم که اشتباه میکنند و بگذاریم که وقایع این را به آنها بفهماند. نه، نمیتوانیم چنین کنیم. توده ها، توده ها هستند؛ طبقه ما، طبقه ماست و اگر آنها جهت صحیح را در پیش نگیرند و شرایط آنها را درمانده ساخته و بسوی چنین اوضاعی سوق دهد، یا حتی اگر کسانی عمدا آنها را به این سو و آن سو بکشانند، ما باید با آنها باشیم و در کنارشان باشیم تا بتوانیم به آنها کمك کنیم که اوضاع نامساعد را درك کنند، دوش بدوششان نبرد کنیم تا بتوانیم به آنها کمك کنیم به بهترین نحو ممکن دست به عقب نشینی بزنند. و سپس خواهند دید که ما در لحظات دشوار و تا به آخر با آنها هستیم. این بهترین راه آگاه کردن و قانع کردنشان نسبت به این نکته است که ما حزب آنها هستیم. ما چنین کاری خواهیم کرد.

ال دیاریو: صدر، یك سئوال دیگر دارم. در صحبت از اشکال مبارزاتی در شهر، نقش اتحادیه ها را چگونه ارزیابی میکنید؟

صدر گونزالو: همان ارزیابی که مارکس از آنها در اثر «گذشته، حال و آینده اتحادیه های کارگری» ارائه کرده است. مارکس صد سال پیش گفت که اتحادیه های کارگری نخست انجمن های ساده ای برای دفاع از کارگران در زمینه اقتصادی بودند. این گذشته آنهاست. و حال آنها برای متشکل تر شدن و برای رشد سیاسی است. و آینده آنها، خدمت به کسب قدرت است. مارکس قبلا اینها را بما گفته است. پس مشکل چیست؟ چگونگی ادغام این دو مبارزه. همانطور که مارکس گفت مبارزه اقتصادی یك جنك چریکی است. مبارزه ای که طبقه ما، پرولتاریا و خلق بر سر دستمزد، ساعات کار، شرایط کار و سایر حقوق به پیش میبرد. وقتی اعتصاب آغاز میشود، این یك جنك چریکی است که در آن توده ها نه فقط به دور یك موضوع اقتصادی و یا سیاسی، که منافع عموم در آنست میجنگند بلکه برای لحظات بزرگ آینده آماده میشوند. بنابراین مسئله برای ما اینست که مبارزه اقتصادی را چگونه با مبارزه برای کسب قدرت ربط دهیم. ما اسم این کار را کار توده ای در جریان جنك خلق و در خدمت به جنك خلق گذاشته ایم.

ال دیاریو: صدر، شما از بحران انقلابی حرف زدید. آیا به اعتقاد شما در کوتاه مدت چنین چیزی مشهود است؟

صدر گونزالو: مسئله، پیروزی جنك خلق است و این عمدتا توسط اینکه چقدر بیشتر و چقدر بهتر بجنگیم تعیین میشود. و همانطور که قبلا گفتم، قیام ضربه مهلك است که ما باید آماده ایراد آن شویم و با جدیت در حال تدارکش هستیم. ما باید این احتمال را در نظر بگیریم که دیگران ممکن است بخواهند از آن بنفع خود استفاده کنند. اما مسئله عمده تعیین زمان قیام، لحظه مساعد است.

ال دیاریو: چرا حزب کمونیست پرو جنك خلق را در سال ۱۹۸۰ آغاز کرد؟ توضیح نظامی و تاریخی این امر چیست؟ حزب کمونیست پرو برای آغاز جنك، کدامین تحلیل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را انجام داد؟

صدر گونزالو: ما کشور خود را خصوصا از جنك جهانی دوم به بعد، مورد مطالعه قرار دادیم و دیدیم که جامعه پرو در پروسه تکاملیش به اوضاعی پیچیده وارد شده است. تحلیل خود حکومت نشان میداد که در دهه ۱۹۸۰ مسائل وخیمی پیش خواهد آمد. در پرو میتوان شاهد بحرانهائی بود که هر ده سال یکبار در نیمه دوم هر دهه رخ میدهد و هر بار حادتر از پیش است. بعلاوه ما ازسرمایه داری بوروکراتیك تحلیل کردیم که اوضاع را برای انقلاب مهیاتر میسازد. در سال ۱۹۸۰ قرار بود حکومت از طریق انتخابات دست بدست شود. معنایش این بود که حکومت جدید برای روی غلتك انداختن امور دولتش به یکسال و نیم تا دو سال وقت نیاز خواهد داشت. بنابراین نتیجه گرفتیم که سرمایه داری بوروکراتیك شرایط را برای انقلاب پخته تر کرده و دهه دشوار ۱۹۸۰ نیز با بحران، حکومت منتخب و غیره نزدیك است. همه اینها گرهگاه بسیار مساعدی برای جنك خلق فراهم آورد و این موضع را که در شرایط سر کار آمدن یك حکومت جدید، مبارزه مسلحانه (و در مورد ما جنك خلق) نمیتوان آغاز نمود، رد کرد.

وقایع، نادرستی این موضع را نشان داده است. ارزیابی ما این بود. وقتیکه حکومت جدید سر کار آمد اوضاع چنین بود؛ یعنی ارتش که پس از ۱۲ سال حاکمیت از حکومت بیرون رفته بود نه براحتی میتوانست فی الفور وارد مبارزه با ما شود و نه اینکه فی الفور دوباره سکان دولت را در دست گیرد. چرا که فرسوده و بی اعتبار شده بود. داده های مشخص و واقعیات اینها بودند.

قبل از این دوره، ما مطرح کرده بودیم که شرکت در مجلس موسسان غلط است و فقط باید آن را تحریم کرد. زیرا شرکت در آن، صرفا خدمت به بازسازی دولت پرو و تدوین یك قانون اساسی شبیه آنچه وجود داشت، می بود. همه اینها پیش بینی شده بود. و در این مورد، مسئله غیر قابل پیش بینی وجود نداشت. بنابراین مدتی بود که ما نقشه ریخته بودیم پایه های آغاز جنك خلق را بگذاریم و قبل از تشکیل حکومت جدید حرکت خود را بکنیم که کردیم. ما در روز ۱۷ ماه مه، یك روز قبل از انتخابات مبارزه مسلحانه را آغاز کردیم.

نقطه شروع ما اینست: هر طبقه ای شکل خاص جنك خود، و بنابراین استراتژی خود را دارد. پرولتاریا استراتژی خویش یعنی جنك خلق را بوجود آورده است، و این یك استراتژی برتر است... برخی تحلیلگران نظامی موضوع را چنین طرح میکنند: کمونیستها هنگامیکه اصول خویش را بکار بسته اند هرگز در جنگی شکست نخورده اند. آنها فقط جنگهائی را باخته اند که در آنها اصول خود را بکار نبسته اند.

ما فکر کردیم تحت چنین شرایطی میتوانیم عملیات خود را آغاز کرده و حتی آن را گسترش دهیم و بحداکثر ممکن

پیشروی کنیم، و این دقیقا همانکاری بود که انجام دادیم. بعلاوه فکرش را هم میکردیم که در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، بحرانی جدی تر از قبل رخ خواهد داد و بنابراین شرایط بهتری برای پیشروی وجود خواهد داشت. آغاز جنگ خلق بر پایه این ملاحظات طراحی شد. ولی گفته شده که ما بدون فکر، و صرفا دگماتیستی دست به عمل زدیم. به چه صورت؟ بعضی ها درباره تفکر جزمی موعظه میکنند در حالیکه خود هر چه می شنوند را بدون فکر قبول میکنند.

به این دلایل، ما آن لحظه را برگزیدیم و تحولات صحت تصمیم گیری ما را اثبات کرده است. روشن بود که «بلونده» از کودتا می ترسد و بنابراین ارتش را محدود خواهد کرد. و این چیزی بود که ما علنا بحث کردیم. آیا پیش بینی این مسئله کار دشواری بود؟ نه. زیرا او تجربه سال ۱۹۶۸ را داشت. این چیزها را میشد محاسبه کرد و ما یاد گرفته بودیم مسائل را ارزیابی و تجزیه و تحلیل کنیم و بسنجیم. ما را اینگونه آموزش دادند. صدر در ارتباط با این مسائل بویژه مسئله تدارك بسیار سخت گیر بود. ما معتقدیم که وقایع بر تحلیل ما مهر تایید نهاده است. ارتش تا دو سال نتوانست وارد عمل شود. درست است یا نه؟ حالا آنها میگویند اطلاعات امنیتی را که در اختیار داشتند سوزانده بودند. خلاصه، حکومت جدید برای استقرار دستگاه اداری خود مشکلاتی داشت و واقعیات این را نشان داد. سپس بحران فرا رسید. ارتش با واحدهای بسیار بزرگ وارد نبرد شد و ما بعد از چند سال جنك با آنها قدرتمندتر شده و همچنان به شکوفائی و رشد ادامه میدهیم. اینها دلایل شروع جنك خلق در سال ۱۹۸۰ بود و واقعیات نشان میدهد که اشتباه نمیکردیم. حداقل در خطوط کلی، یعنی جائی که آدم نباید خطا کند، به خطا نرفتیم.

ال دیاریو: با توجه به اینکه در این جنك، دو استراتژی در نبردند میتوانید پروسه تکاملی نقشه های نظامی خودتان، پیشرفتهای نظامی و مشکلاتی که داشتید را توضیح دهید؟

صدر گونزالو: نقطه شروع ما اینست: هر طبقه ای شکل خاص جنك خود، و بنابراین استراتژی خود را دارد. پرولتاریا استراتژی خویش یعنی جنك خلق را بوجود آورده است، و این یك استراتژی برتر است. بورژوازی هرگز نمیتواند استراتژی برتری نسبت به جنك خلق ارائه دهد. بعلاوه، یك استراتژی پیشرفته تر از استراتژی پرولتاریا نمیتواند بوجود آید. این مسئله ای مربوط به پروسه های نظامی در جهان است. هر طبقه ای همیشه شکل جنك مختص بخود و استراتژی خویش را بوجود می آورد. و همیشه، استراتژی عالیتر بر استراتژی فروتر پیروز شده است. و همواره طبقه نوین صاحب استراتژی برتر می باشد و جنك خلق چنین است. برای اثبات این مسئله شواهدی موجود است. برخی تحلیلگران نظامی موضوع را چنین طرح میکنند: کمونیستها هنگامیکه اصول خویش را بکار بسته اند هرگز در جنگی شکست نخورده اند. آنها فقط جنگهائی را باخته اند که در آنها اصول خود را بکار نبسته اند.

بنابراین نقطه شروع ما این بود که ما استراتژی برتری دراختیار داریم و تئوری ای داریم که در مقیاسی جهانی به اثبات رسیده است. و مشکل اینست که این استراتژی را برای انجام انقلاب خودمان بخوبی بکار ببریم. مشکل همینجاست و امکان اشتباه کردن هم در اینجا نهفته است. اولین چیزی که تعیین کردیم این بود که باید از بکاربست مکانیکی جنك خلق اجتناب کرد؛ زیرا صدر مائو بما هشدار داده که چنین کاری منجر به اپورتونیسم و شکست میشود. در سال ۱۹۸۰، یعنی همان زمانیکه تصمیم به شروع جنك خلق گرفتیم در کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفتیم به چگونگی اعمال مشخص و نه دگماتیك و مکانیکی این امر توجه جدی مبذول داریم. ما مسئله را اینطور فرموله کردیم. نقطه عزیمت ما این بود. خوب، اینجا میتوانیم به اولین مشکلی که با آن مواجه شدیم اشاره کنیم. اولین مشکلی که داشتیم مبارزه خصمانه علیه خط اپورتونیستی راست بود که با شروع جنك خلق مخالفت میکرد. این اولین مشکل ما بود. این مسئله بطور اساسی در پلنوم نهم حل شد و بقایای آن بطور کامل در پلنوم فوریه ۱۹۸۰ بدور ریخته شد. این اولین مشکل ما بود، و از این مقطع باید برای تصفیه حزب مبارزه میکردیم که قبلا در این مورد توضیح دادم. ما باید بشدت مبارزه میکردیم که علفهای هرز را از خود کمیته مرکزی ریشه کن کنیم. اما همینطور بود که خود را تقویت کرده و قادر شدیم به پروسه شروع جنك خلق پا گذاریم. ما دیگر نقشه آغاز جنك خلق در شهر و روستا را داشتیم.

اولین نقشه ای که پیشنهاد دادیم، نقشه آغاز بود. از دفتر سیاسی خواسته شد چگونگی تکامل عملیات مسلحانه را تعیین کند و همین نهاد بود که نقشه و شکل نظامیش را که بر پایه رسته بود، به پیش گذاشت. این نقشه در سال ۱۹۸۰ به نتیجه رسانده شد. مهم است اشاره کنیم که دو هفته بعد از شروع مبارزه مسلحانه، نشست گسترده دفتر سیاسی برگزار شد تا چگونگی اجرای نقشه را تحلیل کند و نتیجه گرفته شد که پدیده نوینی تولد یافته است. این پدیده نوین، جنك خلق، عملیات مسلحانه، رسته ها بود. سپس ما نقشه گسترش را ریختیم. این نقشه ای طولانی تر بود که دو سال را شامل میشد اما از طریق انجام چندین کارزار تحقق یافت. در پایان این نقشه بود که اشکال نوین قدرت متبلور شد و کمیته های خلق سربلند کرد.

در پایان سال ۱۹۸۲، نیروهای ارتش وارد عمل شدند. کمیته مرکزی بیش از یکسال بود که این مسئله را پیش بینی میکرد. شرکت نیروهای ارتش را مطالعه کرده و نتیجه گرفته بود که این شرکت افزایش می یابد تا وقتیکه ارتش جای پلیس را بگیرد و پلیس نقش درجه دوم بیابد. همینطور هم شد و با توجه به شرایط جز این نمی توانست بشود. ما خودمان را آماده کرده بودیم ولی علیرغم این، مشکل دیگری داشتیم. وارد عمل شدن ارتش، عواقب خود را داشت. آنها از همان ابتدا با سیاست کشتار جمعی وارد عمل شدند. گروه های مسلحی بنام «مسنادا» تشکیل دادند که توده ها را به زور وارد آنها کرده، در صف اول قرارشان میدادند و بعنوان سپر از آنها استفاده میکردند. این باید بروشنی گفته شود که: اینجا ما نه تنها با سیاست استفاده از توده ها علیه توده ها، سیاست ارتجاعی کهنه ای که مارکس هم شاهدش بود، مواجهیم بلکه شاهد استفاده جبونانه از توده ها بعنوان گوشت دم توپ هستیم. نیروهای مسلح هیچ چیز ندارند که به آن ببالند؛ آنها متخصص شکست خوردن و استاد حمله به توده های غیر مسلحند. نیروهای مسلح پرو از این قماشند. در مواجهه با این مسئله، نشست گسترده کمیته مرکزی برگزار شد. نشست بزرگی بود و مدت زیادی بطول انجامید. یکی از طولانی ترین جلساتی بود که ما تا بحال داشته ایم. اینجا بود که ما نقشه کسب مناطق پایگاهی را پیش گذاشتیم و این نقشه تصویب شد. ارتش چریکی خلق برای مقابله با نیروئی که آشکارا در سطح بالاتری از پلیس قرار داشت، ایجاد گشت. همانجا بود که ما به مسائل دیگری پرداختیم که از آن جمله بود مسئله جبهه ـ دولت.

اوضاع همانطور که صدر گفته بود جلو رفت: ارتجاع وقتی سعی میکند انقلاب را در خون غرق کند خیالبافی میکند. آنها باید بدانند که با این کار انقلاب را بارور میسازند. این یك قانون تخطی ناپذیر است.

بدین ترتیب بود که مشکل دوم سر بلند کرد؛ مشکل مواجهه با کشتار جمعی، کشتار جمعی ۸۴ ـ ۱۹۸۳. اینها را در اسناد حزب میتوانید پیدا کنید. لازم نیست خیلی وارد مطلب بشویم. ولی مصرانه میخواهیم بر این واقعیت تاکید کنیم که قتل عام بیرحمانه و سبعانه ای بود. آنها فکر میکردند با این قتل عام میتوانند ما را «محو و نابود کنند.» اینکه چقدر مسئله فوق واقعی است را از این واقعیت میتوان

دریافت که در پایان سال ۱۹۸۴، بین افسرانشان شروع به پخش اسنادی در مورد نابودی ما کردند. مبارزه، حاد و دشوار بود. آن دوران، دوران پیچیده و سختی بود.

عملیات ارتجاعی ارتش و «مسنادا» را با عملیات نابود کننده پاسخ گفتیم: «لوکانامارکا». مطمئن باشید که این را نه آنها فراموش کرده اند و نه ما. چون جوابی گرفتند که به خواب هم نمی دیدند. حقیقت آنست که بیش از ۸۰ نفر از آنها نابود شدند. ما علنا می گوئیم که زیاده روی هائی شد. این را در سال ۱۹۸۳ تحلیل کردیم. ولی در زندگی همه چیز دو جنبه دارد. وظیفه ما این بود که ضربه داغان کننده ای ایراد کنیم که حساب کارشان را بکنند؛ که به آنها بفهمانیم که اینقدرها هم آسان نخواهد بود. در برخی مواقع، مثل این یکی، رهبری مرکزی بود که نقشه عملیات را کشید و دستورالعمل ها را صادر کرد. اینطور بود. در این مورد، وجه عمده اینست که ما ضربه داغان کننده ای بر آنها وارد کردیم و حساب کار را بدستشان دادیم و متوجه شدند که با نوع متفاوتی از جنگجویان خلق روبرویند و ما مثل کسانی که قبلا با آنها جنگیده بودند، نیستیم. این را متوجه شدند. زیاده روی ها وجه منفی است. بر پایه درك از جنك و بر مبنای گفته های لنین و با توجه به نظرات کلاوس ویتس میتوان دید که در جنك، توده های درگیر نبرد امکان دارد دست به زیاده روی هائی بزنند و همه نفرت، احساسات عمیق تنفر طبقاتی شان، انزجار و خشم خود را با تمام وجود بروز دهند. ریشه مسئله اینجاست. لنین بوضوح این را تشریح کرده است. امکان زیاده روی موجود است. مسئله اینجاست که باید تا حد معینی جلو رفت ولی نه بیش از آن؛ چون رد شدن از آن حد باعث انحراف از مسیر میشود. مثل یك زاویه است که تا حد معینی میتوان آن را باز کرد و نه بیشتر. اگر بیش از اندازه با قید و شرطها، حد و حدود و مقررات دست و پای توده ها را می بستیم بمعنای این بود که عمیقا خواهان سرریز شدن آبها نیستیم. و چیزی که ما بدان نیاز داشتیم سرریز شدن آبها بود تا سیلی خروشان براه افتد؛ چون میدانیم وقتی آب رودخانه بالا می آید سواحلش را میگیرد و ویرانی ببار می آورد، اما دوباره بجای خود باز میگردد. تکرار میکنم، لنین این مسئله را بروشنی توضیح داده و ما به این زیاده روی ها چنین می نگریم. ولی تاکید میکنم نکته اصلی فهماندن این مطلب به آنهابود که ما «بیدی نیستیم که به این بادها بلرزیم.» و ما برای هر چیزی آماده ایم، هر چیز.

مارکس بما آموخت: با قیام نمیشود بازی کرد؛ با انقلاب نمیشود بازی کرد. ولی وقتی کسی پرچم قیام را بلند میکند، وقتی سلاح برمیدارد، دیگر پایین آوردن پرچم مطرح نیست. باید تا کسب پیروزی آن را بالا نگهداشت و هیچوقت آن را پایین نیاورد. این چیزی است که او بما آموخت و مهم نیست که چه بهائی باید برای آن بپردازیم! بنابراین مارکس ما را مسلح کرده همانطور که لنین و عمدتا صدر مائو در مورد بهائی که باید بپردازیم ما را آموزش داده اند؛ معنای نابود کردن دشمن جهت حفظ خود، معنی برافراشته نگهداشتن پرچم تحت هر شرایطی را بما آموخته است. و ما میگوئیم که بدین طریق و با چنین عزمی بود که بر کشتار جمعی وحشیانه، بزدلانه، منحوس و شرم آور آنها پیروز شدیم. این را میگوئیم برای آنکه یك نفر (کسی که خود را رئیس جمهور میخواند) وقیحانه ما را بربر لقب میدهد. در صورتیکه خودش آتیلای جاه طلبی است که خون مردم را در شیشه کرده است.

آیا روزهای دشواری داشته ایم؟ بله. اما واقعیات چه چیزی را نشانمان داده است؟ اینکه اگر پایداری به خرج دهیم، سیاست را در مقام فرماندهی نهیم، از استراتژی سیاسی خود پیروی کنیم، استراتژی نظامی خود را دنبال کنیم، اگر یك نقشه روشن و حساب شده داشته باشیم، آنوقت پیشروی خواهیم کرد و قادر خواهیم بود با هر حمام خونی مقابله کنیم. (در سال ۱۹۸۱ به آماده کردن خود برای مواجهه با یك حمام خون پرداختیم. چون میدانستیم با چنین چیزی مواجه خواهیم شد. بنابراین از لحاظ ایدئولوژیك آماده بودیم که عمده هم همین است.) تمام این مسائل، نیروهای ما را افزایش داد و چند برابر کرد. نتیجه این بود. اوضاع همانطور که صدر گفته بود جلو رفت: ارتجاع وقتی سعی میکند انقلاب را در خون غرق کند خیالبافی میکند. آنها باید بدانند که با این کار انقلاب را بارور میسازند. این یك قانون تخطی ناپذیر است. این تاکیدی است بر اینکه ما باید فداکارتر و محکمتر بوده و استوارتر از همیشه بر اصول خود تکیه کنیم. و همیشه به توده ها اعتمادی تزلزل ناپذیر داشته باشیم.

بنابراین ما از این جریان قویتر و با ارتش بزرگتر، کمیته های خلق و مناطق پایگاهی بیشتر و حزبی بزرگتر سر بر آوردیم. درست برخلاف چیزی که آنها تصور میکردند. فکر میکنم قبلا در مورد خیالات پلید ارتجاع صحبت کردیم و اینها دقیقا هیچ نیست مگر خیالات پلیدی که در تحلیل نهائی به کابوس تبدیل میشود. ولی تکرار میکنم با پایداری بر اصولمان و نبرد با اتکاء به حمایت توده ها، عمدتا دهقانان فقیر، توانستیم با این وضعیت مقابله کنیم. در اینجا، آن قهرمانی که صحبتش را کردم، یعنی قهرمانی توده ها بروز یافت.

سپس، ما نقشه نوینی تدوین کردیم؛ نقشه گسترش مناطق پایگاهی که در حال حاضر به پیش میرود. در این مورد چه میتوان گفت؟ به جنبه دیگری از این مسئله نگاه کنیم. بنظر من باید یك درس را بخاطر بسپاریم: همه نقشه ها در جریان مبارزه دو خط تصویب شدند، به اجراء گذاشته شدند و جمعبندی شدند. این واقعیتی است. این درسی است که ما ملکه ذهن خود کرده ایم. این برای ما خیلی آموزنده بوده و چیزهای زیادی بما آموخت. مسئله اینطور است. در نهایت جنك خلق سطح بالائی از اتحاد را بوجود می آورد. و این از دل مبارزه شدید بوقوع می پیوندد. بله، چون علیرغم مشکلات و شرایط سخت و پیچیده ای که با آن مواجه هستیم، علیرغم تاثیرات خارجی، قوه محرکه ایدئولوژیك اینست که افراد درگیر جنك خلق زندگی خود را وقف انقلاب کرده اند. یك کمونیست زندگی خود را وقف کمونیسم میکند، هرچند آن را نخواهد دید. چون واقعا آن را نخواهیم دید. حداقل من نخواهم دید. ولی مسئله این نیست. ندیدن هدفی که ما برایش مبارزه میکنیم فقط ما را مجبور به فکر میکند تا نمونه های عظیمی که مارکسیسم بما داده را درك کنیم. مارکس در زمان خود میدانست که پیروزی انقلاب را نخواهد دید، و این مسئله او را به چه نتیجه ای رساند؟ به اینکه فعالیت خود را برای پیشبرد انقلاب، مضاعف کند. این درسهائی است که ما آموخته ایم و ما توسط این نمونه های کبیر هدایت شده ایم. اجازه دهید یکبار دیگر تاکید کنم غرض مقایسه نیست، بلکه مقصود آن است که بعنوان راهنما، ستاره قطبی و مسیر را مشخص کنیم.

خوب، اگر به مبارزه مسلحانه و جنك خلق فکر کنیم میتوانیم بگوئیم که آغاز آن بما اجازه داد جنك چریکی را گسترش دهیم. چون در این دوره ما از رسته به جوخه گذر کردیم و بدین ترتیب جنك چریکی را گسترش دادیم. نقشه گسترش، «کمیته های خلق» را برای ما به ارمغان آورد. نقشه کسب مناطق پایگاهی، «مناطق پایگاهی» و منطقه وسیع عملیاتی را بما داد. باید بخاطر داشته باشیم که ما مناطق کوهستانی رابعنوان ستون فقرات گسترش جنك و تسخیر سراسری قدرت در نظر گرفتیم. بله، سلسله کوه های کشور ما. و ما منطقه ای که از یك مرز به مرز دیگر میرسد یعنی از اکوادور به بولیوی و شیلی را پوشانده ایم. ولی ما فعالیتمان را در کمان جنگلی (منطقه تلاقی کوهستان با جنگل در پرو به این نام مشهور است ـ مترجم)، در مناطق کوهستانی که به ساحل میرسد و نیز در شهرها گسترش داده ایم. امروز میتوانیم صدها «کمیته خلق» و «مناطق پایگاهی» متعددی را شاهد باشیم. البته یك منطقه عمده وجود دارد و در هر منطقه نیز یك قسمت عمده است.

بالاخره، در مورد نقشه ها این را

میتوانیم بگوئیم که ما یاد گرفته ایم از طریق بکار بستن اصل استراتژی متمرکز و تاکتیکهای غیر متمرکز، جنك را بر پایه یك نقشه استراتژیك واحد پیش ببریم. ما جنك را بوسیله یك نقشه واحد که قسمتهای مختلف دارد، و از طریق کارزارها، با نقشه های عملیاتی، نقشه های تاکتیکی و نقشه های مشخص برای هر عملیات هدایت میکنیم. ولی کلید تمام اینها یك نقشه واحد استراتژیك است که از طریق آن میتوانیم جنك را به شکلی متحد جلو ببریم و این کلید رهبری جنك خلق است. فکر میکنم در این مورد حرفم را زدم.

ال دیاریو: صدر، در این ۸ سال جنك خلق، استراتژی ضد چریکی (دشمن ـ م) به کجا رسیده و در حال حاضر چه مشکلاتی دارد؟

صدر گونزالو: این سئوالی است که ترجیح میدهم به آن اینطور جواب بدهم: مرتجعین خود میگویند شکست خورده اند و همچنان شکست میخورند. این را خیلی خوب میدانند. بقول وکلا «وقتی کسی اعتراف کرد دیگر احتیاجی به مدرك نیست.»

صدر مائو در مورد سلاح میگوید که دشمن سلاح ها را در اختیار دارد پس مسئله آنست که آنها را از چنك دشمن درآوریم و این عمده است. سلاح های مدرن مورد نیاز است اما کارآئی آنها به ایدئولوژی فردی که آن را بکار میگیرد مربوط میشود.

ال دیاریو: فکر میکنید چه موقع شرایطی ایجاد خواهد شد که «ارتش چریکی خلق» به جنك منظم گذر کند؟ از استحکامات خود دفاع کند و وارد جنك موضعی با نیروهای مسلح شود؟ آیا این نوع مبارزه در نقشه های حزب کمونیست پرو منظور گشته است؟

صدر گونزالو: ما این مشکلات را سنجیده ایم، در موردشان بحث کرده ایم و سیاست حزب را تعیین کرده ایم. ما این مسئله را در سال ۱۹۸۱ بررسی کردیم و در موقعیتهای دیگر هم به آن پرداخته ایم. ما از اینجا شروع کردیم که ببینیم صدر مائوتسه دون چگونه به جنك خلق نگاه کرد. او از تضادها شروع کرد. در تقابل، دو وجه موجود است؛ یکی ضعیف و دیگری موقتا قوی است. باید از یك مرحله دفاع استراتژیك و سپس مرحله تعادل استراتژیك و سرانجام تعرض استراتژیك عبور کرد. ما کماکان در مرحله دفاع استراتژیك بسر می بریم. و در این شرایط جنك چریکی کماکان شکل عمده مبارزه ماست، یك جنك چریکی عمومیت یافته که بطور وسیع هم در روستا و هم در شهر جریان دارد؛ که روستا عمده و شهر مکمل است. و ما تقریبا در سراسر کشور در حال جنگیم. این در مورد مرحله ای است که در آن بسر میبریم.

ما میرویم که گسترش جنك متحرك را آنطور که صدر مائو تصویرش کرده، آغاز کنیم. و آن را در تطابق با این واقعیت که ارتجاع الزاما مجبور خواهد شد دست به جنك ضد چریکی تکامل یافته تری بزند، توسعه خواهیم داد. ولی حتی در چنین صورتی، ما باید کماکان جنك چریکی را بعنوان عمده و جنك متحرك را بعنوان مکمل پیش ببریم، و در چنین چارچوبی دست به برخی از انواع مشخص جنك موضعی، آنطور که در مقاله «درباره جنك درازمدت» از آن بحث شده، بزنیم. ما فکر میکنیم تشدید جنك خلق الزاما جنك ضد چریکی را که با اتکاء به قتل عام پیش خواهد رفت، حدت خواهد بخشید. دورنمای وضع حاضر، رسیدن ما به تعادل استراتژیك است؛ البته به شرطی که روی یك خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح پابرجا بمانیم و بنابراین یك خط نظامی صحیح را حفظ کنیم؛ که باید چنین کنیم. پس تعادل استراتژیك از پایداری ما بر تمام اینها حاصل خواهد شد و همراه خواهد بود با نقشه های پلیدی که آنها در سر می پرورانند؛ نقشه هائی که به قتل عام خواهد انجامید؛ قتل عامی که از سر درماندگی میخواهند به خلق پرو تحمیل کنند. اما مردم نمیتوانند از پی آنها روان شوند، زیرا نمیتوانند برخلاف منافع طبقاتی خود حرکت کنند. اجازه بدهید تکرار کنم که این اوضاع به تعادل استراتژیك منجر خواهد شد به شرط آنکه ما در ایدئولوژی، سیاست، خط نظامی و تمامی مسائل مربوطه روی مسیر صحیح بمانیم. در آن زمان است که باید به مشکل چگونگی توسعه جنك خلق برای فتح شهرها، پاسخ دهیم و بخش مربوط به تعرض استراتژیك را تهیه ببینیم. فعلا همین قدر میتوانیم بگوئیم.

ال دیاریو: آیا برای تقویت جنك خلق، آنطور که گفتید، تقویت سلاح های «ارتش چریکی خلق» نیز ضروری خواهد بود؟ این مسئله را چگونه میخواهید حل کنید؟

صدر گونزالو: بله، این یك جنبه است. بگذارید از اصول شروع کنیم. ما عادت داریم و اصرار داریم از اصول شروع کنیم. چنین است که تحت هدایت اصولمان میتوانیم مشکلات مشخص را حل کنیم. صدر مائو بما گفته که انسان عمده است. سلاح مفید است. پس وظیفه ما اینست که بطور خاص خلق و تقویت ایدئولوژیك و سیاسی آنها را مورد توجه قرار دهیم. و در این مورد مشخص به تقویت ایدئولوژیك و سیاسی ارتش بطور خاص توجه کنیم و آن را بلحاظ نظامی نیز تقویت نمائیم. این نقطه شروع ماست.

هرچند امپریالیسم یانکی هم اکنون هم مداخله را آغاز کرده اما پاسخ مشخص من چنین است. ایالات متحده ممکن است کشورهای همسایه ما را بسیج کند. تاکید میکنم، نباید فراموش کنیم که ادعاهای ارضی و دعاوی مرزی معلقی در بین است، هرچند امروز در موردش سکوت کرده اند. و همگی از نقشی که برزیل برای خود قائل است باخبریم. آنها ممکن است با ارتش خود مستقیما وارد خاك پرو شوند. تعلیم افراد در برزیل پیشاپیش آغاز گشته است... تحت چنان شرایطی تضاد عوض خواهد شد. یعنی تضاد میان ملت ستمدیده با امپریالیسم به تضاد عمده بدل شده و این امر زمینه اتحاد گسترده تر خلق را برای ما فراهم خواهد ساخت.

صدر مائو در مورد سلاح میگوید که دشمن سلاح ها را در اختیار دارد پس مسئله آنست که آنها را از چنك دشمن درآوریم و این عمده است. سلاح های مدرن مورد نیاز است اما کارآئی آنها به ایدئولوژی فردی که آن را بکار میگیرد مربوط میشود. این را لنین بما آموخت. میتوانیم بگوئیم که عملیات کمین گذاری را به پیش می بریم و نیروهای مسلح میدانند که این کار چگونه در حال توسعه است و چه ضربات قدرتمندی بر آنها وارد آمده است. فقط میخواهم به موردی مربوط به کایارا، یعنی کمین گذاری «اوروسکو» اشاره کنم. ۲۵ سرباز کشته شدند. فقط یکنفر نجات یافت که او هم زخمی شده بود. بهمین جهت، پاسخ ما را با قتل عام سبعانه گفتند. واقعیات آنطور که آنها تصویر میکنند نیست. حقیقت این بود که آنها نیروهای وسیعی را وارد میدان کردند و نتوانستند ما را شکار کنند و روشن باشد که ما سلاح هایشان را مصادره کردیم. آنها خوب این را میدانند. و نه یك بلکه دو ماشین را منفجر کردیم چون یك کیلومتر از جاده مین گذاری شده بود و هیچ راه فراری نداشتند. حرفهای کسی که خود را رئیس جمهور می نامد و آنهائی که از سوی باصطلاح «کمیسیون» به کایارا رفتند و آنچه در تلویزیون و روزنامه ها منعکس شد نشان میداد که آرزوهایشان نقش بر آب شده است. بنابراین مدتی است که انتقال اسلحه از دست آنها به دست ما آغاز شده است. و آنها مجبور به این کارند. مجبورند که اسلحه ها را درست جائی بیاورند که ما هستیم. باید قبول کنیم که اینکار را شروع کرده اند. چرا مسئله را اینطور مطرح میکنیم؟ زیرا مجبورشان کرده ایم که نیروهایشان را پخش کنند، جبهه های مختلفی باز کنند، ما آنها را مجبور به استقرار و انتظار غیر فعال کرده ایم. آنها مثل فیلی هستند که در گل گیر

کرده و بنابراین راحتتر میشود به آن حمله برد. این مشکلی است که ارتش و قوای مسلح در مجموع، باید بطور جدی درباره اش فکر کنند.

این حرف من فقط بکاربست آموخته صدر مائوتسه دون است. او درباره چانکایشك گفت که در خاتمه جنك باید به وی مدال داد؛ زیرا برای ما بعنوان یك سررشته دار خوب و یك تامیناتچی خوب اسلحه عمل کرده است. بنابراین اینکار آغاز شده و قوای مسلح خودشان هم خوب میدانند. نقشه ای که طرح میکنند، همه طرحهایشان، تعرض بزرگی که میخواهند به پیش ببرند را تماما استقبال میکنیم. اینکارها مسئله انتقال اسلحه را دچار وقفه نخواهد کرد و آنها شکست خواهند خورد زیرا نخواهند توانست خلق پرو را مجبور کنند علیه منافع خود حرکت کنند. اینها پلیدترین و فاسدترین مرتجعینند که امروز توسط حکومت فاشیستی- کورپوراتیویستی آپرا بسرکردگی یك قاتل رذل و درمانده توده ها، هدایت میشوند. تاریخ نشان داده که خلق پرو از فاشیسم پیروی نمیکند و اجازه نخواهد داد که در چرخاندن این نظام بکارش گیرند. این مسئله دیگر اثبات گشته و فقط به امروز هم محدود نمیشود. چند دهسال است که چنین است. بنابراین اسلحه دشمن که ما از چنگش بیرون می آوریم، منبع عمده ماست.

بعلاوه، دینامیت ساده همچنان نقشی مهم بازی خواهد کرد و مین یك سلاح خلق است. برای ما این اصل است که در پی ساده ترین سلاح ها باشیم که هرکس از توده ها بتواند آن را بکار گیرد. زیرا جنك ما، جنك توده هاست. والا، جنك خلق نبود. در حالیکه جنك ما جنك خلق است. این مسئله ما را به نکته بعدی میرساند؛ یعنی تولید سلاح. ما برای پیشرفت در کار تولید سلاح تلاش میکنیم. طرف مقابل هم از حالا این موضوع را خوب فهمیده است. این خبر را خمپاره اندازهائی که ما با دست خود، با دستان خلق، ساخته ایم مستقیما به کاخ ریاست جمهوری رساندند. خودشان نمیگویند ولی ما خبر داریم.

شیوه رایج دیگر، خرید اسلحه است. یعنی سه راه تهیه سلاح وجود دارد. راه عمده، مصادره سلاح های دشمن است. راه بعدی، تولید آنهاست. و سومین راه خرید آنهاست. این سومی، راه مشکلی است چون اسلحه قیمت بسیار سنگینی دارد و ما کم خرج ترین جنك جهان را به پیش می بریم. علت این امر قلت منابع مالی ماست و آنچه هم که داریم توسط توده ها تامین میشود. یکبار دیگر تکرار میکنم، مشکل چگونه حل شده است؟ لنین گفت تعداد زیادی اسلحه را به هر قیمتی که شده باید مصادره کرد. و من آموزش صدر مائو را هم برایتان تشریح کردم. ما این آموزه ها را بکار می بندیم.

ال دیاریو: آیا پیش بینی میکنید که پیروزی و پیشرفت انقلاب تحت رهبری شما باعث مداخله نظامی آمریکا بشود؟ در این صورت حزب کمونیست پرو چه خواهد کرد؟

صدر گونزالو: هرچند امپریالیسم یانکی هم اکنون هم مداخله را آغاز کرده اما پاسخ مشخص من چنین است. ایالات متحده ممکن است کشورهای همسایه ما را بسیج کند. تاکید میکنم، نباید فراموش کنیم که ادعاهای ارضی و دعاوی مرزی معلقی در بین است، هر چند امروز در موردش سکوت کرده اند. و همگی از نقشی که برزیل برای خود قائل است باخبریم. آنها ممکن است با ارتش خود مستقیما وارد خاك پرو شوند. تعلیم افراد در برزیل پیشاپیش آغاز گشته است.

چندی پیش در کمیته مرکزی تصمیم گرفتیم که با هر دشمنی بر این خاك پا گذارد مقابله کنیم و شکستش دهیم. تحت چنان شرایطی، تضاد عوض خواهد شد. یعنی تضاد میان ملت ستمدیده با امپریالیسم به تضاد عمده بدل شده و این امر زمینه اتحاد گسترده تر خلق را برای ما فراهم خواهد ساخت.

ال دیاریو: مرتجعین، رویزیونیستها و اپورتونیستهای «چپ متحد» همگی میگویند که شما از توده ها منزوی هستید. در این مورد چه میگوئید؟

صدر گونزالو: معتقدم همه بحثهای ما بر حمایت توده ای از ما دلالت دارد. باید به افرادی که این چیزها را میگویند یعنی به رویزیونیستها و اپورتونیستها بگوئیم: وجود جنبشی که به برپائی یك جنك خلق ۸ ساله بدون کمك بین المللی انجامیده را بدون عامل حمایت توده ها چگونه توضیح میدهید؟

ال دیاریو: ۸ سال است که گروهها و احزاب راست، رویزیونیستها، اپورتونیستها و تمام مرتجعین گفته اند - و حتی فریاد کشیده اند - که حزب کمونیست پرو یك سازمان «دیوانه»، «منجی - منتقم»، «خونخوار»، «پول پوتی»، «دگماتیك»، «سکتاریست» و «تروریست کوکائین فروش» است. «حزب متحده ماریاتگیست»PUM بر این فهرست، اتهام دیگری افزوده ومیگوید، دهقانان بین آتش طرفین گیر افتاده اند. [بین جنك خلق و نیروهای مسلح دولت - مترجم] آنها، حزب را میلیتاریست می خوانند. اخیرا «ویلانواوا»یك مقام حزب آپرا - مترجم] شما را «تروریستهای کشتارگر» و چیزهائی از این قبیل خوانده است. در مورد اینهمه اتهام چه میگوئید؟ پشت آنها چه نهفته است؟

صدر گونزالو: از نظر من، این حرفها یکرشته دروغ بوده و نشان میدهد که اینها جنك خلق را نمیفهمند. برای من روشن است که دشمنان انقلاب هرگز قادر به درك جنك خلق نخواهند بود. درباره این اتهام که دهقانان میان آتش طرفین گیر کرده اند باید بگویم، اختراع حساب شده ای است؛ زیرا اکثریت عظیم ارتش چریکی خلق، همانا از دهقانان هستند. باید این را درك کرد که دولت پرو توسط ارتش و دستگاه سرکوبگرش میخواهد انقلاب را در خون غرق کند. این درك ماست و به این حضرات توصیه می کنیم کمی در مورد جنك بطور عام، جنك انقلابی، و عمدتا جنك خلق و مائوئیسم مطالعه کنند. هرچند شك داریم که موضوع را بفهمند؛ زیرا فهم این مسئله نیازمند یك موضع طبقاتی معین است.

وجود جنبشی که به برپائی یك جنك خلق ۸ ساله بدون کمك بین المللی انجامیده را بدون عامل حمایت توده ها چگونه توضیح میدهید؟

حرف آقای «ولانو اوا» مبنی بر «تروریستهای کشتارگر» بنظر من هجو و تقلید بیشرمانه ای است تا صفت «کشتارگری» که همزاد خودشان است را به ما نسبت دهند. برای پروئی ها و جهانیان روشن است که چه کسی کشتار میکند. این حکومت آپرا [قبل از فوجیموری، آپرا در راس دولت بود - مترجم] بمثابه رهبر دولت ارتجاعی، ارتش و قوای سرکوبگرند که کشتار میکنند - اینها هستند کشتارگران پست و فرومایه توده ها. تحریفات نمیتوانند حقایق را وارونه کنند. دیروز تاریخ نوشته شده و فردا بر آن مهر تائید خواهد خورد. بعلاوه «ولانو اوا» چقدر باقی خواهد ماند؟ آینده اش چگونه خواهد بود؟ بهتر است کمی در این باره فکر کنند.

ال دیاریو: بنظر شما در نتیجه ۸ سال جنك، چه تغییراتی در سیاست پرو ، در زیر بنای اقتصادی جامعه و در بین توده ها صورت گرفته است؟

صدر گونزالو: اولین تغییر، رشد جنك خلق است که بطور مهار نشدنی پیشروی میکند. این بدان معناست که برای اولین بار در کشور ما انقلاب دموکراتیك دارد عملی میشود. این امر تمام مختصات سیاسی پرو را تغییر داده است. از اینرو ارتجاع و همدستانش - پیش از همه رویزیونیستها و دیگر ملتزمین رکاب رنگارنك آنها - به این نتیجه رسیده اند که مشکل اول و عمده دولت پرو، جنك خلق است. بدین ترتیب ما در حال دگرگون کردن جهان در این کشور هستیم. از درون این جریان، مهمترین دستاورد ما - دستاورد عمده ما - حاصل شده که عبارتست از شکل گیری یك قدرت نوین - قدرتی که به پیش میتازد و سرانجام به سراسر کشور

تعمیم خواهد یافت.

در زیربنای اقتصادی، تحت قدرت نوین، در حال برقراری مناسبات نوین تولیدی هستیم. یك نمونه کنکرت این کار عبارتست از عملی ساختن سیاست ارضی خودمان، با استفاده از کار جمعی، سازماندهی زندگی اجتماعی بر طبق واقعیت نوین، و دیکتاتوری مشترك. این دیکتاتوری برای اولین بار حاکمیت کارگران، دهقانان و ترقیخواهان(یعنی کسانی که میخواهند این کشور را توسط تنها طریق ممکن که همانا جنك خلق است دگرگون سازند) را متحقق ساخته است.

در رابطه با مرتجعین؛ گذشته از آنکه جنك خلق، یك بار سنگین اقتصادی بر دوش آنها نهاده، ما در حال نابود کردن سرمایه داری بوروکراتیك هستیم. مدتی است که پایه «گامونال» یا مناسبات نیمه فئودالی که حافظ کل این ساختار است را تضعیف کرده ایم و همزمان به امپریالیسم ضربه زده ایم.

و اما در مورد توده های خلق، توده های قهرمان، و عمدتا در مورد پرولتاریا یعنی طبقه رهبری کننده همیشگی باید بگوئیم که برای اولین بار است که دارند قدرت می گیرند و مزه عسل را بر لبان خود احساس میکنند. آنها در اینجا متوقف نخواهند شد؛ همه قدرت را خواهند خواست و بدست خواهند آورد.

ال دیاریو: اوضاع کنونی و دورنمای جنك خلق در پرو را چگونه می بینید؟ اگر انقلابی که شما بیش از ۸ سال است رهبری میکنید در کوتاه مدت پیروز نشود چه سرنوشتی در انتظار خلق پرو است؟ آیا معتقدید این حکومت یا حکومتی دیگر میتواند راه خروج از این بحران را بیابد؟ حزب کمونیست پرو در سند «مبانی بحث» اشاره میکند که ما داریم وارد سالهای تعیین کننده ای میشویم که طی آن آپرا کماکان برنامه استراتژیك نخواهد داشت. آیا میشود که ما در آستانه پیروزی انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست پرو باشیم؟

صدر گونزالو: خلق پرو بطور روز افزون خود را بسیج میکند و مبارزه طبقاتی در حال حدت یابی است. این مستقیما با جنك خلق که چیزی نیست جز ادامه مبارزه طبقاتی بطور مسلحانه مرتبط است. چه سرنوشتی در انتظار خلق پرو است؟ من معتقدم که سرنوشت قهرمانانه نابود کردن دولت کهن و سرنوشت پر شکوه آغاز ساختمان جامعه نوین، تلاش عظیمی خواهد بود. دوره، دوره فداکاری و مشکلات خواهد بود ولی خلق پیروز بدر خواهد آمد. در آخر کافیست در این مسئله تعمق کنیم: امروز در پرو ۶۰ هزار کودك قبل از یکسالگی می میرند؛ آیا بدون جنك خلق میتوان چنین وضعیتی را خاتمه بخشید؟ خیر. بنابراین خلق کماکان از هیچ کوششی فروگذار نکرده و مشکلات را از سر میگذراند؛ ولی هر روز آگاهانه تر از پیش. خلق با علم به پیروزی، بهای لازم را خواهد پرداخت.

راه خروج؟ ما معتقدیم که آنها هیچ راه خروجی ندارند. درك ما از پروسه جامعه معاصر پرو اینست که از سال ۱۹۸۰ سرمایه بوروکراتیك در مسیر نابودی گام گذاشته است. و نتیجتا کل نظام دارد از هم می پاشد و آنها هیچ راه خروجی ندارند. و اگر نگاه کنیم می بینیم که یك بحران جدی در کار است ولی علاوه بر این، دو دهه پی در پی ۸۰ و ۹۰ فرارسیده که هر دو وخیم بوده اند. آنها بهیچوجه راه خروجی ندارند.

در مورد سالهای تعیین کننده. درك ما از سالهای تعیین کننده، درگیری توفان آسای قدرتمندتری بین جنك خلق و جنك ضد انقلابی است. و ما باز هم معتقدیم که از این میان، مرحله تعادل استراتژیك سربلند خواهد کرد.

در مورد مدت. صدر مائو گفت هرچه بیشتر و بهتر بجنگید زمان کمتری لازم است. در مورد ما، وظیفه حکم میکند که چنین کنیم. ما اینکار را میکنیم و خواهیم کرد؛ از طرف دیگر ما شرایط عینی خارق العاده ای داریم. شرایط بحران عمومی که نظام فرتوت جامعه پرو بدان پا نهاده بر ما آشکار میکند که امور در این سالهای تعیین کننده میتواند شتاب یابد و در واقع این سالهای تعیین کننده با قدرت شرایط را شتاب می بخشد و به تکامل اوضاع انقلابی می انجامد.

وظایف کنونی ما چیست؟ بطور خلاصه، جنك خلق بیشتر، قدرت نوین بیشتر، ارتش بیشتر، درگیری بیشتر توده ها و ما معتقدیم که پیروزی بدین شکل فرا خواهد رسید.

ال دیاریو: بالاخره آیا میتوانید موضع خود را در مورد جنك خلق جهانی تشریح کنید. در مورد جنك جهانی بین ابرقدرتها؛ نتیجه برای بشریت چه خواهد بود؟

من معتقدم که سرنوشت قهرمانانه نابود کردن دولت کهن و سرنوشت پر شکوه آغاز ساختمان جامعه نوین، تلاش عظیمی خواهد بود. دوره، دوره فداکاری و مشکلات خواهد بود ولی خلق پیروز بدر خواهد آمد.

صدر گونزالو: آیا امکان وقوع جنك جهانی هست؟ بله، امکان دارد. شرایط برای چنین چیزی تا وقتیکه ما ریشه هایش را از بین نبریم وجود خواهد داشت. ابرقدرتها مسلما در تدارك جنگند و نقشه های بزرگی میکشند. ولی ما معتقدیم که کمونیستها و انقلابیون، توده ها، خلق، آنهائی که دیگر نمیتوانند اینهمه بیعدالتی رادر جهان تحمل کنند نباید توجه خود را بر جنك بین ابرقدرتها متمرکز کنند زیرا رهائی ما از این امر ناشی نمیشود؛ یعنی این جنك غارت خواهد بود؛ جنگی برای تقسیم مجدد جهان. جنك جهانی بین قدرتهای بزرگ بر سر هژمونی است نه چیز دیگر. ما از آنها چه انتظاری میتوانیم داشته باشیم؟ کشتار عظیم، قتل عام در سطح وسیع، صدها هزار کشته. ولی مسلم است که اکثریت عظیم بشریت باقی خواهد ماند. ما نمی توانیم ایده های منحوس رایج که ستایشگر سلاح های اتمی و سلاح های پیچیده ای که آنها تکامل میدهند است را قبول کنیم. و نمیتوانیم اجازه دهیم که از آنها برای حق السکوت گرفتن از ما و فلج کردن ما استفاده کنند. مرتجعین جهان بارها در مورد سلاح های تعیین کننده و قطعی و نابودی نوع بشر سخن گفته اند. ولی این حرفها همیشه برای جلوگیری از حرکت و خفه کردن خلق، و برای حفظ سلطه کهنه شان بوده است. بهمین دلیل است که ما معتقدیم باید توجه، کوشش، شور، اراده خویش را بروی پیشبرد جنك خلق متمرکز کنیم. چرا که رهائی خلق و پرولتاریا مسلما از اینجا ناشی میشود. رهائی واقعی و حقیقی. ما فکر میکنیم که جنك خلق جهانی پاسخ جنك جهانی امپریالیستی است. ما فکر میکنیم که وظیفه، تدارك آن است و ما آن را به این شکل می بینیم: آنها که اکنون درگیر جنك خلقند باید آن را توسعه دهند؛ آنها که هنوز جنك خلق را شروع نکردند باید آن را آغاز کنند و در این پروسه است که ما سلطه امپریالیسم و ارتجاع را درهم می شکنیم. و ما آنها را از چهره گیتی پاك خواهیم کرد.

دید ما از جنك خلق جهانی، یك عملیات همزمان در یك روز و یك ساعت نیست. تصور ما این است که جنك خلق جهانی در آتیه شکوفا خواهد شد؛ در ارتباط با ۵۰ تا ۱۰۰ سالی که صدر مائوتسه دون پیش بینی کرده است. ما آن را بشکل موج های جنك خلق می بینیم که همه نهایتا، بقول لنین، مثل لشکرهای فولادین یك ارتش سرخ عظیم جهانی بهم می آمیزند. ما اینطور می بینیم. فکر میکنیم این تنها راهی است که باید در پیش گرفت. پافشاری میکنم، اشکال اینجاست که خطر جنك جهانی وجود دارد و کشتار عظیمی در پیش خواهد بود که از آن فقط فلاکت، بیعدالتی، رنج و مرگ بر خواهد خاست. و این خود دلیلی دیگر برای پایان بخشیدن به آن است. بنابراین تنها راه حل جنك خلق است و اگر بصورت موج وار در نظر گرفته شود به جنك خلق جهانی و بهم پیوستن لشکرهای فولادین پرولتاریای بین المللی و خلق منجر خواهد که نهایتا رسالت تاریخی خود را به انجام خواهیم

رساند. ما شانس عظیمی داریم که در دهه هائی زندگی میکنیم که امپریالیسم و ارتجاع محو خواهند شد؛ زیرا آنچه صدر مائو پیش بینی کرده تحقق خواهد یافت. اگر خودمان آن را نبینیم، کسانی که بعد از ما می آیند خواهند دید. چرا که لشکرها مرتبا در حال افزایشند.

مشکل چیست؟ کلید کجاست؟ باید مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در فرماندهی قرار داد و عمدتا با مائوئیسم، جنگ خلق را که امری جهانشمول است بر حسب خصلت هر انقلاب و شرایط مشخص هر کشور در پیش گرفت.

۴ - درباره اوضاع سیاسی داخلی

ال دیاریو: صدر، تحلیل حزب کمونیست پرو از دولت پرو چیست و کار دولت به کجا می انجامد؟

صدر گونزالو: ما یك درك از کارکرد جامعه معاصر پرو داریم و منظورمان جامعه ای است که از سال ۱۸۹۵ ظهور کرد. ما معتقدیم پروسه ای که در آن زندگی میکنیم آن زمان شروع شد و سه مرحله را بخود دیده است. مرحله اول پایه تکامل سرمایه داری بوروکراتیك را گذاشت. مرحله دوم که تکامل سرمایه داری بوروکراتیك را تعمیق کرد بعد از جنك جهانی دوم آغاز شد؛ چرا که مرحله اول تا آن موقع طول کشید. این تکامل عمیقتر سرمایه داری بوروکراتیك شرایط را برای انقلاب پخته کرد. با شروع جنك خلق در سال ۱۹۸۰ ما وارد مرحله سوم شدیم؛ مرحله بحران عمومی سرمایه داری بوروکراتیك. نابودی جامعه معاصر پرو آغاز شده چرا که عمر این جامعه از لحاظ تاریخی بسر آمده است. بنابراین ما شاهد پایان پذیرفتن آن هستیم و تنها راه صحیح اینست که بجنگیم، نبرد کنیم و مبارزه کنیم که دفنش کنیم.

ال دیاریو: چرا بنظر شما تز سرمایه داری بوروکراتیك اساسی است؟

صدر گونزالو: ما این تز صدر مائوتسه دون را کلیدی ارزیابی میکنیم زیرا بدون فهم آن و بکاربستن آن نمیتوان یك انقلاب دمکراتیك را به انجام رساند چه رسد به تداوم بی وقفه آن بسوی انقلاب سوسیالیستی. نادیده گرفتن این تز صدر مائو واقعا اشتباه بزرگی است. برخی ها صحبت از رشد سرمایه داری در کشورهای عقب مانده یا سرمایه داری وابسته میکنند و بدین ترتیب رك و راست تحلیل او را بهم می ریزند؛ چنین تلاشی به تغییر خصلت انقلاب می انجامد. به اعتقاد ما با نقطه عزیمت قرار دادن صدر مائو است که میتوان جامعه پرو و سایر جوامعی که به آنها عقب مانده میگویند را درك کرد.

ما معتقدیم که سرمایه داری بوروکراتیك از سال ۱۸۹۵ در پرو ظهور یافته و ۳ مرحله را از سر گذرانده که قبلا آنها را برشمردم. تصویری که ما داریم چنین است: این سرمایه داری بروی یك شالوده نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیستی رشد کرد. این نوع سرمایه داری، دیر پا به جهان نهاد؛ گره خورده به فئودالیسم و تابع سلطه امپریالیستی زاده شد. این ها هستند شرایط بوجود آمدن سرمایه داری بوروکراتیك (نامی که صدر مائوتسه دون بر آن نهاده است.). بنابراین تکرار میکنم، سرمایه داری بوروکراتیك وابسته به سرمایه بزرگ انحصاری است که اقتصاد کشور را در دست دارد. همانطور که صدر مائو گفت این سرمایه از سرمایه عظیم مالکان ارضی بزرگ، بورژوازی کمپرادور و بانکداران بزرگ تشکیل یافته است. بنابراین تکرار میکنم، سرمایه داری بوروکراتیك در پیوند با فئودالیسم و تابع امپریالیسم بظهور میرسد و انحصاری می باشد. باید بخاطر داشته باشیم که سرمایه انحصاری است. این سرمایه در مقطع معینی از توسعه خود با قدرت دولتی درآمیخته و ابزار اقتصادی دولت را بکار میگیرد. این سرمایه از دولت بعنوان یك اهرم اقتصادی سود میجوید و این پروسه به پیدایش بخش دیگری از بورژوازی بزرگ یعنی بورژوازی بوروکرات می انجامد. این امر موجب رشد بیشتر سرمایه داری بوروکراتیك که از قبل هم انحصاری بود میشود و در چرخشی دیگر، خود به مالکیت دولت در می آید. اما کل این پروسه، شرایط را برای انقلاب پخته میکند. این، بلحاظ سیاسی نکته مهم دیگری در مورد سرمایه داری بوروکراتیك است که صدر توضیح داد.

اگر سرمایه داری بوروکراتیك را بفهمیم میتوانیم خیلی خوب وجود شرایط نیمه فئودالی، سرمایه داری بوروکراتیك، سلطه امپریالیستی بویژه امپریالیسم یانکی در پرو و چگونگی آن را درك کنیم. این چیزی است که ما باید بفهمیم و این همان چیزی است که ما را قادر میسازد انقلاب دمکراتیك را درك کرده و رهبری نمائیم.

خب، سرمایه داری بوروکراتیك چه اهمیت دیگری دارد؟ صدر می گوید انقلاب دمکراتیك برخی پیشرفتهای سوسیالیستی را متحقق می سازد که، بنا به گفته او، مثلا در وجود تیم های تعاون متقابل در مناطق پایگاهی روستائی (در چین - م) تبلور یافته بودند. مصادره کل سرمایه بوروکراتیك، به لحاظ اقتصادی، برای گذر از انقلاب دمکراتیك به انقلاب سوسیالیستی کلیدی است. چرا که دولت نوین را قادر می کند اداره اقتصاد را بدست گیرد، جهت آن را تعیین کند و بدین طریق، به رشد انقلاب سوسیالیستی خدمت کند. ما می دانیم که این تز اساسی از اهمیت عظیمی برخوردار است و تکرار می کنم، متاسفانه این تز نادیده گرفته شده و تا وقتی که چنین باشد نمی توان درك صحیحی از یك انقلاب دمکراتیك تحت شرایطی که ما در آن مبارزه می کنیم بدست آورد.

این فکر اشتباه است که سرمایه داری بوروکراتیك را آن سرمایه داری بدانیم که دولت با ابزار اقتصادی تولیدی که مستقیما تحت کنترل دارد، ایجاد می کند. این اشتباه است و با تز صدر مائو خوانائی ندارد. اینطور فکر کنید: اگر سرمایه بوروکراتیك فقط سرمایه داری دولتی باشد و شما سرمایه دولتی را مصادره کنید آنوقت سرمایه انحصاری غیر دولتی در دست چه کسانی باقی خواهد ماند؟ در دست ارتجاع، بورژوازی بزرگ. دیدگاهی که سرمایه داری بوروکراتیك را با سرمایه داری انحصاری دولتی معنا می کند، درکی رویزیونیستی است که در حزب ما انحلال طلبان چپ از آن دفاع می کردند. بنابراین می فهمیم که این مسئله ای بسیار مهم است.

بعلاوه، از لحاظ سیاسی این تحلیل ما را قادر می سازد خط تمایز بسیار روشنی بین بورژوازی بزرگ و بورژوازی ملی یا متوسط بکشیم و این وسیله ای در اختیار ما می نهد که (پدیده ها) را بفهمیم و لذا دنبالچه هیچ بخشی از بورژوازی بزرگ، چه بورژوازی بوروکرات و چه کمپرادور نشویم. این کاری است که همواره رویزیونیسم و اپورتونیسم در پرو کرده و میکنند. ده ها سال این سیاست متفعن رواج داشته که بخشی از بورژوازی بزرگ را بورژوازی ملی و بطریق اولی مترقی بخوانند و از آن حمایت کنند. تکرار میکنم، فهم سرمایه داری بوروکراتیك ما را قادر ساخت درك روشنتری از تمایز بین بورژوازی ملی و بورژوازی بزرگ بدست آوریم و تاکتیك های صحیح ضروری را درك کنیم و دوباره دقیقا راه ماریاتگی را در پیش بگیریم. به همین علت ما تز سرمایه داری بوروکراتیك را حائز اهمیتی عظیم می دانیم.

ال دیاریو: تحلیل سیاسی و اقتصادی خود از گرهگاه کنونی و دورنمای آنرا چگونه جمعبندی می کنید؟ آیا این اوضاع مساعد حال حزب کمونیست پرو است؟ این اوضاع چه مسائلی را در برابر ارتجاع، رویزیونیسم و اپورتونیسم قرار می دهد؟

صدر گونزالو: بنظر ما سرمایه داری بوروکراتیك وارد یك بحران عمومی شده است. بعلاوه معتقدیم که سرمایه داری بوروکراتیك ذاتا بیمار است زیرا از امپریالیسم و نیمه فئودالیسم برخاسته (یا با آن بند دارد). واضح است که عصر نیمه فئودالیسم سرآمده و امپریالیسم در حال احتضار است. از والدین محکوم به مرگ،

چه نوع کودکی بدنیا می آید؟ یك هیولای بیمار بازمانده از رشد که پا به مرحله نابودی گذاشته است. ما فکر می کنیم که بحران ها حادتر و حادتر خواهند شد و حتی بنا به گفته برخی از اقتصاددانان، قریب به ۳ سال است که این کشور در بحران است که از آن بیرون نیامده و در این مدت فقط شاهد ظهور چند موج ضعیف از بهبودی (اقتصادی) بودیم. یا همانطور که «آپرا» در اسناد درونی خود می گوید این بحران از اواسط دهه ۱۹۷۰ وجود داشته است.

می توانیم ببینیم که هر بحران جدیدی از قبلی بدتر است. و اگر به این مسئله، دو دهه وخیم و پی درپی ۸۰ و ۹۰ را اضافه کنیم، اوضاع روشنتر می شود. خودشان چه می گویند؟ می گویند این حکومت یك اوضاع فوق العاده وخیم برجای خواهد گذارد و حکومت آینده (با این فرض که از طریق خانه تکانی انتخاباتی آینده شان کسان دیگری جانشین ایشان شوند) باید در جستجوی راهی برای غلبه بر مشکلات بجا مانده باشد و نتیجه می گیرند که تا سال ۱۹۹۵ حتی فکر هیچ شکل از توسعه (اقتصادی) را هم نمی توان در سر پروراند - و این در کشوری گفته میشود که پیشاپیش ۲۰ سال عقب است. به این دلایل ما فکر می کنیم که دورنما برای آنها فوق العاده تاریك است. آیا این وضعیت مساعد حال انقلاب، جنك خلق و حزب است؟ بله، هست. اول از همه و مهمتر از همه برای طبقه ما و خلق مساعد است زیرا همه فعالیت ما برای آنهاست تا طبقه ما بتواند حاکم شود، رهبری کند و خلق بتواند آزادی خود را به کف آورد و گرسنگی صدها ساله اش را فروبنشاند. ما برای رویزیونیسم و ارتجاع هیچ دورنمائی نمی بینیم. معتقدیم که آنها متحدند، مثل دوقلوهای سیامی هستند و با هم بسوی قبر روان خواهند شد. این اعتقاد ماست.

ال دیاریو: چرا حکومت آپرا را بعنوان فاشیست و کورپوراتیویست مشخص می کنید؟ مبنای این تحلیل چیست؟ نظر شما درباره سخنرانی آلن گارسیا پرز در کنگره جوانان آپرا در آیاکوچو و در پائیتا چیست؟ نظر شما درباره تدابیر اقتصادی کابینه جدید چیست؟

صدر گونزالو: اما درباره صفات مشخصه حکومت آپرا. بدون آنکه بخواهیم آپرا را از جنبه تاریخیش بررسی کنیم (کاری که مسائل دیگری را پیش می کشد که امروز نیازی به بررسی آن ها نداریم) باید بگوئیم بعد از آنکه بر سر سپردن نقش رهبری دولت پرو به این حزب توافق حاصل شد، آپرا با اوضاعی مملو از بلاتکلیفی مواجه شد. درون آپرا دو گرایش وجود داشت. یکی فاشیستی و دیگری لیبرال - دمکرات. اوضاع آپرا اینگونه بود و منظور ما از موضع لیبرال - دمکرات درین مورد مشخص حفظ نظم مشروطه ارتجاعی است که در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۳۳ و ۱۹۷۹ برقرار شد. منظور ما از نظم لیبرال - دمکرات این است.

آپرا یك مشکل داشت و آن نیاز به جلب سرمایه گذاری بود تا بتواند اقتصاد را به حرکت درآورد یا دقیق تر بگویم بتواند چند موفقیت نمایشی بدست آورد. و این کاری بود که کردند؛ هر آنچه مانده بود را بکار گرفتند تا چند نمایش پوشالی از موفقیت را بما ارائه دهند. امروز صحت این حرف را بچشم می بینیم. بنابراین بهیچوجه نمی توان گفت که برنامه اقتصادی آپرا خوب بود. اگر خوب بود چرا نتایجی اینقدر بد ببار آورد؟ این بیمعنی است. پس آپرا باید به جلب سرمایه بورژوازی کمپرادور دست می یازید و واضح است که آنها شرایط معینی را طلب می کردند. در اسناد خود آپرا آمده که از پایان سال ۱۹۸۵، وضع بورژوازی بزرگ و بویژه بورژوازی کمپرادور رو به بهبود گذارد و شروع به بهره برداری کرد. سال ۱۹۸۶ برای آنها مثل بهشت بود. آنها میلیاردها دلار سود بدست آوردند و بقول خودشان فکر می کردند که بعدا به سرمایه گذاری مجدد می پردازند. اما این نقشه کار نکرد؛ اقتصاد محکوم بود که به بحران و ورشکستگی بیفتد و بنابراین آنها قادر به سرمایه گذاری مجدد نشدند. بعد از این دوره، درگیری در صفوف خودشان حادتر شد که این بمعنای مبارزه میان دو فراکسیون بورژوازی بزرگ بود.

از یکسو آنجا که به خلق مربوط می شود، آپرا با خواستهای عظیم و ارضا نشده توده ها روبرو گشت. آنها مثل همیشه عوامفریبانه به همه وعده و وعید می دادند. می گویم عوامفریبان زیرا آنچه آپرا بدنبالش بود صرفا تلاش به توسعه و رشد روند اقتصاد ارتجاعی بود. اینکار بدون محدود کردن درآمد خلق امکان نداشت؛ چون سود از ارزش اضافه بدست می آید. مگر جز این است؟ بنابراین آنها با توده ها مشکلی داشتند و خودشان هم می دانستند؛ از این رو سیاستهای سرکوبگران ضد خلقی، ضد اتحادیه ای و ضد کارگری لازم آمد. این را از همان اول می شد دید. اما رخدادهای دیگری نیز درکار بود: جنك خلق. آپرا هرچند خواهانش نبود اما می باید با جنك خلق که دیگر به مسئله ای مرکزی تبدیل شده بود، مقابله کند.

کلیه این شرایط تغییراتی در صفوف آپرا را با هدف حل بلاتکلیفی مقابل پای این حزب، ایجاب کرد. اما چه وقت آن را حل کردند؟ بلاتکلیفی با کشتار جمعی سال ۱۹۸۶ حل شد. مبارزه طبقاتی توده ها، بویژه جنك خلق و عملیات قتل عامگرانه (ارتش) آپرا را واداشت که فاشیسم را برگزیند و پیروزی فراکسیون فاشیست را متحقق کند. ما معتقدیم بعد از این واقعه بود که فراکسیون فاشیستی پیروز شد و همانطور که اینك همگان قبول دارند، این واقعه نه فقط در پرو که در کل جهان مایه بی اعتباری و شکست آپرا گشت.

چرا این فراکسیون را فاشیست می خوانیم؟ فراکسیون فاشیستی که از قبل هم درون آپرا موجود بود دست به اقدامات سیاسی برای پیشبرد سیاست کورپوراتیویستی زد، هر چند این سیاست در نخستین سخنرانی گارسیا پرز در ژوئیه ۱۹۸۵ نیز نهفته بود. درك ما از فاشیست و کورپوراتیویست چیست؟ برای ما فاشیسم بمعنای نفی اصول لیبرال - دمکراتیك، نفی اصول بورژوا - دمکراتیکی است که در قرن هیجدهم در فرانسه زاده شد و تکامل یافت. این اصول توسط مرتجعین، بورژوازی در سطح جهانی دارد کنار گذاشته میشود. جنك جهانی اول بحران نظم بورژوا - دمکراتیك را بما نشان داد و بهمین علت بود که بعدا فاشیسم بظهور رسید. بنابراین آنچه در آپرا می گذرد نفی اصول نظم بورژوا - دمکراتیك است و بطور روزمره شاهد نفی تمامی حقوق و آزادیهائی که قانونا برقرار شده می باشیم. اگر از زاویه ایدئولوژیك به فاشیسم نگاه کنیم می بینیم، یك سیستم التقاطی است که فاقد یك فلسفه تعریف شده می باشد. موضع فلسفی آن، از بهم وصل کردن قطعاتی که بر حسب مفید بودنشان از اینجا و آنجا اخذ گشته اند، تشکیل می شود. این مسئله را بروشنی در گارسیا پرز مشاهده می کنیم. وقتی به هراره در آفریقا می رود آفریقائی است و به آفریقائی ها،به «که نت کااوندا» درود می فرستد. وقتی به هند می رود به گاندی درود می فرستد و یك پیرو گاندی می شود. وقتی که به مکزیك می رود زاپاتا را می ستاید و یك زاپاتائیست است. و اگر به اتحاد شوروی برود خود را قهرمان پرسترویکا معرفی خواهد نمود: او اینچنین است زیرا تربیت ایدئولوژیك و فلسفی فاشیسم همین است. هیچ موضع معینی ندارد. التقاطی است و به هر چه دم دست باشد چنك می اندازد.

در مورد کورپوراتیویسم. به نظر ما کورپوراتیویسم دایر کردن دستگاه دولتی بر پایه کورپوراسیون ها (اتحادیه های اصناف - م) است که به معنای نفی پارلمانتاریسم (اداره دولت از طریق مجلسین - م) می باشد. این نکته مهمی است که ماریاتگی در کتاب «تاریخ بحران جهانی» بر آن تاکید گذاشته است. او گفت که بحران بورژوا دمکراسی بروشنی خود را در بحران پارلمانتاریسم بروز می دهد. به پارلمان در پرو نگاه کنیم. هر چند حقیقتی است که طی چند دهه اخیر شاخه اجرائی مهمترین قوانین کشور را وضع نموده اما بخصوص طی حکومت آپرا قوه مجریه وضع کلیه قوانین اساسی را در

خدمت به خود، قبضه کرد بطوری که طی این مدت هیچ قانون مهمی دستپخت پارلمان نبوده است. این واقعیتی است و همه امور در جهت دادن کلیه قدرتها به قوه مجریه حرکت کرده تا هر طور که مایل است ببرد و بدوزد. تمامی این ها نفی پارلمانتاریسم است.

کورپوراتیویسم در کشور ما مشکل تازه ای نیست. قبلا در سال ۱۹۳۳ طی دومین دوره بازسازی دولت پرو در این قرن، هنگامی که مناظره بر سر قانون اساسی جریان داشت ویکتور آندرس بلونده مسئله کورپوریتیویستی کردن جامعه پرو را مطرح کرد. ویلارن که رئیس کمیته گزارش دهنده درباره قانون اساسی بود با طرح این سوال با پیشنهاد بلونده به مخالفت برخاست: وقتی کورپوراسیونی وجود ندارد چطور می توانیم دست به کورپوراتیویزه کردن بزنیم؟ این راهی برای طفره رفتن از قضیه بود. اینها سوابق هستند. حالا که آنها خیلی درباره آقای بلونده و آثارش که اخیرا چاپ شده صحبت می کنند مفید است موضعش را بخاطر آوریم: او گفت در مقابل لیبرالیسم که پول را مرکز توجه قرار می دهد و کمونیسم که فردیت را نفی می کند، ما به سیستمهای کورپوراتیویستی که از روی کورپوراسیون های دوران قرون وسطی اقتباس شده نیاز داریم. خوب است این نکته را بخاطر داشته باشیم تا بتوانیم اقارب و ریشه های کورپوراتیویسم را کشف کنیم و نیز در خاطر حك کنیم که کورپوراتیویسم با مواضعی که دستگاه پاپ در آغاز قرن نوزدهم مطرح نمود، بطور تنگاتنگی مرتبط است.

ولاسکو نیز کوشید کشور را کورپوراتیویزه کند. مثلا علت اینکه او دست بکار تشکیل کورپوراسیون های (اتحادیه های ـ م) تولید کنندگان کشاورزی شد همین بود. هدف سیاسی قانون ارضی شماره ۱۷۷۱۶ ولاسکو برقراری پایگاههای کورپوراتیویستی بود. قانون صنایع نیز چنین هدفی داشت. چگونه؟ از طریق صاحبان صنایع. سازمان سیاسی مشهور وی که هیچوقت سرو سامان نگرفت نیز مواضعی آشکارا فاشیستی و کورپوراتیویستی مطرح می کرد. اما آنها نتوانستند اینکار را در پرو به پیش ببرند. دنبال چه کاری هستند؟ چه می خواهند؟ آنها می خواهند دست به سازماندهی کورپوراسیونها بزنند؛ یعنی تولید کنندگان و تمامی اعضای جامعه را روی خط کورپوراتیویستی سازمان دهند. اینطور تصور کنید که تولید کنندگان کارگاههای کوچك، تولید کنندگان کشاورزی، تجار، متخصصان، دانشجویان، کلیسا، قوای نظامی و قوای پلیس همگی نمایندگان خود را معرفی کنند و بدین ترتیب یك نظام کورپوراتیو بسازند. این چیزی است که دنبالش هستند و آپرا نیز همینکار را می کند. اهمیت تقسیم بندی کشور بر پایه مناطق و مناطق بسیار کوچك چیست؟ امروز نقشه کلی برقراری مناطق در خدمت کورپوراتیزه کردن کشور ماست و بهمین خاطر است که ما آشکارا با آن مخالفیم؛ نه فقط برای اینکه بخشی از مانورهای سیاسی آپراست تا در مبارزه انتخاباتی دست بالا را پیدا کند بلکه برای اینکه یك نظام کورپوراتیویستی است و علاوه بر آن کشوری را که حتی دارای یك انسجام ملی محکم نیست بخطر می افکند. اینها مسائلی فوق العاده جدی هستند. به همین دلایل است که ما می گوئیم حکومت فاشیستی و کورپوراتیویست است. راهی که تبلیغ می کنند نشانگر اهمیتی است که به مناطق می دهند و می خواهند بهرترتیب شده این طرح را تحمیل کنند. این چیزی است که مقابل چشممان می گذرد و تشکیل تمامی نشستهای فوق العاده مجلس برای متحقق کردن فراخوان گارسیا است، که در آن شکست خورده اند. سال پیش بود که گارسیا اظهار داشت یا مناطق تا سال دیگر ایجاد خواهد شد یا من اسمم را عوض می کنم. یك سال سپری شده و نمی دانم اکنون خود را چه می نامد، چون مناطق ایجاد نشده اند. حالا می گویند تا آخر سال ایجاد خواهد شد. خواهیم دید.

ما فکر می کنیم اشتباه است اگر فاشیسم با ترور و سرکوب معنا شود. قضیه چیست؟ اگر مارکسیسم را بخاطر داشته باشیم، طبق تعریف کلاسیك، دولت قهر سازمان یافته است. همه دولتها قهر بکار می گیرند چون همگی دیکتاتوری هستند. والا چطور می توانند به ستم و استثمار بپردازند؟ بدون آن نمی توانند. نتیجتا فاشیسم یك قهر گسترده تر، دقیق تر و پلیدتر را بوجود می آورد. اما فاشیسم را معادل با قهر قرار دادن یك خطای کامل است. چنین پندارهائی از زمان جنك جهانی دوم در پرو توسعه یافت و دل پرادو اغلب مبلغ و مروج آن بوده است. عین همین ایده ها را «دامرت» هم جلو گذاشت.

معادل قرار دادن فاشیسم با ترور بمعنای نفهمیدن ماریاتگی است. او در کتاب «چهره ها و جوانب زندگی جهان» بهنگام صحبت درباره "اچ.جی.ولتر" بما می گوید که دولت بورژوائی یك روند تکاملی را طی می کند و همین روند است که به یك نظام فاشیستی و کورپوراتیویستی می انجامد. این را با مطالعه دقیق آثار ماریاتگی منجمله کتاب «تاریخ بحران جهانی» یا «صحنه معاصر» می توان دریافت. فراموش نکنید که او در همان شرایط بسر برد، آنرا مورد مطالعه قرار داد و مستقیما به شناخت از آن دست یافت.

در این کشور باید فاشیسم را از جوانب مختلفش بررسی کنیم. از ایدئولوژی، سیاست و شکل سازمانی اش تا چگونگی بکارگیری قهر و ترور. امروز می بینیم که چگونه با مهارت قهر را متکامل تر، گسترده تر، سبعانه تر و جنایتکارانه تر بکار می گیرد. اما از اینها گذشته، ترور سفید همیشه اعمال شده است؛ اینطور نیست؟ مرتجعین وقتی که با دشواری ها مواجه می شوند همواره ترور سفید اعمال می کنند. بهمین خاطر است که ما هرگز نباید کل فاشیسم را صرفا معادل با ترور قرار دهیم یا به آن سطح تقلیل دهیم. باید بفهمیم که فاشیسم بمعنای قهر دقیقتر و تکامل تروریسم است. اما این کل فاشیسم نیست بلکه جزئی از آن است. این ابزار فاشیسم برای گسترش قهر ارتجاعی است.

از سخنرانی گارسیا پرز در کنگره جوانان آپرا معلوم است که بطور خلاصه در این حزب مبارزه حادی وجود دارد که به کنگره بعدی آنها مربوط می شود. و مسئله این است که آیا گارسیا پرز در حالیکه در اتحاد با قوای مسلح خود را در قدرت نگاه داشته، می تواند سلطه خود را بر حزب حفظ کند یا خیر. تا مدتی ظاهرا جوانان آپرا کار حکومت را زیر سوال برده بودند و این خود را بنحوی برجسته در کنگره آیاکوچو نشان داد. گارسیا پرز با درماندگی مجبور شد سفری به آنجا بکند، نظرات خود را تشریح نماید و خود را بعنوان ناجی قلمداد کند. این هدف گارسیا بود چون در راه «پیشوا» شدنش اهمیت زیادی به جلب جوانان می داد. معتقدم اصل قضیه این بود. بر سر آنچه گارسیا در مورد حزب ما و حس به اصطلاح تحسینی که نسبت به آن دارد باید گفت که این صرفا مبارزه درونی آپرا را منعکس می کند. زیرا آدمکشی که توده ها را قتل عام می کند و هر روز خلق، رزمندگان و کمونیستها را بقتل می رساند نمی تواند ما را تحسین کند. این ژست های عوامفریبانه و تمناهای غیرقابل کنترلی است که به کنگره آپرا مربوط بود، و به دورنماهای سیاسی گارسیا بر می گردد زیرا او هنوز ورقهای زیادی برای بازی در دست دارد. او هنوز جوان است.

در مورد پائیتا، «سخنرانی پائیتا»، باید بگویم که اساسا فاشیستی بود؛ آشکارا فاشیستی بود. برخلاف گفته بعضی ها اینطور نبود که بخواهد به نمایندگان آشوبگر مجلس تودهنی بزند. این چیزها در میانشان رایج است و چیز فوق العاده ای نیست. اما سخنرانی پائیتا در این مایه نبود. دلیل دارد که او را «هادی» می خوانند. خیلی وقتها «روکا» که نماینده پارلمان است او را «هادی» خوانده است. آیا «هادی» همان پیشوا نیست؟ در زبان آلمانی یك معنا دارند. بنابراین بنظر من این حرف که گارسیا «پیشوای کارآموز» است صحیح می باشد. اما فی

الواقع تصویری که وی از خود به نمایش می گذارد، صرفا یك عوافریب حقیر است که آرزوهای بزرگ و مهار نشدنی در سر می پروراند و برای تحقق آنها حاضر به انجام هر کاری است. فکر می کنم خود پرستی یکی از صفات مشخصه گارسیا است.

اما در مورد اقدامات اقتصادی کابینه جدید؛ همه با آن مخالفند و این اجتناب ناپذیر بود. و البته از میان همه، توده های خلق از همه مخالف ترند و این چیزی است که مورد نظر ماست. از اینرو آپرا با تضادی مضاعف روبروست. اولا تضاد با بورژوازی کمپرادور بعلت ناکافی بودن تدابیر اقتصادی. آنها از حکومت آپرا طلب اقدامات بیشتری دارند و خواهان توضیح در مورد برنامه هستند. زیرا این برنامه ۱۸ ماهه است اما فقط خطوط کلی را در برمی گیرد و در آن به هیچیك از مشکلات مهم بطور مشخص پرداخته نشده است. (آپرا طی ۵ سال حاکمیتش اینطور عمل کرده است. یعنی از یك برنامه اضطراری به یك برنامه اضطراری دیگر پریده. از اضطرار، به اضطرار. که در مجموع منجر میشود به پنبه شدن کامل رشته تمام برنامه هائی که تصمیم داشت در طول حکومت خود به اجرا گذارد. این را با رجوع به اسناد خودشان می گویم.) و تضاد دوم، به ناگزیر با خلق است که دارند شیره اش را برای تولید سرمایه جدید می کشند. سرمایه چگونه و از کجا می تواند تامین شود؟ با کاهش دستمزدها. این خلاصه ای از تدابیر اقتصادی است و بهمین خاطر است که مشکلات آپرا را باز هم بیشتر کرده است. در عین حال عوامفریبانه اجرای الزامات دیکته شده توسط نظم حاکم، نظمی که چارچوبه حکومت آنان است، را به عقب می اندازند، و الزاماتی که با دست خودشان بخاطر نوکر بودن بوجود آورده اند - آنها دیر زمانی است که با ایالات متحده، با امپریالیسم، در تبانی اند. پیوستگی آنها با بانك جهانی و بانك توسعه بین المللی کاملا آشکار است و این ها ابزاری است که امپریالیستها بدلیل بی اعتبار شدن صندوق بین المللی پول مورد استفاده قرار می دهند - البته دورنمای بازگشت آپرا به دامان «صندوق بین المللی پول» قابل مشاهده است. پس این تدابیر اقتصادی اوضاع را بهتر نکرده بلکه آنرا وخیم تر می سازد. اوضاع اقتصادی فوق العاده وخیم و بدی در انتظار ماست که از این هم بدتر خواهد شد و به بار عظیمی بر دوش توده ها تبدیل خواهد گشت.

ال دیاریو: صدر، نحوه پیشرفت و نتیجه انتخابات آتی را چگونه می بینید؟ نظرتان در مورد احتمال کودتا یا کودتائی که خود حکومت در آن دست داشته باشد چیست؟

صدر گونزالو: اگر اجازه بدهید، مایلم بگویم که نکته عمده در مورد انتخابات ضرورت تحریم آن است و در صورت امکان، جلوگیری از برگزاری آن. چرا؟ چه چیزی نصیب خلق می شود؟ هیچ چیز. خانه تکانی انتخاباتی هیچ چیز نصیب خلق نمی کند. فکر می کنم تاریخ پرو بروشنی مبین این واقعیت است. در سند «جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید»، ما این مسئله را خاطرنشان کردیم و نشان دادیم و هیچکس منکر نشد. ما نشان دادیم که چطور درصد آراء داده شده به «چپ متحد» مانع از آن شد که اکثریت بتواند مخالفت خود را با انتخابات ابراز کند. معتقدم که این موضوع نشان داده شده است. بنابراین ما اینرا مطرح کردیم و فاکت ها آن را ثابت کرده اند که در پرو گرایش عمومی آن است که از انتخابات یا یك حکومت جدید هیچ انتظاری نباید داشت. گرایش به سوی رد انتخابات است. مشکل در کجا نهفته است؟ در تبلیغ مستمر انتخابات توسط رویزیونیسم و اپورتونیسم، مشکل اینجاست. خب، نکته کلیدی در این مورد چیست؟ ضربه زدن به روند انتخاباتی و افشای معنای واقعی آن، نشان دادن اینکه انتخابات هیچ نیست مگر تعویض مقامات همین نظم کهنه و پوسیده و هیچ معنای دیگری ندارد. و آنها نخواهند توانست بما بگویند که انتخابات برای حفاظت از فضای دمکراتیك است. این داستانی کهنه است که دیگر هیچکس آن را باور نمی کند. این همان قصه ای است که در دوران مجلس موسسان، افرادی که امروز با PUM «حزب متحده ماریاتگیست» هستند برای ما تعریف می کردند. و بعدها در سال ۱۹۸۰ گفتند که یك فضای دمکراتیك بوجود آمده و اوضاع یك اوضاع ماقبل انقلابی است که با استفاده از تریبون پارلمانی می توان از این مرحله به مرحله اوضاع انقلابی گذر کرد؛ و کمی بعدتر بما گفتند که فعلا باید به دفاع از وضع موجود بپردازیم. بنظر من کار عمده برای توده های مردم آنست که اکثریت ضدیت خود را با انتخابات ابراز کنند، حتی صرفا با انداختن رای سفید به صندوق. حتی اگر فقط همین کار را می توانند بکنند مهم است که انجام دهند. این اهمیت دارد زیرا اراده توده های خلق، اکثریت عظیمی که دیگر فهمیده اند جاده انتخابات به هیچ راه حلی نمی انجامد، بدین ترتیب بروز می یابد.

فکر می کنم می خواستند از انتخابات استفاده کنند، کارزار انتخاباتی براه بیندازد تا انتخابات به کانون توجه خلق تبدیل شود. اما می بینیم که این نقشه به دو دلیل شکست خورده است. اولا بعلت مشکلاتی که گریبانگیر خلق است وهم اینکه روحیه مبارزاتی توده ها روزمره رشد می کند و جنك خلق بر این روحیه می دمد. ثانیا، همان تضادهائی که کل نهادهای سیاسی موجود را بورطه یك آشوب عظیم پرتاب کرده است. «چپ متحد» ملغمه ای از تضادهاست و همینطور، باصطلاح «جبهه دمکراتیك». آپرا نیز دیك لبریز از اعضا حزبی مزدبگیر است. واقعا اینطور است. و اگر نقشه های فعال آنها برای منحرف کردن توجه خلق شکست خورده، و اگر افق جنك خلق تابناك است، که هست، پس تمامی انقلابیونی که خواهان دگرگونی کشور هستند می باید فعالیت کنند تا خلق این انتخابات را رد کند. بگذار آنها مسئله تعویض مقامات دولتشان را خود حل کنند. این مسئله آنهاست؛ به ما چه؟ ما اینطور به قضیه نگاه می کنیم.

اما درباره یك کودتای احتمالی. در این کشور احتمال کودتا همواره وجود دارد. می دانیم که ارتش همیشه در حال آماده باش است و خاطر نشان کرده که هیچیك از نیروهای سیاسی را قادر به مقابله با جنك خلق نمی داند. اگر ارتش چنین چیزی گفته یعنی هر لحظه احتمال کودتا می رود. اما اینکار می تواند بطرق گوناگون صورت بگیرد و این مسئله دیگری است. می تواند چیزی شبیه به اوروگوئه رخ دهد و «گارسیا پرز» به سرنوشت «بوردابری» دچار شود. یا گارسیا خودش می تواند کودتائی را طراحی کند. این هم ورق دیگری است که گارسیا در آستین دارد. زیرا کودتا او را همچون یك قربانی از کار برکنار خواهد کرد و نه چون یك ورشکسته سیاسی - که هست. و چون هنوز جوان است بعد از مدتی می تواند بعنوان یك شهید و مدافع دمکراسی بصحنه بازگردد. پس این ورق دیگری است که این استاد فریبکاری ممکنست رو کند. اگر عمیقتر به اوضاع نگاه کنیم، می بینیم که قوای نظامی برای تقویت قدرت خود مجبور است هرچه بیشتر به مبارزه ضد انقلابی تکامل یافته تری، دست یازد. وضع بدین قرار است. و ما فکر میکنیم جهت حرکت تضاد آنچنان است که الزاما به رویاروئی ما خواهد انجامید. از یکسو، نیروهای انقلابی، حزب کمونیست پرو که جنك خلق را رهبری میکند. و از سوی دیگر، ارتجاع و قوای مسلح که جنك ضد انقلابی را در پرو رهبری میکنند.

ال دیاریو: صدر، آیا ممکن است مذاکره با آلن گارسیا پرز را قبول کنید؟

صدر گونزالو: درباره ایده مذاکره زمزمه زیاد میشود و این جزئی از بازی ابرقدرتها بویژه سوسیال امپریالیستها هم هست. اوضاع را اینطور می بینیم: در تکامل جنك خلق زمانی میرسد که مناسبات و برخوردهای دیپلماتیك ضروری میشود و بوقوع هم میپیوندد. مثلا، نشست میان مائوتسه دون و چانکایشك. این چیزی است که مردم با آن آشنایند. مورد ویتنام را هم دیده ایم. این جنبه ای از تکامل جنك انقلابی و بطور مشخصتر، جنك خلق است.

اما نقطه شروع ما باید درك این نکته باشد که توافقاتی که در نشستهای دیپلماتیك حاصل میشود فقط بازتاب وضعیتی است که در میدان نبرد تثبیت شده است. چون هیچکس، دست از چیزی که بوضوح آنرا نباخته است، نمیکشد. لازم به گفتن نیست. خوب، آیا چنین موقعیتی در پرو فرا رسیده است؟ آن موقعیت هنوز نرسیده است. پس چرا موضوع مذاکرات به میان کشیده میشود؟ چنین مذاکراتی فقط با هدف توقف یا تخفیف جنك خلق مطرح میشود. هدفشان فقط و فقط اینست. بنابراین تکرار میکنم، حقیقت آنست که زمان برگزاری نشستها و مناسبات دیپلماتیك فرانرسیده است و چنین کاری بی معناست.

جدا از اینها، بنظرم این موضوع عوامفریبانه ای است که از زمان حکومت بلونده علم شده است: در آن زمان یکی از افراد «چپ متحد» پیشنهادی به حکومت داده بود که مورد قبول واقع گشت و رئیس جمهور در جواب گفته بود که طرف مذاکره مناسبی پیدا نشد. حرافی! اصل قضیه هیچ چیز نبود مگر عوافریبی بی ارزش و بی معنی. امروز هم همینطور است. ببینیم چه کسانی دارند از مذاکره حرف میزنند. رویزیونیستها، اپورتونیستها، کسانیکه به آپرا امید بسته اند، کسانیکه مدافع این نظم دموکراتیك بورژوائی، این نظم ارتجاعی هستند. اینها هستند. اما آیا همینها نیستند که همزمان منفعل کردن و نابودی ما را درخواست میکنند؟ همینها نیستند که برای بهتر منفعل کردن ما طرح ارائه میدهند؟ و این طرحها معنائی جز نابودی ما دارند؟ آیا جز این است رویای پلیدی که برای ارضای تمنیات خود در سر میپرورانند؟ همینها هستند که صحبت از مذاکره میکنند. چه تصادفی! پس این مذاکرات هیچ نیست مگر خیانتی تبهکارانه. بعلاوه میتوان پرسید: اینها چطور میتوانند از گفتگو حرف بزنند وقتیکه گارسیا پرز حتی به پیمان عفوی که با آنها بسته بود هیچگاه وفا نکرد؟

پس برای من کلیه این زمزمه ها در مورد مذاکرات هیچ و پوچ است. تکرار میکنم، هیچ هدفی جز تضعیف جنك خلق دنبال نمیکند، زیرا این پیشنهاد با واقعیات خوانائی ندارد. وقتیکه زمانش فرارسد، جنك خلق ضرورتا باید وارد مناسبات دیپلماتیك بشود. اما هدف دیپلماسی ما کسب سراسری قدرت بطور تمام و کامل خواهد بود. ما در پی ویتنام شمالی و جنوبی، کره شمالی و جنوبی نیستیم. ما پروی شمالی و جنوبی نمیخواهیم. ما پروی واحد میخواهیم. شرط ما اینست: تسلیم تمام، کامل و مطلق. آیا آمادگی اینکار را دارند؟ خیر. آنها نقشه نابودی ما را میکشند و بنابراین، علیرغم همه حرافیهای عوامفریبانه و احمقانه آنان، مذاکره هیچ چیز نیست مگر بخشی از همین نقشه.

ال دیاریو: نظر شما درباره «چپ متحد» و خط سیاسی آن چیست؟ سرنوشت این جبهه رویزیونیستی را چگونه می بینید؟ موضع حزب کمونیست پرو در مورد «مجلس ملی خلق»ANP چیست؟

صدر گونزالو: مایلم در اینباره خیلی مختصر صحبت کنم. اولا، بدین خاطر که ما نمیدانیم خط کنونی «چپ متحد» چیست. این جریان در اسناد اولیه اش گفته بود که چپ متحد «یك جبهه توده ای با گرایش سوسیالیستی» است و آنطور که واضح است کانون فعالیت خود را حماقت پارلمانی قرار داده است. قلب مواضع «چپ متحد» چیست؟ یك موضوع خیلی ساده؛ آنها معتقدند که میتوانند حکومت را بدست گیرند و سپس بقول خودشان قدرت را تسخیر کنند. خوب، باید بفهمند که بدون تسخیر یکی، دیگری را به کف نخواهند آورد. بعلاوه، اول باید قدرت را تسخیر کرد و بعد حکومت درست کرد. زیرا سئوال اساسی در رابطه با دولت این است که کدام نظام دولتی؟ اعمال دیکتاتوری کدام طبقه؟ هر نظام حکومتی از اینجا مشتق میشود. مسئله را باید چنین فهمید؛ هر بحث دیگر، ابداعات ارزانقیمت رویزیونیستهای منحط است. اگر به اسنادشان نگاه کنید میبینید که آنها در پی نابودی دولت ارتجاعی نیستند بلکه حکومتی را میخواهند که به آنها اجازه تکامل همین نظم کهنه و پوسیده را بدهد. این است هدف اظهارات آنها درباره چگونگی پیشروی بسوی سوسیالیسم با این حکومت و از طریق اصلاحات. و همه این حرفها صرفا رویزیونیسم لجام گسیخته ای است که قبلا توسط لنین نقد گشته است.

از سوی دیگر، باید به تزهای سیاسی کنگره ایشان نگاهی بیندازیم. این تزها هنوز منتشر نشده است. معتقدم که در «چپ متحد»، که فراموش نکنیم یك جبهه است، شاهد بازسازی یك خط اپورتونیستی کهنه هستیم که بارها در پرو مشاهده شده است ـ یعنی خط جبهه گرائی انتخاباتی. چنین جبهه ای نفی حزب رهبری کننده است. و اگر حزب پرولتری رهبری کننده وجود نداشته باشد، دگرگونی و انقلاب هم موجود نیست. تا بحال از طریق پارلمان انقلاب نشده و بعد از این هم هرگز نخواهد شد. آنها دارند به مشاجرات کهنه دهه ۱۹۶۰ که با آنها تعیین تکلیف شده، رنك و لعاب میزنند. من «چپ متحد» را بطور خلاصه ملغمه ای از تضاد، ساخت و پاخت و دعوا می بینم. چه چیزی آنها را متحد میکند؟ ساخت و پاخت، طمع، پیروی از حماقت پارلمانی، احیای راه های ورشکسته کهنه، یا ارائه این راهها به ارتجاع که همانند ورقی در بازی خود از آن سود جوید، اجرای نقش پلیدی همانند «ابرت» در آلمان، همان قاتل رذل و فاسد انقلاب ۱۹۱۹ در آن کشور. معتقدم که اتحاد آنها بر این پایه است. و چه چیزی باعث افتراقشان میشود؟ دعواهایشان، اعضاء و هوادارانشان، جاه طلبی هایشان، و این واقعیت که اربابانی متفاوت دارند. بنابراین، آنها خود را تابع شرایطی میکنند که اربابانشان تعیین میکنند. زیرا در «چپ متحد» هم رویزیونیستهائی موجودند که در خدمت حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارند و هم رویزیونیستهایی‌که به دن سیائو پین خدمت میکنند. و آنها تابع اوامر اربابانشان یا واسطه های اربابانشان هستند. از بندهای آنها با دیگر مراکز قدرت میگذریم.

لب کلام همینجاست. مسائلی هست که باید طالبان واقعی انقلاب را به فکر بیندازد. اگر واقعا خواهان انقلاب هستند، این وظیفه بر دوششان است. باید از این جبهه انتخاباتی بدرد نخور و چاکرمنش که یك مانع است جدا شوند. باید موضع طبقاتی خویش را بر حسب طبقه ای که مدافعش هستند مشخص کنند و به یك جبهه واقعا انقلابی بپیوندند. باشد تا چنین کنند و یکی شوند. کافی نیست که بقیه را سکتاریست خطاب کنید. نخست باید نشان دهید که خودتان سکتاریست نیستید. و برای اینکار اول باید از اپورتونیست بودن دست بکشید و دیگر رویزیونیست نباشید. به باقی هم باید گفت که از تلاش برای کشاندن ما به بن بست سوسیالیسم مسیحی دست بکشند. اگر خواهان انقلابند باید ثابت کنند و آنرا در عمل با رها کردن راه انحرافی که در پیش گرفته اند نشان دهند. باشد تا از دنباله روی رویزیونیسم شوروی و چینی دست بکشند. این اولین کاری است که باید بکنند. جدا از این، تکرار میکنم، آنها نباید با مواضع سوسیالیسم مسیحی نزد ما بیایند. باید واقعا در پی فهم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم باشند. تا وقتی اینکار را نکنند قادر به پیشرفت نخواهند بود. بگذار بفهمند که انقلاب کردن از طریق جنك خلق یعنی چه. بگذار بفهمند و چشم باز کنند زیرا حقیقت انکار ناپذیر است. آنها نمیتوانند نافی چیزی شوند که همه عالم بغیر از آنها میبینند. باید از قدرت طلبی دست بکشند، محدودیتهای طبقاتی خویش را واقعا قبول کنند، و قبول کنند که پرولتاریا طبقه ای است که از طریق حزب کمونیست، رهبری میکند. و مهم برای ما این است.

و اما در مورد «مجمع ملی خلق». این چیز عجیب و غریبی است. از یك طرف آنها میگویند که این «بذر قدرت است.» بسیار خوب، «بذر قدرت» است. سئوال میکنم، آیا بدنبال تشکیل شوراها هستند؟ آیا در پی تکرار تجربه بولیوی در دوره

خوان خوزه تورس هستند؟ آیا اینطور میتوان قدرت ایجاد کرد؟ پیش کشیدن این باصطلاح «بذر قدرت» صرفا و آشکارا برای ضدیت با قدرت نوین است که ما در عالم واقعیت و فی الواقع در حال بنای آن هستیم. از سوی دیگر، آنها میگویند که «مجمع ملی خلق» یك «جبهه توده ای» است. پس این مجمع رقیب «چپ متحد» است؛ چون آنهم یك «جبهه توده ای» است. قبول، بگذار خودشان تعریف کنند که این چیست. «بذر قدرت» است یا «جبهه توده ای»؟ واقعا چیست؟ بگذار خودشان بگویند قدرت چگونه ایجاد خواهد شد. ما شاهد چه هستیم؟ اینکه مجمع ملی خلق تحت رهبری رویزیونیسم است. بهمین سادگی. شواهد زیادی وجود دارد. اعتصابات آنها همان شکلی را دارد و حتی در همان روزی برگزار میشود که اعتصابات اعلام شده از سوی رویزیونیستها توسط «کنفدراسیون عمومی کارگری پرو» CGTP بنابراین رویزیونیسم رهبری مجمع را بدست دارد و انقلابیون نمیتوانند از رویزیونیستها پیروی کنند. کسانی که واقعا خواهان انقلابند، تکرار میکنم، باید در عمل این را نشان دهند. باشد تا پیش از هر چیز و مهمتر از هر کار، روند اصیل انقلابی جنك خلق را که در این کشور جریان دارد، بفهمند. زیرا تا وقتیکه این را نفهمند نخواهند توانست نقشی را که قادرند، ایفا نمایند. منظورم افرادی است که صرفا نیات حسنه دارند اما علیرغم تصورشان، کاملا فاقد دیدی روشن هستند.

ال دیاریو: صدر گونزالو، شما وضعیت مبارزه طبقاتی توده ها را چگونه می بینید؟ در مورد تشکلات موجود چه فکر می کنید؟

صدر گونزالو: در مورد نکته اول، مایلم از این نکته پایه ای شروع کنم: خلق ما قهرمان است و طبقه ما یعنی پرولتاریا قهرمان تر. بطور کلی، خلق و پرولتاریا همیشه شخصیت اصلی مبارزه طبقاتی اند. آنها هرگز دست از مبارزه نکشیده اند و نخواهند کشید؛ تا اینکه به کمونیسم دست یابیم. فکر میکنم پیش از هر چیز باید عظمت خلق و طبقه خودمان یعنی پرولتاریا را دریابیم. سپس باید این مسئله را برسمیت شناخته، بوضوح دیده و با تاکید اعلام کنیم که بدون حمایت آنها، بدون پایداری آنها، ما هیچ کاری نمیتوانستیم بکنیم! باید قدرشان را بدانیم، زیرا این توده ها هستند که تاریخسازند و ما به این امر اعتقادی آتشین داریم. درست همانگونه که به اصل «شورش بر حق است» معتقدیم. این نیز یکی دیگر از اصول کلیدی توده ها است.

به توده ها چگونه می نگریم؟ با شور عمیق یك کمونیست به سیل خروشان توده های بپاخاسته که شکوه گذشته را باز می جویند و صفحاتی نوین بر دفتر تاریخ می افزایند، درود می فرستم. توده ها در مبارزه طبقاتی شرکت جسته اند و بشرکت خود در یك روند حاد مبارزه طبقاتی ادامه خواهند داد. بدبینی حاکم بر «چپ متحد» ـ همانطور که آقای «مارونو» رهبر حزب «وطن سرخ» اعتراف میکند ـ به میان توده ها راه نخواهد یافت زیرا توده ها بدبین نیستند. همانطور که صدر مائو گفت: فقط رویزیونیستها و اپورتونیستها بدبین هستند. پرولتاریا و کمونیستها همیشه خوش بین هستند زیرا آینده متعلق به آنهاست ـ این امری است که بطور تاریخی تعیین شده و اگر از مسیر خود منحرف نشویم متحقق خواهد شد. توده ها هیچوقت دچار بدبینی نشده و نخواهند شد. این یك تهمت و ادعائی مزخرف است. توده ها میجنگند اما برای اینکه بجنگند نیاز به رهبری دارند، نیاز به یك حزب دارند، زیرا هیچ جنبش توده ای نمیتواند بدون آنکه حزبی رهبریش کند بوجود آید و تداوم خود را حفظ کند؛ چه رسد به آنکه خود را رشد دهد.

زمانی که می بینیم توده ها چگونه می رزمند و از اعمالشان در می یابیم که از توده های درگیر در جنك خلق می آموزند، زمانی که می بینیم چگونه شروع به عملی کردن شعار بزرگ «به نبرد برخیزید و مقاومت کنید!» می نمایند، سراپا غرق وجد و سرور انقلابی میشویم. اکنون زمان آن نیست که فقط گیرنده باشیم بلکه باید سخاوتمندانه دین خود را ادا کنیم. بنظر من توده ها چنین میکنند. آنها نمونه های واقعا برجسته ای ارائه میدهند که ما را قادر میسازد آینده درخشان را ببینیم ـ آینده ای که خود توده ها خواهند دید. زیرا آنها هستند که انقلاب میکنند و حزب فقط آنها را رهبری میکند. بنظر من این اصلی است که همه ما میدانیم، اما تکرار آن مفید است.

در مورد سئوال شما پیرامون تشکلات باید بگویم، ما معتقدیم امروز بیش از همیشه باید با جدیت آنچه که لنین در بخش هشتم مقاله «ورشکستگی انترناسیونال دوم» آموخت را مطالعه کنیم. او میگوید، دولت استثمارگران، دولت بورژوازی، دولت ارتجاعی به تشکلاتی که او را تقویت کرده و در خدمتش قرار دارند اجازه موجودیت میدهد تا بتواند خود را حفظ کرده و بقاء یابد. این تشکلات برای حفظ موجودیت خود چه میکنند؟ انقلاب را بخاطر یك دیك تاس کباب می فروشند. این وصف الحال آنان است. بعلاوه، لنین می آموزد که انقلاب از این تشکلات هیچ انتظاری نمیتواند داشته باشد. انقلاب باید در شرایط جنك و انقلاب، تشکلات خود را بیافریند. ما امروز چنین شرایطی را از سر میگذرانیم و بعد از این نیز چنین خواهد بود. در آینده انقلاب پیروز خواهد شد. بنابراین لنین بما میگوید که باید تشکلات نوینی بسازیم که به انقلاب خدمت کند، حتی اگر لازمه اینکار جهیدن از روی سر کسانی باشد که کارگران را می فروشند و به انقلاب خیانت میکنند. به اعتقاد من به گفته های لنین باید احترامی عظیم گذاشت. این گفته ها باید ما را بطور جدی و عمیق به فکر وادارد. در غیر اینصورت ما به طبقه یا به خلق خدمت نخواهیم کرد. باید بروی ضرورت عاجل کمك به توده ها جهت دست یابی به آگاهی طبقاتی فزاینده تر تاکید بگذاریم تا بتوانند به همان صورتی که هستند یعنی بشکل طبقه کارگر یا خلق با منافعی متضاد و آشتی ناپذیر با منافع استثمارگران، زندگی کنند. هنگامیکه آنها با اعتصاباتشان تولید را می خوابانند باید بوضوح بقدرت خویش پی برند. بگذار آنها اعتصاب را بصورت یك مدرسه جنك، یك مدرسه کمونیسم ببینند؛ آن را احساس کنند و به پیش برند و اعتصاباتشان را بصورت شکل عمده مبارزه در عرصه اقتصادی ـ زیرا اعتصاب یعنی همین ـ استمرار و توسعه بخشند . اما تحت شرایط کنونی این مبارزات باید بطور لاینفك با امر کسب قدرت مرتبط باشد. پس بگذارید مبارزه بر سر خواسته های اقتصادی را با مبارزه برای کسب قدرت ـ با جنك خلق ـ متحد کنیم؛ زیرا این در خدمت منافع طبقاتی پرولتاریا و خلق می باشد. این چیزی است که ما بدان نیاز داریم و توده ها نیز آنرا بطور فزاینده ای به پیش می رانند.

مدت مدیدی است که ما در حزب، قانونی را جمعبندی کرده ایم و آن را قانون توده ها میخوانیم. این قانون متشکل ساختن توده ها در جنك و در روند انقلابی است که در حال توسعه اش هستیم. ما این قانون را بکار بسته ایم. توده ها فوج فوج و هربار بیش از پیش به مبارزه می پیوندند. این مسیری است که ما می پیمائیم و نود درصد خلق پرو را متحد خواهیم کرد. برای چه؟ برای آنکه توده ها بتوانند پیروزی انقلاب و بسرانجام رساندن کاری که هشت سال پیش آغاز کرده و با خون خویش آنرا به پیش رانده اند را متحقق سازند. برای اینکه انقلاب متعلق به آنهاست، از آنها برخاسته و از اعماقشان سرچشمه گرفته است. تکرار میکنم، این توده ها هستند که سازنده تاریخند و حزب فقط آنان را رهبری میکند. بنظر من این حقیقت است.

ال دیاریو: صدر، حزب کمونیست پرو در میان کدامین بخشهای سیاسی و اجتماعی متحدان خود را جستجو میکند؟ آیا هیچگونه نزدیکی با گروه های سیاسی پرو دارید؟ اپورتونیستها شما را سکتاریست میخوانند. سیاست جبهه واحد خود را چگونه تعیین میکنید؟ حزب در مناطق روستائی، در جنبش کارگری و در

میان کل خلق از چه قدرتی برخوردار است؟

صدر گونزالو: اگر اجازه بدهید از نگرشمان به جبهه شروع میکنم. ما قبلا درباره چگونگی اجرای آن صحبت کرده ایم اما اینجا لازم می بینم بوضوح برداشتمان از جبهه واحدی که صدر مائو از آن صحبت کرده را ارائه دهم. حال که صحبت از این موضوع است بگذارید بگویم این مائو بود که قوانین جبهه، ۶ قانون جبهه را تدوین کرد. قبل از مائو چنین قوانینی موجود نبود. منطبق با این معیارهای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، هدف ما ایجاد یك جبهه طبقاتی است که در آن پرولتاریا طبقه رهبری کننده، دهقانان نیروی عمده و خرده بورژوازی بعنوان متحدانی که باید به آنها توجه کنیم، و در میان آنان بخصوص به روشنفکران چون همانطور که صدر مائو بما آموخته است وجود آنان برای انقلاب ضروری است. و تحت شرایط و اوضاع مشخص، حتی بورژوازی ملی هم میتواند در این جبهه شرکت جوید و خواهد کرد. این درك ما از جبهه متحد است. شالوده این جبهه، اتحاد کارگران و دهقانان است که در مناطق روستائی شکل میگیرد. ما در حال شکل دادن به چنین اتحادی هستیم و طی هشت سال سلاح بر کف چنین کرده ایم. چرا اتحاد کارگران و دهقانان ضروری است؟ زیرا بدون آن، پرولتاریا قادر به کسب هژمونی نخواهد بود و این جبهه نیازمند حزب کمونیستی است که رهبریش کند. موضع ما اینست. ما مطلقا مخالف تئوری رویزیونیستی جبهه متحد که در آمریکای لاتین پیاده شده و آنها قصد دارند در همه جا اشاعه دهند، میباشیم. طبق این تئوری، «همه انقلابی هستند»، «همه مارکسیست هستند»، «نیازی به رهبری حزب کمونیست نیست»، «کافیست که صرفا همه متحد شوند و برای رهبری انقلاب خود را به یك جبهه متکی کنند.» این نفی مارکسیسم است. این نفی مارکس، لنین و صدر مائو است. هیچ مارکسیستی ضرورت رهبری حزب را نادیده نگرفته است. بدون وجود حزب، رهبری پرولتاریا چگونه میتواند مشخص شود؟ فقط از طریق یك حزب کمونیست راستین یعنی یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست که پیگیرانه و استوارانه به منافع طبقه خدمت کند و مدافع منافع خلق باشد، این رهبری میتواند مشخص شود. ما به مسئله اینطور نگاه میکنیم و آنرا اینگونه عملی میکنیم. از نظر ما موضوع جبهه با این تز مرتبط است که حزب برگزیده بهترین عناصر است، حزب رهبری مورد نیاز است؛ اما این حزب نیست که انقلاب میکند؛ بلکه توده ها اینکار را میکنند. بنابراین، برای متحد کردن ۹۰ درصد اهالی یعنی اکثریت عظیم به جبهه ای نیاز است. ما در پی چنین چیزی هستیم، این راه را در پیش گرفته ایم و در حال حاضر مشغول انجام آن هستیم.

در مورد گروه ها باید بگویم که در دوره های متفاوت ما با سازمانها ارتباط داشتیم. و هر زمان که چنین ارتباطاتی داشتیم، آنطور که باید و شاید با آنها رفتار میکردیم، یعنی از جایگاهی برابر؛ تجاربمان را مبادله میکردیم. در مواردی از حزب کمك سیاسی خواسته اند و ما اینکار را انجام داده ایم. موارد متعددی وجود دارد اما بهتر است اکنون نامشان را مشخص نکنیم.

در مورد اینکه آیا ما سکتاریست هستیم یا نه، بگذارید آنچه در جزوه «جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید» آمده، بخوانم. اینها سخنان بنیانگزار ماست و ما دقیقا آنها را نقل کردیم تا کسانی که ادعای پیروی از مارپاتگی را دارند بدانند که معنای واقعی آن چیست. ولی بدون مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بودن نمیتوان پیرو مارپاتگی بود. مارپاتگی گفت: «ما در دوره جنك ایدئولوژیك کامل بسر می بریم. کسانی که معرف نیروی تغییر هستند حتی بر حسب تصادف و شانس هم نمیتوانند با نمایندگان محافظه کاری و عقب گرائی درهم بیامیزند. بین آنها یك دره عمیق تاریخی وجود دارد. آنها بزبانهای مختلف سخن میگویند و درك متفاوتی از تاریخ دارند.

بعقیده من باید همفکران را متحد کنیم و نه کسانی که افکار متفاوت دارند. باید کسانی را متحد کنیم که تاریخ وحدتشان را طلب میکند. همبستگی باید بین کسانی باشد که تاریخ از آنها طلب همبستگی میکند. بنظر من این تنها اتحاد ممکن است. یك درك مشترك همراه با درکی دقیق و موثر از تاریخ.

من یك انقلابی هستم. اما معتقدم افرادی که فکر روشن و صریحی دارند قادرند یکدیگر را درك کنند و ارزش هم را بدانند؛ حتی زمانیکه میانشان مبارزه موجود است. آن نیروی سیاسی که من هرگز با آن به تفاهم نخواهم رسید اردوی دیگر است: رفرمیسم تفاله، رفرمیسم اهلی شده، رفرمیسم عوامفریب.»

ما موافق گفته های فوق هستیم. ما سکتاریست نیستیم و هیچ بخشی از حزب ما نیز چنین نیست. چیزی که هیچکس نمیتواند از ما بخواهد اینست که با پای خود به باتلاق روان شویم. لنین بما آموخت: اگر کسی میخواهد با سر وارد باتلاق شود، میتوان به او اجازه داد که چنین کند اما حق ندارد از ما بخواهد که او را همراهی کنیم. لنین گفت ما باید جاده دشوار و پر دردسر خویش را تا قله بپیمائیم. یا بعبارت دیگر، باید با آتش دشمن روبرو شویم اما به پیشروی ادامه خواهیم داد. بنابراین ما سکتاریست یا دگماتیست نیستیم. ما صرفا کمونیست هستیم و مدافع این سخنان هوشمندانه مارپاتگی. بعلاوه ما از مدعیان پیروی از مارپاتگی میخواهیم که واقعا از وی پیروی کرده و این را به اثبات برسانند.

در مورد قدرت حزب در مناطق روستائی باید مشخصا بگویم که اکثریت اعضای ما، اکثریت عظیم اعضای ما دهقانند. و محدودیتی که ما داریم کافی نبودن تعداد کارگران است. این کمبودی جدی است اما ما تلاش میکنیم و به تلاش خود برای رفع این کمبود ادامه میدهیم؛ زیرا ما به کمونیستهای پرولتر نیاز داریم. کارگران باخود آبدیدگی و کیفیت پولادین میاورند زیرا این صفت مشخصه طبقه آنهاست.

بعلاوه، از رشد قدرت و نفوذ خود در میان خلق بطور کلی، آگاهیم. میتوانیم بگوئیم که ارتش چریکی خلق از توده ها، از دهقانان، کارگران، روشنفکران و افرادی از صفوف خرده بورژوازی تشکیل شده است. صحبت از هزاران نفر است. ما در مناطق پایگاهی صدها کمیته خلق داریم. ده ها هزار نفر تحت حاکمیت ما قرار دارند. این واقعیت ماست. نفوذ حزب گسترش می یابد.ما از نفوذی بیش از پیش در میان توده ها برخوردار میشویم. ما ایده های مارکسیسم را بکار می بندیم، توسط عملیات قدرتمند که پیام را بر اذهان حك میکنند، پرولتاریا، خلق، توده ها را آموزش میدهیم. معتقدیم که جهشی بزرگ در رشد توده ای ما آغاز شده است. این چیزی است که میتوانم بشما بگویم. ما میخواهیم، وظیفه ما و بخشی از نقشه ماست، که جهشی بزرگ در کار خویش در میان توده ها ایجاد کنیم. توده های این کشور به رهبری حزب کمونیست نیاز دارند. امیدواریم با تئوری و پراتیك انقلابی بیشتر، با عملیات مسلحانه بیشتر، با جنك خلق بیشتر، با قدرت سیاسی بیشتر بتوانیم قلب طبقه خویش و خلق را فتح کرده و آنها را واقعا بصفوف خود جلب نمائیم. چرا؟ برای اینکه به آنها خدمت کنیم. این خواست ماست.

ال دیاریو: صدر گونزالو، تشکلات دیگر یا انقلاب سوسیالیستی در پرو را تعریف نمی کنند یا اینکه در مورد آن بطور مبهم سخن میگویند. چرا حزب کمونیست پرو می گوید که انقلاب پرو مراحلی دارد؟ انقلاب دموکراتیك چیست؟ انقلاب سوسیالیستی چگونه خواهد بود و انقلاب فرهنگی پرولتری که حزب کمونیست پرو آنرا پس از مغلوب ساختن نیروهای ضد انقلاب رهبری خواهد کرد چیست؟ آیا همانند چیزی خواهد بود که صدر مائو در چین رهبری کرد؟

صدر گونزالو: تعریف خصلت یك انقلاب مسئله ای کلیدی است. برای ما، همانطور که در کنگره حزبمان تصویب

شد، انقلاب یك انقلاب دموکراتیك است. ما با اتکاء به مائوئیسم توانستیم درکی کاملتر از اوضاع کشور بدست آوریم. بنظر ما پرو یك جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره است که در آن سرمایه داری بوروکرات رشد یافته است. بنابراین، انقلاب یك انقلاب دموکراتیك می باشد. بنظر ما انقلاب دموکراتیك باید سه کوه را براندازد: امپریالیسم ، و عمدتا امپریالیسم یانکی؛ سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم. لازمه انقلاب دموکراتیك دست زدن به جنك خلق است. بهمین جهت ما بر این مسیر پافشاری کرده ایم . جنك خلق ما را قادر خواهد ساخت این سه کوه را نابود کرده و قدرت سراسری را(در آینده ای نه چندان دور) کسب کنیم. در تحلیل نهائی این امر وابسته است به تلاشهای فزاینده همه ما که درگیر جنك خلق هستیم و به جلب هرچه بیشتر توده ها به این جنك. انقلاب سوسیالیستی باید بلافاصله پس از انقلاب دموکراتیك در پیش گرفته شود. میخواهم این مسئله را بشکافم. صدر مائو با دوراندیشی بسیار، با توجه به شرایطی که ممکن است پیش بیاید، بما میاموزد که انقلاب دموکراتیك همان روزی که قدرت در سراسر کشور کسب میشود و جمهوری خلق تاسیس میگردد، پایان می پذیرد. همان روز و همان ساعت، انقلاب سوسیالیستی آغاز میشود. در انقلاب سوسیالیستی ما باید یك دیکتاتوری پرولتاریا بوجود آوریم و دست به دگرگونیهای اساسی بزنیم تا سوسیالیسم تکامل یابد.

بنظر ما انقلاب نوع سومی هم موجود است. با مطالعه صدر مائوتسه دون و حزب کمونیست چین، ما بیش از پیش به اهمیت انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بعنوان ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا پی برده ایم. این انقلابی است کاملا ضروری که بدون آن، انقلاب نمیتواند بطور مستمر بسوی کمونیسم پیشروی کند. به اعتقاد ما انقلابات فرهنگی پیاپی ضروری خواهد بود اما این انقلابات باید در پراتیك شکل بگیرند. ما در عین حال که باید خود را به تئوری صدر مائو و تجربه عظیم حزب کمونیست چین متکی کنیم، باید آن را با شرایط خودمان تطبیق دهیم ـ در این باره نیز ما ضد دگماتیك هستیم. ما نمی توانیم مکانیکی عمل کنیم. این ضد مائوئیسم است. بعنوان حزب کمونیست ما دارای یك هدف هستیم: کمونیسم. اما برای رسیدن به آن ـ عذر میخواهم که تکرار میکنم ـ یا همه اهالی کره زمین به کمونیسم خواهند رسید، یا هیچ یك از ما به آنجا نخواهیم رسید. ما کاملا ضد تز رویزیونیستی خروشچف هستیم که می گفت تا سال ۱۹۸۰ در اتحاد جماهیر شوروی، کمونیسم برقرار خواهد شد. صدر مائو در ارتباط با ورود به مرحله کمونیسم تاکید کرد که همه یا هیچکس. به همین دلیل انقلاب ما بطور لاینفکی با انقلاب جهانی متصل است. این هدف نهائی و مسلم ماست. هر چیزی دارای مراحل، مقاطع و لحظه هاست. ما معتقدیم که رسیدن به کمونیسم در افق دورتری قرار دارد. بینش صدر مائوتسه دون در این باره صحیح است.

ال دیاریو: می گویند وقتی حزب کمونیست پرو در این کشور قدرت را به کف آورد، هر نوع مایملکی را مصادره خواهد کرد. آیا این حقیقت دارد؟ با قروض خارجی چگونه برخورد خواهید کرد؟

صدر گونزالو: برنامه حزب تمام این مسائل را روشن میکند. یك انقلاب دموکراتیك نظیر انقلاب ما آماج خود را دارد: همان سه کوهی که از آن صحبت کردیم. یعنی اینکه ما در پی گسست از سلطه امپریالیسم و عمدتا امپریالیسم یانکی هستیم. اما همزمان برای ممانعت از سلطه سوسیال ـ امپریالیسم یا هر قدرت امپریالیستی دیگر مبارزه می کنیم. ما در پی نابود کردن نیمه فئودالیسم و عملی کردن شعار بزرگ و کماکان معتبر «زمین از آن کشتگر» هستیم. تاکید بر این مسئله خوبست زیرا در موردش حرفهای زیادی زده شده است. صدر مائو بارها بر این شعار تاکید کرد که معنایش برای ما نابود کردن مالکیت نیمه فئودالی و تقسیم زمین بین دهقانان، عمدتا دهقانان فقیر، و تبدیل زمین به مایملك آنان است. و تکرار میکنم ما سرمایه بوروکراتیك را مصادره خواهیم کرد. این امری بسیار مهم است زیرا به قدرت نوین یك پایه اقتصادی میدهد تا بتواند اقتصاد را هدایت کرده و بسوی سوسیالیسم ببرد. ما ضد آن سه کوه هستیم. سیاست ما در مورد بورژوازی ملی یا متوسط اینست که به حقوقشان احترام میگذاریم. ما به این سیاست عمل میکنیم. بدون عوض کردن خصلت انقلاب نمی توانیم بیش از این جلو برویم. «مصادره کردن هر نوع مایملك» هیچ نیست مگر داستان سرائی و دروغ. همانطور که مارکس استادانه تشریح کرد، آنها همیشه علیه کمونیستها چنین دروغهائی را اشاعه داده اند. برای ضدیت با کمونیسم، ارتجاع و دشمنان انقلاب همواره به دروغپردازی و جعل واقعیات پرداخته اند. از زمان بنیانگذار کبیر مارکسیسم، همه این تهمتها، دروغها و تحریفها علیه آموزشهای داهیانه مارکس رواج داشته است. آنچه علیه حزب ما گفته میشود نیز هیچ نیست مگر ادامه همان مکتب ارتجاعی کهن و تلاشهای دشمنان انقلاب.

ال دیاریو: حزب در مورد قروض خارجی چه خواهد کرد؟

صدر گونزالو: از آنجا که قروض خارجی دارائی امپریالیستی است مصادره خواهد شد. فکر میکنم صحیح است اضافه کنیم که این تنها راه خلاص شدن از شر بار عظیمی است که بر بسیاری از کشورها ستم روا میدارد و ملل و خلقها را به فقر میکشاند. اینکار را فقط از طریق انقلاب میتوان انجام داد و راه دیگری نیست. کلیه راه و روشهای دیگر که آنها مطرح میکنند تنها یك هدف دارد و آنهم نجات امپریالیسم است. بعلاوه ما معتقدیم، تجربه تاریخی نیز همین را نشان میدهد.

ال دیاریو: و حزب کمونیست چگونه مسئله زمین را حل می کند؟ نقشه هائی که «آپرا» و «حزب متحده ماریاتگیست» PUM به اجرا می گذارند چیست؟

صدر گونزالو: مسئله ارضی یك مسئله اساسی است؛ زیرا جدا از سایر مسائلی که تابحال بحثش را کردیم، این بواقع آن مسئله ای است که در جریان انقلاب دمکراتیك حل میشود. آنچه ما به پیش می بریم نابودی مناسبات تولیدی نیمه فئودالی و توزیع زمین بین دهقانان، بویژه دهقانان فقیر و سپس دهقانان میانه حال است. در شرایطی که زمینی باقی مانده باشد یا صحیح تشخیص داده شود، می توان به دهقانان مرفه هم زمین داد. بهمین ترتیب، اگر صحیح یا ضروری باشد، در صورتیکه زمین کافی برای انجام اینکار موجود نباشد می توانیم از دهقانان مرفه بگیریم. همانطور که صدر بما آموخته، حتی ملاکان هم اگر بخواهند کار کنند می توانند بقول معروف با عرق جبین خود نانی بکف آورند و یاد بگیرند که با کار بر روی زمین گذران زندگی کنند نه از راه جمع آوری اجاره. ما از چنین سیاستی پیروی می کنیم.

سیاست حزب در مورد این مسئله تکامل یافته است. یکی از کارهای مهمی که ما انجام داده ایم، تشویق جنبش تهاجم به اراضی بود. مهمترین این جنبش ها در استان «لالیبرتاد» اتفاق افتاد که طی آن بیش از ۳۰۰ هزار هکتار زمین تقسیم شد و ۱۶۰ هزار دهقان بسیج شدند. در میان بسیجی که تا بحال کرده ایم، این مورد بیشترین تعداد توده ها را گرد آورد. این جنبش برای برهم زدن برنامه های آپرا برانگیخته شد و آنرا در استان پونو هم به پیش بردیم. ما بودیم که تهاجم ارضی را در پونو آغاز کردیم، در حالیکه «حزب متحده ماریاتگیست» و آپرا درباره چه باید کرد و چگونه باید کرد مشغول بحث و جدل بودند. حقیقت صاف و ساده همین است. بعدا، حکومت مجبور شد بویژه برای استان پونو احکامی صادر کند؛ اما هیچوقت این ها را به اجرا نگذاشتند. در این جا هم نظیر نقاط دیگر منطقه آند، هدف آپرا اجرای تقسیم مجدد ارضی بنحوی بود که مورالس برمودس در دوره ریاست جمهوریش قول داده بود. دعوا با «حزب متحده خلقی» بر سر چگونگی انجام اینکار بود؛ بر سر اینکه حکومت

بتنهائی باید اینکار را انجام دهد یا اینکه سازمانهای دیگری نیز باید شرکت کنند.

حکومت و «حزب متحده ماریاتگیست» بدنبال چه چیزی بودند؟ می خواستند جلوی طغیان رودخانه را بگیرند. سعی کردند اینکار را بکنند و یکبار دیگر سعی می کنند کار سال ۱۹۷۴ خود را تکرار کنند ـ زمانی که خود را «پیشاهنك انقلابی» می نامیدند و در آپوریماك «زمین مصادره» می کردند و هزاران دهقان هم بسیج شده بود، برای چه هدفی؟ برای انجام مذاکره بر پایه قانون ۱۷۷۱۶ که یك قانون کورپوراتیو متعلق به فاشیسم ولاسکو بود. قراردادهای مشهور توکساما و هوانکاهواچو شاهد این مدعا هستند. کسی باید جوابگوی این مسائل باشد و خوبست به ایشان یادآوری شود. آیا اینها به رژیم کمك کردند یا نه؟ کمك کردند، زیرا آنموقع تحلیلشان این بود که قانون ۱۷۷۱۶ خوب است و تنها کمبودش این است که قانونی سوسیالیستی نیست. این حماقت سیاسی است زیرا حل مسئله ارضی یك خواست ابتدائی دمکراتیك است. و اگر چنین نبود، مارکسیسم را باید بر سر این مسئله اصلاح میکردیم. آنها امروز در ائتلاف با آپرا در پی احیاء همین سیاستها هستند. خب، در مورد برخی مسائل خیلی صحبت می شود. اما خوب است اگر روراست باشند و دستشان را روی قلبشان بگذارند و توبه کنند و به خدماتی که به دشمن کرده اند، حتی اگر جاسوسی کرده و این باعث زیر ضربه رفتن نیروهای ما شده، اعتراف نمایند. خوب است که درباره اش فکر کنند. صرف گرفتن زمین اگر با جنك خلق و مبارزه برای کسب قدرت مرتبط نباشد، جزئی از این نظام شده و به تیرکی برای نظام تبدیل خواهد شد و همان روند راکد نیمه فئودالی ادامه خواهد یافت. این موضوعی ثابت شده است، و ما از دهه ۱۹۶۰ به آن آگاه بودیم و در جریان مطالعات جدیدی که طی دهه ۱۹۷۰ انجام دادیم بیشتر بدان پی بردیم. همه جا شاهد این مسئله هستیم؛ مثلا در بوماکوچا و کاکامارا در استان آیاکوچو، فکر می کنیم باید در مورد این مسائل بیندیشیم. تجارب سال ۱۹۷۴ آپوریماك، «مصادره زمین» توسط پیشاهنك به چه اهدافی خدمت کرد؟ به ایجاد یك نظام کورپوراتیو و بوجود آمدن اشکال سهامی. آیا این همان چیزی که ولاسکو می خواست نبود؟ نتیجتا اینکار همچون محکم کردن نظام و تکامل فئودالیسم بود در حالیکه هدف نابود کردن و محو آن است. این چیزیست که PUM «حزب متحده ماریاتگیست» هنوز هم نمی فهمد. چون فهم چنین مطلبی نیازمند تحلیل پدیده ها از یك دیدگاه ایدئولوژیك دیگر، از دیدگاه مارکسیسم است، فقط با چنین دیدگاهی می توان فهمید که چگونه باید زمین را سلاح به دست گرفت و سلاح بدست از آن دفاع کرد. نکته در اینجاست.

بعلاوه، آپرا نقشه های دیگری هم دارد. باید توجه زیادی به این برنامه ها داشت؛ بویژه به برنامه ای که آپرا برای اراضی کشت نشده ساحلی دارد؛ اخیرا احکامی صادر شده و «برنامه های توسعه» برای کسانی که توانائی سرمایه گذاری برای تولید محصولات صادراتی دارند، ریخته شده است. این برنامه ها باعث تقسیم قلابی زمین و رقابت بر سر زمین در لامبایاك، لالیبرتاد، ایکا و کل منطقه ساحلی پرو شده است. طبق احکام اخیر قانون تخصیص ۴۵۰ هکتار زمین به هر نفر را برسمیت می شناسد. آیا تهیدستان این زمین ها را به دست خواهند آورد؟ با کدام پول موفق به حفر چاه شده و به آب دست خواهند یافت؟ غیر ممکن است. این ها برنامه های آزمندانه ای است که نتیجه اش توزیع قلابی زمین است. به چه منظور دیگری میتوانند در استان لالیبرتاد باشند؟ برای منافع آپرا و رهبران و همدستانش کار می کنند، بویژه برای آقای وزیر «رمیجو مورالس برمونداس» که شریك موسسات بزرگ انحصاری است و یك نقش مهم اقتصادی ایفاء می کند. این بنفع دهقانان نیست. در منطقه ساحلی نیز دهقانانی هستند که محتاج زمینند و زمین باید به آنها تعلق یابد. بهمین خاطر است که از استان لالیبرتاد غریو اعتراض علیه طرحهای آبیاری بلند شد.

مسائل دیگر: تقسیم ۳۰ هزار هکتار زمین در منطقه جنگلی . چه کسی قادر به اداره این زمین خواهد بود؟ اشخاصی نظیر «دیونیزو رومه رو». یك دهقان فقیر حتی نمی تواند ناظر آن باشد چه رسد به اینکه واقعا دریافتش کند. اما زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند و بویژه از آن دهقان فقیر است. از طرف دیگر، ما شکست سختی به برنامه های ضد انقلابی آپرا در منطقه باصطلاح «دوزنقه آند» (که استانهای آیاکوچو، هوانکاولیکا، آپوریماك و بخشهائی از کوزکو، پونو و آره کیپا را دربر می گیرد ـ م) وارد آوردیم. ما رك و راست به آنها می گوئیم، دیگران هم به آنها گفته اند، که ما مجبورشان کردیم وجود منطقه آند را در پرو باور کنند. بهمین خاطر است که گارسیا پرز «دوزنقه آند» ش را دوباره کشف کرده تا از آن ویترین نمایشی برای خود بسازد. اما طرحهای منحط او ورشکسته شده اند، از هم گسیخته و مفلوج گشته اند. اگر این حرف حقیقت ندارد پس چه بر سر برنامه کاچی در آیاکوچو آمد؟ این برنامه را فردی که خود را رئیس جمهور می خواند براه انداخت. او با هلیکوپتر به آن منطقه پرواز کرد، و از ارتفاعات با بوق و کرنا به تشریح چیزی پرداخت که از آن هیچ سر در نمی آورد.

یا مثلا برنامه «راسوویلکا»: ما این برنامه را داغان کردیم چرا که یك طرح ضد چریکی بود و ما اصرار داریم که زمین باید به دهقانانی تعلق یابد که بدان نیاز دارند؛ عمدتا به دهقانان فقیر.

معتقدم در مورد چند نکته دیگر هم باید اظهار نظر کرد. اولا در مورد «روندا‌ها» یا گشتی های دهقانی. آنها چه بر سر این تشکلات که توده ها برای دفاع از خود ایجاد کرده بودند، آورده اند؟ این تشکلات در حال حاضر تحت کنترل دولت، ارتش و پلیس است. این روشن و مشخص است. و این «چپ متحد» بود که دیروز با غرور آن قانون معروف را تایید کرد و امروز از مقرراتی که در همان قانون منظور شده ایراد می گیرد. اما مقررات از قانون بر می خیزد و اگر شما قانون را تایید کرده اید باید به مقرراتش هم گردن بگذارید. در اساس کاری که آپرا کرده است بوضوح برآورده کردن خواست ارتش و قوای مسلح بود یعنی صدور مجوز قانونی برای «مسندا‌ها» یا «کمیته های دفاع» که ساخته دست ارتش است. آنها (قوای مسلح) گله می کردند که برای کاری که انجام می دهند پوشش قانونی ندارند. خوب، چنین قانونی وجود داشت و نامش قانون گشت های شبانه دهقانی بود. آیا این پلیس نیست که از آنها استفاده میکند؟ آیا این ارتش نیست که آنها را بکار میگیرد؟ آیا مستبدان محلی نیستند که از آنها سود میجویند؟ واقعیت اینست. آنها باید در این مورد جوابگو باشند. قوانینشان به کنار، حداقل در این مورد باید بما جواب پس بدهند. اینها چه آدمهائی هستند؟ واقعا مارکسیستند؟ آیا تا بحال شده که در موضع طبقه ما، در موضع خلق قرار بگیرند؟ آیا ایدئولوژی کهنه اینکاها را دنبال نمیکنند؟ آیا معرف شخصیت گرائی مسیحیت نیستند؟ آیا در ارتباط نزدیك با کلیسا قرار ندارند؟ اگر اینطور نیست پس چرا کلیسا اسنادشان را چاپ میکند؟ منظورم از کلیسا، هرم اقتدار روحانیت است. خوبست اگر وقت کردید و کمی احتیاج به تفریح داشتید نگاهی به این مقررات بیندازید. آنها فوق العاده افشاگرند.

ما برنامه های آپرا در هوالاگای علیا را هم محکوم میکنیم. آنجا به بهانه جنك علیه قاچاق مواد مخدر استفاده از حشره کش مرگبار «اسپایك» را مجاز کرده اند. این در حالیست که انحصارات یانکی خودشان میگویند که این سمپاشی ها مثل استفاده از یك رشته بمب اتمی کوچك است.

ال دیاریو: صدر گونزالو، خصائل عمده جمهوری دموکراتیك نوین خلق که شما و حزب پیش گذارده اید، چیست؟

صدر گونزالو: خصائل آن اساسا خصائل یك دیکتاتوری مشترك است. من بر این نکته اصرار می ورزم، زیرا در پرو باید

در باره مسئله دولت فکر کنیم و آنرا از زاویه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تحلیل کنیم. اولین نکته ای که مسئله دولت در مقابل ما طرح میکند، مسئله نظام دولتی یا نوع دیکتاتوری طبقاتی است که باید اعمال شود. در مورد ما، این یك دیکتاتوری مشترك است. در حال حاضر این دیکتاتوری فقط از آن سه طبقه است: یعنی پرولتاریا، دهقانان و ترقیخواهان (خرده بورژوازی). بورژوازی ملی در آن شرکت ندارد ولی ما حقوقش را رعایت میکنیم. ما این سیاست را عملی میکنیم. نظام حکومتی که از بالا منتج میشود و پایه هایش بر مجامع عمومی خلق استوار است. چگونه این را در عمل پیاده میکنیم؟ بشکل کمیته ها. جمع کمیته های خلق، مناطق پایگاهی را تشکیل میدهند و مجموعه مناطق پایگاهی، جمهوری دمکراتیك نوین خلق را تشکیل میدهند. این چیزی است که در حال ساختنش هستیم و اینکار را تا پایان انقلاب دمکراتیك ادامه خواهیم داد. مایلم بر این نکته تاکید کنم که حزب تصمیم گرفت «بذر قدرت را بیفشاند» تا توده ها شروع به اعمال قدرت کرده و اداره دولت را بیاموزند. زیرا از همان زمانی که اداره دولت را می آموزند، در می یابند که دولت را فقط توسط نیروی سلاح میتوان محافظت کرد. و همانگونه که آن را بدست آورده اند باید از آن به دفاع برخیزند. «افشاندن بذر قدرت» محتاج آن است که خلق از لحاظ ذهنی نیاز به قدرت نوین را دریابد و در عمل ضرورت آنرا ببیند. ما مشغول چنین کاری هستیم. خلق عملکردهای عمومی رهبری، ساختن و برنامه ریزی را بمثابه بخشی از جمهوری دمکراتیك نوین خلق به اجراء درمی آورد. فکر میکنم تا همینجا کافیست چون سایر مسائل مربوط به این مبحث قبلا در اسناد حزب تشریح شده است.

۵ - سیاستهای بین المللی

ال دیاریو: صدر، حالا بگذارید در مورد سیاستهای بین المللی صحبت کنیم. از آنجا که هدف شما کمونیسم است، شرایط برای انقلاب جهانی را چگونه می بینید؟ و کمونیستها چه مسائلی را باید جواب دهند؟

صدر گونزالو: ما از این درك شروع میکنیم که انقلاب روند عمده است و کماکان چنین است. رشد این روند، که توسط مائو مطرح شد، همچنان ادامه دارد. به دیده ما بعد از جنك جهانی دوم هیچگاه ثباتی وجود نداشته است؛ حتی ثبات نسبی. کل جهان توسط توفانهای عظیم انقلابی بلرزه درآمده است. البته این توفانها موج وار فرا میرسند و نمیتواند جز این باشد.

ما معتقدیم دراوضاع کلی سه تضاد اساسی در حال توسعه است. تضاد اول و عمده، تضاد بین ملل ستمدیده از یکسو و ابرقدرتها و دیگر نیروهای امپریالیستی از دیگر سو است. هرچند ممکن است زیادی باشد اما ترجیح میدهیم برای روشن شدن مسئله این تضادها را یك به یك بشماریم. این تضاد از طریق انقلاب دمکراتیك، از طریق جنك خلق حل میشود. تضاد اساسی دوم، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی است. این تضاد از طریق انقلابات سوسیالیستی و انقلابات فرهنگی پرولتری، و نیز از طریق جنك خلق حل میشود. تکرار کنم، جنك خلقی که با نوع انقلاب و شرایط مشخص هر کشور تلفیق یافته باشد. سومین تضاد، تضاد درون امپریالیستی است. تضاد بین ابرقدرتها، بین ابرقدرتهای امپریالیست و قدرتهای امپریالیستی، و بین خود قدرتهای امپریالیستی. تضادهای میان آنها از طریق تهاجم، و جنگهای امپریالیستی حل شده و به تعیین قدرت سرکرده جهان از طریق یك جنك جهانی سوم منجر میشود.

چرا تضادها را با این ترتیب ذکر میکنیم؟ زیرا فکر میکنیم این رده بندی بر حسب اهمیت هر یك از آنهاست. ما تاکید میکنیم که تضاد بین ملل ستمدیده از یکسو و ابرقدرتهای امپریالیست و قدرتهای امپریالیستی از دیگر سو، عمده است و از اهمیت عظیمی برای انقلاب جهانی برخوردار می باشد. بنظر ما این امر با جایگاه توده ها در تاریخ مربوط است. واضح است که اکثریت عظیم توده های جهان در ملل ستمدیده جای گرفته اند. این نیز مسلم است که سرعت رشد جمعیت آنها ٤ برابر اهالی کشورهای امپریالیستی است. ما این اصل را بکار می بندیم که توده ها سازنده تاریخند و این واقعیت را بحساب می آوریم که جنك جهانی دوم باعث بپاخیزی سیاسی توده ها شد. (این مسئله را حتی تحلیلگران ارتجاعی آمریکا نیز قبول دارند.) ما فکر میکنیم که اگر تضاد درون امپریالیستی باعث یك جنك جهانی شود، این جنگی جدید میان امپریالیستها بر سر هژمونی جهانی و تقسیم مجدد جهان خواهد بود؛ پس برای تقسیم غنائم جنگی خواهد بود و این غنائم، ملل ستمدیده هستند. بنابراین آنها مجبور خواهند بود برای حکومت کردن بر ما دست به اشغال کشورهای ما بزنند. و بنابراین، بار دیگر تضاد بین ملل ستمدیده از یکسو و ابرقدرتهای امپریالیست و قدرتهای امپریالیستی از دیگر سو به تضاد عمده تبدیل خواهد شد.

ما عمیقا به این امر معتقدیم. و علت این اعتقاد شووینیسم یا آنطور که برخی میگویند بخاطر تعلق داشتن ما به کشورها یا ملل ستمدیده نیست. اینطور نیست. این روندی است که در تاریخ میتوان آن را مشاهده کرد. این جایگاه توده ها در تاریخ است. و بعلاوه واقعیات همچنان نشان میدهند که امپریالیسم در آنجا که مبارزات ملل ستمدیده بپاخاسته بیش از پیش به شکست و تزلزل دچار گشته است. اینها واقعیاتی انکارناپذیرند. بنابراین ما این تضاد عمده را حائز اهمیتی عظیم میدانیم و فکر میکنیم که این تضاد در محو امپریالیسم و ارتجاع از چهره گیتی نقش تعیین کننده بازی خواهد کرد به این شرط که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در مقام فرماندهی انقلاب جهانی قرار داده شود، احزاب کمونیست بر مبنای این ایدئولوژی تکامل یابند و تکرار میکنم، جنك خلق را بر طبق نوع انقلاب و شرایط مشخص به پیش برند.

ما معتقدیم که تضاد عمده این است و اهمیت عظیم آنرا اینطور میفهمیم. برخی با این نکته توافق ندارند و معتقدند که در واقع ما به انقلاب در کشورهای امپریالیستی باور نداریم. ما معتقدیم انقلاب در این کشورها یك ضرورت تاریخی بوده و تکامل تضاد عمده شرایط مساعدتری برای آنها فراهم میکند و حتی وقوع یك جنك جهانی نیز شرایط مساعدتری برای انجام انقلاب در این کشورها پدید خواهد آورد. و انقلاب انجام خواهد شد زیرا یك ضرورت است. در نهایت دو جریان عظیم، دو انقلاب عظیم، انقلاب دمکراتیك و انقلاب سوسیالیستی باید همراه شوند تا انقلاب در سطح جهانی پیروز گردد. والا، محو امپریالیسم و ارتجاع از سراسر کره ارض ناممکن خواهد بود. ما اینطور فکر میکنیم.

باید به این سئوال جواب داد که نکته کلیدی چیست؟ نکته کلیدی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است. زیرا مسئله عبارت است از داشتن یك خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح و شما بدون داشتن یك خط ایدئولوژیك صحیح نمیتوانید یك خط سیاسی صحیح داشته باشید. بهمین علت، بنظر ما کلید هر چیز، ایدئولوژی است: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم. و بعد از آن مسئله کلیدی بوجود آوردن احزاب کمونیست است. چرا؟ زیرا توده ها تشنه انقلابند. توده ها آماده اند و طالب انقلابند. بنابراین اشکال از آنان نیست. پرولتاریا خواهان انقلاب است، ملل ستمدیده، خلقهای جهان انقلاب را طلب میکنند. بنابراین باید احزاب کمونیست را بوجود آوریم. تکرار میکنم، باقی را توده ها انجام خواهند داد. آنها سازنده تاریخند و با جنك خلق، امپریالیسم و ارتجاع جهانی را محو خواهند کرد.

ال دیاریو: نقش امپریالیسم آمریکا در جهان چیست؟ درباره «جنك ستارگان» چه فکر میکنید؟ درباره باصطلاح نقشه های خلع سلاح آمریکا - شوروی و دیگر

کشورهای اروپائی چه میگوئید؟

صدر گونزالو: بطور خلاصه، امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بعنوان ژاندارم ارتجاع جهانی سربلند کرد. اما بعد وارد رقابت با سوسیال امپریالیسم بر سر هژمونی جهانی شد. بنابراین، هر دو آنها نقشه های بزرگی برای کسب هژمونی (سرکردگی جهانی ـ م) در سر میپرورانند. مقوله «جنگ ستارگان» که نام رسمی آن «برتری در دفاع استراتژیك» است با این قضیه مرتبط میباشد.

حکومت آمریکا بویژه ریگان شروع به طراحی نقشه های بزرگ استراتژیکی کرده که چند دهه از قرن آتی را هم شامل میشود. آنها با این نقشه ها فکر بقاء خویش، حفظ هژمونی و مغلوب کردن سوسیال امپریالیسم را در سر می پرورانند. در این چارچوب، «جنگ ستارگان» هیچ چیز نیست مگر نقشه ای برای استقرار یك چتر دفاعی برای حفاظت شهرهایشان در برابر موشکهای اتمی، و برای اینکه اگر دست به حمله ای اتمی علیه سوسیال امپریالیسم زدند، در موقعیتی باشند که بتوانند در مقابل حمله تلافی جویانه از خود دفاع کنند. اما اینها فقط نقشه و آرزو است زیرا هر فنی، بدل خود را دارد. چندی پیش شوروی ها پاسخ خود را بدینگونه ابراز داشتند که طرقی برای در هم شکستن این چتر دفاعی موجود است و نتیجتا آسیب ناپذیری ادعائی آمریکا واقعیت ندارد.

در مورد نقشه های خلع سلاح مابین ابرقدرتهای آمریکا و شوروی باید آموزه های مارکسیسم و نیز بنیانگذارمان را نقطه شروع قرار دهیم: هر چه بیشتر از صلح حرف میزنند، بیشتر تدارك جنك را می بینند. در ارتباط با توافقات خلع سلاح که در مورد برداشتن موشکهای هسته ای میان برد از اروپا امضاء کرده اند، حرفهای توخالی، دروغهای فریبنده زیادی اظهار میشود. آنها صرفا موشك را که وسیله نقلیه است خلع سلاح میکنند ولی کلاهك هسته ای موشك را نگاه میدارند تا هر طور که بخواهند از آن استفاده کنند. مضمون این نمایش مسخره همین است.

واضح است که قدرتهای اروپائی روی خط آتش هر دو ابرقدرت قرار دارند و مایلند در صورت وقوع جنك جهانی، مانع از آن شوند که اروپا میدان جنك گردد. این خواست آنهاست زیرا آنها همانند ژاپن ته دلشان آرزو دارند که دو ببر با هم بجنگند و بعدا یکی از خودشان بتواند بعنوان یك قدرت بزرگ و حاکم اصلی سربلند کند. این رویای ژاپن، آلمان غربی و غیره است. اما اروپا در یك جنك جهانی به میدان جنك بدل خواهد شد؛ و در ضمن دو ابرقدرت از امیال اروپائی ها آگاهند. بنابراین اوضاع، تضادهائی را بین قدرتها و ابرقدرت ها ایجاد میکند که همچون روند پیچیده ای که شامل تبانی و رقابت است، جلو میرود. طور دیگری نمیتواند باشد. این هم واضح است که قدرتها چگونه برای تحقق رویاهایشان میجنگند: ژاپن بدنبال سلطه بر آسیا و آمریکای جنوبی است؛ اروپا بدنبال سلطه بر آفریقا و آمریکای لاتین. و آنها خود را به این مناطق محدود نمیکنند؛ از این روست آمد و شدهای پر حرارت و وساطت های آنها، سیاستهای مجزا و متناقض آنها، زیرا هرکس به دنبال منافع خود است.

ما معتقدیم که همه این مناظره ها عوامفریبانه بوده و فقط به پوشاندن نقشه های بزرگتر یعنی نقشه های رقابت بر سر هژمونی جهانی خدمت میکند. ما به این امر معتقدیم زیرا امپریالیسم تا زمانی که ما محو و نابودش نکنیم، به موجودیت ادامه خواهد داد. جوهر امپریالیسم تغییر نخواهد کرد. جوهر امپریالیسم، استثمار و ستم است؛ تبدیل ملل به دولتهای نیمه مستعمره و در صورت امکان به مستعمرات است. حالا که به این بحث رسیدیم باید بگویم امروز درست زمانیست که باید برگردیم از این ترم ها استفاده کنیم؛ زیرا اینها ترم های علمی تدوین شده توسط لنین هستند. نکته اینجاست که در مواجهه با این نقشه ها، کار عمده صرفا افشای آنها نیست بلکه باید آماده مقابله با آنها شد. و فقط به یك طریق میتوان آماده شد و آن بوسیله جنك خلق است. صدر مائو گفت: باید آماده شویم و همین حالا باید علیه یك جنك امپریالیستی بویژه یك جنك هسته ای آماده شویم. ما چگونه پاسخ خواهیم داد؟ فقط با جنك خلق؛ نه هیچ چیز دیگر. این مهمترین نکته است. افشای آنها بخشی از پیشبرد کارزاری تبلیغی است که به جهان نقشه های پلید و زشت کشتار جمعی آنها را نشان میدهد. اما همانطور که استالین بروشنی اظهار کرد اینکار هرگز جلوی جنك را نمیگیرد. این کارزارها هیچگاه از جنك جلوگیری نمیکند؛ بنابراین اگر خواهان جلوگیری از جنگیم تنها راه عبارت است از توسعه انقلاب. همانگونه که صدر مائو بما آموخت: یا انقلاب از جنك جهانی جلوگیری خواهد کرد، یا جنك جهانی به انقلاب پا خواهد داد. به اعتقاد من، به اوضاع باید اینگونه نگاه کنیم.

ال دیاریو: صدر، درباره دولت شوروی چه نظری دارید؟ بتازگی آنها درباره پرسترویکا بسیار صحبت کرده اند. این مسئله را چگونه میبینید؟ نظر شما درباره حملاتی که به استالین میشود چیست؟

صدر گونزالو: این اواخر درباره موضوع پرسترویکا خیلی صحبت میشود؛ پرسترویکا تا آنجائیکه من توانستم ببینم، چون فکر میکنم لازمست با دقت این موضوع مطالعه شود و تمامی کشافات رویزیونیستی نهفته در آن درك شود، بخشی از تعرض جدید رویزیونیسم مدرن است که ما کمونیستها با آن مواجهیم. گورباچف کاملا رویزیونیست است. از سر تا پا رویزیونیست است. او مدعی است که کنگره بیستم «حزب کمونیست اتحاد شوروی» یك واقعه تاریخی با اهمیتی بسزا در آن کشور بوده است. این کنگره ای سرنوشت سازبود، که در آن به دیکتاتوری پرولتاریا تحت پوشش حمله به استالین، حمله شد. گورباچف، خروشچف را تحسین میکند، او را مردی بزرگ، جسور و مصمم تصویر میکند و میگوید اشکال خروشچف آن بود که ذهنیگرائی کرد و نتوانست نقشه های صحیحی طراحی کند و از اینرو نقشه هایش بلند پروازانه و غیر عملی بود. خروشچف معلم گورباچف بود. و گورباچف درسهای زیادی از او آموخت. البته گورباچف از معلم دیگرش یعنی برژنف هم درسهای زیادی گرفته، هرچند ترجیح میدهد از برژنف فاصله بگیرد.

در مورد پرسترویکا ما باید روی یك مسئله کلیدی تمرکز دهیم. خود گورباچف میگوید که پرسترویکا را میتوان به اشکال مختلف توضیح داد ولی اگر خود را بروی «نکته کلیدی که جوهرش را به دقیق ترین شکل بیان میکند متمرکز کنیم میتوانیم بگوئیم پرسترویکا یك انقلاب است.» البته همه مسئله را به این شکل نمی بینند. ما باید به این مسئله توجه بسیار کنیم. این یك انقلاب نیست بلکه تکامل ضد انقلاب است. پیشروی لجام گسیخته تر احیای سرمایه داری است که هدفش نابودی بقایای ناچیزی است که ممکنست به پرولتاریا و خلق در مبارزه با سوسیال امپریالیسم خدمت کند. او میگوید این انقلابست چون شتاب بخشیدن در عرصه اجتماعی ـ اقتصادی، تغییر ریشه ای، و دست یافتن به یك دولت نوع جدید را مطرح میکند. این دولت نوع جدید چه چیزی میتواند باشد؟ دولت بورژوائی وقیحانه تری که به طریقه جدیدی سازمان یابد. تاکنون قادر به تشریح این طریقه جدید نبوده اند زیرا هنوز حتی در آخرین کنفرانسشان هم تعریفی از آن ارائه نشده است. بنابراین گورباچف کاملا وقیح است. بهمین خاطر عطف توجه به این واژه مفید است؛ زیرا معمولا گفته میشود که «پرسترویکا» یعنی یك دوره «بازسازی» ولی گورباچف میگوید که کلمه «انقلاب» با آن خوانائی کامل دارد. این حرف یك مضحکه، یك طنز و یك شوخی وقیحانه است.

این فرد دیگر چه مطرح میکند؟ او دارد مواضع خروشچف را تکامل میدهد. به مسئله جنك نگاه کنیم. او میگوید که جنك جهانی به نابودی بشریت می انجامد. بگفته خودش، «این جنك نه فاتحی خواهد داشت و نه مغلوبی. نجات یافته ای در کار نخواهد بود»، «اگر جنك هسته ای آغاز شود تمام پدیده های زنده از صحنه گیتی پاك خواهند شد.» و «در یك درگیری هسته ای جهانی

برنده و بازنده وجود نخواهد داشت، تمدن جهانی به ناگزیر نابود خواهد شد.» ولی او چه چیزی بر این حرف ها می افزاید؟ اجازه دهید بخوانم، «سیاست باید بر واقعیات استوار باشد. و امروز ستبرترین واقعیت جهانی، وجود زرادخانه های وسیع نظامی ایالات متحده و اتحاد شوروی مملو از سلاح های غیر هسته ای و هسته ای است. این امر به این دو کشور مسئولیت ویژه ای در قبال کل جهان میدهد.» معنای این حرف چیست؟ او بیشرمانه بما میگوید که قدرتش بر برتری نظامی استوار است و آن را در کنار قدرت نظامی امپریالیسم یانکی قرار میدهد و با سر و صدا زوزه میکشد که این دو قدرت مرکز جهانند و در نتیجه ما وابسته به آنها هستیم. بله این است سیاست او، بیشرمانه ترین و وقیحانه ترین سیاست ابرقدرتانه ای است که ما دیده ایم. ولی طبق گفته او این تنها جنك هسته ای نیست که بشریت را بخطر می اندازد، بلکه جنك غیر هسته ای نیز چنین میکند: چرا که با توجه به سلاح های مرگبار و پیچیده ای که امروز موجود است ممکنست نتایج مشابهی ببار آید. بدین ترتیب گورباچف سعی میکند بدترین نوع سیاست انقیاد را بما تحمیل کند. ما در مواجهه با این امر، پرچم صدر مائو را رفیعتر به اهتزاز در می آوریم که «شورش برحق است.»

ابداعات رویزیونیستی این مقام عالیرتبه روس به اینجا می انجامد که وی «تفکر نوین» را ارائه میدهد. خوب گوش کنید! «تفکر نوینی» که «ورای اختلافات و ایدئولوژی ها والاترین منافع بشریت را مد نظر دارد.» بر سر اظهارات رسمی پیرامون دیدگاه طبقاتی چه آمد؟ آیا این احیای موعظات خروشچف در سطح بالاتر نیست؟ روشن است که هست. و بخش اساسی این «تفکر» اینست که جنك دیگر ادامه سیاست توسط ابزار نظامی نیست. گورباچف میگوید «اصل کلاوس ویتس، که جنك ادامه سیاست توسط ابزار دیگر است، در زمان خودش یك اصل کلاسیك بود ولی امروزه کهنگی اش بیش از پیش آشکار گشته و جایش در کتابخانه هاست». ولی لنین مدافع این تز بود و صدر مائو هم در قرن حاضر آن را تکرار نمود. این تز در تئوری نظامی پرولتاریا یك تز کلیدی است و راهنمای ما در جنك خلق است. بنابراین گورباچف هم مثل خروشچف علنا رویاروی لنین قرار میگیرد. و این باصطلاح «شرایط نوین» که به تجدید نظر در اصول مارکسیستی می انجامد داستان کهنه ای است که از قدیم رویزیونیستها مورد استفاده قرار داده اند، پس نباید گذاشت که این رویزیونیست نوین بدعت گذار ما با راحتی خیال از آن سود جوید؛ گورباچف میگوید «چه بهتر که در غرب همانند شرق افکار نوین و مردان نوینی سربلند میکنند؛ مردانی که شروع به درك این مسئله کرده اند که میتوان به توافق دست یافت زیرا همکاری تنها کار ممکن است.» ولی ما میگوئیم این تبانی بین دو ابرقدرت فقط تا زمان بوجود آمدن شرایط دست زدن به یك جنك جهانی سوم پایدار خواهد ماند ـ البته اگر تا آن زمان ما نابودشان نکرده باشیم. جوهر مطلب اینست. به اعتقاد من باید بوضوح نشان داد که چگونه گورباچف علیرغم مخالفت منحطش با لنین، عوامفریبی میکند و خود را «پیرو لنین» خوانده و میگوید که میخواهد «رجعت به لنین» را باب کند و «از او بسیار آموخته است.» حرف گورباچف اینست و به اعتقاد من اینها حرفهائی متعفن است.

از طرف دیگر، گورباچف بعد از اینکه «مبتنی کردن سیاست بین المللی بر معیارهای معنوی و اخلاقی مشترك تمام نوع بشر» را مورد پشتیبانی قرار میدهد، میگوید «آنها می پرسند بر سر مجتمع های نظامی ـ صنعتی چه خواهد آمد... اولا، هزینه هر شغل در مجتمع نظامی ـ صنعتی دو یا سه برابر هر کدام در صنایع غیر نظامی است. بجای هر شغل میتوانیم سه شغل ایجاد کنیم. ثانیا، اکنون بخشهای نظامی اقتصاد با اقتصاد غیر نظامی مرتبطند و اقتصاد غیر نظامی به آن کمك زیادی میکند. این نقطه شروعی برای استفاده از پتانسیل آنها جهت مقاصد صلح آمیز است. ثالثا، اتحاد شوروی و ایالات متحده میتوانند برنامه های مشترك گسترده ای را به پیش برند، منابع و دانش فکری و علمیشان را یك کاسه کنند که مشکلاتی بس متفاوت را بنفع نوع بشر حل کنند.» بنابراین او مثل خروشچف لاف میزند و با درك لنین از امپریالیسم و روند اقتصادیش، مخالفت میکند. او اینجا نیز مثل سایر موارد و همانند دن سیائو پین، ضد لنینیست است. این مسئله را میتوان بروشنی از مواضعشان پیرامون جدا کردن حزب از دولت و تبلیغ رشد اقتصادی که بیش از پیش در خدمت بورژوازی و امپریالیسم است، فهمید.

گورباچف سوسیال امپریالیست مثل سایر امپریالیستها طرح مبارزه با باصطلاح تروریسم را ارائه میدهد. او خود را به این مسئله و به استفاده از سازمان ملل در این زمینه متعهد میکند.

بالاخره، من فکر میکنم باید توجه وی به آمریکای لاتین و بویژه نیکاراگوئه را هم مورد اشاره قرار داد. در مورد نیکاراگوئه او فکر میکند که چون دیکتاتوری سوموزا توسط یك انقلاب خلقی سرنگون شد پس این بمعنای صحت بینش رهبری کننده انقلاب نیکاراگوئه در گذشته و حال است. این مطلب خیلی چیزها را روشن میکند. در مورد آمریکای لاتین، نظر گورباچف اینست که شوروی ها هیچ منفعتی در بهم ریختن امپراتوری یا بقول خودشان بهم زدن مناسبات بین ایالات متحده و آمریکای لاتین ندارند. این مسئله ای است که مستقیما بما ربط دارد.

سوسیال امپریالیستهای شوروی چه میخواهند؟ آنها در مرحله ای هستند که سعی میکنند راه حل مشکلات عاجل را بیابند. در این هنگام تبانی عمده است و نتیجتا میخواهند تضادهایشان (با آمریکا ـ م) را تحت کنترل در آورده یا از حدت آن بکاهند تا بتوانند خود را وقف توسعه نظام های اقتصادیشان کنند. و این در حالیست که به طراحی نقشه های بزرگ رقابت جویانه بر سر هژمونی جهانی ادامه میدهند. تبانی موقتی است؛ برخورد و مبارزه مطلق است.

نتیجه آنکه پرسترویکا نقشه منحطی است برای ادامه رویزیونیسم مدرنی که خروشچف بنیان گذاشت. این یك تعرض ضدانقلابی نوین توسط رویزیونیسم است.

در مورد حملاتی که به استالین میشود: خروشچف به او حمله کرد و گورباچف هم میکند. ولی حملات گورباچف بیشتر است؛ او به اعاده حیثیت از افرادی پرداخته که استالین محکومشان کرده بود. یکی از چیزهائی که واقعا باید ما را بفکر بیندازد اعاده حیثیت از بوخارین و دیگران است. آنها حتی مقام وی بعنوان عضو حزب را برسمیت شناختند. باید از خود پرسید چه کسی باقی مانده است؟ فقط تروتسکی. فقط او باقی مانده است. حمله به استالین کماکان مثل سابق توجیهی است برای تعمیق احیای سرمایه داری، اجرای نقشه های سیاسی برای نابودی هر آنچه ممکنست باقی مانده باشد و بتواند بنوعی به مردم در انجام انقلابی دوباره خدمت نماید. رویای آنها اینست ولی این فقط رویاست. صاف و ساده، رویاست.

در مورد رفیق استالین، رویزیونیستها درباره اش بسیار میگویند و به او حمله میکنند. متاسفانه کسان دیگری هم همین کار را میکنند و او را به داشتن انواع و اقسام اشتباهات محکوم مینمایند و چهره بدی از وی ارائه میدهند. ما معتقدیم که رفیق استالین مارکسیست ـ لنینیست بزرگی بود. آنچه صدر مائو در مورد وی گفته صحیح است: اشتباهات او ۳۰ در صد بود و ریشه این اشتباهات در محدودیتهای وی در درك دیالکتیك بود. ولی هیچکس نمیتواند منکر شود که او مارکسیست کبیری بود. حملات گورباچف و همدستانش به استالین باید سایرین را بفکر بیندازد؛ یعنی آنها را که مدعی کمونیسم هستند و به رفیق استالین حمله کرده و او را بدنام میکنند. آنها واقعا باید به این تلاقی (مواضع ـ م)، فکر کنند. چیز مهمی در پشت این حملات خوابیده است.

ال دیاریو: نظرتان درباره رهبران کنونی چین چیست؟ آیا آنها در اردوی ضدانقلاب جای دارند؟ راه علاج خلق چین چیست؟

صدر گونزالو: رهبری کنونی چین، رویزیونیست بوده و در واقع توسط یك شخصیت فاسد، یك رویزیونیست پیر و گندیده یعنی دن سیائوپین هدایت میشود. طی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی او کاملا افشاء شد و جهانیان ماهیت واقعی او را دریافتند که یك رویزیونیست تمام عیار،یك نوکر لیوشائوچی، بود و هست. چین زمانی یك کشور سوسیالیستی بود، اما اکنون دن سیائو پین آنرا بر جاده احیای سریع و تمام و کمال سرمایه داری رهبری میکند. بجاست اشاره کنیم که همان مواضع اعتقادی گورباچف را قبلا دن سیائوپین بر حسب شرایط مشخص خودش تبلیغ میکرد.

چین در کدام سنگر قرار دارد؟ چین مثل یك قدرت جهانی عمل میکند. طریق سیاسی که آنها در پیش گرفته اند، طریق تبانی و مبارزه با قدرتها و ابرقدرتهاست. آنها رویای ابرقدرت شدن در قرن آتی را در سر دارند. رویای آنها اینست. مثل سایر موارد راه خلاصی از این وضع نیز انقلاب کردن است؛ جنك خلق است. بخاطر آوریم که صدر مائو در روزهای آخر زندگی درخشان خود به رفیق چیان چین گفت که او باید درفش انقلاب را تا قله برساند و به او خاطر نشان کرد که اگر نتوانی، سقوط خواهی کرد، بدنت متلاشی و استخوانهایت خرد خواهد شد و آنگاه دست زدن به جنك چریکی دوباره ضروری خواهد بود. این پاسخ ماست. این قطعه ای از یك شعر است. خود متن را خیلی خوب بخاطر ندارم ولی مضمون اساسی آن همین است که گفتم. نکته مرکزی در اینجا، ضرورت برپائی مجدد جنك چریکی است؛ جنك خلق.

ال دیاریو: صدر، آیا فکر میکنید در جهان امروز، کشورهای سوسیالیستی موجودند؟

صدر گونزالو: صراحتا خیر. چنین نظری ندارم. برخی دارند. مثلا آلبانی را کشوری سوسیالیستی میدانند. بنظر من آنها که آلبانی را سوسیالیستی میدانند باید بطور مثال اسناد کنگره هشتم حزب کار آلبانی را دقیقا مطالعه کنند. برای مطالعه چیز خوبی است زیرا در آن آمده که امپریالیسم آمریکا مرکزیت ارتجاع جهانی است. پس سوسیال امپریالیسم چه؟ آن دو دشمنی که باید علیه شان بجنگیم چه شدند؟ قبلا هم فقط حرفش را میزدند. زمان انور خوجه هم فقط حرف بود زیرا او همیشه در مورد مبارزه با امپریالیسم یانکی بیشتر می نوشت تا درباره سوسیال امپریالیسم.

و نیز همان کنگره هشتم گفت که نوع بشر هیچگاه به اندازه امروز به انقراض نزدیك نبوده است. آنها هم درست مثل بقیه این حرف را تکرار میکنند و این تصادفی نیست. اما در قبال این وضع چه راهی ارائه میدهند؟ بطور مشخص، افشای امپریالیسم. این که نشد راه حل. افشای امپریالیسم مانع جنك جهانی نخواهد شد. راه حل، انجام انقلاب از طریق جنك خلق است.

اگر آدم نگاهی به هر آنچه در کنگره هشتم پیرامون مشکلات جدی اقتصادی که گریبانگیرشان است بیندازد بروشنی میفهمد که آلبانی چه راهی در پیش گرفته است. البته این راه توسط رامیز آلیا، یعنی رهبر فعلی، برگزیده نشده بلکه خود انور خوجه بود که بسال ۱۹۷۸ طی سخنرانی ماقبل انتخابات از فقدان طبقات متخاصم در آلبانی دم زد. ما معنای این حرف را خیلی خوب میدانیم زیرا صدر مائوتسه دون این مسئله را بطور همه جانبه توضیح داده است. این اظهارات انور خوجه بعلاوه حملات فریبکارانه اش به صدر مائو و به تکامل مارکسیسم راهی مگر رویزیونیست خواندن او پیش پای ما نمیگذارد. بنابراین آلبانی، سوسیالیستی نیست.

در مورد ویتنام می بینیم راهی را در پیش گرفته است که به ابزاری در دست اتحاد شوروی تبدیل شده و امروز با یك اقتصاد بحرانی و درب و داغان طالب کمك های امپریالیستی است. پس اینهمه خون چه شد؟ بدان خاطر که در آنجا هوشی مین یك سنترسیت بود. این را میشود از وصیتنامه معروفش دید: زمانی که سئوال این بود که در مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم کدام طرف را میگیرد، او گفت از دیدن نزاع در جنبش بین المللی کمونیستی متاسف است. در مقابل پای یك کمونیست فقط یك راه است: در کنار مارکسیسم ایستادن. هوشی مین هیچگاه چنین نکرد. سپس «له دوان» آمد که رویزیونیستی گندیده بود. از اینروست که امروز ویتنام با چنین وضعی روبروست.

بدین دلیل است که معتقدم امروزه هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد. همه اینها انسان را جدا بفکر می اندازد تا مسئله احیاء گری و ضد احیاء گری را درك کند. این مسئله ای نیست که علیرغم تبلیغات بعضیها، نیاز به گریه و زاری داشته باشد. نکته اینست که باید با واقعیت روبرو شد و آن را درك کرد. و اگر ما مسئله احیاء گری و ضد احیاء گری را که خود لنین پیش گذاشت و صدر مائو استادانه تکامل داد، درك کنیم میتوانیم این مسئله را بفهمیم. در تاریخ هیچ طبقه نوینی موفق به استقرار یکباره قدرت خود نگردیده است؛ قدرت بارها دست به دست شد، بدست آمد و از کف رفت تا اینکه بالاخره در بحبوحه مبارزات و درگیریهای عظیم آن طبقه قادر به کسب پیروزی و حفظ قدرت گشت. این امر در مورد پرولتاریا هم صدق میکند. ولی درسهای عظیمی منجمله در مورد ساختمان سوسیالیسم برای ما بجای گذاشته شده و بنابراین تجربه عظیمی پشت سر داریم.

در تحلیل نهائی این یك پروسه تاریخی است و آنچه باید مشغله ما باشد چگونگی جلوگیری از احیای سرمایه داری است. و همانطور که آموخته ایم هر انقلابی که در حال پیشروی است باید درباره سالهائی طولانی که در پیش است، سالهای طولانی آتی بیندیشد و اعتماد داشته باشد که برای پرولتاریا پیشاپیش راه کسب قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و دفاع از آن و رهبری انقلاب تعریف شده است. و در این راه شاخص های عظیم تاریخی حاصل گشته است. بنابراین چشم انداز اینست که طبقه ما با فراگیری درسهایش قدرت را کسب کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را در سراسر جهان مستقر خواهد نمود؛ و دیگر پرولتاریا سرنگون نشده بلکه در جاده تحول به پیشروی ادامه خواهد داد تا با رسیدن به کمونیسم دولت به پایان عمر خود برسد.

ال دیاریو: صدر گونزالو، بعد از پیروزی انقلاب، دولت نوین چه نوع مناسبات بین المللی با حکومتهای بورژوائی خواهد داشت ـ خاصه با دولت یانکی و سوسیال امپریالیسم؟

صدر گونزالو: وضعیت روشن است. باید به سلطه امپریالیسم یانکی بر کشورمان پایان دهیم. در همانحال باید جلوی سلطه جوئی سوسیال امپریالیستها یا هر قدرت دیگری را بگیریم. این جواب کلی سئوال شماست.

ال دیاریو: آیا خطر انزوای کامل، دولت نوین را در وضعیتی نامطمئن قرار نخواهد داد؟

صدر گونزالو: ما معتقدیم باید راهی را برویم که به رهائی طبقه ما، به کمونیسم می انجامد. این راه از ما طلب میکند که استقلالمان را حفظ کنیم تا بتوانیم منافع پرولتاریا در انقلاب جهانی را برآورده نمائیم. ما معتقدیم و نیز آشکار است که بین امپریالیستها دعواها و تضادهائی وجود دارد. و میشود از این تضادها، مثلا برای تهیه برخی منابع، بهره جست. بواسطه اشباع بیش از پیش بازار، یك جنك تجاری واقعی در کار است. شاید بتوانیم کسانی را پیدا کنیم که طالب فروش بما باشند. البته قیمتهای بسیار بالا طلب خواهند کرد و بقول لنین، ما هم خواهیم پرداخت ولی با نفرین. اما در همانحال، ملل ستمدیده، انقلابات در حال پیشروی، پرولتاریای بین المللی، افرادی در سراسر جهان، و احزاب کمونیست هم خواهند بود ـ آنها بما کمك خواهند کرد و ما باید بیاموزیم. زیرا آنها برمبنای انترناسیونالیسم پرولتری به فراخوان ما پاسخ خواهند داد و پاسخ خوبی خواهند گرفت. در حال حاضر هم شاهد آغاز

ارتباطات و حتی مبادلات میان کشورهای عقب مانده هستیم. ما اشکال مناسب را پیدا خواهیم کرد.

چون مسائل مرتبط با این موضوع در آینده طرح خواهد شد، ما بحد کافی مسئله را مطالعه نکرده ایم. خطوط راهنمای عمومی را داریم، اما با این گفته لنین موافقیم که: اگر میخواهید بفهمید جنگ چگونه است، بجنگید. بگذارید به پرولتاریای بین المللی، ملل ستمدیده، خلقهای جهان، و بالاخص به کمونیستها، به احزاب و سازمانها در هر سطحی از تکامل که هستند، اعتمادی خلل ناپذیر داشته باشیم. با محکم چسبیدن به ایدئولوژی خود، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، پیشروی خواهیم کرد؛ و حتی در ابتدا کورمال کورمال راه خود را یافته و برخی اوقات یا برای دوره هائی کوتاه، راه حلهای موقتی پیدا خواهیم کرد تا اینکه بالاخره راه قطعی را بیابیم. همانطور که لنین بما آموخته، هیچ انقلابی را نمیتوان بطور کامل از قبل طراحی کرد. خیلی اوقات انقلاب باید از مسیرهای نامطمئن بگذرد و به راه حل های موقتی یا سریعا متغیر متوسل شود ـ اما طریق پیشرفتش جز این نیست.این جهت گیری ماست، زیرا سلاح اساسی ما ایدئولوژی ماست. ما گفته مارکس را نقطه عزیمت خویش قرار میدهیم: چقدر آسان بود اگر پیروزی ما در پیشبرد انقلاب مطلقا معلوم بود و کل مسائل برای ما از قبل حل شده بود ـ آری آسان می بود، اما در واقعیت چنین نیست. مسئله اینست که به انقلاب متعهد باشیم و آن را به هر بهائی به پیش بریم. از آنجا که توده ها سازندگان تاریخند، خلق ما بگونه ای شایسته بپاخواهد خاست. آنگاه وظیفه ما مسلح کردن خلق بطور همه جانبه با سلاحی است که مارکس در اختیارمان نهاده است. سپس از دولت خود با نیروی سلاح محافظت خواهیم کرد زیرا هیچ دولت انقلابی نمیتواند خود را با الطاف امپریالیسم و ارتجاع حفظ کند. و بدین طریق، با چنین پایداری، با چنین اراده و با ایمانی که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بویژه مائوئیسم نصیبمان ساخته، راه را خواهیم یافت و راه های جدید را پیدا خواهیم کرد.

صدر مائو بما آموخته که باید به راه های جدید بیندیشیم و اشکال جدید را بیافرینیم؛ این مسئله ای اساسی است. او طرح کرد که در امور اقتصادی، مسئله به یك خط روشن سیاسی، به اشکال تشکیلاتی و به تلاش های عظیم خلاصه میشود. در برخورد به تمامی مشکلات، بویژه آنها که مقابل ما قرار گرفته و هنوز حل نشده، ما از این اعتقاد راسخ مائوئیستی می آغازیم که وقتی احزاب کمونیست و توده ها وجود دارند هر معجزه ای امکانپذیر است.

ال دیاریو: حزب کمونیست پرو به امروز و فردای انترناسیونالیسم پرولتری چگونه نگاه میکند؟

صدر گونزالو: اولا، ما این را یك اصل ـ یك اصل بسیار مهم ـ میدانیم. زیرا پرولتاریا یك طبقه بین المللی است و ما کمونیستها انترناسیونالیست هستیم. زیرابه هیچ طریق دیگری جز این نمی توانیم به کمونیسم خدمت کنیم. حزب ما همیشه متوجه تربیت اعضاء، جنگاوران، و توده ها برمبنای انترناسیونالیسم پرولتری بوده است؛ همیشه متوجه آموزش آنها برمبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هستیم تا به انقلاب جهانی خدمت کنند و بدون خستگی و بدون انحراف بجنگند تا اینکه کمونیسم در جهان بظهور رسد.

برای مدتی ارتباطمان با سایر احزاب قطع شد. بعدا این ارتباطات را مجددا برقرار ساختیم و سهم خود به مبارزه در راه جنبش بین المللی کمونیستی را ادا نمودیم. بهمین خاطر است که عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستیم و آن را گامی در جهت اتحاد دوباره کمونیستهای راستین میدانیم. فکر میکنیم که این وظیفه ای پیچیده است. اگر تشکیل حزب و ساختمان آن کاری پیچیده و مشکل است، مبارزه برای اتحاد کمونیستهائی که احزاب و سازمانهای مختلف خود را دارند بسیار پیچیده تر است. میدانیم که این وظیفه ای عظیم اما ضروری است. میدانیم که هم نظرانی داریم و کسانی هم هستند که با نظرات ما مبارزه میکنند؛ ما هم با وجود همه محدودیتهایمان مبارزه میکنیم. باشد که انترناسیونالیسم پرولتری، کمونیستهای جهان را در مبارزه متحد برای تحقق هدف نهائی مان گرد هم آورد. می فهمیم که این مسئله ای شدیدا پیچیده و دشوار است اما ما کمونیستها برای بدوش کشیدن چنین وظایفی درست شده ایم.

ال دیاریو: صدر گونزالو، شما چگونه مبارزات متفاوتی که امروزه در بین ملل ستمدیده در جریان است را تحلیل میکنید؟ چگونه عملیات مسلحانه در اروپا و جنبشهای ملی متفاوت را تحلیل میکنید؟

صدر گونزالو: مبارزات متعددی در بین ملل ستمدیده در جریان است. مبارزات در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا یعنی منطقه ای که از اهمیت و وزن زیادی در جهان برخوردار است. بخاطر جایگاهی که توده ها در تاریخ دارند و طبق آنچه که مارکسیسم بما آموخته است، آسیا همیشه سزاوار توجه بسیار ویژه ماست . ما فکر میکنیم که مشکل مبارزات ملل ستمدیده در فقدان یا تکامل ناکافی احزاب کمونیست است. بله، برخی از احزاب واقعا مجبورند خدمات بزرگی بکنند. از طرف دیگر معتقدیم که مشکل آنست که جنگ براه انداخته نشده است. نتیجتا ما ضروری میبینیم که در تلاش خود جهت مستقر کردن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در مقام فرماندهی انقلاب جهانی پشتکار بخرج دهیم تا بر پایه آن احزاب قدرتمندی تشکیل شوند و جنگ خلق هائی را رهبری کنند. ما این را بزرگترین محدودیت می بینیم.

جنبشهای ناسیونالیستی در خاورمیانه و مشخصا فلسطین، در آفریقای جنوبی و غیره وجود دارند. ولی بنظر ما برای اینکه این انقلابات بتوانند واقعا راه عصر جدید آغاز شده توسط انقلاب اکتبر را دنبال کنند، باید احزاب کمونیست ایجاد نمایند؛ زیرا بدون چنین حزبی انقلاب تا به آخر پیش نخواهد رفت. آفریقا مثالهای متعددی در این زمینه بما عرضه میدارد. مثلا در الجزایر یك مبارزه مسلحانه جریان داشت؛ مبارزه ای بس خونین. ولی سوسیالیسم هیچگاه در آنجا ساخته نشد زیرا حزب کمونیستی وجود نداشت که یك مبارزه انقلابی واقعی را رهبری کند. بدون احزاب کمونیست، جنبشهائی ناسیونالیستی رشد می کند که صرفا بدنبال آنند که بعنوان ملت برسمیت شناخته شوند؛ یعنی صرفا از مستعمره به نیمه مستعمره تبدیل شوند، در حالیکه کماکان وابسته به امپریالیسم باقی می مانند یا در مواردی ارباب عوض میکنند. برای مثال ما این را در برخی جنبشهای وابسته به فرانسه و انگلستان دیده ایم. در موارد دیگر، مبارزات مسلحانه ای تکوین یافته که سازمان ملل درباره سرنوشتشان تصمیم میگیرد؛ مثلا در قبرس. بنابراین مسئله صرفا دست زدن به مبارزه مسلحانه نیست. قلب مسئله، جنگ خلق، یك حزب کمونیست و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. با این وجود تمام این جنبشها به مبارزه علیه امپریالیسم قوت می بخشند ولی فقط در صورتی به نابودی کامل امپریالیسم خدمت میکنند که توسط یك حزب کمونیست که جنگ خلق را به پیش می برد رهبری شوند.

در مورد عملیات مسلحانه در اروپا: ما شاهد مبارزات مسلحانه درازمدتی بوده ایم. آنها تبلور واقعیتی عینی هستند. بنابراین وظیفه ما محکوم کردن آنها نیست بلکه باید آنها را درك و مطالعه کرده و تحلیل کنیم و ببینیم که وجود آنها مبین این واقعیت است که در اروپای کهنه هم اوضاع انقلابی هست. بعلاوه نشان میدهد در اروپا کسانی وجود دارند که سلاح بدست گرفته اند زیرا این راه را تنها طریق کسب قدرت میدانند. این ضربه ای قدرتمند به رویزیونیسم است؛ زیرا در اروپا که یکی از دژهای رویزیونیسم محسوب میشود، این جریان در حال کنار گذاشته شدن است. علیرغم سطح کنونی این مبارزه و مشکلاتی که کماکان لاینحل مانده، نمیتوان منکر شد که این یك پیشروی مهم است.

در برخی موارد مسئله ملی مطرح است؛ مثلا در ایرلند. در موارد دیگر،

مسئله راه انقلاب آنها مطرح است. ما معتقدیم که این مبارزات باید بطور جدی مطالعه شوند. باید بفهمیم که ایدئولوژی آنها چیست، چه سیاستی هدایتشان میکند، به چه طبقه ای خدمت میکنند، و به مسئله ابرقدرتها چگونه برخورد میکنند. ما معتقدیم که آنها سزاوار توجه زیاد هستند؛ بخصوص آنانی که پیشنهاد روی آوردن مجدد به مائوتسه دون را مطرح میکنند و در مورد نیاز به حزب شروع به بحث کرده اند یا اینکه میگویند مبارزه مسلحانه به تنهائی کافی نیست. ما باید به این مسئله بعنوان یك بیداری نوین نگاه کنیم و درك کنیم که آنها ممکنست اشتباهات زیادی بکنند. اگر جدی نگاه کنیم ، مگر کسی هست که اشتباه نکند؟ اما آنها از اشتباهات خود درس خواهند گرفت؛ همانطور که دارند میگیرند و پیشروی خواهند کرد؛ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را درك خواهند کرد، حزب تشکیل خواهند داد و در تطابق با خصلت سوسیالیستی انقلابشان و شرایط مشخص، جنك خلق را براه خواهند انداخت.

خلاصه اینکه، تکرار میکنم، این ثابت میکند که در اروپا نیز اوضاع انقلابی بطور ناموزون رشد میکند. افرادی هستند که از رویزیونیسم گندیده خسته شده و حالشان بهم خورده و در این شرایط دشوار در دل امپریالیسم که مبارزه ای پیچیده و دشوار را طلب میکند برای تغییر جهان سلاح برمیدارند. و این تنها راه تغییر جهان است. این بما امید بیشتری میدهد و کمك میکند که ببینیم روند عمده انقلابست و چطور اروپا هم به انقلاب روی می آورد. باید قبول کرد غیر از پیشگام بودن در گذشته، آنها در حال گشودن راهی هستند و در نهایت بر امیدها میافزایند؛ اینها سزاوارند که بیشتر درکشان کنیم زیرا در میانشان کسانی پیدا شده اند که راجع به مسئله حزب فکر میکنند و مجدداً به مائوتسه دون روی آور میشوند. یعنی میخواهند به مارکسیسم برگردند و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را کاملا درك کنند. این مبارزات که در اروپا جریان دارد، مانند هر مبارزه دیگری محدودیتها و اشتباهات خود را دارد. ولی ما باید آنها را بعنوان تبلور پیشروی غیر قابل سرکوب انقلاب ببینیم و اینکه چگونه کشورها و خلقهای بیشتری پا پیش میگذارند تا برای سرنگونی نظم موجود سلاح بردارند. آنها در حال جمعبندی تجارب هستند و به مسیری می پیوندند که به حزب و ایدئولوژی پرولتاریا، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم می انجامد.

دیدن اینکه انقلاب دارد در اروپا راه باز میکند برای من مایه شادمانی است. و علیرغم امکان سکندری خوردن و زمین خوردن در طول راه، ما باید به توده ها و خلقها اعتماد داشته باشیم. یعنی اعتماد به اینکه آنها نیز مانند سایر نقاط سلاح بر کف و با پیروی از مارکسیسم، انقلاب خواهند کرد. در آنجا نیز اینکار را خواهند کرد. باید اینطور فکر کنیم. تاکید میکنم که ما باید به این مسئله از زاویه تاریخی نگاه کنیم، دیدی درازمدت داشته باشیم، این جنبشها را بطور جدی مطالعه کنیم و هر چیزی را که گرایش بسمت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، ایجاد حزب و توسعه جنك خلق دارد تشویق کنیم.

ال دیاریو: نظرتان راجع به نیکاراگوئه و کوبا چیست؟

صدر گونزالو: میخواهم آنچه یکبار به هنگام صحبت درباره این مسائل با برخی دوستان مطرح کردم را بازگو کنم. نیکاراگوئه یك انقلاب نا کامل را به پیش برد و اشکالش این بود که قدرت کل بورژوازی بزرگ را نابود نکرد. نقطه تمرکز کار آنها، ضدیت با سوموزا بود. بنظر من این یکی از اشکالات بود. یك انقلاب دموکراتیك باید سه کوه بزرگ را نابود کند، و اینکار در نیکاراگوئه انجام نشد. اشکال دیگر این بود که انقلاب در چارچوب کوبائی ـ با تغییر و تبدیلاتی که در سالهای اخیر در آن داده شده ـ تکامل یافت. و این راهی است که بوضوح در انتها به وابستگی به شوروی می انجامد. دلیل این مدعا چیست؟ سرنوشت نیکاراگوئه، همانند افغانستان یا خاورمیانه، در مذاکرات بین نمایندگان دو ابرقدرت بحث میشود، به بازی گرفته میشود و مورد معامله قرار میگیرد. حرکات و عکس العمل های انجام شده نشانگر این امرند. اقدامات رهبران نیکاراگوئه در ارتباط با «کنتراها»، با نشستها و قراردادهای میان ابرقدرتها خوانائی نزدیك دارد.

بنظر ما برای اینکه نیکاراگوئه روی جاده صحیحی که مردم قهرمان آن شایسته اش میباشند بیفتد باید انقلاب دموکراتیك را کامل کند و این امر نیاز به یك جنك خلق دارد. آنها باید از وابستگی به اتحاد شوروی گسست کنند، سرنوشت خویش را در دستان خود بگیرند، و به دفاع از منافع طبقاتی مستقل خود برخیزند. البته لازمه این امر ایجاد حزبی است که دیدگاه پرولتاریا را اتخاذ کند. در غیر اینصورت آنها بطرز اسفناکی در موقعیت یك مهره شطرنج خواهند ماند. مردم قهرمان نیکاراگوئه روحیه رزمنده عظیمی از خود به نمایش گذارده اند، و سرنوشت تاریخی آنان هیچ نمیتواند باشد جز رشد انقلاب آنگونه که بایسته است؛ با (در اختیار داشتن ـ م) حزبی متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و جنك خلقی که مستقلانه گسترش می یابد بدون آنکه قیم دور یا نزدیکی داشته باشد.

در مورد کوبا فقط میتوانم یك مطلب را بطور کنکرت بگویم. آنها در خدمت به اتحاد شوروی نه فقط در آمریکای لاتین بلکه در نقاطی مانند آنگولا، نقش بازی میکنند. کوبا بواسطه پروسه ای که خودشان آنرا استثنائی میخوانند، از دست یك ارباب بدست دیگری گذر کرد. باید خیلی روشن پایه ای که آنها برای هدایت مبارزه شان اتخاذ کردند به خاطر بیاوریم و آن این بود: هیچگونه تجزیه طبقاتی روشنی صورت نگرفته و بطور خلاصه، آنچه مورد نیاز میباشد گروهی از ناجیان است که به نجات ستمدیدگان بشتابند. این نکته همراه با چهار نکته زیر در اسنادی که در پرو پخش میکنند، دیده میشود. اشکال اینست که مبارزه طبقاتی را بعنوان نقطه عزیمت نمیگیرند: «انقلاب سوسیالیستی یا کاریکاتوری از یك انقلاب»، یعنی اینکه آنها در کشورهای تحت ستم انقلاب یك مرحله ای را تبلیغ میکنند؛ به جبهه متحدی متشکل از سه طبقه بدون بورژوازی ملی معتقدند؛ نیاز به یك حزب کمونیست را نفی میکنند که این بمعنای نفی ضرورت رهبری پرولتاریا است؛ جنك خلق را نفی میکنند که شروع اینکار، رد ضرورت مناطق پایگاهی است. این اصول بدبختی آفرین توسط کوبائیها تبلیغ میشود.

کوبا مسئولیت بزرگی در آمریکای لاتین به گردن دارد، چرا که امید آفرید. اما باید بوضوح بخاطر بسپاریم که در سال ۱۹۷۰ چه اتفاقی افتاد. فیدل کاسترو گفت که استراتژی مبارزه مسلحانه ورشکسته شده است. و در پی کنار گذاردن آنچه که قبلا تشویق و حمایت کرده بود برآمد. داگلاس براوو به مخالفت با او برخاست و گفت که این استراتژی نیست که ورشکسته شده بلکه تاکتیکهای کاسترو است. اما متاسفانه براوو بعدا تصمیم گرفت مورد عفو قرار بگیرد. بنظر ما کلیه این امور در قاره آمریکا مشکلات زیادی بوجود آورده است. با این وصف امروز همان معیارها، در حالیکه کمی تغییر شکل یافته اند تا بر فرمایشات ارباب سوسیال امپریالیست منطبق شوند، بعنوان یك تکامل انقلابی نوین که بطور کنکرت در نیکاراگوئه به عمل درآمده، تبلیغ میشود. این دروغ است. ما باید تاکید کنیم و میکنیم که آمریکای لاتین برای جنك خلق آماده بوده و هست و غیر از این راه دیگری نیست. آمریکای لاتین نقش مهمی بر دوش دارد که باید بازی کند. بگذارید فراموش نکنیم که بقول امپریالیستهای یانکی متفرعن، اینجا «حیاط خلوت آمریکا» است. آمریکای لاتین برای جهان نیز اهمیت دارد. این قاره در صورتی میتواند نقش مهمش را ایفاء کند که ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را درك کند، احزاب کمونیست

شکل بگیرد و جنگهای خلق بمنزله بخشی از انقلاب جهانی به پیش برده شود.

ما اهالی آمریکای لاتین در پایان قرن، ۵۰۰ میلیون نفر خواهیم بود. عوامل زیادی موجود است که ما را بهم پیوند میدهد و ما باید بخاطر این نزدیکی با یکدیگر کار کنیم؛ البته این بدان معنا نیست که میتوانیم خود را از انقلاب جهانی مجزا کنیم؛ چرا که ما فقط بعنوان بخشی از انقلاب جهانی میتوانیم وظایفمان را به انجام برسانیم. آمریکای لاتین کافی نیست. کمونیسم یا برای کل جهان است یا برای هیچکس.

ال دیاریو: حزب کمونیست پرو چه خدمتی به انقلاب جهانی کرده است؟

صدر گونزالو: خدمت عمده ما، دفاع از مائوئیسم بمثابه مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم است. ما متعهد شدیم کمك کنیم تا این ایدئولوژی در راس انقلاب جهانی قرار بگیرد. بعنوان بخشی از این کار، کوشیدیم اعتبار و همه جانبه بودن مائوئیسم را نشان دهیم. بعلاوه، کوشیدیم نشان دهیم که با اتکاء به تلاش های خویش، میتوان و باید خود را تامین کرد، از ابرقدرتها یا هر نیروی امپریالیستی دیگری مستقل ماند و انقلاب را به انجام رساند. ما کوشیدیم قدرت جنك خلق را بنمایش گذاریم؛ قدرتی که علیرغم همه محدودیتهای ما آشکار گشته است. ما حتی الامکان کوشیدیم ـ بقول بعضی ها ـ امید بیافرینیم و اینکار مسئولیت دارد: ما سنگری از انقلاب جهانی هستیم و نمونه ای در خدمت به سایر کمونیستها. ما اینچنین به انقلاب جهانی خدمت میکنیم.

نکات دیگر

ال دیاریو: صدر گونزالو بیش از ۱۲ ساعت این مصاحبه بطول انجامیده است. حالا می خواهم درباره شخص شما، درباره دکتر آبیمال گوسمان رینوزو، صحبت کنیم. آیا هیچیك از افراد خانواده یا دوستانتان در رشد قابلیتها و حرفه ای بودن شما در عرصه سیاست بر شما تاثیر داشته است؟

صدر گونزالو: باید بگویم که من بیش از هر چیز تحت تاثیر مبارزه خلق به سیاست کشیده شدم. من روحیه مبارزه جویانه خلق را طی خیزش ۱۹۵۰ در «آرکیپا» مشاهده کردم. در آن خیزش توده ها با خشمی بیش از حد می جنگیدند و پاسخی درخور به کشتار وحشیانه جوانان میدادند. من دیدم که چگونه با ارتش جنگیدند و آنان را وادار ساختند که به پادگانهایشان عقب نشینی کنند. و دیدم که چگونه مجبور شدند برای درهم شکستن خلق از نقاط دیگر به آنجا نیرو اعزام دارند. این واقعه بخوبی در حافظه من حك گشته است. به همان خاطر بود که بعدا هنگام مطالعه آثار لنین دریافتم که چگونه خلق، چگونه طبقه ما وقتی به خیابان میریزد و مارش خود را آغاز میکند قادر است مرتجعین را علیرغم تمامی نیرویشان بلرزه درآورد. مورد دیگر مبارزات سال ۱۹۵۶ بود که توده ها جنگیدند و بعضی ها به آنها خیانت کردند. خوب! اپورتونیستها و مرتجعین چنین میکنند. اما توده ها جنگیدند و ادامه دادند. جنبشهای قدرتمند توده ای جریان داشت. چنین وقایعی بود که به من کمك کرد تا قدرت توده ها را درك کنم و دریابم که آنها تاریخسازند.

اگر کمی به عقب برگردیم باید بگویم من این بخت را داشتم که قیام ۱۹۴۸ «کالائو» را هم ببینم. شجاعت خلق را بچشم خود دیدم. دیدم که چگونه قهرمانانه به خیابان میریزند و چگونه رهبری به آنها خیانت میکند. و اگر بخواهم باز هم در حافظه ام عقب بروم فکر میکنم که جنك جهانی دوم مرا عمیقا تحت تاثیر قرار داد. بله، بطور مبهم و مثل یك خواب بیاد میآورم که با شروع جنك در سپتامبر ۱۹۳۹، رادیوهای قدیمی پر شد از هیاهو و خبر. خبر بمبارانها و وقایع مهم را بخاطر می آورم. پایان جنك را نیز بخاطر دارم که چگونه با هیاهو، با بوق کشتی ها، با صدای بلندگوها و با شادی بسیار پایان جنك جهانی دوم را جشن میگرفتند.

من توانستم به اصطلاح پنج قدرت بزرگ که رفیق استالین نیز در میانشان بود را بر صفحه روزنامه ها ببینم. این وقایع بر من تاثیر خود را نهاد و بطریقی ابتدائی و مغشوش ایده قدرت، توده ها و توانائی جنك در تحول امور را در ذهن من نشاند. همه این چیزها بر من موثر افتاد. معتقدم که مثل هر کمونیست دیگری، فرزند مبارزه طبقاتی و حزب هستم.

ال دیاریو: در چه سنی با مارکسیسم آشنا شدید؟ دبیرستانی بودید یا دانشگاهی؟

کمی بعد به دلایل شغلی سفری کوتاه به «آیاکوچو» کردم. فکر میکردم که اقامتم کوتاه خواهد بود، اما سالها طول کشید. برای یکسال به آنجا رفته بودم و نقشه های خود را داشتم. اما پرولتاریا هم نقشه های خود را داشت. توده ها و خلق بطرق گوناگون ما را تغییر میدهند. «آیاکوچو» بمن کمك کرد که دهقانان را کشف کنم.

صدر گونزالو: علاقه من به امور سیاسی در پایان دوره متوسطه و بواسطه وقایع سال ۱۹۵۰ شروع شد. بخاطر دارم که طی سالیان بعد با همشاگردی هایم یك گروه مطالعه ایده های سیاسی تشکیل دادیم. ما مشتاق مطالعه همه نوع ایده های سیاسی بودیم. احتمالا می توانید کم و کیف آن دوره را درك کنید. این آغاز کار من بود. بعدا در کالج، طی مبارزات دانشگاهی، اعتصابات بزرگ و مقابله کمونیستها و طرفداران حزب «آپرا» و مباحثات را مستقیما تجربه کردم؛ و بدین طریق علاقه نسبت به مطالعه کتب در من شعله ور شد. شخصی به من کتاب «یك گام به پیش، دو گام به پس» را قرض داد. از آن خوشم آمد و شروع به مطالعه کتب مارکسیستی کردم. سپس شخصیت رفیق استالین تاثیری بزرگ بر من نهاد. در آن زمان افرادی که بسمت کمونیسم کشیده شده بودند و آنها که عضو حزب میشدند بر مبنای «مسائل لنینیسم» پرورش می یافتند. این نقطه اتکای ما بود؛ و من آن را آنگونه که شایسته بود مطالعه کردم ـ با جدیت؛ با توجه به اهمیتی که داشت. به زندگی استالین علاقمند شدم. او برای ما مظهر انقلاب بود. برای پیوستن به حزب کمونیست مشکلاتی داشتم. آنها سیاست مضحکی داشتند. برای عضو حزب شدن باید پسر یا دختر یك کارگر باشی، و من نبودم. اما سایرین معیار متفاوتی داشتند و بدین ترتیب من توانستم به حزب بپیوندم. من به جریان دفاع از استالین پیوستم. در آن دوره جدا ساختن او از ما همانند آن بود که جان از کالبدمان جدا گشته است. در آن روزها آثار استالین بیشتر از آثار لنین تبلیغ میشد. آن روزها اینگونه بود.

کمی بعد به دلایل شغلی سفری کوتاه به «آیاکوچو» کردم. فکر میکردم که اقامتم کوتاه خواهد بود، اما سالها طول کشید. برای یکسال به آنجا رفته بودم و نقشه های خود را داشتم. اما پرولتاریا هم نقشه های خود را داشت. توده ها و خلق بطرق گوناگون ما را تغییر میدهند. «آیاکوچو» بمن کمك کرد که دهقانان را کشف کنم. در آن زمان «آیاکوچو» یك شهر بسیار کوچك عمدتا روستائی بود. حتی اگر امروز شما به بخشهای فقیر نشین شهر بروید در آنجا دهقانان را می یابید؛ و اگر به سمت حومه شهر قدم بزنید بعد از پانزده دقیقه خود را در روستا خواهید یافت. در آنجا بود که شروع به درك صدر مائو کردم. فهم من از مارکسیسم پیشرفت کرد. تقابل میان مارکسیسم و رویزیونیسم در تکامل من نقشی بسیار مهم ایفا کرد.

بخاطر داشته باشید که توده ها قادر هستند، آنها فراستی پایان ناپذیر دارند. آنچه ما به شما آموختیم را توده ها بلدند و دوباره بشما خواهند آموخت.

یك آدم بدشانس، نامه مشهور چینی ها یعنی «پیشنهادیه درباره خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی» را بمن قرض داد. او به این شرط نامه را بمن داد که بعدا آن را پس بدهم. بدون شك دزدی من قابل درك بود. این نامه مرا هدایت کرد که مبارزه عظیم بین مارکسیسم و رویزیونیسم را عمیقتر دریابم.

متعهد شدم که درون حزب فعالیت کنم و رویزیونیسم را بیرون بریزم و فکر میکنم که همراه با سایر رفقا در اینکار موفق شدیم. ما نتوانستیم از پس یکی دو نفر از آنها که دیگر زیادی جلو رفته بودند برآئیم؛ آنها رویزیونیستهای سرسخت بودند. «آیاکوچو» اهمیت بسیاری برای من داشت. این اهمیت به راه انقلابی و آموزه های صدر مائو مربوط میشود. بنابراین از طریق این پروسه کلی بود که یك مارکسیست شدم و حزب مرا پیگیرانه و با حوصله شکل داد. این اعتقاد من است.

ال دیاریو: خیلی ها از سفر شما به چین باخبرند. آیا هیچگاه موفق به دیدار صدر مائو شدید؟

صدر گونزالو: آنقدرها خوش شانس نبودم. فقط توانستم او را از دور ببینم. اما علاقه عمیق و اعلام پشتیبانی خلق نسبت به رهبری کبیر و مارکسیستی فوق العاده که خود یك قله مارکسیسم بود را دیدم. همانطور که گفتم شانس ملاقات با او را نداشتم. هیشتی که من جزء آن بودم خطاهای بسیار داشت و غرور احمقانه ای از خود بنمایش گذاشت. فکر میکنم به همین علت بود که بما امتیاز ملاقات با صدر مائو را ندادند.

بله من در چین بودم. در چین این شانس را داشتم که در مدرسه آموزش امور سیاسی ـ از مسائل بین المللی گرفته تا فلسفه مارکسیستی ـ شرکت کنم؛ و دوست دارم که بسیاری از چنین شانسی برخوردار باشند. درسهای آموزنده این مدرسه را انقلابیون پیگیر و امتحان پس داده که آموزگاران بزرگی بودند، تدریس میکردند. در این میان میتوانم آموزگاری را بیاد بیآورم که بما درباره کار مخفی و علنی درس میداد. او همه زندگی خود را طی سالیان دراز فقط و فقط وقف حزب کرده بود. او نمونه ای زنده و آموزگاری عالی بود. بسیار چیزها از او آموختیم و او می خواست بیش از اینها بما بیاموزد، اما برخی موافقت نکردند؛ چرا که در آن دوره همه جور آدم داشتیم. بعدا بما مسائل نظامی را آموختند. اما این نیز با امور سیاسی همراه بود: جنك خلق، سپس شکل گیری قوای مسلح، استراتژی و تاکتیکها. بعد از آن نوبت به بخش عملی رسید که شامل شبیخون ها، حملات، تحرکات نظامی و نیز کار گذاشتن مواد منفجره بود. زمانی که قرار بود با مواد شیمیائی حساس کار کنیم از ما خواسته میشد که همواره قبل از هر چیز بر ایدئولوژی خود متکی باشیم. بدین طریق بود که از پس هر کاری بخوبی بر می آمدیم. ما ساختن نخستین خرجهای انفجاری را آموختیم. برای من این نمونه و تجربه ای فراموش نشدنی است. این درسی مهم و گامی بزرگ در تکامل من بود ـ آموزش در عالیترین مدرسه مارکسیسم که جهان بخود دیده است.

ترس؟ ترس و بیباکی دو وجه یك تضاد است. مسئله اینست که ایدئولوژی خویش را در دست گیریم و شجاعت را در صفوف خود دامن بزنیم. این ایدئولوژی ماست که ما را شجاع میسازد و بما جرات میدهد. به عقیده من هیچکس شجاع بدنیا نیامده است. این جامعه و مبارزه طبقاتی است که خلق و کمونیستها را شجاع میسازد ـ مبارزه طبقاتی، پرولتاریا، حزب و ایدئولوژی ما. بزرگترین ترس چه میتواند باشد؟ مرگ؟ بعنوان یك ماتریالیست میدانم که زندگی را پایانی است. آنچه برای من مهم است خوشبین بودن است. با اعتقاد به اینکه دیگران راهی که من بدان متصل گشته ام را ادامه میدهند و آنرا تا رسیدن به هدف نهائی یعنی کمونیسم به پیش میبرند. ترس من زمانی میتواند در میان باشد که فکر کنم هیچکس این راه را به پیش نخواهد برد. اما وقتی شما به توده ها ایمان داشته باشید ترس تان زائل میشود.

بگذارید چیزی را برایتان تعریف کنم. زمانی که دوره انفجارات را به پایان می رساندیم بما گفتند که هر چیزی قابلیت انفجار دارد. در پایان دوره ما یك قلم را برداشتیم و آن قلم منفجر شد. صندلی را برداشتیم و آن هم منفجر شد. برای این کار از شگردهای آتش بازی استفاده کرده بودند. اینها نمونه های حساب شده ای بودند که بما نشان دهند هر چیز را میتوانیم در صورتی که بخواهیم منفجر کنیم. ما مداوما می پرسیدیم «چطور اینکار را می کنید؟» و آنها پاسخ میدادند نگران نباشید. دیگر به اندازه کافی یاد گرفته اید. بخاطر داشته باشید که توده ها قادر هستند، آنها فراستی پایان ناپذیر دارند. آنچه ما به شما آموختیم را توده ها بلدند و دوباره بشما خواهند آموخت. این حرفی بود که بما زدند. آن مدرسه به تکامل من کمك عظیمی کرد. به من کمك کرد که قدر صدر مائو را بدانم.

بعدها بیشتر آموختم و کوشیدم آموخته را بکار بندم. فکر میکنم هنوز هم بسیاری چیزهاست که باید از صدر مائو، از مائوئیسم و از پراتیك مائو بیاموزم. بدنبال مقایسه خود با او نیستم. بلکه صرفا میخواهم از رفیعترین قله ها بعنوان نقطه رجوع برای دستیابی به اهدافمان استفاده کنم. اقامت من در چین تجربه ای فراموش نشدنی بود. در فرصتی دیگر نیز بهنگام آغاز انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی در آن کشور بودم. ما از آنها خواستیم که آنچه بعدها اندیشه مائوتسه دون نام گرفت را برایمان تشریح کنند. آنها کمی بیشتر آموزش دادند و این کمی بیشتر به فهم من یاری رساند. چیزی که بنظر طنز میآید اینست که هرچه بیشتر مائوتسه دون را فهمیدم، بیشتر به ارزش «مارپاتگی» پی بردم. از آنجا که مائو از ما خواست که مارکسیسم را خلاقانه بکار بندیم من به گذشته بازگشتم و «مارپاتگی» را مجددا مطالعه کردم و متوجه شدم او یك مارکسیست ـ لنینیست تراز اول بوده که بطور همه جانبه جامعه ما را تجزیه و تحلیل کرده است. بنظر طنز میآید؛ اما حقیقت دارد.

ال دیاریو: چه احساسی دارد تحت تعقیب ترین فرد از جانب قوای سرکوبگر حکومت بودن؟

صدر گونزالو: احساس اینکه داری کارت را انجام میدهی و بشدت مشغولش هستی. آنچه در میان است تقبل مسئولیت هرچه بیشتر در راه انقلاب، حزب، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، در راه طبقه ما، خلق و توده هاست؛ و اینکه همیشه بدانیم که زندگی خود را در کف گرفته ایم. اگر چنین نباشد دیگر کمونیست محسوب نمیشویم. خوب! دشمن منطق خود را دارد و منطق ما توسط حزب معین گشته است. آرزو دارم که بیش از پیش برای این حزب عنصری مفید و صادق باشم. چرا که زندگی میتواند در هر کجای این راه به پایان رسد و بهرحال آغاز و پایانی دارد ـ گاهی بلند، گاهی کوتاه.

اگر شما در کوره حزب، ایدئولوژی پرولتری و عمدتا مائوئیسم آبدیده شده باشید میدانید که توده ها سازندگان تاریخند؛ میدانید که حزب انقلاب میکند؛ میدانید که پیشرفت تاریخ حتمی است، انقلاب روند عمده است و آنگاه ترستان زائل میشود. آنچه بجای میماند احساس رضایت از خدمتی است که بهمراه سایرین در پی ریزی امر کمونیسم کرده اید ـ پدیده ای که زمانی در سراسر جهان خواهد درخشید و به همه جا روشنائی خواهد بخشید.

ال دیاریو: آیا از چیزی میترسید؟

صدر گونزالو: ترس؟ ترس و بیباکی دو وجه یك تضاد است. مسئله اینست که ایدئولوژی خویش را در دست گیریم و شجاعت را در صفوف خود دامن بزنیم. این ایدئولوژی ماست که ما را شجاع میسازد و بما جرات میدهد. به عقیده من هیچکس

شجاع بدنیا نیامده است. این جامعه و مبارزه طبقاتی است که خلق و کمونیستها را شجاع میسازد ـ مبارزه طبقاتی، پرولتاریا، حزب و ایدئولوژی ما. بزرگترین ترس چه میتواند باشد؟ مرگ؟ بعنوان یك ماتریالیست میدانم که زندگی را پایانی است. آنچه برای من مهم است خوشبین بودن است. با اعتقاد به اینکه دیگران راهی که من بدان متصل گشته ام را ادامه میدهند و آنرا تا رسیدن به هدف نهائی یعنی کمونیسم به پیش میبرند. ترس من زمانی میتواند در میان باشد که فکر کنم هیچکس این راه را به پیش نخواهد برد. اما وقتی شما به توده ها ایمان داشته باشید ترس تان زائل میشود. فکر میکنم که در تحلیل نهائی بدترین ترسها از اینجا برمی خیزد که به توده ها ایمان نداشته باشی، فکر کنی که هیچکس نمیتواند جای ترا پر کند و خود را مرکز عالم بدانی. فکر میکنم که این بدترین ترس است؛ و اگر شما در کوره حزب، ایدئولوژی پرولتری و عمدتا مائوئیسم آبدیده شده باشید میدانید که توده ها سازندگان تاریخند؛ میدانید که حزب انقلاب میکند؛ میدانید که پیشرفت تاریخ حتمی است، انقلاب روند عمده است و آنگاه ترستان زائل میشود. آنچه بجای میماند احساس رضایت از خدمتی است که بهمراه سایرین در پی ریزی امر کمونیسم کرده اید ـ پدیده ای که زمانی در سراسر جهان خواهد درخشید و به همه جا روشنائی خواهد بخشید.

ال دیاریو: زمانی که درگیر امور سیاسی و جنگ نیستید چکار میکنید؟ چه جور کتابهائی میخوانید؟

صدر گونزالو: خیلی وقتها پیش می آید که فرصت خواندن آنچه دوست دارم را بدست نمی آورم. اما اینکه دوست دارم چه کتابهائی بخوانم: زندگینامه های متعدد را مطالعه میکنم. فکر میکنم ادبیات، شکل بزرگی از بیان هنری است. بطور مثال، خواندن آثار «شکسپیر» را دوست دارم. بله، خواندن و بررسی این آثار. در جریان خواندن «شکسپیر» با موضوعات سیاسی مواجه میشوید. مثلا، درسهای بسیار روشنی در «ژولیوس سزار» و «مکبث» وجود دارد. ادبیات را دوست دارم، اما امور سیاسی همیشه مرا همراهی میکند و بدانجا می کشاند که بدنبال اهمیت سیاسی و جوهر آثار ادبی بگردم. در نهایت پشت هر هنرمند بزرگ یك سیاستمدار است؛ کسی که در دوره او درگیر مبارزه طبقاتی است. داستانهای پروئی را هم میخوانم و بعضی شان را چندین بار.

زمانی یك اثر کوتاه «توماس مان» درباره موسی را مطالعه کردم. ما بعدها از این اثر برای تفسیر سیاسی مبارزه ای که درگیرش بودیم، استفاده کردیم. در جائی از آن نوشته چنین آمده، میتوان قانون شکنی کرد اما نمیتوان منکر قانون شد. تفسیر من چه بود؟ شکستن قانون در اینجا خلاف مارکسیسم عمل کردن و به انحراف رفتن و ایده های غلط داشتن است. این امر مجاز است، اما نفی مارکسیسم مجاز نیست. فکر میکنم با مطالعه این آثار خیلی چیزها میشود یاد گرفت. مجموعه «تمامی نژادها» و «جهان گسترده و ناآشنا هستند» را خوانده و آنها را بررسی کرده ام. ادبیات و موسیقی را دوست دارم. قبلا از موسیقی بیشتر خوشم می آمد، اما حالا از آن کمتر لذت میبرم. و اما دیگر امور مورد علاقه من: از علوم و کتب علمی خوشم می آید. اوائل دوره دانشگاه درس حقوق میخواندم چون بفکر پیدا کردن شغل بودم. اما از فلسفه خوشم آمد و تماما به آن چسبیدم. از طریق فلسفه، علم را دریافتم. وقت زیادی صرف آموختن مسائل ریاضی و فیزیك کردم. بعقیده من، فیزیك علمی فوق العاده است. عنوان «ماجراجوئی ذهن» کاملا برازنده اش است. مشکل در عرصه علم اینست: دانشمندانی که نقطه عزیمت آنها ماتریالیستی است فقط تا زمانیکه در قلمرو علوم قرار دارند خوبند، اما بمحض اینکه به فلسفه یا حیطه های دیگر می پردازند، اگر ماتریالیست نباشند، به ایده الیسم درمی غلتند. حتی اینشتین هم به همین درد دچار شد. علم را دوست دارم و آن را فوق العاده میدانم. این گرایش در تز دکترای فلسفه ام مشهود بود. آن تز در مورد تجزیه و تحلیل زمان و فضا از دیدگاه کانت و در مقابلش، از نقطه نظر مارکسیستی بود. در آن تز از ریاضیات و فیزیك استفاده کرده بودم. دوست داشتم مجددا آن را میخواندم، چون در حال حاضر فرصتی برای بازگشت به عقب و مطالعه دوباره همه این موضوعات ندارم. اما حتی یك کپی از آن هم در دسترسم نیست.

هرگاه خود را در شرایطی دشوار می یابم میکوشم که جانب مثبتش را پیدا کنم؛ یا بدنبال آن جنبه بالقوه ای باشم که درون آن شرایط در جهت تکاملی اش وجود دارد؛ چرا که هیچ چیز مطلقا سیاه یا مطلقا سرخ نیست.

ال دیاریو: از شعر هم خوشتان می آید؟

صدر گونزالو: بله. زمانی در یك گلچین ادبی به بررسی شعر در جهان مشغول بودم. پیش از آن نیز مطالعاتی در این زمینه کرده بودم. در کتابخانه دانشگاه به برخی آثار دسترسی یافتم. از شعر خوشم میآید. یك جنبه دیگر از صدر مائو که مرا شیفته اش میسازد اینست که او شاعری فوق العاده بود. از میان شعرای پرو «واله خو» را دوست دارم. بله، او متعلق بماست. فراتر از آن، او یك کمونیست بود.

ال دیاریو: برخی میگویند دو سخنرانی شما یعنی «پرچم» و «مبارزه مسلحانه را در سال ۱۹۸۰ آغاز کنید» اشعار سیاسی زیبائی درباره جنگ هستند. در اینمورد نظر شما چیست؟

صدر گونزالو: بنظر من برخی اوقات در امور سیاسی باید ذهن خود را پرواز دهی تا شور و احساسات عمیق، عزم ما را جزمتر کند. در چنین مواقعی است که میگویند قلب سخن میگوید و بعقیده من شور انقلابی که برای پیشبرد جنگ ضروری است تجلی می یابد. واقعا نمیدانم آن نوشته ها از لحاظ شعری در چه حدی هستند.

ال دیاریو: تا بحال هیچوقت افسرده شده اید؟

صدر گونزالو: نه. بنظرم می آید که خوشبینی تقریبا بخشی از وجودم شده است. من بیشتر خود را با مسائل مربوط به درك کردن و تعهد درگیر می سازم تا با مشکل احساسات و افسردگی. برعکس، فکر میکنم که به اندازه کافی خوشبین هستم. این مارکسیسم ـ صدر مائو ـ است که بما می آموزد که خلق خصوصا کمونیستها خوشبین هستند. هرگاه خود را در شرایطی دشوار می یابم میکوشم که جانب مثبتش را پیدا کنم؛ یا بدنبال آن جنبه بالقوه ای باشم که درون آن شرایط در جهت تکاملی اش وجود دارد؛ چرا که هیچ چیز مطلقا سیاه یا مطلقا سرخ نیست. حتی اگر شکست بزرگی در کار باشد، هرچند هنوز ما با چنین شکستی روبرو نشده ایم، همیشه جنبه مثبت وجود خواهد داشت. نکته اینست که درسها را استخراج کنیم و کار خود را بر مبنای جنبه مثبت ادامه دهیم. شما همیشه کسی که پشتیبانتان باشد را خواهید یافت که شور و هیجان پیگیر و کمکش به مبارزه را در طبق اخلاص نهد، زیرا کمونیسم خلق را متحد میکند.

ال دیاریو: آیا دوستانی دارید؟

صدر گونزالو: نه، ندارم. رفیقانی دارم که بسیار از داشتن آنها احساس غرور میکنم.

ال دیاریو: صدر گونزالو به پایان مصاحبه رسیده ایم.

صدر گونزالو: ما بسختی کار کردیم و از شما بخاطر تلاشهایتان تشکر میکنیم. از مشکلاتی که برای این ملاقات متحمل شدید تا اولین مصاحبه بتواند انتشار یابد و از طریق «ال دیاریو» بدست خلق برسد، بسیار سپاسگزارم. «ال دیاریو» روزنامه ای است که پیگیرانه در خدمت به خلق نبرد میکند. بسیار سپاسگزارم.

ال دیاریو: صدر گونزالو از شما تشکر میکنم.

پرو، ژوئیه ۱۹۸۸

جهانی برای فتح

۱۹۷۲ - ۱۳۷۲

صدمین سالگرد تولد مائو
را جشن می گیریم!



KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GA

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD T

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

سرمقاله ـ صدمین سالگرد تولد مائو را جشن می گیریم! ـ ٤
صدمین سالگرد تولد مائو را بطریقی فراموش نشدنی جشن بگیرید! ـ ٧

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ ١٠
پیروز باد اعتصاب مسلحانه در روزهای ١٧ و ١٨ و ١٩ ماه مه ـ ١١
نقشه کشتار زندانیان جنگی را درهم شکنید ـ ١٣
درباره کارزار اصلاح بر مبنای مطالعه سند «انتخابات نه! جنگ خلق آری!» ـ توسط رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو ـ ١٤

کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی ـ ٢٤

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره مرگ رفیق سانمو گاتاسان ـ ٣٢
«پرچم سرخ و درخشان اندیشه مائوتسه دون» ـ ٣٤
خاطراتی درباره رفیق سانمو گاتاسان ـ ٣٦
رفیق شان: یک کمونیست ثابت قدم ـ ٣٧

چیان چین:

بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ ٤٢

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
(مجموعه ای از اطلاعیه های جنبش که در شماره های گذشته مجله موفق به درج آنها نشده بودیم.)
اول ماه مه ١٩٩٣ ـ میراث مائو را عمیقتر و گسترده تر اشاعه دهید! ـ ٨
بمناسبت بیستمین سالگرد شهادت ابراهیم کایپاکایا بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) ـ ٣٨
از مبارزه توده ها در آلمان علیه راسیستها، فاشیستها و حامیان ارتجاعی آنها حمایت کنید! ـ ٤١
درباره زندگی رفیق نات گولد ـ ٥٨
برگزاری کنگره سوم حزب پرولتری پوربا بنگلا در میانه سرکوب ـ ٥٩
پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کنگره حزب پرولتری پوربا بنگلا ـ ٦١
از شورش لس آنجلس پشتیبانی کنید!
تندر بهاری بر فراز غرب ـ ٦٢
به توده های ستمدیده و مبارز نپال ـ ٦٣
جنگ داخلی در یوگسلاوی ـ ٦٤
قوای امپریالیستی از سومالی گم شوید!
یانکی گو هوم! ـ ٦٦



١٩ ـ ١٣٧٢

سخنرانی رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو

این سخنرانی در نشستی مربوط به کارزار اصلاح ایراد گشته است. کارزار اصلاح در سال ١٩٩١ توسط حزب کمونیست پرو به پیش برده شد. رفیق گونزالو صدر حزب در سخنرانی خود به سئوالات مربوط به فلسفه، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی، اوضاع سیاسی جاری در پرو و جهان، و کارزار اصلاح می پردازد.

برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس موسس توسط نمایندگان کمیته اضطراری بین المللی

کارزار اضطراری بین المللی برای دفاع از جان آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) با روحیه قدرتمند انترناسیونالیستی و پشت سر گذاردن موانع بسیار موفق شد کنفرانس موسس خود را برگزار کرده و ساختاری را پی ریزی نماید. جهانی برای فتح به تحلیل از مسائل مختلف مورد مشاجره درون کمیته اضطراری بین المللی و فعالیتها و آینده این کارزار جهانی می پردازد.

چیان چین

شرح مختصر زندگی چیان چین تصویری از جرات کردن و خلاف جریان رفتن، با هدف انجام انقلاب را بدست میدهد. این کاری است که چیان چین بعنوان یک رهبر کمونیست زن و همسر مائوتسه دون به انجام رساند. جهانی برای فتح در یک بررسی جدید و راهگشا از زندگی و خدمات برجسته چیان چین، عبور سرخ و نافذ انقلاب چین را دنبال میکند و حرکت یکی از رهبران مهم این انقلاب را قدم به قدم پی می گیرد.

شماره های گذشته

جهانی برای فتح

همچنان موجود است

۱ـ ۱۳۶۳
پرو : آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلماز انقلابی ترك

۲ـ ۱۳۶۴
پرو
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ـ ۱۳۶۴
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو : تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ـ ۱۳۶۴
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
پیرامون «چریك شهری» در آلمان غربی

۵ـ ۱۳۶۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۶ـ ۱۳۶۵
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ـ ۱۳۶۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۸ـ ۱۳۶۶
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ـ ۱۳۶۶
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ـ ۱۳۶۷
بورکینافاسو : چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ـ ۱۳۶۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ـ ۱۳۶۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳ ـ ۱۳۶۸
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو : جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۴ـ ۱۳۶۹
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ـ ۱۳۷۰
ورشکستگی رویزیونیسم در شرق
سخنرانی رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین
کمونیستهای افغانی درباره انترناسیونالیسم پرولتری
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱۶ ـ ۱۳۷۰
اطلاعیه های کمیته و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره تجاوزگری در خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: میتوانیم و باید بهتر از آن را ایجاد کنیم
مقاله ای از باب آواکیان
درباره دمکراسی پرولتری به قلم کمیته بازسازی مرکزی حزب کمونیست هند (م.ل)
کمونیسم در پرو پیشروی میکند

۱۸ ـ ۱۳۷۲
نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید !
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتوگرانده

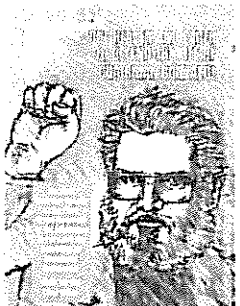

این شماره و اکثر شماره های گذشته به زبان اسپانیایی موجودند. برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید:
J.M. Pallmer, Apdo. 73-320 Col. Santa Cruz Atoyac, 03311, Mexico, D.F., MEXICO

کلیه مکاتبات و مراسلات خود را بااین آدرس انجام دهید.BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC 1N 3XX,U.K.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
پست هوایی و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست موجود میباشند.
لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی برای شروع اشتراکتان را به یکی از آدرسهای زیر بفرستید:

برای درخواست اشتراك در جنوب آسیا ـ ۹ روپیه برای هر نسخه، ۴۰ روپیه برای چهار نسخه ـ با این آدرس مکاتبه کنید:

A World to Win
39/2507, Dewand Road
, Kochi 682016, Krala,
INDIA

برای درخواست اشتراك در **آمریکای شمالی** ـ ۲۰ دلار آمریکایی ـ با این آدرس مکاتبه کنید:

Revolution Books, 13
East 16 th st., New York,
N.Y 10003, U.S.A.

برای درخواست اشتراك در سایر **کشورها** ـ ۱۰ پاوند انگلیس ـ با این آدرس مکاتبه کنید:

BCM World to Win, 27
Old Gloucester Street,
London WC 1N 3XX,
U.K.
Fax: (44) (71) 831 9489
Ref W6787

فاکس یا تلکس باید حتما شماره رجوع (Ref) را همراه داشته باشد.

تمام شماره های گذشته **جهانی برای فتح** به فارسی، و اکثرا به ترکی منتشر شده اند.
منتخب مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی نیز موجودند.

جهانی برای فتح

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व के EINE WELT ZU GEWINNEN

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ۱۲ مارس ۱۹۸٤ الهام گرفته است. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را از سراسر جهان گرد هم آورده است. جهانی برای فتح ارگان رسمی این جنبش نیست و صفحاتش بروی تمام کسانی که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنگر هستند، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواند وظایف خویش را به انجام رساند. ما به نامه ها مقالات، و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی پذیرائیم. نوشته ها باید یک خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، برای پخش این مجله در تعداد بیشتری از کشورها محتاج مترجمان و توزیع کنندگان (منجمله از طریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم. ما به کمک های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درک می کنند، نیازمندیم. این هم شامل کمکهای فردی است و هم تلاش برای جمع آوری کمکهای مالی از سایرین. چکهای اهدایی و حواله های پستی خود را بنام: "A WORLD TO WIN" ارسال دارید.

نامه ها و دیگر مطالب خود را برای ما به آدرس زیر بفرستید:

BCM WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET
LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: (44) (71) 831 9489 REF: W6787

شماره رفرانس باید حتما همراه با فاکس یا تلکس نوشته شود.

A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE UN MUNDO QUE GANAR

صدمین سالگرد تولد مائو تسه دون را جشن می گیریم!

امسال مصادف با صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون است و انقلابیون کمونیست در سراسر جهان این مناسبت را ارج مینهند. حرکت برای جشن گرفتن سده مائو ابتکار رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بود. او در سخنرانی تاریخیش در اسارت، کمونیست های جهان را فراخواند که این جشن را «بطریق فراموش نشدنی» برگزار کنند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این فراخوان پاسخ داد و کل جنبش را به این مصاف فراخواند.

تاکید مجدد بر انقلاب پرولتری

جشن صدمین سالگرد تولد مائو در دورانی مملو از اتفاقات فرامیرسد. طی چند سال اخیر جهان شاهد تشنجات عظیمی بوده است. اتحاد شوروی و بلوك سابقش متلاشی شده و استثمار و فقر اکثریت مردم تشدید یافته است. در عین حال، میان قدرتهای امپریالیستی ائتلافات جدیدی در حال شکل گیری است و ماناوردهی برای کسب قدرت جریان دارد. امپریالیست های آمریکائی « نظم نوین جهانی» را اعلام کردند که برای آنها بمعنای اعمال حاکمیت بلامنازعشان برای صد سال آتی بود. آنها جنگی تبهکارانه را علیه عراق براه انداختند و مداخله، تجاوز و باج گیری را در بسیاری از کشورها برای غسل این نظم نوین در خون ستمدیدگان به پیش بردند. علیرغم تلاش بسیار امپریالیست ها و مرتجعین برای ممانعت از مبارزه پرولتاریا و خلق، طبیعت نظام امپریالیستی تداوم این مبارزه را باعث میشود ـ خواه در فلسطین باشد، خواه در ترکیه یا لس آنجلس. و همانطور که مائو خاطر نشان ساخت این مبارزه همچنین محرک تلاش جستجوگرانه مبارزان برای یافتن فلسفه میشود؛ یعنی یافتن علل وضع موجود جهان و مهمتر از آن، چگونگی تغییر آن.

کمونیست های انقلابی راه حل مشکلات توده ها را در اختیار دارند. راه حل در انقلاب نهفته است؛ در دیکتاتوری پرولتاریا؛ در ساختمان گام به گام یك جامعه کاملا نوین بدون طبقات و عاری از استثمار. نام و فعالیت مائوتسه دون بطور لاینفك با این مبارزه پیوند خورده است. بنابراین صدمین سالگرد تولد مائو تاکید مجددی است بر انقلاب پرولتری و هدف نهائی آن یعنی کمونیسم.

مائوتسه دون ایدئولوژی و علم پرولتاریا، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم را به سطحی کاملا نوین ارتقاء داد. بنابراین باید این مرحله جدید را بشناسیم و آنرا مبنای تئوری و پراتیك خود قرار دهیم. این مبارزه ایست که در جنبش بین المللی کمونیستی خصوصاً بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷٦ و کودتای متعاقب آن در چین که به واژگون کردن و تقبیح خط وی انجامید، براه افتاده است.

متاسفانه بخش بزرگ جنبش کمونیستی منجمله آن بخش هائی که قبل از کودتای ۱۹۷٦ با حزب کمونیست چین متحد بودند، سریعاً دنباله رو دن سیائو پین شده و خط مائو را کنار نهادند. نتیجه این خیانت بس آشکار است: کنار گذاشتن اصول، خرابکاری در مبارزات انقلابی و مصالحه با انواع و اقسام رویزیونیسم. دیگران که مخالف رهبران جدید رویزیونیست در چین بودند با زهری که انور خوجه رهبر آلبانی با حمله آشکار به اندیشه مائوتسه دون اشاعه میداد مسموم شدند. همه اینها نشان داد که حتی در بین نیروهای متحد چین، درك واقعی از تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائو مبهم و ناقص بوده است.

امروز احزاب رویزیونیست طرفدار شوروی سابق متلاشی شده یا دچار پراکندگی گشته اند و احزاب سابقاً طرفدار دن سیائو پین نیز منشعب شده یا خصلت رویزیونیستی خویش را آشکار کرده اند. در مقابل چنین وضعی، مواضع سرخ و درخشان مائوتسه دون برجسته تر از هر زمان دیگر بچشم میخورد. و جنگ خلق در پرو در تضاد آشکار با سردرگمی، روحیه باختگی و تسلیم طلبی مبارزاتی است که از یك خط رهبری کننده مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی محرومند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در سال ۱۹۸٤ تشکیل شد بمعنای تشکیل مجدد هسته مرکزی نیروهای مائوئیست جهان بود که علیه خط رویزیونیستی برخاسته از چین بپاخاسته و عزم ادامه راه انقلاب را کرده بودند. طی دهسالی که از تاریخ تشکیل این جنبش میگذرد، نفوذش بموازات پیشرفت احزاب و سازمان های شرکت کننده در آن بی وقفه گسترش یافته است. کلید انجام چنین پیشرفت هائی استواری بر خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی بوده است.

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم سنگر انقلاب جهانی است

مائوتسه دون طی چندین دهه رهبری جنگ خلق در چین که بمعنی خیزش فوق العاده پیچیده میلیونها توده بود، و پس از کسب قدرت سیاسی در نبرد برای ایجاد چین سوسیالیستی، تمامی اجزاء متشکله مارکسیسم ـ لنینیسم را غنا بخشید و تکامل داد. از آن جمله است تحلیل وی از خصلت نیمه فئودالی ـ نیمه مستعمره چین و نیاز به



سال ۱۹۶۶ جشن انقلاب فرهنگی ـ مائو با بازوبند گارد سرخ به یک میلیون نفر در میدان «تین آن من» درود می فرستد.

انجام انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهائی که از ستم امپریالیسم رنج می برند؛ خط ادبیات و هنر؛ خط پیشبرد جنگ انقلابی؛ اقتصاد سیاسی و سایر زمینه ها. مائو درك از فلسفه پرولتاریا یعنی ماتریالیسم دیالکتیك را ارتقاء داد و استادانه این فلسفه را در مورد مسائل انقلاب پیاده کرد.

مائو می بایست آموزه های اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم که تحت حمله رویزیونیسم مدرن قرار گرفته بود را احیاء کند. او میبایست تجارب مثبت و منفی جنبش بین المللی کمونیستی بویژه تجربه ساختمان کشور سوسیالیستی در اتحاد شوروی و سپس مسئله تسخیر یك دژ پرولتری از درون توسط خروشچف و اخلافش را مورد بازبینی قرار دهد. مائو از تضادهای جامعه سوسیالیستی تحلیل کرد و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را فرموله نمود. مائو این تئوری را با برپائی انقلابی راهگشا یعنی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بعمل درآورد. این انقلاب کل تجربه پرولتاریا در امر دگرگون ساختن جامعه را به سطحی بیسابقه ارتقاء داد.

از لحاظ عینی، مسئله عمده ای که جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مرگ مائوتسه دون و عقبگرد در چین با آن مواجه گشته، اینست که آیا تکامل ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیستی به مرحله ای کاملا نوین توسط مائو، در تئوری و عمل توسط کمونیست های انقلابی کشورهای گوناگون و در سطح جهانی جذب خواهد شد؟ آیا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به سنگر انقلاب جهانی بدل خواهد شد؟ یا برعکس، آموزه های مائو به اشکال گوناگون لگدمال شده و کنار نهاده خواهد شد؟

در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست مباحثه درازمدتی جهت درك تکامل مارکسیسم به مرحله ای کاملا نوین توسط مائوتسه دون و بکاربست آن، جریان داشته است. عمده این بحث بهیچوجه بر سر انتخاب واژه ها یعنی تعیین عبارتی که باید برای بیان ایدئولوژی ما بکار رود نبوده، هرچند این نیز مسئله مهمی است. کلید این است که واقعاً بر کلیت ایدئولوژی پرولتری انقلابی آنگونه که طی مراحل پی در پی توسط مارکس، لنین و مائو تکامل یافته مسلط شویم و این علم را برای فهم و تغییر جهان بکار بندیم. امروز بحث و مبارزه برای دستیابی به درك بالاتر و یگانه تری از تکامل مارکسیسم به مرحله ای جدید توسط مائو به نقطه عطف خود رسیده است.

■ ■ ■

روشن است که در جهان امروز مخاطبان بالقوه بسیاری برای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم موجود است. این اساساً دو جزء دارد. در همه کشورهای جهان توده های خلق به مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع کشیده میشوند و بدون شك این مبارزه در حال تشدید است. اما اکثر این توده ها، جوان و بی تجربه هستند و از رهبری حزب پیشاهنگ پرولتاریا محرومند. وظیفه پیوند دادن نسل جدید جنگاوران با ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی که خود فشرده علمی تجربه توده ها در جریان مبارزه شان برای تغییر جهان است، مصاف عظیمی است که امروز مقابل پای کمونیست های انقلابی قرار گرفته است. ایدئولوژی ما اگر با پرولتاریا و خلق مرتبط نشود و سمت و سوی مبارزه شان را روشن نکند و رقم نزند، بیثمر خواهد بود.

آرزوی عظمت و موفقیت

در سده مائو، ما جسورانه بپاخیزیم و از طرق گوناگون توده های مبارز را تحت درفش برافراشته مائوتسه دون گردآوریم. باید جسورانه بپاخیزیم و به حملات هیستریك بورژوازی علیه ایدئولوژیمان پاسخ گوییم. انتشار مجدد «نقل قول آثار صدر مائو» (که به «کتاب سرخ» مشهور است) یك سلاح مهم در نبرد برای دفاع از علم ما و اشاعه آنست. طی انقلاب فرهنگی، صدها میلیون نسخه از کتاب سرخ به ده ها زبان در سراسر جهان توزیع شد. دشمنان طبقاتی ما خشمگین بودند زیرا می دیدند فروش کتاب سرخ بیش از انجیل یا قرآن است. امروز نیاز به این سلاح بیشتر از هر زمان دیگر است.

علاوه بر نسل جدید انقلابیونی که تازه قدم بمیدان می گذارند، شمار زیادی از رفقا هم هستند که در مبارزات دوره گذشته شرکت داشته اند. برخی از آنها با احزاب و سازمان های مائوئیست مرتبط بوده اند و برخی شان نه، اما بدلائل گوناگون طی دوره های اخیر هر یک به شکلی در مدار رویزیونیسم گرفتار آمده بودند. امروز آنها با ورشکستگی کامل رویزیونیسم مواجهند. نشانه های زیادی دال بر جلب توجه اینان به موضع مائوئیستی وجود دارد. باید با آغوش باز به این رفقا خوشامد بگوئیم. اما بخشی از این خوشامدگوئی باید شامل مبارزه ای حاد باشد تا به آنها در درك ریشه های ایدئولوژیك و سیاسی رویزیونیسم کمك کند. این مبارزه، گسست آنها از رویزیونیسم را عمیق و همه جانبه خواهد کرد و برخورد به مسائل را در سطح باقی نخواهد گذاشت. متحد کردن شمار بیشتری از نیروهای انقلاب حول تنها قطب مائوئیستی حقیقی در جهان امروز، یعنی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، وظیفه بزرگ دیگر ما در سده مائو است.

برای سالها نیروهای راستین انقلابی بالنسبه ضعیف و منفرد بودند اما همانطور که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطرنشان کرده «آینده متعلق به آنهاست.» مقاومت و مبارزه با نغمه های شوم رویزیونیست ها و فرصت طلبانی که کمونیست های راستین را به اتخاذ برخوردی «منطقی تر» فرامی خواندند یا بعبارت دیگر از آنها می خواستند که از فرصت طلبی و رویزیونیسم انتقاد نکنند و با ایجاد وحدتی خیالی و بی دوام با جریانات فرصت طلبی در پی آرامش خاطر باشند، امری ضروری بوده است. ضروری بود که مائوئیست ها از «حرکت خلاف جریان» فرصت طلبی و رویزیونیسمی که جنبش بین المللی کمونیستی را از زمان مرگ مائو و وقوع کودتای ارتجاعی در چین درمی نوردید، نهراسند. این روند باعث تحکیم و آبدیده شدن نیروهای مائوئیست شد و آنها را برای آزمون های آتی آماده تر کرد.

در دوره ای که پیشاروی ماست، با آزمون هائی مواجه خواهیم شد که خصلتی متفاوت دارند. از طریق مبارزه، انفراد نسبی ما به عدم انفراد نسبی تبدیل میشود. شمار مخاطبان ما دارد از هزاران به میلیون ها میرسد. این پیشرفت ها بر مبنای دفاع از اصول و نه کنار گذاشتن آنها، صورت می گیرد. بعلاوه این امر نتیجه ای از تبدیل خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به یك نیروی مادیست که روشنترین بیان آن گام های عظیمی است که جنگ خلق در پرو به پیش برداشته است. هرقدر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در کشورهای مختلف به سلاح توده های بیشتری در انجام انقلابشان تبدیل شود، اعتماد شمار عظیم تری از مردم را کسب خواهد کرد.

همانطور که مائوتسه دون خاطرنشان کرد، «ما باید آرزومند عظمت و موفقیت باشیم.» این بمعنای پیوند دادن ایدئولوژی ما با مبارزه توده هاست. این بمعنای جرات رهبری کردن به خود دادن است. این بمعنای بکاربست صحیح علم و ایدئولوژی پرولتری در حیطه کلیه مسائل سیاسی، تشکیلاتی و نظامی است؛ بمعنای حل صحیح مسائل عملی حیاتی در پیشبرد مبارزه است. این بمعنای استفاده از سده مائو بعنوان ابزار عظیمیست که با آن، گردانهای وسیع و جدید انقلابیون سراسر جهان را از حقیقت و دیدگاه رهائیبخش مائوتسه دون بهره مند کنیم. بدین طریق است که میتوان صدمین سالگرد تولد مائو را بطریقی حقیقتاً فراموش نشدنی جشن گرفت! ■

کتاب سرخ را دوباره منتشر می کنیم!

هم اینک کارزار جمع آوری کمک مالی برای تجدید چاپ کتاب کوچک سرخ مائو در سراسر جهان جریان دارد.
چاپ مجدد کتاب سرخ، گامی جهت اشاعه آثار وی در بین نسل نوین انقلابیون است.
سخاوتمندانه به این کارزار بپیوندید!



صدمین سالگرد تولد مائو را جشن می گیریم!
بار دیگر کتاب سرخ باید به سلاحی در کف میلیونها انقلابی در سراسر جهان تبدیل شود. به چاپ مجدد کتاب سرخ (نقل قول هائی از صدر مائو) کمک کنید!

نام ..... نشانی جهانی برای فتح: BCM A WORLD TO WIN,
میزان کمک ..... 27 OLD GLOUCESTER STREET,
LONDON WC1N 3XX, U.K.

صدمین سالگرد تولد مائو تسه دون را بطریقی فراموش نشدنی جشن بگیرید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ دسامبر ۱۹۹۲

سال ۱۹۹۳ صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای بین المللی و توده های ستمدیده سراسر جهان است. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانها و هواداران این جنبش و مردم انقلابی را فرامیخواند که صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی عظیم و فراموش نشدنی جشن بگیرند. باید از این مناسبت استفاده کرده و ضد حمله ایدئولوژیك قدرتمندی را علیه امپریالیستها و مرتجعین جهان به پیش بریم.

مائوتسه دون معتقد به مبارزه سازش ناپذیر و متکی بخود توده های خلق است. نام او کماکان در دل دشمنان طبقاتی هراس می افکند. او مظهر خواست رهائی ستمدیدگان از کثافات ستم طبقاتی و گسست از کل نظامی است که بر منافع تنگ نظرانه فردی مبتنی است. او مظهر هدف والای رهائی کل نوع بشر است.

روز ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۲ رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو که در اسارت بسر می برد، در یك قفس برابر جمعی از خبرنگاران دشمن قرار گرفت. در این فرصت او به دفاعی شورانگیز از کمونیسم انقلابی پرداخت و از مردم جهان خواست که صدمین سالگرد تولد مائو را به یك جشن یکساله فراموش نشدنی تبدیل کنند. ما با پذیرش این فراخوان، صدر گونزالو را هم بزرگ میداریم و جشن صدمین سالگرد تولد مائو را با مبارزه جاری برای دفاع از جان صدر گونزالو پیوند میدهیم.

امروز امپریالیستهای غربی اعلام میکنند که شکست سوسیال امپریالیستهای رویزیونیست شوروی در «جنگ سرد» بمعنای «مرگ کمونیسم» است. بسیاری از مبارزات خلقهای تحت ستم منحرف شده و دچار اخلال میشود و این بخشی از تعرض ایدئولوژیك علیه کمونیسم و انقلاب است. درست در مقابل این مسئله، جنگ خلق در پرو را می بینیم که طی تاریخ ۱۲ ساله اش پیشرویهای عظیمی کرده، توده های میلیونی را برانگیخته و بسیج نموده و ضربات شدیدی بر دشمن وارد آورده است. این پیشرویها بخاطر رهبری صحیح حزب کمونیست پرو، یك حزب راستین مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است. این یکی از دلایل مهمی است که قدرتهای امپریالیستی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا حمله ای را علیه جنگ خلق در پرو و صدر گونزالو رهبر این جنگ، متمرکز نموده اند.

امروزه امپریالیستهای آمریکائی برقراری یك «نظم نوین جهانی» را اعلام کرده اند که قرار است صد سال تحت حاکمیت شان دوام یابد. برای تحقق این مسئله، آنها به زور اسلحه به خلقها حمله میبرند و همچنین بر روحیه و امیدهای توده ها میتازند. آنها امیدوارند نسل نوین پرولتاریا و خلق انقلابی را از تاریخ شکوهمند و درسهای عظیم مبارزات انقلابی ستمدیدگان در یك قرن و نیم اخیر (از کمون پاریس گرفته تا انقلاب اکتبر، تا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی) محروم کنند. آنها از دستگاه تبلیغاتی قدرتمند خود بقصد محروم کردن انقلابیون از ایدئولوژی شکست ناپذیری که توسط مارکس، لنین و مائو طی این مبارزات عظیم تکوین یافته، سود می جویند. همانطور که رفیق گونزالو گفت «بگذار به همین خیال باشند!»

جنایات امپریالیستها و بویژه امپریالیستهای آمریکائی و نوکرانشان در سراسر جهان چنان آشکار و عریان است و عواقب روزمره اش چنان دردناك که تنفر اکثریت مردم جهان را برانگیخته است؛ حتی درون کشورهای امپریالیستی که قطب بندی طبقاتی، مبارزه طبقاتی و بحران در حال افزایش است این تنفر اشاعه می یابد.

ولی تنفر و رنج خلق باید به قدرت و اراده تبدیل شود تا یك مبارزه انقلابی برپا گردد. مبارزه ای که امپریالیستها و نوکرانشان را بهمراه نظام اجتماعی پوسیده موجود سرنگون کند و ساختن جهانی نوین عاری از بیعدالتی، فریب و استثمار انسان توسط انسان را آغاز کند. این مبارزه در صورتی پیروز میشود که توسط ایدئولوژی انقلابی پرولتری مارکس و لنین و مائوتسه دون هدایت شود.

با این روحیه ما باید حقیقت مائوتسه دون را در دست گرفته و در میان میلیون ها میلیون توده اشاعه دهیم. در این پروسه میتوانیم گردانهای نوین انقلابیون پرولتر را در کشورهای مختلف تربیت کنیم. باشد تا صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون، بذرهای سرخ انقلاب را در چارگوشه جهان بیفشاند!

درفش های سرخ مارکس، لنین و مائو را هرچه رفیعتر به اهتزاز درآورید!

از جان صدر گونزالو به دفاع برخیزید!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

باشد تا جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی فراموش نشدنی برگزار کنیم!

شبح مائوتسه دون بر فراز نظم نوین جهانی می چرخد!

میراث مائو تسه دون را بطور عمیق و گسترده اشاعه دهید! ـ اول ماه مه ۱۹۹۳

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۹۹۳ صدمین سالگرد تولد رهبر و آموزگار کبیر انقلابی مائوتسه دون است. این سالگرد در دورانی فرا می رسد که از اهمیتی بسزا برای پرولتاریای بین المللی برخوردار است. جهان دستخوش آشوبی عظیم است و امکان اینکه موج مبارزاتی نوین نظام امپریالیستی را بلرزه در آورد، اینك در افق نمایان گشته است. اما اینکه این دور مبارزاتی به یك نتیجه سراسر متفاوت یعنی رهائی حقیقی و انقلاب پرولتری خواهد رسید یا نه، به یك عامل تعیین کننده وابسته است: آیا ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی پرولتاریای بین المللی این مبارزات کوبنده را علیه نظم کهن و «نوین» رهبری خواهد کرد؟ رهبری از آن که خواهد بود؟

توده های ستمدیده و انقلابی در پی آن ایدئولوژی هستند که بتواند نظام موجود را دفن کند و نه اینکه فقط ضرباتی بر آن وارد آورد. آنها دیده اند که بسیاری از مبارزات محقانه شان از مسیر منحرف شده، وجه المصالحه قرار گرفته یا نتوانسته موانعی که لازمه یك گسست کامل از امپریالیسم است را کنار زند. از نظر مقاومت، شجاعت، فداکاری و کینه عمیق طبقاتی کمبودی نیست. اما توده ها بدون رهبری ایدئولوژی پرولتری و یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی نمی توانند بطور کامل از این کیفیات برای پیروزی استفاده کنند.

طبقات حاکم و استثمارگر سراسیمه بر آنند که ایدئولوژی ما را ریشه کن کنند. آنها پلیدکارانه به تحریف تاریخ و درسهای پرولتاریای بین المللی بویژه دستاوردهای بی سابقه اش طی ۱۵۰ سال گذشته می پردازند و می کوشند آنرا محو کنند. آنها برای کسب سود با سلاحهای مرگبار و از طریق له کردن وحشیانه و روزمره انسانها اعلام می کنند که شکست ناپذیرند. ایدئولوژی بورژوائی مبتنی بر منافع تنگ نظرانه شخصی هیچ نیست مگر دفاعی ترحم انگیز از برده داری مدرن. حال آنکه ایدئولوژی ما بیدار کننده و رهائیبخش است. پس مسلم است که می باید زراد خانه های عظیم فرهنگی شان را بکار اندازند تا ایدئولوژی ما را از اذهان و دستان مشتاق مردم زحمتکش دور نگهدارند، مردمی که تحت انقیاد آنها هستند، و امپراطوری های سودشان بر گرده آنها بنا شده است. اگر چنین نکنند چگونه می توانند با قیافه ای حق بجانب دایناسورهای ارتجاعی و کاپیتالیستی نظیر یلتسین و دن سیائو پین را تبلیغ کنند و در مقابل به مسخره کردن لنین و مائوتسه دون و انقلابات دورانساز میلیونی تحت رهبری آنها بپردازند؟ چگونه می توانند شورشگران قهرمان فلسطین و لس آنجلس که برای آزادی و عدالت می جنگند را جوانان نادانی تصویر کنند که نمك می خورند و نمکدان می شکنند و خانه و کاشانه خود را به آتش میکشند؟

امروز تقابل این دو جهان بینی متضاد روشنتر از هر جا در کشور پرو مشاهده می شود؛ در جائیکه مرتجعین و امپریالیستها دیوانه وار تلاش می کنند تا جنگ خلق توفنده را توسط قدرت نظامی متوقف سازند و آنرا از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیك به محاصره درآورند. در جنگ خلق پرو، حزب کمونیست مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست این کشور کارگران و دهقانان را رهبری می کند و حمایت بخشهای گسترده ای از روشنفکران و اقشار دیگری از طبقات میانی را کسب کرده است تا رژیم فاسد و دست نشانده امپریالیسم آمریکا را در پرو سرنگون کرده و دولت نوین پرولتری را خلق کند. درست هنگامیکه حکام جهان مرگ چاره ناپذیر کمونیسم را اعلام کرده و این ایدئولوژی را «بی مصرف» و از رده خارج شده معرفی نموده اند، یك دولت توده ای نوین تحت رهبری پرولتاریا بار دیگر برای ظاهر شدن در صحنه سیاسی خود را آماده می کند و در دل ستمدیدگان سراسر جهان آتش امید را شعله ور می سازد. و به همین خاطر است که آنها مجبورند خطر کرده و بطور تمام و کمال به رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو و رهبر انقلابی میلیونها توده حمله کنند و او را بعنوان خطرناکترین فرد روی زمین مورد لعن و نفرین قرار دهند. خطرناك برای چه کسانی؟

ما باید در اول ماه مه امسال در حالیکه جنگ خلق به پیشروی ادامه می دهد، برای بسرانجام رساندن نبردی تاریخی که در دفاع از جان صدر گونزالو در چهارگوشه جهان براه افتاده همچنان برزمیم. کارزار هر روز حامیان جدیدی پیدا می کند و این ضد حمله قدرتمند مرتجعین و امپریالیستها را وامی دارد که سراسیمه و بیش از پیش برای ممنوع و خاموش کردن مخالفت جهانی با جنایاتشان در پرو تلاش کنند. مرزهای طبقاتی میان دوستان و دشمنان روشنتر از گذشته ترسیم می شود. همه این امور بر اهمیت ارتقاء مبارزه برای دفاع از جان رفیق گونزالو تاکید گذارده و آنرا با اضطرار در مقابل پرولتاریا مطرح می کند تا در سطحی گسترده تر دوستان و یاران خود را متحد کرده و رهبری نماید.

میراث مائوتسه دون کابوسی است برای حکام جهان. آنها از طریق جهاد ضد کمونیستی خود می خواهند ستمدیدگان را از مسلح شدن به تنها ایدئولوژی رهائیبخش منع کنند. اول ماه مه امسال با برپائی ضد حمله ایدئولوژیك خود و مبارزه بخاطر انقلاب در سراسر جهان این میراث را عمیقتر و وسیعتر اشاعه خواهیم داد تا گردانهای جدید انقلابیون پرولتر در شماری بسیار تربیت شوند. همانگونه که رفیق گونزالو با قاطعیت و اطمینان از پشت میله های زندان دشمن پیام داد: **صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطریقی فراموش نشدنی جشن بگیرید!**

در اهتزاز باد درفش سرخ مارکس، لنین و مائوتسه دون! / زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید! / ما به صدر گونزالو در جایگاهش که صف مقدم انقلاب پرو و جنبش بین المللی کمونیستی است نیاز داریم! برای آزادیش نبرد کنید! / زنده باد اول ماه مه سرخ، روز انترناسیونالیسم پرولتری! / زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

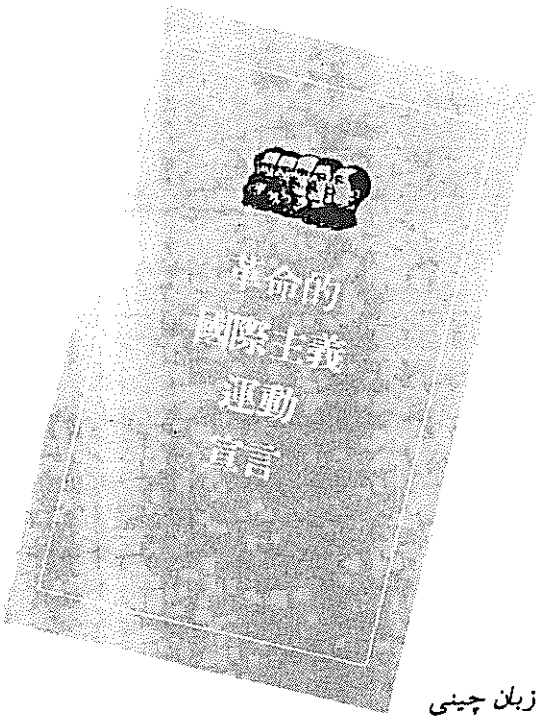

به زبان چینی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از بیست زبان منتشر شده است:

اسپانیایی (چاپهای اسپانیا، آمریکا، پرو و کلمبیا)، انگلیسی (چاپهای آمریکا و هند)، ایتالیایی، آلمانی، بنگالی، پنجابی، تامیل، ترکی، چینی، دانمارکی، ژاپنی، عربی، فارسی، فرانسوی، کانادا، کردی، کرول،گوجراتی، نپالی و هندی منتشر گشته است.

از آدرس زیر درخواست کنید:

BCM RIM, London WC 1N 3XX, U.K.

قیمت معادل یک و نیم پاوند انگلستان

برای تماس با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نشانی زیر مکاتبه کنید:

REVOLUTIONARY INTERNATIONALIST MOVEMENT INFORMATION BUREAU, BCM RIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

امضاء کنندگان بیانیه
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

اتحادیه کمونیستی انقلابی (دومینیکن)

حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) *

حزب کمونیست نپال (مشعل)

حزب کمونیست افغانستان **

سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)

سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی

گروه پرچم سرخ نیوزیلند

گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

* در کنگره سال ۱۹۹۱ حزب کمونیست سیلان تصمیم گرفت واژه مائوئیسم را بنام خود بیفزاید.

**با تشکیل حزب کمونیست افغانستان در ماه مه ۱۹۹۱، موجودیت سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان خاتمه یافت.

علاوه بر لیست فوق که نام آندسته شرکت کنندگان در جنبش را که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور علنی نامشان را اعلام کرده است، شماری از سازمانها هستند که از نزدیک با جنبش بخاطر پیشبرد اهدافش و ایجاد و تقویت سازمان پیشاهنگ کمونیستی همکاری می کنند.

قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

امروز که رهبر محبوب ما در نتیجه یك سانحه شغلی بشدت تاسف بار در وضعیتی دشوار بسر می برد، با عزمی راسخ فراخوان شجاعانه و مصممانه وی که روز ۲۴ سپتامبر از زندان صادر شد را به اجراء در می آوریم. او گفت:

ما در لحظاتی تاریخی بسر می بریم و همه باید بر سر این مسئله روشن باشیم. بیائید خود را گول نزنیم. هم اکنون باید تمام عوامل مساعد را بکار گیریم تا با این مشکلات رو در رو گردیم. و به انجام وظایف خود ادامه دهیم تا اینکه به اهداف خود دست یابیم، به موفقیتهائی نائل شویم و پیروزی را کسب کنیم! اینست آنچه باید به انجام رسانیم!

و اینست کاری که حزب ما از آن زمان تاکنون، از طریق رهبری جنگ وقفه ناپذیر خلق برای کسب سراسری قدرت سیاسی، از طریق رشد بیشتر تعادل استراتژیك و ساختمان قدرت سیاسی نوین، و امروز از طریق سازمان دادن جبهه رهائیبخش خلق که شکل تشکیلاتی عمده آن ارتش رهائیبخش خلق است، و از طریق بکاربست مصممانه قرارهای پلنوم سوم کمیته مرکزی که نشستی شکوهمند، تاریخی و پر اهمیت بود، انجام داده است. ما اکنون در بحبوحه انجام نقشه چهارم برای رشد استراتژیك جنگ خلق جهت کسب قدرت سیاسی و نقشه نظامی ششم، تحت عنوان **کسب قدرت را سازمان دهیم!** هستیم. عنوان اولین کارزار این نقشه، **از رهبری خود دفاع کرده و علیه دیکتاتوری آدمخوار مبارزه نمائیم!** بود. این کارزار که در شکل عملیات پر غریو مسلحانه به اجراء درآمد، امپریالیستها و بورژوازی بزرگ و ملاکین را به هراس افکند و نیز در میان نوکران رویزیونیست و اپورتونیست آنان و نویسندگان مزدورشان که مذبوحانه میکوشند بر یك واقعیت روشن پرده افکنند، هراس افکنده و لرزه بر اندامشان انداخت.

ما شدیدا دروغهای پلیدی را که توسط جلاد خائن ملی و گله سگان کاسه لیس پخش میشود را محکوم میکنیم؛ آنها با افترا زدن علیه رهبر حزب و انقلاب میکوشند تا از نظم کهن دفاع کنند. صدر گونزالو عالیترین الگوی یك کمونیست است. او از زمان آغاز جنگ خلق شکست ناپذیر مخفی شد. و در طول ۱۲ سال مبارزه دلاورانه و پیگیرانه و بیباکانه، از مخفیگاه انقلاب را گام به گام رهبری نمود. در چنین شرایطی بود که در دوازدهم سپتامبر توسط جاسوسان «دینکوت» اسیر گشت. اما خلق ما باید بداند که این دستگیری تحت نظارت و رهبری امپریالیستهای آمریکائی که از طریق سازمان تبهکار «سیا» عمل میکردند عملی شد. امپریالیسم آمریکا با تمام قوا بپای گسترش به اصطلاح «جنگ با شدت پائین» در کشور ما رفته است.

ما اکیدا به فوجیموری این جلاد خائن ملی و به نیروهای مسلح و متخصصان بزدل و جانی وی که خون توده های غیر مسلح را می مکند هشدار میدهیم که شکست خواهند خورد؛ ما به مقامات کلیسا، قضات و بوروکراتهائی که از کشتار جمعی پشتیبانی میکنند، و ارباب بزرگ این نوکران یعنی امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا، هشدار میدهیم که آنها در قبال زندگی و سلامت رهبر ما جوابگو خواهند بود. در صورتیکه برای وی اتفاقی بیفتد آنها با جان خود و جان اعوان و انصار خود، بهائش را خواهند پرداخت. و برای این، ما هر بهائی را خواهیم پرداخت. ما خواهان احترام به حقوق زندانیان جنگی بوده و میخواهیم که سازمانهای بین المللی موضعی اتخاذ کنند و بکار بستن آن عهدنامه ها و قیود قانونی که خود ارتجاع برقرار کرده و مدعی احترام به آنهاست، تضمین شود.

خلق دلاور ما باید هشیاری خود را حفظ کند ـ نگذارید که توسط نقشه های نفرت انگیزی که بوسیله دیکتاتوری آدمخوار طبق اوامر اربابان امپریالیست یانکی او برای پیشبرد «جنگ با شدت پائین» ریخته میشود، گمراه شوید. ما قانون به اصطلاح «ندامت» که توسط این آدمکشان تصویب شده است را محکوم میکنیم. آنها بر پایه این قانون، کوهی از دروغ و شعبده بازیهای مضحك راه انداخته اند که گویا «صدها نفر خرابکار خود را تسلیم کرده اند»، یا اینکه « راه درخشانیها بطور دستجمعی دستگیر شده اند» یا اینکه پایگاههای راه درخشانیها در آیاکوچو (ویزکانتان، واری پاتا) ، هوالاگا و غیره بمباران و نابود شده است .» ما مجددا تاکید میکنیم که جنگ خلق مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، اندیشه گونزالوی ما شکست ناپذیر است و پیروزی آن اجتناب ناپذیر میباشد. این امر وابسته به تمنیات یك نوکر تازه بدوران رسیده که حتی نمیتواند روی به اتمام رساندن « مدت وکالت» خود حساب باز کند ، نمیباشد ، حتی به آرزوهای نیروهای مسلح آدمکش و یا مقاصد امپریالیسم یانکی که بارها از جنگ خلق ضربه خورده اند ، بستگی ندارد . آنها از طریق توطئه چینی تلاش میکنند بروی شرایط بشدت وخیم دولت کهن ، بروی شرایط چاره ناپذیر آن ، پرده افکنند. بدین طریق آنها میخواهند فرار دهها و دهها سربازانی که از گوشت دم توپ بودن خسته شده اند

را لاپوشان کنند و نابودی صدها تن از نیروهای مسلح را بدست ارتش رهایبخش خلق، پنهان نمایند. آنها میخواهند به روی تضادهای حادی که بین دو جناح بورژوازی بزرگ موجود است و درون صفوف نیروهای مسلح پوسیده شان منعکس میگردد، پرده افکنند.

ما از همبستگی پرولتاریای بین المللی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب کمونیست و سازمانهای خلقی و خلقهای جهان که صدای اعتراض و مشتهای قدرتمند خود را در دفاع از جان صدر گونزالو به طرق گوناگون از صدور بیانیه گرفته تا، برگزاری میتینگهای توده ای، تظاهرات و عملیات مسلحانه اعلام کرده اند ، قدردانی میکنیم . ما همه را فرا میخوانیم که این وظایف را بجلو سوق دهند؛ باید این وظایف را با کارزار زنده باد مائوئیسم! پیوند داد.

در سومین پلنوم کمیته مرکزی صدر گونزالو گفت: **مائوئیسم در حالیکه توسط مردم جهان جذب میشود، میرود تا رهبری موج کبیر نوین انقلاب پرولتری جهانی را کسب نماید.** و او در سخنرانی ۲٤ سپتامبر خود گفت: **ما به چه نیاز داریم؟ ما نیاز داریم مارکسیسم را همانگونه که هست، جذب کنیم. و برای این کار باید احزاب کمونیست را بظهور رساند تا بتوانند این موج کبیر انقلاب پرولتری جهانی که در حال فرا رسیدن است را جهت داده و رهبری کنند»**، «**سال آینده، صدمین سالگرد تولد صدر مائو خواهد بود. باید این سده را جشن بگیریم. و ما در حال سازمان دادن مشترك این امر با دیگر احزاب کمونیست هستیم.** ما این برنامه را در پیش گرفته ایم چرا که مائوئیسم مرحله سوم، جدید و عالی ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است و تعیین کننده می باشد.

ما مجددا آمادگی تزلزل ناپذیر خود را برای جانباختن در راه صدر گونزالو، حزب و انقلاب اعلام میکنیم. ما مجددا عزم راسخ خود جهت رشد جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی از طریق بکاربست وفادارانه، پیگیرانه و پر شور ایدئولوژی فنا ناپذیر و قدرتمندمان یعنی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو را اعلام میکنیم .

زنده باد مائوئیسم!
زنده باد صدر گونزالو!
به دفاع از جان صدر گونزالو بپا خیزید!
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو!
پیش بسوی گسترش بیشتر تعادل استراتژیك!

دسامبر ۱۹۹۲

قطعنامه

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو با شور فراوان به رهبر محبوب، قهرمان و دانایمان، صدر گونزالو، بزرگترین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در قید حیات، استراتژیست بزرگ سیاسی و نظامی، فیلسوف، آموزگار کمونیستها، مرکز وحدت حزب ما، کسی که خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به شرایط خاص انقلاب پرو تلفیق داده و بدین طریق اندیشه گونزالو، ضامن پیروزی انقلاب است را بوجود آورده، درود میفرستد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو مجددا بر تبعیت کامل، آگاهانه و بی قید و شرط خود از رهبری شخص صدر گونزالو و تمامیت نظام رهبری حزبی را اعلام میکند. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بر قرار تاریخی متخذه در کنگره اول حزب، مجددا تاکید میگذارد:

ما اعضای کنگره، صدر گونزالو را بعنوان ادامه دهنده مارکس، لنین و صدر مائو و بعنوان کسی که سرفصل تاریخی و اصلی حزب را استوارانه پی ریزی کرده، برسمیت میشناسیم. بعلاوه با شور کمونیستی به وی بخاطر آغاز و رهبری ضد حمله مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی، درود میفرستیم. این حرکت، حمله ضد انقلابی نوینی که گورباچف و دن سیائوپین در راس آن قرار دارند را در هم خواهد شکست و در ادامه رشد خود، مائوئیسم را بمنزله مرحله جدید، سوم و عالی مارکسیسم برقرار خواهد کرد، و این به تکاملی نوین در مارکسیسم، در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی تا رسیدن به کمونیسم منجر خواهد شد.

اول ژوئن ۱۹۸۹

پیروز باد اعتصاب مسلحانه در روزهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ ماه مه

از سوی جنبش طبقاتی زاغه ها، پایگاه لیما، ماه مه ۱۹۹۳ - به پرولتاریا و خلق پرو:

با شادی عظیم انقلابی، جنبش طبقاتی زاغه ها(پایگاه لیما) بمنزله بخشی از جنبش رهائیبخش خلق به پرولتاریا و خلق قهرمان و انقلابی پرو، بویژه بمناسبت جشن سیزدهمین سالگرد مبارزه مسلحانه در کشور، سیزدهمین سالگرد جنگ خلق که جنگ توده هاست و پیروزمندانه توسط حزب کمونیست پرو رهبری گشته، درود میفرستد. سیزده سال پیشرفتهای افتخار آفرین انقلابی بروشنی تمام اعتبار انکار ناپذیر اصول کمونیستی ما، اعتبار مارکسیسم (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو) اعتبار قهر انقلابی بمنزله تنها راه کسب قدرت توسط طبقه و خلق، اعتبار حزب (حزب کمونیست) اعتبار اینکه توده ها سازندگان

تاریخند و شورش برحق است را دربرابر جهانیان به اثبات میرساند. زیرا این توده ها هستند که تحت رهبری حزب کمونیست تاریخ را میسازند، جنگ خلق را به پیش میبرند و با تبدیل فقر خویش به سلاحی فولادین و آبدیده موجودیت و تکامل جنگ خلق را تضمین می کنند و این راه بوسیله مبارزه خاموش نشدنی آنان روشن می شود. آنها هستند که تعادل استراتژیك را برقرار کردند؛ این مرحله ای است که انقلاب دمکراتیك در کشور ما از سر میگذراند و شکوفا میشود. ما در لحظاتی تاریخی بسر میبریم و این نکته را بروشنی درك میکنیم. بزرگداشت این سر فصل عظیم یعنی آغاز مبارزه مسلحانه در چارچوب مهمی انجام می پذیرد: جشن عظیم صدمین سالگرد تولد صدر مائوتسه دون و در چارچوب **ماه مه** سرخ، ماهی که حاوی روزهای مهمی برای طبقه و خلق است؛ ماه مه حاوی **اول ماه مه** روز بین المللی پرولتاریا و نخستین سالگرد **روز مقاومت قهرمانانه** است. (منظور نبرد قهرمانانه رفقای حزب کمونیست پرو در زندان کانتو گرانده بسال ۱۹۹۲ است که دهها نفر طی آن بشهادت رسیدند ـ مترجم)

از سوی دیگر مرتجعین، دولت فاسد و فرتوت پرو که تحت رهبری ارباب اصلیش یعنی امپریالیسم آمریکا قرار دارد، قوای ارتش و پلیس، احزاب رنگارنگ ارتجاعی منجمله رویزیونیستها با تلاشهای عریان و بیهوده خود سعی می کنند دولت کهنه را بازسازی و تقویت کنند، جنگ خلق را نابود نمایند و سرمایه داری بوروکرات را نیرو بدهند (کاری که قادر به انجامش نیستند.) آنها برای دست یافتن به این اهداف به اشکال جدیدی از کشتار عمومی و سرکوب گسترده علیه خلق ما دست یازیده و بطرز احمقانه ای میکوشند انقلاب را بخون بکشند و حتی بیش از گذشته حقوق طبقه و خلق ما را منکر می شوند. بهمین علت است که در زاغه ها، امواج گسترده سرکوب را بمنزله بخشی از باصطلاح «جنگ با شدت کم» به پیش میبرند. اسم اینکار را «خانه گردی» گذاشته اند که چیزی نیست جز اشغال نظامی زاغه ها، دستگیریهای گسترده، بازجویی خیابانی، دزدی و غارت مایملك مردم غیر مسلح. همه اینکارها نشانه بزدلی آنهاست. حالا که پی ریزی راه دمکراتیك بعنوان راه رهایی آغاز گشته، ما مسئولیت خدمت به ایجاد **جبهه رهائیبخش خلق** و برهم زدن خوابهای پلید و جنون آمیز امپریالیسم و ارتجاع، دولت فرتوت پرو، فوجیموری جلاد و ارتش و پلیس او و کل ارتجاع را بر دوش میگیریم. فوجیموری، این قاتل توطئه گر که همچون زائده ای به سرنیزه های خون آلود ارتش کشتارگر آویزان شده و بازیچه دست امپریالیسم یانکی است، همراه سایر مرتجعین کشتار مشترکی را علیه خلق ما به پیش میبرند. بخشی از اینکار **نقشه پلید و بزدلانه ایست که برای قتل صدر محبوب و محترم ما، گونزالو، طراحی کرده است.** ما مجددا این رهنمودهای کمیته مرکزی را مورد تاکید قرار میدهیم که: «ما قاطعانه به فوجیموری جلاد این خائن به کشور، به قوای مسلح کشتارگر که تحت هدایت وی قرار دارند و تخصص آنها در شکست خوردن و مکیدن خون توده های غیر مسلح است، به دستگاه کلیسا، به قضات و بوروکراتها که مدافع و مبلغ قتل عام هستند و ارباب اعظم آنها یعنی امپریالیسم بویژه امپریالیسم یانکی هشدار میدهیم که، شما مسئول جان و سلامتی رهبر ما هستید و اگر هر اتفاقی برای او بیفتد بهر قیمتی هم که شده شما و همنوعان شما با جان خود بهایش را خواهید پرداخت.»

بدینترتیب **جنبش رهائیبخش خلق** فراخوان بموقع و صحیح تدارك روزهای قدرتمند مبارزاتی، تدارك یك اعتصاب مسلحانه را در ۱۷، ۱۸، ۱۹ ماه مه خطاب به پرولتاریا و خلق صادر کرده است. در این روزها ما رزمندگی انقلابی خویش را مورد تاکید مجدد قرار خواهیم داد، ضربه ای قدرتمند و تکان دهنده بر دولت فرتوت ارتجاعی وارد خواهیم آورد و بدین طریق از حقوق و خواسته های طبقه و خلق علیه گرسنگی، بیکاری و بحران، و بخاطر زمین، دستمزد و درآمد سرانه، و علیه قتل عام و سرکوب گسترده، و بخاطر حقوق خلق و جنگ خلق، علیه دولت کهن و امپریالیسم، و بخاطر حقوق خلق و جنگ خلق، علیه دولت کهن و امپریالیسم، و بخاطر جمهوری خلق پرو دفاع خواهیم کرد. این دولت کهنه و فاسد تا مغز استخوان بیش از پیش به عمق بحران عمومی جامعه معاصر پرو کشیده می شود، می کوشد با فقیرتر کردن خلق و نفی حقوق خلق بار بحران را به دوش آنها بیاندازد. پس طبقات خلقی بیش از پیش به فراخوان نبرد و مقاومت گوش فرا میدهند ما در زاغه ها به نبرد با آنها خواهیم پرداخت، بویژه بخاطر حق مسکن، آب، برق که جزء حقوق خلق است. بهمین علت «جنبش طبقاتی زاغه ها» که سازمانی ایجاد شده توسط حزب است درود و پشتیبانی خود را نثار فراخوان بموقع و صحیح **جنبش رهائیبخش خلق** تحت رهبری **حزب کمونیست پرو** مبنی بر اعتصاب مسلحانه ۱۷، ۱۸، ۱۹ ماه مه میکند و پرولتاریا و خلق بویژه اهالی زاغه ها را فرا میخواند که برای نبرد و مقاومت بخاطر حقوق خلق و جنگ خلق به خیابان بیایند و بدین طریق به گسترش جنگ خلق ادامه دهند. از طریق جنگ خلق است که ما به دورنمای درخشان و تاریخی کسب قدرت و پیشروی بسوی هدف خدشه ناپذیر کمونیسم طلایی و همواره نورافشان نزدیکتر میشویم.

اعتصاب مسلحانه قهرمانانه ۱۷، ۱۸، ۱۹ ماه مه بخشی از مبارزات پرولتاریای بین المللی و ملل ستمدیده است. این مبارزات در چارچوب موج عظیم انقلاب جهانی پرولتریست که مائوئیسم در آن بمنزله مرحله نوین، سومین و عالیترین مرحله ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی، بمنزله فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی پرولتری شکل میگیرد. این اعتصاب مسلحانه بویژه **همگام با ۱۴ و ۱۵ ماه مه، روزهای پر اهمیت و تاریخی عملیاتی جهت دفاع از جان صدر گونزالو**، بزرگترین کمونیست در قید حیات جهان است. بنابراین ما به این فراخوان درود میفرستیم و مطمئنیم که امپریالیسم و ارتجاع در این روزها ضربه محکم مشت قدرتمند طبقه، پرولتاریای بین المللی، را خواهند چشید. خلاصه کنیم، بر پرولتاریا و خلق است که روزهای قهرمانانه مبارزه در ۱۷، ۱۸، ۱۹ ماه مه را برپا دارند.

پیروز باد اعتصاب مسلحانه ۱۷، ۱۸، ۱۹ ماه مه برای دفاع از رهبری علیه دیکتاتوری جلاد! / پیروز باد روزهای عملیاتی بین المللی در ۱۴ و ۱۵ ماه مه، برای دفاع از جان صدر گونزالو! / علیه گرسنگی، بیکاری و بحران، بخاطر زمین، دستمزد و درآمد سرانه! / علیه قتل عام و سرکوب گسترده، بخاطر حقوق خلق و جنگ خلق!علیه دولت کهنه و امپریالیسم، بخاطر جمهوری خلق پرو! مرگ بر مالیاتهای سرکوبگرانه! / پرداخت قروض خارجی موقوف! بخاطر تامین آب، فاضلاب و برق، نبرد و مقاومت کنید! / دفاع از حقوق و کسب حقوق در گرو مبارزه ماست! / زنده باد جنبش رهائیبخش خلق! ■

نقشه کشتار زندانیان جنگی را درهم شکنید!

از سوی زندانیان جنگی در کانتو گرانده، سنگر درخشان نبرد

مرتجعین خیال میکنند که با کشتن توده ها میتوانند انقلاب را نابود کنند. آنها فکر میکنند هر چه بیشتر بکشند انقلاب ضعیفتر میشود. اما برخلاف خواست ذهنی آنها، واقعیات نشانگر آنست که هر چه بیشتر از خلق بکشند مرگ مرتجعین نزدیکتر میشود. این قانونی گریزناپذیر است.
- صدر مائوتسه دون

به پرولتاریای پرو
و پرولتاریای بین المللی،
به خلق پرو و خلقهای سراسر جهان:

ما زندانیان جنگی در اردوگاه اسارت کانتو گرانده با شادی عمیق کمونیستی از توسعه قدرتمند، درخشان و همه جانبه جنگ شکست ناپذیر خلق که امروز به مرحله تعادل استراتژیک رسیده است، به شما درود می فرستیم. جنگ خلق، کشور را بیش از پیش بلرزه افکنده و تعرض استراتژیک جهت کسب سراسری قدرت را تدارک می بیند. کل این پروسه تحت رهبری حزب کمونیست پرو قرار دارد که از هدایت کبیر صدر ما و رهبر حزب و انقلاب یعنی صدر گونزالو برخوردار بوده است. این جنگ در صدها عملیات که در سراسر کشور به پیش برده شده و در اعتصاب مسلحانه قاطعانه روزهای ۱۸ و ۱۹ ماه مه در لیما بنمایش درآمده است. همه اینها ارتجاع پرو و امپریالیسم بویژه امپریالیسم یانکی را تکان داده است.

دیکتاتوری آشکارا جنایتکار، بسرکردگی فوجیموری موذی و مکار، مانند حیوان زخم خورده ای است که گوش بفرمان اربابش امپریالیسم آمریکا دارد. این حیوان با تنفری سبعانه از خلق، جنگ ضد انقلابیش را به پیش میبرد. این جنگ بخشی از باصطلاح «جنگ با شدت کم» است. دستگیری رهبر محبوب و محترم ما صدر گونزالو در همین چارچوب جای دارد. آنها خیال می کنند با کشتن وی میتوان به انقلاب خاتمه بخشید. ما پرولتاریا و خلق پرو و مردم سراسر جهان را فرا میخوانیم که از سلامتی و جان او که بزرگترین مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در قید حیات در سراسر کره ارض است، بدفاع برخیزند.

جنگ فوجیموری با ادامه نقشه کشتار زندانیان جنگی همراه است. نمونه این مسئله وقایع اخیر در زندان کاچیکه است که طی آن چهل زندانی بقتل رسیدند. نظیر همین اوضاع در سایر اردوگاههای اسارت نیز حاکم است. بعلاوه ما ضرب و شتم سبعانه ای که علیه زندانیان جنگی در بیستم همین ماه و طی روزهای بعد انجام شده را محکوم می کنیم. فوجیموری این ننگ بشریت، این میوه گندیده نشسته بر سرنیزه، قبل از موفقیت قطعی اعتصاب مسلحانه خشم خود را متوجه زندانیان جنگی کرد. بدین ترتیب که «گروههای ویژه» پلیس یعنی نیرویی شکست خورده که فقط در مواجهه با زندانیان غیرمسلح، «دل و جرئت» پیدا می کند، تحت رهبری سرهنگ کایاهوانکای جلاد (مسئول زندان) و سروان آلیاگا و امثالهم وارد بند الف - ۱ شده و به بهانه «انتقال» (دستچین کردن افرادی که بنظر کلیدی می آیند) شروع به آزار و شکنجه تک تک ما کردند. نتیجتا برخی رفقا شدیدا مجروح شدند.....

با توجه به دزدی مداوم از غذایی که بستگان ما هر ماه برایمان می آوردند، و محروم کردن ما از حق دریافت غذا، اوضاع بدتر میشود. یک نتیجه این وضع، وجود چهل فرد مبتلا به بیماری سل درمیان ماست. آنها از مراقبت پزشکی مناسب محرومند.....

مرتجعین مذبوحانه می کوشند به روحیه شکست ناپذیر ما ضربه بزنند. آنها خیال بخاک و خون کشیدن انقلاب را در سر می پرورانند. اما برخلاف این خواست ذهنی، جنگ خلق بعنوان سنگری از انقلاب جهانی پیروزمندانه به پیش راه می گشاید. هرچه مرتجعین به اعمال تبهکارانه بیشتری دست بزنند، گور خود را عمیقتر حفر می کنند. حزب ما را آنچنان آبدیده کرده که مرگ را تحقیر می کنیم. صدر گونزالو ما را بدین طریق پرورده است. ما موضعی کمونیستی داریم که از آن کوتاه نمی آییم. هیچ چیز نمی تواند مانع راهمان شود! نه حبس ابد، نه مجازات اعدام (که مدتهاست میخواهند برقرارش کنند) هیچ یک!.....

ما بعنوان زندانیان جنگی در این اردوگاه اسارت، بار دیگر تبعیت مطلق و بدون قید و شرط خود از رهبرمان، صدر گونزالو را مورد تاکید قرار داده و الزام خود به دفاع از سلامتی و جان وی را اعلام می کنیم. ما بار دیگر تاکید می کنیم که به مقاومت قهرمانانه تحت شرایط جدید ادامه میدهیم. ما بار دیگر الزام خویش به نثار جان در راه صدر گونزالو، حزب، انقلاب و کمونیسم را اعلام کنیم. ما از سرمشق درخشان رفیق همیشه بیادماندنی، نورا، بزرگترین زن قهرمان حزب و انقلاب پیروی می کنیم. ما اطمینان کامل داریم که قدرت سراسری را کسب کرده و جمهوری خلق پرو را بعنوان منطقه پایگاهی و سنگر آتی مبارزه برای انقلاب جهانی پرولتری، تاسیس خواهیم کرد. ما بی وقفه انقلاب سوسیالیستی را ادامه خواهیم داد. ما بهمراه پرولتاریای بین المللی و مردم سراسر جهان انقلابات فرهنگی پرولتری را مداوما برپا خواهیم کرد - تا آنجا که برای رسیدن به هدف نهایی یعنی کمونیسم طلایی و همیشه درخشان لازم است.

زنده باد صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب!
از سلامتی و جان صدر گونزالو دفاع کنید!
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد جنگ شکست ناپذیر خلق، سنگر انقلاب جهانی!
زنده باد کمیته های علنی خلق!
زنده باد قدرت نوین!
زنده باد جمهوری خلق پرو!
زنده باد تعادل استراتژیک!
باشد تا تعادل استراتژیک کشور را بلرزه درآورد!
نقشه کشتار زندانیان جنگی را درهم شکنید!
درود و افتخار بر رفیق نورا، بزرگترین زن قهرمان حزب و انقلاب!
فقط خلق است که قاتلان جلاد را محاکمه و محکوم می کند!
امروز، فردا و همیشه جان خود را نثار صدر گونزالو، حزب و انقلاب کنیم!

دسامبر ۱۹۹۲

درباره کارزار اصلاح سند «انتخابات نه!»

نوشته زیر متن سخنرانی رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو در نشست ماه اوت ۱۹۹۱ است که جزئی از کارزار اصلاح حزب محسوب میشود. «جهانی برای فتح»

الف . چگونه باید مطالعه کرد.
به آنالیز و سنتز توجه کنید.

به آنالیز و سنتز توجه کنید. آنها دو وجه یک تضاد را میسازند و در این میان، سنتز وجه عمده است. آنالیز بما اجازه میدهد امور را به عناصر متشکله آنها تقسیم کنیم تا آنها را بهتر بفهمیم. اما این فقط یک جنبه است و پروسه شناخت هیچگاه نمیتواند فقط به آنالیز محدود شود. این پروسه نیازمند جنبه دیگر، یعنی سنتز است. سنتز است که بما اجازه میدهد جوهر شناخت را درک کنیم. بدون سنتز، هیچ جهشی در کار نیست. سنتز عمده است. این وجه تضاد است که به حل تضاد می انجامد و بما اجازه میدهد قانونمندی عینی آن را درک کنیم.

این یک مسئله ایدئولوژیک است. جزء و بخشی از بکاربست ماتریالیسم دیالکتیک یعنی تئوری مارکسیستی شناخت است. برعکس، تئوری ایده آلیستی بورژوائی آنالیز را از سنتز جدا میکند. بر مبنای ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اینها دو وجه یک کل واحدند و سنتز وجه عمده است زیرا به مرحله بالاتری از شناخت، به یک تغییر کیفی، به یک جهش پا میدهد.

برای این امر دو مثال کلاسیک وجود دارد. اولین مثال ساعت است. برای فهم نحوه کار ساعت باید قطعات آن را از هم جدا کنید. اینکار به شما اجازه میدهد اجزاء متشکله ساعت و عملکردشان را بفهمید. ولی اگر شما نتوانید آنها را دوباره سر هم کنید برایتان فقط مشتی قطعه باقی خواهد ماند. حتی اگر آنها را بر مبنای تشابه و کارکردشان دسته بندی کرده باشید برایتان ساعت نخواهد شد.

مثال دیگر تکامل علوم طبیعی از قرن پانزدهم به بعد است. این امر بطور تاریخی نشان میدهد که فقدان سنتز به کجا می انجامد. تکامل عظیم علومی نظیر ریاضیات، نجوم، فیزیک و غیره به فهم فزاینده جوانب گوناگون طبیعت انجامید. اما این پروسه، قطعه قطعه کردن و تجزیه علم، یعنی تقسیم آن به حیطه های مختلف را هم با خود داشت و به تئوریهای متافیزیکی انجامید. حتی قرن هجدهم با پیشرفتهای عظیم علمی و ماتریالیستی خود، شناخت متافیزیکی تولید کرد. با این وجود، پروسه قطعه قطعه کردن و تقسیم شناخت به حیطه های مختلف شالوده جهشی را فراهم کرد. این امر نخست زیربنای دیالکتیک ایده الیستی هگل و سپس دیالکتیک ماتریالیستی مارکس را ریخت. کلیه این تجزیه ها بمعنای این بود که باید سنتز و جمع بستی بزرگ انجام گیرد. و همین امر خاک مساعد برای تکوین و پرورش ماتریالیسم دیالکتیک توسط مارکس و انگلس، بویژه مارکس را مهیا نمود. دستیابی به این قله تاریخی یعنی جهانبینی پرولتاریا، فلسفه مارکسیستی، ماتریالیسم دیالکتیک، نتیجه یک پروسه قدرتمند سنتز بود. همین امر در مورد تشخیص تضاد بعنوان جوهر بینش پرولتاریا هم صدق میکند. این دستاورد، جهشی است که از اهمیت جاودانه تاریخی برخوردار می باشد.

هر دو این مثالها نشانگر نیاز به سنتز، به جهش است. بنابراین به آنالیز و سنتز و بویژه سنتز توجه خاص معطوف دارید.

در جریان سخنرانی های مربوط به این بحث در موارد گوناگون مشکلی بروز کرده است. مجرد در نظر گرفتن امور باعث چسبیدن بیش از اندازه به «نقل قولها» می شود. و افراد در بحثها از «نقل قولهای سند» یا «خواندن نقل قولهای مارکس» یا «درک نقل قولهای انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی» حرف میزنند. افراد بجای بکاربست نقل قولها در مسائل جاری به ردیف کردن نقل قولهای مجرد در می غلتند. بنابراین ناتوانی در درک مسئله سنتز به مشکلی دیگر می انجامد یعنی ناتوانی در درک ایدئولوژی پرولتاریا بعنوان یک بدنه واحد، بعنوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. این مشکل حتی در نحوه ابراز عقیده برخی افراد بروز میکند. در یکی از سخنرانیها فقط دو بار از «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، بویژه مائوئیسم» صحبت شد. حال آنکه سند از آغاز تا پایان بارها به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم رجوع میکند. سخنرانی دیگر از «تنها علم نوع بشر» صحبت میکرد که حقیقتی است اما این علم اسم دارد: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، بویژه مائوئیسم که بکاربست خلاقانه آن در اینجا، در این کشور، اندیشه گونزالو است.

ما باید از درك صرف واقعیات فراتر رویم. وقتی مشکلی پیش می آید باید بدنبال علت آن بگردیم. این یك مسئله ایدئولوژیك است. هنگامیکه تضاد پرولتاریا و بورژوازی در حیطه ایدئولوژیك بروز می یابد، (در برابر تحول - مترجم) مقاومت وجود دارد. این مقاومت، خود را بشکل تسلط ایدئولوژی بورژوائی بر ایدئولوژی پرولتری در یک لحظه معین بروز میدهد. این پدیده جزء و بخشی از مبارزه دو ایدئولوژیست. این مبارزه بیشتر با افراد جدیدی براه می افتد که هنوز کاملاتعلیم نیافته اند. بنابراین برای ساختن ایدئولوژی پرولتری باید ایدئولوژی بورژوائی را نابود کرد. هیچ ساختنی بدون تخریب ممکن نیست. سنن، ایده های کهنه و

مبتنی بر مطالعه جنگ خلق آری!»

انحرافات ایدئولوژیك لاشه سنگینی است. اینها بشکل مسالمت آمیز از میان نمیروند. بنابراین تحول فرد مستلزم تلاش بسیار است. بشر موجودی اهل عمل است، نه اسیر تخیلات. بویژه وقتیکه میخواهد واقعیات را در خدمت به پرولتاریا و خلق دگرگون کند. به همین دلیل است که انسانها میتوانند بر ایدئولوژی کهنه ای که عمرش بسر آمده پیروز شوند و از ایدئولوژی پرولتاریا پیروی کنند. فقط این ایدئولوژیست که میتواند آنها را به فهم و تغییر جهان بر مبنای منافع طبقه و خلقهای ستمدیده، قادر سازد.

نکته اینجاست که در مطالعه (یک سند، یک پدیده - مترجم) بین آنالیز و سنتز تضادی وجود دارد. همین تضاد است که باعث جهشی در شناخت میشود. اگر به این تضاد درست برخورد نشود به بروز مشکلاتی در برخورد همه جانبه به ایدئولوژی پرولتری می انجامد. در این حیطه، اینست سرمنشاء ناتوانی در اتخاذ موضع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم بعنوان حقیقت جهانشمول و بینشی که کمونیستهای جهان را متحد میکند و اندیشه گونزالو بعنوان اصل خاص کمونیستهای این کشور، مشخصا انقلاب پرو. موضعی که جهت تحلیل از اوضاع بین المللی، اوضاع سیاسی کشور، حزب و سه سلاح معجزه آسا، یا کار توده ای و غیره در پی استفاده از نقل قولهای مجرد است بر ناتوانی از فهم مارکسیسم بعنوان یك کل واحد مبتنی است. موضع ما اینست که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم راهنما و مرکز است؛ محوریست که همه چیز حول آن میچرخد؛ اینست که بما اجازه فهم پدیده ها، استنتاج قوانین حاکم بر آنها و بنابراین دگرگون کردن طبیعت، جامعه و ایده ها را میدهد.

نتیجه ای که باید گرفت اینست که باقی ماندن در سطح آنالیز به متافیزیك می انجامد. سنتز است که به دیالکتیك ماتریالیستی راه می گشاید؛ ما را در مطالعه سند به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم میرساند. از میان این سه، یکی عمده است: مائوئیسم. مضاف بر این، مائوئیسم ما را به اندیشه گونزالو رهنمون میشود که بکاربست خاص حقیقت جهانشمول در واقعیت مشخص جامعه پرو و شرایط مشخص مبارزه طبقاتی امروز است. سنتز بما اجازه فهم سند و صفت ممیزه مارکسیستی آن را میدهد؛ فهم اینکه چرا امروز حزب در ارزیابی از مارکسیسم بر اساس نظریه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی اعلام میدارد که مائوئیسم مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله است.

همگی ما، کمونیستها، رزمندگان و توده ها، باید خود را بر مبنای ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو تربیت کنیم.

ب - انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی. جشن بیست و پنجمین سالگرد این انقلاب.

انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی عظیمترین دستاورد صدر مائو بود. این انقلاب معرف خدمتی عظیم به انقلاب جهانی پرولتریست. این انقلاب یکی از مسائل ناروشن مربوط به سوسیالیسم را حل کرد: ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در مارش توقف ناپذیرش بسوی کمونیسم. به این سئوال پاسخی قطعی داده شد و امروز ما کمونیستها چنین پاسخ میدهیم: باید انقلاب را تحت شرایط جامعه سوسیالیستی بوسیله انقلابات فرهنگی پرولتاریائی ادامه دهیم. بطور کلی می بینیم که کنه مسئله، تغییر روح مردم یعنی متحول کردن ایدئولوژی آنهاست تا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم در وجودشان شخصیت یابد. فقط بدین طریق میتوانیم از احیای سرمایه داری جلوگیری کرده و بسوی کمونیسم پیشروی کنیم.

در مائوئیسم، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی موضوعی اساسی است. اگر ما مائوئیسم را بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله بطور همه جانبه درك نکنیم هیچ چیز را نفهمیده ایم. بهمین سادگی. زیرا همانگونه که خیلی خوب میدانیم، امروز مارکسیست بودن بمعنای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، عمدتا مائوئیست بودن است. سرمنشاء تئوری انقلاب فرهنگی، شخص مارکس است. او بود که خاطر نشان کرد گذار از سرمایه داری به کمونیسم مستلزم انقلاب مداوم در سراسر دوران دیکتاتوری پرولتری است. آنچه مارکس از این انقلاب حتمی و ضروری در نظر داشت یکرشته جهشهای بزرگ پی در پی بود. نظریه انقلاب فرهنگی به لنین هم برمی گردد. او چنین چیزی را پیش بینی و تشویق کرد. اما این صدر مائو بود که مسئله لاینحل بزرگ یعنی چگونگی ادامه انقلاب و بعمل درآوردن انقلاب فرهنگی پاسخ داد. او بود که عظیمترین واقعه سیاسی که نوع بشر بچشم دیده را رهبری کرد و تکامل بخشید.

علیرغم مبارزات سترگ بسیاری که بوقوع پیوسته بود، این مسئله تا سال ۱۹۶۶ لاینحل مانده بود. تا اینکه پرولتاریا و خلق چین تحت رهبری شخص مائو صدر حزب پرافتخار کمونیست چین، راه چاره را یافتند. این واقعه ای تکان دهنده بسان یك زلزله بود.

از آنجا که اعلام گوشخراش باصطلاح «شکست سوسیالیسم»، مسئله چگونگی تکوین سوسیالیسم و نحوه دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا را پیش کشیده، امروز این مسئله برای ما از اهمیت حیاتی بیشتری برخوردار شده است. آنچه شکست خورده رویزیونیسم بوده، نه سوسیالیسم. رویزیونیسم برسراشیب احیای سرمایه داری به پیش رفت، در منجلاب غوطه ور و سرانجام غرق شد. در شوروی از زمان خروشچف تا گورباچف بدنام و در چین از سال ۱۹۷۶ که دن سیائو پین بقدرت رسید تا امروز، رویزیونیستها دیکتاتوری پرولتاریا را غصب کرده، سرمایه داری را احیاء و سوسیالیسم را نابود کردند. منظور از رویزیونیسم رهبری سیاسی احیای سرمایه داری، وجه منفی پروسه احیاء گری و ضداحیاء گری است که طبقه تا زمان کسب همیشگی قدرت باید طی کند.

انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی معرف دلگرم کننده ترین و عالیترین قله در پروسه جهانی مبارزه انقلاب و ضدانقلاب، احیاء گری و ضد احیاء گری در مسیر تکاملی سوسیالیسم است. این واقعیت که انقلاب فرهنگی فقط تا سال ۱۹۷۶ که کودتای ضد انقلابی و رویزیونیستی دن سیائو پین سرمایه داری را احیاء کرد، دوام یافت، بهیچوجه ضرورت چنین انقلابی را نفی نمیکند. در واقع احیای سرمایه داری مهر تاییدی بر این گفته صدر مائو بود که در جریان مبارزه بین سرمایه داری و سوسیالیسم، در مبارزه مرگ و زندگی میان احیاء گری و ضد احیاء گری این سئوال که چه کسی پیروز بدر خواهد آمد هنوز مسجل نشده است و مبارزه طبقاتی تا پیروزی نهائی، تا کمونیسم ادامه خواهد یافت.

طی سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ انقلاب فرهنگی یک واقعیت عملی و مشخص بود. این غیر قابل انکار است. همه جهانیان شاهد ماجرا بوده اند. بنابراین امروز انقلاب فرهنگی پرولتاریائی یك مسئله تثبیت شده است. مارکس در سال ۱۸۴۸ گفت که قدرت سیاسی را باید بوسیله قهر کسب کرد. هرچند وی آنقدر زنده نماند که تحقق این بحث را ببیند یا خودش آن را به اجراء گذارد، اما راه حل را بما نشان داد: پرولتاریا باید قدرت سیاسی را بوسیله قهر انقلابی کسب کند و دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال دارد. بهمین نحو مائو هم جهت ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا راه حل ارائه داد و بعلاوه، خود آن را در عمل پیاده کرد. و ما با داشتن چنین تجربه ای است که میدانیم چکار باید بکنیم.

بی آنکه بخواهیم اهمیت کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ بعنوان نخستین قله در پروسه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را کمرنگ نمائیم باید یادآوری کنیم مارکس بعلت فقدان حزب کمونیستی که کمون را رهبری کند، پیشاپیش آن را محکوم به شکست می دید. با این وجود، مارکس گفت نباید اجازه دهیم روحیه پرولتاریا تحلیل رود، مهم نیست که چه تعداد از رهبران بخاك می افتند. او از کمون دفاع و پشتیبانی کرد. کمون پاریس را علیرغم اهمیتش بعنوان اولین قله نمیتوان با پیشبرد انقلاب فرهنگی مقایسه کرد. انقلاب فرهنگی قله ای کیفیتا رفیعتر است. بعلاوه حیات کمون فقط دو ماه بود حال آنکه انقلاب فرهنگی بیش از دهسال دوام یافت و تحت رهبری صدر مائو و حزب کمونیست چین صدها میلیون نفر را بحرکت درآورد. بین این دو قله، انقلاب اکتبر برهبری لنین خالق نخستین دیکتاتوری پرولتاریا و کشور سوسیالیستی، و انقلاب دمکراتیك چین برهبری صدر مائو که بسال ۱۹۴۹ پیروز شد، قرار دارد. از این چهار قله عظیم و شکوهمند در مسیر کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم، در مسیر برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و دفاع از آن، تحت رهبری طبقاتی پرولتاریای بین المللی، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی رفیعترین و متکامل ترین قله تا به امروز است.

خط سیاسی عمومی حزب ما، حزب کمونیست پرو، اعلام میدارد که انقلاب پرو در پیشروی بسوی کمونیسم باید از سه انقلاب بگذرد: انقلاب دمکراتیك، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب فرهنگی؛ آنهم نه فقط یکی بلکه چندین. و همه اینها از همان آغاز اجزاء راهپیمائی واحد و بی وقفه بسوی کمونیسمند. ما باید این نکته را بطور همه جانبه درك کنیم، دقیقا بدین خاطر که امروز، ۲۵ سال بعد از انقلاب فرهنگی میتوانیم همین تصویر را در آینده خود ببینیم و مهمتر اینکه، در جریان انقلاب فرهنگی بود که مائوئیسم جهان را فروزان ساخت و به مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بدل شد. بیائید تا بیست و پنجمین سالگرد انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی را جشن بگیریم!

سند انتخابات نه! جنگ خلق آری!

اصول تدوین شده توسط صدر مائو برای این انقلاب شکوهمند را مورد مطالعه دقیق قرار میدهد و بدین ترتیب موضوعات مرکزی جهت برگزاری جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی را بما ارائه میکند.

عقایدی که در این سند ابراز شده به انقلاب فرهنگی و کنه آن یعنی دگرگون کردن روح مردم اشاره دارد ولی ما باید آن را بر حسب بحثی که اینجا ارائه شده بفهمیم. باید به مطالعه بقصد بکار بستن و ترسیم نتیجه گیریهای عملی در ارتباط با مسائل سیاسی عادت کنیم. از همینجا به موضوع سوم میرسیم.

ج - اوضاع سیاسی

عمل سیاسی پرولتاریا اینست که اسناد، خط سیاسی و رهنمودهای حزب را بگیرد و در اوضاع سیاسی جاری پیاده کند. ما مطالعه را با دید بکاربستن، با دید حل مسائل حاد انجام میدهیم. وگرنه بورطه کتاب پرستی و تکرار طوطی وار در می غلتیم که یك شیوه بورژوائی، ایده الیستی و متافیزیکی است.

بنابراین ما باید مبارزه طبقاتی جاری را در پرتو چهار بخش این سند مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. باید از تمامی زوایا ایده هائی که اینك ارائه میشود و مسائلی که کمیته مرکزی باید حل کند را از نظر بگذرانیم.

سند در بخش اول که عنوان «انتخاباتی بسیار مهم برای مرتجعین» بر خود دارد به چه می پردازد؟ چارچوب بین المللی و ملی را طرح میکند. در ارتباط با مبارزه طبقاتی بین المللی موضع ما اینست که امروز شاهد یك تعرض عمومی ضد انقلابی هستیم. موضع حزب در سال ۱۹۸۵ یعنی زمانیکه گورباچف پرسترویکا را ارائه کرد چنین بود «یك تعرض ضد انقلابی جدید عمدتا بسرکردگی گورباچف و دن سیائو پین» در جریانست. بعدا در سال ۱۹۹۰، در سندی که اینك مشغول بررسی آن هستیم، به «تعرضی علیه مارکسیسم» اشاره کردیم که «تشدید یافته و با تعرضی که امپریالیستها با جار و جنجال حول باصطلاح «منسوخ شدن مارکسیسم» براه انداخته اند در هم آمیخته است. بنابراین در جریان هجوم شوم به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بین آنها هم

رقابت وجود دارد هم تبانی؛ که در این مورد تبانی عمده است.» خلاصه آنکه، امپریالیسم و رویزیونیسم در جریان رقابت و تبانی خود دست به یك تعرض متحدانه زدند. وقایع بعد از آن دوره، صحت این تحلیل را مورد تایید قرار داده و میدهد. آیا نباید چنین نتیجه گیری کنیم که شاهد یك تعرض عمومی ضدانقلابی هستیم؟ چرا چنین حرفی میزنیم؟ زیرا همه به انقلاب، به انقلاب دمکراتیك و سوسیالیستی حمله میکنند؛ به قهر انقلابی، به جنگ خلق، به حزب کمونیست، به سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، و به هدف کمونیسم حمله میکنند. آنها ادعا میکنند که بر مبنای واقعیات سوسیالیسم دیگر معتبر و موجود نبوده و شکست خورده است. اما باید بیادشان بیاوریم که در دهه ۱۹۵۰ اردوگاه سوسیالیستی وجود داشت و پیروزی انقلاب چین چرخشی در تناسب قوای جهان ایجاد کرده بود. بیادشان بیاوریم که هیچ نظامی هرگز نتوانسته تحولاتی سریع و عمیق نظیر آنچه در شوروی و چین بوقوع پیوست را در زیربنای پوسیده سرمایه دارانه و فئودالی به انجام رساند. سوسیالیسم در شوروی لنین و استالین شکوفا شد تا آنکه خروشچف رویزیونیست قدرت سیاسی را غصب کرد. اوضاع چین هم مشابه این بود. در آنجا سوسیالیسم تا سال ۱۹۷۶ دوام یافت تا آنکه دن سیائو پین کودتائی ضدانقلابی را متعاقب مرگ صدر مائو براه انداخت. اگر سال ۱۸۴۸ که اصول سوسیالیسم فقط توسط دو نفر یعنی مارکس و انگلس در اثر جاودانه مانیفست کمونیست پی ریزی شد را مبداء قرار دهیم یا اگر از سال ۱۹۱۷ که سوسیالیسم برای نخستین بار در عمل متحقق شد شروع کنیم می بینیم که سوسیالیسم هنوز جوان بوده و چیزی از عمرش نگذشته است. امروز سوسیالیسم بعنوان یك تجربه به حیات خویش ادامه میدهد و در وجود کمونیستها و انقلابیون جهان زنده است. سوسیالیسم بمنزله یك ایدئولوژی، بعنوان مجموعه ای از سیاستها، بمنزله یك تئوری و یك پراتیك وجود دارد و در وجود ما کمونیستها و انقلابیون پرو نیز زنده است.

بنابراین ما از یك تعرض عمومی ضدانقلابی صحبت میکنیم که در پی خنثی کردن انقلاب بمنزله گرایش عمده تاریخی و سیاسی جهان امروز است. چه کسانی به انقلاب حمله میکنند؟ هم امپریالیستها، هم رویزیونیستها. اما در این میان، امپریالیسم یانکی عمده است. آنها پیشاپیش این تعرض قرار گرفته اند تا بتوانند خود را بعنوان تنها ابرقدرت سرکرده در جریان رقابتشان با ابرقدرت دیگر یعنی روسیه و سایر قدرتهای امپریالیستی تثبیت کنند. این تعرض عمدتا توسط امپریالیسم یانکی که عمده نیروی طالب سرکردگی است در حال گسترش است. به دو دلیل این یك تعرض عمومی است: زیرا توسط امپریالیستها، رویزیونیستها و مرتجعین جهان در همه جا به پیش برده میشود. و علاوه بر این، در تمامی حیطه ها از ایدئولوژیك گرفته تا سیاسی و اقتصادی جریان دارد؛ هر چند که امور سیاسی نقطه تمرکز آنست.

ما باید نظیر هر مسئله دیگر، بطور جدی به این تعرض بپردازیم و آن را خوب درك کنیم. نکته اینجاست که باید واقعیات را با هدف تعیین قوانین حاکم بر آن فهمید و از این قوانین برای دگرگون کردن واقعیت در جهت منافع پرولتاریا و خلقهای جهان استفاده نمود.

همینجا باید یادآوری کنیم که این تعرض نهائی نیست. این فرق مهمی است. این یك تعرض عمومی ضدانقلابیست. بطور عام میتوان گفت که منظور از تعرض نهائی، آخرین بخش از تعرض یك انقلابست. انقلاب در مفهوم سیاسی و نظامی از سه مرحله عبور میکند و روشن است که سیاست امور نظامی را رهبری کرده و در این میان عمده است. این مراحل، دفاع استراتژیك، تعادل استراتژیك و تعرض استراتژیك هستند. موضع ما اینست که شاهد تعرض استراتژیك انقلاب جهانی هستیم. بحثمان این نیست که امروز تعرض نهائی جریان دارد. بعلاوه بنظر ما تعرض استراتژیك انقلاب جهانی یك پروسه طولانیست، نه کوتاه مدت. این پروسه طولانی، پر پیچ و خم و حتی حاوی عقبگردهاست. ولی بحث ما در اینجا نه از انقلاب، که از ضدانقلاب است؛ از یك تعرض عمومی ضدانقلابی با هدف خنثی کردن توسعه انقلاب جهانی پرولتری.

نکته دیگری که باید خاطر نشان شود اینست که اینان علیرغم همه گزافه گوئی ها، یورشهای اقتصادی، لجن پراکنی های بیسابقه و حملات وحشیانه شان، محکوم به شکستند. از آنجا که میدانیم انقلاب ممکنست با احیاء گری مواجه شود و حتی واژگون گردد، دیگر نباید از مواجهه با یك تعرض عمومی ضدانقلابی شگفت زده شویم. برعکس، باید آن را تحلیل کنیم تا بدین ترتیب با آن دست و پنجه نرم کرده و شکستش دهیم. حملات به مارکسیسم همیشه تکامل و پیشرفت بعدی آن را بهمراه داشته است. بگذارید حرفی که در سال ۱۹۷۹ گفتیم را یادآوری کنیم: ۱۵ میلیارد سال ماده در حال حرکت یعنی بخشی که ما از این پروسه می شناسیم، به مارش سد ناشدنی بسوی کمونیسم پا میدهد. این واقعیت است. پس بگذارید این قانون را درك کنیم و بکار بندیم. هدف ما یعنی کمونیسم برخی ایده های بی ارتباط با این پروسه مادی نیست. این هدف جزئی از آن پروسه است. کمونیسم از این پروسه سربلند میکند و آینده آن را تشکیل میدهد. کمونیسم جزء و بخشی از شکوفائی این پروسه مادی بوده و تبارزی از حرکت سد ناشدنی ماده است. آینده هیچ طبقه دیگری مانند پرولتاریا نیست. زمانی بورژوازی یك طبقه انقلابی بود اما عمرش از لحاظ تاریخی بسر رسید. این طبقه همانند جانوری وحشی که در گوشه ای گیر افتاده باشد وحشیانه لگد می پراند زیرا میخواهد نابودی ناگزیرش را با قربانیان بسیار همراه سازد. بورژوازی میداند که عمرش بسر رسیده و مرده متحرکی بیش نیست اما حتی در لب گور هم مقاومت میکند تا بدست پرولتاریا دفن نشود. باید امپریالیسم، این هیولای آخرین که فرزند ناقص الخلقه بورژوازی و ستم کننده بر خلقهای جهانست را بهمراه رویزیونیسم و ارتجاع جهانی از چهره گیتی پاك کرد. دفن امپریالیسم بعهده ما یعنی پرولتاریا و خلق گذاشته شده است. این وظیفه از نقطه نظر تاریخی ضروری است و بر دوش ما قرار دارد. باید اعتقاد مطلق داشته باشیم که ما بورژوازی را در هم کوبیده و امپریالیسم را بهمراه همه شرکاء و نوکرانش دفن خواهیم کرد.

در بخش اول سند که به اوضاع سیاسی پرو مربوط میشود مسئله «مشروعیت بخشیدن» مورد بحث قرار گرفته است. بعد از کنگره ما در نشستهای متعدد این مقوله را که توسط امپریالیسم یانکی در چارچوب تز «جنگ با شدت کم» ارائه شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده ایم. این برای ما مسئله مهمی است و باید سئوال کنیم چه چیزی بکف آورده اند. پاسخ اینست که هیچ چیز. فوجیموری از طریق انتخابات به یك مشروعیت کمرنگ هم دست نیافت. نه فقط به خاطر خصلت ارتجاعی و مضحك انتخابات در پرو، بلکه بدین خاطر که رای هم نیاورد. برعکس، از آنجا که ۲۷ درصد مردم غایب بودند و این رقم بیش از ۲۴/۶ درصدی بود که در دور اول به او رای دادند و بسیار از کمتر از ۵۰ درصد باضافه یکی است که در قانون اساسی مقرر شده، این انتخابات مشروعیت فوجیموری را زیر

سئوال برد. او در دور دوم، حتی با کمك حزب آپرا، چپ متحد و چپ سوسیالیست فقط توانست از مرز ۵۰ درصد بالاتر رود. عملکرد فوجیموری به «مشروعیت» وی لطمه بیشتری زده است. همه کارهای او علیه خلق است و این طبیعی است زیرا فوجیموری یکی از نمایندگان بورژوازی بزرگ، عمدتا کمپرادورها، و زمینداران بعنوان یك کل است. او چاپلوس ترین رئیس جمهور طرفدار یانکیها و هارترین دشمن جنگ خلق است که تا بحال پرو بخود دیده است. به یك کلام، او یك جلاد و خائن ملی است.

او مشروعیتی ندارد و با سرعتی خیره کننده بطور کامل افشاء شده است. خلق احساس میکند که هیچ حقانیت و دلیل برای اینهمه تبهکاری و ستم وجود ندارد. جنگ خلق این درك را تقویت میکند. نقض سیستماتیك حقوق انسانی خلق و سیاستهای کشتارگرانه فوجیموری، بمعنای تعقیب مسیر بلونده و گارسیا است. این واقعیات را نمیتوان پوشاند زیرا خلق مستقیما آنها را تجربه کرده است. پیدا شدن مجدد گورهای جمعی؛ کشتار پسران و دختران خلق؛ کشتار جبونانه رزمندگان و خانواده هایشان که مطلقا مسکوت گذاشته شده؛ سیاست اسیر نگرفتن (و در واقع کشتن) در جریان جنگ کنونی، اموری است که نمیتوان از چشم خلق پنهان داشت زیرا خلق است که آن را متحمل میشود. جنایات سبعانه ای علیه خانواده ها و توده هائی که غیر مسلح و تنها با پرچم و شعار در پنجمین سالگرد روز قهرمانی در میادین و زاغه های لیما راهپیمائی میکردند، صورت گرفت. چگونه میتوانند کشتار سن گابریل را پنهان کنند؟ آیا میتوانند تبریك گفتن فوجیموری به عاملان این جنایت را منکر شوند؟ هنگامیکه یك دانشجو و دو جوان تهیدست بخاطر حمل کوله پشتی بقتل رسیدند اعتراضاتی صورت گرفت. آیا میتوان آنها را نادیده گرفت؟ آیا بار دیگر قاتلین پناه خواهند یافت؟ چگونه کشتار علیه جوامع قبیله ای، استفاده جنایتکارانه ارتش از دهقانان بعنوان گوشت دم توپ، باز گذاشتن دست نیروی شبه نظامی روندرو در انجام انواع جنایات میتواند برای حکومت فوجیموری مشروعیت ببار آورد؟ آیا کاهش وحشیانه دستمزدها، نادیده گرفتن کامل امر تحصیل و بهداشت خلق توسط «حکومت وبائی»، نفی سیستماتیك حقوق خلق و دستاوردهائی که توسط پرولتاریا و خلق حاصل شده، سرکوب مداوم و فزاینده علیه توده ها، رواج به گرو کشیدن اراضی و رباخواری و تمرکز مالکیت ارضی که در حال حاضر از طریق خلع مالکیت از دهقانان فقیر صورت میگیرد، قحطی زدگی میلیونها مردمی که گرفتار فقر بی حد و حصرند، رکود عمیق اقتصادی که درآمد توده های پرو را بسطحی تنزل داده که در چند دهه گذشته بیسابقه بوده است، تخریب منابع ملی و چوب حراج زدن و فروش کل کشور به امپریالیسم و غیره و غیره، حکومت فوجیموری را مشروعیت می بخشد؟ درست برعکس، این حکومت طی کمتر از یکسال کاملا افشاء شده است.

خلاصه کنیم. در مطالعه بخش اول این سند باید نکات زیر را مد نظر قرار دهیم: ۱ ـ تعرض عمومی و شوم ضدانقلابی. ۲ ـ مشروعیت زدائی فزاینده حکومت فوجیموری و دولت پوسیده پرو.

در بخش دوم که عنوان «تضاد سیاسی تعمیق می یابد و تضادها اوج میگیرد» باید پروسه سرمایه داری بوروکراتیك را کانون توجه قرار دهیم. نظریه حزب ما در مورد سرمایه داری بوروکراتیك چنین است: این شیوه و شکلی است که سرمایه داری در کشورهای عقب مانده نیمه فئودالی و نیمه مستعمره نظیر کشور ما بخود میگیرد. این پروسه به تکامل تاریخی کشور مرتبط است. در قرن هجدهم، سرمایه داری پرو تنها بطریقی کاملا جنینی تکامل یافت. این پروسه در میانه قرن نوزدهم شتاب گرفت یعنی زمانیکه کشور به انقیاد امپریالیسم بریتانیا درآمد و نتایج جنگ با شیلی را متحمل شد.

بعد از سال ۱۸۹۵ سرمایه داری بوروکراتیك سه دوره را از سر گذراند: ۱ ـ از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵ که ۱۹۲۰ نقطه تمرکز آن بود. این دوره توسعه سرمایه داری بوروکراتیك است. ۲ ـ از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۰ که دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نقطه تمرکز آن بود (یعنی متعاقب کودتای فاشیستی، کورپوراتیویستی توسط ولاسکو.) این دوره ریشه دواندن سرمایه داری بوروکراتیك است. نظر حزب این است که کودتای فاشیستی سه هدف را دنبال میکرد: اولا، ریشه دواندن سرمایه داری بوروکراتیك. ثانیا، بازسازی جامعه پرو. ثالثا، جلوگیری از وقوع انقلاب در کشور. واضح است که آنها در هیچیك از این سه مورد به موفقیت کامل دست نیافتند. با این وجود تا حد معینی شالوده ریزی کردند. خیره کننده ترین گواه شکست آنها، آغاز جنگ خلق در سال ۱۹۸۰ بود. بدین ترتیب سومین دوره یعنی دوره نابودی سرمایه داری بوروکراتیك آغاز شد که تا امروز دارد.

سرمایه داری بوروکراتیك از بدو تولد شدیدا بیمار بود. امروز این سرمایه داری پا به بحرانی عمومی نهاده و به مرگ خویش نزدیك میشود. اما اگر کسی تکامل سرمایه داری بوروکراتیك را مورد بررسی دقیق قرار دهد میتواند ببیند که در دوره های گوناگون، زیر ـ دوره هائی وجود دارد. مثلا، در دوره نخست یك مقدمه، یك مرحله تدارکاتی وجود داشت. سپس در دهه ۱۹۲۰ مرحله دیگری بود که طی آن شالوده توسعه سرمایه داری بوروکراتیك ریخته شد، اما بدنبالش فروپاشی آن فرارسید. زمانیکه سطح توسعه مورد نظر بدست نیامد، کشور وارد بحران و سراشیب بزرگتری شد. شواهد تاریخی گواه این مدعاست. در دوره دوم یعنی دوره ریشه یابی سرمایه بوروکراتیك، بار دیگر شاهد یك مرحله تدارکاتی یا پیش درآمد هستیم؛ مرحله ای که شامل زمینه چینی برای دور نوینی از توسعه بود و بالاخره بحرانی دیگر بروز کرد که به یك فروپاشی جدیتر منتهی شد.

در دوره سوم یعنی دوره نابودی سرمایه بوروکراتیك که از سال ۱۹۸۰ آغاز شده باز هم شاهد یك مقدمه بودیم. یعنی یك مرحله طولانی پر پیچ و خم جهت آماده کردن شرایط که تا دهه ۱۹۹۰ بسط می یابد. امروز آنها شالوده پیشبرد سیاستهای نئولیبرال را می ریزند و درباره چگونگی پیشبرد یك «انقلاب» حرافی می کنند اما درست همانگونه که در دوره پیشین سرمایه داری بوروکراتیك دیدیم، مرحله شالوده ریزی طی دوره سوم نیز بناگزیر به بحران دیگری خواهد انجامید. بحرانی که بنوبه خود به یك فروپاشی بس داغان کننده پا خواهد داد. جهت ترسیم مرز تمایز بین دوره دوم و سوم باید تاکید کنیم که طی دوره دوم از دولت بعنوان اهرم اقتصادی عمده استفاده میشد حال آنکه امروز آنها می خواهند این نقش را به موسسات غیر دولتی بسپارند. تاریخ نشان می دهد که چنین شالوده ریزی هایی به برخی نتایج دست می یابد اما در عین حال به بحرانی عمیقتر می انجامد. همه اینها نشانگر آن است که امروز سرمایه داری بوروکراتیك در دوره سوم حیاتش در بحبوحه یك بحران عمومی ایدئولوژیك، سیاسی و اقتصادی است. این اوضاع از سال ۱۹۷۴ ببعد بطرز فزاینده ای وخیم گشته و هیچ راهی برای فائق آمدن بر آن در دستشان نیست. دولت از لحاظ سیاسی چند شقه است: رئیس جمهور از طریق احکام مستقیم حکم می راند و این نقض قدرتی است که توسط ماده ۱۱۲، بند بیستم قانون اساسی خودشان معین گشته است. مجلس نمی تواند بعنوان یك نهاد

قانونگزار عملکرد معین خود را به پیش برد. دستگاه قضائی توسط فوجیموری به استهزاء گرفته شده و از تمامی منابع مالی محروم گشته است. دستگاه قضائی بطور فزاینده ای به الطاف و فرامین رئیس جمهور وابسته میشود. بعلاوه قوانین منجمله قانون جزائی جدید مرتبا فاشیستی تر میشود. هر روز شاهد نشانه جدیدی از فاشیسم و مواضع فاشیستی هستیم. آنها در حیطه ایدئولوژیك نظیر اربابان امپریالیستشان تحت چتر یك ایدئولوژی پوسیده و بی آینده گرد می آیند. تنها هدفی که برایشان باقی مانده برافراشتن لیبرالیسم یعنی پرچم قرن هجده و اوائل قرن نوزده است. این پرچم از زمان جنگ جهانی اول دیگر نخ نما و پاره پاره شده و امروز دیرزمانی است که منسوخ گشته است. اینها افراد کله شقی هستند اما آینده ای ندارند. حال آنکه سوسیالیسم ثابت کرده که صاحب آینده ای درخشان است. سرمایه داری جسدی بیش نیست و مانند سایر اجساد باید بخاك سپرده شود.

بنابراین آنها از لحاظ ایدئولوژیك، سیاسی و اقتصادی در یك بحران عمومی عمیق و عمیقتر غرق میشوند و توسط جنگ خلق مرتبا نابود میشوند.

حکومت با اوضاعی مواجه است که مرتبا دشوارتر میشود این پیچیده ترین و دشوارترین وضعیتی است که پرو بیاد دارد. آنها قادر نیستند این اوضاع را بر طرف کنند. هر اقدامی که بکار بندند، فقط میتواند به سطحی ترین تعدیلات و سرانجام به ورشکستگی کامل بیانجامد. ابزار عمده نابودی اینان جنگ خلق است که بر مبارزه طبقاتی توده های خلق مبتنی می باشد.

خاطر نشان کردن سه دوره سرمایه داری بوروکراتیك و صفت مشخصه هر یك، بویژه دوره آخر حائز اهمیت است. این است که به ما اجازه می دهد ناتوانی آنها در پیشبرد موفقیت آمیز سه وظیفه ای که مقابل مرتجعین پرو و اربابان امپریالیستشان، عمدتا امپریالیسم یانکی قرار دارد را بفهمیم: تحرك بخشیدن به سرمایه داری بوروکراتیك، بازسازی دولت و نابود کردن جنگ خلق. این وظایف از لحاظ تاریخی و سیاسی غیرممکن هستند. حتی مرتجعین پرو خود می گویند که حکومت فوجیموری هیچ دستاوردی نداشته و صرفا از شکستی به شکست دیگر در می غلتد. این تنها بخشی از حقیقت است زیرا مشکلات بناگزیر و بطرز فزاینده ای ظاهر میشوند. اینها واقعیات مشخص راه بوروکراتیك استثمارگران یعنی بورژوازی بزرگ، زمینداران بزرگ و امپریالیسم هستند.

اینها تبارز یك قانونند: این قانون که تکامل سرمایه داری بوروکراتیك شرایط را برای انقلاب پخته می کند و انقلاب با گسترش جنگ خلق شتاب می یابد و قدرتمندتر رشد می کند و با خود کسب سراسری قدرت سیاسی را نزدیکتر میسازد.

دومین بخش سند به انتخابات محلی ویژه نیز می پردازد. تا بحال گزافه گوئی های معمول بسیاری درباره آنها بوده است. مطبوعات آماده اند که جاروجنجالهای همیشگی را در تبلیغ این انتخابات براه اندازند اما مشکل بتوانند واقعیت را پنهان کنند: امروز نیروهای مسلح نتنها در رای گیری شرکت می کنند بلکه خود مستقیما مقامات محلی را بکار می گمارند. همانطور که در سند «کانگایو» میخوانیم آنها همچنان به اینکار ادامه میدهند. حقیقت برملا شده است. آنها عادت داشتند درباره باصطلاح پیروزی دمکراسی لاف زنی کنند اما امروز مجبورند اعتراف کنند که در بیش از ۴۰۰ بخش هیچ مقام محلی بر سر کار نیست. اینهم از دمکراسی آنها! بعلاوه آنها اگرچه نمی توانند از کاندیداهای پستهای محلی حفاظت کنند اما به آنها اجازه کنار کشیدن هم نمی دهند. این چیزی است که امروز در مورد کاندیداهای چپ متحد در آیاکوچو می بینیم. در استان «خونین» آنها مجبور شدند رهبران اصلی نیروهای شبه نظامی خود را کاندید کنند.

بنابراین انتخابات برای این نظام پوسیده چیزی بیش از ابزار ادامه ستم و استثمار خلق نیست. بهمین علت است که تاکتیك حزب مبنی بر تحریم انتخابات، تاکتیك خوبی است. این تاکتیك گرایش خلق بضدیت با انتخابات را گسترش میدهد و به جنگ خلق خدمت می کند.

نکته مرکزی در سومین بخش سند که عنوان «تحریم گرایش خلق بضدیت با انتخابات را گسترش میدهد و به توسعه جنگ خلق خدمت می کند» برخود دارد، مسئله پیشرفتهای ماست. این پیشرفتها نافی دروغهایی است که در سال ۱۹۸۹ علیه ما ابراز شده است. این بخش از سند بر ارزیابی ارائه شده توسط پلنوم دوم کمیته مرکزی تاکید می گذارد: طبق این ارزیابی در سال ۱۹۸۹ جنگ خلق با برقرار کردن کمیته های علنی خلق به پیروزی بزرگی دست یافت و در سال ۱۹۹۰ تعادل استراتژیك را بدست آورد. همه اینها در یك جمله ساده خلاصه شده است: درود بر تعادل استراتژیك! مرتجعین و رویزیونیستها بلرزه درآمده اند و دندانهایشان را بهم می سایند.

تقریبا همه آنها با صدایی گرفته می کوشند این وضع را منکر شوند. آنها عملیات نظامی خونین و بی معنایی را علیه ما آغاز کردند. آنها مثل همیشه خشم خود را بر سر توده ها خالی می کنند و می کوشند «ثابت» کنند که تعادل استراتژیکی در کار نیست. چرا آنها گرفتار یك آشفتگی مرگبار گشته اند؟ زیرا نظم کهن رو به مرگ است و باید دفن شود. حزب همیشه سر حرفش ایستاده است. ما همیشه هر کاری را که گفته ایم انجام داده ایم. ما گفتیم که مبارزه مسلحانه را آغاز خواهیم کرد و در سال ۱۹۸۰ اینکار را کردیم. امروز ما به مرحله کسب سراسری قدرت پا می گذاریم. ما تعادل استراتژیك را اعلام کرده ایم و آن را بطور مشخص تعریف نموده ایم. ما برا آن تاکیدی بیش از پیش گذاشته ایم: «تعادل استراتژیك و تدارك ضد حمله برای دشمن بدان معناست که باید در پی بازپس گرفتن مواضع از دست رفته اش باشد تا نظام خویش را نجات دهد. و برای ما به معنای تدارك تعرض استراتژیك از طریق سازماندهی کسب قدرت دولتی است.» ما باید این امر را خوب درك کنیم تا بتوانیم آن را هر چه بهتر بعمل در آوریم. ما باید بطور همه جانبه مسئله تعادل استراتژیك را نه فقط در چارچوب آموزه های صدر مائو بلکه در شکل خاصی که این مقوله در کشور ما بخود می گیرد مورد مطالعه قرار دهیم.

بعلاوه ما باید ببینیم که چگونه **سومین کارزار پیشرفت در گسترش مناطق پایگاهی** که بخشی از **نقشه بزرگ برای گسترش مناطق پایگاهی جهت کسب قدرت سیاسی** است یك محصول پروسه کلی یازده سال جنگ خلق است. اهمیت کارزار سوم این است که بطرز موفقیت آمیزی **نقشه پیشرفت** را بانجام رسانده و بنابراین حلقه رابط با یك نقشه جدید است. بطور خلاصه، اتمام کارزار سوم در ماههای مه، ژوئن و ژوئیه عالی بوده است. پیش از این هیچگاه جنگ خلق که عمدتا در روستا جریان دارد و به شکل مکمل در شهرها انجام میشود این چنین عمیق به پیش نرفته بود و به چنین قله هایی دست نیافته بود. همگی ما، در تمامی سطوح، باید بعلت اینکه این وظیفه دشوار را از صمیم قلب به انجام رسانده ایم، بسیار شادمان باشیم. از چند آجر شروع کردیم و سپس آجرهای بیشتری بروی آن قرار دادیم تا دیواری محکم ایجاد شد. بگذار خائنین دست و پا بزنند و این واقعیت را نفی کنند. علت چنین کاری منافع طبقاتی آنهاست. آنها میخواهند جیب خود را پر کنند، برایشان مهم نیست که مرتجعین پرو و

امپریالیستها پول چندانی برای پرداختن به آنها ندارند. ما با این واقعیت بخوبی آشنائیم زیرا آنرا شخصا تجربه و خلق کرده ایم. بنابراین توده ها و ما در حزب، ارتش چریکی خلق و قدرت سیاسی نوین دستاوردهای عظیم جنگ قهرمانانه خلق را می فهمیم.

آیا جنگ خلق تاثیری داشته است؟ کاملا واضح است. مثلا برای نخستین بار بحثی درباره جنگ خلق پرو در سنای آمریکا براه افتاده است. تکانهایی که جنگ خلق ایجاد کرده به دورترین بخشهای ارتجاع جهانی نیز رسیده است. این نشانه عمده نیست اما مهم است. درعین حال در پرو برخی افراد در حال ساختن قلعه های فوق مدرن هوائی هستند. این افراد شامل جلاد و خائن ملی یعنی فوجیموری و قصابانی نظیر ژنرال مالکا وزیر کشور، ژنرال تورس آسیه گو وزیر دفاع، طرفداران پر و پا قرص یانکی ها نظیر بولونیا وزیر اقتصاد، و افراد پستی نظیر برنالس، تاپیا، گونزالس و امثالهم هستند که بر گرده توده ها از نردبان قدرت بالا میروند. این افراد که همگی نوکران چاپلوس امپریالیسم و طبقات استثمارگرند «کمکهای» امپریالیستی را گدائی می کنند. آنها تصور می کنند که این کمکها به شکست جنگ خلق خواهد انجامید. آنها از پیشرفتهای واقعی جنگ خلق صحبت می کنند تا دلیلی برای «پذیرش مجدد پرو در جامعه مالی جهانی» و دفاع از دولت فوق ارتجاعی پرو توسط امپریالیستها دست و پا کنند.

در ایالات متحده اقدامات نخستین برای انتخابات سال آتی آغاز شده و بوش برای اینکه مجددا انتخاب شود با تمام قوا به میدان آمده است. او در خاورمیانه به برخی موفقیتهای سطحی دست یافته است. پیروزی او در خاورمیانه برایش بحد کافی خوب است هرچند همه می دانند که نتوانست به اهدافش دست یابد. ما مسئله را بدین شکل مطرح می کنیم زیرا انجام یك حمله جبونانه و قلدرمنشانه علیه یك خلق را نمی توان دستاورد چندانی محسوب داشت. خصوصا امروز که هر یك از مبارزات خلقهای جهان برای کسب رهایی جزئی از انقلاب جهانی است. (ما به محدودیتهای طبقاتی صدام حسین کاملا آگاهیم.) بعلاوه این «پیروزی» امپریالیسم یانکی بود. آنها در خلیج وارد جنگ شدند تا به اقتصاد خود تحرکی بخشند اما مسئله آنگونه که انتظار داشتند پیش نرفت و آنها همچنان در ارتباط با سایر قدرتهای امپریالیستی با مشکلات اقتصادی جدی دست بگریبانند. اگرچه این بدان معنا نیست که آمریکا دیگر یك ابر قدرت امپریالیستی نمی باشد. بعلاوه بوش جنگ علیه مواد مخدر را اعلام کرد. او خود را در مقابل مردم قرار داده است زیرا اقدامات وی مبنی بر مقابله با معضلات اقتصادی فقط افزایش مالیاتها و کاهش بودجه برنامه های اجتماعیست. این مسئله به مقاومت مردم آمریکا پا داده است. همچنین جنگ علیه مواد مخدر بوش را در برابر فقیرترین و استثمار شده ترین توده ها بویژه اقلیتهای ستمدیده قرار داده و در اینجا نیز او به موفقیت اندکی دست یافته است. جنگ علیه مواد مخدر در ارتباط نزدیك با نبرد علیه جنگ خلق در پرو و مبارزه طبقاتی در منطقه کوهستانی آند قرار دارد. این امر در امور سیاسی ایالات متحده بازتاب می یابد. بنابراین باید نتیجه گیری کنیم که این مسئله در ماه سپتامبر تمام نخواهد شد. در این ماه قرار است کمکهای آمریکا به جکومت پرو از سر گرفته شود و یك معاهده «ضد مواد مخدر» بهمراه معاهدات دیگر امضا شود که رعایت حقوق بشر یکی از آنهاست. یعنی همان چیزی که حکومت بطور سیستماتیك آنرا نقض می کند. جنگ خلق در پرو به یك موضوع انتخاباتی تبدیل شده است و این برای ما بسیار جالب توجه است که می بینیم در کنگره آمریکا هم بازتاب این جنگ بچشم میخورد بعلاوه این عاملی است که به مبارزه رفقای ما، رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خدمت می کند و ما را بیشتر متحد می سازد. همانگونه که پیشبرد کارزار مشترك علیه امپریالیسم، عمدتا امپریالیسم یانکی، تحت شعار «یانکی گو هوم!» چنین می کند. این نمونه دیگری از دستاوردها و تاثیر کارزار سوم است.

چهارمین بخش سند تحت عنوان «انتخابات نه! جنگ خلق آری!» بخش عمده است. در اینجا ما معیارهای خود درباره چگونگی ارزیابی از مارکسیسم در حال حاضر را ارائه داده ایم. ما تزهای پایه ای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را در چهار عرصه مورد مطالعه دقیق قرار داده ایم و بر اصول خود مجددا تاکید کرده ایم. این حتی نشانگر چگونگی درك ما از این مقوله بعنوان یك کل واحد است و اینکه چگونه ما با این شیوه فرمولبندی خدمات مارکس، خدمات بیشتری که لنین انجام داد و خدمات باز هم بزرگتری که توسط صدر مائو بانجام رسید را بیان می کنیم؛ و بعلاوه ما بدینطریق تکامل مائوئیسم بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله را نشان میدهیم.

نخستین و بموقع ترین نتیجه ای که باید استخراج شود اینست که: **جهت گسترش انقلاب جهانی پرولتری، نابودی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی و محو رویزیونیسم، پشتیبانی و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و بکاربستنش تعیین کننده است.** کنه قضیه اینست. در دهه ۱۹۶۰ مائوئیسم قدرتمندترین سلاح، بمب اتمی ما و سلاح شکست ناپذیر نام گرفت. امروز می باید بیش از گذشته متوجه اهمیت تاریخی و شکست ناپذیری مائوئیسم باشیم و بدانیم که مارکسیسم بس قدرتمند است زیرا حقیقیست. این عاملی تعیین کننده است که هر چیز دیگر بدان وابسته می باشد و از آن سرچشمه میگیرد. اگر از مائوئیسم منحرف شویم انقلاب لطمه خواهد دید. اما آنها هیچگاه نخواهند توانست از انقلاب ممانعت کنند زیرا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم از نو خود نمائی میکند و رهبری را بدست میگیرد. آنچه عمدتا بدان نیاز داریم مائوئیسم است که باید درفش آن را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآوریم. این بدان معناست که نه فقط باید از آن پشتیبانی کرد بلکه باید از آن بدفاع برخاست. برافراشتن درفش ها بمعنای دفاع از آنهاست. مسئله عمده بکاربستن آنست.

چرا باید از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم دفاع و پشتیبانی کنیم و آن را بکار بندیم؟ بخاطر پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری. انقلاب گرایش عمده در جهان امروز است. بدون پیروزی تمام و کمال انقلاب یا بعبارت دیگر، کمونیسم، هیچ آینده ای برای نوع بشر وجود ندارد. بنابراین سئوال، چگونگی پیشبرد انقلاب جهانیست و این یعنی انجام انقلاب و دست زدن به آن. همانگونه که قبلاخاطر نشان شده سئوال این نیست که ما چند نفریم بلکه باید پرسید چقدر مصمم هستیم اینکار را انجام دهیم. در سال ۱۸۴۸ فقط مارکس و انگلس بودند. امروز بعد از گذشت ۱۴۳ سال میلیونها نفر از ما در سراسر جهان وجود دارند. ۱۴۳ سال پیش ما هیچ چیز نداشتیم. امروز دو تجربه غنی، پرافتخار و عظیم تاریخی را صاحبیم. تجاربی که در وجود پرولتاریا و خلقها، در وجود ما، زنده اند. و بار دیگر باید تاکید کنیم که احیای سرمایه داری این واقعیت که انقلاب گرایش عمده است را نفی نمیکند. شاید مرتجعین در خیال خود این واقعیت را منکر

شوند، اما این خیالی پوچ است. زیرا انقلاب جهانی پرولتری در حال پیشروی است و ما جزئی از این پیشرفت هستیم. این حقیقتی است که چنین پیشرفتی باید به بهای خون حاصل شود، اما مگر هر چیزی بهائی ندارد؟ اگر خونی که از پیکر کمونیستها و انقلابیون در سراسر جهان بر خاك ریخته نبود ما هم در این موقعیت نبودیم.

ما برای **نابودی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی** و محو آنها از چهره گیتی به مائوئیسم نیاز داریم. مهم نیست که چقدر در مورد ما لجن پراکنی میکنند، دست آخر این مائیم که آنها را بهمراه تمامی آثار و نشانه هایشان دفن میکنیم. هیچ طریقی برای ممانعت از این خانه تکانی تاریخی بزرگ وجود ندارد.

ما برای **محو رویزیونیسم** هم به مائوئیسم نیاز داریم. امپریالیسم و رویزیونیسم همراه یکدیگر در گنداب غرق خواهند شد اما بدون نبرد با رویزیونیسم نمیتوانید با امپریالیسم بجنگید.

ما اهمیت تعیین کننده مائوئیسم را مورد تایید مجدد قرار میدهیم. ما اعتقاد مطلق داریم؛ کوچکترین شکی بدل راه نمیدهیم و یك قدم هم از راه باز نمی مانیم. کمونیستها، طبقه، انقلابیون خوشبینند و هیچ چیز نمیتواند راه ما را سد کند.

همه این بحثها ما را به شعار **تعرض عمومی ضدانقلابی را عقب برانید!** میرساند. این شعار باید دستور کار ما باشد.

ما باید نتیجه دیگری نیز استخراج کنیم: باید به وظیفه ای که دیگر در موردش به توافق رسیده ایم شکل مشخص بدهیم: **افکار عمومی را خلق کنید و فعالیت ایدئولوژیك عمیق و نافذی را در میان توده ها براه اندازید!** باشد تا این وظیفه را قاطعانه و بدون فوت وقت به اجراء درآوریم. مارکسیسم بما اهمیت تبلیغ و ترویج را می آموزد. سخنان مارکس در سراسر جهان، تقریبا به تمامی زبانها، پراکنده شده است. لنین بما آموخت، مهم نیست فاصله کاشت و برداشت چقدر باشد زیرا ترویج همیشه ثمرات عالی ببار می آورد. مائوتسه دون گفت که هم ارتجاع و هم انقلاب نیاز به خلق افکار عمومی دارند: مرتجعین برای تداوم استثمار نیاز به خلق افکار عمومی علیه انقلاب دارند. در حالیکه ما برای بکارگیری قهر انقلابی جهت کسب قدرت و دفاع از آن نیاز به خلق افکار عمومی داریم. بدون خلق افکار عمومی بنفع انقلاب نمیتوانیم قدرت سیاسی را کسب کنیم.

ما صاحب یك ایدئولوژی پر افتخار هستیم یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم. این ایدئولوژی قدرتمندترین سلاح در جهان امروز است. ما بکاربست خلاقانه این ایدئولوژی یعنی اندیشه گونزالو را صاحبیم. پس بگذارید اذهان را مسلح کنیم. اذهان بیشتر و بیشتری را عمیقتر از پیش مسلح کنیم؛ افکار خلق را فتح کنیم، دستانش نیز مسلح خواهد شد. بیخود نیست که حزب ما همواره بخاطر احاطه بر امور سیاسی شهرت داشته است، زیرا سیاست چیزی نیست جز بکاربست مشخص ایدئولوژی در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی. امروز ایدئولوژی ما از همه جهت و در تمامی حیطه ها تحت حمله قرار گرفته و این حملات در حال افزایش است. اما آنها از مقابله مستقیم با ما هراس دارند. در یك مناظره مستقیم ایدئولوژیك با مارکسیسم جز شکست چیزی حاصل آنها نخواهد شد. انتقاد بورژوازی از اظهارات بی ملاحظه و مهر زدنهای بی پایه فراتر نمیرود. آنها چه چیزی دارند که با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم برابری کند؟ ایدئولوگهای جدید بورژوا بی مایه اند. مثلا، فوکویاما را در نظر بگیرید که زمانی ستاره بختش ظاهرا خوش می درخشید اما بعدا افول کرد و مانند کبریتی خاموش شد. او هرگونه تکاملی را در تاریخ نفی کرد و مرگ ایدئولوژی را اعلام داشت. او بویژه مرگ ایدئولوژی پرولتاریا را اعلام نمود و ایدئولوژی بورژوازی را از این امر مستثنی کرد؛ به دلیل اینکه از قرار امپریالیسم بعنوان یك نظام اقتصادی و سیاسی حکمفرما شده است. اما تاریخ و ایدئولوژی همچنان به نبرد ادامه میدهند و مبارزه طبقاتی قوه محرکه آنست. یاوه های فوکویاما در مقابله با تاریخ باد هوا شده و نبرد میان ایدئولوژیهای طبقات گوناگون ادامه یافته است: از بنیادگرایان عرب و دینشان گرفته تا نئولیبرالها و نئوپوزیتیویستها و فاشیستها با انواع مختلف ایدئولوژی بورژوائی شان، و همینطور ما کمونیستها، منجمله در جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو با ایدئولوژی علمیمان که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نام دارد. بدین ترتیب بار دیگر یاوه ها و تئوریهای دروغین بورژوازی دود میشود و بهوا میرود.

این اواخر آنها به «ژوزف دمستر» رجعت کرده اند که حقیقتا چرند است. حتی «اوسلار پی یتری» که شاه اسپانیا بخاطر آثارش به او جایزه داده میگوید «دمستر» دشمن هر چیز مترقی است. این حرف صحیحی است زیرا «دمستر» یك متعصب سرسخت طرفدار پاپ بوده است. تنها چیزی که از پوشیدن خرقه عقب افتاده ترین «تئوریسین ها» نصیب بورژوازی میشود عفونت بیش از پیش است. بورژوازی و ارتجاع بطور کل که حتی ذره ای خون تازه برای جان دمیدن به کالبد پوسیده شان ندارند فقط میتوانند رگهای خود را با کثافات مسموم پر کنند.

چگونه باید به حملات ایدئولوژیك اینان پاسخ گوئیم؟ باید اینان را بطور همه جانبه افشاء کنیم، نقاب فریبکارانه و متعفنشان را از هم بدریم، و با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم و کاربست آن در واقعیت مشخص، با اینان مقابله کنیم. مارکسیسم تنها ایدئولوژی حقیقی بلحاظ علمی است. این ایدئولوژی میتواند کوه ها را از جای بر کند و جهان را واژگون ساخته، دگرگون کند. ایده الیسم فقط میتواند تصویری وارونه از واقعیت ارائه دهد. مارکس گفت که فلسفه به بند کشیده شده بود، از توده ها ربوده شده بود، گرفتار کلمات و لفاظیهای پیچیده شده بود تا از دسترس توده ها دور بماند. ما باید فلسفه را آزاد کنیم و به توده ها باز گردانیم. **ما باید از طریق بسیج توده ها فلسفه خویش را بدرستی بکار بندیم.** خلق افکار عمومی برای بسیج توده ها صورت میگیرد. بگذارید آنها مبلغ و مروج باشند. بگذارید برای آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم و اندیشه گونزالو به توده ها یك جنبش توده ای برپا کنیم. ضرورت چنین جنبشی، از همان ابتدا یکی از آموزشهای پایه ای مارکسیستی بوده و انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی مثال زنده و افتخار آمیزی از بسیج توده ها بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی جهت ادامه ساختمان سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا، پایداری در مسیر انقلاب، جلوگیری از ربوده شدن ثمرات انقلاب و دفاع از آن بود. توده ها را در یك جنبش عظیم و عمیق تئوریك و ایدئولوژیك بر مبنای ایده های مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی بسیج کنید. آنها را از این کثافات فئودالی، بورژوائی و طرفدار امپریالیستی که جهان را در چشمشان وارونه می نمایاند، رها کنید. بگذارید فلسفه از کشوی میز تحریر بیرون بیاید. فلسفه را از چنگ کتاب پرستان و نهادهای قلابی آکادمیك آزاد کنید و به میان توده ها، به درون مبارزه طبقاتی روزمره، به میان خلق ببرید. روح توده ها ربوده شده است؛ آن را پس بگیرید و به آنها باز گردانید تا دیگر

نگذارند کسی تحمیقشان کند. فلسفه و علم به دانشمندان و خبرگان تعلق ندارد بلکه از آن توده هاست. امروز دید توده ها بیش از پیش دیالکتیکی میشود اما این امر باید آگاهانه صورت گیرد تا آنها قوانین دیالکتیک را آگاهانه بکار گیرند و قانون تضاد را با شناخت کامل از مفهوم آن در طبیعت، جامعه و ایده ها بکار بندند. توده ها قادرند چنین دستاوردی حاصل کنند زیرا آنها سازنده تاریخ و خالق هر چیزند. بعلاوه، هر شناختی از عمل سرچشمه میگیرد. بالاتر از همه، انسانها در عمل اجتماعی روزمره خود، پدیده ها را تغییر میدهند و در جریان پروسه تغییر می آموزند و می فهمند. فهمی که در جریان عمل کسب شده دوباره به عمل گذاشته میشود، به تغییرات بیشتر، به تکامل، به پیشرفت پا میدهد. اما از آنجا که هر چیز مهر این یا آن طبقه را بر خود دارد، این عمل، این شناخت، این تحولات هم یك خصلت طبقاتی خواهد داشت. یا بنفع پرولتاریا و خلق خواهد بود و یا علیه آنها. سرچشمه هر شناختی عمل است، عمل متحول کننده تاریخی توده ها و نوع بشر است. در هر دوران معین، در جریان عمل اجتماعیست که توده ها ذهن خود را به ایده هائی مسلح میکنند که با آن دوران خوانائی دارد؛ و بدین ترتیب دستانشان را مسلح میکنند تا وظایفی که تاریخ معین کرده را تحقق بخشند. مطالعه، یك جزء مکمل ضروری این پروسه است. افراد در یك چارچوب طبقاتی معین و بر مبنای منافع یك طبقه معین وارد عمل میشوند و این عمل به ظهور ایده ها، به ظهور ایدئولوژی می انجامد. عمل سازمان یافته آنها به تحول اجتماعی، به پیشرفتی برای اکثریت مردم می انجامد. انگلس بما می آموزد که ایده ها را از طریق عمل جا بیندازیم. ما از دهه ۱۹۷۰ این برخورد را در حزب پیشه کرده ایم و همچنان باید چنین کنیم.

اما چگونه میتوانیم توده ها را به ایدئولوژی و عمل مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو مسلح کنیم؟ توده ها از طریق دست و پنجه نرم کردن با مشکلات مشخصی که در حیطه های ایدئولوژیك، سیاسی و اقتصادی مقابلشان قرار میگیرد و بر مبنای فعالیت ما برای ارتقاء سطح آنها و اشاعه (ایدئولوژی ـ مترجم) است که از لحاظ ایدئولوژیك مسلح میشوند. ما بعنوان بخشی از ارزیابی تجربه کارزار اصلاح که توسط اولین پلنوم کمیته مرکزی براه افتاد باید توجه خود را به مسئله ارتقاء معیارها و اشاعه معطوف داریم. در اینجا باید بین رهبری و کادرها از یکطرف و اعضای ساده حزب از طرف دیگر، و بین سطوح گوناگون تشکیلات حزب که شامل عضویت در حزب، ارتش چریکی خلق و تشکلات توده ای ایجاد شده توسط حزب است، و نیز بین تشکلات توده ای که همدوش ما نبرد میکنند، مرز تمایز بکشیم.

یکی از امتیازات و امکانات ارتجاع، داشتن چندین وسیله اطلاعات رسانی است. سیستم بسیار پیشرفته رسانه های گروهی ارتجاع شامل روزنامه ها، مجلات، ایستگاه های رادیو و تلویزیونی و غیره است. ما اینهمه را در اختیار نداریم ولی میتوانیم بروی یك منبع شکست ناپذیر حساب کنیم؛ بروی این واقعیت که توده ها سازنده تاریخند. شناخت از عمل سرچشمه میگیرد و عمل را توده ها انجام میدهند. گفته ایم که توده ها باید بعنوان مبلغ و مروج تربیت شوند. کسانیکه درگیر نبرد و مقاومت بوده اند میدانند که همه اینکارها را چگونه باید انجام داد. این کار همیشگی آنها بوده بنابراین تبلیغ و ترویج را هم خوب میتوانند به پیش برند. روش ما چه باید باشد؟ کار شفاهی. روش شفاهی ساده است و بما اجازه میدهد که با تحتانی ترین توده ها هم ارتباط برقرار کنیم. از آنجا که این روش را میتوان با هر مخاطبی از دهقان و کارگر گرفته تا دانشجو، روشنفکر، سرباز، دکاندار و غیره وفق داد، برای ما انعطاف بیشتری بهمراه دارد. و در چارچوب یك استراتژی کلی، انعطاف پذیرتر و ماهرانه تر است. بعلاوه ما باید از روش کتبی هم استفاده کنیم. باید از زبانی روشن و ساده استفاده کنیم و با قلم بهمان اندازه خوب بجنگیم که با شمشیر. باید از طراحی هم استفاده کنیم که بویژه روش خوبی برای کار با دهقانان بیسواد است. ما باید از همه روشهای جدیدی که میتوانیم بدان دست یابیم استفاده کنیم ولی باید بخاطر داشته باشیم که روش شفاهی، عمده است؛ زیرا میتواند بیشترین ارتباط را با توده های خلق برقرار کند.

تکرار میکنیم، وقتی که به خلق خدمت میکنیم و روش بدون خرج شفاهی را خوب پیاده می نمائیم تمامی وسائل تاکتیکی مورد نیاز را در اختیار داریم مثلا، ما باید توده را تشویق کنیم مظالمی که بر آنها رفته را بازگو کنند. برای اینکار شما فقط به گروهی احتیاج دارید که تجارب خویش از ستم و استثمار فزاینده را تعریف کنند. بمحض اینکه یکنفر شروع کند، بقیه هم ادامه میدهند و کمی بعد همگی قدرت انفجاری خشم خویش را حس میکنند. اینکار باعث تحریك مردم میشود و آنها را علیه علل استثمار و ضد ستمگران بصحنه عمل می کشاند. ما باید گروه های مختلف مردم را در نقاط گوناگون تشویق کنیم که این مظالم را شرح دهند تا بدین ترتیب کلام آنها مانند گردبادی خشماگین بهم آمیزد. فرد بتنهائی ضعیف است اما وقتی که افراد بسیاری بهم بپیوندند نیروئی پر توان می سازند. شکل دیگر ترویج کتبی توده ای، **دانسی بائو** یا روزنامه دیواری است. صدر مائو بما آموخت که این نوشتجات دیواری در امر دمکراسی بسیار موثرند. توده ها حتی احتیاج به کاغذ هم ندارند؛ آنها میتوانند با گچ، ذغال یا رنگی که دستشان آمد خواسته ها، اشکال مبارزاتی لازم، تجارب مثبت و منفی و ارزیابیشان از رهبران را با حروف درشت روی دیوار بنویسند. این تبارزی از دمکراسی توده ایست. این کاملا خلاف دمکراسی دروغین بورژوائیست که خیلی تبلیغش را میکنند اما فقط بنفع حاکمان و استثمارگران است، نه بنفع خلق. وقتی توده ها فکر میکنند و بعمل دست میزنند از قدرتی پایان ناپذیر بهره مندند و میتوانند در هر عرصه ای، از امور سیاسی و نظامی گرفته تا اقتصاد، هنر و علوم منشاء خدمت شوند. بگذارید همچنان دمکراسی خلق را توسعه دهیم؛ بگذارید توده ها نقشه ها را به بحث گذارند و آنچه خود بعنوان سرباز در ارتش چریکی خلق به اجراء گذاشته اند را مورد ارزیابی قرار دهند. اینکار به فهم بهتر، وحدت بیشتر و عملی قدرتمندتر خواهد انجامید. بگذارید توده ها در جریان دمکراسی قابلیتهای خود بعنوان مبلغ و مروج را بنمایش گذارند.

یك جنبش توده ای و عظیم ایدئولوژیك، محتاج رهبری حزب است؛ زیرا حزب آگاه ترین عنصر محسوب میشود؛ البته تا زمانیکه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو، قوانین حاکم بر انقلاب و امور سیاسی یا بعبارت دیگر قوانین مبارزه طبقاتی برای قدرت سیاسی و جنگ خلق بمنزله شکل عمده مبارزه را درك میکند، بکار میگیرد و بعمل در می آورد. بدون حزب، توده ها حتی نمیتوانند به نقشه ای مجهز شوند و ضروریست که حزب آنها را با نقشه ای خوب رهبری کند. میدانیم که نقشه یك شکل ایدئولوژیك است و نقشه حزب تبارزی از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالوست. زمانیکه نقشه فرموله شد، حزب می باید تشکلات گوناگون را بکار اندازد؛ زیرا یك خط سیاسی بدون اشکال تشکیلاتی که آن خط را

به عمل مشخص تبدیل کنند نمیتواند به یك نیروی مادی تبدیل شود. این اشکال میتوانند تشکلات حزبی باشند یا ارتش، تشکلات ایجاد شده توسط حزب، ارگانهای قدرت سیاسی و یا تشکلاتی که توسط تحتانی ترین اقشار توده ها بوجود آمده است. بگذارید توده ها بسیج عظیم ایدئولوژیك جهت پشتیبانی و دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم و اندیشه گونزالو، و بکاربست آن را به پیش برند. و بگذارید عملیات مسلحانه این ایده ها را جا بیندازد. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بعنوان حقیقت جهانشمول مطرح است و اندیشه گونزالو که برای ما عمدگی دارد، بکاربست خلاقانه آن حقیقت جهانشمول به شرایط مشخص ماست.

بنابراین فقط حزب کمونیست میتواند پروسه عظیم تبلیغ و ترویج توده ای را رهبری کند. همانطور که صدر مائو بما آموخت: «تا زمانیکه توده ها و حزب موجود است هر معجزه ای میتواند اتفاق بیفتد.»

د ـ کارزار اصلاح

امروز در این نشست ما تصمیم دومین پلنوم کمیته مرکزی را به اجراء میگذاریم. وظیفه ما پیشبرد کارزار اصلاح بود. وظیفه تشکلات پائینتر، اعضای حزب، رزمندگان، فعالین و توده ها نیز پیشبرد همین کارزار بود. در حال حاضر ما این کارزار را به نقطه اوجش نزدیك میکنیم. ما بخش «انتخابات نه! جنگ خلق آری!» را بطور فردی و جمعی مطالعه کرده، به بحث گذاشته و بکار بسته ایم.

بنا بر آنچه تا بحال گفته شده میتوان برخی نظرات را در مورد این بحثها طرح کرد. مسئله عمده چگونگی پیشبرد مطالعه این سند در اوضاع سیاسی جاریست. ما کمونیستها یاد میگیریم که بقصد بکار گیری مطالعه کنیم. در غیر اینصورت، بجای استفاده از مارکسیسم برای حل مشکلات حاد به پرستش کتاب مبتلا خواهیم شد. مطالعه مجرد امری متافیزیکی، ایده الیستی و بورژوائیست. ما پراگماتیست هم نیستیم و مانند امپریالیستها و ماتریالیستهای بی مقدار، مطالعه را با درك تنگ نظرانه از بهره جوئی روزمره انجام نمیدهیم. ما تئوری را بخاطر بکارگیریش در عمل و دگرگون کردن واقعیت یاد میگیریم؛ بخاطر تغییر جهان بر مبنای منافع طبقه و خلق. بنابراین مسئله چگونگی بکاربست آن در سه سطح مطرح است:

۱ ـ در انقلاب جهانی پرولتری. در اینجا فقط یك موضوع مطرح است. سند مسائل حاد مارکسیسم در شرایط کنونی را ارائه میکند: قهر انقلابی، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه علیه رویزیونیسم. از این چهار مسئله، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا عمده است. نکته اینجاست که مائوئیسم مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم است زیرا با مائوئیسم است که ما باید زمین و زمان را بلرزه درآوریم. ارزش سند در همینجا نهفته است. این سند مارکسیسم را مورد تایید مجدد قرار داده و اعلام میکند که امروز مارکسیست بودن بمعنای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، عمدتا مائوئیست بودن است. این سند مائوئیسم را مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم می داند که در سراسر جهان، برای کمونیستها، برای پرولتاریا و خلقهای جهان صاحب قدرت و اعتبار است. این امری تعیین کننده است. بنابراین، نخستین موضع ما از اینجا، از مائوئیسم سرچشمه میگیرد و این مورد توافق کنگره ما قرار گرفته است: عنصر عمده در اندیشه گونزالو، معین کردن مائوئیسم بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله است.

۲ ـ در انقلاب پرو. در اینجا عمده اینست که سند به ساختن دولت نوین در جریان جنگ خلق خدمت میکند. این دولت توسط ارتش چریکی خلق و تحت رهبری حزب کمونیست در حال ساخته شدن بوده و بر توده های خلق متکی است. این سند در خدمت کسب سراسری قدرت است. سند به نکات فوق العاده مهمی می پردازد که امروز می باید در دولت نوین بکار بسته شود.

۳ ـ چگونه باید سند را در سطح افراد بکار بندیم؟ واجب است که هر یك از ما سند را جذب کرده و در خود تجسم بخشیم تا بتوانیم بهتر به انقلاب خدمت کنیم. در همین مورد باید بگوئیم که همه حضار مستقیما با مسئله روشنفکر بودن و مسائل هنری درگیرند. نکته اینجاست که همیشه سیاست را در مقام فرماندهی قرار دهیم. افراد در نتیجه مطالعه مارکسیسم تکان میخورند و تضاد بین دو جهانبینی رو می آید. مارکسیسم به جنبه غیر پرولتری ضربه میزند و پروسه آبدیده کردن افراد بلحاظ ایدئولوژیك را هدایت میکند. مانند هر وظیفه دیگر، در اینجا نیز سه مرحله موجود است که هر یك تضاد خود را دارد. در آغاز این سئوال مطرح است که اصلا باید مطالعه کرد یا نه؟ و هنگامی که مطالعه آغاز شد نیمی از راه طی شده است. سپس با توسعه هر چه بیشتر این روند، این سئوال مطرح میشود که باید ادامه داد یا دست کشید؟ این مبارزه دیگری است که در اینجا بشکل کش دادن کار و سنگین نمودن آن، نمایان شد. اوضاع بدی بود زیرا معنایش این بود که جنبه کهنه و بورژوائی غالب خواهد شد. ما در مورد مسئله بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که این وظیفه را با اولویت دادن به پیش ببریم و با استفاده از تاکتیکهای ضربتی در آن گشایشی ایجاد کنیم. این روش بسیار مفیدی است؛ بخشی از سبك کار مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئیست. این بمعنای تمرکز تمام انرژیمان بر وظیفه مقابل پا و دست نکشیدن از کار تا زمانی است که این وظیفه به انجام رسد. این روش را میشود به راهپیمائی اجباری ما بهنگام مورد تعقیب دشمن قرار گرفتن تشبیه کرد. ما یك لحظه هم توقف نمیکنیم تا بتوانیم بجای اسیر شدن، با مانور دادن از چنگ دشمن خارج شویم. با اتخاذ این روش در جریان مطالعه، بجای اینکه ایدئولوژی بورژوائی در جنگ با ایدئولوژی پرولتری در ذهن ما پیروز شود، اجازه می یابیم این ایدئولوژی نوین را بدست آورده و جذب کنیم و آن را برای غلبه بر دیدگاه بورژوائی، ایده الیستی و غیر پرولتری بکار گیریم. ایده های کهنه مقاومت میکنند و همه ما باید آگاهانه و داوطلبانه نبردی را در ذهن خود به پیش بریم تا سرانجام مقاومت آنها را در هم شکنیم و شکستشان دهیم. جنبه کهنه در گوش ما چنین زمزمه میکند: چطور میتوانی از راه هائی که خوب می شناسی دست بکشی! چطور میتوانی از راه هائی که سالیان سال در آن گام زده ای خارج شوی! جنبه کهنه بر تمامی پدیده های پوسیده رنگ و لعاب میزند تا اراده ما را تضعیف کند. تاکتیکهای ضربتی در مقابله با این مقاومت بسیار موثر است.

در مرحله سوم یعنی نتیجه گیری، تضادی میان به پایان رساندن یا نرساندن وظیفه بروز می یابد. این تضاد تا زمانیکه شما تصمیم میگیرید وظیفه را به انجام رسانید و سپس انجامش میدهید، وجود دارد. تمام شدن یك دور مشخص مطالعه، یك جهش است که روش تاکتیکهای ضربتی به انجام آن بسیار کمك میکند.

شما کارزار اصلاح را به پیش

بقیه در صفحه ۸۸

نمایندگان کمیته اضطراری بین المللی
از بیش از ۳۰ کشور
کنفرانس موسس را با موفقیت برگزار کردند

«دکتر گوسمان در حالیکه مرگ را تحقیر میکرد، همچون عقابی بلند پرواز بر فراز کفتارهای دیکتاتوری چرخید و برای ما پیامی تاریخی فرستاد،
او سرشار از تعهد و خوشبینی، با جسارت در برابر دشمنانش ایستاد و از ما خواست که نیروهایمان را تقویت کنیم، بمصاف دشواریها بشتابیم و وظایف خود منجمله برگزاری جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون در سال جاری، و سرانجام کسب پیروزی را به انجام رسانیم.»

سخنگوی جنبش خلقی پرو در کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی

بهنگام دستگیری رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو در روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲، امپریالیستهای آمریکایی و نوکرشان فوجیموری با تفرعن اعلام کردند که این واقعه ضربه ای تعیین کننده بر جنگ خلق است. آنها به رجز خوانی پرداخته، از «بریده شدن سر» جنگ خلق گفتند و ادعا کردند که جنگ خلق حتما شکست خواهد خورد.

اما فقط چند روز بعد، هنگامی که میخواستند رفیق گونزالو را در مقابل خبرنگاران بین المللی تحقیر کنند، با طلیعه آنچه در راه بود مواجه شدند. رفیق گونزالو با جسارت از اصول انقلابی خود جانانه دفاع کرد و ورق را برگرداند.

اکنون رژیم فوجیموری از همیشه منفردتر و داغان تر است. جنگ خلق موج وار گسترش می یابد. میلیونها نفر در سراسر جهان بدفاع از صدر گونزالو برخاسته اند. نام حزبی دکتر آبیمال گوسمان، گونزالو است.

این کارزار جهانی به ابتکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی براه افتاد. نقش هماهنگ کننده کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان، جزء مهمی از این مبارزه بوده است. روزنامه فرانسوی «لوموند» بتاریخ هشتم دسامبر ۱۹۹۲ گزارش داد که ژنرالهای عالیرتبه ارتش پرو قصد داشتند رفیق گونزالو را بلافاصله پس از اعلام رای دادگاه، تیرباران کنند اما بخاطر «ترس از واکنش بین المللی» دست نگهداشتند. این کارزار با متحد کردن توده های وسیع و در راس آنها کارگران و دهقانان در دهها کشور جهان جهت دفاع از رهبر مائوئیست جنگ انقلابی تحت هدایت حزب کمونیست پرو، نه تنها به توطئه قتل رفیق گونزالو توسط رژیم فوجیموری ضربه زده بلکه زمینه مساعدی برای اشاعه درسهای جنگ خلق و مهمتر از همه، جذب و اشاعه خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی ایجاد کرده است.

تهدید به قتل، فقط حرف نیست

علیرغم وجود مخالفت وسیع، دیکتاتوری فوجیموری همچنان صدر گونزالو را تهدید بقتل میکند. فوجیموری از زمان دستگیری صدر گونزالو تا اوایل دسامبر ۹۲، مکررا اعلام نمود که «ترجیح میدهد گوسمان اعدام شود.» از آنجا که مجازات اعدام در قانون اساسی پرو ممنوع شده، فوجیموری اعلام نمود رفراندومی را جهت برقراری مجدد مجازات اعدام و عطف بماسبق نمودن آن در مورد رفیق گونزالو، برگزار خواهد کرد.

این تهدیدات شنیع باعث بروز مخالفتهای وسیعتری در پرو و سطح جهانی علیه رژیم شد و شکافهای درونی طبقات حاکمه پرو را برجسته تر نمود. رژیم در حالیکه زوزه میکشید و دندان نشان میداد، موقتا از اجرای پروژه جنایتکارانه اش عقب نشست؛ فقط با این قصد که پس از چند ماه دوباره آن را به جریان بیندازد. همانگونه که کارلوس لاتوره، پدر همسر صدر گونزالو در کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی اظهار داشت: «این تهدیدات فقط حرف نیست. نه! این نقشه ایست که از مدتها قبل رویش فکر شده است. این نقشه دنباله فرامین امپریالیسم یانکی و طبقات حاکمه پرو است که میدانند بواسطه پیشروی انقلاب پرو با خطر از کف دادن قدرت مواجه گشته اند. این انقلاب که رهبر و آموزگارش صدر گونزالوست طی ۱۳ سال اخیر توسعه یافته است.»

رژیم در عین حال که یك قدم عقب نشست، حمله ای دیگر آغاز کرد و اینبار دکتر کرسپو، وکیل مدافع صدر گونزالو را تنها بخاطر دفاع از صدر گونزالو دستگیر نموده، وی را متهم به «خیانت» کرد. مجازات «خیانت» در پرو، حبس ابد است.

این اقدام با حملات گسترده تر به زندانیان سیاسی همراه شد: ارتباط آنها حتی با صلیب سرخ بین المللی قطع شد؛ سوء تغذیه شدید، امراضی مانند سل، و شکنجه بشکل وسیع رواج یافت. از سوی دیگر، این حملات خشم مردم را در سطح بین المللی دوباره برانگیخت. کمیته اضطراری بین المللی به سازماندهی موج مخالفت و از این مسئله برای افشای رژیم وجذب نیروهای جدید بصفوف کارزار استفاده نمود.

در آن مقطع که چهار ماه از دستگیری صدر گونزالو میگذشت هیچکس



یکی از سخنگویان در کنفرانس موسس

مگر دشمنانش او را از زمان دادگاه ملاقات نکرده بود. صدر گونزالو کماکان در سلولی انفرادی در جزیره سن لورنزو در کناره لیما محبوس بود. ایراد ضربات بیشتر و هماهنگتر بر رژیم و مجبور کردنش به تغییر نحوه رفتار با صدر گونزالو، ارتقاء کارزار را به اضطرار طلب میکرد. گرد آوردن صدها فعال از سراسر جهان برای سهیم شدن در تجارب کارزار و بحث در مورد مسائل سیاسی اصلی، متحد شدن در سطحی عالیتر، ایجاد ساختار تشکیلاتی و کسب حمایت مالی که ضرورت و اهمیت فراوانی برای پیشبرد این نبرد جهانی داشت، نیاز مبرمی بود که حس میشد.

کنفرانس موسس

پیشنهاد برگزاری کنفرانس موسس مورد استقبال صمیمانه فعالین قرار گرفت. اما بنظر میرسید وسعت کارزار که منبع قدرتش محسوب میشد خود مانعی حل ناشدنی در راه برگزاری این کنفرانس باشد. نمایندگان جهت شرکت در چنین کنفرانسی باید از نقاط مختلف جهان گرد می آمدند و کمبود منابع مالی مشکل بزرگی در این راه بود. ترجمه بزبانهای گوناگون هم مسئله چندان کوچکی نبود. در عین حال کارزار نیز باید ادامه می یافت که این شامل اعزام هیئت دوم به لیما جهت پافشاری بر خواستهای کمیته اضطراری علیه رژیم فوجیموری بود.

بنابراین کمیته دست به کاری زد که معمولا در شرایط مشابه انجام میداد. یعنی فراخوان اقدامات لازم را صادر نمود؛ با علم به این که تنها راه موفقیت، دستیابی انقلابیون و فعالین سراسر جهان به درکی عمیق از اهمیت برگزاری این کنفرانس جهت پیشبرد کارزار، و پر تلاش و از خود گذشته بودن آنهاست.

و چنین نیز شد. در برخی از فقیرترین کشورها، همچون نپال و بنگلادش، فعالین به جمع آوری پول برای اعزام هیئت به پرو پرداختند. در ایالات متحده برخی نمایندگان که آماده شرکت در کنفرانس بودند هنگامیکه از مشکلات عدیده مالی رفقایشان در کشورهای جهان سوم آگاه شدند، محل و بلیط هواپیمایشان را در اختیار آنها نهادند تا جنبش موجود در این کشورها بدون نماینده نماند. وقتی این احساس واقعی شکل گرفت که نماینده هر کشوری بنوعی خواست فعالین سراسر جهان را نمایندگی میکند، مرزها فرو ریخت.

با اینحال برخی نمایندگان هرگز نرسیدند: یکی در مرز ترکیه توقیف شد، و دیگری که «متین جان» نام داشت و وکیل جوان کرد که مدافع حقوق بشر بود توسط یك جوخه مرگ ترك ربوده شد و تحت شکنجه قرار گرفت. به همسرش گفته بودند او فقط زمانی آزاد میشود که رفتن به «کنفرانس گوسمان در اروپا» را تقبیح کند. جسد وی چند روز بعد پیدا شد. «متین جان» نقش مهمی در اشاعه کارزار به درون زندانهای ترکیه، و رساندن اخبار از جنبش در حال گسترش زندانیان در حمایت از رفیق گونزالو بگوش جهانیان ایفاء نمود. این جنایت بار دیگر نشانگر شناخت مرتجعین از خطر عمیقی است که مبارزه در دفاع از رهبر انقلابی مردم پرو برای نظم جهانی در بردارد.

اما علیرغم این موانع، روز بیست و هفتم ماه فوریه ۹۳، یکهزار نفر در سالن افندی شهر دویسبورگ آلمان حضور بهم رساندند. صدها نفر از مهاجرین ترك در آلمان بهمراه رفقای آلمانیشان و افراد بسیاری از ۳۰ کشور منجمله استرالیا، اتریش، بنگلادش، دانمارك، انگلستان، فرانسه، یونان، هائیتی، ایران، ایتالیا، کردستان، لوکزامبورگ، مکزیك، مارتینیك، مالزی، مراکش، نپال، هلند، پاکستان، پرو، فیلیپین، لهستان، آفریقای جنوبی، اسپانیا، سوئد، سوئیس، ترکیه، آمریکا و یوگسلاوی سابق در کنفرانس شرکت کردند.

آشفتگی آخرین لحظات در امر تدارکات را شور و شوق حضار برطرف کرد. بیش از بیست مترجم سراسر شب کار کردند. افراد تیم فنی که سیستم دست ساز سمعی را آماده میکردند برای تسهیل و انجام

کار این پیام ثابت را بین خود ابداع نمودند: «ساعت چند است؟ ۱۵-۰۹!» (این رقم، شماره زندانی دکتر گوسمان را تداعی میکرد.). برنامه های کنفرانس همزمان به پنج زبان ترجمه میشد: اسپانیائی، انگلیسی، ترکی، فارسی و آلمانی. در عین حال، نمایندگانی که از اقصی نقاط جهان آمده و در خانه کارگران ترك مقیم دویسبورگ مهمان بودند سعی میکردند بهر زبان که شده با میزبانان و نمایندگان دیگر کشورها حرف بزنند.

ترکیب شرکت کنندگان در کنفرانس حاکی از آن بود که کمیته اضطراری بین المللی، یك جبهه متحد وسیع است. انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست نقش مهمی در برگزاری موفقیت آمیز آن بازی کردند. یکی از انقلابیون چنین خاطر نشان کرد: «اگر مائوئیستها برای دفاع از یك رهبر خود سخت نکوشند، چگونه میتوانیم انتظار داشته باشیم سایر افراد برای این امر مبارزه کنند؟» افراد زیاد دیگری نیز در کنفرانس شرکت داشتند: وکلایی از آلمان و ایالات متحده، فعالین حقوق بشر، ناسیونالیستهای انقلابی از چندین کشور و بسیاری دیگر. ترکیب متنوع افرادی که برای این امر مهم گرد آمده واقعا تکان دهنده بود. ماری کاکس که وکیلی سیاهپوست در آمریکاست درباره این کنفرانس چنین اظهار داشت: من در مورد راه درخشان (در رسانه های گروهی از حزب کمونیست پرو با این نام یاد میشود ـ جهانی برای فتح) مطالب بیشتری آموختم؛ مثلا اینکه زنان نقشی بسیار مهم و مسلط در کسب پیروزی بازی میکنند... ما باید هر کاری که از دستمان بر می آید انجام دهیم تا ارتش (آمریکا ـ مترجم) را از پرو بیرون برانیم. ما بعنوان بردگان در آمریکا حق نداریم انقلابی که دهقانان پروئی به پیش میبرند را متوقف کنیم... مبارزه دهقانان در پرو مبارزه ماست. و مبارزه ما مبارزه آنهاست.»

جدلی حاد نیز در کنفرانس بوجود آمد که تا حدودی انتظارش میرفت. کنفرانس، طیفی از نیروهای متفاوت با برنامه های مغایر در مورد کارزار دفاع از صدر گونزالو و در مورد مبارزه انقلابی بطور عموم، گرد هم آورده بود. اما انتظار این بود که رفع اختلافات بر پایه درك از اهمیت کارزار انجام شود و بدین ترتیب برخوردها در چارچوب یك دورنمای صحیح صورت گیرد.

اهمیت کارزار در سخنرانی مسعود رحیمی، مسئول هماهنگی کمیته اضطراری بین المللی، تحت عنوان «چرا دکتر گوسمان مهمترین زندانی سیاسی در جهان امروز است» انعکاس یافت. پس از وی، کارلوس و دلیا لاتوره والدین همسر رفیق گونزالو، از اهمیت وی برای خلق پرو و مردم سراسر جهان صحبت نمودند. سخنگوی «جنبش خلقی پرو» نیز از رهبری صدر گونزالو در جنگ خلق و خط سیاسی مائوئیستی او دفاع کرد و گفت، خلق پرو از جان وی دفاع میکنند و پیروز خواهند شد. سخنرانیهای دیگری نیز آماده شده بود: سخنرانی لوئیس آرسه بورخا (سردبیر تبعیدی نشریه «ال دیاریو»، دیگر اعضای کمیته هماهنگی، نمایندگان بنگلادش و آمریکا، و نیز سخنرانی خوزه ماریا سیسون (صدر و بنیانگذار حزب کمونیست فیلیپین) که در آن به تجارب وی منجمله زندانی و شکنجه شدنش توسط رژیم آمریکائی مارکوس پرداخته شده بود.

در محل هیئت رئیسه کنفرانس، به احترام «متین جان» وکیل شهید کرد و بیاد رفیق سانموگاتاسان دبیر کل حزب کمونیست سیلان دو جایگاه خالی قرار داشت. رفیق سانموگاتاسان رهبری مائوئیست بود که در تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نقش داشت و آخرین اقدام عملیش ایفای نقش در تشکیل کمیته اضطراری بین المللی بود. یکروز بعد کمیته برنامه ریز با حضور نمایندگان بیش از دوازده کشور جلسه خود را برگزار نمود. جهت گیری پایه ای کمیته اضطراری بین المللی مورد تائید اکثریت رای دهندگان قرار گرفت. آنها کارکنان مرکزی کمیته هماهنگی در لندن بریاست مسعود رحیمی را انتخاب کردند. کمیته برنامه ریز چند قطعنامه در مورد اهداف کارزار، افشای رژیم فوجیموری، دعوت به گسترش کمیته اضطراری بین المللی در آمریکای لاتین، طرح خواست «بانکی گو هوم!»، افشای سازمان عفو بین الملل بخاطر حمایت عملیش از رژیم فوجیموری و تلاش برای وادار کردن این سازمان بدفاع از حقوق دکتر آبیمال گوسمان بر اساس منشور عفو بین الملل را بتصویب رساند.

کنفرانس در تحکیم کمیته اضطراری بین المللی و کمك به ارتقاء سطح تلاشهایش جهت پیشبرد هر چه موثرتر مبارزه برای دفاع از جان رفیق گونزالو موفق بود. این امر فقط ثمره دستاوردهای مشخص کنفرانس نبود بلکه تبادل عظیم تجارب و شناختی که در سراسر کنفرانس جریان داشت و حضار را از حس واقعی رفاقت انترناسیونالیستی لبریز نمود، نیز نقش مهمی ایفاء کرد.

هیئت نمایندگی چهارم

چند ماه پس از برگزاری کنفرانس، همزمان با انتقال رفیق گونزالو به زندان ویژه ای که برای وی ساخته شده بود، هیئت نمایندگی چهارم وارد لیما شد. این هیئت همانند هیئتهای قبلی بشدت مورد حمله مطبوعات لیما و مقامات دولتی قرار گرفت. اما خود این حملات عاملی شد برای اینکه پیام هیئت در سراسر پرو انتشار یابد و همگان بفهمند کارزاری در دفاع از جان صدر گونزالو براه افتاده که حامیان بیشماری در کشورهای گوناگون دارد. هیئت چهارم توانست با ساکنان زاغه ها ملاقات کند و خوشامد گرم آنها را پذیرا شود(به صفحه ۲۸ رجوع کنید.) اعزام هیئت ها نه فقط فشاری بر رژیم فوجیموری اعمال کرده، بلکه وسیله مهمی برای ایجاد همبستگی میان خلق پرو و مردم دیگر نقاط جهان بوده است: هر فرد پروئی که با اعضای هیئت ملاقات کند در صورت دستگیری میتواند متهم به «طرفداری از تروریسم» شود. اما می بینیم که آنها مرتبا قدم پیش گذاشته، به هیئتهای اعزامی خوشامد گفته و اخبار مبارزاتی را برای یکدیگر بازگو کرده اند.

بحث درونی کاب

در جریان هشت ماه کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو یك رشته سئوالات سیاسی مطرح شد. بعضی گرایشات بروز کرده که در صدد «گسترش» مبارزه کنونی از طریق تمرکز بر زندانیان سیاسی پرو و حتی بر زندانیان سیاسی جهان بجای تمرکز بروی صدر گونزالو است. گرایش دیگری که تاثیری مشابه داشته و به برداشتن تمرکز از روی صدر گونزالو و نبرد فوری برای دفاع از جانش می انجامد اینطور بیان میشود: فقط جنگ خلق میتواند او را آزاد کند. این موضع از کمیته اضطراری میخواهد که مرکز کار و پایه وحدتش را بر جنگ خلق استوار سازد. کنار گذاشتن سیاست تمرکز بر دفاع از جان صدر گونزالو، در تحلیل نهائی نه در خدمت دفاع از جان اوست، نه در خدمت دفاع از جنگ خلق و انقلاب پرو و یا انقلاب در سراسر جهان.

بدین خاطر که اینك در سطح جهانی، دفاع از جان صدر گونزالو، جبهه

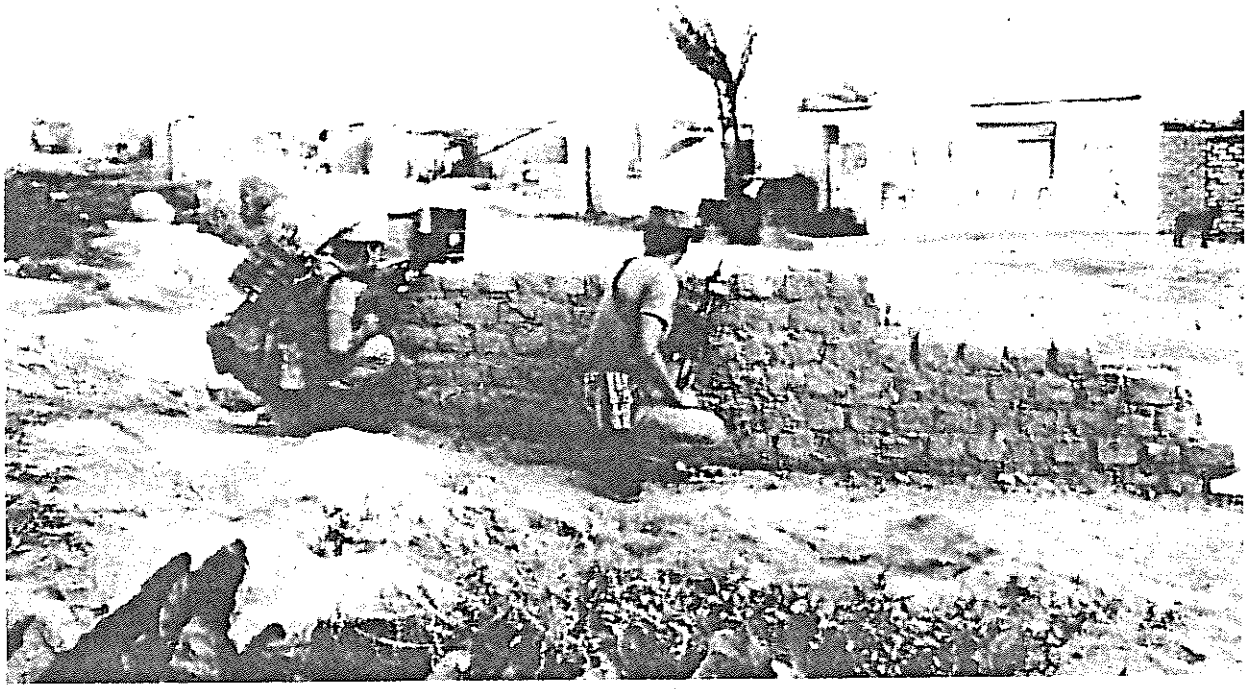

بالا: سربازان پرویی در زاغه های لیما. بر دیوار شعار زنده باد صدر گونزالو بچشم میخورد.

سمت راست و پایین: اهالی زاغه ها در اطراف لیما.

این عکسها توسط یکی از نمایندگان اعزامی کمیته اضطراری بین المللی گرفته شده است.

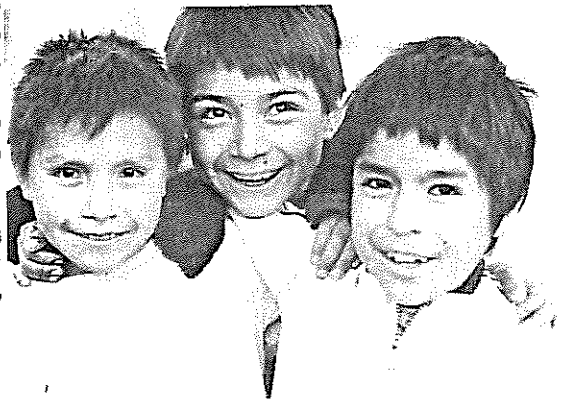



مرکزی دفاع از جنگ خلق در پرو است. به نحوه حملات امپریالیستها به صدر گونزالو نگاه کنید: «خطرناکترین مرد جهان»، «دشمن شماره یك جوامع» و غیره. نشانه های بسیاری حاکی بر دخالت یك یا چند بنگاه آمریکایی در دستگیری وی وجود دارد. سنای آمریکا متفقا دستگیری رفیق گونزالو را ستود و برخی اعضای کنگره خواهان اعدام وی شدند. آنان نومید از غلبه بر جنگ خلق، برای باصطلاح «بریدن سر حزب کمونیست پرو» دست به تلاشی بیسابقه زدند و این اقدام را مکمل جنگ ضد انقلابیشان قرار دادند.

آیا انقلابیون و مردم بهنگام مواجه با چنین حملاتی میتوانند از رهبرانشان دفاع نکنند؟ مائوئیستها، نه آنارشیستند و نه سوسیال دمکرات. آنها ارزش واقعی یك حزب پیشاهنگ راستین و رهبریش را میدانند. چه کسی بیش از رفیق گونزالو که حزب را در تدارك، آغاز و ادامه پیروزمندترین جنگ خلق انقلابی تحت خطی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی رهبری نموده، شایسته چنین دفاعیست؟ چنین رهبرانی مادرزاد رهبر نبوده اند. آنان در کوره دهها سال مبارزه انقلابی جهانی و در کشور خودشان آبدیده میشوند؛ آنان ثمره مبارزات میلیونها توده اند. بهمین خاطرست که ستمدیدگان، واقعا در چهار گوشه جهان، از کوهستان هیمالایا در نپال گرفته تا محلات فقیر و زاغه های نیویورك برای دفاع از او بپاخاسته اند. و بهمین خاطرست که مرتجعین و امپریالیستها حملات خود را بر وی متمرکز کرده اند.

بدین ترتیب دفاع از جان صدر گونزالو

اطلاعیه هایی خطاب به چهارمین هیئت نمایندگی کمیته اضطراری بین المللی توسط ساکنان زاغه های حاشیه لیما

هر چه را دیده اید باید برای جهانیان بازگو کنید!

به اعضای هیئت کمیته اضطراری بین المللی بخاطر حضورشان در این حلبی آباد خوش آمد می گوییم. امروز روز بسیار شادی آفرین و مهمی است. امروز روزی انقلابی است. حلبی آبادهای ما بهیچ ترتیب از کمکهای حکومت پرو برخوردار نیستند. مردم اینجا را با کار و جانفشانی خود ساخته اند. ما در اینجا تحت نظام «نهارخوری های عمومی» زندگی می کنیم.

پرو دستخوش بحرانی بسیار وخیم است که روز بروز بر وخامتش افزوده میشود. ما قادر به تحمل این بحران نیستیم. برای مقابله با این بحران و کل این اوضاع مردم باید به مقابله با سرکوب برخیزند. ما از شما که هیئت نمایندگی بسیار مهمی هستید میخواهیم که در اینمورد بنویسید. هرچه را دیده اید باید برای جهانیان بازگو کنید!

اوضاع تاریخی فوق العاده ای برقرار است. بیکاری مسلط است یا اگر هم کاری باشد دستمزدها بشدت پایین است. اما خلق فداکاری کرده و تصمیم دارد علیه قهری که بر او اعمال میشود بجنگد. ما به پیش می رویم و خلق این پیشروی را می پذیرد. خلق جان خود را بخاطر یك دگرگونی واقعی فدا خواهد کرد. خواست ما این است که انقلاب جهانی هرچه زودتر که امکان دارد پیروزشود.

امیدواریم که شما در آینده نیز بتوانید به اینجا بیایید. ما به شما خوش آمد خواهیم گفت. خلق مبارز ما از طریق این نبرد تاریخی منافع فرزندان نسل نوین را بهنگام خاتمه بخشیدن به استثمار فرد از فرد متحقق خواهند کرد. مبارزه آنها برای آینده این نسل است.

شاید کلمات من نارسا باشند اما ما میدانیم که شما با روحیه بزرگ انقلابی تان جان خود را بخطر انداخته و اینجا آمده اید. بسیار متشکرم

■ ■ ■

سلام! حکومت پرو می تواند رهبر ما صدر گونزالو را به سلول زیرزمینی بیافکند اما حزب کمونیست پرو از پای نیفتاده و جنگ خلق به پیروزی خواهد رسید. ما برای چنین هدفی می جنگیم و می دانیم که راه طولانی است اما تا کسب پیروزی نبرد خواهیم کرد.

بعلاوه ما میخواهیم از جان صدر گونزالو دفاع کنیم و میدانیم که حکومت پرو هیچ جزئی از حقوق بشر را بهیچ ترتیب رعایت نمی کند اما ما برای حقوق بشر خودمان می جنگیم.

این یك جنگ خلق است و ما می خواهیم دیکتاتوری فوجیموری را بروبیم. یك جنگ بسیار بد، جنگ با شدت کم علیه ما جریان دارد اما ما مغلوب نشده ایم بلکه همچنان ضربه می زنیم. ما مرتبا قوی می شویم زیرا بخوبی میدانیم که ما آخرین طبقه، طبقه تاریخ، هستیم و سازمان حزب ما عالیترین سطح سازمان است.

دستگیری صدر گونزالو فقط یك دوره کوتاه و موقتی است. بسیاری فکر می کنند که پیروزی با آنهاست و اوضاع بسیار وحشتناك است. اما ما تا به آخر خواهیم جنگید. ما طریق نوین زندگی در پرو را بنا می کنیم. ما در جنگ، جنگ خلق، پیروز میشویم.

زنده باد صدر گونزالو! از جان آبیمال گوسمان دفاع کنید!

■ ■ ■

نقطه تمرکز این کارزارست، زیرا او بعنوان نماینده آمال و انگیزه های میلیونها نفر در پرو و سراسر جهان بمیدان آمده، و بهمین دلیل آماج ویژه امپریالیستها و مرتجعین شده است. مادامیکه رشته جان وی در دست دشمنانش باقیست میلیونها نفر بدفاع از وی برمی خیزند. در کنفرانس موضوع چگونگی مبارزه برای رهایی صدر گونزالو طرح گردید. پدر همسر وی، کارلوس لاتوره، اظهار داشت نهایتا پیشروی جنگ خلق است که میتواند صدر گونزالو را آزاد نماید اما فقط در صورتی که ما امروز موفق شویم از جانش دفاع کنیم!

کمیته اضطراری بعلت تمرکز بر دفاع از صدر گونزالو توانسته وحدت با نیروهای وسیعی از طبقات میانی را شکل دهد. اینطور نیست که چنین وحدتی علیرغم آن تمرکز بوجود آمده باشد. بسیاری از این مردم اهمیت صدر گونزالو برای خلق پرو و مردم سراسر جهان را کاملا درك میکنند. دیگران نیز اذعان دارند که امپریالیستها با درنده خویی خاصی به صدر گونزالو برخورد میکنند و سعی دارند با استفاده از مورد وی معیارهای تازه ای را در نحوه رفتار با رهبران انقلابی تثبیت کنند. این نیروهای میانی میکوشند از طریق اتحاد با کمیته اضطراری در مقابل دسائس امپریالیستها مقاومت کنند. بسیاری از این افراد میگویند اگر چه با خط حزب کمونیست پرو مخالفتهایی دارند اما این مسئله را برسمیت میشناسند که میلیونها نفر کارگر و دهقان صدر گونزالو را رهبر خود میدانند. این افراد میگویند وقتی مرتجعینی همچون فوجیموری با وی چنین رفتاری دارند نمیتوان دست روی دست گذاشت.

در حال حاضر میلیونها نفر بدفاع از رفیق گونزالو برخاسته اند، در عین حال هنوز بسیاری هستند که نیاز به انقلاب مائوئیستی را درك نمیکنند و یا با آن توافق ندارند. اما این وضعیت نه فقط زمینه ای عالی برای کسب پیروزی در دفاع از جان وی بوجود می آورد بلکه برای نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست موقعیتی مساعد میسازد که بتوانند نقش مستقل خود را با تبلیغ خط انقلابی مجسم در صدر گونزالو ایفا نمایند. میتوان توده ها را رهبری کرد تا بفهمند چرا مرتجعین وی را آماج قرار داده اند و چگونه این خط مائوئیستی گونزالو است که خلق پرو را برانگیخته و منشاء جسارت و استواری وی در اسارت شده است. تاکنون بسیاری از مردم در جریان کارزار برای اولین بار با حقایق جنگ خلق در پرو آشنا گشته اند. کارزار، افراد بسیاری را با سیاستهای صدر گونزالو آشنا کرد و بدین ترتیب باعث پیشرفت آنها بلحاظ سیاسی شد. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست کلید کسب پیروزی در این

کارزارند. چه کسی برای دفاع از یک رهبری انقلابی سخت تر مبارزه میکند مگر آنان که با سیاستهای انقلابی آموزش دیده اند؟ بنابراین میتوان مشاهده کرد که میان چارچوب سیاسی فراگیر کمیته اضطراری و ایفای نقش مستقل نیروهای مائوئیست جهت تقویت کارزار و خدمت به وظایف همه جانبه انقلابی رابطه ای دیالکتیکی وجود دارد.

آینده کارزار

روند تکاملی کارزار نشان داده که در این نبرد مثل هر نبرد واقعی دیگر باید برای پیروزی جنگید. در خلال ماههای آغازین کارزار، وقتی کمیته هیئت های نمایندگی اول و دوم را برای اعتراض به رفتار وحشیانه فوجیموری با صدر گونزالو به لیما فرستاد، رژیم که سرمست از پیروزی بود، رفتاری تعرضی و تفرعن آمیز پیشه کرد. فوجیموری قول «پیروزی سریع» در جنگ جاری با حزب کمونیست پرو را میداد. اما خیلی زود لحنشان تغییر یافت. نخستین زخم را صدر گونزالو در اسارت بهنگام مواجهه با خبرنگاران به آنها زد و ورق را برگرداند. سپس جنگ خلق که نشانی از تلاشی نداشت، بازسازی شد تا ضرباتی قدرتمند بر دشمن وارد آورد. این مسئله بار دیگر کیفیت رهبری صدر گونزالو را بنمایش گذاشت و مبین این بود که او رفقایش را خوب آموزش داده است. سخنگوی «جنبش خلقی پرو» این نکات را در کنفرانس مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و گفت که پرو «گرفتار عمیقترین بحران تاریخ خویش است... همه احزاب ارتجاعی سیاسی منجمله احزاب رویزیونیستی در بحرانی عمیق فرو رفته اند، اسیر پراکندگیند و از جانب توده ها طرد شده اند.»

تا ماه آوریل ۹۳ که چهارمین هیئت به پرو اعزام شد، رژیم فوجیموری در عین حال که آشکارا بلرزه افتاده بود به سیاست سرکوب وحشیانه حزب کمونیست پرو و رهبرانش ادامه میداد. هنگامیکه رژیم میخواست رفیق گونزالو را به زندان جدیدی در پایگاه نیروی دریایی کالائو منتقل کند بار دیگر خبرنگاران موفق به دیدار وی شدند اما این بار رژیم دیگر دچار خیالات خام نبود ! هیئت نمایندگی چهارم برخلاف هیئت نمایندگی دوم دستگیر نشد و توانست با اشخاص سرشناس در لیما ملاقات کند. مطبوعات لیما اگر چه کماکان خصمانه برخورد میکردند اما ضرورت ارائه اولین گزارشات درباره وسعت حمایت بین المللی از کارزار کمیته اضطراری، منجمله طیف وسیع امضاء کنندگان فراخوان کتاب را احساس نمودند.

اما علیرغم دستاوردهای مهم کارزار، دلیلی ندارد که هشیاری خود را از کف بدهیم. فوجیموری، آن سلول زیرزمینی که رفیق گونزالو را بدان منتقل کرده اند، «آرامگاه» وی خوانده است. سخنگویان دولت و رسانه های خبری نیز جار زده اند: «دیگر کسی او را نخواهد دید!»

ضروریست مبارزه ای پیروزمند جهت تغییر فوری شرایط حبس رفیق گونزالو به پیش برده شود؛ بگونه ای که او از حق ملاقات پزشکان و وکلای پروئی و خارجی برخوردار شود، نامه دریافت کند، وسائل تحریر و مطالعه در اختیارش قرار گیرد و همچنین امنیت جانیش تضمین شود. هر چند با وجود همه اینها، کماکان جان وی توسط دشمنان سنگدلش تهدید میشود.

رژیم دیکتاتوری طرحهای وحشیانه ای را برای برقراری مجدد مجازات اعدام از سر گرفته است. بعبارت دیگر زندانیان سیاسی دستگیر شده را بمحض تصویب این قانون میتوان بقتل رساند. یکی از جوانب این «قانون»، مسئول قلمداد کردن یا در واقع گروگان گرفتن رهبران برای فعالیت پیروانشان است. رژیم بدینوسیله میتواند عطف بماسبق کند و مجازات مرگ را در مورد صدر گونزالو و دیگران به اجراء گذارد.

بعلاوه آمریکا ظاهرا در حال مانور دادن است تا در مقابله با جنگ خلق بلحاظ سیاسی در موقعیت بهتری قرار بگیرد. توریچلی سناتور آمریکایی که نقش مسئول امور پرو را در کنگره بازی میکند اخیرا نمایشی بزرگ در تقبیح جوخه های مرگ آمریکای لاتین براه انداخت. میگویند امروز که آمریکا موفق به پاک کردن چهره خود شده، باید برای مداخلات جدید خود در این دوره «مشروعیت» دست و پا کند.

این امر اهمیت وحدت بدست آمده در کنفرانس کمیته اضطراری بین المللی و نقشه «گسترده تر، عمیقتر و رزمنده تر کردن» کارزار را بهتر نشان میدهد. این وظایف با هم مرتبطند. کارزار باید هرچه عمیقتر در میان توده های ستمدیده ریشه بدواند و آنان را برای مبارزه ای رزمنده تر برانگیزد. اقدامات زیر حائز اهمیت بسیار است: جذب اقشار هر چه وسیعتر به کارزار، جلب مداوم پشتیبانی افراد سرشناس از کشورهای مختلف برای فراخوان کمیته اضطراری، علاقمند کردن افراد مختلف جهت سفر به پرو بعنوان عضو هیئت که این خود به تحکیم موقعیت هیئت ها می انجامد تا بتوانند توجه جهانیان را به رفتار رژیم فوجیموری با صدر گونزالو و دیگر زندانیان سیاسی معطوف دارند.

در عین حال که اساس و قلب کارزار را شرکت و مبارزه اقشار وسیع توده های خلق تشکیل میدهد، مشارکت دیگر نیروهای مترقی نیز برای توسعه مبارزه ای که بتواند ضربات قدرتمندی بر رژیم فوجیموری و اربابان امپریالیستش وارد آورد، حائز اهمیت بسیار است. هرگونه تلاش برای جدا نمودن این دو جنبه کارزار از یکدیگر، یعنی کوشش برای در مقابل هم قرار دادن نقش انقلابی توده ها و فعالیت نمایندگان اقشار و طبقات دیگر، ضربه ای بزرگ به کارزار محسوب میشود. مائوتسه دون خاطر نشان میکند که «سیاست جبهه متحد، سیاستی طبقاتی است»؛ پرولتاریا بدون درگیر شدن در پروسه وحدت و مبارزه با نیروهای مختلف طبقاتی دیگر نمیتواند نبردهای بزرگ یا سازماندهی یک انقلاب را به انجام رساند. برای اینکار لازمست به طبیعت چنین نیروهایی بخوبی آگاه شویم؛ در استراتژی، استوار و در تاکتیک، منعطف باشیم؛ بر توده های تحتانی بمنزله نیروی عمده متکی شویم؛ و دشمن عمده را بوضوح نشانه رویم.

در دراز مدت گسترش کارزار بدون رزمنده تر و عمیقتر کردن آن ناممکن است. از همان ابتدا، حمایت کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی شالوده این کارزار بوده است.

نشریه مخفی هوادار حزب کمونیست پرو که «ال دیاریو» نام دارد بتاریخ ژوئن ۹۳، در عنوان اصلی و سرمقاله خود، خواست پرولتاریای بین المللی مبنی بر دفاع از جان صدر گونزالو را ستود و خبر ورود چهارمین هیئت نمایندگی به لیما را منتشر کرد. این هیئت موفق شده بود اخبار گوناگون منجمله فراخوان برگزاری روزهای عملیاتی ۱۴ و ۱۵ ماه مه را در پرو منتشر کند. عملیات هماهنگ ۱۴ و ۱۵ ماه مه در سراسر جهان بار دیگر باعث گسترش روحیه قدرتمند انترناسیونالیستی شد و رژیم پرو و اربابانش یعنی بورژوازی امپریالیستی را مجبور کرد تا از نیویورک گرفته تا مکزیک، از لیما گرفته تا اروپا و آسیا، بحالت آماده باش درآیند. (رجوع کنید به صفحه ۳۱) بخشی از طرح های کمیته اضطراری در ارتباط نزدیک با وکلای



شرکت توده های نپالی
در میتینگی بخاطر دفاع
از جان صدر گونزالو



جوانانی از کشور ترکیه
درحال تظاهرات در شهر
برلین

پرویی، اقداماتی جهت ارائه دعوی قضائی صدر گونزالو به مراجع حقوقی بین المللی را شامل میشد. رفتار رژیم فوجیموری با رفیق گونزالو منجمله باصطلاح محاکمه وی، معاهدات مهم بین المللی امضاء شده توسط پرو را زیر پا میگذارد. اما رژیم هنوز با کمك امپریالیسم آمریکا سعی دارد در صحنه بین المللی کارنامه ای پاك از خود ارائه دهد. چنین اقداماتی با هدف عطف توجه بین المللی به تضاد آشکار میان ادعاها و عملکرد رژیم، از طریق شهادت خلق منجمله زندانیان سیاسی پرو در مورد این پرونده مشهور صورت میگیرد.

موفقیتهای بدست آمده در جریان دفاع از جان صدر گونزالو تاکنون باعث تقویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شده، اما موقعیت فوق العاده صدر گونزالو نیازمند ارتقاء سطح مبارزه است. این مسئله محتاج توجه و کوشش انقلابیون و فعالین در سراسر جهان است، تا در عین حفاظت از جان رفیق گونزالو در اسارت، زمینه آزادی این رفیق ارزشمند در آینده ای نه چندان دور از سیاهچالهای رژیم فراهم شود و او بتواند به ایفای نقش انقلابیش در مبارزه انقلابی پرو و در جنبش بین المللی کمونیستی بپردازد.

متن سخنرانی ها و قطعنامه ها را میتوانید بقیمت ۳ دلار یا ۲ پاوند از طریق نشانی زیر تهیه کنید:

IEC: BCM IEC, 27 OLD GLOUCESTER ST. WC1N 3XX, LONDON, U.K.

... در لیما، موفقیت اعتصاب مسلحانه ۷۲ ساعته در پایتخت و استان های کلیدی (آیاکوچو، خونین، کوسکو، آنکاش، هوانوکو، پیورا، تومبس، کایامارکا، لامبایاکه، لالیبرتاد، آره کیپا، ایکا، موکه گوا و تاکنا) آشکار بود. هزاران رسته کوچك ارتش چریکی خلق ٤ شکل اصلی مبارزه یعنی خرابکاری، اعدام، عملیات نظامی و نبرد چریکی را به پیش بردند. همه اینها نشانگر پیشرفت جنگ خلق در مرحله در حال گسترش تعادل استراتژیك بود.

یکبار دیگر ضدانقلابیون علیرغم بسیج بیش از ۱۰ هزار آدمکش، تنها برای «حفاظت» از منطقه لیما و حومه، طعم شکست را چشیدند.....

سحرگاه ۱٤ ماه مه، رزمندگان ارتش چریکی خلق هزاران شعار مربوط به

گزیده ای از نشریه ال دیاریو چاپ پرو «مه = ژوئن ۱۹۹۲»

اعتصاب ۷۲ ساعته تحت رهبری حزب کمونیست پرو بر دیوارها نوشتند. در حالی که سایر رزمندگان اعلامیه های اعتصاب را در میادین شلوغ و بازارها پخش میکردند، مطبوعات ارتجاعی مثل همیشه کوشیدند شورش مائوئیستی را منکر شوند.

روز یکشنبه ۱۵ ماه مه در ساعت یك و نیم صبح، بعد از یکرشته عملیات طولانی این کارزار، یك رسته مائوئیست ها با اتومبیلی که حامل ۵۰۰ کیلو مواد منفجره بود به بیمارستان ارتش کشتارگر حمله برد. انفجار آسیب بسیار ببار آورد.

... حملات خرابکاری مضاعف علیه شرکت های حمل و نقلی که نقش اعتصاب شکن را در گذشته و حال بازی کرده اند با عملیات مسلحانه در ٤ محله اصلی گرداگرد لیما همراه شد. این عملیات توده ای در شهرك های «سال جدید» (کوماس)، «لادراس دوچیون» (پل پیدرا)، «هوایکان» (کانتوگرانده) و نقاط دیگر انجام شد. در این شهرك ها، صدها رزمنده با پرچم های سرخ راهپیمائی کرده و اعتصاب را اعلام داشتند. آنها شهرك ها را با پرچم پرولتاریا آذین بستند...

... مدارس تعطیل و بانك ها و دکان ها بسته شد. ادارات دولتی در بخش ها نیز به اعتصاب پیوستند.

روزهای عملیاتی بین المللی در سراسر جهان فوجیموری و شرکاء را آزار میدهد

روزهای عملیاتی بین المللی در ۱٤ و ۱۵ ماه مه در سراسر جهان که توسط کمیته اضطراری بین المللی فراخوانده شده بود همراه با اعتصاب مسلحانه موفق ۱۷ مه در پرو تا کارزار شعارنویسی بر دیوارهای زاغه های اطراف لیما هشداری بود به امپریالیستها و مرتجعین که با یك فریاد میخکوب کننده انترناسیونالیستی اعلام شد: «از جان آبیمال گوسمان دفاع کنید! خاتمه حبس انفرادی! قطع شکنجه و قتل زندانیان سیاسی! قطع دستگیری و حبس وکلای زندانیان سیاسی! رژیم آمریکائی فوجیموری را محکوم کنید! یانکی گو هوم!» در اینجا نمونه هائی از عملیات بین المللی را نقل می کنیم:

۷۰۰ نفر که برخیشان لباس راه راه ویژه زندان با شماره ۱۵۰۹ پوشیده بودند در خیابان های **مکزیکوسیتی** راهپیمائی کرده و پرچم آمریکا در مقابل سفارتخانه یانکی آتش زدند. در آنجا سخنرانی هائی در محکومیت نقش کلینتون انجام گرفت. در **نپال**، نیروهای پلیس زنجیر ساختند و کوشیدند از سفارت آمریکا در برابر راهپیمائی ۱۰۰۰ نفر در کاتماندو محافظت کنند. در **بنگلادش** نیز تظاهرکنندگان پرچم آمریکا را به آتش کشیدند و به ۱۰۰ نفر از توده ها که متعلق به ۷۵ اقلیت ملی از منطقه «چیتا گونگ هیل» بودند فیلم ویدیوئی مشهور «راه درخشانی ها» را نشان دادند. در **استرالیا**، **آمریکا**، آمریکای لاتین و در سراسر اروپا (**سوئیس**، **انگلستان**، **اسپانیا**، **هند**، **سوئد**، **آلمان**، **دانمارك**، **نروژ** و **ایتالیا**) نیز عملیاتی انجام شد. در شاهراه ها و خیابان های گرداگرد **لندن** پرچم های بزرگی آویزان شد. یکی از آنها در نزدیکی مقر بین المللی سازمان «عفو بین الملل» قرار داشت که برای چند هفته باقی بود. در آنجا تظاهرکنندگان از «عفو بین الملل» خواستند که حرفهایش را به مرحله عمل درآورد. در سراسر **ایتالیا** از تورینو گرفته تا پالرمو، مبلغان با پرچم و اعلامیه حاضر بودند. در شهر تارانتو ۱۰۰ کارگر فلزکار به سخنرانی کمیته گوش دادند. زندانیان سیاسی از زندان ویژه کارینولا پیامی بمناسبت کارزار فرستادند. تظاهراتی در چند شهر آلمان ـ هامبورگ، فرانکفورت، کلن، دویسبورگ و برلین ـ انجام شد. کنسولگری پرو در برمن اشغال شد. بیش از ۱۰۰ نفر در یك تظاهرات رزمنده در مرکز استکهلم (سوئد) شرکت کردند. آکسیونی نیز در مالمو انجام شد. در **سوئیس** کارزار جمع آوری کمك مالی انجام شد و پرچم های بزرگی با تصویر آبیمال گوسمان در میادین شلوغ بازل و زوریخ آویزان گشت. بالن های بزرگ تصویر صدر گونزالو را به فراز خیابان برده بود و موسیقی انقلابی بگوش میرسید. یك نقاشی دیواری عظیم که ۸ ساعت کار برد و تهیه داربستی ویژه را طلب کرد در دیوار بزرگ روبروی دروازه اصلی دانشگاه ملی **کلمبیا** کشیده شد و بحث عظیمی را دامن زد. هواداران کمیته طی یك عملیات دیگر، یکی از ایستگاه های رادیوئی را اشغال کرده و در آنجا به شعار دادن و توزیع اعلامیه پرداختند. آنها وسائل پخش ویدئو و دستگاه تولید برق را با خود از کوه ها و رودها گذرانده و توانستند فیلم «راه درخشانی ها» را برای دهقانان مناطق گوناگون روستائی بنمایش درآورند. دهقانان بشور آمده و دلبستگی نسبت به صدر گونزالو و خواهران و برادران پروئی شان را ابراز داشتند. در آمریکا، تئاتر خیابانی در مورد سخنرانی صدر گونزالو در اسارت در ۸ شهر مختلف اجرا شد. یك اجرا در مقابل دفتر پرو در سازمان ملل (نیویورك) انجام شد. در لس آنجلس، جوانان با پرچم، نشان ۱۵۰۹ و مجسمه یك دایناسور با رنگهای پرچم آمریکا که در حال تُف کردن عروسك کوچك فوجیموری بود در مقابل «بنیاد تحقیقاتی رند» ظاهر شدند. این بنیادی است که برای حکومت مطالعاتی در زمینه عملیات ضدچریکی انجام میدهد. در ورودی بنیاد رند توسط تظاهرکنندگان بستهٔ شد و تئاتر خیابانی درست در همان محل اجرا گشت. شعب کمیته اضطراری بین المللی در چندین منطقه برای چاپ آگهی مربوط به روزهای عملیاتی بین المللی به جمع آوری امضاء و کمك مالی پرداختند. شایان ذکر است که مرتجعین و پلیس و مطبوعات آنها عکس العمل همترازی به اظهاریه های قدرتمندی که در سراسر جهان صادر میشد نشان دادند. مثلا در کپنهاگ (**دانمارك**)، مقامات سفارت پرو با پرتاب «بمب صوتی» در برابر تظاهرات موفق کمیته در آن شهر کوشید مردم را مرعوب کند. در مادرید (**اسپانیا**)، اخلالگرانی که توسط سفارت پرو سازماندهی شده بودند در گردهم آئی یکی از وکلای عضو هیئت چهارم آشوب بپا کردند. مطبوعات لیما بدروغ گزارش دادند که این گردهم آئی برگزار نشد. اما این دروغ ها این نفع را هم داشت که اخبار برگزاری روزهای عملیات بین المللی بهر ترتیب به گوش خلق پرو رسید.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره مرگ رفیق سانموگاتاسان

۱۵ فوریه ۱۹۹۳

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با اندوهی عظیم از مرگ رفیق ن. سانموگاتاسان باخبر گشت. او که دبیر کل حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) بود، روز هشتم فوریه ۱۹۹۳ بعلت کهولت در سن ۷۳ سالگی درگذشت.

رفیق سانموگاتاسان زندگی خود را وقف هدف تحقق کمونیسم کرده بود. او در سریلانکا شخصیتی بسیار سرشناس و محترم بود که بخشهای وسیعی از کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و ترقیخواهان دوستش داشتند. زندگی وی با تاریخچه جنبش انقلابی در سریلانکا و جنبش بین المللی کمونیستی در هم آمیخته بود. همانگونه که خود میگفت: «از سال ۱۹۳۹ کمونیست شدم و هرگز از این راه باز نگشتم.»

رفیق سانموگاتاسان برای ایجاد یك حزب کمونیست واقعی در کشور مستعمره ای که بعدا سیلان نامیده شد، نبرد کرد. او علیه تروتسکیستها که بر جنبش چپ آن کشور مسلط بودند مبارزه نمود. او مدافع استوار دستاوردهای پرولتاریا تحت رهبری ژوزف استالین در اتحاد شوروی بود.

رفیق سانموگاتاسان یکی از نخستین رهبران کمونیست بود که در مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم خروشچفی در کنار مائوتسه دون و حزب کمونیست چین قرار گرفت. رفیق سانموگاتاسان از نیاز به قهر انقلابی توده ها و از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کرد.

رفیق سانموگاتاسان مدافع استوار انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بود. او بر پایه بحثهائی که با مائوتسه دون و سایر رهبران انقلابی حزب کمونیست چین داشت جزوه ای تحت عنوان «درفش سرخ و درخشان اندیشه مائوتسه دون را به اهتزاز درآورید» تهیه نمود. این جزوه وسیعا در سراسر جهان توزیع شد و به اشاعه و معرفی برخی آموزشهای مهم مائوتسه دون در سطح توده ای یاری رساند.

رفیق سانموگاتاسان در سال ۱۹۷۱ دستگیر شد و یکسال در زندان رژیم ارتجاعی سریلانکا بسر برد.

رفیق سانموگاتاسان در سال ۱۹۷۶ و متعاقب کودتائی که بعد از مرگ مائو در چین بوقوع پیوست، جزء نخستین کسانی بود که به ضدیت با حکام جدید رویزیونیست آن کشور برخاست. زمانی که انور خوجه به اندیشه مائوتسه دون حمله برد و بسیاری در مقابل این حمله از خود تزلزل نشان دادند، رفیق سانموگاتاسان استوارانه ایستادگی کرد.

رفیق سانموگاتاسان در اولین و دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انجامید، شرکت جست. او با مبارزه شدید بر سر مواضعی که با قاطعیت از آنها دفاع می کرد و نیز با تلاش برای وحدت با سایرین، نقش مهمی در این پروسه ایفاء نمود.

رفیق سانموگاتاسان یکی از معدود حلقه های رابط در قید حیات، میان انقلابیونی بود که تحت تاثیر انقلاب فرهنگی در چین به صحنه آمدند و کسانیکه محصول نبردهای عظیم قبل از آن بودند. پختگی و سرسختی وی ترکیب مهمی در ساختن و پرداختن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. او تشکیل این جنبش را بعنوان «سرفصل نوینی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی» می ستود.

رفیق سانموگاتاسان مخالف سرسخت جنگ حکومت سریلانکا علیه خلق تامیل در مناطق شمالی و شرقی کشور بود.

رفیق سانموگاتاسان در سال ۱۹۹۱ شخصا کنفرانس مهم حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) را فراخواند و رهبری کرد. بدین ترتیب رفیق سانموگاتاسان حتی زمانیکه سلامتیش تحلیل می رفت امر پرولتاریا و انقلاب را فراتر از منافع شخصی قرار داد و نقشی فعال در ارتقاء نسل نوینی از رهبران و تضمین آینده حزب ایفاء کرد.



دهه ۱۹۶۰ : خوشامد گوئی مائو به ن . سانموگاتاسان در میدان «تین آن من»

رفیق سانموگاتاسان مشتیبان پرشور جنگ خلق در پرو بود. آخرین حضور علنی وی، سخنرانی در نخستین کنفرانس مطبوعاتی کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان در لندن بود. رفیق سانموگاتاسان یکی از بنیان گذاران این کمیته محسوب می شد.

او در سراسر دوران طولانی خدمات انقلابیش به پرولتاریا و خلق هرگز اطمینان خود به پیروزی نهائی امر کمونیسم را از دست نداد. هر چند مسائل اساسی انقلاب سریلانکا در دوران حیات وی حل نشد اما رفیق سانموگاتاسان مصالحی حیاتی برای کمونیستها، پرولتاریا و خلق سریلانکا بجای گذاشته تا در مسیر رهائی از آن استفاده کنند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدردی عمیق خود را با حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) و خانواده و دوستان رفیق ن. سانموگاتاسان اعلام می دارد. اطمینان داریم که حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) خاطره وی را با پیشبرد عملی امری که رفیق سانموگاتاسان خود را وقف آن کرده بود بزرگ خواهد داشت.

پرچم
درخشان و سرخ
اندیشه مائو تسه دون

نوشته ن. سانمو گاتاسان، دبیر کل حزب کمونیست سیلان

«پرچم سرخ و درخشان اندیشه مائوتسه دون در ژوئن ۱۹۶۹ منتشر شد. حزب کمونیست چین آن را تبلیغ کرد و به پخش گسترده تر آن کمك نمود. گزیده زیر از فصل چهارم نوشته است که تکاملات مائو در زمینه درك صحیح دیالکتیك کانون توجه آن است.» جهانی برای فتح

خدمت رفیق مائو به
تکامل مارکسیسم - لنینیسم

بیائید تا به مهمترین مقاله فلسفی رفیق مائوتسه دون یعنی «درباره تضاد» رجوع کنیم و آنرا بدقت مورد مطالعه قرار دهیم. این اثر ۳۰ سال پیش نگاشته شده است. رفیق مائوتسه دون در این مقاله واقعاً دیالکتیك مارکسیست - لنینیستی را بطور خلاق به نمایش گذاشته است.

به اولین جمله این مقاله رجوع کنیم: «قانون تضاد در پدیده ها بمعنی قانون وحدت اضداد، قانون پایه ای دیالکتیك ماتریالیستی است.» این اظهاریه ای بس عمیق است. این جمله بسیار کوتاه است اما برای توضیح آن باید یك روز وقت صرف کرد.

توضیح ساده این قانون چنین است: حرکت، ذاتی تمامی اشکال ماده بوده و این حرکت که بمعنی تکامل است نتیجه ای از تکامل و تقابل تضادهائی است که همواره موجودند. بعلاوه، میان جوانب مختلف هر تضاد هم همگونی موجود است هم مبارزه. و هر شیء یا پدیده در جریان پروسه تضادهای تکامل یابنده به ضد خود تبدیل میشود. بنابراین رفیق مائو در یك جمله قانون اساسی دیالکتیك ماتریالیستی را توضیح میدهد.

انگلس یکی از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در اثر مشهورش «آنتی دورینگ» تبیین سیستماتیکی از دیالکتیك ماتریالیستی بدست میدهد. این اثری بسیار مهم است زیرا ردّیه ای است بر انواع سفسطه هائی که پیگیرانه توسط دورینگ اشاعه داده میشد. مهمترین اشتباه دورینگ این بود که قانون تضاد را نفی میکرد. او معتقد بود که تضادها ساختگی هستند. انگلس انتقادی همه جانبه از دورینگ بعمل آورد و تئوری های غلط وی را رد کرد. او اثبات نمود که قانون تضاد، یك قانون عینی امور است. او اظهار داشت که حرکت، تضاد است یعنی امور بعلت تضادهای ذاتی حرکت می کنند و تکامل می یابند؛ و اینکه منظور ما از قانون تضاد، قانون وحدت اضداد است.

رفیق مائوتسه دون در دومین جمله از مقاله خود، اظهاریه لنین را نقل می کند که «مفهوم اصلی دیالکتیك، مطالعه تضاد در جوهر اشیاء است.» بنابراین برای ما اهمیت بسیار دارد که قانون تضادها را بفهمیم. یعنی اینکه قانون وحدت اضداد، پایه ای ترین قانون دیالکتیك ماتریالیستی است.

هگل فیلسوف، در کتاب خود «علم منطق» اظهار داشته بود که دیالکتیك سه قانون پایه ای دارد. ۱) قانون تبدیل متقابل کمیّت و کیفیت؛ ۲) قانون وحدت اضداد؛ ۳) قانون نفی در نفی.

این سه قانون پایه ای دیالکتیك بود که توسط هگل مطرح گشته بود. مارکس و انگلس این سه قانون پایه ای هگل را برسمیت شناخته و مورد تاکید قرار دادند اما ترتیب آنها را برعکس کردند.

هگل این ۳ قانون را نه بعنوان قانون دیالکتیك عینی بلکه بمنزله دیالکتیك ذهنی طرح کرده بود. بدین معنا که او به اینها بعنوان قانون ذاتی امور عینی نگاه نکرده بلکه فقط بمنزله قانون حاکم بر تفکر بشر یعنی منطق تفکر بشر به آنها می نگریست. بعبارت دیگر، هگل از یك دیدگاه ایده

- آلیستی، دیالکتیك را تفسیر میکرد.

اما از نظر مارکس و انگلس، قانون تضاد، قانون وحدت اضداد، قانون ذاتی امور عینی بوده، و بنابراین شناخت بشر از تضاد فقط بازتابی از قانون عینی در تفکر بشر است. بنابراین مارکس و انگلس هگل را مسخره کرده و خاطرنشان کردند که او حقیقت را واژگون کرده است.

مارکس و انگلس این موضع را عوض کرده و خاطرنشان کردند که قوانین دیالکتیك، ذاتی امور عینی است. این نکته را انگلس در «آنتی دورینگ» و «دیالکتیك طبیعت» روشن نمود.

در زمان لنین تحول جدیدی صورت گرفت. این سوال طرح شد که کدامیك از سه قانون دیالکتیك، اساسی تر است. رفیق مائوتسه دون در سومین جمله اثر خود به مقاله «درباره مسئله دیالکتیك» از لنین رجوع میکند و خاطرنشان میسازد که «لنین غالباً از این قانون (قانون تضاد) بعنوان جوهر دیالکتیك یا هسته دیالکتیك نام میبرد.»

هرچند لنین این قانون را بعنوان هسته دیالکتیك مشخص کرد اما زنده نماند تا رابطه بین این هسته و دو قانون دیگر دیالکتیك را روشن کند.

بعدها، وقتی محافل فلسفی اتحاد شوروی به این امور پرداختند، همین ۳ قانون را خاطرنشان کردند ولی ترتیب آن را عوض کردند: ۱) قانون وحدت اضداد؛ ۲) قانون نفی در نفی؛ ۳) قانون تغییرات کمی و کیفی.

اتحاد شوروی سالیان سال از این فرمولبندی استفاده کرد.

استالین در سال ۱۹۳۸، در تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویك)، ٤ جنبه روشن دیالکتیکی را بدین ترتیب ارائه داد: ۱) همه پدیده ها ارتباط و وابستگی متقابل دارند؛ ۲) همه امور در پروسه حرکت و جنبش و تکامل قرار دارند؛ ۳) تغییرات کمی به تغییرات کیفی می انجامد؛ و ٤) همه چیز برپایه مبارزه اضداد تکامل می یابد.

بنابراین، به گفته استالین قانون وحدت و مبارزه اضداد بجای نخستین قانون دیالکتیك، آخرین آنهاست. وقتی محافل فلسفی شوروی به سه قانون دیالکتیك می پرداختند یا وقتی استالین درباره ٤ جنبه روش دیالکتیك مینوشت، بجای آنکه به قانون تضاد، وحدت اضداد، بعنوان قانون پایه ای دیالکتیك ماتریالیستی برخورد کنند، آن را همپای سایر تضادها می گذاشتند.

رفیق مائوتسه دون بطور سیستماتیك قوانین دیالکتیك مارکسیستی - لنینیستی را مورد مطالعه قرار داده و تزهای لنین در اثر «درباره مسائل دیالکتیك» را تکامل داده است. رفیق مائوتسه دون نافی قانون مربوط به تغییرات کمی و کیفی یا قانون نفی نمی شود. انگلس در آنتی دورینگ به این امور پرداخته بود. اما چیزی که رفیق مائوتسه دون بروشنی خاطرنشان میکند اینست که از این قوانین، قانون تضاد، قانون وحدت اضداد، اساسی ترین است. بدین ترتیب او مسئله را بطریقی یگانه گرا (مونیستی) مطرح میکند. او همپایه قرار دادن این ۳ تضاد را رد کرده است.

برای مثال، استالین میگوید که دومین جنبه روش دیالکتیکی، قانون حرکت یا تکامل است. حرکت یا تکامل، ذاتی تضاد است و این نکته را انگلس در «آنتی دورینگ» بدین شکل خاطرنشان نموده که «حرکت، خود یك تضاد است.» اگر ما درك کنیم که قانون تضاد یعنی قانون وحدت اضداد، پایه ای ترین قانون دیالکتیك است، آنوقت میتوانیم بفهمیم که تمامی تضادهای دیگر دیالکتیك از همین قانون پایه ای سرچشمه گرفته اند.

بنابراین، روشن است که رفیق مائوتسه دون با قرار دادن قانون تضاد، قانون وحدت اضداد، در مقام اول، فلسفه و دیالکتیك مارکسیستی - لنینیستی را خلاقانه تکامل داده است.

هرچند مقاله «درباره تضاد» مائوتسه دون مهمترین خدمت وی در زمینه فلسفه مارکسیستی است، اما او در چند زمینه دیگر نیز فلسفه مارکسیستی را تکامل داده است.

اثر مهم فلسفی دیگر رفیق مائو، مقاله «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق» است. او در این اثر به مسئله چگونگی حل تضادهای بین ما و دشمن میپردازد. بعلاوه او مسئله تبدیل تضادهائی که طبیعت متفاوت دارند به یکدیگر را مورد بررسی قرار میدهد. او از قانون تضاد برای توضیح چگونگی برخورد به مبارزه میان دیدگاه ها و نظرات مختلف درون حزب استفاده میکند.

رفیق مائوتسه دون قبلا در مقاله «درباره تضاد» هم خاطرنشان کرده بود که «تقابل و مبارزه بین نظرات گوناگون پیوسته در حزب جریان دارد؛ این بازتابی از تضاد میان طبقات و تضاد بین کهنه و نو در جامعه، درون حزب است. اگر در حزب تضاد وجود داشته باشد اما مبارزات ایدئولوژیك برای حل آنها جریان نیابد، آنوقت حیات حزب به پایان می رسد.» این نخستین بار بود که رفیق مائوتسه دون از قانون تضاد، قانون وحدت اضداد، برای تشریح مسئله تقابل و مبارزه نظرات گوناگون درون حزب استفاده کرد. این تکامل خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم است.

قبلا در تاریخ حزب کمونیست چین و در مورد برخی رفقا در سایر احزاب نیز دیدگاه های نادرست بر سر نحوه برخورد به تقابل و مبارزه نظرات متضاد در درون حزب کمونیست بروز کرده بود. برخی رفقا مطرح میکردند که قانون تضاد به پدیده های خارج از حزب مربوط میشود. وقتی این رفقا با نظرات متضاد در درون حزب مواجه می شدند، قادر نبودند از روش دیالکتیکی استفاده کنند و بجای آن برخوردی متافیزیکی اتخاذ میکردند. بعبارت دیگر، آنها از فهم عام بودن تضادها و موجودیت آنها درون حزب بمنزله بازتابی از تضادهای خارج حزب بازمی ماندند. بنابراین وقتی این رفقا با تضاد و مبارزه درون حزب مواجه می شدند آن را امری وحشتناك و بد می پنداشتند.

وقتی رفیق مائوتسه دون عام بودن تضاد را خاطرنشان می کرد و می گفت که تقابل و مبارزه نظرات گوناگون پیوسته درون حزب نیز جریان دارد، به همین برخورد متافیزیکی پاسخ میداد. این بهیچوجه عجیب نبود و تضادهای طبقاتی در بیرون حزب و مبارزه میان کهنه و نو درون حزب را منعکس میکرد. اگر این تضادها و مبارزات ایدئولوژیك برای حل آنها درون حزب رو به افول نهد، آنگاه حیات حزب خاتمه خواهد یافت.

فقط درصورتیکه این جنبه از مبارزه درون حزبی و ناگزیری واقعی آنرا در هر حزب زنده و در حال تکامل درك کنیم،

میتوانیم مبارزه ای که درون حزب کمونیست چین علیه لیوشائوچی و مریدانش تکوین یافت را بفهمیم.
وقتی امپریالیست ها با انقلاب فرهنگی در چین و افشای ماهیت لیوشائوچی و یاند تبهکارش روبرو شوند، گمان بردند که حیات حزب کمونیست چین پایان می یابد. وقتی رویزیونیست های شوروی با چنین پدیده ای مواجه گشتند آنها نیز فکر کردند حزب کمونیست چین مضمحل شده و رهبری رفیق مائوتسه دون سرنگون خواهد شد.

حتی برخی دوستان درك درستی از مسئله نداشتند و دلسرد گشتند. آنها فکر کردند درون حزب کمونیست چین هیچ چیز خوبی وجود ندارد. آنها نفهمیدند اگر چنین تضادها و مبارزات ایدئولوژیکی که راه حل میطلبد، جریان نمی یافت آنوقت حیات حزب به پایان می رسید.

دلیل اینکه چنین نظرات نادرستی در ذهن رفقا بروز کرده اینست که آنها به چنین مبارزات ایدئولوژیکی از دیدگاهی دیالکتیکی نگاه نمی کنند. بهمین خاطر است که رفیق مائوتسه دون در همان آغاز انقلاب فرهنگی گفت این انقلاب نشانه ای از تکامل تکان دهنده حزب ماست.

بنابراین، رفقا و دوستان باید به پدیده انقلاب فرهنگی چین از دیدگاه دیالکتیکی مارکسیست ـ لنینیستی بنگرند. آنگاه میتوانند اهمیت عظیم مبارزه علیه لیوشائوچی و دیدگاه های نادرست وی را بفهمند. بعلاوه آنها خواهند فهمید اگر چنین مبارزه ای به پیش برده نمی شد، رویزیونیسم در چین به پیروزی می رسید، سرمایه داری احیاء می شد و چین تغییر ماهیت میداد. این امر در تجربه اتحاد شوروی به اثبات رسیده است.

■

گزیده ها

خاطراتی درباره رفیق سانموگاتاسان

بقلم م. ن. راوونی

آنچه که برای عموم شناخته نشده نقش پیگیر وی در تشویق مبارزه ضد رویزیونیستی درون حزب کمونیست هند است...

هنگامیکه رهبری حزب کمونیست هند در خلال جنگ ۱۹۶۲ هند با چین به بدترین نوع سوسیال شوونیسم در غلطید، او در نشریه «توزیلالی» که توسط حزب کمونیست سیلان منتشر میشد، چندین مقاله پی در پی نوشت و مقصرین و مسببین جنگ، اهداف امپریالیستها و نقش دولت کمپرادوری هند را افشاء کرد...

پس از قطع روابط چین و هند، دستیابی به اسناد ایدئولوژیك حزب کمونیست چین در افشای خروشچفیستها روز به روز مشکلتر میشد. این مسئله گروه ما را با دشواری روبرو کرد، بخصوص که رویزیونیستها کاملا با اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی تامین میشدند. رفیق سانموگاتاسان برای کمك بما قدم پیش گذاشت. او کاری کرد که منظما اسناد و مطبوعات حزب کمونیست چین را دریافت کنیم. بعلاوه، وی بیشتر اسناد مهم را به تامیلی و مالزیایی ترجمه کرد و برای استفاده ما، در سریلانکا بچاپ رساند. بیاد دارم ترجمه آثار مهمی چون «درباره تولیاتی» و «باز هم درباره تولیاتی» را که توسط وی انجام شده بود. کمکهای رفیق سانموگاتاسان نقش مهمی در اشاعه فعالیت گروه ضد رویزیونیستی «مدرس» در سراسر استانهای «تامیل نادو» و «کرالا» ایفاء نمود.

در سال ۱۹۶۴ حزب کمونیست هند دچار انشعاب شد و حزب کمونیست مارکسیست بوجود آمد. اما ماهیت رویزیونیستی رهبری این حزب جدید هم خیلی زود آشکار شد. رفیق سانموگاتاسان بدون خدشه دار کردن معیارهای روابط برادرانه، مرتبا خطاهای آنها را مورد انتقاد قرار میداد. هنگامیکه کنگره هفتم حزب کمونیست مارکسیست قطعنامه ای را تحت عنوان «درباره رویزیونیسم» تصویب کرد، او بدون تاخیر متن انتقادی مفصلی در افشای دیدگاههای رویزیونیستی پشت آن قطعنامه منتشر کرد. بر حسب اتفاق من مسئول رساندن این متن بدست رهبری حزب کمونیست مارکسیست بودم. هر چند آنها با تفرعن این متن را رد کردند، اما اهمیت انتقادیه رفیق سانموگاتاسان بمنزله جهت گیری خوبی برای کمونیستهای موجود درون حزب کمونیست مارکسیست باقی ماند تا به مبارزه و شورش خویش تداوم بخشند.

هنگامیکه در سال ۱۹۶۷ شورش مسلحانه ناگزالباری اتفاق افتاد، رفیق سانموگاتاسان و حزبش بدان خوشامد گفتند. در آنزمان من به استان «کرالا» منتقل شده بودم، اما او خیلی زود کانالی برای ارتباط مخفی با ما جور کرد. مقاله ای که وی تحت عنوان «فقط اندیشه مائوتسه دون میتواند انقلاب هند را به پیروزی برساند» نوشته بود در نشریه «رهایی» (ارگان کمیته هماهنگی انقلابیون سراسر هند) انتشار یافت و بمنزله یکی از چهار جزوه پایه ای پذیرفته شد. تنها در استان «کرالا»، هزاران نسخه از ترجمه مالایالامی آن در چندین بار چاپ شد. بعلاوه، رفیق سانموگاتاسان انتقاداتی نسبت به آنچه اشتباهات فرقه گرایانه کمیته هماهنگیش مینامید، مطرح کرد....

...در مبارزه ضد رویزیونیستی، رفیق سانموگاتاسان یاور ارزشمند ما بی تجربه ها بود. باید همچنان به اعتمادش وفادار باشیم و مسئولیتهای انترناسیونالیستی خویش را بدوش گیریم. ■

رفیق راوونی، کمونیستی قدیمی است که طی دهه ۱۹۶۰ نقشی مهم در مبارزه ضد رویزیونیستی بازی کرده است. او در جنبش انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی که جرقه اش را قیام مسلحانه ناگزالباری زد، شرکتی فعال داشت و به مدت ۱۳ سال در زندان بسر برد. وی در حال حاضر عضو حزب کمونیست کرالا است و دبیر فعلی کمیته تبلیغات این حزب بشمار می آید.

درباره مرگ رفیق ناگالینگام سانموگاتاسان

رفیق شان: یک کمونیست ثابت قدم

از سوی کمیته مرکزی سازمانده حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)

مرگ رهبر حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)، رفیق ناگالینگام سانموگاتاسان که در بین یارانش رفیق «شان» نامیده میشد، بتاریخ هفتم فوریه ۱۹۹۳ در انگلستان ضایعه دردناکی برای جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش مارکسیستی سریلانکا است. خاطره وی برای همیشه در قلب و ذهن خلق ما باقی خواهد ماند.

هنگامیکه رفیق شان دانشجوی دانشگاه کلمبو بود به جنبش انقلابی م - ل پیوست. وی در زندگینامه خود تحت عنوان «خاطرات یك کمونیست ثابت قدم» نوشت: «سال دوم دانشگاه (۴۰ - ۱۹۳۹) سمت و سوی زندگیم را کلا تغییر داد. در آن سال، کمونیست شدم و دیگر در این راه باز نایستادم.»

او بعنوان رهبر فدراسیون اتحادیه کارگری سیلان، کارگران را در بسیاری از اعتصابات، منجمله اعتصاب سراسری ۱۹۴۷ اعتصاب عمومی هارتال ۱۹۵۳ و اعتصاب حمل و نقل در سال ۱۹۵۵ رهبری کرد.

رفیق شان از سال ۱۹۴۳ یعنی بدنبال تشکیل حزب کمونیست سیلان، عضو تمام وقت این حزب شد.

حزب کمونیست سیلان در آن دوره نقش مهمی در دفاع از رفیق استالین بازی کرد. اما این حزب از آغاز تحت سیطره یك رهبری اپورتونیست، معتقد بسازش طبقاتی، پارلمانتاریست و اکونومیست قرار داشت. این اپورتونیسم زمانیکه رهبری حزب بهنگام مبارزه بزرگ ایدئولوژیك بین المللی در کنار خروشچف ایستاد به رویزیونیسم عریان مبدل شد. در آن مبارزه، رویزیونیسم را طبقه نوین سرمایه داران انحصاری مستقر در مسکو نمایندگی میکرد که قدرت سیاسی را پس از مرگ استالین غصب کرده بود. در مقابل، مارکسیسم - لنینیسم قرار داشت که توسط مائو و حزب کمونیست چین نمایندگی میشد.

.... تحت رهبری شان، درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بسال ۱۹۶۹ در کنگره نهم حزب کمونیست سیلان به اهتزاز درآمد. این کنگره، انقلاب دمکراتیك نوین و خط و استراتژی و برنامه جنگ درازمدت خلق را بعنوان راه تاریخی انقلاب سریلانکا که باید آن را بی وقفه بسمت انقلاب سوسیالیستی بپیماید، تثبیت کرد. بعلاوه کنگره نهم سیاستهای پایه ای و خطوط راهنمای بازسازی حزب، و کار بین دهقانان در مناطق روستائی را بعنوان شکل اصلی فعالیت حزب، و کار مخفی و زیرزمینی را بمنزله اساس این فعالیتها برسمیت شناخت. کنگره نهم تحت رهبری شخص رفیق شان قله و دستاوردی تاریخی در مسیر تکاملی جنبش انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی در سریلانکا است.

طی انقلاب فرهنگی، رفیق شان دو بار به چین سفر کرد. او در یکی از سفرهایش افتخار عظیم ملاقات و بحث با صدر مائو را پیدا کرد. او در دوران انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی افتخار بزرگ سخنرانی در مقابل هزاران گارد سرخ را داشت. اینچنین بود احترام و اعتبار رفیق شان در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی.

بدنبال مرگ صدر مائو، هنگامیکه رویزیونیستها تحت رهبری دن سیائو پین قدرت سیاسی را در چین غصب کرده، سرمایه داری را احیاء نموده و اصول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را مورد تحریف و خیانت قرار دادند، رفیق شان نقش مهمی در افشای رویزیونیسم چینی و همچنین افشای انور خوجه و حزب کار آلبانی بازی کرد. او نقش مهمی در گرد آوردن و متحد ساختن احزاب و سازمانهای واقعا مائوئیست جهان ایفاء نمود تا وظیفه تعیین کننده بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی بر اساس دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و بکاربست آن، به انجام رسد. در نتیجه کوششهای شان، حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) این افتخار را یافت که بسال ۱۹۸۴ یکی از اعضای موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد.

... چه پر معنا بود مرگ رفیق شان در سن ۷۴ سالگی بهنگام فعالیت برای دفاع از جان رفیق گونزالو. مرگ او بیانگر پایان نسلی از مارکسیست - لنینیستهاست که چراغ انقلاب پرولتری را از زمان رفیق استالین بدست گرفتند. حال آنکه، رفیق گونزالو نماینده نسل نوین مائوئیستهاست که انقلاب پرولتری را به قرن جدید، قرن بیست و یکم میرساند. او به استقبال مصافهای بیسابقه و فرصتهای غیر قابل تصوری شتافته که برای پیشروی انقلاب جهانی پرولتری سوسیالیستی بسوی هدف غائی کمونیسم ظهور می یابد.

اواخر دهه ۱۹۶۰ حزب کمونیست سیلان تحت رهبری رفیق شان به قویترین و مبارزترین حزب طبقه کارگر سریلانکا تبدیل شد. و نفوذی گسترده و عمیق یافت. درفش سرخ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در درگیریهای مسلحانه کاست ستمدیدگان جفنا که علیه سلطه کاست طبقه ملاکان مبارزه کردند به اهتزاز درآمده بود. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم از دامن تپه های سرسبز و از دل دره های حاصلخیز و مزارعی زبانه کشید که در آنجا مبارزات منظم و رزمنده اقتصادی ده ها هزار کارگر علیه استثمارگران توسط «اتحادیه پرچم سرخ» سازماندهی شده بود.

... رفیق شان قبل از اینکه برای معالجه بیماری جانکاهش به انگلستان برود، کنگره مخصوص حزب کمونیست سیلان را برگزار نمود. او در این کنفرانس اصول نوین و نسل نوینی از رهبران را برای تحقق وظیفه بازسازی حزب تثبیت کرد. رفیق شان تا پایان عمر، همه تلاشهایش را آگاهانه وقف پیشبرد انقلاب پرولتری نمود. او واقعا «کمونیستی ثابت قدم» بود.

کمیته مرکزی سازمانگر حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) در غم از دست دادن رهبر و آموزگار محبوبمان با پرولتاریای بین المللی و ستمدیدگان جهان شریك است. ما سوگند یاد میکنیم نام و دستاوردهای او را بزرگ داشته و آرزوهایش مبنی بر مبارزه جهت تحقق کمونیسم بر خاکستر امپریالیسم را برآورده سازیم. ما ایمان راسخ داریم که با ایستادگی بر اصول و دستاوردهائی که رفیق شان بر جای نهاده، موانع و مشکلات را پشت سر خواهیم گذاشت و برای انجام وظائف و تعهداتمان نسبت به انقلاب جهانی بپا خواهیم خاست.

■

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بهنا سبت
بیستمین سالگرد شهادت
ابراهیم کایپاکایا
بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه
/مارکسیست ـ لنینیست/

ماه مه ۱۹۹۳

بیست سال پیش ابراهیم کایپاکایا در زندان رژیم ارتجاعی ترکیه قربانی جنایتی ناجوانمردانه شد. رفیق کایپاکایا بهنگام مرگ ۲٤ سال بیشتر نداشت، معذالك خدمات بزرگی به جنبش انقلابی ترکیه کرده بود. مرگ او ضایعه بزرگی برای پرولتاریای ترکیه و جنبش بین المللی کمونیستی بود زیرا از رهبر و آموزگاری محروم شد که در عمل و تئوری خدمات ارزنده ای به انقلاب پرولتری کرده بود.

زندگی کوتاه اما پر ثمر ابراهیم کایپاکایا را میتوان بخشی از مبارزه ای دانست که در سالهای ۱۹٦۰ بین مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم ضدانقلابی در سطح جهانی جریان داشت. تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و عمدتا با الهام از انقلاب فرهنگی که مائوتسه دون آغاز نموده بود، انقلابیون سراسر جهان مبارزه ای سرسختانه علیه مواضع ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی رویزیونیسم آغاز نمودند. در اغلب موارد این بمعنای گسست از احزاب رویزیونیست قدیمی بود که دیگر حتی تظاهر به انقلاب هم نمیکردند، و ایجاد احزاب انقلابی نوینی متکی بر ایدئولوژی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی.

در ترکیه، رفیق ابراهیم کایپاکایا رهبری این روند را در تمام وجوه آن بعهده گرفت. او به نقد هوشیارانه و جانانه ای علیه رویزیونیسم در همه جبهه ها پرداخت و مهمتر اینکه رهبری این خط را در عمل بدست گرفت. اینکار بویژه با آغاز اولین تلاش جدی در تاریخ ترکیه جهت شروع یك جنگ خلق واقعی رقم میخورد. ابراهیم کایپاکایا اصلی ترین و پر شورترین مدافع خط رفیق مائوتسه دون در ترکیه بود و سرسخت ترین مخالف «مدافعان» دروغین مائوتسه دون که میکوشیدند مائو را از محتوای انقلابی پرولتریش تهی کنند محسوب میشد. ابراهیم کایپاکایا فعالیتهای رفرمیستی، قانونگرایانه و اکونومیستی رویزیونیستهای گروه «شفق» را که میخواستند بعنوان «کار توده ای انقلابی» به توده ها قالب کنند افشاء کرد. رفیق کایپاکایا بیرحمانه از التقاط گرائی مسموم رویزیونیستی پرده برداشت و بطور قانع کننده ای این بحث را مطرح کرد که «این عالیجنابان بورژوا فکر میکنند با تعویض اسم میتوان محتوا را تغییر داد.» ملاحظات رفیق کایپاکایا در مورد عوامفریبی رویزیونیستی کماکان جهت درك مبارزات سیاسی امروز معتبر است.

بعلاوه رفیق ابراهیم کایپاکایا بوضوح نشان داد که تنها راه حل واقعی ستم به ملت کرد یك انقلاب دمکراتیك نوین به رهبری پرولتاریا و حزبش می باشد.

به این دلایل است که ابراهیم کایپاکایا چه در زندگی و چه بعد از مرگ همواره هدف حمله دشمنان رنگارنگ انقلاب قرار گرفته است. مخالفان توسعه انقلاب حمله به خط ابراهیم کایپاکایا را چه مستقیم و چه خجولانه لازم دانسته اند. آنها که به دلیل شخصیت متعالی رفیق کایپاکایا با عوامفریبی مدعی دفاع از میراث وی هستند (امثال «بلشویکها» و مرتدان دیگر) از به اصطلاح «کمبودهای» ابراهیم کایپاکایا انتقاد میکنند یا خط او را تحریف کرده و بشکل کاریکاتور درمی آورند تا تئوریهای معوج خود را به توده های انقلابی قالب کنند. مائوئیستها باید در مقابل این «مدافعان» ابراهیم کایپاکایا هوشیار باشند.

رژیم ارتجاعی ترکیه به حاکمیت ترور بر توده های خلق و نیروهای انقلابی ادامه میدهد. هواداران ابراهیم کایپاکایا، نیروهای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) کمافی سابق تحت پیگرد بوده و تعداد زیادی از رفقا شهید شده یا در زندان بسر میبرند. با این وجود حاکمیت ارتجاعی محکم نیست. در حقیقت این ترور عکس العملی است به انفرادشان از توده ها. موقعیت منطقه علیرغم وجود رژیمهای ارتجاعی در همه جا بیش از پیش بنفع مبارزه انقلابی خلق برای رهائی است. رژیم ارتجاعی شکست پذیر است و شکست خواهد خورد! پیشروی در راهی که ابراهیم کایپاکایا طراحی کرده برای رسیدن به این پیروزی ضرورت دارد.

رفیق ابراهیم کایپاکایا زنده نماند تا پیشروی و پیروزی بزرگ پرولتاریای جهانی که ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی معرف آنست را ببیند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه دیگر نیروهای مائوئیست، وارث مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون است. شکل گیری این جنبش ثمره ارزشمند مبارزه پرولتاریا و ستمدیدگان جهان می باشد. تجربه پرولتاریا و خلقهای ستمدیده ترکیه، تجربه مبارزه ابراهیم و جانشینانش، در کنار مبارزان نقاط مختلف جهان، در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منعکس شده است و حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) یکی از امضاء کنندگان این بیانیه می باشد.

امروزه امپریالیستها و مرتجعین با وجود اینکه سقوط سوسیال امپریالیستها در بلوك شرق را بعنوان «مرگ کمونیسم» جشن میگیرند، نمیتوانند انکار کنند که مائوئیستها بمنزله سرسخت ترین رزمندگان علیه این نظام پوسیده در حال پیشروی هستند. جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور و صدر گونزالو، پیشرفته ترین بیان این گرایش جهانی است.

امپریالیستهای یانکی به نوکر خود در پرو یعنی رژیم فوجیموری برای دستگیر کردن صدر گونزالو کمك کردند تا شاید این مهمترین جنبش انقلابی جهان را از میان بردارند. ولی مائوئیستها و توده های انقلابی جهان و متحدانشان با شجاعت در مقابل این مصاف بپاخاستند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از همه مائوئیستها و توده های انقلابی خواست که «زمین و زمان

را برای دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید.» همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اظهار داشته «دستگیری رفیق گونزالو ضربه ای دردناك برای مردم انقلابی سراسر جهان بحساب می آید. جان رفیق بشدت در خطر است. به این حمله باید بمنزله یك مصاف نگریست؛ این صلای نبرد ماست: برای جلوگیری از کشتن رفیق گونزالو توسط مرتجعین بپاخیزیم و این هدف را با موفقیت به انجام رسانیم؛ مبارزه را با هدف تحمیل شکستی بزرگ بر کسانی که وی را به بند کشیده اند به پیش بریم. دفاع از جان رفیق گونزالو بمعنای دفاع از حق شورش بردگان است؛ بمعنای دفاع از انقلاب و کمونیسم است.» مائوئیستهای سراسر جهان از مصافی که در مقابلشان بود استقبال کردند. امروز صلای نبرد «دفاع از جان رفیق گونزالو» در پنج قاره بلند است و یك جنبش توده ای در سراسر جهان و بطرز چشمگیری در ترکیه شکل گرفته است. مهم است که در اینجا از فعالیت حیاتی کمیته اضطراری بین المللی یاد کنیم. با دستگیری صدر گونزالو، امپریالیستها و مرتجعین سنگ بزرگی را برداشتند تا بسوی توده ها پرتاب کنند اما شمار فزاینده مردمی که به نبرد برخاسته اند در صددند این سنگ را بروی پای دشمنان بیندازند.

امسال کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سده مائوتسه دون را جشن میگیرد. کمیته این جنبش از همه احزاب و گروه های جنبش و همه توده های انقلابی خواسته تا سده مائو را بطرزی فراموش نشدنی جشن بگیرند و از این فرصت برای پیشبرد یك ضد حمله قدرتمند ایدئولوژیك علیه حمله ضد کمونیستی امپریالیستها و مرتجعین سود جویند.

رفیق کایپاکایا نه تنها قاطع ترین مدافع مائوتسه دون در ترکیه بود بلکه بسرعت به اهمیت تاریخی جهانی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی و تکامل علم مارکسیسم ـ لنینیسم بسطحی نوین (به عالیترین سطحش) توسط مائوتسه دون پی برد.

مهمترین راه گرامیداشت خاطره رفیق کایپاکایا پایداری در جاده انقلاب و پیشروی بر آنست. ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم همچون پرگاری است که نقشه راه را ترسیم میکند. این همان جهت گیری اساسی است که توسط بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عرضه میشود. با پشتکار در این راه، با تحکیم اتحاد پرولتاریا در سطح جهانی و درون گردانهایش در هر کشور میتوانیم پیروزمندانه به پیشروی ادامه دهیم!

زنده باد خاطره ابراهیم کایپاکایا!
زمین و زمان را برای دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون را بطرزی فراموش نشدنی جشن بگیرید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

از مبارزه توده ها در آلمان علیه راسیستها فاشیستها و حامیان ارتجاعی آنها حمایت کنید!

۱۰ ژوئن ۱۹۹۳

طی دو ساله اخیر، نیروهای راسیست و فاشیست در جمهوری فدرال آلمان یك رشته حملات جنایتکارانه را علیه خارجیان و کسانی که از نژاد سفید نیستند براه انداخته اند. این کارزار جبونانه ارتجاعی در روز ۲۹ ماه مه وقتی که فاشیست ها خانه یك خانواده بیدفاع را با بمب آتشزا هدف قرار دادند و ٦ نفر منجمله ٤ کودك را سوزاندند، به اوجی جدید رسید. متعاقب این وقایع توفانی از مبارزه و شورش سراسر آلمان را فراگرفت. غلیان مبارزه که عمدتاً توسط ترك ها و کُردها و سایر مهاجران برپا شده بود حمایت بخش وسیعی از جوانان شورشگر آلمان و سایر اقشار ترقیخواه را جلب کرد. این قدرتمندترین جنبش پرولتاریا وتوده های ستمدیده در آلمان طی چند دهه گذشته بود.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کامل را از توده های مبارز در آلمان علیه راسیستها، فاشیستها و حامیان ارتجاعی آنان اعلام میدارد. پیشبرد این مبارزه جزء حیاتی و لاینفك از تدارك انقلاب پرولتری در آلمان است. هر طبقه ای که در مبارزه با چنین تعرض شنیعی ساکت مانده باشد هیچگاه بخشوده نخواهد شد.

در آلمان همانند اغلب کشورهای امپریالیستی، میلیونها پرولتر را از ملل ستمدیده بکار گماشته اند. زندگی این کارگران و خانواده هایشان به بردگی و کار کمرشکن می گذرد تا طبقه حاکمه امپریالیستی ثروتمند شود. آنها بخشی «حاشیه ای» از جامعه آلمان نبوده بلکه واقعاً قلب این جامعه اند و مرکز مبارزه برای سرنگونی این جامعه نیز همینها خواهند بود.

در جریان مبارزه حاضر، اتحاد پرولتر های همه ملیتها در آلمان میتواند مستحکم تر شود و حتی بخش های گسترده تری از نیروهای ترقیخواه در آن کشور میتوانند به جریان انقلاب بپیوندند. طی رهبری نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در مبارزه علیه راسیستها، فاشیستها و حامیان ارتجاعی آنهاست که میتوان گام هائی فراتر در مسیر ایجاد یك حزب پیشاهنگ واقعی پرولتاریا به پیش برداشت.

طعمه حریق کردن کودکان تبلوری از خصلت ضدخلقی هیولای زشتی است که «وحدت آلمان» جدید نام دارد. این هیولا با عطشی فزاینده بیش از پیش کار زحمتکشان را در داخل و خارج از مرزهای خود می بلعد. اما توفان مبارزاتی جاری نمونه دیگری از این واقعیت است که چگونه امپریالیست ها مداوماً ارتش گورکنان خویش را می آفرینند. هیولائی که امپریالیسم آلمان نام دارد را میتوان سرنگون کرد!



چیان چین مدت پانزده سال زندانی رویزیونیستهایی بود که بسال ۱۹۷۶ قدرت را در چین غصب و سرمایه داری را در آنجا احیاء کردند. او در چنگال خونبار همین فرومایگان بود که در چهاردهم ماه مه ۱۹۹۱ بطرز مشکوکی جان سپرد.

با مرگ رفیق چیان چین، پرولتاریای بین المللی یکی از بهترین رهبرانش را از دست داد.

برای کسانی که جرات دارند رویای انقلاب در سر بپرورانند(و مهمتر از آن، برای کسانی که جرات **عملی کردن** آن را دارند) چیان چین مظهر قدرتمندی بود که بی محابا به هر آنچه کهنه و پوسیده است حمله میکرد، جسورانه راه ایجاد نو را ترسیم مینمود و از میان کلیه تندپیچهای سخت، و گاه خونین، راهگشای تولد نظم اجتماعی نوین می شد. چیان چین توانست در طول زندگیش که وقف امر کمونیسم، امر مائوتسه دون، شده بود خدمات مهمی به تجربه و فهم انقلاب پرولتری کند. او تا آخرین قطره خون گرمش از حق توده ها در بهم ریختن زمین و زمان، و مصاف با سنت در همه عرصه ها دفاع کرد. او در دفاع از افق گسترده و دورنگری مائو پیرامون متحول ساختن جهان از پائین به بالا، روییدن طبقات و کلیه نابرابری های اجتماعی نبرد کرد (و با کسانی که چنین نمی کردند درگیر شد.) موضع ایدئولوژیك و جهانبینی او، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود.

چیان چین تا دهه ۶۰ از ایفای نقش سیاسی علنی بازداشته شد. با این وصف، او با تحقیق و تفحص در هنر و سایر عرصه ها (منجمله در جنبش اصلاحات ارضی) گامهای بزرگی در تدارك ایفای چنین نقشی برداشت. در مبارزه شدید درون حزبی متعاقب **جهش بزرگ به پیش**، چیان چین قدم جلو گذاشت و در امر آغاز انقلاب فرهنگی پرولتاریایی به مائو و سایر انقلابیون فعالانه کمك نمود. او بسرعت و با اشتیاق زایدالوصف قله هایی را فتح کرد که هنگامه عظیم انقلاب فرهنگی از وی طلب مینمود. چیان چین در صف نخست انقلاب فرهنگی با تمام قوا در آن انرژی سیاسی می دمید و رهبریش میکرد؛ شورشگران جوان را تشویق مینمود و به کسانی که می کوشیدند ابداعات سوسیالیستی بی نظیر را بظهور رسانند رهنمودهایی میداد.

چیان چین بسرعت رهبر بلامنازع چپ انقلابی شد.

مبارزه وی طی انقلاب فرهنگی، راهگشای سرنگونی رویزیونیستهایی شدکه عرصه های مهم فرهنگ و آموزش را تحت سیطره خود داشتند. وی نقش مهمی در دگرگونی انقلابی هنر بازی کرد. چیان چین با شکستن موانع راه رهایی زنان و ایفای نقش نمونه، برای کشاندن آنها به صفوف مقدم انقلاب مبارزه نمود. او در دهسال آخر حاکمیت پرولتری در چین یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست چین بود. چیان چین در آن سالهای فوق العاده بیش از پیش درگیر مبارزه طبقاتی حاد درون حزب شده، بی وقفه برای تقویت خصلت انقلابی و خط صحیح حزب تحت رهبری مائو مبارزه کرده و در راه دفاع از پیشرفتهای انقلاب فرهنگی و تحکیم و اجرای کامل آنها جنگید.

در هر تندپیچ مبارزه طبقاتی و با هر تغییر در صف آرایی نیروها، اردوگاههای رویزیونیستی مترصد آن بودند که خط انقلابی مائو را درهم شکسته، سرمایه داری را احیاء کرده و بار دیگر چین را برده امپریالیسم کنند. بنابراین آنها متعاقب مرگ مائو متحد شدند و بفاصله کمتر از یکماه از آن تاریخ، به دستگیری چیان چین و پیروان جناح چپ پرداختند. رهروان سرمایه داری بلافاصله اقدام به سرکوب مخالفین کردند. آنها در ابتدا خود را جانشین راستین مائو معرفی کرده و جناح چپ را رویزیونیست، خائن و دشمن مائو تصویر کردند. (آنها برای رد گم کردن و فریب توده ها حتی برخی عوامل «بدرد نخور» خود را همراه با باصطلاح «گروه چهار نفر» محاکمه کردند.) آنها چیان چین را در مظان اتهام قرار دادند و کارزار تبهکارانه ای برای بی اعتبار کردن کل زندگی وی براه انداختند. آنها همزمان، قهر و اختناق را بکار گرفتند تا هواداران وی مرعوب شوند و در مواجهه با کودتای رویزیونیستی و غصب قدرت دولتی براه انقلابی کشیده نشوند. اما چیان چین در مقابل این حملات حقیر و تهدیدات تسلیم

چیان چین

بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست

نوشته: صفیه رایان

نشد و گفت: «اگر جرات دارید مرا بکشید.» او بهمراه رفیق انقلابیش چان چون چیائو قهرمانانه پرچم سرخ را برافراشت، از حق انقلاب کردن دفاع کرد و در محاکمه تاریخی ۱۹۸۰ نظام اجتماعی رویزیونیستها را افشاء نمود.

شورشگری سنت شکن

هنگامی که چیان چین دختر جوانی بود، تن به بستن پاهایش نداد (در چین کهن پاهای دختران جوان را می بستند تا ظریف و کوچك بماند. این یکی از مظاهر مهم زیبائی زنان محسوب میشد - توضیح مترجم) او از همان زمان یك شورشگر بود. چیان چین در کشوری بزرگ شد که توسط قدرتهای امپریالیستی تقسیم شده بود؛ طی روزهای فقر دهشتناك که بقول مائو «درختان نیز چون مردم برهنه بودند زیرا مردم برگها را میخوردند» و تحت شرایط ستم فئودالی که «زنان دهقان آرزو داشتند بمیرند و اینبار در کالبد سگ تناسخ یابند تا رنج کمتری متحمل شوند.» [۳۸] * چیان چین که در کودکی لی چین نام داشت بسال ۱۹۱۴ در خانواده صنعتگری فقیری در استان شانتون که تحت اشغال آلمانی ها بود بدنیا آمد. این استان طی جنگ جهانی اول بعنوان سرپلی برای دسترسی به کل سرزمین چین بتصرف ژاپنی ها درآمد. پدر وی که چرخ ارابه می ساخت داغ مسکنتش را بر سر زن و فرزند خالی میکرد. از همین رو بود که همسرش او را رها کرده و در خانه مالکی به کلفتی پرداخت. چیان چین بیاد می آورد که غالبا گرسنه بود، اما از بسیاری کودکان دیگر خوشبخت تر بود زیرا شانس مدرسه رفتن داشت. چیان چین یکبار در مصاحبه ای گفت که در دبستان بیش از هر چیز از درس «خودسازی طبق اخلاق کنفوسیوسی» (یا چگونگی اطاعت از آتوریته) متنفر بود و بخاطر گوش ندادن به درس کتك می خورد.

* شماره های داخل کروشه مربوط به منابع لیست شده در پایان مقاله است.

او بیاد می آورد که چگونه صحنه کله های قطع شده و آویزان بدهکاران او را دچار تهوع میکرد و چگونه صدای تیرباران دزدان مواد خوراکی در گوشهای جوانش زنگ میزد.[۴۷]

چیان چین در سن پانزده سالگی هنگامی که وارد یك مدرسه تجربی تئاتر شد، به هنر بازیگری علاقه پیدا کرد. او در این مدرسه دولتی تنها به این دلیل توانست ثبت نام کند که به تعداد کافی دختر متقاضی وجود نداشت. طولی نکشید که این مدرسه تحت فشار ارتش یکی از جنگسالاران که در شهر تسینان مستقر شده بود تعطیل شد. او و برخی شاگردان و آموزگاران مدرسه بعنوان یك گروه تئاتر سیار به پکن رفتند. در سپتامبر ۱۹۳۱ امپریالیستهای ژاپنی منطقه منچوری را اشغال کردند. این واقعه نخستین نقطه عطف سیاسی در زندگی چیان چین بود. او که از سنین جوانی از اشغال کشورش توسط بیگانگان متنفر بود اینبار تصمیم به یك موضعگیری گرفت. کمی بعد چیان چین به «اتحادیه تئاتریان چپ» در تسینتائو که تحت رهبری حزب کمونیست بود پیوست. او در این شهر بعنوان کتابدار در دانشگاه مشغول کار شد و همانجا بود که آغاز به مطالعه آثار لنین نمود.

چیان چین بهمراه سایر دوستانش «انجمن تئاتر سی سایید» را بوجود آوردند. آنها به مناطق روستایی می رفتند و نمایشاتی در مورد مناطق «شورایی» ایجاد شده توسط ارتش سرخ و نیز در ضدیت با امپریالیسم ژاپن اجراء می کردند. آنها در مناطق روستایی فقری را کشف کردند که هرگز در شهر ندیده بودند و دریافتند که تفاوت میان اهداف نیروهای ناسیونالیست گومیندان و کمونیستها بهیچوجه مسئله ای آکادمیك نیست. چیان چین در عکس العمل به تجاوز ژاپن از خط مشی «مقاومت کامل» حمایت نمود و در محافل دانشگاهی پیرامون خود، بعنوان عنصری «دردسر آفرین» شناخته شد.

چیان چین فقط هشت سال تحصیلات رسمی داشت (پنج سال ابتدائی و سه سال متوسطه) ولی در کلاس درسهای مورد علاقه اش در دانشگاه شرکت میکرد. همانطور که خودش توضیح میدهد، بیشترین چیزها را در «مدرسه جامعه» آموخت. یعنی با شرکت در مسائل اجتماعی از سال ۱۹۳۳ که به

توضیح نویسنده: بهنگام نگارش نسخه اولیه این مقاله (بزبان انگلیسی) من از عبارت «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» استفاده کردم تا بر موضع آن زمان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منطبق باشد. اینک که جنبش طبق سند مورخه ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳ ، موضع «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» را اتخاذ کرده، مفتخرم از اینکه در نسخه های جهانی برای فتح بزبانهای دیگر، عبارت قبلی را به «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» تغییر میدهم - صفیه رایان



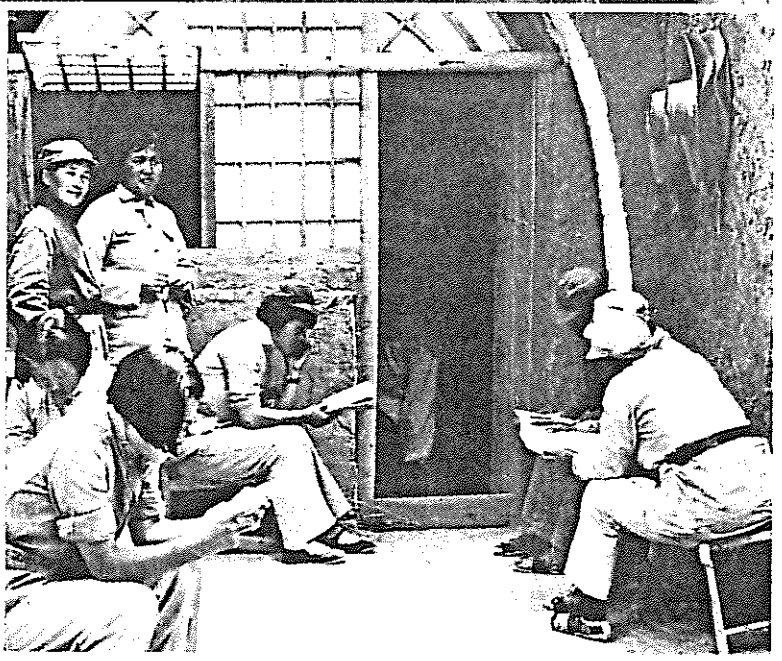

بالا: چیان چین و مائو در منطقه پایگاهی انقلابی ینان ـ ۱۹۴۷

پایین: «آکادمی ادبیات و هنر لوسیون» در ینان

عضویت وی در حزب کمونیست انجامید. حزب کمونیست در آن زمان تشکیلاتی مخفی بود. چیان چین در دهه توفانی ۱۹۳۰ متوجه شد که انقلاب کردن بسیار مهمتر از شعر گفتن و مقاله نوشتن است.

معذالك هنگامی که او در بهار ۱۹۳۳ برای فعالیت به شانگهای اعزام شد، فهمید یك عضو فعال حزبی شدن بسیار مشکلتر از آن است که فکر می کرد. ساختار حزبی در آن شهر تحت سلطه «وان مین» رقیب سیاسی عمده مائو و خط مشی قیام شهری وی، تقریبا بطور کامل از بین رفته بود و فرصت طلبی تسلط داشت. (۱) صدها هزار روشنفکر چپی که شیفته کمونیسم شده بودند به شانگهای، این شهر هفتاد و دو ملت، سرازیر میگشتند. بسیاری از رهبران حزب کمونیست در شانگهای، اگر هم مستقیما با گومیندان همکاری نمیکردند، این نیروهای جوان را بعنوان سپر دفاعی در برابر حملات مکرر گومیندان مورد استفاده قرار میدادند. نخستین مسئولیت چیان چین در شانگهای عبارت بود از شرکت در «گروه مطالعاتی ـ عملی تئاتر شانگهای». او بازیگر تئاتر شد و در بسیاری نمایشات مترقی که به توده ها فراخوان دفاع از چین در برابر حمله ژاپن میداد، بازی کرد. چیان چین در جریان پیشبرد مسئولیت بعدیش بعنوان آموزگار مدرسه شبانه زنان کارگر توانست به کارخانه های بسیاری راه پیدا بکند و با شرایط فلاکتبار کار پیمانی در آنجا آشنا شود؛ بویژه در کارخانه های بزرگ نساجی متعلق به ژاپنی ها و کارخانجات دخانیات متعلق به انگلیسی ها. او توسط گومیندان دستگیر شد. یکی از دوستان قدیمیش که به حزب کمونیست پشت کرده و با پلیس همکاری میکرد، او را لو داده بود. چیان چین مدت هشت ماه در زندان بسر برد. او نقل میکند که حداقل آموخت چگونه با ظاهرسازی زندانبانان گومیندان را فریب دهد. در چین دهه ۱۹۳۰ هنرپیشه زن بودن بمعنای سنت شکنی کامل بود. برای زنان، هنرپیشگی شغل پستی محسوب می شد و آن را مختص زنان «بی بندوبار» و از نظر اجتماعی رادیکال می دانستند. به هنرپیشه های زن حملات شخصی گسترده ای می شد. با این هدف که «غرایز» فئودالی آنها تحت این حملات بیدار شده و دست به خودکشی بزنند. در بسیاری موارد این نتیجه حاصل می شد. لوسیون نویسنده انقلابی سرشناس چینی که در آن دوره از نفوذ بسیار برخوردار بود و به کمونیستها نیز علاقه داشت یکی از آموزگاران چیان چین بود. لوسیون در مورد مسئله فوق الذکر و بطور

---

۱ ـ در این مبارزه، وان مین تحت تاثیر کمینترن بود. کمینترن اصرار می ورزید که چینی ها بجای ترسیم راه جنگ خلق از مناطق روستائی از الگوی شوروی پیروی کنند. وان مین که بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ عملیات زیر زمینی حزب کمونیست در شانگهای را عمدتا از مسکو هدایت میکرد، در سال ۱۹۳۷ به چین بازگشت.

کلی در ارتباط با مسئله رهائی زن چندین مطلب نوشت. یکی از معروفترین این مطالب «شایعه چیز هراسناکی است» نام داشت که نقدی بود بر بهتان های ناعادلانه بر زنان هنرمند و علیه حملات زن ستیز مطبوعات. [۷۴] (۲)

اواسط دهه ۱۹۳۰ مائو و ارتش سرخ درحال بپایان رساندن راهپیمائی طولانی بودند. چیان چین که عمدتا بدنبال یافتن منبع درآمد بازیگر سینما شده بود متوجه گشت که سینما به استثنای چند فیلم دمکراتیک، کاملا تحت سیطره هالیوود است. وی در مجله چپگرای «روشنگری» نیز مقالاتی نوشت. چیان چین پس از اینکه خبر دروغی مبنی بر ربوده شدن وی در مطبوعات بچاپ رسید (با اینکار میخواستند او را وادار به خودکشی کنند) در یکی از روزنامه های شانگهای مقاله ای تحت عنوان «نامه سرگشاده من» بچاپ رساند و این تهدید شخصی را افشاء کرد. درست پیش از بمباران شانگهای توسط ژاپنی ها در سال ۱۹۳۷ او به مقر فرماندهی ارتش هشتم حزب کمونیست چین در سیان واقع در شمال چین رفت. او نیز مانند بسیاری از جوانان رادیکال دیگر خواهان پیوستن به پایگاه ارتش سرخ در ینان شد که در منطقه کوهستانی در فاصله سیصد کیلومتری سیان قرار داشت.

شاگرد و رفیق همدوش مائو در ینان

اگرچه چیان چین چند سال پیش از آن تاریخ به حزب پیوسته بود، اما هر گوشه از تاریخچه زندگی او نشان میدهد که طی دوره اقامتش در ینان از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک جهشی واقعی کرد. او در ینان به کار و آموزش در آکادمی ادبیات و هنر لوسیون (که گروه های نمایشی را برای فعالیت در جبهه تعلیم میداد) پرداخت و همزمان در جلسات سخنرانی مائوتسه دون شرکت جسته و شاگرد مدرسه حزبی بود. دیگر بازیگری فعالیت عمده وی نبود. او که بهنگام وقفه ای در جنگ به ینان رسیده بود شش ماه آموزش نظامی دید و بطور جدی درگیر آموختن مارکسیسم ـ لنینیسم شد. مائو به مسائل فرهنگی شدیدا علاقمند بود و در کنار دیگر فعالیتها با افراد جدید در مورد امور هنری و سیاسی به بحث می پرداخت.

۲ ـ در اطراف لوسیون مبارزه شدیدی بر سر اتخاذ سمت صحیح در هنر جریان داشت. این مبارزه حتی تا مدتها پس از جنگ داخلی مایه انشعاب شخصیتهای هنری بود. لوسیون شعار «ادبیات خلقی در خدمت جنگ انقلابی ملی» را طرح کرد و قاطعانه با خط ناسیونالیستی «دفاع ملی» بمخالفت برخاست. مائو بعدها از این شعار لوسیون استفاده کرد.

چیان چین به نوبه خود به شاگرد مائو بدل شد؛ شاگردی که تشنه آموختن بود. اواخر سال ۱۹۳۸ بود که او و مائوتسه دون ازدواج کردند. آنها صاحب فرزندی بنام «لی نا» شدند که چیان چین وی را بهمراه «لی مین»، دختر دیگر مائو، بزرگ کرد.

بروی حلقه گلی که بسال ۱۹۷۶ چیان چین برای مراسم ویژه مرگ مائو تهیه نموده بود چنین نوشت: «از سوی شاگرد و رفیق همدوش تو». در تمامی ۳۸ سال زندگی مشترك آنها، چیان چین مناسبات خود با صدر را چنین ترسیم میکرد. هرچند آنها همدوش یکدیگر با توفانهای سیاسی گوناگون و بسیار مواجه شدند اما رشته های مستحکم پیوند این دو، طی روزهای دشوار زندگی در غار مسکونی ینان و سالهای آخر جنگ رهائیبخش تحت رهبری مائو در شمال غربی چین بود که شکل گرفت.

بازدید کنندگان خارجی، فضای پر شور و حال «کمونیسم جنگی» در آن روزهای حاد ینان را چنین تشریح میکنند: رهبران کمونیست بسادگی با دهقانان درآمیخته و پیر و جوان با یکدیگر می رقصیدند. سربازان برای تهیه آذوقه به کشت و کار می پرداختند. زندگی نسبتا ساده بود و حول یك هدف یعنی پیشبرد جنگ انقلابی خلق سازمان می یافت و جوانه های سبز جامعه ای نوین از خاك سر برون می آورد. یکی از شعارهای مائو که با ذغال بر دیوارهای قدیمی ینان نقش بسته چنین است: «با بیلی بر یك دوش و تفنگی بر دوش دیگر، در تولید خودکفا خواهیم شد و کمیته مرکزی حزب را محافظت خواهیم کرد!» [۷۷]

میزان مداخله حزب کمونیست چین در ازدواج مائو و چیان چین ناروشن است اما در گزارشات متعدد ذکر شده که برخی رهبران حزب فقط بشرط آنکه چیان چین هیچگونه نقش علنی سیاسی بازی نکند با این امر موافقت نمودند؛ وضعیتی که طی سالهای بعد، زمانی که انقلاب پیروز شده و وظایف سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم با جدیت و شور آغاز گردیده بود، بارها شعله های ابتکار او را خاموش کرد.

در همان دوره، چیان چین به گروهی پیوست که وظیفه اش شش ماه کار یدی در تپه های «نانیوان» بود. این وظیفه بخشی از طرح احیای اراضی و ایجاد مناطق خودکفا محسوب میشد که مائو از سال ۱۹۳۹ جهت بالابردن سطح تولید در آن منطقه آغاز نموده بود. بعلاوه چیان چین برای مدتی بعنوان منشی شخص مائو خدمت کرد و با همین سمت در محفل مشهور ادبی و هنری ینان شرکت جست. (۳) مائو که همیشه اصرار داشت مقالاتش را با دست خود بنویسد، بهنگام بیماری و ناتوانی از اینکار فقط به چیان چین اجازه داد این وظیفه را بعهده بگیرد. با وجود این سایر مردان رهبری حزب کمونیست چین وی را شایسته احترام کامل نمیدانستند. علیرغم آنکه چیان چین در سالهای آغازین دهه ۱۹۴۰ با بیماری سل دست و پنجه نرم میکرد اما در آکادمی «لوسیون» هنرهای دراماتیك درس میداد و تولید نمایشنامه هائی را رهبری میکرد که مضمون آنها، فراخواندن توده ها به مقاومت در برابر تجاوز ژاپن بود. این نمایشنامه ها برای افراد محلی و در جبهه ها اجراء میشد.

در ماه مارس ۱۹۴۷ چیانکایشك ینان را بمباران کرد و رهبری حزب مجبور به خروج از آنجا شد. چیان چین در جبهه شمال غربی بعنوان آموزگار سیاسی هنگ سوم خدمت کرد. به گفته وی از مارس ۱۹۴۷ تا ژوئن ۱۹۴۹ دشوارترین سالهای جنگ رهائیبخش بود. این دوره از جنگ خلق بعدها الهامبخش آثار نوین و پرآوازه ای گشت که طی انقلاب فرهنگی، خلق شد: کنسرتو پیانوی رودخانه زرد و دو اپرای انقلابی بنامهای فانوس سرخ و «شاچیاپان». چیان چین بعدها از هنگامی یاد میکرد که او و مائوتسه دون از برخی روستاهای مسیر راهپیمائی دیدن میکردند توده ها به گرمی و با اشك شوق از آنها استقبال کرده و برای حفظ امنیت صدر مائو با دقت کامل از اینکه او را در ملاء عام بنام صدا کنند حذر مینمودند. همزمان با صدور «مانیفست ۲۰ نکته ای» مائو (مورخه ۱۰ اکتبر ۱۹۴۷) که همه مردم را به درهم شکستن چیانکایشك و متحد کردن ملت فرامیخواند، یکی از وظایف چیان چین سازماندهی کارزار یادآوری رنجهای گذشته در بین سربازان و پیشبرد «کنترل سه گانه» بود. منظور از «کنترل سه گانه»، بررسی وضعیت از نقطه نظر رعایت آئین نامه ارتش سرخ بود که در «سه آئین انضباطی» و «هشت نکته قابل توجه» (۴) متبلور میشد. کمی بعد که آثار مائو جهت عامه فهم کردن «دمکراسی نوین»

(۳) محفل ادبی ینان در ۱۹۴۲ برگزار شد و چندین روز مناظره حاد و گسترده ای را در برگرفت. مائو در آنجا یك خط پایه ای در مورد رابطه هنر و سیاست ارائه داد. تعداد کثیر شرکت کنندگان در این محفل ادبی تمام سالن را پر کرده و محوطه بیرون و خیابانها را هم پوشانده بود. اکثر آنها بویژه هنرمندانی که برای پیوستن به انقلاب به ینان آمده بودند، برای شرکت در این برنامه پای پیاده فرسنگها راه پیموده بودند.

در سراسر چین توزیع شد، کارزار عمومیتری با هدف تحکیم ارتش آغاز گشت که بخشا پیش درآمدی بر رفرم ارضی بود. چیان چین در یك واحد تبلیغی سیار حزب، رهبری یك گروه مناظره را هم بعهده گرفت. بعدا در بهار ۱۹۴۹ هنگامیکه دولت دمکراتیك نوین در پکن سازمان یافت، چیان چین عضو دبیرخانه حزب شد.

چیان چین میگوید که از فواصل زمانی بین نبردهای متناوب با دشمن سود جسته و اوضاع اجتماعی و سیاسی دهقانان را در خدمت به آغاز رفرم ارضی مورد مطالعه قرار میداد. چیان چین ماجرائی را از آن دوره نقل میکند که بخوبی بیانگر وضع زنان در آن زمان است. این ماجرا در یکی از استانهای ساحلی که صیغه کردن در آنجا رواج داشت، رخ داد. اهالی آنجا بطور ویژه از مردی فئودال نفرت داشتند که صیغه هایش را وادار به کارهای پست نظیر بدوش کشیدن کجاوه خود میکرد و انجام کلیه کارهای مزرعه را از آنها طلب مینمود. طی رفرم ارضی، همین صیغه ها در مقابل کلیه اهالی روستا او را محکوم و نابود کردند. بدنبال اینکار هر کدام از آنها قطعه ای از زمینهای وی را دریافت کرد تا در قطعه زمین خود به زراعت بپردازد.

رفرم ارضی و تحقیقات اجتماعی

اینکه چیان چین توانست شناخت خویش را بعنوان یك منتقد انقلابی ارتقاء دهد و مدافع خطی پرولتری در عرصه هنر شود و دیگران را در حیطه فرهنگ رهبری کند، بخشا ریشه در تجربه پیشبرد تحقیقات جسورانه و گسترده او طی دهه ۱۹۵۰ داشت. در همان دوره بود که او با سرسختی علیه نیروهایی که می خواستند وی را به پشت صحنه ببرند و ساکت نگهدارند می جنگید. چیان چین در کنار مطالعه و حل مسائل سیاسی و ایدئولوژیك مطروحه در این عرصه، با انگیزه ای قوی بکار در میان توده ها می پرداخت تا شناخت دست اولی از شرایط و مشکلات پیش پای کارگران و دهقانان، یعنی همانها که در حال نبرد برای انقلابی کردن جامعه بودند، کسب کند. فواید فراوان چنین تجربه ای چند دهسال بعد آشکار شد. یعنی زمانی که چیان چین با هنرمندان مبارزه میکرد که چگونه کیفیات انقلابی کارگران و دهقانان را به تصویر بکشند و این قهرمانان جدید را بجای ملاکان و شاهزادگان در چین به روی صحنه بیاورند. و لازم به گفتن نیست که همین تجربه به او کمك کرد تا در جنگ طبقاتی که در سطوح عالیه حزب جریان داشت،



موضعی صحیح اختیار کند.

طی دهسال پس از خاتمه جنگ، چیان چین که بر اثر جنگ دچار ضعف بنیه شده بود و از شماری بیماریها رنج می برد چندین بار جهت معالجه درازمدت به مسکو فرستاده شد. علت آن بود که اکثر بیمارستانهای چین طی سالهای جنگ نابود شده بود. ظاهرا دشمنان سیاسی مائو نیز این سفرها را راهی برای رفع «مزاحمت» چیان چین می دیدند. او نقل میکند که در اواخر دهه ۵۰ با وجودیکه پزشکان مسکو هیچ کاری برای بهبود وضع جسمانیش انجام نمی دادند و وی بعلت سرطان رحم در آستانه مرگ قرار گرفته بود از بازگشت به پکن منع میشد.

چیان چین نقل میکند هنگامیکه خبر ضربات سهمناك ارتش آزادیبخش خلق به ناو جنگی لنگر انداخته بریتانیا به نام «آمه تیست» را شنید، از شادی در پوست نمیگنجید. این ضربه در ماه آوریل ۱۹۴۹ اتفاق افتاد و وی خبر را از رادیوی شوروی شنید. کمی بعد از تاسیس جمهوری خلق چین در پاییز همان سال، او به پکن بازگشت و برنامه انجام تحقیقات در برخی مناطق روستایی نزدیك شانگهای که تحت رفرم ارضی قرار گرفته بود را ریخت. او قبلا طی کارزار شمال غربی با به اجراء گذاشتن سیاست ارضی انقلابی مائو یعنی رهبری کردن دهقانان در امر سرنگونی بزرگ مالکان و تقسیم مجدد اراضی، تجاربی کسب کرده بود.

وقتی برخی مرتدان حزبی که کنترل منطقه وسیع شرق را در دست داشتند (ظاهرا وان مین و وفادارانش به گومیندان پیوسته بودند و حزب از آن اطلاع نداشت) برنامه سفر رسمی او به مناطق روستایی خارج شانگهای را بهم زدند، چیان چین مجبور شد که سر خود به شهر صنعتی ووسی در استان کیان سو برود. او قبل از اینکه به مناطق روستائی اطراف برود، در این شهر به مطالعه سوابق منطقه، نظام اجاره زمین و اقتصاد محلی پرداخت. بطور مثال او دریافت که دهقانان به لحاظ خورد و خوراك قادر به خودکفائی نبوده و از اینرو در بخشی از زمین خود چای کاشته و ابریشم بعمل می آوردند تا سپس این محصولات را با برنج مبادله کنند، و اختلالی که طی دوره اشغال چین توسط ژاپن در تولید بوجود آمده بود هنوز آنان را از دستیابی به غذای کافی باز میداشت.

چند سال بعد او به یکی از «روستاهای نمونه» گومیندان برخورد. در آنجا مردان به قمار کردن و چای خوردن مشغول می شدند و زنان با وجودیکه بیشترین کارها را می کردند، «اجازه شخم زدن نداشتند.» او می گوید «بنابراین رفتم و خودم به تنهائی زمین را شخم زدم.» نابرابریهای مادی بین زن و مرد در روستاها نسبت به شهرها شدیدتر بود. هر چند طبق رفرم ارضی، زمین باید بطور یکسان بین زن و مرد تقسیم میشد اما بهنگام اجرای همین قوانین تبعیض صورت میگرفت. اغلب، قطعات کوچکتر یا زمینهای نامرغوب را به زنان

٤ ـ «سه قرار انضباطی» عبارت بودند از: (۱) از دستورات در تمام عملیاتها اطاعت کنید (۲) حتی یك سر سوزن یا یك رشته نخ از توده ها نگیرید (۳) غنائم مصادره شده را تحویل دهید. و «هشت ماده مقرراتی» عبارت بود از: (۱) مودبانه سخن بگویید (۲) بهای هر چیزی را که میخرید منصفانه بپردازید (۳) هر چه به امانت می گیرد پس بدهید (٤) خسارت هر زیانی که وارد میاورید بپردازید (٥) مردم را کتك نزنید و مورد فحاشی قرار ندهید (٦) به محصولات زیان نرسانید (۷) به زنان دست درازی نکنید (۸) با اسراء بدرفتاری نکنید.



صفحه قبل: چیان چین و مائو، بهار ۱۹۴۹
سمت راست:
دهقانان بعد از تحمل سالها ستمگری اربابان بیرحم از عدالت انقلابی بهره مند میشوند.

میدادند و بار ستمگری بر گرده آنان آنچنان سنگین بود که مقاومت نمی کردند. مردان اغلب از این موقعیت سود جسته و ابزار زراعت را در اختیار زنان نمی گذاشتند و دشوارترین کارها را با حداقل دستمزد به زنان واگذار می کردند. و این علیرغم سیاست حکومت جدید مبنی بر دستمزد برابر در مقابل کار برابر بود که حزب کمونیست تصویب کرده بود.

در سال ۱۹۵۰ قانون اصلاح همسر گزینی به تصویب رسید. این اصلاحات عمدتا برای حمایت از زنان صورت گرفت تا به آنان حق انتخاب آزادانه و حق طلاق بدهد. همانطور که چیان چین مسئله را تشریح کرده، عادات کهنه و ایده های سنتی را به سختی می توان سرنگون نمود؛ و ازدواجهای از پیش تعیین شده کماکان در برخی نواحی به چشم می خورد. چیان چین طی این دوره به برخی روستاها رفت تا به حل دعاوی طلاق کمك کند و به کمیته های حزبی محلی جهت حل اینگونه مشکلات حاد رهنمود بدهد. او به کمیته های حزبی گفت بجای دنباله روی از برخی خواستهای توده ها مبنی بر اتخاذ راه حلهای خصمانه همچون اعدام در حل مسائلی مانند دعاوی طلاق، به آنان بیاموزند که برای حل دعواهای میان خود باید از روش اقناع پیروی کنند.

چیان چین که مشتاق شرکت در مبارزه طبقاتی جهت متحول کردن مناطق روستایی چین بود، در پاییز سال ۱۹۵۱ با یك گروه کار به منطقه ای در ووهان در مسیر رودخانه زرد رفت تا تحولات رفرم ارضی را دنبال کند. مائو از این کار او حمایت کرد اما سایر عالیرتبگان دستگاه حزبی مخالف این بودند که چیان چین با توده ها ارتباط برقرار کند. (۵) مخالفین، او و محافظانش را پیش از آنکه به مناطق روستایی برسند از قطار پائین کشیدند. اما چیان چین تسلیم نشد و همراه با محافظانش امر تحقیقات مستقل را در یك منطقه بویژه دشوار سازمان داد. این منطقه طی سالهای طولانی جنگ خلق جزء سنگرهای محکم گومیندان محسوب میشد و بخاطر مقاومتی که در برابر رفرم ارضی میکرد نقشی استثنایی داشت.(۶)

رفرم ارضی پیچ و خمهای خود را داشت. مائو سه کوه بزرگ فئودالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و امپریالیسم را بعنوان آماج حمله مشخص کرده بود. در روستا این به معنای حمله به طبقه مالکان ارضی و مستبدین محلی که تشکیلات ملاکان را می چرخاندند، بود. گروه چیان چین در همکاری با اهالی آن منطقه، هشت تا بیست درصد را بعنوان مخالفان سرسخت مشخص نمود و بر مبنای قانون رفرم ارضی آنان را محاکمه کرد. چیان چین در خاطرات خود از دشواری مهار کردن خشم توده ها هنگامی که آتش این خشم علیه مستبدان منفور شعله ور می شد می گوید. بعضی اوقات گروه کار مجبور میشد از این مستبدان محافظت کند زیرا مردم آنها را به قصد کشت کتك می زدند. در چنین مواقعی گروه کار معمولا خود آماج کتك ها می شد. گروه آنها را برای محاکمه تحویل دادگاه خلق می داد و گاهی اوقات مجازات اعدام صادر می شد. سپس زمین و دارائی های منقول تقسیم می گشت که برای این کار تجزیه و تحلیل طبقاتی دقیقی لازم بود. گرایش خودبخودی عبارت بود از بزرگ کردن دامنه آماج ضربات اجتماعی. یعنی اینکه از دهقانان میانه حال (که عموما صاحب قطعات کوچك و کم اهمیت بودند) خلع ید میشد و دهقانان مرفه بزرگ مالك خطاب میشدند. اما برخی اشتباهات راست روانه هم بروز میکرد که باعث خلاصی کامل گریبان بزرگ مالکان میشد. در مقابل، چیان چین اصرار میورزید که نواحی گوناگون قشربندیهای متفاوتی دارند و بهمین خاطر قوانین ارضی را باید در اشکال متفاوت به اجراء گذاشت. گروه حزبی بهنگام تقسیم مایملك بزرگ مالکان، مشوق «بلند نظری» بود و می گفت که هر خانوار تنها باید آن اندازه بردارد که بدان نیاز دارد. هنگام نقل خاطرات این دوران چیان چین با خنده تصویری از آن روزها ارائه میدهد. تصویر اربابانی که چندین بالاپوش و پیراهن زنانه را روی هم میپوشیدند و قیافه اردك پیدا میکردند فقط برای اینکه بتوانند این البسه را بعنوان لوازم ضروری شخصی از خطر تقسیم محفوظ بدارند! آنقدر لباس

۵ - بطور مشخص «چو یان» از وزارت فرهنگ، که چیان چین گروه نویسندگان رویزیونیست تحت فرمان او را افشاء کرده بود.

۶ - حزب رهبری اصلاحات ارضی را به عهده داشت اما برای عملی کردن مصادره ها و تقسیم زمین میان دهقانان به توده ها اتکاء میکرد و گروه های مختلفی را به روستاها میفرستاد که توده ها را برای انجام این وظایف برانگیزند. علیرغم اینکه اصلاحات ارضی در مناطقی که ارتش رهائیبخش حتی قبل از ۱۹۴۹ از آنها گذشته بود به مرحله اجراء درآمده بود، اما مناطقی که قبلاتحت کنترل گومیندان بود بطور نسبی عقب افتاده و محافظه کار مانده بودند تا اینکه این پروسه برانگیختن توده ها در آنها سازمان یافت.

میپوشیدند که توان حرکت کردن نداشتند!

گروه چیان چین برای آنکه بتواند رفرم ارضی را به پیش برد به مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم پرداخت و سعی کرد تاکید مائو بر ضرورت «سازمان یافتن» را عملی کند. بعد از تقسیم اراضی، گروه وی مشغول این کار شد و از طریق ایجاد یك حکومت جدید و دمکراتیك محلی و سازماندهی انتخابات انجمن های دهقانی آنرا به انجام رساند.

در سال ۱۹۵۵ مائو مجموعه ای از مقالات را تحت عنوان «خیزش سوسیالیستی در مناطق روستایی چین» و با هدف خلق افکار عمومی به نفع تعاونی ها منتشر ساخت. حدودا همین موقع بود که چیان چین نیز مقاله ای به نام «آیا جیره گندم برای سیر کردن شکم مردم کافی است؟» منتشر نمود. او در این مقاله با شرح جزء به جزء نیازهای شخصی، بحث جیره بندی گندم در شهرها را مطرح نمود. در آن دوره در شهرها مقاومت قابل توجهی در مقابل تجدید سازماندهی تولید در روستا میشد.

حرکت خلاف جریان را آموختن

خلاصی از شر چند بیماری، زمانی طولانی طلب میکرد. چیان چین این فرصتهای طولانی را صرف مطالعه کتابهای گوناگون مینمود. بگفته خودش «مبارزه سیاسی عمده بین دشمن طبقاتی و ما» کانون مطالعات وی را تشکیل میداد. او در کتابها و مقالات جدید غرق میشد و مهمترین اسناد را جهت مطالعه مائوتسه دون انتخاب می کرد و هر آنجا که با مسائل کلیدی روبرو میشد آنها را علامت گذاری میکرد. به طور خاص او ماموریت داشت که در باره مسائل بین المللی تحقیق کند. هنگامی که در زمستان سال ۱۹۵۳ مائو در کنار بستر وی می نشست، چیان چین او را در جریان وقایع قرار میداد و روزنامه ها و تلگراف ها را برایش می خواند.[۴۶ و ۴۷]

او در سال ۱۹۵۴ متوجه مقاله ای شد که توسط دو دانشجو در نقد دیدگاههای بورژوایی یکی از استادان نوشته شده بود. این استاد متخصص یك داستان تاریخی قرن هجدهم به نام «رویای کابین قرمز» به حساب می آمد. چیان چین مقاله را به مائو نشان داد و او چیان چین را مامور کرد تا ترتیب چاپ این مقاله را در «روزنامه خلق» بدهد. چیان چین به تحقیق ماجرا پرداخت و دریافت که هیچیك از دو نشریه ادبی اصلی و نیز «روزنامه خلق» این مقاله را چاپ نکرده اند؛ بدین بهانه که نویسندگانش «هیچکاره اند» و بخاطر آنها نمیتوان سکون و آرامش دربار ادبی را بهم زد. چیان چین در اداره تبلیغات کمیته مرکزی حزب نیز عینا با همین عکس العمل روبرو شد. مائو رهنمودی منتشر کرد و در آن، مقاله فوق الذکر را بعنوان «نخستین حمله جدی ۳۰ ساله اخیر» علیه باصطلاح مراجع ادبی رمان «رویای کابین قرمز» ستود.

چیان چین قبلا هم بر سر چند اثر دیگر مدافع طبقات کهن فئودال و بورژوا هیاهو براه انداخته و مائو را متوجه آنها ساخته بود. یکی از این آثار، فیلمی پیرامون شورش بوکسورها در سال ۱۹۰۰ بود که «در دربار چینگ» نام داشت. این فیلم، دهقانان را نادان و وحشی تصویر میکرد و در مقابل، امپراتور منچو را که نماینده اشرافیت لیبرال بود عزت و شکوه می بخشید. چیان چین با نمایش این فیلم و «میهن پرستانه» خواندن آن، مخالفت کرد. این لقبی است که لیوشائوچی و سایرین به «در دربار چینگ» داده بودند. مائو بعد از تماشای فیلم، آن را خیانت ملی خواند.

فیلم «ماجرای وو سیون» در سال ۱۹۵۰، طی رفرم ارضی، به صحنه آمد. چیان چین نشان داد که فیلم تمایلات بورژوائی را تشویق میکند. او پیام اصلی فیلم را که کسب رهائی و توفیق اجتماعی از طریق درس خواندن بود، و موضع سازشکارانه اش در قبال مالکان فئودال را افشاء نمود. در این فیلم، ووسیون مرد فقیری است که حسابگرانه هر چه را حاصل میکند پس انداز مینماید. تا اینکه از طریق وام دهی به مالکان و رباخواران سودی حاصل کرده و زمینی میخرد و بدین ترتیب میتواند مدرسه ای برای تحصیل رایگان کودکان فقیر درست کند. وقتیکه «چو یانگ» معاون وزیر فرهنگ به چیان چین گفت که قدری رفرمیسم برایش قابل تحمل است، او در را بهم زد و گفت: «پس به رفرمیسم تان ادامه دهید!» هرچند مائو هم در ابتدا فکر میکرد چیان چین دارد وقتش را تلف میکند، اما وی ۸ ماه تمام با دقت به بررسی زندگی و داستان ووسیون پرداخت. چیان چین میخواست در موضعی قرار گیرد که بتواند دست به یك انتقاد کاملا مستند بزند و حمله به ارکان و مدافعان خط بورژوائی در عرصه هنر را آغاز کند.

در آغاز «چو یانگ» کوشید چیان چین را از پیشبرد طرحش باز دارد، و چون موفق نشد برای وی یك منشی تعیین نمود تا کار تحقیق در استان شانتون را مختل کند. طرفداری از ووسیون خصوصا در این استان رواج داشت. همانطور که بعدا روشن شد، یك فئودال محلی برای مردم از ووسیون سرمشق ساخته بود. هر چه چیان چین بیشتر در گذشته مردك کاوش میکرد به منشاء طبقاتی وی بیشتر پی می برد. او مردم محلی را فراخواند که کمک کنند تا «روحیه» ووسیون ریشه یابی شود. چیان چین دریافت که ووسیون نه تنها بزرگ مالکی زن باره بوده بلکه فئودالها در ضدیت با قیام های گسترده و تکان دهنده دهقانی در غرب شانتون، به این شخصیت و داستان پر و بال داده بودند.

چیان چین گزارشاتش را برای صدر فرستاد و «روزنامه خلق» شروع به انتشار نتایج تحقیقات کرد. گروه های رقیب هم پا بمیدان گذاشتند؛ آنها نیز در پی «پیدا کردن سند و مدرك» بودند. در سال ۱۹۵۱، مشاجره بر سر نمونه ووسیون به یك مسئله گسترده اجتماعی بدل گشت. مائو بر پایه گزارش چیان چین سرمقاله ای برای «روزنامه خلق» نوشت و خاطر نشان کرد: «درجه اغتشاش ایدئولوژیک در محافل ادبی کشور بالاست! از نظر بسیاری نویسندگان، تکامل تاریخ نه از طریق نشستن نو بجای کهنه، بلکه با دست یازیدن به هرگونه تلاش جهت جلوگیری از نابودی کهنه صورت میگیرد. بنظر آنها مبارزه طبقاتی جهت سرنگونی حکام مرتجع فئودال نیست که تاریخ را تکامل میدهد، بلکه نفی مبارزه طبقاتی ستمدیدگان و تابعیت آنان از حکام طبق سرمشق ووسیون است که چنین میکند.» مائو فراخوان بحث درباره فیلم و مقالاتی را داد که پیرامون ماجرای ووسیون منتشر شده بود. [۴۳]

هرچند عامه از این امر مطلع نبود اما خدمات چیان چین در این عرصه که تقریبا بطور کامل جولانگاه روشنفکران بورژوا و تحت الحمایه رویزیونیستهای صاحب منصب درون حزب کمونیست چین بود، از همان موقع آغاز شده بود. همان موقع که «چو یانگ» ضجه میزد، چیان چین نویسندگان و هنرمندان را «دلخور» میکند، مسئله متفاوتی ذهن چیان چین را بخود مشغول کرده بود: در این کشور میلیونها دهقان هستند که برای تحول کشاورزی و مناسبات اجتماعی در مناطق روستائی دست به تلاشهای انقلابی عظیم میزنند و در عرض سال شاید فقط یکبار شانس دیدن یک فیلم یا نمایشنامه نصیبشان شود. آیا قرار است در این فرصت اثری درباره امپراتورها و ملکه های پر زرق

و برق، یعنی سرکوبگران شورشهای توده ای، و در مورد ملاکین پول پرست مشاهده کنند؟ یا فیلمی درباره قهرمانان جدید صحنه، یعنی توده های کارکنی که خون و زندگی خود را فدای تغییر جامعه میکنند؟

چیان چین حاضر نشد از بحث و جدل پا پس بکشد. او که به تحلیل راهگشای مائو در دهه ۱۹۴۰ پیرامون هنر و سیاست مسلح بود، کمک کرد تا آرامش حوزه های مقدس بهم بخورد: حوزه هائی که تا آن موقع، انقلاب نه تنها در آنها تحول ایجاد نکرده بود بلکه حتی بندرت آنها را بمصاف طلبیده بودو چیان چین از این جدال برای افشای تفکر کهنه نویسندگان و هنرمندانی که به «معیارهای» گذشته آویخته بودند استفاده کرد و بهمراه مائو، «هیچکاره» های تازه نفس را به توبیخ مقامات محافظه کار و فاسد تشویق نمود و شروع به تدوین نظراتی در باره تبلیغ ایدئولوژی پرولتری و حماسه سازان انقلابی نمود.

هنوز ده سال به برپائی کامل توفانهای بهاری انقلاب فرهنگی مانده بود که این اقدامات همچون تندر در حیطه فرهنگ طنین افکن شد. ابتکار مائو در سال ۱۹۵۷ مبنی بر باز کردن بحث بر سر مسائل مربوط به روبنا و براه انداختن کارزار «بگذار صد گل بشکفد، بگذار صد مکتب فکری با هم رقابت کنند» مشوق اقدامات فوق الذکر بود. مائو اصرار داشت که: ما بطور آشکار، و برخلاف آنچه اغلب ما را بدان متهم میسازند، بدون پرده پوشی از گیاه های هرزه سمی دعوت میکنیم که سر بلند کنند تا ما بهتر بتوانیم از آنها انتقاد کنیم. «مبارزه طبقاتی یك واقعیت عینی و مستقل از اراده بشر است... این امر اجتناب ناپذیر است حتی اگر مردم بخواهند از آن اجتناب کنند. تنها کاری که باید کرد استفاده از اوضاع به بهترین وجه و رهنمون کردن مبارزه بسوی پیروزی است.»[۲۴]

حمله به روبنای کهن.... و پاسدارانش

همانطور که دهه ۱۹۵۰ به پایان خود نزدیك میشد، مبارزه سیاسی درون کمیته مرکزی بطور تکان دهنده ای حاد شد. دو راه و دو خط بیش از پیش وضوح می یافت. یك خط در پی ساختمان سوسیالیستی اقتصاد و متحول کردن کل جامعه بود، و خط دیگر بدنبال ایستادن در میانه راه و «آرمیدن» و رشد سرمایه داری. عناصر بورژوا، رهبران قدیمی حزب که در مرحله اول انقلاب یعنی مرحله بورژوا دمکراتیك «گیر کرده» بودند، از خط دوم پیروی میکردند. بعلاوه، فراخوان خروشچف در شوروی که تاس کباب را جایگزین کمونیسم میکرد، بر خطرات درون چین افزوده بود.

در جریان نشست توفانی دفتر سیاسی

نزدیک غار جاودانه
هنگام گرگ و میش
کاجی ستبر و وحشی،
برپاست سرفراز
تشویش نیست در دل او هیچ
از ابرها - با چهره های پر چین، با آن
عبور نرم -
از این شکوه بکر طبیعت
من در شگفت، به حیرت می گویم این
سخن:
«تنها بروی تیغه این پرتگاه ژرف،
بر این ستیغ کوه، توان یافت
این هیبت و شکوه!»

- مائوتسه دون

برگردان شعر از چینی به انگلیسی توسط «ما ون یی» از منتخب اشعار مائو بنام «برف بر دیوار بزرگ می درخشد» انجام گرفته است.



پایین: یکی از ده ها هزار عکسی که چیان چین در دوره های مختلف زندگی خود گرفت. این تصویر کاجی تنهاست که بالای تیغه کوه مشرف به شهر لوشان ایستاده است. چیان چین این عکس را در سال ۱۹۵۹ کمی بعد از جلسات توفانی لوشان گرفت. در آن جلسات، مائو برای غلبه بر آن دسته رهبران حزب که میخواستند راه سوسیالیستی را کنار بگذارند تمامی خطرات را تقبل کرد. مائو در سال ۱۹۶۱ این شعر را سرود و پشت این عکس نوشت و به «لی چین» تقدیم کرد. (لی چین عنوانی بود که چیان چین برای امضای عکسهای هنری خود بکار می برد.)

حزب بسال ۱۹۵۹ در لوشان، مائو نامه ای به چیان چین نوشت و متن جوابیه ای که علیه مخالفت پن ته هوا (وزیر دفاع وقت چین) با شتاب بخشیدن به روند گذار به سوسیالیسم تهیه کرده بود را برای چیان چین فرستاد. «پن» بعنوان نماینده یك خط معین درون کمیته مرکزی حزب در حال سرنگون شدن بود. این خط که مدافع ایجاد یك ارتش مدرن به سبك ارتش اتحاد شوروی (و مخالف ایجاد میلیشیای خلق) بود با حمله وسیعی که علیه تعاونی کردن کشاورزی طی جهش بزرگ به پیش صورت میگرفت پیوند داشت. حمله به جهش بزرگ به پیش تحت عنوان دفاع از صنایع سنگین و تقویت ارتش انجام میشد. (۷) علیرغم اینکه مائو به چیان چین هشدار داد که مبارزه حاد برای وضع جسمانی او که تازه چند بیماری را از سر گذرانده زیانبار خواهد بود و کوشید وی را از شرکت در چنین مبارزه ای باز دارد، اما چیان چین مصرانه در نشستها حضور یافت تا به درك کاملی از اوضاع دست یابد.

اوائل دهه ۱۹۶۰، چگونگی جمعبندی از جهش بزرگ به پیش و بطور کلی ایجاد کمونها به کانون مبارزه تبدیل شد. لیو شائوچی که مخالف اصلی مائو و نماینده اصلی رهروان سرمایه داری در رهبری حزب بود، آشکارتر از گذشته نقاب از چهره برگرفت و خواهان ایجاد انگیزه های پولی بیشتر در تولید کشاورزی، گسترش واحدهای زراعی خصوصی، بازارهای روستائی (سرمایه داری) بیشتر و امثالهم شد. اتفاقی نبود که لیو شائوچی شروع به بازدیدهای مکرر از معبد کنفوسیوس کرد.

هرچند مائو و اردوی پرولتری، فرماندهی کلی حزب را محکم در دست داشتند، اما نیروهای بورژوا که بیش از پیش در رده های بالای حزب متمرکز شده بودند قدرت داشته و بطور خستگی ناپذیر برای تسخیر قدرت، خلق افکار میکردند. این رویزیونیستها در دو عرصه نفوذ قدرتمندی داشتند: نظام آموزشی و امور هنری. این دو عرصه برای اشاعه ایدئولوژی آنها و تحت تاثیر قرار دادن توده ها، نقشی کلیدی ایفاء میکرد.

جناح چپ ضد حمله ای را تدارك دید و برای دست زدن به یك تعرض مهم علیه بورژوازی درون حزب، کارزار خلق افکار عمومی خود را آغاز نمود.

چیان چین همدوش مائو درگیر نبردهای سیاسی شد. او شروع به انتشار مقالاتی با امضای خود در چند نشریه ویژه زنان و جوانان کرد. از طرف دیگر، او بسال ۱۹۶۳ برای پیشبرد **جنبش آموزش سوسیالیستی**، به میان توده ها بازگشت. این جنبش، تعرض مائو علیه رویزیونیسم، عملکرد و طرز تفکر بورژوائی محسوب میشد و منادی انقلاب فرهنگی بود. مائو، کادرها و هنرمندان و نویسندگان را فراخواند که از شهرها راهی روستاها شوند و از توده ها بیاموزند. در دهمین نشست گسترده هشتمین کمیته مرکزی که بسال ۱۹۶۲ انجام شد، پس از مبارزات بسیار این تصمیم اتخاذ شد که به چیان چین اجازه داده شود که **کمیته شهرداری پکن** را که سنگر رویزیونیستها بود، به مصاف بطلبد. ریاست این کمیته با «پنگ چن»، عضو دفتر سیاسی حزب و شهردار پکن بود (این کمیته مسئولیت تعیین سیاست فرهنگی در سطح سراسری را هم بعهده داشت.) اینها افرادی بودند که بسیاری از مطبوعات، تئاترها و محافل فرهنگی چین را کنترل میکردند و مکتبی فکری ایجاد نموده بودند که بطور عام در بین روشنفکران نفوذ داشت. این مکتب فکری با تاکید مائو بر انقلابی کردن بیش از پیش جامعه ضدیت داشت و تحت عنوان مدرنیزاسیون، به تبلیغ «بار خود را بستن» می پرداخت.

آنها پناهگاهی برای نویسندگان بورژوای جدید مانند «وو هان» ایجاد کرده بودند. او نویسنده نمایشنامه ای بود بنام «های جوی از اداره اخراج میشود» که در سال ۱۹۶۱ به صحنه آمد. این نمایشنامه در واقع اعتراضی بود به مائو، بخاطر اخراج «پن ته هوا» از پست وزارت دفاع در سال ۱۹۵۹ «وو هان» زمان وقوع داستان را عصر خاندان «مین» قرار داده بود تا موضوع را با این قیاس آبکی بپوشاند. همچنین یکی از ستونهای روزنامه بنام «دهکده ای با سه خانواده» تحت نظر پن چن و دارودسته اداره میشد که در آن، خط و شخص مائو بزبان طنز مورد حمله قرار میگرفت.(۸) و هر بار انقلابیون به نقد آثار ادبی و نمایشی متعلق به این بورژوازی نوخاسته، یعنی کسانیکه فعالانه در پی کوبیدن مهر بینش طبقاتی خود بر کل حیات فرهنگی و روشنفکری بودند، میپرداختند، انتقاداتشان با انتقاد از خودهای قلابی اینان یا جوابیه هائی که بروی نکات درجه دوم انگشت میگذاشت مواجه میشد.

این واقعیت که جناح چپ حتی نمیتوانست همه آثار مورد نظرش را منتشر کند و بهمین خاطر بخشا مجبور بود بر کانالهای درون ارتش تحت فرماندهی لین پیائو اتکاء نماید، بر پیچیدگی مسئله می افزود. کمی بعد، یعنی اوائل ۱۹۶۶، کار بدانجا رسید که مائو وزارتخانه مرکزی تبلیغات را «کاخ شیطان» خواند و گفت «باید سرنگون شود! بنفع مستبدان است که خلق را در ناآگاهی نگهدارند، و بنفع ماست که خلق را آگاه کنیم.»[۲۵]

چیان چین کوشید در پکن به نوشتن و انتشار نقدهائی در باره نمایشنامه «های جوی از اداره اخراج میشود» دامن بزند اما دار و دسته مذکور با سراسیمگی عکس العمل نشان داده و همه جا مانع راهش شدند. سرانجام نویسنده جوانی بنام «یائو ون یوان» که بی سر و صدا تحت رهبری چیان چین و مائو کار میکرد، نقدی آتشین بر آن نمایشنامه نوشت. «یائو» طی جنبش ضد دست راستی ها که متعاقب کارزار «صد گل» براه افتاد، فعال شده بود. اما این نقد تا ماه نوامبر ۱۹۶۵ منتشر نشد تا اینکه بالاخره، آنهم فقط در شانگهای، بچاپ رسید؛ و مائو آن را «علامت شروع» انقلاب فرهنگی نامید. دار و دسته نویسندگان پکن کوشیدند این جدل عظیم را در پس پرده ظرایف آکادمیکی تاریخ بپوشانند و برای اینکه موقعیت و مقام خود

---

۷ ـ در سال ۱۹۵۸ «جهش بزرگ به پیش» تبدیل به یك جنبش توده ای شد. هنگامیکه دهقانان سیاست اتکاء بخود را در ایجاد و توسعه صنایع سبك و کوچك (مانند آسیابهای محلی و کارگاههای خانگی ذوب فلز) در جهت خدمت به رشد کشاورزی، برقراری مزارع کلکتیو بزرگتر با مالکیت عمومی گسترده تر و نیز کمونهای خلق را در پیش گرفتند، «جهش بزرگ به پیش» در روستاها به یك خیزش توده ای ارتقاء یافت. در پی این خیزش مبارزه ای در کمیته مرکزی درگرفت و سیاست مائو مبنی بر «با تمام نیرو و با بلندپروازی، پیش به سوی نیل به نتایج اقتصادی بزرگتر، سریعتر، بهتر و اقتصادی تر در ساختمان سوسیالیسم» مورد حمله قرار گرفت و مسئول نابودی اقتصاد قلمداد شد. مائو در پاسخ، این جمله معروف خود را ایراد نمود: «مقیاس هرج و مرجی که بوجود آمد عظیم است و من مسئولیتش را به عهده میگیرم» و بحثاً به مشکلات و زیاده رویهائی اشاره می کند که نسبت به دستاوردهای عظیم و ابداعات نوین که محصول ابتکار عملهای آگاهانه توده ها بود، جنبه ای ثانوی داشت. اندکی بعد متخصصین روسی به شوروی فراخوانده شدند. این امر ضربه سختی بر اقتصاد چین وارد آورد. به دنبال آن نیز ضایعات و بلایای طبیعی پیش آمد. هر دوی اینها مبارزه خطی بر سر ساختمان سوسیالیسم در چین و انتخاب راهی بجز راه شوروی را شدت بخشید.

۸ ـ یکی از این نویسندگان ضد مائو «الیائو موشا» بود که با «ووهان» در ستون «دهکده ای با سه خانواده» قلم میزد و چیان چین از زمانیکه میان نویسندگان و هنرمندان رادیکال شانگهای فعال بود او را میشناخت. حکام رویزیونیست چین او را به محکمه چیان چین آوردند. ووهان علیه چیان چین شهادت داد و وی را به رابطه با گومیندان متهم کرد ـ به احتمال زیاد خود ووهان در آن دوره با گومیندان رابطه داشت. چیان چین بعلت قطع مکرر شهادت این «نویسنده شهیر» و تحت عنوان «هتاکی به شاهد» از دادگاه بیرون برده شد. (ووهان در صحبتهایش از این می نالید که طی انقلاب فرهنگی به ناحق مورد آزار قرار گرفته است.)

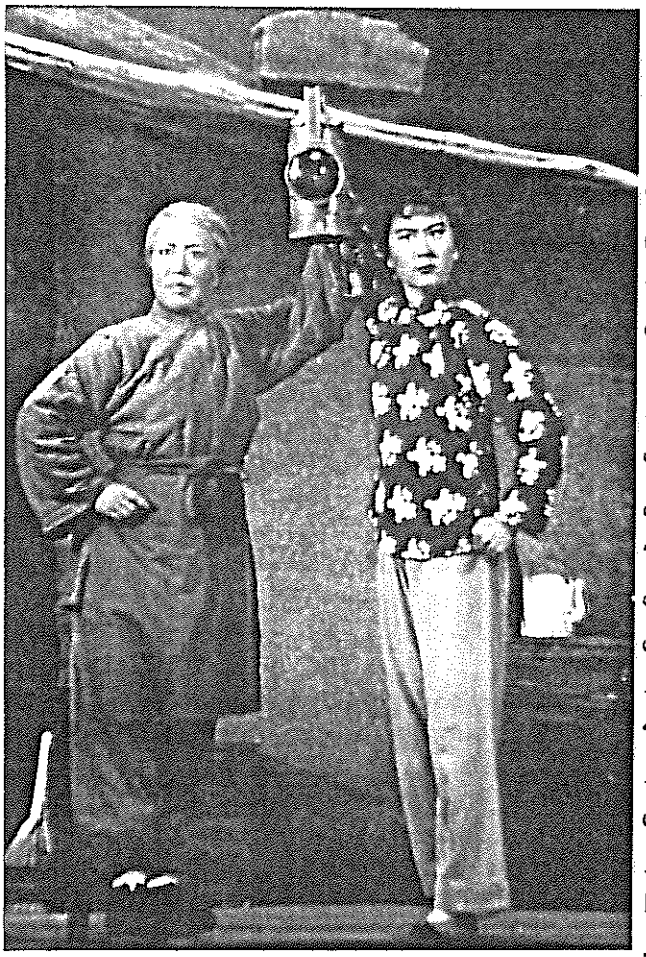

بشدت هیجان زده بودم و نمیتوانستم بخوابم ..... چیزی که رفیق چیان چین در اختیار ما نهاد صرفا یک نمایشنامه [فانوس سرخ] نبود؛ بلکه بنوعی فانوس سرخ و باشکوهی بود که از آن نور اندیشه مائوتسه دون ساطع میشد و راه پیشروی اصلاحات در اپرای پکن را روشن میکرد.

..... در یک لحظه حساس، زمانیکه رویزیونیستهای ضدانقلابی ذهن کارگران جوان عرصه هنر و ادبیات را با «سه مشهور» یعنی هنرپیشه مشهور و کارگردان مشهور و نمایشنامه نویس مشهور، و «سه بالا» یعنی دستمزد بالا و مزایای بالا و جوایز بالا مسموم کرده بودند، باز هم این رفیق چیان چین بود که به همگان آموخت آثار صدر مائو را خلاقانه مطالعه کنند و بکار بندند، منافع شخصی را نابود کنند و به خلق خدمت نمایند؛ دم و دستگاه «ستاره ساز» بورژوائی و عادت فئودالی صنف سازی را بروبند. او بود که عمیقا با کارگران و دهقانان و سربازان پیوند خورد و به یک جنگاور پرولتر حقیقی در عرصه ادبیات و هنر بدل گشت.

- «تو چین فان» ، هنرپیشه زن در اپرای پکن و یکی از اعضای رهبری کمیته انقلابی مدرسه اپرای پکن در چین

را حفظ کنند حتی کوشیدند از «وو هان» (نویسنده و معاون شهردار پکن) فاصله بگیرند.

انقلاب در اپرای پکن

گروهی از «متخصصان» و مدافعان کله گنده آثار نمایشی و موسیقی فئودالی و بورژوائی، تقریبا در تمام عرصه های هنری تسلط داشتند که در این میان اپرا بدترین بود. تسلط نخبگان متفرعن بورژوای نوخاسته و مرتبط با رویزیونیستهای عالیرتبه حزبی بر عرصه های مهم روبنا، بازتابی از دگرگونی نا کامل زیربنای اقتصادی جامعه بود. این زیربنا اگرچه بطور کلی سوسیالیستی بود اما هنوز جوانب سرمایه دارانه مهمی را حمل میکرد. مائو درك از این حقیقت که برای انقلاب کردن باید مبارزه سیاسی را در روبنا، در قلمرو ایده ها، ارزشها، سنن و فرهنگ به پیش برد، غنا بخشید. و اکنون این حقیقت عمیق، بیرحمانه چشم در چشم طبقات درگیر نبرد دوخته بود: پرولتاریا و بورژوازی نوخاسته.

درطول بیشتر از یك دهه حاکمیت پرولتاریا گامهای عظیمی در راه دگرگون ساختن چین عقب مانده، نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی برداشته شده بود: مالکیت خصوصی از طریق کلکتیویزه و ملی کردن صنایع اساساً متحول شده بود و از آنجا که چین از زیر سلطه خارجی بیرون آمده بود، اقتصاد بجای اینکه جیب امپریالیستها را پر کند در کل بر مبنای پاسخگویی به نیاز توده ها سازمان یافته بود. دور باطل فقر و بدهکاری شکسته شده بود، و قحطی و بیسوادی در مجموع ریشه کن گشته بود. تعداد زنانی که به مدرسه میرفتند و در حیات تولیدی و سیاسی جامعه فعال می شدند رو به ازدیاد بود. با این اوصاف، موفقیت در بسیاری عرصه ها قسمی بوده یا مسیر آن را کلا یك خط رویزیونیستی و وزنه سنگین نیروی سنن و آداب گذشته سد کرده بود. این مسئله در زمینه محدود کردن «سه اختلاف بزرگ» (میان شهر و روستا، میان کار یدی و فکری و میان کارگر و دهقان) روشنتر از هر جا بچشم میخورد. مائو در ۱۹٦٤ وزارت بهداشت عمومی را «وزارت بهداشت نجبای شهری» خواند. مدیران رویزیونیست بعضی کارخانجات از کارگران می خواستند که بحثهای سیاسی شان را به نیم ساعت در روز محدود کنند تا تولید دچار وقفه نشود. همانگونه که تحلیل نافذ چان چون چیائو از حق بورژوایی آشکار کرد، مالکیت در روستا هنوز کلکتیوی بود و نه «تمام خلقی» . این وضعیت به بروز گرایشات

سرمایه دارانه پا می داد. [۱] بعلاوه تفاوت عظیم در کیفیت زمین کمونهای مختلف، برای بعضی منشاء امتیازاتی مهم می شد. تضاد میان سوسیالیسم از یکسو و بقایای نیمه فئودالی و سرمایه داری نوخاسته ازسوی دیگر، در مبارزه سخت و حدت یابنده برای رهایی زنان چین نیز بوضوح بازتاب میافت؛ زنان که بطور فزاینده ای صفوف مشاغل صنعتی و آموزشی و سطوح پایین حزبی و دولتی را پر میکردند هنوز در مقابل خود موانع عظیمی مانند عقاید فئودالی و نقشهای ستمگرانه سنتی در خانه را داشتند. تنها براه انداختن مبارزه ای آگاهانه در روبنا می توانست این قیود ایدئولوژیك را از هم بگسلد و بنوبه خویش به پیشرفت بیش از پیش دگرگونی سوسیالیستی در زیربنا خدمت کند.

مبارزه ای که در عرصه هنر آغاز شد انعکاسی از همین مسئله بود. خط بورژوایی دعوا را به اینجا میکشاند که دارد برخوردی «تنگ نظرانه» به مسائل هنری صورت میگیرد، یا اینکه بحث بر سر شتاب «اصلاحات سوسیالیستی» است، و بالاخره اینکه برای ایجاد خلاقیت نیاز به «نبوغ» است. این مبارزه در حقیقت، تبلور و مبین این سئوال اساسی بود: آیا بالاخره پرولتاریا می باید کنترل این عرصه را در دست گرفته و به انقلاب در روبنا بپردازد یا نه ؟ آیا عرصه فرهنگ بالاخره می باید به زیربنای سوسیالیستی کمك کند یا خیر؟ اینطور نبود که جناح چپ صرفا تدارك حمله به یکسری ایده های بد را میدید. خیر! آنها یورش به آن دسته ایده ها، اعتقادات و آثار هنری که حفظ تمایزات ستمگرانه و کهنه جامعه را موعظه میکردند و در دستور کار داشتند را تدارك می دیدند. اپرای قدیم پکن، سنگر محکم طبقات زمیندار و سرمایه دار در عرصه ایدئولوژیك بود و نمایشاتش عمدتاً مبلغ ارزشهای کنفوسیوسی یعنی چاکرمنشی و بنده پروری بودند. همانگونه که ده سال بعد جمعبندی شد: «انتخاب اپرای پکن بعنوان محلی برای پیشروی انقلاب پرولتری در عرصه هنر و ادبیات، مبارزه ای مهم در انتقاد از آموزشهای «کنفوسیوس» و «منسیوس» است. این مبارزه برای نابود کردن آن پایه های معنوی است که طبقات ارتجاعی قرنها برای خلق جهنم روی زمین بر آن تکیه کرده اند.» [۲۲]

چیان چین تحقیقات بسیاری بعمل آورد، از گروههای بازیگر زیادی دیدن کرد، با مجریان برنامه ها گفتگو نمود، و فیلمها، نمایشنامه ها و اپراهای زیادی را در سراسر کشور تماشا کرد. آنچه وی یافت ابداعات سوسیالیستی در بنمایش گذاردن قهرمانیها و کارهای برجسته توده ها نبود، بلکه معجون تحمیق کننده ای از رویزیونیسم جدید و آثار ملال آور و کهنه ستمگرانه بود که به ستایش از تمایزات و اختلافات طبقاتی پرداخته و شخصیتهای بزك و دوزك شده خرافی سنتی را بنمایش میگذاشت؛ یا کپیه برداری کاملی بود از نمایشات خارجی بقلم نویسندگان بورژوا.

اگرچه در زمان تصدی «چو یان» نمایشخانه های جدیدی دایر شده بود، اما در آنها هنوز همان آثار قدیمی بنمایش در می آمد. بهمین ترتیب، دسته های اپرای محلی کماکان اپراهای ملال آور و پر زرق و برق فئودالی را برای تعداد قلیل تماشاگران خود نمایش می دادند. اما در این میان، هنر رویزیونیستی جدید نیز تولید میشد که سنت و «تئاتر نوین» را ترکیب میکرد؛ نتیجه نهائی این هنر که بطور التقاطی پدیده ها را با هم مخلوط می کرد، حفظ قهرمانان منفی و شریر (یکی از مشخصه های اپرای پکن) و سبك و ملودیهای کهنه بود. در عین حال، هنر رویزیونیستی جدید مانع از ظهور آثاری میشد که قهرمانان و موضوعاتی مشخصا انقلابی داشته و در قالبهای نوین هنری ارائه میگشت. برای مثال، نمایشاتی که در زمان انقلاب ارضی **جهش بزرگ به پیش** بر صحنه آمدند، ملکه هایی را نشان می داد که ناگهان نسبت به توده های تحت حاکمیتشان دلسوز شده اند؛ در این نمایشات جنگ رهاییبخش به تبلیغ موضوعات عاشقانه خدمت میکرد، و توده ها تحت لوای «رئالیسم» و «ناتورالیسم» نه بشکل قهرمانان الهامبخش که با چهره ای خسته و ژولیده تصویر می شدند.

یافته های چیان چین در تصمیم مائو به تقبیح وزارت فرهنگ نقش بازی کرد: «وزارت سلاطین، شاهزادگان، ژنرالها، مومیائیها، ادیبان نورچشمی و زیبارویان خارجی... اگر تغییر نکنند، نام جدیدی رویشان خواهیم نهاد». [۱۸] چیان چین کار دگرگون کردن اپرای پکن را آغاز کرد. تحقیقات در ۱۹۶۱ آغاز شد و به گفته چیان چین، در سال ۱۹۶۳ «دست به عمل زدیم». «کو چین شیه» شهردار شانگهای، یکی از معدود حامیان چیان چین بود که تلاش داشت با تولید نمایشنامه های انقلابی، توده های کارگرو دهقان و سرباز را بجای اشباح و شیاطین بر صحنه بیاورد. از هنرمندان دعوت شد تا مبارزه طبقاتی را بدین عرصه ببرند و آثار نمایشی سوسیالیستی نوین تهیه کنند. گروه کوچکی از پیشگامان تحت رهبری چیان چین با مطالعه **سخنرانی در محفل ادبی ینان** ابزار خود را برای نقد تیز کردند و تواماً به افشای آثار قدیم و نیز مبارزه فعالانه با هنرمندان و نویسندگان جهت تجدید نظر در متن نمایشنامه هایشان و نوشتن متون جدید، پرداختند.

در عرض چند سال حدود ۳۷ اپرا و نمایشنامه جدید و اصلاح شده، از جمله اولین آثار نمونه، تهیه شد. برای خلق نمایشات خوب و مدرن، چیان چین روش «ترکیب سه در یك» را وارد عرصه هنر کرد: پیوند کادرهای حزبی و نمایشنامه نویسان و توده های انقلابی. نمایشنامه نویسان برای درك بهتر تجربه ای که قرار است از طریق آثار هنری خود منتقل کنند، بمیان روستاییان و سربازان و کارگران فرستاده می شدند که مدتی با آنان زندگی کنند؛ و توده های انقلابی نمایشات را جهت اصلاح، پیش از تولید نهایی مشاهده و نقد می کردند.

برای مثال، چیان چین در سال ۱۹۶۳ بتماشای اجرایی از اپرای فولکلوریك «هوایی چو» نشست و پیشنهاد تهیه اقتباسی از آن تحت نام «در بارانداز» را داد تا در اپرای پکن اجراء شود. این یکی از نخستین نمایشنامه هائی بود که داستانش مربوط به دوره سوسیالیستی است. این نمایشنامه در اصل به کمك کارگران بارانداز شانگهای که بسیار به وجد آمده بودند ساخته شد: «در روزگار گذشته، ما فقط باربرانی ساده بودیم. حق نشستن میان تماشاگران نمایشات را هم نداشتیم، چه رسد به اینکه خود بروی صحنه برویم». اما نمایشخانه اپرائی پکن در شانگهای، سنگر خط رویزیونیستی در عرصه هنر بود و نویسندگانش بلافاصله شروع به دست بردن در متن نمایشنامه و آبکی کردن مضمون انترناسیونالیستی آن و ارتقاء «شخصیتهای میانه» نمایشنامه به نقش درجه اول کردند. خشم کارگران بارانداز برانگیخته شد: «هریک از افراد خانواده ما کوله باری از رنج بر پشت دارد... وقتی پای آرمان انقلابی حزب بمیان می آید ما کارگران قدیمی، پر تحرك و پر انرژی و قاطع، آماده عمل هستیم. اپرای شما ما را احمق و سست نشان می دهد... ما هرگز چنین اپرایی را تایید نخواهیم کرد». [۴۵]

در مارس ۱۹۶۵، تحت هدایت چیان چین بازیگری و سناریو نویسی این اثر تجدید سازمان یافت و داستان کارگران بارانداز شانگهای مجدداً با این مضمون آفریده شد که کارگران پیشرو بارانداز برای زدن بار گندم به کشتی حامل کمك به

مبارزات رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مبارزه میکنند اما با خرابکاری یك کارگر عقب افتاده و مورد حمایت رویزیونیستهای حزبی مواجه میشوند. و اما در «دنیای واقعی»، رویزیونیستها بار دیگر دست به ضد حمله زدند. آنها این نمایش را از نظر هنری ضعیف خوانده و نقش قدرتمندی را که یك زن بعنوان رهبر حزبی بازی میکند (زنی که مبارزه برای افشاء توطئه و روانه کردن به موقع کشتی را رهبری می کند) با چسباندن انگ «غیر واقعی» مورد انتقاد قرار دادند. آنها تلاش کردند نمایش را متوقف کنند. مبارزه پیشتر رفت. چیان چین برای تشویق گروه نمایشی، بر انترناسیونالیسم تاکید نهاد: «خلقهای ستمدیده جهان در اشتیاق دیدن اپراهای ما در مورد موضوعات انقلابی معاصر هستند. باید جهت خدمت به نیازهای خلق چین و همچنین ستمدیدگان سراسر جهان از عزم و اشتیاقی وافر لبریز باشیم». [۳] دو سال بعد که آتش توپهای انقلاب فرهنگی مبارزه میان دو خط مشی را در عرصه سیاسی متمرکز کرد، این اپرا تکمیل شده و در بیست و پنجمین سالگرد «محفل ینان» به اجراء درآمد.

چیان چین بر سر موضوع و محتوای یك اثر هنری وارد مبارزات خطی میشد؛ با هنرمندان بر سر نیاز آنان به دگرگونی دیدگاههایشان و همچنین آموختن از زندگی طبقاتی که نقششان را برصحنه می آوردند، مبارزه میکرد. اما گذشته از اینها او توجه بسیاری به اشکال هنری و وحدت پر اهمیت محتوای سیاسی انقلابی و تکامل هرچه بیشترقالب هنری مبذول میداشت؛ او شخصاً به نمایشخانه ها میرفت تا نوآوری را تشویق کند و از نزدیك با بازیگران مبارزه کند که چگونه همه چیز - از بازیگری و ژستها گرفته تا نورپردازی، دکور، لباس، رنگ، موسیقی و رقص - را تغییر دهند تا یك موضع طبقاتی دیگر بازتاب یابد . دیگر جایی برای نمایش شیون زنان در اپرا نبود؛ اکنون زنان ایستاده می گریستند و اندوه خود را به خشم مبدل میساختند. از ته دل، شادمانه و پر قدرت خنده سر میدادند بدون آنکه به هنگام خندیدن به رسم جامعه فئودالی دهان خود را با دست بپوشانند. مشتهای رزمنده جای حرکات ضعیف و ظریف «انگشتان ارکیده ای شکل» که نشانه اشرافیت چین بود، را گرفت.

در تابستان ۱۹۶۴ چیان چین بخش بزرگی از تحقیقات خود را طی سخنرانی در فستیوال اپرای پکن علنی کرد. پنج هزار نماینده از گروه های اپرای سراسر کشور، زیر نگاههای نگران مراجع فرهنگی رویزیونیست، در این فستیوال شرکت کردند. اپراهای انقلابی جدیدی که در گرماگرم مبارزه حاد در عرصه فرهنگ خلق شده بود به اجراء درآمد؛ منجمله آثاری مانند «یورش به هنگ ببر سپید» که داستانش مربوط به جنگ کره بود و «شاچیاپان» که بر مناسبات نزدیك میان ارتش و توده های دهقان طی جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی تاکید داشت (این اثر به صورت سمفونی نیز درآمد.) شرکت کنندگان در این فستیوال تجارب خود را در زمینه پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه رویزیونیستهایی که شدیداً مخالف این دگرگونیها بودند، به یکدیگر منتقل کردند. سر زدن جوانه های نو در جامعه سوسیالیستی شروع شده بود.

شرکت در این فستیوال نخستین حضور رسمی چیان چین در محافل عمومی بود. او از هنرمندان حاضر پرسید: «آیا ما باید به مشتی قلیل (زمینداران، دهقانان مرفه، ضد انقلابیون، افراد ناجور، دست راستیها و عناصر بورژوا) خدمت کنیم یا به ششصد میلیون (کارگر، دهقان و سرباز)؟ .... نانی که می خوریم با دست دهقانان بعمل آمده و لباسی که می پوشیم و خانه ای که در آن می نشینیم محصول دست کارگران است، و ارتش رهائیبخش خلق بخاطر ما در خطوط مقدم جبهه های دفاع ملی خدمت می کند، ولی هنوز هیچکدام از آنان در صحنه تئاترمان حضور ندارند. میتوانم بپرسم شما در این مورد موضع کدام طبقه را اتخاذ می کنید؟ کجاست آن «وجدان» هنرمند که همواره از آن دم می زنید؟» او آفرینش قهرمانان انقلابی را «عالیترین وظیفه» خواند و فراخوانی برای بوجود آوردن «الگوهایی در این مورد صادر نمود: تولید «برخی اپراهای تاریخی که بواقع از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی نوشته شده باشند و بتوانند گذشته را در خدمت آینده قرار دهند». او بر اهمیت تولیدات نمایشی جدید از طریق نگارش و اقتباس نمایشنامه ها اصرار ورزید. [۳]

در پشت صحنه، دشمنان سیاسی چیان چین (و مائو) در پی یافتن تدبیری برای رام کردن جنبشی بودند که دیگر نمی توانستند بطور علنی با آن مخالفت ورزند. برای مثال، آنها مجبور گشتند با برپایی فستیوال همراهی کنند. اما در عین حال در امر تدارك اپراهای این فستیوال دست به خرابکاری زدند و در متن سخنرانی چیان چین پیش از انتشار دست بردند. نسخه اصلی این سخنرانی تنها سه سال بعد یعنی در ۱۹۶۷ چاپ شد - زمانی که نقش مهم چیان چین در انقلابی کردن اپرای پکن برای نخستین بار در سطح گسترده علنی گشت.

بعدها در ۱۹۶۵، چیان چین مستقیماً با «پن چن» شهردار پکن در مورد پرولتریزه کردن هنر و پیگیری کاری که با تولید آثاری نظیر بالـه «دختر سپید موی» در شانگهای آغاز شده بود، شاخ به شاخ شد. چیان چین از او خواست اجازه دهد تا برای ایجاد اصلاحات مشابه با «گروه اپرایی پکن» آغاز بکار نماید. «پن چن» متفرعنانه از صدور چنین اجازه ای امتناع ورزید و صورت ارزش گذاری اپراها را که چیان چین برای نشان دادن به او آورده بود، از دست وی ربود و پاره کرد. [۴۷] «دن سیائوپین» که سخت بدنبال شهرت و عزت بود، نسبت به پیشبرد اصلاحات در اپرای پکن بی فرهنگی بیشتری از خود نشان داد. از قولش نقل شده است که «هر دو دستم را به علامت رای موافق بالا می برم، بشرطی که مجبور به تماشای آنها نباشم!». «تائو چو» (۹) همپالگی رویزیونیست دن سیائوپین که افق دیدش با وی تفاوتی نداشت نیز اعلام کرد، ترجیح می دهد با دن سیائوپین تخته نرد بازی کند تا اینکه به تماشای اپرای انقلابی بنشیند. [۴۵]

هنگامی که چرخهای انقلاب فرهنگی به گردش درآمد، این کله گنده های رویزیونیست برای حفظ موقعیت خود سعی کردند نان به نرخ روز بخورند اما قیافه اصلاح شده بخود گرفتن به آنان کمکی نکرد و توسط انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی سرنگون شدند.

برگرفتن نقاب از این چهره های شرور و افشای آنها بعنوان حافظ و مشوق نظم کهن، تنها بخشی از کاری بود که می بایست انجام می گرفت. برای اینکه به خیزش شاداب و

---

۹ - «تائو چو» از عالیرتبگان بخش تبلیغات حزب بود. او چنین بحث میکرد که نویسندگان علاوه بر کارهای دیگر باید به نقائص کمونهای خلقی نیز بپردازند. «یائو ون یوان» در جواب به او چنین پاسخی داد: «ترانه ای است با عنوان «کمونهای خلقی خوبند» آیا میگوئید ضروری است که این را با «کمونهای خلقی نقص دارند» عوض کنیم؟ [۳۳] . طی انقلاب فرهنگی کاریکاتورهائی بر دیوار شهرها نقش می بست که رهروان سرمایه داری درون حزب را که زیر آتش بودند، با زبان طنز افشاء میکرد. یکی از اینها در فوریه ۱۹۶۷ تا ثو چو را نشان میداد که یك شرکت بیمه برای حفاظت از رویزیونیستها باز کرده است. [۳۵]





بالا: اول ماه مه ۱۹۶۷
استقبال شورانگیز توده ها از مائو و سایر اعضای عالیرتبه حزب کمونیست چین، طی مراسمی در پکن

راست: طی انقلاب فرهنگی روزنامه های دیواری در همه جا ظاهر شدند

چپ: نشست چیان چین با گاردهای سرخ - ۱۹۶۷

«در هجدهم اوت صدر مائو یک میلیون جوان انقلابی را بحضور پذیرفت. چه خوب به ابتکار عمل توده ها احترام گذاشت؛ چه خوب به آنها اطمینان کرد؛ چه خوب به آنها توجه داشت! چه بسیار چیزها که آموختم. سپس جنگاوران جوان گارد سرخ بدرون جامعه رفته و فعالانه به نابود کردن ایده های کهن، فرهنگ و عادات و آداب کهن پرداختند. ما، رفقای گروه انقلاب فرهنگی تحت رهبری کمیته مرکزی حزب بوجد آمدیم. اما چند روز بعد مشکلاتی نوین ظاهر شد. فورا دست بکار جمع آوری فاکتها و تحقیق شدیم. و بدین ترتیب بر اوضاع انقلابی که دائما در حال تکامل بود مسلط گشتیم. من این را از یکطرف، تلاش جهت پیروی دقیق از اندیشه مائوتسه دون میخوانم. و از طرف دیگر، کوشش جهت دستیابی به روحیه جسارت و شجاعت انقلابیون جوان، روحیه شورشگرانه انقلابی.»

- چیان چین، ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶

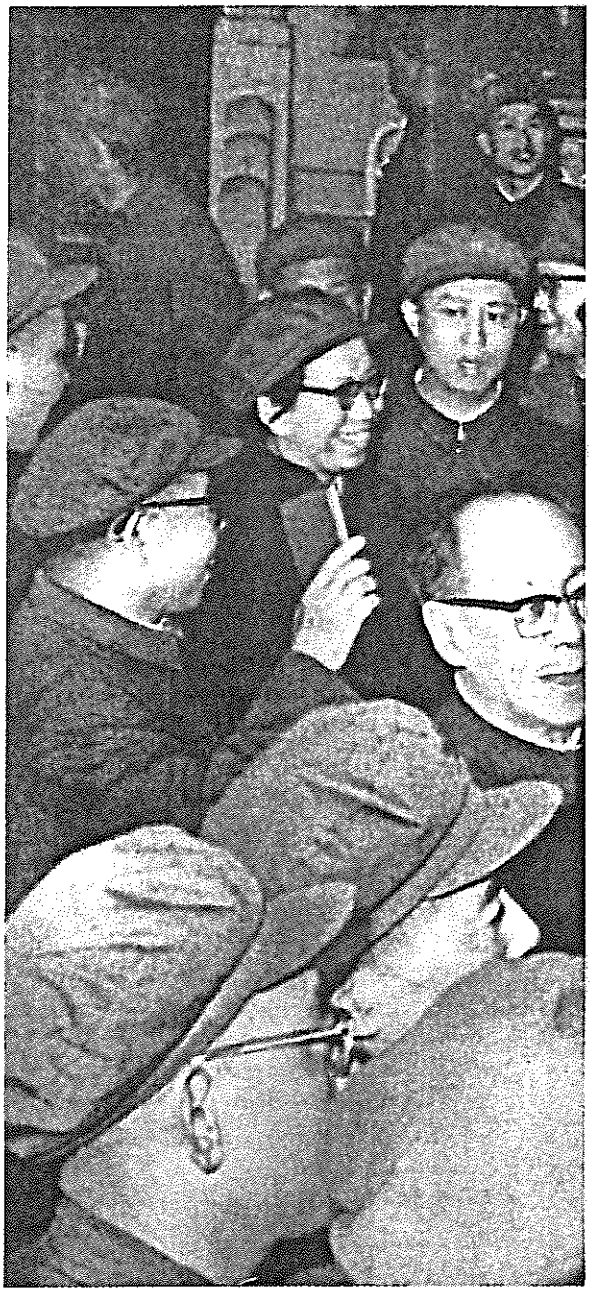



نوین کاملا میدان داده شود تا بتواند کهنه را در هم کوبد و جایگزین آن گردد، توده ها باید آگاهانه به میدان می آمدند، طالب خلق آثار هنری انقلابی میشدند تا بازتاب منافع طبقاتی پرولتری خودشان باشد، و خود در اینکار شرکت می جستند. و این امر کاملا پیوند داشت با نبردی که در تمامی عرصه های مختلف جامعه برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در حال سر بلند کردن بود. کشمکشهای میان دو خط مشی در عرصه هنر خبر از توفانهای بزرگتر می داد: فرهنگ و بطور کلی روبنا عرصه مهمی از مبارزه طبقاتی در نبرد دهساله انقلاب فرهنگی شد.

رهبر انقلاب فرهنگی

اگرچه انقلاب فرهنگی در قلمرو فرهنگی و با ضد حمله نیشدار چپ به نمایشنامه «های جوی از اداره اخراج میشود» آغاز شد اما موضوع مرکزی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی، همانا قدرت سیاسی بود. این مسئله که آیا چین در جاده سوسیالیستی باقی خواهد ماند و مردم جامعه را از سر تا پا دگرگون کرده و بسوی امحاء طبقات و بطور کلی اختلافات طبقاتی در چین و سراسر جهان حرکت خواهد نمود یا نه، به این مسئله حاد بستگی داشت که چه کسی در مبارزه بر سر کسب قدرت سیاسی پیروز بدر می آید: کمونیستهای انقلابی (مستقر در حزب که پرولتاریا را در اعمال دیکتاتوری در تمامی عرصه های جامعه

رهبری می کردند) یا بورژوازی نوخاسته (همان بورو کراتهای فسیل و رهبران محافظه کار حزب که از خیلی وقت پیش دست از انقلاب شسته و حالا علناً با انقلاب سوسیالیستی مخالفت ورزیده و فعالانه درجهت کشاندن چین به جاده سرمایه داری فعالیت می کردند).

مائو این خطر را بوضوح می دید. بدین جهت هر خطری را تقبل کرد تا مبارزه برای تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریا را از تنها طریق ممکن رهبری کند؛ و این طریق عبارت بود از اتکاء بر توده ها و برانگیختن آنها برای سرنگونی رویزیونیستهای صدر حزب از پایین و بطور همه جانبه. او که نیاز به یك ستاد فرماندهی انقلابی برای سازماندهی و رهبری این انقلاب در انقلاب را احساس می کرد، «کمیته انقلاب فرهنگی» را به ریاست «چن پوتا» ایجاد نمود و چیان چین را به عنوان معاون اول و «چان چون چیائو» رهبر انقلابی حزب از شانگهای را نیز به عضویت در آن برگزید.

چیان چین وظایف و مصافهایی که در اوجگیریهای مبارزه حاد طبقاتی به او واگذار شده بود را با جسارت تمام به عهده گرفت. او نه تنها قاطعانه خلاف جریان تند و قدرتمند رویزیونیسم حرکت کرد، بلکه طی این خیزش عظیم انقلابی که در هیچ کجای جهان تا آن زمان الگویی برایش ترسیم نشده بود، نقشی حیاتی و رهبری کننده ایفاء نمود. بیشك این بعنوان بزرگترین دستاورد وی همواره به یادها خواهد ماند. مسلماً نابخشودنی ترین گناه وی، یعنی کمك به توده ها برای تحکیم قدرت سیاسیشان، و عجین شدن هویتش با انقلاب فرهنگی بود که خصومت کامل و بدگویی های بورژوازی سراسر جهان را نصیب چیان چین ساخت.

از نخستین کارهای چیان چین در مقام عضویت در کمیته مسئول تهیه پیش نویس اسناد انقلاب فرهنگی، عبارت بود از نوشتن نقدی بر گزارش سراپا رویزیونیستی «پن چن» به نام «گزارش کلی فوریه»؛ این گزارش در مورد فرهنگ سوسیالیستی بود که با هدف به بیراهه کشاندن و از پا فکندن انقلاب فرهنگی نوشته شده بود. (۱۰) بخشنامه ۱۶ ماه مه (بنا به گفته چیان چین چندین بار توسط مائو اصلاح شده بود) که در آن از «کسانی مانند خروشچف که در کنار ما لانه کرده اند» نام میبرد، برای اولین بار حدت مبارزه خطی در بالاترین سطح حزب را برای بدنه حزب آشکار ساخت. بزودی با ظهور پوسترهای دیواری در دانشگاه پکن در ماه مه ۱۹۶۶، که مائو با تمام وجود از آنها حمایت میکرد، آتشباری توپهای انقلاب فرهنگی با شدت تمام آغاز گردید.

چیان چین سریعا به یکی از منادیان انقلاب فرهنگی تبدیل شد و صلای آغاز نبرد سر داد؛ او در ژوئیه ۱۹۶۶ به دانشگاه پکن و مدارس دیگر میرفت، با دانشجویان صحبت میکرد و به مباحث داغ گوش فرا میداد. او بزودی نقش ضد انقلابی «گروه های کار» که به ساکت کردن شورش دانشجویان مشغول بودند را کشف کرد. کمیته انقلاب فرهنگی در اواخر ژوئیه این گروهها را منحل ساخت. این گروهها را لیوشائوچی و دن سیائوپین اعزام کرده بودند تا نسبت به خط مشی کمیته مرکزی در مورد خیزش دانشجویان گیجی بوجود آورند. عمر قدرت رویزیونیستها در پکن دو ماه بیشتر نبود. آنها می خواستند از طریق کارزارهای «محاصره» و «ترور سفید» خود را از زیر حملات مبارزه رهانیده و «نظم را برقرار سازند» و این زمانی بود که مائو از پکن خارج شده بود. این رهبران که «بر غبغب تفرعن بورژوازی باد می انداختند و روحیه پرولتاریا را تضعیف میکردند» آماج حمله «داتزی بائو» (پوستر دیواری) معروف ماه اوت ۱۹۶۶ مائو تحت عنوان «ستادهای فرماندهی را بمباران کنید!» شدند. این پوستر دیواری گسترش همه جانبه شعله های شورش را ترغیب مینمود. اما بطور مشخص، نقطه تمرکز مبارزه طبقاتی را کسانی قرار میداد که از رهبران تراز اول حزب بوده و راه سرمایه داری پیشه کرده بودند.

یکی از چیزهایی که در مورد چیان چین، همچون مائو، همیشه بیاد خواهد ماند ارتباط مستحکمش با قشر جوان است. اما او در این زمینه نقشی متفاوت از مائو ایفاء می کرد، زیرا در مقام عضویت در «کمیته انقلاب فرهنگی» (که در واقع رهبری سیاسی انقلاب فرهنگی از سوی کمیته مرکزی حزب به آن تفویض شده بود) قادر بود مستقیماً در صحنه وقایع حاضر شود و گاهی جسورانه و با انرژی تمام وارد نزاع شده و از شورش جوانان حمایت نماید. او وقتی در صحنه حضور می یافت تهنیتهای صدر مائو را به جوانان ابلاغ میکرد. این پیام ها در گرماگرم مبارزه پیچیده میان خطها و برنامه های مخالف بشدت به آنان پشتگرمی میداد. او به جوانان کمك می کرد تا ارتباط میان مبارزه طبقاتی در جامعه را با مبارزه درونی حزب دریابند. او و سایر اعضای کمیته انقلاب فرهنگی با نمایندگان دانشجویان، کارگران، دهقانان، سربازان، معلمان و هنرمندان ملاقات و گفتگو می کردند تا بر سر مسائلی که در جریان انقلاب فرهنگی بصورت حاد ظاهر میشد بحث کنند: از جمله اینکه از چه شیوه هائی باید استفاده کرد، چه کسانی را باید آماج حمله قرار داد، به دسته بندیها و فرقه بازیها چگونه باید برخورد کرد، و بطور خلاصه (آنگونه که چیان چین مکرراً بیان می کرد) چگونه بروشنی خط مرز بین دشمن و خودمان را ترسیم کنیم و در عین حال چگونه توده ها را متحد کرده و برای پیشبرد امر انقلاب اتحادهائی بوجود آوریم.

برای مثال، گرایش بظاهر چپ ولی در باطن راستی در میان جوانان و دانشجویان وجود داشت که خواهان تنبیه همه کسانی بود که منشاء خانوادگی ممتاز یا محافظه کار داشتند. این گرایش در ابتدای امر اغتشاش فکری قابل ملاحظه ای بوجود آورد. شعار جوانان عبارت بود از «قهرمان قهرمان می زاید، و فرزند یك مرتجع تخم مرغ گندیده است». چیان چین آنها را متقاعد ساخت تا شعارشان را بدین شکل تغییر دهند: «فرزندان والدین انقلابی باید راه والدین خود را دنبال کنند، و فرزندان والدین ارتجاعی باید علیه والدین خود شورش کنند». [۳۴ و ۳۶]

ورود تاریخی گاردهای سرخ به پکن طی ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۶۶ رخ داد و کارگران و دهقانان نیز به فاصله اندکی مهر خود را بر جنبش کوبیدند. اینها بدان معنا بود که انقلاب فرهنگی می رفت تا کل جامعه را بلرزه درآورد. چیان چین شروع به سخنرانی در مجامع عمومی کرد. او بویژه در تظاهراتهای توده ای جوانان از آنان می ـ

---

۱۰ ـ «قرار ۱۶ ماده ای»، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی را مرحله جدیدی از انقلاب پرولتری میخواند. این اعلامیه مقامات حزبی رهرو سرمایه داری را مورد حمله قرار میدهد و همه را به انتقاد و طرد «مقامات» آکادمیك ارتجاعی بورژوا، ایدئولوژی بورژوایی و تمامی طبقات متمگر دیگر، دعوت می کند. این «قرار» خواهان دگرگونی در عرصه های آموزش و پرورش، ادبیات و هنر و سایر بخشهای روبنا است تا بدین ترتیب راه برای توسعه سوسیالیسم باز شود. و تاکید میکند که فرجام انقلاب فرهنگی وابسته به این است که آیا حزب جرات میکند توده ها را بطور جسورانه به مبارزه برانگیزد یا نه. و مصرانه تاکید میکند که در این جنبش، توده ها باید خودشان را رها کنند و آموزش دهند؛ این سند در ادامه از تکامل اشکال جدید تشکیلاتی توسط توده ها استقبال می کند. قرار در پایان دعوت می کند که در مناظره ها روش استدلال بکار بسته شود و نه زور.

خواست که تاریخ را بدست خود بنویسند. او که با اونیفورم و کلاه نظامیش معروف گشته بود، در هفت دیدار از هشت دیدار ارتش سرخ با مائو حضور یافت. او همچنین برای دبیران، استادان، هنرمندان و فیلمبرداران و نیز صد هزار سرباز ارتش سرخ سخنرانی نمود. حضور سربازان برای اعلام همبستگی و نظارت بر میلیونها جوانی بود که بسیاری با پای پیاده خود را به پکن رسانده بودند. چیان چین در طول پاییز، اپراهای نمونه را برای گارد سرخ به اجراء درآورد و در اواخر نوامبر سخنرانی مهمی درباره انقلاب فرهنگی و مبارزه طبقاتی حاد در اپرای پکن و سایر عرصه های هنری، برای بیش از بیست هزار ادیب و هنرمند ایراد نمود.

چیان چین در سخنرانی برای گاردهای سرخ از آنان خواست که سرکردگان رهرو سرمایه داری را از حزب بیرون بیندازند، چهار پدیده کهنه یعنی ایدئولوژی کهنه، فرهنگ کهنه، آداب کهنه و عادات کهنه را پاکسازی کنند، و روند مبارزه ـ انتقاد ـ تحول را بر مبنای سند اصلی ستاد فرماندهی انقلابی (سند ۱۶ نکته ای) که برای هدایت انقلاب فرهنگی صادر شده بود به پیش ببرند. (۱۱) او به آنها گفت: «مطمئن هستم که کارتان را بخوبی انجام خواهید داد». [۵]

انقلابیون نه تنها وظیفه شدت بخشیدن به مبارزه علیه خط راست و هدایت این مبارزه به سرمنزل پیروزی را بعهده داشتند، بلکه می بایست در روند این مبارزه چپ را تقویت کنند، و خون تازه و رهبران جوان انقلابی به صفوف آن جذب کنند. چیان چین چنین پرسید: «من از شما می پرسم، اگر جناح چپ متحد و قدرتمند نشود آیا قادر خواهد بود آنها را از حزب براند؟» و گاردهای سرخ جوان چنین خروشیدند: «بیشك نه !» [۷]

در ژانویه ۱۹۶۷ هیئت های نمایندگی کارگران و دهقانان به گردهم آئیهای دانشجویان و جوانان پیوسته و به مبادله تجارب انقلابی می پرداختند و چیان چین به رهبران گارد سرخ رهنمودهای لازم را ارائه میداد. رهبران گارد سرخ مسئولیت هدایت جماعت را که تشویق به بازگشت به مناطق خود میشدند، داشتند. این وظیفه پیچیده ای بود چرا که باید قادر میبودند در عین تقویت شور و انگیزه سیاسی کسانی که با دل و جان در پی انقلاب به پایتخت آمده بودند، با این توده ها مبارزه کنند که بروند و این انقلاب را در مناطق خودشان گسترش دهند. برای اینکه جوانان چنین وظیفه ای را بدرستی انجام دهند نیاز به یك سطح بالای سیاسی داشتند. بعلاوه، حضور این جمعیت عظیم باری شده بود بر منابع شهر. اما این مسئله نیز می بایست بنحو درستی حل میشد (باید خاطر نشان ساخت که برخی مقامات رویزیونیست محلی برای خلاص شدن از شر «شورشیان» حوزه های خود، با دادن مرخصی با دستمزد یا بلیطهای مجانی قطار، آنها را تشویق میکردند برای طرح شکایتشان به پکن بروند.) چیان چین گاردهای سرخ را چنین مورد خطاب قرار داد: «اگر کسانی که از مناطق دیگر به پکن آمده اند نیاز به کسب قدرت دارند، ما باید بسیجشان کنیم تا به مناطق خود بازگشته و در آنجا قدرت را بگیرند». [۱۰]

در دسامبر ۱۹۶۶ در یکی از جلسات «کمیته انقلاب فرهنگی»، نمایندگان یك گروه از کارگران شورشی به تقبیح نظام کار پیمانی پرداختند. آنها تشریح کردند که این نظام کاری در میان کارگران تفرقه می اندازد، با فراهم کردن «بستر گرم» برای احیای سرمایه داری رویزیونیسم را تشویق میکند و مانع از فعالیت انقلابی توده ها میشود. این نمایندگان گفتند که: «این نظام در سال ۱۹۶۴، پس از گزارش لیو شائوچی در مورد سفر تحقیقاتیش به نواحی مختلف استان هوپه، برقرار گشت». آنها همچنین توضیح دادند در برخی نواحی به قصد درهم شکستن روحیه رزمنده کارگران، آنان را از پیمانی به کارگر عادی تبدیل کرده اند. چیان چین به آنها گفت که به این دام نیفتید، «آنچه شما نیاز دارید انقلاب است !» او دستور داد که وزیر کار و دبیر فدراسیون اتحادیه های اصناف بلافاصله در آن جلسه حاضر شده و در برابر این کارگران خشمگین پاسخگو باشند. آنها در پاسخ به این پرسش که در طول روز چه می کردید، گفتند: «وظیفه ما آموزش و سازمان دادن کارگران است». چیان چین برافروخته شد و گفت: «شما نه برای آنها کار می کنید، نه به آنها خدمت می کنید، نه به کمیته مرکزی گزارش کار می دهید، و نه مشکلی را حل می کنید. آیا میتوان ذره ای خصلت کمونیستی در شما یافت؟... کارگران پیمانی نیز پرولتر و انقلابیند. این چه رفتاری است که شما وزرای کله گنده با کارگران می کنید؟ اگر اوضاع بهمین منوال پیش برود، چه آینده ای در انتظار کارگران ما خواهد بود؟»

سپس کارگران شورشی ستادهای اتحادیه های اصناف را تسخیر کرده و دفاتر وزارت کار و ادارات مسئول توزیع کار در سراسر کشور را مهر و موم کردند. چیان چین پیشنهاد تشکیل یك جلسه توده ای «شکایت ـ انتقاد ـ تقبیح» را ارائه نمود. وی همچنین پیشنهاد کرد که کمیته انقلاب فرهنگی بخشنامه ای صادر نماید دال براینکه تمام کارگران پیمانی و موقت از حق شرکت در انقلاب فرهنگی برخوردار بوده و کلیه کسانی که بدین علت اخراج شده اند، می بایست مجدداً با دریافت دستمزدهای معوقه استخدام شوند. [۸]

کسب قدرت

به پیروی از الگوی توفان عظیم ژانویه ۱۹۶۷ در شانگهای، جنبشی برای کسب قدرت سیاسی در سطوح محلی، خلع ید از رهروان سرمایه داری و سازماندهی ارگانهای رهبری جدید در سراسر کشور براه افتاد. چیان چین با شور بسیار از این جنبش حمایت نمود و به اشاعه تجربه کاملا نوینی که پرولتاریا بدست آورده بود پرداخت. «ترکیب سه در یك» جدیدی متشکل از کادرهای انقلابی حزب، نمایندگان انقلابی ارتش و نمایندگان توده ها برای ایجاد این مراکز قدرت نوپا تحت نام «کمیته های انقلابی»، بوجود آمد.

در این مرحله از انقلاب فرهنگی، رهبری چیان چین عمدتا متمرکز بود بر عملی کردن خط مشی پر اهمیتی که مائو و کمیته انقلاب فرهنگی در مورد تشکیل اتحادهای بزرگ برای کسب قدرت، ایجاد کمیته های انقلابی و پیشبرد روند «مبارزه ـ انتقاد ـ تحول» تدوین کرده بودند. سرانجام پس از سرنگونی یکی از سنگرهای عمده قدرتمندان رویزیونیست یعنی کمیته شهرداری پکن (که در ارتباط تنگاتنگ با بخش تبلیغات سابق کمیته مرکزی و وزارت فرهنگ بود)، چیان چین ریاست اجلاس بنیانگذاری کمیته انقلابی پکن را بعهده گرفت. او در آنجا گفت که روسای پشت پرده دارودسته پکن، مشتی صاحبمنصبان حزبی رهرو سرمایه دارند. «آنها برای هفده سال معرف یك خط ارتجاعی بورژوایی بوده

بقیه در صفحه ۶۸

۱۱ ـ در سال ۱۹۶۲، زمانی که چپ در حال آماده کردن افکار عمومی برای آغاز مبارزه ای علیه راست بود، چیان چین مسئول دوشغن پیش نویس سندی شد که بعداً به «سند ۱۶ ماه مه» معروف شد و اساس سیاست پرولتاریا در مورد هنر گردید. این سند برای نخستین بار تحت عنوان «راه پیشروی روشنفکران» در نشریه حزبی پرچم سرخ چاپ شد.

اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره زندگی رفیق نات گولد

با اندوهی عمیق شما را از مرگ رفیق نات گولد بنیانگذار و رهبر گروه درفش سرخ نیوزلند، یکی از سازمان های شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باخبر میکنیم. او بتاریخ ۳۰ مارس ۱۹۹۲ به سن ۸۰ سالگی درگذشت.

رفیق گولد کمونیستی بود که تمامی زندگی خویش را وقف امر انقلاب در نیوزلند و سراسر جهان کرده بود. او در مبارزات جنبش کارگران بیکار شده در دهه ۱۹۳۰ و در نبرد جهانی جهت دفاع از اتحاد شوروی علیه تجاوز فاشیستی طی جنگ جهانی دوم شرکت جست و مبارزه انقلابی را در سالهای دشوار جنگ سرد به پیش برد. سپس علیه جنگ امپریالیسم آمریکا در ویتنام به خیابان آمد و تا به آخر علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی که رژیمی وابسته با امپریالیسم است، فعال بود. او درفش سرخ را در همه جا، و مهمتر از همه در پشتیبانی سرسختانه اش از مائوتسه دون و انقلابیون چینی برافراشت: در پشتیبانی از نبرد آنها علیه رویزیونیسم تحت رهبری شوروی طی سالهای تعیین کننده دهه ۶۰ و متعاقب آن در انقلاب فرهنگی.

در دوره اخیر، تلاش های فوری برای ایجاد گروه درفش سرخ نیوزلند، عمدتا بخاطر بیماری رفیق گولد نتوانست پایدار بماند. اما این تلاشها به نسل نوینی انقلابیون زمینه ای داد تا امری که رفیق گولد زندگیش را وقف آن کرده بود در دست گرفته و به پیش برند. بیوه وی، رفیق فلورا گولد در یکی از نامه هایش چنین مینویسد: «نات بدنبال ترك مدرسه به صف بیکاران پیوست و بدین ترتیب از همان ابتدا در گیر مبارزات طبقه کارگر شد. او در سال ۱۹۳۶ به حزب کمونیست نیوزلند پیوست و البته تا زمانی که از این حزب بدنبال موجی از اتهامات اخراج شد عضو بود. (زیرا او نیز مثل من و معدود افرادی دیگر حاضر نشدیم با انتقادات پایه ای حزب به مائو همصدا شویم.) بعد از آن، کار عمده وی نوشتن مقاله برای «درفش سرخ» بود و این کار را با امیدواری حتی تا چند هفته قبل از مرگش ادامه میداد. او در سال ۱۹۳۹ بعنوان عضوی از گروه کارکنان نشریه هفتگی «صدای خلق» (متعلق به حزب کمونیست نیوزلند) از شهر ولینگتن به اوکلند نقل مکان کرد و طی همین دوره بود که بمدت یکماه زندانی شد. فکر میکنم علت دستگیری وی، «دعوت به خرابکاری» بعنوان سردبیر نشریه بود... البته خدمت عمده وی (همانند من) مبارزه علیه رویزیونیسم ابتدا در حزب کمونیست اتحاد شوروی... و سرانجام درون حزب کمونیست نیوزلند بود.» بعلاوه رفیق فلورا گزارش میدهد که بیش از ۱۰۰ نفر در مراسم سوگواری وی شرکت کردند و سخنرانان متعدد میراث وی را بزرگ داشتند.

۳۱ ژوئیه ۱۹۹۲

گزارشی از بنگلادش

برگزاری کنگره سوم حزب پرولتری پوربا بنگلا در میانه سرکوب

از سوی حزب کمونیست پرولتری پوربا بنگلا

در فوریه ۱۹۹۲، حزب پرولتری پوربابنگلا، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، با موفقیت و شور بسیار سومین کنگره خود را علیرغم براه افتادن دوباره کارزار سرکوب توسط دولت ارتجاعی برگزار نمود. این کنگره به دلایل بسیار از اهمیتی فوق العاده برخوردار بوده و نقطه عطفی را در حیات حزب رقم میزند.

دومین کنگره حزب که در سال ۱۹۸۷ برگزار شد، تصمیم گرفته بود که از اشتباهات گذشته در خط ایدئولوژیك حزب جمعبندی شود و خطوط سیاسی گذشته و حال نیز مورد بازبینی قرار گیرد. درواقع، کنگره دوم تصمیم گرفت که وظیفه بازبینی خط سیاسی وظیفه عمده حزب باشد. بعداً وظیفه بازبینی خط نظامی نیز بدان افزوده شد. هدف عمده کنگره سوم این بود که روند بازبینی و مبارزه دو خط موجود در آن را به نتیجه ای موفقیت آمیز برساند و سوالات خطی را حل کرده و یك کمیته مرکزی جدید را بر این مبنا برگزینند.

کنگره سوم با تعهد عظیم وظیفه ای تاریخی که بر دوشش نهاده شده بود را به انجام رساند. کنگره در عین دفاع و حمایت از جوانب صحیح خطوط گذشته، اشتباهات را تشخیص داد و تصحیح نمود و به مواضع جدید و صحیح تر در زمینه یك رشته مسائل خطی دست یافت. بعلاوه کنگره یك بدنه مرکزی جدید یعنی کمیته مرکزی سوم را انتخاب کرد که منعکس کننده مواضع جدید بوده و بر آن پایه استوار گشته است. کنگره همچنین تصمیم گرفت که ایجاد مبارزه و تشکیلات مسلح وظیفه عمده حزب در دوره پیشروی است؛ در عین حال که بازبینی برخی مسائل خطی بعنوان وظیفه درجه دوم باید ادامه یابد.

این کنگره در شرایطی سیاسی برگزار شد که رژیم مستبد پارلمانی خانم خالده ضیاء دومین مرحله کارزار ضدانقلابی سرکوب را در سطح سراسری تحت عنوان «عملیات غیرقابل مقاومت» علیه حزب به پیش می برد. (اولین مرحله عملیات مذکور توسط حکومت سابق یعنی حکومت ژنرال ارشاد که علیرغم ظاهر غیرنظامیش درواقع یك رژیم نظامی بود به پیش برده شد. حکومت ارشاد در دسامبر ۱۹۹۰ در نتیجه یک جنبش دهساله دانشجوئی و توده ای شهری سقوط کرد. در ادامه این واقعه، دمکراسی پارلمانی و «غیر نظامی» برقرار شد.) این امر مشکلات عظیمی که پیشاپیش بعلت شکستهای جدی طی کارزار یکساله سرکوب سراسری نصیب حزب شده بود را تشدید کرد. بدین مفهوم برگزاری کنگره کاری پیچیده، مخاطره آمیز و دشوار بود اما با موفقیت به انجام رسید.

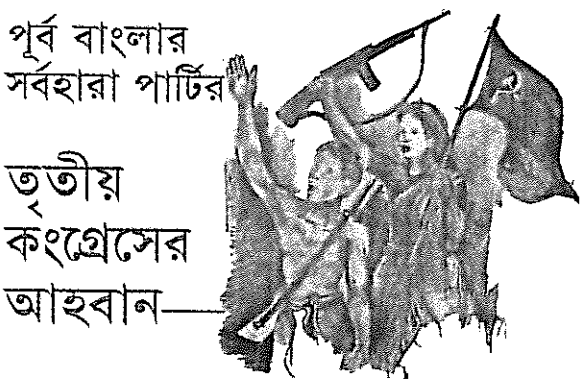

بخشی از پوستری که حاوی پیام کنگره به خلق است. شعار نوشته پوستر چنین است: دعوت به برگزاری کنگره سوم حزب پرولتری پوربا بنگلا

اوضاع امروز جهان با سقوط کامل سوسیالیسم دروغین، ورشکستگی فوق العاده انواع مختلف رویزیونیسم و تبلیغات بزرگ امپریالیستها در مورد «مرگ سوسیالیسم و کمونیسم»، رویاها و تلاشهای بیهوده امپریالیستها برای اعمال نظم نوین جهانی توسط انقلابیون کمونیست مائوئیست رقم میخورد. در این اوضاع ملی و بین المللی، برگزاری موفقیت آمیز سومین کنگره حزب مائوئیستی پرولتری پوربابنگلا که با سرافرازی به پیشبرد قاطعانه مبارزه مسلحانه انقلابی متعهد گشته، یك واقعه مهم و یك پیروزی برای مائوئیستهای جهانست.

کنگره نمایندگانی را از صفوف کارگران، دهقانان، روشنفکران و زنان طبقه میانی را دربر میگرفت و بازتاب بکاربست ترکیب سه در یك یعنی مسن ها، میانه سالان و جوانان بود. همه نمایندگان در کوره مبارزات قدیم و جدید آبدیده شده بودند و تجربه کارزار بزرگ سرکوب ۱۹۸۹ را در انبان داشتند. همه آنها در سطوح گوناگون نقش رهبری کننده در بازسازی حزب (بعد از شکستهای ۱۹۸۹) بازی کرده بودند.

بعد از سخنرانی خوشامد گوئی از سوی دبیر دومین کمیته مرکزی، رفیق انور کبیر، نخستین قطعنامه در بزرگداشت میراث سرخ و انقلابی رفقای جانباخته حزب و سایر احزاب بویژه در پرو و ایران توسط کنگره به تصویب رسید. به افتخار شهدای کمونیست و انقلابی حضار بپاخاسته و یك دقیقه سکوت کردند. سپس پیامی از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که برگزاری کنگره را شادباش میگفت برای جمع خوانده شد.

کنگره یازده قطعنامه تصویب کرد که ده تای آن مربوط به مسائل خط پایه ای بود. این ۱۱ قطعنامه تغییرات مهمی در یك رشته خطوط پایه ای حزب ایجاد میکند. در عین حال، صحت عمومی خطوط گذشته در مورد مسائل پایه ای مورد دفاع و پشتیبانی قرار گرفت. بعلاوه کنگره یکرشته خطوط

رویزیونیستی که در جریان مبارزه دوخط طی چند سال گذشته بروز کرده بود را قاطعانه رد کرد و سئوالاتی که در جریان بازبینی خط نیازمند پاسخگویی بود را مشخص نمود. کنگره با تاکید مجدد اعلام داشت که علیرغم برخی اشتباهات پایه ای، رفیق شیراج شیکدار در تحلیل نهائی پیشروترین گرایش در جنبش کمونیستی پوربابنگلا (بنگلادش) طی دو دهه ۶۰ و ۷۰ بوده است.

کنگره بجای فرمولبندی قبلی که «اندیشه مائوتسه دون» بود، لفظ «مائوئیسم» را تصویب کرد.

نکته مرکزی در تصمیمات سیاسی جدید کنگره، تکامل بحث حزب در مورد مقوله استعمار نوین و برخی تغییرات پایه ای مرتبط با آن در تحلیل اقتصادی - اجتماعی حزب منجمله از کشاورزی و نیز تضاد عمده بود. جوهر خط سیاسی جدید در مورد این مسائل بطور خلاصه چنین است: پوربابنگلا یك کشور نومستعمره و تحت ستم امپریالیسم است. خصلت اجتماعی - اقتصادی کشور، سرمایه داری معوج بود که تحت انقیاد نومستعمراتی امپریالیسم قرار دارد. اقتصاد کالائی دیگر به وجه عمده کشاورزی تبدیل شده اما نیمه فئودالیسم کماکان یك مشکل اساسی است. تضاد بین توسعه طلبی هند یك تضاد پایه ای است. نیروی غالب در دولت، طبقه بورژوا و بوروکرات کمپرادور است و تضاد بین این طبقه و توده های وسیع کارگران، دهقانان و طبقات میانی، تضاد عمده جامعه است. فقط از طریق سرنگونی این طبقه است که سرنگونی امپریالیسم، توسعه طلبی و بقایای فئودالیسم ممکن میشود و نظم اجتماعی - اقتصادی دمکراتیك نوین در ضدیت با امپریالیسم، توسعه طلبی و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات کمپرادور مستقر میشود. بنابراین مرحله انقلاب، دمکراتیك نوین است و خصلت جنگ، جنگ طبقاتی یا جنگ داخلی است.

بر راستای درك پیشرفته تر از استعمار نوین، کنگره برخی اشتباهات پایه ای منجمله انحرافات ناسیونالیستی که در گذشته طی دوره های مختلف بر سر تعیین تضاد عمده، حل مسئله ملی و خصلت دولت بروز کرده بود را جمعبندی نمود.

تغییرات بسیار مهمی توسط کنگره در خط نظامی ایجاد شد: جنگ بعنوان وظیفه مرکزی علیه دولت تعیین گشت و این بمعنای مبارزه مسلحانه از همان ابتدای کار است. در همین ارتباط، کنگره جمعبندی کرد که شروع این کار توسط کشتن دشمنان محلی و این را به یك مرحله در خود تبدیل کردن، اشتباه بوده است.

مهمترین تصمیمات درگیر در زمینه مسائل خطی بدین ترتیبند:

* تصویب متمم اساسنامه حزب و انجام تغییرات در آن؛
* قطعنامه ای درباره اوضاع کنونی جهان؛
* قطعنامه ای درباره اوضاع سیاسی جاری در داخل کشور؛
* ۹ قطعنامه دیگر درباره مسائل سیاسی و مسائل دیگر.

این ۹ قطعنامه عمدتاً به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مبارزه علیه رویزیونیسم، جنگ خلق در پرو، ظهور جنبش های رهائی بخش مسلحانه در آسیای جنوبی، خاورمیانه و کنفرانس مادرید، اوضاع در محله «هیل تراکتز چیتاگونگ»، مرگ رفیق چیان چین، جنبش رهائی زنان و غیره مربوط می شد.

قطعنامه نیز برای تشویق بحث و گفتگو و بازبینی مسائل درون ریم بر پایه خطوط سیاسی جدید بتصویب رسید.

بعلاوه کنگره یك گزارش تشکیلاتی تهیه شده توسط دبیر دومین کمیته مرکزی حزب را مورد بحث و تصویب قرار داد. این گزارش به فعالیت عملی، وضع مبارزه مسلحانه و فعالیت تشکیلاتی حزب طی ٤ سالی که از کنگره دوم میگذشت پرداخت. موضوع دیگر این گزارش به وضع حزب در نقطه اوج مبارزه علیه کارزار سرکوب و شکست متعاقب آن و نیز اوضاع کنونی تشکیلات بود. گزارش به ابراز علاقه و پشتیبانی از توده هائی می پرداخت که از لحاظ جسمی، روحی و مادی متحمل ضربات فراوان شده اند. یاد رفقایی که طی کارزار سرکوب دولتی مجروح، معلول یا اسیر شده بودند گرامی داشته شد.

آخرین نشست مهم کنگره در شبانگاه ۹ فوریه در یك منطقه روستائی پوربا بنگلا برگزار شد. سالن جلسه با دقت تزئین شده بود. پرچم ها، پوسترها، حلقه های گل و تصاویر ۵ رهبر کبیر - مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو - و نیز تصویر رفیق شیراج شیکدار بنیانگذار حزب بر دیوارها دیده میشد. پرچم سرخ و مزین به داس و چکش حزب در برابر جایگاه سخنرانان پرغرور ایستاده بود. عکاسان، تکنیسین ها و رفقای دیگر با شدت مشغول انجام وظیفه بودند. نمایندگان به صرف چای و غذای سبُك پرداختند. هریك از آنها بدلایل امنیتی، لباس و پوششی جداگانه انتخاب کرده بودند. چریك های برگزیده مسلح کمربند دفاعی تشکیل داده بودند. نیمه شب، سالن با برق فلاش، فانوس و شمع روشن شد. این نشست با سخنرانی یکی از نمایندگان هیئت رئیسه آغاز شد. بعد از دوره پایانی بحث یکرشته تدابیر که از اهمیت فراوان برای دور آتی انقلاب در بنگلادش برخوردارند به تصویب رسید؛ کنگره، سومین کمیته مرکزی حزب را با رای مخفی انتخاب کرد. از لیست اعضای کمیته مرکزی جدید، نام رفیق انور کبیر دبیر کمیته مرکزی قبلی بطور علنی اعلام شد. نشست با یك برنامه هنری غیررسمی بپایان رسید که همزمان با آن رهبران و نمایندگان وظیفه مهم از دیده ها پنهان شدن و از محیط دور شدن را به انجام رساندند. در آن زمان، سالن توسط هواداران نزدیك حزب، مرد و زن، پیر و جوان انباشته شده بود.

نمایندگان مختلف در جریان بازگشت به مناطق فعالیت خود در نقاط مختلف کشور از مزارع کشت زمستانی که از شبنم صبحگاهی خیس بود می گذشتند و خنکای دلچسب صبح روزهای پایانی زمستان را حس می کردند. آنها شاهد برآمدن خورشید بودند که نور سرخش را به آسمان شرق می پاشید. چهره رفقای همراه از عزم پیشبرد مبارزات حیاتی پیشاروی روشن گشته بود.

■

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به کنگره سوم حزب پرولتری پوربا بنگلا

رفقای عزیز،

بمناسبت برگزاری کنگره مهم حزب پرولتری پوربا بنگلا، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تبریکاتی گرم انقلابی خود را ابراز میدارد.

کنگره حزب شما در گرهگاه مهمی از تاریخ جهان برگزار میشود. امپریالیسم آمریکا اعلام کرده که قصد برقراری «نظم نوین جهانی» را دارد. اما در واقعیت بی نظمی بزرگ و هرج و مرج جریان دارد و بحران جهانی سیستم امپریالیستی عمیقتر میشود.

بورژوازی امپریالیستی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی بالاخره پرچم سرخی که با استفاده از آن در پی پنهان کردن ماهیت کثیف سرمایه داریشان بودند، پرچمی که بمدت چهل سال لکه دارش کرده بودند را کنار گذاشتند. امپریالیستها و مرتجعین کارزار دیوانه وار و گوشخراشی را برای اعلام «مرگ کمونیسم» آغاز کرده اند. این دروغ رابايد در تئوری و عمل، در مبارزه ایدئولوژیك و صحنه نبرد، برملا نمود.

درفش سرخ ما در پرو در اهتزاز است. رفقای حزب کمونیست پرو، خلق را در برپائی جنگ خلق رهبری کرده اند. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علاوه بر کشورهای تحت سلطه، درون دژهای امپریالیستی نیز برافراشتن پرچم سرخ در یك جنگ انقلابی توده ای را تدارك می بینند.

در سراسر جهان، انقلابیون پرولتر چشم به بنگلادش و خلق ۱۲۰ میلیونیش دوخته اند که گردان مهمی از انقلاب جهانی را تشکیل میدهد. جهان آبستن انقلابست، و میدانیم دور نیست روزی که خلق بنگلادش نقش خویش را بعنوان گورکن نظام جهانی امپریالیستی و قابله جامعه کمونیستی نوین بطور تمام و کمال بازی کند.

رفقا! خلق بنگلادش، خاصه کارگران و دهقانان، متحمل رنجها و محرومیتهای فراوانند. اکثریت عظیم توده های خلق دست به گریبان گرسنگی، سوء تغذیه و امراضی هستند که قابل جلوگیری است. بلایای طبیعی مرتبا قربانی میگیرد. دلیل این وضعیت غیرانسانی، سه کوه بزرگ امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیك است که بر دوش مردم بنگلادش سنگینی میکند. تنها انقلاب دمکراتیك نوین به رهبری پرولتاریا میتواند این کوهها را نابود کند، کشور را رها سازد و راه انقلاب سوسیالیستی را هموار نماید.

در کشورهایی نظیر بنگلادش که تحت ستم امپریالیسم قرار دارند، نقطه رجوع اساسی برای ترسیم استراتژی و تاکتیکهای انقلاب، آموزه های مائوتسه دون است که طی سالهای طولانی جنگ انقلابی تدوین شده است.

مائو بما آموخت که انقلاب در این کشورها، شکل جنگ دراز مدت خلق را بخود میگیرد که در آن، ارتش انقلابی عمدتا در روستا میجنگد، مناطق پایگاهی را قدم بقدم میسازد و فتح دژهای دشمن در شهرها را تدارك می بیند.

این جنگ، جنگ توده هاست. بدین شکل، اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و حزبش تحقق می یابد؛ این جنگ انقلاب ارضی را به پیش میبرد؛ و شعار «زمین از آن کشتگر» را در بطریقی انقلابی متحقق میسازد؛ این جنگ بنیان فئودالیسم را کاملا نابود، و ریشه های امپریالیسم و سرمایه داری بورکرات را در شهر و روستا ریشه کن میکند. طی این روند، جبهه متحد وسیعی تحت رهبری پرولتاریا ساخته میشود.

رفقا، حزب شما سابقه طولانی بیش از بیست سال مبارزه انقلابی را دارد. طی این دوران رفقای بسیاری همچون بنیانگذار حزب پرولتری پوربا بنگلا، رفیق سراج سیکدار، در راه رهایی بنگلادش و آرمان کمونیسم جان باخته اند. ما با شما در گرامیداشت خاطره این شهدا همراهیم. تجارب گرانبهای مثبت و منفی بیشمار از طریق مبارزه و قربانی دادنها بدست آمده است. کنگره شما مسئولیت سنگین جمعبندی صحیح از این تجربه را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون جهت تسهیل امر آغاز جنگ خلق در بنگلادش بعهده دارد. اطمینان داریم که در جریان جمعبندی از تجارب و ترسیم راهی که پیش رو دارید، از تجارب احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخصوص تجربه پیشرفته حزب کمونیست پرو در آغاز و تداوم جنگ خلق و رهبری آن بسوی کسب پیروزی، بطور تمام و کمال استفاده خواهید کرد.

رفقا! طی چند سال گذشته حزب شما بارها مورد حملات وحشیانه دشمنان ارتجاعی قرار گرفته است. اما این ضربات، تنها و تنها عزم حزب را برای از میان برداشتن موانع و تحقق مسئولیتهایش جزمتر کرده است. اینك که با جسارت و دقت در حال تدارك مرحله آتی مبارزه هستید، میتوانید بروی حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حساب کنید.

زنده باد حزب پرولتری پوربابنگلا!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
بنگلادش آینده ای سرخ و درخشان خواهد داشت!
جهان را از شر امپریالیسم خلاص کنید!
زنده باد کمونیسم!

۲۲ ژانویه ۱۹۹۲

به حمایت از شورش لس آنجلس برخیزید!
تندر بهاری بر فراز غرب!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خیزش انقلابی توده های سیاه و اقشار وسیعی از پرولتاریای ملیتهای مختلف در شهر لس آنجلس، ایالات متحده آمریکا را بشدت لرزاند. این خیزش عظیم در ۲۹ آوریل آغاز شد و بمدت چند روز ادامه یافت. جرقه این آتش بزرگ زمانی زده شد که دادگاه، چهار افسر پلیس را که یکسال پیش جوان سیاهپوستی بنام رادنی کینگ را وحشیانه کتك زده بودند، تبرئه کرد.

راست: ۲۹ آوریل ۱۹۹۲

مقابل مقر مرکزی پلیس لس آنجلس

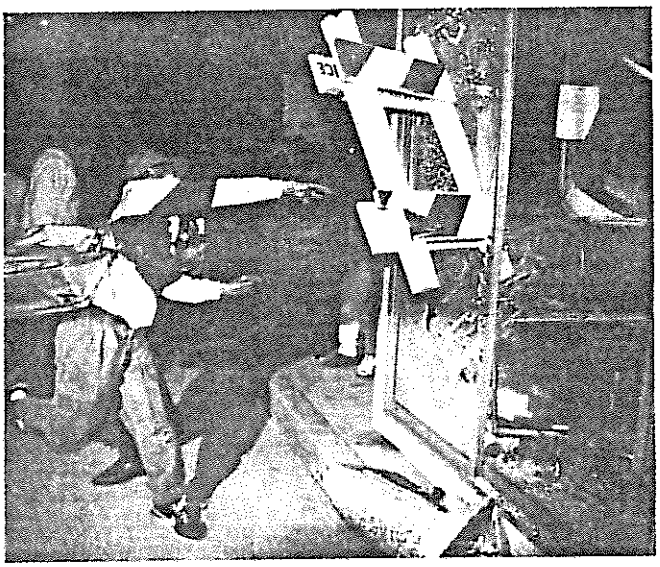

این جانیان وحشی در حالی بی تقصیر شناخته شدند که کثافتکاری آنان بروی ویدئو ضبط شده و تمام عالم آنرا بچشم دیده بودند. در مقابل این تبهکاری دست اول، توده ها تن به تسلیم بزدلانه نداده و رای خود را صادر کردند - آنهم نه فقط در مورد قضیه رادنی کینگ بلکه در مورد کل نظام بهره کشی طبقاتی و برتری سفیدپوستان.

حکام آمریکا تلاش کردند تا از طریق گسیل هزاران تن پلیس و سرباز مسلح به تانك و دیگر سلاحهای سنگین و با کشتن دهها نفر و دستگیری هزاران تن از مردم، «نظم و قانون» ارتجاعی خود را مجددا برقرار کنند. یکبار دیگر طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا، ماهیت واقعی «عدل» و «دموکراسی» خود را به مردم درون مرزهای خود و توده های سراسر جهان نشان داد.

شورش لس آنجلس فقط تنبیه بجا و شایسته طبقه حاکمه آمریکا بخاطر جنایتهائی که درسراسر تاریخ خود مرتکب شده نمی باشد؛ فقط شاهد زنده آن نیست که آمریکا از زمان روزهای برده داری در گذشته تا جنگ خلیج در یکسال پیش، بر استخوانهای خرد شده قربانیانش بنا گشته است. شورش لس آنجلس ضربه محکمی بر افسانه «شکست ناپذیری» آمریکا و «نظم نوین جهانی» آن وارد آورد و نشان داد که امپریالیسم آمریکا بواقع «غولی پا گلی» است و درون خود ایالات متحده نیروهائی موجودند که در اتحاد با مردم جهان میتوانند این دشمن غدار را سرنگون کنند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نیروهای مائوئیست جهان را به یکدیگر پیوند میدهد، دارای گردانی در ایالات متحده است: حزب کمونیست انقلابی آمریکا. این حزب در میان توده ها بوده و مبارزات امروز را به خدمت آماده شدن برای نبرد فردا در می آورد - نبردی که قدرت توده ها را مستقر کرده و سرانجام کره زمین را از شر وجود امپریالیسم آمریکا خلاص خواهد کرد.

شعله های لس آنجلس قلب ستمدیدگان را از پرو تا بنگلادش، از آفریقای جنوبی تا برلین، و هرکجا که مردم در حال مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع میجوشند، گرما بخشیده است. این تندر بهاری بر فراز غرب، پیام آور پیشروی مهمی در مبارزه انقلابی در ایالات متحده است و در گوشه و کنار جهان طنین افکنده و پرولتاریا و ستمدیدگان را فرا میخواند که بر شدت مبارزات خود بیفزایند.

سوم ماه مه ۱۹۹۲

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به توده های مستمدیده و مبارز نپال

بنا به گزارش مطبوعات امپریالیستی، طی یك اعتصاب اعتراضی و تظاهرات توده ای در ٦ آوریل ۹۲ که از سوی حزب کمونیست نپال (مرکز وحدت) فراخوانده شده بود، پلیس ضدشورش حکومت نپال بروی جمعیت حاضر در خیابان آتش گشود و حداقل ۵ نفر را کُشت و ۵۰ نفر را زخمی کرد. سپس برای چندین شب در کاتماندو و حومه حکومت نظامی برقرار کردند. اما هزاران توده قهرمان نپالی بجای این که در مقابل این نمایش قدرت سبعانه پلیس ضدشورش و سایر نیروهای حکومتی در پایتخت جابزنند، در روزهای بعد برای اعتراض به خیابان ریخته و خواهان پس گرفتن اجساد رفقای جانباخته شدند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این عمل بربرمنشانه حکومت ارتجاعی نپال را محکوم میکند و همبستگی عمیق و پشتیبانی خویش از توده های قهرمان انقلابی نپال را در مبارزه عادلانه شان اعلام میکند.

همین دو سال قبل بود که توده های نپالی در یك قیام قهرمانانه سراسری علیه سلطنت استبدادی دیرینه بپاخاستند. اما نیروهای سیاسی رهبری کننده این قیام تاریخی، حزب کنگره نپال که اینك حاکم شده، در همکاری با ائتلاف هفت حزب چپ که تحت رهبری رویزیونیست های طرفدار چین و شوروی بود، به جنبش توده ای خیانت کرد و آن را فریب داد. آنها با سلطنت به معامله پرداخته و یك نظام چندحزبی پارلمانی را تحت سلطنت مشروطه برقرار نمودند. این معامله فریبکارانه را یك پیروزی عظیم برای توده ها جا زدند و آن را بعنوان دمکراسی ستودند. همین رژیم دمکراتیك چندحزبی بود که در شلیك به توده ها و قتل آنها چیزی کم نیاورده است؛ توده هائی که صرفاً تلاش داشتند حقوق دمکراتیك ابتدائی خویش را که اعتراضی علیه اعمال ناشایست بیشمار و طرح خواست حقوق پایه ایشان باشد را اعمال کنند.

این امر نشان میدهد علیرغم این ادعای مرتجعین که قدرت سیاسی از صندوق رای بیرون می آید، واقعیت همان است که مدتها پیش مائوتسه دون بما آموخت، «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید». بعلاوه این تحولات نشان میدهد که جنبشها و قیام های توده ای نظیر همه کشورهای تحت سلطه، هر قدر هم که گسترده، رزمنده و حتی انقلابی باشند و حتی بتوانند به تغییر حکومت یا رژیم بینجامند، نمیتوانند رهائی توده های نپال را ببارآورند. رهائی حقیقی توده ها نیازمند سلاح برداشتن و تدارك و برپائی جنگ انقلابی خلق است: جنگ درازمدت خلق برمبنای راهی که مائو ترسیم کرده است. تا وقتیکه کل نظام اجتماعی موجود فئودالی ـ نیمه فئودالی، سرمایه داری بوروکرات کمپرادور و سلطه امپریالیستی ـ گسترش طلبانه توسط انقلاب دمکراتیك نوین سرنگون نشود، هیچ رفرمی در رژیم ها یا تغییر حکومت، یا برقراری انتخابات چندحزبی و امثالهم نمیتوانند هیچ تغییر اساسی در حیات توده های وسیع ایجاد کند.

بهمین دلیل است که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در پیام ماه مه ۱۹۹۰ خود به حزب کمونیست نپال تاکید کرد که مبارزه توده ها «..باید هدف خود را سرنگونی انقلابی و تمام و کمال استثمار و سلطه نیمه فئودالی و امپریالیستی و ساختن نپال دمکراتیك نوین با حاکمیت کارگران ـ دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و زیر درفش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون قرار دهد...»

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قویاً احساس میکند که بیداری توده های نپال در دوره حاضر کمونیست های مائوئیست انقلابی را فرامیخواند که تدارك برپائی جنگ درازمدت خلق را ببینند و برای اینکار، جنگ چریکی را در روستا برمبنای استراتژی و تاکتیك های مائوئیستی آغاز کنند. فقط در این راه است که خون، عرق و فداکاری توده ها به پیروزی می انجامد و آمال آنها تحقق می یابد. جنگ خلقی که در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو پیشروی میکند، نمونه ای شکوهمند و زنده از این امر بدست میدهد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدوش پرولتاریا و توده های انقلابی جهان استوارانه در کنار توده های نپال در مبارزات انقلابی پیشاروی شان خواهد ایستاد.

توهمات را درباره دمکراسی باصطلاح چندحزبی بدور افکنید!

به پیش در راه مائوئیستی جنگ خلق برای انجام انقلاب دمکراتیك نوین در نپال!

آوریل ۱۹۹۲

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در مورد جنگ داخلی در یوگسلاوی

با فروریختن یوگسلاوی در یك جنگ داخلی وحشیانه بین ملتهای مختلف، بار دیگر طنین آتش تفنگ ها، بالکان این راهروی قدرتهای اروپائی را به تکانهای عصبی درآورده است. این جنگ از هر جنبه ارتجاعی، غیرعادلانه و دهشتناك است. ولی دلیل شروع آن، برخلاف گفته سخنگویان غربی، «گم شدن» یوگسلاوی در مسیر دمکراسی نوع غربی نیست. سرریز شدن تخاصمات ملی و سابقه دار بالکان نیز به تنهایی برای توجیه آن کافی نیست. این جنگ بیش از هر چیز محصول تضادهای عمیق سیستم جهانی امپریالیستی است؛ این تازه ترین زمین لرزه امپریالیسم و حرکت سطحی شکافهای عظیمی است که پایه های این سیستم استثمارگر را از هم میدرد و تنها در عرض دو سال گذشته حکومتهای بسیاری را سرنگون کرده و دهها هزار نفر را به شورش در خیابانهای ابرقدرت باقیمانده جهان کشانده است. همین دو سال پیش بود که بوش و همپالگی هایش وعده «نظم نوین جهانی» و تقسیمات «صلح» آمیز می دادند. در عوض سیستم آنها دارد با شدتی فزاینده در جنگها و بحران فرو می رود. در حقیقت به «بی نظمی نوین جهانی» دچارند.

این بحران سیستم امپریالیستی ساختار حاکمیت سوسیال امپریالیستی شوروی را از هم گسست و حکام شوروی که دوباره بعنوان امپریالیستهای روس تولید یافته و غسل تعمید شدند، مذبوحانه می کوشند قلمرو خود را از طریق تطبیقات نوین با امپریالیستهای غربی حفظ کنند. این شرایط جدید، حلقه های ضعیف را در داخل و اطراف امپراطوری شوروی شکست: از ناگورنو ـ قره باغ، گرجستان و مالدوا تا یوگسلاوی، بورژوازی ملل متفاوت با سیخونك امپریالیستها و قدرتهای منطقه ای، از سر استیصال می جنگند تا موقعیتی نوین برای خود دست و پا کنند و یا حداقل نابودی و تجزیه ای را که اکنون حتی نخبه های بوسنی ـ هرزه گوین را تهدید می کند، به تاخیر بیاندازند.

هرچند مسئولیت جنگ یوگسلاوی را به گردن «کمونیسم» می اندازند ولی باید گفت این کشور از مدتها قبل تبدیل به کشوری از نوع سوسیال دمکراتیك در اروپای شرقی شده بود و این جسد از مدتها پیش در حال تلاشی بود. چگونه؟ کمی بعد از جنگ دوم جهانی از زمانی که تیتو به رد استالین و جنبش بین المللی کمونیستی پرداخت، یوگسلاوی سرمایه داری رفرمیستی و سوسیال دمکراسی به شیوه مستقل خود را بنا کرد و بخشی از اقتصاد جهانی امپریالیستی شد؛ نظام «خودگردانی» یوگسلاوی مورد تمجید بسیار هم واقع شد ولی شیوه یوگسلاو دوام زیادی نداشت. اولین صادرات آن پرولتاریایش بود که بشکل میلیونی رفتند تا صفوف تحتانی پرولتاریا در آلمان، سوئیس و فرانسه را افزون کنند. بحران اقتصادی از اوایل سالهای ۱۹۸۰ گریبانگیر کشور شد و در یوگسلاوی نرخ تورم نسبت به اروپای بعد از جنگ دوم جهانی بیسابقه بود.

یوگسلاوی که تحت حاکمیت یك بورژوازی استثمارگر بود نمی توانست مسئله ملی خود را حل کند (البته در این مورد دست کمی از ایالات متحده و بریتانیا نداشت) و در واقع تخاصمات ملی روز به روز حادتر می شد. صربها با چنگ و دندان به موقعیت برتر خود چسبیده بودند، بورژواهای کروات و اسلوان از سلطه صربها به تنگ آمده بودند و کوسووهای آلبانی هم «لگدخور» همه بودند. به مدت چند دهه، این مجادلات در محدوده های دولت مرکزی یوگسلاو حفظ شد. ولی امروزه تفاوت اینجاست: ساختار کهن یوگسلاو ـ که این سلسله مراتب ستم ملی را بصورت نهادی درآورده بود ـ بواسطه بحران امپریالیستی و تلاطمات بین المللی ناشی از آن مانند فروپاشی شوروی و ایجاد توازن قوای نوین در اروپا و جهان و تضادهای حدت یابنده میان امپریالیستهای غربی، از هم پاشیده است.

ولی یوگسلاوی که از زوال اقتصادی می پوسید و لبریز از تخاصمات ناسیونالیستی بود، بطور خودبخودی تجزیه نشد ـ بلکه تکه تکه شد. آن پنجه هایی که جسد یوگسلاوی را از هم درید نه متعلق به صربیها و کرواتیها بود و نه از آن اسلونها بلکه چنگالهای بس مرگبار امپریالیستهای غربی بود. اینکه آلمان قبل از شروع جنگ به دنیا اعلام کرد که اگر کرواسی و اسلوانی استقلال خود را از یوگسلاوی اعلام کنند آنها را به رسمیت خواهد شناخت چه اهمیتی داشت؟ ـ و جامعه اروپا هم فورا از این موضع آلمان پشتیبانی کرد. تصور کنید اگر مثلا می گفتند اعلام استقلال یك طرفه اسکاتلند از بریتانیا، یا کبك از کانادا را برسمیت خواهند شناخت، چه هنگامه ای بپا می شد!

این جنگ، جنگی است که از نظام امپریالیستی بر می خیزد، کشتارگاهها و سایر مصائبش نیز متعلق به همین نظام است. نتیجتا قدرتهای امپریالیستی با وجود اینکه واقعا از ادامه جنگ نگران بوده و آرزوی فروکش آنرا دارند هر کدام قبل از هر چیز بدنبال منافع خود می باشند. هلموت کهل و شرکا مداوما ابراز وجود می کنند تا به آمریکا نشان دهند که در این منطقه که مدتها چراگاه اختصاصی طبقه حاکمه آلمان بوده است، ریاست باید بدست آنها باشد. آلمان مخفیانه کرواتها را با پیشرفته ترین توپخانه های جهان مسلح کرده است؛ فرانسه که شدیدا می کوشد عقب نیافتد پیشنهاد کرده اولین ارتش را برای مداخله مستقیم به صحنه نبرد گسیل دارد، و آمریکا نیز بخشی از تسلیحات دریایی خود را که مرگ و وحشت به خلق عراق فرو ریخت به دریای آدریاتیك آورده است.

مهمترین نکته از نظر امپریالیستها این است که هر کدام از منافع امپریالیستی خویش محافظت کرده و این منافع را گسترش دهد، حال چه در منطقه جنگ باشد و چه صلح؛ درنتیجه هر «راه حلی» که پیشنهاد شود ـ راه سازمان ملل، جامعه اروپا و غیره با چشمداشت به حفظ این منافع و استقرار قوای خود بگونه ای که این منافع را در حال و آینده تضمین کند، می باشد.

همه مداخله خود را بعنوان «کمك بشر دوستانه» جا می زنند. ولی این «کمك»، ابزاری پنهانی برای نفوذیابی است؛ آنچه که بحساب می آید پتو و غذا نیست بلکه موشکها و ارتشهای امپریالیستهاست که همه باصطلاح برای «حفاظت از عملیات کمك رسانی» می آیند. خون عراقیها نشان داد که سازمان ملل و «نگرانیهای بیطرفانه بشردوستانه اش» چیزی نیست جز عروسك خیمه شب بازی امپریالیستها. و در مورد توانایی آمریکا و آلمان و شرکاء در حل مشکلات قومی یوگسلاوی باید پرسید که این بزرگترین ستمگران و استثمارگران خلقهای جهان چگونه می توانند الگوئی باشند؟ شاید آمریکا بخواهد رئیس پلیس لس آنجلس را برای درس آموزی در مورد روابط قومی به آنجا اعزام دارد!

با وجود این، امپریالیستها از مداخله نظامی می ترسند. همانطور که خود اذعان می دارند این بخاطر دلایل نظامی است بخصوص که صحنه نبرد کوهستانی بوده و نیروهای بغایت مسلح و غیرمتمرکز مرتب زیاد می شوند.

واقعیتی است که این عوامل تلفاتی برای امپریالیستها ببار خواهد آورد ولی مشکل اصلی در صفوف خودشان نهفته است. اتحاد آنها در مورد اینکه با یوگسلاوی سابق چه باید کرد شکننده و متضاد است و احتمال زیاد دارد که تحت فشار جنگی که آینده آن بغایت غیرقابل پیش بینی است، ترك بردارد. بالکان عراق نیست؛ برخلاف جنگ با عراق، در بالکان دست یافتن امپریالیستهای غربی به توافقی مابین خودشان بسیار مشکل است چرا که هرگونه طرحی بر توازن قوا در اروپا تاثیر مستقیم می گذارد. ارتکاب اشتباه، خطر بسط تخاصمات مسلحانه را بهمراه دارد، تخاصماتی که هم اکنون بیش از دو سه ساعت با اتوبانهای ونیز و وین فاصله ندارد.

امپریالیسم برای خلقهای یوگسلاو چه راه حل هایی پیش می گذارد؟ امپریالیستها «ناسیونالیسم غیر منطقی» که منجر به همسایه کشی شده را تقبیح می کنند ولی در واقع مبلغ ناسیونالیسم اند. آلمان مستقیما ناسیونالیسم را در کرواسی و اسلاونیا تشویق می کند و بطور کلی بالاترین هدفی که در مقابل این خلقها قرار داده اند این است که تبدیل به دول کوچك مستقل و متحد با شرکای بزرگتر و قویتر شوند.

این است رویای پرشکوهی که امپریالیسم به میلیونها پرولتر یوگسلاوی سابق ارائه می کند ـ یکدیگر را بکشید تا حق داشتن استثمارگری که به لهجه خودتان سخن می گوید را بدست آورید! نابرابری ملی و ستم در بالکان هرگز با رقابت ناسیونالیستی از بین نخواهد رفت. باید اعمال وحشیانه قوای ضربت «اسلوبودان میلوسوئیچ» رئیس جمهور صرب را که عبارتست از پیاده کردن برنامه «تصفیه قومی» از طریق غارت و تجاوز در کرواسی، بوسنی ـ هرزه گوین یا کوسوو محکوم کرد. مقاومت در مقابل این اعمال عادلانه است اما تا زمانیکه چنین مقاومتی تحت رهبری مرتجعین ناسیونالیست خرد قرار دارد، توده های مردم تنها بعنوان مهره هائی در دست استثمارگران محلی که در اتحاد با یکی از قدرتهای امپریالیستی هستند، باقی خواهند ماند. ناسیونالیسم در بالکان، ناسیونالیسم ملل کوچك سرمایه دار اروپایی است که بورژواهایشان می خواهند بازارهای منحصر به خود را ایجاد کنند ولی تنها بعنوان شرکای دست دوم قدرتهای امپریالیستی بزرگتر قادر به این کار خواهند بود. شاهد این امر توجمان، رئیس جمهور اولترا ناسیونالیست کرواسی است که همزمان زهر شوونیسم علیه صربیها قی می کند و خود را به آغوش برادر بزرگ آلمانیش که جنایاتش در بالکان رسواست، می سپارد. و یکی از اولین اعمال قانونگذاری حکام نوین و «متمدن» اسلوانیا عفو دسته جمعی جنایتکارن جنگی نازی که در جنگ دوم جهانی دست نشانده هیتلر بودند، می باشد.

باید از این ناسیونالیسم برید و راه انقلاب مسلحانه انترناسیونالیستی را به پیش گرفت ـ باید طرق متحد کردن استثمارشدگان همه این ملیتها را یافت، کسانی را که افقشان قانون جنگل ـ «بخور یا خورده شو» ـ ناسیونالیسم بالکان نیست، کسانی که نه هیچ منفعتی در سوسیالیسم دروغین یوگسلاو سابق دارند و نه از اینکه به ملل کوچکتر تحت سلطه امپریالیستهای غربی تبدیل شوند، نفعی می برند، ولی در عوض خواهان سرنگونی تمام استثمارگران داخلی و خارجیند. کسانی که استثمار کارگران صرب توسط بورژوازی صرب و کارگران کروات توسط بورژوازی کروات والاترین رویایشان نیست، بلکه آرزویشان اینست که خود توده ها بواقع قدرت را در دست گرفته و تمام سیستم استثمار سرمایه داری را که ستم ملی و سایر نابرابریها را تشدید می کند ریشه کن کنند؛ کسانی مدافع حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم هستند ولی آمالشان بسیار والاتر از اینهاست؛ کسانیکه رویاشان دست یافتن به جهانی بدون تخاصمات ملی و طبقاتی است، جهانی که در آن صلح بطور اجتناب ناپذیر به جنگهای ارتجاعی نمی انجامد بلکه محصول نابودی جامعه طبقاتی است. این است مسیر کمونیسم انقلابی ـ مسیری که اکنون از طریق جنگ خلق که در پرو به رهبری مائوئیستهای حزب کمونیست پرو جان می گیرد. این نشان می دهد که چگونه یك نیروی کوچك می تواند رشد کرده و قدم به قدم با تکیه به توده ها برای شکست دادن استثمارگران محلی و همه امپریالیستها آزادی را بدست آورد.

دهشت این جنگ جهان را تکان داده است ولی مائوئیستها درك می کنند که مهمترین نکته اینست که اروپا این هیولای پیر و فرتوت که با پیشبرد استثمار در امپراطوریهای جهانیش (آنجا که اینگونه دهشتها بخشی از زندگی روزمره اند) برای خود صلح اجتماعی خریده، مورد تهدید قرار گرفته است. نظم کهن از همیشه شکننده تر است. در این شرایط پرولترها هیچ نفعی در تلاش برای حفظ یك صلح توهم آمیز و ارتجاعی ندارند و تمام نفعشان در استفاده از بی نظمی و بروز تخاصم مسلحانه برای ایجاد سازمانهای انقلابی مائوئیستی است. پیش گرفتن چنین مسیری در میان چنان جنگ برادرکشی آسان نیست. ولی بجز برافراشتن پرچم انترناسیونالیسم که با خون پرولتاریا و ستمدیدگان سراسر جهان سرخ است و دست زدن به جنگ انقلابی برای سرنگونی عاملان بدکار خارجی و محلی این جنگ ارتجاعی، و قرار دادن قدرت در دستان پرولتاریا و همه ستمدیدگان راه دیگری نیست. ـ ۱۸ اوت ۱۹۹۲

قوای امپریالیستی از سومالی گم شوید!
یانکی گو هوم!

با تهاجم و تجاوز امپریالیستی تحت هر بهانه ای که صورت گرفته مقابله کنید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اینک ما شاهد چرخشی جدید در تهاجم امپریالیستی هستیم: «کمك بشر دوستانه». هزاران تفنگدار دریائی آمریکا و همپالگان، لژیون خارجی فرانسه همراه با مشتی گروههای مزدور از سوی چند رژیم نوکر منش جهان سوم به سومالی هجوم بردند. این تهاجم به شیوه متفرعنانه سلاطین استعمارگر کهن صورت می گیرد. آنها موگادیشو پایتخت سومالی را تسخیر کردند. اینکار را سازمان ملل متحد (ویترین نمایش معامله گری اربابان امپریالیست و چند نیروی معدود دیگر) بدون آنکه دعوتی از سوی سومالی انجام شده باشد تصویب کرده است. ارتشهای امپریالیستی در حالیکه بار دیگر ایالات متحده سرکردگی شان را دارد با سلاحهای پیشرفته بر سر یك کشور ضعیف و شدیدا فقیر خراب شده اند تا اهالیش را مجبور به انقیاد کنند. آنها کارگران غیر مسلح بنادر را بطور گروهی دستگیر می کنند و حتی خانواده هائی که شبانه در سفرند را بقتل می رسانند. آیا آنها هواپیماهای بیشتری برای توزیع گسترده تر مواد غذائی در میان دهقانان مناطق دور دست در عمق کشور اختصاص داده اند؟ واضح است که نه. حتی یکی از ژنرالهای آمریکائی علیه اظهارات بی معنا مبنی بر اعزام تفنگداران دریائی به سومالی بخاطر توزیع مواد غذائی هشدار داد.

ما در گذشته نیز شاهد چنین تهاجماتی بوده ایم. از آخرین نمونه آن که قتل عام با تکیه به تکنولوژی برتر در عراق بود گرفته تا پاناما و گرانادا. آیا لازمست باز هم بشماریم؟ تفنگداران دریائی آمریکا یك «نیروی نخبه» است که حتی با معیارهای آمریکائی از سبعیت ویژه ائی برخوردار می باشد. افراد این نیرو با چنین هدفی برگزیده شده و تعلیم می یابند. لژیون خارجی فرانسه نیز از جنایتکارانی تشکیل یافته که به آنها در مقابل خدمت بعنوان مزدور امپریالیسم فرانسه قول کسب هویت جدید داده اند. در سراسر تاریخ قوای مسلح با استفاده از شیوه های وحشیانه گوناگون، ابزار عمده اعمال و حفظ بردگی مستعمراتی و نیمه مستعمراتی بر توده های جهان سوم بوده اند.

آمریکا با دروغ و تحریف فراوان توانسته از مسئله گرسنگی در سومالی استفاده کرده تا برای پیشبرد وقیحانه این تهاجم، افکار عمومی بین المللی را متقاعد ساخته یا حداقل خنثی نگه دارد. آنها در پی تحمیق توده های سراسر جهان به نحوی هستند که مردم گمان برند طبیعت خون آشام، سرکوبگر و ارتجاعی امپریالیسم دگرگون گشته است. آنها گانگسترهای مسلح و فراکسیونهای متخاصم ثروتمند و فئودال که بیشترشان مخلوق خود امپریالیستها هستند را مسئول هرج و مرج، بدبختی و فلاکتی که توده های سومالی را عذاب می دهد، معرفی می کنند. ارتش آمریکا تحت عنوان ممانعت از مرگ توده ها، قبای ناجی توده های محتضر سومالی را به تن کرده و بر تهاجم خود مُهر بشر دوستی می کوبد.

واقعیت این است که همانند هر گوشه دیگر از جهان ستمدیده، خود امپریالیستها و بویژه امپریالیستهای آمریکائی مسئول مستقیم و عمده گرسنگی، قحطی و مرگ صدها هزار توده سومالیائی هستند.

بعد از استقلال سومالی در سال ۱۹۶۰، اتحاد شوروی سابق به تامین کننده اصلی تسلیحاتی این کشور بدل گشت. اما از اواخر دهه ۱۹۷۰ جهتش را تغییر داد و به مسلح کردن منگیستو در اتیوپی پرداخت. آمریکا وارد معرکه شد و ارتش سومالی به شکلی غیر متناسب با جمعیت و قابلیت اقتصادی کشور جهت تامین آن گسترش یافت. حکومت مستبد نظامی و تنفر انگیز و ضد خلقی «زیاد باره» را آمریکا حمایت کرد تا در منطقه ای که از لحاظ استراتژیك برای رقابت ابر قدرتها دارای اهمیتی قابل توجه بود برتری را بدست آورد.

وامها و کمکهای غذائی امپریالیستی، وابستگی را پدید آورد و این همواره برای امپریالیستها حائز سود بوده و نهایتا سدی در برابر اقتصاد و کشاورزی سومالی بوجود آورد. نتیجه چه بود؟ یك دستگاه نظامی همراه با یك بوروکراسی که مرگ صنایع بومی، سرمایه ملی و یك کشاورزی متنوع و خودکفا را ببار آورد. همراه با وامهای امپریالیستی، سیاست خفه کننده صندوق بین المللی پول مطرح شد؛ یعنی برنامه های تنظیمی این نهاد برای تضمین بازپرداخت قروض. علیرغم این واقعیت که سومالی از منابع کشاورزی که براحتی برای تغذیه اهالی خود کشور کفایت میکند برخوردار است، به واردات مواد غذائی وابسته شد.

طبقه کمپرادور و ثروتمند و بوروکراسی یاد کرده (همراه با یك قشر میانی گسترده و انگلی شهری) با تولید هیچ ربطی

نداشته و عمدتا بر تجارت، تامین سلاح، معاملات کنتراتی متکی بودند. و این فعالیت هر شکلی از سودجوئی، رشوه خواری، فساد، نابرابری درآمدها و دزدی را شامل می شد. با سقوط منگیستو در اتیوپی و تعیین کننده تر از آن، با سقوط اتحاد شوروی که حامی عمده منگیستو بود سومالی اهمیت نظامی ـ استراتژیك خود را برای آمریکا از دست داد و آمریکا پشت رژیم «زیاد باره» را (که بعنوان یك رژیم دیکتاتوری بشدت افشا شده بود) با خرسندی خالی کرد. زمانیکه دولت و ماشین نظامی متورم و قشر انگلی میانی شهری دیگر نمی توانست خود را بدون حمایت مصنوعی از خارج سرپا نگهدارد، بحرانی جدی بروز یافت. غارت و دزدی از توده ها، بویژه از دهقانان به قاعده عمومی بدل گشت. اربابان فئودال و سران قبایل همانند گذشته در این جنایت شریك بودند.

با خاتمه جنگ سرد، کمکهای غذائی امپریالیسم آمریکا نیز خاتمه یافت. زمانیکه بازار از مواد غذائی و غلات خالی شد، دهقانان درمانده مجبور شدند بذرهائی که باید برای کشت آتی صرف می شد را بخورند. گرسنگی و مرگ در سطح وسیع، صدها هزار نفر را واداشت تا روستاها را ترك گفته و به مراکز پر جمعیت شهری بویژه مگادیشو روان شوند به این امید که نجات یابند.

سرنگونی دیکتاتوری چند دهساله «زیاد باره» باعث یك خلاء قدرت شد. حکومتی در کار نبود. دولت فروپاشیده بود. فراکسیونهای نظامی و کمپرادروی رقیب برای بدست گرفتن کنترل با هم می جنگیدند. آنها برای آنکه جوانان را به ارتشهای خود جذب کنند اجازه غارت محمولات کمکهای ارسالی را صادر کردند.

همه این عوامل که توسط خود امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا ایجاد و معین گشته بود، کشور را به ورطه یك قحطی شدید افکند. خشکسالی فقط اتفاقی شوم بود که به این بدبختی اضافه گشت.

کمکهای امپریالیستی ممکنست برای بعضی از توده ها، برخی تسهیلات موقتی بهمراه داشته باشد. اما این نمایشات بشر دوستانه نمی تواند مشکل اساسی توده ها را حل کند و نکرده است. مشکل اساسی آنها، جامعه مبتنی بر استثمار تحت نظام امپریالیستی است.

علیرغم همه جنجالهائیکه درباره ژستهای بشر دوستانه امپریالیسم براه افتاده و علیرغم دروغها و تحریفات رسانه های امپریالیستی، دیگر مسلم شده که توده های وسیع سومالی به غیر از برخی کمپرادورهای چاپلوس و بخش کوچکی از طبقات میانی، از قوای مهاجم بعنوان ناجی (آنطور که خود وانمود می کنند) استقبال نکردند.

اگر سومالی هیچگونه منفعت مادی یا استراتژیك ژئوپلیتیکی دربر ندارد پس علت این تهاجم امپریالیستی چیست؟ واضحست که یکی از اهداف تهاجم به سومالی تعمیر و تحکیم مجدد ماشین شکسته دولت مرکزی در خدمت به امپریالیسم بوده است. هدف دیگر جلوگیری از گسترش حال و هوای جنگ قبیله ای و شورشگری مسلحانه در میان جوانان است تا مبادا به کشورهای ستمدیده همسایه نیز سرایت کند. منظور آنها از صلح و ثبات این است. اما مهمتر از اینها، امپریالیسم آمریکا از طریق رهبری این تهاجم می خواهد حق استقرار برای خود در آفریقا را در «نظم نوین جهانی» ادعائیش تضمین کند. آفریقا قاره ای است که تا همین اواخر عمدتا برای قدرتهای امپریالیستی اروپا جولانگاهی برای استثمار و سلطه بحساب آمده است. در ضمن برای امپریالیستهای آمریکائی، تهاجم به سومالی متضمن هیچ خطری، هیچ لطمه جانی نیست. زیرا از یکطرف مقاومت انقلابی یا یك ارتش دولتی که در برابر تهاجم مقاومت کند وجود ندارد، و از طرف دیگر بدنبال خاتمه جنگ سرد برای یك دوره موقتی شدت رقابت امپریالیستی کاهش یافته است. بنابراین این فرصت بسیار مساعدی برای آنها بوده تا تجربه عملی گرانبهائی برای تهاجمات آتی خود کسب کنند. و بهانه اینکار عالیست: «مداخله بشر دوستانه».

امروز گرسنگی، قحطی و مرگ بسیاری نقاط در جهان سوم را تهدید میکند. این مسائل در بسیاری موارد بخشا و ظاهرا زائیده بلایای طبیعی است اما عمدتا ناشی از عملکرد امپریالیستها و ماشینهای غارتگرشان (صندوق بین المللی پول، بانك جهانی و کنسرسیومهای اعطاء کمك) است. در حالیکه توده ها در این نقاط و سایر کشورهای جهان سوم به طرز فزاینده ای علیه رژیمهای ارتجاعی و تحت الحمایه امپریالیسم بپامی خیزند، ما شاهدیم که عده ای از سومالیائی ها تحت رهبری امپریالیستهای آمریکائی این قدرتها را بعنوان نگهبان و پاسدار جهان معرفی کرده و بهانه «مداخله بشردوستانه» را تکرار می کنند. در اینجا یك بدعت گذاری خطرناك را شاهدیم.

بطور مثال می توانیم مجسم کنیم که امپریالیستها به ابراز علاقه شدید و دروغین نسبت به توده های گرسنه پرو پرداخته اند و امپریالیستهای آمریکائی با ارائه بهانه دیگری که «جنگ علیه مواد مخدر» باشد، مجبور شده اند «با نیات حسنه» رنج اعزام تفنگداران بیشتری را به آن کشور البته با اجازه سازمان ملل و قدری کمك از سوی موتلفانشان متحمل شوند.

برای توده های جهان این فقط می تواند به معنای یك نظم کهنه امپریالیستی غیر قابل تحملتر، همان نظام غارت، بیعدالتی و تحقیر علیه خلق، تحت یك شعار حیله گرانه نوین باشد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های وسیع سومالی را فرامی خواند که با سربلندی همه این دروغهای فریبکارانه در مورد مداخله امپریالیسم آمریکا را رد کنند و قاطعانه با تلاشهای سلطه جویانه آمریکا به مقابله برخیزند. امپریالیستها موفق شدند به سومالی تهاجم کرده و توده های این کشور را تحقیر کنند زیرا این توده ها نه متحدند و نه از رهبری یك حزب انقلابی پرولتری که تنها حزب قادر به رهبری یك مبارزه ضد امپریالیستی تا به آخر است برخوردارند. آنها از جنگ خلق که برای رهائی از چنگال طبقات استثمارگر بومی و قدرتهای امپریالیستی پشتیبان آنان ضرورت دارد، محرومند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پرولتاریای انقلابی و توده های جهان را نیز فرامی خواند که قاطعانه با تهاجم به سومالی و هر شکلی از مداخله، تهاجم، اشغال یا تجاوز امپریالیستی در هر نقطه از جهان و به هر بهانه ای که می خواهد باشد، به مقابله برخاسته و شجاعانه در برابرش مقاومت کند. ـ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۲

چیان چین

بقیه از صفحه ۵۷

و سرسختانه بر آن پافشاری می کردند. خط انقلابی پرولتری ارائه شده توسط صدر مائو در مبارزه علیه این خط تکامل یافته است»؛ نفوذ این خط ارتجاعی را باید در کلیه عرصه های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیك و فرهنگی بطور کامل زدود و درفش سرخ و کبیر اندیشه مائوتسه دون را بجای آن نشاند.

چیان چین تحولات لازمه در پکن را به وظیفه کلی انقلاب فرهنگی پیوند داده و لزوم براه انداختن یك جنبش توده ای جهت پیشبرد روند مبارزه ـ انتقاد ـ تحول و تقبیح را همگام با ایجاد اتحاد های بزرگ برای کسب قدرت خاطر نشان کرد. «پایبندی به وظایف مبارزه، انتقاد، تقبیح و تحول در بخشهای مختلف و امر انتقاد از عناصر رهرو سرمایه داری در راس حزب و طرد آنها، دو مقوله جدا از هم نبوده و می توانند در هم ادغام شوند.» وی توضیح داد که هر کدام می تواند نیروی محرکه قدرتمندی برای دیگری باشد و افشاء و انتقاد کاملتر و عمیقتر از رهروان سرمایه داری را باعث شود. وی به مردم خاطرنشان ساخت که همه اینها مستلزم مطالعه دقیق آثار مائو و انجام تحقیقات همه جانبه است. وی همچنین متذکر شد که برای تحکیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ضروری است که روند مبارزه، انتقاد، تقبیح و تحول در سازمانها و ادارات مختلف با موفقیت پیش رود. «این وظیفه ای مهم و حیاتی ظرف صد سال آینده است». [۱۳]

چیان چین در گفتگوئی با هیئت نمایندگی شهرستان «آن وای» که دچار فراکسیونیسم شدید بود، بدون خستگی با هردو جناح به مبارزه برخاست تا که وحدت بزرگی جهت کسب قدرت و ایجاد کمیته های انقلابی شکل دهند. چیان چین به آنها هشدار داد، تنها در آن صورت «افرادی خواهیم داشت که رهبریمان کنند، زیرا انقلاب بدون رهبران نمیتواند به پیش برود!» از هم اینك بادهائی مسموم «با هدف از بین بردن کمیته های انقلابی که با تایید کمیته مرکزی برپا شده، وزیدن گرفته است.» او تاکید نمود که «حتی در اوضاع مساعد کنونی نیز باید گوش بزنگ باشیم. طبیعتاً ممکن است عقبگردهایی داشته باشیم ولی نباید هراسی از آنها به دل راه دهیم». دست بدست شدن قدرت امری طبیعی است. بعلاوه، اوضاع در سراسر کشور ناموزون است. و این ناموزونی، امری طبیعی است. [۱۵]

افت و خیزهای انقلاب

دو مسئله بورژوازی را واقعا کلافه میکند: یکی اینکه توده ها انقلاب کنند، و دوم اینکه رهبران انقلابی در قدرت، از آنان حمایت کرده و در اینکار رهبریشان نمایند. بورژوازی حسب المعمول تمامی اعمال قهرآمیز دوران انقلاب فرهنگی را به پای حمایت فعالانه «شخصی» چیان چین از توده های انقلابی می نویسد. اما نگاهی دقیق به نقش وی در این انقلاب نشان می دهد که او مصرانه خط مائو را بکار می بست: بدین معنی که مشتی صاحبمنصب حزبی رهرو سرمایه داری را میتوان بدون بکارگیری قهر سرنگون کرد. این نکته واقعیتی عینی داشت چرا که انقلاب فرهنگی درواقع **انقلاب در انقلاب** بود. این انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود که وظیفه اولیه اش را سرکوب دشمنان طبقه کارگر و خلق تشکیل میداد. شرایط آن روزها با اوضاع جاری چین کاملا متفاوت است. اکنون در چین باید حزب کمونیست نوینی ایجاد شود تا توده ها را جهت سرنگونی قهرآمیز دیکتاتوری بورژوازی که از ۱۹۷۶ برقرار شده، رهبری نماید.

بنابراین سرکوب قهرآمیز رهبران رهرو سرمایه داری لازم نبود، زیرا پرولتاریا در موضع مسلط قرار داشت. اما مائو در عین حال به این واقعیت واقف بود که وقتی توده ها برای انجام انقلاب و ایجاد تغییرات سیاسی گسترده کاملا برانگیخته شوند، مسلما برخی امور از کنترل خارج میشود. در طول انقلاب فرهنگی مکرراً خطوطی مغایر خط مرکزیت به ظهور رسید که به اعمال قهرآمیز دامن میزد تا مبارزه سیاسی عمده را منحرف کند. این چیزها بهیچوجه مائو را شگفت زده نمیکرد. «طی تغییر و تحولات ناگهانی که در یکسال گذشته رخ داده، طبیعتاً در همه جا هرج و مرج بوجود آمده است. هیچ ارتباطی بین هرج و مرج در مناطق مختلف وجود ندارد. حتی مبارزه قهرآمیز هم خوبست، زیرا هنگامیکه تضادها رو می آیند بسادگی حل میشوند. ضایعات این انقلاب، اندك و دستاوردهایش، عظیمند.» [۲۸]

در گرمای تابستان ۱۹۶۶ زمانیکه انقلاب فرهنگی تازه در حال پا گرفتن بود، چیان چین به مبارزه علیه یك گرایش چپ افراطی برخاست. این خط خواستار حمله فیزیکی به رهروان سرمایه داری و هوادارانشان بود و از جریان بی دشوار مبارزه ایدئولوژیك و سیاسیکه مورد نظر جناح چپ بود، پرهیز میکرد. «مبارزه قهرآمیز تنها میتواند پوست و گوشت را هدف قرار دهد، در حالیکه مبارزه از طریق استدلال میتواند به کُنه وجودشان اصابت کند.» [۶]

روی آوردن به برخوردهای قهرآمیز بخشاً خودبخودی بوده و بیانگر شدت مبارزه طبقاتی بود: اواخر ۱۹۶۷ کارگران علاوه بر جنگ لفظی، در خیابانها برای گرفتن قدرت از دست کمیته های شهرداری در حداقل هشت استان نبرد کردند. از ارتش نیز خواسته شد به کارگران و گاردهای سرخ در این مبارزات کمك کند ونظم را برقرار سازد. در همان حال نیروهای راست نیز در برخی مناطق با تحریف شعارهای معین یا تحریك توده ها علیه رهروان سرمایه داری دون پایه تر، آشکارا به تبلیغ خشونت می پرداختند تا خودشان کانون توجه نشوند. برای مثال، در برخی نقاط شعار «یك مشت اراذل را از ارتش بیرون کنید» واقعا به اجراء درآمد و جناح راست در هر جا که توانست این شعار را عملی کرد. اینکار گاهی اوقات به خلع سلاح سربازان معمولی تقلیل می یافت. چیان چین این خط را افشاء نمود:

«نباید بدین دام بیفتیم. این شعار اشتباه است، زیرا حزب و حکومت و ارتش، تحت رهبری حزبند. ما تنها میتوانیم در مورد پائین کشیدن مشتی مقامات حزبی رهرو سرمایه داری صحبت کنیم، نه چیز دیگر. هر کاری غیر از این غیر علمی است و در نتیجه همه جا افرادی به اشتباه آماج حمله واقع خواهند شد. تقریباً همه حوزه های نظامی بدون تشخیص سره از ناسره مورد یورش قرار خواهند گرفت. حتی اگر برخی رفقا، اقلیتی از رفقا، عناصری از رفقا در ارتش مرتکب اشتباهات جدی شده باشند، نباید با آنان چنین برخورد کرد...»

چیان چین سپس افزود که بیشك جوانان از دست به عمل زدن خوششان می آید، اما لازم است که از مغز خود نیز استفاده کنند و جریان بس دشوار مبارزه ـ انتقاد ـ تحول را به پیش برند. جوانان به مسافرت علاقه دارند، اما شرایط خاص همه جا را نمی دانند و ممکن است دچار اشتباه شوند. «شما باید به توده های محلی اعتقاد داشته باشید و نباید کارهائی را انجام دهید که بدوش آنهاست. درست همانطور که نمی توانیم بجای آنها انقلاب کنیم. آنچه از ما برمی آید، مشاوره و راهنمایی است». [۱۵]

درواقع همیشه روشن نبود که چگونه باید با ماهیت متضاد اعمال قهرآمیزی که

بواسطه شور انقلابی توده ها و حدت اوضاع بوجود می آید برخورد کرد؛ و در عین حال شتاب حرکت انقلابی آنها را کاهش نداد. زیرا این شتاب برای دگرگونی کردن جامعه و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا (منجمله برای کسب مجدد و کامل قدرت سیاسی)، امری درست و ضروری بود. باید قبول کرد که در هر انقلاب، بناگزیر بی نظمی و زیاده روی پدید می آید (و مائو نیز مسئولیت این پدیده ها را بعهده گرفت.) اما بلحاظ عینی، تشخیص این مسائل و برخورد صحیح بدانها زمانی می تواند انجام گیرد که گرد و خاکها تا حدی فرو نشسته باشد. در عین حال، برخی نیروها فرصت طلبانه از این مسئله سوء استفاده می کنند. درون «کمیته انقلاب فرهنگی» که چیان چین در رهبریش ایفای نقش میکرد، برخی عناصر (نظیر چن پوتا) علناً از بکار گیری زور استقبال می کردند و مردم هم از آنها تبعیت می نمودند. این امر بویژه بسال ۱۹۶۷، بدنبال تحریکات و شورش نیروهای نظامی در دفاع از راستها در شهر «ووهان» اتفاق افتاد. هدف این دسته از رهبران کمیته انقلاب فرهنگی (که بعدا به «چپ» افراطی معروف شدند)، ایجاد هرج و مرج و از آب گل آلود ماهی گرفتن بود. اما آنها را تا مدتها بعد هم نمیشد برکنار کرد. جناح راست نیز بخشی از گاردهای سرخ مخالف کمیته انقلاب فرهنگی را بسوی اعمال قهرآمیز سوق میداد. (۱۲) از سوی دیگر، «چوئن لای» هم علیرغم ائتلاف با مائو و غالبا هم صف شدن با جناح چپ در انظار عمومی، همواره گرایشاتی وسیعا راست روانه داشت. او نقشی بسیار میانه روانه بازی میکرد و مرتبا تاکید می نمود که نظم و آرامش باید مجددا برقرار شود. چوئن لای «آنارشیستها» را متهم به ادامه جنگ داخلی میکرد.

چیان چین پیوسته تبلیغ میکرد که دشمن را باید بلحاظ ایدئولوژیك و سیاسی مورد حمله قرار داد و سرنگون نمود. او از توده های بپا خاسته و خشمگین میخواست که خوددار باشند. چیان چین در سخنرانیهایش خاطر نشان میکرد که لیوشائوچی بدون استفاده از سلاح، از قدرت بزیر کشیده شد. با این وجود، وقتیکه برخی واحدهای گارد سرخ و نیروهای شورشگر جهت «دفاع از خود» در برابر واحدهای ارتشی مدافع جناح راست مسلح شدند، چیان چین با آنها همراهی نمود. شعار معروف چیان چین، یعنی «در حمله، منطق را بکار بگیر و در دفاع، از زور استفاده کن» تبلیغ نشد، زیرا این شعار به مخدوش شدن خط فاصل میان این دو کار کمک میکرد. در عین حال، همین شعار باعث تشویق استفاده از اسلحه میان سایر بخشهای خلق شد و نتوانست آن نوع تضادهائی که درون گروهها و تشکلات توده ها بوجود می آید را حل کند. چه کسی می توانست تعیین کند که دفاع دقیقاً کجا پایان می گیرد و حمله آغاز می شود؟ در سپتامبر ۱۹۶۷ مائو بدنبال بازدید از برخی مناطق به پکن بازگشت. اندکی بعد بخشنامه ای مبنی بر ممنوعیت مصادره سلاح صادر شد. [۱۷]

«انقلاب علیه دیگران آسان است و علیه خود، مشکل»

طی انقلاب فرهنگی، چیان چین مناسبات تنگاتنگی با توده ها برقرار نمود. توده ها نیز با شیفتگی به او بعنوان یکی از رهبران انقلابی حزب قدر می نهادند. یك متخصص امور چین اهل شوروی بعد از شرکت در یك گردهمایی، جماعت سرزنده ای را توصیف کرد که یك دم «از تشویق و کف زدن باز نمی ایستادند.» او چنین گفت: «حرفهای چن پوتا، کان شن و لی هوه فن را اصلا بخاطر ندارم.، زیرا ماهرانه هیچ حرف دندان گیری نزدند. بعد از آنها، نوبت به چیان چین رسید. او در یونیفورم و کلاه سبز نظامیش ذره ای آرام نداشت. سخنرانی چیان چین سالن را به آتش کشید... او گفت «شما نسل انقلابی نوین هستید؛ این شمائید که باید انقلاب را ادامه دهید؛ باید آن را به جلوتر سوق دهید. ما نسل قدیمتر در حال خروج از صحنه ایم. و در این حال، سنن انقلابی خود را به شما واگذار میکنیم. صدر مائو، چین را بشما می سپارد. دولت بدست شما سپرده می شود. مدرسه انقلاب فرهنگی، مدرسه عظیمی است!» این سخنان فورا موثر واقع شد. پس از رفتن رهبران، جلسه بدون مکث ادامه یافت. سخنرانان یکی پس از دیگری پشت میکروفن قرار می گرفتند. آنها گوئی در ابراز شور و شوق با هم مسابقه گذاشته بودند...» [۴۵]

چیان چین، سرمشقی شد تا دیگران نیزمانند وی جرات کنند و برای حاکمیت سیاسی پرولتاریا هر خطری را بجان بخرند؛ به ضد انقلابیون مکار و حسابگر تسلیم نشوند، و بویژه از دشمن شناخت روشنی داشته باشند. بدانگونه که بتوانند خط تمایز دقیقی بین صاحب قدرتان رهرو سرمایه داری و افرادی ترسیم کنند که صرفاً تحت نفوذ این رهبران قرار گرفته اند؛ افرادی که به لحاظ ایدئولوژیك ضعیف بوده و تحت تاثیر رویزیونیستها، بسادگی خلاف منافع اساسی خویش گام برمیدارند. چیان چین با هنرمندی، اعتماد انقلابی به توده ها و تحقیر دشمن را با رهبری عملی جهت حل صحیح تضادهای متعدد و پیچیده بهم می آمیخت - تضادهائی که در گرماگرم مبارزه خلق برای گرفتن قدرت از چنگ رهروان سرمایه داری، از همه جا سر برون می آورد.

او در ملاقات با نمایندگان مناطق و اقشار مختلف جامعه، بر لزوم تقویت دیدگاه ایدئولوژیك پرولتاریا، تشویق انتقاد و انتقاد از خود جسورانه، دست و پنجه نرم کردن با عقاید مخالف و استواری در برابر مشکلات تاکید می نمود. چیان چین از انقلابیون کهنه کار می خواست، از نظر سیاسی سرزنده بمانند و در کوره جوانانی که برای پرولتاریا میدانی نوین میگشودند، خود را آبدیده کنند. او جوانان را تشویق میکرد که در کوره مبارزه آبدیده شوند و برای درك عمیق خط سیاسی صحیح و حرکت بر مبنای آن، میزان سن و ویژگیهای ظاهری را ملاك قرار ندهند.

بطور مثال، برای مبارزه با انشعاب گری (که در چندین منطقه رخ داده بود) در جهت کمك به ایجاد شرایط کسب قدرت برای توده ها، کمیته انقلاب فرهنگی نقش مهمی در گردهم آوردن رهبران و نمایندگان دسته بندیهای مخالف بازی کرد تا بدین ترتیب به حل مشکلاتشان و متمایز کردن اختلافات جدی از اختلافات فرعی کمك کند. مائو خاطر نشان کرده بود که پیش شرط ایجاد اتحاد بزرگ عبارت است از: نابود کردن نفع شخصی و در مقابل، خود را وقف توده ها کردن، همراه با پیشبرد مبارزه سالم. چیان چین نیز مانند مائو، امکان تشکیل اتحادهای بزرگ را با مسئله جهان بینی در ارتباط نزدیك میدانست.

«رفقا! اگر حرفهایم را مفید می یابید، آن را بکار ببندید. ما باید به انقلابیون پیرو اندیشه مائوتسه دون تبدیل شویم، نه اعضاء این گروه یا آن فراکسیون. تفکر فراکسیونی یك خصیصه خرده بورژوایی است. این بمعنای گروه پرستی، محلی گرائی و در جدی ترین شکلش آنارشیسم است... خوبست طرفین از خود انتقاد کنند... ما باید بدین طریق بنشینیم و برای دستیابی به

۱۲ - یکی از اینها «کمیته عمل متحده» بود که مرکب از فرزندان مقامات حزبی بوده و حامی جناح راست بود. در سال ۱۹۶۷ آنها برای مدت کوتاهی، چیان چین را نشان کرده و در پوسترها و نوشتجات خود مورد حمله قرار میدادند.



چپ: سخنرانی چیان چین در کمیته انقلابی پکن - ۱۹۶۹
صفحه بعد: شرکت دانش آموزان همدوش سربازان ارتش آزادیبخش خلق در عملیات راهسازی در مناطق روستائی پایین: گروه های مطالعاتی کارگران در حال آموختن اندیشه مائوتسه دون و انتقاد از رویزیونیسم



توافق بر سر مسائل اصلی، با حفظ نظراتمان در مورد مسائل فرعی، گفتگو کنیم. انقلاب، انقلاب فرهنگی، نکات اصلی وحدت را تشکیل می دهند.

«... تفاوت میان اینکه شما جانب خط انقلابی پرولتری تحت رهبری صدر مائو را بگیرید یا راه رهروان سرمایه داری را برگزینید، تفاوت میان یك عمل درست بزرگ و یك عمل نادرست بزرگ است. با این فرض، اگر همه شما علیه صاحب منصبان حزبی رهرو سرمایه داری (یا علیه دارو دسته کوچکی که در «آن هوی» تحت رهبری «لی پائو» در جاده سرمایه داری گام میزند) مبارزه میکنید، چه دلیلی وجود دارد که وحدت نکنید؟ چرا قادر نیستید متحد شوید؟ اگر بخواهیم در مورد شما از زاویه خصلت فراکسیونی تان قضاوت کنیم، فکر میکنم شما برای خودتان فعالیت می کنید، نه برای انقلاب. نه برای خلق و پرولتاریا. «... شما باید بجای دیگران، از خودتان و گروهتان انتظارات بالا داشته باشید. اگر جنگ و دعوا کنید،

«آفرینش نو از طریق جذب نقادانه کهنه، بمعنای خلق محتوائی نوین است که نیازهای توده ها را پاسخ گفته و در اشکال پر طرفدار ملی که مورد علاقه توده هاست عرضه میشود. تا آنجا که به محتوا مربوط است، در مورد بسیاری از آثار کهنه بهیچوجه نمیتوان سیاست وجین کردن علفهای هرز برای راه گشودن بر رویش نو را بکار بست. آخر چگونه میتوانیم ارواح و خدایان و دین را «نقادانه جذب کنیم»؟ این غیر ممکن است زیرا ما لامذهب و کمونیست هستیم. ما هیچ اعتقادی به ارواح و خدایان نداریم. این در مورد ارزشهای اخلاقی طبقه فئودال و طبقه سرمایه دار هم صادق است. این ارزشها که از جانب طبقات فوق الذکر بی چون و چرا محسوب می شد، ابزار ستم و استثمار توده های خلق بود....

روبیدن بقایای نظام استثماری ایده های کهن، فرهنگ و آداب و عادات کلیه طبقات استثمارگر، جنبه ای مهم از انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی ماست.»

- چیان چین خطاب به اجراء کنندگان هنرهای نمایشی، نوامبر ۱۹۶۶

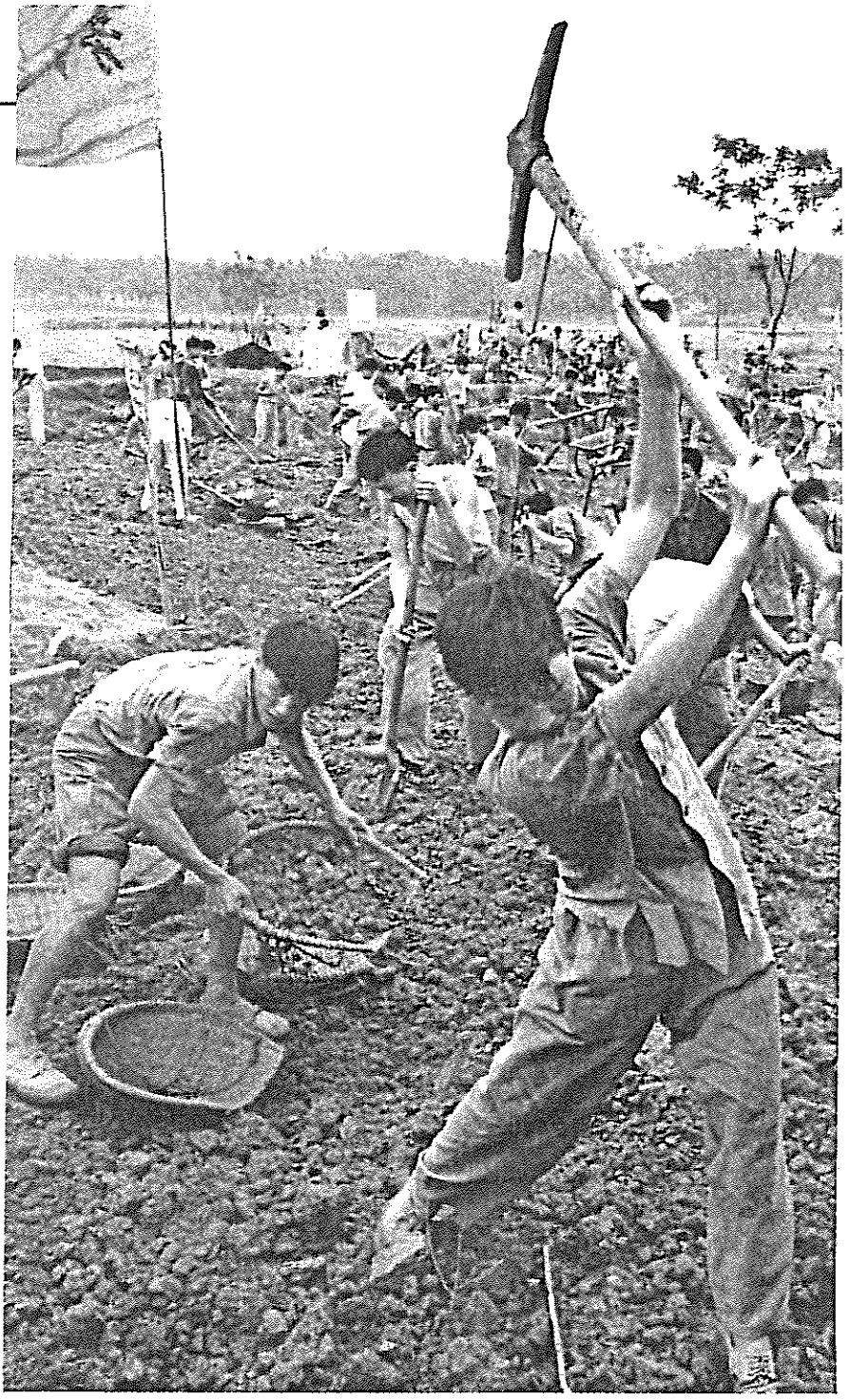

مبارزه مسلحانه کنید و اسلحه مصادره کنید، نمیتوانید خونسردیتان خود را حفظ کرده و درست را از نادرست تشخیص دهید... انقلاب علیه دیگران آسان است، اما علیه خود مشکل.» [۱۵]

مائو همین مسئله را از یک زاویه دیگر، یعنی از زاویه حفظ قدرت سیاسی مطرح نمود. او در سخنرانی مارس ۱۹۶۷ پیرامون انقلاب فرهنگی چنین جمعبندی نمود که وظیفه اصلی، در آوردن قدرت از چنگ رهروان سرمایه داریست. او در ادامه گفت: اما «این بهیچوجه هدف نیست. هدف عبارت است از حل مسئله جهان بینی؛ ریشه کن کردن رویزیونیسم.» مائو استدلال نمود که در غیر اینصورت چگونه میتوان انقلاب فرهنگی را یک پیروزی خواند؟ بعبارت دیگر، انجام دگرگونیهای سوسیالیستی بدون قدرت سیاسی نمی تواند صورت پذیرد. اما حفظ قدرت نیز بدون دگرگون ساختن مداوم دیدگاه ایدئولوژیک امکانپذیر نیست.

زمانی که مائو اعلام کرد، طبقه کارگر باید تمامی عرصه های جامعه، منجمله تمامی جوانب فرهنگ و روبنا را رهبری کند، بطور ویژه بر آموزش و هنر انگشت گذاشت. او با آگاهی به اینکه حرفش برخی را دل آزرده و برخی را خشمگین خواهد کرد، متذکر شد که روشنفکران اساساً جهان بینی بورژوایی خود را رها نکرده اند. مائو این سئوال موثر را مطرح کرد که «لطفاً ببینید آیا این نظر کهنه شده است یا نه؟» [۲۹]

گسست از ایده های کهن

دقیقاً بخاطر همین مشکل دیدگاهی، عرصه فرهنگ که چیان چین در مبارزات آن نقش رهبری داشت، یکی از میدانهای اصلی نبرد بود. علیرغم پیشرویها و پیروزیهای مهمی که در نتیجه نبردهای سخت در خلق هنر پرولتری جدید بدست آمده بود، اما همه جا مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک باید بجلو رانده می شد. چیان چین در سخنرانی در محفل ادبی - هنری یکن در نوامبر ۱۹۶۷ اشاره کرد که ناهمگونی انقلاب فرهنگی در زمینه تبلیغاتی و واحد های هنری انعکاسی از قوانین مبارزه طبقاتی است. برخی هنوز به ایجاد اتحادهای بزرگ نیاز داشتند، در حالیکه برخی این مرحله را طی کرده بودند، اما در رابطه با «ترکیب سه در یک» موفقیتی کسب نکرده بودند و به ادامه بحثهای گسترده تر و حل مسئله کادرها احتیاج داشتند. او پرسید، «آیا جنبش عمیقاً و تماماً پیش برده شده است؟ من فکر می کنم چنین نشده، زیرا دشمن بسیار حیله گر است. هنرمندان تحت نفوذش بسیارند. بعد از آنکه یک گروه سر و سامان می یابد، دشمن گروه دیگری رو میکند. بنابراین من احساس می کنم که باید یک مطالعه عمیق و همه جانبه از محافل ادبی - هنری صورت گیرد. ما باید نسبت به دشمن استوار، دقیق و خشن باشیم».

در این محفل چندین مسئله مطرح شد: آیا آثار هنری به اندازه کافی خلق می شود، چگونه می توان آنها را فراگیر کرد و محکها را ارتقاء داد، و اینکه آیا آثار نمونه «قله» هنر ملی هستند. اما هر بار، چیان چین از زاویه ای متفاوت به مسئله مانع اصلی بازمیگشت: مسئله گسترش کامل انقلاب در عرصه هنر. او در این محفل گفت: «نبرد با منافع شخصی وطرد رویزیونیسم و سازمان دادن هنرمندان انقلابی هنوز وظیفه مرکزی ما است. در غیر اینصورت، بوجود آوردن آثاری که واقعاً به سوسیالیسم خدمت کند و واقعاً مناسب نیازهای کارگران، دهقانان و

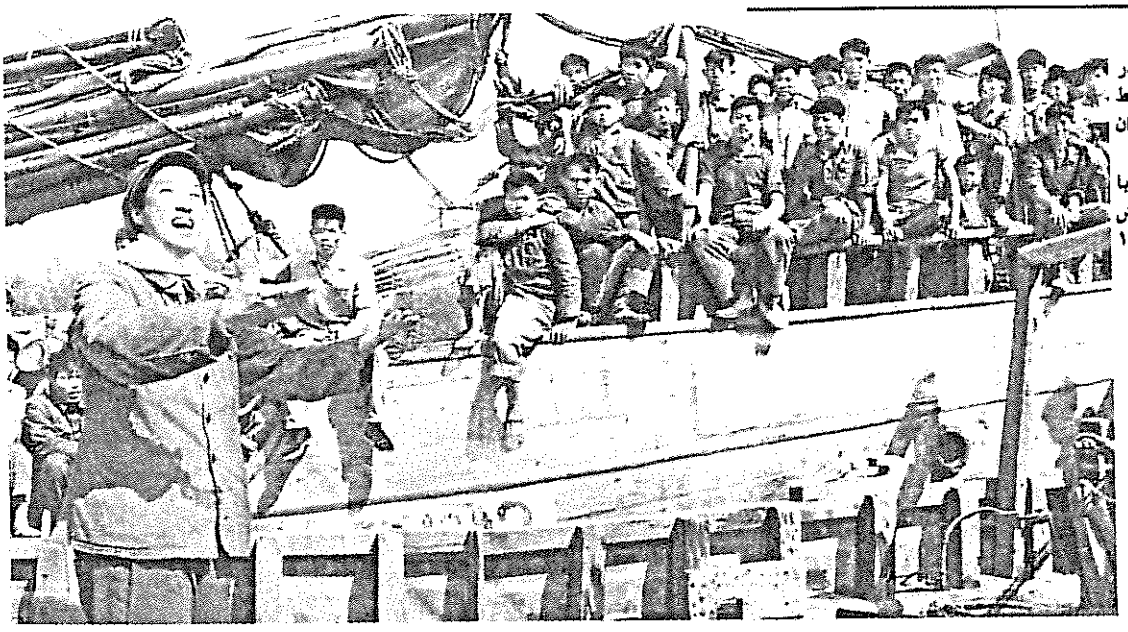

چپ: اجرای اپرای «در بارانداز» توسط ماهیگیران

پایین: دیدار چیان چین با بازیگرانی از ارتش آزادیبخش خلق، ۱۹۶۷



«محور این اپرا [در بارانداز] نمیتواند تشریح حال و روز «افراد ناپیگیر» باشد. بلکه باید تصویر قهرمانانه باربران را بنمایش بگذارد؛ باربرانی که در بنادر از صمیم قلب برای میهن کار میکنند و افق دیدی جهانی دارند.... »

- سخنرانی در مدرسه اپرای پکن در شانگهای، ۱۹۶۵

سربازان باشد، غیرممکن خواهد بود. نبرد با منافع شخصی و طرد رویزیونیسم کار مشکلی است.» او گفت، با پیشنهاد یکی از شرکت کنندگان موافق است که فرستادن تیمهای کوچك به روستاها و کارخانجات جهت اشاعه آثار نمونه امر خوبی است؛ اما اگر این عمل فقط برای فرار از مبارزه است، آنگاه رفتن به آن نقاط بی معنی می باشد.

بهمین ترتیب، در پاسخ بدان «افراد ناشکیبا» که معتقد بودند اپراهای نوین به اندازه کافی تولید نشده، گفت که این مسئله ای قابل درك است. اما استدلال نمود که اگر اپراها بصورت ناپخته تولید شوند «مردم ما را سر جایمان خواهند نشاند». در عین حال او از هنرمندان دعوت نمود که متشکل شوند و بطور جدی به تولید و اصلاح آثار بیشتری بپردازند. او از «هشت اثر نمونه» دفاع کرد و گفت اینها آثاری هستند که «پرده و صحنه را از امپراتورها، ژنرالها و بورژواها پاك کردند». همچنین، دستاوردهای اولیه در اصلاح باله و سمفونی را علیرغم اشکالاتشان مورد حمایت قرار داد زیرا که آنها نوعی «شوك و هیجان در جهان بوجود آورده اند». [۱۶]

موفقیتهای مهمی طی سالهای ۶۵-۱۹۶۳ در تحول سوسیالیستی هنر تحت رهبری چیان چین و گروه کوچکی از رفقا بدست آمد. اما حل مسئله سازمان دادن گروههای هنری در یك مقیاس وسیع برای پیشبرد این تحول و همچنین مسئله حیاتی اشاعه عمیق و گسترده فرهنگ انقلابی نوین در میان توده های سراسر کشور، در گرو درگیر شدن تمام جامعه در نبرد برای کسب قدرت سیاسی طی انقلاب فرهنگی بود. در سال ۱۹۶۷ تغییری در این روند آغاز گردید و همراه با طرحهای دیگر، برنامه هایی ریخته شد تا هشت الگوی آثار هنری را بصورت فیلم عرضه کنند تا توده های وسیعتری در اکناف چین به آنها دسترسی یابند. فعالیت گسترده ای برای اشاعه آنها توسط واحدهای فرهنگی ارتش رهائیبخش خلق انجام شد و فعالیت های تیمهای سیار هنری که پدیده بدیعی بوده و نیز از محبوبیت بسیاری برخوردار بودند، گسترش بسیار یافت.

در مراحل ابتدائی انقلاب فرهنگی ،

چیان چین مکرراً در گردهم آییها و راه پیمائیهای هنرمندان و نویسندگان سخنرانی کرده و از آنها خواسته بود که در پیشبرد وظایف عمومی انقلاب فرهنگی فعالانه شرکت کنند و انقلاب را به واحدهای خود نیز بکشانند. با اینحال بنظر می رسد که حزب تا قبل از بهار ۱۹۶۷ واقعاً قادر نشد یورشی را جهت توسعه بحث در میان توده های وسیع بر سر فرهنگ آغاز کند و برای دگرگون کردن عرصه هنر و اشاعه تجربه موفقی که تحت رهبری چیان چین حاصل شد (بویژه در انقلابی کردن اپرای پکن) وارد مبارزه حاد دو خط مشی گردد. مقالات بلند و کوتاه زیادی در مطبوعات و نشریات تئوریك منتشر شد. جمعبندی مهم «سمینار ادبی ـ هنری نیروهای مسلح در ۱۹۶۶» همراه گفته های کوتاهی از مائو در مورد آن مسائل در اختیار عموم قرار گرفت. با اجرای اپراهای نمونه در حضور مائو و سایر رهبران، به آنها برجستگی خاصی داده شد. چیان چین افتخار بعهده داشتن ریاست بیست و پنجمین سالگرد محفل ادبی ینان را یافت. آثار هنری نمونه طی این بزرگداشت به اجرا درآمدند.

از همان ابتدا چپ ، به کشاندن ارتش رهائیبخش خلق درون تلاطم سیاسی انقلاب فرهنگی، توجه خاصی مبذول می داشت. فایده اینکار آن بود که خط چپ را در میان توده های سرباز تقویت می نمود، سطح آگاهی سیاسی ـ ایدئولوژیکشان را بالا می برد و آنها را قادر به دیدن مبارزه دو خط مشی و همچنین مبارزه طبقاتی در جامعه و در ارتش می کرد. در سال ۱۹۶۶، چیان چین علاوه بر دیگر وظایفش بعنوان مشاور فرهنگی ارتش رهائیبخش خلق و مشاور گروه انقلاب فرهنگی که یکسال بعد درون ارتش ایجاد گردید، انتخاب شد.

تحت رهبری چیان چین در عرصه فرهنگی، بسیاری از مسائل خطی در رابطه با تکامل هنر پرولتری مورد کنکاش قرار گرفت و آثار هنری جدیدی خلق شد. کنفرانسهایی در مورد خلاقیت در نویسندگی برگزار شد و توجه خاصی به بوجود آوردن «ارتشی» از منتقدین ادبی ـ هنری مبذول گشت. اواخر دهه شصت، برخی ثمرات «فرهنگی» انقلاب فرهنگی بطور کل و خصوصا تاثیرات خط چپ در ارتش رهائیبخش خلق بوضوح قابل مشاهده بود. در آن زمان، سربازان در یك سطح کیفیتاً متفاوتی در فعالیتهای سیاسی ـ فرهنگی شرکت می نمودند؛ از مطالعه سیاسی گرفته تا نوشتن، تولید و اجرای نمایشنامه های کوتاه و اپرا تا برگزاری محافل و فستیوالهای هنر آماتوری در واحدهای محلی ارتش در سراسر کشور.

دور جدید مبارزه

اگرچه چیان چین در سال ۱۹۶۴ بعنوان نماینده ای از استان شانتون (استان خودش) در کنگره ملی خلق شرکت کرد، اما در جریان انقلاب فرهنگی بود که بعنوان یك رهبر سیاسی ظاهر شد. و فقط در کنگره نهم حزب در سال ۱۹۶۹ بود که با انتخاب وی به عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی، به این واقعیت «رسمیت» داده شد. از آن زمان به بعد مسئولیتهایش بیش از پیش او را به درون مبارزات سیاسی رهبری بالای حزب کشاند. و او قادر بود که در این مبارزات به نوبه خود به تقویت چپ خدمت کند.

طی سالهای بعدی انقلاب فرهنگی، چین فعالانه درگیر عملی کردن دگرگونیهای سوسیالیستی عمیق تر در اقتصاد، بهداشت، هنر و فرهنگ، بویژه دگرگونی نظام آموزشی قدیمی، از جمله ایجاد و گسترش کمیته های انقلابی ، بود. اینها تحولاتی بودند که هم به شالوده مادی و هم سیاسی سرمایه داری شدیداً ضربه زد و گسترش حاکمیت پرولتاریا به عرصه های جدید را امکان پذیر ساخت. این پدیده های نو همچنین بیانگر تغییرات عمیقی بود که در روابط میان افراد درگیر در تولید صورت میگرفت، و دریچه آینده ای را برویش باز کرده و آنانرا بسویش هدایت میکرد که در آن روابط اجتماعی جدید در کلیه عرصه های جامعه جای روابط اجتماعی ستمگرانه و استثمارگرانه را میگیرد؛ آینده ای که در آن، این روابط استثمارگرانه و ستمگرانه اجتماعی را ـ که تاریخ بشر بطور عمده چیزی غیر از آن ندیده است ـ فقط در دائره المعارف مربوط به «انسان اولیه عصر جوامع طبقاتی» خواهیم یافت.

این پدیده های نوین بیشمار از جمله عبارت بودند از : ورود کارگران، دهقانان و سربازان به دانشگاهها، رفتن جوانان تحصیل کرده به روستاها، شرکت کادرهای حزبی در کارهای تولیدی، مشارکت کارگران در امور اداری و اصلاح قوانین و مقررات قدیم، بسط اشکال متنوعی از ترکیبهای «سه در یك» به همه بخشها از جمله برای ابداعات تکنولوژیك در کارخانجات و مناطق روستایی و بطور کلی برای دستاوردهای علمی؛ تحت شعار «سرخ و متخصص» یا رهبری سیاسی برای مهارتهای حرفه ای، افرادی که مسلح به درك سیاسی صحیح بودند و افرادی که دانش حرفه ای داشتند ترکیب شدند؛ زنان در مناصب حزبی و ترکیبهای رهبری «سه در یك» قرار گرفتند، تجارب غنی توده های مسن تر با انرژی جوانان ترکیب شد؛ جنبشهای توده ای در علم و تکنولوژی مورد حمایت قرار گرفتند؛ آثار هنری نمونه توسعه یافتند و به دارائی توده ها بدل شدند، ادبیات انقلابی شاعرانه و رنگارنگ از همه طرف جوانه زد؛ مطالعه تئوری مارکسیستی بطور گسترده سازمان یافت؛ شبکه ای از مراکز بهداشتی رایگان یا نیمه رایگان در روستاها توسط دکترهای پا برهنه که از میان روستائیان انتخاب و تعلیم یافته بودند، بر پا شد و غیره.

برخی با این «پدیده های نوین سوسیالیستی» که بخشی از پروسه سرنگونی جناح راست را تشکیل میداد، مخالفت می کردند. بسیاری از نمایندگان برجسته جناح راست که مقامهای حزبی مهمی را در اختیار داشتند، برکنار شده بودند. معذالك، حتی برخی که وانمود می کردند رفقای نزدیك مائو هستند (مانند لین پیائو) خنثی کردن نوآوریهای انقلاب فرهنگی را آغاز کردند.

مائو از همان ابتدا نگران برخی «دوستان» بود؛ مثلا در نامه ژوئیه ۱۹۶۶ خود به چیان چین با اشاره به روشی که لین پیائو او را تقریباً مانند یك موجود مقدس تبلیغ می کرد، هشدار میدهد که: «برخی از عقاید دوستانمان مرا مضطرب میکند» و ادامه میدهد، «اینها همه اغراق است».[۳۶] چیان چین در نقل خاطراتش ناراحتی شدید صدر مائو از جمله احمقانه لین پیائو را بیاد میاورد؛ در سال ۱۹۵۹ او که تازه به سمت

وزیر دفاع انتخاب شده بود گفته بود، «هر جمله مائوتسه دون برابر است با ده هزار جمله». (۱۳)

چیان چین بطور خلاصه جمعبندی میکند لین پیائو، که بعد از براندازی رهروان سرمایه داری (به رهبری لیوشائوچی) در کنگره نهم حزب به عنوان جانشین مائو نامیده شد، سعی کرد رهبری حزب، دولت و ارتش را غصب کند. گذشته از انتشار مطالب به نام مائو (و بقول چیان چین «ویرایش» همه جانبه آثار مائو و تبدیل آنها به «اندیشه لین پیائو») او با نزاع راه انداختن، تفنگ تاب دادن و بدون دلیل به نمایش گذاردن نیروی نظامی، هرج و مرج بسیاری بوجود آورد. چیان چین شیوه اسراف گرایانه زندگی شخصی او و حرص کنفوسیوسیش به «عالیرتبه و ثروتمند» شدن را شرح داده است. [٤٧]

هرچند این نقلی حکایت گونه است اما افشاگرانه هم است. چیان چین در تکمیل پروندهٔ لین پیائو به کمیته مرکزی کمك مینمود. این «خائن» (آنگونه که چیان چین میخواندش) در نزدیکی مائو لانه کرده بود بدین جهت وقتی از پشت خنجر زد، حزب و جامعه به شدت تکان خوردند. این درست زمانی اتفاق افتاد که دستاوردهای انقلاب فرهنگی و اتحاد جامعه در حال تحکیم بود و کشور در معرض خطر فزاینده تهدیدات نظامی شوروی نیز بود. به اعتقاد چیان چین از تعداد ده مبارزه دو خط مشی در تاریخ حزب کمونیست چین (تا سال ۱۹۷۲) جدی ترینشان در رابطه با لین پیائو بود.

لین پیائو در اواسط دهه شصت دارای ارتباطات نزدیکی با جناح چپ بود. چپ طی آن سالها نیاز به متحدینی برای پخش نظراتش و تقویت تعرضش علیه جناح راست و خطر احیای سرمایه داری، داشت. در آن زمان، لین پیائو نقش مهمی در پیشبرد آموزش سوسیالیستی در ارتش و تصحیح خط مشی «پن ته هوای» (که عبارت بود از «مدرنیزه» کردن ارتش با اتکاء بر تکنولوژی مدرن بگونه شوروی) ایفا کرد. اما او و طرفدارانش همچنین از فرصت برای ایجاد پایه و حامیان محکمتر استفاده کردند و شروع کردند به تقدیس مائو و به عرش اعلا رساندن او (و حتی تا حدی چیان چین) با امید بر زمین کوبیدنش. لین پیائو میخواست از ارتش برای برقراری نظم استفاده کند و از همان سالهای ۶۸-۱۹۶۷ این زمزمه را سر داد که تولید باید بر سیاست ارجحیت یابد.

حوالی کنگره نهم حزب در ۱۹۶۹ بود که برنامه کاملا راستگرایانه لین پیائو دیگر آشکار شده بود: او میگفت تضاد عمده جامعه بین نظام پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای تولیدی عقب مانده است ـ همان خط مشی سوسیالیسم تاس کبابی لیوشائوچی که چند سال پیش از آن مغلوب شده بود. او «پدیده های نوین سوسیالیستی» را مانعی بر سر راه توده هایی که «خوراك و پوشاك» میخواهند خواند. اگرچه ظاهراً با تسلیم طلبی چوئن لای در برابر امپریالیسم آمریکا مخالفت میکرد (زیرا سوسیالیستهای «بد» شوروی را ترجیح میداد) اما در واقع با بسیاری از اهداف چوئن لای مبنی بر مدرنیزاسیون «متعادل»، تسلیم شدن به امپریالیسم و غیره وجه اشتراك داشت. [هر چند چوئن لای نام برنامه خود را «مدرنیزاسیون متعادل» گذارده بود اما ماهیت این برنامه راست بوده و تسلیم به امپریالیسم بود ـ مترجم] لین پیائو همچنین با تلاشهای مائو جهت برقراری نقش رهبری کننده حزب و کاهش نقش ارتش مقاومت میکرد. [۲۳]

طی این دوران، مبارزه حادی بر سر اوضاع بین المللی درون حزب کمونیست چین درگرفت. در سال ۱۹۷۰، مائو در مورد ایجاد ارتباط با غرب با چوئن لای موافقت نمود ـ اما بدلایلی متفاوت از دلایل چوئن لای. این توافق بین جناح چپ و نیروهای سانتریست که چوئن لای در راس شان بود (اساساً «گاردهای قدیمی» مرکزیت حزب و سلسله مراتب ارتش) ائتلافی علیه لین پیائو بوجود آورد. لین پیائو که از نظر سیاسی شکست خورده بود، به سازماندهی کودتا و طرح توطئه ترور مائو پرداخت اما فرجام ماجرای فرارش به شوروی و مرگش در سپتامبر ۱۹۷۱ در اثر سقوط هواپیما بود. او پرچم سرخ را برای بی آبرو و نابود کردنش بلند کرده بود. چیان چین با تلخی میگوید پرچم لین پیائو دو طرف داشت: یك روی سرخ و روی دیگر سیاه با علامت دزدان دریایی. [٤٧]

سقوط لین پیائو بطور قابل ملاحظه ای موقعیت چوئن لای را مستحکم کرد. شرایط ایجاب میکرد که چپ طبق پیشنهاد چوئن لای راستگرایانی را که طی انقلاب فرهنگی برکنار شده بودند، برای پر کردن جای خالی نیروهای لین پیائو، منجمله در ارتش، به حزب باز گرداند. حتی «دن سیائوپین» به حزب بازگردانده شد. هر چند این راستگرایان از خود انتقاد کرده و قول دادند که از انقلاب فرهنگی حمایت کنند، اما در مجموع نیرو گرفتند. چپ ضروری میدید که هر چه بیشتر ریشه های رویزیونیسم لین پیائو را بکاود و افشا کند؛ و هر چند از نظر تشکیلاتی قدرت سابق را نداشت اما از نظر سیاسی آزادی عمل داشت که توده ها را به ماهیت راست خط مشی لین پیائو آگاه کند، در عین حال که بطور جانبی پوشش «چپ» افراطی و نیز خط «نوابغ سازندهٔ تاریخند» او را افشا نماید. با وجود آنکه راست نیرو گرفته بود اما در دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۷۳ چپ (که از انقلاب فرهنگی و دستاوردهای نوین سوسیالیستی و همچنین خط «انقلاب را دریابید و تولید را بالا ببرید» حمایت میکرد) در مجموع از نظر سیاسی پیروز بود. چیان چین بار دیگر به عضویت دفتر سیاسی برگزیده شد. در «کمیته دائم» حزب تنها چان چون چیائو بود که در جناح مائو قرار داشت.

چیان چین میگوید سازمان دادن مطالعه و بررسی خط مشی لین پیائو در میان کادرها برای رد آگاهانه این خط مشی تاثیرات مثبت داشت و در این دوره مطالعه منظمتر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بطرز محسوسی سطح آگاهی سیاسی توده ها و قابلیت آنان در دست زدن به عمل آگاهانه

---

۱۳ ـ در یکی از اسناد جلسات کمیته مرکزی در «لوشان» در سال ۱۹۷۰، مائو با طنز کنایه دار معروف خود چنین به دشمنانش پاسخ میدهد: «یك جمله برابر است با یك جمله. در بارهٔ موضوعی من تا کنون شش جمله گفته ام اما به جایی نرسیده، حتی به اندازه نیم جمله.» روی سخن مائو در اینجا با لین پیائو است که خواهان ابقای مقام ریاست جمهوری بود (قبلا لیوشائوچی در این مقام بود). اصرار لین پیائو از آنجا بود که شانس خود او برای اشغال این مقام زیاد بود. که مائو حاضر به تن دادن نبود. [٤٧]

را ارتقاء داد.

جناح چپ در ۱۹۷٤«کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس» را براه انداخت. آموزه کنفوسیوس نیز تبلیغ احیاء نظم کهن (برده داری)، تسلیم به متجاوزان خارجی، اطاعت کورکورانه توده ها که تنها حق فرمانبرداری دارند، بود. این کارزار با بکارگیری یک استعاره تاریخی، دن سیائوپین (کنفوسیوس) و بطور درجه دوم چوئن لای را که برنامه سانتریستی او محمل قدرت گیری جناح راست بود، مورد حمله قرار میداد.

واپسین نبرد بزرگ

چیان چین بار دیگر با خط رویزیونیستی در عرصه فرهنگ سر شاخ شد. این خط بر تقلید از الگوهای غربی تحت عنوان «تجددگرائی» صحه میگذاشت و در پی بی ارزش جلوه دادن هنر پرولتری (مانند اپراهای انقلابی نوین و دیگر دستاوردهای فرهنگی انقلاب فرهنگی) برآمد. هر جا که خط راست حاکم میشد شروع میکرد به واژگون کردن خط پرولتری این آثار و یا ارائه آثار جدید رویزیونیستی. در چارچوب تلاشهای چوئن لای برای ارتباط با غرب بود که تعداد زیادی از ارکسترهای خارجی به چین دعوت شدند ـ که به احتمال یقین ابتکار خود او بود. این تنها یکی از جبهه های تشنج اوج گیرنده میان چیان چین و نخست وزیر چوئن لای بود چرا که جناح راست هم در جبهه فرهنگی به حملات خود افزوده بود و هم اینکه بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ دست به تعرض سیاسی عمومی زده بود. اینطور نبود که چپ بی دلیل مخالف دیدار ارکستر سمفونیهای خارجی از چین باشد؛ آنها میخواستند اهداف سیاسی پشت این برنامه ها روشن شود. در آنزمان مقاله ای موثر در مورد «موسیقی مطلق» همراه با مثالهایی غنی از تاریخ و تکامل جامعه طبقاتی چاپ گردید که در آن این فرضیه را که این موسیقی هیچ معنی و مفهوم طبقاتی ندارد و ورای زمان و مکان جای دارد، نقد کرده بود. این مقاله چنین استدلال میکند که اگرچه برخی از تکنیکهای موسیقی کلاسیک میتواند نقادانه مورد استفاده قرار گیرد، اما دیدگاه معتقد به موسیقی مطلق سعی میکند خصلت طبقاتی بورژوائی این قطعات موسیقی بدون نام را پنهان نماید.

(تذکر این نکته اهمیت دارد که طی این دوره در شرایطی که شمار دیدار کنندگان بین المللی مثل قارچ رشد میکرد، چیان چین بطور مرتب سران دولتها و هیئتهای خارجی را بحضور می پذیرفت. چندین دیدار ورزشی بین المللی و مراسم عمومی دیگر نیز تحت مسئولیت وی انجام گرفت.)

بمناسبت دهمین سالگرد انقلاب در «اپرای پکن»، جشنهایی به حمایت از فرهنگ نوین سوسیالیستی برگزار شد. مقالاتی نیز چاپ شد که حاوی پلمیکهای آشکار علیه کسانی بود که بروی صحنه نمایش آوردن کارگران و دهقانان قهرمان را «نامناسب» دانسته و در عوض خواهان بازگشت به روزهایی بودند که شاهزادگان و امپراتوران جائی «مناسب» در صحنه نمایشات داشتند!

در عین حال آثار هنری جدیدی تولید شد که تحولات سوسیالیستی را در عرصه های گوناگون معرفی و تبلیغ مینمودند: تحولات برجسته در عرصه کشاورزی، پیشرفتهای نمونه در صنعت مانند میدانهای نفتی «تاچین» و پدیده های نوین سوسیالیستی مانند دکترهای پا برهنه و غیره. در میان چپ اختلاف نظرهای کوچکی بر سر اینکه کدام آثار هنری را مورد تائید قرار دهند و معیار کیفیت هنری خوب را تا چه حد بالا بگیرند وجود داشت. چیان چین بشدت علیه سازش بر سر سطح عالی معیارها (چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ هنری) بحث میکرد و بخاطر شناخت بالایش از دنیای فرهنگ قادر بود جزئیات و کنایه هایی که دیگران متوجه نمی شدند را تشخیص دهد و نقد کند. بعلاوه بنظر میرسد برخی فیلمها که بدلایل متفاوت مورد اعتراض چیان چین قرار گرفته، مورد تایید مائو بوده است. این اختلاف نظر تنها زمانی مهم شد (یا مهم جلوه داده شد) که جناح راست قدرت را گرفت و گروه چهار نفره را دستگیر کرد. آنوقت بود که راستها بنحو اغراق آمیزی این نکته را بعنوان «مدرک» بهانه کردند تا اثبات کنند که کارهای چیان چین مورد تایید مائو نبود (و مشتی اتهامات مسخره مشابه دیگر.)

چیان چین و جناح چپ همچنین فیلمی از «هواکوفن» را افشاء کرده و نمایش آنرا بطور موقت عقیم گذاشتند. هواکوفن یك اپرای سبك در مورد آموزش و پرورش بنام «آواز باغبان» ساخته بود که در آن ارزشهای نیکوی آموزگاران فرزانه را بسیار ستوده و آنان را به پرورش دهنده پاك گل تشبیه مینمود. [۳۹] چنین مخالفت ظاهر فریبانه ای با دخالت سیاست در درسهای آموزشی جوانان، درست نقطه مقابل فیلمی است که تحت هدایت خط انقلابی چپ در این دوره با عنوان «گسست از ایده های کهن» ساخته شد. فیلم «گسست از ایده های کهن» بطور زنده و روشن مبارزه طبقاتی درون جامعه را بر سر اینکه چه کسی شانس مدرسه رفتن می یابد تصویر میکند و مشکلات مقابله با معلمان متحجر سنتی و برنامه های درسی که بیشتر مناسب آموزش بورژوایی هستند تا نیازهای توده های درگیر در زیر و رو کردن جامعه، را نشان میدهد. اگرچه داستان فیلم مربوط به دوران «جهش بزرگ به پیش» است، اما موضوعش در مورد دهه هفتاد نیز صدق میکند. این فیلم به اثری بیاد ماندنی، با اهمیتی جهانی تبدیل شد. دانشجویان و رهبران حزبی به اتفاق یکدیگر بر خودستایی های آکادمیك و روشهای بی ربط کهنه غلبه میکنند و کسانی که در این پروسه تردید نشان میدهند را بسوی خود جلب میکنند.

و همه این وقایع بر متن مبارزه طبقاتی حدت یابنده بین دو خط و دو راه در حزب، سربلند میکرد. مشتی رویزیونیست بار دیگر مقامهای کلیدی را اشغال کرده بودند. در ژانویه ۱۹۷۵ در چهارمین کنگره ملی خلق، جناح چپ دوباره از نظر سیاسی پیروز شد، ولی موقعیت تشکیلاتی و ابتکار عمل جناح راست همچنان رشد می یافت. چپ فراخوان تحکیم کمیته های انقلابی در همه سطوح را داد، در حالیکه چوئن لای برنامه ای برای مدرنیزه کردن چین تا سال ۲۰۰۰ ارائه داد (با اتکاء به امپریالیسم، احیای سرمایه داری و دامن زدن به تمایزات طبقاتی)؛ این برنامه در پروژه هواکوفن جهت مکانیزه کردن کشاورزی با همان محتوای راست بازتاب یافت. گزارش شده است، چیان چین که تحولات بریگاد کشاورزی «تاچای» (۱٤) را از نزدیك



«میخواهم سرزندگی سیاسی خود را همیشه حفظ کنم!»
- چیان چین



بالا، سمت راست: چیان چین و چان چون چیائو در دهمین کنگره حزب، ۱۹۷۳

راست: جوانان تحصیلکرده و اعضای کمون در حال مطالعه دیکتاتوری پرولتاریا

بالا، سمت چپ: در هر جوخه تولیدی یک پزشک پا برهنه زن وجود داشت تا نیازهای درمانی زنان را پاسخ گوید.

پایین، سمت چپ: کارگران صنعت نفت از لین پیائو و کنفوسیوس انتقاد میکنند، ۱۹۷۵



دنبال میـنـمـود، گـزارش هواکوفن به کنفرانس تحت عنوان «از تاچای بیاموزیم» در اکتبر ۱۹۷۵ را رویزیونیستی خواند. در این کنفرانس مبارزه حادی درگرفت. گزارش وی درواقع بخشی از موج راست اوج گیرنده ای بود که تلاش داشت این سئوال مرکزی را به پشت پرده براند: آیا انقلاب در فرماندهی توسعه کلی اقتصاد خواهد بود یانه. [۳۷]

مائو و گروه چهار نفره با کارزار مطالعه و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا به پاسخ برخاسته و اشاره کردند که اگرچه مالکیت در اساس خود سوسیالیستی است، اما از سرمایه داری بقایای زیادی مانند نظام کالایی، طبقه بندی دستمزدها و نابرابریهای مادی، کماکان بجای مانده است. حق بورژوایی (امتیازات مادی و اجتماعی بر پایه ارزش نابرابر نیروی کار افراد مختلف و نیازهای مختلفشان برای تامین خانواده هایشان) از بین نرفته است. مائو خواهان انتقاد از زمان تاریخی «حاشیه آب» شد و به افشای «سون چیان»های امروزی پرداخت تا آماج بر روی خائنینی مانند دن سیائوپین، چوئن لای و غیره متمرکز شود. (سون چیان کسی است که در ابتدا به قیامهای دهقانی پیوسته و حتی رهبریشان میکند و سپس به امپراتور تسلیم شده و مقامی بدست میاورد).

بفاصله کوتاهی پس از این، مبارزه دو خط مشی در آموزش و پرورش (بر سر اینکه آیا انقلابی کردن آموزش، تولید را عقب نگه می دارد یا نه) آغاز شد. برخی از استادان دانشگاه «سین هوا» طی نامه ای به مائو از «زوال معیارها و موازین آکادمیک» شکوه کردند که درواقع شکوه از زوال معیارهای بورژوایی بود. مائو فراخوان براه افتادن یك بحث توده ای را داد. گروه چهار نفره فعالانه برای پیش بردن این بحث کار کردند و مشخصا چان چون چیائو نقشی کلیدی در این رابطه ایفا نمود. این گفته معروف او احتمالا در این رابطه پرداخته شد: «پرورش استثمارگران و روشنفکران اریستوکرات و دارای آگاهی و فرهنگ بورژوایی، یا پرورش کارگرانی دارای آگاهی اما بدون فرهنگ - کدام را میخواهید؟» جناح راست این گفته را تحریف کرده و چنین تفسیر نمود که منظور چان چون چیائو اینست که کارگران به فرهنگ نیازی ندارند، و البته از قلم میانداخت که روی سخن چان چون چیائو با فرهنگی بود که که خادم بورژوازی است. [۳۷]

تشدید مبارزه علیه دن سیائوپین ادامه یافت. او از مدتها قبل نماینده علنی جناح راست در حزب کمونیست چین بود و با این شعار خود مشخص میشد: «تا زمانیکه گربه موش می گیرد، اهمیتی ندارد که سیاه باشد یا سفید». او نقطه نظراتش را در طرحی بنام «برنامه عمومی» فشرده کرده بود. در این طرح او میگوید باید «سه رهنمود» را بعنوان حلقه کلیدی در دست گرفت (در تقابل با مبارزه طبقاتی پرولتری بعنوان حلقه کلیدی و در نفی آن) (۱۵) با مرگ چوئن لای در ژانویه ۱۹۷۶ دست جناح چپ برای افشای هر چه بیشتر دن سیائوپین باز شد (چرا که دن سیائو پین دیگر سایه چوئن لای را روی سر خود نداشت). آنها ابتکار عمل را در دست گرفتند. اما آنقدر قوی نبودند که «چان چون چیائو» را به نخست وزیری منصوب کنند. چان چون چیائو هم بعنوان عضو کمیته انقلاب فرهنگی در این انقلاب



۱۴- مائو در اواسط دهه ۱۹۶۰ «تاچای» را بعنوان بریگاد کشاورزی نمونه برای کشور تایید کرد، زیرا که این بریگاد از طریق بسیج مردم علیه رویزیونیسم و بطورکلی ایدئولوژی بورژوایی توانسته بود بر بلایای طبیعی و موانع افزایش تولید فائق آید.

نقش کلیدی بازی میکرد و هم بطور کلی به یکی از رهبران کلیدی حزب تبدیل شده بود. او در شانگهای انقلاب فرهنگی را رهبری کرده و طی «توفان قدرتمند ژانویه» رویزیونیستها را جارو کرده بود. او نویسنده مقالات تئوریك راهگشا نظیر «دربارهٔ اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی» بود. [۱] او از اعضای اصلی «گروه مطالعاتی اقتصاد سیاسی در شانگهای» بود که آثار مهمی منجمله تحلیل طبقاتی از قوانین اقتصادی تحت سوسیالیسم و ماهیت متضاد آن ارائه داد. در حالیکه جناح چپ توانست جلوی نخست وزیر شدن دن سیائوپین را بگیرد، اما مجبور گردید بر سر هواکوفن که از چهره های عمده جبهه راست بشمار نمی رفت و شخصا نیز پایه نداشت، کنار بیاید.

چیان چین در این مبارزه فعال بود و بار دیگر نقشی بسیار علنی ایفا نمود که دن سیائوپین را بشدت ناراحت کرد. جناح راست تلاش کرد قدرتنمائی کند و بدین مقصود در آوریل ۱۹۷۶ آشوبهای ضد انقلابی "تین آن من"را براه انداخت تا به بهانه ادای احترام به چوئن لای و خط «مدرنیزاسیون» او به مائو و سیاستهایش حمله کند. رویزیونیستها از آنجا که نمیتوانستند به مائو آشکارا حمله کنند، در عوض چیان چین را به باد حملات آشکار گرفته و به او لقب صد تا یك غاز کنفسیوسیشان یعنی «ملکه دوواگر» را دادند. دوواگر حاکم فئودالی بود که قیام ۱۹۰۰ بوکسورها را سرکوب کرد و تاریخاً بیشتر بخود رژیم خونخوار دن سیائو پین که در سال ۱۹۸۹ دانشجویان و کارگران را قتل عام کرد، شباهت دارد. از قرار بعد از اینکه این نمایش قدرت ارتجاعی توسط ارتش و ملیشیای خلق فرونشانده شد، چیان چین جمع آوری حلقه گلهای یادبود از میدان را سازمان داد - کاری که جناح راست را شدیداً آزرده خاطر ساخت و بعدها برای پرونده سازی علیه وی از آن استفاده کرد. (۱۶)

«دن سیائوپین» بخاطر ترتیب دادن این آشوبها از تمام مقامهایش پائین کشیده شد، و مائو و جناح چپ کارزار دیکتاتوری پرولتاریا را شدت بخشیدند و پیکان حمله را بسوی او و انحرافات راستگرایانه اش نشانه رفتند. این گفته معروف مائو مربوط بدان زمان است: «شما انقلاب سوسیالیستی میکنید و نمیدانید بورژوازی کجاست - دقیقاً در خود حزب کمونیست. رهروان سرمایه داری هنوز در جاده سرمایه دارند.» این کُنه مطلب بود و تعرض جناح چپ (که گروه پنج نفره - یعنی مائو بعلاوه چهار نفر- مرکز سیاسی آنرا تشکیل میداد) بدجوری راست را نیش زد بطوریکه گاه سبب رودررویی های علنی بین دو ستاد درون حزب، از جمله اعتصابات، بست نشستنها و برکنار کردن وزرا میشد - در همان حال رویزیونیستها سعی میکردند تا حد ممکن جلوی رشد این کارزار و شکل گیری یك جنبش توده ای را بگیرند. [۳۷]

مرگ مائو و کودتای سرمایه داران

روز نهم سپتامبر ۱۹۷۶ مائوتسه دون درگذشت. در حالیکه توده های چین و همراه با میلیونها تن در سایر کشورهای جهان بخاطر این ضایعه گران به سوگ نشسته بودند، رویزیونیستهای چین بوجد آمده و آماده گرفتن قدرت شدند. آنها با داشتن هواکوفن به عنوان جانشین «رسمی» مائو در راس خود و بر پایه تکه های قدرتی که از گذشته به چنگ آورده بودند (از جمله درون نیروهای مسلح) قادر شدند بفاصله یك ماه پس از مرگ مائو یك کودتای نظامی سر هم کنند و گروه چهار نفره و هوادارانشان را دستگیر کنند. حاکمیت پرولتاریا در چین با پایانی ناگهانی و بیرحمانه روبرو شد، و اخطار سال ۱۹۶۶ مائو را مانند شیپور بیدار باش خشنی بیاد آورد - مائو به سال ۱۹۶۶ در نامه ای به چیان چین هشدار داده بود که ممکن است پس از مرگش جناح راست با استفاده از برخی سخنان مائو دست به یك کودتای ضد کمونیستی بزند و در عین حال به او اطمینان خاطر داده بود که اگر راستها چنین کنند هرگز روی آرامش بخود نخواهند دید.

درواقع بسیاری میدانستند که این پایان انقلاب است و ماهیت واقعی رگبار

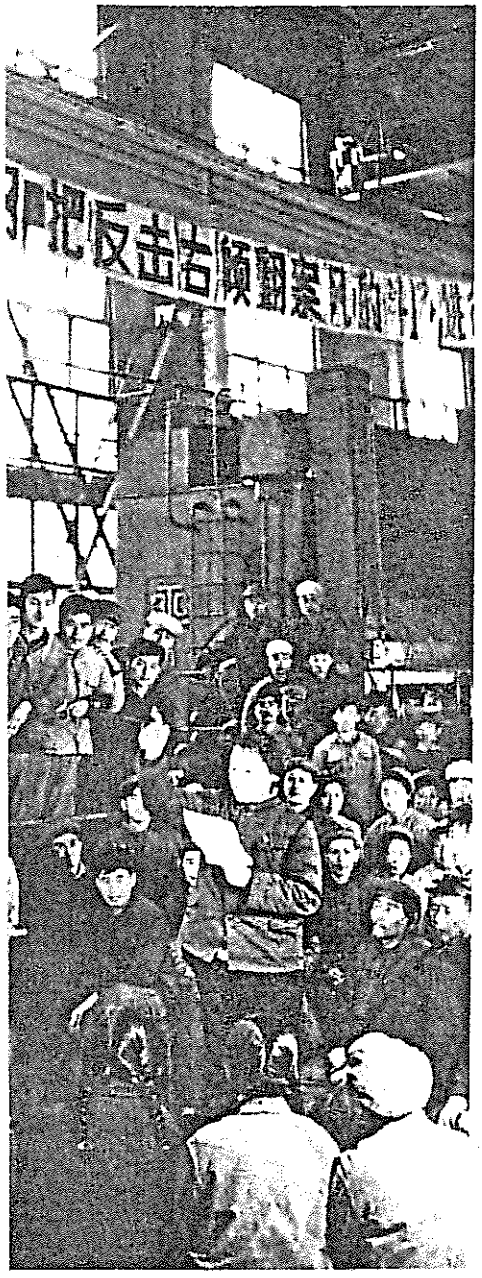

۱۵ - منظور از سه رهنمود، توسعه اقتصاد ملی - تقویت ثبات و اتحاد - مطالعه تئوری دیکتاتوری پرولتاریا است که همگی رهنمودهای جداگانه مائو بسال ۱۹۷۴ بودند. دن سیائو پین آنها را در یک کل ترکیب کرد و بعنوان اصل راهنمای مدرنیزاسیون خود ارائه داد. وقتی مائو در سال ۱۹۷۵ یا ۷۶ با خبر شد چنین گفت: «عجب! سه رهنمود بعنوان حلقه کلیدی!؟ منظور از ثبات و اتحاد، حذف مبارزه طبقاتی نیست. مبارزه طبقاتی حلقه کلیدی است و هر چیز دیگر به آن وابسته است.» [۳۷ و ۴۱]

۱۶ - چیان چین در مورد چگونگی این واقعه در دادگاه گفت: «من مسئول سرکوب واقعه «تین آن من» نبودم. میتوانید از وزیر امنیت وقت بخواهید بیاید وشهادت بدهد». منظور هواکوفن بود.

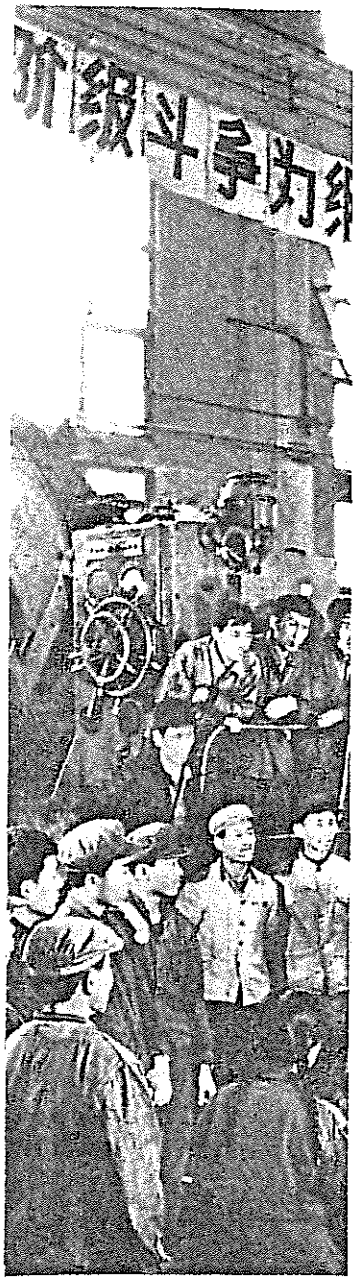



راست: سپتامبر دانشجویان کارگر ـ دهقان ـ سرباز همدوش تئوریسینهای کارگر در «مدرسه کارخانه»، تلاش انحرافی راست برای واژگون کردن احکام صحیح انقلاب فرهنگی را عقب می رانند.

بالا، سمت چپ: معلمان و دانش آموزان در روزنامه های دیواری خود از اقداماتی که برای واژگون کردن معیارهای انقلابی آموزشی طی انقلاب فرهنگی بعمل آمده، انتقاد میکنند.



پایین، سمت چپ: اعضای کمون و کادرهای جوخه تولیدی «تاچایی» جنایات دن سیائو پین را محکوم میکنند ـ ژوئن ۱۹۷۶

«بتو بی عدالتی شده است. اینک می رویم که از هم جدا شده و در دو دنیا جای گیریم. به امید آنکه هر کدام در آرامش بیارامد. این چند کلمه ممکن است واپسین پیام من بتو باشد. زندگی انسان محدود است، اما انقلاب حد و مرزی نمیشناسد. در مبارزه ده سال گذشته من سعی کردم به قله رفیع انقلاب صعود کنم، ولی موفق نبودم. اما تو میتوانی به قله برسی. اگر نتوانی، به مغاك بی انتهایی فرو خواهی افتاد. بدنت متلاشی و استخوانهایت خرد خواهد شد.»

از نامه مائو به چیان چین، ژوئیه ۱۹۷۶

تبلیغات سیاسی را درك میکردند. بدین خاطر است که کودتا زیر برق لوله تفنگها ارائه شد ـ انگار که برای روشن کردن یکی دیگر از نظرات مهم مائو. رسانه های گروهی اعلام کردند که گروه چهار نفره «رویزیونیستهای راست واقعی» بودند؛ اینکه آنها، بویژه چیان چین، از مرتدین گومیندانی بودند؛ و اینکه آنها همراه با شمار وسیعی از رفقایشان درواقع دشمنان مائو بودند! حتی چنین ادعا شد که اگر خود مائو زنده میبود از سرکوب این «ضد انقلابیون» حمایت مینمود. سطح سیاسی نازل دشنامهای کودتاگران، نشانگر درجه گیجی شان بود؛ آنها که عاجزانه برای تحکیم قدرتشان تلاش میکردند، بسرعت آنرا با پست ترین سطح ممکن ـ یعنی سطح مستهجن ـ از کارزار فحش کامل کردند که مملو بود از اعجاب انگیزترین افتراهای شخصی که در مخیله اشان می گنجید و همچنین وقایع بی اهمیتی که با اغراق آنها را به حد افسانه های تخیلی جنون آمیز رسانده بودند.

این کنفوسیوسی های امروزی که همزمان تلاش میکردند بوسیله کارخانه شایعه سازی زنجیرهای سنت را محکم کنند، تصمیم گرفتند زن را قربانی کنند ـ چیان چین راه‌او بعنوان همسر مائو نیز می بایست مسئول تمامی «بلاهایی» که از عهد قدیم تا کنون بر سر چین نازل شده (بویژه آنچه طی انقلاب فرهنگی بر چین گذشت) شناخته شده و بخاطرش تنبیه میشد. البته برای رهروان سرمایه داری بدترین این «بلاها» آن بود که مجبور شدند قریب به سی سال تحمل کنند و ببینند که مائو توده ها را در انقلابی کردن جامعه ای که اینها میخواستند از قِبَلش ثروتمند شوند، رهبری کند و نتوانستند زودتر از اینها مائو و رفقای انقلابیش را از قدرت برانند.

با وجود اینگونه تبلیغات مردم به طرق مختلف مقاومت کردند. یکی از اتهامات اصلی در «محکمه» تاریخی ۸۱ ـ ۱۹۸۰ طراحی یك قیام مسلحانه در شانگهای علیه کودتا بود. چان چون چیائو و رفقایش دارای پایگاه سیاسی ـ اجتماعی قدرتمندی بودندکه محصول مبارزات حاد و تغییرات مهم ناشی از انقلاب فرهنگی بود. «توفان ژانویه» شانگهای معروف است. بسال ۱۹۶۷ در آن توفان، میلیونها کارگر بهمراه دهقانان و دانشجویان قدرت را از «کمیته حزبی شهرداری» که زیر رهبری رویزیونیستها بود، پس گرفتند. در اوت ۱۹۷۶ در حالیکه احتمال درگیری درون حزب هر دم فزونی می یافت، اسلحه و مهمات بین میلیشیای یك میلیونی شانگهای (که چند سال پیشتر از آن توسط «کمیته انقلابی شهرداری» برپا شده بود) توزیع گشت.

پس از آنکه طرح دستگیری چهار نفر به بیرون درز کرد، برنامه ای با جزئیاتش طراحی شد تا بنادر و فرودگاهها را ببندند، مطبوعات و رادیو را تعطیل کنند، تظاهرات و اعتصاب عمومی براه اندازند و زنان و مردان میلیشیا و فرماندهی پادگان شانگهای را بسیج کنند. یکی از رهبران کمونیست قدیمی تر، «ژویان ژیا» (رفیق نزدیك چان چون چیائو و مسئول کمیته نویسندگان حزب در شانگهای) انقلابیون را گرد آورد که تا دست بعمل بزنند. او رهنمود دست زدن به یك «کمون پاریس» را صادر نمود: «...اگر ما نتوانیم جنگ را تا یك هفته ادامه دهیم، سه یا چهار روز مقاومت حداقل به جهانیان خواهد فهماند که در چین چه میگذرد...» بعبارت دیگر، قرار بود این قیام به جهانیان اعلام کند که یك کودتای رویزیونیستی در چین رخ داده و انقلابیون فعالانه با آن مقابله میکنند. بیشتر گزارشات متکی به روزنامه های هنگ کنگ و حتی نوشتجات خود مطبوعات رویزیونیستی است، بنابراین جزئیات طرح فوق چندان معلوم نیست.

زمانیکه رهبران چپ عامدانه به پکن فراخوانده شدند، شورش به تاخیر افتاد و بنظر میرسد با سرازیر شدن کودتاگران به شهر جهت ممانعت از قیام، انقلابیون ابتکار عمل را برای عملی کردن قیام همه جانبه ای که برنامه ریزی کرده بودند از کف دادند. معذالك، طبق گزارشات در ۱۳ اکتبر یعنی یك هفته از دستگیری گروه چهار نفر برخی از واحدهای ملیشیا درگیر جنگ مسلحانه شدند و از تاریخ دهم اکتبر که خبر دستگیری چهار نفر پخش شد، هر روزه هزاران نفر در مقابل ستادهای مرکزی جمع میشدند تا ببینند رهبران چه اقدامی میکنند. «ژویان ژیا» بدرستی بر لزوم «عمل سریع و تعیین کننده با جلب حمایت گسترده» نه تنها در شانگهای بلکه در سراسر کشور، تاکید نمود. [۴۰ و ۴۱] به دلائلی رهبری از حرکت در لحظه تعیین کننده عاجز ماند. این مسئله هر چه بیشتر اهمیت موضع تسلیم ناپذیری قاطع و بی تزلزل چیان چین و چان چون چیائو را معلوم میکند.

علیرغم اینکه هواکوفن چنین وانمود میکرد که به نیابت از سوی مائو عمل میکند، در خیابانهای چین، زمانی که مقامات حزبی ظاهر میشدند بسیاری از توده ها بدون اینکه نیاز به توضیح شفاهی در میان باشد، پشت سر آنها سلام پنج انگشتی میدادند که یعنی: گروه پنج نفره (مائو و رفقایش). یك ناظر خارجی که طی کودتا در شانگهای بود، گزارش داد که گفتگوها و تحرکات به شدت کنترل میشود و تشنج در میان مردم بینهایت بالاست. پوسترهای رسمی کمیته مرکزی بر روی دیوارهای ایستگاه راه آهن شهر «نانجین» که گروه چهار نفره را محکوم میکرد، پاره پاره میشد. [۳۹] بیشك، هنوز داستانهای بسیار از جنایاتی که کودتاگران مرتکب شدند در پس پرده مانده است، چرا که بسیاری از هواداران جناح چپ طی یك سرکوب سریع و وحشیانه توسط ضد انقلاب به زندان افکنده شده و شمار زیادی از آنها اعدام گشتند.

کودتا در چین ضربه عظیمی به مردم جهان و پرولتاریای بین المللی، بطور کل بود. چین انقلابی مشعلی بود برای صدها میلیون نفر در سراسر جهان که مشتاق رها کردن خود بودند. انقلاب فرهنگی به مدت ده سال بی نظیر تحت رهبری مائو و ستادهای انقلابی درون حزب و با بسیج و بکارگیری فعالیت آگاهانه توده ها، مانع از دست رفتن قدرت پرولتاریا و احیای سرمایه داری شده بود. در طول مدت دراز ده سال آنانی که سابقا جزء فراموش شدگان و منکوب شدگان سابق تاریخ بودند آنچنان گامهای بلندی برداشتند که نفس در سینه حبس میکرد، و مرزهای سوسیالیستی نوینی را برای پرولتاریای بین المللی فتح کردند. طی این روند، علم انقلابی به سطح کیفیتاً نوینی تکامل یافت آنموقع به عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون

شناخته شد. سازمانها و احزاب کمونیستی نوینی بر پایه این ایدئولوژی در سراسر جهان پا به عرصه وجود نهادند.

رادیکالترین و همه جانبه ترین دگرگونی تاریخ تحت حاکمیت پرولتاریا توسط مشتی بورژوای مرتجع و متفرعن درون حزب کمونیست که قدرت را بخاطر اهداف تنگ نظرانه طبقاتی خویش ـ ثروتمند شدن ـ غصب کردند، به یغما رفت. نظاره این همه واقعا تحمل ناپذیر بود. در همان حال، در ژرفا و گسترهٔ این انقلاب سوسیالیستی، مائو پایه ای را برای مارکسیست ـ لنینیستها ریخته بود تا برای درك ماهیت این احیاگری و نیز چگونگی ترسیم راه آینده، سلاحهائی را که او گسترش داد و تیزتر کرد، بلند کنند. این وظیفه ساده ای نبود، بلکه مستلزم مبارزه ای حاد بر سر جمعبندی از ماهیت جامعه سوسیالیستی و دستاوردهای مائو در زمینه علم انقلاب و همچنین از وقایع خود چین بود. بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست، که شعله های مقاومت چیان چین و چان چون چیائو به آنان گرما میبخشید، در مواجه با خیانت رویزیونیستهای چین و متعاقب آن آغاز یك تعرض ایدئولوژیك ضد کمونیستی توسط بورژوازی بین المللی حاضر به ترك انقلاب نشدند. و نه تنها این، بلکه در حل بحران جنبش کمونیستی بین المللی به پیشرفتهای کیفی نایل آمده و موفق شدند که بر پایه این درك یك مرکز بین المللی جنینی ایجاد کنند که امروزه توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نمایندگی میشود.

پس از دستگیری ستاد فرماندهی انقلابی، رژیم امواج پاکسازی را در حزب براه انداخت و در سال ۱۹۷۷ اعدامها بطور جدی آغاز شد. بفاصله دو سال پس از کودتا، کمیته های انقلابی بکلی نابود شدند؛ امتحانات ورودی و امتیازات (که عمدتاً فرزندان مقامات حزبی از آنها بهره مند میشدند) محك ورود به آموزش عالی گردید؛ فیلمها و آثاری که تحت رهبری چیان چین تولید شده بود یا مورد تجدید نظر قرار گرفتند و یا کلا ممنوع شدند. برای مثال، رویزیونیستها نسخه اولیه باله «دختر سپید موی» را که متعلق به پیش از انقلاب فرهنگی است و موضوع مرکزیش عاشقانه است، مجدداً اشاعه دادند. سرمایه داری با بالا بردن ارزش فرزند پسر دوباره موج دخترکُشی را براه انداخت. لاشخوران که انتظار کمپانیهای خارجی مانند کوکاکولا و میتسوبیشی را میکشیدند به میدان جهیده، بازارهای جدیدی بوجود آوردند. تولید نیز منطبق بر نیازهای امپریالیسم گشت. رشد تولید از طریق اعطای پاداش و افزودن بر تفاوت دستمزدها انجام شد. بطور خلاصه، سرمایه داری بطور انتقامجویانه ای احیاء شد. تمام اینها در جو سرکوب، اعمال اطاعت مطلق از خط رسمی و خفه کردن کامل مبارزه سیاسی که ساختمان سوسیالیستی را بمدت بیشتر از بیست سال هدایت کرده و ارتقاء میداد، صورت گرفت.

رسواترین محاکمه قرن بیستم: «خوشحالم که دین صدر مائو را میپردازم»

چیان چین و رفیق وی چان چون چیائو به مدت چهار سال بدون هیچ اتهامی زندانی شدند. روزنامه های هنگ کنگ ادعا می کنند که هواکوفن دو سال تلاش کرد تا او را به توبه وادار سازد ـ کاری که چیان چین آنرا به تمسخر میگرفت: «اگر جرات داری آزادم کن!» در ۱۹۷۸ دن سیائوپین چهره پشت پرده ای که سررشته کارها را بدست داشت بجای هواکوفن نشست. او بخاطر انتقامجوئی ویژه از چیان چین، قبل از محاکمه سال ۱۹۸۰ رویزیونیست کهنه کار «پن چن» (از «کمیته شهرداری پکن» سابق که طی انقلاب فرهنگی سرنگون شده بود) را مسئول بازجویی از چیان چین کرد. چیان چین در یکی از اظهاراتش در دادگاه گفت که در زندان خود را از لحاظ جسمی برای این دادگاه آماده میکرده تا بتواند به بهترین وجه از انقلاب فرهنگی دفاع کند. او با اقتباس از یك ژنرال معروف که خود را برای نبرد آماده میکرده، گفت «هر روز با بانگ خروس، شمشیر خود را از نیام می کشیدم».

نخستین تاکتیك رویزیونیستها این بود که تحلیل پیشین حزب در مورد لین پیائو را تغییر داده و به او لقب چپ افراطی دادند و سعی کردند ده متهم حاضر در دادگاه را به عنوان یك «دار و دسته» محاکمه کنند. آنها شش ژنرال، که به عنوان بخشی از جناح راست در اوایل دهه هفتاد علیه مائو توطئه کرده بودند را به گروه چهار نفره اضافه نمودند تا خطوط سیاسی را هر چه بیشتر مغشوش کنند. گزارش میشود که آنها مجبور شدند احضاریه قبل از دادگاه را سه بار فیلمبرداری کنند، زیرا طغیانهای غیر قابل پیش بینی چیان چین دیدن فیلم را برای عموم «نامناسب» میکرد. وقتی از او پرسیده شد که آیا وکیل میخواهد، جوابش بشدت دادگاه پوشالی را افشاء نمود: آری، فقط اگر وکیلم مصوبات کنگره های نهم و دهم حزب را به عنوان پایه دفاعیه برگزیند! تقاضایش رد شد... و چیان چین اعلام نمود که خودش از خودش دفاع خواهد کرد. [۴۰]

او طی دفاعیه ۱۸۱ صفحه ای، رویزیونیستها را با استفاده از اعلام جرمهای خودشان مورد حمله قرار داد: اگر چپ برای رهبران قدیمی «پاپوش دوخت»، کاری که شما اکنون انجام میدهید چه نام دارد؟ چه عیبی داشت که انقلاب فرهنگی ستاد فرماندهی سرمایه داری لیو شائوچی و شرکاء را برانداخت و چهره حقیقی حزب را احیاء کرد؟ و دقیقاً قلب مسئله را هدف قرار داد: «من هیچ جرمی را نمیپذیرم، نه بدان جهت که میخواهم از مردم جدا بیفتم بلکه بدان خاطر که بیگناهم. اگر قرار است چیزی بپذیرم، تنها میتوانم بگویم من در این مبارزه برای قدرت بازنده شدم».

«شما اکنون قدرت دارید بنابراین میتوانید بسادگی هر کس را متهم به جرم بکنید و مدارك و شواهد جعلی هم در تایید اتهامات ارائه دهید. اما اگر فکر می کنید که میتوانید مردم چین و جهان را فریب دهید، کاملا در اشتباهید. این من نیستم که محاکمه میشوم، بلکه دارودسته حقیر شما است که در دادگاه تاریخ محاکمه میشود».

و این دقیقاً همان چیزی است که شهادت وی در دادگاه انجام داد. این دادگاه در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۰ آغاز شد و تا ژانویه ۱۹۸۱ بطول انجامید. برخلاف «وان هون ون» و «یائو ون یوان» (که به امید مجازات سبکتر تمامی اتهامات را پذیرفته و توبه کردند) چان چون چیائو مبارزه جویانه

سکوت کرد (بجز زمانیکه اتهامات را رد نمود) و از برسمیت شناختن دادگاه سر باز زد ـ دادگاهی با ۳۵ قاضی، حضار مسخره و دستچین شده، و پخش تلویزیونی. چیان چیان جلادانش را تحقیر کرده و آتش حملات بازجویی ها را جسورانه به خودشان بازگرداند: «بسیاری از اعضای همین دادگاه از جمله رئیس شما «چیان هوا» در آنروزها در انتقاد از لیوشائوچی از یکدیگر گوی سبقت می ربودند. اگر من گناهکارم، پس شما چه هستید؟»

او بروشنی پیوند میان اعمال خودش و خط انقلابی مائو را رسم کرد و دهان قاضی را بست. البته قاضی که نمی توانست خلاف این بحث را ثابت کند، تنها یک جمله ای را تکرار میکرد: «خفه شو!» و چیان چین پاسخ میداد: «اگر قرارست نگذارید حرفم را بزنم، پس چرا یك مجسمه گلین بودا را بجای من نمی نشانید و محاکمه نمی کنید. من ۳۸ سال همسر صدر مائو بودم... من خط مائو و حزب را دنبال کردم. آنچه شما اکنون از یك بیوه میخواهید اینست که دین همسرش را بپردازد. بسیار خوب بشما میگویم که خوشحال و مفتخرم از اینکه دین صدر مائو را بپردازم!» او در یك لحظه هیجو این گفته معروف مائو را تکرار کرد که، انقلابیون واقعی نه اسیر خدایند و نه قانون. مقامات رسمی دیگر بیشتر از این تاب تحمل نداشتند. چیان چین در حالیکه بزور از سالن خارجش میکردند فریاد زد: «شورش بر حق است! مرگ بر رویزیونیستها بسرکردگی دن سیائوپین! من آماده مرگ هستم!» رویزیونیستها که شوکه شده بودند، دادگاه فرمایشی خود را برای چند روز به تعویق انداختند تا تصمیم بگیرند که چه کنند.

حتی خود مرتجعین نیز تایید می کنند که اعمال چیان چین مردم سراسر چین و سایر نقاط را سخت تحت تاثیر قرار داد. در سراسر جهان، از سریلانکا (جائیکه سفارت چین مورد حمله واقع شد) تا آمریکا، و در پاریس و لندن تظاهراتها و میتینگهای همبستگی برگزار شد. یك آگهی به امضاء دو هزار نفر در روزنامه فرانسوی «لوموند» تحت عنوان «چیان چین را نجات دهید» بچاپ رسید. جنبش بین المللی



کمونیستی نیز گامی بلند به پیش برداشت. اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست برگزار شد و این بمعنای آغاز روند گردآوری مجدد مائوئیستهای سراسر جهان و کمك به پی ریزی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که در سال ۱۹۸٤ تاسیس گشت.

رژیم (دفتر سیاسی حزب دن سیائوپین) پیش از آنکه حکم مرگ چیان چین و چان چون چیائو را صادر کند، یك ماه بخود پیچید. رویزیونیستها مطمئن نبودند کدام یك بیشتر به آنها صدمه خواهد زد

■

«آنچه رسالتم بود را به انجام رساندم!»

■

«هیچ جرمی را نمی پذیرم. نه بدان جهت که بخواهم از مردم جدا بیفتم. بلکه بدان خاطر که بیگناهم. اگر قرار است چیزی را بپذیرم، فقط میتوانم بگویم که در این مبارزه بر سر قدرت شکست خوردم. اینک قدرت در دست شماست، بنابراین میتوانید بسادگی افراد را متهم به جنایت کنید و برای تایید ادعای خود شواهد جعلی ارائه دهید. اما اگر فکر میکنید قادر به تحمیق مردم چین و سایر نقاط جهان هستید، سخت در اشتباهید. این من نیستم که محاکمه می شوم، بلکه دار و دسته کوچک شماست که توسط دادگاه تاریخ محاکمه می شود.»

ـ چیان چین در دادگاه

ـ اعدام این دو انقلابی، یا زنده نگهداشتن آنها بعنوان مهمترین زندانیان سیاسی جهان. دو سال به آنها وقت دادند که به جرم خویش «اعتراف» کنند. وقتی چیان چین حکم مرگ را شنید، فریاد برآورد: «انقلاب کردن جرم نیست!»

چیان چین در زندان بسیار قدیمی «کوئین چن» زندانی شد و طی ۱۵ سال حبس اکثرا در سلول انفرادی بسر برد. زمانیکه چیان چین از همکاری با مقامات زندان امتناع می ورزید، جیره غذایی و نوبت ورزش از او دریغ میشد و یا مورد

ضرب و شتم نگهبانان واقع میگردید. او در بیشتر این ۱۵ سال حق صحبت کردن بجز در موقع بازجویی نداشت. «لی نا» دخترش تنها کسی بود که اجازه داشت با وی ملاقات کند.

چیان چین در زندان نام خود را روی عروسکهایی که درست میکرد گلدوزی می نمود تا بدین ترتیب برای فروش «بلااستفاده» شوند. او از نوشتن انتقاد از خود ماهانه که از زندانیان خواسته می شد، خودداری میکرد. روزنامه نیویورك تایمز بسال ۱۹۸۳ گزارش داد که شعارهای چیان چین بر دیوارهای زندان، زندانبانان را بمصاف میطلبد که اگر جرات دارند «سر از بدنش جدا کنند». تقاضای ملاقات وی با دن سیائوپین با پاسخ رد از سوی دن سیائوپین روبرو شد. چیان چین در زندان به نوشتن مقالات سیاسی در افشای رژیم رویزیونیستی می پرداخت. بنا به همان گزارش، او درخواست کرد نظراتش را طی یك مباحثه علنی در دوازدهمین کنگره حزب در تابستان ۱۹۸۲ ارائه دهد. حکم مرگ او در سال ۱۹۸۳ به حبس ابد تخفیف یافت. طبق برخی گزارشات، اعلامیه ای در خیابانهای پکن و شانتون در دفاع از انقلاب فرهنگی و محکومیت رهروان سرمایه داری صاحب قدرت پخش شد. گفته میشود که متن اعلامیه را چیان چین نوشته و به بیرون از زندان فرستاده است.

پیامی نیز بطور مخفیانه در چین بچاپ رسید که در اواخر سال ۱۹۸۰ برای مارکسیست ـ لنینیستهای خارج ارسال شد. این پیام موضع قهرمانانه چیان چین و چان چون چیائو را می ستاید. همچنین وارد بحث در مورد برخی اشکالات در خط سیاسی میشود و معتقد است که همین اشکالات، انقلابیون را از عمل قاطعانه در لحظه لازم برای عملی کردن قیام مسلحانه متعاقب کودتای ۱۹۷۶ بازداشت. این پیام از مردم میخواهد که در مورد چهار سال دیکتاتوری بورژوازی در چین قضاوت کنند. در عین حال، عهد میکند که قدرت را مجدداً به آغوش پرولتاریا بازگرداند. بعدها منابع ژاپنی پخش وسیع و جسورانه این پیام را در چین بهمراه آژیتاسیون علنی در خیابانها تایید کردند. (۱۷)

۳۸ سال همسر و همدوش مائو

مائو میخواست مطمئن شود که پیش از مرگش دو کار را انجام داده است. او با دفتر سیاسی حزب دیدار کرد و در ماه ژوئیه نامه ای به چیان چین نوشت. طی ملاقات با دفتر سیاسی، او گفت که جناح راست آرزوی مرگ او را دارد تا بتواند طرحهای توطئه گرانه خود را به اجرا درآورد و در عین حال هشدار داد که باید با آمریکا و شوروی هر دو جنگید. در نامه اش که لحن انتقاد از خود دارد، چیان چین را با مصافی روبرو میکند. از چیان چین میخواهد که رهبری سیاسی را محکم در دست بگیرد. «به تو بی عدالتی شده. می رویم که جدا شده و در دو دنیا جای گیریم. به امید آنکه هر کدام در آرامش بیارامد. این چند کلمه ممکن است واپسین پیام من به تو باشد. زندگی انسان محدود است، اما انقلاب حد و مرزی نمیشناسد. در مبارزه ده سال گذشته من سعی کردم به قله رفیع انقلاب صعود کنم، ولی موفق نبودم. اما تو میتوانی به قله برسی. اگر نتوانی، به مغاك بی انتهایی فرو خواهی افتاد. بدنت متلاشی و استخوانهایت خرد خواهد شد.» (۱۸)

از سوی دیگر، مائو بدان خاطر از بستر مرگ به مردم رهنمود داد که به چیان چین یاری رسانند تا پرچم سرخ را در اهتزاز نگاه دارد، چون میدانست چیان چین جزو معدود افراد باقیمانده در صفوف بالای حزب کمونیست چین است که میتواند چنین کند! (۱۹)

حقیقت صاف و ساده اینست که مائو از چیان چین حمایت میکرد و چیان چین نیز از مائو دفاع مینمود و در سراسر دورانی که دوش به دوش در انقلاب سهیم بودند، تحت رهبری مائو بود. اما تایید این مسئله نباید به این ساده اندیشی منجر شود که چنین وحدت نیرومندی بدون مبارزه بدست آمده بود. اما این مبارزه، مبارزه ای بود در خدمت پیشبرد موج انقلابی عظیمی که هر دو بخشی از آن بودند، که خصلت تاریخی و اهمیت فوق العاده اش را هر دوی آنها عمیقاً درك کردند و مسئولیت عظیم رهبریش را بر دوش گرفتند.

هنگامیکه دشمنان سیاسی و منتقدین بین المللی چیان چین او را به عنوان فردی تصویر میکنند «بدون یك صفت نیك»، کسی که فقط برای منافع شخصی خویش توطئه می چید تا بقول ایشان «تاج و تخت مائو را برباید»، مسئله عمده شان اینست که اصلا مائو نباید در قدرت میبود. اما مسئله بسیار مهم دیگر ایشان اینست که اصلا هیچ زنی نباید جرات سربلند کردن و بلند پروازی بخود دهد و آنقدر گستاخ باشد که بر سر قدرت سیاسی انقلابی بجنگد! «بلند پروازی» از جمله بزرگترین و جنجالی ترین اتهامات علیه اوست. و از آنجا که دشمنان سیاسی و منتقدین نمیتوانند بین همه این منطق خود را جا بیندازند که: بلند پروازی انقلابی جهت رهبری کردن توده ها و خدمت به آنان «هدف عبثی» است! آنگاه بر پایه دیدگاه تنگ نظرانه خودشان که عبارت است از «منافع شخصی برتر از همه چیز» تلاش می کنند ثابت کنند که بلندپروازیهای چیان چین صرفا «شخصی» بود! با حرکت از همین دیدگاه است که این کارشناسان

۱۷ ـ این پیامهای زیرزمینی به امضای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (مارکسیست ـ لنینیست) بوده و در ژانویه ۱۹۸۱ انتشار یافته اند. همین گروه چند ماه بعد در ژوئن ۱۹۸۱، جزوه ای در نقد «جمعبندی از مائو» مصوب پلنوم ششم یازدهمین کمیته مرکزی رویزیونیستها منتشر ساخت و از انقلابیون خواست که برای براندازی رویزیونیستهای در قدرت «جامه رزم بر تن کنند».

۱۸ ـ آخرین عبارت این نامه را مائو ده سال قبل یعنی در زمان شکوفائی انقلاب فرهنگی در نامه دیگری خطاب به او بکار برده بود، که اشاره به مخاطراتی داشت که او خود در تلاش همه جانبه اش برای ادامه انقلاب و جلوگیری از احیای سرمایه داری با آن روبرو بود.

۱۹ ـ رویزیونیستها برای اثبات اینکه هواکوفن (کاندیدائی که دو جناح بر سرش به سازش رسیده بودند) مورد تائید مائو بوده از مائو نقل می کنند که: «حالا که تو بر سر کاری، من احساس راحتی می کنم». یك گزارش تایید نشده از یك روزنامه هنگ کنگی نقل می کند که چیان چین در دادگاه گفته است که بخش دیگر این نقل قول حذف شده است: «اگر سئوالی داشتی از چیان چین بپرس».

منحط بورژوا بر سر مسئله ازدواج به موضع فئودالی درمیغلطند. آنها با شامه های شوینیستی خود گنجه های خالی را در جستجوی رخت چرك بو میکشند. زیرا برای آنها شایستگی زن نهایتاً باید بر پایه روابط شخصی، بویژه با مردان، قضاوت شود.

«به چیان چین یاری کنید تا پرچم سرخ را در اهتزاز نگاه دارد!» این از جمله آخرین سخنان مائو است که بصراحت بسوی رویزیونیستهای صاحب قدرت که میخواستند میان آن دو شکاف بیندازند، نشانه گرفته شده بود.

رویزیونیستهای چینی هر آنچه در چنته داشتند رو کردند و در صورت لزوم جعل زدند تا نشان دهند مائو در اواخر عمر در قطب مخالف چیان چین قرار داشت. این کذب محض است. این صرفاً تلاش آزار دهنده و حقیرانه ای است برای سوءاستفاده از اعتبار یگانه مائو. با اینکار میخواستند اعمال فاشیستی خود در اکتبر ۱۹۷٦را توجیه کنند. این تلاشی بود جهت تضعیف و گیج و خنثی کردن توده های انقلابی و عاشق مائو و چیان چین؛ تا بدینوسیله بتوانند کودتای خود را پیش ببرند و قدرت خود را تحکیم کنند.

این موضوع بهیچوجه پوشیده نیست که چیان چین از زمان ازدواج با مائو هرگز روی آرامش ندید. اما وی بدنبال «آرامش» شخصی نبود. او جسورانه جنگید تا نقشی تعیین کننده در نبردهای تاریخساز و تکان دهندهٔ چین بازی کند. اما چیان چین مجبور بود برای ایفای چنین نقش بجنگد. بدون شك طی دو دهه ۱۹٤۰ و ۱۹۵۰ احساسات ضد فئودالی قوی مائو باعث شد که برخلاف عادت فئودالی تبدیل قلمرو خانوادگی به مرکز قدرت حرکت کند و نتیجتا از اینکه شخصا موقعیت چیان چین را در حزب ارتقاء دهد، بپرهیزد. ظاهرابرخی رهبران حزب اصرار داشتند چیان چین را از انظار عمومی دور نگهدارند. اما از زمانیکه او در ینان به یک کمونیست انقلابی تبدیل شد، مائو از فعالیت و خط مشی صحیحش حمایت میکرد. روشن است که طی سالهای بعد مائو تصمیم گرفت چیان چین را بجلو صحنه بیاورد تا با تقبل مسئولیت رهبری آماده روندی شود که در تکامل خود به انقلاب فرهنگی انجامید. مائو کاملا آگاه بود که با تبدیل چیان چین به یك شخصیت علنی مدافع نظرات سیاسی وی، او بیشتر به دردسر خواهد افتاد و مستقیما زیر آتش مخالفان قرار خواهد گرفت. با این وصف، مائو اینکار را کرد. بعلاوه او ضرورت فوری رو آوردن تعداد بیشتری از زنان جهت ایفای نقشهای رهبری را تشخیص میداد و در حزب بشدت از این سیاست حمایت مینمود.

تا جایی که به چیان چین مربوط میشود، زندگی او سراسر طغیان و مبارزه علیه جریان ستم بر زن بود: علیه فئودالیسم و سنت، علیه مردسالاری و «جای زن» در جامعه، علیه حرمت کنفوسیوسی خانه و رسم ریاکارانه سرزنش زن برای تقصیرات شوهر و بعنوان همسر صدر. این بمعنای تحمل شایعه پراکنی ها و غیبتهای ریز و درشت بی پایان و نیشها و حملات شریرانه دشمنان سیاسی مائو بود که جرأت حمله مستقیم به خودش را نداشتند.

این مسائل در حیطه زندگی خصوصی مائو و چیان چین نیز منعکس میشد. در یك مورد که به دهه ۱۹۵۰ بازمیگردد، همان دشمنان از غیبت چیان چین هنگام معالجه سرطان استفاده کردند و یکی از فرزندان مائو که چیان چین مثل فرزند خویش بزرگش کرده و علاقه خاصی به او داشت را از وی دور کردند. [٤۷]

چیان چین در سراسر زندگی سیاسی خود با قدرت و سرسختی زنان را تشویق میکرد که پا پیش گذارند. او با دیگران بر سر این مبارزه میکرد. چیان چین در عرصه هنر علیه تئاتر مردانه جنگید (نه تنها نمایشنامه نویسان، کارگردانان و موسیقیدانان همگی مرد بودند، بلکه روی صحنه نقش زنان را نیز مردان بازی میکردند) تا راه برای ورود هنرمندان زن پرولتر باز شود. او در سناریوهای جدید نقشهائی برای زنان قهرمان انقلابی نوشت و سناریوهای قدیمی را بهمین ترتیب اصلاح کرد. موضوع مرکزی شماری از آثار نمونه که زیر نظر او تهیه شد، زنانی هستند که یوغ خفقان آور روزهای کهن را از گرده برمی دارند تا بدعوت حزب برای پیوستن به انقلاب پاسخ گویند. یکی از نخستین پدیده هائی که او برچید، رسم فئودالی منحط ایفای نقش زنان توسط مردان بود. و در مبارزات واقعی (نه نمایشی) انقلاب فرهنگی مستمراً به نقشی که زنان ایفاء میکردند توجه داشت و زنان پیشرو را تشویق میکرد تا مسئولیتهای بیشتری بدوش بگیرند.

بر سر این مسئله چیان چین در هسته رهبری حزب نیز درگیر مبارزهٔ سختی شد. (۲۰) چرا که حزب کمونیست چین خود محصول جامعه چین بود: این حزب نیروئی بود که در ضدیت با خصلت ستمگرانه جامعه سربلند کرده، کیفیتاً با آن متفاوت بوده و بیان آینده و رهائی کامل بود. اما خود این حزب بطور کامل از این بافت اجتماعی کلا مستعمراتی و نیمه فئودالی و مملو از درکهای عقب مانده در مورد زن، خانواده و روابط میان زن و مرد، جدا نبود. اینها عادات و عقایدی بودند که حزب بطورکلی علیه شان جنگیده بود و با اولین طلایه های شرکت زنان در جنگ رهائیبخش، پوشالی بودنشان به اثبات رسیده بود. (۲۱) پس از جنگ نیز با درهم شکستن موانع راه شرکت برابر زنان با مردان در تولید، با وارد ساختن زنان در حیات حزب و پیشبرد آموزش سیاسی برای رشد کادرها و رهبران زن، توخالی بودن آن عقاید کهنه بیشتر محرز شده بود. با مردان مبارزه ایدئولوژیك میشد تا در مسئولیتهای خانه شریك شوند. مثلا طی «جنبش جهش بزرگ به پیش» و «جنبش تشکیل کمونها»، نهارخوریهای عمومی، کودکستان و مهد کودك ساخته شد تا زنان از کار خرفت کننده خانگی رها شوند.

---

۲۰ ـ برای مثال، او به نمایندگان «سیچوان» (ناحیه عقب مانده و پایگاه سابق گومیندان) جایی که در سالهای اول انقلاب فرهنگی در آنجا ناآرامیهایی براه افتاده بود، گفت: «امروز ما شما را بمباران کردیم، فردا ممکن است شما ما را بمباران کنید» و خاطرنشان کرد که رفقای زن کارشان را خوب انجام داده اند و به این نمایندگان گفت که زیاد فئودال نباشند ـ «چرا چند ژنرال زن آموزش نمیدهید؟»

۲۱ ـ هر دو بالـه «رسته سرخ زنان» (۱۹٦٤) و «میلیشیای زنان جزیره» (۱۹٦۷) بر اساس وقایع تاریخی تهیه شده اند.

سیاستهای سوسیالیستی رسمی در تعیین خطوط راهنمای جامعه مهم هستند، اما سرعت و عمق کاهش نابرابریهای مردان و زنان در روند ساختمان سوسیالیسم نهایتا به دگرگونی انقلابی دیدگاههای مردم مربوط است؛ و به اینکه زنان، خود قدم جلو گذارند، علیه شیوه های کهن طغیان کنند تا در اشکالی جدید و عالیتر «نیمی از آسمان را بدوش گیرند» (به برابری دست یابند). این امری است که برای نخستین بار در تاریخ تحت حاکمیت پرولتری ممکن میشود.

در عین حال، مسئله ارتقاء زنان به سطح رهبری در چین با مبارزه دو خط در حزب ارتباط نزدیکی داشت. رویزیونیستها (مانند سایر دولتمردان بورژوا، منجمله با تاچرها و آکینوهایشان) هرگز مخالف آن گروه از رهبران زن که حتی اشکال جدید بردگی را موعظه می کنند، و راه سرمایه داری برگزیده اند نیستند ـ مثلا با امثال «وان گوان می» (۲۲) همسر لیوشائوچی مخالفتی ندارند. اما حساب رهبران زنی که توده ها را جهت کسب رهائی همه جانبه (و نه فقط برابریهای صوری بورژوایی به نفع اقلیتی از زنان) بر می انگیزند، کاملا متفاوت است. این یکی از دلایل مهم مقاومت شدید رهبران قدیمی حزب در برابر چیان چین بود.

چیان چین در این زمینه الگویی قدرتمند بود. او تا دم مرگ بعنوان یك رهبر کمونیست برای تحقق امر رهایی کامل جنگید. او با همین کار موجب بپاخیزی زنان (و مردان) بسیار شد ـ آنهم نه فقط در چین! اما بهیچوجه خیال نکنید که چیان چین بعنوان یك زن، یا بعنوان همسر مائو، چنین دستاوردی را آسان کسب کرد.

چیان چین را بقتل رسانده اند: مگر آنکه خلافش ثابت شود

چیان چین را پس از پانزده سال حبس در سیاهچالهای رژیم چین، از ما ربودند. همینکه حکام پکن خبر درگذشت او را تا سه هفته بعد یعنی تا سالگرد قتل عام ۱۹۸۹ «تین آن مین» مخفی نگهداشتند، دست کثیفشان را در پشت این واقعه برملا میکند. بعلاوه «خودکشی» اعلام کردن مرگ او بسیار مشکوك است. مزدوران رژیم سعی کردند با سرهم کردن مزخرفات کنفوسیوسی مانند اینکه در «آیین» کهن، خودکشی مظهر مقابله نهائی با حاکمیت است، دستان خون آلودشان را بپوشانند.

لازم به گفتن نیست که این دستان کثیف، آلوده تر گشته و همه چیز دال بر آن است که چیان چین بدست آنها بقتل رسیده مگر آنکه خلافش ثابت شود. او هرگز تسلیم شرایط سخت یا حملات شخصی نشد وهمیشه جنگید تا موشهای کور حاکم بر چین امروز را به روشنائی روز بکشاند و مسئله پس گرفتن قدرت سیاسی را به دستور کار جامعه بدل کند. گزارشهای مربوط به «وصیتنامه» چیان چین (که ظاهراً رژیم سعی کرده وجودش را انکار نماید) حاکی از آنست که مسئله کسب قدرت بعنوان نکته کلیدی در آن مطرح شده است. طبق یک گزارش دیگر این وصیتنامه حکام چین را بخاطر قتل عام «تین آن مین» (میدان صلح آسمانی) تقبیح می کند و پیش بینی می نماید که عمر حاکمیتشان کوتاه خواهد بود.

بنا به گزارش منتشره در چندین نشریه هنگ کنگی، اساتید و دیگر «ناظران امور چین»، این ادعای حکام چین که چیان چین خودکشی کرده است را زیر سئوال برده اند. (۲۳) اولا، «لی نا» دختر چیان چین با وی یك هفته پیش از مرگش ملاقات کرده و گزارش داده که مادرش تندرست است و نسبت به گذشته از روحیه بهتری برخوردار است (بخشاً بدان خاطر که او را به جای بزرگتری در زندان منتقل کرده بودند). ثانیاً، هر جنبش و حرکت چیان چین با تلویزیونهای مدار بسته زیر نظر بود. بنا بر همین منابع، او گفته که در صدد نوشتن زندگینامه خویش است و از اینکه مقامات خاطرات نوشته شده اش را ربوده اند، خشمگین است.

این گزارشات همچنین به شعری اشاره دارند که اخیراً یکی از نگهبانان زندان برای چیان چین سروده بود. این مسئله آنقدر او را هیجان زده کرده که تصمیم گرفت با آن نگهبان مشترکا کار کنند. مسئولین زندان پس از آگاهی از مسئله، نگهبان را اخراج کرده و به روستایش پس فرستادند.

حکام چین حتی در مرگ او نیز با مشکل بزرگی روبرو شدند. یك مجله هنگ کنگی خبر از ۱۶ مورد شعار نویسی بر دیوارهای پکن میدهد ـ از جمله شعاری بر دروازه های یك مدرسه ابتدایی با این مضمون: «پیروز باد خط انقلابی صدر مائو! مرگ بر حزب کمونیست دروغین دن سیائوپین!» آنها گزارش میدهند که در کنار یك هتل تصویری از چیان چین در اونیفورم نظامی نصب شده و بروی آن نوشته شده بود، «صدر مائو ما همیشه ترا بخاطر خواهیم داشت». پلیس دن سیائو پین بمنظور خاموش کردن هرگونه جرقه ای، فروش کتاب و نشریه در مورد چیان چین، حتی عکسهای قدیمی، را ممنوع کرده و حملاتی نیز برای مصادره آنها صورت داد. رادیو و تلویزیون از پخش هرگونه اپرا و باله انقلابی منع شدند. [۴۲]

جرات کنید و مانند چیان چین باشید!

مرگ چیان چین ضایعه عظیمی است. او هرگز از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم روی برنتابانده و زندگی و شور خود را وقف تقویت آن نمود. او بی پروا و سازش ـ

۲۲ ـ یکی دیگر از «جنایات بزرگ» چیان چین، آزار همسر سرکرده رهروان سرمایه داری (لیوشائوچی) بود. «وان گوان می» خود یك رویزیونیست سرسخت و فعال، و متحد شوهرش بود.

۲۳ ـ این گزارشات از قول یک استاد چینی می نویسند که: «غیرممکن است چیان چین بیوه مائو خودکشی کند.» او در توضیح اینکه چرا دن سیائو پین تا وقتی چیان چین زنده است تسلیم بیماریش نمیشود، چنین میگوید: «چیان چین بهتر از هرکس ماهیت او را می شناسد. و بهتر از همه میداند که چرا مائو او را تصفیه کرد، و پس از مرگ مائو چگونه او هواکوفن راکنار زد و بالاترین موضع را در حزب و دولت و ارتش بچنگ آورد.» این استاد چینی مقامات را متهم میکند که به بازی کثیفی دست زده اند و از این متاسف است که «استاد گرانبهای تاریخی» همراه با خصوصیت منحصر بفرد چیان چین در حفظ سوابق تاریخی «برای همیشه مدفون شدند.» (این مقالات در دو روزنامه راست افراطی «چن من» و «سن تائو» که علیه دن سیائو پین هم موضع دارند چاپ شده اند. استاد فوق الذکر نیز از مخالفان انقلاب فرهنگی است.)

ناپذیر در کنار مائو و با انقلاب ایستاد. او رهبری بود که پرولتاریای بین المللی در قدرت را نمایندگی میکرد و به کمونیستها و انقلابیون سراسر جهان الهام و جسارت می بخشید. زمانیکه چین سوسیالیستی بدست بورژوازی درون حزب کمونیست خفه شد، چیان چین حاضر نشد به انقلاب پشت کند. موضع قاطعانه او و چان چون چیائو بازتاب این حقیقت است که انقلاب فرهنگی و بطور کلی تجربه چین، انقلاب جهانی پرولتری را بسطحی عالیتر در تکامل مارپیچش ارتقاء داد. چقدر فرق است میان این تجربه با زمان مرگ استالین که هیچیک از اعضای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی قدم پیش نگذاشت تا از پرچم سرخ کمونیسم دفاع کند و آنرا از گنداب و کثافت قدرت گیری رویزیونیستهای شوروی دور نگهدارد! و چه هوشیار بود مائو که درست چند ماه پیش از مرگ (با علم به اینکه خطرات همان اندازه عظیمند که فرصتها) چیان چین را تشویق به تلاش جدی برای پیشبرد انقلاب تا به آخر کرد.

بسختی میتوان حق مطلب را درباره نقشی که چیان چین برگزید، ادا کرد. او گوشه ای از عصر تاریخسازی بود که انقلاب را بلحاظ عینی بسطح عالیتری ارتقاء داد؛ بسطح عالیترین قله ای که پرولتاریای بین المللی تاکنون فتح کرده است. در عین حال افراد میتوانند در پیشبرد یا ممانعت از این امر، تعیین کننده باشند(یا صرفاً بی تفاوت بمانند). چیان چین فرزند انقلاب فرهنگی بود. فرزندی که تزلزل بخود راه نداد، و با استواری و عزمش به میلیونها نفر در سراسر جهان جسارت و الهام بخشید. (میلیونها انسانی که دست و پا زدن رویزیونیستها را می دیدند و در موردشان به قضاوت می نشستند.) چیان چین، فرزندی بود که زندانبانانش، دادستانهای دادگاهش، و حکام ضد انقلابی چین را استهزاء کرد و با موضع و قدرت پایدارش آنان را در بهت و هراس فرو برد. در دادگاه بسوی او نارنجکی سیاسی انداختند، اما چیان چین آن را بصورت خودشان پرتاب کرد. او از آن فرصت نه برای «تطهیر نام» خویش، بلکه برای افشای هر چه بیشتر ماهیت رویزیونیستها استفاده کرد. چیان چین به زنی خطرناک برای دشمنانش و بطور کلی برای بورژوازی تبدیل شد. تمام جهان شاهد استواری کمونیستی بود که تن به ندامت نمی داد و به تنها «جرمی» که اعتراف میکرد، پیروی از صدر مائو و انجام انقلاب بود.

زندگی چیان چین بیانگر اعتماد استراتژیك به توده ها، و حقانیت کامل و پیروزی نهایی آرمان کمونیستی است. زندگی چیان چین این حس را برمی انگیزد که او با تمام وجود میخواست پرولتاریا را هرچند موقتا از قدرت بزیر کشیده شده، بر صحنه تاریخ مسلط کند. اینکه هرکس در مواجهه با موانع و حتی شکستهای بزرگ چه برخوردی اتخاذ میکند و چه نقشی برمی گزیند، میتواند ابعاد کیفی بیابد. اینکه آیا جنگ با دشمن و غلبه بر آن را یک مسیر تکاملی دراز مدت و مارپیچی می بینیم یا اینکه از دیدگاهی سازشکارانه جهت کسب برخی امتیازات خودپرستانه و فوری برای گریز از مرگ، شرایط سخت زندان و غیره به آن می نگریم، همگی بازتابی تعیین کننده از برخورد ما به علم و ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. برخورد و مسئولیت چیان چین در قبال توده های تحت ستم و انقلابی جهان و کلا به ساختن تاریخ را مقایسه کنید با رفتار «وان هون ون» و «یائو ون یوان». آنها کسانی بودند که خدماتی به انقلاب فرهنگی کردند، اما هنگامیکه پایداری طبقاتی و خواست فداکاری آنها به بوته آزمایش نهاده شد، فروریختند و از نظر ایدئولوژیك خرد شدند.

دشمنان، چیان چین را ملکه جاه طلب می خوانند چرا که تقویت استبداد و حاکمیت اینان در گرو نابود کردن روحیه و خصوصیات قهرمانانه انقلابی است. جهانبینی چیان چین با جهانبینی شجره بورژوائی (و فئودالی) اینها کاملا بیگانه بود. او به نیابت از سوی پرولتاریای بین المللی عمل میکرد و نه برای شخص خود. درست زمانی که یاس و نومیدی ناشی از ضایعه عظیم واژگونی انقلاب در چین گسترش یافته بود، او بر تمامی نقشه های رویزیونیستها تف انداخت تا باد نخوتشان را خالی کند و پوشالی بودن آرمان تاریخیشان را نشان دهد. صدای او پس از دادگاه بگوش میرسید که با اطمینان می گفت: «رسالتم را به انجام رساندم!»

تصویری که رفیق چیان چین از جامعه ای بدون اختلافات وحشیانه طبقاتی و نابرابریهای اجتماعی ترسیم کرده همانند شبح توده هایی که در هر نقطه از جهان قدرت سیاسی را آگاهانه به چنگ می آورند، لرزه بر اندام ستمگران جهان می اندازد. هم از اینروست که آنها از چیان چین متنفرند. اما در مورد حملات هماهنگ، تند و عمدتاً احساساتی روزنامه نگاران بورژوا و سخنگویان آکادمیك که با ترجیع بند رایج «فروپاشی کمونیسم» دم میگیرند، باید بگوئیم که دقیقا ما هم بنوبه خود شما را خوار میشماریم! جمعبندی از آن دوره تاریخی که دردهای بزرگی برای بورژوازی زخم خورده جهان برجای گذارد، و در عین حال پرولتاریای بین المللی را قادر ساخت که به قله های جدیدی صعود کند، کماکان موضوع نبرد طرفین باقی خواهد ماند. از طرف دیگر، طی سالهائی که در پیش است ما میتوانیم قله های رفیعتری را فتح کنیم و چنین خواهیم کرد.

الگو قرار دادن چیان چین و مائو کار ساده ای نیست. اما چیان چین پایه رهبری سیاسی را بدست ما سپرده و بما یاری نموده تا درفش سرخ را برافرازیم.

منابع اصلی

۱ ـ چان چون چیائو، «درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی»، جهانی برای فتح، شماره ۱۴ ـ نخستین بار توسط اداره انتشارات زبانهای خارجی بسال ۱۹۷۵ در پکن چاپ شد.

۲ ـ چائو هوا، «آیا موسیقی مطلق خصلت طبقاتی ندارد؟»، پکن ریویو، شماره ۹، ۱۹۷۴ چاپ مجدد در «ریموند لوتا» (رجوع شود به شماره)۳۷

۳ ـ چیان چین. اکثر این سخنرانیها در دو مجموعه متفاوت بچاپ رسیده اند: «چان هوا مین» و «میلر» (رجوع شود به شماره ۳۴)، که با علامت * مشخص شده اند، و اسناد حزب کمونیست چین درباره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی (رجوع شود به شماره ۲۰) که با علامت ** مشخص شده اند. ژوئیه ۱۹۶۴ «درباره انقلاب در اپرای پکن»، انتشارات زبانهای خارجی، پکن، ۱۹۶۸ مجموعه ای از مقالات، منجمله مقاله ای درباره «در بارانداز» نوشته «هسیه ون پین» بنام «مبارزه شدید جهت در اختیار گرفتن صحنه اپرای پکن»، صفحات ۳۳ ـ ۳۰

۴ ـ فوریه ۱۹۶۶ «جمعبندی از محفل ادبی ـ هنری در نیروهای مسلح که رفیق لین پیائو مسئولیتش را به رفیق چیان چین داده بود»، پکن ریویو، ماه مه ۱۹۶۷

۵ ـ ۶ اوت ۱۹۶۶ سخنرانی برای دو گروه از گاردهای سرخ، «زمینه های جاری»، تاریخ ۲۶ ژوئن ۶۶ کنسولگری آمریکا، هنگ کنگ. به نقل از «چان هوا مین»، صفحات ۱۴۷ـ۱۴۶

۶ ـ ۲۸ نوامبر ۱۹۶۶ «چیان چین در تظاهرات انقلاب فرهنگی کارکنان ادب و هنر پکن سخن میگوید»، خبرگزاری سین هوا، بزبان انگلیسی، پکن، ۳ دسامبر ۶۶*

۷ ـ ۱۷ دسامبر ۶۶ سخنرانی در استادیوم کارگران در پکن. انتشارات گاردهای سرخ پایتخت، تاریخ ۲۱ دسامبر ۶۶

۸ ـ ۲۶ دسامبر ۶۶ «یادداشتهایی از سخنان رفقای رهبری کمیته انقلاب فرهنگی کمیته مرکزی حزب کمونیست طی مصاحبه شان با نمایندگان نیروهای عمومی شورشی کارگران سرخ سراسر چین». چاپ مجدد توسط اداره ارتباطات شورشیان انقلابی

انستیتوی اقتصادی پکن مستقر در وزارت کار.
تاریخ ٤ ژانویه ٦٧*
۹ - ۱۰ ژانویه ٦٧ «سخنرانی چیان چین در جلسه نمایندگان گاردهای سرخ در سالن اجلاس خلق»، انتشارات گاردهای سرخ پکن*
۱۰ - ۱۰ ژانویه ٦٧ سخنرانی برای گاردهای سرخ، در «دان فان هون» (شرق سرخ است) ارگان انستیتو پلیتکنیک پکن.
۱۱ - اول فوریه ٦٧ «سخنان رفیق چیان چین و رفیق چی پن یو در جلسه نمایندگان توده های انقلابی استودیوهای مرکزی فیلمهای مستند و استودیوی فیلم اول اوت».*
۱۲ - ۱۲ مارس ٦٧ «چیان چین در کنگره گاردهای سرخ مدارس متوسطه پکن سخن می گوید»، روزنامه گوان مین.*
۱۳ - ۲۰ آوریل ٦٧ «چیان چین در اجلاس افتتاحیه کمیته انقلابی پکن سخن می گوید» (نسخه تصحیح شده)، خبرگزاری سین هوا. به انگلیسی، پکن.*
۱٤ - ۳ ژوئیه ٦٧ «رهنمودهایی دربارهٔ شاچیاپان»، نوشته «کوان اون و نی چانپائو».*
۱۵ - ۵ سپتامبر ٦٧- سخنان مهم رفیق چیان چین در پنج سپتامبر در کنفرانس نمایندگان آنهوایی که به پکن آمده اند. چاپ شده در کمیته آمادگی بزرگ کارخانه اتومبیل سازی مردم، پرچم سرخ، و بخش ارتباطات حمل و نقل شهری همچنین بهمراه بخشنامه ۹ سپتامبر ٦٧ کمیته مرکزی نیز انتشار یافت. و هر دوی اینها در اسناد حزب کمونیست چین بازتکثیر شده اند.
۱٦ - ۹ و ۱۲ نوامبر ٦٧ «سخنرانی رفیق چیان چین». منتشره بعنوان سند کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، در چانغا شماره ۳۵٤ **
۱۷ - حزب کمونیست چین، «دستورات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، شورای دولتی، کمیسیون نظامی مرکزی، و مرکزیت کمیته انقلاب فرهنگی در رابطه با مصادره تسلیحات، ابزار و سایر وسائل نظامی ارتش خلق». (۵ سپتامبر ٦٧)، در چانغا شماره ۲۸۸**
۱۸ - اسناد کنگره نهم حزب. پکن. انتشارات زبانهای خارجی، ٦۹
۱۹ - ادبیات چین. شماره ۲ (۱۹٦٦)، شماره ٦ (۱۹۷۲)، شماره ۳ (۱۹۷٤) و شماره ۱۰ (٦ ۱۹۷) پکن.
۲۰ - اسناد حزب کمونیست چین درباره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی، ۱۹٦٦ تا ٦۷ هنگ کنگ. انستیتو مطالعاتی یونیون (۱۹.٦۸) شامل برخی سخنرانیهای مهم چیان چین است.
۲۱ - اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، سپتامبر ۵٦ تا آوریل ٦۹ - جلد اول. هنگ کنگ: انستیتوی مطالعاتی یونیون (۱۹۷۱).
۲۲ - چولان، «یك دهه انقلاب در اپرای پکن». پکن ریویو (شماره ۳۱). تاریخ ۷٤ چاپ مجدد در «ریموند لوتا» (رجوع شود به شماره ۳۷)
۲۳ - مائوتسه دون، «به مباحثه درباره زندگی ووسیون توجه جدی کنید» (۲۰ ماه مه ۱۹۵۱). به نقل از «جروم چه آن»، «نوشته های مائو» (۱۹۷۰)
۲٤ - «سمتگیری «ون هویی پائو» را باید نقد کنیم» (ژوئیه ۱۹۵۷) منتخب آثار، جلد پنجم. (انتشارات زبانهای خارجی ۱۹۷۵) همچنین نقل شده در باب آواکیان، «خدمات فناناپذیر مائوتسه دون»
۲۵ - «نبوغ مردم». تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹٦٦، به نقل از «جروم چن»، صفحه ۱۰۳.
۲٦ - نامه های مائو به چیان چین، ژوئیه ۱۹٦٦ و ژوئیه ۱۹٦۷، هر دوی این نامه وسیعاً تجدید چاپ شده اند. نامه ژوئیه ٦٦ به نقل از هان سوبین، «باد در برج»، صفحه ۳۱۹. نامه ژوئیه ۷٦ در روزنامه «منچستر گاردین» (۷ - ۱۱ - ۱۹۷٦).
۲۷ - «آخرین رهنمودهای مائو». منتخبی از اظهارنظرهای مائو طی سالهای ۱۹٦٦ و ۱۹٦۹. «ویلیرایت» و «مکفارلین» (ویراستاران)، در «سوسیالیسم چینی». انتشارات پلیکان، لندن ۱۹۷۳.
۲۸ - «مائوتسه دون انقلاب فرهنگی را تحلیل می کند». مجموعه ای غیر رسمی از اظهارنظرهای مائو از سال ۱۹٦۷، بعنوان ضمیمه در کتاب «دوبیه»، صفحه ۳۰۹ (رجوع شود به شماره ۳۵).
۲۹ - سخنان مائو در جمع هیئت نمایندگی آلبانی (ماه مه ۱۹٦۷) در جهانی برای فتح، شماره ۱ سال ۱۹۸۵.
۳۰ - کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (م.ل)، «بیانیه انقلابیون شانگهای دربارهٔ احیای سرمایه داری در چین»، شانگهای، ژانویه ۱۹۸۱. باز تکثیر در جهانی برای فتح شماره ۱٤. این پیام مخفیانه به خارج از چین ارسال شده و توسط نشریه «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) به انگلیسی برگردانده شد.
۳۱ - «تا نهایت مبارزه علیه ضد انقلابیون رهرو سرمایه داری ثابت قدم بمانید»، شانگهای، اوت ۱۹۸۱. انقلابیون زیرزمینی، به گزارش رویزیونیستی ششمین پلنوم یازدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و «جمعبندی»شان از مائوتسه دون پاسخ میدهند. بازتکثیر در «کارگر انقلابی» (٤ - ۹ - ۱۹۸۱)

منابع فرعی

۳۲ - باب آواکیان، شکست در چین و میراث انقلابی مائوتسه دون، شیکاگو. انتشارات حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۹۷۸.
۳۳ - خدمات فناناپذیر مائوتسه دون، شیکاگو، انتشارات حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۹۷۹. (کمونها خوبند، صفحه ۲۱۸).
۳٤ - «چون هرامین» و «آرتور میلر»، «مادام مائو: شرح حال چیان چین»، هنگ کنگ: انستیتوی تحقیقاتی یونیون، ۱۹٦۸. که مشتمل است بر چندین سخنرانی از چیان چین (برای شعار «والدین - فرزندان» رجوع کنید به صفحه ۱٤٦).
۳۵ - ژان دوبیه، «تاریخ انقلاب فرهنگی چین»، نیویورك، انتشارات وینتیج، ۱۹۷٤. (در مورد کاریکاتور «تائوچو» رجوع کنید به صفحه ۱۳۵).
۳٦ - هان سوبین، «باد در برج: مائوتسه دون و انقلاب چین، ۷٦-۱۹٤۹». انتشارات هرتس: تراید پنتر، ۱۹۷۸. (برای شعار «والدین - فرزندان» رجوع کنید به صفحه ۳۲۷) برای آشنایی با مسائل جنگ رهایی بخش چین، رجوع کنید به کتاب دیگر وی: «توفان صبحگاهان، ۱۹۵٤-۱۸۹۳» (۱۹۷۲).
۳۷ - ریموند لوتا (ویراستار)، «و مائو پنجمی بود»، شیکاگو: انتشارات بانر، ۱۹۷۸. مقدمه ای به قلم ویراستار در مورد واپسین نبرد مائو در ۷٦-۱۹۷۳، بهمراه بازتکثیر مهمترین اسناد دو جناح در آن گرد آمده است. (در مورد «تاچایی» رجوع کنید به صفحه ۳۵، در مورد «چان چون چیائو درباره فرهنگ» رجوع کنید به صفحه ۳٦، در مورد «دن سیائوپین و سه رهنمود» رجوع کنید به مقاله «چن یوهه» به نام «برنامه عمومی برای احیای سرمایه داری» صفحه ۲۷٤ همین مجموعه)
۳۸ - آندره مالرو، «ضد خاطرات». نیویورك: انتشارات هولت رایینهارت و وینستون، ۱۹٦۸. مصاحبه با مائوتسه دون.
۳۹ - ادواردا مازی، «زمستان در چین». نیویورك: انتشارات ایی پی دوتاون، ۱۹۸۲. عنوان اصلی ایتالیائی «در دفاع از چین»، ۱۹۸۷. (برای «آواز باغبان» رجوع کنید به صفحه ۱۷۸، و برای «پاره کردن پوسترها» رجوع کنید به صفحه ۱۷۵).
٤۰ - انتشارات نیو ورلد. «محاکمه ای بزرگ در تاریخ چین». پکن، ۱۹۸۱. تحریف دادگاه چیان چین توسط رویزیونیستهای چینی. (لیائو موشا صفحه ۵۳، برای «شورش مسلحانه» رجوع کنید به صفحات ۲۵ و ۹۳-۱۹۱، برای دفاعیه چیان چین رجوع کنید به صفحه ۲٦).
٤۱ - حزب کمونیست انقلابی آمریکا، «رویزیونیستها رویزیونیستند و نباید حمایت شوند، انقلابیون انقلابیند و باید حمایت شوند»، به نقل از کتاب «انقلاب و ضد انقلاب»، گزارش باب آواکیان در مورد وقایع چین. (برای «سه رهنمود در برابر مبارزه طبقاتی بمثابه حلقه کلیدی» بویژه رجوع کنید به صفحات ٤۲-۲۳).
٤۲ - کارگر انقلابی، «طرح شورش شانگهای» (۳۰ - ۱ - ۱۹۸۱)، «دیوارها به چیان چین درود میفرستند» (۱۱ - ۸ - ۹۱) به نقل از روزنامه «چن مین» شماره ژوئیه ۹۱، هنگ کنگ.
٤۳ - خوان رابینسون، «انقلاب فرهنگی در چین». هارموند زورث: انتشارات پلیکان، ۱۹٦۹.
٤٤ - سین تائو (۷ - ٦ - ۹۱) روزنامه راستگرای هنگ کنگی، صفحه ۳.
٤۵ - وان تای، «چیان چین»، هیکزویل (نیویورك): انتشارات اکسپوزیشن، ۱۹۷٤. (در مورد «در بارانداز» رجوع کنید به صفحات ۳ - ۱۰۲، همچنین رجوع کنید به پکن ریویو ۲۵ - ۸ - ٦۷، در مورد «دن سیائوپین و تائو چو در برابر اپرا» رجوع کنید به صفحه ۹۹، در مورد «ناظر شوروی در جلسه گاردهای سرخ» رجوع کنید به صفحه ۱۲٤. به نقل از ژلوخوفتسیف، «انقلاب فرهنگی از نگاه یك روس»
٤٦ - دیك ویلسون، «مائو: امپراتور خلق»، لندن: انتشارات فیوچرا، ۱۹۷۱. (در مورد «کتاب خواندن چیان چین برای مائو» رجوع کنید به صفحه ۳٦۲).
٤۷ - روکسان ویتکی، «رفیق چیان چین»، لندن: انتشاران وایدنفلد و نیکولسون ۱۹۷۷. برای شرح کودکی چیان چین از زبان خودش، سرهای بدار آویخته و غیره رجوع کنید به صفحات ۵۱-٤۹، «آموزش اجتماعی» او به صفحه ٦۲؛ چیان چین درباره لوسیون صفحه ۱۳۸؛ شعارهای دیوارهای پنان صفحه ۱٦۷؛ «امواج پرچم سرخ» صفحه ۱۳٤؛ بی احترامی به چیان چین صفحه ۱۸٦، داستان زمینداران و زنان صیغه از زبان چیان چین صفحه

۲۱۰؛ مسکو و سلامت مزاج صفحه ۲۷۱؛ صحبت چیان درباره تجربه اش از سفر ووه زی صفحات ۲۹ـ۲۲۷؛ پای صحبت چیان چین درباره اجرای احکام طلاق صفحات ۲۳۰ و ۵۳ـ۲۵۱؛ توضیحات چیان چین درباره اصلاحات ارضی، صفحات ۴۸ـ۲۴۴؛ «آیا خوراك مردم کافی است؟» صفحه ۲۶۴؛ مطلع نگاهداشتن صفحه ۲۶۰؛ تحقیق در باره ووسیون ۲۴۳ ـ ۸۳۲؛ «بخشنامه ۱۶ ماه مه» صفحه ۵۱۷؛ خاطرات چیان چین در رابطه با مسئله لین پیائو صفحات ۶۷ـ۳۶۵ (همچنین رجوع کنید به سند شماره ۱۲ از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ۱۹۶۸ برای اصل اظهار نظرات مائو)؛ ژنرالهای زن صفحه ۳۵۴؛ پسر صفحه ۶۵ـ۱۶۴

از آنجا که کتاب فوق الذکر متکی بر مصاحبه های نویسنده (روکسان ویتکی، تاریخ شناس آکادمیك) با چیان چین در ۱۹۷۲ است، بیش از هر منبع انگلیسی دیگر دارای اطلاعات درباره سالهای اولیه زندگی چیان چین است. بدین جهت برای این بخش از مقاله مکرراً به آن رجوع شده است. یك هشدار : سراسر کتاب آلوده است به جهانبینی کاملا بورژوایی نویسنده که معتقد است رهبران بعنوان افراد تاریخ را میسازند و آنهم به انگیزه منافع فردی . معذالك اگر خواننده بتواند پرانتزهای نویسنده که حکم پارازیتهای آزار دهنده دارند، و جمعبندیهای عموماً وارونه اش را کنار بزند میتواند از میان آن بخشهائی که سخنان خود چیان چین است، مقدار زیادی با زندگی فوق العاده وی از زبان خودش (یا آنچه که ممکن است گفته باشد) آشنا شود. نویسنده به چیان چین قول داده بود که کتابی در باره تاریخ انقلاب چین و عمدتاً از زاویه دید چیان چین بنویسد. اما بهیچ رو بقول خود وفا کرد. و بسیار باعث تاسف است که کسی همچون روکسان ویتکی که بهیچوجه مبارزه طبقاتی در چین را درك نکرده، سعی میکند در مورد مسئله ای نظر دهد که خود به اندازه خوانندگانش با آن بیگانه است. و کسی مانند او که تا این حد از انقلاب بیزار است، سعی کند داستان زندگی چیان چین را به رشته تحریر درآورد. ویتکی همچنین از انتشار کتاب خود تا زمان مرگ مائو و دستگیری چیان خودداری کرد و سپس با ضجه های گوشخراش ضد کمونیستی رسانه های بورژوازی بین المللی و برخی آکادمیسینها که متعاقب کودتای ۱۹۷۶ به اصطلاح مهر پایان بر انقلاب مائوئیستی می زدند، همصدا شد.

«ویتکی» به اصطلاح «میانه رو» به اعتماد چیان چین خیانت میکند. او در مقالات سال ۱۹۹۱ که متعاقب مرگ چیان چین منتشر ساخت، به یک دشنام گوی هار علیه انقلابیون و یک شایعه پراکن پست در مورد زندگی خصوصی چیان چین تبدیل میشود. بنظر میرسد که ویتکی با کمال میل کاری کرد تا هرگونه اعتبار خود بعنوان یك منبع جدی را از دست بدهد. ■

رفیق گونزالو درباره کارزار اصلاح

بقیه از صفحه ۲۳

برده اید. این صرفا شکلی از آشکار کردن مبارزه دو خط است تا ایدئولوژی پرولتاریا ما را شکل دهد.

شما چقدر پیشرفت کرده اید؟ شما از بی خبری نسبت به محتوای سند شروع کرده و سپس به مطالعه و بحث در مورد آن پرداخته اید. این کار بشما اجازه داده در ارتباط با چهار مسئله پایه ای مارکسیسم در شرایط کنونی، خود را به بینش مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی مسلح کنید.

نتیجه اینکه، باید تاکید کنیم این سند خدمتی جدی به ضد حمله مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی علیه تعرض مشترك ضدانقلابی رویزیونیسم و امپریالیسم، و مقابله با تعرض عمومی ضدانقلابیست. بنابراین ما با مسلح شدن به این سند به انقلاب پرو و انقلاب جهانی پرولتری خدمت میکنیم. پاسخ به هیچ سئوالی را هرگز نباید کامل در نظر گرفت. هر شناختی نسبی است زیرا ماده را فقط بصورت قسمی منعکس میکند و لذا باید کاملتر شود. اما این سند بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم منطبق است و حسنش در همین است. بعلاوه نحوه نگرش سند به امور از اندیشه گونزالو پیروی میکند. بنابراین این سندی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئیست.

هـ ـ نتیجه گیری

۱ ـ این نشست بسیار خوبی بود. کار پیشرفت کرده است. پرداختن به مطالعه در بحبوحه جنگ بما در پیشبرد بهتر آن کمك میکند. مطالعه ما شرایط را برای جهشی بزرگتر در عرصه عمل آماده کرده است.

۲ ـ در جمعبندی از نظراتی که پیشتر ابراز شد، ما با تضاد بین آنالیز و سنتز در ارتباط با مطالعه برخورد کرده و گفته ایم که در بحث اولیه گرایش به تمرکز بر آنالیز بود. اما سپس، در بحث های بعدی، سنتزی بدست آمده و جوهر قضیه درك شده است: موضعگیری بنفع مائوئیسم.

جهشی کیفی تدارك دیده شده بود و اینك انجام گشت. مطالعه بر اثر محدودیت ناشی از نادیده گرفتن سنتز لطمه دید اما این امر شرایط را برای یك جهش مهیا ساخت. اگر آنالیز و سنتز را درك کنید، مطالعه قدرتمندتر شده، جوهر قضایا درك گشته و جهشی صورت خواهد گرفت.

۳ ـ مارکسیسم در ارتباط با چهار سئوال حاد درك شده است.

۴ ـ ما مطالعه میکنیم تا آن را در مبارزه طبقاتی جاری بکار بندیم، تا در جریان نبرد با پرداختن به مسائل حاد برای خویش میدان مانوری بدست آوریم. نگاه ما باید متوجه آنچه در آینده پیش می آید باشد و نه فقط آنچه در سند آمده است.

۵ ـ این نشست به فهم مسائلی که کل حزب با آن مواجه گشته کمك کرده است. بنابراین تجربه این نشست و آنچه انجام داده ایم به همه بسیار کمك خواهد کرد. مثلا، کل حزب از روش اولویت دادن به این وظیفه و بکارگیری تاکتیکهای ضربتی در اجرای آن بخاطر به انجام رساندن مطالعه خویش در کارزار اصلاح بهره خواهد جست.

۶ ـ البته ضروری است که درك بهتری از وظایف سیاسی مشخص در ارتباط با ساختن قدرت سیاسی نوین در جریان جنگ خلق جهت کسب سراسری قدرت بدست آوریم. اما برای شما این مشخصا بمعنای فعالیت بمنزله روشنفکران و هنرمندان است. بنابراین دستور کار شما باید «خدمت به خلق و پیروی از رهبری حزب» باشد.

۷ ـ شما چقدر پیشرفت کرده اید؟ شما از طریق مطالعه سیستماتیك و شدید، و با در نظر داشتن مسائل مشخص، یك جهش کرده اید. فهم بهتری از معنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو، و اینکه چرا باید از آن دفاع و پشتیبانی کرد و جهت دگرگونی تمام و کمال جامعه پرو و خدمت به انقلاب جهانی بکارش بست، حاصل شده است.

۸ ـ اگر جهشی صورت گرفته چگونه باید آن را تحکیم کنیم؟ این جهش جدید چگونه باید گسترش یابد؟ چگونگی تحکیم و گسترش جهش جدید، دو سئوالی است که از زاویه چگونگی بیشتر و بهتر خدمت کردن به حزب، انقلاب پرو، انقلاب جهانی، کل نوع بشر و پیشروی بسوی کمونیسم مطرح میشود.

پیشنهاد میکنیم که کار با مطالعه مقاله «کارل مارکس» اثر ولادیمیر ایلیچ لنین جهت تقویت تربیت ایدئولوژیك ما، و مطالعه گزارشات دومین پلنوم کمیته مرکزی جهت تقویت تربیت سیاسی ما ادامه یابد.

این نشست تلاشی ارزشمند بود. به همه شما تبریك میگوئیم.



چیان چین:
بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست

روایتی نو و مهم از
زندگی یک شخصیت

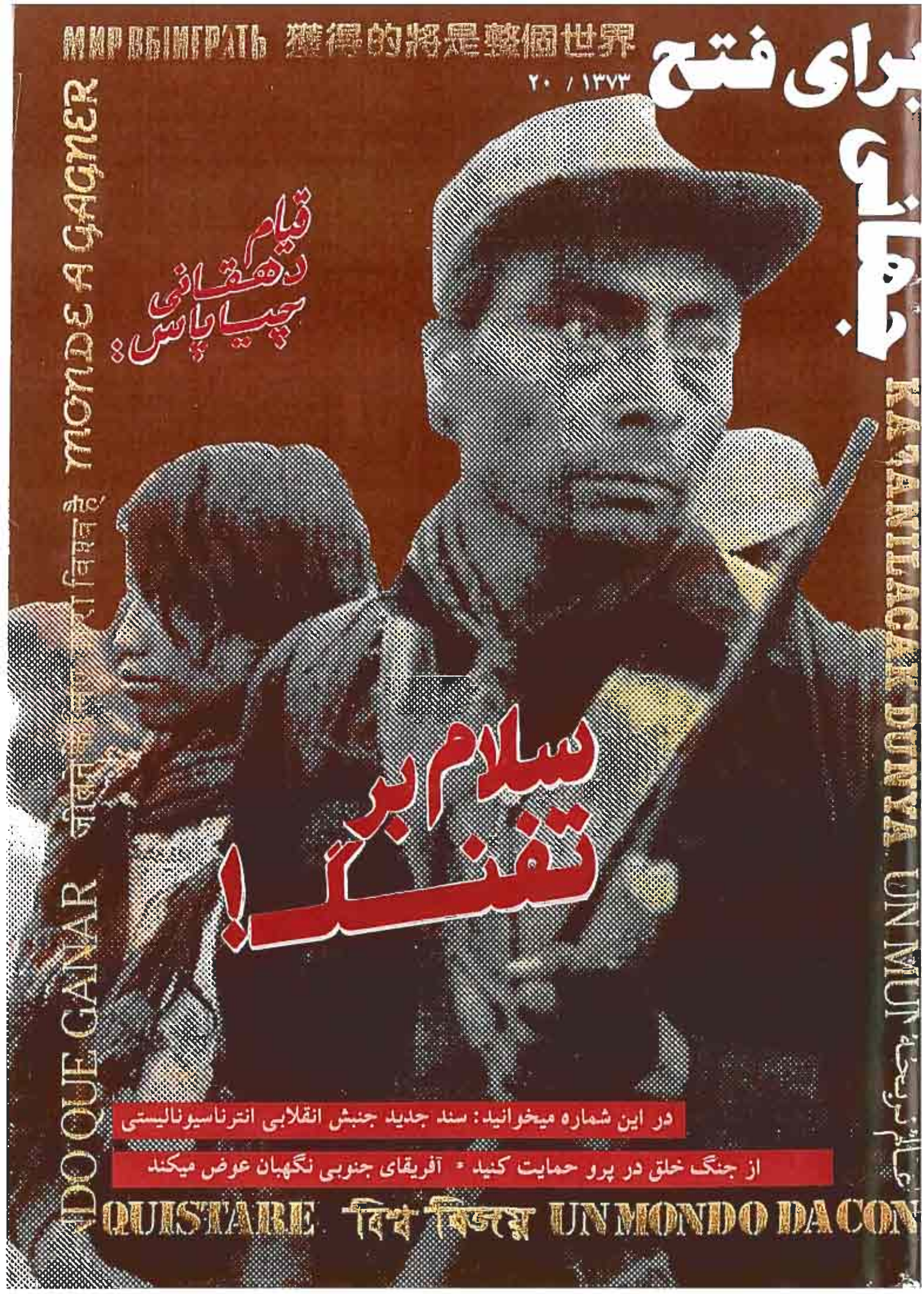

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۲۰ / ۱۳۷۳

قیام دهقانی چیاپاس:

سلام بر تفنگ!

در این شماره میخوانید: سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید • آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

QUISTARE विश्व विजय UN MONDO DA CON

ADO QUE GANAR जीवन के लिए ARI विश्व ऐ MONDE A GAGNER

KAZANILACAK DUNYA UN MUN عالم نریخه



پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند
پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

شماره ۲۰ ـ ۱۳۷٤

اسناد جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یك سند مهم جدید مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بعنوان ایدئولوژی خود بتصویب میرساند. این امر، جهشی به پیش در درك و سطح اتحاد جنبش است. همراه با این سند، نوشته ای بنام «درباره اوضاع جهانی» نیز باز تکثیر شده که به تحلیل از اوضاع مساعد فزاینده ای می پردازد که متعاقب سقوط بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی، بنفع انقلاب ایجاد شده است. قطعنامه ای از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از جنگ خلق در پرو، ضمیمه این دو سند است.

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید

در این بخش تصاویری از کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو که در زندان رژیم آمریکائی فوجیموری حبس انفرادی را میگذراند، عرضه میشود. بعلاوه، سندی از دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو مورخه ۱۹۹۱ را میخوانید که به علل وجود پیچشها و چرخشهای اجتناب ناپذیر در مسیر پیشروی جنگ خلق می پردازد.

آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

انتخابات ۱۹۹٤ در آفریقای جنوبی سئوالات مهم بسیاری برای ستمدیدگان طرح کرده است: این چه بحرانی بود که طبقه حاکمه و امپریالیستها را مجبور کرد حاکمیت سیاسی خود را تو کنند؟ آیا اصلاحات به تغییرات اساسی در جامعه مستعمراتی منجر میشود؟ چرا بعد از چند دهه آپارتاید این امر به یك هدف قابل حصول تبدیل شد؟ انقلاب دمکراتیك نوین مائوئیستی یك راه حل کاملا متفاوت را بجای حاکمیت استعماری مهاجران اشغالگر و سلطه امپریالیستی ارائه میدهد.

جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
۴

درباره اوضاع جهانی
۸

در حمایت از جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور و در دفاع از جان صدر گونزالو
۱۰

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید

کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید
ـ گزیده ای از سند سال ۱۹۹۱ حزب کمونیست پرو
۱۲

بازار آزاد بانکی برای خلق پرو بمعنای فلاکت بیشتر است
۱۶

کارزار دفاع از جان صدر گونزالو نبرد ادامه دارد!
۲۲

مکزیك

قیام دهقانی در چیاپاس
۳۰

انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم
۳۸

جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون
۵۰

آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند
۵۶

پیام به حزب کمونیست فیلیپین
۸۰

اعلامیه های منتشره از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ شامل:
«از قیام چیاپاس حمایت کنید!»
«زنده باد اول ماه مه سرخ ۱۹۹٤»
«تجاوزگران بانکی از هائیتی گورتان را گم کنید!»
«چه چیزی در حیاط کاخ سفید مرد: مراسم تسلیم یاسر عرفات»
از صفحه ۸۳ تا ۸۸

شماره های گذشته **جهانی برای فتح** همچنان موجود است

۱ـ ۱۳۶۳
پرو : آنگاه که کوهستان آتش میگیرد
هند : شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۲ـ ۱۳۶۴
پرو
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ـ ۱۳۶۴
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو : تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ـ ۱۳٦٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیرامه «چریك شهری» در آلمان غربی

٥ـ ۱۳٦٥
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ـ ۱۳٦٥
پرو - کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی - قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ـ ۱۳٦٥
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۸ - ۱۳٦٦
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو - جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۸۹۱٦ - خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ـ ۱۳٦٦
ناگزالباری هند - بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف - وداع با اسلحه؟
پرو - بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ - ۱۳٦۷
بورکینافاسو : چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا - گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها - درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ـ ۱۳٦۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا - درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» - دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ - ۱۳٦۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی تهدیدی از درون - نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳ - ۱۳٦۸
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو : جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱٤ - ۱۳٦۹
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱٥ - ۱۳۷۰
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا - بخش دوم

۱٦ - ۱۳۷۰
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ - ۱۳۷۱
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم.
نوشته بیاب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سند درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ - ۱۳۷۲
نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

۱۹ - ۱۳۷۳
چیان چین: بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست - یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.
جهانی برای فتح
هرسه ماه یکبار منتشر میشود
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نامه، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC World to Win

27 Old Gloucester Street

London WC1N 3XX.
U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید.

Revolution Books, 13 East 16th St.
New York, NY 10003
U.S.A

جهانی برای فتح

MIP ВБІИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

UN A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۱۲ مارس ۱۹۸٤ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

قابل توجه خوانندگان

هیئت تحریریه «جهانی برای فتح» مایل است بخاطر تاخیری که در انتشار این شماره پیش آمده پوزش بخواهد. این تاخیر بیش از هر چیز بعلت افزایش فعالیتها در حیطه های دیگر پیش آمد که برای کار مجله ضروری بودند. اما ترتیباتی داده شده که ضامن انتشار منظمتر شماره های آتی مجله باشد؛ زیرا هیئت تحریریه نیز بخوبی متوجه است که تضادهای حدت یابنده در نظام جهانی امپریالیستی و شرایط بس مساعد برای انقلاب، ارائه این سلاح مهم به انقلابیون سراسر جهان را طلب میکند.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید یك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتی)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمك شما نیاز داریم؛ به کمك تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمك مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه:روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

زنده باد مارکسیسم -

مقدمه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسال ۱۹۸۴ تشکیل شد و بدین ترتیب هسته انقلابیون مائوئیست جهان که عزم پیشبرد نبرد در راه ایجاد جهانی عاری از استثمار و ستم، جهانی بدون امپریالیسم، جهانی بدون تمایزات طبقاتی، جهان کمونیستی آینده را کرده بودند، بوجود آمد. از زمان تاسیس جنبش، پیشروی ما ادامه یافته و امروز همزمان با صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون، با درک عمیق مسئولیتی که بر دوش داریم، به پرولتاریای بین المللی و توده های جهان اعلام میکنیم که ایدئولوژی راهنمای ما، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است.

جنبش ما بر پایه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست بسال ۱۹۸۴ تشکیل شد. بیانیه از ایدئولوژی انقلابی پرولتری بدفاع برمیخیزد و بر آن پایه، به وظایف کمونیستهای انقلابی کشورهای مختلف و در مقیاس جهانی، به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و شماری مسائل حیاتی دیگر برخوردی عمدتا صحیح اختیار میکند. امروز بار دیگر تاکید میکنیم که بیانیه شالوده محکمی برای جنبش ماست که بر پایه آن به وضوح بیشتر و شناخت عمیقتری از ایدئولوژی خویش، و وحدت مستحکمتری در صفوف جنبشمان دست می یابیم.

بیانیه بدرستی بر «تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون» و اینکه وی این علم را به «مرحله ای نوین» ارتقاء داد، تاکید میکند. با این وجود استفاده از عبارت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در بیانیه ما، باز تاب شناخت کماکان ناقص از این مرحله جدید بود. طی ۹ سال اخیر، جنبش ما درگیر بحث و مبارزه ای طولانی، غنی و همه جانبه برای دستیابی به درکی کاملتر در مورد تکامل مارکسیسم توسط مائوتسه دون بوده است. طی همین دوره تك تك احزاب و سازمانهای جنبش ما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل، درگیر مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده است. مهمترین این مبارزات، تجربه پیشرفته جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو است که موفق به بسیج میلیونها توده، محو دولت کهن در بخشهای بسیاری از کشور و برقراری قدرت کارگران و دهقانان در این مناطق شده است. این پیشرفتهای تئوریکی و پراتیکی ما را قادر ساخت که درك خود را از ایدئولوژی پرولتری عمیقتر کنیم و بر این پایه گام بلندتری برداریم. یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم بشناسیم.

مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم

مائوتسه دون در زمینه یکرشته مسائل حیاتی انقلاب، تزهای بسیاری را به دقت تدوین کرد. اما مائوئیسم فقط جمع جبری خدمات عظیم مائو نیست. بلکه تکامل فراگیر و همه جانبه مارکسیسم - لنینیسم به مرحله ای جدید و عالیتر است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم یك کل واحد است؛ ایدئولوژی پرولتاریاست که به مراحل نوینی سنتز شده و تکامل یافته است: از مارکسیسم به مارکسیسم - لنینیسم و سپس به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. اینکار توسط کارل مارکس، ولادیمیر ایلیچ لنین و مائوتسه دون بر پایه تجربه مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی پرولتاریا و نوع بشر انجام گشته است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم سلاح شکست ناپذیری است که پرولتاریا را قادر به فهم جهان و تغییر آن از طریق انقلاب میکند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی علمی و زنده ای است که پیوسته تکامل می یابد و کاربردی جهانشمول دارد. بکار بست این ایدئولوژی در انجام انقلاب و نیز پیشرفت عمومی دانش بشر، آن را غنیتر میکند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دشمن هر شکلی از رویزیونیسم و دگماتیسم است. این ایدئولوژی قدرتی عظیم دارد زیرا حقیقت است.

کارل مارکس

نزدیك به ۱۵۰ سال پیش، کمونیسم انقلابی برای نخستین بار توسط کارل مارکس بوجود آمد. او به کمك رفیق همدوش خود، فردریش انگلس، یك دستگاه فراگیر فلسفی یعنی ماتریالیسم دیالکتیك را بوجود آورد و قوانین پایه ای شکل گیری تاریخ بشر را کشف نمود.

علم اقتصاد سیاسی مارکس پرده از راز استثمار پرولتاریا و آنارشی و تضادهای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری برداشت. کارل مارکس تئوری انقلابی خویش را در ارتباط نزدیك با مبارزه طبقاتی پرولتاریای بین المللی و در خدمت به آن پروراند. او انترناسیونال اول را ایجاد کرد و بهمراه انگلس مانیفست کمونیست را نوشت که فراخوانی طنین افکن داشت: «کارگران همه کشورها، متحد شوید!» مارکس توجه عظیمی به درسهای کمون پاریس، یعنی نخستین تلاش بزرگ پرولتاریا بسال ۱۸۷۱ جهت کسب قدرت دولتی، مبذول داشت و این درسها را جمعبندی کرد.

او به پرولتاریای جهانی آموخت که رسالت تاریخیش عبارتست از کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب و استفاده از این قدرت (دیکتاتوری پرولتاریا) برای دگرگون کردن شرایط اجتماعی تا بدانجا که کلیه زمینه های تقسیم جامعه به طبقات مختلف، محو شود.

مارکس مبارزه علیه فرصت طلبان درون جنبش پرولتری را رهبری کرد. این فرصت طلبان در پی آن بودند که مبارزه کارگران را به

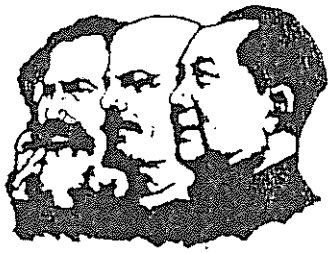

لنینیسم ـ مائوئیسم!

چارچوبه مبارزه برای بهبود شرایط بردگی مزدی محدود کنند و نگذارند که کارگران به مبارزه علیه موجودیت این بردگی برخیزند.

موضع، دیدگاه و روش مارکس بهمراه هم، مارکسیسم نام گرفت. مارکسیسم معرف نخستین قله عظیم در مسیر تکامل ایدئولوژی پرولتاریاست.

ولادیمیر ایلیچ لنین

ولادیمیر ایلیچ لنین در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتری در روسیه و مبارزه علیه رویزیونیسم درون جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیسم را تکامل داد.

در میان خدمات بسیار لنین، از تحلیل وی در مورد تکامل سرمایه داری به عالیترین و آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم، باید نام برد. او نشان داد که جهان به مشتی قدرتهای امپریالیستی و اکثریتی عظیم که خلقها و ملل ستمدیده را در برمیگیرد، تقسیم شده است. لنین نشان داد که قدرتهای امپریالیستی مجبورند دوره به دوره جهت تقسیم مجدد جهان میان خود، درگیر جنگ شوند. لنین عصری که ما در آن بسر میبریم را بعنوان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری تشریح نمود. او حزب سیاسی تراز نوین، حزب کمونیست را بعنوان ابزار ضروری پرولتاریا جهت رهبری توده های انقلابی در مسیر کسب قدرت بسنیان نهاد.

مهمتر از همه اینکه، لنین در جریان رهبری پرولتاریا در کسب قدرت سیاسی، یعنی برقراری دیکتاتوری انقلابیش، و تحکیم آن که برای اولین بار در تاریخ با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری سابق رخ داد، تئوری و پراتیک انقلاب پرولتری را بسطحی کاملا نوین ارتقاء داد.

لنین مبارزه ای حیاتی را علیه رویزیونیستهای دوره خود درون انترناسیونال دوم به پیش برد. این رویزیونیستها به انقلاب پرولتری خیانت کرده، کارگران را بدفاع از منافع اربابان امپریالیست خودی در جنگ جهانی اول فرامی خواندند.

«توپهای اکتبر» و مبارزه لنین علیه رویزیونیسم، جنبش کمونیستی را هر چه بیشتر در سراسر جهان اشاعه داد، مبارزات خلقهای ستمدیده را با انقلاب جهانی پرولتری متحد کرد و انترناسیونال سوم (کمونیستی) تشکیل شد.

تکامل همه جانبه و فراگیر مارکسیسم توسط لنین معرف دومین جهش عظیم در تکامل ایدئولوژی پرولتری است.

بعد از مرگ لنین، ژوزف استالین از دیکتاتوری پرولتاریا در برابر دشمنان داخلی و تجاوزگران امپریالیست طی جنگ دوم جهانی دفاع کرد و امر ساختمان و تحول سوسیالیستی در اتحاد شوروی را به پیش برد. استالین برای اینکه جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیسم ـ لنینیسم را بعنوان دومین قله عظیم در تکامل ایدئولوژی پرولتری برسمیت بشناسد مبارزه کرد.

مائوتسه دون

مائوتسه دون ده ها سال انقلاب چین و مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم مدرن را رهبری کرد و از همه مهمتر، در تئوری و پراتیک، به روش ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری و استمرار پیشروی بسوی کمونیسم، دست یافت. در جریان رهبری این مبارزات او مارکسیسم ـ لنینیسم را به مرحله ای جدید و عالیتر تکامل داد. مائوتسه دون هر سه جزء متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی را بنحوی عظیم تکامل داد.

مائو گفت: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» او دانش نظامی پرولتاریا را از طریق تئوری و پراتیک جنگ خلق بنحوی فراگیر تکامل داد. مائو آموخت که در پیشبرد جنگ، انسان تعیین کننده است نه سلاح. او خاطر نشان نمود که هر طبقه ای صاحب شکل خاصی از جنگ با خصلت، اهداف و ابزار خاص خود میباشد. او تاکید کرد که کل منطق نظامی را میتوان در این اصل خلاصه کرد: «تو بشیوه خود بجنگ، من بشیوه خود میجنگم» و اینکه پرولتاریا باید استراتژی نظامی و تاکتیکهائی اتخاذ کند که امتیازات ویژه او را به میدان آورد و اینکار از طریق برانگیختن توده ها و اتکاء به ابتکار عمل و شور و شوق انقلابی آنان ممکن میشود.

مائو ثابت کرد که سیاست فتح مناطق پایگاهی و استقرار منظم قدرت سیاسی، برای برانگیختن توده ها و توسعه توان نظامی آنان و گسترش موج وار قدرت سیاسی خلق، کلیدی است. او مصرانه بر ضرورت هدایت توده ها در مناطق پایگاهی برای انجام تحولات انقلابی و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این مناطق در خدمت به پیشروی جنگ انقلابی، تاکید کرد.

طبق آموزه مائو، حزب باید بر تفنگ حکم براند و هرگز نباید اجازه داد تفنگ بر حزب مسلط شود. حزب باید بعنوان ابزاری که توان به راه انداختن و هدایت جنگ انقلابی را داشته باشد، ساخته شود. او تاکید کرد که وظیفه مرکزی انقلاب، کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابیست. تئوری جنگ خلق که توسط مائوتسه دون تدوین شده بطور جهانشمول در همه کشورها کاربرد دارد. اما باید طبق شرایط مشخص هر کشور بکار بسته شود و بویژه باید راههای انقلاب در دو نوع کلی از کشورهای جهان یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه را در نظر گرفت.

مائو مسائل مربوط به انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را حل کرد. راهی که او برای انقلاب چین ترسیم نمود

معرف خدمتی بیحساب به تئوری و پراتیك انقلاب بوده و بطور پایه ای راهنمای کسب رهائی در کشورهای تحت ستم امپریالیسم است. این بمعنای جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق دهات، که در آن مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکیلات توده هاست، بسیج دهقانان بویژه دهقانان فقیر، انجام انقلاب ارضی؛ ساختن جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست جهت انجام انقلاب دمکراتیك نوین علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات و برقراری دیکتاتوری مشترك طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بمنزله پیش درآمد ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است که می باید فورا بعد از پیروزی مرحله نخست انقلاب بدان گام گذاشت. مائو تز «سه سلاح معجزه آسا» یعنی حزب، ارتش و جبهه متحد را جلو گذاشت. اینها ابزار لازم برای انجام انقلاب در تمامی کشورها بر طبق شرایط و راه انقلاب مشخص هر یك از آنهاست.

مائوتسه دون فلسفه پرولتری یعنی ماتریالیسم دیالکتیك را تکاملی عظیم داد. او بویژه تاکید کرد که قانون تضاد یعنی وحدت و مبارزه اضداد، قانون اساسی حاکم بر طبیعت و جامعه است. او خاطر نشان کرد که وحدت و همگونی تمامی امور، موقتی و نسبی است. حال آنکه مبارزه اضداد، بی وقفه و مطلق است و همین امر است که گسستهای ریشه ای و جهشهای انقلابی را باعث میشود. او استادانه چنین درکی را در تحلیل از مناسبات بین تئوری و پراتیك بکار بست و تاکید کرد که پراتیك، تنها منبع و هم معیار نهائی سنجش حقیقت است؛ و در رابطه این دو، بر جهش از تئوری به پراتیك انقلابی تاکید نمود. بدین ترتیب مائو تئوری پرولتری شناخت را تکامل بیشتری بخشید. او فلسفه را از طریق فرا گیر کردن، در دسترس توده های میلیونی قرار داد؛ در این ارتباط میتوان از اصل «یك به دو تقسیم میشود» نام برد که در ضدیت با تز رویزیونیستی «دو در یك ترکیب میشود» فراگیر شد.

مائوتسه دون این درك را توسعه بخشید که «توده ها و فقط توده ها نیروی محرکه آفرینش تاریخ میباشند.» او درك متکاملتری از مشی توده ای ارائه داد: «نظرات (پراکنده و نا منظم) توده ها را گرد آورید و متمرکز کنید (از طریق مطالعه آنها را به نظرات متمرکز و منظم تبدیل کنید)، سپس بمیان توده ها بروید و این نظرات را تبلیغ کرده، برایشان تشریح نمائید تا آنکه توده ها آنرا از آن خود دانسته، با آن یکی شده و در عمل پیاده کنند و صحت آنرا در عمل دریابند.» مائو با تاکید بر این حقیقت عمیق که ماده و شعور میتوانند متقابلا به یکدیگر تبدیل شوند، درك متکاملتری از نقش پویا و آگاهانه انسان در تمامی عرصه های تلاش بشری، ارائه داد.

مائوتسه دون مبارزه بین المللی علیه رویزیونیسم مدرن بسرکردگی رویزیونیستهای خروشچفی را رهبری کرد. او از خط ایدئولوژیك - سیاسی کمونیستی در مقابل رویزیونیستهای مدرن بدفاع برخاست و انقلابیون پرولتری راستین را به گسست از رویزیونیستها و ایجاد احزابی متکی بر اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فراخواند.

مائوتسه دون تحلیلی نافذ از درسهای احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی و کمبودها و دستاوردهای مثبت ساختمان سوسیالیسم در آن کشور بعمل آورد. مائو در عین دفاع از خدمات بزرگ استالین، اشتباهات وی را جمعبندی کرد. او به جمعبندی از تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین و مبارزه دو خط درون حزب کمونیست این کشور که مکررا علیه مقرهای فرماندهی رویزیونیستی براه می افتاد، پرداخت. او دیالکتیك ماتریالیستی را در تحلیل از تضادهای جامعه سوسیالیستی استادانه بکار بست.

طبق آموزه مائو، حزب در جریان مبارزه تاریخی برای کمونیسم، همواره - قبل از کسب قدرت، در جریان کسب قدرت و بعد از آن - باید نقش پیشاهنگ را در رهبری پرولتاریا بازی کند. او درك متکاملتری از چگونگی حفظ خصلت انقلابی پرولتری حزب بوسیله مبارزه ایدئولوژیك فعال علیه تاثیرات بورژوائی و خرده بورژوائی در صفوف حزب، و از طریق بازسازی ایدئولوژیك اعضای حزب، و انتقاد و انتقاد از خود و پیشبرد مبارزه دو خط علیه خطوط فرصت طلبانه و رویزیونیستی در حزب، ارائه داد. طبق آموزه مائو، بعد از اینکه پرولتاریا قدرت را کسب نمود و حزب به نیروی رهبری کننده دولت سوسیالیستی تبدیل شد، تضاد میان حزب و توده ها به تبارز فشرده ای از تضادهائی بدل خواهد گشت که مشخصه جامعه سوسیالیستی (بمنزله یك جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم) هستند.

مائوتسه دون درك پرولتاریا از اقتصاد سیاسی، نقش متناقض و پویای خودرتولید و رابطه متقابلش با روبنای سیاسی و ایدئولوژیك جامعه را تکامل بخشید. مائو آموخت که در مناسبات تولیدی، نظام مالکیت نقش تعیین کننده را دارد اما تحت سوسیالیسم باید متوجه بود که مالکیت همگانی هم در محتوا و هم در شکل سوسیالیستی باشد. او بر تاثیر متقابل نظام مالکیت سوسیالیستی و دو جنبه دیگر مناسبات تولیدی یعنی مناسبات بین افراد در روند تولید و نظام توزیع تاکید کرد. مائو این تز لنینیستی که سیاست تبارز فشرده اقتصاد است را توسعه بخشید و نشان داد که در جامعه سوسیالیستی، صحت خط ایدئولوژیك و سیاسی تعیین میکند که آیا پرولتاریا بواقع صاحب ابزار تولید است یا نه. او خاطر نشان کرد که قدرت یابی رویزیونیسم بمعنای قدرت یابی بورژوازی است و با توجه به ماهیت متناقض زیربنای اقتصادی سوسیالیستی اگر رهروان سرمایه داری بقدرت برسند، استقرار مجدد نظام سرمایه داری برایشان آسان خواهد بود.

او تئوری رویزیونیستی نیروهای مولده را عمیقا مورد انتقاد قرار داد و چنین نتیجه گرفت که روبنا، آگاهی، میتواند زیربنا را دگرگون کند و با قدرت سیاسی میتوان نیروهای مولده را تکامل داد. کل این بحث در این شعار مائو تجلی می یابد: «انقلاب را دریابید! بر تولید بیفزائید!»

مائوتسه دون انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی را براه انداخت و رهبری کرد. این انقلاب معرف جهشی عظیم در تجربه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بود. صدها میلیون نفر بپاخاستند تا رهروان سرمایه داری را سرنگون کنند. این رهروان سرمایه داری از درون جامعه سوسیالیستی سر بلند کرده و بویژه درون رهبری خود حزب لانه کرده بودند (افرادی نظیر لیوشائوچی، لین پیائو و دن سیائوپین). مائو پرولتاریا و توده ها را در مصاف علیه رهروان سرمایه داری و تحمیل منافع، دیدگاه و اراده اکثریت عظیم در تمامی عرصه هائی که کماکان (حتی در جامعه سوسیالیستی) ملك طلق طبقات استثمارگر و شیوه تفکر آنها باقی مانده بود، رهبری کرد.

پیروزیهای عظیم انقلاب فرهنگی برای یك دهه از احیای سرمایه

داری در چین جلوگیری نمود و به تحولات عظیم سوسیالیستی در زیربنای اقتصادی و در آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، تحقیقات علمی و سایر بخشهای روبنا انجامید. تحت رهبری مائو، توده ها زمینه های رشد سرمایه داری (مانند حق بورژوائی و سه تمایز بزرگ بین شهر و روستا، کارگر و دهقان و کار فکری و کار یدی) را محدودتر کردند.

میلیونها کارگر و انقلابیون دیگر در جریان مبارزه ایدئولوژیك و سیاسی حاد، آگاهی طبقاتی و احاطه خویش بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بنحوی عظیم عمق بخشیده و در استفاده از قدرت سیاسی توانمندتر شدند. انقلاب فرهنگی بمنزله بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و صحنه آموزش انترناسیونالیسم پرولتری بود.

در زمینه تامین دیکتاتوری پرولتاریا، مائو رابطه دیالکتیکی بین ضرورت رهبری انقلابی و نیاز به برانگیختن توده های انقلابی از پایین واتکاء بر آنها را درك کرد. بدین ترتیب، تقویت دیکتاتوری پرولتری خود بمعنای گسترده ترین و عمیقترین دمکراسی پرولتری در جهان بود که تا آنزمان نظیر نداشت. در جریان انقلاب فرهنگی رهبران انقلابی قهرمانی چون چیان چین و چان چون چیائو پا بمیدان گذارده و توده ها را در نبرد علیه رویزیونیستها رهبری کردند و بعدها درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در مواجهه با شکست تلخ همچنان در اهتزاز نگهداشتند.

لنین گفت: «فقط آنکس مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول **دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد.**» در پرتو درسها و پیشرفتهای گرانبهائی که طی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون بدست آمد، این خط تمایز مشخصتر شد. امروز میتوان اظهار داشت فقط آنکس مارکسیست است که قبول دیکتاتوری پرولتاریا را به قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی، موجودیت بورژوازی در حزب و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا فرارسیدن کمونیسم بسط دهد. همانطور که مائو قویا اظهار داشت: «تاروشنی بر سر این مسئله به رویزیونیسم می انجامد.»

احیای سرمایه داری که متعاقب کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶ برهبری هواکوفن و دن سیائوپین بوقوع پیوست، بهیچوجه نافی مائوئیسم یا دستاوردهای تاریخی - جهانی و درسهای عظیم انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی نیست. درست برعکس؛ این شکست تاییدی است بر تزهای مائو در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی و نیاز به ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا.

انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بوضوح معرف یك حماسه انقلابی تاریخی - جهانی، یك جهش پیروزمند برای کمونیستها و انقلابیون جهان، یك دستاورد جاودانی است. هرچند هنوز روند کاملی را باید از سر بگذاریم، اما انقلاب فرهنگی درسهای عظیمی برای ما برجا نهاده که از هم اکنون آنها را بکار گرفته ایم. مثلا این نکته که تحول ایدئولوژیك جهت کسب قدرت از جانب طبقه ما، اساسی است.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم: سومین قله کبیر

مائو در جریان انقلاب چین مارکسیسم - لنینیسم را در زمینه های پر اهمیتی تکامل داده بود. اما در کوره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بود که ایدئولوژی ما جهشی کرد و سومین قله عظیم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کاملا به ظهور رسید. از فراز قله رفیع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کمونیستهای انقلابی توانستند آموزشهای رهبران کبیر قبلی را عمیقتر از قبل درك کنند و در واقع حتی خدمات قبلی مائوتسه دون معنای عمیقتری یافت. امروز بدون مائوئیسم، مارکسیسم - لنینیسمی وجود ندارد. نفی مائوئیسم یقینا بمعنای نفی مارکسیسم - لنینیسم است.

هر یك از قلل رفیع در مسیر تکاملی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا با مقاومت سختی روبرو شده و برسمیت شناساندن هر قله فقط از طریق مبارزه حاد و توسط بکاربست آن در پراتیك انقلابی ممکن شده است. امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام میکند که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باید فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی شود.

صدها میلیون توده پرولتر و ستمدیده جهان بطور فزاینده ای به عرصه مبارزه علیه نظام جهانی امپریالیستی و کل ارتجاع کشانده میشوند. آنها در میدان نبرد با دشمن بدنبال درفش خویش می گردند. کمونیستهای انقلابی باید این ایدئولوژی جهانشمول را بکار گیرند، آن را در بین توده ها اشاعه دهند تا برای کسب قدرت سیاسی از طریق قهر آنان را برانگیخته و قوایشان را سازمان دهند. در هر کجا که یك حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موجود نیست، باید ایجاد شود و هر آنجا که چنین حزبی موجود است باید تقویت شود تا جنگ خلق جهت کسب قدرت برای پرولتاریا و خلق ستمدیده را تدارك دیده، براه انداخته و به پیش برد. ما باید درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را برافراشته، از آن بدفاع برخیزیم و از همه مهمتر، آن را بکار بندیم.

ما باید مبارزه خویش برای تشکیل یك **انترناسیونال کمونیستی** تراز نوین مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را تشدید کنیم. انقلاب جهانی پرولتری بدون حداقل این سلاح نمیتواند به پیروزی دست یابد زیرا همانطور که مائوتسه دون بما آموخت، یا همگی بسوی کمونیسم خواهیم رفت یا هیچکس نخواهد رفت.

مائوتسه دون گفت: «مارکسیسم هزاران حقیقت را شامل میشود اما در تحلیل نهائی همه را میتوان در یك جمله خلاصه کرد: شورش بر حق است.» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شورش توده ها را نقطه عزیمت خویش قرار میدهد و پرولتاریا و انقلابیون جهان را فرامی خواند که تحت درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آیند. این ایدئولوژی رهائیبخش و جانبدار می باید در اختیار پرولتاریا و تمامی ستمدیدگان قرار گیرد زیرا فقط این ایدئولوژی است که میتواند شورش توده ها را بسوی محو استثمار چند هزار ساله طبقاتی و آفرینش جهان نوین کمونیستی هدایت کند.

درفش سرخ و کبیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآورید!

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

قطعنامه
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره اوضاع جهانی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مورخه سال ۱۹۸٤ خاطر نشان کرد که: «جهانی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت بسرعت از نقطه ترکهایش، شکاف برمیدارد. مناسبات اقتصادی و سیاسی جهان یا بعبارتی «تقسیم بندی جهان» که در جریان و متعاقب جنگ جهانی دوم برقرار شد، دیگر با نیازهای قدرتهای امپریالیستی گوناگون جهت بسط و گسترش «مسالمت آمیز» امپراتوریهای سودشان خوانایی ندارد. جهان شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم، در نتیجه درگیریهای بین امپریالیستها و بویژه بخاطر مبارزات انقلابی دستخوش تغییرات مهمی بود، اما امروز کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی آن بزیر سئوال کشیده شده است. ثبات نسبی قدرتهای مهم امپریالیستی... در حال بهم خوردن است. مبارزات انقلابی ملل ستمدیده بار دیگر اوج می یابد و ضربات جدیدی بر نظم جهانی امپریالیستی وارد میکند.... تشدید تضادها سیر نزولی نداشته، بلکه در آینده بسیار تکان دهنده تر و ناگهانی تر از پیش، همه کشورها و مناطق جهان و بخشهائی از توده ها که سابقا دچار رخوت بوده یا از حیات سیاسی کناره گرفته بودند را به گردونه تاریخ جهان وارد خواهد کرد. بنابراین کمونیستهای انقلابی باید آماده شوند و کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم را آماده کنند و مبارزات انقلابیشان را برانگیزند.»

تحلیلی که بیانیه از بی ثباتی نظم کنونی جهان ارائه داد و فراخوانی که مبنی بر تدارك اضطراری جهت مواجهه با تغییرات و جهشهای ناگهانی در سیر تحولات جهان صادر کرد توسط وقایع جهان به اثبات رسید، هرچند بیانیه نتوانست چرخش اوضاع را به همان شکل که رخ داد، یعنی تلاشی اردوی سوسیال امپریالیسم شوروی و تخفیف رقابت حاد میان دو بلوك امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی که جهان را به آستانه جنگ جهانی کشانده بود، پیش بینی کند.

در چارچوب بحران عمق یابنده نظام امپریالیستی، مشخصات اصلی اوضاع کنونی جهان چنین است: بپاخیزی مبارزات ملل ستمدیده جهان بویژه دستاوردهای شکوهمند جنگ خلق در پرو، ظهور طغیانهای توده ای حتی در دل هیولاهای امپریالیستی، ظهور مجدد امپریالیسم آمریکا بعنوان تنها سر ژاندارم نظم امپریالیستی، مداخله و تجاوز امپریالیستی علیه ملل ستمدیده، تشدید استثمار و حمله به توده ها در ملل تحت ستم و حتی خود کشورهای سرمایه داری و شکل گیری صف بندیهای جدید میان قدرتهای امپریالیستی.

خیالات خام امپریالیستی مبنی بر «نظم نوین جهانی»

تلاشی اردوگاه شوروی امپریالیستی در واقع تبارز مهمی بود از بحران وخیم گریبانگیر کل نظام امپریالیستی، که اتحاد شوروی یك رکن بزرگ آن بود. در فردای فروپاشی اردوگاه شوروی، امپریالیستهای آمریکائی با تفرعن تحمیل یك «نظم نوین جهانی» را اعلام کردند. جهت خوشایند کردن این نظم «نوین» برای دنیا روانشان در آمریکا و ساده لوحان، امپریالیستها اثرا در لفافه عبارتی چون «احترام به قوانین بین المللی» و «عصر جدید صلح»، «دمکراسی»، «مبارزه با استبداد و دیکتاتوری» و حتی «حقوق بشر» پوشاندند. قدرتهای امپریالیستی که تا همین دیروز گلوی یکدیگر را می جویدند، نمایشی عاشقانه براه انداختند. سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای جهانی امپریالیستها بعنوان پاسداران «عصر جدید صلح جهانی» معرفی شدند. امپریالیستها امیدهای شیرینی داشتند که ماهیت واقعی فروپاشی بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی را بپوشانند و از این واقعه برای ربودن سلاح ایدئولوژی انقلابی کمونیسم از دست توده ها سود جوئی کنند. نظریه پردازان آنها همدوش با مرتجعین و رویزیونیستهای رنگارنگ یك تعرض ضدانقلابی را آغازیدند و اعلام کردند، آرمان کمونیستی دست یافتن به جهانی عاری از استثمار، مرده است. و حتی مدعی «پایان تاریخ» شدند. امپریالیسم، ارتجاع و رویزیونیسم به لاف زنی پرداختند تا بیرق پوسیده و رنگ و رو رفته «دموکراسی»، این حاکمیت غیر انسانی و خونخوار سرمایه را به هوا بلند کنند و آن را بعنوان تنها آلترناتیو عرضه نمایند. این بدون شك یك توطئه تبهکارانه بود، اما نتایج زشت و خونینش عریانتر از آن بود که بتوان پنهان کرد.

اولین پرده نمایش نظم «نوین» جهانی تجاوز سبعانه آمریکا به عراق بود که به کمك سایر قدرتهای امپریالیستی و همراه با نسخه امروزی «لژیون سربازان خارجی» متشکل از سربازان کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، انجام شد. هدف از اینکار ایجاد امپراتوریها و ارعاب و به انقیاد واداشتن ستمدیدگان بود. اما همین کار کمك کرد که نقاب «صلح طلبی» آنها پاره پاره شود و این تجربه بار دیگر ثابت کرد که رژیمهای کمپرادور در کشورهای تحت سلطه هرگز نمیتوانند ضرباتی قاطع و سازش ناپذیر بر اربابان امپریالیستشان وارد آورند. امپریالیستها نمایش خلع سلاح براه انداختند اما صلح هرگز از مجالس ضیافت این خون آشامان حاصل نمیشود. علیرغم عقد همه این توافقنامه ها و پیمانها، امپریالیستها بویژه آمریکا و روسیه

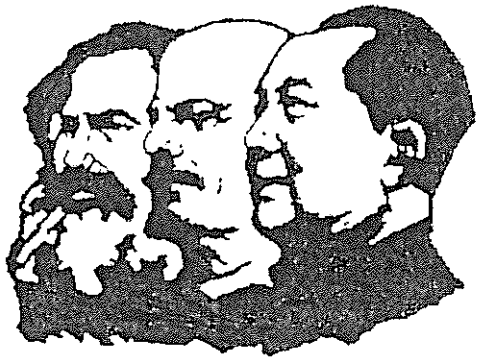

امپریالیستی کنونی همچنان زرادخانه های مرگباری، با ظرفیت نابود کردن چندباره جهان، در اختیار دارند. امپریالیستها دم از عصر جدید «توسعه و همکاری» میزنند اما این فقط به تشدید استثمار حاد توده ها در کشورهای تحت سلطه و در خود کشورهای امپریالیستی، یعنی به فلاکت بیشتر مولدین واقعی انجامیده است. در کشورهای بلوک شوروی سابق، منجمله در روسیه، حاکمیت عریان سرمایه بطور فزاینده پرده های توهم را میدرد و رویای خوشبختی و رشد عاری از بحران را نقش بر آب میکند. رویاهای امپریالیستهای غربی مبنی بر فائق آمدن بر بحران نیز تبدیل به کابوس شده است چرا که بیش از پیش در این گرداب به پایین رانده میشوند و هر کجا دست به فتنه گری میزنند پاسخ میگیرند. امروز آنها حتی در کشورهای خود آماج خشم ستمدیدگان هستند. سیر تند وقایع بار دیگر بر بی ثباتی اوضاع جهانی تاکید میگذارد. بوق و کرنای تعرض ارتجاعی که همین چند سال پیش گوشها را کر میکرد به خاموشی می گراید. هر روز تعداد بیشتری از توده ها در چار گوشه جهان بصفوف مقاومت، شورش و انقلاب می پیوندند. آنها هر چه بیشتر به ورشکستگی رویزیونیستهای خوار پی میبرند و ظهور قدرت سرخ در کوه های رفیع پرو را خوشامد میگویند و راه های قدرتمندتری برای ضربه زدن به ستمگران جستجو میکنند.

«آشوب عظیم» خوبست

همانطور که مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریای جهانی بسا آموخته، امپریالیسم همیشه سنگهای بزرگی برای پرتاب بسوی ستمدیدگان برمیدارد، اما دست آخر روی پای خودش می اندازد. این کاملا وصف الحال اوضاع کنونی جهان است. لاف زنیهای امپریالیستها پیرامون نظم «نوین» جهانیشان و سیر وقایع بدون شك ثابت کرده که از این نظام آدمخوار ذره ای هم امید خیر نباید داشت. نهادها، نوکران مرتجع و مهره های رویزیونیست آنها بیش از پیش افشاء میشوند. جنگ خلق در پرو مناطق آزاد شده ای را بوجود آورده که بار دیگر طبقه ما در آنجا قدرت خلق را برقرار کرده است. در کشورهای تحت سلطه یا بعبارتی «مراکز توفانی» انقلاب جهانی، مبارزه و مقاومت توده ها علیه امپریالیسم و نوکران مرتجعش اوج می یابد. آنها رهبران خودفروخته و قدیمی را کنار میزنند. نسلهای نوین وظیفه به پیش راندن مبارزه را بدوش میگیرند. جوشش و قیام بدرجات گوناگون در میان تمامی بخشهای ستمدیدگان، بین زنان، جوانان و تحتانی ترین اقشار توده ها که قرنها اسیر اشکال متنوع و هیولائی ارتجاع بوده اند، وجود دارد. بتازگی، امپریالیسم آمریکا، این قلدر نفرت انگیز، در خاك خود سیلی جانانه ای از جانب قربانیان ستم طبقاتی و نژادی اش خورده است. نیزه های تیز توده های ستمدیده در کشورهائی که امپریالیستها جرات تجاوز به آنها را بخود میدهند پیکر این ببرهای کاغذی را نشانه میرود. موج عظیم «آشوب انقلابی» در حال شکل گیری است و این امر خوبیست.

همه تضادهای اصلی یعنی تضاد بین ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی، و تضاد میان قدرتهای امپریالیستی، در پرتو بحران عمق یابنده نظام جهانی امپریالیستی دستخوش تغییراتی هستند. در این میان، تضاد بین ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی، و بنحوی حائز اهمیت هرچند تبعی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی در حال تشدید است. تلاشی اردوگاه امپریالیستی شوروی تضاد درون امپریالیستی را نسبت به قبل تخفیف داده است. اما تبانی میان امپریالیستها مبتنی بر رقابت است و امروزه میتوان آن را در تغییر صف بندیها و رقابت جوئی های جدید میان قدرتهای امپریالیستی در مواجهه با بحران عمق یابنده نظامشان و مبارزات رشد یابنده مردم، مشاهده کرد.

بقول بیانیه سال ۱۹۸٤ در زمانه ای که دورنماهای بینظیری برای انقلاب در حال شکل گیری هستند، «باید هشیاری انقلابی خویش را بالا برده و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیك، تشکیلاتی و نظامیمان را جهت بهترین استفاده از فرصتهای موجود در خدمت به منافع طبقه خویش و کسب پیشرفته ترین مواضع ممکن برای انقلاب جهانی پرولتری، افزایش دهیم.» وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب مائوئیست متحد در آن، شالوده قدرتمندی را برای دستیابی به این هدف فراهم کرده است. باید این هدف را متحقق کرد. خاصه آنکه کمونیستها باید سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در کف میلیونها توده ستمدیده قرار دهند، در جریان مبارزه بیرحمانه علیه اشکال رنگارنگ و کهنه و جدید رویزیونیسم آن را حفاظت کنند، احزاب مائوئیست را در کشورهائی که هنوز حزب مائوئیستی موجود نیست ایجاد کرده و هر آنجا موجودست آن را تقویت کنند تا جنگ خلق را جهت نابودی قطعی امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی بسوی آینده شکوهمند کمونیستی تدارك ببینند، آن را براه بیندازند، گسترش دهند و به پیروزی برسانند.

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

قطعنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

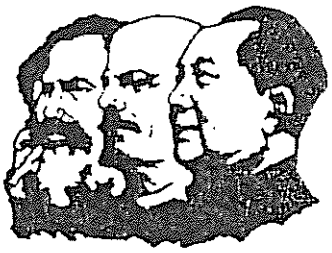

در حمایت از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو و در دفاع از جان صدر گونزالو

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از ابتدای تشکیل خود، از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف خویش احساس غرور کرده و جنگ افتخار آمیز خلق تحت رهبری این حزب را پیشروترین مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در جهان امروز محسوب داشته است.

نیروهای مسلح خلق پرو که در ماه مه ۱۹۸۰ با واحدهای کوچك کار خود را آغاز کردند، تحت رهبری حزب کمونیست پرو به دریای خروشان مبارزه طبقاتی بدل گشته اند. حزب کمونیست پرو با اتکاء به توده ها بویژه دهقانان فقیر، و با پیروی از راه محاصره شهرها از طریق دهات و بی هراس از قربانیها و دشواریها، مبارزه ای را رهبری کرده که به کسب پیروزیهای عظیم، برقراری حاکمیت خلق در مناطق وسیع روستایی و گذر به مرحله تعادل استراتژیك در جنگ با رژیم ارتجاعی انجامیده است.

حزب کمونیست پرو با اطمینان مطلق به پیروزی نهایی انقلاب دمکراتیك نوین بعنوان پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی در پرو و تبدیل کشور به یك منطقه پایگاهی برای پیشرفت انقلاب جهانی و پیروزی نهایی کمونیسم جهانی نبرد کرده است.

انقلاب در پرو نیز مانند هر پدیده ای در طبیعت و جامعه تکاملی مستقیم الخط نداشته است. این انقلاب از دل مبارزه ای دشوار، در مواجهه با ضد حمله های وحشیانه دشمن و از مسیری پر پیچ و خم پیشروی کرده است. این پروسه به آبدیده و پولادین کردن حزب خدمت کرده و آنرا بیش از پیش قادر ساخته که انقلاب را تا کسب پیروزی به پیش برد.

پیشرفتها و پیروزیهای جنگ خلق گواه رهبری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صدر گونزالو و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو و با بکاربست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به اوضاع مشخص آن کشور نه فقط قادر شده انقلاب پرو را پیشرفت دهد بلکه خدمات مهمی به تعمیق درك انقلابیون پرولتر سراسر جهان نموده است.

در سپتامبر سال ۱۹۹۲ صدر گونزالو توسط رژیم ارتجاعی و به کمك امپریالیسم آمریکا دستگیر شد. از زمان دستگیری صدر گونزالو، کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از فراخوان «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!» پیروی کرده است. صدها هزار کارگر، دهقان، روشنفکر انقلابی و نیروهای مترقی در قاره های گوناگون در یك کارزار قدرتمند و هماهنگ بین المللی شرکت جسته اند. صدر گونزالو با فراخوان انقلابی تکان دهنده ای که از زندان صادر کرد به خلق روحیه بخشید و زندانبانانش را میخکوب نمود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بار دیگر عزم خویش در پیشبرد مبارزه تا به آخر جهت دفاع از جان صدر گونزالو را اعلام می کند.

امروز انقلاب پرو در جریان پیشروی بسوی کسب قدرت سراسری با مصافهای جدید روبرو است. حزب کمونیست پرو که به ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح بوده و در جریان ۱۳ سال جنگ انقلابی آبدیده شده است، ثابت کرده که قادر است با هر نوع حمله دشمن مقابله کند و آنرا شکست دهد، از هر اوضاع جدیدی که به ظهور رسد تحلیل صحیح بعمل آورد و بر آن اساس فعالیتش را ادامه دهد، در اصول استوار و در تاکتیکها انعطاف پذیر باشد، و برای کسب پیروزی بر کلیه دشواریها فائق آید.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عهد می کند به پشتیبانی خلل ناپذیر از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو، از حزب کمونیست پرو و رزمندگان قهرمان جنگ خلق، و از توده های مبارز پرو ادامه دهد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
و
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

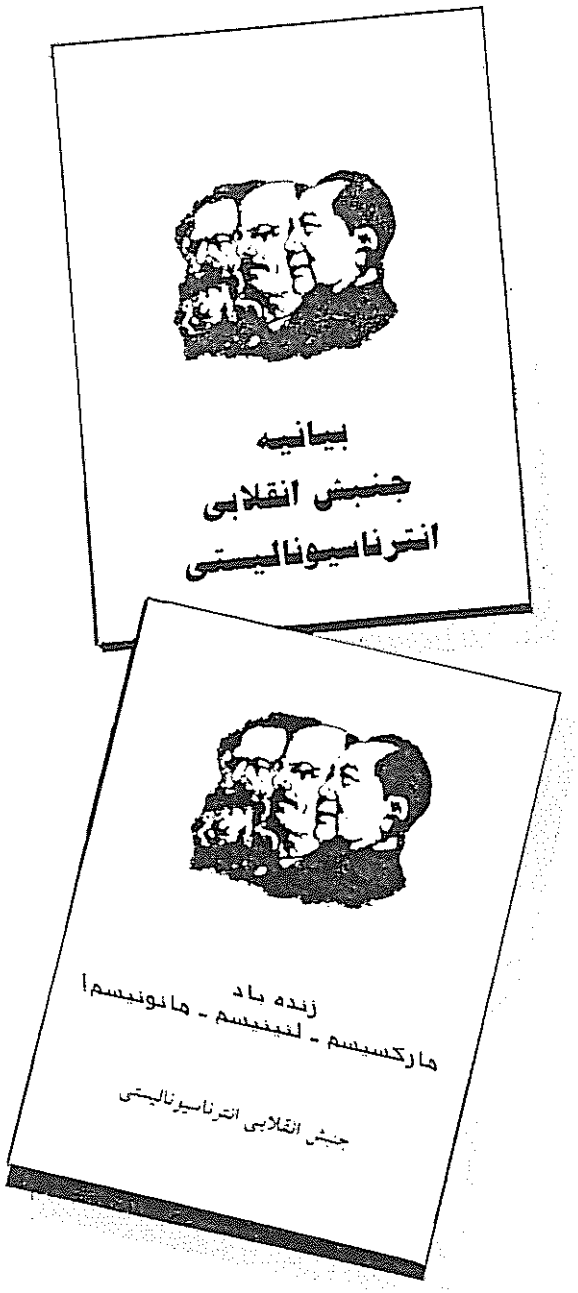

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست افغانستان
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
سازمان کمونیستی مارکسیستی ـ لنینیستی تونس
حزب کمونیست نپال (مشعل)
حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد)
گروه پرچم سرخ نیوزلند
حزب پرولتری پوربانگلا (بنگلادش)
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی، آمریکا
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرده که حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش پذیرفته شده است.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) خود را منحل کرده است. در جنبش ما کماکان نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست از هند حضور دارند که برای اتحاد مجدد مبارزه میکنند.

اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینیکن) منحل شده است.

علاوه بر اسامی فوق که بطور علنی اعلام شده، شماری از سازمانهای دیگر نیز هستند که در همکاری نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هدف این جنبش و ایجاد و تحکیم تشکل پیشاهنگ کمونیستی را دنبال میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است:
عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (دو نسخه چاپ آمریکا و هند)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیائی، ژاپنی، کانادائی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (چهار نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی و ترکی.
سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانهای فوق الذکر موجود است. این اسناد را میتوانید به نشانی زیر سفارش دهید:
BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.
بهای بیانیه معادل: دو پوند انگلیس ـ بهای زنده باد م ـ ل ـ م معادل: یک پوند.
هزینه پست: یک پوند.

کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید!

سند پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

گزیده ای از سند مهم پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که در سال ۱۹۹۱ برگزار شد.این سند نحوه تکامل جنگ خلق از مسیری پر پیچ و خم را نشان میدهد - جهانی برای فتح

نشست مقدماتی

...در مورد شرایط مشخص. ما واقعیات را می دانیم. مسئله، تحلیل صحیح و آموختن از آنهاست. یکبار دیگر روشن شد که حزب و رهبرانش و مشخصا و عمدتا صدر گونزالو میدانند که چگونه کشتی را از دل توفان و آبهای پر تلاطم هدایت کنند. صدر مائو بما می آموزد که هر پیشرفتی، عدم تعادل ایجاد میکند. عدم تعادل و مبارزه، اموری مطلق هستند. نتیجتا باید یاد بگیریم که با عدم تعادل دست و پنجه نرم کنیم. این به چه معناست؟ اگر ما قانونمندی هر فرایندی، خواه پیچیده باشد خواه ساده را بفهمیم، میتوانیم به آن برخورد کرده و این قوانین را برای تغییر واقعیت در جهت منافع پرولتاریا و خلق و در خدمت انقلاب بکار گیریم. دورنمای پر شکوه کسب قدرت توسط ما، عمل نهائی در انجام انقلاب دمکراتیک خواهد بود؛ و ما فورا انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم کرد. این دوره گذار که با خون و پیروزی رقم خواهد خورد، دوره عدم تعادلی عمیق خواهد بود؛ حتی پس از کسب قدرت با مشکلات و تندبادهای عظیمی مواجه خواهیم شد. بنابراین اوضاعی از این دست، ما را تقویت میکند. کمونیستها بدین شکل در گذر از تلاطمات و مشکلات آبدیده میشوند؛ در آرامش هرگز کسی آبدیده نمیشود. میگویند که هر زن یا مردی که تا پایان راه تاب آورد، شاهد پیروزی را در آغوش میکشد. و ما میدانیم که چگونه تا به آخر تاب آوریم زیرا ایدئولوژی حقیقی از آن ماست: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو. این ایدئولوژی، روح و جسم ما را به حقیقت انکارناپذیر مسلح میکند. عدم تعادل، هر چه سطحی و چه عمیق، ما را شکل داده و آبدیده و پولادین میسازد. صدر مائو گفت: «در روزهای سخت باید موفقیتهایمان را در نظر داشته باشیم، آینده درخشانمان را ببینیم و بر شجاعت خویش بیفزائیم. امروز کمونیسم در اکناف جهان و نیز در کشور ما، تحت حمله سگان زنجیری امپریالیسم و پیروان اربابان رویزیونیست خارجی قرار دارد. چه چیزی را باید بکار بندیم؟ مائوئیسم؛ کارزار مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی را براه اندازید تا کارزار پلید ضد انقلابی امپریالیسم و رویزیونیسم را درهم شکنیم. حزب ما در مقطع جدید جنگ قرار دارد. این مقطعی بالاتر، پیچیده تر و پیروزمندانه تر است؛ شرایط مشخص پلنوم حاضر این امر را منعکس میکند. آنچه پیش آمده فقط بخشی از عدم تعادل است که ما را برای مقاطع واقعا پیچیده آماده می کند که هر انقلابی باید از آن عبور کند. کمونیسم بما می آموزد که برای مواجهه با شکستها باید آماده شویم. صدر مائو میگوید هرکس که پیروزیها و شکستها را نمی فهمد، جنگ را نمی فهمد...

مسائل استراتژی نظامی: «جنگ طولانی و سه مرحله آن»

«سه مرحله مشخص جنگ درازمدت خلق در پرو. تعادل استراتژیك و تدارك برای ضد حمله: دشمن سعی میکند مواضعی که از دست داده را دوباره بدست آورد تا نظامش را حفظ کند. حزب، تعرض استراتژیك را از طریق «سازماندهی کسب قدرت» تدارك می بیند. ارتجاع نیاز دارد که جنگ خلق و حزب را نابود کند، در حالیکه خلق باید کسب قدرت را سازمان دهد.»

به همه مراحل جنگ درازمدت خوب توجه کنید. صدر مائو می آموزد که جنگ خلق از سه مرحله عبور میکند: تدافع استراتژیك، تعادل استراتژیك، و تعرض استراتژیك.

این تئوری منحصر به جنگ ضد ژاپنی نبوده، بلکه بخشی لاینفك از تئوری جنگ خلق است. ما باید ببینیم که ویژگیهای این مراحل چگونه در جنگ خلق ما انعکاس می یابد، و هر یك از این مراحل چه صفات مشخصه ای بخود میگیرد.

معین کردن، در واقعیت اثبات نمودن و در اینجا تایید رسمی اینکه ما در دومین مرحله جنگ خلق یعنی در مرحله نوین تعادل استراتژیك هستیم، حائز کمال اهمیت است. صدر مائو، تعادل استراتژیك را مرحله ای تعریف میکند که دشمن و همینطور نیروهای انقلابی خود را برای نبردهای تعیین کننده که در مرحله تعرض استراتژیك انجام میگیرد، آماده میکنند. مائو در بند ۳۷ از «درباره جنگ طولانی»، در اشاره به دشمن میگوید: «آنها سعی میکنند از مناطق اشغال شده دفاع کنند.» او در اشاره به نیروهای انقلابی میگوید: «جنگ چریکی ما در مرحله اول بشدت توسعه میابد و مناطق پایگاهی بسیاری مستقر خواهد شد که بطور جدی از تثبیت مناطق اشغال شده در دست دشمن جلوگیری میکند؛ بنابراین در مرحله دوم جنگهای گسترده ای رخ خواهد داد.» او چنین ادامه میدهد: «مدت این مرحله به درجه تغییر در تناسب قوای ما و دشمن و تغییر در اوضاع بین المللی بستگی دارد...این مرحله دوم، مرحله انتقالی کل جنگ است. این پر تلاش ترین دوره و نیز دوره محوری خواهد بود.»

ما مشخص کرده ایم که: «تعادل استراتژیك و تدارك برای ضد تعرض، بدان معناست که دشمن سعی میکند مواضع از دست رفته را برای دفاع از کل نظام را دوباره بدست آورد؛ حزب تعرض استراتژیك را برای «سازماندهی کسب قدرت» تدارك می بیند. ارتجاع نیاز دارد که جنگ خلق و حزب را نابود کند، در حالیکه خلق باید کسب قدرت را سازمان دهد.» ما فکر میکنیم که با توجه به تکامل جنگ خلق ما و اوضاع ضد انقلاب، این نکات، وجه مشخصه طرفین

جهانی برای فتح - ۲۰ - ۱۳۷۴

متخاصم هستند. ارتجاع پرو باید در تمام سطوح و عمدتا به لحاظ سیاسی «مواضع از کف داده را باز پس گیرد»؛ جائیکه ما خلاء قدرتی ایجاد کرده ایم، قدرت نوین را ساخته ایم، ما کمیته های خلق و مناطق پایگاهی را داریم و اعمال قدرت میکنیم. حتی در شهرها، ما اعتصاب مسلحانه اعلام میکنیم و توده ها به ندای حزب پاسخ مثبت میدهند. مرتجعین می بینند که دست دولت کهنه به بسیاری از مناطق روستایی نمی رسد و در سایر بخشها نیز نمیتواند اعمال حاکمیت کند؛ و بدتر آنکه، توده های تحتانی که در اعماق بسر می برند و خلق در کلیت خود، هر چه بیشتر احساس میکنند که دولت کهنه نیازهای ابتدایی در زمینه خوراك، بهداشت و آموزش و پرورش را برآورده نمیکند. ما باید به این امور روشنتر توجه کنیم. دولت کهنه از سر تا پا فاسد شده، قادر نیست به عملکردهای مشخص خود دست بزند؛ دولتی که نتواند نقشش را بازی کند در چشم توده ها مشروعیت خود را از دست میدهد و ضعیف میشود. رژیم کنونی، حکومت جدیدی که دولت کهنه را رهبری میکند، نماینده بورژوازی بزرگ، عمدتا بورژوازی کمپرادور و ملاکان بوده و تا مغز استخوان هوادار امپریالیسم یانکی است. این رژیم نسبت به رژیم قبلی در شرایط بدتری قدرت را بدست گرفته است؛ خیلی بی اعتبارتر است. اکثریت مجلس را با خود ندارد. حزب خود را ندارد. به اصطلاح «کامبیو ۹۰» یك جریان منسجم نیست. بطور مثال سران دولت کهنه بطور فزاینده ای تابع قدرت فزاینده قوه مجریه می شوند؛ قوانین مهم از طریق فرامین دیکته میشود. آنها از زمان اولین کابینه «بلونده» اینگونه حکومت کرده اند و این برخلاف بخش ۲۰ از بند ۲۱۱ قانون اساسی خودشان است. مجلس از حق قانون گذاری و نظارت بر بودجه محروم گشته است. فوجیموری از زمان روی کار آمدنش، قوه قضائیه را مرتبا مورد حمله قرار داده است و بطور روزمره قوانین و مقررات و قانون اساسی خودشان آشکار زیر پا گذاشته میشود. تضادهای میان فراکسیونها و دسته بندیهای بورژوازی بزرگ در بحبوحه تبانی ها و رقابتها عمیقتر گشته است. آنها نمیتوانند و نخواهند توانست بحران اقتصادی را حل کنند. این بحران بدتر از اینها خواهد شد. جنگ ضد چریکی آنها، جنگی است که در آن اسیر نمیگیرند. قتل عام است. جنگی است که دشمن کینه اش را علیه خلق خالی میکند. قوای مسلح کشتار میکنند و حتی به باصطلاح پایه ای ترین حقوق بشر هم احترام نمی گذارند. دو سوم از مساحت کل کشور تحت حکومت نظامی است. و حزب کمونیست پرو از طریق جنگ خلق، بسیاری از مناطق که عمدتا روستایی است را تحت کنترل و نفوذ خود دارد. بعلاوه، حزب در خارج کشور هم فعالیت دارد و جنگ خلق پرو بازتاب بین المللی یافته است. بطور خلاصه دولت دشمن با خطر جدی روبروست.

تنها راهی که دشمن میتواند برای حفظ دولت خود، مواضع سیاسی و نظامیش را باز پس گیرد آن است که ما را نابود کند. نگاهی به بررسی های جدی که در مورد جنگ خلق در پرو صورت گرفته و حتی ساده انگارانه ترین اظهار نظرات درباره جنگ خلق، مثلا حرفهای «والنسیا» نماینده آیاکوچو در مجلس، نشان میدهد که آنها به نبود و یا ضعف دولت کهن اشاره دارند. باید اضافه کنیم که مقامات قدیمی پی در پی استعفاء میدهند.

از زمان کنگره، ما نقشه کسب قدرت را کشیده ایم و کسب قدرت را سازمان داده ایم. تعادل استراتژیك یك واقعیت سیاسی است نه صرفا یك شعار. ما داریم کسب قدرت را سازمان میدهیم. چرا چنین کاری بطور عاجل در این مقطع مطرح شده است؟ ما تا بحال از چهار مرحله در جهش از جنگ چریکی به جنگ متحرك عبور کرده ایم، و این نشانگر چگونگی تکامل این فرایند است. مسئله اینست که اگر آنها ما را از میان نبرند، ما آنها را نابود میکنیم. مرتجعین نیاز دارند که جنگ خلق را نابود کنند؛ ما نیاز داریم که کسب قدرت را سازمان دهیم. زمانی که سخنگویانی نظیر «رائول گونزالس» میگویند: «هنوز دیر نشده»، نشان میدهند که ارتجاع این حقیقت را درك میکند. اظهاریه وی در شماره آخر مجله «جستیون» بچاپ رسیده است. ارتجاع نقشه نابودی ما را میکشد، اما تردید مثل خوره روح آنها را میخورد. بدین خاطر «موسسه دفاع قانونی» اظهار میکند که این امکان قبل از پایان دوره ریاست جمهوری «فوجیموری» موجود است. بعلاوه ژنرالهایی مانند «آرسینی یگاس»، «رنخیفو» و «خاراما» علنا اعلام میکنند که حزب دارد کسب قدرت را سازمان میدهد. برسمیت شناختن این موضوع بعنوان یك واقعیت عینی از جانب آنها، خود کاملا گویا است.

توجه کنید که در اینجا ما سازمان دادن کسب قدرت را فقط وظیفه حزب نمیدانیم. این کار، وظیفه خلق هم هست. موقعیت حزب و وضعیت انفجاری فزاینده توده ها که بدرستی و بحق در برنامه ما مورد تحلیل قرار گرفته و مشخص شده، از نزدیك بهم مرتبطند. هیچ نقطه جدائی ندارند. اگر که ما به «سه مبنا و سه رهنمود» نگاه کنیم، نمونه دیگری را می یابیم: «ارتش چریکی خلق را تقویت کنید و بخصوص نیروهای عمده را بسازید»، «قدرت نوین را توسعه دهید و کمیته های علنی خلق را بسازید»؛ از این سه، جنبه هدایت کننده با «تقویت ساختمان حزب و تربیت کادرها» است که به حزب اشاره دارد. همچنین «تدارك تعرض استراتژیك از طریق سازماندهی کسب قدرت» را بعنوان بخشی از تعادل استراتژیك خاطر نشان میکنیم.

همه این عناصر، به یك واقعیت سیاسی اشاره دارند. ما اصرار داریم که این یك واقعیت مادی است که در عینیت، در عمل، در جامعه، در مبارزه طبقاتی کشور ما، در جنگ خلق وجود دارد و ما آن را بصورت نظریه ها منعکس میکنیم. این واقعیت را به توده ها بشناسانید و خود آن را درك کنید: ما وارد مرحله تعادل استراتژیك شده ایم.

«سه مرحله جنگ در جنگ انقلابی داخلی و جنگهای ضد امپریالیستی مقاومت خصائل متفاوتی دارند. در اولی دفاع استراتژیك طولانی تر است و از جنگ چریکی به جنگ متحرك که عمده است گذر میکند.»

نکته اینجاست که سه مرحله جنگ خلق فقط منحصر به جنگ مقاومت ضد امپریالیستی نبوده، بلکه در همه اشکال مشخص جنگ خلق مثلا در نمونه جنگ داخلی انقلابی ما و در هر دوره از جنگ خلق واقع میشود. این بخشی از تئوری عمومی جنگ خلق است. بکاربست این مسئله منحصر به جنگ ضد ژاپنی در چین نیست. لذا ویژگیهای مراحل مختلف فرق میکنند. آنها در دوره جنگ داخلی به یك شکل ظاهر میشوند و در دوره جنگ مقاومت ضد امپریالیستی به شکلی دیگر. در جنگ داخلی، دوره دفاع استراتژیك انقلاب طولانی تر بوده و همچنین گذار از جنگ

چریکی به جنگ متحرك را در برمیگیرد که دومی عمده است. سوم، با در نظر گرفتن آنچه صدر مائو در زمینه «دفاع استراتژیك و تعرض استراتژیك در جنگ چریکی» بما آموخته و در صفحه ۳۹۰ از سند نشست مقدماتی پلنوم دوم بدان پرداخته ایم، کلیه نبردها و کارزارها دربرگیرنده تعرض و دفاع است.

سه مرحله جنگ طولانی، در هر دوره صفات مشخصه خود را دارد. مثلا، دفاع در جنگ ضد امپریالیستی متفاوت است. در آن جنگ، دفاع مرحله کوتاهی است. در جنگ داخلی، چنین نیست. امروزه جنگ ما، جنگ داخلی بوده و از تدافع استراتژیك به تعادل استراتژیك گذر کرده ایم. بنابراین اگر تجاوز نظامی مستقیم امپریالیستی اتفاق بیفتد، در تضاد عمده تغییر ایجاد می کند و ماهیت جنگ از جنگ داخلی به جنگ ضد امپریالیستی تغییر می یابد. یعنی به جنگی ملی تبدیل میشود که طی آن توده های خیلی بیشتری در انقلاب شرکت خواهند کرد. اکثریت متحد خواهند شد. بطور مثال اگر پنج هزار یا بیست هزار نفر با تجهیزات کامل به کشور تجاوز کنند، این یك تعرض قدرتمند و خونین امپریالیستی خواهد بود که امر عقب نشینی از جانب ما را الزام آور میکند. ما به دفاع گذر می کنیم؛ اما این دفاع از آنچه که در جنگ داخلی اتفاق افتاد، یعنی زمانیکه جنگ خلقمان را شروع کردیم، کوتاهتر خواهد بود. مضافا، مرحله جدید دفاع مشابه مرحله دفاع گذشته نخواهد بود. شرایط ما برای کسب قدرت، مساعدتر از دوره آغاز مبارزه مسلحانه خواهد بود. اگر جنگ مقاومت ضد امپریالیستی در مرحله تعادل استراتژیك اتفاق بیفتد، ما دفاع استراتژیك معینی را از سر گذرانده و از طریق تعرض و دفاع پی در پی و گسترده تر به تعرض استراتژیك و کسب قدرت میرسیم. ممکنست امپریالیسم هنگامی دست به مداخله بزند که ما در تعرض استراتژیك هستیم. آنگاه نیز برای مدتی به دفاع استراتژیك خواهیم رفت. اما این مسئله الزاما کوتاه خواهد بود و ما به تعرض باز خواهیم گشت. دفاع در جنگ داخلی مانند جنگ ضد امپریالیستی نیست. در جنگ ضد امپریالیستی، تعرض امپریالیستی مخرب، قدرتمند و خونین بوده و یك دفاع استراتژیك را درون تعادل استراتژیك یا تعرض استراتژیک ایجاد میکند. دفاع های استراتژیك با هم مشابه نبوده و هر کدام استراتژی مشخص خود را دارد؛ در همه از عملیات تعرضی استفاده میشود اما همواره صفات مشخصه خود را دارند. اما دفاع استراتژیك در جنگ ضد امپریالیستی کوتاهتر است؛ زیرا تغییر تضاد عمده و خصلت جنگ، اکثریت وسیعتری از مردم را بشکل عمیقتر و مستحکمتر متحد کرده و همزمان حمایت بین المللی رشد می یابد و قدرتمندتر میشود.

تغییر دیگری که اینك در حال وقوع است، پا گرفتن جنگ متحرك از دل جنگ چریکی است. جنگ متحرك، شکل عمده جنگ خواهد بود؛ اما تنها شکل نخواهد بود. طی دوره آتی، جنگ چریکی بعنوان شکل اساسی جنگ باقی خواهد ماند.

«خصلت طولانی جنگ از روابط متقابل اوضاع سه گانه منتج میشود: ۱- اوضاع ما؛ ۲- اوضاع دشمن؛ ۳- اوضاع بین المللی. **عامل سوم در حال حاضر و در آینده نزدیك مسئله ساز است.** اما جدا از این واقعیت که انقلاب در نتیجه عملکرد ضدانقلاب بیشتر رو خواهد آمد و خصلت خود را بعنوان روند عمده بنمایش خواهد گذاشت، **مسئله عمده اتکاء به نیروی خود و کسب قدرت در خدمت به گسترش انقلاب جهانی است.** ما به تکامل انقلاب سوسیالیستی خویش، ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا ادامه خواهیم داد.»

از اوضاع سه گانه ای که برشمردیم، اوضاع بین المللی مسئله است. اما عمده، خود مائیم. ما به کسب قدرت سراسری نزدیکیم. کسب قدرت توسط حزب در خدمت به انقلاب جهانی پرولتری انجام خواهد شد. سپس ما فورا به انقلاب سوسیالیستی گذر میکنیم؛ آن را بنا می نهیم و تکامل می دهیم؛ و نیز دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر کرده و از آن دفاع میکنیم تا اینکه با گذر از انقلابات فرهنگی به کمونیسم برسیم.

عامل بین المللی، اگر چه عمده نیست اما اساسی است. ما باید بفهمیم که اگرچه وضع حاضر مسئله ساز است، اما انقلاب در آینده بسیار نزدیك ماهیت خود را بعنوان روند عمده بنمایش خواهد گذاشت. ضدانقلاب، خود به رو آمدن این واقعیت دامن میزند. ما میتوانیم پیروز شویم، بی آنکه انقلاب در سطح جهانی در حال تعرض باشد. برخی میگویند: «ما چطور میتوانیم به تنهائی در این جهان به پیروزی برسیم؟» همانطور که صدر مائو میگوید، آنها نمیتوانند ببینند که مسئله عمده اتکاء به نیروی خود است؛ اینست راه پیشروی: اینست عامل تعیین کننده. این امر خود ضرورتا اوضاع بین المللی را شتاب خواهد بخشید....

«**کارزارهای محاصره و سرکوب. ضد کارزارها، شکل عمده است. ما در بحبوحه این ضد کارزارها و با گسترش و تکامل آنها، و عمدتا با حفظ ابتکار عمل، به مرحله تعادل استراتژیك رسیده ایم. ما هیچ شکست سختی متحمل نشده ایم و خود را برای جلوگیری از این امر آماده میکنیم. اما اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد (که این مستلزم یك اقدام مهم، مستقیم یا غیر مستقیم، از سوی امپریالیسم آمریکاست)، در متن دورنمای توسعه جنگ خلق علیه امپریالیسم یانکی و مزدورانش و در چارچوب قطبی شدن کل جامعه و حرکت بسوی کسب قدرت، فقط یك شکست قسمی و نسبی خواهد بود.** بعلاوه، اوضاع بین المللی و در صدر آن، انترناسیونالیسم پرولتری و حمایت خلقهای جهان گسترده تر و قاطعانه تر ابراز خواهد شد.»

ما در جریان دهسال جنگ خلق، از دل کارزارها و ضدکارزارهای محاصره و سرکوب، گسترش یافته ایم. آنچه باید بدان توجه داشت، ویژگیهای مورد ماست. این فرایند ما را به مرحله ای نوین رسانده است. ما از دل کارزارها و ضد کارزارها گذشته و از دفاع استراتژیك به تعادل استراتژیك رسیده ایم.

کلید مسئله به لحاظ نظامی، بدست گرفتن ابتکار عمل بوده است. ما از همان آغاز مبارزه مسلحانه برای خود اهداف سیاسی و نظامی تعیین کرده و بدان دست یافته ایم. هیچکس نمیتواند ادعا کند که ما به اهداف خود یعنی ایجاد اشکال گوناگون قدرت نوین، از کمیته های خلق گرفته تا کمیته های علنی خلق دست نیافته ایم. روشن است که دشمن میکوشد کمیسرهای (کمیته های علنی خلق) را بقتل برساند و قدرت نوین را نابود کند. وجود قدرت نوین خلق، با جوخه ها و گروهان ها و گردانهایش آنقدر واقعیست که حتی روزنامه ها نیز در این باره گزارش میدهند. اگر چنین چیزهائی وجود نداشت، پس چرا از آن حرف میزنند

و بطور مثال خبر میدهند که: «۳۰۰ نفر فلان مقر ارتش را مورد حمله قرار داده یا آن را بطور کلی نابود کردند.» نیروهای عمده، قوای محلی و میلیشا موجودیت دارند و در میان توده ها ریشه دوانده اند. اگر اینها وجود ندارند پس دشمن با چه کسی میجنگد؟ و چرا روستاها و زاغه ها را به اتهام «راه درخشانی» بودن نابود میکند؟ رهبر این نیروها کیست؟ حزب. حافظ این نهادها کیانند؟ توده ها. آیا اینها اشباح هستند؟ از اینکه این یا آن سخنگوی مزدور امپریالیسم آمریکا یا ارتجاع پرو میکوشند حقیقت را منکر شوند، نباید تعجب کرد. در نظامات کهنه و پوسیده بورژوائی چنین دروغپردازیهای بسیار رایج است. حالا که ما وارد مرحله تعادل استراتژیك شده ایم، اینان میگویند: «نه! اینطور نیست! امکان ندارد!...» اما این فرایند همچنان در حال تکامل است و با ناله های یاس آلود یك مشت مذبذب که احمقانه منکرش میشوند، متوقف نخواهد شد.

برگردیم به این نکته که «ما هیچ شکست بزرگی متحمل نشده ایم و خود را برای جلوگیری از این امر آماده میکنیم.» تا امروز این فرایند از دل پیروزیها و شکستها به پیش رفته است. سختی های زیادی را از سر گذرانده ایم؛ مثلا سالهای ۸۳ و ۸۴ را در نظر بگیرید. اما حتی یکبار هم شکست بزرگی را متحمل نشدیم. بهر صورت، بعقیده ما همانطور که انقلاب تکامل می یابد و قدرتمند میشود، ضد انقلاب هم در جریان پیاده کردن نقشه ها و تاکتیکهایش آموزش می یابد. میدانیم که آنها در تدارکند تا زمینه مداخله امپریالیسم یانکی را فراهم کنند. بیشترین میزان گیاه کوکا در پرو تولید میشود. پرو و بولیوی رویهم ۹۰ درصد اراضی زیر کشت کوکا در جهان را صاحبند. امپریالیسم یانکی بزرگترین مصرف کننده کوکائین است. آنها با قاچاق مواد مخدر بعنوان بخشی از سود جهانیشان، بطور نظامی برخورد میکنند. اگر این را هم در نظر بگیریم که در پرو یك جنگ خلق مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی در حال گسترش بوده و کمونیسم هدف نهائی آنست، آنوقت می بینیم که دامنه مشکلات و خطرات پیش پای امپریالیسم بسیار وسیع است. نکته اصلی اینست که در پرو، انقلاب با ضدانقلاب با یکدیگر مقابله میکنند. در پرو مارکسیسم، انقلاب جهانی، بکار بسته شده است. جنگ خلق پرو چراغ راهنما و امیدبخش کمونیستها، پرولترها و خلقهای جهانست. بنا به همین دلایل، حائز کمال اهمیت است که به لحاظ ایدئولوژیك و سیاسی خود را به بهترین شکل ممکن تقویت کنیم و در تمامی سطوح، عمدتا بشکل نظامی، آماده مقابله با تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم یانکی باشیم. اگر یك قدرت امپریالیستی دست به اشغال مستقیم پرو بزند، امپریالیسم یانکی خواهد بود. آنوقت دشمن عمده ما ژاندارم بزرگ یا ابرقدرتی خواهد بود که در جستجوی سلطه بر همگان است. ما به این امر واقفیم و از آن هراسی به دل راه نمیدهیم. این حرف بدان معنا نیست که از ابرقدرت امپریالیستی دیگر یعنی اتحاد شوروی غافلیم. این سگ لاغر اندام را هم باید آماج قرار داد. این ابرقدرت اگرچه امروز با مشکلاتی روبروست، اما کماکان یك دشمن عمده محسوب میشود. روشن است که ما هرگز قدرتهای امپریالیستی را فراموش نمی کنیم. ما همیشه، و بویژه در یك جنگ ملی و ضد امپریالیستی، تضادهای درون اردوی امپریالیستها را در نظر می گیریم و از آن سود می جوئیم. ما از صمیم قلب عهد بسته ایم که تا رسیدن به کمونیسم هیچگاه سلاح بر زمین نگذاریم و در مبارزه برای تحقق کمونیسم پایداری کنیم؛ حتی اگر ابرقدرتها یا قدرتهای دیگر با همه تسلیحات خود به میدان بیایند. ما کمونیستها میدانیم که بدنبال چه هستیم و چرا مبارزه میکنیم. هیچ چیز نمیتواند و نباید ما را از تحقق هدف حزب که خدمت به خلق، پرولتاریا و انقلاب جهانیست، باز دارد.

بیائید به توده ها بیاموزیم که امپریالیسم یانکی و مرتجعین ببرهای کاغذی هستند. به توده ها بیاموزیم که از امپریالیسم نترسند و به لحاظ ایدئولوژیك و نظامی آماده باشند. ما میدانیم که چگونه تونل بسازیم. در چین تجربه بزرگی بدست آمد که بعدها بطور موفقیت آمیز در ویتنام نیز بکار گرفته شد. به راه انداختن «جنگ تونل» امکانپذیر است؛ بعلاوه صدر مائو بما آموخت که تونل سازی یك رهنمود استراتژیك است. ما از سال ۱۹۸۳، به حفر تونل پرداخته ایم. امروز باید این کار را گسترش دهیم. این امری کلیدی است.

اگر امپریالیسم دست به تجاوز بزند، برای توجیه اشغالگری و گمراه نمودن مردم تبلیغات بسیار براه خواهد انداخت. آنچه در پشت ادعای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر یا نابود کردن کمونیسم و دفاع از «دمکراسی» نهفته، کردار تجاوزکارانه امپریالیستی، جنگ ناعادلانه، کشتار عظیم و تخریب پلید و بیرحمانه است. از همین امروز باید این اعمال را محکوم کنیم. این چیزها ما را نمی ترساند؛ برعکس تقویتمان میکند. عملکرد اینان در خلیج فارس، یعنی تفرعن و بداندیشی، و قتل و تجاوزی که بشکل بمباران بیسابقه قتل عام یك خلق ستمدیده بنمایش گذاشتند، نمونه بربریت عظیمی است که در ذات امپریالیسم بویژه امپریالیسم یانکی وجود دارد.

اگر در جریان تعرض استراتژیك، امپریالیسم آمریکا بطور مستقیم و با وحشیگری تام که برخاسته از شرایط انحصاری، انگلی و در حال احتضار اوست دست به مداخله بزند، ما باید در موقعیتی باشیم که بتوانیم به دفاع گذر کنیم. اما این امر، مرحله تعرض استراتژیك را تغییر نمیدهد. دفاع از جانب ما ایجاب میکند که بخاطر انجام ضد حمله، دست به یك عقب نشینی استراتژیك بزنیم. روشن است که آنها شدیدا به ما و توده ها حمله خواهند کرد. ولی ما عقب نشینی کرده و دوباره جمع میشویم، بر آنها هجوم برده، به روی نقاط ضعفشان تمرکز میدهیم و ذره ذره نابودشان میکنیم؛ تا اینکه بر آنها غلبه کنیم و بیرونشان بیندازیم. این وظیفه ای دشوار و خونین است، اما شرایط بسیار مساعدی برای متحد کردن توده های بیشمار خلق و رهبری جنگ رهائیبخش ملی علیه امپریالیسم بوجود خواهد آمد که بمعنای پیش درآمد کسب سراسری قدرت و سرنگونی رژیم دست نشانده و تحمیلی خواهد بود. قطب بندی حادی ایجاد خواهد شد: در یکطرف امپریالیستها و طرفدارانشان یعنی کل بورژوازی بزرگ و شرکاء، ملاکان فئودال و نوکرانشان؛ و در طرف دیگر طبقاتی که صف خلق را تشکیل میدهند، میهن پرستان و کلیه ضد امپریالیستها. ما از طریق تعرضات برتر و پیاپی، در سطوح بالاتری از کارزارها و ضدکارزارها، به رشد خود ادامه میدهیم و سرانجام به قیام و کسب قدرت سراسری گذر خواهیم کرد.

بعلاوه ما باید اشکال مختلف مداخله امپریالیستی را مد نظر قرار دهیم. این مداخله میتواند مستقیم یا غیر مستقیم

صورت گیرد؛ میتواند از طریق کشورهای دیگر یا با پیشبرد «جنگ با شدت کم» انجام شود. آنها به انباشت قوا می پردازند و بعنوان «مشاور» و «یاور» در مقابل «تهاجم تروریستی» به اینجا می آیند. یا ممکنست بعد از اینکه ما قدرت را کسب کردیم، برای منظما بی ثبات کردن موقعیت ما از عناصر هوادار امپریالیسم و گروه های مسلح استفاده کنند؛ و منتظر فرصت باشند تا با یك کودتای ضدانقلابی ورق را برگردانند. به همین خاطر، ما باید خود را برای کسب قدرت و دفاع از آن توسط جنگ خلق آماده کنیم. یانکی ها نمیخواهند در گرداب جنگی نظیر ویتنام اسیر شوند. جنگ طولانی، مناسب حالشان نیست. آنها ترجیح میدهند با عملیات قاطع و زودفرجام «نظم را احیا کنند» و از طریق عملیات سرکوب به نوکرانشان «کمك» کنند. ما باید برای اشکال و روشهای گوناگون تجاوز امپریالیستی، بویژه از جانب یانکیها، آماده باشیم. آنها ممکنست بتوانند ما را از اماکن و مناطقی که برای مبارزه ما اساسی است بیرون برانند، اما نخواهند توانست جنگ خلق را در هم شکنند. این ممکنست بنظر شکستی بزرگ بیاید، اما چیزی بیشتر از جریان منطقی تجاوز امپریالیستی نخواهد بود. ما همچنان به آموختن و بکاربست اصول جنگ خلق ادامه خواهیم داد. به مناطق و نواحی دیگر عقب خواهیم کشید و برای پس گرفتن مناطق خود، آبدیده تر از پیش باز خواهیم گشت. ما کار آزموده تر و نزدیکتر به کسب قدرت سراسری و دفاع از آن، باز خواهیم گشت. بنابراین، چنین شکستی در چارچوب دورنمای جنگ خلق که عمدتا امپریالیسم یانکی و نوکرانش را آماج قرار داده، در چارچوب قطب بندی ملی و حرکت بسوی کسب قدرت سراسری، قسمی و نسبی خواهد بود. ما دروازه تعرض استراتژیك را اینگونه می گشائیم.

تا آنجا که به بهای اینکار برمیگردد، ما همواره آماده ایم که بیشترین بهاء را بپردازیم، اما با بکاربست اصول جنگ خلق باید مبارزه کنیم تا آن را بحداقل برسانیم. ما در مواجهه با امپریالیسم، نظیر هر مورد دیگر، استحکام استراتژیك و انعطاف تاکتیکی را بر حسب شرایط مشخص و موجود حفظ میکنیم. بعلاوه، انترناسیونالیسم پرولتری و حمایت خلقهای جهان در چنین شرایطی گسترده تر و مصمم تر خواهد بود. اقدامات ضد انقلابی امپریالیسم، خود اقدامات ضد امپریالیستی پرولتاریا و مردم جهان را گسترش خواهد بخشید... ■

بازار آزاد یانکی

نویسنده اینیکا او هارا *

در قرن ۱۶، اروپاییها داستانهایی را در مورد کشوری نقل میکردند که بشکل بیمانندی ثروتمند بود، جایی که سرشار از طلا و نقره برای غارت بود. آنان از کشتیهای پر از فلزهای گرانبها که از اسپانیا بازمیگشتند و امپراطوری که از سودهای آن بوجود آمده بود سخن گفتند پنج قرن پس از آن،صفحات روزنامه نیویورك تایمز و بروشورهای تبلیغاتی که بتوسط بنگاههای تبلیغاتی آمریکا تهیه شده اند و قول سودهای سریعی را که میتوان با استثمار منابع طبیعی و نیروی کار مردم پرو بدست آورد میدهند،همانند طنینی از گذشته هستند.

برای پانصد سال مردم پرو مجبور گشته اند ثروت را از زمینهایشان بیرون آورده و آنرا به کشورهای ثروتمند خارجی - اول اسپانیا و بعدها به بریتانیای کبیر و سپس به آمریکا بدهند. در قرن بیستم در همانحال که خرطومهای امپریالیسم کشورهای فقیر جهان سوم را بدرون تور خود میکشید پرو نیز فرار نکرد. تا سال ۱۹۷۰دولت پرو هرچه بیشتر به تزریقات امپریالیستها در تلاشی نا امیدانه برای مدرنیزه کردن کشوری که برای قرنها شاهد مکیده شدن خون حیاتش بتوسط همان سلطه گران بود وابسته شده بود. حلقه قرض خارجی بر گردن خلق تنگتر شده و آنها را بفقر فزاینده تری میراند.

در همان برهه حزب کمونیست پرو(ح ك پ) برهبری صدر گونزالو در حال تمرین و تدارك خود بلحاظ سیاسی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی برای دست زدن به جنگ خلق مائوئیستی دراز مدت با هدف برطرف ساختن «سه کوه» که به مردم پرو ستم میکرد یعنی امپریالیسم، فئودالیسم، و سرمایه داری بوروکرات بود.

حزب،انقلابیون نوینی را اساسا از میان دانشجویان با ریشه دهقانی با اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در منطقه آیاکوچو آموزش داده و آنان را به روستاهایشان بازمیگرداند تا آنها شرایط اجتماعی پرو را عمیقا تحلیل کنند. ریشه های عمیقی در میان دهقانان ایجاد گشت و شبکه ای تشکیلاتی ساخته شد تا آنها بتوانند متحد و رزمنده در مقابل حملاتی که انقلابیون میدانستند که ضرورتا صورت میپذیرد ایستادگی نمایند.

هنگامیکه جنگ خلق در سال ۱۹۸۰ آغاز گشت عمیقا در قلوب مردم که بسیاری از آنان میدانستند که هیچ راهی برای برون رفت از ملالتهای آنان اگر که کماکان به دولت پرو و امپریالیستها اتکا کنند وجود ندارد، طنین انداز شد. جنگ خلق درپرو تنها با دسته ای کوچك آغاز شد و بسرعت به نیرویی متحرك و قابل انعطاف با توانایی حفظ خود و نابودی نیروی دشمن تکامل یافت. ارتش پرو ناتوان از نابود ساختن ارتشی ریشه یافته در میان ستمدیدگان سعی کرد که آنرا با کشتن بیرحمانه و عاری از تمایز دهقانان در مناطقی که جنگ خلق عمیقترین ریشه هایش را داشت از میان ببرد. روشهای بیرحمانه ارتش پرو رژیم را هر چه بیشتر افشا نمود. بجای دستیابی به هدف غرقه ساختن جنگ خلق در خون کشتار تاثیر برعکس داشت. مردم بیشتری تشخیص دادند آرامش با وجود رژیم کشتارگر نمیتواند وجود داشته باشد.

هنگامیکه آلن گارسیا در سال ۱۹۸۵کاندید ریاست جمهوری شد قول داد فقر و بدبختی را نابود سازد و نیازهای مردم پرو را قبل از پرداخت قرض خارجی قرار دهد. او قول انقلابی بدون خشونت را داد و شروع به ستایش از انقلاب

برای خلق پرو بمعنای فلاکت بیشتر است



یک ستون چریکی در سوراتا، آیاکوچو

ساندنیستها در نیکاراگوئه کرد. او قول داد که تنها ده درصد ارزش تمام صادرات پرو را بپردازد. قولی که بخصوص در میان طبقه متوسط طرفدار داشت. بهر صورت زمانیکه گارسیا بقدرت رسید نه تنها در برآورده ساختن وعده هایش شکست خورد بلکه بهنگام دوره صدارتش بحران اقتصادی بدتر نیز شد. بنگاههای استقراضی بین المللی تمام وام هایشان به پرو را معلق کردند. حکومت از وامهای تازه که بقایش بدان وابسته بود محروم شد. میزان بهره و عقب افتادگی بازپرداختها به نرخهای عظیم رسید. اقتصاد معتاد پرو دچار هرج و مرج شد. تورم به سطح سرسام آوری رسید و صنایع دچار رکود شد.

بحران پرو بسیار شبیه بحران در ده ها کشور جهان سومی دیگرست که در چنگال سلطه امپریالیستی اسیرند. اینجا فقط یك تفاوت وجود دارد: موجودیت دولت پرو توسط جنگ خلق و پی ریزی یك دولت نوین در مناطق تحت کنترل حزب کمونیست پرو بمصاف طلبیده شده است.

در همانحال که جنگ خلق در سراسر پرو گسترش یافت، مناطق روستایی تحت کنترل انقلابی به مناطق پایگاهی متحول شدند که از آن،ارتش چریکی خلق میتوانست قویتر شده و نبردهای موفقیت آمیزی را علیه نیروهای مسلح ارتجاعی بپیش برد. نیروهای نظامی پرو مجبور شدند از مناطق وسیعی عقب نشینی کنند و تا سال ۸۷ یك سوم کشور تحت کنترل انقلابیون قرار گرفت. در این مناطق کمیته های علنی خلق تشکیل شدند و در آنجا اقتصاد نوین، سیاست نوین، و فرهنگ نوین برپا گشت. در همانحال که مردم از مناطق روستایی به زاغه های اطراف شهر لیما مهاجرت کردند اشکال نوین تشکیلات انقلابی در آنجا شکل گرفت که با منافع طبقاتی فقرا همخوانی داشت و آنانرا برای خدمت به جنگ خلق بسیج نمود. آینده ای را که ستمدیدگان برای آن میجنگیدند شروع به شکل واقعی بخود گرفتن کرد و اراده مردم را برای توسعه جنگ و نابود ساختن دولت کهنه و کسب قدرت در سراسر کشور محکم نمود. (۱)

آمریکا در رویارویی با دورنمای جنگ خلق دراز مدت که نمیتوانست بتوسط روشهای بیرحمانه ارتش پرو نابود شود، با تمرینهای ویتنامش، مداخلاتش را افزایش داد. جنگ خلق با استراتژی هر آن پیچیده تر و استراتژی بسیار توسعه یافته جنگ ضد انقلابی با شدت کم روبرو شد. آمریکا مستقیما با حربه «جنگ علیه مواد مخدر» مداخله نمود. نظامیان و دولت پرو با آخرین نمونه های تسلیحاتی و ابزار تعقیب و مراقبت مسلح گشتند. جنگ روانی بسیار پیچیده ای با هدف تفرقه افکندن بین خلق، مردم را دائما آماج قرار داد و کوشید جنگ خلق را از حمایت وسیع بین المللی که نصیبش شده بود محروم کند.

جنگ خلق سرمایه گذاریهای خارجی برای استخراج سودهای عظیم از پرو را غیرممکن کرده بود. جنگ خلق نه تنها تهدیدی بر موجودیت دولت در آینده بود، بلکه آنها را مورد تهدید فوری نیز قرار میداد. زیرساختی که آنها برای غارت پرو بدان اتکاء میکردند مداوما زیر حمله بود. دکلهای برق منفجر میشد و منجر به قطع وسیع برق میشد. راه های جنگلی که برای حمل و نقل الوار صادراتی به بنادرشان مورد استفاده قرار میگرفت، تخریب میشد. خطوط آهن که به معادن کشیده شده بود منفجر میشد. متخصصان اقتصاد کشاورزی که میکوشیدند غلات جدیدی را برای سرمایه های کشاورزی بین المللی تولید کنند مورد حمله قرار میگرفتند. زمانیکه شرکت نفتی «موبیل» پایگاه بشدت حفاظت شده ای را برای اکتشاف نفت در آمازون ایجاد کرد مورد حمله قرار گرفت و بهمراه هلیکوپترهایش نابود شد. زمانیکه شرکت نفتی «آسارکو» حوزه های نفتی بزرگی را در منطقه «کامیسه آ» در سال ۱۹۸۱ کشف کردند بخاطر مطمئن بودن از حملات حتمی، نتوانستند از آنها استفاده کنند.

در سال ۱۹۹۰ وقتیکه آلبرتو فوجیموری رئیس جمهور شد، به طبقه حاکمه در پرو و اربابان یانکیش قول داد که جنگ خلق را نابود کند و کشور را برای سرمایه گذاریهای خارجی امن نماید. برای انجام اینکار او می بایست دوباره به لطف بنگاه های قرضه بین المللی دل می بست. به دنبال رهنمودهای این بنگاه ها، او برنامه «فوجی شوك» را طراحی کرد که یك برنامه ریاضت کشی اقتصادی بقصد بازپرداخت بدهی های خارجی بود. (۲) او یك برنامه خصوصی سازی را اعلام نمود و قوانین جدیدی را برای حفاظت از سرمایه گذاریهای خارجی اعلام کرد.

فوجیموری در رویارویی با نیاز فزاینده و ضروری پیروزی در جنگ ضد چریکی و تهدید رژیم به سرنگونی، در ۵ آوریل ۱۹۹۲ دست به اقدام فوق العاده کودتای درون قصری زد و قانون اساسی را معلق اعلام کرد. هنگامیکه کشورهای به اصطلاح «دمکرات» نسبت به این اقدام دیکتاتور منشانه ابراز نگرانی کردند، سرمایه گذاران بالقوه نیز با آنها دم گرفتند. روشن شد که سازمان سیا نقش مهمی را در اداره رژیم فوجیموری به عهده گرفته است. فوجیموری بر سر مسئله حقوق بشر عقب نشینی نکرد و به هر اقدامی برای حفظ قدرت و دفاع از منافع امپریالیستها و مرتجعین دست یازید. رژیم فوجیموری به پیگرد خانه به خانه در همه محلات دست زد و هرکس که مظنون به مخالفت با حکومت بود را دستگیر و زندانی نمود. وقتیکه صدر گونزالو و برخی دیگر از رهبران جنگ خلق در ماه سپتامبر ۱۹۹۲ دستگیر شدند، فوجیموری بیشتر احساس پیروزی کرد. رژیم پرو و اربابان یانکیش به لاف زنی پرداختند و گفتند پرو اینك برای سرمایه گذاری خارجی امن گشته است.

فوجیموری فورا اعلام نمود که تمام صنایع ملی شده پرو به قیمتهای بسیار نازل به حراج گذاشته میشود. کمیسیون خصوصی سازی پرو چنین تبلیغ کرد:

«دوباره به پرو نگاه کنید. یك فرصت تکان دهنده!»

«آزادی عمل در اقتصاد آزاد! آزادی لذت بردن از قوانینی مشابه کشور خودتان! آزادی سرمایه گذاری در هر رشته یا هر بخش و فعالیت اقتصادی! آزادی انتقال وجود نقد حاصله از سود سرمایه، بهره و *امتیازات* ! آزادی خرید و فروش سهام و معافیت مالیاتی... - آزادی اقدام برای ایجاد و اداره بخشهای خدماتی و تسهیلات عمومی - آزادی شرکت در برنامه خصوصی سازی معادن دولتی، بنادر، تلگراف و تلفت، برق و شرکتهای نفتی. ما واقعا به آزادی اعتقاد داریم.» (۳)

آمریکا کمکهای اقتصادی به پرو را افزایش داد تا دولت پرو بیش از پیش جنگ خلق را به مخاطره افکند. آمریکا چند بار در مورد «نگرانی بر سر حقوق بشر» نق زد تا این واقعیت را بپوشاند که در سال ۱۹۹۳ پرو ۱۳۷ میلیون دلار کمك از آن کشور دریافت کرده است. این رقم پرو را در صدر

لیست کشورهای کمك گیرنده از آمریکا در آمریکای جنوبی و در رتبه دوم کشورهای آمریکای لاتین قرار داد. بعلاوه آمریکا، بازگشت پرو به جامعه اقتصادی بین المللی را تصویب کرد.

پیشنهادی که بیش از همه مورد تبلیغ قرار گرفت کارزار خصوصی سازی ذخائر پرو بود و این جای تعجب ندارد. (در سال ۱۹۹۲ پرو بزرگترین تولید کننده سرب و روی، و دومین تولید کننده مس و نقره در جهان بود. این کشور یکی از بزرگترین ذخایر طلا و نفت جهان را در اختیار دارد. یکی از بزرگترین سرمایه گذاران در پرو شرکت «معادن نیومونت» است که بزرگترین تولید کننده طلا بوده و معادنی در اندونزی و ازبکستان را صاحب است.) «نیومونت» معدن طلای «یاناکوچا» را به قیمت ۳۶ میلیون دلار خرید و در عرض ۷ ماه، سودی بیش از قیمت خرید اولیه بدست آورد. هر چه پس از آن بدست آمده سود خالص است. (٤)

این موفقیت بیسابقه در سرمایه گذاری منجر به یك «تب طلای» واقعی در پرو شد. شرکتهای عظیم معدن تا ۹ میلیون هکتار زمین را به قیمتی هکتاری ۲ دلار ربودند (که ٦ برابر اراضی قابل کشت میشد.) در عرض ٦ ماه، تقاضاهای جدید خرید از جانب سرمایه گذاران خارجی، از کل ۲۰۰ سال اخیر بیشتر شد. ماجرای موفقیت معدن «یاناکوچا»، سرمایه گذاران خارجی دیگر را مطمئن کرد که پرو بهشت سرمایه گذاران است. (٥)

اما علیرغم تمام دو رویی های وسایل ارتباط جمعی که ادعا میکنند فقط ٥ درصد منابع طبیعی پرو مورد بهره برداری قرار گرفته اند و اینکه دریای وسیعی از نیروی کار ارزان موجود است و کماکان منابع خوشبختی وسیعی برای استثمار وجود دارد،برنامه خصوصی سازی فوجیموری بر طبق نقشه به پیش نمیرود. بسیاری از کمپانیهایی که برای حراج عرضه شده اند تا بحال چند بار بفروش گذاشته شده بوده اند ولی بفروش نرفته اند. کمپانیهای دیگر نیز بقیمت واقعا مفتضحانه پایین فروخته شده اند و قرارداد بسته شده دارای بندهایی هستند که خریدار را قادر میسازد هر زمان مایل بود قرارداد (و پرداختهای قول نامه شده) را فسخ کند. اغلب تسهیلات کهنه هستند و همراه با میراث گذشته رو به استهلاکند. بسیاری در مناطق دور افتاده واقع شده اند؛ زیرساخت پرو برای انتقال مواد به پالایشگاه ها و یا بنادر کافی نیست. سرمایه گذاران بالقوه میخواهند مطمئن باشند که پرو قول خود در مورد بهبود وضع شاهراه ها، سیستم برق رسانی و زیرساختهای لازم دیگر که ضامن سرمایه گذاریهایشان باشد را اجراء خواهد کرد. از همه مهمتر اینکه، دو سال از زمانیکه فوجیموری اعلام کرده جنگ خلق شکست خورده میگذرد اما این جنگ همچنان ادامه دارد. و برای این سرمایه گذاران، ثبات سیاسی پرو کماکان مورد سئوال است.

«تلاشهای حکومت پرو بمنظور جلب سرمایه گذاریهای خارجی ممکنست بواسطه بالا گرفتن فعالیت گروه چریکی مائوئیستی کشور عقیم بماند... هرگونه اوج گیری فعالیت چریکی... مانعی در راه اقدامات حکومت برای بازگرداندن سرمایه گذاریهای خارجی به پرو بوده و فورا بر علاقه سرمایه گذاران برای شرکت در حراج ده ها شرکت دولتی تاثیر منفی خواهد گذاشت.» (٦)

قرار بود مرکز برنامه خصوصی سازی پرو، فروش «سنترومین» یعنی بزرگترین شرکت بهره برداری از معادن گوناگون و بزرگترین تولید کننده روی، نقره، مس و سرب باشد. این شرکت در سال ۱۹۰۲ توسط یك کمپانی معدن آمریکائی تاسیس شد و تا زمان ملی شدن بسال ۱۹۷۱، منبع تامین فوق سودهای آمریکا بود. حتی امروز هم سنترومین ۱۰ درصد کل صادرات پرو را در دست دارد. اما سرمایه گذاران بالقوه به فروش این شرکت لقب «حراج جهنم» داده اند.

معدنچیان سنترومین و خانواده هایشان در زاغه های تك اتاقه، بدون دسترسی به آب آشامیدنی و با حداقل بهداشت زندگی میکنند. شرکت سابقا سالانه به آنها یك جفت چکمه و روپوش میداد ولی حالا این را هم دریغ میکند. یك معدنچی با ۲۰ سال سابقه کار روزانه کمتر از ۷ دلار میگیرد. آنها و خانواده هایشان از بیماریهای ریوی، پوستی و چشم رنج میبرند. در یکی از شهرکهای کارگری سنترومین، بیمارستانی وجود داشت که روزانه ٤۰ نفر را معالجه میکرد اما اینك این بیمارستان تعطیل شده است. مردم برای دستیابی به خدمات درمانی باید در هوای سرد پشت کامیون سوار شوند و ۳۰ کیلومتر جاده خاکی را طی کنند. یك معدنچی حداکثر ۵۰ سال عمر میکند.

تپه های اطراف شهرك معدنچیان برهوت شده است. در آنجا درخت سبز نمیشود و غله ببار نمی آید. رودخانه ها را اسید و فلزات سنگین، مسموم کرده و کشته اند. کمی دورتر، فضولات معادن تا آنجا که چشم کار میکند زمین را پوشانده است. آسمان، دود آلود است و ذرات مس در آن موج میزند.

حکومت پرو برای جذاب کردن طرح حراج، پرداخت خساراتی که شرکت در نتیجه فعالیتهای قبلی ببار آورده را بعهده گرفت. به سنترومین اجازه داده شد که بیمارستانش را تعطیل کند و برای کاهش هزینه های شرکت، بیمه بیکاری را کاهش داده و هفت هزار نفر از کارگرانش را نیز (قبل از خصوصی سازی) اخراج کند. این شرکت تا بحال سه بار بقیمت ۲۸۰ میلیون دلار به حراج گذاشته شده و هیچ خریداری نیافته است. در سال ۱۹۹۲ شعبه شرکت آمریکائی - انگلیسی آفریقای جنوبی در شیلی، ۱۲میلیون دلار داد و یك معدن مس تحت مالکیت دولت پرو را خرید. همین شرکت برای خرید معدن مشابهی در خود شیلی، ۱۹۰ میلیون دلار پرداخت. (۷)

اینها نمونه های زنده ای از تجاوز و غارت خلق و منابع پرو است. نرخهای بین المللی مس، روی و سرب در حال نزول است. خیلی از کشورها که بشدت به خارج مقروضند، صاحب منابع گسترده ای از همین فلزات هستند. آنها بخاطر باز پرداخت قروض خود، بطرز بیسابقه ای دست به بهره برداری از معادن زده اند. وقتی این مواد به میزان عظیم وارد بازار میشود، قیمتها پایینتر میرود. برای کنترل قیمتها آنها قادر به متوقف کردن بهره برداری نیستند؛ بنابراین مجبورند تولیدشان را افزایش داده و آن را به قیمتی پایینتر بفروش برسانند. این دور باطل، کشورهای فقیر را در یوغی آهنین گرفتار کرده است.

بالاخره آنکه، حکومت قادرست با تغییر قوانین و مقررات فضای سرمایه گذاری را بهبود بخشد اما نمیتواند این واقعیت را تغییر دهد که جنگ خلق ادامه دارد و سرمایه گذاران از حملات مداوم در امان نیستند. شرکتهای بهره برداری از معادن و سایر صنایع در شرایط ترس دائمی از چنین حملاتی کار میکنند و هزینه امنیتی صنایع تازه خصوصی شده در پرو بیشتر از صنایع

مشابه در سایر کشورهای جهانست. معادن «نیومونت» (در برابر هر معدنچی)، دو مامور امنیتی استخدام کرده است. یکی از معادن مهم «سنترومین» فقط بواسطه یك حمله چریکی (بمدت یکسال تعطیل شد.) طی ۱۵ سال اخیر تاآنجا که خبرش اعلام شده، ۳۰۰ حمله چریکی علیه معادن صورت گرفته است. خود معدنچیان از حامیان استوار جنگ خلق بحساب می آیند و مقادیر عظیمی دینامیت و مواد دیگر را مصادره کرده اند.

سرمایه گذاران خارجی کماکان نگران این هستند که آیا حکومت توان ممانعت از جنگ خلق و حفاظت از سرمایه گذاریهایشان را دارد یا خیر. از طرف دیگر، نقشه حکومت برای حفاظت از دولت، بستگی به مداخله بیش از پیش امپریالیسم و سرمایه گذاری فزاینده خارجی دارد.

قرض خارجی پرو اینك بالغ بر ۲۶ میلیارد دلار شده است. بیش از ۲۰ درصد از بودجه تقریبا ۶ میلیارد دلاری پرو در سال ۱۹۹۴ به بازپرداخت وامها به بنگاه های استقراضی بین المللی نظیر بانك جهانی و صندوق بین المللی پول اختصاص داده شده است. پرو همچنان به گرفتن وام از بنگاه های استقراضی، بیش از میزان بازپرداخت به آنها، ادامه میدهد. رقم وام های جدید در سال ۱۹۹۴ به ۲ میلیارد و ۷۰۰میلیون دلار رسید. این وامها عمدتا برای فراهم کردن زیرساختهائی است که از جانب سرمایه گذاران بالقوه خارجی طلب میشود.

در سال ۱۹۹۴، نخست وزیر پرو اعلام کرد که این کشور برای تحقق رشد متوسط ۵ درصدی، به ۵ تا ۶ میلیارد دلار (سرمایه گذاری خارجی در هر سال) نیاز دارد. در سال ۱۹۹۳ (سال اول طرحهای خصوصی سازی) کل سرمایه گذاریهای خارجی ۲۲۶ میلیارد دلار بود؛ حال آنکه برای سال ۱۹۹۴، بطور کلی ۳ میلیارد دلار پیش بینی شد؛ (این بیشتر مربوط میشد به حراج سیستم ارتباط تلفنی پرو به قیمت ۲ میلیارد و یکصد میلیون دلار) اغلب دارائی های پرو به قیمتهای مسخره و بسیار نازل بفروش میرسد و وقتی چنین شد یعنی دیگر منبع درآمدی برای حکومت بحساب نمی اید.

تحلیلگران اقتصادی بورژوا آشکارا نگران هستند. در عین حال که اقتصاد پرو بیش از پیش جهت گیری صادراتی پیدا کرده و کالاهای بیشتری صادر میشود، مقدار سودی که از این راه نصیب کشور میشود بخاطر تنزل قیمتهای جهانی، کاهش یافته است. تولید ناخالص ملی افزایش یافته اما آن حیطه های اقتصادی که برای تامین نیازهای خلق پرو حیاتی محسوب میشود یعنی کشاورزی، صنایع کارگاهی و خدمات اجتماعی در حال سقوط است. اکثریت مردم پرو آنچنان فقیر شده اند که قدرت مصرفی در کل و بدون نوسان، کاهش یافته است. اقتصاد دانان هشدار میدهند که اقتصاد پرو در رکود بسر میبرد. (۹)

تعداد قلیلی از قبل سرمایه گذاریهای خارجی جیب خود را پر کرده اند اما اکثریت خلق پرو فقیرتر شده اند. نسبت شاغلان دائم کمتر از ۱۰ درصد است. در همان حال که دولت لاف خصوصی کردن میزند، شرکت های خصوصی شده بطور متوسط ۵۲ درصد از کارگرانشان را اخراج کرده اند تا سودشان افزایش یابد. بودجه مربوط به «خدمات اجتماعی» را خرج ساختن جاده برای کمك به سرمایه گذاران خارجی کرده اند تا بتوانند کالاهایشان را به بازار برسانند. بودجه دولتی برای خدمات اجتماعی (بهداشت و آموزش و غیره) از ۴٫۷ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۸۰ به ۰٫۹ درصد در سال ۱۹۹۳ افت کرده است. حتی مدارس و بیمارستانها خصوصی میشوند. بیش از ۲۶ هزار آموزگار مبتلا به بیماری سل هستند و ده ها هزار کودك هر سال از امراض قابل پیشگیری می میرند. اغلب شش میلیون سکنه «رسمی» لیما در محلات قدیمی کارگری زندگی میکنند. در این محلات، ۷ تا ۱۰ نفر در یك اتاق بدون پنجره سر میکنند که درش به یك کوچه کثیف مشترك باز میشود؛ در اینجا بطور متوسط برای ۶۷ نفر فقط یك شیر آب، و برای هر ۸۵ نفر یك توالت وجود دارد. (۱۰) لیما سه میلیون سکنه «غیر رسمی» هم دارد که در زاغه های حومه شهر زندگی میکنند. در این زاغه ها نه آبی در کارست و نه فاضل آبی. این در حالی است که تعداد فزاینده ای از دهقانان در مقیاس توده ای مجبور میشوند زمینهای خود را بخاطر ناتوانی از پرداخت مالیاتهای جدید زمین و آب، رها کنند و به خیل بیکاران در لیما بپیوندند. این واقعیت که نیمی از اهالی پرو در فقر مطلق بسر میبرند و حتی از خرید غذای کافی برای رفع نیازهای بخور و نمیر خود عاجزند، سرمایه گذاران بالقوه را نگران ساخته که اصلا دولت پرو میتواند کارگران را از لحاظ مایحتاج اولیه نظیر بهداشت و آموزش تامین کند و بدین ترتیب وجود یك نیروی کار قابل اتکاء را تضمین نماید یا نه.

«قضیه لاکانتوتا» نیز در بین سرمایه گذارانی که نگران ثبات سیاسی پرو هستند باعث اضطراب گشته است. در حالیکه همگان بر این عقیده بودند که حکومت مسئول گم و گور شدن و کشتار ۹ دانشجو و استاد دانشگاه لاکانتوتا است، نتیجه تحقیقات تکان دهنده بود. این فقط «زیر پا گذاشتن حقوق بشر» نبود که برملا گشت بلکه نحوه برخورد نگران کننده فوجیموری به این قضیه هم مطرح شد. از یکطرف، سرمایه گذاران خارجی زمانیکه فوجیموری با کودتای درون قصری ۵ آوریل ۱۹۹۲ نشان داد که میخواهد از سرمایه گذاریهای آنها حفاظت کند و در کشور «آرامش» برقرار کند، خشنود شدند. اما وقتیکه فوجیموری قانون اساسی خود ساخته اش را زیر پا نهاد و پرونده «لاکانتوتا» را از دادگاه مدنی به دادگاه نظامی ارجاع داد، بنحو موثری بر تبعیت آشکار دستگاه قضائی از ارتش راه گشود. نه فقط جنایات رژیم پرو برای جهانیان افشاء شد، بلکه دیگر شکی باقی نماند که رژیم فوجیموری تحت کنترل ارتش است. احزاب اپوزیسیون در پرو و سرمایه گذاران خارجی نگران شدند. هر دوی اینها به قوانین پرو برای تامین منافعشان وابسته اند. قانون اساسی جدید پرو بشدت مطابق میل سرمایه گذاران خارجیست. بطور مثال، تضمین میکند که قروض خارجی قبل از برآوردن نیازهای اجتماعی پرداخت شود. اما این حقیقت که قوانین بزور میتوانند تغییر یابند و در یك چشم بهم زدن به یك حاکمیت نظامی آشکار تبدیل شوند، یك تصویر قابل پیش بینی و با ثبات در مقابل چشم سرمایه گذاران ترسیم نمیکند.

بعلاوه، همه اینها به تفرقه در میان طبقه حاکمه دامن میزند. این امر در مانورهائی که برای انتخابات نهم آوریل ۱۹۹۵میدهند، مشهود است. برخی نامزدها میخواهند سود بیشتری از منابع پرو به طبقات فوقانی کشور اختصاص دهند. آنها ادعا میکنند در معامله با امپریالیستها وارد ترند. برخی دیگر قول میدهند که امتیازات «دمکراتیك» بیشتری برای کسانی که دولت را تهدید نکنند فراهم می آورند. بقیه قول کاهش مالیات برای صاحبان صنایع پرو که توان رقابت با شرکتهای چند ملیتی را ندارند، میدهند.

برخی آشکارا نگران آنند که ژنرالهای پروئی بار دیگر تانکهایشان را برای تضمین پیروزی فوجیموری در انتخابات و از بین بردن شانس آنها برای کسب قدرت، به خیابان آورند.

اما تمامی نامزدهای انتخاباتی بروی یك نکته متفق القولند: ضرورت حمله بیرحمانه به جنگ خلق و حزب کمونیست پرو بمنزله رهبر آن. این امر جدیدی نیست. طی ۱۵ سال اخیر، سه رژیم در پرو بسر کار آمده اند و دستور کار تمامیشان همین بوده است. هنگامیکه صدر گونزالو دستگیر شد امپریالیستها نشئه شدند. آنها بر سر هر بام فریاد میزدند: «ماموریت انجام شد!» «پایان جنگ خلق دیگر تضمین شده است!» «پرو بهشت نوین سرمایه گذاران است!» «اینك میتوان از ارتش برای جاده سازی استفاده کرد!» اما طی دو سال اخیر، جنگ خلق ادامه یافت و ثابت شد که اظهارات حکومت، حرفهای توخالی است. و اواخر سال ۱۹۹۴ فوجیموری مجبور به اعتراف این واقعیت شد که جنگ خلق بقینا یك تهدید ادامه دار علیه دولت اوست.

درست یکسال بعد از دستگیری صدر گونزالو، فوجیموری نقشه خود برای براه انداختن یك «ویتنام کوچك» در منطقه جنگلی را اعلام داشت! بنگاه های استقراضی بین المللی برای انتقال دهقانان وفادار به دولت به منطقه آمازون، وامهائی را تامین نمودند. دهکده های استراتژیك در نزدیکی پایگاه های نظامی ایجاد شد. رسانه های گروهی یك کارزار هماهنگ را آغاز کردند. آنها «خبر» از کشتار سرخپوستان قبیله «آشانینکا» توسط حزب کمونیست پرو در مناطق مذکور دادند تا بدین طریق جنگ خلق را در سطح بین المللی بی اعتبار کرده و راه بر کشتار بزرگتر اهالی توسط ارتش بگشایند.

در آوریل ۱۹۹۴، ارتش تعرضی بزرگ به مناطق جنگلی را آغاز کرد. روستاها توسط هلیکوپترهای توپدار بمباران شد. دهقانان بیرحمانه کشتار شدند. سربازان اونیفرم پوش به زنان و کودکان تجاوز کردند. کناره رود «انه» پوشیده از اجساد دهقانان بود. جنایات ارتش آنچنان افشاء شد که حتی «گروه های حقوق بشری» معمولا زبان بسته و وفادار به حکومت نیز مجبور شدند آنها را تقبیح کنند. رژیم که درمانده شده بود عکس العمل نشان داد و این گروه ها و صلیب سرخ بین المللی را متهم کرد که به حزب کمونیست پرو کمك میکنند و شکست عملیات ارتش تقصیر آنهاست.

طی پائیز ۱۹۹۴، تلویزیون پرو چند گزارش پیاپی از یك تهاجم نظامی پخش کرد و هر بار ادعا کرد که اینها مربوط به «ریشه کن کردن آخرین بقایای» جنگ خلق و «دستگیری رهبرانش» است. اما هر بار حرف خود را پس گرفت و اظهار داشت که آنها «از راه تونل فرار کرده اند.» بخشهای بزرگی از کشور کماکان تحت «کنترل اضطراری» است و قوای جنگ خلق و نیروهای ارتش همچنان بر سر کنترل این مناطق با هم درگیرند.(۱۱)

طی دو سال اخیر، سرمایه گذاران خارجی مداوما تحت حمله قرار داشتند. دفاتر بانکها و موسسات هدف بمب گذاری قرار گرفته است. برای مثال، چند روز بعد از حراج سیستم ارتباطات تلفنی پرو و فروش آن به اسپانیا، دو دفتر این شرکت در لیما مورد حمله قرار گرفت. (حمله به یکی از این دفاتر درست در روز افتتاحش انجام شد.) اعلامیه هائی که در محل بر جای مانده بود، سیاست خصوصی سازی را محکوم میکرد و به سرمایه گذاران خارجی هشدار میداد که از کشور بیرون انداخته خواهند شد. خطوط آهن، لوله های نفت و دکلهای برق مداوما مورد حمله قرار میگیرند. در اکتبر ۱۹۹۴ هنگامی که شرکت نیرو میخواست خصوصی شود، به سیستم برق رسانی حمله شد. حکومت این حمله را قدرتمندترین حمله حزب کمونیست پرو بعد از دستگیری صدر گونزالو اعلام کرد. در نتیجه این حمله، جریان برق بمدت یك هفته مختل شد.

در همان زمان، بیش از ۲۰ هزار کارگر شرکت نفت در اعتراض به خصوصی کردنهای آتی صنایع نفت پرو دست به یك اعتصاب دو روزه زدند. کارگران بنادر نیز به آنها پیوستند. معدنچیان با کارگران اعتصابی شرکت نیرو همراه شده و خصوصی سازی را محکوم کردند. آموزگاران نیز با خواست سه برابر شدن حقوق خود بپای اعتصاب رفتند. دانش آموزان نیز علیه افزایش مداوم شهریه دست به اعتراض زده اند.

جناح های طبقه حاکمه پرو خواستار بتعویق انداختن برنامه خصوصی سازی شدند. فوجیموری قول داده بود که این طرح تا سال ۱۹۹۵ به اتمام برسد. اینها میگویند بهای فروش شرکتها خیلی کم است و ثبات سیاسی کشور جهت ایجاد فضای دلخواه سرمایه گذاری هنوز خیلی لرزان است. سرمایه گذاران خارجی بشدت نگران همان چیزی هستند که طی ۱۴ سال گذشته بشدت مانع از سرمایه گذاریهایشان شده است!

۱۴ سال است که خلق پرو علیه سه کوهی که بر آنان ستم میراند، تفنگ برداشته اند. دهقانان بپاخاسته در صحنه هستند. جنگ خلقی طولانی وجود دارد که توسط یك حزب مائوئیست رهبری میشود و به نبرد پیگیرانه جهت برقراری دولت نوینی که سراسر پرو را در بر بگیرد ادامه میدهد. میلیونها تهیدست در روستاها و نیز در زاغه های لیما، گام های آغازین قدرت خویش را تجربه کرده اند. آنها در ساختن اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین سهم گرفته اند. در مقابل، سرمایه گذاران خارجی چه چیزی برای عرضه دارند؟ ادامه ۵۰۰ سال ستم، و فقر و فلاکتی بسیار بیش از گذشته.

توضیحات:

* اینیکا اوهارا یکی از فعالین کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان است.

۱ ـ شماره های قبلی «جهانی برای فتح» که شامل مقالات متعددی درباره جنگ خلق و حزب کمونیست پرو، منجمله اسناد پایه ای است. موجودند. برای تهیه این شماره ها به توضیحات صفحه دوم نشریه نگاه کنید. مقاله «درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است» ـ مندرج در جهانی برای فتح شماره ۱۶ ـ نقطه شروع مناسبی برای مطالعه در این زمینه است.

۲ ـ برای مثال رجوع کنید به بولتن اضطراری «کمیته اضطراری بین المللی» شماره ۴۶، درباره سلطه خارجی بر پرو.

۳ ـ تایمز مالی، شماره ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۳ ـ و نیز نیویورك تایمز، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۳

۴ ـ مجله معدن، آوریل ۱۹۹۴

۵ ـ همانجا.

۶ ـ سرویس اینتر پرس، ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۳

۷ ـ لس آنجلس تایمز، ۱۹ ژانویه ۱۹۹۴ ـ سن فرانسیسکو اگزامینر، ۲۷ مارس ۱۹۹۴

۸ ـ آسوشیتد پرس، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳

۹ ـ برای مثال نگاه کنید به «گزارش هفتگی آمریکای لاتین»، ۷ آوریل ۱۹۹۴

۱۰ ـ موسسه آمار دفاع غیر نظامی پرو.

۱۱ ـ بولتن اضطراری، شماره های ۴۶ و ۴۷ و ۵۱

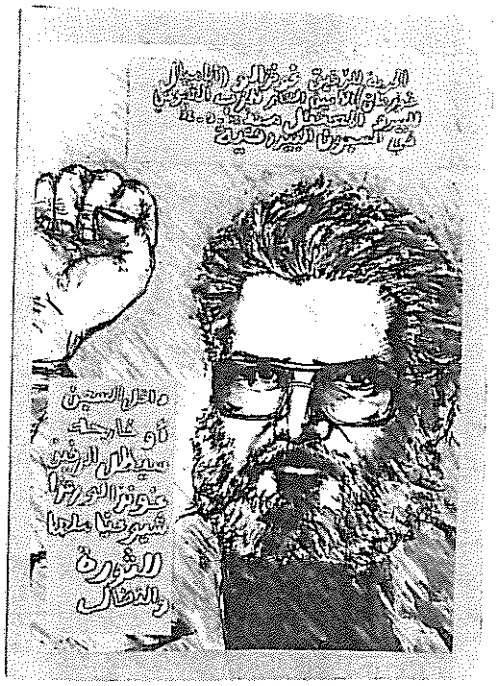

کارزار زمین و زمان را
در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید:

نبرد ادامه دارد!

دستگیری صدر گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، در تاریخ دسامبر ۱۹۹۲، به ظهور نبردی خشماگین و مصمم برای دفاع از جان او دامن زد. دستگیری صدر گونزالو توسط دشمن، برای انقلابیون در پرو و سراسر جهان ضربه ای ناگوار بود. صدر گونزالو مبارزه برای بازسازی حزب کمونیست پرو را در سالهای ۶۰ و ۷۰ رهبری کرد و آغاز جنگ خلق را پایه ریزی نمود. پس از آغاز جنگ خلق در سال ۱۹۸۰، صدر گونزالو نقش مرکزی در رهبری و گسترش جنگ خلق ایفا کرد و بمثابه رهبر میلیونها دهقان، کارگر و روشنفکر در پرو به رسمیت شناخته شد. انقلاب در پرو تحت رهبری صدر گونزالو، نسیم انقلابی ارزشمند و تازه ای بود که بوی تعفن رویزیونیسم را از صحنه پاک نمود و مصاف نوینی را در مقابل ارتجاع و امپریالیسم قرار داد. زمانیکه صدر گونزالو دستگیر شد، دفاع از جان او برای انقلابیون کمونیست در سراسر جهان، به معنی دفاع از حق شورش بردگان علیه اربابانشان بود. به معنای دفاع از انقلاب و کمونیسم بود.

مرتجعین در روز ۱۲ دسامبر به خیال اینکه جنگ خلق با شکستی مرگبار روبرو شده، جشن گرفتند. اما جنگ خلق نه فقط علی رغم این ضربه ادامه یافت، بلکه کارزار بین المللی برای دفاع از جان صدر گونزالو نیز در سراسر جهان طنین افکن شد. در این نبرد حیاتی، چهره طرفین متخاصم بیش از هر زمان دیگر آشکار گشت. این امر به توده ها الهام بخشید و دروغ امپریالیستها را که گویا انقلاب کمونیسم مرده و کسی نیست که بتواند «نظم نوین» آنها را به مصاف بطلبد، رسوا کرد.

پیشگامان نبرد برای دفاع از جان صدر گونزالو در صحنه ی بین المللی نیروهای انقلابی پرولتری بودند که حول فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمدند تا «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو به هم بریزند». صدها هزار نفر در سراسر جهان، به طرق مختلف در این مبارزه فعالانه شرکت کرده اند. بویژه بخش قدرتمندی از این مبارزه کارزاری است که توسط کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) هماهنگ شده است. کمیته اضطراری بین المللی توده ها را در بیش از چهل کشور بسیج و سازماندهی کرده است؛ توده هایی که از رفتار جنایتکارانه با این رهبر انقلابی و سایر زندانیان سیاسی توسط رژیم آمریکائی فوجیموری به خشم آمده و میدانند که نمونه خطرناکی علیه رهبران انقلابی و سایر مخالفین امپریالیسم و ارتجاع در سراسر جهان پیش گذاشته شده است.

کارزار دفاع از صدر گونزالو نبردی پیچیده و خشماگین است که در حال اوج گیری است. یکطرف رژیم آمریکایی فوجیموری است که تحت حمایت مرتجعین در سراسر جهان، به هر اقدامی دست زده تا صدر گونزالو را تحقیر و بی اعتبار کند، شکنجه نماید و حتی او را به قتل برساند. و در طرف دیگر جبهه ای پیش بینی نشده از نیروهای انقلابی در چارگوشه جهان وجود دارد که از امپریالیسم و برنامه های ارتجاعی بیشماری که برای از میان بردن امیدو آرزوی فقرا و ستمدیدگان تهیه دیده، متنفرند. آنها پا پیش گذاشته اند تا از جان او دفاع کنند. مرتجعین در مقابل ادامه جنگ خلق و این اتحاد بین المللی غیر قابل انتظار برای دفاع از جان صدر گونزالو، علی رغم قدرتشان نتوانستند آزادانه و بدون خطر به صدر گونزالو حمله کنند. روزنامه اصلی فرانسه، لوموند، اظهار داشت که نقشه مخفیانه قتل او در آخرین دقایق به خاطر افکار عمومی بین المللی متوقف شد. کارزار دروغ و تهمتی که جهت منفرد کردن صدر گونزالو و جنگ خلق توسط امریکا به راه انداخته شده بود رسوا گردید. و تمام کسانی که این اتحاد قدرتمند نیروهای انقلابی و مترقی را در دفاع از صدر گونزالو و جنگ خلق در پرو، شاهد بوده اند با امیدی تازه به آینده به وجد آمده اند.

مردم از جریانات مختلف سیاسی و ایدئولوژیکی از حمله به صدر گونزالو به خشم آمده اند. بسیاری ضرورت انقلاب مائوئیستی را درک نمیکنند و یا به آن اعتقاد ندارند. بهرحال آنان میفهمند صدر گونزالو



کارت پستالی که در تونس توزیع شد: ما خواهان آزادی رفیق گونزالو هستیم که از سپتامبر ۹۲ در اسارت مرتجعین بسر می برد. رفیق گونزالو درون و بیرون زندان بعنوان مظهر کمونیسم باقی می ماند و بما در راه انجام انقلاب الهام می بخشد.

دهلی نو، هند: میتینگ در مقابل سفارت پرو برای آزادی رفیق گونزالو

رهبر محبوب توده های میلیونی در پرو است. آنها حق پایه ای توده ها مبنی بر بدست گرفتن سلاح علیه رژیم سرکوبگر را به رسمیت شناخته و میدانند که امپریالیستها قصد دارند با حمله به رهبری انقلابی این حق با ارزش را از توده ها بگیرند. اینکه چنین صف گسترده ای از توده ها برای دفاع از یك رهبر کمونیست به هم پیوستند، به این واقعیت که صدر گونزالو امروز زنده است خدمت کرده و قاطعیت و عزم استوار آنان باعث شگفتی و خشم مرتجعین شده است. در جریان دفاع از صدر گونزالو بسیاری برای اولین بار از حقایق جنگ خلق در پرو آگاه شده اند. نتیجه ی این امر پیدایش ذخیره وسیع بین المللی در دفاع از جنگ خلق در پرو و شبکه ای از فعالین است که برای دفاع از آن مبارزه میکنند. این اوضاع همچنین نیروهای مائوئیست را با مصافهای جدید بسیاری روبرو کرده است تا نقش مستقل خود را در تقویت کارزار بین المللی ایفا نموده و همزمان وظایف انقلابی کمونیستی بیشتری را در یك جوّ مساعد و مشتاق ایده های نوین به عهده گیرد.

زمانیکه صدر گونزالو دستگیر شد، رژیم هیاهو راه انداخت که جنگ خلق را سربریده است. فوجیموری و رسانه های بین المللی دوسال تمام جار زدند که جنگ خلق را شکست داده اند. همزمان رژیم پرو تمام زرادخانه اش، اعم از قوانین جدید سرکوب، جنگ روانی با هدف گیج کردن و منشعب کردن و وعده های توخالی رفاه برای آینده را با اتکاء به قدرت بیرحم ارتشی که جنگی دائمی را علیه مردم براه انداخته، بکار گرفت. اما علی رغم حملات بیرحمانه و از سر استیصال، حتی خود رژیم ناگزیر است اعتراف کند که نتوانسته اند جنگ خلق را نابود سازند. نه تنها حملات ادامه داری به بانکها، کمپانیهایی که اخیرا خصوصی شده و سیستم برق رسانی که لیما و سایر شهرها را تحت تاثیر قرار داده است صورت گرفته، بلکه ارتش نیز در نبردهای سختی که در روستاها با رزمندگان حزب کمونیست پرو داشته، تلفات بسیاری متحمل شده است. رژیم از این شکایت میکند که حتی وقتی رزمندگان را در دهات محاصره میکنند، آنان

از جان صدر گونزالو دفاع کنید!

دستگیری صدر گونزالو رهبر حزب و انقلابّ بخشی از نقشه ای است که برای پیشبرد کشتاری بس عظیم علیه خلق طراحی شده است. مرتجعین خیال میکنند که ما به آنها اجازه نابود کردن انقلاب را خواهیم داد. آنها درک نمیکنند که هر چه بیشتر خونریزی کنند به مرگ نهائی خویش نزدیکتر میشوند. ما خواهان آنیم که حکومت فوجیموری سلامت و جان صدر گونزالو را محترم شمارد.

حزب کمونیست پرو تمامی کسانی که جرات کنند و با دستان کثیف خود به صدر گونزالو لطمه ای وارد کنند را آنچنان مجازات خواهد کرد که سرمشق شود.

زنده باد صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد جنگ خلق!

ما جان خود را نثار حزب و انقلاب خواهیم کرد!

حزب کمونیست پرو،
پایگاه لیما
سپتامبر ۱۹۹۲

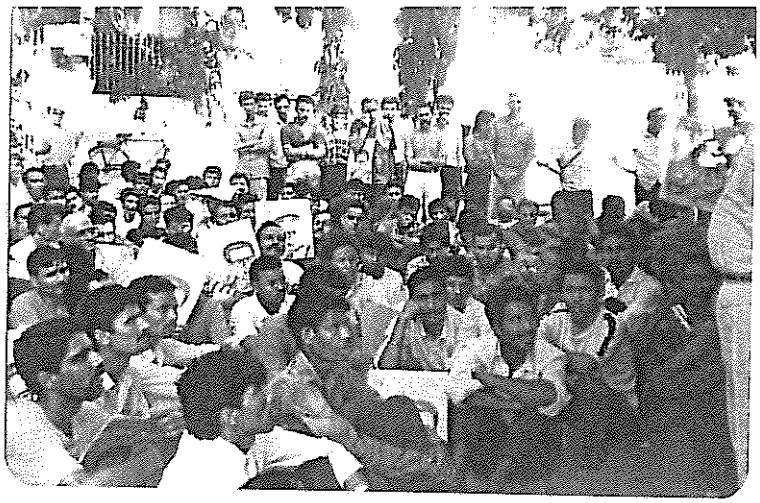

داکا، بنگلادش: بازسازی سخنرانی تاریخی صدر گونزالو در قفس. پرچمی که بر فراز تظاهرات روز عملیات بین المللی به اهتزاز در آمده است: مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت حول ایدئولوژی مائوئیستی را تقویت کنید!

موفق میشوند با استفاده از سیستم پیچیده تونل که خود ساخته اند به مناطق جنگلی بگریزند. آنها ضجه میزنند که قادر نیستند هلیکوپترهایشان را بدون مواجهه با آتش رزمندگان، در مناطق جنگلی فرود بیاورند. آنها قتل عام مردم روستایی را اینگونه توجیه میکنند که رزمندگان، خود را در میان مردم مخفی میکنند و اعتراف میکنند که همه مردم برای رزمندگان جاسوسی میکنند. عقیم ماندن تلاشهای دشمن منعکس کننده عجز وی در فائق آمدن بر عزم توده های پرو در مبارزه شان علیه ستمگران است.

بهرحال برای دفاع از جان صدر گونزالو و همچنین حمایت از جنگ خلقی که او با قدرت رهبری کرده است، نیاز به انجام اقدامات بسیاری است. جان صدر گونزالو کماکان در خطر است. ایالات متحده جهت شکست دادن جنگ خلق به تشدید استراتژی پیچیده جنگ ضد انقلابی باشدت کم، ادامه میدهد. صدر مائو میگوید که وقتی جنگ توده ای طولانی پیشرفت میکند، رژیم ارتجاعی حملات مایوسانه و بیرحمانه ای را علیه نیروهای انقلابی به راه خواهد انداخت، و مردم باید برای تند پیچها، خطرات و فرصتهای غیر منتظره آماده باشند. انتخابات آوریل ۹۵ میتواند نقطه عطفی برای مانورهای جدید باشد، چراکه مرتجعین رنگارنگ در رقابت با یکدیگر سعی خواهند کرد تا به اربابان یانکیشان ثابت کنند که آنها بهترین انتخاب برای سرکردگی حملات علیه جنگ خلق هستند.

نیروهای بسیاری که این نبرد سهمگین در دفاع از صدر گونزالو را در دوسال گذشته به پیش بردند، با تمام مصافهایی که ارتجاع در برابر آنان قرار داد قاطعانه روبرو شده و هرچه بیشتر آبدیده شدند. آنان در کارزار فریبکارانه بی وقفه ای که دشمن به راه انداخته بود، آموزش دیدند. در بسیج اقشار مختلف مردم جهت دفاع از صدر گونزالو، آنها نقشی تعیین کننده ایفا کردند، و جبهه ای قدرتمند شکل گرفته است. مردم از جریانات سیاسی و ایدئولوژیك مختلف در خیابانها به تظاهرات پرداختند، طومار امضاء کردند، نامه فرستادند و بر دیوارشهرها و تپه های روستاها شعار نوشتند. آنها کمك مالی کردند و در مباحثات داغ با کسانیکه تحت تاثیر دروغهای دشمن قرار گرفته بودند شرکت جستند. کمیته ها و گروه های اضطراری بین المللی که از این نیروهای متنوع بوجود آمده است، در دهها کشور شکل گرفته اند. بعلاوه، کمیته های جدیدی برای دفاع از جنگ خلق در پرو بوجود آمده است. برای بسیاری مسئله مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو با موضوع حمایت از جنگ خلق در پرو بطور لاینفکی گره خورده است. و این امر دورنمای کاملا نوینی را برای آنچه که میتوان انجام داد گشوده است. برخی از این افراد برای تبدیل شدن به انقلابیون کمونیست گام برداشته اند.

کارزار دفاع از جان صدر گونزالو به گسترش خویش ادامه میدهد. اگرچه فوجیموری قبلا اعلام کرده بود که پس از یکسال محدودیت قانونی، دکتر گوسمان اجازه ملاقات خواهد داشت، اما قوانین خودشان را هم زیر پا گذاشته و بیش از دوسال است که او را در شرایط ممنوع الملاقات نگاه داشته است. کسی دقیقا نمیداند که نیروهای ارتجاعی در گام بعدی چگونه حمله خواهند کرد. اما یك چیز روشن است. توده های انقلابی و مترقی جهان برای مقابله و پیروز شدن در مصاف با دشمن، در موقعیت بهتری قرار دارند.

نمایندگان کمیته اضطراری بین المللی اعزامی به فیلیپین و ژاپن همراه با جمعی از دانشجویان، بعد از برگزاری جلسه در دانشگاه مانیل.



در پنجاب نیز مانند سایر نقاط هند، مردم در گرد همائی های کمیته برای آزادی رفیق گونزالو شرکت جستند.

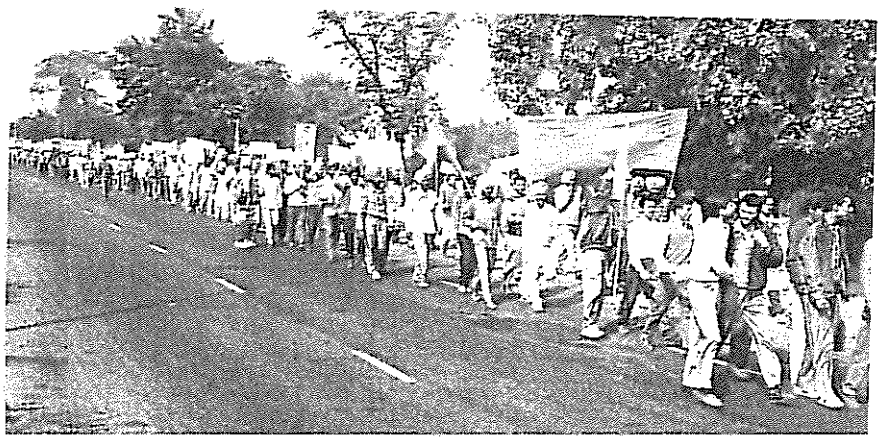



نقاشی بر تپه های نامیل نادو در هند. این شعارها مردم را دعوت به شرکت در جنبش بین المللی برای آزادی رفیق گونزالو می کند.



برلین، آلمان: کرویتزبرگ خود را شهر همخون آیاکوچو اعلام کرد. پرچمهائی که بر دیوار می بینید از سال ۱۹۹۱ نصب شده اند. پرچمهای بیشتری در دفاع از جان صدر گونزالو به آنها افزوده شده است.



اعضای هیئت پنجم. از چپ به راست: هالوک گرگک از ترکیه، مارتین هیمینگ از آلمان، پیتر ارلیندر از آمریکا و ماریو بوستامنته از مکزیک

جلوه هایی از کارزار بین المللی در دفاع از جان صدر گونزالو:

جلوه هایی از فعالیتهای معین نمیتوانند حاوی تمامیت آنچه که توده ها بعنوان بخشی از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو در سراسر جهان انجام دادند، باشد.
بیشتر این فعالیتها توسط بیش از ۵۰ بولتن کمیته اضطراری بین المللی هماهنگ و گزارش شده است. با استفاده از این بولتن بعنوان یك ابزار سازماندهی، حمایت کنندگان در بیش از دهها کشور فعالیتهای مستقل و خلاقانه ای را در مدت بیش از دوسال به پیش برده اند. صدها برنامه و جلسه برگزار شده است. هزاران میز کتاب و مرکز اطلاعاتی بر پا شده است. دهها هزار نفر فراخوان را امضاء کرده و طومار و نامه اعتراضی فرستاده اند. خواسته های قدرتمندی در برابر سازمانهای حقوق بشر قرار داده شده تا موضع اختیار کنند. این سازمانها زمانیکه امتناع کرده اند افشا شده اند. سفارتخانه ها و کنسولگری های پرو با تظاهرات اعتراضی روبرو شده و یا حتی اشغال شده اند. دهها هزار نفر در تظاهرات اعتراضی به خیابانها ریخته اند. میلیونها اعلامیه پخش شده است و پلاکاردها و پوسترهایی بر دیوارهای صدها شهر در سرتاسر جهان نصب شده است. ترانه ها ساخته شده اند. اعلامیه ها و مقالات خبری در رسانه های عمومی و همچنین رسانه های آلترناتیو منتشر گشتند. ویدئوی کمیته اضطراری با نام «باید به جهانیان بگویید» و «راه درخشانها»، از روستاهای کوچك هیمالیا گرفته تا دهقانان جنگلهای استوایی کلمبیا، با استفاده از باطری به نمایش درآمدند. و پشت دیوار برجهای دانشگاههای آمریکا، گتوهای کرویتسبرگ برلین و لس آنجلس و کلکته نشان داده شدند. اگر بگوئیم که میلیونها نفر برای اولین بار در دو سال گذشته حقیقت را درباره صدر گونزالو و جنگ خلق در پرو شنیدند، اغراق نکرده ایم.

سپتامبر ۹۲ وقتی خبر دستگیری دکتر گوسمان در سراسر جهان پخش شد، مردم سریعا خواهان حفظ جان او شدند. در طول فقط چند روز دهها هزار نفر فراخوان دفاع از جان دکتر گوسمان را امضاء کردند.

۲۴ سپتامبر ۹۲ سخنرانی تاریخی صدر گونزالو «سخنرانی از قفس»، به سراسر جهان مخابره شد.

اکتبر ۹۲ در لیما، به اولین گروه وکلای بین المللی نمایندگان ك.ا.ب. اجازه حضور در دادگاه سری محاکمه دکتر گوسمان را نمیدهند، اما حضور آنان سرتیتر روزنامه ها شده و مردم پرو را از وجود کارزار بین المللی آگاه میسازد. «محاکمه» دکتر گوسمان توسط دادگاه نظامی ژنرالهای نقاب پوش در سراسر جهان محکوم میشود. دولت که نقشه هایی برای به قتل رساندن دکتر گوسمان در ۱۵ اکتبر داشت، در شرایط برانگیخته شدن افکار عمومی بین المللی قادر نیست آنرا عملی سازد. هواداران کارزار در سراسر جهان خواهان اعطای «یك روز حقوق» برای حمایت از کارزار میشوند. دومین گروه نمایندگان اعزامی، توسط پلیس مخفی «دینکوت» دستگیر شدند. آنها ۳۰ ساعت در بازداشت به سر میبرند و اخراج میشوند.

نوامبر ۹۲ سومین گروه نمایندگان ك.ا.ب. به پرو میرسند و با اعضای انجمن وکلای دموکرات ملاقات میکنند. در مدت کوتاهی پس از آن دکتر کرسپو، وکیل دکتر گوسمان دستگیر شده و به حبس ابد محکوم میشود.
فوریه ۱۹۹۳، کنفرانس منطقه ای آسیای جنوبی کمیته اضطراری در کاتماندو، نپال برگزار میشود. دوهفته بعد بیش از هزار نفر از ۳۳ کشور در کنفرانس موسس کمیته اضطراری در آلمان شرکت کردند.

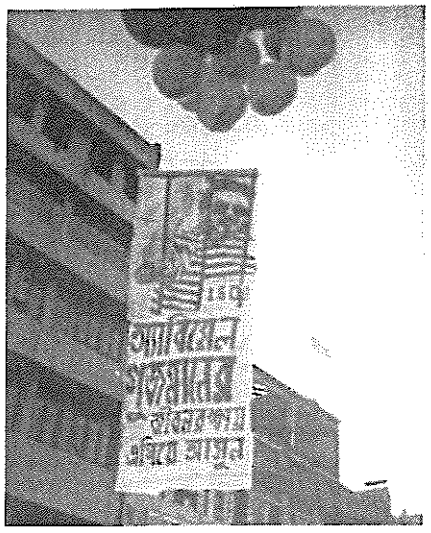

داکا، بنگلادش: بازسازی سخنرانی تاریخی صدر گونزالو در قفس. پرچمی که بر فراز تظاهرات روز عملیات بین المللی به اهتزاز درآمده است: مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت حول ایدئولوژی مائوئیستی را تقویت کنید!



پاکستان: ۱۹۹۲، خواست رهائی رفیق گونزالو و زندانیان سیاسی در آفریقای جنوبی مطرح شد.

«امروز خلق زحمتکش پرو تحت یوغ رژیم آمریکایی فوجیموری بسر میبرد. حکومت تحت الحمایه آمریکا در تاریخ ۳۱ اکتبر ۹۳ رفراندومی قلابی برای تصویب یک قانون اساسی جدید برگزار می کند. هدف واقعی از این کار تصویب مجازات اعدام بنام مردم است. ما در مخالفت با این رفراندوم و بعنوان بخشی از مبارزه اضطراری جهانی برای دفاع از جان دکتر گوسمان، رهبر کبیر خلق زحمتکش پرو، با تمام قوایی که از تولید کسب کرده ایم کار را برای یک روز متوقف کرده و مزد یک روز کار خود را به کارزار اختصاص میدهیم.»

ـ اوزجان دوغان نماینده کارگران رادیاتور ساز، آنکارا، ترکیه

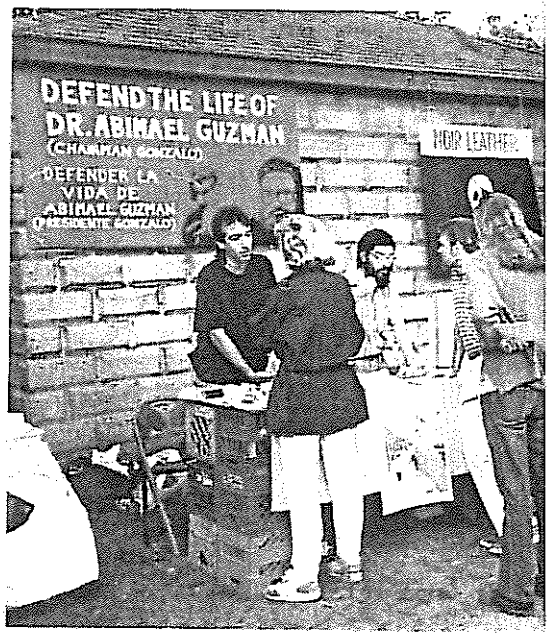

فعالین کمیته اضطراری بین المللی در حال توضیح کارزار برای توده ها در ایالات متحده

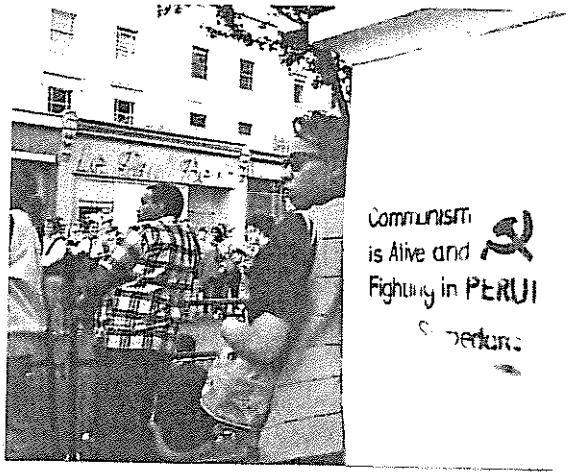

لندن، انگلستان: سپتامبر ۹۴

آوریل ۱۹۹۳، چهارمین هیئت نمایندگی ک.ا.ب. مورد استقبال زاغه نشینان لیما قرار میگیرد. آنها از هیئت میخواهند که: «وقتی به کشورهایتان باز گشتید آنچه را در اینجا شنیدید و دیدید، به مردم بگویید»

۱۴ـ ۱۵ ماه مه، روزهای عملیاتی بین المللی
فعالیتهای اعتراضی متحدانه قدرتمندی نسبت به بد رفتاری دکتر گوسمان به پیش برده میشود. احترام به سلامتی و جان او همزمان توسط هواداران در بیش از ۲۰ کشور درخواست شده است.
ژوئیه ۱۹۹۳، یک تیم متشکل از وکلای بین المللی برای حمایت از دادخواست وکلای دمکرات لیما که در دفاع از دکتر گوسمان و سایر زندانیان سیاسی جهت ارائه به کمیسیون حقوق بشر قاره آمریکا تهیه شده، با یکدیگر ملاقات میکنند.

۱۲ تا ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۳ فعالیتهای هماهنگ شده بین المللی اولین سالگرد دستگیری دکتر گوسمان را رقم میزنند. فعالین ترتیبی میدهند تا «سخنرانی قفس» دکتر گوسمان از طریق رادیو، روزنامه ها، اعلامیه ها، و تاترهای خیابانی، در سرتاسر جهان وسیعا شنیده شود.
اوت ـ نوامبر ۱۹۹۳، دو وکیل بین المللی موضوع حمایت از درخواست وکلای لیما را در یکی از جلسات IACHR (کمیسیون حقوق بشر آمریکا) مورد بحث قرار میدهند. طیف گسترده ای از فعالیتها علیه احیای مجازات اعدام در پرو و تمایل دولت برای استفاده از آن علیه دکتر گوسمان و سایر رهبران سیاسی زندانی. پنجمین هیئت نمایندگی وارد لیما میشود تا خواهان لغو ممنوعیت ملاقات و حبس انفرادی دکتر گوسمان شود، که طبق قوانین پرو نیز میبایست تا ۱۲ سپتامبر ۹۳ پایان میپذیرفت. تقاضاهای رسمی برای ملاقات با دکتر گوسمان توسط وکلای بین المللی به پرونده IACHR ارائه شده است.

ژانویه ـ فوریه ۹٤، وکلایی از کلمبیا و مکزیک طی یك اقامت طولانی در پرو برای لغو حبس انفرادی دکتر گوسمان تلاش میکنند.

مارس ۱۹۹٤، تور سخنرانی جنوب آسیا توسط کمیته اضطراری بین المللی، سه نماینده از ک.ا.ب. با سازمانهای دهقانان، کارگران، دانشجویان، زندانیان سیاسی، زنان و گروههای حقوق بشر در فیلیپین و ژاپن ملاقات میکنند.
آوریل ۱۹۹٤، ویدئوی ک.ا.ب. «شما باید به جهانیان بگویید» منتشر میشود.

۱۹ و ۲۰ ماه مه ۱۹۹٤: روزهای عملیات هماهنگ بین المللی خواهان پایان حبس انفرادی دکتر گوسمان، احترام به حقوق اساسی زندانیان سیاسی و آزادی وکلا شده، دخالت آمریکا در پرو را محکوم میکند.

۱۲ تا ۲٤ سپتامبر ۹٤، روزهای عملیات بین المللی در دومین سالگرد دستگیری دکتر گوسمان، محکومیت رژیم آمریکایی فوجیموری بخاطر امتناع از دادن اجازه ملاقات دکتر گوسمان با وکلا، خانواده، پزشك و دوستانش را در مرکز توجه خود قرار داده و خواهان پایان یافتن حبس انفرادی اکید و لغو ممنوعیت کامل ملاقات وی شد.

سپتامبر ـ نوامبر ۱۹۹٤، هزاران نفر درخواست پایان حبس انفرادی را که در روزنامه های بسیاری از کشورها به چاپ رسید امضاء کردند.

نوامبر ۱۹۹٤ بسیج بین المللی علیه هجوم جنایتکارانه نظامی رژیم پرو، که فوجیموری با افتخار آنرا «ویتنام کوچك» خواند، صورت گرفت.

پیامی از کرال های هند

شعاری که در تظاهرات ما بچشم میخورد چنین بود: پشتیبانی ما از خلق پرو تزلزل ناپذیر است. نسخه هایی از سخنرانی دکتر گوسمان در طول راه پخش شد.... نقطه اوج آکسیون آتش زدن مجسمه فوجیموری بود که عنوان «آدمخوار» بر گردن داشت. این مجسمه مظهر حکام هند نیز بود. در پایان کله فوجیموری آماج لگدهای مردم خشمگین شد.



ترکیه: زندانیان سیاسی به حمایت خود از امر دفاع از جان آبیمال گوسمان ادامه میدهند.

«از کمیته اضطراری متشکرم بخاطر اینکه آخرین اخبار را در مورد دکتر گوسمان در اختیارم قرار میدهد. من فکر میکنم بعد از کمیته دفاع از ساکو و وانتزتی (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۷) این بزرگترین جنبشی است که سراسر دنیا فراگیر شده است. من اطلاعیه را دریافت کردم.... بیش از ۵۰ امضا جمع آوری کرده ام که عمدتا فعالین دفاع از حقوق بشر و وکلا هستند»

ـ وکیلی از کمیته آزادیهای مدنی در آندراپرادش، هند



کاراکاس، ونزوئلا: بدنبال صدور قطعنامه پیرامون اشاعه کارزار در آمریکای لاتین توسط کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی، شعبه این کمیته در کلمبیا مبارزه را به ونزوئلا و اکوادور کشاند. این کارزار با استقبالی گرم روبرو شد.

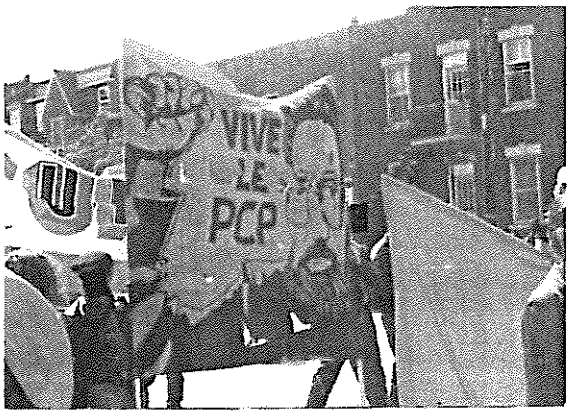

«زنده باد حزب کمونیست پرو» بخشی از رسته انترناسیونالیست و ضد امپریالیست در تظاهرات اول ماه مه در مونترال، کانادا

«تشکیلات دمکراتیک بایان» حمایت صمیمانه خود از کارزار دفاع از جان و حقوق دکتر آبیمال گوسمان را اعلام میکند و خواهان رهائی همه زندانیان سیاسی پرو است.... پیشبرد انقلاب مسلحانه در پرو را بهیچوجه نمیتوان آنگونه که رسانه های غربی ادعا دارند تروریسم محسوب کرد، بلکه یک جنبش رهائیبخش خلق در خدمت عمیقترین تحولات اجتماعی است...»

ـ هفتم مارس ۹۳، مانیل، فیلیپین

سازمان بایان که در میلیون عضو دارد

گزیده ای از «کارگر انقلابی» (نشریه حزب کمونیست انقلابی، آمریکا - ۱۹ نوامبر ۹۴)

بحثی با ریموند لوتا درباره
اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم: کتاب آموزشی شانگهای

...میدانید یکی از نکاتی که در مقدمه کتاب مطرح کرده ام اینست که تا زمان مائو، مارکسیسم واقعا به یك درك همه جانبه از اقتصاد سیاسی سوسیالیسم دست نیافته بود. این ممکنست بنظر عجیب بیاید. قبل از همه، مارکس و انگلس تئوری سوسیالیسم علمی را بما عرضه داشتند و لنین برقراری نخستین دولت سوسیالیستی را رهبری کرد. اما تئوری باید به عمل در میآمد و وسیعا گسترش می یافت. اینکار فقط از طریق تجربه مشخص ساختمان اقتصاد سوسیالیستی و پیشبرد مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم میتوانست انجام شود. انقلابات شوروی و چین نخستین تلاشهای بشر متمدیده برای آفرینش جوامعی بود که توسط اکثریت زحمتکش اداره شود و مطابق منافع آنها باشد. مائو از نقاط قوت و ضعف ساختمان اقتصادی در اتحاد شوروی زمانیکه یك کشور سوسیالیستی بود جمعبندی کرد و یك برخورد بسیار ریشه ای و ضد بوروکراتیك از توسعه و برنامه ریزی سوسیالیستی را شکل داد. بعلاوه او اظهار داشت که انقلاب به کسب قدرت ختم نمیشود. انقلاب باید ادامه یابد و این تداوم در هر عرصه جامعه حفظ شود. یکی از نکات برجسته کتاب حاضر اینست که امور را بعد از تجزیه و تحلیل، در همان حالتی که هستند رها نمیکند؛ بلکه پیگیرانه از جائی که جامعه باید بدان برسد صحبت میکند.

مائوئیستها در چین انقلابی پیشرفته ترین سنتز از چگونگی فعالیت و عملکرد یك اقتصاد سوسیالیستی و ظرفیت و تضادهایش، و علت اینکه مسیر رهائی بشر با مبارزه بی وقفه و تجربه کردن رقم خورده را برای ما فراهم کردند.

اقتصاد اساس جامعه است. و برای رهائی حقیقی خلق نیاز به برقراری یك شالوده اقتصادی حقیقتا رهائیبخش است. میخواهم بگویم که این یکی از مهمترین نکاتیست که از مطالعه این کتاب دستگیر مردم میشود: اینکه اقتصاد رهائیبخشی وجود دارد؛ اینکه چنین اقتصادی اصول معینی دارد که میتواندتوسط توده ها آموخته شده و بکار برده شود و با انجام آگاهانه اینکار، مردم نه تنها مسائل مختلف را حل میکنند بلکه میتوانند نظام اقتصادی و جامعه را بمنزله یك کل در دست خود گیرند. نوع بشر تحت استبداد کور ذاتی نیروهای اقتصادی قرار دارد. ما اینك میتوانیم در جاده تکامل تاریخی و اجتماعی این مرحله را پشت سر بگذاریم.

....اکثریت مردم جهان در کشورهای تحت سلطه و نومستعمره جهان سوم زندگی میکنند. آنها در شرایط گرسنگی، بیماری و فوق استثمار بسر میبرند. آنها در جوامعی زندگی میکنند که اقتصادهایشان توسط امپریالیسم معوج شده و از شکل افتاده است. به اکثر نقاط آفریقا نگاه کنید که گرفتار بحرانی وحشتناك و رنج آورند. امپریالیستها یا این کشورها را بعنوان مواردی که هیچ آینده ای ندارند، کنار میگذارند و یا موعظه میکنند که تنها آلترناتیو برای رکود و قحطی، اینست که تابع بازار جهانی امپریالیستی و موسسات مالی بشوند. به کوبا نگاه کنید که بسرعت در حال غرق شدن است. به ماندلا و آریستید نگاه کنید که دارند با بانکداران بین المللی و سرمایه گذاران معامله میکنند. مردم زمانیکه این را میبینند روحیه باخته و سردرگم میشوند. اما از این مسئله باید این درس را گرفت که انقلاب باید این جوامع را از شبکه امپریالیسم بیرون بکشد. انقلاب باید اقتصادهای خودکفا و بادوامی را که در خدمت نیازهای توده هاست ایجاد کند. و نمونه مائوئیستی تنها آلترناتیو موجود برای انجام اینکارست.

....ارتباطی میان سطح تکامل و استاندارد زندگی در کشوری مانند آمریکا و این حقیقت که مشتی کشورهای غنی سرمایه داری وجود دارند که شریان حیاتی و سرنوشت اقتصادی ملل ستمدیده را کنترل میکنند. این جنبه اساسی اقتصاد جهانیست. و یکی از اهداف انقلاب در کشوری نظیر آمریکا خدمت به از میان برداشتن این تقسیم بندی جهانی است. آنچه این کتاب میخواهد بگوید کاملا به قالب ریزی مجدد ارکان اجتماعی و ایجاد آینده ای متفاوت برای سیاره مربوط است.

....بعلاوه، من فکر میکنم که این کتاب سلاح بزرگی علیه اتهامات بورژوازی است که مدعی است کمونیسم یك نظام اقتصادی و اجتماعی شکست خورده است. خنده ام میگیرد وقتی آنها میگویند کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سابق فروپاشید. این سرمایه داری دولتی بود که فروپاشید نه سوسیالیسم. کتاب آموزشی شانگهای را بخوانید و بمن بگوئید که اتحاد شوروی سابق چه وجه مشترکی با این اصول اقتصادی و سیاسی داشت.

....انقلاب کمونیستی با هر آنچه اینها مدافعش هستند مخالفست. اینها هرگز از نابود کردن و مخدوش نمودن انقلاب کمونیستی دست نمیکشند. و این هم یک دلیل دیگر برای مورد حمله قرار دادن مائو از جانب آنهاست. زیرا تئوری و عمل مائو رسالت انقلاب کمونیستی یعنی واژگونی تمام و کمال جهان را بطوری که هیچکس دیگری در زمان ما انجام نداده، در خود فشرده دارد.

....چیز دیگری که موجودست واقعیت اقتصادی و تحول اجتماعی در چین مائوئیستی طی سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۷۶ می باشد. بر گرسنگی غلبه شد و بیماریهای عفونی از میان برده شد؛ زنان دیگر برده خانوار، شوهر و مالك نبوده بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی درگیر شدند؛ توده ها مسائل سیاسی، هنری و آموزشی را مورد بحث قرار داده و اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده متکی بر مشارکت توده ای تکامل یافت. این چیزها واقعا اتفاق افتاد. اینها شعارهای مجرد و یا نیات خامی که به هدر رفت نبودند. این جامعه رهائیبخش ترین جامعه روی زمین بود. اما یك دلیل اینکه بسیاری از مردم حتی روشنفکران مترقی و دارای تفکر سوسیالیستی در مواجهه با اتهامات امپریالیستی و رویزیونیستی علیه مائو آسیب پذیرند اینست که آنها خیلی کم درباره آنچه واقعا در چین بخصوص در اقتصاد جریان داشت، میدانند. این بخشا علت نوشتن موخره درباره نظام برنامه ریزی در چین مائوئیستی توسط من در پایان کتاب آموزشی شانگهای بود. این اثر بشکل مشخص به درون مکانیزمهای اقتصادی رفته و درباره دستاوردها و نحوه اجرای اقتصاد چین به ارائه آمار پرداخته و نیز نشان میدهد که این تئوری واقعا بعمل درآمد....

منتشر شد!
از انتشارات «بنر» بخواهید

سلاحی سنگین در جبهه نبرد تئوریک

کتاب آموزشی شانگهای:

اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم

با ویرایش و ارائه مقدمه و موخره ای از
ریموند لوتا

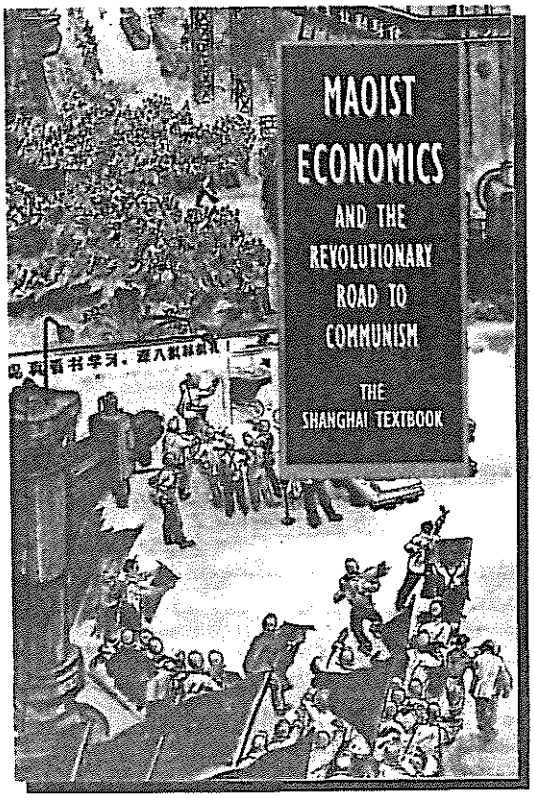

کتاب آموزشی شانگهای: اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم، برای نخستین بار در چین بسال ۱۹۷۵ منتشر شد. این کتاب یکی از کاملترین و معتبرترین بحثهای عرضه شده درباره تئوری اقتصاد سوسیالیستی مائوئیستی بوده و اثر مهمی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

این کتاب تصویری نشاط آور از چگونگی کارکرد اقتصاد با برنامه سوسیالیستی و پیشرفت آن در مسیر نابودی استثمار، نابرابری و زیاده طلبی سرمایه داری ارائه میدهد. کتاب مذکور توسط نیروهای مائوئیستی در جریان انقلاب فرهنگی نوشته شد و سپس توسط حکام کنونی چین سرکوب شد. این اثر راهگشا تجربه مائوئیستی دوره ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ که طی آن بیش از یک چهارم نوع بشر اقتصاد و جامعه و خویش را در جریان انقلاب سوسیالیستی متحول ساختند مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد. این خدمتی مهم به مباحثه و جدل در مورد ماهیت، اهداف و عملی بودن اقتصاد برنامه ریزی شده است.

کتابی برای آنان که رویای مبارزه برای جهانی نوین را در سر می پرورانند

«در عصری که توسط فروپاشی سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی تکان خورده است، آگاه شدن از موفقیتهای سوسیالیسم در مرحله انقلابی چین، روحیه دهنده است. این بررسی با اطمینان و وضوح تئوری مربوط به پراتیک موفق چین تحت سوسیالیسم را ارائه میدهد. این اثر نه فقط بر چگونگی تکامل چین قبل از عقبگرد عظیم پرتو می افکند بلکه بصورت قانع کننده ای آنچه بعداً رخ داد را نیز روشن میکند.»

نوبل ماکسول - مقام عالی تحقیقاتی در دانشگاه آکسفورد

«این کتابی است با اهمیت تاریخی که توسط هواداران مائو در دوره اوج انقلاب فرهنگی در چین منتشر شد. این کتاب موضوعات با اهمیت و بحث انگیز بسیاری را درباره وظیفه ساختمان سوسیالیسم و خطر احیای سرمایه داری در جوامع انقلابی مطرح میکند. نقطه تمرکز این منبع «داخلی»، مباحثات ایدئولوژیکی است که اهمیت تئوریک دارند. شخص نباید حتماً با تمامی دیدگاه های مشخص ارائه شده در این اثر - مثلا در مورد کاربرد داشتن قانون ارزش در جامعه سوسیالیستی - توافق داشته باشد تا از برخورد سیستماتیک آن به موضوعات گوناگون تقدیر کند. مطالعه این کتاب برای دانشجویان اقتصاد سیاسی و امور چین واجب است.»

میروس بینا - اقتصاد دان سیاسی و مقام تحقیقاتی در دانشگاه هاروارد

این کتاب کاملترین معرف دیدگاه تئوریک گروه شانگهای در دوره پایانی انقلاب فرهنگی است. این کتاب در تحلیل از الزامات مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، در بهم بافتن کلیه «رویزیونیستها» از لیوشائوچی گرفته تا لین پیائو و چن پوتا و رهبری بعد از استالین در شوروی، و در عزم راسخ برای نهایتا از بین بردن تمام رد پای بخش خصوصی، بخوبی فضا و اولویتهای روزهای پایانی این آخرین جریان مائوئیستی را نشان میدهد. تقریبا دو دهه پس از نخستین انتشار این اثر، ترجمه اولیه از چاپ چهارم شاخصی را برای سنجش مسیر اجتماعی و اقتصادی که بعدها تحت رهبری دن سیائو پین در پیش گرفته شد، بدست میدهد.»

مارک سلدن - نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی توسعه چین»

نسخه انگلیسی کتاب آموزشی شانگهای را میتوانید از نشانی زیر بخواهید:

BANNER PRESS
P.O.BOX 21195, N.Y. N.Y. 10129, U.S.

بها معادل ۱۵ دلار - هزینه پست معادل ۲ دلار. از ۳ نسخه بیشتر شامل ۴۰ درصد تخفیف میشود. چک های خود را بنام «انتشارات بنر» صادر کنید.



قیام دهقانی چیاپاس

به قلم: مه چه سی یرا روهاس

این شماره جهانی برای فتح حاوی سه مطلب در مورد مکزیك و قیام چیاپاس(که در ژانویه ۱۹۹۴ این کشور را به لرزه درآورد)است. نخستین مطلب به قلم «مه چه سی یرا روهاس» از مکزیك، نگاهی عام و ارزشمند به قیام دهقانی در آنجا دارد. «روهاس» درسهای مهمی از این قیام را برای ترسیم راه انقلاب مکزیك بیرون میکشد. او بر له راه انقلاب دموکراتیك نوین در برابر راه عوام فریبانه دموکراسی پارلمانی استدلال میکند.

مطلب دوم، بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که از این قیام به دفاع برخاسته و بر این نکته تاکید مینهد که انقلاب مکزیك تنها تحت رهبری حزبی مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و متکی بر استراتژی جنگ خلق به شهادت پیشروی جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو، میتواند توسعه یابد.

و بالاخره، مطلب سوم تلخیصی از یك تحقیق گسترده، توسط «ایزیدرو سه رانو»، از ماهیت ستمگرانه جامعه مکزیك است. او نشان میدهد که چگونه برخی ویژگیهای ظاهرا «مدرن» اقتصاد مکزیك، جوهر نیمه فئودالیش را پنهان میسازد. او همچنین به توضیح نقش کلیدی انقلاب ارضی بمثابه بخشی از کل انقلاب دموکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزبش، میپردازد. جهانی برای فتح

هزاران دهقان سرخپوست در اول ژانویه ۱۹۹۴ در چیاپاس (ایالتی در جنوب



زنان دهقان در قیام شرکتی گسترده داشتند.

اسناد حکومتی طی قیام نابود شد



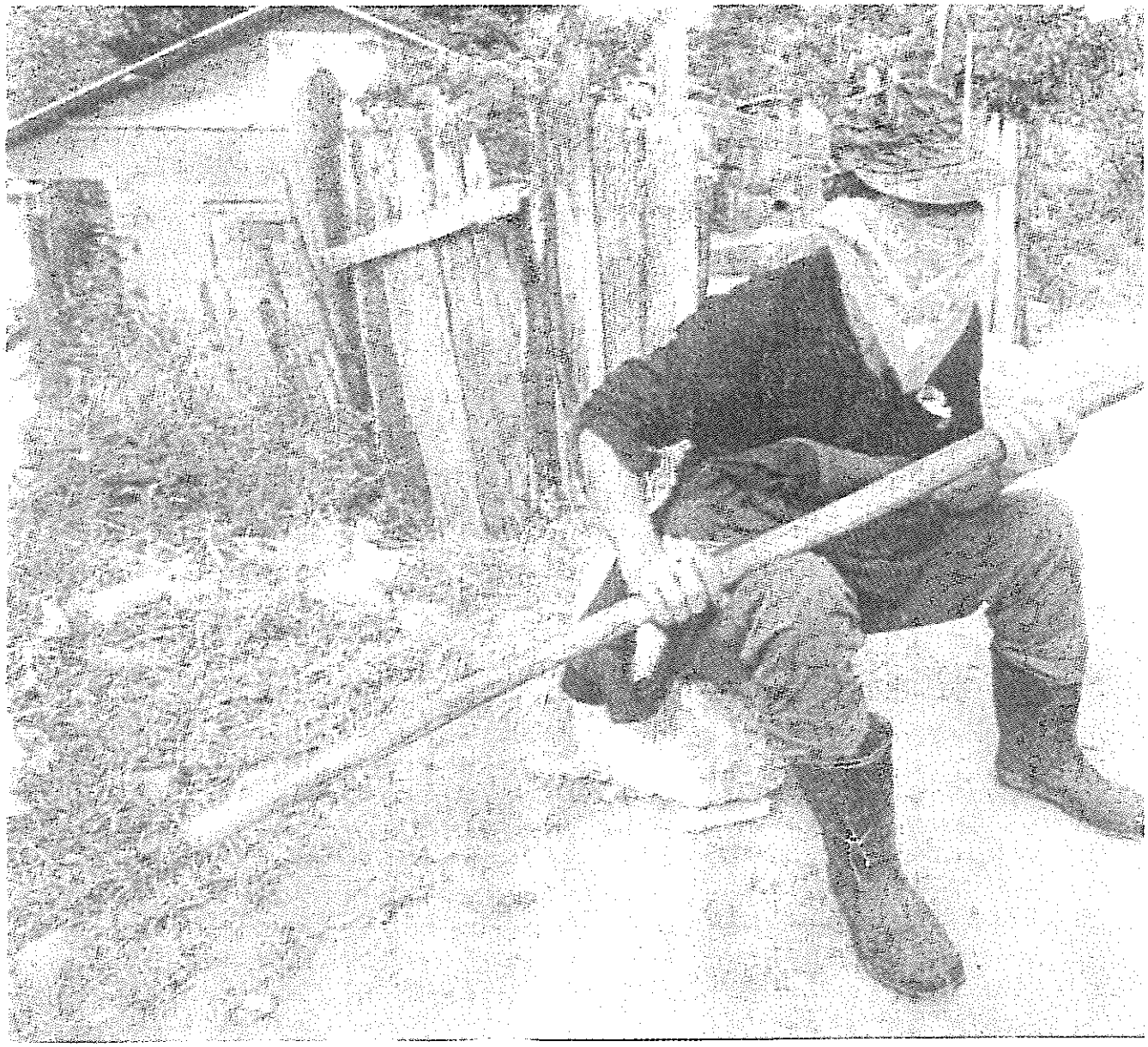

چیاپاس، ژانویه ۱۹۹۴



دهقان شورشی در کار تخریب
شهرداری آلتامارینو
ژانویه ۹۴

مکزیك) تحت رهبری «ارتش رهائیبخش ملی زاپاتیستا» (EZLN) دست به اسلحه بردند. آنها مراکز بخش اوکالینگو، چانال، لاس مارگاریتاس، آلتامیرانو و اوهوك را علاوه بر سان کریستوبال (بزرگترین شهر منطقه لوس آلتوس و منطقه جنگلی لاکاندون)، به تصرف خود در آوردند. آنها به دقت مواظب بودند تا به سکنه غیر نظامی و توریستها صدمه وارد نیاید. ولی در عوض به ادارات دولتی هجوم برده و اسناد و مدارك موجود در آنجا را به آتش کشیدند. تعداد ۱۷۹ زندانی محبوس در زندان نزدیك سان کریستوبال را که اکثرا دهقانان سرخپوستی بودند که با بیعدالتی بسیار توسط دولت زمینداران به زندان افتاده بودند، آزاد ساختند. به این زندانیها اسلحه داده و از آنها خواسته شد تا به شورش بپیوندند. شورشیان اعلام کردند که «فروشگاهها و دکانهای دولت ستمگر باز خواهد شد تا مردم سان کریستوبال مایحتاج ضروری خود را تهیه کنند». آنها «بانك ملی مکزیك» آن شهر را تصرف کردند و محل جلسه «انجمن گله داران» (تشکیلات ارتجاعی زمینداران منطقه) را به آتش کشیدند.

این قیام همه را شوکه کرد. «اگر به اینجا بیایند، منهم به آنها می پیوندم» - این جمله ای بود که در میان توده ها بویژه محرومترین اقشارشان بسیار شنیده میشد. از سوی دیگر، رسانه های گروهی که دهقانان سرخپوست چیاپاس را «تروریستهای خارجی» میخواندند، به نارضایتی اقشار مرفه از این قیام دامن میزدند. خبرنگاران رسانه های اصلی مکزیك دستور داشتند که نام EZLN را ذکر نکنند و در عوض واژه هایی نظیر «متخلفین» را برای خطاب کردنشان به کار برند.

ارتش مکزیك غافلگیر شد. گزارش وجود چریکها در منطقه در سال ۱۹۹۳ بهانه سرکوب دهقانان شده بود. در عین حال، دولت که آخرین مراحل عقد قرارداد «توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)» با آمریکا و کانادا را از سر میگذراند، مسئله را کم اهمیت جلوه میداد تا بتواند نظر سرمایه گذاران خارجی را به سرمایه گذاری در مکزیك جلب کند. از همین زاویه بود که سفارتخانه یانکیها در مکزیك نیز وجود چریکها را در منطقه انکار کرد.

ارتش مکزیك در ابتدا با احتیاط وارد عمل شد. این احتیاط بخشا از این جهت بود که آنها از توان ارتش دهقانی اطلاع دقیقی نداشتند. به علاوه روشن بود که EZLN نمیتوانست با عملیات تهاجمی خود ارتش مکزیك را از پای در آورد. اما واهمه اصلی ارتش مکزیك از گسترش دامنه این قیام به سایر نقاط کشور بود. بنابراین، ایزوله کردن قیام هدف اولیه ارتش ملی قرار گرفت.

از سوی دیگر EZLN نیروی خود را از سان کریستوبال بیرون کشید و به پایگاه نظامی «رانچو نواوه» در ۲۵ کیلومتری این شهر حمله برد. اگر چه در ابتدا توانستند به داخل پایگاه نفوذ کنند، اما این جنگی موضعی بود که نیروهای ارتجاعی دشمن از مواضع مستحکم و تسلیحات مجهزتر برخوردار بودند. آنها در عملیاتهای اولیه خود از عناصر غافلگیری استفاده کرده و با در دست داشتن ابتکار عمل، مقاومتهای محدود نیروهای نظامی و گاردهای سفید (گروههای نیمه نظامی) زمینداران را در هم می شکستند. دهقانان با مسلح شدن به سلاحهایی که بدین طریق مصادره میکردند، به تسلیحات بهتری مجهز میشدند. علیرغم اینکه در ابتدای کار از برخی سلاحهای پیشرفته ای که طی سالهای تدارکاتی خریداری کرده بودند استفاده میکردند، اما بخش اعظم سلاحهایشان را تفنگهای شکاری قدیمی با کالیبرهای پایین تشکیل میداد. بسیاری از جنگجویان منجمله کسانی که پس از آغاز قیام به صفوف ارتش زاپاتیستا میپیوستند، با دست خالی وارد جنگ میشدند. اگر چه در ابتدا آنها قادر بودند در پایگاه نظامی نفوذ کنند، جنگ موضعی در کار محاصره نمودن بنفع نیروهای ارتجاعی بود چرا که آنها امتیاز داشتن سلاحهای بهتر و مواضع برتر را داشتند.

ده هزار سرباز نیروی ارتش مکزیك، شهر کریستوبال و مراکز بخش را اشغال کرده و سرکوب وحشیانه مردم را آغاز کردند. برای باز نهادن دست ارتش در اعمال جنایت و وحشیگری، ورود خبرنگاران به منطقه جنگی ممنوع شده بود. اگرچه نیروی EZLN در رویارویی با تهاجم ارتش دشمن عقب نشینی کردند، اما جنگ سختی در «اکوسینگو» در گرفت. عکسهای گرفته شده در این جنگ، جمجمه های متلاشی شده افراد اسیر زاپاتیست را نشان میدهند که گویای اعدام آنها پس از اسارت است. علاوه بر گزارشات در مورد گورهای مخفی و شکنجه اسرا، گزارشات دیگری نیز حاکی از این است که ارتش مکزیك برای پنهان کردن شواهد و ابعاد جنایت وحشیانه خود، اجساد را مخفیانه از منطقه خارج میکرده است. ساکنان غیر نظامی سان کریستوبال نیز بمباران شدند. وزیر دفاع ملی با وقاحت تمام آن را انکار کرد. وقتی معلوم شد که حتی خبرنگاران را هم بمباران کردند، بیشرمانه مدعی شد که این بمباران نبود بلکه حمله موشکی بود! افراد بسیاری را «گم و گور» کردند و دهقانان را به زندان انداختند. حتی به برخی اعضای حزب در قدرت PRI هم رحم نکردند. طی این عملیات نظامی، وزارت امور خارجه آمریکا با صدور بیانیه ای از اقدامات سالیناس رئیس جمهور ارتجاعی مکزیك حمایت کرد.

ارتش علیرغم پیشبرد عملیات «کاوش» در شهرهای اشغالی کوچك، به طور جدی به تعقیب چریکها در مناطق روستایی نپرداخت. چریکها از حمایت وسیع در این مناطق برخوردار بودند. این نکته و نیز جغرافیای منطقه به نفع چریکها عمل میکند. از بین بردن چریکها در مناطق روستایی از نظر نظامی کار ساده ای نبود. هر گونه تلاش در این زمینه میتوانست به لرزان شدن بیش از پیش پایه های رژیم متزلزل و ارتجاعی بیانجامد. بدین ترتیب حکومت بنا بر توصیه نمایندگان امپریالیسم آمریکا در ۱۲ ژانویه تصمیم به اعلام آتش بس گرفت. EZLN هم به نوبه خود آتش بس اعلام نمود. سالیناس زمین نهادن سلاح توسط شورشیان را پیش شرط آغاز مذاکرات قرار داد. از سوی دیگر EZLN هم تقاضای به رسمیت شناخته شدن از سوی حکومت به عنوان «طرف تخاصم» را مطرح ساخت. و بالاخره مذاکرات میان مانوئل کاماکو سولیس به عنوان کمیسار صلح از سوی حکومت و فرمانده مارکوس و سایر رهبران EZLN آغاز شد، بدون اینکه دو شرط فوق الذکر مورد موافقت طرفین قرار گیرند. در ماه ژوئن، زاپاتیست ها پیشنهادات حکومت را رد کردند. کمیسار صلح نمایندهٔ حکومت نیز استعفا داد. شخص دیگری که مورد قبول EZLN هم بود از سوی حکومت به جای وی برگزیده شد. بدین ترتیب مذاکرات صلح همچنان ادامه دارد بدون اینکه به نتایج مشخصی برسد.

مواضع سیاسی EZLN عبارتند از مبارزه برای «دموکراسی، آزادی، عدالت»

مندرج در برنامه ده ماده ای آنها: «کار، زمین، مسکن، خوراك، بهداشت، آموزش، استقلال، آزادی، دموکراسی، عدالت، صلح». بیانیه مطبوعاتی EZLN درخواست مرکزی این گروه را این چنین اعلام داشت: «استعفای حکومت فاقد مشروعیت «کارلوس سالیناس دگورتاری» و تشکیل حکومت موقت دموکراتیك برای تضمین برگزاری انتخابات بدون تقلب برای تمام مناصب حکومتی در سراسر کشور». «قوانین انقلابی» آنها عبارتند از: محدود کردن مالکیت کشاورزی به ۲۵ هکتار (یا ۵۰ هکتار در بعضی موارد) زمین مرغوب، مصادره «مایملك های بزرگ کشاورزی»، کنترل قیمت و دستمزد توسط یك «کمیسیون محلی قیمت گذاری و تعیین دستمزد ... متشکل از نمایندگان کارگران، ساکنان مناطق همجوار، صاحبکاران، تجار و صاحب منصبان (حکومتی) که همگی به طور آزادانه و دموکراتیك انتخاب شده باشند»، و تثبیت دستمزد کارگران شرکتهای خارجی در سطح دستمزد سایر کارگرانشان در کشورهای خودشان، و ...

این مواضع EZLN در بسیاری موارد شبیه مواضع سایر نیروهای سیاسی است نیروهایی که نتوانسته اند به اندازه EZLN مردم را بخود جلب کنند. بنابراین نمیتوان با مطالعه مواضع و بیانیه های مطبوعاتی آنها به اهمیت واقعی آنچه در چیاپاس اتفاق افتاد پی برد. بلکه اهمیت واقعی این جنبش در این است که **قیام عادلانه و مسلحانه دهقانان و سرخپوستان** است که سایر مردم را بیدار ساخته، شعله های شورش را در سراسر مکزیك برافروخته و مایه الهام و قوت قلب توده های تحت ستم و انقلابی سراسر جهان شده است. مکزیك دیگر به حالت پیش از اول ژانویه ۹۴ باز نخواهد گشت. مهمترین تحول در مکزیك، بیداری انقلابی توده های این کشور است. از سوی دیگر، اهمیت قیام چیاپاس در این است که این شورش، **تعمیق موقعیت انقلابی در سراسر کشور را که کماکان در حالت تکوین است نمایندگی و بیان میکند ـ اگرچه این موقعیت انقلابی بطور ناموزون تکوین می یابد.**

پایان افسانه صلح اجتماعی

درس آموزی از این قیام عادلانه و بررسی پروسه تکوین موقعیت انقلابی در جامعه مکزیك از اهمیت برخوردار است. علیرغم اینکه این موقعیت در حال تغییر بوده و محتاج تحقیق و بررسی بیشتر است، لیکن با یك بررسی اجمالی میتوان پنج درس و جمعبندی مهم از آن برگرفت.

نخستین درس و بزرگترین دستاورد این قیام این است که **بر افسانه صلح اجتماعی مهر باطل زد.** رسانه های گروهی مکزیك تا پیش از اول ژانویه مملو از تبلیغات در مورد «شگفتی های» سیستم امپریالیستی بود مانند: مرگ کمونیسم، کهنه شدن انقلاب، بیرون آمدن مکزیك از یك دهه بحران و رشد نرخ سرمایه گذاریهای خارجی و خصوصی شدن بنگاههای دولتی. با آغاز مذاکرات نفتا این رسانه ها حتی سعی میکردند به ما حقنه کنند که مکزیك دارد «به جرگه کشورهای جهان اول وارد میشود». اما واقعیت بسیار متفاوت از این بود. مدرنیزاسیون امپریالیستی در مکزیك جز افزایش فلاکت برای اکثریت عظیم توده ها چیزی به ارمغان نیاورده است. نیمی از جمعیت کشور از سوء تغذیه رنج میبرد، حداقل دستمزد نصف میزانش در سال ۱۹۸۲ است، و روند اضمحلال حیات روستائیان و ورشکستگی کسبه خرده پا با شتاب بسیار جریان دارد. از سوی دیگر، سیاستهای ناشی از مدرنیزاسیون امپریالیستی در مکزیك همچنین به افزایش شدید نرخ سرمایه گذاریهای خارجی، رشد بسیار ضعیف اقتصاد، و انباشت لجام گسیخته ثروت در دست افرادی قلیل منتهی شده اند. بطور نمونه، تعداد میلیاردرهای مکزیکی در لیست ثروتمندترین افراد جهان (مندرج در لیست Forbes) طی سه سال گذشته دو برابر شده است. مکزیك اکنون از نظر تعداد میلیاردرهایش در مقام چهارم در سطح جهان قرار گرفته است. درآمد سرانه این ۲۴ میلیاردر مکزیکی بیشتر از کل درآمد چهل درصد جمعیت کشور است. (مضافا باید در نظر داشت که علاوه بر این افراد، یعنی ثروتمندترین اعضای بورژوازی بزرگ مکزیك، امپریالیستها نیز هر ساله میلیاردها دلار را از این کشورها خارج می کنند).

مشقت روز افزون اکثریت جامعه و انباشت لجام گسیخته ثروت در دست یك عدهٔ قلیل، در شورش نادارترینها و ستمدیده ترینها، یعنی دهقانان سرخپوست چیاپاس انعکاس یافت. این دهقانان با این شعار وارد نبرد شدند: «کشته شدن در جنگ بهتر از مردن در چنگ اسهال خونی است». دهقانان زاپاتیست میگویند: «خود مردم گفتند که الان موقعش است. ما دیگر نمیخواهیم زجر بکشیم، چون داریم از گرسنگی میمیریم». «سالهای درازی است که وضع همینطور بوده. شاید از ۱۹۷۴ تا بحال، همیشه درخواست زمین، مسکن، جاده و درمانگاه روستایی داشته ایم. اما به هیچکدام از خواسته هایمان نرسیدیم. تنها کلك خوردیم. جز دروغ و قولهای توخالی چیزی نصیبمان نشد». دهقان دیگری میگوید: «ما سلاح به زمین نخواهیم گذاشت چون ترجیح میدهیم در نبرد کشته شویم تا اینکه از وبا و سرخك و یا تحت سرکوب زمینداران که مثل خوك با ما رفتار میکنند، بمیریم».

پس از اول ژانویه، سیاستمداران و رسانه های گروهی که همین چندی پیش تبلیغ میکردند مکزیك دارد «وارد جرگه کشورهای جهان اول میشود»، اکنون که در مخمصه قرار گرفته بودند مجبور به «قبول» وجود بیعدالتی در برخورد به دهقانان، سرخپوستان و بطور کل بی چیزان شده و به این اعتراف کردند که «سیاستهای حکومت کاربرد نداشته اند». امید به انقلاب بار دیگر در قلبهای مردم جوانه زده و مبارزاتشان را افزایش داده است. دیروز میگفتند انقلاب دیگر مقوله ای قدیمی است. و امروز انقلاب پدیده ای در جریان و در حال شدن است.

درسی که میتوان گرفت این است که تهاجم ایدئولوژیك مرتجعین در هر لحظه از زمان هر قدر هم قوی باشد، خصلت این نظام به ناگزیر به قیام توده ها پا میدهد.

مبارزه برای زمین

دومین درس این است که مبارزه دهقانان برای کسب زمین کماکان از اهمیت بسیار برخوردار است. مبارزه برای زمین جرقه اصلی قیام بود. قیام نیز به نوبه خود باعث مصادره زمین در چیاپاس و سایر ایالات گشت. به قول یك زاپاتیست: «زنده ماندن مردم در این جوامع روستایی بیشتر به معجزه میماند، چون قطعات زمین کوچك بیحاصل و غیر قابل کشت نیم یا یك هکتاری تنها ممر گذران زندگی خانواده های هفت تا دوازده نفره است. مردم ما اینطوری جان بدر برده اند. به همین جهت است که ما به عنوان دهقان ضرورت مصادره زمینها را دریافته ایم. ما برای ادامه حیات به زمین احتیاج داریم... هیچکدام از روستاهای سرخپوستان زمین

ندارد. این است که سی چهل سال است که برای داشتن یك قطعه زمین مبارزه کرده ایم، اما هیچگاه چیزی به ما نداده اند. در عین حال، افرادی را میشناسیم که دهقان نیستند، اما هزاران هکتار زمین را در اختیار دارند که چراگاه حشم خود کرده اند. این یعنی که حشم سودمندتر از دهقان است. این یعنی که ما از این حیوانات بی ارزش تریم».

مدتها بود که بخش اعظم به اصطلاح «چپ» مکزیك بحث میکرد که رشد سرمایه داری باعث شده از اهمیت دهقانان و مبارزه برای زمین بمثابه نیروی محرکه انقلاب کاسته شود. آنها معتقدند که نیمه فئودالیسم دیگر وجود ندارد و یا اصلا وجود نداشته است. باید متذکر شد که بیشك سرمایه داری بوروکرات (سرمایه داری تحت تبعیت امپریالیسم) بسیار رشد کرده است. این رشد بویژه در مناطق شمالی، کشاورزی پیشرفته ای را ایجاد کرده که به نظر میرسد مناسبات سرمایه داری بر آن مسلط است. اما در عین حال، پایه این بخش بر اقتصاد دهقانی قرار دارد که هنوز هم در چنگ اشکال نیمه فئودالی است، نیروی کار فوق استثمار شده ای را در اختیار بخش سرمایه داری قرار میدهد که تحت ستم و استثمار اشکال علنی تر مناسبات نیمه فئودالی زمینداران و کله گنده های مرتجع آنها CACIQUES واقع هستند.

به همین دلیل است که «ایزیدرو سرانو» در ۱۹۹۱ در جزوه ای با نام «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم» (که بخشهای اصلی اش در همین شمارهٔ ج. ب. ف. به چاپ رسیده) چنین تحلیل میکند که «نظام استثماری در روستاها در کلیت خود بطور غالب نیمه فئودالی است». بعلاوه در گذشته «گروههای پر جسارت و پر شهامت از بین دهقانان بپا میخواسته اند و سراسر کشور را در شعله انقلاب به آتش میکشیده اند بنحوی که پایه های اجتماعی دولت در بهت و هراس میشده اند. الان به ما میگویند که دیگر از این خبرها نیست، مکزیك دیگر یك کشور کشاورزی نیست، بخش اعظم زمینها تقسیم شده است. حالا همه چیز سرمایه دارانه (یا «اقتصاد مختلط») شده است، حالا دیگر دهقان آن نیروی اجتماعی است که محور حزب در قدرت PRI شده و با رای خود میتواند به احزاب مخالف بپیوندد.

آنها که اینطور فکر میکنند سخت در اشتباهند. علائم بیشماری وجود دارند که نشان میدهند مکزیك بار دیگر به سوی لحظه تعیین کننده ای پیش میرود. داغ لعنت خوردگان زمین بار دیگر بیرون خواهند آمد. صدای دادخواهی آن گروه روستانشینان بار دیگر شنیده خواهد شد. اگر انقلابیون بدانند که چه برخورد درستی به مسئله دهقانی بکنند، این فریاد به طوفان انقلابی نوینی تبدیل خواهد شد و دهقانان در روستاها در وحدت مستحکم با برادران و خواهران پرولترشان در شهرها بالاخره صدای خود را در ملودی جنگ خلق طنین خواهند انداخت».

قیام مسلحانه چیاپاس بر این تحلیلها مهر تایید کوبید و در عین حال بر اهمیت پتانسیل انقلابی موجود در مبارزه برای زمین تاکید نهاد. رشد سرمایه داری بوروکراتیك نتوانسته است از اهمیت مسئله ارضی بکاهد، بلکه بالعکس با درآوردن مرغوبترین زمینها از چنگ دهقانان و تسریع روند خانه خرابی و به فلاکت کشیده شدنشان، این مبارزه تشدید یافته است. در اینجا مفید است که به بهترین درجات قانون ارضی اشاره نمائیم: «شرکتهای بزرگ کشاورزی مصادره خواهند شد» این ماده نشان میدهد چگونه رشد سرمایه داری بوروکرات در مناطق روستایی نتوانسته مبارزه انقلابی برای زمین را از بین ببرد. اتفاقا در عین حال باعث بوجود آمدن پایه های مادی مستحکمتری برای رشد آگاهی دهقانان نسبت به ضرورت مبارزه علیه زمینداران و کله گنده های مرتجعشان و نیز علیه بورژوازی بزرگ و امپریالیسم شده است. اگر چه برنامه EZLN تا بحد خواست مصادره سرمایه های امپریالیستها، سرمایه داران بزرگ و زمینداران که از الزامات انقلاب دموکراتیك نوین است ارتقاء نمییابد، اما خواست مصادره شرکتهای بزرگ کشاورزی از سوی آنها بر مبنای تجارب مکرر دهقانان بوده است. هر بار که دهقانان زمینهایی را با مبارزه به چنگ میاوردند، این زمینها بلااستفاده میماندند چون وسایل کشت در اختیار نداشتند - وسایلی که هر روز بیش از پیش در دست زمینداران و سرمایه داران بزرگ تمرکز یافته است.

شورش سرخپوستان و زنان

سومین درس قیام چیاپاس، وجود پتانسیل انقلابی میان بومیان وزنان است. در میان کسانی که در مکزیك و نیز سایر کشورها خود را انقلابی میخوانند تعداد افرادی که زنان و سرخپوستان را خیل عظیم تودهٔ عقب مانده میدانند کم نیستند. آنها با این نظر مائو آشنایی ندارند که ستم به مقاومت پا میدهد. عظیمترین ستمی که بر زنان و سرخپوستان وارد آمده است به عظیمترین شورش آنها پا میدهد.

قیام چیاپاس باعث رشد آگاهی و شورش کل مردم مکزیك شده است. همانطور که یك زن سرخپوست در یك ایالت دیگر گفت: «انگار که از خواب گران بیدار شده ام». این قیام همچنین به «مستیزو» ها (اسپانیایی زبانها) کمك کرد تا به شرایط ستمگرانه اعمال شده بر سرخپوستان آگاه شوند.

۵۶ گروه بومی سرخپوست بر مبنای تفاوت زبان در مکزیك مشخص شده اند. بجز برخی از آنها، اکثریتشان منجمله زنان، اسپانیایی صحبت نمی کنند. اگر چه تنها ده درصد جمعیت کشورند، اما از آنجا که در مناطق کوهستانی و ایالات جنوبی تمرکز یافته اند، در بسیاری از نواحی اکثریت اهالی را تشکیل میدهند. اکثریت جمعیت منطقه تحت کنترل EZLN تقریبا بطور کامل سرخپوست است - اقوام زلتاس، زوتسیلس، توژولوباس، چولس، و غیره. مبارزه سرخپوستان عمدتا حول مسئله ارضی است. آنها با ستم نیمه فئودالی وحشیانه زمینداران و کله گنده های ارتجاعیشان، علاوه بر تبعیضات عام و تفکرات راسیستی رایج میان «مستیزو» ها، روبرویند.

EZLN خواهان خودمختاری منطقه ای است. یك زاپاتیست این را چنین توضیح میدهد: «ما به ضرورت دفاع از موجودیتمان واقف شده ایم. راههای بسیاری برای این کار وجود دارند. یکی از آنها بسیار ساده است. ما میدانیم و احساس میکنیم که میتوانیم به عنوان سرخپوست سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. به قیم احتیاج نداریم. ما میتوانیم به عنوان مردمانی بالغ و عاقل سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. ما میتوانیم خودگردانی کنیم. ما معتقدیم که مردم ما میتوانند مسائل خودشان را حل و فصل کنند چرا که به چگونگی کار واردند و دارای قدرت تفکر هستند... ما به عنوان سرخپوست به خودمختاری خویش احتیاج داریم. ما به این هویت و این تشخص احتیاج داریم». برقراری خودمختاری منطقه ای با

خود گردانی های منطقه ای برای اقوام مختلف سرخپوست، بر زمینه سرنگونی دولت ارتجاعی و ایجاد جمهوری توده ای در مکزیک بطور کل، هم صحیح و هم ضروری است.

زنان نقش مهمی در قیام زاپاتیست ها ایفا نمودند. پا به پای روند رو به رشد داغان شدن اقتصاد سنتی دهقانی، زنان دهقان بنا به ضرورت مجبور به مشارکت بیشتر در تولید و داد و ستد در خارج از خانه ها شدند - منجمله کار بمثابه کارگران روزمزد، در ساخت و فروش صنایع دستی، و غیره. کار زنان در عرصه صنایع دستی منبع درآمد نقدی مهمی برای بسیاری از خانواده ها در چیاپاس و سایر مناطق شده است. این تحولات اقتصادی دست در دست سایر تحولات مشابه، پایه مشارکت و شورش زنان در زندگی سیاسی جامعه را به وجود آورده است.

فرمانده «رامونا» که گفته هایش از «تزوتسیل» به اسپانیائی توسط دوستی ترجمه میشد گفت: «زنان نیز در شرایط بسیار سختی زندگی میکنند، زیرا بیشتر تحت ستم و استثمار قرار دارند. چرا؟ چون زنان سالهای دراز، شاید ۵۰۰ سال است که حق حرف زدن و شرکت در محافل را نداشته اند. آنها حق تحصیل، حق حرف زدن در مجامع عمومی و حق قبول مسئولیت در سطح روستاهای خود را نداشته اند. زنان کاملا تحت ستم و استثمار بوده اند. ما زنان تا زمانی که همه در شب به خواب نرفته اند، نمیخوابیم، و ساعت سه صبح هم برای آماده کردن ذرت از خواب بیدار میشویم. اگر غذا هم کافی نباشد، از سهم خودمان به بچه ها و همسرانمان میدهیم». زن مبارز دیگری میگوید که زنان و مردان در EZLN نقش برابر در جنگ به عهده میگیرند: «زن و مرد با هم هستیم. از این نظر مشکلی با مردان نداریم. مثل دوست با ما برخورد میکنند. به همه به یك چشم نگاه میشود و کارها میان همه تقسیم میگردد». او در کوهستان ازدواج کرده است. از آبستن شدن جلوگیری میکند چرا که میخواهد در مبارزه سهم فعال بگیرد. زوجها بدون هیچ مراسمی به هم میپیوندند و آن را تنها به رهبری گزارش میدهند «تا همه مطلع شوند». «من مبارزه را از سر آگاهی آغاز کردم، برای آنکه بخاطر فقرا بجنگم، چرا که نمیتوانستم ببینم کودکان پیوسته میمیرند. من در نبردهای اوکوسینکو شرکت داشتم. وقتی که ارتش حکومتی وارد شد احساس نفرت فراوان کردم. میخواستم همه شان را به گلوله ببندم، از سر خشم فریاد بزنم و چنان بلایی سرشان بیاورم که احساس حقارت کنند - همچون ما که سالها تحقیر شده بودیم».

اوضاع انقلابی

چهارمین درس قیام چیاپاس این است که **اوضاع انقلابی با تکامل ناموزون در سراسر مکزیك همواره وجود دارد.** شورش چیاپاس محصول «عقب ماندگی منطقه ای»، آنگونه که بوق و کرناهای طبقات حاکمه تلاش دارند به ما حقنه کنند نیست. بلکه بطور خاص بیان خشم آگین اوضاع انقلابی است که حتی پیش از اول ژانویه در مکزیك وجود داشته است. دقت ویژه حکومت در برخورد به وضعیت در چیاپاس نشانه درکشان از امکان گسترش این خیزش به سایر مناطق است. فی الواقع قیام چیاپاس سهم فراوانی در تشدید اوضاع انقلابی در سطح سراسری نیز ایفا کرده است (اگرچه این اوضاع انقلابی است اما به نقطه اعتلای انقلابی که طی آن، شرایط عینی موجود امکان کسب قدرت سیاسی سراسری را مهیا میسازد، ترسیده است).

علیرغم آتش بس، جنبش های توده ای در چیاپاس و سراسر کشور کماکان پر تحرك بوده اند - منجمله موارد متعدد مصادره ارضی، حمله به زمینداران و سران مرتجع آنها، افزایش تعداد راهپیمائیها و تظاهراتها در مناطق مختلف بعلاوه افزایش تعداد شرکت کنندگان در آنها، درگیری با نیروهای انتظامی در پایتخت و رشد مبارزات توده ها و مباحثات و مناظرات میان ایشان بطور کل. شایعات مداومی در مورد تلاش برای براه انداختن گروههای مسلح در سایر ایالات نیز بر سر زبانها است.

بحران نظام نیمه فئودال - نیمه مستعمره، بحران امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم در مکزیك شالوده اوضاع انقلابی این کشور را تشکیل میدهند. مدرنیزاسیون امپریالیستی بخشی از علت، و نه راه حل، این بحران است. قیام چیاپاس درست در نخستین روز اجرای قرارداد نفتا آغاز شد. این تصادف صرف نبود. همانگونه که پیشتر ذکر شد ورود وجوه عظیم سرمایه های امپریالیستی به مکزیك طی سالهای اخیر علیرغم اینکه رشد اقتصادی محدودی را پس از یك دهه رکود باعث گردید، در عین حال باعث تشدید بیش از پیش قطب بندی جامعه به قشر کوچکی از سرمایه داران مرفه در یك قطب و انبوه توده های بی چیز مردم در قطب دیگر گشت. رقابت با این سرمایه امپریالیستی و بورژوازی بزرگ همدست مکزیکی اش، میلیونها دهقان و نیز بخش وسیعی از خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط شهری این کشور را به ورشکستگی کشانده است.

مضاف بر این بحران اقتصادی و اجتماعی ساختار دولت نیز دستخوش بحران است: نظام کورپوراتیویستی در حال فروپاشی است. حزب PRI با استفاده از تقلبهای انتخاباتی در این نظام، مناصب عمده حکومتی را به انحصار خود در میاورد و با استفاده از حربه توزیع امتیازات ریز و درشت از طریق تشکیلاتهای کارگری، دهقانی و حزبی و غیر حزبی کنترل توده ای اعمال میکند. این نظام که مدت بیش از شصت سال به امپریالیستها، سرمایه داران بزرگ و زمینداران خدمت کرد، امروز به بحران افتاده است. بخش اعظم مردم، دیگر به «حکومت حزب PRI» اعتماد ندارد. روحیه پس زدن آنگونه رشوه ها و امتیازات در میانشان رو به رشد است. همانگونه که یك دهقان زاپاتیست میگوید: «ما تفنگ بر نداشته ایم که باز هم مثل سابق به هر چه که به ما بدهند، مثل یك لقمه نان اضافی، مبلغی پول و یا کلاهی برای جلوگیری از تابش آفتاب، قناعت کنیم... ما از حکومت یك لقمه نان چربتر، یك خروسك قندی، و یك زیرپیراهن اضافی، آنطور که سابقا معمول بوده، نمیخواهیم».

چند دستگی شدیدی میان طبقات حاکمه بویژه بر سر طراحی برنامه های آینده برای برخورد به بحران رژیم کورپوراتیویستی شان وجود دارد. یك بخش خواهان ابقاء حزب PRI در قدرت است - البته با اندکی آرایش «دموکراتیك». بخش دیگری از بورژوازی بزرگ معتقد است از آنجا که دولت کورپوراتیویستی کنونی دیگر بخوبی از پس سرکوب توده ها بر نمیاید، دموکراسی پارلمانی را پیشنهاد میکند تا احزاب مختلف به نوبت در تشکیل حکومت شرکت کنند - (فریب توده ها). برخی از اعضای طبقات حاکمه نیز توسط سیاستهای حکومت از صحنه کنار نهاده شده اند. این سیاستها تنها در خدمت محفل بسیار

کوچکی از آنها است.

این مشاجرات درون طبقات حاکمه تا بدان حد بالا گرفت که به ترور «لوئیس دونالدو کولوسیو» کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری از سوی حزب PRI در ماه مارس منجر گردید. مدارک کافی منجمله چندین نوار ویدیو وجود دارند که نشان میدهند افراد مختلفی در طراحی و اجرای این ترور شرکت داشتند و نیز اینکه به احتمال بسیار زیاد افرادی از درون خود حزب PRI در آن دست داشتند. در هر صورت از سطوح بالایی تا به پایین موجی از سرپوش نهادن بر مسئله به راه افتاده است. لطیفه هایی نیز بر سر زبانهاست که «سالیناس» را متهم به طراحی این ترور میکنند. به هر شکلی که باشد، این ترور نشانه جریان داشتن مبارزه ای حاد میان صفوف طبقات حاکمه است.

اخیرا حزب PRI و امپریالیسم یانکی سر و صدای زیادی بر سر به اصطلاح «پیروزی دموکراسی» در انتخابات ماه اوت ۱۹۹۴ که طی آن «ارنستو سدیو» کاندیدای این حزب برنده آن اعلام شد، براه انداختند. در حقیقت، علیرغم استفاده وسیع از چماق و شیرینی برای وارد ساختن مردم به رای دادن به حزب PRI، بنا بر آمار و ارقام دستکاری شده خود حکومت نیز «سدیو» تنها یك سوم آرای رای دهندگان واجد شرایط را بدست آورد. یك سوم دیگر به احزاب اپوزیسیون بورژوایی، عمدتا PAN (حزب عمل ملی) و PRD (حزب انقلاب دموکراتیك)، رای دادند، و یك سوم باقیمانده نیز اصلا در انتخابات ارتجاعی شرکت نکردند. انتخابات هیچگاه چیزی را حل نکرده است. جنگ میان طبقات ارتجاعی کماکان ادامه دارد: بطور مثال، «هوسه ریس ماسیو» دبیر کل حزب PRI در ماه سپتامبر ترور شد که ظاهرا باز هم کار بعضی از وابستگان به خود حزب PRI بود. از سوی دیگر، مصادره زمین، درگیری و اعلام خودمختاری در مناطق مختلف چیاپاس، و اعتراضات توده ای گسترده در سطح سراسری رو به افزایش اند.

قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید

پنجمین درس قیام چیاپاس این است که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید. دهقانان چیاپاس نتوانسته بودند از طریق مبارزات مسالمت آمیز به چیزی دست یابند. خودشان چنین توضیح میدهند: «مبارزه ما بر شالوده وضعیتی قرار دارد که مردمی که بطور مسالمت آمیز خواسته های خود را از حکومت مطالبه میکردند، در آن گرفتار آمده بودند. بسیاری از روستاها خواست زمین، مسکن و سایر نیازهای خود را مطرح میکردند. اما حکومت به جای حل این مشکلات به سرکوب، بگیر و ببند، ترور، کوچاندن اجباری، و به زندان افکندن رهبران روی میاورد. بنابراین به این نتیجه رسیدیم که هیچ راهی به جز سازماندهی و دست زدن به قیام مسلحانه برایمان نمانده است. و چنین کردیم».

علت اینکه دهقانان چنین پاسخی از حکومت میگیرند، چیست؟ علت این است که دستگاه دولت مکزیك دیکتاتوری بورژوازی بزرگ و زمینداران در خدمت امپریالیسم است. سرکوب قهرآمیز قیام چیاپاس توسط ارتش مکزیك نیز آن را تایید کرد.

قدرت سیاسی امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و زمینداران بر تفنگ نیروهای نظامی (و انتظامی) ارتجاعی آنها متکی است و توسط آن نیز حفظ میشود. به همین جهت است که بدون مقابله با قدرت سلاحشان کار دیگری نمیتوان کرد. ارتش زاپاتیست ها نیز تفنگ دارد و به همین دلیل از مقداری قدرت سیاسی برخوردار است. در حقیقت هم اکنون قدرت سیاسی دوگانه برقرار است. زاپاتیست ها بخشهایی از چندین شهرستان را در منطقه کوهستانی لوس آلتوس و منطقه جنگلی لاکاندون را تحت کنترل دارند - علیرغم اینکه در محاصره ارتش مکزیك هستند. قدرت سیاسی حکومت ارتجاعی مکزیك در این مناطق برقرار نیست، زیرا نیروهای نظامی و انتظامی اش در آنجا حضور ندارند. «کمیته انقلابی سرخپوستان» که مخفی اند، شکل معینی از رهبری سیاسی را در روستاهای سرخپوستان اعمال میکنند. بعضی از مهمترین مسائل هر روستا در مجامع عمومی آنها حل و فصل میشوند. بطور مثال، تصمیم گیری در مورد اقدام به قیام مسلحانه، علاوه بر تصمیم گیری در مورد پیشنهادات حکومت طی مذاکراتش با زاپاتیستها به همین گونه پیش برده شده است. این مشارکت دموکراتیك تنها بدین علت امکانپذیر شده است که توده ها مسلحند، چون نیروهای نظامی ارتجاعی در آنجا حضور ندارند، و چون نمایندگان طبقات ارتجاعی از منطقه فرار کرده اند. جمعبندی این است که تنها در صورتی میتوانیم به دموکراسی توده ای دست یابیم که از دست طبقات ارتجاعی خلاص شده و نیروهای نظامی و حافظ منافعشان را شکست داده باشیم.

چماق و شیرینی

امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران در برخورد به شورش دهقانی و اعتراضات توده ای رو به رشد در مناطق روستایی از دو تاکتیك معروف چماق و شیرینی استفاده میکنند: یا سرکوب کامل، یا تسلیم به نظامشان - «اقدام از طریق نهادها» (آنگونه که حکومت میگوید).

دشمن در میانه آتش بس و مذاکرات از چماق نیز استفاده میکند و خود را برای استفاده بیشتر از آن آماده میکند. ارتش ارتجاع حلقه محاصره اش را به گرد EZLN تنگتر کرده است و در عین حال عملیات «کاوش» و سرکوب خود را علیه دهقانان مناطق کوهستانی سایر ایالات به پیش میبرد. بهانه اش را هم «جنگ علیه مواد مخدر» اعلام کرده ولی در حقیقت قصدش جلوگیری از استقرار چریکها در سایر مناطق است. حکومت دیگر به زره پوشهای ضد شورش و هلیکوپترهای «بلك هاك» (برای انتقال نیرو) که از امپریالیستهای یانکی گرفته مجهز شده است. هم اکنون نیز در جریان بدست آوردن هلیکوپترهای «سوپر کوبرا» (به اصطلاح بدون تسلیحات و مهمات) برای پیشبرد جنگ در مناطق جنگلی است. نیروهای آمریکایی در آن سوی مرزهای چیاپاس، در گواتمالا، مانور نظامی میدهند. پلیس سیاسی بر عملیات «کاوش» خود علیه بسیاری گروههای چپ افزوده و بسیاری خارجیها را بدلایل سیاسی از مکزیك اخراج کرده است. سرکوب توده ها در چیاپاس کماکان ادامه دارد. یکی از وقیحترین موارد، تجاوز بیش از سی سرباز ارتش ارتجاعی به سه زن «تسلتال» در راهبندانی در آلتامیرانو بود. این سه زن مورد شکنجه و تهدید مرگ نیز قرار گرفتند تا به اصطلاح به عضویت در EZLN اعتراف کنند. خطر سرکوب گسترده تر EZLN و جنبش مردم بطور عام توسط

حکومت، واقعی است.

حکومت بدون اینکه به هدف «مصالحه» دست یابد، اعطای پول و اجرای اصلاحات را بعنوان «شیرینی» پیشنهاد داده است. بزرگترین شیرینی و اصلیترین دامی که دولت برای مردم در کیسه دارد، قول دموکراسی پارلمانی است. از آنجا که این دموکراسی پارلمانی پیش از این در اینجا وجود نداشته، زمینه پراکندن توهمش در میان مردم تا حدودی جدی است. آنچه که تحت عنوان دموکراسی پارلمانی طی شصت سال اخیر وجود داشته چیزی جز سیستم پیچیده تقلبات انتخاباتی که همواره حزب PRI در آنها پیروز میشود، نبوده است. با این وجود، توده های تحتانی با نگاهی شکاك به این دموکراسی مینگرند. آنها میگویند: «خیلی ها دیگر رای نمیدهند. اگر رای میدهی باید از اعوان و انصار حزب PRI باشی. ما رای نمیدهیم چون کاندیداها سروته یك کرباس اند. برادران و خواهرانم به حزب PRI رای دادند. هیچ تغییری حاصل نشد. به حزب PAN رای دادند. هیچ خبری نشد. به حزب PRD رای دادند. باز هم آب از آب تکان نخورد. با رای دادن نمیتوان به جایی رسید. به هیچکدام نمیتوانی اعتماد کنی. برادرانم و خواهرانم دیگر به هیچکدامشان اعتماد ندارند». یك دهقان زاپاتیست میگوید: «سیاستمداران و کاندیداها میدانند که برای رسیدن به قدرت سیاسی به سادگی میتوانند از سرخپوستان به عنوان نردبان استفاده کنند. وقتی که در جای مورد نظرشان قرار گرفتند تمام قول و قرارهایشان را فراموش میکنند. هنگامی که جهت یافتن راه حلی برای مشکلاتمان نزدشان میرویم، تنها چیزی که عایدمان میشود، سرکوب، شکنجه، مفقودالاثر شدن، و قتل رهبرانمان است. این آن راه حل مشکلاتمان است که از آنها دریافت میکنیم. هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد. هیچ چیز را فراموش نخواهیم کرد. ما باید تا تغییر وضعیتمان به مبارزه ادامه دهیم».

«کاوته بوك کاردناس» نماینده سیاسی بورژوازی بزرگ که حداکثر استفاده را از دموکراسی پارلمانی میکند، کاندیدای ریاست جمهوری از سوی حزب PRD است. (این حزب یکی از سه حزب پارلمانتاریست اصلی مکزیك است ـ همراه PRI و PAN)

کاردناس با استفاده از لفاظیهای ترقیخواهانه، ناسیونالیستی و دموکراتیك توانسته بخشهای معینی از توده های صادق را گیج کند ـ اگرچه برنامه PRD به روشنی «ترغیب سرمایه گذاریهای خارجی و خدماتش به توسعه تکنولوژیك»، «توسعه اشکال مولد همکاری میان دهقانان و سرمایه گذاران»، و تشویق به اصطلاح «مبارزه» تریدیونیونیستی برای ارتقاء «قدرت رقابتی» و «کارآیی» شرکتهای سرمایه داری را اعلام کرده است. اینها تنها بخشی از نکاتی اند که خصلت طبقاتی واقعی این نمایندگان سیاسی بورژوازی بزرگ هوادار امپریالیسم را نشان میدهند. روز پس از آغاز قیام چیاپاس، کاردناس اعلام داشت که: «نمیتوان با تفنگ مسائل مردم را حل کرد». و اندکی بعد خواستار اعلام آتش بس از سوی حکومت شد. حکومت نیز چنین کرد. او دلایلش را چنین مطرح کرد: «درون و بیرون حکومت هستند کسانی که میخواهند ارتشمان را تضعیف کنند. در صورتی که ما به تحکیم این ارتش نیاز داریم ـ چه در زمینه توانایی نظامی و چه در زمینه تقویت روحیه». بدین ترتیب کاردناس خواستار تحکیم این ارتش ارتجاعی و آن نظام استثماری است که این ارتش از آن دفاع میکند.

بدین جهت است که نه تنها کاردناس بلکه امپریالیسم آمریکا نیز مایل است که این نظام سرکوبگر با گذار به دموکراسی پارلمانی تقویت گشته و مبارزات توده ها به بن بست پارلمانی و «اقدام از طریق نهادها» کشانده شود.

بر این زمینه است که رهبری EZLN خواستار یك «کنوانسیون دموکراتیك و ملی» شده و متذکر گردیده که «از آنهایی که با امتحان کردن راه پارلمانی موافق نیستند دعوت نمیشود». این کنوانسیون از مردم خواسته که علیه PRI و PAN رای دهند. EZLN پس از انتخابات، مردم را حول این خواسته بسیج کرد که کاندیدای PRD برنده حوزه چیاپاس اعلام شود.

تجارب جهانی موجود حاکی از این است که دموکراسی پارلمانی تحت این نظام هیچگاه چیزی را به نفع مردم تغییر نداده است. از آنجا که امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران بخش اعظم اقتصاد و رسانه های گروهی را در اختیار دارند، دولت و ارتش نیز فقط برای دفاع از منافع اینها حضور دارند. تمام احزاب اصلی پارلمانتاریست نیز نماینده منافع اینهاست. انتخابات تحت چنین نظامی هر چقدر هم که بدرستی پیش برود چیزی بیش از اینکه مارکس و لنین متذکر شدند نخواهند بود: هر چند سال یکبار مردم نمایندگانی چند از طبقه حاکمه را به عنوان حکومت برای اعمال سرکوب و ستم علیه خودشان انتخاب میکنند.

PRI به عنوان «حزب رسمی» به مدت ۶۵ سال نماینده اصلی طبقات ارتجاعی بوده است. اما مشکل مردم آنگونه که برخی فکر میکنند «حکومت PRI» نیست. مشکل مردم کل این نظام امپریالیستی، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم است که به اعمال سرکوب، ستم و استثمار علیه مردم میپردازد. راه حل این مشکل هم دموکراسی پارلمانی نیست که طی آن، احزاب بورژوایی مختلف این دستگاه دولتی ارتجاعی را به نوبت میگردانند. راه حل این مشکل، انقلاب دموکراتیك نوین است که کل دستگاه دولتی کهن را نابود میسازد و دولت توده ای نوین را به جایش مینشاند، اراضی زمینداران را مصادره کرده و میان دهقانان تقسیم میکند، مایملك امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران را مصادره کرده و راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار میسازد. بطور اجمال، مشکل غامض، خود این نظام است. تغییر حکومت احزاب مختلف تحت همین نظام (دولت) به تغییر چیزی نمیانجامد؛ راه حل این مشکل عبارت است از خلاص شدن از دست نظام امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم و ایجاد یك نظام نوین.

قیام چیاپاس بیان بحران عمیق نظام نیمه مستعمره ـ نیمه فئودالی در مکزیك است که هیچ راه حل مسالمت آمیزی برای آن وجود نداشته و در آینده نزدیك هم نخواهد داشت. چشم انداز نزدیکش، شورش باز هم بیشتر و «بی حکومتی» (آنگونه که حکومتیان میگویند) و نیز سرکوب بیش از پیش توده ها است.

مبارزات بزرگی در پیش است. مردم برای نیل به پیروزی در این مبارزات لازم است که با روشنی و قاطعیت، هر سه حزب نماینده بورژوازی بزرگ و زمینداران و دام «دموکراسی پارلمانی» شان را محکوم نمایند. همچنین ضروری است که از قیام عادلانه و قهرمانانه دهقانان سرخپوست چیاپاس که با شورش خود سرفصل نوینی در مبارزات انقلابی مکزیك گشودند، بیاموزیم.

درباره اقتصاد سیاسی مکزیک

انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم

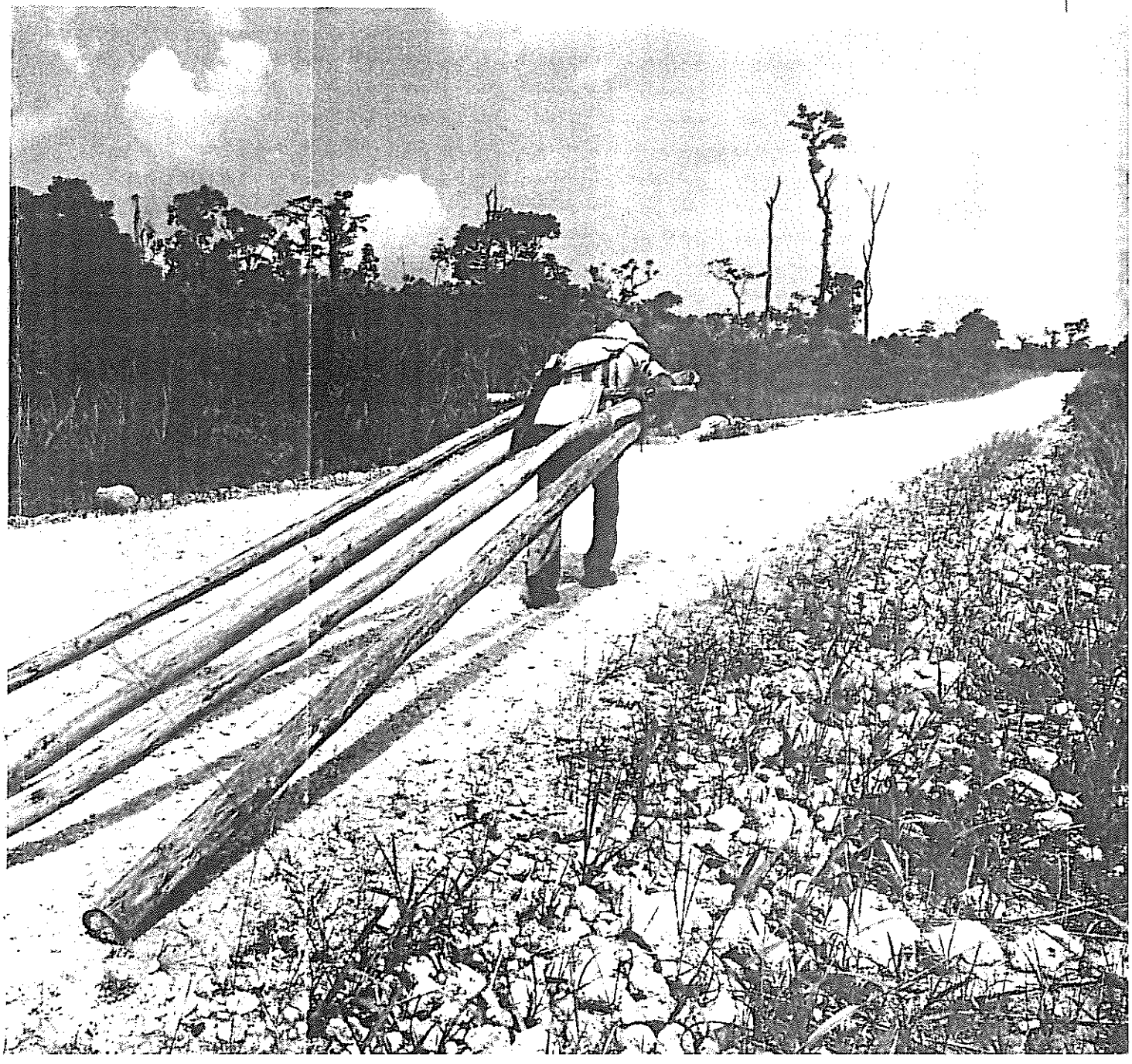

این مقاله گزیده ای است از جزوه «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم» به قلم «ایزیدرو سرانو» که نخستین بار در سال ۱۹۹۱ در مکزیك انتشار یافت - «جهانی برای فتح»

مقدمه

در دوره های عادی، مناطق روستائی و دهقانان از انظار پنهان بوده و جامعه مکزیك، آنها را تقریبا از یاد برده است. وقتیکه در منابع و متون و اظهارات رسمی از جامعه رسمی سخن گفته میشود، منظور شهر است؛ آنهم شهر پر جمعیت. حتی در بیشتر مواقع، پایتخت یعنی مکزیکو سیتی را جامعه قلمداد میکنند. دهقانان از خطر گرسنگی که بر روستا سایه افکنده می گریزند و در هیئت اشغالگران ساختمانهای متروك، دوره گردان، گدایان و پرولترهائی که دستمزدی بسیار ناچیز نصیبشان میشود، به حاشیه عمارات شهری نقل مکان میکنند. آنها لحظه ای پا از دایره فراموش شدگان بیرون می نهند تا عنوانی مستعار نصیبشان شود: آفرینندگان «مشکل مهاجرت غیر قانونی به ایالات متحده.» حکومت که مشغله اش «صلح اجتماعی» است مرتبا به آنها وعده «عدالت» میدهد. اما در مناطق روستائی تقریبا هیچ نشانی از این وعده دهندگان هم نیست.

دهقانان در شهر، گاه گاه فریاد اعتراض خود را به نحوی بلند میکنند. برخی اوقات و بندرت، در گوشه روزنامه اشاره ای به کشتار چند دهقان میشود. قتل فقط یك دهقان، معمولا «خبر» بحساب نمی آید. در حالت عادی فقط هنگامی صحبت از دهقانان به میان می آید که موضوع بالا بردن سطح تولید و صادرات، و دستیابی به میزان بیشتری از ارز خارجی مطرح باشد.

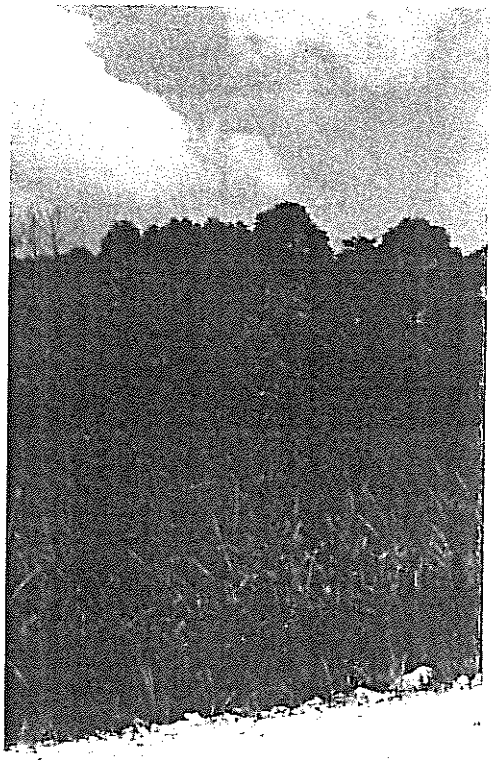



زنی در حال رختشوئی

یک دهقان مکزیکی سندی در دست دارد که طبق آن زمینش را مطالبه می کند

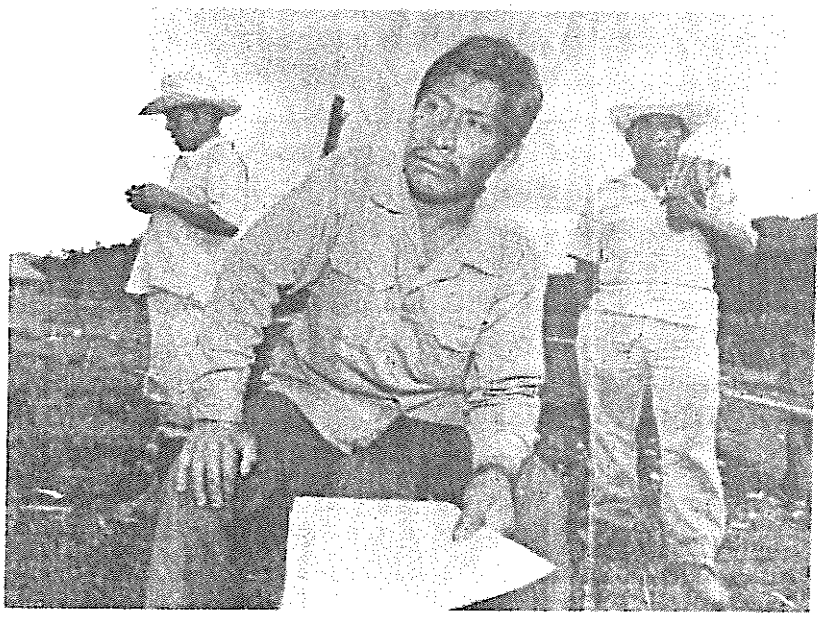

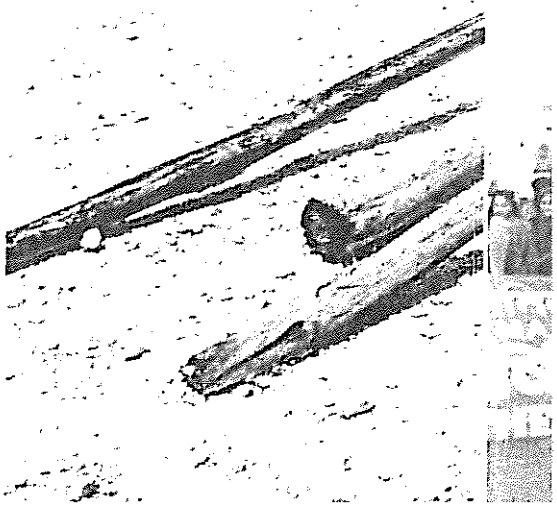

با این همه، دیده ایم که در لحظات بسیار مهم حیات کشور، از درون دنیای ناپیدا و فراموش شده این دهقانان «سر به زیر»، گردانهای پر شور و خشم آگین بپا خاسته و آتش انقلاب را به سراسر کشور دمیده است. جامعه رسمی در نتیجه این وقایع، بشدت تکان خورده و به وحشت افتاده است. گفته میشود که دیگر دوره این وقایع بسر آمده است؛ مکزیك دیگر یك کشور کشاورزی نیست؛ اغلب زمینها تقسیم شده است؛ دیگر همه بخشها سرمایه داری شده یا به یك «اقتصاد مختلط» تبدیل گشته است؛ اینك دهقانان صرفا بخشی هستند که با برده وار دنبال حزب حاکم «پی آر آی» روان می شوند و یا در انتخابات بنفع جناح مخالف رای میدهند.

کسانی که چنین می اندیشند در اشتباهند. نشانه های بیشماری وجود دارد که خبر از نزدیك شدن مجدد کشور به یك دوران تعیین کننده میدهد. آنان که لگدمال شده اند، سر از سایه بیرون خواهند آورد و بار دیگر فریاد تلخ آنان از مناطق روستائی به گوش خواهد رسید. اگر انقلابیون راه را بشناسند و درست عمل کنند، آن فریاد پیام آور توفان انقلابی نوینی خواهد بود. و سرانجام دهقانان در اتحاد مستحکم با برادران پرولتر خود در شهرها، نوای خویش را در ترنم جنگ خلق خواهند یافت.

یکم - راه دهقانی و راه ملاکی

ریشه های تاریخی ستم وارده بر دهقانان مکزیك در جامعه فئودالی و مستعمراتی قرار دارد که اسپانیائی ها بر ما تحمیل کردند. دو راه برای غلبه بر فئودالیسم در روستا وجود دارد: راه ملاکی و راه دهقانی. اولی، راه محافظه کارانه تبدیل تدریجی ملاك فئودال به سرمایه دار است. دومی، راه انقلابی غلبه بر فئودالیسم از طریق مصادره بلاعوض اراضی ملاکان و تقسیم آنها بین دهقانان است. (۱)

راهی که مکزیك در پیش گرفته، علیرغم به اصطلاح اصلاحات ارضی، اساسا راه ملاکی یعنی تبدیل تدریجی ملاکان فئودال به سرمایه داران بوده است. اصلاحات ارضی با گرفتن اراضی نامرغوب و کناری ملاکان فئودال کمك کرد که تبدیل آنها به سرمایه داران کشاورزی سریعتر انجام شود. در موارد معدود، برای پس راندن و مهار زدن بر مبارزه انقلابی دهقانان به آنها زمین مرغوب داده شد. اما شك نیست که تبدیل ملاکان فئودال به بورژوازی طریق عمده گسترش مناسبات سرمایه داری در مناطق روستائی بوده است. از سوی دیگر، اقتصاد دهقانی گام به گام کنار زده شده و محدود و تبعی گشته است.

راه ملاکی، محافظه کارانه و ضدانقلابیست. این راه کاملا با حفظ خصلت نیمه مستعمراتی کشور و سلطه امپریالیسم، عمدتا(امپریالیسم آمریکا) بر آن مطابقت دارد. بورژوازی بزرگی که در نتیجه اتخاذ این راه در روستا به ظهور رسیده، یك بورژوازی بوروکرات - کمپرادور وابسته و تابع امپریالیسم است. سرمایه داری ایجاد شده توسط سرمایه امپریالیستی و شریك فرودست مکزیکی اش، سرمایه داری بوروکرات است - به همان مفهومی که مائو می گوید. یعنی سرمایه داری که کاملا تابع امپریالیسم و در پیوند تنگاتنگ با مناسبات نیمه فئودالی بوده و هم به شکل سرمایه دولتی ظاهر میشود و هم به اشکال خصوصی. سرمایه داری بوروکرات، «سرمایه داری انحصاری دولتی، کمپرادور و فئودالی است» که در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیسم به ظهور میرسد. (۲)

اگر چه در دراز مدت راه ملاکی و گسترش سرمایه امپریالیستی و سرمایه بوروکرات - کمپرادور در یك کشور نیمه مستعمره گرایش به محو مناسبات فئودالی دارد، اما در میان مدت این گسترش فقط به تغییر و تبدیل قسمی مناسبات مذکور انجامیده؛ آنها را با نیازهای سرمایه بزرگ وفق داده و بخشاً بازتولید کرده است. به همین علت است که ما شاهد جان سختی نیمه فئودالیسم در روستاهای مکزیك هستیم و می بینیم که این مناسبات کماکان نقش مهمی در کارکرد کل نظام بازی میکند. حتی آنجا که مناسبات فئودالی به مناسبات سرمایه داری تبدیل شده، تغییر از طریق راه ملاکی همیشه از لحاظ سیاسی ضدانقلابیست. یعنی همواره انقیاد و ستمدیدگی کارگران کشاورزی را بازتولید میکند. هرچند که درشکل سرمایه دارانه تر چنین میکند.

امروزه چه راهی در ضدیت با راه ملاکی مطرح است؟ ظهور مبارزات دهه ۱۹۷۰ ثابت کرد که بدون شك مبارزه دهقانی و عمدتا مبارزه بخاطر زمین، نیروی عمده مخالف در روستااست. (۳) این امر ثابت کرد که علیرغم گسترش قابل توجه مناسبات سرمایه داری توسط راه ملاکی در دوره پس از جنگ دوم جهانی، راه دهقانی کماکان آن آلترناتیو فوری است که واقعیت مشخص مبارزه طبقاتی در روستا در دستور میگذارد.

راه دهقانی در رادیکال ترین تجلی خود، آن راه انقلابی است که فئودالیسم را نابود میکند. یعنی این کار نه از طریق تبدیل تدریجی ملاکان فئودال به بورژوازی، بلکه توسط سلب مالکیت کامل از طبقه ملاك، تقسیم کلیه اراضی بین دهقانان و نتیجتا محو ستم و استثمار ملاکان بر آنان انجام میگیرد. امروز بعلت تبدیل ملاکان به بورژوازی به میزانی قابل توجه، و حضور فزاینده سرمایه امپریالیستی در مجتمعات کشت و صنعت، مبارزه دهقانی نه فقط محتوائی عمیقا ضد فئودالی دارد بلکه مستقیما با سرمایه بزرگ امپریالیستی و بوروکرات - کمپرادور سر شاخ میشود. این امر خود، پایه عینی محکمتری را برای ساختن و پرداختن اتحاد کارگر - دهقان تحت رهبری پرولتری ایجاد میکند.

درگیری عمده در روستا بین تداوم راه ملاکی و راه دهقانی است. اولی، تحت فرماندهی سرمایه بزرگ قرار دارد که تابع امپریالیسم و در پیوند با نیمه فئودالیسم است. دومی، بطور برجسته در مبارزه بخاطر محو سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم از عرصه روستا و نشاندن یك اقتصاد دهقانی بجای آن جلوه گر میشود. هرکس که با این مبارزه دهقانی مخالفت کند یا آن را کوچك شمرد، هرکس که به ظرفیت انقلابی دهقانان کم بها دهد، یك انقلابی واقعی نیست. و در تحلیل نهائی، حتی یك دمکرات پیگیر هم نیست. چنین است حال و روز «کارگر- ایست» هائی که بعد از این و یا آن پا کردنهای بسیار اعلام میکنند صدها هزار دهقانی که طی چند دهه اخیر در مبارزه بخاطر زمین بپاخاسته اند در اشتباه بوده و باید «افسانه پوپولیستی ضرورت تقسیم اراضی جهت تقویت اقتصاد خرد دهقانی را رها کنند.» (۴) آنها میگویند که مبارزه دهقانان ربطی به مبارزه «پرولتری» واقعی... مبارزه بخاطر ایجاد اتحادیه «خورنالـه روس (یعنی کارگرانی که بر مبنای روز کار حقوق میگیرند و نه ساعت کار) ندارد! غیر قابل

تصور است که این حرفها را بدون شرم و حیا به زبان می آورند.

مسلما اینکه کارگران روزمزد میکوشند اتحادیه خویش را سازمان دهند، بخودی خود هیچ کار نادرستی نیست. آنچه شدیدا نادرست - و رویزیونیستی - است، گفتن این حرف از سوی به اصطلاح «مارکسیستها» به دهقانان است که مبارزه «پرولتری» و مهمترین مبارزه همانست که برای تشکیل اتحادیه کارگران روزمزد انجام میشود. از نظر پرولتاریای انقلابی، مبارزه اتحادیه ای حتی برای پرولترهای شهری هم مهمترین مبارزه یا مبارزه «پرولتری» محسوب نمیشود. لنین به ما می آموزد که این طرز تفکر، بیان اکونومیسم بوده و به منافع سیاسی بورژوازی خدمت میکند. بدترین کار اینست که چنین پیشنهادی به دهقانان ارائه شود. این فقط میتواند پوششی باشد بر تحقیر و حتی ضدیت با مبارزه بخاطر زمین؛ یعنی با جریان عمده مبارزه در روستا بویژه در مبارزه دهقانان فقیر (و کارگران روزمزد) طی رادیکال ترین دوره های خیزش موج وارشان. شیوه و نحوه برخورد به دهقانان و دیدگاه سیاسی مطرح شده توسط اینان شبیه به یك گرایش «کارگر- ایستی» در گذشته های دور است: منشویکها در انقلاب روسیه. (۵)

بعلاوه، مبارزه بخاطر زمین نیز مانند هر مبارزه دیگر میتواند تابع اهداف کاملا رفرمیستی شود. و «دبیرخانه اصلاحات ارضی» بوجود آمده تا چنین چیزی را تضمین کند. اولا تاریخ نشان داده که کسب زمین بدون مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی، فقط انقیاد دهقانان به نظام ارتجاعی را بازتولید میکند. وظیفه کمونیستهای انقلابی پشتیبانی منفعل از مبارزات خودروی دهقانی نبوده، بلکه تشویق روی آوردن به عالیترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی جنگ خلق است.

ما در این مقاله به مسائل بسیار مهم استراتژی نظامی نمی پردازیم، اما تمرکز صحیح بر مسئله ارضی یا هر مسئله دیگر انقلاب بدون در نظر گرفتن این نتیجه گیری روشن ماتریالیسم تاریخی ناممکن است که تحولات انقلابی فقط از طریق مبارزه مسلحانه انجام میشود. در کشوری مانند مکزیك که کمابیش نیمی از مردم در شهرهای کوچك زیر ۱۵ هزار نفر زندگی میکنند (۶)، پیروزی انقلاب بدون قیام ستمدیدگان روستائی غیر قابل تصور است - میلیونها نفری که موقتا به آمریکا مهاجرت کرده یا بعنوان کارگر مهاجر عازم شهرهای مکزیك شده اند به کنار.

حضور انقلابی دهقانان در طول تاریخ کشور همواره در اشکال مسلحانه بوده و این نیروی انقلابی هنوز تحلیل نرفته است. در روستا واقعا جنگی جریان دارد: طبق گزارشات جسته و گریخته، هر سه روز یك دهقان در جریان مبارزه بخاطر زمین یا مبارزه علیه صاحب منصبان سیاسی؛یا در سایر مبارزات دهقانی کشته میشود. (۷) مسئله اینست که علیرغم فوران گاه به گاه مقاومت مسلحانه خودبخودی دهقانان، این جنگ بسیار نابرابر است. راه حل نهائی برای دهقانان انقلابی همیشه این بوده و خواهد بود که قهر ارتجاعی را با قهر انقلابی توده ها پاسخ دهند.

به همه دلایلی که ذکر شد، علیرغم تفاوتهای بزرگی که بین جامعه معاصر مکزیك و چین قبل از رهائی وجود دارد، همان خط تمایز و مصافی روبروی ماست که مائو به پیش نهاد: دهقانان «چون توفانی سهمگین، چون گردبادی تند، با نیروئی بس قدرتمند و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را، هر قدر هم که عظیم باشد، یارای بازداشتن آنها نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهائی که دست و پایشان را بسته است، خواهند گسست.... دهقانان تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد تا آنها را یا قبول کنند و یا طرد نمایند. آیا باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها ماند و با سر و دست انتقادشان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟ هرکس آزاد است که یکی از این سه شق را برگزیند، ولی سیر رویدادها شما را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر انتخاب کنید.» (۸)

دوم - راه دهقانی و راه سوسیالیستی

گفتیم که هرکس واقعا با مبارزه دهقانی ضدیت ورزد انقلابی نبوده و حتی دمکرات پیگیر هم نیست. اگر به مسئله از زاویه دیگری نگاه کنیم میتوان گفت که پرولتاریای آگاه باید در انقلاب ارضی نه فقط سوسیالیستهای (واقعی) بلکه هر دمکرات حامی مبارزه دهقانان (بخصوص حامیان مبارزه مسلحانه دهقانی) را متحد خویش محسوب دارد. مبارزه مرحله اول، یك مبارزه مستقیما سوسیالیستی نبوده بلکه مبارزه میان راه ملاکی و راه دهقانی است. این راه دهقانی در پیگیرانه ترین تجلی خود به انقلاب ارضی می انجامد. این انقلاب همه اراضی را بین دهقانان تقسیم کرده، سرمایه امپریالیستی و بوروکرات - کمپرادوری را مصادره نموده و توسعه آزاد اقتصاد دهقانی را ممکن میسازد. این یك انقلاب دمکراتیك است.

آن دسته نیروهای دمکرات و حتی «دهقان گرایان» (یعنی کسانی که در مورد کیفیات دهقانان غلو کرده و فکر میکنند که آنها بتنهائی انقلاب را به پیش خواهند برد - جهانی برای فتح) که فراتر از «توسعه آزاد» اقتصاد دهقانی را نمی بینند و مبلغ ایده ها و تئوریهای گوناگونند، میتوانند تا درجه ای که به حمایت و تبلیغ انقلاب ملی و انقلاب ارضی بعنوان بخشی از آن می پردازند، متحد سیاسی بحساب آورده شوند. خط تمایز میان کمونیستهای انقلابی با متحدان دمکراتشان در انقلاب ارضی بر سر درك این نکته ترسیم میشود که رهاکردن «توسعه آزاد اقتصاد دهقانی» به سیر خودبخودیش، بر حسب قوانین بازار، نیز نهایتا توسعه سرمایه دارانه است: هرچند یك توسعه دمکراتیك تر و بازتر از آنچه راه ملاکی ببار می آورد، است. معذالك، یك توسعه سرمایه دارانه است.

این امر مانع نمیشود که کمونیستها خود را در مقام پیشاهنگی انقلاب ارضی قرار دهند. زیرا این انقلابی ترین تحول ممکن در شرایط موجود بوده و چنین انقلابی نه فقط بر یك توسعه سرمایه دارانه محتمل، بلکه در را بروی امکان شرکت هر چه وسیعتر و عمیقتر دهقانان در تحول سوسیالیستی آتی روستا و کل جامعه میگشاید. کمونیستها بخاطر اینکه شق دوم را متحقق سازند نباید مجذوب قصه های پوپولیستی درباره طبیعت ذاتا «ضد سرمایه داری» یا «سوسیالیستی» مبارزه دهقانی، یا «زیان بار» بودن رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستش و بحثهائی از این قبیل شوند.

ما باید صراحتا به دهقانان بگوئیم که، مرحله اول انقلاب ارضی بمعنای ضربه ای عظیم بر نظام حاکم خواهد بود و همگان باید برای انجام آن متحد شوند و مبارزه

کنند. اما، زمانیکه دهقانان صاحب زمین و ابزار تولید کشاورزی شوند، بر سر دوراهی قرار خواهند گرفت. یکم، توسعه بر حسب قوانین بازار که بناگزیر به قطب بندی طبقاتی درون دهقانان و استثمار اکثریت عظیم توسط بورژوازی جدید می انجامد. این بورژوازی جدید فقط میتواند با امپریالیسم عقد اتحاد ببندد و ستم نیمه مستعمراتی بر کشور را احیاء کند. دوم، راه سوسیالیستی که از مسیر کلکتیویزه کردن داوطلبانه روستا بعنوان جزء لاینفکی از تحول سوسیالیستی کل جامعه، گذر خواهد کرد.

کلکتیویزه کردن سوسیالیستی معرف دومین انقلاب بزرگ در عرصه روستاست. این انقلاب با دشمنان واقعی که میخواهند راه سرمایه داری در پیش بگیرند مقابله میکند. کلکتیویزه کردن سوسیالیستی تنها راه نجات اکثریت عظیم دهقانان و تنها راه جلوگیری از افتادن آنها به دام استثمار خواهد بود. بنابراین «دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال.... با شور و شوق خواهان ادامه راه سوسیالیستی هستند.» (۹) هدف نهائی انقلاب پرولتاریا، تلاش خیال بافانه و ناممکن جهت ادامه نامحدود اقتصاد دهقانی نبوده بلکه رهائی قطعی نوع بشر است. هدف نهائی انقلاب پرولتاریا، کمونیسم یعنی جامعه بی طبقه در سراسر جهان است.

برای تدارک گذار به انقلاب سوسیالیستی در جریان انقلاب ارضی و در جریان انقلاب ملی ـ دمکراتیک، رهبری پرولتاریای انقلابی و حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستش واجب است. انقلاب دمکراتیک نوع کهن که توسط بورژوازی رهبری میشد دیگر بهیچوجه ضرورت ندارد. نمونه این انقلاب بسال ۱۹۱۰ در مکزیک اتفاق افتاد و نهایتا نتوانست مسائل عظیمی که کماکان گریبانگیر کشور است را حل کند. آنچه ضروری است یک انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزبش است که امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم را در هم شکسته، دیکتاتوری دمکراتیک خلق را برقرار کرده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهد نمود.

جمعبندی کنیم، سیاست کمونیستهای انقلابی در انقلاب ارضی از دو اصل اساسی پیروی میکند. یکم، انقلاب ارضی در مرحله کنونی ضرورتا با راه دهقانی مطابقت دارد. دهقانان نیروی عمده انقلاب را نمایندگی میکنند و کمونیستها باید مبارزه ـ و بخصوص مبارزه مسلحانه آنها ـ علیه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم را رهبری کنند. دوم، این مرحله که مرحله اول انقلاب ارضی است، میتواند راه را بروی یک توسعه نوین سرمایه داری باز کند؛ حتی اگر تحت لوای توسعه آزاد اقتصاد دهقانی هم انجام شود باز توسعه سرمایه داری است. یا اینکه راهگشای تحول سوسیالیستی شود ـ تحولی که همیشه دورنمای استراتژیک پرولتاریای انقلابی و مهمترین متحدش یعنی دهقانان فقیر است.

سوم ـ فئودالیسم و مکزیک مستعمره

راه ملاکی و راه دهقانی، دو طریق غلبه بر فئودالیسم در کشور است. اما فئودالیسم چیست؟

جوهر فئودالیسم در نظام لاتیفوندیا و سرواژ یعنی مالکیت فئودالی بر زمین و مناسبات تولیدی و استثماری منطبق بر آن، نهفته است. تحت فئودالیسم، کنترل زمین کلید استثمار یعنی تصاحب اضافه محصول تولید شده توسط استثمار شوندگان (دهقانان) از سوی طبقه استثمارگر (ملاکان) است. اما تحت سرمایه داری، زمین تنها یکی از نیروهای تولیدی متعدد بوده و این کنترل سرمایه (و نه فقط زمین) است که استثمار را امکانپذیر میکند.

طبقه ملاک فئودال اغلب به دهقانان قطعه زمینی میدهد که بتوانند بروی آن نیازهای معیشتی خود را بعنوان یکی از شروط استثمارشان توسط ملاکان، تولید نمایند. این استثمار به شکل پرداخت اجاره ارضی، کار مقید (پیوناژ) یا اشکال دیگر انجام میگیرد. از آنجا که در این شکل، دهقانان مقداری زمین و محصولات بدست آمده از آن را در اختیار دارند، استثمار همیشه مستلزم وجود مقوله ای است که مارکس آن را «جبر غیر اقتصادی» می خواند؛ یعنی جبر آشکار یا پنهان جهت تصاحب اضافه. یا بعبارت دیگر، انقیاد servitude همه جانبه و وسیع.

بنابراین تحت فئودالیسم، تولید کننده مستقیم (دهقان) به زمین وابسته است. در حالیکه، پیش شرط سرمایه داری جدائی کامل تولید کننده مستقیم (کارگر مزدی) از زمین یا از هرگونه وسیله دیگر برای تامین معاش است. تحت فئودالیسم، معاش دهقانان بدست خودشان تولید میشود. تحت سرمایه داری، کارگران باید نیازهای معیشتی خود را با دستمزدشان خریداری کنند. استثمار فئودالی به درجات گوناگون مستلزم استفاده از جبر غیر اقتصادی ـ انقیاد ـ است. در حالیکه تحت سرمایه داری، جبر اقتصادی برای استثمار کارگر مزدی کفایت میکند: «اگر کار نکنی، گرسنه می مانی.» مارکس بما میگوید که تحت سرمایه داری، کارگران به دو مفهوم آزادند: «آزاد» از ابزار تولیدی تامین معاش؛ و آزاد از هرگونه فشار و الزام به کار برای دیگری، مگر ضرورت ساده تامین معاش. (۱۰)

مارکس (۱۱) و لنین (۱۲) خاطر نشان ساختند که پایه ای ترین و ساده ترین شکل استثمار فئودالی عبارتست از کار بدون اجرت دهقان و صرف بخشی از وقتش بر زمین ملاک جهت تولید اضافه. این نظام پایه ای در تاریخ مکزیک بشکل ویژه encomienda بچشم میخورد. که اولین شکل مستعمراتی استثمار کار بومی بود. صاحب زمین، یعنی encomiendero حق استفاده از کار بی اجرت سرخپوستان encomienda ی خود (و همچنین حق دریافت عوارض جنسی) را از پادشاه دریافت میکرد. البته این نظام فئودالی کار اجباری، متکی بود به بکارگیری بیرحمانه ترین اشکال جبر و خشونت علیه سرخپوستان و بمیزان زیادی به قتل عام آنان خدمت کرد.

شکل پایه ای استثمار فئودالی در دو جهت دستخوش دگرگونی و تعدیل شد، بدون آنکه کاملا از چارچوب نظام فئودالی خارج شود. تا آنجا که به بهره برداری از قطعه زمین دهقانی مربوط میشود، اجاره زمین (که مارکس توجه خاصی به آن مبذول داشت) تدریجا از شکل پایه ای اجاره کاری (بیگاری) که قبلا آن را تشریح کردیم به اجاره جنسی (یا سهم بری) (۱۳) و اجاره پولی تغییر کرد. اجاره فئودالی، حتی در شکل اجاره پولی که اغلب یک شکل گذاری استثمار می باشد، شکل متعارف استثمار یعنی تصاحب اضافه می باشد و در این مقام، تمام یا تقریبا تمام اضافه را در بر میگیرد. این تمایز بین اجاره فئودالی و اجاره ارضی سرمایه دارانه است که بشکل پولی پرداخت

شده، معرف فقط بخشی از اضافه بوده و شکل متعارف استثمار سرمایه داری است: یعنی تحقق سود از طریق استثمار کار مزدی. (۱۴)

شکل فئودالی «خدمت شخصی» دهقانان (یا «پرداخت از طریق کار») یعنی بیگاری دهقانان بروی اراضی ملاك، نیز دچار تحولاتی شد.(۱۵) در ابتدا به این شکل بود که دهقان در ازای دریافت حق استفاده از قطعه زمین، به فئودال متعهد میشد که روی زمینهای او بطور بلاعوض کار کند. این در واقع، همان شکل پایه ای استثمار فئودالی بود که قبلا آن را از یك زاویه دیگر تشریح کردیم. این شکل تکامل یافت. بدین ترتیب که دهقان بروی زمینهای ملاك کار میکرد و در عوض مقداری محصول میگرفت؛ و یا بخشی از آن را بصورت پول دریافت میکرد. این «خدمت شخصی» فئودالی که در قبال بخشی از آن پول پرداخت میشد، به جهات مختلف با کار مزدی سرمایه داری فرق دارد. بدین معنا که در اینجا تولید کننده، معاش خود را از محصول قطعه زمین (خود) یا از محصولی که بعنوان بخشی از اجرتش علاوه بر اجرت پولی دریافت میکند، و انواع کار مقید و کار غیر آزاد تامین می نماید. علاوه بر این اشکال پایه ای استثمار فئودالی (در شکل اجاره ارضی یا خدمت شخصی)،اشکال ویژه متعددی از استثمار فئودالی دهقانان توسط طبقه ملاك در هر جامعه فئودالی معین وجود دارد.

مکزیك در دوران مستعمراتی شاهد یك پروسه تکامل و تحول مناسبات فئودالی بود. در این دوره رپارتی مینتو (repartimiento) بوجود آمد که دو تمایز اساسی با encomiendo داشت. اولا، عرضه کار بومیان تحت کنترل مقامات استعمارگر بود که سرخپوستان را بین ملاکان معین تقسیم میکردند. این کار تلاشی از جانب پادشاه بود که بقصد جلوگیری از تشکیل قلمروهای مستقل در «اسپانیای جدید» انجام گرفت. زیرا تشکیل آن قلمروها میتوانست حاکمیت شاهانه را تضعیف کند. ثانیا، سرخپوستان (حداقل بروی کاغذ) از دستمزد پولی برخوردار شدند. هدف این بود که خصلت کاملا اجباری نظام کار تخفیف یابد و از سرعت مرگ و میر سرخپوستان (که منبع کار استثمار شده بودند) کاسته شود. پرداخت پولی فقط و فقط در حرف انجام شد. بنابراین کار سرخپوستان همچنان بی اجرت صورت میگرفت و کماکان معاش آنها بطور اساسی توسط تولیدات خودشان تامین میشد (که تازه باید بخشی از آن را به پرداخت عوارض اختصاص میدادند.) بعلاوه، نیاز به اعمال فشار و خصلت اجباری کار هم رفع نشد. به همه دلایلی که ذکر شد، این طریق را باید یك شکل استثمار فئودالی محسوب داشت.

دست آخر، hacienda (مزارع بزرگ - جهانی برای فتح) ایجاد شد. این مزارع معرف شکل معمول مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی در مکزیك بود که در قرن بیستم هم ادامه حیات یافت. دو شکل پایه ای مناسبات تولیدی وجه مشخصه hacienda بود: اجاره زمین (عمدتا سهم بری) و خدمت شخصی در شکل کار مقید (پیوناژ). اگرچه طبقه ملاکان فئودال به اشکال دیگری نظیر رباخواری، احتکار، اخذ عوارض، حق کلیسا، مالیات و غیره نیز دهقانان را استثمار میکرد که در اینجا به تحلیل جزء به جزء آنها نمی پردازیم. (این را هم باید اشاره کنیم که جامعه مستعمراتی، یکدست فئودالی نبود زیرا برده داری هنوز وجود داشت.)

تحت نظام mediania یا سهم بری در اراضی بزرگ (hacienda)، فرد سهم بر موظف بود بخشی از محصول (عموما نصف آن را) به hacienda تحویل دهد، و در بسیاری موارد او و یا اعضای خانواده اش مجبور بودند مدتی نیز برای hacienda بیگاری کنند. این شکل که آشکارا خصلت فئودالی دارد از جایگاهی پر اهمیت در نظام هاسیندا hacienda برخوردار بود. این واقعیتی است که اغلب از جانب کسانی که میکوشند hacienda را «سرمایه دارانه» قلمداد کنند، نادیده گرفته میشود.

کار مقید پیوناژ دو شکل بروز داشت: کسانی که acasillado نامیده میشدند، و دهقانان اجرتی (یا پیونهای موقت). acasillado ها در املاك بزرگ بطور دائمی زندگی و کار میکردند و در مقابل، قطعه ای زمین که pejugal نامیده میشد، و جیره ذرت، مواد غذائی اساسی دیگر و دستمزدی دریافت میکردند. یعنی انجام خدمت شخصی در ازای بهره برداری از زمین، محصولات و پول بود. این شکل هم نظیر مورد repartimiento اگرچه با دستمزد همراه است، اساسا فئودالی است. در درجه اول، بخاطر اینکه فرد کارکن کماکان به زمین وابسته بوده و معاش او بیشتر از طریق تولیدی که بروی قطعه زمین انجام میدهد و اجرته غیر نقدی تامین میشود. حتی همان دستمزد مفروض اغلب در ازای اجناسی که از «مغازه کمپانی» دریافت شده بود، محاسبه شده و پرداخت نمیشد.(۱۶) بعلاوه، acasillado یك فرد کارکن آزاد نبود بلکه معمولا از طریق مکانیسم قرض به hacienda وابسته بود. مکانیسم انقیاد از طریق قرض زمانی مورد استفاده قرار میگرفت که شروط دیگر برای تامین نیروی کار دائم برای هاسیندا، مکفی نبودند.

دهقانان اجرتی که در نزدیکی املاك زندگی میکردند یا از مناطق دورتر آمده و موقتا درون املاك سکنی گزیده بودند، برخی اوقات قطعه زمینی نصیبشان میشد یا دستمزدی میگرفتند که اغلب با جیره ذرت همراه بود. استثمار دهقانان اجرتی خصلت فئودالی داشت، زیرا معاش آنها عمدتا توسط تولیدات خودشان در روستاهایشان (که با اجرت جنسی دریافت شده تکمیل میشد)، تامین میشد. بنابراین hacienda میتوانست اجرتی کمتر از آنچه برای تامین معاش کارگران مورد نیاز بود را به آنها بپردازد. (البته در نظام سرمایه داری، این امر «طبیعی» است.) اکثر مواقع، دهقانان اجرتی هرگز رنگ پول را نمیدیدند مگر بشکل صورت حسابهائی که فروشگاه مخصوص hacienda بعنوان لیست بدهی در مقابلشان میگذاشت.

اگرچه بندهای دهقانان اجرتی با hacienda به محکمی بندهای acasillado ها نبود، اما آنها هم کارگر آزاد نبودند. سرخپوستان روستا نشین «طبیعتا در مقابل اینکه به استخدام موقت hacienda درآیند مقاومت میکردند. زیرا اینکار بمعنای رها کردن کشت و کار خود، بدون بهره مند شدن از امتیازاتی بود که به acasillado ها تعلق میگرفت. در این موارد، اگر وعده ها و پیش پرداختها نتیجه مطلوب ببار نمی آورد، صاحبان hacienda به روسای دهکده رشوه میدادند تا سرخپوستان مورد نیاز را در اختیارشان قرار دهند، و بعنوان آخرین راه حل، قهر را بکار می گرفتند.» «از نظام قرض دهی برای «اغوای» سرخپوستان یا جذب آنها به درون hacienda نیز استفاده

میشد. این هم بسیار رایج بود که برای جذب سرخپوستان به آنها پیشاپیش مقداری جنس یا یك روز دستمزد بدهند، یا قروضی که بابت عوارض یا عشریه به املاك سلطنتی یا کلیسا داشتند را بجای آنها بپردازند.» (۱۷) همه اینها، اشکال کار مقید است و نه کار آزاد. اینها اشکالی از بندگی بوده و بنابراین در اساس فئودالی هستند.

این مناسبات تولیدی فئودالی مستلزم یك نظام کامل جبر غیر اقتصادی بودند که علاوه بر جوانب یاد شده، شامل قوای مسلح و ارتشگاه های خصوصی بودند. صاحبان hacienda از این نهادها برای اعمال قوانین خود استفاده میکردند. نظام سرکوب دراغلب روستاهای سرخپوستان بصورت مداخله مستقیم یا توسط صاحب منصبان سیاسی برقرار بود. و سرانجام اینکه، مقامات حکومت و قوای مسلحشان در مناطقی که قدرت صاحبان hacienda بتنهائی کافی نبود، نظام را تقویت میکردند. این کار شامل تصویب قوانینی بود که دهقانان اجرتی موقت را به انقیاد دائم hacienda در می آورد و تصریح میکرد که در صورت فروش املاك، این دهقانان اجرتی متعلق به صاحب جدید خواهند بود. (۱۸)

مناسبات تولیدی فئودالی که خصلت فئودالی این جامعه را معین میکرد، مانند همه جوامع فئودالی، منطبق بر نیروهای تولیدی ابتدائی و یك اقتصاد کشاورزی و پیشه وری مقیاس کوچك بود. حتی در اماکنی نظیر مزارع بزرگ که بهره برداری از زمین در مقیاس وسیعتری صورت میگرفت، این مقیاس بزرگ حاصل دگرگون کردن نیروهای تولیدی نبود؛ بلکه مبتنی بود بر استثمار گسترده که اساساً یعنی یکجا گردآوردن و تکرار تکنیکهای تولیدی مشخصه اقتصاد مقیاس کوچك، در یك بهره برداری واحد. بعلاوه، تولید مکررا بر مبنای همان فنون واحد انجام میشد و تغییرات تکنولوژیك بنحو محسوسی بطئی بود. این درست برعکس سرمایه داری است که در آن «بورژوازی نمیتواند وجود داشته باشد مگر با انقلابی کردن بی وقفه ابزار تولید....» (۱۹) هرچند سرمایه داری، کار را با نیروهای تولیدی مانده از دوره فئودالیسم شروع میکند اما، «فقط صنعت بزرگ و ماشین آلات است که مبنای محکمی برای کشاورزی سرمایه داری فراهم میکند.» (۲۰) و بالاخره، خصلت فئودالی مناسبات تولیدی، تعیین میکرد که تولید بقصد مصرف (۲۱) بر اقتصاد غلبه داشته باشد. زیرا بطور معمول دهقانان اکثر نیازهای معیشتی خود را مستقیما تولید میکردند و بخشی از اضافه محصول یا برای استفاده صاحب hacienda و مباشرانش درون املاك میماند، یا بصورت عوارض و عشریه جنسی به مصرف مستقیم مقامات غیر نظامی و روحانی میرسید.

با این وجود، بخشی از اضافه محصول، برخلاف جوامع فئودالی اروپا، ژاپن، چین و غیره که قبل از ظهور سرمایه داری و بازار جهانی وجود داشتند، معمولا روانه بازار منجمله بازار جهانی میشد. بخشی از ثمرات حاصله از استثمار فئودالی و مستعمراتی در «اسپانیای جدید» به اسپانیا که آخرین مرحله فئودالیسم را از سر میگذراند، میرفت تا از آنجا بدست سرمایه داران انگلیسی رسیده و بدین ترتیب در خدمت به اصطلاح «انباشت اولیه» سرمایه قرار گیرد. این مطلب باعث گیجی برخی محققان نظیر آندره گوندر فرانك شده که مدعی است، تولید در مکزیك مستعمره جهت گیری صادراتی داشت و بنابراین «آمریکای تحت سلطه اسپانیا، نه فقط در قنداق بلکه حتی در بطن مادر، سرمایه داری بود.» (۲۲)

این اشتباهی اساسی در زمینه روش شناخت و تحلیل است که تمایز پایه ای میان سرمایه داری و فئودالیسم را در حیطه گردش، یعنی در تفاوت بین تولید بقصد مصرف و تولید برای بازار میبینیم و برخلاف روش مارکسیستهاست که تمایز اساسی را از مناسبات تولیدی نتیجه میگیرند. دیدگاه اشتباه آمیز مذکور، بارها منجمله توسط شخص مارکس مورد انتقاد قرار گرفته است. (۲۳) از طرف دیگر، همانطور که قبلا گفتیم، بیشتر تولیدات در آن اقتصاد مسلما بقصد مصرف انجام میگرفت و اگرچه بطور طبیعی، تحت فئودالیسم تولید بقصد مصرف جنبه غالب را داراست اما معمولا بخشی کوچك یا بزرگ از اضافه راهی بازار میشد. این امر حتی در فئودالیسم «کلاسیك» اروپائی هم صورت میگرفت. (۲۴) مسلما ارتباط با بازار جهانی یك عامل مهم در شکل دادن به خصلت ویژه جامعه فئودالی و مستعمراتی مکزیك بود، اما این در تضاد با خصلت اساسا فئودالی مناسبات تولید و نتیجتا خصلت فئودالی جامعه قرار ندارد.

.....

هفتم - «انقلاب سبز» و سرمایه داری بوروکرات در کشاورزی

در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری بوروکرات (یا به بیانی دیگر بوروکرات - کمپرادور) رشد سریعی نمود. سرمایه داری بوروکراتیك یعنی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و کماکان متصل به نیمه فئودالیسم که هم در بخش دولتی و هم در «موسسات خصوصی» است. مکزیك به یك کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی با رشد قابل توجه سرمایه داری بوروکرات - کمپرادور تبدیل شد.

این پروسه تکاملی از دو طریق عمده به پیش رفت: صنعتی کردن از راه جایگزینی واردات که توسط سرمایه امپریالیستی صورت گرفت؛ و تشکیل یك بخش سرمایه داری در کشاورزی. اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۳۰ به تجزیه hacienda که ساختار مسلط روستا بود، دامن زد و پایه تحول آتی در مالکیت ارضی را گذارد. با این وجود، آنچه عمدتا و مستقیما محرك توسعه سرمایه داری بوروکرات در کشاورزی شد، «انقلاب سبز» بود: انقلاب سبز امپریالیسم آمریکا.

«دفتر مطالعات ویژه» که قرار بودنوآوریهای تکنیکی انقلاب سبز را هدایت کند در سال ۱۹۴۳ ایجاد شد. این نهاد بلحاظ رسمی یك بخش تقریبا خودمختار از دبیرخانه کشاورزی محسوب میشد، اما در واقعیت مخلوق موسسه سیاسی مشهور امپریالیسم یانکی یعنی «بنیاد راکفلر» بود. آن بنیاد بود که رئیس دفتر را انتخاب میکرد، بخش عمده بودجه را تامین و کل کارکنان بخش علمی را استخدام می نمود. طبق گزارشات بنیاد، پیشنهادات ژوزف دانیل سفیر وقت آمریکا در مکزیك، محرك تشکیل دفتر شد. دانیل از طریق هنری والاس معاون رئیس جمهور، حمایت کابینه روزولت را نسبت به این برنامه جلب کرد. (۲۵)

دفتر، برنامه «اصلاح بذر» و مجموعه نهاده هائی (شامل آبیاری، ماشین آلات، کود، سموم دفع آفات و غیره) که برای دستیابی به سطح پیش بینی شده محصول ضروری بود را به پیش برد. توسعه تکنولوژیك از لحاظ سیاسی و اجتماعی «بی طرف» نیست. این

برنامه از همان ابتدا شرایط متعارف یك کشاورزی بزرگ سرمایه دارانه را مفروض داشت. پیشنهادات چندین دانشمند مکزیکی جهت نزدیك کردن این برنامه با شرایط و نیازهای کشاورزی دهقانی مکزیك، رد شد. (۲۶) در دهه ۱۹۵۰ و بویژه در آغاز دهه ۱۹۶۰، «بنیاد راکفلر» شروع به تبلیغ استراتژی آزموده شده در مکزیك، و در دیگر کشورهای درون بلوك غرب نمود. «مرکز بین المللی اصلاح ذرت و گندم» که در مکزیك ایجاد شده بود و عمدتا توسط «بنیاد راکفلر»، «بنگاه توسعه بین المللی»، «بانك جهانی» و غیره تامین مالی میشد، در این اقدام نقشی کلیدی بازی کردند. (۲۷)

پیشبرد این مجموعه فعالیتهای تکنیکی در مکزیك با یکرشته اقدامات حکومت جهت کمك به رشد کشاورزی بزرگ سرمایه دارانه همراه بود: سرمایه گذاریهای گسترده در زمینه آبیاری، احداث شاهراه ها، اعطای کمك مالی در خدمت بازاریابی و سایر سوبسیدهای عظیمی که از طریق قیمتهای تضمینی، سیاستهای اعتباری و غیره نصیب تولید کنندگان بزرگ میشد. (۲۸) بخش بزرگی از تأمین مالی این اقدامات، توسط سرمایه امپریالیستی از طریق وام های بانکهای بین المللی و سایر بنگاه های «توسعه» تامین شد. در همان زمان، سرمایه گذاری مستقیم خارجی نقش مهمی در تشکیل یك مجتمع کشاورزی ـ صنعتی بازی کرد که نهاده ها را فراهم نموده و به تبدیل محصولات کشاورزی تجاری به فرآورده، می پردازد.

در نتیجه، خصلت کشاورزی بزرگ در کشور بنحو قابل توجهی تغییر کرد. نمونه گندم که در مراحل اولیه انقلاب سبز یك محصول کلیدی بود را در نظر بگیرید. سال ۱۹۴۴، فقط در منطقه «سونورا» بود که گندم کمابیش تحت شرایط سرمایه داری بار می آمد که تا حدی در زمینه دروی مکانیزه بازتاب می یافت. در سایر نقاط کشور تکنیك ابتدائی که وجه مشخصه کشاورزی فئودالی است یعنی بکارگیری گاو آهن (با استفاده از نیروی گاو نر و قاطر) غلبه داشت. (۲۹)

یك تغییر مهم در جریان بود. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ بهای ماشین آلات کشاورزی در کشور با نرخ ثابت پزو (واحد پول مکزیك) تقریبا هشت برابر شد. (۳۰) در سال ۱۹۵۰، مصرف نیتروژن، فسفر و پتاسیم در تهیه کود در سراسر کشور فقط ۱۱ هزار و ۷۰۰ تن بود. اما این رقم در سال ۱۹۷۰ به ۵۵۴ هزار و ۴۰۰ تن رسید. (۳۱) تغییرات مشابهی در زمینه نهاده های دیگری که با کشاورزی مدرن مرتبط بود رخ داد.

تغییراتی که در ابزار تولید صورت گرفت با تشکیل کشاورزی مقیاس بزرگ مطابقت دارد. در این بخش، مناسبات مستقیما فئودالی و نیمه فئودالی که وجه مشخصه hacienda ی کهن بود دیگر غلبه نداشته و جای خود را به مناسبات سرمایه داری بوروکرات داد. با این وجود، اگر کشاورزی را در کل در نظر بگیریم، مناسبات مذکور (سرمایه داری بوروکرات) همچنان در ارتباط تنگاتنگ با مناسبات نیمه فئودالی قرار داشت.

هشتم ـ سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم

از یکطرف، این بخش جدید که در مناسبات درونیش سرمایه داری مسلط است شدیدا وابسته به سرمایه امپریالیستی و کمکها و سوبسیدهای بیشمار دولت نیمه مستعمراتی است. و از طرف دیگر، مناسبات فئودالی در کل مناطق روستائی را تابع کرده، قسما تغییر داده و درون کارکرد خویش ادغام نموده است. مناسبات فئودالی در نتیجه تبعیت مستقیمتر از سرمایه بزرگ به درجات گوناگون دچار تغییر شده است. به همین خاطر است که ما از مناسبات نیمه فئودالی و از نیمه فئودالیسم صحبت میکنیم.

در مناطق روستائی بندرت شاهد مناسبات کامل سرمایه داری هستیم به این معنی که دستمزد تنها منبع تامین معاش کارگر و خانواده‌اش بوده و هیچگونه دخالت جبر غیر اقتصادی وجود ندارد. اکثریت ساکنان روستا همچنان به اقتصاد دهقانی متصلند و از ستم نیمه فئودالی رنج میبرند. قسمتی از کشاورزی بزرگ هنوز با جوانب مهم نیمه فئودالی مشخص میشود. و حتی آن بخش کشاورزی بزرگ که در مناسبات درونیش سرمایه داری غالب است، به جزء مکمل دستمزد که از اقتصاد دهقانی و نیمه فئودالیسم در کل مناطق روستائی تامین میشود وابسته است. این جزء مکمل، مبنای اساسی فوق استثمار اکثریت فراگیر کارگران بخش کشاورزی بزرگ یعنی کارگران روز مزد است. بنابراین میتوانیم تایید کنیم که علیرغم تشکیل یك بخش بزرگ یا کوچك سرمایه داری به لحاظ مناسبات درونی، نظام استثمار در مناطق روستائی همچنان بطور غالب نیمه فئودالی است.

هسته مرکزی نیمه فئودالیسم امروز را میتوان در این واقعیات یافت که نظام لاتیفوندیا ادامه حیات میدهد؛ که وابستگی اقتصاد دهقانی کماکان مبنای اساسی استثمار در املاك بزرگ کشاورزی بوده و بنابراین سرواژ همچنان برقرار است، و بر ستمدیدگان روستائی (هرچند بنحوی تعدیل یافته) اعمال جبر میشود. نظام لاتیفوندیا در نظام مالکیت بر زمین در شکل زمینداریهای بزرگ و کوچك به بقای خود ادامه میدهد: این شکلی است که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و مناطق دیگر موجودست. این نظام در مکزیك عمدتا بشکل املاك بزرگ و املاك متعلق به جماعت یا ejido است. در اغلب موارد، بهترین زمینها ـ نواحی تحت پوشش hacienda در گذشته، و نیز زمینهای آبی جدید ـ در دست ملاکان باقی می ماند (چه بشکل تملك مستقیم، چه از طریق اجاره اراضی دهقانان و کنترل آنها توسط قرارداد و کلاهبرداری آشکار و غیره).

آنچه تغییر کرده آن است که تولید در این اراضی بر حسب معیارهای کمابیش سرمایه دارانه انجام میگیرد. میگوئیم «کمابیش»، زیرا اشکال عریان نیمه فئودالی نظیر سهم بری، شروط اجیر کردن، مقروض سازی، بیگاری و غیره کماکان بدرجاتی در بخش بزرگی از این املاك بکاربسته میشود. و در املاك بزرگ مخصوص پرورش گاو، بیش از هر جای دیگر، تولید گسترده که هنوز به آن سطح از تحرك، که مشخصه سرمایه داری است نرسیده ، غالب میباشد.

هنوز مبنای اساسی نظام بهره برداری، استثمار و سلطه بر اقتصاد دهقانی است که در دو شکل ظاهر میشود: نظام کار مقید (پیوناژ)، و استثمار مستقیم از تولید دهقانی. در زمینه استثمار مستقیم اقتصاد دهقانی از طریق سهم بری، رباخواری، تجارت و غیره، نقش اساسی تولید دهقانی آشکار است. در نظام کار مقید، هرچند استثمار کارگران روزمزد شکل سرمایه دارانه دارد، اما نظام بهره برداری این پیش شرط را قرار داده که کارگران دستمزد خود را با تولید دهقانی

تکمیل میکنند. زیرا دستمزدها کفاف تامین معاش کارگران و بازتولید (نیروی کار) را نمیدهد. (همین کار مزدی هم غالبا با اشکال نیمه فئودالی درآمیخته که جلوتر به آن خواهیم پرداخت.) بعبارت دیگر، جزء مکملی که توسط اقتصاد دهقانی تامین میشود فوق استثمار مطلق کارگر روزمزد، یعنی پرداخت دستمزدی کمتر از آنچه برای بقای جسمانی وی و خانواده اش مورد نیاز است، را ممکن میسازد.

بنابراین اکثریت فراگیر کارگران روزمزد کماکان به اقتصاد دهقانی متصلند. این میتواند بشکل داشتن قطعه زمینی کوچك باشد، یا ارتباط با زمین از طریق بستگان، شراکت در اجاره گرفتن زمین و غیره، یا شرکت در فعالیتهائی که با اقتصاد دهقانی مرتبط است؛ مثلا صنایع دستی یا داد و ستد خرد. (۳۲) اقلیت کارگران روز مزد که توان تکمیل دستمزدشان را ندارند و به اصطلاح «پرستو» نامیده میشوند، زندگی بشدت نامطمئنی را میگذرانند. برای آنها تشکیل خانواده و بدین معنا بازتولید نیروی کارشان ناممکن است.

بنابراین نظام کار مقید و استثمار مستقیم اقتصاد دهقانی، هر دو دارای ریشه اساسا فئودالی هست. گفته بودیم که سرمایه داری «ناب» و کار مزدی سرمایه دارانه در برگیرنده جدائی کامل تولید کنندگان مستقیم یعنی کارگران از زمین یا هر ابزار دیگری است که با آن بتوانند وسیله معاش خود را تولید کنند. نتیجتا، آنها اجرت خود را تماما بشکل پولی دریافت میکنند. بطور عام، این امر هنوز در مورد کارگران روز مزد کشاورزی معمول نیست.

برعکس، فئودالیسم توسط ارتباط تولید کنندگان مستقیم یعنی دهقانان با زمین مشخص میشود که از طریق آن مستقیما اکثر نیازهای معیشتی خود را تولید کرده و اضافه را بشکل کار («خدمت شخصی»، «پرداخت بوسیله کار») یا محصول (سهم بری) یا اجاره پولی به ملاك تحویل میدهند. یا همانطور که لنین گفت، فئودالیسم عوامل زیر را در برمیگرفت: «زمین بین ملك داران بزرگ یعنی ملاکان فئودال در مناطق مختلف تقسیم میشد. آنها زمین را در اختیار دهقانان مینهادند تا بدین طریق استثمارشان کنند. بنابراین زمین چیزی شبیه به مزد جنسی است. زمین، ضرورت تولید اضافه محصول برای ملاك را نصیب دهقان میکند. زمین، مبنای آنست که دهقان بتواند به ملاك عوارض بپردازد.» (۳۳)

به همین علت، لنین برای مثال قطعه زمینهائی که ملاکان ژرمن دراختیار کارگران مزدبگیر خود قرار داده بودند را «یك نمونه بقاء مستقیم» فئودالیسم تحت سرمایه داری میداند. زیرا «وجه تمایز سرواژ بمنزله یك نظام اقتصادی با سرمایه داری دقیقا آنست که زمین در اختیار فرد کارکن میگذارد، حال آنکه سرمایه داری او را از زمین جدا میکند. سرواژ وسایل معاش را بصورت جنس به فرد کارکن میدهد (یا مجبورش میکند که مایحتاج خود را در قطعه زمینش تولید کند)، حال آنکه سرمایه داری به او پول میدهد تا وسایل معیشتش را خریداری کند.» (۳۴)

بعلاوه، نظام استثمار در مناطق روستائی مکزیك کماکان زمین (عموما زمینهای درجه دو) در اختیار دهقانان میگذارد. این شرط اساسی استثمار آنها، چه بشکل مستقیم و چه بصورت کار مقید، است. و این واقعیت، جوهر نیمه فئودالیسم در مناطق روستائی را تشکیل میدهد. درواقع دولت به مثابه یك ملاك و در خدمت منافع طبقه استثمارگرزمین در اختیار دهقانان قرار میدهد و این کار را عمدتاً از طریق سیستم اخیر و (ejido) انجام میدهد. بقای نظام لاتیفوندیا تحت رژیم سرمایه داری بوروکرات که قبلا جوانبش را برشمردیم، با سرواژ همراه است: بیگاری، اشکال «وابسته» و غیر آزاد کار، وابستگی شخصی که سهم بری و رباخواری و غیره بهمراه دارد و نظام صاحب منصبان، و فقدان آزادی در عامیت خود. (یا بطور خلاصه، جبر غیر اقتصادی).

کسانی هستند که به اهمیت عظیم رابطه متقابل بین کشاورزی بزرگ و اقتصاد دهقانی پی برده اند، اما همچنان معتقدند که مناسبات میان این دو کاملا سرمایه دارانه است؛ زیرا برخلاف نظام hacienda که قطعه زمین دهقانی (جهت تامین معاش دهقان) درونش قرار داشت، اینك چنین قطعه ای خارج واقع شده و رسما مستقل از واحدهای بزرگ تولیدی است. (۳۵) این دیدگاه، شکل مشخص مناسبات را با محتوای اساسی مناسبات اشتباه میگیرد. نظام repatimiento (تخصیص قطعه زمین) دهقانانی را که در دهکده ها و اراضی رسما مستقل زندگی و بازتولید میکردند را وادار به کار اجباری میکرد. و این ذره ای از فئودالی بودن نظام کار نکاست. اکثر قطعه زمینهای دهقانی تا دوره «پورفیریائی» جذب hacienda نشده بود. (منظور دوره حکومت رژیم دیکتاتوری ژنرال پورفیریو دیاس یعنی ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۱ است ـ جهانی برای فتح)

نظام استثمار فئودالی hacienda بر رابطه متقابل بین قطعات معیشتی درون و یا بیرون hacienda و تصاحب کار اضافه، (اضافه محصول) توسط ملك داران از طریق کار مقید و سهم بری در اراضی hacienda مبتنی است. بعد از بیش از یك قرن تغییر و تبدیل با عبور از راه ملاکی، رابطه متقابل بین املاك وسیع و قطعات کوچك دهقانی کماکان مبنای اساسی نظام استثمار است. به این بنیان اساسی فئودالی میتوان اشکال آشکار و گوناگون نیمه فئودالی که چنین رابطه ای را تقویت میکنند، افزود. در یك قطب کشاورزی پیشرفته بزرگ و ظاهرا سرمایه داری و در قطب دیگر کشاورزی عقب مانده دهقانی که کماکان با اشکال گوناگون ستم نیمه فئودالی همراه است؛ فاصله اینها با موارد بینابینی مختلف پر میشود: مالکیتهای بزرگی که هنوز بطور آشکار جوانب نیمه فئودالی دارند، یا اقتصاد دهقانی در نواحی ثروتمند که از اشکال «مدرنتر» و سرمایه دارانه دررنج است.

اینها بخشهای بی ارتباط یا اقتصادهای مجزا نیستند. اینها دو قطب یك نظام واحد، دو قطب یك مناسبات ضروری هستند. مناطق دهقانی نه فقط زحمتکشانی را از دل خود بیرون میدهند که در مقابل یك دستمزد ناچیز به کار در بخش کشاورزی سرمایه داری می پردازند، بلکه منشاء ارزش اضافه ای هستند که از طریق رباخواری، سهم بری و غیره از اقتصاد دهقانی مکیده میشود: این یك مکانیسم واسطه ای است که نهایتا سودآوری سرمایه بزرگ را افزایش میدهد. بدین ترتیب دیالکتیك (رابطه) استثمار تکرار میشود: بین کشاورزی بزرگ و کشاورزی دهقانی، بین اراضی آبی و اراضی دیمی، بین دشت و کوه، بین شمال و جنوب ـ این دیالکتیك سرمایه داری بوروکراتی است که کماکان بدون نیمه فئودالیسم قادر به عمل کردن نیست.

.....

پانزدهم - برنامه انقلابی

بدیل مستقیم که بوضوح در مبارزه طبقاتی در عرصه روستا قد برافراشته، راه دهقانی است. شکل عمده مبارزه خودبخودی یعنی مبارزه بخاطر زمین که سر منشاء آن بیش از همه، انقلابیترین قشر روستا یعنی دهقانان فقیرند، هدف نابودی مالکیتهای بزرگ کشاورزی و عمومیت یافتن اقتصاد دهقانی را دنبال میکند. سایر اشکال مهم مبارزه خودبخودی که شامل مبارزه علیه صاحب منصبان سیاسی (caciguismo)، ستمگری علیه تحمیل مشارکت توده ها در برنامه و سازمانهای حکومتی، و مبارزه برای قیمت خرید بالاتر محصولات کشاورزی، بهبود شرایط کار و تشکیل اتحادیه های مستقل و غیره است، اساسا خصلت دمکراتیک دارند. خصلت مبارزه مستقیما سوسیالیستی نبوده بلکه دمکراتیک است. این مبارزه ای دمکراتیک است که به امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم حمله میبرد.

تحت نام این مبارزه، اصلاحات گوناگونی پیشنهاد شده که بظاهر بنفع دهقانان است. اصلاحات به تنهائی به رهائی نمی انجامد؛ حتی وقتی که توسط بورژوازی انقلابی به اجراء درآید. این درسی است که از سه انقلاب بورژوائی («استقلال»، «رفرم»، و «انقلاب») و بیش از ۷۰ سال اصلاحات ارضی میتوان آموخت. امروز در اردوی «سوسیالیستها» که اکثریت بزرگشان بهیچوجه سوسیالیست نبوده بلکه از حیث ایدئولوژی و برنامه نیروهای بورژوا محسوب میشوند، دو پیشنهاد پر طرفدار وجود دارد: تقویت ejido های اشتراکی و تصحیح قانون رفرم ارضی جهت محدود کردن به اصطلاح «مالکیتهای خرد ارضی» به ۲۰ هکتار (۵۰ جریب) زمین آبی یا معادل آن از اراضی غیر آبی.

تقبیح اقدامات شکست خورده ای که جهت کلکتیویزه کردن تحت حکومت «اچه وریا» صورت گرفت، کار صحیحی است. این اقدامات برای آن بود که در اراضی دهقانی، موسسات سرمایه داری دائر کنند که کاملا و مستقیما تابع دولت ارتجاعی باشد. (۳۶) عمر اسطوره ejido های اشتراکی «رژیم کاردنیا» طولانی تر بود. بخشا بدان خاطر که حکومت بعداً تصمیم گرفت آنها را منحل کند، البته نه بدین علت که یک «بدیل سوسیالیستی» یا مزخرفاتی از این قبیل بود، بلکه بخاطر اینکه اغلب این ejido ها سنگر فعالیت نیروهائی که رژیم میخواست تضعیفشان کند بود: حزب کمونیست مکزیک و PPS). با وجود این، معدودی از ejido های اشتراکی جان سالم بدر بردند و موفق بودند و قجسم نتایج معمول این رفرمیسم هستند: اعضاء که ejidataro نامیده میشوند، دیگر در زمین خود کار نمیکنند. بجای این، همه کارها را به کارگران مزدی سپرده اند و به کسب سود می پردازند. (۳۷) تحت سرمایه داری، و بدون یك انقلاب واقعی، چنین «اشتراکی» کردنی در بهترین حالت چیزی بیش از این نخواهد بود که امتیازات نسبی نصیب «شرکای» قلیل موسسات سرمایه داری شود و در مقابل، اکثریت وسیع در چنگال فقر و اسارت باقی بمانند.

پیشنهاد تصحیح قانون اصلاحات ارضی جهت محدود کردن مالکیت ارضی به ۲۰ هکتار زمین آبی، موذیانه تر است. زیرا ظاهرا خواست دهقانان یعنی کسب زمین را در بردارد. اما این کار را بنحوی پیش میبرد که فقط ادامه ستمگری را تضمین میکند. طی ۷۰ سال گذشته، این آقایان، این «سوسیالیستهای» محترم، متوجه نشده اند که قانون اصلاحات ارضی یك ابزار ارتجاعی بورژوازی بوروکرات است. چه ایده افراطی و چپ روانه ای! بهتر است اصلاحات اصلاح شوند تا این ستایشگران قانون گرائی بورژوائی ۷۰ سال دیگر بدنبالش روان شوند.... لنین کاملا محق بود وقتی که میگفت فرصت طلبان بهتر از خود بورژوازی از بورژوازی دفاع میکنند.

چرا وضع زندگی دهقانان طی ۷۰ سالی که از اصلاحات ارضی میگذرد، روز به روز بدتر شده است؟ چرا بسیاری از صاحب منصبان سالهای اخیر، قبلا «رهبران» همان اصلاحاتی بودند که از مبارزه دهه ۱۹۳۰ حول اصلاحات ارضی نشئت گرفت؟ چرا آن اصلاحات، انقیاد کامل دهقانان به بورژوازی بوروکرات را پی ریزی کرد؟ علت آن نبود که حد و حدود مالکیت های «خرد» بجای ۲۰ هکتار، ۱۰۰ هکتار بود. بلکه بعلت آن بود که قوانین و قانون اساسی ضامن این اصل بوده و هست که انتقال مالکیت ارضی وابسته به تصمیم دولت بورژوائی می باشد. این تدبیری کاملا آگاهانه از جانب بورژوازی بود تا بر مبارزه انقلابی دهقانان غلبه کرده و آن را تحت کنترل در آورد. تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۹۱۷ همان کسانی بودند که آن مبارزه انقلابی را به خاك و خون کشیدند و همزمان سند زیبای خود را نوشتند. آن نوع اصلاحات ارضی که وابسته به «نیت پاك» دولت بورژوائی باشد، حتی اگر روی کاغذ محدودیت ۲۰ یا ۱۰ یا ۵ هکتاری را تصریح کرده باشد، همواره جای تخطی دارد. مهمتر اینکه، حتی اگر این قانون نعل به نعل اجراء شود، انتقال مالکیت ارضی همواره به قیمت تابع کردن و تحت سلطه قرار دادن دهقانان توسط دولت ارتجاعی تمام خواهد شد. و بنابراین سلطه سرمایه بزرگ و امپریالیسم دست نخورده باقی خواهد ماند.

تنها طریق رهائی، انقلابست. و انقلاب، همانطور که انگلس در فرصتی به سوسیالیستهای رفرمیست زمان خود یادآوری کرد، عمل قهرآمیزی است که یك طبقه بوسیله آن طبقه دیگر را سرنگون میکند. راه رهائی جنگ خلق است که بجای تلاش برای اصلاح دولت بورژوائی، آن را سرنگون میکند. این نخستین چیزی است که طلب میشود. این انقلاب باید یك انقلاب دمکراتیك نوین و تحت رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستش باشد تا امپریالیسم، سرمایه داری بزرگ و نیمه فئودالیسم را سرنگون کرده، دیکتاتوری دمکراتیك خلق متعلق به طبقات انقلابی را مستقر نموده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز نماید. این دومین چیزی است که طلب میشود. (آیا ضروریست که اضافه کنیم، دولت نوین انقلابی خود را بر قانون اساسی سال ۱۹۱۷ متکی نخواهد کرد؟) خارج از چارچوب عمومی این دو الزام، رهائی واقعی ستمدیدگان، خواه در روستا و خواه شهر، یك توهم غیر ممکن است.

در این چارچوب ، انقلاب ارضی باید در دو مرحله به پیش برده شود. خود دهقانان، سلاح بر کف، اراضی سرمایه داران بزرگ و ملاکان را بدون هیچ ما به ازائی مصادره خواهند کرد و کلیه زمینها را تقسیم مجدد خواهند نمود. (بر حسب شرایط مشخص، پرداخت شکلی از ما به ازاء به نیروهای میانی میتواند صحیح باشد.) مسلما این پروسه باید تحت هدایت معیارهای عمومی که توسط حزب و دولت نوین انقلابی فرموله شده به پیش برده شود، اما باید اقدام خود دهقانان انقلابی باشد. چرا

که انتقال مالکیت زمین بصورت «هدیه ای» از سوی دولت، حتی از سوی یك دولت واقعا انقلابی، نمیتواند ابتکار عمل آگاهانه و انقلابی توده ها را برانگیزد. در حالیکه این ابتکار عمل تنها چیزی است که میتواند پیروزی امر سوسیالیسم را تضمین کند. به هنگام تقسیم مجدد، حقوق تاریخی گروه های سرخپوست بر زمین بعنوان بخشی از مبارزه همه جانبه برای نابودی ستم وارده بر این اقلیتهای ملی، باید محترم شمرده شود.

سرمایه و موسسات امپریالیستی و متعلق به بورژوازی کمپرادور باید مصادره شوند. آن موسساتی که برای بخش کشاورزی نهاده های گوناگون و بازار فراهم میکنند یا از محصولات کشاورزی فراورده تهیه میکنند باید به تملك ملت درآید. بر سر تغییر خصلت موسسات خصوصی و دولتی پیشین بنحوی که بتوانند در خدمت انقلاب ارضی و دهقانان، تحول سوسیالیستی کشور، و انقلاب جهانی پرولتری قرار گیرند، مبارزه ای در خواهد گرفت. مشخصا در مورد موسسات کشاورزی و بطور کلی ماشین آلات و سایر ابزار تولید باید بگوئیم اینها نباید بسادگی به مالکیت دهقانانی درآیند که از مالکیت زمین در محل آن موسسات برخوردار شده اند. چرا که اینکار به بازتولید تراکم غیر منطقی و ناعادلانه می انجامد. روشهای معینی برای تقسیم مساوی بهره جوئی اشتراکی از آنها اتخاذ شود.

مرحله اول انقلاب ارضی، نیمه فئودالیسم را بطور کامل نابود کرده و بساط امپریالیسم و سرمایه بوروکرات ـ کمپرادور را برخواهد چید. این مرحله راهگشای یك بخش نوظهور اقتصاد سوسیالیستی و یك اقتصاد نوین آزاد دهقانی خواهد شد و معرف گامی عظیم به پیش خواهد بود. با وجود این، توسعه «آزاد» (خودبخودی) اقتصاد دهقانی نهایتا بر حسب قوانین بازار، شکلی از توسعه سرمایه داری است که به قطب بندی دهقانان به یك اقلیت سرمایه دار و یك اکثریت بزرگ تحت استثمار می انجامد. فقط سوسیالیسم میتواند دهقانان را نجات دهد. اشتراکی کردن که تحت سرمایه داری یك رفرم بی فایده است، در چارچوب قدرت سیاسی پرولتاریا و سایر طبقات انقلابی و آغاز انقلاب سوسیالیستی در سراسر جامعه، راه سوسیالیسم را در روستا خواهد گشود.

اگر سرمایه داری بوروکرات در موارد متعدد پروسه تولید کشاورزی را به درجات قابل توجهی اجتماعی کرده، پس چرا ما فراخوان تقسیم زمین را میدهیم و فقط پس از تحقق این امرست که فراخوان اجتماعی کردن تولید از طریق اشتراکی کردن را طرح میکنیم؟ چرا املاك بزرگ کشاورزی را مستقیما به مایملك دولتی یا اشتراکی تبدیل نمیکنیم؟ برخی ابزار تولید نظیر تولید شیر گاو که با تکنولوژی عالی انجام میشود را باید مورد استفاده قرار داد و در آنها از همان ابتدا بکارگیری برخی اشکال مالکیت اجتماعی ضروریست. همانطور که قبلا گفتیم، ماشین آلات کشاورزی در کل باید بشکلی مستقر شوند که امکان توزیع عادلانه تر و استفاده اشتراکی را فراهم آورد. با این وجود، تقسیم زمین بین دهقانان به مفهومی کلی یك گام ضروری است. به سه دلیل:

اولا، اینکار با نابودی عمیق مناسبات نیمه فئودالی و از بین بردن اسارت اقتصاد دهقانی مطابقت داشته و (همراه با توزیع عادلانه ماشین آلات، اعتبارات و سایر نهاده ها)، عدم تعادل، ناموزونی و نابرابریهای گسترده کنونی را بحداقل خواهد رساند. برعکس، انتقال مستقیم موسسات بزرگ کشاورزی به مالکیت دولت یا موسسات اشتراکی که بناگزیر فقط اقلیتی از دهقانان را در خواهد گرفت، تراکم ابزار تولید در یك بخش محدود را دست نخورده خواهد گذاشت و عقب ماندگی کل اقتصاد دهقانی را حفظ خواهد کرد.

ثانیا، دست یافتن به یك دگرگونی انقلابی واقعی مستلزم عمیقترین گسست از امپریالیسم است: یعنی خودکفائی، لغو وابستگی تکنولوژیك در زمینه عرضه ماشین آلات و سایر نهاده ها، تغییر جهت اقتصاد از تولید برای بازارهای امپریالیستی به تولید برای رفع نیازهای توده ها و غیره. همه این کارها (و خود جنگ انقلابی) اختلالات معینی در اشکال تولیدی که از تکنولوژی بالا استفاده میکنند را بوجود خواهد آورد. برعکس، دهقانان گنجینه عظیمی از تجربه تولید با تکنولوژی محدود اندوخته اند. از طرف دیگر، اقتصاد دهقانی بطور طبیعی قابل تطبیق با تولید مواد خوراکی است و کشاورزی باید بطور عاجل بطرف چنین تولیدی تغییر جهت دهد. در مقابل، سیاست انتقال املاك بزرگ به مالکیت دولت در اوضاعی که کشاورزی هنوز سرمایه دارانه نیست، بخشی از برنامه ای است که عناصر اساسی وابستگی در زمینه تکنولوژی، ماشین آلات، اعتبارات و بازار به امپریالیسم (هر دو بلوك) را دست نخورده میگذارد. این تجربه انقلاب کوبا و نیکاراگوآست که نتوانستند بر ساختار وابستگی کشاورزی / صادراتی فائق آیند.

بالاخره اینکه، مهمترین دلیل یك دلیل سیاسی است: امروز مبارزه عمده ستمدیدگان در مناطق روستائی بخاطر زمین است و این مبارزه باید محترم شمرده شود. تقسیم مجدد زمین توسط دهقانان انقلابی اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری پرولتری را بعنوان هسته مرکزی دولت نوین انقلابی تقویت کرده و محکمترین مبنای ممکن را برای اشتراکی کردن داوطلبانه و آگاهانه توسط دهقانان ایجاد خواهد کرد. مبارزه پیروزمند در چین که با تشکیل کمونها به اوج خود رسید نشان داد که وقتی اشتراکی کردن محصول مبارزه انقلابی آگاهانه دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست باشد، این پروسه محرك عظیمی برای شور و شوق و ابتکار عمل توده ها در انقلاب سوسیالیستی خواهد شد. برعکس، خطاهای انجام شده در نخستین تجربه اشتراکی کردن در اتحاد شوروی نشان میدهد که حتی زمانیکه یك حکومت واقعا سوسیالیستی (نظیر حکومت شوروی در آن دوره) کلکتیویزه کردن را به پیش میبرد، اگر نتواند بروی حمایت و شرکت کامل دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال در مبارزه علیه همان دشمنان واقعی که امید تحکیم مناسبات سرمایه دارانه را در سر می پرورانند حساب کند، میتواند ابتکار عمل توده ها را تضعیف کرده و به تضعیف پایه خود حکومت سوسیالیستی بیانجامد.

بنابراین ما باید تضمین کنیم که مبارزه دهقانان بخاطر زمین به هدف انقلابی نهائیش برسد و دهقانان در تجربه خویش نشان دهند که فقط سوسیالیسم و راه اشتراکی کردن است که آنها را رها خواهد کرد. در جریان مبارزه، ما باید از هر جرقه تعاون حمایت کنیم. و این امکان هم وجود دارد که در برخی موارد، به هنگام تقسیم مجدد زمین، دهقانان خواهان آن باشند که بلافاصله اشکال اشتراکی تولید را سازمان دهند. محرك چنین تحولاتی همیشه باید رهبری سیاسی مبارزه انقلابی آگاهانه دهقانان توسط حزب کمونیست باشد و نه روشهای بوروکراتیك.

در واقعیت، خط «گذر مستقیم به

سوسیالیسم» در روستا که توسط نیروهای گوناگون رویزیونیست ارائه میشود و عادتشان است که وجود مناسبات نیمه فئودالی را نفی کنند، صرفا خطی است که توسعه سرمایه داری بوروکرات را شتاب خواهد بخشید. بر مناسبات نیمه فئودالی هم از راه دهقانی میتوان فائق آمد و هم از راه ملاکی. آنها با نفی ادامه موجودیت مناسبات نیمه فئودالی، راه انقلابی یعنی راه دهقانان را رد میکنند و در پی تسریع راه ارتجاعی ملاکی هستند. این ایده از حد انتقال املاک بزرگ به مالکیت دولت فراتر نمیرود: که اقدامی است که وابستگی به امپریالیسم را دست نخورده میگذارد و نابرابریها و اعوجاج ذاتی مناسبات موجود میان املاک بزرگ و کوچک است را حفظ میکند. برنامه عمومی این نیروها، سوسیالیستی نبوده بلکه حتی دمکراتیک هم نیست. این برنامه در پی گسست ریشه ای از نظام جهانی نبوده بلکه حداکثر میخواهد بندهای نزدیکتری با سوسیال امپریالیسم شوروی بوجود آورد و برای کسب «شرایط بهتر» با امپریالیسم یانکی وارد مذاکره شود.

به همه دلایلی که ذکر شد، تقسیم مجدد زمین یک اوج گیری ضروری انقلاب دمکراتیک در روستاست. اشتراکی کردن معرف یک تحول عظیم و تاریخی سوسیالیستی در مناطق روستائی مکزیک خواهد بود. با وجود این، مبارزه در آنجا توقف نخواهد کرد. همانطور که مائو و تجربه انقلاب چین و احیای سرمایه داری در آن کشور و در اتحاد شوروی بما آموخته، ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم ضروری خواهد بود. نبرد با عناصر بورژوای نوخاسته که بناگزیر درون اشکال سوسیالیستی مالکیت و در خود حزب کمونیست پدیدار میشوند ضروری خواهد بود. مبارزه برای فائق آمدن بر نابرابریهائی که کماکان باقی مانده اند و پایه ای برای تولد این نیروهای بورژوائی فراهم میکنند، ضروری خواهد بود. فقط پیروزی کمونیسم، جامعه بی طبقه، در سراسر جهانست که معرف پیروزی نهائی خواهد بود. با وجود این، انقلاب عظیمی که ما خطوط کلی بخش ارضی آن را در این نوشته ترسیم کردیم، پیشرفتی عظیم نه فقط برای خلق مکزیک بلکه برای ستمدیدگان جهان در مبارزه آنها بخاطر این آینده درخشان محسوب میشود.

نظم کهن در مناطق روستائی، و در سراسر کشور، در بحرانی عمیق بسر میبرد. بگذار حکومت برای «دهقانان فقیر» اشک تمساح بریزد. بگذار رفرمیستها وعده این یا آن اصلاحات را بدهند و در مقابل فقط رای ما در انتخابات یا نام نویسی در تشکلاتشان را طلب کنند. آنها جز این نقش دیگری ندارند. در مقابل، نقش انقلابیون برانگیختن توده هائی است که «بچشم نمی آیند» یعنی پرولترها و دهقانان. برانگیختن این توده ها نه فقط برای اینک زمزمه امروزین شکایاتشان به صدائی رسا و حاکی از تنفر تبدیل شود، نه فقط برای اینکه بیعدالتی را با شمشیر و گلوله پاسخ گویند، بلکه بدان خاطر که اینبار برای همیشه از سایه ها بیرون آیند و نیروهای پلیدی را که در تاریکی خونشان را مکیده اند خرد و ریشه کن کنند و با گام های عظیم انقلابی ساختمان جامعه نوین و درخشانی که منطبق بر تصویر خودشان باشد را آغاز نمایند.

توضیحات

۱ ـ رجوع کنید به لنین، برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب روس (۱۹۰۷ ـ۱۹۰۵)، بخش ۵ و ۶ از فصل اول

۲ ـ مائوتسه دون، اوضاع کنونی و وظایف ما، جلد چهارم منتخب آثار

۳ ـ آرماندو بارتا، میراث داران زاپاتا ـ لوئیزا پره، پرولتاریای کشاورزی در مکزیک، فصل ۲۱

۴ ـ روخر بارترا، مقاله «دهقانان و قدرت سیاسی در مکزیک» از کتاب «ریاست و قدرت سیاسی در مکزیک روستائی، فصل ۲۱

۵ ـ برای مثال رجوع کنید به لنین، دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب روس

۶ ـ طبق دهمین آمار گیری از جمعیت که در سال ۱۹۸۰ انجام شده، ۴۸ درصد اهالی در مراکز زیر ۱۵ هزار نفر زندگی میکنند. آمار دولتی گرایش به کم جلوه دادن اهالی روستا دارد.

۷ ـ بر مبنای گزارشی که توسط استادان دانشگاه چاپینگو و یکی از گروه های پارلمانی مکزیک انتشار یافته است.

۸ ـ مائوتسه دون، گزارشی درباره یک تحقیق در مورد جنبش دهقانی هونان. جلد اول منتخب آثار

۹ ـ مائوتسه دون، درباره مسئله اشتراکی کردن کشاورزی، جلد پنجم منتخب آثار

۱۰ ـ مارکس، کاپیتال، جلد اول، فصل ۲۴

۱۱ ـ همانجا، جلد سوم، فصل ۲۷

۱۲ ـ لنین، توسعه سرمایه داری در روسیه، پیوژه فصل سوم

۱۳ ـ مارکس بین «اجاره جنسی» که دهقان با حیوانات و ابزار خود در زمین بکار میپردازد (و بخاطر آنکه همه اضافه مساویست بااجاره ارضی شکل ناب فئودالیست) با «سهم بری» که در آن ملاک علاوه بر زمین، حیوانات بارکش، ابزار و غیره را هم تامین میکند، تمایز قائل میشود. در مورد دوم، اجاره، علاوه بر اجاره زمین، ما به ازاء ابزار تولیدی که ملاک قبل از تولید فراهم کرده را هم شامل میشود. و مارکس این را یک شکل انتقالی بسمت سرمایه داری و بنابراین نیمه فئودالی محسوب میدارد. در مکزیک، عبارت «سهم بری» معمولا برای هر دو شکل مورد استفاده قرار گرفته و ما به دلیل ساده کردن بحث این عبارت را بکار گرفته ایم. از طرف دیگر، توسعه بیشتر شکل سهم بری (به همان مفهوم دقیقی که مارکس بکار میبرد) نسبت به اجاره جنسی در نیمه دوم قرن۱۹ بازتاب آغاز گذار بسوی سرمایه داری بود. اما وجود سهم بری به مفهوم دقیق کلمه در دوره بسیار قبل تراز آن عمدتا به این واقعیت بستگی داشت که این اسپانیائی ها بودند که حیوانات بارکش را به این سرزمین آوردند. این ویژگی تکامل فئودالیسم در مکزیک همچنین باعث شد که استفاده دهقانان از حیوانات بارکش خودشان در «خدمت شخصی» یعنی در بیگاری بروی زمین ملاک، هرگز در «اسپانیای جدید» (قلمرو گذشته اسپانیا در قاره آمریکا که کشور مکزیک معاصر در آن واقع شده است ـ جهانی برای فتح) حائز اهمیت نشد.

۱۴ ـ مارکس، کاپیتال، جلد سوم، فصل ۲۷

۱۵ ـ لنین این موضوع را در مورد روسیه تحلیل کرده است. رجوع کنید به توسعه سرمایه داری در روسیه، فصل سوم

۱۶ ـ گوستاو استوا، نبرد در مکزیک روستائی، فصل۲۱ ـ ژانیمه و پاتریسیا دلئوناردو، اقتصاد و جامعه در ارتفاعات ژالیسکا

۱۷ ـ انریکه فلورسکانو، منشاء و تکامل مسائل ارضی در مکزیک۱۸۲۰ ـ ۱۵۰۰

۱۸ ـ همانجا

۱۹ ـ کارل مارکس و فردریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست

۲۰ ـ مارکس، کاپیتال، جلد اول

۲۱ ـ لئوپولدو سولیس، واقعیت اقتصاد مکزیک، فصل ۲۱

۲۲ ـ آندره گوندر فرانک، آمریکای لاتین، فئودالیسم یا سرمایه داری

۲۳ ـ رجوع کنید به نقد داب ـ سوئیزی در کتاب «گذار از فئودالیسم به سرمایه داری»، رادنی هیلتون ـ و همینطور رجوع کنید به اظهارات مارکس، کاپیتال، جلد سوم، فصل۲۰

۲۴ ـ گذار از فئودالیسم به سرمایه داری

۲۵ ـ گوستاو استوا، همانجا ـ هه ویت آلکانتارا، مدرنیزاسیون کشاورزی مکزیک (۱۹۷۰ ـ۱۹۴۰)، فصل۲۱

۲۶ ـ هه ویت آلکانتارا، همانجا و فصل اول:کاربرد اجتماعی تحقیقات کشاورزی در مکزیک

۲۷ ـ همانجا

۲۸ ـ همانجا، فصل دوم: شاخص دولتی برای رشد کشاورزی

۲۹ ـ همانجا

۳۰ ـ همانجا

۳۱ ـ همانجا

۳۲ ـ استوا، همانجا ـ انریکه لیرا، بازار کار روستائی در مکزیک ـ لوئیزا پره، پرولتاریای کشاورزی در مکزیک، فصل۲۱

۳۳ ـ لنین، دوستان خلق کیانند و چگونه علیه سوسیال دمکراتها میجنگند، جلد اول

۳۴ ـ لنین، نظام سرمایه دارانه کشاورزی مدرن، جلد ۱۶

۳۵ ـ آلن دو ژانوو، مسئله ارضی

۳۶ ـ آرتورو وارمن، اشتراکی کردن مزارع. پیشنهاد بررسی انتقادی ـ مقالاتی در مورد دهقانان مکزیک

۳۷ ـ هه ویت آلکانتارا، همانجا

جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون

سال ۹۳ با جشن صدمین سالگرد تولد مائو رقم میخورد، بویژه ۲۶ دسامبر که روز تولد اوست. این واقعه ای بود که بذر انقلاب را در چهار گوشه جهان افشاند. با نگاه به زندگی و آموزه های مائو، نسل جدیدی که خود هرگز شاهد تغییرات عظیمی که در چین انقلابی به ظهور رسید نبود، اما میتواند شروع به درك این واقعیت کند که فقرا و ستمدیدگان میتوانند بپاخیزند و جهان را از طریق انقلاب متحول سازند. میتواند بفهمد که ادعای امپریالیستها مبنی بر «مرگ کمونیسم» منعکس کننده ترس و نفرت آنها از طبقه پرولترهائیست که میخواهد و میتواند برای همیشه از شر آنها خلاص شود؛ میتواند دریابد که برای پیشرفت در مسیر رهائی نهایی، درکی که توسط مائو در انقلاب چین ساخته و پرداخته شد و بعنوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جمعبندی گشت، سلاح شکست ناپذیر برای کسب پیروزی است.

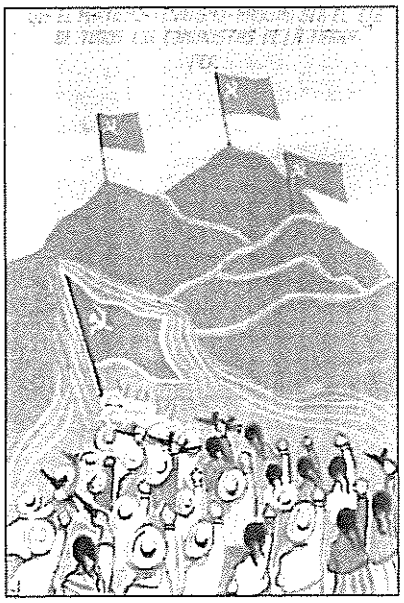

این پوستر توسط زندانیان پروئی تهیه شده و سپس در کلمبیا بصورت کارت پستال جهت جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تکثیر شده است.

جشنهای صدمین سالگرد بمثابه نبردهایی علیه امپریالیسم و رویزیونیسم بر پا داشته شده اند. حتی طریقه آغاز صدمین سالگرد نشان داد که این جشن بردگان برای خلاص شدن از شر اربابانشان خواهد بود. اولین بار، فراخوان برگزاری جشن صدمین سالگرد از درون

یکی از بدنام ترین سیاهچالهای دشمن صادر شد. ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲، رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو دو هفته بعد از دستگیری مائوئیستهای جهان را جسورانه فراخواند تا جنگ خلق را به پیش برده و جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو را بطرزی فراموش نشدنی برپا دارند. او این فراخوان را در حالی صادر کرد که او را در قفسی نهاده بودند و دهها مزدور مسلح آن را در محاصره داشتند.

لذا بجاست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مرکز سازمان یافته مائوئیستها، که سازمانها و احزاب مائوئیست در سراسر جهان، از جمله حزب کمونیست پرو را متحد کرده است، جشن صدمین سالگرد را در تاریخ ۲۶ دسامبر یعنی روزی اعلام کرد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با پذیرفتن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بمنزله ایدئولوژی خود، گام مهمی در جهت اتحاد و درك انقلابی خویش به پیش برداشت. پذیرش م. ل. م. توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند زنده باد مارکسیم - لنینیسم - مائوئیسم، انتشار یافت. این سند به بسیاری از زبانها ترجمه شده و در سرتاسر جهان توزیع گردید.(این سند در همین شماره مجله نیز به چاپ رسیده است)

امروز اسطوره نظم نوین جهانی در حال فروریختن است، غربو تفنگها تقریبا از هر گوشه جهان به گوش میرسد، و امواج شورش بیش از پیش بچشم میخورند و با برجستگي سربلند میکنند. اتخاذ موضع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم توسط احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نشانه اعتلای قدرت و قابلیت انقلابیون جهان برای استفاده از فرصتها و تسریع روزیست که ستمدیدگان مسلح بپاخاسته و برای همیشه از شر امپریالیسم رهایی یابند. چنین جهشی بسیار بموقع بود چرا که رویزیونیستها فروپاشیده اند و نبرد بین المللی برای دفاع از جان صدر گونزالو شرایطی را برای مائوئیستها فراهم کرده تا در مقابله با امپریالیستها در مرکز صحنه قرار گیرند. این اوضاع انقلابیون را به مصاف میطلبد تا مسئولیت خویش را به دوش گرفته و توده ها را به پیش رهبری کنند. همانطور که مائو خود گفت:

«بسیار کارهاست
میشود انجامشان طلب
هر دم به اضطرار- تنگ است وقت -
چرخد به گرد خویش جهان
میرود به پیش
چندین هزار سال، زمانیست بس دراز
دریاب وقت را!
دریاب لحظه را!»

جشن سده مائو و تصویب م - ل - م در کاتماندو، نپال



صدمین سالگرد تولد مائو به روشهای بسیار متنوع جشن گرفته شده است، از جمله حملات مسلحانه، میتینگهای روستایی، نمایشهای ویدئویی در حاشیه شهرها، و بحث در محافل معتبر آکادمیك. همچنین برای چاپ مجدد کتاب سرخ، اثر مشهور مائو باضافه فصلهای جدیدی شامل نقل قولهایی از دوره انقلاب فرهنگی، حمایتهای تحسین انگیزی شده است. اگرچه کمک مالی معینی جمع آوری شده، اما به مبالغ بیشتری برای انتشار این سلاح مهم نیاز فوری است.

سال ۱۹۹٤ همچنین مصادف بود با دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تعمیق بحران نظام امپریالیسم جهانی و روشنتر شدن دورنمای انقلابی ثابت میکند که تاسیس این جنبش و تقویت این مرکز با ارزش انقلابیون جهان، بسیار صحیح و بموقع بوده است. امروز احزاب و سازمانهای مائوئیست در تمام قاره ها حضور دارند. انفراد نسبی که متعاقب شکست قدرت سیاسی پرولتاریا در چین و ادامه بحران جنبش کمونیستی بین المللی، مشخصه جنبش مائوئیستی بود، با اتکاء قاطعانه به م.ل.م. و بکار بست جسورانه آن با عزمی خلل ناپذیر، گام به گام در حال تغییر است. تقویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به معنای تقویت جنبشی است که انقلابیون جهان را قادر میسازد تا درك خود از تجربه جنبش کمونیستی بین المللی را تعمیق بخشیده، از تجارب پیشرفته ای مانند جنگ خلق در پرو بیاموزند، چگونگی انجام مبارزه انقلابی خویش برای تدارك جنگ خلق را مورد ارزیابی قرار داده، و بیاموزند که چگونه بمثابه یك طبقه واحد، با هدف کمونیسم جهانی عمل کنند.

جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو توسط احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و سایر انقلابیون در هر گوشه جهان برگزار شده است و همچنان اخبار آن بدست ما میرسد. اما خبرهایی هم که تاکنون واصل شده، نشاندهنده عمق احترامی است که میلیونها نفر برای این رهبر پرولتاریای جهانی قائلند؛ برای مبارزه ای که او علیه امپریالیستها و مرتجعین رهبری نمود؛ و برای خدمات فنا ناپذیری که او به درك چگونگی برپایی انقلاب و پیشرفت بسوی کمونیسم نمود. صدمین سالگرد تولد مائو جشنهای اول ماه مه ۱۹۹٤، و دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را هم بنحوی برجسته تحت تاثیر قرار داد■

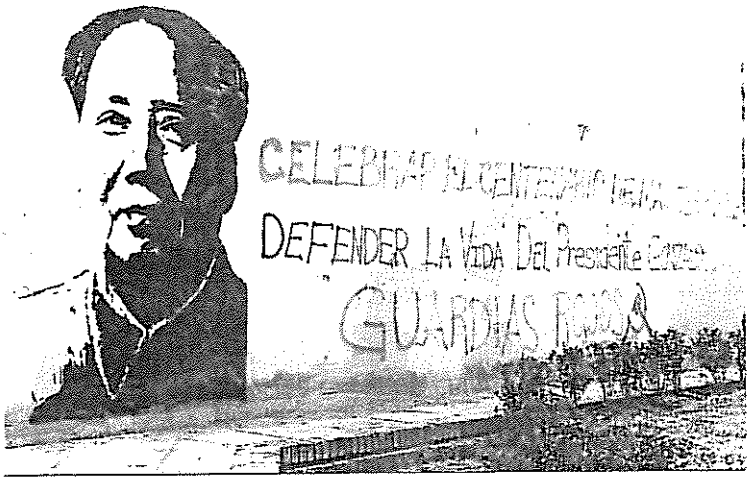

شعارهای مائوئیستی
بر دیوار دانشگاه ملی کلمبیا در بوگوتا

حزب کمونیست افغانستان تحت شرایطی بسیار پیچیده و سخت در حال مبارزه برای برافروختن آتش انقلاب مائوئیستی است. این مبارزه در بحبوحه ویرانی و مرگی که مرتجعین احزاب اسلامی دست پرورده آمریکا برای مردم ببار آورده اند در حال انجام است. آنچه در ذیل می آید خلاصه ای از بیانیه الهامبخش حزب کمونیست افغانستان است که بمناسبت صدمین سالگرد تولد مائو صادر شده است:

«امروز ۲٦ دسامبر ۱۹۹۳، صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون یکی از رهبران و آموزگاران کبیر جنبش بین المللی کمونیستی است. آموزگار و رهبری که در جریان هدایت انقلاب چین و خاصه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، و نیز رهبری مبارزه کمونیستها در سراسر جهان، ایدئولوژی طبقه بین المللی ما را به مرحله نوین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل داد.»

«در این روز خجسته، حزب کمونیست افغانستان تبریکات خود را نثار کمونیستهای انقلابی، کارگران و توده های ستمدیده جهان و بویژه افغانستان میکند و آنها را فرا میخواند که مبارزه را در مسیری که توسط مارکس، لنین و مائوتسه دون جهت سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع و تحقق دنیائی عاری از ستم و استثمار ترسیم شده، به پیش برند.»

«از این فرصت استفاده کرده و یکبار دیگر با جسارت و وضوح اعلام میکنیم که ما کمونیست هستیم و هدف نهائی ما تحقق کمونیسم در جهانست. ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بمنزله ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفته ایم و برای پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین بعنوان مرحله ای در گذار به انقلاب سوسیالیستی، از طریق تدارك و برپائی و پیشرفت جنگ درازمدت خلق نبرد میکنیم. باشد تا سفسطه های حکام مرتجع کشور و اربابان امپریالیستشان در مورد «مرگ کمونیسم» در افغانستان و جهان را بروبیم و دروغهایشان را با پیشروی قهرمانانه و استوارانه، و با عزم و فداکاری در این مسیر غرور آفرین و انقلابی افشاء کنیم.»

«امپریالیستها نابودی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوك تحت رهبریش را بعنوان «مرگ کمونیسم» تبلیغ میکنند. باندهای مرتجع نوکر آنها این ادعای دروغ را با اشاره به سقوط رژیم نوکرمنش نجیب تکرار میکنند. اما نابودی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوك ورشو و سقوط رژیم نوکرمنش نجیب بعنوان بخشی از طرحهای سازش با مرتجعین اسلامی، هیچ ربطی به «مرگ کمونیسم» در جهان یا افغانستان ندارد. بالعکس، این سقوط فقط نشانه ای از بحران در اردوی امپریالیسم و ارتجاع جهانیست. این وقایع فقط بیش از هر زمان دیگر بر حقیقت و روشنی کمونیسم واقعی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) پرتو می افکند و سلاح ایدئولوژیك پرولتاریا را تیزتر میسازد.»

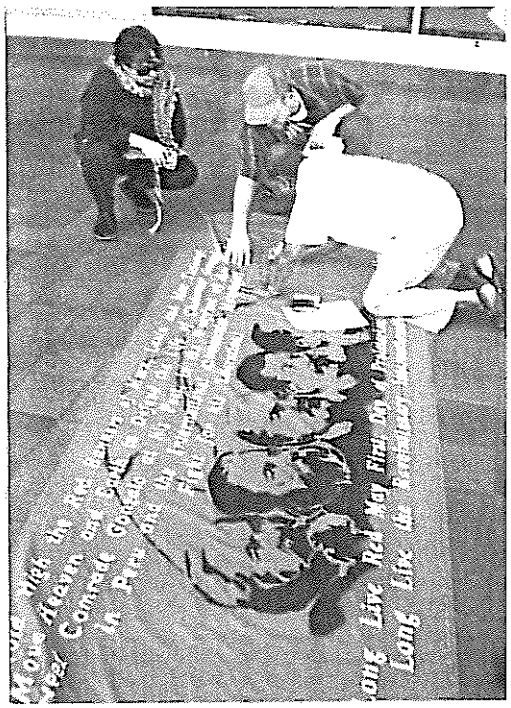

توده ها پرچم سرخ را در استرالیا امضا می کنند

مائوئیستها از استرالیا گزارش میدهند که فعالیتهای اول ماه مه با شرکت انقلابیونی از کشورهای مختلف انجام پذیرفت؛ اعلامیه هایی با عنوان «چه کسی این نظام را دفن خواهد کرد» وسیعا پخش شد، پوسترهایی با شعار «صدمین سالگرد را جشن بگیرید» نصب شدند و کمکهای مالی از بسیاری از مردم برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جمع آوری شد. میتینگ صدمین سالگرد هم برگزار شد که شامل نمایش ویدئویی بنام مائو: بزرگترین انقلابی عصر ما، قرائت بیانیه هایی توسط یك سخنگوی مائوئیست از نیوزیلند، همچنین از ترکیه، فیلیپین، یونان و نقاط دیگر بود. کمکهای مالی برای پروژه جهانی برای فتح جهت چاپ جدید نقل قولهای مائوتسه دون جمع آوری شد. پس از میتینگ پرچمهای سرخ افراشته شد و دهها نفر جسورانه در خیابانها رژه رفتند.

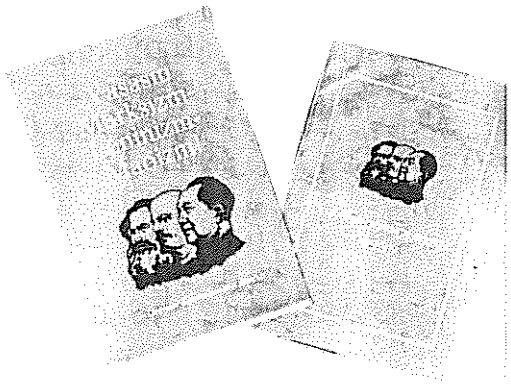

سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بنام «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» به چندین زبان منجمله ترکی، بنگالی و پنجابی منتشر شده است.

در داکا، پایتخت بنگلادش جشنهای صدمین سالگرد با یك رژه و گردهمایی توده ای که توسط کمیته برگزاری جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو سازمان یافته بود، در دسامبر ۱۹۹۳ آغاز شد. هزار نفر از جمله بیش از صد نفر از کارگران نساجی و بسیاری از بچه های بیخانمان هنگام ظهر در مقابل کلوپ ملی مطبوعات در مرکز شهر داکا اجتماع کرده و با پرچمهای سرخ مزین به داس و چکش به راه افتادند. آنها همچنین پلاکاردها، حلقه های گل، پوسترهایی از مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائو، و تعداد زیادی از عکسهای تمام قد مائو را نیز حمل میکردند. راهپیمایی دو ساعت و نیم ادامه یافت و از میان بخشهای کلیدی شهر از جمله منطقه نساجی و منطقه بازار گذشت. هنگامیکه خورشید سرخ داغ بر فراز سر راهپیمایان میتابید ستون تظاهرات با شعار «به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون» و «صدمین سالگرد تولد مائو را جشن بگیرید» پیش میرفتند. صدمین سالگرد تولد مائو همچنین در روز اول ماه مه با تمام قدرت در ذهن انقلابیون حضور داشت. دوباره صدها نفر با شعار پیشرو «مبارزه انقلابی خود برای کسب قدرت سیاسی را همراه با ایدئولوژی مائوئیستی برپا دارید» به خیابانهای داکا ریختند.



گردهمایی در داکا (بنگلادش) که توسط کمیته جشن سده مائو سازماندهی شده است

در نقاط دیگر هند یك ائتلاف شامل نیروهای گوناگون هوادار مائو که ریشه هایشان به حزب کمونیست هند (م.ل) تحت رهبری چارو مازومدار بر میگردد، یك راهپیمایی توده ای در کلکته برگزار کردند که دهها هزار نفر در آن شرکت داشتند.

صدمین سالگرد مائو همچنین الهامبخش بسیاری فعالیتهای متنوع دیگر در سراسر جهان بوده است. یك مجله در بنگال غربی، در هند، کمك لازم جهت انتشار هزار نسخه کتاب کوچك سرخ (نقل قولهای مائو) به زبان بنگالی را جمع آوری کرده است.

در ایالت پنجاب، RCC(ML) تاترهای خیابانی اول ماه مه، راهپیمائی با مشعلهای فروزان، و میتینگهایی در چندین شهر و شهرك روستایی را اجرا کرد که مجموعا قریب دوهزار نفر در آنها شرکت نمودند. سخنرانیهای طولانی جزئیات سقوط کمونیسم دروغین، پیشرفتهای کمونیسم واقعی شامل پیشرفتهای جنگ خلق در پرو، ضرورت دفاع از جان صدر گونزالو، و ضرورت پیشرفت وحدت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حول م.ل.م.، را بررسی نمود. اعلامیه اول ماه مه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و چندین هزار پوستر ویژه دهمین سالگرد تاسیس جنبش، در بسیاری از شهرهای کوچك و روستاهای اطراف پنجاب توزیع و نصب شد. بسیاری از کارگران کارخانه ها، زنان، کارگران روز مزد و دهقانانی که تازه خرمن گندم را به پایان رسانده بودند در این فعالیتها شرکت کردند.

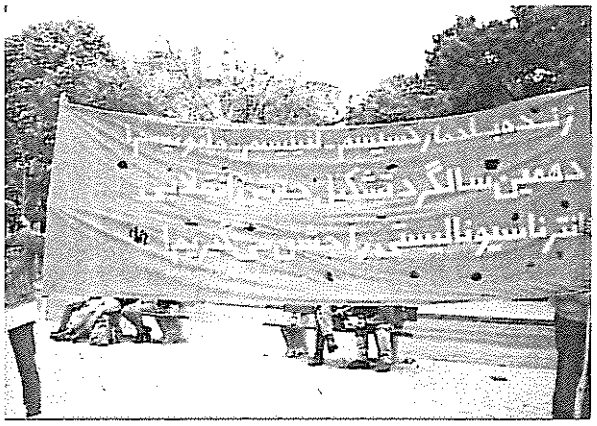

پرچم هواداران
اتحادیه کمونیستهای
ایران (سربداران) در آلمان

بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائو در دانمارک، تظاهرات اول ماه مه ۹۴ را که توسط گروهی از مردم دانمارک، هواداران حزب کمونیست پرو و سایر مهاجرین انقلابی برگزار شده بود، محتوایی عالیتر بخشید. هزار و پانصد پوستر ویژه تاسیس جنبش، به افتخار دهمین سالگرد تاسیس جنبش، در سراسر کپنهاگ بر دیوارها نصب شد، که بسیاری از آنها هنوز باقیست. مردم زیادی در جریان این واقعه به بحث با انقلابیون پرداختند.

حزب کمونیست بولیوی (مارکسیست ـ لنینیست) پوستری با مضمون : «شبحی بر فراز آند در گشت و گذار است؛ شبح مائوئیسم» و «صدمین سالگرد تولد مائو را جشن بگیرید!» نشر و توزیع کرد. میتینگی در دانشگاه پارانینفو برگزار شد که چندین استاد درباره خدمات مائو به بحث پرداخته و همچنین موسیقی نواخته شد.

در پرو بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائو با موجی از حملات رقم خورد که در هفته متعاقب ۲۶ دسامبر به اوج خود رسید. چندین حمله به واحدها و پستهای نظامی در روستاها انجام گرفت و در لیما، پایتخت کشور رزمندگان انقلابی هفته بزرگداشت صدمین سالگرد را با حمله به یکی از مقرهای ارتش آغاز کردند. بقیه روزهای هفته هر روز حملات در لیما ادامه داشت، بسیاری از بانکها، مراکز ارتباطی، ساختمانهای پلیس و ارتش؛ از جمله ستاد مرکزی دینکوت پلیس مخفی بدنام پرو مورد حمله واقع شد که صدمه سنگینی به آن وارد شد و ۱۳ پلیس مخفی زخمی شدند. ۳۱ دسامبر حوالی نیمه شب حملات صدمین سالگرد با انفجار دکلهای برق که برق نیروگاه لیما را تامین میکنند، به اوج خود رسید. زمانیکه شهر در تاریکی فرو رفت، ناگهان شعله های یك داس و چکش عظیم آسمان را بر فراز تپه های مشرف به وسیعترین زاغه های لیما که فاصله چندانی با مرکز شهر ندارد، روشن ساخت. موج حملات در حالی صورت گرفت که دولت با پیش بینی اقدامات حزب کمونیست پرو برای بزرگداشت صدمین سالگرد، افزایش تدارکات امنیتی را بارها اعلام کرده بود. اینکه علی رغم تدارکات امنیتی شدید، انقلابیون مائوئیست در حزب کمونیست پرو توانستند صدمین سالگرد را با چنین قدرتی برگزار کنند، تمام امید امپریالیستها و مرتجعین را که فکر میکردند با دستگیری صدر گونزالو ضربه ای مرگبار به حزب کمونیست پرو و جنگ خلق وارد کرده اند، بر باد داد. هواداران حزب در خارج، پیام مائوئیستی را فعالانه به میان انقلابیون و شورشگران کشورهای مختلف اروپایی بردند.

در اسپانیا میتینگهای پر شوری در خیابانها برگزار شد که با پوسترها و پلاکاردهایی با شعار «زنده باد اول ماه مه سرخ ! زنده باد مارکسیم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! دهمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را جشن بگیرید!» تزیین شده بود.

در آلمان، هواداران حزب کمونیست ترکیه (مرکزیت مائوئیست) و کمونیستهای انقلابی آلمان فراخوان «اینجا و در سراسر جهان انقلاب تنها راه حل است» را صادر کرده و اعلامیه ای را که پرولترها و نیروهای انقلابی نوین را خطاب قرار میداد در سطح وسیع در برلین توزیع نمودند. گروهها و افراد بسیاری قدم پیش نهادند تا از این فراخوان دفاع نموده و سُنت اول ماه مه سرخ را، حتی درحالیکه برخی نیروها که سابقا در روز اول ماه مه فعال بودند، و اینك در برابر حملات ضد کمونیستی تسلیم شده اند، به پیش برند. بسیاری از توده ها که شاهد افراشته شدن پرچمهای سرخ و اعتلای فعالیتهای اول ماه مه بودند قدم پیش گذاشتند. سرور عظیم برپا بود و در اوج تظاهرات جمعیت به ۴۰۰۰ نفر میرسید. یك تحول برجسته دیگر در جشنهای امسال حضور پرولترهایی از لهستان، جوانانی از فلسطین، مهاجرینی از رومانی، کردستان، یوگوسلاوی و مردم زیادی بود که سابقا توسط بلوك شرق سرکوب شده بودند. پرولترهای مهاجر و همراه جوانانی از آلمان که «چیزی برای از دست دادن ندارند» قدم پیش گذاشته و پرچم اول ماه مه را به دوش گرفتند. اگرچه پلیس ۸ تا ۱۰ بار وقیحانه و بیرحمانه بصف حمله کرد اما زبونانه شکست خورد و نتوانست تظاهرات را متوقف کند یا روحیه مردم را تضعیف کند. تعداد زخمیها زیاد بود اما مردم پیگیرانه ادامه دادند. عکسهای مائو و شعارهای صدمین سالگرد تولد مائو و دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مشخصه این اول ماه مه سرخ بودند، و سراسر شهر برلین بخوبی آذین یافته بود.

جشن سده مائو در برلین

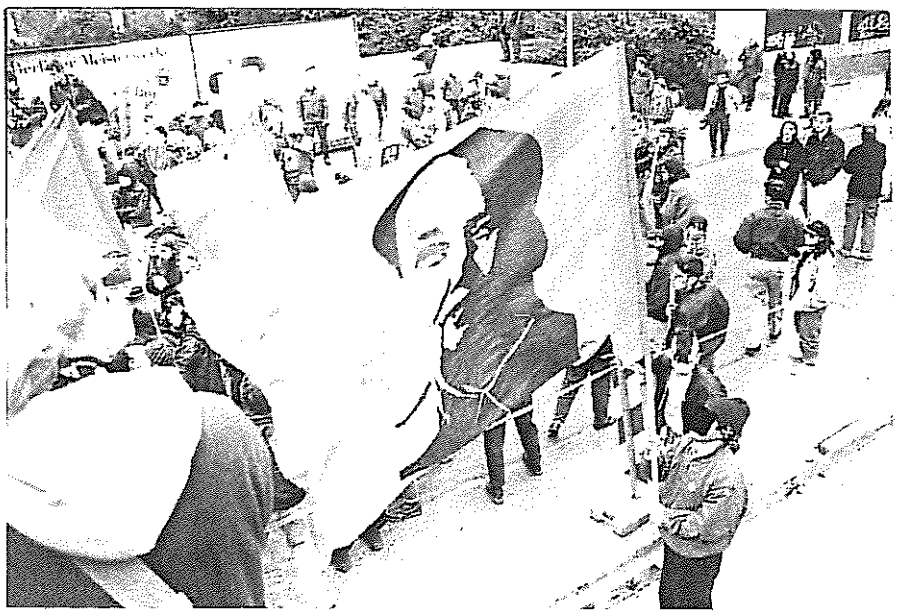

در دل بزرگترین هیولای امپریالیست یعنی در ایالات متحده نیز جشنهای بزرگداشت مائو و مائوئیسم برگزار شد. یك شماره ویژه روزنامه کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی ـ آمریکا، در تاریخ ۲۶ دسامبر به چاپ رسید که حاوی دو سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و مقالاتی درباره مائوتسه دون بود. برنامه هایی در دانشگاه کلمبیا در نیویورك و «کتاب فروشی انقلاب» در نیویورك، برکلی و شهرهای دیگر اجرا شد و تظاهراتی در محله چینی های سانفرانسیسکو سازمان داده شد. در مدت کوتاهی پس از شورش چیاپاس برنامه ای در لس آنجلس برگزار شد. مردم به طرق گوناگون بزرگداشت مائو را برگزار کردند. از جمله نمایشهای ویدئویی در مجتمع های مسکونی در گتوها، محافل مطالعاتی در زندانها و بحثها و نمایشگاهها در کلاسهای دبیرستانها برگزار شد.

۱۵۰ نفر از کشورهای هائیتی، جمهوری دمینیکن، آمریکای مرکزی و جنوبی، شوروی سابق و چین، همچنین فعالین جنبش بیخانمانها، هواداران انقلاب در پرو، هنرمندان، سربازان جنگ ویتنام جوانان و ملیتهای دیگر در برنامه ای در نیویورك شرکت کردند. بیانیه هایی از سوی سخنگویان احزاب، جنبشها، گروههای مختلف خوانده شد، از جمله : حزب کمونیست انقلابی ـ امریکا، کمیته دفاع از انقلاب پرو، جنبش ۱۲ دسامبر (یك سازمان ناسیونالیست انقلابی سیاهان) ؛ جنبش جهانی خودمختاری فرهنگی هائیتی؛ جنبش مردمی دمینیکن (مارکسیست ـ لنینیست)؛ بریگاد جوانان کمونیست انقلابی و همچنین با حضور یکی از برادران جنبش آتیکا که در شورش اشغال زندان در سال ۱۹۷۱ شرکت داشته است، فعالینی از جنبش ضد مداخله و جنبش بومیان آمریکا و سایرین.



جشن سده مائو در کتابفروشی انقلاب، لس آنجلس

جشنهایی در کشور نپال در هیمالایا برگزار شد. این کشور که یکی از فقیر ترین کشورهای جهان است، هم اکنون با بحران سیاسی عمیقی روبروست. حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) گزارش میدهد که در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳، با یك راهپیمایی توده ای که در سراسر کاتماندو پایتخت نپال برپا داشت، برنامه ای یکساله برای جشن گرفتن صدمین سالگرد را آغاز نمود. صدها تظاهر کننده پرچمهای سرخ را برافراشتند و عکسها و پوسترهایی از مائو و همچنین سایر رهبران کبیر انقلابی را حمل کردند. عکسهای بزرگی به رنگهای سرخ و زرد از مارکس، لنین، مائو، با شعار « زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم » همه جا برافراشته بود. حزب کمونیست نپال (مشعل) عضو دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در نپال نیز این مناسبت را جشن گرفت. در پاکستان بیانیه اول ماه مه جنبش، و اسناد انقلابی دیگری به زبان اردو ترجمه شده و تحت شرایط فعالیت مخفی در میان توده های انقلابی توزیع گشت.



شعاری در دفاع از مائو در خیابانهای دوربان، آفریقای جنوبی

یك میتینگ بین المللی به افتخار صدمین سالگرد تولد مائو در دوسلدورف آلمان در نوامبر ۱۹۹۳ برگزار شد که صدها نفر از کشورهای مختلف در آن شرکت کردند. در میان سازماندهندگان نیروهایی بودند که برای برافراشتن پرچم مائو قدم پیش گذاشتند، از جمله حزب کمونیست فیلیپین که در حال انجام یك کارزار اصلاحات جهت مبارزه با انحرافاتی است که در دوره گذشته سر بلند کرده بود. آنها به آموزشهای مائوتسه دون بمنزله کلیدی برای پیشبرد این مبارزه و کمك به پیشرفت جنگ انقلابی نگاه میکنند. دیگران هم بهرحال ملغمه ای از رفرمیستها و گروههای رویزیونیست مانند گروه بدنام پاتریا روخا از پرو بودند که از جنگ جنایتکارانه رژیم پرو علیه راه درخشان دفاع کرده اند.

نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این میتینگ شرکت کردند و تئوریسین مائوئیست ریموند لوتا از آمریکا، در باره آخرین نبرد بزرگ مائو سخنرانی کرد. دو مورد از بحثهای او جنجال به پا کرد: یکی دفاعش از رفقای همدوش مائو یعنی چیان چین و چان چون چیائو و تقبیح چوئن لای بعنوان آخرین حامی دن سیائو پین، و دیگری این بحث که منبع کلیدی احیای سرمایه داری بعنوان بورژوازی نوین تحت سوسیالیسم همان رهروان سرمایه داری هستند که در ستاد مرکزی حزب و دولت قرار میگیرند.

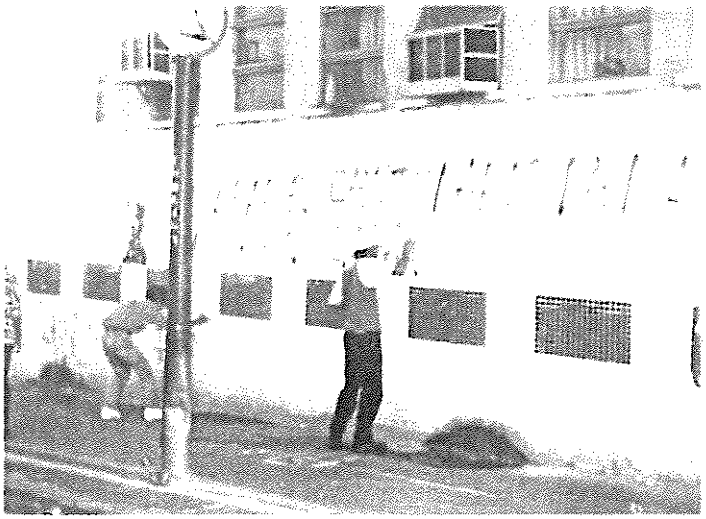

در برخی نقاط، فراگیر کردن کارزار کمیته اضطراری در آمریکای لاتین به وحدت عالیتر با عناصر پیشرو انجامید. جوانان در کاراکاس به کارزار ریم برای جشن سده مائو پیوستند

در کلمبیا، گروه کمونیست انقلابی یك رشته فعالیتها از جمله آویختن پلاکاردهای رنگین و درخشان و عظیم که ارتفاع آنها گاه به پنج متر میرسید را انجام داد. اینها شامل پوسترهای جنبش، صدر گونزالو، و برخی پلاکاردهای دیگر میشد. جوانان گارد سرخ با تآترهای خیابانی در دانشگاه بوگوتا صدمین سالگرد را جشن گرفتند و یکرشته مطالب از دوران انقلاب فرهنگی در چین نشر و توزیع شد.

جشنهایی در کشور نپال در هیمالایا برگزار شد. این کشور که یکی از فقیر ترین کشورهای جهان است، هم اکنون با بحران سیاسی عمیقی روبروست. حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) گزارش میدهد که در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳، با یك راهپیمایی توده ای که در سراسر کاتماندو پایتخت نپال برپا داشت، برنامه ای یکساله برای جشن گرفتن صدمین سالگرد را آغاز نمود. صدها تظاهر کننده پرچمهای سرخ را برافراشتند و عکسها و پوسترهایی از مائو و همچنین سایر رهبران کبیر انقلابی را حمل کردند. عکسهای بزرگی به رنگهای سرخ و زرد از مارکس، لنین، مائو، با شعار «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» همه جا برافراشته بود. حزب کمونیست نپال (مشعل) عضو دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در نپال نیز این مناسبت را جشن گرفت. در پاکستان بیانیه اول ماه مه جنبش، و اسناد انقلابی دیگری به زبان اردو ترجمه شده و تحت شرایط فعالیت مخفی در میان توده های انقلابی توزیع گشت.

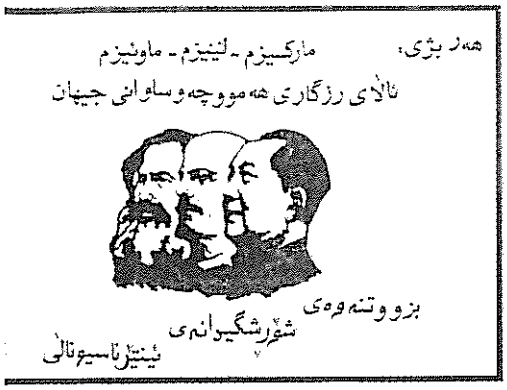

پوستری بزبان کردی که تصویب م - ل - م توسط ریم را گرامی میدارد



اول ماه مه ۱۹۹۴
مادرید، اسپانیا

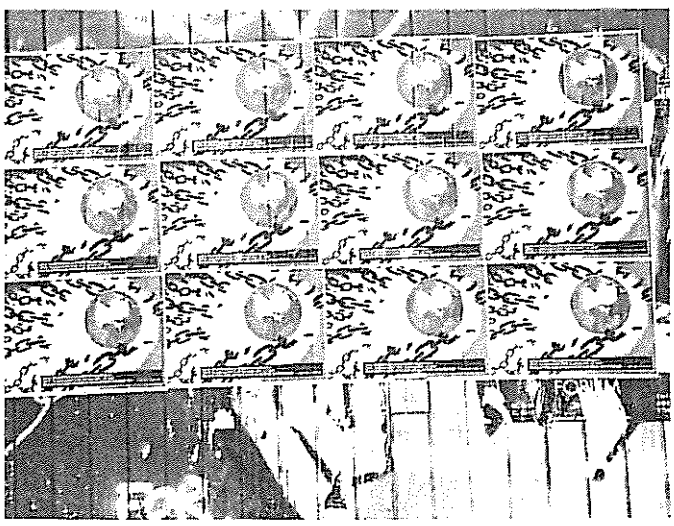

پوستر تاسیس ریم در اول ماه مه دیوارهای کپنهاک را پوشاند



اردوگاه اشغالی

یک کارگر ساختمانی

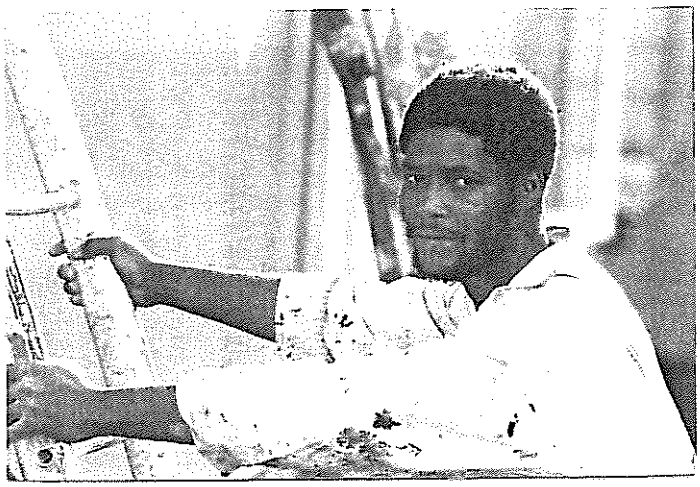

خانه های قوطی کبریتی جدید در کنار کیپ تاون

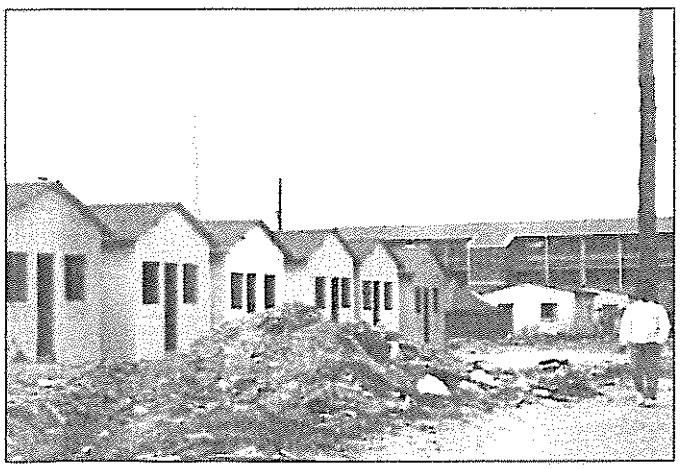

توده های آزانیایی باید قدرت سیاسی را از پایین به چنگ آورند

آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

به قلم: تویی روسانو

انتخابات آوریل ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی با تقلیدی پر سر و صدا از نهادهای توخالی در غرب، به اکثریت سیاهپوست اجازه داد تا برای نخستین بار به پای صندوقهای رای بروند. آنچه که جراید «برجسته ترین و پر بارترین گذار به دمکراسی در دوران معاصر» خواندند، در حقیقت تحکیم دولت مستعمراتی آفریقای جنوبی، دژ حاکمیت استعمارگران سفیدپوست مورد حمایت امپریالیستها، بود. دست بدست شدن برنامه ریزی شده ریاست جمهوری و پارلمان از «حزب ملی» به «کنگره ملی آفریقا» (ANC) با همکاری مشترك نماینده پیشین حاکمیت سابق سفیدپوستان، انجام یافت.

«آیا بالاخره آزاد شدیم»؟؟ سیاست برگزیدن یك سیاهپوست (نلسون ماندلا که سالیان دراز زندانی سیاسی بود) به عنوان رئیس «حکومت اتحاد ملی» در سرزمین آپارتاید خبر از چند و چون این گذار دارد. این گذار چیزی جز تثبیت بحران سیاسی به بن بست رسیده نیست. این گذار قرار است با دادن مناصب ارشد سیاسی به سیاهپوستان، بخشی از جنبش ملی سیاهان را در اغلب عرصه های جامعه، در حاکمیت مستعمراتی آفریقای جنوبی وارد کند.

ایجاد تحول در این دولت مستعمراتی درگیر در یك بن بست سیاسی پر سابقه، که شدیدا توسط امپریالیستهابه ویژه امپریالیستهای آمریکایی هدایت و حمایت مالی میشد، تلاشی از جانب دول بزرگ سفید و بخشی از طبقه استعمارگر مهاجر سفید در بازسازی دولت کهن در چارچوب پارامترهای مشخص بود تا منافع ساختار مستعمراتیشان را دست نخورده باقی بگذارند.

این امواج پی در پی مبارزه توده های آزانیایی (واژه ای که سیاهان این کشور به جای نام مستعمراتی آفریقای جنوبی بکار میبرند) بود که چاربند نظام آپارتاید را لرزاند و حکام آفریقای جنوبی و امپریالیستها را وادار ساخت تا برای وضعیتی که دیگر از نظر سیاسی قابل تحمل نبود چاره جویی کنند. نه تشدید سرکوب و اوجگیری کشتار سیاهان همپای روند درازمدت مذاکراتی که از ۱۹۹۰ آغاز شده بود توانست موج مبارزات توده ای را فرو نشاند، و نه لغو برخی قوانین آپارتاید.

ما در این مقاله از واژه های آزانیایی و سیاهپوستان برای نام بردن از اکثریت جمعیت (۸۶ در صد) استفاده میکنیم که ۳۰ میلیون آفریقایی الاصل، ۳٫۵ میلیون «رنگین پوست» (که گاهی چنین خوانده میشوند)، و یك میلیون هندی الاصل را شامل میشود. (آمار مهاجرین سفید دارای اصلیت اروپایی حدود ۵٫۵ میلیون است.)

«کنگره ملی آفریقا» (ANC) هیچگاه برای رهایی واقعی مردم نجنگیده است. اما هر وقت که فرصتی بدست آورده، با تمام وجود خود را وقف سیاست بازیهای بورژوا امپریالیستی کرده و چوب حراج سیاسی به مردم زده است. ماندلا در سخنرانی انتخاباتیش چنین گفت: «گذشته را باید فراموش کنیم. ما همه یك خلق هستیم و سرنوشتمان مشترك است.» ANC که سازش و مصالحه ملی را تبلیغ میکند، در حقیقت مسئله مستعمراتی (مسئله ملت آزانیایی و تفاوت میان ستمگران و ستمدیدگان) را حل شده تلقی میکند.

ANC فرصت ارزشمندی در اختیار طبقه حاکمه در کلیت خود قرار داده تا همان شالوده سیاسی ـ اقتصادی نظام آپارتاید را حفظ و حتی تحکیم نماید، در عین حال تنها برخی از ویژگیهای علنا وحشیانه حاکمیت سفید که مبنای تبعیض نژادی بودند را ملغی ساخته است. ANC و طبقات بورژوای متوسط و خرده بورژوا که ANC بدانها متصل است، با کمك به سازماندهی گذار به دمکراسی پارلمانی و مشارکت در حاکمیت، نهایت آمال خود را نشان داده اند. این نخبگان جدید سیاه،



کارگران کشاورزی

جنبش ضد آپارتاید را تا سر حد امکان به مجرای مجادله های پارلمانی کشانده اند. آنها با ایجاد قشر متوسط سیاه و حتی یك قشر کوچك کمپرادور سیاه که در این سیستم منافع داشته باشد و توده ها را بفریبد و یا بر آنها لگام بزند، به در هم کوبیدن مقاومت پر جوش توده ای کمك خواهند کرد. اینهمه قمار بزرگی بوده و هنوز هم هست. اما قماری است که حکام آفریقای جنوبی نمیتوانند از آن صرفنظر کنند.

بخشهایی از مبارزه سیاسی مردم در واقع بطور آگاهانه از روحیه پر خروشی که در چند دهه گذشته غالب بوده، به انحراف کشیده شد - روحیه آنهایی که چیزی برای از دست دادن نداشتند؛ آنهایی که میگفتند «همه اش را و همین حالا میخواهیم». مبارزه توده های آزانیایی هیچگاه در پی صاحب رای شدن در چارچوب ساختار ستمگرانه تحت سلطه سفیدپوستان نبوده است. این مبارزه در اعماق خشم و ابعاد راهش همواره کل نظام نژادپرست و استثماری به ویژه مجریان استعمار را هدف تهاجم خود قرار داده بود. این مبارزه بیان مقاومت سوزان و ریشه دار مردم علیه ستمگران و علیه کلیت این شیوه زندگی بود و همواره از دیدگاههای تنگ رفرمیستی و مسالمت آمیز جنبشهای رهائیبخش تثبیت شده ANC فراتر میرفت.

رهبری خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط این جنبشها، مثل ANC و «کنگره پان آفریکن» (PAC) بیش از پیش گوش خود را برای چانه زدنهای هیئت حاکمه سفید تیز میکرد و چشم خود را به روی ابعاد توان مبارزاتی توده ها میبست. این رهبری تلاش داشت مبارزه توده ای را به مجرایی که بعدا به «پروسه مذاکره» معروف شد، بکشاند. قند در دل این رهبری برای شرکت در انتخابات بورژوا امپریالیستی و نظام چند حزبی، مجلس موسسان، قانون اساسی نوع آمریکایی و غیره آب شده بود. در عین حال، سعی میکرد از مبارزه مردم به عنوان اهرم فشار در پروسه مذاکره برای چانه زدن بر سر جنبش استفاده کند. اما مبارزه مردم از چارچوب موازین آنها فراتر میرفت و به قول برخیها، کشور را در وضعیت «خطرناك» قرار میداد. به سازمانهای اپوزیسیون سیاه فرصت کوتاه چهار ساله ای داده شد تا پایه های اجتماعی برای پیروزی ظاهری سیاهان را آماده سازند. این پایه اجتماعی خصلتا از همان آغاز میبایست بر سر این مسئله تعیین کننده که چه کسی واقعا قدرت سیاسی را در دست دارد، سازش کند.

لیکن یك پروسه دیگر نیز در جریان بود: تضادهای شدید درون خود طبقه حاکمه سفید و پایه اجتماعیش این روند سازش را تسریع میکرد. برخی ضرورت این سازش را احساس کردند و برخی هم انگیزه سیاسی خوبی برایش پیدا کردند (رهنمودهای میلیونها دلاری از سوی گردانندگان نظم نوین جهانی). رد پای امپریالیستها در این راه حل مسالمت آمیز دیده میشد. عده ای هم از میان پایه اجتماعی رژیم ارتجاعی سفید به هیچوجه حاضر نبودند زیر بار شل شدن سرپنجه های حکومت و از دست رفتن هیچیك از امتیازاتی بروند که به دنیای مجزا و فارغ البال اکثریت سفید موجودیت بخشیده بود.

این نیروهای سیاسی شوریدند و اتحادهای نوینی (منجمله با ناسیونالیستهای ارتجاعی سیاهپوست مثل «حزب آزادی اینکاتا») به وجود آوردند، تهدید به جنگ نژادی کردند، با مصونیت تمام به کشتارهای مکرر مبادرت ورزیدند، و فعالانه خشونت علیه توده های «شهرکهای مجزا» و مناطق روستایی را دامن زدند تا اوضاع را برای برگزاری انتخابات بی ثبات گردانند. اما این توطئه در اغلب موارد طی این دوره دست در دست خشونت کور و شدیدا خرابکارانه نیروهای نظامی و امنیتی خود دولت پیش میرفت: بین ۱۳ تا ۱۵ هزار آزانیایی طی پروسه تحکیم قرارداد برگزاری انتخابات و استقرار آنچه که رژیم و امپریالیستها با وقاحت تمام گذار «مسالمت آمیز» میخوانند، کشته شدند.

بنابراین، چیزی به نام شادمانی و مسرت برای دستیابی به تفاهم در میان نبود. بلکه رقابت بسیار فشرده و سختی بود درون طبقات بورژوایی از میان سلطه گران و تحت سلطه گان با هدف مشترك به مسلخ کشاندن مبارزه توده ها و پی ریختن یك دولت نوسازی شده، از طریق دینامیسمهای پیچیده الزامی این چنین روندی. ایجاد ائتلافهای انتخاباتی از هر دو نژاد، ترفند بزرگ این شرکای نوین و نامتجانس در دولت بود. براه انداختن این ائتلافها محتاج خروارها دروغ و وعده، رشوه های کلان و «سرمایه گذاری» برای آینده، تهدید و استفاده کامل از خود دستگاه مسلح دولت بود.

مقوله «اتحاد ملی» که خیلی هم در پی دفع ارواح پلید ایدئولوژیك برتری نژادی به عنوان زمینه آپارتاید و اشکال اولیه حاکمیت استعماری نیست. در عین حال که تنها آشکارترین تبارزات نژادپرستی را محدود میکنند، موجودیت همه گروهها را به رسمیت میشناسد. تقدیس «محافظت» از اقلیت سفید و حق مالکیتش (بر زمین، صنایع، مالیه و کشاورزی) از چنین موضعی ناشی میشود.

در سطح افراد، قرار نیست هیچ سفیدپوست خوش نیت و خوب رفتاری از استخر و بساط تفریحی خصوصی اش خلع ید شود؛ قرار نیست مناسبات ارباب - بردگی بر هم بخورد؛ قرار نیست حق برخورداری از یك جهان اساسا ممتاز و مجزای سفید منحل شود.

بدین ترتیب، نوعی آتش بس از دل پروسه انتخابات سرهم بندی شد. این کار توسط امتیازدادنها و زد و بندهای آشکار، توسط خودفروشی اکثریت رهبران اپوزیسیون سیاهپوست و بیش از همه، توسط تداوم کشتار سیاهان، انجام پذیر شد. اگرچه این شراکت، مانع بروز خیزشی مهم در میان توده های آزانیایی شد و تا حدودی نیز جلوی نقشه های جناح راست برای بی ثبات کردن اوضاع را گرفت، اما مبارزه توده ای همچنان بر رژیم و شرایط سرکوبگرانه ضربه وارد میاورد. تو گویی این مبارزه چنین ندا میداد که دمکراسی دروغین بورژوایی اصلا نه مسئله جنبش است و نه هدفش.

خشم توده ها علیه کشتارهای مداوم و بیشمار مردم توسط دولت، طی این دوره به طور پراکنده اما پر خروش و غالبا به دنبال تشییع جنازه ها و اعتراضات، فوران میزد. به طور مثال، پس از اینکه پلیس و «اینکاتا» ۴۹ نفر را در ماه ژوئن ۱۹۹۲ در بوئیپاتونگ به قتل رساندند، جوانان خشمگین، دوکلارك را که برای فرو نشاندن مسئله به شهرکشان آمده بود، بیرون کردند. مردم سخنرانی ماندلا را در یك گردهمآیی در همان ماه قطع کردند و خواست مسلح شدن را مطرح ساختند.

مبارزه مردم برای زمین و علیه دست نشاندگان سیاهپوستی که شهرکها را اداره میکردند، در بسیاری مناطق از طریق اشغال ادارات و متشکل شدن برای ایجاد روستاهای سابقشان براه افتاد. آنها به زور از روستاهایشان خلع ید شده و در این شهرکها اسکان داده شده بودند. همچنین به صورت توده ای از بازگشتهای اجباری شبانه به

شهرکهایشان خودداری کرده و علیه تخلیه اردوگاههای مسکونی مقاومت میکردند. گزارش شده که حدود ۲۵۰ پلیس سیاهپوست توسط جوانان مبارز کشته و خانه های ۳۰۰۰ نفرشان به آتش کشیده شدند.

از میان ۱۹ نفری که کاندید انتخابات بودند، ANC ۶۵ درصد آراء را به دست آورد و آرای ۷ ایالت از ۹ ایالت جدید را به خود اختصاص داد. این پیروزی اکثریت قاطعی را در قوای سه گانه قانون اساسی نصیب ANC میکرد، بدون اینکه از قدرت کافی برخوردار باشد تا قانون اساسی را کاملا تغییر دهد. وقتیکه نوبت به شمارش آرا رسید مشخص شد که این خطر (تغییر قانون اساسی - م) رفع شده است. «بوته له زی» رهبر حزب آزادی اینکاتا در ناتال ظاهرا توانست صندوقهای انتخاباتی را با تقلب از آراء خود پر کند و با بدست آوردن ۱۰ درصد آراء به پارلمان راه یابد - همان قول و قراری که پیش از انتخابات گرفته بود. «حزب ملی» (که آپارتاید را به طور رسمی در ۱۹۴۸ برقرار ساخته و به مدت ۴۶ سال دولت را در دست داشت) کارزار انتخاباتی خود در کیپ تاون را بر مبنای ترساندن مردم قرار داده و تبلیغ میکرد که ANC بسیاری مشاغل را از چنگ آنها در خواهد آورد. بدین ترتیب این حزب توانست بخش اعظم از آرا «رنگین پوستان» را بدست آورد و تعداد قابل توجهی مناصب کلیدی معین در کابینه ملی جدید (منجمله معاونت دوم ریاست جمهوری) را از آن خود سازد.

نتیجه نهایی مسابقه : طبقه حاکمه و امپریالیستها یك - مردم آزانیا صفر. نیروها و رهبران سیاسی با رنگ پوستهای متفاوتی در قدرت سیاسی «شریك» شده و رنگ طبقه حاکمه را کمی تیره کردند. لیکن این طبقه حاکمه نوین، ستمدیدگان را نمایندگی نمیکند.

بعلاوه، هیولا هنوز هم نفس میکشد. حاکمیت استعماری آفریقای جنوبی برخی ویژگیهای ناهنجار خود را کنار نهاده و به نظر برخی متفاوت میاید. اما این حاکمیت برای توده های آزانیایی (و پرولتاریای آگاه جهان) کماکان مهیب و کریه است. از همه مهمتر، بنیادهای این نظام همچنان دست نخورده باقی مانده اند. انتخابات نتوانسته در مناسبات اجتماعی شدیدا استثماری و استعماری که شالوده دستگاه سیاسی آپارتاید را تشکیل میدهند تغییری ایجاد کند. این مناسبات حتی ممکن است برای خفه کردن بیش از پیش اکثریت آزانیاییها مستحکمتر هم شده باشد. قطب بندی میان طبقات اجتماعی در آفریقای جنوبی به احتمال زیاد تشدید خواهد یافت. سرمایه داران مهاجر اروپایی و دول خارجی به یکی از مقاصد اصلی انتخابات چنین اشاره میکنند: «آفریقای جنوبی را برای سرمایه گذاری خارجی ایمن کرده ایم». با این وجود، اکثریت آزانیاییهای واجد شرایط به دلایل گوناگون به پای صندوقهای رای رفتند. جای شگفتی نیست. زیرا برای نخستین بار بود که به چنین حقی دست می یافتند. به مفهومی، رای آنها رای به خاتمه آپارتاید بود. مبارزه شان رژیم مستعمراتی را وادار ساخته بود به عقب نشینیهای سیاسی عمده ای دست بزنند و انتخابات آزاد برگزار کند. مردم هم این نکته را دریافته و در ابعاد گسترده به پای صندوقهای رای رفتند. آخر اعلام شده بود که مردم با رای خود «آزاد» خواهند شد. بسیاری اینرا باور کردند.

همانگونه که خوانندگان جهانی برای فتح از آزانیا در نامه های خود متذکر شده اند تبلیغ رای دادن با دقت بسیار پیش برده شده بود و رای دادن «اعتبار» به حساب میامد. برخی که دستشان از رسانه های گروهی کوتاه بود و یا از شهرها دور بودند چنین میپنداشتند که حالا دیگر سیاهپوستان ثروتمند میشوند و سفیدپوستان فقیر. بعلاوه برخی از سر واهمه مجبور به رای دادن شدند زیرا شناسنامه هایشان مهر میخورد. پیروزی ANC از قبل سازمان داده شده بود و قطعی بود. بنابراین نباید تعجب کرد که اکثریت آزانیاییها به کاندیدای سیاه رای میدادند.

عامل مهم دیگر این است که پایه مادی این مسئله وجود دارد که آزانیاییها به دنبال راههایی بگردند و برای راههایی مبارزه کنند که اندکی از فشار بینهایت شدید ستم ملی و نیمه فئودالی وارده بر ایشان بکاهد. پایان دادن به ممنوعیت کامل از مشارکت سیاسی در جامعه و نیز محرومیت از پایه ای ترین حقوق انسانی - از دسترسی به تسهیلات رفاه عمومی گرفته تا آزادی مسافرت در کشور خودشان - انگیزه ای قوی برای رای دادن بود. ANC همچنین وعده داد که سایر جوانب زندگی مردم، منجمله در زمینه مهمترین خواسته دمکراتیك مردم، یعنی رسمیت یافتن حق شهروندیشان نیز تغییر خواهد کرد.

واقعیت این است که اقلیت چشمگیری نیز در انتخابات شرکت نکردند. آنها نمیخواستند کاری به کار انتخاب رهبر بعدی همین نظام سرکوبگر داشته باشند. سیاهپوستان طبقه متوسط که غالبا در تلویزیون مصاحبه میشدند در مورد مزایای آزادی نوبنیاد داد سخن میدادند. اما توده های تحتانی و جوانان شهرکها برخورد واقعی تری به مسئله نشان میدادند. یك زن جوان به یکی از خبرنگاران چنین گفت: «سه ماه بهشان وقت میدهم. بعد دوباره اعتراضاتم را شروع میکنم.» یك انقلابی آزانیایی در نامه اش به جهانی برای فتح نوشت: «... من فکر میکنم خوب شد که انتخابات انجام شد. چون مبارزات از مجرای مبارزه برای کسب قدرت به مجرای خواست انجام انتخابات منحرف شده بود. حالا نارهبران در پارلمان جای گرفته اند و توده ها هم انتظارات فراوان دارند - خواست زمین، کاهش مالیاتها، مسکن، آموزش و بهداشت مجانی. بیش از همه، مردم انتظار دارند که اقلیتها از مناصب کلیدی ممتاز کنار نهاده شوند، زمینداران از کشتزارهای وسیع اشغالی خود بیرون رانده شوند، ارتش و پلیس دیگر نباید آزارشان دهد و به زندان بیفکند، چون دولت ANC بر سر کار است. وقتی دریابند که اینها همه خواب و خیال است، دوباره به مبارزه روی خواهند آورد.»

این انتخابات مشخص برای امپریالیستها خیلی مهم بود. الگوی مهمی بود برای تخفیف تخاصمات و برقراری ثبات در مناطقی از نظم نوین جهانی شان، از فلسطین گرفته تا هائیتی و ایرلند جنوبی و غیره. زیرا اگر خشم انقلابی توده ها در مناطقی نظیر آفریقای جنوبی که تنشهای اجتماعی شدید موجود است را بتواند حتی به طور موقت مهار زده و در مجرای حمایت منفعلانه از حکومت «چند نژادی» در راس همان نظام موجود منحرف سازد، این موفقیتی بزرگ هرچند موقتی برای آنها به حساب میاید.

دول غربی خروارها درود و ثنا نثار ماندلا و دوکلارك کردند که از قرار توانسته بودند «برنامه صلح» قدرت سیاسی «مشترك» سیاه و سفید را که امپریالیستها مدتها بود برایشان تدارك دیده و تبلیغ کرده بودند، به طرز «معجزه آسایی» به اجرا گذارند. به هر

صورت، مشکل اساسی این پیشوایان توهم پراکنی و دوره گردان دمکراسی (که چنین ژست میگرفتند که با نهادن فرصت در اختیار آفریقای جنوبی ها که به ایشان رای دهند گلی به سر بشریت زده اند) اینست که اگرچه به واسطه جلوگیری از انفجار اوضاع انقلابی برای خود فرصت خریده اند، اما در نهایت آنچه که عرضه میکنند صرفا توهم است. آنها برای توده های آزادیایی فقط و فقط تداوم بیش از پیش همان استثمار، سرکوب و برتری نژادی ریشه دار سفید را به ارمغان میآورند.

۱ - کنار گذاشتن ساختار سیاسی آپارتاید و برگزاری انتخابات در چارچوب مستعمراتی

این کار چگونه ممکن شد؟ برای کنار گذاشتن ساختار سیاسی آپارتاید علنی دو دلیل اساسی و مرتبط بهم در مورد موقعیت طبقه حاکمه و امپریالیستها وجود داشت. نخست اینکه، یك پایه طبقاتی و نیروهای سیاسی سازمان یافته ای میان اکثریت ستمدیدگان سیاهپوست وجود داشت. بر مبنای این پایه طبقاتی و نیروهای سیاسی بود که جنبش برای دمکراسی انتخاباتی و مشارکت سیاهپوستان در دولت براه افتاد.

دوم اینکه، تغییرات مهم در اوضاع بین المللی در کلیت خود، بر بستر بی ثباتی پایان ناپذیر به توافق رسیدن استعمارگران مهاجر و دول غربی در پایان دادن بدان، بازسازی «مسالمت آمیز» دولت کهن تحت حمایت امپریالیستها را تسهیل کرد.

دستگاه حاکمه آپارتاید هیچگاه نتوانسته بود از ضایعات ناشی از خیزشهای ۱۹۸۴ و ۸۵ بهبودی حاصل کند و هر تاکتیکی آغاز میکرد باعث شورشهای بیشتر میشد. اوضاع سیاسی اگرچه هنوز قابل کنترل بود، اما به مرحله خطرناکی رسیده بود.

در این زمان دیگر رژیم مستعمراتی لغو برخی قوانین رسمی آپارتاید را آغاز کرده بود - مثل «قانون مکانهای مجزا»ی سال ۱۹۵۳ که تفریحگاههای ساحلی، استخرها، کتابخانه ها و تقریبا تمامی اماکن «عمومی» سفیدپوستان را جدا میکرد و «قانون محله های مجزا» که دنیای مجزایی برای سفیدپوستان تامین میکرد. مقامات محلی سفیدپوست در مناطق بیرون شهری با افزایش نرخ استفاده از اماکن عمومی، عملا سیاهپوستان را که قادر به پرداخت این هزینه نبودند از این مکانها دور نگه میداشت. سیستم وقیح تقسیم بندی بر مبنای نژاد هم منسوخ شده بود. حتی شهرکهای مجزای سیاهپوست نشین هم آغاز به فرو ریختن کرده بودند.

وقتی که دوکلارك در فوریه ۱۹۹۰ ماندلا و برخی دیگر از زندانیان قدیمی را آزاد ساخت، مشخص شد که مذاکراتی مخفی در جریان بوده است. ممنوعیت تشکیلاتهای سیاسی سیاهان لغو شد. مبارزه توده ها دوباره اوج گرفت و به هراس دولت مستعمراتی از آینده دامن زد. برخی سرمایه گذاران از بیم آینده و خشونتهای جاری کشور را ترك کردند. این دینامیسم مبارزه طبقاتی با ادغام در عملکرد خود سیستم بر این گفته مارکس صحه نهاد که «ابزارها از طریق انسانها سخن میگویند». مناسبات اجتماعی شدیدا عقب افتاده در آفریقای جنوبی و ساختارهای سیاسی کهنه بر نیروهای مولده فشار میآورد. باید راهی باز میشد. طبقه حاکمه بحرانی، منافع خود را کاملا در تعقیب آن استراتژی دید که بتواند یك «تغییر» با برنامه را تحت هدایت خویش به اجراء گذارد.

پایه طبقاتی جنبش اصلاحات بورژوا-دمکراتیك میان ستمدیدگان

وقتی که طبقه حاکمه به طور اساسی به جمعبندی رسید، توانست عوامل درونی را برای پیشبرد آنچه که خود «راه حل دمکراتیك» میخواند، به نفع خود به کار گیرد.

مهمترین عامل در این راستا، وجود یك قشر بورژوا و خرده بورژوای کوچك سیاهپوست و قرار داشتن برخی از آنها در رهبری جنبش رهائیبخش ملی، بسیاری گروههای سیاسی، اتحادیه های کارگری متعدد و طیف وسیعی از تشکیلاتهای محله ای بود.

اگر چه اینها آن اقشاری نبودند که بیش از همه رنج و مشقت ناشی از آپارتاید را متحمل شوند، لیکن به خاطر نژادشان رسما و عملا از سیستم سیاسی و اکثر عرصه های شیوه زندگی نوع اروپایی سفیدپوستان بیرون مانده بودند. در عین حال، ستمگری ملی شدید آپارتاید بسیاری از این اقشار به ویژه خرده بورژوازی را در تماس مستقیم با مردم و فلاکتشان، مبارزه روزمره شان و وحشیگری اعمال شده بر ایشان قرار میداد. راه رفرمهای بورژوا دمکراتیك به عنوان راه میانبر به کسب قدرت سیاسی برای بسیاری از نیروهای این اقشار جاذبه یافت. در حقیقت، این راه به برخی از آنها این امکان را میداد تا از سلسله مراتب اجتماعی بالا روند.

در عین حال، یك قشر خرده بورژوازی شهری نسبتا متوسط در آفریقای جنوبی بوجود آمده است که شامل بخشهای کارمندی، از کارکنان حکومتی و چند استاد دانشگاه و برنامه ریزان کامپیوتر گرفته تا وکیلان، دکتران، صاحبان کسبهای کوچك، آموزگاران، روزنامه نگاران و گردانندگان برنامه های رادیویی و تلویزیونی و غیره از بین سیاهان است.

برخی از صاحبان مشاغل حرفه ای موقعیت بهتری دارند و بهمراه تعداد اندکی مدیران شرکتها یا اعضای هیئت مدیره های شرکتها، پایه های واقعی اما ضعیف بورژوازی کمپرادور سیاه دستگاه دولتی جدید را تشکیل میدهند. مجله بورژوای سیاهان آمریکا به نام EBONY ویژه پایان یافتن «استعمار مستقیم در آفریقا» با برخی از آنها مصاحبه کرده است. افتخار همه شان به اینست که «موفق شدیم. دیگر محتاج درگاه کسی نیستیم.» اینها امیدوارند که ماندلا دروازه هایی را که سالها برویشان بسته بود بگشاید، ثروت و مکنت اندکی متوازن تر تقسیم شود و انحصارگری تنها مختص تعداد اندك نباشد. خواستشان اینست که «قدرت» به مشاغل و زندگی شخصیشان «راه یابد». برنامه شان اینست: ایجاد طبقه متوسط سیاهپوست از طریق «قدرت بخشی اقتصادی به سیاهان»، رشد کسب و کارهای کوچك، اخذ سرمایه و وامهای بانکی که تاکنون ممکن نبوده، قطعه قطعه کردن بنگاههای بزرگ از طریق گذراندن قوانین علیه کارتلها و تراستها، و ترغیب آن دسته از سرمایه گذاران خارجی که سیاستهای «مترقی» نسبت به سیاهپوستانی که خواهان بالا رفتن مدارج ترقی اند، دارند!

طبقه مهاجر سفید و امپریالیستها تلاش دارند از شوق این اقشار درون طبقات تحت ستمه برای پشتیبانی از ژست رفرمها و عدالت اجتماعی نیم بند خود استفاده کنند.

آنها به ویژه سعی کرده اند رهبران جنبش رهائیبخش ملی علیه حاکمیت سیاسی خود را بخرند. چیزی که روی آن حساب باز کرده اند. توانایی این نیروها است: توانایی در کشاندن مبارزات توده ها به مجرای پروسه فلج کننده فوق الذکر و توانایی در دامن زدن به این توهم در میان توده ها که از قرار میتوان بدون مبارزه انقلابی به تحول دست یافت. خلاص شدن از دست مبارزه انقلابی برای آنها بسیار مهم بود، چرا که این مبارزه مدتهای مدید خار چشم نظام سلطه گر بوده و تنها یك هدف را آماج حمله خود قرار داده بود: اقلیت حاکمه مستعمراتی سفید.

معمولا بخش مهمی از این طبقات بورژوا و خرده بورژوای عمدتا شهری ملل تحت ستم را روشنفکران تشکیل میدهند. این در حالی است که مبارزه خود توده ها همواره علیه این نظام موضع داشته است. خطوط متفاوتی میان بخشی از این طبقات سالها است که بر بستر مبارزه توده ها علیه نظام، در پی رهبری طیفی از فعالیتهای رفرمیستی و ناسیونالیستی بوده است. آنچه که جدید است اینست که این فعالیتها که قبلا به طور رسمی غیر قانونی بودند، قانونی شده و همپای برنامه های رفرمیستی خود دولت ترغیب میشوند.

ضربه واقعی دشمن عبارت بود از بکارگیری استراتژی متحد کردن این نیروهای اپوزیسیون آزادیبخش درون یك موج سیاسی «شفابخش» و همگانی تا مبلغ مذاکره و مصالحه با ستمگران میان همقطارانشان باشند. این روند، تفاوتهای تاریخی - سیاسی این گروهها را به حداقل میرساند و در چارچوب نقشه های امپریالیستها و استعمار گران به معنای جمع شدن اکثریت آنها زیر پرچم انتخاباتی ANC بود. این تجمع ضرورتا نه تشکیلاتی بلکه سیاسی بود. بخشا بهمین دلیل بود که ANC در تقابل با سایر کاندیداهای سیاهپوست توانست بخش اعظم آراء را بدست آورد.

به نفع طرحهای اصلاحات حکام مستعمراتی بود که این نیروهای بورژوا و خرده بورژوای سیاه بتوانند تعداد کافی تحصیلکرده برای پیشبرد و نیز ریزه کاریهای سیاسی تهیه برنامه ای جدید در همکاری و مشاورت با نمایندگان سرمایه داران و هیئت حاکمه در رابطه با مسائل آینده را تامین کنند - علیرغم اینکه طبقه حاکمه بشکل راسیتی خلاف این حرافی میکرد.

محتوای واقعی این رفرم امپریالیستی چیست؟ از مزخرفات «دمکراسی چند نژادی» با «حاکمیت اکثریت سیاهپوست» که بگذریم، این راه نشانگر تعدیلات در حاکمیت سیاسی دشمن بر اکثریت است، که چند رفرم از بالا و از سوی طبقه حاکمه را در بر گرفته و انرژی توده ها را در راه حفظ نظام به هدر میدهد. این راه علیرغم اینکه همیشه به عنوان راه ساده تر و سریعتر به سوی تغییر و تحول تبلیغ شده است، اما در حقیقت راهی پر رنج و طولانی است که در آن منافع اساسی توده ها تماما به حراج گذاشته شده و حتی توانایی آنها در کسب مطالبات مهم بورژوایی نیز وجه المصالحه قرار میگیرد.

این راه هیچ نقطه مشترکی با راه حل پرولتری دمکراسی نوین ندارد. تحت دمکراسی نوین توده ها بسیج میشوند تا با قهر انقلابی به تغییر جامعه و ریشه کن کردن نظام مستعمراتی و نیمه فئودالی از پائین به بالا بپردازند. اتفاقا این راه از نظر تاریخی حتی، کوتاه ترین راه نیل به حقوق مهم بورژوایی است - به ویژه حق زمین. در عین حال تنها راه آماده ساختن زمینه برای پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی و بازسازی کامل جامعه در جهت تامین منافع توده های زحمتکش نیز هست.

کنگره ملی آفریقا

به معنایی اصول اولیه استراتژی ANC (سرنگون نکردن طبقه حاکمه) همواره مشتمل بوده بر اتحاد با نیروهای لیبرال و «دمکرات» تحت رهبری ANC که نهایتا میبایست «حزب ملی» را وادار به پذیرفتن انتخابات میکرد. این استراتژی بسیار خوب با سناریوی خود امپریالیستها بر بستر نظم نوین جهانی در شرایط ناپدید شدن رقیب روسی هم جور در میامد. تو گویی این استراتژی، خواست خود آنها از ANC بوده است. فی الواقع پس از آنکه ANC حکومت جدید را تشکیل داد، طبقه حاکمه آفریقای جنوبی در کلیت خود نسخه سازشکارانه تر همان برنامه ANC را که برای «ائتلاف ملی» مناسب بود، برگرفت.

سه و نیم دهه پیش از استقرار رسمی آپارتاید، شهرکهای فقیر مختص سیاهپوستان که اکثریت جمعیت کشور را در خود جای میدادند، در مناطق بسیار محدودی از کشور شکل گرفتند. این مناطق به عنوان مراکز تامین کار ارزان در خدمت طبقه حاکمه مستعمراتی، اکثریت سیاهپوست را در خود جای میداد. اگر چه ANC همواره به روشنفکران شهری سیاهپوست اتکاء داشت اما اعتراضات قشر ممتاز و تحصیلکرده سیاهپوست علیه بیعدالتیهای دولت آنگلو - بوئر که پس از جنگ توسط استعمارگران انگلیسی و هلندی بوجود آمد را سازماندهی میکرد. در حقیقت ANC در ابتدای کار حتی هیئتهایی به نمایندگی از سوی ملیتهای آفریقای جنوبی به دادخواهی به انگلستان میفرستاد.

حزب کمونیست (رویزیونیست) آفریقای جنوبی (SACP) در ابتدا با درخواست کمینترن مبنی بر ایجاد یك کشور مستقل برای بومیان مخالفت کرد، اما بعد در ۱۹۲۸ آنرا به صورت منفعل بکار گرفت. اگرچه ANC اکثر پرگویی های خود در مورد رهایی ملی را به ویژه پس از ائتلاف با این حزب در ۱۹۲۱ آغاز کرد، لیکن همواره نیرویی محافظه کار در جنبش رهائیبخش بوده و همواره بخش اصلی پلاتفرم اش را سهیم شدن در قدرت با مستعمره گران سفید تشکیل میداده است (البته از موضع پشتگرمی روسها). ANC همیشه معتقد بوده که مشکل آزانیا نه سلطه امپریالیسم بلکه فقدان دمکراسی بورژوایی و عدم حاکمیت اکثریت بوده است.

کارزارهای دفاع توده ای و نافرمانی عمومی با برخی عملیات مسلحانه پراکنده ANC همراه بود و از این اعمال بعنوان ابزار فشار بر رژیم استفاده میشد. ANC هیچگاه برنامه انقلابی و استراتژی بسیج توده ای برای سرنگون ساختن طبقه حاکمه مستعمراتی آفریقای جنوبی و ریشه کن ساختن نظامی که بستر رشد این طبقه بود را نداشت؛ مکررا انقلابی ترین عناصر را منفرد میکرد، زیرا مسئله ملی را اساسا به کنار نهاده بود. این کارها به نوبه خود به رفرمیسم اش میافزود. «منشور آزادی» اش به طور مثال، مبارزه ملی را در دریای مفاهیمی که از «قانون اساسی آمریکا» کپیه کرده بود، غرق میکرد - «آفریقای جنوبی متعلق به همه کسانی است که در آن زندگی میکنند، چه سفید چه سیاه ...» و تحت تاثیر SACP که بازسازی شده بود، «راه مسالمت آمیز گذار به سوسیالیسم» را نیز تبلیغ میکرد. اینها

باعث شد که ناسیونالیستهای انقلابی آزانیایی از ANC ببرند و با تشکیل PAC به سوی مخالفت رادیکالتر علیه نظام روی آورند.

اگرچه ANC همواره از حمایت دول غربی به ویژه حکومتهای سوسیال دمکرات اروپایی که وانمود به سانسور رژیم آپارتاید میکردند برخوردار بود، اما تکیه اصلیش بر سوسیال امپریالیسم شوروی برای دریافت حمایت سیاسی، نظامی و مالی بود. شورویها از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ تلاش داشتند تا با خلق افکار عمومی گسترده در سطح بین المللی، ANC و SACP را مطرح ساخته و بدان مشروعیت بخشند. برای اینکار مبالغ گزافی صرف برگزاری کنفرانسهای بین المللی و مطبوعاتی و گردهمایی های گسترده میکردند.

سقوط رویزیونیسم نوع روسی و تکه پاره شدن اروپای شرقی، رهبران ANC و SACP را ابتدا پا در هوا کرد و سپس با سر به دامان پر مهر و عتاب امپریالیستهای غربی افکند. غرب، به ویژه آمریکا همواره روی ANC به عنوان یك آلترناتیو حساب میکرد. آنها تجارب زیادی در این عرصه داشتند ـ از استراتژی دخالت مستقیم سازمان سیا و سایر نیروهای امنیتی برای بی ثبات و ایزوله کردن و از بین بردن نیروهای رادیکال گرفته تا «همکاری» با نیروهای سیاسی میانه رو و سر به زیر کردنشان.

ANC هیچگاه کمکهای غربی ها را رد نکرد. اما شورویها مواظب بودند که این کمکها اکثرا از مجرای جنبشهای ضد آپارتاید، سازمانهای غیر حکومتی (NGO) و صندوقهای خیریه ریز و درشت وابسته به امپریالیستها داده شوند تا اینکه مستقیما از حسابهای بانکی مرتجعین کله گنده ای بیرون بیایند که پایه های ANC با آنها مخالف بودند. وقتیکه تئوریسینهای SACP که افسار ANC را در دست داشتند ردیه های خود را علیه استالین و سپس گرباچف نوشتند، راه برای امپریالیستهای آمریکایی باز شد تا تمام سهام سیاسی کمپانی ماندلا ـ دوکلارك را که در حقیقت خود تاسیس کرده بودند، بخرند.

آمریکا میلیونها دلار به صورت کمکهای ویژه به همراه مشاورین و «متخصصین غیر حکومتی» برای آموزش شیوه های «مذاکره» و «خودنمایی» به گروههای اپوزیسیون و بزك کردن چهره مشکوك «حزب ملی»، به آفریقای جنوبی سرازیر کرد. در عین حال، «بوئر»های سخت سر و انتقامجوی درون محافل حاکمه را سیخونك میزد تا به کارزار انتخابات چند نژادی شان بپیوندند. آنها توانستند عشق بی شائبه ای برای دمکراسی بورژوایی در دل رسواترین مستبدین مستعمراتی بیفکنند. دوکلارك و شرکا که مذاکرات را به پیش میبردند در عین حال در متحد کردن پایه اجتماعی خود تلاش داشتند. ماندلا و «رفقا» هم پایه های اجتماعی خود را برای جان بخشیدن به این پروسه به صف میکردند.

برای تحرك بخشیدن به این استراتژی در میان گروههای اپوزیسیون، ائتلاف هایی ایجاد شد تا یك جبهه وسیع در برابر «حزب ملی» و سایر نیروهای سیاسی هیئت حاکمه بوجود آورند. ANC در مرکز این ائتلاف ها قرار داشت. ANC که در شورش سووتو در ۱۹۷۶ نقشی ضعیف و منفعل داشت و حتی در خیزشهای دهه هشتاد نیز تا حدودی ضعیف عمل میکرد، به استراتژی «مذاکره» امپریالیستها و مستعمره گران رو آورد، قانونیت یافت و جایگاهی رسمی به عنوان نیروی اپوزیسیون «مشروع» برای جمع و جور کردن پایه اجتماعی لازم جهت تقویت یك جنبش رفرمیستی منسجمتر، به عهده گرفت. (اما این هم باعث نشد که آماج سرکوب شدید حکومت پیش از دوره انتخابات واقع نشود.)

پس از آزادی ماندلا از زندان در ۱۹۹۰ و اعلام خواست برگزاری انتخابات برای مجلس موسسان (متشکل از نمایندگان همه نژادها)، ANC تظاهراتها و اعتصابهای توده ای گسترده ای علیه رژیم و شرایط غیر قابل تحمل اجتماعی براه انداخت. در تمام موارد هم از مردم میخواست که آرام باشند و یا به اعتصاب خود پایان دهند. (لطیفه ای در مورد دنباله روی افتضاح ANC از توده ها بر سر زبانها افتاده بود: پس از اینکه مبارزات توده ها شهرکهای سیاهپوست نشین را از کنترل خارج کرد، ANC این شعار را مطرح ساخت که «شهرکها را از کنترل خارج کنید!»)

کادرهای ANC با جدیت تمام دست در دست دوکلارك دادند تا هر اندازه که میتوانند تعداد بیشتری از سازمانهای اپوزیسیون را درون پروسه مذاکره بکشانند ـ از رقبای پر نفوذی همچون PAC گرفته تا گروههای کم اشتیاق تر نظیر AZAPO (سازمان مردم آزانیا) و گروه وابسته اش به نام BCM (جنبش آگاهی سیاهان). و نیروهای کوچکتر. اما این روند، یکدست و یکنواخت پیش نرفت، زیرا بدنه این گروهها با این خیانت مخالفت میکردند. این مخالفت در برخی موارد به انشعاب و یا ایجاد تشکیلاتهای فرعی از سازمانهای مادر می انجامید.

«کنگره پان آفریکنیست» (PAC) شدیدا دچار انشعاب شد. رهبری مرکزی ابتدا کوشید کادرهای منطقه ای و محلی اش را تحت عنوان طفره رفتن از سازش با دولت سفید (که PAC همواره با آن در تقابل قرار داشت) اخراج کند. PAC طی بهار ۱۹۹۳ به تعدادی عملیات سیاسی مسلحانه دست زد. رژیم هم در مقابل با تهاجم افسار گسیخته به کل آن تشکیلات (و شبیخون به دفاتر و دستگیری رهبران) توانست به هدف خود مبنی بر کشاندن رهبران این تشکیلات به درون پروسه مذاکره دست یابد.

اگرچه ANC صرفا با هدف اعمال فشار بر رژیم سفید به عملیات پراکنده مسلحانه دست زده بود اما بالاخره تعطیل مبارزه مسلحانه در ماه اوت ۱۹۹۲ ثابت کرد که نقطه عطفی کلیدی بوقوع پیوسته است. این مسئله از دو زاویه مطرح میباشد: اولا، از زاویه آن گروه توده هایی که به راه رفرم سازشکارانه کشیده شده اند و ثانیا، از زاویه رژیم مستعمراتی و امپریالیستها که بالاخره رضایت دادند. AZAPLA (ارتش رهائیبخش مردم آزانیا) که شاخه نظامی PAC بود نیز از روش پیروی کرده و در ژانویه ۱۹۹۴ مبارزه مسلحانه را برای یك دوره ده ساله تعطیل اعلام نمود و در عوض «جنگ علیه سرمایه داری» را در دستور کار خود قرار داد!

برای نخستین بار پس از نافرمانیهای توده ای دهه پنجاه، پایه های توده ای ANC رشد کرد زیرا به عنوان مهره اصلی جنبش اپوزیسیون سیاه شناخته شده بود. اما این پایه توده ای در عین حال به شاخه های فراوان تقسیم میشد زیرا خط ANC هر چه بیشتر و علنی تر با رژیم سفید سازشکارانه برخورد میکرد و به وسیعترین مشارکت ممکن در این خیانت دامن میزد. در حالیکه بسیاری از مردم که میخواستند سیاهان در این مبارزه بالاخره به چیزی دست بیابند در آن شرکت میکردند، برخی دیگر علیه این شیوه مبارزه

به شورش برخاستند، آنها شاخه های محلی ANC خود را تشکیل داده و برنامه های خود را به پیش میبردند و یا چشم براه پیوستن گروههای دیگر به خود مینشستند و غیره.

به طور خلاصه، استراتژی ANC عبارت بود از فشار وارد آوردن بر رژیم برای گرفتن برخی امتیازات از مهاجران سفید و ایجاد تحولاتی چند از طریق اصلاحات در چارچوب همان نظام مستعمراتی که خود به اصطلاح با آن مخالف بودند. با تشدید برخی تضادها به ویژه گسترش بحران سیاسی و پوسیدگی ساختار دولت نژادپرست کهن، دست در دست تحولاتی عظیم در اوضاع جهانی، ANC به عنوان مفیدترین آلترناتیو مقبول نظر طبقه حاکمه آفریقای جنوبی و امپریالیستها قرار گرفت. در عین حال، عمدتا این ماهیت طبقاتی رهبران جنبش بود که این «توافق» را امکانپذیر ساخت.

منافع امپریالیستها در تثبیت اوضاع در آفریقای جنوبی

همانگونه که سقوط بلوك شرق عاملی شد برای اینکه ANC با گرایش به غرب رشد کند، همین اوضاع بین المللی به آمریکا نیز کمك کرد تا شرایط بغرنج درازمدت آفریقای جنوبی را در جهت منافع خود حل کند.

همانگونه که دیدیم، امپریالیستها از این فرصت نهایت استفاده را بردند. هم نیروهای درون ANC را آرایش داده و حمایت کردند، و هم بخشی از طبقه حاکمه آفریقای جنوبی را به گردن نهادن و حتی هدایت گذار از دیکتاتوری مستعمراتی به دیکتاتوری اندکی متفاوت تر و ترکیبی از مستعمره گران سفید و کمپرادورهای نوین سیاه، راضی کردند.

(تبدیل ماندلا و طبقه کمپرادور کوچکش درون این دستگاه دولتی کاملا مستعمراتی به یك نماینده «نیمه» یا «نو» مستعمره به معنای فراتر رفتن از توانایی های ایشان در ایجاد تحولات سیاسی است. در حقیقت باید گفت که این تعدیلات در دستگاه دولت تنها میتواند شکل بزك حاکمیت مستعمراتی را به خود بگیرد. در این برهه از زمان که طبقه مسلح کمپرادور مستعمره گر سفید هنوز هسته مرکزی دولت را تشکیل میدهد، شانس زیادی وجود ندارد که امپریالیستها اهرمهای قدرت را به دست بورژوازی سیاه دهند و این دولت را به یك دولت نئوکلنیالیستی سیاه تبدیل کنند.)

متعاقب سقوط رقیب سوسیال امپریالیست اش، آمریکا باوه گویی های زیادی در باره صلح و همکاری را بدرقه راه «نظم نوین جهانی»اش کرد - خود این سقوط نشانه بحران شدید درون کل نظام امپریالیستی بود که شوروی (و نیز آمریکا) از ستونهای اصلیش بودند.

سیاستی که آنها در بازسازی امپراتوریشان در پیش گرفته اند عبارت است از انجام باصطلاح ماموریتهای انساندوستانه و نشاندن «دمکراسی» به جای دیکتاتوری در کشورهایی که با آنها بندهای زیادی دارد. این ترفندی است که امپریالیستها اخیرا زیاد مورد استفاده قرار میدهند. فی الواقع پیروی از یك سنت قدیمی است. آنها در مواقع لزوم خود را از حکومتها و رهبران مستبد و جنایتکاران جهان سوم که خود بر سر کار آورده، زیر بال و پرشان را گرفته و راه و رسم کشورداری و سرکوبگری آموخته اند، دور نگه میدارند بعد به عنوان ناجیان «دمکراتی» وارد صحنه میشوند که حق شلیك تیر خلاص را هم برای خود محفوظ نگه داشته اند. سفت کردن کمربندهای نظم نوین جهانی تحت فرماندهیشان در اوضاع کنونی محتاج استفاده هر چه بیشتر از این شکل از مداخله های امپریالیستی است. هر پروسه «صلح»ای قوه قهریه یك دولت را پشت سر خود دارد: تفنگداران دریایی آمریکایی در سومالی، سگهای صهیونیست در فلسطین، ارتش جنایتکار انگلیس در ایرلند شمالی، ماشین نظامی بیرحم در آفریقای جنوبی. این تعدیلات در عین حال مغایر نمایش وحشیانه قدرتشان، آنچنان که در عراق دیدیم، نیست.

امپریالیستها بر بستر بحران جهانی تعمیق یابنده کنونی مجبورند به تصفیه، بازسازی و تجدید ساختار سیاسی بسیاری از مستعمرات و نیمه یا (نو) مستعمرات خود دست بزنند که این امر نتیجه دست اندازی امپریالیستهای آمریکایی بر آنها پس از بازتقسیم جهان متعاقب جنگ جهانی دوم، و خیزش جنبشهای رهائیبخش ملی دهه شصت بوده است. برخی از این ساختارهای دولتی اکنون در وضعیتی بسر میبرند که دیگر پاسخگوی نیازهای امپراتوری آمریکا نیستند - نیاز به توسعه در مناطق کلیدی اقتصادی یا استراتژیك، و توانایی کلیش در اعمال کنترل بر مبارزات توده ای و یا در هم شکستن آنها. این شامل مناطق نفوذ و کنترل رقبای سوسیال امپریالیستشان که سالها بر سر آنها با هم سرشاخ بودند نیز میشود. امپریالیستها سالها در آنگولای نفت خیز به یك جنگ خونین دامن میزدند. در سومالی با سوء استفاده از قحطی که خود مسئولش بودند، به تلاشی ناموفق برای تثبیت اوضاع دست زدند. در خاورمیانه با استفاده از تسلیم رهبری کمپرادور PLO و پایه طبقاتیش برای انجام برنامه هایشان، صلح خونینی را بر مردم منطقه تحمیل کرده اند. اما در رویارویی با جنبش انتفاضه، نمیتوانند به موفقیت این راه حل حقیرشان چندان خوش بین باشند.

بی ثباتی آفریقای جنوبی نیز برای هیئت حاکمه آمریکا نگران کننده بود. آنها آفریقای جنوبی را موتور اقتصادی برای توسعه منطقه و ایجاد فضای ایمن برای تامین حداکثر سود خود میبینند. اقتصاد آفریقای جنوبی سالها است که با رشد اندك خود و بر اثر فرار سرمایه ها از کشور دستخوش رکود است. بحران جهان امپریالیستی و نیز اوضاع سیاسی و تنشهای اجتماعی شدید هر دو، علت این رکود بوده اند. اما آفریقای جنوبی همواره از اهمیت استراتژیك برای غرب برخوردار بوده است - هم از نظر موقعیت منطقه ای و موقعیت جغرافیایی قرار گرفتن بر سر راه کشتیهای باربری که حامل نفت، مواد معدنی و خام استراتژیك برای تولیدات جنگی آمریکا، و نیز به خاطر تولید فولادش، سیستمهای جاسوسی و مخابراتی نظامیش که با بودجه دول غربی کار میکنند. و تاسیسات نظامی بندری مدرنش که در اختیار ناتو قرار دارند.

امپریالیستها که قصد نداشتند از منافع اقتصادی خود در آفریقای جنوبی بکاهند (بلکه همواره در تلاش افزودن بر آن نیز بوده اند) در پی یافتن یك راه حل سیاسی برآمدند. آنها برای سازمان دادن پروسه مذاکره در این کشور شدیدا در تمام عرصه ها سرمایه گذاری کردند. در عین حال موفقیتشان در منطقه ای که زمانی دستخوش یك بحران انقلابی بوده، میتوانست به عنوان الگو در مناطق مشابه (که خوشبختانه تعداد آنها در امپراتوریشان کم نیست) استفاده کنند. از یکی از مقامات آمریکایی نقل شده که گفته است: «آیا هیچ راهی وجود ندارد تا جوهر آنچه که در آفریقای جنوبی میگذرد

را بگیریم و در شیشه کنیم. بعد این اکسیر را در خیزشها و شورشهای سایر مناطق که باری بر دوش سیاست خارجی آمریکا هستند، تزریق کنیم؟»

این قضیه وجه دیگری نیز دارد: ANC از طریق معرفی خود به عنوان یك جنبش رهائیبخش در سطح بین المللی، تقریبا با تمامی نیروهای اپوزیسیون چپ در جهان به ویژه در کشورهای تحت سلطه دارای ارتباط بوده است. امپریالیستها بدون شك به روی این امر حساب باز کرده اند که ANC با به خاك سپردن مبارزه سیاسی در آفریقای جنوبی به شیوه عوامفریبانه بورژوا دمکراتیك غرب مابانه خود، به دوستانش می آموزد که دیگر زمان «مناسبی» برای تسلیم شدن به نظم نوین جهانی است.

سوء استفاده از جانفشانی توده ها برای جلب افکار عمومی به تشکیل مجلس چند نژادی

چگونه آنها علیرغم مشکلات بدین کار موفق شدند؟ بخش اعظم سناریو عامدا روی دو «شخصیت» متغایر متمرکز شده بود. دو شخصیتی که در عین حال صحنه گردانان نمایش نیز بوده و جایزه صلح نوبل را هم مشترکا ربوده بودند! همچنین پیش از اینکه پرده پایان نمایش بیفتد، به عنوان دو دولتمرد برجسته نیز شناخته شده بودند. در عین حال، علاوه بر مذاکرات رسمی و زد و بندهای پشت پرده از واشنگتن گرفته تا ژوهانسبورگ، این مبارزه مرگبار سیاسی طبقه حاکمه برای تحمیل «گذار مسالمت آمیز» به مردم از وجه دیگری نیز برخوردار بود: اعمال قهر ارتجاعی علیه آزانیایی ها در شهرکها و زاغه های سیاهپوست نشین. این قهر ارتجاعی، شهرکها و زاغه های سیاه را به صحنه تئاتر کریه و خونینی بدل ساخت.

علیرغم پیشرفت مذاکرات میان دو طرف فکل - کراواتی و معقول، بخش اعظم این قهر، سرکوب تشدید یافته دولت ارتجاعی علیه بی خانمانهای شهرکها و ساکنین زاغه ها بود. پزشکی افشا کرد که پس از کالبد شکافی دویست جسد به این نتیجه رسید که ۹۰ درصدشان توسط پلیس به قتل رسیده بودند.

مبارزات توده ای همچنان به وارد آوردن ضربات در عرصه های مختلف بر این سرکوبگری و کل نظم سیاسی ادامه میداد. پس از اینکه رهبر شاخه نظامی ANC توسط نژادپرستان مرتجع مرتبط با پلیس در آوریل ۱۹۹۳ ترور شد، خشم و انزجار بر روی دولت فوران زد. اگرچه ANC تلاش کرد تا این اعتراضات را سازماندهی کرده و مورد استفاده قرار دهد، لیکن خشم و انزجار توده ها همواره فراتر از محدوده های تعیین شده ANC میرفت، جوانان در ژوهانسبورگ اتوموبیلها و دکانها را به آتش کشیدند و در تشییع جنازه های صدها هزار نفری با پلیس به زدوخورد میپرداختند و ساختمانهای متعلق به شرکتهای استخراج معادن را با خاك یکسان میکردند. طی یك راهپیمایی به سوی یك ایستگاه پلیس در کیپ تاون به روی عکاسان، خبرنگاران و پلیس آتش گشوده شد. سقوط «موطنهای مستقل» در نواحی روستایی یکی پس از دیگری، بر خلاف میل سرکردگان قبایل که دست نشاندگان خود رژیم بودند، موج نوینی از درگیریها و مبارزات را همراه آورد.

نمایندگان حکومت و ANC در تمام مذاکرات بر سر تعیین مسئولین این کشتارها و چگونگی این کار و برقراری نظم و قانون بر سر و کله هم میزدند. ANC از دولت ارتجاعی میخواست که از بروز خشونت میان نیروهای سیاسی مختلف جلوگیری کند - تو گویی که دولت نیرویی بیطرف در اوضاع بود!

بدین ترتیب در سپتامبر ۱۹۹۲ وقتیکه یك راهپیمایی ANC به سوی شهرك «بیشو» در منطقه «سیسکای» میرفت تا در اعتراض به رهبر نظامی دست نشانده حکومت به نام «اوپاگوزو» آنجا را به طور «مسالمت آمیز اشغال» کند، سربازان سیسکای با آتش گشودن به روی تظاهرکنندگان ۲۸ تن را کشتند و ۲۰۰ تن را زخمی کردند. دست داشتن حکومت در این کشتار موضوع جدلهای باز هم بیشتر در پروسه مذاکرات شد. رژیم به روشنی از تاکتیك دوگانه ای استفاده میکرد: از یك سو به جان هواداران ANC تعرض میکرد و از سوی دیگر برای پایان بخشیدن به خشونت با رهبران ANC مذاکره میکرد!

بخشهای عمده ای از طبقه حاکمه سفید شدیدا مخالف برگزاری انتخابات و دستیابی به توافق با ANC بود. واضح بود که این بخش در دستگاه نظامی خود دولت ارتجاعی قویا نمایندگی میشد، و در عین حال از مجامع مخفی، تسلیحات، دسته های ترور در داخل خود آفریقای جنوبی و واحدهای سابوتاژ برای ترور فعالین آزانیایی در خارج از کشور برخوردار بود. همچنین گروههای نه چندان مخفی مسلح و بنیادگرای «اخوت»، انجمنهای شهروندان سفید (VOLKSTAAT)، نئونازیها، علاوه بر یك بخش نظامی غیر رسمی که کارزارهایی برای بی ثباتی اوضاع در کشورهای همسایه به پیش میبرد (و نیروهایی نظیر «رنامو» در موزامبیك و «یونیتا» در آنگولا را کمك میکرد) نیز وجود داشتند.

این گروهها از طریق روابطشان با پلیس و ارتش چوب لای چرخ انتخابات میگذاشتند. آنها به روی سیاهپوستان در شهرها آتش میگشودند و در جاده های روستایی برای آنها کمین میگذاشتند. آنها معتقد بودند که با براه انداختن جنگ داخلی نمیتوانند منافع خود را تحت رژیم آپارتاید حفظ کنند؛ بنابراین باید با ایجاد جو هراس و هرج و مرج، برنامه های حکومت را با شکست مواجه ساخته و سپس مسئله را با استفاده بیشتر از راه نظامی حل کنند. دوکلارك در بازدیدهایش از مزارع سفیدپوستان در مناطق روستایی که حامی این دسته از گروههای افراطی سفیدپوست بودند، مورد توهین و تهدید قرار میگرفت. این گروهها که سرنخشان به ارتش و پلیس وصل بود، بیجا به عنوان «نیروی سوم» خطاب میشدند - «بیجا» از این جهت که غالبا اجازه تام به مداخله داشتند و جزیی از همان برنامه نیروهای امنیتی دولت ارتجاعی که علیه توده ها به اجرا در میامد، بودند.

در عین حال برخی از این نیروهای ارتجاع سفید، در مقابله با مذاکرات و انتخابات وارد ائتلافهایی با «حزب آزادی اینکاتا» (که گروه محافظه کار و ارتجاعی سیاه بود) میشدند. حتی برخی از افرادشان به عضویت این حزب در میامدند. آنها علنا به تحریك قتل عامهای وحشیانه میپرداختند و در اجرای آنها مشارکت میکردند و به اختلافات جزیی میان سیاهان در شرایط شدیدا پر تنش شهرکها دامن میزدند.

خود دولت نیز پس از اوجگیری مبارزات توده ای در دهه هشتاد، سیاست تضعیف ANC و پر و بال دادن به اینکاتا را نیز پیش برد - از طریق ترویج آنچه که خود «خشونت سیاهان علیه سیاهان» خواند. مثلا در مناسبات میان دو گروه قومی بزرگ «خوسا» و «زولو» موش دوانی میکرد. این مسائل توسط یك مامور اطلاعاتی سابق که

دولت را به تلاش در جهت نابود کردن ANC متهم میکرد، افشا شد. خود وی قبلا عضو اجرایی طرح ۳۵ میلیون دلاری علیه جنبش «سواپو»ی هوادار شوروی پیش از انتخابات ۱۹۸۹ در «نامیبیا» بود.

رژیم سفیدپوست یك موتلف خوب را در هیبت «بوته له زی» میدید. او رهبر دست نشانده زولوها و رئیس پلیس کوازولو (منطقه اختصاص یافته به زولوها توسط رژیم آپارتاید) بود. کوازولو از بدترین اراضی گرداگرد مزارع و کشتزارهای حاصلخیز سفیدپوستان تشکیل میشد که اصلا قابل مقایسه با سرزمین اصلی خود زولوها در «ناتال» نبود. بوته له زی با استفاده از سازمان «فرهنگی» اینکاتا توانست حمایتی ناسیونالیستی برای خود دست و پا کند و پایه های قدرت ارتجاعی خود را محکم کند. اما همواره در ارتباط نزدیك با رژیم آپارتاید قرار داشت. نژادپرستان نیز پاداش او را فراموش نمیکردند و مبالغ هنگفتی از بودجه حکومتی را از طریق صندوقهای مالی مختلف به اینکاتا میرساندند. حسابهای مخفی برای تامین بودجه فعالیتهای اینکاتا علیه ANC و سایر سازمانها سر به صدها هزار دلار میزد. این ارتباطات در ژوئیه ۱۹۹۱ افشا شدند.

پلیس حتی از ۱۹۸۷ دیگر در مورد ممنوعیت حمل اسلحه سنتی زولوها سخت نمیگرفت. (زولوها مدت یك صد سال بود که دیگر حق حمل نیزه و شمشیر و غیره را نداشتند، مگر اینکه ثابت میکردند که برای شکار است). پس از اینکه اینکاتا در ۱۹۹۰ از یك جنبش فرهنگی به حزب سیاسی تغییر ماهیت داد، حکومت بی سر و صدا به حمل اسلحه شان قانونیت بخشید. عمدتا زولوهای مناطق روستایی علیه ANC بسیج شده بودند، زیرا نفوذ ANC در ناتال گسترش یافته بود و به زولوها چنین تفهیم شده بود که اگر ماندلا در انتخابات پیروز شود، سرزمین پادشاه شان را غصب خواهد کرد و غیره. در حقیقت هواداران اینکاتا در میان زولوها بسیار اندك است. خود زولوها یك اقلیت ۳۸ درصدی در میان کل جمعیت سیاهان هستد که بخش قابل توجهی از آنها نیز از ANC جانبداری میکنند.

همکاری میان راست افراطی، پلیس و اینکاتا اشکال متعدد به خود میگرفت. کامیونهایی که سفیدپوستان میراندند اعضای اینکاتا را به شهرکهای مجزا میاوردند. هنگامیکه آنها به کشتار و غارت دست میزدند، سفیدپوستان نیمه میلیشیا به «محافظت» از ایشان میپرداختند. پلیس به اینکاتا جواز کشتار داده بود. هنگام بروز درگیریها، این غیر اینکاتاها بودند که مورد پیگرد پلیس واقع میشدند. پلیس تحت عنوان پایان دادن به خشونتها خانه های آنها را برای یافتن اسلحه تفتیش میکرد. پس از خلع سلاح آنها، سر و کله اینکاتاها دوباره پیدا شده و مردم بی سلاح را قتل عام میکردند. یا پس از اینکه اینکاتاها در تهاجم به شهرکها مردم را کشتار میکردند، پلیس طی یك عملیات نمایشی اینکاتاها را خلع سلاح میکرد و پس از مدتی این سلاحها را به آنان مسترد میکرد.

موج نوینی از خشونت علیه توده ها نیز برای به جان هم انداختن آنان تحت نام اختلافات قومی بر سر به اصطلاح «مناطق نفوذ سیاسی» براه افتاد. ناگهان رسانه های گروهی خبر میدادند که سیاهپوستان به اصطلاح از سوی سازمانها یا کاندیداها (و بعدا به انگیزه «رقابت قومی») به جان هم افتاده اند. ناگهان همه صاحب اسلحه میشدند! این در حالیست که این توده ها هرگز طی دویست سال مبارزه علیه سلطه گران سفید و نیروهای مسلحش، به اسلحه دسترسی نداشتند.

حکام نژادپرست سفید همواره سعی داشته اند که آزانیایی ها را به قومهای دروغین و کوچك تقسیم کنند، و به کورهٔ ناسیونالیسم کور بدمند تا بتوانند یك قشر کوچك به عنوان مسئولین سرسپرده حکومتی برای اداره اقوام مختلف در خدمت سیاست کهنسال «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوجود آورند. با این وجود به علت مشترك بودن شرایط ستمدیدگی توده ها تحت رژیم نژادپرست در کلیت خود و ترکیب سیال خلقها و زبانهایشان، این سیاست هرگز چندان موفق نبوده است. به طور مثال، نزدیکی زبانهای خوساها و زولوها به حدی است که زبان یکدیگر را میفهمند. همچنین میان مردم منطقه رانند که بخش اعظم خشونتها در آنجا به وقوع پیوسته، صحبت کردن به سه چهار زبان امری عادی است.

هدف استراتژی بی ثبات کردن اوضاع و سرکوبگری بیشتر، عبارت است از گیج کردن و پراکندن توده ها از گرد هم، و اثبات این نکته که سیاهان نه اداره شدنی هستند و نه توانایی اداره کردن دارند. هدف دیگرش هم این بود که امیدها را نسبت به ایجاد نظم و قانون و پایان یافتن کشتارها سلب کنند تا بخشهای عقب افتاده، خواهان استقرار یك دولت مقتدر شوند. این امر از تاثیرات سیاسی نیز برخوردار بود - به شکل منحرف ساختن مبارزه توده ها به مجرای انتخابات به عنوان تنها آلترناتیو دستیافتنی. همانگونه که اعلامیه جوانان انقلابی آزانیایی مطرح میکند: «... این اعمال جنایتکارانه و کریه علیه مردم آفریقا برای اینست که ما را خسته و سرخورده سازند، آگاهی سیاسی مان را فلج کنند، اهداف مبارزاتی مان را مخدوش سازند، مبارزه مسلحانه مان را سرکوب کنند، و وادارمان سازند تا از سر استیصال خواهان «صلحی پوشالی» شویم که در خدمت برطرف ساختن اشتهای سیری ناپذیر امپریالیستها است. این وسیله ای در جهت ترویج پروسه خیانتکارانه مذاکره و برای وادار نمودن مان به گردن نهادن به جبر اقتصادی و اوامر امپریالیستها و مباشرانشان است...» در عین حال مبارزه طبقاتی علیه این و علیه کل رژیم و نظام نیز در جریان بوده است.

واحدهای دفاع از خود (S D U) در بسیاری از شهرکها جهت مقابله با حملات اینکاتاها برپا شدند. حتی ANC هم مدتی آنها را تحت حمایت خود گرفت و خواستار آموزش نظامی برخی جوانان شد. وقتیکه این جوانان پس از مدتی از دستورات ANC مبنی بر خودداری از درگیری سرپیچی کردند، این واحدها به تشکیلاتهای توفانزای سیاسی برای ANC تبدیل شدند. امروز هم هنوز یکی از این واحدها سلاحهای خود را تحویل نداده و اعلام کرده در صورت لزوم آنها را علیه حکومت جدید بکار خواهد برد.

این تحریك خشونت علیه خشونت توسط ANC داشت به ضد خود تبدیل میشد. اوضاع بی ثبات، دستیابی به صلح از طریق برگزاری انتخابات را تقریبا با شکست مواجه کرده بود. این چانه زدنهای سیاسی، زد و بندها، و بده بستانها پا به پای این روند پیش میرفتند. بوته له زی تهدید کرده بود در صورتی که ببیند نمیتواند از پس ANC در انتخابات برآید آنرا بایکوت خواهد کرد. طبقه حاکمه برای بدست آوردن دل وی به او قول داد که چند کرسی در پارلمان و مقام وزارت برای خود وی در نظر گرفته شده است. چند «هدیه» ناقابل (!)

نظیر یك قطعه زمین وسیع هم برای نشان دادن‌حسن نیت خود تقدیمش کردند! آنها همچنین توانستند ژنرال «کونستان ویلژوئن» رهبر «جبهه آزادی» دست راستی که کارزاری برای ایجاد یك دولت مجزای سفید براه انداخته بود، را برای کاندید شدن در انتخابات راضی کنند. ماندلا طی نطق انتخاباتیش شخصا از این جلاد مردم آزانیا به عنوان یك «شهروند ارجمند آفریقای جنوبی» ستایش کرد.

بدین ترتیب تحمیل یك توافق عمومی بر اعمال قهر ارتجاعی علیه توده های آزانیا و نیز بر تاکتیك مذاکرات متکی شد. اگرچه دوکلارك رئیس جمهور سابق یك طرف مذاکره بود، لیکن دوستان طبقاتیش از عملیات جنایتکارانه نیروهای امنیتی دولت نفع برده و آنرا حمایت میکردند (به جز اخراج برخی ژنرالهای رسوا که توسط کمیسیونهای تحقیقاتی مختلف در رابطه با خشونتهای جاری مسئول شناخته شده بودند). به طور اجمال، طبقه حاکمه توانست ثباتی ارتجاعی برقرار سازد و نوعی ائتلاف برای برگزاری انتخابات سرهم بندی کند. لیکن این گونه ثبات و ائتلاف به همان میزان که موقت بوده، شکننده نیز هست.

دولتی که سر تا پا در بحران غوطه ور است، به این افتخار میکند که از جنگ سیاهان برای «استقلال» جلوگیری کرده است. اما اینرا ناگفته میگذارد که چنین دولت مستعمراتی «چند نژادی» بازسازی شده، بر زمینی تولد یافته که خون هزاران آزانیایی بر آن ریخته شده است. به عبارت دیگر، آنچه آنها به پیش بردند جنگی بود که تلفاتش تنها به یك طرف جنگ تعلق داشت، و آنچه را که آنها پیشگیری کردند جنگ داخلی بود که طی آن، توده ها نیز این فرصت را می یافتند تا سازمانیافته و متشکل بجنگند.

۲ـ حکومت جدید «مردم» برای مردم چه خواهد کرد؟

یك نگاه سریع به اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی ای که حکومت ماندلا به ارث برده، به ما میفهماند که چرا خوش نیت ترین برنامه اصلاحاتی نمیتواند خرابیهای ناشی از سلطه استعمار و امپریالیسم بر مردم آزانیا را آباد سازد. (آمار دولتی آفریقای جنوبی تنها آمار موجودند. باید متوجه بود که گرایش مستعمره گران به اینست که تصویر زیباتری از اوضاع ارائه دهند. بدین جهت فاصله طبقاتی میان سیاهپوستان و سفیدپوستان را با ادغام آمار مربوط به این دو گروه، لاپوشانی میکنند. آمار آنها «شهرکهای مجزای» مخصوص سیاهان را در بر نمیگیرد، و دسته بندیهای مشاغل درون هر بخش اقتصادی را یك کاسه میکند.) آفریقای جنوبی (مستعمره سلطه گر سفید) طبق آمار بانك جهانی بیست و چهارمین کشور ثروتمند جهان است، و آزانیا (ملت تحت سلطه بومی) یکصد و بیست و چهارمین است.

نرخ بیکاری میان اکثریت سیاه بیش از ۵۰ درصد است و روز به روز بالاتر میرود. این نرخ در مناطق شرقی به ۷۰ درصد میرسد. ۳۴ میلیون آزانیایی (یعنی بخش اکثریت سیاهان) عمدتا در شهرکهای فقیر در مناطق شهری و روستایی و یا زاغه های محروم در مناطق روستایی در وضعیت فلاکت بار زندگی میکنند ـ اینها تنها جاهایی بوده که پس از مصادره چهار پنجم زمینهایشان در هشتاد سال، سیاهان اجازه داشته اند «قانونا» در آنجا زندگی کنند. چیزی حدود ۱۱ تا ۱۵ میلیون آزانیایی در مناطق روستایی زندگی میکنند که ۸۵ درصدشان در مناطقی که قبلا سرزمین اختصاصی آنها محسوب میشد در زیر خط فقر بسر میبرند. ۲۱ میلیون نفر به آب آشامیدنی پاکیزه دسترسی ندارند و ۱۲ میلیون نفر از بهداشت مناسب (مثل توالت، حمام، و غیره) برخوردار نیستند. مدارس مجزای ویژه سیاهپوستان فاقد امکانات تحصیلی مناسب، کادر آموزشی کافی، برق و غیره است. همین مدارس در برخی مناطق سیاهپوست نشین حتی وجود ندارند. این مدارس بر مبنای سیاست نژادپرستانه تامین آموزش جداگانه و دون پایه ایجاد شده بودند که پایه اش بر بنیادگرایی مسیحی نهاده شده بود: «همانگونه که خداوند مقرر داشته، آفریقاییها برای انجام کار یدی احتیاجی به آموختن تمدن اروپایی ندارند». نسبت بودجه دولتی صرف شده برای آموزش سفیدپوستان نسبت به سیاهپوستان هشت به یك است. نرخ بیسوادی در برخی مناطق به ۵۰ درصد میرسد. نسبت مدیران سیاهپوست شرکتها ۲ درصد است. کسب و کار اقتصادی سیاهان تنها یك درصد کل فعالیتهای اقتصادی کشور را تشکیل میدهد.

آزانیا به خوبی در میان دسته بندیهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جای میگیرد. در عین حال، ویژگی خاص مهاجر بودن استعمارگران در آفریقای جنوبی، یعنی اقامت یك اقلیت سفیدپوست (عمدتا با اصلیت هلندی و انگلیسی) باعث تسریع برخی جوانب توسعه اقتصادی بر پایه عقب افتاده ترین، ستمکارانه ترین و استثمارگرانه ترین مناسبات اجتماعی گشته است. طی دوره بیش از ۲۰۰ سال جنگهای خونین مقاومت در برابر خلع ید از زمین، برخی جوامع بومی شبانی و دهقانی به تدریج از بین رفتند. استعمارگران از ترفندهای گوناگون برای اینکار استفاده کردند: از شیوع بیماری میان آنها، دزدی و کشتار گله های شان، نخستین قوانین استعماری، و تحمیل مالیات بر آنها گرفته تا قتل عام برخی قبایل برای تصرف زمینهایشان و راندن آنها به درون اقتصاد مستعمراتی. سفیدپوستان مهاجر، بردگی و اشکال مختلف کشاورزی اجاره داری را در زمینهای غصبی بکار میگرفتند. به تدریج، تجارت کوچك و کشاورزی صادراتی (برای بازار خود کشور مستعمراتی و صدور محدود به انگلستان) به سرمایه داری نوخاسته ارتقا یافت. در عین حال، الماس و سپس طلا در قرن نوزدهم کشف شد و روند به کار کشیدن سیاهان و ضرورت شدید به استخراج مواد معدنی و سنگهای قیمتی، توسط خلع ید سیستماتیك دهقانان سیاهپوست از زمین و تبدیلشان به نیروی کار (به همراه وارد کردن نیروی کار قراردادی از هندوستان برای کار در مزارع نیشکر در ناتال) را تسریع بخشید. رشد سرمایه داری جهش کرد ـ پا به پای منافع اقتصادی و سرمایه گذاریهای مستقیم اروپایی در آفریقای جنوبی. انگلستان استعمارگر جنگ خونینی (جنگ آنگولا ـ بوئر ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲) را به راه انداخت تا سهم خود را از این خوان یغما برگیرد. پس از این جنگ بود که یك دولت ارتجاعی مستعمراتی اروپایی تحکیم یافت تا استخراج معادن و کشاورزی محدود (برای «تغذیه» نیروی کار در وهله نخست، و صادرات مازاد احتمالی به صورت تبعی) را سازماندهی کرده و به پیش برد.

در قرن بیستم توسعه سرمایه داری بخشهایی از اقتصاد آفریقای جنوبی که برای سرمایه مالی امپریالیستی نقش کلیدی به استراتژیك بازی میکردند، با سوبسیدهای دولت ارتجاعی سفید به اشکال مختلف تسهیل یافت. یك طبقه سرمایه دار در میان

مستعمره گران سفید بوجود آمد و اقلیت سفیدپوست را در چنان وضعیت اقتصادی قرار داد که استانداردهای زندگیش با استانداردهای اروپایی و آمریکایی مقایسه میشد. اگرچه مردم آزانیا (که فوق استثمارشان باعث این توسعه سریع گشت) عمدتا از ثمرات این رشد بی بهره ماندند، لیکن توسعه اقتصادی آفریقای جنوبی از سایر کشورهای آفریقایی بیشتر بود و آنرا به طور کل از مابقی کشورهای قاره «ثروتمندتر» میکرد.

به طور مثال، ۶۰ درصد سرمایه گذاریهای آمریکا در قاره آفریقا، در آفریقای جنوبی انجام شده است. به علت شکل یافتن معوج اقتصاد اکثر جوامع نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال آفریقا ناشی از سلطه امپریالیستی بر آنها، و بر اثر انتقال بحران اقتصادی جهانی به این جوامع و نیز به خاطر به اصطلاح «کمکهای» امپریالیستها (مثل برنامه های مربوط به تعدیلات ساختاری نسخه پیچی شده صندوق بین المللی پول و بانك جهانی، وضعیت اقتصادی و زندگی مردم از زمانی که این جوامع استقلال سیاسی رسمی خود را در دهه شصت یکی پس از دیگری بدست آوردند، **بدتر شده است**. درآمد سرانه متوسط در آفریقا در فاصله زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ به میزان ۲۰۰ دلار سقوط کرده است ـ از ۸۵۰ به ۶۴۵ دلار.

«بازسازی و توسعه» آفریقای جنوبی

وعده های انتخاباتی ماندلا حول اصلاحات اجتماعی پر طمطراق برای از بین بردن فقر و عرضه خدمات پایه ای به قربانیان آپارتاید طی پنج سال آینده (تا انتخابات سراسری بعدی) دور میزد. این برنامه ها شامل موارد زیر میشود: ایجاد ۲٫۵ میلیون شغل دولتی (از طریق برق رسانی به یك میلیون خانوار، ایجاد یك میلیون خانه مسکونی برای خانواده های کم درآمد، تخصیص بودجه دولتی به برنامه ده سال تحصیل اجباری و مجانی به همراه نوعی خدمات درمانی برای کودکان).

از آنجا که این برنامه به روشنی تنها خراشی بر سطح مشکلات و نابرابریهای عمیق جامعه است، و از آنجا که حکومت تنها قصد دارد «سطح زندگی سیاهپوستان را ارتقا دهد بدون اینکه سطح زندگی دیگران را پایین آورد»، مشخص میشود که حکومت «اتحاد ملی» اساسا رسالت خدمت به منافع چه کسانی را به عهده گرفته است. به علاوه، کل مباحثه حول دو نکته دور میزند: «رفاه» مردم و امکان تحقق این اصلاحات نسبتا ملایم (که اپوزیسیون سفید آنرا «وعده سر خرمن» خواند)، و تامین بودجه چند میلیاردیش ـ بدون اینکه حکومت مجبور به کاستن از سایر بودجه ها شود و وضعیت جاری را از این که هست وخیمتر سازد، و یا بالاجبار از مشاغل سفیدپوستان بکاهد (که بیش از یك سوم شان در استخدام حکومت اند) و غیره.

و به دنبال همه اینها «آموزش سیاسی» بدون هیچ هزینه ای میآید: اینکه توده ها باید صبور بوده و انتظارات بیجا نداشته باشند! یك روی این سکه، زحمتکشان شهری را در تلویزیونها نشان میدهد که قسم میخورند اگرچه تهیدست اند اما سرمست اند، چون اکنون آزادند و تنها میخواستند حیثیت انسانی خود را بازیابند! روی دیگر این سکه، عجز و لابه های ANC در پیشگاه مردم است تا به آنها بقبولاند که خرابیهای ناشی از چندین دهه حاکمیت رژیم آپارتاید را یکشبه نمیتوان (طی یك دوره پنج ساله!) آباد ساخت!

این بیشك درست است که خلاص شدن از دست نابرابریهای عمیق نژادی و طبقاتی در جامعه یك پروسه درازمدت است ـ فرقی نمیکند که کدام طبقه قدرت را در دست دارد. لیکن انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا بلافاصله به اقدامات زیر دست میزند: خلع ید از ملاکین بزرگ که دست توده ها را از زمین کوتاه کرده اند، مصادره و سازماندهی مجدد ابزار تولیدی که در اختیار مستعمره گران سفید و سرمایه های خارجی بوده، و نیز قطع بندهایش با اقتصاد امپریالیستی. این اقدامات راه را برای ایجاد یك اقتصاد خودکفای ملی، برای پیشبرد یك اقتصاد با برنامه در جهت منافع طبقات زحمتکش، و بریدن کامل از زنجیر مناسبات امپریالیستی، مهیا میسازد.

حکومت ANC در پیدا کردن میلیاردها دلار بودجه برای بهبود بخشیدن به سطح زندگی بخشی از توده ها بدون اینکه اوضاع تغییری اساسی بکند، دچار مشکل است، شیوه برخوردش به حل این معضل، بر مبنای جهانبینی و برنامه متفاوتی است که نه تنها وابستگی به امپریالیستها را حفظ میکند بلکه زنجیرهایش را نیز محکمتر میکند. در دنیای واقعی، این شعار توانسته تمام «آزادیخواهی»ها را در خود مستحیل سازد: «آفریقای جنوبی را به محیط امنی برای سرمایه گذاری تبدیل کنید». نمیتوان گفت که برخی از برنامه ریزان به وعده و وعیدهای انتخاباتی خود عمل نمیکنند و در پی حل معضلات اجتماعی نیستند. واقعیت اینست که آنها برای دستیابی به عدالت اجتماعی، نه آمادگی اینرا دارند و نه قادرند که علیه صاحبان قدرت و علیه نظم اقتصادی جاری بلند شوند.

«برنامه بازسازی و توسعه» ANC عبارت است از ایجاد اصلاحات پایه ای در جامعه نژادپرست. این «برنامه» در ۱۵۰ صفحه بسیار پیش از انتخابات، میان «رهبران جامعه»، «اجلاسهای توده ای» و محافل اقتصادی و هیئت حاکمه برای دستیابی به مصالحه بر سر راه آینده توزیع شده بود. به هیچ وجه جای شگفتی نیست وقتی که یك اقتصاددان از «بانك تجاری راند آفریقای جنوبی» میگوید که قدرت تطابق با این برنامه را در خود می بیند. نیم نگاهی به این برنامه، خصلت سازشکارانه «نه سیخ بسوزد، نه کباب» آنرا افشا میکند. اگرچه اجرای اصلاحات و «غیر نژادی» کردن نهادهای عمیقا نابرابر و خفقان آور در تمام عرصه های اجتماع خواست اصلی برنامه را تشکیل میدهد. لیکن به هیچ وجه مبانی و احکام پایه ای استثمار سرمایه داری و نیمه فئودالی که این نهادها بر آنها استوارند را مورد نقد قرار نمیدهد. در حقیقت آنها را میستایند.

صفحات بسیاری به بررسی نقادانه از گذشته و ایراد شکوه های مزورانه در مورد تاثیرات بیحد و حصر آپارتاید بر سیاهان در همه عرصه ها (از مسکن و مدرسه گرفته تا امکان دستیابی به زمین و وام بانکی) اختصاص یافته که اهداف دوگانه این برنامه را به روشنی نشان میدهد. این برنامه «طرح پنج ساله»ای برای ارائه برخی تغییرات مطرح میکند که به حکومت جدید امکان میدهد تا تفاوت خود را با حکومت پیش از خود نشان دهد. دوم اینکه تلاش دارد تا بورژوازی سیاه و خرده بورژوازی رادیکال سیاه را متقاعد سازد که از طریق اصلاحات جزئی میتوان به غیرمسکن (یعنی ارتقاء قابل ملاحظه سطح زندگی سیاهان که ستمدیدگان اعصارند) دست یافت. به علاوه تلاش دارد تا آنها را حول این پلاتفرم سازمان دهد. این برنامه چنین وعده میدهد: «از بین بردن فقر و

دستمزدهای پایین و نابرابریهای شدید در دستمزدها و ثروت که مولود نظام آپارتاید بودند؛ رفع نیازهای پایه ای و در نتیجه، تضمین برخورداری تمام شهروندان آفریقای جنوبی از سطح زندگی شایسته و امنیت اقتصادی».

حتی کشورهای ثروتمند امپریالیستی نیز نتوانسته اند توده های تحت ستم و استثمار درون مرزهای کشوری خود را از این چنین مواهبی که این برنامه حواله میدهد برخوردار سازند!

و تا آنجایی که به مسئله بسیار انفجاری همچون زمین مربوط میشود، این برنامه مبهم است. به نظر میرسد که تیم ضربتی سر هم کننده «اتحاد ملی» نتوانسته در این عرصه به گرفتن تخفیفهای عمده ای دست یابد - عرصه ای که ستون فقرات کل نظام مالکیت مستعمراتی را تشکیل میدهد. طرح نه چندان سریعی برای خلع ید از حدود ۳۰ درصد از زمینها در نظر گرفته شده که تضمین پا در هوایی برای به زمین دست یافتن برخی از توده های سیاه است که خلع ید شده و یا به زور از زمینهایشان رانده شده اند - آنهم در صورت ارائه سند مالکیت! تازه، تاریخ اجرای این طرح هم خود موضوع مباحثات فراوان بوده است. گفتگوهایی نیز در موارد زیر در جریان است: فروش زمینهایی که توسط دولت و کلیساها اجاره داده میشوند، به فروش نهادن برخی زمینهای نامرغوب سفیدپوستان و یا ارتش که درست بهره برداری نشده، به حال خود رها گشته و یا دیگر بازدهی خود را از دست داده اند؛ و زمینهای حاصله از دادوستدهای مشکوک با رژیم آپارتاید و یا فروخته شده به دولت یا سازمانهای نیمه دولتی به صورت قسطی.

سهم کشاورزی تجاری سفیدپوستان (تقریبا ۷۰ هزار کشاورز) تنها حدود ۵ درصد از محصول ناخالص داخلی است. مباحثه بر سر امکان اجازه دادن به از سرگیری تولید کوچك سیاهان، حول بازسازی در جهت «گسترش پایه مالکیت» سیاهان و گشودن درهای بازار و نظام توزیعی سراسری کاملا تحت سیطره کشاورزان و شرکتهای بزرگ سفید، در جریان است. برنامه فوق الذکر ANC وعده میدهد که شالوده ساختار روستایی را بهبود میبخشد، و در آینده نیز یك طرح توسعه روستایی به طور کامل ارائه خواهد شد.

این برنامه در رابطه با اقتصاد متذکر میشود که ابزار تولید، شبکه توزیعی و مالیه در دست یك اقلیت کوچك است که سیاستهای انحصارگرانه اش... نرخ گذاریهای غارتگرانه اش و روشهای مدیریتی دست و پا گیرش... به همراه نسبت عظیم مالکیت سفیدپوستان و شرکتهای سفید بر زمین، «باعث بروز تنشهای نژادی و اجتماعی میشوند». این نقل قول به خوبی میتواند به عنوان بی معناترین سخن قرن انتخاب شود. «بیانیه آزادی» معروف ANC زمانی از ملی کردن این تراستهای عظیم سرمایه داری سخن میگفت. اما اکنون «برنامه بازسازی و توسعه» ANC پیشنهاد میکند تا با شکستن تراستهای بزرگ به شرکتهای کوچك از طریق قوانین اجباری ضد تراست و اعمال کنترل بیشتر بر آنها و رسیدگی بیشتر به حساب و کتابهایشان، به این انحصارگری (چهار گروه مالی بزرگ بر بیش از ۸۰ درصد از سهام در بورس ژوهانسبورگ) پایان داده شود - علاوه بر اتخاذ سیاستهای تحریك کننده رقابتی و پیشبرنده رشد و توسعه کسب و کارهای کوچك سیاهان. این برنامه در ذات خود و به نسبتی که پیش برده میشود کاری جز اینها نمیکند: ارائه مکانیسمهای تنظیم کننده ناظر بر سیاستهای استخدامی، تعیین دستمزدها و آموزش کارکنان در غولهای صنعتی و مالی، دفاع از حق اتحادیه داشتن کارگران، علاوه بر اتخاذ سیاستهایی که به سرمایه گذاران سیاهپوست امکان دسترسی بیشتر به وام و اعتبار میبخشد. همچنین خواستار میشود که معدنچیان معادن خصوصی از حق «خودگردانی دمکراتیك» برخوردار شوند.

به نظر خبرنگاران غربی تنها تفاوت واقعی میان برنامه «چپ میانه» ANC و برنامه «راست میانه» NP (دوکلارك) تمایل اولی به گسترش خدمات عمومی است. هر دو برنامه در وهله نخست بر جلب اعتماد سرمایه گذاران و در وهله دوم بر کمك به کسب و کارهای کوچك تاکید دارند.

حکومت «اتحاد ملی» وعده میدهد که ساختار شالوده ای صنعتی پیشرفته آفریقای جنوبی و جو سیاسی تثبیت یافته جدید باعث جلب بیش از پیش سرمایه های خارجی خواهد شد و از طریق توسعه تولیدات صادراتی منجمله استخراج و تصفیه مواد معدنی و سایر مواد خام (که اکنون عمدتا به طور مستقیم به صورت فلزات و سنگ معدن فروخته شده و ۷۵ درصد درآمدهای صادراتی را تشکیل میدهند) نرخ رشد قابل تثبیتی بدست خواهد آمد. لیکن این به علت بحران اقتصادی جاری و به علت کاربر شدن بیش از پیش صنایع طی سالهای اخیر به جای ایجاد مشاغل جدید در عرصه تولیدات صادراتی حدود ۱۵ درصد از میزان نیروی کار کاسته شده است.

در موارد دیگری که استراتژیهای پیشنهادی صندوق بین المللی پول و بانك جهانی بکار بسته شده است، حکومت جدید هر چه بیشتر تحت فشار قرار دارد که به خصوصی کردن برخی از شرکتهای دولتی فعال در زمینه های خدماتی، حمل و نقل عمومی، منابع طبیعی کلیدی و عرصه بسیار مهم تولیدات تسلیحاتی، روی آورد.

در حقیقت، از قبل این شرکتهای نیمه دولتی است که سوبسید شرکتهای بزرگ «بومی» و امپریالیستی از طریق اعمال کنترل، تخفیفهای مالیاتی، و تامین داده های کم خرج (مبتنی بر سود و خدمات کم هزینه حاصل از فوق استثمار آپارتاید) تامین و بازتوزیع میشود. دولت همچنین شالوده تکنولوژیك دو سویه ای برای صنعت و کشاورزی ریخته است - از طریق سرمایه گذاری مستقیم در اولی و بذل اعتبارات گسترده به دومی.

دو تا از بزرگترین شرکتهای دولتی با نامهای ISCOR (شرکت آهن و فولاد) و SASOL (شرکت نفت) طی سالهای اخیر خصوصی شدند - در رویارویی با احتمال ملی شدن شرکتها بر مبنای طرحهای ANC در این رابطه. و اکنون شرکت عظیم برق ESCOM در فکر برق رسانی به کشورهایی نظیر زامبیا و کنگو است. جلب سرمایه های خارجی و استفاده صنایع از برق به عنوان منبع انرژی ارزان، آفریقای جنوبی را به «درهٔ برق» منطقه تبدیل خواهد کرد - چیزی مثل «دره سیلیکان» در کالیفرنیا.

بخش تولیدات اسلحه شرکت ARMSCO (بزرگترین صادر کننده اسلحه به رژیم اسبق تحت الحمایه فرانسه در رواندا) اکنون خصوصی شده است. این شرکت برای تبدیل شدن به یك شرکت بزرگ تولید اسلحه همواره تحریمهای تسلیحاتی را زیر پا نهاده و در معاملات بین المللی پر زد و بند درگیر بوده است - عمدتا با عمان و دوبی و نیز با خاور دور و آمریکای جنوبی. این شرکت در پی اینست

که تسلیحات ساخت خود را جانشین سلاحهای مستعمل بلوك شرق در آفریقا سازد. حکومت ANC درگیر بحث بر سر آینده این صنعت بسیار سودآور که همیشه منبع مالی تامین بودجه هزینه های اجتماعی بوده، گشته است.

ANC «راضی» شده دست از وعده و وعیدهای انتخاباتیش به مردم بردارد و رابطه اش را با «بازار» خوب کند. کارتلهای بزرگ چند ملیتی هم به سهم خود از روند «گذار مسالمت آمیز» اظهار رضایت کرده و به مثابه کاسه داغتر از آش و به عنوان پاداش به ANC جهت پاسداری از عرصه های نفوذ ایشان، از «دیر شدن» اصلاحات سخن میگویند.

شرکت پیشتاز و عظیم «آنگلو ـ آمریکن» که قبلا به عنوان زائده یکی از قدرتمندترین شرکتهای معادن آفریقای جنوبی بوجود آمد، خود به امپراتوری ای از شرکتهای به هم پیوسته متعدد شراکتی، سهامی و غیره تبدیل شد که دارای سرمایه گذاری در قاره های مختلف از طریق شرکتهای وابسته و تحت تکفل اش است. این گروه مالی ـ صنعتی (که حدود ۳۰۰ هزار نفر را در استخدام داشته و به تنهایی ۲۵ تا ۴۰ درصد سرمایه گذاریها در بورس ژوهانسبورگ را در اختیار دارد) قول عمل قاطعانه، تخصیص میزانی سهام و تعدادی مناصب مدیریت ارشد به سیاهان، استفاده از برخی کسب و کارهای کوچك سیاهان (مثلا برای تمیز کردن موکت شرکتهایش) را داده است. آنها اخیرا سروصدای زیادی در جراید بر سر این راه انداختند که کنترل یکی از شرکتهای بیمه وابسته به خود را در اختیار سیاهان گذاشته اند و ۵۱ درصد مالکیت آنرا نیز به سیاهان فروخته اند. این در برابر آنچه که باید انجام شود، قطره ای در برابر دریا است.

این آن نوع منافع اقتصادی مسلط بین المللی است که سرمایه امپریالیستی در امتزاج با سرمایه آفریقای جنوبی بیش از یك صد سال است خون مردم آزانیایی را مکیده است. سرمایه امپریالیستی در شراکتی جنایتکارانه با دولت مستعمراتی سفید (که شالوده های ساختاری و مالی برای این چنین غارتی را مهیا ساخته) قرار دارد و در عین حال نقش تعیین کننده رئیس قوه مجریه در به بندگی کشیدن و اعمال جنایت در حق مردم آزانیا را به عهده داشته است.

خانه های قوطی کبریتی و پیچاندن گوش امپریالیستها

بخش اعظم این برنامه ANC شامل طرحهایی حول این نکته است که آفریقای جنوبی «جدید» باید بیش از پیش در «اقتصاد جهانی» (نظام امپریالیستی) ادغام شود تا بدین ترتیب همه کمابیش از آن سود ببرند. این توهم عمده جای در تخیلات خرده بورژوازی و بورژوازی سیاه دارد ـ یعنی سازش و آمادگی برای بدست آوردن آنچه که پیشرفت سریع و آسان (حداقل برای خودشان) به نظر میرسد. مبارزه شان برای پایان دادن به نژادپرستی و سلطه منافع کلونیالیستی و امپریالیستی بر کل کشورشان به آنچه ختم میشود که برای دستیابی به «جایگاه از ما بهتران سفید» و غیره، خواستار رفرمهای بیشتر گردند.

آنها مکررا دیده اند که عکس قضیه درست است ـ یعنی تنها مبارزه مردم است که رژیم را به زانو درآورده است. میدانند که برداشتن محدودیتها و ممنوعیتهای نژادی برای سیاهان به معنای پس گرفتن «حق» استثمار سیاهان به منظور کسب سود (که اکنون «توسعه» نام گرفته) از سرمایه داران نیست.

به عبارت دیگر این برنامه اقتصادی ANC در چارچوب زشت یك توهم بزرگ، به انزجار مردم و قرنها مقاومتشان در برابر مناسبات ناشی از سلطه سرمایه داری و نیمه فئودالی با حق حفاظت از حاکمیت یك اقلیت میپردازد: احتیاج نیست نظامی را که باعث و بانی این شرایط است و طبقه ای را که این نظام کمر به خدمتش بسته سرنگون ساخت، تنها کافی است آنرا در جهت تامین «منافع همه» **انکشاف** داد که آنهم لازمه اش صلح با کسانی است که در راس همین نظام قرار دارند!

برنامه ANC مشخص میسازد که حکومت ANC باید به برخی از وعده هایش جامه عمل بپوشاند تا رضایت خاطر اقشار میانه سیاه را فراهم آورد. در غیر این صورت مسئله گذار به حاکمیت «سیاه» بیشتر جنبه مزاح به خود میگیرد. همانگونه که «هاری اُپونهایم» یکی از سرمایه داران صنعت معدن در آفریقای جنوبی و رئیس درازمدت و سابق شرکت آنگلو ـ آمریکن میگوید: «قرار گرفتن تحت حاکمیت کسانی که منافع مادی در کشور ندارند خطرناك است...»

در عین حال هدف انکشاف خرده بورژوازی و بورژوازی سیاه به عنوان سپر دفاعی نظام به نحوی که در ایجاد ثبات در کشور صاحب منافع شوند، با این واقعیت که شرکتها ابزار تولید و منابع مالی را در اختیار دارند، در تقابل قرار میگیرد. (این بدین معنا نیست که برخی شرکتهای بزرگ سیاهان را آموزش نخواهند داد و یا حتی به آنها اجازه نخواهند داد به حد معینی سهام شرکتهایشان را بخرند، و یا برخی از آنها را تا حد مدیریت شرکتهایشان بالا نخواهند کشید.)

میان ANC و نمایندگان کسب و کارهای سیاهان پیش از انتخابات شکرآب شده بود. آنها شکایت داشتند که ANC بیشتر نگران کسب و کارهای سفیدان بود تا مال آنها. آنها اعتراض داشتند که در میانه اوضاع آفریقای جنوبی چوب دو سر طلا شده بودند. از یکسو جنبش آنها را خائن میدانست و از سوی دیگر رژیم محدودیتهایی بر آنها اعمال میداشت که آنها را از دستیابی به وام و اعتبارات محروم میکردند ـ و علیرغم دریافت زخم و ضربات طی درگیری در این دو جبهه توانستند سر پای خود بمانند.

پس از انتخابات برخی واقعیات پیچیدگی اوضاع را بهتر نشان داد. در مناطقی مثل سووتو که خواروبار فروشی وجود نداشت، مردم مجبور بودند که عصرها پس از خاتمه کارهایشان در شهرها مثلا ژوهانسبورگ، مواد خوراکی خود را تهیه کرده و با خود به خانه ببرند. حالا سرمایه گذاری در این زمینه ها در این مناطق فرصتی طلایی برای خرده بورژوازی سیاه (که قبلا با موانع بسیاری منجمله عدم دسترسی به کلی فروشان مواجه بود) به حساب میامد و قاعدتا میبایست به «بهره برداری از این بازار نوپا سیاه» بپردازد. اما یك سوپرمارکت زنجیره ای عظیم سفید روی دستشان بلند شده و آنها را بسیار کلافه کرده است.

بازیگران بزرگ محافل همچنین از کمك به کسب و کارهای کوچك در جهت تحریك اقتصاد و جذب بخش غیر رسمی بزرگ به درون بخش رسمی (مثلا تاکسی کومبی)، و سایر خدمات موازی که سیاهان طی سالها براه انداخته اند و برخی شان کسب و کارهای موفقی شده اند) سخن

میگویند. علیرغم این، رقم نجومی بیکاری با نسخه پیچیده شده پایین نخواهد آمد. این نسخه چیزی به جز «اعمال قاطعیت» است. کاهش تدریجی تبعیضات درون خود بخش رسمی است که آنهم تنها میتواند چند صد هزار شغل در سال ایجاد کند. چنین تخمین زده میشود که هم اکنون ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی از حمل بخش غیر رسمی تامین میشود. این بخش فشار بیکاری را به میزان قابل توجهی از دوش دولت برمیدارد.

بعبارتی، حرف آنها که این برنامه ANC را «وعده سر خرمن» میخوانند درستتر است تا زیاده گویی های دهان پر کن خود ANC در مورد برقراری عدالت اجتماعی و تامین سطح زندگی خوب برای همه. بیشك انداختن بیش از پیش آفریقای جنوبی در چنگ امپریالیستها ممکن است باعث رشد کلی سرمایه داری شود. **لیکن این توسعه و هرگونه پیشرفت مادی اقشار متوسط سیاه، از قبل تشدید استثمار توده های تحتانی صورت خواهد گرفت.** این نیز یك امکان واقعی است که حکومت جدید بتواند بودجه مرکزی سنگین وزنش را برای ایجاد بهبودهایی جزیی در شالوده اجتماعی که اکثریت سیاهان از آن محروم بوده اند، اصلاح کند. اما این ایده که رفاه اجتماعی یك اولویت اصلی و پایدار برای سرمایه گذاری و رشد دراز مدت است، در تقابل با خود قوانین انباشت سرمایه داری قرار میگیرد. این ایده نه هیچگاه بخشی از طرحهای «توسعه» امپریالیستی جهان سوم و نه بخشی از کمکهای زهرآگین امپریالیستی بوده است.

فی الواقع، قاعده خلاف این بوده است. طرحهای صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که راه خود را در مباحثات مربوط به سیاست گذاریهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی در آفریقای جنوبی گشوده اند، چیزی جز فلاکت مداوم و روزافزون اکثریت عظیم توده های کشورهای تحت سلطه به بار نیاورده اند. این طرحها در آفریقای جنوبی نیز به قطب بندی اجتماعی عظیمتر منتهی خواهند شد. تهیدستان شهر و روستا بیش از پیش به فقر و فاقه کشیده خواهند شد چرا که باید سختتر کار کنند و مجبور باشند برای دستیابی به شاق ترین کارها با هم رقابت کنند. برخی از توده ها شاید به آب و برق برسند و برخی دیگر حتی صاحب خانه های «کم هزینه» (مثل پروژه خانه های «قوطی کبریتی» سووتو) شوند، اما این وعده که توده های سیاه به سطح زندگی سفیدان و یا حتی به چیزی نزدیك بدان دست خواهند یافت، خواب و خیالی بیش نیست. موعظه های فریبکارانه و توخالی این نارهبران درباره رهایی است. جنایتکارانه است. دروغگویی بزرگ به توده های آزانیایی است.

پیچاندن گوش امپریالیستها و ترمیم برخی عرصه های اقتصادی جهت مقابله با بحران به طور کلی نیز به هیچ وجه بقایای فئودالیسم را که در جوانب مختلف جامعه نیمه مستعمره وجود داشته و منبع سودآوری بسیار بوده است، اتوماتیکمان از بین نمیبرد. استثمار سرمایه دارانه (و نیمه فئودالی) در آفریقای جنوبی همواره بر این مناسبات عقب افتاده متکی بوده است - هم به مدرنیزه کردن برخی جنبه هایشان میپرداخته (مثل بکارگیری کار دستمزدی و ماشین آلات در آنها) و هم ویژگی مهمشان را حفظ میکرده است (مثل سرکوب، بردگی، بیگاری، و حفظ بقا در سطح بخور و نمیر برای تداوم وجود ارتش کار).

به طور مثال، حداقل دستمزد در عرصه کار کشاورزی وجود ندارد. بخش اعظم کار در این عرصه از گردهٔ زنان و کودکان در مقابل دستمزد ناچیزی کشیده میشود. فعالیتهای سرمایه دارانه وسیعی در عرصه کشاورزی تجاری سفید، هم بر این مناسبات اجتماعی ستمگرانه و عقب افتاده شبه فئودالی متکی است و هم آنها را متحول میسازد. تنها به عنوان یك نمونه از این مناسبات، کاملا معمول است که کارگران مهاجر را از چند صد کیلومتر فاصله (که نتوانند به سادگی در بروند) تحت نام «قرارداد کاری» در کامیون ریخته و به مزارع ذرت سفیدپوستان در ترانزوال میبرند. در آخر کار پس از چند ماه آنها را به چند کیسه بلال به عنوان دستمزد در «مناطق اختصاصی» رها میسازند. کل سیستم «مناطق اختصاصی» پر جمعیت همیشه به عنوان منبع بزرگ ارتش ذخیره کار عمل کرده (با کنترل شدید مسافرت اعضای خانواده ها به همراه کارگران به مناطق شهری) و مردم را از زمین محروم نگه میداشته تا نتوانند از کار شبه بردگی با دستمزد اندك فرار کرده و به تولید کوچك روی زمین بپردازند. این «مناطق اختصاصی» از این روی برپا شده اند تا سیاهان، زندگی بخور و نمیری داشته باشند (آمارگران رژیم سفید آنرا «اقتصاد معاش آفریقایی» میخوانند) و این امکان را در اختیار استثمارگران قرار میدهد تا کارگران را در سطح کل اقتصاد آفریقای جنوبی زیر ارزش واقعی نیروی کارشان دستمزد بدهند - به عبارت دیگر فوق استثمار توده های آزانیایی. (۱)

نمونه دیگری را در نظر بگیرید: مناسبات فئودالی «ارباب - رعیتی» که سیاهان را از بردگان مزارع سفیدپوستان به کلفت و نوکرهای خانه های سفیدان در حومه شهرها تبدیل ساخته است. این تنها کسانی که در راس رژیم قرار دارند نیستند که از این مناسبات سود میبرند. بلکه کل ساختار اجتماعی مستعمراتی سفید آفریقای جنوبی را در بر میگیرد. برخی آمار، رقم این کار خانگی را حدود ۲۰ درصد نیروی کار تخمین میزند. این کلفت، نوکر و لله هامجبورند تمام طول سال کار کنند و در اطاقکهای سلول مانند در همان خانه ها و یا در خوابگاههای شلوغ بسر برند و تنها به اندازه قلیلی دستمزد بگیرند و آن را به خانواده هایشان در «مناطق اختصاصی» بفرستند و هیچوقت هم اجازه دیدن این خانواده ها را نداشته باشند. خط معمول رویزیونیستی و اکونومیستی، این زنان را یك نوع کارگران مزد بگیر محسوب میکند که تنها باید از طریق فشار اتحادیه های کارگری شرایط کارشان را بهبود بخشید. این دیدگاه «سنتی» جا افتاده، فی الواقع جوانب چندگانه نیمه فئودالیسم را لاپوشان میکند. نفس وجود دستمزد این وسط به زحمت میتواند بر وجود مناسبات اجتماعی ارباب - رعیتی، منجمله بر عنصر قدرتمند روبنا و جبر پرده ساتر بیفکند. زنی تعریف میکرد که چگونه مجبور بود از پس مانده های سفره ارباب تغذیه کند. از لیوان، قاشق و چنگال مختص خودش استفاده نماید و اجازه نشستن روی مبلمان خانه را نداشت. زن دیگری به خاطر تماشای ماندلا در تلویزیون اخراج شد. برخی دیگر نیز به جرم در رفتن از خانه برای رای دادن در روز انتخابات کشته شدند. (در مزارع کشاورزی، برخی از مزرعه داران سفید صرفا با استفاده از آتوریته فئودالی خود، کارتهای شناسایی کارگران را از ایشان گرفتند. بنابراین آنها **نتوانستند** رای بدهند.)

تلاش جهت جلب سرمایه گذاریهای

خارجی برای حکومت جدید چیزی نیست جز تامین بازدهی بیشتر از طریق استثمار بیش از پیش کارگرانی که هم اکنون بیش از کارگران بسیاری از کشورهای تحت سلطه دیگر که این شرکتهای چند ملیتی در آنجاها حضور دارند، مثل آسیا و آمریکای لاتین، دستمزد میگیرند. در عین حال، جلب سرمایه گذاریهای خارجی به معنای پیروی از الزامات «توسعه» آنچه که برای انباشت سرمایه بین المللی مفید است میباشد، نه آنچه که برای رفع احتیاجات مردم آزانیا یا هر کشور تحت سلطه دیگر لازم است. این تناقض اساسی آن دیدگاه بنیادا ناسیونالیستی است که راه سوم، مستقل و مردمی توسعه را به همراه «ادغام کامل در اقتصاد جهانی» امکانپذیر میداند. ماندلا و محافل حاکمه ANC خروارها کاغذ سیاه کردند تا امید واهی در مورد بازسازی و توسعه را دامن زنند و مردم را به حمایت از خوش خدمتیهای خویش نسبت به امپریالیسم و طبقه حاکمه مهاجر سفید جلب کنند.

بعلاوه الگوی «انساندوستانه» یا رفرمیستی توسعه این نکته را در نظر نمیگیرد که بحران اقتصادی مهمی در ابعاد جهانی، سیستم امپریالیستی را در بر گرفته که دارای تاثیرات مهم و معین بر اقتصاد آفریقای جنوبی است. رشد اقتصادی آفریقای جنوبی به ویژه در عرصه تولیدی در دهه شصت بسیار بالا بود - با نرخ سود دهی بسیار عالی. بهای بسیار بالای طلا در سطح جهانی تاثیرات بحران جهانی در این کشور را تا اواخر دهه هفتاد خنثی کرد. از این زمان به بعد، رشد اقتصادیش روند نزولی در پیش گرفت و از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ نرخ رشدی نزولی داشت. تنها در ۱۹۹۴ بود که به نرخ رشد ۱٫۵ درصدی دست یافت.

طبقه سرمایه دار آفریقای جنوبی و سرمایه گذاران خارجی هرگز از چنگ دوره بی ثباتی ناشی از مبارزات توده ها که از شورش سووتو در ۱۹۷۶ آغاز شد، رها نشده است. یك موج خیزش دیگر در اواسط دهه هشتاد بسیاری سرمایه گذاران خارجی را به صرافت اوضاع سیاسی با ثبات تر انداخت. در حقیقت حتی خود سرمایه های آفریقای جنوبی نیز تا حدودی به سرمایه گذاری در شرکتهای اروپایی به ویژه در انگلستان و آلمان (دو شریك تجاری اصلی آفریقای جنوبی) روی آوردند. برخی سرمایه گذاران نیز ماندند و سرمایه های خود را در طوفان حوادث به دست قضا و قدر سپردند و تحریم های بین المللی را از سر گذراندند. جو سیاسی به اندازه ای برایشان مشکل آفرین شد که کل آینده حاکمیت مستعمراتی تحت الحمایه مادی و معنوی امپریالیستها را تیره و تار کرد.

روی دیگر استثمار شدید توده های آزانیایی توسط خداوندگاران سرمایه خارجی عبارت است از الزام مداوم به استفاده از اهرمهای کنترل غیر اقتصادی - یعنی بکارگیری اشکال متنوع سرکوب و خفقان که همواره پایه های حاکمیت آپارتاید و عنصر حیاتی فوق استثمار را تشکیل میداده اند. اگرچه چند ژنرال پلیس و ارتش بازنشسته شدند، لیکن بسیاری از همان فرماندهانی که قبلا دستور کشتار آزانیاییها را صادر میکردند، ترور شخصیتهای سیاسی سیاه را سازمان میدادند، و به تحریك برادرکشی میان سیاهان میپرداختند، اکنون جای آنها را پر کرده و «پلیس آفریقای جنوبی» و «نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی» را مجددا سازماندهی میکنند تا کارآمدتر از پیش به سرکوب توده ها بپردازند. یك نیروی هشتاد هزار نفره بسیجی داوطلب (همگی سفیدپوست) نیز به صورت ذخیره آماده است.

برنامه ANC از حد فریبکاری و دغلبازی گذشته و با پیشنهاد ایجاد نیروهای «حافظ صلح» به همکاری شرم آور با رژیم آپارتاید در زمینه مسائل امنیتی میپردازد. طرح این است که نیروهای دفاعی را قویتر کرده و ۱۰ هزار پلیس سیاهپوست سرکوبگر «مناطق اختصاصی» سابق و ۱۰ هزار نفر از شاخه نظامی ANC و چند صد نفر از نیروهای مسلح «ارتش رهائیبخش» PAC را در **دستگاه ۶۵ هزار نفره سرکوبگر موجود دولت آپارتاید سابق** وارد کند. فکر میکنید چقدر طول بکشد تا این اعضای جنبش رهائیبخش سابق راضی شوند (همچون نیروهای انتظامی یاسر عرفات در نوار غزه) به روی جوانان شورشی شهرکها آتش بگشایند؟!

بر چنین زمینه ای بود که ماندلا همکارش دوکلارك را مامور بازسازی دستگاه خدمات جاسوسی کشور کرد. این دستگاه به طور کامل از سفیدپوستان تشکیل شده و به خاطر نیروهای ضربتی و واحدهای ویژه ضد خرابکاری اش (که قبلا خود کنگره ملی آفریقای ماندلا را از ضرب شست خویش بی نصیب نگذاشته بود) شهره خاص و عام است.

اعلان شد که تمام جرائم ناشی از مسائل سیاسی توسط هر دوی **سیاهان و سفیدان** پیش از دسامبر ۱۹۹۲ مشمول بخشودگی میشوند و حکومت جدید بعدا به پرونده های تشکیل شده پس از این تاریخ رسیدگی خواهد کرد. پس از اعلان این تصمیم، سیاهپوستان محبوس در زندانها سر به شورش برداشتند و خواستار بخشودگی «جرائم» تمام زندانیان سیاه شدند. بسیاری از سیاهان تحت حکومت آپارتاید به اتهام تخلفات مدنی از قبیل به همراه نداشتن مدارك شناسایی یا حضوری نابجا در مکان و زمانی نابجا (که جرائمی سیاسی هستند) به زندان افتاده بودند. ماندلا سعی کرد با بخشیدن ۶ ماه از مدت زندان همه، این شورشها را فرو بنشاند که نتیجه عکس گرفت و مبارزات بیشتر زندانیان را باعث شد.

یك نیروی دفاعی قدرتمند بیشك با تبدیل آفریقای جنوبی به یك ژاندارم منطقه ای و تا حدودی قاره ای مرتبط است؛ چرا که از موقعیت استراتژیکی برای امپریالیستها برخوردار است. در عین حال قرار است به موتور اقتصادی قاره آفریقا نیز تبدیل شود. کشورهای همجوار آفریقای جنوبی پس از سالها محاصره سیاسیش مشتاقانه وارد معاملات تجاری با این کشور میشوند. یکی از نخستین نتایج این بهبود مناسبات، قانون ضد مهاجرت جدید ANC خواهد بود که ۲ میلیون کارگر اهل موزامبیك، مالاوی، زئیر و سایر کشورهای همسایه را از سر مرزها بازخواهد گرداند.

مجموع این تحولات، پیشنهادی برای بازسازی و توسعه آفریقای جنوبی قرار است زنجیرهای بردگی بر دست و پای آزانیاییها را تقویت و مدرنیزه کند. این رفرمها با تجدید سازمان عرصه های اقتصادی درون یك نظم بهتر و جلب سرمایه های خارجی، نظام جدید را برای استثمار امپریالیستی کارآتر خواهد کرد و در نتیجه بسیاری از مردم آزانیا حتی بیش از پیش به فلاکت میافتند. پا به پای این، سازماندهی کنترل اجتماعی موثرتر نیز الزامی میشود - هم از طریق جای دادن برخی متخصصین فکل - کراواتی سیاه در مناصب عالیرتبه دولتی و یا مشاغل کلیدی شرکتهای خصوصی و نیز از طریق «سیاه»تر کردن ماشین سرکوبگر دولتی تا بهتر

«نماینده» مردم باشد. به طور اجمال این رفرمها تنها در خدمت بازتولید همان مناسبات اجتماعی پایه ای است ـ با اندکی پیچ و تاب در آنها و اندکی گشودن درها به روی بورژوازی و خرده بورژوازی سیاه.

گردانندگان نظم جهانی مصیبت زده که ANC را زیر بال و پر خود دارند، بر سر دو راهی قرار گرفته اند: چگونه میتوان نرخ استثمار سودآوری را در وضعیت بحران جهانی اساسا لاینحل کنونی حفظ نمود. و در عین حال اوضاع سیاسی را با ثبات نگه داشت؟ چرا آنها فکر میکنند که فشار بیش از پیش بر توده ها و کشیدن بیش از پیش شیره جانشان به شورشهای بیشتر پا نخواهد داد؟ حتی وجود کارگزاران نوین سیاه در دولت و یك طبقه کوچك سیاه و دارای «منافع مادی» در شیوه اداره جامعه نیز فقط چاره درد کوتاه مدت و محدودند.

شاید هیئت حاکمه، وقت بسیار ضروری جهت خنثی کردن خشم توده ها را به دست آورده باشد، اما در عین حال مشکلات جدیدی نیز خلق کرده است. آزانیا هیچگاه وعده و وعید اصلاحات جدی را به یاد ندارد. این توهمات هنوز تازه اند. لیکن زمانی که توده های مردم دریابند که استقرار برابری و عدالت توهمی بیش نبوده، بیشك با هشیاری بیشتر مبارزه قهرآمیز خود را از سر خواهند گرفت.

۳ـ بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است

ارزش واقعی انتخابات در اینست که هیئت حاکمه میتواند سیستم سیاسی را متکی به مشارکت کلیه اعضای جامعه وانمود سازد. و این در حالیست که مردم تنها حق دارند بین آلترناتیوها و کاندیداهای از قبل تعیین شده هیئت حاکمه انتخاب کنند. فی الواقع، انتخابات میتواند توده مردم و طبقات جامعه را به افراد مجزا خرد کند. بدین ترتیب، هر فرد هم با یك تصمیم «فردی» روبرو است. تو گویی او از حق فردیش در تاثیرگذاری جزیی بر مسائل سیاسی استفاده کرده است. در یك کلام، توده ها را در انفعال سیاسی میاندازند و این توهم را میانشان میپراکنند که آنها با این انتخاب خود در قدرت سیاسی جامعه شریك شده و واقعا در دفاع از آن صاحب منافع اند.

همه اینها فریب است. انتخابات نه سند شراکت توده ها در قدرت سیاسی بلکه مهر تاییدی است بر حاکمیت طبقه بورژوازی. توده ها به عنوان افراد از هیچگونه قدرت کنترلی بر آن برخوردار نیستند. در حقیقت شرکت در انتخابات تنها این را میرساند که سیستم سیاسی و اوضاع جاری نباید مورد مصاف قرار گیرد، تغییر که جای خود دارد. انتخابات هیچگاه راه نیل به تصمیمهای اساسی و یا حتی مهم در مورد پیشبرد امور جامعه و سازماندهی تولید نبوده است، بلکه صرفا ابزاری در «جعبه ابزار دمکراسی بورژوایی» برای بورژوازی بوده است تا بدین وسیله دیکتاتوری طبقاتی خود بر پرولتاریا و اقشار تحت ستم را اعمال کرده و تحکیم بخشد.

انتخابات در آفریقای جنوبی نیز از همین مقاصد پیروی میکند ـ حتی به نحو مبالغه آمیزتر. با پایین آوردن سطح مشکلات عمیق، عدیده و دردآور اکثریت سیاهپوست به سطح یك مانع رسمی «حق شرکت در انتخابات»، ابزار انتخابات واقعا نقطه عطفی در عوامفریبی بود. تبلیغ این نظر که مردم آزاد نیستند چرا که در یکی از جنایتبارترین مستعمرات نتوانسته اند «به طور برابر» به پای صندوقهای رای بروند، چیزی جز به استهزا کشیدن نابرابری ریشه دار و چنگال جنایتکار این نظام بر گرده توده ها نیست.

مزیت دمکراسی بورژوایی در فریب مردم است. در کشورهای تحت سلطه به طور خاص، هدف دمکراسی بورژوایی تا سر حد امکان (که در برخی موارد بسیار مشکل است) سرپوش نهادن بر مناسبات اجتماعی خشن و آنتاگونیسم طبقاتی در جامعه است ـ به این امید که سلطه دستگاه حاکمه را به عنوان یك دستگاه بزك کرده حتی «چند نژادی» تداوم بخشد. دمکراسی بورژوایی تلاش میورزد تا چهره ای را که این دیکتاتوری طبقاتی به خود میگیرد زیر نقاب قانون اساسی و انتخابات پنهان سازد و بدین ترتیب توجه را از این واقعیت دردآور منحرف سازد که طبقه حاکمه نه با رای اکثریت بلکه عمدتا با تکیه بر نیروهای مسلحش، به همراه دادگاهها و زندانهایش است که در قدرت میماند.

این مسئله در آفریقای جنوبی شکل خاص به خود میگیرد: به خاطر اینکه جامعه نژادپرست سفید است که قول برقراری دمکراسی «چند نژادی» (یا به قول مبالغه آمیز دیگر «غیر نژادی») را میدهد، چنین به نظر میرسد که ترکیب نژادی مهمترین عنصر ساختار سیاسی این کشور است. بدین جهت وقتی که به همه حق رای دادن داده میشود، این حقیقت لاپوشی میگردد که فشرده ترین بیان قدرت دولتی همانا نیروهای مسلحش است که تنها نماینده این یا آن طبقه است و نماینده تمام مردم نیست. نژاد این طبقات اجتماعی هم اصلا مهم نیست.

قشر ممتاز آزانیایی علاوه بر نقش بسیار مهمی که برای فرو نشاندن شور توده ها و منحرف ساختن مبارزاتشان به درون مجرای اصلاحات پراکنده به عهده گرفته، عهده دار وظیفه انکشاف بیش از پیش زمینه های ایدئولوژیك برای آنها و پر کردن خلاء ایجاد شده در روبنای سیاسی به علت اعمال سیاستهای نژادپرستانه، منجمله در عرصه های ورزشی، فرهنگی، آموزشی، رسانه های گروهی و غیره نیز خواهد شد. روشن است که این وجه مهمی از وظیفه دور کردن توده ها از انقلاب است.

نسخه شفابخش «توسعه» بر مبنای اتکا بر سرمایه های خارجی که حکومت «اتحاد ملی» تبلیغ میکند، رای مردم را پشت سر خود داشته باشد، راحتتر جا میافتد. این سیاستها به نظر برخی از آنها که نوبت قرضهای ضدامپریالیستی شان عقب افتاده بد هستند. به علاوه، ANC با توجیه این سیاستها به عنوان آنچه که برای گذار به «دمکراسی چند نژادی» الزامی است، آنها را تئوریزه و فرموله کرده است. این توجیهات و کتابهای جدیدی که در این راستا منتشر شده اند، آب را به آسیابی میریزند که چندین دهه است که امپریالیستها در کشورهای جهان سوم تاسیس کرده اند.

بر مبنای این اراجیف، از قرار فقدان توسعه در کشورهای تحت سلطه نظیر آزانیا ناشی از نوعی فقدان دمکراسی و وجود دایناسورهای عقب افتاده و شلاق به دست «بوئر» است که هنوز به قرن بیستم وارد نشده اند. (در عین حال امپریالیستها همین صفات را نیز در توصیف دست نشاندگان سیاه خود در نومستعمرات آفریقایی شان بکار میبرند ـ این دست نشاندگان علیرغم اینکه از امتیازات یکسانی نسبت به مهاجرین اروپایی در آفریقای جنوبی برخوردار نیستند، ولی به همان میزان در چنبره مناسبات وابستگی به امپریالیسم گرفتارند.)

نمایندگان امپریالیستها حاضر نیستند قبول کنند این سیستم آنها است که اقتصاد

کشورهای تحت سلطه را در خدمت نیازها و منافع خود در چنگ میفشارد و معوج میکند. آنها حاضر نیستند قبول کنند که این دولتهای نومستعمره «مستقل» در اکثر نقاط جهان از یك طبقه حاکمه ارتجاعی کارگزار امپریالیسم، یك پرچم ملی، یك ارتش اونیفورم پوش، تسهیلات هوای نظامی و کشوری تشکیل شده اند ـ که تمام اینها را هم خود امپریالیستها برایشان سرهم بندی کرده اند.

واقعیت اینست که جهان سوم بهره چندانی از دمکراسی بورژوایی نبرده است چرا که با شکل حاکمیت سیاسی لازم برای اعمال سلطه امپریالیستی بر این کشورها انطباق ندارد. علت فقرشان این نیست که غیر دمکراتیك اند. بلکه بالعکس، غیر دمکراتیك اند چون فقیرند و به نظامی زنجیر شده اند که از الزامات امپریالیستی تبعیت میکند.

وضوح این مسئله در مورد آفریقای جنوبی به روشنی روز است. به همین دلیل بود که قدرتهای خارجی تاکتیك ترور نژادپرستانه را در آنجا بکار گرفته و مورد حمایت قرار دادند (N P وظیفه سازماندهیش را به عهده داشت). آپارتاید تا چندی پیش کاراترین شکل حاکمیت سیاسی در آفریقای جنوبی بود ـ برای تضمین غارت منابع طبیعی و فلزات گرانبها؛ برای حفظ یك منبع کار ارزان جهت تامین پایه مولده اقتصادی ضروری؛ برای توسعه کامل این کشور به عنوان مکانی سودآور جهت انباشت سرمایه؛ برای ایجاد تسهیلات شالوده ای و دولتی بوروکراتیك جهت اداره و پیشبرد این تنظیمات؛ و برای تثبیت و سوبسید دادن به آن پایه اجتماعی (اقلیت سفید) که آپارتاید را اعمال میکرد.

روی دیگر مسئله مدرنیزه کردن کنونی ارتش، حقنه کردن این فریب به آزانیایی ها (به ویژه اقشار متوسط و فوقانی که آمادگی پذیرشش را دارند) که این دمکراسی که در غرب موجود است را میتوان به نحوی در آنجا نیز پیاده کرد. انقلابیون آزانیایی باید این دروغ بزرگ را افشاء کنند. به طور مثال، در انگلستان که قاعدتا میبایست جوی آزاد و دمکراتیك بر آن غالب باشد، از دست برخی ضوابط فوق اقتصادی رها شده و نیمه فئودالیسم هم دیگر در آنجا وجود نداشته باشد، سیاهان جامائیکایی، پاکستانی الاصلها و سایر اقلیتهای تحت ستم مورد الطاف راسیستی «جهان اول»ای قرار میگیرند، بیکاری در میانشان بیداد میکند و یا در بهترین حالت کم درآمدترین مشاغل را دارند، از سطح خدمات آموزشی و بهداشتی بسیار نازل برخوردارند، و غیره و غیره. و ملل ستمدیده در خود کشورهای تحت سلطه تا زمانی که تحت استیلای امپریالیسم قرار دارند همواره رنج کیفیتا بیشتری را متحمل میشوند.

افراد بیش از هر چیز به طبقات اجتماعی تعلق دارند و «اراده»شان محصول شرایط و موقعیت اجتماعیشان است. بنابراین حکام سیاه جدید آفریقای جنوبی نیز هر چقدر هم که اهدافشان «دمکراتیك» باشد، مجبورند از همان منطق منافع طبقاتی و سیستمی که در آن کار میکنند تبعیت کرده و دفاع نمایند.

مسئله این نیست که طبقه حاکمه مشترك آفریقای جنوبی نمیتواند برخی از اقشار مردم را از برخی مواهب دمکراسی بورژوایی بهره مند سازد. اتفاقا، هم میتواند و هم اینکار را خواهد کرد ـ مثل ایجاد اتحادیه ها و هیئت وکلای قانونی، نوعی تشکیلاتهای سیاسی، سیستم پارلمانی چند حزبی، برداشتن موانع نژادی سد راه افراد برای تسهیل مشارکت آنها در عرصه های گوناگون جامعه و غیره. انتخابات مدتهای مدید است که در بسیاری از نومستعمرات امپریالیسم (از سنگال گرفته تا هند و مکزیك) وجود داشته بدون اینکه دمکراسی رسمی برای توده ها به ارمغان آورده باشد. مسئله این است که ملت ستمدیده ای نظیر آزانیایی ها گرفتار در محدوده های دیکتاتوری یك دولت مهاجر نشین مستعمراتی (که اکنون از کمکهای یك طبقه نوخاسته کمپرادور کوچك سیاهپوست نیز بهره مند شده است) در سیطره مناسبات اجتماعی اساسا متفاوتی از کشورهای ثروتمند قرار دارد.

این کشورهای ثروتمند بدین جهت میتوانند سرکوب علنی را تا حدود زیادی در جامعه بکار نگیرند که سایر کشورهای جهان را غارت و استثمار کرده اند. بنابراین دمکراسی بورژوایی امتیازی است که امپریالیستها توانسته اند برای تثبیت حاکمیتشان در دژهای فرماندهی خود به بخشهایی از جامعه خود بدهند. دمکراسی بورژوایی وسیله ای است که میان این توده ها و سایر توده های جهان (که این مزایا را به طور غیر مستقیم از صدقه سر آنها دارند) فاصله می اندازد. بعلاوه این دمکراسی دارای تاثیرات ایدئولوژیك نیز هست و مردم را چنین متوهم میسازند که انگار این روند طبیعی مسائل است. در عین حال این روند بورژوازدگی بخشا در مورد اقشار غیر تحتانی توده های مردم صادق است. البته امپریالیستها هر روزه بر این توده ها در کشورهای خودشان نیز ستم و استثمار روا میدارند. لیکن این ستم و استثمار در مقایسه با فقر و فلاکتی که بر توده های مردم در کشورهای تحت سلطه روا میدارد، نسبی است.

به هر صورت کشورهای ثروتمند صاحب دمکراسی بورژوایی و کشورهای تحت سلطه فاقد این دمکراسی و یا دارای نوعی دمکراسی نیم بند تنها در یك مورد به طور مطلق شانه به شانه میسایند، و آنهم این است: در هیچ کدام از این دسته کشورها، طبقه تحت ستم، پرولتاریا و سایر اقشار ناراضی حق ندارند در مورد مسئله کلیدی قدرت سیاسی بورژوازی را به مصاف بخواهند. علیرغم تمام ادعاهای دمکراسی بورژوایی در مورد بیطرف بودن و نمایندگی اراده تمام مردم، نمیتواند این واقعیت را لاپوشانی کند که شکلی از قدرت سیاسی است که بی هیچ تردیدی تنها دیکتاتوری یك طبقه بورژوایی (و طبقات ارتجاعی همدستش در کشورهای تحت سلطه) است. حقوق بورژوا دمکراتیك هیچگاه حق تجدید نظر در این مناسبات سیاسی و یا حق رقابت طبقاتی در عرصه کسب قدرت سیاسی را شامل نشده و نخواهد شد.

پیگرد انقلابیون

دلیل مهم دیگری که دمکراسی را در آفریقای جنوبی وارد صحنه کرد، مقوله رسوای گشایش سیاسی بود. از تجارب چند ساله اخیر در رابطه با تلاش در جهت فرو نشاندن مبارزات توده ای و کانالیزه کردن انرژی سیاسی توده ها به درون مجرای انتخابات معلوم شده است که اینها اصلیترین عملکرد چنین گشایشی است که قرار است فعالیتهایی را در دوره پیش از انتخابات ترغیب نماید و سپس در دوره پس از آن، به طور قانونی ممنوع سازد.

جنبه خاصی از این گشایش سیاسی اینست که عناصر انقلابی علنی تر کار کنند ـ نه به این خاطر که مناظره ها و مباحثه های سیاسی متنوعتر و جالبتر شوند، بلکه بیش از

همه به این خاطر که رهبران انقلابی در چارچوب این جنبش دمکراسی گرفتار آیند. خاصیت دیگر این گشایش اینست که کسانی را که با این برنامه همراهی نمیکنند از نظر سیاسی منفرد کرده و پس از شناسایی، خود و تشکیلات هایشان را در هم بکوبند، این جنون انتقامجویی نیست، بلکه عملکرد بسیار مشخص «گشایشهای سیاسی» در کشورهای تحت سلطه است که تجارب تلخ بسیاری را در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پشتوانه خود دارد و هیچ دلیلی برای تکرارش در آزانیا وجود ندارد.

متاسفانه بسیاری از نیروهای سابقا انقلابی ناسیونالیست آزانیایی به همان ترتیبی که محافل حاکمه طراحی کرده بودند، در دام «مذاکره» گرفتار آمدند. به نظر میرسد که رهبری PAC به ویژه به این چنین سرنوشتی دچار شد. آنها در پی کسب مشروعیت و رسمیت برای شرکت در انتخابات، از نظر سیاسی آبرو باخته شدند. یکی از رهبران PAC طی مصاحبه ای حوالی انتخابات گفت: «جنبش رهائیبخش بر آنچه در حال وقوع بود آگاهی داشت. اما هرگز فکر نمیکرد مسائل تا این حد پیش بروند». او در ادامه گفت که آنها فکر میکردند که میتوانند با اینکار نفوذ و پایه بیشتری میان توده های تحتانی کسب نمایند، ولی انتظار نداشتند با دستگاههای خلق افکار عمومی یك میلیون دلاری در انتخابات روبرو شوند.

در عین حال مسئله این نیست که زمان استفاده گروههای سیاسی از تلویزیون و یا درآمدهایشان برای تامین هزینه های انتخاباتیشان برابر نبوده است. مسئله اصلی اینست که چگونه این نیروهای انقلابی دست از هدف مطروحه خود یعنی سرنگونی نظام و دولت مستعمراتی سلطه گر کشیدند و این حلقه کلیدی در جلب و جذب توده ها را از دست دادند. تسلیم شدن رهبری PAC به تنهایی اسلحه قدرتمندی در اختیار زرادخانه تبلیغاتی دشمن قرار داد تا بدان وسیله نشان دهد که حتی رادیکالترین بخش اپوزیسیون چپ را نیز میتوان با وعده چند کرسی پارلمانی فریب داد. در حالیکه، این نیروها میتوانستند به قول برخی ناسیونالیستهای انقلابی **تمام** آزانیا را آزاد سازند. کسانی که میخواهند این را ناسیونالیسم آفریقایی (که میخواهد سرزمینش را بازپس بگیرد و به ستم خاتمه دهد) را در پیش بگیرند، لازم است تا چرایی اینرا که این خط و برنامه به چنگال مرگبار «مذاکره» و مصالحه و مشارکت در دولت دشمن گرفتار آمد، عمیقا جمعبندی کنند.

از سوی دیگر، واقعیت اینست که در چنین گرهگاههایی که همه چیز به نظر میرسد به بن بست رسیده، نسیم تازه ای وزیدن میگیرد و نیروهای تازه نفس انقلابی را در نتیجه «تقسیم یك به دو» به میانه میدان پرتاب میکند. در رویارویی با این کوتاهی و شکست طلبی رهبری PAC بود که چندین گروه محلی و منطقه ای وابسته اش شوریدند و از همراهی با زدوبندهای مصالحه گرایانه و به حراج نهادن مبارزات توده ها خودداری کرده و شدیدا درگیر مباحثه بر سر چاره جویی برای آینده شدند.

کشیده شدن نسبتا گسترده سازمانها و تشکیلاتهای وابسته به جنبش رهائیبخش آزانیا به درون پروسه مذاکرات باعث بروز گیجی و تضعیف روحیه در صفوف انقلابیون سیاه و توده های تحت نفوذشان گردید. لیکن برخی از نیروها در دام مذاکرات نیفتاده و به آموزش توده ها در مورد راه حل کاملا متفاوت و ضروری پرداختند. انتخابات مردم را در تنگناهایی قرار داد که مجبور شدند با مسائل سیاسی - ایدئولوژیك عمده ای در رابطه با چگونگی پیشبرد انقلاب واقعی در آزانیا روبرو شوند. این امر به براه افتادن مبارزه ای جدی و روشن شدن بیش از پیش مسائل کمك کرد. این دقیقا آن چیزی است که لازم است. حالا جنبش آشنای نیمه قانونی ضدآپارتاید دیگر چارچوب مبارزاتی شورشیانی را که واقعا میخواهند بر این نظام نقطه پایان نهند تشکیل نمیدهد. پس اکنون زمان آن فرا رسیده تا از خطوط مختلف و سابق این جنبش جمعبندی کرده و به گسستی رادیکال و همه جانبه از راه تحول رفرمیستی دست زد.

همانگونه که لنین گفت، بدون مبارزه علیه خطوط غلط نمیتوان به یك خط صحیح مارکسیستی دست یافت. انقلابیون، جهت یافتن بهترین پاسخ برای مسائل سیاسی جنبش انقلابی آزانیا، باید این نوع مبارزه (یعنی مبارزه مائوئیستی میان دو خط مشی) را بکار گیرند. این مبارزه، از بین بردن و یا کنار نهادن کسانی که علیرغم داشتن خطوط انحرافی صادقانه علیه نظام مبارزه میکنند را هدف خود قرار نمیدهد. هدف این مبارزه، نابود ساختن خطوط انحرافی در صفوف انقلابیون و متحد ساختنشان حول خطی صحیح جهت برداشتن خیز به پیش است.

هر ایدئولوژی ای به یك طبقه تعلق دارد. بورژوازی ملی در کشورهای تحت سلطه طبیعتا خواهان استقلال کشور خود است. اما همواره میان دو قطب انقلاب و ضدانقلاب در نوسان میباشد. حتی هنگامی که بخشهایی از آن خواهان مبارزه با دشمن میشود، این مبارزه را بر مبنای خط، جهانبینی و منافع خود به پیش میبرد نه بر مبنای خط، جهانبینی و منافع پرولتاریا و توده های ستمدیده. غالبا بخش مهمی از روشنفکرانی که خواهان مبارزه علیه نظام هستند تحت تاثیر این یا آن شکل از ناسیونالیسم قرار دارند. برخی از روشنفکران آفریقای جنوبی با علم کردن «ایدئولوژی آفریقایی» مبارزه جو به مقابله با تسلیم طلبی کلی ANC به امپریالیستها و دولت مستعمراتی برخاسته اند. این ایده که یك ایدئولوژی «ملی» مختص سیاهان وجود دارد، از جهانبینی بورژوایی ناشی میشود و علیرغم اینکه از عقاید مارکس، لنین و مائو وام میگیرد، لیکن در قبال موضع و ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا مقاومت میکند.

این ایدئولوژی ناسیونالیستی علیرغم اینکه مترقی و حتی غالبا متاثر از تفکرات انقلابی است، لیکن بسیار استعداد خزیدن به زیر پرچم بورژوازی بزرگ و همدستی با آن را دارد. بدین ترتیب، به سادگی تسلیم دشمن میشود. مبارزه این نیروها عادلانه است، لیکن تا به آخر انقلابی نمیماند. بنابراین عادلانه بودنش نسبی است و عمیقترین امیال کلیه توده های ستمدیده برای رهایی کامل را نه میتواند و نه میخواهد رهبری کند.

ناسیونالیستهای انقلابی آزانیایی به درستی از دنباله روی از خط و برنامه **غیرانقلابی** و رویزیونیستی حزب کمونیست آفریقای جنوبی SACP که مدتها است خود را به ناحق نماینده ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در این کشور معرفی میکند، امتناع میورزند. اما انقلابیون راستین وظیفه دارند، به قول لنین، واقعی را از دروغین تشخیص دهند. هنگامی که این دوستان دروغین پای به بارگاه حاکمیت نومستعمراتی نهادند، دیگر زمان گوش دادن به این فراخوان مائو «زمان را دریاب، لحظه را دریاب» فرا رسیده بود: زمان برگرفتن سلاح کاری م.ل.م برای بررسی راه پیشروی

و مقایسه استراتژیها و برنامه های طبقات گوناگون در آفریقای جنوبی. همانگونه که «فراخوان به آزانیایی ها برای پیوستن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (که یك دهه پیش در دوره خیزشهای توده ای صادر شده بود) اعلام داشت، انقلابیون «باید حقایق نیم بند تاکنون به دست آمده را با علم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم عوض کنند».

م.ل.م تنها ایدئولوژی است که میتواند واقعا آزانیا را رها سازد چرا که تنها ایدئولوژی است که میتواند کل جهانی که آزانیا جزء آن است را رها سازد. م.ل.م بر انقلابی ترین طبقه در جهان متکی است - پرولتاریای بین المللی که منافعش عبارت است از نابودی هر شکل ستم و استثمار، در تمامی ابعاد و در تمامی کشورها، به همراه تمامی ایده هایی که سد راه تکامل جامعه اند، چه برتری نژادی سفید، چه شوونیسم مردسالارانه، چه هر نوع ایده عقب افتاده دیگر. خلاف این گفته مائو هیچگاه ثابت نشده است که «در عصر امپریالیسم هیچ طبقه دیگری (به جز پرولتاریا) در هیچ کشوری نمیتواند انقلابی راستین را به پیروزی برساند.» نیروهای طبقاتی دیگر از زمان آغاز مبارزات رهائیبخش ملی در کشورهای تحت سلطه در ابعاد وسیع شرکت داشته اند. نظیر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی که هر چقدر هم در آغاز خوش نیت بوده اند، لیکن با دنبال کردن راههای به اصطلاح میانبر شکست خورده اند.

برخی صاحب نظران و افراد اشاره میکنند که آنچه در آفریقای جنوبی در تاریخ آوریل۱۹۹۴ گذشت تکرار همان خیانت کاملی است که قبلا به توده های دهقان زیمبابوه شد. آنها در جنگی رهائیبخش تحت رهبری ناسیونالیستهای انقلابی شرکت کردند، اما در عوض به جای انقلاب ارضی ای که وعده گرفته بودند به بردگی بیشتر به امپریالیسم و صاحبان زر و زور بومی گرفتار شدند. اعتراض این فعالین بسیار بجا است، لیکن جمعبندی و رد خط مشی ای که در آن جهت در حرکت میباشد به حال توده های انقلابی مفیدتر است. درجا زدن در انتقاد از ANC از موضع چپ، کاری از پیش نمیبرد. آنها که واقعا خواهان انقلاب اند باید گام پیش نهاده و آن خط مشی صحیحی را که میتواند به پیروزی ختم شود، تدوین کنند.

در پرتو تجربه فوق الذکر است که تجربه شکست «توماس سانکارا» در پیشبرد «انقلاب دمکراتیك» اصلاح گرا از بالا در «بورکینا فاسو» نیز برجستگی می یابد. عده ای از افسران ارتش نومستعمراتی بورکینا فاسو تلاش کردند قدرت سیاسی را «برای مردم» کسب نمایند. از آنجا که برای به راه انداختن یك جنگ (خلق) انقلابی و متحول ساختن روستاها از پایین تا بالا، بر توده های دهقان تکیه نکردند؛ علیرغم ایجاد برخی تحولات، کل نظام اجتماعی و دولت کهن اساسا پابرجا ماند و در نتیجه شکست خوردند (رجوع کنید به جهانی برای فتح، شماره۱۰، ۱۳۶۷).

انقلابیون آزانیایی از موضع دفاع از منافع کل پرولتاریای بین المللی که خود جزیی از آن هستند میتوانند و باید به کنکاش عمیق در این مسئله و یافتن راه حل برای آن بپردازند. نسیم هوای تازه و امکان پیشروی در نقاط عطف مبارزه طبقاتی، امروزه میتواند مبنایی برای بوجود آوردن و آبدیده کردن رهبران بهتری باشد - فقط بدین شرط که قاطعانه از علم م.ل.م پیروی نمایند. با جمعبندی عمیق از تجارب گذشته و کانالیزه کردن مبارزه کنونی در مسیری انقلابی تحت رهبری یك حزب انقلابی است که فداکاریها و جانفشانی های گذشته به درستی به امر رهایی آزانیا خدمت خواهد کرد.

انقلاب دمکراتیك نوین

انتخابات آفریقای جنوبی شاید برای بورژوازی واقعه ای تاریخی بود. زیرا به طور موقت بروز یك جنگ داخلی را به تعویق انداخت. اما این انتخابات حداقل این فایده را داشت که به آن بخش از پرولتاریا و توده های ستمدیده که در قضایا تامل میکردند نشان بدهد که این راه دست به دست شدن قدرت سیاسی از یك طبقه به طبقه دیگر نیست. انتخابات برخلاف ادعاهای آن دسته از نیروهای سیاسی واسطه ای، ره گم کرده و بی حرارت، حتی یك گام هم به سوی رهایی نیست. انتخابات شاید نشان از نابودی برخی ویژگیها و قوانین نژادپرستانه اعتراض برانگیزی باشد که دیگر هیچ محلی از اعراب ندارند، اما نباید فراموش کرد که اکثریت ستمدیده را صاحب قدرت سیاسی نمینماید.

انتخابات، تغییر نگهبان قدیمی هیئت حاکمه، سازماندهی مجدد و مستحکم کردن حاکمیت سیاسی ورای سر توده های مردم و علیه آنها، در انطباق با مصالح زمان و نیازهای یك دولت مستعمراتی و یك نظام امپریالیستی غرق در بحران، را نمایندگی میکند.

قدرت سیاسی با انفعال و از راه علامت زدن زیر یك عکس رنگی در کارت انتخاباتی به دست نمیاید. قدرت سیاسی از راه قهر در دشتها، کوهپایه ها و شهرکهای آفریقای جنوبی کسب میشود. اشاره مائو در «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید» به یك حقیقت جهانشمول در جوامع طبقاتی بود: این یك واقعیت است که بورژوازی بین المللی همواره در تلاش است تا عرصه های نفوذ و امپراتوریش را نه تنها حفظ کرده بلکه گسترش دهد. این کار را در شرایط دشواری انجام میدهد - در رویارویی با توده های ستمدیده در کشورهای تحت سلطه، در رویارویی با توده های خود کشورهای امپریالیستی، در رویارویی با وظیفه مشکل حفظ و حمایت رهبران کمپرادور و دست نشاندهٔ پراکنده اش در سراسر جهان، و در رقابت میان خود امپریالیستها.

در روند تکوین راه جنگ انقلابی در چین بود که مائو درك م.ل از تئوری جنگ را به سطحی کیفیتا عالیتر ارتقا داد. او با تدوین و بکارگیری استراتژی جنگ درازمدت خلق نشان داد که چگونه توده های ستمدیده و نسبتا ضعیف را میتوان برای به خاك مالیدن پوزه دشمنان قدرتمند (امپریالیستها و دست نشاندگان ارتجاعی بومی مسلحشان) شجاعانه به پا خیزاند.

اگرچه شرایط کشورهای تحت سلطه بسیار متفاوت است و بدین ترتیب لازم است برای به راه انداختن جنگ خلق در آزانیا، م.ل.م را بکار بست. لیکن بدون بکارگیری اصل جنگ خلق نیل به پیروزی (کسب قدرت سیاسی) امکانپذیر نیست. سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نام «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» بر این آموزه مائو تاکید مینهد که «خلق در جنگ تعیین کننده است، نه سلاح» و اینکه «پرولتاریا باید آن تاکتیکها و استراتژی را بکار گیرد که برتریهایش را برجسته میکند: با رها ساختن قدرت ابتکار و شور توده های انقلابی و تکیه بر آنها».

برترین و اصلیترین ویژگی جنگ خلق

اینست که باید تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب م.ل.م او باشد. مائو این نکته را چنین بیان میکند: «اگر قرار است انقلابی در کار باشد، باید یك حزب انقلابی در میان باشد. بدون یك حزب انقلابی، بدون حزبی که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم (و ما اضافه میکنیم مائوئیسم - جهانی برای فتح) و انقلابی ایجاد شده باشد، غیرممکن است بتوان طبقه کارگر و توده های وسیع خلق را در راه سرنگون ساختن امپریالیسم و سگهای زنجیریش به پیش برد.»

مائو طی رهبری توده ها در چین بود که استراتژی و راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه، یعنی «دمکراسی نوین» را تدوین کرد و بدین ترتیب تاریخ را عمیقا دستخوش تغییر نمود. امروزه امپریالیستها و همدستانشان برای اینکه دولت مستعمراتی کهن را همچنان سر پا نگه دارند، اسکلت دمکراسی بورژوایی را در پیش روی توده ها تکان میدهند. در حالیکه، دمکراسی نوین به مثابه ائتلاف نیروهای طبقاتی مترقی تحت رهبری پرولتاریا که منافع مشترك علیه امپریالیسم خارجی و طبقات ارتجاعی بومی موتلف با ایشان دارند، کوچکترین شباهتی با دمکراسی بورژوایی ندارد.

مائو در شرایط خاص شکل گیری طبقات در چین، چنین توضیح داد:

«انقلاب دمکراتیك نوین جزیی از انقلاب پرولتاریایی - سوسیالیستی جهانی است. زیرا این انقلاب قاطعانه علیه امپریالیسم یعنی علیه سرمایه داری بین المللی مبارزه میکند. از نظر سیاسی، این انقلاب مبین دیکتاتوری طبقات انقلابی است علیه امپریالیستها، مرتجعین و خائنین به ملت، و بر ضد تبدیل جامعه چین به جامعه ای تحت دیکتاتوری بورژوازی. مضمون اقتصادی انقلاب عبارت از اینست که سرمایه های کلان و موسسات بزرگی که به امپریالیستها، مرتجعین و خائنین به ملت تعلق دارند در دست دولت قرار گیرند و دولت آنها را اداره کند، زمینهای طبقه مالکان ارضی بین دهقانان تقسیم شوند، در عین حال موسسات خصوصی سرمایه داری (بومی) به طور کلی حفظ میگردند، و اقتصاد دهقانان مرفه از بین برده نمیشوند. به همین جهت این انقلاب دمکراتیك طراز نوین از یکسو راه را برای سرمایه داری (بومی) هموار میکند، ولی از سوی دیگر پیش شرطهای گذار به سوسیالیسم را فراهم میاورد. مرحله کنونی انقلاب چین مرحله گذار است که وظیفه اش عبارتست از پایان دادن به جامعه مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و ایجاد جامعه ای سوسیالیستی...» (انقلاب چین و حزب کمونیست چین، منتخب آثار مائوتسه دون، جلد دوم)

بعبارت دیگر، اهداف انقلاب دمکراتیك نوین دوگانه اند: از بین بردن ستم و استثمار نیمه فئودالی، وقطع بندهای وابستگی به امپریالیسم. این انقلاب دارای جنبه رهایی اجتماعی و نیز جنبه رهایی ملی است. دمکراتیك است چرا که هنوز سوسیالیستی نیست، اما از طریق یك جبهه متحد گسترده تحت رهبری پرولتاریا که ائتلاف کارگران و دهقانان در کانونش قرار دارد. شرایط را برای گذار به سوسیالیسم فراهم میاورد. در حالیکه نیمه فئودالیسم را نابود میسازد، درها را به روی توسعه سرمایه داری بومی (در اینجا آزانیایی) و بیش از آن به روی سوسیالیسم میگشاید. از آنجا که انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب «م.ل.م»اش است، توسعه کامل سرمایه داری که نهایتا به دیکتاتوری بورژوازی و گرفتار شدن در چنگ امپریالیسم ختم میشود، نه ضروری است و نه اجازه داده خواهد شد.

در کشوری مستعمراتی همچون آفریقای جنوبی که سرمایه داری کاملا در اقتصاد منجمله در بخش کشاورزی تجاری رسوخ کرده و آن را تحت سلطه خود دارد، وجوه مهمی از نیمه فئودالیسم در مناطق روستایی کماکان به حیات خود ادامه میدهد. نیمه فئودالیسم در مناسبات میان طبقه زمیندار سفید و اکثریت آزانیاییهای ستمدیده و بی زمین، و نیز در تثبیت این مناسبات از طریق ایجاد «مناطق اختصاصی» اجباری برای آفریقائیان بروز می یابد. در این مناطق تولید تنها در یك سطح بخورونمیر و فلاکت بار (آنهم برای اقلیتی) امکان پذیر است.

نمونه هایی از مناسبات اجتماعی و ایده های ناشی از آنها به عنوان برخی از جنبه های اشکال ماقبل سرمایه داری در آفریقای جنوبی را میتوان در زیر ذکر نمود: برتری نژادی سفید دست در دست آتوریته فئودالی بر جان و مال توده های ستمدیده و زحمتکش روستایی در ابعاد بیشمار در شهرهای سفیدپوست نشین، و شیوه کنترل عشیره ای کهن اعمال شده بر توده ها توسط ساختار اداری - امنیتی دست نشاندهٔ رژیم سفید در «مناطق اختصاصی» سیاهپوست نشین از طریق ایجاد وابستگی مالی و سوء استفاده از قدرت این ساختار در دادن قطعات زمین به مردم. (۲) اینها را نمیتوان بدون گذار از انقلاب دمکراتیك نوین که مرحله اول است، نابود کرد. دهقانان بی زمین و توده های تهیدست شهری در این مرحله اجازه میابند با دست زدن به انقلاب ارضی، به تولیدکنندگان خصوصی کوچك تبدیل شوند.

این تنها راه ریشه کن نمودن فئودالیسم است. اشکال پیشرفته تر مناسبات تولیدی نظیر تعاونی، بر مبنای یکدست کردن مالکیت ارضی امکانپذیر است.

«حزب پرولتری پوربا بنگلا» PBSP در مقاله ای که پیرامون جنگ خلق در اوضاع کنونی انتشار داده و در آن بر سر پایه های مادی انقلاب دمکراتیك نوین برای گذار به انقلاب سوسیالیستی بحث کرده چنین می گوید: «با ملی کردن سرمایه های امپریالیستی و کمپرادور - بوروکرات گام بزرگی به سوی ایجاد تحولی سوسیالیستی در اجزاء عمده بخشهای مالی و صنعتی برداشته میشود.» (جهانی برای فتح - شماره ۷)

همانگونه که مائو خاطرنشان ساخت، انقلاب دمکراتیك استراتژی رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه نیست، بلکه مرحله ای ضروری جهت هموار ساختن راه پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی به مثابه دومین مرحله انقلاب است.

«مینیسم» یك مرحله ای

ارائه تئوریهای یك مرحله ای که قصد دارند به «مبارزه برای سوسیالیسم» بپردازند، در میان گروههای جنبش رهائیبخش آفریقا معمول است. این گرایش بخشا موجودیت خود را مدیون نسخه رویزیونیستی انقلاب دو مرحله ای SACP است که نه به رهایی ملی میانجامد و نه به سوسیالیسم ختم میشود. این تئوریهای یك مرحله ای دارای انگیزه های متفاوت است: از انتهایی گرفته که میگویند برای رسیدن به رهایی ملی میانبر میزنند و به سرمایه داری اجازه رشد نمیدهند چرا که مسبب تمامی بلایا است، تا آنهایی که ظاهری بسیار «چپ» دارند و مبارزات مسلحانه را در مبارزه طبقاتی «ادغام» میکنند و در نتیجه از روی مرحله رهایی ملی میپرند.

اگرچه این گرایش نتیجه پذیرش انگیزه

تروتسکیسم مبنی بر نفی تفاوتهای عظیم میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر نیست، لیکن با آن هم جهت است چرا که نیروهای طبقاتی واقعی و مناسبات طبقاتی درون کشورهای تحت سلطه را که بسیار از نیروها و مناسبات طبقاتی درون کشورهای پیشرفته سرمایه داری متفاوت است، نادیده گرفته و یا کم اهمیت می انگارد. قصور در درك این تفاوت باعث میشود این دو را یکسان گرفته و نتواند آنها را به شیوه ای انقلابی متحول سازد. این شیوه برخورد اساسا مسئله مستعمراتی را دور میزند. در یافتن راه حل برایش قاصر میماند. به علاوه به خط «کارگر گرایی» درمیغلتد و تمام مسائل اجتماعی را از دیدگاه محدود مبارزه میان رئیس (سرمایه دار) و مرئوس (کارگر صنعتی) میبیند و اینرا در برنامه های سیاسی اکونومیستی و رفرمیستی با چاشنی غلیظ شعار علیه تبعیضات ملی بازتاب میدهد که هدفشان تنها بهبود بخشیدن به شرایط فروش نیروی کار است.

جنبه دیگر قضیه در ارتباط با جنبه فوق الذکر، این عادت مزمن خرده بورژوازی اساسا شهری (بستر زایش روشنفکران رادیکال) است که تنها محیط شهر و تخاصمات طبقاتی را میبیند - آنهم از زاویه ای تنگ. همانگونه که برخی از فعالین و نیروهای سیاسی آفریقایی نشان داده اند، در آزانیا نیز این گرایش وجود دارد که برنامه های سیاسی برای پایان بخشیدن به سلطه مستعمراتی و استقرار سوسیالیسم تنها بر مبنای بررسی ناقص نیروهای طبقاتی ارائه میشوند که به ویژه نیروهای طبقاتی موجود در مناطق روستایی را نادیده میگیرند.

تنزل انقلاب به انقلابی یك مرحله ای تحت نام «سوسیالیسم دمکراتیك» که مسائل خود را تنگ نظرانه تنها به طبقه کارگر شهری محدود کرده، طرحی است ناهنجار برای گذشتن از کنار مسئله مستعمراتی و نیمه فئودالیسم و محروم کردن پرولتاریا و متحدینش از تنها شانسشان برای متحد کردن کلیه دوستانشان جهت به راه انداختن یك جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و دست نشاندگان بومیش و کسب قدرت سیاسی - به عبارت دیگر، یعنی نیل به پیروزی.

پیروان تئوری انقلاب یك مرحله ای نه تنها مسئله رهایی ملی بلکه خود انقلاب «سوسیالیستی» را نیز از دستور کارشان حذف میکنند، زیرا انجام انقلاب سوسیالیستی ناممکن میشود. جای شگفتی نیست این خط که توسط تروتسکیستها (و رویزیونیستهای مسلح) تبلیغ میشود، هرگز در هیچ مکان و زمان تاریخ در روی کره زمین به تلاشی جدی در راستای این انقلاب دست نزده است. لیکن همیشه مبارزات توده ها را منحرف ساخته و تخم توهم در میان انقلابی اندیشان کاشته است.

این خط عملا در خدمت کشاندن کارگران مرفه شهری درگیر در تولید بزرگ به درون مبارزات محدود تریدیونیونی است. به جای ایجاد رهبری دوراندیش پرولتری (کمونیستی) بر کلیه خیزشهای قدرتمند جوانان و سایر اقشار جامعه علیه آزار و ایذاء حاکمیت مستعمراتی و علیه ستم ملی وارده بر آنها، و به جای کانالیزه کردن این خیزشها به عنوان سرچشمه قدرت استراتژی انقلابی پرولتاریا در مسیر شکست امپریالیسم و طبقات ارتجاعی بومی؛ این «سوسیالیستهای» کوته بین در گرد و غباری که به پا میکنند فرسنگها از مبارزات توده ها به دور میافتند.

از این مرحله تا دور انداختن شعارهای انقلابی و خواست سرنگونی دولت راه چندانی نیست. به تدریج ترجیح داده میشود که به عنوان یك نیروی اپوزیسیون رفرمیست و قانونی دائمی حول معیارها و موازین ارتجاع کار کنند، پای میز مذاکره بروند، کاندیدای انتخاباتی تعیین نمایند و به طور تمام عیار وارد سیاست بازیهای بورژوایی گردند. حتی اگر لازم افتد، این راست رویها را با ژستهای پر سروصدا و تندوتیز چپ و رادیکال انجام میدهند. اوضاع انقلابی جاری کمابیش مداوم (با اوج و فرودهای خود) در کشورهای جهان سوم هم شرایط مساعدی را برای این بندبازیها مهیا ساخته است.

زمین به مثابه خواست مرکزی

مطالبه زمین در آزانیا از اعماق اعصار ستمدیدگی توده ها برمی خیزد و کاملا ریشه در بافت مادی جامعه مستعمراتی دارد. حاکمیت مستعمراتی مهاجر نشین که ابزار امپریالیستها است، بر مبنای غصب کلیه زمینهای مردم آزانیا بنا گردید. مسئله به خلع ید برخی دهقانان از برخی زمینهای زراعی، چراگاهها برای تبدیل به مزارع کشاورزی سفیدپوستان محدود نمیشود. مسئله ارضی در آزانیا کل ناهنجاری مناسبات مستعمراتی میان ستمدیدگان و ستمگران را در خود فشرده دارد: از به انحصار درآوردن اراضی از طریق خلع ید قهرآمیز، اخراج آزانیایی ها و جلوگیری از موجودیتشان به عنوان تولید کنندگان خصوصی فردی (یا جمعی) جهت تبدیلشان به یك نیروی کار عظیم، و اعمال کنترل بر این نیروی کار از طریق وضع مقررات در رابطه با رفت و آمدش در مناطق «سفید» گرفته تا غارت کلی منابع طبیعی این سرزمین. به عبارت دیگر، تحت اختیار داشتن اراضی و سایر ابزار تولید در بردگی کشاندن و استثمار ملت آزانیا و نیروی کارش نقش تعیین کننده ای داشته است.

منطق خاص این شکل از استعمار مهاجر نشین (در بردگی نگهداشتن کل یك ملت) دارای نتایج مهمی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و توده های تحت ستم علیه دشمنانشان است. به طور مشخص ریشه کن ساختن نظام مستعمراتی و حل مسئله ملی بدون حل مسئله ارضی که کاملا در پیوند با آن است، امکانپذیر نیست.

مسئله ارضی صرفا ویژگی مبارزه دمکراتیك علیه فئودالیسم نیست، بلکه پیوند تنگاتنگی با مبارزه ضد مستعمراتی و ضد امپریالیستی مردم آزانیا دارد. نیل به درك عمیقتر از این مسئله، تحقیقات مائوئیستهای آزانیایی در مورد اشکال خاص نیمه فئودالیسم در مناطق روستایی و چگونگی ارتباط متقابلشان با مناسبات مستعمراتی را میطلبد. (۳)

هدف انقلاب ارضی توده های روستایی فاقد زمین تحت رهبری پرولتاریا (با اتحاد کارگران و دهقانان به عنوان شالوده اش) چیزی جز در هم کوبیدن سیستم مالکیت کهن، ریشه کن کردن روبنا و زیربنای عقب افتاده مستعمراتی و نیمه فئودالی و اجرای شعار «زمین به کشتگر» نیست. زمین میان افراد تقسیم میشود نه میان خانوارها، که این خود ضربه ای قدرتمند به مناسبات پدرسالارانه است و نقش مهمی در آزانیا بازی میکند چرا که سیستم مهاجرت کارگران غالبا خانواده ها را از هم میگسلد و زنان را به عنوان مسئول خانواده بدون زمین رها میسازد.

مسئله محوری اینست که زمین چگونه بدست میاید. بورژوازی در تمام کشورها از بالا و بر مبنای موازین خود اصلاحات ارضی براه میاندازد و مقداری زمین تقسیم میکند.

زمین نباید بعنوان جزیی از اصلاحاتی سطحی یا خیرخواهانه تقسیم شود. انقلاب ارضی تنها از طریقی انقلابی میتواند انجام شود. پرولتاریا، دهقانان و توده های ستمدیده را از پایین از طریق جنگ درازمدت خلق برای کسب زمین به مثابه بخشی از پروسه کسب قدرت سیاسی و حفظش بپا میخیزاند.

بطور کلی مشخصه اوضاع در آفریقای جنوبی امروزه این است که کار سیاه پوستان در چارچوب کلی مستعمراتی و نیمه فئودالی در انقیاد می باشد، حتی علیرغم اینکه مناسبات تولیدی بنحو قابل توجهی سرمایه دارانه است. ساختار اجتماعی استعماری که اشکال ستم و شیوه های ماقبل سرمایه داری را نیز در خود جای داده، کارگران سیاهپوست را وامیدارد تا برای فوق استثمار شدن وارد رقابت شوند. این شرایط همواره خواست زمین میان توده های ستمدیده را عموما زنده نگه میدارد. امپریالیسم و سرمایه داری مهاجر مستعمراتی تحت شرایط ناشی از ساختار اجتماعی استعماری فوق الذکر، باعث تشدید خلع ید از زمین، ممانعت از تولید دهقانی، و ایجاد زمینه های مهاجرت اجباری دهقانان به شهرها را فراهم آورده و مردم آفریقای جنوبی را همچون بخش اعظم کشورهای جهان سوم به مبارزه برای بقای صرف کشانده است. خواست زمین تحت این شرایط کماکان مطرح خواهد ماند، اگرچه خود این شرایط با ظاهر غلط انداز خود توده عظیم شهرنشینی خلق کرده که دستشان از زمین و مالکیت و تولید کوچك خصوصی کوتاه شده است. در حقیقت در این اوضاع، بخش بزرگی از پرولتاریا و حتی بخش بزرگتری از نیمه پرولترها به طور عینی و ذهنی به زمین وابسته اند.

این واقعیت که باز کردن زنجیرها از دست و پای زمین و کار، پایه ای ترین ابزار اقتصادی جهت قدرت بخشیدن به یك ملت تحت انقیاد برای رها شدن از چنگ سرمایه خارجی است که شریان حیاتی اقتصاد را در مشت مینشارد، مسئله ارضی را مداوما به جلوی صحنه میراند. این مسئله، با نیاز و توانایی جامعه دمکراتیك نوین در گسستن از بندهای امپریالیسم از طریق بنا نهادن یك اقتصاد ملی مستقل و مستحکم بر خرابه های مناسبات اجتماعی کهن، مرتبط است. اگرچه اقلیت چشمگیری از اهالی آفریقای جنوبی - طبقه استثمارگر ارتجاعی و پایه اجتماعیش به طور عمده - از تغذیه خوب و سلامت کامل برخوردار است، لیکن این امر در مورد اکثریت آزانیایی ها صدق نمیکند. بنابراین دولت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا باید به طور مثال تغذیه و تامین بهداشت و آب آشامیدنی آنها را در راس اولویتهای فوری خود قرار دهد. در حقیقت همانگونه که حزب کمونیست پرو اخیرا (و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو قبلا) نشان داد پیشبرد این وجه از انقلاب ارضی در مناطق آزاد شده پیش از کسب سراسری قدرت سیاسی هم لازم و هم ممکن است.

کتاب آموزشی مائوئیستی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که به کتاب اقتصاد شانگهای (٤) معروف است، این نکته را برجسته میسازد که تولید کشاورزی «پیش شرط بقای انسان» و «پیش شرط موجودیت و توسعه مستقل سایر شاخه های اقتصاد» است.

برخلاف نظر کمپانی ماندلا و ANC دایر بر تولید برای صادرات، در یك اقتصاد ملی و متکی به خود جهتگیری اولیه صنایع را تولید برای رفع نیازهای پایه ای توده ها و کمك به ایجاد کشاورزی متنوع تر و برنامه ریزی شده جهت تغذیه تهیدستان روستایی و شمار عظیم اهالی شهرکها، تشکیل میدهد.

به طور مثال، چه کسی در آزانیا به طلا و الماس احتیاج دارد؟ یا اگر بخواهیم بحثی را تحریك کنیم، وقتیکه خدای ارز خارجی بزیر کشیده شود، چرا پرولتاریا و توده های ستمدیده باید بیش از آنچه که در دندانسازی بکار میرود طلا استخراج کنند؟ به عبارت دیگر، انقلاب به ملی کردن برخی صنایع انگلی و زاید به حال توده های زحمتکش بسنده نکرده، یا آنها را تعطیل میکند و یا در خدمت به یك اقتصاد ملی تحت حاکمیت پرولتاریا جهت گیری آنها را کاملا عوض میکند.

* * * * * *

نقش مستقل پرولتاریا و توانائیش در اعمال رهبری از طریق حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اش کلید پیشبرد انقلاب دمکراتیك نوین است. آنگونه که بیانیه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در ۱۹۸۴ بیان میکند، یك حزب مائوئیستی «باید پرولتاریا و توده های انقلابی را نه تنها به درك وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیك نوین و نقش و منافع متضاد نیروهای طبقاتی مختلف اعم از دوست یا دشمن، بلکه همچنین به درك لزوم تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی و هدف غایی کمونیسم جهانی مسلح نماید.»

امروزه تدوین یك خط و برنامه انقلابی در آزانیا محتاج بکارگیری همه جانبه و علمی اصول انقلابی م.ل.م در شرایط خاص آزانیا است - منجمله ترکیب طبقاتی، شکل سلطه امپریالیستی، و موقعیت ژئوپلیتیکی آفریقای جنوبی. بسیاری مسائل وجود دارند که باید عمیقا مورد بررسی قرار گیرند. بیشك این بررسی نباید به شکل آکادمیك بلکه باید با درك ضرورت جمع کردن بهترین و جدی ترین نیروهای انقلابی حول یك خط و برنامه با جهتگیری ایجاد یك حزب م.ل.م که بتواند جنگ درازمدت خلق را تدارك دیده و انقلاب دمکراتیك نوین را آغاز نماید، انجام گردد. (٥)

حتی درون مرزهای آفریقای جنوبی نیز تفاوتها و ویژگیهای بزرگی مثلا بین مناطق و میان شهر و روستا وجود دارد که مائوئیستهای آزانیایی باید آنها را به خوبی دریابند. خصوصا نباید از پیچیدگی مناطق روستایی به سادگی گذشت، بلکه باید با استفاده از روش مائوئیستی اتکاء به یك سوم در درجه اول، تحقیق و یافتن پاسخهای قطعی برای مسائل پرداخت. بدین ترتیب انقلابیون قادر خواهند شد به نتایج اولیه رسیده و سپس به سراغ نخستین تحلیل پایه ای خود بازگشته و آنرا پالایش و تعمیق دهند.

این امر از تدارك برای انقلاب دمکراتیك نوین و جنگ خلق جدا نیست. همانگونه که بیانیه تاکید میکند، حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست باید بر بستر کار انقلابی میان توده ها ایجاد شده، از خط مشی توده ای انقلابی پیروی کرده، و به بررسی و حل مسائل حاد سیاسی بپردازد تا به پیشرفت جنبش انقلابی کمك نماید. بعلاوه مبارزه فعال و مداوم ایدئولوژیك در جهت تقویت صفوفش علیه تاثیرات بورژوایی و خرده بورژوایی را نیز به پیش برد. اما مسابقه بر سر ساختن یك حزب توده ای نیست. بلکه حزبی باید بر مبنای اصول تشکیلاتی م.ل.م ساخته شود که ضرورتا در ابتدا بسیار کوچك میباشد. همچنین باید از نظر تشکیلاتی چنان بنیان نهاده شود که دشمن نتواند نابودش سازد. یعنی اینکه، حزب م.ل.م در آزانیا (که سرکوب آشکار و پنهان، مشغله اصلی و تمام وقت دولت ارتجاعی و

بحران زده آن کشور است) باید با دقت، مخفیکاری و جدیت تمام به نحوی ایجاد شود که بتواند به هدف خود مبنی بر نه فقط آغاز بلکه گسترش و پیروزی جنگ درازمدت خلق و به انجام رساندن انقلاب، دست یابد.

اگر مبارزه انقلابی توده ای تحت تاثیر چشمگیر داروی سکرآور انتخابات فرو نشسته است، حکومت جدید سخت در تلاش است تا به همه ثابت کند که شرکت در انتخابات ارزشمند بوده است. خود آنها میدانند که اثر این دارو ماندگار نیست. حکام آفریقای جنوبی مشکل بزرگی دارند. آنچه که آنها میخواهند کنار نهند و آنچه که میخواهند تکوین کنند تغییر عمده ای در زندگی توده های آزانیایی نخواهد داد، و ایجاد طبقه نوین سیاهپوستی که به حکومت اعتماد داشته باشد و به عنوان سپر دفاعیش عمل کند، زمان میبرد. همانگونه که یکی از خوانندگان جهانی برای فتح نوشت، «اظهار نارضایتی و انتقادات سنگین بر ANC باریدن گرفته است. جوانان خیلی فعالند و به عمق تسلیم طلبی حکومت جدید بسیار سریع پی برده اند.» آنها همچنین خاطرنشان میسازند که ظاهر قضایا ضرورتا شبیه باطنشان نیست. در حالیکه «رژیم از توده های غیرناراضی برای سرنگون ساختن رهبران ارتجاعی «مناطق اختصاصی» در جهت حمایت از انتخابات استفاده کرد، توده های «بوفوتاتسوانا» هیچ دلیلی نمیدیدند آنچه را که تاریخا از آن خود میدانستند، دوباره تصاحب نکنند. درك ایشان از آزادی این گونه بود.»

توده ها باز به ناگزیر به سوی مبارزه علیه دولت ترمیم یافته و حافظ همان نظام جنایتکار رانده خواهند شد. تجارب بسیاری هم اندوخته اند که بدانها میاموزد که دولت بورژوایی در عالم واقعیت دقیقا خلاف آن چیزی است که ماندلا مدعی بود (یعنی خادم مردم). بلکه در عوض، به قول انگلس، اساسا «ماشین به انقیاد کشیدن طبقه ستمدیده و استثمار شده است». هر چه زودتر توده ها بدین گسست برسند بهتر است. لیکن سئوال مهمتر اینست که آیا انقلابیون اینبار آماده اند آنها را برای این گسست رهبری کنند؟

پانویسها:

۱ـ آمار منتشره در «تحقیقات در مورد مناسبات نژادی در آفریقای جنوبی» نشان میدهد که به طور مثال نیمی از افرادی که در ترانسکای در مورد منبع درآمدشان مورد تحقیق قرار گرفتند ۸۰ راند (معادل ٤٠ دلار آمریکایی) در ماه درآمد داشتند که ۹۰ درصدش از محل کار خود یا دیگر کارگران مهاجر خانواده اش در خارج از «مناطق اختصاصی» تامین میشد. ۳۰ درصد دیگر از افراد هم با ۵۰ راند در ماه گذران میکردند.

۲ـ رژیم مستعمراتی و سران قبایل بر سر موارد زیر با هم همکاری میکنند: استقرار نوعی آتوریته فئودالی بر سر استفاده از منابع دولت و «مناطق اختصاصی» سیاهان، بر جان و مال توده ها از طریق اعمال کنترل بر منابع مالیه مشاغل و ساختارهای سازمانی مرتبط به پروژه های توسعه کشاورزی دولتی، با هم همکاری میکنند. آنها همچنین از طریق ایجاد پروژه های کشاورزی تجاری مشترك در بهره کشی نیمه فئودالی مشترکا عمل میکنند ـ دولت زمین را از رهبران قومی «مناطق اختصاصی» اجاره میکند و سپس آنها را در سود حاصله از برداشت محصول شریك میکند. در ناحیه ای در ترانسکای، یك باشگاه زنان مرتبط به حزب حاکمه «استقلال ملی ترانسکای» دارای کنترل کامل بر اجاره زمین به منظور باغداری منطقه ای بود. نمونه متفاوت دیگری در «منطقه اختصاصی» له بووا حاکی از اینست که محصول یك کئوپراتیو تولید کنندگان لوبیا و ذرت، به جز چند کیسه که نصیب هر کدام از سهامداران شد، مابقی تماما بابت هزینه های مختلف و وسایل کشاورزی مورد استفاده به جیب رئیس قبیله و دولت رفت.

۳ـ اگرچه تحقیقات آکادمیك و غیره در مورد این مسائل انجام شده اند، لیکن مائوئیستهای آزانیایی باید آنها را با تحقیقات سیستماتیك و کامل و به ویژه با سنتز مائوئیستی خود تلفیق دهند تا به ارزیابی کاملی از مناسبات اجتماعی، نظام مالکیت ارضی و تفاوتهای طبقاتی در مناطق روستایی برسند، چرا که اینها عناصری تعیین کننده در دستیابی به مبنایی برای یك خط پایه ای جهت پیشبرد انقلاب دمکراتیك و نوین در آزانیا و پاسخگویی به این پرسش مائو هستند: «دوستان ما کیانند، دشمنان ما کیانند؟» ـ یعنی کدام طبقات.

٤ـ این کتاب که تحت رهبری حزب کمونیست چین در ۱۹۷۵ تهیه شد، اخیرا با ویرایش جدیدی به زبان انگلیسی با نام «اقتصاد مائوئیستی و راه انقلابی نیل به کمونیسم» توسط انتشارات باتر در نیویورك انتشار یافته است.

۵ـ از آنجا که جهانی برای فتح بسیار خواهان ادامه این بحث به ویژه در زمینه مسئله ارضی و کشاورزی (و نه محدود به این عرصه) است، از تمام خوانندگان خود میخواهد نظرات خود در مورد این مقاله، و یا رسالات تحقیقاتی و یا عقایدشان درباره موضوع را که بتوانند به پیشبرد این پروسه کمك کنند، برای ما بفرستند.

مایلیم از خوانندگانی که به فراخوان جهانی برای فتح پاسخ مثبت دادند و با ارسال مواد و منابع لازم جهت تهیه این مقاله ما را یاری کردند، تشکر کنیم■

پیام به حزب کمونیست فیلیپین
بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد تاسیس آن

از جانب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیست و پنج سال پیش زمانیکه مائو میلیونها نفر را در انقلاب فرهنگی برای ترسیم مسیرترسیم ناشده بسوی جهان کمونیستی، تحت شعار «شورش علیه مرتجعین برحق است!» رهبری میکرد، عده قلیلی از انقلابیون فیلیپینی، حزب کمونیست فیلیپین را برای رهبری کردن خلق آن کشور بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری بنیان نهادند. این واقعه ای شادی آفرین بود: نه فقط برای خلق فیلیپین که با امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا برای سالهای طولانی می جنگید، بلکه برای ستمدیدگان و استثمار شدگان سراسر جهان نیز چنین بود. در واقع، حزب کمونیست فیلیپین نه فقط ثمره مبارزه خلق فیلیپین و مبارزه انقلابی جهانی بطور عام بود، بلکه منشا آن نبرد تاریخی - جهانی توده های چین بود که توسط مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریای جهانی علیه امپریالیستها و بویژه رویزیونیستهای مدرن روسی و شرکای چینی آنها رهبری شد.

رفقای حزب کمونیست جوان فیلیپین، شجاعانه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو را بعنوان «قله مارکسیسم - لنینیسم» می ستودند. آنها این ایدئولوژی را بدست گرفته و آن را به میان توده ها بردند. آنها شجاعانه تئوری راهگشای جنگ خلق مائو را در شرایط مشخص فیلیپین بکاربسته و برای بسیج توده ها و بویژه دهقانان فقیر در جنگ خلق به روستاها رفتند. آنها انقلاب ارضی را به پیش برده و توده ها را برای ایجاد اشکال نوین قدرت سیاسی سرخ در مناطق روستائی با اتکا به مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه و ارتش نوین خلق به رهبری حزب کمونیست فیلیپین بعنوان شکل اصلی تشکل توده ای برانگیختند. برای سالهای متمادی رفقای حزب کمونیست فیلیپین بر این خط پافشاری کردند و جنگ درازمدتی را به پیش بردند. جنگ درازمدت خلق است که ستمدیدگان و استثمار شدگان فیلیپین را گام بگام قادر میسازد شهرها را از طریق دهات محاصره کرده و انقلاب دمکراتیک نوین را علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک پیش برده و دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی به رهبری پرولتاریا بعنوان پیش درآمد لازم انقلاب سوسیالیستی را برقرار کنند.

این پیشرفتها در عمل صحت آموزه های مائوتسه دون را نشان داد که میگفت: خط صحیح سیاسی - ایدئولوژیک تعیین کننده است و حتی زمانیکه سربازی موجود نیست اگر خط صحیح باشد سربازانی گرد خواهند آمد. حزب کمونیست فیلیپین با اتکا به سلاح شکست ناپذیر علم انقلابیمان از کوچک به بزرگ رشد یافت و رهبری جنگ خلق را برای نفوذ عمیق در روستا و ایراد ضربات سهمگین بر پیکر امپریالیستهای آمریکائی و کمپرادورهای فیلیپینی و زمینداران فئودال بدست گرفت.

امروز حزب کمونیست فیلیپین در بیست و پنجمین سال تاسیس خود درگیر وظیفه جدی پیشبرد کارزار اصلاحی بر پایه برافراشتن پرچم سرخ مارکس، لنین و مائو است. رفقای حزب کمونیست فیلیپین بطور فشرده در حال مطالعه آثار مائو هستند تا یکرشته اشتباهات که طی دهه ۱۹۸۰ بروز نمود، را رفع کنند. این اشتباهات باعث دور شدن از خط مائو و مردود شمردن اصول صحیح قبلی حزب شده بود. این امر همراه بود با گرایشی که صف دوستان و دشمنان را هم در سطح ملی و هم بین المللی مخدوش میکرد. این گرایش شامل مخدوش کردن خصلت سوسیال امپریالیستی شوروی و رژیم ا رتجاعی دن سیائوپین که بعد از سال ۱۹۷۶ در چین بر سر کار آمد، بود. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که از سال ۱۹۸۴ احزاب کمونیست انقلابی سراسر جهان را بر پایه سه درفش مارکس، لنین و مائو گرد هم آورده، به حزب کمونیست فیلیپین بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد تاسیسش درود میفرستد و به این اقدام اصلاحی از صمیم قلب خوشامد میگوید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام میدارد که تمامی رفقای متشکل در احزاب و سازمانهای درون این جنبش جدا امیدوارند این کارزار اصلاحی بطور موفقیت آمیز به انجام رسد تا بتواند حزب را احیا کند و بدین طریق ارتش نوین خلق، جنگ خلق در فیلیپین را بسوی پیروزی و برقراری یک فیلیپین سرخ بعنوان پایگاهی قدرتمند برای انقلاب جهانی رهنمون شود.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت سده مائوتسه دون اعلام نموده که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی راهنمایش می باشد. انقلابیون کمونیست سراسر جهان بر پایه این ایدئولوژی قدرتمند قادر خواهند بود اتحاد ما را ارتقا داده و صفوف ما را فشرده کنند. قادر خواهند بود بر تعرض ضدکمونیستی که توسط امپریالیستها و مزدوران مرتجع و رویزیونیست آنان به ر ه افتاده قائق آیند. قادرخواهند بود از فرصت بدست آمده در شرایط بحران عمق یابنده این نظام و گردباد شورش و مقاومت بیسابقه ای که این اوضاع بوجود می آورد برای رهبری توده ها در کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی و استقرار حاکمیتشان و پیشروی بسوی آینده ای که در آن نشانی از ستم و استثمار نباشد، استفاده کنند تا خورشید سرخ و درخشان کمونیسم بر سراسر جهان پرتو افکند.

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

سلاحی در دست میلیونها انقلابی در سراسر جهان



برای چاپ مجدد کتاب سرخ، کمک مالی کنید!

برای جمع آوری کمک مالی در این زمینه کارزاری آغاز شده است. هزاران نفر تا بحال مبالغ کم یا زیادی را بدین کار اختصاص داده اند. اما هنوز به کمک مالی نیازمندیم. نسخه جدید حاوی خدمات راهگشای مائو طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نیز خواهد بود.

برای تسهیل جمع آوری مبالغ، کوپنهائی به چاپ رسیده که در صورت تقاضا برایتان ارسال خواهد شد.

کمکهای خود را به آدرس زیرین ارسال دارید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX, U.K.

چکهای خود را بنام A WORLD TO WIN صادر کنید.

بولتن

علاقمندان مطالعات آسیائی

صدای مستقل آسیای مدرن و معاصر که بیش از بیست سال افشاگر بیعدالتی ها و جستجوگر تحول اجتماعی بوده است.

فصلنامه مصوری در ۷۲ صفحه که صفحاتش بروی مقالات، بررسی ها، مصاحبه ها، ترجمه ها و عکسهای مناسب باز است. کادر هیئت تحریریه و نویسندگان و خوانندگان این بولتن، بین المللی است.



اولین حق اشتراک سالانه ۱۸ دلار آمریکایی

BCAS, 3239 9TH ST. BOULDER,CO80304- 2112 USA

این نوار موسیقی اکنون در دسترس شماست

۷۵ دقیقه موسیقی دلنشین

ما فقط جهان را میخواهیم!

ترانه های انقلاب از سراسر جهان

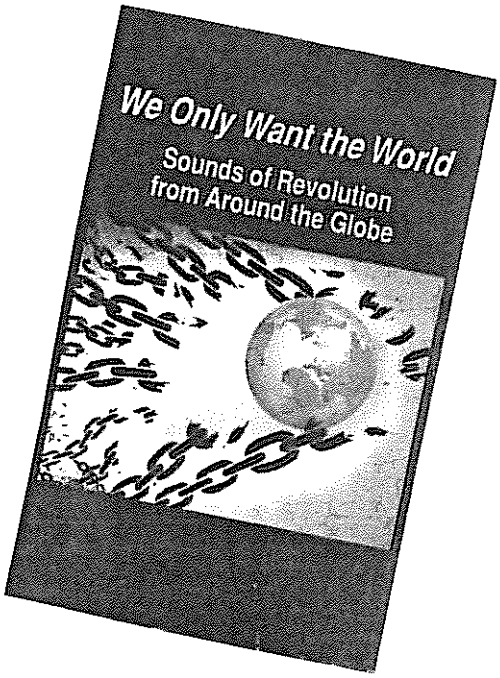

از هیمالایا تا آند، از اروپا تا خاورمیانه و آفریقا، برخی هنرمندان که در کشور یا منطقه خود شناخته شده اند، و برخی دیگر که شهرت بین المللی دارند، همراه با چهره های جدید گرد آمده اند تا برای «جهانی برای فتح» این نوار موسیقی را با کیفیت عالی تهیه کنند. آثاری که در این نوار می شنوید اشکال بسیار گوناگون موسیقی را در بر می گیرد و بازتاب احساسات انقلابی خلقهای سراسر جهان است.

ترجمه انگلیسی ترانه ها بهمراه نوار عرضه خواهد میشود. درصورت تقاضا ترجمه اسپانیائی، ترکی یا فارسی نیز برایتان فرستاده خواهد شد.

این نوار را از نشانی های زیر میتوانید تهیه کنید:

A WORLD TO WIN 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX U.K.

A WORLD TO WIN 39/2507 DEWANS ROAD, KOCHI 682 016 KERALA, INDIA

زنده باد اول ماه مه سرخ ۱۹۹۴ !

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
اول ماه مه ۱۹۹۴

بیش از صد سال است که پرولترهای آگاه همه ساله از مناسبت اول ماه مه استفاده کرده اند تا توان خویش را ارزیابی نموده، مبارزاتشان را تمرکز بخشند، اوضاع کنونی جنبش خویش را بازبینی کرده و بر هدف پیشبرد مبارزه تا به آخر یعنی دستیابی به جهان عاری از طبقات یا بعبارت دیگر، کمونیسم، تاکیدی دوباره نهند.

امروز با چه اوضاعی روبروئیم؟ جهان کماکان دچار لرزه های ناشی از وقایع عظیم چند ساله اخیر است که به سقوط بلوك شوروی سابق انجامید. امپریالیستهای غربی سریعا بر این واقعه سوار شدند تا آن را گواه محو کمونیسم از عرصه گیتی معرفی کنند. اما رژیمهای فروپاشیده در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق فقط در حرف «کمونیست» بودند. در آنجا نیز همانند غرب، طبقه قلیل استثمارگران از کار زحمتکشان ارتزاق میکرد و در پی گسترش بساط استثمار خویش تا دورترین نقاط کره ارض بود. سالها پیش مائوتسه دون این رژیمها را بعنوان سوسیالیست در حرف، و سرمایه دار و امپریالیست در عمل افشاء نموده بود.

بنابراین فروپاشی بلوك شرق، کمونیستهای راستین متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بهیچ ترتیب دچار تزلزل نکرد. درست برعکس. آنها از سقوط مشتی حاکم مرتجع بسیار شادمان گشته و در پس این واقعه، طلایه تکانهای ناگهانی و بحرانهای آتی را مشاهده نمودند؛ تکانها و بحرانهائی که حکام غرب و رژیمهای نوکرشان را بلرزه خواهد افکند.

و بواقع نیز چنین گشت. دیگر مشخص شده که «نظم نوین جهانی» اعلام شده توسط امپریالیستهای آمریکائی، سراسر آشوب و نزاع و بحران است. علیرغم اینکه ایالات متحده جنایات عظیمی نظیر تجاوز به عراق را مرتکب شده اما نتوانسته مردم را از مبارزه باز دارد. قدرتمندترین جلوه این واقعیت را میتوان در پرو دید. جائی که حزب کمونیست پرو، یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جنگ توانمند خلق را علیه رژیم ارتجاعی و تحت الحمایه امپریالیسم آمریکا علیرغم مشکلاتی که بواسطه دستگیری صدر گونزالو رهبر این حزب پیش آمده، همچنان به پیش می برد.

قیام مسلحانه دهقانی چیاپاس در مکزیك نیز سراسر کشور را تکان داد و فرصتهای موجود برای انجام انقلاب را با برجستگی تمام در برابر انظار میلیونها تن از مردم جهان نهاد. در فیلیپین، کارگران و دهقانان به جنگ رهائیبخش علیه امپریالیستهای آمریکائی و رژیم دست نشانده آنها ادامه میدهند. در مناطق کردنشین ترکیه، توده ها در برابر جنگ وحشیانه و ضدانقلابی رژیم ارتجاعی آن کشور همچنان مقاومت میکنند. در ایران دو سالی است که خیزشهای پراکنده بر سلطه ترور جمهوری اسلامی، سلطه تحمیل شده بر مردم، ضربه میزند. در سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم نیز خیزشهای مبارزاتی مداوما بظهور میرسد. در ایالات متحده انفجارات قدرتمند توده ای که در شهر لس آنجلس به وقوع پیوست نشان داد که حتی در قلب سرزمینهای امپریالیستی نیز ارتش گورکنان منتظر فرصت است تا ستمگران را بگور بسپارد.

در فلسطین، امپریالیستهای آمریکائی تصور کردند توان اجرای نقشه های خود مبنی بر دفن آمال خلق فلسطین یعنی بازگشت به سرزمینشان را دارند. آنها خیال کردند میتوانند اسرائیل را بعنوان پادگانی برای امپریالیستها در خاورمیانه برای همیشه پابرجا و دست نخوردنی نگهدارند. اما در آنجا نیز نقشه های شوم آنها با مشکلات عظیمی مواجه گشته است. توده ها دریافته اند که خیانت عرفات و کشتار هبرون دو روی یك سکه ارتجاعی است.

در سراسر جهان شرایط برای اکثریت مردم بیش از پیش دشوار گشته است. در برخی نقاط مدتهاست که این شرایط غیرقابل تحمل گشته و توده ها آرزوی بکف آوردن سلاح جهت مبارزه با ستمگران را دارند. خلق مجبور به مبارزه است. امپریالیسم جهانی فقط میتواند استثمار، ستمگری، گرسنگی، بیماری و فلاکتی شدیدتر را برای

اکثریت اهالی جهان به ارمغان آورد. حتی بسیاری از اقشار که در برخی کشورها و برای دوره های معین زندگی قابل تحملی داشتند نیز زیر ضربه قرار گرفته اند.

پس چرا در جهان امروز مبارزاتی که از یك دورنمای انقلابی راستین برخوردار باشد، معدود است؟ بدون شك یك دلیل بزرگ این امر، خیانت زبونانه آندسته نیروهاست که ادعای رهبری مبارزات خلق را داشتند فقط بدان خاطر که بر سر سفره نوکران جای بهتری بیابند. برخی از آنها که سابقا خود را مخالف امپریالیسم وانمود میکردند امروز علنا حافظ منافع امپریالیسم هستند. این نارهبران و خیانتهایشان بار سنگینی هستند. برخی از دوستان سابق انقلاب نیز در مواجهه با هجوم وحشیانه و ضد کمونیستی دشمنان طبقاتی جا زده اند.

لیکن ما نمیتوانیم با انداختن گناه اوضاع جاری بر دوش فرصت طلبان، رویزیونیستها و خائنین خود را راضی کنیم. همانطور که در سرود انترناسیونال آمده، «ما خود باید وظیفه خویش را تعیین کنیم و آنرا بخوبی به انجام رسانیم.»

برای پیشرفت انقلاب نیاز به یك تشکیلات پیشاهنگ انقلابی مسلح به ایدئولوژی پیشاهنگ است. امروز این ایدئولوژی فقط میتواند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باشد. این ایدئولوژی پرولتری است: این ایدئولوژی علمی است که توسط کارل مارکس، ولادیمیر ایلیچ لنین و مائوتسه دون در جریان رهبری مبارزه انقلابی صدها میلیون کارگر و دهقان در سراسر جهان شکل گرفته است. این ایدئولوژی راه چگونه جنگیدن و چگونه پیروز شدن را بما نشان میدهد. این ایدئولوژی رابطه بین مبارزه کنونی ما با هدف کمونیسم را نشان میدهد. بدون این ایدئولوژی، قادر به فهم صحیح جهان نخواهیم بود و هرگز نمی توانیم آنرا دگرگون کنیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها جنبشی است که احزاب پیشاهنگ پرولتاریا در کشورهای مختلف را بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم گرد هم آورده است. این تنها جنبش بین المللی است که از زمان تاسیس، قاطعانه با کلیه امپریالیستها و نیز با نارهبران رویزیونیست و فرصت طلب به ضدیت برخاسته است. امروز نیروهای ما در حال رشدند. توان ما افزون میشود، وحدت ایدئولوژیك و سیاسی ما محکمتر میشود. مبارزه مسلحانه با هدف کسب قدرت در پرو به پیش میرود، و در کشورهای دیگر نیز برپائی هرچه سریعتر مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت بر حسب استراتژی خاص انقلاب هر کشور در حال تدارك است.

حمایت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وظیفه ای است که بر دوش تمامی پرولترهای آگاه و افراد هواخواه انقلاب قرار دارد. ما هواداران خود را به از خودگذشتگی بیشتر و اعطای کمك مالی به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فرا میخوانیم.

رفقا در سراسر جهان باید سند تاریخی زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! را مطالعه کرده و بکار بندند.

در کشورهائی که حزب پیشاهنگ مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی وجود ندارد، آنان که جدا در پی انجام انقلابند باید وظیفه نبرد برای ایجاد چنین حزبی را بدوش گیرند. در آنجا که حزب یا سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی موجود است، باید به تحکیمش پرداخت و به پیشبرد فعالیت انقلابیش یاری رساند.

نفرت از نظام موجود باید با شناخت علمی از ماهیت این نظام و چگونگی نابود کردن آن در هم آمیزد. امید به انقلاب باید در یك برنامه مشخص برای انجام انقلاب متجلی شود. خواست ایجاد یك جامعه نوین باید با طرحی از مفهوم این جامعه همراه شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب شرکت کننده در آن رویاهای ستمدیدگان را با توان تنها ایدئولوژی علمی یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بهم می آمیزند!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

دهمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را جنبش بگیرید! به این جنبش کمك مالی کنید!

احزاب مائوئیست متحد درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را ایجاد و تحکیم کنید!

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید!

از جان صدر گونزالو به دفاع برخیزید!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری، زنده باد اول ماه مه سرخ!

مراسم تسلیم یاسرعرفات

چه چیزی در حیاط کاخ سفید مرد؟

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳

روز ۱۳ سپتامبر همه جهانیان شاهد مراسم تسلیم عرفات در حیاط کاخ سفید بودند. توده های فلسطینی سریعا عکس العمل نشان دادند. فضای سراسر فلسطین، و جمع پناهندگان و همه یاران خلق فلسطین از خشم آکنده شد. همه احساس کردند که به آنها خیانت شده است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مخالفت قاطع و تمام و کمال خود با توافق تسلیم طلبانه اخیر را ابراز میدارد و عهد می بندد که از توده های فلسطینی در مبارزه مداوم آنها برای برقراری یك دولت دمکراتیك غیر مذهبی در سراسر سرزمین فلسطین حمایت کند. اینك امپریالیستهای آمریکائی و صهیونیستها با بوق و کرنا اعلام میکنند که امضای توافقنامه اسرائیل - ساف بمعنای خاتمه مبارزه طولانی خلق فلسطین و قبول قطعی موجودیت اسرائیل در خاك فلسطین است. آنها اعلام میکنند که توافقنامه تسلیم، پاداش چند دهه تجاوز، اشغال، سرکوب و تفرعن امپریالیستها و وفادارترین سگ هار آنها در منطقه یعنی اسرائیل است.

این نیروهای مرتجع همزمان از ساف میخواهند که نقش جدیدش را بعنوان پلیس سرکوبگر خلق و خدمتگذار امپریالیسم و صهیونیسم ایفاء کند.

بسیاری از فلسطینیان به اضطرار میخواهند بدانند چگونه به مبارزه ای چنین قهرمانانه که هزاران نفر جان خود را در راه پیشبردش فدا کرده اند، سرانجام خیانت شد؟ چگونه ساف یعنی سازمانی که هویت خود را با مبارزه خلق معنی میکرد به چیزی در حد یك میلیشیای تحت الحمایه اسرائیل بدل گشت؟

واقعیت اینست که زمینه چنین خیانتی از مدتها قبل، بسیار قبلتر از گشایش توطئه رسوای مادرید و حتی پیش از جنگ خلیج یا شناسائی دولت اسرائیل توسط عرفات در سال ۸۸ چیده شده بود.

اینك بیست سالی میشود که رهبری جنبش فلسطین در پی راهی برای سازش دادن مبارزه خلق فلسطین با «واقعیاتی» بود که امپریالیستها به آنها حقنه میکردند. این راه که به نقشه ایجاد «دولت کوچك» فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه مشهور گشت در آن زمان بویژه توسط اتحاد شوروی و نیروهای عرب و فلسطینی متحدش تبلیغ میشد. رویای سازش دادن انگیزه های ملی مشروع خلق فلسطین با امپریالیسم و صهیونیسم نه آن موقع و نه امروز بهیچوجه قابل تحقق نبوده زیرا غصب سرزمین خلق فلسطین و استقرار پایگاه نظامی هوادار غرب که اسرائیل نام دارد جزء حیاتی سلطه امپریالیسم بر خاورمیانه است.

بین رهبران و گرایشات مختلف فلسطینی و نیروهای گوناگون در صفوف امپریالیستها و مرتجعین بر سر اینکه نقش فلسطینیها در چنان «دولت کوچکی» چه باشد و بویژه در مورد امکان و چگونگی شریك کردن بخش کوچکی از طبقات فوقانی فلسطینی ها در استثمار خلق دودستگی بروز کرده بود. تا زمانیکه دول امپریالیستی بصورت دو بلوك متخاصم شرق و غرب شدیدا در برابر هم صف کشیده بودند، اجرای باصطلاح «طرح صلح فراگیر» و فشردن گلوی خلق ناممکن بود. پنت ایالات متحده بواسطه سقوط اتحاد شوروی و سرمشقی که جنگ تنبیهی خلیج بدست داده، احساس میکند بالاخره ممکن تحمیل «صلح منطبق بر منافع آمریکا» بر خاورمیانه بوجود آمده است: البته به قیمت لگدمال شدن حقوق مشروع خلق فلسطین.

امروز خیلی از نیروها که در گذشته با یاسر عرفات متحد بودند آشکارا خیانتش را محکوم میکنند. اما انتقاد عمده

آنها به نفس توافق اسرائیل ـ ساف نبوده بلکه مشخصا با چارچوب تحقیرآمیز آن مخالفند. برخی میگویند دست شستن از مبارزه علیه اسرائیل، رها کردن پایه ای ترین حقوق میلیونها فلسطینی، به توافق رسیدن با اربابان امپریالیست منطقه و به یك کلام، فروختن جنبش امر قابل قبولی است بشرط اینکه بهای پرداخت شده کافی باشد. برخی نیروهای اسلامی مدعی مبارزه برای رهائی کامل فلسطین هستند اما از قدرتهای امپریالیستی پشتیبان دولت صهیونیستی حرفی نمیزنند و در واقع، طالب حمایت دول مرتجع منطقه اند.

نیروهای کمونیست انقلابی هرگز نمیتوانند چنین منطقی را بپذیرند. جدا کردن مبارزه خلق فلسطین برای کسب رهائی ملی از مبارزه سراسری جهانی علیه امپریالیسم و کلیه مرتجعین ناممکن است. هرگونه تلاش برای چنین جداسازی چاره ساز نبوده بلکه به همان حقارت و خیانت شرم آوری می انجامد که امروز در وجود عرفات تجلی یافته است.

نیروی عظیم مبارزه خلق فلسطین و حمایتی که از سوی انقلابیون و ترقیخواهان سراسر جهان نصیبش شده ریشه در این واقعیت دارد که خلق فلسطین یك نیروی ضربت از ارتش مبارزه بین المللی علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده است. امروز از فلسطینیان میخواهند به میراث غرورآفرین خود پشت کنند. و این در حالیست که عرفات به پاسبانی در خیابانها و گدائی یك کاسه سوپ از دست امپریالیستها و صهیونیستها مشغول است.

اما خلق فلسطین هنگامیکه دارند لگدمالش میکنند نمیتواند صبور و ساکت بنشیند و نخواهد نشست. همانطور که مائوتسه دون خاطر نشان کرد، «هر جا ستم باشد مقاومت هم هست.» سازش اخیر و هر ساختار سرکوبی که در نتیجه آن مستقر شود فقط به دور نوینی از مقاومت خواهد انجامید.

امروز وظیفه درهم شکستن سازش عرفات بر دوش خلق فلسطین قرار گرفته است. اما مهم اینست که رفقای انقلابی فلسطینی از چند دهه مبارزه و نیز از یك سلسله خیانتها نتیجه گیری های صحیحی بکنند. حلقه رابط مبارزه خلق فلسطین و روند جهانی انقلاب بواسطه رفتار خیانتکارانه عرفات و دیگرانی که دوستی و حمایت را نه نزد انقلابیون بلکه در پیشگاه دول امپریالیستی (ایالات متحده یا اتحاد شوروی سابق) و رژیمهای خون آشام عرب جستجو کردند، شدیدا آسیب دیده است. این نوع رهبری بر منافع یك اقلیت استثمارگر متکی بوده و خصلت طبقاتیش او را بسوی آهن ربای تسلیم و خیانت می کشاند.

مقتضی ترین زمان برای اینکه انقلابیون فلسطینی دست بکار ساختن یك حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست راستین شوند فرارسیده است. فقط چنین حزبی قادر است از لحاظ ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی در برابر تهدید و تطمیع امپریالیستها و مرتجعین بایستد. فقط چنین حزبی میتواند مبارزه خلق فلسطین را بمنزله یك حلقه حیاتی به زنجیری جهانی که متحد کننده پرولترها و ستمدیدگان همه کشورهاست بدرستی متصل کند. فقط چنین حزبی میتواند توده های خلق را در پیشبرد مبارزه طولانی و دشوار بخاطر رهائی ملی و بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری کند.

تسلیم طلبان مدعیند که راه مائوئیستی «غیر واقع بینانه» است. اما همانطور که قبلا هم گفته ایم آنچه حقیقتا غیر واقع بینانه است قبول این امرست که خلق فلسطین میتواند از طریق امپریالیستها و صهیونیستها به عدالت دست یابد. تسلیم طلبان میگویند مائوئیستها خواهان جنگند و صلح طلب نیستند. لیکن ما میدانیم تا زمانیکه امپریالیستها و اوباش اسرائیلی آنان بر خلق مهمیز میکوبند منطقه هرگز روی صلح بخود نخواهد دید. تسلیم طلبان میگویند دوران سازندگی فرارسیده است. اما همانگونه که مائو بما آموخته میدانیم بدون تخریب، سازندگی در کار نخواهد بود. یك فلسطین سرخ درخشان، فلسطینی که متعلق به پرولتاریا و خلق باشد، فقط میتواند بر خاکستر امپریالیسم و صهیونیسم بنا شود.

عهد میکنیم که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این لحظات دشوار از خلق فلسطین پشتیبانی کند. از طریق مبارزه میتوان تهاجم اخیر علیه خلق را به میخ دیگری بر تابوت امپریالیسم و ارتجاع بدل کرد. تسلیم طلبان اعلام میکنند که با امضای توافقنامه اسرائیل ـ ساف، مبارزه انقلابی خلق فلسطین دیگر مرده است. اما این خیالبافی پیرامون «طریقه صحیح» سازش دادن خواسته های محقانه خلق فلسطین با امپریالیسم و صهیونیسم بود که در حیاط کاخ سفید جان داد ■

یانکی های غارتگر از هائیتی گورتان را گم کنید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۰ اکتبر ۱۹۹۴

باردیگر ارتش آمریکا در «بحرانی» مداخله کرده است. این بار با شعار پر سروصدای «منافع انساندوستانه»، «کاهش موج پناهندگان»، «بسرکارآوردن مجدد رئیس جمهوری که بطور دمکراتیک انتخاب شده» و خلع سلاح دیکتاتوری «نیروهای مسلح قلدر» به هائیتی تجاوز کرده و آن کشور را اشغال کرده اند. عجب! بزرگترین اوباشان و استثمارگران جهان وعده «آزادسازی» یکی از فقیرترین خلقهای جهان از چنگال اوباشان جنایتکاری را میدهند که پرورده و مزدور خودشانند! ماموریت واقعی ارتش آمریکا در هائیتی همان قدر آشکار است که تجاوزات فزاینده دیگر آنها در سراسر جهان: برقراری نظم ـ نظم تحمیلی آمریکا ـ در اوضاعی که از کنترل امپریالیستها خارج شده است.

در چارچوب بین المللی کنونی که با بحران عمق یابنده امپریالیستی رقم خورده، امپریالیستهای آمریکایی تلاش دارند که خیزشهای توده ای علیه حاکمیت خویش بویژه در نومستعمرات را سرکوب کرده و در همان حال موضع خویش را نسبت به سایر قدرتهای امپریالیستی تقویت نمایند. حکام آمریکا فکر میکنند که دستشان برای خانه تکانی در نقاط پر آشوب بازتر شده و چارچوب نظم نوین جهانی خود را میتوانند واقعا ترسیم کنند و گسترش دهند. اما همانطور که در سومالی دیدند قدم گذاشتن در چنین راهی پر مخاطره است. بر سر چگونگی پیشبرد این سیاست شکافهای عمیقی بین طبقه حاکمه آمریکا وجود دارد. این شکافها در مبارزه درونی حاد حول درگیر شدن یا نشدن در هائیتی و یا **چگونگی** و زمان این کار انعکاس یافت. اما چنین اختلافاتی بهیچوجه جهت اساسی سیاستهای آنها در منطقه و کل آمریکای لاتین که برقراری ثبات سیاسی است را تغییر نمیدهد. آنها مجبورند برای حل معضلات امپراتوری خود گامی مهم بردارند.

توده های هائیتی از فقر کشنده و سلطه ترور ژنرالها در رنج بوده اند و بسیاری از آنها شجاعانه با این شرایط به مبارزه برخاسته اند. و بسیاری دیگر کوشیده اند از موج کشتار و فلاکت بگریزند و خود را به آمریکا برسانند. (اما اسیر شده و دوباره به دست خونبار خونتای نظامی و پلیس سپرده شده اند.) این واقعیت که امپریالیستهای آمریکائی سرانجام تصمیم به مداخله در هائیتی گرفتند نشان میدهد که آنها میخواهند صفوف جلادان بومی دست نشانده خود را آرایشی دوباره دهند و تشنجات اجتماعی درحال انفجار را تخفیف بخشند، آنها میخواهند از موج مهاجرت به آمریکا جلوگیری کنند، و مهمتر از همه، از بروز یک خیزش انقلابی دیگر توسط خلق هائیتی ممانعت نمایند. خیزشی که میتواند کنترل بر هائیتی را کاملا از دستشان خارج سازد و سایر انبارهای باروت نومستعمراتی را در به اصطلاح حیاط خلوت آمریکای لاتین مشتعل نماید.

تاریخ مبارزاتی خلق هائیتی، طولانی و غنی است. این خلق علیه برده داری و فئودالیسم، علیه تجاوزگران استعمارگر و رژیمهای نظامی دست نشانده امپریالیسم مبارزه کرده است. طی صد سال اخیر مناسبات اساسی میان آمریکا و هائیتی یعنی کشیدن شیره اقتصاد و ایجاد و تقویت یک ارتش ارتجاعی بومی، تقریبا بلاتغییر مانده است. برای نخستین بار آمریکا در سال ۱۹۱۵، به هائیتی تجاوز کرد. این پیش درآمد عملیات خونین آمریکائی ها در فیلیپین، کوبا، پورتوریکو، پاناما و نیکاراگوا بود. این تجاوز نخستین، بخشی از تحکیم منطقه ای امپراتوری آمریکا بحساب میآمد و درهم شکستن مبارزات مسلحانه علیه اربابان فئودال را معنا میداد. طی ۱۹ سال اشغال مستعمراتی، مقاومت گسترده دهقانی علیه تجاوزگران آمریکائی ادامه یافت. طی این دوره هزاران نفر کشتار شدند. در سال ۱۹۳٤ یانکیها ارتش خود را از هائیتی خارج کردند اما موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها در آن کشور بسط یافت و یک نومستعمره بنا شد. آمریکا به ایجاد یک طبقه قلیل العده کمپرادور و یک دولت که ارتش و قوانین خود را داشت، کمک کرد.

اواخر دهه ۵۰، «پاپادوک» دوآلیه که شخص مورد علاقه سازمان سیا بود، به قدرت رسید. این واقعه جهشی در روند استقرار دولت نومستعمراتی هائیتی بحساب میآمد. بعد از او پسرش «بیبی دوک» بر سر کار آمد. حاکمیت دوآلیه ها به تحکیم طبقات ارتجاعی و سرکوب مبارزه توده ها علیه دستگاه کشتارگر نظامی، کمک کرد. حاکمیت آنها راه را برای نفوذ همه جانبه امپریالیسم و سلب مالکیت از دهقانان هموار نمود.

در سال ۱۹۸٦ جنبشی که به «دشوکاژ» یا قلع و قمع معروف شد سراسر این جزیره را فرا گرفت و دیکتاتوری منفور دوآلیه را سرنگون کرد. عدالت خلق درمورد اعضای جوخه مرگ وی که «تونتر ماکوت» نامیده میشدند، اجراء شد. مبارزه توده ای و حال و هوای انقلابی از بین نرفت. نشستن حکومتهای جدید بجای دستگاه سرکوبگر دوآلیه نتوانست از درگیریهای حاد درون محافل حاکم جلوگیری کند.

استراتژی امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۹۱ چرخش کرد و این امر به برگزاری انتخابات انجامید. این تلاشی بود برای کشاندن خشم توده ها به مجرای انتخابات و بازسازی و تثبیت دولت از طریق ایجاد اتحاد مجدد نیروهای طرفدار آمریکا درون قشر ممتاز هائیتی. نتیجه انتخابات آن شد که کشیش پوپولیست رادیکال یعنی ژان برتراند آریستید ۷۰ درصد آراء را بدست آورد. آریستید از میان نیروهای خرده بورژوای مخالف رژیم دوآلیه برخاسته و خواهان تعدیلاتی در فقر و رنج توده ها بود. اما محبوبیت گسترده وی در آن دوره که به میزان زیادی به چهره نمائی ضدآمریکائیش و نیز به حمایت حساب شده او از جنبش قتع و قمع بر میگشت، بمعنای این نبود که قدرت سیاسی بطور کامل در دست آریستید قرار دارد. موقعیت آریستید در راس دولت و ساختاری نظامی که میخواست اصلاحش کند بسیار متزلزل و کم دوام بود. هنوز شش ماه از انتخابات نگذشته بود که آریستید توسط یک کودتای نظامی سرنگون شد. به اعتقاد بسیاری از افراد برخی نیروهای قدرتمند در هیئت حاکمه آمریکا پشت این کودتا بودند. ژنرال «رائول سدراس» بجای آریستید نشست.

سه سال تمام است که آمریکائی ها درمورد چگونگی تثبیت مجدد اوضاع هائیتی بحث میکنند. یک بخش از بورژوازی آمریکا خواهان دست کشیدن از آریستید بود و ترجیح میداد بر خونهای فاسد نظامی فشار بگذارد تا از قدرت کناره گیرد یا حداقل در وضعیت خفقان آوری که باعث بی ثباتی اوضاع شده تغییراتی ایجاد کند. طبیعتا این توده های خلق بودند که از محاصره اقتصادی رنج میبردند. در حالی که ژنرالها با کمکها و منابع مالی سازمان سیا و پروژه «ضد مواد مخدر» فربه میشدند.

یک بخش دیگر از حکام آمریکا منجمله کلینتون اصرار داشتند که باید از فرصت استفاده کرد و برای اعزام تفنگداران دریائی آمریکا تحت پوشش رزمندگان آزادی اقدام نمود تا بتوان اوضاع را کاملا تحت کنترل درآورد. آنها معتقد بودند که باز گرداندن آریستید به قدرت چنین فرصتی را در اختیار آمریکا قرار میدهد. حکومت کلینتون برای قانع کردن افکار عمومی به انشاگری جهانی در مورد بخشی از شکنجه ها، تجاوزات و کشتارهای انجام شده توسط مستبدین محلی پرداخت. در عینحال کوشید این مسئله که چه کسی روزی رسان این جنایتکاران بوده را مخفی کند. حکومت کلینتون کوشید چنین بنمایاند که ارتش «جدیدی» که قرارست توسط پلیس و سربازان جلاد آمریکائی تربیت شود، با حکام کنونی هائیتی تفاوت خواهد داشت. آریستید که دوران تبعید خود را در آمریکا میگذراند برای بازگشت به قدرت

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

با امپریالیستها وارد مذاکره شد و قبول کرد که کاملا تسلیم خواسته ها و شروط آمریکا شود.

علیرغم فراخوانهای مکرر آریستید مبنی بر مصالحه و سازش در هائیتی، نقش آتی وی کماکان نامطمئن است. بهرحال چه آریستید در قدرت باشد چه نباشد، آمریکا به اشغال هائیتی ادامه خواهد داد تا زمانی که نیروهای ارتش و پلیس این کشور را بنحو قابل اتکائی بازسازی کرده و بتواند نظم فئودال کمپرادوری موجود و منافع امپریالیستی را حفاظت نماید. این اشغال بخشا میتواند تحت پوشش قوای دست چین شده پاسدار صلح بین المللی (که از کشورهائی نظیر اسرائیل اعزام شده اند) صورت گیرد.

سربازان آمریکائی نخست به مردم اجازه دادند تا حدی خشم خود را ابراز کنند، اما اشتیاق توده ها به انتقام از دشمنانشان باعث بینظمی عظیمی در سراسر کشور شد. سربازان آمریکائی وظیفه دارند فرمان بخشودگی جلادان خلق را به زور اسلحه به اجراء گذارند. این کار بناگزیر توده ها را در مقابل ارتش یانکی قرار خواهد داد. بدین ترتیب زمینه کشتار خلق تحت نام «حفظ نظم» مهیا خواهد شد: این چیزی نیست جز سرکوب قهر ستمدیدگان.

بسیاری از توده های هائیتی اسیر توهمات خطرناك درمورد وضع اقتصادی تحت شرایط جدید شده اند. آنها از دوران رژیم دوآلیه تا جهنمی که امروز در آن بسر میبرند با فقر دست به گریبانند. در گذشته، تولید برمبنای ملزومات آمریکا سازماندهی شده بود. اربابان، شمار عظیمی از دهقانان را از اراضی مرغوب اخراج کردند. کشت و صنعتهای امپریالیستی وارد مناطق روستائی شده و به تولید قهوه و کاکائو بقصد صادرات پرداختند. پرورش خوك به شیوه سرمایه دارانه که آنهم جهتگیری صادراتی داشت جای پرورش خوك در مقیاس محدود که توسط خانوارها انجام میشد را گرفت. این سیاست را تحت شعار قلابی جلوگیری از عدم رعایت بهداشت به پیش بردند. مشقت خانه های آمریکائی در مناطق آزاد تجاری ایجاد شد و توده ها را بکار روزمزد گماشت. دستمزدها حتی کفاف نان بخور و نمیر را نمیداد و سودها تماما بدون کسر مالیات از کشور خارج میشد.

توده های هائیتی بعلت وابستگی کشور به امپریالیسم و نظام نیمه فئودالی در روستاها واقعا در قحطی بسر برده اند. میزان برنج و ذرت مصرفی آنها زیر جیره حداقل قرار دارد و گاه بگاه مجبورند به مصرف برگهای خوراکی تن دهند. پروتئین اندکی که به آنها میرسد معمولا از طریق ارزن تامین میشود. مصرف گوشت، تخم مرغ، شیر یا حتی لوبیا بندرت صورت میگیرد. درآمد متوسط روزانه زیر یك دلار است که تقریبا بیست سنت آن، خرج خرید آب میشود. (برای اطلاعات اساسی بیشتر به مجله «جهانی برای فتح» شماره ٦ سال ۱۹۸٦ رجوع کنید.)

رئیس جمهور جدید حتی ممکنست بتواند بخش کوچکی از توده ها را از اعماق جهنم فقر و فلاکت موجود بیرون بکشد و بدین ترتیب بر دامنه توهمات نسبت به «الطاف» حکومت جدید بیفزاید. اما اکثریت مردم تهیدست به فقری بس عمیقتر کشانده خواهند شد. حتی اگر بخشی از طبقات میانی وضع خود را بهتر ببینند، همکاری آریستید با آمریکا جهت کشیدن شیره توده های تحتانی که طبق طرحهای معمول بازار «آزاد» و نقشه های ریاضت کشی صندوق بین المللی پول و بانك جهانی صورت میگیرد و خشنود کردن سرمایه گذاران خارجی را مدنظر دارد، بالاجبار خلق را به مبارزه ای جدید علیه وی یا هر رئیس جمهور دیگری خواهد کشید.

وقتی آمریکا ادعای احیای دمکراسی را میکند و کلینتون میگوید «همسایگان دمکرات شرکای تجاری بهتری برای هم هستند»، منظورش اینست که نظم تحمیلی آمریکا برای استثمار توده های تهیدست در مشقت خانه های نومستعمراتی مناسبتر است. این مناسبات اساسی است که زیربنای اشکال حاکمیت سیاسی «غیر دمکراتیك» بر توده های هائیتی را تشکیل میدهد. این مناسبات را خلق بشکل سلطه ترور و قربانیان دائمی تجربه کرده است. یکی از اهداف ماموریت به اصطلاح دمکراتیك آمریکا اینست که خلق را با این دروغ بزرگ امیدوار و خلع سلاح کند که: تحت اوضاع کنونی در کشور ستمدیده ای نظیر هائیتی رژیم «جدید» میتواند دست به رفرم بزند و یك جامعه بورژوائی بوجود آورد که در آن حقوق سیاسی و آزادیهای قسمی نظیر آنچه برای بخشهائی از مردم در کشورهای ثروتمند مطرحست، برقرار باشد. این تخیل که پاسداران وفادار آمریکا در هائیتی و حتی به اصطلاح مصلحین جدید میتوانند بنوعی سلطه امپریالیسم بر کشور را تغییر دهند، هم مسخره است و هم نامسکن.

اما خلق امکان این را دارد که بپا خیزد و خود را رها کند، و این کاریست که باید انجام شود: انجام انقلاب - انقلاب دمکراتیك نوین. این کار مستلزم ایجاد یك حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است که بتواند اتحاد پرولتاریا و اکثریت اهالی هائیتی یعنی دهقانان را با سایر طبقات مترقی برقرار و رهبری کند تا جنگ درازمدت خلق را به پیش ببرد. هدف از این جنگ انقلابی، نظیر جنگی که خلق پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور در حال انجام آنست، سرنگونی سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم در هائیتی و خلاصی از چنگال امپریالیسم است. فقط این نوع انقلاب میتواند توده های ستمدیده در جامعه کهن را به کسب قدرت سیاسی واقعی و حقوق دمکراتیك واقعی نظیر خواست مرکزی زمین به کشتگر از طریق بسیج دهقانان برای کسب مجدد زمینهایشان رهنمون سازد و همزمان راه انقلاب سوسیالیستی را هموار کند.

توده های هائیتی تجربه ای غنی از نبرد علیه امپریالیسم آمریکا و طبقات مرتجع بومی در اذهان دارند. در جریان این اشغالگری بسیاری از مردم میفهمند که طرف مقابلشان کیست: می بینند اینهم همان دشمنان دیرینه اند که یك قرن به این کشور و توده های زحمتکش آن تجاوز کرده اند؛ توده های مرده، یانکیها و «کارگزارانشان» یعنی کل طبقه کمپرادور و فئودال وابسته به آمریکا که مبارزات قهرمانانه بیشماری را به خاك و خون کشیده اند را باز می شناسند. بخش مهمی از مردم هائیتی به این واقعیت آگاهند و از آمریکا نفرتی عمیق در دل دارند. مهمتر از هر چیز، خلق هائیتی میتواند دریابد که تنها پرولتاریا تحت رهبری علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قادر است یك ارتش چریکی دهقانی تشکیل دهد و صفوف گسترده خلق را برای تبدیل هائیتی به یك سنگر رهائی متحد نماید.

هرچند دشمنان خلق هائیتی میکوشند ابزار سرکوب موثرتری را علیه مبارزات خلق بجای ابزار قبلی بکار گیرند، اما این بمعنای بازی کردن با آتش است دستگاه سلطه میتواند با ضرباتی ناگهانی مواجه شود: واقعیت اینست که خلق از جای برخاسته تا بر ستمگران یورش ببرد. این امر میتواند سریعا به عاملی غیر قابل پیش بینی و انفجاری در مقابل چشم امپریالیستها تبدیل شود. مردم سراسر جهان باید با صدای بلند این تجاوز جدید غارتگران یانکی را افشاء و محکوم کنند و از مبارزه خلق علیه این تجاوزگران قاطعانه حمایت نمایند. قلع و قمع نظم کهن کار خوبی است. باشد تا این کار بطور همه جانبه انجام شود و زمینه را برای ریشه کن کردن کامل ارتجاع و امپریالیسم از هائیتی فراهم کند! ■

از قیام چیاپاس پشتیبانی کنید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۵ ژانویه ۱۹۹۴

روز اول ژانویه ۱۹۹۴ صدها دهقان مسلح در استان چیاپاس مکزیک سر بشورش برداشتند. عمل شجاعانه و تکاندهنده آنها، حمایت هزاران تن را در نواحی اطراف برانگیخت و باعث شور و هیجان در بین توده های سراسر کشور شد. پرولترهای آگاه و توده های انقلابی بویژه آنان که در چنگال استثمار و ستم امپریالیسم یانکی گرفتارند، منجمله توده ها در ایالات متحده، اخبار این خیزش را با شادی خوشآمد گفتند.

این قیام نشانگر احساسات عمیق انقلابی خلق مکزیک و خواسته های اساسی آنهاست: رهایی از انقیاد امپریالیستی (که عمدتا توسط امپریالیسم آمریکا اعمال میشود و اخیرا در چارچوب پیمان نفتا بیش از پیش تشدید شده است)، انجام یک انقلاب عمیق ارضی، و سرنگونی طبقه سرمایه دار بوروکرات که در خدمت به امپریالیسم آمریکا و در وحدت با طبقات زمیندار بر مکزیک حکم می راند.

قیام چیاپاس لرزه بر دل طبقه حاکمه مکزیک و اربابان آمریکایی آنها افکند. آنها با یکدیگر در تماس مداوم بودند تا راهی برای سرکوب این قیام بیابند. این اقدام توسط تاکتیک ضدانقلابی دوگانه به پیش رفت: سرکوب خشن بقصد ارعاب و اعمال ترور علیه خلق از یکطرف، و وعده های دروغین رفرم از طرف دیگر.

هرچند کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطلاع کاملی از برنامه سیاسی و ایدئولوژی «ارتش رهائیبخش ملی زاپاتیست» که رهبری قیام چیاپاس را بعهده داشته، ندارد اما روشن است که این قیام کاملا برحق بوده و سزاوار پشتیبانی کمونیستهای انقلابی و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان است.

مکزیک کشوری پرجمعیت در آمریکای لاتین است که از بخت بد با امپریالیسم آمریکا مرزی طولانی دارد. امپریالیستهای آمریکایی از دیرباز مکزیک را ملک طلق خود برای حداکثر استثمار میدانند. آنها آزادند که در مکزیک هروقت بخواهند مداخله کنند تا از منافع ارتجاعی خود بدفاع برخیزند. وقایع اخیر نشان داده که مبارزه انقلابی میتواند مکزیک را از یک ذخیره استراتژیک به سلاحی استراتژیک برای انقلاب پرولتری جهانی تبدیل کند که قلب امپراتوری آمریکا را نشان رفته است.

مکزیک سنت انقلابی دیرینه ای از بپاخیزی توده های خلق علیه ستمگران دارد. اما درگذشته، این مبارزات هیچگاه به رهایی واقعی منجر نشده است زیرا از رهبری استوار پرولتاریا و حزب پیشاهنگش بی بهره بوده است. آنچه خلق مکزیک بیش از هر چیز نیاز دارد چنین حزبی است که متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بوده، عزم خود را برای رهبری خلق در انجام انقلاب دمکراتیک نوین جزم کرده و قادر به این کار باشد. امروز جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور سرمشق شکوهمندی است که گواه صحت راه مائوئیستی کسب رهایی میباشد.

قیام چیاپاس باردیگر نشان میدهد که شرایط برای انفجارات انقلابی در مکزیک و جهان درحال پخته شدن است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نیروی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد و متمرکز می کند، حمایت خود را از توده های انقلابی مکزیک و آن نیروهایی که برای مسلح کردن خلق به ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نبرد می کنند، اعلام میدارد. فقط این ایدئولوژی است که می تواند مبارزه را به پیروزی برساند ■


برای فتح جهان
با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز در آمده، دفاع کنیم!
МИР ВЫИГРАТЬ
獲得的將是整個世界
UN MONDO DA CONQUISTARE
EINE WELT ZU GEWINNEN
KAZANILACAK DÜNYA
A WORLD TO WIN

سرمقاله

مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!

۶

فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده، دفاع کنیم!

۱۱

بیانیه ۷ اکتبر ۱۹۹۳ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

۱۸

گزارشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو:

مبنای اتحاد حزبمان را مورد تاکید مجدد قرار دهید و کسب قدرت را سازمان دهید

۲۰

درباره مذاکرات و نقاط عطف:

بگذار درسهای گذشته چراغ راه آینده باشد!

۲۳

شورش بر حق است!

مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۲۸

پرچم سرخ ما در پرو همچنان در اهتزاز است!

۵۴

بازتکثیر اسناد حزب کمونیست پرو:

گزارشاتی از میدان های نبرد!

۶۸

نبرد برای پایان بخشیدن به حبس انفرادی رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو

۷۶

دو سند متعلق به خط اپورتونیستی راست

از تصمیم نوین و تعریف نوین پیروی کنید و برای آن بجنگید!

۸۴

«طرح کلی یک سند پایه ای»

۸۸

اطلاعیه های کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه مه ۱۹۹۵:

دو راه در مقابل هم - انقلاب یا سازش

۸۰

جان «مومیا ابوجمال» را نجات دهید!

۸۲



شماره ۲۱ ـ ۱۳۷۴

با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!

دو سال پیش، حزب کمونیست پرو که کمی قبل از آن بواسطه دستگیری صدر گونزالو متحمل ضربه ای جدی شده بود، شاهد بروز مبارزه دو خط مهمی در صفوف خویش گشت. خطی سربلند کرد که فراخوان مذاکرات صلح با رژیم آمریکائی فوجیموری و دست کشیدن از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو را میداد. این خط خود را بر این ادعا مبتنی نمود که در شرایط بین المللی کنونی، کوره انقلاب سرد است و مشکلاتی که دستگیری صدر گونزالو ببار آورده لاینحل می باشد. این خط اپورتونیستی راست، تلاشی است جهت کشاندن انقلاب به بن بست بارها آزموده رفرمیسم و تسلیم طلبی. این مبارزه دو خط، سئوالاتی اساسی را در مورد ارزیابی از اوضاع جاری در پرو و در سطح بین المللی، توانائی حفظ و به پیش راندن جنگ خلق توسط حزب، و روند پیشرفت انقلاب از دل پیچشها و چرخشها بسوی پیروزی نهائی برانگیخته و به کانون توجه انقلابیون جهان تبدیل شده است. ما در اینجا، اسناد مهم این مبارزه را گرد آورده ایم تا کمکی باشد به تبدیل این نبرد به مدرسه بزرگ انقلاب؛ و بذل بیشترین حمایت از حزب کمونیست پرو که همچنان جنگ خلق را به پیش رهبری میکند. این اقدام بخشی از کارزار جهانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت شعار «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده، دفاع کنید!» می باشد.

شماره های گذشته **جهانی برای فتح** کماکان در دسترس شماست

۱ـ ۱۳۶۳

پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بپاخیزی داغ لعنت خوردگان جهان
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۲ـ ۱۳۶۴

پرو
سندی از حزب کمونیست پرو به نام «در راه درخشان ماریاتگی»
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه در ایران انجامید
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی به قلم ریموند لوتا

۳ـ ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کایپاکایا: گزیده ای از مقاله وی درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جاماثیکا

۴ـ ۱۳۶۴

آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

۵ـ ۱۳۶۵

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۶ـ ۱۳۶۵

پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ـ ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۸ ـ ۱۳۶۶

سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ـ ۱۳۶۶

ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳۶۷

بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ـ ۱۳۶۷

فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو

۱۲ ـ ۱۳۶۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

۱۳ ـ ۱۳۶۸
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۴ ـ ۱۳۶۹
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ ـ ۱۳۷۰
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱۶ ـ ۱۳۷۰
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم، نوشته باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سند درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲
نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳
چیان چین: بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ ـ ۱۳۷۴
سند جدید مهمی از ریم: «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس ـ سلام بر تفنگ
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»
پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان
مقاله ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آلترناتیو مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح به زبان های اسپانیائی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبان های عربی، ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BMC WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER ST
LONDON WCIN 3XX U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:
REVOLUTION BOOKS, 9WEST 19TH ST,
NEW YORK, NY 10011 U.S.A
FAX: (1) (212) 645 - 1952

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
و زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش



حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست افغانستان
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
سازمان کمونیستی مارکسیستی ـ لنینیستی تونس
حزب کمونیست نپال (مشعل)
حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد)
حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش)
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی، آمریکا
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر اسامی فوق که بطور علنی از سوی کمیته اعلام شده، شماری از سازمانهای دیگر نیز هستند که در همکاری نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هدف این جنبش و ایجاد و تحکیم تشکل پیشاهنگ کمونیستی را دنبال میکنند.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) خود را منحل کرده است. در جنبش ما کماکان نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست از هند حضور دارند که برای اتحاد مجدد مبارزه میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است:
عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (دو نسخه چاپ آمریکا و هند)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیائی، ژاپنی، کانادائی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (چهار نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی و ترکی.
سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانهای فوق الذکر موجود است. این اسناد را میتوانید به نشانی زیر سفارش دهید:

BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.

بهای بیانیه معادل: دو پوند انگلیس ـ بهای زنده باد م ـ ل ـ م معادل: یك پوند. هزینه پست: یك پوند.

جهانی برای فتح

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۲۱ مارس ۱۹۸٤ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید یك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتی)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمك شما نیاز داریم؛ به کمك تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمك مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

مبـــارزه دو خـــط را

کارل مارکس در سنین پیری، با نگاه به تجربه خود در جنبش انقلابی خاطر نشان کرد، نقش مسلطی که نبردهای سخت او علیه اپورتونیستها بازی کرده همتراز با مبارزه کلی با خود بورژوازی بوده است. بدون شك از همان ابتدای بنیانگذاری مارکسیسم، نبرد علیه ایدئولوژی بورژوازی درون جنبش انقلابی جزئی لاینفك از مبارزه جهت ادامه پیشروی بر مسیر انقلاب بوده است.

پس جای تعجب نیست اگر بعد از گذشت چند شماره از آن «جهانی برای فتح» که حول مبارزه علیه رویزیونیسم «ك. ونو» منتشر شد، شماره حاضر منحصرا به مبارزه دو خطی که درون حزب کمونیست پرو سربلند کرد می پردازد. در ماه اکتبر ۱۹۹۳، یعنی در نخستین سالگرد دستگیری صدر حزب کمونیست پرو، فوجیموری رئیس جمهور آن کشور اعلام کرد که از درون صفوف حزب کمونیست پرو فراخوانی برای مذاکرات صلح صادر شده است. از همان موقع، مبارزه درونی این حزب به کانون توجه انقلابیون جهان تبدیل شد. اسناد مهمی در این شماره گرد آوری شده تا این مبارزه تا حدی که به پیش رفته و شناختی که حاصل شده در خدمت خوانندگان «جهانی برای فتح» قرار گیرد. این مبارزه دو خط میتواند به مدرسه بزرگ انقلاب تبدیل شود.

این مبارزه نه فقط برای جنگ خلق که امروز در پرو به پیش می تازد، بلکه برای کل جنبش انقلابی جهانی نتایج مهمی در پی خواهد داشت. این امر بازتاب این واقعیت است که جنگ خلق در پرو مهمترین مبارزه انقلابی در جهان امروز است. نتیجه آن به ناگزیر بر نبرد جهت تدارك و برپائی جنگ خلق در سایر نقاط تاثیر عمیق میگذارد. اما اساسی ترین دلیل اینست که صف آرائی خط اپورتونیستی راست علیه حزب کمونیست پرو و جنگ خلق، تهاجمی علیه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است؛ یعنی صف آرائی علیه خطی که جنگ خلق را از همان ابتدا رهبری کرده است. این مبارزه سئوالاتی را



مبارزات مهم دو خط در انقلاب فرهنگی به مدرسه عظیمی تبدیل شد که توده ها طی آن با مسائل مربوط به دولت و جامعه دست و پنجه نرم کرده و بدین طریق خود را برای رهبری و اداره تمام و کمال جامعه آماده تر نمودند.

در خود فشرده کرده که نه فقط برای نبرد فوری جهت حفظ و پیشروی جنگ خلق در پرو بلکه برای تمامی کسانی که در هر نقطه جهان به دنبال انقلابند، کلیدی محسوب میشود.

همانطور که مائوتسه دون جمعبندی کرد، مبارزه و تخالف ایده های گوناگون یك وجه همیشگی جنبش انقلابی است. او خاطر نشان کرد که این امر بازتاب تضادهای بین طبقات و تضادهای میان نو و کهنه در جامعه است. در یك کتاب آموزشی مهم حزب کمونیست چین که تحت رهبری مائو تهیه شده چنین میخوانیم: «مبارزه طبقاتی در جامعه بطور اجتناب ناپذیر درون حزب بازتاب می یابد و این به نحوی فشرده در شکل مبارزه دو خط درون حزب جلوه گر میشود. این نیز یك قانون عینی است. علت اینکه مبارزه طبقاتی در جامعه خود را بدون برو و برگرد در حزب منعکس میکند اینست که حزب ما در خلاء بسر نمی برد؛ بلکه در جامعه ای زندگی میکند که در آن طبقات موجودند و ایدئولوژی بورژوائی، نیروی عادات کهنه و گرایشات فکری رویزیونیستی بین المللی این امکان را دارند که ارگانیسم حزب ما را تحت تاثیر قرار داده و آن را مسموم نمایند.... ده مبارزه مهم دو خطی که حزب ما در طول ۵۰ سال حیات خویش از سر گذرانده، همگی بازتاب مبارزه طبقاتی در سطوح ملی و بین المللی درون حزب بوده است....»

بنابراین مبارزه دو خط بین مارکسیسم - لنینسیم - مائوئیسم و رویزیونیسم چیزی نیست که اگر سیاستهای رهبران حزب «بحد کافی خوب» بودند بتوان از آن اجتناب کرد. این مبارزه چیزی نیست که بتوان آرزوی نبودنش را داشت؛ این مبارزه همانقدر ضروری است که خود جنگ خلق ضرورت دارد. این یك وجه اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی است. برخی اوقات مبارزه دو خط آرام جریان دارد و بعضی وقتها بناگهان اوج میگیرد و میتواند بواسطه ظهور یك مقر فرماندهی رویزیونیستی که برای سرنگونی خط و رهبری انقلابی حزب مبارزه میکند، حزب انقلابی را نابود کند. اما زمانیکه حزب و رهبریش مصاف را دریابند، پیشبرد

تا به آخر به پیش بریم!



گردهم آئی دهقانان برای انتقاد از لین پیائو که خواهان سرنگونی انقلاب بود.



برای انتقاد از دن سیائو پین رویزیونیست از پوسترهای درشت خط دیواری استفاده شد.

مبارزه دو خط میتواند به انجام جهشهایی به پیش در فرایند انقلاب بینجامد. شرکت در چنین آزمون قدرتی، بخشی از فرایندی است که طی آن پرولتاریا خود را بقول مارکس، برای اعمال حاکمیت ساخته و پرداخته میکند.

همه اینها در تجربه انقلاب پرولتری جهانی کاملا اثبات شده است. مارکس در دوران انترناسیونال اول، علیه پرودون آنارشیست مبارزه کرد، به هموار شدن راه کمون پاریس کمك نمود و اصولی را تدوین کرد که بعدها یاریگر لنین در پی ریزی یك حزب انقلابی تراز نوین شد. اما راهگشائی لنین در زمینه حزب کمونیست فقط در جریان مبارزه بیرحمانه دو خط وی علیه سیاستهای رفرمیستی منشویکها حاصل شد. در آن موقع، بنظر می آمد که این مبارزه ای ناروشن بین اعضاء قلیل یکی از احزاب انترناسیونال دوم است. اما جهش هایی که در این زمینه توسط بلشویکها تحت رهبری لنین صورت گرفت و در اثر راهگشای «چه باید کرد؟» فشرده شد، کلید تدارك حزب برای انجام قیام و جنگ داخلی در چند سال بعد بود.

با آغاز جنگ جهانی اول و بروز موج تسلیم طلبی که انترناسیونال دوم را در برگرفت، یك مبارزه جدی دیگر سربلند کرد. در این مبارزه نیز لنین و بلشویکها ظاهرا یك حزب کوچك چند هزار نفره بودند که زبان به انتقاد از رهبران احزاب تثبیت شده و قدرتمند چند میلیونی سوسیال دمکرات در اروپای غربی گشوده بودند. این رهبران سوسیال دمکرات میگفتند که راهی جز «دفاع از سرزمین پدری» وجود ندارد. اما این خط انقلابی انترناسیونالیستی بلشویکها بود که برای رهبری توده های روسیه علیه طبقه حاکمه شان در انقلاب اکتبر - که کمی بعد بوقوع پیوست - ضرورت تام داشت.

بعضی ها از اینکه مبارزه دو خط حتی بعد از کسب قدرت توسط انقلابیون بروز یافت، شگفت زده شدند. آنها استدلال میکردند حالا که استثمارگران کهن سرنگون شده اند دیگر چه مبنائی برای مبارزه درون حزبی وجود دارد. اما بطور مثال، مبارزه استالین علیه تروتسکی برای اینکه بلشویکها بتوانند با ادعای وی مبنی بر غیر ممکن بودن ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مبارزه کنند و در این راه به پیشروی ادامه دهند، تعیین کننده بود. از دل این مبارزه شماری نکات حیاتی بیرون آمد که بخشی از درك پایه ای امروز مائوئیستهاست. این نکات شامل امکان و ضرورت ساختن یك جامعه سوسیالیستی در یك کشور واحد، خصلت دو مرحله ای انقلاب در کشورهای تحت سلطه و بسیاری مسائل دیگر می باشد.

درکی که ما امروز از مبارزه دو خط داریم جزئی کلیدی از تکامل مارکسیسم - لنینیسم به مرحله سوم، به مرحله ای جدید و عالیتر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است؛ تکاملی که توسط مائوتسه دون صورت گرفته است. این درك در کوره داغ انقلاب فرهنگی چین ساخته و پرداخته شد و عظیمترین مبارزه دو خطی که تاکنون سابقه نداشته، برپا گشت. در مقدمه این شماره «جهانی برای فتح» فقط میتوانیم برخوردی مختصر به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی داشته باشیم.* همانطور که قبلا اشاره شد، مائو نه فقط ماهیت مبارزه دو خط در حزب را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد بلکه نشان داد که توده های میلیونی میتوانند با مسائل حیاتی سیاسی و ایدئولوژیك مقابل پای جامعه دست و پنجه نرم کرده و آنها را حل نمایند. مقرهای فرماندهی انقلابی در حزب، کارگران و دهقانان را در ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و ضد حمله علیه تلاشهای بورژوازی جدید جهت احیای سرمایه داری، چیزی که در اتحاد شوروی بوقوع پیوسته بود، رهبری کرد. آنها توده ها را رهبری کردند تا درگیر بحث و جدل بر سر موضوع دولت، سازماندهی کار و جامعه و حتی مسائل مربوط به فلسفه و علوم و هنر شوند. در هر عرصه ای مبارزه جهت ریشه کن کردن خط رویزیونیستی و نشاندن سیاستهای انقلابی در مقام فرماندهی به پیش برده شد.

بورژوازی و محققان و مباشران رویزیونیست آنها غالبا کوشیده اند انقلاب فرهنگی را مبارزه قدرت بین گروه های صاحب قدرت در حزب کمونیست چین بنمایانند. طبق این دیدگاه، توده ها در انقلاب فرهنگی بطرزی موذیانه آلت دست مائو و انقلابیون شدند. حمله به انقلاب فرهنگی با این ادعا که چیزی جز مبارزه قدرت بورژوائی در سطح مقامات عالیرتبه حزبی نبوده را منتقدان به اصطلاح کمونیست هم نشخوار کرده اند. بعد از مرگ مائو و سرنگونی حاکمیت پرولتری در چین، معیار سنجشی که توسط انورخوجه رهبر حزب کار آلبانی علیه مائو بکار گرفته میشد، همین بود. بعضی ها هم با نتیجه گیری های ارتجاعی خوجه مبنی بر «ناسیونالیست»، «پوپولیست» و امثالهم خواندن مائو موافق نبودند، اما در برخی جوانب به روش تفکر خوجه، بویژه ناتوانی وی از فهم ماهیت واقعی مبارزه دو خط در چین، گرایش داشتند. آنها داد و فریاد براه انداختند که چرا مائو صاف و ساده رویزیونیستها را با استفاده از شیوه های اداری بیرون نکرد و از شرشان خلاص نشد.

در سال ۱۹۶۷ مائو گفتگوی بسیار مهمی با هیئت نمایندگی نظامی آلبانی داشت. «مائو از هیئت پرسید، بنظر شما هدف انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چیست؟ چند نفر پاسخ دادند، مبارزه علیه رهروان سرمایه داری در حزب. مائو گفت:

مبارزه علیه رهروان سرمایه داری وظیفه عمده است ولی بهیچوجه هدف نیست. هدف حل مشکل جهانبینی است؛ مسئله ریشه کن کردن رویزیونیسم در میان است.

کمیته مرکزی بارها تاکید کرده که توده ها باید آموزش یابند و خود را رها سازند. جهانبینی را نمیتوان به آنها تحمیل کرد. برای متحول کردن ایدئولوژی، ضروری است که عوامل بیرونی از طریق عوامل درونی کار کنند؛ البته عوامل درونی عمده است. اگر جهانبینی متحول نشود پیروزی در انقلاب فرهنگی چه معنائی خواهد داشت؟ اگر جهانبینی متحول نشود ۲۰۰۰ رهرو سرمایه داری امروز، دفعه بعد ۴۰۰۰ تا خواهند شد.» (متن کامل این مقاله در جهانی برای فتح شماره ۱ تجدید چاپ شده است.)

بنابراین مبارزه دو خط از نظر مائو نه فقط با هدف فوری سرنگونی رویزیونیستها که خواهان بازگرداندن چین به راه سرمایه داری بودند (و بالاخره بعد از مرگ مائو موفق به اینکار شدند) پیوند تنگاتنگ داشت بلکه بیشتر به مبارزه همه جانبه برای ریشه کن کردن ایدئولوژی بورژوائی مربوط میشد.

یکی از جوانب مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو مداخله شدید دستگاه پلیسی دشمن در این مبارزه بوده است. این خود فوجیموری بود که برای نخستین بار فراخوان اولیه برای توافقات صلح را رو کرد و ادعا نمود که این فراخوان توسط صدر گونزالو صادر شده است. البته فوجیموری همچنان رفیق گونزالو را در حبس انفرادی کامل نگهداشته است. گرچه مداخله مستقیم دشمن در چنین مبارزاتی غیر معمول نیست اما حزبی که عزم پیمودن مسیر انقلاب تا به آخر را کرده است باید به سئوالات کلیدی خطی در نقاط گرهی مهم مبارزه طبقاتی پاسخ دهد. مسلما پیشبرد مبارزه دو خط بر سر مسائل کلیدی خطی یکی از مهمترین طرقی است که میتوان از دامنه تاثیر تلاشهای فریبکارانه و میدان مانور دشمن کاست.

هدف از گرد آوردن اسناد در این شماره «جهانی برای فتح»، پیشبرد مبارزه دو خط بنحوی است که بقول کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو «مبارزه را به سطح خط ارتقاء دهد.» بدین طریق، مردم سراسر جهان

میتوانند در انتقاد، تقبیح و غلبه بر خط اپورتونیستی راست سهیم شوند. این وظیفه مهم فقط بر دوش کسانی که در پرو بسر میبرند، نیست. در این میان بسیاری سئوالات سیاسی مطرح است که برای کل جنبش انقلابی جهانی جنبه مرگ و زندگی دارد. کل جنبش در جریان پیشبرد کامل و پر توان این مبارزه دو خط میتواند و باید به درکی عمیقتر و غنی تر از اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، خصوصا قوانین جنگ خلق، دست یابد.

کمی بعد از آنکه فوجیموری خبر از صدور فراخوان توافق صلح داد، کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو اطلاعیه ای صادر کرد و طی آن عزم خویش به پیشبرد جنگ خلق را اعلام نمود. کمیته مرکزی حزب در فوریه ۹۴ موضع خود را همه جانبه تر بیان کرده، فراخوان ارتقاء این مبارزه بسطح خط را داده، تصمیمش مبنی بر محکوم کردن گرایش مذاکرات صلح بعنوان یك خط اپورتونیستی راست را تشریح نموده و به سوابق این خط در تاریخ حزب اشاره کرد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه دسامبر ۱۹۹۳ همزمان با تصویب سند تاریخی «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!»، قطعنامه مهمی در پشتیبانی همه جانبه از جنگ خلق صادر کرد. صدور این قطعنامه نشانگر جهت گیری پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از ادامه جنگ خلق تا کسب پیروزی بود (رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۲۰). احزاب و سازمان های شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انقلابیون سراسر جهان بر مبنای این اسناد، کارزار مطالعه و تحقیق فشرده در مورد مبارزه دو خط را آغاز کردند. چند سند از اسناد مورد مطالعه در این شماره باز تکثیر شده اند. در ماه مارس ۱۹۹۵، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطلاعیه تاریخی «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!» را بعنوان نتیجه این فرایند منتشر کرد. در این فراخوان، از مطالعات و تحقیقات انجام شده جمعبندی های مهمی میشود و چنین نتیجه می گیرد که امروزهیچ مبنائی برای هیچ نوعی از مذاکرات صلح در پرو موجود نیست. فراخوان، خط اپورتونیستی راست را رد کرده و حمایت بدون قید و شرط خود از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو را مورد تاکید مجدد قرار میدهد. فراخوان، جنبش انقلابی جهانی را به تشدید پشتیبانی از جنگ خلق دعوت میکند.

یك بخش مهم از فرایندی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در آن درگیر شد جمعبندی از تجربه جنبش بین المللی کمونیستی در برخورد با نقاط عطف کلیدی طی مبارزات انقلابی گذشته بود. سند «بگذار درسهای گذشته چراغ راه آینده باشد» که بعنوان سند داخلی بین احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توزیع شد، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را برای انجام صحیح این امر بکار می بندد. کانون توجه این سند، تجربه مذاکرات بلشویکها با امپریالیستهای آلمانی بسال ۱۹۱۸ در برست - لیتوفسك، مذاکرات تحت رهبری مائوتسه دون با چیانکایشك بسال ۱۹۴۶ در چون چینگ، و تجربه راهپیمائی طولانی بسال ۱۹۳۵ است. موضوع صرفا جمعبندی از تجربه مذاکرات گذشته نبوده بلکه همچنین درك اصولی است که انقلابیون طبق آن مذاکره با دشمن را هدایت کردند. بقول مائو، مذاکرات «نباید به منافع اساسی خلق لطمه بزند.» بعلاوه، باید توجه کرد که رهبران انقلابی چگونه در مواجهه با نقاط عطف، طرق دیگری را نیز در پیش گرفتند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) سندی پایه ای در رد مقاله مهم خط اپورتونیستی راست که «آسومیر» نام گرفته تهیه کرد. مرکز توجه این سند در درجه اول، قوای محرکه جنگ خلق است. سند اتحادیه علیه این بحث خط اپورتونیستی راست پلمیك میکند که: «جنگ خلق را فقط میتوان حفظ کرد.» سند اتحادیه جزء به جزء نشان میدهد که هرگونه تلاش برای مذاکره بدون در نظر گرفتن منافع اساسی خلق منجمله ارتش خلق و مناطق پایگاهی، به تسلیم طلبی می انجامد. این سند به مشکل بازسازی رهبری بعد از تلاشهای دشمن برای نابود کردن راس حزب می پردازد و با این بحث که شرایط عینی در سطح ملی و بین المللی ادامه جنگ خلق در پرو را ناممکن کرده، مقابله میکند. سند مذکور بطور همه جانبه و نافذی خط اپورتونیستی راست را رد نموده و شالوده محکمی برای بررسی بیشتر مسائل مطروحه فراهم میکند.

جنبش بین المللی کمونیستی تجربه دیرینه آشنا کردن جنبش گسترده انقلابی با «علفهای هرزه سمی» را داراست. این سنت را در مقیاسی وسیع، مائوتسه دون و انقلابیون چینی بطور مثال با بازتکثیر و توزیع اسناد خروشچف و رویزیونیستهای شوروی و بعدها در جریان انقلاب فرهنگی با توزیع «علفهای هرزه سمی» دن سیائو پین به پیش بردند و توده ها را برای انتقاد از آنها بسیج کردند. مائو به این ضرب المثل قدیمی علاقمند بود که گیاهان ستبر را نمیتوان در گلخانه پرورش داد. «جهانی برای فتح» با چنین روحیه ای «علفهای هرزه سمی» خط اپورتونیستی راست را منتشر میکند تا خوانندگان بتوانند خود به مصاف مباحث مطرح شده از طرف این خط بشتابند و در پرتو اسناد مهمی که در این شماره ارائه شده آن را نقد کرده و درك خود را تقویت کنند.

اوضاع جنگ خلق در حال حاضر با توجه به مبارزه دو خط، طی مقاله ای مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله تحولات قبل از دستگیری صدر گونزالو را دنبال میکند و نشان میدهد که چگونه حزب کمونیست پرو با «پیچی در جاده» که بواسطه این دستگیری پدید آمد و با بروز مبارزه دو خط دست و پنجه نرم کرده تا امروز جنگ خلق را به پیش برده است. یك گزارش مختصر و جدید از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو همراه این مقاله است. بعد از آنکه فوجیموری اخیرا بطور علنی اعلام نمود که صدرگونزالو «تا سه سال دیگر» در زندان خواهد مرد، کارزار به نقطه گرهی مهمی رسیده است.

وظیفه پرداختن هر چه عمیقتر به مبارزه دو خطی که برای درهم شکستن دیدگاه های نادرست خط مذاکرات صلح و ریشه کن کردن همه جانبه آنها براه افتاده، ممکنست برخی را دلسرد کرده باشد. اما انجام انقلاب، قایقرانی بر دریاچه ای آرام نیست؛ بلکه باید در دل آبهای مواج پارو زد. هیچ انقلابی - نه روسیه و نه چین - بدون پیشبرد چنین نبردهائی به انجام نرسیده است. انقلابیون از بروز اجتناب ناپذیر مبارزه ایدئولوژیك، سیاسی و یا در هر عرصه دیگر با قوای دشمن هراس ندارند و از بروز چنین مبارزاتی متاسف نمی شوند. آنها فقط با بدوش گرفتن مسئولیتها و یافتن راه رهبری توده ها در چنین نبردهائی است که ماهیچه هایشان را قوی کرده و درکشان را ارتقاء میدهند. بدین طریق است که آنها سرانجام در موقعیت رهبری توده ها برای نابود کردن جهان کهنه و ساختن جهان نو قرار خواهند گرفت.

این شماره «جهانی برای فتح» به انقلابیون کمونیست پرو تقدیم میشود که استوارانه بر جاده رهبری خلق آن کشور بسوی این جهان نو گام میزنند. آنها علیرغم شکنجه و کشتار دشمن، و حملات همراهان سابق به خط انقلابیشان، به راه خود ادامه میدهند. بعلاوه، این شماره «جهانی برای فتح» در خدمت کارزار بین المللی «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!» قرار دارد■

توضیح

* برای آشنائی بیشتر با انقلاب فرهنگی در چین میتوانید شماره ۷ جهانی برای فتح که ویژه مائو و انقلاب فرهنگی است را سفارش دهید.)



با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!

فراخوانی از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جهت تشدید حمایت از حزب کمونیست پرو و جنگ خلق

۲۸ مارس ۱۹۹۵

۱۴ سال است که حزب کمونیست پرو (یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)، توده های بیشمار را رهبری کرده تا تفنگ بردارند، طبقات ارتجاعی و اربابان امپریالیستشان را بمصاف طلبند و بعنوان جزئی از انقلاب جهانی پرولتری، قدرت سیاسی را ذره ذره از آن پرولتاریا و خلق پرو سازند. کسانی که مشتاق محو ستم و استثمار از چهره جهانند، بدرستی جنگ خلق در پرو را چراغی می بینند که راه پیشروی را نشان میدهد و گواه زنده ای از حقیقت، شادابی و قدرت مارکسیسم ـ لنینسیم ـ مائوئیسم است؛ بویژه آنکه رهبری یك حزب پیشاهنگ پرولتری و حضور خیل فزاینده توده ها، جنگ خلق در پرو را به یك نیروی عظیم مادی تبدیل کرده است.

دستاوردهای عظیم خلق انقلابی پرو که طی مبارزات خونین با دشمن و به یمن فداکاریهای سترگ و بذل خون جنگاوران کمونیست، کارگران و دهقانان پروئی حاصل شده، مورد حمله قرار گرفته است. این حمله نه فقط توسط اقدامات وحشیانه رژیم ارتجاعی و کمك امپریالیسم بین المللی، که از سوی خطی انجام میشود که از درون حزب کمونیست پرو سر برآورده و دعوت به دست کشیدن از جنگ خلق میکند.

ما همه احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، پرولترهای آگاه و تمامی رزمندگان انقلابی را فرامی خوانیم که همدوش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صف فشرده ای تشکیل دهند و به اضطرار حمایت از جنگ خلق در پرو را تشدید کرده، علیه خط انحرافی نبرد

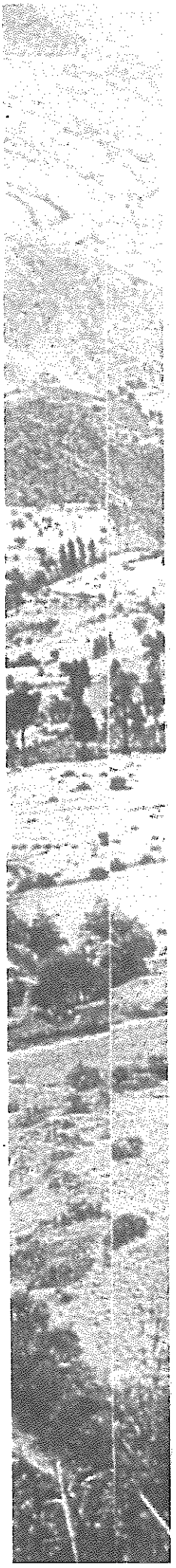

کنند؛ در مقابل تمامی حملات از انقلاب پرو به دفاع برخیزند؛ و از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که جنگ خلق را رهبری کرده پشتیبانی نمایند. این فراخوانی است برای انجام هر چه بهتر وظایف انترناسیونالیستی پرولتری ما.

پیشرفتها و خدمات عظیم جنگ خلق و حزب کمونیست پرو به انقلاب جهانی، ضربات آشکاری بر طبقه ارتجاعی حاکم و اربابان امپریالیستش، بویژه امپریالیستهای یانکی، وارد آورد.

عکس العمل دشمنان، تشدید اقدامات ضدچریکی علیه جنگ خلق و سرکوب هر چه بیشتر توده های پروئی بود. این سیاست در ابعاد کشتار جمعی به پیش برده شد: از قتل عام و «مفقود الاثر» کردن توده ها در شهر و روستا گرفته تا کشتار جمعی رزمندگان انقلابی در زندانها. اما جنگ خلق همچنان به پیشروی ادامه داد و در ابتدای دهه ۱۹۹۰، امپریالیستها و مرتجعین لب به سخن گشوده و علنا درباره خطری صحبت کردند که جنگ خلق مائوئیستی با نزدیك شدن به پیروزی کامل و کسب قدرت سراسری در پرو برای آنها ایجاد کرده بود. امپریالیستها و طبقات حاکمه پرو به اقتضای طبیعت خود عکس العمل نشان داده و توسط رژیم فوجیموری دست به کودتا زدند. این کودتا بمعنای تمرکز بیشتر قدرت دولتی ارتجاعی در دست قوه مجریه و نیروهای مسلح بود. آنها سرکوب توده ها و رهبری انقلابیشان را تشدید نموده و بطور کلی استثمار کارگران و دهقانان را نیز شدت بخشیدند. این اقدامات به شکل فشرده در تلاش برای نابودی رهبری حزب کمونیست پرو و جنگ خلق ظاهر شد. در سپتامبر ۱۹۹۲، این حرکت به دستگیری صدر گونزالو (رهبر اصلی حزب کمونیست پرو) انجامید. شماری از دیگر رهبران مهم حزب نیز اسیر شده و یا طی چند سال اخیر کشته شده اند. صدر گونزالو در سخنرانی تاریخی و الهام بخش ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۲ که در اسارت رژیم فوجیموری، از درون قفس و در برابر رسانه های گروهی جهان ایراد نمود، اعلام کرد که دستگیری وی فقط پیچی در جاده مبارزه انقلابیست و جنگ خلق باید بخاطر منافع توده ها در پرو و خدمت به انقلاب جهانی پرولتری ادامه یابد. او از اهمیت احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست رشد یابنده در سراسر جهان سخن گفت، خواهان توجه ویژه به نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شد، و بر این دورنما و نیاز تاکید نهاد که مائوئیسم باید فرمانده و راهنمای موج فراز یابنده انقلاب جهانی شود.

جنگ خلق علیرغم پیچی که در جاده ایجاد شده بود، ادامه یافت. حزب کمونیست پرو تحت رهبری کمیته مرکزی حزب، با تاکید مجدد بر مبانی وحدت حزب و با نیرو گرفتن از سخنرانی صدر گونزالو، با استواری بر اصول و انعطاف در تاکتیکها، تلاشهای دشمنان برای درهم شکستن انقلاب را عقب رانده و جنگ خلق را تحت شرایط نوین توسعه داد؛ و حزب و ارتش رهائیبخش خلق و هسته اصلی مناطق پایگاهی را محافظت نمود. در سطح بین المللی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دفاع از جان صدر گونزالو یك کارزار جهانی برپا کرد و ده ها هزار تن از انقلابیون و ترقیخواهان پنج قاره را بسیج نمود. آنها با اقدامات خود به رژیم فوجیموری و اربابان آمریکائیش ضربه زدند و خلق مبارز پرو را دلگرم کردند.

در چنین اوضاعی بود که یکسال بعد، فراخوانی برای انجام مذاکرات ارائه شد تا «توافق صلحی بدست آید و بر جنگ خلق سیزده ساله نقطه پایان نهاده شود.» رژیم فوجیموری این فراخوان را به صدر گونزالو نسبت داد. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو عهد نمود که جنگ را ادامه دهد؛ و رژیم را بخاطر جعل و پخش اکاذیب محکوم کرد. (۱) گروهی از افراد که تاریخا با حزب کمونیست پرو مرتبط بودند و نقطه تمرکزشان عمدتا در زندانها بود، هرچند حداقل از حمایت برخی اعضاء و هواداران حزب در بیرون زندان و خارج از کشور برخوردار بودند، کل حزب را دعوت کردند که «جهت دستیابی به توافق صلح نبرد کنید.» بنابراین سریعا آشکار شد که یك مبارزه دو خط حیاتی درون حزب کمونیست پرو براه افتاده که کانون آن مسئله توافق صلح است، اما یکرشته مسائل کلی که مقابل پای انقلاب در پرو و جهان قرار دارد را هم در برمیگیرد. بعد از اینکه اسناد دیگری ارائه گشت و در آنها بحثهای هشداردهنده ای مشاهده شد که اصول پایه ای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی و مواضع تثبیت شده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی زیر سئوال رفته بود، این ارزیابی اولیه بیشتر تقویت شد. (۲)

از آنجا که جنبش کمونیستی همواره یك جنبش بین المللی است، براه افتادن مبارزه دو خطی که مهمترین مبارزه در جهان امروز را تحت تاثیر قرار میدهد، نمیتوانست معانی جدی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نداشته باشد. با توجه به خدمات عظیم حزب کمونیست پرو به تکامل سیاسی و ایدئولوژیك جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بویژه طی مبارزه اوج یابنده اخیر حول تصویب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و اتحاد بر سر آن، این حقیقت برجسته تر خودنمائی میکند. مسلما مبارزه دو خط جاری مهمترین مبارزه ای است که جنبش ما از زمان تاسیس بسال ۱۹۸٤ با آن مواجه شده است. این یك مبارزه خطی است که سرانجامش نه فقط تکامل آتی انقلاب در پرو را رقم خواهد زد، بلکه نتایج عظیمی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کل جنبش بین المللی کمونیستی در بر دارد.

تحت چنین شرایطی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ناگزیر بود که نه فقط به حمایت از جنگ خلق در پرو ادامه دهد بلکه به این مبارزه دو خط بپیوندد: تحقیق، مطالعه، بحث و مبارزه ضروری برای دستیابی به یك شناخت صحیح و همه جانبه از کلیه مسائل درگیر باید به پیش برده میشد و بر این پایه قدرتمندترین حمایت از خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی و رفقائی که در پرو حامل این خط هستند، بعمل می آمد.

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باید در مورد مسائل درگیر در مبارزه بکارگرفته میشد. این شامل بررسی تاریخچه مذاکرات در جنبش بین المللی کمونیستی (نمونه های مثبت و منفی) و نیز بررسی طرق دیگری غیر از مذاکره بود که جنبش کمونیستی در پاسخگویی به پیچ و خمهای مبارزه انقلابی در پیش گرفته است. می بایست اصول پایه ای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی جنگ خلق عمیقا مورد مطالعه قرار گرفته و بکار بسته میشد. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر این مبنا دو معیار اساسی را برای ارزیابی از فراخوان توافق صلح به پیش گذاشت:

آیا مذاکرات پیشنهادی، علیرغم اینکه جنگ چه مراحل یا چرخشهای احتمالی را از سر می گذراند، به وظیفه کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی خدمت می کند؟ یا اینکه قصد رجعت به اوضاع ماقبل جنگ، پیش از سال ۱۹۸۰ را دارد؛ یعنی دوره ای طولانی که طی آن هیچگونه مبارزه مسلحانه انقلابی جریان نداشت.

با اینکه برخی سازشها ممکن است ضروری باشد، اما آیا مذاکرات پیشنهادی از آنچه مائو «منافع اساسی خلق» نام نهاد و منظور از آن، هسته اصلی قدرت خلق و نیروهای مسلح انقلابیست، محافظت می کند؟ (۳)

با در نظر داشتن این دو معیار تحقیقات همه جانبه ای به پیش برده شد و به شماری مسائل تا حد امکان عمیقا برخورد شد:

ـ اوضاع عینی در پرو در چارچوب اوضاع جهانی؛

ـ نقاط قوت و ضعف دو نیروی متخاصم در جامعه پرو: در یکطرف توده ها و مبارزه انقلابی آنها که در عالیترین شکل خود یعنی جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو جریان دارد، و در طرف دیگر، «سه کوه» امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که اینك توسط رژیم فوجیموری حکم می رانند؛

- تحولات و مبارزه درون حزب کمونیست پرو؛

- نقش و موضع واقعی صدر گونزالو در ارتباط با فراخوان توافق صلح، و نیز شرایط اسارت و نحوه رفتار با وی که در چنگ رژیم فوجیموری است؛

- محتوا و هدف فراخوان، و وضعیتی که بر مبنای متن فراخوان باید در نتیجه مذاکره برقرار شود.

هدف از این تحقیقات، مشخص کردن این بود که آیا هیچیك از مواضع طرفدار مذاکره وجود دارد که نخواهد دستاوردهای بسختی حاصل شده جنگ خلق را تسلیم کند؟ حتی با وجود اینکه نوعی عقب نشینی موقت و قسمی از سوی نیروهای انقلابی و شاید نوعی توافقات رسمی با طرف مقابل را طرح کند. آیا موضع طرفدار مذاکره ای هست که نخواهد ارتش خلق را منحل کند و از مناطق پایگاهی جنگ خلق دست بشوید؟ حتی اگر نیاز به عقب کشیدن موقت از برخی مناطق معین باشد. بطور خلاصه، آیا موضع هوادار مذاکره ای وجود دارد که نخواهد از مسیر انقلابی خارج شود؛ بلکه همچنان بخشی از پیشبرد جنگ خلق از دل پیچ و خمهای ضروری باشد؟ می بایست جوانب ذهنی و عینی مسئله مورد ارزیابی قرار گیرد: نیات کسانی که فراخوان مذاکرات را تبلیغ می کنند چیست؟ و آیا این فراخوان هیچ انطباقی با اوضاع عینی، با نیازهای توده ها و مبارزه انقلابی در مقطع کنونی دارد یا نه؟ و آیا هیچ مبنایی (به لحاظ اختیار و جبر اردوی انقلاب از یکسو، و اردوی ارتجاع از سوی دیگر) برای دستیابی به یك توافق صلح وجود دارد که بیان جدا شدن از مسیر انقلابی و وجه المصالحه قرار دادن منافع اساسی خلق نباشد؟

مطالعه و شناخت عمیقتر موضع و تحلیل کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو درباره سئوالات مربوطه حائز اهمیت بسیار بوده و هست.

نتیجه گیری ها

از دل این پروسه، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به نتایج زیر دست یافت:

۱ - از لحاظ عینی و علیرغم هر نیتی که مدافعان فراخوان مذاکره جهت دستیابی به توافق صلح داشته باشند، و علیرغم استدلالات یا توجیهاتی که در دفاع و تشریح این فراخوان مطرح شده، چنین فراخوانی معرف یك سازش ضروری و موجه نبوده، بلکه منافع اساسی خلق وجه المصالحه قرار میدهد و به معنای دست کشیدن از جنگ خلق و راه انقلاب است.

۲ - مفاد مشخصی که برای توافق صلح پیشنهاد شده و «پیشنهاد یازده نکته ای» نام گرفته (٤)، به خلع سلاح ارتش رهائیبخش خلق و منحل کردن مناطق پایگاهی خواهد انجامید، ثمرات انقلاب را بطور جدی به باد داده و توده ها را به مراحم طبقات ارتجاعی و نیروهای مسلح آنها حواله خواهد داد.

۳ - استدلالات یا توجیهاتی که در دفاع و تشریح این فراخوان مطرح شده، در ضدیت با امکان واقعی حفظ جنگ خلق در پرو و پیشبرد آن بسمت پیروزی قرار دارد. این بحثها علیه آموزه های اساسی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درباره نیاز و امکان توسعه جنگ درازمدت خلق و کسب قدرت سیاسی از این طریق است. (٥)

٤ - در مفهومی اساسی، جنگ انقلابی تحت رهبری پرولتاریا هنگامی که آغاز شد، باید تا شکست یکی از طرفین متخاصم ادامه یابد. شعله این جنگ را نمی توان نظیر یك تاکتیك فشار صرف جهت کسب امتیاز از دولت ارتجاعی، به دلخواه روشن و خاموش کرد. ابزار و اهداف نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اساسا با اهداف و ابزار جنگی طبقات دیگر متفاوت است. حتی زمانی که جنگ آن طبقات علیه دولت ارتجاعی است، هدف نابودی کامل این دولت و برقراری

حاکمیت توده ها را دنبال نمی کند و نمی تواند بکند.

پیچ و خمهای مبارزه انقلابی، نقاط قوت و ضعف نسبی اردوهای متخاصم، تغییرات در اوضاع عینی و امثالهم، برخی اوقات انجام تنظیمات مناسب در استراتژی و تاکتیکها، منجمله عقب نشینی یا پیشروی، را برای کمونیستها ضروری می سازد. در برخی موارد این تنظیمات ضروری، جلوه نظامی پیدا می کند؛ نظیر راهپیمائی تحت رهبری مائو در جریان انقلاب چین. در موارد دیگر، کمونیستها مذاکرات یا حتی رسیدن به توافقات ممکن با طبقات ارتجاعی حاکم را بعنوان تاکتیکی که می تواند در چارچوب یك استراتژی و دورنمای صحیح انقلابی، امکانپذیر و ضروری بوده و نتیجه ای از تکاملات مشخص مبارزه انقلابی باشد، رد نمی کنند. (٦)

با این وجود، در شرایط کنونی و با توجه به مناسبات نیروهای طبقاتی پرو در این مرحله، از نقطه نظر پرولتاریا هیچ نیازی و هیچ مبنای صحیحی برای مذاکراتی که به خاتمه جنگ خلق بینجامد وجود ندارد. هیچ مبنایی (به لحاظ اختیار و جبر اردوی انقلاب از یکطرف و اردوی ارتجاع از طرف دیگر) برای دستیابی به توافق صلحی که بمعنای دست کشیدن از راه انقلاب و وجه المصالحه قرار دادن منافع اساسی خلق نباشد، وجود ندارد. تحت چنین شرایطی، رژیم فوجیموری و بطور کلی طبقات حاکمه پرو و اربابان امپریالیست آنها فقط یك نوع توافق صلح را می توانند قبول کنند: توافقی در مورد خاتمه جنگ در چارچوبی که به پروسه انقلاب در پرو نفع نرسانده، بلکه به آن لطمه خواهد زد. بنابراین پیشنهاد توافق صلح برای خاتمه جنگ فقط می تواند به اپورتونیسم منتهی شود و باید با آن جنگید.

٥ ـ اوضاع بین المللی کنونی را دوره ای از صلح در سطح جهانی و رفع درگیری ها رقم نمیزند. توافقات صلح نظیر آنچه در فلسطین بدست آمده بازتاب تلاشهای امپریالیستها برای جذب نیروهای غیرپرولتری (نظیر ناسیونالیستها و رویزیونیستها) بعنوان ژاندارمهای «نظم نوین جهانی» است که خودسرانه از سوی امپریالیسم آمریکا اعلام شده است. اینگونه توافقات صلح، خلق را نشانه رفته است. مبارزه راستین انقلابی تحت رهبری مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها، معرف منافع اساسی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده بوده و امپریالیسم و ارتجاع جهانی پلیدکارانه به ضدیت با آن ادامه خواهند داد.

اوضاع کنونی جهان، علیرغم جوانب متناقضش، برای آغاز و توسعه و پیشروی مبارزه مسلحانه انقلابی جهت کسب قدرت مساعد است. فروپاشی اتحاد شوروی (و بلوك شرق بهمراه آن) فروپاشی یك قدرت ارتجاعی سوسیال امپریالیستی، یك دشمن بزرگ انقلاب جهانی پرولتری بود و معنایش این نیست که خلق باید مبارزه انقلابی اش را متوقف کند یا بتعویق اندازد

٦ ـ دولت ارتجاعی پرو نماینده امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات در آن کشور، و ابزاری در دست اربابان یانکی است. دولت ارتجاعی هیچ راه حل درازمدتی برای بحرانی که با آن دست به گریبان است، ندارد و فقط می تواند استثمار و ستم و فلاکت بیشتری را به توده های خلق عرضه کند. فقط انقلاب دمکراتیك نوین و متعاقب آن پیشروی بسوی سوسیالیسم است که می تواند پرو را نجات دهد.

۷ ـ صدر گونزالو همچنان در شرایط فوق العاده حبس در چنگال رژیم ارتجاعی بسر می برد. او حق تماس با وکلایش را ندارد و در سلول انفرادی بسر میبرد. تا بحال تقاضای ملاقات پنج هیئت شناخته شده بین المللی با صدر گونزالو رد شده و رژیم لاف میزند که اخبار و اطلاعات برای وی «جیره بندی و دست چین» شده است. رژیم فوجیموری بخاطر کشتار، دروغپردازی، تقلب و شکنجه جسمی و روحی زندانیان جنگی رسوای خاص و عام است. تحت چنین شرایطی هیچکس نمی تواند قبول کند که تماسهای غیرمستقیم و ناموثقی که به صدر گونزالو نسبت داده شده، بیان کننده طرز تفکر وی باشد. و نبرد برای خاتمه حبس انفرادی او باید ادامه یابد.

روشن است که خط مذاکره، خلاف خط پایه ای حزب کمونیست پرو است که جنگ خلق را به پیش هدایت می کند و تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده است. این مسئله مهمی است که به کوششهای خود برای مشخص کردن نظرات کنونی صدر گونزالو ادامه دهیم. هرچند مسئله

کلیدی، خط است و نه تدوین کننده آن.

صدر گونزالو خدمات عظیمی به تکوین خط حزب کمونیست پرو برای انقلاب آن کشور نموده است. این خدمات در جریان فشرده کردن تجربه و دانش کل حزب و رهبری آن بعنوان بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی به انجام رسیده است. خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی که توسط حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده، هم محصولی از مبارزه توده های میلیونی است و هم توده ها را بیش از پیش قادر می سازد که تاریخ را بدست خویش گیرند و جهان را دگرگون کنند. رژیم با حبس انفرادی صدر گونزالو، دقیقا همین پروسه «از توده به توده» و زنجیر شناخت حزب متکی بر سیستم سانترالیسم دمکراتیك را در تنگنا نهاده است. این یکی از دلایل اصلی است که چرا باید نبرد برای ملاقات وی تا کسب پیروزی به پیش برده شود.

۸ ـ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بخاطر ضدیت قاطعانه، بیباکانه و صحیحش با خط اپورتونیستی راست که برای جنگ خلق در پرو شکست ببار می آورد و باعث عقبگردی جدی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی می شود، درود می فرستد. کمیته مرکزی با استواری و شجاعت جنگ خلق را در بحبوحه شرایط دشواری که بواسطه دستگیری صدر گونزالو و سایر ضربات بر پیکر حزب ایجاد شده بود، به پیش برد. بزرگترین مشکل پیش پای حزب همین خط اپورتونیستی راست و عملکرد مدافعان آن است.

این وظیفه انترناسیونالیستی کل جنبش ما و نیز کمیته آن بعنوان مرکز سیاسی جنینی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که با تمام قوا به پیشبرد مبارزه دو خط علیه خط اپورتونیستی راست که از مذاکره جهت دستیابی به توافق صلح دفاع میکند، خدمت نماید؛ با کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو جهت پیشبرد این مبارزه دو خط بر مبنائی قدرتمند و به موثرترین وجه همکاری نماید؛ بر این مبنا به تقویت رهبری و خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی کمك کند که هدایت کننده و پیشبرنده جنگ خلق پرو در گذر از پیچ و خمها بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی و هدف غائی کمونیسم در سطح جهانی است.

۹ ـ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از زمان تاسیس خود بسال ۱۹۸٤ با حزب کمونیست پرو پیوند ناگسستنی داشته است. حزب کمونیست پرو مهمترین مبارزه انقلابی در جهان امروز را رهبری کرده و راه درخشان جنگ خلق را در برابر چشم جهانیان فروزان نموده است. این جنگ از آنجا که حزب کمونیست پرو مبارزه اش را آگاهانه و مصمم بعنوان بخشی از مارش انقلابی پرولتاریای جهانی بسوی کمونیسم به پیش می برد و آن را بعنوان بخشی حیاتی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که مرکز سیاسی نوخاسته برای جنبش بین المللی کمونیستی است انجام میدهد، در تمامی قاره ها پژواکی پرطنین یافته است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم متحد شده، محکمتر از هر زمان دیگر با رفقای حزب کمونیست پرو عقد اتحاد بسته، بر حمایت ما از آنها مجددا تاکید کرده و مصمم است که مسئولیتهایش را به انجام رساند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کل این جنبش و نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست سراسر جهان را فرا میخواند که نبرد جهت دفاع از جنگ خلق در پرو و حمایت از رفقای حزب کمونیست پرو را در مبارزه شان بخاطر حفظ دستاوردهای انقلابی، شکست خط اپورتونیستی راست و پیشروی بسوی کسب پیروزی سراسری بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری تشدید کنند.

کسانی که توسط خط اپورتونیستی راست دچار اغتشاش فکری شده، یا از جاده انقلاب منحرف شده اند، باید این خط را طرد کرده و با لطماتی که این خط و مدافعانش ببار آورده اند بضدیت و مقابله برخاسته و دوباره به راه انقلاب باز گردند.

باشد تا نبرد علیه خط اپورتونیستی راست کوره داغی شود که اتحاد عظیمتر جنبش ما را حدادی کند و فولاد جنبش را با عالیترین کیفیت آبدیده کند. باشد تا کوره مبارزه دو خط، مدرسه بزرگ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم شود، تفاوت بین مارکسیسم واقعی و دروغین را بنمایش گذارد و به انقلابیون سراسر جهان کمك کند که ضروریات زمانه را درك کنند و وظایفشان را به

انجام رساندند.

از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو حمایت کنید!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، مرگ بر خط اپورتونیستی راست!

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنید!

از جان صدر گونزالو دفاع کنید، برای خاتمه حبس انفرادی او نبرد کنید!

توضیحات

۱ ـ اطلاعیه ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در صفحه ۱۸ همین شماره بازتکثیر شده است.

۲ ـ چندین مقاله منتشر شده که خط انحرافی مبارزه برای قرارداد صلح را ارائه میدهد. مشهورترین آنها مقاله «تصمیم نوین و تعریف نوین را بدست گیرید و برای آن مبارزه کنید» است که مخفف اسپانیایی آن «آسومیر» می باشد. این مقاله در صفحه ۸۴ همین شماره چاپ شده است.

۳ ـ این دو معیار در رهنمودهای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون مبارزه دو خط جاری جلو گذاشته شده است.

٤ ـ «پیشنهاد یازده نکته ای صلح» وسیعا توسط زندانیان طرفدار مذاکره در پرو توزیع شد. شماری از مطبوعات پرو نیز آن را باز تکثیر کردند. این نوشته در صفحه ۸۸ همین شماره چاپ شده است.

٥ ـ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نقد مهمی در مورد مباحث اصلی مقاله «آسومیر» و مقالات دیگری نوشت که همان خط را منعکس می کنند. این نقد که به درخواست کمیته جنبش تهیه شده در صفحه ۲۸ همین شماره به چاپ رسیده است.

۶ ـ برای بحثی درباره تجربه تاریخی استفاده از مذاکرات و نیز تجربه راهپیمائی طولانی در چین رجوع کنید به مقاله «بگذار درسهای گذشته چراغ راه آینده باشد» در صفحه ۲۳ همین شماره و نیز مقاله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران).

کارگران جهان متحد شوید!

بیانیه کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو، پیشاهنگ متشکل پرولتاریا طی بیش از ۱۵ سال مبارزه سرسختانه توسط صدر گونزالو بعنوان حزبی تراز نوین، مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو بازسازی شد. این حزب درماه مه ۱۹۸۰ با بدوش گرفتن نقش تاریخی و جدائی ناپذیرش یعنی نبرد جهت کسب قدرت سیاسی برای خلق و پرولتاریا، پرچم سرخ و سوزان شورش را به اهتزاز درآورد. بدین ترتیب، حزب شعله های خاموشی ناپذیر و سرکش جنگ خلق را تحت رهبری صحیح و بر حق گونزالو فروزان ساخت. این جنگ در سال ۱۹۹۱ به مرحله تعادل استراتژیك رسید و امروز در مسیر خدشه ناپذیرش بسوی کسب قدرت سراسری و برقراری جمهوری خلق پرو، با قدرت به پیش گام برمیدارد.

جنگ خلق در بیش از ۱۳ سال نبرد و کسب پیروزی ها، عمیقاً در کشور ما ریشه دوانده است. این جنگ شاخص و راهنمای انقلاب پرولتری جهانی است. این جنگ جلوه زنده اعتبار مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم است که توسط صدر گونزالو خلاقانه در شرایط انقلاب پرو بکار بسته شده و اندیشه گونزالو را بوجود آورده است.

ما در بحبوحه عملیات تکان دهنده و قدرتمند نقشه استراتژیك چهارم برای گسترش جنگ خلق بسوی کسب قدرت سیاسی و نقشه نظامی ششم و ماقبل آخر جهت سازماندهی قدرت سیاسی را با موفقیت به پیش می بریم. ما بعد از انجام اولین کارزار نقشه نظامی، دومین کارزار را به نام «در دفاع از مقرهای فرماندهی و علیه دیکتاتوری جلاد!» با قدرت آغاز کرده ایم.

از طرف دیگر، راه سرمایه داری بوروکراتیك که گرفتار بدترین بحران عمومی تاریخی پرو است، و رژیم تحت رهبری عروسك خودفروخته و جلادی بنام فوجیموری که سرسپرده ترین نوکر امپریالیسم یانکی محسوب می شود، در وخیم ترین وضعیت بسر می برند. اقداماتی که بکار بسته شده فقط باعث زرق و برق زودگذر و ورشکستگی عمومی می شود و این در حالی است که رژیم با مشکلات فزاینده در راه اجرای وظایف سه گانه ضد انقلابیش مواجه می باشد: جان دادن مجدد به سرمایه داری بوروکراتیك؛ بازسازماندهی دولت کهن؛ و نابود کردن جنگ خلق. واقعیت نشان داده که تحقق این اهداف از لحاظ تاریخی و سیاسی ناممکن است. از این میان، وظیفه بازسازی عمده شده است. آنها که با کودتای ۵ آوریل گامی بسوی تمرکز مطلق برداشتند، اینك در حال انجام «رفراندم» خود هستند تا از این طریق یك قانون اساسی قلابی را به هر نحو به تصویب رسانده، گامی دیگر در مسیر قدرت مطلقه ریاست جمهوری فوجیموری برداشته و دولت را بیش از پیش ارتجاعی کنند. بنابراین رفراندم نقشی مهم به نفع دیکتاتوری جلاد بازی میکند. آنها حتی بیشتر از گذشته باید به هر وسیله منجمله روش شناخته شده تقلب، چنگ اندازند تا پیروزیشان را تضمین کنند.

آنها مستاصل و ناتوان در مواجهه با جنگ خلق، و برای کمك به این اهداف ضدانقلابی دست به صحنه سازی پلید و متعفنی زده اند. این جزئی از جنگ روانی است که خود بخشی از استراتژی «جنگ با شدت کم» آنهاست. از یك طرف، هدف بیهوده این صحنه سازی بدنام کردن صدر گونزالو و ادامه نقشه از پیش طراحی شده، خائنانه و وحشیانه آنها برای قتل اوست. از طرف دیگر، این صحنه سازی تلاشی است برای قالب کردن خیالات واهی مبنی بر اینکه «راه درخشان تسلیم شده است.» این فقط یکی از هزاران دروغی است که مرتجعین هر چند وقت یکبار انتشار میدهند. این بار دروغ از زبان عروسك خودفروخته جلادی شنیده میشود که به سرنیزه ارتش متکی است و «مونته سینوس» خائن و «لوتسا»ی قاتل (روانشناس سازمان امنیت پرو - توضیح از جهانی برای فتح) مشاورانش هستند. او تحت فرامین امپریالیسم یانکی عمدتا از کانال سازمان «سیا» قرار دارد. همه اینها تلاش مذبوحانه ای برای غلبه بر جنگ خلق است. این هیچ نیست مگر یك صحنه سازی مسخره و ناشیانه که هر کس یك جو عقل داشته باشد نمیتواند آن را جدی بگیرد. این حیله نیز نظیر حیله های پیشین در مواجهه با توفان سد نشدنی جنگ خلق که باعث تشدید مبارزه طبقاتی شده و حدت و شدت آن را میتوان در موج اعتصابات و تظاهرات های توده ای مشاهده کرد، دود خواهد شد و به هوا خواهد رفت. این امر نشان میدهد که اوضاع گسترش یابنده انقلابی، قدرتمندتر از پیش شده و به یك بحران انقلابی خواهد انجامید.

اکنون، اولین سالگرد سخنرانی تاریخی و داهیانه صدر گونزالو است که پیروزمند

حزب کمونیست پرو

و جسور در برابر چشم جهانیان خوش درخشید و کلام محکم و بجای او، بر خوشبینی کمونیستها و خلق افزود و وحشت مرگ را بر مرتجعین مستولی کرد. آنها مانند جانوران زخم خورده محتضر دست بکار کشتار شدند و حملات جنون آمیز و مسخره ای را به پیش بردند تا شاید وضعیت درب و داغان خود را بپوشانند و کسی نفهمد که آنها در شرف مرگند. ولی ما انقلابیون به پیروزی، به کسب قدرت نزدیك میشویم زیرا حزب همواره به عهد خود وفادار است. ما رهروان پیگیر این گفته صدر گونزالو هستیم: «روزی از صمیم قلب عهد بستیم که تا رسیدن به کمونیسم سلاحمان را زمین نگذاریم. حتی اگر ابرقدرتها یا سایر قدرتها تمام زرادخانه های قدرتمندشان را بکار گیرند، ما باید مبارزه بخاطر کمونیسم را پیگیرانه ادامه دهیم. ما کمونیستها میدانیم چه میخواهیم و برای چه مبارزه میکنیم. هیچ چیز نمیتواند و نباید ما را از تحقق اهداف حزب در مسیر خدمت به خلق، پرولتاریا و انقلاب جهانی باز دارد.» ما در حالی که شصت و پنجمین سالگرد تاسیس حزب پر افتخار خود را جشن میگیریم، بر این تصمیم خدشه ناپذیر حزب تایید مجدد میگذاریم که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو راهنمای ماست؛ که به جنگ خلق در خدمت به انقلاب جهانی ادامه میدهیم؛ که عهد می بندیم جان خود را فدای صدر گونزالو، حزب و انقلاب کنیم.

جنگ خلق به ناگزیر پیروز خواهد شد و پیروزیش صلای نبردی است که به گسترش انقلاب جهانی پرولتری خدمتی تعیین کننده خواهد کرد. جمهوری خلق پرو به یك منطقه پایگاهی و مشعل مبارزه طبقه کارگر و خلقهای جهان تبدیل خواهد شد. ما انقلاب سوسیالیستی را توسعه خواهیم داد و از طریق انقلابات فرهنگی پیاپی بسوی هدف نهائی یعنی کمونیسم حرکت خواهیم کرد. حزب کمونیست پرو، مسئولیت کمونیستی خود، یعنی ایفای نقش مشعل راهنما و سرمشق را بعهده میگیرد. اما این صدر گونزالو بعنوان ادامه دهنده راه مارکس، لنین و صدر مائوتسه دون است که ما را به اینجا رسانده و بنحوی استوار و مطمئن بسوی هدف طلائی و درخشان کمونیسم رهبریمان میکند. او به تکامل نوین مارکسیسم، خدمت تعیین کننده میکند.

ما عمیقا معتقدیم که خلق پرو، خلق قهرمانی که توسط حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو هدایت میشود، به پیروزی کامل دست خواهد یافت. ما گفته های عمیق صدر محبوب، قهرمان و محترم خود که بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در قید حیات است را آویزه گوش میکنیم که: «با استواری بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو و با اعتقاد و اطمینان به پیروزی انقلاب پرولتری جهانی، به حرکت سد نشدنی نوع بشر بسوی کمونیسم و اهمیت عمیق پیروزی انقلاب پرو، باید مصمم تر از همیشه بسوی کسب قدرت سیاسی سراسری حرکت کنیم و مبارزه جسورانه و پیگیرانه برای پیروزی کامل و تمام و کمال نظم اجتماعی جدید یعنی سوسیالیسم و سپس کمونیسم را به پیش بریم. ما باید تجربه انقلاب جهانی و عمدتا انقلاب خودمان را به یاد داشته باشیم. همچنین باید قطعنامه حزب در مورد هشت امکان و مداخله مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم عمدتا امپریالیسم یانکی، به تنهائی یا همراه با موتلفانش، را مد نظر قرار دهیم. باید برای مقابله با آنها در هر زمان و تحت هر شرایطی آماده شویم. ایدئولوژی شکست ناپذیر پرولتری را راهنمای خود قرار دهیم و جنگ شکست ناپذیر خلق را همواره تحت رهبری حزب توسعه دهیم. ما مصمم هستیم همیشه امپریالیسم و مرتجعین را با دریای توده های مسلح به مصاف بطلبیم تا قدرت را کسب کرده، جمهوری خلق پرو را برقرار نموده، از آن به دفاع پرداخته و بسوی هدف خدشه ناپذیر کمونیسم پیشروی کنیم. همانطور که صدر مائو گفت، راه پر پیچ و خم است و آینده روشن. بنابراین ما باید کسب قدرت و دفاع از آن را جرات کنیم. بگذار آینده را از آن خود سازیم!»

زنده باد صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب!

مرگ بر فریب ضدانقلابی!

زنده باد حزب کمونیست پرو! جنگ خلق به ناگزیر پیروز خواهد شد!

بگذار امروز تولد آینده جمهوری خلق پرو را جشن بگیریم!

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

پرو، ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳

گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

مبنای اتحاد حزبمان را مورد تاکید مجدد قرار دهید و کسب قدرت را سازمان دهید

شماره صفحاتی که در اینجا ذکر شده مربوط به اسناد اسپانیائی است. همه تاکیدات در متن اصلی موجود بوده است. در قسمت ب و ج، هر نقل قول با عبارتی آغاز شده که به موضوع مورد بررسی در آن قسمت اشاره دارد. بخش پایانی هر نقل قول، جمله پایانی آن بخش بوده است.

نقل قول هائی از صدر گونزالو

۱ ـ «اما مضاف بر این، همه انقلابات اندیشه راهنمای خود، یعنی محصول بکاربست ایدئولوژی جهانشمول پرولتاریای بین المللی در شرایط مشخص هر انقلاب را بوجود می آورند (و این مبنای همه رهبری هاست.) اندیشه راهنمائی را بوجود می آورند که **برای نیل به پیروزی و کسب قدرت، و نیز ادامه انقلاب و پیشروی مداوم بسوی هدف کبیر یگانه یعنی کمونیسم، ناگزیر است.** این اندیشه راهنما پس از جهشی کیفی که برای پروسه انقلابی دارای اهمیت حیاتی است با نام فردی مترادف میشود که آن را در تئوری و پراتیك ساخته و پرداخته است. این پدیده در شرایط مشخص ما، ابتدا شکل خاص اندیشه راهنما، سپس اندیشه راهنمای صدر گونزالو، و بالاخره **اندیشه گونزالو** بخود گرفت. زیرا این صدر است که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را مبتکرانه در شرایط مشخص واقعیت پرو بکار برده و تکاملش داد. و بدین ترتیب، **سلاحی مطلقا اساسی** در کف حزب و انقلاب نهاد که **ضامن پیروزی است.**»

از اسناد کنگره اول ح ك پ، «درباره اندیشه گونزالو»

۲ ـ «ما کنگره اول حزب کمونیست پرو را برگزار کردیم... یك کنگره مارکسیستی، یك کنگره مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی. این کنگره... دورنمای کسب سراسری قدرت را ترسیم کرد. من دوباره بر این دورنما تاکید میکنم.»

از «مصاحبه با صدر گونزالو»

۳ ـ «و بالاخره، ببینید که **بدون چراغ راهنمای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو، ما قادر به پیشبرد امور تحت رهبری حزب**، که ایدئولوژی و نقطه شروع مبنای اتحاد حزب ماست، **نیستیم.** ما امروز باید بیش از هر زمان دیگر این موضوع را مورد تاکید مجدد قرار دهیم. زیرا به این واقعیت حمله میکنند، آن را وارونه جلوه میدهند و نافی آن هستند.ما باید به این ایدئولوژی قدرتمند ایمان مطلق داشته باشیم زیرا حقیقت است، واقعیت است. حقیقتی ساده و استوار همچون صخره. همه لفاظی های ایده الیستی رنگ خواهد باخت و آنچه باقی خواهد ماند واقعیات غیر قابل انکار است. حقیقت اینست که ما دوران سختی را از سر میگذرانیم، **اما گرایش عمده تاریخی بدون تردید انقلاب است.** انقلاب پیروز خواهد شد. کمونیسم پیروز خواهد شد و بر سراسر جهان پرتو خواهد افکند.»

از نشست مقدماتی برای پلنوم دوم کمیته مرکزی

٤ ـ «..باید این نکته را عمیقا درك کرد که مبارزه حزب یعنی **جنگ خلق تحت رهبری حزب حتی برای یك لحظه هم متوقف نشده و حزب هرگز فلج نشده، زیرا بر سر راهی که باید دنبال کند روشن بوده است. زیرا حول مقرهای فرماندهی صدر گونزالو، حول مبانی اتحاد حزب، جنگ خلق، نقشه گسترش استراتژیك، متحد بوده است.**

بار دیگر تمرکز استراتژیك و عدم تمرکز تاکتیکی در حال جلوه گر شدن است. ما نقشه هائی داریم که کارزارهای مختلف را در برمیگیرد و این کار ادامه دارد. حزبی که توسط این عوامل متحد شده باشد، قدرتمند است. ما بر تمرکز استراتژیك و عدم تمرکز تاکتیکی تاکید میکنیم زیرا این پراتیك کمونیستی و تجربه مشخص خود ماست. **همیشه کار طولانی و دشوار و شکوهمند ۱۱ سال جنگ خلق را بخاطر داشته باشید. جنگ خلق را نمیتوان متوقف کرد. ما حتی باید اینطور نگاه کنیم که رهبری میتواند بخشا و نه تماما از میان برود، اما رهبرانی که باقی می مانند میتوانند و می باید نقشه ها، مبارزه، جنگ خلق، را ادامه دهند. ما با این درك که انقلاب را نمیتوان متوقف و فلج کرد، آبدیده شده ایم.** صدر مائو بما آموخت «کشته هایمان را بر دوش میکشیم، زخمیهایمان را درمان میکنیم و به نبرد ادامه میدهیم.»

از بخش «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» ـ اسناد پلنوم دوم

۵ ـ «..ما هنوز شکستی بزرگ را تجربه نکرده ایم، لذا این شرایط محدود، **این مرحله جدید از جنگ و این حمله پلید هماهنگ بخشی از شرایط پیچیده تری است که باید تا زمان برقراری کمونیسم در جهان از سر بگذرانیم. این بخشی از پروسه ناموزون است و نحوه برخورد ما کمونیستها به مسئولیت مان را به آزمون میگذارد. حزب نشان داده که میتواند یك رهبری منطبق با واقعیات، با ضروریات ما،**

را از دل خویش بیرون دهد. ما بحد کافی آبدیده شده ایم. هراسی از مخاطرات به دل راه نمیدهیم و خطرات مانع ما نیست. این فقط آزمونی دیگر است. به آن خوشامد میگوئیم! این بخشی از پروسه انقلاب است که ما بخوبی از عهده اش بر می آییم. این گام دیگری است که ما را آبدیده تر میکند. زندگی کمونیستها مبارزه است، نه لذت جوئی. زمانی مارکس در جواب به دخترش که معنای خوشبختی را از او پرسیده بود، گفت: مبارزه، خوشبختی است. بعدها صدر مائو بما آموخت که مبارزه کردن، کار کردن است. ما استوارانه از این آموزه ها پیروی میکنیم. مشکلات ما حل شدنی است، زیرا نیروی نوینی هستیم که آینده ای روشن داریم.»

از بخش «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» ـ اسناد پلنوم دوم

۶ ـ تعرض جدید ضد انقلابی رویزیونیستها با خیالات امپریالیستی در مورد نابودی قطعی مارکسیسم، خیالات مبنی بر نابودی همه دستاوردها و نتایج انقلاب و همه اعمال قهرمانانه انقلاب، هماهنگ شده است. آنها میخواهند تارهای پوسیده و کهنه سلطه ارتجاع را در فرسوده و پلیدترین دوره حیات امپریالیسم، ترمیم کنند. این تعرض تاثیرات خود را دارد. ما شاهد تسلیم طلبی و ارتدادی زشت در صفوف خرده بورژوازی و لایه فوقانی طبقه کارگر هستیم. بطور نمونه، توپاك آماروها ستایشگر تسلیم طلبی در پرو شده اند. آنها «صلح»، بورژوا دمکراسی و تسلیم در پیشگاه امپریالیسم را موعظه میکنند. تسلیم طلبی خود را در دو جنبه نشان میدهد: در برابر ارتجاع پرو، و در برابر ارتجاع جهانی. همیشه همینطور بوده است. هدف آنها فروختن انقلاب است. این دمل چرکین را باید با خون و آتش نابود کنیم و این کار استراتژی و تاکتیکهای خود را می طلبد.»

از سند «تحت هدایت کنگره، کمیته شهر را مجددا سازمان دهید!»

۷ ـ «گسترش جنگ خلق و کسب قدرت، خواست آتشین طبقه، خلق و توده هاست.» «نکته کلیدی اینست که طبقه، پرولتاریا، و توده ها خواهان گسترش جنگ خلق هستند. اینك عمیقترین منافع پرولتاریا، عمیقترین و واقعی ترین منافع توده ها نیازمند جنگ خلق است و ما نمیتوانیم این خواست توده ها، طبقه و خلق را نشنیده بگیریم. توده ها جنگ خلق را میخواهند، آن را فرماندهی میکنند، طلب میکنند و به آن نیاز دارند. و ما جرات کرده ایم و آنها را به شورش فراخوانده ایم. ما امروز، فردا و همیشه به اینکار ادامه میدهیم. تا زمانیکه هدف ما یعنی کمونیسم متحقق شود. ما جرات برپائی یك جنگ خلق پیروزمند، در حال گسترش و تهدید کننده را بخود داده ایم. توده ها بیش از پیش نسبت به ضرورت اینکار آگاه شده اند زیرا جنگ خلق دیگری در جهان کنونی وجود ندارد.»

از سند «تحت هدایت کنگره، کمیته شهر را مجددا سازمان دهید!»

الف ـ سند مرکزی پلنوم سوم کمیته مرکزی

ـ تاکید مجدد بر پلنوم سوم: یك پلنوم افتخارآمیز، تاریخی و عمیق
ـ توافق با انتشار گزارش پلنوم سوم. سند مرکزی.
ـ گزارش (پلنوم سوم)
ـ اعلام موضع در قبال آن و تائید مجدد آن.

ب ـ درباره بکاربست بخش مربوط به فعالیتها

۱ ـ خطوط کلی جمعبندی کارزار را بیاد داشته باشید تا برای خلاصه گزارشات کارزار دوم آماده شوید. خطوط کلی.
۲ ـ درباره مداخله غیر مستقیم امپریالیسم یانکی
ـ سخنرانی صدر گونزالو
ـ سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید»
(صفحه ۱۳) درباره ایدئولوژی بمنزله سلاح پیروزی:
«با چنین قدرت و ظرافتی... حتی تا به امروز موفق نشده اند.»

(صفحه ۱۰) «سه مرحله... بنابراین اگر تجاوز مستقیم امپریالیستی همین حالا اتفاق افتاده بود.... و حمایت بین المللی تقویت خواهد شد.»

سند «باشد تا تعادل استراتژیك، کشور را هر چه بیشتر به لرزه درآورد!»
ـ (صفحه ۳۶) مطالعه مجدد بخش مربوط به جنگ با شدت کم
ـ (صفحه ۴۳) نکته دوم. عملیات روانی
صفحات ۳۹۵ تا ۴۰۷ پلنوم دوم
ـ سند ماه مه. «انتخابات نه، جنگ خلق آری»، صفحه ۷
(از شماره ویژه ال دیاریو)
ـ درباره «نقشه ۲۰ ساله» امپریالیسم آمریکا که توسط قوای مسلح و فوجیموری نوکر به اجراء گذاشته شده. شماره های ۶۴۷ و ۶۴۸ مجله اویگا
ـ شعار: یانکی گو هوم! یانکیها از پرو گم شوید!
ـ آنچه در بخش مربوط به فعالیتها درباره تضادها، تضاد عمده و قطبی شدن آمده را مورد تاکید مجدد قرار دهید
ـ تاکتیکها: خلق را علیه دیکتاتوری جلاد و خود فروخته، و در دفاع از مقرهای فرماندهی متحد کنید!

۳ ـ گزارش در مورد بکاربست بخش مربوط به فعالیتها
ـ مقدمه
یک ـ ارتباطات و شبکه بی سیم
دو ـ وظیفه عمده. تدابیر ویژه
سه ـ فراگیر کردن نشست و اجرای تصمیمات آن
چهار ـ مبارزه علیه فریب ضد انقلابی، مبارزه علیه رویزیونیسم بعنوان خطر عمده
پنج ـ آرشیوها، انتشارات و منابع مالی
شش ـ نتیجه گیریها و دورنماها
ـ تصویب گزارش و درود بمناسبت انجام وظیفه

ج ـ درباره مبارزه علیه فریب ضد انقلابی و دار و دسته پلیدی که یك خط رویزیونیستی و اپورتونیستی تسلیم طلبانه راست را پیش گذاشته است

«رفرمیسم مدتهاست که بازی را باخته است.... یا آنهائی که در آغاز این راه هستند»
از «مصاحبه با صدر گونزالو»

۱ ـ مبنای اتحاد حزب را مورد تاکید مجدد

قرار دهید و کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید!

الف ـ سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از پلنوم دوم. بخش های مقدماتی و پایانی. سند را باز تکثیر کنید.

ب ـ مبنای وحدت حزب مصوبه کنگره اول
ـ آن را مورد تاکید مجدد قرار دهید. جنبشی توده ای را برای تاکید مجدد بر مبنای وحدت در کل حزب دامن زنید. ارتش رهائیبخش خلق و توده ها در قدرت سیاسی نوین
ـ «درباره کارزار اصلاح و انتخابات نه، جنگ خلق آری!» (صفحه ۱۷)
ـ سه عنصر: مبنای وحدت حزب مصوبه کنگره. اسناد پایه ای را باز تکثیر کنید
ج ـ مشخص کردنها. اسناد
سند «زنده باد صدر گونزالو و اندیشه قدرتمندش» را منتشر کنید
د ـ مبنای وحدت حزب و مبارزه دو خط. مصاحبه با صدر گونزالو، بخش: درباره حزب
هـ ـ درباره تاریخچه حزب. از سند خلاصهٔ کنگره
و ـ سند «تحت هدایت کنگره، کمیته شهر را مجددا سازمان دهید!»
ز ـ سند «حول کنگره متحد شوید»
ح ـ سند خلاصه، بخش «نقش ایدئولوژی» و «درباره مبنای نقشه کبیر گسترش مناطق پایگاهی برای کسب قدرت»
ط ـ رهنمودهای ماه مه برای شهر لیما، بخش «درباره نفوذ و جاسوسی»
ی ـ سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید»، بخش «درباره جنگ خلق» : این دستاوردی است که باید حفظ شود. اما در صورتیکه در بین توده ها ریشه بدواند و پیشروی کند موفقیت کامل بدست خواهد آمد. درباره تناسب نیروهایی که مستقیما سازمان یافته اند و اهالی.

۲ ـ به درهم شکستن فریب ضد انقلابی و نابودی کامل تبهکاریهای امپریالیسم یانکی، دیکتاتوری جلاد و خود فروخته، و دار و دسته پلیدی که یك خط رویزیونیستی و اپورتونیستی تسلیم طلبانه راست پیش گذاشته، ادامه دهید

ـ سابقه تاریخی
ـ سرنخ فریب ضد انقلابی کجاست
ـ تبهکاریهای امپریالیسم یانکی، دیکتاتوری جلاد و خود فروخته و دار و دسته پلیدی که یك خط رویزیونیستی و اپور تونیستی تسلیم طلبانه راست پیش گذاشته را در هم شکنید

۳ ـ نتیجه گیری و تکامل مبارزه دو خط

الف ـ بیانیه کمیته مرکزی را مورد تاکید مجدد قرار دهید: واقعیات بدرستی و بطور قطعی موید موضع ما در قبال توطئه ضد انقلابی هستند.
ب ـ به اصطلاح نامه هائی که فوجیموری رو کرده، به اصطلاح تماس تلفنی با خارج و تبهکاری های متعاقب آن، یك طرح ضدانقلابیست. این طرح ساخته و پرداخته امپریالیسم یانکی و دیکتاتوری جلاد و خود فروخته است که در هماهنگی با اعمال دارودسته پلید صورت میگیرد. این فریب ضدانقلابی در کوتاه مدت برای پیروزی در انتخابات، مانع تراشی در راه برگزاری مراسم صدمین سالگرد در ماه دسامبر و پوشاندن جنایت کانتوتا صورت گرفت. اما اساس آن نابود کردن جنگ خلق و پیاده کردن نقشه قتل صدر گونزالو بعنوان جزئی از این هدف است.
ج ـ دارودسته پلید را تقبیح و محکوم کنید و درهم شکنید. این دارودسته که یك خط رویزیونیستی و اپورتونیستی تسلیم طلبانه راست پیش گذاشته از جاسوسان، خائنین، تسلیم طلبان و رویزیونیستهای قدیمی تشکیل شده است. این دارودسته مستقیما با ارتجاع مرتبط است. اعمال تبهکارانه اینان نفی کامل کنگره اول حزب است که کنگره ای مارکسیستی، کنگره ای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی بود. اعمال آنها نفی کامل مبنای وحدت حزب، مقرهای فرماندهی، خود حزب و جنگ خلق است. بنابراین آنها بخواست خود از حزب کناره گرفته اند.
بیاد داشته باشید که اولا آنچه خلاف اصول است را نمیتوان قبول کرد و ثانیا، این یك معیار کمونیستی بین المللی است که هیچکس نمیتواند از زندان رهبری کند. این تبهکاریها بویژه آنچه درباره «توافق صلح» براه افتاده، در ضدیت آنتاگونیستی با اصول قرار دارد.....

د ـ به مبارزه دو خط توجه کنید و آنرا در جهت تقویت جنگ خلق که مسئله عمده و تعیین کننده است، تکامل دهید. ضروریست که عمیقتر به مسئله زمینه، پروسه و اوضاع کنونی که تعیین کننده سطح مبارزه در کل حزب است بپردازیم.....

هـ ـ .....
و ـ مجددا تاکید میکنیم که جنگ خلق عمده است. بنابراین مرکز برنامه ماست. زیرا مسئله داخلی تعیین کننده است. باید کل حزب را توسط مبانی وحدت حزب همگون کرد. این مسئله ای عاجل است.

٤ ـ وظایف.....

درباره دو مسئله

الف ـ درباره سانترالیسم دمکراتیك، انضباط و مبارزه دو خط
ـ نقل قولهائی از صدر مائو درباره انضباط، صفحه ۲۷۰ کتاب کوچک سرخ
ـ نقل قولهائی از صدر مائو درباره انتقاد صفحه ۲۷۹ و ۲۸۰ کتاب کوچک سرخ
ـ نقل قولهائی از صدر مائو درباره ضرورت ارتقای مبارزه تا سطح خط، درباره شیوه دیالکتیکی برای دستیابی به وحدت درون حزبی (جلد پنجم منتخب آثار، صفحه ۵۲۱)
ـ درباره ارزیابی از شخص (همانجا صفحه ۵۵۳)
ـ درباره انتقاد و متحد شدن با کسانی که از شما انتقاد میکنند (همانجا صفحه ۳۴۵)
ـ درباره ساده زندگی کردن و مبارزه سرسختانه (همانجاصفحه ۳۷۹ و ۴۷۷)
ـ سه قانون مرکزی و هشت هشدار

ب ـ درباره چگونگی فهم تبعیت مناسبات شخصی از مبانی وحدت حزب
ـ منتخب آثار مارکس و انگلس، صفحات ۵۳۳ تا ۵۳۵
ـ مراسم ازدواج
ـ نقل قولهائی از صدر مائو درباره زنان
ـ بند یازدهم از برنامه حزب کمونیست پرو

فوریه ۱۹۹٤
کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

درباره مذاکرات و نقاط عطف

بگذار درسهای گذشته چراغ راه آینده باشد!

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ ژوئن ۱۹۹۴

سند زیر در ماه ژوئن ۱۹۹۴ بعنوان گامی مهم در تعمیق درك جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو و بر این مبنا تشدید حمایت از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و جنگ خلق، درون جنبش ما توزیع شد. این سند بعدها در سطحی وسیعتر پخش شد و اینك «جهانی برای فتح» آن را در خدمت به از کارزار «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنید!» چاپ علنی میکند ـ «جهانی برای فتح»

رفقا،

از ماه اکتبر ۱۹۹۳ مبارزه بسیار مهمی درون حزب کمونیست پرو تکوین یافته که عمدتا حول مسئله مذاکرات صلح متمرکز شده است. اما در برگیرنده مسائل بنیادین انقلاب و خصوصا پیشرفت جنگ خلق درآن کشور بر زمینه ضرباتی جدی است که طی دوسال اخیر بویژه دستگیری صدر گونزالو در سپتامبر ۹۲ متحمل شده است . این مبارزه اول بار زمانی آغازشد که رژیم فوجیموری فراخوان «مبارزه برای توافق صلح» را ارائه نمود و آنرا به صدر گونزالو نسبت داد. از آن زمان به بعد، این تحولات برای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حائز اهمیت فراوان شده است.

برخورد اولیه ما این بود که یك تحقیق و مطالعه ضروری از اوضاع کنونی پرو، مواضع صدر گونزالو و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و افکار سیاسی طرفین اصلی بحث، و نیز تجربه تاریخی و اصول سیاسی مربوطه براه افتد. در عین حال ما علیه نتیجه گیریهای شتابزده و بی پایه قبل از شناخت از کلیه عوامل، هشدار دادیم. ما همچنین تاکید کردیم که دشمنان طبقاتی در پرو و جهان میکوشند بذر تفرقه، گیجی و یاس بیفشانند و مهمترین کار این است که جنبش ما صفوف خودرا مستحکم کرده و به شیوه ای متحد و منضبط با اوضاع نوین مواجه شود و حمایت از جنگ خلق در پرو و دفاع از جان صدر گونزالو را شدت بخشد.

در این پروسه ما عوامل و موضوعات پیچیده مربوط به آنرا بهتر فهمیدیم. حالا روشن شده که مبارزه دو خطی در صفوف حزب کمونیست پرو درگرفته است. گروهی از افراد که تاریخا در حزب کمونیست پرو نقشهای رهبری کننده بازی کرده بودند، این خط را با شدت تمام بمیان گذاشتند که «مذاکرات صلح را برای دستیابی به توافق صلحی به پیش برید که اجرای آن به خاتمه جنگ ۱۳ ساله در کشور منجر میشود.» آنها فراخوان مذاکره با رژیم فوجیموری را دادند تا به «مذاکرات صلح منجر به خاتمه جنگ برسند.» بنظر می آید که این گروه در زندانها متمرکز هستند. با این وجود، حداقل از حمایت بخشی از اعضاء و هواداران حزب کمونیست پرو در خارج از زندان در پرو و خارجه برخوردارند. این گروه مدعی است که فراخوان مذاکره مستقیما به صدر گونزالو برمیگردد و کسانیکه در حزب کمونیست پرو مخالف این خط هستند «اولترا چپ» میباشند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو قویا با این خط مخالفت کرده و نامه ها و ویدئوهای منتسب به صدر گونزالو را بعنوان «فریب» ساخته و پرداخته رژیم ارتجاعی محکوم نموده است. آنها خط طالب مذاکره برای خاتمه جنگ رابعنوان خطی «تسلیم طلبانه» بشدت محکوم کرده و در مقابل، حزب را به ادامه جنگ خلق در مسیر نقشه هایی که قبلا طراحی شده دعوت نموده اند.

جنگ خلق در پرو و رهبریش یعنی حزب کمونیست پرو در ارتباط تنگاتنگ با تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوده است. توده ها بدرستی به جنگ خلق بعنوان یك سرمشق درخشان، چراغی که راه را به ستمدیدگان جهان نشان میدهد، گواه زنده صحت و شادابی ایدئولوژی انقلابی ما یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، نگریسته اند. حزب کمونیست پرو نه فقط این جنگ کبیر انقلابی را رهبری نموده بلکه خدمات عظیمی به تکامل سیاسی و ایدئولوژیك جنبش ما بویژه در ارتباط با مبارزه جهت تصویب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و اتحاد حول آن نموده است. این مبارزه اخیرا به فرجام رسید.

آنچه بر حزب کمونیست پرو تاثیر میگذارد نمی تواند بر جنبش ما و کل جریان انقلاب جهانی پرولتری تاثیر بسیار بر جای نگذارد. بحث جاری درون حزب کمونیست پرو یك جدل صرفا آکادمیك بر سر صحت یا سقم مذاکرات نیست. این مباحثه ایست که به سئوالات پایه ای در مورد ارزیابی از اوضاع کنونی پرو و جهان، قابلیت حزب در حفظ و پیشبرد جنگ خلق، و پروسه ای که انقلاب باید برای کسب پیروزی نهایی از پیچ و خمهایش گذر کند، می پردازد. مبارزه دو خط جاری در حزب کمونیست پرو، مسئله ای حیاتی است که سرنوشت انقلاب در این کشور را برای یك دوره طولانی تا حد زیادی رقم خواهد زد. به همین دلیل فهم و پیشبرد صحیح این مبارزه ضرورتا شایان عطف توجه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بویژه کمیته آنست.

میتوان گفت، این مبارزه مهمترین مبارزه دو خطی است که در جنبش بین المللی کمونیستی از زمان تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ رخ داده است. بنابراین مطالعه، بحث و مبارزه بر سر این مسئله باید یکی از اولویتهای کمیته و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد.

هدف تحقیق، مطالعه و مبارزه ما چیست؟ هدف عمده ما باید رسیدن به درکی کامل از خط صحیح و بر این مبنا، حداکثر حمایت از جنگ خلق در پرو و پیشاهنگش یعنی حزب کمونیست پرو باشد. وجود جنبش ما یك عامل فوق العاده مثبت در پروسه مبارزه دوخط است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وسیله ایست که میتواند تجربه پرولتاریای بین المللی را برای کمك به حل مسائل مورد جدل در حزب کمونیست پرو انتقال دهد و مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان از طریق آن میتوانند از خط صحیح حمایت کنند.

کل جنبش ما میتواند و میباید در جریان مطالعه و مبارزه به شناختی روشن و متحد از سئوالات مربوطه دست یابد و شناخت و درك ما از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بویژه از قوانین جنگ انقلابی و قوای محرکه پروسه پرپیچ و خم پیشرفت انقلاب بسوی کسب قدرت را دقیقتر نماید. تعمیق شناخت ما یك مسئله اسکولاستیك نیست بلکه یکی از وظایف مبرم مبارزه طبقاتی است. هر چقدر جنبش ما به این مصاف بهتر پاسخ دهد، تاثیر بزرگتری بر قابلیتهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در انجام پیشرویهای آتی خواهد داشت. و دوباره باید گفت که نباید به مسئولیتهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در قبال حزب کمونیست پرو کم بها دهیم. با توجه به سنگینی مخاطرات مطرح شده دراین مبارزه و نقشی حیاتی که بر دوش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارد، ما باید با عزمی راسخ، به فوریت و اضطرار، اما به دور از بی دقتی و عجله کاری، به شناختی پایه ای از خطوط موجود و به نتیجه گیریهای پایه ای دست یابیم. برخورد صحیح کمیته یعنی تحقیق کردن و سئوالات حیاتی خط سیاسی را کانون توجه قرار دادن و گزارش دهی به کل جنبش، اخیرا در آئین نامه های تصویبی جمعبندی شده است (آنجا که این آئین نامه ها به بحث در مورد مسئولیت کمیته هنگام مواجهه احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با اوضاع این چنینی میپردازد) در مورد حزب کمونیست پرو که نقشی چنین حیاتی در تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی کرده، نیاز به چنین برخوردی بسیار واضح است. اما این برخورد، دعوت به یك دوره طولانی بحث با خاطری آسوده یا بی تصمیمی نیست. این واقعیت که چنین مبارزه ای تحت شرایط جنگی صورت میگیرد و دشمن طبقاتی از این اوضاع برای حمله به حزب، قوای مسلح خلق و خلق استفاده میکند، احساس اضطرار و عزم ما را افزایش میدهد.

در این لحظات دشوار که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفوفش را فشرده تر میکند، تشدید حمایت از کمونیستهای انقلابی و توده های پرو در جنگ خلق قهرمانانه شان و ادامه کارزار دفاع از جان صدر گونزالو امری حیاتی است. ما باید در برابر اقدامات دشمن طبقاتی هوشیار باشیم و همچنین با اعمال فرصت طلبان یا حتی دوستان گمراهی که در پی «ماهی گرفتن از آب گل آلود» هستند، بروی اختلافات واقعی و یا خیالی درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حساب باز کرده اند و نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته آنرا بعنوان مرکزیت سیاسی نطفه ای مائوئیستهای جهان، در دورانی که بیش از هر وقت دیگر به چنین اتحادی نیاز است، کمرنگ میکنند به مخالفت برخیزیم.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم میکروسکوپ و تلسکوپ ماست

همانطور که رفقای چینی ما معمولا میگفتند مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم «میکروسکوپ و تلسکوپ» ما برای بررسی کلیه مسائل جامعه و طبیعت در جزئیات و کلیات است. این مطمئن ترین سلاح کبیر ما در فهم مسئله مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو است. جنبش ما اخیرا گام بزرگی در اتحاد حول فهم بالاتر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی ما برداشته و شالوده ای محکم و مبنائی عالی بنا نهاده که از آنجا میتوان به امتحان جدی مقابل پایمان پاسخ گفت.

در بررسی سئوالات مربوط به تحولات جنگ خلق در پرو و بویژه مبارزه بر سر قرارداد صلح، طبیعی است که رفقا تزهای مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در مورد جنگ و صلح و مشخصتر آموزشها و نمونه سازی مائو درباره جنگ درازمدت خلق را نقطه آغاز قرار دهند.

مائو توانست نشان دهد که در چین پرولتاریا میتوانست و میبایست طبقات ارتجاعی را در یك جنگ طولانی درگیر کند، از موضع ضعیف آغاز کند و تدریجا به موضع قدرت برسد. (بعدا مائو به این نتیجه رسید که چنین بحثی در مورد کشورهای تحت سلطه امپریالیسم عموما صدق میکند.) جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» حول این درك که در کشورهای تحت سلطه، مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش خلق شکل عمده تشکیلات توده ای است متحد گشته است.

این بحث مبتنی بر این درك است که شرایط عینی عموما برای برپایی، حفظ و پیشبرد گام به گام جنگ انقلابی وجود دارد. این بحث مشخصا بدین معنی است که در این نوع کشورها هر چند پرولتاریا هنوز در موضع مساعد برای برقراری قدرت سیاسی سراسری نیست اما امکان برقراری قدرت سیاسی سرخ برای پرولتاریا در بخشهائی از کشور وجود دارد. وجود قدرت سیاسی خلق که اشکال مختلفی به خود میگیرد اما همگی به ایجاد مناطق پایگاهی سرخ می انجامد، جوهر جنگ خلق است. قدرت خلق، دستاورد جنگ است و به جنگ خصلت انقلابی بخشیده و جنگ انقلابی را قادر میسازد تا هر چه عمیقتر به توده ها اتکاء نموده و پیشروی کند.

در عینحال روشن است که هر جنگ انقلابی تقریبا بطور یقین با چرخشهای تند و حتی عقبگردها و شکستها مواجه خواهد شد. جنگ دراز مدت خلق هیچگاه «پیشروی نرم و راحت» یا گذر تدریجی از این پیروزی به پیروزیهای دیگر نبوده است. انقلاب چین هم نقاط عطف تکان دهنده ای را از سر گذراند. بعضی از اینها نتیجه خطوط انحرافی در رهبری ح ك چ بود (مثل موقعیکه ۹۰ درصد نیروهای کمونیست قبل از راه پیمائی طولانی درهم شکسته شد.) اما تحولات عینی در سطح ملی و بین المللی میتواند به چرخش های مهم و ناگهانی بینجامد. تغییر در تناسب قوای میان نیروهای خلق و دشمن، چرخش در ائتلاف قوای طبقاتی، گذر به مرحله و یا زیر - مرحله

جدیدی از انقلاب، نمونه هایی از تحولات عینی هستند که به تغییرات در استراتژی و تاکتیکها انجامید (مثلا نیاز به ایجاد جبهه متحد علیه ژاپن بدنبال تجاوز ژاپن به چین.)

بعبارت دیگر، جنگ دراز مدت خلق ضرورتا طولانی خواهد بود. این جنگ از دل پیچ و خمها، پیشرویها و عقب نشینی ها گذر کرده و به سمت پیروزی نهایی پیش خواهد رفت. پروسه جنگ و بویژه نقاط عطف کلیدی ضرورتا چرخشهایی را در ائتلافات طبقاتی و تغییراتی را در سیاست نیروهای انقلابی موجب خواهد شد. مائو بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص و با در نظر داشتن اهداف همه جانبه انقلاب، استراتژی و تاکتیکهای مختلفی را در گرهگاههای کلیدی بکار گرفت. مثلا او در جواب به نابودی تقریبی نیروهای مسلح خلق در اوائل دهه ۳۰ راه پیمایی طولانی را سازماندهی و رهبری کرد. (۱) این راهپیمایی یك عقب نشینی نظامی بزرگ بود که موفق شد هسته نیروهای مسلح و حزب را که کمی بعد از آن جنگ علیه ژاپن را رهبری نمود، حفظ کند. همانطور که راهپیمایی طولانی پاسخ مائو به یکی از نقاط عطف انقلاب چین بود، شرکت وی در مذاکرات صلح سال ۱۹۴۵ با چانکایشك نیز پاسخی دیگر به نقطه عطفی دیگر از انقلاب بود. تجربه تاریخی نشان داده که مبارزات حاد دو خط در حزب اغلب زمانی به راه می افتد که دقیقا چنین نقاط عطف مهمی موجود است.

چند تجربه تاریخی در مورد مذاکرات صلح

تجارب تاریخی مهم مثبت و منفی در مورد پیشبرد مذاکرات صلح و حتی رسیدن به توافقاتی بین نیروهای کمونیست انقلابی و قوای یك رژیم ارتجاعی که در جنگ با آنهاست، وجود دارد.

دو نمونه برجسته از صحیح بودن ورود کمونیستها به مذاکرات صلح با دشمنانشان وجود دارد: توافق برست ـ لیتوفسك (۲) بین دولت نوبنیاد اتحاد شوروی و امپریالیسم آلمان در سال ۱۹۱۸ ، و مذاکرات چونگ چینگ (۳) بین مائوتسه دون و نیروهای ارتجاعی تحت رهبری چانکایشك بدنبال شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم. در هر دو مورد، خطوط اشتباهی وجود داشت که از در «چپ» هر گونه سازشی را رد میکرد و یا از در راست طرفدار ول کردن مبارزه برای کسب قدرت بود. این دو نمونه از استفاده صحیح از مذاکرات در بسیاری جهات با هم متفاوتند و باید آنها را در شرایط تاریخیشان مورد بررسی قرار داد. معذالك از نحوه برخورد لنین و مائو به آن اوضاع میتوان اصول عام معینی را بیرون کشید.

از طرف دیگر، در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی موارد مهمی وجود دارد که احزاب کمونیست به غلط در پی دستیابی به نوعی توافق با طبقات ارتجاعی بوده و بطور عینی بر سر منافع انقلاب سازش کرده اند. مثلا در فرانسه، ایتالیا و یونان متعاقب جنگ جهانی دوم، احزاب کمونیست آن کشورها با خلع سلاح نیروهای مسلح پرولتاریا و ورود به حکومتهای ارتجاعی موافقت کردند.(۳)

مثالهای متاخر فراوانی از نیروهای رویزیونیست و فرصت طلب وجود دارد که بر سر خون خلق معامله کرده و مبارزات و فداکاری خلق را ابزار رسیدن به توافق با طبقات ارتجاعی میکنند. (آنها نهایتا تلاش دارند که خود را بدین ترتیب در صفوف این طبقات بگنجانند.) این در حالیست که ستم و استثمار بنیادین بر گرده توده ها همچنان دست نخورده باقی می ماند. این موضوع را اخیرا در السالوادور و نیکاراگوا مشاهده کردیم و امروز بار دیگر در آفریقای جنوبی و فلسطین می بینیم.

کمونیستهای انقلابی برخی اوقات سیاست «مذاکره در خدمت جنگ» را بکار گرفته اند. این سیاست که میتواند تحت شرایط معین، بخشی از استراتژی پیشروی مبارزه مسلحانه انقلابی برای کسب قدرت باشد، هیچ نقطه اشتراکی با استراتژی رویزیونیستی «جنگیدن بخاطر مذاکره» ندارد.

شکل های مسالمت آمیز فقط میتوانند **پیش درآمد یا مکملی** برای مبارزه مسلحانه بخاطر قدرت سیاسی باشند. به محض اینکه جنگی آغازشد، قوانین حاکم بر آن کیفیتا با قوانین حاکم بر مبارزه مسالمت آمیز تفاوت میکند. خصلت طولانی جنگ در کشورهای تحت سلطه بدین معناست که جنگ انقلابی از آغاز تا کسب پیروزی نهائی توسط نیروهای خلق، به احتمال زیاد از دل مراحل مختلف و پیچ و خمها گذر خواهد کرد. (مذاکرات و توافقات گوناگون ممکن است بخشی ازاین پروسه باشند.) اما نمیتوان به این امید که «دوباره آغاز خواهیم کرد» یك جنگ انقلابی را متوقف کرد و بسادگی به اوضاعی که قبل از آغاز جنگ موجود بود بازگشت.

بطور خلاصه، تحت شرایط معینی مذاکرات میتواند انجام گیرد و امتیازاتی داده شود، اما همانطور که مائو گفت: «....این گذشتها حدودی دارد. اصل این است که آنها نباید به منافع اساسی خلق لطمه بزنند.» (جلد٤) هرچند ممکن است در مراحل معینی سازشها و تعدیلاتی لازم باشد اما دستاوردهای اساسی خلق نظیر ارتش خلق و قدرت سیاسی سرخ، مناطق پایگاهی و غیره که اساسی است باید حفظ شوند. مائو تاکید نمود که «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد.»

بعلاوه مذاکرات فقط یکی از پاسخهای ممکن به یك تغییر مهم و ناگهانی در پروسه انقلاب است. اینکه آیا در یك زمان معین پیش گرفتن چنین تاکتیکی صحیح است یا نه تنها بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص قابل ارزیابی است. از جمله با پاسخگویی به این سئوال که آیا نیروهای خلق قدرت کافی برای استفاده موفقیت آمیز از چنین تاکتیکی را دارند یا نه؟ و آیا تغییراتی دیگر در برخورد نظامی و سیاسی جهت پاسخگویی به اوضاع نوین درستتر نیست و غیره؟ همانطور که بالاتر اشاره شد، تجارب مهمی بویژه در تاریخ طولانی جنگ درازمدت خلق در چین تحت رهبری مائو وجود دارد که جنگ خلق ضرباتی جدی، و حتی شکستهای بزرگ و مشکلات فوق العاده ای را متحمل شد. اما مشکلات انقلاب از طریق جنگ حل گشت. یعنی با استفاده خلاقانه ـ هر چند دردناك ـ از قوانین جنگ بجای استفاده از تاکتیکهای مربوط به مذاکره. مائو همچنین تاکید کرد که «برخی اوقات مذاکره نکردن، مشت در مقابل مشت است.»

تجربه جنبش بین المللی کمونیستی در مورد برپایی مبارزه مسلحانه انقلابی طی دهه های اخیر نشان داده که کوشش برای «در اهتزاز نگهداشتن پرچم سرخ» حائز اهمیت عظیمی بوده است: یعنی حفظ مبارزه انقلابی حتی تحت شرایط دشوار و در مواجهه با ضربات.

مبارزه دو خط

منظور از بازنگری تاریخ و اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم اینست که به فهم صحیح و ارزیابی درست از مباحثات جاری در حزب کمونیست پرو مسلح شویم. با وجودیکه هنوز کاملا نمی توان همه عواملی که اینك در حزب کمونیست پرو مورد بحث هستند را فهمید، اما میتوان و باید با استفاده از تجارب تاریخی و م ـ ل ـ م به بررسی نقادانه بحثها و پیشنهادات نمایندگان اصلی خطوط مختلف درگیر این مبارزه پرداخت.

مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها **پیشاپیش** ضرورت احتمالی یك تغییر مهم و ناگهانی در سیاست نیروهای انقلابی را منتفی نمی دانند. برخی مواقع چنین تغییراتی میتواند بواسطه تغییر در مناسبات قوای

طبقاتی در سطح ملی و بین المللی الزام آور شود. تاریخ نشان داده که چنین تغییراتی اغلب به گیجی معینی در صفوف انقلابیون منجر شده است.

اما این واقعیت که مذاکرات بعنوان یك تاکتیك مجاز است و یا اینکه برخی اوقات تغییری مهم و ناگهانی در استراتژی و تاکتیکها ممکنست الزام آور باشد، به هیچوجه ثابت نمیکند که مذاکرات مشخص پیشنهاد شده در پرو و سیاست پیشنهادی «مبارزه برای قرارداد صلح» درست است. اصول راهنما برای بررسی این مسئله چنین است:

جدا از اینکه این جنگ از چه مراحلی یا پیچ و خمهایی ممکن است گذر کند، آیا مذاکرات پیشنهادی در خدمت کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی است؟ یا اینکه، هدف بازگشت به اوضاع قبل از جنگ در سال ۱۹۸۰ را دنبال میکند؟ (یعنی یك دوره طولانی بدون حضور هیچ گونه مبارزه مسلحانه انقلابی)

حتی اگر ثابت شود که برخی سازشها ضروری است، آیا مذاکرات پیشنهادی «منافع اساسی خلق» که مائو به آن اشاره دارد یعنی هسته اصلی قدرت خلق و نیروهای مسلح انقلابی را حفاظت میکند؟

تحت شرایطی که بیشتر اطلاعات مربوط به سیاست «مذاکره و یا صلح» از سوی دشمن طبقاتی انتشار می یابد، احتیاطی مضاعف طلب میشود. اما ممکن و لازم است که از معیارهای فوق الذکر بعنوان استاندارد جهت قضاوت درباره هر فراخوان توافق، یا هر توافقی، استفاده کنیم.

در مراحل اولیه این مبارزه شناخت کمی از محتوای واقعی پیشنهاد قرارداد صلح یا استدلالات سیاسی ارائه کنندگان این استراتژی موجود بود. اما انتشار مقاله «آسومیر» در روزنامه ارتجاعی لارپوبلیکا چاپ لیما و تائید آن توسط نمایندگان اصلی خط مذاکره در خارجه کمك کرد تا مسائل مطروحه در این مبارزه روشنتر زیر ذره بین رود. ما بار دیگر رفقا را فرا می خوانیم که این مقاله و برخی مقالات مشابه دیگر که اخیرا بدست ما رسیده را دقیقا مطالعه کرده و استانداردها و معیارهای ذکر شده در این نامه داخلی را برای درك و ارزیابی صحیح از خط «آسومیر» بکار برند. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جدا نگران آن است که بحثهای «آسومیر» و اسناد دیگر با معیارهای فوق نخواند. سئوال مشخص این است که آیا خط «آسومیر» منافع اساسی خلق را محافظت میکند؟ آیا نیروهای پرولتاریا را قادر میسازد که از دل هر پیچ و خمی گذر کرده و مبارزه برای قدرت سراسری را به پیش برند؟ برای پیشبرد بحث و مجادله، کمیته از یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش ما درخواست کرده که سندی در نقد بحثهای اصلی «آسومیر» و اسناد مربوط به آن تهیه کند. این سند به محض آماده شدن پخش خواهد شد. از سایر مواضع نیز استقبال شده و طبیعتا توزیع خواهند شد.

یکی از عناصر مهم، اگر چه فرعی، در مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو ارزیابی از اوضاع بین المللی را در برمیگیرد. این بویژه در مورد «آسومیر» صادق است که برای توجیه رسیدن به قرارداد صلح، تکیه خود را به میزان زیاد بر تحلیل از یك اوضاع بین المللی نامساعد ادعائی میگذارد.

همانطور که در بخشنامه پیشین خاطر نشان شد این تحلیل در تقابل با درك جنبش ما قرار دارد که در سند مصوبه نشست وسیع منعکس شده است. با اینکه مسائل مربوط به مذاکرات صلح در پرو باید در درجه اول در چارچوب تکامل جنگ و مبارزه برای کسب قدرت محك زده شوند، اما مسائل مربوط به اوضاع بین المللی بناگزیر بر ارزیابی از فرصتهای انقلابی در پرو و هر نقطه دیگر از جهان امروز تاثیر میگذارد. سئوال مشخص این است که آیا اوضاع بین المللی بواسطه فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوکش آنچنان گشته که شرایط در کشورهای تحت سلطه برای برپایی، حفظ و پیشبرد جنگ انقلابی توده ها اساسا نامساعد است؟

نظرات صدر گونزالو چیست؟

از ابتدا این سئوال مطرح بوده که فراخوان برای قرار داد صلح تا چه حد موضع صدر گونزالو را منعکس میکند یا اصلا ربطی به موضع او دارد یا نه؟ رژیم فوجیموری و هواداران مذاکره اصرار داشتند که صدر گونزالو نویسنده فراخوان قرار داد صلح است، اما مخالفین این خط و مشخصا کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو قویا بحث کردند که نامه ها و ویدئوهای منتسب به صدر گونزالو ساخته و پرداخته دشمن است.

صدر گونزالو همچنان از حق تماس با جهان خارج محروم است و هیچ مبنائی برای اطمینان در مورد اینکه چه نظری دارد یا اینکه چه اطلاعاتی در اختیارش قرار میگیرد وجود ندارد. بعلاوه نحوه رفتار رژیم ارتجاعی با او فوق العاده دشوار است. ما باید مبارزه برای خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی صدر گونزالو را ادامه دهیم. تا زمانی که حبس انفرادی ادامه دارد باید نسبت به کلیه نامه ها و سایر منابع منتسب به وی با حداکثر احتیاط نگاه کنیم. نظرات صدر گونزالو هر چه باشد یا نباشد، یك چیز مسلم است: رژیم ارتجاعی از حبس انفرادی او استفاده میکند تا فریب و یاس را اشاعه دهد. با این اقدامات باید سرسختانه مبارزه کرد.

در هر حال، نکته مرکزی بحث بر سر اصالت منابع ادعایی نیست. با اینکه رفقا در پرو و سایر نقاط طبیعتا اهمیت زیادی برای موضع صدر گونزالو قائلند، اما بحث باید حول سیاست، و نه هویت نویسنده سند، متمرکز شود. زیرا در هر حالت خط تعیین کننده است. این امر بیش از هر زمان دیگر در اوضاع مشخص امروز که نمی توان با اطمینان از نظرات صدر گونزالو مطلع شد، صادق است.

پیش بسوی یك موضع متحد
مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی!

ضروری است که کمیته و احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مبارزه دو خط توجه ضروری مبذول دارند و در این مورد اقدامات لازم را بعمل آورند. همانطور که قبلا گفته شد ما این مسئله را مهمترین موضوع پیش پای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میدانیم که طالب برخوردی فوری و در عینحال نقشه مند است.

همانطور که قبلا تاکید کردیم ضروری است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهایش این مبارزه دو خط پراهمیت را به پیش برند تا جنگ خلق در پرو که تنها درفش سرخ شکوهمند در اهتزاز در جهان امروز است را مورد حمایت قرار دهیم و از آن در مقابل هر نوع خط زیانبار دفاع کنیم و در عینحال از طریق این مبارزه دو خط، درك و آگاهی جمعی خویش در مورد خطوط درگیر در مبارزه را تکامل و تعمیق بخشیم و فهم خود از خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را تقویت کنیم. و باید اینکار را بنحوی انجام دهیم که وحدت و تمامیت جنبش حفظ شود. این امر مشخصا تحت شرایطی که مبارزه خطی درون حزب کمونیست پرو علنی است دشوار میباشد، اما از هر زمان ضروری تر و مبرمتر است.

قابل درك است که رفقا و دوستان خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عمیقا نگران مسائل مورد بحث بوده و برای شنیدن نظرات جنبش ما و ارائه نظرات خود بی صبری می کنند. ما باید سعی کنیم که شرکت سایرین در این بحثها را بنحوی سازمان دهیم که آنها به پروسه رسیدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به یك نتیجه گیری صحیح خدمت کنند؛ نه بنحوی که نقش

مرکزی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سانترالیسم دمکراتیک نطفه ایش تحلیل رفته و تضعیف شود.

همچنین ضروری است که بحثهای جاری، وظیفه مهم دفاع از جان صدر گونزالو و حمایت از جنگ خلق در پرو را کمرنگ نکند. ما باید همکاری با کمیته اضطراری بین المللی و دفاع از آن، بویژه در زمینه تلاش این کمیته برای پیشبرد موفق نبرد برای ملاقات با صدر گونزالو را ادامه دهیم.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم که ایدئولوژی قدرتمند ماست، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را قادر خواهد ساخت در مصافهای پیشاروی استوار بماند و حمایت عظیمتری از رفقای حزب کمونیست پرو و مبارزه تاریخی آنها بعمل آورد.

توضیحات

۱ - در اکتبر ۱۹۳۴ نیروهای اصلی ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین حرکت استراتژیك مهمی را از پایگاه هایشان در جنوب چین آغاز نمودند. در جریان راهپیمائی طولانی، ارتش خلق با گذشتن از کوههای پوشیده از برف و دشتهای دست نخورده، ۱۱ استان چین را زیر پا نهاد، دشواری ها و رنجهای ناگفتنی را تحمل کرد تا محاصره، تعقیب، حملات و شیخونهای دشمن را پشت سر نهد. ارتش سرخ بیش از ۱۲ هزار کیلومتر پیمود و سرانجام در اکتبر ۱۹۳۵ پیروزمندانه به منطقه پایگاهی انقلابی در شمال شنسی رسید. مائو نوشت «از یك جنبه ارتش سرخ شکست خورد (یعنی در حفظ مواضع اولیه اش) اما از جانب دیگر چانکایشك هم شکست خورده است (شکست در اجرای نقش محاصره و سرکوب و تعقیب و سرکوب)..... راهپیمائی طولانی یك مانیفست است که به جهانیان اعلام میدارد ارتش سرخ ارتش قهرمانان است. و در مقابل، نشان میدهد که امپریالیستها و سگان زنجیری شان نظیر چانکایشك ناتوانند. راهپیمائی طولانی شکست آشکار آنها در محاصره، تعقیب، تجزیه و حمله به ما را اعلام میدارد. بعلاوه راهپیمائی طولانی یك نیروی مبلغ است. این ماشین به ۲۰۰ میلیون اهالی یازده استان، اعلام کرده که راه ارتش سرخ تنها راه رهائی آنهاست. بدون راهپیمائی طولانی چگونه توده های وسیع می توانستند به این سرعت از وجود حقیقت عظیمی که در ارتش سرخ تجسم یافته با خبر شوند؟ راهپیمایی طولانی یك ماشین بذرافشانی هم هست که در ۱۱ استان بذرهای فراوانی افشانده که سر برون خواهند آورد، برگ و گل و میوه خواهند داد و خرمن آینده را فراهم خواهند کرد. بعبارت دیگر راهپیمائی طولانی به پیروزی ما و شکست دشمن منجر شد.» (درباره تاکتیکهای مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن - جلد اول)

۲ - درباره معاهده برست - لیتوفسك: بعد از کسب قدرت در قیام اکتبر ۱۹۱۷، بلشویکها با این خطر مواجه شدند که ارتش آلمان در پی تسخیر پتروگراد یعنی مرکز قدرت شوراهاست و هر روز شکستهای بزرگی بر ارتش قدیمی روسیه وارد می کند. تحت چنین شرایطی بود که لنین قویا احساس کرد بلشویکها هیچ آلترناتیوی جز قبول آنچه که وی یك «صلح موهن» با آلمان نامید، ندارند. طبق چنین صلحی بخش بزرگی از خاك شوروی به آلمان واگذار می شد. بقول لنین او تلاش می کرد که «خاك بدهد و وقت بخرد» - وقت برای تحکیم جمهوری نوبنیاد شوروی و تدارك برای درگیری های نظامی اجتناب ناپذیر با قوای امپریالیستی.

لنین بحثهایش را در دفاع معاهده برست لیتوفسك بر شماری از عوامل مبتنی نمود: اینکه مردم روسیه بخصوص دهقانان بی نهایت خسته اند (در خون غرق شده اند) و خواهان صلحند. اینکه ارتش قدیمی روسیه که بر پایه سربازگیری اجباری توسط رژیم تزاری درست شده بود و در شرایط سقوط کامل قرار داشت قادر به جنگیدن نبود. اینکه ارتش نوین سرخ که بر پایه داوطلبان پرولتاریا و دهقانان بنا شده بود مراحل اولیه تشکیل را از سر می گذراند. و اینکه هیچ تضمینی وجود نداشت که انقلاب آلمان بسرعت در عرض چند روز یا حتی چند هفته با سرنگونی حکومت ارتجاعی آلمان به نجات انقلاب شوروی بشتابد.

لنین با مخالفت بسیار حاد برخی رهبران حزب بلشویك بویژه تروتسکی روبرو شد. اپوزیسیون بحث می کرد که لنین با رسیدن به قرارداد صلح با امپریالیسم آلمان بمنافع انقلاب بین المللی «خیانت» کرده است. بقول لنین آنها به «لفاظی انقلابی» توسل جستند.

لنین تاکید کرد که اوضاع را باید بطور مشخص و بر پایه تناسب قوای طبقاتی (نقاط قوت و ضعف آنها) و از **نقطه نظر پیشبرد هدف انقلابی** مورد بررسی قرار داد. حتی وقتی که لنین فعالانه موافقتنامه صلح با آلمان را دنبال می کرد، به مقاومت مردم روسیه بویژه کارگران پیشرو که اولین واحدهای ارتش سرخ را تشکیل داده و شکافهای بوجود آمده از فروپاشی نیروهای قدیمی تزاری را پر می نمودند، توسل می جست. او به دورنمای قرارداد صلح در چارچوب حفظ توانایی موجود، ساختن یك ارتش و تدارك برای آزمونهای نظامی قدرتمندی که در پیشاروی مشاهده می کرد، می نگریست.

لنین مشخصا به مبارزه ای شدید علیه کسانی در صفوف بلشویکها برخاست که دستاوردهای عظیم انقلاب اکتبر را نفی می کردند. این «چپ ها» می گفتند که «قدرت شوروی کاملا صوری شده است». بنابراین آنها احساس می کردند که اگر ارتش آلمان جمهوری نوین شوروی را در هم بشکند چیز زیادی از دست نمی رود. لنین به آنها چنین پاسخ داد: «بنابراین موهن تر از هر صدمه ای یا حتی هر صلح فوق العاده زیانباری، تسلیم شدن به این وضع اجباری است که فاقد یك ارتش باشیم. تحقیر آمیزتر از هر صلح تحقیرآمیزی، ناامیدی تحقیرآمیز است. ما اگر قیام و جنگ را جدی بگیریم نباید حتی با دهها قرارداد اسارتبار صلح خود را ببازیم.»

بعبارت دیگر برخورد لنین به سازش موهن اما ضروری برست - لیتوفسك مبتنی بر نیاز به حفظ و تقویت قدرت سیاسی و کسب توانایی جنگیدن بود. و این اپوزیسیون بود که آماده بود قدرت سیاسی را رها کند و هرگونه دورنمای جدی برای برپایی جنگ را کنار نهد، نه لنین. اپوزیسیون به ورطه نومیدی افتاده بود. گذشتهای فرعی انجام شد تا دستاورد اساسی انقلاب پرولتری یعنی قدرت سرخ حفظ شود. (و آنها این قدرت را داشتند که دشمن را وادار به اجرای این معاهده کنند.)

۳ - نمونه بزرگ دیگر از استفاده صحیح از مذاکرات، تصمیم مائو به گشودن باب بحث با چانکایشك در ماههای متعاقب تسلیم ژاپن در اوت ۱۹۴۵ است که به مذاکرات چون چینگ مشهور است.

در آن زمان، انقلاب چین با پیروزی در جنگ ضد ژاپنی به نقطه عطف بزرگی رسیده بود. پیروزی های بزرگی توسط قوای تحت رهبری حزب کمونیست چین بدست آمده بود؛ منجمله ساختن حزبی قدرتمند با بیش از یك میلیون عضو و یك ارتش قدرتمند و ایجاد مناطق آزاد شده با جمعیتی مرکب از صد میلیون نفر.

در عینحال بخشهایی از توده ها امید صلح داشتند و ائتلاف بین المللی اتحاد شوروی، بریتانیا و ایالات متحده بر افکار عمومی تاثیر نهاده بود. نوشته های مائو بروشنی نشان میدهند که اگر وی امیدی هم به توافق با حکومت ارتجاعی گومیندان داشت، امیدی بسیار ناچیز بود. (مطمئنا گومیندان و حزب کمونیست در مذاکراتشان شکست خواهند خورد و جنگ را از سر خواهند گرفت و مطمئنا از هم جدا خواهند شد. اما این تنها یك جنبه قضیه است - منتخب آثار مائو، جلد چهار) اما مائو بروشنی میخواست تقصیر جنگ داخلی که در افق نمایان بود را به گردن چانکایشك بیندازد و بدین ترتیب او را منفردتر کند. این مهم بود که توده ها و بویژه بخشی از اقشار میانی دریابند که مائو تلاش زیادی برای رسیدن به توافقی منطقی با چانکایشك بعمل آورده است. همانطور که مائو مطرح کرد، گاهی رفتن پای مذاکره، مشت در برابر مشت است و گاهی نرفتن پای آن.

مائو برای تحقق این اهداف حاضر بود گذشت هایی کند. مثلا او حتی پیشنهاد کاهش تعداد نیروهای مسلح خلق، بیرون کشیدن از برخی نواحی و غیره را داد. (اما این گذشتها حدودی دارد. اصل این است که آنها نباید به منافع اساسی خلق لطمه بزنند - منتخب آثار مائو، جلد چهار)

با وجودی که شرکت مائو در مذاکرات چون چینگ بر دورنمای تدارك نیروهای خلق برای از سرگیری جنگ با چانکایشك مبتنی بود، کسان دیگری هم در حزب کمونیست چین بودند که می گفتند «چین به مرحله نوینی از صلح و دمکراسی پا گذاشته است». این افراد که لیوشائوچی یکی از آنها بود آماده بودند تکامل آتی انقلاب را فدای یك توافق قطعی با گومیندان کنند.

٤ - طی جنگ جهانی دوم احزاب کمونیست در برخی کشورهای اروپایی که تحت اشغال آلمان نازی بود و در ایتالیا، نیروهای قابل توجه مسلح یعنی واحدهای پارتیزانی را رهبری می کردند. زمانی که جنگ در حال خاتمه بود مسئله دولت آتی در این کشورها برجسته شد. بورژوازی این کشورها از کمك امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی و ارتشهایشان برخوردار بودند و تصمیم گرفتند که خاتمه اشغال نازی ها با بازگشت دیکتاتوری ارتجاعی خودشان معنا پیدا کند. آنها خلع سلاح کارگران و توده های خلق را در راس اولویتهای خود قرار دادند. متاسفانه خط اصلی احزاب کمونیست انحلال قوای مسلح خلق در مقابل کسب یك نقش قانونی در رژیم های بعد از جنگ بود. منجمله در برخی موارد نظیر فرانسه آنها به حکومتهای ارتجاعی تحت رهبری بورژوازی پیوستند.

مارکسیسم در برگیرنده هزاران حقیقت است.

شـــورش

از سوی: کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

«جنگ خلق ما، از همان ابتدا در خدمت انقلاب جهانی پرولتری بوده است و کماکان در این مسیر خواهد ماند؛ این جنگ از حمایت طبقه کارگر جهانی و خلقهای جهان، انقلابیون و کمونیستهای راستین و بطور اخص از پشتیبانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب به آن تعلق دارد بهره مند می باشد.»

ـ بنقل از جزوه «جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید» ـ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ اوت ۱۹۸۶

رفقا

با احساس مسئولیت عمیق نسبت به وظیفه انترناسیونالیستی خویش و نسبت به خواهران و برادران طبقاتیمان در پرو، به یاد قهرمانان جانباخته در آن کشور، اعضاء و جنگاوران دلیر حزب کمونیست پرو، و با تعهد و عزمی راسخ برای حفاظت از درفش سرخی که آنان با خون خود گلگونش ساختند و به دست ما سپردند، در مبارزه دوخط بسیار مهمی که آغاز گشته شرکت می کنیم.

با افتخار این سند را در پاسخ به تقاضای کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» عرضه می داریم و امیدواریم که این گام کوچك به وظیفه ای که آن کمیته در مقابل گذارده، خدمت کند.

جهت گیری عمومی که کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اتخاذ نموده، راهنمای این نوشته بوده و ابراز نظرات احزاب «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به تعمیق درك ما از مسئله مقابل پا کمك کرده است. بعقیده ما ارزیابی کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» از اهمیت مبارزه دو خط کنونی، از خطرات و فرصتهای نهفته در این وضعیت، از مسئولیت و نقش جنبش ما در قبال آن و سبك کاری که کمیته برای پرداختن به این موضوع در پیش گرفته، تماما حائز اهمیت فراوان بوده و کاملا صحیح است.

این مبارزه بطور لاینفك با تکامل جنبش ما و بطور کلی با روند انقلاب جهانی پرولتری مرتبط است. نه فقط بدان خاطر که جنبش کمونیستی همواره جنبشی بین المللی بوده بلکه بویژه به دلیل نقشی که حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش در تکامل جنبش ما و این مرحله از انقلاب جهانی پرولتری ایفاء کرده است. در آنروزها که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی با کمك امپریالیستهای یانکی و سوسیال امپریالیستهای شوروی، انقلاب ایران را در خون بهترین فرزندان خلق غرق می کرد، آغاز جنگ خلق در پرو ما را دلگرم ساخت. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) متعاقب شکست انقلاب و وارد آمدن ضربات جدی به سازمان ما از سوی رژیم کمپرادوری ـ فئودالی جمهوری اسلامی، پروسه بازسازی ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی خود را آغاز کرد. در این پروسه، بهره جوئی از تجارب حزب کمونیست پرو جایگاهی بس عظیم داشت.

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و جنبش ما به نیابت از سوی جنبش بین المللی کمونیستی موظف است که با حزب کمونیست پرو و جنگ خلق، از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیك بی دریغ همیاری کند. وحدت عالیتری که اخیرا جنبش ما بدان دست یافته، سند پرافتخار «**زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم**» و سایر قطعنامه ها منجمله «درباره اوضاع جهانی» ابزار ذیقیمتی در پیشبرد این وظیفه میباشند.

هدف ما از این مبارزه دو خط کمك به برافراشته نگهداشتن درفش سرخ ما در پرو است. بعلاوه میخواهیم راه را برای آغاز جنگ خلق توسط دیگر احزاب جنبشمان هموارتر نمائیم. ما باید به درکی عمیق از ماهیت آلترناتیوهای گوناگون که هر یك، راهی برای آینده حزب کمونیست پرو و جنگ خلق ترسیم می کند، دست یابیم؛ و بر این پایه به حمایت از خط صحیح برخیزیم و به مبارزه با خط غلط بپردازیم. غلبه خط غلط بر پروسه انقلاب در پرو نه تنها شکستی برای جنگ خلق در پرو خواهد بود بلکه همچنین عقبگردی جدی برای جنبش ما محسوب خواهد شد. از طرف دیگر اگر خط صحیح پیروز شود و سکاندار انقلاب پرو باقی بماند، این یك پیشروی بزرگ خواهد بود. برای تضمین یك فرجام پیروزمند، تکامل مبارزه دو خط، تعیین خط درست و خط غلط، و حمایت تزلزل ناپذیر از خط صحیح و نیروهائی که آن را نمایندگی میکنند کاری اساسی است.

تحت رهنمودهای کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، ما با دقت اسناد گوناگون را مطالعه کرده و به مطالعه تجارب تاریخی پرولتاریا، و بازبینی اسناد قابل دسترس حزب کمونیست پرو پرداختیم. ما به تعمیق درکمان از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درمورد مسائل مطروحه پرداختیم و همزمان مروری دوباره بر تجربه خودمان کردیم. ما در محدوده توانائیهای خود کوشیده ایم اوضاع عینی پرو را دنبال کنیم تا شناخت خود از واقعیات عینی آن کشور را بالا ببریم. به نظر ما در این زمینه رفقای حزب کمونیست پرو باید نقشی مرکزی ایفاء کنند. چرا که بدون یاری آنها، دست زدن به آنچنان تحقیقی که ما را به تحلیل مشخص صحیح از شرایط مشخص

اما در تحلیل نهائی همه آنها در یک حقیقت خلاصه میشود:

بـــر حـــــق است!

- مائوتسه دون

ژوئیه ۱۹۹۴

رهنمون شود ممکن نیست؛ و داشتن چنین تحلیلی لازمه تعیین خط صحیح برای پیشبرد پیروزمندانه جنگ خلق تحت شرایط مشخص کنونی است. در اینجا منظورمان صرفا یك جهتگیری استراتژیك کلا صحیح نیست، بلکه خط را در مفهوم مشخصتر آن در نظر داریم.

در این سند، بعنوان خدمتی به این پروسه، ما به ارزیابی نقادانه خط مدافع مذاکره صلح، پرداخته ایم. برای این منظور عمدتا از مقاله «تعریف نوین، تصمیم نوین» یا «آسومیر» (نام اسپانیائی آن) (۱) که بازتاب این خط است سود جسته ایم. این اولین سند بسیط در مورد خط «مذاکرات صلح» (خطی که در زندانها سربلند کرد) بود که بدست ما رسید و توجه ما را جلب کرد. بعلاوه ما از سند دیگری که امضای «زندانیان سنگرهای درخشان نبرد» پای آنست، بعنوان یك منبع تکمیلی درمورد این خط استفاده کرده ایم. (این سند را به اختصار «مقاله زندان» میخوانیم.)(۲)

علاوه بر وظیفه انتقاد از خطی که در این اسناد منعکس شده، ما از این فرصت برای کنکاش عمیقتر برخی مسائل حیاتی انقلاب و تعمیق درك خود از آنها، استفاده کرده ایم.

الف - سیاست انقلابی در پرو یعنی جنگ انقلابی

آسومیر به برخی نکات مهم اشاره میکند، بسیاری از اصول صحیح را ردیف میکند، به برخی عوامل واقعی در اوضاع کنونی اشاره دارد. بعلاوه خط آسومیر درباره اوضاع جهانی و سرمایه داری بوروکراتیك - که تفاوت فاحشی با خط شناخته شده حزب کمونیست پرو دارد - جلب توجه میکند. اما جوهر این سند را باید در برخوردش به مسئله جنگ انقلابی بطور اعم و به جنگ خلق در پرو بطور مشخص جستجو کرد. اینجاست که ماهیت آزار دهنده آسومیر آشکار میشود.

آسومیر تعبیر «جدیدی» از تئوریهای صدر مائو درباره جنگ و صلح ارائه میدهد. آسومیر با تحریف رابطه بین جنگ و سیاست، و با شعبده بازی در مورد اشکال مختلف مبارزه طبقاتی سعی میکند مخاطبانش را قانع کند که دنده عقب زدن و خزیدن از مبارزه مسلحانه به مبارزه سیاسی، با این امید که جنگ خلق را بعدا «از نو آغاز خواهیم» کرد، مجاز است! سند ادعا میکند که کل پروسه جنگ ضدانقلابی پیروز شده و تحت شرایط حاضر و در بهترین حالت، جنگ خلق را فقط میتوان «حفظ» کرد. «مقاله زندان» خط آسومیر را به نتیجه گیری منطقی خود یعنی لزوم خاتمه جنگ خلق میرساند. این مقاله ادعا میکند که حزب کمونیست پرو برای نجات از شکست کامل و جلوگیری از تلاشی کامل حزب باید به «مبارزه سیاسی بدون خونریزی» بازگردد و به حل معضل رهبری که بواسطه دستگیری صدر گونزالو و عده ای از رهبران رده اول حزب ایجاد شده است بپردازد. از قرار، مبارزه برای «پیمان صلح» جهت تسهیل این «عقب نشینی عمومی» است. اینست جنبه عمده خط و برنامه این اسناد. سایر مباحث منجمله تحلیل به ظاهر عمیق آسومیر از اوضاع جهانی که به آن لقب «فروکش عمومی سیاسی» داده (با تاکید بر اینکه یك فروکش استراتژیك و جهانی است)، در خدمت به این هدف است. بعلاوه ما معتقدیم که آسومیر در تحلیل از رشد اقتصادی قسمی که اخیرا در پرو جریان داشته، میخواهد چنین نتیجه گیری کند که ارکان مادی ادامه جنگ خلق دیگر موجود نیست.

ماهیت تاسف بار این اسناد حتی اگر هزار بار هم تکرار کنند که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جهانشمول است یا از عظمت دستاوردهای جنگ خلق در پرو سخن برانند، تغییر نخواهد کرد.

اهمیت مرکزی تفنگ در تحقق رسالت پرولتاریا

قهر انقلابی عالیترین شکل مبارزه برای کسب قدرت است. این همواره مسئله ای تعیین کننده در مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است. عدم درك قاطع این مسئله به رویزیونیستها کمك خواهد کرد. رویزیونیسم میگوید که قدرت را میتوان به شیوه های غیر قهرآمیز کسب کرد. یا اینکه قدرت موجود را میتوان به تدریج در جهت منافع خلق اصلاح کرد. رویزیونیسم معتقد است اگر هم زمانی استفاده از قهر لازم افتد، برای نابود کردن قدرت دولتی موجود و استقرار دولت (دیکتاتوری انقلابی) پرولتاریا و ستمدیدگان نیست. بلکه صرفا وسیله ای جهت فشار گذاشتن بر دولت موجود برای رسیدن به توافق و شریك شدن در قدرت است.

پرولتاریا و خلق نمیتوانند بدون استفاده از قهر سازمانیافته یعنی جنگ انقلابی، قدرت را کسب کنند؛ زیرا دشمن طبقاتی **از طریق قهر سازمانیافته (دولت ارتجاعی) حکم میرانند**. این هم درمورد دولتهائی که دیکتاتوری عریان در آن برقرار است صادق است و هم در «دمکراتیك ترین» جمهوریهای بورژوائی. دولت (ارتش، قوای

پلیس، محاکم و غیره) ابزار ضروری این دول برای تحمیل نظام استثمار و ستمشان می باشد و توده های میلیونی در تجربه روزمره شان این واقعیت را لمس میکنند. بعلاوه تاریخ بارها و بارها نشان داده که طبقات حاکمه هنگامی که احساس کنند منافع اساسی شان (حق حاکمیت بر خلق و حق استثمار خلق) بخطر افتاده، از همه توان دولت خود برای سرکوب خلق استفاده خواهند کرد.

بهمین علت است که رهبران کبیر ما، بخصوص رفیق مائو توجه ویژه ای به تکوین و تکامل استراتژی نظامی انقلاب پرولتری کرده اند. لنین در تاکید بر مرکزی بودن این مسئله گفت: «طبقه تحت ستمی که در پی آموختن استفاده از سلاح، بدست آوردن سلاح نباشد فقط سزاوار آنست که با او مثل برده رفتار شود.» (برنامه جنگی انقلاب پرولتری)

التقاط در مسئله جنگ و سیاست

آسومیر اظهار میدارد که «مبارزه طبقاتی یك جنگ طبقاتی کبیر و همیشگی است که توسط رهبران سیاسی هدایت میشود. این مبارزه دو شکل دارد: بدون خونریزی.... و با خونریزی. هر دوی اینها اشکالی از جنگ کبیر سیاسی هستند» « همانطور که سیاست جنگ بدون خونریزی است، جنگ سیاست با خونریزی است». «.... و اگر واقع شود، هر زمان که امکان پذیر باشد، باید جنگ ناعادلانه را با جنگ عادلانه پاسخ گفت»، «جنگ بر اساس شرایط مشخص آغاز میشود و توسعه می یابد و زمانی که شرایط مشخص تغییر میکند، اشکال مبارزه نیز بایستی تغییر کند.»

البته آسومیر گاهی اظهارات صحیحی را بشکل پارازیت آن وسط میاندازد بدون آنکه آنها را تشریح کند یا ربطشان را به نقطه نظرات خود نشان دهد. بطور مثال میگوید «اگر مانع کاملا بر طرف نشود، جنگ باید ادامه یابد.» سئوال اینجاست که چه موقع میتوان گفت مانع کاملا بر طرف نشده و عملکرد این حرف در شرایط امروز چیست؟ آیا منظور آسومیر همین جنگ خلقی است که جریان دارد، یا از جنگی ناشناخته و ناموجود صحبت میکند؟ یکی از صفات مشخصه و برجسته التقاط گرائی اینست که چند اظهاریه صحیح هم چاشنی شله قلمکارش میکند تا ماهیت راست خود را بپوشاند.

اظهاریه آسومیر درباره جنگ و سیاست - یکی با خونریزی و دیگری بدون خونریزی - در نگاه اول شبیه به جمله صدر مائو است. اما شباهتها از ظواهر امر فراتر نمیروند و در جوهر خود کاملا متفاوتند. صدر مائو بر این حقیقت تاکید ورزید که به لحاظ تاریخی و اجتماعی ضروری است که طبقه ستمدیده مبارزه سیاسی خود را از طریق قهر انقلابی به پیش براند. حال آنکه آسومیر میکوشد ارزش و جایگاه اشکال قهر آمیز و غیر قهرآمیز مبارزه را در جریان تلاش پرولتاریا برای رسیدن به جامعه کمونیستی همسنگ قلمداد کرده تا بدین ترتیب ضرورت فوق الذکر را پرده پوشی نماید.

حال نگاهی به تفاوت میان خط انقلابی و خط آسومیر درباره جنگ و سیاست می اندازیم:

۱ - در فرماندهی یک جنگ انقلابی باید یک سیاست انقلابی قرار داشته باشد

رفیق مائو در مقاله «درباره جنگ طولانی» بروشنی میگوید که کلیه جنگها دارای خصلتی سیاسی میباشند و رابطه دیالکتیکی بین جنگ و سیاست را تشریح میکند. صدر مائو میگوید: «وقتی سیاست به مرحله معینی میرسد که دیگر نمیتواند به طرق معمول پیش برود، آنگاه جنگ میشود تا موانع را از سر راه بردارد..... اما اگر مانع کاملا بر طرف نشود، جنگ باید ادامه یابد تا اینکه هدف بطور کامل متحقق شود.» (درباره جنگ طولانی - بخش «درباره جنگ و سیاست»)

هر جنگی دارای هدف سیاسی معینی است و تا رسیدن به این هدف باید ادامه یابد. همچنین، بین جنگ و سیاست تاثیرگذاری متقابل بسیار فعالی در جریان است؛ یعنی اینکه این دو جنبه مرتبا در هم تداخل کرده و بر هم تاثیر میگذارند. از اینرو، در چارچوب مبارزه طبقاتی فقط یك سیاست انقلابی میتواند ما را به آغاز یك جنگ انقلابی رهنمون شود. و زمانی که چنین جنگی آغاز شد فقط یك سیاست انقلابی میتواند آنرا بمنزله یك جنگ انقلابی حفظ کرده و تکامل بخشد. سیاستهای رفرمیستی سازش طبقاتی نه میتوانند رهنمون آغاز یك جَنگ انقلابی باشند و نه وقتی چنین جنگی در جریان است میتوانند به آن خدمت کنند.

از تاثیرگذاری متقابل جنگ و سیاست به این نتیجه میرسیم که موضع طبقه ستمدیده و هدف سیاسی یك جنگ انقلابی است که عمق و گستره جنگ، طرق هدایت آن به لحاظ استراتژی و تاکتیکها و حتی سیاستهای کلان و خرد (سیاسی و اقتصادی و غیره)، مانورها و آرایش قوای آن را معین میکند. بطور مثال رفیق مائو اظهار داشت که پیروزی در جنگ مقاومت ضدژاپنی از هدف سیاسی آن، یعنی بیرون راندن اشغالگران ژاپنی و ایجاد یك چین نوین جدا نیست؛ از رهنمود عمومی مبنی بر استواری در جنگ مقاومت، سیاست جبهه متحد، بسیج کل خلق، و از این تئوری که خلق تعیین کننده است و نه سلاح، جدا نیست. درك این مطلب بسیار مهم است. زیرا ما بر این مبنا به سنجش سیاست «پیمان صلح» آسومیر خواهیم پرداخت تا ببینیم آیا این سیاست در خدمت جنگ انقلابی و سیاست انقلابی در پرو است؟ یا اینکه با هر دو تضادی آشتی ناپذیر دارد؟ بطور خلاصه سیاستهای رفرمیستی یا توسط یك جنگ انقلابی تقبیح شده و کنار زده میشوند و یا اگر حاکم شوند، شکست ببار آورده و سرانجام ماهیت انقلابی یك جنگ را تغییر خواهند داد. از رابطه پویای جنگ و سیاست است که اهمیت عظیم خط ایدئولوژیك، سیاسی و نظامی صحیح برای یك جنگ انقلابی نتیجه میشود. تاریخ طبقه ما ثابت کرده که برخی اوقات فرجام یك مبارزه دو خط مهم میتواند نقش تعیین کننده ای در سرنوشت یك جنگ انقلابی بازی کند.

اگر نگاهی به الگوی کار برخی از استراتژیهای ضد چریکی اخیر بیفکنیم میتوانیم ببینیم که امپریالیستها از این تاثیر متقابل جنگ و سیاست برای فرسوده کردن جنبشهای چریکی و سرانجام ایراد ضربات مرگبار بر آنها استفاده کرده اند. آنها متناوبا بر پایه ایراد ضربات نظامی سنگین، کوششهائی را جهت «نرم کردن این جنبشها از حیث سیاسی » آغاز کرده اند؛ سپس بار دیگر به تشدید حملات نظامی پرداخته اند. امروز در پرو مرتجعین میکوشند همین سیاست را پیاده کنند. آنها بر شدت عملیات خود علیه مناطق پایگاهی افزوده اند. آنها بشدت می کوشند که پیروزیشان در دستگیری رفیق گونزالو و ایراد ضربات دیگر بر ساختار حزب را به یك پیروزی سیاسی مبدل کنند و از این پیروزی سیاسی برای تقویت نقشه های نظامی خود علیه جنگ خلق استفاده نمایند.

۲- آسومیر میگوید جنگ و سیاست هردو اشکالی از جنگ کبیر سیاسی هستند

صدر مائو تاکید کرد که جنگ **عالیترین شکل مبارزه است و کسب قدرت از طریق قهر انقلابی وظیفه مرکزی کمونیستها در همه جاست.** حذف این دو نکته بسیار مهم **(عالی ترین و مرکزی)** هنگام پیش کشیدن ارتباط این دو شکل مبارزه بایکدیگر، التقاط گرائی ناب و اپورتونیسم زیرکانه است. در سطح کلی، در مناسبات دیالکتیکی میان سیاست و جنگ، این سیاست است که جنبه عمده را داراست - یعنی، این هدف سیاسی جنگ است که

ماهیت و شرایط جنگ، و شیوه هدایت آنرا تعیین میکند. از اینجا نتیجه میشود که سیاست باید بر تفنگ حکم راند و حزب باید ارتش را رهبری کند. اما وقتی صحبت از اقدامات ضروری پرولتاریا و خلق برای کسب قدرت سیاسی است، نباید فراموش کنیم که بین **دو شکل مبارزه** (سیاسی و مسلحانه)، این مبارزه مسلحانه است که عمده میباشد و کلیه اشکال دیگر باید به تدارك آن خدمت کنند و پس از آنکه جنگ آغاز شد، سایر اشکال مبارزه باید در خدمت توسعه و به پیروزی رساندنش باشند.

این اصل محصول ذهن این یا آن فرد نیست، بلکه زائیده واقعیت عینی است. شالوده این حقیقت عمیق، تخاصمات طبقاتی است که در کل جهان به نقطه ای رسیده که فقط از طریق جنگ میتواند حل شود - بویژه در کشورهای تحت سلطه که مدتهاست شرایط برای آغاز جنگ انقلابی عموما پخته است. در عصر امپریالیسم این تخاصمات تشدید یافته و توسط کارکرد خود نظام امپریالیستی بطور روزمره تولید و باز تولید میشود. این واقعیت که مبارزات توده های ستمدیده مکررا به مبارزه مسلحانه ختم میشود، گویای این حقیقت است. این واقعیت که دولتهای ارتجاعی بارها نیروهای سیاسی درون جنبشهای انقلابی را قتل عام کرده، و حتی پیش از آنکه دست به اسلحه ببرند، آنان را تحت پیگرد مستمر قرار داده و وحشیانه سرکوب کرده اند، گواه قدرتمند آنست که جنگ انقلابی در دستور کار قرار دارد. این واقعیت مکرر که دولتهای ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه از طریق اعمال قهر عریان علیه خلق حکومت میکنند، و از دوره های گذرای «فضای باز» و «صلح» برای تسکین موقتی مردم و کشیدن انقلابیون و ساختارهای حزبی آنها به موقعیت علنی سود می جویند تا آنها را شناسائی کرده و وحشیانه تر سرکوب نمایند، نشانه بارز آنست که **جنگ** مسئله روز است. بدین طریق جنگ خود را به جلوی صحنه میکشاند تا در برابر چشم انقلابیون قرار گیرد، تا او را برسمیت بشناسند و بر این مبنا آگاهانه اقدام کنند.

۳- قوانین حاکم بر جنگ با قوانین حاکم بر سیاست فرق دارد

آسومیر میگوید: «همانطور که سیاست جنگ بدون خونریزی است، جنگ سیاست با خونریزی است.... هر دو اشکالی از جنگ کبیر سیاسی یعنی مبارزه طبقاتی هستند، و دومی تکامل تضاد میان انقلاب و ضد انقلاب است...»، «جنگ بر اساس **شرایط مشخص** آغاز میشود و توسعه می یابد و زمانی که شرایط مشخص تغییر میکند، اشکال مبارزه نیز بایستی تغییر کند...»

ما پیش از این نشان دادیم که چگونه آسومیر مناسبات بین جنگ و سیاست را تحریف کرده و نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در مبارزه پرولتاریا و خلق برای کسب رهائی را مخدوش میکند. آسومیر یك کار دیگر هم میکند. این سند بنحوی به این دو شکل مبارزه برخورد میکند که گوئی گذر از مبارزه سیاسی به جنگ، یك جهش محسوب نمیشود؛ از اینرو ممکن و مجاز است که جنگ را قبل از حل یا تخفیف قابل توجه آن تضادهای اساسی که پایه آغاز جنگ بوده، خاتمه بخشید.

جنگ برای دست یافتن به اهداف سیاسی بر پا میشود و برای کمونیستهای انقلابی این به معنای کسب قدرت سیاسی است. اما جنگ قوانین تکاملی و قوای محرکه مخصوص به خود را دارد. این مسئله را مائو به تفصیل در مقاله «درباره جنگ طولانی» مورد بحث قرار میدهد: «اما جنگ خصوصیات ویژه خود را دارد و در این مفهوم نمیتوان آنرا با سیاست بطور اعم همسنگ قرار داد»

قانون اساسی کلیه جنگها عبارت از حفظ نیروهای خودی و نابودی نیروهای دشمن است. برای رسیدن به این هدف (حفظ - نابودی) در کلیه جنگها طرفین متخاصم میکوشند استراتژی و تاکتیکهائی را بکار گیرند که بحال خودشان مساعد و بحال دشمن نامساعد است. این نکته را مائو در گفتگو با نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین چنین توضیح داد: کل منطق نظامی به این خلاصه میشود که «تو به شیوه خود بجنگ، من به شیوه خود.»

نه تنها جنگ قوانین تکاملی و قوای محرکه خود را دارد، بلکه در چارچوبهای خاص، این قوانین اشکال خاص بخود میگیرند. از اینرو، جنگ انقلابی قوانین مخصوص به خود را دارد. یعنی اصول اساسی جنگ با استراتژی و تاکتیکهائی بکار بسته میشود که با ماهیت و شرایط طبقه انقلابی و دشمنانش خوانائی دارد. بطور مثال در یك جنگ انقلابی، اتکاء به توده ها کلید پیروزی است. باید اضافه کنیم که علاوه بر قوانین عمومی جنگ انقلابی، جنگ انقلابی در دو نوع کشورها (امپریالیستی و نیمه فئودال - نیمه مستعمره) قوانین خاص خود را دارد. حزب پرولتری در هر کشور باید با بکاربست این قوانین عام، ویژگیهای جنگ انقلابی تحت هدایت خود را کشف کند.

این صدر مائو بود که استراتژی نظامی پرولتاریا و بویژه استراتژی نظامی برای کشورهای تحت سلطه را بطور جامع فرموله کرد. نکات مرکزی این استراتژی بطور خلاصه عبارتند از: جنگ خلق ضرورتا طولانی است؛ راه انقلاب محاصره شهرها از طریق دهات است که به کسب گام بگام قدرت می انجامد - بطور مشخص از طریق ایجاد مناطق پایگاهی روستائی که در آنها حزب، توده های دهقان (بویژه دهقانان فقیر) را در اعمال قدرت سیاسی رهبری میکند؛ این پایگاهها منبع سربازگیری ارتش سرخ، تدارکات و کسب برتری اطلاعاتی است؛ این پایگاه ها ارتش سرخ را قادر میکند که نیروهای دشمن را به عمق سرزمینهای خودی بکشاند و در آنجا که نسبت به مناطق سفید میدانی مساعدتر است به نبرد با دشمن بپردازد.

بعلاوه، اندیشه نظامی مائوتسه دون گنجینه ای از آموزه های تاکتیکی غنی است که یك نیروی از حیث تعداد و منابع ضعیف را قادر به طولانی کردن جنگ میکند تا در چارچوب این جنگ طولانی با استفاده حداکثر از انرژی و قدرت آگاهانه سربازان و فرماندهانش و تاکتیکهائی از قبیل تحرك، انعطاف، برتری اطلاعاتی و غیره دشمن را تکه تکه کند و قطعات آنرا یك بیك ببلعد. طی ۱۳ سال جنگ خلق در پرو تحت فرماندهی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، کلیه این اصول با مهارت بکار گرفته شده، و شکست ناپذیری استراتژی جنگ خلق یکبار دیگر به اثبات رسیده است.

گذر از سیاست انقلابی به جنگ انقلابی مستلزم جهشی کیفی در زندگی حزب یعنی مقر فرماندهی جنگ، در شدت و دامنه مبارزه و البته تغییری کیفی در ابزار مورد استفاده است. ویژگیهای جنگ به ایجاد یکرشته سازمانها و شیوه های ویژه و یك پروسه مشخص جنگ پا میدهد. این سازمانها، ارتش و ملحقات آنرا تشکیل میدهند و این شیوه ها دربرگیرنده استراتژی و تاکتیکهائی است که برای هدایت جنگ طلب میشود.

باآغاز جنگ، زندگی نوینی آغاز میشود. این فرض که مرحله قبلی را میتوان برگرداند و از نو نمایش داد، خیال پردازی متافیزیکی است و بس.

وقتیکه جنگ آغاز شد هرکس بخواهد وارد امور سیاسی شود باید درگیر این جنگ شود و موضع خود را در قبال آن روشن کند. از اینجا به بعد سیاست یعنی همین جنگ که خود تابع احکام معینی است - احکامی که غفلت از آنها منجر به نابودی حزب غافل خواهد شد.

راه پیروزی در جنگ خلق پر پیچ و خم است

آسومیر به اوضاع کنونی جنگ جاری در کشور چگونه مینگرد و چه طرحی

میدهد؟

«ما با مشکلات نوینی روبروئیم، آنها را با بکاربست اندیشه گونزالو حل کنید..... برای تصمیم نوین و تعریف نوین مبارزه کنید.»

«اصول مورد سئوال نیست. مسئله کاربرد آنها بر طبق شرایط مشخص است (تجربه سالهای ۶۰ و ۷۰ را درنظر داشته باشید.)»

«جنگ بر اساس شرایط مشخص آغاز میشود و توسعه می یابد و زمانی که شرایط مشخص تغییر میکند، اشکال مبارزه نیز بایستی تغییر کند....»، «هر زمان که ممکن باشد» درمورد ما نیز کاربرد دارد، وقتی که با جنگی ناعادلانه در پاسخ به جنگی عادلانه (از جمله بعنوان پاسخی در مقابل عملیات ما...) روبرو میشویم.»

«سیاستی که باید به اجراء در آید: ۱- درگیر نشوید، خنثی نمائید و هر اقدامی را با اقدام پاسخ دهید....»

«...حزب در امور سیاسی قوی است، اما ما حاضریم که فقط چند نفر باقی بمانند؛ ما آزموده ترین خواهیم بود.....»

«طرف مقابل نیز هدف خود را دارد: اینکه جنگ خلق هرگز تکرار نشود.» (تاکید از ماست)

«بگذارید شرایط حال را که دارای فرصتهای نامطمئنی است با آینده ای که دارای دورنماهای واقعی و مطمئن است تاخت بزنیم.»

«حزب کمونیست پرو خواهان صلح است، اختناق موقوف»

«چه کسی در انتخابات، خلق را نمایندگی میکند؟ هیچکس.....»

اگرچه آسومیر به صراحت نمیگوید که باید در این مرحله به جنگ خلق خاتمه بخشید اما مسلما چنین درکی را میدهد، بویژه آنجا که میگوید: «کل پروسه جنگ ضدانقلابی به موفقیت انجامید.» همه میدانند که هدف جنگ ضدانقلابی، تمام کردن جنگ خلق است. آسومیر به وضوح این درك را میدهد که جنگ خلق شکست خورده و باید بقایای آن را با «آینده» و امکان «تکرار» جنگ خلق در دوره ای دیگر، زمانی که «دورنمای مطمئنی» موجود باشد، تاخت زد. و اینکار باید از طریق مبارزه برای «تصمیم بزرگ» - یعنی دست یافتن به صلح با نیروهای مسلح دولت کهن - انجام شود. از بخش «شعارها» در این سند میتوان استنتاج کرد که در مقابل خاتمه بخشیدن به جنگ خلق، «اختناق موقوف» طلب میشود! آسومیر چگونه میخواهد از اوضاعی که در آن «اختناق موقوف» است استفاده کند؟ طرح آسومیر آنست که حزب باید به مبارزه سیاسی که در ضمن شامل انتخابات نیز هست، برگردد!

«مقاله زندان» با صراحت بیشتری فراخوان خاتمه جنگ خلق را صادر میکند: «پیمان صلحی که ما پیشنهاد میکنیم .... به حفظ استقلال ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی حزب خدمت خواهد کرد... این یك تعهد طبقاتی است...» این مقاله عهد میکند که برای «خاتمه جنگی که بیش از ۱۳ سال بطول انجامیده، و برای برقراری صلح که برای خلق و ملت و جامعه یك ضرورت گشته» مبارزه کند.

به یک کلام، در مواجهه با تعرض دشمن و ضرباتی که حزب کمونیست پرو و جنگ خلق در جریان این حملات خورده است، خطی سربلند کرده که مدعی است جنگ خلق شکست خورده و باید حزب را از طریق یك سازش طبقاتی که به خاتمه جنگ خواهد انجامید(یعنی قبول رسمی شکست) نجات داد و در مقابل این سازش به کسب موقعیتی قانونی برای حزب («اختناق موقوف») نائل آمد.

این خط از سر تا ته غلط است. ولی ما بر روی زمینه های عمده تمرکز خواهیم کرد و نتیجه خواهیم گرفت که اگر این خط عملی شود نتایج اسفباری برای انقلاب پرو ببار آورده و عقبگردی برای انقلاب جهانی پرولتری خواهد بود.

۱- «شرایط خاص» و تجربه حزب کمونیست پرو در دهه های ۶۰ و ۷۰

آسومیر بر آن است که پرولتاریا به موازات نوسان در «شرایط خاص» میتواند بین دو شکل مبارزه نوسان کند!

جنگ، برخلاف درکی که آسومیر میخواهد القاء کند، بر پایه «شرایط مشخص» که منظورش شرایط دم دست و منقطع و سطحی است، به راه نمی افتد. بلکه خاستگاه آن، شرایط ساختاری ریشه دار و عوامل تعیین کننده ای است که پایه در تضادهای استراتژیك دارد. در اینجا آسومیر یك بحث صحیح یعنی تاکید لنین بر اینکه روح زنده مارکسیسم عبارت از تحلیل مشخص از شرایط مشخص است را میگیرد و آنرا به پراگماتیسم صرف تبدیل میکند تا در خدمت اپورتونیسم قرار گیرد. این چیز جدیدی نیست و چندین دهه شگرد رفرمیستها و رویزیونیستها بوده است.

تا آنجا که به «شرایط مشخص» مربوط است، باید بگوئیم که در طول حیات هر جنگ خلق این شرایط بارها عوض خواهد شد چرا که در جریان جنگ، طرفین دستخوش دگرگونی میشوند؛ مضافا اینکه جنگ خلق در چارچوب یك اوضاع متغیر جهانی جریان دارد. (۳) مسلم است که تغییر در شرایط مشخص یك ارزیابی جدید از شرایط مشخص را **طلب میکند** و ظهور چنین شرایطی ممکن است تغییراتی در تاکتیکها و استراتژی های هدایت جنگ را نیز الزام آور کند. اما آسومیر میگوید که با هر تغییر باید ماشین جنگ را خاموش و روشن کرد!

وقتی آسومیر میگوید «تجربه دهه های ۶۰ و ۷۰ را بخاطر داشته باشید»، در واقع میکوشد از تاریخ حزب کمونیست پرو قبل از آغاز جنگ خلق کمك بگیرد. آسومیر تلویحا میگوید که حزب کمونیست پرو در آن دو دهه به این دلیل جنگ را آغاز نکرد که هنوز «شرایط مشخص» مساعد برای آغاز جنگ فرا نرسیده بود. «جنگ بر حسب شرایط مشخص آغاز شده و گسترش می یابد. زمانی که این شرایط تغییر میکند اشکال مبارزه نیز باید تغییر کند.»

بعقیده ما این تحریف تاریخ حزب کمونیست پرو است. این حقیقت ندارد که حزب کمونیست پرو برای شروع جنگ خلق منتظر ظهور نوعی «شرایط مشخص» بود. حزب عمدتا منتظر تمام کردن بازسازی خود از طریق مبارزه دو خط و تدارك ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی بود. به لحاظ عینی تضادهائی که جنگ خلق بر پایه آنها آغاز شد از مدتها قبل پخته شده بودند و تبارز مشخص آن مبارزات دهقانان و سایر اقشار مردم در منطقه آغاز جنگ خلق و در سایر مناطق بود. انتخاب بهترین لحظه ممکن (لحظه و نه دهه) برای آغاز جنگ (وقتی حکومت دست بدست شده بود) فقط یك مسئله تاکتیکی بود؛ و جنبه استراتژیك یا جهانی هم نداشت. واقعیت آنست که در سراسر دوره مبارزه دو خط، نیروهای تحت رهبری صدر گونزالو موفق شده بودند پلنومهای کمیته مرکزی حزب را وادار به گذراندن قطعنامه هائی مبنی بر لزوم دست زدن به مبارزه مسلحانه کنند - البته رویزیونیستهای درون حزب هیچگاه اجازه تحقق چنین قطعنامه هائی را ندادند. بنابراین القاء این درك که گویا در دهه های ۶۰ و ۷۰ حزب به این دلیل جنگ را آغاز نکرد که منتظر وقوع شرایط عینی «مشخص» یا «امکان پذیر» بود، تحریف آشکار بوده و در تضاد با این خط صحیح قرار دارد که در کشورهای تحت سلطه شرایط انقلابی بطور ناموزون تکامل می یابد و این امر آغاز جنگ را از این یا آن نقطه عموما امکان پذیر می سازد. بعقیده ما حزب کمونیست پرو قاطعانه از این نقطه نظر حمایت میکرد و همچنان می کند. ما هیچگاه نشنیده ایم و در جائی نخوانده ایم که حزب کمونیست پرو جمعبندی کرده باشد آغاز جنگ انقلابی در دهه های ۶۰ و ۷۰ به لحاظ عینی ناممکن

بوده است. «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بوضوح این حقیقت عمیق را بیان میکند که در کشورهای تحت سلطه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، بطور عموم یك اوضاع انقلابی وجود دارد که البته با افت و خیز همراه است و مستقیم الخط پیش نمی رود. و حزب کمونیست پرو هیچگاه با این نقطه نظر مخالفت نکرده است. زمانی که «میر» (گروه طرفدار کوبا که معتقد به تئوری کانون چریکی بود) در سال ۱۹۶۵ دست بنوعی مبارزه مسلحانه زد، رهبری قدیم حزب کمونیست پرو آنرا بعنوان آوانتوریسم محکوم کرد. اما صدر گونزالو در جمعبندی از آن سالها خاطر نشان ساخت: اگر پرولتاریا مبارزه مسلحانه را رهبری نکند سایرین خواهند کرد؛ کافی نیست که صرفا اشتباهات آنها را محکوم کنیم؛ بلکه خود باید مسئولیتهایمان را عملی کنیم.

۲- مشکلات را باید در جریان جنگ حل کرد

بگذارید نگاهی گذرا به سیر تحولات در رویاروئی انقلاب و ضدانقلاب از زمان شروع جنگ خلق در پرو و بویژه در دوره های دشوار حیات جنگ خلق بیاندازیم.

جنگ خلق آغازی ساده و محقرانه داشت. در ابتدا، تقریبا بی تفنگ و سلاح بود. بر مبنای یك استراتژی و تاکتیکهای صحیح، همراه با یك ارزیابی درست از اوضاع، نقشه های «آغاز» جنگ خلق ریخته شد. از طریق جنگ درازمدت، شعله ضعیف اولیه به آتشی عظیم و پر خروش و خشماگین مبدل گشت. این دستاوردی فوق العاده مهم برای پرولتاریا و ستمدیدگان در پرو و سراسر جهان بود. ضد انقلاب پرو در مواجهه با جنگ خلق چه کرد؟ دروازه جهنمش را گشود و شیاطین و سگهای هار و نیروهای اهریمنیش را علیه جنگ خلق رها ساخت.

آنها نخست کوشیدند مسئله را کوچك جلوه دهند. رژیم به نیروهای پلیس خود ماموریت سرکوب انقلاب را داد. آنها جنایات عظیمی علیه خلق مرتکب شدند اما با شکستی حقارت بار روبرو شده و نخستین کمیته های خلق زاده شد. در مواجهه با پیشروی قدرت دولتی نوین، رژیم به اعزام «نیروهای مسلح» یعنی ستون فقرات دولت پرداخت. دولت در مقاطع مختلف وضعیت اضطراری اعلام کرد و میلیونها نفر از اهالی را تحت حکومت نظامی قرار داد. این اوضاعی جدید در جنگ بود که حزب باید آن را تحلیل کرده و مشکلاتش را حل مینمود. نیروهای مسلح (ارتش) از طریق ایجاد باندهای گشت محلی و براه انداختن ترور سفید در روستا، به استفاده از سیاست به جان هم انداختن توده ها پرداختند. این سیاست سوزاندن همه چیز، غارت همه چیز و کشتن همگان بود که راندن دهقانان به دهکده های استراتژیك تحت حاکمیت مستقیم ارتش را در پی داشت. زمانیکه آنها از این راهها نتوانستند به مقصود برسند و مانع رشد جنگ خلق شوند به تبهکارانه ترین جنایتها دست یازیدند. آنها در آیاکوچو شروع به کشتار دهقانان و تخریب آبادیها و شهرهای کوچك کردند. سیاست کشتار در سال ۱۹۸۴ به اوج خود رسید.

رژیم به لافزنی در مورد اینکه جنگ خلق را نابود و یا راه پیشروی آن را سد کرده، پرداخت. «سندرو - لوژیستها» (یعنی محققینی که کارشان دنبال کردن وضعیت راه درخشان است)، فرصت طلبان و حتی برخی دوستان متزلزل انقلاب میگفتند که حفظ سنگرهای جنگ خلق در سه استانی که تحت حمله قرار گرفته، ناممکنست. آنها طرح میدادند که نیروهای انقلابی باید از این مناطق بیرون رفته و در زمان مناسب بازگردند. اما حزب کمونیست پرو گفت: «ما به صحت این حقیقت بزرگ که صدر مائو خاطر نشان کرده اعتقاد داریم که نباید یك منطقه را ترك کرد مگر اینکه غیر قابل دفاع بودنش بارها ثابت شده باشد.» (جزوه «جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید»، ۱۹۸۶- کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو) جنگ خلق ثابت کرد که قدرتمندتر از استراتژی دشمن و سبعیت دشمن است. ارتش چریکی خلق و توده ها تحت رهبری حزب کمونیست پرو ثابت کردند که قادر به مقابله با حملات و قتل عامهای مستمر هستند. سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴، سالهای مبارزه میان احیاء گری و ضد احیاء گری بود: یعنی در یکطرف جنگ ضدانقلابی هدف نابودی قدرت سیاسی نوین و احیاء قدرت کهن را دنبال میکرد و در طرف دیگر، جنگ انقلابی هدف **دفاع** از قدرت نوین و در حال ظهور خلق، و **گسترش و ساختن** آن را. **تحقق این هدف جنگ انقلابی فقط از طریق جدال سخت میان ارتش چریکی خلق و ارتش ارتجاعی، امکان پذیر بود و بس.** جنگ خلق بطور ناهمگون تکامل و رشد یافت یعنی با سیالیت، با احیاء گری و ضد احیاء گری، عقب نشینی ها و پیشرویها، تحکیم و گسترش رقم خورده بود.

در جریان این سالها، ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو بر قوانین حاکم بر این درگیریها مسلط شد و آبدیده گشت و در میان توده ها ریشه دواند. هر گام تکاملی جنگ خلق تحت هدایت نقشه هائی برداشته میشد که مبتنی بر ارزیابی از وضع طرفین جنگ، از «دو قطب» جنگ بود. هر نقشه اهداف سیاسی و نظامی مشخصی داشت و به مسائل تحکیم و پیشروی جنگ می پرداخت. به موازات پیشروی جنگ خلق، امپریالیستهای آمریکائی بر مداخلات پنهانی خود بشکل کمك بیشتر به نیروهای مسلح و ایجاد پایگاهها و غیره افزودند و همزمان کوشیدند افکار عمومی را با استفاده از بهانه «جنگ علیه مواد مخدر» برای مداخلات آشکارخود آماده کنند. اما آمریکا به مداخله آشکار دست نزد. ایالات متحده به «جنگ با شدت کم» خود ادامه داد که یکی از اهداف آن زدن رهبری جنگ خلق با استفاده از فعالیتهای مخفی پیچیده بود.

در سال ۱۹۹۰ امپریالیستهای آمریکائی بوضوح جنگ خلق را «تهدیدی برای امنیت ملی» خود به حساب آوردند. بر پایه این ارزیابی آنها پای اجرای طرحی جامع جهت بازسازی و تقویت نهادهای سرکوبگر دولتی رفتند تا اینکه کارزار سرکوب همه جانبه ای را به پیش برند. این کارزار پیروزی هائی را برای دشمن ببار آورد. مهمترین آن، دستگیری صدر گونزالو و ایراد ضرباتی به ساختار حزب بود. این مهمترین پیروزی نظامی بود که دولت کهن در جنگ ضد انقلابی خود علیه جنگ خلق بدست آورد. اما چه باید کرد؟ پیشروی جنگ خلق در پرو هرگز نرم و راحت نبود. جنگ خلق در طول عمر سیزده ساله خود مداوما با مشکلات، پیچ و خمها، و اوضاع نوین روبرو شده است. اما همواره به آنها در چارچوب دفاع از جنگ خلق و گسترش آن نگریسته و در این چارچوب به حل آنها پرداخته است. خلاصه آنکه، همه چیز حول محور نبرد، تحت هدایت استراتژی و تاکتیکهای صحیح و همراه با تلاش و سرسختی و بذل خون حل شد. این جهت گیری فقط میتواند از یك خط ایدئولوژیك و سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ناشی شود. این جهت - گیری استراتژیك جنگ خلق است.

۳- جنگ خلق فرسنگها با شکست فاصله دارد؛ شکست قسمی با شکست قطعی فرق دارد!

ادعای آسومیر مبنی بر اینکه کل پروسه جنگ ضدانقلابی به موفقیت انجامیده، ادعائی بی پایه است. این مودبانه ترین پاسخی است که میتوان به آسومیر داد. بقول معروف، جوجه ها را آخر پائیز می شمارند. حتی «سندرو - لوژیستها» و تحلیلگران یانکی نیز چنین ادعائی نمی کنند. اگر چنین بود فوجیموری مرتجع مجبور نمیشد اینقدر

مذبوحانه درباره ماجرای «صلح» سر و صدا براه بیاندازد و از آن برای «برقراری آرامش» استفاده کند. عملیات نظامی «ویتنام کوچك» را علیه چه کسانی براه انداختند؟ چرا بمباران روستاها را ادامه میدهند؟ و چرا مذبوحانه دانشجویان و وکلا را می ربایند و به قتل میرسانند؟ آیا کسی می تواند منکر عملیات طنین انداز جنگ خلق شود که زیر رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، تحت دشوارترین شرایط در جریان است؟ بعقیده ما دستگیری صدر گونزالو و دیگر رهبران و کادرهای حزب کمونیست پرو و ضربات وارده بر ساختارهای حزب شکستی برای جنگ خلق بود، اما این شکست هر چقدر هم که بزرگ باشد، نمیتواند کل پروسه جنگ خلق را زیر سئوال ببرد و یا این ضربه برای جنگ خلق، ضربه ای مرگبار باشد. ریشه کن کردن یك جنگ خلق سیزده ساله که تحت رهبری یك نیروی مائوئیست قرار دارد برای دشمن **فوق العاده** دشوار است. این جنگ خلق همانقدر عمیق است که نفرت طبقاتی توده ها. این جنگ آئینه تمام نمای اشتیاق سوزان آنان برای کسب رهائی می باشد؛ این جنگی است که تحت رهبری یك نیروی پیگیر پرولتری در جریان است. و جنگ خلق عوامل مساعد بسیاری در انبان دارد تا از آنها برای پس زدن این تعرض و دفاع از خود - و بر این پایه، گسترش خویش بهره جوید.

بطور مثال امروز در پرو یك جمعیت دهقانی بیدار وجود دارد. این یك **فاکتور نظامی** غیرقابل انکارست که رژیم پرو و ارباب یانکیش نمی توانند نادیده بگیرند. دهقانان و خلق بپاخاسته به یك نیروی مادی برای جنگ خلق تبدیل شده اند. حزب کمونیست پرو موفق شده زنان را برانگیزد تا زنجیرهایشان را بگسلند و به صفوف انقلاب بپیوندند؛ حزب توانسته شمار عظیمی از رزمندگان زن را در کلیه سطوح و جوانب جنگ خلق سازماندهی کند. حزب کمونیست پرو موفق به بسیج بخش قابل توجهی از پرولترهای زاغه نشین در حاشیه شهرها شده است.

مهمترین پایه جنگ خلق یعنی خلق و بویژه دهقانان فقیر، از هر زمان دیگر در تاریخ معاصر مبارزه طبقاتی در پرو استوارترند و برگرداندن این وضع به موقعیت سابق برای دشمن کار ساده ای نیست. همانطور که موسسه تحقیقاتی رَند (همکار سازمانهای اطلاعاتی آمریکا) میگوید: «...این جنبش در مناطق کوهستانی ریشه های محکمی دوانده... راه درخشان اینك از یك پایه توده ای اساسی در روستا برخوردار است و فعالانه به عضو گیری از میان نیروی بیکاران شهری مشغول است... راه درخشان ثابت کرده که تشکیلاتی ترمیم پذیر، انطباق پذیر و بیرحم است. مجموعه این خصائل راه درخشان را به یك دشمن قدرتمند و جدی مبدل کرده است.» (نقل شده در مقاله «پرچم سرخ ما در پرو در اهتزاز است»، جهانی برای فتح شماره ۱۶)

توده های پرو پس از قرنها سرکوب وحشیانه و تحمل ذلت و خواری از سوی طبقات حاکمه بپا خاسته اند. حزب کمونیست پرو طی ۱۳ سال جنگ خلق، توده های ستمدیده این کشور (کارگران و دهقانان - بویژه دهقانان فقیر- و روشنفکران) را جسورانه برانگیخته، و حول برنامه ای که منافع پایه ای طبقاتی شان را نمایندگی میکند، به حرکت درآورده است. حزب کمونیست پرو راه ابتکار عمل آنان را گشوده و در راه بدست گرفتن سرنوشت خویش رهبریشان کرده و به آنان آموخته که برای کسب رهائی خویشتن بجنگند. حزب کمونیست پرو به آنان تفنگ و احساس قدرتی داده که با آن میتوانند برای یك زندگی نوین بجنگند. آنها در گذشته فقط خواب این زندگی را میدیدند. حزب کمونیست پرو بسیاری از دهقانان را با ایدئولوژی و برنامه ای مجهز کرده که با آن میتوانند به منافعشان دست یافته و جهان را تغییر دهند. مضاف بر این، حزب کمونیست پرو بسیاری از آنها را درون حزب، ارتش و سایر تشکلات توده ای سازمان داده است. به آنها یاد داده که چگونه متحد شوند، دشمن را منفرد کنند و برای نابودی اش بجنگند. همه اینها توده ها را عمیقا دگرگون کرده و بدانها توان پشت سر نهادن کارزارهای سرکوبگرانه اجتناب ناپذیر دشمن و بازگشت به موضع تعرض را داده است.

خصلت انترناسیونالیستی پرولتری جنگ خلق در پرو، یعنی این واقعیت که بعنوان جنگی در خدمت توده های پرولتر و ستمدیده جهان به پیش برده شده، و به آنها راه حقیقی رهائی را نشان داده و پیشرفته ترین مبارزه انقلابی در جهان امروزست، و اینکه حزب کمونیست پرو گردانی از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است، هزاران هزار توده پرولتر و ستمدیده را در سراسر جهان برانگیخته و الهام بخشیده است. این نیز یك نیروی مادی است که امپریالیستها باید به آن بپردازند. آنها در حال حاضر میکوشند عمدتا با درهم شکستن جنگ خلق این نیروی مادی را خنثی کنند.

خلاصه آنکه، ایراد ضربات مرگبار به چنین جنگی حتی برای یانکیهای «ویتنام دیده» که ادعا میکنند «سرد و گرم روزگار چشیده اند»، کار بسیار دشواری است.

درست قبل از دستگیری رفیق گونزالو، تحلیلگران امپریالیسم یانکی در امور ضد چریکی هشدار دادند که امکان کسب قدرت توسط «راه درخشان» (بورژوازی بین المللی، حزب کمونیست پرو را به این نام میخوانند) در افق ظاهر شده است. این حرف نشانه مرحله ای است که جنگ خلق به آن رسیده است.

همین تحلیلگران امپریالیست کماکان عقیده دارند، با وجود ضرباتی که حزب کمونیست پرو خورده هنوز خیلی مانده که بتوان از خاتمه جنگ صحبت کرد. آنها تاکید میکنند که باید جنگ ضد انقلابی خود را با پیگیری ادامه دهند.

از همه اینها می خواهیم نتیجه بگیریم که پایه مادی عظیمی برای دفاع از جنگ خلق وجود دارد و اگر با تمام قوا از آن دفاع نشود خیانتی علیه توده ها در پرو و توده های ستمدیده سراسر جهان خواهد بود. تمام کردن جنگ خلق فقط به نیمه فئودالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و امپریالیسم بویژه امپریالیسم یانکی خدمت خواهد کرد. کاملا آشکار است که تحمیل یك شکست کامل به جنگ خلق برای دشمن کار ساده ای نیست. در تاریخ مبارزه طبقاتی ممکنست مواردی پیش آید که نیروهای انقلابی دچار شکست شوند و وضع طوری باشد که هیچ استراتژی یا تاکتیك نظامی که بتواند وضع را دگرگون کند در میان نباشد. ولی در جنگ، حتی زمانی که با چنین موردی روبرو هستیم، این ارزیابی که هیچ استراتژی و تاکتیك دگرگون کننده ای در میان نیست را باید کنار گذارد. زیرا نمیتواند یك اصل عملیاتی بحساب آید. اصل عملیاتی ما فقط میتواند یك چیز باشد: حداکثر تلاش برای چرخاندن اوضاع. (۴) **بهر حال مورد کنونی بهیچوجه جزء مواردی نیست که با فقدان استراتژی و تاکتیك روبرو باشیم.** بعبارت دیگر فاکتورهای مساعد عظیمی برای حزب کمونیست پرو وجود دارد تا وضع را بچرخاند و جنگ خلق را حفظ کرده و بر این پایه آنرا گسترش داده و به پیروزی برساند. همانطور که صدر مائو گفت همه شکستها نسبی هستند و بندرت میتوان از یك شکست مطلق صحبت کرد. او میگوید، از نقطه نظر استراتژیك ما فقط وقتی میتوانیم صحبت شکست را پیش بکشیم که عملیاتمان علیه یك کارزار «محاصره و سرکوب» ناکام بماند. و اضافه میکند که حتی اینهم یك شکست **قسمی و موقتی** است. «زیرا فقط نابودی کامل ارتش سرخ در جنگ داخلی است که شکست کامل بشمار میآید.» جنگ خلق در چین در نتیجه پیروزی کارزار پنجم محاصره و سرکوب چیانکایشك مناطق پایگاهی وسیعی را از دست داد، ارتش سرخ مجبور شد به بخشهای دیگر کشور نقل مکان کند و ۹۰ **درصد از تعداد اعضای**

حزب و ارتش سرخ و وسعت مناطق پایگاهی کاسته شد. با این وصف، صدر مائو تاکید میکند که «از دست دادن مناطق پایگاهی وسیع و جابجائی ارتش سرخ یك شکست قسمی و موقتی بود و نه یك شکست کامل و نهائی.» (مائو - «مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین» - جلد چهار منتخب آثار)

حتی اگر یك ارتش انقلابی با یك شکست کامل نظامی مواجه شود، باید حداکثر تلاشش را بکار برد تا بیشترین پیروزیهای سیاسی را از آن بیرون بکشد. نباید اجازه دهد که تسلیم طلبی، از شکست نظامی یك شکست سیاسی بسازد. قبول آسان شکست - قبل از آنکه قوه ابتکار عمل و عزم راسخ رزمندگان و توده ها در کلیه ابعاد آن به میدان آورده شود - همان تاثیری را بجای خواهد گذاشت که تسلیم شدن. اینگونه تلاشها، حتی اگر معجزه ببار نیاورند، حداقل معادل آخرین نبردهای سنگر به سنگر کمون پاریس خواهند بود. یعنی معادل نبردهائی که برای تعلیم بیشتر توده ها و آماده کردنشان برای نبرد آتی، سخت ضروری بود. دوباره تاکید میکنیم که ما حزب کمونیست پرو را در چنان وضعی نمیدانیم. خیرا ما قویا معتقدیم که مسئله بر عکس است. یعنی اینکه رفع دشواریها و کسب پیروزی امکانپذیرست. جنگ خلق در پرو را میتوان و باید حفظ کرد و گسترش داد.

۴- سیاست آسومیر خلاف استراتژی جنگ درازمدت خلق است

یکی از خدمات عظیم مائوتسه دون تکامل جنگ درازمدت خلق در تئوری و پراتیك بود. مائو نشان داد که پرولتاریا در چین با ضرورت و امکان درگیر کردن طبقات ارتجاعی در جنگی طولانی روبروست. (بعدها مائو به این درك رسید که این حقیقت در عموم کشورهای تحت سلطه امپریالیسم صدق میکند). این جنگی است که پرولتاریا آن را از موضع ضعیف آغاز کرده و طی آن به تدریج موضع خود را تقویت میکند. جنبش ما حول سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» که میگوید در کشورهای تحت سلطه، مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش خلق شکل عمده تشکیلات توده ای است، متحد شده است.

جنگ طولانی برای گذر پیروزمندانه از پیچ و خمهای جنگ و انباشت قوا، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. صدر مائو می گوید طولانی کردن جنگ، یك هدف استراتژیك است.

یکی از کیفیات مهم جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو این بوده که توانسته مانع از آن شود که دشمن در نطفه خفه اش کند یا اینکه بواسطه یک خط غلط به انحطاط کشیده شود. از اینرو باید گفت که حفظ و توسعه جنگ، از کوچك به بزرگ و از ضعیف به قوی تبدیل شدن این جنگ، دستاورد عظیمی است. تاکید صدر مائو بر اینست که ارتش انقلابی باید تلاش کند تا توانائی طولانی کردن جنگ را بدست آورد؛ تا نیروهای خود را گام بگام تقویت کرده و منتظر فرا رسیدن اوضاع مساعد برای کسب سراسری قدرت سیاسی شود و خود این اوضاع را تسریع کند. جنگ طولانی مساعد حال دشمن نیست بلکه مطلوب ارتش انقلابیست؛ جنگ طولانی برای کسب ابتکار عمل، برای کسب مجدد ابتکار عمل وقتی که از دست رفته باشد، و برای تحقق هدف «حفظ - نابودی» حیاتی است. ارزیابیهای بدبینانه از اوضاع (از آن دست که در سند آسومیر و «مقاله زندان» مشاهده میکنیم) به اتخاذ تدابیر شکست طلبانه خواهد انجامید که بحال هدف طولانی کردن جنگ و بنابراین حفظ و گسترش نیروهای انقلاب مضر خواهد بود. زمانیکه یك ارتش انقلابی به دلایل متعدد (مثلا تحلیل و سیاستهای غلط یا اعمال فشار همه جانبه از سوی دشمن که مقاومت در برابرش میسر نیست و غیره) ابتکار عمل را از دست می دهد باید با بکاربست قوانین جنگ انقلابی، مجددا آن را بدست آورد.

دست کشیدن از جنگ در مواجهه با مشکلات و یا حتی در شرایط به ظاهر چاره ناپذیر، خلاف قوانین جنگ درازمدت خلق است. زیرا اگر نتوان جنگ خلق را با گذراز پیچ و خم ها طولانی کرد، نیروهای انقلاب هیچوقت نخواهند توانست قوای لازم را برای غلبه بر دشمن گرد آورند. رفقای ترکیه این موضوع را چنین جمعبندی کرده اند: «اینگونه، مبارزه مسلحانه هرگز نخواهد توانست انباشت قوا کرده و پایگاه اجتماعی و سیاسی خود را توسعه بخشد! فقط یك لحظه فکرش را بکنید: ارتش خود را بسازیم، نیروهای چریکی خود را بسازیم، بعد یك دفعه قرار شود مبارزه مسالمت آمیز باشد!... چنین نظرگاهی چه بر سر حزب خواهد آورد؟...» (۵)

از اهمیت نقش مناطق پایگاهی در حفظ جنگ چریکی و توسعه آن هر چه بگوئیم کم گفته ایم. منطقه پایگاهی عامل ضروری مهم در ممکن کردن جنگ طولانی و ساختن قدرت مسلح آنست. زنده نگاهداشتن آتش تا آنزمان که به ایجاد مناطق پایگاهی (در هر سطحی) پا دهد، دستاوردی بس ارزشمند برای انقلاب پرو بوده است. باید از این دستاورد برای پس زدن پیشرویهای دشمن و حفظ جنگ خلق و - بر این مبنا- توسعه آن استفاده کرد. امروز، هرکس که بواقع خواهان حفظ نیروهای انقلابی در پرو است باید خواهان تحکیم و توسعه ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی باشد. «البته این امر را باید بطور مشخص در انطباق با شرایط مشخص حل کرد.» (فصل ششم - بند ٤ از مسائل استراتژی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی) صحبت از اینکه برای حل موفقیت آمیز مشکلات کنونی باید شرایط نوین را به حساب آورد یك چیزست؛ و پیش کشیدن اینکه نمیتوان هسته این دستاوردها را حفظ کرد، چیزی کاملا متفاوت. دومی در تضاد با منافع اساسی خلق قرار دارد.

۵- زمانی که پرچم سرخ به اهتزاز در آمد، پائین آوردنش مطرح نیست.

آسومیر و «مقاله زندان» به مقوله جنگ طوری برخورد میکنند که انگار بازی است. در حالی که اینطور نیست! بالاخص یك جنگ انقلابی که بدلیل محتوای اجتماعی اش جنگی پرشور و بیرحمانه است. همانطور که رفیق گونزالو خاطر نشان کرده: «مارکس بما آموخت که با قیام، با انقلابات نمیتوان بازی کرد. وقتی کسی پرچم قیام را بلند میکند، وقتی سلاح برمیدارد، دیگر پائین آوردن پرچم مطرح نیست. باید تا کسب پیروزی آنرا بالا نگاهداشت و هیچوقت آنرا پائین نیاورد. این چیزی است که او بما آموخت و مهم نیست که چه بهائی برای آن باید بپردازیم.» (مصاحبه با «ال دیاریو» - ۱۹۸۸)

جنگ ما بر پایه محتوای اجتماعیش مورد قضاوت قرار میگیرد. نکته اساسی همه جنگها «حفظ نیروی خودی و نابودی نیروی دشمن است». اما این قوانین در فعل و انفعال با محتوای اجتماعی جنگ و در تداخل با زمینه ای که جنگ در آن جاری است، عمل میکنند. هرچه هدف جنگ همه جانبه تر و خصومتها ریشه دارتر باشد اصل فوق بطور همه جانبه تری میدان عمل را در بر خواهد گرفت. «هرچه سیاست اهدافی عالیتر را اختیار کرده و حادتر باشد، جنگ نیز به موازات آن چنین خصائلی را خواهد گرفت و این وضع میتواند به نقطه ای برسد که در آن، جنگ شکل مطلقش را کسب کند.» (کلاوس ویتس - «درباره جنگ») مثلا امپریالیستها در جنگ با یکدیگر، حریف را نابود نمیکنند زیرا نمیخواهند مبنای تولید سرمایه داری را از بین ببرند. در چنین جنگهائی فقط در پی به تسلیم و سازش درآوردن حریف هستند. اما وقتی پای جنگ خلق در میان باشد، آنها تا نابودی جنگ خلق

آرام نخواهند گرفت و تا رسیدن به این هدف به فعالیتهای خود ادامه خواهند داد؛ مگر اینکه شکست بخورند و دولتشان سرنگون شود. حتی پس از اینکه یك دولت پرولتری بطور مستحکم برقرار شود، امپریالیستها باز هم بدنبال واژگون کردن آن خواهند بود. «وقتی از این صحبت میکنیم که امپریالیسم درنده خو و وحشی است، منظورمان اینست که امپریالیسم هرگز ماهیتش را تغییر نخواهد داد. آنها کارد سلاخی شان را بزمین نخواهند گذاشت.....» (مائو - «کتاب سرخ» - بخش: جنگ و صلح)

پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی باید دولت کهن را نابود کند. قلب این دولت، ارتش است که باید توسط ارتش انقلابی مغلوب و در هم شکسته شود. این جنگی کاملا آشتی ناپذیر است که در آن نیروهای عظیم اجتماعی به میدان میآیند و خطرات و فرصتها برای طرفین درگیر بسیار بالاست. اگر پرولتاریا میتوانست صرفا ماشین دولتی کهنه را بچنگ آورد و آنرا بکار اندازد، این جنگ احتمالا به این اندازه خونین و حاد نمیبود. جنگهای عادلانه انواع بسیار دارند، اما کلیه آنها (در قیاس با جنگهای پرولتری) دارای محتوای اجتماعی کیفیتا محدودتری میباشند. هدف نهائی جنگهای پرولتری عبارتست از متلاشی کردن و محو ارکان مادی امپریالیسم و کلیه اشکال ستم و استثمار. این جنگ ها قادرند انرژی توده ها را بطور تمام و کمال رها سازند. دول ارتجاعی در مواجهه با آن جنگهای انقلابی که رهبری پرولتری دارند به گرفتن امتیازات سازشکارانه قناعت نخواهند کرد. آنها از هر سازشی برای دست یافتن به هدف سیاسی جنگشان که نابودی جنگ خلق است، استفاده خواهند کرد. این امری طبیعی است، زیرا جنگ وسیله ای برای اجرای سیاست است و ضرورتا باید تابع خصلت آن بوده و با معیارهای آن سنجیده شود. دشمن نیز با رجوع به مضمون اجتماعی جنگ ما درباره اش قضاوت کرده و حکم صادر میکند.

همانطور که رفیق مائو خاطر نشان کرد: «عصر جنگهای بشری با تلاشهای خود ما پایان خواهد یافت، و بدون شك جنگی که ما درگیرش هستیم بخشی از نبرد نهائی است. اما بدون شك جنگی که مقابل روی ماست بخشی از بزرگترین و بیرحمانه ترین همه جنگها نیز خواهد بود.» (جلد اول منتخب آثار - «مسائل استراتژی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی» - بخش: هدف جنگ نابودی جنگ است) واقعا که جز این نیز نمیتواند باشد! همانطور که مارکس گفت، کمونیسم همه جانبه ترین گسست از مناسبات کهن مالکیت، از مناسبات اجتماعی برخاسته از آن، از روبنای ایدئولوژیك - سیاسی حافظ و تقویت کننده کلیه این مناسبات و از ایده ها و عادات کهن است. چگونه جنگی که ایجاد چنین جامعه ای را هدف خود قرار داده میتواند خشونت بارترین و بیرحمانه ترین جنگها نباشد؟ چگونه بورژوازی میتواند نسبت به این جنگ و رهبرانش بشدت کینه نورزد؟ هیچ جنگی در تاریخ این اندازه از جسارت و فداکاری طلب نکرده است.

دقیقا بخاطر ماهیت جنگ انقلابی است که وقتی آغاز شد نمیتوان به عقب، به مبارزه عمدتا مسالمت آمیز، بازگشت. اما رویزیونیستهای مسلح و نیروهای بورژوا ناسیونالیست غالبا چنین میکنند. چرا و چگونه این قبیل نیروها میتوانند چنین کنند و ما نمیتوانیم؟ این بخاطر ماهیت رفرمیستی «جنگ» آنهاست. زیرا استراتژی آنها نابودی دولت کهن نبوده بلکه یافتن جائی در آن دولت است. کار آنها نوعی مبارزه مسلحانه یا در بهترین حالت «جنگ محدود» است که صرفا شامل تهدید دشمن و رو کردن برگ مذاکرات در موقع مقتضی است. بقول کلاوس ویتس، کار آنها «نه خطر کردن که چانه زدن بر سر امتیازات حقیر است.» او در ادامه این پدیده را چنین تعریف میکند: «وقتی انگیزه ها و شدت تضاد طرفین جنگ ناچیز باشد، قابل تصور است که یکی از طرفین با مشاهده کمترین دورنمای شکست، تسلیم شود. اگر از همان آغاز دشمن چنین احتمالی را احساس کند، یقینا بجای آنکه راهی طولانی را برای شکست کامل طرف مقابل بپیماید، هم و غم خود را متوجه برآورده کردن آن احتمال خواهد کرد.... فرض کنید که یکطرف صرفا خواهان گرفتن امتیاز کوچکی از دشمن است. آنوقت تا آنجا میجنگد که نوعی امتیاز مشابه ناچیز را بدست آورد. امتیازی که برای بدست آوردنش، تلاشی ناچیز کافیست. دشمن نیز همینطور حساب خواهد کرد.» («درباره جنگ»)

با این وجود، تاریخ نشان داده که حتی نیروهای رویزیونیست و بورژوا ناسیونالیست هم نباید همیشه روی این حساب کنند. امپریالیستها و نوکران ارتجاعیشان در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم معمولا ریسك نمیکنند و به کلیه اقداماتی که ممکنست (علیرغم نیات مبتکرانش) جرقه ای بر انبار باروت شود و آتش اشتیاق توده های ستمدیده را جهت انتقام کشیدن و نابود کردن موجودیت آنان شعله ور کند، اجازه عرض اندام نمیدهند. جنگی که تحت رهبری جبهه آزادیبخش ملی برای استقلال الجزایر صورت گرفت، یك نمونه عبرت انگیز است. جبهه در همان آغاز جنگ خواهان مذاکره با امپریالیسم فرانسه شد و در برنامه اش فراخوان دست یافتن به یك راه حل مسالمت آمیز را داد. اما فرانسه پاسخ آنها را با جنگ ضدانقلابی گفت و فقط پس از آنکه یك میلیون الجزایری جان باختند با مذاکره توافق کرد.

بعلاوه اوضاع جهانی، عنصری تعیین کننده در چگونگی برخورد امپریالیستها با یك نیروی رویزیونیست مسلح است. مثلا در دوره «جنگ سرد»، امپریالیستهای یانکی و متحدان غربی و نوکرانشان به هرگونه اقدامی از جانب نیروهای رویزیونیست یا بورژوا ناسیونالیست که ممکن بود شکاف و مجرائی برای نفوذ شوروی در کشورهای تحت سلطه بلوك امپریالیستی غرب باز کند، بیرحمانه برخورد میکردند.

۶- «دشمنت را بشناس، خودت رابشناس» یك اصل حیاتی در جنگ انقلابی است. اشاعه توهمات خطرناك درباره دشمن، اپورتونیسم است

رفیق مائو تاکید کرد که راه اصلی مقابل پای یك ارتش انقلابی برای حفظ نیروهای خود عبارتست از نابودی نیروهای دشمن. جنگ بدون ایده نابود کردن نیروهای دشمن معنی ندارد. زمانیکه جنگ آغاز شد یا نابود میکنی یا نابود میشوی. اینطور باید به قضیه نگاه کرد. هر چه خلاف این باشد، یك توهم خطرناك است. یعنی وقتیکه دشمن بدون هیچ تردیدی از زور استفاده میکند و از خونریزی هیچ ابائی ندارد، اگر شما از نابودی نیروی دشمن سر باز زنید، او دست بالا را پیدا کرده و بزودی نابودتان خواهد کرد. این همان کاریست که رژیم فوجیموری سعی میکند انجام دهد. آنها در عینحال که از «گفتگوهای صلح» بهره میجویند طرحهای نظامی خود را هم به پیش میبرند. بین طرفین جنگ، فعل و انفعال موجود است. تا وقتیکه دشمن سرنگون نشده میتواند شما را تکه تکه کند. بنابراین شما فقط بر یك طرف جنگ مسلطید و کنترل طرف دیگر را ندارید. از این استدلال میخواهیم نتیجه بگیریم که یك ارتش انقلابی تحت هیچ شرایطی - هرقدر هم دشوار و ظاهرا بدون چاره - نباید اجازه دهد که ذره ای توهم در مورد نیات طرف مقابل بر ذهن و عملش سایه افکند.

دشمن نیز میآموزد. این توهم است که فکر کنیم آنها از همه تدابیر و ذخائرشان جهت نابودی یك جنگ مائوئیستی استفاده نخواهند کرد. برای آنها درگیر شدن در مذاکرات صلح جزء و تابعی از استراتژی نظامی شان برای نابودی انقلابیون و

انقلابیون بالقوه (پایه توده ای) است. آنها تا آنجا که بتوانند اصل اساسی جنگ را با تعصب علیه جنگ انقلابی مائوئیستی بکار خواهند برد. چرا که هدف سیاسی جنگ انقلابی، نابودی دولت کهن آنان و محو همیشگی حاکمیت طبقات استثمارگر از عرصه گیتی است. (۶)

وقتی به مسئله اینطور بنگریم آنوقت بسادگی میتوانیم دریابیم که جنگ، بویژه یك جنگ انقلابی، نمیتواند پیش از تحقق هدف سیاسی اش به سرانجام برسد. اگر پیش از حل این مسئله، یکی از طرفین جنگ (فرضا طرف انقلابی و ضعیفتر در یك جنگ انقلابی) از جنگ دست بکشد، احتمال اینکه دشمن نیز به تبع آن دست از جنگ بکشد بسیار ضعیف است. دشمن ممکنست تاکتیکهای خود را عوض کند اما به احتمال قریب به یقین با جدیت میرود تا کار را تمام کند. (بهمین علت کمونیستهای انقلابی در مواجهه با سگی که درحال غرق شدن است باید بدون کوچکترین تردید بر سرش بکوبند تا زودتر غرق شود). صفحات تاریخ از زمان جنگ بردگان تاکنون مملو از تجارب تلخ در این زمینه است. این احکام در مورد جنگ خلق در پرو دو چندان صدق میکند. زیرا نه تنها جنگی انقلابی است که پرولتاریا رهبریش میکند بلکه جنگ خلقی است که ۱۳ سال با موفقیت پیشروی کرده است. هرچند مرتجعین از همان ابتدای جنگ خلق کوشیدند آن را در نطفه خفه کنند، اما اینك مجبورند به مراتب سخت تر تلاش کنند؛ زیرا جنگ خلق منظره سیاسی کشور را برای همیشه دگرگون کرده است. اگر دولت پرو و امپریالیستهای یانکی فرصت یابند ـ که جنگ خلق در پرو و انقلابیون جهان باید از این فرصت محرومشان کنند ـ کارزار طولانی خون و آتش براه خواهند انداخت تا ریشه هائی که حزب کمونیست پرو در اعماق جامعه پرو دوانده را از جا درآورند.

آیا این بدان معناست که هیچگونه سازشی جایز نیست؟

آنجا که سیر وقایع مبارزه طبقاتی انجام سازشهائی را طلب میکند یا بعبارت دیگر این سازشها ضروری میشوند، باید اصول زیر را در اینکار مد نظر قرار داد: به منافع اساسی خلق نباید لطمه وارد آورد. این بطور مشخص یعنی حفاظت از جنگ خلق که در حال حاضر مهمترین منفعت خلق پرو میباشد. معنی مشخص تر آن حفاظت از حزب، ارتش و قدرت نوین است. هیچیك از اینها را نمیتوان منحل کرد. نکته دیگر اینست که سازشها باید به پروسه تکاملی جنگ خدمت کنند نه بالعکس. زمانی که دو دشمن خونی با یکدیگر در جنگند، قانون حاکم بر سازشهای طرفین (مثلا بر مذاکرات صلح) اینست که هر یك به این سازش بمنزله تدارکی برای ادامه جنگی که بزودی دوباره از سر گرفته خواهد شد، مینگرند. هر طرف جنگ این نکته را نادیده بگیرد و آمادگی خود را حفظ نکند یا به آن اندازه عقب نشینی و سازش کند که نتواند هر وقت خواست در موضع ادامه جنگ قرار بگیرد، در عرصه جنگ بازنده خواهد بود. صدر مائو همانموقع که ضرورت مذاکره با چانکایشك را اعلام کرد، قبل از رفتن به مذاکرات چون چینگ یك نقشه عملیاتی برای ارتش سرخ طراحی نمود و اعلام کرد که ارتش سرخ انحلال مناطق پایگاهی را قبول نخواهد کرد. بنابراین ما نافی نقش مانورهای سیاسی و حتی سازشها نیستیم. اما هرگاه چنین چیزهائی لازم آید باید در خدمت پروسه جنگ باشد. زمانی که لازم آید میتوان یادداشتهای دیپلماتیك رد و بدل کرد اما اینکار جای جنگ را نمیتواند بگیرد. (۷)

آیا این بدان معناست که در جنگ نباید هیچ وقفه ای بیفتد؟ جنگ از دل افت و خیزها تکامل می یابد؛ با پیشروی در یك ناحیه و عقب نشینی در ناحیه دیگر همراه است. جنگ با دوره های تشنج و آرامش، اوج فعالیتها، تدارك و انتظار، و بالاخره پیشروی و عقب نشینی رقم خورده است. چنین وضعی، بویژه در مورد جنگ درازمدت خلق صدق میکند. جنگ میتواند دچار وقفه یا فروکش شود، اما تا زمانی که یك طرف کاملا طرف دیگر را نبلعد و مقهور خود نسازد شعله جنگ دوباره افروخته خواهد شد. حتی درصورت عدم درگیری یا آتش بس، نیروی انقلابی باید بطور جدی برای جنگی که بزودی دوباره آغاز خواهد شد، آماده شود. تا زمانی که ارتش ارتجاعی نیروی برتر است، نیروی انقلابی نمیتواند روی این حساب باز کند که ارتش ارتجاعی به توافقات آتش بس پایبند خواهد بود. نیروی انقلابی نباید اجازه دهد که شرایط موقتی و استثنائی آتش بس توانائی رزمی اش را تحلیل برده و در بین توده ها به توهمات دامن زند. حتی وقتی که آتش بس تاکتیك صحیحی باشد، نیروی انقلابی باید محاسبه کند که دشمن چگونه از این آتش بس استفاده خواهد کرد و ماحصل آن چه خواهد بود.

اما این افت و خیزها در وضعیت جنگ را نباید با خاموش و روشن کردن جنگ، عوضی گرفت.

تمام کردن جنگ با امید «تکرار» آن از موضعی بهتر، خیالی خام و توهمی فوق العاده خطرناك است. در بهترین حالت نشانه نادانی درمورد جنگ و بویژه جنگ انقلابی است. حتی اگر آسومیر صدبار دیگر هم تکرار کند که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم جهانشمول است، مشکلش حل نخواهد شد. مسئله عبارتست از بکار بست صحیح ایدئولوژی علمی جهانشمول ما به شرایط امروز: چه بر سر جنگ خلق، ارتش خلق و قدرت نوین خلق خواهد آمد؟ آسومیر این ایدئولوژی را بکار نمیگیرد و اینرا میتوان از راه حلی که برای انقلاب ارائه میدهد فهمید. به راه حل آسومیر حتی نام «عقب نشینی استراتژیك» یا «عقب نشینی عمومی» نمیتوان داد. اگر این خط به اجراء درآید فقط یك نتیجه دارد: تسلیم شدن.

ب ـ حفظ دستاوردها

جنگ درازمدت خلق الزاما طولانی خواهد بود و از پیچ و خمها، پیشرویها و عقب نشینی ها عبور خواهد کرد تا به پیروزی نهائی دست یابد. پروسه جنگ ضرورتا دربرگیرنده جابجائی هائی در ائتلافات طبقاتی و تغییراتی در سیاست نیروهای انقلابی خواهد بود. بعلاوه، بروز اختلافات در حزب م ـ لا ـ میمی ناگزیر بوده و مبارزه دو خط متناوبا بر سر مسائل حیاتی مربوط به استراتژی و تاکتیکهای پیشروی جنگ سر بیرون خواهد آورد.

حفظ کردن بد نیست، خیلی هم خوب است

آسومیر می گوید: «جنگ خلق نمی تواند گسترش یابد بلکه فقط می تواند خود را حفظ کند. برای پیروزی در جنگ خلق شش مسئله واجب وجود دارد....» «مقاله زندان» که در جوانب بسیاری بحثهای آسومیر را به نحو صریحتری به فرجام منطقی شان میرساند، تلاشهای رهبری خارج از زندان را در پافشاری بر جنگ خلق محکوم می کند و میگوید:

«خاتمه این مرحله کبیر و شکوهمند از انقلاب جهانی پرولتری نه تنها بمعنای به پایان رساندن این گام، بلکه در عینحال به مفهوم آغاز و شکل گیری مرحله جدیدتر و عالیتری از عصر انقلاب پرولتری است، که راه را ادامه میدهد و خواهد داد. در این چارچوب، خاتمه جنگ خلقی که از ماه مه ۱۹۸۰ آغاز شد فقط بمعنای تاخت زدن وضعیت مملو از فرصتهای نامطمئن (نامعلوم) موجود با آینده ای واقعی و مطمئن(معلوم) است. یعنی در جهان و در کشور آنچه در معرض برد و باخت است نه فقط حال که آینده طبقه و خلق است. امروز آنچه در انبان است ضعیف و زود گذر

است، اما دهه های پایدار و نبردهای عالیتر و عظیمتری در راه است؛ برای تمامی طبقات اما بخصوص برای یکی: پرولتاریا... اما در اوضاع کنونی این جنگ نمیتواند توسعه یابد و پیروزمند باشد، چه رسد به اینکه به کسب قدرت نائل آید. بعلاوه، ادامه دادن تحت شرایط حاضر خطر فزاینده شکست و نابودی را با خود حمل میکند و میتواند به یك فروپاشی بیانجامد. و این چیزی نیست مگر «دیوانگی و ارتکاب جنایتی عظیم» علیه حزب، طبقه، خلق و انقلاب .....»

۱ـ رفع اغتشاش

اولا، نباید اجازه داده موضوع مورد جدل مخدوش شود؛ مبارزه دو خط بر سر این نیست که چه شرایطی برای «پیروزی» یعنی کسب سراسری قدرت توسط حزب کمونیست پرو، ضروری است. (۸) بلکه بر سر این است که آیا باید جنگ خلق را حفظ کرد(۹) و بر پایه حفظ آن توسعه اش داد یا اینکه آنرا خاتمه بخشید و به یك حزب سیاسی غیرجنگی تبدیل شد. زیرا از قرار «کل پروسه جنگ ضد انقلابی به موفقیت انجامیده است» و «شرایط مشخص» اجازه حفظ و توسعه جنگ خلق را نمی دهد.

ثانیا، هرگونه اغتشاش در مورد اینکه گویا حفظ مبارزه کار غلطی است را باید رفع کرد. حفظ کردن مبارزه کار بسیار خوبیست و باید از آن حمایت کرد. فقط با حفظ کردن جنگ خلق در مواجهه با تهاجمات دشمن و خطوط نادرست است که میتوان شالوده جهشهای آتی در سیر تکاملی جنگ را ریخت. ما همواره باید در چارچوب محدودیتهائی که شرایط عینی به ما تحمیل می کند برای دست یافتن به پیروزی تلاش کنیم. صدر مائو تاکید کرد که ما باید برای کسب هر آنچه امکان عینی و ذهنی دستیابی به آن وجود دارد با تمام قوا فعالیت کنیم و در پی تحقق اهدافی عالی باشیم. «بیك کلام ما باید قوه تخیل داشته باشیم ـ برخورداری از رومانتیسیسم انقلابی چیز خوبی است» (آثار پرداخت نشده مائو ـ گرد آورنده: استوارت شرام)

«مقاله زندان» تلاش میکند چارچوبی قلابی برای بحث بسازد. بدین ترتیب که میگوید یا باید رهبری همین الان نقشه های دقیق برای پیشروی عرضه کند و یا «لُنگ بیندازد!». اما در واقع سوال این است که آیا باید با هدف حفظ و پیشروی جنگ خلق برای مشکلات جدید راه حل پیدا کرد، یا اینکه تسلیم مشکلات شد و جنگ خلق را خاتمه داد؟ مبارزه بر سر این است که آیا باید با تمام قوا به پیش رفت و در پی تحقق اهداف عالی بود و در چارچوب محدودیتهائی که شرایط تحمیل کرده «آثار پر شکوه بیشماری را به صحنه آورد»، یا اینکه هر آنچه باقی مانده را هم لگد مال کرد و گفت شما را به خیر و ما را به سلامت؟ آیا باید از دستاوردهایمان دفاع کنیم یا اینکه آنها را بر باد دهیم و علیه طبقه خود و خلق، در پرو و سراسر جهان مرتکب جنایت شویم؟

امروز همین خط تهدیدی خطرناك برای جنگ خلق و حزب کمونیست پرو است. دلداری دادنهای «مقاله زندان» درباره «آینده روشن» و ترساندن از دهشتهای «فروپاشی» در شمار بیمقدارترین موعظه های مذهبی اند. اگر این خط مسلط شود، حال و آینده حزب کمونیست پرو نابود خواهد شد. این پیشگوئی نیست، بلکه حقیقت عمیقی است که از تجربه طبقه ما در بیش از ۱۰۰ سال مبارزه طبقاتی پر پیچ و خم و خونین نتیجه شده است.

ممکنست مشکلاتی که امروز مقابل پای حزب کمونیست پرو و جنگ خلق قرار دارد، بسیار پیچیده و شرایط بسیار دشوار باشد. اما راهی که مقاله فوق وسط میگذارد، مائوئیستی نیست.

۲ـ در باره نقشه های دقیق و تصمیمات سریع

«مقاله زندان» می گوید: «در مخالفت با این موضع پرولتری حزبی فراکسیون چپ و سرخ، فقط راست روان قرار دارند یا خط ساده انگارانه اولترا چپ مبنی بر «حفظ مبارزه» بدون مبانی روشن، دقیق و محکم سیاسی و فاقد اهداف.»

آسومیر نیز رفقائی را که در حال حفظ جنگ خلق هستند، «بلانکیست» میخواند. در جواب به این حرف، بجاست گفته صدر مائو را بخاطر آوریم: «به ما انتقاد میکنند که چرا خواهان عظمت و کامیابی هستیم. پس خواهان چه باشیم؟ کوچکی و شکست؟ آیا باید گذشته را پرقدر و آینده را بیمقدار بشماریم؟ ما باید آرزوی عظمت و کامیابی داشته باشیم. کسانی که اینرا باور دارند آدمهای خوبی هستند.» (آثار پرداخت نشده مائو ـ صدر مائو با خلق سخن میگوید ـ گرد آورنده: استوارت شرام) و زمانی که در جریان انقلاب فرهنگی رویزیونیستها حمله به کادرهای مائوئیست را آغاز کردند، صدر مائو به ما آموخت: «باید از کادرهای انقلابی دفاع کرد و آنهم با حقانیت و جسارت کامل.» («تحلیل مائو از انقلاب فرهنگی» ـ ضمیمه کتاب «تاریخ انقلاب فرهنگی چین» ـ ژان دوبیه)

«مقاله زندان» بحث میکند که رهبری خارج از زندان باید **همین حالا** نقشه های شسته رفته ارائه دهد؛ وگرنه باید آنها را ناتوان بحساب آورد. باید دست از جنگ بکشند و کنار بروند! این تفرعن در برخورد به رفقائیکه تحت شرایطی فوق العاده دشوار عمل می کنند آزار دهنده است. ولی ما با خونسردی به آن پاسخ خواهیم گفت: بعضی اوقات رهبران با تانی عمل میکنند، نه بدان خاطر که فاقد ذهنی فعال هستند بلکه ماهیت اوضاع به گونه ایست که وقت بیشتری برای حلاجی آن لازم است. و در چنین حالتی اگر رهبران بدون داشتن پایه ای محکم ـ یعنی با شناختی ناکامل از فاکتورهای اساسی ـ عجله کنند ممکن است کارشان را بدتر انجام دهند. این بدان دلیل است که عامل ذهنی همواره از عامل عینی عقب است؛ بویژه در زمانهائی که تغییرات مهمی در اوضاع عینی واقع میشود. رفیق مائو گفت: «ولی برای روشن کردن افکار و بررسی سیاست، وقت لازم است و ما هنوز خیلی چیزها باید بیاموزیم.» (۱۰)

برخی اوقات «روشن ساختن افکار» بناگزیر از دل مبارزه درون رهبری حزب به انجام میرسد که حتی تحت شرایط جنگی نمی توان از آن احتراز کرد.

با این بحث قصد نداریم از اهمیت و حتی اهمیت حیاتی تصمیم گیریهای سریع توسط رهبران بویژه وقتی که از نزدیك با دشمن درگیر مبارزه هستیم، بکاهیم. معذالك، تصمیمات عجولانه بی پایه به اشتباهات ذهنیگرایانه و پیشرویهای شتاب زده خواهد انجامید (و بدتر از آن به «تعجیل» در منحل کردن دستاوردهای جنگ!) خلاصه کلام، حرف ما این است که باید بر مبنای دیالکتیك پویای میان دانستن و عمل کردن، میان بحساب آوردن عوامل عینی و ذهنی و در عین حال با تمام قوا تلاش کردن و در پی تحقق اهداف عالی بودن عمل کرد.

برخی اوقات که همه عوامل اساسی شناخته شده نیستند، ممکنست تلاش برای جمعبندی فوری از همه امور و تدوین تمام و کمال خط و سیاستهای دوره مقابل پا، کار درستی نباشد. ماتریالیسم چنین حکم میکند. بما میگویند که یا حزب کمونیست پرو باید همین حالا نقشه های دقیق ارائه دهد و **همین حالا** ظرفیت خود را در توسعه جنگ خلق به ثبوت برساند یا اینکه جنگ را متوقف کند! این دیگر چه منطقی است؟ «مبانی محکم سیاسی و هدف» چنین بحثی چیست؟ با چنین منطقی، مائو نباید راهپیمائی طولانی را سازمان میداد. وقتی مائو این راهپیمائی را شروع کرد حتی نمیدانست که راهپیمائی به شمال ختم خواهد شد. هدف فوری راهپیمائی طولانی **حفظ** مبارزه بعد از شکستی بود که قوای انقلاب در کارزار پنجم محاصره و سرکوب از چانکایشك

خورده بودند. این شکست نتیجه غلبه یك خط نادرست «چپ» بود که ماهیت طولانی جنگ را نادیده میگرفت. تازه در جریان راهپیمائی طولانی بود که نشست گسترده دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سون زی برگزار شد و رهبری جدیدی که صدر مائو در راس آن قرار داشت انتخاب گشت. تصمیمات نشست به مبرمترین امور نظامی و تشکیلاتی محدود میشد؛ و در پایان راهپیمائی طولانی بود که کمیته مرکزی حزب قادر به بررسی و طراحی سیاستهای دقیق گشت. (رجوع کنید به پانویس اول مقاله ای بنام «درباره تاکتیکهای مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن» - جلد اول منتخب آثار مائو) رفیق مائو بعدها به ادگار اسنو چنین گفت: «اگر منظورتان اینست که ما نقشه های دقیقی داشتیم، پاسخ اینست که خیر نداشتیم. قصد ما این بود که حلقه محاصره را شکسته و خود را به سایر شوراها برسانیم. فراتر از این صرفا یك تمایل محتاطانه موجود بود مبنی بر اینکه خود را در موضعی قرار دهیم که بتوانیم با ژاپنی ها بجنگیم.» (نقل شده در کتاب «جنگ انقلابی چین» - دیك ویلسون)(۱۱)

بنابراین برخی اوقات ممکن و ضروریست که حتی بدون داشتن تصویر روشنی از اینکه جنگ خلق در سیر تکاملی اش بسوی کسب قدرت چه تحولاتی را باید از سر بگذراند، به **حفظ** آن همت گماشت. هرچند چشم انداز کسب قدرت را هیچگاه نباید از کف داد. اگر امروزه حزب کمونیست پرو جنگ خلق را حتی فقط در سطح نازلی حفظ کند، فردا در موضع بهتری برای پیشروی بسوی کسب قدرت خواهد بود.

عدم درك این مسائل بمعنای عدم درك ماهیت ناموزون تکامل جنگ درازمدت خلق است که مملو از پیچ و خم میباشد.

۳- دیالکتیك بین حفظ کردن و گسترش دادن

صدر مائو تاکید کرد که «حفظ مواضع و توسعه مواضع از یکدیگر منفك نیست.» (مقاله «اوضاع و وظایف بعد از سقوط شانگهای و تای یوان» - جلد دوم منتخب آثار) او در سال ۱۹۳۰ نوشت: «آنها (رفقای بدبین) از قرار معلوم بر این عقیده اند که چون اوج گیری انقلاب هنوز خیلی دور است، کوشش برای انجام این کار بسیار مشکل، یعنی استقرار قدرت سیاسی سرخ بیهوده است. (مقاله «از یك جرقه حریق برمیخیزد» - جلد اول منتخب آثار) انور خوجه کوشید تئوری جنگ طولانی صدر مائو را جنگی «بی پایان» و «بدون دورنما» جلوه دهد. قصد خوجه از این بهتان زدن، آب کردن متاع رویزیونیستی خودش بود. اما برای مائو کاملاروشن بود که جنگ خلق ضرورتا طولانیست و قدرت گام بگام کسب خواهد شد. مائو هرگز نگفت مبارزه مسلحانه را تنها زمانی شروع کنید که دورنمای پیروزی سریع وجود دارد. خیر. او همواره تاکید کرد که ارتش سرخ کوچك است و باید تدریجا از ضعیف به قوی تبدیل شود. بعلاوه پیروزی نهائی در گرو عوامل ملی و بین المللی متعدد دیگری نیز هست؛ عواملی که می توانند مسیر جنگ را طولانی یا کوتاه کنند.

حزب کمونیست پرو در گذشته بدرستی از «ابدی کردن جنگ» که به رفرمیسم و جنگ سالاری می انجامد، انتقاد کرده است. حزب کمونیست پرو بر پایه این درك صحیح ، محکم چسبیدن به هدف جنگ خلق (یعنی کسب قدرت برای برقراری دمکراسی نوین و سوسیالیسم) و از طریق اجرای نقشه ها، جنگ خلق را بطور سیستماتیك در جهت تحقق این هدف هدایت کرده است - یعنی به برقراری گام بگام قدرت سیاسی پرداخته و هر مرحله از جنگ را بنحوی تدارك دیده و پیش برده که زمینه را برای پیشروی به مرحله بعدی آن و در جهت دورنمای کسب کامل قدرت سیاسی مهیا سازد. اما این پیشروی نه مستقیم الخط بلکه موج وار بوده و دربرگیرنده احیاء گری و ضد احیاء گری است. و جز این نیز نمی توانست باشد. بنظر می آید که امروز جنگ خلق در پرو با تعرض سختی از سوی دشمن مواجه است و میتوان تصورش را کرد که این بار پیشبرد مبارزه ضد احیاء گری پیچیده تر باشد. نیروهای انقلابی در اوضاع مشابه، با اتکا بر یك ارزیابی صحیح از اوضاع و فرصتهای عینی و از طریق پایداری میتوانند بر مشکلات فائق آیند، پیشروی کنند و تلاشهایشان حتی ثمرات غیر قابل انتظاری را ببار آورد. این طریق، کیفیتا «مطمئن تر» از وعده «آغاز مجدد» جنگ در آینده ای نامعلوم است. جنگ پدیده ای مملو از ناروشنیهاست، ولی عاقبت تسلیم شدن روشن است: درماندگی محض.

هیچیك از فعالیتهای اجتماعی بشر به اندازه جنگ دارای عوامل نامعلوم نیست. از اینجا نباید نتیجه گرفت که پس داشتن استراتژی و تاکتیك بیهوده است. خیر. داشتن استراتژی و تاکتیکهای صحیح و ارزیابی درست و دقیق از اوضاع کلی و مشخص، اساس پیروزی ماست - اما تنها چیزی که میتواند ناروشنیهای ناگزیر جنگ را خنثی کند پایداری و شجاعت و جسارت است.

حفظ دستاوردها پروسه ای نه منفعل که کاملا پویاست. زیرا برای پایداری در جنگ باید نقشه های دشمن را درهم شکست، هسته اصلی دستاوردها را تحکیم کرد و زمینه را برای جهشهای آتی فراهم نمود.

راهپیمائی طولانی نه فقط هسته ارتش و حزب را با اتخاذ تدبیر عقب نشینی حفظ کرد بلکه در مسیر خود ارتباطات حزب با توده ها را مستحکم نمود - رشته های پیوند بیشتری با توده ها برقرار کرد، و توانست بطور مستمر از میان آنها برای نیروی عمده ارتش سرخ و قوای محلی آن سربازگیری کند، و در عین حال برای بهره برداریهای آتی زمینه چینی نماید. (۱۲)

۴- تحلیل از شرایط جدید در جنگ

آسومیر می گوید: «... آنها (یعنی رهبری خارج از زندان) مشکلات نوین، جهت گیری... را تحلیل نمیکنند...».

مسلم است که باید تحلیل بکنند! و به نظر ما دارند می کنند. ما بهیچوجه به ضرورت تحلیل از شرایط جدید و مشکلات جدید با هدف طرح نقشه هائی که با واقعیت عینی خوانائی داشته باشند، کم بها نمی دهیم. و معتقدیم اصرار بر اینکه چیزی تغییر نکرده و بنابراین نیازی هم به سخت فکر کردن و تطبیق نقشه ها نیست، اشتباه است. ولی، همانطور که مورد آسومیر نشان می دهد، مشکل عمده این نیست که آیا باید از مشکلات و شرایط جدید تحلیل کرد یا نکرد؛ مشکل عمده تحلیل **صحیح** کردن از این مسائل، پرهیز از ذهنیگرائی در اشکال راست و «چپ»؛ و بر این پایه تدوین استراتژی و تاکتیکهای **صحیح** برای پیشبرد موفقیت آمیز جنگ خلق تحت شرایط کنونی، است.

برای دست یافتن به چنین چیزی باید خط پایه ای حزب را به مثابه حلقه کلیدی در دست گرفت. لازم است که رابطه درستی بین خط پایه ای و تدابیر مشخص برقرار شود. خط پایه ای باید در مقام فرماندهی قرار گیرد و راهنمای ما در اتخاذ تدابیر و سیاستهای مشخص باشد. خط پایه ای، اصل اساسی در کلیه امور است. به این دلیل رفیق مائو تاکید کرد که «خط حلقه کلیدی است؛ وقتیکه درك شود همه چیز جای خود را می یابد». بدون این، انقلابیون دچار اغتشاش فکری شده و جهت گیری روشن را از کف میدهند و هر چه بیشتر گرفتار خطر کوته نظری میشوند. و در واقع به آنجا میرسند که چشم از منافع دراز مدت حزب و خلق بردارند و فقط متوجه مصالح کوتاه مدت شوند.

از سوی دیگر، محکم چسبیدن به خط پایه ای بهیچوجه مساوی عدول از ارائه خط

مشخص برای شرایط مشخص نیست. در واقع بکار بست خط پایه ای حزب یعنی همین.

ما از اینکه رهبری (حزب کمونیست پرو) چه تحلیل نوینی از این اوضاع بعمل آورده و اینکه آیا هیچگونه تغییرات ضروری در نقشه های جنگ داده شده است یا خیر بی اطلاعیم. اما حتی اگر اینکارها را هم نکرده باشند، اعتباری به ارزیابی کاملا بدبینانه آسومیر از شرایط و استراتژی نوینش (یعنی رسیدن به توافق صلح با رژیم فوجیموری برای خاتمه بخشیدن به جنگ خلق به امید «تکرار» آن در آینده) نمی بخشد. و راستی مبنای ارزیابی و استراتژی خود آسومیر چیست؟ مهم است در نظر بگیریم که برای گروهی از افراد که از زندگی جمعی حزب و توده های درگیر در مبارزه کنده شده اند، و ذخیره اطلاعاتی آنها توسط دشمن کنترل میشود، دست یافتن به یك تحلیل مشخص صحیح و بر آن پایه، رسیدن به استراتژی و تاکتیکهای صحیح، مشکل است. تاکتیکهای مبارزاتی صحیح و تزلزل ناپذیر یك حزب کمونیست فقط می تواند در جریان مبارزه توده ای یعنی از طریق تجربه بظهور رسد.

هر رفیقی، حتی از زندان، حق دارد نسبت به اشتباهات و کمبودهائی که ممکنست به تضعیف جنگ خلق بیانجامد هشدار دهد. اما این کمبودها، خواه واقعی یا خیالی، نمی توانند بعنوان توجیهی برای ارائه پیشنهاد خاتمه جنگ خلق مورد استفاده قرارگیرند.

در تاریخ ما با انحرافات اپورتونیستی «چپ» نیز مواجه شده ایم؛ نظیر آنچه در حزب کمونیست چین وجود داشت و با تغییرات الزامی در سیاستهای جنگ و مسیر آن که بواسطه تغییرات ناگهانی و مهم در شرایط طلب میشد، یا با سازشهای ضروری و جبهه های متحد با بخشهائی از طبقات استثمارگر مخالفت میکرد. هرچند اینگونه انحرافات نیز در موارد مختلف لطمات قابل توجهی وارد کرده اند و اغلب جاده صاف کن سیاستهای علنا راست روانه و تسلیم طلبانه شده اند، یا خود تغییر شکل داده و سیاستهای آشکارا راست و تسلیم طلبانه در پیش گرفته اند، اما تجربه نشان داده که رویزیونیسم - یعنی دست شستن از مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت و هدف نهائی سوسیالیسم و کمونیسم - تاریخا خطر عمده است. «خط مشخص» آسومیر و «مقاله زندان» در تضاد با خط پایه ای حزب کمونیست پرو برای انقلاب پرو قرار دارد. تحلیل ارائه شده از سوی آنها غلط بوده و نقشه پیشنهادیشان بنحو مرگباری نادرست است.

اگر جنگ خلق حفظ نشود، پرو جهنم روی زمین توده ها خواهد شد

اسناد آسومیر و «مقاله زندان»، هر دو ادعا میکنند که «خلق صلح میخواهد»!

کدام خلق؟ خلق به طبقات تقسیم شده است. خلق از دیدگاه نویسنده کیست؟ به احتمال قوی طبقات میانی که هنگام راه افتادن ترور سفید دشمن، صفوفشان بشدت دچار تزلزل میشود و حتی برخی از آنها به دشمن می پیوندند. در دوره های شکست و حملات افسارگسیخته دشمن، بسیاری از نیروهای طبقات میانی ماستها را کیسه میکنند و اپورتونیستها و دهقانان مرفهی که به حزب پیوسته بودند به صفوف دشمن می گریزند. کارگران، دهقانان و زاغه نشینان پایه قدرتمند جنگ خلق بوده اند و کماکان خواهند بود؛ البته این را هم در نظر داریم که ممکنست در میان این اقشار نیز فرسودگی ناشی از جنگ وجود داشته باشد. اما اینهم حقیقتی است که حملات دشمن علیه حزب کمونیست پرو آتش خشم بسیاری از این توده ها را شعله ورتر کرده و آنها راسخ تر از گذشته پا پیش گذارده و بار به پیروزی رساندن جنگ را بدون هیچ واهمه ای بدوش خواهند کشید.

ما از اینکه احساس و حال و هوای بخشهای مختلف خلق در پرو دقیقا چگونه است اطلاعی نداریم (و جالب است که آسومیر چگونه از پشت میله های زندان فوجیموری توانسته از تمایل اقشار مختلف خلق به صلح باخبر شود.) حتی اگر بین بخشهائی از خلق که پایه جنگ خلق هستند فرسودگی جنگی بوجود آمده باشد، قطع جنگ و بر باد دادن ثمرات ۱۳ سال خونفشانی و سخت کوشی خلق راه حل نیست. اینگونه مشکلات راه حلهای مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود را دارند که مسلما راه حل اسناد مورد بحث از این دست نیست. مبارزه سیاسی مسالمت آمیز که در خط اسناد مورد بحث طرح میشود، هیچوقت نمیتواند میلیونها دهقان فقیر روستاها که تحت رهبری پرولتاریا نیروی عمده انقلاب دمکراتیك نوین هستند را برانگیزد و سازمان دهد.

حزب پیشاهنگ جنگ را بر پایه عطش بردگان به قیام علیه شرایط بردگیشان آغاز کرد. حتی اگر برخی افراد دست به سازش بزنند، مبارزه توده ها متوقف نمیشود که هیچ، دیر یا زود به مبارزه مسلحانه هم کشیده میشود. جنگ ویتنام نیز به همین ترتیب بعد از شکست امپریالیستهای فرانسوی، تقسیم کشور به دو بخش شمال و جنوب و برقراری صلح، مجددا آغاز شد. بعد از صلح، رژیم سایگون در مناطق سفید مثل سگ هار به جان توده ها افتاد و به انتقامجوئی از آنان پرداخت. چنین وضعی برای توده ها غیر قابل تحمل شد. با وجود اینکه حزب هیچ طرحی برای مقاومت نداشت، توده ها دست به کار سازماندهی مقاومت شدند.

چه بر سر ستمدیدگان پرو خواهد آمد اگر «صلح» شود و آنها جنگ خلق و ارتش خود را از دست بدهند؟ وضع فلاکت بار همیشگی آنها تشدید خواهد شد و علاوه بر آن دشمن کارزارهای خونین و پلیدی را برای انتقام از آنان براه خواهد انداخت با این هدف که ستمدیدگان «پشت دست خود را داغ کنند و دیگر هیچوقت دست به اسلحه نبرند»؛ دشمن آنچنان کارزار ترور و کشتاری به راه خواهد انداخت که قبلیها در قیاس با آن معصومانه جلوه کنند. اینهم یکی از دلایلی است که چرا وقتی جنگی را آغاز کردیم نمیتوانیم در نیمه راه متوقفش کنیم.

اوضاع بعد از ۱۳ سال زیر و رو کردن جامعه عوض شده است. این امر که از نظر پرولتاریای جهانی عالی است، برای بورژوازی بین المللی یك کابوس بحساب می آید. اینك حزب پرولتری در پرو و توده های تحت رهبریش در صعود بسوی قله پیروزی به نقطه رفیعی رسیده اند. در این نقطه، هم فرصتها عظیمند و هم خطرات. آخرین نامه رفیق مائو به رفیق چیان چین به تاریخ ژوئیه ۱۹۷۶ تجسم این حقیقت است که تنها طریق، پیمودن بقیه راه و صعود به قله است: «در مبارزات دهسال گذشته من بارها سعی کردم به قله انقلاب دست پیدا کنم اما موفق نشدم. اما تو میتوانی به قله برسی. اگر در این کار غفلت کنی به مغاك بی انتهائی سقوط خواهی کرد. جسمت متلاشی شده و استخوانهایت خرد خواهد شد.»

خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد

برقراری قدرت سیاسی سرخ و تشکیل و حفظ یك ارتش خلق، جوانب اصلی خط مائو برای انجام انقلاب در کشورهای ستمدیده است. طرح هر نقشه ای جهت دست زدن به تعدیلات تاکتیکی یا استراتژیك (چه از طریق مذاکرات و یا راههای دیگر) باید با در نظر داشتن این اصول خط مائو باشد.

مائو بگونه ای موجز اظهار داشت که: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد.» اینکه مائو این اظهار عقیده بسیار مهم را در مقاله «درباره حکومت ائتلافی» میکند خیلی معنی دار است چرا که موضوع بحث او در این مقاله مناسبات بین حزب کمونیست چین و گومیندان و حتی امکان همکاری

درازمدت میان آنهاست.

مائو در این بخش به تقاضای چانکایشک اشاره دارد که از حزب کمونیست میخواست «سپاهیان مناطق آزاد شده را دربست به او تحویل دهد، و فقط با چنین شرطی است که میتواند حزب کمونیست را «قانونی» اعلام کند.»

مائو چنین پاسخ میدهد: «این اشخاص به کمونیستها میگویند «سپاهیان خود را بما تحویل دهید تا ما بشما آزادی بدهیم.» از این «تئوری» چنین نتیجه میشود، آن احزاب سیاسی که نیروهای مسلح ندارند، باید از آزادی برخوردار باشند. حزب کمونیست چین از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ سپاهیان بسیار اندکی داشت، اما همینکه دولت گومیندان به اجرای سیاست «تصفیه حزب» و ترور خونین پرداخت، کمترین اثری از آزادی برجا نماند. اکنون «جامعه دموکراتیک چین» و عناصر دموکرات درون گومیندان سپاهی ندارند و آزادی هم ندارند. طی هجده سال اخیر، کارگران، دهقانان، دانشجویان، و کلیه عناصر مترقی در محافل فرهنگی، آموزشی و صنعتی که تحت سلطه دولت گومیندان بسر میبرند ـ هیچکدام سپاهی نداشتند و از آزادی هم برخوردار نبودند.» (جلد سوم منتخب آثار)

لازم نیست به گذشته های دور برگردیم و از تجربه انقلاب چین به حقیقت حرف مائوتسه دون پی ببریم. تجارب چند دهه گذشته در کشورهای تحت سلطه ثابت کرده که خلقهای ستمدیده بدون داشتن نیروی مسلح خود نه تنها نمیتوانند از آزادی سیاسی برخوردار شوند بلکه بطور مستمر قربانی سیاستهای سرکوب خونین و کشتار مرتجعین میشوند. نمونه اندونزی در سال ۱۹۶۵ که طی آن صدها هزار کمونیست و کارگر و دهقان کشتار شدند درس غم انگیز و دردناکی است. در سال ۱۹۷۳ در شیلی، دهها هزار کارگر و دهقان طالب انقلاب و افراد ترقیخواه بدنبال سرنگونی نظامی حکومت انتخابی آلنده قتل عام شدند. در سال ۱۹۸۱ هزاران کمونیست، انقلابی و ترقیخواه در ایران که برای سرنگونی رژیم شاه مبارزه کرده بودند، توسط رژیم خمینی اعدام شدند یا بزندان افتادند. در سال ۱۹۸۲، چند روز بعد از اینکه نیروهای انقلاب فلسطین بر مبنای باصطلاح ضمانتهای امپریالیسم آمریکا از لبنان بیرون کشیدند، صدها تن از توده ها در اردوگاههای صبرا و شتیلا کشتار شدند. بیك کلام، توانائی خلق در بهره مند شدن از آزادی، در پیشبرد انقلاب و در دفاع از خود در برابر سرکوبگری دشمن طبقاتی، به داشتن ارتش خلق وابسته است.

نیروهای حزب را باید حفظ کرد. اما پیش از آن، باید ماهیت حزب را حفظ کرد

اصلا احزاب کمونیست به چه درد میخورند؟ برای انجام انقلاب نیاز به حزبی انقلابیست. یکی از صفات مشخصه اصلی جنگ خلق این است که باید تحت رهبری یك حزب کمونیست مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست باشد. داشتن یك حزب سرخ عاملی حیاتی برای آغاز جنگ خلق و مهمتر از آن برای گذراندن جنگ خلق از دل دشواریهای عظیم، توسعه و بسرانجام رساندن آن است. در حفاظت از یك حزب، جنبه عمده را کیفیت آن تشکیل میدهد: اینکه نماینده منافع طبقه ما و تجسم اراده آن در مقابل طبقات مخالف هست یا نه. صدر مائو در مبارزه علیه یك گرایش سازش طبقاتی که درون حزب سر بلند کرده بود چنین گفت: آیا «باید حزب کمونیست را تا سطح دیکتاتوری مالکان ارضی و بورژوازی ..... تنزل داد؟» (مقاله «اوضاع و وظایف بعد از سقوط شانگهای و تای یوان» ـ جلد دوم منتخب آثار) او تاکید کرد: «در سال ۱۹۲۷ تسلیم طلبی چن دوسیو انقلاب آنموقع را بشکست کشانید. هیچیك از اعضاء حزب کمونیست نباید این درس تاریخی را که بقیمت خون ما تمام شد، فراموش کند.» (همانجا)

آسومیر علیه «احزاب کاغذی» هشدار می دهد (۱۳)، اما ظاهرا خط آسومیر چندان مخالفتی با تبدیل حزب کمونیست پرو به چنان حزبی ندارد. زیرا استراتژی پیشنهادیش حزب کمونیست پرو را دستخوش چنان تغییری خواهد کرد که بهترین حالتش تبدیل شدن به یك حزب کاغذی است.

آسومیر می گوید: «از حزب در برابر توفان و امواج دفاع کنید و در پیروی از خط ایدئولوژیك ـ سیاسی بعنوان عامل تعیین کننده در جنگ خلق پیگیر باشید.» این بطور کلی اظهار عقیده خوبی است. اما امروز در پرو پیگیری در اتخاذ خط ایدئولوژیك ـ سیاسی **صحیح** مساوی است با دفاع از جنگ خلق و تقویت آن در برابر توفان و امواج. در میان وظایف حزب، این یگانه وظیفه عمده است. فقط در جریان پیشبرد این وظیفه که مبارزه علیه خطوط نادرست جزئی لاینفك از آن است، میتوان از حزب دفاع کرد و آنرا تقویت نمود.

مقاله زندان اظهار میدارد که: «خط اولترا چپ مبنی بر **حفظ مبارزه** تا دم مرگ، با قرار دادن ما در بدترین شرایط، جنگ خلق و انقلاب را در مخاطره شکست می افکند. این خط همچون زن کوری خواهد بود که شم سیاسی ندارد. این محصول خام ترین و مهیب ترین ذهنیگرائی، یکجانبه نگری و سطحی نگری خواهد بود.» (همانجا)

بی انصافی نخواهد بود اگر بگوئیم که همه این صفات برازنده خود «مقاله زندان» است. حتی یك «فرد کور» هم شم سیاسی دارد. اما سئوال عمده اینجاست که شم سیاسی کدام طبقه؟ در کشوری که بمدت ۱۳ سال درگیر یك جنگ داخلی بوده، جدا کردن سیاست از جنگ نتیجه کور یا کر و لال بودن نیست، بلکه نتیجه خط غلط است. وانمود کردن اینکه رژیم و ارباب یانکیش به حزب کمونیست پرو اجازه خواهند داد که به اوضاع قبل از سال ۱۹۸۰ برگردد و تجربه دهه های ۶۰ و ۷۰ را تکرار کند، اگر «خام ترین و مهیب ترین نوع ذهنیگرائی» نیست پس چیست؟ دست شستن از جنگ خلق و منحل کردن نیروهای مسلح خلق نقض کامل منافع اساسی خلق است، لگد مال کردن دستاوردهای ۱۳ سال جنگ انقلابی است و بدترین نوع شکست را برای پرولتاریا در پرو ببار خواهد آورد. شکستی نه فقط نظامی که شکست سیاسی و ایدئولوژیك. وانمود کردن یك استراتژی اینچنینی بعنوان استراتژی حافظ حزب، عوامفریبی محض است. رفیق چیان چین هم میتوانست سیاست «واقع بینانه ای» را که این مقاله مدافع آنست، در پیش گیرد. اما بجای اینکار، با رفیق همدوش خود چان چون چیائو به «حفظ مبارزه تا دم مرگ» پرداخت. اما آن دو نفر دیگر(یعنی وان هون ون و یائو ون یوان) **تصمیم گرفتند** سیاست «عاقلانه» مورد نظر «مقاله زندان» را امتحان کنند. در نتیجه شخصا زنده ماندند و چاق و چله شدند. ولی آیا این را میتوان «دستاوردی» در راه هدف پرولتاریا قلمداد کرد؟

اگر حزبی بخاطر پایداری بر منافع اساسی توده های تحتانی به لحاظ نظامی شکست بخورد، باردیگر مانند ققنوس از خاکستر خود برخواهد خاست. اما اگر بر این موضع نایستد و اصول و منافع اساسی توده ها را بباد دهد، آنوقت برای همیشه نابود خواهد شد و باید حزب نوینی تشکیل شود که پروسه ای بمراتب دردناکتر و دشوارتر خواهد بود.

حتی در شرایطی بس فوق العاده (که دوباره تاکید میکنیم وضع کنونی جنگ خلق در پرو اینگونه نیست)، یعنی «زمانی که به لحاظ نظامی هیچ امیدی نیست، نمی توان سیاست را از جنگ جدا کرد: کماکان اهداف سیاسی تعیین میکند که آیا باید به نبرد ادامه داد یا نه... تسلیم طلبی در برابر یك شکست استراتژیك معین می تواند شکست سیاسی را بر شکست نظامی بیفزاید.» (کتاب «جنگهای عادلانه و ناعادلانه

- یك بررسی مائوئیستی از جنگ» - نوشته: س. لئونارد)

همانطور که رفقای چینی گفته اند: «اگر خط حزب صحیح باشد، حتی اگر در آغاز سربازی نداشته باشد سربازانی خواهد یافت. ولی اگر خط حزب غلط باشد حتی اگر قدرت سراسری و منطقه ای را صاحب بوده و ارتشهائی تحت کنترل داشته باشد، خرد خواهد شد.» (کتاب «درك پایه ای از حزب کمونیست چین» - نشر شانگهای) این تنها خط راهنمای صحیح برای «حفظ حزب» است. وگرنه حتی اگر رژیم و ارباب یانکی اش اجازه موجودیت به حزبی بدهند و آن حزب بدین ترتیب نیروهایش را به لحاظ فیزیکی حفظ کند و قادر باشد که از حیث نفرات یك حزب بزرگ باقی بماند، دیگر یك حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی نظیر حزب کمونیست پرو نخواهد بود. ممکن است افراد زیادی در آن وجود داشته باشند، اما اینان تعلقات طبقاتی و سیاسی غیر پرولتری داشته و «در جامعه ادغام خواهند شد».

همانطور که گفتیم خط صحیح ایدئولوژیك - سیاسی در حفظ حزب تعیین کننده است. یك خط زمانی صحیح است که منافع، آمال و جهان بینی طبقه ما را نمایندگی کند. و امروز در پرو، خط صحیح بطور مشخص در نوع برخورد نسبت به جنگ خلق بازتاب می یابد.

ج - شرایط جدید و مشکلات جدید

مشکل رهبری

آسومیر می نویسد: «ما در مورد شماره ۱ و ۳ (رهبری پرولتری و تمرکز استراتژیك) دچار اشکال شده ایم.»

بدیهی است که احزاب کمونیست با از دست دادن رهبرانشان در جریان مبارزه طبقاتی حاد، بالاخص رهبرانی با مقام صدر گونزالو، با «مشکل رهبری» مواجه می شوند. این پدیده جدیدی نیست و جنبش بین المللی کمونیستی باید راه حل های هر چه بهتری برای این معضل بیابد. بدون شك امروز مشکل رهبری یکی از مصافهای مقابل پای رهبری حزب کمونیست پرو میباشد. با این وجود ما معتقدیم «راه حلی» که آسومیر القاء میکند یا «مقاله زندان» با صراحت وسط میگذارد، غلط است. ما معتقدیم چنین «راه حلی» به پایان موقتی موجودیت پیشاهنگ خواهد انجامید، یا بر توان ادامه کاری حزب آسیب بزرگی وارد خواهد آورد.

تجربه جنبش بین المللی کمونیستی نشان داده که هر ناکامی، بحرانی را در جنبشها دامن زده و گرایشی مبنی بر انحلال دستاوردها سر بلند کرده است. بویژه تحمل از دست رفتن رهبران عمده برای جنبشها دشوار بوده است. شاید تجربه خود ما و پاره ای از جوانب تجربه حزب کمونیست هند(م - ل)، که ما برخی از آنها را بررسی خواهیم کرد، به روشنتر شدن بعضی مسائل مربوط به بحث ما با خط آسومیر کمك کند.

۱- اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیان مختصر رئوس مطالب مربوط به بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران (که بعدا واژه سربداران بنام آن افزوده شد)، تا حدی این پروسه را ساده جلوه می دهد. اما در واقع پروسه ای پیچیده بود که بهیچوجه مستقیم الخط پیش نرفت. مسیری بود که در هر گام با خون عزیزترین رفقایمان هموار شد، و در هر پیچ شاهد کنار کشیدن رفیقان نیمه راه بود. در سراسر این پروسه مبارزات درونی متعددی لازم آمد.

باید خاطر نشان کنیم که تجربه ما در بسیاری جوانب مهم با وضع کنونی رفقا در پرو متفاوت بود و این نکته را باید در نظر گرفت. **مهمترین فرق، فرقی تعیین کننده،** آنست که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را قاطعانه تثبیت کرده و با موفقیت در شرایط مشخص پرو بکار بسته و در نتیجه یك خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح و جامع را تکامل بخشیده است. اما در مورد ما، ضربه دشمن زمانی وارد آمد که مسائل مهم خط ایدئولوژیك و سیاسی هنوز حل نشده بود: مهمتر از همه اینکه تشکیلات ما دچار یك خط سانتریستی در مورد اندیشه مائوتسه دون بود؛ این بیماری متعاقب کودتا در چین و حملات خائنانه انورخوجه به صدر مائو گریبانگیر اتحادیه شده بود.

بنابراین، مسئله مقابل ما فقط بازسازی تشکیلات و برقراری حلقه های ارتباطیش با توده ها و سازماندهی پراتیك آن نبود؛ بلکه وظیفه بازسازی ایدئولوژیك و سیاسی سازمان نیز در میان بود. البته کمی قبل از اینکه ضربات دشمن بر سازمان ما وارد آید، خط اپورتونیستی راست که مشخصه اش دنباله روی از بورژوازی بود را سرنگون کرده بودیم. آغاز مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی تحت نام قیام سربداران (در شهر آمل - آبان ۶۰ تا خرداد ۶۱) ثمره این گسست بود. هرچند این قیام شکست خورد، اما برپائی آن کل کشور را لرزاند، دشمن را به جنون کشاند و عشق و احترام پایدار توده های انقلابی سراسر کشور را بهمراه آورد.

این گسست، مقام مرکزی جنگ انقلابی برای کسب قدرت و تعیین کننده بودن رهبری پرولتری برای انقلاب را در سازمان ما تثبیت کرد.

شکست قیام آمل به از دست رفتن رهبری کلیدی و بخش مهمی از نیروی رزمنده ما انجامید. چند ماه بعد یعنی در تابستان ۶۱، تعرضات سراسری دشمن علیه سازمان که عمدتا در شهرهای بزرگ متمرکز شده بود، آغاز شد. در نتیجه شکست قیام، جناح اپورتونیستی راست حالت تعرضی گرفت. زمانی که دشمن حملات خود را آغاز کرد تشکیلات دستخوش از هم گسیختگی بود. در این حملات که طی ماهها کار اطلاعاتی به دقت تدارك دیده شده بود، دشمن موفق شد کل رهبری که در پایتخت مستقر بود و بخش مهمی از کادرهای ما را دستگیر کند، و بیشتر ساختارهای تشکیلاتی و حلقه های پیوند ما با توده ها را درهم شکند.

این ضربه، یك سال بعد از اینکه رژیم به یك تصفیه درونی پرداخت، نیروهای رقیب را کنار زد، و کارزار سراسری خونینی براه انداخت بوقوع پیوست. این کارزار دستگیری و اعدام کمونیستها و فعالین جنبش توده ای و انقلابیون، سرکوب کلیه جنبشهای توده ای و دستاوردهای آنان درانقلاب، و بطور کل خفه کردن هر نوع مخالفتی را شامل میشد. کل این حوادث خونین یکبار دیگر بوضوح تمام نشان داد که خلق بدون داشتن ارتش خود هیچ چیز ندارد.

بعد از دستگیری رهبری، گروهی از جسورترین رفقای جناح چپ که هیچیك عضو رهبری مرکزی (دفتر سیاسی یا کمیته دائم) نبودند قدم جلو گذاشته و مسئولیت **رهبری** را بدوش گرفتند. از آنجا که مرکزیت توسط دشمن نابود شده و ساختارهای تشکیلاتی متلاشی شده بودند، مرکزیت نوینی تشکیل دادند. آنها به پشتوانه تعهد کمونیستی و شم تیز طبقاتی خود فهمیدند که چه باید کرد. پس، پا به میدان گذاشته، پرچم سرخ را برداشته و به اهتزاز درآوردند و رفقای باقیمانده را حول آن بسیج کردند.

عاجلترین وظیفه، پیشگیری از ضربات دشمن و از زیر ضربه خارج کردن بیشترین افراد در کوتاهترین زمان و بر این پایه سازماندهی دوباره بود. برخی جمعبندیهای اولیه از وضع موجود انجام گرفت و رهنمودهائی در این چارچوب صادر شد.

کمی پس از اینکه برخی رهبران زندانی اتحادیه به لحاظ ایدئولوژیك و سیاسی تسلیم شدند و به تقبیح آرمانها و مبارزات ما پرداختند، موج انحلال طلبی به

مانع عمده تبدیل شد. (این رهبران بیشتر از جناح اپورتونیستی راست بودند اما در میانشان بودند کسانی که تاریخچه سیاسی بهتری داشتند.) شکنجه گاه ها و سیاهچالهای جمهوری اسلامی مملو از مقاومت قهرمانانه رفقایمان بود اما دستگاه تبلیغاتی رژیم با حرارت از «ندامت» کمونیستها دم میزد و از درز هر خبری مبنی بر مقاومت کمونیستها جلوگیری میکرد. خلاصه آنکه دشمن علاوه بر حملات مستقیم میکوشید نیروهای ما را بدین نحو تحلیل ببرد. دشمن کوشید افراد ما را به دو طریق از دور خارج کند: در درجه اول به ایراد ضربه مستقیم، دستگیری و کشتار پرداخت. و در درجه دوم با استفاده از تسلیم طلبی برخی رفقای نیمه راه و افراد روحیه باخته تلاش کرد قوای انقلاب را سرخورده و گیج کند. اما از سوی دیگر استقامت و جسارت رهبری جدید، همگام با مقاومت «تا دم مرگ» و قهرمانانه رهبران و رفقای محبوب ما در زندان، نیروی محرکه الهام بخشی بوجود آورد تا جمع آوری مجدد قوا و بازسازی صورت پذیرد. این عامل واقعا حس اعتماد و روحیه عظیمی را در بین توده های پشتیبان ما و در صفوف ما برانگیخت.

ما برای حفظ نیروهایمان باید گرایش انحلال طلبانه را در تئوری و عمل نابود می کردیم. باید ایدئولوژی و منافع زشت بورژوائی نهفته در همه این تئوریها را افشاء می کردیم و در پراتیک بر بازسازی سازمان زیر آتش مداوم و بیرحمانه دشمن پافشاری می نمودیم. این نقل قول لنین به شعار ما تبدیل شد: «ما بشکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش میرویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته اند و تقریبا همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ماست، تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و به منجلاب مجاور در نغلطیم.... و حالا از میان ما بعضی ها فریاد میکشند: به این منجلاب برویم!» «چه باید کرد» رهبری ما به رفقا تاکید کرد که برای برافراشته نگاهداشتن پرچم سرخمان باید آنرا با خون خود آبیاری کنیم. (۱۴)

در واقع انحلال طلبان میخواستند حق شورش کردن، حق داشتن یك تشکل کمونیستی و پایداری در جاده انقلاب را منحل کنند و آن را از ما بگیرند. آنها برای انجام موثر اینکار، ایدئولوژی کمونیستی و روحیه انقلابی ما را مسخره میکردند، به دستاوردهای ما حمله ور میشدند و به ظرفیت و توانائیهای ما کم بها میدادند(۱۵) تا ما را از تعقیب به اصطلاح «راه شکست خورده» باز دارند. برای غلبه بر این گرایش انحلال طلبانه که به اشکال راست و حتی گاهی «چپ» خودنمائی میکرد، دفاع از میراث و دستاوردهای انقلابی ما کلیدی بود. ما قاطعانه به دفاع از هویت کمونیستی خود، از سازمان خود و از تاریخچه اساسا درست آن، و بویژه از گسست خویش از خط اپورتونیستی راست و مبارزه قهرمانانه سربداران برخاستیم. ما در حالیکه به اشتباهاتمان در همان حدی که شناختمان در آنزمان اجازه میداد اذعان داشتیم، اما حاضر نبودیم در مقابل انحلال طلبان سفره انتقاد از خود پهن کنیم.

سازمان ما گرایش انحلال طلبانه را شکست داد و حول یك خط انقلابی و تعهدات محکم کمونیستی متحد شد. برگزاری شورای چهارم اتحادیه نقطه اوج ایندوره بود. اما این پایان پروسه مبارزه برای بازسازی نبود.

باید از یکدوره کامل انقلاب و خط و پراتیك خویش در آن دوره جمعبندی میکردیم و راه پیشروی را ترسیم مینمودیم. این مسئله که اتحادیه هنوز به مسائل کلیدی دیر پا در زمینه خط ایدئولوژیك و سیاسی (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و استراتژی انقلاب) پاسخ نگفته بود، این پروسه را پیچیده میکرد. بدون ریشه کن کردن اشکالات ایدئولوژیك و سیاسی نه میتوانستیم وظیفه مبارزه با انحلال طلبی و رویزیونیسم را بطور کامل بسرانجام رسانیم، نه میتوانستیم یك جمعبندی صحیح از خط و پراتیك مان طی سالهای بس متلاطم جامعه ارائه دهیم و مسیر آینده را ترسیم کنیم.

در این پروسه بعلت حملات «پیگرد و نابودی» قوای امنیتی که هیچگاه دست از وظیفه ریشه کن کردن کامل اتحادیه برنداشت، رهبری جدید ما دو بار دیگر ضربه خورد. فقدان ادامه کاری رهبری به تکامل ما واقعا لطمه زد - ما به نحوی دردناك، ضرورت حیاتی حفظ رهبری را دریافتیم.

احیای مجدد سنن انترناسیونالیستی سازمان یکی از مهمترین نقاط قوت این پروسه بود. اینکار برای نبرد علیه رویزیونیسم و انحلال طلبی و بطور کلی برای پروسه بازسازی، اساسی بود. بسیاری از رویزیونیستها و نیروهای بورژوا کوشیدند ما را جلب کنند و نام سربداران را به لیست جبهه هایشان بیفزایند و برای اینکار از انحلال طلبان ما هم استفاده کردند. ما به آنها گوش ندادیم و پای بحث رفقای خود در سطح بین المللی نشستیم. پیوستن به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که مبارزه درونی دیگری را طلب کرد، جهش بسیار مهمی بود و در تکامل ایدئولوژیك و سیاسی ما نقش تعیین کننده ای بازی کرد. پیوستن به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» گنجینه ای از تجارب تئوریك و پراتیکی انباشت شده توسط طبقه جهانی ما، و جدیدترین آنها، یعنی تجربه حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش را برای ما به ارمغان آورد.

ما تجدید سازماندهی را در پیوند نزدیك با تلاش سخت برای تبدیل تئوریهای خود به پراتیك و افزایش نیروی مادی مان به پیش بردیم و این تنها طریق تکامل یك تشکیلات آبدیده با خط ایدئولوژیك - سیاسی صحیح بود.

بالاخره ما قاطعانه حول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و استراتژی جنگ خلق، محاصره شهرها از طریق دهات، و بدور یك ساختار تشکیلاتی متحد شدیم که در مجموع از این خط مشتق شده و در خدمت پیاده کردن آنست. این عالیترین وحدت ایدئولوژیك - سیاسی و تشکیلاتی است که سازمان ما طی حیات طولانیش بدست آورده است. پیدایش این تشکیلات جدید بزرگترین جهش در پروسه تشکیل حزب پرولتری در ایران بود. این پروسه میرود که به اتمام رسد.

۲- حزب کمونیست هند (م - ل)

جمعبندی از تجربه حزب کمونیست هند (م - ل) برای بحث حاضر، حائز اهمیت است. ما امیدواریم که رفقایمان در هند این وظیفه را بدوش بگیرند. معذالك، سطح کنونی شناخت ما اجازه میدهد که به ذکر چند نکته درمورد گرایش انحلال طلبانه ای بپردازیم که بعد از دستگیری و مرگ رفیق چارومازومدار (بسال ۱۹۷۱ در زندان دشمن) سربلند کرد.

پس از این واقعه، حزب مذکور به گروهبندیهای متعدد تقسیم شد. انواع گرایشات انحلال طلبانه رشد کرد. بعضی از آنها خط حزب و دستاوردهایش را کاملا منحل کردند؛ حرفشان این بود که: «چون شکست خوردیم، پس همه چیز اشتباه بود»! برخی دیگر تحت لوای رفع اشتباهات (خیالی یا واقعی)، تر و خشك را با هم سوزاندند. شکل دیگر رویزیونیسم این بود که در حرف از مبارزه دهه ۷۰ (ناگزالباری) دفاع میکرد، اما در عمل رفرمیسم را پیشه مینمود. در این میان گرایش دیگری هم در عکس العمل به فقدان رفیق چارومازومدار و بحران موجود در حزب بروز کرد؛ بدین شکل که از مبارزه عمومی سیاسی و ایدئولوژیك جاری در کل هند و جهان کنار کشید و با تنگ نظری ناسیونالیستی خود را به مسائل فوری مبارزه مسلحانه محدود کرد.

در واقع، برخی گروهبندیهای حزب کمونیست هند (م ـ ل)، مبارزه مسلحانه را حفظ کردند و ادامه دادند اما گرایش آنها این بود که چنین مبارزه ای را از خصلت انترناسیونالیستی پرولتری جدا سازند و در نظر نگیرند که باید بخشی از انقلاب جهانی پرولتری باشد.

تجربه جنبش بین المللی کمونیستی نشان میدهد وقتی رهبران اصلی از دست میروند و اوضاع جدیدی تکوین می یابد، حفظ آنچه درست است و در عین حال، کنار گذاشتن آنچه باید کنار گذاشته شود، کار دشواری است. موارد الهام بخشی از پیشروی و ساختن گام بگام راه و حتی انجام جهشهای انقلابی در این پروسه وجود داشته است. لیکن تجارب تاسف باری نیز بوده که افراد بجای محکم چسبیدن به دستاوردهای خود و کسب فتوحات جدید بر پایه آنها، تحت این عنوان که «موفق نشدیم»، «رهبری موجود نیست»، «خط موجود نیست»، و غیره دستاوردها را به دست خویش نابود کرده اند.

بحث ما این نیست که نباید اشتباهات را مشخص کرد و تصحیح نمود. اولا، اشتباهات ناگزیرند. ثانیا، جهان مرتبا درحال تغییر است. بنابراین همیشه عناصری از خط وجود دارد که باید کنار گذاشته شود. اما این کار را فقط میتوان بر پایه دفاع از خط صحیح و پیشبرد آن انجام داد. در مبارزه طبقاتی خیلی مهم است که دیالکتیک میان حفظ خط و بازبینی خط را خوب درک کنیم تا بتوانیم دو وجه متضاد آن را دریافته و جنبه عمده را مشخص کنیم؛ و بر این پایه است که باید از یکطرف، آنچه را که صحیح است بهمراه دستاوردها حفظ کنیم و پیشرفتهای آینده را بر این مبنا بنا کنیم؛ و از طرف دیگر، آنچه اشتباه است یا به واسطه تغییراتی که در جهان مادی واقع شده است دیگر اعتباری ندارد را کنار نهیم.

۳ـ حزب کمونیست پرو

بدون شك ضربات اخیر به رهبری، پروسه انقلاب در پرو و پیشاهنگ آن را با مشکلات بزرگی مواجه میکند. بوجود آوردن رهبران کار ساده ای نیست. از دست دادن رهبران با تجربه ضربه ای به تلاشهای انقلابی ماست. بنابراین حفظ رهبری در برابر حملات دشمن یکی از مهم ترین وظایف است. این امر برای حفظ ادامه کاری انقلاب حیاتی است. لیکن در جنگ طبقاتی چنین مسئله ای هر آن میتواند واقع شود. ما باید از قبل برای آن تدارك ببینیم و اینکار از طریق تکامل یك رهبری جمعی قدرتمند، پرورش جانشینان مائوئیست که آماده قبول جسورانه مسئولیتهای رهبری باشند، امکانپذیرست. ما معتقدیم این اصل که جنگ را با جنگیدن میتوان آموخت، درمورد این مسئله نیز صادق است: یعنی کار رهبری را با رهبری کردن میتوان آموخت.

لنین میگوید، در مواجهه با بحرانها برخی افراد کمر خم میکنند و برخی دیگر ـ اکثریت ـ آبدیده میشوند. این در مورد حاضر نیز صادق است. ما به حزب کمونیست پرو اعتماد داریم و خوشبین هستیم که در این پروسه حتی آبدیده تر خواهد شد. اعتماد و خوشبینی ما از پایه مادی محکمی برخوردار است. دلیل عام اینست که حزب کمونیست پرو حزبی به لحاظ ایدئولوژیك قوی است و طی ۱۳ سال در کوره عالیترین شکل انقلاب، آبدیده شده است. و دلیل مشخص اینست که حزب کمونیست پرو در مواجهه با چنین ضربه بزرگی، چنان قدرت ترمیمی از خود به نمایش گذاشته که دوست و دشمن را شگفت زده کرده و پرولتاریای بین المللی را فوق العاده شادمان ساخته است. حزب کمونیست پرو ذخیره عظیمی از تجربه و کادر در اختیار دارد؛ یك خط تکامل یافته برای انقلاب پرو دارد؛ پیوندهای ایدئولوژیك و سیاسی محکمی با جنبش بین المللی کمونیستی دارد و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» وجود دارد که میتواند کل تجربه جنبش بین المللی کمونیستی (منجمله بهترین سنتهای انترناسیونالیستی کمینترن) را متمرکز کرده و در اختیار حزب کمونیست پرو قرار دهد. این آزار دهنده است که آسومیر چنین دستاوردها و ظرفیت های عظیمی را نمیبیند.

و باید گفت اگر رهبری حزب کمونیست پرو واقعا هم دچار آن مشکلاتی باشد که اسناد مورد بحث ادعا میکنند، راه پیشنهادی این اسناد نه فقط حلال چنان مشکلاتی نیستند، بلکه به نحو خطرناکی غلط هستند.

زمانی که رهبران اصلی از دست میروند، بوجود آوردن رهبران جدیدی که دارای خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح و استوار بوده و بتوانند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در حل تضادهای دائمی و گوناگون پروسه انقلاب با توانائی و تسلط بکار بندند و انقلاب را به پیش هدایت نمایند، واقعا کار سختی است. اما تاکید میکنیم که این مشکل را فقط با در پیش گرفتن روش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی میتوان حل کرد. یك رهبری قدرتمند کمونیستی فقط میتواند در پروسه حل معضلات تئوریکی و پراتیکی انقلاب شکل بگیرد. خط ایدئولوژیك و سیاسی صحیح در این پروسه نقش تعیین کننده دارد. امروز معضل کلیدی پیش پای رهبری حزب کمونیست پرو که راه حل میطلبد، چیست؟ آیا چگونگی خاتمه بخشیدن به جنگ به طریقی منظم است؟ خیر. از یک دیدگاه مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی مسئله کلیدی این است که چگونه جنگ خلق را تحت شرایط جدید از دل پیچ و خمها حفظ کند و توسعه دهد. رهبران واقعی کسانی هستند که بیباکانه در مقابل این اوضاع قد علم میکنند. این رفقا در نتیجه دست و پنجه نرم کردن با امواج مشکلات جدید و پیشبرد انقلاب، آزموده تر از پیش خواهند شد. توانائی آنها در هدایت جنگ خلق جهت کسب فتوحات واقعی و پیشروی بسوی پیروزی، حتی بیشتر از گذشته خواهد شد. باید از این رفقای رهبری حمایت کرد و حفظشان نمود. هیچ راه دیگری وجود ندارد. این تنها راه صحیح است. بقیه راه ها به منجلاب می انجامد!

«مقاله زندان» میگوید که بدون شخص گونزالو، اندیشه گونزالوئی وجود ندارد! آیا منظور این است که بدون صدر گونزالو خط پایه ای انقلاب پرو که تحت رهبری او تکامل یافته را دیگر نمیتوان به اجراء درآورد؟ اگر رفیق گونزالو دستگیر نشده بود و به علل طبیعی میمرد، چه؟ احتمالا اینان خواهان رهبری جنگ از «عالم غیب» میشدند. این حرفها مانند اباطیل مذهبی است و آنها را نمیتوان جدی گرفت. این نظرات خلاف درك ماتریالیستی از پروسه تکاملی رهبران و نقش آنهاست. صدر گونزالو محصولی از مبارزه طبقاتی در سطح بین المللی و ملی و مشخصا حزب کمونیست پرو است. این نکته به وضوح در مصاحبه وی بسال ۱۹۸۸ با روزنامه «ال دیاریو» منعکس شده است. این حرف بدان معنا نیست که انقلاب پرو و جنبش بین المللی کمونیستی به صدر گونزالو در صفوف مقدمش نیاز ندارند. برعکس، خیلی هم نیاز دارند. با شناخت از این حقیقت حیاتی بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوان اضطراری و قدرتمند «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید» را خطاب به توده های مائوئیست و انقلابی جهان صادر کرد و اهمیت بین المللی این وظیفه را خاطر نشان ساخت. امروز نیز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه احزاب و سازمانهای مائوئیست را به ادامه این کارزار حیاتی فرا میخواند. بله، به صدر گونزالو در رهبری انقلاب پرو و صفوف مقدم جنبش بین المللی کمونیستی نیاز فراوان است. اما نکته آنست که پرولتاریا نمیتواند در مواجهه با ناکامیها فلج شود؛ بلکه باید از آنها جمعبندی کند، درسهایش را بیاموزد و انقلاب را ادامه دهد.

به عقیده ما در اینجا تاکید بر دو جنبه مربوط به مسئله رهبری مفید است. از یکطرف، باید تشخیص داد که انقلاب در مسیر خود، گروهی از رهبران حزبی و اشخاصی را به ظهور میرساند که در راس رهبری قرار میگیرند. تجربه نشان داده که مورد تشخیص و قبول واقع شدن اینها، هم محتاج زمان است و هم مبارزه سیاسی - ایدئولوژیك میبرد. از سوی دیگر باید رابطه بین رهبری جمعی و مسئولیت فردی را درست در نظر گرفت. نقش شخصیتهای رهبری کننده مهم بوده و در مواقعی در تاریخ طبقه ما و در حیات احزاب کمونیست تعیین کننده بوده است. اما آنها خود محصول یك مبارزه جمعی هستند و بطور کلی جنبه جمعی بودن است که عمده میباشد.

بازهم تاکید میکنیم، برای ما روشن است که وظیفه ای سخت و پیچیده بر دوش رهبری حزب کمونیست پرو افتاده است. لیکن مطمئنیم که رفقای حزب کمونیست پرو قادرند بر این مشکل فائق آمده و این وظیفه را به انجام رسانند. این واقعیت که ضربه اخیر مصادف با آغاز یك مارپیچ کاملا جدید در انقلاب پرو نبوده بلکه در بحبوحه مارپیچ موجود - مارپیچی که باید ادامه یابد - واقع شده، به رهبری جدید میدان عمل و زمان میدهد تا توانائیها و نقاط قوتش را توسعه داده و برای مصافهای آتی آماده شود. این بدان معنی نیست که رهبری جدید نیاز به ارائه یك ارزیابی صحیح از اوضاع جدید و شناسائی تضادهای جدید و ارائه راه حل برای آنها ندارد. البته که به چنین کاری نیاز دارد، زیرا انقلاب مرتبا به تضادهای جدید پا میدهد. ولی برخلاف برخورد آسومیر و «مقاله زندان»، اینکار فقط از طریق بکاربست پیگیرانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و خط پایه ای حزب امکانپذیرست. بیك کلام، به اعتقاد ما قلب مسئله اینست که حزب بتواند خصلت طبقاتی پرولتری جنگ خلق را حفظ کند، آنرا به صورت یك نیروی مادی نگاه دارد و بر این پایه، جنگ خلق را با هدف کسب پیروزی و تبدیل پرو به یك منطقه پایگاهی سرخ برای انقلاب جهانی پرولتری توسعه دهد. همانطور که مارکس گفت: گل همینجاست، همینجا برقص!

اوضاع جهانی

هر حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی باید به تحلیل صحیحی از اوضاع جهانی مسلح باشد. این امر برای تدوین استراتژی و تاکتیکهای صحیح جهت پیشبرد انقلاب در هر کشور حیاتی است. زیرا جهان چارچوب و بستری است که هر کشور در آن قرار دارد و در فعل و انفعال با تضادهای منطقه ای و ملی، اوضاع عینی هر کشور را شکل میدهد.

در مقاطع مختلف، هنگام بروز تغییرات مهم و ناگهانی در اوضاع جهانی، مبارزات دو خط مهمی درون جنبش بین المللی کمونیستی براه افتاده است. این تغییرات بنحوی کلی بر صف آرائی طبقاتی در هر کشور موثر میافتد که این نیز بنوبه خود، در دوره ها و شرایط متفاوت میتواند به مبارزه خطوط درون احزاب کمونیست پا دهد. میتوان یك مثال از حزب کمونیست چین زد که چگونه چرخش در اوضاع جهانی بر صف آرائی نیروهای درون آن تاثیر نهاد. وقتی که اوضاع جهانی از دهه ۶۰ به دهه ۷۰ چرخش کرد و در این چارچوب اتحاد شوروی به تهدید بزرگی برای جمهوری خلق چین تبدیل شد، لین پیائو در پی تسلیم شدن به اتحاد شوروی برآمد و دن سیائو پین و چوئن لای چاره را در تسلیم شدن به امپریالیسم آمریکا دیدند. یا بطور مثال، جنبش ما بدنبال سقوط بلوك شرق شاهد ظهور رویزیونیسم ونو از درون حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی بازسازی) بود. یکی از عوامل مهم در خط همه این رویزیونیستها، ارزیابی آنها از اوضاع جهانی و مهمتر از آن، برنامه شان در قبال این اوضاع بوده است.

با درنظر گرفتن این نکته به تحلیل آسومیر از اوضاع جهانی نگاه میکنیم.

۱- بخاطر سقوط بلوك شرق، نمیتوان انقلاب کرد!

آسومیر میگوید: «فروکش سیاسی عمومی کنونی از پروسه احیاء گری، از خلق شدن **افکار عمومی نامساعد** در مورد کل مرحله ۱۴۰ ساله انقلاب برخاسته است. تا حالا این فروکش سه سال طول کشیده است. در پرتو مارکسیسم که برای ترسیم استراتژی انقلاب جهانی پرولتری در «موج کبیر نوین» تعیین کننده است، ما می فهمیم که چرا این دوره، دروازه ای است میان به اوج رسیدن یك مرحله از انقلاب جهانی پرولتری و آغاز موج کبیر آتی آن. علاوه بر نکات دیگر، این است استدلال مربوط به لزوم **عقب نشینی عمومی سیاسی**.» (تاکیدات از ماست - اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران))

آسومیر تحلیل میکند که یك فروکش استراتژیك و جهانی در اوضاع جهانی فرا رسیده است و بر این مبنا پیشنهاد میکند که انقلاب جهانی پرولتری باید دست به یك عقب نشینی عمومی بزند. (۱۶)

چرا آسومیر فکر میکند که اوضاع برای پیشروی انقلاب نامساعد است؟ عمدتا بخاطر آنکه معتقد است پس از سقوط شرق افکار عمومی نسبت به کمونیسم نامساعد شده است.

افکار عمومی، بمفهوم روحیات و آرزوهای طبقات مختلف خلق در هر دوره، عامل مهمی است که یك حزب انقلابی باید در تاکتیکها و سیاستهای خود مدنظر قرار دهد. اما باید از آسومیر سئوال کنیم: «افکار عمومی» نامساعد چگونه میتواند بازتاب موقعیت تضادهای بنیادینی باشد که زمینه ساز انقلابات هستند؟

برخلاف برخورد ایده آلیستی آسومیر که ارزیابی اش از اوضاع جهانی را بر «افکار عمومی» متکی کرده، قطعنامه اخیر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره اوضاع جهانی با بررسی تضادهای اصلی جهان، به ارزیابی از اوضاع جهانی مینشیند. طبق تحلیل این قطعنامه تضادهای اصلی نظام امپریالیستی تغییراتی را از سر میگذرانند و تضاد بین ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی، و تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی درحال تشدید میباشند. قطعنامه تاکید میکند که بحران نظام امپریالیستی درحال تعمیق است و سقوط بلوك شرق تظاهر تکان دهنده ای از بحران نظام بود. هرچند که این امر به تخفیف موقتی تضادهای درون امپریالیستها انجامیده است. قطعنامه به خیزش مبارزات در کشورهای تحت سلطه بویژه جنگ خلق در پرو بعنوان یکی از جوانب عمده اوضاع جهانی اشاره دارد. قطعنامه بر مبنای این تحلیل همه احزاب و سازمانهای مائوئیست و توده ها را به هر چه بیشتر برانگیختن انقلاب فرا میخواند.

اگر حوادث مهم جهان با این شیوه ماتریالیستی دیالکتیکی مورد تحلیل قرار نگیرند نمی توان آنها را بدرستی درك کرد. بطور مثال بیائید به قیامهای توده ای در کشورهای بلوك شرق نگاه کنیم که بخشهائی از توده های شرکت کننده در آن، به دلیل فقدان آگاهی انقلابی شعارهای ضد کمونیستی سر دادند. اما شورش توده ها عادلانه بود! بخشا بدین خاطر که آنها علیه دولتهای رویزیونیست سرکوبگری بپا خاستند که سالیان سال خود را در پرچم متعفن «کمونیسم» دروغین پیچیده بودند. و بخاطر آنکه اگر به عمق این شورشها نگاه کنیم خواهیم دید که محتوای آنها ضد سرمایه دارانه بود. این نیز واقعیت دارد که سرانجام فراکسیونهای مختلف طبقات حاکمه از این قیامها در جهت تحقق اهدافشان سوء استفاده کردند. اما مگر حقیقت ندارد که هرگاه کارگران و توده های ستمدیده از پیشاهنگ خود محروم

باشند، ثمرات قیامشان ربوده خواهد شد؟ به جنبشهایشان خیانت خواهد شد؟ سرکوب خونین در انتظارشان خواهد بود و یا جهت گم کردگی؟ آیا حزب کمونیست پرو علیه «کوه عظیم آشغال» در میان توده ها مبارزه نکرده تا آنها را از شر ایدئولوژیهای رویزیونیستی، مذهبی و سایر ایدئولوژیهای بورژوائی برهاند؟ بعلاوه، یکی از نتایج قیامهای شرق این هم بود که از دوران احیای سرمایه داری تا به امروز، زمینه برای اشاعه و نفوذ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و ساختن احزاب مائوئیست جهت انجام انقلاب سوسیالیستی راستین در این کشورها تا به این اندازه مساعد نبوده است. یکی از وظایف مهم انترناسیونالیستی احزاب و سازمانهای مائوئیست در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عبارتست از کمك به کمیته جنبش برای انجام این وظیفه.

تا آنجا که به افکار عمومی در کشورهای دیگر مربوط میشود باید به آسومیر یادآوری کنیم که شورش لس آنجلس نه از لحاظ فرم یك شورش «ضد کمونیستی» بود و نه در محتوا. این قیام علیه ایالات متحده بود که پرچمدار جهاد ضد کمونیستی در سطح جهان بحساب می آید. همانسال بعد از شورش لس آنجلس، شهر مذهبی مشهد در ایران با شورش توده ای که از سال ۱۹۸۰ به بعد بیسابقه بود، بلرزه درآمد. توده های حاشیه نشین، هزاران نسخه قرآن را در مرکز تبلیغات اسلامی شهر همراه با سایر مظاهر و ساختمانهای دولتی به آتش کشیدند. این شورش علیه رژیمی بود که ماشین تبلیغاتیش طی دو سالی که از سقوط بلوك شرق میگذشت، تبلیغات هیستریك ضد کمونیستی شبکه تلویزیونی «سی. ان. ان» و سایر رسانه ها را فقط با افزودن یك «بسم الله» اسلامی میکرد و سپس کلمه به کلمه نشخوار مینمود. بیائید قیام چیاپاس در مکزیك را در نظر بگیریم که همین چند وقت پیش براه افتاد. دهقانان چیاپاس، این پیام قدرتمند را به سراسر جهان مخابره کردند که توده های تحتانی آمریکای لاتین، تن به برنامه های امپریالیستهای یانکی نخواهند داد. بعد از دستگیری رفیق گونزالو، این پر آوازه ترین کمونیست جهان، یك جنبش توده ای جهانی در دفاع از او برپا شد. این جنبش را جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جهان برپا کرد و دشمن را واقعا غافلگیر نمود. اینها زمینه های بسیار مساعدی برای انقلاب و کمونیسم میباشند.

باز از آسومیر میپرسیم: آیا این حقیقت ندارد که همواره ایده های حاکم، ایده های غالب میباشند؟ مگر نه اینکه مذهب در بین توده هائی که به انقلاب نیاز دارند، نفوذ عظیمی داشته است؟ راه حل کمونیستها چه بوده؟ راه حل، مسلما دست شستن از انقلاب یا آهسته کردن آهنگ آن به امید وقوع بهبودی در این وضع نبوده و نیست. فقط با حرکت خلاف جریان است که امر انقلاب تحت رهبری حزب پرولتری میتواند پیشرفت کند. روح خط آسومیر این نیست. اگر ایده های مسلط، ایده های طبقات مسلط نبود، امر انقلاب به مراتب آسانتر از اینها میبود. سازماندهی شورش آگاهانه توده ها تحت رهبری یك حزب انقلابی با ایدئولوژی و برنامه انقلابی، راه حل عمده این مسئله است. در پرو، همراه با تبلیغات حزب این عمدتا جنگ خلق است که اذهان توده های ستمدیده را از ایده ها و عاداتی که با منافع طبقاتیشان بیگانه است، میشوید و پاك میکند.

حال ببینیم آسومیر وقتیکه از «مشکل» افکار عمومی نامساعد حرف میزند، چه طبقاتی را مد نظر دارد؟ به احتمال خیلی زیاد اقشار معینی از روشنفکران که در دهه های ۶۰ و ۷۰ به اصطلاح «مارکسیست» بودند و امروز از آن روی گردانده اند. منظورمان این نیست که آنها ارتجاعی بوده یا ارتجاعی شده اند. خیر. واقعیت اینست که طی دوره هائی برخی بورژوا ناسیونالیستها و خرده بورژواها ادعای «کمونیست» یا «مائوئیست» بودن میکنند و حتی به حزب کمونیست می پیوندند. و این از ماهیت بورژوا دمکراتیك انقلاب در کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره برمیخیزد.

ما میدانیم که حزب کمونیست پرو همواره «مارکسیستهای» قلابی را افشاء کرده و امروز در مواجهه با این واقعیت که این افراد دیگر خود را «مارکسیست» نمیخوانند آزرده نخواهد شد! اما بیائید بگوئیم که بسیار خوب، احتمالا اکثریت روشنفکران که روزی «مارکسیست» بودند و افرادی نظیر پیروان «چپ متحد» و غیره اکنون حتی حاضرنیستند کلامی درباره مارکسیسم بشنوند. ولی دهقانان و کارگران پرو چطور؟ آیا اکنون در مقایسه با دهه های ۶۰ و ۷۰ تعداد بسیار زیادتری از آنها مشتاقانه خواهان گوش سپردن به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیستند؟ چرا. مطمئنا. سری به دانشگاه سن مارکوس بزنید! مثل دهه ۶۰ نیست. اما به آیاکوچو هم بروید! آنجا هم مثل دهه ۶۰ نیست. در آنجا افکار عمومی نسبت به کمونیسم بسیار بهتر از دهه ۶۰ است. و این چیزیست که آسومیر بحساب نمیآورد. چشمان آسومیر فقط طبقات معینی را میبیند.

تا زمانیکه دولت سوسیالیستی قدرتمند چین موجود بود، عظمتش بسیاری از عناصر خرده بورژوا و حتی بورژوا ناسیونالیست را جلب میکرد بطوریکه بعضا حتی خود را مائوئیست می خواندند. قشر دیگری از همین طبقات و نیز بخشهائی از بورژوازی کمپرادور تحت تاثیر قوه جاذبه یك ابرقدرت امپریالیستی که خود را «سوسیالیست» می خواند، قبای «مارکسیستی» به تن کردند. این نیروها می خواستند به یك قدرت امپریالیستی یعنی اتحاد شوروی تکیه کنند تا با قدرت امپریالیستی مسلط یعنی آمریکا (و دیگر قدرتهای غربی) مبارزه کنند یا از آنها امتیاز بگیرند. حال در شرایط جدید کاملا طبیعی است که بخش بزرگی از اینها به «مارکسیست های سابق» تبدیل شوند - چه بهتر! از طرف دیگر، با مرگ کمونیسم دروغین بسیاری از افراد و توده ها از قید لاشه سنگین رویزیونیسم رها شده و کمونیسم واقعی گوش شنوای بیشتری پیدا کرده است. امروز از یکسو، مرگ کمونیسم دروغین و از سوی دیگر، افزایش نفوذ کمونیسم واقعی در نتیجه جنگ خلق در پرو و پیشرفتهای احزاب و سازمانهای دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فعالیتهای خود جنبش در چار گوشه جهان را شاهدیم. بعلاوه با هر چه واضح تر شدن ورشکستگی «اقتصاد بازار نوع غرب» حتی آن نوع «افکار عمومی» که به احتمال زیاد مد نظر آسومیر است نیز در صلاحیت پیروی از امپریالیستهای غربی شك خواهند کرد.

سقوط بلوك شرق برخی فرصتها را از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی برای امپریالیستهای غربی ایجاد کرده است، اما بیش از آن برای اردوی انقلاب فرصت آفریده است. (۱۷) مائوئیستهای جهان در پی سقوط شرق نه تنها درفش سرخ را پائین نیاوردند بلکه ضد حمله ای را علیه تعرض ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی آغاز کردند؛ جنگ خلق با پیروزیهای طنین افکن به پیشروی ادامه داد و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تقویت شده و در بین ستمدیدگان جهان نفوذ بیشتری کسب کرد. همه اینها ورشکستگی امپریالیستها و مرتجعین را به نمایش گذاشت. آنها کمی بعد مائوئیستها و بویژه جنگ خلق در پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را کانون حملات خود قرار دادند. آنها می کوشند این «سد» را در هم بشکنند تا بعدا با دست بازتر خیزشهای خلقهای جهان را سرکوب کنند. آنها خود بخوبی می دانند که دارند چه بر سر توده های جهان می آورند و میدانند که این ستم حتما مقاومت توده ها را بدنبال خواهد داشت. بادی که در برجها می پیچد خبر از توفانهای آینده میدهد و امپریالیستها و مرتجعین بدین نحو برایش آماده می شوند.

سقوط بلوك شرق احتمالا در برخی نقاط جهان شرایط تاکتیکی نامساعدی برای انقلابیون ایجاد کرده و در پاره ای نقاط

امتیازات تاکتیکی ببار آورده است. فروپاشی این بلوك موقتا فضای مانور بیشتری برای امپریالیستهای یانکی فراهم کرده تا بتوانند از هژمونی خود در جهان امپریالیستی برای تامین منافع سیاسی و اقتصادیشان استفاده کنند و مشخصا چنگالهایشان را در آمریکای لاتین عمیقتر فرو کنند. بدون شك این تغییرات باید توسط جنبش ما در قاره آمریکا و بخصوص توسط حزب کمونیست پرو در خدمت به پیشبرد جنگ خلق، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. اما فروپاشی بلوك شرق به لحاظ استراتژیك بنفع انقلاب جهانی پرولتریست. این امر هم از حیث ایدئولوژیك مطرح است و هم از نظر تضعیف شدید یکی از ارکان امپریالیسم.

۲- بهبود اقتصادی امپریالیسم بطور قسمی و در نقاط دست چین انجام میشود

آسومیر از نشست پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو چنین نقل میکند که: «امپریالیسم به آهستگی اما مطمئنا درحال مرگ است.» سپس اضافه میکند: «اما در عینحال، یك بهبود در حال گذار در حال وقوع است... پایه های مادی این اوضاع کدامند؟..... کامپیوترها، ارتباط جمعی الکترونیکی، اینها پروسه های بزرگ توسعه اند..... امور ژنتیکی، خصوصی کردن ابزار تولید انباشت شده توسط دولت ... همه اینها مسائلی هستند که پایه های بهبود درحال گذار اقتصادی را فراهم میکنند.»

به دشواری میتوان آنچه در اقتصاد جهانی میگذرد را «بهبود درحال گذار» نامید. زیرا هر نوع بهبودی هم که حادث شده صرفا قسمی و بسیار دست چین شده بوده و نه تنها کل جهان را در برنمی گیرد بلکه حتی بخشهای بزرگی از آن را هم شامل نمیشود. قاره آفریقا در کلیت خود یك مثال برجسته است. این قاره بعد از چند دهه مورد تجاوز قرار گرفتن از سوی فعالیتهای اقتصادی امپریالیستی اینك بحال خود رها شده تا بپوسد. هر نوع بهبود قسمی و دست چین شده هم که جریان دارد خیلی بیشتر از آنکه نتیجه پیشرفتهای کامپیوتری و ژنتیکی!! باشد نتیجه استثمار وحشیانه کار ارزان در سراسر جهان بویژه در آسیا و آمریکای لاتین است.

بعلاوه چنین بهبودهائی در تضاد با این واقعیت قرار ندارند که اقتصاد جهانی امپریالیستی بطور کلی گرفتار بحران - بحرانی عمق یابنده - است. این حرف که امپریالیسم دارد یك «بهبود در حال گذار» را از سر میگذراند ستایشی است بی اساس از اقتصاد جهانی که از میانه دهه ۷۰ درگیر یك بحران عمومیت یافته بوده و دورنمای بهبود هم ندارد. (۱۸)

فرض کنیم این «بهبود در حال گذار» در حال وقوع است. خوب چه نتیجه ای باید گرفت؟ آسومیر میخواهد از رونق اقتصادی مستقیما فروکش انقلاب را نتیجه گیری کند. بدین صورت که اگر رونق اقتصادی یا بهبود اقتصادی در کار باشد دیگر کسی نمیتواند انقلاب کند. این حرف هم از لحاظ تئوریك غلط است و هم تاریخ خلاف آنرا ثابت میکند. در دهه ۶۰ که امپریالیسم آمریکا در زیر ضربات ویتنام و جنبشهای رهائیبخش ملی دیگر در جهان و همینطور جنبشهای انقلابی توده ای در خود ایالات متحده قرار داشت، کل بلوك غرب تحت رهبری آمریکا شاهد شدیدترین توسعه اقتصادی بود و این نقطه اوج قدرت اقتصادی امپریالیستهای آمریکائی هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی بود. در ویتنام، امپریالیسم آمریکا با سخت ترین مصاف خود روبرو شد و شکست خورد و این شکست نقطه چرخش مهمی در رشد بحران امپریالیستی بود.

آسومیر بر مبنای حکم اقتصادی «بهبود در حال گذار»، وقوع تغییرات مهم در اوضاع جهانی، برخی قیاسهای تاریخی و با اتکاء به این تئوری که «گام های تاریخ را با دهه ها اندازه میگیرند» پیش بینی میکند که پروسه غرق شدن امپریالیسم یانکی یك دوره تاریخی طولانی را در بر خواهد گرفت. از این رو پیشنهاد میکند که باید آن اشکال مبارزاتی را اتخاذ کرد که با این اوضاع خوانائی داشته باشد: حال که دشمن به این زودیها سقوط نخواهد کرد، پس چرا وقت خود را تلف کنیم! بدون شك اگر خط و خطوطی از قبیل آسومیر بر جنبشهای انقلابی مسلط شوند، امپریالیسم یانکی هرگز غرق نخواهد شد!

۳- رابطه انقلاب در یك کشور و پیشرفت انقلاب جهانی پرولتاریائی

آسومیر اینطور القاء میکند که این به اصطلاح فروکش سیاسی عمومی دلیل دیگری است بر اینکه جنگ خلق در پرو باید خاتمه یابد. به نظر ما حتی تلویحا این خط را جلو میگذارد که کل جنبش انقلابی در جهان باید دست به یك عقب نشینی سیاسی عمومی بزند.

حتی اگر اوضاع جهانی بهمان تاریکی باشد که بنظر آسومیر میرسد تنها نتیجه ای که میتوان گرفت اینست که جنگ خلق در پرو طولانی تر خواهد شد. رفیق مائو در پاسخ به سئوال ادگار اسنو در مورد اینکه بنظر او جنگ علیه ژاپن چه زمان به هدف خود یعنی مغلوب کردن و بیرون راندن امپریالیستهای ژاپنی خواهد رسید، گفت: این امر به عوامل گوناگون بستگی دارد و اگر این عوامل متحقق نشود جنگ طولانی تر خواهد شد. همان موقع کسانی بودند که معتقد بودند اگر چین به جنگ مقاومت ادامه دهد قطعا شکست خورده و به انقیاد ژاپن در خواهد آمد زیرا به نظر آنها چین بیش از آن قادر به ادامه مقاومت نبود. مائو گفت، اگر این خط غالب شود آنوقت هیچگاه هدف جنگ ضد ژاپنی متحقق نخواهد شد.

خط آسومیر در مورد رابطه بین پیشرفتهای انقلابی در یك کشور و پیشرویهای انقلاب جهانی پرولتری، و کل چارچوب جهانی غلط است. درك درست رابطه میان این دو، مسئله ای مربوط به خط ایدئولوژیك - سیاسی است. حزب کمونیست پرو همواره به انقلاب پرو بعنوان پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتری نگریسته و این یکی از نقاط قوت آن حزب بوده است. جنگ خلق در پرو که متعاقب احیای سرمایه داری در چین آغاز شد به جنبش بین المللی کمونیستی در برافراشته نگاه داشتن درفش سرخ مارکسیسم واقعی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کمك و خدمت فوق العاده مهمی کرد و نیروهای ما را در سراسر جهان دلگرم نمود.

رفیق مائو جمعبندیهای مهمی از رابطه بین کسب قدرت سیاسی در چین و چارچوب جهانی ارائه داد. او گفت: «...میتوان به هدف استراتژیك یعنی طولانی کردن جنگ نائل آمد، بدان معنی که میتوان از یك طرف از فرصت برای تقویت توان مقاومت خود استفاده نمود و از طرف دیگر به پیدایش تغییرات در اوضاع بین المللی و تلاشی دشمن کمك کرد. تا آنگاه بتوان به تعرض متقابل استراتژیك دست زد و مهاجمین ژاپنی را از چین بیرون راند.» (مقاله «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی» - جلد دوم منتخب آثار) رفیق مائو همچنین به معضل فقدان حمایت بین المللی پرداخت، اما تاکید کرد که چین میتواند جنگ را طولانی کند و بدین نحو به تسریع پیدایش یك اوضاع مساعد یاری رساند.(۱۹)

گفتن اینکه انقلاب بعنوان یك روند سیاسی وجود ندارد، چشم بستن بر تبارزات آشکار آن در سراسر جهانست. پس قیام چیاپاس در مکزیك، یعنی در کشوری که ویترین نمایشی امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین بود، بیان چیست؟ درمورد لس آنجلس چه میگوئید؟ هائیتی، ترکیه، ایران، بنگلادش، هند و نقاط دیگر که رژیمهای مرتجع مرتبا زیر ضربات مبارزه و خیزش توده ای قرار دارند، چه؟ و مهمتر از همه، درباره جنگ خلق در پرو چه میگوئید

که این چنین حمایت گسترده ستمدیدگان جهان را جلب کرده است؟ رفیق مائو خاطر نشان کرد که برخی افراد در ارتش سرخ هنگام مواجهه با شکست در یك نبرد یا به هنگام در محاصره افتادن «...بدون اینکه خودشان متوجه شوند، وضع موقتی، ویژه و محدود خود را تعمیم میدهند و در ارزیابی آن غلو میکنند، گوئی که وضع چین و جهان جای خوش بینی ندارد و دورنمای پیروزی انقلاب دور و مبهم است. علت اینکه آنها در ارزیابی پدیده ها به صورت ظاهر میچسبند و به بطن پدیده نظر نمی افکنند، آنستکه این رفقا ماهیت اوضاع عمومی را بطور علمی تجزیه و تحلیل نکرده اند. برای قضاوت درباره اینکه آیا در چین اوج گیری انقلاب بزودی فرا خواهد رسید، فقط یك راه موجود است: باید با بررسی دقیق تعیین نمود که آیا تضادهائی که به اوج گیری انقلاب منجر میشوند، حقیقتا رشد یافته اند یا نه.» (مقاله «از یك جرقه حریق برمیخیزد» - جلد اول منتخب آثار)

تحلیل آسومیر یك درك غلط از عصر امپریالیسم و کارکردهای آن، از رونق ها و بحرانهای سرمایه داری، از تداخل سیاست و اقتصاد با یکدیگر، از رابطه انقلاب در یك کشور با انقلاب جهانی و غیره را به نمایش میگذارد. در ضمن آسومیر میکوشد همه اینها را در چارچوب امواج بزرگ ادواری توضیح دهد. این تبیین با حرکت مارپیچی پدیده ها در طبیعت و جامعه در تضادست.

اشکال آسومیر تخطی از ماتریالیسم دیالکتیك و تاریخی است. آسومیر حقیقت قسمی و نسبی را حقیقت عام و مطلق قلمداد میکند. تفکر آسومیر بطور کلی با اوضاع عینی و واقعی خوانائی ندارد. آسومیر آنچه که در سطح میگذرد را نه بعنوان دریچه ای برای کشف حقیقت بلکه بجای خود حقیقت می نشاند. آسومیر جزء را بجای کل میگیرد.

نرخ رشد چند درصد بالا میرود و راه بوروکراتیك جان می گیرد!

صدر گونزالو در این باره گفت: «امروز آنها شالوده پیشبرد سیاستهای نئو لیبرالی را میریزند و درباره چگونگی پیشبرد یك «انقلاب» جدید یاوه سرائی میکنند. اما همانطور که در مرحله قبلی حیات سرمایه داری بوروکرات دیدیم، دوره پی ریزی در مرحله سوم نیز بناگزیر به بحرانی دیگر خواهد انجامید....» (از جزوه «انتخابات نه! جنگ خلق آری!»)

یکی از دلایلی که آسومیر برای «ثبات» نو ظهور سرمایه داری بوروکراتیك در پرو بدست می دهد، بهبود اقتصادی آنست. آسومیر می گوید: «واضح است که آنها به لحاظ اقتصادی دارند شالوده ای می ریزند... در سال ۱۹۹۳ متعاقب ۵ سال بحران فزاینده، تولید ناخالص ملی ٦ درصد رشد کرد... ما باید بکوشیم که قدمهای برداشته شده، بهبودهای بدست آمده را بمنزله واقعیات عینی ببینیم.»

بله. ولی ما باید بکوشیم همه واقعیات عینی را ببینیم و نه پاره ای از آن - و آنهم نه بی اهمیت ترینشان . ما باید بکوشیم مفهوم این تدابیر اقتصادی برای اکثریت توده ها در پرو را درك کنیم و تاثیرش بر مناسبات پایه ای میان سرمایه داری بوروکرات و توده ها، بر تخاصمات طبقاتی، را بفهمیم. همانطور که رفیق مائو خاطر نشان کرد، گومیندان سرزمینهای گسترده و شهرهای بزرگ و کوچك زیادی داشت و از حمایت امپریالیستها بهره مند بود اما از توده ها جدا بود.

۱- «فوجی شوك» و جان گیری سرمایه داری بوروکرات

بگذارید نگاهی کوتاه به معجزه های اقتصادی جدید امپریالیستها در پرو بیندازیم. رژیم فوجیموری تحت رهنمودهای مستقیم امپریالیستهای آمریکائی یك برنامه جدید اقتصادی را به اجراء گذاشته است. امپریالیستها نام این برنامه را «اقتصاد بازار آزاد» و «خصوصی کردن» گذاشته اند. مضمون این برنامه بطور مختصر و مفید اینست که میخواهند برای کسب سود هر چه بیشتر، شیره توده های پروئی را بکشند و کشور را تا آنجا که تیغشان میبرد غارت کنند. برنامه اقتصادی فوجیموری، توده های پروئی را بعنوان بردگان مزدی ارزان به سرمایه داران کشورهای گوناگون تقدیم میکند و به اراضی و ذخائر پرو چوب حراج میزند.(۲۰)

تدابیری که در مورد اقتصاد پرو اتخاذ شده، بخشی از تدابیر جهانی امپریالیستها برای مقابله با بحرانشان است. یعنی بخشی از تدابیر ضد بحران آنهاست. بویژه آمریکای لاتین برای امپریالیستهای آمریکائی در این امر نقش مهمی بازی میکند. ۷۰ درصد سرمایه گذاریهای جدید آمریکا در آمریکای لاتین بوده و سایر قدرتهای امپریالیستی غرب نیز بر سرمایه گذاریهای خود افزوده اند.

میتوان گفت که امروز در آمریکای لاتین نوعی رشد اقتصادی جریان دارد. بطور مثال، بحران قرض موقتا تخفیف یافته، اما کشورهای آمریکای لاتین هنوز ۵۰۰ میلیارد دلار بدهی دارند که در غیاب یك رشد قدرتمند اقتصادی میتواند به یك منبع بزرگ بی ثباتی تبدیل شود. سرمایه گذاری های خارجی بنحو قابل ملاحظه ای افزایش یافته اند. اما این رشد بسیار ناموزون و بی ثبات بوده و در کشورهای مختلف به قطبی تر شدن جامعه یعنی تعمیق شکاف میان غنی و فقیر انجامیده و این هنوز آغاز کار است.

در نتیجه سرمایه داری بازار آزاد و خصوصی سازی در آمریکای لاتین شمار اهالی «بسیار فقیر» دو برابر شده است. در پرو قبل از اینکه رژیم فوجیموری در سال ۱۹۹۰ بسر کار بیاید، ارزش واقعی دستمزد کارگران نسبت به سال ۱۹۸۰، نصف شده بود. فوجیموری سطح دستمزدها را پائین تر راند. سوبسید مواد خوراکی و سوختی حذف شد و قیمت مایحتاج زندگی بالا رفت. در اوائل سال ۱۹۹۱، ارزش واقعی دستمزدها به یك سوم آنچه در زمان به قدرت رسیدن فوجیموری بود، رسید. ۱۲۰ هزار نفر از کارگران شرکتهای دولتی و وزارتخانه ها اخراج شدند. تحت فشار خرد کننده فقر اقتصادی، دهقانان بیشتری به شهرها رانده شدند. برنامه اقتصادی فوجیموری متکی بر جمع آوری مالیات است که بر طبقات میانی فشار می آورد. با به اجراء درآمدن تدابیر اقتصادی جدید، شمار مردم «بشدت فقیر» در پرو تقریبا دو برابر شد و از ۷ میلیون به ۱۳ میلیون رسید. برای توده های خلق پرو، جان گرفتن «رشد اقتصادی» فقط یك معنا داشته: جان آنها را گرفته است! البته این برنامه مسلما یك اقلیت کوچك از سرمایه داران انگل بوروکرات، ملاکان، مقامات و سایر نوکران امپریالیسم را فربه کرده است.

آیا این برنامه به رشد یك اقتصاد ملی منسجم کمك میکند؟ بهیچوجه. بالعکس، اقتصاد پرو را به امپریالیسم و به نیازها و امیالش وابسته تر میکند و آنرا معوج تر و بحرانی تر مینماید. برنامه اقتصادی جدید در پی رفع تورم، کارآمدتر و رقابت جو تر کردن اقتصاد است. این برنامه شیره اقتصاد کشور را میکشد تا پرو بتواند ماهانه ٤٥ میلیون دلار بابت قروض خود به بانکهای خارجی و عمدتا آمریکائی را بازپرداخت کند. مهمترین بخش «بهبود» جاری عبارتست از جاری شدن سرمایه های خارجی به پرو. اما این سرمایه گذاریهای جدید چه خصلتی دارد؟ سرمایه های خارجی که وارد پرو شده اند عمدتا کوتاه مدت بوده و انگیزه ورود آنها، نرخ بهره بالا در بازار پرو و برقراری سیاستهای نوینی است که خروج کامل سرمایه را مجاز میشمارد. این سرمایه ها طوری جریان می یابند و در حیطه هائی به فعالیت میپردازند که بتوانند بسرعت خارج شوند. تعداد مشاغل ایجاد شده بواسطه این سرمایه گذاریها بطرز رقت باری نازل است.

بسیاری از سرمایه گذاریها در بخش استخراج مواد خام است که برای کمپانیهای چند ملیتی بسیار سود آور است، اما تاثیرات ثبات بخش ناچیزی بر اقتصاد پرو دارد. بخش بزرگی از این سرمایه گذاریهای در عرصه بورس بازی است. بنگاههای قدیمی با قیمتی بسیار پائینتر از ارزششان فروخته می شوند تا پرو بتواند از این طریق قروضش را بپردازد. بجز دست بدست شدن مالکیتها، تنها چیزی که واقعا در نتیجه خصوصی کردنها تغییر یافته، حمله شدیدتر به توده هاست. مثلا، این بنگاه ها بشرط بیکار سازیهای عظیم و کاهش دستمزدها از دولت خریداری میشوند. بعلاوه، خصوصی کردن تدبیری است که خاصیت یکبار مصرف دارد. یعنی فقط یکبار میتواند تکانی به اقتصاد بدهد، ولی قادر نیست درآمد مستمری را برای اقتصاد تامین نماید. بطور خلاصه می توان دید که برنامه فوجیموری فرسنگها با تامین یك رشد اقتصادی پویا و پایدار برای پرو فاصله دارد.

اما بیائید یك لحظه فرض کنیم که اقتصاد پرو شاهد رشدی پایدارتر نظیر چین، اندونزی یا تایلند است. آیا این به معنای نبود امکان انقلاب است؟ خیزش انقلابی در ایران درست زمانی بوقوع پیوست که رژیم شاه هر چند بحران زده بود اما کماکان یکی از گلهای سر سبد امپریالیسم آمریکا بحساب می آمد. بطوریکه حتی چند ماه قبل از انقلاب، کارتر رئیس جمهور یانکی، ایران تحت حاکمیت شاه را «جزیره ثبات و آرامش» خاورمیانه خواند! بحث این نیست که سرمایه داری بوروکرات نمیتواند شاهد هیچگونه رشد یا بهبود قسمی باشد. این طرز تفکر که گویا سرمایه داری بوروکرات برای یك دوره طولانی، مستقیم الخط پیشروی میکند و سپس در سراشیب می افتد و با سر به قعر گور شیرجه میزند، غلط است. حتی یك بحران عمیق و طولانی هم خط سیر مستقیمی ندارد. امپریالیستها همواره تلاش خواهند کرد که سرمایه داری بوروکرات را سر پا نگاهدارند، بالاخص در مناطقی که برایشان دارای اهمیت استراتژیك است. چرا که اقتصادهای این کشورها بخشی از اقتصاد جهانی امپریالیسم است. اقتصادهای بحران زده جهان سوم در عین حال که برای سودآوری کلی اقتصادهای امپریالیستی حیاتی بوده و میباشند، خود منبع بحران برای اقتصاد جهانی امپریالیستی بحساب می آیند. امپریالیسم هر آنچه برای بقایش لازم می بیند را انجام میدهد. اما هرکس بر مبنای بینش و منافع طبقاتی خاص خودش به این تلاشها نگاه کرده و از آنها ارزیابی میکند. یا با «نگاه» به آنها برای خود دورنمای دست شستن از انقلاب را ترسیم میکند؛ یا برعکس هدف تشدید مبارزه برای نابود کردن این نظام آدمخوار را فرا روی خود قرار میدهد.

رشد اقتصادی پرو بسیار ناموزون و بی ثبات بوده و علیرغم همه جار و جنجال ها، تولید ناخالص ملی حتی به سطح ۱۹۸۷ هم نرسیده است. آن چند درصد رشد در تولید ناخالص ملی که پایه استدلال آسومیر درباره «جان گرفتن» سرمایه داری بوروکراتیک شده تا نقطه اتکائی برای استراتژی خود بدست آورد نیز به قیمت فقیرتر شدن بیش از پیش توده ها حاصل شده است.

۲- به اصطلاح ثبات دولت ارتجاعی پرو

آسومیر علاوه بر رشد اقتصادی، وجوه دیگری را دال بر تثبیت دولت ارتجاعی پرو ذکر می کند: «...آنها شوراهای قانونگذار خود را انتخاب کرده و قانون اساسی را تهیه کردند. آنها در رفراندوم پیروز شدند و راه برای انتخاب مجددشان باز شده است. این بمعنای تثبیت پایه های بازسازی دولت است.»

نکته مربوط به رفراندوم واقعا خنده دار است. بجز شخص فوجیموری و شرکایش هیچکس رفراندوم را پیروزمند ارزیابی نکرد. بهر صورت، آسومیر باید توضیح دهد که چرا انجام نوعی تجدید سازماندهی در شیوه های حاکمیت دولت میتواند پایه ای برای ثبات کوتاه مدت یا درازمدت یك رژیم ارتجاعی باشد؟ اتفاقا، همین کودتای فوجیموری در میان محافل امپریالیستی مایه نگرانی شده، زیرا نشانگر آنست که رژیم حتی در بین طبقات ارتجاعی هم پایه محدودی دارد. کشف چند کودتا علیه فوجیموری نشان می دهد که وی بر کل ارتش تسلط ندارد. نیروهای مسلح پر از تضادند و هر چند وقت یکبار ژنرالهای بزرگ به صحنه می آیند و رژیم و یکدیگر را متهم به قاچاق مواد مخدر، نقض حقوق بشر و غیره میکنند. آنها حتی در مورد چگونگی پیشبرد جنگ ضد انقلابی علیه حزب کمونیست پرو با هم توافق کامل ندارند.

اغلب رفرمهای اجراء شده موجب تشدید تضادهای درون مرتجعین شده است. بعلاوه، تدابیر اقتصادی منافع برخی جناحهای حاکم را به سود یك بخش دیگر تضعیف میکند و این موجب گسترش دامنه جدالهای درونی آنها میشود.

تضادهای درون محافل حاکمه پرو بدان معنا نیست که آنها دولت خود را در زمینه مبارزه با جنگ خلق و سرکوب اهالی کارآمدتر نکرده اند. آنها چنین کرده اند و این موضوعی است که باید از طرف حزب کمونیست پرو مورد تحلیل قرار گیرد و بدان پرداخته شود تا بتواند جنگ را با موفقیت هر چه تمامتر بسوی پیروزی هدایت کند.

اما یك چیز تغییر نکرده است: رژیم از توده ها جداست، مورد تنفر آنهاست و از لحاظ استراتژیك ببر کاغذی است. همانطور که اصول جنگ خلق بما میگوید، باید کاری کرد که این ضعف استراتژیك دولت کهن بطور کامل بروز یابد؛ تا با اتکاء به آن به مصاف نقاط قوت تاکتیکی دولت کهن رفت. در پروسه پیشبرد جنگ خلق همیشه دو گونه انحراف بوجود می آید. یکم، قوت تاکتیکی دشمن را قوت استراتژیك به حساب آوردن. دوم، کم بها دادن به توانائیهای تاکتیکی دشمن. کاری که آسومیر میکند اولی است.

آسومیر ادعا میکند که: «هیچ جنبش رهائیبخش قدرتمندی موجود نیست»! برخی اظهار نظرات آسومیر آنچنان است که انگار این یادداشتها بجای پرو از جائی دیگر صادر شده اند! اگر جنگ خلق در پرو یك جنبش رهائیبخش قدرتمند نیست، پس چیست؟ ندیدن این واقعیت واقعا آزار دهنده است. در پرتو چنین اظهاراتی، مداحی آسومیر از دستاوردهای جنگ خلق به وصف سجایای مرده در مجلس ترحیمش شبیه است.

جنبه دیگری که آسومیر بعنوان نشانه «جان گرفتن» سرمایه داری بوروکراتیك ارائه میدهد، «پیروزی» رژیم در جنگ ضد انقلابیست. ما قبلا به این مسئله پرداخته ایم و قصد تکرار نداریم. اما فقط میخواهیم به یك نکته اشاره کنیم. مارکس گفت انقلاب فشرده به ضد انقلاب فشرده پا میدهد. معنای حرف مارکس اینست که دولت کهن تا آخرین نفس تلاش خواهد کرد بر توانائیهای خود بیفزاید تا جنگ انقلابی، جنگی که قصد سرنگونیش کرده را در هم شکند. دولت کهن نیز در جریان جنگ دستخوش تغییر و تحول میشود.

هیچیك از نکاتی که آسومیر برشمرده، به سرمایه داری بوروکرات جان نخواهد بخشید. البته سرمایه داری بوروکراتیك میتواند موقتا در این یا آن حیطه عملکرد خود کارآمدتر شود. اما چنانچه جنگ خلق در پرو، راه پیشنهادی آسومیر را دنبال کند آنگاه سرمایه داری بوروکرات شانس بزرگی به کف خواهد آورد تا به نوعی ثبات درازمدت برسد.

سازش طبقاتی پشتوانه خیانت ملی است

یکی از استدلالات تئوریك هواداران آسومیر که در نوشته های نیروهای هوادار

خط مذاکره در خارج از پرو ظاهر شده، اینست که چون تضاد عمده از تضاد میان خلق و نیمه فئودالیسم به تضاد میان ملت و امپریالیسم تغییر یافته، ملت نیازمند صلح است.

در کشورهای تحت سلطه، خطوط اپورتونیستی راست اغلب از بحث «تضاد عمده میان ملت و امپریالیسم است» بعنوان توجیهی برای سازش طبقاتی با طبقات کمپرادور- فئودال بومی یا دنباله روی از بورژوازی ملی سود جسته اند. مشکل اینجاست که این نوع خط، دولت کهن را نماینده امپریالیسم ارزیابی نمیکند و نمی بیند که امپریالیسم کشور را از طریق همین دولت کنترل میکند. یکی از ویژگیهای این خط، جدا کردن مبارزه علیه نیمه فئودالیسم از مبارزه علیه امپریالیسم است. این خط، امپریالیسم را بعنوان چیزی مجزا از مناسبات تولیدی درونی می بیند و پدیده ای «خارجی» بحساب می آورد؛ بر همین مبنا، رهائی ملی را از انقلاب دموکراتیک نوین جدا میکند. در حالیکه رهائی ملی و رهائی اجتماعی را تنها می توان بطور لاینفک و بعنوان بخشی از پروسه انقلاب دموکراتیک نوین کسب کرد.

دولت کهن پرو هرگونه تغییری هم که کرده باشد، بندهایش با امپریالیسم محکمتر شده است. و امپریالیستهای بانکی منافع خود را از طریق همین دولت کهن جلو میبرند. مبارزه ضد امپریالیستی عملا بمعنای سرنگون کردن همین دولت است. امروز سازش طبقاتی با دولت کهن، عین خیانت ملی است. همانطور که رفیق مائو تاکید کرده، سازش طبقاتی پشتوانه ای برای خیانت ملی است.

نتیجه گیری: مبارزه دو خط

«وقتی که خط زیر سئوال میرود، زمانی که وضعیت کلی در خطر است.... هنگامیکه گرایش غلط مانند موجی بلند بسوی ما هجوم می آورد، تنها جسارت انقلابی پرولتری و ذهنی بیباك ما را قادر میکند که به مواضع پرولتاریا بچسبیم و با استواری علیه این روند غلط به مبارزه بپردازیم.» (کتاب «درك پایه ای از حزب کمونیست چین» - نشر شانگهای)

دو سال و نیم پس از آغاز انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی مائو اظهار کرد: «پنجاه سال است که ما با هم سرود انترناسیونال را میخوانیم. و هنوز افرادی در حزب هستند که ده بار کوشیده اند آن را نابود کنند و بنظر من آنها ممکن است ده، بیست یا سی بار دیگر هم بدین کار اقدام کنند.»

حزب کمونیست پرو شاهد مبارزات ایدئولوژیك و سیاسی درونی مهم، بویژه در مورد وظیفه مرکزی پرولتاریا یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر، و اصل «قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید» بوده است. حزب کمونیست پرو این اصول را از طریق ۱۳ سال جنگ، بخوبی درون حزب تثبیت کرده است. با این وجود، اینك مهمترین مبارزه دو خط از زمان آغاز جنگ خلق تاکنون، بر سر همین مسائل براه افتاده است. تا زمانیکه مبارزه طبقاتی موجود است، مبارزه دو خط سر بلند خواهد کرد. بقول صدر مائو: «باد خواهد وزید، برگها فرو خواهند ریخت و هیچ چیز نمیتواند جلوی آن را بگیرد.»

همواره در حزب مبارزه درونی وجود دارد و این مسئله مایه سرزندگی و پیشروی آن است. اما این مبارزه درونی همیشه به سطح شکل گیری دو خط منسجم مخالف یکدیگر که هرکدام شخصیتهای شناخته شده خود را دارد، تکامل نمی یابد. مبارزات دو خط مهم هر چند وقت یکبار بوقوع می پیوندند که نتایج آنها مسیر بعدی حزب و انقلاب را تعیین میکند. وقوع چنین مبارزات دو خطی اجتناب ناپذیر است زیرا در نتیجه پیشروی انقلاب، مسائل روی هم انباشته شده و راه حل میطلبند. این واقعیت که دیوار چین پرولتاریا را از طبقات دیگر جدا نمی کند و اینکه جهان، ماده ی همیشه در حال تغییر است و عامل ذهنی را وادار میکند برای رسیدن به عینیت تلاش کند، حزب پرولتری را مستعد ابتلاء به گرایشات غلط میکند. اگر این گرایشات تشخیص داده نشود و تصحیح نگردد، میتواند باعث تغییر ماهیت آن حزب شود. مضافا، همیشه کسانی پیدا خواهند شد که در میانه راه بایستند و عقبگرد را موعظه کنند.

اگر بدین صورت به مسئله نگاه نکنیم، در مواجهه با ظهور و گسترش راست روی دچار گیجی خواهیم شد. بروز مبارزه دو خط وضع خطیری را بوجود می آورد. زیرا اگر خط غلط پیروز شود ماهیت حزب تغییر میکند. اما همین وضع در عین حال، بذر جهشهای انقلابی عالیتر در خصلت حزب را در بطن خود می پروراند.

تاثیرات برپائی یك مبارزه دو خط همه جانبه، بسیار گسترده است. این تاثیرات فراتر از سرنگون کردن خط غلط و بزیر کشیدن گروهی رویزیونیست است. در این پروسه، خصلت انقلابی و توانائیهای حزب در امر هدایت انقلاب تقویت میشود؛ کل بدنه و پایه حزب دستخوش تغییرات انقلابی عظیمی در زمینه ایدئولوژی و درك سیاسی شده و توانائیهایشان در زمینه پیشبرد امور انقلاب بالا میرود. چنین تحولاتی یك بخش لاینفك از آماده شدن طبقه برای کسب قدرت است.

در مبارزه دو خط جاری، منافع طبقات مختلفی که حامی جنگ خلق در پرو بوده اند، مثلا منافع خرده بورژواها و بورژوا ناسیونالیستها، بازتاب می یابد. بعلاوه در تاریخ احزاب کمونیست، مبارزات مهم میان خط صحیح و خطوط انحرافی گوناگون در جوهر خود انعکاسی از مبارزه طبقاتی درون جامعه در داخل حزب است.

خطی که در آسومیر و «مقاله زندان» تبلور یافته یك پدیده اتفاقی و مجزا نبوده بلکه ریشه در شرایط اجتماعی و تاریخی معینی دارد. برای ریشه کن کردن این خط باید آن شرایط را شناسائی کرد و به آن پرداخت.

برخی از شرایط مادی مشخص که به ظهور چنین خطی پا داده کدام است؟ پرو یك کشور نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم است. پرولتاریا برای انجام انقلاب سوسیالیستی، نخست باید یك انقلاب دمکراتیك نوین را رهبری کند. آماج این انقلاب سه کوه امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات است. این انقلاب به نفع طبقات خلقی است. این انقلاب تحت رهبری پرولتاریا و حزبش به پیش میرود و نیروی عمده اش را دهقانان (بویژه دهقانان فقیر و بی زمین) تشکیل میدهند. اما سایر اقشار خلق (خرده بورژوازی و برخی اوقات بورژوازی ملی) نیز در آن شرکت می جویند. بواسطه این شرایط، بورژوا دمکراتها و عناصری از خرده بورژوازی که متحول نشده اند، میتوانند به حزب راه یابند. بعلاوه بینش اقشار وسیع خرده بورژوازی بر انقلابیون پرولتر و خط حزب تاثیر میگذارد. همه اینها به منبعی برای پیدایش گرایشات و خطوط نادرست درون حزبی که تحت چنین شرایطی فعالیت میکند، تبدیل میشود.

اما این گرایشات و خطوط تحت چه شرایط مشخصی امکان می یابند که کاملا شکفته شوند؟ بطور مثال، وقوع تغییرات تکان دهنده و ناگهانی در اوضاع ملی و بین المللی، و پیچشهای مهم در پروسه انقلاب و حیات حزب، شرایطی هستند که به ظهور این نوع انحرافات کمك میکنند. در شرایط وقوع این تغییرات ناگهانی، حزب پیشاهنگ با مسائل و مصافهای نوینی مواجه میشود که خطوط صحیح و غلط در پاسخ به آنها میتواند درون حزب تکوین یابد. ضربه ای که در ماه سپتامبر ۹۲ از جانب دشمن بر حزب کمونیست پرو وارد آمد یك واقعه تکان دهنده و ناگهانی بود. این ضربه بطور اجتناب ناپذیر سئوالات مهمی نظیر چگونگی ارزیابی از اوضاع جدید و دست و پنجه نرم کردن با آن را پیش کشید و این مسئله را مطرح کرد که خط صحیح برای

پیشبرد انقلاب تحت این شرایط نوین چیست؟ اینها مسائل بسیار مهمی هستند که خطوط مختلف جوابهای مختلف برای آنها دارند. تردیدی نیست که جواب خط مورد بحث ما یعنی آسومیر و «مقاله زندان»، یك جواب پرولتری نیست.

کل استدلالات این دو سند نتیجه نگاه کردن از پشت یك عینك طبقاتی معین است که از آن پرولتاریا نیست. یا در بهترین حالت از تمایلات طبقات غیر، دنباله روی میکند. بطور مثال ببینید این خط چگونه گذشته جنگ خلق را می ستاید و آینده آنرا دفن میکند، یا استدلالاتش در مورد اینکه سرمایه داری بوروکرات جان گرفته را در نظر بگیرید. به این توجه کنید که میگوید جنگ ضدانقلابی پیروز شده، خلق خواهان صلح است، افکار عمومی مثل دهه ۶۰ مساعد کمونیسم نیست، و اوضاع جهانی از نقطه نظر فرصتهای انقلابی نومید کننده است. شیوه تفکر این خط ذهنیگرائی است، برخورد یکجانبه در مشاهده مسائل و تعمیم یك جنبه به کل جوانب است. این خط قادر نیست با اتکاء به دستاوردها به حل مشکلاتی که از اوضاع نوین برخاسته (مثلا مشکل رهبری) بپردازد. گرایش سیاسی - ایدئولوژیك این خط، پر بها دادن به دستاوردهای دشمن، کم بها دادن به پتانسیل خلق، و در میانه راه ایستادن به هنگام مواجهه با فشار مشکلات است.

در تحلیل نهائی، آسومیر یك پدیده طبقاتی است که تحت یك مجموعه شرایط مشخص سربلند کرده و به آن باید به همین ترتیب برخورد شود. (۲۱)

مبارزات مهم دو خط در حیات احزاب کمونیست اهمیت فراوان دارند. در عین حال، این مبارزات بخاطر اینکه معمولا نیروهای بزرگ و موضوعات بزرگی را در بر میگیرند، پیچیده هستند. در مبارزات درونی لازمست خلاف جریان انحرافی حرکت کنیم. اما همزمان لازم است با یك خط درست علیه خط غلط مبارزه کنیم. این هم مهم است که به متحد کردن تعداد هر چه وسیعتر افراد توجه نمائیم. ضروری است میان سیاستهائی که بطور جدی غلط هستند و رویزیونیسم، تمایز قائل شویم. بطور مثال، میدانیم که در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی موارد تاسف باری وجود داشته که کمونیستها دچار اشتباهات آزار دهنده ای شده اند. اما در بین هر آنچه گفتیم یك جنبه عمده است و آن، حرکت کردن علیه جریان غلط و دفاع از خط صحیح است.

این واقعیت که مبارزه خطی مهم کنونی از گوشه ای سر بلند کرده که پیشرفته ترین مبارزه پرولتاریا در آنجا جریان دارد، در نگاه اول شوك آور است. اما با دقت بیشتر میتوان دید که این خود گواه دیگری بر ماتریالیسم دیالکتیك و کاربرد صحیح آن توسط صدر مائو در زمینه حیات حزب است: یك پدیده به دو وجه متضاد تقسیم می شود. مبارزه دو خط کنونی برای کل جنبش امکان دستیابی به جهشهای انقلابی بیشتر در خط و عمل، در راه تغییر جهان را بهمراه دارد.

کلام آخر

نوشته حاضر سهمی است که ما در خدمت به مبارزه کنونی ادا میکنیم. این مبارزه به سازمان ما کمك خواهد کرد خدمات حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش را عمیقتر از گذشته درك نماید. این بنوبه خود به تکامل مبارزات ما برای آغاز **هرچه سریعتر** جنگ خلق در ایران خدمت خواهد نمود.

بعضی بینشهای بورژوا ناسیونالیستی در میان نیروهائی که در حمایت از جنگ خلق در پرو ذینفع بوده و هستند، شاید اینکار را «مداخله» بنامند. پاسخ ما اینست که پرولتاریای بین المللی در پیروزی حزب کمونیست پرو و جنگ تحت رهبریش، و انهدام کامل دولت کهنه پرو، عمیقترین منافع را دارد. بدین خاطر میتواند مسائل انقلاب پرو را بهتر از این قبیل نقادان بورژوا ناسیونالیست و خرده بورژوا ببیند. این در مورد کلیه کشورها صادق است و ما آنرا در مورد مشخص خودمان عمیقا تجربه کرده ایم. پس، این وظیفه و تعهد انترناسیونالیستی ماست که بعنوان بخشی از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در مبارزه جاری درگیر شویم. معذالك، ما در این مبارزه به دلیل محدودیتهای شناخت خود نمیتوانیم بیش از این جلو برویم. و این سبك کار با تئوری شناخت مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی تطابق دارد.

انقلابات پرولتری جداگانه، بخشهای جدائی ناپذیری از کل انقلاب جهانی پرولتری هستند. ما با زنجیر به یکدیگر پیوسته ایم. طی دوره هائی این پیشرفته ترین گردان است که باید بار به جلو کشیدن بقیه را به دوش کشد. در دوره های دیگر، این سایرین هستند که باید به یاری یك گردان بشتابند. به یك کلام، یا همه ما به کمونیسم می رسیم یا هیچکدام.

زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو!
زنده باد جنگ خلق در پرو!
زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

توضیحات

۱ - مقاله آسومیر نخستین بار در مطبوعات بورژوائی انتشار یافت. بنابراین ما امکان وجود برخی تحریفات را در آن نفی نمیکنیم. اما از آنجائی که نیروهای هوادار خط مذاکره از این مقاله دفاع کرده اند، واقعی بودنش برایمان قابل قبول است.

۲ - ترجمه شده تحت عنوان «برای توافق صلح مبارزه کنید و مبانی کنگره دوم را پی ریزی نمائید!» باز تکثیر از کمیته «سول پرو» در فرانسه.

۳ - جالب است که آسومیر سعی میکند تغییرات عظیم و ناگهانی در اوضاع جهانی را در خدمت برنامه خاتمه بخشیدن به جنگ خلق قرار دهد. ما بعدا به این موضوع خواهیم پرداخت. اما باید تاکید کنیم که این تغییرات در «شرایط مشخص» منجر به تغییر در تضادهای خلق با سه کوه امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که اساس شروع و تکامل جنگ خلق است، نشده است.

۴ - حتی درمورد کمون پاریس، با وجودیکه مارکس و انگلس احتمال بر شکست آن میدادند، اما توجه سیاسی و نظامی بسیاری به آن معطوف داشتند. بعلاوه، انتقاد عمده آنها از کمون این بود که به اندازه کافی پیگیر و بیرحم نبود.

۵ - رجوع به یکی از تجارب جنبش ما فوق العاده روشنگر است. به گوشه ای از یك سند پلمیکی مربوط به مبارزه دو خط درون حزب کمونیست ترکیه (م - ل) بسال ۱۹۸۵ توجه کنید:

«چنین مبارزه مسلحانه ای، مبارزه مسلحانه از نوعی که کمیته مرکزی تبلیغش را میکند، امکان پذیر نیست رفقا! ... اول مبارزه مسلحانه، سپس مسالمت آمیز، دوباره مسلحانه، و باز دوباره مبارزه مسالمت آمیز! پیشبرد چنین مبارزه مسلحانه ای امکان ناپذیر است! حداقل این نوع مبارزه مسلحانه را با اهداف م - لامی نمی توان به پیش برد؛ این در تضاد با قوای محرکه خود مبارزه مسلحانه قرار دارد.

قطع یا تخفیف مبارزه مسلحانه موضوع بسیار مهمی است. مسائل جدی را مطرح میکند. این امر فروپاشی هائی را باعث خواهد شد که پدیده مهمی است. این امر حتی میتواند در سطحی بین المللی پدید آید و وقایع تکان دهنده در سطح ملی را باعث شود؛ مثلا متلاشی شدن حزب و امثالهم. بعبارت دیگر قطع جنگ در انطباق با چنان شرایطی صورت می گیرد ... با منطق فوق، تداوم مبارزه مسلحانه ناممکن است؛ این منطق اکونومیسم مسلحانه است. وقتی مبارزه مسلحانه براه افتاد انواع متعدد تاکتیکها برای پیشبردش وجود خواهد داشت. اما همه آنها مبتنی هستند بر پیشبرد مبارزه مسلحانه که مسئله عمده است، تا بتوان بر دشواریها در کلیه شرایط فائق آمد. وقتی اینکار آغاز شد وظیفه حزب، وظیفه حزبی که مبارزه مسلحانه را پیش می برد، این است که تحت هر شرایطی آنرا تداوم بخشد. تداوم مبارزه مسلحانه با وجود شرایط متغیر باید حفظ شود. برای تداوم

کلی و توسعه آن باید تلاش شود. اگر توسعه آن ناممکن باشد باید آنرا حفظ کرد، باید آنرا در سطح موجود یا تحت شرایطی بدتر، حفظ کرد و اینکار را وظیفه عمده خود دانست. حتی اگر مجبور به محدود کردن دامنه مبارزه مسلحانه شویم کماکان باید آنرا بعنوان فعالیت عمده به پیش ببریم. عوضی نگیرید! این حرف مبتنی بر یك منطق دگماتیسم و قهرمان بازی نیست. بلکه منطقی است که اگر از حیطه آن خارج شویم آنگاه بجای اینکه مبارزه مسلحانه ما تابع علم م ـ ل ـ اندیشه مائوتسه دون باشد از شرایط موجود پیروی خواهد کرد. شرایط، ما را به این طرف و آنطرف هل خواهد داد، گاهی بجلو و گاهی بعقب. این شرایط می رود و شرایطی دیگر فرا می رسد: امروز مسالمت آمیز، فردا مسلحانه. و نتیجه هیچ نخواهد بود مگر به بحران افتادن حزب ـ بحران سیاسی، ایدئولوژیك و تشکیلاتی. بدون شك حزب کمونیست ابتکار عمل را از دست خواهد داد. حتما چنین خواهد شد.»

۶ـ «هرچه محرك جنگ قویتر و شورانگیزتر باشد... جنگ به مفهوم مطلقش نزدیکتر شده، نابودی دشمن اهمیت بیشتری پیدا کرده، اهداف نظامی و سیاسی جنگ بیشتر بر یکدیگر منطبق خواهند شد.....» (کلاوس ویتس ـ «درباره جنگ»)

۷ـ تاکنون تنها یك نوع موضع و استدلال در حمایت از خط مذاکره بدست ما رسیده که همین خط منعکس شده در آسومیر و «مقاله زندان» است. البته امکان دارد که یك «خط مذاکره» متفاوت هم وجود داشته باشد؛ خطی که به مذاکرات نه بعنوان راهی برای خاتمه جنگ خلق بلکه بمنزله مانوری دیپلماتیك با هدف برخورد به مشکلات پیشاروی این جنگ بنگرد. اگر احیانا چنین موضعی موجود باشد باید استدلالات آن نیز بطور مشخص مورد بررسی قرار گیرد. (با این وجود، در پرتو نتایجی که پروسه تحقیق توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدان دست یافته، ما قاطعانه از نظر فراخوان این جنبش پشتیبانی میکنیم که چنین میگوید: «هیچ مبنائی ـ بلحاظ آزادی و ضرورت اردوی انقلاب از یکطرف و اردوی ارتجاع از طرف دیگر ـ برای دستیابی به توافق صلحی که به معنای دست کشیدن از راه انقلابی و وجه المصالحه قرار دادن منافع اساسی خلق نباشد، وجود ندارد. تحت چنین شرایطی، رژیم فوجیموری و بطور کلی طبقات حاکمه پرو و ارباباں امپریالیست آنها فقط یک نوع توافق صلح را میتوانند قبول کنند: توافقی در مورد خاتمه جنگ در چارچوبی که به پروسه انقلاب در پرو نفع نرسانده، بلکه به آن لطمه زند. بنابراین پیشنهاد توافق صلح برای خاتمه جنگ فقط میتواند به اپورتونیسم منتهی شود و باید با آن مبارزه کرد.» ـ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، ۱۹۹۵)

آسومیر توضیح نمیدهد که خلق در نتیجه این به اصطلاح «پیمان صلح» چه بدست میآورد و چه از دست میدهد؟ چه شرایطی جلو گذاشته شده است؟ بر سر چه چیزی میتوان سازش کرد و نکرد؟ درهر دو مورد برست لیتوفسك و چون چینگ ، لنین و مائو شرایط سازش را بروشنی مطرح کرده و درباره اش استدلال نمودند. آسومیر بجای اینکار به یکسری نقل قولهای پراکنده اکتفا کرده که به سختی میتوان آنرا جدی گرفت.

۸ ـ هر چند ما به اندازه کافی از وضعیت کنونی جنگ مطلع نیستیم، اما دور از احتیاط نخواهد بود اگر بگوئیم که به اعتقاد ما پیروزی نهائی جنگ خلق یا کسب سراسری قدرت مسئله ای مربوط به آینده است. یعنی زمانیکه مجموعه نیروها و توانائی های جنگ خلق تا آن درجه تکامل بیابد که بتوانند نیروهای دولت کهن را بطور قهرآمیز مغلوب کند و بر آنها چیره شود. و اینکار احتمالا در برگیرنده پروسه ای طولانی تر و خونینتر خواهد بود. اگر آسومیر انتظار پیروزی سریعتر از این را داشت، این دیگر مشکل طرز فکر خودشان است.

۹ ـ باید روشن کنیم که وقتی ما از «حفظ کردن» یا «پا بر جائی» صحبت می کنیم منظورمان حفظ تك تك نقشه ها نیست. خیر. ما درك می کنیم که وضعیت جنگی یك پروسه متغیر است و باید به همین ترتیب رهبری شود. این را هم نمیگوئیم که تك تك مناطق پایگاهی باید حفظ شوند. روشن است که منطقه پایگاهی ـ یا قدرت خلق ـ خود بازتابی از رشد مادی جنگ است؛ و ممکن است در جریان جنگ درازمدت خلق، ارتش انقلابی در خدمت به حفظ و توسعه جنگ خلق، برخی مناطق را رها کند و در آرایش قوای خود حداکثر انعطاف پذیری را به خرج دهد. اما این زمین تا آسمان با انحلال داوطلبانه مناطق پایگاهی و قوای ارتش فرق دارد.

۱۰ ـ کل نقل قول چنین است: «ولی برای روشن کردن افکار و بررسی سیاست، وقت لازم است و ما هنوز خیلی چیزها باید بیاموزیم. حزب ما به اندازه کافی نیرومند نیست، به اندازه کافی متحد نیست، به اندازه کافی محکم نیست. بالنتیجه نمیتواند مسئولیتی بزرگتر از آنچه اکنون دارد بر عهده گیرد. از این پس در جریان جنگ مقاومت باید حزب، ارتش، و پایگاههای خود را باز هم توسعه دهیم و تحکیم کنیم. به منظور آنکه برای کار عظیم آینده خویش آمادگی ایدئولوژیك و مادی داشته باشیم این نخستین وظیفه ضروری ماست.» (مقاله «بررسی ما و وضع حاضر» ـ جلد سوم منتخب آثار مائو)

۱۱ ـ راهپیمائی طولانی ضرورتی بود که بواسطه شکست ارتش سرخ در برابر چانکایشك تحمیل شد؛ چانکایشك سرانجام توانست کارزار موفقیت آمیزی را علیه کمونیستها به پیش ببرد، آنها را به گوشه ای بیندازد و بسیاری از دستاوردهای آنها را نابود نماید و همه مناطق پایگاهی آنها در منطقه کوهستانی استان «شنسی» را از بین ببرد و پیشروی آنان را متوقف کند. با همه اینها چیانکایشك نتوانست ضربه مرگبار نهائی را بر کمونیستها وارد کند و همین مسئله گریبانش را گرفت و قدرت سیاسیش را تضعیف کرد. در نتیجه این شکست کمونیستها مجبور شدند به یك عقب نشینی استراتژیك دست بزنند و این عقب نشینی استراتژیك همان راهپیمائی طولانی بود. اما این راهپیمائی نه تنها ذره ای شباهت به مراسم عزاداری نداشت بلکه به یکی از مشهورترین فتوحات تاریخ جنگهای معاصر تبدیل شد.(به کتاب دیك ویلسون مراجعه کنید)

راهپیمائی طولانی در اکتبر ۱۹۳۴ شروع شد. مقصد نهائی در آغاز ناروشن بود. ارتش یکم، بعد از زیر پا نهادن بیش از شش هزار کیلومتر و گذشتن از ۱۲ استان و ۱۸ رشته کوه و ۲۴ رودخانه به مرزهای منطقه پایگاهی شورائی جدید در «شانسی» رسید(اکتبر ۱۹۳۵). سایر ارتشها یکسال بعد به آنها پیوستند (کل ارتش سرخ با هم راهپیمائی نمی کرد.) فقط ۸۰۰۰ نفر (یك بیستم از کل افرادیکه راهپیمائی را آغاز کرده بودند) به شانسی رسیدند. بسیاری در جریان راهپیمائی جان باختند و خیلی های دیگر در طول راه عمدا پشت سر ماندند تا از طریق جنگ چریکی جلوی حرکات ارتش گومیندان را بگیرند. این هشت هزار نفر طی ۱۳ ماه بطور متوسط روزی ۱۵ کیلومتر راهپیمائی کردند. بطور متوسط روزی یکبار با دشمن درگیر شدند. آنها گاه ۱۵ روز متوالی درگیر نبردهای مهم بودند. در مجموع ۱۵۰ روز به دلایل مختلف، از جمله بخاطر حل بحرانهای درون رهبری، توقف داشتند.

راهپیمائی طولانی یك جنگ معظم عقب نشینی بود اما بالاتر از آن، آزمونی از استقامت و پیگیری بود؛ نمایشگر از جان گذشتگی رزمندگان ارتش سرخ بود. باقی قوای ارتش سرخ که عامدانه پشت سر مانده بودند قهرمانیهای عظیمی از خود نشان دادند: «برای نزدیك به دوسال ... من حتی موقع خواب هم کفشهایم را در نمی آوردم. اغلب افراد ما چنین بودند ... ما شبیه افراد وحشی شده بودیم که بطور غریزی زندگی می کنند و می جنگند.» (از کتاب «جنگ انقلابی چین») همه این کیفیات نظامی فقط ثمره یك چیز میتوانست باشد: خصلت طبقاتی ارتش سرخ و ایدئولوژی رهبری کننده آن. ارتش چانکایشك از لحاظ نفرات ده برابر ارتش سرخ بود و مقدار زیادی تسلیحات سنگین داشت. اما در برابر اراده آهنین ارتش سرخ بجائی نرسید.

راهپیمائی طولانی مانند یك سفر تبلیغاتی بزرگ بود که بذر انقلاب را در بسیاری از مناطق نوین که مبارزات حزب کمونیست چین هنوز بدانجا راه نیافته بود، می افشاند. از طریق این راهپیمائی بود که حزب کمونیست چین به یك حزب واقعا سراسری تبدیل شد. در بسیاری از مناطق توده ها از آنها بعنوان نجات دهنده خوداستقبال میکردند. حزب در بین اقلیتهای ملی بفعالیت پرداخت. راهپیمائی طولانی اشتیاق سوزان خلق چین به دگرگونی اوضاع را تجسم بخشید و تقویت کرد. هر چند این راهپیمائی یك عقب نشینی بود اما واقعا توده های چین را توانمند کرد، به آنها غرور بخشید و اراده آنها را برای پیمودن تا به آخر راه، قوی تر کرد.

مبارزه درون رهبری بر سر نحوه هدایت و مسیر راهپیمائی ادامه پیدا کرد. در ماه دسامبر رفیق مائو عضویت خود در دفتر سیاسی را بازیافت و در ژانویه ۱۹۳۵ ، در کنفرانس سون زی، آتوریته خط صحیح وی و رهبری وی برقرار گشت. این یك پیروزی تعیین کننده برای جنگ خلق و انقلاب چین بود.

۱۲ ـ در اینجا مایلیم توضیحی در مورد رجوع مکررمان به راهپیمائی طولانی بدهیم: ما بهیچوجه قصد نداریم بطور غیر مستقیم این درك را بدهیم که شرایط امروز پرو مستلزم انجام یك راهپیمائی طولانی یا چیزی نظیر آنست. اما بنظر میاید که مطالعه دقیق آن تجربه و آموختن درسهای اساسیش برای امروز حائز اهمیت است. اینکه آیا عقب نشینی در آن سطح مورد نیازست یا نه را خود رفقای پروئی بر مبنای تحلیل مشخص باید تعیین کنند. حتی اگر چنین چیزی لازم افتد یقینا بعلت ویژگیهای پرو شبیه به راهپیمائی طولانی نخواهد بود. بهمانگونه که آغاز جنگ در پرو ویژگیهای خود را داشت.

۱۳ ـ آسومیر واژه «ضد حزب کاغذی» را درست بعد از اشاره به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می آورد. احتمالا قصدش حمله ای به احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. برای ما تعجب آور نیست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خوشایند آسومیر نباشد. چرا که «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تحلیل صحیحی از فرصتهای انقلابی در جهان ارائه داده و بر مساعی خود افزوده تا به نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهت تشدید فعالیتهایشان برای آغاز هر چه سریعتر

جنگ خلق در هر کجا که امکانپذیر باشد، کمک کند. امروز، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ستون اصلی حمایتهای بین المللی از جنگ خلق در پرو میباشد. ما خود به تجربه دیده ایم که چگونه خط انترناسیونالیستی سازمان ما همواره با مقاومت عناصری روبروست که از مبارزه ما حمایت میکنند اما دارای یك خط سیاسی و ایدئولوژیك تا به آخر انقلابی نمیباشند.

۱۴ - یکسال بعد از ضربات فوق الذکر یعنی در بهار ۱۳۶۲، شورای چهارم سازمان تحت رهبری مرکزیت موقت سازمان برگزار گردید. در مصوبات این شورا چنین آمده است: «در چنین دورانی است که برافراشته نگاهداشتن پرچم اصول و آرمانهای طبقه کارگر و انقلاب نیازمند ایثار و از خودگذشتگی پیگیرترین و پاکبازترین کمونیستها میباشد. در چنین شرایطی است که کمونیستها و انقلابیون راستین و پیگیرترین پیشروان طبقه کارگر و خلق در تجربه محك زده میشوند و از کوره نبردی خونین و نابرابر، رهبران واقعی توده آبدیده گردیده و بیرون میآیند.» (مصوبات شورای چهارم)

۱۵ - بطور مثال آنها ضجه میکردند که: «نباید به سلاح متوسل میشدیم!»، «رژیم تثبیت شده است!»، «توده ها عقب افتاده اند و خواهان انقلاب نیستند!»، «یك پروسه درازمدت از کار آرام سیاسی لازم است!»، «ما به یك دوره طولانی از مطالعه و بازبینی مارکسیسم نیازمندیم!»، «برای تشکیل یك سازمان به کسی اعتماد نداریم، بنابراین فقط میتوان محافلی درست کرد!»، «باید اول افراد از طریق کار در کارخانه پرولتریزه بشوند!»، «ما فاقد تئوریسین، رهبر و غیره هستیم!»، «آن رهبران با تجربه نتوانستند کاری از پیش ببرند، از شما بچه ها که مطمئنا کاری ساخته نیست!» و غیره.

۱۶ - آسومیر برای قیاس شرایط کنونی به تحلیل از فروکش در دوره مارکس و انگلس دست زده و میگوید: «برای ۳۰ سال امکان کسب قدرت موجود نبود...» ما در اینجا قصد موشکافی این مطلب را نداریم، اما مایلیم به چند نکته اشاره کنیم.

در دوره مارکس و انگلس، سرمایه داری هنوز به عالیترین مرحله اش، یعنی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، عصری که برای نخستین بار انقلاب جهانی پرولتری واقعا به پروسه ای جهانی تبدیل شد، نرسیده بود. لنین نوشت: «دوره ای از سرمایه داری نسبتا «مسالمت آمیز» وجود داشت که طی آن سرمایه داری در کشورهای پیشرفته اروپا بر فئودالیسم چیره گشت و در موقعیتی بود که می توانست نسبتا آرام و موزون تکامل یابد؛ و بنحوی «مسالمت آمیز» در نواحی بسیار وسیعی از اراضی هنوز اشغال نشده و کشورهائی که هنوز بطور نهائی به درون شبکه سرمایه داری کشیده نشده بودند، گسترش یابد. البته حتی در آن عصر، که تقریبا مقارن است با سالهای بین ۱۸۷۱ و ۱۹۱۴، سرمایه داری «مسالمت آمیز» شرایطی را بوجود آورده بود که هم از جهت نظامی و هم به معنای عام طبقاتی، واقعا از مسالمت آمیز بودن فاصله دوری داشت. برای نه دهم مردم کشورهای پیشرفته و از نظر صدها میلیون خلقهای مستعمرات و کشورهای عقب افتاده، این عصر نه عصر «صلح»، بلکه ستم و شکنجه و خوف بود که ظاهر پایان ناپذیرش آنرا دهشتناکتر میکرد. این عصر برای همیشه رخت بر بسته و عصر دیگری از پس آن برآمده که در مقام مقایسه متحرکتر و مملو از تحولات ناگهانی و فجایع و تضادهاست. عصریست که به نظر توده های زحمتکش دیگر نه دهشتی بی پایان، بلکه پایانی بر همه دهشتهاست.» (از مقدمه لنین بر مقاله «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» نوشته بوخارین)

طی ۴۰ ساله اخیر حیات امپریالیسم، همواره شرایطی بوده که به شرط آماده بودن عامل ذهنی در این یا آن کشور تحت سلطه امکان کسب قدرت وجود داشته و بسختی میتوان از دوره ای نام برد که چنین شرایطی موجود نبوده است. به اعتقاد ما در اواخر دهه ۷۰ و طی دهه ۸۰ یك فروکش نسبی در روند انقلاب در جهان وجود داشت. اما حتی این فروکش هم فقط نسبت به دهه ۶۰ فروکش بحساب می آمد. و حتی در دوره مورد بحث هم ما شاهد انقلاب ایران بودیم که با وجود سقط شدن و به پیروزی نرسیدن، امپریالیسم آمریکا را بلرزه افکند. مهمتر از همه، آغاز جنگ خلق در پرو است که طی همین دوره صورت گرفت. بنظر ما حتی در دوره های فروکش نسبی، انقلاب میتواند و باید پیشروی کند. اما این پیشروی ناموزون خواهد بود - بدین معنی که در برخی نقاط جهان افت امواج انقلاب را شاهدیم و در برخی نقاط دیگر خیز آن را. از اینجا میتوان نتیجه گرفت که در عصر امپریالیسم، فروکشها بسیار نسبی هستند و طی چنین دوره هائی، پیشرویهای انقلابی در بخشهائی از جهان میتواند به آفرینش اوضاع مساعدتر در کل جهان کمك کند.

بعلاوه آسومیر تفسیری متافیزیکی از گفته رفیق مائو درمورد «۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده» را همراه با یك نمودار به ما ارائه می دهد. اولا روشن است که مائو درباره دوره ای صحبت می کند که از زمان حیات خودش شروع شده است. او بروشنی دارد خصائل عمومی عصر امپریالیسم را مطرح میکند. مائو باندازه کافی ماتریالیست و دیالکتیسین است که نکوشد امور صد سال بعد را، ورای سیر عمومی حوادث، پیش بینی کند. تفسیر دلبخواه آسومیر از این نقل قول را نمی توان جدی گرفت. چرا آسومیر نمی تواند دنیا را بدون چپاندن پدیده ها در سیکل های ۵۰ تا ۱۰۰ ساله بفهمد؟ ما حداقل یك چیز را میدانیم: یك نقل قول را نمیتوان جایگزین یك تحلیل ماتریالیست دیالکتیکی و متکی بر اطلاعات کافی از اوضاع جهانی کرد. روش ما باید همان باشد که صدر مائو در مقالات «درباره تضاد و درباره پراتیك» به ما آموخت.

بعلاوه ما مبنای نظریه تعرض استراتژیك انقلاب جهانی پرولتری و دوره بندیهای مربوط به آن توسط آسومیر را کاملا درك نمیکنیم. از آنجا که حزب کمونیست پرو در گذشته بر این نظر بوده که انقلاب جهانی پرولتری در تعرض استراتژیك است، نخست مایلیم درباره این نظریه روشن تر شویم. اما به هر صورت یك چیز واضح است و آن اینکه انقلاب جهانی پرولتری هنوز آنقدر نیروی مادی انباشت نکرده که بتواند وارد تعرض شود و قدرت سیاسی را در سطح جهانی کسب کند. تا آنجا که به نظریه آسومیر درباره فروکش عمومی سیاسی مربوط می شود فکر میکنیم که بهیچوجه به اوضاع امروز جهان نمیخورد. ما معتقدیم که انقلاب جهانی پرولتری در حال پیشرفت است و قویا معتقدیم که اوضاع جهانی بطور روز افزون برای آغاز و گسترش جنگ خلق در کشورهای مختلف و کسب قدرت مساعد است.

۱۷ - این فرصتها در جهانی برای فتح شماره ۱۵ مورد تحلیل قرار گرفته و در اینجا به آنها نمیپردازیم. اما جنبش ما باید بطور جدی به تحلیل از سقوط بلوك شرق از جوانب مختلف اقتصادی، سیاسی، ژئو استراتژیك، تاریخی و غیره آن بپردازد و نتیجه گیریهای مربوطه را برای فعالیت انقلابی ما استخراج نماید. تاکنون رویزیونیستهای متعدد از این واقعه تکان دهنده برای افشاندن بذر تسلیم طلبی و روحیه کشی استفاده کرده اند. اگرچه کارکرد نظام جهانی امپریالیستی مرتبا مردم را به صحنه انقلاب پرتاب میکند و بدین ترتیب زیر آب گرایشات رویزیونیستی زده میشود، اما یك تحلیل مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی لازم است تا هم سردرگمی و اغتشاش را کاملا از صحنه پاك کند و هم یك ارزیابی مشخص از اوضاع جهانی در خدمت به پیشبرد پیروزمندانه نبردهایمان ارائه دهد.

۱۸ - این بحث از حوصله سند حاضر خارج است. اما مطالعه دقیق «آمریکا در سراشیب» نوشته ریموند لوتا با همکاری فرانك شانون را برای دستیابی به درکی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی از کارکردهای امپریالیسم و ماهیت بحران کنونی توصیه میکنیم. ما معتقدیم که این اثر خدمت فوق العاده مهمی به جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است و مطالعه آن برای یافتن درك صحیح از کارکردهای امپریالیسم و تکوین یك تحلیل صحیح از اوضاع جهانی ضروری است.

۱۹ - آسومیر در این بخش از برخی تغییرات در نظام «دولت» به عنوان بخشی از تغییرات جاری در سطح جهان دم میزند. «اگر بطور خاص به مسئله دولت نگاه کنیم با گرایش کاهش عملکردهای اجتماعیش مواجه میشویم..... بیمه.... درمان و آموزش.... همه اینها مسئله اوضاع گوناگونی را مطرح میکند که چارچوب پروسه های دولت ارتجاعی دیکتاتوری بورژوازی بزرگ را شکل میدهد...»

در مقابل این بحث ما باید تاکید کنیم که در برخورد به مسئله دولت، کانون عمده توجه ما باید آموزه های لنین در این زمینه باشد. عملکرد اجتماعی عمده دولت، منکوب کردن توده ها توسط قهر ارتجاعی، توسط ارتش، پلیس، محاکم و غیره است. دولت در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سر پا نگهداشته شده تا به هر وسیله ممکن از منافع امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و ملاکان علیه توده ها پاسداری کند. بعلاوه، دولت و انحصارات خصوصی در هم تنیده شده اند. این رفرمیستها هستند که این دو را از هم جدا میکنند.

۲۰ - در اینجا ما از مقاله مهمی در نشریه «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) استفاده کرده ایم که «به معامله گذاشتن پرو» نام دارد. بعلاوه از یك مقاله تحقیقی که توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا تهیه شده نیز سود جسته ایم.

۲۱ - نتیجه گیری درباره استدلالات نادرست و خصلت طبقاتی خطی که در این دو سند بازتاب یافته بمعنای آن نیست که ما داریم درباره خصلت طبقاتی افرادی که خط این اسناد را پیش گذاشته اند نتیجه گیری می کنیم. برای اینکار باید شناخت بیشتری از آن افراد، منجمله از درجه پیگیری شان در به اجراء گذاشتن این خط داشت. کاری که ما کرده ایم بررسی گفته های آنهاست. ما ماهیت خط آنها را تحلیل کرده ایم.

پرچم سرخ ما در پرو



جنگ خلق پرو در مواجهه با مشکلات، از خود پایداری و انعطاف پذیری نشان داده است. این جنگ نشانگر قابلیت غلبه بر مشکلات و سرسختی انقلابی و فداکارانه ای است که ارتجاع را مبهوت کرده است؛ درست همانطور که چند سال پیش با ترسیم دورنمای نزدیك پیروزی انقلاب چنین کرده بود. این امر با توجه به ضرباتی جدی که حزب کمونیست پرو متحمل شده و تلاشی که برای از سر گذراندن دوره اخیر میکند، توده های سراسر جهان را بیش از پیش الهام می بخشد.

مهمترین عامل در این میان، موضع استوار کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. این کمیته چه کسانی را رهبری میکند؟ اعضای حزب؛ رزمندگان ارتش رهائیبخش خلق که تحت رهبری حزب قرار دارد و مردمی که از حزب پیروی میکنند، منجمله چندین هزار نفر از دهقانان و سایر اقشار که در مناطق پایگاهی قدرت سیاسی انقلابی را اعمال میکنند. این مردم هرگز با دست خود سلاح بر زمین نخواهند گذاشت و از قدرت سیاسی خویش دست نخواهند کشید. اینان عزم کرده اند که جنگ را تا کسب پیروزی سراسری ادامه دهند. اینان درك کرده اند که جنگ خلق در پرو بعنوان شاخص و مظهر پرچم سرخ انقلاب پرولتری، چه نقشی بازی میکند و به همین دلیل از حمایت بین المللی بحق برخوردار است. این درك، یك منبع مهم استواری این مردم است. هیچگاه حمایت بین المللی از جنگ خلق در پرو به قوت امروز نبوده و هیچگاه نیز تا بدین حد ضرورت نداشته است.

دستگیری صدر گونزالو بتاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ یك ضربه سخت بود. اما او در روز ۲٤ سپتامبر ۹۲ از درون قفس به سخنرانی پرداخت و جهانیان پیامش را شنیدند. این علیرغم امیدهائی بود که رژیم به تحقیر وی در قفس بسته بود. مهمترین و بیاد ماندنی ترین نکته سخنرانی او این بود که دستگیری من «فقط پیچی در جاده است.»

ظهور خط اپورتونیستی راست

سخت ترین مقطع

یکسال بعد از آن تاریخ، یك ضربه جدی دیگر را شاهد بودیم. این ضربه بر اثر قدرت ارتجاع وارد نیامد بلکه نتیجه ظهور یك خط تسلیم طلبانه در صفوف حزب کمونیست پرو بود. این خط بویژه در پایتخت و سایر شهرها به عامل مهم تفرقه تبدیل شد و فضائی ایجاد کرد که در آن بسیاری افراد بپاخاسته و آبدیده شدند و برخی دیگر جا زدند.

اول اکتبر ۱۹۹۳ آلبرتو فوجیموری رئیس جمهور پرو در مقر سازمان ملل در نیویورك نامه ای را خواند که به ادعای وی به صدر گونزالو تعلق داشت. در این نامه دعوت به «مذاکره برای خاتمه جنگ» شده بود. او ادعا کرد که دو نامه دیگر نیز توسط صدر گونزالو نوشته شده است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در

همچنان در اهتزاز است!



دهقانان و چریکها در یك کمیته علنی خلق.

روز ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳ بیانیه ای بمناسبت سالگرد بنیانگذاری حزب بسال ۱۹۲۸ انتشار داد. این بیانیه هشدار میداد که حکومت از هر وسیله ضروری استفاده میکند تا در رفراندم آتی که بخاطر مشروعیت بخشیدن به کودتای فوجیموری برنامه ریزی شده، پیروز شود؛ حکومت منجمله از یك حیله برای بی اعتبار کردن صدر گونزالو و تبلیغ سازش استفاده میکند که جزئی از عملیات جنگ روانی رژیم و بخشی از آموزه عمومی«جنگ با شدت کم» امپریالیسم آمریکاست. این بیانیه بدون آنکه بطور مجرد علیه مباحثات یا مذاکرات وارد بحث شود، قاطعانه اعلام کرد که حزب هیچگاه از جنگ خلق دست نخواهد کشید.

بعدا رژیم نامه دیگری را با امضای چند عضو کمیته مرکزی و سایر اعضای سرشناس حزب که در زندان بسر میبردند، منتشر کرد. این نامه نسبت به «تحریکات» آن دسته از اعضای حزب که مخالف مذاکرات بودند هشدار میداد و از همگان میخواست که چنین افرادی را، منجمله برای دشمن، «افشاء» کنند. رژیم با این نامه، عکسی از امضاء کنندگان را در کنار صدر گونزالو و

«اله نا آپاراگیره» (مشهور به رفیق میریام که گفته میشود یکی از اعضای رهبری مرکزی حزب است) توزیع نمود. هلیکوپترهای ارتش این نامه و عکس را مثل اعلامیه بروی زاغه های شهرها و مناطق جنگی در روستاها پخش کردند. تیتر اعلامیه این بود: «رهبرانتان تسلیم شدند؛ پس شما هم تسلیم شوید.»

ادعای رژیم مبنی بر اینکه نامه های فوق الذکر به صدر گونزالو تعلق داشته، در تضاد آشکار با ادامه حبس انفرادی کامل وی قرار دارد. با توجه به این موقعیت نمیتوان تایید کرد که این حرفها صرفا یك صحنه سازی است یا نه. بعلاوه نمیتوان فهمید که نظر صدر گونزالو دقیقا چیست. این موقعیت به صدر گونزالو امکان نمیدهد بخشی از آن زنجیره اطلاعات و شبکه جمعی باشد که به امر رهبری کردن خدمت میکند. هواداران جنگ خلق و افراد ترقیخواه سراسر جهان با ادامه کارزار دفاع از جان وی و تشدید اقدامات برای خاتمه حبس انفرادی به این شرایط پاسخ گفته اند. در روز ۲۱ ماه مه ۹۵، فوجیموری طی مصاحبه با شبکه تلویزیونی برزیل بار دیگر تهدید کرد که رفیق گونزالو را به قتل خواهد رساند. او گفت، شرایط زندان طوری است که بنظر او صدر گونزالو بخاطر بیماری «سورسیاسیس»(نوعی سرطان پوست) نمیتواند «بیشتر از سه سال» دوام بیاورد. اما بر خلاف گفته فوجیموری، این بیماری در صورت معالجه مناسب، به مرگ نمی انجامد.

«چارچوب تاریخی» قلابی

طی ماه های بعد، محتوای توافقات پیشنهادی صلح با انتشار اسنادی از درون زندان بویژه «از تعریف نوین و تصمیم نوین پشتیبانی کنید و بخاطرش بجنگید!» (که مخفف آن به اسپانیائی، «آسومیر» است) بیش از پیش روشن شد. این نوشته مطول در برگیرنده یك تحلیل کلی از تاریخ و اوضاع کنونی جهان است. این کار تلاشی است در توجیه این ادعا که جنگ خلق نمی تواند «پیشروی کند و فقط می تواند خود را حفظ کند» و اینکه حتی نباید در چنین کاری کوشید زیرا ممکن است به نابودی حزب بیانجامد. برای تحلیل جزء به جزء از این سند سراپا ارتجاعی به مقاله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در همین شماره نشریه رجوع کنید. با این وجود، کل هیاهوی دروغین آسومیر پیرامون «چارچوب تاریخی»، و بدبینی و جبونی واقعی را بروشنی می توان در «برنامه یازده نکته ای» یافت. مقامات زندان به اعضای خانواده زندانیان طرفدار مذاکره اجازه دادند که این برنامه و سند آسومیر را به خارج زندان بیاورند. جوهر این «برنامه صلح»، حرف آخر این خط، انحلال ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی انقلابی و خیانت به توده های انقلابیست که انقلاب کار آنها بوده است. میخواهند این توده ها را بدون سلاح و بدون سازمان در دست انتقامجوی دشمن رها کنند و در مقابل از عفو و آزادی زندانیان برخوردار شوند. مقامات حکومت در اواخر سال ۹۳ و اوایل ۹۴ به رهبران اصلی این خط اجازه دادند که با سایر زندانیان ملاقات کرده تا آنها را قانع نمایند. این در حالی بود که هواداران خط انقلابی بشدت سرکوب می شدند. در عین حال، مقامات برخی افراد را آزاد کردند تا این سموم را بیرون از زندان نیز پراکنده کنند.

دو نکته به یقین روشن شده است: اولا، این خط در تضاد کامل با خط تدوین شده توسط حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو در جریان ساختمان حزب و جنگ خلق قرار دارد و علیه احکام اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. ثانیا، در عین حال که این خط فقط ساخته و پرداخته دشمن نبوده و در صفوف حزب نیز مدافعانی یافته، اما پشتیبانی فعال دشمن برای این خط یك شرط حتمی بوده و این خط نه فقط به سازش بلکه به همکاری با دشمن می انجامد.

آسومیر چنین ارزیابی می کند که انقلاب در سطح جهانی وارد مرحله افت شده است. رد این ادعا در حوصله این مقاله نمی گنجد. (برای اطلاع از نظرات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سند «درباره اوضاع جهانی» منتشره در جهانی برای فتح شماره ۲۰ رجوع کنید.)

تزهای آسومیر، تحلیل مائوتسه دون از سرمایه داری بوروکراتیک را کاملا زیر پا می نهد. سرمایه داری بوروکراتیک، نوعی سرمایه داری است که در پرو و در کشورهای تحت سلطه وجود دارد. این سرمایه داری، معوج و از هم گسیخته بوده و بر اساس سلطه امپریالیسم و جان سختی نیمه فئودالیسم به ظهور رسیده است. بنظر آسومیر، «راه بوروکراتیك جان گرفته است.» به عقیده این مقاله، رشد سرمایه داری دیگر نقطه پایانی بر حیات نیمه فئودالیسم گذاشته است؛ در نتیجه دیگر نیازی به انقلاب دمکراتیك نوین نیست. نتیجه گیری چنین است: اولا، رشد سرمایه داری بوروکراتیك ادامه جنگ خلقی که اینك تحت رهبری حزب قرار دارد را ناممکن کرده است. ثانیا، سرمایه داری بوروکراتیك طی دهه هایی که در پیش است بطور اجتناب ناپذیر در جریان بحران عمومی سرنگون خواهد شد و بنابراین جنگ درازمدت تحت رهبری حزب غیرضروری بوده و ارزش خطر کردن ندارد.

آسومیر علاوه بر این بحث که بر آن قبای ارزیابی «تئوریك» از اوضاع عینی پوشانده است، خود را بر این ادعای فی الفور استوار کرده که ادامه جنگ خلق به واسطه شرایط ذهنی، ناممکن و غلط است. بدین معنی که اوضاع خود کمونیستها نامساعد بوده و مهمترین دلیل آن زندانی شدن صدر گونزالو است. این بحث بی پایه ای است و راه به جایی نمیبرد؛ بلکه به یك دور باطل می انجامد. در مقابل این سئوال که چرا کمیته مرکزی حزب تحت شرایط کنونی نتواند اعمال رهبری کند، فقط این دلیل ارائه می شود که «مشکل رهبری لاینحل است». ادعای فوق، دقیقا بدان خاطر مطرح میشود که رهبری حزب به جنگ خلق ادامه داده و این کار در ضدیت با نیروهایی قرار دارد که خواهان متوقف کردن جنگند. اینك حزب، کمیته مرکزی خود را تشکیل داده و حتی در هذیان آلودترین ادعاهای دشمن نیز هرگز مطرح نشده که همه رهبران حزب دستگیر شده اند. سئوال واقعی در مورد کمیته مرکزی اینست که کدامین خط سیاسی و ایدئولوژیك را به پیش می برد. رهبری کنونی، دیگر ثابت کرده که به اندازه کافی «قابل» هست تا بر حفظ و ادامه جنگ خلق پافشاری کند. آن «کهنه کاران» و یا هر کس دیگر که دعوت به دست شستن از جنگ خلق می کند، خلاف منافع خلق گام بر میدارند.

این بحث که «رهبری تعیین کننده است»، اگر به معنای تعیین کننده بودن افراد گرفته شود و نه تعیین کننده بودن خط، اشتباه است. اینگونه بحث کردن از مقوله رهبری، نشان از برخورد فئودالی دارد. در این بحث، وفاداری به افراد بالاتر از وفاداری به منافع انقلابی پرولتاریای جهانی و

توده ها براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قرار گرفته است.

مائوئیستها هرگونه مذاکرات پیشنهادی را از نقطه نظر منافع اساسی خلق مورد قضاوت قرار میدهند. زمانی که مائو طی جنگ انقلابی پیشنهاد مذاکرات را داد، خاطر نشان کرد که منظور از این منافع، حفظ ارتش انقلابی و قدرت سیاسی انقلابی توده هاست. در عین حال که مارکسیستها می توانند و باید از مذاکره و تاکتیکهای دیگر در مبارزه انقلابی استفاده کنند، اما هیچ تاکتیکی نمی تواند جایگزین وظیفه مرکزی مارکسیستی یعنی کسب قدرت سیاسی انقلابی از طریق جنگ انقلابی بعنوان گام نخستین و ضروری در مسیر کمونیسم، بشود. برای ستمدیدگان هیچ راه دیگری غیر از این، برای متحول کردن جهان بر مبنای آمالشان وجود ندارد. هر راه دیگر، فقط به سازش با جهان کهنه که از موجودیت خود با بکارگیری خشن ترین و ارتجاعی ترین قهر دفاع می کند، می انجامد. امروز در پرو، انحلال ارتش خلق و قدرت سیاسی انقلابی به معنای تسلیم کردن همه چیز است؛ یعنی تسلیم هر چیزی که حزب بدست آورده و خود اساس پیشروی انقلاب است. این ایده که حزب باید انقلاب کنونی را بفروشد تا بتواند کادرهایش را برای انقلابی در آینده نجات دهد، به معنای وجه المصالحه قراردادن خلق در مقابل خرده امتیازات است. اگر چنین سازشی به اجرا در آید فقط کار انقلاب را در آینده دشوارتر خواهد کرد.

تعجب آور نیست که این خط، با این بحث که در رفراندوم ۱۹۹۳ فوجیموری «خلق هیچ نماینده ای نداشت»، تلویحا دعوت به شرکت در انتخابات می کند. انگار حزب کمونیست پرو بجای ادامه جنگ خلق و پیشبرد عملیات مسلحانه علیه انتخابات و دعوت به تحریم آن ـ تحریمی که با حمایت گسترده روبرو شده ـ باید در این نمایش مسخره شرکت کند. این هم جای تعجب ندارد که در روز انتخابات ریاست جمهوری در آوریل ۹۵، نمایندگان این خط در خارجه با اتومبیل «لیموزین» به سفارت پرو برده شده و علنا بنفع فوجیموری رای به صندوق انداختند. این نتیجه خطی است که مطرح می کند «جنگ خلق نمی تواند پیشروی کند، بلکه فقط می تواند خود را حفظ کند و این هم در برگیرنده خطرات فزاینده ای است.»

نشست فوریه ۹۴ کمیته مرکزی

در فوریه ۹۴، یك نشست تاریخی کمیته مرکزی در یکی از مناطق پایگاهی انقلابی برگزار شد. حزب در این نشست نتیجه گیری کرد که یك خط اپورتونیستی راست از درون صفوفش سربلند کرده است. در این نشست خط پایه ای حزب که تحت رهبری صدر گونزالو تدوین شده و در کنگره اول (۸۹ ـ ۸۸) ارائه گشته بود، مورد تائید مجدد قرار گرفت. در این نشست اعلام شد که حزب هیچگاه نمی تواند علیه این اصول حرکت کند و هیچکس نمی تواند عضو حزب باشد اگر خط پایه ای حزب که در اسناد کنگره فرموله شده را قبول نداشته باشد. در این نشست اعلام شد که هرچند «گروه پلید» سردمداران خط اپورتونیستی راست به خواست و عمل خود «از حزب کناره گرفته اند»، اما مبارزه علیه این خط باید ادامه یابد و برای درهم شکستن چنین خط و ایده های نادرستی که مانع راه موفقیت انقلابند، این مبارزه باید «به سطح یك مبارزه خطی ارتقاء پیدا کند».

همانگونه که حزب کمونیست پرو تحلیل می کند، این مبارزه حتی قبل از دستگیری صدر گونزالو، در مواجهه با ضرورت عینی انجام یك جهش کیفی در پروسه انقلاب، از درون حزب سربلند کرده بود. پیشرفت جنگ خلق، مسئله حرکت بسوی پیروزی سراسری را طرح نمود. این درحالی بود که دشمن همچنان حزب را به طرق مختلف مورد حمله قرار میداد و از همه مهمتر موفق شد صدر گونزالو و برخی دیگر از رهبران حزب را دستگیر کند. همه اینها در یك مبارزه خطی متمرکز شد که ریشه هایش را باید در گذشته جستجو کرد.

خط اپورتونیستی راست، جوانب مشترك (و برخی هواداران مشترك) با مبارزه دو خطی دارد که در آستانه برپائی جنگ خلق درون کمیته مرکزی سربلند کرده بود. در عین حال که این مسئله، نهایتا از طریق اقدامات تشکیلاتی و نیز بواسطه تکامل جنگ خلق، در آن زمان حل شد، اما خصلت مبارزه دو خط در احزاب این است که موج وار، با افت و خیز، و با چرخش و پیچش تکامل یابد. این مبارزه دائما موجود است، اما در نقاط کلیدی، در پیوند با لحظات تعیین کننده و نقاط عطف مبارزه طبقاتی در کل جامعه که سئوالات نوینی طرح کرده و سئوالات کهنه را مجددا رو می آورد، مبارزه دو خط یك جهش کیفی را از سر می گذراند و به آنتاگونیسم آشکار تبدیل میشود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در نشست فوریه ۹۴ خود مطرح کرد: «ضروری است که عمیقتر به سوابق، پروسه و اوضاع حاضر بپردازیم تا سطح کنونی مبارزه درون حزب را معین کنیم.» این به معنای ارزیابی از اوضاع عینی سربلند کردن خط اپورتونیستی راست و یك سلسله مسائل سیاسی گوناگون است که در این چارچوب مطرح شده و سئوالاتی را در ارتباط با مسیر انقلاب پرو طرح کرده است.

مبارزه دو خط از گذشته تا کنون

اوضاع عینی

از اواسط سال ۹۲، جنگ خلق که ۱۲ سال پیش از آن آغاز شده بود، کل کشور را به جوش و خروش درآورد. حزب تحلیل کرد که جنگ خلق وارد مرحله تعادل استراتژیك شده است. به عقیده حزب کمونیست پرو، انقلاب در این مرحله می توانست با تمام قوا در همه جوانب به پیش رود تا یك تعرض استراتژیك را تدارك ببیند. در مقابل ارتجاع نیز با تمام قوا در جبران مواضع از دست رفته اش می کوشید. ارتش چریکی به جنگ متحرك (واحدهای گسترده تر و مجهز به تسلیحات بهتر که در عملیاتهای وسیعتر و هماهنگ تر شرکت می جویند) تکامل می یافت و تدارك قیام در شهرها را تسریع می کرد. روستا کماکان مرکز ثقل حزب بود و در آنجا کمیته های علنی خلق از سال ۹۰ بوجود آمده بودند. اما توده های تهیدست شهری در تدارك برای نبرد نهایی و رهائی کشور، توان نظامی کسب می کردند. حزب در آن مقطع مطرح کرد که مرکز ثقل به شهرها منتقل خواهد شد. در زاغه های «رائوکانا»، بذر یك جامعه کاملا نوین تحت حاکمیت کارگران و دهقانان و مبتنی بر تعاون پاشیده شد. این محله فقط پنج کیلومتر تا کاخ ریاست جمهوری در لیما فاصله داشت.

طبقات حاکمه پرو در مواجهه با

دورنمای برقراری جمهوری خلق پرو، بناگزیر باید عکس العمل نشان میدادند. این جانوران مستاصل که در تنگنا گرفتار آمده بودند مجبور شدند که دست در دست امپریالیسم، منابع مرگبارشان را هر چه بیشتر بکار گیرند.

اوائل دهه ۹۰، در کنگره آمریکا علنا بحث از یك مداخله گسترده توسط آن کشور به میان آمد. اما آمریکا تصمیم گرفت جهت جلوگیری از «یك ویتنام دیگر»، توجه خود را به مداخله در چارچوب جنگ با شدت کم و بویژه امور ضد اطلاعات معطوف دارد. از اوایل سال ۸۸، آمریکا دولت پرو را تشویق به ایجاد یك واحد ویژه اطلاعاتی بنام «جین»، با هدف مشخص شکار رهبران اصلی حزب کمونیست پرو نمود و در این زمینه همکاری کرد.

دیگر اثبات شده بود که دعواها و درگیری های مداوم درون طبقات حاکمه پرو، مانعی جدی در پیگیری جنگ ارتجاعی است. فوجیموری در پنج آوریل ۹۲ علیه قوای مقننه و قضائیه دست به کودتای نظامی زد تا فراکسیونهای گوناگون را به زور متحد کرده و مرکزیت را تحت سرنیزه برقرار سازد. او در این راه از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود. برای مثال، سفیر آمریکا در روز کودتا حضوری تائیدآمیز داشت. سطح کمکهای مالی و نظامی آمریکا به پرو بسیار بالاتر از سایر کشورهای آمریکای جنوبی بوده است. سرکوبگری عریان فوجیموری اوج گرفت. اقداماتی اتخاذ شد تا شرایط برای سرمایه گذاری های سودآور خارجی تامین شود. برای این کار میلیونها نفر از مردم هر چه بیشتر در گرداب گرسنگی فرو رفتند و برای شکار رهبری حزبی که توده ها را هدایت می کرد، کارزاری براه افتاد. همه این کارها به یك هدف مشترك خدمت می کرد: تضمین اینکه پرو از چنگال سلطه امپریالیسم رهائی نیابد.

فوجیموری با سپردن رهبری پلیس به دست نیروهای مسلح کوشید تضادهای بین این دو نهاد را حل کند. او بعد از آنکه کنترل مستقیم امور زندانها را به ارتش سپرد، در روز ۶ ماه مه نیروهایش را به زندان کانتوگرانده اعزام داشت تا رهبران حزبی اسیر را به قتل برسانند. مداخله آمریکا تسریع شد و در دستگیری ۱۲ سپتامبر ۹۲ رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به اوج خود رسید.

تحولات، سئوالات کهنه و نو را رو می آورد

تحولات باعث شد که سوال در مورد مرحله و وظایف عمده انقلاب مطرح شود. حزب کمونیست پرو مطرح کرد که تضاد عمده جامعه پرو بین توده های خلق با نیمه فئودالیسم است؛ اما در صورت مداخله مستقیم آمریکا یا تحریك یکی از همسایگان پرو به مداخله، تضاد بین خلق پرو و تجاوز گسترده خارجی میتواند به تضاد عمده تبدیل شود. این مداخله می تواند قبل یا بعد از کسب قدرت سراسری انجام گیرد.

صدر گونزالو طی سخنرانی خود در قفس، حزب را فراخواند که جبهه رهائیبخش خلق را سازمان داده و ارتش چریکی خلق را به ارتش رهائیبخش خلق تبدیل کند. این نکته ای بود که در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب در اوائل همان سال مورد بحث قرار گرفته بود. کمیته مرکزی بعدها در سند ماه اوت ۹۳ چنین گفت که حرف صدر گونزالو بدان معنا نیست که تضاد عمده کشور عوض شده است. زیرا مداخله آمریکا، کماکان و عمدتا (اگرچه نه منحصرا) از طریق قوای مسلح پرو صورت می گیرد. آنچه به حزب اجازه تشکیل یك جبهه واحد وسیعتر را میدهد که در آن بورژوازی ملی نقش فعالتری را بازی می کند، قطبی شدن فزاینده جامعه است. (منظور از بورژوازی ملی، آن بخش بورژوازی است که تکاملش توسط امپریالیسم و نیمه فئودالیسم سد شده و در برگیرنده دهقانان مرفه نیز هست.) با این وجود، ارائه دهندگان خط اپورتونیستی راست مطرح کردند که جنگ دهقانی خاتمه یافته، مرکز ثقل فعالیت حزب به شهرها منتقل شده و «کل جامعه پرو» و مشخصا طرفین جنگ داخلی باید برای «نجات جمهوری» از خطر تجزیه توسط امپریالیسم آمریکا که بنوعی در این اوضاع عامل خارجی محسوب می شود، با هم متحد شوند. طبق این دیدگاه، وحدت پایه ای پرولتاریا و دهقانان که بعنوان رکن اصلی جبهه متحد انقلابی خدمت می کرد باید جای خود را به اتحاد با رژیمی دهد که امپریالیسم توسط آن بر پرو حکم می راند. یعنی رژیمی که خود نماینده اصلی نظام سرمایه داری وابسته و نیمه فئودالیسم جان سختی است که سلطه امپریالیستی بر آنها استوار است.

مائو این درك را تکامل داد که رهائی ملی در کشورهای تحت سلطه اساسا یك مسئله دهقانی است. بسیج دهقانان تحت رهبری حزب به توسط انقلاب ارضی، بهیچوجه قابلیت حزب در رهبری یك جبهه متحد گسترده علیه سلطه بر کشور را تضعیف نمی کند؛ بلکه خود اساس قابلیت پرولتاریا برای رهبری کردن و پیروز شدن در انقلاب دمکراتیك نوین است. بعد از پیروزی سراسری در انقلاب دمکراتیك نوین، پرولتاریا به وسیله اتحاد با دهقانان و بویژه دهقانان فقیر که در پرو (نظیر بسیاری از کشورهای تحت سلطه) اکثریت اهالی را شامل میشوند، میتواند پیشروی کرده و در انقلاب سوسیالیستی پایداری نموده و بسوی کمونیسم حرکت کند.

همانطور که سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» خاطر نشان می کند، راه انقلابی که مائو برای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم ترسیم کرد «جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق دهات» است که «در آن، مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکیلات توده هاست. بدین طریق حزب، دهقانان و بویژه دهقانان فقیر را بسیج کرده، انقلاب ارضی را به پیش برده، جبهه متحد تحت رهبری خویش را برای پیشبرد انقلاب دمکراتیك نوین علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیك بنا نهاده و دیکتاتوری مشترك طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا را بعنوان پیش درآمد ضروری انقلاب سوسیالیستی که بلافاصله بعد از پیروزی مرحله انقلاب باید در پیش گرفته شود، برقرار می کند.» «بیانیه» بعنوان سند پایه ای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطر نشان می کند که نفی این نکات مدتهاست یکی از شاخص های رویزیونیسم در اینگونه کشورها بوده است. برخورد خط اپورتونیستی راست، شبیه دیدگاه تك مرحله ای و شهرگرایانه از انقلاب پرو است که بطور «سنتی» متعلق به رویزیونیستها بوده است. زمانی این دیدگاه بر حزب کمونیست پرو غلبه داشت و صدر گونزالو برای ساختن مجدد حزب در سالهای ۶۰ و ۷۰ علیه همین دیدگاه مبارزه کرد. این دیدگاه رویزیونیستی، انواع «پارلمانتاریستی» و «گواریستی» دارد. امروز در پرو، دیدگاه

گواریستی توسط «توپاك آمارو» ها نمایندگی می شود. برای مثال، اینها مناطق روستایی را صحنه عمده جنگ انقلابی میدانند اما دهقانان را چهره های عمده این جنگ به حساب نمی آورند.

طی کنگره اول حزب (۸۹ ـ ۸۸) یك مسئله فوق العاده مهم مطرح شد. کنگره بعد از مباحثه، این نکته را تصویب کرد و نشست کمیته مرکزی هم بر آن صحه گذاشت که مهمترین وجه اندیشه گونزالو که طبق تعریف حزب کمونیست پرو، «یك محصول بکاربست ایدئولوژی جهانشمول پرولتاریای بین المللی به شرایط مشخص انقلاب پرو» است، تشخیص مائوئیسم بعنوان سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم است. این نکته، در مقابل بحثی قرار داشت که مهمترین وجه اندیشه گونزالو را تز نظامی کردن حزب می دید. درکی که کنگره اول و نشست کمیته مرکزی ارائه داد، معرف یك پیشرفت عمیق بود. زیرا با دیدگاهی که مائوئیسم را به بعد نظامی اش تقلیل میدهد، مرزبندی نمود.

بعلاوه، کنگره فرصتی بود برای مبارزه علیه گرایشاتی که مرحله بورژوادمکراتیك انقلاب را نفی می کردند. یك شکل از این گرایشات، بصورت نفی نیاز دهقانان به رهائی خویش و شکستن موانع فئودالی جهت پیشرفت، بروز میکرد. بدین ترتیب، این گرایش اجرای شعار پایه ای «زمین به کشتگر» را رد می کرد. گرایش دیگر، بین انقلاب دمکراتیك نوین و عبور فوری به انقلاب سوسیالیستی جدائی مطلق قائل بود و بحث «انقلاب منقطع» را جلو می گذاشت.

در اسناد پلنوم سوم کمیته مرکزی که در نیمه اول سال ۹۲ برگزار شد، مجددا صحبت از گرایشاتی میشود که وجود نیمه فئودالیسم و ضرورت بسیج دهقانان علیه آن را نفی می کند. یکی از شیوه های بروز این گرایشات در عمل، مخالفت با سپردن اراضی مصادره شده از ملاکان به دهقانان است. چنین حرکتی این خطر را پیش می آورد که رهبران محلی حزب بجای اینکه دهقانان را جهت سرنگونی مناسبات نیمه فئودالی رهبری کنند، خود جای ملاکان را بگیرند.

در نشست سوم کنگره (۱۹۸۹)، فراخوان نبرد علیه رویزیونیسم بعنوان خطر عمده مطرح شد. پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در اواخر سال ۹۱ و اوایل سال ۹۲، علیه تسلیم طلبی آماده باش داد و همگان را دعوت کرد که از کارزار انقلاب فرهنگی چین در انتقاد از رمان کلاسیك «در حاشیه آب» بیاموزند. قهرمان آن رمان، دهقانان را در قیام علیه مقامات فاسد امپراتور رهبری کرد. اما سرانجام، در مقابل کسانی قرار گرفت که به اصطلاح «زیاده روی» میکردند و نه فقط با مقامات فاسد، بلکه با کل نظام ضدیت داشتند. او بالاخره تسلیم فراخوان عفو امپراتور و ادغام قوای شورشی در ارتش سلطنتی شد.

نفی جنگ دهقانی توسط خط اپورتونیستی راست، یك رکن اصلی این خط تسلیم طلبانه است؛ دقیقا بدان خاطر که حزب چنین جنگی را رهبری می کند. از آنجا که جنگ، وظیفه عمده حزب است، مبارزه دو خط کنونی همانند مبارزه دو خط سال ۷۹ بناگزیر حول مقوله جنگ متمرکز شده است.

از بورژوا دمکراتها تا رهروان سرمایه داری بوروکراتیك

ظهور خط اپورتونیستی راست که فراخوان مذاکرات صلح را مطرح می کند، معرف یك جهش کیفی در گرایشات نادرستی است که سابقا در حزب وجود داشته است. این گرایشات به یك خط ایدئولوژیك سیاسی کامل تبدیل شده اند که در تضاد آنتاگونیستی با خط حزب قرار دارد. همراه با این جهش، ظهور یك «گروه پلید» را شاهدیم که در تضاد آشکار با عالیترین نهاد رهبری کننده حزب یعنی کمیته مرکزی عمل می کند.

پیشروی جنگ خلق و مشکلاتی که با آن مواجهه شده، شکل بروز خط اپورتونیستی راست را مشروط کرده است. اما اینها شرایط خارجی این تحول بوده و عامل داخلی نیستند. مائو بما آموخت که مبارزه دو خط درون حزب بازتابی از مبارزه طبقات در کل جامعه است.

نفی وظایف انقلاب دمکراتیك و بویژه ضدیت با جنگ دهقانی، می تواند معرف منافع و بینش آن دسته نیروهای بورژوا یا خرده بورژوا باشد که علیه محدودیتهایی ناشی از سلطه امپریالیستی بر خویشند؛ اما حاضر نیستند یك جامعه تحت حاکمیت کارگران و دهقانان را قبول کنند. از آنجا که در جهان واقعی، بجز دیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا، هیچ بدیل معتبری برای دیکتاتوری طبقات ارتجاعی متحد با امپریالیسم وجود ندارد، دمکراسی نوین و سوسیالیسم این طبقات را هم آزاد خواهد کرد. اما برخی افراد که بینش این طبقات را نمایندگی می کنند یا تحت تاثیر این طبقات قرار دارند، ممکن است به انقلاب پشت کرده و صرفا به کسب امتیازی برای خود قانع شوند. زمانی که آنها تحت شرایط دشوار قرار بگیرند و یا پیروزی را نزدیك ببینند، خط پرولتاریا یعنی اتکاء به تهیدست ترین و ستمدیده ترین توده ها و بالاتر از همه دهقانان فقیر بنظرشان غیرممکن و یا ناخوشایند می آید. در حالی که پرولتاریا بدین نحو است که می تواند مراحل بهم پیوسته ضروری برای الغای کامل جامعه کهن را طی کند. در چین زمان مائو، طی انقلاب فرهنگی نیز پدیده «بورژوا دمکراتهایی که به رهروان سرمایه داری تبدیل میشوند» مشاهده شد و با آن مبارزه گشت. در آن دوره، برخی از رهبران دیرینه حزب (منجمله دن سیائوپین) به نماینده کسانی تبدیل شدند که مخالف تعمیق انقلاب سوسیالیستی بوده و می خواستند چین را به مسیری متفاوت یعنی به راه احیای سرمایه داری بکشانند. پیروان خط اپورتونیستی راست، به این مفهوم دقیقا رهروان سرمایه داری نیستند، اما آنها مسلما مدافعان راه سرمایه داری بوروکراتیك هستند.

دو راه

«آن همه فداکاری برای هیچ بود؟»

حتی اگر ادعاهای رژیم در مورد موضع تك تك رهبران حزب در زندان را قبول نکنیم، همانطور که کمیته مرکزی بدرستی تاکید دارد تعداد قلیلی از افراد هستند که به انقلاب پشت کرده اند. بعلاوه، بنظر می آید که این تعداد توانسته اند برخی را دچار سردرگمی کرده و برخی دیگر را بویژه در زندانها جذب خود کنند. این تعداد قلیل در زندانها از همکاری مقامات بهره مند هستند. گزارشات مختلف متناقضی در مطبوعات ارتجاعی پرو پیرامون تعداد زندانیانی که اطلاعیه حمایت از «مذاکرات پیشنهادی صلح» را امضاء کرده اند، منتشر شده است. بنظر می آید که چند صد نفر بویژه در زندان کانتوگرانده چنین کرده اند. مقامات، رهبران طرفدار خط اپورتونیستی راست را

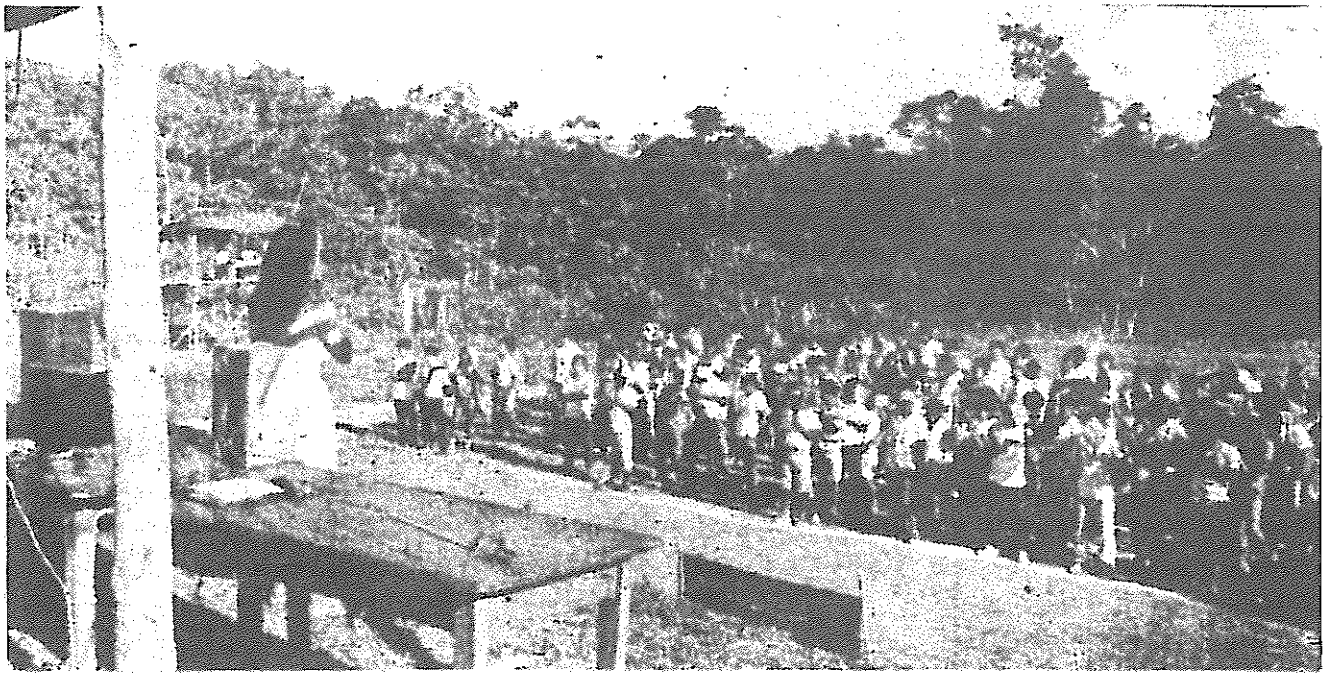

از سایر زندانها به اینجا منتقل کرده و دستشان را به حد لازم باز گذاشته اند. در مقابل، خط انقلابی تحت سرکوب قرار داشته و بسیاری از زندانیان اطلاع چندانی از این خط ندارند. مادر یکی از انقلابیون جانباخته برای ملاقات دخترش که او هم از زندانیان کانتوگرانده است، به آنجا رفته بود. وقتی که دختر صحبت از خط اپورتونیستی راست به میان آورد، مادر فریاد زد: «آن همه فداکاری برای هیچ بود؟» پلیس به زور او را بیرون برد. ظاهرا، حتی در کانتوگرانده هم تعداد معینی از زندانیان از امضای اطلاعیه سرباز زده اند. فشار قابل توجهی بر زندانیان طرفدار کمیته مرکزی وارد می آید و اقداماتی انجام می شود تا آنها متقاعد شوند صدر گونزالو پشت فراخوان مذاکره قرار دارد.

خط اپورتونیستی راست علیرغم تلاشهایش موفق به سازماندهی یك حزب رقیب در خارج از زندان نشده است. اما برخی از رهبران این خط شاید خیال ایجاد یك دستگاه حزبی قانونی را در سر داشته باشند تا برخی افراد را تحمیق کرده و برای خویش سرمایه ای بسازند. اما برای خط اپورتونیستی راست تضمینی وجود ندارد که بتواند از چنین حزبی در خدمت منافع ضدانقلاب استفاده کند. بسیاری از دستگیرشدگان طی سال ۹۴، دنباله رو یا تحت تاثیر خط اپورتونیستی راست بودند.

حداقل در برخی موارد، بنظر می رسد که این دستگیری ها تابع درگیری های درون سرویس های اطلاعاتی حکومت بوده است. یك تبارز روشن از اینکه رژیم چگونه از اوضاع سوءاستفاده می کند را در میانه سال ۹۴ دیدیم. در آن موقع رژیم به لاف زنی پرداخت که تعداد زیادی از کادرهای مهم طرفدار کمیته مرکزی را دستگیر کرده است. زمانی که این زندانیان را در مقابل نمایندگان مطبوعات قرار دادند، آنها شعارهایی به نفع مذاکرات صلح دادند. طبق گزارشات، این افراد در واقع هوادار خط اپورتونیستی راست و یا افراد تحت تاثیر و روحیه باخته توسط این خط بودند.

به عبارت دیگر، تاثیر مهم خط اپورتونیستی راست در ابتدای کار، بی روحیه و فلج کردن پیروانش و افرادی بود که تحت تاثیرش قرار گرفته بودند. این امر غالبا به دستگیری انجامید، زیرا دیدگاه های تسلیم طلبانه به شکل کم بها دادن به تبهکاری دشمن و ناتوانی در انطباق با نیازهای شرایط مخفی بروز میکرد. اما طولی نکشید که این مسئله به شکل دیگری از تسلیم طلبی انجامید: شخصیت های رهبری کننده خط اپورتونیستی راست فورا به همکاری آشکار با دشمن پرداختند. این بهائی بود که از جانب دشمن در مقابل رهائی از حبس ابد، شکنجه یا مرگ طلب میشد. این خط منطق خود را دارد و دشمن کاملا موافق تقویت چنین خطی است. کسانی که جذب این خط شده اند، از همان ابتدا خود را اسیر دور باطلی می بینند که از آن به سادگی نمی توان فرار کرد.

مبارزه دو خط تعیین کننده

بخشی از برخورد خط اپورتونیستی راست این بود که به نحوی «دمکراتیك» و موذیانه مطرح کرد که جنگ خلق را متوقف کنید تا به بحث بنشینیم. آنها می گفتند که همه چیز، منجمله ماهیت حزب را میتوان به بحث گذاشت. این افراد کار چندانی ندارند مگر اینکه سند منتشر کنند. این در حالی است که کمیته مرکزی باید جنگ را رهبری کند و بر این متن، مبارزه دو خط را پیش ببرد. اعضای حزب، رزمندگان و توده هایی که در مناطق پایگاهی زندگی می کنند و غیره از این مبارزه آگاهی یافته، اسناد را مطالعه کرده و موضع کمیته مرکزی را پذیرفتند. این مبارزه دو خط حیاتی است؛ نه فقط برای درهم شکستن تلاشهای خط اپورتونیستی راست جهت غصب حزب (تلاشهایی که کمیته مرکزی بر آن ضربه ای محکم وارد آورده)، بلکه هم چنین برای ارتقاء سطح درك و وحدتی که اوضاع طلب می کند.

باید فهمید که وقتی جنگ خلق آغاز شده، دیگر راه برگشتی وجود ندارد.

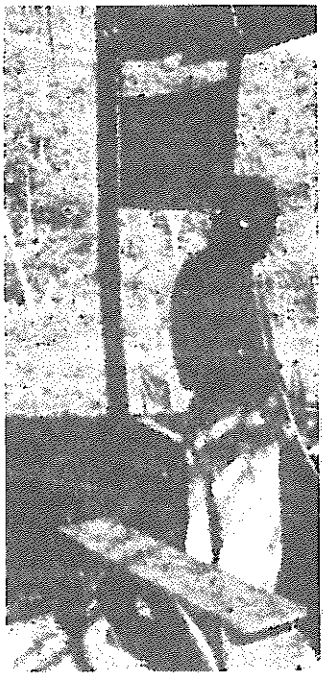

گردهم آئی سیاسی توده ای در یك منطقه پایگاهی انقلابی.

نیروهای مسلح و رژیم ارتجاعی اجازه چنین کاری را نخواهند داد. این را روشن تر از هر جا، در مناطق روستائی می توان دید. در این مناطق، دهقانان «بین دو آتش گیر کرده اند.» وقتی این اصطلاح را بکار می بریم منظورمان کاملا با دیگرانی که از همین عبارت استفاده می کنند فرق دارد. منظور آنها این است که هم نیروهای مسلح ارتجاع بد هستند و هم نیروهای انقلاب. حمایت از جنگ خلق حتی به جزئی ترین شکل، خطرناك است. برای مثال، رساندن غذا به رزمندگان چریك را در نظر بگیرید؛ سلاح بدست گرفتن علیه حکومت که جای خود دارد. تا به حال دهها هزار دهقان به خاطر حمایت واقعی یا احتمالی به قتل رسیده اند. حتی در مواردی که دهقانان یك روستا یا منطقه مشخص به جنگ خلق فعالانه کمك نمی کنند، نیروهای مسلح کماکان برسرشان نازل شده و مجبورشان می کنند علیه انقلاب و منافع خویش دست به عمل بزنند. حتی ممکن است آنها را به خاطر عدم اطمینان و یا تنفری که از استثمار شدگان دارند، شکنجه داده و به قتل برسانند. تهی دست ترین بخش جامعه مه بین «آتش» دشمن علیه انقلاب و «آتش» استثمار و ستم روزمره گیر کرده است، انقلاب را تنها راه نجات می یابد. شاید به مشتی مرتد اجازه داده شود که سنگر عوض کنند. هرچند رژیم ممکن است بخواهد همه آنها را در هم شکند تا عبرت سایرین شوند. اما برای توده ها، هیچگونه «عفو و رأفتی»، آنگونه که شخصیت اصلی رمان چینی «حاشیه آب» طالب آن بود، در کار نخواهد بود.

سیاست حزب این نیست که هر کس تقاضای ترك ارتش انقلابی یا مناطق پایگاهی را کرد، تنبیه کند. اما سیاست نیروهای مسلح تحت پیگرد قرار دادن این افراد و ارائه یك آلترناتیو به آنهاست: کمك به یافتن و به قتل رساندن رفقا، یا قبول شکنجه و مرگ. در مناطق مورد مشاجره که تحت کنترل نیروهای مسلح قرار دارد، همه دهقانان باید نزد مقامات ثبت نام کرده و هر چه از آنها خواسته شد را انجام دهند. وگرنه آنها را «تروریست» به حساب خواهند آورد.

علیرغم این شرایط دشوار و خفقان آلود که در آن، عناصر ضعیفتر ناگزیر کنار می کشند (درست همانطور که وقتی موج مبارزه بالا گرفته بود بدان پیوستند) رژیم نتوانسته تعداد زیادی را تابع گرو کشی های ارتجاعی خود کند. گزارشات لافزنانه رژیم، پیرامون ندامت حدود ۶ هزار چریك حتی توسط برخی مطبوعات قانونی چاپ لیما بارها مورد تمسخر قرار گرفته است. می گویند این گزارشات، اغراق آمیز است و در عین حال این تعداد چندان هم زیاد نیست. شبکه های تلویزیونی مراسم ارتجاعی ماهرانه ای پخش می کنند که عامدانه طبق الگوی دوران تفتیش عقاید انجام می شود. در این مراسم، «نادمین» با کلاه و نقاب قرون وسطائی و بدنام «کوکلاس ـ کلان» های آمریکا ظاهر شده، پرچم رژیم را می بوسند و به پرچم سرخ «شیطانی» انقلاب لعنت می فرستند. در مناطق تحت کنترل نیروهای مسلح، دهقانان عادی مجبور به شرکت شده اند. خبرنگاران با افرادی مصاحبه کرده اند که بارها و برخی اوقات تحت اسامی مختلف، نقش «نادم» را بازی کرده اند. برخی از آنها سرباز وظیفه یا تازه مرخص شده هستند که مجبور شده اند به امر مافوق خود چنین کنند. سایرین، زندانیان آزاد شده ای هستند که مجدداً دستگیر شده و مجبورشان کرده اند، هرچند وقت یك بار، انقلاب را در ملاء عام لعن و نفرین کنند؛ انگار دچار کابوس پایان ناپذیری شده اند.

این صحنه ایست که مبارزه دو خط در متن آن صورت می گیرد. این شرایطی است که خط اپورتونیستی راست روی آن حساب باز کرده تا جهت تبلیغ و تسلیم طلبی، از هر سند دیگری «مقبول» تر بنظر آید. اگر کسانی خائن شوند، حتی اگر قلیل باشند، می توانند لطمات زیادی بزنند. بدین ترتیب، مبارزه دو خط نه فقط در اسناد و نظرات مدون، بلکه بخصوص و به طرزی برجسته خود را در عملی که ناشی از نظرات مکتوب یا غیر مکتوب باشد، بیان میکند. این امر بر تعیین کننده بودن خط سیاسی و ایدئولوژیك حزب و توانائیش در تربیت بخشی از توده ها در مقابله با این نظرات تاکید می گذارد. این کار جزئی کلیدی از تبدیل آنها به یك نیروی مادی است.

«پیچی در جاده»

آنچه صدر گونزالو در سپتامبر ۱۹۹۲ پیرامون «پیچی در جاده» انقلاب گفت، کماکان معتبر است. هیچ ناظر آگاهی، ارتجاعی یا غیر ارتجاعی، با این نکته مخالفت نمی کند که انقلاب بویژه در مناطق مهم روستائی پایدار است. مهم تر آنکه، حزب بعلت حفظ ارتش انقلابی و جنگ خلق توانسته مناطق پایگاهی انقلابی، قدرت نوین توده ها که به قول صدر گونزالو جوهر جنگ خلق است را محافظت کند. اینها نه فقط عظیم ترین دستاوردجنگ خلق، بلکه مغز استخوان آن محسوب می شوند. انها تامین کننده پایداری، اطلاعات نظامی و نیروهای تازه نفس برای ارتش انقلابی بوده و انقلاب را قادر می سازند به هدف طولانی کردن خویش دست یابد. طولانی شدن انقلاب فقط به نفع خلق و به ضرر دشمن است. دقیقاً همین مسئله است که خط اپورتونیستی راست با آن به مخالفت برخاسته و اپورتونیسم غالباً در دوره های خوب یا بد با آن ضدیت می ورزد و نوعی راه حل سریع تر و سهل تر را طلب میکند.

طولانی شدن انقلاب است که پرولتاریا را قادر میسازد از طریق رهبری حزبش، بنیه انقلابی کسب کند و خود وسایر نیروهای طبقاتی را در کوره جنگ متحول نماید. این روندی است که در تمامی کشورهائی که چنین جنگی را از سر گذرانده اند، همواره مملو از پیچ و خم بوده است.

مغز استخوان انقلاب

مناطق پایگاهی در آیاکوچو وجود دارد؛ در مناطق مرتفع که از همان آغاز

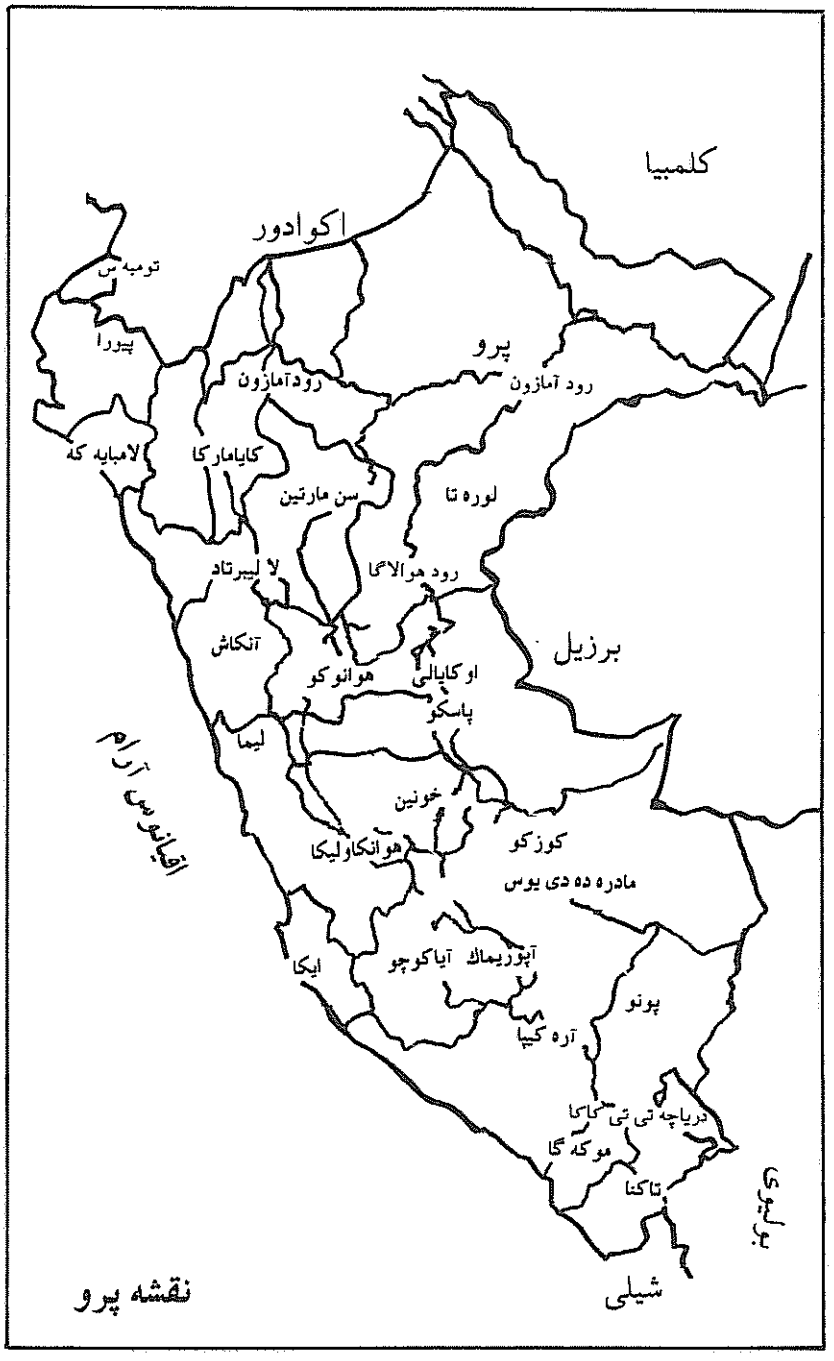

نقشه پرو

است، قدرت سیاسی به اشکال پوشیده در بسیاری نقاط دیگر اعمال می شود. دشمن نمی خواهد به این واقعیت در این نقاط اذعان کند و حزب نیز نمی خواهد حول آن به تبلیغ بپردازد.

این مناطق پایگاهی، مخفی گاه های پرت افتاده نیستند. درست برعکس؛ زیرا اگر چه دشمن ممکن است گاهی اوقات و به بهای سنگین در این مناطق نفوذ کند، اما انقلاب قادر است توده ها را بطور علنی بسیج کرده و کاملا بر آنها اتکاء نماید. دشمن در صورت نفوذ نمی تواند در آنجا پابرجا بماند. از طرفی دیگر، این مناطق دژهای غیر قابل نفوذی که باید به هر قیمت حفظشان کرد، نیستند. حزب کمونیست پرو از این سیاست مائوئیستی پیروی میکند که هرگز نباید از یك منطقه پایگاهی که امکان حفظش وجود دارد دست کشید، درعین حال باید از نبردهائی که نمی توان در آنها پیروز شد اجتناب کرد. در درجه اول، این روحیه انقلابی رزمندگان و حمایت توده استکه‌به ارتش رهائیبخش خلق تحرکی عظیم می بخشد و آن را قادر می سازد که دشمن را فلج و درمانده کند. و بدین ترتیب ابتکار عمل را حفظ نموده یا دوباره بدست آورد. ارتش رهائیبخش خلق در مناطق وسیعی عمل میکند. کشور نیز پهناور بوده و به لحاظ جغرافیائی برای جنگ خلق بسیار مساعد است. همان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده عقب مانده ای که در راه رهائی کشور یك مانع محسوب می شود، شرایطی عالی برای پایداری مناطق پایگاهی نسبتاً مستقل فراهم میکند و اعمال کنترل سراسری از جانب رژیم را ناممکن می سازد.

آیا جنگ خلق «به سطح ۱۹۸۴ بازگشته است»؟

سنگر انقلاب بوده است؛ در بخش «کانگایو» و «ویکتور فاخاردو» در شرق استان؛ در شمال آیاکوچو یعنی در کوه های پر جمعیت «هوانتا» و در بخش «لامار» از کوهستان شمال تا دل جنگل کناره رود «آپوریماك» (به نقشه رجوع کنید). مناطق پایگاهی بطور گسترده در دره رود «هوالاگا»، از «تانگو ماریا» گرفته تا شمال «تاراپوتو» وجود دارند. طبق منابع دشمن، مناطق پایگاهی در این ناحیه در امتداد یك محور حدوداً ۴۰۰ کیلومتری به چشم می خورند. در شمال کشور یعنی در «پیورا» و شمال «کایامارکا» نیز با مناطق پایگاهی انقلابی روبرو می شویم. رژیم در استانهای «لالیبرتاد» و «سن‌مارتین» درحال ایجاد پایگاهای جدید ضد شورشی است تا ارتباط با «هوالاگا» را قطع کند. آنها در حال ایجاد پایگاهای مشابهی در استان جنوبی «پونو» و «آره کیپا» در مرز «هوانکاولیکا» و «آپوریماك» هستند. علاوه بر مناطق پایگاهی انقلابی فوق الذکر که تحت «کمیته های علنی خلق» قرار دارند و پرچم سرخ شبانه روز با سربلندی در آنها به اهتزاز

برخی «راه درخشان ـ شناسان» (کسانی که حرفه شان تجزیه و تحلیل از حزب کمونیست پرو برای دشمن می باشد؛ و حزب کمونیست پرو را بنام راه درخشان می خوانند) دوست دارند ادعا کنند که جنگ خلق به سطوح اوایل دهه ۱۹۸۰ عقب نشانده شده است. آنها ادعاهای خود را متکی بر ارزیابی کمی از گزارشات رژیم در مورد درگیری ها و عملیاتها می کنند. البته قبول کورکورانه آمار و ارقام رژیم خنده دار است؛ بخصوص در شرایطی که رژیم

فوجیموری آشکارا تلاش کرده است تا دست و پای مطبوعات را بیش از گذشته ببندد و جو تهدید و ارعاب را بر آنان حاکم کند. یك روزنامه اکوادوری گزارش می دهد که در آوریل ۱۹۹۵ در جریان یك خیز نوین، حدود ۱۷۸ عملیات مسلحانه انقلابی در شانزده استان از ۲۴ استان کشور رخ داد. معذالك، شماره عملیاتهای جنگ خلق کاهش یافته است و در حال حاضر در این جنگ، جنگ چریکی بر جنگ متحرك الویت دارد. بطور مثال اگر بخواهیم مسئله را برحسب بزرگی واحدها و درجه هماهنگی نیروهای مسلح انقلابی با یکدیگر، و سطح درگیری ها در نظر بگیریم، در حال حاضر عملیاتهای موفقیت آمیز عموما دربرگیرنده کمین گذاری و نابودکردن نیروهای گشتی مسلح دشمن، نابود کردن یك یا دو دسته دشمن در هر بار، می باشد؛ همچنین گزارش انجام چند مورد عملیات تهاجمی بزرگ به مواضع استحکامی دشمن نیز بوده است. اینگونه عملیات در اواخر دهه۸۰ و اوایل دهه ۹۰ هرچند که معمول نبود ولی بطور مکرر رخ میداد.

اما جنبه دیگر مسئله آن است که ۱۵ سال جنگ خلق تغییرات عظیمی را در توده های کشور پرو و حزب کمونیست بوجود آورده است. در مناطق وسیعی از کشور شمار عظیمی از دهقانان بیدار شده و بپاخاستند. صدها هزار تن از خلق یاد گرفتند که جنگ انقلابی را به پیش برند و قدرت سیاسی خود را بکار بندند و حاضر نیستند به چیزی کمتر از این رضایت دهند. خود حزب کمونیست در جریان این جنگ خلق دگرگون گشته است و صفوف آن از کارگران و دهقانان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست پر شده است و توده های بپاخاسته منبع بی پایانی برای ترمیم آن می باشند. کادرهای تعلیم دیده و مجربی که هرگز دست از مبارزه نکشیده اند برای بارورساختن این منابع پایان ناپذیر، مهم می باشند. در اینجا نیز یکبار دیگر می بینیم که خط سیاسی و ایدئولوژیك تعیین کننده است.

نکته دیگری را نیز باید در مورد این ادعا که جنگ خلق به سطح ۱۹۸۴ عقب نشانده شده است، بگوئیم. آن دوره، دوره ای بسیار سخت برای توده ها و انقلاب بود؛ زمانی بود که نیروهای مسلح ارتجاع جای نیروی پلیس را که در مقابله با جنگ خلق از کارآیی کافی برخوردار نبود، گرفت. نیروهای مسلح مستقیما وارد شدند و دست به حمله زدند و یك سیاست قتل عام بیمارگونه را در پیش گرفتند. انقلاب با مشکلات و شکستهایی مواجهه شد که یك شبه بر آنها نمی شد غلبه کرد اما بالاخره انقلاب با پیروزمندی بر این مشکلات فائق آمد و در اواخر آن دهه راه بر پیشرفتهای عظیم انقلاب گشوده شد. درآن هنگام حزب کمونیست پرو از قدرت امروز برخوردار نبود. این امر و همچنین این واقعیت که مبارزه دو خط واقعی علیه اپورتونیسم می تواند حزب را بسیار قوی تر سازد، ما را بر آن می دارد که مشکلات دوره اخیر را همانگونه که صدر گونزالو گفت، فقط «پیچی در جاده» بدانیم.

اوضاع جاری

اوضاع نظامی

فوجیموری قسم خورده بود که تا پایان دوره اول ریاست جمهوری اش «سندرو را کاملا محو خواهد کرد». یك هفته قبل از مراسم رسمی آغاز دومین دور ریاست جمهوری فوجیموری در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۵، نیروهای ارتش رهائیبخش خلق، گشتی های ارتش دشمن را به کمین انداختند، به پاسگاههای پلیس حمله بردند و دیگر آماج نظامی را در استانهای لالیبرتات، اوکایالی، سن مارتین، هوآنوکو، آیاکوچو، هوآنکاولیکا و لیما زیرضرب گرفتند. بعنوان بخشی از این موج عملیاتی، ارتش رهائیبخش خلق، شهر نوابوپروگرسو در دره هوآلاگای علیا را به زیر کنترل خود در آورد و یك میتینگ عمومی با شرکت اهالی شهر و دهقانان برپاکرد.

ارتجاع و تحلیل گران آنها خشمگینانه این موج عملیاتی را یك «جرقه» ناگهانی و غیرمنتظره خواندند، درحالی که بواقع نشانگر یك الگوی بسیار عمیق بودند. کارزارهای محاصره و سرکوب و ضد محاصره و سرکوب (که دشمن حمله می کند و ارتش انقلابی مقاومت کرده و تلاش می کند که دشمن را دور زده و ابتکار عمل را بدست گیرد) کماکان الگوی بنیادین این جنگ می باشد.

در سراسر طول سال ۱۹۹۴ و در نیمه اول سال ۱۹۹۵ رژیم دست به یك رشته عملیات بزرگ در شماری از مناطق از جمله در مناطق زیر زد: دره رودخانه های «آن» و «آپوریمالك» در استان آیاکوچو و استانهای مجاور آن؛ منطقه جنگلی مرکزی استان پاسکو و خونین؛ در دره رودخانه مانتارو در منطقه کوهستانی مرکزی پرو؛ و در کوهپایه ها و جنگل های دره رودخانه هوآلاگا در استانهای هوآن نوکو و سن مارتین. نیروهای مسلح چند هزار سرباز و هلیکوپترهای مسلسل دار را برای پیاده کردن در کناره این سه جبهه عمده سازمان داده است: آنچه که آنان بنام جبهه هوآمانگا می خوانند (در آیاکوچوی شمالی)، جبهه هوآلاگا، و جبهه «خونین» در مرکز کشور، که هم برای حمله در این جبهه مورد استفاده قرار می گیرد و هم در ارتباط با دو جبهه دیگر.

آیاکوچو جایی است که همیشه طرفین جنگ بشدت بر سر آن رقابت کرده اند. جدی بودن اوضاع در اینجادر دسامبر ۱۹۹۲ توسط یك عملیات عظیم به دشمن نشان داده شد. شهر آیاکوچو که مرکز استان می باشد، توسط نیروهای انقلابی بمدت چهل دقیقه به تصرف درآمد (نیروهای انقلابی در آن زمان قصد نگاهداشتن شهر را نداشتند) در این عملیات نیروهای انقلابی پاسگاههای پلیس، پادگان های نظامی و گارد ریاست جمهوری را توسط آتش سلاح و موشکها، برجای خود میخکوب کردند و در همان حال نیروهای رزمنده در ماشینها و کامیونهای خود از وسط شهر رد شده و بمب هایی را به مراکز ارتجاعی پرت نموده و اعلامیه هایی را در بین مردم پخش کردند. ارتجاع تا قبل از شروع عقب نشینی چریکها از شهر، خود را ظاهر نکرد. ارتجاع مجبور شد که نیروهای خود را متمرکز کند و با عجله طرحهای خود را برای یك کارزار محاصره و سرکوب در منطقه به اجرا گذارد.

در مارس ۱۹۹۴، نیروهای مسلح به دره رودخانه «آن» و منطقه هوانتا حمله کردند. این کارزار تحت رهبری شخص ژنرال نیکلاس دو باری انجام شد. دشمن طبق معمول همیشگی آن را «تعرض نهایی» خود خواند ـ البته تعرض های «نهایی» دیگر در راه بودند. در اوت ۱۹۹۴ دو هلیکوپتر حامل نیکلاس باری و دیگر سرکردگان نظامی مورد حمله واقع شدند و مجبور به عقب نشینی و فرود گشتند. از آن پس تعرض های دشمن در منطقه با چندین کمین گذاری مقیاس بزرگ مواجهه شدند که همه آنها موفق بودند. منجمله در یکی از آنها یك سرهنگ کشته شد و در یکی دیگر در دسامبر ۱۹۹۴ یکی از واحدهای دشمن با چندین دوجین سرباز کاملا نابود شد.

هم در منطقه رودخانه «آن» و آیاکوچو و هم در مناطق دیگر، فوجیموری سیاست دیرینه سازماندهی گروههای «رونده رو» (گروههای شبه نظامی متشکل از غیرنظامیان که تحت رهبری نیروهای مسلح عمل می کنند) و بوجود آوردن دهکده های استراتژیك (کوچ اجباری دهقانان و اسکان آنان در مناطق تحت نظارت و کنترل مستقیم نیروهای مسلح) را مورد استفاده قرار داده است. موجودیت «رونده رو»ها علاوه بر اینکه توسط تروریسم ناب نیروهای مسلح

تامین میشود، بر یك پایه اجتماعی دیگر هم استوار است: آنها اغلب تحت رهبری ملاکین، «گامونیل» ها (ملاکین مستبد کوچك محلی)، دزدان گله های گاو و گوسفند (که مصیبتی برای دهقانان و یکی از آماج های قدرت سیاسی نوین انقلابی است)، پرسنل بازنشسته نیروهای مسلح و دیگر اراذل و اوباش وابسته به ارتجاع، می باشند. بعلاوه، نیروهای مسلح در مناطق تحت اشغال خود، برخی از دهقانان را مجبور به شرکت در گروههای «رونده رو» کرده و از آنان بصورت سپر گوشتی استفاده می کند.

در منطقه رودخانه «آن» آرایش نظامی مورد علاقه نیروهای مسلح در نبردها، اینگونه است: دهقانان در صف جلو، گروه «رونده رو» در عقب آنها و ارتش پشت سر هر دو. سپس نیروهای مسلح اطلاعیه صادر می کنند و می گویند که فلان قدر افراد قبیله «آشانینکا» توسط حزب کمونیست پرو کشته شدند یا اینکه اجسادشان در گورهای دسته جمعی یافت شده است و اینطور می نمایانند که نه نیروهای مسلح، بلکه نیروهای حزب کمونیست پرو مسئول قتل آنها بوده اند.

«آشانینکا» ها مردمی قبیله ای هستند که در مناطق دورافتاده جنگل های «خونین» شرقی و رودخانه «آن» ساکن می باشند. مدتهای مدیدی است که نیروهای مسلح در این منطقه از طریق میسیونرها و دیگر پروژه های «خیریه» و برقراری دهکده های استراتژیك و گروههای «رونده رو» کار کرده اند. نیروهای مسلح سعی می کنند از سیاستی دوگانه استفاده کنند: از یك سو تلاش می نمایند از تضادهای میان افراد قبیلوی و مهاجرین مناطق دیگر که در جستجوی زمین به اینجا می آیند استفاده کنند، و «آشانینکا» ها را از «غیرمحلی ها» دور نگاهداشته و آنان را تحت الحمایه خود قرار دهند و در همان حال اساساً از مزرعه داران بزرگ که برای غصب زمینها به این منطقه مهاجرت می کنند در مقابل بومی ها حمایت می کند. بدین ترتیب «کمك» نیروهای مسلح به «آشانینکا» ها همراه است با قتل عام آنهایی که طغیان می کنند و حتی قتل آنانی که تلاش می کنند با مهاجرت به اعماق جنگل از چنگال استثمار فرار کنند. و پس از هر قتل عام نیروهای مسلح اطلاعیه صادر کرده آن را به گردن حزب کمونیست پرو می اندازند. سیاست حزب کمونیست پرو عبارت است از حمله به رژیم و استثمارگران بزرگ؛ بسیاری از «آشانینکا» ها تبدیل به جنگجویان انقلابی و اعضای حزب کمونیست شده اند.

سالیان درازی است که رژیم از گروههای «رونده رو» در آیاکوچو علیه انقلاب استفاده می کند. روش حزب کمونیست پرو در مقابل این سیاست رژیم عبارت است از بسیج توده ها علیه آن. یکی از مثالهای برجسته در سال ۱۹۹۰ اتفاق افتاد: قریب به هفتصد تا هزار دهقان در یك راهپیمائی سازمان یافته از آیاکوچو و دو استان مجاور آن به راه افتادند تا دار و دسته های «رونده رو» را نابود کنند. هرچند در برخی نقاط این منطقه کمیته های خلقی علنی توسط نیروهای مسلح سرنگون شده اند، اما در نقاط دیگر کماکان پابرجا مانده و در برخی نقاط که قبلا قدرت را از کف داده بودند، مجددا بازسازی شده اند. در آوریل ۱۹۹۴، ارتش رهائیبخش خلق شهر «سن خوان دو لوکاناس» دراستان آیاکوچو در ناحیه «کانگایو - ویکتور فاژاردو» را تصرف کرد؛ این همان ناحیه ای است که راهپیمائی فوق الذکر در آن صورت گرفته بود. فتح این شهر گامی مهم در روندی که حزب کمونیست پرو آن را «احیاء و ضد احیاء» می خواند، بود.

در سال ۱۹۹۴ منطقه هوآلاگا شاهد یك عملیات ارتجاعی عظیم به نام «عملیات آریس» توسط نیروهای مسلح بود. چندین هزار سرباز در چند دوجین دهکده به عملیات سوزاندن، غارت، تجاوز و قتل عام پرداختند. هلیکوپترهای مسلسل دار مایوسانه بسوی واحدهای چریکی که عقب نشینی کرده بودند بناگهان ظاهر شده و درست در جایی که کمتر از همه انتظارش می رفت دست به حمله زدند. ارتش مجبور شد بخش عمده نیروهای خود را بیرون بکشد. یك تعرض بزرگ دیگر در اواخر سال ۱۹۹۴ در این منطقه انجام شد. قبل از اینکه این تعرض نیز همانند تعرض قبلی در نیمه راه متوقف شود، نیروهای ارتش رهائیبخش خلق یك واحد نیروهای مسلح را که مسئول نگهبانی و تعمیر جاده «تینگوماریا» به «پولکالپا» (یکی از خطوط تامیناتی حیاتی نیروهای مسلح) بود، را به یك ضرب کاملا نابود کردند؛ این ضربه نه فقط یك ضربه نظامی و لجستیکی، بلکه یك ضربه شدید روانی به دشمن بود. در مارس ۱۹۹۵ در کلیه مناطق روستایی استان «هوآن نوکو» یك رشته حملات چریکی علیه واحدها و سنگرهای نیروهای مسلح انجام شد. در اواسط ماه مه ۱۹۹۵ در جریان یکی از تعرض های ارتجاعی ارتش، یك گشتی ارتش در نزدیکی شهر آیاکوچو کاملا نابود شد. اینجا منطقه ای با اهمیت ویژه است چرا که درگیری نیروهای آمریکایی بر روی زمین بیش از هر جای دیگر آشکار است - آیاکوچو از پایگاه آمریکایی ها در «سانتا لوسیا» خیلی دور نمی باشد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ این پایگاه مورد حمله چریکها واقع شده بود.

فوجیموری «جنگ علیه مواد مخدر» را تعطیل می کند

جالب است که «جنگ علیه مواد مخدر» که بعنوان پوششی برای دخالت مستقیم آمریکا مورد استفاده قرار می گرفت، اکنون کاملا به فراموشی سپرده شده است - حداقل در رابطه با پرو. ژنرال «باری» در دسامبر ۱۹۹۴ اعلام کرد که هدف از بین بردن تجارت مواد مخدر را تا قبل از «مغلوب کردن چریکها» نمی توان دنبال کرد. طبق قوانین نیروهای مسلح، ژنرال «باری» باید چند سال قبل بازنشسته می شد. اما با وجود آن که چند تن از همکاران نزدیك ژنرال «باری» بخاطر رابطه با کارتل های مواد مخدر در انظار عموم رسوا شده اند، فوجیموری با عوض کردن قوانین نیروهای مسلح، ژنرال «باری» را در مقام خود بعنوان رئیس ستاد مشترك نیروهای مسلح ابقا کرده است. ظاهرا این حرکت مورد تائید ایالات متحده بوده و این امر با سفر هم زمان رئیس فرماندهی جنوبی نیروهای نظامی ایالات متحده که مسئولیت آمریکای لاتین را دارد، و با تجدید تامین نظامی رژیم فوجیموری توسط ایالات متحده، نشان داده شده است.

اکثریت دهقانان منطقه «هوآلاگا» به کشت برگ کوکائین اشتغال دارند. هرچند اکثر آنها صاحب قطعه زمین های خانوادگی خود می باشند اما مجبورند که به کشت کوکائین بپردازند، چرا که آنان در محاصره اقتصاد عقب مانده ای هستند که کشت هر چیز دیگر به غیر از برگ کوکائین را ضررمند می کند؛ و بعلاوه تحت محاصره نیروهای سرکوبگر ارتش و قلدری کارتل های مواد مخدر، قرار دارند. این سرکوبگران همان نقشی را برای این دهقانان دارند که ملاکین نیمه فئودال در مناطق کوهستانی که آنها در طی دو نسل گذشته از چنگالشان فرار کرده و به اینجا آمده اند، داشتند. سیاست حزب کمونیست پرو آن است که از یك سو از این دهقانان در مقابل قاچاق چیان مواد مخدر غیر نظامی و نظامی که آنان را استثمار کرده و غارت شان می کنند، حمایت نماید و از سوی دیگر آنان را به کشت محصولات دیگر تشویق می کند. بسیاری از آنان به درجات مختلف این کار را انجام می دهند، هر چند که تخصیص بخشی از زمین به کشت محصول دیگری به غیر از کوکائین بمعنای از دست دادن

بخشی از درآمد نقدی شان می باشد. آنها این کار را می کنند چرا که می فهمند اگر نتوانند مواد غذایی خود را تامین کنند قادر به حفظ قدرت سیاسی انقلابی خود در شرایط محاصره نظامی نیروهای مسلح نخواهند بود و همچنین نخواهند توانست از چنگال سلاطین مواد مخدر آزاد شده و به رهایی کشور خدمت نمایند. در منطقه «هوآلاگا»، زمانی که ارتش وارد دهکده ای می شود به هر دهقانی که در بخشی از قطعه زمین خود «بوکا» یا ذرت کاشته است و یا به پرورش ماکیان اشتغال دارد، برچسب «تروریست» زده، و آنها را مورد غارت و تجاوز قرار می دهند. دهقانان از انقلاب حمایت می کنند و به آن می پیوندند چرا که هیچ راه برون رفتی از چنگال استثمار و ذلت ندارند، مهم نیست محصولی را که می کارند برگ کوکائین است یا چیز دیگر.

تقریبا تمام قاچاق چیان عمده مواد مخدر با رژیم مرتبط می باشند - بخصوص در مقطع کنونی که رژیم قدرتمندتر از چند سال قبل بنظر می آید. و رژیم نیز بنوبه خود بیش از همه وابسته به درآمد یك تا دو میلیارد دلاری است که از طریق تجارت کوکائین بدست می آورد. رژیم این درآمد را به طریق «قانونی» (کانال های دولتی پول های سیاه را سفید می کنند) و از طریق رشوه هایی که دریافت می کند، بدست می آورد؛ این رشوه ها مانند «چسبی» است که رژیم را بهم نگاه میدارد. قاچاق مواد مخدر یکی از مهمترین منابع تامین همان اندك «ثباتی» است که رژیم دارد. بنابراین نه رژیم پرو و نه ایالات متحده ذره ای نیز علیه آن حرکت نمی کنند. معذالك، همین منبع در عین حال یکی از منابع بروز بی ثباتی می باشد، زیرا بر سر این خوان یغما میان محافل بسیار بالای نیروهای مسلح حکومت دعواهای مافیایی رخ می دهد. جو متعفن فساد و توطئه چینی که تار و پود نهادهای رژیم را گرفته است، نه فقط حاصل ماهیت ارتجاعی جنگی است که علیه انقلاب پیش می برد، بلکه همچنین از این تجارت مواد مخدر نیز مایه می گیرد. همه اینها مکررا در راه خرد کردن جنگ خلق که برای ایالات متحده مهمترین وظیفه است، مشکل ایجاد می کند.

شهرها: خلق و اپوزیسیون

پایتخت کشور کماکان سنگر رژیم ارتجاعی می باشد. با این وصف جنگ خلق در خیابانهای آنجا نیز طنین افکنده است. در دوره ای که فوجیموری نامه های مربوط به «مذاکرات صلح» را اعلام کرد، در آستانه رفراندوم سال ۱۹۹۳ رژیم، حزب کمونیست پرو یك کارزار تحریم انتخاباتی براه انداخت؛ این کارزار شامل بمب گذاری در یك هتل بسیار مهم تجارتی و در فرودگاه و حملات هم زمان علیه مواضع حکومت در بسیاری از نقاط روستایی کشور بود. در دسامبر ۱۹۹۳ در کارزار برگزاری صدمین سالگرد تولد مائو تسه دون، حزب کمونیست پرو، مقر فرماندهی «دینکوت» (پلیس مخفی) در لیما را در جریان یك حمله جسورانه ویران کرد. در مه ۱۹۹۴، یك اعتصاب مسلحانه با شرکت هزاران تن از زاغه نشین ها و دیگر اهالی مناطق فقیرنشین لیما براه افتاد، که در برگیرنده عملیات چریکی نیز بود. در سالگرد تاسیس حزب کمونیست پرو در اکتبر ۱۹۹۴ لیما و بسیاری شهرهای دیگر در خاموشی کامل فرو رفتند. این امر، رژیم را که ادعا می کرد جنگ خلق را نابود کرده است بسیار دستپاچه و پریشان نمود. در اواخر ۱۹۹۴ رژیم دست به دستگیری های گسترده در زاغه نشین ها زد و همین امر نشان داد که دشمنان رژیم بر خلاف ادعاهایش نه فقط «چند تروریست منفرد» بلکه توده های وسیع می باشند. در سراسر ماه مارس و مه ۱۹۹۵ در هماهنگی با حملات چریکی در سراسر کشور، پایتخت با بمب گذاری ها به لرزه درآمد.

حزب کمونیست پرو با اشاره به رهنمود مائوتسه دون مبنی بر لزوم بررسی دو طرف جنگ، رژیم را «کوه دیگر» میخواند. بررسی دو سوی جنگ نشان میدهد که «کوه دیگر» بی ثبات است. ارتجاع از خود توانایی هایی نشان داده است، اما محدودیت های خود را نیز عریان ساخته است؛ و ثابت کرده است که نمی تواند تضادهای بنیادین خود را به صورتی درازمدت حل کند.

اپوزیسیون بورژوایی فوجیموری در ابتدا توسط تانك هایی که فوجیموری به در مجلس فرستاد و همچنین حمایت بدون قید و شرط ایالات متحده از رژیم فوجیموری، به سکوت وادار شد. با این وصف، نشانه هایی از کشمکش های حاد و مستمر را در میان آنان می توان دید که راه حلی ندارند.

انتخابات ریاست جمهوری در آوریل ۱۹۹۵، ضعف های رژیم را بطرز عریانی به نمایش گذارد. پشتیبانان فوجیموری، منجمله حکومت آمریکا این انتخابات را یك پیروزی بزرگ خواندند. در شب قبل از انتخابات یکی از واحدهای «ناظر» که از سوی «سازمان کشورهای آمریکایی» برای نظارت بر انتخابات به پرو سفر کرده بود، هزاران رای قلابی که قبل از موعد انتخابات در صندوق های رای به نام فوجیموری ریخته شده بودند را کشف کرد و از این مسئله ابراز «شوك» کرد. اما رسوایی بزرگتر امتناع بخش عظیمی از اهالی از شرکت در انتخابات بود که در تاریخ انتخاباتی پرو بی سابقه بوده است - یعنی ۲۸ درصد از آنانی که برای رای دادن نام نویسی کرده بودند، علیرغم جریمه های قانونی و خطراتی که برایشان در برداشت، از رای دادن خودداری کردند و ۴۴ درصد رای سفید و یا باطله به صندوق ریختند. فوجیموری ادعا کرد که ۶۴ درصد از بقیه رای ها به نام او بود: دروغ یا راست رقم قابل توجهی نیست. در تاریخ معاصر پرو هیچ رئیس جمهوری توسط این چنین درصد اندکی از مردم انتخاب نشده بود. مجله کارتاس در گزارش انتخاباتی خود پس از ذکر رای های غایب و باطله و غیره با پریشانی نتیجه گیری می کند که دنباله روی این همه آدم از فراخوان تحریم انتخاباتی حزب کمونیست پرو «غیرقابل تصور» است. ما نمی گوئیم کلیه کسانی که رای ندادند، طرفداران حزب کمونیست پرو بودند، اما یك چیز مسلم است و آن اینکه این نشان میدهد چه کسی در میان بخش عظیمی از توده ها منفرد بوده و مجبور است برای بقای خود دست به تهدید و ترور بزند - یعنی قدرت نظامی ایالات متحده و نیروهای مسلح دولت پرو.

برنامه انتخاباتی کاندیداهای ریاست جمهوری تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند (همسر فوجیموری یکی از کاندیداها بود که سعی کرد به مقابله با او برخیزد و فوجیموری به روش معمول بورژوا فئودالی او را به زور از محل زندگی خود بیرون کرد و رابطه اش را با فرزندان خود قطع کرد). اما عمق جنگ درونی میان جناح های مختلف طبقات حاکمه در یك رشته قتل ها و اقداماتی که نیروهای مسلح رژیم علیه رقبای فوجیموری اتخاذ کردند، آشکار شد. رژیم آلن گارسیا که قبل از فوجیموری رئیس جمهور بود، را به تعبید فرستاد و سپس تقاضای بازگردانده شدن او را نمود تا به اتهام فساد که یکی از خصوصیات ضروری زندگی سیاسی در پرو است، به محاکمه نشانده شود. رئیس حزب آلن گارسیا یعنی حزب آپرا در جریان پیشبرد کارزار انتخاباتی خود توسط پلیس کشته شد و مقامات حکومتی آن را یك اشتباه لپی خواندند.

برخی از شخصیت های اپوزیسیون در مورد فوجیموری و مشاور بسیار نزدکش یعنی ولادیمیر مونتسینوس (سابقا وکالت سلاطین مواد مخدر را به عهده داشت) طوری می نویسند و صحبت می کنند که گویی منبع مشکلات کشور این دو نفرند که نیروهای مسلح را نیز تحت سلطه خود

دارند. افشاگری های آنان از این مستبد گانگستر و «راسپوتین» جنایتکار او برخی اوقات بر آتش دعواهای درونی هیئت حاکمه میدمد و این خوب است. اما مهم است که میان چنین نظراتی و نظرات حزب کمونیست پرو در مورد فوجیموری تمایز قائل شویم: فوجیموری «نوکری است که نیروهای مسلح بر روی سرنیزه های خود علم کرده اند» و ارباب واقعی همه آنها ایالات متحده است که از پشت پرده هدایتشان میکند.

اکوادور و ژنرال ها

جنگ با اکوادور نشان دیگری از استیصال رژیم فوجیموری بود. فوجیموری در ابتدا بخاطر اهداف سیاسی حقیر خود معاهده خفت باری با رژیم اکوادور بست که بر مبنای آن بطور تلویحی از منطقه مرزی مورد نزاع طرفین دست شست. سپس، در آستانه انتخابات و در بحبوحه یك رسوائی جدی مبنی بر درگیر بودن منتسینوس و ژنرال باری در قاچاق مواد مخدر، فوجیموری معاهده را زیر پا گذارد و بخاطر مقاصد سیاسی حقیر دیگری، آتش جنگ با اکوادور را روشن کرد. حزب کمونیست پرو علیه این جنگ موضعگیری کرد و از خلقهای هر دو کشور خواست که علیه رژیمهای مرتجع هر دو کشور و امپریالیستهای آمریکائی، متحد شوند. این جنگ کوتاه بود و برای پرو عدم موفقیتهای بیشتری را بهمراه آورد و این موجب از هم گسیختگی فزاینده تر در صفوف نیروهای مسلح شد. چند تن ارتشی ، منجمله یك ژنرال بازنشسته، بدلیل انتقاد از سیاستهای فوجیموری در این جنگ به زندان افکنده شدند.

چند ژنرال دیگر نیز به دلیل شکستن وحدت با فوجیموری تنبیه شده اند: ژنرال «ژیم سالیناس» که در نوامبر ۱۹۹۲ قصد کودتا علیه فوجیموری را داشت به زندان افتاد ؛ این ژنرال هنوز در نیروهای مسلح و جاهای دیگر حامیانی دارد. ژنرال «روبلز» افشا کرد که فوجیموری در جریان ربوده شدن و به قتل رسیدن ۹ نفر دانشجو و یک استاد از کالج لاکانتوتا در ژوئیه ۱۹۹۲، دست داشته است و اینکار طبق دستور ژنرال «باری» انجام شده است. رژیم هنوز گریبان خود را از اثرات این واقعه خلاص نکرده است و شبح آن بیش از همیشه رژیم را دنبال میکند.

لاکانتوتا

در ژوئن ۱۹۹۵، فوجیموری دستور عفو کامل تمام نظامیان دون پایه متهم به قتل این ده تن که رژیم به آنان بعنوان طرفداران حزب کمونیست پرو مشکوك بود، را صادر کرد. او همچنین به ۵۲ پلیس و مقامات نظامی که از زمان آغاز جنگ خلق تا کنون، مرتکب قتل، تجاوز، شکنجه، آدم ربایی و جنایات دیگر، منجمله قتل عام طرفداران حزب کمونیست پرو در زندان به سال ۱۹۸۲ شده بودند، عفو داد. او همچنین پیشاپیش به تمام نظامیان و پلیس های ناشناخته ای که متهم به شرکت در جنایاتی مانند به مسلسل بستن پانزده تن افراد بزرگسال و کودك در یك مهمانی در حیاط یکی از ساختمان های مناطق پائین شهر لیما بنام حاشیه نشین «باریوس آلتوس» در نوامبر ۹۲ بودند، عفو اعطا نمود. (ارتش ادعا کرد که این مهمانی جهت جمع آوری کمك مالی برای روزنامه «ال دیاریو» که هوادار حزب کمونیست پرو است، برگزار شده بود). فوجیموری با همین بزرگواری ژنرال های مخالف خود را نیز بخشید. این بزرگواری در میان جناح های رقیب طبقات حاکمه بعنوان «آشتی ملی» قلمداد گشت. اما بنظر می آید، این سخاوتمندی نیز در صورت فوجیموری منفجر شد. بطور مثال، در برخی از محافل نظامی این عمل بعنوان یك حرکت کلاهبردارانه که هدفش پوشاندن اختلافات واقعی میان آنهاست، قلمداد شد و حتی برخی از نیروهای «محترم» اپوزیسیون با آن مخالفت کردند، زیرا می ترسند که این کارها خطر افشای بیش از اندازه و منفرد شدن کامل رژیم را در بر داشته باشد.

واقعه لاکانتوتا بطور مکرر موجب براه افتادن مبارزات اعتراضی جسورانه از سوی اقوام قربانیان این واقعه و دانشجویان و دیگر بخش های خلق شده است؛ بطوری که آنان بدون ترس از تانك ها و نیروهای پلیس به خیابانها ریختند. در دانشگاه سن مارکوس که تحت اشغال نظامی است و در دیگر مدارس پایتخت و شهرستانها دانشجویان و استادان دست به اعتصاب ها و تظاهراتهای مکرر زده اند. این مبارزات کماکان ادامه دارد.

آیا شاهد اقتصاد «پویا» یی هستیم؟

اغلب گفته می شود که بزرگترین موفقیت رژیم در عرصه اقتصادی بوده است؛ اما واقعیت آن است که در اینجا نیز مانند عرصه های دیگر اندك ثباتی هم که بدست آمده مانند گرم کردن خانه توسط سوزاندن کف چوبی خانه بوده است. تراز پرداخت های مساعدتر و بودجه متوازن تر، توسط به حراج گذاردن منابع طبیعی کشور و بنگاه های تحت مالکیت دولت با قیمت های بسیار نازل، بدست آمده است. سیل دلارهای مواد مخدر به داخل کشور رژیم را قادر نموده که ارزش پول پرو را پائین آورده و بدین ترتیب بر تورم مهار زند (با این وجود نرخ تورم هنوز دو رقمی است). امادر نتیجه این کار سیل واردات براه افتاده و موجب ورشکستگی تولید داخلی شده است. سرمایه های خارجی وارد شده به کشور از خصلتی بسیار انگلی برخوردار بوده اند. این سرمایه ها تقریبا منحصرا در زمینه های مخابرات، ساختمان و بخصوص معدن و کسب امتیازات نفتی متمرکز بوده اند. و این در حالی است که ظرفیت صنعتی کشور روز به روز کمتر شده و کشاورزی به طرف نابودی بیشتر می رود.

نتیجه آن که پرو بیش از همیشه بطور روزمره وابسته به امپریالیسم شده است. ترکیدن بادکنك سرمایه داری بورو کرات در مکزیك هشداری بود علیه ادامه این سیاست های اقتصادی. زیرا همین «موفقیت» های مکزیك بود که به بحران آن انجامید. در ضمن پرو نمی تواند همان قدر هم که مکزیك در این راه دوام آورد، دوام بیاورد. یکی از مقالات روزنامه هرالدتریبون می نویسد، «در ابتدا نرخ رشد اقتصادی بالا خواهد بود، زیرا که این رشد از نقطه بسیار نازلی آغاز شده است، اما با توجه به عوامل بی ثبات کننده به سختی می توان گفت که روند رشد تا دهه بعد ادامه خواهد یافت....» نشریه هفتگی «خبرنامه آمریکای لاتین» خاطر نشان ساخت که «سطح فعلی اشتغال ٦٤ درصد اشتغال سال ۱۹۷۹ می باشد، در حالی که قدرت خرید حقوق های جاری فقط ٤٠ درصد سال ۱۹۸۷ است.... بخصوص وضعیت کارمندان بخش دولتی اسفناك می باشد. حقوق های جاری آنها از قدرت خریدی برابر با یك پنجم سال ۱۹۸۰ برخوردار است.» (این شامل معلمین، کارمندان بهداشت، کارگران ساختمانی و بخش بزرگی از کارگران و کارمندان دائمی می باشد - یعنی قشری که اسلاف فوجیموری آن را منطقه خنثیء میان استثمارگران و فقیرترین توده ها می خواندند.)

سرمایه داران پرویی و خط اپورتونیستی راست دوست دارند از خود سوال کنند آیا در قرن آتی پرو تبدیل به «شیلی آینده» خواهد شد؟ منظورشان کشوری است که گفته می شود رشد و مدرنیزاسیون اقتصادی بدون انقلاب بدست آمده است. اما «معجزه» اقتصادی شیلی (یعنی گسترش کشاورزی و معدن کاوی با جهت گیری صادراتی) نتیجه نیازهای سیاسی امپریالیسم آمریکا بود؛ یعنی

آمریکا می خواست مانع نفوذ شوروی در «حیاط خلوت» خود بشود؛ این «معجزه» همچنین بر پایه قتل عام سی هزار تن توسط ژنرال پینوشه و کسب قدرت توسط او حاصل شد. علیرغم بوجود آمدن یك طبقه میانی شهری، شیلی کماکان کشوری است که بشدت نیاز به یك انقلاب دمکراتیك نوین دارد تا نیروهای مولده خود، بالاخص مردمش را، رها سازد. زمانی که پینوشه حکومت «سوسیالیستی» منتخب شیلی را در خون غرق کرد، حرف مائو تسه دون یك بار دیگر ثابت شد: بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد. آیا فقدان یك جنگ خلق در شیلی باعث شد که امپریالیستها و طبقات حاکمه شیلی دست به خونریزی کمتری بزنند؟ یا اینکه از مسلح نبودن توده ها برای دست زدن به یك کشتار تمام و کمال سود جستند؟ آیا اگر در پرو راه پیشنهاد شده توسط خط اپورتونیستی راست دنبال شود، چنین سرنوشتی در انتظارش نخواهد بود؟ مضافا گرچه ممکن است فوجیموری آرزوی تبدیل شدن به پینوشه پرو را داشته باشد اما عوامل عینی (بخصوص وزن نیمه فئودالیسم در پرو و همچنین موقعیت کنونی نظام جهانی امپریالیستی) امکان دست یابی پرو به چنین «الگوی» جنایت کارانه ای را نامحتمل می سازد.

بقول بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (۷ اکتبر ۱۹۹۳) تغییرات اقتصاد پرو هیچ نیست مگر «زرق و برق گذرا». خط اپورتونیستی راست با اتکا به این تغییرات می گوید که نظام سرمایه داری بوروکرات در پرو در حال کسب «پویایی» است. اما مائوئیستها نمی گویند که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرمایه داری رشد نمی کند و همچنین نمی گویند سرمایه داری زمانی دچار ورشکستگی دائم خواهد شد. بنابراین اگر منظور از «پویایی» سرمایه داری بوروکرات این است پس در واقع حتی یك سوال واقعی نمی باشد. مسئله آن است که رشد آن هرگز نمی تواند چیزی باشد مگر فلاکت و بندگی بیشتر برای خلق و همواره مانعی خواهد بود در مقابل رهائی واقعی نیروهای مولده، بخصوص عمده ترین بخش نیروهای مولده یعنی خلق. نه رشد ناچیز امروزی سیستم و نه دورنمای آنچه که خط اپورتونیستی راست فروپاشی «اجتناب ناپذیر» سرمایه داری بوروکراتیك در آینده ای نامعلوم می خواند، انقلابیون را از مسئولیت شان در هدایت توده ها برای پیشبرد یك جنگ انقلابی، معذور نمی دارد. طغیان بی وقفه توده ها علیه این نظام اجتناب ناپذیر است تا اینکه بالاخره تحت رهبری پیشاهنگ خود بتوانند یك بار برای همیشه بر زندگی این نظام نقطه پایان بگذارند.

معنای این حرف که «راه بوروکراتیك پویایی یافته است» در کشوری که طبق آمار رسمی دو سوم اهالی آن «بسیار فقیر» و نیمی از فقرا در شرایط گرسنگی هستند چه می باشد؟ طبق آمار دیگری، ۸۵ درصد از اهالی پرو فاقد یکی از ضروریات زیر و دو سوم آنها فاقد دو و یا بیش از دو فقره از ضروریات زیر می باشند: غذای کافی، خانه، برق، آب و بهداشت، بیمه پزشکی و سواد خواندن و نوشتن. معنای این حرف در کشوری که در عین وجود زمین حاصلخیز فراوان، ملیونها دهقان از کشت آن محروم بوده و در روستا یا شهر محکوم به گرسنگی می باشند، چیست؟ و معنای آن در شرایطی که اقتصاد، در همان حدی که رشد سرمایه داری موجوداست، عمدتا از طریق فروش منابع طبیعی و صادرات محصولات دیگر به امپریالیستها و خرید مواد غذایی وارداتی از آنان و بازپرداخت بهره وام هایی که امپریالیستها برای خرید مواد غذایی به آن داده اند، کار می کند، چیست؟ «پویایی» چنین وضعیتی را در کجا باید جستجو کرد؟ ظاهرا حتی بسیاری از امپریالیستها نسبت به اقتصاد پرو از خط اپورتونیستی راست ناامیدتر می باشند. نقطه اتکا اصلی ارتجاع سرنیزه است و نه «رشد» اقتصادی. آنها ممکن است بطور موقت بخش هایی از طبقات میانی را به سوی خود جلب کرده و یا بی طرف کنند، اما هم زمان بخش های دیگر آن را نابود کرده و شرایطی که فقیرترین اقشار کشور یعنی اکثریت عظیم را وادار به طغیان بی وقفه علیه خود می نمایند، بدتر و بدتر می کنند.

ضرورت واقعی چیست؟

خط اپورتونیستی راست ادعا می کند که به دلیل روحیه توده ها، «ضرورت عاجل» مقابل پای حزب تسلیم شدن است. البته آنهایی که بقول حزب کمونیست پرو «بخاطر سهمی از کیك» به انقلاب پیوسته اند بناگزیر و بدتر از آن در شرایطی که به سختی چیزی برای خوردن موجود است، از صفوف آن بیرون خواهند رفت. همچنین بورژوازی ملی از جنگ خلق روی برگردانده است - حداقل فعلا. شاید وقتی که خط اپورتونیستی راست صحبت از «افکار عمومی خواهان صلح است» می کند منظورش همین هاست. اما توده ها به طبقات تقسیم میشوند و طبقات مختلف و بخش های طبقاتی گوناگون به نسبت شرایط و هم چنین به نسبت موقعیت اجتماعی خود، روحیات مختلفی را از خود بروز می دهند. حتی در همین چارچوب نیز همه چیز با افت و خیز جلو می رود و پیروزی ها یا مشکلات جنگ خلق بر روی اعتماد بنفس توده ها تاثیرات عظیمی می گذارد. اما مانند همه موارد دیگر خط اپورتونیستی راست به این مسئله نیز وارونه می نگرد: این اکثریت عظیم توده ها نیستند که به انقلاب پشت کرده اند بلکه بالعکس مشتی از آنان که ادعا می کردند رهبران توده ها می باشند، به انقلاب پشت کرده اند. این واقعیت که انقلاب توانسته است تحت وحشیانه ترین حملات پابرجا بماند، خود نشانه روحیه بخش مهمی از توده ها می باشد، زیرا بدون آنان چنین امری ممکن نبود. و پابرجایی بنوبه خود یك عامل روحیه آفرین است. صحنه هنوز مساعد ادامه و پیشرفت حماسه عظیم انقلاب پرو می باشد - بخصوص در عرصه پهناور روستا، جایی که رژیم هرگز نمی تواند ذره ای «ثبات» بوجود بیاورد.

سند حزب کمونیست پرو به تاریخ ژانویه ۱۹۹۵ مسئله را چنین شرح می دهد: «اگر انقلاب ما دچار یك شکست بزرگ شود (که نشده است)، اوضاع انقلابی رشد یابنده تبدیل به اوضاع انقلابی ساکن خواهد شد. در سال ۱۹۲۷ در چین زمانی که انقلاب به دلیل اپورتونیسم دچار یك شکست جدی شد، چنین وضعی بوجود آمد.... صدر مائو چه کرد؟ خط سرخ چه کرد؟ آنان مویه نکردند، و فراخوان «مذاکره» هم ندادند. بلکه فراخوان جنگ خلق را داده و راه محاصره شهرها از طریق دهات را در پیش گرفتند. این چیزی است که ما باید از آن درس بیاموزیم.»

مائو گفت تا زمانی که توده ها و حزب موجودند هرگونه معجزه ای ممکن است. این خط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو - و نه خط اپورتونیستی راست - می باشد که با واقعیات بنیادین در سطح ملی و بین المللی خوانایی دارد. شرایط عینی برای ادامه جنگ خلق موجود است. این وابسته به حزب کمونیست پرو است که پیگیرانه جنگ خلق را ادامه دهد و مشکلات مقابل پیشروی آن را حل کند. حزب کمونیست پرو مصمم است که چنین کند. رفقای ما در پرو این وظیفه را به دوش گرفته اند و مصمم هستند که قدرت توده های خلق را با خط پایه ای حزب که قطب نمای حزب بوده است و با مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در هم بیامیزند. ما از این نیز باید بیاموزیم.

این وابسته به پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان است که در این لحظات حساس بر پشتیبانی خود از رفقایمان در پرو بیفزایند. انقلاب جهانی در این زمینه با خطرات و فرصت های عظیمی روبروست■





احداث سنگر برای متوقف کردن خودروهای پلیس و ارتش

چاپ مجدد از اسناد حزب کمونیست پرو

گزارشاتی از میدان های نبرد!

رائوکانا

حزب کمونیست پرو مصممانه در مسیر ترسیم شده توسط صدر گونزالو رهسپار بوده و فعالیت بیشتری را در محلات و حلبی آبادها به پیش می برد. حزب همچنین در زمینه بسیج توده ها و سازماندهی آنها در پیشبرد عملیات مسلحانه و تاکید بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو فعالیت بی وقفه ای را به پیش می برد. رهبری پس از بررسی

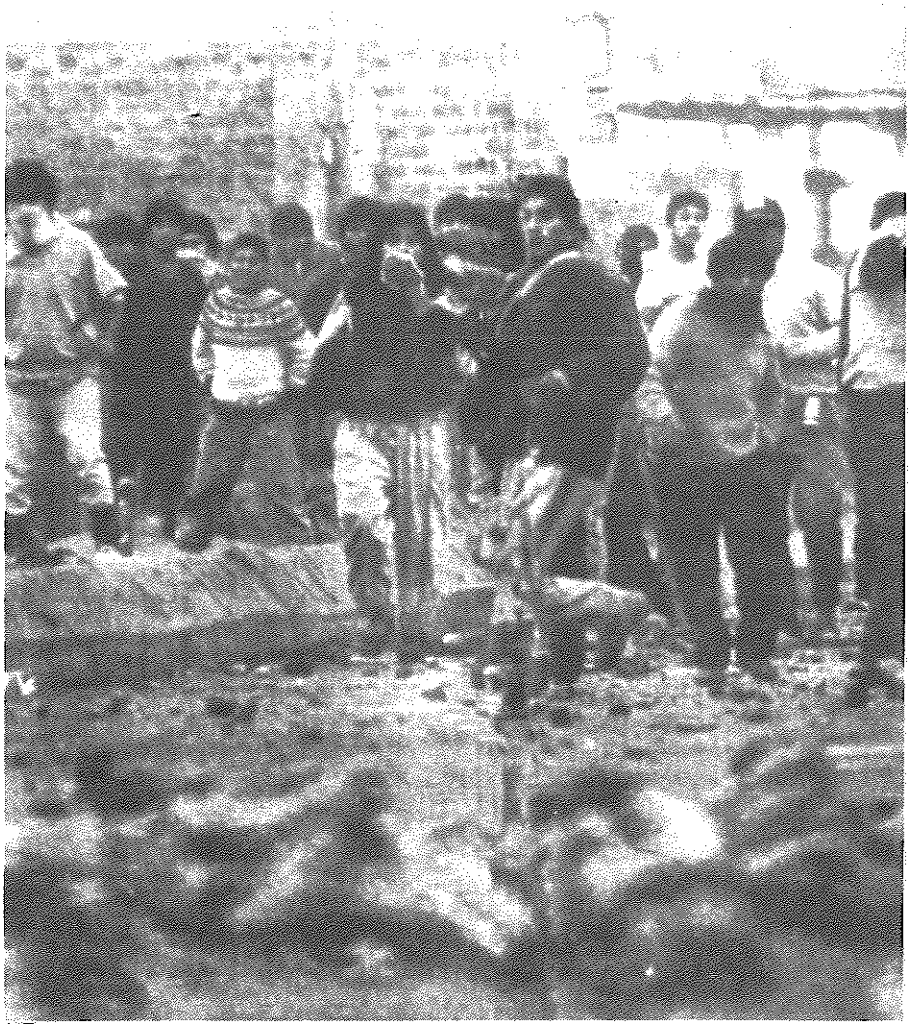

درگیری

پرچم های سرخ در اهتزازند



دقیق منطقه، مصادره زمین را برمبنای خط سیاسی حزب ضروری دانست. برای تسهیلاتی توریستی، زمینی را در «ویتارته» بفروش گذاشته بودند. این قطعه زمین متعلق به یك ایتالیائی بنام «ایزولا» بود. جنبش توده ای آغاز شد. ۱۲۰۰ نفر از اهالی زاغه نشینان «ال آگوستینو»، «گرانجاآزول»، «سن گریگوریا»، «ویتاریته»، «نوا اسپرانتسا»، «آندا هویلاس»، «ویستا آلگره» و «یرباتروی» گرد آمدند. رهبری قاطعانه، توده های ارتش چریکی خلق را حول برنامه حزب و گفته های صدر مائو متحد کرد. ویژگی اوضاع، سازماندهی توده ها را بشکل گروهی طلب میکرد که برای هر گروه یك نفر بعنوان فرمانده معین شد. در همین حین، جنبش کارگران «باریو» سازماندهی شد، تهییج سیاسی برّنده ای در میان توده ها به پیش برده شد، تا بر تعهد آنها به قهر انقلابی، نظم پرولتری و تبعیت از رهبری حزب بیفزاید.

پروسه مصادره زمین آغاز گردید و دفاع فعال سازماندهی شد. چون که حزب هشدار داده بود که برای هر نوع درگیری آمادگی داشته باشیم. بنابراین توده ها مسلح به ابتدائی ترین سلاحها نظیر لاستیك ماشین، تیر کمان، قلوه سنگ، گرز، گرد فلفل (برای پاشیدن در چشم دشمن) و اسید شدند. مجموعا سه درگیری رخ داد. در اولین درگیری، توده ها، نیروی ارتجاعی پلیس را (که ۱۰ تن از آنها از ایستگاه پلیس سانتاکلارا بودند) به عقب راندند. این درگیری در ساعت پنج و نیم صبح روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۰ رخ داد. شور و شوق ما وصف نشدنی بود. حزب همه چیز را رهبری کرد.

دومین درگیری در همان روز ساعت شش و نیم صبح به وقوع پیوست. ۳۰ تا ۴۰ آدمکش در این درگیری شرکت داشته و با گلوله های ساچمه ای و گاز اشك آور به توده ها حمله کردند. مردم مقاومت جانانه ای از خود نشان دادند. فضا آکنده از شعارهائی چون «پلیس آدمکش! توده های خلق نابودتان خواهند کرد!» بود. در این درگیری بود که رفیق «فلیکس خورگه راثوکانا» کشته شد. شعار این بود: بدست آوردن جسد رفیق و نجات زخمیها که کودکان خردسال، افراد سالخورده و مادران بودند. روحیه همه بسیار بالا بود و شعار «هیچکس تسلیم نخواهد شد! رفیق فلیکس شهید خلق است!» فضا را پر کرده بود. توده ها در محدوده زمینهای مصادره شده و در حلبی آبادهائی چون «سن آنتونیو»، «آموتا»، «مونتری» «سن گریگوریو» و «ویتارته» مبارزه کرده، مقاومتی آتشین را به پیش برده و ارتجاع را وادار به عقب نشینی کردند. ارتجاع را در آن مخمصه، توان آن نبود تا به دستگیری زخمی ها بپردازد، کسی را دستگیر کند یا اینکه جسد شهیدی را برباید.

سومین درگیری در ساعت ۸ بامداد همان روز اتفاق افتاد. بخش اداره آگاهی پلیس از مناطقی نظیر «سانتا کلارا» و «ویتارته»، و بخش ویژه از «سانتا باربادیو» آمده بودند. آنها فقط توانستند تا دروازه «اسپرانسا ـ استری یا» برسند. اما نتوانستند وارد منطقه شوند زیرا توده ها آنها را متوقف و وادار به عقب نشینی کردند.

پس از این درگیریها، تعداد معترضین به ۶۰۰ نفر کاهش یافت. روز بعد، اما توده ها باز آمدند و عده بیشتری نیز به آنان پیوستند تا مبارزه را به پیش ببرند. مصادره زمین با موفقیت همراه گردید. این مبارزه ای پیروزمند برای صدر گونزالو و حزب بود. زمینهای مصادره شده به قطعات مختلف تقسیم بندی شد. از کارگران بزرگراه مرکزی دعوت شد تا به جمعیت بپیوندند. بحث و گفتگوهای فراوانی در میان توده ها به جریان افتاده بود برای افشای جنایات بزدلانه ارتجاع علیه خلق از مطبوعات دعوت شد. تبلیغ و تهییج وسیعی به پیش برده شد. از توده ها نیز خواسته شد تا به برداشت محصول در «هیاچیه پا» پرداخته، تا به غذاخوری های عمومی خلق کمك کنند. رهبری حزب، توده ها را در کار جمعی هدایت کرد و زمین را با کمك رفیق آرشیتکت تقسیم بندی کرد. قسمت عمده آن، به کشت غلات و سبزیجات تخصیص یافت برای اینکه توده ها نیازهای غذائی خودشان را تامین کنند. این همراه بود با مناسبات اجتماعی نوینی که شامل سیاست نوین، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین است. برای هر بخش، سالن غذاخوری عمومی ویژه در نظر گرفته شد؛ محلی نیز برای نگهداری حیوانات و پرورش خوکچه هندی، ماکیان و خرگوش اختصاص داده شد. یکشنبه ها نیز برای تفریح و سرگرمی مردم در نظر گرفته شد. برای کار سیاسی توده ای که در آن مواضع حزب توضیح داده میشد، میتینگهائی برپا میگردید. کودکان نیز بازیهائی در ارتباط با جنگ خلق می کردند. عدالت توده ای نیز به اجراء گذاشته شد. مردم برای حل مسائلی چون دزدی، زنا و اعتیاد دیگر به مقامات دولتی مراجعه نکرده، بلکه طبق رهنمودهای حزب عمل میکردند. دیوارهائی جهت دفاع و سنگربندی برپا گردید، محدوده ای مربع شکل برای نگهبانی ۲۴ ساعته تعیین گشت. هیچکس بدون داشتن اسم رمز حق عبور از دروازه ورودی اصلی را نداشت. توده ها با هر آنچه که امکان داشت مسلح شده، آموزش نظامی میدیدند. جشن تعطیلات حزبی با شور و شوق عمیقی برپا میشد. مدارس تراز نوین که بازتاب دستاوردهای صحیح و محققانه حزب طی جنگ خلق بود آغاز بکار کرد. و رهبری حزب بدرستی خواستار برپائی کارزار بزرگی در زمینه تبلیغ و ترویج، حکایت رنجها و اتحاد مستحکم توده ها و پیروی اکید از نقشه دفاع از هر آنچه بدست آمده بود، گردید. جنبش توده ای علیه حکم اخراج، طی یك راهپیمائی که به سمت دفاتر اتحادیه های کارگری صورت گرفت، براه افتاد. از جراید داخلی و خارجی نیز دعوت شد تا حضور بهم رسانند.

حکایت رنجها بین توده ها براه افتاده و در مورد نقشه مزورانه ارتجاع و دولت کهنه علیه خلق افشاگری شد. ضروری بود که کارزار فریب آلود وسایل ارتباطات جمعی وابسته به دولت کهن افشا و رسوا شود. مطبوعات ادعا میکردند که «همه اعضای کمیته مرکزی راه درخشان در راثوکانا هستند.»

برای پاسخگوئی به این وضعیت، جمعیتی ۸۰۰ نفره به سمت تالار شهرداری «ویتارته» به حرکت درآمد تا خواستار لغو حکم اخراج گردد. این حکم برای ۹ اوت تعیین شده بود. حزب توده ها را حول سیاست خود، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو و برنامه اش و جنگیدن برای دفاع از زمین متحد کرد. جنگیدن برای دفاع از زمین بعنوان یك شعار به پیش گذاشته شده بود. پس از آن، تمرین رزمی برای درگیری و مقاومت جهت جلوگیری از اجرای حکم اخراج به اجراء درآمد. بزرگراه مرکزی بین «هوا چیه پا» و «ویتارته» مسدود شده و لاستیك اتوبوسهای مسیر بزرگراه پنچر شد. پیش از آن، معترضین سوار اتوبوسها شده و برای مسافران کار توضیحی کرده، به پخش اطلاعیه مبادرت ورزیدند. لاستیك های کهنه ماشینها به آتش کشیده شد و راه بندان بوجود آمد. در دروازه ورودی راثوکانا نیز خندقهائی کشیده شد تا مانع عبور وسائط نقلیه مرتجعین شود. کامیونهای حامل سنگ بر سطح جاده تخلیه شدند. توده ها بخوبی آماده نبرد بوده و مقاومتی قهرمانانه کردند. اگرچه مردم تنها مجهز به سلاح های ابتدائی مانند فلاخن، کوکتل مولوتف و گاز اشك آور خانه ساز بودند، اما ارتجاع را وادار به عقب نشینی کرده و از ورودشان به راثوکانا جلوگیری کردند.

بعد از ظهر همانروز، و روز بعدش یعنی ۷ اوت، نمایندگان حلبی آبادهای مختلف چون «سن آنتونیو»، «مونتری»، «آماتا» و ... با پیام های پشتیبانی از مبارزه توده ها و عزم مشترك برای ادامه نبرد سر رسیدند. آذوقه و پول نیز جهت پشتیبانی از ادامه مبارزه خلق جمع آوری شده بود. از اتحادیه های کارگری نظیر «سداپال» و «سی تی آ» نمایندگانی آمدند که توانستند برق مورد نیاز را از سیمهای برق سراسری تامین کنند. سپیده دمان ۹ اوت همه در سنگرهایشان بودند. ساعت ۹ بامداد، دو «مامور آتش نشانی» از حزب «کامبیو ۹۰» (حزب فوجیموری) از طرف شهرداری به ماموریت فرستاده شدند تا مردم را با فشار آب متفرق کنند. آنان این وعده را نیز آورده بودند که اگر توده های معترض محل را ترك کنند، حکم اخراج را به بحث خواهند گذاشت. در پی این پیشنهاد نشست عمومی برقرار شد و تصمیم به ادامه مبارزه گرفته شد. تاکید گردید که «ایزولا» می بایستی تقاص خون پس دهد و سازشی در کار نخواهد بود. سرانجام پیمانی بین «ایزولا» و توده ها منعقد شد که بر مبنای آن، حکم اخراج به تعویق انداخته شد. این توافق، نتیجه صلاحدید رهبری جمعی طی یك نشست عمومی بود. متعاقب آنچه گذشت، توده های بیشتری از حلبی آبادهائی چون «مارسا پارادو»، «میکائلا» و «نینیو یسوس» نیز به جمعیت پیوستند.

توده ها در «ویتارته» تمامی شب را کشیك دادند و روز ۹ اوت مبارزان ارتش چریکی خلق، اتوموبیلی را در کارخانه متعلق به «ایزولا» منفجر کرده تا او را وادار به لغو حکم اخراج نمایند.

روز ۲۷ اوت، سازمان امنیت پرو سه تن از جلادان خود را برای گرفتن عکس از معترضین در مناطق مختلف پست بازرسی فرستاد. جاسوسان توسط توده ها دستگیر شدند. اینان خود را خبرنگار مطبوعات معرفی کرده از افشای هویت واقعیشان سر باز زدند. پس از بازرسی بدنی، سلاح و مدارکی دال بر وابستگی آنها به سازمان امنیت بدست آمد. در بازرسی اتوموبیل نیز نقشه ای از راثوکانا کشف شد که بروی آن این نوشته به چشم میخورد: «کمیته مرکزی راه درخشان و انبار اسلحه». بازداشت شدگان پس از سه روز در برابر خبرنگاران داخلی و خارجی قرار گرفته، هویت واقعیشان افشاء شده و وسائلشان به آنان پس داده شد.

روز ۵ سپتامبر، ارتش جلاد ۱۵۰۰ نفر از افراد مسلح خود را تحت پوشش نیروهای غیر نظامی جهت باز پس گرفتن راثوکانا گسیل داشته تا در آنجا پایگاهی برقرار سازند؛ اما توده ها بر وفاداری خود به رهبری حزب و پیشبرد کلیه وظایف خود تاکید دوباره نهادند. با انتشار اعلامیه ها و برپائی جلسات بحث و گفتگو، توده ها اعلام کردند که نیروهای اشغالگر که جامعه کهن در حال فروپاشی را نمایندگی میکنند، نیروهای کشتارگر که با قتل عام قصد ارعاب توده ها را دارند، باید بیرون روند. از آنجائی که برای اخراج نیروهای اشغالگر، اتحاد مستحکمی ضروری بود در ماه سپتامبر حزب خواهان وحدت توده ها برای پیشبرد امر مبارزه گردید. بخش بزرگی از بزرگراه مرکزی بوسیله لاستیکهای ماشین و سنگ مسدود شد. در همین زمان، پشتیبانی روشن و قاطعی از طرف حلبی آبادهای دیگری که در مبارزه شرکت فعالانه داشتند، اعلام گردیده و نقشه دفاعی راثوکانا را تکمیل کرد. نبرد نابرابری درگرفت، اما مقاومت آتشین و قهرمانانه توده ها بسیار درخشان بود. چهار رزمنده و دو سرباز کشته و تعدادی زخمی شدند، و مبارزه قهرمانانه ادامه می یابد.

تحریم انتخابات

محله «چوسچی» در بخش آیاکوچو از استان «کانگالو» قرار دارد و تا آنجا ۷ ساعت فاصله دارد.

این ناحیه ای است فقیر که ۹۰ درصد جمعیت آن را دهقانان تهیدست تشکیل میدهند.

هدف سیاسی: تحریم انتخابات عمومی ۱۹۸۰

هدف نظامی: به آتش کشیدن صندوقهای رای

حزب به درستی تاریخ شروع مبارزه مسلحانه را روز ۱۷ مه ۱۹۸۰ تعیین کرده بود. آن موقع آستانه انتخابات عمومی بود. ما با تحریم انتخابات عمومی و شعارهای «زنده باد مبارزه مسلحانه! برقرار باد حکومت کارگران و دهقانان! مرگ بر حکومت جدید!» در حال ایجاد چیزی نوین در کشور خود بودیم. ارتش چریکی خلق یا سلاح نداشتیم. با دستانی تهی اما با اصلی ترین کار مایه: یعنی ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو که سلاح قدرتمند و شکست ناپذیر ما بود، آغاز کردیم. افراد حزب گرد هم آمده بودند. رفقای سازمان حزبی در کمیته ناحیه «کانگالو ـ فاخاردو» تحت رهبری رفیق «نورا» (قهرمان بزرگ، نمونه بارز جانبازی برای حزب و انقلاب) قرار داشتند و با جدیت تمام تصمیم کمونیستی آغاز مبارزه مسلحانه برای به عمل درآوردن اولین عملیات جنگ خلق در کشور رابه پیش می بردند. جان خود را بر کف نهاده بودیم. پس با وحدتی استوار آماده شدیم تا امر انقلاب را بدوش گیریم. در آن زمان فعالینی که اکثرا جوانان دهقان بودند (کم سن ترین آنها ۱۱ ساله بود) با مشتهای گره کرده تعهد خود به آغاز مبارزه مسلحانه را اعلام نمودند.

بدینگونه بود که عملیات تحریم انتخابات تدارك دیده شد و به انجام رسید. پس از شناسائی مقدماتی محل رای، به آتش کشیدن صندوقهای رای طرح شد و عملیات تدارك دیده شد. ۱۲ رفیق در این عملیات شرکت می جستند. ۲ نفر باید در لباس پلیس به محل وارد شده وگاردهای محافظ را خلع سلاح میکردند. ۱۰ نفر در



توزیع نشریات حزب کمونیست پرو در بین توده ها

پوشش روستائی باید بیرون می ایستادند که۵ نفرشان‌می بایستی داخل شده و تمامی لوازم انتخابات را به میدان مرکزی منتقل میکردند. دیگران می بایست امر دستگیری دشمن را به اجراء میگذاشتند. یکی از رفقا حامل سه لیتر بنزین بود که می بایست همه چیز را با آن به آتش میکشید. وقتی عملیات به آخر میرسید، همه می بایست به محل از پیش تعیین شده میرفتیم. در مورد سلاح: ما فقط چاقو داشتیم. عملیات برای ساعت ۱۰ بامداد ۱۷ مه طراحی شده بود. صبح آن روز، ارتش پرو لوازم انتخابات را در ۳ کامیون که بوسیله ۳۶ سرباز محافظت میشد به منطقه آورد. از این تعداد، ۲ کامیون و ٤ سرباز در محل باقی ماندند. کامیون دیگر به مقصد «کانگالو» حرکت کرد. عملیات چنانکه طراحی شده بود به اجراء درآمد.

خلاصه: به علت هوای سرد آن منطقه افراد پلیس از شنل و کلاه محلی استفاده میکنند. هنگامیکه دو رفیق با لباس پلیس به محل نزدیك شدند، محافظ در را بروی آنها گشود و به پیشوازشان آمد. او متوجه شد که کلاه ندارند. شگفت زده پرسید: «کلاهتان کجاست آقایان؟» طی چند ثانیه او خلع سلاح شده و نتوانست جمله اش را ادامه دهد.



هنگامیکه سربازان متوجه مسئله شدند، سعی کردند به شهر برگردند. اما هر دو کامیون آنها از کار افتاده بود و می بایستی تا فردا صبح که نیروهای کمکی میرسیدند صبر میکردند. چنین بود که عملیات تحریم انتخابات توسط گروه مسلح بدون سلاح با موفقیت به پیش برده شد. اینگونه بود تولد امر نوین.

مصادره زمین در سال ۱۹۸۶

«در ناحیه شمالی، مصادره زمین زیر شعار «زمین را تصرف کنید!» ۱۷۰ هزار دهقان را به جنبش آورده

و به مصادره ۳۲۰ هزار هکتار زمین که عمدتا مرتع هستند، و ۱۲ هزار راس حشم انجامید که اکثرا از تیره

بسیار خوب بودند. همه اینها بین دهقانان تقسیم شد.» (از سند «جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی توسعه دهید» ـ نقل شده در جهانی برای فتح شماره ۸، سال ۱۹۸۷)

«زمین مسئله کلیدی است و سیاست حزب که مصادره مسلحانه زمین و دفاع از آنست تنها پاسخگوی چنین مسئله ای است. مسئله اینست که باید زمین را از طریق جنگ خلق مصادره کرده و از آن حفاظت نمود. دیگر شرایط ضروری برای توسعه تولیدی مورد نیاز خلق نیز باید بهمین نحو بدست آید و از آن دفاع شود.» تصرف زمین در شمال در سال ۱۹۸۶ بوقوع پیوست. شروع اینکار در دو بخش از استان «لا لیبرتاد» به نامهای «آنتیاگو دچوکو» و «سانچز کاریون» بود.

حزب کمونیست پرو عملیات مسلحانه مصادره زمینهای زراعی تعاونیهای بزرگ و «شرکتهای کشاورزی سهامی اجتماعی» در سطح ۳۲۰ هزار هکتار که عمدتا اراضی و مراتع مرغوب بودند را به پیش برد. حزب کمونیست پرو که ارتش چریکی خلق را رهبری میکرد، نابودی اجزاً متشکله شرکتهای تعاونی را به انجام رساند تا بطور تمام و کمال تعاونی های بزرگ کشاورزی را نابود کرده باشد.

یکی از تعاونیهای اصلی کشاورزی منطقه که بخاطر وسعت و حاصلخیزی توجه شایانی از طرف مرتجعین به آن مبذول میشد، «سان خوزه دپورکن» نامیده میشد. آماج نابودی تعیین شدند. چهار رئیس تعاونی که مورد تنفر شدید دهقانان بودند، را نشان کردند. این «روسای تبهکار» در محل تعاونی زراعی اقامت داشتند که انبار، محل ماشین آلات، کودهای شیمیائی و غیره را نیز در بر میگرفت. نقشه طرح شده چریکها یك هدف مشخص را دنبال میکرد: نابودی مالکیتهای بزرگ تعاونیها، بدست آوردن غلات، تخریب، تبلیغ و ترویج مسلحانه و تقسیم مجدد زمین و احشام. عملیات توسط نیروی اصلی، نیروی محلی و نیرو پایه ای همراه با بسیج توده های دهقانی محل با موفقیت به اهداف خود دست یافت. بسیاری از آنان از روستائی بنام «هاسپیتال» آمده بودند.

نیروهای ما به نیروی حمله، نیروی پشتیبانی و نیروی امنیت تقسیم شده بود. گروه حمله مامور دستگیر کردن سرسختان بود. آنها قصد فرار داشتند ولی در منازلشان به قتل رسیدند. سپس دفاتر تسخیر شد. کل محل با دینامیت منفجر شد و سوخت. آنگاه نوبت مصادره اموال تعاونی فرارسید تا بعدا بدنبال یك نشست سیاسی بین دهقانان تقسیم شود و آنها را برای پیوستن به جنگ خلق تحت رهبری صدر گونزالو، تحت رهبری حزب کمونیست پرو و مصادره مسلحانه زمین و دفاع مسلحانه از آن، فرا بخواند. جنبش

نقش داس و چکش بر بزرگراه مرکزی طی اعتصاب مسلحانه سال ۱۹۸۹ حک شد.





دهقانان فقیر و کمیته توزیع تشکیل شد. دو تراکتور با دینامیت منفجر شد.

خبر مثل توپ صدا کرد. دهقانان در مزارع مختلفی که بخشی از تعاونیها بودند، قبل از اینکه ارتش چریکی خلق سر برسد، خودشان از نمونه عملیاتهای قبلی پیروی کرده، متشکل شده و توافق کردند محصولات و احشام را بین خود تقسیم کنند. این امر، مشکلاتی را باعث شد: برخی بیشتر نصیبشان شد و برخی هیچ چیز گیرشان نیامد. حزب این مشکل را با تقسیم مجدد حل کرد.

حزب با اتکاء به بسیج عظیم توده ها شروع به سازماندهی قدرت نوین کرد. برای مثال، اولین کمیته های خلق در استان «سانتیاگو دچوکو» در نواحی «هاسپیتال»، «آنگاسمارکاس»، «کاچیکادن»، «سانتا کروز دمولم بامبا»، «موله پاتا» و حوالی آن، سه رودخانه و غیره بوجود آمد.

در ناحیه «سانچز کاریون»، توده های دهقان برای منهدم کردن تعاونیهائی که مناطق «کورگوس» و «سانا» را در برمیگرفت، بسیج شدند. دهقانان محلی، مثلا دهقانان آبادی «پوك - پوك» و «هواگیل»، بسیج گشتند.

خلاصه: زمانیکه رفقای نیروی اصلی به مزرعه ای در آن حوالی که جزئی از تعاونی بود وارد شدند تا توده ها را بسیج کرده و مصادره زمین و محصول را سازماندهی کنند، به گروهی دهقان برخوردند که گله گاو مصادره کرده بودند. رفقا پرسیدند: از کجا می آئید؟ دهقانان پاسخ دادند: شنیدیم که شما همین حوالی هستید و کار مصادره زمین و محصول را تحت نظارت دارید. بنابراین، ما تصمیم گرفتیم جلو بیفتیم و هر چه هست را بین خود تقسیم کنیم. به هر یك از ما، یك گاو رسید. رفقا، تقسیم اراضی را تایید کرده و متوجه شدند که یك زن (که ۸ ماهه حامله بود) دو گاو دریافت داشته است. او گفت: «آنها به من دو تا دادند. یکی برای خودم و یکی هم برای بچه ای که بزودی متولد خواهد شد.» بعدا، رفقا شنیدند که او بچه را بدون هیچ مشکلی به دنیا آورده و با شیر همان گاو تغذیه میکند.

هفت تعاونی نابود شدند. کار ما در این بسیج عظیم توده های دهقان یک کمبود داشت که باید از آن جمعبندی کرد: همان موقع که تنور گرم بود، قدرت خلق فورا سازماندهی نشد.

درو در «هوایاکان»

عملیات در «ویتاریته»، یکی از نواحی لیما در زاغه «هوایاکان» در امتداد بزرگراه مرکزی کیلومتر ۱۷ بین این زاغه و «هوراسیو زبالوس» صورت گرفت. اینجا یك منطقه کشاورزی پهناور است که حدودا پنج هکتار مساحت دارد. یك استثمارگر ایتالیائی بنام «پوپه» صاحب آنست. محصولاتی مثل سیب زمینی، سبزیجات، ذرت و غیره در اینجا کشت میشود. توده هائی که در این منطقه کار میکنند یك «سول» که معادل نیم دلار آمریکائی است و مقداری محصول را بعنوان مزد دریافت میکنند. این به معنای فلاکت ناب، یعنی فوق استثمار است.

در فصل درو، پس از آنکه کار روزانه پایان یافت، توده ها شب هنگام برای برچیدن هر آنچه بر زمین باقی مانده میروند و به دنبال چند سیب زمینی باقیمانده میگردند.



رزمندگان ارتش چریکی خلق

حزب مصادره محصول سیب زمینی را سازماندهی کرد، حملاتی را طی درو، در روز روشن به راه انداخت و توده های «هوایاکان»، «هوراسیو زبالوس» و سایر زاغه ها را بسیج کرد.

نقشه ای طراحی شده بود. حدود ساعت ۱۱ یا ۱۲ صبح، هنگامیکه کیسه های پر از سیب زمینی برای ارسال به نزد «پوپه» آماده شده بود، یك رسته دست به مصادره تراکتور، دو کامیون و اتوموبیل نگهبان که یکی از آدمهای «پوپه» بود، زد. رزمندگان ارتش چریکی خلق کنترل محل را بدست گرفتند. توده هائی که در آنجا بهمراه دیگر توده ها که حدودا ۲۰۰۰ نفر بودند و در نواحی اطراف کار میکردند، کیسه های سیب زمینی را برای تامین غذای خویش برداشتند. سلاح های ارتش چریکی خلق، امر درو را تا به آخر تضمین کرد. سپس، ارتش چریکی خلق به اماکن از قبل تعیین شده عقب نشست. سلاح ها در یك محل جمع آوری شد و نیروی ارتش چریکی خلق آنها را در مکان مطمئنی قرار داد.

در آن روز، آنها دروی یك یا دو هکتار زمین را به انجام رساندند. در آن جریان، دو راننده و دو کامیون، یك راننده تراکتور و چهار یا پنج فرد کمکی، و ماشینی با دو همراه شرکت داشتند.

ارتش چریکی خلق به عنوان بخشی از نیروی کار وارد عمل شد و در یك حمله ناگهانی کارمندان «پوپه» را منکوب کرد. سپس آنها، توده های مزارع مجاور را فرا خواندند. آنها برای دروی محصولات وارد مزرعه شدند. تهییج توسط شعارهای حزب انجام شد، پرچمها به اهتزاز درآمد و توده ها شادی عمیق خود را با دادن شعار «زنده باد حزب!» ابراز کردند. سپس، آنها با محصولشان محل را ترك کردند. این خبر همه جا پیچید و توده های بیشتری پا به میدان گذاشتند. حتی اتوموبیل های در حال گذر توقف کردند و افراد از آنها پیاده میشدند تا در امر درو شرکت کنند.

در آغاز عملیات، هنگامیکه کارمندان «پوپه» تسلیم شده بودند، مباشر وی کشته شد. او فرد ذلیلی بود که بخاطر مزدور بودنش دست به مقاومت زد. مرگ او باعث شادی توده ها گشت.

در همین حال، یك نیروی ارتش چریکی خلق بزرگراه مرکزی را در کیلومتر ۱۷ مسدود کرد. در «هواکایان» یك عملیات تبلیغ و ترویج سریع دیگر انجام گرفت که طی آن از مردم خواسته شد به درو بپیوندند. بدین ترتیب، توده های بیشتری گرد آمدند و به محل رفتند.

پلیس سه ساعت بعد به آنجا رسید. خشمگین از اینکه قادر به انجام هیچ کاری نبودند، پرچم برافراشته را به گلوله بستند. سپس به جستجوی رزمندگان ارتش چریکی خلق پرداختند اما به جائی نرسیدند. از ارتش چریکی خلق هیچکس کشته یا مجروح نشد. این عملیات درو در «هوایاکان» با موفقیت به انجام رسید. توده ها بشکل وسیع و سازمان یافته تحت رهبری حزب و از طریق ارتش چریکی خلق در این عملیات شرکت جستند. این عملی محقانه و صحیح بود. توده ها برای هدف کسب تمام و کمال قدرت و مبارزه بی وقفه بخاطر کمونیسم به جنگ خلق پیوستند.

این عملیات در ماه فوریه ۱۹۸۹ انجام شد■

درباره صدر حزب کمونیست پرو، رفیق گونزالو

نبرد برای پایان بخشیدن به حبس انفرادی

بعد از گذشت سه سال از دستگیری رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو، نبرد برای نجات جان وی همچنان خطرات و فرصتهای عظیمی را هم در مقابل انقلابیون و هم مرتجعین جهان قرار میدهد. این نبرد مسیری پر پیچ و خم را طی کرده است: مسیری مملو از پیچشها و چرخشهای غیر منتظره، حمله ها و ضد حمله ها. و کماکان خطر اعدام وی را تهدید میکند. همانطور که انتظار میرفت این نبردی دشوار بوده و پیروزی در آن مستلزم درك عمیق اهمیت و اضطرار این مبارزه از سوی تعداد هر چه وسیعتر مردم و وجود روحیه ادامه تا به آخر مبارزه است.

رفیق گونزالو در برپائی و پیشبرد پیگیرانه جنگ خلق در پرو، نقش مرکزی را بعهده داشت و نیز نقش برجسته ای در نبرد بخاطر تحکیم ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی درون جنبش بین المللی کمونیستی بازی کرد. او بعنوان رهبر میلیونها نفر در پرو شناخته شد و در سطح بین المللی بخاطر تلاش جهت تحقق یك آینده کمونیستی مشهور گشت. ماهیت سازش ناپذیر جنگ خلق در پرو به مشعل راهنمائی برای انقلابیون سراسر جهان تبدیل شد که هر روز آماج حملات و ادعاهای امپریالیستها مبنی بر «مرگ کمونیسم» بودند.

رفیق گونزالو در ایجاد اوضاع کنونی پرو نقش مهمی ایفاء کرد. در آن کشور، یك جنگ خلق راستین در مواجهه با سرکوب فزاینده، همچنان موجودیت دولت کهنه ارتجاعی را تهدید میکند و جوانه های یك دولت نوین در حال شکفتن است. مرتجعین میکوشند این رهبری را نابود کنند؛ آنها میکوشند این رویا را در هم شکنند.

در مصاحبه سال ۱۹۸۸ نشریه «ال دیاریو» با صدر گونزالو از او سئوال شد: بعنوان فردی که در جهان «بیش از هرکس تحت تعقیب است» چه احساسی دارید؟ او پاسخ داد:

«این احساس را دارم که در حال انجام وظیفه ام هستم و سخت برای آن کار میکنم. تنها کاری که باید کرد اینست که بیش از پیش مسئولیت انقلاب، حزب، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، طبقه ما، خلق و توده ها را بدوش بگیرم. باید همواره آگاه باشیم که جانمان را کف دستمان گرفته ایم. اگر اینگونه نبود، کمونیست نبودیم. دشمنان دلایل خود را دارند. دلایل فعالیت من را حزب تعیین کرده است. امیدوارم که در انجام این وظایف، بیش از پیش صادق و مثمر ثمر باشم؛ زیرا زندگی ما در نقطه ای از این مسیر میتواند خاتمه یابد. بالاخره هر چیز آغازی، و دیر یا زود، پایانی دارد.» (۱)

سه رژیمی که طی ۱۰ سال پیاپی در پرو سرکار آمدند به تعقیب صدر گونزالو پرداختند. و همزمان، پیچیده ترین دستگاه ضدانقلابی جهان یك کارزار بین المللی را برای به انفراد کشاندن و بدنام کردن وی به پیش برد. آنها با اینکار کوشیدند افکار عمومی را طوری شکل دهند که در صورت دستگیری صدر گونزالو بتوانند وی را بی دردسر و بدون تعلل به قتل برسانند.

زمانیکه رژیم فوجیموری تحت رهبری قدم به قدم سازمان «سیا» بالاخره موفق شد رفیق گونزالو را در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ دستگیر کند، آنها مطمئن بودند تدارکاتی که دقیقا انجام شده، ضامن موفقیتشان خواهد شد. فوجیموری نقشه قتل رفیق گونزالو را اعلام کرد. زمان اعدام وی تعیین شد. افراد جوخه اعدام انتخاب شده بودند. (۲)

اما سالها نقشه ریزی، مرتجعین را نه در برابر مقاومت مصممانه حزب کمونیست پرو و توده های آن کشور آماده ساخته بود و نه در مواجهه با شبح یك کارزار بین المللی که بر فراز تمامی قاره ها به گشت و گذار درآمد. این کارزار از یك رهبر انقلابی به دفاع برخاست که آنها طی سالها بطور منظم و دقت کوشیده بودند او را بدنام کنند.

جای شك نیست که نبرد بین المللی برای دفاع از جان صدر گونزالو ابتدا رژیم فوجیموری و اربابان امپریالیستش و مرتجعین سراسر جهان را میخکوب و عصبانی کرد و سپس خشم و هراس آنان را برانگیخت. آنچه که آنها مطمئن بودند از بروزش جلوگیری کرده اند، اتفاق افتاد. بعلاوه، چیزی شکل گرفت که آنها حتی خیالش را هم نمیکردند. با تشکیل کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان، افرادی که دیدگاه های سیاسی بسیار گوناگونی داشتند، بخاطر دفاع از رفیق گونزالو با توده های انقلابی پرو و مائوئیستهای سراسر جهان همراه شدند. مرتجعین با نبردی مواجهه بودند که بر احساسات نیروهای وسیعی استوار بود. بر احساسات همان کسانی که مرتجعین گمان می بردند دروغهای مبنی بر «تروریست خون آشام بودن» رفیق گونزالو را کورکورانه پذیرفته و او را «سزاوار هر مجازاتی» میدانند، و یا در قبال کشتن وی سکوت اختیار میکنند. این اوضاع جدید نه فقط خطر افشای ماهیت واقعی رژیم را در پیشگاه کسانی که توهماتی داشتند افزایش داد، بلکه خطر شکل گیری حمایت فزاینده افرادی را از جنگ خلق بالا برد که معتقدند جنگ ستمدیدگان علیه ستمگران حق پایه ای آنهاست.

اگرچه مرتجعین به دلایل فوق الذکر از قتل رفیق گونزالو بازماندند اما هرگز از نقشه های خود برای انجام اینکار دست نکشیدند. طی سه سال گذشته خطر قتل وی بطور جدی موجود بوده و آنها از انواع حملات و حیله های کثیف برای تحقق هدف نابودی این رهبر انقلابی و هر آنچه وی مظهر آنست، استفاده کرده اند. آنها در پرو، زرادخانه جنگ ضدانقلابی را علیه خلق بکار انداخته اند تا جنگ خلق را با انجام تهاجمات کشتارگرانه نظامی پیاپی در هم شکنند. کل دستگاه سرکوب تقویت شده است. قوانین سخت گیرانه تری جدیدا به تصویب رسیده است. بر دامنه مداخلات امپریالیستی افزوده گشته است. جنگ روانی جریان دارد. همه اینها را در زرورق «انتخابات دمکراتیك» و سیاستهای نئولیبرال اقتصادی پیچیده اند. آنها در عرصه بین المللی، عملیات جنگ روانی که جزء مختصات تمامی جنگهای ضدانقلابی است را به اجراء گذاشته اند. با این وجود، صف گسترده ای از مردم در تمامی قاره ها، نبرد بخاطر دفاع از جان رفیق گونزالو را شجاعانه به پیش می رانند.

بیش از سه سال است که رفیق گونزالو در سیاهچال های رژیم بسر میبرد. رژیم



اعضای ششمین هیئت اعزامی به لیما. از راست به چپ: کشیش «یاسوتاکه»، دکتر «ارلیندر»، دکتر «لاندینه س»، سرهنگ «پاپاگئورگیو» و «ک. هدفیلد»

توانسته او را در حبس انفرادی کامل نگهدارد. رابطه او با حزب، جنگ خلق، جنبش بین المللی کمونیستی و توده های پروئی کاملا قطع شده است. اما علیرغم خوشخیالی های مرتجعین مبنی بر اینکه دستگیری وی و سایر رهبران انقلابی باعث شکست جنگ خلق خواهد شد، کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و بکاربست مشخص آن در پرو که توسط صدر گونزالو تدوین شده مسلح است، توانست این ضربات جدی را پشت سر نهاده و راه را ادامه دهد. آنها در بحبوحه نبرد، کارزار سازش ناپذیری را در دفاع از جان رفیق گونزالو به پیش برده اند. خطرات و فرصتها عظیمند. دفاع از رفیق گونزالو، دفاع از امیدها، آرزوها و دورنمای میلیونها تن از مردم پرو و سراسر جهان است که رویای رهائی از تمایزات طبقاتی و سلطه امپریالیستی را در سر می پرورانند. دفاع از رفیق گونزالو اعلام این نکته به مرتجعین سراسر جهانست: دوره ای که میتوانستید رهبران انقلابی چنین ارزشمند و سازش ناپذیری را فارغ از هرگونه مجازات به قتل برسانید، سرآمده است.

کارزار کمیته اضطراری بین المللی و نبرد برای خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی

از همان لحظه ای که صدر گونزالو به حبس ابد محکوم شد، یکی از خواسته های مهم کمیته اضطراری بین المللی امکان تماس آزادانه وی با وکلایش، برخورداری از معالجات مناسب پزشکی، دستیابی به منابع مطالعاتی و تماس مستقیم با دنیای خارج بوده است. تا زمانیکه او در حبس انفرادی کامل باشد دست دشمن در حمله به وی باز است. کمیته اضطراری بین المللی بحق خواهان اینست که رژیم فوجیموری طبق معیارهای برسمیت شناخته شده بین المللی در مورد نحوه رفتار با زندانیان سیاسی و اسرای جنگی عمل کند. طبق این معیارها هرگونه شکنجه ای محکوم است.

در پائیز ۱۹۹۳، بروز مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو، فعالین کمیته اضطراری بین المللی را با مصافهای حادی روبرو کرد. رسانه های گروهی به تحریک رژیم، پیرامون «موضع واقعی» صدر گونزالو در مورد خط مذاکرات صلح جار و جنجالی گسترده بپا کردند. از آنجا که صدر گونزالو توسط رژیم در انفراد کامل بسر میبرد، کمیته اضطراری بین المللی اصولا هر عقیده یا حرفی که رژیم به وی نسبت میدهد را فاقد اعتبار شمرده و اجازه نداده که این جار و جنجالها کوچکترین خللی در تلاشهای مصممانه اش بخاطر دفاع از جان صدر گونزالو و خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی وی ایجاد کند. مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو باعث شد که فعالین کمیته اضطراری بین المللی نظری دوباره به نکات اساسی وحدت در کارزار جاری بیندازند. این کارزار از همان ابتدا بدین خاطر حول دفاع از جان صدر گونزالو براه افتاد که میلیونها پروئی به او بعنوان رهبر خویش در مبارزه علیه رژیم ناحق و سرکوبگر و تحت الحمایه امپریالیستهای آمریکائی نگاه میکردند؛ و او بر این مبنا از احترام ستمدیدگان سراسر جهان برخوردار گشته بود. این مسائل تغییر نکرده اند. بعلاوه، رژیم فوجیموری آشکارا و بیش از هر زمان قصد ادامه حبس انفرادی صدر گونزالو و پیشبرد نقشه قتل وی را دارد. تحت این شرایط، و همگام با ادامه جنگ خلق توسط حزب کمونیست پرو، کمیته اضطراری بین المللی عزم خویش را برای پیشبرد مبارزه تا کسب پیروزی جزم کرده است.

از آنجا که کمیته اضطراری بین المللی در راه تحقق اهدافش پیگیری نشان داده، ده ها هزار نفر از افراد طومارها و نامه های اعتراضی با خواست خاتمه حبس انفرادی را امضاء کرده اند؛ در این زمینه یك آگهی با امضای شخصیتهای مشهور از بیش از ۲۰ کشور تهیه شده و در روزنامه های متعدد به چاپ رسیده است. وکلای بین المللی و وکلای لیما راه های قانونی و قابل دسترس را دنبال کرده اند. کمیته اضطراری بین المللی در عین حال که کانون عمده نبرد خویش را خاتمه حبس انفرادی قرار داده، اما به افشای ماهیت رژیم فوجیموری هم ادامه میدهد، گزارشات جنگ خلق را منتشر میکند و تحولات واقعی پرو را در برابر چشم جهانیان قرار میدهد. اعلامیه هائی به زبانهای مختلف و در کشورهای گوناگون در افشای تهاجمات ارتش به ساکنان روستاها تکثیر و توزیع شده است. روز ۱۴ مارس ۹۵، فوجیموری به هنگام برگزاری یك کنفرانس مطبوعاتی در نیویورك بهت زده و عصبانی شد زیرا فعالین کمیته اضطراری بین المللی و کمیته حمایت از انقلاب پرو در مقابل چشم خبرنگاران بین المللی وی را محکوم کرده و خواهان خاتمه حبس انفرادی دکتر گوسمان شدند. چند روز بعد، صدها تظاهر کننده نپالی در فرودگاه کاتماندو پایتخت آن کشور با برافراشتن پرچم و شعارهای «دست آمریکا از پرو کوتاه!» و «از جان رفیق گونزالو دفاع کنید!» از هیلاری کلینتون «استقبال» کردند! آنها به رسم اعتراض نپالی، پرچم سیاه بر سر هیلاری انداختند.

در ماه ژانویه ۱۹۹۵، از مبارزه ای که حول به اصطلاح «توافقات صلح» براه افتاده برای حمله به کارزار بین المللی استفاده شد. این حمله مشخصا وکلای رفیق گونزالو را آماج قرار داد تا راه دفاع حقوقی را بر آنها ببندد. رژیم فوجیموری بر مبنای «نامه ای» که ادعا میکرد متعلق به رفیق گونزالو است خبر داد که وی با نحوه دفاع حقوقی مخالف است و میخواهد کار دفاع را خود بعهده گیرد. مدافعان «توافقات صلح» از این «نامه» استفاده کردند تا کار وکلا را غیر حرفه ای جلوه دهند. آنها گفتند که این وکلا بجای دفاع حقوقی، مدافع ادامه جنگ خلق شده اند. این تلاشی بود برای اینکه حق

وکالت و نمایندگی صدر گونزالو از این وکلا سلب شود.

عکس العمل کمیته اضطراری بین المللی حساب شده بود. آنها از صحه گذاشتن بر هر نامه ای که رژیم فوجیموری ارائه داده و ادعا میکند که بازتاب نظرات رفیق گونزالو است، اجتناب نمودند. وکلای لیما و وکلای بین المللی تاکید کردند که دکتر آبیمال گوسمان موکل آنهاست. آنها هرگونه ادعای دلبخواه رژیم فوجیموری را رد کردند. اگر دکتر گوسمان خواست برکناری آنها را داشت، چرا رژیم فوجیموری اجازه نداد که مستقیما حرفش را بزند؟ آنها شروع به نقشه ریزی کردند تا بار دیگر به لیما بروند و خواست ملاقات با موکلشان را مطرح نمایند.

روز ٤ ماه مه ۹۵، رژیم حمله دیگری را به کارزار کمیته اضطراری بین المللی آغاز کرد. مطبوعات پرو و رسانه های بین المللی به اشاعه این دروغ و بهتان پرداختند که دو آمریکائی هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پرو رفتند تا به سبک رامبو دست به «آدم دزدی» بزنند. طبق این گزارشات، «آدم ربائی» جزئی از «کارزار بین المللی بنفع گوسمان بود تا به آزادی وی بینجامد.» آنها عامدانه واقعیات را مخدوش کرده و از تظاهرات سازمان یافته توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در آمریکا صحبت کردند. حال آنکه این فعالیتها را کمیته اضطراری بین المللی و کمیته دفاع از انقلاب پرو ـ شعبه آمریکا ـ سازماندهی کرده بودند.

بار دیگر رژیم میکوشید مردمی که خواهان خاتمه حبس انفرادی دکتر گوسمان بوده و در کشورهای مختلف به دفاع از جان وی برخاسته اند را مرعوب کند. کمیته اضطراری بین المللی تکذیب نامه ای انتشار داد و خاطر نشان کرد که هدف از این بهتان ها بی اعتبار کردن کارزار بین المللی است تا بر انفراد رفیق گونزالو افزوده و او را به قتل برسانند. آنها میکوشند در صفوف کارزار تفرقه انداخته و آن دسته هوادارانی که خواهان احترام به جان رفیق گونزالو هستند، اما دیدگاه های سیاسی متفاوتی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا حزب کمونیست پرو دارند را مرعوب کنند.

سپس فوجیموری در ۲۱ ماه مه ۱۹۹۵ تهدید جنایتکارانه دیگری را مطرح نمود: «آبیمال گوسمان بشدت بیمار است. او به بیماری سوریاسیس (نوعی سرطان پوست) مبتلاست.... و شدیدا در خود فرو رفته است. در این زندان هیچکس زیاد دوام نمی آورد... بعقیده من او باید در حبس انفرادی باقی بماند.» این حرف هیچ نبود مگر تهدید به یك قتل از پیش اعلام شده! چه کسی فراموش میکند سلولی که هیچکس در آن «زیاد دوام نمی آورد» را مخصوص صدر گونزالو ساختند؟ چه کسی قبول میکند مرگ ناشی از بیماری قابل علاج سوریاسیس، «مرگ طبیعی» است؟ تهدید آشکار علیه جان رفیق گونزالو، اعلام وقیحانه اینکه میخواهند وی را به قتل برسانند، بر اهمیت بسیج مردم برای شرکت فعالانه در نبرد حول خواست خاتمه حبس انفرادی می افزاید.

سفر ششمین هیئت نمایندگی کمیته اضطراری بین المللی به لیما

روز ۱٦ ژوئیه ۹۵، ششمین هیئت نمایندگی کمیته اضطراری بین المللی وارد لیما شد. این سفر به رژیم گوشزد کرد که تمامی حقه های کثیف، تمامی دروغها و مزخرفات، تمامی تهدیدات و شاخ و شانه کشیدنهایش ناموفق بوده و نتوانسته کارزار بین المللی را متوقف کند. بار دیگر یك هیئت اعزامی که نماینده توان و عزم هزاران نفر در سراسر جهان بود در برابر کاخها و محاکم و زندانهای رژیم ایستاد تا به آنها بگوید که نمیتوانند هر غلطی که دلشان خواست را بدون ترس از مجازات انجام دهند. هیئت اعزامی بار دیگر به خلق پرو نشان داد که کارزار بین المللی برای دفاع از دکتر گوسمان، سایر زندانیان سیاسی در پرو وکلایشان ادامه می یابد.

هیئت ششم متشکل از چند وکیل بین المللی که قبلا هم به لیما سفر کرده بودند، شخصیتهائی که بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی مشهور هستند، یك فعال کمیته اضطراری بین المللی و یك پزشك متخصص بیماریهای پوستی بود که توان معاینه دکتر گوسمان و صحبت با وی در زمینه معالجات پزشکی را داشت. هیچکس نمیتوانست حضور هیئت را نادیده بگیرد. در اولین کنفرانس مطبوعاتی هیئت، تعداد بسیار زیادی از خبرنگاران شرکت جستند. عناوین درشت روزنامه های پرو به سفر هیئت اختصاص یافت. خواست هیئت مبنی بر ملاقات با دکتر گوسمان و اعلامیه بین المللی علیه تهدیدات فوجیموری در گزارشات تلویزیونی مطرح شد. ایستگاه های رادیوئی خبر حضور هیئت ششم را به دور افتاده ترین روستاهای منطقه آند هم رساندند. خبر سفر هیئت در ده ها کشور انتشار یافت.

اعضای هیئت بار دیگر خواست دیرینه کمیته اضطراری بین المللی مبنی بر ملاقات با دکتر گوسمان را رو آوردند. دو وکیل بین المللی به زندان کالائو که اسارتگاه صدر گونزالو است رفتند. یك بار دیگر، مقامات رژیم فوجیموری در برابر چشم خبرنگاران مانع ملاقات شدند و ترس عمیق خود از خاتمه حبس انفرادی دکتر گوسمان را برملا کردند.

بعلاوه اعضای هیئت توانستند با صلیب سرخ بین المللی و اعضای علاقمند در تشکلات مذهبی و حقوق بشری تماس بگیرند. آنها خبرها و اطلاعات مهمی درباره ستم هائی که بر خلق پرو روا میشود جمع آوری کردند.

حضور هیئت ششم بر رژیم نیز بلاتاثیر نبود. آنها سراسیمه این حضور را محکوم کردند. حزب فوجیموری اطلاعیه ای منتشر کرد و خواستار اخراج هیئت شد. ماموران امنیتی در راهروی هتل گوش به زنگ بودند؛ آنها اعضای هیئت را در خیابانها تعقیب میکردند و میکوشیدند مانع فعالیتشان شوند. اما حرکات و اشارات مردم بویژه تهیدستان پرو، بیش از هر چیز گواه قدرتمند تاثیرات هیئت ششم بود. طبق گزارش اعضای هیئت، مردم با لبخند، با علامت پیروزی، با زدن بر شانه هایشان و حتی با در آغوش کشیدن و هدیه دادن به آنها خوشامد میگفتند. یك زن خدمتکار به آنها گفت به آشپزخانه رستوران بیایند تا کارگران بتوانند با آنها احوالپرسی کنند. یك کارگر هتل از آنها امضاء خواست. در یك رستوران، اعضای ارکستر بمحض ورود آنها شروع به نواختن آهنگ «زوربای یونانی» کردند. خیلی از پروئی ها با شنیدن این آهنگ بیاد صدر گونزالو می افتند. دوره گردها با علاقه گرداگرد محل کنفرانس مطبوعاتی که در خیابان برگزار شد جمع شده بودند و برای گرفتن اطلاعیه های مطبوعاتی هیئت، اعلامیه های کمیته اضطراری بین المللی و آگهی خاتمه حبس انفرادی سر و دست می شکستند. حمایتی که از جانب مردم نصیب هیئت شد، آنها را قویتر و دلگرمتر کرد و عزمشان جهت غلبه بر موانعی که رژیم می تراشید را جزمتر نمود.



بازسازی سخنرانی صدر گونزالو در قفس، طی یك تئاتر خیابانی در سان فرانسیسکو (آمریکا).

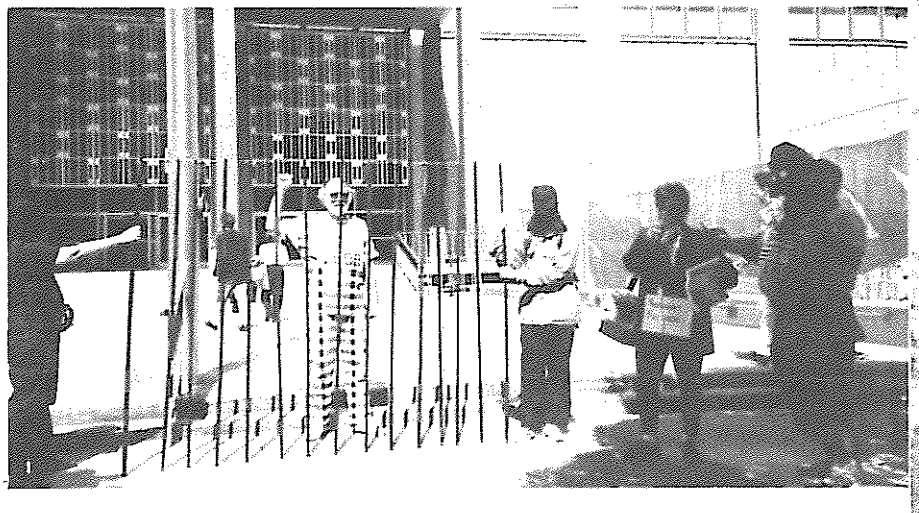

کمیته اضطراری بین المللی فراخوان تشدید نبرد برای خاتمه حبس انفرادی را صادر کرد

طی سه سال گذشته، کارزار بین المللی نظیر هر کارزار دیگر، افت و خیزهائی را تجربه کرده است. ولی کثیفترین و دردناك ترین حقه های رژیم هم نتوانسته این کارزار را متوقف کند. هر چه رژیم عمیقتر در گرداب جنگ ضدانقلابی خود علیه جنگ خلق فرو میرود، بیشتر افشاء میشود. کارزارهای کشتار خلق، به صحنه آوردن زندانیان سیاسی با علائم شکنجه بر پیکرشان، اعطای عفو عمومی به مقامات ارتش و پلیس که طی ۱۵ سال جنگ خلق عامل شکنجه و سر به نیست کردن و تجاوز و قتل بوده اند، همگی به افشای بیش از پیش رژیم خدمت میکنند. این اعمال وحشیانه، تعداد بیشتری از مردم سراسر جهان که بسیاری از آنها انقلابی نیستند را بیش از پیش با این واقعیت روبرو میکند که جنگ ستمدیدگان علیه استبداد و بخاطر دستیابی به رهائی یك ضرورت است. این امر گواه دیگری بر نقش حقیقتا انقلابی رفیق گونزالو در رهبری این نبرد بوده و زمینه بیشتری را برای شرکت مردم در مبارزه بخاطر دفاع از جان وی و آنچه مظهر آنست، فراهم میکند.

فوجیموری با اعلام اینکه صدر گونزالو تا سه سال دیگر خواهد مرد، بار دیگر خود را آماج حملات میلیونها نفر در سراسر جهان قرار داده که از جان رفیق گونزالو دفاع کرده اند. او اعتراف کرده که رفیق گونزالو را بطور تدریجی به قتل میرساند! او اعتراف کرده زندان ویژه ای که برای رفیق گونزالو ساخته بخاطر کشتنش بوده است. این تهدیدی کاملا آشکار است و نبرد برای خاتمه حبس انفرادی را ضروری تر و اضطراری تر میکند. اما باید درکی وسیعتر از مسئله داشت. نقشه قتل تدریجی وی جزئی دیگر از نقشه عمومی جنگ ضدانقلابی رژیم است. این اقدامی دیگر برای دلسرد کردن مردم پرو و سراسر جهانست که در سه سال گذشته خواهان احترام به جان این رهبر انقلابی شده اند. این تلاش دیگری است برای اینکه به مردم بقبولانند رژیم کوتاه نخواهد آمد و هر قدر هم اعتراض و افشاگری انجام شود به خاتمه حبس انفرادی تن نخواهد داد. رژیم بر دامنه ستمگری علیه خلق پرو می افزاید و همزمان میخواهد رفیق گونزالو و هر آنچه وی مظهر آنست بباد فراموشی سپرده شود. آنها میخواهند او را بی سر و صدا به قتل رسانند. از همان ابتدای کارزار نیز خواستشان همین بود.

اما حال و هوای سیاسی جهان از دوره دستگیری صدر گونزالو تا بحال تغییر کرده است. پرده های سکوتی که مرتجعین با ظرافت به دور جنگ خلق در پرو تنیده بودند شکاف برداشته است. صف بندیها روشنتر شده اند. ده ها هزار نفر که در گذشته نسبت به واقعیات جامعه پرو کاملا بی اطلاع یا دچار اغتشاش فکری بودند اینك آگاه شده اند. آنها رفیق گونزالو را می شناسند. آثارش را خوانده اند. میلیونها نفر متن سخنرانی تاریخی ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ او را شنیده یا خوانده اند. جنگ خلق در پرو نبرد ستمدیدگان علیه ستمگران را نمایندگی کرده و بر شمار حامیانش افزوده است. اینکه آیا در مقابل قدرت امپریالیستها میتوان ایستاد و از رهبر چنین مبارزه ای دفاع کرد یا نه، به یك نبرد بسیار مهم تبدیل شده است.

سه سال است که رفیق گونزالو در سیاهچالهای رژیم فوجیموری در انفراد کامل بسر میبرد. او از هرگونه تماس با خلق پرو محروم است. او با جنبش بین المللی کمونیستی هیچگونه تماسی ندارد. خاتمه حبس انفرادی حائز کمال اهمیت است. این بخشی بسیار مهم از نبرد بخاطر دفاع از جان اوست.

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!



شعارهای کارزار و پرچم سرخ بر فراز یکی از ساختمانهای برلین (آلمان).



نمایشگاه کتاب در داکا (بنگلادش).

توضیحات

۱ ـ متن کامل مصاحبه با رفیق گونزالو در شماره ۱۸ «جهانی برای فتح» بسال ۱۹۹۲ مجددا چاپ شده است.

۲ ـ طبق گزارش روزنامه «لوموند» (۸ دسامبر ۱۹۹۲) «ترس از عکس العمل بین المللی» باعث انحلال جوخه اعدام شد.

اول ماه مه ۱۹۹۵

دو راه بیش نیست: یا امپریالیستها را روانه گورستان می کنید؛
یا با آنها به مصالحه می نشینید

دو راه در مقابل هم؛ انقلاب یا سازش

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنگ انقلابی و سازش ناپذیر خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو در کوه و جنگل جریان دارد و نظم کهن را بمصاف می طلبد. دولت پوسیده، طبقات ارتجاعی و مشاوران امپریالیست آنها اقدامات خود را برای نابود کردن جنگ خلق هماهنگ کرده اند. اما همچنان از پرچم سرخ و درخشان انقلاب، جانانه و بیباکانه دفاع میشود؛ اخگرهای سرخ و فروزان آینده کمونیستی چشم دشمنان جنگ خلق را کور میکند؛ و شلیك تفنگها جسورانه اعلام میکند که راه مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، تنها طریق رهائی پرولتاریای بین المللی و توده های خلق در سراسر جهان از شر فلاکت و ستم است.

چه تفاوت عمیقی است میان این راه شجاعانه و رهائیبخش و «اقدامات مسالمت آمیزی» که با حمایت امپریالیستها براه افتاده و در پی فرونشاندن شعله شورشهای توده ای در نقاط گوناگون جهان است! حال که بلوك شوروی یعنی یکی از رقبای اصلی در نظام امپریالیستی رخت بربسته، امپریالیستها فعالانه و به کمك رهبران سازشکار جنبشهای اصلاح طلبانه میکوشند درگیریهای دیرینه را خاتمه دهند تا نظم منحط جهانی خود را در میانه بحران رشد یابنده جهانی ثبات بخشند. بطور مثال، یك وجب خاك را تحت عنوان فلسطین به دلالان تحت الحمایه خود در «سازمان آزادیبخش فلسطین» فروخته اند و امروز می بینیم که گلوله های لاستیکی از تفنگ اینها بسوی توده ها شلیك میشود؛ یا در آفریقای جنوبی مستعمره می بینیم که یك قشر ممتاز سیاه توافق نموده به حك و اصلاح حاکمیت مستعمراتی و خشن نژادپرستان سفید کمك کند. در این نمونه ها یك حقیقت تلخ بچشم میخورد: توده ها کاملا وجه المصالحه قرار گرفته اند و وضع تحتانی های جامعه وخیمتر از پیش گشته است.

راه سازش و مصالحه بهیچوجه طریق جدید خلاصی از این مرداب امپریالیستی نیست. البته گاهی اوقات آن را با عطر اصلاحات بورژوا دمکراتیك عرضه می کنند تا تعفن ستم و استثمار را بپوشانند؛ ستم و استثماری که دیگر توده ها بر آن آگاهی دارند و هر روز با آن مبارزه میکنند. راه سازش و مصالحه برای خلق هیچ چیز به ارمغان نمی آورد مگر رنج و مشقت بیشتر. این راه غرق شدن در مرداب امپریالیستی است. وضع مصیبت بار نقاط انفجاری جهان همه روزه این واقعیت را بوضوح نشان میدهد. هیچ مثالی روشنتر از وضع مکزیك بحران زده نیست. در آن کشور فقط یك استراتژی واقعا انقلابی میتواند از له شدن مردم زیر چکمه های امپریالیستها و دولت کارگزارشان جلوگیری کند. دولت مکزیك میکوشد نان شب میلیونها توده روستائی و غیر روستائی را بفروشد تا بانکهای امپریالیسم یانکی را چاق و چله کند. دولت مکزیك تاکتیکهای دوگانه را بکار می بندد. از یکطرف، «مذاکره صلح» را نیم بند جلو می برد و از طرف دیگر، ارتش وحشی نومستعمراتی را به جنگ دهقانان شورشی می فرستد.

به نمونه پرو نگاه کنیم: جنگاوران انقلابی ارتش خلق در آن کشور، جنگ خود را با نیروی محدودی آغاز کردند. آنها فقط به یك خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی مسلح هستند و تفنگهائی که از چنگ دشمن ربوده یا خود ساخته اند. خواب و خوراك آنها را دهقانان و توده های زحمتکش تامین میکنند. این جنگاوران انقلابی بخاطر پشتیبانی و اتکاء به خلق توانسته اند با هر واقعه ای مقابله کنند. آنها بنمایندگی از سوی طبقه ما، پرولتاریای بین المللی، راه کاملا متفاوتی را پی ریزی کرده اند. این ارتش و حزبی که رهبر آنست، با ناسیونالیستها و رویزیونیستهائی که پشت میز مذاکره چك و چانه میزنند تفاوت دارند؛ زیرا یك ایدئولوژی طبقاتی متفاوت راهنمای آنهاست. رهبری حزب کمونیست پرو فراخوان مصالحه با طبقه حاکمه که بعد از دستگیری صدر گونزالو در صفوف حزب ظاهر شد را رد کرده است. این فراخوان، راهی خطرناك است که به توهمات دامن میزند. این فراخوان، خیانت به منافع اساسی خلق در پرو و در سراسر جهانست. کثیف ترین ارتشهای جهان، رسانه های دروغ پرداز و دامچاله های «مصالحه» و

جهانی برای فتح ۲۱ - ۱۳۷۴



اول ماه مه ۱۹۹۵

عکس روبرو: تظاهرات در کلمبیا
عکس پایین: نقاشی دیواری
در دفاع از جنگ خلق در پرو
در انگلستان



طرفداری از امپریالیسم که برای فریفتن انقلابیون سابق برپا شده، اردوی متحدی را علیه جنگ خلق برپا داشته اند. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو شجاعانه در حال پشت سر نهادن پیچ و خمهائی است که در جریان مقابله با این اردوی متحد، بناگزیر بر سر راه جنگ انقلابی سبز میشود.

حزب کمونیست پرو بخشی از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است؛ جنگ خلق در پرو مهمترین و عمیقترین مبارزه انقلابی در جهان امروزست. این جنگ بر همان دورنمائی متکی است که اول ماه مه (روز بین المللی کارگران) به ستمدیدگان سراسر جهان ارائه میدهد: آینده ای عاری از بردگی مزدی و تمایزات طبقاتی؛ آینده ای عاری از امپریالیسم و نوکران مرتجع خونخوارش. اگر کسی در جهان امروز که با فرصتهای آشکارا مساعد انقلابی رقم میخورد بجای تلاش همه جانبه برای سرنگون کردن حکام خون آشام و درمانده جهان و نظام پلیدشان از آنها طلب مغفرت کند، به تضعیف نیروی انقلابی توده ها و بیش از حد قوی جلوه دادن امپریالیستها خدمت میکند. گزینش راه انقلاب در مقابل راه سازش، حمایت جانانه از حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش را می طلبد؛ باید این حزب و جنگش را سرمشق قرار دهیم و پرچم سرخ انقلاب مائوئیستی را همانگونه که اینك در کوهستان آند به اهتزاز درآمده، در میانه تلاطمات و شورشهائی که در سراسر جهان سر بلند میکنند، در نقاط دیگر نیز برپا داریم.

مبارزه برای انجام انقلاب را در سراسر جهان تشدید کنید!
با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!
از حزب کمونیست پرو پشتیبانی کنید!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!
از جان صدر گونزالو دفاع کنید! برای خاتمه حبس انفرادی او نبرد کنید!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

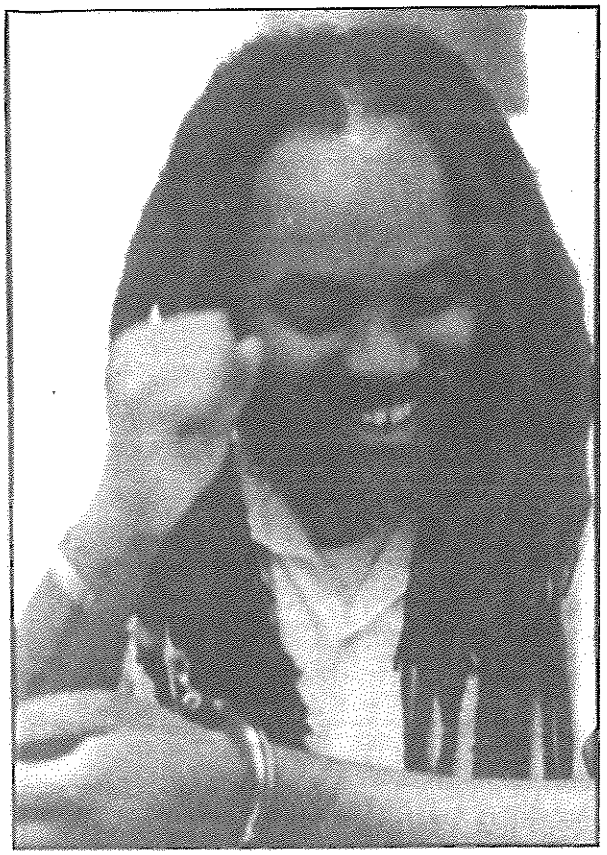

جان «مومیا ابوجمال» را نجات دهید!

اطلاعیه کمیته
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۷ اوت ۱۹۹۵

زمانیکه اطلاعیه زیر توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر شد، خبر رسید که اعدام «مومیا ابوجمال» معوق مانده است. دفتر اطلاعاتی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این پیروزی قسمی استقبال میکند. این پیروزی ثمره اعتراضات پیگیری است که در خود آمریکا و سراسر جهان علیه حکم سبعانه و تکان دهنده اعدام وی انجام شده است. ولی باید این را نیز بوضوح اعلام کنیم که پیروزی بدست آمده قسمی و موقتی است و طبقه حاکمه آمریکا مسلما دست به ضدحمله خواهد زد. مبارزه برای نجات جان این زندانی سیاسی انقلابی نیز بدون شك به اوج تازه ای خواهد رسید.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کامل خود را از«مومیا ابوجمال»، یك زندانی سیاسی انقلابی در آمریکا که به ناحق به اتهام کشتن یك افسر پلیس در سال ۱۹۸۱ به مرگ محکوم شده، ابراز میدارد.

«مومیا ابوجمال» که یك روزنامه نگار رادیکال و عضو سازمانهای انقلابی مختلف متعلق به خلق سیاه در آمریکا بود، بدنبال یك محاکمه نمایشی و مسخره در سال۱۹۸۱ محکوم به اعدام شد. «مومیا» حتی در زندان نیز خاموش نمانده و به دفاع خویش از ستمدیدگان ادامه داده است. او منجمله، موضع محکمی در دفاع از جان رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو اتخاذ کرده است. اینك بعد از گذشت سالها، مقامات آمریکائی اعدام «مومیا» را تدارك می بینند. علت اینکار، مواضع سازش ناپذیر و انقلابی «مومیا» است. این اقدام، جزئی از حمله عمومی مقامات به توده ها و نیروهای انقلابی در ایالات متحده می باشد.

در تحلیل نهائی، استثمار و ستمگری امپریالیسم آمریکا درون مرزهای ایالات متحده و در سراسر شبکه امپراتوری جهانیش بر زرادخانه کشتار و تخریب تکیه دارد. امروز این حقیقت در خود آمریکا، در اقدام دولت امپریالیستی آن کشور به اعدام «مومیا» جلوه گر میشود؛ با توجه به این نکته که طی نزدیك به ۵۰ سال اخیر، هیچ زندانی سیاسی در ایالات متحده **بطور رسمی** اعدام نشده است. امپریالیسم آمریکا با این تهدید وحشیانه، پیام وحشت را به گوش تمامی قربانیانش در ایالات متحده و سراسر جهان که جرات افشای این نظام پلید و مقاومت در برابر آن را بخود داده اند، می رساند.

اقشار مختلف مردم از کشورهای گوناگون در نبردند تا مانع از این شوند که طبقه حاکمه خونخوار آمریکا باز هم نامی جدید بر فهرست زندانیان سیاسی اعدام شده بیفزاید. در این فهرست نام هائی چون «جان براون»، شهدای «هی مارکت»، «ساکو» و «وانتستی»، «جولیوس روزنبرگ» و «اتیل روزنبرگ» نقش بسته است. حزب کمونیست انقلابی در آمریکا که یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، دفاع از «مومیا ابوجمال» را بعنوان بخشی از تدارکات و فعالیت همه جانبه انقلابی خویش به پیش برده است. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این مبارزه درود می فرستد و با کسانی که خواهان نجات جان «مومیا ابوجمال» و سپس آزادی وی هستند همصدا میشود■

انتشارات «بنر» منتشر کرد!

سلاحی قدرتمند در جبهه نبرد تئوریک

کتاب آموزشی شانگهای

اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم

ویراستار و نویسنده مقدمه و موخره بر چاپ حاضر: ریموند لوتا

کتاب آموزشی شانگهای: اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم، برای نخستین بار در چین بسال ۱۹۷۵ منتشر شد. این یکی از کاملترین و معتبرترین بحثهای عرضه شده درباره تئوری اقتصاد سوسیالیستی مائوئیستی است. این اثر مهمی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

این کتاب تصویری نشاط آور از چگونگی کارکرد اقتصاد با برنامه سوسیالیستی و پیشرفت آن در مسیر نابودی استثمار، نابرابری و زیاده طلبی سرمایه داری ارائه میدهد. این کتاب توسط نیروهای مائوئیستی در جریان انقلاب فرهنگی نوشته شد و سپس توسط حکام کنونی چین سرکوب شد. این اثر راهگشا تجربه مائوئیستی دوره ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ که طی آن بیش از یك چهارم نوع بشر اقتصاد و جامعه و خویش را در جریان انقلاب سوسیالیستی متحول ساختند مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد. این خدمتی مهم به مباحثه و جدل در مورد ماهیت، اهداف و عملی بودن اقتصاد برنامه ریزی شده است. کتابی برای آنان که رویای مبارزه برای جهانی نوین را در سر می پرورانند

نسخه انگلیسی کتاب آموزشی شانگهای را میتوانید از نشانی زیر بخواهید:

BANNER PRESS
P.O.BOX 21195, N.Y. N.Y. 10129
U.S.

بها معادل ۱۵ دلار ـ هزینه پست معادل ۲ دلار. از ۳ نسخه بیشتر شامل ۴۰ درصد تخفیف میشود. چك های خود را بنام «انتشارات بنر» صادر کنید.

۷۵ دقیقه موسیقی دلنشین

ما فقط جهان را می خواهیم!

ترانه های انقلاب از سراسر جهان

این کاست موسیقی اینک در دسترس شماست!

«جهانی برای فتح» کاستی را تهیه کرده که برگیرنده اشکال گوناگون موسیقی و بیانگر احساسات انقلابی خلقهای جهان است.

همراه با ترجمه انگلیسی سروده ها متن ترجمه به زبانهای ترکی و فارسی نیز موجود است

این کاست را می توانید از نشانی زیر تهیه کنید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K.

AFRICA

SOUTHERN

ماهانه سیاسی و اقتصادی

جنـــوب آفـریـقـــا

«ساپم» مجله ای درباره وقایع جاری است که برای روشن کردن افق سیاسی و اقتصادی منطقه جنوب آفریقا و بحث و جدل در این مورد منتشر میشود.

«ساپم» از طرف انتشارات «ساپس» منتشر میشود.

«ساپم» تنها مجله منتشره در جنوب آفریقا است که شبکه ای از متخصصان علوم اجتماعی، روزنامه نگاران و محققان ساکن در منطقه و تبعیدیان در آمریکای شمالی، اروپا و آمریکای لاتین را گرد آورده تا مسائل را از دیدگاهی بین المللی طرح کند.

این مجله ماهانه، زمینه بحث و جدل و تجزیه و تحلیل مشکلات و دورنماهای مربوط به همکاری سیاسی و اقتصادی منطقه ای را فراهم میکند و به امور هنری، رسانه های گروهی، مسئله زمین و ورزش می پردازد.

حق اشتراك یکساله مجله برای اروپا ۴۰ پوند انگستان، و برای سایر نقاط جهان معادل ۴۷ پوند است. برای مشترك شدن، چك بانکی یا حواله پستی را همراه با نام و نشانی خود به آدرس زیر ارسال کنید:

SAPEM,P.O.BOX MP 111, MOUNT PLEASANT, HARARE, ZIMBABWE.

از تصمیم نوین و تعریف نوین پیروی کنید و برای آن بجنگید! /آسومیرا

این سند نخستین بار به تاریخ ژانویه ۹۳ در روزنامه لارپوبلیکا چاپ لیما منتشر شد و توسط نیروهای هوادار مذاکره در خارجه توزیع گشت. همه تاکیدات در سند اصلی موجود بوده است. لارپوبلیکا تاکیدات خود را با خط تاکید مشخص کرده است. ما توضیحات خود را داخل پرانتز گذاشته ایم. در ترجمه تلاش کرده ایم همه تقسیم بندی های اصل را رعایت کنیم - جهانی برای فتح

ایده های راهنما

۱- م ل م، ا گ (اندیشه گونزالو - مترجم) شکست ناپذیر و خدشه ناپذیر است(هرگز شکست نمیخورد)، دلیل : ایدئولوژی آخرین طبقه در تاریخ است.

۲- ما کمونیست، مائوئیست، سربازان پرولتاریا هستیم، جوهر ما مائوئیسم است هر جا که ما میجنگیم با همان اسلحه ای که داریم میجنگیم.

خیلی در خاطر داشته باشید که مائو بما چه آموخت: « در ۵۰ الی ۱۰۰ سال آینده پدیده های نوین، مسائل نوین، که حلشان طلب میشود»

لازمست که نقش خود را بازی کنیم، ترس مشخصی در مورد اتخاذ تصمیم موجود است.

آنانی که همیشه علیه ما میجنگیده اند اینک نیز چنین میکنند چرا؟

۳- م ل م ، ا گ اسلحه مخصوص ماست...آنچه را که در پلنوم سوم بر سرش موافقت شد را بخاطر آورید (ج پ س). (جلسه پلنوم سوم - مترجم) ما با مسائل نوینی روبروئیم، آنها را با بکاربست اندیشه گونزالو (ا گ) حل نمائید.

٤- مسئولیت را بدوش گیرید و برای تصمیم نوین و تعریف نوین بجنگید. این ایده های راهنما بایستی بر بینش ما حکم راند.

اسناد و منابع

ما خود را به بینش ایدئولوژیکمان متکی میسازیم : مارکسیسم. آنرا در شرایط مشخص ما بکار بندید.

- نقل قولهایی از صدر مائو

- فصل پنجم (« جنگ و صلح») را مطالعه کنید و بکار بندید.

- « ... این اصل انقلابی م ل جهانشمول است»

اصول زیر سئوال نیست. مسئله کاربردش بر اساس شرایط مشخص است. (تجربه سالهای ٦٠ و ۷۰ را در نظر داشته باشید.) (ت. م)

این کار برد چیزی بود که درون حزب و توده های متشکل و افکار عمومی به شرایط آغاز مبارزه مسلحانه (آ م م) پا داد.

نقل قول شماره یك از فصل پنجم: «جنگ عالیترین فرم مبارزه برای حل تضادهای طبقاتی است...»

جنگ بر اساس شرایط مشخص آغاز میشود و توسعه می یابد و زمانی که اینها تغییر میکنند ، اشکال مبارزه نیز بایستی تغییر کند.

نقل قول شماره ۳ از فصل پنجم: « تقسیم جنگها به عادلانه و نا عادلانه... زمانیکه جنگی نا عادلانه در میگیرد چه باید کرد... راه مخالفت با آن اینست که قبل از اینکه بوقوع بپیوندد جلویش را بگیریم ، و زمانیکه بوقوع پیوست ، جنگ نا عادلانه را با جنگ عادلانه پاسخ دهیم، هر جا که ممکن باشد» « هر جا که ممکن باشد» در مورد ما نیز کاربرد دارد زمانیکه ما با جنگی ناعادلانه روبرو میشویم بعنوان پاسخی به جنگ عادلانه (این پاسخ به عملیات های ما را هم در برمیگیرد، این را بشکل مجرد نخوانید بلکه کاربردش را درك کنید)

- نقل قول شماره ۲ از فصل پنجم: رابطه میان جنگ و سیاست . « اگر که مانع کاملا کنار زده نشده جنگ بایستی ادامه پیدا کند» (متن مربوط به سال ۱۹۳۴ است. در سال ۱۹۳۷ تضادها را تحلیل کنید.) به مذاکرات چونگ چینگ در سال ۱۹۴۵ بنگرید، جلد ٤ : منظورش به اتمام نرساندن انقلاب دمکراتیك است.

آیا صدر مائو این اصل را نفی کرده ؟ نه، او کاربردش را بشکلی خلاقانه درباره پایان جنگ با ژاپن بکار میبندد: افکار عمومی طرفدار صلح بود. صدر مائو سعی نمود که افکار عمومی را بحساب آورد، و این مسئله او را به انجام این مذاکرات رساند. تخفیفات بزرگی صورت پذیرفت. مسئله چه بود؟ پس از اینکه توافقنامه میان صدر مائو بنام ح ك چ و کومینتانگ بتوسط چانکایشك امضا شد، چانکایشك توافقنامه را زیر پا گذاشت و تعرض مقابلی را آغاز نمود. مائو هیچ اصولی را زیر پا نگذاشت. ما نباید بشکل عام به مسئله نگاه کنیم بلکه باید کاربردش در واقعیت را ببینیم. بنابراین میتوان گفت که سیاست جنگ بدون خونریزی است. دوست همانطور که جنگ سیاست با خونریزی است. (ت.م.)

قانون خلق «مبارزه، شکست،... تحریك میکند و دردسر ایجاد میکند» این قانون کبیر مبارزه طبقاتیست، قوانین امپریالیسم و ارتجاع و خلق را شرح میدهد.

مبارزه طبقاتی جنگ طبقاتی مداوم و بزرگی است که توسط رهبران سیاسی هدایت میشود. دو شکل دارد:

۱ - بدون خونریزی: «سیاست، جنگ بدون خونریزی است.»

۲ - خونین: «جنگ، سیاست با خونریزی است.»

هر دو این اشکال، جنگ بزرگ سیاسی یعنی مبارزه طبقاتی هستند. و این دومی تکامل تضاد میان انقلاب و ضد انقلابست که جوهرش: بجنگ و دردسر ایجاد کن است. این دو قانون، قانون کبیر مبارزه طبقاتی هستند. تضادی که شرایطش چنین است: در یکطرف، دردسر ایجاد کن، که الزاما به ویرانی منجر میشود و در طرف دیگر، بجنگ که الزاما به پیروزی می انجامد. هر دو این پروسه ها از شکست میگذرند، گرچه کهنه به ویرانی منجر میشود و نو به پیروزی می انجامد. این قانونی شکست ناپذیر و کبیر است. از شکست نترسید. مسئله، مبارزه کردن است. و بنابراین اهمیت حقیقت بزرگ مارکسیستی: «انقلاب کردن برحق است.» آن را مطالعه کنید و بکار بندید. خیلی مهم است.

- نقل قولهای مائو صفحه ۲۳۷

- نقل قولهای مائو صفحه ۲۲۱. ذهنیگرا، یکجانبه نگر و سطحی نگر نباشید. بسیار مهم است. ذهنیگرا بودن بمعنای شرایط را سبك و سنگین نکردن است. امور را بطور همه جانبه ببینید.

- فصل هفتم، چپ روی بیماری کودکی کمونیسم: «کمونیستهای امروز کمونیست هستند بدین خاطر که در تمام مراحل مبانی و سازشهائی که شکل میگیرد، نه توسط آنها بلکه بواسطه پیشروی پروسه تاریخ، آنها بوضوح و دقیقا و مداوما آرمان غائی خویش را مد نظر دارند؛ یعنی از میان رفتن طبقات و بوجود آمدن جامعه ای که در آن نه مالکیت خصوصی بر زمین وجود دارد و نه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.»

شش شعار

۱ - برای معاهده صلح مبارزه کنید! (راهنمای سیاسی است و عمده است)

۲ - از فراخوان دفاع کنید و بکارش ببندید!

۳ - تصمیم نوین بزرگ و تعریف بزرگ را در دست بگیرید و برایش بجنگید!

٤ - صفوفتان را حول رفیق گونزالو و رهبری مرکزی فشرده سازید!

۵ - از تصمیم نوین بزرگ و تعریف نوین دفاع کنید!

٦ - افتخار بر م - ل - م!

کمونیست چه کسی است؟

آیا ما این پروسه تاریخی را درك میکنیم یا نه؟ آیا ما ذهنیگرا هستیم یا عینی گرا؟ یا ما با واقعیت در می افتیم یا او با ما در می افتد. کمونیستها امور را بوضوح می بینند (گیجی و ناهماهنگی میتواند موجود باشد)

«سی و سه نفر بلانکیست کمونیستند بدین خاطر که فکر میکنند میتوانند از روی مراحل مبانی بپرند.... و کسب قدرت در چند روز آتی آغاز میشود - آنها کاملا از این امر مطمئنند - و یکبار که قدرت را کسب کردند کمونیسم روز بعد مستقر میشود. اگر ثابت شد که این امر فورا قابل انجام نیست دیگر آنها کمونیست نیستند.»

چه کودنی بچگانه ای است که بی صبری کنونی بعنوان بحثی تئوریك ارائه شود!

طبیعتا انقلابیون خیلی جوان و بی تجربه، بهمراه انقلابیون خرده بورژوا که ممکنست به سنی قابل احترام دست یافته باشند و تجارب زیادی بدست آورده باشند، «اعاده سازش» را خیلی خطرناك، غیر قابل درك و اشتباه قلمداد میکنند.

خیلی از سفسطه گران و سیاستمداران و غیره نیز همینطور فکر میکنند، اما آنان هر روزه چکار میکنند؟ آنها به سازشهای تسلیم طلبانه دست میزنند.

«با این وجود پرولترها از کوره ضربات بیشمار عبور کرده اند... آنان با حقیقت عمیق همانند هستند.»

«**حقیقت فلسفی**»: در انطباق با تضاد، راه پر از پیچ و خم است.

«**حقیقت تاریخی**»: در پروسه تکاملی انقلابات، مبارزه طبقاتی همواره حضور دارد.

«**حقیقت سیاسی**»: مبارزه روزمره برای قدرت سیاسی این ضرورت را بیان میکند.

«**حقیقت روانی**»: چگونگی فهم امور از نقطه نظر دیدگاه طبقاتی، چگونگی نگاه کردن به اختلافاتی که در آنها نیاز به سازش بخاطر شرایط عینی وجود دارد.....سازشهایی که بهیچ طریقی از

خود گذشتگی انقلابی ما را کم نمیکند، و مسئله ادامه مبارزه را پس از سازش بدست آمده توسط کارگران را نفی نمیکند. بین این مسئله و سازشهای ذهنی در خدمت منافع شخصی و خائنینی که بدنبال منافع خودشان هستند فرق بگذارید...

اعتصاب شکنان نیز دست بسازش میزنند! بزدلی آنها، آرزوی آنها در ستایش چاپلوسانه سرمایه داران ... در مقابل تکه ای نان... آنها در جستجوی تملق گفتن به سرمایه دارانند.

همه سازشها ساده نیستند، سازشهای بین المللی و ملی موجودند. در مورد ما، بایستی هر دو موقعیت را ببینیم! این آنچیزیست که لنین میگوید، و ربط مستقیمی به مورد ما دارد. «سازش بهیچوجه» مسخره است.

چه معنایی دارد وقتی از حزب بالغ طبقه صحبت میکنیم که شایسته نامش باشد، و از رهبرانی که مستحقند که چنین نامیده شوند؟ ..بمعنی آنست که از طریق کوششهای طولانی، واقعا تمام نمایندگان یك طبقه که قادر بفکر کردن باشند را بخود جذب کرده باشد. لنین: در هر طبقه همیشه نمایندگانی وجود خواهند داشت که فکر نمیکنند، قادر بفکر کردن برای خودشان نیستند، اگر اینگونه نبود امپریالیسم طبقه ستمگری که اینك است نبود. رهبران آنانی هستند که **دانش، تجربه و عقل سیاسی** لازم برای ارائه راه حلی درست و بموقع در مقابل مسائل پیچیده سیاسی را داشته باشند (تعهد و قاطعیت کافی در انجام آن داشته باشند. نه فقط بفهمند بلکه تصمیم بگیرند.)

جلد ٤ ص ١٥١ صفحات ٤٤٣ـ ٤٣٠

مصاحبه ال دیاریو با ر گ

اندیشه، درسهای جنگ خلق، مسئله رهبری «ساخته شدن رهبری» بوضوح نمیتواند یکشبه صورت گیرد... رهبری جنگ خلق» ص ٨ (چاپ ال دیاریو). سران و مقرهای فرماندهی، گروه هائی هستند. مقرهای فرماندهی و سران ـ ص ١١ (همانجا)

ـ تجربه کمون. نگذارید پرچم بزمین بیفتد، آن را تا کسب پیروزی با افتخار برافراشته دارید. بهر قیمتی که هست. ص ٢٠ (همانجا)

ـ ص ٣٢ (همانجا) درباره مذاکره: این مربوط است به آخرین دوره جنگ، این را مکانیکی بکار نبندید.

الف ـ تصمیم نوین، تعریف نوین

١ ـ) یك مرحله از انقلاب تمام شده است. برای موج آینده انقلاب پرولتری جهانی (ا. پ. ج.) بجنگید!

یك مرحله باشکوه و جاودانی جنگ جهانی پرولتری تمام گشته است.

یك فروکش سیاسی در سطح جهانی موجود است (استراتژیك و جهانیست)؛ این مرحله سه درفش کبیر برای ما بجای گذاشته است: مارکس ـ لنین ـ مائو. و در این حقیقت که م ـ ل ـ م **شکست ناپذیر و خدشه ناپذیر** است شکل مشخص بخود گرفته است.

در سال ١٨٩١، انگلس در «مقدمه بر جنگ داخلی در فرانسه» بما آموخت که در ا. پ. ج. فروکشی موجود است و امکان کسب قدرت موجود نیست. لازم بود که مسئله اشکال نوین مبارزه و سازماندهی حل شود. بخصوص در مورد مسئله نظامی. خود مارکس به این مسئله هنگامیکه انترناسیونال اول (انجمن بین المللی زحمتکشان) را بنیان گذارد اشاره نمود. فرقی میان مانیفست حزب کمونیست و بحث پایه ای انجمن بین المللی زحمتکشان موجود است.

در سال ١٨٩١ امپریالیسم به بازسازی ساختار خود مشغول بود. یك مرحله نوین از تقسیم مجدد جهان در راه بود. برای ٣٠ سال امکان کسب قدرت موجود نبود و امکان حل مسئله اشکال مبارزه و سازمان موجود نبود. امروز اینگونه نیست. در سال ١٩١٧ لنین آن را حل کرد و در سال ١٩٤٩ صدر مائو مسئله راه انقلاب در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره ـ سرمایه داری بوروکراتیك را حل نمود، و در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی (٧٦ ـ ١٩٦٦) او مسئله انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را حل نمود.

صدر مائو: فصل در مورد کادرها، در اولین نکته، جائیکه او درباره آموزش جانشینان سخن میگوید.

بنابراین، ما گفتیم که تعرض استراتژیك انقلاب جهانی (ت.ا.ا.ج) در سال ١٩٨٠ شروع شد، امروز ما دوره ٨٠ ـ ١٩٧٢ را بمثابه فقط چند سال تدوین نموده و قلمداد کردیم. ت.ا.ا.ج با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی شروع شد، بدین خاطر که رفیعترین قله کسب شده توسط ا.ج.پ. و جنبش رهائیبخش ملی (ج.ر.م) تحت رهبری پرولتاریا بود. بنابراین صدر مائو در صدد توسعه و تعمیق ا.ج.پ. بود.

رجوع کنید به نقل قولهای مائو، فصل امپریالیسم، ص ٧٢: دو باد وجود دارد، باد شرق دارد غلبه می یابد. در سال ١٩٥٧، ص ٧٧: «عمر امپریالیسم طولانی نخواهد بود»

کوشش کنید که مراحل بزرگ را جذب نمائید، بگفته صدر مائو: «٥٠ تا ١٠٠ سال آینده...» این بمعنای ٢٠١٠ تا ٢٠٦٠ است؛ بنابراین، جنین موجی نوین در حال شکل گرفتن است. این را بمثابه بخشی از توسعه تضاد بین احیاء و ضد احیاء درك کنید. تجربه تاریخی را در نظر داشته باشید، قانون تکامل مبارزه طبقاتی. انقلاب بورژوائی ٣٠٠ سال طول کشید تا خود را تحکیم کند. در قرن ١٦ انقلاب در هلند بوقوع پیوست که بوسیله اسپانیا در قرن ١٧ داغان شد. در انگلستان پیروزی انقلاب بورژوائی در دو بخش صورت گرفت: انقلاب برهبری او. کرامول در سال ١٦٤٠ شکست خورد و در سال ١٦٨٨ «انقلاب شکوهمند» به پیروزی رسید که بین این دو ٤٨ سال فاصله بود. در قرن ١٨ رهائی ایالات متحده در سال ١٧٧٢ بوقوع پیوست. انقلاب در فرانسه در سال ١٧٨٩ پیروز شد. انگلستان پس از شکست «آرمادای شکست ناپذیر» (نبرد دریائی) قدرت رهبری کننده جهان شد. بنابراین برای انگلستان ٩٠ سال طول کشید تا بورژوازی بتواند پیروز گردد و تحکیم شود.

اگر بورژوازی بمثابه یك طبقه به ٣٠٠ سال برای تحکیم قدرتش نیاز داشت، نمیشود از پرولتاریا خواست که این امر را در ٦٦ سالی (دو سوم قرن) که دیکتاتوریش را در یك دولت، در رهبری انقلاب سوسیالیستی است، اعمال کرده و حل نماید.

تفاوتی با فروکش سیاسی عمومی در سال ١٨٩١ (که انگلس جمعبندی کرد) موجود است.

فروکش سیاسی عمومی کنونی از پروسه احیاء گری، از خلق افکار عمومی نامساعد در این مرحله کلی (١٤٠ ساله) انقلاب برخاسته است. این فروکش ٣ سالی است که آغاز شده است. در پرتو مارکسیسم، این مسئله برای ترسیم استراتژی ا.ج.پ. در موج کبیر نوین کلیدی است، میفهمیم که چرا این دوره محور اتصالی میان یك مرحله ا.ج.پ و موج کبیر آینده ا.ج.پ. است. این بحثی است بنفع عقب نشینی عمومی سیاسی در کنار سئوالات دیگر.

لنین: «کارل مارکس تحلیل از مسائل تاکتیکی را بما آموخت.» جرات تفکر بخود دهید، جرات عمل کردن، جرات تصمیم گیری بخود دهید. خلاف جریان رفتن اصل مارکسیستی است. همه چیز را آنطور که تحلیل کردید به پیش برید. آیا آنچه که ما تحلیل کرده ایم علیه آنچه مدافعش بوده ایم مثلا «انقلاب روند عمده است» می باشد؟ باید تفاوت قائل شویم.

١ ـ گرایش. از نقطه نظر دیدگاه تاریخی، اینکه انقلاب روند عمده است، امری غیر قابل رد و پایدار است. کافیست که پروسه تکامل نو، پروسه تکامل تضاد را بحساب آوریم. برای مثال: رودخانه پامپاس می خروشد و از میان زیگزاگها، پر از پیچ و خم و عقبگرد همیشه به دریا میرسد. ما باید بفهمیم که **تاریخ به عقب برنمیگردد**. تکامل بشکل مارپیچی جلو میرود و ناموزون است. زمان را با دهه ها اندازه میگیرند و نه سالها. گامهای تاریخی خیلی کوتاه نیستند. به نمودار عمومی نگاه کنید.

٢ ـ انقلاب بمثابه گرایشی سیاسی (خیلی خوب مطالعه کنید). دست کم ٥ تا ٦ سال برای رفع اوضاع بین المللی و منظره ای که شکل گرفته وقت لازم است. (ت ـ م) چگونه هژمونی بلامنازع ایالات متحده شکل مشخص بخود میگیرد؟ چگونه تجزیه روسیه شکل مشخص بخود میگیرد؟ تقویت و نقش قدرتهای دیگر، ژاپن و آلمان؟ و درباره اردوگاه انقلاب، چگونه این فروکش عمومی سیاسی (ف.ع.س) انقلاب خود را نمایان میکند؟ عقیده ریم در مورد این سئوالات چیست؟ صدر مائو بما می آموزد که ضد حزب کمونیست کاغذی موجود است. این امر خود را امروزه چگونه بیان میکند؟ ببینید که موقعیت احزاب و سازمانهای پرولتری چیست. موقعیت اتحادیه ها چگونه است؟ اینها واقعیاتی هستند که ما باید عمیقا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. موقعیت سازمانهای طبقه، سازمانهای دهقانی و افکار عمومی جهانی و ملی چیست؟ کلید، رهبری احزاب کمونیست، مسئله طبقه و جنبش ضد امپریالیستی است.

بعنوان سنتز، عمیقا تکامل مبارزه طبقاتی، **قوانین**، گرایشات و دورنمایش را تحلیل کنید. موش پیر همانطور که مارکس بما آموخت ناپدید نشده و همچنان بکار خود ادامه میدهد.

اگر گرایش سیاسی موجود نیست گرایش تاریخی وجود ندارد. امروز زیر زمین است؛ ما باید قادر باشیم که این را درك کنیم. (ت.م.)

این بدوش ما افتاده است و ما ویرانه های تلاشی و احیاء گری (چین و شوروی) را حمل میکنیم. اما این مسئله هر روزه در احزاب کمونیست، در بین کمونیستها، در طبقه و در مبارزه ضد امپریالیستی موجود است. سوسیالیسم موجودیت داشت. ما آن را دیده ایم، حق اصلی، حق کسب قدرت سیاسی است: شورش بر حق است! و در نتیجه، از میان نمیرود. این گرایش سیاسی زیربنائی است. مارکس این پروسه را تجزیه و تحلیل نمود؛ او بما درباره آبهای عمیق آموخت، «موش پیر بار دیگر زمین را حفر میکند.» و بنابراین بشکل سیاسی خودش را همانند آبهای زیر زمینی نمایان میسازد؛ مسئله سیاسی تعیین کننده است: رهبری احزاب کمونیست. لازمست که برگردیم و این را مطالعه نمائیم؛ خیلی مهم است که ما انقلاب را بمثابه روند عمده تاریخی مورد تاکید قرار دهیم، بشکل سیاسی هر روزه در حال کار کرد است. در سطح جهانی باز تقسیم نوین جهان در کار است.

جنین تضادهای نوین در حال شکل گیری است.

به آهستگی اما مطمئنا امپریالیسم در حال مرگ است - جلسه پلنوم سوم (ج.پ.س)

این امر چگونه خود را متظاهر میسازد؟ دارد. این مرگ همچنان نزدیک میشود، به آهستگی اما بی برو برگرد. (ج. پ. س. را در مورد غرق شدن امپریالیستهای گوناگون را بخاطر داشته باشید.) اما در همان حال، **بهبود در حال گذاری** موجود است. آنچه که لنین در «امپریالیسم عالیترین مرحله» و «سوسیالیسم... و امپریالیسم...» و «رویزیونیسم... و امپریالیسم...» گفت صحیح و کاملا معتبر است.

ما چگونه مسئله امپریالیسم را باید نگاه کنیم؟ ما آن را در پرتو م - ل - م برای حل مسائل نوین می بینیم.

پایه های مادی این اوضاع کدامند؟ پایه اقتصادی که آن را تعیین میکرد، نفت، ذغال سنگ و صنایع فولاد بود. امروز منابع نوین کار اقتصادی در حال توسعه اند. بعضیها بسیار پیشرفته اند. کامپیوترها آمده اند. ارتباطات الکترونیکی. اینها پروسه های بزرگ توسعه اند، امور ژنتیکی، انحصارات دارند به اصلاحات ژنتیکی (دستکاری در گیاهان و حیوانات)، حتی در انواع گوناگون، دست میزنند. این خط نوینی از ستم و استثمار است. همیشه دو روی تضاد را ببینید. تمام ستم ها به جنبش طبقاتی علیه ستم پا میدهد.

اگر ما به مسئله جنگ نگاه کنیم، تکامل سلاح های استراتژیك به نظامیتر شدن بیشتر صنعت منجر میشود. سرمایه گذاریهای بزرگتر مرتبط با جنگ الکترونیکی. تسلیحاتی که تولید و نگهداریشان گرانقیمت است و بسرعت بهدر میروند. مشکلات آنها در ارتباط با بحران اقتصادی و محدودیتهایشان به تکامل سلاح های غیر هسته ای منجر شد. خصوصی کردن ابزار تولید توسط دولت واقعیت جهانی دیگری است. چه مقدار دولتها با متمرکز کردن ابزار تولید در دست خود انباشت کردند؟ همه اینها به انحصارات واگذار میشود تا قدرتشان افزایش یابد. همه اینها سئوالاتی هستند که پایه های این بهبود در حال گذار اقتصادی را فراهم میسازند.

اگر ما به مسئله دولت بطور مشخص نگاه کنیم، گرایش کاهش عملکرد اجتماعیش را مشاهده میکنیم. این عملکرد را چه کسی بدست میگیرد؟ برای مثال در کشورهای امپریالیستی، انحصارات دارند موسسات بیمه را (در این کشور، ا. اف. پ)، بهداشت و خدمات آموزشی را بدست میگیرند. واقعیت مشابهی در ارتباط با امنیت، نه فقط از لحاظ تسلیحاتی بلکه از لحاظ جلوگیری و پیشبرد توطئه های صنعتی نیز بچشم میخورد. همه اینها مسئله اوضاع متفاوتی را مطرح میکند که چارچوب پروسه دولت ارتجاعی دیکتاتوری بورژوازی بزرگ را تشکیل میدهد. (در مورد ما، بورژوازی بزرگ و زمینداران تابع امپریالیسم.) امروزه نیروهای مسلح آنان تقویت میشوند و ظرفیت بیشتری برای تصمیم گیری سیاسی دارند. (ت. م)

نقشی را که انحصارات بعهده گرفتند را ببینید. دیروز آنها جهان را تقسیم کردند. امروز آنها عملکرد دولت را بدست میگیرند.

در ارتباط با اوضاع بین المللی، ابرقدرتها تغییر نکرده اند. روسیه کماکان به ابرقدرت بودن بر پایه ظرفیت نظامیش، قدرت استراتژیك اتمیش ادامه میدهد. مشکلاتی در ارتباط با نفوذش در خارج دارد. مشکلات داخلیش شکوفا میشود بهمراه مشکلات امنیتی خارجیش. در ژاپن، یلتسین به آنها گفت که ادعای مالکیت در مورد چهار جزیره مورد اختلاف نکنید. روسیه به قطب نفوذ بودن ادامه میدهد. ببینید که سیاست بین المللیش پروسه تنظیم دوباره را از سرمیگذراند و میرود تا حول هژمونی آمریکا شکل بگیرد. ژاپن دارد قدرت دوم میشود، توجه زیادی به ضعفهای نظامیش میکند و در جستجوی آنست که قویتر شود با هدف توسعه قدرت نظامی خودش. آلمان، (متحد مشهورش) فرانسه را غرق میکند تا ارز خودش را تقویت کند.

بلحاظ ایدئولوژیك، آنها ایدئولوژی نوینی علم نکرده اند. آنها دارند فرتوت بودنش را اعلام میکنند. آنها بشکل فزاینده ای، از مسئله «شکست سوسیالیسم» استفاده مینمایند و با توسل بدان جرقه بهبود اقتصادیشان را میزنند. آنها میگویند که هیچ ایدئولوژی ای ندارند، اما آنها مدافع لیبرالیسمند. اینها پرچمهائی قدیمی هستند که دارند گرد گیریشان میکنند و برای فریب افکار عمومی جهان از آن سود می جویند.

توجه زیادی معطوف دارید و مرگ تدریجی و بهبود در حال گذارشان را ببینید و متوجه آن باشید. مسئله فروکش - اگر به این شکل دیده نشود با امپریالیسم نمیتوان جنگید. لنین بما آموخت که امپریالیسم بالعموم تکامل نیروهای مولده را سد میکند. این قانون عمومی نهایتا حتمی خواهد بود. در یك طرف ما وفور عظیم را میبینیم و در طرف دیگر تضاد. میبینیم که ۱۵ میلیون بچه هر سال قبل از اولین سالگرد تولدشان می میرند. هر دو این مسائل را نمیشود نادیده گرفت. آنها وحدت اضدادی را تشکیل میدهند.

امپراتوریها چگونه غرق میشوند؟ (ج.پ.س.) ما تحلیل کردیم که این پروسه از دوره های طولانی گذر میکند و نه کوتاه مدت. تحت برده داری تکامل یافته ترین امپریالیسم، رم بود. و در یك پروسه که بیش از ۵ قرن طول کشید غرق شد. تحت فئودالیسم، برجسته ترین امپریالیسم، اسپانیا بود که در پروسه ای ۲۰۰ ساله غرق شد. تحت سرمایه داری، طی بیش از یك قرن همین بلا بسر انگلستان آمد. امپریالیسم یانکی موقعیتش را بمثابه یك ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم تحکیم کرد. پروسه ای که ۵ دهه طول کشید. نتیجتا شخص میتواند پیش بینی کند که پروسه طولانی خواهد بود اما واضحست که از قبلیها کوتاه تر خواهد بود اگر چه دوره ها بوضوح طولانی هستند.

رویزیونیسم و انقلاب: ما با دو نوع رویزیونیسم جنگیده ایم. شکل قدیمی که با کسب قدرت پس از جنگ جهانی دوم مخالفت میکرد، و رویزیونیسمی که ما اکنون در حال جنگ با آن هستیم که جوهرش احیاء گری است. در سنتز این مسئله بگوئیم ما همیشه با رویزیونیسم میجنگیم. (ت. م.)

نتیجه: برای موج آتی انقلاب جهانی بجنگید؛ راهنما: مائوئیسم!

۲ -) **راه بوروکراتیك دارد شالوده ای میریزد و قدرت بقاء می یابد.**

- نقطه شروع ما تحلیل چگونگی شالوده ریزی توسعه استراتژی منسجم در مواجهه با جنگ خلق می باشد. **بلحاظ اقتصادی**، بوضوح آنها دارند شالوده ای را می ریزند. نه فقط قانون میگذارند بلکه آن را بکار می بندند.

از سال ۱۹۸۸ پنج سال بحران بود. در ۱۹۹۳ تولید ناخالص ملی ۶ درصد رشد کرد که این پس از ۵ سال بحران فزاینده بود. تورم نیز کاهش می یابد. اگر ما بسال ۸۲ تا ۹۳ بلحاظ دورنمای استراتژیك نگاه کنیم می بینیم که تولید ناخالص ملی بمیزان ۲۶ درصد کاهش یافت و جمعیت ۳۰ درصد رشد کرد. بنابراین آنها هنوز احتیاج دارند که ۲۰ درصد بهبود حاصل کنند. حتی بدون بحساب آوردن افزایش جمعیت. ما باید قدمهای برداشته شده را ببینیم، بهبودهای بدست آمده را ببینیم، بعنوان واقعیات عینی.

در ارتباط با **سیاست و دولت**. آنها شوراهای قانونگذار را انتخاب کرده و قانون اساسی را نوشتند. آنها در رفراندوم پیروز شدند. راه برای انتخاب مجدد آنها باز گشته است. این بمعنای مستقر گشتن پایه های بازسازی دولت است.

در ارتباط با **برقراری آرامش**، جنگ ضد خرابکارانه خود را با عملیات غیر نظامی شروع کردند. سپس آنها رفتند که اهالی را کنترل کنند، سپس روندروها (گشتهای دهقانی)، عملیات روانی و اطلاعاتیشان که به دستگیریها انجامید.

در تمام این دوره سرمایه داری بوروکراتیك بسمت مشخصی میرود. تمرکز قدرت سیاسی. این ضرورت این پروسه است: نقشه دراز مدت و دولت دراز مدت برای به پیش راندن آن. رهبری کردن و بعمل در آوردن آن. بنابراین سرمایه داری بوروکراتیك دارد با نیروی کمکی براه می افتد. (ت. م.)

- با دستگیری ستاد فرماندهی و رهبری مرکزی، امپریالیسم لازم ندید که مداخله نماید.

- در ۲۴ سپتامبر صدر گونزالو در سخنرانیش، برنامه را به جلو گذاشت، جبهه رهائیبخش خلق و ارتش رهائیبخش خلق، دولت نوین و ثبات نسبی آن، در ارتباط با جنگ خلق، تغییر مرکزیت و هر آنچه با آن ارتباط دارد. او پایه ای برای نقشه داهیانه جهت عقب نشینی عمومی سیاسی ریخت.

- کل پروسه جنگ ضدانقلابی به موفقیت آن انجامید.

- براه اندازی سرمایه داری بوروکراتیك با کمك خارجی، منجر به سلطه بیشتر امپریالیسم میگردد: «مداخله مجدد».

- مسائل مرزی با بولیوی، اکوادور، شیلی و برزیل ملت را با خطری جدی روبرو کرده است.

بعنوان سنتز، موقعیت سرمایه داری بوروکراتیك امروزه چیست؟

هیچ جنبش رهائیبخش قدرتمندی موجود نیست. مبارزه پرولتاریا و خلق ضعیف گشته است و نتیجتا نه قدرتمند است و نه قوی. بنابراین سرمایه داری بوروکراتیك تحرك جدیدی یافته و طرحش دارد میگیرد. حقوق سیاسی و اجتماعی باز هم محدود میشود. همه اینها منجر به این حقیقت میشود که مبارزه طبقاتی عمیق به موش پیر غذا میرساند.

بدانید که چگونه جهت خود را پیدا کنید و قوانین یك پروسه را چگونه مورد برخورد قرار دهید و آن را در دورنما و جهتی که امور در حال حرکت بدان هستند مورد مشاهده قرار دهید.

نقطه قوت، تکامل یافته ترین جنبه راه دمکراتیك: جنگ خلق. (ت.م.)

۳ -) جنگ خلق نمیتواند توسعه یابد فقط میتواند خود را حفظ نماید. (ت.م.) شش مسئله حتمی برای پیروزی در جنگ خلق طرح است:

۱ - رهبری پرولتری
۲ - پایه در بین توده ها
۳ - تمرکز استراتژیك
۴ - ارتش تراز نوین
۵ - جنگ طولانی مدت خلق

۶ ـ شرایط مساعد بین المللی

شماره ششم موجود نیست، عمده نیست اما لازمست. مسئله اصلی شماره یك است. اینست که خط صحیح سیاسی و بر حق را حفظ میکند و توانائی توسعه جنگ خلق را دارد و به آن جهت و رهبری طبقه را میدهد.

ما با شماره های یك و سه مسئله داریم. آنها (رهبری خارج زندان) مسائل نوین، جهت را تحلیل نمیکنند؛ **شماره چهار لازمست که ساخته شود و توسعه یابد. «ارتش رهائیبخش خلق» فقط یك اسم نیست.** شماره دوم تحت شرایط نوین بدان شکلی که باید در دست گرفته نشده و رهبری نشده است. چه کسی نماینده خلق در انتخابات بود؟ هیچکس... بنابراین همه اینها برمیگردد به جنگ طولانی مدت خلق، مسئله رهبری پرولتری است. (ت.م.)

ـ ما چه بدست آورده ایم؟

ـ اول، مدتی طولانی کار کردیم تا مبارزه مسلحانه را آغاز کنیم و جنگ خلق را گسترش دهیم، جنگ انقلابی دهقانان برهبری حزب را با اتکاء به پایگاه های خودش، نیروها و توده ها، و با استقلال طبقاتی به پیش بریم ـ جنگ خلق ۱۳ سال طول کشیده است.

ـ ما به سه کوه ضربات زیادی زده ایم، روبیدن بیشتر نیمه فئودالیسم و تکه تکه کردن نظام. ما با سرمایه داری بوروکراتیك جنگیده ایم. ما نشان داده ایم که تکامل تدریجی نیمه فئودالیسم یعنی چه: گرداندن دولت پرو در مخالفت انقلاب.

ـ ما با سر وارد نبرد با امپریالیسم شده ایم. توسعه جنگ ما از سال ۱۹۸۹ برای آمریکا مسئله ای امنیتی محسوب گشته است.

ـ جنگ خلق او تشی تراز نوین بوجود آورده است. (ت.م.)

ما دولت تراز نوین را تشکیل داده ایم، که طبقه میتواند رهبری کند، که هرگز قبلا اتفاق نیفتاده بود.

ـ تاثیراتش عظیم است.

بعنوان سنتز، جنگ خلق ۵ موفقیت برای ما فراهم کرده است. (ت.م.)

۱ ـ جنگ خلق بزرگترین جنبش اجتماعی انقلابی در تمام تاریخ پرو بر حسب برنامه، توسعه و مدت زمانش بوده است. (ت.م.)

۲ ـ این امر به دفاع از مائوئیسم بمثابه مرحله سوم، مرحله نوین و عالیتر، اساسا برای گسترش استراتژیك در سطح جهانی خدمت نموده است.

۳ ـ این امر افزایش اعتبار حزب بسطحی عالیتر در تاریخش با تاثیری بزرگتر را باعث شده است.

۴ ـ ما عظیمترین تجربه انقلابی را در تاریخ پرو و آمریکای لاتین و یکی از بزرگترین تجارب در جهان امروز را انباشته کرده ایم.

۵ ـ این جنگ پشتیبان بزرگی برای انقلاب جهانی پرولتریست، که بوسیله ریم بمثابه یک عرصه پیشرو انقلاب جهانی پرولتری برسمیت شناخته شده است. این لحظه ای است که انقلاب یك دوره بزرگش را خاتمه میدهد. این محور اتصال دو موج است.

این مسئله نمونه ای است از چگونگی متکی کردن خویش به تلاشهای خویش و نشان داده که جنگ خلق شکست ناپذیر است. (ت.م.)

۴ ـ) مسئله رهبری در زمان مناسب نمیتواند حل شود.

۵ ـ) تصمیم بزرگ نوین، تعریف نوین: برای معاهده صلح مبارزه کنید و زمینه را برای کنگره دوم فراهم نمائید.

وظایف کنکرت

م ـ ل ـ م، اندیشه گونزالو را در سطحی عالیتر برافرازید، برای معاهده صلح و بکاربستش مبارزه نمائید؛ تاثیر دور برد جنگ خلق را تعریف کنید: جنبش عظیم انقلابی ـ اجتماعی در تاریخ پرو؛ **خود را عمیقتر به توده های وسیع متصل کنید.** انترناسیونالیسم پرولتری را بیشتر توسعه دهید. نقل قول صدر مائو: «اگر حزبی انقلابی...» این محور یگانه و نقطه قوت بزرگ ماست. از آن دفاع نمائید و آن را در مقابل موج و توفان تقویت کنید. بروی خط سیاسی ـ ایدئولوژیك بعنوان مسئله تعیین کننده در جنگ خلق تاکید کنید.

ترویج را افزایش دهید.

۶ ـ) تا زمانیکه توده ها و حزب وجود دارند هر معجزه ای امکانپذیر است. پس بگذارید عقب نشینی عمومی که نتیجه فروکش سیاسی عمومی است را بکار گیریم. این مسئله ای پیچیده و مشکل اما لازمست.

اشکال دیگر مبارزه را تحت شرایط نوین تکامل دهید.

ب ـ دور مذاکرات

۱ ـ تماسهای اولیه

۲ ـ دور مکالمات. تشریفات، توافقات صلح، نامه اول، خطوط عمومی، نامه دوم.

۳ ـ اوضاع کنونی

۴ ـ گرداندن طومار بنفع توافق

۵ ـ دورنماها.

ج ـ نتایج و وظایف

۱ ـ برای تصمیم نوین و تعریف نوین بجنگید و آن را بدست گیرید... برای معاهده صلح و پایه ریزی آن مبارزه کنید

۲ ـ وظایف مشخص حزب.

۳ ـ وظایف خاص.

پایه ها برای تکوین توافق صلح

۱ ـ افکار عمومی پرو طرفدار صلح است. «ضرورت شده است...»

۲ ـ افکار عمومی پشتیبان حل دیپلماتیك مسئله است. این الزامی است برای امپریالیسم و قدرتهای امپریالیستی دیگر.

۳ ـ ضرورتی برای دولت و حکومت است، تا بتوانند راه تکاملیشان را توسعه دهند. مسئله بهای کنونی آن: شرایط، انتخابات دوباره و طرحهای درازمدت.

۴ ـ اعمال حزب. چگونه این امر را بدست گیریم و به پیش بریم؟ توانائی پیشبرد شرایط به این بستگی دارد. کمیسیون نمایندگان. (ت.م.)

سیاستی که باید به پیش برده شود

۱ ـ هیچ درگیری جایز نیست، خنثی نمائید و هر اقدامی را با اقدام پاسخ دهید.

۲ ـ لحنمان را تغییر دهیم، ما درگیر دیپلماسی هستیم، که بمعنای دنباله روی از آن نیست. (ت.م.)

۳ ـ آماج عمده را مشخص کنید که امروز در این گرهگاه به آن حمله میکنیم.

۴ ـ مسئله، برخورد عاقلانه به عرصه تلاقی تضادهای عینی است. (....) (ت.م.)

۵ ـ این توافق صلحی بین ح.ک.پ و قوای مسلح از کانال حکومت است. مواضع سیاسی ما مورد تائید قرار گرفته است. ما گفتیم که چگونه تضاد بین حزب کمونیست و قوای مسلح حل می شود و این چیزی است که در حال انجام است.

ـ مبارزه دو خط را تکامل دهید، با هدف قرار دادن وحدت، آنگونه مبارزه کنید که پراکندگی به حداقل ممکن برسد؛ حزب در امور سیاسی قوی است، اما ما حاضریم که آنرا حتی اگر فقط چند نفری باقی بمانند داشته باشیم؛ ما آزموده ترین خواهیم بود، بهترین دفاع حمله است. بگذارید که اعضاء حزب در مقابل حملات زشت دشمن همچون آینه ای (که منعکس کننده و تقویت کننده خط رهبری است) عمل کنند. حتی نیروهای مسلح هم اینگونه عمل نمی کنند.

ـ طرف مقابل نیز اهداف روشن خود را دارد: اینکه ما هرگز سرمان را بلند نکنیم و جنگ خلق هرگز تکرار نشود؛ و نمی توان انکار کرد که آنها از این مسئله برای پیروزی در رفراندوم امروز و فردا برای دوباره انتخاب شدن استفاده می کنند بدین خاطر که حکومت برو به چیزی که احتیاج دارد نقشه درازمدت برای نوسازی و دوباره آغاز کردن است. خط فاصل خود را بکشید و در مورد توطئه های غیر، هشیار باشید (ت.م.)

ـ بگذارید که امروز که مملو از فرصتهای غیر مطمئن را بدهیم تا آینده ای با دورنماهای واقعی و مطمئن را بدست آوریم.

نقل قولهائی از صدر گونزالو:

۱ ـ «ما کمونیستها با ایمان مطلق به هدفمان، کمونیسم، مبارزه میکنیم مهم نیست در چند نبرد درگیر شویم و یا چند عقبگرد و دشواری یا حتی شکست را در پیچ و خمهای راه بسمت پیروزی متحمل شویم.»

۲ ـ «مخاطرات ما را متوقف نمی کند، خطر ما را نمی ترساند. کاری را که بایستی انجام داد انجام میدهیم.»

۳ ـ «ما کمونیستها هیچ انتظاری نداریم و همه چیز را می خواهیم، ما هیچ چیزبرای خود بمثابه افراد نمی خواهیم ولی همه چیز را برای نوع بشر می خواهیم. باشد تا کمونیسم بر گیتی پرتو افکند.»

۴ ـ «ما کمونیستها فقط یك منفعت داریم، کمونیسم. و برای آن تنها چیزی را که داریم یعنی زندگی مان را خواهیم داد.»

۵ ـ «خارج از حزب ما هیچ چیز نیستیم، داخل حزب ما همه چیز هستیم.»

۶ ـ «تفکری واضح، اراده ای قوی و شوری پایان ناپذیر.» (تثلیث)

۷ ـ «ما کمونیستها، اشخاصی آزاد هستیم، چرا که با قوانینی سر و کار داریم که واقعیت را متحول خواهد کرد.»

۸ ـ «ما کمونیستها، بدون ترس از سختی مبارزه می کنیم، اگر چه می دانیم که بمثابه اشخاص بخاك خواهیم افتاد و بمثابه طبقه ای که از آن برخاستیم، خاموش خواهیم شد.»

۹ ـ «بشر زمانی واقعا بشر خواهد بود که کمونیسم بر زمین مستقر گردد.»

۱۰ ـ «ما کمونیستها، خمیازه کمونیسم هستیم.»

۱۱ ـ «بدانید که چگونه تغییرات فوری را ببینید و تصمیمات بزرگ بگیرید.»

نقل قولهائی از صدر مائو:

۱ ـ «ماتریالیستهای تمام و کمال نترس هستند. ما امیدواریم آنانی که در کنارمان مبارزه می کنند حکم مسئولیتشان را در دست بگیرند و بر مشکلات فائق آیند و ترسی از عقبگرد و یا استهزاء نداشته و از

انتقاد از ما کمونیستها تردید بخود راه ندهند و پیشنهادات خودشان را به ما بدهند.»

۲ ـ «کسی که از هزار قطعه شدن نترسد میتواند امپراتور را از اسب بزیر بکشد. این روحیه بی باکانه ای است که ما در مبارزه مان برای سوسیالیسم و کمونیسم بدان نیاز داریم.»

۳ ـ «خلاف جریان رفتن اصلی مارکسیستی است.»

٤ ـ «جرات تفکر بخود دهید. جرات صحبت و جرات عمل داشته باشید.»

ایده های دیگر

ـ «شما باید جرات نگاه کردن به حقیقت تلخ پیشاروی را داشته باشید.»

ـ «حقیقت را بگوئید حتی اگر بقیمت نابودیتان تمام شود.»

ـ «برای آنکه بشر و کردارش را بشناسید باید آنها را از فاصله نزدیك بشناسیم و از فاصله دور در موردشان قضاوت کنید.» (بولیوار)

ـ «بشر می آید و میرود اما کردار است که باقی می ماند.»

ـ «موثرترین اسلحه علیه دشمن اتحاد رهبری و رهبری شونده است.» (ت.م.)

ـ «ساده بود اگر در نبردی شرکت میکردی که به پیروزی در آن اطمینان مطلق بود.» (مارکس)

شعارهائی که باید مورد استفاده قرار بگیرند

«برای معاهده صلح مبارزه کنید!» (این شعار اصلی و راهنمای سیاسی است.)

«از فراخوان دفاع کنید و آن را به کار بندید.»

«مسئولیت مبارزه برای تصمیم بزرگ نوین و تعریف بزرگ نوین را بدوش گیرید!»

«افتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»

«حزب کمونیست پرو خواهان صلح است، اختناق موقوف!» ■

برنامه یازده نکته ای برای تسلیم

اواخر ۱۹۹۳، متن زیر توسط رهبران خط اپورتونیستی راست در زندان «کانتو گرانده» (حومه لیما) تهیه شد و محتوای این خط را به شرم آورترین وجه برملا نمود. خطوط عمومی توافقنامه پیشنهادی آنها با حکومت آلبرتو فوجیموری است. مقامات به اعضای خانواده زندانیان موافق مذاکره، اجازه دادند که این متن را به بیرون زندان ببرند و همراه با سند «آسومیر» در میان اعضاء و هواداران حزب در سراسر کشور توزیع کنند. رژیم این متن را بدون هیچگونه تفسیر رسمی، در اختیار مطبوعات قرار داد ـ «جهانی برای فتح»

الف ـ مقدمه

۱ ـ ما از ایدئولوژی و اصول طبقه خود، یعنی از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو و نیز از عضویت حزبی خود، دفاع می کنیم.

۲ ـ خاتمه جنگ خلق نه بمعنای تسلیم است و نه به مفهوم دست کشیدن از انقلاب؛ بلکه بمعنای ادامه مبارزه تحت شرایط جدید می باشد.

۳ ـ ما موافق امضای یك توافقنامه صلح بعنوان گامی تاریخی در پاسخ به ضرورت عاجلی هستیم که امروز به نیاز خلق، ملت و کل جامعه پرو تبدیل شده است. مردم نیاز به صلح، دمکراسی، توسعه و بویژه شرایطی دارند که به آنها اجازه رفع نیازهای اساسی شان را بدهد.

٤ ـ هدف از این سند پایه ای دستیابی به یك توافقنامه صلح است.

۵ ـ طرفین این مباحثه، دو حاشیه یك رودخانه هستند که مشکلی مشترك دارند. هر یك از ما، طبق نقطه نظرات خودمان موافقیم که باید به یك هدف دست پیدا کنیم: یك توافقنامه صلح.

ب ـ برخورد اساسی

۱ ـ امضاء یك توافقنامه صلح که اجرای آن به خاتمه جنگ جاری در کشور می انجامد.

۲ ـ خاتمه جنگی که از ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ آغاز شده در هر ٤ شکل عملیات چریکی آن، انحلال ارتش چریکی خلق، از بین بردن سلاحها و وسائل رزمی آن. به همین ترتیب، انحلال کمیته های خلق و مناطق پایگاهی انقلابی جمهوری انقلابی دمکراتیك نوین خلق.

۳ ـ خاتمه عملیات نظامی علیه جنگ خلق توسط ارتش و پلیس دولت پرو و نیز توسط قوای تابعه.

٤ ـ آزادی کلیه زندانیان سیاسی بصورت گروه گروه طبق جدول زمانی؛ بدون در نظر گرفتن اینکه طبق قوانین جاری بخاطر شرکت در جنگ خلق محکوم شده باشند یا خیر. بهبود شرایط زندان برای کسانی که موقتا در اسارت باقی می مانند. خاتمه حبس انفرادی. حق ملاقات خانواده ها، حق دفاع قانونی، کار، مطالعه و ورزش.

۵ ـ خاتمه سرکوب و تعقیب اعضای حزب، رزمندگان، هواداران و خلق توسط قوای ضد خرابکاری در کشور؛ و نیز خاتمه سرکوب و تعقیب افرادی که ساکن خارج از کشور هستند. لغو محاکمات در دستور کار، عدم برگزاری محاکمات جدید، لغو احکام معرفی و دستگیری.

٦ ـ خاتمه کارزاری که در پرو و در خارج کشور علیه جنگ خلق، حزب و اعضاء و هوادارانش به پیش برده شده است. در مقابل، پیشبرد کارزاری بنفع ضرورت صلح، دمکراسی و توسعه.

۷ ـ کمك به ادغام مجدد اعضای حزب، رزمندگان و هواداران جنگ خلق و نیز پروئی های تبعیدی که برای این هدف به کشور باز می گردند، در زندگی اجتماعی و حیات روزمره. هیچگونه مانعی در این راه نباید ایجاد شود.

۸ ـ احترام به هر آنچه از قهرمانان و افراد جانباخته طی سالها جنگ بجای مانده است. برگرداندن اجساد و دادن اطلاعات در مورد آنها به بستگانشان. همین مسئله در مورد مفقودالاثرها باید رعایت شود. اعضای خانواده و دوستان آنها حق دارند مزار آنها را ببینند و برایشان مراسم برگزار کنند. این شامل آنچه از رفیق نورا و سایر دختران و پسران خلق بجای مانده نیز می شود.

۹ ـ برگرداندن آرشیو مرکزی و کتابخانه حزب کمونیست پرو و موزه انقلاب که شامل نوارهای صوتی و تصویری مصادره شده است.

۱۰ ـ همگام با برقراری صلح، قوه مقننه باید احترام جدی به حقوق اساسی نظیر حقوق فردی و نیز اقتصادی و اجتماعی را تضمین کند و باید نیازهای خلق به دمکراسی و توسعه بویژه نیازهای اساسی آنها را رفع نماید. باید یك نقشه خاص برای تشویق توسعه در مناطق جنگ زده بویژه بنفع دهقانان، توده های تهیدست زاغه ها و کارگران موجود باشد و توجه جدی به معلولین، یتیمان یا بیوه گان جنگ معطوف دارد.

۱۱ ـ یك قانون عفو عمومی بخاطر سازش ملی بتصویب برسد. در این سازش، فاتح و مغلوبی وجود نخواهد داشت. مقابله به مثل، انتقام، تعقیب و آزار یا اعمال محدودیت شخصی بر هیچ فردی وجود نخواهد داشت. چرا که چنین اقداماتی فقط وظیفه دشوار دستیابی به توافق صلح که طرفین بدان متعهد گشته اند را پیچیده‌میکند ■

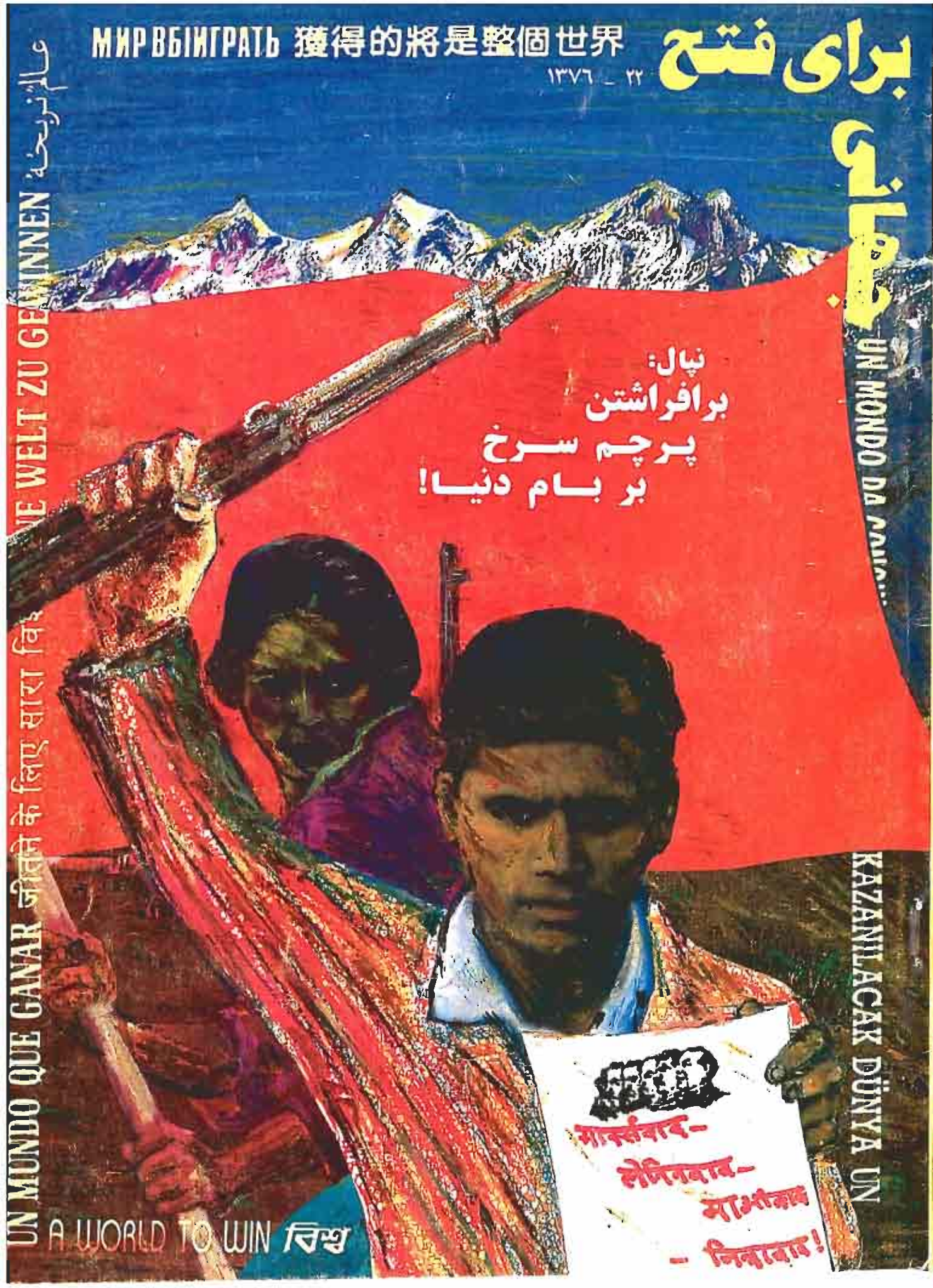

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界
برای فتح جهانی
۲۲ - ۱۳۷۶
عالم نربحه
UN MONDO DA CONQUISTA
KAZANILACAK DÜNYA UN
UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व
A WORLD TO WIN विश्व
نپال:
برافراشتن
پرچم سرخ
بر بام دنیا!



شماره ۲۲ ـ ۱۳۷۶

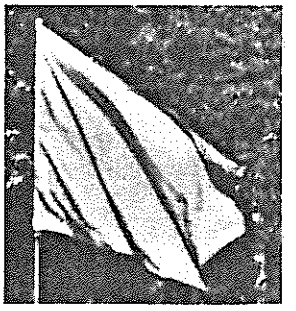

نپال

۱۳ فوریه ۱۹۹۶: «منظره صدها هزار دهقان و کارگر که در نپال بپاخاسته و به دشمنان خویش حمله میبرند مسلما به توده های ستمدیده سراسر جهان الهام می بخشد. این امر نقش تعیین کننده و سرزندگی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را هر چه برجسته تر بنمایش میگذارد و نیروی محرکه بیشتری برای ایجاد و تقویت احزاب و سازمانهای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراهم می آورد. آغاز جنگ خلق در نپال یک گام شجاعانه و شکوهمند در مسیر انقلاب جهانی است.»

مبارزه دو خط در پرو



در زندانهای پرو، در بین زاغه نشینان هند،
در «جهان الکترونیکی» اینترنت،
مباحثات داغی بر سر مبارزه دو خطی
که از درون حزب کمونیست پرو سربلند کرده،
جریان دارد. باشد تا نبرد علیه خط
اپورتونیستی راست را تا به آخر به پیش بریم!

نپال

برافراشتن پرچم سرخ
بر بام دنیا! ۶
فراخوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست):
در مسیر جنگ خلق به پیش روید! ۱۸
پیام کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال
(مائوئیست) ۲۰

مبارزه دو خط در پرو

از دل امواج خروشان مبارزه دو خط
استوار به پیش روید! ۲۲

قطعنامه مشترک احزاب و سازمانهای جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا ۲۵
نگاهی جدی به خطرات و فرصتها ۲۶
سند کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:
پیچشها و چرخشها در مبارزه دو خط ۳۴
یک پاسخ اولیه به آرسه بورخا:
درباره مفهوم مائوئیستی مبارزه دو خط ۳۶
اخبار کوتاه از میدان نبرد ۴۶
انتقادات ضد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
در مرداب اطلاعاتی: «مائوئیسم مجازی» و
اپورتونیسم واقعی ۵۲
برای اطلاع شما:
«پاسخی به پژوهشگران جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی» ۷۸

سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی
پرولتاریائی ۴۲

خیزش نوین در سیاهچال های ترکیه ۶۰

کردستان:
درسهاس تلخ خیانت ۶۲

اعلامیه های کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
اول ماه مه ۱۹۹۶:
از کوهستان آند تا هیمالایا
تنها راه رهائی جنگ خلق است! ۷۰
جنوب لبنان: فصل خونین دیگری
در «روند صلح» خاورمیانه ۷۲

شماره های گذشته **جهانی برای فتح** کماکان در دسترس شماست

۱ـ ۱۳۶۳

پرو : آنگاه که کوهستان آند میغرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بپاخیزی داغ لعنت خوردگان جهان
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۲ـ ۱۳۶۴

پرو
سندی از حزب کمونیست پرو به نام «در راه درخشان ماریاتگی»
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه در ایران انجامید
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی به قلم ریموند لوتا

۳ـ ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو : تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کایپاکایا: گزیده ای از مقاله وی درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ـ ۱۳۶۴

آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

۵ـ ۱۳۶۵

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۶ـ ۱۳۶۵

پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ـ ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۸ـ ۱۳۶۶

سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ـ ۱۳۶۶

ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ـ ۱۳۶۷

بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ـ ۱۳۶۷

فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، اندیشه گونزالو

۱۲ ـ ۱۳۶۷

دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

۱۳ ـ ۱۳۶۸

پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۴ ـ ۱۳۶۹

چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ ـ ۱۳۷۰

سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱۶ ـ ۱۳۷۰

بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱

آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم،
نوشته باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سند درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲

نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳

چیان چین: بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ ـ ۱۳۷۴

سند جدید مهمی از ریم: «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس ـ سلام بر تفنگ
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»

پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان

مقاله ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آلترناتیو مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۱ ـ ۱۳۷۴

مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!
فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!)
بیانیه ۷ اکتبر ۹۳ و گزارشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو «شورش بر حق است!» ـ مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
و.....

جهانی برای فتح به زبان های اسپانیائی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبان های عربی، ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER ST
LONDON WCIN 3XX U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:

REVOLUTION BOOKS, 9WEST 19TH ST,
NEW YORK, NY 10011 U.S.A
FAX: (1) (212) 645 - 1952

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
و زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش



حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست افغانستان
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
سازمان کمونیستی مارکسیستی ـ لنینیستی تونس
حزب کمونیست نپال (مشعل)
حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد)
حزب پرولتری پوربانگلا (بنگلادش)
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی، آمریکا
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر اسامی فوق که بطور علنی از سوی کمیته اعلام شده، شماری از سازمانهای دیگر نیز هستند که در همکاری نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هدف این جنبش و ایجاد و تحکیم تشکل پیشاهنگ کمونیستی را دنبال میکنند.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) خود را منحل کرده است. در جنبش ما کماکان نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست از هند حضور دارند که برای اتحاد مجدد مبارزه میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است:
عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (دو نسخه چاپ آمریکا و هند)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیائی، ژاپنی، کانادائی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (چهار نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی و ترکی.
سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانهای فوق الذکر موجود است. این اسناد را میتوانید به نشانی زیر سفارش دهید:

BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.

بهای بیانیه معادل: دو پوند انگلیس ـ بهای زنده باد م ـ ل ـ م معادل: یك پوند. هزینه پست: یك پوند.

جهانی برای فتح

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 जीतने के लिए सारा विश्व EINE WELT ZU GEWINNEN UN MUNDO QUE GANAR KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم للربحه A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۲۱ مارس ۱۹۸٤ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید یك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتی)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمك شما نیاز داریم؛ به کمك تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمك مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

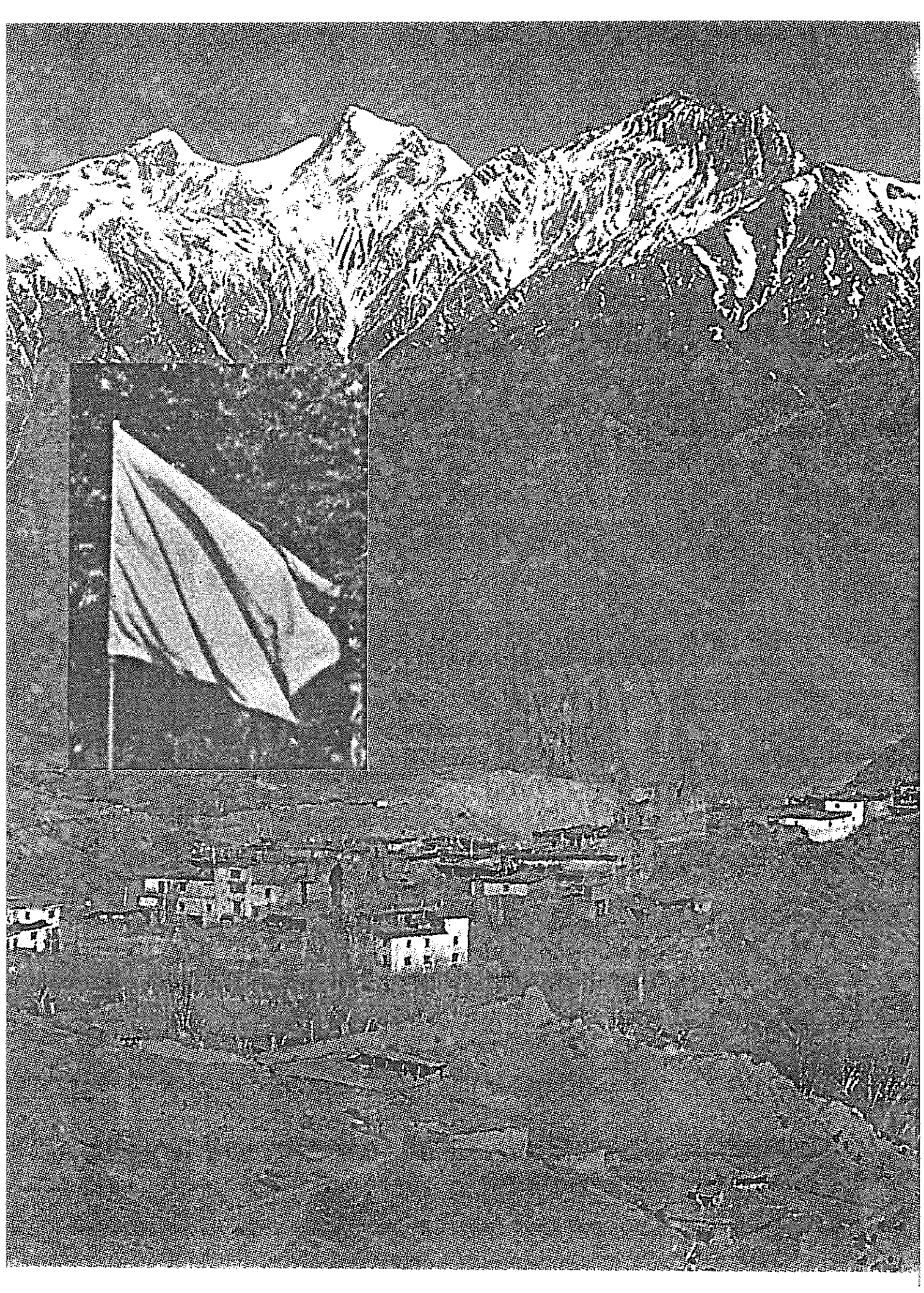

نپال:

برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا

عملیات تهاجمی هماهنگی در ماه فوریه ۱۹۹۶ درنقاط مختلف نپال بویژه در سه ناحیه اصلی، انجام شد. این عملیات مسلحانه که چند هزار زن و مرد در آن شرکت داشتند، با آغاز جنگ خلق با هدف از میان برداشتن امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات، سر فصل نوین و پیروزمندی در تاریخ این کشور گشود. مرحله آغازین عملیات که فقط دو هفته طول کشید تقریباً پنج هزار عملیات، از شعارنویسی های وسیع و پخش اعلامیه گرفته تا حملات شدید به پاسگاه های نظامی در مناطق روستایی، مصادره اموال مرتجعین و فئودالها، مجازات مستبدین محلی مورد تنفر مردم را در برگرفت. مجموعاً در ۶۰ ناحیه از ۷۵ ناحیه از کشور، نوعی از این گونه عملیات در رابطه با آغاز جنگ خلق در نپال انجام شد.

دشمن در سطح گسترده به توده ها حمله ور شد و در نتیجه طی همان هفته های آغازین جنگ، بیست الی سی نفر را کشته، صدها نفر را دستگیر کرده و بسیاری را مورد ضرب و شتم، بویژه در مناطق دور افتاده روستائی محل تمرکز نیروهای انقلابی، قرار داد.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» مبتکر اصلی این نبرد است. این حزب بود که برای توده هایی که سالیان متمادی در فقر و فلاکت بسر می بردند، این امکان را فراهم آورد تا مسلحانه در برابر ستمگران بایستند. این حزب بود که شورش توده ها را به انقلابی آگاهانه برای کسب قدرت سیاسی تبدیل کرد.

غافلگیری و عدم غافلگیری

عملیات آغازین اگر چه از زاویه صرفاً نظامی چندان سنگین نبود، اما از نظر سیاسی ضربه ای سنگین بر مغز هیئت حاکمه بود. بیش از هزار سال بود که طبقات فوقانی نپال حکومت بر مردم و استثمار آنان را حق خدا دادی خود قلمداد می کردند. در حقیقت پادشاه نپال خود را جانشین «ویشنو» خدای هندو بر روی زمین می داند. فئودالها و سرمایه داران بوروکراتی که در اتحاد با امپریالیسم و نیز هند (در همسایگی نپال) بر این کشور حکومت می کنند، اصلا نمی توانستند باور کنند که کارگران بویژه دهقانانی که اکثریت مطلق جمعیت را تشکیل می دهند، جرات می کنند در برابر پاسداران رژیم کهن دست به اسلحه ببرند.

اگر چه این جنگ هیئت حاکمه راغافلگیر کرد، اما واقعیت این است که شرایطی که به انقلاب پا داد مدت های متمادی بود وجود داشت و حتی گامهایش در این چند سال اخیر شتاب گرفته بود. دو مقاله تحقیقی و آکادمیک که بصورت وسیع در نپال پخش شد،حمایت گسترده ای را در این کشور برای حزب کمونیست پرو و صدرگونزالو بدنبال داشت. بدنبال پخش این دو مقاله، این نظر که امکان قد علم کردن جنگ خلق از خاکستر تخاصمات طبقاتی در نپال را همچون پرو محسوس می دید، طرفداران بسیار یافت.

بعلاوه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) هرگز قصد خود مبنی بر تدارک و برپائی جنگ خلق را مخفی نکرده بود. اسناد علنی متعدد، مقالات و سخنرانی های مختلفی حول این خط پیشتر از این ارائه شده بودند. هزاران نفر هم از تدارک حزب مطلع بوده و یا خود فعالانه در آن شرکت داشتند. پس چرا هیئت حاکمه شوکه شد؟

علت این امر آن است که جهان بینی طبقات ارتجاعی در همه کشورها به آنها حکم می کند که ستمدیدگان را دست کم بگیرند و یا در بهترین حالت چندان جدی نگیرند. علیرغم اینکه استثمارگران همواره از احتمال انفجار اعماق جامعه هراسان بوده و تدابیر سرکوبگرانه متعددی را در جهت حفظ موقعیت خود بوسیله اعمال زور و قهر بکار می بندند، با این وجود هرگز نمی توانند تصور کنند که کس دیگری بجز خودشان بتواند جامعه را بگرداند. این دیدگاه در هندوئیسم (مذهب طبقه حاکمه نپال) عجین شده است. هر چه شورش توده ها شکل انقلابی تری بخود می گیرد، هر چه کسب قدرت سیاسی افکار عمومی بیشتری را بخود جذب می کند، و هر چه ریشه کن کردن مناسبات ارتجاعی کهن بصورت کامل تری در دستور کار انقلاب قرار می گیرد، طبقات حاکمه انقلاب را بیشتر از پیش نا محتمل و کابوسی غیر قابل تصور می بینند. آنها نه تنها تلاش می کنند تا با آن مقابله کرده و منحرف و بدنامش کنند، بلکه از به خاك و خون کشیدنش هم ابایی ندارند.

ویژگی دیگر انقلاب نپال این است که یك نسل از انقلابیون کمونیست در حرف از مبارزه مسلحانه در مسیر انقلاب دموکراتیك نوین دم زده ولی در عمل با توجیهات گوناگون از زیر بار مسئولیت تدارك و برپائی چنین جنگی شانه خالی کرده اند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) همچنین مجبور بود بار سنگین اهداف، سبك کار و اشکال تشکیلاتی غیر انقلابی پیشینیان که ویژگی جنبش کمونیستی نپال طی دهه ها بود را از گرده بردارد تا بتواند به پیش گام بردارد. در عین حال، برپائی

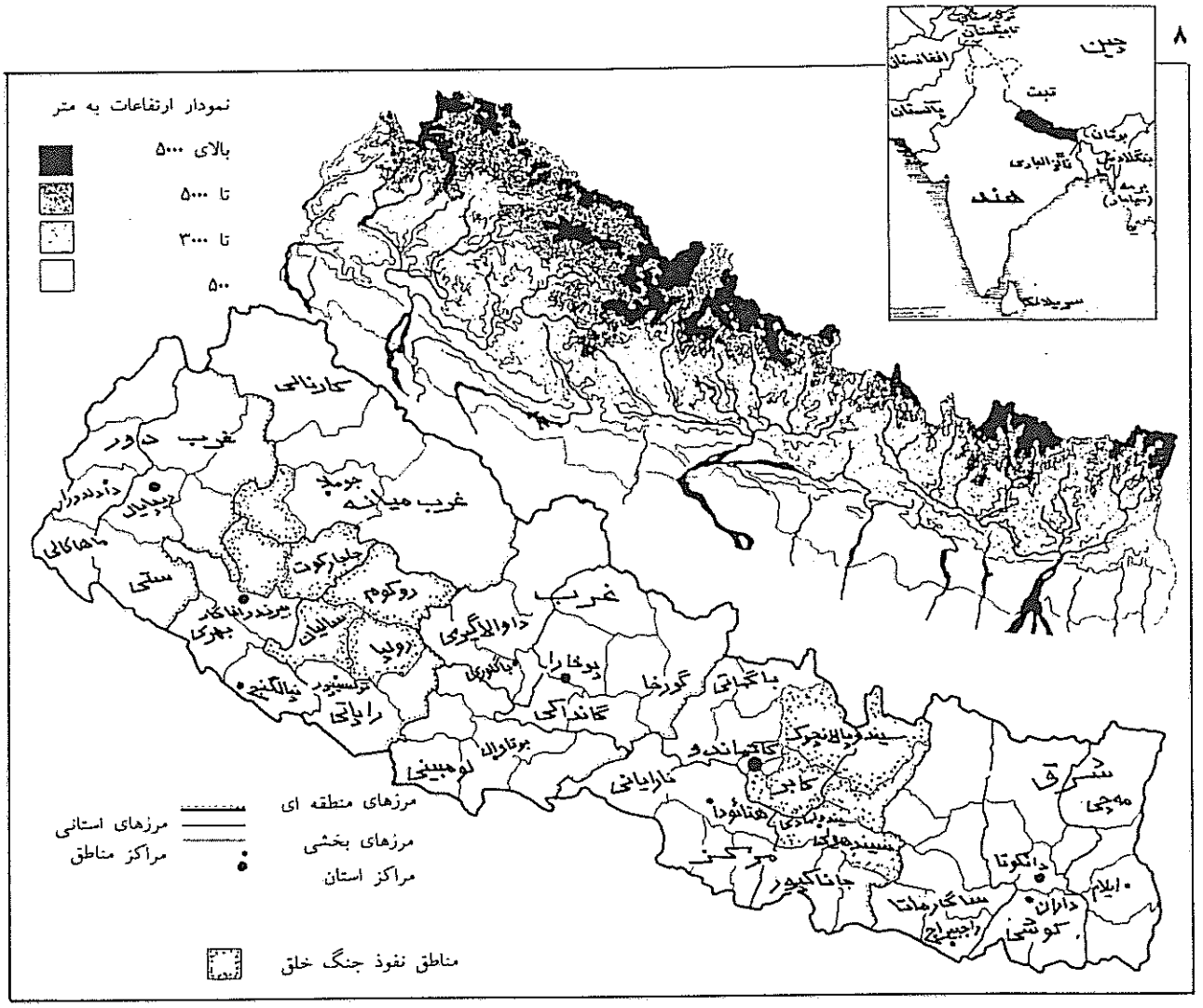

جسورانه جنگ خلق در گرو گسست کامل از خطوط رویزیونیستی و اپورتونیستی بود.

برخی زمینه ها

نپال در دامنه سلسله جبال هیمالایا واقع شده است. هیمالایا شبه قاره هند را از فلات تبت (بخشی از چین) جدا می کند. هیمالایا مرتفع ترین رشته کوه دنیا و معروف به «بام دنیا» است. مرتفع ترین قله جهان به نام «ساگراماتا» (معروف به «اورست») به خاطر فتح اش توسط یك مامور دولتی استعمار انگلیس به همین نام) در نپال واقع شده است. هیمالایا تسخیرناپذیر است و تنها گذرگاههایی از دل این رشته کوه میگذرد بعنوان راههای تجاری مورد استفاده واقع می شده اند. کاتماندو (پایتخت نپال) در مسیر کهن سال راه اصلی تجارت میان تبت (و چین) و هند واقع شده است.

نپال در مقایسه با همسایگان شمالی و جنوبی اش بسیار کوچك است.

مردمان، زبانها و فرهنگهای گوناگون در آنجا وجود دارند. اکثر گروههای مردم و زبانهایی که در نپال رواج دارند، به دو شاخه «تبت ـ برمه ای » در شرق و شمال هیمالایا و «هند ـ آریایی » در غرب و جنوب هیمالایا تعلق دارند. فرهنگهای همزیست در نپال همچنین بیانگر گوناگونی نفوذ فرهنگها است. نپال محل تولد «بودا » است. بودیسم عمدتاً در انواع «لامایی » و «تبتی » هنوز مذهب بیست درصد مردم است.

حدود نیمی از جمعیت نپال را گروههایی از مردم به نام «جانجاتی » (ملیت اقلیت ولی مسلط) تشکیل می دهند. طبقه حاکمه نپال گروه هایی از مردم این بخش جامعه را «هندو» به حساب می آورد و در نتیجه نپال را «ملیت هندو» قلمداد کرده و بدین ترتیب روش برخورد خود بعنوان کاست «فرادست» به آنها بعنوان کاستهای «فرودست» جامعه را توجیه کند. اما درواقع بسیاری از مردم نه از هندوئیسم بلکه از سنن مذهبی ناتورالیستی پیروی می کنند.

موقعیت جغرافیایی نپال باعث گرد آمدن مردمان و فرهنگهای مختلف در این خطه شده است. کوهستانها و رودخانه های متعدد در این کشور باعث بوجود آمدن سه حوزه رودخانه ای مجزا شده که مردم را از هم سوا کرده است. دهقانان همیشه بر روی کشتزارهای پلکانی بر فراز تپه ها کشت کرده و یا در مناطق مرتفع تر و کوهستانی هیمالایا گله داری کرده اند. در کوهپایه های «لك ماهابارت » (سلسله جبال میان هیمالایا و کوهساران پست تر) دره هایی وجود دارد که کشتزارها و شالیزارهای مناسب کشت را در ارتفاع یك تا دو هزار متری از سطح دریا در خود جای داده اند. این مناطق منجمله دره حاصلخیز کاتماندو جایگاه فئودالهای هندو شد که از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم از چنك اشغالگران مغول از هند بدانجا گریخته بودند. آنها بتدریج تعدادی قلمروهای فئودالی برای خود بوجود آورده و خون نسل اندر نسل دهقانان را در شیشه کردند. بعدها پس از اینکه استعمارگران انگلیسی جای پای خود را در شبه قاره

هند محکم کردند، موفق ترین این سلسله های فئودالی توانست رژیم سلطنتی «گورخا» را تحت رهبری «پریتوی نارایرن شاه» به صورت یك دولت متشکل و سراسری در نپال به وجود آورده و مرزهایش را از طریق جنگهای کوهستانی بسیار فراتر از مرزهای کنونی نپال گسترش دهد (تا پنجاب از سوی غرب، تا بنگال از سوی شرق).

شکست سلسله «گورخا» در جنك با هند مستعمراتی در ۱۸۱۵ باعث تحمیل قرارداد «سوگالی» و در نتیجه عقب نشینی مرزهای نپال به حدود کنونی اش و گردن نهادن به سلطه مشخص هند مستعمراتی گردید. «جانجاتی» ها که در مناطق دورافتاده و خارج از دسترس در دره ها و کوهستانها زندگی می کردند از آتوریته های محلی خود و از هویت فرهنگی خود برخوردار بودند ـ علیرغم اینکه با سلطنت نیز بیعت داشتند.

تمام طول مرز نپال با هند به عرض ۲۵ تا ۵۰ کیلومتری مسطحی است معروف به «ترایی» (دشت) که چندان از سطح دریا بالاتر نیست. این دشت اکنون منطقه کشاورزی بسیار حاصلخیزی با منابع آب فراوان است که بیش از چهل درصد جمعیت کشور در آنجا زندگی می کنند. این جمعیت یك نیروی کار عظیم است. در عین حال این دشت تا همین قرن پیش کم جمعیت بود و یك مرداب مالاریاخیز خطرناك برای ارتشهای مهاجم و خود کشاورزان بود. درواقع پادشاه نپال بیشتر مایل بود که این دشت کم جمعیت باقی بماند و به صورت سدی در برابر تهاجمات هند مستعمراتی از سوی جنوب مورد استفاده قرار گیرد. اما نپال بدون اینکه هیچگاه به مستعمره انگلیس تبدیل شود به تدریج تحت نفوذ انگلیسی ها قرار گرفت. حکومت های نپال توافق کردند که دشت «ترایی» را به روی اسکان جمعیت باز کنند. طبقات حاکمه از مسطح کردن جنگلهای این دشت سود کلان به جیب زدند، در حالیکه این توده های زحمتکش بودند که با چرك و خون زخم سر انگشتانشان آن را به دشتی حاصلخیز تبدیل کرده و بدین ترتیب یوغ فئودالی را بر گردن خود تنگتر کردند. علاوه بر مردمان مناطق کوهستانی نپال و کسانی که از اول در این مناطق جنگلی زندگی می کردند، درصد بزرگی از ساکنین جدید این دشت از مناطق مختلف هند بدانجا مهاجرت کردند. جمع اینان جمعیت کنونی این دشت را تشکیل می دهد.

امروزه «ترایی» مثل بقیه نپال به صفحه شطرنج می ماند که رژیم مرتجع هند و طبقات حاکمه نپال «هندی» ها و «نپالی» ها را در جهت منافع ارتجاعی خود از هم جدا کرده و به جان هم می اندازند. بسیاری از مردم علیرغم اینکه نسلها روی زمین هایشان کار کرده اند هنوز هم «هندی» خطاب می شوند.

بیش از نیمی از جمعیت نپال به طور رسمی (طبق قانون اساسی نپال) به عنوان «جانجاتی» شناخته می شوند. این گروه از آنچه که گاهی با عنوان ملیت «اصیل» نپال خطاب می شوند، متفاوت می گردد. علیرغم اینکه بسیاری از این «جانجاتی» ها در مناطق دوردست روستایی و تحت شرایط عقب مانده زندگی می کنند. این لقب به طور مثال به «نیوار» ها هم اطلاق می شود. آنها سکنه بودایی و تجار اولیه ساکن دره کاتماندو بوده اند که هنوز هم مشاغل کلیدی در تجارت و بازار در پایتخت را در دست دارند. اگر چه دو قرن است که زبان نپالی بر سراسر کشور اعمال شده است، تنها سی درصد جمعیت آنرا به عنوان زبان مادری به کار می برد (این زبان پایه سانسکریت داشته و از نظر زبانشناسی با هندی، بنگالی و سایر زبانهای شمال هند، پاکستان و بنگلادش هم خانواده است).

زندگی روستائیان نپال که اکثریت عظیم جمعیت این کشور (نزدیك به ۹۰ درصد) را تشکیل می دهند بسیار سخت می گذرد. علیرغم به اصطلاح اصلاحات ارضی پس از جنك جهانی دوم، مالکیت فئودالی بر زمین در دشت «ترایی» و دره های کوهپایه های مرکزی کشور نظیر «کاتماندو» و «پوخارا» هنوز با قدرت تمام پا برجاست. جانجاتی ها به صورت ابتدایی بر روی تپه ها کشاورزی می کنند اما هنوز هم به اشکال مختلف توسط حکومت مرکزی و سران سنتی جانجاتی استثمار می شوند.

انواع و اقسام «واحدهای» اندازه گیری فقر و فلاکت نشان می دهد که نپال در زمره فقیرترین کشورهای جهان است. در کشوری که درآمد سرانه صرفاً چندصد دلار است، مرغ و تخم مرغ به بهای بازارهای اروپایی معامله میشود. این نشان می دهد که با هر استانداردی که بسنجیم، بخش عظیمی از مردم این کشور از سوء تغذیه رنج می برد. اکثریت مردم از داشتن محصولات صنعتی محروم اند. علیرغم اینکه توده های نپالی با سخت کوشی به حد نصاب خوبی از بهداشت در نگهداری از حیوانات اهلی نایل آمده (در مقام مقایسه با وضع بد بهداشت در این زمینه در سایر کشورهای جهان سوم) اما شرایط محیط زیست اکثریت خود مردم در وضعیت بسیار اسفباری است. بنا بر آمار بانك جهانی (شاخص های اجتماعی پیشرفت، ۱۹۹۳ ـ ۱۹۸۸) این کشور تنها ۱۲۹۰ پزشك دارد که اکثریت در پایتخت کار می کنند. بدین ترتیب تنها عده قلیلی پزشك برای هجده میلیون مابقی جمعیت باقی می ماند. وخامت این شرایط را تنها موقعی در می یابیم که بدانیم میانگین عمر مردان ٥٤ سال و زنان ۵۲٫۲ است. البته این میانگین ها در عین حال تفاوتهای فاحش میان شهرنشینان و فقرزدگان روستاها را نشان نمیدهد.

در حالیکه معمولا زنان در همه کشورها بیشتر از مردان عمر میکنند، پایین بودن میانگین عمر زنان در نپال تکان دهنده است و گواه اینست که آنها تحت شرایط ستمگرانه بسیار وحشتناك کار و زندگی میکنند و مرگ زنان هنگام زایمان بسیار بالاست (یك درصد). دزدیدن دختران جوان برای ازدواج رواج دارد. خانواده داماد سپس بر سر مقدار پولی که برای جلب رضایت خانواده عروس باید بپردازد وارد معامله با آنها میشود. این درست برعکس سنت چانه زدن خانواده داماد هنگام خواستگاری بر سر مقدار «دوری» (جهیزیه) دریافتی از خانواده عروس در میان هندوها است. این رسم کماکان در میان بخشهائی از مردم رواج دارد. پا بپای ادغام دورافتاده ترین مناطق روستایی نپال در اقتصاد بازار، یك تجارت دیگر یعنی تجارت زن نیز از رونق برخوردار شده است. دختران نپالی دزدیده شده و به فاحشه خانه های وحشتناك هند فروخته میشوند. ولی زنان ساکن در برخی مناطق «جانجاتی ها» از حقوق بیشتری برخوردارند که ناشی از سست تر اعمال شدن تقسیم کار و نفوذ کمتر ساختارهای اجتماعی ـ قومی در برخی نقاط است. با توجه بدین شرایط جای هیچ شگفتی نیست که شاهد شرکت گسترده زنان در مبارزه انقلابی باشیم.

صنعت توریسم در نپال طی چند دهه گذشته توسعه بسیار یافته است. «ویژگیهای برجسته» نپال از نظر امپریالیستها عبارتند از طبیعت زیبا، آب و هوای خوش و صد البته نیروی کار ارزان بطور خاص. بخش بزرگی از «توسعه» ای که در نپال انجام شده با هدف تبدیل این کشور به تفرج گاه دل

انگیز توریستهای اروپائی و اسرائیلی و هندی بوده است.

فقر و فاقه در نپال باعث شده که نسلهای متمادی در پی کار مهاجرت کنند. آنها اکثرا به هند میروند و با اشتغال در کارهای پست شدیدا استثمار میشوند. رفت و آمد میلیونها نپالی به هند از نظر اقتصادی برای هر دو کشور حیاتی است و ویژگی مهم حیات سیاسی و اجتماعی آنهاست. توده های زحمتکش نپالی مشقت های زیادی در این میانه متحمل میشوند. اما در عین حال این وضعیت باعث شده که آنها با فرهنگهای خارجی و مسائل جهانی و بویژه با ایدئولوژی رهائیبخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آشنا گردند. عده کثیری از آنها در سراسر هند در مبارزه انقلابی درگیرند و شمار بزرگی از آنها در تشکلات توده ای تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در هند سازمان یافته اند. میلیونها نفر هندی نیز در مناطق کوهپایه ای مرز دو کشور زندگی کرده و به لهجه های مختلف زبان نپالی سخن گفته و خود را با مردم نپال هم ریشه میدانند. بدین دلیل انقلاب هر دو کشور در هم تنیده شده است.

مردان نپالی سنتا در ارتشهای بیگانه خدمت کرده اند ـ بویژه در ارتش استعماری انگلستان در هند و در ارتش خود هند پس از استقلال. دستجات مردان نپالی در این ارتشها به غلط «هنك گورخا» نامیده میشدند. (گورخا نام فقط یکی از اقوام نپال است.) نپالی ها نقش بسیار مهمی در ماشینهای جنگی انگستان و هند بازی کرده اند. حدود نیم میلیون نپالی طی جنك جهانی دوم در ارتش انگلستان خدمت کردند که بدون کمترین «پاداش» در پایان جنك مرخص شدند. بازگشت آنها به نپال یکی از مهمترین عوامل خیزش دمکراتیك گسترده در این کشور در دوره ۵۱ ـ ۱۹۵۰ بود. یك جنبه مثبت عمل کثیف به جنك فرستادن توده های ستمدیده در جهت تامین منافع اربابان امپریالیست این بوده است که اکنون دانش مسائل نظامی و طرز استفاده از تسلیحات پیشرفته در اقصی نقاط کشور وجود دارد.

نگاهی به تاریخ

کلکته که نسبتا به نپال نزدیك است تا آغاز قرن بیستم پایتخت هند مستعمراتی بود. از کلکته بود که استعمارگران انگلیسی دست اندازی به نپال را شروع کردند. کمپانی هند شرقی در سال ۱۵ ـ ۱۸۱۴ جنگی علیه سلطنت گورخا براه انداخت و بخش بزرگی از سرزمین متعلق به خاندان «پریتوی نارایان شاه» را به تصرف خود درآورد. اما انگلیسیها اشغال مستقیم نظامی نپال را نه ساده و نه مصلحت میدیدند. آنها ترجیح دادند که آن را بصورت غیر مستقیم به زیر نفوذ خود درآورند.

در سال ۱۸۴۶ یك نهاد سیاسی برای اداره نپال به مدت یك قرن و حفاظت از منافع انگلستان در این دوره ایجاد شد. یکی از خاندانهای فئودالی برجسته کاتماندو بنام «رانا» که با انگلیسیها رابطه داشت، مقام نخست وزیری را ارث خانوادگی خود کرد. از سوی دیگر، پادشاهان یکی پس از دیگری هم صرفا مقامهائی تشریفاتی بودند که برای حفظ موقعیت خود مجبور بودند با یکی از خانواده های «رانا» ازدواج کنند که بدین ترتیب موقعیت خانواده «رانا» نیز تثبیت میشد. ادغام نپال در نظام امپریالیسم جهانی طی صد سال حاکمیت خاندان «رانا» از طریق استعمار انگلستان وهند مستعمراتی انجام شد. شرایط فئودالی به نهایت عقب مانده که بر نظام اجتماعی ـ اقتصادی حاکم بود، توده ها را از زندگی سیاسی مدرن بدور نگه میداشت.

تنها پس از جنك جهانی دوم که با خیزش انقلابی، و سپس شکست امپریالیستهای فاشیست و نیز تضعیف امپریالیسم انگلستان همراه بود، «رانارشی» (عنوانی که به خاندان «رانا» داده شد) بالاخره سقوط کرد. پادشاه وقت برای فرونشاندن جوشش توده ای با اشاره انگلیسیها به کودتائی درون قصری اقدام کرد.

هند مستعمراتی پس از استقلال در سال ۱۹۴۷ رسما به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد. وظیفه سنتی فرمانبری نپال از هند مستعمراتی کماکان پابرجا ماند. منتها اینبار رژیم نهرو در دهلی نو جای هند مستعمره انگلستان را گرفته بود. دو حزب در این زمان تشکیل شد: حزب کنگره نپال و حزب کمونیست نپال (در آوریل ۱۹۴۹). حزب کنگره اساسا حزب بورژوازی بزرگ و فئودالهای بزرگ هوادار هند بود. حزب کمونیست نپال که امید و آمال طبقه کارگر و بخشهائی از دهقانان بعلاوه بخش بزرگی از طبقه متوسط بود به هنگام تاسیس هیچگونه برنامه یا ایدئولوژی انقلابی نداشت. رژیم دهلی نو در سال ۱۹۵۱ سازشی را برای پایان دادن به خیزش دمکراسی خواهی انقلابی در نپال ترتیب داد. این سازش که به «توافقنامه سه جانبه» معروف شد میان پادشاه، خاندان «رانا» و رژیم دهلی انجام شد. مفاد این توافقنامه عبارت بود از پایان دادن به نخست وزیری وراثتی در خاندان رانا، تاکید و تایید نقش هند بمثابه کفیل نپال و ایجاد پارلمان. پادشاه از قدرت زیادی برخوردار شد، منجمله حق انحلال پارلمان و اعمال حاکمیت فردی.

در آستانه سقوط نظام «سلطنت دوگانه» قدیمی، جنبش توده ای در میان بخشهائی از جامعه براه افتاد. حزب کمونیست نپال علیه این توافقنامه موضع گرفته و به مبارزه برخاست. مبارزه مسلحانه دهقانی براه افتاد. جنبش مهمی توسط «ویم دوتا پنتا» آغاز شد. او عضو حزب کمونیست نبود ولی از کمونیسم هواداری میکرد. نیروهای نظامی نپال قاصر از شکست دادن او بودند. ارتش هند این وظیفه را بعهده گرفت و او را بقتل رساند. مبارزه دهقانی چندی در دشت «ترائی» براه افتاد که برخی از آنها به سطح مبارزه مسلحانه ارتقاء یافتند. متاسفانه رهبری حزب کمونیست به این جنبشها خیانت کرد ـ بویژه توسط «مان موهان آدهیکاری» دبیر کل حزب که در سال ۱۹۹۴ نیز در مقام رهبری حزب کمونیست به نخست وزیری نپال رسید. (در اینباره جلوتر صحبت خواهد شد.) او با امضای عهدنامه ای با نخست وزیر وقت متعهد شد که حزب کمونیستش، سلطنت را برسمیت بشناسد. دلخوشی او این بود که از صورت یك حزب منحله بیرون آمده و توسط دولت به رسمیت شناخته میشد. انتخابات پارلمانی در سال ۱۹۶۰ انجام شد. حزب کمونیست با دستگاه عریض و طویلش وارد عرصه انتخابات شد ولی تنها چهار کرسی در مجلس تحت سیطره حزب کنگره بدست آورد. نپال تحت حکومت این حزب بیش از پیش به زیر سلطه هند رفت. طبقه حاکمه هند توانست از طریق توافقنامه های بسیار، بر منابع طبیعی ارزشمند نپال بویژه ذخایر آبی گسترده این کشور، چنك اندازد. نخست وزیر نپال حتی از این هم پیشتر رفته و با تقاضای عضویت نپال در سازمان ملل مخالفت کرد. استدلال او این بود که هند بعنوان «برادر بزرگتر» عضو سازمان ملل بوده و دیگر ضرورتی به عضویت نپال نیست.

تنها پس از هجده ماه حکومت حزب کنگره که باعث اوجگیری نارضایتی توده ها شده بود، پادشاه مجلس را منحل و تمام رهبران و فعالین سیاسی را دستگیر کرد. نظام «پانچایات» بجای مجلس برقرار گردید. بر مبنای این نظام، حکومت بر پایه انتخاب شوراهای محلی و بر زمینه اتوریته سنتی پدرسالارانه استوار بود. در راس این نظام نمایندگان شوراهای سطوح پایینتر بعنوان مشاورین پادشاه عمل میکردند. تمام احزاب سیاسی منحل اعلام شده و مورد پیگرد مداوم قرار میگرفتند - بویژه احزاب کمونیست مختلف.

جنبش مائوئیستی

نبرد بزرگ مائوتسه دون و حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم مدرن دار و دسته خروشچف در رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نقش بسیار تعیین کننده ای در تاریخ جنبش کمونیستی نپال بازی کرده است. نه تنها خط مائو نفوذ عمیق خود را بر توده های نپال در همسایگی چین بر جای نهاد، بلکه موج انقلاب متعاقب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، در سراسر جهان منجمله بر مرزهای هند و نپال نیز فرود آمد.

جنبش معروف ناگزالباری در سال ۱۹۶۷ در روستائی به همین نام در بخشهای شمالی بنگال غربی در هند (در نزدیکی دارجیلینگ) براه افتاد. روستای ناگزالباری تنها چند کیلومتر از مرز شرقی نپال فاصله دارد. بدین جهت بود که تاثیرات این جنبش بسرعت در مناطق همجوار در خود نپال گسترش یافت. بخشی منشعب از حزب کمونیست نپال بسال ۱۹۷۱ در منطقه «جاپا» به مبارزه مسلحانه از نوع ناگزالباری دست زد. اگرچه این جنبش اهمیت تاریخی فراوانی داشت، اما نتوانست به سطح جنگ خلق ارتقاء یابد. رهبری حزب کمونیست آن را علیرغم اهمیتش تحت عنوان «اولترا چپ» محکوم کرد. ضربات دشمن بر این جنبش کاری افتاد و به شکستش منجر شد. رهبران سیاسی آن نیز انحطاط ایدئولوژیك یافته و بعدها به حزب رویزیونیستی عمده نپال پیوستند.

کنگره چهارم حزب کمونیست نپال در سال ۱۹۷۴ برپا شد و مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بمثابه ایدئولوژی حزب برگزید. در این کنگره چنین به تصویب رسید که مبارزه مسلحانه تنها راه رسیدن به مرحله انقلاب دمکراتیك نوین در نپال است. این کنگره اما بر سر خصلت این مبارزه مسلحانه روشن نبود.

پادشاه نپال در سال ۱۹۸۰ رفراندومی را برای جلوگیری از اوج گیری جنبش توده ای مطرح ساخت. حزب کمونیست با این رفراندوم مخالفت کرد. این حزب در سال ۱۹۸۰ کودتای رویزیونیستی در چین را محکوم ساخت.

«نورمال لاما» که در سال ۱۹۷۸ دبیر کل حزب شد بود سخت تلاش میکرد خط «قیام عمومی» را در برابر خط مائوئیستی «جنگ درازمدت» در حزب جا بیندازد. «لاما» در عین حال که یك چشم به قیام عمومی داشت، خواستار شرکت در «پانچایات» نیز بود. حزب، «لاما» را در سال ۱۹۸۳ اخراج کرده و خود را تحت نام جدید حزب کمونیست نپال (مشعل) بازسازی کرد. این حزب از همان ابتدای تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عضویت آن درآمد.

پنجمین کنگره حزب کمونیست نپال (مشعل) در سال ۱۹۸۵ با اکثریت قاطع راه جنگ درازمدت خلق را بمثابه استراتژی انقلاب در نپال تعیین کرده و حتی خواستار تدارکاتی در آن جهت شد. (۲) این موضع بر اشتیاق انقلابی و سوزان اکثریت عظیم حزب دمید. اما معضلات عدیده در ارتباط با خط سیاسی ایدئولوژیك باعث شد که حزب بطور جدی پروسه تدارك جنگ خلق را آغاز نکند. دو تا از عمده ترین اشکالات از این قرار بود: ۱) سر و صدای رهبری حزب در مخالفت با مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بتدریج درآمد. آنها معتقد بودند که بدانگونه که لنین توضیح داده هنوز عصر امپریالیسم است. بنابراین ارتقاء ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به مائوئیسم بمثابه مرحله سوم و عالیتر، بی معناست. رهبران حزب کمونیست نپال (مشعل) بعلاوه مدعی شدند که مائو اشتباهی چند مرتکب شده است - منجمله انتقادات وی از اشتباهات و نقاط ضعف ژوزف استالین و تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری وی. رهبری حزب کمونیست نپال (مشعل) نتوانست تجارب انقلاب فرهنگی را بطور کامل دریافته و بدرستی سنتز کند. (۲) حزب کمونیست نپال (مشعل) این تز را فرموله کرد که جنگ خلق در نپال تنها در صورتی میتواند موفق شود که اول در هند انقلاب براه بیفتد. استدلال «دو کوه شکست ناپذیر» چنین معتقد بود که نپال از یکسو در بند هیمالایاست و از سه سوی دیگر در محاصره هند است و جنگ خلق در چنین شرایطی به ناگزیر باید با دولت هند روبرو شود که در این صورت شکست خواهد خورد. این دیدگاه صرفا قدرت طبقه حاکمه هند را میدید و نه نقاط ضعفش را - از آن جمله اینکه توده های انقلابی هند بشدت از این حاکمیت متنفرند. بیشك ارتجاع هند به مقابله با جنگ انقلابی در نپال بر خواهد خاست. ولی در عین حال مردم هند از این جنگ انقلابی حمایت خواهند کرد. برخورد به نپال بعنوان یك بن بست جغرافیائی برخوردی یکجانبه بوده و جوانب بینهایت مثبتش را نادیده میگیرد - منجمله کوهستانی و در نتیجه مساعد بودنش برای جنگ خلق.

در سال ۱۹۸۶ در حزب کمونیست نپال (مشعل) انشعاب شد و حزب به دو جناح تقسیم شد: «کمیته مرکزی» و «کمیته مرکزی سازماندهی». هر دو گروه کماکان اعضای فعال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باقی ماندند. کارزارهای ج.ا.ا فعالانه در نپال انجام شدند - بویژه در حمایت از جنگ خلق در پرو و شناساندن آن به توده ها. این کارزار کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی نپال را شدیدا تحت تاثیر قرار داد.

مسائل مربوط به خط سیاسی طی این دوره صیقل یافتند. هر دو جناح بویژه جناح «کمیته مرکزی» روند جدی درك از چگونگی پیشبرد جنگ خلق در نپال را آغاز کردند. «کمیته مرکزی» علاوه بر این به نقدی کاملتر از اشکالات رهبری «کمیته مرکزی سازماندهی» (که هنوز به نام حزب کمونیست نپال - مشعل - معروف بود) دست زد. مهمتر از آن اینکه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بعنوان ایدئولوژی خود برگرفت و مبارزه ای را با «کمیته مرکزی سازماندهی» که معتقد بود مائو مارکسیسم - لنینیسم را به مرحله عالیتری ارتقاء نداده، به پیش برد.

یك خیزش توده ای در سال ۱۹۹۰ در نپال براه افتاد. میلیونها تن خواستار پایان دادن به سلطنت مطلقه شدند. پادشاه برای فرونشاندن جوشش مردم سریعا با حزب کنگره و گروه های رویزیونیستی عمده (که با حزب کنگره همکاری میکردند) به توافق رسید و انتخابات پارلمانی را پس از چندین دهه انحلال اعلام کرد. این احزاب ارتجاعی و

رفرمیستی در عوض به موجودیت سلطنت رضایت داده و «دمکراسی چند حزبی» خود را بجای نظام «پانچایات» نشاندند. احزاب سیاسی قانونی شدند و یکدوره فعالیت سیاسی فشرده با شرکت تمام اقشار جامعه در سراسر کشور آغاز گردید.

صف بندیها و قطب بندیهای مجدد درون جنبش کمونیستی تحت شرایط اعتلای انقلابی، حول دو کمپ اصلی شکل گرفتند. حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) در دسامبر ۱۹۹۱ تاسیس شد. این حزب در برگیرنده گروه های زیر بود: حزب کمونیست نپال (کمیته مرکزی)، بخشی از حزب کمونیست نپال (کمیته مرکزی سازماندهی)، گروه لاما و سازمان پرولتری کار. تقاضای عضویت این حزب در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شد ـ در کنار حزب کمونیست نپال (مشعل). یك تشکیلات توده ای سراسری بنام «جبهه متحد خلق» بوجود آمد و بسرعت در مناطق شهری و روستائی پایه گرفت.

از سوی دیگر، تشکلات رویزیونیستی عمده نپال نیز بهم پیوسته و حزب کمونیست متحده نپال (مارکسیست ـ لنینیست) را ایجاد کردند. حزب کمونیست متحده (مارکسیست ـ لنینیست) «رهبران تاریخی» جنبش کمونیستی نپال را در خود جمع آورده بود (منجمله «مان موهان آدهیکاری» ـ که در دهه ۱۹۵۰ به جنبش خیانت کرده بود) و نیز کسانی که در جنبش مسلحانه نوع ناگزالباری اوائل دهه ۷۰ شرکت داشته و بعدا به رویزیونیسم راست چرخش کرده بودند.

نخستین انتخابات پارلمانی پس از دهه ها انحلال در سال ۱۹۹۱ برگزار شد. حزب کمونیست (مشعل) آن را بایکوت کرد، در حالیکه حزب کمونیست (مرکز اتحاد) تصمیم گرفت از طریق جبهه متحد خلق در این انتخابات شرکت کند. حزب کنگره ۱۱۰ کرسی از کل ۲۰۵ کرسی پارلمان را بدست آورد. حزب کمونیست متحده (م ـ ل) با ۶۹ کرسی بعد از حزب کنگره قرار گرفت. جبهه متحد خلق ۹ کرسی در پارلمان و چندین کرسی دیگر در سنا بدست آورد. حزب کمونیست (مشعل) و حزب کمونیست (مرکز اتحاد) هر دو طی انتخابات محلی مثل شوراها، انجمنهای خانه و مدرسه و غیره مناصب قدرت زیادی را از آن خود کردند. حزب کمونیست (مشعل) یك هزار و حزب کمونیست (مرکز اتحاد) دو هزار نماینده.

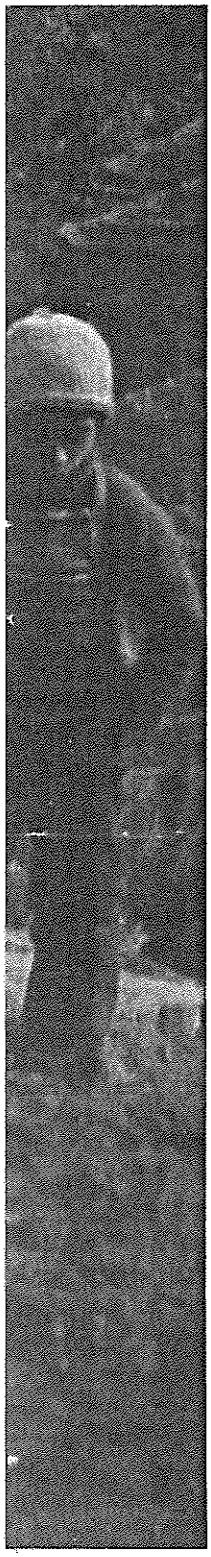

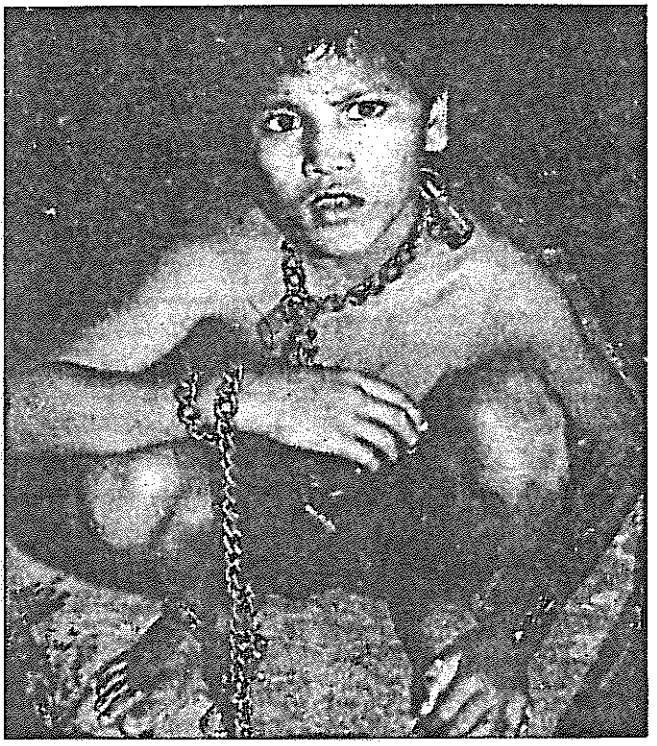



زندگی تجملی مرتجعین همواره بر استثمار وحشیانه کودکان استوار بوده است.

تصویر بالا: کودکان در حال آموزش تسطیح پلکانی تپه ها برای کشت محصول. تصویر سمت راست، بالا: برده‌ای در زنجیر اربابش در کاتماندو (در دهه ۱۹۹۰) . تصویر سمت راست: اعضای طبقه حاکمه در دوران خاندان «رانا» در جریان شکار ببر در جنگلهای جنوب نپال.



توده ها که در کوران مبارزه سیاسی و جوشش سیاسی جامعه قرار گرفته بودند، خواستار تحول در زندگی خود بودند. حکومت جدید گامی در راه تغییر اوضاع فقر و فاقه عمومی در جامعه و یا ضربه وارد آوردن بر نظام مالکیت فئودالی برنمیداشت. تحت حکومت کنگره اتفاقا پیوندهای نپال با رژیم ارتجاعی هند و امپریالیسم باز هم مستحکمتر شد.

با دستگیری صدر گونزالو در سپتامبر ۱۹۹۲ احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کارزار توده ای گسترده ای در «دفاع از جان صدر گونزالو» بر مبنای نیازهای وقت و منطبق بر فراخوان این جنبش براه انداختند. این کارزار در نپال عمیقا به میان کارگران و دهقانان و نیز روشنفکران انقلابی فعال در کاتماندو و سایر نقاط برده شد. حمایت از رفیق گونزالو نه تنها نشانه حمایت از حزب کمونیست پرو و انترناسیونالیسم پرولتری بلکه نشانه شور توده های مردم نپال در روی آوردن به جنگ انقلابی نیز بود. تصویر صدر گونزالو زینت بخش دیوارهای خالی روستائیان فقیر شد. حزب کمونیست (مرکز اتحاد) صدمین سالگرد تولد مائو را بنحو شایسته ای برگزار کرده و آن را به فرصت و موقعیتی برای بررسی و تبلیغ مائوئیسم

بویژه آموزه های مائو درباره جنك درازمدت خلق تبدیل نمود.

انتخابات پارلمانی جدیدی در ۱۹۹۴ برگزار شد. حزب کمونیست (مرکز اتحاد) و «جبهه متحد خلق» تحت رهبریش تصمیم به بایکوت انتخابات گرفتند. در مراکزی که مرکز اتحاد نفوذ داشت (بویژه در منطقه روالپا در غرب نپال) بایکوت انتخابات با موفقیت همراه بود. اما حزب کمونیست (مشعل) برخلاف دفعه پیشین اینبار تصمیم به شرکت در انتخابات گرفت و تنها دو کرسی بدست آورد.

در واقع حزب کمونیست متحده (م ـ ل) برنده این انتخابات شد و حکومت را تشکیل داد. به قدرت رسیدن این «کمونیست» ها از طریق پارلمان بعنوان یکی از نمونه های «به قدرت رسیدن مسالمت آمیز کمونیستها» در بوق و کرناهای بین المللی جار زده شد. اما واقعیت امر اینست که حزب کمونیست متحده (م ـ ل) تنها در نام کمونیست بود و بقدرت رسیدنش هم تنها بدین معنا بود که صرفا قرار شده بود دستگاه دولتی کهن (منهای مهمترین بخش آن یعنی ارتش که در کنترل کامل کاخ سلطنتی بود) را به نیابت قدرتهای استثمارگر اداره کند. هیچ تلاش جدی از سوی حکومت این حزب در جهت تغییر در مناسبات مالکیت موجود یا ضربه وارد آوردن بر حاکمیت بلامنازع طبقات استثمارگر انجام نگرفت. حزب کمونیست متحده (م ـ ل) بسیار خوشش می آمد از مارکس، لنین، استالین و حتی گاهی هم از مائو ذکر خیری کند. لیکن این نقش را حزب کمونیست هند (مارکسیست) پیشتر از او در بنگال غربی بیخ گوش خود نپال بعهده گرفته است. این حزب، حکومت ایالتی بنگال غربی را چندین دهه است که در دست دارد و دستش بخون صدها کمونیست انقلابی منجمله رفیق «چارومازومدار» بنیانگزار حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) و مبتکر جنبش مسلحانه ناگزالباری آغشته است. این نوع احزاب کمونیست در قدرت نشان میدهند که میتوان در قالب عبارات مارکسیستی از منافع طبقات حاکمه دفاع کرد و عکسهای رهبران فقید انقلاب پرولتاریا را نیز بر سر در پارلمان بورژوازی نصب کرد. جابجائی هائی در ائتلافات قدیمی درون پارلمان در نوامبر ۱۹۹۵ صورت گرفت که باعث سقوط کابینه حزب کمونیست متحده (م ـ ل) و تشکیل کابینه جدیدی توسط حزب کنگره شد.

مائوئیسم، کلید است!

خطوط سیاسی در میان کمونیستهای راستین پا بپای این تحولات هر چه بیشتر صیقل می یافت. حزب کمونیست (مرکز اتحاد) در ماه مه ۱۹۹۴ تصمیم گرفت گروه لاما را از حزب اخراج کرده و سپس نام «حزب کمونیست نپال (مائوئیست) » را برای خود برگزیند. لیکن این یك تغییر نام صرف نبود، بلکه نقطه اوج مبارزه ای درازمدت بود که رفقا برای متحد کردن حزب حول خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی براه انداخته اند. پیروزی در این مبارزه حول خط سیاسی ـ ایدئولوژیك این امکان را بوجود آورد که پلنوم سوم کمیته مرکزی در مارس ۱۹۹۵ بتواند تصمیم تاریخی دائر بر برپایی جنك خلق را اتخاذ کند. حزب کمونیست (مرکز اتحاد) قبلا در سال ۱۹۹۱ نیز تصمیم به برپایی جنك خلق گرفته بود که در حد یك موضع صرف باقی مانده بود چرا که گروه لاما با اصرار بر شرکت در پارلمان چوب لای چرخ تدارکات جنك خلق مینهاد.

پس از اتخاذ این تصمیم خطیر بود که رهبری حزب کار متحول ساختن ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی ضروری جهت برپایی جنك خلق را آغاز کرد. علیرغم مبارزه درازمدت طی چندین دهه علیه انواع و اقسام خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی، مبارزه جهت تحکیم بینش صحیح مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی نیز می بایست تا به آخر به پیش برده میشد.

رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) این را چنین مطرح میسازد: «نقاط ضعف معینی در بینش کمونیستهای نپالی وجود دارد. ما اکثرا تحت تاثیر تدریجگرائی بودیم. این یعنی اعتقاد به اینکه مبارزه توده ای زمانی در آینده ای دور بطور خودبخودی به مبارزه مسلحانه متحول میشود. این بینش (تدریجگرائی و اولوسیونیسم عامیانه) غلط بوده و خلاف دیالکتیك ماتریالیستی است. وحدت اضداد قانون دیالکتیك است. در کنگره حزب بحثی بر سر این موضوع درگرفت. جناح راست معتقد بود که وحدت، پایدار و مبارزه، موقت است. با وجود اینکه این جناح اکنون از حزب بیرون شده است اما دستیابی به درك صحیح از این نکته (که تکامل از طریق جهشها و خیزشها به پیش میرود) کماکان برای حزب مطرح است... طی مبارزه با جناح راست بود که ما به درك درستتری از اصل مائوئیستی وحدت ـ مبارزه ـ تحول دست یافتیم. قانون تکامل نه بمعنای جمع یا تفریق ریاضی بلکه به معنای جهش کیفی است.

ما اساسا معتقدیم که فلسفه، ایدئولوژی و تشکیلات جهت برپایی جنك خلق و بیرون آمدن از حرکت یکنواخت رفرمیستی در عمل (که مشخصه حزب کمونیست مشعل بود) حیاتی است. باید در تفکر، عمل و شیوه سازماندهی به گسست رادیکال دست زد. بدون اینها برپایی جنك خلق امکانپذیر نیست. ما تجارب سایر کشورها بویژه آثار مائو را مطالعه کردیم. باید بر سر فلسفه و ایدئولوژی روشن بود. در حقیقت اینها جزئی از مسئله برپایی جنك خلق هستند. پدیده ها نه بتدریج بلکه بصورت جهشی تکامل می یابند. مبارزه توده ای بر پایه خودش به مبارزه مسلحانه منتهی نمیشود. و در عرصه سازماندهی و تشکیلات پیشرفت صرف کافی نیست بلکه باید در سبك کارمان گسست رادیکال انجام دهیم.

علاوه بر اینها، ما تاکید داریم که پروسه انقلاب نه بصورت مستقیم الخط بلکه بصورت مارپیچی پیش میرود. یعنی با موفقیت و شکست همراه است. غلط است اگر بگوییم تنها با یك جهش میتوانیم از شر تمام زباله های رویزیونیستی خلاص شویم. پروسه دیالکتیکی تکامل شامل پیچشها و چرخشها، پیشرویها و عقبگردها و غیره است. شکستها موقتی هستند و موفقیت در نهایت بدست می آید.»

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) طی این دوره و متعاقب آن نه تنها در کارزارهای علنی بلکه از نظر فعالیتهای درونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز یك عضو فعال بوده است. مباحثات حول اتخاذ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دسامبر ۱۹۹۳ و رو آمدن مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست درون حزب کمونیست پرو، با جهشهای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) همزمان شده اند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در ارتباط با مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو متذکر شد: «انقلابیون نمیتوانند با سکوت ناظر بر مبارزه حول مسائل جامع

ایدئولوژیك ـ سیاسی با تاثیرات جهانشمول نظیر این باشند.» همچنین بر «اهمیت و تاثیرات مستقیم» این مسائل بر انقلاب نپال تاکید نمود. (۳)

رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) طی چند سال گذشته با جدیت تمام به مطالعه و بررسی خط مائوئیستی جنك درازمدت خلق و امکان پیاده کردنش در شرایط مشخص نپال پرداخته اند. این پروسه شامل بررسی موارد زیر نیز بوده: تاریخ مسائل نظامی نپال، نقاط قوت و ضعف دشمن، ویژگیهای ساختار طبقاتی نپال، تاریخ و جغرافیای نپال و غیره. اما رمز دستیابی به خط نظامی به گفته خود رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) عمدتا عبارت بود از: «درك جوهر مائوئیسم و مبارزه بر سر این درك».

پس از اینکه حزب بر سر موضع مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی جنك درازمدت خلق مستحکم شد، تدارکات سیستماتیك ایدئولوژیك ـ سیاسی و تشکیلاتی ضروری میان اعضاء و هوادارانش را آغاز نمود. حزب برای اینکه بتواند به ظرفیت برپایی و تدارك جنك خلق دست یابد، مبارزه ای برای ایجاد تحول لازم در اعضاء حزب را برپا داشت. هواداران حزب را نیز در کمك رسانی به حزب ترغیب کنند.

تدارکات نظامی معینی نیز به پیش برده شد. بطور مثال چند روز پیش از آغاز جنك خلق، ۴۰ هزار چاشنی و ۱۰۰ کیلو گرم مواد منفجره مصادره شد که خبرش بصورت گسترده در جراید منتشر شد. اگرچه خبر عملیات «کاوش» در پی یافتنشان به کمك سك و هلیکوپتر نیز بصورت گسترده منتشر شد، اما هیچ اثری از آنها بدست پلیس نیفتاد. این مواد منفجره بسرعت در سراسر کشور توزیع شد.

در مناطق فقرزده و عقب افتاده غرب نپال بویژه «روکوم» و «رولپا» که حزب از نفوذ قابل توجه برخوردار است، مبارزه طبقاتی در اواخر ۱۹۹۵ و اوایل ۱۹۹۶ شدت یافته بود. رژیم نپال کارزار کشیفی را تحت نام «عملیات رومئو» برای ریشه کن کردن حزب در آن مناطق و بویژه نابود کردن دستجات نظامی تشکیل شده تحت رهبری حزب را آغاز کرد. حدود ۱۰۰۰ کارگر و دهقان عضو و هوادار حزب، پیش از آغاز جنك خلق دستگیر و شکنجه شدند.

این کارزار سرکوبگرانه و وحشیانه بر آتش خشم توده ها افزود. سازمانهای مدافع حقوق بشر و حتی جناح هائی از حزب رویزیونیستی متحده (م ـ ل) خواهان پایان یافتن این ترور حکومتی شدند. گردهمایی های توده ای علیه اقدامات سرکوبگرانه دولتی و در حمایت از برنامه ای پایه ای حزب در سراسر کشور برپا شد. ۵۰ هزار نفر در پایتخت و ۲۰۰ هزار نفر در سراسر کشور در راهپیمائیهائی در این مورد شرکت کردند. هیئتی از سوی جبهه متحد خلق به سرپرستی «بابورام باتارای» قطعنامه ای را به نخست وزیر داد که پایان دادن فوری به کارزار سرکوب و نیز برخی خواسته های انقلابی مردم در آن تصریح شده بود.

تحت این چنین شرایط حدت یابی سریع مبارزه طبقاتی بود که رهبری حزب تصمیم جسورانه مبنی بر آغاز جنك خلق در روز ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ را اتخاذ کرد. این تصمیم پل به آینده زد و سرفصل نوینی برای حزب و اعضایش گشود. ۱۰۰۰ نفر از فعالین حزبی با برپائی جنك خلق، زندگی مخفی برگزیدند.

آغاز جنگ خلق

مجموعا ۵۰۰۰ عملیات بزرگ و کوچك در منطقه دره کاتماندو و مناطق شرقی و غربی و مرکزی نپال که جمعا ۶۰ درصد خاك کشور را در برمیگیرند انجام شد. (۴) هفت عملیات بزرگ در نخستین روز انجام شد. چند پایگاه نظامی در مناطق «روکوم» و «سیندهیلی» سقوط کرده و افرادشان تسلیم شدند. چریکها پس از چندین ساعت آتشباری بر یك پایگاه دیگر در «رولپا» بدون تلفات عقب نشینی کردند. مستغلات یك فئودال بزرگ که قدرتش در حد یك حاکم محلی بود در منطقه ای دیگر در غرب نپال مورد تهاجم قرار گرفت. دارائی هایش مصادره شد و تمام قباله های زمینهایش نابود گشتند.

یك بانك کشاورزی که بخشی از پروژه سرمایه داری بوروکرات در مکیدن خون دهقانان تحت نام توسعه روستائی است در منطقه مرکزی کشور مورد حمله واقع شد. دسته های رزمنده با موفقیت تمام توانستن یك کارگاه مشروب سازی بورژوا ـ کمپرادوری را علیرغم حضور ۱۵ پلیس در محل (که مشغول میگساری بودند) مورد سابوتاژ قرار دهند. اموال دفتر یك سازمان رسوای به اصطلاح «امدادگری» متعلق به امپریالیسم آمریکا بنام «نجات کودکان» مصادره شد. کارخانه کوکاکولا در نزدیکی کاتماندو نیز مورد حمله ای سمبلیك قرار گرفت. یك ویژگی مهم این مرحله آغازین عبارت بود که از حمله به بانکهای اعتباری ـ کشاورزی و مصادره و نابود کردن اسناد و مدارك مربوط به وامها و اقساط اعتبارات. در موارد بسیاری، صدها نفر از دهقانان تحت رهبری دستجات چریکی به مصادره و نابود کردن اسناد و قباله های فئودالهای بزرگ و مورد تنفر اقدام میکردند. تخمین زده میشود که ارزش کل این قباله ها و اسناد بیش از ۲۰۰ هزار دلار آمریکائی بوده است که این مبلغ برای روستائیان نپال قابل توجه است.

یك کارزار تبلیغاتی سراسری نیز پا بپای این حملات به پیش برده شد. عملیات گروهی دیگری در صدها روستا انجام گرفت که هزاران زن و مرد به تعداد تقریبا مساوی در آنها شرکت داشتند. شرکت کنندگان در این عملیات (که گاهی با روشن کردن مشعل در تاریکی شب انجام میشدند) همگی تحت رهبری دستجات چریکی به سلاح های بومی مسلح بودند. دستجات چریکی حزب در پایتخت و ۴۰ تا ۵۰ شهرك به عملیات خطرناك پوستر زنی و شعارنویسی در حمایت از جنك خلق دست زدند. صدها هزار اعلامیه پخش و ۵۰ هزار پوستر نصب شد.

اهداف این کارزار اولیه عبارت بود از:

۱) جا انداختن جنبه سیاسی مبارزه مسلحانه

۲) تعیین عملی مبارزه مسلحانه بعنوان اصلی ترین شکل مبارزه و تعیین اشکال متفاوت دستجات سازمان یافته رزمنده در این مرحله از مبارزه بعنوان اصلیترین شکل مبارزه.

۳) تدارك شالوده های انکشاف و مناطق چریکی در آینده.

پخش خبر برپایی جنك موجی از شور و شوق در میان توده های فقیر و اقشار انقلابی خلق بهمراه آورد. رویای بپاخیزی مسلحانه علیه سرکوبگران کثیف بالاخره جامه واقعیت بخود پوشانده بود!

حکومت ارتجاعی که با برپا کردن کارزار سرکوب توده ای در مناطق تحت نفوذ حزب به پاسخگوئی برخاسته بود، چون گاو خشمگین لگد بر زمین میکوبید و در پایتخت بدنبال رهبران و

اعضای حزب میگشت. وقتی در می یافت که آنها بدون بر جای گذاشتن آدرس مقصد خود (!!) ناپدید گشته اند، دچار جنون میشد. پلیس که نتوانسته بود به کادرهای چندانی دست بیابد، انقلابیون را از هر دسته و گروه بازداشت میکرد. بنا بر گزارش خبرگزاریها، ممنوعیت یك آلبوم ترانه های انقلابی بهای آن را در بازار سیاه به سه برابر رساند.

حکومت و پادشاه دستپاچه شدند. نخست وزیر از همه احزاب مهم پارلمانی منجمله حزب متحده (م ـ ل) رویزیونیست خواست که این خیزش را محکوم کند. حزب کمونیست مشعل نیز آن را با القاب «زودِ رس» و «چپ روی افراطی» محکوم کرد. این روند انقلابی نیروهای سیاسی را به دو اردوگاه تقسیم کرده است: آنان که خواهان نابودی رژیم کهن هستند و آنان که بطور عینی از آن دفاع میکنند.

اردوگاه طبقه حاکمه نیز در عین حال بخاطر برپایی توده ها بهم ریخت. رهبری حزب، پس از پایان یافتن مرحله چند هفته ای اولیه حملات هماهنك، چنین جمعبندی کرد که این مرحله با موفقیت کامل همراه بوده و اکنون نوبت تدارك مراحل بعدی مبارزه است. دشمن بر سر فروکش کردن عملیاتها در این دوره سر و صدای زیاد بپا کرد. در حقیقت حزب و نیروهایش در تدارك ورود به مرحله جدیدتر و عالیتر مبارزه یعنی آغاز جنك چریکی بودند.

دفتر سیاسی کمیته مرکزی تحت رهبری دبیر کل حزب (رفیق «پراچاندرا») در ماه مارس ۱۹۹۶ برای جمعبندی از مرحله اولیه و ارائه طرحهای بعدی تشکیل جلسه داد. قطعنامه این جلسه چنین میگوید: «توجه توده های آگاه سیاسی، اقشار روشنفکری و سایرین در حال حاضر به این جلب شده که طرح بعدی حزب کدام است و آیا میتوانیم انقلاب نوپایمان را حفظ کرده و به پیش ببریم. در این زمینه باید به موارد زیر بطور جدی توجه کنیم:

۱)... دشمن خواهان اینست که ما را به جنگی سریع برای تعیین تکلیف بکشاند، در حالیکه ما خواهان اجتناب از آن و طولانی کردن جنك هستیم... دشمن میخواهد ما را تحریك کرده و در شرایط مناسب خودش به درگیری بکشاند. در حالیکه ما میخواهیم دشمن را آزار دهیم، به ستوه آوریم و در موقعیت زمانی و مکانی مناسب بحال طرح و برنامه های خودمان به نقاط ضعفش حمله ببریم.

۲)... سیاستها و برنامه هایمان باید مراوده پایدار میان ما و توده ها را



سمت چپ: تظاهرات در برابر سفارت چین در نپال متعاقب مرگ چیان چین (همسر مائو)
شعار روی پرچم: «زنده باد خاطره رزمنده کبیر انقلابی، رفیق چیان چین»



تضمین کند چرا که حزب هیچ منافعی سوای منافع توده ها ندارد...

۳)... ما باید مبارزه ایدئولوژیك ـ سیاسی خستگی ناپذیری را علیه گرایشاتی که میتوانند حزب را به آوانتوریسم یا تسلیم طلبی بکشانند به پیش ببریم. گرایش تسلیم طلبی در شرایط کنونی که دشمن در حال تهاجم است، برای حزب خطرناکتر است.

٤)... پروسه جنك درازمدت خلق عبارت است از پروسه تکامل ساختمان حزب انقلابی، مبارزه انقلابی، قدرت انقلابی و ارتش انقلابی از ساده به پیچیده... اکنون باید بر انکشاف جنك چریکی با برنامه و بر مبنای اصل جنك درازمدت خلق و بر پایه ویژگیهای خاص خودمان تمرکز دهیم».

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بالقوه محسوب گشته و بسیاری از آنان مجبور به ترك خانه و کاشانه و پناه بردن به کوهها و جنگلها شدند. مسئولیت اصلی پیشبرد کارهای کشاورزی و نیز مقاومت توده ای در روستاها بر دوش زنان قرار دارد که به دستجات چریکی منظم پیوسته اند.

از اواخر ژوئیه، بیش از ٤٥ نفر در سراسر کشور توسط مرتجعین بقتل رسیده و صدها نفر به زندان افتاده اند. دشمن در برابر اطلاعات در مورد رهبران جنك خلق هزاران دلار جایزه تعیین کرده است. در مقابل، یك عامل جدید بظهور رسید: از ماه ژوئیه سه شبیخون دقیق علیه گشتیهای پلیس در مناطق روستائی در غرب نپال انجام شد. روشن است که دستجات تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، اشکال اولیه ارتش

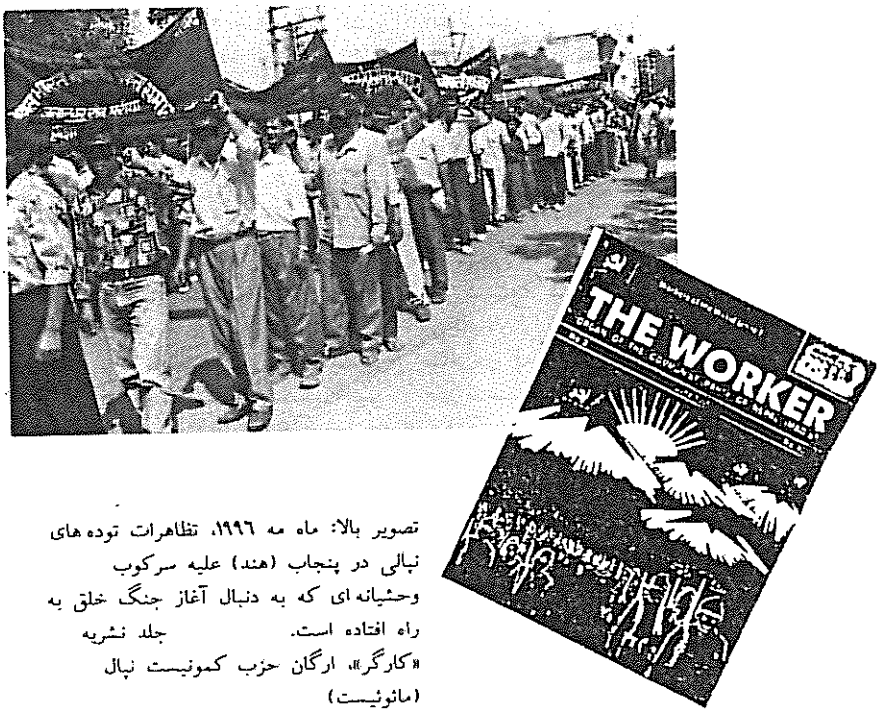

تصویر بالا: ماه مه ۱۹۹٦، تظاهرات توده های نبالی در پنجاب (هند) علیه سرکوب وحشیانه ای که به دنبال آغاز جنگ خلق به راه افتاده است. جلد نشریه «کارگر»، ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

خلق کارزار سرکوب دشمن را با موفقیت از سر گذرانده و حتی به ضد حمله نیز دست میزنند.

این دستجات انقلابی در اکثر موارد فاقد اسلحه کافی هستند. آنها تنها چند سلاح پیشرفته و مدرن دارند. مابقی زرادخانه شان مشتمل است بر تفنگهای شکاری عقب مانده، تفنگهای دست ساز، و سلاح هائی نظیر خنجر و حتی سنك. با استفاده از تاکتیکهایی نظیر «ده نفر در برابر یك نفر»، استفاده از عنصر غافلگیری و سیستم اطلاع رسانی برتر (ناشی از ارتباط تنگاتنك با توده ها)، و روحیه بسیار قوی، کم سلاح ترین این دسته ها در موارد متعدد کمین گذاری در تابستان ۱۹۹٦ توانستند نیروهای گشتی دشمن را نابود کرده و سلاح های آنها را به غنیمت بگیرند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از این آموزه مائو مبنی بر اتکاء به نیروی خود و تامین اسلحه خود عمدتا از طریق خلع سلاح نیروهای دشمن، پیروی میکند.

حملات رویزیونیستی به حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

رویزیونیستهای حزب کمونیست متحده (م ـ ل) با همکاری عده ای دیگر طی این دوره سخت مشغول لجن مال کردن دستاوردهای کمونیستهای راستین نپال و حمایت از نظام کهن بودند. کارهای آنها اعمال گروه «درفش سرخ» در پرو را بیاد می آورد که حتی تحت نام «مائوئیست» از همان ابتدا با جنك خلق در این کشور مخالفت کرده است. دبیر کل حزب کمونیست متحده (م ـ ل) طی یك گرد همایی در بروکسل اعلام کرد که «خشونت و قیام مسلحانه هیچگاه خواست کارگران و حزب کمونیست نبوده است... ما شاهد بوده ایم که جنبشهای توده ای مبارز توانسته اند بدون خونریزی در نظام تغییر ایجاد کنند... جهان کنونی بسیار از وقایع شیلی و اندونزی فاصله گرفته است.

کوته بینی، دگماتیسم، ذهنیگرائی، سکتاریسم، افراط گرائی، رمانتیسم و تعجیل خرده بورژوائی، و خودپرستی شخصی بر تفکر افراطیون غلبه داشته و آنها را به انجام اعمالی شبیه اعمال بنیادگرایان وامیدارد. این اعمال در واقع به انقلاب لطمه وارد می آورد. انقلابیون را به موضع ضعف کشانده و ایزوله میکند و رژیمهای ارتجاعی را به موضع قوت میراند.»

کنده شدن بخشهای وسیعی از بدنه تشکلات رویزیونیستی و اپورتونیستی و پیوستنشان به صفوف اعضاء و هواداران جنك خلق یکی از نتایج این حملات بیشرمانه حزب کمونیست متحده (م ـ ل) و سایرین به انقلابست.

رویزیونیستهای حزب متحده حملات خود را تنها به حرف محدود نکرده اند. آنها عملا با ایجاد «گروه های دفاع از خود» (شبیه به دار و دسته پلید «روندا» در پرو) به حمایت از دولت در سرکوب قیام برخاسته اند. (ه)

بقیه در صفحه ۲۱

تصویر سمت راست: جشن سده مائو و تصویب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، در خیابانهای کاتماندو.

مسلح به خط مشی فوق الذکر به تدارك ارتقاء مبارزه به مرحله ای بالاتر پرداخت. ۲۰۰۰ نیروی نظامی حکومت به ایجاد جو وحشت و ترور در مناطق تحت نفوذ حزب پرداختند. موارد تجاوز به زنان، به آتش کشیدن خانه ها و ضرب و شتم جوانان و سالخوردگان عدیده بود. کلیه جوانان در «مناطق مبارزاتی» چریك

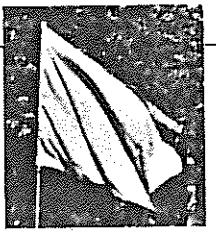

فراخوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به خلق

این اعلامیه تاریخی در صدها هزار نسخه به هنگام آغاز کبیر جنگ خلق (۱۳ فوریه ۹۶) در سراسر کشور پخش شد. این اعلامیه از «کارگر» ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) منتشره در ژوئن ۹۶ استخراج شده است ـ جهانی برای فتح

به پیش در مسیر جنگ خلق برای نابودی دولت ارتجاعی و تأسیس دولت دمکراتیک نوین!

توده‌های خلق،

امروز جامعه‌ی نپال با بحرانی فزاینده روبروست. بیش از ۵۰ سال است که دولت ستمگر از توسعه و سازندگی حرف می‌زند، اما اینان نپال را بعد از اتیوپی به فقیرترین کشور جهان تبدیل کرده‌اند؛ کشوری که حتا توان ساختن یک سوزن خیاطی را ندارد. به نام اتکاء به خود و اقتصاد ملی، اقتصاد کل کشور را به چند ده خانواده از مزدوران خارجی و سرمایه‌داران کمپرادور واگذار کرده‌اند. این دارودسته‌ها میلیاردر شده‌اند در حالیکه طبقات زحمتکش در دور باطل کمبود و فقر گیر افتاده‌اند. دختران و پسران، دهقانان و کارگران نپالی زیر فشار بیکاری و فقر مجبورند به زندگی‌ای مملو از شوربختی و رسوایی در هند و دیگر نقاط جهان تن بدهند تا نان روزانه‌ی خود را به کف آرند. انباشت وامهای خارجی که حتا بر گرده‌ی نسل آینده نیز سنگینی خواهد کرد، تنها، فئودالیسم، بورژوازی وابسته و بوروکراتهای بر سر قدرت را به نوایی رسانده است. به نام تقویت بخش خصوصی‌ی سرمایه‌گذاری و تحت صلاحدید اربابان خارجی برای منفعت خویش، پروسه‌ی واگذاری تمام کشور به کمپرادورها و سرمایه‌داری بوروکرات، به اتمام رسیده است. فشار رکود اقتصادی در کشور بر گرده‌ی دهقانانی خواهد بود که ۹۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. هر حکومتی که تحت این شرایط بر سر کار آید، همچنان که تاریخ کشور نشانگر آن است، اقتصاد را به ورطه‌ی ورشکستگی بیشتری خواهد راند. برای اعمال هژمونی یک دین (هندوئیسم)، یک زبان (نپالی) و یک ملیت (خاس)، دولت متوسل به اعمال تبعیض، استثمار و فشار علیه دیگر ادیان، زبان‌ها و ملیت‌ها می‌شود و به توطئه‌چینی علیه وحدت ملی که از اساس اولیه رشد و پیشرفت خواهد بود، از طریق تفرقه‌افکنی میان ملیت‌ها ادامه می‌دهد. رژیم هم‌چنان به واگذاری کشور به اربابان امپریالیست، دشمنان استقلال کشور و توسعه‌طلبان در اقتصاد نپال روی خوش نشان می‌دهد. دولت کنونی، بی‌شرمانه منابع آبی کشور را نیز به خارجیان سپرده است. اگر این پروسه تا مدت زمان دیگری ادامه پیدا کند، بی‌شک تمامیت ارضی نپال در خطر جدی قرار خواهد گرفت. دولت فعلی با اجازه‌ی ورود سیل‌وار فرهنگ امپریالیستی، فرهنگ ملی کشور را در معرض نابودی قرار داده است. نیروهای فئودالی و امپریالیستی بر آنند تا ارزش‌ها و ایده‌آل‌های فرویدی، نیهیلیستی و آنارشیستی را جانشین فرهنگی دموکراتیک کنند. این توطئه‌ای‌ست که طبقات ارتجاعی برای فاسد کردن فرهنگ ملی بکار می‌گیرند تا به راحتی بتوانند به غارت خود ادامه دهند. این فرهنگ فاسد، کارهای شنیعی چون فروش مواد مخدر، قاچاق، سرقت، باج‌گیری، غارت، قتل و تجاوز جنسی در جامعه را تشویق می‌کند.

در این دولت رو به اضمحلال، حکومت انتلافی‌ی «پانچاس» (سلطنت طلبان) و «کنگره‌ی نپال» که به خاطر سیاست‌های ضدملی و اعمال ضدانسانی‌اش در تاریخ کشور نپال آبرویی ندارد، هم‌اکنون بر سر قدرت است. این دولت، نه تنها دهقانان و کارگران، که تمامی اقشار اجتماعی را در وضعیت بی‌قانونی و ترور قرار داده است. زنان را شهروندان درجه‌ی دوم می‌داند و تجاوز جنسی، مواد مخدر و فحشا تحت حکومت انتلافی افزایش بی‌سابقه‌ای یافته است. سیستم آموزشی‌ی داغان شده‌ی کشور نیز در واقع در پی آن است تابه نفع دولت ارتجاعی برده بسازد. طبقات و اقشار اجتماعی از قبیل، کارگران، دهقانان، زنان، آموزگاران، دانش‌جویان، تجار کم‌درآمد، کارمندان پایین‌رتبه‌ی دولتی، پزشکان، استادان دانشگاهها یا توده‌های طبقات دیگری نظیر بورژوازی ملی، تمامی، قربانی دولت فئودال ـ کمپرادور و سرمایه‌داران بوروکرات هستند. مگر بوسیله‌ی تغییرات رادیکال در تمامی زمینه‌های اجتماعی، هر نوع امکان رفرم خیالی واهی‌ست.

دولت ارتجاعی‌ای که بحث از دموکراسی می‌کرد بارها تفنگ‌های خود را علیه فعالان سیاسی و توده‌های خلقی که اندیشه‌ی سیاسی‌ای خلاف تمایل حکمرانان داشته‌اند، نشانه رفته است. این دولتی که خود را «متولی» دموکراسی می‌داند، حیات ننگین خود را مدیون کشتار بی‌دریغ توده‌هایی‌ست که از ناسیونالیسم، دموکراسی و زندگی بهتر می‌گویند؛ کشتاری که از کودکان تا بزرگسالان را در بر می‌گیرد. صدها هزار نپالی‌ای که برای عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند، کراراً مورد ضرب و شتم و شکنجه‌های جسمی غیرانسانی، حبس، وشکنجه‌های روحی قرار گرفته‌اند. نه فقط در دوره‌ی حکومت صددرصد سلطنتی که در آن هیچ حزب دیگری حضور نداشت، که پس از به روی کار آمدن حکومت انتلافی نیز فشار فاشیستی در حال رشد بوده و هست؛ این حقیقت تلخی‌ست که توده‌های نپالی روزانه تجربه می‌کنند. این دوره‌ی فشار حالا شکلی نظامی گرفته و با شدت علیه مردم بی‌گناهی که به دنبال حقیقت و عدالت اجتماعی‌اند اعمال می‌شود. عملیات نظامی و اعمال جو ترور که اخیراً رژیم علیه توده‌ها در غرب نپال و دیگر مناطق کشور برپا کرده تأیید این حقیقت است که طبقات حاکم، جنگی نابرابر را علیه خلق نپال آغاز کرده‌اند. همانطور بازی زشتِ سربازگیری از دهقانان و کارگران فقیر که دولت ارتجاعی به راه انداخته و امروزه به روشنی اهداف آن

در مسیر جنگ خلق به پیش گام بردارید!

مشخص شده است. دولت این سربازان را مجبور می‌کند تا علیه خانواده‌های خود وارد جنگی ناخواسته شوند. البته با گذر زمان، آنانی نیز که در ارتش و پلیس کشور به کار گرفته شده‌اند با حقیقت روبرو خواهند شد. واقعیت این است که هیچ راهی جز برافراشتن پرچم جنگ عادلانه علیه جنگ غیرعادلانه باقی نمانده است.

چگونه شد که با این دوره‌ی عدم دموکراسی و اعلام جنگ رژیم علیه توده‌ها روبرو شدیم؟ آنچه که در پرتو ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک مشخص می‌شود این است که ریشه‌ی این کونه دولت در تاریخ نپال به خوبی دیده می‌شود. هم‌چنانکه امپریالیسم شکل گرفت و به پیش روی ادامه داد و انقلاب کارگری رخ نمود، هم‌چون تاریخ بسیاری از مردم تحت ستم کشورهای دیگر، در نپال نیز ساختار اجتماعی ـ اقتصادی‌ی نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره که مبتنی بر فئودالیسم و امپریالیسم بود به وجود آمد. پروسه‌ی تضعیف فئودالیسم در برابر امپریالیسم، غارت توده‌ها توسط امپریالیسم و حفاظت فئودالیسم به وسیله‌ی امپریالیسم شروع شد. در نپال این پروسه با عقد «معاهده سوگانولی» در ۱۶ـ۱۸۱۵، با هندِ انگلستان، شکل واقعی به خود گرفت. پی‌آمد ناگزیر این پروسه، اشکالتراشی در مسیر رشد سرمایه‌داری ملی و گشودن راه رشد سرمایه‌داری بوروکرات برای سودجویی زمین‌داران و امپریالیسم بود. این دوره‌ی طولانی در واقع دوره‌ی تولد، رشد و مرگ این سرمایه‌داری بوروکرات است.

در جامعه‌ی نپال، ۱۰۴ سال اتوکراسی «رانا» (۱۹۵۰ـ۱۸۴۶)، تحت همان شرایط به حیات خود ادامه داد تا به اتوکراسی «پانچایات» (۱۹۹۰ ـ ۱۹۶۰) و سپس از سال ۱۹۹۰ به نظامی به نام سلطنتی ـ چندحزبی انجامید که همان روابط و مناسبات کهن را نمایندگی می‌کند. در درجه‌ی نخست به خاطر مبارزه‌ی خلق نپال علیه ساختار اجتماعی ـ اقتصادی کهن و در درجه‌ی دوم به خاطر تغییرات در وضعیت سیاسی بین‌المللی، اسم نظام حاکم بر نپال دچار تغییراتی شده، گاه لیبرال، گاه محافظه‌کار نامیده شده تا همچنان در قدرت مانده، هستی خلق را به تاراج برد. بنابراین ساختار اصلی دولت همچنان دست نخورده باقی ماند. تغییرات سیاسی ۱۹۵۱، ۱۹۶۰، ۱۹۷۹ و ۱۹۹۰ را می‌توان اینگونه دید. اگر تاریخ را تنها از سال ۱۹۵۱ نگاه کنیم آن‌چه که به خوبی مشهود است این است که در بطن رفرم‌های کوچکی که توسط دولت ارتجاعی اجرا شده است، بحران‌های تازه‌ای برای کشور و خلق نپال جوانه زده است.

خلق نپال هماره علیه دولت ارتجاعی به مبارزه برخاسته است. در پروسه‌ی این‌گونه مبارزات، این خلق نه تنها قربانی سرکوب دولت ارتجاعی بوده که مورد خیانت رفرمیست‌ها نیز قرار گرفته است. امروز بزرگترین خائنین به خلق آن‌هایی‌اند که خود را کمونیست می‌خوانند، در واقع رویزیونیستهایی که به دنبال ارتجاع روان شده، به نوکری فئودالیسم و امپریالیسم کمر بسته‌اند. خلق و تاریخ نپال هرگز این خائنینی که با نارو زدن به خلق بر کرسی ارتجاع تکیه زدند، از اعتماد توده‌ها سوء استفاده کردند و با پای گذاشتن بر خون جانبازان انقلاب به کمونیسم خیانت کردند را فراموش نخواهد کرد. اگر جریانی دست به مبارزه‌ای رفرمیستی درون دولت ارتجاعی بزند، در واقع پروسه‌ی خیانت را می‌پیماید؛ این امر حالا دیگر به خوبی اثبات شده است.

وجه دیگری که نبایستی در این دوره فراموش شود رخداد منفی سرکوب و دسیسه ارتجاعی و خیانت رفرمیست‌ها، باعث شده است که وضعیت مثبتی در درک سیاسی توده‌ها حادث شده تا تنها ایدئولوژی انقلابی، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بهتر بشناسند و در این میان با مبارزه‌ی طبقاتی به همراه مبارزه‌ی ایدئولوژیک آشنا شده، آگاهی خود را علیه رفرمیسم به کار برند. امروز، حزبی که به وسیله‌ی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، این ایدئولوژی انقلابی هدایت می‌شود به پیشروی خود با اتکاء به مبارزه‌ی طولانی زحمتکشان و با آبیاری خون هزاران جانباز انقلابی نپال ادامه می‌دهد و همچون گل زیبایی غرق شکوفه خواهد ماند. همه‌ی مرتجعین و رویزیونیست‌ها بر آنند تا این شکوفه‌ی تازه را نابود کنند، اما توده‌های انقلابی وظیفه‌ی حفاظت و گسترش آن‌را به عهده گرفته‌اند.

توده‌های خلق،

آن‌چه که از حقایق تاریخی و امروزی بر می‌آید این است که بحران کنونی ناشی از تضاد بین استثمار و سرکوب خلق توسط دولت فئودال و وابسته و سرمایه‌ی بوروکرات از یک طرف و از طرف دیگر مبارزه‌ی بی‌امان توده‌ها علیه آن است. دولت ارتجاعی برای اینکه خود را از مرگ برهاند، جنگی علنی و ناعادلانه را علیه خلق نپال آغاز کرده است. واقعیت این است که اگر خلق نپال نتواند پرچم جنگی عادلانه را علیه این جنگ ناعادلانه برافرازد و به پیروزی برساند، این خلق همچنان در سیه‌روزی خواهد ماند.

با آگاهی به این وظیفه، حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، حزب پرولتاریایی توده‌های نپال، بر آن است تا با توسل به سلاح، بنیان این دولت ارتجاعی را از بیخ و بُن برکنده، دولت دموکراتیک نوین را جانشین آن کند. این تصمیم بر مبنای خدمت و هواداری ما به توده‌های نپال گرفته شده و بر ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم استوار بوده تا بشریت را برای همیشه از یوغ استثمار طبقاتی برهاند. آن‌چه که ما بخوبی از آن آگاهیم این است که جنگ برای درهم شکستن یوغ این بردگی و تأسیس دولت دموکراتیک نوین بسیار دشوار خواهد بوده و با پیچ و خم‌های فراوانی روبرو خواهد شد که خاص جنگ درازمدت خلق

است. اما این و تنها این راه است که به آزادی خلق می‌انجامد و به آینده‌ای روشن خواهد پیوست. این مسیر با در نظر گرفتن و توجه به همه‌ی شیوه‌های مبارزاتی کشوده شده، و همان چیزی است که ما همواره بر آن پای فشرده‌ایم، راه انقلاب نپال، محاصره‌ی شهرها از طریق روستاهاست و در ارتباط با مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان قرار دارد. پروسه‌ی جنگ خلق با توجه به توازن فعلی نیروها به پیش روی خود با تکیه بر جنگ خلق چریکی که در حیطه‌ی دفاع استراتژیک قرار دارد به پیش خواهد رفت. آن چه که بر آن مصمم هستیم این است که توده‌های نپالی وابسته به طبقات و اقشار مختلف جامعه، کمک خود را از این انقلاب آغاز شده دریغ نخواهند داشت، و اینکه این انقلاب به پیروزی نهایی خواهد رسید. ما به این نیز آگاهیم و باور داریم که این انقلاب از کمک انقلابیون و توده‌های انقلابی سراسر جهان نیز بی‌نصیب نخواهد ماند، و این پروسه خود باعث کمک به انقلابیون دیگر نقاط جهان نیز خواهد شد. چراکه این انقلاب بخش لایتجزای انقلاب جهانی پرولتری‌ست که در پی پایان دادن به استثمار انسان از انسان است. در این زمینه لازم است به ویژه از انقلاب خلق پرو یاد بیاوریم که بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و بر مبنای برنامه‌ی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج.ا.ا) و توجه جنبش انقلابی جهانی استوار است.

در آخر، از کارگران، دهقانان، زنان، دانش‌جویان، آموزگاران، روشنفکران و توده‌های خلق، از هر قشری که هستند می‌خواهیم تا در مسیر جنگ خلق به پیش روند تا با کمک آن‌ها دولت دموکراتیک خلق ایجاد گردد.

شورش بر حق است!
زنده باد جنگ خلق!
مرگ بر دولت ارتجاعی!
زنده باد انقلاب دموکراتیک نوین!
افتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

با درودهای انقلابی ـ کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

رفقای عزیز،

از سوی همه احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج. ا. ا.)، درودهای صمیمانه کمونیستی خویش را به مناسبت گشودن فصل شکوهمندی در تاریخ انقلاب نپال نثارتان میکنیم. جنگ خلق شما با هدف سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک آغاز شده است. ما این جوانه نورس را بسیار گرامی میداریم و بدان بسیار می‌بالیم! عهد می‌بندیم که برای کمک به رشد و تکامل این جنگ از هیچ حمایتی دریغ نکنیم. برپایی جنگ انقلابی برای کسب رهائی، همان چیزی است که پرولتاریا و مردم جهان بدان نیاز دارند و خواهانش هستند.

اینک کارگران و دهقانان نپال تحت رهبری پیشاهنگ خویش یعنی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، نه فقط تاریخ آن کشور بلکه تاریخ جهان را به پیش می‌رانند. این وظیفه‌ای عظیم و رفیع بر دوش آنهاست. آنها نه فقط برای رهائی خویش که برای رهائی پرولتاریا و خلقهای جهان می‌جنگند. آنها تصمیم گرفته‌اند شجاعانه در صفوف مقدم انقلاب پرولتری جهانی گام زنند و مشعل راهنمایی باشند که راه سرخ و رهائیبخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را به همه ستمدیدگان جهان نشان میدهد. این پیشرفت بزرگی برای «ج. ا. ا.» و کمک عظیمی به گردان ما در پرو یعنی حزب کمونیست پرو محسوب میشود. حزب کمونیست پرو درگیر نبردی حاد و دشوار است تا پرچم سرخمان را در آن کشور در مواجهه با حملات وحشیانه دشمن و تعرضات زشت خط اپورتونیستی راست، همچنان در اهتزاز نگاه دارد.

بگذار طبقات حاکمه خونخوار نپال و متحدان و اربابان امپریالیست آنها در مقابل کارگران و دهقانان مسلح نپال که گامهای نخست را در راه ایجاد ارتش سرخ به پیش برمیدارند، ضجه کنند و بخود بلرزند. همانگونه که میدانیم، خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد. تاکنون مرتجعین انحصار استفاده از زور را در اختیار داشتند. اینک خلق نپال، تحت رهبری حزب خویش و بر مبنای آموزه‌های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، قاطعانه تصمیم گرفته‌اند این انحصار را در هم بشکنند و زمام تاریخ را بدست خویش بگیرند.

رفقا: خواهشمندیم اعضای حزب و همه رزمندگان سرخ را از شور و شوق سوزان ما با خبر کنید. ما به همراه همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خاطره قهرمانان جان‌باخته طبقه خویش در این نبرد شکوهمند آغازین را بزرگ میداریم. هر قطره خونی که مرتجعین از پیکر برادران و خواهران طبقاتی ما بر زمین ریختند، میخ دیگری بر تابوت امپریالیسم و ارتجاع خواهد بود. اگرچه راهی که شما در آن گام نهاده‌اید طولانی و پر پیچ و خم خواهد بود اما پیروزی نهائی به توده‌های انقلابی نپال تعلق خواهد داشت.

مارس ۱۹۹۶

برافراشتن پرچم سرخ...

بقیه از صفحه ۱۷

بدین ترتیب میبینیم که امروزه «مشاجرات تئوریك جنبش کمونیستی در نپال» (که خود جزء مبارزه بزرگتر بین المللی میان مارکسیسم و رویزیونیسم است که برخی به عبث تلاش دارند آن را مربوط به «گذشته» بدانند) دوباره دارد نضج میگیرد ـ صفبندی انقلاب و ضدانقلاب. همانگونه که برپایی پیروزمند جنبش خلق تنها از طریق مبارزه ای طولانی و سخت علیه اپورتونیسم امکانپذیر بود، روشن است که رویزیونیسم چه در نپال و چه در سطح بین المللی هر چه از دستش برآید برای متوقف ساختن انقلاب در نپال انجام خواهد داد.

دشمن طبقاتی هم اکنون با بکارگیری تاکتیك دوگانه چماق و شیرینی در بین توده ها سعی در به انحراف کشاندن انقلاب دارد. طبقه حاکمه نپال پا به پای فرستادن نیروهای نظامیش به مناطق روستائی برای ایجاد اختناق، در عین حال برای فریب دادن توده ها سخن از «راه حل سیاسی» برای مسئله قیام به میان می آورد. نخست وزیر برای گرفتن نبض توده ها با صدور اعلامیه های علنی خواستار مذاکره میشود.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تاکید نموده است که «برپایی مبارزه مسلحانه بدون اعتقاد راسخ به پیشبرد آن تا به آخر خیانت به پرولتاریاست. این مبارزه به وسیله ای صرف جهت دستیابی به رفرمهای جزئی تبدیل نخواهد شد... این مبارزه به سازشی صرف جهت اعمال فشار بر طبقات ارتجاعی تبدیل نخواهد شد.» (۶) مشارکت فعالانه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در رد خط اپورتونیستی راست در پرو به تقویت هر چه بیشتر توانائی های حزب در مقابله با این تاکتیکهای دوگانه ضدانقلابی و نیز تقویت بینش حزب در مورد قوانین جنگ کمك کرده است. (۷)

آینده

دولت ارتجاعی هند بازیگر مهمی در صحنه سیاسی نپال طی ماهها و سالهای آینده خواهد بود. عمدتا (و نه صرفا) از طریق هند است که نپال به نظام امپریالیستی وصل میشود. هند همواره نپال را تحت الحمایه خود دانسته و آماده است در صورت لزوم در آنجا مداخله نظامی کند. اشغال کشورهای «بوتان» و «سیکیم» در نزدیکی نپال نمونه هائی از این تجاوزات هند بشمار میروند. ارتش هند، «سیکیم» را بدون هیچ ملاحظه ای بخاك هند ملحق کرد.

طبقات حاکمه در هند در عین حال باید هرگونه حرکت خود را بطور جدی بسنجند، چرا که بشدت مورد تنفر کلیه اقشار و طبقات نپال هستند. این نفرت در این زمان که حزب کنگره نپال (این سنك زنجیری هند) در راس حکومت است بیش از هر زمان دیگر است.

علاوه بر این، طبقه حاکمه هند اکنون سخت درگیر حل و فصل تضادهای انفجار آمیز خود هند بوده و میداند که تجاوز علنی به نپال با مخالفت شدید اقشار گسترده انقلابی و مترقی خود هند و سراسر آسیای جنوبی روبرو خواهد شد. هند در حال حاضر سکوت اختیار کرده و حتی با اقداماتی نظیر شل کردن مقررات مرزی، روی خوش به نپالیها نشان میدهد. لیکن هیچکس آنقدر ساده نیست که فکر کند هند پیشرفت انقلاب در تحت الحمایه هیمالایائی خود را با سکوت نظاره خواهد کرد.

امپریالیستهای غربی حامی نپال سریعا طرحهای عمرانی نظیر جاده سازی که کاربرد نظامیشان کاملا عیان است را به تصویب رسانده اند. بیشك اسرائیل که نقش ویژه ای در کمك به دستگاه سرکوبگر و سرویس جاسوسی نپال و آموزش آنها بازی میکند، بر کمکهای خود به ضدانقلاب خواهد افزود.

آغاز جنك خلق در نپال در گرهگاه جهانی مهمی اتفاق افتاده است ـ یعنی مقطع سرمستی امپریالیستها و مرتجعین از باده «پیروزی نهائی» بر کمونیسم. بسیاری هستند که دیگر امکان برپایی و موفقیت جنك انقلابی را حقیر دانسته و دستاوردهای گذشته مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم را باطل میشمرند ـ خط اپورتونیسم راست در پرو از آن جمله است. برپایی جنك خلق راستین تحت رهبری یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بعنوان عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تحکیم خط پرولتری در سطح بین المللی کمك کرده و بر رویزیونیستهای زهوار در رفته ای که معتقد به امکان «گذار مسالمت آمیز» بوده و مشغول تفحص در اعجاز پارلمان هستند ضربه وارد می آورد.

نمیتوان روند آتی جنك خلق در نپال را پیشگوئی کرد. بیشك مبارزه سخت و پیچیده ای است و پیچ و تابهایش غیر منتظره است. اما امید به انقلاب تاکنون توانسته به نیروئی مادی تبدیل شود. توده ها بپاخاسته اند. همه طبقات خلق بویژه اقشار فلاکت زده «جانجاتی» و دهقانان فقیر در پی پیوستن به حزب و تشکلات توده ایش هستند. وقتی که خشم فروخفته ستمدیدگان به کمك برنامه ای مشخص جهت غلبه بر ستم غلیان یابد، وقتیکه ایدئولوژی علمی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم راه مبارزه مسلحانه خلق را روشنائی بخشد، آنگاه نیروئی عظیم رها میشود که هر آنچه ارتجاعی و فرتوت است را به زباله دان تاریخ میریزد.

توده های ستمدیده سراسر جهان از بپاخیزی صدها هزار کارگر و دهقان مسلح نپالی در برابر دشمنانشان الهام میگیرند. این بپاخیزی آنها نقش تعیین کننده ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائویسم را برجسته ساخته و بیش از پیش دلیل و برهانی میشود بر له تشکیل و تقویت احزاب و تشکلات مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. برپائی جنك خلق در نپال گامی جسورانه و پیروزمند بسوی انقلاب جهانی است.

توضیحات

۱) «دمکراتیزه کردن و رشد کمونیسم در نپال: آیا یک سناریوی پرونی در حال تکرار است؟» (آندرو نیکسون، مجله سیاستهای مشترک المنافع و تطبیقی، نوامبر ۱۹۹۲) و «حمایت متناقض چپ نپال از صدر گونزالو» (استیفن مایکسل، در مجله هیمال، مارس ـ آوریل ۱۹۹۳)

۲) رجوع کنید به «نپالیز لفت تریون» ، اکتبر ۸۵

۳) «کارگر» ، ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، به انگلیسی، ژوئن ۱۹۹۶

۴) برای کسب اطلاعات مفصل در مورد مرحله آغازین جنگ خلق، رجوع کنید به منبع شماره ۳

۵) «کاتماندو پست»، ۲۶ مارس ۱۹۹۶

۶) از «نقشه آغاز تاریخی جنگ خلق» مصوبه کمیته مرکزی در سپتامبر ۱۹۹۵

۷) حزب در مقاله ای تحت عنوان «مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو» که در نشریه «کارگر» (ژوئن ۱۹۹۶) انتشار یافته، درسهای کلیدی مبارزه دو خط در پرو را با توجه به سیاست صحیح در قبال مذاکرات، قوانین جنگ، و غیره جمعبندی میکند. این مقاله از «انتقادات دقیق کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) » که در شماره ۲۱ جهانی برای فتح منتشر شده پشتیبانی میکند. ■

از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!

مردم جهان طی سال گذشته از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ك پ) حمایت کرده اند. کمیته مرکزی «ح ك پ»، جنك خلق را در این کشور همزمان علیه امپریالیستها و خط اپورتونیسم راست که خواهان مذاکره با دولت و پایان دادن به مبارزه است، به پیش می برد. جلسات متعددی با شرکت انقلابیون قدیمی و نیروهای تازه نفس مائوئیست در کشورهای مختلف برگزار گردید. همچنین جلسات و کنفرانسهایی با شرکت اعضای احزاب و سازمانهای (وابسته به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) برگزار شد که مسئله مبارزه میان دو خط در ح ك پ در آنها به بحث نهاده شد و جمعبندی های مهمی از تاثیرات این مبارزه بر پیشبرد جنك خلق در سایر کشورها به عمل آمد. «کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمانهای آسیای جنوبی عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی » قطعنامه ای به تصویب رساند که طی آن سطح اتحاد حاصله علیه خط اپورتونیسم راست مورد تاکید واقع شده است (رجوع کنید به صفحه ۲۵). شماره ۲۱ جهانی برای فتح و به ویژه فراخوان کمیته جنبش انترناسیونالیستی (ج ا ا) تحت عنوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم» و سند بسیار مهم اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تحت عنوان «شورش بر حق است» مرکز ثقل بحثها در تمام این گردهمایی ها بود. شماره ۲۱ جهانی برای فتح به زبان های بیشتری نسبت به قبل منتشر شد. یعنی علاوه بر انگلیسی ، اسپانیائی، فارسی و ترکی، به آلمانی و فرانسوی هم ترجمه گشت. این امر نشانگر تلاش در جهت جذب صفوف گسترده تری از انقلابیون جهان بدین عرصه از مبارزه بود. خود همسنگران پرویی مان جنك خلق را تحت رهبری کمیته مرکزی حزب با شجاعت هر چه بیشتر و در تقابل هر چه تمامتر با نتیجه گیریهای منفعلانه خط اپورتونیسم راست، به پیش می بردند.

بدین ترتیب مبارزه دو خط، هر چه بیشتر به مدرسه توده ای انقلاب برای آموزش تجربیات غنی و در موارد متعددی تجربیات حیاتی انقلاب در همه کشورها تبدیل میشود ـ منجمله در مورد قوای محرکه و قوانین جنك خلق، در مورد فرصتهای انقلابی موجود کنونی در سطح جهان، در مورد نقش رهبری انقلابی، و در مورد خصلت حزب و مبارزه میان دو خط مشی درون آن، و غیره. مقاله «نگاهی جدی به خطرات و فرصتها» (رجوع کنید به صفحه ۲۶)، تجارب گروهها و افراد بسیاری در سراسر جهان که علیه خط اپورتونیستی راست مبارزه کرده اند را به کار می گیرد. این مقاله برخی پرسشها و پاسخهای مطروحه در این کارزار را در خود فشرده کرده و درسهای این مبارزه را در سطحی گسترده تر در اختیار همگان قرار می دهد.

مائوئیستها معتقدند که مبارزه و تغییر، دائمی است و روند تکاملی هر جریانی از پیچ و خمهای بسیار می گذرد. این مبارزه دو خط نمی توانست به صورت تر و تمیز و مودبانه پیش برود. یعنی اینطور نبود که «آدمهای خوب» و «آدمهای بد» ماجرا در دو صف مجزا مقابل هم قرار گرفته و در یك میدان نبرد روشن با هم به مبارزه بپردازند. در حقیقت وقتی که فوجیموری خط اپورتونیستی راست را به صدر گونزالو نسبت داد، مبارزه جدی تر و پیچیده تر شد. عناصر مهمی از این مبارزه از همان ابتدا ناشناخته بود. بر چنین زمینه ای بود که پیوستن یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی «ح ك پ» به خط اپورتونیستی راست در فاصله بسیار کوتاهی پس از دستگیری و این ادعای وی که بحثهایش با صدر گونزالو او را به چنین موضعی رسانده، بر اهمیت این اصل مائوئیستی تاکید مجدد نهاد که آنچه در چنین مبارزاتی تعیین کننده می باشد، خود خط است و نه تدوین کننده آن. کمیته «ج ا ا» در سندی تحت عنوان «چرخشها و پیچش ها در مبارزه دو خط» (رجوع کنید به صفحه ۳٤) مسئله تسلیم این فرد را بررسی کرده و متذکر می شود که این واقعه، رد قاطع گرایشاتی است که به خصلت مرگ و زندگی مبارزه جاری کم بهاء میدهند.

حملات تعدادی عناصر ساکن اروپا

قطعنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر حسب آیین نامه‌های خود، سه قطعنامه مهم در مورد مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو را در بین احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش به رای گذاشت.. قطعنامه های زیر به اتفاق آرا تصویب شد:

- جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خط اپورتونیستی راست مبنی بر مذاکره برای توافق صلح جهت خاتمه جنگ خلق در پرو را رد میکند.

- جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کامل خود از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و جنگ خلق قهرمانانه‌ای که تحت رهبریش قرار دارد را مورد تایید مجدد قرار میدهد.

- جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، فراخوان کمیته جنبش مورخه ۲۸ مارس ۱۹۹۵، تحت شعار "با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!" را مورد تایید قرار میدهد.

سپتامبر ۱۹۹۵

و آمریکای شمالی به «ج ا ا»، بر دامنه امواج پرتلاطم مبارزه دو خط افزود. این عناصر ظاهرا از جنبش خلق هواداری می کنند. اگر چه آنها گروه هائی رنگارنگ با اختلافات جدی هستند، اما همگی بر پایه انکار موجودیت مبارزه دو خط و اصرار بر تقلیل این مبارزه به یك «توطئه پلیسی» متحد شده اند. لوئیس آرسه بورخا که سردبیر نشریه «ال دیاریو انترناسیونال» است طی مقاله ای تحت عنوان «پاسخ به پژوهشگران ج ا ا» (رجوع کنید به صفحه ۷۸) با لحنی بسیار تند به تقبیح تحقیقات «ج ا ا» در مورد مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو پیش از موضع گیری علنی پرداخت. هنگامی که کمیته «ج ا ا» فراخوان خود را در ماه مارس ۱۹۹۵ صادر کرد، «آرسه» بر حملات خود افزود و نشان داد که تهاجمش به جنبش، ناشی از بی صبری و یا عدم بررسی مسئله نبوده بلکه بازتابی از اختلافات عمیقش با روش برخورد مائوئیستی «ج ا ا» به مسئله مبارزه دو خط است. در این زمان که هواداران انقلاب پرو در سراسر جهان، انتظار و نیاز دارند که نیروهای انقلابی در حمایت از جنبش خلق در پرو و مقابله با خط اپورتونیستی راست با هم متحد باشند، «آرسه» و چند تن دیگر وظیفه خود را پیشبرد یك کارزار هیستریك علیه «ج ا ا» (که حزب کمونیست پرو از اعضای بنیان گذار آن است) قرار داده اند. جوابیه ای که به حملات آرسه داده شد و تحت عنوان «درباره مفهوم مائوئیستی مبارزه دو خط» در صفحه ۳۶ مجله آمده) در ابتدا بدین امید که مسیر مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست منحرف نشود، بصورت درونی و محدود پخش شد. این مقاله را برای افشای وسیعتر ماهیت انحرافی درك «آرسه» و شرکاء از مائوئیسم، در این شماره جهانی برای فتح به چاپ می رسد. بعلاوه همانگونه که در شماره گذشته، سندی را از خط اپورتونیستی راست بخاطر افشای این «علفهای هرزه سمی» منتشر کردیم تا خوانندگان خود را از مبارزه دو خط (با درس گیری از یك نمونه منفی) ارتقاء دهیم، این بار نیز نوشته اصلی «آرسه» علیه روش اساسی برخورد «ج ا ا» به این

مقوله را چاپ میکنیم. این مقاله «آرسه» برخلاف پرخاشگریهای بعدی اش، از این خاصیت برخوردار است که حداقل نگاهی به تفاوتهای میان «ج ا ا» و خود بر سر اصول مهم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می اندازد.

آرسه و شرکاء متاسفانه خود را تنها به پلمیك علیه خط «ج ا ا» محدود نساخته اند. آنها با باز کردن شعبه در «جهان مجازی» الکترونیکی در اینترنت سعی دارند تشکیلاتی بین المللی در مقابل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوجود بیاورند. آنها کمیته «ج ا ا» را «رویزیونیست» و «علت اصلی انفعال» در حمایت از جنك خلق و کمیته مرکزی «ح ك پ» می دانند و معتقدند که تشکیلات جدید خودشان، مرکز «کل فعالیت حمایتی بین المللی» از ح ك پ و جنك خلق در پرو است. یکی از همکاران مجله طی مقاله ای تحت عنوان «مائوئیسم مجازی و اپورتونیسم حقیقی» (رجوع کنید به صفحه ۵۲) نشان می دهد که این نیروها اگرچه با هیاهو خود را طرفدار مائوئیسم معرفی میکنند، اما محور نزدیکی آنها در واقع مخالفت با خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی «ج ا ا» است. این مقاله برخی اتحادهای اپورتونیستی که این عناصر در پی ایجادش هستند را افشاء می کند.

بذل توجه زیاد در این شماره و شماره پیشین «جهانی برای فتح» به مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست در پرو، پیروی از نظر هشتاد سال پیش لنین است که معتقد بود مبارزه علیه امپریالیسم بدون مبارزه علیه اپورتونیسم چیزی جز «نیرنك و فریب» نیست.

زمانهائی پیش می آید که انقلابیون با خطرات ناشی از تلاش همه جانبه ای که برای اعمال یك خط غیر مائوئیستی بر حزب صورت میگیرد، روبرو می شوند. در چنین مواقعی، انقلابیون سلاح خود را صیقل داده و در مسیر انقلاب به پیش جهش می کنند. فراخوان کمیته «ج ا ا» مبنی بر برافراشتن پرچم دفاع از کمیته مرکزی «ح ك پ» و جنك خلق در این کشور، امروز بهمان اندازه اضطراری است که یك سال پیش بود. این فراخوان، صلای نبرد و دعوت به مقابله با چالشهای نوین و غیر منتظره ای است که گردان انقلابی در پرو با آنها دست و پنجه نرم می کند. پاسخ مثبت به این فراخوان بر توانایی گردانهای نوین ستمدیدگان جهان در پیشبرد نبرد انقلابی می افزاید.

به زبانهای
انگلیسی
اسپانیائی
فارسی
ترکی
فرانسوی
و آلمانی
در دسترس است

شماره ۲۱ ۱۳۷۴

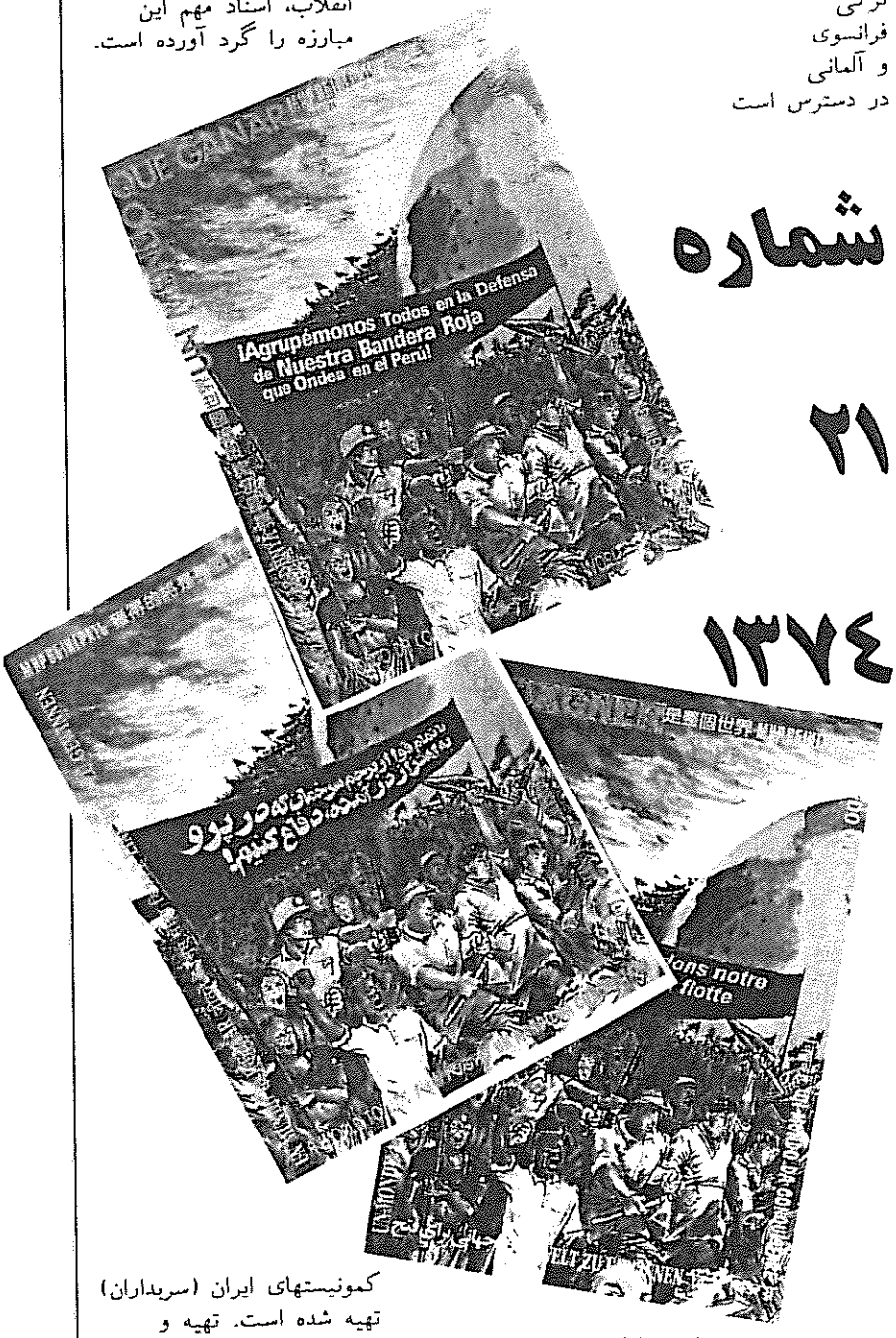

این شماره با هدف تبدیل مبارزه دو خطی که درون حزب کمونیست پرو براه افتاده به یک مدرسه بزرگ انقلاب، اسناد مهم این مبارزه را گرد آورده است.

این شامل اسناد حزب کمونیست پرو، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ردیه مهمی بر خط مذاکرات صلح برای خاتمه جنگ است که تحت عنوان «شورش بر حق است!» توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تهیه شده است. تهیه و انتشار این مقاله بخشی از کارزار جهانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که تحت شعار «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!» بر پا شده است.

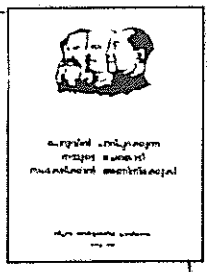

قطعنامه مشترک
احزاب و سازمانهای
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
در جنوب آسیا

احزاب و سازمانهای منطقه جنوب آسیا، شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، با درک عمیق نقشی که جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو طی بیش از ۱۵ سال گذشته بمثابه مشعل راهنمائی برای پرولتاریا و مردم ستمدیده جهان، و گواه زنده ای بر سرزندگی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بازی کرده، مباحثه جدی و عمیقی را در مورد موضوعات مطروحه در مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو و فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!» به پیش برده اند.

ما احزاب و سازمانهای این منطقه که در جنبش شرکت داریم، بر پایه این بررسی و بحث، توافق خود را با این نکات اعلام میداریم که:

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خط اپورتونیستی راست مدافع مذاکره برای دستیابی به توافق صلح و خاتمه جنگ خلق در پرو را رد میکند.»

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کامل خود را از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و جنگ خلق قهرمانانه ای که تحت رهبریش قرار دارد، مورد تاکید مجدد قرار میدهد.»

در این فرصت، ما همچنین توافق خود با فراخوان صادره از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت شعار "با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!» را اعلام میداریم.

بعلاوه، ما احزاب و سازمانهای امضا کننده، همه سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، نیروها و شخصیتهای انقلابی و مترقی در جنوب آسیا را فرا میخوانیم که از درسهای مبارزه دو خط در پرو بیاموزند، و در کارزاری قدرتمند برای حمایت از جنگ خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو به پیش میرود، با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متحد شوند. ما بار دیگر تعهد خود به ادامه نبرد برای دفاع از جان صدر گونزالو و خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی وی را مورد تاکید قرار میدهیم.

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست کرالا
حزب کمونیست ماهاراشترا
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
حزب پرولتری پوربا بنگلا
اوت ۱۹۹۵

مقاله زیر بصورت پرسش و پاسخ و بکمك گزارشات رفقا و دوستانی تهیه شده که در بسیاری از کشورهای جهان درگیر مباحث مربوط به این مبارزه دو خط هستند، و وظایفی که این مبارزه برای حامیان جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو مطرح میکند را بدوش گرفته اند ـ جهانی برای فتح.

نگاهی جدی به خطرات و فرصت‌های مبارزه دو خط در پرو



شما از «دو خط»
که از درون حزب کمونیست پرو
سر بلند کرده، صحبت میکنید.
این دو خط، دقیقا چیستند؟

نکته اصلی این است که جنبش خلق میتواند و باید ادامه پیدا کند یا خیر. کمیته مرکزی حزب میگوید که این جنبش میتواند و باید ادامه یابد. خطی که در مقابل این نظر قد علم کرده و کمیته مرکزی آنرا خط اپورتونیستی راست (خ ا ر) میخواند، معتقد است که ادامه جنبش ناممکن گشته است. دلیل اساسی این امر را دستگیری صدر گونزالو در سپتامبر ۱۹۹۲، و نیز تغییرات ادعایی در اوضاع پرو و جهان میداند. «خ ا ر» ادعا میکند که وقتی سکان رهبری حزب در دست صدر گونزالو نباشد، پیروزی غیر ممکن است و بدون دورنمای پیروزی، هرگونه عملیات نظامی بی معناست. بنابراین به اعتقاد آنها حزب باید در پی مذاکره بر سر نوعی خاتمه جنبش باشد تا بتواند از خطر نابودی نجات یابد.



بنابراین، مسئله بر سر اینست
که آیا حزب کمونیست پرو باید
مذاکره کند یا خیر؟

نه. مسئله این است که هدف از این مذاکرات مشخص چیست: چه نوع سازشهایی جلو گذاشته میشود، برای کدامین هدف، تحت چه شرایطی.

در اکتبر ۱۹۹۳ وقتی که آلبرتو فوجیموری رئیس جمهور تحت الحمایه آمریکا در پرو ادعا کرد نامه هایی از صدر گونزالو دریافت کرده که در آنها خواست مذاکره جلو گذاشته شده است، توافق صلح پیشنهادی باید در پرتو یك ارزیابی از اوضاع این جنبش خلق بطور مشخص و نیز در پرتو قوانین جنبش خلق بطور کلی مورد تجزیه و تحلیل قرار میگرفت. این تحلیل باید از زبان صرفا دیپلماتیك نامه ها فراتر میرفت. برای مثال اگر این پیشنهاد میخواست به طریقی به جنبش خلق خدمت کند، نباید انتظار میداشتید که به روشنی این هدف در نامه به رئیس جمهور پرو مطرح شود. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها، منجمله حزب کمونیست پرو، مذاکرات و سازشها را در کل و اساساً رد نمی کنند. حزب کمونیست پرو از این تاکتیك استفاده کرده است. مثلا در ماه مه ۱۹۹۲، اعضا و رهبران زندانی حزب در کانتو گرانده، زندان را به تسخیر خود درآورده تا نقشه کشتار خویش توسط حکومت را افشا کنند. سپس آنها از طریق صلیب سرخ بین المللی خواهان مذاکره برای پایان دادن به محاصره شدند. هدف آنها این بود که در صورت انجام مذاکرات موفقیت آمیز تهاجم رژیم را نقش بر آب سازند و عوامفریبی این رژیم تشنه به خون را در صورتی که به مذاکره گردن نگذارد بر ملا سازند. بدین ترتیب در هر دو صورت ضربه ای سیاسی بر حکومت پرو وارد نمایند. لنین و مائو نیز در مذاکرات تمام عیاری با دشمن در مقاطع گوناگون شرکت کردند و حتی در مواقعی که منافع انقلاب ایجاب میکرد سازشهای مهمی را به پیش نهادند.

اما روشن شد که مضمون مذاکرات پیشنهادی در پرو بسیار با این نمونه ها فرق دارد. تفکر پشت نامه ها در یك رشته اسناد که مقامات پرو اجازه خروج آنها از زندانها را دادند، آشکار شد. انتشار این اسناد از اواخر سال ۱۹۹۳ آغاز گشت و در سال ۱۹۹٤ در خارج از پرو نیز توزیع شد. آنچه که در این اسناد ارائه میشد انحلال ارتش خلق و مناطق پایگاهی بود که در آنجا خلق قدرت سیاسی انقلابی را در دست داشت. در مقابل این انحلال، خواست توافق با حکومت فوجیموری جلو گذاشته شد که بر مبنای آن باید اعضای حزب که در زندانها به سر میبردند آزاد شده و حزب از موقعیتی قانونی یا حداقل موقعیتی قابل تحمل برخوردار شود. اسناد بعدی «خ ا ر» اعلام کرد که مذاکرات پیشنهادی فقط ابزاری جهت رسیدن حزب به چیزی است که آنرا یك «استراتژی کبیر نوین» خواندند: یك دوره طولانی که بجای جنبش خلق در آن مبارزات غیر مسلحانه به پیش برده میشود. مسئله پایه ای استراتژی، کنه قضیه است.

موضع رهبری حزب در مورد
ارائه پیشنهاد مذاکرات چه بود؟

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو باید به این سئوال که جنبش خلق را میباید متوقف کرد یا نه، سریع و قاطعانه پاسخ میگفت. آنها در بیانیه ۷ اکتبر ۱۹۹۳ چنین کردند و عزم خویش را به ادامه جنبش خلق به قدرتمند ترین شکل ابراز نمودند. این بیانیه مستقیماً به نامه ها اشاره ای نکرد، اگرچه در آن گفته شد که دشمن «یك صحنه سازی» ترتیب داده است. کمیته مرکزی در نشست فوریه ۱۹۹٤ خود نامه ها را بعنوان یك «توطئه ضد انقلابی» و «صحنه سازی» توسط رژیم و امپریالیستها مشخص نمود. در همان زمان، آنها تحلیل کردند که یك خط اپورتونیستی راست سر بلند کرده است. کمیته مرکزی فراخوان داد که مبارزه علیه این خط باید «به سطح مبارزه خطی ارتقاء یابد» ـ «به مبارزه دو خط باید توجه کرد». بعلاوه کمیته مرکزی اعلام کرد که حزب هرگز نباید خلاف اصول حرکت کند، و خاطر نشان ساخت که یکی از این اصول این است که هیچکس نمیتواند از درون زندان یك حزب کمونیست را رهبری کند. (هر دو این اسناد در شماره ۲۱ جهانی برای فتح به سال ۱۹۹۵ بازتکثیر شده است.) نظرات بیشتری از جانب کمیته مرکزی در مورد «خ ا ر»، بویژه در پرتو تحولات اخیر،

انتشار علنی نیافته است. البته کمیته مرکزی فعالانه جنگ خلق را ادامه میدهد.

این نظریه "خ ا ر" که میگوید چنین مذاکراتی مسکنست برای "نجات جان حزب" ضروری باشد چه اشکالی دارد؟

اولا، فرضیه ای که مبنای این نظر است یعنی این ادعا که جنگ خلق نمیتواند ادامه یابد، اشتباه است. شرایط در پرو بدان نحو تغییر نکرده که ادامه جنگ خلق را ناممکن سازد. این چیزیست که از زمان سر بلند کردن «خ ا ر» در عمل به اثبات رسیده است. جنگ خلق با موفقیت در مقابل تهاجمات پی در پی و تمام عیار دشمن ایستادگی کرده و آنچنان پاسخی به این حملات داده که ارتجاع را مداوماً شگفت زده ساخته است.

ثانیاً، علیرغم هر نیتی که افراد گوناگون میتوانند داشته باشند، نتیجه عملی اجرای پیشنهادات «خ ا ر» خلاف ادعاهای آن است. علیرغم مشکلاتی که امروز حزب با آن مواجه است، تسلیم ارتش و مناطق پایگاهی معنایی جز از دست دادن هرگونه شانسی برای حل این مشکلات در پروسه جنگ خلق ندارد. در کشورهای تحت ستم، جنگ دراز مدت خلق تنها راهی است که انقلاب میتواند از طریقش از ضعیف به قوی تبدیل شود و طی دوره ای برای کسب قدرت سیاسی نیرو انباشت کند. تسلیم شدن به این علت که هیچ گونه دورنمای فوری پیروزی وجود ندارد، به معنای دست کشیدن از هرگونه امکان کسب پیروزی برای ابد است.

ثالثاً، جنگ خلق را نمی توان به دلخواه خاموش و روشن کرد. وقتی کسانی که «قرار است» زحمت بکشند و اطاعت کنند، سلاح به کف گرفته و تحت رهبری یك حزب پرولتری بپا میخیزند، وقتی که آنها هدف دگرگون کردن تمام و کمال جامعه و جهان را دنبال میکنند، آنوقت حتی اگر رهبری تسلیم شود، دشمن کماکان در پی انتقامی خونین از توده ها و رهبران آنها خواهد بود تا مطمئن باشد توده ها درس گرفته اند. تجربه نشان داده که حتی اگر جنگ خلقی در کار نباشد، اما مرتجعین از جانب توده ها احساس خطر کنند، آنوقت غیر مسلح بودن مردم فقط بدین معنا خواهد بود که بسیار آسانتر کشتار میشوند. مثلا رجوع کنید به تجربه اندونزی در سال ۱۹۶۵ و شیلی در سال ۱۹۷۳. کسانی که توده ها را به تدارك جنگ خلق رهنمون نکردند، آنها را به کشتارگاه فرستادند.

اگر حزب کمونیست پرو خواسته های «خ ا ر» را به اجرا میگذاشت تمامی دستاوردهایی که انقلاب به بهای فداکاری خلق کسب کرده را بدور افکنده بود. هر قدر هم که ادامه جنگ خلق مخاطراتی در بر داشته باشد، مسئله این است که اگر حزب به خلق خیانت میکرد، انجام انقلابی در آینده بسیار دشوارتر می بود.

(در اینجا ما برخی نکات از انتقاد مهمی که توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از «خ ا ر» صورت گرفته را خلاصه کرده ایم. این اسناد در شماره ۲۱ جهانی برای فتح منتشر شده است.)

در این ماجرا چه چیز تازه یا ویژه‌ای وجود دارد؟ آیا در هر انقلابی همیشه برخی افراد، بویژه زمانی که شرایط دشوارتر شده است، تسلیم نشده‌اند؟

نکته جدید این است که یك خط تمام و کمال سر بلند کرده است. یعنی یك استراتژی، تاکتیك و موضع ایدئولوژیك تمام و کمال ساخته و پرداخته شده است. این خط میکوشد خطی که تحت رهبری صدر گونزالو تکوین یافت و جنگ خلق را از ابتدا هدایت کرد، سرنگون نماید. این خط به عنوان یك نیروی سازمان یافته با تمام قوا دست به نبردی همه جانبه زده تا وحدت سیاسی و ایدئولوژیك کنونی حزب و ساختارهای تشکیلاتی که بر این مبنا ایجاد شده را در هم شکند تا یك حزب متفاوت با یك خط سیاسی و ایدئولوژیك متفاوت ایجاد کند. لطمه ای که چنین تخریبی میتواند وارد کند بسیار فراتر از شمار افرادی است که جذب خط جدید شده و به فعالین آن تبدیل میشوند.

این مسئله مشخصاً به این خاطر که «خ ا ر» ادعا میکند تحت رهبری شخص صدر گونزالو قرار دارد، پیچیده گشته است. خط مخالف شکل یك تسلیم آشکار، تقبیح انقلاب قهر آمیز و مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به خود نگرفته بلکه ادعا میکند که پاسخی به موانع کنونی پیش پای انقلاب ارائه میدهد و در حال «بکار بست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است». محتمل است که بسیاری هواداران «خ ا ر»، حتی همانها که زندگی خود را وقف نبرد با دشمن طبقاتی کرده اند، این مسئله را تشخیص ندهند یا قبول نکنند که بکاربست این خط و فعالیت در راستای آن، آنان را در طاسی لغزان به سوی دشمن میراند. دشمنی که با زهرخند و آغوشی گشاده و ساطوری تیز کرده بی صبرانه انتظارشان را میکشد.

انقلابیون برای اینکه جهتگیری صحیحی در مورد این مبارزه دو خط داشته باشند باید هر دو جنبه شکل و محتوای «خ ا ر» را درك کنند. جوهر این خط، نتیجه نهایی آن، با چگونگی بروز ظاهری آن یکسان نیست. «خ ا ر» استدلالاتی دارد. آنچه این استدلالات را خطرناك میکند صرفاً این نیست که از جانب برخی رهبران تاریخی حزب ارائه شده اند، بلکه مهمتر از آن این ادعای «خ ا ر» است که به سئوالات حاد واقعی که پیشاروی حزب قرار گرفته پاسخهای مائوئیستی میدهد.

اگر این خط از زندانها سر بلند کرده، آیا واقعا میتوان گفت که مبارزه دو خط درون حزب بروز کرده است؟ یا اینکه این مسئله نتیجه شکنجه، داروهای مخدر و شستشوی مغزی است؟

زندانهای پرو بخاطر سبعیت فوق العاده ای که بر آنها حکم فرماست بسیار بد نام اند. شخص فوجیموری علناً در یك مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که انتظار نمی رود هیچکس، منجمله صدر گونزالو مدت زیادی در زندانهایش دوام بیاورند.

اما تحت هر شرایطی، هرقدر هم سخت و دشوار، خط سیاسی و ایدئولوژیکی که افراد در پیش گرفته یا بکار می بندند، تعیین کننده کردار آنهاست. بعلاوه در این مورد مشخص، برخی افراد به سازمانگران آگاه و بسیار فعال یك خط نادرست تبدیل شده اند. ضرورت عاجل افشا و تقبیح جنایات رژیم از نیاز به رد این خط‌درجای خود، نمی کاهد. این نظر که «خ ا ر» فقط مربوط به برخی اشخاص منفرد است که دشمن از نقاط ضعفشان سود جسته و اراده شان را درهم شکسته و آنها را به بازیچه خویش تبدیل نموده، این نکته را نادیده میگیرد که آنچه در حال وقوع است یك پدیده سیاسی است و آنرا نمیتوان با سبعیت دشمن توضیح داد.

نمونه ای از اینکه با یك مسئله خطی روبروییم و نه بطور کلی با ضعف شخصی یا «نقاط ضعف انسانی» را در

تجربه حزب کمونیست پرو طی سالهای اولیه جنگ خلق میتوان مشاهده کرد. اگرچه ما در نگاه به گذشته میتوانیم دورانی را ببینیم که با یك پیشروی عظیم رقم میخورد، اما چرخشها و پیچشهای دردناکی هم وجود داشته است. منجمله مراحل بسیار دشواری در کار بوده است؛ بویژه زمانی که ارتش دشمن در اواخر سال ۱۹۸۲ و سالهای متعاقب آن، به صحنه آمد. رفقای حزب کمونیست پرو در مقابل دستگیری، شکنجه و قتل در زندان ایستادگی کرده و معیار خیره کننده ای برای تبدیل سیاهچالهای دشمن به «سنگرهای درخشان نبرد» و قهرمانی بر مبنای یك خط مائوئیستی ارائه دادند. این مسئله را در «ال فرونتون» و سایر زندانها به سال ۱۹۸۶ شاهد بودیم که چگونه زندانیان انقلابی با شورش فراموش نشدنی خود که به «روز قهرمانی» مشهور شد، به مصاف سرکوب بیرحمانه رژیم شتافتند.

حدود سیصد زندانی در جریان نبرد کشته شده و یا بعد از آن بیرحمانه به قتل رسیدند. در آن زمان هیچگونه جریان تسلیم طلبی در مقابل رژیم مشاهده نشد.

برعکس، از زمانی که «خ ا ر» سربلند کرد، شماری از افراد که در زمان دستگیری از رهبران بالای حزب و از اعضای شناخته شده حزب بودند طی مصاحبه های تلویزیونی از «خ ا ر» دفاع کردند. چند صد عضو و رزمنده زندانی طومارهایی را در حمایت از «خ ا ر» خطاب به مقامات امضاء کردند. از ملاقات خانواده های زندانیان معلوم شده که هر یك از دو خط مخالف پیروان وسیعی در بین هزاران عضو و رزمنده اسیر دارد.

دیالکتیك به ما می آموزد که تضادهای درونی اساس تغییرند، و بدین مفهوم رژیم و سبعیتش را نمیتوان سرمنشاء خطی دانست که از درون صفوف حزب سر بلند کرده است. اگرچه، مقامات تلاش زیادی برای تبلیغ و تقویت «خ ا ر» و سرکوب قهری خط کمیته مرکزی به عمل آورده اند. «خ ا ر» عمدتاً از طریق «بحث آزاد» یا «مبادله آزادانه ایده ها» سازمان نیافته است. اینکه در زندان چه کسانی و در چه زمان با هم ملاقات کنند و اینکه به چه کسانی اجازه ملاقات دهند، بخشی از این ماجراست. به «خ ا ر» اجازه برگزاری میتینك داده شده و زندانیان را از زندانی به زندان دیگر منتقل کرده اند تا «خ ا ر» را در آنجایی که ضعیف است تقویت نمایند. این درحالی است که زندانیان پشتیبان کمیته مرکزی سرکوب میشوند (مثلا از چندی پیش بعضی زندانیان را از پونو به لیما آورده اند و بویژه آنها را به زندان زنان در «چوریوس» منتقل کرده اند تا «خ ا ر» را تقویت کنند. و همزمان حکومت زندانیانی را از لیما به پونو فرستاده است. در پونو شرایط زندانها بسیار وخیم است و انتقال به آنجا نوعی تنبیه محسوب میشود.) البته ادامه مقاومت سرسختانه صدها فرد حزبی در زندانها که از جنگ خلق و خط کمیته مرکزی دفاع میکنند، توسط رسانه های گروهی مسکوت گذاشته شده است.

چگونه این مسئله میتواند در حزبی مانند حزب کمونیست پرو اتفاق بیفتد؟

درك مائوئیستی از مسئله مبارزه دو خط مستقیم تر از هر جا در این ماجرا توضیح داده میشود. (رجوع کنید به «یك پاسخ اولیه به آرسه بورخا»)

به یك کلام، درون هر حزب کمونیستی، ایده های طبقات گوناگون با یکدیگر مبارزه میکنند. پس این خط اپورتونیستی راست از ناکجا آباد سربلند نکرده است ـ برای خطوطی که نماینده طبقات گوناگونند مبنای مادی مشخصی وجود دارد که خطوط نماینده طبقات مختلف در این حزب سربلند کنند و دسته بندیهای سیاسی در حال تغییر و روحیات متغیر این طبقات تاثیرات خود را درون حزب برجای بگذارد.

بعلاوه این خط در عملکرد و سابقه مشخص حزب ریشه دارد. این امر فقط طی مبارزات و بازبینی های آتی بطور کامل مشخص خواهد شد. یك خط اساساً صحیح نیز مانند هر چیز دیگری در کائنات، متناقض است. درون آن جنبه نادرست یا جوانبی که کاملا صحیح نیست وجود دارد و این جوانب تحت شرایط مشخص میتوانند رو بیایند.

اما آنچه باعث این تحول تکان دهنده در حال حاضر و بنحوی چنین خصمانه و ناگهانی شد، یك عامل عینی خارجی بود: تغییری که ناگهان بعلت دستگیری صدر گونزالو در اوضاع انقلاب بوجود آمد.

اوضاعی که به بروز مبارزه دو خط انجامید، چه بود؟

در آستانه دستگیری، جنگ خلق با گامهایی عظیم درحال پیشروی بود. محلات مرفه لیما در اضطراب به سر میبرد. در میهمانی های شبانه که زیر سایه درحال گسترش انقلاب برگزار میشد، خانواده هایی که نسل اندر نسل در کشور حکم رانده بودند و نوکران سر سپرده آنها، در باره «فردای نامعلوم و مقدر» جوکهای بیمارگونه میگفتند. در کنگره آمریکا بحث از این شد که آیا مداخله مستقیم در دستور کار قرار دارد یا نه. درون حزب نیز نشستهای کمیته مرکزی به سال ۱۹۹۲ بحث خود را متوجه نیاز به ارتقاء انقلاب به سطحی بالاتر کرده بود. رهبری حزب درگیر این سئوال بود که کدامین استراتژی و چه سناریوهایی میتواند به پیروزی سراسری بیانجامد. از این امکان بحث شد که حزب میتواند ۹۰ درصد مردم را در یك جنگ ملی رهایی بخش در صورت تجاوز امپریالیسم آمریکا متحد کند.

با این وجود، امپریالیستهای یانکی تاکتیك متفاوتی در پیش گرفتند. آنها کوشیدند از خطراتی که اعزام شمار زیادی از سربازانشان میتوانست ایجاد کند پرهیز کنند و بجای آن منابع قابل ملاحظه خویش را به تلاش برای زدن رهبری حزب کمونیست پرو اختصاص دهند؛ امری که نتایج دردناکی برای انقلاب پرو و جنبش بین المللی مائوئیستی در بر دارد. (این بحث بدان معنا نیست که آنها درصورتی که ثابت میشد هیچ آلترناتیو دیگری ندارند از تجاوز مستقیم پرهیز میکردند.) بعلاوه امپریالیستها یك صدا به پشتیبانی از فوجیموری برخاسته و از تلاشهای قلدرمنشانه او برای متحد کردن طبقات حاکمه متنازع، حمایت کردند. سازماندهی مجدد دولت که با «کودتای درون قصری» فوجیموری در آوریل ۱۹۹۲ آغاز شد و در جریان آن او تانکها را برای حل مسئله مخالفانش در کنگره و استقرار سلطه ریاست جمهوری به خیابان فرستاد، توانست برخی موانع که باعث تضعیف قابلیتهای در پیشبرد جنگ ارتجاعی میشد را کنار بزند. بدنبال این اقدامات نظامی و سیاسی، جریان جدیدی از سرمایه امپریالیستی به حرکت درآمد و بنوعی اوضاع اقتصادی را بهبود بخشید. بخشهای اندکی از طبقات میانی در نظام نقطه امیدی دیدند، اگرچه در همان موقع بقیه به فلاکت بیشتری دچار شدند.

حزب بویژه بعد از دستگیری، با سئوالات جدید و مشکلات بی سابقه ای روبرو شد که پاسخ می طلبید. جنگ خلق

نمی توانست در همان سطح و بهمان شکل گذشته ادامه یابد. تحت چنین شرایطی وجود بحث و اختلاف درون حزب بر سر چگونگی پیشبرد فعالیت، ناگزیر بود. بنابراین جای تعجب نیست که یك مبارزه دو خط فهم براه افتاد. مشکلاتی که پیش پای انقلاب پرو قرار گرفته را «خ ا ر» اختراع نکرده، اما این خط پاسخهای نادرست و اپورتونیستی به آنها داده است. «خ ا ر» با ارائه ارزیابی یکجانبه از تغییرات، در موردشان غلو کرده و آنها را مطلق می نمایاند. این خط فقط دستاوردهای امپریالیستها را می بیند و عدم ثبات درازمدت و متغیر بودن اوضاع را نادیده میگیرد. این خط فقط موانعی که پیش پای جنگ خلق قرار گرفته را می بیند، و اینکه مرتجعین نتوانسته اند آنرا درهم شکنند را نادیده میگیرد. و مهمتر از هرچیز، «خ ا ر» مشکلات عظیمی را که بواسطه دستگیری صدر گونزالو بوجود آمده، لاینحل در نظر میگیرد. انگار اسارت وی یك دلیل بی برو برگرد بر لزوم متوقف کردن جنگ خلق است. این خط به یك اوضاع تغییر یافته اشاره میکند تا این ادعا را پیش گذارد که یك «چرخش» اساسی صورت گرفته و نه فقط اوضاع را برای انقلاب تغییر داده بلکه حتی راهی که انقلاب باید در پیش بگیرد را نیز دگرگون ساخته است. (خود صدر گونزالو بدرستی این اوضاع تغییر یافته را کمی بعد از دستگیریش توسط دشمن بعنوان فقط «پیچی در جاده»، بی اهمیت شمرد.) همانطور که بارها در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی اتفاق افتاده، در مواجهه با یك تغییر یا بحران حاد، یك خط

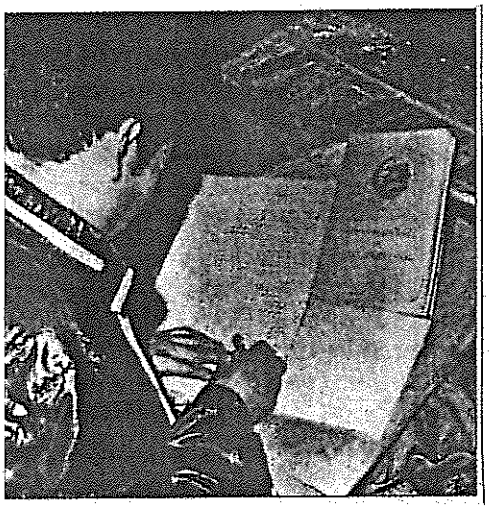

بالا: مطالعه آثار مائو در زندان لوریگانچو (۱۹۸۶)

پایین: زندانیان انقلابی در «کانتوگرانده» (۱۹۹۲)

زندانیان حزب کمونیست پرو با تبدیل سیاهچال های ارتجاع به سنگرهای درخشان نبرد سرمشق نوینی از قهرمانی و پایداری بجای گذاشته اند.



اپورتونیستی بمیدان جهیده و ادعا کرده اصول کلیدی که انقلاب باید از آن پیروی کند، دیگر معتبر نیست.

در فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چنین آمده که "بزرگترین مشکل پیش پای حزب، همین خط اپورتونیستی راست است". در حالیکه انقلاب با چنین دشمنان خونخواری نظیر رژیم فوجیموری و امپریالیسم مواجه است چگونه میتوان این حرف را زد؟ چرا شما بر ضرورت مبارزه دو خط اصرار می‌ورزید؟

لنین مطرح کرد که مبارزه علیه امپریالیسم اگر با مبارزه علیه اپورتونیسم مرتبط نباشد «قلابی و

لوریگانچو در تسخیر زندانیان؛ خانواده های آنها در بیرون زندان تجمع کرده اند.

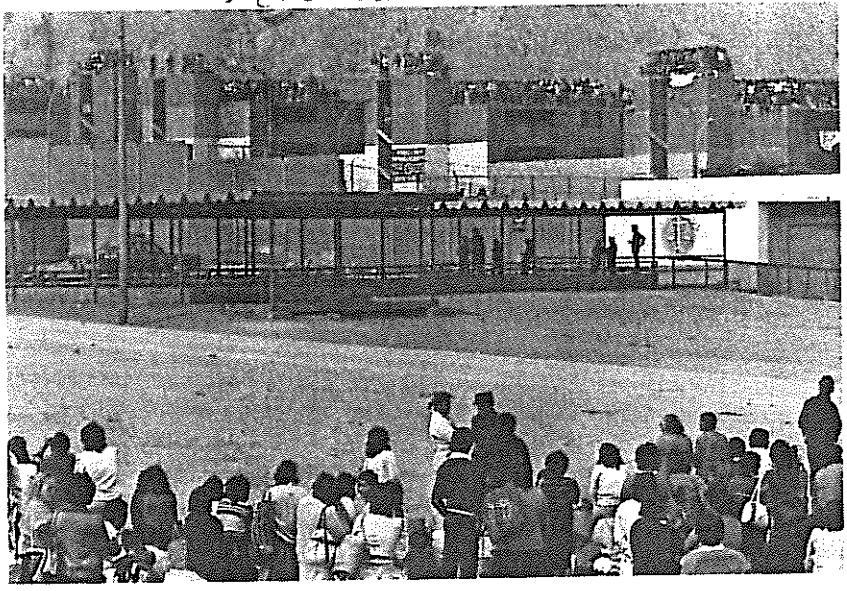

شوخی است». بعلاوه تجربه جهانی نشان داده که رویزیونیسم و اپورتونیسم بیشتر از بمب و گلوله دشمنان، انقلابات را از مسیر خویش منحرف کرده است. مسلم است که «خ ا ر» به مبارزه خود علیه خط صحیح ادامه داده و آنرا تشدید خواهد کرد. بدون پیشبرد مبارزه دو خط حزب نمیتواند از خود دفاع کند. برای شکست دادن و ریشه کن کردن «خ ا ر»، استدلالاتش را باید مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و بطور مستقیم و عمیق آنها را رد کرد.

پیشبرد مبارزه دو خط، کلید توانایی حزب در پشت سر گذاشتن کامل «پیچی در جاده» و موفقیت در انجام وظیفه رهبری انقلاب است. فقط در چارچوب ترسیم یك خط تمایز عمیق با «خ ا ر» در کلیه سطوح حزب و فعالیت انقلابی آن است که میتوان سیاستها، خطوط تشکیلاتی و نظامی ای را فرموله کرد که بتواند بمصافهایی که در ادامه مسیر اساساً صحیح جنك خلق پیش می آید، پاسخ گفته و بر این مبنا ریشه های مبارزه دو خط و پیشروی آتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. البته این کار در تناقض با اتخاذ تدابیر ضروری تشکیلاتی علیه کسانی که وقیحانه اعلام میکنند مبنای وحدت حزب یعنی خط پایه ای مصوبه نخستین کنگره در ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ را رد کرده اند، ندارد.

در جریان رد خطوط اپورتونیستی است که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم همواره عظیمترین پیشرویها را کرده است. درك مائوئیستی از تعیین کننده بودن خط و مبارزه دو خط ما را نسبت به خطراتی که «خ ا ر» پیش آورده کاملا هشیار میسازد و به ما اجازه میدهد که فرصتها را ببینیم. ضرورت تسویه حساب با این خط هم دلایل مثبت دارد و هم منفی. نتیجه مبارزه دو خط تاثیرات عمیقی برای جریان انقلاب پرو بدنبال خواهد داشت.

درباره این اتهام "خ ا ر" که میگوید کمیته مرکزی عاجز از رهبری کردن است چه می‌گویید؟

«خ ا ر» ادعا میکند که فقط صدر گونزالو قادر به رهبری حزب است و نه رهبری کنونی کمیته مرکزی. اما چرا باید اینطور باشد؟ درحالیکه کمیته مرکزی موضع صحیحی علیه «خ ا ر» اتخاذ کرده و عزم و توان خویش در ادامه جنك خلق را بیش از پیش به اثبات رسانده، چرا نتواند گام به گام بر مشکلات فائق آید؟ رژیم فوجیموری بنظر می آید که بنوبه خود توانایی های کمیته مرکزی را به خوبی درك کرده و به همین علت است که کارزار بعداز کارزار برای دستگیری رفیق فلیسیانو و سایر رهبران کمیته مرکزی برپا داشته است. در واقع کمیته مرکزی با رد قاطعانه «خ ا ر» ثابت کرده که از [illegible] قبلی حزب در زندان که «خ ا ر» را حمایت میکنند، در رهبری قابل تر است.

آیا این ادعای فوجیموری صحت دارد که صدر گونزالو پشت "خ ا ر" است؟

از همان ابتدا فهمیدن این نکته غیر ممکن بود که صدر گونزالو بطور قطع در این جریان درگیر است یا نه. این



عاملی است که اهمیت حیاتی بررسی عمیق و مبارزه در مورد خطی که تحت نام وی جلو گذاشته شده را مضاعف ساخته است.

هیچکس نمیتواند با اطمینان بگوید موضع کنونی صدر گونزالو چیست. فوجیموری و امپریالیستهای یانکی، اوضاع را مخدوش کرده و میکوشند حداکثر استفاده را از آن بنمایند. از اکتبر ۹۳ که فوجیموری ویدئوی کوتاهی را بنمایش گذاشت که در آن صدر گونزالو در حال خواندن نامه ها بود، او عامدانه جو ابهام و اغتشاش فکری را به درجه معینی از طریق قطع کامل ارتباط صدر گونزالو با دنیای خارج، حفظ کرده است. اینکه مردم بر علیه قطع ارتباط صدرگونزالو با دنیای خارج مبارزه کنند و بکوشند در این نبرد پیروز شده، مانورهای دشمن را درهم شکسته و اوضاع را روشن نمایند، همچنان حائز اهمیت است. این امر کمك میکند که مباحثات هرچه مشخص تر حول مسئله خط متمرکز شود و نه تدوین کننده آن.

برخی تحولات وجود دارد که به ادعای درگیر بودن صدر گونزالو اعتبار بیشتری بخشیده است. اعضای خانواده او در خارج ادعا میکنند که در دو نوبت مقامات پرو با آنها تماس تلفنی گرفته و صدر گونزالو را روی خط آورده اند. نکته اصلی در این مکالمه تلفنی طولانی این بوده که فرد تماس گیرنده میخواسته برای «خ ا ر» حمایت کسب کند. بیش از ده سند مهم تا بحال با تایید مقامات از زندان بیرون آمده که در آنها علیه موضع کمیته مرکزی پلمیك شده و استدلالات مبسوطی بنفع یك خط جدید برای حزب کمونیست پرو - یك خط اپورتونیستی - جلو گذاشته شده است. ممکن است نویسنده این اسناد شخص صدر گونزالو باشد یا نباشد، اما بهرحال نمیتوان آنها را صرفاً جعلیاتی انگاشت که توسط مقامات پرویی یا سازمان سیا تهیه شده است.

یك موضوع آزار دهنده دیگر مصاحبه «مارجی کلاوو» یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی در زندان است که در ماه مارس ۱۹۹۵ همراه با برخی دیگر از اعضا و رهبران حزب کمونیست پرو دستگیر شد. زمانی که پلیس او را با دستان بسته و صورت زخمی در برابر رسانه های گروهی قرار داد، ماموران پلیس به خبرنگاران گفتند که «او سرسخت تر از آن است که ما فکر میکردیم» اما «او را به حرف خواهیم آورد». او در این موقع «خ ا ر» را محکوم نمود و حزب را فرا خواند که «پایداری کنید! پایداری کنید! پایداری کنید!» حدود شش ماه بعد او در یك مصاحبه طولانی در زندان که از تلویزیون نشان داده شد، کوتاه آمد و اعلام کرد که در نتیجه گفتگوهایی که با صدر گونزالو داشته «خ ا ر» را قبول کرده است.

آیا اینکه علنا از احتمال ارتباط صدر گونزالو با "خ ا ر" بحث شود، باعث خشنودی دشمن و کمك به آنها نمیشود؟ آیا بهتر نبود که حرفی از آن به میان نمی‌آوردیم یا حتی آن را منکر میشدیم - چرا فقط مطرح نکنیم که رسانه‌های امپریالیستی همیشه دروغ تحویل میدهند؟

این یك برخورد پراگماتیستی است که میتواند به ضد خودمان تبدیل شود. این بغایت کوته بینانه خواهد بود. یعنی هم در مورد اینکه در این نبرد مشخص چه چیزی میتواند اتفاق بیفتد، دچار کوته بینی خواهیم شد، و هم در ارتباط با اهداف دراز مدتمان.

فوری ترین مسئله ای که میتواند پیش بیاید این است که با بستن چشم خود و قمار کردن بر روی این امید که رفیق گونزالو درگیر ماجرا نیست، به خودمان ضربه بزنیم. وظیفه ما فقط تشخیص حقیقت نیست، بلکه عمل کردن بر پایه آن است. در این مورد باید گفت هرچند دلیل قطعی وجود ندارد، اما ما باید برای بدترین حالت آماده شویم. عمل کردن بر مبنای حقیقت به این معناست که توده های پیشرو را بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیك مسلح کنیم تا با آنچه ممکن است اتفاق بیفتد دست و پنجه نرم کنند و نا آماده و غافلگیر نشوند. هر کاری غیر از این بدین معناست که بجای «جنگیدن به شیوه خویش» و اتکا بر نقاط قوتمان، دست بسته و حتی چشم بسته به جنك برویم. بعلاوه علی رغم هرچه که ممکن است در این نبرد اتفاق بیفتد ما خواهان مبارزه به طریقی هستیم که اهداف دراز مدت ما را به پیش برد. ما باید اطمینان داشته باشیم که توده ها را میتوان به درك یك خط صحیح رساند، حتی اگر این روندی دردناك و دشوار باشد. کارائی کوتاه مدت عوام فریبی یا خود فریبی در مورد اوضاع واقعی، بهیچ وجه دردی را درمان نمی کند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هر دو مطرح میکنند که باید بر اصول متکی شد و خلاف اصول هیچ کاری نکرد. تمرکز بحث بر خط و نه تدوین کننده آن، یك اصل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. هیچ راه دیگری برای تشخیص صحیح از غلط، وجود ندارد. این امر همواره صادق است. اما در مورد حاضر کاربستی معین دارد.

اگر ما بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم متکی شویم و از مبارزه علیه «خ ا ر» برای ارتقاء سطح خود و توده ها تا بالاترین درجه ممکن استفاده کنیم، آنگاه ما علیرغم هر اتفاقی که بیفتد، در بهترین موضع ممکن قرار خواهیم داشت. وگرنه اگر درك ما از خط صحیح و غلط در سطح باقی بماند و توده ها آمادگی نیافته باشند، ما از ریشه یابی واقعی «خ ا ر» و رد تمام و کمال آن عاجز خواهیم ماند. ما فرصت برای کسب حداکثر پیشرویها در این مبارزه بنحوی که بتوان امر بد را هر قدر هم که تلخ باشد، به امر خوب تبدیل کرد، از دست خواهیم داد.

اگر روشن شود که صدر گونزالو در "خ ا ر" درگیر است، معنایش برای خطی که تحت رهبری او تکامل یافته چه خواهد بود؟

«خ ا ر» ادعا میکند که «استراتژی کبیر جدیدش» بکاربست کنونی همان اصولی است که جنك خلق را در تمامی دوران حیاتش هدایت کرده است. درست برعکس. «خ ا ر» با جوهر اساسی این اصول ضدیت دارد. «خ ا ر» مضمون مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را از خط حزب کمونیست پرو میگیرد و همزمان برخی کلمات و جملات مشابه را حفظ کرده و میکوشد اختلاف کیفی میان این دو راه را بپوشاند.

ما نمیتوانیم با تعریف اشتباه «خ ا ر» در مورد رهبری توافق داشته باشیم که چون به ادعای آنها صدر گونزالو پرچمدار این خط است، بخودی خود دلیلی کافی بر صحت چنین خطی است. به همین ترتیب، ما نمیتوانیم با این نظر موافق باشیم که اگر روشن شد صدر گونزالو پشت «خ ا ر» است، خط پایه ای حزب کمونیست پرو که تحت رهبری وی فرموله شده، بی اعتبار خواهد شد. (۱) هر دو این دیدگاه ها مارکسیسم را با ایمان مذهبی اشتباه میگیرند. حقیقت یا کذب یك نظر وابسته به نظر دهنده

نیست. این نظر میتواند و میباید در پرتو پراتیك یعنی تجربه تاریخی و اجتماعی حاضر محك بخورد.

مهم نیست که چه کسی پشت «خ ا ر» است، اعتبار استراتژی ای که حزب تدوین کرده و طی شانزده سال تحت رهبری صدر گونزالو به پیش برده، در عمل به اثبات رسیده و امروز نیز همچنان در اساس خود صحیح است.

ما به این حقیقت نیاز داریم. چگونه میتوانیم بدون آن عمل کنیم، حتی اگر روشن شود که افرادی که آنرا درك کرده بودند از آن دست کشیده اند؟ اینچنین بود برخورد لنین به پلخانف که «پدر مارکسیسم در روسیه» محسوب میشد. لنین آثار اولیه پلخانف را اسنادی اساسی میدانست و تاکید میکرد که حکومت شوروی باید به انتشار آنها ادامه دهد. این درحالی بود که پلخانف خود مدتها پیش علیه انقلاب بلشویکی چرخش کرده بود.

تکرار میکنیم که مارکسیسم در مبارزه علیه ضد خود تکامل می یابد. زمانی که یك مبارزه دو خط عمیق درون حزب سر بلند میکند، خط صحیح دقیقاً مانند گذشته تبارز نیافته، بلکه پیشرفت میکند.

چطور فردی مانند صدر گونزالو میتواند خطش را عوض کند؟ چطور میتوان قبول کرد که چنین رهبر پیشرویی ممکنست از این موضع خطرناك پشتیبانی کند؟

در حال حاضر که هیچ دلیل قطعی در مورد تدوین «خ ا ر» توسط صدر گونزالو وجود ندارد، طرح سئوال بدین صورت نه صحیح است و نه دردی را دوا میکند. با این وجود لازم است به چند نکته عمومی بپردازیم.

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به ما می آموزد که همه پدیده ها در جامعه و طبیعت «تقسیم به دو» میشوند. اصل «تقسیم یك به دو» در مورد رهبران انقلابی نیز صدق میکند. تا زمانیکه خط سیاسی و ایدئولوژیك پرولتری استوارانه در مقام فرماندهی باشد، رهبران به امر انقلاب خدمات بزرگی میکنند. اما هیچ رهبری از خطر پیروی از یك خط غلط مصون نیست. این مسئله ایست که هیچگاه نمیتواند در مورد هیچکس یکبار برای همیشه حل شود. زیرا مشکلات و سئوالات جدید مداوماً همگان را به مصاف می طلبند؛ حتی کسانی که مقاطع معین حقیقت را نمایندگی میکنند. همانطور که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید «رهبری دوراندیشانه صدر گونزالو در آغاز و پیشبرد جنك خلق، خدمات وی به تکامل سیاسی و ایدئولوژیك جنبش ما و موضع شجاعانه ای که بدنبال دستگیری اش اتخاذ کرد بهیچوجه مسئولیت ما در ارزیابی سیاسی بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در پرتو مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را کاهش نمیدهد. تاریخ نشان داده که حتی رهبران مهم پرولتاریا که خدمات واقعی و پایداری به مبارزه ما نموده اند، میتوانند به پرچمداران یك خط غلط تبدیل شوند.» (رجوع کنید به مقاله «پیچها و چرخشها در مبارزه دو خط»)

یك مسئولیت معین که بر دوش رهبران یك حزب مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی قرار دارد، یعنی جایگاه آنها در تقسیم کار حزبی، این است که نقشی کلیدی در سنتز ایده های صحیحی که از تجربه توده ها در جریان رهبری مبارزه طبقاتی آنها بر می خیزد، انجام دهند. منظور مائو از اینکه «رهبری صحیح تماماً و ضرورتاً به معنای از توده به توده است» همین بود. زنجیره فرماندهی حزب، انضباط سازمان یافته اش در دستگاه سانترالیزم دمکراتیك، بر این زنجیره شناخت مبتنی است. تئوری مارکسیستی شناخت معتقد است که همه ایده های صحیح از پراتیك اجتماعی توده ها برخاسته و بجای خود در همان پروسه محك خورده و صیقل می یابد. این امر «در یك مارپیچ بی پایان که طی آن ایده ها هربار صحیح تر، زنده تر و غنی تر میشوند» اتفاق می افتد. (رجوع کنید به مقاله «درباره برخی مسائل در مورد شیوه های رهبری»، جلد سوم منتخب آثار مائو.) ما نمیتوانیم با این تعریف غلط «خ ا ر» موافق باشیم که رهبران، نوابغی هستند که خط صحیح تماماً از کله های آنها تراوش میکند.

بعلاوه ما نمیتوانیم با این تعریف «خ ا ر» موافق باشیم که رهبران بمثابه اشخاصی جدا از زنجیره شناخت و فرماندهی حزبی نقش خویش را ایفا میکنند. صدر گونزالو نظیر تمامی رهبران بعنوان بخشی از یك جمع، و در این مورد بعنوان راس کمیته مرکزی یعنی یك نهاد کلکتیو که پروسه فعالیت کل حزب کمونیست پرو را متمرکز میکند، ایفای نقش میکرد. (رجوع کنید به «درباره تقویت سیستم کمیته حزبی» جلد چهارم منتخب آثار مائو) اصول سانترالیزم دمکراتیك این است که فرد تابع جمع، اقلیت تابع اکثریت، ارگانهای پایین تر تابع ارگانهای بالاتر و کل حزب (منجمله رهبر حزب) تابع کمیته مرکزی است.

هر رهبری ممکن است دستگیر یا «فاسد شود»، و همه رهبران سر انجام خواهند مرد. این یکی از دلایل اهمیت بسیار تکوین یك رهبری جمعی و بوجود آوردن جانشینان است. اما علت اصلی جمعی بودن این است که یك رهبر منفرد هر قدر هم که پیشرو باشد نمیتواند به خودی خود به حد کافی جامع و همه جانبه باشد. در نهایت توانایی های این رهبران منجمله فهم و توان رهبری آنها، وابسته به قدرت جمعی حزب و ارتباطاتش با توده هاست.

زمانیکه رهبران دستگیر میشوند، خواه کیفیات فردی خویش را در زندان حفظ کنند یا نه، دشمن آنها را از عملکرد بعنوان رهبران حزب باز میدارد بدین مفهوم که دیگر نمیتوانند بطور کامل در این پروسه شرکت جویند. حتی اگر اکثریت اعضای ارگان رهبری در سیاهچالهای دشمن گرد هم آیند، و زیر سر نیزه دشمن «تصمیم بگیرند» خط حزب را سرنگون کنند، بازهم این نکته صادق خواهد بود. این اصل که هیچکس از درون زندان نمیتواند یك حزب را رهبری کند، نمونه ای از تخالف بین تعریف پرولتری و بورژوایی از رهبری است.

فوجیموری جدا از هر تدبیری که در مورد صدر گونزالو بکاربسته باشد، خود متفرعنانه اظهار داشته که وی را تحت یك «رژیم اطلاعاتی» قرار داده است. یعنی فقط چیزهایی در اختیار صدر گونزالو قرار میگیرد که فوجیموری میخواهد. دشمن، رفیق گونزالو را به شدت از زنجیره شناخت حزب جدا ساخته و او را از مباحثات و مبارزات جمعی که طی آن شناخت توده ها سنتز میشود، دور نگاه داشته است. هیچکس تحت چنین شرایطی نمیتواند در موضعی قرار داشته باشد که از تاثیرات تغییرات مهم در اوضاع جمعبندی صحیحی ارائه دهد، چه رسد به اینکه بخواهد خط پایه حزب را دگرگون کند. حتی تلاش اولیه برای انجام چنین کاری، گامی در جهت نادرست خواهد بود.

ایا این تجربه بدان معناست که سرنوشت تمامی انقلابات

بقیه در صفحه ۷۳

سندی از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

متن زیر گزیده سندی است که در نوامبر ۱۹۹۵ بین احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با هدف پیشبرد مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست، توزیع شد ـ جهانی برای فتح.

پیچش‌ها و چرخش‌ها در مبـــــارزه دو خـــط

درباره «عدول» مارجی کلاوو

همانطور که بخاطر دارید، اواخر ماه مارس سال ۱۹۹۵، مارجی کلاوو بهمراه شماری دیگر در پرو دستگیر شد. آنها متهم شدند که از رهبران یا اعضاء حزب کمونیست پرو هستند. مارجی کلاوو متهم شد که همان «رفیق نانسی»، یکی از اعضای رهبری کمیته مرکزی حزب است.

او را کمی بعد از دستگیری در برابر خبرنگاران قرار دادند. مارجی کلاوو در آن موقع خطاب به حزب و توده ها گفت که در جنگ خلق «پایداری کنید، پایداری کنید، پایداری کنید». او بعنوان یکی از چهره های رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که قاطعانه با فراخوان توافق صلح مخالفت کرده و بر ضرورت پیشبرد جنگ خلق تا پیروزی پافشاری مینمود، شناخته شده بود. کمیته ریم، فراخوان «پایداری کنید» کلاوو را وسیعا منتشر ساخت و از احزاب و سازمانهای جنبش ما خواست که از وی دفاع کنند.

اینک وظیفه ای بسیار ناخوشایند بر دوش ما قرار گرفته است زیرا باید به اطلاع رفقا و دوستان برسانیم که ظاهرا مارجی کلاوو از موضع صحیح گذشته اش دست شسته و حمایت از فراخوان توافق صلح را قبول کرده است.

مسلما ما نمیتوانیم از کل شرایطی که این «گفتگو» تحت آن صورت گرفته مطلع باشیم. از سبعیت رژیم فوجیموری همه باخبرند و همانطور که هنگام دستگیری کلاوو خاطر نشان کردیم مقامات پروئی گفتند «او سرسخت‌تراز آنست که ما فکر میکردیم» اما باید «از وی حرف بکشیم». ارتباط وی را همانند صدر گونزالو و شماری دیگر از زندانیان سرشناس حزب کمونیست پرو کاملا با وکلا و خانواده و هواداران قطع کرده اند و آنها را در سلولهای انفرادی ویژه نگاه می دارند. تحت چنین شرایطی، دشوار است بگوئیم که این موضع برخاسته از اراده آزادانه و قضاوت منطقی اوست. با وجود این، ظهور کلاوو بر صفحهٔ تلویزیون پرو کوچکترین شکی باقی نمیگذارد که موضع وی، بدون در نظر گرفتن شرایطی که منجر به این امر شده، تغییر کرده است.

در مطبوعات پرو مقاله ای به چاپ رسیده که بخشهای مفصلی از مصاحبه وی را نقل کرده است. نکته خاص در این مصاحبه ادعای ملاقات چند باره کلاوو با صدر گونزالو است که به گفته وی «توانسته» حمایت از قرارداد صلح را به او بقبولاند.

متعاقب مصاحبه کلاوو، هواداران خط اپورتونیستی راست در حزب کمونیست پرو که بدنبال توافق صلح هستند، اعلامیه ای انتشار داده و در آن مدعی شدند که صدر گونزالو «رهنمود» دیگری برای هواداران مقیم خارجه صادر کرده و در آنجا درباره مصاحبه کلاوو اظهار نظر کرده و منجمله پاراگرافی را از کلاوو نقل کرده که در مطبوعات منتشر نشده است. در این پاراگراف، او بخاطر «فریب دادن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در مورد ماهیت توافق صلح «انتقاد از خود» میکند.

جلب توجه به جدیت اوضاع، ضرورت اکید دارد. در درجه اول، این واقعیت که یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی موضع خود را عوض کرده و اینک از خط اپورتونیستی راست حمایت میکند، خود ضربه مهمی به رهبری حزب است. بعلاوه، این ادعای وی که با صدر گونزالو ملاقات کرده حدسیات موجود در مورد اینکه صدر گونزالو واقعا خط تعقیب توافق صلح را جلو گذاشته، تقویت میکند.

کمیته ریم در فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده، دفاع کنیم» موضعی قاطع و بدون قید و شرط علیه مذاکرات پیشنهادی برای دستیابی به توافق صلح، و در دفاع از ادامه جنگ خلق از طریق هر اقدام ضروری تا کسب پیروزی سراسری، اتخاذ نمود. همانطور که بالاتر اشاره شد، کل جنبش این موضع اساسی را تایید کرده است. در استدلالات ارائه شده توسط کلاوو هیچ چیز نیست که موضع دقیقا اتخاذ شده جنبش ما را زیر سئوال ببرد.

هواداران توافق صلح از این بحث میکنند که دستگیری صدر گونزالو ادامه جنگ خلق تا پیروزی را ناممکن کرده و بعلاوه، حمایت ادعائی وی از توافقات صلح به اندازه کافی گواه صحت این برخورد است. اینک، با تسلیم مارجی کلاوو و ادعاهایش مبنی بر گفتگو با صدر گونزالو، شاهد حمله جدید هواداران خط اپورتونیستی راست هستیم با این امید که به اصطلاح «مبارزه برای توافق صلح» را دوباره جان بخشیده، اتوریته و اعتبار کمیته مرکزی حزب را تضعیف کرده، صفوف انقلابی حزب را متفرق و بی روحیه کرده و بین حزب کمونیست پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شکاف افکنند. ما کاملا انتظار داریم که این تلاشها طی ماه های آتی ادامه یابد و تشدید شود.

پاسخ اساسی ما به این حمله خط اپورتونیستی راست، درک هر چه قاطعتر خط صحیحی است که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و خود جنبش تصویب کرده و بشکل فشرده در فراخوان ۲۸ مارس ۱۹۹۵ آمده، و تلاش هر چه بیشتر در پیشبرد اقداماتی است که در آن فراخوان مطرح شده است. فراخوان (بهمراه اسناد مهم دیگر مبارزه

دو خط، مشخصا انتقاد از «آسومیر» که به درخواست کمیته جنبش توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تهیه شده) جهت گیری پایه ای ضروری جهت پاسخ قدرتمند به خط اپورتونیستی راست را فراهم میکند.

فراخوان ۲۸ مارس در مورد این ادعا که صدر گونزالو مدافع «مبارزه برای توافق صلح» می باشد، کاملا روشن است. این فراخوان خاطر نشان میسازد که «مهم است که برای مشخص کردن دیدگاه های کنونی صدر گونزالو تلاش شود. با وجود این، مسئله کلیدی، خط است نه تدوین کننده آن.» بعلاوه، فراخوان خاطر نشان میکند که «رژیم با قرار دادن صدر گونزالو در حبس انفرادی، دقیقا پروسه «از توده به توده» و زنجیره شناخت حزب مبتنی بر سیستم سانترالیسم دمکراتیکش را قطع کرده است.»

احترام عظیمی که کل جنبش ما برای صدر گونزالو بخاطر رهبری دوراندیشانه در آغاز و پیشبرد جنگ خلق، خدمت به تکامل سیاسی و ایدئولوژیك جنبش ما و موضع شجاعانه بهنگام دستگیری قائل است بهیچوجه از مسئولیت ما در ارائه یك ارزیابی سیاسی بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در پرتو مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نمیکاهد. تاریخ نشان داده حتی رهبران مهم پرولتاریا که به مبارزه ما خدماتی واقعی و جاودانه نموده اند هم میتوانند به مدافع یك خط غلط تبدیل شوند. اگرچه کماکان گواه قاطعی مبنی بر حمایت صدر گونزالو از «مبارزه برای توافق صلح» در دست نیست، اما حتی در صورت دستیابی به چنین نشانه ای، ما از راهی که با آگاهی کامل برگزیده ایم نباید برگردیم و برنخواهیم گشت.

با وجود این، حمله دوباره خط اپورتونیستی راست درون حزب کمونیست پرو و احتمال فزاینده ابتلای صدر گونزالو به این خط، کل جنبش را ملزم میکند که به این مسئله قویا توجه و برخورد کند. ما متوجه شده ایم که کماکان برخی گرایشات موجودند که به اهمیت مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو کم بهاء میدهند، آنرا مسئله ای مربوط به گذشته میدانند، یا معتقدند که حمایت غیرفعال از موضع کمیته ریم کفایت میکند. رفقا، این نحوه تفکر خطرناك است. خط اپورتونیستی راست که علیرغم هر انگیزه ای دستاوردهای عظیم جنگ خلق را نابود میکند، موضوع توجه فوری و مستقیم جنبش ما در کلیت خود می باشد. موضوعات سیاسی که در مبارزه دو خط در پرو مطرح گشته، به شکل های گوناگون در کل جنبش ما نیز حضور دارد. بعلاوه، بهیچوجه دور از تصور نیست که تاثیرات و تکانهای بعدی مبارزه دو خط در پرو، بشکل حادتری در ذهن توده ها و کادرهای انقلابی سئوالاتی ایجاد کند.

این برخورد که «صبر کنیم تا توفان بگذرد»، غیرممکن و ناصحیح است. این برخورد بمعنای پرهیز از مواجهه با سئوالات گوناگون مبارزه دو خط منجمله سئوالاتی است که مشکل است یا آزارمان میدهد. ما باید از سیاست پیشروی از دل آبهای خروشان پیروی کنیم و جهت گیری ما باید «تبدیل امر بد به امر خوب» باشد: که معنایش شکست خط اپورتونیستی راست و بقول فراخوان ما، استفاده از کوره مبارزه دو خط «بعنوان یك مدرسه بزرگ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، جهت نشان دادن تفاوت مارکسیسم واقعی و مارکسیسم دروغین، و کمك به انقلابیون سراسر جهان به فهم ضروریات زمانه و تحقق آنهاست.»

تلاشهای گذشته ما کافی نبوده و علاوه بر آن، سئوالات دیگری نیز سربلند کرده اند. بنابراین باید تلاشهای خود را مضاعف کنیم. ما میخواهیم تلاشهای خود را گسترده تر کرده و موضوعات این مبارزه را از دایره صفوف احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خارج ساخته و به میان بخشهای وسیعتر جنبشها و توده های انقلابی ببریم. این پروسه حالا حالاها ادامه دارد. سئوالات و مشکلات جدید در حال سربلند کردن است و ظاهرا طی ماه های آتی بیشتر رو خواهد آمد. وضوح و درك قاطع ما از خط صحیح، و بر این مبنا، عزم راسخ ما به حمایت از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در پیشبرد مبارزه دو خط و جنك خلق، همچنان کلید قضیه است.

بعلاوه امیدواریم که رفقا و دوستان تماس فعالی با کمیته در همه جوانب مبارزه دو خط برقرار ساخته و به انجام مسئولیتهای جمعی مان خدمت نمایند.

نتیجه گیری

بطور خلاصه میتوان گفت، اوضاع دشواری که حزب کمونیست پرو و بنابراین کل جنبش ما با آن مواجه است هنوز خیلی مانده تا سپری شود. گزارش دهمین کنگره حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو تاکید کرد که:

«صدر مائو بما می آموزد «درستی یا نادرستی خط ایدئولوژیك و سیاسی، همه چیز را تعیین میکند.» اگر خط کسی نادرست باشد، سقوطش ناگزیر است. حتی اگر کنترل رهبری مرکزی و محلی و ارتش را در دست داشته باشد. اگر خط کسی صحیح باشد، حتی اگر در ابتدا یك سرباز هم نداشته باشد، سربازانی خواهد یافت، و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد به آن دست خواهد یافت. این از تجربه تاریخی حزب ما و جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس حاصل شده است.... گره مسئله، خط است. این حقیقتی غیر قابل انکار است.»

امروز میتوانیم ببینیم که در پرو پیشرفتهای عظیمی که حاصل سالیان سال مبارزه و فداکاری است توسط خط اپورتونیستی راستی که از جنك خلق دست شسته است، تهدید میشود. در عین حال، پیروزی خط صحیح در مبارزه دو خط است که نیروهای انقلابی در پرو را قادر خواهد ساخت بر مشکلات برخاسته از دستگیری صدر گونزالو و بروز خط اپورتونیستی راست فائق آیند و بسوی کسب سراسری قدرت پیشروی کنند. جنبش ما یك «ناظر» منفعل این پروسه نیست ـ ما نقش مهمی داریم که بازی کنیم. بار دیگر کمیته همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ریم و هوادارانش را فرامی خواند که تعهد مطرح شده در فراخوانمان را به انجام رسانند:

«این وظیفه انترناسیونالیستی جنبش ما در کلیت خود، و کمیته بعنوان مرکز سیاسی جنینی جنبش است که بحداکثر به پیشبرد مبارزه دو خط علیه خط اپورتونیستی راست خواهان مذاکره جهت دستیابی به توافق صلح، و همیاری با کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در پیشبرد مبارزه دو خط بر قدرتمندترین مبنا و با قویترین تاثیر، و کمك به تقویت رهبری و خط مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی هدایت کننده جنك خلق در پرو و پیشبرد این جنك بر این مبنا از دل پیچ و خمها بسوی هدف کسب سراسری قدرت و هدف غائی کمونیسم در سطح جهانی، خدمت کنند.» ■

یک پاسخ اولیه به آرسه بورخا

درباره مفهوم مائوئیستی مبارزه دو خط

چندیست که لوئیس آرسه بورخا (آرسه) سردبیر «ال دیاریو انترناسیونال»، حمله به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «ج ا ا» و رهبری آن یعنی کمیته «ج ا ا» را آغاز کرده است. این حملات گزنده و تحریف آمیز بشکلی بیسابقه و فزاینده در جریانست. انتشار فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده به دفاع برخیزیم» از سوی کمیته «ج ا ا»، آرسه را واداشته مقاله ای انتشار دهد که عنوان آن بوضوح عمق تحلیل سیاسی و روش مبارزه او را آشکار میسازد. این مقاله «راهبان بندباز به شارلاتانهای دهاتی تبدیل میشوند: معلق زدن جدید بندبازهای ج ا ا» نام دارد.

زخم زبانهای آرسه از زوایای گوناگون پاسخ می طلبد: تاریخچه طولانی بیزاری او از «ج ا ا»؛ تحریم کارزار «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید» که به ابتکار کمیته «ج ا ا» برپا شد ـ در عین حال آرسه کوشید برخی از دستاوردهای آن را به جیب بزند؛ خدمات آرسه به آن گروه فرصت طلبان و سانتریستهائی که میکوشند در جنبش بین المللی کمونیستی، یك «مرکز» دیگر در ضدیت با «ج ا ا»، و نه بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درست کنند؛ تلاشهای آرسه برای اینکه تفکر انحرافی خود را بعنوان خط حزب کمونیست پرو قلمداد کند، در عین حال که او همواره با وسواس «استقلال» خود از آن را حفظ کرده است؛ القائات آرسه در مورد «تسلیم یا مرگ» صدر گونزالو، در عین تلاش برای وانمود کردن خویش بعنوان حامی صدر گونزالو، البته حامی بی اعتبار وی، و غیره.

همه این انحرافات یکرشته اتفاقات صرف نیست؛ همه آنها یقینا از یك منشاء ایدئولوژیك و سیاسی واحد در تفکر آرسه برمیخیزند. اما موشکافی همه جانبه خط و برخورد آرسه در حوصله این جوابیه اولیه نمی گنجد؛ حتی اگر از کنار همه آن تحریفات و بندبازیهای بدیع، غلط خوانیها، هیاهوی بی اساس و تحریکات عامدانه هم بگذریم. بعلاوه چنین تلاشی شاید موجب انحراف توجه از مسئله مرکزی در دستور کار شود؛ این مسئله مرکزی، فرصت طلبی شخص آرسه نیست بلکه مضمون حیاتی مبارزه دو خطی است که از حزب کمونیست پرو با انتشار فراخوان «برای توافقات صلح مبارزه کنید» سربلند کرده است.

در پرتو این نکته، بهترست که بروی مقاله اخیر آرسه که «پاسخ به پژوهشگران ج ا ا» نام دارد تمرکز دهیم. چرا که این مقاله تا حدی و به درجه معینی این امتیاز را دارد که برخلاف مقاله هیستریك تری که در جواب به فراخوان کمیته «ج ا ا» (با تمام قوا از پرچم سرخمان....) نوشته و بنابراین پاسخ دادن به آن ساده تر است، شماری از سئوالات مهم سیاسی را پیش کشیده است.

لذا مرکز توجه این جوابیه ابتدائی، نفی مبارزه دو خطی که از حزب کمونیست پرو سر بلند کرد از جانب آرسه، و عجز وی در فهم قوانین مبارزه دو خط بطور عموم خواهد بود.

آرسه مینویسد صحبت از مبارزه دو خط بمعنای «ارائه این تصویر از حزب کمونیست پرو است که توسط انشعابی رسوائی آور از هم پاشیده و ضعیف شده و تقریبا به نقطه انهدام رسیده است.» این اغتشاش فکری، بویژه وقتی عجیب بنظر میرسد که از جانب کسی مطرح شود که خود را مائوئیست معرفی میکند. او بدین ترتیب نشان میدهد که واقعا هیچ چیز از ماهیت مبارزه دو خط در حزب نیاموخته است؛ علیرغم این واقعیت که این بحث یکی از مهمترین تکاملاتی است که مائو در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم انجام داده است.

اما تزهای مائو درباره مبارزه دو خط درون حزب، بیش از آنکه صرفا یك آموزه صحیح باشد، بطور لاینفك با کل تحلیلی که وی از ماهیت جامعه سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، ادامه موجودیت بورژوازی و نیاز به پیشبرد انقلاب حتی تحت شرایط دیکتاتوری پرولتری ارائه داد، گره خورده است. و این درك، شالوده سیاسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، عظیمترین جنبش انقلابی در تاریخ بشری و کوره ای است که مائوئیسم از آن بعنوان مرحله جدید و عالیتر مارکسیسم، پیروزمندانه سر برون آورد.

حمله خام آرسه به درك مائوئیستی از مبارزه دو خط واقعا چیزی جز عجز وی در فهم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بعنوان سومین، عالیترین و جدیدترین مرحله مارکسیسم نیست؛ و همانطور که بعدا خواهیم دید همین مسئله ریشه تنفر او از «ج ا ا»، و امیدهایش برای گردآوری «جنبش کمونیستی بین المللی» بر پایه ای غیر از (و در حقیقت، متضاد با) مائوئیسم است.

> مائو بما آموخت که دقیقا از درون مبارزه دو خط است که حزب باید تکامل یابد.

درك مائوئیستی از مبارزه دو خط

با بکاربست قانون ماتریالیسم دیالکتیك در حزب کمونیست، مائو بما آموخت که حزب «وحدت اضدادی» است بین خط پرولتری و مارکسیست ـ لنینیستی ـ مائوئیستی رهبری کننده و رهبری حزب از یکطرف، و خطوط و تفکرات غلطی که نهایتا انعکاس بینشهای طبقاتی غیر می باشند از طرف دیگر. او خاطر نشان کرد که این مسئله خصوصا در دوره سوسیالیسم حدت می یابد؛ یعنی زمانی که بورژوازی «درست

نوشته ک. ج. ا. (یکی از همکاران «جهانی برای فتح») ، تابستان ۱۹۹۵

در خود حزب کمونیست» است؛ اما خصلت اساسی مبارزه دو خط، هم در مورد دوره قبل و هم بعد از اینکه دیکتاتوری پرولتاریا استقرار یافت، صدق میکند.

بعلاوه، مائو بما آموخت که دقیقا از درون پیشبرد مبارزه دو خط است که حزب باید تکامل یابد. آرسه در بخشهائی از نوشته اش برخی از گفته های مائو درباره این موضوع را نقل میکند، اما از فهم حرفهائی که نسخه برداری کرده عاجز می ماند.

مائو اظهار کرد که مبارزه دو خط یك جنبه دائمی از حزب کمونیست بوده و یقینا بدون مبارزه علیه ایده های نادرست «بر حیات حزب نقطه پایان گذاشته میشود.» اما او تحلیل کرد که مبارزه بین مارکسیسم و اپورتونیسم از مراحل مختلف عبور میکند و الزاما وسائل مختلف را برای حلش طلب میکند.

بد نیست نقل قولی بیاوریم از «درك پایه ای حزب کمونیست چین»، منتشره در شانگهای بسال ۱۹۷٤ (یعنی تحت رهبری مائو و ستاد انقلابی حزب کمونیست چین) که انگار دارد با آرسه صحبت میکند. این کتاب از مائو نقل میکند که: «تخالف و مبارزه میان ایده های مختلف مداوما در حزب اتفاق می افتد. این انعکاسی است از تضاد بین طبقات و تضاد میان نو و کهنه در جامعه.»

جالبست که این همان پاراگرافی است که آرسه در مقاله اش مورد استفاده قرار داده است. اما کتاب حزب کمونیست چین مسئله را در دنباله بحث، بدرستی به تشریح مسئله میپردازد:

«مبارزه طبقاتی در جامعه بناگزیر انعکاسش را درون حزب دارد و بنحو متمرکزی در شکل مبارزه دو خط درون حزب نمایان میشود ـ این نیز یك قانون عینی است. مبارزه طبقاتی در جامعه بودن شك انعکاسش را درون حزب دارد؛ بدین علت که حزب ما در خلاء زندگی نمیکند بلکه در جامعه ای زندگی میکند که طبقات موجودند و برای ایدئولوژی بورژوائی، نیروی عادات کهنه و گرایشات فکری رویزیونیستی بین المللی این امکان وجود دارد که ارگانیسم حزب را تحت تاثیر قرار داده و آن را مسموم کنند. مضافا، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از هر کانال ممکن برای سرنگونی دولت و دیکتاتوری پرولتاریا استفاده میکنند و بنابراین میکوشند بهر وسیله وجود کارگزارانی را درون حزب تضمین کنند. همیشه این امکان وجود دارد که افرادی در حزب ما بخود اجازه دهند توسط دشمن فاسد شده و تا حد یك کارگزار دشمن طبقاتی به انحطاط کشانده شوند. ده مبارزه دو خط بزرگی که حزب ما در خلال ۵۰ سال حیاتش از سر گذرانده، تماما انعکاس مبارزه طبقاتی در سطح ملی و بین المللی درون حزب بوده است....»

> حمله خام «آرسه» به درک مائوئیستی از مبارزه دو خط واقعا چیزی جز عجز وی از فهم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بعنوان سومین، عالیترین و جدیدترین مرحله مارکسیسم نیست....

«طبیعت طولانی مبارزه طبقاتی در جامعه، تعیین کننده طبیعت طولانی مبارزه دو خط درون حزب است. مادامی که طبقات وجود دارند، مادامی که تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی موجودست، مادامی که راه های سوسیالیستی و سرمایه دارانه موجودند، مادامی که خطر احیای سرمایه داری و تهدیدات تجاوزگرانه و خرابکارانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم موجودست، مبارزه دو خط درون حزب که انعکاس این تضادها هستند ادامه می یابد. امکان دارد که این مبارزه خود را ده، بیست یا سی بار دیگر نمایان کند. و امکان دارد که اشخاصی مثل لین پیائو، وان مین، لیوشائوچی، پن ته هوای، و کائوکان بار دیگر پدیدار شوند؛ این چیزی است مستقل از اراده بشر. برخی رفقا از پدیدار شدن مبارزات دو خط مهم درون حزب متعجب میشوند. این اساسا نتیجه آنست که آنها درك واضح و کافی از طبیعت طولانی مبارزه طبقاتی و مبارزه دو خط طی دوره سوسیالیسم ندارند. آنها نمیفهمند که طبیعت طولانی این مبارزات خود را بشکل افت و خیز (امروز خیز، فردا افت) نشان میدهند. «خیز» و یا «افت» تنها ظواهر مختلف مبارزه طبقاتیست. آنها بیانگر خط تمایز میان وجود و یا عدم وجود این مبارزه نیستند. بهمین ترتیب، «خیز و افت» به معنای «حضور و عدم حضور» نیست. تنها وقتیکه ما پیگیرانه طبیعت طولانی مبارزه طبقاتی و مبارزه دو خط را درك کنیم میتوانیم قوانینی که بر افت و خیز، امواج بلند و کوتاه، و پیچش و چرخش این مبارزات حکم میرانند را درك کنیم. فقط آن زمانست که ما کاملا آماده خواهیم بود و در موقعیتی قرار میگیریم که ابتکار مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط را در دست گیریم و قادر شویم که تکامل وقایع را ببینیم و آن را رهبری کنیم و پیروزی انقلاب را تضمین کنیم؛ مهم نیست که دشمن طبقاتی در چه شکلی خود را پنهان کند.»

ما با این دورنمای مائوئیستی از مبارزه دو خط، میتوانیم ادامه دار بودن مبارزه را ببینیم. اما این مبارزه قطعا «موجهای بلند» خود را زمانی خواهد داشت که مبارزه بر سر خود خط حزب در بگیرد. مضافا، ما میتوانیم ببینیم که پدیده «سقوط بسطح دشمن طبقاتی» و انحطاط نشانه وجود مبارزه دو خط است و نه آنگونه که آرسه بحث میکند؛ دلیلی بر عدم وجود این مبارزه.

در حقیقت، این دقیقا پروسه ای است که در حزب کمونیست پرو

اتفاق افتاده است. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، وجود «خط اپورتونیستی راست» درون حزب که ریشه هایش به قبل از بروز مبارزه حول «توافقات صلح» برمیگردد را تحلیل کرده است. (سند فوریه ۱۹۹۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، حزب را فرامی خواند که «مبارزه را بسطح خط ارتقاء دهید» و در رئوس کلی بحث مینویسد:

«به مبارزه دو خط توجه کنید. این مبارزه را برای به پیش راندن جنگ خلق که اصلی و تعیین کننده است، تکامل دهید. لازمست به پروسه و سابقه آن و اوضاع کنونی بنگریم تا سطح کنونی مبارزه درون حزب را معین کنیم.»

تحت شرایط مشخص، اختلافات دیرینه بصورت یك خط سیاسی مشخص و واقعی بروز کرده که ضد خط پایه ای حزب کمونیست پرو است ـ یعنی «مبارزه برای توافقات صلح». سردمداران این خط افرادی هستند از درون و بیرون رهبری حزب کمونیست پرو. این مبارزه دو خط، انعکاسی است از مبارزه جاری درون جامعه که مهمترین آن، خود جنگ خلق است. و به همین دلیلست که بدرستی باید تاکید کنیم اگر خط غلط غالب میشد، آینده جنگ وجه المصالحه قرار میگرفت.

بنظر آرسه «صحبت از «مبارزه دو خط» فقط به خنثی کردن مبارزه علیه تسلیم طلبان منجر میشود.» عجب! پیشبرد مبارزه علیه آنچه رهبری حزب کمونیست پرو آن را «خط اپورتونیستی راست» می نامد، یکباره به تضعیف مبارزه علیه تسلیم طلبان می انجامد؟

آرسه در مقاله اش تحت عنوان «پاسخ به پژوهشگران ج ا ا» سعی میکند که «مبارزه دو خط» را توضیح دهد و میگوید که چیزی غیر از یك مبارزه حیاتی است؛ یعنی مبارزه ای است که تنها با رفقائی به پیش برده میشود که اشتباهاتی را مرتکب شده اند و نه با کسانی که به دشمنان حزب و انقلاب تبدیل شده اند. البته همانطور که بالاتر ذکر شد، مبارزه دو خط در تمام اوقات وجود دارد و همراه با تکامل تضادهای میان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و رویزیونیسم، دستخوش تحول موج وار میشود که قبلا از آن سخن رفت. اما مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها دقیقا بر نقاط اوج مبارزه دو خط تاکید میکنند؛ یعنی دقیقا بر زمانیکه براه اندازی مبارزه همه جانبه حول خط پایه ای حزب، ضروری میشود. این چیزیست که رفقای حزب کمونیست چین هنگامیکه از «ده مبارزه دو خط مهم» صحبت میکنند مد نظر دارند. رك بگوئیم، درك این مطلب قدری مشکل است که چگونه مائو با براه انداختن مبارزات مهم دو خط علیه لیوشائوچی و یا لین پیائو و یا دن سیائو پین، مبارزه علیه آنها را «خنثی» کرد!؟

> مبارزه دو خط، اقرار به ضعف نیست. موتور پیشبرد فعالیت انقلابی است.

آرسه «مبارزه دو خط» را بد فهمیده و فقط به تضادهای «آشتی پذیر» اشاره دارد که «میتواند از طریق انتقاد و انتقاد از خود حل شود. شکلی از مبارزه که هدفش اقناع و برگرداندن رفقا از خطوط انحرافی و زیانبار بسوی خط صحیح است.» هنگامیکه تضادی «آنتاگونیستی شده و بیانگر منافع غیر قابل آشتی دادن باشد، حل آن از طریق مبارزه طبقاتی مستقیم انجام میگیرد.» آرسه در ادامه بحث میگوید که در چنین حالاتی «واجبست که وسائل رادیکال مبارزه نظیر تصفیه و انتخاب سختگیرانه اعضاء و کادرها بدست گرفته شود.»

بنابراین، ما می بینیم که در جهانبینی آرسه، مبارزه دو خط بخشی از «مبارزه طبقاتی مستقیم» نیست. او میخواهد که مبارزه دو خط را تقلیل دهد و دامنه اش را محدود کند به صرفا راهی جهت کمك به رفقای اساسا خوب تا بر اشتباهاتشان در درك و عملکردشان فائق آیند. زمانیکه که تضاد به آنتاگونیسم آشکار رسیده، طبق گفته آرسه باید به طرق دیگر حل شود و «مبارزه دو خط» مشخصا کنار نهاده شود.

> وقوع مبارزه دو خط، ضرورت و فرصتی است برای حل بسیاری از مسائل سیاسی که قبلا بشکل تکامل نیافته تری موجود بود. مبارزه دو خط بیانگر تحکیم گرایشات غلط و اپورتونیستی در حزب بشکل خط مخالفت جویانه می باشد.

این اشتباهست و علیه پراتیك مائوئیستهاست. بطور نمونه حزب کمونیست پرو بارها از مبارزات دو خط مهمی سخن گفته که در زمان آغاز جنك خلق در صفوف حزب بروز کرد. بدون چنین مبارزه دو خطی (که بهیچ عنوان مقوله ای نرم و یکدست نبود و منجر به ترك تعداد قابل توجهی از رهبران و اعضای حزب شد)، نمیتوانست جنك خلقی موجود باشد. تا آنجا که ما اطلاع داریم از زمان آغاز جنك خلق تاکنون، مبارزه دو خط مهمی در حزب کمونیست پرو شکل نگرفته بود. اگر بخواهیم از عبارتی که در کتاب آموزشی حزب کمونیست چین بکار برده شده استفاده کنیم، مبارزه دو خط در حالت «موج کوتاه» بوده است. وقوع خط اپورتونیستی راست تمام و کمال در حزب کمونیست پرو در اکتبر ۱۹۹۳، مناسبتی شد برای این که مبارزه ای مهم حتی مهمتر از مبارزه علیه خطوط غلط در زمان آغاز جنك خلق بروز یابد.

مقوله مائوئیستی مبارزه دو خط بمعنای این نیست که رویزیونیستهای سرسخت درون حزب را باید تحمل کرد و یا اینکه مبارزه با آنان را محدود کرد به انتقاد و انتقاد از خود. آرسه ظاهرا درك غلطی از این مسئله دارد. هنگامیکه مبارزه دو خط مهمی بوقوع می پیوندد باید بشکل خستگی ناپذیری توسط ستاد پرولتری در حزب رهبری شود و به سرانجام رسد. اما راه حل آن چیزی جز براه انداختن مبارزه دو خط بیرحمانه نیست. آیا مائو تضاد با لیوشائوچی و لین پیائو را دقیقا با بسیج کل حزب و توده ها جهت براه انداختن مبارزه سیاسی ـ ایدئولوژیك بیرحمانه «حل» نکرد؟ آیا انقلاب فرهنگی نمونه ای از «ابزار رادیکال مبارزه» بشکل عالی نبود؟

به همین علت است که «مبارزه دو خط» میتواند حتی بعد از آنکه ارائه دهندگان اصلی چنان خطی حزب را ترك کرده و یا از آن اخراج شده اند، ادامه یابد. دوباره تاکید میکنیم که مبارزات دو خط مهم در حزب کمونیست چین (بخصوص در دوره انقلاب فرهنگی) از این لحاظ نمونه ای بارز است. مبارزه دو خط علیه خط لیوشائوچی و لین پیائو تا مدتها بعد از آنکه سران رویزیونیست داغان شدند، ادامه یافت و قدرت گرفت. (در مورد لین پیائو، این مسئله مدتها بعد از مرگ وی اتفاق افتاد!)

علت آنست که هدف مبارزه دو

خط، طبق یك درك مائوئیستی نمیتواند صرفا به اخراج سردمداران رویزیونیست از حزب تقلیل یابد. این نیاز موجودست که خط رویزیونیستی عمیقا افشاء شود، خط صحیح تقویت شود و کمونیستها و توده ها در جریان مبارزه با خط رویزیونیستی و مبارزه برای ریشه کن کردن نفوذش تربیت شوند. مبارزه دو خط لزوم دست زدن به اقدامات قاطع تشکیلاتی جهت حفاظت از تمامیت حزب را مردود نمی شمارد ـ مثلا اخراج و امثالهم. چنین اقداماتی تقریبا همیشه در مبارزات دو خط لازم می آید. اما برخلاف آرسه، مائوئیستها باور ندارند که مبارزه سیاسی و تشکیلاتی مانعه الجمعند. برعکس مائوئیستها بر این باورند که اقدامات تشکیلاتی از خط سیاسی نشئت میگیرد و به آن خدمت میکند؛ و اقدامات تشکیلاتی نمیتواند جایگزین براه انداختن مبارزه خطی شود.

خیلی قبل از مائو، مبارزات مهمی علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم براه افتاده بود؛ مثلا مبارزه علیه تروتسکی، مبارزه لنین علیه رویزیونیستهای انترناسیونال دوم، مبارزه مارکس علیه پرودون و غیره. حتی در خود چین «پاکسازی» شماری از مرتدان از حزب ضروری شده بود.

مائو تجربه قبلی جنبش بین المللی کمونیستی را سنتز نموده و توانسته بود بفهمد که چگونه و چرا چنین مبارزاتی مرتبا اتفاق می افتاد. او در اینباره باید یکرشته تجارب گذشته را مورد انتقاد و تحلیل قرار میداد. مائو فهمید صرفا برکناری رهبران رویزیونیست از مقامشان کافی نیست ـ مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم باید به درون توده ها برده شود و توجه آنها باید بروی خط متمرکز شود؛ نه صرفا و یا عمدتا بر جنایات سردمداران رویزیونیست (اگرچه سران رویزیونیست بناگزیر مرتکب جنایت هم میشوند).

مبارزه دو خط از «ناکجا آباد» سر بر نمی آورد (و این دلیل مهمی است که چرا کوششهای آرسه برای تقلیل این مبارزه به یك توطئه پلیسی، خلع سلاح کننده و غیر سازنده است). این مبارزه الزاما منشاء خود (یا بقول سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، «سابقه» اش) را در اختلافات سیاسی و گرایشات درون حزب قبل از وقوع مبارزات دو خط مهم دارد. و وقوع مبارزه دو خط مهم، ضرورت و فرصتی است برای حل نمودن بسیاری از مسائل سیاسی که قبلا بشکل تکامل نیافته تری موجود بود. مبارزه دو خط بیانگر تحکیم گرایشات غلط و اپورتونیستی در حزب بشکل یک خط مخالف می باشد. این مسئله حائز اهمیت است. اما به همان درجه از اهمیت، ضد خود را نیز بوجود می آورد: تقویت و تعمیق و تسلط همه جانبه بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم از جانب رهبری حزب و کل حزب. بدینگونه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم از دل خشم و توفان تکامل می یابد. هنگامی که مبارزه دو خط براه می افتد لازمست که با چنك و دندان بخاطر خط پایه ای انقلابی حزب بجنگیم. خط پایه ای حزب از دل این پروسه میتواند تکامل یابد و خواهد یافت؛ نه تنها برای آنکه مصافهای فوری خط اپورتونیستی را پاسخ گوید بلکه مهمتر از آن برای اینکه مصافهای پروسه انقلابی و بوجود آمدن ناگزیر خطوط اپورتونیستی نوین در آینده را جوابگو باشد. مبارزه دو خط، اقرار به ضعف نیست؛ موتور پیشبرد فعالیت انقلابی حزب است.

> «مبارزه دو خط» میتواند حتی بعد از آنکه ارائه دهندگان اصلی چنان خطی حزب را ترك کرده و یا از آن اخراج شده اند، ادامه یابد.... مبارزه دو خط علیه خط لیوشائوچی و لین پیائو تا مدتها بعد از آنکه سران رویزیونیست داغان شدند ادامه یافت و قدرت گرفت. (در مورد لین پیائو این مسئله مدتها بعد از مرگ وی اتفاق افتاد!)

وجود مبارزه دو خط میان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و رویزیونیسم، یك تکامل عینی مستقل از اراده همگان است. این امر نیز غیر قابل اجتناب است که گاه به گاه ستادهای رویزیونیستی بوجود می آیند و میکوشند برای سرنگونی خصلت پرولتری حزب بجنگند. این آزمونهای قدرت بشکل تنگاتنگی با تکامل مبارزه طبقاتی پیوند دارند، مثلا هنگامی که مسائل مهم مربوط به آینده انقلاب در مشاجرات مربوط به خط سیاسی متمرکز میشوند.

مطرح کردن این سئوال که آیا «ممانعت» از ظهور این خطوط اپورتونیستی ممکنست، مانند اینست که سئوال شود آیا با سطح کنونی نیروهای مولده و دانش علمی بشر ممانعت از بروز گردبادهای شدید ممکن است. هیچکدام از اینها سئوال نیستند. بلکه سئوال اینست: حزب و توده ها را چگونه باید برای این «گردبادهای» سیاسی آماده کرد؛ برای آنکه چنین خط اپورتونیستی را شکست دهیم و شکست خط رویزیونیستی را به نیروی پیشبرنده پروسه انقلاب تبدیل کنیم.

بروز پیاپی مبارزه دو خط به معنای آن نیست که حزب صرفا ساکن بر جای می ماند و نومیدانه حملاتی که یکی پس از دیگری از درون به آن میشود را دفع میکند. شکست هر خط اپورتونیستی میتواند و باید به ریشه کن کردن آن خط از لحاظ ایدئولوژیك ـ سیاسی منجر شده و حزب را قویتر نماید و آن را برای پیشبرد وظایف انقلابیش آبدیده کند. باز هم تاکید میکنیم، این دقیقا همان چیزی است که مائو در حزب کمونیست چین انجام داد و ما فراخوان کمیته رهبری حزب کمونیست پرو مبنی بر «ارتقاء مبارزه بسطح خط» را اینگونه می فهمیم.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

همانگونه که قبلا اظهار کردیم، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بوته آزمایش تعیین کننده ای بود در آنچه مائوتسه دون آن را تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم بعنوان مرحله سوم و عالیتر خود مارکسیسم می نامد. بدین دلیل است که درك صحیح از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در مرکز درك مائوئیسم قرار دارد.

انواع و اقسام مرتجعین و رویزیونیستها حملات خود را بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و درسهای سیاسی و ایدئولوژیکش و ارکانش متمرکز کرده اند، زیرا میخواهند جهانشمول بودن مائوئیسم را انکار نمایند. امروز نیروهائی وجود دارند که ادعا میکنند که بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی هستند و به دستاوردهای عظیم انقلابی مائو و حتی به «مبارزه او علیه رویزیونیسم» ابراز ارادت میکنند. اما در عین حال، با چنك و دندان علیه مائوئیسم بعنوان مرحله سوم

مارکسیسم و بخصوص علیه خط مائو و پراتیك ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه میکنند.

البته، در این مقاله فقط میتوانیم بشکل خلاصه و گذرا به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که واقعه ای تاریخی - جهانی بود اشاره کنیم. امیدواریم که خوانندگان ما دوباره به مصالح موجود درباره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که از جانب انقلابیون چین و همچنین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای

اینکه آیا «ممانعت» از ظهور این خطوط اپورتونیستی ممکنست یا خیر، سئوال نیست. سئوال اینست که چگونه حزب و توده ها را باید برای این «گردبادهای» سیاسی آماده کرد.

شرکت کننده انتشار یافته، با در نظر داشتن سئوالات مربوط به مبارزه دو خط در پرو، رجوع کنند.

محققان بورژوا همیشه سعی کرده اند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بعنوان مبارزه قدرت در سطوح بالای حزب کمونیست چین که توسط چند فرد و دسته صورت گرفته قلمداد کنند. بر اساس این دیدگاه مغرضانه توده های درگیر در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ملعبه دست مائو و انقلابیون شدند. این نوع از «برداشت» از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی از جانب دشمنان طبقاتی و فیلسوفان بورژوا که جهانبینی طبقاتی آنها مانع از درك نقش توده های خلق میشود، قابل انتظار است.

همین خط در حمله به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بعنوان یك مبارزه بورژوائی صرف بر سر قدرت در صفوف بالای حزب، توسط منتقدان به اصطلاح کمونیست نیز ابراز شده است. این بحث مشخص حزب کار آلبانی برهبری انور خوجه علیه مائو پس از مرگ وی و بدنبال سرنگونی حاکمیت پرولتری در چین بود. کسان دیگری هم بودند که با نتیجه گیریهای مرتجعین خوجه ای موافق نبودند که مائو «یك ناسیونالیست یا پوپولیست» و غیره بود؛ اما در سبك تفکر خوجه و بخصوص با عدم توانائی وی در درك از طبیعت واقعی مبارزه دو خط در حزب کمونیست چین با او شریکند. آنها با صدای بلند تفاسیری براه انداختند که چرا مائو بسادگی رویزیونیستهای حزب را با اتکاء به روشهای اداری اخراج نکرد و یکبار برای همیشه کار را خاتمه نداد.

مائو در مصاحبه قابل توجهش بسال ۱۹۶۷ (خطاب به هیئت نمایندگی آلبانی) به سئوالات نمایندگان پاسخ داد. «شما فکر میکنید که هدف انقلاب کبیر فرهنگی چیست؟» (پاسخهائی شنیده شد) «مبارزه علیه رهروان سرمایه داری درون حزب.» مائو گفت:

«مبارزه علیه رهروان سرمایه داری وظیفه اصلی است اما بهیچ رو هدف آن نیست. هدف آنست که مسئله جهانبینی حل شود. مسئله عبارتست از بیرون کشیدن ریشه های رویزیونیسم.»

«کمیته مرکزی به دفعات زیاد تاکید کرده که توده ها باید خود را آموزش داده و رها سازند. جهانبینی نمیتواند بر آنها اعمال شود. برای متحول کردن ایدئولوژی لازمست که علل

اظهارات آرسه در مورد اینکه «مبارزه دو خط» یک «مسئله داخلی» حزب کمونیست پرو است یقینا عجیب و غریب است. آیا مبارزه استالین علیه تروتسکی یک «مسئله داخلی» بود؟ آیا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی یک «مسئله داخلی» حزب کمونیست چین بود؟

خارجی از طریق علل داخلی عمل کنند؛ که این دومی عمده است. پیروزی در انقلاب فرهنگی چه معنائی داشت اگر منجر به متحول کردن جهانبینی نمیشد؟ اگر جهانبینی متحول نشده باشد دو هزار رهروان سرمایه داری امروز، بعدا چهار هزار تا خواهند شد.» (نقل شده در سند حزب کمونیست پرو، انتخابات خیر - جنك خلق آری، نشر پرچم سرخ، ۱۹۹۰ - کل این مقاله در جهانی برای فتح شماره یك، باز تکثیر شده است.)

بنابراین ما می بینیم که مائو برخلاف آرسه، بین نیاز به نابود کردن ستادهای ضدانقلابی و دست زدن به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیك دیوار چین نمیکشد. هدف فوری سیاسی - سرنگون کردن رهروان سرمایه داری - وسیله و محملی برای پیشبرد مبارزه همه جانبه برای بیرون کشیدن ریشه های رویزیونیسم بود.

مبارزه دو خط یا توطئه پلیسی

آرسه در یك سوئیتر افشاء کننده می پرسد «فرق میان مبارزه دو خط و توطئه پلیسی چیست؟» بحث او اینست که «مبارزه برای توافقات صلح» هیچ پایه ای در درون حزب نداشته و صرفا جعلیات پلیس سیاسی است.

باز هم باید بگوئیم که نقطه شروع آرسه برداشت غلطش از مبارزه دو خط است. آرسه سعی دارد مبارزه استالین علیه تروتسکی را بعنوان نمونه تضادی که میتواند آنتاگونیستی شود و بنابراین دیگر «مبارزه دو خط» نباشد، ارائه دهد. اما این خلاف واقعیت است. مبارزه بلشویکها علیه تروتسکی دقیقا نمونه ای بزرگ از مبارزه دو خط بود. استالین کل حزب بلشویك و جنبش بین المللی کمونیستی را برای شکست تمام و کمال تروتسکی و پیروانش و در صدر آن خطش بسیج نمود. در حقیقت، از درون این مبارزه بزرگ بود که کل جنبش بین المللی کمونیستی، درك پایه ای در مورد یکرشته مسائل مهم سیاسی که امروزه ما آن را ساده می انگاریم، تثبیت نمود - مثلا، امکان ساختمان جامعه سوسیالیستی فقط در یك کشور اگر مواجهه با این شرایط ضروری شود؛ خصلت دو مرحله ای انقلاب در کشورهای تحت ستم و نکات بسیار دیگر. تروتسکیستها بواقع به دشمن طبقاتی کمك کردند، و دلایل زیادی دال بر همکاری آنها با دستگاه ضدانقلابی دشمن موجود بود. معذالك، استالین با صرفا «توطئه گر پلیس» نامیدن تروتسکی خود را راضی نکرد و نخواست که مسئله را در همین سطح خاتمه بخشد. فی الواقع، برخی از مهمترین آثار استالین، مثل مسائل لنینیسم در این مبارزه مهم نگاشته شد.

اما فقط در زمان مائو بود که جنبش بین المللی درك همه جانبه ای از مقوله مبارزه دو خط و وسائل پیشبرد آن پیدا نمود. در حقیقت، این خدمت بزرگ مائو فقط از جانب رویزیونیستها در اتحاد جماهیر شوروی و رویزیونیستهای شکست خورده در چین، تحت حمله دائم نبوده است. پس از مرگ مائو، تز او درباره مبارزه دو خط، یکی از نقاط کلیدی حمله از جانب راستها در چین برهبری دن سیائوپین و نیز از جانب نقطه باصطلاح «مقابلش» یعنی انور خوجه در آلبانی شد.

خوجه بحث کرد که مائو به

بورژوازی «اجازه داده» به حزب راه پیدا کند، زیرا موجودیت عینی بورژوازی و خط رویزیونیستی در حزب و نیاز به مبارزه برای جلوگیری از سربلند کردن رویزیونیسم را برسمیت شناخته است. خوجه همانند آرسه کوشید تجربه استالین را در مقابل درك و پراتیك پیشرفته تر مائو در رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی قرار دهد. خوجه همانند آرسه از این بحث کرد که «براه انداختن مبارزه دو خط» نوعی لیبرالیسم و یا ملایمت در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی است. خوجه همانند آرسه از این حرف زد که پذیرش موجودیت عینی خط بورژوائی اقرار به ضعفهای حزب پرولتری است. خوجه از «خلوص» حزب حرف زد با این نتیجه گیری که رویزیونیسم را تنها میتوان با نفوذ مستقیم دشمن به درون حزب توضیح داد و نه بر پایه تضادهای درونی خود حزب. در پیشبرد این بحثها، خوجه ـ و آرسه ـ سعی میکنند خود را بر استالین متکی کنند. اما آنها خود را بر نقاط ضعف و محدودیتهای استالین استوار میکنند و نه بر خدمات مثبت و همه جانبه واقعی او ـ مثلا مبارزه اش علیه تروتسکی که فقط با نگاه به آن از سطح بالاتر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم میتوان آن را بشکل صحیحی درك کرد.

در حقیقت، اگر ما مبارزات دو خط گوناگون برهبری مائو علیه خط رویزیونیستی حزب کمونیست چین را مورد بازبینی قرار دهیم، میتوانیم ببینیم که تقریبا بطور اجتناب ناپذیری مبارزه علیه ستاد رویزیونیستی در حزب همواره درجات مختلفی از توطئه چینی های دشمن آشکارا ضدانقلابی را بهمراه دارد.

این امر مطمئنا در قضیه لین پیائو اتفاق افتاد. در سال ۱۹۷۱ لین پیائو سعی نمود مائوتسه دون را ترور کند. او اینکار را با همکاری رویزیونیستهای ضدانقلابی اتحاد جماهیر شوروی انجام داد و زمانیکه نقشه اش شکست خورد، هواپیمایش بهنگام فرار بسوی شوروی سقوط کرد و خودش کشته شد.

حزب کمونیست چین بدرستی لین پیائو را بعنوان «سوپر جاسوس» افشاء کرد و واقعا ارتباط «آشکار و مخفی» تر از این با دستگاه ضدانقلابی دشمن را نمیتوان تصور کرد. آیا این بدان معناست که مائو و حزب کمونیست چین با صرفا افشای لین پیائو بعنوان یك جاسوس راضی شدند؛ هرچند که او واقعا جاسوس شده بود؟ آیا این بدان معناست که هر گونه «مبارزه دو خط» علیه لین پیائو و دار و دسته اش را باید تحت عنوان «مشروع شمردن» توطئه چینی وی ممنوع میکردند؟

> مائو و پیروانش دریافتند که مسئله، صرفا جرائم یک مرتد نیست. بلکه ارتداد پایه مادی و عینی خود را دارد که جهت پیشبرد انقلاب بایدعلیه آن مبارزه کرد.

هرکس با هر مقدار شناخت از تاریخ حزب کمونیست چین جواب مسئله را میداند. مائو و رهبری انقلابی حزب از واقعه لین پیائو برای براه انداختن مبارزه عمیق همه جانبه علیه رویزیونیسم استفاده کردند. خیلی بعد از آنکه لین پیائو در صحرای مغولستان

> خوجه همانند آرسه کوشید تجربه استالین را در مقابل درک و پراتیک پیشرفته تر مائو در رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی قرار دهد.

سقوط کرد توده های خلق چین مورد خطاب قرار گرفتند که انتقاد از لین پیائو ـ زنده یا مرده ـ را تعمیق نمایند. این بدان خاطر بود که مائو و پیروانش فهمیدند پای چیزی بیش از صرفا جنایات یك مرتد در میانست. این ارتداد خود پایه های مادی و عینی چیزیست که لازمست با آن مبارزه شود تا بتوان انقلاب را به پیش برد. توده ها با این درك آموزش یافتند که چرا افرادی مثل لین پیائو بوجود می آیند و چگونه باید علیه آنها مبارزه کرد. طرز برخوردی مخالف این شیوه، یعنی محدود کردن مبارزه بسطح تقبیح رفتار توطئه گرانه و جنایتکارانه وی، حزب را بلحاظ سیاسی خلع سلاح میکرد.

شکی نیست که دست کم برخی از مدعیان «توافقات صلح» آگاهانه دست در دست دشمن طبقاتی کار میکنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و تمام صفوف حزب و توده های انقلابی محقند که بشدت چنین فعالیتهائی را محکوم کرده و مبارزه بیرحمانه ای را علیه آنها به پیش برند. اما این امر، این واقعیت را که این نوع فعالیتها بطور لاینفکی با خط اپورتونیستی راست گره خورده اند را تغییر نمیدهد. خط اپورتونیستی راست به تسلیم طلبی منجر میشود و نمیتواند طور دیگری باشد. غلط است که مثل آرسه بخواهیم فقط «ارتباطات پلیسی» را افشاء کنیم و در عین حال فکر کنیم که مبارزه علیه محتوای واقعی بحثها و خطوطی که توسط ارائه دهندگان «توافقات صلح» به پیش گذاشته میشود غیر ضروری است.

بعبارت دیگر، دست دشمن طبقاتی را عموما میتوان در هر مبارزه دو خط مهمی پیدا کرد. اینکه برخی از چهره های رهبری حزب کمونیست پرو خودشان به خط اپورتونیستی راست و استدلالات مربوط به «توافقات صلح» دست یافتند، یا اینکه هل اولیه را پلیس سیاسی به آنان داد، سئوال عمده نیست. در هر حالت، این حقیقت برجاست که خط «مبارزه برای توافقات صلح» طبق گفته کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، سابقه در مواضع انحرافی قبلی برخی افراد درون حزب داشت و خط اپورتونیستی راست تعداد قابل توجهی از فعالین حزب کمونیست پرو را بخود جلب کرده است. (خود آرسه اشاره میکند که صدها زندانی از این خط دفاع میکنند).

مبارزه را تعمیق کنیم

باز هم تکرار میکنیم هدف از پیشبرد مبارزه دو خط، «سازش» با خط اپورتونیستی راست نیست (مائو نیز از اتهام خوجه مبنی بر اینکه با رویزیونیسم در حزب کمونیست چین «سازش» کرده بر کنار نماند). نکته آنست که «مبارزه را باید بسطح خط ارتقاء داد» (همانطور که کمیته مرکزی در سند فوریه ۹۴ میگوید) و بر این پایه انتقاد و رد و شکست همه جانبه خط اپورتونیستی راست را به انجام رساند. این چیزی نیست که فقط در پرو باید به پیش برده شود. بسیاری مسائل سیاسی مطروحه در این مبارزه برای «ج ا ا» و کل جنبش بین المللی کمونیستی موضوع مرگ و زندگی بحساب می آیند. در این پروسه با پیشبرد تمام و کمال و با تمام قوای مبارزه دو خط توسط «ج ا ا» (بهمراه سایرین) است که

بقیه در صفحه ۷۲

سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

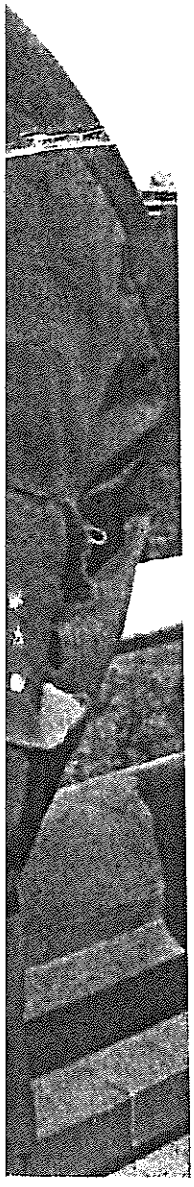

سی سال پیش در سال ۱۹۶۶ مائوتسه دون عظیمترین جنبش انقلابی که تاکنون جهان بخود دیده را براه انداخت: انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی. در سراسر چین، ده ها میلیون نفر به شورش برخاستند و به «مقرهای فرماندهی» جامعه، نظیر عرصه های آموزش و پرورش و فرهنك و حتی برخی نهادهای قدرت دولتی حمله بردند که از آنها برای تحکیم زنجیرهای بر جای مانده از قرنها جامعه طبقاتی استفاده میشد.

آنچه این انقلاب را منحصر بفرد کرد، وقوعش تحت شرایط سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بود. این انقلاب در خدمت تقویت حاکمیت پرولتاریا و خلق بود. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را شخص مائوتسه دون دامن زد. اما این انقلاب هیچگاه یك بازی سیاسی یا آنگونه که امپریالیستها و مرتجعین سعی دارند وانمود کنند یك «توطئه درون قصری» نبود. این یك انقلاب بود زیرا هدفش سرنگونی بخشهای غصب شده توسط استثمارگران نوین از قدرت دولتی و مرزبندی با عملکردها و آداب و سننی بود که سد راه ادامه انقلاب در راستای جامعه کمونیستی میشدند.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی پاسخ مائوتسه دون به سئوالاتی تاریخی بود که بواسطه احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بعد از سال ۱۹۵۶ مطرح شده بود. چه امکاناتی برای ادامه انقلاب جهت پیشرفت بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی موجود بود؟ چه امکاناتی برای شکست دادن «بورژوازی نوین» که از درون خود حزب کمونیست سر بلند کرده بود، موجود داشت؟ چه امکاناتی برای تربیت جانشینانی که انگیزه های انقلابی داشته باشند و نه سرکردگانی نازپرورده، موجود بود؟

البته قبل از انقلاب فرهنگی هم در چین و هم در شوروی لنین و استالین، مبارزات بیشماری علیه مقرهای فرماندهی رویزیونیستی مختلف در حزب و علیه عملکردهای رویزیونیستی و بوروکراتیك گوناگون براه افتاده بود. اما جمعبندی مائو این بود که جنبشهای



گذشته و صرفا تصفیه حزب از رویزیونیستها نمیتواند پیشروی انقلاب را تضمین کند.

در این زمینه انقلاب فرهنگی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی کاملا بیسابقه بود. این انقلاب، ضرورت ادامه انقلاب جهت دستیابی به جامعه بی طبقه را به اثبات رساند و نشان داد که در این مسیر پر پیچ و خم، نبردهائی سخت و طولانی با پیشرویها و عقبگردها در میان خواهد بود. این برخلاف باورهای جا افتاده در جنبش بین المللی کمونیستی بود که ادامه راه بعد از دستیابی به دیکتاتوری پرولتاریا را «آرام» می انگاشت.

جمعبندی مائو این بود که حتی وقتی قدرت سیاسی از آن پرولتاریا و زحمتکشان است، باید هر از چندی شورش کنند و نیروهائی که در جامعه سوسیالیستی خواهان توقف انقلاب در نیمه راه و حراست از امتیازات خویشند را سرنگون نمایند. و این پیروزیهای انقلابی، صحنه را برای ادامه دگرگونیهای جامعه و تحول بیشتر افکارعمومی آماده میسازد.

در جریان انقلاب فرهنگی بود که مائوئیسم بعنوان سومین مرحله مارکسیسم ـ لنینیسم پدیدار شد. مائو از طریق بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم در روند انقلاب چین و بویژه در مبارزه علیه احیای سرمایه داری موفق به حل مسائل اساسی پیش پای جنبش بین المللی کمونیستی شد. او علل ظهور یك بورژوازی نوخاسته حتی در سوسیالیسم، و امکان احیای سرمایه داری را آشکار نمود. مهمتر اینکه مائو راه مبارزه علیه احیای سرمایه داری را نشان داد: سازماندهی مبارزه انقلابی توده ای، کمك به تربیت و اصلاح توده ها توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، ارتقاء سطح آگاهی آنها در بحبوحه نبرد برای غلبه بر بورژوازی نوین و باز پس گرفتن آن بخشهائی از دولت و جامعه که توسط خائنان سرمایه دار غصب شده است. مائو نشان داد که کلید رهائی نیروهای تولیدی، انقلاب است. این نکته بخصوص در مورد مهمترین نیروی تولیدی یعنی خود طبقه انقلابی صدق میکند. زیرا این طبقه حتی تحت سوسیالیسم هم میتواند با عملکردها و ایده های سد کننده به بند کشیده شده و خاموش بماند.

انقلاب فرهنگی نه فقط پیشرفتهای عظیمی در راه نابودی میراث هزاران سال جامعه طبقاتی ببار آورد، بلکه راهگشای مسیر جامعه کمونیستی آینده شد و تمرین گام زدن در این راه بود. طی این انقلاب، شکل های جدیدی از مدیریت ارائه شد که کارگران و دهقانان را در موقعیت رهبری کارخانه ها و مزارع کلکتیو قرار میداد. نظام ارتجاعی کنکور ورودی به دانشگاه لغو شد و در عوض، کارگران و دهقانان افرادی که چند سال در کار تولیدی شرکت داشتند را برای گذراندن تحصیلات عالی پیشنهاد میکردند. پیشرفتهای علمی و فنی که کارگران و دهقانان به کمك یکدیگر حاصل کردند حیرت آور بود. آثار هنری عظیمی تولید شد که شخصیتهای اصلی آنها، برخلاف گذشته، کارگران و دهقانان قهرمان بودند و نه افراد طبقات ارتجاعی. در جهت کاهش نابرابری مزد که کماکان تحت سوسیالیسم وجود دارد، گامهای مهمی برداشته شد.

انقلاب فرهنگی در سراسر جهان با شور و شوق خوشامد گفته شد. این انقلاب یك مشال زنده از توانائی پرولتاریا در انجام انقلاب و دگرگون کردن مناسبات میان مردم بود. انقلاب فرهنگی یك نسل را با انگیزه های انقلابی الهام بخشید و دلگرم کرد. انقلاب فرهنگی، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در جهان گسترش داد. دستاوردهای این انقلاب آنچنان عظیم بود که بسیاری محققان و متخصصان در عرصه های گوناگون، و افراد بیشماری از کشورهای مختلف به ستایش از آن برخاسته و با احترام و علاقه رویدادهایش را در سراسر جهان منعکس کردند. (۱)

بعد از گذشت ده سال، با وقوع کودتای ارتجاعی در چین که متعاقب مرگ مائو انجام شد و به دستگیری رهبران انقلابی جناح چپ (منجمله چیان چین همسر مائو) انجامید، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی شکست خورد. توده های خلق سرکوب شده و به جایگاه بردگان مزدی باز گردانده شدند. امپریالیستهای خارجی مجددا به چین دعوت شدند تا خون زحمتکشان را بمکند. دستاوردهای عظیم انقلاب فرهنگی منظما مورد حمله قرار گرفت و نابود شد. نابرابریها به مدد سرکوب و قانون رشد کرد. جامعه شاهد عدم تعادل اقتصادی، جابجائی و بحران، و نیز شکل گیری ده ها میلیون «مهاجر» بیکار شد. خلاصه اینکه، سرمایه داری با تمامی نابسامانیها و دهشت هایش احیاء شد.

امپریالیستها و رویزیونیستها و مرتجعین جهان همچنان با سلاح تحریف و بهتان کوشیدند خاطره انقلاب فرهنگی را مخدوش و نابود کنند. آنها از عقبگردی که در چین بوقوع پیوست سود جسته و هردروغ مضحك و مهمل حکام سرمایه دار نوین چین درباره انقلاب فرهنگی را بزرگ کرده و تکرار نمودند.

جای تعجب نیست که مرتجعین جهان، انقلاب فرهنگی را «یك واقعه تروریستی»، «یك کابوس» و «جنون توده ای» و امثالهم می نامند. برای آنها هیچ چیز وحشتناکتر از این نیست که میلیونها قربانی نظام موجود، بخود جرات بپاخیزی و بدست گرفتن کلیه امور جامعه بدهند. برای آنها هیچ ایده ای «عجیب تر» از این نیست که کارگران و دهقانان بتوانند امور دانشگاهی را بچرخانند یا در رقص «باله» تغییراتی بدهند. برای آنها هیچ چیز «خیال پردازانه تر» از این نیست که مردم بسوی جامعه بی طبقه گام بردارند.

بورژوازی، انقلاب فرهنگی را بعنوان «ترور» محکوم میکند، اما این انقلاب در حقیقت گواه زنده این عبارت مشهور لنین بود که دیکتاتوری پرولتاریا «یك میلیون بار دمکراتیك تر از.... دمکراتیك ترین جمهوری بورژوائی است.» اینکه توده ها در این شمار عظیم به زندگی سیاسی و فرهنگی پای گذارند، در تاریخ بشر سابقه نداشته است. طی آن دوران، سیمای زندگی روزمره توده های میلیونی چین با مباحثات توده ای، مبارزه زنده و انتقاد نافذ رقم میخورد. انقلاب فرهنگی نشان داد که دیکتاتوری پرولتاریا مانعی در راه این دمکراسی نبوده، بلکه برعکس شرط امکانپذیر ساختن آن بود. و سپس دیدیم که چگونه این دیکتاتوری بورژوائی «دن سیائو پین» و بورژوازی چین بود که در میدان «تین آن من» معترضان را کشتار کرد و برای حفظ سلطه خود ترور و سرکوب را

۱) در آن زمان، علم انقلابی ما تحت عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون شناخته میشد. البته این نکته بدرستی درک میشد که مائو، مارکسیسم ـ لنینیسم را به «مرحله نوینی» تکامل داده است. بعدها در دهه ۱۹۸۰ بود که جنبش بین المللی کمونیستی نامگذاری صحیح این مرحله را تحت عنوان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آغاز کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در صدمین سالگرد تولد مائو، ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳، این موضع را تصویب کرد.

در سراسر چین گسترده ساخت.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی مانند کمون پاریس و انقلاب اکتبر همیشه برای مائوئیستهای دنیا یك منشور پیروزی خواهد بود. منشوری که پرولتاریا جهت تدارك جهشهای عظیمتر در مبارزات آتی بسوی کمونیسم، از آن درسهائی گرانبها آموخته است.

اشتباه بزرگی است که اهمیت انقلاب فرهنگی را فقط به دوره بعد از کسب قدرت دولتی محدود کنیم. مسلما این انقلاب بزرگترین تجربه پرولتاریا در پیشبرد انقلاب سوسیالیستی تحت حاکمیت خویش را نمایندگی میکند. اما مائو برای اینکه بتواند چنین انقلابی را به انجام برساند و رهبریش کند، ناگزیر شد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را در همه عرصه ها اعم از فلسفه و اقتصاد و سیاست و استراتژی و تاکتیکهای انقلابی و غیره، تکامل دهد.

مائو راهگشای کل تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی شد. اما میدانیم که هیچ ساختنی بدون نقص نیست. بنابراین مائو برای به پیش راندن میراث انقلابی به ناگزیر به انتقاد عمیق از اشتباهات جا افتاده در جنبش بین المللی کمونیستی طی دوران رهبری استالین دست زد. اینك که برخی نیروها تحت پوشش باصطلاح دفاع از استالین مجددا میکوشند خدمات مائو را لوث کنند، پایداری ما بر فهم تکامل کیفی و همه جانبه تمامی عرصه های ایدئولوژی پرولتری توسط مائو اهمیتی بیش از پیش یافته است.

امروز جنبش بین المللی کمونیستی درگیر مبارزه اساسی دو خطی است که از حزب کمونیست پرو سربلند کرده، و اتفاقا همین حالا به درك همه جانبه از خدمات مائو در زمینه مبارزه دو خط درون حزب نیاز دارد. طی انقلاب فرهنگی بود که فهم و برخورد مائوئیستی در این مورد شکل کامل بخود گرفت و نظرات نادرست استالین مبنی بر «حزب یکدست» رد شد.

ما انقلاب اکتبر را صرفا بخاطر درس آموزی از تاکتیکهای ماهرانه یا به ویژه تجربه عملی قیام تحت رهبری لنین مطالعه نمیکنیم. هرچند که این مسائل بسیار مهم و اساسی هستند، لیکن علاوه بر اینها، ما به مطالعه حرکت میلیونی طبقه کارگر در آن انقلاب، امر پیچیده پیشروی انقلاب از دل تلاطمات و تضادها، و رابطه میان جنبشهای میلیونی با «مباحثات خشك تئوریك» لنین علیه اپورتونیستها و رویزیونیستهای آن دوره می پردازیم. مطالعه انقلاب اکتبر جزء و قسمتی از درك و فهم لنینیسم است.

به همین ترتیب، ما انقلاب فرهنگی را بخاطر یك انگیزه مجرد تاریخی، و اساسا حتی بعنوان یك «تدارك» برای مبارزات گوناگون آتی که بعد از کسب قدرت دولتی مجددا پیش پای قرار خواهد گرفت، مطالعه نمیکنیم. ما این انقلاب را بدین علت مطالعه میکنیم که وجوه مشخصه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تشریح کرده و حرکت و مفهوم جدیدی به آن می افزاید. با کنار گذاشتن انقلاب فرهنگی، خود و طبقه خویش یعنی پرولتاریا را از مهمترین گنجینه تجربه انقلابی محروم خواهیم کرد. بدون درك و فهم دستاوردهای انقلاب فرهنگی، هرگز نخواهیم توانست قدرت سیاسی را به کف آوریم، چه رسد به دفاع از آن و بکارگیریش برای پیشروی در مسیر جامعه کمونیستی. کنار گذاشتن انقلاب فرهنگی، دقیقا بمعنای محروم شدن از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. ■

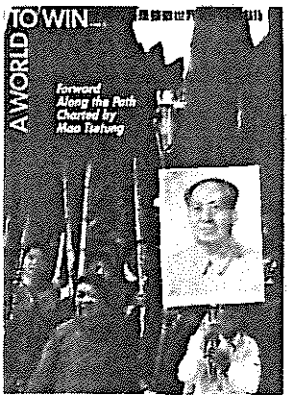

جهانی برای فتح شماره ۷ ـ ۱۹۸۶
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی. این شماره عمدتا شامل مقالات گروه های شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره انقلاب چین و درسهای مائو، و یك سند کلیدی در زمینه درك علم انقلاب و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است.

جهانی برای فتح شماره ۱۷ ـ ۱۹۹۲
دربرگیرنده پلمیك باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی ـ آمریکا علیه تجدید نظر سوسیال دمکراتیك در مارکسیسم توسط ك. ونو رهبر کمیته سابق بازسازی حزب کمونیست هند (م‌ل) است. این نوشته تحت عنوان "دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم" ارائه شده است. مرکز این بحث، جمعبندی از تجربه پرولتاریای در قدرت در اتحاد شوروی و بویژه چین مائو می‌باشد.



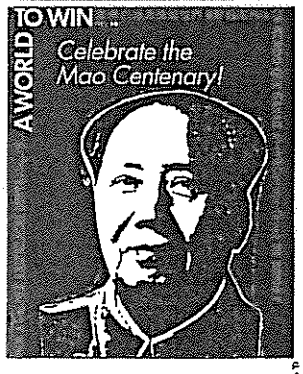

جهانی برای فتح شماره ۱۹ ـ ۱۹۹۳
دربرگیرنده نگاهی جدید و راهگشا از زاویه مائوئیستی به زندگی یکی از رهبران عمده انقلاب فرهنگی، تحت عنوان: چیان چین ـ بلندپروازیهای انقلابی یك رهبر کمونیست

سلاحی ضروری برای فهم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

برای اطلاعات بیشتر در مورد مطالب شماره‌های مختلف مجله و نحوه اشتراک به صفحه ۳ رجوع کنید.

اخبار کوتاه

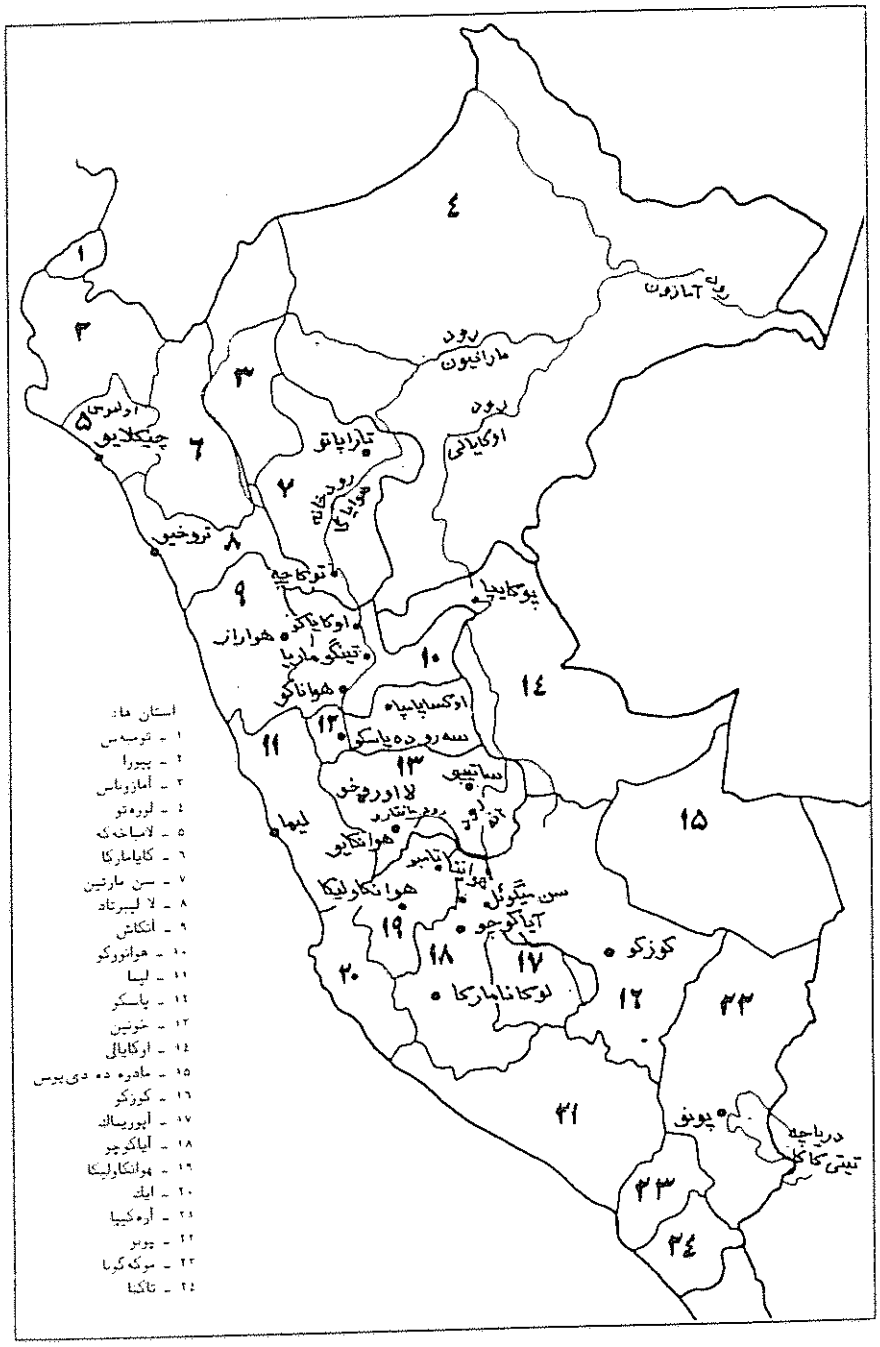

سلسله عملیات چریکی سراسری در اواخر ژوئیه و سراسر ماه اوت ۱۹۹٦، نقطه اوجی در جنگ خلق طی ٤ ـ ۳ سال اخیر بوده است.

در سال ۱۹۹۳ بود که فوجیموری سرمست از ضربات مکرر بر حزب کمونیست پرو و ادعای اینکه صدر گونزالو خواهان مذاکره برای دستیابی به صلح شده، سوگند خورد جنگ خلق را تا آغاز دوره دوم ریاست جمهوریش یعنی تا ۲۸ ژوئیه ۱۹۹٥ کاملا نابود خواهد کرد. او در اشتباه بود. همان ماه حملات انقلابی علیه رژیم فوجیموری را شاهد بودیم. درست یکسال بعد وقتی مراسم رسمی با حضور وی برگزار میشد، حزب کمونیست پرو کارزار بسیار گسترده ای را به پیش میبرد. نکته قابل توجه اینست که اینبار فوجیموری دیگر از آن وعده ها نمیداد.

بنا به گزارش خبرگزاری رویتر در ژوئیه ۱۹۹٦، حزب کمونیست پرو در ۱٥ استان از ۲٤ استان کشور در حال فعالیت است. برای تضمین کنترل کامل ارتش در حال حاضر، در یك چهارم خاك کشور که ٤٤ درصد اهالی را در خود جای داده کماکان حالت اضطراری برقرار است. این شامل اکثر حلبی آبادها و مناطق صنعتی در پایتخت و بخش وسیعی از روستاها می باشد و کوه های منطقه شمال بموازات دریا، جنگلهای شمال شرقی، ارتفاعات مرکزی در شرق پایتخت و دامنه های شرقی آن را در برمیگیرد.

در اکتبر ۹٦ رژیم در حالیکه بطور ضمنی به قابلیت حزب کمونیست پرو اذعان میکرد، عملیات گسترده ای را برای محاصره و دستگیری رفیق فلیسیانو رهبر کمیته موکزی حزب آغاز نمود. ۲۰۰۰ سرباز در مرکز کوهستان آند مستقر شدند. البته خبرگزاریهای پرو از این گله کردند که چریکها تدارك دفاعی شدیدی دیده اند و بنظر می آید که عملیات ارتش با شکست روبرو شود.

نکات مهمی که از گزارش سرویسهای خبری از اواسط سال ۱۹۹٥ تا اواسط ۱۹۹٦ استخراج شده بدین قرارست:

از میدان نبرد

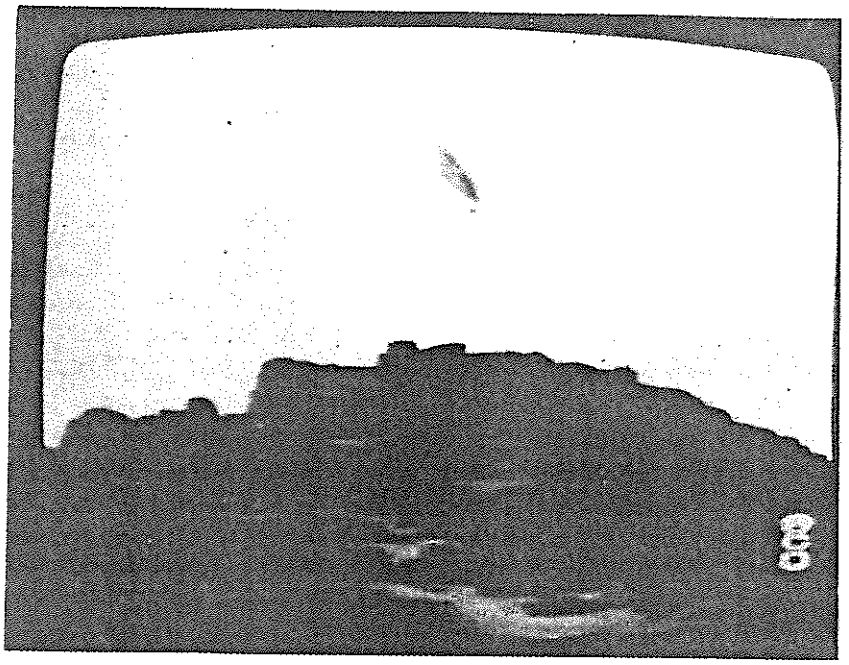

تصویر بالا: پرچم سرخ بر فراز تپه‌ای مشرف به لیما (پایتخت پرو) ـ اول ماه مه ۱۹۹۶

دره رودخانه هوایاگا

حملات پی در پی ارتش در این منطقه و دشتی که به تپه های اطراف می انجامد نتوانسته چریکها را در چارچوب طرحهای دشمن مهار کند. کمین گذاری به یك شکل مهم و ویژه جنك تبدیل شده است. رژیم از هلیکوپتر و ناپالم و مسلسل علیه مردم استفاده میکند، اما ارتش ارتجاع بعلت عدم تحرك سربازان و تجهیزاتش در کوره راه ها و جنگلها نمیتواند قدرت جنگی خویش را حفظ کند. کمین گذاری به نابودی گشتی ها انجامیده و بمیزان زیاد مانع از بسط کنترل ارتش به ورای سنگرهایشان شده است. حمله به پایگاه های ارتش که البته در مقیاس بزرگ صورت نمیگیرد نیز موثر بوده و دشمن را مجبور به تمرکز نیرو و رها کردن مواضع کوچکتر کرده



است. یك عامل پیچیده دیگر برای رژیم، جنك كوتاه مدت سال ۱۹۹۵ با اكوادور و ادامه شرایط وخیم مرزی بوده كه باعث انتقال واحدهای نظامی از «هوایاگا» شده است. همه این مسائل نگذاشته كه كمیته های خلق در عمق جنگلها قلع و قمع شوند. در هر دو سوی رودخانه «هوایاگا»، مناطق پایگاهی انقلابی برپاست كه در آن دهقانان و سایر طبقات تحت رهبری حزب قدرت سیاسی خویش را اعمال میكنند. ارتش رهائیبخش خلق از همینجاست كه رزمندگان بسیار و تداركات و بینش و آگاهی نظامی خویش را بدست می آورد.

توان مبارزاتی كنونی حزب كمونیست پرو در این منطقه را میتوان در تصرف «آیوكایاسو» در اوت ۹۶ مشاهده كرد. طی چند ماه، شهرها و روستاهای اطراف رودخانه «هوایاگا» و دره ای كه از «تینگو ماریا» به «توكاچه» می انجامد و سایر جاده هائی كه به «پوكایپا» ختم میشود (یعنی حدودا یك مسیر ۲۰۰ كیلومتری) موقتا تسخیر شد. این جنك بزرگترین نبردهای جنك خلق از ابتدای دهه ۱۹۹۰ را شامل میشد. این درگیریها بزرگترین حملات جنك خلق نبود اما جزء نبردهای بزرگ در تاریخ این جنك بحساب می آمد.

حكومت پرو در سالهای ۹۳ و ۹۴ با چند هزار سرباز دست به چند حمله مهم در این منطقه زد. ارتش ارتجاع تا وقتیكه سرانجام به مهلكه افتاد و از پای درآمد، در روستاها دست به جنایات وحشتناكی زد. در ژوئیه ۹۵ در جنگل نزدیك «آیوكایاسو» گشت ارتش مورد حمله قرار گرفت و در یك نبرد مهم ۲۱ سرباز كشته شدند. حكومت اواخر ماه ژوئیه ۹۵ تایید كرد كه ۴۷ سربازش را در جنگهای این منطقه از دست داده است. علیرغم اینكه قوای ارتش توسط هلیكوپترهای توپدار پشتیبانی میشدند، پایگاه های آنها طی سه شب هدف خمپاره باران مائوئیستها قرار گرفت و نابود شد. در ماه دسامبر همانسال در جریان یك نبرد طولانی پنج ساعته در نزدیكی شهر «پروگرسو» (حوالی توكاچه) ۱۱ تن از قوای رژیم منجمله دو افسر بقتل رسیدند. حكومت مجددا در فوریه ۹۶ دو بار از پایگاه های نزدیك «تاراپوتو» در شمال و «تینگوماریا» در جنوب دست به تهاجم شدید زد. تلاش برای نزدیك شدن به ارتش رهائیبخش و محاصره آن شكست خورد. ظهر ۹ فوریه یك كاروان نظامی درست بیرون پایگاهی در ۶ كیلومتری «توكاچه» به دام مین و رگبار مسلسل افتاد و نابود شد. در این واقعه، ۱۵ نفر كشته و ۱۰ نفر از قوای دشمن زخمی شدند. انقلابیون تلفات ندادند. رادیوی محلی ارتش اعلام كرد كه رهبر عملیات یك زن بوده است.

تسخیر آیوكایاكو

این شهر ۱۵۰۰۰ نفری در محاصره پایگاه های ارتش قرار دارد و دشمن از آن برای حملات جنایتكارانه اش به روستاها استفاده میكند. این شهر آخرین بار در ژوئن ۹۱ طی شورش دهقانان منطقه به تسخیر چریكها درآمده بود. در نبردهای ژوئن ۹۶ در این منطقه، ارتش مجبور شد پایگاهش را ترك گوید. پایگاه دیگری كه در ۲۰ كیلومتری یعنی در «پوكایاسو» قرار داشت هم مورد حمله انقلابیون قرار گرفت. سحرگاه دوم اوت، سه گروه متشكل از صدها انقلابی ناگهان از جنگل خارج شده و با قایقهای كوچك از رودخانه گذشته واز طریق جاده های شمالی و جنوبی خود را به شهر رساندند. بنا به گزارش روزنامه «رپوبلیكا» چاپ لیما، حدود ۵۰ چریك به مسلسل و آر پی جی مسلح بودند. بقیه كه شامل زنان و مردان دهقان (جوان و پیر) از روستاهای اطراف بودند، سلاح سبك حمل میكردند. در این روستاها، كمیته های خلق به سازماندهی میلیشیا برای دفاع از خود و كمك به نیروهای

تروریسم مرتبط با مواد مخدر در پرو

در ماه ژوئیه ۱۹۹۵، ایالات متحده پیمان جدیدی را با رژیم فوجیموری امضاء كرد. این پیمان «سیاست هماهنگی و اجرای برنامه های ویژه» را جایگزین قرارداد قبلی «ضد مواد مخدر» میكرد. سربازان آمریكایی كه تحت «فرماندهی جنوب» قرار دارند و محل استقرارشان ایالت فلوریداست، در مناطقی كه جنك خلق در آنجا شدت دارد یعنی در هوایاگا، ماریانیون، آگوائیتا، و دره رودخانه اوكایالی حضور خواهند یافت. حكومت آمریكا از هرگونه توضیحی امتناع كرده و فقط میگوید كه برای جنك «علیه مواد مخدر» تداركات لجستیكی فراهم میكند.

البته چنین جنگی در پرو جریان ندارد. فقط بین دلالان حكومتی مواد مخدر و دلالان بخش خصوصی مواد مخدر درگیری های نظامی جریان دارد و نیز جنگی كه هردوی اینها علیه دهقانان به پیش میبرند.

تولید برگ كوكا هنوز معادل ۴۰ درصد صادرات قانونی پرو را در بر میگیرد. اگرچه سهم تولید برگ كوكا در كل اقتصاد كشور طی سالهای اخیر كاهش یافته و علت این امر پیشرفت سریع معدودی صنایع كه در ارتباط مستقیم با سرمایه گذاریهای خارجی قرار دارند میباشد، اما میزان سرمایه درگیر در این بخش كاهش نیافته است. در حقیقت با توجه به تنزل قیمتها، مقدار كل تولید برگ كوكا افزایش یافته است. گفته میشود كه سودی كه از معاملات مواد مخدر از خارج به بانكهای پرو سرازیر میشود بدون در نظر گرفتن آنچه در داخل حاصل میشود، حدوداً یك میلیارد دلار است (گزارش هفتگی آمریكای لاتین، دوم ماه مه ۹۶). بیش از ده سال است كه این امر به پیش میرود، اما ظاهراً دولت آمریكا هیچ شكایتی از «شستشوی پولهای سیاه» در پرو، كه از فروش مواد مخدر حاصل میشود، ندارد.

سرنگون كردن چند هواپیمای كوچك دستچین شده كلمبیایی و برزیلی توسط ارتش پرو، در سال ۹۵، به كاهش فروش مواد مخدر در بازارهای جهان نیانجامیده است. جای این پروازهای خصوصی را استفاده های ارتشی گرفته است. سفیر آمریكا «الوین آدامز» بهنگام امضاء پیمان جدید به وزیر خارجه پرو اطمینان داد كه كشف بیش از صد كیلو كوكائین از كشتیهای پرویی، ۱۷۴ كیلو كوكائین جاسازی شده در هواپیمای نیروی هوایی پرو كه برای حمل قطعات یدكی به روسیه اعزام شده بود و بیش از ۱۵۰ كیلو كوكائین كه از هواپیمای خصوصی فوجیموری كشف شد باعث قطع كمكهای آمریكا به آن كشور نخواهد شد. شخصی بنام «دمیتریو چاوز پنیا خرره را» كه به «واتیكانو» مشهور است، و به قولی سلطان تجارت مواد مخدر در

منطقه هوایاگا محسوب میشده را در سال ۹۴ به اتهام «خیانت» دستگیر کردند تا با این اتهام محاکمه وی بتواند در خفا توسط ارتش انجام گیرد. او در یك اطلاعیه خبری اسامی، تاریخها و مدارکی ارائه کرد که اثبات مینمود وی تحت نظارت و حفاظت ارتش عمل میکرده است. او بابت امتیاز معامله کوکائین هرماه ۵۰ هزار دلار به شخص «ولادیمیرو منتسینوس» میپرداخت. منتسینوس قبل از اینکه مشاور نزدیك فوجیموری و رئیس سرویسهای امنیتی ارتش شود، وکیل کارتلهای مواد مخدر بود.

در ماه دسامبر ۹۵ فوجیموری اعلام کرد که بدلیل «نفوذ» فروشندگان مواد مخدر در نیروهای نظامی، ضرورت جایگزینی آنها توسط پلیس در عملیات ضد مواد مخدر را مطرح کرده است. کمی بعد ژنرال «ویکتور آلوا پلاسنسیا» رئیس پلیس و یکی از نزدیکان رئیس جمهور، علناً با پول املاك مصادره شده بعد از دستگیری های مربوط به قاچاق کوکائین به برگزاری میهمانی های جنجالی پرداخت و شخص وزیر کشور نیز مورد سوءظن قرار گرفت. فوجیموری مجبور شد جای «پلاسنسیا» را به «آنتونیو کتین ویدال» بدهد. این شخص مسئول عملیاتی بود که به دستگیری صدر گونزالو انجامید اما بعداً بدلیل اختلاف با منتسینوس به وزارت راه تبعید شد. این موضوع باعث خوشنودی آمریکا شد زیرا با این شخص ارتباطات عمیقی دارد. اما بعید بنظر می آید که از اتکا رژیم به تجارت کوکائین بکاهد. «کتین ویدال» هم با این تجارت بندهایی داشته است. بعلاوه این تغییرات به هیچ وجه نقش ارتش در ارتباط با تجارت مواد مخدر را عوض نکرده است. این چیزی است که از تمامی گزارشات بر می آید. اخیراً فوجیموری حمایت خود از مونتسینوس را مورد تایید مجدد قرار داد.

حکومت آمریکا محکمترین حامی رژیم فوجیموری است. آمریکا بزرگترین منبع سرمایه مستقیم و غیر مستقیم رژیم پرو برای تامین وامها و اعتبارات است. آمریکا از طریق صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که تحت فرامینش قرار دارند، شرایط بازگشت سرمایه های خصوصی را تعیین میکند. تحت کنترل آمریکا، پرو یکی از بزرگترین قروض سرمایه خارجی در جهان را انباشت کرده است. این بدهی از زمان بقدرت رسیدن فوجیموری از ۲۲ میلیارد به ۳۳ میلیارد دلار افزایش یافته است. رژیم فوجیموری یك رژیم دیکتاتوری مبتنی بر مواد مخدر و تروریسم است و تماماً به دیکتاتوری مبتنی بر مواد مخدر و تروریسم در آمریکا وابسته میباشد.

محلی و اصلی ارتش رهائیبخش خلق پرداخته است.

ده ها پلیس مستقر در شهر را با اسلحه تهدید و دستگیر کردند و در میدان مرکزی شهر گرد آوردند. در جریان این عملیات، دادگاه های خلق تشکیل نشد زیرا همه بوروکراتها و سلاطین محلی مواد مخدر به «تینگو ماریا» یعنی ۵۰ کیلومتر دورتر گریخته بودند. آنها معنای شعارهای حزب کمونیست پرو که از چند هفته قبل بر سراسر جاده های منطقه نقش بسته بود را فهمیده بودند. در اخبار آمده که سخنرانیها و مباحثات شورانگیزی در شهر انجام شد و سپس جشن شکوهمندی برگزار شد که تا پاسی از شب ادامه داشت. روز بعد واحدهای ارتش رهائیبخش خلق و توده های حامی آنها، با واژگون کردن یك ماشین خاك برداری کاترپیلار و دو کامیون جاده را بستند و قبل از هجوم سربازان رژیم از زمین و هوا، محل را ترك گفتند.

آیاکوچو و منطقه جنوب شرقی

«آیاکوچو» به همراه «هوانکاولیکا» و «آپوریماك» محل استقرار نخستین پایگاه های انقلابی منطقه هستند. در مقابل، بیشترین تمرکز پایگاهی و نفراتی رژیم نیز در همین منطقه است که این شامل گروه های شبه نظامی «روندرو» (به اصطلاح گشت دهقانی رژیم) هم میشود. بعلت مشکلات ویژه ای که کمبود درخت در ارتفاعات بالا ایجاد میکند، ارتش رهائیبخش خلق به تحرك بسیار و انجام نبردهای پی در پی شبانه، روی آورده است. همه این مسائل باعث شده که پیشروی و عقبگرد چندین ساله جنك انقلابی در این منطقه ویژگیهای خود را داشته باشد. تعداد زیادی از روستاها بر اثر بمباران و جنایات مکرر ارتش رژیم، خالی از سکنه شده اند. صدها هزار روستائی، «جابجا» گشته اند.

علیرغم اینکه رژیم تلاش دارد بخش مرکزی «آیاکوچو» را «آرام و منفعل» معرفی کند، اما اخیرا مجبور شد وضعیت اضطراری را در استان «هوامانگا» (جنوب آیاکوچو) و «کانگایو» (محل شروع جنك خلق و محل تمرکز رهبری انقلابی مناطق پایگاهی برای سالهای طولانی) برقرار کند. اوایل اوت ۹۶، یك عملیات مهم در نزدیکی شهر «لوکانامارکا» صورت گرفت. این منطقه در اوایل دهه ۱۹۸۰ صحنه نبردهای تاریخی بود. طی چند ساله اخیر نبردهای شدیدی در استانهای «هوانتا» و «لامار» (شمال آیاکوچو) بوقوع پیوسته است. اینجا محل اتصال استانهای «هوانکاولیکا»، «خونین»، «کوزکو» و «آپوریماك» است. رژیم ادعا میکند که چریکهای ارتش رهائیبخش خلق در طول یك محور چند صد کیلومتری از شمال غربی تا جنوب شرقی میجنگند: یعنی از شمال آیاکوچو تا آپوریماك، از خونین تا رودخانه «انه» و جنگلهای اطراف «ساتیپو». در ماه های آوریل و مه ۹۶، هشت سرباز طی یك درگیری در همین جنگلها به قتل رسیدند.

در اوت سال ۱۹۹۵، کارزار جنك چریکی را رژیم با ضد حمله ای پاسخ گفت. طی ماه های بعد، شبه نظامیان «روندرو» در شهرهای «تامبو» و «سن میگوئل» و «لامار» گرد آمدند تا ارتش رهائیبخش خلق را از ارتفاعات منطقه برانند. چریکها موفق به اجرای چند عملیات پیروزمند علیه «روندرو» ها شدند که شامل تسخیر شهرها و محاکمه و اعدام سران «روندرو» بود. مارس ۱۹۹۶، ارتش رهائیبخش خلق دست به یك تعرض زد. روز ۱۷ مارس، یك افسر ارتش در «هواهواکانا» در منطقه «لامار» به کمین افتاد و کشته شد. روز ۲۱ مارس ۹۶، ارتش در منطقه «بوکا دل مانتارو» در «هوانتا» یعنی جائی که رودخانه

«آپوریماك» به رودخانه «مانتارو» می پیوندد و سپس به رودخانه «انه» میریزد، کمین گذاشت. نبرد خونینی در این نقطه بوقوع پیوست. رژیم مطرح میکرد که واحدهای ارتش رهائیبخش خلق با سرعت در دل جنگلهای انبوه منطقه رفت و آمد میکنند. صدها نفر از واحدهای ضد تروریستی ویژه ارتش به منطقه اعزام شدند، اما تلاش آنها برای محاصره و نابودی چریکها با شکست روبرو شد. همزمان نبرد دیگری در منطقه «سه یو دو رو» (آیاکوچو) درگرفت. رژیم قبلا ادعا میکرد که چریکها در این منطقه به کلی از بین رفته اند. در ماه بعد روستای «آنچاهوای» در بخش «لامار» برای اعدام فرمانده قوای شبه نظامی رژیم موقتا تسخیر شد. ارتش ارتجاع در ماه مه در «لامار» و «هوانتا» دست به یك ضد حمله زد. روزنامه ها گزارش دادند، هراس رژیم از این است که شهر آیاکوچو در سالگرد آغاز جنك خلق یعنی روز ۱۷ ماه مه مورد حمله قرار گیرد. همزمان ارتش در قسمتهائی از مرز استان «کوزکو»، یعنی محل درگیریهای شدید نظامی به سال ۱۹۹۵، به مانور پرداخت.

عملیات اواخر ماه ژوئیه در کوه های «هوانکاولیکا»، بخشی دیگر از حملات ارتش رهائیبخش بود. در این منطقه کوهستانی ناهموار و خشك که در ارتفاع ۴۰۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد، موقعیت با دره های «هوایاگا» بسیار متفاوت است و جاده ها اهمیت نظامی فراوانی دارد. در اوایل سال ۱۹۹۶، چریکها مجددا اتوبوسها را در بزرگراه اصلی منطقه متوقف نموده و به تبلیغ در بین مسافران پرداختند. تا چند سال پیش این کار مرتبا صورت میگرفت. در ۲۹ ژوئیه رزمندگان ارتش رهائیبخش خلق دو اتوبوس را بیرون از شهر مرکزی منطقه مصادره کرده و از آنها برای حمله به یك اردوگاه در شمال «هوانکاولیکا» استفاده نمودند. این اردوگاه را شرکتهای راهسازی برپا کرده اند تا جاده «هوانکاولیکا» به «هوانکایو» را درست کنند. چریکها جاده را با دو اتوبوس مسدود کردند تا از ورود خودروهای پلیس که مقرشان حدودا نیم ساعت با محل فاصله داشت جلوگیری کنند. طی مدتی که سه کارگاه راهسازی در تسخیر چریکها بود، آنها کارگران را به تجمع و بحث علیه کارفرمایان و رژیم فراخواندند. طبق گزارش خبرگزاریها، یك چریك جوان خطاب به کارگران چنین گفت: «آنها از ما میخواهند فداکاری کنیم و کمربندهایمان را سفت تر ببندیم. اما دیگر نمیتوان تحمل کرد. آنها میگویند ما شکست خورده ایم. اما می بینید که اینجا هستیم. ما از شما دعوت میکنیم در مورد مشکلات خود، درباره دستمزدها، نحوه رفتار آنها و سوء استفاده ای که از شما میکنند به بحث و گفتگو بپردازیم.» بعد از سه ساعت جلسه، رزمندگان با مصادره دینامیت و وسایل ارتباطی، و انهدام ماشین آلات سنگین و مسدود کردن جاده ها توسط کامیون، در کوه های اطراف ناپدید شدند. خبرنگاران به حضور سنگین قوای پلیس در خیابانهای «هوانکاولیکا» اشاره کردند که نشانه هراس مقامات از وضع جوانان و نفوذ و حضور چریکها در کوه های منطقه بود.

کوهستان شمالی

از وقوع حملات در اطراف «هوارماکا» نزدیك بخش «پیاورا» و در مرز استانهای «لامبایکه» و «کاخامارکا» گزارش شده است. روز ۶ آوریل ارتش رهائیبخش خلق، روستای «کاپی یا» در بخش «اولموس» را تسخیر کرد. نبرد مهمی نیز در ۲۵ آوریل نزدیك «پیاورا» صورت گرفت. بعلاوه ارتش رهائیبخش در «تروخی یو» یك معدن را در ماه مارس تسخیر و از آن دینامیت مصادره کرد.

کوهستان مرکزی

گزارشاتی که از استان «پاسکو» رسیده خبر از سازماندهی نیروهای جدید

درون زندانهای پرو

بنابه گزارش روزنامه نیویورك تایمز، طی ۱۸ ماهه ی پیش از اوت ۹۶، ۵۰۰ هزار نفر یعنی تقریباً ۲ درصد جمعیت پرو برای مدتی در بازداشت قرار گرفتند.

در آغاز سال ۹۶، رژیم مدعی شد که ۴۰۰۰ نفر به جرم «خرابکاری» در زندان به سر میبرند. «دفتر آمریکای لاتین» در واشنگتن این تعداد را در ماه اوت ۹۶ حدوداً ۵۰۰۰ نفر اعلام نمود. در بولتن کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) از «آن ماری پارودی» که یك وکیل فرانسوی است چنین نقل شده که تعداد واقعی زندانیان سیاسی در پرو ۷۰۰۰ نفر هستند. هنوز از سرنوشت ۴۲۰۰ نفر که در لیست «مفقود الاثرها» قرار دارند خبری در دست نیست. تعداد زیادی از آنها در بازداشت پلیس و نیروهای ارتش بسر میبرند.

یك گزارش در ماه اوت ۹۶ توسط دفتر «دیده بان حقوق بشر در قاره آمریکا» که در واشنگتن قرار دارد، منتشر شده است. در این گزارش میخوانیم که پلیس پرو «معمولا» اقدام به شکنجه زندانیان میکند و تعداد زیادی از زندانیان بنا به مدارك یا اقراری که تحت شکنجه بدست آمده یا از طریق لو دادن در زیر شکنجه در حبس مانده اند. خبرنگار اعزامی رویتر طی مصاحبه ای با یك زن زندانی که دو سال است به ظن هواداری از حزب کمونیست پرو در زندان به سر میبرد، انجام داد. این مصاحبه به تاریخ ۲۴ ژانویه ۹۶ صورت گرفت. این زن زندانی گفت که ماموران چشمانش را بستند، او را کتك زدند، از سقف آویزان کردند، به او شوك الکتریکی داده و برای اقرار گرفتن از او گلویش را فشردند. او را هر روز کتك زده بودند و قبل از محاکمه به او تجاوز کرده بودند. زن زندانی گفت: «دادگاه نظامی حکم جهنم را دارد.» کسانی که متهم به «خرابکاری» میشوند در دادگاههای مخفی نظامی توسط قضات نقابدار مجدداً محاکمه میشوند. این سیاستی است که فوجیموری از بیش از چهار سال پیش بعنوان یك اقدام اضطراری ویژه در پیش گرفت و از آن پس بصورت یك عمل رایج درآمد. دادگاههای نظامی ۹۷ درصد از متهمان را محکوم میکنند.

زندانیان در زندان «کانتوگرانده» در لیما، سه به سه در سلولی به سر میبرند که سه متر طول و سه متر عرض دارد. آنها در روز نیم ساعت وقت هواخوری دارند. بنا به گزارش رویتر، درباره تغذیه بد و شیوع سل و امراض دیگر شواهد زیادی وجود

دارد. یکی از این شاهدان، کشیشی است که مسئول نمازخانه زندانهای پروست. در زندان «یانامایو» که در ارتفاع ۴۰۰۰ متری از سطح دریا ساخته شده، سلولهای دو در سه متری از هیچگونه گرمایی برخوردار نیستند. آنها کاملا تاریکند و پنجره ها شیشه ندارند. باد از هر جانب در زندان میوزد و آب بقدری سرد است که انگشت زندانیان بهنگام شست و شو کبود میشود. در مقاله ای که در روزنامه آمریکایی «راکی مانیتین‌نیوز» درج شده چنین میخوانیم: ۵۰۰ زندانی سیاسی که اغلب مریضند همیشه گرسنه اند. طبق مقررات زندانهای پرو در مورد کسانی که جرمشان «خرابکاری» است، یکسال قطع ارتباط کامل اعمال میشود. و پس از آن فقط بستگان درجه اول زندانی حق دارند او را به مدت ۱۵ دقیقه در ماه ملاقات کنند. یکی از روزنامه های طرفدار رژیم پرو که «اکسپرسو» نام دارد و در لیما منتشر میشود طی مقاله ۱۸ مارس ۹۶ خود مینویسد، زندانی ها دو نفر دونفر بمدت ۲۳ ساعت و نیم در روز، در سلول حبس میشوند. این مقاله ای بود که درباره «اقدام به شورش» در زندان زنان «چوریوس» در لیما انتشار یافته بود.

بعد از سالها بالاخره «پیتر آرچاند» نماینده سازمان عفو بین الملل در ۱۶ ماه مه ۹۶ به برگزاری یك کنفرانس خبری در لیما اقدام نمود. او در تمامی این سالها از موضع گیری علیه رژیم فوجیموری در ارتباط با مسئله صدر گونزالو سر باز زده بود. او در این کنفرانس گفت که «حداقل ۹۰۰ نفر» از سال ۱۹۹۲ به علت اغتشاش حقوقی در زندانهای پرو به ناحق اسیر شده اند. او اعلام کرد «تازمانیکه این زندانیان آزاد نشوند ما از پای نخواهیم نشست.» او برای مدتهای طولانی هزاران زندانی دیگر که «جرمشان» فعالیت انقلابی است را، مستحق زندانی شدن میدانست. فوجیموری در سخنرانی ۲۸ ژوئیه ۹۶ خود خطاب به مردم اذعان کرد که «اشتباهاتی کرده است.» او با اینکار میخواست امتیاز کوچکی بدهد تا از فشار سیاسی بکاهد. هدف او اساساً حفظ شرایط موجود بود. در این زمینه هیچ اقدام ویژه ای صورت نگرفته و دادگاههای استیناف در سال گذشته فقط ۱۵۰ نفر را آزاد کرده اند که تعداد زیادی از آنها مجدداً دستگیر و محاکمه شده اند.

توسط حزب کمونیست پرو دارد. حزب قبلا در اینجا ضرباتی را متحمل شده بود. همچنین از شهر کوهستانی «هوانکایو» که ۱۸۰۰۰ سکنه دارد و یکی از بزرگترین شهرهای ارتفاعات می باشد گزارش رسیده که حزب از بین جوانان بیکار در حال بسیج نیروی تازه نفس است.

روز ۸ دسامبر ۹۵، چریکها به یك خودروی پلیس در نزدیکی مرز «هوانکو» و «پاسکو» حمله بردند. این خودرو، ۸ اسیر که گفته میشد از «رهبران» حزب کمونیست پرو هستند را از «هوایاگا» به زندانی در لیما منتقل میکرد. رزمندگان و زندانیان آزاد شده به ارتفاعات بخش «انیل کارون» در استان «پاسکو» گریختند.

لیما

در سال ۱۹۹۵ و اوایل سال ۱۹۹۶ حملات مهم کمی در پایتخت انجام شد. روز ۶ مارس ۹۶ در شهرك هوایکان، «پاسکوالا روسادو» ترور شد. روزنامه ها از وی بعنوان شخصی یاد کردند که در سازماندهی گروه های شبه نظامی جهت تعقیب و قتل کسانی که مظنون به هواداری از حزب کمونیست پرو هستند با رئیس پلیس لیما یعنی ژنرال «آنتونیو کتین» همکاری داشت. محل فعالیت او «هوایکان» و حلبی آباد دیگری در نزدیکی «رائوکانا» در مسیر بزرگراه مرکزی «کاره ترا» بود که برای مدتها از مراکز نفوذ حزب کمونیست پرو بحساب می آمد. «روسادو» اخیرا داوطلبانه از اقامت در شیلی چشم پوشید و به پرو بازگشت، زیرا گمان میکرد که پلیس و ارتش شهرکها را از وجود انقلابیون پاك کرده اند و محیط برای ادامه فعالیت وی امن شده است. رسانه های گروهی خبر میدهند که اخیرا شعارهای حزب کمونیست پرو بر دیوارهای این شهرك و نیز حلبی آباد عظیم «ویلا ال سالوادور» در جنوب لیما زیاد شده است. رسانه ها اعلام خطر کرده اند که این نشانه سازماندهی مجدد زحمتکشان این شهرکها توسط حزب است. در این شهرکها افراد گشتی پلیس مورد حمله قرار گرفته و طی تهاجمات مارس و آوریل ۹۶ اسلحه آنها مصادره شده است.

سحرگاه اول ماه مه ۹۶ پرچم سرخ بزرگی به ابعاد ۲ در ۴ متر از یك تیر عظیم در تپه «پوروکوچو» در شهرك «لامولینا» آویخته شد. این تپه در معرض دید ساکنان حلبی آبادهای شرق لیما قرار دارد. سریعا یك هلیکوپتر به محل اعزام شد و شبه نظامیان پلیس کوشیدند پرچم را پاره کنند. یك سرگرد و گروهبان ارتش به تله انفجاری افتاده و مجروح شدند. بقیه افراد پلیس نیز از تپه نزدیك زیر رگبار گلوله قرار گرفتند. شعارنویسی و پوستر چسبانی در حاشیه بزرگراه مرکزی انجام گرفت. این بزرگراهی است که از میان منطقه صنعتی میگذرد و به ارتفاعات شرق و بزرگراه بین المللی شمال می انجامد.

شب ۱۷ ماه مه یك بمب مهیب در شهرك «لاویکتوریا» نزدیك لیما منفجر شد و به خودروی انبار شرکت نفتی «شل» بشدت لطمه زد. این درست یك روز قبل از امضای قرارداد ۲٫۷ میلیارد دلاری «شل» و «موبیل» با رژیم پرو برای غارت حوزه های گاز «کامیسا» بود. روز بعد برق بیشتر بخشهای شهر از سحرگاه تا آخر شب قطع شد. طی هفته های بعد مراکز حکومتی هدف یکرشته بمب گذاری قرار گرفت.

روز ۲۶ ژوئیه، درست قبل از رژه مخصوص روز به اصطلاح «استقلال»، اتوموبیل حامل بمب در مقابل قرارگاه پلیس در ۲۰۰ متری کاخ ریاست جمهوری و نزدیك به ساختمان مجلس منفجر شد. اینجا قرار است امن ترین منطقه لیما باشد. روز ۲۹ ژوئیه منزل ژنرالی که مسئول عملیات «هوایاگا» است در لیما منفجر و با خاك یکسان شد. روز ۳۱ ژوئیه ۹۶ ژنرال «کارلوس دومینگز» رئیس «پلیس ضد تروریست» مجبور به استعفاء شد.

انتقادات ضدجنبش انقلابی انترناسیونالیستی
در مرداب اطلاعاتی

«مائوئیسم مجازی» و اپورتونیسم واقعی

نوشته: ر. ووی‌نا

همانگونه که در مقدمه این بخش مجله در مورد مبارزه دو خط شرح دادیم، برخی نیروهای مدعی حمایت از حزب کمونیست پرو (ح ك پ) و جنك خلق، نه تنها با مبارزه علیه خط راست مخالفت کرده اند بلکه اخیرا کارزار زشتی را علیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج ا ا) و بویژه کمیته این جنبش براه انداخته اند. تا زمان انتشار این شماره مجله، هسته مرکزی این گروه توطئه گر تشکیل شده است از : «لوئیس آرسه بورخا» (یك تبعیدی پرویی که سردبیر «ال دیاریو انترناسیونال» چاپ بلژیك است)، «آدولفو اولاچه آ» متحد نزدیك «آرسه بورخا» که مقالاتش را از طریق اینترنت منتشر میکند و معمولا خودش را «کمیته سول پرو» (کمیته همبستگی با پرو ـ لندن) میخواند، «پرچم نوین» یك گاهنامه که آن نیز بوسیله یك تبعیدی پرویی سردبیری میشود و در نیویورك انتشار می یابد و گروه کوچکی در آمریکا بنام «جنبش انترناسیونالیستی مائوئیستی» (ام‌آی‌ام) که علی رغم اسمش هیچ ارتباطی با «ج ا ا» ندارد. چند گروه و شخص منفرد دیگر که در اروپای غربی و آمریکای شمالی پراکنده هستند به شکل ضعیف تری با این هسته مرکزی در ارتباطند.

مبالغه است اگر بگوییم که این نیروها یك جریان را تشکیل میدهند. آنها در همان حال که سعی میکنند خودشان را به ح ك پ و مائوئیسم بچسبانند، تاریخ طولانی دوری جستن از «ج ا ا» و «ح ك پ» داشته و هر کدامشان نیز با حسادت مراقب استقلال خود است. آنها حتی زمانیکه متحد میشوند تا به «ج ا ا» حمله کنند، هرچند وقت یکبار وحشیانه به جان هم افتاده و در صعود به کوه آشغال، مثل خرچنك از سر و کول هم بالا میروند.

آنها میگویند که هیچ منفعتی بجز دفاع از کمیته مرکزی «ح ك پ» و جنك خلق ندارند، اما مطرود شمردن نبرد علیه خط اپورتونیستی راست (خ.ا.ر) ضربه ای به حزب کمونیست پرو و همه کسانی است که از امر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم حمایت میکنند. مخالفت آنها با نبرد علیه خط اپورتونیستی راست ناگزیر آنها را عموماً بسوی انحلال مبارزه علیه رویزیونیسم میکشاند. مباحثات سیاسی معمول در میان این نیروها مشتمل است بر موضوعاتی نظیر اینکه «ج ا ا آنقدر اپورتونیست است که نمیشود نجاتش داد» و آنها بطور منظم هر کسی را که مبارزه دو خط را منکر میشود و مخالف کمیته «ج ا ا» است منجمله نیروهای رویزیونیستی هوادار چین و رویزیونیستهای کهنه طرفدار شوروی و امثالهم را بصفوفشان راه میدهند. در حقیقت مخالفتشان با نبرد علیه خط اپورتونیستی راست در پرو نوك پیکان پلاتفرم امتناع از مبارزه با اپورتونیسم بطور کلی است، و نهایتاً به برنامه انحلال خطوط تمایز کلیدی میان مارکسیسم و رویزیونیسم در جنبش بین المللی کمونیستی بطور عام منجر میشود.

نمایندگان دروغین حزب کمونیست پرو

«آرسه»، «پرچم نوین» و «اولاچه آ» ادعا میکنند که در حمله به ریم، بمثابه نماینده واقعی «ح ك پ» و یا دستکم خط این حزب عمل میکنند. این حرف حقیقتا بی پایه است. «ح ك پ» عضو «ج ا ا» بوده و از زمان تاسیس این جنبش در ۱۲ سال پیش و در تمام بیانیه هائی که از زمان دستگیری صدر گونزالو منتشر ساخته به دفاع استوار از این جنبش ادامه داده است. (۱) «آرسه»، «پرچم نوین» و سایرین در مواجهه با این واقعیت انکار ناپذیر مجبور شده اند سراسیمه نیمی از حقیقت را آنهم با اکراه بنمایش بگذارند تا مشروعیتی به پروژه ضد «ج ا ا» خود بدهند. برای مثال آرسه سعی میکند چنین وانمود کند که «نماینده ح ك پ» است. اما همیشه از نوشتن این امر روی کاغذ طفره رفته است، چرا که این امر ممکن است بسادگی مورد توجه آنانی قرار بگیرد که نسبت به مسئله آگاهی بیشتری دارند؛ این حداقل شامل خود «ح ك پ» میشود. (۲) این واقعیتی است که در حال حاضر «ح ك پ» هیچ نماینده ای در خارج از کشور ندارد. (۳)

اخیراً این نیروها برای چسباندن خود به «ح ك پ»، به حد اکثر کوشش کرده اند خود را پرچمدار «بی قید و شرط» صدر گونزالو معرفی کنند. نگاهی کوتاه به این ادعا نشان میدهد که نه فقط ادعایی توخالی است، بلکه افشاگر جوانب اساسی روش آنها نیز هست.

حداقل باید به این واقعیت اشاره کنیم که این «پرچمداران بی قید و شرط»، بلافاصله پس از دستگیری صدر گونزالو، مبارزه برای دفاع از جان وی را بسیار بی اهمیت وانمود کردند. «ال دیاریو انترناسیونال» به سردبیری آرسه، سر تیتر خود را، برخلاف کمیته «ج ا ا» و «ح ك پ» و «کمیته اضطراری بین المللی» (کاب)، دفاع از جان صدر گونزالو قرار نداده بلکه آنرا با «اندیشه گونزالو کماکان آزاد است» مزین ساخت. سپس آرسه تقریباً از ایفای هرگونه نقشی در کارزار «کاب» امتناع کرد. این تحریم بتوسط «اولاچه آ» در یك مصاحبه با روزنامه نگار انگلیسی «کولین هاردینك» چنین توضیح داده شد. (باید بگوییم که «اولاچه آ» اغلب نقش سرکرده را برای این نیروها، بویژه برای «آرسه» بازی میکند، و جوانب مخفی خطشان را با صدای بلند بیان می نماید.) در ارتباط با دستگیری «صدر گونزالو»، «اولاچه آ» به «هاردینك» توضیح داد که : «... واقعاً این بیشتر مسئله رژیم فوجیموری است تا ما. آنها حزب را از مسئولیت حفاظت از صدر معاف کردند».(٤) بی اهمیت جلوه دادن رهبری مائوئیستی که در اینجا اظهار شده، باید هرکس که کمترین توهمی نسبت به «مائوئیسم» این فرد یا اعتبارش بمثابه «نماینده ح ك پ» دارد را بیدار کند. بگذریم از این که «اولاچه آ» سعی کرده با مساوی قلمداد کردن «ما» و «حزب»، نظرش را با «ح ك پ» یکی نشان دهد.

یکسال بعد هنگامیکه فوجیموری فراخوان مذاکرات صلح را به صدر گونزالو نسبت داد و کمیته «ج ا ا» نیاز به پیشبرد تحقیقات و مطالعه جدی درباره مبارزه دوخط و در همان حال ادامه حمایت از جنك خلق را به پیش گذاشت، «اولاچه آ» بحث زیر را ارائه نمود: «امروز ما تاییدیه ای دریافت کرده ایم که در آن گفته میشود نامه ها و ویدئوهای نسبت داده شده به دکتر آبیمال گوسمان توسط رژیم، از طریق شکنجه روانی بدست آمده ... کاملا آشکار است که آنچه توسط دکتر گوسمان گفته یا نوشته شده تحت اجبار و از طریق «جنك روانی» توسط

شکنجه گران حرفه ای بدست آمده است. نباید احساس کنیم که به ما توهین شده است بلکه باید افتخار کنیم که او برای چنین مدت طولانی مقاومت نمود .... جنك روانی در این مورد هیچ چیز بغیر از کاربرد خشونت نیست .... که قربانی هیچ راهی بجز تسلیم ندارد.» (۵) آرسه نیز این بحث را به پیش میگذارد که وقتی صدر گونزالو دستگیر شد تنها راه واقعی در مقابل او «مرگ یا تسلیم» بود.(۶)

شگفت آور است که همان کسانی که خیلی با سرعت و سطحی نگری از «تسلیم» صدر گونزالو سخن می گفتند حالا خودشان را بمثابه قهرمانان بدون قید و شرط او جا زده و هرکس که حتی درباره امکان اینکه صدر گونزالو پشت خط اپورتونیستی راست باشد، صحبت کند را «خائن» و «عامل فوجیموری» قلمداد میکنند. اگر حرفهای آنها را جدی بگیریم، خودشان بزرگترین «عاملین» خواهند بود!

واضح است که انگیزه حمله «آرسه» و شرکاء به «ج ا ا»، خواست شدید دفاع از صدر گونزالو و یا دفاع از «ح ك پ» نیست. البته آنها خیلی معترضانه دوست دارند اینگونه وانمود کنند. نقابی که آنها اینك بعنوان «پرچمدار بدون قید و شرط» صدر گونزالو به چهره کشیده اند، همانقدر سطحی و اپورتونیستی است که نظر سطحی سابق آنها در مورد «تسلیم» وی. بنابراین، این نیز قابل اعتماد نیست.

«مفید بودن» حقیقت

طریقی که «آرسه»، «اولاچه آ» و «پرچم نوین» به مسئله امکان دخیل بودن صدر گونزالو در خط اپورتونیستی راست برخورد میکنند، با تحریف و بیان نیمی از حقیقت، و جعلیات آشکار بیشمار همراه است که بیانگر بی مایگی شگفت آور آنان در برخورد به مقوله حقیقت میباشد.(۷) مضافاً «آرسه» در بحثی که مشخصه این قبیل نیروهاست مطرح میکند که این طرز برخورد نه تنها صحیح، بلکه برای جلوگیری از «روحیه باختگی» در مواجهه با «هرگونه عقبگرد انقلاب و حتی در مقابل تبلیغات امپریالیستی»، ضروری نیز هست. (۸) او ادعا میکند که صحبت از مبارزه دوخط «باعث سردرگمی و انتشار شك و تردید در میان بخشهای عقب مانده خلق میشود.» بعبارت دیگر «آرسه» بخاطر باصطلاح اجتناب از «سردرگمی» و «روحیه باختگی»، فکر میکند که تحریف، مبالغه، پنهان کردن و یا حتی اختراع جوانب مهمی از اوضاع واقعی، کاری مناسب است.

مائوئیستها با شور و شوق بدنبال حقیقت هستند. برخلاف بورژوازی که ریشه در استثمار طبقاتی دارد و بنابراین بسیاری چیزها دارد که پنهان کند، پرولتاریا چیزی ندارد که از دست بدهد. پرولتاریا در جامعه طبقاتی هیچ منفعت خاصی ندارد که بخواهد از آن دفاع کند. بنابراین همانگونه که مائو گفت «ماتریالیستهای پیگیر، از هیچ چیز نمی هراسند». پیگیرانه در جستجوی حقیقت بودن یا نبودن، نهایتاً یك موضع طبقاتی است.

برخورد آرسه و شرکاء به حقیقت، آنان را آزاد میگذارد که هر چه را فی الفور و بطور مقطعی «برای انقلاب» مصلحت دیدند، به زبان آورند. این برخورد بدین شکل ترجمه میشود که هرچه منطبق بر منافع محدود آنان باشد، مصلحت است. بنابراین آنها اکنون با تهمت زدن به خط «ج ا ا» درباره مبارزه دوخط، و اجتناب عملی از مبارزه خطی، وقیحانه اعلام میکنند که «ج ا ا» از خط مذاکرات صلح دفاع میکند! (۹) در مورد درگیر بودن احتمالی صدر گونزالو در خط اپورتونیستی راست، «آرسه» و شرکاء بدون توجه به واقعیت موجود، هر چه برای آنها در هر لحظه مناسب باشد را به زبان می آورند. این کار، خدمت نبوده بلکه لطمه بزرگی ببار می آورد. زیرا کمونیستهای انقلابی فقط میتوانند در مواجهه تمام و کمال با حقیقت، هرچقدر هم که تلخ باشد، پیشرفت کنند.

کافه اینترنت

نکته دیگری که دیدگاههای این نیروها را آشکار میکند، انتقادشان به کمیته «ج ا ا» بخاطر اتخاذ «روشهای کارکرد مخفیانه» است. این امر مرتبط است با خواستی کمابیش عمومی از جانب این نیروها مبنی بر «علنی تر» و «دمکراتیك تر» عمل کردن «ج ا ا». برای مثال، یك گروه خواستار آن شده که کمیته «ج ا ا» عملکرد درونی خود را آشکار کند. این در حالیست که یك گروه دیگر، اعضای کمیته «ج ا ا» را بخاطر «مخفی کاری» های آنها مورد تمسخر قرار داده است.

گله گذاری از «عملکرد مخفیانه ج ا ا»، پژواك انتقادهای دیرینه سوسیال دمکراتیك به سازمانهای لنینیستی در مورد «بیش از حد توطئه گر» و «بیش از حد مخفی بودن» است. اولین سئوالی که کمونیستها باید بپرسند این است که «مخفی» از چه کسی؟ آیا آنها واقعا میخواهند که کمیته «ج ا ا در ملاء عام، عملکرد این جنبش را آشکار سازد»؟ این فقط میتواند بمعنای آشکار شدن در برابر پلیس سیاسی امپریالیستها باشد. بطور مثال جهانیان در جریان دستگیری صدر گونزالو دیده اند که پلیس سیاسی تا چه حد برای شکار و «از سر راه برداشتن» رهبران انقلابی تلاش میکند. آیا این افراد بر اثر عملکرد روتین دمکراسیهای بورژوایی غربی آنچنان به خواب رفته اند که حتی فکر نمی کنند اعضا و رهبران بسیاری از احزاب و سازمانهای «ج ا ا»، فقط بخاطر عضو بودن، ممکن است دستگیر، شکنجه و حتی اعدام شوند؟!

یکی از پیروزیهای بزرگی که با تشکیل «ج ا ا» بدست آمده، فراهم شدن وسیله ای است که احزاب و سازمانهای مائوئیست سراسر جهان میتوانند از طریق آن، از تجربیات و شناخت یکدیگر بیاموزند تا بدین ترتیب پروسه انقلاب را تقویت کرده و شتاب بخشند. گله گذاریهای سوسیال دمکراتیك این نیروها فقط باعث تضعیف دستاوردهایی خواهد شد که به سختی کسب شده اند. مائوئیستها بایستی امیدوار باشند و مصراً خواستار آن باشند که کمیته «ج ا ا» و این جنبش به حداکثر بر مبنای خط لنینیستی حقیقی عمل کرده و هسته مرکزی عملکردهای درونی جنبش را از نگاه پلیس مخفی پنهان سازند؛ حتی اگر این امر باعث جریحه دار شدن «احساسات دمکراتیك» برخی روشنفکران بشود.

با چنین انتقادات بورژوا دمکراتیکی به «ج ا ا»، چندان تعجب ندارد که محل اصلی تلاشهای سازمانیافته نیروهای ضد «ج ا ا»، شبکه بین المللی کامپیوتری بنام اینترنت است. اینترنت، کسانی که میتوانند یك کامپیوتر، یك تلفن و وسیله ای بنام «مودم» (که کامپیوتر را به سیستم تلفن وصل میکند) را فراهم کنند، به سرویسی متصل کند که میتوان مطالب را از طریقش برای افراد دیگر در شبکه اینترنت فرستاد، به کامپیوترهای دیگر متصل به اینترنت راه یافت و پیامهایی را فوراً به آنچه که میزگرد و یا بولتن الکترونیکی نامیده میشود ارسال کرد. هر کس که بر روی اینترنت است میتواند پیامها را بخواند و فوراً پاسخ دهد. در جهان الکترونیکی اینترنت که اغلب «جهان مجازی» یا «فضای ارتباطی» خوانده میشود، این نیروها میتوانند هر هفته صدها برگ نوشته در این مجمع رد و بدل کنند و بدین طریق حملات سیاسی منظم خود را علیه «ج ا ا» و علیه یکدیگر به پیش برند. فضای حاکم چیزی شبیه به مباحثات سیاسی بلا وقفه در قهوه خانه های دانشجویی است. تنها فرقی که دارد این است که این مباحثات در جهان الکترونیکی «واقعیت مجازی» صورت میگیرد.

از آنجا که اینترنت امکان ارتباط الکترونیکی میلیونها نفر از چهارگوشه جهان را با سرعت و سهولتی باور نکردنی فراهم می آورد، در رسانه ها آنرا بعنوان ابزار بزرگی برای «شکستن سدهای» موجود میان افراد از ملل مختلف و اشاعه بلامانع «دمکراسی جهانی» ستایش میکنند. گفته

میشود که «واقعیت مجازی» در «فضای ارتباطی» اینترنت جهان را به یك «دهکده جهانی الکترونیکی» تبدیل کرده است.

این «انقلابیون مجازی» که ضد «ج ا ا» هستند، آشکارا فعالیت خود در اینترنت را طوری به پیش میبرند که انگار واقعیست. نگرش بورژوا دمکراتیك آنها باعث شده که برخی حقایق سخت زندگی را در «واقعیت مجازی» نادیده بگیرند. حداقلش این است که حضور «برادر بزرگ» بر روی شبکه را مد نظر ندارند. در سال ۱۹۹٤ سخنگوی «اف بی آی» آمریکا اذعان نمود که آنها ۲۵ «متخصص شبکه» را مامور عملیات اینترنت کرده اند. این رقم با توجه به تغییرات سریع در دنیای اینترنت، بدون شك تا بحال چند برابر شده است. و تازه در امریکا، این رقم شامل مامورین سیا، آژانس امنیت ملی، و سایر عاملان پلیس سیاسی نمیشود. (۱۰) انگلستان دست کم ۷ سازمان اطلاعاتی دارد که اینترنت را کنترل میکنند. این شامل MI5 ، MI6 و GCHQ در «چلتنهام» است.(۱۱)

«انقلابیون مجازی» اساس فعالیتهای خود را آشکارا در اینترنت به پیش برده و کمیته «ج ا ا» را ملامت میکنند که مثلا چگونه ممکن است «در عصر اینترنت»، رسیدن به موضع علنی در مورد مبارزه دوخط «اینقدر طول بکشد». انگار «ج ا ا» میتواند به سادگی مهمترین روابطش را از طریق اینترنت بر قرار کند ـ مسئله جدی گرفتن مبارزه دوخط به کنار. کافیست گفته شود مائوئیستها که نبردی شدید را در واقعیت جاری علیه پلیس سیاسی به پیش میبرند، نباید به سادگی درگیر بازیهای «واقعیت مجازی» در این شبکه شوند.

برخورد اینترنت ـ سنتریك (اینترنت را مرکز همه چیز قرار دادن)، که از جانب «انقلابیون مجازی» مشاهده میشود، نه تنها بیان قانونی گرایی است بلکه در جوهر خود، اروپا مرکز بینانه نیز هست. البته مائوئیستها باید هرکجا که توده ها حضور دارند، منجمله بر روی اینترنت، حاضر و فعال باشند تا بتوانند بیشترین کار ممکن را برای پیشبرد امر انقلاب انجام دهند. با این وجود راه انجام این کار باید با اصلی که مائو جلو گذاشت، یعنی «تو به شیوه خود بجنك و من به شیوه خویش» همخوانی داشته باشد. مثلا اکثر احزاب و سازمانهای «ج ا ا»، «مودم» و آدرس اینترنت ندارند. علت فقط این نیست که بسیاری گروهها در شرایط اختناق شدید عمل میکنند؛ بلکه همچنین بخاطر نابرابری بنیادین و آشکار در ساختار خود اینترنت است. هرچقدر هم که اینترنت پتانسیل داشته باشد، این شبکه تحت امپریالیسم بوجود آمده و نابرابری های موجود در جهان امپریالیستی را منعکس کرده و آنرا مسلماً تقویت میکند. درحالیکه تقریبا تمام دانشجویان در آمریکا به شبکه اینترنت دسترسی دارند، اغلب مردم در کشورهای ستمدیده به یك تلفن هم دسترسی ندارند و نیمی از مردم جهان در عمرشان یك تلفن هم نزده اند. «انقلابیون مجازی» در محیطی عمل میکنند که بناگزیر صدای اقشار نسبتاً ممتاز در آن طنین افکن است؛ این در حالی است که صدای بخشهای بزرگی از جهان منجمله احزاب انقلابی در فقیرترین کشورها، در آنجا به گوش نمی رسد و آنها فراموش شده اند. حزب کمونیست پرو نیز قادر نیست نقش فعالی در این مباحثات داشته باشد. در اینجا فقط با مشتی «سخنگویان» متنازع روبروییم که هریك «مودم» و خط سیاسی خود را دارد و درواقع حزب را نمایندگی نمی کنند. در این جهان نابرابر مجازی و واقعی، تمام «مودم» ها نمی توانند و نباید یکسان تلقی شوند. ساختن یك تشکیلات بدور ساختاری که ذاتاً نابرابر و معوج است، به کشش غیر قابل مقاومتی بطرف شووینیسم امپریالیستی پا خواهد داد.

حتی اگر بنوعی همگان در این دنیا «مودم» داشتند و پلیس سیاسی امپریالیستها نیز در دنیای «واقعیت مجازی» حضور نداشت، بازهم صحیح نبود که امور «ج ا ا» بطور علنی در اینترنت به پیش برده شود.

اینکار علیه تئوری مارکسیستی شناخت و نتیجه تشکیلاتی آن یعنی سانترالیزم دمکراتیك خواهد بود. «ج ا ا» متشکل از سازمانهایی است که در کشورهای مختلف در پروسه سخت و طولانی پیوند با توده ها، پیشبرد مبارزه انقلابی، یافتن پیشروان در به صحنه آوردن آنها، تدوین استراتژی و تاکتیکهای پایه ای انقلاب در کشور، شکل دادن به یك پیشاهنك، و طی این پروسه، تکامل و روشنتر کردن شناخت و پراتیك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، در رابطه دیالکتیکی «از توده به توده» ساخته و پرداخته شده و بعنوان بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی به یکدیگر پیوسته اند. اگرچه «ج ا ا» مانند یك حزب کمونیست در یك کشور واحد نیست اما بر اصول تشکیلاتی «م ل م» استوار است. پروسه شناخت و تغییر جهان ناگزیر باید تابع تئوری مارکسیستی شناخت و مشی توده ای باشد. سانترالیزم دمکراتیك باید در حال حاضر بنحوی در «ج ا ا» بکار برده شود که مناسب این تشکیلات باشد؛ این الزاماً با عملکردهای سانترالیسم دمکراتیك درون حزب یك کشور واحد متفاوت خواهد بود. بعلاوه، در همانحال که «ج ا ا» اصل عمومی سانترالیزم دمکراتیك را رسماً اعلام میکند، ملزم نیست و مسلماً نباید اصول عملکرد، شیوه های کار خود و امثالهم را علنی نماید. (۱۲)

تا آنجا که به جار و جنجالهای نیروهای فوق الذکر در مورد اختلافات درون «ج ا ا» مربوط میشود باید بگوییم که البته اختلافاتی درون «ج ا ا» وجود دارد. مباحثات و تبادل نظر درون «ج ا ا» بخشی از پروسه وحدت ـ مبارزه ـ وحدت است که کل جنبش از دل آن پیشروی میکند. بطور مثال، پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم توسط «ج ا ا» نشانه ای از همین پروسه بود. بخشی از این پروسه بشکل علنی به پیش میرود. این در حالیست که بخشهای دیگر پروسه برای جنبش ما داخلی محسوب شده و باید چنین باقی بماند. کسانی که ادعا میکنند درباره عملکرد درونی کمونیستها «مطلع هستند»، غالباً شناختشان بسیار اندك است!

تقلیل مبارزه خطی به توطئه پلیسی

اصرار خشك مغزانه انقلابیون «جهان مجازی» برای تقلیل مبارزه دو خط در پرو به یك توطئه پلیسی، آنها را بناگزیر بسوی تقلیل کلیه مبارزات خطی به توطئه پلیس میکشاند. گریز آنها از مسائل مهم و جذب شدنشان به هیاهو درباره توطئه های پلیس، شگردها، جاسوسی و خیانت و نارو زدن ها باعث شده که یك فضای بیمارگونه و جنجالی در مباحث منظم اینان در اینترنت بوجود آید. وحدت اولیه آنها علیه کمیته «ج ا ا» جای خود را به موجی از دعواهای زشت درونی داده است. کسانیکه تا چند ماه پیش بمثابه «رفیق» مورد ستایش قرار میگرفتند و اسنادشان بازتکثیر و توزیع میشد، حالا «جاعل» و «فرقه باز» و «جاسوس پلیس» نامیده میشوند. (این امر بطور مثال در مورد جریان «ام آی ام» اتفاق افتاد که به «پرچم نوین» حمله کرد و «پرچم نوین» نیز به نوبه خود «اولاچه آ» را مورد حمله قرار داد.) (۱۳) در یك اقدام پلید، یك روزنامه نگار آمریکای شمالی که از حمایت «اولاچه آ» برخوردار بود مشخصات فیزیکی و آنچه را که وی ادعا میکرد آدرس خانه بعضی از هواداران «پرچم نوین» است را در اینترنت اعلام کرد.

این امر یکی از ثمرات زشت پافشاری نیروهای ضد مائوئیست بر تقلیل مبارزه خطی به توطئه پلیسی و دور شدن کلی از برخورد مائوئیستی به حل تضادها است. آنها کمیته «ج ا ا» را بخاطر اصراری که از ابتدا در مورد بروز مبارزه دوخط در پرو و نیاز به انجام تحقیقات جدی و عطف توجه به مسائل عمده خطی نمود، مورد تمسخر قرار دادند؛ و خود اینك آرام آرام در مردابی خطرناك فرو میروند. نکته در اینست که وحدت واقعی تنها میتواند بر پایه درك عمیق

از مسائل مهم خطی بدست آید. این آدمها یا اینرا نمیفهمند و یا با آن مخالفند. آنها بر سر هزار و یك مسئله و تغییراتی که به اشکال گوناگون حول امور فرعی ایجاد میشود، دست به وحدت یا انشعاب میزنند. بنابراین یك برخورد تند کافیست که «رفقای» دیروز را به «پلیسهای» امروز مبدل سازد. تعجب آور نخواهد بود اگر اتحاد دو جانبه «آرسه ـ اولاچه آ» بر اثر تلافی جوئیهای متقابل از هم بپاشد.

مضافا برای انقلابیون نبرد علیه پلیس سیاسی یك مسئله مرگ و زندگی است. برچسب «مامور پلیس» زدن به یك فرد مسئله ای بسیار جدی است. این کار را فقط بر پایه شواهد محکم جمع آوری شده باید انجام داد و نه صرفاً بدان خاطر که فرد ایده های نادرستی ابراز کرده یا حتی ناصداقتی نشان داده است. اما نیروهای فوق الذکر تقریباً بطور روزمره به مخالفان خود برچسب «مامور پلیس» میزنند و این کار برایشان عادی شده است. (۱۴)

در حال حاضر اوضاع به درجه ای انحطاط یافته که هر ناظر خارجی میتواند بدترین سوء ظن ها را در بحثهای رایج اینترنت مشاهده کند. همه اینها فضایی را ایجاد کرده که بدون شك باعث خوشنودی و رضایت پلیس سیاسی واقعی میشود. یکی از هواداران فعال «آرسه» و شرکاء در تقبیح «پنهان کاری» در عملکرد کمیته «ج ا ا»، اعضای این کمیته را به «قضات نقابدار» فوجیموری تشبیه کرده و حتی از آنها خواسته که «هویت خویش را آشکار سازند». (۱۵) او تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد مطمئن است «کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی را سازمان سیا هدایت کرده است». «اولاچه آ» به کمیته «ج ا ا» و کمیته اضطراری بین المللی و حزب کمونیست انقلابی آمریکا بویژه باب آواکیان صدر این حزب بعنوان «مار سه سر» و «ابزار بیشعور فوجیموری» حمله کرد. او بارها رفیق آواکیان را بطور ویژه مورد حملات وحشیانه قرار داده است. (۱۶) «پرچم نوین» نیز دائماً به کمیته ج ا ا و رفیق آواکیان برچسب «رویزیونیست»، «تروتسکیست»، «اپورتونیست» و غیره میزند و فراخوان «سرنگونی» کمیته «ج ا ا» را مطرح میکند. اخیراً آنها کاریکاتور توهین آمیزی از رفیق آواکیان منتشر کرده و او را «جاسوس» خوانده و فراخوان تشکیل «یك نیروی ضربتی اضطراری» برای «انگشت نما کردن و منفرد نمودن» وی را داده اند.

مائوئیستها بر مبنای تجارب تلخ گذشته بخوبی میدانند که وقتی به رهبران انقلابی برچسب «مامور پلیس» زده شود فقط کار ماموران واقعی پلیس را برای وارد کردن ضربات فیزیکی بر آنها و تشکیلاتهایشان، ساده میکند. مائوئیستهای راستین، اینگونه حملات غیر اصولی به کمیته «ج ا ا» و رفیق آواکیان یا هر رهبر انقلابی دیگر را تحمل نمی کنند: «پرچم نوین»، «آرسه»، «اولاچه آ» و سایر کسانی که در این فعالیت غیر اصولی سهم دارند باید حملات خویش را متوقف کنند. کسانی که در این اعمال با چنین افرادی همراه شده اند و این جو سازیها را تحمل کرده اند، باید صف خود را جدا ساخته و جمعبندی درستی از این ماجرا بکنند.

هدف اصلی حملات اینان به کمیته «ج ا ا»، باب آواکیان، کمیته اضطراری بین المللی و غیره، آماج قرار دادن خط مائوئیستی «ج ا ا» است. برای مثال «اولاچه آ» از همان زمان تشکیل «ج ا ا»، علیرغم اینکه حزب کمونیست پرو بیانیه جنبش را امضاء کرده بود، این سند را «اپورتونیستی» خواند. او مدتهاست که «ج ا ا» (و حزب کمونیست پرو) را بیش از حد مائوئیست دانسته و در پی ائتلاف با نیروهای ضد مائوئیست است. یك طریق مخالفت این نیروها با خط مائو، گاه بصورت بدنام کردن نزدیکترین رفقای مائو در جناح چپ انقلابی حزب کمونیست چین، بویژه چیان چین ابراز میشود. «اولاچه آ» از این بحث میکند که «مسئله شخصیت مادام مائو یك دگم نیست و هنوز در جنبش بین المللی کمونیستی حل نشده است.» او ادامه میدهد که «یکی از جنبه های تئوری «آواکیانیستی» این است که «اشتباهات غیر قابل اجتناب نیستند» و برای حل هر مسئله تئوری ناب و جادویی شفا بخشی موجود است. مادام مائو نیز یکی از مدافعان چنین دیدگاههایی بود.» (۱۷) تلاش «اولاچه آ» این است که چهره معوجی از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ارائه دهد و قدرت آنرا به مسخره بگیرد. حمله او به رفیق آواکیان و رفیق چیان چین که وی به تحقیر او را «مادام مائو» میخواند با این تلاش مرتبط بوده و نشان میدهد که سرچشمه واقعی مشکلات «اولاچه آ» خطی مائوئیستی است که در انقلاب فرهنگی تکوین یافته است.

بدون شك علت مخالفت واقعی این نیروها با رفیق آواکیان این است که وی سالیان سال به دفاع استوار از مائو و تکامل انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم توسط وی، بخصوص در کوره انقلاب فرهنگی پرداخته و نقدی نافذ از رویزیونیسم بعمل آورده است. رفیق آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی ـ امریکا است که همراه با سایر احزاب و سازمانهای مائوئیست سراسر جهان، مشخصا حزب کمونیست پرو در تکامل «ج ا ا» و خط این جنبش نقش بازی کرده است. (۱۸)

«ام آی ام»، «پرچم نوین» و سایر «انقلابیون مجازی» با اصول پایه ای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مخالفت میکنند. اما بجای آنکه خط خود را روشن کرده و مخاطره مبارزه خطی واقعی را به جان بخرند، میکوشند مخالفت خود را تحت حملات غیر اصولی شخصی به چند رهبر مائوئیست پنهان سازند. بعلاوه یکی از مشکلاتی که اینان در حفظ ائتلاف شکننده خویش علیه «ج ا ـ ا» دارند این است که بین خود دچار عدم توافقات جدی تقریباً بر سر تمامی مسائل دیگرند. بی پایگی حملات شخصی اینان به رفیق آواکیان و کمیته «ج ا ا» بازتاب توخالی بودن وحدت آنهاست که درواقع به ضدیت با مائوئیسم می انجامد. بنابراین آنها عاجزانه میکوشند همین وحدت اندك خود را حفظ کنند و نیز بدان خاطر که برای خط اهمیت درجه اول قائل نیستند، از هر گونه انتقاد سازنده واقعی از خط پایه ای «ج ا ا» پرهیز میکنند. برای مثال هیچیك از آنها کلامی درباره سند بسیار مهم «ج ا ا» در چند سال اخیر یعنی «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» به زبان نیاورده است. شاید بخشاً بدان خاطر که کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، که آنها در مخالفت با «ج ا ا» ادعای سخنگویی آنرا کرده اند، از تصویب این سند تمجید کرده است. بهمین نحو، نیروهای فوق الذکر هیچ حرفی درباره مقاله مهم «شورش برحق است» نوشته اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که به درخواست کمیته «ج ا ا» تهیه شده و خط اپورتونیستی راست را عمیقاً تشریح و مورد نقد قرار داده است، به زبان نیاورده اند. این مقاله وظیفه ای را بعهده گرفته که «آرسه» و شرکاء هرگز به آن نزدیك هم نشده اند. تنها حرفی که در این زمینه بگوش رسیده یك حمله رقت انگیز توسط «آرسه» است که به یك زیرنویس از مقاله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) صورت گرفته است. البته همانطور که روش رایج «آرسه» است در اینجا نیز ناصادقانه این نقل قول را سر و ته بریده نقل کرده است.

انقلابیون مجازی دائماً مطرح میکنند که «آواکیان ج. ا. ا. را میچرخاند» و «این جنبش هیچ چیز جز جبهه آواکیان نیست» و امثالهم. طنز قضیه اینجاست که مرتجعین غالباً «ج ا ا» را «انترناسیونال راه درخشانی» قلمداد میکنند. این نوع تهمت های ضد کمونیستی دقیقاً شبیه به هیستری ضد کمونیستی بورژوازی است که از «فریب خوردگان استالینیست»، «عوامفریبی کمونیستی»، و غیره میگویند. دلیل همه این حرفها ناخوشنودی اینان از اتحاد آگاهانه و درك انقلابیون است. یك نمونه دیگر از این حملات تحت این عنوان ابراز میشود که «سلطه آواکیان بر ج. ا.ا.» بازتاب سلطه امپریالیسم آمریکا بر کشورهای ستمدیده

است. (۱۹) از این اتهام مشخص، بوی تعفن شووینیسم امپریالیستی و بی احترامی به احزاب و سازمانهای «ج ا ا» در کشورهای ستمدیده منجمله حزب کمونیست پرو بر میخیزد. وحدت احزاب و سازمانهای «ج ا ا» که بر اصول پایه ای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مبتنی است، بر همگان آشکار است. صفحات جهانی برای فتح، اسناد بیشمار احزاب و سازمانهای گوناگون جنبش و نیز بیانیه «ج ا ا» و سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» که هر دو توسط همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش به تصویب رسیده، شاهد این امر است.

«اصلاح» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یا تلاش برای نابودی آن؟ ـ بحثی باب طبع «انقلابیون مجازی»

«آرسه»، «اولاچه آ»، «پرچم نوین» و «ام آی ام» پس از سرمایه گذاری در این دنیای مجازی، طی چند ماه سلسله حملات مداومی را علیه کمیته «ج ا ا» و برخی اوقات علیه خود «ج ا ا» به پیش بردند. آنها با تفرعن از وحدت نوبنیاد خویش صحبت کردند و حتی ادعا نمودند که اکثر احزاب «ج ا ا» واقعا با کمیته این جنبش مخالف بوده و در عوض از خط آنها پشتیبانی میکنند. بنابراین منتظر بودند که بزودی اکثر این احزاب علنا به حمایت از آنها برخیزند. بعلاوه صحبتهای مشابهی نیز در مورد برخی گروههای دیگر در سطح بین المللی که با هوادارای از مائو مشخص میشوند براه انداخته بودند. (۲۰)

حملات آنها برخی اوقات شکل دعوت علنی به خلاص شدن از شر «ج ا ا» بخود میگیرد و بعضی وقتها بشکل فراخوان «سرنگونی کمیته جنبش» جلوه گر میشود. در هر حالت، کنه مخالفت آنها با خط این جنبش است. برای مثال «پرچم نوین» شعار «زنده باد ج ا ا، سرنگون باد کمیته ج ا ا» را جلو گذاشت که خود تعبیری از «واقعیت مجازی» است. مائوئیستها میدانند که ماهیت یك سازمان یا جنبش سیاسی را خطش تعیین میکند. در دنیای واقعی معنای «سرنگونی کمیته جنبش» ضدیت با بیانیه جنبش و سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» و سایر تبلورات عمده خط «ج ا ا» است. دلیل واقعی پیش گذاشتن این شعار از جانب «پرچم نوین»، با توجه به اینکه حزب کمونیست پرو بخشی از این جنبش است، این است که آنها نمی خواهند ضدیتشان با «ج ا ا» آشکار شود. بنابراین می کوشند حمله خود را تحت پوشش حمله به کمیته جنبش انجام دهند. دستور کار واقعی آنها زمانی آشکار میشود که «پرچم نوین» مینویسد: «حزب کمونیست پرو هنوز از ج ا ا خارج نشده است (!) این کار را با بسیج «سران» نمی توان انجام داد، بلکه باید توده ها را بسیج کرد.» (۲۱) بعبارت دیگر، «پرچم نوین» وظیفه عملی بسیج «توده ها» را نه فقط علیه «ج ا ا» بلکه علیه خط حزب کمونیست پرو که به روشنی یکی از شرکت کنندگان در این جنبش است را به پیش می نهد.

«آرسه» که به دروغ و عوامفریبی و خود فریبی حباب گونه این نیروها امید بسته بود در بهار ۹۶ فراخوان ایجاد یك کمیسیون بسیج جهانی را صادر نمود. در این فراخوان پیشنهاد شد که «کل فعالیت حمایتی» از جنك خلق در پرو «رهبری شود». بعلاوه فراخوان، پیشنهاد «اتحاد حول اندیشه گونزالو»، قبول «مائوئیسم بعنوان عالیترین مرحله و سومین مرحله مارکسیسم» و مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم را میداد که در چارچوب نظری فراخوان در درجه اول به معنای مبارزه با کمیته «ج ا ا» بود. (۲۲)

در این مرحله برخی نیروهای ضد «ج ا ا» در میانه راه ایستادند. آنها خاطر نشان کردند که ایجاد یك گروه حمایتی از جنك خلق با این پلاتفرم وحدت باعث جدا شدن بخشهای گسترده ای از حامیان بالقوه جنك خلق خواهد شد، و دامنه افراد درگیر را به کسانی که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را پذیرفته اند محدود خواهد کرد. بدون شك این انتقاد درست بود. پلاتفرم «حمایت جنك خلق» در فراخوان کمیسیون، ظاهری «چپ» دارد اما نیروهای پیشاهنك را منفرد و ضعیف کرده و دامنه حمایت از جنك خلق را کاهش میدهد. البته این انتقاد به نکته کلیدی برخورد نمی کند. یعنی این واقعیت که کمیسیون از دید سازمان دهندگانش نه فقط یك تشکل حمایت از جنك خلق بلکه سازمانی برای تضعیف «ج ا ا» بعنوان مرکز رو به تکامل نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در سطح بین المللی است.

فراخوان ایجاد کمیسیون چنین میگوید که «رویزیونیستها و اپورتونیستها توسط رهبری کمیته بین المللی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سران کمیته اضطراری بین المللی نمایندگی شده و میشوند. این جریان که از دوستان حقیقی جنك خلق و حزب کمونیست پرو دور افتاده و فاصله گرفته، مثل مار به خود می پیچد، درباره «حمایت از جنك خلق» فش فش میکند و حتی فریاد بر می آورد که «پرچم سرخ بر فراز پرو در اهتزاز است». آنها با این موضع انقلابی دروغین میکوشند همچنان از جنك خلق بهره جویند. این دقیقاً همان چیزی است که ما باید مانعش شویم ... رهبری اپورتونیست «ج ا ا» علت عمده عدم بسیج جنبش بین المللی در حمایت از جنك خلق در پرو است.» فراخوانی که کمیسیون به دنبال این تحلیل صادر کرده چنین است «نبرد با اپورتونیسم را تا به آخر به پیش برید». بدین ترتیب فراخوانی آشکار برای نبرد علیه رهبری برگزیده «ج ا ا» صادر شده است.

اگر به مسئله سطحی نگاه شود، این مناسبات بسیار گیج کننده بنظر میرسد. هسته ای از مائوئیستهای جهان که مشخصاً حزب کمونیست پرو را در بر میگیرد، داوطلبانه حول پرچم مارکس و لنین و مائو بیش از ۱۲ سال است که در «ج ا ا» متحد شده اند. آنها رهبری این جنبش را برگزیده اند و در حال پیشبرد یك کارزار بین المللی در دفاع از حزب کمونیست پرو و جنك خلق تحت رهبری اش هستند. و حالا «آرسه» و شرکاء میخواهند گروهی ایجاد کنند که مدعی اتکاء به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و نیز دفاع از حزب کمونیست پرو و جنك خلق است.

بنابراین هدف «آرسه» و شرکاء چیست؟ آنها درواقع میکوشند از پرچمهای ضد «ج ا ا» و ضد مبارزه دو خط بعنوان نقطه شروع انحلال مضمون واقعی مائوئیسم استفاده کنند و گروهی تشکیل دهند که در حرف از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و حزب کمونیست پرو دفاع کند اما بسیار شبیه به انترناسیونال «چپ متحد» باشد که از رویزیونیستهای طرفدار شوروی و طرفدار دن سیائوپین، سوسیال دمکراتها، خوجه ای ها و برخی انقلابیون واقعی تشکیل شده است.

«آرسه» در شماره های گذشته «ال دیاریو انترناسیونال» روشن ساخته که چه نوع آرایش قوایی را برای «بازسازی» جنبش کمونیستی بین المللی مد نظر دارد. او در شماره ژانویه ۹۶ نشریه اش، شمار گسترده ای از گروههای فعال در جنبش انقلابی بین المللی را بر اساس تحلیلی که از درستی حمایت آنان از حزب کمونیست پرو دارد، به دوگروه تقسیم کرده است. گروه «بد» شامل بخشی از نیروهای «ج اا» است که او مشخصاً با آنها ضدیت می ورزد. این درحالی است که گروه «خوب» به قول وی «آن سازمانهای سیاسی هستند که علیه صحنه سازیهای فوجیموری و تسلیم طلبی مبارزه میکنند». این شامل گروههایی نظیر حزب کار بلژیك هم میشود که در محافل بین المللی چپ در اروپا فعال است.

نقش حزب کار بلژیك بویژه جالب است. «ال دیاریو انترناسیونال» در بلژیك منتشر میشود و «آرسه» ارتباطات نزدیکی با این حزب دارد. او شخصاً در بسیاری از فعالیتهای این حزب حضور می یابد. نقش این حزب را «اولا چه آ» که نخستین امضاء

کننده فراخوان کمیسیون بعد از آرسه بوده، بیشتر تشریح کرده است. «اولاچه آ» با اشاره به تحولات «مثبت» در جنبش بین المللی کمونیستی بر مرکزی بودن نقشی که گروههایی نظیر حزب کار بلژیك میتوانند در کمیسیون جهانی بازی کنند، تاکید دارد: « ... دیگر نشانه های روشنی از این امر وجود دارد که احزاب متوسط از لحاظ کمی نظیر حزب کار بلژیك تغییر خوبی را از سر گذرانده اند... این احزاب علاوه بر احزاب مائوئیست سنتی در دو دهه اخیر (بجز احزاب قلابی نوع حزب کمونیست انقلابی امریکا) دقیقاً ستون فقراتی هستند که کمیسیون بسیج جهانی تکامل خود را به گرد آن آغاز میکند.» (۲۳) اما در واقع حزب کار بلژیك وارد این کمیسیون نشده و تا زمانیکه علناً مخالف برسمیت شناختن مائوئیسم بعنوان عالیترین مرحله مارکسیسم است، وارد آن نخواهد شد. اما اظهارات «اولا چه آ» روشن میکند که مائوئیسم مبنای واقعی کمیسیون مزبور نیست. مبنای واقعی آن را با نگاه به خط حزب کار بلژیك میتوان دریافت.

شاید آن «تغییرات خوب» که بنظر «اولاچه آ» آمده «پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین المللی کمونیستی» که توسط حزب کار بلژیك تهیه شده و وسیعاً توزیع شده را هم شامل میشود. (۲٤) در این سند چنین آمده: «تمایزات گذشته بین احزاب مارکسیست ـ لنینیست میتواند برطرف شود.» مسئله عمده در این «تمایزات گذشته» ضدیت مائو با رویزیونیسم شوروی است. این آشکار است که حزب کار بلژیك علناً برای سالهای طولانی مدافع رژیم دن سیائوپین بوده و منجمله از سرکوب شورش «تین آن من» توسط دولت چین در سال ۱۹۸۹ حمایت کرده است. یکی از «تغییرات خوبی» که توسط این حزب انجام شده، انتقاد از خود علنی اخیر «لودو مارتن» صدر آن است که مخالفت خود با تجاوز سال ۷۹ شوروی به افغانستان را پس گرفت! اینکه «آرسه» و شرکاء زیر بال و پر سازمانهایی نظیر حزب کار بلژیك را می گیرند که مخالف مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و مدافع رویزیونیستهایی نظیر برژنف و حزب کمونیست چین دن سیائوپین هستند و اینان را بر احزاب و سازمانهای «ج ا» و کمیته این جنبش ترجیح میدهند، نشان میدهد که تا چه حد در مرداب اپورتونیسم فرو رفته اند.

درست همانطور که «آرسه» و شرکاء در برخورد به سئوالات حیاتی خط سیاسی و ایدئولوژیکی که در مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو مطرح شده، آموزه های مائوئیستی را به کناری مینهند و مبارزه دو خط را به یك توطئه پلیسی تقلیل میدهند، در برخورد به جنبش بین المللی کمونیستی نیز خطوط تمایز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم واقعی از رویزیونیسم را بدور افکنده و معیارهای محدودتر خود را جایگزین میکنند.

«اولاچه آ» تا آنجا پیش میرود که میگوید «ج ا» را بمثابه یك کل دیگر نمیتوان نجات داد. او میگوید فراخوانهایی که برای سرنگونی کمیته «ج ا» صادر میشود همانقدر «خواب و خیال و بی سر انجام» است که فراخوان «سرنگونی فوجیموری در حزبش». (۲۵) البته «اولاچه آ» دورنماهای بهتری را هم مد نظر دارد که مشخصاً شامل بقایای احزاب کهنه کار طرفدار شوروی میشود. او آنها را ادامه «سنت اروپایی انترناسیونال سوم میخواند» (احسنت!) «اولا چه آ» مطرح میکند که این احزاب بسیار «بزرگتر» از گروههای «ج ا ا» هستند. او در این میان مشخصاً به «شاخه چپ» حزب کمونیست قدیمی ایتالیا، «شاخه چپ» حزب کمونیست آمریکا و گروههای دیگری از این قبیل اشاره میکند: « ... درون احزاب سنتی انترناسیونال سوم واقعا یك جریان چپ در حال تکوین است. این جریان به اهمیت جنك خلق در پرو برای اهداف احزاب مربوطه توجه دارد تا بتواند جهتی نوین به این احزاب بدهد و آنها را قادر سازد به منافع طبقاتی پرولتاریا و خلق خدمت کنند... در حالیکه عدم کارایی استراتژی کمیته «ج ا ا» خراب اثبات شده است!» (۲٦)

آیا «اولاچه آ» واقعاً انتظار دارد که مردم باور کنند این رویزیونیستهای سرسخت یعنی همانها که برای چند دهه کارگزار امپریالیسم بوده اند، قلب ماهیت داده و اینك «میکوشند به منافع طبقاتی پرولتاریا خدمت کنند»؟ آیا مسئله غیر از این است که احزاب فوق الذکر صرفاً دارند در عرصه ای بورژوایی رنك عوض میکنند تا خود را با شرایط بعد از سقوط پدرخوانده امپریالیست شوروی خویش منطبق کنند؟!

همه این بحثها نشانگر کدامین واقعیت در مورد پلاتفرم فراخوان کمیسیون بسیج جهانی مبنی بر اتحاد حول مائوئیسم بمثابه «سومین و عالیترین مرحله» است؟ این صرفاً نوعی شیره مالیدن است که با هدف فریب ساده لوحان و حفاظت از فریبکارانی طراحی شده که میخواهند عقبگرد خود از مائوئیسم را با هشیاری پنهان نگاه دارند.

بعلاوه این نیز افشاگرانه است که کسانی از حمایت «آرسه» و شرکاء برخوردار میشوند که در هسته مرکزی اردوی مائوئیستی قرار نداشته بلکه درون احزابی هستند که سالها با چنك و دندان علیه مائوئیستها جنگیده اند: نیروهای طرفدار دن سیائوپین نظیر حزب کار بلژیك، رویزیونیستهای کهنه کار طرفدار شوروی در احزاب سرسخت رویزیونیست آمریکا و ایتالیا و امثالهم. جای تعجب نیست که هواداران «آرسه» و شرکاء برای منحل کردن مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست به اینان می پیوندند. آنها که مدافع کاملا علنی رهروان سرمایه داری نظیر دن سیائوپین بوده اند، چرا باید نگران چند اپورتونیست راست رو در پرو باشند؟!

«آرسه» و شرکاء با چسبیدن به جناح «چپ» احزاب بزرگ رویزیونیست قدیمی، وعده «بهروزی سریع» را میدهند. اما دورنمای محتمل این است که اگر انقلابیون واقعی بدرون کمیسیون بسیج جهانی کشیده شوند از آنها فقط و فقط بعنوان مهره هایی با نشان مائوئیستی استفاده خواهد شد تا حملات نیروهای کهنه کار رویزیونیست بر خط و تشکیلات بین المللی مائوئیستها را مشروعیت بخشند. این رویزیونیستها پیشاپیش دهانشان برای امتیازات محتمل آب افتاده و بنابراین «آرسه» و شرکاء را تشویق به ادامه راه میکنند. آقایی بنام «گوده ناس» که یکی از رهبران گروهی کوچك در جزیره «رود» در آمریکاست و از امضا کنندگان کمیسیون بسیج جهانی بشمار می آید و بارها مورد حمایت «اولاچه آ» و «ام آی ام» قرار گرفته، چنین میگوید: «ج ا ا، از ابتدای حیاتش همچون شبح بوده است. غیر از حزب کمونیست پرو، این جنبش از یك سری احزاب و گروههای بی تاثیر تشکیل شده که روی هم از یك مشت لوبیا بیشتر نیستند ... چرا چند هوادار حزب کمونیست پرو و جنك خلق از امضاء فراخوان کمیسیون بسیج جهانی که کاملا دربرگیرنده اصولی است که ما با آن مودت داریم و هریك به درجه ای به آن متعهد هستیم، خودداری می کنند؟ رفقا «اولاچه آ» و «آرسه بورخا» ثابت کرده اند که مخالفان تموته و شجاع و اصولی فوجیموری فاشیست هستند. آنها درست همانند حزب کمونیست پرو دشمن سازش ناپذیر ارتجاع پرو در خارجه بحساب می آیند... دوستان من، زمان آن فرا رسیده که آواکیان، ... ج ا ا، حزب کمونیست انقلابی آمریکا، جهانی برای فتح و غیره را دور بریزیم. ما با این کار میتوانیم بر مبنای فراخوان بسیج جهانی به پیش رویم و همگام با رفقا «اولاچه آ» و آرسه بورخا و هزاران تن دیگر که آماده بازسازی انترناسیونال کمونیستی بر یك مبنای قدرتمند سیاسی و ایدئولوژیك هستند پیشروی کنیم...» بعلاوه «گوده ناس» میگوید «جنك خلق در نپال یك افسانه است». او سپس برای اینکه موضع خود را در مورد جنك خلق در نپال کاملا روشن کند، از آن بعنوان «ماجراجویی خرده بورژوایی» یاد میکند. (۲۷)

روشن شده که «رفیق گوده ناس»، آنطور که «اولاچه آ» از او یاد میکند، چندین بار به عنوان نماینده حزب رویزیونیست آمریکا کاندید انتخابات کنگره این کشور بوده است. (۲۸) اینست آنچه «آدولفو اولاچه آ»، آنرا «چپ پرولتری» در حزب کمونیست آمریکا میخواند. او رویزیونیستی قهار است که از نفرت علیه مائوئیستهای راستین جهان سرشار بوده و ستایش شهد آلود خود را نصیب کسانی میکند که ممکن است در مبارزه علیه مائوئیستها به او یاری رسانند.آن «مبنای قدرتمند ایدئولوژیك و سیاسی» که «آرسه» و شرکاء کمیسیون بسیج جهانی خود را بر آن استوار کرده اند هیچ نیست مگر رویای در هم شکستن «ج ا ا» که مورد تشویق و ترغیب رویزیونیستها قرار دارد. (۲۹)

به همین ترتیب، سایر گروههای درگیر در این مرداب، منجمله «جنبش بین المللی مائوئیستی» (ام آی ام) نیز ارتباطات خویش را با رویزیونیستهای قهار گسترش میدهند. این گروه اخیراً مقاله ای را از یك عضو حزب رویزیونیست آمریکا بازتکثیر کرده و آنرا «فوق العاده حساس» خوانده که در آن مقاله «رفیق گوده ناس» هم مورد تشویق بسیار قرار گرفته است. «ام آی ام» برای توجیه این کار میگوید «از آنجا که مبارزه با پلیس (منظورش پرچم نوین است) در جنبش حمایت از جنك خلق در پرو فوق العاده عاجل شده، «ام آی ام» موقتاً اختلافات خود با حزب کمونیست آمریکا را در اینجا کنار میگذارد.» (۳۰) آنها فراخوان مشابهی خطاب به حزب کار بلژیك صادر کرده و خواهان وحدت علیه «ماموران پلیس» شده اند. آنها فکر میکنند که منافع مبارزه با یك روزنامه کوچك در نیویورك ایجاب میکند که با حزب اصلی رویزیونیستی اصلی در آمریکا متحد شوند.

بنظر میآید «آرسه» و شرکاء در پی نوعی معامله با شیطان هستند. یعنی میخواهند با برخی رویزیونیستها بسازند تا از این طریق از جانب نیروهای رویزیونیستی بعنوان «رهبران جهانی حمایت از جنك خلق» برسمیت شناخته شوند. در مقابل، «آرسه» و شرکاء سوابق «مائوئیستی» خویش را در اختیار رویزیونیستها خواهند گذاشت تا به آنها در «متلاشی کردن» جنبش ما یاری رسانند. شاید هم «آرسه» و شرکاء واقعاً به این ادعای خویش باور دارند که قادر به سواری گرفتن از این دایناسورها هستند. در این صورت، آنها بدون شك زنده زنده بلعیده خواهند شد؛ منجمله به این دلیل که اینان برای دفاع از خویش به مائوئیسم مسلح نیستند و خود بیش از پیش به قلمرو رویزیونیستها سوق می یابند.

در این زمینه، باید توجه داشت که «آرسه» و شرکاء در عین حال که با سماجت نیاز به پیشبرد مبارزه خطی علیه خط اپورتونیستی راست را رد میکنند، خود با کله، و بطور فزاینده در مورد بسیاری نکات به موضع خط اپورتونیستی راست نزدیك میشوند. آنها نه فقط همانند خط اپورتونیستی راست، نکات کلیدی اصول مائوئیستی را منحل میکنند بلکه حتی در بحثهایشان جملات کلیدی همان خط را بکار میگیرند. آیا آنها همانند خط اپورتونیستی راست، «ج ا ا» را محکوم نمی کنند که چیزی جز «احزاب کاغذی»، یا «یك مشت لوبیا» نیست؟ آیا آنها بیش از پیش با گروههایی نظیر حزب کار بلژیك، حزب کمونیست نپال (متحده م ـ ل)، حزب کمونیست هند (مارکسیست) و سایرینی که مبلغ شرکت در انتخابات بوده و سالیان سال بجای جنك خلق مائوئیستی، مبارزات سیاسی مسالمت آمیز را در کشورهای تحت سلطه پیش برده اند، همراه نگشته اند؟ آنها ادعا میکنند که کمیته «ج ا ا» کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو را سانسور کرده و با خط آن مخالف است. آنها خود را مدافع بلامنازع کمیته مرکزی وانمود میکنند. اما علیه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و خط روشن حزب کمونیست پرو بر سر پایه ای ترین اصول جنبش کمونیستی بین المللی حرکت میکنند. راستی بنظر آنها منظور حزب کمونیست پرو، زمانی که از نیاز به روبیدن «کوههای آشغال رویزیونیستی» صحبت میکند چیست؟! اینك در زمانی که نبرد علیه خط اپورتونیستی راست عاجل تر از همیشه گشته، «آرسه» و شرکاء نه فقط از خدمت به این مبارزه سر باز میزنند، بلکه حملات خود را بر روی کسانی متمرکز کرده اند که پیش برنده این مبارزه هستند. نمایشی که این «مائوئیستهای مجازی» در مرداب اطلاعاتی علیه «ج ا ا» و نیز علیه یکدیگر براه انداخته اند، نمونه مشمئز کننده ای از آخر و عاقبت نفی خط ایدئولوژیك و سیاسی است.

توضیحات

۱. بیانیه ی اول ماه مه ۱۹۹۶ «جنبش خلقی پرو» از نامه «ح ک پ» به کمیته «ج ا ا» چنین نقل قول میکند: «ما به شما درودهای گرم کمونیستی فرستاده و خوشحالی عمیق خود را بخاطر برسمیت شناختن «مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم» بمثابه مرحله نوین و سوم ابراز میداریم. مائوئیسم نقطه مهم و پر اهمیت میباشد و حتی بیشتر امروزه این امر به ما یاری میرساند، برای اینکه «مائوئیسم بتوسط خلقهای جهان بدست گرفته شده و میرود تا فرماندهی موج کبیر نوین انقلاب پرولتاریایی را که در راه است بدست گیرد» همچنین این امر به توسعه پر شکوه جشن سده صدر مائوتسه دون خدمت نموده است ...»

۲. بطور مثال «گزارشی از دفتر بلژیک ال دیاریو انترناسیونال» که بتوسط «کمیته ی همبستگی پرو ـ لندن»، به شبکه ی اینترنت فرستاده شده به «نماینده ی ح ک پ» در یک کنفرانس در بروکسل که در آن تنها سخنگوی پرویی «آرسه» بود اشاره میکند(۲ مه ۱۹۹۶).

۳ ـ این نیروها پس از آنکه تلاش نمودند که با وانمود کردن خود بعنوان نماینده «ح ک پ» برای خود شغلی بسازند، اینک سعی میکنند که خودشان را نماینده احزاب دیگر نیز جا بزنند. «پرچم نوین» بطور مثال اخیراً کوشش نمود که وانمود کند «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» در گروه کوچک آنها میباشد، با این ادعا که «حزب کمونیست نپال (مائوئیست) » رهبری کمیته «ج ا ا» را بشدت مورد انتقاد قرار داده است.

۴ ـ نقل شده در مقدمه ی کتاب «پرو: ایام وحشت». «اولاچه آ» ی حراف هیچوقت این نقل قول را انکار نکرده، حتی این نقل قول در جلساتش تایید نیز شده است. مضافاً ناخرسندی «اولاه چه آ» از رهبری پیشاهنگ در نحوه برخورد او به کسی که گفته میشود در حال حاضر رهبری کمیته ی مرکزی «ح ک پ» را دارد مشاهده میشود: «رژیم فوجیموری برای مدت زیادی این افسانه را بهم بافته و به این مقصود نام آقای «رامیرز دوراند» ـ که هیچکس سالهاست او را ندیده یا خبری از او نشنیده ـ را علم کرده و نام پر زرق و برق «صدر فلیسیانو» به وی داده است» (مقالات اینترنت، ۵ اوت ۱۹۹۶، کمیته همبستگی با پرو ـ لندن)

۵ ـ در یک بیانیه ی عمومی به تاریخ ۱۴ اکتبر ۹۳ و امضاء شده توسط «کمیته ی همبستگی پرو ـ لندن»

۶ ـ برای نکات بیشتر در این باره، نگاه کنید به «یک پاسخ اولیه به آرسه بورخا» در این شماره. «پرچم نوین» هم به جای خودش همین را میگوید، او بحث میکند «کادرهای رهبری هدف تکنیکهای تعویض حافظه و تغییرات الکترو ـ شیمیایی (دارو و غیره) هستند تا رفتارشان را کنترل کنند و آگاهی آنان را در مورد واقعیات موجود دستکاری کنند. بطور خلاصه یعنی شستشوی مغزی.» (مقالات اینترنت، ۲۶ مه ۱۹۹۶)

۷ ـ این طرز برخورد سطحی به حقیقت، گرایش،

عملی همه این نیروهاست: «پرچم نوین» از شمار شرکت کنندگان در یک تظاهرات در برلین سخن گفت که آنها دوست داشتند خودشان را مرتبط با آن قلمداد کنند. این در حالی بود که چنین تظاهراتی درواقع ملغی شده و هرگز برگزار نشد. در شماره های بعدی این نشریه نیز هیچ توضیحی در این باره داده نشد. آنها همچنین نقل قول تحریف شده ای از یک نامه شخصی «هربرتو اوکازیو»، سخنگوی کمیته دفاع از انقلاب پرو در آمریکا آورده و ادعا کردند که این سندی از «آر سی پی» آمریکا میباشد. آنها درخواست علنی برای پس گرفتن این ادعا را نادیده گرفتند. متحد شماره یک کنونی «آرسه» یعنی «اولاچه آ» از بحث علنی خود با فردی خبر میدهد که بقول او «یکی از رهبران کمیته ج ا ا» بوده است. (مقالات اینترنت، ٦ اوت ۱۹۹٦، «آر سی پی، کمیته ریم، و کمیته همبستگی سرخ، انزجارشان را از صدر گونزالو و انقلاب در پرو آشکار میکنند»). شخصی که «اولاچه آ» از او یاد میکند بهیچوجه « یکی از رهبران کمیته ج ا ا» نبود، بلکه هوادار «ج ب ف» محسوب میشد. این نکته ای بود که در همان زمان مباحثه، روشن شده بود. بازهم از این نمونه ها در دست است.

۸ . رجوع کنید به بخش «مبارزه دوخط یا جمل کاری ضد انقلابی» در مقاله «پاسخی به «محققین» ج ا ا»، نوشته آرسه که در همین شماره نشریه بازتکثیر شده است.

۹ . «ال دیاریو انترناسیونال» در شماره ۳٦ خود، «کارگر انقلابی» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا که از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است را با آن «ال دیاریو» چاپ لیما مقایسه میکند که هوادار خط اپورتونیستی راست است. آرسه میگوید «کارگر انقلابی»، «همان نقش ضد انقلابی» را بازی میکند.

۱۰ . برای یک تحلیل جامع درباره پلیس سیاسی و شبکه اینترنت، رجوع کنید به «کارگر انقلابی» شماره ۱٦ ژوئن ۱۹۹٦

۱۱ . «برادر بزرگ: شبکه مراقبت بریتانیا»، نوشته سایمون دیویس، (لندن ۱۹۹٦)

۱۲ . رجوع کنید به بیانیه «ج ا ا» بخش «در مورد وحدت ایدئولوژیک . سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست . لنینیستها»

۱۳ . «ام آی ام» حتی در یک مقطع اعلام کرد که تمام کارهای دفاع از جنگ خلق در پرو را متوقف خواهد کرد زیرا ... «اولاچه آ» از آنها چنین خواسته است!

۱۴ . مثلا «ام آی ام» با منطقی که اختیار کرده نشان میدهد که مبارزه علیه پلیس سیاسی را خیلی راحت فرض کرده است: «سردبیر پرچم نوین از این صحبت میکند که فلان شخص انقلابی است زیرا برادر بهمانی است. این همان خط کاملا ارتجاعی است که طی انقلاب فرهنگی مائوتسه دون درهم شکسته شد. اعتبار یک فرد انقلابی به افراد خانواده وی منتقل نمیشود. همین بحث سردبیر پرچم نوین نشان میدهد که او پلیس است ...» (مائوئیست سوجورنر، ژوئن ۹٦) درست به همان ترتیب که این نیروها مبارزه دو خط در پرو را به یک «توطئه پلیسی» تقلیل میدهند، اینک میخواهند درواقع کل مبارزه سیاسی را به مبارزه علیه پلیس محدود نمایند. با چنین برخوردی آنها همگان را پلیس می انگارند. این در حالیست که آنها مبارزه علیه پلیس سیاسی را بی اهمیت کرده و به بازی بچگانه اسم مستعار بسنده میکنند. این امر باعث میشود که پیشبرد این نبرد بسیار جدی ناممکن شود. لنین پیگیرانه تشریح کرد که نبرد با پلیس سیاسی عرصه ایست که انقلابیون باید در آن به حداکثر از آماتوریسم گسست نموده و شیوه های حرفه ای کار را تدوین کنند. این قبیل جریانات درست مانند کودکانی که با تفنگ پر بازی میکنند و متوجه نیستند که میتوانند خود را به کشتن دهند، به سادگی این طرف و آن طرف را نشانه میروند و در واقع هدف را در نظر ندارند. آنها اصلا نمیدانند که گلوله چه وقت شلیک خواهد شد. زمانی که یک حرف غلط میتواند دلیل بر چسب پلیس زدن به افراد باشد، آنوقت تمامی نیروها به آماج بدل خواهند گشت. «آرسه» که اینک یکی از قهرمانان «ام آی ام» است، دقیقاً همین برخورد «پرچم نوین» را در شماره اوت ۹٦ «ال دیاریو انترناسیونال» اتخاذ کرد. او به یکی از اعضای «جنبش خلقی پرو» مظنون شد زیرا این رفیق با خط اپورتونیستی راست ارتباط خانودگی داشت! بعبارت دیگر در اینجا نیز ارتباطات خانوادگی است که ماهیت سیاسی را تعیین میکند. مایلیم از «ام آی ام» بپرسیم این شیوه استدلال «آرسه» را نشانگر چه چیزی میدانند؟!

۱۵ . مقالات اینترنت، ۱۲ اوت ۹۴، «چرا ج ا ا به محاصره حزب کمونیست پرو توسط امپریالیسم آمریکا کمک میکند؟»، نوشته «ر. ن»

۱٦ . «ام آی ام» به نوبه خود چنین بحث میکند که : «دفاع از ج ا ا یعنی دفاع از کمیته این جنبش. دفاع از کمیته ج ا ا یعنی دفاع از نویسندگان نامه های کانتوگرانده. دفاع از نویسندگان نامه های کانتوگرانده یعنی دفاع از تسلیم طلبی: که این بمعنای درآغوش کشیدن فوجیموری و اربابان یانکی اوست.» (مقالات اینترنت، ۲۳ مه ۹٦)

۱۷ . مقالات اینترنت، ۱۰ ژوئن ۹٦، «باند پنج نفره، تئوری آواکیان است که به ابهام دامن میزند».

۱۸ . در این زمینه رجوع کنید به کتاب «خدمات فناناپذیر مائو»، «میراث انقلابی مائوتسه دون و از دست رفتن چین» و نیز دفاع اخیر وی از مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم علیه حملات انحلال طلبانه «ک. ونو» که در جهانی برای فتح شماره ۱۷ به سال ۹۲ انتشار یافته است. این مقاله جزء خدمات رفیق آواکیان به «ج ا ا» محسوب میشود.

۱۹ . مقالات اینترنت، ۱۲ مارس ۹٦، «آواکیانیسم، رویزیونیسم یانکی است» نوشته کمیته حمایت از پرو در دیترویت آمریکا.

۲۰ . برای مثال «اولاچه آ» مدعی است که «حزب نپال علیه کمیته جنبش بوده و مدافع یک کمیسیون بسیج جهانی است.» او برای این ادعا هیچ مدرکی ارائه نمی کند و نمی تواند هم بکند زیرا ساخته و پرداخته خودش است. (نقل قول از مقالات اینترنت، ۳ مه ۹٦، «بعد از استفراغ نوبت اسهال است».

۲۱ . مقالات اینترنت، ۳ مه ۹٦، «آیا اولاچه آ، یک کارگزار سرویسهای اطلاعاتی است؟»

۲۲ . کمیسیون بسیج جهانی، فراخوان برای بسیج مبارزاتی، بروکسل، ۱۰ مارس ۹٦، «ال دیاریو انترناسیونال»

۲۳ . مقالات اینترنت، ۲۸ ژوئن ۹٦

۲۴ . آخرین نسخه این پیشنهادیه بتاریخ ۴ مه ۹۵ منتشر شده است.

۲۵ . مقالات اینترنت، ۲۸ ژوئن ۹٦، «امپریالیسم آمریکا در پی بسط دیکتاتوری فاشیستی خویش است».

۲٦ . همانجا

۲۷: مقالات اینترنت، ۵ مه ۹٦، «آواکیان و شرکا، باید بی سر و صدا کنار روند»: ۷ مه ۹٦، «درباره انقلاب مائوئیستی در نپال».

۲۸ . بر اساس مقاله‌ای از «یک عضو حزب کمونیست آمریکا» که در «مائوئیست سوجورنر» نشریه «ام ای ام» بازتکثیر شده است.

۲۹ . «آرسه» از حملات تلافی جویانه «گوده ناس» علیه ریم الهام میگیرد. این مسئله را در درجه اول از پلمیکهایی که علیه جنبش میکند، میتوان دریافت. «آرسه» در مقاله بشدت پرخاشگرانه ای که تحت عنوان «راهبان بندباز به شارلاتانهای دهاتی تبدیل میشوند: معلق زدن جدید بندبازهای ج ا ا» منتشر ساخته میگوید: «کمیته جنبش بمثابه همکار دشمنان انقلاب پرو عمل نموده»، «آنها آشکارا جانب مزدوران فوجیموری و باند تسلیم طلب را گرفتند»، آنها دارند «به سمت ضد انقلاب میروند»، کمیته جنبش «متشکل از متافیزیسینهای عامی» است، فراخوان کمیته جنبش «یک حقه قدیمی رویزیونیستها و اپورتونیستهای پوسیده است» و غیره. «آرسه» این حملات را در عمل نیز به پیش میبرد. در کنفرانس اول ماه مه ۹٦ حزب کار بلژیک، نماینده جهانی برای فتح که برای توزیع اسناد مائوئیستی به آنجا رفته بود را این حزب از جلسه اخراج نمود. در گزارشی که پیرامون این واقعه تحت عنوان «گزارش از دفتر بروکسل» در نشریه «آرسه» انتشار یافته چنین میخوانیم: «رفقای هشیار جنبش خلقی پرو در بلژیک (تشکیلاتی که آرسه ساخته است) با افراد امنیتی حزب کار بلژیک همکاری کرده و به نماینده جهانی برای فتح دستور دادند که از محل برگزاری جلسه خارج شود.» در این واقعه نمیتوان به آرسه تهمت ناپیگیری زد. او در همانحال که برای اخراج فیزیکی نماینده مائوئیست جهانی برای فتح به حزب طرفدار دن سیائوپین در بلژیک درود میفرستد، در هیئت رئیسه جلسه با گانگسترهای رویزیونیستی نظیر حزب کمونیست هند (مارکسیست) همنشین میشود. این همان حزبی است که در بنگال غربی حکومت را در دست دارد. هزاران مائوئیست «ناگزالی» در همین ایالت به قتل رسیده یا زندانی گشته اند. حزب دیگری که «آرسه» در آن جلسه در کنارشان قرار گرفت، حزب کمونیست نپال (متحده م . ل) بود که قبلا حزب حاکم در آن کشور بشمار می آمد و از نیروهای شبه نظامی (نظیر رونداهای پرو) که در نپال نیز علیه جنگ خلق تشکیل شده، پشتیبانی کرده است. «آرسه» باید شرم کند که میکوشد نام حزب کمونیست پرو و جنگ خلق را به رفتار وقیحانه خود بچسباند.

۳۰ . «مائوئیست سوجورنر»، ژوئن ۹٦ ■



خیزش نوین مبارزاتی در سیاهچال‌های ترکیه

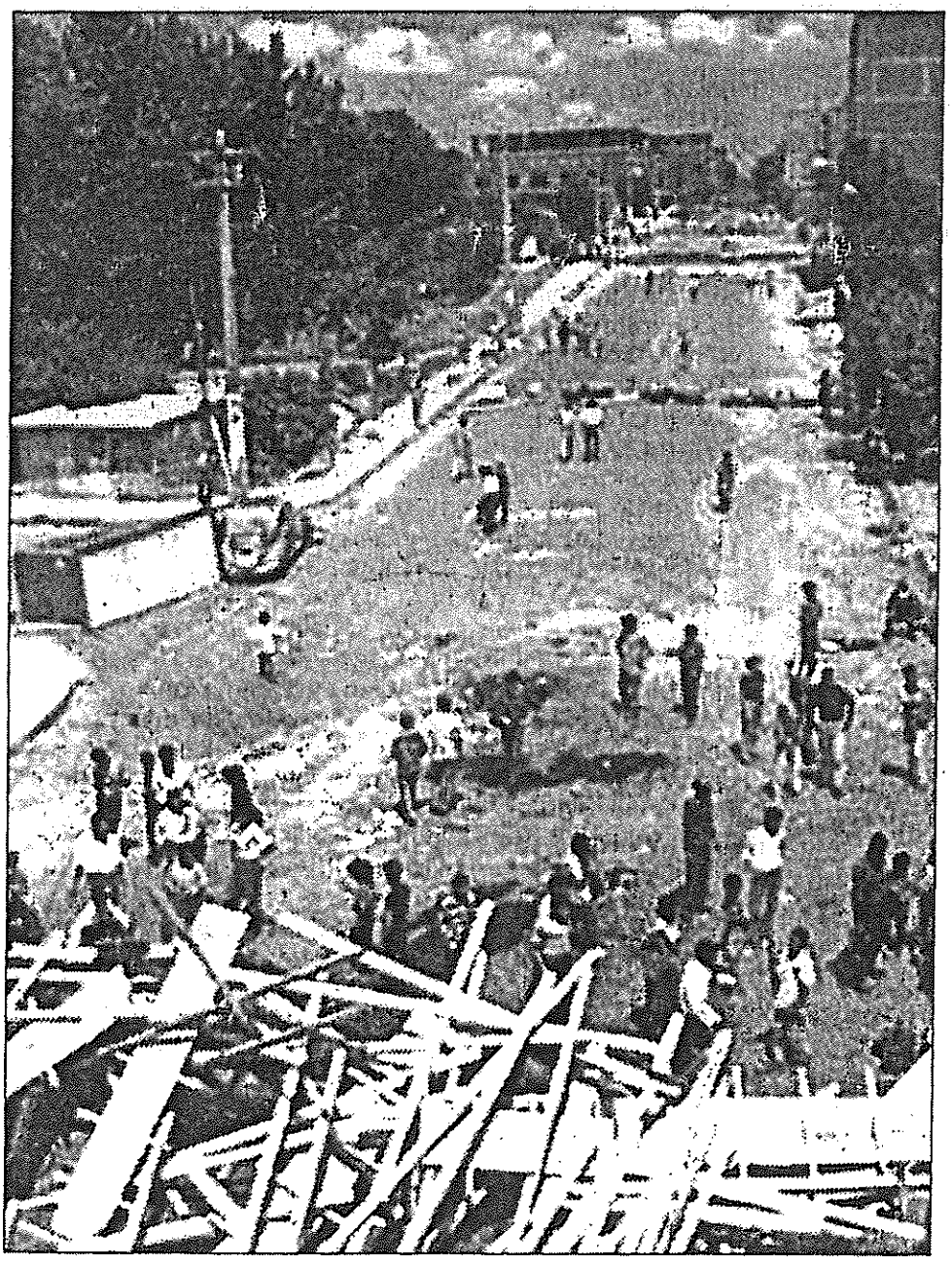

بپاخیزی مبارزات نوین زندانیان بعد از یك دوره طولانی موقعی که طبقات حاکمه ترکیه بعلت دعواهایشان قادر نبودند حتی قیافه یك حکومت بخود بگیرند، آخرین ائتلاف حکومتی سریعا در مقابل آزمونی بزرگ قرار گرفت: مبارزه نوین زندانیان در سیاهچالهای ترکیه آغاز شد.

از بهار سال ۱۹۹۵ توفان مبارزات توده ای کارگری و زحمتکشی مناطق حومه استانبول منجمله محله قاضی را بلرزه درآورد. این مبارزات الهام بخش اعتراضات انقلابی بیشتر و رشد آن در جامعه ترکیه شد. مبارزه هزاران زندانی سیاسی علیه رفرم مزورانه حکومت در مورد زندانها حدت و شدت گرفت.

زندانیان سیاسی در زندان «بوکا» (ازمیر) بپا خاسته و این حمله وحشیانه مزدوران را با دادن سه شهید در سپتامبر همان سال خنثی کردند. چند ماه بعد در ژانویه ۱۹۹۶ زندانیان سیاسی در زندان عمرانیه استانبول دلاورانه علیه قوای ارتش جنگیده و از هویت انقلابی

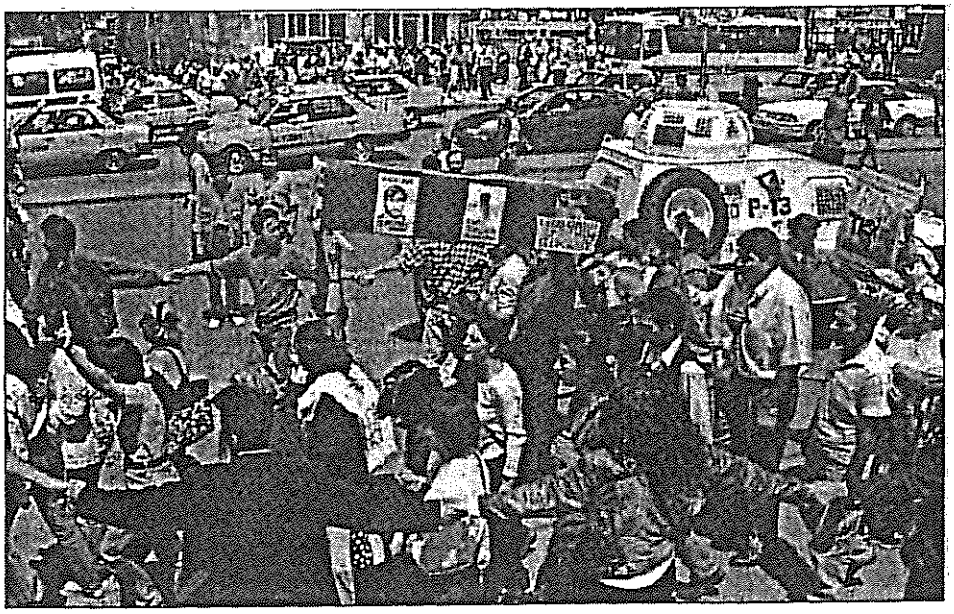

زندانیان در اعتصاب غذا
پایین: سنگربندی در مقابل پلیس
(محله قاضی - استانبول)

خویش بدفاع برخاسته و چهار شهید دیگر دادند.

در بهار سال ۱۹۹۶ حکومت تحت رهبری جناح اسلامی ائتلاف جدید، برنامه های بازسازی خود را با هدف نابودی مقاومت در داخل و خارج زندانهای ترکیه تسریع کرد. این برنامه ها را «رفرمهای نوین» نامیده اند.

پاسخ زندانیان به این حملات سریع و گسترده بود. در ۲۰ ماه مه ۱۹۹۶ حدود ۱۵۰۰ زندانی سیاسی انقلابی متحدانه یك اعتصاب غذای نامحدود را بعنوان ضد حمله علیه فشار مرگبار حکومت ترکیه آغاز کردند. ٤١ زندان در ۳۸ شهر زیر پوشش این مبارزه انقلابی قرار گرفت.

در سوم ژوئیه ۱۹۹۶، ۱۵۹ زندانی سیاسی که در اعتصاب غذای نامحدود بودند تصمیم گرفتند به اعتصاب غذای خشك حتی به بهای از دست دادن جان بپردازند. آنها خواستار جلوگیری از تاکتیکهای حکومت مبنی بر تواب سازی، و ایجاد سلولهای «تابوت گونه» بویژه در زندان «اسکی شهیر» شدند. آنها همچنین خواست قطع سرکوب و حمله علیه خانواده های زندانیان و شکنجه و اعدام و «مفقودالاثر» کردن آنان و نیز حق داشتن وکیل مدافع و پزشك برای درمان زندانیان را به پیش نهادند. آنها در عین حال خواهان قطع ترور حکومتی علیه مردم زحمتکش بخصوص خلق کُرد و خاتمه حملات وحشیانه در زندانهای «ارض روم» و «دیاربکر» در بخش شرقی یعنی در کردستان شدند.

در ۱۳ ژوئیه، ٦٢ زندانی دیگر به اعتصابیون که آماده جانباختن بودند پیوسته و تعداد کل آنها به ۲۲۱ نفر رسید. خارج از زندان، حمایت و پشتیبانی مردم بطور بی سابقه ای گسترش یافت. درگیری های خیابانی در چندین شهر صورت گرفت. مادران زندانیان با پلیس درگیر شدند و مبارزه بسرعت در خوابگاههای دانشجویی گسترش یافت. در محله قاضی، جوانان به پلیس حمله بردند. قریب الوقوع بودن جان باختن شمار زیادی از زندانیان و حمایت بی نظیر و برجسته در خارج از زندان و شتاب گسترش مبارزه درون زندانها، حکومت ترکیه را مجبور به مانور و عقب نشینی کرد. بعد از مرگ ۱۲ زندانی در نتیجه اعتصاب غذا، حکومت مجبور شد در مورد برخی رفرمهای سرکوبگرانه اش بویژه در مورد انتقال تعداد بیشتری از زندانیان سیاسی به سیاهچال «اسکی شهیر» که بشدت مورد تنفر زندانیان است و به «زندان مرگ» مشهور است، عقب بنشیند. (شهدای این اعتصاب غذا از گروههای مختلف چپ انقلابی بودند که حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز در شمار آنها بود.) ۲۰ زندانی دیگر در وضعیتی وخیم قرار گرفته و با خطر مرگ یا حالت بیهوشی و یا خطر کور شدن و لطمات غیر قابل ترمیم به اعضای بدنشان قرار گرفته بودند.

همان لحظه که حکومت ترکیه در حال اعلام توافق خود با خواسته های اعتصابیون اسیر بود تا افکار عمومی در ترکیه و سطح جهان را آرام کند، آزار و اذیت زندانیان اعتصابی منتقل شده به بیمارستانها را آغاز کرد. پلیس در معالجات پزشکی زندانیان دخالت کرده و بدین طریق به اشکال مختلف بشکنجه آنان پرداخت.

حکومت ترکیه که مجبور به انجام برخی مفاد توافق نامه ۲۷ ژوئیه در زندانهای شهرهای بزرگ بود، دامنه سرکوب را در زندانهای کوچکتر ترکیه گسترش داد. بویژه رفتار خشن و ظالمانه خود در زندانهای کردستان منجمله «ارض روم» و «دیاربکر» را از حد و مرز گذراند.

در اواخر ماه سپتامبر، حکومت ترکیه مجدداً به کشتاری دیگر در کردستان دست یازید. هدف از این عمل، تحت کنترل گرفتن اوضاع زندانها و همچنین یك حرکت ضد چریکی جدید علیه حزب کارگران کرد (پ. کا. کا) و خلق کرد بود. این حرکت در زمانی صورت گرفت که دوره آتش بس اعلام شده توسط این حزب به اتمام رسیده بود. ۱۰ زندانی در «دیاربکر» کشته و دهها نفر مجروح شدند. در عین حال، تعداد زیادی از اسیران به زندانهای دیگر انتقال یافتند.

تظاهرات و نبرد با پلیس
در حمایت از زندانیان اعتصابی (آنکارا)

درس‌های تلخ خیانت

نوشته: س. غزال

در یك عملیات دو هفته ای از تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۹۶، ارتش عراقی صدام حسین و نیروهای حزب دمکراتیک کردستان (ح د ك) به رهبری مسعود بارزانی نیروهایشان را در ائتلافی تعجب آور با یکدیگر یکی کرده و کل منطقه کردستان عراق را به اشغال خود درآوردند. بارزانی یکی از جنك سالاران کرد هوادار آمریکا است که بهمراه اتحادیه میهنی کردستان (ا م ك) به رهبری جلال طالبانی، بتوسط آمریکا و موتلفینش در جریان عملیات «تامین آسایش» در جریان جنك خلیج بقدرت آورده شدند و «حکومت کردی» را تشکیل دادند. نیروهای مشترك صدام حسین و بارزانی بسرعت نیروهای «ا م ك» را از مناطقی که کنترل میکرد به ایران راندند. عملیات سیا در «اربیل» (پایتخت حکومت کردی) نقش بر آب شد و آمریکا بسیاری از مزدورانش را به ترکیه فرستاد.

عملیات «تامین آسایش» مرحله نهایی جنك خلیج در سال ۹۱ بود که طی آن نیروهای آمریکا یك ایستگاه نظامی و اطلاعاتی در شمال عراق جائیکه مرزهای عراق و ترکیه و ایران همدیگر را قطع میکنند، ساختند. ارتش ترکیه، در شعبه جنوبی ناتو مسئولیت مهمی را در این عملیات تقبل کرد. در اواسط سپتامبر ۱۹۹۶ پس از اینکه ارتش عراق و قوای بارزانی در کردستان عراق پیشروی کردند، آمریکا اعلام کرد که میخواهد پروژه «منطقه امن» را کنار بگذارد. این پروژه که گفته میشد میخواهد کردها را در مقابل حملات رژیم عراق «نجات» دهد، با این هدف براه افتاده بود که به اشغال کردستان توسط آمریکا چهره ای انسانی ببخشد.

رژیم عراق از پا گذاشتن در این منطقه یا پرواز هواپیماهایش بروی کردستان عراق ممنوع شد. نیروهای نظامی و غیر نظامی سازمان ملل در شهرکها مستقر شدند و در همینحال نیروهای نظامی آمریکا در نزدیکی مرز ترکیه در زاخو استقرار یافتند. سیا عملیاتش را به خارج شهرهای اصلی کردستان، مثل اربیل گسترش داد. سازمانهای رسمی و غیر رسمی قدرتهای اروپایی(عمدتا آلمانی و فرانسوی) بسرعت خود را در این «منطقه امن» مستقر کردند. آنها مشغول جمع آوری اطلاعات، عملیات شناسایی و دلگرمی دادن به رهبران کرد شدند، تا منافع فوری و آتی امپریالیستی خود را در عراق به پیش ببرند. بعلاوه برخی فعالیتهای جانبی مانند پخش کمکهای امپریالیستی بین کردها را هم به پیش بردند.

عملیات «تامین آسایش»/ پروژه «منطقه امن» قرار بود زمینه پایداری برای حضور مستقیم آمریکا فراهم سازد. با این وجود این استراتژی دچار بسیاری تضادهای غیرقابل حل شد. قدرتهای اروپایی شروع به رقابت با نقشه های آمریکا کردند. همچنین، نگرانیهایی وجود داشت مبنی بر اینکه تقسیم عراق عامل بی ثبات کننده ای برای دیگر دولتهای تحت سلطه امپریالیسم در منطقه، مثل ترکیه، دولتهای خلیج و ایران شود که نقداً وارد بحرانهای سیاسی شده اند. مضافا، ثابت شد که ایجاد دولت نیمه مستعمراتی کارآمد در کردستان عراق وظیفه ای بسیار مشکل بلحاظ اقتصادی و سیاسی است. جنگهای پیاپی میان «ا.م.ك» و «ح.د.ك»، دو فراکسیون «حکومت کردی» رخ داد. حزب کارگران کردستان (پ. ك.ك) از کردستان عراق بعنوان صحنه ای برای دست زدن به عملیات چریکی علیه رژیم ترکیه استفاده کرد. رژیم اسلامی ایران مزدوران نظامی و اطلاعاتی اش را در عراق مستقر کرد. فعالیتهای اپوزیسیون عراق که توسط سازمان سیا تامین مالی می شد، و هدف بی ثبات نمودن صدام حسین را دنبال می کرد، به نتیجه نرسید. استراتژی آمریکا دچار ترکهای بسیاری شد که قابل تعمیر نبود. بنابراین در سال ۹۶-۹۵ این بحث در میان طبقه حاکمه آمریکا راه افتاد که باید پروژه فوق الذکر را کنار گذاشت واهدافش را به طرق دیگری دنبال کرد.

هنگامیکه نیروهای رژیم عراق با بارزانی وارد کردستان شدند، آمریکا در همخوان کردن خود با این موقعیت جدید سریع جنبید: آنهاپروژه «منطقه امن» / «تامین آسایش» را ول کردند، انگار که فقط منتظر چنین فرصتی بودند. روزنامه های آمریکا اعلام کردند که آمریکا تیر خلاصی به عملیات «تامین آسایش» زده است. بارزانی بحث کرد کاری که کرده خلاف میل آمریکا نیست. بدین خاطر که آمریکا بر تمامیت ارضی عراق پافشاری می کند. معنایش این است که دولت کردی نباید وجود داشته باشد و بنابراین صحیح است که کردها مسائلشان را با صدام حل کنند. آمریکا تا آنزمان بودجه «تامین آسایش» را از ۶۰۰ میلیون دلار در سال ۹۲ به ۲۱ میلیون دلار در سال ۹۶ کاهش داده بود.

امپریالیستهای آمریکایی، در نقش ژاندارم جهانی، نمی توانند حرکتهای غیر مجازی که حاکمیت و جایگاهشان را تضعیف می کند، تحمل کنند. توانایی آنها برای تنبیه صدام «اثبات» به اصطلاح شکست ناپذیریشان شده است. و این خونخواران هر بار توده های عراقی را بجای صدام تنبیه میکنند. بنابراین آنها زور بازوی نظامیشان را به کار گرفته و موشکهای کشتار جمعی بیشتری را بطرف توده های عراقی شلیك کردند تا بتعداد آنانی که هر روزه بخاطر تحریم اقتصادی جان می بازند، بیفزایند. این تحریم از خاتمه جنك خلیج توسط آمریکا علیه عراق اعمال شده است.

این وقایع نشان داد که ائتلاف بوجود آمده توسط امپریالیستهای امریکایی در جنك خلیج درحال فروپاشی است. این بار آمریکا برای موشك پراکنی هایش علیه عراق بجز پشتیبانی لفظی نتوانست چیزی سازمان دهد. بجز انگلستان، کشورهای مهم اروپایی با گسترش «منطقه امن هوایی» یعنی ممنوع کردن عراق از پرواز در آسمان خودش سر باز زدند. بنابراین آمریکا



دیگر مانورهای «قدرتهای بزرگ»
های کرد را مجبور
ترک خانه و کاشانه کرده است
عراق، ژوئن ۱۹۹۱

بطور یکجانبه آنرا گسترش داد. روسیه پیشنهاد آمریکا را برای محکوم نمودن صدام در سازمان ملل وتو کرد و بعدا اعلام نمود که عراق حق دفاع از خود را دارد. برخلاف موضع آمریکا، سایر قدرتها بر اجرای توافق «نفت در ازای غذا» که به عراق اجازه میدهد بخشی از نفتش را بفروشد، پا فشاری کردند. آنها برقراری «منطقه حفاظتی» توسط ارتش ترکیه در امتداد مرز عراق ـ ترکیه را تایید نکردند. علیرغم این امر آمریکا از ترکیه خواست که آنرا به پیش ببرد. اما این هم صورت نپذیرفت. بعداً وزیر خارجه ترکیه «چیلر» طرحهایش را پس گرفت و از صدام حسین خواست که کنترل مرزهای عراق با ترکیه را بعهده گیرد. با این وجود، او در عرض یك هفته دوباره طرح های «منطقه حفاظتی» را تایید نمود. مسائلی که آمریکا با آن روبرو بود، زمانی بیشتر آشکار شد که نیروهای طالبانی در اواسط اکتبر با کمك رژیم ایران بازگشتند. کل این ماجرا نشانه مهمی است از عمق مشکلات نظام امپریالیستی و شکست امپریالیستها در رسیدن به اهدافی که در جریان جنك خلیج اعلام کرده بودند. شکاف قابل توجهی میان آنچه که آمریکا میخواهد و آنچه که میتواند بدست بیاورد، بوجود آمده است. رویای نظم نوین جهانی که در سیلاب خون جنك خلیج غسل تعمید داده شد، تحقق نمی یابد. خلاف جریان های بزرگی که توسط حاد شدن تضادهای مهم سیستم جهانی سرمایه داری بوجود آمده دارد موقعیت آمریکا و کنترلش را در بسیاری از زمینه ها تضعیف میکند.

رقابت امپریالیستی

امپریالیستهای آمریکایی قصدشان را برای شکل دادن به نظم نوین جهانی با تالانگری خونین در جنك ۱۹۹۱ خلیج اعلام نمودند. آنها این جنك را در ائتلاف با سایر قدرتهای غربی و حمایت اتحاد شوروی سابق ، همراه با شماری از نوکران جهان سومی شان به پیش بردند.

جنك خلیج در بحبوحه سقوط پر سرو صدای دیوارهای بلوك شرق رخ داد. امپریالیستهای آمریکایی و سایر قدرتهای غربی قصد داشتند از پیروزی شان در جنك سرد بمنظور غلبه بر بحران عمیقشان استفاده کنند. تخفیف تضاد میان امپریالیستها که در اثر فروپاشی بخش مهمی از آنها در شرق یعنی بلوك به سرکردگی شوروی صورت گرفت قدرتهای غربی را با فرصتها و همچنین ضرورتهایی روبرو نمود. در آنزمان سرمقاله جهانی برای فتح شماره ۱۶ سال ۹۱ موقعیت را بخوبی توضیح میدهد:

«تفرعن آمریکا را زیاد نمیتوان با فرصتهای فزاینده ای که اینك اتحاد شوروی در اختیار ماجراجوئی هایش قرار میدهد توضیح داد. بلکه این بیشتر از ضرورتی برمیخیزد که همه امپریالیستها را به تحکیم مجدد و توسعه «عرصه های نفوذ» خود وامیدارد. نظم بعد از جنك جهانی دوم بوضوح در حال پایان گرفتن است. همین حالا سقوط بلوك شرق، کل جهان امپریالیستی را دچار بهم ریختگی ساخته است. همه قدرتهای امپریالیستی احساس میکنند که اکنون وقت غارت است و هرکس از اینکار باز بماند، رقیبانش زودتر از او دست به غارت خواهند زد. کشورهائی که از دیرباز تحت سلطه قدرتهای امپریالیستی قرار دارند در حال حاضر سختیهای فزاینده و بحران لاعلاج را تجربه میکنند و دستخوش تلاطمات و نارضائی های توده ای هستند.»

علت شتاب گرفتن حوادثی که امروز در خاورمیانه شاهدش هستیم این نیست که گویا صدام حسین دوباره آمریکا را «تحریك» کرده است. پای موضوعات گسترده تری در میان است که به سیاستهای خاورمیانه ای امپریالیستها و مناسبات قدرت در منطقه مربوط میشود. این منطقه بخاطر اهمیت اقتصادی، سیاسی و ژئواستراتژیك خود ـ مشخصا منابع نفتی و قرار گرفتن در سه راهی آسیا و آفریقا و اروپا ـ همواره از نقاط جوش نظام جهانی امپریالیستی بوده است. حوادث خاورمیانه غالبا حدت یابی و ترکیب پیچیده تضادهای مهم جهانی، بویژه تضاد بین امپریالیستها و تضاد بین امپریالیستها و خلقهای جهان، را به میزان زیادی منعکس میکند.

ائتلاف و توافق عمومی امپریالیستها که تحت رهبری آمریکا در جریان جنك خلیج برقرار شده بود بحد زیادی نسبی شده است. معمولا پیش از آنکه توافق شکننده ای در مورد مسائل مهم جهانی و منطقه ای حاصل شود، یکرشته برخوردها بوقوع می پیوندد ـ البته ممکن است اصلا چنین توافقی حاصل نشود. بین نیروهائی که چنگال خود را در خاورمیانه فرو برده اند، رقابت حادی بر سر سود و قدرت جریان دارد. دولتهای مهم اروپائی به دقت از هر مسئله ای در موقعیت و ساختارهای سلطه آمریکا در خاورمیانه استفاده میکنند و از هر فرصتی برای پیشبرد منافع فوری و درازمدت خود سود می جویند. برای نمونه، سازماندهی مجدد اقتصاد عراق که حول نفت متمرکز است، عرصه مساعدی است که قدرتهای اروپایی فعالانه به دنبالش هستند. حکومت عراق پیشاپیش به شرکتهای نفتی فرانسوی قول امتیازات مهمی در زمینه استخراج و فروش نفت در منطقه شمالی کشور داده است.

کمی بعد از اینکه قوای صدام ـ بارزانی بخش عمده کردستان عراق را تصرف کردند، فرانسه یك وابسته اقتصادی به بغداد فرستاد. این نخستین و تنها قدرت امپریالیستی بود که به چنین کاری دست زد. بعلاوه فرانسه در جریان درگیریهای اخیر بین اسرائیل و نیروهای شبه نظامی حزب الله در لبنان که تحت الحمایه ایران و سوریه هستند، نقش میانجیگرانه مهمی بازی کرد. نمیتوان به سادگی حکم داد که آیا فرانسه در انتقال سلاح هائی که ایران از طریق سوریه بدست حزب الله میرساند نقش داشت یا نه. اما امپریالیستها از دیر باز در «دوران صلح»، برای پیشبرد رقابتهای خویش از کارگزارانشان استفاده کرده اند.

اروپائی ها بویژه آلمان و فرانسه بر سر ایران نیز با آمریکا تضادهای حادی دارند. این امر در مخالفت جدی این دولتها با تحریم اقتصادی (و نقشه های نظامی احتمالی آمریکا) علیه ایران بازتاب یافته است. هدف آمریکا از این تدابیر، بی ثبات کردن حکومت جمهوری اسلامی و یا تحمیل یك سازماندهی مجدد قدرت مطلوب خویش در صفوف طبقات کمپرادور ـ فئودال ایران، و نیز تضعیف موقعیت رژیم در منطقه است.

قدرتهای اروپایی بعد از انقلاب در ایران نقش مهمی در سد کردن نفوذ شورویها در اقتصاد و سیاست ایران بازی کردند و این کشور را محکم به بلوك غرب بند کردند. اروپا اینکار را به نیابت از سوی کل بلوك غرب، منجمله رهبرش آمریکا، انجام داد. همان آمریکائی که نفوذش در ایران بواسطه آتشفشان انقلاب ۱۳۵۷ به لرزه درآمد. اینك که دوران جنك سرد سرآمده، اروپائی ها و عمدتا آلمان و فرانسه میخواهند که نفوذ خود در ایران را به یك حضور استراتژیك تبدیل کنند. این امر برای آنها بمعنای کسب اهرمهای بیشتر در خاورمیانه است. امپریالیسم آلمان

هیچگاه شعار «برلین ـ تهران، برلین ـ بغداد» خود را کنار نگذاشت. این شعار بیانگر نیاز و انگیزه امپریالیستهای آلمانی به کسب یك حیطه نفوذ در خاورمیانه است.

سایر سیاستهای منطقه ای آمریکا نیز به مصاف طلبیده شده است. آمریکا بنوبه خود دست به ابتکارات مهمی برای سازماندهی ساختارهای امنیتی منطقه ای زده است. برای تحقق این هدف، اینك ارتشهای ترکیه و اسرائیل رسما به همکاری جهت ایجاد یك محور قدرتمند دست زده اند تا از منطقه نسق بگیرند. مصر اعلام کرده که خود را آماده پیوستن به این محور میکند. این ژاندارمری منطقه ای به کمك حضور مستقیم ارتش آمریکا در ترکیه و منطقه شکل خواهد گرفت. از سایر کشورهای منطقه نظیر ایران میخواهند که به این چارچوب گردن گذارند. اینکه چنین طرحی در حال حاضر موفق خواهد شد یا نه را هیچکس نمیداند. بقول معروف «جوجه ها را آخر پاییز می شمارند.»

فروزان شدن آتش مبارزه توده‌های منطقه

بسیاری تلاشهای آمریکا برای سازماندهی مجدد و تحکیم سلطه اش در این منطقه، خاصه به اصطلاح روند صلح خاورمیانه، در بهترین حالت یك حالت شکننده و متغیر دارد. اگرچه وجه المصالحه قرار دادن مقاومت ملی خلق فلسطین توسط یاسر عرفات یك خدمت بزرگ به امپریالیسم و دولت اسرائیل بود، اما «روند صلح» در مهار توده های فلسطینی و حل مسائل حاد بیشماری که در این قسمت از جهان پیشاروی دولتهای ارتجاعی قرار دارد، ناکام ماند. تضاد بین نظام امپریالیستی و خلقها تشدید یافته است. روز به روز شیره جان مردم را بیشتر می مکند و لگد مالشان میکنند، و در عین حال آنها را هر چه بیشتر به صفوف مبارزه می رانند.

این نیز نشانگر اوضاع متزلزل دولتهای کارگزار یانکیها در خاورمیانه است. برخی دولتهای خلیج در تب بحران اقتصادی و سیاسی می سوزند و پایگاه های آمریکا در عربستان سعودی هدف بمب گذاری قرار گرفته اند. بیل کلینتون با ناخرسندی مطرح نمود که اگر آمریکا از نیروی زمینی در خاك عراق استفاده کند یا اینکه هواپیماهایش را در آنجا بنشاند، ترس از این میرود که همان بلا و تحقیری بسرشان بیاید که در سومالی آمد. یعنی اینکه مردم اجساد سربازان آمریکائی را در خیابانها بر خاك بکشند و لگدمال کنند. در آخرین بحرانی که بین آمریکا و عراق پیش آمد، حتی طبقه حاکمه ترکیه اجازه استفاده از پایگاه های «اینجیلیك» را برای بمباران عراق نداد. عربستان سعودی نیز از اینکار سر باز زد و کویت فقط بعد از آنکه گوشش را کشیدند توافق خود را اعلام نمود. کارگزاران آمریکا از این میترسند که با خوردن مهر وابستگی به آمریکا، بحران سیاسی آنها تشدید شود. (این گرایش بدین علت فزونی یافته که دولتهای اروپائی نظیر آلمان نفوذ قابل توجهی بر رژیمهائی مانند ترکیه پیدا کرده اند. اگرچه آمریکا کماکان قدرت امپریالیستی مسلط در این کشور محسوب میشود.) شورش دهقانان کرد در ترکیه جریان دارد و حکومت به اصطلاح اسلامی «مدرن» ترکیه که تازگی سر کار آمده توسط مبارزات قهرمانانه زندانیان سیاسی انقلابی به مصاف طلبیده شده و افشاء گشته است. این زندانیان در تابستان ۱۹۹۶ دست به اعتصاب غذا زدند. توده های اردن اخیرا علیه افزایش بهای نان توسط ملك حسین، که نتیجه سیاست بنگاه های اقتصادی امپریالیستی مبنی بر لیبرالیزه کردن اقتصاد آن کشور بود، شورش کردند. مصر نیز که تحت حاکمیت حسنی مبارك قرار دارد بواسطه خیزشهای مشابه توده های گرسنه به لرزه درآمده است. مردم، کشتاری که طی آمریکا و سایر امپریالیستها و نوکرانشان طی جنك خلیج در منطقه براه انداختند را فراموش نکرده و این جنایت را نخواهند بخشید.

«حکومت کردی» نوکر مشتاق امپریالیستها

این دور از وقایع در عراق بخصوص مهم بود. بدین خاطر که به اصطلاح سیاستهای «پراگماتیك» رهبران بورژوا ـ فئودال مقاومت ملی کردستان را به یك نتیجه منطقی رسانید. در جریان جنك خلیج، این رهبران به اشغال کردستان عراق توسط نیروهای امپریالیستی خوشامد گفتند تا در عوض سهم نا چیزی از قدرت نصیبشان شود. این رهبران به توده های کرد قول دادند که تحت قیومیت امپریالیسم آمریکا سرنوشت بهتری در انتظارشان خواهد بود. آنها به مردم گفتند که امپریالیستهای آمریکایی ـ یعنی همان کسانی که بتازگی دهها هزار عراقی را کشتار نموده و هنوز بخاطر قتل عام میلیونها ویتنامی به امید نابود ساختن مبارزه عادلانه آنها برای رهایی ملی مورد تنفر مردم سراسر جهان بوده و تنها قدرتی هستند که تا کنون سلاح هسته ای را کار برده اند ـ توده های کرد را از ستم ملی و فلاکت رها خواهند کرد. چه منطق بیمار و تحریف شده ای! آنها در بین توده ها، امپریالیستهای آمریکایی را تبلیغ کرده و عکسهای جورج بوش را بعنوان «پدر» کردها به دیوارها آویختند. گاوچرانان مدل رامبوی آمریکایی از واشنگتن آمدند و رفتند، سخنرانی کردند، ادعای «دمکراسی برای کردها» کرده و بهمراه «سیا» بمثابه اداره کنندگان حکومت کردی عمل کردند.

حزب دمکرات کردستان عراق (ح د ك) که بتاریخ ۳۱ اوت ۹۶ با رژیم عراق ائتلاف نمود و فعلا مناطق کنترل شده بتوسط اتحادیه میهنی را تسخیر کرده، از دیر باز تحت الحمایه سازمان سیا بوده است. (برای آشنائی با تاریخ این احزاب رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۵، سال ۸۶). در سال ۷۵، «ح د ك» به رهبری ملا مصطفی بارزانی (پدر مسعود) جنبش مقاومت کردستان را به رژیم عراق تسلیم کرد. حرکتی که به ئاش بی تال بزرگ یعنی تسلیم بزرگ معروف شده است. این امر در نتیجه از پشت خنجر زدن به نیروهای کرد توسط آمریکا و کمك به رژیم عراق صورت گرفت. بدنبال ئاش بی تال بزرگ، «ا م ك» توسط طالبانی (که قبلا از ح د ك انشعاب کرده بود) و با همکاری گروهی از انقلابیون جوان تشکیل شد، تا مبارزه ملی کرد را احیاء کند. برای سالها «ا م ك» جنگی عادلانه را علیه رژیم صدام حسین رهبری نمود. این گروه بعدا به یك گروه طرفدار شوروی سوسیال امپریالیستی و سپس به نیروئی آشکارا طرفدار آمریکا تبدیل شد.

بعد از جنك خلیج، آمریکا و نیروهای امپریالیستی دیگر این دو حزب را در «حکومت کردی» که در شمال عراق برپا نمودند، متحد کردند. رکن این قدرت سیاسی «کردی» خود نیروهای اشغالگر امپریالیستی بودند. دو حزب مربوطه، مناطق سلطه خود را شکل دادند و به فئودالهای محلی و قدرتمندان برای ساختن ساختارهای قدرتشان اتکاء کردند. اکثر فئودالهای بزرگ و قدرتمندان بوروکرات و نظامی که زمانی

متحدین صدام حسین بودند، امتیازات اقتصادی و اجتماعی خود را تحت حمایت «ا م ك» و «ح د ك» بدست آوردند. اگرچه خیلی زود جنگهای پراکنده میان دو حزب بر سر قدرت و پول در گرفت (منظور پولهائی است که توسط امپریالیستها به این حکومت داده میشد، درآمدهائی که از پست بازرسی مرزی بدست می آمد و آنچه قرار بود در آینده از قرارداد «نفت در مقابل غذا» حاصل شود).

تحت این حکومت دست نشانده وضعیت توده ها خرابتر شد. روستاهائی که توسط حملات بیرحمانه هوایی و زمینی ارتش صدام سوخته وخالی شده بود، به صورت متروکه رها شد. توده ها هرگز تشویق به بازگشت و توسعه کشاورزی نشدند تا بتوانند هم از رژیم عراق که کردستان را تحت محاصره اقتصادی قرار داده بود مستقل شوند، و هم از خرده ریزه های امپریالیستی که بخش اعظم آن مستقیما به جیب احزاب حاکم کرد و وابستگان فاسد آنها می رفت.

پر اهمیت ترین فعالیت اقتصادی حکومت کردی جمع آوری درآمدهای حاصله از مبادلات تجاری عراق در پست های بازرسی مرزی ایران و ترکیه بود که به جیب «ح د ك» و «ا م ك» می رفت. این وضعیت توده های مردم کردستان را بخشم آورد. آنها دست به شورش زدند. در موارد متعدد، نیروهای «ا م ك» و «ح د ك» بروی مردم آتش گشودند. برای مثال در اواخر زمستان ۹۲ هنگامیکه این حکومت هنوز تازه بقدرت رسیده بود، توده های شهرك نصر نزدیك سلیمانیه علیه مقامات محلی تظاهرات کردند چرا که «ا م ك» مواد غذایی آنها را میدزدید. این در حالی بود که کادرهای این جریان امتیازات ویژه داشتند. در این تظاهرات نیروهای «ا م ك» تیراندازی نموده و سه نفر را کشتند.

تحت این حکومت عملکردهای فئودالی بخصوص علیه زنان رواج یافت: مردان میتوانستند در کمال آزادی، زنان، دختران و یا خواهران خود را به بهانه «بی ناموسی» یا «بی حیایی» بکشند. بر اساس گزارش یك گروه محلی، ۷۵ زن تنها در شهر دوهوك در عرض چند ماه در سال ۹۶ بقتل رسیدند.

تعجب آور نیست که حکومت کردی نه تنها قادر نشد مناطق تحت کنترل خود را به منطقه پایگاهی برای پیشبرد جنبشهای ملی کرد در ایران و ترکیه مبدل سازد، بلکه حتی با رژیمهای آن کشورها برای شکار و سرکوب انقلابیون در کردستان عراق کمك کرد. یکی از نشانه های مهم فعالیت مزدورمنشانه آنها به نیابت ازسوی رژیمهای ارتجاعی منطقه آغاز جنك علیه «پ ك ك» بود. تدارك تبلیغاتی جنك را طالبانی شخصا آغاز نمود. او در پارلمان کردستان سخنرانی کرد و با وقاحت از «نظم نوین جهانی» و «دمکراسی» که گویا از آن نتیجه شده، دفاع نمود و گفت: « بما میگویند که خائن و خود فروش و دست نشانده هستیم، اما آمریکا و انگلستان بما هشداردادند که اگر «پ ك ك» از خاك ما استفاده کند، بما کمك نخواهند کرد. «پ ك ك» تروریست هست. ما به آنها میگوئیم که بروند با رژیم ترکیه مذاکره و سازش کنند.»

حکومت کردی دست سرویسهای اطلاعاتی و نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران برای ترور انقلابیون ایرانی و حمله به نیروهای کرد ایران که بمدت دهسال از خاك کردستان عراق برای سازماندهی مبارزه علیه رژیم ایران استفاده مینمودند را کاملا باز گذاشت. در تابستان ۱۹۹۶ نیروهای «ا م ك» برای یك واحد دو هزار نفره نظامی جمهوری اسلامی پوشش دفاعی فراهم کردند تا بتواند تا عمق ۱۵۰ کیلومتراز مرز ایران یعنی تقریبا آستانه ستاد مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران در داخل کردستان عراق پیشروی کند تا آنان بتواند حمله وحشیانه ای را علیه این حزب بجلو ببرد.

این فقط گواهی دیگری است براینکه هر جنبشی هر چند عادلانه، اگر تحت رهبری نیروهای فئودالی و بورژوایی قرار گیرد، مطمئنا به معامله جداگانه با دشمن حتی علیه برادران ملی خودش می انجامد. این بدین خاطر است که بورژوازی و ایدئولوژی بورژوایی، خود مرکز بین هستند. جنایات مخوف رژیم عراق علیه خلق کرد را توده های ستمدیده و انقلابیون این منطقه هرگز فراموش کرده و نخواهند بخشید. اما این امر نمیتواند همراه شدن با جنایتکاران بزرگ امپریالیست را توجیه کند. در حقیقت در جنك یکی از اهداف امپریالیستها در حمله به جنایتکاری مثل صدام حسین پوشاندن اعمال شنیع خودشان بود. رهایی توده های ستمدیده را نمیتوان بخرج دیگر خلقهای ستمدیده کسب نمود. چنین کاری تنها به بدبختی همه مردم خواهد انجامید.

طالبانی و تشکیلاتش که در انظار قبلا «چپ» جلوه می کردند، به خود می بالیدند که سیاستی «زیرکانه» فرموله کرده تا در مقابل انجام خدماتی برای امپریالیستها، نوعی دولت کردی را گدائی کنند. اما گدایی سهم ناچیزی از قدرت در کردستان عراق به ازای انجام خدماتی برای امپریالیستها همیشه سیاست طایفه بارزانی بود که از سیا پول دریافت میگرفت ـ البته چنین سیاستی، رنك و لعاب «رئال پولیتیك» نداشت. طالبانی هرگونه اصول انقلابی را خوار شمرده و ادعا نمود که بر خلاف منتقدین «دگم» که اصول انقلابی را «موعظه» میکنند، او یك «رهبر عملی» است. او طوری از اصول انقلابی صحبت میکند انگار این چیزها برای اغفال مردم و بسیج سرباز از میان توده هاست، اما سیاستهای تنك نظرانه ناسیونالیستی، پراگماتیستی، ارتجاعی به درد «کارهای عملی» می خورد! «ا م ك» با استفاده از همین منطق بود که از سوسیال امپریالیسم شوروی زمانیکه یك قدرت امپریالیستی قوی بود، تمجید میکرد. این عملگرایی نارهبران هیچگاه به درد توده ها نخورده است، زیرا فقط به طولانی شدن ستم و تشدید فلاکت خدمت کرده است. با این منطق، اصول سیاسی را به حراج گذاشتند. با این منطق، انقلابیون کردستان ایران و ترکیه را به کام رژیمهای خونخوار روانه کردند. این کاری است که پدر مسعود بارزانی و سپس برادرش و اکنون خودش در سه دهه گذشته بر سر انقلابیون ایران و ترکیه و حتی مبارزین «ا م ك» آورده اند.

طالبانی ادعا کرد که ایجاد حکومت کردی تحت الحمایه سازمان «سیا» اولین قدم در راه ایجاد یك دولت مستقل کرد است. اما بالعکس، این قدمی تعیین کننده در راه انحلال مقاومت ملی کرد بود که پس از «ئاش بی تال» (تسلیم) بزرگ «ح د ك» در سال ۷۵ بوجود آمد. ما نمیتوانیم بگوئیم که بارزانی «عملگرا» تر است یا طالبانی. این به خودشان مربوط است. در هر حال، مهم است که توده های ستمدیده به این حقیقت مسلح شوند: تنها راه و در این مورد کوتاهترین و عملیترین راه رهایی، راه پرولتری انترناسیونالیستی است که توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ترسیم شده است. اما برای آدمهایی مثل طالبانی و طبقه اش کوتاهترین راه برای رسیدن به «قدرت» آویزان شدن به قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی است.

توده های ستمدیده کرد باید آگاهانه به این درك مسلح شوند که منافع طبقاتیشان با منافع طبقاتی بورژوا ـ فئودالها و قدرتمندان کرد یکی نیست. راهی که این نیروهای بورژوا ـ فئودال مدافعش هستند برای توده ها هیچ خیری ندارد.

برخی نیروهای کرد حالا از این گله میکنند که «آمریکا کردها را به حال خود رها کرده است.» آمریکا و فرانسه و بریتانیا از دیرباز برای پیشبرد منافع مستعمراتی و نومستعمراتی خود در این منطقه از «کارت کردها» استفاده کرده اند. آنها در دوره جنك خلیج بسال ۹۱ این کارت را بازی کردند و حال هم دارند چنین میکنند. امپریالیستها واقعا در مورد کردها پیگیر بوده اند. در بازی «عملگرائی»، هیچکس نمیتواند از آنها ببرد.

برخی سئوالات گزنده

بگذارید بدرستی به واقعیات نگاه نمائیم و سئوالات تلخی را مطرح کنیم. توده ها و نیروهای مترقی و انقلابی در کردستان عراق، سابقه طولانی مقاومت در مقابل ستمگران ملی و پیشبرد مبارزه انقلابی و نیز الهام بخشیدن و همکاری کردن با انقلابیون سایر کشورها را دارند. قدرتهای امپریالیستی ـ اول انگلستان و بعد آمریکا ـ بارها به آمال ملی آنها خیانت کرده و سرکوبش کرده اند. پس چرا در کردستان عراق، سیاست وحدت با امپریالیسم جایگزین وحدت با خلقهای ستمدیده منطقه علیه امپریالیسم شد؟

این نیروهای طبقاتی بورژوا ـ فئودال در کردستان بودند که ائتلاف با امپریالیسم را رهبری کردند و قلب و ستون فقرات به اصطلاح «حکومت کردی» را تشکیل دادند. امپریالیستها هیچ نیروی سیاسی دیگری را برای اینکار انتخاب نمیکردند. نیروهای بورژوا ـ فئودال متحدان طبقاتی سرمایه داری جهانی درون ملل ستمدیده هستند. اما واقعیت تلخ آنست که سیاست این نیروها توافق عمومی ملی و هواداران وسیعی بدست آورد. بعبارت دیگر، برخی نیروهای طبقاتی دیگر که عمدتا دیدگاه و تمایلات بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی شهری را نمایندگی میکردند، عامدانه و یا سهوا خط و سیاستی اتخاذ نمودند که به سیاستهای امپریالیستی آمریکا و متحدینش در مورد عراق و کردستان یاری رساند و به سیاستهای «ا م ك» و «ح د ك» در هواداری از امپریالیسم خدمت کرد. بسیاری از نیروهای طرفدار انقلاب که واقعا قصد کمك به شکل گیری یك توافق عمومی در هواداری از امپریالیسم را نداشتند، اما نتوانستند مبارزه ضروری علیه تجاوز امپریالیستها به عراق را براه اندازند، در همان گوشه ای ایستادند که رامبوها ایستاده بودند.

هیچیك از نیروهائی که خود را انقلابی، ضد امپریالیست، «پرولتر» و «مارکسیست» مینامند به ضدیت جدی با تجاوز امپریالیستی به عراق برنخاست. آنها حضور نیروهای اشغالگر امپریالیستی در کردستان عراق را افشاء نکرده و با آن مخالفت ننمودند. آنها توده ها را سازماندهی نکردند تا ماهیت امپریالیسم بمثابه یك دشمن طبقاتی که هرگز در پایمال نمودن استقلال ملی کردها و همه ملل ستمدیده جهان تردید نکرده را دریابند. آنها از تاریخ کردستان بمثابه نشانه زنده این حقیقت استفاده نکردند. آنها از توده ها نخواستند که ائتلاف با بزرگترین جنایتکاران روی زمین را رد کرده و مبارزه ای را برای بیرون راندن امپریالیستها از خاك کردستان به پیش برند. آنها هیچوقت ماهیت «حکومت کردی» را بمثابه یك زائده امپریالیستی، حکومت نیروهای طبقاتی بورژوا ـ فئودالی و خائنان ملی افشاء نکردند. آنها دست به افشای رهبرانی که مدل اسرائیلی «نجات ملی» را تبلیغ میکردند، نزدند.

انتقادات برخی از این نیروها از «حکومت کردی»، صرفا به عدم تامین آزادیهای کافی برای اپوزیسیون محدود میشد؛ آزادیهائی که تحت آن بتوانند اتحادیه ها را سازمان دهند و راهپیمائیهای توده ای را جهت اعتراض به بیکاری و غیره برگزار کنند، محدود میشد. آنها خشنود بودند که دیدگاه اساسا ناسیونالیستی و رفرمیستی خود را در پوشش «کارگریسم» پنهان کرده اند. آنها سعی نکردند دید توده ها را وسعت ببخشند تا نسبت به مسائل حساس شده و مشتشان را علیه هر شکلی از ستم که بر اقشار مختلف مردم در جامعه و جهان اعمال میشود، بلند کنند. آیا این یك تفاوت کلیدی میان دیدگاه پرولتری و دیدگاه تنك نظرانه بورژوایی نیست که به اشکال مشخص ناسیونالیسم، اکونومیسم و خودخواهی پراگماتیستی بروز میکند؟

ایده آلیسم و رفرمیسم برخی از این نیروها بسیار آشکار است. برای مثال در ژوئیه ۹۵، گروهی که «حزب کمونیست کارگری عراق» (ح ك ك ع) نام دارد و پایگاه فعالیتش در مناطق تحت کنترل «ا م ك» است، برنامه ای برای حل مسائل کردستان عراق ارائه نمود. این سازمان بخودی خود اهمیت چندانی ندارد، اما خط و برنامه اش بیانگر خطراتی است که از برخورد اکونومیستی و سوسیال دمکراتیك بر می خیزد. آنها خواستار «بیرون رفتن کامل ارتش و پلیس دولت مرکزی (یعنی رژیم عراق) تحت نظارت نیروهای سازمان ملل و مقامات بین المللی» و «برگزاری یك رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل شدند تا مردم این منطقه ـ کرد و غیر کرد ـ تصمیم بگیرند آیا میخواهند دولت مستقلی در چهارچوب عراق تشکیل دهند یا خیر؟ نتیجه این رفراندوم، رسمی و قانونی و لازم الاجراء خواهد بود.»

این یك نمونه رایج از توهمات سوسیال دمکراتیك روشنفکران بورژوا و خرده بورژوای رفرمیست ملل ستمدیده است. اینها حتی خودشان را «ضد امپریالیست» هم مینامند و «ا م ك» و «ح د ك» را بمثابه احزاب ناسیونالیستی که «مهره های آمریکا و غرب و دولتهای منطقه هستند» افشاء میکنند (قطعنامه دفتر سیاسی ح ك گ ع).

اما با عرض معذرت از این گروه، چند سئوال داریم: آیا «مقامات بین المللی» موجوداتی متفاوت از «آمریکا و غرب» هستند؟ و آیا سازمان ملل، مجمع بین المللی این قدرتها و دولتهای کارگزارشان نیست؟ مگر غیر از اینست که «حکومت کردی» نیز از طریق انتخابات تحت «نظارت» و حمایت «سازمان ملل یا مقامات بین المللی» بوجود آمد؟ آیا این همان برنامه شما نیست که پیشاپیش توسط «مقامات بین المللی» به اجراء درآمده است؟ و آیا به همین خاطر نبود که به لحاظ عینی و برنامه ای با آن همراه گشتید؟

متاسفانه هیچ نیرویی هرچند کوچك، پا به میدان نگذاشت تا این چشم بندهای بورژوائی و خرده بورژوائی را از هم بگسلد و واقعیت جهان را با بکارگیری منشور انترناسیونالیستی پرولتری به توده ها نشان دهد. چنین دیدگاه و سیاستهائی تنها آلترناتیو در مقابل فلسفه بردگی بود که نیروهای فئودال ـ بورژوا به کارگران و دهقانان و روشنفکران کرد تزریق میکردند.

برخی میگویند که سیاست حمایت

از این حکومت ساخته و پرداخته سازمان سیا برای دفع جنایات صدام حسین علیه کردها صحیح بود. ولی چرا شما باید از دست جنایتکاری چون صدام حسین به آغوش بچه کشان امپریالیسم آمریکا دویده و عدالت را از آنها گدائی کنید؟ چرا اصلا بایستی از یك مرتجع به مرتجع دیگر پناه برد؟ چرا بایستی بدنبال سنت بی سرانجام نیروهای فئودال - بورژوای کرد که توده ها را فقط بمثابه مهره نگاه میکنند و کاملا با مقولاتی مانند «اتکاء بخود» غریبه اند، افتاد؟ این حقیقت که برخی نیروهای عرب عراقی که مخالف صدام حسین هستند هم استراتژی اتکا به امپریالیستها را برای مبارزه با وی پذیرفتند، نشان میدهد که مشکل در ناسیونالیسم بخودی خود نبوده بلکه پای نگرش طبقاتی در میان است.

این واقعیتی است که برخی از این نیروهای کرد فراخوان همبستگی و اتحاد میان توده های کرد و عرب عراق را دادند. این خوبست. اما همبستگی و اتحاد میان پرولترها و خلقهای ستمدیده جهان که ما مائوئیستها آنرا انترناسیونالیسم پرولتری می نامیم، مسئله اخلاقیات و یا کمك متقابل نیست و امری دلبخواهی هم نمی باشد. این دیدگاه و سیاستی است که ضرورت حیاتی هر انقلاب واقعی است. این ضرورت را شکل سازماندهی و عملکرد جهان، ساختار طبقاتی حاکم بر جهان، دیکته می کند. ساختار جهانی چارچوب صف بندی طبقاتی نیروها در هر کشور را برقرار کرده و آنرا به نمایش می گذارد. عدم درك این روابط همیشه به انحرافات در میان نیروهای انقلابی دامن زده است. منجمله بشکل جدا نمودن ماهیت و مواضع رژیمهای ارتجاعی بومی از قدرتهای امپریالیستی که بر این کشورها سلطه دارند.

این امر به دو نوع انحراف پا میدهد که نمونه آنها را میتوان در جریان جنك خلیج بسال ۹۱ و بعد از آن دید. اولا، برخی نیروها (بهمراه بسیاری از توده ها که آرزوی شکست نیروهای امپریالیستی را داشتند) در اوج نومیدی، امیدهایشان برای مبارزه با تجاوز امپریالیستی را به صدام حسین و ارتش وی بستند و فراموش کردند که امپریالیستها رژیم عراق را برای خدمت به نظامشان سازمان داده اند. بنابراین این رژیم نمی تواند در مقابل تجاوز امپریالیستی دست به یك مقاومت جدی بزند و نخواهد زد. امپریالیستها وقتی که بنفعشان باشد، حتی دست به سرنگون کردن برخی رژیمهای کارگزار خود میزنند. برخی از این رژیمها ممکنست در مقابل کنار گذاشته شدن مقاومت کنند ولی این امر ماهیت آنانرا عوض نمیکند. حساب کردن بروی رژیمهای عرب «ضد امپریالیست» توهم وسیعی را در میان انقلابیون در کشورهای عربی بوجود آورده است. این شکل ناسیونالیسم مانعی در راه بوجود آمدن یك گردان انترناسیونالیستی پرولتری واقعی مبارز در کشورهای عربی بوده است.

گرایش غلط دیگر این است که عمدا یا سهوا جانب نیروی امپریالیستها گرفته شود؛ با این توهم که امپریالیستها نظام حکومتی کشورهای خود یعنی بورژوا دمکراسی را به نو مستعمراتشان بسط خواهند داد. این تصورات به هیچوجه واقعی نیستند. حاکمیت دیکتاتوری فاشیستی در کشورهای نو مستعمره و شکل بورژوا دمکراتیك دیکتاتوری بورژوائی در کشورهای امپریالیستی دو روی یك سکه هستند: دومی بخاطر اولی امکان دارد، درست به همان شکل که رفاه بخشهای نسبتا وسیعی از مردم در کشورهای امپریالیستی بدین خاطر امکان پذیر شده که توده های وسیع در کشورهای ستمدیده در فقر کشنده بسر می برند. امپریالیستها بر این نو مستعمرات از طریق اتحاد با بورژوازی بزرگ هوادار امپریالیسم و فئودالها و دولت ارتجاعیشان حکومت میکنند. استراتژی سرنگون ساختن دولت های ارتجاعی بایستی بر این واقعیت استوار شود. این دولتها و اربابان امپریالیستشان هر دو آماج انقلاب دمکراتیك نوین بمثابه پیش در آمدی بر انقلاب سوسیالیستی هستند.

پایان یك دوره جنبش مقاومت ملی در کردستان عراق همچنین نیاز به دوباره نگاه کردن به ماهیت و راه حل برای مسئله ملی را به پیش می گذارد. این تجربه یکبار دیگر بر این حقیقت عمیق مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پرتو می افکند که مسئله ملی، یك مسئله طبقاتی است. این بدان معناست که مسئله ملی نمیتواند بوسیله نیروهای بورژوا - فئودالی و ایدئولوژیهای تنك نظرانه ناسیونالیستی حل شود.

ستم ملی در چارچوبه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در ساختار بزرگتر وابستگی به امپریالیسم قرار گرفته و نمیتواند بشکل جدا از مسئله ملی فراگیر عصر که عبارت است از اسارت تمام ملتها و خلقها توسط امپریالیسم، حل شود. ستم ملی مثل مسائل دیگر دمکراتیك، در راس آن ستم و استثمار فئودالی، بایستی از طریق یك انقلاب دمکراتیك حل شود. اما این انقلاب دمکراتیك تنها میتواند توسط پرولتاریا و در اتحاد با نیروهای طبقاتی خلقی (عمدتا دهقانان فقیر و بی زمین) رهبری شود. این انقلاب بایستی توسط برنامه پرولتری انقلابی، هدف و دورنمای آن هدایت شود، یعنی بمثابه یك گام در گذار به انقلاب سوسیالیستی و پایگاهی برای انقلاب پرولتری جهانی.

برای مسئله ملی، مثل هر مسئله دیگر در این جهان، طبقات مختلف راه حلهای متفاوتی دارند. بدین خاطر است که ما می گوییم مسئله ملی در تحلیل نهایی یك مسئله طبقاتی است. این مسئله میتواند و بایستی بمثابه بخش تبعی پروسه پیشبرد انقلابات دمکراتیك نوین و سوسیالیستی حل شود. این بدان معنی است که کل پروسه انقلاب نیازمند رهبری شدن توسط یك حزب واحد مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که ریشه در میان ستمدیدگان کلیه ملل درون یك کشور دارد.

عملی نمودن سیاستهای دوراندیشانه و انقلابی پرولتری وظیفه ساده ای نیست، بخصوص در خطه دشواری مانند کردستان. اما همه مناطق، مشکلات خودشان را دارند. این مشکلات بمثابه بار و کشش در افکار انقلابیون عمل کرده و آنها را بسوی سیاستهای ناسیونالیستی، پراگماتیستی و رفرمیستی منحرف میکند. این کششها بر پایه ضعفهای ذاتی در جهانبینی انقلابیونی که ایدئولوژی کمونیستی ندارند، عمل میکند. بنابراین پذیرش ایدئولوژی صحیح ،کلید رسیدن به راه حلهای صحیح سیاسی برای مسائل است. بطور خلاصه انقلابیون نیاز دارند که خود را به ایدئولوژی علمی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح سازند.

درسهای شش سال گذشته در کردستان بایستی جمعبندی شده و توده ها بوسیله این درك مسلح شوند. انقلابیون پیشرو مشتمل بر روشنفکران انقلابی کردستان بایستی آنها را در این کار رهبری کنند - اما بایستی توسط مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم راهنمایی شوند تا بتوانند کار همه جانبه ای را برای تبدیل امر بد به امر خوب انجام دهند.

مضافاً این درسهایی نیست که فقط باید توسط توده ها و انقلابیون در کردستان عراق جمعبندی شود. همان طبقات و همان گرایشات و همان انگیزه های کمپرادور ـ فئودالی تحت لوای «رهایی ملی» و حتی «مارکسیسم» در جنبشهای دیگر نیز موجود است. بطور قطع در جنبشهای ملی کرد در ایران و ترکیه وجود دارد، اما بدین جا ختم نمی شود. این تجارب تلخ بایستی سنتز شده و درسهای آن به مبارزات انقلابی دیگری که توسط پرولتاریا و خلقها براه انداخته شده منتقل شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابه مرکز جنینی موجود است و یك وظیفه کلیدی آن کمك به نیروهای پیشرو برای درك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در هر کشور می باشد. این جنبش تمرکز تجارب تاریخی جهانی طبقه ما در نبرد برای پاك نمودن امپریالیستها و مرتجعین از صحنه گیتی است. این بهترین راهی است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میتواند عناصر پیشرو انقلابی و گروهها را در عراق و در سراسر کردستان یاری رساند. ما بهمراه یکدیگر باید گذشته را چراغ راه آینده کنیم. همانگونه که صدر مائو میگوید، راه پر پیچ و خم است اما آینده درخشان.

بصحنه آوردن
مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

ساختارهای سیاسی اقتصادی حاکمیت امپریالیستها پس از جنك جهانی دوم در بخشهای مختلف جهان بلرزه درآمده اند. در بسیاری نقاط در فقدان یك آلترناتیو انقلابی قدرتمند که قدم پیش گذاشته و با توسل به زور این ساختارها را کنار زند، هرج و مرج بسیاری در صحنه سیاسی بوجود آمده است. مضاف بر نیروهای خلقی متفاوتی که در مقابل نظام پوسیده و فلاکتبار امپریالیستی مقاومت کرده و بدنبال تغییر هستند، انحطاط نظام به بسیاری از نیروهای گریز از مرکز پا میدهد. بطور مثال، سقوط بلوك شرق به تضادهایی پا داد که بنظر می آمد به هیچوجه سر بلند نمی کنند. تجدید حیات جنك سالاران در کشورها و مناطق مختلف علامت این است که چقدر نظم قدیمی جهان شکسته شده و چگونه ساختارهای قدرت موجود قادر نیستند که این نیروهای ارتجاعی را رام کرده و تحت تبعیت خود درآورد.

صحنه سیاسی در قسمتهای مختلف خاورمیانه درهم برهم و گیج کننده بنظر می آید. برخی از نیروهای رفرمیست (منجمله حزب کمونیست کارگری عراق) این نوع موقعیت ها را بمثابه «سناریوهای سیاه» توضیح میدهند. منظورشان این است که، «نیروهای عقبگرا» (تاریك اندیشان مذهبی و نیز اقشاری مانند دهقانان!) دارند صحنه سیاسی را در تقابل با باصطلاح نیروهای «ترقی خواه» یعنی کارگران ولی همچنین بورژوازی این کشورها ترتیب می دهند. بنابراین توده ها و انقلابیونی که با «سناریوهای سیاه» روبرو میشوند، چه باید بکنند؟ کمك کنند که ساختارهای دولتی ارتجاعی نیمه مستعمراتی و امپریالیستها را از فروپاشی نجات بدهند؟!

«سناریوی سفید» آنها اینچنین است: یك صحنه تمیز که در آن نیروهای «ترقی» در یکطرف صف کشیده اند و تمام مرتجعین در طرف دیگر، درحالیکه دول ارتجاعی و اربابان امپریالیستشان قادرند که جلوی نیروهای مختلف را که از طریق تفنك سخن میگویند، بگیرند. این افراد به نیروهای انقلابی هشدار میدهند که صحنه رابیش از این با دست زدن به انقلاب مسلحانه بهم نریزند! اما حقیقت موضوع این است که فقدان ارتشهای پرولتری در صحنه مشکل عمده چنین اوضاعی است.

تنها یك ارتش به رهبری حزب مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی میتواند از تقسیمات ناشی از مرزهای محلی و ملی سر بر آورده و ستمدیدگان را به حول منافع طبقاتی شان علیه امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات متحد کرده و جنگی متکی به خود را علیه هر نوع ستم منجمله ستم ملی رهبری نماید. وجود چنین ارتشی، صحنه را بشدت در جهت منافع خلق و انقلاب قطب بندی نموده و دور باطل جنك برای جایگزین کردن یك دارودسته ارتجاعی بورژوا ـ فئودال با دارودسته ارتجاعی دیگر را در هم می شکند.

صحنه سیاسی در بسیاری از کشورها بطور فزاینده ای توسط طیف وسیع نیروها اشغال خواهد شد. پرچمهایی که بر آن وعده های دروغین نوشته شده برای جلب فداکاری توده ها به اهتزاز در خواهند آمد. این نقداً حالتی است که در بسیاری از مناطق وجود دارد: جنك سالاران فئودال و نیروهای تاریك اندیش مذهبی و بورژوا ـ فئودالها و همچنین نیروهای خرده بورژوا با ایدئولوژیهای ناسیونالیستی همه ادعا میکنند که توده ها را در بیرون آمدن از جنون جامعه طبقاتی و سلطه امپریالیسم رهبری خواهند کرد. رقابت میان قدرتهای امپریالیستی برای تحت تاثیر قرار دادن طبقات ارتجاعی در این کشورها و پاشیدن تخم بی ثباتی در حیاط خلوت یکدیگر، باعث اشاعه توهمات در میان توده ها در مورد این قدرتها خواهد شد (و همینطور در میان انقلابیون). همانگونه که لنین اشاره کرد، حتی مرتجعین بدون توده ها در جهان امروز کار چندانی نمیتوانند بکنند. نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی رذیلانه از اشتیاق توده ها برای مبارزه با دشمنانشان سوء استفاده کرده و خواهند کوشید آنها را بمثابه گوشت دم توپ بسیج کنند. پس این موقعیت پیچیده حتماً نیروهای انقلابی کمونیست را با مشکلات در ترسیم مسیر پرولتاریا و خلق منجمله آغاز جنك خلق و ساختن ارتشی خلق روبرو می کند.

در عین حال این موقعیت پیچیده و متضاد باعث تضعیف انسجام و ثبات نسبی ساختارهای دولت مرکزی شده و توانایی توده ها را اگر توسط یك حزب واقعی مائوئیستی در جنك خلق رهبری شوند را افزایش خواهد داد تا بر دولتهای ارتجاعی ضربه زده و انقلاب کنند. پیچیدگی اوضاع، بسیاری انقلابیون و حتی توده ها را به تامل واداشته وانتظار یك صحنه روشن تر را می کشند. اما انقلابها در کوران تلاطمات ساخته میشوند. انقلابیون کمونیست بایستی تضادها را در اوضاع کنونی بررسی کنند و طرق ترسیم راه انقلابی پرولتری را از دل اغتشاش وبی نظمی بیابند. این کلید کسب یك هویت و برنامه بی برو و برگرد انقلابی پرولتری است که در تضاد آشکار با ماهیت و برنامه همه نیروهای دیگر قرار داشته و ماهیت و منافع طبقاتی پشت پرچمهای گوناگونی که در برابر توده ها به اهتزاز در آمده را نشان می دهد. و مسئله مهمتر، مبارزه برای تبدیل این برنامه به یك نیروی مادیست. مهم این است که برای تبدیل پرچم خود به پرچم توده ها مبارزه کنیم و از دل مشکلات، راههائی را برای اجرای این برنامه پرولتری از طریق مبارزات سیاسی انقلابی جسورانه و عمدتا از طریق جنك خلقی که تحت هدایت این برنامه بوده و آنرا در خود منعکس کند، بیابیم. ■

از کوهستان آند تا هیمالایا

تنها راه رهائی، جنگ خلق است

ـ اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه مه ۱۹۹۶

برگزاری مراسم اول ماه مه امسال برای توده های انقلابی مناسبتی نوین یافته است و آن، برپائی جهش وار شعله های جنك خلق در روز ۱۳ فوریه در سراسر کوهپایه های هیمالایا در کشور نپال است. کارگران و دهقانان با شور آتشین این جنك را پذیرا شدند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که یکی از شرکت کنندگان در جنبش انترناسیونالیستی است جرات آغاز جنگی را به خود داده که بدون شك طولانی و دشوار است. اما همین جنك دیگر می رود تا نپال را از یك کشور عقب مانده و تحت سلطه به یك پایگاه پیشرفته انقلاب پرولتری جهانی تبدیل نماید. این تحول الهام بخش، نتایج عظیمی برای منطقه جنوب آسیا و یقینا کل جهان داشته زیرا بار دیگر بر این اصل مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی تاکید می گذارد که توده ها تنها از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی است که میتوانند خود را رها سازند.

تندر انقلابی که در هیمالایا طنین افکن شده، نیروی تقویت کننده به موقعی برای خلق مبارز پرو است. پیشاهنك این خلق یعنی حزب کمونیست پرو که یکی دیگر از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است با عزم راسخ مبارزه را علیرغم حملات وحشیانه رژیم ارتجاعی فوجیموری و نیز تعرضات خط اپورتونیستی راستی که فراخوان مذاکره برای خاتمه جنك خلق را می دهد، به پیش برده است. حمایت از رفقای حزب کمونیست پرو در پیشبرد جنك خلق و نبرد علیه خط اپورتونیستی راست همچنان یك وظیفه مهم است. آنچه موضوع مبارزه دو خط بوده و مخاطب قرار گرفته، نه فقط برای ادامه جنك خلق در پرو حیاتی است بلکه برای پیشبرد انقلاب در سایر کشورها و در سطح جهانی نیز بسیار پر اهمیت است. بعلاوه ما باید به نبرد خود برای خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی بیشرمانه صدر گونزالو ادامه دهیم.

شرایط برای اکثریت عظیم مردم جهان غیر قابل تحمل است. در دورانی که توان تولیدی به اوجی غیرقابل تصور و بیسابقه رسیده، صدها میلیون نفر همچنان «اسیر گرسنگی» هستند. نظام جهانی امپریالیستی برای این اکثریت عظیم هیچ چیز ندارد مگر استثمار فزاینده، ستمکاری بیرحمانه تر، بحران عمیقتر و جنك ارتجاعی. این امر فقط منحصر به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نیست. دژهای امپریالیستی نیز مکانی است که در آن تضادهای خصمانه طبقاتی حادتر می شود. تاریخ نشان داده که خلق تا وقتی شرایطی که وی را به قیام برمی انگیزد محو و نابود نشود، همچنان بپا خواهد خاست. اما تاریخ و وقایع معاصر این را هم نشان میدهد که اگر جنبش توده



ها توسط یك حزب پیشاهنك متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رهبری نشود، فداکاری و قهرمانی خلق توسط طبقات استثمارگر و نمایندگان سیاسی آنها مورد سوء استفاده قرار خواهد گرفت.

فقط طبقه ای که هیچگونه منفعتی در حفظ هیچ شکلی از استثمار ندارد، یعنی پرولتاریا قادر و قابل به رهبری مبارزه خلق تا دستیابی به یك جامعه بی طبقه است. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست ها که هدف نهایی کمونیسم و چگونگی دستیابی به آن را همچنان کانون توجه خود قرار داده اند، پیگیرترین رزمندگان در مبارزات انقلابی جاری هستند. آنها در کار پیشبرد یا تدارك جنك خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع بر حسب شرایط مشخص کشورهای گوناگون هستند. رویزیونیستها و فرصت طلبانی که سد راه انجام این وظیفه هستند، و راه سازش و خیانت یا تحریف چنین وظیفه ای را در پیش گرفته اند افق دیدی محدود دارند که از چارچوب نظام بردگی مزدی فراتر نمی رود. حرفهایی که آنها از سوسیالیسم و کمونیسم می زنند هیچ چیز نیست مگر توهماتی نظیر آنچه کشیشان و ملایان در مورد «بهشت» می گویند تا ذهن توده ها را تخدیر کنند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مرکزیت جنینی نیروهای کمونیست راستین جهان است و برای تشکیل یك انترناسیونال کمونیستی تراز نوین مبتنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مبارزه می کند. کسانی که در مورد امر انقلاب جدی هستند، باید در حمایت از شکل گیری احزاب پیشاهنك راستین که متکی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بوده و در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متحد شده باشند، جدی باشد. باید در پیوستن به این احزاب یا کمك کردن به آنها جدیت به خرج دهند.

درود بر آغاز جنگ خلق در نپال!

با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو

به اهتزاز درآمده، دفاع کنیم! مرگ بر خط اپورتونیستی راست!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

جنوب لبنان:

فصل خونین دیگری در «روند صلح» خاورمیانه

ـ اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۲۸ آوریل ۱۹۹۶

یکبار دیگر صدای شوم بمب افکنهای اسرائیلی آسمان لبنان را آشفت و دود تیره انفجار، سایه مرگبار خود را بر مردم این کشور گستراند. ۱۶ روز پیاپی جنوب لبنان هدف بمباران سنگین قرار داشت. شاهراه های قدیمی منفجر شدند؛ راه های ارتباطی دهات و شهرکها قطع شد؛ منابع آب و یك مرکز مهم برق رسانی نابود گشت؛ صدها نفر کشته و تعداد بسیار بیشتری در نتیجه این تجاوز شنیع امپریالیستی مجروح شدند و نیم میلیون انسان آواره گشتند. دامنه کشتار افراد غیر نظامی و تخریب زیرساخت لبنان نشان داد که هدف اسرائیل، ارعاب کل اهالی بقصد به تسلیم واداشتن آنهاست. این مزدور مسلح امپریالیستها در شرایطی دست به این اقدام میزند که انتخابات اسرائیل در شرف برگزاری است و زمینه مذاکره با سوریه فراهم میشود. هدف اسرائیل از این اقدامات، تامین موقعیتی مطلوبتر برای آمریکاست.

این واقعه یك پیام روشن و رسا دارد: اسرائیل مثل همیشه سك پلید و هار امپریالیسم آمریکاست. اسرائیل با این هدف ایجاد شد که سلطه امپریالیسم آمریکا را بر منطقه اعمال کند و همچنان این هدف را به پیش میبرد. سلاح هائی که در این کشتار تبهکارانه مورد استفاده قرار گرفت را آمریکا تامین کرده است. و در حالیکه توده ها به دفن کشته هایشان مشغول بودند، کلینتون و شرکاء اعلام کردند که به حمایت تسلیحاتی از اسرائیل ادامه خواهند داد.

در پرتو این اقدام تجاوزکارانه که با پشتیبانی امپریالیستها انجام گرفت، ورشکستگی نیروهای سیاسی غالب در منطقه نیز آشکار شد. «سازمان آزادیبخش فلسطین» تحت رهبری عرفات، با الغای تمامی بندهایی در منشور «ساف» که خواست نابودی اسرائیل را مطرح میکرد، بیشرمانه بر تسلیم خویش در برابر امپریالیسم و صهیونیسم مهر تایید گذاشت. «روند صلح» برای خلق فلسطین یا مردم ستمدیده منطقه هیچ دستاوردی نداشته است. نیروهای حزب اللهی نیز سرشان به دولتهای ارتجاعی نظیر جمهوری اسلامی ایران و رژیم سوریه وصل است و در بهترین حالت توده های مبارز را به مهره ای در بازی قدرتهای امپریالیستی تبدیل خواهند کرد.

امروز آتش خشم و کینه نسبت به امپریالیستها و نوکران صهیونیستشان، در سینه ستمدیدگان فروزانتر گشته است. ضروری است که انقلابیون منطقه به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بپیوندند و به علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلح شوند، تا خشم و کینه خلق فلسطین و خلقهای خاورمیانه را به آتش جنك خلقی بدل سازند که برج و باروی امپریالیستها را بسوزاند و خاکستر سازد. ■

نگاهی جدی به....

بقیه از صفحه ۳۳

به سرنوشت رهبرانشان گره خورده است؟

اگر ما رهبران را محصول توده ها و حزب بدانیم، آنگاه میتوانیم بفهمیم که چقدر خلق آنها دشوار است، چقدر آنها اهمیت دارند، و تا چه اندازه باید آنها را گرامی داشت و از گزند دشمن حفظشان کرد. توده ها و حزب بدون رهبران کاری از پیش نمی برند. قدرتمند ترین نیروی دنیا، فعالیت آگاهانه توده هاست و در جامعه ای که به طبقات اجتماعی تقسیم شده، و تفاوتهایی که این امر در زمینه رشد و تربیت افراد به بار می آورد، ما نیاز به رهبرانی داریم که این نیرو را به عظیم ترین درجه ممکن در هر گام از مبارزه انقلابی رها سازند. از دست دادن یك رهبر میتواند ضربه ای بزرگ باشد و این جای هیچگونه شك و شبهه ای ندارد. اما سرنوشت انقلاب هرگز نمیتواند به نقش یك شخصیت منفرد، هرچقدر هم که این نقش مهم باشد، تقلیل یابد.

همانطور که در سرود انترناسیونال آمده «بر ما نبخشد فتح و شادی ـ خدا، نه شه، نه قهرمان ـ با دست خود گیریم آزادی ـ در پیکارهای بی امان» نقش رهبران کمونیست، دیگران را قادر میسازد که فکر خود را بکار انداخته و به بهترین وجه مسئولیتهای خویش را با اتکاء به قابلیتهای خویش به انجام رسانند.

در واقع مهم نیست که روشن شود چه کسی پشت «خ ا ر» است. درسهای درخشانی از تجربه پرو در مورد مسئله رهبری بدست آمده است. از طریق بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم یك خط صحیح تکامل یافته و یك خیزش توده ای بر پا شده است. این خط به دستمایه شمار عظیمی از توده ها بویژه تحتانی ترین و ستمدیده ترین مردم پرو تبدیل شده است. اینها علم و تفنگ های خود را بنحوی بکار گرفته اند که بعنوان مشعل راهنمایی برای ستمدیدگان جهان خدمت کرده و منشائی برای لرزه انداختن بر پیکر مرتجعین جهان باشند. علی رغم ضربات سختی که امپریالیستها بر رهبری حزب وارد آورده اند و علی رغم «خ ا ر» که خائنانه در پی غصب سنگرهای پرولتاریا از درون است، مردم در تمامی سطوح پا پیش گذاشته، وظایف را بدوش گرفته و معجزه می آفرینند. رهبران قدیمی استوار ایستاده اند، رهبران جدید ساخته و پرداخته میشوند و کل حزب پروسه ای دشوار اما قهرمانانه را که برای رسیدن به جایگاهی مطلوب ضروریست، از سر می گذرانند.

اوضاع واقعی پرو در حال حاضر چگونه است؟

برای ادامه جنك خلق یك پایه مادی وجود دارد؛ بویژه شرایطی که توسط خود جنك خلق ایجاد شده است: یك حزب پخته، با پیوندهای مستحکم با توده ها، و یك خلق بپاخاسته که نوع دیگری از جهان را در مناطق پایگاهی تجربه کرده و امکان پذیر دیده و در آن گام نهاده است.

این حزب توانسته علیرغم بدترین تدابیر دشمن بفعالیت خویش ادامه دهد. جنك خلق بلحاظ نظامی شکست نخورده است. اگر این حقیقت دارد که بزرگترین خطر برای حزب از جانب خط غلط است، این نیز حقیقتی است که سلاح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی پیشبرد مبارزه دو خط قدرت عظیم خویش را به اثبات رسانده است.

اخبار نظامی بسیار روحیه بخش است. اگرچه نادرست است اگر صرفاً بشیوه «سندرو شناسان» ارزیابی مجردی از عملیات نظامی بعمل آید. در دوره بعد از تسلیم «مارجی کلاوو» وتحت تاثیر شیپورهای پیروزی ارتجاع، «خ ا ر» باد به غبغب انداخت و به غلط ابراز اطمینان کرد که «جنك در حال به آخر رسیدن است». سپس از اواسط سال ۱۹۹۶، بلندگوهای امپریالیستی نظیر «اکونومیست» و «نیوزویك» اعلام کردند که «راه درخشان بازگشته است». انگار در دوره قبل که عملیات خیره کننده اندکی در پایتخت انجام گرفته بود بدان معنا بود که حزب کمونیست پرو صحنه را ترك کرده است. شتاب جنك خلق در لحظه کنونی هرچقدر هم که باشد حیاتی ترین مسئله برای آینده، پیشرفت مبارزه دوخط است.

اسناد «خ ا ر»، زمزمه ناخرسندی و اعتراض را در صفوف پیروانش برانگیخته است؛ بویژه بدلیل آنکه کمیته مرکزی برخلاف انتظار از همراهی با این خط سر باز زده و حکومت نیز ایده مذاکره با زندانیانی که ارتش ندارند را به مسخره گرفته است. در همین زمان، رژیم برخی از پیروان دستچین شده «خ ا ر» را از زندان رها کرده تا بدین ترتیب آنها بتوانند مبارزه ای را علیه کمیته مرکزی در زاغه ها و سایر جبهه ها به پیش ببرند.

خطی که توسط برخی افراد در خارجه با جار و جنجال ارائه شده، وجود مبارزه دو خط را نفی کرده و فریاد میکند که «همه اینها فقط یك صحنه سازی است». این خط نافی مشکلات و خطرات واقعی پیش پای حزب کمونیست پرو است. اما همچنین این خط به نوعی بدبینی مذبذبانه در غلتیده یا حتی با آن همزیستی میکند. بدینصورت که روزها خطرات و مشکلات را نفی میکنند و شبها از ترس آنها خوابشان نمی برد.

خوشبینی ما مبتنی بر دستاوردهایی است که رفقا و مردم در پرو کسب کرده اند. و نیز مبتنی بر درك مائوئیستی از فرصتهای واقعی که مبارزه دو خط برای حل مشکلات و پیشروی بر این پایه ارائه میدهد.

از آنجا که مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو سربلند کرده، نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چیست؟ چرا مسئله به خود حزب واگذار نشود و "ج ا ا" توجه خویش را به سایر امور معطوف نسازد؟

این نوع تفکر بازتاب عدم درك این موضوع است که جنبش کمونیستی یك جنبش بین المللی است. یعنی ما معتقد نیستیم که هر ملت باید پا را از گلیم خودش دراز تر نکند. موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یك عامل فوق العاده مساعد است زیرا میتواند تجربه بین المللی را متمرکز کرده و بدین طریق به انقلاب پرو یاری رساند. بعلاوه، در بحبوحه این مبارزه دو خط مشخص، سئوالات حادی بطرق گوناگون برای بسیاری از احزاب و سازمانهای دیگر جنبش ما طرح میشود که میتوانند عاجل باشند. این سئوالات هم مشخصاً به کشورهای ستمیده ای نظیر پرو مربوط میشوند و هم سئوالات حیاتی مهمی هستند که به انقلاب پرولتری در هر دو نوع کشور ستمدیده و ستمگر ارتباط پیدا میکند. بهمین خاطر ما میتوانیم و باید راه هایی بیابیم تا از توان بین المللی خود برای کمك به رفقایمان در این مبارزه دوخط سود جسته و درك مجموعه جنبشمان و سایر نیروهای مائوئیست را از مسائل حیاتی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تعمیق بخشیم و بدین ترتیب امر بد را به امری که بتواند کل جنبش انقلابی را به پیش براند تبدیل کنیم.

آیا تمرکز بر این مبارزه دو خط باعث بی‌توجهی به حمایت از جنگ خلق در پرو نمیشود؟

درست برعکس. مبارزه علیه اپورتونیسم برای مبارزه علیه امپریالیسم امری واجب است و باید این نبرد را به پیش راند.

شمار گسترده و گوناگونی از افراد در سراسر جهان در کارزار زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو به هم بریزید، در یك مقطع تعیین کننده «به نجات شتافتند.» بسیاری از آن افراد و دیگرانی که بعدها قدم جلو گذاشتند، اینك در کارزار کنونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حول مبارزه دو خط شرکت جسته و به دفاع از خط صحیح برخاسته اند. تکرار میکنیم که وظیفه ما تبدیل یك مقطع تیره و تار به فرصتی برای وارد آوردن ضربه به دشمن، پاسخگویی به سئوالات و نگرانیهای توده های انقلابی و استفاده از فرصت برای ایجاد یك مدرسه توده ای کمونیسم است که به گرداوری و تربیت قوا جهت نبرد در راه کمونیسم کمك خواهد کرد.

تجربه بسیار مثبتی از شماری از کشورها در دست است که چگونه این مسئله بطور صحیح مورد برخورد قرار گرفته است. امپریالیستها و مرتجعین و متحدان آنها میخواهند در بین توده ها روحیه باختگی و پراکندگی را اشاعه داده و مانع تلاشهای انقلابی شوند. اما دیده ایم که این مبارزه دو خط میتواند تاثیری خلاف این داشته و جنبش انقلابی را عمق و وسعت و شور و شوقی نوین بخشد. درك بیشتر خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی بعنوان موتوری عمل خواهد کرد که حمایت از جنك خلق در پرو را به پیش رانده و به راهگشایی ها در سایر جبهه های مبارزه انقلابی در سطح جهان نیز یاری خواهد رساند.

توضیح:

۱) مثلا رجوع کنید به نکته ای که لوئیس آرسه بورخا سردبیر نشریه «ال دیاریو انترناسیونال» تحت عنوان «اندیشه گونزالو چه ارزشی خواهد داشت اگر تدوین کننده اش به آن خیانت کند؟» منتشر ساخته است. (از مقاله «راهبان بندباز به شارلاتانهای دهاتی تبدیل میشوند»، ۱۰ مه ۱۹۹۵) ■

پاسخ اولیه....

بقیه از صفحه ۴۱

کل جنبش میتواند و باید به فهمی عمیقتر و غنی تر از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم دست یابد.

مائو، برخلاف آرسه، بین نیاز به در هم کوبیدن مقرهای فرماندهی ضد انقلابی با مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک دیوار چین نمیکشید.

اظهار نظرات آرسه در مورد اینکه «مبارزه دو خط» یك «مسئله داخلی» حزب کمونیست پرو است یقینا عجیب و غریب است. آیا مبارزه استالین علیه تروتسکی یك «مسئله داخلی» بود؟ آیا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی یك «مسئله داخلی» حزب کمونیست چین بود؟ آیا این انقلاب، بعنوان مدرسه ای برای کل جنبش بین المللی کمونیستی خدمت نکرد؟ آیا این مبارزه نقش بسیار مهمی در اشاعه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در سراسر جهان، منجمله در تربیت صدر گونزالو که طی ۶ ماه توفانی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین بسر میبرد، بازی نکرد؟ خوشبختانه مارکس و انگلس و لنین و استالین و مطمئنا مائو هرگز به مبارزه دو خط بعنوان «مسئله ای داخلی» نگاه نکرده بلکه آن را مبارزه ای حیاتی برای همه کمونیستهای جهان دانستند.

آرسه معتقد است که بررسی کامل یك خط غلط به آن نوعی اعتبار می بخشد. او رد این خط را بدون تجزیه و تحلیل آن، نفی آن را بدون نقد آن، ترجیح میدهد. اما آیا این هدف ثمربخشی است؟ و حتی اگر بتوان از روی این مبارزه سیاسی و ایدئولوژیك پرید، آیا این بهترین طریق کمك به حزب کمونیست پرو و نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در سطح بین المللی است؟

سرمنشاء «فراخوان برای توافقات صلح» هر چه باشد، این واقعیت پابرجاست که خط اپورتونیستی راست نماینده یك خط منسجم فرصت طلبانه است که متکی بر یك تحلیل معین از اوضاع در پرو و جهان می باشد. این خط را صرفا با رد آن بعنوان یك توطئه پلیسی نمی توان بطور همه جانبه شکست داد. بعلاوه، عناصر مهم این خط در سایر کشورها و سایر احزاب نیز پیدا میشوند.

بهر صورت، آنچه که مورد نیاز است یك جنبش توده ای انتقادی جهت افشاء و نقد خط اپورتونیستی راست می باشد تا بر این مبنا خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی صحیح درك و تثبیت شود. این روشی است که مائوئیستها همیشه بخاطرش جنگیده اند و ما باید با تمام قوا برای آن بجنگیم و امروز آن را بکار بندیم.

حمله آرسه به تحقیقات

از آنجا که آرسه نیاز به براه انداختن مبارزه دو خط را درك نمیکند، خشمگینانه به «ج ا ا» بخاط پیشبرد پروسه تحقیق و مطالعه درباره خطوط متخالف و اوضاع پرو حمله میکند. بعلاوه، طبق تفکر ساده انگارانه آرسه، یك طرح پلیسی یك طرح پلیسی است. در نتیجه چه چیزی باید مورد تحقیق قرار گیرد؟ آرسه احتیاجی نمی بیند که خط اپورتونیستی راست را افشاء کند. او در عوض میگوید که خود این عمل باعث «اعتبار دادن» به یك ایده «غلط» در مورد وجود یك «مبارزه دو خط» میشود. آرسه در مبارزه اش علیه «ج ا ا»، نادانی خود را افشاء میکند و یا اینکه بر بی تجربگی برخی مخاطبانش در مورد تاریخچه طرز برخورد جنبش بین المللی کمونیستی به مبارزات مهم بین مارکسیسم و رویزیونیسم حساب باز میکند و هیاهو براه می اندازد. برای مثال آرسه در یکی از مقالات اولیه اش علیه «ج ا ا» از این بحث میکند که مائو زمانی از رویزیونیسم خروشچفی انتقاد کرد که حمله عنان گسیخته علیه استالین در سال ۱۹۵۶ در اتحاد شوروی بروز کرد. این حقیقت دارد که مائو از خروشچف انتقاد کرد. ابتدا بشکل غیرعلنی درون حزب و بعدا از اوایل دهه ۱۹۶۰ بطور غیر مستقیم اما علنی در یکرشته مقالات. در سال ۱۹۶۳ مائو و حزب کمونیست چین پلمیکهای همه جانبه خود را علیه خروشچف بشکل علنی براه انداخته و علنا از خروشچف و رویزیونیسم مدرن انشعاب کردند. یعنی بیش از ۶ سال بعد از سخنرانی مخفی و رسوای خروشچف علیه استالین. در حقیقت حزب کمونیست چین حتی دو بیانیه مهم بین المللی را با رویزیونیستهای خروشچفی امضاء نمود (بیانیه های مسکو در سال ۵۷ و ۱۹۶۰). (اینکار همزمان با تکامل گام به گام مبارزه علیه تزهای خروشچف و نیز

مبارزه علیه وارد نمودن این تزها در دو بیانیه فوق الذکر صورت گرفت.)

واضح است که در جریان مبارزه ای که مائو علیه خروشچف براه انداخت، هر جزء از بحثهای خروشچف را تجزیه کرد و آن را بر پایه ایدئولوژی پرولتری افشاء و طرد نمود. از این رهگذر، درك جنبش بین المللی کمونیستی به سطوح نوین ارتقاء یافت. شالوده سیاسی جنبش نوین کمونیستی به درجات زیادی در یکرشته نامه های حزب کمونیست چین به حزب کمونیست اتحاد شوروی ریخته شد. بطور کناری بگوئیم که مائو و حزب کمونیست چین حتی از این فراتر رفته و شروع به «پخش» و در حقیقت بازتکثیر مقالات رویزیونیستی خروشچف کردند. این مسئله بخشا به دلیل احترام به روشهای موجود در جنبش بین المللی کمونیستی بود که اسناد مورد انتقاد قرار گرفته بازتکثیر میشدند. اما مهمتر از رعایت جوانی رسمی مسئله، اینکار بر پایه درك این ضرورت بود که کمونیستها باید امکان یابند که واقعا به بررسی این خط بپردازند و بدین ترتیب بتوانند استدلالات رویزیونیستی را تمام و کمال طرد کنند. ما باید متشکر باشیم که مائو طرز برخورد ساده انگارانه آرسه را که سعی دارد بر آن اصرار بورزد، در پیش نگرفت.

هدف این نیست وارد تمام دلایلی که چرا مائو این برخورد مشخص را در مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی در پیش گرفت، شویم. در حقیقت هر مبارزه مهم در جنبش بین المللی خصوصیات ویژه خود را داراست، مشتمل بر اینکه بهترین روشها و تاکتیکها برای تکامل مبارزه دو خط چیست. نگاه به مبارزه استادانه مائو علیه رویزیونیستهای خروشچفی (منجمله تاکتیکهائی که او پیشه کرد) مفید است. اما نه فقط برای کمك به رفع اغتشاشی که بواسطه تقلبات (یا نادانی) آرسه درباره پروسه مبارزه مائو ایجاد میشود (رجوع کنید به مقاله آرسه تحت عنوان «سکوت بره ها»). اینکار همچنین کمك میکند که حمله گزنده آرسه به به اصطلاح «سکوت» «ج ا ا» در مواجهه با مبارزه دو خط در پرو را بطورهمه جانبه تری ببینیم.

در درجه اول، باید اشاره کنیم که طی یکسال تا یکسال و نیمی که از ارائه «فراخوان مبارزه برای توافقات صلح» تا انتشار اطلاعیه «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز است دفاع کنیم» میگذشت (و نه «تقریبا دو سال» آنگونه که آرسه ادعا میکند)، «ج ا ا» هرگز «بیطرف» نبود. در قطعنامه دسامبر ۱۹۹۳ «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که در سده مائو صادر شد، همزمان با پذیرش تاریخی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم توسط «ج ا ا»، بوضوح از ادامه جنبك خلق حمایت شد. و البته طی این دوره، «ج ا ا» به کارزار تاریخی دفاع از جان صدر گونزالو، زمانیکه سر و کله کس دیگری در صحنه پیدا نبود، ادامه داد و بدینگونه حمایت خود را مشخص نمود.

مضافا، رهنمودهای کمیته «ج ا ا» در مورد بررسی مبارزه خطی در پرو (که انتشار علنی یافته) روشن میکند که این کمیته هرگز مسائل را بشکل بیطرفانه یا شك گرایانه ارائه نکرد. مقوله قضاوت درباره مبارزه دو خط بوضوح بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و مشخصا بر پایه اصول جنبك درازمدت خلق قرار داشت.

> عکس العمل آرسه به انتشار فراخوان «ج ا ا» یعنی «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم» اثبات آنست که «سکوت» یا «سرعت» در موضعگیری واقعا مسئله مورد مشاجره نیست. آرسه، «ج ا ا» را بسیار بدتر از آنچه که او «سکوت» می خواند، می نامد و به همین نسبت بر شدت حملاتش افزوده است.

مسئله «زمان» نیست

در یك مرحله اولیه از مشاجره میان آرسه و «ج ا ا»، برخی افراد احساس کردند که حملات آرسه میتواند با «بی صبری» وی در مقابل آنچه که او «سکوت» «ج ا ا» در مواجهه با مبارزه دو خط میدید، قابل توضیح باشد. اما در حقیقت، عکس العمل آرسه به انتشار فراخوان کمیته «ج ا ا» تحت عنوان «با تمام قوا...» اثبات آنست که «سکوت» یا «سرعت» در موضعگیری واقعا مسئله مورد مشاجره نیست. آرسه موضعگیری «ج ا ا» را بسیار بدتر از آنچه که او «سکوت» میخواند، میداند و به همین نسبت بر شدت حملاتش افزوده است.

تکرار میکنیم، مسئله اینست که از نظر آرسه گناه اصلی کمیته «ج ا ا»، بررسی خطوطی است که از دل مبارزه سر برون آورده اند. آرسه میخواهد همه بگویند خط اپورتونیستی راست چیزی غیر از یك توطئه پلیسی نیست. اما در حقیقت، در خلال این مبارزه شماری از مسائل حیاتی و مهم مربوط به انقلاب بظهور رسیده اند: مثلا تفاوت میان تاکتیکی که مائو برخی مواقع در ارتباط با سیاست مذاکره در خدمت جنك خلق از آن استفاده کرد با سیاست رویزیونیستی جنگیدن بقصد دست بالا پیدا کردن در چارچوب استراتژی مذاکرات. مسائل مربوط به امکان آغاز، حفظ و پیشبرد جنك خلق تا پیروزی در مواجهه با اوضاع بین المللی حاضر. این مسئله که چگونه حزب کمونیست میتواند در مواجهه با ضربات سنگین تقویت شود. اینها برخی مسائل مهم درگیر در این جدال هستند. مسائلی که نه فقط در پرو سر برآورده بلکه در جریان مبارزه انقلابی در کشورهای دیگر نیز مطرح شده است.

آیا جنبش انقلابی در پرو و جهان بعلت پرداختن به این سئوالات تضعیف شد؟ یا برعکس؟ آیا واقعا حقیقت دارد که بحثهای خط اپورتونیستی راست میتواند صرفا با افشاء بعنوان یك توطئه پلیسی طرد شود؟ آیا این مسئله کاملا به شکست این خط و کاهش ضرباتی که وارد کرده کمك میکند؟

آرسه بجای شیرجه رفتن درون این سئوالات و کمك به حزب کمونیست پرو و کل جنبش بین المللی کمونیستی جهت مبارزه با خط اپورتونیستی راست، اعلام میکند که چنین مبارزه ای هم غیر لازمست و هم بنوعی به این خط «مشروعیت» میدهد. آدم مجبور میشود سئوال کند که چه کسی از ممنوع نمودن مبارزه دو خط سود میبرد؟ آیا خود خط اپورتونیستی راست نیست؟ آیا این شبیه حرف اشخاصی مثل لین پیائو در حزب کمونیست چین نیست که بدنبال برکناری لیوشائوچی میگفتند انقلاب فرهنگی را باید ختم شده اعلام کرد و توده ها باید توجهشان به تولید معطوف شود؟ آیا این مسئله کمی شبیه مقاومت خشمگینانه دن سیائوپین در مقابل کوششهای مائو و انقلابیون در چین برای ورود عمیقتر به مبارزه انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس نیست، زیرا

میترسید مبارزه دو خط دامن وی و دار و دسته اش را هم بگیرد؟

آرسه - سخنگوی دروغین حزب کمونیست پرو

آرسه در پلمیکهایش سخت میکوشد اینطور وانمود کند - هر چند جرات ندارد این را بروی کاغذ بیاورد - که میتواند نماینده تفکر و نقطه نظرات کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو باشد. او سیل اتهام را نثار «ج ا ا» میکند که چرا در مورد مبارزه دو خط، برخوردی متفاوت از کمیته مرکزی حزب در پیش گرفته است.

در درجه اول، لازم و صحیح بود که «ج ا ا» به مسئله بشکل متفاوتی از کمیته مرکزی حزب برخورد کند. «ج ا ا» جنبشی بین المللی است که پیشروان مائوئیست سراسر جهان را به هم متصل میکند و مسئولیتهایش الزاما با مسئولیتهای یك حزب مشخص منجمله حزب کمونیست پرو، فرق میکند. این امر بیش از هر چیز، در مورد مبارزه دو خطی صدق میکند که از درون پیشرفته ترین مبارزه جهان امروز سر برون کرده است. مضافا، «ج ا ا» هیچگاه ادعای سخنگوئی کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو را نکرده است؛ اگرچه «ج ا ا» پیگیرانه از پیشبرد تا به آخر جنك خلق به دفاع پرداخته و در فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان...» حمایت بدون قید و شرط خود را از کمیته مرکزی حزب در رهبری جنك خلق و مبارزه با خط اپورتونیستی راست اعلام کرده است. اما این ادعا که «ج ا ا» نظرات کمیته مرکزی حزب را «نادیده» گرفته و یا از پخش اسنادش جلوگیری کرده، واقعا مزخرف است. روشهائی که «ج ا ا» برای پخش اسناد و عقاید احزاب و سازمانهای درون این جنبش بکار می بندد طبیعتا برای سردبیر یك روزنامه - اعم از دوست یا دشمن - ناشناخته می ماند.

آنچه ناراحت کننده است کوشش ناصادقانه آرسه برای وانمود کردن خود بعنوان ارائه دهنده خط کمیته مرکزی حزب است. آدم اسناد آرسه را زیر و رو میکند تا شاید اشاره ای در مورد «خط اپورتونیستی راست» ببیند؛ یعنی همان مقوله ای که کمیته مرکزی حزب بشدت آن را افشاء میکند. (دقیقا از آنجا که این نظر خلاف برخورد آرسه است، او عبارت «خط اپورتونیستی راست» را فقط آنجا بکار میبرد که به نقل قول خارج از متن استاد کمیته مرکزی میپردازد. البته این عبارت را بشکل علائم اختصاری «خ.ا.ر» مینویسد تا مطمئن باشد خوانندگان هیچ ایده ای از آنچه مد نظر است بدست نمی آورند و آن را نادیده میگیرند.) آرسه آزاد است شواهد را نادیده بگیرد و بگوید که «هیچ مبارزه دو خطی در حزب کمونیست پرو اتفاق نیفتاده»، اما آزاد نیست این را دیدگاه کمیته مرکزی حزب وانمود سازد.

سبك برخورد آرسه اینست که تکه پاره هائی از به اصطلاح «اطلاعات داخلی» را که ادعا میکند ذره ذره از اینجا و آنجا جمع کرده، چاشنی مقالاتش کند. به این امید که خود را بعنوان کسی که «اطلاعات مخفی در

> بحث از مسائل سیاسی را میتوان و باید حول مسئله خط متمرکز نمود و نه حول تدوین کننده خط.

اختیار دارد» جا بزند. نقل قولهای آرسه از یك سند داخلی «ج ا ا» (و تحریفات عمدی آرسه) یکی از این موارد است. این جور تحریفات حرفه ای در بین برخی ژورنالیستها رواج دارد. اما وقتی روش ژورنالیست ما تبدیل به استدلال سیاسی وی میشود، خطرناك است. خواننده باید آگاه باشد. به اظهارات آرسه باید به دیده شك نگریست زیرا اغلب خلاف واقعیت بوده و عموما تحریف شده و خارج از متن است. اظهارات او نوع شناخته شده ای از فضولی و غیبت است که فقط به مذاق آن گروه افراد خوش می آید که در حاشیه مبارزه انقلابی قرار دارند و از گرفتن مسئولیت واقعی بعنوان بخشی از یك پیشاهنك انقلابی منضبط اباء دارند.

برای مثال، آرسه با اتکاء به آنچه وی بخشهای منتشر نشده مصاحبه اش با صدر گونزالو می نامد ادعا میکند که شخصی بنام «موروته» از رهبران حزب کمونیست پرو نبوده و بنابراین غلط است از حمایت برخی رهبران حزب از «مبارزه برای توافقات صلح» صحبت شود. در واقع، اسناد «ج ا ا» هیچگاه از موروته یا هیچ فرد دیگری بعنوان «یکی از رهبران» که از توافقات صلح دفاع میکند نام نبرده است. اما واقعیت اینست که در میان مدافعان «مبارزه برای توافقات صلح» افرادی هستند که قبلا در ارتباط با رهبری حزب بوده اند. ادعای خلاف همه شواهد موجود، نه به مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست کمك میکند و نه به بحث کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو؛ هرچند آنها بدرستی تاکید میکنند که رهبران خط اپورتونیستی راست انگشت شمارند.

صدر گونزالو

طرز برخورد «ج ا ا» به صدر گونزالو خیلی واضح و منسجم بوده است. «ج ا ا»، کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو را رهبری کرده و به این کار ادامه میدهد.

تکرار میکنیم، آرسه به عوض اینکه ارزیابی غلط و ذهنیگرایانه و فردگرایانه خود را به جای ارزیابی یك پیشاهنك کمونیست بگذارد، بهتر است به ارزیابی کمیته مرکزی حزب از نقش «ج ا ا» در کارزار دفاع از جان صدر گونزالو اتکاء کند. (و بهتر است انفعال و سکوت گوشخراش «ال دیاریو انترناسیونال» را در ارتباط با این مبارزه بزرگ توضیح دهد.) مضافا، «ج ا ا» بشدت علیه حبس انفرادی و قطع ارتباط صدر گونزالو با جهان خارج و شرایط اسارت وی مبارزه کرده است. نیاز به ادامه مبارزه بار دیگر در فراخوان اخیر کمیته «ج ا ا» مورد تاکید قرار گرفته است.

در ارتباط با مبارزه دو خط و صدر گونزالو موضع «ج ا ا» واضح بوده است. تا زمانیکه شرایط اسارت وی بهمین نحو باشد، هیچکس نمیتواند با اطمینان بگوید موضع صدر گونزالو چیست. بهر صورت، بحث در مورد مسائل سیاسی باید حول مسائل خط به پیش برده شود و نه تدوین کننده آن. در عین حال ما برای پیروزی در نبرد برای بهبود شرایط اسارت صدر گونزالو مبارزه میکنیم تا بویژه موقعیت را برای تماس با وی فراهم سازیم. تمرکز بروی مسئله موضع کنونی صدر گونزالو یعنی موضوعی که بخاطر ماهیتش غیر ممکنست بتوان آن را اثبات کرد، واقعا توجه را از مسائل سیاسی مطروحه دور میکند. استدلال خط اپورتونیستی راست اینست که توافقات صلح صحیح است زیرا نظر صدر گونزالو اینست - آیا طرز برخورد آرسه روی دیگر همین سکه نیست؟ مگر اول و آخر بحث آرسه این نیست که صدر گونزالو نمیتواند فرموله کننده چنین خطی باشد؟

ما میتوانیم و لازمست ثابت کنیم که خط «مبارزه برای توافقات صلح» در تضاد با خطی است که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو برای پیشبرد جنك بدان دست یافت. (و این نکته قویا در فراخوان «ج ا ا» بیان شده است.) ضروریست که مبارزه علیه رژیم پرو و شرایط وحشیانه اسارت صدر گونزالو متمرکز شود. اما نکته عمده در مبارزه علیه خط اپورتونیستی راست عبارتست از تمرکز مبارزه حول مسائل حیاتی مربوط به خط سیاسی.

عجیب است که آرسه، کمیته «ج ا ا» را به «جدا کردن اندیشه گونزالو از زندگی سیاسی و عملکرد وی» متهم میکند. قبل از هر چیز، این «ال دیاریو انترناسیونال» بود که به دستگیری صدر گونزالو با تیتر «اندیشه گونزالو کماکان آزاد است» پاسخ گفت و در بسیج توده های جهان برای دفاع از جان وی انفعالی عجیب از خود نشان داد. او در مقاله «عملیات تسلیم» نوشت که «تنها انتخاب» برای صدر گونزالو در پی دستگیری، «مرگ یا تسلیم» بود. حالا آرسه هوچیگری میکند که صدر گونزالو مرده است. اما اگر وی زنده باشد، نتیجه این بحث کاملا روشن است. اگر بقول آرسه تنها انتخاب «مرگ یا تسلیم» است، پس چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (و البته «ج ا ا») شعار «از جان صدر گونزالو دفاع کنیم!» را جلو گذاشتند؟ آیا آرسه واقعا اینقدر نسبت به قدرت توده ها در پرو و جهان بدبین و نومید است که پیشاپیش میخواهد غیر ممکن بودن پیروزی در مبارزه بخاطر دفاع از جان صدر گونزالو را اعلام کند؟

بعلاوه حمله آرسه علیه «ج ا ا»، حمله ای است به خط حزب کمونیست پرو که موضعش در مورد «ج ا ا» کاملا واضح است و در یکرشته اسناد علنی از سال ۱۹۸٤ که «ج ا ا» تاسیس شد تا به امروز (منجمله در مباحثات مفصل درباره «ج ا ا» در اسناد سال ۹۲ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو) منعکس شده است. حمله آرسه به «ج ا ا» نباید به غلط بعنوان یك حمایت «تعصب آمیز»، «لاقیدانه» و یا «احساساتی» از مواضع حزب کمونیست پرو تلقی شود. این خطی متفاوت، برخوردی متفاوت به «ج ا ا» و جنبش بین المللی کمونیستی است. این خطی است که با اتحاد مجدد احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در «ج ا ا» ضدیت می ورزد و به آن حمله میکند تا طرح متفاوت خود برای سر هم بندی ملغمه ای از مارکسیستها و اپورتونیستهائی که سخاوتمندانه آن را «جنبش بین المللی کمونیستی» میخواند را بر مبنائی اپورتونیستی جلو ببرد. جالب اینجاست که آرسه، «ج ا ا» را چنین تهدید میکند: «هرکس ادعای چپ بودن دارد اما مواضع حزب کمونیست پرو را بحساب نمی آورد در طاس اپورتونیسم می لغزد»! چرا آرسه زمانیکه به «ج ا ا» حمله میبرد این معیار را در مورد خودش بکار نمی بندد؟

> حملات آرسه به «ج ا ا» و حمله خشونتبار او به درك مائوئیستی از مبارزه دو خط، کوششی است از جانب وی و دیگرانی که میخواهند خطوط تمایز واقعی در جنبش بین المللی کمونیستی را پاك کنند و معیارهای متفاوت غیر مائوئیستی را جایگزینش سازند.

> آرسه آزاد است شواهد را نادیده بگیرد و بگوید که «هیچ مبارزه دو خطی در حزب کمونیست پرو اتفاق نیفتاده»، اما آزاد نیست این را دیدگاه کمیته مرکزی حزب وانمود سازد.

البته نفرت آرسه از «ج ا ا» چیز جدیدی نیست. خوانندگان دیرینه «ال دیاریو انترناسیونال» این نشریه را زیر و رو میکنند تا شاید اشاره ای به این واقعیت بیابند که حزب کمونیست پرو از شرکت کنندگان در «ج ا ا» است و از فراخوان این جنبش یعنی «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید» دفاع میکند. در این نشریه مشکل میتوانستیم خبری از کارزار جهانی «یانکی گو هوم» که توسط «ج ا ا» و حزب کمونیست پرو در سطح بین المللی براه افتاده بود، پیدا کنیم. آرسه ابائی ندارد که جملات صدر گونزالو را سانسور کند و در خدمت به اهداف کوته نظرانه خودش قرار دهد. برای مثال، او یك جمله از سخنرانی پر شکوه صدر گونزالو در قفس که در آن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود فرستاده را سانسور کرده است. (برای اینکه هرگونه توهمی زدوده شود باید بگوئیم، حتی بعد از اینکه چند بار این اشتباه به آرسه گوشزد شد، او از چاپ نسخه تصحیح شده سخنرانی در نشریه اش امتناع کرد.)

شاید ژورنالیست ما باید اجازه دهد که رفقای حزب کمونیست پرو خود سخنگوی خویش باشند.

حملات آرسه به «ج ا ا» و حمله خشونت بار او به درك مائوئیستی از مبارزه دو خط، کوششی است از جانب وی و دیگرانی که میخواهند خطوط تمایز واقعی در جنبش بین المللی کمونیستی را پاك کنند و معیارهای متفاوت غیرمائوئیستی را جایگزینش سازند. بدین خاطرست که آرسه میتواند خیلی راحت به مرکز سیاسی جنینی احزاب و سازمانهای مائوئیستی جهان که حزب کمونیست پرو یکی از شرکت کنندگان آنست، حمله کند؛ و در همان حال به مداحی انواع اپورتونیستها، سانتریستها، حامیان دن سیائوپین، مخالفان بی چاك و دهان مائوئیسم، و کسانی که دلشان برای رژیم کهنه برژنفی تنك شده، بپردازد. رد نظریه کبیر مائو در مورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، منجمله آموزه های وی درباره مبارزه دو خط درون حزب، یکی از ملزومات این ملغمه است.

حزب کمونیست پرو و «ج ا ا» بر این نظرند که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم خط تمایز جنبش بین المللی کمونیستی است؛ حال آنکه آرسه با پرروئی معیار پر طمطراق دیگری را جلو میگذارد: کدام حزب «ال دیاریو انترناسیونال» را پخش میکند!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی که از درون مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو سر برون کرده را کانون توجه خویش قرار داده است. انقلابیون جهان نباید بگذارند ژورنالیستهائی که به دروغ سنك حزب کمونیست پرو را به سینه میزنند در راه پیشبرد مبارزه برای افشاء و در هم شکستن خط اپورتونیستی راست، پایان بخشیدن به قطع ارتباط صدر گونزالو با دنیای خارج، و برپا کردن کارزاری قدرتمند در حمایت از حزب کمونیست پرو و جنك خلق تحت رهبریش، مانع تراشی کنند. ■

جوابیه‌ای به «پژوهشگران» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (برای اطلاع شما)

نویسنده: لوئیس آرسه بورخا

مقاله‌ای که در پی می‌آید در نشریه «ال دیاریو. انترناسیونال» (مارس ۱۹۹۵) آمده است. این مقاله را بصورت کوتاه شده در «جهانی برای فتح» می‌آوریم. البته محورهای اصلی بحثهای نویسنده حفظ شده است. پانویسها معادل اصل است. «پاسخ اولیه ما به آرسه بورخا» در صفحه ۳۶ همین شماره مجله چاپ شده است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «ج ا ا» بتازگی دست به پخش دو سند سیاسی در مورد مذاکرات ادعائی، در مورد جنگ خلق پرو زده است. یکی از این اسناد، تاریخ ژوئن ۱۹۹٤ را بر خود دارد. یعنی ۹ ماه پس از اینکه فوجیموری «نامه صلح» (اکتبر ۱۹۹۳) را اعلام داشت، منتشر شده است. سند بعدی جدیدتر است و تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۹٤ را دارد. بعقیده نویسندگانش این اسناد بیانگر «یك پروسه مهم تحقیقی و مطالعاتی» در مورد شرایط فعلی پرو است. از اختلافات تقویمی بین این دو سند که بگذریم، مواد ارائه شده در هر دو، با ذره ای تغییرات کمابیش یکی هستند.

هر دو سند برآنند که بسیار مهم بوده و حامل تحلیل مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی اند. این اسناد وانمود میکنند که موضعی علمی و بیطرفانه داشته و به هر دو طرف، یعنی کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و تسلیم طلبان، یعنی تسلیم طلبانی که «توافق صلح» را تبلیغ میکنند، با یك چشم تحقیق مینگرند. نویسندگان این اسناد به تاریخ متوسل شده تا مذاکرات صلحی را که کمونیستها، انقلابیون و رفرمیستها در آنها شرکت داشته اند از دل آن بیرون بکشند. نمونه برست ـ لیتوفسك در شروع شکل گیری اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۸، مذاکراتی که صدر مائو در پروسه انقلاب چین در آن شرکت جست، مذاکرات در نیکاراگوآ و ال سالوادور و الی آخر مورد توجه اینان است. حوزه ایدئولوژیك هر دو سند محدود به قاعده سازی های تئوریك و کلی بافی است. بخاطر متحد نگهداشتن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اینها خواهان صبر و آرامش در برابر وضعیتی شده اند که بوسیله «نامه های صلح» بوجود آمده است. با تردید و بسختی سعی میکنند تا خود را با اتفاقات جاری وفق داده و نقد نرمی بر ادعای ساختگی «توافق صلح» بروی کاغذ آورند.

رهبری «ج ا ا» اشاره میکند که انتشار این اسناد باید محدود بوده و «نبایستی در منظر علنی و نیمه علنی منتشر شوند.» بعقیده آنان «تا از سوء استفاده دشمن از این پلمیکها جلوگیری شود.» آنها در عوض، یك مناظره مخفی را در این مورد پیشنهاد میکنند. چه باید کرد؟ نمیشود ساکت ماند. هنگامیکه پای اصول در میان است روش صحیح برخورد ساکت نماندن است. اگر دست روی دست بگذاریم معنیش آشتی با عقاید غلط است؛ بر اختلافات ایدئولوژیکی نباید سرپوش گذاشت. برعکس، تجربیات تاریخی نشان میدهند که مباحثات گسترده و علنی برای پیشبرد امر انقلاب مفید است. لنین در دوره خود رهنمود داد: «وظیفه کمونیستها این نیست که بر اشکالات جنبش خود سرپوش گذارند، بلکه باید مورد انتقاد علنی قرارشان داده تا خود را در شرایطی بس رادیکال و برانگیزاننده از شر آنها رها کنند.» (۱)

صدر گونزالو میگوید: «آنگاه که رهبری صحیح عمل نکند و رهبران بدنبال خط غلط روانه اند... بر آنانی که حامی خط صحیح هستند فرض است تا به مبارزه جهت ابقای این خط اقدام کنند.» (۲)

رهبران «ج ا ا» بشدت در اشتباهند. تحلیلشان از حزب کمونیست پرو و مبارزه علیه خدعه «توافق صلح» بنفع پروسه انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست پرو نیست. ما برآنیم که عقاید مطرح شده در اسناد مذکور ضربه ای جدی بر انترناسیونالیسم پرولتری و علیه اصول ایدئولوژیك ـ سیاسی جنبش بین المللی کمونیستی است. لازم است به اشتباهات رهبری «ج ا ا» جواب داد و روشنگری کرد. نقد ما بطور اساسی بر پایه جوانب زیر استوار است:

جنبه یکم: کمیته «ج ا ا» ادعا میکند که: «از اکتبر ۱۹۹۳، یك مبارزه مهم درون حزب کمونیست پرو به جریان افتاده است.» آنها میگویند که این همانا «مبارزه دو خط» است.

جنبه دوم: آنها به یك نقل قول از صدر مائوتسه دون پناه برده و فراخوان «علاج بیماری را بکنیم تا بیمار را نجات دهیم» سر میدهند.

جنبه سوم: از مائو نقل قول می آورند و میگویند کسی که تحقیق نکرده، اجازه حرف زدن ندارد و باید حقایق را در واقعیات جست.

جنبه چهارم: میگویند عواملی که مبلغ «توافق صلح» هستند، کسانی هستند که نقش رهبری در تاریخ حزب کمونیست پرو داشته اند. اینها بطور عمده در زندان بوده اما رهروانی نیز خارج از زندان دارند.

جنبه پنجم: آنها میگویند که مباحث پیرامون «توافق صلح» نبایستی از شتاب مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو بکاهد و خواهان ادامه حمایت از کمیته اضطراری بین المللی هستند.

مبارزه دو خط

یا شیادی ضدانقلابی

جنبه یکم: «از اکتبر ۱۹۹۳ یك مبارزه مهم حول توافق صلح، درون حزب کمونیست پرو به جریان افتاده است»، «بدیهی است که مبارزه ای در دو مسیر مختلف در میان اعضاء و هواداران حزب درگرفته است»..... «این یك مبارزه دو خط است که درون بزرگترین تشکیلات عضو جنبش ما سر بلند کرده است.» (اسناد «ج ا ا») اینکه فکر کنیم «نامه های صلح» مربوط به مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو است، اشتباه محض است. این باور غلط بطور قطع، قاعده سازی شده است. تحلیل کمیته «ج ا ا» به جهت غلط میل نموده است. باور اینکه «نامه های صلح» نتیجه «مبارزه دو خط» درون حزب کمونیست پرو است، به انحرافات خطرناك زیرین منتهی میشود:

۱) اگر کسی بر این باور قرار بگیرد که «نامه های صلح» تبلور خارجی تضادهای درون حزب است، در واقع این را که این نامه ها مونتاژ شده رژیم پرو باشند، نفی کرده است. بنابراین این فریب بعنوان تضادهای داخلی حزب پذیرفته میشود. اگر کسی این موضع را اتخاذ کند بطور منطقی نتیجه خواهد گرفت که این طرح را نقشه پلیس نداند. اگر همانطور که رهبران «ج ا ا» خواستار آنند، در این باره «محتاط و مهار شده» برخورد کنیم، نه تنها خدعه فوجیموری که ضدانقلاب و اهداف جنایتکارانه «توافق صلح» را نیز جدی تلقی نخواهیم کرد. اگر بپذیریم که «توافق صلح» بخشی از تضادهای درون حزب کمونیست پرو است، حزب را جریانی قلمداد کرده ایم که در ژرفا با دسته بندیهای فاسدی روبرو بوده، حزبی که انشقاق یافته، سست شده و در آستانه فروپاشی است. این نظر همانا مشابه نظرات سرسخت انقلاب است. بعنوان نمونه از یك «سندرو شناس» دشمن حزب کمونیست پرو نقل قول می آوریم:

«اسناد داخلی این سازمان تروریستی نشانگر آنست که درگیریهای قدرتمندی بین فراکسیون هوادار توافق صلح و آنانی که فلیسیانو را حمایت میکنند درگرفته و بنفع آبیمائل گوسمان خاتمه یافته است.» (۳)

اکنون آگاهانه یا غیر آگاهانه، رهبران «ج ا ا» به سمت لجنزار سازش با دشمنان جنگ خلق لیز میخورند. این سازش حالا بخوبی روشن شده است؛ نه تنها بخاطر مواد اسناد ارائه شده که به آنها اشاره کردیم، بلکه در گرایش عدم مبارزه شان علیه فریب آنچه که «توافق صلح» خوانده میشود. اینجا بحث بر سر سکوت رهبران «ج ا ا» است که بیش از یکسال بدرازا کشیده است.

۲) رهبران «ج ا ا» نقشه پلیس را با مبارزه دو خط اشتباه گرفته اند. در تاریخ نمونه های بسیاری هست که انقلابیون مجبور بودند با نیرنگهائی که توسط متخصصان ضدانقلاب طراحی شده مقابله کنند. ابتدائی ترین دستورالعمل ضدانقلاب نشان از کاربرد دو روش برای در هم شکستن سازمان کمونیستی یا پروسه انقلابی دارد. اولین روش، استفاده از خشونت و سرکوب بی رویه است. این

روش از نیروی ارتش، پلیس و دیگر ارگانهای سرکوب دولتی سود میجوید. دومین روش، استفاده از جنگ روانی است. ماشین تبلیغاتی دولت ارتجاعی در این زمینه بشدت فعال میشود. این روش برای تضعیف و سست کردن توانمندیهای ایدئولوژیکی و سازمانی حزبی که انقلاب را به پیش میبرد، مورد استفاده قرار میگیرد. اهدافش شامل: انشقاق، تضعیف و تخریب سازماندهی تشکیلات انقلابی، جدا کردن تشکیلات انقلابی از توده ها و اشاعه تسلیم طلبی است. بطور معمول، جنگ روانی از عناصر نفوذی درون حزب، توابین و مرتدینی که به صف دشمن پیوسته اند، استفاده میکند. ترکیب این دو روش بطور معمول بعنوان استراتژیك مبارزه علیه جریان انقلابی بکار گرفته میشود.

اشتباه ایدئولوژیك ـ سیاسی خواهد بود اگر نتوانیم طرح پلیس را با مبارزه دو خط از هم تفکیك کنیم. نکته مهم «نامه های صلح» چیست؟ کجا و چگونه بوجود آمده اند؟ «نامه های صلح» در دفاتر سرویس امنیتی دولت پرو (اس. آی. ان) جعل شده اند. این نامه ها در سطوح حزبی بنیانی نداشته و نتیجه هیچگونه بحث درون حزبی نیست. آنطور که رهبران «ج ا ا» به اشتباه می پندارند نمیتوان آن را «مبارزه دو خط» خواند. نویسندگان این نامه ها، عوامل (اس. آی. ان)، کارکنان پلیس، افسران عالیرتبه ارتش و متخصصان سازمان سیا هستند. طرح پلیس مبارزه درون حزب نیست. اینکه بعضی از تسلیم طلبان در نشر و پخش این مونتاژ فعال بوده اند، این مسئله را مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو نمیکند.

برای روشن کردن این مهم بهتر است سری به تاریخ بزنیم و نمونه هائی را یادآوری کنیم که در آنها از نقشه های پلیس استفاده شده است. بین سالهای ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۱، جنبش انقلابی خلق در روسیه در اوج خود بود. بعد پلیس تزاری جاسوسان خود را در لباس کارگر بین سازمانهای کارگری داخل کرد. طراح اصلی این نقشه کلنل پلیس، زوباتوف، بود. اگرچه این عده خود را کارگر نشان میدادند اما در واقع از کارگزاران پلیس بودند. هدفشان جلوگیری از نفوذ عناصر سوسیال دمکرات بین کارگران و زحمتکشان بود.

بعدها، باز هم در روسیه در سال ۱۹۱۷ نقشه دیگری نطفه بست: لنین را که با یك قطار آلمانی بطور سری وارد لنینگراد شده بود، کارگزار امپریالیسم آلمان خواندند و در این رابطه تمام دشمنان بلشویکها، یعنی منشویکها و دولت موقت، تبلیغات هماهنگی را راه انداختند؛ چهار ماه بعد در ژوئیه، دولت کرنسکی دستور بازداشت لنین را بعنوان «وطن فروش» صادر کرد. هدف این نقشه ها این بود تا ارزش بلشویکها را پایین آورده و رهبر کبیر انقلاب اکتبر را از بین ببرند.

در پرو، حیله های پلیس سر به ده ها میزند. از سال ۱۹۸۰ رژیمهای مختلف در پرو، درون سیاستهای ضدانقلابی خود، بخشی را هم برای تهمت و افترا علیه حزب کمونیست پرو بکار گرفته اند. از میان واضح ترین جعلیات، سه نمونه ویژه را می آوریم: یکم، اینکه حزب کمونیست پرو را با باندهای بین المللی خرید و فروش مواد مخدر در رابطه دانسته اند. دوم، سعی کرده اند مائوئیستها را وحشی و خونریز در اذهان توده ها ترسیم کنند. آنها حزب کمونیست پرو را جریانی متعصب برشمرده اند که توسط مشتی دیوانه رهبری میشود.

سومین دروغ مربوط میشود به چیزی که آنها «ضعفهای درونی راه درخشان» بویژه در حیطه ایدئولوژیك می نامند. همه این جعلیات، تا نشان دهند حزب کمونیست پرو زیر «اختلافات قدرتمند درونی» در آستانه فروپاشی است. و همزمان شخصیتهای کاذبی را تبلیغ میکنند تا در پیشبرد برنامه جعل سازی یاریشان کنند. اینجا تبلیغات بعنوان هدف عمده ای بکار گرفته شده تا حزب را از کار بیندازند. هدف استراتژیك آن همانند حمله نظامی ارتش، انقلاب را نشانه رفته است.

۳) رهبران «ج ا ا» میگویند که «توافق صلح» مبارزه دو خط است. اینگونه است که اینان تحلیل کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در این مورد را به هیچ می انگارند. حزب از طریق اسناد مختلف «نامه های صلح» را رد و جعلیات ساخته رژیم فوجیموری و امپریالیسم آمریکا دانسته است. نمیتوان تضاد تحلیل «ج ا ا» با تحلیل حزب، آنهم حزبی که جنك خلق را به پیش میبرد، بویژه اینکه تحلیلش را در پروسه عمل و از دل نبرد بدست آورده، را توجیه کرد. یکی از اسناد حزب کمونیست پرو که تاریخ فوریه ۱۹۹۴ را پای خود دارد، بوضوح روشن میکند که:

«نامه های ادعائی که توسط فوجیموری اعلام شده، بعلاوه تماسهای ساختگی تلفنی و دیگر پیامدهای مربوطه، همه و همه نقشه های ضدانقلابی است. اینها ساخته امپریالیسم آمریکا در وحدت با رژیم سفاك و خائنان خودفروخته است. این نقشه برای پیروزی در انتخابات، برای ممانعت از برگزاری سده صدر مائو در دسامبر، و برای سرپوش گذاشتن بر رسوائی «کانتوتا» است. این چیزها اهداف اولیه آن هستند. دورنماهای اساسیش اما، شکست جنك خلق است. در این زمینه، آنها برآنند تا صدر گونزالو را بقتل برسانند. ما بایستی نقشه های این باند شیطانی را که تبلیغ رویزیونیسم و تسلیم طلبی را سر خط فعالیتهای خود قرار داده اند، محکوم کنیم و در هم شکنیم. بایستی اشاره کنیم که اینها گروهی از عناصر نفوذی، خائنان آدم فروش و رویزیونیستهای پست تسلیم شده ای بیش نیستند. یك مشت خودفروخته که در ارتباط مستقیم با ارتجاع عمل میکنند.» (٤)

از هنگام اعلام اولین نامه (اکتبر ۱۹۹۳) کمیته مرکزی حزب به مبارزه با طرح «توافق صلح» اقدام کرده است. این مبارزه در دو جبهه داخلی و بین المللی صورت گرفته است. مبارزه در پرو روی پیشبرد جنك خلق و رسوا کردن افرادی که از درون زندانها فراخوان تسلیم میدادند متمرکز شده است. در خارج از پرو، دستورالعملهای معینی به پیش گذاشته شد: مخالفت با افراد وابسته به باند شیطانی که در سوئد، پاریس، آلمان و مکزیك در مورد نامه های صلح و رهنمودهای تلفنی ساختگی صدر گونزالو تبلیغ میکردند. چرا «پژوهشگران» «ج ا ا» این حقایق را نادیده میگیرند؟ برای درك «توافق صلح» و تاثیر سیاسی مخرب آن، هر شخص یا گروه سیاسی می بایستی به موضع کمیته مرکزی حزب مراجعه کند. امکان ندارد بدون توجه به ادله قوی تشکیلاتی که جنك مسلحانه را در عمل به پیش میبرد، به نتیجه صحیح رسید. آنهائی که خود را چپ میدانند، اگر نتوانند از موضع حزب پیروی کنند، بطور حتم به دام اپورتونیسم می افتند و به این گفته لنین که در مورد روش رویزیونیستی برخورد به مسائل عنوان کرده است، ارزشی نمیگذارند:

«یك اپورتونیست بخاطر ماهیتش همیشه از روبرو شدن با مسائل بشکل قطعی و دقیق اجتناب میورزد. او بدنبال نتایج کلی است. همچون مار درون مجموعه ای از دو نقطه نظر مخالف میخزد و در حالیکه اختلافات خود را هر روزه کاهش میدهد، سعی میکند با هر دو طرف مجادله «موافق» باشد...» (٥)

٤) تجربه میگوید که رابطه تنگاتنگی بین علت و معلول، بین جنك خلق و وظیفه حامیان بین المللی آن، موجود است. ساده است که به دام بی اصولی افتاد و روحیه باخته شد. مشکلات امر انقلاب به اضافه تبلیغات امپریالیستی، شك و تردید می آفریند. حقیقت امر اینست که می بایستی با «نامه های صلح» بشکل روشن برخورد کرد. آنهائی که از «مبارزه دو خط» میگویند، تنها مبارزه در برابر تسلیم طلبی را تضعیف میکنند. بنابراین موضع غلط رهبران «ج ا ا» گیج سری و تردید را در میان قشر عقب مانده حامیان بین المللی دامن میزند.

٥) تقلیل موضع «نامه های صلح» به «مبارزه دو خط» درون حزب، شارلاتانیسم فوجیموری است. استواری بر این موضع غلط سرانجامش سازش با کسانی است که در پرو و خارجه مبلغ «توافق صلح» هستند. تاکتیك سکوت، نمود سازش است و ریشه اش در اپورتونیسم و رویزیونیسم جای دارد. بدین سیاق، به افرادی که در اروپا و آمریکا به نشر «توافق صلح» مشغولند اجازه داده شده

است تا نهایت ضربه را بزنند. اگر «نامه های صلح» را مسئله «مبارزه دو خط» بدانیم، راهی جز این نمی ماند که نتیجه بگیریم این مسئله داخلی حزب کمونیست پرو است. پس بایستی نتیجه بگیریم بهترست در این مورد مداخله نکنیم. مسئله ای که رهبران «ج ا ا» معتقدند نبایستی در آن «غیر مسئولانه» دخالت کرد.

چه نتیجه ای از این نظر «پژوهشگران» «ج ا ا» استخراج میشود که «غیر مسئولانه برخورد نکنیم» و بایستی تنها به تحقیق ادامه داد؟ این یعنی که به مبارزه علیه «توافق صلح» نیازی نیست و باید منتظر نتیجه تحقیقات ماند....

از این زاویه که به آن بنگریم، رفتار «ال دیاریو انترناسیونال»، بدتر از «غیر مسئولانه» است.. ما شماره های بسیاری را به پرده برداری از جعلیات فوجیموری اختصاص داده ایم. در این زمینه از اکتبر ۱۹۹۳، بعضی از سازمانهای نزدیك به «ج ا ا» نهانی علیه «ال دیاریو انترناسیونال» اقدام کرده اند. در بعضی موارد، حتی از پخش آن جلوگیری شده است. این نشریه به بسیاری از زبانهای مختلف جهان ترجمه میشود و در سراسر جهان بخوبی مشهور است. این نشریه مانعی جدی بر سر راه دشمنان انقلاب پرو بوده و خواهد بود. بخاطر اینست که رژیم پرو و امپریالیسم سعی میکنند این نشریه را بایکوت کرده و از بین ببرند.

این روشن میکند که چرا یك پایه مهم «ج ا ا» در آمریکا که «ال دیاریو انترناسیونال» را به انگلیسی ترجمه میکرد از اینکار دست کشید. آنها حتی فروش نشریه را هم دیگر انجام نمیدهند. رهبران «ج ا ا» چه پاسخی برای این دارند؟

۶) رهبران «ج ا ا» برآنند تا از این مسئله چشم پوشی کنند. اگر واقعیت داشت که یك مبارزه مهم درون حزب در جریان است، پس چرا ماهیت هر دو خط را اعلام نمیدارند؟ در حالیکه بیش از یك سال از سربلند کردن آن میگذرد. چرا در مورد آن سکوت اختیار کرده اند؟

فرض کنیم که «توافق صلح» در واقع مسئله مبارزه دو خط درون حزب باشد. چه چیزی مانع «ج ا ا»، که خود را حامی انقلاب پرو میداند، از موضع گیری علیه خط غلط شده است؟ در این خصوص جائی برای موضعگیری خلق الساعه وجود ندارد. هدف ضدانقلاب از «توافق صلح» بخوبی روشن است و نمیتوان آن را نادیده گرفت. بهر حال، طرح پلیس یا مبارزه دو خط، هر چه هست باید با آن با قاطعیت برخورد شود. آنانی که ادعا میکنند در اردوی انقلاب هستند، نمیتوانند خارج از این مبارزه قرار گیرند...

چگونه میتوانیم دریابیم که درون یك سازمان یا حزب انقلابی مبارزه دو خط درمیگیرد؟ چگونه این مبارزه با طرح پلیس متفاوت است؟

در تئوری و عمل، مبارزه دو خط تقابل دو خط پرولتری و غیرپرولتری درون حزب است. بوسیله مبارزه دو خط، تضادهای درونی سیاسی ـ ایدئولوژیك درون حزب انقلابی حل میشود.

بطور پایه ای، مبارزه دو خط در خدمت کوبیدن اپورتونیسم، رویزیونیسم، راست روی، تسلیم طلبی و تمام پدیده های ضدحزبی است که به انقلاب ضربه میزنند. برخلاف رویزیونیسم و اپورتونیسم که از مبارزه دو خط میگریزند، مارکسیسم آن را بعنوان نیروی انگیزاننده برای پیشرفت حزب میداند. صدر مائوتسه دون میگوید:

«مبارزه بین ایده های مختلف درون حزب همیشه در حال پیدایش است. این پیامد منطقی تضادهای موجود بین طبقات، درون حزب و بین کهنه و نو درون جامعه است. اگر تضادی وجود نداشت و مبارزه ایدئولوژیکی برای حل آن موجود نبود زندگی حزب به آخر میرسید. هیچ چیز بدون تضاد وجود ندارد. اگر تضادی وجود نداشت، جهان موجود نبود.» (۸)

با این فرض که مبارزه، تضاد و وحدت لازمه پیشرفت حزب است، مهم است که ماهیت این تضاد را شناخت و مشخص کرد که آیا این تضاد آنتاگونیستی هست یا نیست. ماهیت تضاد بسته به موقعیت تاریخی است که حزب از سر میگذراند.

درون حزبی مانند حزب کمونیست پرو که در حال جنك داخلی است، تضاد برجسته شده و حدت می یابد. در این مورد مشخص، تضادهای مختلف بر سر مبارزه مسلحانه و در راه کسب قدرت سیاسی تمرکز می یابند. درون همین پدیده مبارزه دو طرف مقابل، تضاد غیرآنتاگونیستی به تضاد آنتاگونیستی مبدل میشود. صدر مائو اشاره میکند که بعضی از تضادها از ابتدا خود را آنتاگونیستی نمی نمایند، اما در پروسه مبارزه طبقاتی است که این تضاد ماهیت آنتاگونیستی میگیرد. مائو همچنین مهم بودن درك صحیح از ماهیت این تضادها را آموزش میدهد. او می آموزد تا از تحلیل مارکسیستی استفاده کرده و روش مبارزاتی معینی را در موردشان بکار گیریم. تضادها و مبارزات دو خط بدون داشتن ماهیت معین وجود ندارند. اگر کسی در مورد کشف ماهیت این تضادها عاجز بوده و نتواند ذینفعی خط مقابل را دریابد، در واقع خلاف دیالکتیك موضع گرفته است.

حد و حدود تضاد

تعیین حد و حدود تضاد آشتی پذیر به این برمیگردد که آیا پیشرفتش علیه اصول برنامه ای و ایدئولوژیکی حزب هست یا خیر. آیا ویژگی این تضاد، همچنان در مسیر خط انقلاب پرولتری هست یا خیر. به زبانی دیگر، خط مخالف، آشتی پذیر می ماند و بعنوان عامل منفی علیه حزب و انقلاب عمل نمیکند. تضاد آشتی پذیر از طریق انتقاد و انتقاد از خود حل میشود. این روش مبارزه به رفقائی که راه اشتباه را در پیش گرفته اند کمك خواهد کرد تا به مسیر صحیح بازگردند. با مبارزه دو خط، حزب قویتر شده و به جلو میرود و موضع طبقاتی خود را تحکیم میبخشد. تضادهای عمده از طریق مبارزه تضاد و وحدت حل میشوند. صدر مائو میگوید که کاربرد این روش بر اساس نیاز رسیدن به وحدت بین طرف های مقابل است.

«امروز، تضاد بین ایده های درست و غلط درون حزب خود را همچون تضادی آشتی پذیر نمایان میکنند. اگر رفقائی که مرتکب اشتباه شده اند خود را تصحیح کنند این تضاد دیگر آشتی ناپذیر نخواهد شد.» (۹)

در این بخش لنین میگوید: «مبارزه تمایلات مختلف درون حزب اگر به هرج و مرج نکشد و بر مبنای اصول و روابط و مناسبات پذیرفته شده حزبی که مورد تایید همه رفقا و اعضای حزب است باشد، لازم و ضروری است.» (۱۰)

زیر موج مبارزه طبقاتی و فاکتورهای داخلی و خارجی، تضاد درون حزب به تضاد آنتاگونیستی سوق میکند و به انشقاق غیر قابل حل می انجامد. حل اینگونه تضادها تنها از طریق مبارزه ای پیگیر میسر است. تضادهای طبقاتی، بیان مبارزه طرفین مقابل است که بسته به ماهیت خود نمیتوانند برای مدت طولانی درون سازمان یا حزب انقلابی جا خوش کنند. دوام آن بخاطر ماهیت آن، خلاف اصول اولیه حزب، یعنی سانترالیسم دمکراتیك و بنیان وحدت حزبی است. اگر جلوی حرکت این تضادهای آشتی ناپذیر سد نشود، به ویرانی ایدئولوژیکی و سازمانی تشکل طبقه کارگر می انجامد.

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی پر از نمونه هائی است که در آنها چگونه یك تضاد آشتی پذیر به تضادی آشتی ناپذیر تبدیل شده است. لنین خود مبارزه ممتدی را علیه اپورتونیسم و دیگر گرایشات ضدمارکسیستی درون سوسیال دمکراسی روسیه به پیش برد. تضاد بین منشویکها و بلشویکها، نخست تضادی آشتی پذیر بود اما بعدها به تضادی آشتی ناپذیر انجامید. نمونه دیگر مبارزه ای است که درون انترناسیونال دوم صورت گرفت. بعنوان مثال، میتوان از مبارزه بین لنین و اپورتونیستهای راست برهبری کائوتسکی، پلخانف، اکسلرد و دیگران نام برد. این تضاد در واقع در آغاز تضادی آشتی پذیر بود. این مبارزه هنگامی

آشتی ناپذیر شد که «بلشویکهای قدیمی» مرتد شده، با انترناسیونال وقت متحد و به صف ضدانقلاب غلتیدند.
در چین، حزب کمونیست علیه روندهای مختلف آشتی ناپذیری که توسط رویزیونیستها، اپورتونیستها و ماجراجویان هدایت میشد، مبارزه کرده و شکستشان داد. یکی از این مبارزات در سال ۱۹۲۷ صورت گرفت. صدر مائو در آن موقع مجبور شد به مبارزه برای اخراج خط اپورتونیستی که بانی چندین شکست کمونیستهای چینی و جنبش توده ای شده بودند دست بزند.
در پرو، صدر گونزالو بعنوان رهبر فراکسیون سرخ از سال ۱۹۶۲ علیه اپورتونیستها، واماندگان و خطوط دیگر درون حزب به مبارزه برخاست. در بحبوحه یك مبارزه دو خط قاطع، او حزب کمونیست پرو را بازسازماندهی کرده و مبارزه مسلحانه را در سال ۱۹۸۰ آغاز نمود. راه دراز مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو که توسط شخص صدر گونزالو رهبری میشد گواه سه مورد زیر است:
یکم اینکه مبارزه دو خط تحت اصول و راهنمائی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و در خدمت به استحکام حزب، تقویت اساس ایدئولوژیك - سیاسی و ارتقاء پروسه انقلابی بود. دوم، هنگامیکه تضاد در حزب به مرحله آشتی ناپذیر میرسد به مشکل اصلی تبدیل میشود که کمونیستها راهی جز حل آن ندارند. حل این تضاد برای رسیدن به هدف اصلی که کسب قدرت سیاسی است، الزامی است. سوم اینکه، «کوه عظیم آشغال» را بایستی جارو کرد. چرا که ابزار حل تضاد آشتی پذیر درون حزب که انتقاد و انتقاد از خود باشد، در این مورد کاربردی ندارد. در این موارد لازم است اقدام به مبارزه ای رادیکال و پالایش دهنده همچون تصفیه شدید کادرها و اعضاء نمود.
«از طریق تداوم، تصمیم و مبارزه دو خط عاقلانه در خط پرولتاریائی بود که شکست خط مخالف در پی آمد. و اندیشه گونزالو رخ نمود و شکل گرفت.» (۱۱)
اگر هر دو نوع تضاد آشتی پذیر و آشتی ناپذیر درون حزب را در نظر آوریم، دومی بعنوان پدیده ای مشخص در ماده و شعور نمود پیدا میکند. این یکی بازتاب مبارزه طبقاتی است که در یك پروسه مشخص ظهور میکند. اما تضاد آشتی ناپذیر بخاطر ماهیت آن در حزب انشقاق حاصل کرده و جدا میشود. بخاطر مبارزه علنی علیه ماهیت حزب، امکان ماندنش درون حزب میسر نیست. در همین زمینه خوبست از صدر مائو نقل قولی بیاوریم که در مورد ماهیت تضاد آشتی ناپذیر میگوید:
«پیش از انفجار، بمب کل واحدی است که وجوه متضاد در آن بر حسب شرایط معین، موجودیت دارند. انفجار فقط زمانی رخ میکند که یك شرایط جدید حاضر شود: احتراق.» (۱۲)
آن بمبی که درون حزب کمونیست پرو منفجر شده است کجاست؟ بایستی از خودمان بپرسیم که این بمب کجاست. این اما واقعیت دارد که «توافق صلح» بعنوان بمبی بدشگون توسط پلیس امنیتی دولت پرو و امپریالیسم آمریکا در نظر گرفته شده است. اما این انفجار در واقع با صدای مهیبی بیرون و نه داخل حزب اتفاق افتاده است. این یك واقعیت است و خلاف ادعاهای استراتژیستهای جنگی مرتجع کم اهمیت می باشد.
در حقیقت وجود چند خودفروخته تسلیم طلب که در جرقه زدن بر فتیله این بمب («جعلیات صلح») دست داشته اند، ثابت نمیکند که این ناشی از درگیری داخلی حزب کمونیست پرو است. نمیشود در موردش «مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو» را بکار برد. در شماره ۲۴ سپتامبر ۹۴ «ال دیاریو انترناسیونال» ما به تفصیل در مورد اینکه چگونه جعلیات «توافق صلح» طراحی و بمنصه عمل درآمده توضیح داده ایم. در آن مقاله ما ثابت کردیم که این جعلیات در راس پلیس امنیت ملی دولت پرو و با کمك سازمان جاسوسی آمریکا طراحی شده است. ما همچنان نشان دادیم که ضدانقلاب حیات حزب را آماج قرار داده و برآنست تا جنك خلق را متوقف کرده، صدر گونزالو را بقتل رسانده و «اندیشه گونزالو» را از بین ببرد.

آنانی که باید جانشان را نجات دهیم چگونه بیمارانی هستند؟

دومین جنبه: رهبران «ج ا ا» میگویند «بیماری را علاج کنیم تا بیمار را نجات دهیم».
این ارزیابی غلطی است هیچگونه اعتباری در این مورد ندارد. اجازه دهید ببینیم چرا. جملاتی که توسط رهبران «ج ا ا» سر هم بندی شده از یك سخنرانی صدر مائو بنام «برخورد صحیح به تضادهای درون خلق» گرفته شده است. مورد مشخصی است که در مورد دو نوع تضادی که آن موقع (۱۹۵۷) در جامعه چین موجود بود بکار گرفته است. در واقع با تضادی سر و کار دارد که حزب کمونیست چین می بایستی به جهت قرار دادن جمهوری خلق در مسیر سوسیالیسم آن را حل میکرد.
دو نوع تضادی که صدر مائو به آنها اشاره میکند عبارتند از آن تضادهائی که درون خلق وجود دارند و تضادهائی که بین خلق و دشمن شکل میگیرند. صدر مائو بخوبی نشان میدهد که ما باید نخست به دقت مشخص کنیم که کدام به صف خلق و کدام به صف دشمن خلق متعلق است. از آن پس است که میتوانیم بین این دو نوع تضاد، تمیز قائل شویم. صدر مائو میگوید ما باید خلق را «تمام طبقات، اقشار اجتماعی و گروه هائی که در مسیر ساختمان سوسیالیسم حمایت یا شرکت میکنند بدانیم.» از طرف دیگر، مائو دشمن خلق را «تمام نیروها و گروه های اجتماعی که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میکنند، علیه سوسیالیستها اقدام میکنند یا در مسیر انقلاب خرابکاری میکنند» میداند. صدر مائو میگوید تضادی که بین خلق اتفاق می افتد آشتی ناپذیر نیست و حل آن از طریق روش دمکراتیك انتقاد و انتقاد از خود، عملی است. در این مورد، بجاست که سیاست مائوئیستی «بیماری را علاج کنیم تا بیمار را نجات دهیم» را بکار بگیریم. صدر مائو گفت: «کاربرد این روش بدین معناست که از وحدت گرائی شروع کنیم.» از طرف دیگر، تضاد بین خلق و دشمن خلق آشتی ناپذیر است. حل آن مستلزم درگیر شدن و مبارزه علنی علیه خرابکاران است.
اجازه دهید بطور دیالکتیکی این قاعده سازی تئوریك صدر مائو را در مورد مشخص پرو بکار گیریم.
صف خلق را در پرو، کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط و ملی تشکیل میدهند. مفهومش اینست که جنك خلق تحت رهبری حزب در پرو کمابیش و به درجات مختلف مورد حمایت همه این طبقات و نیروهاست. درون این اردو، تضاد بوده و خواهد بود. این تضاد به آرامی توسط حزب و طبقه کارگر در مسیر انقلاب دمکراتیك، انقلاب سوسیالیستی و در گذار به کمونیسم حل خواهد شد. دشمنان خلق پرو کیانند؟ امپریالیستها، بطور عمده امپریالیسم آمریکا، همچنین دو بخش بورژوازی بزرگ (وابسته و بوروکرات)، ملاکان، رژیم وابسته فوجیموری، پلیس و ارتش که اسکلت رژیم محسوب میشوند. بزبانی دیگر، دشمنان خلق پرو آن طبقات و گروه های اجتماعی و نهادهای اجتماعی وابسته به دولت سرکوبگر هستند که علیه انقلاب در حال مبارزه اند. آنهائی که علنی علیه پیکار مسلحانه ای که سال ۱۹۸۰ آغاز شده، می جنگند. تا آنجائی که به پروسه انقلابی مربوط میشود، حل تضاد آشتی ناپذیر بین توده های تحت ستم از یکطرف و امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و ساختار نیمه فئودالی از طرف دیگر، از طریق مبارزه مسلحانه میسر است.
چه کسی میتواند ادعا کند که «نامه های صلح» و نویسندگانش را میتوان درون اردوی خلق یا حتی درون حزب کمونیست پرو پیدا کرد؟ هیچکس نمیتواند در این مورد سر در گم باشد، مگر آنکه عامدانه چنین کند.

«توافق صلح» تضادی آشتی ناپذیر است، تضادی غیر قابل حل بین انقلاب و ضدانقلاب. تضادی است بین خلق پرو و دشمنانش؛ بین جنبش رهائیبخش و جنبش ضدشورشی مرتجعین. اینجا جائی برای «معالجه بیماری جهت نجات بیمار» یعنی چیزی که رهبران «ج ا ا» در پی آن هستند، وجود ندارد.

هیچ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی آنچه را که رهبران «ج ا ا» میخواهند دنبال نمیکند: که با تسلیم طلبان همانگونه رفتار شود که برای حل تضاد درون خلق اقدام میشود. حتی نمیتوان گفت، برعکس آنچه رهبران «ج ا ا» میگویند، که این عناصر را آنگونه برشمریم که گویا به نوعی «بیماری» دچار شده اند. صدر گونزالو گفت که ما باید با تسلیم طلبان به زبان آتش سخن بگوئیم: «تسلیم طلبی خود را در دو وجه می نمایاند: از نظر بازتاب داخلی و در بازتاب جهانی. همیشه همینگونه بوده است. هدفش فروختن انقلابست. بنابراین چیز فاسدی است که باید آن را به آتش کشید.» (۱۵)

«بدون تحقیق حرف نزنید»

جنبه سوم: رهبران «ج ا ا» میگویند «بدون تحقیق حق حرف زدن ندارید و باید حقیقت را از واقعیات کشف کرد. یعنی کسی نباید غیر مسئولانه عمل کند و یا پیش از آنکه مسئله را در کلیتش درك کرده باشد، دست به نتیجه گیری بزند.»

هیچکس این را که هر مسئله ای باید در ژرفا مطالعه شود، رد نمیکند. بویژه اینکه در مورد مهمترین پروسه انقلابی قاره مریکا باشد. از آغاز مارکسیسم در دهه ۱۸۴۰، طبقه کارگر و نیروهای انقلابی ابزاری علمی یافته اند که برای درك دگرگونی جهان از آن استفاده میکنند. ماتریالیسم دیالکتیك و تاریخی بنیان فلسفی مارکسیستی هستند. از این دو، ماتریالیسم دیالکتیك تئوری اندیشه را میسازد. با این روش علمی، پدیده ها و پروسه های طبیعت و جامعه بعنوان بخش لاینفك یکدیگر به بررسی در می آیند. اما مارکسیسم می آموزد و ثابت میکند که هر بررسی تئوریکی می باید در رابطه با عمل انقلابی بدست آید. مارکسیسم بخوبی با واقعیات تاریخی منطبق است. این اصول، بررسی مارکسیستی را از یك بررسی غیر دیالکتیکی پوچ و بی ارزش جدا میکند. صدر گونزالو میگوید:

«ما هر بررسی را با توجه به کاربرد آن و توانائیش در حل مسائل، ارزش میگذاریم. وگرنه به روش مطالعه کتابی و طوطی وار که بررسی بورژوائی، ایده الیستی و متافیزیکی است خواهیم غلتید.» (۱۶)

اینجا ما بایستی همچون کارل مارکس بگوئیم که کلماتی که از واقعیات جدایند ارزشی نداشته و کلمات مرده ای بیش نیستند. «در صحنه تجربه است که می بایستی حقیقت، قدرت و واقعیت و بر حق بودن اندیشه خود را به اثبات رساند. بحث از حقیقت و واقعیت غیرواقعی بودن یك اندیشه اگر از تجربه به دور باشد، مسئله ای اسکولاستیکی است.» (۱۷)

هر کوشش جدی برای شناخت از سیاست ضدانقلابی «توافق صلح» باید همه عناصری که صحنه سیاسی پرو را میسازند، بحساب آورد. «توافق صلح» و اهداف خرابکارانه اش نمیتواند بدرستی بررسی شود، مگر اینکه موارد زیر را در نظر بگیریم:

۱) نقش پیشروی جنبش در پیشرفت انقلاب جهانی پرولتری.

۲) رابطه اش با پروسه رهائی در آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان.

۳) مبارزه حزب کمونیست پرو برای ارزش گذاری و کاربرد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بعنوان سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم.

٤) نقش عمده اندیشه گونزالو برای ادامه انقلاب و کسب قدرت سیاسی در پرو.

٥) ورشکستگی سرمایه داری بوروکرات در پرو و پیامدهای آن در پاشیدن دولت کهن در پرو.

٦) مبارزه حزب کمونیست پرو علیه رویزیونیسم، اپورتونیسم و دیگر گرایشات ضدانقلابی درون طبقه کارگر و زحمتکشان.

۷) دستاوردهای ۱٤ سال مبارزه مسلحانه و تقویت سه ابزار انقلاب (حزب، ارتش، جبهه متحد).

۸) تحکیم تعادل استراتژیك (دومین مرحله جنبش درازمدت خلق).

۹) بوجود آمدن و گسترش کمیته های خلق بعنوان قدرت خلق در پرو.

۱۰) نقشه های نظامی، روانی ـ اجتماعی امپریالیسم، که هدفش شکست انقلاب و در هم کوبیدن حزب کمونیست پرو و قتل صدر گونزالو است.

اگر «نامه های صلح» را بدون در نظر گرفتن موارد بالا مطالعه کنیم، بیشك به بیراهه خواهیم رفت و به نتیجه درست نخواهیم رسید. نتیجه حاصله غیر واقعی خواهد بود. آیا واقعیت دارد که رهبران «ج ا ا» بطور جدی در مورد این مسئله پژوهش کرده اند؟ ما معتقدیم که اینها زیاد در این مورد پیش نرفته اند. اجازه دهید فقط بخاطر خود مباحثه هم که شده فرض کنیم که واقعیت دارد. اینها در این باره تحقیقات لازمه را کرده اند. پس از یك سال مطالعه، یك پرسش منتظر پاسخ است. چگونه توضیح میدهند که نتایجشان چیزی فراتر از این ادعاست که «نامه های صلح» دلیل «مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو» است؟ چگونه ممکنست که آنها حتی اشاره ای هم به جعلیات رژیم نمیکنند؟ چگونه است که اینها از دیدگاه انقلابی، راهی برای مقابله با این جعلیات نمی یابند؟

رهبران «ج ا ا» روش مطالعه دقیق و جدی را پیش نگرفته اند. این از ادعایشان «مهم است بدانیم صدر گونزالو خود چه فکر میکند» مشخص میشود. علاوه بر این، آنها این حرف مفت را تکرار میکنند که: «تا امروز ممکن نبوده از نظر صدر گونزالو با خبر شویم.»

هرکس خود را هرچند کمرنك، به خدمات تئوریك صدر گونزالو نزدیك می بیند، نمیتواند کمترین شکی در مورد اندیشه انقلابی این رهبر کبیر پروئی در مورد «نامه های صلح» داشته باشد. هیچکس نمیتواند این حقیقت را نادیده بگیرد که از سال ۱۹٦۲ بیش از سی و دو سال است که دکتر آبیمال گوسمان نیرومندترین و همگونترین پروسه انقلابی را در آمریکای لاتین رهبری کرده است.

هرکدام از این واقعیات معتبر خود دلیل روشنی بر ماهیت کمونیستی وی بوده و هر حدس و گمانی که او را مربوط به تسلیم طلبان پست بداند، آنگونه که وسایل ارتباط جمعی بورژوازی سعی دارند بما بنمایانند، از بین میبرد. چه کسی از میان اردوی خلق میتواند فکر کند که صدر گونزالو، نویسنده آن نمایشنامه زشتی باشد که «توافق صلح» را به صحنه می آورد. شك کردن به موضع صدر گونزالو در مقابل طرح مذاکرات دستپخت فوجیموری، تنها در خدمت رژیم پرو و امپریالیسم آمریکاست. یکی از اهداف استراتژیك طرح «توافق صلح» این است که «اندیشه گونزالو» را از بین ببرد. با این هدف است که میکوشند رهبر انقلاب پرو را در تخالف با اندیشه اش نشان دهند....

پژوهشی که توسط رهبران «ج ا ا» انجام شده چندان روشنگر نبوده و بیطرفانه و علمی نیست. این پژوهش را به هیچوجه نمیتوان تحلیل مارکسیستی دانست. آنها از بسیاری عناصر مشخص طرح فوجیموری، هر دو وجه سیاسی و سرکوبگرانه اش، چشم پوشی میکنند. اینست که نتیجه آنها بیشتر به یك نگاهی می ماند.

درباره «رهبران تاریخی» تسلیم طلبی

جنبه چهارم: رهبران «ج ا ا» ادعا میکنند که «این گروه از نظر تاریخی نقش رهبری درون حزب داشته و اکنون مبلغ خط مذاکرات صلح هستند... بنظر می آید که این گروه در زندان تمرکز داشته و هواداراني هم در میان اعضاء و هواداران حزب در خارج از زندان، داخل و خارج از پرو، دارند...»

اینجا بایستی دست کم سه اشتباه را تذکر داد. این ارزیابی ریشه در ذهنیگرائی داشته و

بیشتر بازتابی از تاثیر تبلیغات دولت پرو است. اجازه دهید کمی وارد جزئیات شویم:
۱) آیا حقیقت دارد که این گروه مبلغین «توافق صلح»، پیشتر در «حزب نقش رهبری داشته اند»؟
چگونه رهبران «ج ا ا» به این نتیجه رسیده اند؟ نقش تاریخی این تسلیم طلبان را کجا می بایستی پیدا کرد؟ این آن چیزی است که کمیته خانواده های زندانیان سیاسی، زندانیان جنگی و مفقودالاثرها در پرو، نهادهائی که توسط حزب بوجود آمده، در اعلامیه شماره سوم دسامبر خود منتشر کرده اند:
«...این دار و دسته قلیل، تسلیم طلبان و خبرچینان و بزدلان معلوم الحالی هستند که نوکران امپریالیسم آمریکا و دیکتاتوری جلاد بحساب می آیند. اینان همان گروهی هستند که برای مدت زیادی سعی کردند از انقلاب سوء استفاده کرده و به مقامات مهم دست یابند. آنها رویای به قدرت رسیدن را بدون اینکه آرایش موی سرشان آشفته گردد در سر داشتند. آنها در رویای تقسیم کیك پیروزی بین خود بودند، در همان حال آنها خود را خوشحال از تعادل استراتژیك و پیشرفت اهداف حزب نشان میدادند.»
«... این «جمع تاریخی» از نادمین تسلیم شده ای تشکیل شده که عزمشان قتل صدر گونزالو شکست حزب است... آنها همان سیاست بازان پست بورژوا هستند که خود را به حزب می چسبانند.»
بایستی یادآوری کرد که این اعلامیه هرگز، این امر را که مبلغین «توافق صلح» از رهبران بالای حزب هستند، قبول نمیکند. حتی به اینکه این افراد نقش تاریخی در حزب داشته باشند، اشاره ای نمیشود. هنگامیکه این اعلامیه خوانده شود معلوم میشود که آنها همان خائنان پیشین هستند. این اما واقعیت دارد که دولت پرو در جنك روانی خود، این تسلیم طلبان را از جمله رهبران تاریخی حزب میداند. این دروغ خود بخشی از طرح «توافق صلح» است. این نیز واقعیت دارد که سازمان امنیت ملی که زندانها را کنترل میکند، یك «کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو» تشکیل داده است. این کمیته زیر کنترل پلیس و رهبری «تاریخی» عثمان موروته باریونوره میباشد که رژیم پرو او را «مرد شماره دو راه درخشان» میخواند. در شماره نوامبر ۱۹۹٤ ما در «ال دیاریو انترناسیونال» با مورد موروته برخورد کردیم. در شماره ای در این مورد تفاوتهای نویسنده این سند و صدر گونزالو را برشمردیم. توجه به نشست ژوئیه ۱۹۸۸ از زاویه روشن کردن این وضعیت بسیار ارزشمند است.
- روزنامه نگار: «صدر گونزالو، وضع عثمان موروته مشخصا چیست؟ آیا حقیقت دارد که او فرد شماره ۲ حزب کمونیست پرو است؟ آیا حرفهای رسانه ها در مورد او حقیقت دارد؟»

- صدر گونزالو: «اینها داستانهائی است که دشمنان ما ساخته و پرداخته اند. موروته بهیچوجه ربطی به رهبری حزب ندارد؛ «نفر شماره ۲» هم نیست. ما در بین خود به افراد از یك تا صد شماره نمیدهیم.
در مورد این سئوال که آیا خطی مخالف خط رهبری در حزب وجود دارد یا نه، مهم است به این نکته توجه کنید که کنگره اول حزب ما را مستحکم ساخت. این استحکام هم به لحاظ تشکیلاتی است و هم ایدئولوژیك - سیاسی. از سوی دیگر، این حرف که موروته با رهبری مشکلاتی دارد میتواند حاوی برخی حقایق باشد. این بسیار نگران کننده است.»
اگر موروته یك رهبر نیست، و اگر این نکته را از یاد نبرده ایم که وی از سال ۱۹۸۸ در اسارت بوده، چگونه ممکنست بطرز معجزه آسائی به مقام «رهبر عالیرتبه راه درخشان» و هدایت «توافق صلح» ارتقاء یافته باشد!؟ چه کسی او را به مقام عضویت در کمیته مرکزی رسانده است؟ میدانیم که حزب کمونیست پرو، مشکلات ارگانیکش را در سطوح مختلف حزبی نظیر کنگره حزب، پلنوم های کمیته مرکزی، پلنوم های گسترده، کنفرانسهای حزبی و امثالهم حل میکند. اینها بطور متناوب انجام میگیرد، اما نه در زندان و نه با حمایت پلیس. بعنوان سنتز باید بگوئیم که این ادعا که موروته جایگاه بالائی در حزب کمونیست پرو یافته، اختراع حکومت است. کل این بازی مبهم، جزئی کلیدی از «عملیات تسلیم» محسوب میشود.
۲) رهبران «ج ا ا» میگویند، این گروه در زندانها متمرکز شده اما در بین فعالین خارج از زندان در پرو و خارجه نیز حامیانی دارد. این عقیده بطور جدی از لحاظ تحلیلی لنك میزند. این با فاکتهای مشخص خوانائی ندارد. حتی رسانه های ارتجاعی پرو هم که مدافع فوجیموری هستند بر این واقعیت اساسی اذعان دارند که: نقطه ضعف «توافق صلح» و بنابراین شکست آن، ریشه در این واقعیت دارد که رهبران و حامیان آن منحصرا در زندانها بسر میبرند. برخی «راه درخشان شناسان» و رسانه های پرو اذعان دارند که حکومت و استراتژی ضد شورشی رژیم برخی تسلیم طلبان برای اجرای وظیفه مشخص تبلیغ «توافق صلح»، و جاسوسی علیه رزمندگان مائوئیست، آزاد کرده است....
در اینجا آمار کاملا تحریف شده سرویسهای امنیتی وزارت داخله پرو را در مورد تعداد موافقان و مخالفان «توافق صلح» در زندانها ارائه میدهیم. باید به این نکته توجه کرد که رژیم صدها فرد عادی را به اتهام دروغین ارتباط با حزب کمونیست پرو به زندان افکنده و به همین جهت صف زندانیان جنگی با افراد عادی قاطی شده است. با این وجود، آمار دستکاری شده رژیم نشان میدهد که: در زندان «کاسترو» (کانتوگرانده) ۸۲۰ نفر موافق و ٤٦۹ نفر مخالف هستند؛ در زندان «چوریووس» (زندان زنان) ۱٦۸ نفر موافق و ۱٦۸ نفر مخالف هستند؛ در «پسی» ۵۰ نفر موافق و ٦۵ نفر مخالف هستند؛ در «چیکلایو» ٦ نفر موافق و ٤۳ نفر مخالف هستند.

روزنامه «لا رپوبلیکا» در مورد این آمار چنین نظر میدهد: «این آمار بطرز بیرحمانه ای نشان میدهد که «تصمیم بزرگ و تعریف نوین» آبیمال گوسمان نتوانسته در بین زندانیان واقعی مرتبط با راه درخشان اعتباری بیابد...» (۲۳)
۳) در مورد ادعای حمایت از تسلیم طلبی در خارجه: در اینجا رهبران «ج ا ا» نیمی از حقیقت را نشخوار میکنند. از یك سو، این واقعیتی است که رهبران تشکیلات قبلی «جنبش خلقی پرو» هدایت کارزار بین المللی تبلیغ «توافق صلح» را بعهده گرفتند. آنها بعنوان بخشی از این «وظیفه کثیف» به توزیع «نامه های صلح» پرداخته و حتی یك مکالمه تلفنی با صدر گونزالو را اختراع نمودند. بدین ترتیب آنها ادعا کردند که دستورات وی جهت تسلیم و وجه المصالحه قرار دادن جنك خلق را دریافت داشته اند. اما این نیز واقعیتی است که این عناصر دو رو که به اردوی دشمنان خلق پرو پیوسته اند، از کلیه ارتباطات خود با حزب کمونیست پرو و فعالیتش در خارجه محروم شده اند. کمیته مرکزی واقعی حزب (نه آنکه توسط سرویس اطلاعات ملی رهبری میشود) در نوامبر ۱۹۹۳، رهنمودهای بین المللی خود را انتشار داد و پرده از چهره این عناصر برداشت. حزب کمونیست پرو در این رهنمودها، تدابیر دقیقی برای تجدید سازماندهی «جنبش خلقی پرو» توسط هوادارانی که از تسلیم طلبان فاصله گرفته اند، به پیش نهاد.
این نیز حقیقت دارد که رهبران «ج ا ا» علیه تشکلات قبلی «جنبش خلقی پرو» موضع گیری نکرده و هنوز در همین مسیر به پیش میروند. این در حالی است که از زمان آغاز این مبارزه، بیش از یکسال سپری شده است. برعکس، آنها ارتباط خود با عناصر فوق الذکر را حفظ کرده اند انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. آنها برای توجیه رفتار خود از بهانه همیشگی خود یعنی «پیشبرد تحقیقات» استفاده میکنند. با حرکت از این موضع است که آنها حتی از توزیع اسناد حزب کمونیست پرو و هر اطلاعاتی که علیه

«نامه های صلح» باشد امتناع کرده اند. این یقینا به مذاق تسلیم طلبانی خوش می آید که اتوریته و اعتبار کمیته مرکزی حزب را نفی میکنند. رفتار سیاسی رهبران «ج ا ا» در مورد این مسئله، در جوهر خود، سازش آشکار با عناصری است که حزب کمونیست پرو آنها را از ارگانیسم هائی که در خارجه بوجود آورده اخراج نموده است.

دفاع از جان صدر گونزالو

در عمل و نه صرفا در حرف

جنبه پنجم. رهبران «ج ا ا» میگویند: «این نیز واجب است که مباحثه کنونی، اهمیت ادامه وظیفه دفاع از جان صدر گونزالو و حمایت از جنبش خلق در پرو را تحت الشعاع قرار ندهد. ما باید به حمایت و کمك به کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان آبیمال گوسمان ادامه دهیم...»

بر مبنای یك منطق ساده، توده های انقلابی یا دمکرات از کارزاری که برای دفاع از جان صدر گونزالوئی که تسلیم طلب شده باشد، حمایت نخواهند کرد. آنها برای دفاع از فردی که بر مبنای تبلیغات حکومتی هر روز با زندانبانانش مذاکره میکند، بسیج نخواهند شد. میگویند او کسی است که پلیس مخفی به او تلفن شخصی سیار داده است؛ کسی است که آزادانه با «کمیته مرکزی خودش» نشست میگذارد و تحت حفاظت دولت درباره «توافق صلح» سخنرانی میکند؛ کسی است که درباره پیروزیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی فوجیموری نوکرمنش مقاله مینویسد و چاپ میکند. نتیجه آنکه، توده ها آگاهانه یا خودبخودی هرگز برای کسی که با حکومت سرکوبگر و جلادی نظیر رژیم پرو همداستان شده باشد، مبارزه نمیکنند.

رهبران «ج ا ا» و کمیته اضطراری بین المللی چشم خود را بر این واقعیات بسته اند. آنها آنچه را که حتی کورها هم می بینند، نمیخواهند ببینند. آنها فراخوان دفاع از جان صدر گونزالو و حمایت از کمیته اضطراری بین المللی میدهند. اما موضعی علیه «توافق صلح» اتخاذ نمیکنند. آنها هیچ خدمتی برای دریدن پرده سیاهی که تبلیغات امپریالیسم و مرتجعین بر سرنوشت صدر گونزالو کشیده، نمیکنند. آنها حتی یك قدم برای افشای تسلیم طلبان بر نمیدارند. این رفتار، آنها را در موضعی غیر قابل دفاع قرار میدهد. آنها به ذهنیگری بسیار عمیقی در می غلتند و کمیته اضطراری بین المللی را به ورشکستگی نهائیش هدایت میکنند.

در خاتمه چند نکته

بر مبنای تحلیل فوق، و با توجه به دورنماها و اهمیت تاریخی جنك خلق در پرو، میتوانیم چنین نتیجه گیری کنیم که:

۱) رویزیونیسم همچنان خطر عمده در جنبش بین المللی کمونیستی است. گرایش سازشکارانه رهبران «ج ا ا» بازتاب این پدیده است. واجب است که علیه این انحراف مبارزه شود. این مبارزه باید توسط ایدئولوژی علمی پرولتاریا رهبری شود. عدم اجرای این وظیفه به تضعیف پروسه انقلاب کمك کرده و به قدرتهای امپریالیستی کمك میرساند. خنثی ماندن در این مورد معادل است با در غلتیدن به مرداب رویزیونیسم.

۲) ما باید سه رهنمود صدر گونزالو در مورد وحدت و تکامل «ج ا ا» را به عمل گذاریم: الف ـ اتحاد حول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم. ب ـ خدمت به انقلاب پرولتری جهانی. ج ـ نبرد سازش ناپذیر با رویزیونیسم. (۲٤)

۳) با توجه به موضع حزب کمونیست پرو در مورد «ج ا ا»: صدر گونزالو خاطر نشان میکند که ما در حال حاضر یك انترناسیونال کمونیستی نداریم و وظیفه انقلابیون است که چنین چیزی را بر پا دارند. «ج ا ا» گامی در این مسیر است «و مفید خواهد بود اگر خود را بر یك خط صحیح و محقانه ایدئولوژیك متکی کند.» (۲٦)

٤) حمایت از جنك خلق در پرو و دفاع از جان صدر گونزالو، یك موضع انقلابی است که بر اصول انترناسیونالیسم پرولتری استوار است. این امر در تئوری و پراتیك به معنای مبارزه علیه تسلیم طلبی است. این بمعنای مبارزه علیه عوامل پلیس، و امپریالیسم است. این بمعنای در هم شکستن رویزیونیسم و اپورتونیسم است. ما با پیروی از این اصول مارکسیستی، وظیفه خویش یعنی خدمت به پروسه انقلاب در پرو و در سطح بین المللی را به انجام خواهیم رساند.

کتابنامه

۱) «تزها درباره وظایف کنگره دوم کمینترن»، لنین، آثار منتخب

۲) «سخنرانی در نشست پلنوم دوم کمیته مرکزی»، صدر گونزالو، اوت ۱۹۹۰

۳) «ال دیاریو انترناسیونال»، کارلوس تاپیا، اوت ۱۹۹٤

٤) گزارش ۱۹۹٤، کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

۵) «یك گام به پیش، دو گام به پس»، لنین، منتخب آثار

.....

۸) «درباره تضاد»، مائو، منتخب آثار جلد اول

۹) همانجا

۱۰) «یك گام به پیش، دو گام به پس»، لنین

۱۱) «ساخته شدن در دل مبارزه دو خط»، اسناد پایه ای حزب کمونیست پرو، چاپ ۱۹۹۰

۱۲) مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد اول

...

۱۵) «گزارش به نشست پلنوم دوم کمیته مرکزی»، صدر گونزالو، اوت ۱۹۹۰

۱٦) «درباره کارزار اصلاح»، صدر گونزالو

۱۷) «تزهائی درباره فوئرباخ»، کارل مارکس

....

۲۳) واحد تحقیقات نشریه لارپوبلیکا، آنخل پائز، ۲۱ اوت ۱۹۹٤

۲٤) «سخنرانی در پلنوم دوم کمیته مرکزی»، صدر گونزالو، اکتبر ـ نوامبر ۱۹۹۰

۲۵) همانجا

۲٦) «مبانی بحث، خط بین المللی»، اسناد کنگره حزب کمونیست پرو

تصحیح نامه

در گزارش فوریه ۱۹۹٤ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که تحت عنوان «مبنای اتحاد حزبمان را مورد تاکید مجدد قرار دهید و کسب قدرت را سازمان دهید» در شماره ۲۱ «جهانی برای فتح» به چاپ رسیده بود، اشتباهاتی در صفحه ۲۱ وجود داشت. عنوان این بخش بصورت زیر تکمیل شود:

II . درباره بکاربست بخش مربوط به فعالیتها

«۲ ـ درباره مداخله غیر مستقیم امپریالیسم یانکی»

در ستون دوم، صفحه رجوع داده شده از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنك خلق سازمان دهید» باید بدین صورت تکمیل شود:

صفحات ۱٤ ـ ۱۳ درباره ایدئولوژی بمنزله سلاح پیروزی...

در ستون سوم، بعد از رجوع به نکته دوم، عملیات روانی، صفحات ۳۹۵ تا ٤۰۷ پلنوم دوم، باید این عبارات اضافه شود:

ـ درباره جنك با شدت کم. نشست تدارکاتی. صفحات ۳۹۵ تا ٤۱۰ پلنوم دوم.

ـ درباره احتمالات. سند خلاصه مباحث، صفحه ۱۱٦

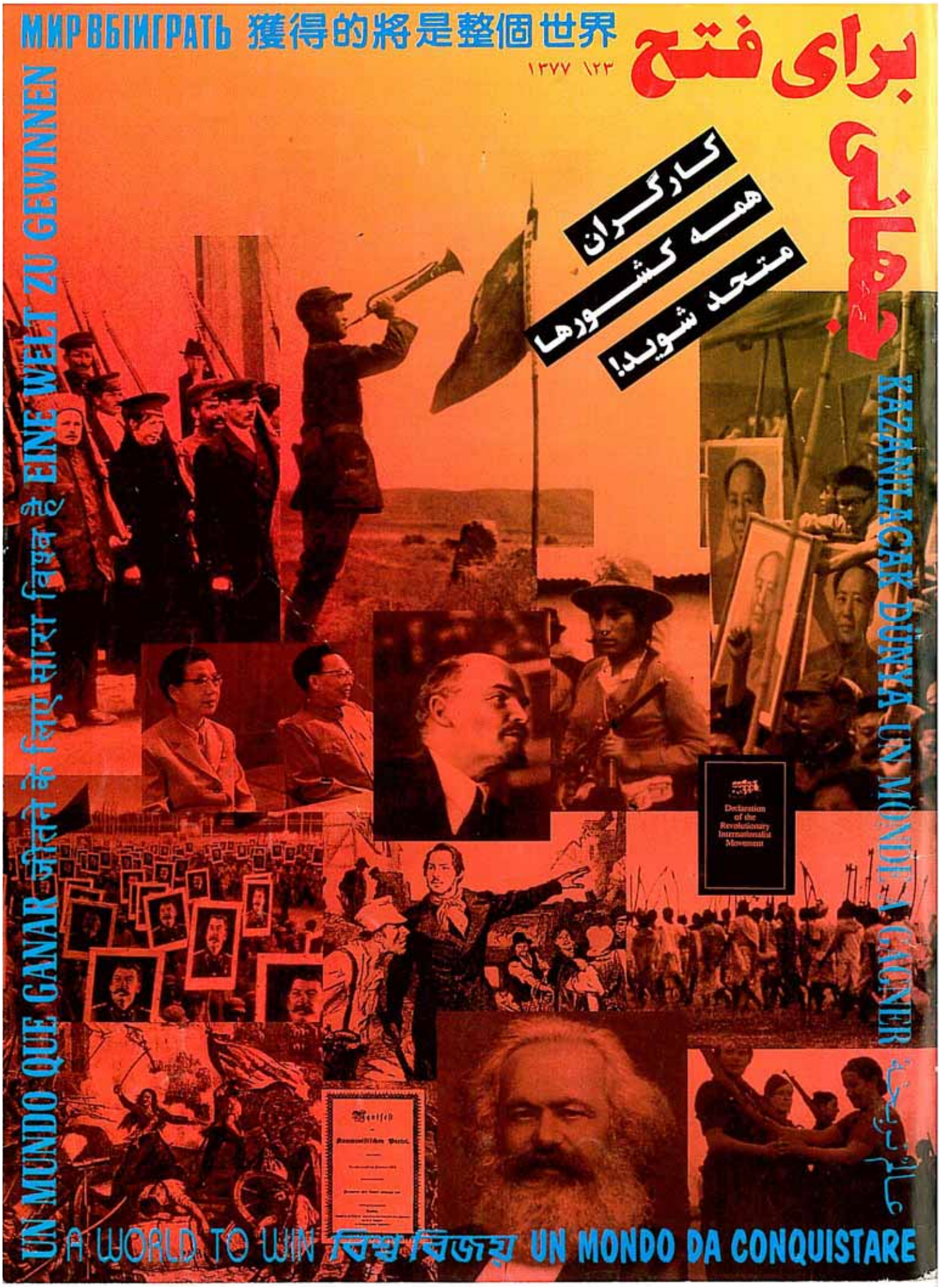
МИР ВЫИГРАТЬ
獲得的將是整個世界
۱۳۷۷ ۱۲۳
برای فتح
جهانی
کارگران
همه کشورها
متحد شوید!
UN MUNDO QUE GANAR
जीतने के लिए सारा विश्व है
EINE WELT ZU GEWINNEN
KAZANILACAK DÜNYA
UN MONDE A GAGNER
Declaration of the Revolutionary International Movement
عالم برای فتح
A WORLD TO WIN
विश्व विजय
UN MONDO DA CONQUISTARE



شماره ۲۳ ـ ۱۹۹۸

کارگران همه کشورها متحد شوید!

سرمقاله این شماره آغازگر یک رشته مقالات درباره جنبش بین المللی کمونیستی است. این سرمقاله بر مبانی وحدت کارگران جهان تاکید می گذارد و نیاز به یک «انترناسیونال تراز نوین» را گوشزد می کند. در اینجا با نظراتی که جنبش بین المللی کمونیستی را از یک مرکز متشکل محروم می کند، یا در واقع ضدیت با مائوئیسم را محور وحدت قرار می دهد، مرزبندی شده است.(توضیح درباره تصویر روی جلد را در صفحه ۷۴ بخوانید)

ناگزالباری

سی سال پیش قیام مسلحانه دهقانان در منطقه ناگزالباری فصل تازه ای در تاریخ مبارزات توده های هند گشود. این مبارزه که توسط «چارو مازومدار» و دیگر کمونیستهای انقلابی رهبری شد، گسستی تکان دهنده را در برداشت که صحنه سیاسی کشور را متحول ساخت.

جنگ خلق

جنگ خلق در پرو و نپال در جوش و خروش است. با گذشت دو سال، جنگ خلق در نپال ریشه دوانده و به مناطق جدیدی گسترش یافته است؛ و انقلابیون مردم را به برداشتن سلاح فرا می خوانند. در پرو، اگرچه ضرباتی بر رهبری حزب کمونیست آن کشور وارد آمده و به خط حزب حمله شده، اما حزب توانائی خویش را در پیشبرد یک جنگ ۱۸ ساله به اثبات رسانده است. هر دو اینها نشانگر قدرت مائوئیسم هستند؛ هر دو اینها پایگاه های درخشان نوینی برای انقلاب جهانی اند.

کارگران همه کشورها متحد شوید!
سرمقاله ۴
در هر گوشه جهان
برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
کمک مالی جمع کنید! ۱۴
از زبان خوانندگان ۱۵
درباره اتحادیه سراسری حزب کمونیست بلشویکها
(اتحاد شوروی) ۱۹
حزب کمونیست فیلیپین:
مائو در قلب حزب جای می گیرد ۲۲
جهت رجوع خوانندگان:
پیشنهادیه برای
اتحادجنبش کمونیستی بین المللی ۲۸
ناگزالباری
«زنده باد ناگزالباری!» یعنی
«شورش بر حق است!» ۳۰
مائوئیستهای هند درباره ناگزالباری
مرکز اتحاد مائوئیستی حزب
کمونیست هند (م‌ل) ۳۲
مرکز کمونیستی مائوئیستی ۳۳
حزب کمونیست هند (م‌ل) جنگ خلق
۳۴
چارو مازومدار
گزیده ای از آثار این پیشتاز
مائوئیسم در هند ۳۶
پرو
پایداری جنگ خلق و بحران رژیم ۴۴
سندی از حزب کمونیست پرو
با گسترش جنگ خلق،
پیچ جاده را پشت سر گذاریم! ۴۸
«جنبش انقلابی توپاک آمارو»: کشتاری که بدستور
کاخ سفید انجام شد ۵۳
نپال
جنگ خلق ریشه می دواند ۵۴
سندی از
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
استراتژی و تاکتیک های
مبارزه مسلحانه در نپال ۶۰
کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
درباره بیست و پنجمین سال بنیانگذاری
حزب کمونیست ترکیه (م‌ل) ۶۷
باشد تا اول ماه مه سرخ
همچون تندرو سراسر جهان
طنین افکن شود! ۷۰

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

۱ ـ ۱۳۶۳ :
پرو: آنگاه که کوهستان آتش می‌غرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بپاخیزی داغ لعنت خوردگان جهان
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۲ ـ ۱۳٦٤:
پرو:
سندی از حزب کمونیست پرو تحت عنوان «در راه درخشان مارياتگی»
ایران: شکل‌گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران انجامید
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی
به قلم ریموند لوتا

۳ ـ ۱۳٦٤ :
انقلاب، آفریقای جنوبی را به خود می‌خواند
پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کایپاکایا: گزیده ای از یک مقاله درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ ـ ۱۳٦٤ :
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می‌یابد
ایران: «ارتش های شکست‌خورده خوب درس می‌گیرند»
بیراهه «مشی چریکی شهری» در آلمان غربی

۵ ـ ۱۳٦۵ :
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ ـ ۱۳٦۵ :
پرو: کی می‌رود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳٦۵ :
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

۸ ـ ۱۳٦٦ :
سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳٦٦ :
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می‌گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳٦۷ :
بورکینا فاسو: چرا بدون توده ها نمی‌توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳٦۷ :
فلسطین: باشد تا انتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
اندیشه گونزالو

۱۲ ـ ۱۳٦۷ :
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

۱۳ ـ ۱۳٦۸ :
پنجمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می‌بیند
یک مارکسیست لنینیست از سیل بنگلادش می‌نویسد

۱٤ ـ ۱۳٦۹ :
چین: درباره وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ ـ ۱۳۷۰ :
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱٦ ـ ۱۳۷۰ :
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت‌کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱ :
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و باید بهتر از آن را به دست آوریم ـ از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل.)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲ :

نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!

مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتوگرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳ :

چیان چین: بلندپروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی

سخنرانی صدر گونزالو به مناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ ـ ۱۳۷٤ :

سند جدید مهمی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»

مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس ـ سلام بر تفنگ
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»

پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان
مقاله ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آلترناتیو مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۱ ـ ۱۳۷٤ :

مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!
فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
«با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!»
بیانیه ۷ اکتبر ۹۳ و گزارشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
«شورش بر حق است!» ـ مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۲۲ ـ ۱۳۷٦ :

نپال: برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا!
فراخوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست):
«در مسیر جنگ خلق به پیش روید!»

مبارزه دو خط در پرو: از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!
سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

کردستان: درسهای تلخ خیانت

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال کنید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC WORLD TO WIN
27GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX U.K.

برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار را به آدرس زیر ارسال کنید:

REVOLUTION BOOKS
9 WEST 19TH ST.
NEWYORK, NY 10011 USA
FAX (1) (212) 645 1952

۱۵۰ سال از صلای نبرد

«مانیفست کمونیست» می‌گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!



کارگران اتحاد شوروی در سالهای اولیه ساختمان سوسیالیسم، عمیقا مبارزه خود را بخشی از مبارزه بین‌المللی برای کمونیسم می‌دیدند. تظاهرات اول ماه مه در پتروگراد، ۱۹۳۰

هر پرولتر آگاهی از دیدار با نمایندگان مبارزه انقلابی کارگران کشورهای دیگر سرشار از شور می شود. آنان به پرس و جوی همه جانبه در باره پیشرفتها و مشکلات مبارزه «در آنجا» میپردازند و میخواهند از همه چیز مطلع شوند؛ و مشتاقند که حمایت خود از برادران و خواهران هم طبقه شان را اعلام کنند.

به همین ترتیب، کارگران آگاهی که به هر دلیلی مجبور به ترک کشورشان شده اند و اکنون در کشور دیگری مشغول کار و زندگی هستند، پس از مدتی پیوند مشترکی میان خود و کارگران کشور محل زندگی خود احساس می کنند.

البته کارگران هم مانند دیگران، در عین حال متعلق به ملتی هستند. این مسئله نیز بر آگاهی و روشهای برخوردشان به مسائل تاثیر می گذارد. در مورد کارگران ملل تحت ستم (که در آنجا مبارزه علیه امپریالیسم خارجی یک مسئله مرکزی در مبارزه انقلابی است) معمولا احساس و هویت ملی کارگران با شرکتشان در مبارزه انقلابی مرتبط است.

اما در کشورهای امپریالیستی طبقه کارگر میان دو «قطب» تقسیم شده است. در یک سو، یک اقلیت قدرتمند وصاحب نفوذ قرار دارد که از امتیازات فراوان برخوردار است. موقعیت مادی و جهان بینی این قشر آن را در کنار طبقه حاکمه «خودی»، در ضدیت با کارگران سایر ملل و در اتحاد با سلطه امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه قرار می دهد. در سوی دیگر، انبوه کارگرانی قرار دارند که «چیزی جز زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند» و با درجات مختلفی از آگاهی طبقاتی از اربابان امپریالیستیشان متنفرند و سریعا میتوانند همسرنوشتی خود با پرولتاریای سایر کشورها ـ منجمله آنان که تحت سلطه مستقیم «سرزمین پدری» آنها(۱) هستند ـ را تشخیص دهند.

هر قدر هم شووینیسم و ناسیونالیسم قوی باشد، کماکان این واقعیت که پرولتاریا یک طبقه بین المللی است از هر چیز دیگر قویتر است. کوتاه آنکه کارگران با پرولترهای کشورهای دیگر وجه اشتراک بیشتری دارند تا با استثمارگران و سرمایه داران کشور«خود»؛ کارگران کشورهای تحت سلطه با کارگران کشوری امپریالیستی که آنان را تحت ستم قرار میدهد وجه اشتراک بیشتری دارند تا با استثمارگران و سرمایه داران کشور «خود» . حتی زمانی که بخشی از این طبقات استثمارگر«خودی» در مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم هم شرکت کنند. احساسات انترناسیونالیستی خودجوش پرولتاریا از یک واقعیت عمیق مادی ناشی می شود. پرولتاریا یک طبقه واحد با منافع واحد است. منفعتش در پاک کردن کل جهان از لوث وجود ستم واستثمار است.

با وجود این، اگر این احساسات انترناسیونالیستی در همان سطح خودجوش رها شود، به زودی توسط گرایشات خودبخودی بورژوائی مانند احساسات شووینیستی و ناسیونالیستی غرق خواهد شد. گرایشات شوونیستی و ناسیونالیستی مرتبا توسط مرتجعین و رفرمیستها تبلیغ میشود و توسط کارکرد سرمایه داری که کارگران را در تقابل با هم قرار میدهد تقویت میشود. اگر کارگران و ستمدیدگان به طور خود به خودی می توانستند موضع و رسالت طبقاتی خود را درک کنند، سرمایه داری به صورتی که ما می شناسیم دیگر نمی توانست یک نظام تحمیق کننده و ظالمانه بر جای بماند و دیگر نیازی به پیشاهنگ کمونیست که بتواند منافع درازمدت و تاریخی ـ جهانی طبقه کارگر را نمایندگی کند، نمی بود. در این ارتباط بود که مارکس و انگلس وظایف کمونیستها را در مانیفست کمونیست چنین بیان داشتند: رابطه کمونیستها با پرولتاریا در کلیتش چیست؟ یکم، کمونیستها در مبارزات ملی

پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را صرفنظر از ملیتشان، در راس مسائل قرار می دهند. دوم، کمونیستها در مراحل مختلف رشد مبارزات طبقه کارگر علیه بورژوازی، همواره و در همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند. (از بخش دوم، «پرولتاریا و کمونیستها»)

رشد وسیع نیروهای مولده که مشخصه عصر جدید بوده و جهان را به گونه ای بیسابقه در هم تنیده است، پرولتاریا را بر فراز تمام مرزهای ملی به صورت یک طبقه به هم پیوند می زند. اما این رشد در جهانی صورت میگیرد که کماکان بسیار نابرابر است و تحت سلطه دول امپریالیستی رقیب قرار دارد. معدودی از کشورهای جهان بر ثروت و ابزار تولید مابقی جهان کنترل دارند و در کشورهای امپریالیستی، در جریان رقابت شدید میان سرمایه های ملی مختلف، کارگران یک کشور در تقابل با کارگران کشورهای دیگر قرار داده میشوند.(۲)

بطور مشخص، تقسیم جهان به کشورهای سلطه گر و تحت سلطه یکی از موانع بزرگ در تحکیم اتحاد پرولتاریا است. فائق آمدن بر این تقسیم بندی یکی از مصافهای بزرگ در مقابل جنبش انقلابی است. انترناسیونالیسم واقعی عمدتا از طریق حل این مسئله شکل میگیرد: پرولترهای کشورهای امپریالیستی باید نسبت به مبارزات انقلابی در کشورهای تحت سلطه آگاه شوند و به حمایت فعال از این مبارزات برخیزند؛ در کشورهای تحت سلطه مبارزه علیه امپریالیسم باید با چشم انداز سوسیالیستی پیوند خورد یعنی اینکه مبارزه علیه امپریالیسم تنها مرحله اول انقلابی است که هدف نهائی اش برچیدن خود طبقات است. اینگونه است که انترناسیونالیسم واقعی شکل می گیرد.

چنین درکی از شالوده اتحاد میان پرولتاریای کشورهای مختلف (یعنی اینکه فصل مشترک بیشتری میان یک کارگر ایتالیایی و یک کارگر اندونزیایی وجود دارد، تا هرکدام از آنها با نماینده ای از بورژوازی «خودی» شان) از همان ابتدا یکی از سنگ بناهای اساسی سوسیالیسم بوده است . از یکصد و پنجاه سال پیش که در زمستان ۱۸۴۸، مارکس و انگلس در مانیفست فراخوان قدرتمند زیر را صادر کردند: «کارگران همه کشورها متحد شوید!» این فراخوان قدرتمند بنیانگزاران کمونیسم، دارای یک سلسله مفاهیم ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی است.

این فراخوان بدان معناست که مبارزه در هر کشور باید به گونه ای به پیش برده شود که هدف نهایی برقراری کمونیسم در سراسر جهان، همواره در مد نظرش باشد. به این معناست که باید طرق عملی یافت شود تا جنبش پرولتری در یک کشور بتواند از مبارزات انقلابی در سایر کشورها حمایت کند. و همچنین بدین معناست که کمونیستها به عنوان دسته پیشاهنگ پرولتاریا، باید در سطح بین المللی بصورت تشکیلاتی متحد گردند. نباید فراموش کرد که خود مانیفست به عنوان بیانیه رسمی «انجمن بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) تهیه شده بود. مارکس و انگلس در ایجاد این انترناسیونال نقش کلیدی ایفا کردند. جنبش کمونیستی از همان بدو تولد یک جنبش بین المللی بود و به جز این نمیتواند باشد.

همچنین باید گفت که در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و شاید به طور خاص در دوره ای که جنبش نوین کمونیستی در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی شکل گرفت، کمونیستهای انقلابی برخی جوانب اصول اساسی انترناسیونالیسم پرولتری را نادیده گرفتند.

این مسئله تا حدی قابل درک بود. در سالهای آغازین شکل گیری جنبش نوین کمونیستی در جریان مبارزه مائوتسه دون علیه خروشچف و جانشینانش، جنبش انقلابی در کشورهای تحت سلطه به ویژه ویتنام بسرعت رو به رشد بود در حالیکه به دلایل مختلف مبارزه انقلابی در کشورهای امپریالیستی عقب بود. به علاوه، رویزیونیستهای شوروی پرچم «انترناسیونالیسم پرولتری» را برای توجیه کردن جنایات امپریالیستی متعددشان (منجمله حمله به چکسلواکی در ۱۹۶۸ و افغانستان در ۱۹۷۹) بلند کرده و به گیجی در این زمینه دامن زدند. آنها توجیهات شبه انترناسیونالیستی دیگری را هم برای سوسیال امپریالیسم خود اختراع کردند. مثلا: «تقسیم کار بین المللی» و «دکترین خود مختاری محدود».

حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به عنوان پیشقراول مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، توجه خاصی به برابری حقوق احزاب عضو جنبش کمونیستی بین المللی داشت. تجارب منفی خود حزب کمونیست چین در این مورد بی تاثیر نبود. در طول انقلاب چین، حزب کمونیست شوروی انترناسیونال سوم (کمینترن) به حزب کمونیست چین رهنمودهای زیانبار داده و برای اجرای آنها فشار گذارده بودند. رهبران خطوط انحرافی نظیر «وان مین» در دهه ۱۹۳۰ از روابطشان با جنبش کمونیستی بین المللی در جهت جا انداختن مواضع غلط خود در حزب کمونیست چین استفاده کرده بودند. امروزه آنهائی که با تلاش برای ایجاد اتحاد ایدئولوژیک و سیاسی و همچنین تشکیلاتی در جنبش کمونیستی بین المللی مخالفند، اغلب از این تجارب منفی بعنوان استدلال استفاده میکنند.

به علاوه، از آنجا که طی چند دهه گذشته انترناسیونال کمونیستی وجود نداشته، این دیدگاه شکل گرفته که وجود انترناسیونال اصلا ضروری نیست. این دیدگاه معتقد است که موجودیت تشکیلات بین المللی مانع شکل گیری یک رهبری با کفایت و متکی بخود می شود؛ و اینکه یک مرکز بین المللی هرگز نمی تواند واقعیات مشخص انقلابات معین را دریابد، و ضرورت یا ظرفیت هماهنگ کردن جنبش انقلابی پرولتری بطور بین المللی موجود نیست.

شک نیست که خطرات و مشکلات مربوط به یک تشکیلات کمونیستی بین المللی (و در تحلیل نهایی یک انترناسیونال کمونیستی نوین) کاملا واقعی است. این نیز واقعیت دارد که جهان به کشورهای مختلف تقسیم شده است و پروسه انقلاب جهانی از طریق پیشبرد انقلاب در کشورهای متفاوت و یا گروهی از کشورهای مختلف پیش خواهد رفت. بنابراین، رهبری پروسه انقلاب جهانی همانند رهبری پروسه انقلاب در یک کشور واحد نیست.

معذالک، انقلاب جهانی باید دارای «ستاد مرکزی» خود یعنی صاحب یک انترناسیونال کمونیستی نوین باشد. انترناسیونالی که بسیار کاملتر از امروز بتواند مبارزات انقلابی پرولتاریای همه کشورها را با هم پیوند زند. واقعیت اساسی اینست که خود انقلاب جهانی پرولتری علیه یک دشمن جهانی (یعنی نظام جهانی امپریالیسم ومرتجعین متحدش در سایر کشورها) بوقوع می پیوندد. چنین انترناسیونالی انقلابیون سراسر جهان را برای کمک به انقلابات کشورهای مختلف بسیج میکند. این انترناسیونال بهتر خواهد توانست در مقابله با جنایات امپریالیستها و

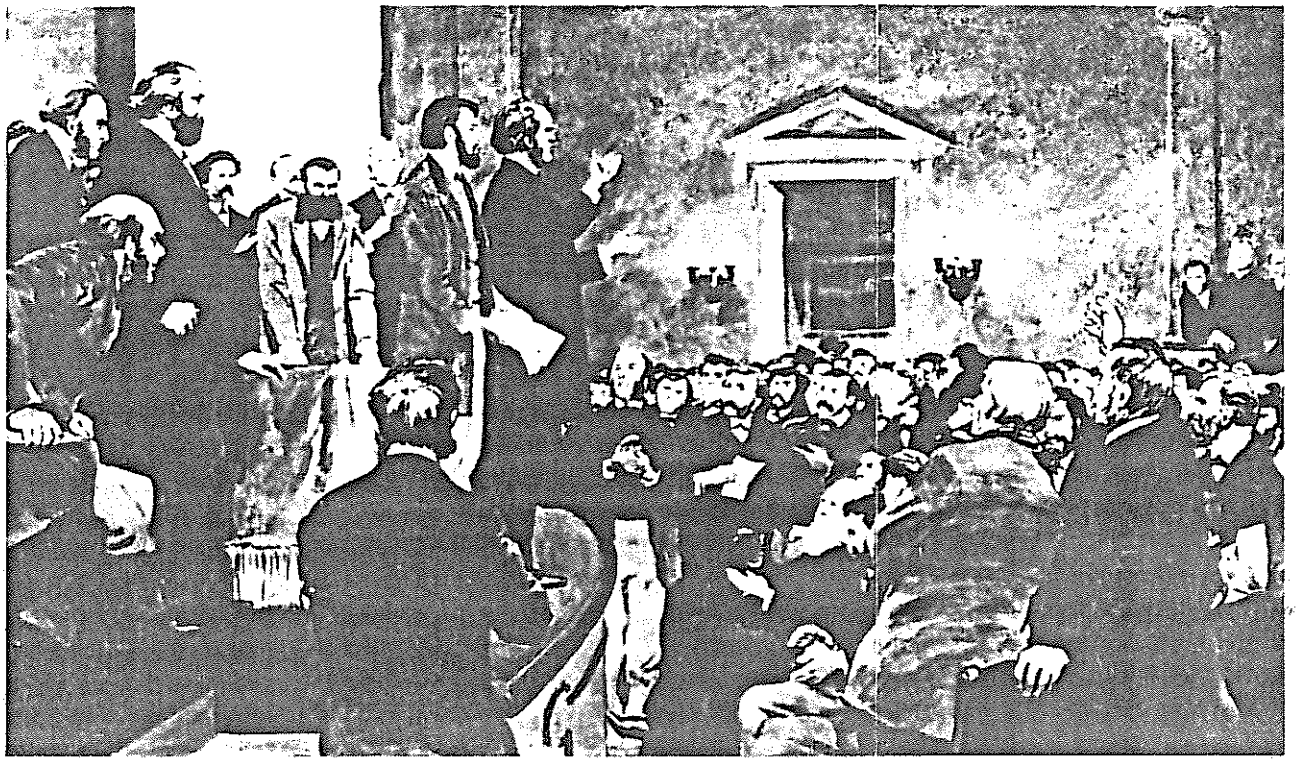

مرتجعین بعنوان ظرفی برای ارائه یک پاسخ بین‌المللی از سوی کارگران و ستمدیدگان عمل کند. به طور مثال تصور کنید در صورت موجودیت یک انترناسیونال نوین، چه پاسخ قدرتمند و هماهنگی می‌شد به جنایتکاران امپریالیست در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ داد.

اما نقش سیاسی انترناسیونال کمونیستی از همه اینها مهمتر خواهد بود. انترناسیونال کمونیستی در هر گوشه جهان در راه اشاعه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مبارزه خواهد کرد و به ایجاد احزاب پیشاهنگ کمک خواهد نمود. انترناسیونال کمونیستی وسیله ای برای پیشبرد یک جمعبندی ضروری از تجارب، مباحثه و مجادله میان کمونیستهای سراسر جهان خواهد شد. اینها همه برای تکامل درک جمعی کمونیستهای جهان از مسائل انقلاب پرولتری ضروری هستند.

مائو زمانی گفت: همه احزاب دارند سیاستی را دنبال میکنند؛ اگر یک حزب کمونیست سیاست صحیحی را به پیش نمی برد، پس دارد سیاست غلطی را پیاده میکند؛ و نیز اگر سیاستی را آگاهانه به پیش نمی برد، پس دارد آنرا کورکورانه اجرا می کند. این تحلیل مائو در مورد مسائل بین المللی نیز مصداق دارد. هر حزب انقلابی ضرورتا با واقعیت ابعاد بین المللی مبارزه مواجه می شود و باید خط و سیاست معینی را نسبت به این مسائل اتخاذ کند و میکند ـ حال این میخواهد آگاهانه باشد یا ناآگاهانه. به علاوه، احزاب کمونیست مسلما به طور جداگانه نمیتوانند مسائل مربوط به انقلاب جهانی را به صحت و دقت یک انترناسیونال کمونیستی که بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمل می کند، درک کنند. وجود یک انترناسیونال کمونیستی برای رهبری پروسه انقلاب جهانی ضروری است.

باز هم متذکر می شویم، که مسئله را نباید عمدتا بر حسب به خط کردن نیروها و هماهنگ ساختن مبارزه عملی در سطح جهانی (هر قدر هم مهم باشد) درک کرد. بلکه نقش انترناسیونال به عنوان یک مرکز سیاسی است که خصلتش را تعیین می کند. خطوط سیاسی، مانند دیگر ایده های بشر، در چارچوب مرزهای کشورها بند نمی شود. نبردهای بزرگ میان مارکسیسم و رویزیونیسم هرگز به یک کشور محدود نشده است و امروز نیز که جهان بیش از هر زمان دیگر در هم تنیده شده است، مبارزات خطی در یک کشور ضرورتا با تحولات در کشورهای دیگر مرتبط است و بر تحولات کشورهای دیگر تاثیر میگذارد. «ستاد مرکزی» انقلاب جهانی باید پیچیدگی های غامض روند انقلاب را در نظر بگیرد. انقلاب کشور به کشور (و یا میان گروهی از کشورها) به وقوع می پیوندد و به طور ناموزون و با سرعتهای متفاوت توسعه می یابد. انترناسیونال کمونیستی نوین نمی تواند جای پروسه بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط واقعی هر کشور خاص، و پروسه ایجاد یک رهبری قدرتمند و آزموده در هر کشور (که بتواند انقلابش را به پیروزی برساند) را بگیرد. شعار اولیه کمینترن مبنی بر «یک حزب جهانی برای انقلاب جهانی» تا آنجا که این معنا را القاء میکرد که انقلاب جهانی از محرکهائی نظیر محرکهای انقلاب در یک کشور پیروی غلط بود. بدین جهت است که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بر ضرورتهای زیر تاکید میکند: بر ضرورت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی «تراز نوین» که به مثابه «یک مرکز سیاسی هدایت کننده عمومی» عمل کند و ضرورت «شکلی از سانترالیسم دمکراتیک که بر مبنای اتحاد ایدئولوژیک و سیاسی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها قرار دارد. اما ماهیت آن نمیتواند همانند عملکرد یک حزب در یک کشور معین باشد. چرا که اجزای چنین تشکیلات بین المللی را احزابی تشکیل می دهند که دارای حقوق برابرند و هر کدام مسئول رهبری انقلاب در یک کشور معین به معنای سهم هر یک در تدارک و شتاب بخشیدن به انقلاب جهانی، میباشند».در حقیقت مسئله برابری احزاب را تنها بر بستر سهم هر یک از انجام انقلاب جهانی، میتوان فهمید. همانگونه که لنین متذکر شد: «یک و تنها یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و آنهم عبارت است از کار پر تلاش برای پیشبرد

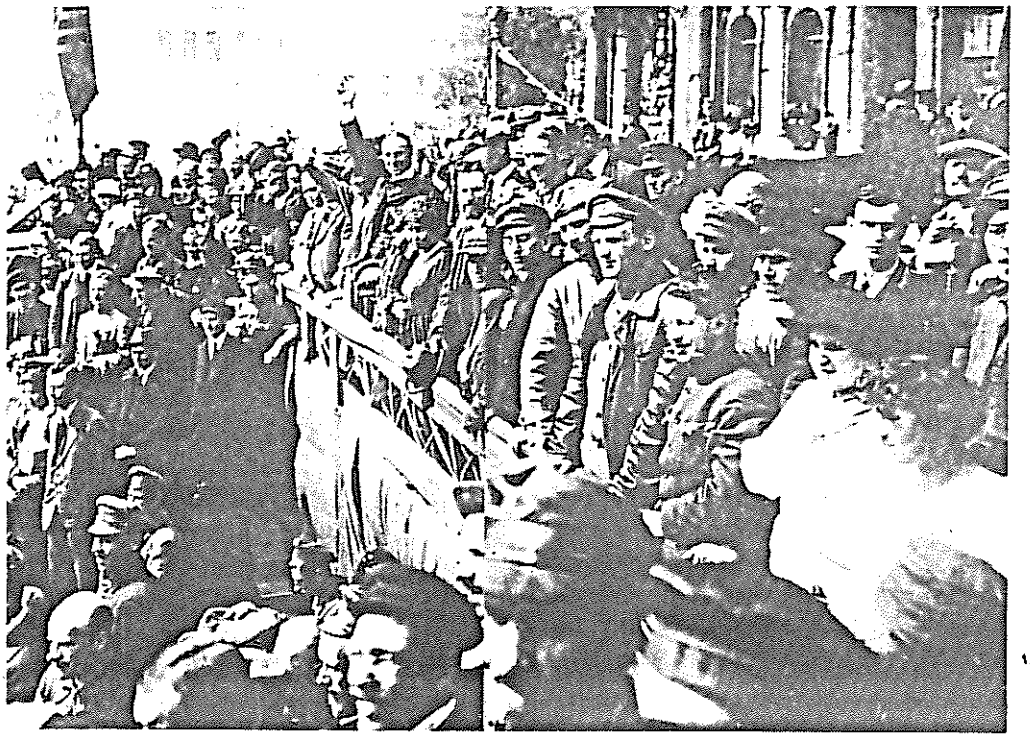

تصویر سمت راست: مارکس و انگلس
در کنگره موسس انجمن بین‌المللی
کارگران (انترناسیونال اول)، لندن ـ ۱۸۶۴
تصویر سمت چپ: نمایندگان
کنگره دوم انترناسیونال سوم در مسکو

جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت از این مبارزه از طریق کار تبلیغی، ابراز همبستگی و کمکهای مادی ؛و این خط، و فقط این خط، در کشورهای دیگر بدون استثناء». (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)

بنابراین، دیدگاه لنینی از انترناسیونالیسم بسیار گسترده تر از همبستگی مادی (هر قدر هم ضروری) علیه یک دشمن مشترک میباشد؛ چرا که فراخوان انقلاب در «کشور خود» پیوندی ناگسستنی با وظیفه حمایت از «این خط ونه خط دیگری» در کشورهای دیگر دارد. لنین هرگز به «حقوق» رویزیونیستهای کشورهای دیگر در خیانت به کارگران کشور «خود» احترام نگذارد. به همین ترتیب، مائو با صراحت به کمونیستهای جهان فراخوان داد که در صورت احیاء سرمایه داری در چین، جنبش کمونیستی بین المللی وظیفه دارد با بورژوازی نوخاسته در آن کشور به مبارزه برخیزد.

سانترالیسم دمکراتیک مناسب ترین شکل تشکیلاتی برای مبارزه انقلابی پرولتاریاست. این شکل تشکیلاتی نه تنها در مورد یک حزب کمونیست صادق است، بلکه در مقیاس جهانی نیز مناسب است اگرچه پیاده کردنش در این دو مورد مختلف، متفاوت است. در واقع، اکثر استدلالهائی که علیه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی آورده میشود، در حقیقت میتواند علیه ضرورت ایجاد احزاب پیشاهنگ نیز بکار برده شود. در سطح یک کشور نیز رهبری مرکزی حزب نمی تواند جای ابتکار عمل سطوح پائینی حزب را بگیرد، و برای تضمین صحت خط و سیاستهائی که ارائه میدهد باید این سیاستها را از تجارب حزب در کلیتش بیرون بکشد و بر ساختار رهبری که سطوح بالا و پائین را بهم مرتبط میکند، متکی باشد. به همین ترتیب، این سیاستها باید بر پایه تجربه ای که از اجرای عملی آنها در سطوح پائینی بدست میاید آزمایش شوند، کامل شوند و یا اینکه کنار گذارده شوند.

چنین درکی از سانترالیسم دموکراتیک منطبق است بر درک مارکیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی از رابطه میان تئوری و پراتیک و از نقش تاریخساز توده ها. سانترالیسم دموکراتیک وسیله ای است که از طریق آن درک پیشرفته حزب و توده ها متمرکز و منظم میشود و در خط و سیاست متبلور میگردد؛ و در شکل خط و سیاست بار دیگر به میان صفوف پائین حزب و توده ها برگردانده میشود تا برای تغییر جهان از آن استفاده شود.

سوسیال دمکراتها و ضد کمونیستهای رنگارنگ مدتهای مدید است مدعیند که «منشاء گرایش استبدادی در کمونیسم» را کشف کرده اند! آنها میگویند تشکیلات لنینی حزب که لنین با وضوح کامل آنرا در اثر خود به نام «چه باید کرد؟» تشریح کرد، سرچشمه این «گرایش استبدادی» می باشد. آنها ادعا می کنند که تشکیلات مخفی حزب، نیازش به داشتن انضباط اکید، و ساختار سلسله مراتبی آن، همگی نطفه های «دیکتاتوری» را در خود می پرورند. البته، این منتقدین به یک معنا حق دارند. چون ساختار لنینی حزب در واقع انعکاسی از «دیکتاتوری پرولتری» آینده میباشد. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری بر عده قلیلی استثمارگر و ستمگر، و آزادی و دمکراسی برای اکثریت وسیع جامعه که خودشان مجری این دیکتاتوری هستند. همانطور که لنین تاکید کرد دیکتاتوری پرولتاریا، ده ها هزار بار دمکراتیک تر از دمکراسی بورژوازی است و این طبقه سرمایه دار است که مجبور است دیکتاتوری خود را که دیکتاتوری یک اقلیت کوچک بر توده هاست، به عنوان «دمکراسی برای همه» جا بزند و لاپوشان کند. پراتیک واقعی جامعه بارها و بارها ثابت کرده است که این دمکراسی تنها برای خود طبقه سرمایه دار است.

بدون یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک، خط و مشی پرولتری نمی تواند مهر خود را بر رهبری جنبش انقلابی بکوبد و ناگزیر رهبری این جنبش آگاهانه یا ناآگاهانه بدست نمایندگان سایر طبقات می افتد. پرولتاریا که بطور موثر از مشارکت سیاسی و فرهنگی واقعی در جامعه سرمایه داری حذف شده است، نیازمند تشکیلاتی است که بتواند منعکس کننده تجارب و نظرات پرولتاریا باشد. برای نیل بدین امر، به سیستم کمیته های حزبی و

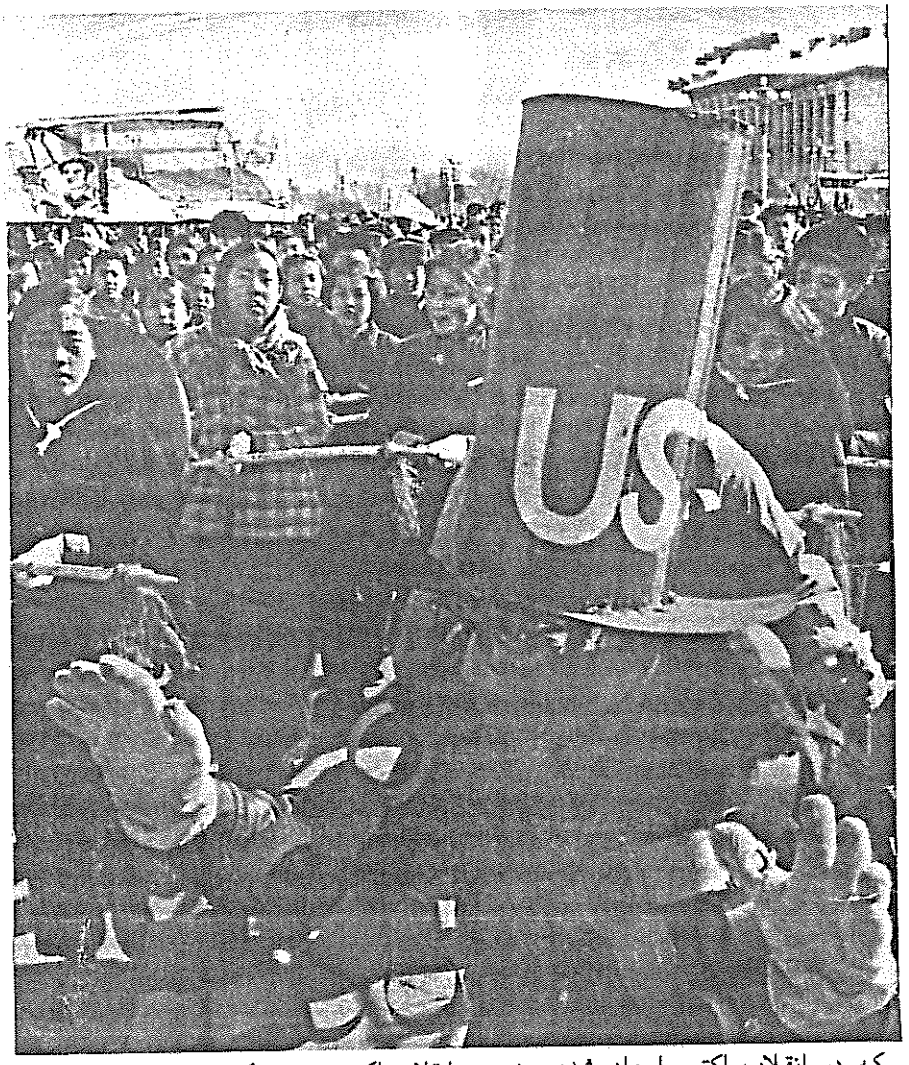

دیگر ارگان های کلکتیو نیاز است که بتواند مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را در خدمت تکوین خط و سیاستی جهت متحول کردن جهان بکار گیرد.

تشکیلاتی که فرم بورژوا دمکراتیک دارد پرچم برابری مطلق افراد را بلند می کند اما در واقع پرولتاریا را به یک نظاره گر منفعل و بی صدا تبدیل می کند که قادر نیست منافع طبقاتی خود را با قاطعیت پیش بکشد و خطیبان و گردانندگانی که از قید کنترل و نظارت پرولتاریا «آزاد» هستند او را به هر سو که می خواهند می کشند. بارها و بارها دیده ایم که چگونه تشکلات «دمکراتیک» (چه اتحادیه های کارگری، چه سازمانهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه) بنا به تصمیم یک گروه کوچک از رهبرانی که به کسی حساب کتاب پس نمی دهند از مسیر خود منحرف شده و به منافع اعضا و هواداران خود خیانت کرده اند. بله! خیانتهای مکرر، دوگانگی در حرف و عمل، مدح طبقه کارگر را گفتن ولی عملا به طبقه دیگری خدمت کردن، همه اینها باعث ایجاد بدبینی در طبقه کارگر کشورهای مختلف شده است.

منتقدین ما جواب خواهند داد: بله اما شما کمونیستها نیز خائنینی داشته اید، شما نیز احزاب سیاسی ساخته اید که مدعی بوده اند ابزار انقلاب پرولتاریا هستند، اما در نهایت به منافع او خیانت کرده اند! و البته این حقیقت دارد. رویزیونیستها در شوروی و چین تحت نام حزب طبقه کارگر، خیانتهایشان را انجام دادند. همان ساختاری که پرولتاریا ایجاد کرده و ساخته بود توسط رویزیونیستها تبدیل به ماشین سرکوب شد که یکبار دیگر پرولتاریا را به بردگی کشید و حاکمیت بورژوازی نوخاسته را تضمین کرد.

مائو تسه دون و انقلابیون حزب کمونیست چین تلاش فراوانی بکار بردند تا این مسئله را دریابند و راه حلی برایش بیابند. مائو با جمعبندی از احیای سرمایه داری در شوروی پس ازمرگ استالین، دریافت که هیچ نوع شکل تشکیلاتی به تنهایی نمی تواند ضامن حاکمیت منافع کارگران و دهقانان باشد، و هیچ رشته از قوانین نمیتواند ضامن آن باشد که مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم سرنگون نخواهد شد. مائو در تجربه شوروی مشاهده کرد که چگونه نظام شوراهای کارگری که در انقلاب اکتبر ایجاد شده بود، می تواند به ابزار دست بورژوازی نوین تبدیل گردد.

اما این به معنای آن نیست که مسئله شکل برای پرولتاریا علی السویه است و اینکه اشکال متفاوت به یک اندازه به حال پرولتاریا و بورژوازی مفید میباشند. بالعکس. یک تشکیلات پرولتری واقعی ضرورتا باید دارای یک دمکراسی پرولتری واقعی باشد. چنین تشکیلاتی باید اتصال میان تئوری و پراتیک، میان حرف و عمل را تضمین کند و ابزاری باشد که سلطه تجارب، آمال و منافع کارگران و دیگر ستمدیدگان را تامین میکند. تجربه مبارزه طبقاتی نشان داده است که چنین شکلی تنها میتواند یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک باشد. برای نخستین بار این لنین بود که چنین شکلی را به صورت ماشینی مبارزه جو برای تدارک و پیشبرد انقلاب اکتبر، تبیین کرد.

مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم همچنین در عرصه تشکیلاتی نیز تبارز داشته است. رویزیونیسم همواره در پی آنست که سیستم سانترالیسم دمکراتیک را با سیستم دیگری تاخت بزند، و یا آن را از محتوا خالی کند و به پوسته ای تقلیل دهد که سلطه تشکیلاتی واقعی یک عده معدود که در تقابل با منافع راستین پرولتاریا قرار دارند را پنهان کند. حزب پیشاهنگ سرزنده مائو با میلیونها بند با پرولتاریا و توده های زحمتکش پیوند داشت و یک آن از تلاش برای جمعبندی تجارب آنان در انجام انقلاب و متمرکز کردن منافعشان باز نمی ماند. این حزب کمونیست تحت رهبری مائو هیچ وجه اشتراک با حزب «کمونیستی» که امروز تحت رهبری حکام نوین چین به یک دستگاه بوروکراتیک سرکوبگر و غارتگر تبدیل شده است، نداشت.

هدف از کلیه این بحث ها آن است که

بگونیم همان مسائل اساسی خط و سیاست که داشتن یک تشکیلات مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک در یک کشور معین را الزام‌آور می‌کند همچنین بر ضرورت وجود یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین تاکید می‌کند ـ انترناسیونالی که قادر باشد پروسه کلی انقلاب جهانی را رهبری کند و در این رهبری کردن همواره پیچیدگی‌های این پروسه و این واقعیت که انقلاب عمدتا به صورت کشور به کشور (یا مجموعه‌ای از کشورها) به پیش خواهد رفت را مد نظر داشته باشد.

اگر یک مرکز قدرتمند در عرصه بین‌المللی موجود نباشد و یا در عوض «چند مرکزی» و یا «بی مرکزی» معمول باشد، در این صورت خطوط غیر پرولتری و اپورتونیستی سلطه خواهند یافت. یک انترناسیونال کمونیستی باید برای خدمت به تدارک و پیشبرد انقلاب در سطح کشورهای مختلف و در سطح جهانی، ایجاد شود. اگر با چنین هدفی ایجاد نشود، با تعریف لنین از انترناسیونالیسم پرولتری در تقابل قرار گرفته و به سرنوشت انترناسیونال دوم دچار خواهد شد ـ یعنی برگ انجیری برای پوشاندن ماهیت واقعی احزاب و سازمانهایی که مدتها قبل دست از انقلاب و انترناسیونالیسم شسته بودند.

برخی استدلالها در باب خطرات بالقوه ای که از موجودیت یک انترناسیونال کمونیستی ناشی می شود از این قرارند: این تشکیلات می تواند تحت نفوذ یک «حزب پدر» واقع شود، رهبری مرکزیش می تواند برای حل اختلافاتش با اعضا به اهرمهای قدرت متوسل شود و رهبری مرکزی ممکن است بدین انحراف دچار شود که بجای بکار گیری خلاق و زنده مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم برای درک مسائل یک کشور معین، به پیش فرضها و عقاید بی پشتوانه خود اتکا کند. هر قدر هم این مسائل واقعی باشند، اما نفی ضرورت وجود انترناسیونال کمونیستی آنها را حل نخواهد کرد. بالعکس، یک تشکیلات بین‌المللی که صحیح عمل می‌کند، بویژه یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین، از بهترین جایگاه در بکارگیری آگاهانه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم برای حل مسائل مربوط به «کل و جزء» (یعنی مبارزه انقلابی در یک کشور، و پیشروی انقلاب جهانی پرولتری در سراسر جهان) برخوردار خواهد بود. این انترناسیونال کمونیستی از بهترین ساختار برای فشرده کردن تجارب پیشرفته کل پرولتاریای بین‌المللی، برای فراهم کردن وسیعترین عرصه مباحثه و مناظره میان انقلابیون کشورهای مختلف برخوردار بوده و خواهد توانست بدون آنکه مانع و ترمز باشد راه را بر تکامل رهبری انقلابی در هر کشور باز کرده و به آن یاری رساند.

تجربه نشان داده که فقدان یک تشکیلات بین المللی هیچ تضمینی برای جلوگیری از دنباله روی بنده وار از دیگران نیست. به طور مثال، همه میدانند که بسیاری از احزاب کمونیست طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مواضع حزب کمونیست چین را غیرانتقادانه اتخاذ میکردند. اعتبار عظیم حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون که در روند مبارزه سرسختانه علیه رویزیونیسم و در پیشبرد ساختمان سوسیالیسم در چین کسب شده بود، یک عامل بسیار مثبت در کمک به تربیت یک نسل جدید از انقلابیون و بوجود آمدن تشکلات جدید مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در سراسر جهان بود. اما این امر نمی توانست نافی آن باشد که هر کدام از آن احزاب باید مستقلا به بررسی مسائل حیاتی انقلاب بپردازند. به ویژه آنکه، یک اختلاف عینی میان نقش چین به عنوان یک دولت سوسیالیستی از یک سو، و وظیفه پیشبرد انقلاب در کشورهای معین از سوی دیگر وجود داشت. به علاوه، در آن دوره حزب کمونیست چین اشتباهاتی نیز مرتکب شد که بدون شک مسئول برخی از آنها رهروان سرمایه داری که در حزب کمونیست چین لانه کرده و پس از مرگ مائو قدرت را غصب کردند، بودند. خیلی مواقع احزاب طرفدار چین در سراسر جهان از اشتباهات حزب کمونیست چین کورکورانه جانبداری کردند؛



درست بعد از پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، توده‌های این کشور که تازه سالها جنگ داخلی را پشت سر گذاشته بودند، داوطلب تعلیمات به جبهه های جنگ کره دوشادوش خواهران و برادران کره ای خود شدند. بعلاوه، آنها امر کمک رسانی را در چین سازمان دادند. این نشانگر عمق درک آنها از خصلت انترناسیونالیستی انقلاب چین بود. آنها بارها این درک را در سالهای حاکمیت سوسیالیسم به نمایش گذاشتند. تصویر بالا: تظاهرات در پکن‌ـ چین از مبارزه سیاهان در آمریکا ـ تصویر سمت راست: راهپیمائی ضد آمریکائی در حمایت از خلق ویتنام

بطور مثال از «تئوری سه جهان» که دن سیائو پین رویزیونیست علمدار آن بود.

پیروی گسترده از «تئوری سه جهان» دن سیائوپین، عمدتا بازتاب گرایشات غلط ایدئولوژیک و سیاسی خود این احزاب، منجمله تداوم برخی از گرایشات غلط از مراحل اولیه جنبش کمونیستی، بود. اما این واقعیت که هیچ تشکیلاتی در سطح بین المللی برای پیشبرد مناظره و مباحثه حول این مسئله و سایر مسائل حیاتی آن زمان وجود نداشت، «مقابله» با سوء استفاده از اعتبار و نفوذ حزب کمونیست چین را مشکلتر کرده بود. به همین دلیل اغلب نیروهای جنبش کمونیستی بین المللی برای رویاروئی با اوضاعی که در سال ۱۹۷۶ بوجود آمد، آماده نبودند. در این سال، دن سیائوپین و هواکوفن پس از مرگ مائو، نزدیکترین یاران مائو را دستگیر کردند، خط و مشی مائو را سرنگون نمودند و احیای لجام گسیخته سرمایه داری را در چین آغاز کردند، که امروز همه تاثیرات هولناک آنرا به چشم میبینند. البته باز باید متذکر شویم که هیچ گونه فرم تشکیلاتی به خودی خود نمی توانست ضامن پیروزی خط انقلابی در سطح بین المللی باشد. در حقیقت، چنین تفکری بسیار ساده لوحانه است. با این وصف، شک نداریم که وجود چنین تشکیلاتی می توانست موجب تقویت نیروهای مخالف ضدانقلاب در چین شود و تماس گیری آنان با یکدیگر و همسنگر شدن برای مبارزه علیه دن سیائوپین و دار و دسته غاصبان سرمایه دارش را تسهیل کند. (۳) این تلاشها سرانجام با ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ به ثمر رسید. اما اگر تشکیلات متشکل از نیروهای مائوئیست پیش از آن موجود بود، این پروسه بی شک می توانست سریعتر و قاطعتر به پیش برود.

تلاشهای جاری برای اتحاد مجدد جنبش کمونیستی بین المللی

طی چند سالی که از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بلوک آن می گذرد، اوضاع جهانی دستخوش تحولات عظیمی شده است. این تحولات و آشوبهای عمومی در اوضاع جهان، جنبش کمونیستی بین المللی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. به طور مشخص، علاوه بر «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، پروژه های دیگری با هدف ایجاد وسیله ای برای وحدت میان احزاب و سازمانهای مختلف منتسب به مارکسیسم ـ لنینیسم به جریان افتاده است. دلایل این مسئله چندگانه است. مسلما تمایل توده ها به وحدت با خواهران و برادران هم طبقه شان در سایر کشورها یک عامل مهم در حرکت به سوی ایجاد اتحاد کمونیستی است. سقوط شوروی نیز «شیپور بیدار باشی» بود برای برخی نیروها که قبلا جزء جنبش مائوئیستی بودند، اما به تدریج از اصلیت خود دور شده و بشدت جلب آنچه که شوروی سعی میکرد به صورت «اردوگاه سوسیالیستی» جا بزند، شده بودند.

حال که برخی طرحها در جهت متحد کردن نیروهای کمونیستی در سطح جهان به پیش گذارده شده است (که جلوتر ماهیت یکی از آنان را بررسی خواهیم کرد) لازم است مسئله وحدت را دقیقتر بشکافیم. مقصود از وحدت چیست؟ پایه این وحدت کدام است؟ چگونه به گذشته، حال و آینده جنبش کمونیستی بین المللی مرتبط می شود؟

همه می دانیم که تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پر بوده است از انشعابات متعدد، مناظرات بزرگ، مباحثات پر مشاجره و غیره. در حقیقت حتی می توان گفت که تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی در ماهیت خود، تاریخ مبارزه دو خط مکرر میان مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است. (این نظر در انطباق است با درک مائوئیستی از اصل فلسفی «تقسیم یک به دو»).

پرولتاریا هیچگاه با پنهان کردن اختلافات در جنبش کمونیستی به وحدت نرسیده است. بلکه اتفاقا، این وحدت تنها با خط کشی های روشن بر سر مسائل مهم که در هر مقطع معین رویاروی جنبش قرار گرفته، و با متحد کردن کمونیستهای انقلابی و کارگران پیشرو در مبارزه قاطع علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم، حاصل شده است.

هیچکس نباید مبارزه لنین علیه سوسیال ـ شووینیستهای انترناسیونال دوم فراموش کند. اینها در جنگ جهانی اول کارگران را به حمایت از بورژوازی خودی دعوت کردند. در آغاز این مبارزه بزرگ، تنها صدای لنین و حزب بلشویک و برخی عناصر انقلابی راستین دیگر در انترناسیونال دوم (مانند رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت از آلمان) در میان هلهله «رهبرانی» که بورژوازی خود را می ـ ستودند، به گوش میرسید. حتی آن رهبران عالیمقامی مثل کارل کائوتسکی سانتریست) که از حمایت آشکار از بورژوازی خودی امتناع ورزیدند، موضع انقلابی لنین مبنی بر «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مسخره کردند زیرا معتقد بودند بریدن از سوسیال شووینیستهای جناح راست امکان ناپذیر است.علیرغم اینکه ظواهر امر، بر انفراد لنین دلالت می کرد، او توانست انقلاب اکتبر رابه پیروزی برساند و نه تنها اولین دولت پایدار پرولتری را بنیان نهد بلکه موج عظیمی از حمایت پرولترهای کشورهای سرمایه داری و خلق های ستمدیده کشورهای فئودالی و نیمه فئودالی را نسبت به انقلاب اکتبر برانگیزد. (۴) پس از انقلاب اکتبر تقریبا تمام احزاب سوسیالیستی قدیمی دچار انشعاب شدند. کارگران انقلابی درون این احزاب از رهبران فرتوت جناح راست انشعاب کردند. احزاب کمونیست تشکیل شدند و در انترناسیونال جدیدی متحد گشتند. انترناسیونال سوم در سال ۱۹۱۹ ایجاد شد.

چرا خط لنین توانست با آن سرعت از خط یک اقلیت کوچک به یک جریان عظیم که در انترناسیونال کمونیستی نوین متجلی شد، تبدیل شود؟ علت این بود که مشاجره میان لنین از یک سو و رویزیونیستها، اپورتونیستها و سانتریستهای زمان خودش از سوی دیگر، نه مشاجره بر سر برخی مسائل جزئی بود، نه شعارهایی توخالی، و نه صرفا یک مشاجره تئوریک بود. این مقابله خطی، بیان فشرده مبارزه میان منافع طبقاتی متضاد بود. خط لنین منافع پرولتاریا را در نابودسازی دهشتهای سرمایه داری و جنگی که به پا کرده بود (جنگ جهانی اول) نمایندگی می کرد. خط رویزیونیستی منافع یک بخش ممتاز کوچک از پرولتاریا (معروف به آریستوکراسی کارگری) را نمایندگی می کرد. آریستوکراسی کارگری تا حد معینی از مافوق سودهای نظام امپریالیستی که از غارت خلقها و ملل ستمدیده حاصل میشد، منفعت می برد. این قشر در تشکلات کارگری، در میان وکلای مجلس، انجمنهای تعاون متقابل حضور قابل توجهی داشت. این قشر، بخش فوقانی کارگران بود که با شلیک اولین گلوله های جنگ امپریالیستی دست از هواداری لفظی خود از تعهدات سوسیالیستی شست و در کنار بورژوازی خودی ایستاد.

این قشر کوچک متعفن به کنار، پرولتاریای تحتانی هیچ منفعتی در

حفظ نظام امپریالیستی نداشت. در اغلب کشورها نمایندگان این روند انقلابی بسیار کوچک، پراکنده و تحت پیگرد بودند. اما پس از اینکه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ صحنه جهانی را اشغال کرد، کارگران همه کشورها به ویژه کارگران کشورهای درگیر جنگ که هنوز هم می بایست در طول جنگ به دستور بورژوازی خود به کشتار هم بپردازند، انقلاب اکتبر را متعلق به خودشان دانستند. کارگران آگاهتر در میان آنها به سرعت به لنینیسم روی آوردند.به عبارت دیگر، تاسیس انترناسیونال کمونیستی صرفا به خاطر این نبود که لنین توانست در روسیه انقلاب کند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا منجمله مبارزه داخلی میان دو جناح پرولتاریا (پرولتاریای انقلابی و آریستوکراسی کارگری) در کشورهای سرمایه داری، به همراه تشدید فلاکت توده های مردم در کشورهای درگیر جنگ، همگی پایه مادی قدرتمندی برای خط راستین کمونیستی (خطی که لنین برایش مبارزه میکرد و نماینده اش بود) بوجود آورد. لنین در به انجام رساندن انقلاب اکتبر موفق شد چون خط انترناسیونالیستی وی منافع توده های پرولتر را نمایندگی می کرد . نه فقط بطور کل بلکه همچنین بطور فی الفور، از جمله نیاز عاجل توده ها به خروج از کشتارگاه جنگ جهانی اول. البته این پایه انقلابی بطور مشخص در روسیه قوی بود. اما بهیچوجه بدانجا محدود نمی شد. با درجه اطمینان بالائی میتوان گفت که اگر یک خط انقلابی قوی و تشکیلات انقلابی در جاهای دیگر هم حضور می داشت، انقلاب علاوه بر روسیه تزاری در سایر کشورها نیز با موفقیت روبرو می گشت. (۵)

کسانی که معتقدند انترناسیونال کمونیستی را تنها پس ازیک انقلاب موفقیت آمیز می توان ایجاد کرد، درسهای اساسی مبارزه علیه رویزیونیسم انترناسیونال دوم را درک نکرده اند. این مبارزه هرگز «مانعی» در مقابل پیشبرد مبارزه انقلابی عملی در جهت کسب قدرت سیاسی یا چیزی که بتوان آنرا تا انجام پیشرویهای عملی «معوق» نگهداشت، نبود. لنین از همان لحظه که به خیانت انترناسیونال دوم در ۱۹۱۴ پی برد و آنرا تحلیل کرد، با تلاشی مضاعف برای استقرار یک خط انقلابی نه تنها در کشور «خود» بلکه به نمایندگی از جانب پرولتاریای بین المللی در تشکلات بین المللی اش، کوشید. در واقع، این دو نبرد از هم تفکیک ناپذیر بودند. بدین جهت، مبارزه لنین علیه انترناسیونال دوم خود یکی از شرایط موفقیت انقلاب اکتبر را تشکیل داد.

نبرد بزرگ مائو علیه رویزیونیسم مدرن

همزمان با «سخنرانی مخفی» خروشچف در ۱۹۵۶ که حمله ای همه جانبه بر استالین و بر دیکتاتوری پرولتاریا بود که استالین نمایندگی می کرد، مائو یک نبرد بین المللی بزرگ علیه آنچه که بعدها به «رویزیونیسم مدرن» معروف شد، براه انداخت.

این مبارزه منجر به یک انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی میان دو جناح آن شد: جناح انقلابی تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین و جناح احزاب رویزیونیست که از خروشچف و حزب رویزیونیست شوروی پیروی کردند. اگر چه این مبارزه به تاسیس یک انترناسیونال کمونیستی منتهی نشد، ولی باعث پیدایش یک جنبش مائوئیستی بین المللی متشکل از تشکلات پیشاهنگ در بسیاری کشورها شد. بر پایه قوه محرکه ای که مبارزه مائو علیه رویزیونیسم مدرن، و انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی در چین بوجود آورده بود، در سراسر جهان احزاب مائوئیست تاسیس شد که تدارک و برپایی جنگ خلق را در دستور کار خود قرار دادند. برپایی مبارزات مسلحانه قهرمانانه توسط انقلابیون مائوئیست در هند، فیلیپین، ترکیه، بنگلادش و سایر کشورها، نشانه ای از تاثیرات عمیق انشعاب در جنبش کمونیستی بین المللی بود. ایجاد یک جنبش مائوئیستی بین المللی همچنین به تقویت مبارزات انقلابی خلقهای ستمدیده در جریان بود (منجمله مبارزه قهرمانانه خلق ویتنام) کمک کرد. (۶)

مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، دو حزب کمونیست قدرتمند آن زمان (حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی) را رو در روی یکدیگر قرار داد. هر یک از این دو تحت نام طبقه کارگر قدرت سیاسی را در کشورهای مربوطه در دست داشتند. اما ادعای خروشچف و جانشینانش در این مورد ادعائی دروغین بود و لعاب سرخی بود که بر حاکمیت بورژوازی در شوروی زده شده بود.

مناظرات بزرگ درون جنبش کمونیستی در این زمان حتی از مبارزه لنین علیه رویزیونیستهای دوران خودش شدیدتر بود و منافع طبقاتی متفاوت و مخالف را نمایندگی میکرد. شدت و سازش ناپذیری این مبارزه از این واقعیت ناشی میشد. در این مناقشات، مبارزه حیاتی بر سر هدف ایجاد جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) جریان داشت. درست مثل روحانیون که بشارت حکومت خداوند بر روی زمین را می دهند، رویزیونیستها در شوروی و بلوک شرق نیز فقط وعده جامعه کمونیستی را می دادند. اما واقعیات جامعه تحت حاکمیت رویزیونیستهای شوروی همانقدر با وعده و وعیدهای مذهبی گونه آنها خوانائی داشت که «عشق برادرانه» اهل کلیسا با واقعیات جهنم سرمایه داری.

مائوئیسم بر این اعتقاد بود که تنها با ادامه انقلاب میتوان تضمین کرد شرایط ایدئولوژیک، سیاسی واقتصادی برای ایجاد جامعه ای که در آن نیروی کار انسان دیگر یک کالای مورد معامله نباشد، گام به گام بوجود آید و تمایزات میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار یدی و کار فکری بطور مستمر کاهش یابد. مائوئیسم نماینده منافع کارگران و دهقانان در نبرد برای حفظ موقعیت مسلطشان بر جامعه و جلوگیری از پایمال شدن دستاوردهای سوسیالیسم توسط رویزیونیستها بود. زمانی که دهها میلیون کارگر، دهقان و روشنفکر انقلابی در چین در جریان انقلاب فرهنگی برای به پیش راندن هر چه بیشتر جامعه به سوی کمونیسم به پا خاستند، مردم سراسر جهان بطور زنده با این اصول آشنا شدند.

رویزیونیسم به ویژه رویزیونیسم در قدرت (همانند رویزیونیسمی که در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی در قدرت بود) اهداف و برنامه ای دیگر داشت. در این کشورها هیچ اقدامی در جهت از میان برداشتن تقسیم کار یا سایر نشانه های به ارث مانده از نظام سرمایه داری، صورت نمیگرفت. بالعکس، حاکمان نوین برای حفظ نابرابریها سرسختانه تلاش میکردند چون به نفعشان بود. هدفی که آنها پیش پای کارگران قرار می دادند، نه تغییر جهان بلکه بدست آوردن «سهم مناسب» در ازای یک عمر سود رساندن به دیگران بود. این همان دیدگاهی است که همواره مشخصه اتحادیه های کارگری رفرمیست و رویزیونیستهای همه کشورها بوده است. سالها پیش از این، مارکس از کارگران خواست که شعار «دستمزد مناسب در ازای

یک روز کار مناسب» را طرد کنند و بر پرچمشان شعار انقلابی «الغای سیستم مزدوری» را بنویسند.

در آن زمان برخی تلاش کردند که بین مائوئیسم و رویزیونیسم نوع شوروی وحدت ایجاد کنند. چنین وحدتی به اندازه وحدت میان استثمارگر و استثمار شونده بی معنی است. وحدت میان مارکسیستهای انقلابی و رویزیونیستهای سرسخت نمی تواند دوامی داشته باشد. و هر جا هم که بنظر میاید که موجود است دیر یا زود منفجر خواهد شد.

حال که شوروی و بلوکش سقوط کرده، برخی نیروها می گویند که «اختلافات قدیمی» دیگر نباید مانع وحدت کمونیستها باشد. این دیدگاه به وضوح در «پیشنهادیه برای وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» که توسط «حزب کارگران بلژیک» و «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک» از روسیه، ارائه شده است به چشم می خورد (این سند در همین شماره در صفحه ۲۸ جهت رجوع خوانندگان چاپ شده است.) بد نیست بخشی از این «پیشنهادیه» را که تحت عنوان «اختلافات سابق میان احزاب مارکسیست . لنینیست قابل حل است» آمده، در اینجا نقل کنیم:

«امروزه در نتیجه احیای سرمایه داری در شوروی در زمان گورباچف، گرایش «طرفداران شوروی» فروپاشیده و به گرایشات بیشماری تقسیم شده است. در دهه ۱۹۶۰ گرایش «طرفدار چین» به ظهور رسید اما پس از مرگ مائو به گرایشات متعددی تقسیم شد. یک گرایش «طرفدار آلبانی» و... یک گرایش «طرفدار کوبا» نیز عمدتا در آمریکای لاتین رو آمد. برخی احزاب نیز موضع «مستقل» خود را علیرغم موجودیت این گرایشات حفظ کردند.

«علیرغم هر موضعی که در ارتباط با صلاح بودن یا ضرورت این انشعابات در آن مقاطع تاریخی داشته باشیم، اکنون میتوان این اختلافات را کنار نهاد و احزاب مارکسیست . لنینیست را که به جریانات مختلف تعلق دارند با هم به وحدت رساند».

نخست توجه کنید که طبق نظر «پیشنهادیه»، سرمایه داری در زمان گورباچف در شوروی احیاء شد. یعنی پس از سال ۱۹۸۴! موضع مائوئیستها همواره این بوده که بورژوازی نوین در شوروی قدرت را در ۱۹۵۶ کسب کرد و سرمایه داری را در آن کشور احیاء نمود. اگر چه این «پیشنهادیه» مکرر از «رویزیونیسم خروشچف» سخن می گوید، اما در مورد دوره طولانی حاکمیت برژنف سکوت می کند. این همان دوره ای است که شوروی طبق تحلیل مائو به کشوری کاملا سوسیال امپریالیستی تبدیل شد و برای سیادت جهانی با بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا، وارد رقابت شد.

این «مسئله کوچک» در مورد تحلیل از ماهیت شوروی را نمی توان طبق درخواست «پیشنهادیه» به سادگی کنار نهاد.

دوم اینکه، باید متوجه بود «پیشنهادیه» معتقد است این اختلافات را می توان کنار نهاد چون صرفا مناقشات تاریخی هستند. در نگاه اول ممکنست به نظر آید که «پیشنهادیه» به پراگماتیسم توسل میجوید و میگوید چرا بر سر «جنسیت فرشتگان» جدل کنیم، وقتی که دیگر فرشته ای در کار نیست.

اما در واقع «پیشنهادیه» در اینجا از صداقت به دور افتاده است. مثلا «پیشنهادیه» برخی از «اختلافات تاریخی» را زیر سئوال نمی برد: مثل مبارزه رفیق استالین علیه ترتسکی و بوخارین. اینها در حقیقت مبارزاتی مربوط به دوره پیش از ۱۹۵۶ هستند که «پیشنهادیه» می خواهد آن را به عنوان نقطه رجوع استفاده کند. برخی «اختلافات تاریخی» جدیدتر مثل «اشغال چکسلواکی»، «نابود کردن گرایشی که بدور چیان چین شکل گرفته بود در سال ۱۹۷۶... خط دن سیائوپین در دهه هشتاد و غیره». «پیشنهادیه» اینها را «اختلافات واقعی» می داند«که به افراط کاری تا حد آنتاگونیسم و انشعاب کشانده شدند.» (گزیده ای از «پیشنهادیه»)

بنابراین نویسندگان «پیشنهادیه» قطعاً نسبت به مسائل تاریخی بی تفاوت نیستند: آنها خیلی خوب می فهمند که این مناقشات کاملا با مسائل حیاتی مربوط به خط و مشی های متفاوت ارتباط دارند. «پیشنهادیه» در حقیقت «تاریخ» جنبش کمونیستی بین [illegible] «جنبش کمونیستی بین المللی اتحاد و سمتگیری انقلابی خود را تا سال ۱۹۵۶ حفظ کرده بود و قدرت و نفوذش در سراسر جهان رو به گسترش بود. جنبش کمونیستی بین المللی اگر می خواهد دوباره به عنوان یک جریان قدرتمند در صحنه جهانی ظاهر شود، باید این تاریخ مشترک را بپذیرد».

به عبارت دیگر، سال ۱۹۵۶ نقطه اوج جنبش کمونیستی بین المللی بود. یعنی پیش از اینکه رویزیونیسم خروشچفی از یک سو، و «سکتاریسم و اولترا چپ» ازسوی دیگر باعث تضعیفش شوند. این ارزیابی سیاسی به عنوان سنگ بنای بازسازی جنبش کمونیستی بین المللی ارائه می شود، و در عین حال اضافه می شود که «در جنبش کمونیستی اختلاف نظرات بر سر خدمات مائو تسه دون تا مدتها باقی خواهد ماند...»

ما می پرسیم، چرا مبارزه علیه «ایدئولوژی های سوسیال دمکراتیک و ترتسکیست شرط تکامل جنبش کمونیستی بین المللی» است (به قول «پیشنهادیه») ولی مسائلی نظیر «خدمات» مائو تسه دون نباید به میان کشیده شود چون «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» را خدشه دار میسازد؟ علتش این است که «پیشنهادیه» که با تواضعی ریاکارانه در باب ضرورت مباحث علمی و بیرون کشیدن حقیقت از میان واقعیتها صحبت میکند، در حقیقت تصمیمش را پیشاپیش در موارد زیر اتخاذ کرده است: رهبری مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن توسط مائو، تحلیل مائو از احیای سرمایه داری در شوروی و تکاملش به سوسیال امپریالیسم شوروی، انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی و غیره، در بهترین حالت اشتباهات وی بوده اند.

مائوئیستها از تمام دستاوردهای جنبش کمونیستی بین المللی (منجمله ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین) دفاع می کنند. اما ما همچنین به تحلیل نافذ مائو در مورد تضادهای جامعه سوسیالیستی، جمعبندی اش از اشتباهات و نقاط ضعف استالین و خطی که عمدتا بر این پایه برای پیشبرد انقلاب تکامل داد، عمیقا اعتقاد داریم. در حقیقت، درک تئوریک مائو از ماهیت جامعه سوسیالیستی و پراتیک رهبری انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی صرفا مهمترین خدمت وی محسوب نمی شود، بلکه فشرده تکامل کیفی ایدئولوژی، [illegible] است. در واقع محور مائوئیسم است.

از این رو است که هرگونه «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» بدون رجوع به مائو به معنای وحدت علیه مائوئیسم است؛

یعنی همان کاری که «پیشنهادیه» و سمینار تلاش در انجامش دارند. این سمینار در حالی که درهایش را چار طاق به روی نیروهای رنگارنگ منجمله مخالفان سرسخت مائوئیسم (و برخی انقلابیون راستین) باز می‌گذارد اما نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را حذف می‌کند. (۷) این امر مجددا نشان میدهد که «پلورالیسم» (یا روش تحمل عقایدی که به ظاهر بسیار متفاوت از یکدیگر می‌باشند) غالبا پوششی است برای سرکوب یک موضع انقلابی پرولتری راستین.

از آنجا که نویسندگان «پیشنهادیه» با تحلیل مائو از خصلت جامعه سوسیالیستی مخالفند و با رهبری مائو در انقلاب سوسیالیستی چین مخالفند، بررسی مسائل چین پس از مرگ مائو را با تحقیر بی‌اهمیت جلوه میدهند. در اینجا نیز ابراز «من نمیدانم» شک‌گرایانه و باز بودن ظاهری نویسندگان «پیشنهادیه» پوششی است برای پنهان کردن یک خط بسیار روشن. حزب کارگران بلژیک از سرنگونی خط مائو توسط کودتای هواکوفن . دن سیائوپین حمایت کرد. از آن زمان تاکنون نیز از حکام رویزیونیست چین در تمام موارد پشتیبانی کرده است: نابودی کشاورزی سوسیالیستی، کارزار «ثروتمند شدن شکوهمند است»، قتل عام میدان «تین آن من» در سال ۱۹۸۹ و غیره. سال ۱۹۹۵ «نینا آندریوا» رهبر «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک» در کنفرانسی در هند اعلام کرد، علت انتقاد نیروهایی نظیر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از رویزیونیستهای چینی آن است که «اینان خودشان هیچ تجربه‌ای در ساختمان سوسیالیسم ندارند». (۸) در پاسخ باید گفت اتفاقا ما تجربه ساختمان سوسیالیسم را داریم و مشخصا از تجربه انقلاب فرهنگی در چین و نقش عظیمی که در پیشبرد سوسیالیسم در تمام عرصه‌ها بازی کرد نیز برخورداریم. ما خواهان تجاربی نظیر «سوسیالیسم» نوع شوروی در سی سال آخر عمرش و «سوسیالیسم» امروز چین نیستیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مرکز جنینی مائوئیستهای جهان است

تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ گامی عظیم بود در مهار زدن بر بحرانی که دامنگیر جنبش مائوئیستی در سطح بین‌المللی بود و نیز گامی عظیم بود در ارتقا سطح وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آن. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این امتیاز برخوردار بود که بر پایه یک شالوده ایدئولوژیک و سیاسی روشن، که در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تشریح شده است، ایجاد شد. به طور خاص هسته نیروهای مائوئیستی را که علیه خیانت رویزیونیستها در چین به مبارزه برخاستند و از تکامل مارکسیسم . لنینیسم توسط مائو به مرحله نوین، و سومین مرحله دفاع کردند، متحد کرد. بدین ترتیب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خط تمایز روشنی با سایر گرایشاتی که از دل جنبش مائوئیستی گذشته بدر آمده بودند (به طور مشخص گرایش «طرفدار چین» و گرایش «طرفدار آلبانی») و اندیشه مائو تسه دون را رد کرده بودند، کشید.

بر پایه چنین شالوده سیاسی و ایدئولوژیک اولیه مستحکمی، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توانست ساختار تشکیلاتی جنینی ای بوجود بیاورد و بر این پایه به درستی مدعی شد که مرکز جنینی نیروهای مائوئیست جهان است. در واقع در آن سالها گرایش عمده نیروهای کمونیست خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این بود که به سرعت خود را از خط انقلابی مائو تسه دون و تجربه انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائو دور کنند. اغلب نیروهای سابقا مائوئیست، بویژه تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را که در وجود رهبرانی چون چیان چین و چان چون چیائو و دیگر قهرمانانی که به قوه قهر توسط رهروان سرمایه داری در چین سرنگون شدند، تجسم می‌یافت را یا درک نکردند یا اینکه آنرا رد کرده و به بهتان زنی علیه آن پرداختند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از ۱۹۸۴ به بعد همواره در حال پیشروی بوده است. اتخاذ مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم در دسامبر ۱۹۹۳ مهمترین پیشرفت تکاملی آن بوده است. این تصمیم در نتیجه یک پروسه درازمدت مباحثه و مبارزه درونی و نیز در نتیجه پیاده کردن مائوئیسم در پراتیک پیشبرد وظایف انقلابی در همه کشورها (و بطور قابل توجه در پرو، که حزب کمونیست پرو بعنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مدت بیش از ۱۸ سال یک جنگ خلق راستین را به پیش برده است) اتخاذ شد.

پا به پای ارتقای سطح وحدت سیاسی ایدئولوژیک که با تصویب سند «زنده باد مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم» کسب شد، اقدامات تشکیلاتی متناسبی نیز برای تحکیم و بالا بردن توان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اتخاذ شد تا هر چه بیشتر در راستای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین بر مبنای مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم، پیشرفت کند.

البته همواره نیروهای مائوئیستی راستین دیگری نیز در خارج از چارچوب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود داشته اند. و بطور مشخص طی چند سال گذشته توجه برخی از این احزاب به ضرورت متحد کردن نیروهای مائوئیست جهان جلب شده است. که این تحول خود بخشی از بوجود آمدن قطب بندی جدید و تشدید آن در جنبش کمونیستی بین المللی است. تاکید بر نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عنوان مرکز جنینی نیروهای مائوئیست جهان به معنای «دست شستن» از نیروهای خارج از این جنبش نیست. جنبش مائوئیستی می تواند و باید با به هم پیوستن همه این نیروها، در جهت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین (که تبارز وحدت کیفیتا عالیتر کل نیروهای مائوئیست جهان خواهد بود) پیش برود. اما این پروسه پیشروی و وحدت تنها بر اساس یک خط و مشی می تواند صورت بگیرد. این پروسه باید رهبری شود. راه دیگری وجود ندارد.

بیشک مبارزه در راه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین، مسیری طولانی و پیچیده خواهد بود. مسئله‌ای چند از تجارب (مثبت ومنفی) وحدت کمونیستها در سطح بین المللی وجود دارند که هنوز جمعبندی نشده اند. مبارزه طبقاتی و تحولات بین المللی مرتبا مسائل جدیدی را که راه حل می طلبند پیش میکشند. نیروهای کمونیست انقلابی هنوز به طور نسبی ضعیف هستند و تجربه ما در زمینه پیشبرد مبارزات انقلابی (به جز چند استثناء) هنوز نسبتا محدود است. وحدت تشکیلاتی ما نمی تواند بر وحدت سیاسی . ایدئولوژیک ما پیشی بگیرد. امروز ما هم ضرورت یک پلاتفرم مشترک برای انقلابیون کمونیست جهان را میبینیم و هم با مشکلات شکل گیری یک خط و مشی

بقیه در صفحه ۷۴

در کارزار جمع‌آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت کنید!

کارزار جهانی جمع‌آوری کمک مالی

از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه کسانی را که آرزوی نابودی روابط و مناسبات اجتماعی موجود را دارند، همه کسانی را که خواهان استفاده از فرصتها برای ساختن رهبری مورد نیاز برای انجام انقلاب هستند، کسانی که آرزوی برقراری مجدد حکومتهای پرولتری برای دگرگونی اساسی جوامع را در سر می پرورانند ، دعوت میکند که برای سازماندهی کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گام به پیش بگذارند.

یک دنیا نیاز وجود دارد

دلیل عمده برای کارزار جمع آوری کمک مالی در این برهه از زمان، نیاز شدید به افزایش درآمد عملیاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد. از زمان تاسیس جنبش انقلابی در سال ۱۹۸۴، جنبش رشد کرده و به خاطر مبارزاتش قویتر شده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای انجام وظایفش نیاز به درآمدهای بیشتر دارد. این وظایف عبارتند از: کمک به تحکیم احزاب مائوئیستی و کمک به تشکیل احزاب مائوئیستی متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، گسترش فعالانه مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم در سراسر جهان به طرق گوناگون، از جمله نشر ادبیات انقلابی و مشخصا نشر مجله «جهانی برای فتح» به زبانهای مختلف : انگلیسی، اسپانیایی، فارسی، ترکی و نیز با ترجمه مقالات انتخابی به زبانهای عربی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و هندی. این مجله با تهیه رپرتاژ و تحلیلهای عمیق مسائل کلیدی پیش پای جنبش انقلابی جاری و همچنین تجربیات پیشرفته سازمانها و احزاب متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تبلیغ می کند. نفوذ محتوای «جهانی برای فتح» فارسی در میان انقلابیون افغانی تا توزیع مجله به زبان اسپانیایی در خیابانهای مکزیک و آمریکای لاتین، نمونه‌ای از ارتباط محکم و زنده مائوئیستی است که این مجله بین مبارزات طبقه ما در نقاط مختلف جهان برقرار کرده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به طور معمول از طریق بیانیه هایش، و از دیدگاه پرولتاریای انترناسیونالیست، در وقایع و مبارزات مهم جهان، دخالتگری میکند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مثابه مرکز سیاسی اولیه نیروهای مارکسیست . لنینیست . مائوئیستی جهان، دارای موقعیت ویژه ای است که با استفاده از آن بر سر مسائل حیاتی جنبشهای جهان تحقیق و بحث میکند و به مبارزه دامن میزند؛ با این هدف که در شماری از کشورها به شکل گیری یک رهبری اصیل مارکسیست . لنینیست . مائوئیستی و تشکیلات ضروری آن یاری رساند. بدون این تشکیلات، توده های پرولتر و زحمتکش در کشورهائی که شرایط انقلابی مساعد است قادر به انقلاب نخواهند بود. در اکثریت کشورها احزاب مائوئیست هنوز وجود ندارند و در جاهائی که موجودند بایستی تحکیم شوند. هرچه بیشتر تشکیل احزاب مائوئیست به تاخیر افتد، حاصل مبارزات توده ها دیرتر به ثمر خواهد رسید یا حداقل به طور کامل در خدمت اهداف نهایی قرار نخواهد گرفت.

بدون یک جنبش قدرتمند نمی توانیم مبارزات ضد رویزیونیستی را که تاثیرات تعیین کننده بر آینده جنبش انقلابی جهان در کل دارند، بطور متمرکز جلو ببریم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پروسه ارتقاء سطح مبارزه سیاسی - ایدئولوژیکی و وحدت سازمانی بین مائوئیستهای درون خود را طی سالها هدایت کرد که در نهایت به تصویب سند تاریخی «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» انجامید. طی سالها این جنبش، کارزارهای مبارزاتی مختلفی را در افشای جنایات امپریالیستها، شناساندن جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو و جلب حمایت بین المللی برای آن، فراگیر کردن خدمات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری در چین و غیره براه انداخته و هدایت کرده است.

وجود یک مرکز متشکل در چهارده سال گذشته، باعث یک تحول واقعی شده است. یکی از نتایج مساعد این امر، مضاعف شدن دامنه وظایف این جنبش است که در عین حال کار بیشتری را طلب میکند. از سراسر جهان از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خواسته میشود که بر نقش خود بیفزاید. این امر نیاز به منابع مالی بیشتر را شدت بخشیده است. برای توزیع نشریات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در نقاطی از جهان که هنوز با آنها آشنا نیستند، به منابع مالی بیشتری نیاز است. گسترش حضور و فعالیت در نقاطی که انقلابیون آن هنوز نتوانسته اند با این جنبش ارتباط برقرار کرده و با آن کار کنند، و تحکیم پروژه ها و فعالیتهای جنبش در مناطقی که اولویت دارند، همه و همه نیازمند منابع مالی هر چه بیشتر است.

تعداد زیادی برای کمک به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به طرق مختلف قدم پیش گذارده اند. بخش مهمی از اتکاء جنبش انقلابی به مردم و حمایت مالی توسط مردم است. زیرا مردم تنها منبع حمایت آن هستند. کمکهایی که باعث کاهش هزینه های مالی خواهد شد، مانند نقل و انتقال، ارتباطات یا فراهم کردن غذا و محل اقامت برای فعالین جنبش، همه و همه بشدت مورد نیاز است. این شبکه کمکها باید در بسیاری از کشورها تکامل و گسترش یابد. برای این باید تلاشی آگاهانه را سازمان داد. جمع آوری کمک های مالی یکی از آنهاست. پرولتاریای انترناسیونالیست صاحب قطار، هواپیما و ماشینهای چاپ روزنامه نیست. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با کمک و پشتیبانی احزاب، سازمانها و حامیان خود قادر به انجام خیلی کارهاست اما بیش از اینها لازم است. در جهان امپریالیستی امروز قیمتها خیلی بالاست؛ خطرات هم کم نیست؛ اما پتانسیل حمایت از انقلاب و جنبش انقلابی حد و مرزی ندارد. و با توجه به نیروهائی که داریم و در چارچوبه آنچه امکان پذیر است، کماکان توان و قدرت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را میتوان به مقدار قابل توجهی افزایش داد. مسئله کلیدی در تحقق این مهم آن است که این مسئله را درک کنیم و به دیگران نیز در درک آن یاری برسانیم.

تربیت انترناسیونالیستی توده ها

بردن کارزار جمع آوری مالی به میان توده های انقلابی ملل مختلف موقعیت خوبی برای تربیت آنها با درک انترناسیونالیسم پرولتری است. فرصت خوبی است که آنها دریابند که این جنبش چیست و برای چه

مبارزه میکند؛ چرا و چگونه منافع آنان را نمایندگی میکند؛ چرا و چگونه انقلاب بازتاب حقیقتی است که مائو آن را بدین صورت بیان کرد: «یا همه به سوی کمونیسم خواهیم رفت یا هیچکس »؟ توده های عادی می‌فهمند که امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی وابسته به آنها همگی بر یک شبکه و نظم بین المللی متکی هستند. قدرت پرولتاریای بین المللی علیه آنها نیز باید به همین صورت درک و ساخته شود. میراث طبقه ما یعنی رهبران برجسته و آموزه های آنها، کمون پاریس، انقلاب اکتبر، رهایی چین و انقلاب کبیر فرهنگی، امروزه بر دوش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارد. این جنبش مصمم است بر پایه خدمات عظیم، فداکاریها و حماسه های انقلابی دورانساز گذشته حرکت کند و مبارزه را تا رهائی کامل نوع بشر ادامه دهد.

پیشبرد مبارزه با این هدف در جهان امروز بدون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا جنبشی که حمایت توده ای آن در سراسر جهان عقبتر از پتانسیل واقعی آن است، قابل تصور نیست؟ تنفر توده ها از زندگی نکبت بار و ستم و رنجی که امپریالیسم بر آنها روا میدارد را نباید ناچیز شمرد؛ به اشتیاق توده ها برای مبارزه با آنها، به قدرتی که با تمرکز علم و تجاربمان، و همچنین منابعمان، بدست میاوریم که با آن بتوانیم این مبارزه را هدایت کنیم، نباید کم بها داد. برای اینکه توده ها چنین کنند باید بفهمند چه وجه اشتراکی با سایر ستمدیدگان جهان دارند. از این کارزار جمع آوری کمک مالی باید به عنوان فرصتی خوب برای معرفی جنبش انقلابی نترناسیونالیستی به توده های هر چه گسترده تر استفاده کرد؛ آنان با شناخت یافتن از این جنبش بسیار روشن تر به رشته های پیوند ستمدیدگان جهان پی میبرند. از این فرصت باید استفاده کرده و به توده ها نشان دهیم که چرا انقلاب باید به توده ها متکی باشد و این به چه معناست.

یکی از غنی ترین مثالهای ادغام انترناسیونالیسم انقلابی با مسئله حمایت مادی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروش مستمر پوستر نقاشی های انقلابی که صحنه هائی از جنگ خلق در پرو را نشان می دهند، بوده است. این نقاشیها توسط زندانیان سیاسی خلق شده و سپس مخفیانه از درون سیاهچالهای پرو به خارج و برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فرستاده شده است تا در خدمت جمع آوری کمکهای مالی برای جنبش (که حزب کمونیست پرو نیز بخشی از آن است) استفاده شود. کپی این نقاشیها به سراسر جهان فرستاده و باز تکثیر آن به شکلهای مختلف از کارت پستال گرفته تا پوسترهای بزرگ رنگی صورت گرفته است. چندین هزار کاست موسیقی انقلابی با کیفیت عالی به نام «ما تنها جهان را می خواهیم»، در سراسر جهان به فروش رسیده که ارتباط مبارزات مردم را به طریقی که فقط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قادر به انجام آن است نشان می دهد.

در «تمیل نادو» در هند، جائیکه سطح معیشت زندگی دهقانان بسیار پائین است، کمکهای مالی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان به وسیله حمایت کنندگان دوچرخه سوار که مسافتی طولانی را برای آگاه کردن مردم در ارتباط با این کارزار زیر پا می‌گذاشتند جمع آوری می‌شد. در اغلب کشورها، مردم در حال حاضر به سازمان یا حزب مارکسیست . لنینیست . مائوئیست خود که متعلق به جنبش انقلابی نترناسیونالیستی است کمک مالی میکنند. زمانی که از این توده ها میخواهیم به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به نوبه خودش، نیز کمک مالی کنند تضادی ایجاد میشود. این تضاد مثبتی است و پرداختن به آن به هواداران این سازمانها و احزاب کمک میکند که بطور سیاسی پروسه جهانی انقلاب را بهتر درک کنند، رابطه بین انجام انقلاب در یک کشور و سرنگونی نظام جهانی امپریالیستی را عمیقا درک کنند و از انقلابیون سراسر جهان شناخت یابند.

آیا فداکاری مرز می شناسد؟

همانطور که آرزوی آتشین توده ها برای نابودی ستمگران و استثمارگران را حد و مرزی نیست. فداکاری توده ها در ایجاد سازمانی که برای‌که انجام رساندن این امر ضروری است هم مرز نمی شناسد. جهان به شدت نابرابر است . این منطق امپریالیسم است . و انترناسیونالیسم انقلابی پیگیر ما باید ورای این نابرابریها گام بردارد. باید از منافع مشترک داغ لعنت خوردگان جهان حمایت کند و آن را بسازد. این از منطق امپریالیسم خیلی باارزشتر است. جنبش ما بطور عمده در کشورهای تحت سلطه متمرکز شده و ما انتظار بیشترین فداکاری را حتی از فقیرترین توده ها داریم، چرا که معتقدیم انقلاب کار آنهاست. ما مخالف کسانی هستیم که قیم مآبانه می گویند مردم در کشورهای ثروتمند قادر به فداکاری هستند اما مردم کشورهای تحت سلطه نمی توانند یا نمی خواهند. ما مخالف این بحث هستیم که «ارزش» فداکاری مردم در کشورهای فقیر چندان «مفید» نیست زیرا دستمزدهای آنها به نسبت مارک آلمانی یا لیره استرلینگ انگلیسی در غرب بسیار ناچیز است.

ما باید در بین هوادارانمان در کشورهای امپریالیستی هم همین سطح از فداکاری را ترغیب کنیم. باید با هر استدلالی که نیاز به کمک سخاوتمندانه کسانی که فکر می کنند شرایط برای انقلاب در این کشورها به اندازه کشورهای تحت سلطه آماده نیست را کمرنگ کرده و یا به بعد موکول می‌کند، مبارزه کنیم. مردم وقتی که بفهمند این پول صرف مبارزه برای نابودی امپراتوری قلدر سرمایه مالی و دیکتاتوری منفور سیاسی آن می شود، تاثیر مهم کمک مالی خود را درک می‌کنند. بنابراین باید با آنها مبارزه کرد که مسئله را عمیقتر بفهمند و به کمک مالی کردن ترغیب شوند. ما همچنین باید اقشار دیگر در کشورهای ثروتمند جهان را متقاعد کنیم که در حمایت از جنبش سهم بگیرند. البته در این کشورها هم نهایتا فداکاری مشترک توده های کارگر و ستمکش ستون فقرات پشتیبانی از انترناسیونالیسم انقلابی خواهد بود، اما متحدین ما از سایر طبقات که از جنایات امپریالیسم نفرت داشته و قاطعانه دست به عمل می زنند، می توانند نقش قابل توجهی در اعطای کمکهای مادی داشته باشند.

خیلی از دوستان جنبش در مناطقی پراکنده اند که مبارزه انقلابی تازه شروع شده است. چنین افراد و گروههایی می توانند با شرکت در کارزار جمع آوری کمک مالی یک کمک مهم انترناسیونالیستی انجام دهند. آنها می توانند اهداف بزرگی را پیشاروی خود قرار دهند و فعالانه راههایی را برای جمع آوری کمک در هرجا که برایشان امکان دارد بیابند. از شما دعوت می کنیم که برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد با ما تماس بگیرید.

هدفی بزرگ را برابر خود قرار دهید و حرکت سراسری کارزار جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را آغاز کنید!

توجه:

تعدادی از افراد قادر به فرستادن کمک مالی از طریق ارتباطات خودشان هستند، ما دیگران را به تماس مستقیم با آدرس لندن برای تسهیل این امر تشویق می کنیم.

از زبان خوانندگان....

اشاعه آثار انقلابی یکی از فعالیت‌هائی است که نیروهای مائوئیست جهان باید هر چه بیشتر انجام دهند. نامه‌هائی که در اینجا می‌بینید و از سراسر جهان برای «جهانی برای فتح» ارسال شده، گواهی است بر نقش بی‌چون و چرائی که این مجله در افروختن آتش انقلاب در قلب ستمدیدگان بازی می‌کند. به ما کمک کنید تا «جهانی برای فتح» بتواند زود به زود و به زبان‌های مختلف منتشر شود، و در نقاطی که خواست و نیازش را دارند توزیع شود.

چک یا حواله پستی خود را به نام **A WORLD TO WIN** به نشانی زیر بفرستید:

A WORLD TI WIN, 27GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N, 3XX, U.K.

از یک خواننده از لهستان

از نامه گرم شما متشکرم. ما در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع (و از نظر من علیه دموکراسی) در یک سنگر هستیم. من تحت تاثیر موفقیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در وحدت گروههای مائوئیست در سراسر جهان قرار گرفته ام. تبریکات صمیمانه من را بپذیرید! من نیز به عنوان یک آنارشیست، به روحیات انقلابی مائوئیستها و باور آنها به امکان تحقق آرمانهای انسانی علاقمندم.

اگر امکان دارد اطلاعات دقیقتری در مورد ارتباط این جنبش با انقلاب در پرو و حزب کمونیست پرو برایم بفرستید.

نظر شما در مورد راه درخشان چیست؟

من خواهان همکاری با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و شرکت در آن هستم.

از یک خواننده در نپال

تبریکات صمیمانه

خیلی خوشحالم که نظرات شخصیم را درباره مجله مشهور «جهانی برای فتح» برایتان می نویسم. فکر می کنم مجله شما پدیده برجسته ای در ضدیت با نیروهای شیطانی جامعه است؛ نوری در این جهان تاریک است. کمکی است به از بین بردن علفهای هرزه و کثیف و آلوده در جامعه.

مقالات این مجله سطحی بالاتر از درک و فهم فلسفی را ارائه می دهد و در عین حال علمی و حقیقی است. این مقالات به ما در دقیقتر کردن شناختمان از وقایع روزمره و فعالیتهای اجتماعی کمک میکند. یکی از حیاتی ترین نقش مقالات مجله کمک کردن به خوانندگان در شناخت از انگلهای اجتماعی است. یعنی افشای مارهایی که با زندگی پلید، لوکس و تجاوزکارانه خود منافع خویش را به پیش می برند. مجله آگاهی ما را برای نابودی شیاطین اجتماعی بالا می برد.

من یک هوادار سرسخت مارکسیسم . لنینیسم هستم و از جهنم سرمایه داری و قدرت آن بیزارم. من به شدت با هر نوع استثمار سرمایه داری و امپریالیسم مخالف هستم. امیدوارم پیروزی نهایی را در سراسر جهان از آن خود کنیم. زیرا مارکسیسم فلسفه ای شکست ناپذیر است و سرمایه داری را در کشورهای مختلف یکی پس از دیگری شکست خواهد داد.

مجله شما به سخنگوی پرولتاریا تبدیل شده است.

وقتیکه در سال ۹۵ مجله جهانی برای فتح شماره ۲۰ به دستم رسید، همه مقالاتش را مطالعه کردم. به قدری تحت تاثیر آن مقالات قرار گرفتم که این نامه را برای شما نوشتم. امیدوارم مثبت باشد.

دهکده ای که من در آن زندگی می کنم خیلی دور است، در سینه تپه ها، جائیکه کمتر مجله ای به آن راه می یابد. اگر به فرستادن مجله ادامه بدهید، کمک شایانی به افزایش دانش من از جنبش جهانی کمونیستی و متقاعد کردن مردم نسبت به پیشرفت جنبش کمونیستی مان خواهد کرد.

رسانه های خبری نقش مهمی در جامعه بازی می کنند. در کشور ما چنین مجله مارکسیستی با این سطح به ندرت یافت می شود. به این دلیل (صمیمانه) از شما تقاضا دارم که «جهانی برای فتح» را برایم بفرستید. در مورد نامه ام نیز نظرتان را بدهید. متشکرم.

از یک زندانی در آمریکا

اسم من ....است. در حال حاضر در حبس می باشم. من در زندان.... فدرال دوره محکومیتم را می گذرانم. همیشه شرایط مردم فقیر مورد توجه من بوده است. معتقدم همه باید غذا، لباس، امکان تحصیل و غیره داشته باشند و هیچکس نباید رنج بکشد. من مایلم بدانم که به چه طریق می توانم به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک کنم. چطور می توانم عضو شوم یا به هر طریق کمک کنم. آیا می توانید در مورد این جنبش برایم اطلاعات بفرستید.
متشکرم.

از یک خواننده در فیلیپین

مایلم از شما عمیقا برای نامه کوتاهتان تشکر کنم. می خواهم متذکر شوم که ما به حمایت معنوی و مادی خود در نبرد سخت و طولانی علیه امپریالیسم آمریکا، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که بر کشور فقیرمان به طور مستبدانه و استثمارگرانه حکومت می کنند نیاز داریم. با این حمایت معنوی یا سیاسی، عدالت و انسانیت انقلاب دمکراتیک ملی در فیلیپین که توسط حزب کمونیست فیلیپین رهبری می شود را تقویت کنید. روحیه انقلابی من با افزایش درکم از انقلاب رشد می کند. فکر می‌کنم تنها نیاز من انجام فعالیتهای عملی است تا در کوره کمونیسم آبدیده شوم.
امیدوارم شما در این مورد مرا یاری کنید. من خبرنامه ای از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با عنوان «باشد تا ماه مه سرخ ۱۹۹۷ همچون تندر در سراسر جهان طنین افکن شود!» دریافت کرده‌ام. و اما در مورد «پاسخی به لی واناگ، حزب کمونیست انقلاب فیلیپین»: من کاملا با این تحلیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موافقم که تقاضای کمک از احزاب و سازمان های رویزیونیستی اشتباه می‌باشد، و راه به جائی نمی برد. موافقم که این سیاستی اپورتونیستی و حقیقتا در تضاد با ادعای تبعیت حزب از اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. البته خیلی چیزها از سال ۱۹۸۸ تغییر کرده است. احزاب رویزیونیست اروپای شرقی از قدرت به زیر کشیده شده اند.

بیانیه‌ای توسط «آرماندو لی واناگ» تحت عنوان «تاکید بر اصول پایه‌ای و اصلاح اشتباهات» صادر شده که راهنمای روشن انقلاب فیلیپین است. گرچه این مسئله باعث جدائی در حزب شده ولی بنظر من «جنبش اصلاحی» قدم صحیحی در راه تحکیم جبهه ایدئولوژیک حزب کمونیست فیلیپین است.

روحیه انقلابی همیشه راهنمای ما باشد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری.

چیزی به نام ناسیونالیسم پرولتری وجود ندارد.

انقلاب فیلیپین به شما خوشامد می‌گوید.

زنده باد حزب کمونیست فیلیپین.

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

شورش تا به آخر.

از خواننده ای در مکزیک.

رفقای عزیز،

من یک دانشجو هستم و مانند شما قاطعانه سیستم ستمکار و جنایتباری که توسط امپریالیسم یانکی رهبری می شود و بارها کشور من و جهان را به خون کشیده محکوم می کنم. به این دلیل من با شما درمبارزه برای نابودی این هیولا که سرمایه داری نامیده می شود تا به آخر همراهم.

حاکمین طرفدار آمریکا در مکزیک می گویند که همگان از دموکراسی، عدالت اجتماعی، ثبات و سعادت برخوردارند. این یک دروغ بزرگ است. ما مردم به علت غارت بیش از پیش کشور توسط امپریالیسم یانکی و فروش منابع ملی به شرکتهای خصوصی بیش از پیش زیر بار بحران خرد کننده نابود می شویم. سرکوب سیاسی و نظامی علیه هر آنکس که مقاومت کند اعمال می شود. آنها به حریم حقوق ابتدایی ما از حق کار، آموزش، مسکن و زمین گرفته تا احترام به فرهنگ برادران و خواهران بومی تجاوز می کنند. آنها هرگز فسادی را که در تار و پود سیستم جای گرفته کنار نخواهند گذاشت.

بعنوان یک دانشجوی مددکار اجتماعی فکر می کنم که دانشجویان و سایر همکاران من باید در مبارزه طبقاتی کشور شرکت کرده و زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آیند تا به جای خدمت به طبقات ستمکار به ایفای نقش تاریخیمان بپردازیم و در امر دگرگونی انقلابی جامعه شرکت کنیم. بدین سان می توانیم مفهوم جدیدی به وظیفه مددکار اجتماعی بدهیم. و باورهای بورژوایی که ما را از حرکت در راستای اهداف انقلاب واقعی و خدمت صادقانه به مردم و مبارزه در کنار آنها بازمی دارد را کنار بگذاریم. برای جامعه عمل پوشاندن به این ادعای تاریخی بایستی سلاح به دست و جان بر کف برای خدمت به اهداف انقلاب آماده باشیم.

مایلم بگویم با علاقه زیاد چند شماره از مجله جهانی برای فتح را که برای من حکم روشنایی را دارد و به باورهای ما خدمت می کند، خوانده‌ام. من با علاقه وقایع جهان و بخصوص جنگ انقلابی خلق در پرو را دنبال می کنم و صمیمانه از این مبارزه و تمامی مبارزات انقلابی که در جهان در شرف تکوین است حمایت می‌کنم.

اینک مایلم از کشتار دانشجویان مبارز و رفقای کارگری یاد کنم که برای ایده آلهای انقلابی پرولتاریا در دوم اکتبر سال ۱۹۶۸ مبارزه کردند و گلوله های جنایتکار دولت PRI (حزب حاکم در مکزیک) و به دستور امپریالیسم یانکی به خاک و خون کشیده شدند.

انقلاب انتقام خون رفقای جان باخته را خواهد گرفت.

در پایان به تمامی شما همسنگران در مبارزه برای پیشرفت و تحکیم انقلاب درود میفرستم.

زنده باد مائوئیسم.

سرنگون باد امپریالیسم.

مرگ بر امپریالیسم.

نقلاب آری، خیانت نه.

زنده باد جنگ خلق در پرو.

برای دفاع از جان صدر گونزالو پپا خیزید.

■

از یک خواننده در اروپا

رفقای عزیز! درود رفیقانه ما را بپذیرید.

دیروز برای اولین بار یک مجله «جهانی برای فتح» را در منزل دوستی در شهر دیگر دیدم. شماره ۲۱ بود. اول خیلی خوشحال شدم که رفقا چنین مجله ای در سطح بین المللی دارند و بعد خیلی ناراحت که من چنین مجله ای را که برای طبقه ما یعنی طبقه کارگر است را تا به آنروز ندیده بودم. موقعی که عکس روی جلد را دیدم صدای شلیک رهایی بخش تفنگهای «راه درخشان» به گوشم آمد.

من لرزیدن جهان را تجسم کردم؛ این لحظات آرامش قبل از توفان در اروپا جای خـــود را به شبحی خواهد داد که بر فراز هر کارخانه و مزرعه ای به گشت و گذار در آید. طولی نخواهد کشید که توفان انقلاب بساط امپریالیسم و سرمایه بین المللی را در هم پیچد.

پسر من که شانزده ساله است و هنوز کاملا جنگ مقاومت ملی در افغانستان علیه متجاوزان سوسیال امپریالیسم شوروی را به یاد می آورد، خواهان قاب کردن عکس روی جلد مجله شد، اما دختر چهارده ساله ام که میخواست عکس را برای خود قاب کند با این امر مخالفت کرد. او گفت که انقلابیون راه درخشان تنها مردمانی هستند که به واقع در خدمت رهایی زن در تمام عرصه های تاریخی، مذهبی و ستم جنسی مبارزه می کنند، بنابراین او تنها کسی است که حق دارد عکس روی جلد را صاحب شود. پسرم گفت که او بعد از اتمام تحصیلاتش برای جنگ در سنگرها به رفقایش خواهد پیوست و بنابراین حق داشتن عکس به او می رسد. مادرشان گفت نه، من این عکس را خودم قاب کرده و در اتاق پذیرایی آویزان خواهم کرد. من به هر سه گفتم که از رفقا تقاضای سه نسخه از این عکس خواهم کرد که امیدوارم به صورت پوستر باشد و همچنین مجله را آبونه خواهم شدرفقا من و خانواده ام خواهان آبونه شدن این مجله که متعلق به طبقه ماست و انعکاس اهداف حقیقی طبقه ماست می باشیم.

در پایان، دستان شما را فشرده و تقاضا دارم درود کمونیستی مرا به سایر رفقا در کشورهای دیگر برسانید. ما صمیمانه به پیروزی نهایی باور داریم و معتقدیم که زمان آبستن انقلاب می باشد.

■

از یک خواننده در آفریقای **جنوبی**

دوستان عزیز، با احترامات صمیمانه. در آزانیا شرایط با توجه به تضاد بین ملت تحت ستم در مقابل امپریالیسم کاملا پیچیده است..... طبقه نژادپرست حاکم در تبانی با امپریالیسم غرب هرگز از سرکوب عریان مبارزه توده ها که در پی رهایی واقعی هستند دست نکشیده است. باید توجه کرد که امپریالیسم غرب ترتیب مذاکرات «کنگره ملی آفریقا» (که قبلا یک تشکیلات ممنوع به حساب می آمد) و دست نشاندگانش در آزانیا را داد. ولی بهای این تغییر پر سر و صدا و کنار رفتن رژیم نژادپرست را توده ها با خونشان پرداختند. علت امر فقدان یک حزب پیش آهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بود که جنبش توده ها برای استقلال را رهبری کند. مبارزات را هرچه بیشتر ارتقاء دهد. این روزها در مورد باصطلاح دموکراسی تازه کسب شده زیاد حرافی می شود. اکثریت توده های سیاه فاقد مسکن مناسب، سیستم فاضلاب بهداشتی، کار و غیره می باشند. آنها کماکان توسط طبقه سرمایه دار استثمار می شوند و حق ۴۰ ساعت کار در هفته و ۶ ماه مرخصی برای مادران باردار را رد میکند. در جبهه کارگری، کوساتو (اتحادیه کارگری که متحد «کنگره ملی آفریقا» است) با طبقه سرمایه دار بر سر نیازهای اولیه کارگران به معامله پرداخته است. در روستا توده ها در آرزوی تصاحب زمین کشاورزان سفیدپوست بوئر هستند. بوئرها دارند خانواده هایی را که تنها ممر زندگیشان کار مزدی بر مزارع است بیرون می کنند. حکومتی که توسط کنگره ملی آفریقا رهبری می شود قانونی تصویب کرد که طبق آن تنها به خانواده هایی زمین می دهد که زمینشان توسط مهاجرین سفید بعد از سال ۱۹۱۳ تصاحب شده است. این اساساً پاسخ مائوئیستی برای حل مسئله ارضی نیست. مائو راست گفت که انقلاب دموکراتیک نوین راه را برای سرمایه داری بومی هموار خواهد کرد، اما بیشتر راه را برای سوسیالیسم ، مصادره اموال امپریالیسم، و طبقات سرمایه دار و ملاکین، باز میکند.

چنانکه در شماره ۲۰ «جهانی برای فتح» نوشته شده ما شاهد تعویض نگهبانان قدیم با جدید یعنی دار و دسته ماندلا هستیم. من مایلم شماره های گذشته و آخرین شماره «جهانی برای فتح» را دریافت کنم.

از یک خواننده در اروپا

بسته شما را دیروز دریافت کردم. از فرستادن سریع آن متشکرم. اما در مورد سئوالاتی که از من کرده اید: مطالب مجله را خواندم و مورد توجهم قرار گرفت. از مقالات تئوریک سیاسی شروع میکنم. بی آنکه بخواهم از تحلیلهای اقتصادی شما صرفنظر کنم تاکید میکنم که این مجله در شناخت من از تزهای مائوئیستی مشخصاً نقش بازی می کند . درباره موقعیت اینجا سعی میکنم پاسخ سوال شما را مفصلا بدهم. در این کشور بود که درباره مائوئیسم آموختم، زیرا در (شیلی) چپ همواره توسط رویزیونیستهای طرفدار شوروی رهبری شده است. بزرگترین ضربه ای که حزب اینجا زده پذیرش «تئوری سه جهان» و تبلیغ آن به عنوان مائوئیسم می باشد. جزوه ای در مورد این تئوری وجود دارد که از قرار توسط مائو امضا شده، نه فقط آنها این را پذیرفته اند، بلکه میگویند صحیح است. این باعث جدایی خیلی از کمونیستها از حزب و مائوئیسم شد. این دروغ اپورتونیستی و ارتجاعی را قبول نمیکردند. من حدودا ده سال در این کشور زندگی کرده ام، زمانی خود باور داشتم که این تئوری متعلق به مائو است، (به همین دلیل از مائوئیسم فاصله گرفتم). تا اینکه «بیانیه» جنبش را خواندم و متوجه شدم که این سند بهیچوجه ارتجاعی یا رویزیونیستی نیست، بلکه کاملا حاوی مارکسیسم ـ لنینیسم بمثابه یک خط روشن سیاسی برای حزب اصیل پرولتاریا است •

درباره حزب متحده سراسری کمونیست بلشویک‌ها (اتحاد شوروی)

یک «اکتبر نوین»
بدون مائوئیسم
امکان ناپذیر است

پس از اینکه شلیک توپ‌های انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را در سراسر جهان گستراند، شهرهائی نظیر مسکو، لنینگراد، باکو و سایر مراکز نخستین انقلاب پرولتری پیروزمند جهان از اهمیت خاصی برای رهروان آزادی برخوردار شدند. در عین حال اتحاد جماهیر شوروی طی دهه‌های اخیر از جمله مراکز ارتجاع جهانی بوده است؛ یعنی یک دولت سوسیال امپریالیستی استثمارگر تحت حاکمیت رویزیونیستها که پرولتاریا را در سال ۱۹۵۶ از قدرت ساقط و سرمایه‌داری را احیا کرد. شوروی از آن به بعد دیگر نه کعبه آمال انقلابیون که یک دولت سرکوبگر امپریالیستی مورد انزجار همه بود.

زیر بار فشارهای گوناگون مانند فشار آمریکا و بحران جاری نظام جهانی امپریالیستی (منجمله تشدید تضادهای درون خود بلوک شوروی) شکل رویزیونیستی حاکمیت بورژوائی در شوروی فرو پاشید و جای خود را به شکل غربی حاکمیت بورژوائی داد. قطب‌بندی طبقاتی بیش از پیش حاد شده، توده های شوروی سابق زیر فشار بحران دست و پا می زنند و موج جدید و بی سابقه ای از نارضایتی سر تا سر آن سرزمین را در بر گرفته است. همه اینها با بروز درگیریهای نظامی در اکناف امپراتوری سابق شوروی سابق، تشدید میشوند.

از دل دود و خاکستری که در پس سقوط رویزیونیستها بر جای ماند، تعدادی حزب بیرون آمده که پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم را برداشته اند و مدعیند که از تجربه شوروی به درستی درس گرفته اند و مصمم هستند که مردم شوروی سابق را به سوی «اکتبر نوینی» رهنمون شوند. گزارشات رسانه های گروهی طی چند سال اخیر تظاهر کنندگانی را نشان می دهند که با پرچمهای سرخ و عکسهای استالین با پلیس درگیر می شوند

این نیروها چه کسانی هستند؟ چه درسهائی از تجربه تلخ احیای سرمایه داری در شوروی بیرون کشیده اند؟ و چه راهی را پیش پای مردم شوروی سابق می گذارند؟

رابطه این نیروها بسیار سیال است و با اتحادها و انشعاب‌های متعدد رقم می‌خورد. هر از گاهی یک «اتحاد کمونیستی» از ائتلاف یکی دو گروه شکل می گیرد که معمولا در سطح روسیه حضور دارند و شعبه هائی نیز در برخی جمهوریهای سابق مثل آذربایجان، اوکراین و غیره دارند. اگرچه سر در آوردن از اختلافات میان آنها کار سختی است، اما به نظر می رسد که چند تا از آنها در راس گرایشات مشخصی قرار دارند.

اولی «حزب کمونیست فدراسیون روسیه» تحت رهبری «گنادی زیگانف» است. زیگانوف رقیب بسیار نزدیک بوریس یلتسین در انتخابات ریاست جمهوری بود. علیرغم اینکه این حزب مدعی است ادامه دهنده راه «حزب کمونیست اتحاد شوروی» سابق است و در حرف هم از احیای شوروی سابق دم می زند، اما برخی سیاستهای آنرا کنار نهاده و به طور مثال ضرورت اتکاء به بازار سرمایه داری را تبلیغ می کند. این حزب که نسبت به سایر «احزاب کمونیست» تعداد زیادی از اعضای سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی را جذب کرده، خیلی تلاش داشته تا خود را

تصاویر زیر:

* در نتیجه تجاوز شوروی به افغانستان، دو میلیون افغانستانی مجبور به ترک کاشانه خویش و زندگی در اردوگاه‌های پناهندگان در کشورهای همسایه شدند.

* رفیق اکرم یاری، یکی از رهبران مائوئیست در افغانستان و بنیانگذار جنبش کمونیستی آن کشور. او در سال‌های نخستین اشغال افغانستان توسط قوای شوروی دستگیر شد و توسط نوکران سوسیال امپریالیسم به قتل رسید.

تصویر صفحه بعد: بهار ۱۹۶۸ ـ تانک‌های شوروی خیابان‌های پراگ را اشغال کردند.



به عنوان شریک قابل اعتماد احزاب سوسیال دمکرات غربی جا بیندازد.

یک گروه دیگر تحت رهبری «ویکتور آنپیلوف» است. او در راس حزب «روسیه کارگران» قرار دارد. این گروه از حزب زیگانف به خاطر سیاستهای پارلمانتاریستی و تبلیغ شیوه های سرمایه داری غربی انتقاد می کند. آنپیلوف توسط رژیم یلتسین دستگیر شد. او پس از آزادی بلافاصله یک ائتلاف انتخاباتی «کمونیستی» علم کرد که موضع حمایت مشروط از حزب زیگانف را گرفت، و پنج در صد آرا، را در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری به دست آورد. این گروه نیز در جنبش «احیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» فعال است.

و بالاخره، نیروهای کوچکی نیز وجود دارند. «حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکها» (که نام قبلی آن «حزب کمونیست بلشویکهای اتحاد شوروی» بود) و تحت رهبری «نینا آندریوا» قرار دارد، و «حزب کارگران کمونیست روسیه» تحت رهبری «تیولکین»، جزء این دسته هستند. گروه تحت رهبری «ویکتور آنپیلوف» قبلا بخشی از «حزب کارگران کمونیست روسیه» بود. حزب متحده سراسری انتخابات اخیر ریاست جمهوری را بایکوت کرد و حزب زیگانف را به عنوان یک حزب «رویزیونیست» مورد حمله قرار داد. گزارشات رسانه های گروهی در سطح بین المللی از پرچمهای سرخ و عکسهای لنین و استالین در تظاهراتها و جشنهای بزرگداشت انقلاب اکتبر و اول ماه مه و غیره در روسیه، بیشتر از همه مربوط می شود به حزب متحده سراسری و گروه «آنپیلوف». این دو گروه در کانون جنبش «احیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» قرار دارند.

نقطه تمرکز این مقاله بر این جریان آخر، به ویژه حزب متحده سراسری است. عمدتا آنها هستند که ادعای نمایندگی جناح «چپ» مبارزات شوروی سابق را دارند. و اما در ارتباط با جناح بندیهای خود این جریان، بسیاری از مواضع این دو حزب یکی است. اما ظاهراً حزب کارگران کمونیست از نظر برخی اختلافات جدی، در جناح راست قرار دارد. به طور مثال، این حزب برخلاف حزب متحده سراسری خواستار برگزاری «کنگره بعدی» حزب کمونیست شوروی سابق شده و خود را ادامه دهنده راه این حزب از زمان گورباچف می داند. حزب متحده سراسری اما در سطح بین المللی بسیار فعال است و در چندین کنفرانس بین المللی در نقاط مختلف جهان طی چند سال اخیر شرکت کرده است.

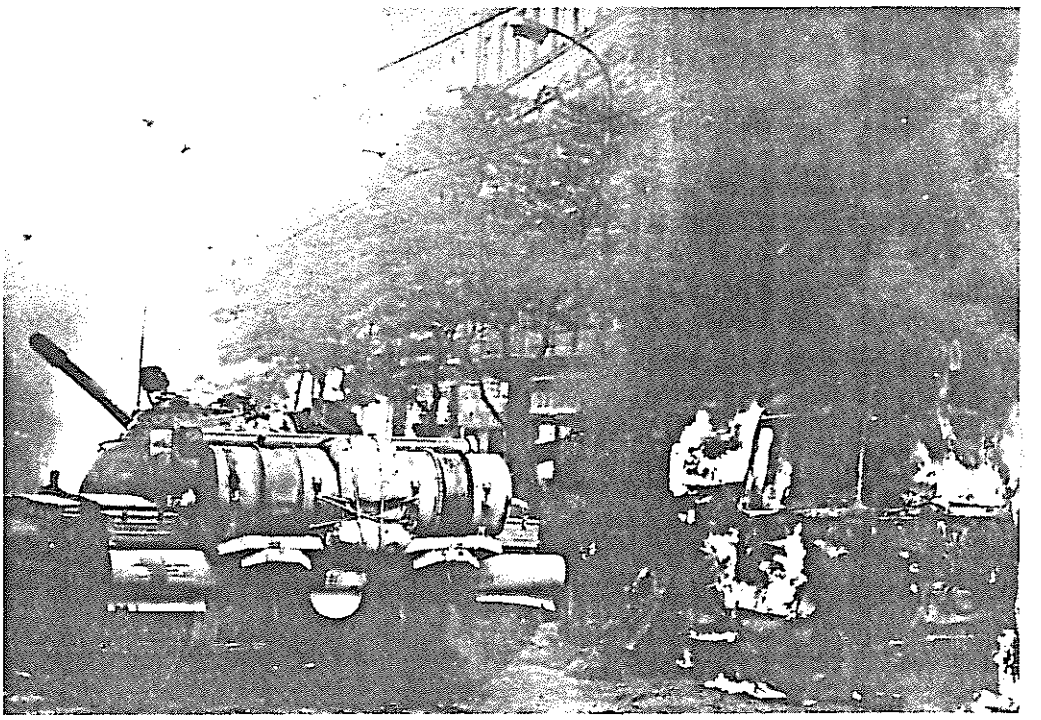

خط و مشی حزب متحده سراسری دارای ویژگی هایی است که هنوز نظر برخی انقلابیون راستین را به خود جلب می کند: مثلا ادعای پایبندی به مارکسیسم - لنینیسم، قبول استالین به عنوان ادامه دهنده راه مارکس و لنین، تقبیح سخنرانی مخفی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به عنوان نقطه پیدایش اپورتونیسم در شوروی و در حزب کمونیست. این حزب مدعی است که برای پایان دادن به حاکمیت طبقه سرمایه دار در روسیه و شوروی سابق و احیای سوسیالیسم در آنجا تاسیس شده است. بعلاوه این حزب اظهار تمایل کرده که می خواهد انتقادات مائو و حزب کمونیست چین نسبت به حزب کمونیست شوروی را بررسی کند.

اما این نوک زدنها در تحلیل نهایی برای گسست رادیکال از رویزیونیسم حزب کمونیست شوروی سابق کافی نیست. از وقتی که استثمارگران رویزیونیست سرنگون شده و در سطح جهان افشاء و رسوا شده اند، این نیروهای جدید پا به میدان گذاشته اند. اما قادر نیستند از تجربه تلخ سه دهه حاکمیت رویزیونیستها درسی بیاموزند. حزب متحده سراسری در سطح بین المللی سعی دارد که مرزبندی میان رویزیونیسم و مائونیسم را مخدوش کند. آنها از انقلابیون می خواهند که «مجادلات قدیم را کنار بگذارند» و مواضعشان بر سر مسائل شوروی سابق را تغییر دهند و به ائتلافات گسترده و نوین وارد شوند.

ضروری است که خط حزب متحده سراسری از نزدیک بررسی شود. گزیده های مهمی از سخنرانیهای مختلف «نینا آندریوا» (رهبر این حزب) و نیز برنامه این حزب (مصوبه کنگره موسس در سال ۱۹۹۱ در مینسک، روسیه سفید) را در اینجا نقل و نقد می کنیم. این گزیده ها به نحوی انتخاب شده اند که تا سر حد امکان تصویر کاملی از خط این حزب در مورد مسائل مهم رویاروی انقلابیون در روسیه کنونی ارائه شود.

درباره احیای سرمایه داری در شوروی

این حزب مینویسد: «از نظر حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکها، ضدانقلاب بورژوائی که اکنون در کشور به قدرت رسیده در تاریخ سی ساله اخیر شوروی ریشه دارد. این ریشه ها به نفوذ بورژوازی متوسط در حال رشد برمیگردد.

«کارزار ضد استالین متعاقب کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، در واقع پیش درآمد پروسه احیاء بود. آن کارزار بر اعتبار سوسیالیسم ضربه وارد آورد و مشکلاتی جدی در جنبش کمونیستی بین المللی ایجاد کرد. تقابل با حزب کمونیست چین پیش آمد و دشمنان سوسیالیسم در اروپای شرقی شروع به تبلیغات کردند. در شوروی کادرهای انقلابی به اتهام «دگماتیسم» و «استالینیسم» نابود شدند. آزار و وحشت روحی رواج یافت... و به دنبال اینها، خورده رویزیونیستی به جان اصول مقدماتی مارکسیسم - لنینیسم افتاد. اپورتونیسم در حزب لانه کرد. اقتصاد غیر رسمی جان گرفت. طبقه کارگر بی سر و صدا از سیاست کنار نهاده شد. دولت پرولتری به «دولت تمام خلقی» بدل شد. حزب کمونیست، «حزب تمام خلقی» اعلام شد. بارآوری تولیدی کار پائین آمد و پیشرفت علمی و تکنیکی کند شد. بهای وسایل مصرفی که قبلا رو به نزول بود، افزایش یافت. رهبران عالیرتبه حزب و دولت بی اعتبار شدند. هر مقام دولتی که به قدرت میرسید، فرد پیشین را به سوء مدیریت متهم میکرد. کارگران بسرعت از دستگاه دولت بیگانه شدند که تاثیرات منفی بر ساختمان سوسیالیسم بر جای نهاد و نهایتا اینها رویهم تلنبار شد و به اوضاع دهه ۸۰ که به درستی رکود نامیده شد، انجامید.

«گورباستارویکا دمکراسی بورژوایی را برای مردم شوروی به ارمغان آورد. این باعث شد نیروهای ضد شوروی با نیرنگ و ریا درون ارگانهای قدرت نفوذ کرده و ضد انقلاب را رهبری کنند.» (به نقل از مقاله «باید از اول شروع کنیم» (نینا اندریوا)

«حزب متحده سراسری معتقد است که با حوادث اوت ۱۹۹۱، یک انقلاب بورژوایی در نظام سیاسی جامعه مان رخ داده است. سرمایه بر قوای مقننه، مجریه و قضاییه حاکم شده است. تحت فشار این حاکمیت و در پرتو جنایت دار و دسته گورباچف، حزب کمونیست شوروی روحیه اش را از دست داد و پس از پرسترویکا - ضد انقلاب که تحت نام این حزب انجام شد، منحل گردید. آنها که از عبارات سوسیالیستی استفاده کرده و بقدرت سیاسی رسیدند، بالاخره دست از آنها کشیدند. باند سرمایه داران

بقیه در صفحه ۸۰

جنبش اصلاح در حزب کمونیست فیلیپین

اسناد زیر از «انقلاب» (مجله تئوریک حزب کمونیست فیلیپین) باز تکثیر شده است. این اسناد به یک جنبش اصلاحی مهم درون حزب می پردازد که طی چند ساله اخیر به پیش برده شده است.

حزب کمونیست فیلیپین که در سال ۱۹۶۹ همراه با موج عظیم جنبش های انقلابی ملهم از انقلاب فرهنگی تاسیس شد، بخشی از جنبش جهانی مائوئیستی بوده است. این حزب مستقیما از دل مبارزه سرسختانه انقلابیون جوان علیه خط و رهبری رویزیونیستی شوروی شکل گرفت که بعدا در راس حزب کمونیست فیلیپین قرار گرفتند. حزب آن مبارزه را نخستین جنبش عظیم اصلاح می نامد.

اسناد پایه ای حزب کمونیست فیلیپین بر تکامل اساسی مارکسیسم . لنینیسم توسط مائوتسه دون قویا تاکید گذاشت. حزب در بحبوحه یک رشته قیام قدرتمند توده ای که سپس کل کشور را به لرزه در آورد، جنگ خلق را علیه رژیم آمریکائی مارکوس آغاز کرد.

این جنگ طی چند سال توسعه یافت، اما کمی بعد حزب با یک رشته تغییرات سریع و تکان دهنده در اوضاع بین المللی و ملی روبرو شد که کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ در چین و دستگیری صدر بنیانگذار حزب یعنی «خوزه ماریا سیسون» و دیگر رهبران تراز اول آن را شامل می شد. در آن اوضاع دشوار، حزب دچار جهت گم کردگی شد. سالیان سال گذشت و موضعی علیه رژیم دن سیائو پین اختیار نکرد. یک سلسله خطاها در زمینه استراتژی نظامی و جبهه متحد سر بلند کردند؛ و این تمام ماجرا نبود. سئوالاتی بر سر خصلت طبقاتی اتحاد شوروی مطرح شد و اینکه می تواند منبع کمکی برای جنبش انقلابی باشد. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۸، ۱۹۸۷ و شماره ۱۲، ۱۹۸۸ که شامل نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به رفقای حزب کمونیست فیلیپین است و آنها را به اتکاء مجدد به مائو فرا می خواند.)

از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۸۰، اوضاع مسلما جدی شده بود. حزب بخاطر ناتوانی در برخورد صحیح به سقوط دیکتاتوری مارکوس و روی کار آمدن «کوری آکینو»، و نیز اشتباهات وخیمی که در برخورد به مبارزه درون حزبی و مبارزه علیه نفوذی های دشمن در یک منطقه معین مرتکب شد (در اسناد زیر از آن با عنوان کارزار آهوس» یاد شده است) به شدت ضربه خورد. گرایشاتی سر بلند کردند که حتی خواهان کنار گذاشتن کامل اندیشه مائوتسه دون بودند. همانگونه که کمیته مرکزی حزب اینک جمعبندی کرده، حیات حزب واقعا به خطر افتاده بود.

زیاد طول نکشید که آن دسته نیروها در حزب که در پی پشتیبانی از اتحاد شوروی بودند به علت فروپاشی بنای رویزیونیستی در آن کشور ضربه سختی خوردند و تضعیف شدند. با وجود این، تا سال ۱۹۹۲ طول کشید که نیروهای انقلابی به توان و درک لازم برای برپائی یک کارزار اصلاح واقعی درون حزب دست یابند. این کارزار توسط کمیته مرکزی و صدر آن، «لیواناگ» رهبری شد.

کارزار اصلاح، کادرها را به فهم تاثیرات رویزیونیستی رهنمون ساخت و شور و شوق انقلابی رفقا را برانگیخت. این پروسه بیش از آنچه انتظار می رفت عمق و گسترش یافت. پنج سال است که این کارزار، البته به شکل ناموزون به پیش رفته است. همانطور که ارزیابی های رهبریهای منطقه ای و رهبری مرکزی حزب (باز تکثیر در نشریه «ربولوسیون») نشان می دهد، این کارزاری با پیچ و خم های غیر قابل پیش بینی بوده است. حزب در بحبوحه این پروسه، حضور سراسری خویش را حفظ کرد و جنگ خلق را ادامه داد. این گواه قدرتمند ریشه های عمیق مائوئیسم در صفوف حزب و هوادارانش می باشد.

نیروهای رویزیونیست درون و حول و حوش حزب، رفقای انقلابی را سرزنش می کردند که بطور «دگماتیستی» به راه «لاک پشتی» جنگ طولانی خلق چسبیده اند. آنها وعده راه «سریعتر و آسانتر» پیروزی را می دادند. راه آنها شامل قیام گرائی شهری یا عملیات بزرگ و تعیین کننده نظامی بود که برای انجامش روی حمایت بین المللی حساب می کردند. این وعده های چپ نمایانه، پوششی بود بر یک محتوای عمیقا رفرمیستی. همانطور که در نقد این خط آمده بود: «این راه سریعتر و آسانتر است چون از هرگونه انقلاب واقعی چشم می پوشد.» (برای آشنائی بیشتر با خط قیام گرائی شهری رجوع کنید به مقاله «راه رهائی، جنگ درازمدت خلق است»، نقدی بر مقاله «پیش بسوی یک استراتژی انقلابی برای دهه ۹۰» نوشته عمر توپاز، منتشره از سوی مرکز مطالعات اجتماعی در هلند . این نوشته را می توانید از دفتر «جهانی برای فتح» در لندن بخواهید) با توسعه و تکامل کارزار اصلاح، محتوای راست خط اپورتونیستی «چپ» کاملا آشکار شد.

سئوالات بسیاری مورد بحث قرار گرفت: از خصلت جامعه فیلیپین گرفته تا استراتژی پایه ای جنگ خلق؛ از

مائو در قلب حزب جای می‌گیرد

سمت چپ: چریک‌های ارتش نوین خلق که تحت رهبری حزب کمونیست فیلیپین قرار دارد
سمت راست: آموزش سیاسی در روستاهای فیلیپین





خصلت جبهه متحد گرفته تا موضوعات دیگر. اما مهمترین پیشرفتی که در جریان کارزار اصلاح حاصل شد، باز گرداندن آموزش های مائو به قلب حزب بود. بویژه آموزش های مائو درباره استراتژی جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین بطور جدی مورد مطالعه قرار گرفت. این کار در ارتباط لاینفک با جمعبندی از عملکرد حزب و پیشبرد امر انتقاد و انتقاد از خود در کلیه سطوح حزب انجام شد. هدف جامعه بی طبقه یعنی کمونیسم مورد تاکید مجدد قرار گرفت، و به رویزیونیسم منجمله رژیم دن سیائو پین در چین بطور صریح حمله شد. جهانی برای فتح» با اجازه حزب کمونیست فیلیپین این اسناد را بخاطر آشنائی بیشتر انقلابیون جهان با این کارزار مهم منتشر می کند.

تمامی کمونیستهای انقلابی باید از جنبش اصلاح که رفقای حزب کمونیست فیلیپین را به درکی عمیقتر از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلح می کند، پشتیبانی کنند. آنها بدین طریق می توانند جنگ خلق را برای غلبه بر رژیم کمپرادوری ـ آمریکائی و تبدیل فیلیپین به یک منطقه پایگاهی سرخ و قدرتمند برای انقلاب جهانی پرولتری تقویت کنند و به پیش رانند. گزیده ای که از سند اول تحت عنوان «بر اصول پایه ای خود دوباره تاکید کرده و اشتباهاتمان را اصلاح کنیم» آورده ایم مربوط به بخش «در زمینه ایدئولوژی» است. این سند دو بخش دیگر هم دارد که عناوین آنها «در زمینه سیاست» و «در زمینه تشکیلات» است. به همین ترتیب، گزیده ای که از سند کمیته اجرائی، کمیته مرکزی آورده ایم به بخش «اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک» مربوط می شود. عناوین بخش های دیگر این سند چنین است: «پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین» و «تحکیم تشکیلات».

بقیه در صفحه ۲۴

بر اصول پایه‌ای خود دوباره تاکید کرده و اشتباهاتمان را اصلاح کنیم

از کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین، ژوئیه ۱۹۹۲

یادداشت هیئت تحریریه «ریولوسیون»: این نسخه نهائی سندی است که توسط کمیته مرکزی حزب اصلاح و تصویب شده است.

...از آنجا که این سند مربوط به جمعبندی اشتباهات و کمبودهای مهم می باشد و یک سند اصلاحی محسوب می شود، وجه غالب آن انتقادی است. بنابراین در پی تجلیل از دستاوردهای حزب نیست.

این سند پایه ای جنبش اصلاحی است که اینک جریان دارد. «بازبینی کلی اهمیت تحولات و تصمیمات» (از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱) ضمیمه سند حاضر است.

بیائید در بیست و سومین سالگرد سازماندهی مجدد حزب بر اصول پایه ای انقلابی آن تاکیدی دوباره کنیم. این اصول مشعل راهنمای ما در ارزیابی و تجلیل از دستاوردهای حزب بوده و در عین حال، در مقابله با برخی اشکالات دیرینه و عقبگردهای بزرگ ما را هدایت می کند.

اصول پایه ای ما در اسناد سازماندهی مجدد، منجمله در مرامنامه و اساسنامه و سند «اشتباهات را اصلاح کنیم و حزب را از نو بسازیم» ارائه شده اند. ما پرولترهای انقلابی باید همواره خود را با این اصول محک بزنیم.

این اصول نکات زیر را در بر می گیرند: تعلق به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم، رد رویزیونیسم مدرن، تحلیل طبقاتی جامعه فیلیپین بمثابه یک جامعه نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال، خط عمومی انقلاب دمکراتیک نوین، نقش رهبری کننده طبقه کارگر از طریق این حزب، تئوری جنگ خلق و خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات، جبهه واحدی با خط طبقاتی انقلابی، سانترالیسم دمکراتیک، دورنمای سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری.

طی سال ها، اکثریت غالب اعضاء و کادرهای حزب از این اصول پیروی کرده و پیروزی های بزرگی در جهت پیشبرد انقلاب فیلیپین به دست آورده اند. حزب تا آخر نقش برجسته ای در مبارزه طولانی علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس بازی کرد و انقلاب فیلیپین را به نحوی جامع و عمیق به سطحی عالیتر از پیش ارتقاء داد.

اواسط دهه ۱۹۸۰ حزب، ارتش خلق، جنبش توده ای و جبهه متحد انقلابی تحت هدایت خط عمومی حزب، و با اتخاذ تاکتیکهای صحیح علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، سیاست پیشبرد گام به گام و همه جانبه و مداوم انقلاب مسلحانه، و فداکاری ها و مبارزات شجاعانه اعضاء و کادرهای حزب و توده های انقلابی به سطحی رسید که از نظر وسعت و قدرت از زمان سازماندهی مجدد حزب سابقه نداشت و بسیار بالاتر از سطح انقلاب مسلحانه تحت رهبری حزب موتلفه سابق بود.

در عین حال، اشتباهات و انحرافات فاحشی نیز موجود بوده که ضرباتی جدی به حزب و جنبش انقلابی توده ها وارد آورده است. اشتباهات و کمبودهای دیگری نیز وجود داشته که هر چند به اندازه انحرافات مذکور جدی نبوده اند اما به جای خود زیان آور بوده و یا باعث کند شدن جریان انقلاب شده اند. در مواجهه با پیشروی قدرتمند انقلاب و سقوط سریع دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، برداشتهای معینی از پیشبرد انقلاب در درون حزب بروز کرد که از اصول پایه ای و تئوری و خط جنگ خلق فاصله گرفت. این نظریات که برخاسته از ذهنی گرائی و بی صبری خرده بورژوائی بود شرایط مشخص و توان نیروهای انقلابی را نادیده گرفته و می خواست از روی مراحل ضروری پیشبرد انقلاب بپرد و به پیروزی سریع دست یابد.

از همه بدتر، خطی بود که ترکیبی از قیام مسلحانه شهری و درست کردن ارتش «منظم» را جلو می گذاشت؛ در روستا مشوق عملیات ماجراجویانه نظامی می شد و دیدگاه ناب نظامی را مطرح می کرد؛ و در شهرها مشوق عملیات و نظرات کودتاگرایانه و کرنش به خودرونی توده ها بود. پیله کردن به قیام شهری و ساختن پیش از موعد یک ساختار سنگین اما ناپایدار نظامی شامل گردان ها و گروهان ها که نیروی زیادی را به خود اختصاص می داد باعث شد که روستاها از کادرهائی که شدیدا برای کار توده ای مورد نیاز بودند، محروم شوند. این کارها به نادرست، تدقیق و تطبیق تئوری و پراتیک جنگ خلق و یا یک تئوری و استراتژی عالیتر خوانده شد. بدین ترتیب پایه های توده ای ما تحلیل رفت و این ما را دچار مشکلات دیگری کرد. این جدی ترین مشکلاتی بود که حزب در تاریخ سازماندهی مجدد خود با آن روبرو شد.

تا مدتها هیچکس این انحرافات و اشتباهات جدی را تشخیص نمی داد؛ از آنها انتقادی صورت نمی گرفت؛ طرد نمی شدند. به این انحرافات اجازه رشد داده شد و بخشی از تشکیلات را تحت تاثیر قرار داد. نتیجتا جهت گم کردگی و لطمات فراوانی ببار آمد. جای پای این انحرافات چنان سفت شد که در مقابل انتقاد و اصلاح ایستادگی کرده و اینک حیات حزب و جنبش انقلاب را به درجاتی به خطر افکنده اند.

با وجود این، خط صحیح و طرفدارانش کماکان دست بالا را دارند و می توانند بیش از اینها خط غلط را پس بزنند. باید بدانیم که در جوانب متعدد ما کماکان نسبت به سال های ۱۹۶۷، ۱۹۷۷ یا ۱۹۸۰ قویتریم. توان کلی حزب، ارتش خلق و جنبش توده ای در روستا و شهر کمابیش در سطح سال های ۸۴ ـ ۱۹۸۳ است. اگر انحرافات و اشتباهات را تصحیح کنیم و در مسیر صحیح گام های محکمی برداریم، قدرتی را که بدست آورده و تاکنون حفظ کرده ایم برای پیشروی در جهت آخرین مرحله دفاع استراتژیک کافی خواهد بود. پایه های محکمی برای

رهبری بیش از پیش توده ها (برانگیختن و متشکل کردن و بسیج آنها) و دست زدن به عملیات تعرضی در حد توانمان (اقدامات توده ای و تعرضات مسلحانه تاکتیکی) وجود دارد.

در سال های ۹۲ و ۹۳ دشمن لاف می زد که می تواند حزب و خلق را شکست دهد؛ اما این خیال باقی بود. نظام حاکم گرفتار یک بحران سیاسی و نظامی حدت یابنده است. جناح های سیاسی متفاوت طبقات استثمارگر بیش از پیش به جان هم افتاده اند. طبقات استثمارگر بومی و شرکت ها و بانک های چند ملیتی همچنان اقتصاد ماقبل صنعتی نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را غارت می کنند. بحران، مقاومت توده های وسیع خلق را بر می انگیزد و زمینه مساعدی برای انقلاب مسلحانه و جنبش قانونی دمکراتیک پدید می آورد.

ما انقلابیون پرولتر باید استوار بایستیم؛ همانطور که بلشویک ها قبل از جنگ اول جهانی در دوران توسعه سریع سرمایه داری و تبدیل آن به امپریالیسم مدرن عمل کردند و در برابر رویزیونیستهای کلاسیکی که انترناسیونال دوم را غصب کرده بودند ایستادند. همانطور که آنها طی جنگ دوم جهانی در نبرد با فاشیسم و قبل و بعد از آن دوران، ایستادگی کردند. در دوران تیره کنونی نیز که رژیم ها و احزاب رویزیونیست حاکم در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی، جای خود را به رژیم های سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی عریان داده اند و سرمایه داری بنظر بلامنازع و شکست ناپذیر می آید، ما باید محکم بایستیم.

بحران مزمن نظام اجتماعی نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی وخیم تر شده و شرایط را برای پیشرفت انقلاب درازمدت مسلحانه ما مهیا می کند. در برابر چشمان ما تضاد میان قدرتهای سرمایه داری، تضادهائی که بین این قدرتها و تعداد روز افزونی از نومستعمرات مقروض وجود دارد، تضاد طبقات حاکم بومی و اربابان خارجی آنها از یکطرف و خلقها و ملل تحت ستم و استثمار از طرف دیگر، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در حال تشدید است.

تمام کارزارهای ضدانقلابی، خواه قهرآمیز و خواه فریبکارانه، شکست خواهد خورد اگر حزب از تجربه اش درست جمعبندی کند و به نقد و طرد اشتباهات و انحرافات مهمی برخیزد که به حزب و جنبش انقلابی توده ها بطور جدی لطمه زده و اینک موجودیت آنها را به خطر افکنده است. حزب می تواند با تکیه به دستاوردهای گذشته و حال، انتقاد و انتقاد از خود در تمامی مراحل جنبش اصلاح، و پیش گذاشتن صحیح وظایف نوین، خود را هر چه بیشتر تقویت کند.

در مقابل حملات دشمن و انحرافات و اشتباهاتی که باعث لطمات بسیار به نیروهای انقلابی و خلق شده، ما تمامی کادرها و اعضای حزب را فرا می خوانیم که بر اصول اساسی مجددا تاکید کرده، کمبودها و اشتباهات و انحرافات عمده را تشخیص داده و اصلاح کنند و حزب را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی تحکیم بخشند.

با وجود نتایج نامطلوبی که توان ما را در برخی مناطق به شدت تحلیل برده، هنوز افرادی هستند که عجله کاری می کنند و برخی نیز هستند که بین موضع چپ افراطی و موضع راست روانه تاب می خورند. برای یافتن جهت درست و تحکیم حزب و جنبش انقلابی توده ای، خیلی مهم است که کمبودها و اشتباهات عمده را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی ریشه یابی کنیم و تاثیرات زیان بار آنها را تشخیص دهیم.

دستاوردها و اشکالات مشخص بیشماری را می توان نام برد؛ ولی هدف اساسی ما در این سند، شناسائی و نقد و اصلاح آن کمبودها و اشکالات و انحرافاتی است که بر موقعیت کنونی حزب و جنبش انقلابی و پیشرفت آن، مهمترین تاثیرات را داشته اند. هر چند ما مطالعه و بررسی گسترده تجارب گذشته و شرایط حاضر را در دستور کار قرار داده ایم، اما این امر جایگزین جمعبندی ها و ارزیابی ها از زوایای گوناگون نیست؛ انجام چنین کاری ضروری است.

روبهمرفته، حزب هنوز از قدرت و سر زندگی قابل توجهی برخوردار است که لازمه حل مشکلات دیرینه و فائق آمدن بر شکست های بیسابقه می باشد. ما توان تحکیم خود و پیشبرد انقلاب را داریم.

الف ـ در زمینه ایدئولوژی

ما پرولترهای انقلابی از گنجینه عظیم تئوری مارکسیست ـ لنینیستی بهره برده و اصول اساسی را که راهنمای امر انقلابی ما در مراحل انقلاب دمکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است از آن استخراج کرده ایم. باید به این کار ادامه دهیم وگرنه به سرنوشت احزاب رویزیونیست حاکم (و دنباله روان اردوگاه آنها) دچار می شویم که از سه دهه قبل شروع به تجدید نظر در اصول اساسی انقلابی کرده و از آن منحرف شده و بالاخره طی چند سال اخیر آن را منحل کردند.

بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند موجود باشد. ما فقط در صورتی می توانیم در مبارزه انقلابی پیگیر بوده و از حقوق و منافع خلق دفاع کنیم، روی خط درست بمانیم و پیروزی های بیشتری کسب کنیم که نقاط اتکاء ایدئولوژیک محکمی داشته باشیم. نتیجتا باید بطور جدی به مطالعه تئوریک بپردازیم.

مطالعه و فعالیت سیاسی برای برانگیختن، متشکل کردن و بسیج توده ها اکیدا ضروری است. ولی کافی نیست. نباید خود را به مطالعه گاه به گاه اوضاع کشور راضی کنیم. بعلاوه نباید با جار و جنجال رسانه های گروهی بورژوائی و یا فشارهای متحدا نامطمئن و بی ثبات خود دچار نوسان شویم همواره باید بر سر تئوری و ایده های خود، و منافع پرولتاریا و ستمدیدگان فیلیپین و سراسر روشن باشیم.

ما باید موضع، دیدگاه و روش مارکسیست ـ لنینیستی خود را حفظ کرده و ارتقاء دهیم باید همواره دانش خویش را در زمینه فلسفه ماتریالیستی، ماتریالیسم دیالکتیک، اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم علمی، انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان حزب، جنگ خلق و ساختمان جبهه متحد بالا ببریم.

از زمان سازماندهی مجدد حزب، مطالعه تئوریک در سه سطح به پیش رفته است؛ سطح پایه ای که بر تاریخ جامعه و انقلاب فیلیپین و اسناد پایه ای خودمان تمرکز داشته است؛ سطح میانی که به مطالعه قیاسی انقلاب فیلیپین با انقلاب چین و سایر جنبشهای انقلابی پرداخته و با استفاده از منتخب هفت جلدی آثار مائو به پیش رفته است؛ و سطح پیشرفته که بر اصول اساسی تئوری مارکسیست ـ لنینیستی متمرکز بوده و با استفاده از مهمترین آثار مارکس، انگلس لنین، استالین و مائو، برای بحث و مطالعه فردی با اعضای حزب و با واحدهای حزبی انجام شده است.

ولی از اواخر دهه ۱۹۷۰، ما مرتبا از این ساختار آموزش تئوریک دور افتاده و به آثار مائو کم بها داده ایم. اعضای حزب بیشتر به نوشته هائی رجوع کرده اند که اهمیت کمتر و نیز ارتباط کمتری به مبارزه انقلابی ما داشته اند؛ هر چند این کار هم بطور سطحی انجام گرفته است.

بعلاوه از اواخر دهه ۱۹۷۰، جز در مورد کلاس های پایه ای حزب و برخی کارزارهای مطالعاتی پراکنده که بعد محدودی داشته، ما در زمینه دوره ها و منابع مطالعاتی جهت آموزش تئوریک در سطوح میانی و پیشرفته دچار کمبود فاحش بوده ایم. در سال ۱۹۸۲ ـ ۱۹۸۱ ترجمه های جدیدی از اصول

پایه ای بازسازی حزب و سایر آثار پایه ای مهم به زبان فیلیپینی توزیع شد ولی تعدادش محدود بود. آثار متفکران و رهبران کبیر کمونیست نیز کمیاب شده و در دسترس توده های حزبی نیست.

سطح پایین آموزش تئوریک

نتیجه انکار ناپذیر کوتاهی در زمینه آموزش تئوریک این بوده که کادرها و اعضای حزب، بخصوص آنهائی که از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این طرف عضوگیری شده اند، از سطح دانش تئوریک نازلی برخوردارند. عدم شناخت فزاینده نسبت به تجربه انقلابی حزب خودمان و تجارب انقلابی گذشته و حال سایر احزاب به چشم می خورد. شناخت کمی از افکار و عقاید خرده بورژوائی که در داخل و خارج حزب سر بلند می کنند وجود دارد؛ شناخت در زمینه انتقاد و مبارزه با این افکار اندک است و همین مسئله اعضای حزب و توده های انقلابی را آسیب پذیر ساخته است. آن دسته از کادرها که از لحاظ تشکیلاتی ارتقاء یافته اما دانش تئوریک نازلی دارند، نه تنها در زمینه ایدئولوژی بلکه نتیجتا در کار سیاسی و تشکیلاتی خود نیز در معرض خطاها و انحرافات جدی قرار گرفته اند.

زمینه برای ذهنی گرائی در درون حزب، از جمله گرایشات دگماتیستی و رویزیونیستی، فراهم است. به جای یک دیدگاه جامع و کامل و همه جانبه از مسائل و رشد تئوریک از موضع انقلابی پرولتری، یک دید یک جانبه و تنگ نظرانه و جسته گریخته نسبت به امور موجود است. مختصات این دید بستگی دارد به این که کدام انحراف از جانب برخی عناصر باب شده است.

برای مثال، عناصری هستند که در مورد نقش فعلی شهر محل فعالیتشان غلو می کنند. آنها برخی وقایع برجسته نظیر قیام های مسکو و پتروگراد، قیام ویتنامی ها در سال ۱۹۴۵، حمله «تت» در سال ۱۹۶۸، و تعرض نهائی چریکهای نیکاراگوآ در سال ۱۹۷۹ را از زمینه تاریخی واقعه جدا کرده، اصرار دارند که مبارزه شهری «دینامیسم خاص و یا مستقل خود» را (جدا از کل استراتژی) دارد. آنها می کوشند یک «استراتژی جدید» قیام مسلحانه شهری ابداع کنند و بطور دگماتیک آن را به کل تئوری و پراتیک جنگ خلق تحمیل کنند؛ یا در مقابل جنگ خلق آن را علم کنند.

جنگ خلق نافی قیام مسلحانه در زمان مناسب نیست. برای مثال، قیام های مسلحانه گسترده طی سال های ۹۸ ـ ۱۸۹۶ و ۹۹ ـ ۱۸۹۸ در بسیاری از استان های کشور را در نظر بگیرید که اولی علیه حاکمیت استعماری اسپانیا و دومی علیه جنگ تجاوزکارانه آمریکا بر پا شد. یا قیام های اواخر ۱۹۴۴ و اوایل ۱۹۴۵ در جزیره «لوزون» علیه قوای متهزم ژاپن را در نظر بگیرید. ارتش انقلابی فیلیپین و «هوک بالا هاپ» نیز هر یک در دوره خود به محمل حرکت توده های متشکل و غیر متشکل تبدیل شدند.

از هم پاشیدگی ارتش ضد انقلابی و موجودیت یک نیروی مسلح انقلابی، پیش شرط یک قیام توده ای پیروزمند است. انکار ضرورت پیشبرد جنگ خلق و ساختن مرحله به مرحله ارتش خلق، در شرایطی که نیروی دشمن هنوز دست نخورده است و دچار از هم پاشیدگی نشده، نه فقط به معنی سوء استفاده عوامفریبانه از یک خواست طبیعی یعنی پیروزی سریع می باشد بلکه نیروهای انقلابی را به دست خویش به نابودی می کشاند.

حتی زمانی که یک پدیده یا پروسه بطور تمام و کمال بررسی شده، و حتی دو جنبه متضادش نیز شناخته شده، اشتباهاتی رخ داده است: در تشخیص اینکه تحت شرایط معین و در زمان معین، کدام جنبه عمده است و کدام غیر عمده؛ یا به این صورت که جنبه عمده تشخیص داده شده ولی جنبه غیر عمده کاملا یا عملا نادیده گرفته شده است.

مثلا آن جریان فکری را در نظر بگیرید که به اشتباه تحریم سال ۱۹۸۶ انجامید. رهبری مرکزی به درستی اعلام کرد که انتخابات آبکی ریاست جمهوری در آن سال قلابی بوده و مارکوس تقلب خواهد کرد و پیروز خواهد شد. تحت یک شرایط مشخص و تا یک مقطع زمانی معین، جنبه عمده مسلما همین بود. یعنی صندوق رای و «باتاسانگ پامبانسا» (قوه مقننه فیلیپین) مارکوس را «پیروز» اعلام می کرد.

ولی تغییر شرایط باعث شد که جنبه غیر عمده رو بیاید. یک شورش نظامی راه افتاد که آمریکا پشت آن بود؛ نیروهای متشکل ارتجاعی (منجمله کلیسای کاتولیک) و نیروهای مترقی نیز در یک صف قرار گرفتند و یک خیزش عمومی به راه افتاد. از همان نوامبر ۱۹۸۵ می شد تشخیص داد که جنبه غیر عمده پتانسیل زیادی دارد که به عمده تبدیل شود.

اشتباه در برخورد به جنبه های متضاد می تواند به شکل تلاش در ترکیب کردن و آشتی دادن جنبه عمده و جنبه غیر عمده بروز کند. ماتریالیسم دیالکتیک می گوید یک پدیده یا پروسه را در صورتی می توان کاملا شناخت که جنبه عمده و جوانب غیر عمده اش شناخته شده باشند. وقتی با یک پدیده یا پروسه پیچیده روبرو هستیم باید تضاد عمده و تضادهای فرعی آن را بشناسیم.

برای مثال، خطی نظیر خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات بر مبنای تئوری جنگ خلق، یک خط صحیح است. خط دیگری که در پی پیروزی یکباره و شراکت فوری در قدرت با بورژوازی است، بی آنکه لزوما ارتش خلق مرحله به مرحله آنقدر قوی شده باشد که بتواند ماشین بوروکراتیک ـ نظامی دولت ارتجاعی را در شهرها نابود کند، یک خط اشتباه است. در نتیجه این خط، کادرهای حزب منجمله آنها که در لیست سیاه دشمن قرار دارند، در نهادهای کارکنان حزبی در شهرها متمرکز می شوند تا قیام مسلحانه را «تدارک ببینند»؛ و ارتش خلق پیش از موعد و به گونه ای ناپایدار، به صورت واحدهای بزرگ جنگی و گروه های وسیعی از افراد نظامی سازمان داده می شود.

خط غلط را به هیچوجه نمی توان بسابه خط غلط تشخیص داد؛ زیرا در حرف از جنگ خلق و رهبری حزب دفاع می کند؛ کادرهای حزب را به کار می گیرد؛ و بر پایه های توده ای موجود در شهر و روستا سوار می شود ـ اگر چه همزمان آنها را تضعیف می کند. ضمنا این خط دارای جوانبی است که در کوتاه مدت اعتبار دارند. مثلا اینکه تعرضات واحدهای بزرگتر نظامی، زمانی که پایه توده ای هنوز چندان محدود نشده یا از دست نرفته، موثرتر هستند.

پیشنهاداتی که در مورد تغییر استراتژی به یک استراتژی «قیامی»، و کاستن از اهمیت ایجاد پایگاه ها و مبارزه ضد فئودالی مطرح شده بود، رد شده است؛ اما بطور همه جانبه مورد انتقاد قرار نگرفته است. بدتر اینکه اینگونه پیشنهادات اجازه یافته اند تحت پوشش های مختلف به حیات خود ادامه دهند. مثلا به شکل حرکت برای پیروزی تعیین کننده انقلاب از طریق «ضد حمله استراتژیک» در چارچوب مرحله دفاع استراتژیک و «استفاده از فرصت ها» از طریق ترکیب قیام شهری و ساختن ارتش «منظم» برای ضد حمله استراتژیک.

در واقع ملغمه ای از خطوط غلط و درست وجود دارد که به خطوط غلط اجازه می دهد درست و حسابی جا بیفتند؛ تا وقتی که بالاخره حزب دچار شکستهای بزرگ شده و بیدار شود. در غیاب نقد و طرد روشن و پیگیر با هر آنچه اشتباه است، سازشکاری به خطاها اجازه می دهد که همچون زالو به

بدنه صحیح اصول، حزب، ارتش خلق و جنبش توده ای انقلابی بچسبند.

زشت ترین نمونه ناتوانی در تشخیص جوانب عمده و فرعی یک پدیده یا پروسه را در کارزار «آهوس» دیدیم. (کارزار هیستریکی که علیه خبرچینان در میندانائو به راه افتاد.) ما در این کارزار آشکارا شاهد تجاوزات جدی به حقوق مدنی، کشتن رفقا و سایر افراد به ناحق، و متعاقب آن نابودی نیروهای انقلابی بودیم. و همه اینها تهوع آور است. ولی کماکان تا مدتها این کارزار مثبت ارزیابی می شد؛ با این بهانه که احتمالا توانسته عوامل نفوذی را از میان بردارد - حتی اگر به قربانی شدن و مرگ صدها رفیق خوب و افراد بیگناه منجر شده است.

دلایل مختلفی که بعنوان عوامل اصلی کارزار «آهوس» مطرح شده اند، یا کاملا با وقایعی که تحت مسئولیت کمیسیون میندانائو بی ارتباطند و یا ربط مستقیمی به آن ندارند. این دلایل، رابطه ای واقعی که بین خط ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و شکستهای منتج از آن، با کارزار هیستریک ضد خبرچینان وجود دارد را می پوشاند. بدترین نظریه ای که از طرف برخی عناصر به پیش گذاشته شده اینست که آن کارزار یک پیروزی انقلابی بود.

جنگ خلق و انقلاب دو مرحله ای

اینکه بخش بزرگی از ساختار آموزش تئوریک باید به مطالعه آثار مائو و انقلاب چین اختصاص یابد یک تصمیم گیری بی حساب و کتاب نیست. مائو نماینده مرحله ای در تئوری و پراتیک است که تکامل مهمی در مارکسیسم - لنینیسم محسوب می شود. آثار مائو، مارکسیسم - لنینیسم را هر چه عمیقتر به شرق عرضه کرده است. و این آثار از شرایط نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی برخاسته که اساسا شبیه به شرایط فیلیپین می باشد.

نمونه های جنگ خلق در چین و ویتنام بیشتر از هر انقلاب مسلحانه ای در کشورهای دیگر با جنگ خلق جاری در فیلیپین خوانائی دارند. این نمونه ها نشان می دهند که بحران مزمن شرایط نیمه فئودالی زمینه ای برای جنگ درازمدت خلق بوده و تا به امروز بهتر و بیشتر از هر نمونه دیگر به مبارزه ما می خورد.

ما همچون انقلابیون ویتنامی، اصول پایه ای را از انقلاب چین و آثار مائو فرا گرفته ایم. ما این اصول را طبق شرایط خودمان بکار برده ایم و هرگز از یک تجربه بطور دگماتیک و مکانیکی الگوبرداری نکرده ایم. تجربه ما با تجربه جنگ خلق در چین چند تفاوت مهم دارد:

۱) ما علاوه بر روستا، از خصوصیت مجمع الجزایری کشور نیز برای تقسیم و تضعیف نیروهای دشمن استفاده کرده ایم.

۲) ارتش خلق چین، طی مرحله دفاع استراتژیک، جنگ منظم متحرک را به پیش برده و مناطق پایگاهی وسیعی نیز ایجاد کرده بود. ما همانند ویتنامی ها کار را با جنگ چریکی و پایگاه و مناطق چریکی به پیش برده ایم.

۳) در دوره مبارزه ضد ژاپنی، یک دوره کامل انقلاب ارضی به راه افتاد که شامل قیام های دهقانی و مصادره زمین بود و مقدمه کارزار بس موفق تقلیل اجاره و از بین بردن رباخواری شد. ما قبل از اجرای برنامه حداکثر، سیاستی را تعقیب کرده ایم که آن را برنامه حداقل انقلاب ارضی می نامیم.

شرایط عینی و نیروهای ذهنی انقلاب جاری فیلیپین چنان است که می تواند انقلاب دو مرحله ای (دمکراتیک نوین و سوسیالیستی) را به انجام برساند. این همان انقلاب دو مرحله ای است که نخست توسط لنین تعریف شد و سپس مائو آن را دقیقتر و عمیقتر مطرح نمود. بنابراین انقلاب فیلیپین شبیه انقلابات چین، ویتنام، کره، کوبا و سایر انقلاباتی است که می توانند از مرحله دمکراتیک نوین به مرحله سوسیالیستی گذر کنند. از این زاویه، انقلاب ما در رده بالاتری نسبت به انقلاباتی قرار دارد که باید در شرایط سلطه سیاسی و اقتصادی بسیار عقب مانده و حتی راسیستی (نظیر بیشتر نقاط آفریقا) انجام می شد. و نیز بالاتر از انقلاباتی است که رهبری انقلابی در آن هدف انجام انقلاب سوسیالیستی را دنبال نمی کرد (نظیر انقلاب نیکاراگوآ).

بدترین نوع دگماتیسم که بدترین لطمات را به حزب وارد کرد عبارت است از تحمیل اکید الگوی ساندینیست ها یا برخی جوانب و وقایع مربوط به انقلاب ویتنام خارج از متن تاریخی آنها بر تجربه موفق جنگ خلق خودمان؛ با این هدف که جنگ خلق را به قیام گرائی سوق دهند و ایده های خوزه لاوا مبنی بر پیروزی سریع نظامی که یک دیدگاه صرفا نظامی و تبلور ماجراجوئی نظامی است را جلو ببرند (البته بدون اینکه به پیروی از خوزه لاوا اذعان کنند.) بذر این ایده ها نخست از اوایل دهه ۱۹۸۰ درون رهبری مرکزی جوانه زد و نفوذش را گسترش داد. این ایده ها در سال ۱۹۸۳ در میندانائو بمثابه یک خط آشکارا قیام گرایانه بروز کرد. سپس از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد در چارچوب برنامه «ضد حمله استراتژیک» در سطح سراسری ترویج شد.

حزب در اسناد مربوط به بازسازی خود، مهم ترین و اساسی ترین عوامل در تاریخ و شرایط فیلیپین، در مبارزه طبقاتی و جنبش انقلابی کشور را کاملا در نظر گرفت. در عرصه ایدئولوژیک، بارزترین دستاورد حزب عبارت است از تلفیق تئوری مارکسیست - لنینیستی با شرایط خاص فیلیپین. این کار شامل تشخیص شرایط پایه ای و خصلت کنونی انقلاب فیلیپین، نیروهای محرکه آن و دشمنانش، استراتژی و تاکتیک هایش، وظایفش و دورنمای سوسیالیستی آن بود.

حزب خطاهای مختلفی که از طرف رهبریهای سابق طی سالهای ۳۸ - ۱۹۳۰ در اولین حزب کمونیست، و در حزب موتلفه که از ادغام احزاب کمونیست و سوسیالیست در ۱۹۳۸ ایجاد شد را مورد انتقاد قرار داد. این اشتباهات، دگماتیستی و امپیریستی یا رویزیونیستی و اپورتونیستی «چپ» و راست بودند.

یکی از اشتباهات مهم ذهنی گرایانه و اپورتونیستی که نقد و طرد شد، خط ماجراجویانه خوزه لاوا بود. این خط پیروزی سریع نظامی، و ساختن گردان و گروهان بود؛ بدون اینکه یک پایه وسیع و ریشه دار توده ای (از طریق کار ذره ذره و دردناک توده ای) درست شده باشد تا شالوده این نیروهای نظامی گسترده شود. زمانی که درس های تاریخ خویش را فراموش کنیم، تکرار اشتباهات ناگزیر است.

خط خیزش خودبخودی توده ای و قیام مسلحانه شهری بنظر تازه و مد روز می آید؛ زیرا الگوی ساندینیست ها را بنمایش می گذارد یا یک رشته پاراگراف از آثار ویتنامی ها را عرضه می کند. ولی این خط در واقع کپیه برداری و زنده کردن زیر جلکی همان تزهای کهنه «ساکدالیستی» است که از زمان رفیق «کریسانتو اوانگلیستا» بدرستی نقد و طرد شده است. ما پرولترهای انقلابی باید از تجارب انقلابی گوناگون در کشورهای دیگر درس بگیریم؛ ولی باید بدانیم چگونه هر یک از آنها را بر حسب اهمیت جهانی و ارتباط و قابلیت انطباقشان با مبارزه مردم خودمان مورد ارزیابی قرار دهیم. اینکه رهبران ساندینیست را در زمینه کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب سوسیالیستی در جایگاهی بالاتر از مائو بنشانیم، تبارزی از درک نازل تئوریک، ذهنی گرائی و اپورتونیسم است. ما باید انتقاد از خود جبهه ساندینیستها را در مورد اینکه چرا بعد از ده سال قدرت را از کف داد، مطالعه کنیم.

بقیه در صفحه ۷۵

برای رجوع خوانندگان

پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین‌المللی کمونیستی

٤ ماه مه ۱۹۹۵

این گزیده ای از سند مشترک حزب کار بلژیک و حزب متحد سراسری کمونیست بلشویک در شوروی سابق است. این سند که خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را پاک می کند، موضوع بحث و جدل در سرمقاله این شماره و نیز در مقاله «بدون مائوئیسم یک اکتبر نوین ممکن نیست» قرار گرفته است. منتظر مقالات ارسالی شما در این زمینه هستیم - «جهانی برای فتح»

مقدمه

۱) سقوط اتحاد شوروی و ارائه سرمایه داری عریان در این کشور و در اروپای شرقی که نتیجه سیاست ضدانقلابی گورباچف و یلتسین است، نقطه عطفی را در اوضاع بین المللی پدید آورده است. این برای امپریالیسم و ارتجاع یک پیروزی محسوب می شود.

۲) این وقایع ضدانقلابی تمامی تضادهای بنیادین جهان را تشدید کرد: تضادهای کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم، تضادهای خلقهای ستمدیده در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با امپریالیسم، تضادهای انحصارات با قدرتهای امپریالیستی، و تضادهای طبقه کارگر با بورژوازی. نیروهای ارتجاع، نژادپرستی، فاشیسم و جنگ، تعرض خود در مقیاس جهانی را آغاز کرده اند.

۳) در چنین اوضاعی، احزاب و سازمانهائی که به اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم وفادار مانده اند، می کوشند از پروسه های ضدانقلابی که سوسیالیسم را در اتحاد شوروی نابود کرد، بیاموزند. آنها در مواجهه با تعرض مرتجعین، نیاز به اتحاد برای دست زدن به یک ضدحمله بنفع توده های تحت ستم و استثمار را احساس می کنند؛ تا بتوانند پرچم سوسیالیسم و کمونیسم را بالا نگهدارند و اعتماد به آینده سوسیالیستی نوع بشر را به تمامی کسانی که علیه سرمایه داری و امپریالیسم می جنگند باز گردانند.

بر تفرقه هائی که در گذشته بین احزاب مارکسیست - لنینیست بوجود آمده می توان فائق آمد

۱) جنبش بین المللی کمونیستی از سال ۱۹۵٦ دچار تفرقه شده و دو شقه شده است. اولین و عمده ترین علت انشعاب، خط رویزیونیستی ارائه شده توسط خروشچف است. بعدا، جنبش ضد رویزیونیستی تحت تاثیر برخوردهای ماوراء چپ، خود دچار انشعاب شد.

۲) امروز گرایش «طرفدار شوروی» در نتیجه احیای سرمایه داری تحت حاکمیت گورباچف، به گرایشات بیشمار تقسیم شده است. در دهه ۱۹٦۰، یک گرایش «طرفدار چین» به ظهور رسید اما بعد از مرگ مائو به گرایشات گوناگون تقسیم شد. یک گرایش «طرفدار آلبانی» هم وجود داشته که بعد از سقوط سوسیالیسم در آلبانی دچار انشعاب شده است. یک گرایش «طرفدار کوبا» هم عمدتا در آمریکای لاتین وجود دارد. و بالاخره، برخی احزاب هم هستند که موضع «مستقل» خود در قبال گرایشات فوق الذکر را حفظ کرده اند.

صحت یا ضرورت چنین انشعاباتی در مقاطع تاریخی معین داشته باشد، امروز می توان بر این تقسیمات فائق آمد و احزاب مارکسیست - لنینیستی که به گرایشات مختلف تقسیم شده اند را متحد کرد.

۴) همه احزابی که به مارکسیسم - لنینیسم وفادار مانده اند متوجه این هستند که رویزیونیسم باعث تضعیف و تفرقه جنبش بین المللی کمونیستی شده و سرانجام به قعر خیانت آشکار در غلتیده است.

۵) بعد از احیای کامل سرمایه داری در شوروی، همه کمونیستها باید توافق داشته باشند که رویزیونیسم، خطرناکترین دشمن ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم است. زندگی اثبات کرده که رویزیونیسم نماینده بورژوازی درون جنبش کمونیستی است.

٦) در گذشته، احزاب و سازمانهای مختلف بر پایه یک جهت گیری سیاسی و ایدئولوژیک مشخص متحد شدند. برخی احزاب توانستند عمیقا در بین توده ها ریشه بدوانند، خودشان تجربه انقلابی کسب کنند، و مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیت کشور خویش پیوند دهند. درون هر یک از این گروهبندی ها، برخی سازمانها دچار انحراف چپ یا راست شده، بدون ارتباط با امر مبارزه به لاف زنی پرداخته و از صحنه ناپدید شدند.

۷) در اوضاع حاضر، همه احزابی که به اصول مارکسیسم - لنینیسم چسبیده اند نیاز به پشت سر گذاشتن تفرقه های پیشین و متحد شدن را احساس می کنند.

۸) کمونیستها باید بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری متحد شوند. زمانی که پای اتحاد احزاب و سازمانها با سوابق بسیار متفاوت در یک مقیاس بین المللی در میان است، نمی توان از قبل انتظار یک اتحاد ایدئولوژیک را داشت. باید قبول کنیم که ممکن است برای دورانی طولانی، اختلاف نظرات جدی در بین باشد. ما باید انتقاد و انتقاد از خود را بپذیریم و با در نظر داشتن منافع مشترک کل جنبش، وحدت را پاس داریم. دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و دفاع از امر وحدت، دو جنبه از یک سیاست منسجم انقلابی است.

نبرد با رویزیونیسم و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم

۱) جنبش بین المللی کمونیستی از زمان پیدایش خود در سال ۱۹۱۹، تاریخ را رقم زده و چهره جهان را دگرگون ساخته است. کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۲۰ برگزار شد، اساسنامه یعنی ملزومات قبول عضویت، مانیفست و قطعنامه های حیاتی پایه ای دیگری را به تصویب رساند. اینها خط تمایز جنبش بین المللی کمونیستی و سوسیال دمکراسی را مشخص کرد. این جنبش تا سال ۱۹۵٦ جهت گیری انقلابی و وحدت خویش را حفظ کرد و نفوذ جهانی آن بی وقفه گسترش یافت.

۲) جنبش بین المللی کمونیستی برای آن که بار دیگر به مثابه یک جریان مهم در عرصه جهانی قد علم کند باید از این تاریخ مشترک به دفاع برخیزد.

۳) لنین کار مارکس و انگلس را ادامه داد و تحت شرایط نوین یعنی تحت امپریالیسم آن را تکامل بخشید. و اصول ایجاد حزب کمونیست را ترسیم کرد، استراتژی و تاکتیکهای انقلاب سوسیالیستی را با دقت تدوین کرد و به عمل در آورد. او سوسیال دمکراسی را بمثابه ااایدئولوژی بورژوازی و امپریالیسم درون جنبش طبقه کارگر محکوم کرد. او خطوط راهنمای ساختمان سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا را فرموله کرد. او انترناسیونال کمونیستی را بنا نهاد و از انترناسیونالیسم پرولتری به دفاع برخاست.

۴) استالین اصول لنینیسم را بکار بست و

رهبری وی، حزب بلشویک یک جامعه عقب مانده و ویران را به یک کشور سوسیالیستی صنعتی تبدیل کرد. کلکتیویزاسیون و مدرنیزه کردن کشاورزی شوروی، صنعتی کردن سوسیالیستی، انقلاب فرهنگی، ایجاد قوای دفاعی قدرتمند، پیروزی در جنگ میهنی ضد فاشیستی، بازسازی کشور و اعمال یک سیاست خارجی پیگیر در دفاع از صلح جهانی و حمایت از مبارزات ضد استعمار نوین در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، به لحاظ تاریخی و جهانی دستاوردهای مهمی محسوب می شوند.

۵) استالین از این ایده که مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم جریان دارد پیروی کرد. او بر این واقعیت تاکید گذاشت که نیروهای کهنه فئودالی و بورژوائی از مبارزه برای احیاء باز نمی ایستند، و فرصت طلبان درون حزب، ترتسکیست ها، بوخارینیست ها، بورژوا ناسیونالیست ها و عناصر بوروکرات، به طبقات و اقشار ضد سوسیالیست کمک می کنند که نیروهایشان را گرد آورند.

۶) خروشچف یک خط رویزیونیستی را بر حزب شوروی و بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی تحمیل کرد. این خط در گزارش وی به کنگره ۲۰، گزارش مخفیانه وی در مورد استالین، و گزارش وی به کنگره ۲۲ فرموله شده بود.

۷) خروشچف در سال ۱۹۵۶ حمله به سیاست داخلی و خارجی استالین را آغاز کرد تا خط پایه ای ایدئولوژیک و سیاسی حزب را تغییر دهد. متعاقب آن، یک انحطاط تدریجی در نظام سیاسی و اقتصادی بود. تئوریهای خروشچف در مورد «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی» به نابودی دیکتاتوری پرولتاریا و توقف مبارزه طبقاتی علیه نیروها و تاثیرات بورژوائی انجامید. تئوری «همکاری میان اتحاد شوروی و آمریکا در مبارزه بخاطر صلح و امنیت همه خلق ها»، به مبارزه ضد امپریالیستی بشدت ضربه زد. تئوری «راه پارلمانی و مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم» باعث تقویت گرایشات سوسیال دمکرات درون بسیاری از احزاب کمونیست شد.

۸) برژنف هرگز برنامه رویزیونیستی کنگره های ۲۰ و ۲۲ را زیر سئوال نبرد. او حتی تزهای مربوط به «دولت و حزب تمام خلقی» را «تکامل» داد و اعلام کرد که احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی دیگر ممکن نیست. او هرگونه هشیاری انقلابی را بر چید و راه گسترش بوروکراتیسم، تکنوکراتیسم، کاریریسم و فساد را گشود. او در قبال سایر احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی، غالبا سیاست مداخله و کنترل را بکار بست.

۹) تحت گورباچف و یلتسین، رویزیونیسم به نتایج نهائی خود انجامید. اتحاد شوروی فرو پاشید و یک سرمایه داری «وحشی» مستقر شد.

۱۰) بورژوازی در سراسر جهان، شکست سوسیالیسم را جشن می گیرد. در واقع ما شاهد شکست رویزیونیسم هستیم که خروشچف ۳۵ سال پیش سنگ بنایش را نهاد. این رویزیونیسم به ورشکستگی کامل اقتصادی، تسلیم در برابر امپریالیسم، احیای سرمایه داری، فاجعه اجتماعی و جنگ های داخلی ارتجاعی منجر شد.

۱۱) خروشچف خرابکاری خود را با این ادعا کرد که انتقاداتش به خطاهای استالین با هدف احیای لنینیسم ناب و اصل انجام می گیرد. گورباچف نیز برای منحرف کردن نیروهای چپ رو همین وعده های عوامفریبانه را داد. اما انتقاد از «استالینیسم» فقط حقه ای بود تا حملات به اصول مارکسیست ـ لنینیستی را بپوشانند. همان موقع که گورباچف کاملا «استالینیسم» را نابود کرد، خصومت آشکار خود با لنینیسم و پیوند خویش با سوسیال دمکراسی را اعلام نمود.

۱۲) بحث بر سر تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت استالین باید مجددا درون جنبش بین المللی کمونیستی باز شود. ضد استالینیسم اسب تروای ضد کمونیسم بوده که در صفوف جنبش کمونیستی رخنه کرده است.

۱۳) برای دورانی، اختلاف نظر در ارزیابی از سیاستهای گوناگون پیاده شده توسط رفیق استالین وجود خواهد داشت. این بحثها باید به گونه ای علمی و بر مبنای یک دورنمای طبقاتی انقلابی به پیش برده شود.

۱۴) تاریخ نشان می دهد که بعد از کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی، اکثریت احزاب کمونیست رویزیونیسم خروشچف را بشدت دست کم گرفتند.

۱۵) در دهه ۱۹۶۰، مائوتسه دون و انور خوجه بخوبی خطر رویزیونیسم را فهمیدند. هوشی مین، کیم ایل سون، چه گوارا و سایر رهبران کمونیست خدمات مهمی به مبارزه علیه رویزیونیسم کردند.

۱۶) در برتو انحطاط اتحاد شوروی، نیاز به ارزیابی مجدد از فعالیت رفیق مائوتسه دون وجود دارد. او با رهبری انقلاب دمکراتیک ملی و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور گسترده جهان سومی، یک خدمت مهم جهانی انجام داد. مائوتسه دون در مقابل رویزیونیسم خروشچف و سپس برژنف مقاومت کرد. او برای نخستین بار در تاریخ، توده ها را به مبارزه علیه گرایشات انحطاط آفرین درون حزب کشاند.

۱۷) برای یک دوره، درون جنبش بین المللی کمونیستی عقاید مختلفی بر سر امتیازات مائوتسه دون وجود خواهد داشت. باید به آنها بطور علمی برخورد شود و حقیقت از دل واقعیات و بر مبنای روحیه طبقاتی انقلابی بیرون کشیده شود.

۱۸) مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم یک وظیفه پیچیده و طولانی است. رویزیونیسم که بسیاری احزاب را داغان کرده، بطور خودبخودی ناپدید نخواهد شد. رویزیونیسم تیتو در سال ۱۹۴۸ توسط جنبش بین المللی کمونیستی مورد نقد قرار گرفت. خروشچف در مسیر فرصت طلبی خویش کاری بیشتر از رنگ و لعاب زدن به عقاید رویزیونیستی تیتو نکرد. اگر عقاید و تزهای رویزیونیستی عمیقا مورد تحلیل و نقد قرار نگیرند، به حیات خویش ادامه داده و جریانات انحلال طلب می توانند بار دیگر ضربه زده و قربانیان جدیدی بگیرند. رابطه بین خطوط خروشچف و برژنف و سیاستهای گورباچف، و نیز تکامل پروسه انحطاط را از ریشه تا نقطه اوج آن، باید جزء به جزء، مورد تحلیل قرار داد.

۱۹) تاثیرات مسموم رویزیونیسم به تجدید حیات (گرایش بورژوائی) سوسیال دمکراسی و (گرایش ضد کمونیستی) ترتسکیسم کمک کرد. مبارزه علیه ایدئولوژیهای سوسیال دمکراتیک و ترتسکیستی، یک شرط تکامل جنبش مارکسیست ـ لنینیستی است.

حفظ وحدت و مبارزه علیه تفرقه گرائی

۱) خروشچف نابودی وحدت جنبش بین المللی اکمونیستی را با قطع رابطه کامل با احزابی که مخالف رویزیونیسم بودند آغاز کرد. در برخی کشورها که رهبری دنباله رو رویزیونیسم خروشچف بود، صحیح آن بود که کمونیستها احزاب مارکسیست ـ لنینیست جدیدی ایجاد کنند.

۲) اما متعاقبا، فرقه گرائی و چپ روی افراطی به بسیاری انشعابات غیر قابل توجیه پا داد. اختلافات واقعی تا حد آنتاگونیسم و انشعاب بزرگ نمایانده شدند. برخوردهای ایدئولوژیک و سیاسی مهمی بر سر چکسلواکی ۱۹۶۸، کامبوج ۱۹۷۹، افغانستان ۱۹۸۰، حذف گرایشی که حول چیان چین شکل گرفته بود در سال ۱۹۷۶، تئوری سه جهان در سال ۱۹۷۷، و غیره وجود داشته است.

۳) همه این برخوردها مهم هستند. اختلاف نظرات پایه ای باید روشن شوند، اما این محتاج زمان و تحلیل و بحث جدی ماتریالیستی و دیالکتیکی است. هر حزب باید نقطه نظرات مخالف و متفاوت را بطور جدی مطالعه کند و نقطه نظر خود را با حفظ وحدت جنبش، فرموله کند.

۴) هر حزب باید اصول مارکسیست ـ لنینیستی را بر حسب درک خود در واقعیت موجود بکار بندد. از هیچکس نمی توان انتظار داشت که از آنچه مسائل اصولی می داند پایین بیاید. هر حزب سیاست خود را با استقلال کامل مشخص می کند. ولی این با وظیفه حفظ وحدت جنبش بین المللی کمونیستی در تضاد نیست. این وحدت نیز یک مسئله اصولی است و از اهمیت درجه اول برخوردار است.

۵) کاملا روشن شده که استفاده از اختلاف نظرات میان احزاب کمونیست کار همیشگی سازمان «سیا» و سایر سرویس های مخفی بوده است. دشمن از اهمیت وحدت صفوف کمونیستها باخبر است و غالبا از تمامی گرایشات گریز از مرکز پشتیبانی کرده و همزمان به حمایت از رویزیونیسم راست و مواضع چپ روانه بر می خیزد تا تفرقه و انشعاب را دامن زند.

۶) هر حزب با حفاظت از وحدت جنبش قادر خواهد بود بیشتر و سریعتر بیاموزد. ما نه فقط می توانیم از احزابی که عموما با آنها توافق داریم بیاموزیم، بلکه می توانیم از احزابی که با آنها اختلافات مهمی داریم هم یاد بگیریم.

۷) اولا، قضاوت ما می تواند اشتباه باشد. ثانیا، تجربه نشان داده که احزاب می توانند در زمینه برخی جوانب کار توده ای، تجارب، کار تئوریک و غیره از احزاب مخالف خویش بیاموزند.

ثالثا، اختلاف نظرات پایه ای نباید راه را بر برخی اشکال همکاری و مبارزه مشترک بر سر نژادپرستی، حقوق صنفی، مبارزه ضد امپریالیستی و امثالهم ببندد.

رابعا، ما باید تحولات احتمالی را در مد نظر داشته باشیم. برخی احزاب که ما با آنها مخالفیم ممکنست خود را تصحیح کنند، یا برخی جناح ها ممکنست دستخوش تحولی مثبت شوند.

و بالاخره اینکه، احزاب مخالف ما ممکنست کاملا منحط شوند و آشکارا به آغوش بورژوازی بغلتند. حفظ رابطه با چنین احزابی می تواند برای ما درسهای مفید بسیار از یک نمونه منفی داشته باشد.....

«ناگزالباری زنده باد!» یعنی

سی سال پیش، شورش مسلحانه دهقانان ناگزالباری که دهکده ای ـر ایالت بنگال غربی است، آتش انقلاب را در هند مشتعل کرد؛ قیود قرنها ستم و استثمار زیر ضرب رفت؛ لابه های رویزیونیستها که میخواستند توده ها را به ادامه زندگی برده وار و مطیع قانع کنند، به ریشخند گرفته شد. دهقانان فقیر و رنجدیده جرات کسب قدرت سیاسی و مصادره املاک و اموال را به خود دادند. این نتیجه پیکار بی امان آنها با فئودال های منفور بود.

ناگزالباری کل کشور را لرزاند. خشم نهفته تحتانی ترین اقشار جامعه هند، یعنی «آدیواسی» ها و «دالیت» ها (قبیله نشین ها و «نجس» های جامعه کاستی) و سایر دهقانان فقیر و بی زمین دهان باز کرد و توفان خشم انقلابی در چند نقطه از کشور براه افتاد. سیلابهای ناگزالباری تعفن رویزیونیستی چند دهساله ی غالب بر جنبش کمونیستی هند را شستند و صدها کادر کمونیست که در دام احزابی نظیر «حزب کمونیست هند» و «حزب کمونیست (مارکسیست) » (۱) اسیر بودند علیه این احزاب رویزیونیست شورش کردند. در کلکته و برخی مراکز صنعتی کوچکتر، کارگران و زحمتکشان شهری دسته دسته از اتحادیه های کارگری زرد جدا شدند. بخش زیادی از آنها به مثابه پرولترهای آگاه به جنگ و انقلاب مسلحانه ارضی پیوستند. صاحبان مشاغل گوناگون از جمله متخصصان، دانشگاهیان و سایر حرفه ها پا به جشن انقلابی توده ها گذاشتند. ناگزالباری یک نسل از جوانان و دانشجویان را جذب خود کرد و قدرت انقلابی هزاران جوان را با آرمانهای کمونیستی برانگیخت تا به خلق خدمت کنند و برای تحقق اهداف انقلاب دست به فداکاری بزنند.

علیرغم حاکمیت طولانی رویزیونیستها قبل از وقوع ناگزالباری، جنبش کمونیستی پشتوانه‌ای الهام‌بخش از مبارزات انقلابی داشت. باید توجه داشت که به مدت ۵ سال جنگ مسلحانه «تله‌نگانا» در اواخر دهه ۱۹۴۰ به پیش رفت و با موفقیت به ایجاد قدرت سرخ در صدها دهکده انجامید. ولی بعدها رهبری «حزب کمونیست هند» به این مبارزه خیانت کرد. در مبارزه بین المللی که علیه رویزیونیسم شوروی به راه افتاد، گروههائی جانب مائو را گرفته بودند. اما ناگزالباری یک جهش بود. این مبارزه نتیجه درک آگاهانه اندیشه مائوتسه دون به مثابه یک مرحله کیفیتا نوین در مارکسیسم ـ لنینیسم و درک کاربرد مشخص آن در شرایط هند برای آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها بود. همین عنصر کلیدی و متمایز کننده بود که ناگزالباری را در مرکز صحنه سیاسی هند قرار داد. یک گروه از کادرهای انقلابی درون «حزب کمونیست هند» که در منطقه دارجیلینگ بودند، تحت رهبری چارومازومدار آگاهانه برای تعمیق مبارزه علیه رویزیونیسم و سانتریسم مبارزه می کردند. چارومازومدار با استخراج درسهای ارزشمند از مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم خروشچفی و سپس از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون در چین، موفق شد از رویزیونیسم بطور جدی گسست کند و انقلاب مسلحانه ارضی را با هدف کسب گام به گام قدرت سیاسی از طریق جنگ درازمدت خلق براه اندازد. در گسست از رویزیونیسم، وی از جمله مشخص کرد که اتحاد شوروی تحت رهبری رویزیونیستها، به دشمن پرولتاریا و خلقهای جهان تبدیل شده است. ناگزالباری بخشی از انقلاب پرولتری جهانی بود، مبارزات انقلابی در سایر کشورهای آن منطقه را تقویت کرد و از حمایت حزب کمونیست چین و سایر انقلابیون پرولتر در سراسر جهان برخوردار شد.

جنبش ناگزالباری گسست از رویزیونیستها را عمیق تر کرد و در سطحی عالیتر زمینه را برای ایجاد یک پیشاهنگ کمونیستی واقعی ایجاد کرد. در سال ۱۹۶۹، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) تشکیل شد. این گام جسورانه تحت رهبری چارومازمدار برداشته شد. کنگره موسس این حزب در سال ۱۹۷۰ یعنی در بحبوحه پیشبرد مبارزه مسلحانه، برنامه ای تصویب کرد. در این برنامه، جامعه هند بعنوان یک جامعه نیمه فئودال، نیمه مستعمره مشخص و فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات ـ کمپرادور، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (که در آن زمان توسط بلوک شوروی سابق نمایندگی میشد) بعنوان آماج انقلاب معرفی شدند. این برنامه وظایف انقلاب در مرحله دمکراتیک نوین و راه جنگ درازمدت خلق را ترسیم کرد.

به قول مائو، انقلاب مجلس مهمانی نیست؛ بلکه اقدامی است قهرآمیز که توسط یک طبقه برای سرنگونی طبقه دیگر انجام می شود. پیشاهنگ نوین می بایست از دل خیزشهای انقلابی حادی که در سراسر هند شکوفا می شد، ساخته و پرداخته می شد. باید با تفکر و سبک کارهای جا افتاد. رویزیونیستی مبارزه ای مداوم انجام می شد؛ هزاران جوان می بایست تجدید تربیت می شدند و به مثابه رزمندگان و رهبران پرولتر به صحنه می آمدند؛ گنجینه تجاربی که به بهای خون به دست آمده بود باید برای تدوین خط و ارتقاء سطح فعالیت حزب سنتز می شد؛ و همه اینها باید همزمان با دست زدن به پیشروی های جسورانه در مبارزه مسلحانه و مقابله با عملیات سرکوب و کشتار دشمن انجام می گرفت. یقینا از دست رفتن شماری از کادرهای با تجربه در اوان کار حزب جدید، توان حزب را در انجام وظایفش تحلیل برد. مشکلات جدی در نتیجه ضربات پیش آمد. اما این مشکلات بواسطه جریان راست روانه درون حزب تشدید شد. این جریان کوشید با سوء استفاده از نقاط ضعف واقعی در خط و عملکرد حزب، جهت گیری های صحیح آن را تغییر دهد.

خیلی ها از به اصطلاح «سکتاریسم» و «ماجراجوئی» چارومازومدار گفته اند و این را باعث «جدائی» حزب از توده ها و دلیل شکست جنبش ناگزالباری معرفی کرده اند. بله؛ عناصری از یک جانبه نگری، خودرونی و ذهنی گرائی که خلاف مواضع و نظرات و

«شورش بر حق است!»

سبک کار عموما مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی چارومازومدار بود، وجود داشت. اما هنگام بازبینی آثار وی آنچه که با قدرت به چشم می خورد، تحلیل روشن وی در نقد رویزیونیسم است؛ تیزبینی او در مورد مسئله کلیدی کسب قدرت است؛ اعتماد عمیق وی به توده ها و خوشبینی انقلابی نیرومند اوست. انفراد از توده ها اتهامی پوچ است زیرا تحت رهبری چارومازمدار، حزب عمیقا در بین توده ها جا افتاد. حزب از چنان حمایت گسترده ای برخوردار شد که هنوز هم انقلابیون واقعی به آن تکیه می کنند. نام وی هنوز طبقات حاکم را به وحشت می اندازد و به انقلابیون الهام می بخشد.

بعد از قتل جبونانه چارومازومدار در سال ۱۹۷۲ که توسط حکام هند و به تشویق رویزیونیستهای «حزب کمونیست هند» و حزب کمونیست مارکسیست» انجام گرفت، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) دیگر نتوانست بعنوان یک حزب متحد و واحد باقی بماند. از آن زمان مبارزات و تلاشهای بیشماری برای جمع بندی آن تجربه و دستیابی به وحدت انجام گرفته است. کودتای رهروان سرمایه داری در چین به سال ۱۹۷۶ باعث انشعابات جدید شد و گرایشات راست درون حزب کمونیست هند (م ـ ل) را تقویت کرد و بر پیچیدگی ها افزود. اما از سوی دیگر همین مسائل وظایف و فرصتهای جدیدی را برای تعمیق درک از ایدئولوژی به میان آورد که انجام آن به نوبه خود میتوانست راهگشای مبارزه برای دست یابی به یک جمعبندی صحیح و اتحاد، شود. متاسفانه این فرصتها نادیده گرفته شد یا در مواردی که بطور اولیه به آن پرداخته شد، مورد سوءاستفاده قرار گرفت. طی چند ساله اخیر، نیروهای انقلابی راستین درک بهتری از اهمیت مبارزه انترناسیونالیستی در دفاع از تکامل کیفی مارکسیسم ـ لنینیسم به یک مرحله کاملا نوین توسط مائوتسه دون، و علیه سرمایه داران غاصب قدرت در چین (که ابتدا توسط هواکوفن و دن سیائو پین رهبری می شدند) و علیه حملات رویزیونیستی خوجه ایستی علیه مائو، یافته اند. با این وجود، این مسئله هنوز بطور کامل حل نشده است و حل کامل آن تاثیرات مستقیمی بر انجام موفقیت آمیز اتحاد نیروهای مائوئیست انقلابی در یک مرکز واحد دارد.

طی تمامی این سالها، نیروهای انقلابی که هر یک زمانی بخشی از «حزب کمونیست هند (م ـ ل)» بوده اند و همچنین رفقای انقلابی دیگر، قهرمانانه پرچم سرخ ناگزالباری را برافراشته نگاه داشته اند. مبارزه مسلحانه انقلابی در «آندرا»، «بیهار» و «داندا کارانیا» (۲) به پیشروی های قابل توجهی دست یافته، حمایت گسترده توده ها را از آن خود ساخته و تجارب مهمی اندوخته است.

شرایطی که قیام مسلحانه ارضی در ناگزالباری را ضروری و ممکن ساخت، طی سی سال گذشته بیش از پیش تشدید شده است. نفوذ خشن امپریالیستی در تمامی عرصه های اقتصادی دست در دست استثمار و ستمگری طبقات حاکمه هند، فلاکت توده ها را تشدید کرده است. و از همه مهمتر، مردم را به مقاومت و مبارزه، منجمله مبارزه مسلحانه، در مناطق و بخش های مختلف جامعه وادار میکند. تفرقه طبقات حاکمه در حال تشدید است. بعلاوه آغاز جنگ خلق در کشور همسایه توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) مستقیما بر اوضاع هند تاثیر میگذارد و غلیان انقلابی در هند را شدت می بخشد.

این اوضاع به روشنی یک حرکت جسورانه و قدرتمند را برای پیشبرد امر اتحاد انقلابیون کمونیست در یک مرکز واحد طلب می کند؛ مرکزی که بر یک خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی مبتنی باشد و بتواند همه جویبارهای شورش و مبارزه را در یک جنگ خلق پر توان متحد و رهبری کند. مبارزه برای تحقق این هدف، ضرورتا سنتز تجارب غنی ۳۰ ساله اخیر را طلب می کند. نیروهای کمونیست انقلابی هند می توانند و باید بر تجارب بین المللی کل طبقه ما و بویژه بر درک عالیتری که در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم فشرده شده است، اتکا کنند و از آن نیرو بگیرند. این بطور مشخص به معنای مبارزه برای تشکیل یک حزب پیشاهنگ واحد و متحد در صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است.

انقلابیون پرولتر جهان نمی توانند نسبت به پیشروی ها و مشکلات رفقا در هند بی تفاوت باشند. همانطور که در اولین شماره این مجله خاطر نشان کردیم: «صحبت از انقلاب جهانی، یعنی صحبت از انقلاب در هند». «ناگزالباری زنده باد!» در زبانهای مختلف شبه قاره هند به همین صورت جا افتاده و یک معنی می دهد. اما برای ستمدیدگان هند و سایر کشورها معنای دیگری هم دارد: «شورش بر حق است!»

توضیحات

۱) «حزب کمونیست هند»، حزب طرفدار شوروی رویزیونیستی بود. «حزب کمونیست (مارکسیست) هند» یک حزب میانه باز بود که در سال ۱۹۶۳ از حزب رویزیونیست انشعاب کرد و خروشچف را رویزیونیست خواند؛ ولی هرگز یک برنامه انقلابی اصیل را در پیش نگرفت.

۲) یک منطقه وسیع جنگلی که بخش هائی از چهار ایالت مرکزی هند را در بر می گیرد. ■

اوائل سال ۱۹۹۷ احزاب و سازمان های مائوئیست هند بمناسبت سی امین سالگرد قیام ناگزالباری اطلاعیه ها و فراخوان هائی صادر کردند که شماری از آنها به دست ما رسیده است. در اینجا گزیده ای از اینها را ارائه می دهیم . «جهانی برای فتح»

باشد تا فراخوان جنگی ناگزالباری

بیش از پیش طنین انداز شود!

کمیته سازماندهی مرکزی، مرکز اتحاد مائوئیستی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

این سازمان در ۲۲ آوریل ۱۹۹۷ از ادغام حزب کمونیست «کرالا» و حزب کمونیست «ماهارا شترا» تشکیل شد. این دو تشکیلات بعد از انحلال کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) شکل گرفته بودند. رفقای این دو تشکیلات مبارزه قاطعی را علیه خط انحلال طلبانه ک. ونو سازمان دادند. مرکز اتحاد مائوئیستی در جریان گسست همه جانبه از خط رویزیونیستی ونو، و با دورنمای بازسازی حزب بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، بوجود آمد. مرکز اتحاد مائوئیستی ـ حزب کمونیست هند(م ل)، مدافع «بیانیه» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و قطعنامه های سال ۱۹۹۳ تحت عناوین «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» و «درباره اوضاع جهانی» است . «جهانی برای فتح»

سی سال از فراخوان انقلابی مبارزه مسلحانه در دهکده ناگزالباری می گذرد. این مبارزه پیامی رسا و روشن داشت: نابودی دولت ارتجاعی به زور سلاح؛ ساختن دولت نوین تحت رهبری پرولتاریا بمثابه یگانه ضامن ریشه کن کردن استثمار و انقیاد توده های ستمدیده.

از آن پس چهره هند تغییر کرد. ناگزالباری یک نقطه عطف شد؛ یک منبع درخشان و الهام بخش انقلابی برای مبارزات توده ها: از مبارزه «نجس» ها علیه ستم غیر انسانی کاستی گرفته تا مبارزه ملیت های ستمدیده علیه سلطه هندی؛ از مبارزه زنان برای رهائی گرفته تا مبارزه در محافل آکادمیک بر سر یک تحلیل ماتریالیستی از جامعه؛ از مبارزه در عرصه فرهنگ برای هنر و ادبیات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گرفته تا مبارزه بر سر حقوق دمکراتیک. ناگزالباری یک نقطه عطف درخشان و الهام بخش شد که علیرغم سرکوبگری دولت ارتجاعی بطور مستقیم و غیر مستقیم در مبارزات مردم حاضر است. ستمدیدگان برای زیر و رو کردن این جهان کهنه پا خاستند. آنها برای نخستین بار با رهبری رفیق چارومازومدار و حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) تدوین شده بود، رهبری شدند.

ناگزالباری پرچم سرخ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (که امروز مائوئیسم خوانده می شود) را برافراشت. این ایدئولوژی دشمن استوار هر نوع رویزیونیسم و سانتریسم است که مانع و تضعیف کننده راه انقلابند. ناگزالباری درسهای پیشرفته انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که تحت رهبری مائوتسه دون در چین انجام گرفت را فرا گرفت. با چنین درک آگاهانه ای از ایدئولوژی بود که صفیر گلوله دهقانان انقلابی ناگزالباری همچون تندر بهاری در سراسر هند و حتی فراتر از مرزهای کشور طنین انداز شد.

ناگزالباری قاطعانه اعلام کرد که «انتخابات نه؛ جنگ خلق آری!»؛ و بدین ترتیب از ابلهان پارلمانتاریست و سازشکاران «حزب کمونیست هند» و «حزب کمونیست مارکسیست» برید. ناگزالباری این ثبات قدم را با گسست از اکونومیسم بدست آورده بود؛ یعنی با گسست از تفکری که کسب قدرت سیاسی را از سرلوحه کار حذف می کند و همواره شعار «اول زمین بعد قدرت» سر می دهد و نهایتا به لجنزار رفرمیسم می انجامد. ناگزالباری مرحله انقلاب دمکراتیک نوین علیه امپریالیسم، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات «ساوارنا» و فئودالیسم را مشخص کرد. ناگزالباری راه جنگ خلق و مبنای یک جبهه متحد برای کسب قدرت از طریق انقلاب ارضی را به پیش گذاشت که محور آن اتحاد کارگر ـ دهقان است. ناگزالباری الهام بخش هزاران جوان شد تا راه روستا در پیش گیرند.

آنها از راه گاندی مبنی بر رفرمیسم و مشارکت در قدرت ارتجاعی جدا شده و با رنجبران واقعی در روستا در آمیختند؛ به آنها پیوستند تا جهان ستم و استثمار را نابود کنند. از همه مهمتر، ناگزالباری برای توده های رنجبر حزب پیشاهنگ را به ارمغان آورد: حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

سی سال سپری شده است: سی سال تداوم استثمار امپریالیستی؛ سی سال تداوم موجودیت طبقه حاکمه پوسیده هند و صف گندیده احزاب سیاسی حاکم. زمان آن رسیده که میراث ناگزالباری را هر چه محکمتر در دست گیریم، تمامی نیروها و مبارزاتی که تحت رهبری احزاب انقلابی مارکسیست ـ لنینیست قرار دارند را متحد کنیم و بدین طریق توفان سهمگین انقلاب دمکراتیک نوین را آنگونه که مد نظر ناگزالباری بود، به راه اندازیم. زمان آن رسیده که با تمام قوا بپا خیزیم و کلمات جاودانه رفیق چارومازومدار مبنی بر «ناگزالباری هرگز نمرده و نخواهد مرد» را تحقق بخشیم.

باشد تا فراخوان جنگی ناگزالباری بیش از پیش طنین انداز شود!

قدرت سیاسی را از طریق انقلاب مسلحانه ارضی کسب کنید!

درودهای سرخ ما نثار جانباختگان ناگزالباری باد!

درودهای سرخ ما نثار رفیق چارومازومدار باد!

حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم متحد کنیم و بازسازی کنیم!

۲۵ ماه مه ۱۹۹۷

سه دهه از ناگزالباری می‌گذرد!

مبارزه علیه سیاست‌های پارلمانتاریستی را تشدید کنید!

درفش انقلاب ارضی و جنگ درازمدت خلق را برافراشته دارید!

از مرکز کمونیستی مائونیستی
این مرکز که سرچشمه خود را قیام ناگزالباری می داند، بخشی از انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است که علیه خط رویزیونیستی حاکم بر جنبش کمونیستی هند در آن دوره شوریدند. این مرکز یکی از جریانات مائوئیستی هند بود که بواسطه اختلاف نظر در مورد پروسه ساختمان حزب، در تشکیل حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) بسال ۱۹۶۹ شرکت نکرد و سالیان سال مبارزه مسلحانه را جداگانه و عمدتا در ایالت «بیهار» به پیش برد. کمیته کمونیستی مائوئیستی نیز فراخوان اتحاد همه نیروهای انقلابی مائوئیست هند تحت یک مرکز واحد را صادر کرده است.

۱) سی سال از قیام بزرگ ناگزالباری می گذرد. شعله های سرخ ناگزالباری درخشان تر از همیشه باقی مانده اند تا بر اوضاع پیچیده و دشوار فائق آیند. در هر گوشه هند شعار «ناگزالباری تنها راه است» به گوش می رسد.

۲) معنای این شعار در شرایط مشخص هند، انقلاب مسلحانه ارضی و جنگ درازمدت خلق به مثابه تنها راه رهائی است. برافراشتن شعار «ناگزالباری زنده باد» به معنی شورش علیه قانون اساسی و مقررات موجود و علیه نظام کنونی است؛ به معنی ایراد ضربات سخت بر رویزیونیسم است؛ به معنی پیشروی با تمام قوا در راه ایجاد ارتش خلق و مناطق پایگاهی و تسخیر قدرت منطقه ای با اعلام تحریم انتخابات است. جوهر حرکت در راه ناگزالباری در واقع به معنی کاربست عملی خط مائو بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در انطباق با توسعه ناموزون اقتصادی و سیاسی در هند نیمه مستعمره و نیمه فئودال است. سه دهه ای که از ناگزالباری می گذرد این واقعیت را تایید می کند که بدون خط مائو، پیشـــــــرفت انقلاب هند غیر قابل تصور است....

۴) اگر در پی انکار واقعیات تاریخی نباشیم باید تصدیق کنیم که از زمان هفتمین کنگره حزب کمونیست (مارکسیست) بسال ۱۹۶۴، تعدادی از رفقا (مشخصا رفیق کانای چاترجی، رفیق آمولیا سن و رفیق چارومازمدار) به مبارزه جدی علیه خط رویزیونیستی رهبری برخاستند. در جریان مبارزه بین این دو ایدئولوژی و دو راه بود که مشعل خاموش شده در «تله نگانا» دوباره در ناگزالباری فروزان شد.... ناگزالباری تبارز عملی خطی انقلابی بود که طی مبارزه طولانی دو خط در جنبش کمونیستی هند و ملهم از مباحثه عظیم بین المللی علیه رویزیونیسم تکوین یافته بود....

۸) به خاطر اختلاف نظراتی که در مورد پروسه و روش تاسیس حزب داشتیم بر آن شدیم که پیوستن به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) صحیح نیست. ما بعدا نام سازمان خود را در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۹ مرکز کمونیستی مائوئیست گذاشتیم. سازمان ما قبلا با عنوان «چینتا» و «داکسین دش» مشخص می شد.... (یعنی از زمان آغاز مبارزه علیه خط رویزیونیستی حزب کمونیست مارکسیست در میانه دهه ۱۹۶۰ ـ جهانی برای فتح)

۱۰) روشن است که نتیجه تقسیم حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به گروه های متعدد و خطوط و فعالیت های متفاوت آنها طی ۲۶ سال اخیر این بوده که ناگزالباری حتی بعد از گذشت سی سال همچنان به مصاف طلبیده می شود. تحت شرایط کنونی، بحث بر سر مسائل ایدئولوژیک و سیاسی در همان سطح گذشته نیست. (یعنی در سطح سی سال پیش نیست ـ جهانی برای فتح) نمی توان با معیارهای گذشته تعیین کرد که چه کسی درست می گوید و چه کسی اشتباه می کند؛ چه کسی خط درستی برای انقلاب هند دارد و چه کسی خط غلط. امروز دیگر توافق فرمالیستی بر سر خصلت دولت هند، دوستان و دشمنان انقلاب، «انقلاب مسلحانه ارضی و جنگ درازمدت خلق» به مثابه راه انقلاب و غیره کافی نیست؛ بلکه نکته اساسی اینست که هر نیرو اینها را به عمل در می آورد یا نه.

۱۱) شک نیست که یک خط مارکسیستی ـ لنینیستی و یک خط نظامی مارکسیستی ـ لنینیستی فقط در جریان عمل مبارزاتی ساخته خواهد شد؛ و مسلما نه جدا از مبارزه. این کاملا صحیح است. اما معنای این حرف، شلیک گلوله در تاریکی نیست. رهبری شور انقلابی و ابتکار میلیون ها توده و پیشبرد محتوای واقعی ناگزالباری در مسیر یک هدف مشخص، بدون یک خط، سیاست، نقشه و روش سیستماتیک ناممکن است....

۱۳) امروز خیلی ها اهمیت و اضطرار وظیفه اتحاد انقلابیون کمونیست راستین تحت یک مرکز واحد، یعنی وظیفه ایجاد یک حزب کمونیست واحد را فهمیده اند. اوضاع ویژه ملی و بین المللی به درک این امر ضروری کمک کرده است. امروز بحثهائی در میان گروه های مختلف بر سر این اتحاد جریان دارد. ما نیز درگیر این بحثها هستیم و بدین کار ادامه خواهیم داد....

۱۷) برای ساختن و پرداختن چنین اتحادی باید بر اختلاف نظرات موجود تاکید گذاشت. فهم صحیح ریشه اختلاف نظرات و عمیقتر پرداختن به این مسائل، کاری ضروری است. تاکید بر این مباحث نه فقط از نقطه نظر ایدئولوژیک و سیاسی بلکه از زاویه عملی نیز لازم است.

بعنوان بخش جدائی ناپذیری از تلاش برای اتحاد، باید بیشترین تاکید را بر مبـــــارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه خط «چپ» و «راست» بویژه راست روی گذاشت و بحثها را حول این متمرکز کرد. برای تحقق پیروزمندانه این امر باید بروشنی مسائل عمده ای که بازتاب حرف و عمل خط راست روانه است را مشخص کرد؛ و البتـــه

با ایجاد مناطق پایگاهی و

ریشه های ایدئولوژی راست روانه را هم روشن ساخت.

۱۸) باید توجه داشته باشیم که فرصت طلبان هرگز به چنین موضعی تن نخواهند داد. این در مورد تسلیم طلبان پارلمانتاریست هم صادق است. آنها بارها رنگ و تاکتیک عوض خواهند کرد. بنابراین مبارزه علیه ایدئولوژی آنها طولانی خواهد بود....

۱۹) اگر خواهان پیشبرد خط پایه ای ارائه شده توسط مبارزه کبیر ناگزالباری هستیم، آنهم در اوضاع پیچیده و دشواری که بعد از گذشت سه دهه همچنان در برابر ما قرار دارد، باید مبارزه قاطعی را علیه گرایشات غلط فوق الذکر به پیش بریم. مبارزه انقلابی و مقاومت جویانه سرخ ارضی کنونی فقط با پیشبرد این مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی می تواند به پیش برده شود. مثبت ترین عنصر در اوضاع کنونی اینست که مبارزه انقلابی، مبارزه مسلحانه دهقانان در نقاط مختلف هند که تحت رهبری گروه های انقلابی کمونیستی است بطور فزاینده رشد کرده و به مراحل عالی نبرد علیه کارزارهای «محاصره و سرکوب» دشمن رسیده است. زنده ترین نمونه این مبارزات را در «بیهار» و «آندهارا» و «دانداکارانیا» می بینیم. مبارزات مقاومت جویانه در سایر نقاط نظیر «بنگال غربی»، «اوریسا»، «ماهاراشترا» و «مادیها پرادش» و غیره نیز پیشرفت می کند. در این مناطق، بویژه در «بیهار»، «آندهارا» و «دانداکارانیا»، مبارزات دهقانی نابودی قدرت فئودالی و استقرار قدرت دهقانی را نشان گرفته است.... دهقانان در حال ساختن نیروهای دفاع از خود، جوخه های چریکی و ارتش های چریکی هستند. آنها از مناطق مرتفع و جنگلی به مثابه پایگاهی برای پیشبرد فعالیتهایشان استفاده می کنند....

بدون شک جریان مبارزه مسلحانه در «بیهار»، «آندهارا» و «دانداکارانیا»، جریان عمده پیشروی انقلاب هند است.

۲۰) بمناسبت سی امین سالگرد ناگزالباری همگان را فرا می خوانیم که: مبارزه علیه سیاستهای پارلمانتاریستی و تسلیم طلبانه را تشدید کنند؛ و پرچم انقلاب ارضی و جنگ طولانی خلق را بالا نگهدارند؛ حزبی واحد و واقعا کمونیست بسازند که همه انقلابیون کمونیست واقعی را از طریق یک پروسه و روش صحیح متحد کند.

باشد تا همیشه پرچم سرخ ناگزالباری را با مبارزه ای پیگیر علیه رویزیونیسم برافراشته نگهداریم. ■

از حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق)

در اواخر دهه ۱۹۷۰، در جریان بازسازی گروه های مختلفی که از تجزیه حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) بوجود آمده بودند، واحد ایالت «آندرا پرادش» این حزب با چند گروه دیگر وحدت کرده و در ۲۲ آوریل ۱۹۸۰ حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) را تشکیل دادند. این حزب به پیشبرد مبارزه مسلحانه مشخصا در «آندرا پرادش» و «دانداکارانیا» پرداخته و از آغاز پیدایش خواهان اتحاد کلیه نیروهای مائوئیست انقلابی هند تحت یک مرکز واحد بوده است - «جهانی برای فتح»

۲۳ مه ۱۹۶۷، روستائی کوچک در منطقه ناگزالباری: دهقانان بی زمین و فقیر دهکده «جاروگا» تیر و کمان هایشان را بیرون می آورند. تیر و نیزه و سنگ بر سر جماعت پلیس های سرکوبگر باریدن می گیرد. یک بازرس پلیس کشته می شود و بقیه پا به فرار می گذارند. مبارزه مسلحانه ناگزالباری که نقطه عطفی تاریخی در عرصه سیاسی هند را رقم زد بدینگونه آغاز شد....

همانطور که چارومازومدار گفت: این جنبش صرفا بر سر زمین نیست؛ بلکه مبارزه ای برای کسب قدرت سیاسی است؛ برای کسب رهائی. همین مسئله است که ناگزالباری را از تمامی مبارزات دهقانی پیشین متمایز می کند.

حزب کمونیست هند که در کنفرانس ۱۹۲۵ «کانپور» تشکیل شد و نخستین کنگره اش را در سال ۱۹۴۳ برگزار کرد، همیشه خط تسلیم طلبی طبقاتی را دنبال می کرد و در پی کسب استقلال هند از طریق اتکا به «کنگره ملی هند» بود.... رهبری این حزب در سال ۱۹۵۱ به مبارزه مسلحانه قهرمانانه در «تله نگانا» خیانت کرد و از آن پس به مدت ۱۵ سال رویزیونیستها در راس حزب جا خوش کردند....

طی سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵، چارومازمدار مشهور به «C M سی ام» به مطالعه دقیق انقلاب چین و اندیشه مائو می پردازد. در سال ۱۹۶۵ اولین سند از «هشت سند تاریخی» وی منتشر می شود.... آخرین آنها در آوریل ۱۹۶۷ در آستانه قیام ناگزالباری تحت این عنوان انتشار می یابد: «فقط از طریق نبرد با رویزیونیسم مدرن است که مبارزه دهقانی پیشروی خواهد کرد».

طی سال ۱۹۶۶ تدارک مبارزه نظامی دیده می شود... و نشست دهقانی ۱۸ مارس ۱۹۶۷ چراغ سبز این خیزش است. تا اواسط ژوئیه، جنبش همانند گردباد به پیش می تازد و کمیته های «کیسان» (دهقانی) به مصادره اراضی «جوت داران» اقدام می کنند. زمینها تسخیر می شوند؛ غلات مصادره؛ و باندهای مسلح اربابان نابود...

اگرچه قیام ناگزالباری شکست می خورد اما خط ناگزالباری در چار گوشه کشور اشاعه می یابد... صحنه سیاسی هند هرگز به جای اول باز نمی گردد...

همراه با ناگزالباری، یک حزب تراز نوین، یک حزب بلشویکی راستین زاده می شود.... حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹ تشکیل می شود... کنگره هشتم به تاریخ ۱۵ و ۱۶ ماه مه ۱۹۷۰ در کلکته... ۲۱ عضو کمیته مرکزی و... رفیق چارومازومدار را به عنوان دبیر کل انتخاب می کند.

ناگزالباری و حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) خط تمایز روشنی میان مارکسیسم و رویزیونیسم ترسیم می کند. ناگزالباری مبارزه مسلحانه را در دستور کار انقلاب هند قرار می دهد....

ناگزالباری در زمانی به وقوع می پیوندد که نه فقط توده های هند توهمات خویش نسبت به ۲۰ سال استقلال دروغین را از دست داده اند، بلکه کل جهان دستخوش تلاطم است... در عرصه جنبش کمونیستی، تمامی احزاب در سراسر جهان مجبور به اتخاذ موضع در مباحثه بزرگ بین حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی شده اند. این مباحثه بعد از اینکه خروشچف از اواخر دهه ۱۹۵۰ سرمایه داری را در شوروی احیاء کرد، به راه افتاده است. ناگزالباری محصول و بخشی از این جنب و جوش ایدئولوژیک - سیاسی در سراسر جهان است.

ناگزالباری جوهر انقلابی مارکسیسم که توسط برداشت های رویزیونیستی حزب کمونیست هند و حزب کمونیست (مارکسیست) در این کشور منحط و نابود شده بود را احیاء می کند. در زمینه برنامه... ناگزالباری چارچوب مرحله انقلاب دمکراتیک نوین را جلو می گذارد و امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور بوروکرات را به مثابه دشمنان

مناطق چریکی میراث ناگزالباری را پاس داریم!

انقلاب مشخص می کند. کارگران، دهقانان، طبقات میانی و بورژوازی ملی دوستان انقلاب هستند. در این میان دهقانان نیروی عمده اند و کارگران نیروی رهبری کننده. این تحلیل روشن طبقاتی از اهمیتی تاریخی برخوردار است...

در زمینه تاکتیکها، ناگزالباری پارلمانتاریسم را رد می کند و فراخوان تحریم انتخابات را می دهد. ناگزالباری علیه اکونومیسم، قانونی گرائی و رفرمیسم ، در سبک کار و تشکیلات مبارزه می کند. و به ایجاد یک حزب اکیدا زیر زمینی از نوع حزب بلشویک می پردازد.... حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به مثابه یک حزب بلشویکی مجهز به ظهور می رسد تا مبارزه طبقاتی را با هدف کسب قدرت سیاسی رهبری کند.

در زمینه راه انقلاب... حزب اعلام می کند که راه رهائی در گرو ساختن ارتش خلق، ایجاد مناطق پایگاهی آزاد شده و محاصره و تسخیر تدریجی شهرها است. بعلاوه اعلام می کند که انقلاب دمکراتیک فقط گام نخست در مرحله طولانی گذار به سوسیالیسم و کمونیسم است....

به لحاظ بین المللی، حزب دو ابرقدرت یعنی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی را به مثابه دشمنان عمده خلقهای جهان، و چین را به مثابه مرکز انقلاب جهانی مشخص می کند. در مورد مسائل داخلی، حزب از حق ملیت های هند در تعیین سرنوشت خویش منجمله حق جدائی دفاع می کند؛ به افشای توسعه طلبی هند از سوی طبقات حاکمه این کشور و همچنین از حمایت کامل حزب کمونیست هند و حزب کمونیست (مارکسیست) برخوردار است، می پردازد.

مهمتر از همه، حزب در عرصه ایدئولوژی مبارزه سازش ناپذیری را علیه رویزیونیسم به پیش می برد و قویا از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بمثابه مارکسیسم عصر حاضر دفاع می کند. حزب مشخصا اندیشه مائوتسه دون را بمثابه تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم تثبیت می کند و یک کارزار عظیم را برای اشاعه آن به راه می اندازد...

اگرچه بعدها، ناگزالباری بخاطر برخی اشتباهات تاکتیکی و تعرض عظیم دشمن به شکستی موقتی می انجامد، اما تاثیر پایداری بر جنبش انقلابی کشور می گذارد.....

گرامی باد سی‌امین سالگرد جنبش تاریخی ناگزالباری!

طی سه دهه گذشته جرقه های ناگزالباری هیچگاه خاموشی نگرفت، اما سال های بعد از ۱۹۷۲ شاهد عقبگردهای جدی بود. و با این عقبگردها سه گرایش مشخص در جنبش مارکسیست ـ لنینیستی هند به ظهور رسید که هر یک در پی بازسازی جنبش در راستای خط خویش بود....

..واحد «آندرا پرادش» به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) تکامل یافت...

این واحد به بازبینی دقیق خطاهای گذشته جنبش دست زد و در عین حال از جوانب مثبت آن دفاع کرد. و بر پایه این بازبینی، وظایف نوینی فرموله شد که نخست به جنبش جان بخشید و سپس آن را به یک نیروی مهم تبدیل کرد...

بواسطه تشدید فزاینده جنبش، حکومت دست به سرکوب عظیم جنبش توده ای زد و در دو منطقه که بعنوان «مناطق پر دردسر» تعیین شد به نیروهای پلیس قدرت مطلق بخشید...

جنبش از سال ۱۹۷۹ به مرحله ای رسید که برای پیشروی نه فقط با فشودالها که با نیروهای پلیس و قوای شبه نظامی نیز روبرو بود....

اما از اواسط سال ۱۹۸۵، سطح سرکوب فرق کیفی کرد... هجوم همه جانبه به حزب آغاز شد. این حمله عظیم، اقدامات سیاسی، تشکیلاتی و نظامی جدیدی را طلب می کند...

حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) در ماه مه ۱۹۸۵، فراخوان «جنگ دفاع از خود» را داد تا تعرض جدید دشمن را در هم شکند... از سال ۱۹۸۸ به دنبال تلاشهای پیگیر، دوباره ابتکار عمل به دست آمد...

بهر حال، حکومت که با این بسیج گسترده مواجه شده بود از سال ۱۹۹۱ بار دیگر سرکوب را تشدید کرد. دور دوم سرکوب در سطحی به مراتب گسترده تر از سال ۱۹۸۵ آغاز شد...

طی سه چهار سال گذشته، این وظایف به درجات گوناگون به پیش رفته و تحکیم مناطق چریکی در «ن.ت.» و «د.ک.» در جریان است. در عین حال ۳ منطقه یعنی ناحیه شرق، «تله نگانای جنوبی» و جنگل «نالامالا» مرحله تدارک منطقه چریکی را از سر می گذراند. این پروسه در جریان است. مبارزات توده ای علیرغم سرکوب ادامه دارد و توانائی های نظامی بسیار بهبود یافته اند...

امروز در همان حال که سی امین سالگرد ناگزالباری را بزرگ می داریم و از جانباختگان قهرمانی که زندگی خویش را فدای انقلاب کردند یاد می کنیم، مهم است که «سه سلاح معجزه آسای» مائو را به خاطر آوریم و راه استفاده موثر از آنها را بیاموزیم. ■

تصحیح یک اشتباه:

در شماره گذشته «جهانی برای فتح» چنین آمده بود که چارومازومدار توسط حکومت تحت رهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست) به قتل رسید. این اشتباه است. او توسط سیدهارتها شانکر یعنی زمانی که حزب کنگره، قدرت را در ایالت بنگال غربی به دست داشت کشته شد.

نسخه اصل نشریه «جهانی برای فتح» به زبان انگلیسی توسط ک. موراليد هاران تهیه و چاپ و تکثیر می‌شود. نشانی محل انتشار «جهانی برای فتح» :

A WORLD TO WIN,
COCHIN
VIBGYOR
15 FOR PYNADATH
ENTERPRISES,
HMT Jn,
KALAMASSERY

نشانی نشریه در اروپا:

A WORLD TO WIN,
27 OLD GLOUCESTER STREET,
LONDON WC1N 3XX,
U.K.

از زبان پیشاهنگ مائوئیسم در هند

گزیده ای از «هشت سند» به قلم «چارو مازومدار»

سند پنجم

سال ۱۹۶۵ نشانگر کدامین فرصت است؟

برخی رفقا هستند که از اشاره به مبارزات مسلحانه هراس دارند، و در پشت آن شبح ماجراجوئی را می بینند. آنها گمان می کنند که ساختن یک حزب انقلابی با همان تصویب برنامه خاتمه یافته است؛ یا به عبارت دیگر، با تصویب اسناد استراتژیک در هفتمین کنگره حزب. آنها صرفا بر مبنای برخی قطعنامه های مصوبه کنگره حزب در مورد جنبشها دست به تصمیم گیری زده اند؛ انگار کنگره با تعیین مرحله کنونی انقلاب و آرایش طبقاتی، درباره تاکتیکهای دوره حاضر نیز تصمیم گرفته است. از حرفهایشان چنین بر می آید که جنبش مسالمت آمیز توده ای، تاکتیک عمده مبارزه در دوره حاضر است. آنها اگر چه علنا تاکتیکهای خروشچف مبنی بر گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را به زبان نمی آورند، اما حرف دلشان تقریبا به همانجا می انجامد. می خواهند بگویند که امکان انقلاب در هند در آینده نزدیک به هیچ وجه موجود نیست. بنابراین حالا باید در راه مسالمت آمیز گام زنیم. در دوره ای که با مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم رقم می خورد، آنها نمی توانند تصمیمات رویزیونیستی را آشکارا اظهار کنند. اما هرکس از مبارزه مسلحانه حرف می زند را بعنوان ماجراجو و



جاسوس پلیس مورد حمله قرار می دهند. ولی با وجود این که ما از جنبش توده ای کشمیر کنار کشیده ایم، طی ۸ ماه اخیر حکومت حداقل ۳۰۰ نفر را کشته؛ شمار زندانیان به هزاران نفر افزایش یافته؛ و ایالات کشور یکی پس از دیگری بر اثر جنبش های توده ای به لرزه در آمده اند. برنامه ما برای این مبلغان چیست؟ هیچ! از آن طرف، خواب جنبش های مسالمت آمیز و سازمان یافته توده ای را می بینیم که تحت رهبری ما رشد خواهند کرد. این خود نمونه شرم آوری از رویزیونیسم است. ما هنوز این را نفهمیده ایم که در دوره حاضر نمی توانیم جنبش های مسالمت آمیز توده ای بر پا کنیم. طبقه حاکم چنین امکانی را به مـــا نداده و نخواهد داد. این همان درسی است که باید از جنبش مقاومت علیه افزایش بهای بلیط اتوبوس ها بگیریم. اما درس نمی گیریم. برای سازمان دادن جنبش های «ساتیاگراها» بی تابی می کنیم، و نمی فهمیم که در دوره حاضر این جنبش محکوم به شکست است. منظور این نیست که دیگر دوره جنبش های «ساتیاگراها» بطور کلی سر آمده است. هر نوع جنبشی را در تمامی ادوار باید به پیش برد، اما شکل جنبش عمده به طبقه حاکم مربوط می شـــود. خصوصیت کنونی دوره ما اینست که حکومت به تمامی جنبش ها برخورد قهرآمیز می کند. بنابراین، جنبش مقاومت مسلحانه بعنوان مهمترین ضرورت در برابر پای خلق قرار گرفته است. با این حساب، منافع جنبش های توده ای حکم می کند که طبقه کارگر، دهقانان مبارز و تمامی خلق مبارز را فرا بخوانیم تا: ۱) سلاح بردارند؛ ۲) واحدهای مسلح را جهت مقابله تشکیل دهند؛ ۳) هر واحد مسلح به لحاظ سیاسی آموزش یابد. اگر چنین فراخوانی صادر نکنیم بدان معناست که توده های غیر مسلح را بی ملاحظه به کام مرگ بفرستیم. این همان چیزی است که طبقه حاکم می خواهد؛ زیرا بدین ترتیب توان فکری توده های مبارز در هم شکسته خواهد شد. امروز توده های بپاخاسته به ایستگاه های راه آهن، پاسگاه های پلیس و غیره حمله می برند. آتش فعالیت های تبلیغی بیشمار در ادارات دولتی، یا در اتوبوس و قطار زبانه می کشد.

سند ششم

«امروز وظیفه عمده، مبارزه

برای ساختن و تقویت حزب انقلابی واقعی

از طریق مبارزه سازش ناپذیر

علیه رویزیونیسم است»

۱۲ اوت ۱۹۶۶

بعد از دوران طولانی اسارت، رهبران حزب برای نخستین بار از زمان کنگره حزب، نشستی با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی برگزار کردند. رهبری مرکزی حزب که از دل مبارزات ضد رویزیونیستی شکل گرفته بود، قطعنامه ایدئولوژیکی را به تصویب رساند و گستاخانه اعلام کرد تمامی انتقادات حزب کبیر چین به حکومت هند اشتباه بوده است. در این قطعنامه همچنین آمده است که انتقاد از رهبری رویزیونیست شوروی را در حال حاضر نباید علنی کرد؛ در غیر این صورت از ایمان توده ها

بقیه در صفحه ۴۰

چارو مازومدار

«و سپس در سال ۱۹۶۷ مبارزه ناگزالباری همچون تندر بهاری فرود آمد. مردم سراسر هند تاثیراتش را حس کردند و کوشیدند اهمیت و پیام آن را بفهمند. رهبری رویزیونیست حزب مکررا از آنها خواسته بود باور کنند که اندیشه مائوتسه دون برای هند مناسب نیست، در هند نمی توان مبارزه مسلحانه کرد، و هر حرفی از مبارزه مسلحانه به نابودی تشکلات مبارزاتی مردم خواهد انجامید. و سپس مردمی که چنین اندرز گرفته بودند، برای نخستین بار در ناگزالباری بکاربست اندیشه مائوتسه دون را به چشم دیدند. ناگزالباری به آنها کمک کرد این نکته را بفهمند که اندیشه پیروزمند مائوتسه دون نه فقط در هند کاربرد دارد بلکه تنها راه رهائی شان است.»
. سال جدید قول پیروزیهای بزرگتر را می دهد، ۲۹ دسامبر ۱۹۶۹

«ناگزالباری به ما آموخته که فقط با ترویج اندیشه مائو می توان با رویزیونیسم مقابله کرد، و اینکه برانگیختن دهقانان با فهم اندیشه مائو امکانپذیر است، و اینکه اندیشه مائو استوارانه ذهن توده های دهقان را تسخیر خواهد کرد.»
. انقلاب هند در یک افق دید مارکسیست ـ لنینیستی، اکتبر ۱۹۶۹

«و چه چیزی مصالح ما را تشکیل می دهد؟ دینامیت، مواد منفجره و اسلحه گرم؟ مسلما خیر. مصالح عمده یک جنگ انقلابی، انسانها هستند. زمانی که انسانها با تئوری انقلابی یعنی بر مبنای اندیشه مائوتسه دون به حرکت درآیند، به بمب های اتمی معنوی تبدیل خواهند شد که هزاران بار از بمب اتم قدرتمندتر است. کشور ما یک کشور ۵۰۰ میلیونی است. زمانی که ما بتوانیم این مردم را با اندیشه مائوتسه دون به حرکت در آوریم تا در فعالیت انقلابی شرکت جویند، قادر خواهیم بود هر نوع نقشه شجاعانه را به اجراء گذاریم، و جنگ انقلابی را در برابر جنگ تجاوزکارانه و حتی در مواجهه با یک جنگ اتمی به پیروزی برسانیم.»
. دهه ۱۹۷۰ را به دهه رهائی تبدیل کنیم، فوریه ۱۹۷۰

«...امروز که اندیشه درخشان مائوتسه دون، عالیترین مرحله تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم را راهنمای خویش ساخته ایم، ضروری است که هر چیز را از نو در پرتو اندیشه مائوتسه دون مورد قضاوت قرار دهیم و راه کاملا نوینی که باید در پیش گیریم را ترسیم کنیم.»
. فراخوان حزب به جوانان و دانشجویان، ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۹

«آموزش رویزیونیسم اینست که به همه چیز شک کنید. بنابراین وظیفه انقلابیون اینست که ایمان خویش به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را باز یابند.»
. گفتگو با رفقا در ناگزالباری، ۶۷ ـ ۱۹۶۲

درباره مائوتسه دون

«در دوران جنگ جهانی دوم، چانکایشک از حمایت اتحاد شوروی برخوردار شد، و به بهانه این حمایت، او و همدستانش مکررا خواهان وابسته شدن حزب چین به چانکایشک بودند. صدر مائو ضرورت اتحاد را میفهمید، اما ضرورت استقلال و ابتکار عمل را نیز درک میکرد و در هیچ عرصه ای تن به سازش نمیداد. به همین خاطر است که بعد از سال ۱۹۴۵، وقتی که بسیاری از کمونیستهای جهان بر اتحاد با بورژوازی تاکید کردند و تصمیم گرفتند سلاح خویش را تحویل دهند، صدر مائو حتی زمانی که بر ضرورت اتحاد تاکید میکرد، فراخوان داد که سلاح را محکم در دست بگیرید. به همین خاطر است که می بینیم بعد از جنگ جهانی دوم، کمونیستهای اغلب کشورها راه رویزیونیسم در پیش گرفتند، اما حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر مائو توانست از طریق یک انقلاب موفق، درفش مارکسیسم ـ لنینیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز در آورد و به مرحله اندیشه مائوتسه دون برسد.»

ـ نامه به یک رفیق (مندرج در نشریه انقلاب)، ژوئیه ۱۹۷۱ ـ ژانویه ۱۹۷۲

«امروز رهبری انقلاب کبیر چین، حزب کمونیست چین و رهبرش رفیق مائوتسه دون، پرولتاریا و مبارزات انقلابی جهان را رهبری می کنند. امروز رفیق مائوتسه دون در جایگاه لنین نشسته است.»

ـ امروز وظیفه عمده، مبارزه برای ساختن و تقویت حزب انقلابی واقعی از طریق مبارزه سازش ناپذیر علیه رویزیونیسم است، ۳۰ اوت ۱۹۶۶

«سیاستهای انقلاب ارضی باید بدون مبارزه اتحادیه ای و از خارج آن مبارزه به پرولتاریا ارائه شود. برای اینکار ما به کادرهای انقلابی کارگر نیاز داریم که به لحاظ سیاسی تجهیز شده باشند؛ یعنی به اندیشه مائوتسه دون مجهز باشند.»

ـ درباره برخی مسائل سیاسی و تشکیلاتی جاری، ژوئیه ۱۹۶۹

«...اندیشه مائوتسه دون بمثابه یگانه مارکسیسم ـ لنینیسم به ظهور رسیده است؛ مارکسیسم ـ لنینیسمی که از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بنحوی عظیم تکامل و غنا یافته است....

بنابراین وظیفه سیاسی دانشجویان و جوانان کارگر اینست که این مارکسیسم نوین و تکامل یافته، یعنی اندیشه صدر مائو را مطالعه کنند و به عمل در آورند. آنکس که از انجام این وظیفه اجتناب کند هرگز نمی تواند از اصول مارکسیسم شناخت بدست آورد.»

ـ خطاب به جوانان و دانشجویان، آوریل ۱۹۶۹

نقل قول های برگزیده از آثار چارو مازومدار، توسط مرکز اتحاد مائوئیستی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) در اختیار ما قرار گرفته است.

بقیه از صفحه ۳۷

به سوسیالیسم کاسته خواهد شد. معنایش اینست که پرده از تلاشهای رهبری رویزیونیست شوروی که می خواهد دست در دست امپریالیسم آمریکا به سیادت جهانی دست یابد، نباید برداشت.
امروز رهبری انقلاب کبیر چین، حزب کمونیست چین، و رهبرش رفیق مائوتسه دون، پرولتاریا و مبارزات انقلابی جهان را رهبری می کنند. امروز رفیق مائوتسه دون در جایگاه لنین نشسته است. بنابراین از طریق ضدیت با حزب چین و رفیق مائوتسه دون، مبارزه علیه رویزیونیسم را نمی توان به پیش برد و خلوص مارکسیسم . لنینیسم را نمی توان حفظ کرد. آنها می کوشند رویزیونیسم را زیر سبیلی در کنند و بدین طریق برای آن پوششی تازه بدوزند. بنابراین امروز اعضای حزب باید این نکته را بروشنی درک کنند که رهبری فعلی حزب در مبارزه علیه رویزیونیسم به هیچ وجه رفیق همسنگر ما نیست؛ حتی همکار ما هم نیست.

امروز رهبری رویزیونیست شوروی در همکاری با امپریالیسم آمریکا در پی سیادت جهانی است. امروز آنها بمثابه دشمن تمامی جنبش های رهائیبخش ملی عمل می کنند. آنها می کوشند با انشعاب انداختن در احزاب انقلابی، رهبری رویزیونیستی را برقرار کنند؛ آنها بمثابه ماموران امپریالیسم آمریکا عمل می کنند. امروز آنها دشمن مبارزات رهائیبخش خلقهای همه کشورها، دشمن مبارزات انقلابی، دشمن چین انقلابی، و حتی دشمن مردم شوروی هستند. بنابراین بدون پیشبرد مبارزه آشکار علیه رهبری رویزیونیست شوروی به هیچ وجه نمی توان با امپریالیسم آمریکا مبارزه کرد. اگر این نکته درک نشود که رهبری رویزیونیست شوروی همراه ما در مبارزه ضد امپریالیستی نیست، رهبری چنین مبارزه ای ناممکن می شود. رهبری حزب راهی کاملا متفاوت در پیش گرفته و از طریق آثار گوناگون می کوشد مردم را قانع کند که رهبری شوروی علیرغم چند اشتباه، اساسا مخالف سیاستهای حکومت هند است، و کماکان در جاده سوسیالیسم گام بر می دارد. آنها با این کار می کوشند این واقعیت را زیرکانه بپوشانند که رهبری شوروی تدریجا دارد دولت سوسیالیستی آن کشور را به یک دولت سرمایه داری تبدیل می کند؛ و این خود علت همکاری شوروی . آمریکا است.

سند هفتم

از فرصت استفاده کنیم

طی دو سال گذشته، مبارزات خودبخودی جوانان و دانشجویان خرده بورژوا سراسر هند را تکان داده است. اگر چه در آغاز، خوراک خواست عمده این مبارزات بود اما به تدریج خواست برکناری حکومت حزب کنگره جای آن را گرفت. صدر مائو گفته است که: «دانشجویان و جوانان خرده بورژوا جزء خلق هستند؛ و هنگامی که مبارزات آنان بطور اجتناب ناپذیر به سرانجام خویش برسد، مبارزات کارگران و دهقانان اوج خواهد یافت.» هنوز مبارزه دانشجویان و جوانان پایان نگرفته، مبارزات دهقانی در «بیهار» آغاز شده است. صدها دهقان در حال برداشت و انتقال محصول هستند. آنها محصولات احتکار شده در انبارهای اربابان را مصادره می کنند. این مبارزه به ناگزیر در روزهای آتی به بنگال غربی و سایر ایالات گسترش خواهد یافت. حکومت برای سرکوب دهقانان پر شور به اختناق خشن روی می آورد. صدر مائو گفته است که: «هر جا که ستم هست، در مقابل آن به ناگزیر مقاومت هم هست.» بنابراین ما شاهد مقاومت خودبخودی دانشجویان و جوانان هستیم. دهقانان «بیهار» نیز بطور خودبخودی به مقاومت برخاسته اند. سخنگویان رسمی مرتبا اعلام می کنند که آنها برای حفظ نظم و آرامش به سیاستهای سرکوبگرانه بیشتری دست می یازند. بنابراین مسئولیت برپائی آگاهانه مبارزات مقاومت جویانه بر دوش طبقه کارگر انقلابی و حزبش قرار گرفته است.
دوره، دوره جنبشهای مقاومت جویانه فعال است. این جنبشها راه را بر فوران ابتکار عمل انقلابی توده های انقلابی خواهد گشود. این جنبشها موج انقلاب را در سراسر هند گسترده خواهد ساخت. بنابراین در این دوره، رهبری اتحادیه های صنفی قانونی یا جنبش انجمنهای دهقانی هرگز نمی تواند

وظیفه عمده کادرهای انقلابی باشد. در موج انقلابی حاضر، جنبش های اتحادیه ای یا انجمن دهقانی (کیسان سابها) نمی تواند نیروی مکمل عمده باشد. اشتباه است اگر از این حرف چنین نتیجه بگیریم که دوره اتحادیه های صنفی یا انجمن های دهقانی سر آمده است. این تشکلات اساسا سازمان هائی هستند که اتحاد میان کادرهای مارکسیست . لنینیست و طبقه کارگر و توده های دهقان را تقویت می کنند. این اتحاد فقط در صورتی تحکیم خواهد شد که کادرهای مارکسیست . لنینیست فعالیت برای تقویت حزب انقلابی را در میان طبقه کارگر و توده های دهقان همراه با تاکتیکهای جنبش مقاومت انقلابی به پیش برند. طبقه کارگر انقلابی و کادرهای مارکسیست . لنینیست باید مبارزات دهقانی را به‌پیش رانند و از طریق مقاومت یا مبارزات «پارتیزانی»، مبارزات دهقانان را فعالانه رهبری کنند. حکومت ارتجاعی هند تاکتیکهای مبنی بر کشتار توده ها را به تصویب رسانده است؛ این کار را هم با گرسنگی دادن به پیش می برند و هم با گلوله. صدر مائو گفته است که: «این خصلت طبقاتی آنهاست. آنها حتی زمانی که با خطر شکست روبرویند هم به خلق حمله می برند.» برخی رهبران در مواجهه با این کشتارهای همگانی، به وحشت افتاده و به دنبال پناهگاه می گردند. صدر مائو درباره اینان چنین گفته است: «آنها جبونند و لایق رهبری انقلاب نیستند.» اما گروه دیگری از افراد هستند که شجاعانه با مرگ روبرو می شوند. آنها می کوشند انتقام یکایک قتل ها را بگیرند. فقط آنها انقلابی هستند؛ و فقط آنها می توانند راهنمای توده ها باشند.

حکومت ممکنست قدرتمند به نظر برسد؛ زیرا صاحب خوراک و اسلحه است. مردم نه خوراکی دارند و نه اسلحه ای. اما اتحاد و روحیه مستحکم همین توده های غیر مسلح، تفرعن ارتجاع را در هم خواهد کوبید و انقلاب را به پیروزی خواهد رساند. همانگونه که صدر مائو گفته: «نیروی ارتجاعی به واقع ببر کاغذی است.» در دوره حاضر، وظیفه عمده بر پایه سه شعار عمده استوار است.

اولا: اتحاد کارگران و دهقانان. این اتحاد به معنای این نیست که کارگران و توده های خرده بورژوا از جنبش دهقانی فقط حمایت معنوی کنند. معنای این شعار، تشخیص اینست که دهقانان، نیروی عمده انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نظیر هند هستند؛ اتحاد دهقانان و کارگران فقط می تواند بر پایه مبارزه طبقاتی رشد یابد. به همین خاطر صدر مائو در مورد مسئله کسب قدرت سیاسی چنین گفته است: «ایجاد منطقه آزاد شده روستائی، کاربست مشخص اتحاد کارگران . دهقانان است.» پس این وظیفه کارگران، و مشخصا دانشجویان و جوانان خرده بورژوا است که جنبش های دهقانی را با هدف ایجاد مناطق آزاد شده تکامل دهند. به همین خاطر صدر مائو درباره دانشجویان و جوانان خرده بورژوا و این جنبشها گفته است که: «فقط اینکه تا چه اندازه می خواهند در این جنبش شرکت جویند تعیین می کند که انقلابی هستند یا خیر.» کسانی که در این جنبش شرکت نمی کنند، با این خطر روبرویند که ارتجاعی شوند.

ثانیا: جنبش مقاومت انقلابی، مبارزه مسلحانه. حکومت ارتجاعی هند علیه تمامی مبارزاتی که توده ها حول خواسته های دمکراتیک به پیش می برند اعلام جنگ کرده است. این حکومت، هند را به میدان استثمار امپریالیستی و فئودالی تبدیل کرده است؛ و در سیاست خارجی به همکاری با امپریالیسم و رویزیونیستهای مدرن در شوروی برخاسته و از کشور یک پایگاه ارتجاع ساخته است. مردم هند علیه این اوضاع غیر قابل تحمل سر به طغیان برداشته اند. در این اوضاع، جنبش مقاومت انقلابی یا مبارزه مسلحانه پارتیزانی حزب مارکسیست . لنینیست علیه ارتجاع و علیه انفعال حزب رویزیونیست، به جزء عمده سیاستهای حزب تبدیل شده است. بنابراین هر عضو حزب و هر کادر انقلابی باید این تاکتیک مبارزاتی را درک کند؛ باید راه به عمل درآوردن این تاکتیک را بیاموزد و روحیه انقلابی توده ها را از طریق ترویج در بین آنها آبدیده کند.

ثالثا: ساختن و تقویت یک حزب انقلابی. در این اوضاع انقلابی در هند امروز، تشکیلات حزبی ما قادر به اعمال رهبری نیست. بدون استحکام تئوریک، بدون وضوح سیاسی، و بدون یک پایه توده ای تشکیلاتی، اعمال رهبری در دوره انقلابی کنونی غیر ممکن است.

۱) درباره مسئله تئوریک: باید به یاد آورد که رهبری حزب در اولین کشور سوسیالیستی جهان یعنی اتحاد شوروی توسط یک باند رویزیونیست غصب شده است. یکی از نتایج این امر، نفوذ رویزیونیسم در احزاب کمونیست کشورهای مختلف دنیاست. در کشور ما نیز رویزیونیسم نفوذ کرد؛ و ضرورت تشکیل یک حزب جداگانه مطرح شد. در نتیجه همین امر بود که در کنگره هفتم، یک حزب جداگانه تشکیل شد. تشکیل این حزب به معنای خاتمه نبرد علیه رویزیونیسم نیست. رویزیونیسم در حرف از نبرد با امپریالیسم، فئودالیسم و قوای ارتجاعی می گوید، اما در عمل راه همکاری با همین نیروها را هموارتر می کند. مارکسیسم ـ لنینیسم قاطعانه با این نیروها به ضدیت بر می خیزد، هر حمله آنان را پاسخ می گوید، و توده ها را در جریان یک مبارزه طولانی بسیج می کند و به تنهائی قوای ارتجاعی را از میان بر می دارد. افکار و عقاید کهنه بدین صورت ظاهر می شوند: الف) عدم قبول رهبری حزب کبیر چین علیه رویزیونیستهای بین المللی؛ ب) عدم قبول نیروهای نوینی که در حال تکویننند؛ ج) آگاه نکردن طبقه کارگر به این پدیده نوین؛ د) عدم کمک به مبارزه دهقانان که متحد عمده طبقه کارگرند.

۲) سیاسی: باید به انقلاب دمکراتیک خلق بمثابه وظیفه کنونی نگریست. صدر مائو گفته است که: «هیچ نیروی محتضری به آسانی قدرت خویش را واگذار نمی کند؛ رهائی فقط از لوله تفنگ بیرون می آید.» بنابراین جزء عمده سیاستهای ما مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت خواهد بود. مردم عادی بطور خودبخودی این مبارزه را آغاز کرده اند. هدف عمده سیاستهای ما برپائی آگاهانه این مبارزه بر یک پایه توده ای است. سه نکته اساسی اینها هستند: الف) اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری طبقه کارگر، ب) برپائی آگاهانه مبارزه مسلحانه بر یک پایه توده ای، و ج) برقراری قاطعانه رهبری حزب کمونیست. هیچ یک از این سه وظیفه را نباید کنار گذاشت؛ این یک ضرورت است. این سیاستها را باید بطور گسترده در بین توده ها ترویج کرد.

۳) تشکیلاتی: پایه توده ای حزب باید گسترش یابد. طی چند سال گذشته دیده ایم که در جریان جنبشها و مبارزات مختلف، هزاران کادر مبارز برای پیوستن به فعالیت تشکیلاتی قدم جلو می گذارند؛ آنها می کوشند مبارزات را رهبری کنند. اما با توقف جنبش، آنها دوباره غیر فعال می شوند. امروز در دوران خیزش انقلابی، مردم در بسیاری از مناطق عقب مانده در مسیر مبارزات قدم گذارده اند. و از طریق این مبارزات، تعداد زیادی کادر مبارز جوان به فعالیت تشکیلاتی می پیوندند. اگر بتوانیم این کادرها را با تئوری و سیاستهای انقلابی خویش تربیت کنیم، حزب می تواند پایه توده ای کسب کند. ما باید قاطعانه به گرد آوری این کادرها بپردازیم و با آنان گروه های مخفی تشکیل دهیم. این گروه های کادرها به ترویج سیاسی خواهند پرداخت و بمثابه واحدهای مبارزه مسلحانه عمل خواهند کرد. توان ضربتی حزب به این بستگی دارد که تا چه اندازه بتوانیم این گروه ها را بطور فزاینده در بین کارگران و دهقانان تشکیل دهیم. اینکه چه کسانی عضو گروه هستند و نیز جزئیات تشکیلاتی در مورد پناهگاه و انبار و غیره، مسلما باید مخفی بماند. اما تئوریها، سیاستها و شعار تشکیل حزب را هرگز نباید مخفی کرد. در دوره مبارزه مسلحانه، هر واحد حزبی باید در مبارزه مسلحانه شرکت جوید و یک رهبر متکی به خود باشد. انتخابات سراسری در راه است. طی این انتخابات، توده های ناراضی مشتاق آشنائی با سیاستها هستند و به سیاستها توجه خواهند کرد. پیش از انتخابات، هر حزب تلاش خواهد کرد سیاستهایش را در بین توده ها ترویج کند. ما باید از این فرصت استفاده کرده و سیاستهای خودمان را ترویج کنیم. نباید به دنبال شعار قلابی برقراری یک حکومت دمکراتیک که تحت رهبری حزب کنگره نباشد، بیفتیم. ما باید با شجاعت سیاست انقلاب دمکراتیک خلق خودمان را به توده ها ارائه دهیم؛ یعنی سیاست اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری طبقه کارگر، سیاست مبارزه مسلحانه، سیاست برقراری رهبری حزب کمونیست. اگر بطور تمام و کمال از این فرصت سود جوئیم، آنوقت هیچ رهبر چپی نمی تواند با ما به مخالفت برخیزد. ما باید از این فرصت بطور کامل استفاده کنیم. ■

A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN جهانی برای فتح

جهانی برای UN MONDO DA CONQUISTARE МИРВБІИГРАТЬ UN MUNDO QUE GANAR

A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA جهانی برای فتح A WORLD TO WIN فتح

सारा विश्व है A WORLD TO WIN EINE WELT ZU GEWINNEN UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح با الهام از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در روز ۲۱ مارس ۱۹۸۴ منتشر می شود.

این جنبش بسیاری از احزاب و سازمان‌های مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. جهانی برای فتح ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله به روی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند. باز است.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح نمی‌تواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه‌ها. مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد می‌گوئیم.

نوشته‌های خود را یک خط در میان تایپ کنید.

ما در کار ترجمه. توزیع گسترده مجله در کشورهای مختلف. تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل) و تامین مالی به کمک شما نیاز داریم.

این شامل جمع‌آوری کمک مالی هم می‌شود.

کمک‌های خود را به صورت چک یا حواله پستی به نام و نشانی زیر ارسال کنید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

ते ते लिए सारा विश्व MUNDO QUE GANA عالم نربحه 獲得的將是獲1個世界

ь বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE عالم نربحه KAZANILACAK DÜNYA EINE

WELT ZU GEWINNEN UN MUNDO QUE GANAR 個世界 UN MONDO DA CONQUISTARE عالم

جهانی برای فتح A WORLD TO WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN

UN MUNDO QUE GANAR МИРВБІИГРАТЬ UN MONDO DA CONQUISTARE বিশ্ব বিজয়

UN MONDO DA CONQUISTARE جهانی برای فتح عالم نربحه A WORLD TO WIN

KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN جهانی برای فتح A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE عالم نربحه KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN

WIN KAZANILACAK DÜNYA EINE WELT ZU GEWINNEN A WORLD TO جهانی برای فتح

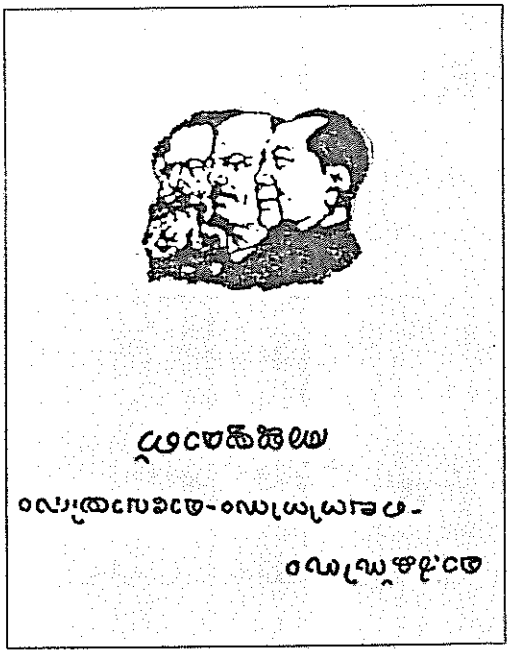

سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» به زبان مالایالام

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و
زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکلات شرکت‌کننده در آن:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) = حزب کمونیست افغانستان = حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) = حزب کمونیست نپال (مائوئیست) = حزب کمونیست پرو = حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست = گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی = سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیستی تونس = حزب کمونیست نپال (مشعل) = حزب پرولتری پوربا بنگلا [بنگلادش] = سازمان کمونیستی کارگر سرخ [ایتالیا] = گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا = حزب کمونیست انقلابی آمریکا = اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر لیست بالا که شرکت آنها در جنبش بطور علنی توسط کمیته جنبش اعلام شده، گروه‌های دیگری نیز هستند که از نزدیک با جنبش کار می کنند تا امر آن را به‌پیش برده به ایجاد و تقویت تشکلات پیشاهنگ کمونیستی یاری رسانند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان منتشر شده است: عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (چاپ هند و چاپ آمریکا)، فارسی، فرانسوی، کانادایی، کردی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (۴ چاپ در کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی، ترکی.

سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» نیز
به بسیاری از زبانهای یاد شده موجود است.

این اسناد را می توانید از نشانی زیر بخواهید:

BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.

بهای بیانیه: معادل ۲ پوند انگلستان ـ بهای زنده باد م ـ ل ـ م: یک پوند (هزینه پست یک پوند)

پرو: پایداری جنگ خلق و بحران رژیم

روز ۱۷ ژوئیه، ۱۰ هزار کارگر شهرداری، دستفروش و آموزگار در مقابل کاخ ریاست جمهوری با پلیس ضد شورش درگیر شدند.

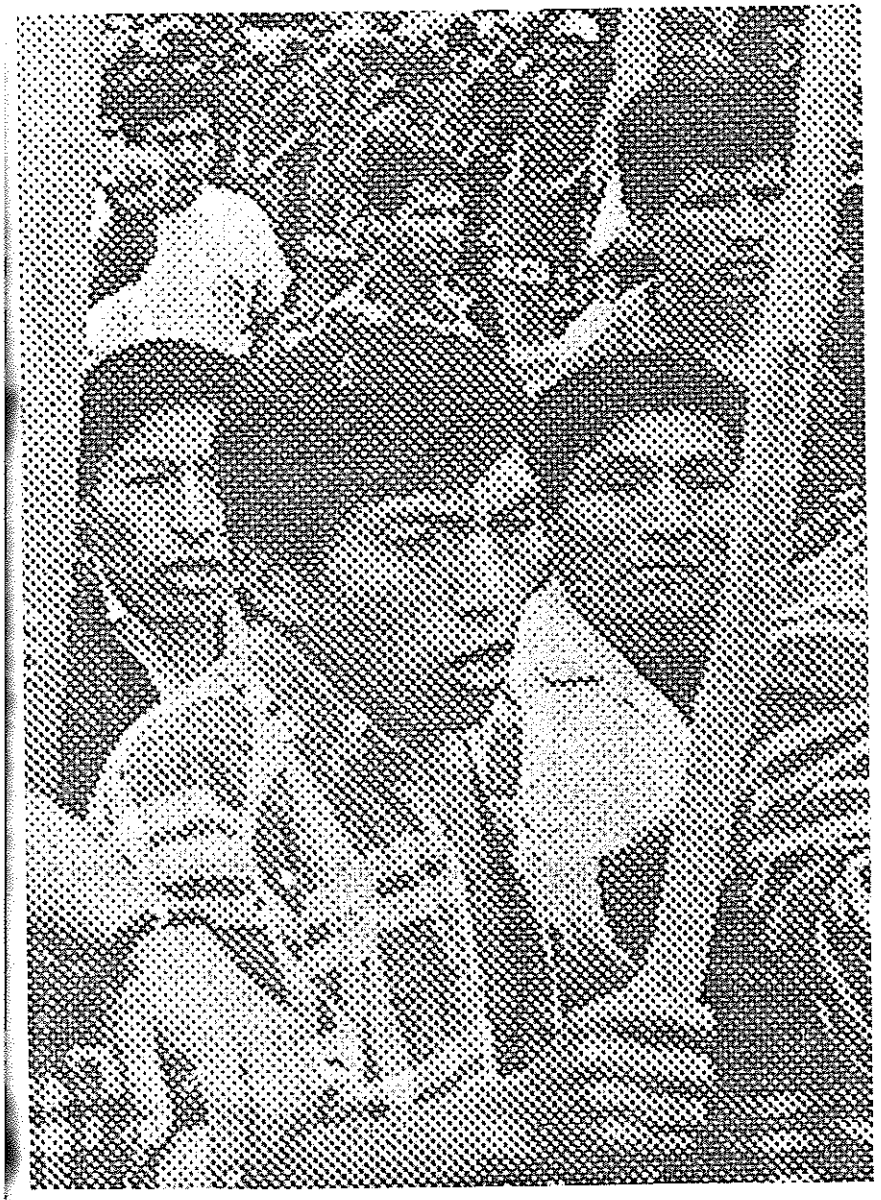

دو حقیقتند که دوستان و دشمنان انقلاب پرو نمی‌توانند آنها را رد کنند: حکومت فوجیموری با مشکلات بی‌سابقه‌ای روبرو گشته و جنگ خلق، که هجدهمین سال برپایی‌اش را از سر می‌گذراند، قدرت خویش را همچنان به عرصه‌ی وجود می‌آورد.

چند سال پیش، بعد از دستگیری صدر حزب کمونیست پرو، و به خصوص بعد از فراخوان صلح که فوجیموری به گونزالو نسبت می‌دهد، حکومت پرو و مطبوعات ارتجاعی با شور و شعف بی‌پایانی، پایان جنگ خلق را اعلام کردند. چنین به نظر می‌آمد که طبقات صاحب قدرت پرو، در ثبات و وحدت به سر می‌برند. حالا اما که هر نشریه‌ای در هر موردی بیخودی ابراز شعف می‌کند، می بینیم که وسایل ارتباط جمعی مخالف، بحرانهای رژیم فوجیموری را گزارش می‌کنند. لحن جدی‌ترین ارگان‌های ارتجاعی در تشریح جنگ خلق عوض شده است.

بعنوان مثال، دو روز پیش از ۱۷ ماه مه، که سالگرد برپایی جنگ خلق است، چریکها به یک پاسگاه پلیس در لیما، در محله‌ی آته ویتارت حمله بردند. پس از رد و بدل کردن آتش، چریکها یک ماشین حاوی ۴۰ کیلوگرم مواد منفجره را در آستانه پاسگاه پلیس منفجر کرده و اعلامیه‌هایی را با مضمون «زنده باد هفدهمین سالروز جنگ خلق!»، « زنده باد مبارزه دستفروشان خیابانی!»، بر جای گذاشتند. هفته‌نامه‌ی ارتجاعی «کارِتاس» هشدار داد که اگرچه این حمله پس از یک وقفه‌ی طولانی در این گونه عملیاتها پیش آمده است و اگرچه تعداد عملیاتهای بزرگ بطور عمومی کم بوده است، اشتباه وخیمی خواهد بود اگر چشممان را بر توانایی‌های نهفته‌ی حزب کمونیست پرو ببندیم. این نشریه همچنان به مناطق جنوب شرقی، مرکزی و هوالاگا و مناطق همسایه، کارخانه‌های اطراف بزرگراه مرکزی، جاده اصلی‌ای که از شرق پایتخت گذشته به کوهستان منتهی می‌شود، حلبی آبادهای هوایاکان و رانوکانا که اوایل دهه به مناطق نفوذ حزب معروف بودند، اشاره می‌کند.

با این اخبار، این نشریه گزارشی نیز از شهرک چوشچی در آیاکوچو دارد- که جنگ خلق از آنجا آغاز شد. گزارش این نشریه چنان مهم بود که شخص فوجیموری را با هلیکوپتر به منطقه کشید تا اعلام کند که جنگ خلق به پایان رسیده است. از آن زمان، خبرنگاران خارجی برای زیارت به چوشچی «آرام و خوشحال» می‌آیند و آنرا مرکز گزارش خود قرار می‌دهند.

«کارِتاس» اما این بار روش کاملاً دیگرگونه‌ای را در پیش گرفت. این نشریه می‌نویسد که مقامات دولتی در اوایل نیز تواناییهای حزب را دست کم گرفته بودند؛ خبرنگاران کارتاس مصاحبه‌هایی را که با مردم انجام داده و در آنها مـــــردم از اجحافات و فشارهای رژیم پرده برمیداشته و آنها را به باد انتقاد می‌گرفتند، قلمی کرده اند. این نشریه به پلیس هشدار می‌دهد تا عمیقتر به ماوقع بنگرد و اعلام می‌کند که همچنانکه مردم با زور پلیس از محلات فقیرنشین هوامانگا و لیما رانده می‌شوند، حزب نیز همراه آنها کوچ می‌کند.

خط اپورتونیستی راست که از درون حزب بلند شده، فراخوان صلح داده و اعلام کرده است که جنگ خلق به خاطر دستگیری گونزالو و تثبیت اقتصادی حکومت فوجیموری نمی‌تواند به پیش رود. اما هم‌اینک مشخص شده است که حتا عمده‌ی رسانه‌های ارتجاعی کشور نیز این عقیده را ندارند.

زن رزمنده‌ای از ستون جریکی سوانا، آیاکوچو

گزارشهایی از درگیری‌ها

اکتبر ۱۹۹۶ حزب کمونیست پرو ارتش رهاییبخش خلق را در درگیریهای جنوب شرقی، مرکزی و شمال پرو در مقابل نیروهای عمده ارتشی رهبری کرد. همچنین در مرحله‌ی هجوم نیروهای ارتشی علیه پایگاههای انقلابی در ماه مه و ژوئن ۱۹۹۷، ارتش رهاییبخش خلق ضد حمله‌های بسیاری را علیه ارتش و نیروهای مسلح شبه‌نظامی وابسته به ارتش تدارک دید.

مقامات دولتی بعداً گفتند که این ضدحمله‌ها در آوریل، پس از آنکه شعارهایی به نفع حزب و ارتش خلق در دانشگاههای کشور بر دیوارها نقش بست، قابل پیش‌بینی بود.

هشت ماه مه، ارتش رهاییبخش خلق بطور موقت شهر کامپانیلا نزدیک جوانجویی در منطقه‌ی هوالاگای علیا را تسخیر کرد. جنگلها و تپه‌های سن‌مارتین و هوانوکو همچنان به عنوان منطقه‌ی نفوذ جنگ خلق باقی مانده است. روز ۶ ژوییه، ارتش آزادیبخش خلق به روستای رامل د آسپوزانا ۱۴۰ کیلومتری تینگو ماریا وارد شده و دو جاسوس رژیم را که در بین دهقانان فعالیت میکرده و اطلاعات مربوط به ارتش خلق را به ارتش دشمن میفرستادند اعدام انقلابی کرد. حمله به دکلهای برق، مناطق بسیاری، از جمله آیوکایاکو نزدیک تینگوماریا، شهری که برای هر دو طرف درگیر حائز اهمیت فراوان بوده است را به خاموشی کشاند. (به جهانی برای فتح، شماره ۲۲ نگاه شود)

مه، ژوئن و ژوییه، شمال آیاکوچو، به خصوص در استانهای هوانتا و لامار (در حاشیه‌ی رودخانه آپوریماک) و همچنان در نزدیکی ساتیپو به سمت شمال و در حاشیه‌ی رودخانه «انه» که آپوریماک به آن سرازیر می‌شود شاهد درگیریهای فراوانی بود. حکومت ادعا میکند که رفیق فلیسیانو رهبر کمیته‌ی مرکزی جایی در این منطقه حضور دارد، اما رژیم با حملات بیشمار نیروهای ارتشی خود به این منطقه چیزی به کف نیاورده است.

یکی از حمله‌های مهم، یورش ارتش رهاییبخش خلق به تیرکوس، روستایی در منطقه‌ی هوانتا بود که نیروهای شبه‌نظامی رژیم در آنجا به فعالیت مشغولند. گزارش شده است که چریکها پایگاه را به تصرف در آورده و آنرا ویران کردند. در این عملیات ۴ فرمانده نیروهای «روندرو» (شبه‌نظامی) پس از محاکمه به جوخه اعدام سپرده شدند.



«روندرو»ها نیروهای ارتجاعی هستند که توسط ارتش سازماندهی شده تا دهقانان را از حمایت از ارتش خلق بازدارند و هواداران حزب کمونیست پرو را ترور کنند؛ اینها نیروهای نورچشمی رژیم پرو در این مناطق هستند. روز بعد یک نشست روندرو با یک یورش ناگهانی چریکها روبرو شد. پس از تسلیم نیروهای شبه‌نظامی، فرمانده آنها اعدام و دیگران آزاد شدند.

در ماه اوت، ارتش رهاییبخش، عملیات متعددی را در مناطق روستایی حوالی سن مارتین د پانگوا، بین دو رودخانه «انه» و «تامبو» در ناحیه‌ی خونین به انجام رساند. روز ۱۵ اوت ارتش خلق یک کمپ استخراج نفت متعلق به یک شرکت فرانسوی را به تصرف در آورد. رزمندگان ارتش برای ۲۹ کارگر حاضر سخنرانی کرده و چندین ساعت را بین آنان گذراندند؛ در این عملیات مقادیری تدارکات لازمه مصادره شد. این عملیات در حالی صورت گرفت که صدها نیروی رژیم در حال حمله به مواضع چریکها در جنگلهای محل زیستی بومیان آشانینکا بودند.

مطبوعات پرو گزارش دادند که حزب عملیاتی را در مناطق هوالاگای علیا در اکتبر انجام داده و سه پلیس مامور مبارزه با مواد مخدر را کشته‌اند. قابل ذکر است که فرمانده ارتش کلمبیا اخیراً اعلام کرده است که دولت امریکا به او اجازه داده تا از محل بودجه به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر علیه چریکها استفاده شود. این امر بار دیگر ثابت می‌کند که مبارزه علیه مواد مخدر در حقیقت مبارزه علیه نیروهایی‌ست که علیه آمریکا می‌جنگند.

در اواسط اکتبر، گزارشی بود مبنی بر اینکه ۲۰ دسته چریکی از ارتش خلق، روستای سن میگل را در عمق جنگلهای آند تصرف کرده و چندین ساعت آنجا مانده‌اند.

در اواسط اکتبر ۱۹۹۷، دولت یک دسته ۲۰۰ نفره از نیروهای ارتش و پلیس خود را به منطقه تینگو ماریا روانه کرده و حدود صد نفر که مظنون به همکاری با حزب کمونیست پرو بودند را دستگیر کردند. در همین حال، موجی از عملیات ارتش خلق که در سپتامبر در منطقه هوالاگا آغاز شده بود، ادامه یافت. خبرهایی نیز در مورد شورشهای انقلابی در شمال آیاکوچو و آپوریماک گزارش شده است.

تروریسم فوجیموری در سفارتخانه

در آوریل این سال، چنان به نظر می‌آمد که فوجیموری در بالاترین نقطه‌ی قدرت خویش قرار گرفته است. نیروهایش به سفارتخانه حمله برده و چریکهای وابسته به توپاک آمارو را کشتار کردند؛ این امر نه به خاطر نجات جان گروگانها، بلکه برای تأثیرگذاشتن بر جامعه، برای به رخ کشیدن قدرت فوجیموری و عزم او در سرکوب هر مخالفتی صورت گرفت. در این حمله حتا یکی را هم زنده نگذاشتند. اختلافات سیاسی بین توپاک آمارو و حزب کمونیست پرو به خوبی روشن است. استراتژی توپاک آمارو همیشه این بوده است که اسلحه را برای فشار سیاسی و نه برای سرنگونی دولت و سیستم به دست گیرد. آنها سفارتخانه را به این دلیل تصرف کردند تا با دولت وارد مذاکره شده و اعضا و هواداران زندانی خود را آزاد کنند و رژیم را وادار به دیالوگ با خود نمایند. جنگ خلق با استراتژی تماماً متفاوت خود نماینده هدف سیاسی دیگرگونه‌ایست که متکی به فقیرترین و محرومترین اقشار اجتماعی جامعه‌ی پرو است و برای اضمحلال سیستم موجود مبارزه می‌کند. در واقع هدف حمام خونی که رژیم فوجیموری در پرو به راه انداخته علیه جنگ خلق و نه توپاک آمارو است.

این قصابی دولت با پشتیبانی آمریکا به انجام رسید که در طرح، برنامه‌ریزی و انجام آن دخالت داشته و پس از انجام نیز از آن حمایت کرده است. در روزهای بعدی، تظاهرات خشمگنانه‌ای در مقابل سفارتخانه‌های پرو در نقاط مختلفی در اروپا و آمریکا برپا شد و هنگام دیدار فوجیموری از بنگلادش حامیان جنگ خلق، او و امپریالیسم را تقبیح کردند.

بحران در فردای کشتار

پس از آنکه نیروهای رژیم سفارتخانه را باز پس گرفتند، فوجیموری با تفرعن و خودخواهی از صحنه کشتار عکس گرفت. او مانع از آن شد که اجساد کشتگان به خانواده‌هایشان تحویل داده شود. و این در حالی است که اگر خوب به عمق آن بنگریم، رژیم او تنها به کشتار مخالفان بند است.

در همان لحظه، مطبوعات مخالف در حال مصاحبه با لیونارد لاروسا (افسر امنیتی سابق) بودند. یک روز وقتی که خانم لاروسا طبق معمول در دفتر مرکزی ارتش(معروف به پنتاگون کوچک)، جایی که فوجیموری بیشتر اوقاتش را آنجا می‌گذراند، برای کار حاضر شد، دستگیر شده و به شکنجه‌گاه فرستاده شد تا در آنجا توسط همکارانش زیر شکنجه فلج شود. او متهم شده بود که اطلاعات مربوط به طرح ارعاب و کشتار رهبران گروههای مخالف را به مطبوعات لو داده است. پیکر یک زن دیگر از سازمان امنیتی نیز در حالی پیدا شد که مثله شده بود. خانواده‌ی او گفتند که این زن مدتی با یک افسر زندگی کرده بود و به خاطر مخفی ماندن این راز او را کشته‌اند. آنها گفتند که این افسر وابسته به گروه کولینا، یک سازمان مخوف امنیتی جوخه مرگ وابسته به ارتش بوده که کشتار ۹ دانشجو و یک استاد هوادار حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۹۲ در دانشگاه کانتوتا را صورت داده‌اند. تعدادی از اعضای سازمان امنیتی به تازگی بطور مرموزی کشته شده‌اند.

این خود نشانه‌ی درگیریهای داخلی جناحهای مختلف حکومتی‌ست که در خفا صورت می‌گیرد. فوجیموری سعی می‌کند قانون اساسی را تغییر داده تا بتواند برای سومین بار در انتخابات سال ۲۰۰۰ کاندید ریاست جمهوری شود. او از زمانی که در سال ۱۹۹۰ به ریاست جمهوری رسیده تا کنون دوبار قانون اساسی را تغییر داده است. اما این بار سه نفر از قضاتی که خود انتخاب کرده است، علیه او رأی داده‌اند. به تلافی این رأی هر سه قاضی از پست خود اخراج شده‌اند. در یک اتفاق دیگر چند مرد مسلح سعی کردند یک عضو کنگره و سردبیر لارپوبلیکا را که مخالف تغییر قانون اساسی هستند، به قتل برسانند.

اما شرایط آنگونه که فوجیموری می‌خواست به پیش نمی‌رود. هنگامی که او تابعیت یک خارجی که مسئول یک کانال تلویزیونی مخالف بود را لغو کرد تا با توجه به قوانین پرو نتواند کانال تلویزیونی دایر کند، خود فوجیموری نیز مورد حملاتی در همین زمینه قرار گرفت. مدارکی به مطبوعات مخالف پرویی درز کرد که ثابت می‌کرد خود فوجیموری نیز متولد پرو نیست و بنابرین نمی‌تواند رئیس جمهور پرو باشد.

تناقضات روشن و دستکاری در شناسنامه به اضافه‌ی مدارکی دیگر از اعضای خانواده وی سئوالات بسیاری را برانگیخته است: چرا همه‌ی اینها به یکباره رخ نموده‌اند؟ نیویورک تایمز، نشریه‌ی سخنگوی امپریالیسم در شماره ۲۵ ژوییه خود پیش‌بینی می‌کند که پشت این حملات، فرمانده ارتش، ژنرال نیکولاس هرموزا و رئیس او ولادیمیرو مونته‌سینوس عضو مهم سازمان سیا، که همه‌کاره سازمان امنیت پرو «پنتاگون کوچک» است قرار دارند. نیویورک تایمز توضیح می‌دهد که ولادیمیر مونته‌سینوس «مشاور امنیت ملی» فوجیموری‌ست و همان کسی‌ست که حقیقت محل تولد او را مخفی داشته است.

همچنانکه بارها اشاره شده، دلیل مبرهن وابستگی مونته‌سینوس به امپریالیسم همانا چشم‌پوشی آمریکا در مورد دست داشتن او در تجارت مواد مخدر است.(۱) به یقین منطقی‌ست که مانور مونته‌سینوس علیه فوجیموری با همکاری افرادی در دایره قدرت آمریکا صورت گرفته است؛ همچنانکه هواداری او از فوجیموری نیز با صلاحدید آمریکا بوده است.

در بحران فعلی بین رهبران به سادگی روشن نیست که هدف هرکس چیست. اما بسادگی می‌توان فهمید که پای چه چیزی در میان است. آمریکا تا زمانی فوجیموری را قبول داشت که به نظر می‌آمد در مقابله با جنگ خلق پیروز گشته است؛ اما واقعیت این است که چنین امری حادث نگشته است. در سال ۱۹۹۳، پس از دستگیری صدر گونزالو، فوجیموری اعلام داشت که جنگ در ۲۸ ژوییه ۱۹۹۵ به پایان خواهد رسید. این پیش‌بینی نه تنها دو سال عقب افتاده و همچنان به عقب می‌رود، بلکه کل این هدف دارد زیر سئوال می‌رود. به همین خاطر است که ۵ تن از وزرای او در ژوییه ۱۹۹۷ از پست خود کناره‌گیری کردند. اینکه کشتی جنایات فوجیموری به گِل بنشیند یا به راه خود ادامه دهد به تصمیم سران آمریکا وابسته است؛ اینکه تشخیص دهند هنگام تعویض او فرا رسیده است یا خیر.

یک قطب‌بندی نامساعد

بادهای ناموافقی که بین طبقات صاحب

سندی از حزب کمونیست پرو

قدرت پرو و امپریالیسم به راه افتاده بی رابطه با نارضایتی توده ها نیست. اگر بتوان گفت که نقش هر رئیس جمهور مرتجعی در پرو این است که علیه مسیر رهائی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو هموار می شود بایستد، پس می توان نتیجه گرفت که برخی عوامل موجود است که باعث قطب بندی در جامعه پرو به نحوی نامساعد برای سیستم می شود. استراتژی رژیم همواره این بوده است که زحمتکشان کشور را که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند، با زور سرنیزه مرعوب کرده، از نظر سیاسی فلج کرده و بین آنها و حزب فاصله اندازد. اما ادامه جنگ خلق تحت شرایطی بسیار سخت، نشان می دهد که دقیقا همین توده های زحمتکش از آن حمایت همه جانبه می کنند و در آن شرکت می جویند و از آن حفاظت می کنند. در همین زمان، کارزار رژیم برای جذب بخشی از طبقاتی که وضعیت اقتصادی بهتری دارند بنفعش تمام نشده است. همین امر به اقشار فقیر شهری فضای تنفس و میدان عمل داده است. در طول سال گذشته، درگیریهای بسیاری از پس تظاهرات های خیابانی و اعتصابات کارگری در لیما به وقوع پیوسته است؛ حرکت های اعتراضی ای در جریان است که در دهه ۸۰ و ۹۰ به کرات در خیابان های شهر دیده می شد؛ این همان پیش آمدهایی است که فوجیموری ادعا می کرد دیگر تکرار نمی شود.

برای مثال، بنا به نوشته هفته نامه «گزارش هفتگی آمریکای لاتین» که در لندن منتشر می شود «بزرگترین راهپیمایی در ۵ ژوئن به وقوع پیوست که در میتینگ عمومی پلازا بولیوار روبروی ساختمان مجلس به اوج خود رسید. پلیس ضد شورش متوسل به باتون و گاز اشک آور شد و نشست بعد از ظهر مجلس لغو شد.... یکی از نقاط قوت این شورش این بود که تریدیونیونیستها، دانشجویان، و متخصصان برای اولین بار در طی سالها، با هم به راهپیمایی آمده بودند. دانشگاه ها که یک پروسه سخت «غیر سیاسی کردن» را از سر گذرانده بودند، دوباره قد علم کرده و دانشجویان و استادان در یک صف به خیابان زده بودند....» وسایل ارتباط جمعی خبر دادند که روز ۱۷ ژوئیه ده هزار کارگر شهرداری، دستفروش و آموزگار در مقابل کاخ ریاست جمهوری با پلیس ضد شورش وارد نبرد شدند.

زندانیان سیاسی

در صحنه بین المللی، یکی از اهداف مهم فوجیموری در پروسه حمله به سفارت این بود که اغتشاش ایجاد کند و نارضایتی عمومی از وجود انبوه زندانیان سیاسی در چنگال «قضات نقابدار»ی که متهمان را در یک دادگاه سری چند دقیقه ای بدون مدارک و شواهد به زندانها می فرستند، را بپوشاند. اما کشتار در سفارت نه تنها هیچگونه پیروزی برای او حاصل نکرد بلکه دیگر جنایات رژیم را نیز ذره بین برد.

فوجیموری از ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶ از ورود صلیب سرخ به زندانهای کشور جلوگیری کرده است. بهانه اش از این کار مساله ی سفارت بود اما هدف واقعیش جلوگیری از افشای وضعیت وخیم زندانهای کشور توسط صلیب سرخ است. ۱۹ اوت ۱۹۹۷، بار دیگر تقاضای صلیب سرخ برای دیدار از زندانها توسط فوجیموری رد شد. سازمانهای زیادی از جمله سازمان عفو بین الملل به وجود ۴۰۰۰ زندانی سیاسی صحه میگذارند و خواهان آزادی صدها زندانی ای می شوند که به دروغ محکوم شده اند. در حقیقت همه ی زندانیان به ناحق دادگاهی شده و مورد شکنجه و آزار قرار گرفته اند. همه ی آنها مستحق آزادی اند. کمیته اضطراری دفاع از جان دکتر آبیما ل گوسمان (صدر گونزالو) بر آن است تا به فعالیت خود در رابطه با وکلا و دیگران ادامه داده تا اینکه حبس انفرادی صدر گونزالو و دیگر زندانیان سیاسی پایان یابد. لازم به ذکر است که در این ۵ ساله ی گذشته هیچگونه تماس خارجی با او صورت نگرفته است. در واقع فوجیموری خلاف آنچه را که با کشتار سفارت در پی اش بود به دست آورده است. به جای اینکه به عنوان سمبل قدرت امپریالیسم شناخته شود بعنوان مهره ارتجاعی اعمال فشار بر جامعه شناخته شده است. همه ی اینها بخشی از مشکلاتی ست که علیه او روی بر می تابد.

---

۱) یکی از آبروریزیهای جدید مونته سینوس را روزنامه ای در سائوپولو برملا نموده است. ژورنال برزیل از قول یک گزارش مخفی دولتی می نویسد که او همچنان به حمایت خود از رئیس یک گنگ مواد مخدر کلمبیایی ادامه می دهد. (مونته سینوس همان وکیلی ست که باعث آزادی راتول پوراس شد که در لیما به جرم داشتن چندین تن مواد مخدر در بازداشت به سر می برد). در جواب به آخرین اتهام، ژنرال بری مک کافری، نماینده کلینتون، که به «تزار مواد مخدر» معروف است، برنامه های مبارزه با مواد مخدر پرو را تشویق کرده و اعلام داشته که بارها با مونته سینوس دیدار داشته است.

آنچه در پی می آید گزارشی ست که در اکتبر ۱۹۹۵ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو تدوین شده و اوایل سال ۱۹۹۷ انتشار خارجی یافته است. این گزارش کماکان نقشی اساسی در هدایت فعالیتهای امروزین حزب دارد - «جهانی برای فتح»

با گسترش جنگ خلق، پیچ جاده را پشت سر گذاریم!

(طرح کلی)

نقل قولها

* نقشه ی جدید: بخشی از شش اثر نظامی.
* استراتژی سیاسی: قدرت سیاسی را به کف آرید
* استراتژی نظامی: جنگ خلق. «جنگ پارتیزانی را به مثابه اساس در پیش گیرید اما هرگاه که شرایط مساعد باشد، فرصت را برای اشکال دیگر جنگ از دست ندهید.» برای عملیات شهری آماده باشید.
* استراتژی ساختن: در دل جنگ خلق قدرت را بسازید.

---

* اسنادی برای مطالعه
* یادداشتهایی برای جمعبندی در رابطه با حرکت نهایی به پیش
* شرایط زیر را در نظر بگیرید:
  - جنگ خلق
  - بازسازی
  - مبارزه دو خط

با گسترش جنگ خلق پیچ جاده را پشت سر گذاریم!

* در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* اهداف:

۱) پیچ جاده را پشت سر گذارید
۲) برنامه های ارتجاع و امپریالیسم را در هم شکنید
۳) طرح دروغین «سازش» را در هم ریزید
۴) خط اپورتونیستی راست را در هم شکنید
۵) پایه برگزاری پلنوم چهارم را مهیا کنید
۶) سازماندهی دوباره حزبی

* بخش یکم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

مهلت زمانی.....

* بخش دوم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

مهلت زمانی....

با توجه به شرایط فعلی کشور و وظایف مشخص هر کمیته، هماره آماده حمله و ضدحمله باشید. (و در چارچوب ضد کارزارها (کارزارهای) ما

* جشن ها: (پیش، در هنگام و بعد)
ـ ۷ اکتبر ۱۹۹۵ روز حزب است: «حزب کمونیست پرو با رهنمودهای مارکسیست-لنینیست- مائوئیستی و اندیشه گونزالو گردان رهبری کننده مبارزه انقلابی ست.»
ـ سوم دسامبر ۱۹۹۵. روز تولد صدر گونزالو و ارتش آزادیبخش خلق: جنگ خلق چیست؟ جنگ خلق تا رسیدن به کمونیسم.
ـ ۲۶ دسامبر ۱۹۹۵. روز تولد صدر مائو: «مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم سومین و عالیترین مرحله ی مارکسیسم است.»
ـ اول ماه مه ۱۹۹۶: زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
ـ ۱۷ مه ۱۹۹۶: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* موضع: همه چیز ممکن است، تنها باید صعود به قله ها را جرأت کرد!
بر مرتجعین برتر باشید!
هیچ چیز و هیچ کس جلودارمان نیست: نه امپریالیسم نه مرتجعین، نه رویزیونیستها و نه حتا طبیعت!

توسعه

در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* نقل قولها
۱. «صحیح یا غلط بودن خط ایدئولوژیکی و سیاسی یک جریان، همه چیز را مشخص می کند. وقتی که خط حزب صحیح است، همه چیز برایش مقدور می شود. اگر به اندازه کافی هوادار ندارد، هواداران بسیاری پیدایشان خواهد شد؛ اگر سلاح در دستش نیست، آنهم مهیا خواهد شد؛ اگر قدرت سیاسی ندارد، آنرا به دست خواهد آورد. اگر خطش صحیح نباشد، هر آنچه را هم که در دست دارد، از کف خواهد داد.»

۲. «کسب قدرت سیاسی از لوله ی تفنگ و حل مسائل از طریق جنگ وظیفه ی مرکزی و بهترین شیوه ی انقلابی ست. این اصلی مارکسیست-لنینیستی، انقلابی و جهانشمول است که در مورد چین و هر جای دیگر جهان صدق می کند.»
آثار منتخب مائوتسه دون، جلد دوم، ص. ۲۱۹

۳. «در چین، جنگ شیوه اصلی مبارزه و ارتش سازمان اصلی آن است. اشکال دیگر مبارزه همچون مبارزه توده ای نیز بسیار مهم بوده و از فرم اصلی جداپذیر نیستند و تحت هیچ شرایطی نباید به آنها کم بها داده شود؛ هدف اینگونه مبارزات در خدمت به جنگ قرار گرفتن است. پیش از آغاز جنگ، همه ی سازمانها در خدمت راه اندازی آن قرار می گیرند، نمونه اش دوره ی شورش ۴ مه ۱۹۱۹ تا ۳۰ مه ۱۹۲۵ است. بعد از آغاز جنگ، همه ی سازماندهی مستقیم یا غیرمستقیم در رابطه با جنگ خواهند بود.»
آثار منتخب مائو جلد دوم، ص. ۲۲۱

۴. «بدون مبارزه مسلحانه، پرولتاریا و حزب کمونیست در چین موضعی نخواهند داشت؛ و به سرانجام رساندن هر وظیفه ی انقلابی غیرممکن خواهد بود.» آثار منتخب مائو. جلد دوم، ص. ۲۲۲

۵. «ما آموخته ایم که بدون مبارزه مسلحانه، نه پرولتاریا محلی از اعراب خواهد

داشت نه توده‌ها و نه حزب کمونیست. و بدون آن پیروزی انقلاب میسر نخواهد شد. پیشرفت، استحکام و بلشویکی کردن حزب در این سالها در پروسه‌ی جنگ انقلابی ممکن شده است؛ بدون جنگ انقلابی، حزب نمی‌توانست در این مرحله‌ای باشد که امروز به آن دست یافته است. رفقای حزبی این تجربه‌ای را که با خون به دست آمده است، هرگز نباید فراموش کنند.» آثار منتخب مائو، جلد دوم، ص. ۲۹۲

۶. «بر اساس تئوری مارکسیستی دولت، ارتش جزء عمده قدرت دولتی است. هرکس که می‌خواهد قدرت دولتی را کسب کرده و بر آن باقی بماند بایستی ارتشی نیرومند داشته باشد. بعضی‌ها به تمسخر به ما اشاره می‌کنند که ما «همه چیز را در جنگ می‌بینیم.» بله، ما همه چیز را در جنگ می‌بینیم؛ این امر خوبی‌ست نه بد. این همان مارکسیسم است. تفنگهای حزب کمونیست روسیه سوسیالیسم را به ارمغان آورد. ما نیز برآنیم که جمهوری دمکراتیک خلق را بسازیم. تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم به ما می‌آموزد که تنها با قدرت تفنگ است که طبقه کارگر و زحمتکشان می‌توانند بورژوازی مسلح و زمینداران را شکست دهند؛ در این زمینه می‌توان گفت که تنها با سلاح است که جهان دچار تغییرات مثبت و شگرف خواهد شد.» آثار منتخب مائو، جلد دوم ص. ۲۲۵

۷. «عملیات ارتش سرخ به شکل ضدحمله علیه عملیات «محاصره و سرکوب» در جریان است. برای ما پیروزی مفهومش در هم شکستن «محاصره و سرکوب»ی است که دشمن به راه انداخته، پیروزی در این عملیات، یک پیروزی استراتژیک خواهد بود. نبرد علیه اینگونه عملیات «محاصره و سرکوب»، یک ضدحمله را در پی خواهد داشت که خود شامل نبردهای کوچک و بزرگ فراوانی خواهد بود. تا زمانی که عملیات «محاصره و سرکوب» بکلی از بین نرفته است، کسی نمی‌تواند از پیروزی استراتژیک سخن به میان آرد حتا اگر در نبردهای بسیاری به پیروزی دست یافته باشیم. تاریخ یک دهه ارتش سرخ، تاریخ ضدحمله علیه عملیات «محاصره و سرکوب» است.»

۸. «در کارزار «محاصره و سرکوب» و ضدحملات ارتش سرخ علیه آن، دو شکل نبرد، تهاجمی و تدافعی هر دو بکار گرفته شده‌اند و در این مورد نیز تفاوتی با جنگهای دیگر، کهن یا جدید در چین یا جای دیگری وجود ندارد. ویژه‌گی جنگ داخلی چین در این است که هر دو شکل مبارزه در پروسه‌های طولانی جای عوض می‌کنند. در هر کارزار «محاصره و سرکوب» دشمن در حالت تهاجمی و ارتش سرخ در حالت تدافعی‌ست، این مرحله‌ی نخست کارزار است. بعد از این دشمن در مقابل حمله‌ی ارتش سرخ به موضع تدافعی می‌رود این دومین مرحله‌ی کارزار است. هر کارزار «محاصره و سرکوب» این دو مرحله را دارد که به کرات در زمانی طولانی تکرار می‌شوند.

این تکرار طولانی حقیقتی‌ست که بر همگان روشن است. «محاصره و سرکوب» و کارزار مقابله با آن، اشکال جنگ را رقم می‌زنند. در هر کارزار در اولین مرحله دشمن در تهاجم است ما به دفاع دست می‌زنیم در مرحله‌ی دوم دشمن در مقابل حمله‌ی ما به دفاع دست می‌زند.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۲۰۰_۲۰۱

۹. «۲. حمایتهای ذهنی از پس شکست ۱۹۲۷ از انقلاب کاهش یافته است. نیروهای باقی‌مانده خیلی کوچک‌اند و رفقایی که فقط به ظاهر قضایا نگاه می‌کنند، ناامید گشته‌اند. اما اگر بتوانیم بر مبنای اصول قضاوت کنیم، مساله به گونه‌ی دیگری‌ست. اینجا می‌توانیم یک مثل قدیمی چینی را به کار بریم که «یک جرقه می‌تواند دشتی را به آتش بکشد» به زبانی دیگر، اگرچه که نیروهایمان در مرحله‌ی کنونی اندک است، به شدت رشد خواهند کرد. شرایطی که در چین پیش آمده، نه تنها رشدشان را میسر میکند، که رشد نکردنشان را ناممکن ساخته است.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۱۱۹

۱۰. از چند بخش که بگذریم، بقیه تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ شامل شکستها و پیروزی‌هاست. اما آنچه که شکست خورد انقلاب نبود. دوره‌های سنتی ماقبل انقلاب، باقی‌مانده‌های مناسبات اجتماعی کهنه‌ای بودند که صیقل نشده و به فرم تضاد طبقاتی نرسیده بودند: ذهنی‌گرایی، عقاید و برنامه‌هایی که حزب انقلابی تا پیش از پیروزی فوریه خود را از آن رها نکرده بود، مستلزم یک سری شکست بود تا از چنگال آنها خلاص گردد. در یک کلام: پیشرفت انقلابی راه خویش را مستقیم‌الخط نگشود بلکه برعکس، با درگیر شدن با یک دشمن ضدانقلابی پرقدرت در پروسه‌ای مبارزاتی، حزب به پختگی رسید و به یک حزب به راستی انقلابی تبدیل گشت.» کارل مارکس، نقل شده در جزوه «انتخابات، نه! جنگ خلق، آری!» ص ۷۰

۱۱. «... اما متعاقبا پیش‌شرط عمده‌ی کمک به مبارزه در شهرها و شتاباندن موج انقلابی بطور قطع همانا پیشبرد مبارزه در مناطق روستایی، تأسیس مناطق سرخ پایگاهی در مناطق کوچک، و خلق و گسترش ارتش سرخ است.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۲_۱۲۳

۱۲. «... تنها با تمرکز نیروهاست که می‌توانیم دستجات بزرگ نیروهای دشمن را نابود کرده و شهرها را آزاد کنیم. فقط آن زمانی که توانستیم بخش مهمی از نیروهای دشمن را پاکسازی کرده و بر شهرها غالب شویم می‌توانیم توده‌ها را ترغیب کرده و قدرت سیاسی را به مناطق مجاور گسترش دهیم. اینگونه است که می‌توانیم تأثیری فراگیر داشته باشیم (آنچه که آنرا تأثیرات سیاسی می‌نامیم) و روز موعود انقلاب را به جلو اندازیم.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۳_ ۱۲۴

۱۳. «تا که نیروهایمان را به شعاع وسیعتری گسترش دهیم، دو شرط لازمه دارد، شرایط به نفعمان باشد و سازمان رهبری کننده نیرومند باشد.» آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۵

۱۴. « هرچه که شرایط نامناسبتر باشد، لزوم تمرکز قوا اولویت می‌یابد و رهبران بایستی در درگیریها ثابت‌قدمتر باشند چرا که تنها بدین طریق است که می‌توانیم اتحاد درونی خود را در مقابل دشمن حفظ کنیم. تنها در شرایط مناسب است که می‌توان نیروها را برای عملیات پارتیزانی دسته‌بندی و پخش کرد، و تنها آن موقع است که لازم نیست رهبران تمام‌وقت، آنگونه که در شرایط نامناسب لازم است، در کنار رزمندگان باقی بمانند. آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۱۲۳

۱۵. «برای بسط پایگاههای ثابت، سیاست پیشروی موج‌وار را در پیش گیرید؛ هرگاه که با دشمن نیرومندی روبرو شدید، سیاست گمراه کردن دشمن را پیشه کنید.» آثار منتخب مائو جلد یکم ص ۱۲۴

۱۶. «... رویزیونیسم عامل بورژوازی‌ست که در صف پرولتاریا عمل می‌کند و بنابرین پیشه‌اش تفرقه‌افکنی‌ست. در جنبش کمونیستی و حزب انشقاق به وجود می‌آورد، در جنبش تریدیونیونی انشعاب می‌زند، از جنبش خلق جدا شده و آنرا شقه می‌کند.»

«رویزیونیسم بی تردید سرطان است، سرطانی که با بی‌رحمی بایستی ریشه‌کن شود. و گرنه نمی توانیم انقلاب را به جلو برانیم. لنین مختصر و مفید گفت که ما بایستی در دو جبهه به پیش رویم، استفاده از خشم انقلابی و مبارزه بی‌امان علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم.»

«عمر رویزیونیسم به سر آمده و زمان مرگش رسیده است. موضوع رویزیونیسم به خوبی تعریف شده است، جارو کردن و به آتش کشیدن آشغالها آغاز شده و همچنان که گفتم تنها به زمان نیازمندیم. پروسه‌ی مرگشان سالهاست که آغازیدن گرفته است. و اگر کمی به گذشته برگردیم، اینها زمانی بازی را باختند که رویزیونیست شدند و از اصول فاصله گرفتند...» مصاحبه با صدر گونزالو، ص ۸، ۹، ۱۰

۱۷. «منطق امپریالیستها و مرتجعین در سراسر جهان این است که در رابطه با مسایل توده‌ها به کرات مشکل تراشی کنند، شکست بخورند،

مشکلات جدید بیافرینند تا روز مرگشان فرا برسد؛ آنها هرگز از این منطق دست بردار نیستند. این یک اصل مارکسیستی‌ست. وقتی که می‌گوییم «امپریالیسم وحشی است» منظورمان این است که اقتضای طبیعتش چنین است و تغییر نیز نخواهد کرد، مفهومش این است که امپریالیستها هرگز کارد سلاخی‌اشان را غلاف نخواهند کرد، هرگز تا روز مرگشان کوتاه نمی‌آیند.»

«منطق توده‌ها این است: مبارزه، شکست، دوباره مبارزه، باردیگر شکست و این روند تا پیروزی همچنان ادامه خواهد یافت؛ توده‌ها نیز هرگز از این منطق عقب‌نشینی نخواهند کرد. این یکی دیگر از اصول مارکسیسم است. انقلاب توده‌ای روسیه و چین هر دو از این اصل پیروی کرده‌اند.» ذهنیتها را دور بریزیم، برای انقلاب آماده شویم، اوت ۱۹۴۹، آثار منتخب مائو جلد یکم، ص ۴۲۸

۱۸. «وجود ضعفهای مهم در جنگ مقاومت ممکن است به عقبگردها، انشعابات داخلی، خیانتهای درونی ، توافقهای مقطعی یا عقب‌نشینیهایی دیگر وادارمان سازد. بنابرین باید بدانیم که جنگ، جنگی دشوار و درازمدت خواهد بود. اما اطمینان داریم که با کوششی که حزب و توده‌ها می‌کنند، جنگ مقاومتی که آغاز شده تمامی موانع را از سر راه جارو کرده و انقلاب را به جلو می‌راند.» آثار منتخب مائو جلد دوم، ص ۱۲۱

۱۹. «در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که خیلی‌ها می‌انگارند کارمان تمام است. حضرات خواب‌نما شده‌اند. به آنها می‌گوییم که این، تنها پیچی در جاده است. چیزی بیش از این نیست! پیچی در جاده. اگرچه این جاده طولانیست، اما باید آن را تا به آخر رفت. به هدفمان خواهیم رسید و پیروز خواهیم شد! خواهید دید.» سخنرانی صدر گونزالو، ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲

۲۰. «... با شورش و انقلاب نمی‌توان بازی کرد. آنهنگام که درفش قیام فراز شود، آنگاه که اسلحه به دست گرفته شود، دیگر جای فرود آوردن آن نیست، تا پیروزی انقلاب فرازش دارید. این آن چیزی است که به ما آموخته‌اند، بهایش را هر چه باشد می‌پردازیم! مارکس و لنین ما را مسلح کردند و صدر مائو به ما آموخت که چگونه پرچم انقلاب را در اهتزاز نگاه داریم و چگونه بهای نگهداری از آن را بپردازیم.» مصاحبه با صدر گونزالو، ص ۴۴

۲۱. «آیا در سختیها غوطه خورده‌ایم؟ آری. اما واقعیات چه چیزی را نشانمان داده است؟ اگر ادامه کاری داشته باشیم و سیاست انقلابی را در رهبری قرار دهیم و استراتژی نظامی را به کار ببندیم، اگر نقشه‌ی معین و روشنی داشته باشیم، آن زمان است که به پیش خواهیم رفت و توان آنرا خواهیم داشت تا از هر دریای خونی گذر کنیم.» مصاحبه با صدر گونزالو

۲۲ . «جنگ خلق بطور اجتناب‌ناپذیر پیروز خواهد شد!»

نقشه ی جدید: بخشی از شش اثر نظامی.

*استراتژی سیاسی: قدرت سیاسی را به کف آرید

* استراتژی نظامی: جنگ خلق. «جنگ پارتیزانی را به مثابه جنگی اصلی در پیش گیرید اما هرگاه که شرایط مساعد باشد، فرصت را برای دیگر اشکال جنگ از دست ندهید.» برای عملیات شهری آماده باشید.

* استراتژی ساختن پایگاه: در دل جنگ خلق قدرت را به دست گیرید.

* شالوده ایدئولوژیک و سیاسی

هر آنچه را که توسط صدر گونزالو و کمیته مرکزی، بخصوص آنچه که در پلونوم سوم و نشست کمیته مرکزی رقم زده شده است بعنوان راهنمای سیاسی برگیرید. اسناد «برای مبارزه علیه دیکتاتوری کشتارگر و خائن ملی، بر جنگ خلق پای بفشارید!»

* تحلیل سخنرانی فوجیموری که بطور خلاصه تکرار همان چیزی است که در مرحله‌ی نخست ریاستش که همان تکیه بر چارچوب سیاستهای ارتجاعی و برنامه‌های امپریالیستی به خصوص امپریالیسم یانکی و نیروهای مسلح است.

* اسنادی برای مطالعه

* جنگ درازمدت خلق، جلد دوم، صدر مائو، ص. ۱۱۳_۱۳۶، بند ۱ تا ۳۴
* شش اثر نظامی، صدر مائو، ص. ۲۰۵_۲۴۸ به زبان اسپانیولی
* مفهوم استراتژیک بزرگ
* یوگون پیرمردی که کوه را از جای می‌کند، جلد سوم، صدر مائو، ص. ۲۷۱_۲۷۳
*«سه اصل انضباطی و هشت موردی که باید به آنها توجه کرد» بیاناتی از صدر مائو، ص. ۲۱۷
* پنج مقاله از صدر مائو
* موضع ما
* مسائلی در استراتژی جنگ انقلابی در چین، جلد یکم، صدر مائو، ص. ۲۰۰_۲۵۴، بخش چهارم تا آخر
* مسائلی در ارتباط با جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی، جلد دوم، صدر مائو، ص. ۱۰۱_۱۰۶، بخش هشتم، ص. ۷۹_۸۸، به زبان اسپانیولی
* نقل قولهایی از صدر مائو، بخشهای ۱۰، ۹، ۱۳، ۱۲ و ۱۶
* اتحاد، تحرک، جدیت، و سرزندگی
* چهار رابطه
* مسایل جنگ و استراتژی، جلد دوم، ص. ۲۱۹_۲۳۵
* وظایف جدید، نیروهای جدید، لنین

* اسناد: برای در هم شکستن دیکتاتوری کشتار و ورشکستگی ملی، بر جنگ خلق پای بفشارید!

یادداشتهایی برای جمعبندی از خیز نهایی به جلو

جنگ خلق خلاف مسیر باد و طوفان به پیش می‌رود. در ماه ژوییه، بخشی از نقشه‌ی بزرگ سازندگی و کسب قدرت به نتیجه رسید. از دفاتر مرکزی دفاع کنید، دیکتاتوری خون و جنایت را نه بگویید! پیشرفت مرحله‌ی دوم را پی‌ریزی کنید؛ شعار رهبری کننده چنین خواهد بود:

در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

یکبار دیگر شعله‌های فروزان جنگ خلق عمده‌ترین مناطق کشور از جمله پایتخت را در بر گرفت. در منطقه آیاکوچو ما توانستیم کارزار «محاصره و سرکوب»ی را که ارتش دشمن علیه ما به راه انداخته بود در هم شکنیم. عملیات ما در مناطق پایگاهی ۷ و ۱۴ صورت گرفت که در آن توده‌های خلق شرکت داشتند. تعدادی خودرو در مناطق آیاکوچو و در بزرگراه سان‌فرانسیسکو به مصادره‌ی انقلاب در آمد؛ نیروهای شبه‌نظامی دشمن در منطقه‌ی کانو نابود شدند؛ در یانامونته یک دستگاه تراکتور که به دولت کهن متعلق بود به آتش کشیده شد؛ در پایگاه ۳۳ (رودخانه این)، نیروهای دشمن نابود و احشام به مصادره‌ی انقلابیون در آمد. به همین ترتیب، کمیته‌ی کانگالو-فاجاردو یک عملیات مهم را زیر چشم دشمن با موفقیت به انجام رسانده ۳۰ کارتون دینامیت و یک دستگاه فرستنده رادیو را به غنیمت گرفت. در همین حال، کمیته‌ی هوانکاولیکا دشمن را در یک عملیات غافلگیرکننده به دام انداخته ۹ پلیس (شامل یک افسر)، را به قتل رسانده و ۹ قبضه تفنگ اچ کا به دست آورد. یک شبیخون نیز توسط کمیته هوالاگا به انجام رسید که در آن ۵۰ کماندو ارتش کشته شده، یک قبضه مسلسل ماگ، یک آرپی جی انداز، و بیش از ۳۰ تفنگ فال، ام-۱۶ و ای کا ام به غنیمت گرفته شد. در لیما، کمیته‌ی محل با همکاری مردم یک انفجار مهم را در هتل توریستی ماریا آنجلو و در منزل یک عضو پارلمان به نام «جوی وی» به انجام رساند. اینها چند نمونه از عملیاتی بودند که در ماه هجوم ژوییه ترتیب داده شده بود؛ عملیاتی نیز در شمال، جنوب و مرکز کشور همچون شبیخون پیچاناکی به انجام رسید.

با توجه به تمامی عملیاتی که ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که برنامه‌ی اجرا شده با موفقیت قرین بوده است. به همین طریق ما پانزدهمین سال تولد جنگ خلق را جشن گرفته برنامه‌های ژنرال هرموزا ریو و فوجیموری را که ادعا میکردند «تا ژوییه کار راه درخشان ساخته است» را نقش بر آب کردیم. یکبار دیگر آنها شکست را تجربه کردند و استفراغ خویش را نوش جان نمودند. همینطور نیز رویزیونیستها و تسلیم‌طلبان خط اپورتونیستی راست که سال ۹۳ پیش‌بینی کرده بودند که «جنگ خلق به واسطه شرایط نامناسب نمی‌تواند ادامه یابد» بور شدند.

مهم است که از خودگذشتکیها، قهرمانیها و جانفشانیهای مناطق پایگاهی را ارج بگذاریم. این توده‌ها سرمشقی برای تمامی خلق پرو هستند و لایق و شایسته‌ی تحسین‌اند؛ گام به گام با ارتش آزادیبخش و حزب کمونیست پرو شانه به شانه‌ی همدیگر قدرت نوین را برپا می‌دارند، از بهایش هرآنچه که باشد هراسی ندارند و اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین را پاس می‌دارند.

ما همچنین به رزمندگان حزب کمونیست و ارتش آزادیبخش خلق که سیاست انقلابی را پیشه کرده و تحت رهنمونهای مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم، اندیشه گونزالو متحد شده و پیروزی پس از پیروزی به دست می‌آورند و همیشه پرچم ظفرنمون جنگ خلق را افراشته داشته و علیه امپریالیسم، ارتجاع و رویزیونیسم می‌جنگند، درود می‌فرستیم.

شرایط زیر را در نظر داشته باشید

* جنگ خلق: بایستی به پیش رود، خط نظامی را به عنوان خمیرمایه‌ی کار به کار بندید و بیش از ۱۵ سال پیروزی و موفقیت به خصوص در مناطق روستایی را در نظر آرید؛ به چگونگی برخورد انقلاب با کارزار دشمن (استراتژی به اصطلاح درگیریهای «کم‌شدت») توجه ویژه کنید؛ فرم مکمل این کارزار استراتژی کنترل توده‌ها، کنترل جامعه و کار جاسوسی و جنگهای روحی روانی و شکل اصلی جنگ داخلی، حمله و ضدحمله است. ما بایستی هجوم و ضدحمله‌ی خود را در این چارچوب و نه خارج از آن به کار بندیم؛ همیشه شرایط سیاسی کشور و وظیفه‌ی مشخص هر کمیته را در نظر گرفته و دشمن را کمتر از آنچه که هست یا بیش از توانش به حساب نیاریم، (به مسایل استراتژی در جنگ پارتیزانی علیه ژاپن مراجعه شود. بخش ۷ و ۴) استراتژی بزرگ را بکار بندید.

در رابطه با شهرها، ما معتقد به جنگ خلق بمثابه یک پروسه واحد هستیم و در این دوره مشخص که پیشرفتی آرام دارد، لازم است که جنگ خلق را با مبارزه پرولتاریا و توده‌ها در محلات مختلف و حلبی‌آبادها هماهنگ کرده و هردو جنبه مبارزاتی را برای پی‌ریزی خیزش انقلابی بکار بریم.

ساختمان: در حالیکه رویزیونیسم را در هم می‌کوبید، سازماندهی حزبی را تقویت کنید. مدتی‌ست که دشمن در مناطق روستایی یک سازمان نظامی‌ای را پی‌ریزی کرده آن را تقویت می‌کند تا توده‌های دهقان را به یوغ کشد؛ بنابرین تنها از طریق مبارزه مسلحانه و تبلیغ سیاسی‌ست که می‌توان دهقانان را به جنگ خلق ملحق کرده فشاری را که دشمن از طریق نیروهای شبه‌نظامی خود در این مناطق بر آنها می‌آورد گام به گام از میان بر داشت؛ (بازگشت به مناطق زیستی بدون وجود نیروهای فشار! بازگشت بدون وجود نیروهای شبه‌نظامی! دفاع ملی، دفاع از جنایتکاران است!)

در شهرها دشمن یک نیروی پلیسی فاشیستی تحت فرماندهی ارتش را به کار گرفته است، این نیروی پلیسی بایستی افشا و نابود شود. به خاطر این، ما بایستی توجه ویژه‌ای به رابطه بین کار علنی و کار مخفی مبذول داشته کار مخفی را ارجحیت دهیم. در هر کاری که انجام می‌دهیم، نسبت به مرتجعین دست بالا را داشته باشیم!

* مبارزه دو خط: مبارزه دو خط را علیه خط رویزیونیستی و تسلیم‌طلبانه اپورتونیستی راست به پیش بریم.

این اسناد را مطالعه کنید: مبارزه علیه رویزیونیسم؛ لنین و انقلاب پرولتری؛ رویزیونیسم خروشچفی.

در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* اهداف:

۱) پیچ جاده را پشت سر گذاریم!
۲) نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را در هم شکنید
۳) طرح دروغین «سازش» را در هم ریزید
۴) خط رویزیونیستی و اپورتونیستی راست را در هم شکنید
۵) پایه برگزاری پلنوم چهارم را مهیا کنید
۶) سازماندهی عمومی مجدد حزب

*** بخش یکم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!**

مهلت زمانی....

بخش دوم: در مسیر جنگ خلق به پیش روید تا بر پیچی که در این راه به پیش آمده فائق شوید!

* جشنها

موضع ما:

هیچ چیز غیرممکن نیست، تنها فتح قله‌ها را جرات باید کرد!

بر مرتجعین برتر باشید!

هیچ چیز و هیچ کس جلودارمان نیست: نه امپریالیسم نه مرتجعین، نه رویزیونیستها و نه حتا طبیعت!

پرو، سپتامبر ۱۹۹۵

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

«هیچکس را زنده نگذارید»

کشتاری که به دستور کاخ سفید آمریکا در لیما پایتخت پرو انجام شد

یک بار دیگر دستان رژیم فوجیموری بخون آلوده شد. دستان آمریکا و سایر دولتها در قتل بیرحمانه همه اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که در اشغال سفارت ژاپن شرکت داشتند، آشکار است.

درست بدنبال اشغال محل اقامت سفیر ژاپن در دسامبر ۱۹۹۶، چندین گروه از نیروهای ویژه ارتش و پلیس پرو به ایالات متحده اعزام شدند تا برای انجام یک ماموریت مشخص تعلیم ببینند: همان ماموریتی که بالاخره آن را با سبعیتی تمام به پیش بردند. آیا هیچکس می تواند در این مورد تردید داشته باشد که از همان آغاز این نقشه با قصد کشتار طراحی شده بود؟ مسلما چنین قصدی داشتند؛ این پیامی بود که میخواستند به گوش همگان برسانند.

بعد از کشتار، دفتر کلینتون از فوجیموری بخاطر «اقدام در جهت منافع حکومت و مردمش» تجلیل کرد. اگر این عمل وحشیانه در جهت منافع امپریالیسم آمریکا نبود آیا چنین می گفتند؟ مقامات آمریکایی در مقابل این سوال که آیا شما هیچ نقشی در این حمله بازی کرده اید یا خیر، فقط طفره رفتند و گفتند به آنها از قبل اطلاع «رسمی» نداده بودند. شخص فوجیموری به روزنامه نگاران گفت که دست راست وی یعنی ژنرال «مونته سینوس»، (همان کسی که بعنوان عامل سازمان سیا در انظار عمومی شناخته شده) نقشی کلیدی در این کشتار بازی کرده است. تا بحال واقعیات اندکی رو شده اما رسانه ها چندان بخود زحمت نمی دهند که این واقعه را بعنوان یکی دیگر از عملیات آمریکا بپوشانند.

شخص فوجیموری نیز محصول آمریکاست. درست قبل از اینکه وی به قدرت برسد، در سال ۱۹۹۰ به واشنگتن فرا خوانده شد و از او خواستند که یک برنامه اقتصادی کاملا متفاوت با آنچه در جریان کارزار انتخاباتی تبلیغ کرده بود را به اجراء بگذارد. در سال ۱۹۹۲ زمانی که فوجیموری بیش از ۵۰ رهبر و عضو حزب کمونیست پرو را با بیرحمی در اسارت به قتل رساند، آمریکا بر حمایت مالی و نظامی از وی افزود. در همان سال، زمانی که فوجیموری در مواجهه با تفرقه هیئت حاکمه که باعث تضعیف توان جنگی رژیم می شد، تانکها را به خیابان فرستاد و پارلمان پرو را منحل کرد و همه قدرت را در دست خویش قبضه نمود، سفیر آمریکا به علامت تاکید سر تکان داد. فوجیموری میل دارد نقش طاووس متفرعن را بازی کند و قیافه یک «مرد قدرتمند» بخود بگیرد، اما نقش واقعی وی صرفا اجرای نقشه های کثیف آمریکاست.

محل اقامت سفیر ژاپن درست مثل عمارت برده داران جنوب آمریکا در فیلم «بر باد رفته» بود. اما هدف حمله اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که این عمارت را تسخیر کرده بودند، نظامی که پرو را به بردگی کشیده نبود. (این نظامی است که با سرمایه خارجی، سرمایه داران نوکرمنش بومی و مستبدان فئودال منش می چرخد.) البته کسانی که به گروگان در آمده بودند، نمایندگان اصلی چنین نظامی محسوب می شدند. «جنبش انقلابی توپاک آمارو» در ازای آزادی گروگانها خواهان رهایی اعضای خود (تقریبا ۵۰۰ نفر از ۴۲۰۰ زن و مردی که رسما زندانی سیاسی شناخته شده اند) و نیز «گفتگو» جهت شرکت در یک «روند سیاسی» مسالمت آمیز نظیر انتخابات بودند.

اما داشتن چنین خواسته هائی باعث نشد که مرتجعین با آنها به همان نرمی برخورد کنند که آنها نسبت به مرتجعین. از همان آغاز مذاکرات، تونل ها حفر شدند و نقشه ها برای قتل همه چریکها در اسرع وقت طراحی گشتند. نایب رئیس صلیب سرخ که یکی از اعضای کمیته سه نفره «تضمین» مذاکرات بود در آستانه حمله به سفارت از پرو اخراج شد. اسقف اعظم آیاکوچو که غالبا قوای مسلح رژیم و تثلیث مقدس «تجاوز، شکنجه و قتل» را قرین رحمت می کرد، اتفاقا همین روز را برای سفر تفریحی انتخاب کرد. بنا بر گزارش مطبوعات، سفیر کانادا احتمالا از فرصت ورود به داخل سفارت درست قبل از حمله استفاده کرد تا به انجام آن کمک کند.

ما مائوئیستها مخالف هر نوع مذاکره نیستیم. شرکت یا عدم شرکت در هر مذاکره مشخص و در هر مقطع مشخص یک مسئله تاکتیکی است که باید بر حسب منافع انقلابی خلق محک بخورد. اما استراتژی جنگیدن با هدف وادار کردن طرف مقابل به مذاکره فقط می تواند یک تله مرگبار باشد. همانگونه که مائوتسه دون گفت و فوجیموری آن را یک بار دیگر به اثبات رساند، امپریالیستها و جلادان آنها هرگز ساطورهای خود را زمین نمی گذارند و همچنان قصاب خون آشام باقی می مانند. و این گفته مائو نیز بار دیگر به اثبات رسید که خلق بدون ارتش خلق، هیچ چیز ندارد. امپریالیسم به بهایی دهشتناک این درس را در گوش همگان تکرار کرد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.

از سال ۱۹۸۰، حزب کمونیست پرو (که در رسانه ها از آن بعنوان «راه درخشان» یاد میشود و یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است) توده های خلق و در درجه اول دهقانان فقیر را در ساختن مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها رهبری کرده است. در این مناطق، مردمی که زمانی لگدمال شده ترین بحساب می آمدند از قدرت سیاسی بهره مندند و کار ساختن یک جامعه کاملا متفاوت را آغاز کرده اند. نقشه این است که طی یک دوره زمانی طولانی نیرو گرد آورده و شهرها را از طریق روستاها محاصره کرده، قدرت را در سراسر پرو کسب کرده و کشور در خدمت به انقلاب جهانی متحول سازند. این مناطق پایگاهی که بمعنای پشتیبانی متشکل و مسلح خلق است، «رمز» مقاومت موفق حزب کمونیست پرو در مقابل حملات مداوم و اوضاع دشوار است. بدون مناطق پایگاهی و ارتش رهایی بخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، قوای مسلح ارتجاع مسلما در هر گوشه تالانگری می کردند، از خلق انتقام می ستاندند و حزب نابود می شد. جنگ خلق در پرو که در تمامی قاره ها از حمایت بسیار برخوردار است روشنتر از هر زمان دیگر، تنها امید خلق پرو محسوب می شود و یک منبع بزرگ الهامبخش برای مردم جهان است.امروز فوجیموری و اربابانش از باده خون سرمست گشته اند؛ اما فردا با واقعیت روبرو خواهند شد. مردم در همه کشورها این جنایت و مسئولانش را محکوم می کنند و از این واقعه درسها می گیرند.

دفتر اطلاعاتی
«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»
۲۳ آوریل ۱۹۹۷

نپال

جنگ خلق ریشه می‌دواند

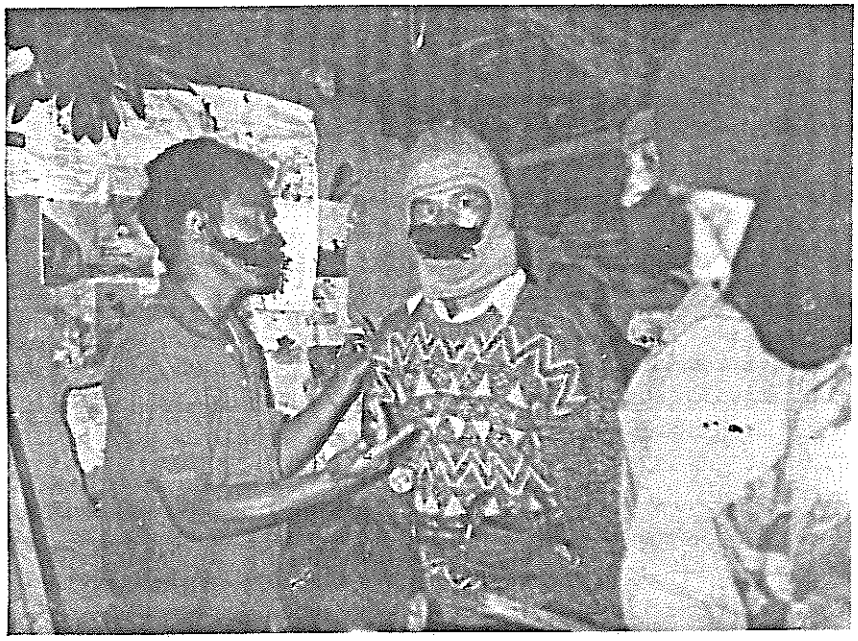



از ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ که اولین جرقه‌های جنگ خلق زده شد تا کنون نپال دچار دگرگونی‌های بسیاری شده است. شوربختان هیمالایا مسلحانه به پا می‌خیزند، در مسیر پر فراز و نشیب انقلاب به سمت سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکرات به پیش می‌روند تا نپال را به پایگاه سرخ انقلاب جهانی بدل کنند.

با آغاز جنگ، مبارزه طبقاتی‌ای که مدتهاست در نپال به راه افتاده بود حادتر شده و در شدت و گسترش آن خیزی کیفی پیش آمده است.

در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره، دهقانان تهیدست نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک نوین‌اند. و در نپال که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است، تهیدستان روستایی بخصوص در وضعیت وحشتناکی به سر می‌برند. جنگ خلق عاملی شده است که این تهیدستان قدم جلو گذاشته و در صف مقدم مبارزه قرار گیرند. توده‌های خلق، همراه با پرولتاریا و تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) قوانین جنگ را از دل جنگ می‌آموزد. سرعت و کیفیت اتفاقات دو سال گذشته، درسهای پربهایی را نه تنها برای ستمدیدگان نپال و پیشاهنگ آنها بلکه برای تمامی ستمدیدگان دنیا به ارمغان آورده است.

پیشرفت جنگ خلق

دو هفته عملیات و فعالیت متمرکزی که آغاز جنگ خلق را رقم زد و دو ماه فعالیتی که در پی آمد، سیاست مبارزه

توضیح: برای اطلاعات بیشتر در مورد جنبش کمونیستی نپال رجوع کنید به «جهانی برای فتح» شماره ۲۲ و سندی از حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تحت عنوان «استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال»، صفحه ۶۰ شماره حاضر.

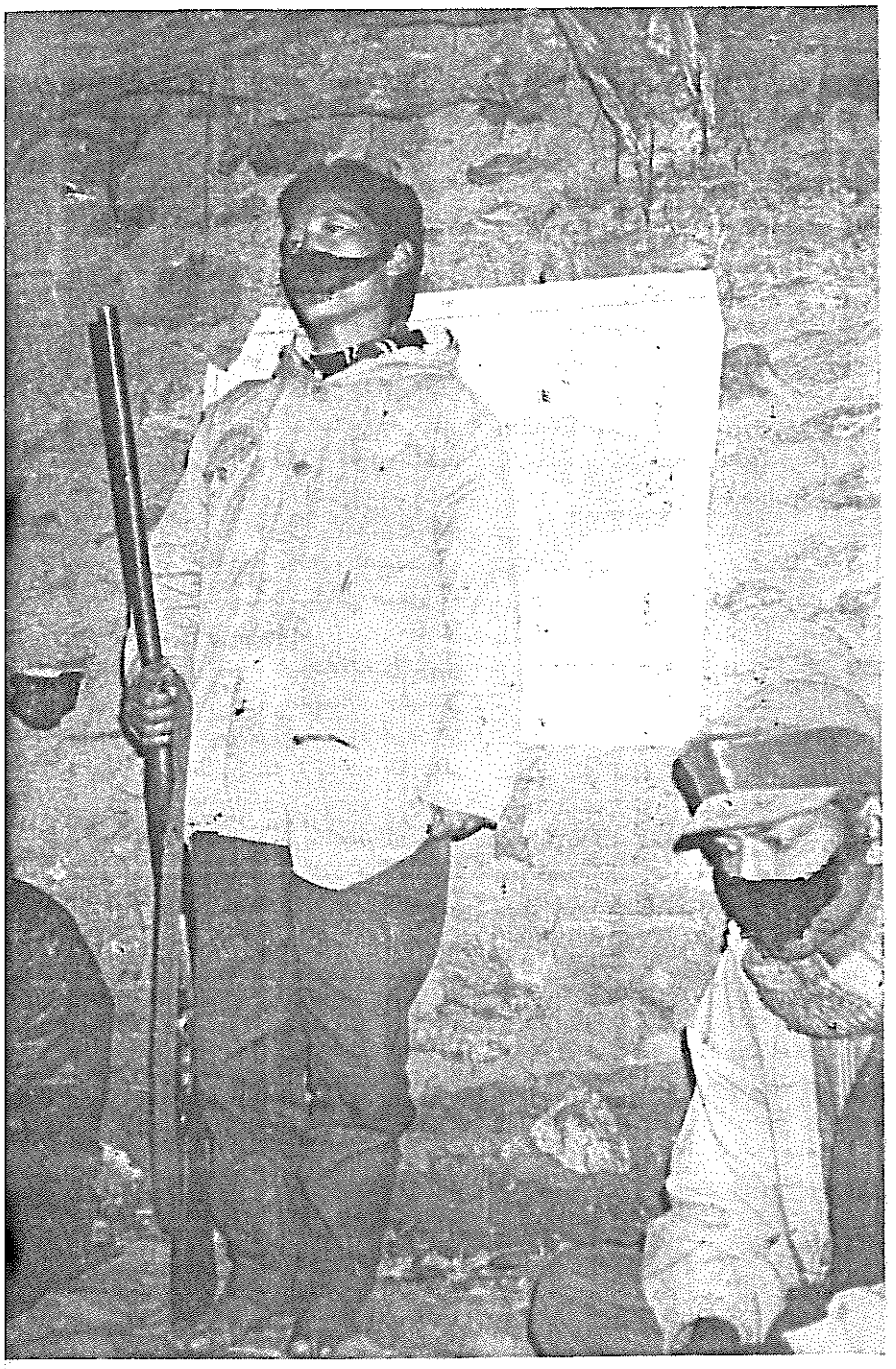

تصاویر صفحه قبل: چریکها در حال طراحی حمله به یک فئودال در منطقه کابره ـ روزمندگان در سمینار تعلیماتی

تصویر بالا: نگهبانی در یک سمینار سیاسی

مسلحانه را بخوبی روشن کرده بنای جنگ چریکی را ریخت. پس از موفقیت در فاز اول که در آن فرم جدید سازماندهی نیز شکل گرفت، حزب فاز دوم جنگ را آغاز کرد. حزب کمونیست نپال (مائونیست) با وفاداری به درک مائونیستی بر آن است که در جنگ خلق شکل اصلی سازماندهی توده ها، ارتش انقلابی و شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه است. اهداف اولیه نقشه دوم «توسعه جنگ چریکی به شکلی برنامه ریزی شده برای زمینه سازی تبدیل برخی مناطق به مناطق چریکی در آینده نزدیک بود. به این منظور، بر ایجاد پایه های توده ای رادیکال (نظامی شده) در مناطق مشخص و بالا بردن توانائی مشخص مبارزاتی آنها تاکید میشود. به همین خاطر، مناطق عمده و مناطق ثانوی برای تبلیغ مبارزه مسلحانه، شناسایی و دسته بندی شدند...» («یک سال جنگ خلق در نپال»، کارگر، ارگان حزب کمونیست نپال، شماره ۳، فوریه ۱۹۹۷). برنامه ی دوم که اکتبر ۱۹۹۶ آغاز شد، اشکال دیگر عملیاتی و فعالیتی را مد نظر داشت.

بخش مهم دومین نقشه، حملات چریکی علیه مواضع نیروهای نظامی دشمن بوده است. پرولتاریا و خلق تنها در صورتی می توانند قدرت را به کف آرند که دشمن را که از طریق ارتش خود اعمال قدرت می کند، نابود کنند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، ارتش خلق نخست ارتش دشمن را در مناطق روستایی نابود می کند، مناطق پایگاهی به وجود می آورد و قدرت سیاسی را به مثابه کلیدی برای رهایی خلق به دست می گیرد و از آنجا برای تسخیر قدرت سراسری از طریق روستاها، شهرها را به محاصره در می آورد. این یک جنگ پر فراز و نشیب و درازمدت است که در آن نیروهای دشمن تمامی امکانات دولتی را در دست دارند و تا دندان مسلح اند. اما ارتش انقلابی به سلاح جرأت و از خودگذشتگی مسلح بوده که از درک ماتریالیستی تاریخ می خیزد و برای گذر از تمامی موانع سر راه، به نیروی لایزال توده ها متکی ست. بیشتر عملیاتی که حزب تا کنون انجام داده است با تفنگها و بمب های دست ساز، خوخوری (نوعی خنجر قوسی شکل سنتی نپال)، ابزار کار و گاه حتا با دست خالی بوده است. اما انقلابیون، سیاست به دست آوردن سلاحهای مدرن را نیز در برنامه دارند. اواخر ۱۹۹۶ و اوایل ۱۹۹۷، حملات زیادی به پاسگاههای پلیس در لانگ، وابسته به منطقه پایانتان و تریبنی در دولپا (هر دو در مناطق کوهستانی غرب)، و بتان صورت گرفت که در آنها مقادیری سلاح به غنیمت گرفته شد.

در میان این حملات، حزب عملیات بتان را بیش از همه موفق و مهم بررسی می کند. بتان منطقه عقب نگاهداشته شده ای ست که در ناحیه رامچهاپ در کوههای شرق نپال واقع است. در تاریکی شب سوم ژانویه ۱۹۹۷، یک دسته چریکی ۲۹ نفره که توسط رفیق تیرتا گانوتام فرماندهی می شد جان خود را به کف گرفته و به پاسگاه پلیسی که مجهز به سلاحهای مدرن بود یورش بردند. رفقای ما تنها به سلاحهای دست ساز مسلح بوده اما بر این باور بودند که در یک جنگ انقلابی، نفرات و نه سلاح تعیین کننده اند. پس از یک درگیری که به ساعتها کشید، رفقا پاسگاه را تسخیر کردند. دو پلیس کشته و دو تن دیگر به شدت زخمی شدند، و چریکها ۴ قبضه تفنگ و صدها نوع مهمات به چنگ

آوردند. رفیق گانوتام و دو چریک دیگر، که یکی از آن رفقا زن بود، جان خود را از دست دادند تا خونشان مسیر انقلاب را آبیاری کند.

شکل دیگر مبارزه آنچیزی‌ست که حزب آنرا سابوتاژ می‌نامد. این نوع مبارزه (به عنوان مثال، در کابر و باگلون) علیه اهدافی همچون بانک توسعه کشاورزی که عامل اقتصاد کمپرادوری و تسلط فئودالی در روستاهاست صورت می‌گیرد. در این حملات معمولاً اسناد بدهکاری دهقانان به کام آتش می‌رود. اماکن مربوط به سازمانهای غیر حکومتی بومی و بین‌المللی که در تشدید فقر توده‌های روستایی نقشی مهم بازی می‌کنند نیز مورد حمله‌ی انقلابیون قرار گرفته و در مواردی آذوقه و مهمات به غنیمت گرفته شده است. عملیاتی همچون به آتش کشیدن اوراق مربوط به وامهای دهقانان نه تنها سابقه اسناد غیرعادلانه را ازبین می‌برد بلکه روابط و مناسبات اجتماعی جدیدی را که حزب در پی بوجود آوردن آن به مبارزه برخاسته است را به توده‌ها نشان می‌دهد.

یک شکل فعالیت نظامی، اعدام آن دسته مستبدان محلی بوده که توده‌ها از آنها نفرت شدید داشته‌اند. اینها از میان خبرچینان و نیروهای پلیسی که در دستگیری و اعدام رفقا دست داشته‌اند، انتخاب می‌شوند. نسلهاست که فشار سیستم کاست، فئودالیته و سنت، کمر توده‌ها را خرد کرده است. اینک زمان آن رسیده است که توده‌ها حرف خود را بزنند و به حساب اینگونه روابط و مناسبات رسیدگی کنند.

انقلابیون به طور مرتب از طریق راه‌اندازی تجمعات روشنگرانه (اینگونه میتینگها معمولاً با پیدا شدن دشمن متفرق شده تا لحظاتی دیگر در نقطه‌ای دیگر شکل بگیرد) تبلیغ مسلحانه می‌کنند. در پروسه‌ی هر عملیاتی، رزمندگان، مقاصد سیاسی خود را با توده‌ها در میان می‌گذارند، دشمن را افشا می‌کنند و از توده‌ها می‌خواهند که به انقلاب بپیوندند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) چندین نشریه دارد که به طور منظم منتشر می‌شوند اما پخش اطلاعیه، شعارنویسی، چسباندن پوستر و شعاردهی نیز اشکال دیگر مبارزه هستند که حزب از آنها جهت آموزش توده‌ها استفاده می‌کند.

هماهنگ با عملیات نظامی، نقشه دوم شامل فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز هست. اینها بدین منظور سازماندهی می‌شوند تا توده‌ها را بیش از پیش در مورد اهداف جنگ خلق آموزش دهد. هدف دیگر اینگونه فعالیتها، به صحنه آوردن بخش بیشتری از توده‌ها، شامل بخشهایی که محرومترین اقشار نبوده اما می‌توانند در یک جبهه علیه امپریالیسم و فئودالیسم متحد شوند، می‌باشد. یکی از مناطق کلیدی اینگونه فعالیتها در شهرها بوده است.

در همین چارچوب می‌توان از کاتماندو بانده (اعتصاب عمومی در کاتماندو) در ۲۱ اوت و نپال بانده (اعتصاب عمومی در نپال) در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۶ نام برد که تحت رهبری کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای سراسری، که یک سازمان خلقی‌ست، به اجرا در آمد.

بنا به گفته‌ی کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای سراسری، نپال بانده به منظور مخالفت با معاهده‌ی ماهاکالی، تجاوز مرزی، کشتار و فشار صورت گرفت. نپال با داشتن ۲٫۲۷ در صد ذخایر آبی جهان یکی از غنی‌ترین کشورهای دنیا از نظر داشتن منابع آبی‌ست و قادر است به اندازه‌ی سه کشور مکزیک، آمریکا و کانادا، روی هم، تولید برق داشته باشد، اما ۴۰ درصد روستانشینان از داشتن آب لوله‌کشی محرومند. هر معاهده‌ای در این زمینه به نفع هند، کشوری که قدرت عمده‌ی منطقه است بوده است. در مورد ویژه پروژه‌ی ماهاکالی، نپال پروژه‌ای را شروع کرده که ۲۵۰ میلیارد روپیه (معادل بودجه ۵ سال کشور) هزینه خواهد داشت. اما بنا به توافقنامه‌ی مورد ذکر، برق تولید شده به قیمتی بسیار نازل به هند فروخته خواهد شد. تاراج ذخایر طبیعی نپال توسط هند رابطه ناعادلانه درازمدتی است که تمامی احزاب صاحب قدرت در نپال مهر تایید بر آن کوبیده‌اند. این امر یک موج ملی ضد هندی ــ ضد امپریالیستی را بین توده‌ها از جمله در میان بخش‌هایی از بورژوازی ملی، دامن زده است.

در خلال نپال بانده (اعتصاب) راه و ترابری، مراکز آموزشی، کارخانه‌ها و بازار در شهرهای عمده به حالت تعطیل در آمد. صدها خودرو با کوکتل مولوتف به آتش کشیده شدند، و هزاران نفر در خیابانهای کاتماندو به تظاهرات دست زدند. شهرهای مهم از جمله کاتماندو، باهاکتپور، پاتان، هتانودا، پخارا، بیراتناگار و نپالگنج شاهد تظاهرات هزاران نفر با مشعل بودند. ۳۰۰ هزار اعلامیه در پروسه‌ی این بانده در سراسر کشور پخش شد.

بزرگداشت اولین سال جنگ خلق بخشی از برنامه دوم بود. در اوج فعالیتهای این روز، حزب و توده‌ها یکبار دیگر بر عزم خود برای ادامه راهی که در پیش گرفته‌اند تاکید کردند. (به گزارش بزرگداشت اولین سالروز جنگ خلق مراجعه شود، ص. ۵۸)

پاسخ دولت

در پاسخ به جنگ خلق، دولت ترور دیوانه‌واری را علیه توده‌ها آغاز کرد. در مناطقی که پشتیبانی از انقلاب گسترش بیشتری یافته، پلیس، جوانان را مورد هدف قرار داده، دستگیر و روانه‌ی زندانشان می‌کند. در نتیجه، جوانان به کوهستانها روی آورده آنجا مخفی شده و زنان امر تولید را به عهده گرفته‌اند. یک تیم فعالین حقوق بشر که از روستای کوت‌گاون در رولپا دیدن کرده بود گزارش می‌دهد که «وقتی که گروه به روستا رسید، روستا بسیار آرام و بی‌صدا بود و آنگونه می‌نمود که کسی آنجا زندگی نمیکند. متوجه شدیم که ۲۰ پلیس در پاسگاه مادیچاور حضور دارند که ۱۰ تن آنها پلیس ضدشورش‌اند... دلیل اینکه روستا ساکت بود این بود که بیشتر اعضای خانواده‌ها در مزارع برنج بودند و پسران جوان به خاطر حضور پلیس در کوه مخفی شده بودند.» (بولتن حقوق بشر، جلد ۸، شماره ۱۸، مه ۱۹۹۶ منتشره توسط تشکل حافظ حقوق بشر، نپال) گزارشهای دیگر خاطرنشان میکنند که پلیس هنگام حمله به روستاها برای یافتن فعالین، بر روی توده‌ی غیرمسلح آتش می‌گشاید و هنگامی که فرد مظنون را پیدا نمی‌کنند، اعضای دیگر خانواده ممکن است دستگیر شده، شکنجه شود، مورد تجاوز واقع و یا به قتل برسد. گروه نامبرده گزارش می‌کند که نیروهای پلیس، مرغها و بزهای روستاییان را به غارت برده است. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش ماه مارس ۱۹۹۷ خود «شکنجه و کشتار عامدانه‌ی زندانیان و دیگر مردم بی‌دفاع» توسط دولت را محکوم کرده است. این گزارش حاکی از آن است که از آوریل ۱۹۹۶، ۱۳۵۸ نفر دستگیر، و اگرچه تعداد زیادی از آنان آزاد شده‌اند اما ۶۰۰ نفر همچنان در انتظار دادگاه به سر می‌برند. در میان اینها تعداد زیادی از قبیله‌ی ماگار و تعدادی از کاست پایین هندو هستند. از مارس ۱۹۹۷، بیش از ۷۰ نفر توسط دشمن کشته شده‌اند.

نمونه کامل جنایت دولت، کشتار در میرال، روستای کوچکی در رولپا است که مردم آن دهقانان بی‌چیز اقلیت ستمدیده‌ی خام‌ماکار هستند که منطقه‌ی نفوذ حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است. روز ۱۷ نوامبر ۱۹۹۶ نیروهای مسلح پلیس به همراه آدمکشانی از مناطق مجاور وارد میرال شده دست به

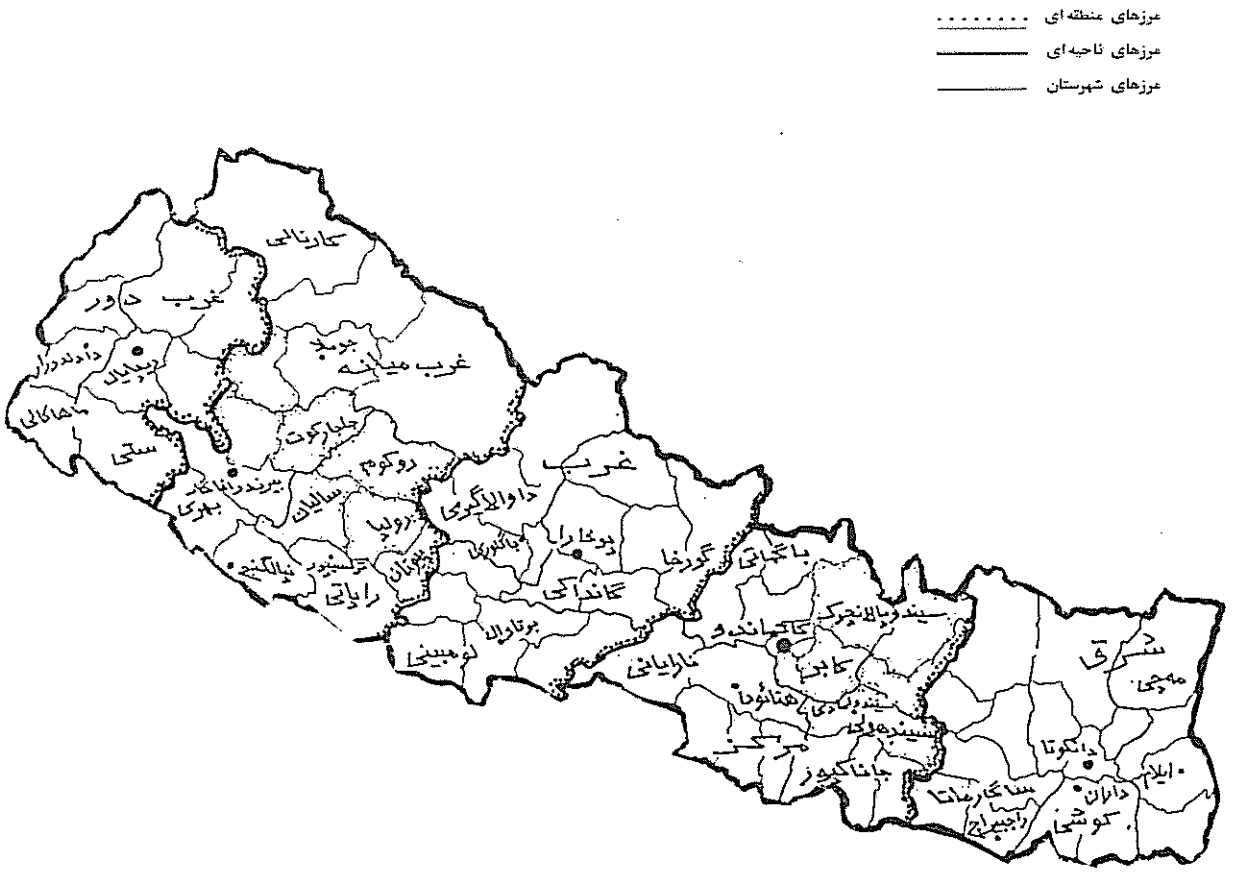

چپاول خانه‌های دهقانان زده و تقریباً همه‌ی بزرگسالان را بازداشت کردند. پس از بازجویی، همه را بجز ۵ نفر آزاد کردند. این ۵ نفر را به جنگل برده تیرباران کردند. در میان اینان دو پیرمرد ۷۰ و ۶۵ ساله بودند. یک زن انقلابی را نیز زنده به آتش کشیدند. در هفته‌های بعدی، فشار و کشتار ادامه یافت. اما مردم میرال که توسط جنگ خلق تهییج شده بودند، تسلیم نشدند. آنها بر آن شدند تا به دست خود ریشه‌ی جاسوسهای دولت را بکنند و قدرت محلی را به دست گیرند و با اینکار نمونه‌ی روشنی برای روستاهای دیگر به جای گذاشتند.

تحریم انتخابات

سالیان سال نپال توسط یک نظام سلطنتی پانچایات و بدون وجود احزاب اداره می شد. اما در فردای خیزش عظیم ۱۹۹۰ این نظام به یک نظام مشروطه سلطنتی تغییر کرد. نظام جدید برقرار شد تا بذر رفرمیسم و توهمات پارلمانتاریستی را در بین اقشار مختلف بپاشد. این تغییر نظام در خدمت شکل‌بندی اجتماعی نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره نپال قرار دارد و بیان هیچ تغییر واقعی نیست. در اوایل ۱۹۹۷، دولت دست به آماده‌سازی یک انتخابات محلی زد که می‌بایستی در ۱۷ ماه مه برگزار می‌شد. این انتخابات در سطح کمیته پیشرفت روستایی، کمیته پیشرفت ولایتی و شهرداریها صورت گرفت تا اینکه از پس این انتخابات دولت محلی شکل گیرد.

انتخابات به نیروهای فئودال ـ کمپرادور موقعیتی قانونی می‌داد تا ارتجاع بتواند قدرت خود را تثبیت کند. با این درک بود که حزب کمونیست نپال (مائونیست) اقدام به تحریم انتخابات نمود تا دولت کهن را نه بگوید و از طریق جنگ خلق قدرت نوین را پایه‌ریزی کند.

فراخوان تحریم انتخابات با یک کارزار وسیع تبلیغی همراه بود که در آن از پوستر، اعلامیه و تبلیغات خانه به خانه استفاده می شد که توده‌ها توسط حزب با ماهیت و اهداف انتخابات آشنا می‌شدند و در جریان فراخوان حزب برای پیوستن به مبارزه‌ی انقلابی قرار می‌گرفتند. با توجه به اینکه گردهم‌آیی طرفداران حزب در نپال ممنوع است، تظاهراتی در شهرهای عمده سازماندهی شد. اعتراضات به انجام انتخابات که توسط حزب سازماندهی شده بود مورد حمله پلیس قرار گرفت و تعداد زیادی دستگیری داد.

با فراخوان حزب، صدها هزار نفر انتخابات را تحریم کردند و از حدود ۴۰ کمیته‌ی پیشرفت روستایی حتا یک نفر هم کاندید نمایندگی نشد. در کمیته‌های دیگر که فقط چند نفری کاندید شده بودند، اسامی انتخاب شدگان قرائت گردید. در هنگام رأی‌گیری ۷۵ کمیته پیشرفت روستایی از میان ۴۰۰۰

کمیته، کاندیدای انتخابات نداشتند. (این کمیته‌ها در رولپا، جاجارکوت، روکوم، سالیان، چورخا، باگلون، لامجون، هومِلا، جامِلا، بجورا و دولپا واقعند که نفوذ حزب در آنجا نسبتا قوی است.) انتخابات این مناطق برای مدت نامعلومی به تعویق افتاد.

پاسخ عموما مثبت توده‌ها به فراخوان حزب برای تحریم انتخابات طبقات صاحب قدرت را غافلگیر کرد. آنها یکدیگر را به خاطر عدم توانائیشان در قبال جنگ به باد انتقاد گرفتند. هفته‌ها نشریات نپال سرمقاله‌های خود را به این اختصاص داده بودند که حکومت چه برنامه‌ای را برای مقابله و شکست جنگ به کار بندد. نیروهایی از درون خود حکومت، مقامات را متهم می کردند که به «این موضوع مهم، نرم برخورد می‌کند»؛ و این درست زمانی بود که پلیس وحشیانه روستاها را در هم می‌ریخت، دستگیر می‌کرد، شکنجه می‌نمود، تجاوز و کشتار میکرد تا مائونیستها را بیابد. تقاضاهایی نیز در جریان بود که احزاب حاکم دوش به دوش پلیس اسلحه به دست گرفته و به جنگ مائونیستها بروند. نشریه کاتماندو پست در سرمقاله ماه مه خود نوشت که «اگر حکومت هم اکنون وارد عمل نشود، مردم در مناطق تحت نفوذ حزب نه تنها امید خود را به حکومت از دست می‌دهند بلکه پروسه‌ی دمکراتیزه کردن کشور را نیز جدی تلقی نمیکنند. پس این امکان خواهد بود که آتش مبارزه طبقاتی که مائونیستها برافروخته‌اند دامن دیگر مناطق را نیز خواهد گرفت.»

در خلال انتخابات، حکومت یک طرح امنیتی را به مرحله‌ی اجرا در آورد که در آن ۲۰ هزار پلیس در مناطقی که تحت نفوذ حزب هستند مستقر شدند. پلیس حملات زیادی را برای ارعاب توده‌ها در این مناطق به انجام رساند تا کمر تحریم انتخابات را که حزب فراخوان آنرا داده بود بشکنند. سه نوع نیروی آماده به خدمت نیز برای کمک به پلیس گسیل شدند و برنامه ای نیز در رابطه با اعزام گروه دخالت سریع وابسته به ارتش در جریان بود تا در موقع لازم فراخوانده شود.

تا کنون حکومت برای سرکوب انقلاب به پلیس متکی بوده که بهترین نیروی موجود برای امر جنگ نیست اما همچنان که شعله‌های جنگ قد می‌کشد، دولت بر آن است تا انقلاب را به خون در کشد. بلافاصله پس از انتخابات دولت طرح «ضد تروریستی» (جرایم مربوط به تروریسم و نفساق افکنی، جلوگیری و تنبیهات) را مورد بررسی دوباره قرار داد که به پلیس و مقامات دولتی قدرت بیشتری در این رابطه می‌دهد. این امر اقشار مختلف خلق را عاصی کرده و حزب یک مخالفت سیاسی با این طرح را سازماندهی کرده است. تحت رهبری کمیته هماهنگی جنبش توده‌ای، ۹ حزب و سازمان سیاسی چندین نپال بانده را به اجرا در آوردند که اولین آن در ۲۹ اوت ۱۹۹۷ بود و پی‌آمدهای بسیاری داشت. ده‌ها هزار نفر از فعالین حقوق بشر گرفته تا وکلا و نویسندگان و هنرمندان به حرکت در آمده و یک جبهه گسترده شکل گرفته است.

لازم است ذکر شود که جریان رویزیونیستی حزب کمونیست متحد نپال (مارکسیست ـ لنینیست) که از تابستان ۱۹۹۷ تا کنون نقشی مهم در دولت نپال دارد، توسط یکی از اعضای خود به نام «گانوتام» که

بزرگداشت اولین سالروز جنگ خلق

بر گرفته از نشریه کارگر، ارگان حزب کمونیست نپال، شماره ۳

اولین سالروز برپایی تاریخی جنگ خلق در نپال با شوق و ذوق زایدالوصفی در ۱۲ فوریه ۱۹۹۷، در سراسر کشور، با فعالیتهای انقلابی، از جمله عملیات چریکی، سابوتاژ و تبلیغات گرامی داشته شد.

در روکوم، غرب نپال، منزل وزیر صنایع، کوپالجی جانگ شاه، شخصی که مسئول کشتار بیدریغ مائونیستها در روکوم بود منفجر شد. در همان روز دروازه اصلی کاخ دولتی در روکوم نیز منفجر گردید. اعلامیه‌هایی به منظور اخطار، خطاب به پلیس پخش گردید که در آن از آنها خواسته می‌شد تا دست از شکنجه و آزار توده‌ها بردارند.

در قلب کاتماندو منزل کاراگاه پلیس، جیت بهادور باسنت منفجر شد تا به خاطر مورد تعقیب قرار دادن مائونیستها به ویژه کشتار معروف ده‌ها تن در دهکده میرال در رولپا به او اخطاری داده شده باشد.

به همین طریق در جاناکپور در شرق نپال، در اصلی دفتر مسئول باسابقه پاسگاه پلیس به خاطر ارسال نفرات پلیس برای سرکوبی روستاییان منفجر گردید. در سالیان و پیوتان هردو در غرب نپال، بمبهایی در اماکن مختلفی منفجر شدند. چند بمب زمانی در یک ایستگاه اتوبوس در سالیان و بانک توسعه کشاورزی که بین ارتش سلطنتی خالانگا و دفتر پلیس منطقه‌ای در پیتان واقع است منفجر شدند. در گورخا، مرکز کشور، یک کارخانه متعلق به یک بورژوا کمپرادور منفجر گردید. در نواکوت، منزل متعلق به سومنا شاه که در سی آی دی کار میکند منفجر شد تا به او در مورد نقش او در مورد پرونده‌سازی برای مردم اخطار داده شده باشد.

در چیتوان، چریکهای مائونیست یک بانک توسعه دهقانی را که در کورانگ سوامیتار واقع است مصادره کردند. همین نوع بانک در سیندهولی در شرق نپال نیز به تصرف در آمد. با شعار «مرگ بر بانک توسعه کشاورزی که کشاورزان را غارت می‌کند» اسناد بدهکاری دهقانان به آتش کشیده شد. تبلیغات وسیعی از مچی (شرقی‌ترین نقطه ی نپال) تا ماهاکالی (غربی‌ترین نقطه) را در بر گرفت و شعارهایی از قبیل «با جنگ خلق به پیش روید!»، «علیه آدمکشان بشورید!» طنین افکن شده و برنامه‌های فرهنگی و میتینگهای محلی نیز به انجام رسید.

در رولپا، جاجارکوت، به همراه عملیات سابوتاژ، برنامه‌های کشاورزی، ساختمانی و توسعه جمعی صورت گرفت. در سراسر کشور، یادبودهایی که اسامی جانباختگان را بر خود داشت پخش شد و خانوادهای جانباختگان هدایایی دریافت کردند.

وسایل ارتباط جمعی سراسری اخبار این بزرگداشت را منتقل کرده و مصاحبه‌هایی با رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) انجام دادند.

معاون نخست وزیر است، طرح «ضد تروریستی» را دنبال می‌کند. در کاتماندو پست شماره اوت ۹۷ از او نقل‌قول شده است که «حزب کمونیست نپال (مائونیست)، تروریست است و لازم است که با آن با داشتن یک قانون ضد تروریستی، به شدت برخورد شود.» او در مورد اینکه درون خود این حزب نیز سئوالاتی در مورد این طرح مطرح است گفت که: «آنهایی را که می‌گویند قوانین شدید لازم نیست، می‌توان به حمایت از تروریسم متهم کرد.» رویزیونیستهای سلطنت‌طلب حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) بیشتر به فوجیموری در پرو شباهت دارند.

همزمان، دولت نیروهایش را در مناطق رولپا، روکوم، جاجارکوت و دانگ متمرکز می‌کند. دو هنگ ارتشی به غرب کشور فرستاده شده و در حال یک عملیات سرکوب‌اند. وقتی که در سال ۱۹۸۴ در پرو ارتش جای پلیس را در مقابله با حزب کمونیست پرو گرفت، رفقای ما و توده‌های پرویی با کشتار سبعانه‌ای روبرو شدند که بقول رفقای ما در حزب کمونیست پرو، جنگ خلق دچار مشکلات فراوانی شد. ورود نیروهای آموزش دیده‌ی ارتش به مناطق جنگی، انقلاب را با خطرات تازه‌ای روبرو خواهد کرد که مصاف‌های نوینی را طلب می‌کند.

جنگ خلق به پیش می‌رود

در ماه مه حزب اعلام کرد که نقشه دوم به پایان خود نزدیک می‌شود و حزب در پی به اجرا در آوردن نقشه سوم است. نتیجه‌گیری حزب آن بود که در فاز اول جنگ خلق (نقشه اول و دوم) توان رزمی حزب افزایش یافته و یک نیروی چریکی حرفه ای در حال شکل گیری است. سومین نقشه ۱۷ ماه اوت با شعار «جنگ چریکی را به مرحله بالاتری تکامل دهید» آغاز شد. یکی از اهداف نقشه سوم گسترش مناطق نفوذ، به خصوص ناحیه ترائی می‌باشد. (ناحیه برنجکاری در جنوب که هم مرز هند است؛ و پر جمعیت‌ترین بخش نپال به حساب می‌آید که اقوام هندی تبار در آنجا ساکنند.) فعالیت علیه طرح «ضد تروریستی» نیز بخشی از نقشه سوم را تشکیل می‌دهد.

فعالیتهای چریکی بیشتر در مناطقی که به طور تاریخی محل نفوذ حزب بوده، همچون تپه‌های غرب میانه، و بخشهایی از مناطق کوهستانی شرق متمرکز است. حزب با استحکام، موقعیت خود برای گسترش جنگ خلق به نواحی دیگر تلاش می‌کند. یک نمونه‌ی آن در هفته‌نامه خلقی جانادش مورخ ژوییه ۹۷ آمده است؛ فعالیتهای مائونیستی در دانگ واقع در ناحیه راپتی گزارش شده است. این همان ناحیه شورش دهقانی دهه ۶۰ است که جنبش آن به خاطر خط غلط به شکست انجامید. مردم این منطقه به ملیت تارو متعلق‌اند که توسط یک زمیندار بزرگ که خود یک عضو مهم کنگره نپال است استثمار می‌شوند. چریکها بازار منطقه را در اختیار گرفته و برای توده‌ها از جنگ خلق و مائونیسم سخن گفتند؛ از آنها خواستند تا به انقلاب بپیوندند و به آن کمک کنند. بسیاری از مردم و مغازه‌داران به آنان کمک مالی کردند. در این عملیات چریکها منزل زمیندار بزرگ را به آتش کشیدند (زمینداران معمولاً در شهرها زندگی میکنند). ارتجاع بور شده و پس از این عملیات، به آزار و اذیت توده‌ها دست زد.

فرازها و فرودها

جامعه نپال با تضاد بین تعداد قلیلی فئودال ـ کمپرادور و سرمایه دار بوروکرات از یک طرف و از طرف دیگر انبوه توده‌های ستمدیده رقم می‌خورد. این تضاد رو به حاد شدن و شدت یافتن است. بحرانی که رژیم نپال در آن غوطه می‌خورد به واسطه شورش توده‌ها در سال ۱۹۹۰ حادتر شده است. از هفت سال گذشته که یک سیستم چند حزبی سلطنتی به راه افتاده تاکنون ۵ حکومت مختلف بر سر کار آمده‌اند. ائتلافی که حکومت را تا اکتبر ۹۷ تشکیل می داد شامل حزب «راستریا پراجانتانترا» بود که روح نیروهای سلطنت طلب ارتجاعی را در خود جای داده است. این نیروها هنوز ارتش و پلیس و بوروکراسی نپال را در اختیار دارند عضو دیگر ائتلاف، حزب «سابهاوان» یک جریان منطقه‌ای بود که از منافع ملاکان و بورژوازی هندی در منطقه ترائی دفاع می‌کرد. و بالاخره، حزب متحده کمونیست نپال (مارکسیست ـ لنینیست). این جریان که عنوان مارکسیست ـ لنینیست را یدک می‌کشد، و بر شبکه سازمانی گسترده‌ای متکی است (بزرگترین نیرو درون طبقات حاکمه به حساب می‌آید)، بعنوان ابزاری برای توهم پراکنی در بین توده‌ها عمل کرده است. (این ائتلاف در اکتبر ۹۷ از هم پاشید و جای خود را به به ائتلاف دیگری تحت رهبری سوریا بهادر داد که رهبر همان حزب سلطنت طلب است. ائتلاف جدید توسط حزب کنگره نپال حمایت می‌شود.)

برنامه جدید دولت این بود که به سازمان بازرگانی و تجارت بین‌المللی بپیوندد که بیشتر اقتصاد کشور را در قطبی کند؛ پیش‌شرط عضویت در چنین سازمانی این است که برنامه‌های اقتصادی کشور را با صلاحدیدهای آنها به اجرا در آورد. یکی از این شرایط این است که کشورهای عضو بایستی تعرفه‌های گمرکی را قطع کنند، کاری که کشور را بیش از پیش بر روی سرمایه‌های امپریالیستی خواهد گشود. این امر تأثیری مرگبار بر سرمایه‌های کوچک و تولیدات داخلی همچون صنایع پارچه‌بافی خواهد داشت. تمامی این سیاستها، رژیم را بیش از پیش بی‌پایه کرده و تواناییهای ادامه جنگ خلق را افزونی خواهد بخشید.

یکی از دلایلی که جنگ خلق فاکتور روشنگری در جامعه است این است که آنهایی که خود را «انقلابی» می‌دانند مجبور کرده است ماهیت خود را در قبال خیزش توده‌ها نشان بدهند. نمونه‌ی مهم این نیروها همان «حزب متحده کمونیست» است که بر خلاف ادعای مارکسیست ـ لنینیست بودنشان، یک وجه عمده حکومتی را تشکیل می‌دهد که توده‌ها را سرکوب می‌کند و انقلابشان را هدف قرار داده است. نیروهای دیگری همچون حزب کمونیست نپال (مشعل) نیز هستند که بجای تصحیح اشتباهات خود و خوش‌آمد گویی به جنگ خلق، تصمیم گرفتند به آن پشت کنند.

جنگ خلق ضعفهای اساسی دولت کهن در نپال را به خوبی روشن کرده و امید را در دل توده‌های محروم، حتی خارج از مرزهای کشور زنده نموده است. این امر از چشم امپریالیسم و دیگر مرتجعین در منطقه بخصوص هند که تاریخاً نیروی غالب در نپال بوده نادیده نخواهد ماند. تجربه‌ی جنگ خلق در پرو به ما آموخته است که امپریالیستها لحظه‌ای را برای در هم کوبیدن انقلاب از دست نخواهند داد. اما همان تضادی که انقلاب را در نپال باعث شده است در هند نیز در حال تلفه بستن است و هر حرکتی که هند علیه انقلاب نپال بکند مقاومتهایی را در نپال و در خود هند باعث خواهد شد. غیرممکن است که روند وقایع در نپال را پیش‌بینی کرد و همچنانکه حزب کمونیست نپال (مائونیست) از لنین نقل‌قول می‌آورد، انقلاب در مسیر پیشرفت خود شرایطی نامتعارف و بغرنج را می‌آفریند. مسیر پیروزی بی‌شک پر از فراز و نشیب است اما شوربختان نپال قدم به پیش می‌گذارند و نظم نوین اجتماعی می‌آفرینند و یک نسل جوان نپالی با مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم در تئوری و عمل تربیت می‌شوند. ■

سند

استراتژی و تاکتیک‌های مبارزه مسلحانه در نپال

کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ـ مارس ۱۹۹۵

سند استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال توسط پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در ماه مارس ۱۹۹۵ به تصویب رسید. این سند تاریخی نشانگر گسست از خطوط غلطی است که دهها سال بر جنبش کمونیستی نپال غالب بود: درکی که در این سند ارائه شده شالوده آغاز جنگ خلق در نپال در فوریه ۱۹۹۶ را ریخت. این سند از نشریه کارگر، شماره ۳، ارگان حزب تجدید چاپ می شود ـ «جهانی برای فتح»

زمینه تاریخی

وقتی که تاریخ نپال از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی بررسی شود به سادگی می توان نتیجه گرفت که مردم نپال برای بقاء و تکامل خود، با مشکلاتی که حاصل کارکرد نیروهای طبیعی است و با مشکلات مختلفی که ساخته دست بشر است، مبارزه کرده اند. نپال مدرن از دل مبارزه مردم ساده و بی گناه شکل گرفت؛ مبارزه میان مردمی که کوشش می کردند در چارچوب نظام اقتصاد طبیعی و فرهنگ قبیله ای در دامنه ارتفاعات زندگی آرامی داشته باشند، با هندوهایی که از تکنولوژی تولیدی و فنون جنگی برتری برخوردار بودند و به دنبال شکست از مسلمانان در هزار سال پیش، متناوبا از ناحیه جنوب به زور وارد این کشور می شدند. طی این پروسه تاریخی که با قدرت یافتن و مبارزه درونی شاهزادگان و ملوک طوایف همراه بود، مردم مجبور شدند مبارزه قهرآمیز را بیاموزند. تاریخ این واقعیت را به اثبات رسانده است. مردم نپال که شهامت نبرد و توان نظامی را طی روند تکامل تاریخی خود کسب کرده بودند، توانستند در دوره بعد علیه انگلیسی ها در جنوب و چینی ها در شمال که از نظر دانش مدرن، تکنیک و سلاح بسیار مجهز بودند شجاعانه بجنگند. کودکان و پیران، زنان و جوانان، مجهز به سلاح و وسائل ساخت کشور خویش، در نبردهایی که برای حفظ قلمروشان انجام گرفته، فداکاری و بی باکی و هوشمندی بی نظیری از خود نشان داده اند. این امر حتی ارتش های بزرگ امپریالیستی و فرماندهانشان را به وحشت افکند و به لرزه در آورد و «گورخالی» ها (یا اهالی نپال) را به عنوان یکی از بهترین جنگجویان جهان به وجود آورد. حتی امروز هر فرد نپالی مستقل وقتی به شهامت رزمی، شجاعت و جانفشانی مردم نپال در گذشته می اندیشد احساس غرور می کند. مایه افتخار بسیار است که حتی کارل مارکس، بنیانگذار ایدئولوژی کمونیستی و رهبر پرولتاریای جهانی نیز فداکاری، دلاوری و مهارت مردم نپال در جنگهای فوق الذکر را ستوده است.

با وجود این، تا آنجا که به رهبری مردم مربوط می شود، امپریالیسم خارجی و سگان زنجیریش یعنی طبقه ارتجاعی حاکم بومی، توانسته اند در گذشته و حال نپالی های دلاور را با ترفند و توطئه به سربازان مزدور خود تبدیل کنند. ضروری است که میراث تاریخی مردم را از طریق مبارزه و تشویق توده ها به تعیین سرنوشت خویش، به خود آنها منتقل کنیم.

مردم نپال بعد از تکوین حکومت مرکزی در این کشور، با روشهای خود علیه جنایات طبقات حاکمه بویژه علیه دو خاندان «رانا» و «شاها» به مخالفت برخاسته و جنگیده اند. مهمترین این مبارزات، درگیری هائی بود که بین مردم با طبقات حاکمه گوناگون در جریان شورش های «لاخان تاپا» علیه خاندان «رانا» اتفاق افتاد. بر زمینه آگاهی فزاینده مردم و شورشهائی که حول و حوش دوران جنگ جهانی دوم بر پا شده بود، نپالی ها نیز پا به میدان مبارزه قهرآمیز علیه ستمگری طبقات حاکم گذاشتند. طی این دوره بود که حزب کمونیست نپال به وجود آمد و نپال وارد مرحله انقلاب دمکراتیک نوین علیه فئودالیسم و امپریالیسم شد. مردم در مناطق مختلف کشور مسلحانه بپاخاستند تا با طبقات حاکمه توسعه طلب هند، حزب کنگره نپال که نوکرشان بود، و شاه فئودال که برای در هم شکستن جنبش خلق مزورانه قرارداد دهلی را منعقد کرده بود، بجنگند. در اینجا، شورش مسلحانه ای که در «باهیراهاوا» انجام شد قابل توجه است. پس از آن شورش نیز مردم با مبارزات محدود و گسترده خود، قوانین ارتجاعی را زیر پا نهادند و قدرت حکومتی را به هیچ گرفتند. مبارزه مسلحانه علیه فئودالهای مستبد محلی در مناطق مختلف آغاز شد.

در بین شورشهای مسلحانه علیه فئودالیسم و توسعه طلبی، شورش مسلحانه ای که تحت رهبری «بهیم داتا پانت» در غرب کشور بوقوع پیوست حائز اهمیت تاریخی است. تنها در سال های ۵۳ ـ ۱۹۵۲ «بهیم داتا پانت» توانست صدها دسته مسلح به وجود بیاورد، مقامات فاسد حکومتی را به قتل برساند، انبارهای غله و دیگر مایحتاج عمومی را از چنگال حکومت مصادره کرده و در بین فقرا و دهقانان قحطی زده توزیع کند، و مستبدان فئودال را یکی پس از دیگری مورد هجوم قرار دهد؛ و این کارها به هیچوجه کم اهمیت نبود. این واقعیت که حکومت نپال توانائی سرکوب این شورش را نداشت نشانگر قدرتمندی و توده ای بودن شورش بود. پس هزاران سرباز هندی را به نپال فراخواندند و رهبر شورش را به نفرت انگیزترین و غیرانسانی ترین شکل به قتل رساندند. از این دوره به بعد بود که طبقه حاکمه فعلی، ماهیت ضد ملی و تسلیم طلب و فاشیستی خود را به نمایش گذاشت.

طی این دوره دهقانان در اتحاد با حزب کمونیست، نبرد علیه استثمار فئودالی را در مناطق مختلف کشور آغاز کردند. در این میان، قیامهای «بارا»، «پارسا» و به ویژه «راتوتاهات» از اهمیت خاصی برخوردار بود. هزاران دهقان، قانون و حکومت را به هیچ گرفته و اوراق بهادار فئودال های مستبد محلی را سوزاندند، درهای انبار غلات را شکستند، و جنبشی فرهنگی را برای در هم شکستن تفرعن فئودالها آغاز کردند. آنها بدین ترتیب جلودار مبارزات قهرآمیز شدند. دهقانان قدرت سیاسی را در سطح محلی تقریباً بدست آوردند که این منجر به فرار سراسیمه مالکان فئودال از آنجا شد. اما متاسفانه رهبری وقت حزب کمونیست به جای تجزیه و تحلیل جنگ طبقاتی و قیام های مسلحانه دهقانی که در نقاط مختلف نپال بر پا بود، و بدون بررسی امکان انجام یک جنگ پارتیزانی، این قیام ها را افراطی خوانده و خود، تسلیم شاه شد. رهبری وقت کوشید پا را از محدوده مبارزه قانونی و مسالمت آمیز فراتر نگذارد و در چارچوب نظام پارلمانی فعالیت کند. این یک خیانت تاریخی در راستای رویزیونیسم بود و تاثیراتی درازمدت بر جنبش کمونیستی نپال باقی گذاشت.

با وجود این، قیام مردم به پیش رفت. شورش های دهقانی علیه فئودال های «خانیاواس» در منطقه «دهادینگ» و «دانگ» حائز اهمیت بود. مبارزات غیر قانونی به اشکال محدود و گسترده علیه امضای قرارداد «گندک» و علیه چکمه لیسان دولت توسعه طلب هند جریان داشت. این قرارداد را حکومت به اصطلاح انتخابی، به سرکردگی حزب کنگره نپال در سال ۱۹۵۹ منعقد کرده بود. مبارزاتی قهرآمیز در مقابله با کودتای سلطنتی ۱۹۶۰ و نظام بدون حزب «پانچایات» بر پا شد. در آن دوران، علیرغم زندان و سرکوب و ترور، جنبش جوانان و دانشجویان چپ از پای نایستاد.

مهمترین این مبارزات، مبارزه مسلحانه سالهای ۷۳ ـ ۱۹۷۲ در «جاهاپا» بود که در راستای جنگ دراز مدت خلق انجام گرفت و طغیانی علیه رویزیونیسم راست غالب بر جنبش کمونیستی محسوب می شد. آن شورش مسلما گرایش و روحیه انقلابی را نمایندگی می کند. کسانی که در جریان برقراری آگاهانه جمهوری دمکراتیک نوین کشته شدند، جانباختگان فنا ناپذیرند. اگر چه به علت وجود گرایشات مکانیکی خرده بورژوایی و ماجراجویی «چپ»، رهبری قیام محدودیت های عمیقی داشت اما آن خیزش مهم و پر نفوذ که حکومت مطلقه فئودالی شاه و گرایشات راست روانه را نشانه گرفته بود تاثیرات عمیقی بر جنبش کمونیستی نپال باقی گذاشت. قیام «جاهاپا» و جانباختگانش به مثابه جلو دار مبارزه مسلحانه در راه انقلاب دمکراتیک نوین باقی خواهند ماند.

حوالی این دوره، مبارزات شدیدی علیه فئودالها و استثمارگران منطقه «ترائی شرقی» که بخش های «سارلاهی»، «ماهوتاری»، «سیراها»، «دهانوشا» و «سیندهولی» را در بر می گیرد جریان یافت و نقطه عطف جدیدی در تاریخ جنبش دهقانی بر جای گذاشت. در این پروسه نیز صدها هزار دهقان تحت رهبری حزب در مبارزه طبقاتی شرکت کردند که این منجر به ایجاد خلاء قدرت در روستاها شد. به روشنی می توان دید که امکان آغاز پروسه جنگ پارتیزانی بر اساس مبارزات دهقانی آن دوره وجود داشت. اما به خاطر خط رفرمیستی و امیال خرده بورژوائی حزب، دهقانان در مقابل عملیات خونبار نظامی ارتجاع درمانده شدند. طی آن دوره بسیاری از فرزندان شجاع جنبش انقلابی نپال جان باختند.

همزمان، مبارزه دهقانی در «چیتاوان» در گرفت که مبارزه «جوگری» را نیز شامل می شد. در آن خیزش نیز تعداد زیادی از دهقانان جوان کشته شدند. جنبش تاریخی دانشجویان در سال ۱۹۷۹ به یک جنبش فراگیر در سراسر کشور مبدل شد. در همان پروسه، شاهد توسعه مبارزه قهرآمیز دهقانی در گوشه و کنار نپال بودیم. امواج مبارزات عظیم دهقانی در منطقه «ترائی شرقی» که قبلا ذکر شد و مناطق دیگر نظیر «چیتاوان»، «دانگ» و «بردیا» سر بلند کرد. اقشار مختلف مردم از جمله دهقانان در همه جا به مخالفت با قوانین ارتجاعی و حکومت برخاستند و درگیر مبارزه علیه نظام «پانچایات» و سلطنت شدند. شاه تحت فشار مبارزه قدرتمند و قهرآمیز مردم مجبور شد «پانچایات» که به اصطلاح کارش تمام بود را کنار بگذارد و شق دیگری برگزیند. البته در پشت پرده، شاه و نیروهای سلطنت طلب به توطئه چینی مشغول بودند. اما بعد از این ترفند، روند مبارزات مردم کماکان با قدرت بیشتری جلو رفت و روز به روز حول ناسیونالیسم، دمکراسی و رفاه خلق، قدرتمند شد.

تمامی این خواسته ها در جنبش تاریخی مردم به سال ۱۹۹۰ تبلور یافت. به موازات درگیریهای قهرآمیز بیشمار در سراسر نپال منجمله در پایتخت، جنبش با قدمهای محکم می رفت تا به حیات سلطنت خاتمه بخشد. در این مبارزه تاریخی، صدها تن از فرزندان نپال (زن و مرد) جانشان را از دست دادند. اما مرتجعین داخلی و خارجی از جمله رفرمیستهای راست که در پی برخی اصلاحات محدود بودند با شاه سازش کرده و همگی علیه روحیه و سطح بالای جنبش متحد شدند. توطئه آنها موفق بود و توانستند جنبش را منحرف کنند. واضح است که پایان حیات نظام «پانچایات» که در آن حزبی وجود نداشت، و برقراری نظام چند حزبی تحت رهبری شاه، نتیجه مبارزه قهرآمیز مردم است.

حتی پس از برقراری نظام چند حزبی، کماکان مردم بیشماری درگیر مبارزه برای رهائی ملی، دمکراسی و رفاه خلق اند. در این دوره ما بوضوح دیده ایم که در جریان جنبش های قانونی همگانی تحت رهبری ما، وقتی نوبت حملات مستقیم به دولت ارتجاعی و درگیریهای قهرآمیز می رسد، مردم به کمک و حمایت کامل

بر می خیزند و مشتاقانه می خواهند که دامنه این حملات را توسعه دهند. در همان مدت کوتاهی که از برقراری نظام چند حزبی می گذشت، صدها نپالی جانشان را در راه رهائی و احقاق حقوق خویش از دست دادند. یکی از رهبران مهم حزب ما از منطقه «دها نوشا» و کادرهای دیگری از سایر نقاط کشور نیز در شمار این عده بودند.

مبارزه آگاهانه طبقاتی دهقانی در نواحی مرتفع غرب، به خصوص در «رولپا» و «روکوم» توسعه یافته که این نشانگر سطح بالای مبارزه انقلابی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی است. با وجود ترور و سرکوب شدید ارتجاعی، نه تنها جنبش ادامه یافته بلکه جهشی کیفی کرده و بصورت یک جنبش مقاومت به پیش می رود. این مبارزه به تولد عوامل نوینی در جنبش کمونیستی نپال انجامیده که بر جدیت ما در مورد مسئله مبارزه مسلحانه افزوده است.

از بررسی تاریخی فوق الذکر می توان چنین نتیجه گرفت که:

۱) تبلیغات ارتجاعی مبنی بر آرامش طلب بودن و ضد خشونت بودن مردم نپال، مطلقا دروغ است. این واقعیتی انکار ناپذیر است که از دیرباز مردم نپال برای گرفتن حقشان دست به مبارزه قهرآمیز زده اند.

۲) تا به امروز تمامی اصلاحات عمومی که توسط مردم نپال انجام گرفته به نیروی قهر و مبارزه غیر قانونی خلق متکی بوده است.

۳) مردم نپال در مورد میهن دوستی بسیار آگاه و حساس هستند. آنها افتخار می کنند که جانشان در جنگ فدا شود، بجای اینکه به فشارهای خارجیان گردن گذارند.

۴) از سال ۱۹۵۱ تا به امروز، اقشار مختلف مردم و عمدتا دهقانان درگیر مبارزات قهرآمیز و مسلحانه بیشمار علیه دولت ارتجاعی شده اند. احساسات ضد حکومتی در بین مردم بسیار قوی است.

۵) مردم نپال از جنگجویان بزرگ جهان به حساب می آیند؛ آنها معروفند به اینکه تحمل شرایط سخت آب و هوائی و دشواریهای جسمی در حین جنگ را دارند.

۶) مرتجعین بومی و خارجی که عناصر رویزیونیست را هم شامل می شوند بارها در مقابل گرایش رزمنده مردم نپال مانع تراشی کرده و توطئه چیده اند. اکنون بزرگترین مسئولیت انقلابیون، آغاز مبارزه مسلحانه علیه فئودالیسم و امپریالیسم به صورتی نقشه مند و آگاهانه است؛ تا بتوانند تبلور میراث عظیم تاریخی خود باشند و انقلاب دمکراتیک نوین را به انجام رسانند.

جنبش کمونیستی نپال و مسئله مبارزه مسلحانه

تاسیس حزب کمونیست نپال در سال ۱۹۴۹، معرف یک دستاورد مهم تاریخی برای طبقه پرولتر نپال در جریان تکامل مبارزه طبقاتی جامعه است. اگر چه حزب قادر نشد ماهیت و اهمیت مبارزه مسلحانه را درک کند، اما توانست موضع سیاسی روشنی جهت مبارزه در راه انقلاب دمکراتیک نوین علیه فئودالیسم و امپریالیسم بگیرد. بدین ترتیب با تمام کودکی ها (ناپختگی هائی) که از نقطه نظر کمونیستی در مورد مسائل رهائی ملی، دمکراسی و رفاه خلق در تبلیغ و تهییج حزب موجود بود، اما تلاش کرد توده ها را عمدتا در مناطق روستائی علیه فئودالیسم برانگیزد. به همین خاطر، طولی نکشید که مردم در نقاط مختلف کشور جلب سیاستهای کمونیستی شدند و مبارزات دهقانی در بخشهای گوناگون گسترش یافت. در این میان، جنبش دهقانان «ترائی» دارای اهمیت خاص است. به علت توسعه مبارزات دهقانی، مسئله خط سیاسی صحیح مشخصا پیش پای حزب قرار گرفت. اما رهبری وقت نه فقط نتوانست مبارزه را در جهتی انقلابی هدایت کند بلکه در سال ۱۹۵۵ تصمیم گرفت که خود را در چارچوب فعالیتهای تبلیغاتی مسالمت آمیز بنفع سوسیالیسم، تحت حکومت فئودال سلطنتی حبس کند. از این مقطع به بعد، جنبش کمونیستی نپال آشکارا تحت سلطه خط رویزیونیستی راست قرار گرفت. طی سالیان سال، حزب کاملا در فعالیت های مسالمت آمیز، پارلمانی و رفرمیستی غرق شد.

حتی وقتی که در سال ۱۹۶۰ شاه با غیر قانونی کردن همه احزاب سیاسی، حکومت مطلقه را به کشور تحمیل کرد، رهبری حزب که در رفرمیسم غرق شده بود به جای ارائه شعارهای سیاسی انقلابی و اشکال مبارزه انقلابی، خود را همانند دیگر احزاب ارتجاعی به یک سری شعارهای پارلمانی محدود کرد. در جریان آن گرهگاه که با مناظره عظیم چین و روسیه و تکوین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری رفیق مائو رقم می خورد، بحث بر سر ضرورت مبارزه مسلحانه و اهمیت مبارزه علیه رویزیونیسم در گرفت. یک بخش از حزب آشکارا به دنبال رویزیونیسم روسی افتاد و دستش در بین مردم کاملا رو شد. اکثر افراد نسل قدیمی حزب از رفیق مائو و چین و راه انقلاب دمکراتیک نوین در مقابل رویزیونیسم روسی حمایت کردند. «پوشپا لعل» در سندی که به کنفرانس «گوراخپور» ارائه داد چنین نوشت: «امکان ندارد چنین نظامی بدون برپائی انقلاب مسلحانه درازمدت برقرار شود.» (مول باتو، صفحه ۶۶)

اما رهبری نسل قدیم آن دوره نتوانست از نظر تاکتیکی خط سیاسی مشخصی برای انقلاب ترسیم کند. این رهبری از تعیین اشکال مبارزه انقلابی که باید در پیش گرفته می شد، کاملا ناکام ماند. از این نظر، رهبری کنگره چهارم که از یک طرف شعارهای سیاسی توهم آمیز و آشکارا رفرمیستی را ارائه می داد و از طرف دیگر از «شورش مسلحانه دهقانان» حرف می زند، نشان داد که در مورد راه پایه ای انقلاب به شدت سر در گم است. تا آنجا که به جوهر خط سیاسی این بخش مربوط می شود میتوان گفت که اینها کمابیش از انقلاب حرف می زدند اما در عمل خصلتی رفرمیستی را به نمایش گذاشتند و مسیری شبه رفرمیستی در پیش گرفتند.

در همین زمینه باید به مبارزه مسلحانه دهقانی ناگزالباری تحت رهبری رفیق «چارو مازومدار» در هند اشاره کنیم. این مبارزه که در پی شورش علیه یک جریان رفرمیستی به نام حزب کمونیست هند (مارکسیست) انجام گرفت، تاثیر آشکاری بر جوانان انقلابی «جاهاپا» در شرق نپال گذاشت. در مناطق شرقی نپال نیز برخی جوانان پر شور و انقلابی با قیام علیه رویزیونیسم که ریشه عمیقی در حزب دوانده بود، تحت استراتژی جنگ درازمدت خلق به انجام عملیات مسلحانه پرداختند و اعلان مبارزه مسلحانه کردند. علیرغم کمبودهای جدی که نتیجه افکار مکانیکی خرده بورژوائی و ماجراجوئی «چپ» بود، این عملیات مسلحانه یک شورشی تاریخی به حساب می آمد و به نگرانی و اضطراب در بین رویزیونیستهای جنبش کمونیستی نپال و ساختار دولتی فئودالی شاه دامن زد. حداقلش این بود که مسئله مبارزه مسلحانه به بحث عظیمی در جنبش کمونیستی تبدیل شد. مبارزه «جاهاپا» نقش مهمی در تشدید مبارزه

بین انقلابیون و اپورتونیستهائی بازی کرد که تازه از بین جریانات شبه رفرمیستی سر بلند کرده و خط رفرمیستی را دنبال می کردند. بحث بر سر قبول یا عدم قبول خط مبارزه مسلحانه در کنگره چهارم در گرفت و «پوشپا لعل»، «مانموهان»، «روهیت» و بقیه گروه ها هر کدام جایگاه خود را به روش خویش معین کردند.

اکثر رهبران رفرمیست این گروه ها با پذیرش لفظی ضرورت مبارزه مسلحانه و موکول کردن آن به آینده ای نامعلوم، در بین بخش بزرگی از نیروهای انقلابی چپ توهم پراکنی کردند. این در حالی بود که آنها به حملات آشتی ناپذیر خویش علیه شعله انقلاب که آن زمان با عملیات مسلحانه برافروخته شده بود، بی وقفه ادامه دادند. سردمدار این حملات زشت، گروه کنگره چهارم به رهبری «موهان بیکرام» بود. این فرد به خاطر حملات مخربی که به انقلابیون چپ «جاهاپا» کرد، و با صحه گذاشتن بر ریاست یک مرتد سلطنت طلب به نام «من موهان آدهیکاری» در هسته مرکزی حزب، بدنام شد. ماهیت رویزیونیستی «موهان بیکرام» کماکان تغییر نکرده است. برای مثال امروز می بینیم که او «حزب متحده (م ـ ل)» که آشکارا فاسد و مرتجع شده و عملا حملات خصمانه ای به حزب ما می کند را یک نیروی مردمی می داند.

شورش «جاهاپا» به علت سرکوب شدید توسط نیروهای ارتجاعی و حملات وحشیانه از طرف شبه رفرمیستهای مشهور، و عمدتا بخاطر رهبری خرده بورژوائی، عقاید مکانیکی و ماجراجویانه «چپ» نتوانست به سطح جنگ خلق تکامل یابد. امروز می بینیم که این رهبران بواسطه نفوذ نیروهای نامتجانس گروه های مختلف در شورش «جاهاپا»، و فساد تدریجی و در غلتیدن خودشان به دامان رویزیونیسم راست، آن چنان سقوط کرده اند که سر از وزارتخانه ارتجاعی شاه در آورده اند. با وجود این، پروسه تکوین یک روند انقلابی از طریق اصلاح اشتباهات گذشته کماکان ادامه دارد. برخی از رهبران آن دوره، امروز نیز علیرغم گذراندن سال های طولانی اسارت و شکنجه و جهت گم کردگی، همچنان پرچم شورش علیه رفرمیسم و ارتجاع را به اهتزاز در آورده اند.

به خاطر وضعیت ملی و بین المللی آن روز و تاثیرات مبارزه «جاهاپا»، بحث و مبارزه درونی در کنگـــره چهـارم بر سر مسئله شعارهای سیاسی و خط مبارزه مسلحانه بالا گرفت. رفیق «آزاد»، جانباخته فراموش ناشدنی ما نیز علیرغم ناروشنی تئوریک ـ سیاسی در مورد مبارزه مسلحانه، در این بحث شرکت جست. سرانجام نیروهای انقلابی راستین درون حزب، پس از یک مبارزه طولانی و پیچیده توانستند حزب را از شر «موهان بیکرام» و «نیرمال لاما» که شبه رفرمیسم را نمایندگی می کردند، رها کنند. آنها شعارهای انقلابی مربوط به کسب قدرت سیاسی و اجتناب ناپذیر بودن جنگ درازمدت خلق را جا انداختند. اکنون حزب از طریق جذب تمام فعالیتهای انقلابی گذشته در جنبش کمونیستی نپال (منجمله مبارزه «جاهاپا») موفق به ساختن و پرداختن بدیل انقلابی در کشور شده است. کنگره اتحاد حزب، درک روشنی از این امر تدوین کرد. در این مقطع از تاریخ باید به روشنی اعلام کنیم که آنچه ما به درستی در عرصه تئوری به مثابه شعارهای عمومی سیاسی و راه پیش پا فرموله کرده ایم را باید جامه عمل بپوشانیم. این حرف را باید اعلام کنیم زیرا سوای پیچیدگیهائی که در اوضاع و مبارزه درونی ما وجود دارد، حزب هنوز باید خود را از بیماری خرده بورژوائی «انقلاب در حرف، و اپورتونیسم در عمل» برهاند. ضروری است که نقشه ای مشخص را با وظیفه آغاز مبارزه مسلحانه به اجراء گذاریم و بدین شکل دست به انتقاد از خود بزنیم.

ماهیت، آماج و نیروی محرکه مبارزه مسلحانه در نپال

حزب ما بنا بر رهنمودهای تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و خصوصیات کلی جامعه نپال، استراتژی سیاسی انجام انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری دیکتاتوری دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا را بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و علیه فئودالیسم و امپریالیسم فرموله کرده است. هدف درازمدت حزب حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی بعد از انجام پیروزمند انقلاب دمکراتیک نوین (که خود جزء لاینفکی از انقلاب جهانی سوسیالیستی پرولتری به حساب می آید) و رسیدن به کمونیسم است که از طریق انقلابات فرهنگی بر مبنای تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا حاصل خواهد شد. روشن است که این هدف استراتژیک، ماهیت و جهت گیری مبارزه مسلحانه در نپال را رقم خواهد زد و هدایت خواهد کرد. از این رو ماهیـــت و جهت گیری مبارزه مسلحانه در نپال توسط کنگره سراسری اتحاد حزب به وضوح روشن شده است: «خط جنگ درازمدت خلق بر مبنای استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات.»

آماج مبارزه مسلحانه

هدف مبارزه مسلحانه حل تضادهای بنیادینی است که بین فئودالیسم و خلق نپال، امپریالیسم (عمدتا توسعه طلبی هند) و خلق نپال، سرمایه داری کمپرادور و بوروکرات و خلق نپال وجود دارد. هدف فوری این مبارزه، حل تضاد بین خلق نپال و ارتجاع بومی است که متشکل از طبقات فئودال و سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات تحت الحمایه توسعه طلبان هند می باشد. از این رو، روشن است که یک آماج مبارزه مسلحانه، مصادره اراضی فئودال ها و مالکان ارضی و توزیع آن در بین دهقانان بی زمین و فقیر بر مبنای تئوری زمین از آن کشتگر است؛ برای این کار خود فئودال ها و مالکان ارضی نیز مورد حمله قرار می گیرند. آماج دوم، قطع ریشه استثمار امپریالیستی است. این استثمار از دو طریق به پیش می رود: پروژه های صنعتی و بانکی و غیره که در دست سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات است؛ و پروژه هائی که بوسیله سازمان های حکومتی و غیر حکومتی اداره می شود.

از این رو روشن است که فئودال ها، مالکان ارضی، سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات آماج مبارزه مسلحانه خواهند بود.

نیروی محرکه

الف ـ پرولتاریا: نیروی محرکه اساسی انقلاب دمکراتیک نوین است. اگر چه شمار کارگران پرولتر در صنایع مدرن و کارخانجات در نپال کم است ولی در حال فزونی است. این طبقه علیرغم قلیل العده بودن و بیگانگی کاملش با پروسه ها و نیروهای تولیدی مدرن، انقلابی ترین طبقه جامعه است. برای موفقیت انقلاب دمکراتیک نوین، این طبقه وظیفه تاریخی شناخت و رهبری سایر طبقات متحد خود را بر دوش دارد.

ب ـ کارگران کشاورزی، کارگران غیر آزاد، دهقانان بی زمین، باربران و دهقانان فقیر، و در مورد ما در شهرها، گاری کشان، ریکشا کشان، کارگران موقت، رانندگان تاکسی، و کارگران حمل و نقل و هتل ها و غیره، قابل اتکاء ترینند. اینان

بخش بزرگی از اهالی را تشکیل می دهند و نیروی محرکه عمده انقلاب دمکراتیک نوین هستند. (در اینجا منظور از «دهقانان فقیر» عموما آن دهقانانی هستند که قطعه زمینشان به تنهائی کفاف معاش آنها را نمی دهد.)

پ . دهقانان میانه حال: اینها کسانی هستند که تمام سال به روی زمین خود به کاری طاقت فرسا می پردازند اما باز هم اموراتشان به سختی می گذرد؛ و نیز کسانی که قطعه زمین دیگری را اجاره می کنند یا به صورت سهم بری بر آن کار می کنند. تعداد این دسته از دهقانان در مناطق مرتفع نپال از بقیه طبقات بیشتر است. برای انقلاب دمکراتیک، این طبقه نیروی محرکه مهمی است.

ت . دهقانان مرفه: اینها کسانی هستند که درآمد خوبی از زمینشان دارند؛ با اینکه خود در مزرعه کار می کنند، قادرند یکی دو نفر کارگر هم استخدام کنند. بنابراین بخشی از درآمدشان از طریق استثمار انباشت می شود. این طبقه، متحد دو دل انقلاب دمکراتیک نوین محسوب می شود.

ث . طبقه خرده بورژوا: در این طبقه، معلمان دبستانها و دبیرستان ها، دانشجویان، پزشکان، مهندسین، وکلا، کارمندان جزء ادارات، کسبه خرد شهری؛ تجار خرده فروش، پیشه وران و غیره را داریم. این طبقه به علت ماهیت و شرایط پروسه تولیدی که در آن درگیر است، متزلزل است. با وجود این، طبقه خرده بورژوا می تواند نقش کمکی مهمی برای انقلاب دمکراتیک نوین بازی کند. امروز دور نگهداشتن این طبقه از انقلاب، کانون توجه امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی است.

ج . بورژوازی ملی: اگر چه بورژوازی ملی در نپال نقش مستقلی ندارد، اما به کندی در حال شکل گرفتن است. این نوع از سرمایه داران که در صنایع دستی کوچک و صنایع مدرن و تجارت درگیرند، از یک طرف رویای انباشت ثروت از طریق استثمار کارگران را در سر می پرورانند؛ و از طرف دیگر توسط سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات انحصارگر پس زده می شوند. به همین علت، آنها در برخورد به انقلاب، خصلت متضادی را به نمایش می گذارند. این طبقه که عادت دارد بر مبنای اوضاع رنگ عوض کند، متحد متزلزل انقلاب خواهد بود.

روشن است که مبارزه مسلحانه در نپال باید استراتژی و مولفه های خویش را با در نظر گرفتن وضعیت عمومی فوق الذکر و خصلت دشمن و نیروهای محرکه انقلاب دمکراتیک نوین فرموله کند.

مسئله استراتژی و تاکتیک
مبارزه مسلحانه در نپال

در عصر کنونی که عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است، دشمن طبقاتی انواع و اقسام استراتژیهای توطئه آمیز را به کار می گیرد تا از انقلاب در کشورهائی مثل کشور ما جلوگیری کند. در بررسی استراتژیهای دشمن، ما باید حواسمان را به نکات زیر جلب کنیم. زیرا بدون درک استراتژی دشمن نمی توانیم به استراتژی صحیحی دست یابیم:

۱) از آنجا که دشمن در حال حاضر رسانه های سراسر جهان را در انحصار خود دارد، کارزار اشاعه دروغ را با تبلیغات عامدانه در مورد «تروریسم»، «سقوط سوسیالیسم»، و «برتری و موفقیت» سرمایه داری به راه انداخته است. دشمن بدین طریق می کوشد با اجرای استراتژی جنگ روانی، مردم را بی روحیه کند.

۲) دشمن یک جنگ فرهنگی کثیف را از طریق اشاعه فرهنگ و ادبیات پست و مبتذل بر پا داشته تا روحیه و اندیشه خلق را به قهقرا بکشاند.

۳) همه نیروهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی حاکم در یکایک کشورها، کارزاری استراتژیک را برای نفوذ در احزاب انقلابی به پیش می برند. آنها این کار را با گسترش شبکه جاسوسان آزموده و مجهز به وسائل پیشرفته انجام می دهند. هدف آن است که این جاسوسان نفوذی به جمع آوری اطلاعات پرداخته، درون حزب توهم ایجاد کرده، دست به خرابکاری بزنند؛ رهبران یا فعالین انقلابی راستین را اسیر کنند یا به قتل برسانند.

۴) آنها اشکال جدیدی از رفرم و دمکراسی اختراع می کنند تا مردم را از نظر سیاسی گیج کنند.

۵) در چارچوب استراتژی جلوگیری از انقلاب در کشورهائی مثل کشور ما، شبکه سازمانهای غیر حکومتی N.G.O. گسترش یافته است. با این کار می خواهند برخی افراد تحصیلکرده طبقه میانی را درگیر کنند تا از سقوط آنان به رده های پایینتر اجتماعی جلوگیری کرده، و مردم را به دام یک سراب حقیر رفرمیستی اندازند.

۶) آنها جوانان بیکار را تشویق می کنند که در گوشه و کنار جهان پراکنده شوند و در هند، سرگردان به دنبال کار بگردند. این جوانان را به مثابه سربازان مزدور در ارتشهای خارجی به کار می گیرند.

۷) امپریالیستها پس از اینکه با شعارهای فریبنده وارد مناطق روستائی می شوند، از طریق اشاعه مذهب و با استفاده از وسایل دیگر، ذهن مردم را آلوده می کنند.

۸) علیرغم همه اینها و دامهای بیشمار دیگر، اگر جنبش انقلابی سر بلند کند آنگاه ارتش دائمی قدرتمندشان را به کار می گیرند و یک کارزار کشتار فجیع به راه می اندازند. خلاصه اینکه، در عصر حاضر استراتژی دشمن خلق، جنگ تمام عیار است.

در چنین وضعیتی، استراتژی یک حزب انقلابی که خواهان برپائی مبارزه مسلحانه برای انجام انقلاب است، به وضوح باید بر یک جنگ تمام عیار استوار باشد. برای ما ضروری است که از طریق متحد کردن مردم در تمامی عرصه های حیات ملی و بین المللی، استراتژی و تاکتیکهای «زدی ضربتی، ضربتی نوش کن» را علیه نیروهای امپریالیستی و مرتجعین اتخاذ کنیم. سلاح ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم که موفقیت خود در امر نابودی دشمن را به اثبات رسانده، سلاح شکست ناپذیر پرولتاریاست. در پرتو این نکات، باید استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال با تمرکز بروی وضعیت کلی دشمنان و خصوصیات جغرافیائی و اجتماعی نپال تعیین شود.

۱) نپال کشوری است که به دریا راه ندارد و از سه طرف توسط هند توسعه طلب، و از شمال توسط چین رفرمیست محاصره شده است. اگر چه نپال کشور کوچکی است اما غیر از ۱۷ درصد اراضی مسطح در ترائی، بقیه کشور از لحاظ جغرافیائی مملو از ارتفاعات دور از دسترس و کوه های هیمالایا است که آب و هوائی متنوع دارد و محل سکونت اقوام رنگارنگ با فرهنگها و زبانهای مختلف است.

۲) در نپال از دیرباز یک دولت مرکزی مرتجع مجهز به یک ارتش دائمی مدرن و قوی و بوروکراسی وجود داشته است. دستگاه دولتی بویژه در شهرها متمرکز است. دشمنان مردم نپال فقط دشمنان داخلی نیستند؛ بلکه امپریالیستها و به ویژه توسعه طلبان هند نیز دشمن محسوب می شوند.

۳) توسعه اقتصادی و سیاسی نپال ناموزون بوده است. نپال عمدتا روستائی

است و دهقانان استثمار شده که ۹۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می دهند در دهات پراکنده اند. پروسه شهرنشینی در حال پیشرفت است؛ اما باید بگوییم که هنوز محدود است.

۴) دهقانان و دیگر اقشار توده ها سالیان سال درگیر اشکال مختلف مبارزات محلی و سراسری بوده اند. کمونیسم در بین مردم، جاذبه بسیار دارد. اما نفوذ رفرمیسم و رویزیونیسم راست هم قوی است. این نیز واقعیتی است که تا به حال در نپال، تجربه مبارزه مسلحانه تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست وجود نداشته است.

۵) طبقه حاکمه ارتجاعی در نپال نیمه فئودال . نیمه مستعمره، یعنی در جامعه ای که نظام قرون وسطائی سلطنتی وجود دارد، گرفتار یک بحران شدید است. این بحران به شکل یک بحران جدی سیاسی نیز جلوه گر شده است.

۶) بخش بزرگی از مردم نپال در جستجوی کار در سایر کشورها پراکنده شده اند. آنها عمدتا برای کار در ارتش و یافتن مشاغل دیگر به هند می روند.

از طریق خصوصیات بالاست که می توان جهت گیری، سیاستها و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال را تشخیص داد. از خصوصیت اول می توان فهمید که برای دامن زدن به جنگ در نپال، نه منطقه وسیعی وجود دارد نه امکان استفاده از دریا؛ نه جنگل وسیعی در کار است نه امکان گرفتن کمک مستقیم یا حمایت هیچیک از کشورهای همسایه. با وجود این، موقعیت جغرافیائی برای پیشبرد جنگ پارتیزانی در پیوند مستقیم با مردم، بسیار مساعد است. و به دلیل مبارزه ای که توسط اکثریت ملیت ها علیه ستم ملی جریان دارد، پایه توده ای خوبی برای جنگ پارتیزانی فراهم خواهد شد. خصوصیت دوم نشان می دهد که شرایط برخورد نظامی بر سر قدرت سیاسی بین دشمنان ما وجود ندارد؛ بنابراین نیروی نظامی خلق نمی تواند روی چنین برخوردهائی برای تسخیر یک منطقه مشخص حساب باز کند. این امر به روشنی گواهی می دهد که جنگ مسلحانه در نپال نمی تواند در آغاز شکل جنگ رو در رو یا موضعی علیه دشمن به خود بگیرد. توسعه توان نظامی خلق از طریق حملات گام به گام به نقاط ضعف دشمن و تضعیفش توسط حملات پارتیزانی در مناطقی که از نظر خلق مساعد به حساب می آید، کاری ضروری است. وقتی خصوصیت اول و دوم را با هم در نظر بگیریم می توانیم تشخیص دهیم که در نپال نیز امکان استقرار و بقاء با اتکاء به نیروی خود در مناطق معینی نظیر کوهستان «جین گان» در چین وجود دارد؛ و از این نقاط می توان جنگ را توسعه داد. خصوصیت سوم امکان آغاز جنگهای پارتیزانی در مناطق مختلف کشور و توسعه آنها را نشان می دهد؛ این امر با تمرکز در مناطق روستائی، اتکاء بر دهقانان و اتحاد با آنان، و در نظر گرفتن انقلاب دهقانی بعنوان ستون فقرات جنگ، امکانپذیر است. خصوصیت چهارم به روشنی نشانگر آنست که اگر رویزیونیستهای راست، درست و حسابی افشاء شوند و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه با هشیاری به اجراء درآیند، حمایت توده ها افزایش خواهد یافت. خصوصیت پنجم اشاره به این دارد که روند توسعه مبارزه مسلحانه برای برقراری قدرت انقلابی خلق به مثابه یک بدیل، بیش از پیش شتاب می یابد و الهامبخش عملیات جسورانه برای کسب پیروزی می شود. خصوصیت ششم نشانگر ضرورت بسیج نپالی هائی است که در کشورهای خارجی کار می کنند. این کار باید عمدتا در بین کسانی که در هند کار می کنند انجام گیرد. باید در بین آنها کار سیاسی کرد و از محل اقامت آنها جهت تامین هر آنچه برای موفقیت جنگ مسلحانه در نپال ضروری است، استفاده نمود.

سنتز تمام این خصوصیت ها به وضوح نشان می دهد که مبارزه مسلحانه در نپال به هیچ وجه نمی تواند سریعا به سطح یک قیام شهری جهش کند و دشمن را شکست دهد. اما این امکان کاملا وجود دارد که از طریق تکامل سیستماتیک مبارزه مسلحانه در نپال بالاخره دشمن نابود شود. پس به روشنی می توان نتیجه گرفت که مبارزه مسلحانه در نپال ضرورتا باید استراتژی جنگ درازمدت خلق مبتنی بر محاصره شهرها از طریق دهات را اتخاذ کند. این نیز روشن است که فقط پس از توجه عمیق به خصوصیات کشور می توان چنین راهی را طی کرد.

اصول اساسی این راه به قرار زیر است: درک عمیق این حقیقت که جنگ خلق، جنگ توده هاست. این جنگ فقط می تواند با تکیه بر توده ها و عمدتا بر دهقانان تکوین یابد؛ و توده ها سازندگان تاریخند. تشخیص نیاز و اهمیت سه مرحله استراتژیک دفاع، تعادل و تعرض در جنگ خلق و بر این مبنا، ترسیم نقشه ها بر پایه تشخیص نقش استراتژیکی که جنگ پارتیزانی به مثابه شکل عمده جنگ در مرحله آغازین دفاع استراتژیک بازی می کند. درک اهمیت تکامل جنگ پارتیزانی به جنگ موضعی و ایجاد مناطق پایگاهی جهت تسخیر قدرت مرکزی. و مهمتر از همه اینها، اجرای رهنمودهای ایدئولوژیک مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم در زمینه برقراری رهبری حزب بر ارتش. به هیچ قیمتی نباید اجازه داد وضعی به وجود آید که سلاح، حزب را کنترل کند. با بکاربست اصول استراتژیک جنگ درازمدت خلق و پرهیز از اشتباه است که می توان قوانین جنگ خلق نپال را کشف کرد. مهم است این حقیقت را به خاطر بسپاریم که قوانین جنگ را فقط با شرکت در جنگ می توان آموخت. استراتژی کلی و هدف تاکتیکی جنگ، حفظ نیروی خود و نابودی نیروی دشمن است. از این رو مهم است که درست از همان مقطع آغاز، در مورد سیاستهای ضروری برای توسعه جنگ خلق روشن باشیم. این امر از طریق درک اوضاع کلی ملی و بین المللی و خصوصیاتی که در بالا ذکر شد، امکانپذیر است.

تا آنجا که به موقعیت خودمان مربوط می شود: به کار در روستا ارجحیت دهید، اما کار در شهر را ول نکنید؛ به کار غیر قانونی ارجحیت دهید، اما کار قانونی را نیز ول نکنید؛ به مناطق استراتژیک خاص ارجحیت دهید، اما کار در ارتباط با جنبش توده ای را نیز ول نکنید؛ به مبارزه طبقاتی در دهات ارجحیت دهید، اما مبارزه سراسری را نیز ول نکنید؛ به عملیات پارتیزانی ارجحیت دهید، اما افشاگری سیاسی و تبلیغ را نیز ول نکنید؛ به کار تبلیغی درون کشور ارجحیت دهید، اما تبلیغات جهانی را نیز ول نکنید؛ به ساختن ارتش ارجحیت دهید، اما ساختن تشکیلات جبهه ای را ول نکنید؛ به اتکاء کردن به تشکیلات و نیروی خود ارجحیت دهید، اما شکل دهی به اتحاد عمل را فراموش نکنید؛ از عرصه بین المللی پشتیبانی و کمک بگیرید. فقط با بکارگیری دقیق این سیاستهاست که مبارزه مسلحانه می تواند آغاز شود، پایدار بماند و توسعه یابد. در اوضاع کنونی نه با یکجانبه بودن می توان این کار را به

پیش برد، و نه با تاکید یکسان به روی تمام جوانب. با چنین دیدگاهی است که می توان جنگ خلق را به صورت یک جنگ تمام عیار به پیش برد.

توسعه موفقیت آمیز جنگ خلق در نپال با جهت گیری زیر رقم می خورد: از طریق عملیات غیر متمرکز بر مبنای سیاست مرکزی، از طریق پیشبرد عملیات در نقاط دور از دسترس دشمن و اختصاص نیرویی بزرگ در مقابل نیروهای کوچک برای کسب پیروزی سریع، از طریق بکارگیری تاکتیکهای جنگ و گریز، از طریق پیشبرد عملیات پارتیزانی بر پایه نقشه متمرکز برای نقاط مختلف کشور و نیز توجه خاص به مناطق استراتژیک مشخص. و همانگونه که مائو می گوید از طریق سازماندهی و بسیج توده ها به حداکثر تعداد ممکن، سرعت ممکن و کیفیت ممکن؛ و قرار دادن مسئله کسب قدرت سیاسی در مرکز کار.

برخی مسائل مهم در ارتباط با آغاز مبارزه مسلحانه

چگونه می توان حزبی چون حزب ما را که علیرغم اوضاع عینی مساعد، پایه توده ای مناسب و رو به افزایش، و خط سیاسی روشن، مدت مدیدی است به فعالیتهای رفرمیستی و پارلمانی عادت کرده، به حزبی معتقد به مبارزه مسلحانه متحول کرد؟ آیا این تحول به شکل تدریجی و از طریق مطالعه و تربیت و مبارزه رفرمیستی و مبارزات محدود مقاومت جویانه میسر است؟ یا اینکه چنین کاری مستلزم یک جهش، گسست از گذشته، برداشتن یک گام قطعی یا یک یورش عظیم است؟ آیا حزب ما قادر خواهد بود آرام و بی دردسر وارد مبارزه مسلحانه شود بی آنکه صدمه ای به ساختار اساسی تشکل طبقاتی وارد آید؟ پس از شروع جنگ پارتیزانی چه نتایجی ببار خواهد آمد و پروسه تکاملیش چگونه خواهد بود؟ در این ارتباط، دیالکتیک مارکسیستی و تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و تجربه خود ما نشانگر چیست؟ بدون پاسخ روشن در مورد این سئوالات ما نمی توانیم جنگ پارتیزانی را آغاز کنیم.

مارکسیسم فلسفه مبارزه است. قانون تکامل از نقطه نظر دیالکتیک مارکسیستی این است که هر پروسه تکاملی در طبیعت، جامعه و تفکر بشری، از دل مبارزه اضداد تکوین می یابد و نتیجه آشکار آن به شکل یک جهش بروز می کند. تفکراتی که انواع پروسه های تکاملی را مانند یک عمل ساده جمع و تفریق و تکامل تدریجی در نظر می گیرند باید توسط مارکسیستها به مثابه تدریج گرائی بورژوائی افشاء شوند. روشن است که تحول یک پروسه به پروسه ای دیگر نه به صورت تدریجی بلکه از طریق جهشها، از طریق تغییر کیفی و انقلاب انجام می شود.

در این ارتباط، لنین می گوید که تکامل به معنای مبارزه اضداد است؛ اساسا دو دیدگاه از تکامل وجود دارد، تکامل به شکل زیاد و کم شدن و تکامل به صورت وحدت اضداد. مائو نظری را که به تکامل به صورت زیاد و کم شدن و یا به صورت تکرار می نگرد، تدریج گرائی عامیانه نامید و در مقابل این نظر گفت که تکامل نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه اضداد است، یک تغییر کیفی ـ یا جهش ـ است. او این نکته را به صورت وحدت ـ مبارزه ـ تغییر فرموله کرد.

مائو در زمینه تئوری شناخت، تئوری دو جهش را ارائه داد: جهش از شناخت حسی به شناخت تعقلی؛ و از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی. از بین این دو پدیده، مائو جهش از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی را «بینهایت مهم» نامید. در این مورد مائو می گوید: «فقط این جهش ـ جهش اول در کسب شناخت، یا افکار، تئوریها، سیاستها، نقشه ها و مفاهیم که به مثابه انعکاس جهان عینی بیرونی تبلور یافته، درست را از نادرست متمایز می کند. اما فقط این نیست. این را هم نشان می دهد که تنها قصد پرولتاریا از شناخت جهان، تغییر آنست».

بنابراین مائو بر ضرورت و اهمیت جهش در پروسه تحول فکر و عمل تاکید دارد. جهش، تغییر کیفی و انقلاب، تکامل تدریجی نیست؛ بلکه حالت گسست یا حالت تبدیل اضداد به یکدیگر است. مائو در همانجا که می گفت انقلاب، مودب و خوددار و امثالهم نیست، از تغییر کیفی، پروسه آن و غیره هم صحبت کرد.

از اینجا روشن می شود که جوهر دیالکتیک مارکسیستی در این زمینه، تحول فکر به عمل است. بخش آگاه باید نقشه یک جهش را بریزد، نه یک تکامل تدریجی. اگر ما پس از دستیابی به یک نظر مشخص درباره خصلت انقلاب نپال و راه های انجام آن بر مبنای شناخت شرایط عینی تکامل مبارزه طبقاتی در این جامعه و اوضاع بین المللی، همچنان عمل خویش را به شیوه ای تدریج گرایانه یا رفرمیستی ادامه دهیم تنها و تنها درگیر تدریج گرائی عامیانه و رفرمیسم خرده بورژوائی خواهیم بود. این به هیچوجه مارکسیسم انقلابی نیست. تحول تدریجی یک پروسه به پروسه ای دیگر، ناممکن است. برای چنین کاری، یک جهش کیفی ضروری است. در نتیجه فقط از طریق پروسه یورش، جهش و تغییر کیفی است که حزب ما از تشکیلاتی که پس از تکوین اندیشه هایی در مورد مبارزه مسلحانه کماکان آن را آغاز نکرده به یک حزب توانا در رهبری مبارزه مسلحانه متحول خواهد شد. تجربیات قبلی و فعلی جنبش بین المللی کمونیستی گواه این بحث است.

در ضمن باید این را هم روشن کنیم که این جهش باعث تغییری بزرگ در ساختار حزبی نظیر حزب ما خواهد شد؛ یعنی حزبی که در گذشته تحت حاکمیت نمایندگان طبقه خرده بورژوا بوده و به یک سبک کار رفرمیستی عادت کرده است. این تغییر نیز آرام و بی دردسر صورت نخواهد گرفت. به علت پروسه جذب و جدائی اعضاء، تغییر بزرگی در کل ساختار طبقاتی حزب ایجاد خواهد شد. این پروسه در بحبوحه شکستها و پیروزیهای بزرگ شکوفا خواهد شد.[۱۰] در این پروسه، اشتباهات فراوان و نقاط ضعف و کمبودهای حزب آشکار خواهد شد که حزب باید بهایش را با خون بپردازد.

پس از اینکه جنگ پارتیزانی شروع شد، بر حسب قانون جنگ از دل پروسه افت و خیزها، و پیروزیها و شکستها به پیش خواهد رفت. اما توجه به این نکته اهمیت دارد که وقتی پرچم شورش بالا رفت باید عزم کرد و آن را تا آخر راه پایین نیاورد. اگر پرچم شورش بدون چنین عزمی بالا برود معنایش حرکت علیه مردم و علیه تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم خواهد بود.

زمانی که یک حزب کمونیستی با سلاح ایدئولوژیک، خط سیاسی و ابزار پیاده کردن آن ایجاد شده باشد، آنچه باقی مانده و باید حل شود در واقع مسئله آغاز جنگ خلق است. اگر در مورد این مسئله ناروشن باشیم نمی توانیم از شر رفرمیسم خلاص شویم. تاریخ ثابت کرده که مردم در مورد تمام اعمال تاریخی که به خاطر خلق انجام شود، قضاوتی مثبت خواهند داشت؛ بخصوص وقتی که با اعتقاد راسخ به اصل «توده ها سازندگان تاریخند» انجام پذیرد ■

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد پایه گذاری حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

«باید تاکید کنیم که جنبش ما محصولی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی است.»
ـ ابراهیم کایپاکایا در «نقد برنامه شفق»

با این حرف، رفیق کایپاکایا بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) به چارچوب و زمینه تاریخی ظهور این حزب اشاره دارد. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) تحت رهبری رفیق کایپاکایا به مثابه بخشی از جنبش نوین بین المللی کمونیستی پایه گذاری شد. این جنبش خود از بطن مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری رفیق مائوتسه دون در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی زاده شده بود. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) از همان ابتدا بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (که امروز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم خوانده می شود) استوار بود.

در سال ۱۹۸۵، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در پیامی به مناسبت دوازدهمین سالگرد قتل جبونانه رفیق کایپاکایا به دست رژیم ارتجاعی ترکیه در سال ۱۹۷۳ چنین نوشت: «تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و کاملا ملهم از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که به ابتکار رفیق مائو به راه افتاده بود، انقلابیون سراسر جهان مبارزه جانانه ای را علیه رویزیونیسم در جبهه های ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آغاز کردند. در بیشتر مواقع، این به معنای گسست از احزاب کهنه رویزیونیستی بود که از مدتها پیش حتی ادعای انقلاب را هم کنار گذاشته بودند؛ این به معنای ایجاد احزاب نوین انقلابی بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بود.» پیام چنین ادامه می دهد: «در ترکیه، این رفیق کایپاکایا بود که این پروسه را در تمامی جوانبش رهبری کرد. او در یک رشته جبهه ها، انتقادی درخشان و خرد کننده از رویزیونیسم به عمل آورد و علاوه بر آن، امر به اجرا گذاشتن این خط سیاسی را رهبری کرد. این کار بویژه با نخستین تلاش جدی برای برپائی یک جنگ خلق واقعی در تاریخ ترکیه رقم خورد.» (به نقل از جهانی برای فتح» شماره ۳ ـ سال ۱۹۸۵)

از زمان پیدایش حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)، مبانی ایدئولوژیک ـ سیاسی پایه گذاری شده توسط رفیق کایپاکایا بارها از جانب نیروهای راستی که از درون یا بیرون حزب سر

بلند کرده اند مورد حمله قرار گرفته است. بعد از کودتای سال ۱۹۷۶ در چین و بحران رشد یابنده در جنبش بین المللی کمونیستی، گرایشات میانه باز در حزب رشد کردند و پایه ایدئولوژیک حزب بویژه این درک که مائو ایدئولوژی ما را به یک مرحله کیفیتا بالاتر، به سومین مرحله تکامل داد، مورد حمله واقع شد. برخی که ادعای «بلشویک» بودن داشتند و سایر مرتدان کوشیدند از اعتبار عظیم رفیق کایپاکایا استفاده کنند. آنها در همان حال که حمله همه جانبه ای را علیه خط ایدئولوژیک و سیاسی کایپاکایا آغاز کرده بودند، با عوامفریبی پرچم دفاع از میراث او را برداشتند.

تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بر محور «بیانیه» این جنبش، که حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) نیز جزئی از این بود، برای مارکسیست . لنینیست . مائوئیستهای سراسر جهان یک پیروزی بزرگ محسوب می شد. این امر نقطه عطف مهمی را در مسیر مقابله با جنبش بین المللی کمونیستی را رقم زد؛ مبنائی برای فائق آمدن بر روند تجزیه و تلاشی فراهم کرد؛ و شالوده حرکت بسوی وحدت عالیتر و رشد نیروهای انقلابی را ریخت. همانطور که ما در پیام سال ۱۹۸۵ گفتیم: «رفیق کایپاکایا زنده نماند تا پیشرفت و پیروزی عظیم پرولتاریای جهانی که پیدایش «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» معرف آن است را ببیند. این جنبش میراث دار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون است. تشکیل این جنبش ثمره ارزشمند مبارزه پرولتاریا و خلق های ستمدیده سراسر جهان است. تجربه پرولتاریا و خلق های ستمدیده در ترکیه، تجربه مبارزه ابراهیم و ادامه دهندگان راهش، همراه با مبارزات گوشه و کنار جهان در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (و بعد از سال ۱۹۹۳ در سند زنده باد مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم! نیز) بازتاب یافته است. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) نیز از امضاء کنندگان این «بیانیه» است... رفقا مهمترین طریق بزرگداشت خاطره رفیق کایپاکایا، پافشاری و پیشرفت در جاده انقلاب است. مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم، قطب نمائی ضروری است که راه را به ما نشان می دهد. این جهت گیری پایه ای در «بیانیه» تجسم یافته است. با پافشاری بر این راه، با تحکیم اتحاد جهانی پرولتاریا و نیز وحدت گردانهای پرولتری در هر کشور، و با درس آموزی صحیح از موارد مشابه در گذشته، می توانیم پیروزمندانه به پیش رویم!» (جهانی برای فتح، شماره ۳ . ۱۹۸۵)

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) تحت رهبری رفیق کایپاکایا نه فقط از مائو و تکامل ایدئولوژی پرولتری توسط وی دفاع کرد بلکه به افشای بیرحمانه تمامی مدافعان دروغین مائو پرداخت. به افشای کسانی پرداخت که می کوشیدند جوهر انقلابی پرولتری مائو را دور بریزند و از او تصویری توخالی بسازند که فقط به درد فریب دادن توده های انقلابی می خورد. همانطور که «کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در پیامی به مناسبت بیستمین سالگرد جانباختن رفیق کایپاکایا (منتشره در جهانی برای فتح، شماره ۱۹ . ۱۹۹۳) تاکید کرده، کایپاکایا فعالیتهای رفرمیستی، قانونی گرایانه و اکونومیستی گروه «شفق» را افشاء کرد. این گروه می کوشید این قبیل فعالیتها را تحت عنوان «کار توده ای انقلابی» به توده ها حقنه کند. رفیق کایپاکایا التقاط گرائی مسموم رویزیونیستی آنها را بیرحمانه برملا کرد و با قاطعیت گفت: «این آقایان گمان می کنند که با تغییر نام می توانند محتوا را عوض کنند.» اظهارات رفیق کایپاکایا در مورد فریبکاری رویزیونیستی، کماکان برای فهم مبارزات سیاسی جاری معتبر است.

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) تحت رهبری رفیق ابراهیم کایپاکایا بر مبنای ترسیم مرز تمایز دقیق با رویزیونیسم بنیان نهاده شد. شیوه ابراهیم در خرد کردن التقاط گرائی و نشان دادن دقیق و روشن تفاوتهای خط صحیح و ناصحیح، از ایدئولوژی انقلابی نافذ وی نشئت می گرفت. بدون این جهت گیری محکم که بر آموزه های مارکس و لنین و مائوتسه دون استوار بود، حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) نمی توانست بعنوان یک حزب و یک گرایش موجودیت پیدا کند.

برخی نیروها، موضع محکم مارکسیستی . لنینیستی . مائوئیستی را دگماتیک و افراطی خوانده اند؛ چنین موضعی را مسخره کرده و آن را مانع و دردسر آفرین معرفی کرده اند. ولی واقعیت این است که هر حزب انقلابی اگر از نظر سیاسی و ایدئولوژیک روشن نباشد، تمامی نقاط قوت خود را از دست خواهد داد؛ یک خط مغشوش و التقاطی، کل حزب را سر در گم خواهد کرد؛

خط و عملکرد حزب را در تمامی جبهه های دیگر منجمله در جبهه های تشکیلاتی و نظامی به انحطاط خواهد کشاند؛ برای مسائل پیچیده و تضادهائی که مداوما در پروسه انقلاب ظاهر می شوند، راه ها و پاسخ های اشتباه ارائه خواهد داد. هر حزب انقلابی در تاریخ خود بارها و بارها با چنین مسائل و تضادهائی روبرو می شود. مائوئیسم به ما می آموزد که برای یک خط صحیح و روشن ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی باید مبارزه کنیم. و رفیق کایپاکایا در این جبهه، میراث عظیمی بر جای گذاشته است. این امر برای ساختن و پرداختن یک حزب انقلابی واحد و قدرتمند که در صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» جای داشته و بتواند جنگ خلق را در ترکیه آغاز کند و گسترش دهد، حائز کمال اهمیت است. برای رهبری توده های ترکیه در کسب رهائی، باید یک خط صحیح سیاسی و ایدئولوژیک، یک حزب انقلابی متحد حول این خط، یک ارتش انقلابی که جنگ خلق را به پیش برد، و یک جبهه متحد انقلابی داشت. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) در مبارزه برای ساختن این سلاح ها می تواند روی کمک «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تا آنجا که در توان دارد، حساب کند.

جنبش ما تجارب پیشرفته ای در این جبهه ها دارد که تمامی مائوئیستهای جهان باید از آن بیاموزند. برای نمونه، تجربه حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که هر دو جزئی از این جنبش هستند، نشان می دهد عامل تعیین کننده ای که یک حزب را قادر به آغاز جنگ خلق می کند، بازسازی حزب بر مبنای یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح است.

امروز برای پاسخگوئی به گرایشات شکست طلبانه ای که در ترکیه و سراسر جهان بر مشکلات موجود انگشت می گذارند تا انقلاب را غیر ممکن اعلام کنند، باید خوشبینی انقلابی ابراهیم کایپاکایا را داشت. رفیق کایپاکایا نه فقط قادر بود اوضاع مساعد انقلابی را تشخیص دهد، بلکه می توانست خط و عملی را پیش گذارد که نیروی نهفته انقلابی توده ها را آزاد کند.

پرولتاریا و توده های ستمدیده در ترکیه مبارزه و مقاومت قهرمانانه ای را علیه طبقات ارتجاعی کمپرادور و فئودال و دولت آنها که ساخته و پرداخته و تحت الحمایه قدرتهای امپریالیستی است، به پیش می برند. این مرتجعین می خواهند توده ها را سرکوب کنند. بخشی از این کار، پیگرد و شکنجه و قتل کمونیستهای انقلابی است. در عین حال می کوشند با فاسد کردن کمونیستهای انقلابی آنها را از منافع انقلابی توده ها جدا کنند. تلاشهائی که برای تضعیف خط و میراث رفیق کایپاکایا و نیز مبنای ایدئولوژیک و سیاسی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» صورت می گیرد تنها می تواند زنجیرهای اسارت را بر گرده توده های ترکیه محکم کند. دفاع از مبارزه توده های تحتانی ترکیه برای کسب رهائی، و دفاع از خط انقلابی مارکسیستی . لنینیستی . مائوئیستی که نماینده منافع سیاسی توده هاست، جدائی ناپذیرند.

بنیانگذاری حزب کمونیست ترکیه(مارکسیست . لنینیست) دستاورد عظیمی برای پرولتاریا و توده های ستمدیده در ترکیه و سراسر جهان بود. اطمینان داریم که انقلابیون پرولتر حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) از این دستاورد محافظت کرده و شجاعانه با مشکلات و مصاف های کنونی روبرو می شوند تا قله های رفیعتری را فتح کنند. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در این مبارزه دوشادوش رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) ایستاده است.

حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست . لنینیست) را بر مسیر ترسیم شده توسط رفیق ابراهیم کایپاکایا و با اتحاد مستحکم در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تکامل دهید و تقویت کنید!

حول یک خط صحیح متحد شوید و یک تشکیلات قدرتمند انقلابی بسازید که بتواند جنگ خلق را به مثابه جزئی از انقلاب جهانی بر پا دارد و توسعه دهد!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تقویت کنید!

زنده باد خاطره رفقائی که در نبرد علیه دولت ارتجاعی ترکیه جان باختند!

باشد تا
اول ماه سرخ
همچون تندر در سراسر جهان
طنین افکن شود!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول ماه مه روزی است که از دیرباز پرولتاریای بین المللی مانیفست سیاسی خویش علیه طبقات امپریالیست و ارتجاعی را با صدای رسا در سراسر جهان اعلام کرده و بر عزم راسخ خویش جهت سرنگونی قهر آمیز حاکمیت ستمگرانه این خون آشامان در هر گوشه از جهان و ایجاد یک جامعه نوین عاری از ستم و استثمار تاکیدی مجدد می نهد. پرولترهای انقلابی در این روز در کوچه و خیابان، محله و کارخانه، و در مناطق پایگاهی مبارزه مسلحانه انقلابی به هم می پیوندند، و بار دیگر بر رسالت تاریخی جهانی خویش تاکید می گذارند. و همه ستمدیدگان را بصفوف مبارزه رهائیبخش و حیاتی فرا می خوانند. در این روز، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تمامی کمونیستهای انقلابی سراسر جهان را فرا میخواند که این پیام را با تمام قوا و بدون هیچگونه ابهام بگوش همگان برسانند. این پیام با تمامی دیدگاه های رفرمیستی که هر یک بشکلی پرولتاریا و ستمدیدگان را به سازش با استثمار طبقاتی فرا می خوانند، فرق دارد.

در تمامی قاره ها، طبقه ما و سایر طبقات زحمتکش خوراک و ثروت کره ارض را تولید می کنند؛ منابع عظیم در دست طبقات استثمارگر انباشت شده، اما فقر و گرسنگی در میان تولید کنندگان گسترش

اشغال کنندگان خانه ها، پانک ها، آنارشیست ها، کمونیستها و البته شمار گسترده ای از جوانان پرولتر، یک جنبه مهم این تظاهرات، شرکت گروه ها و عناصر حامی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یک صف بین المللی مائوئیستی بود. افرادی از ملیت های گوناگون برای پیوستن به این صف، از سوئد و دانمارک، ایتالیا و پرتقال، انگلستان و هلند به برلین آمده بودند.



تصویر بالا: اول ماه مه ۱۹۹۷ - برلین
شعار روی پرچم چنین است: «امپریالیسم آلمان را در آتش انقلاب بسوزانید!» - کمونیستهای انقلابی آلمان

حدود ۳۰۰۰ نفر در تظاهرات پر شور و رزمنده اول ماه مه که از میدان «اورانین» آغاز شد، شرکت کردند. این روز مصادف با دهمین سالگرد شورش ۱۹۸۷ در محله «کرویتزبرگ» برلین هم بود. شرکت کنندگان در تظاهرات را اکثرا کردها، ترک ها و آلمانی ها تشکیل می دادند و به گروه های سیاسی و جنبش های اجتماعی مختلف تعلق داشتند: فمینیستها، اتونومها.

طبقه حاکمه به طرق مختلف کوشید از برگزاری مراسم انقلابی به مناسبت شورش دهسال پیش جوانان ترک جلوگیری کند. روز اول ماه مه هلیکوپترها بر فراز «کرویتزبرگ» می چرخیدند و هزاران پلیس مثل ارتش اشغالگر به محله ریخته بودند؛ با تجهیزات ضد شورش، ماشین های آب پاش و تانک های سنگر شکن. کارت های هویت را کنترل می کردند تا مردم را بترسانند.

از چند هفته قبل، حکام آلمان یک کارزار بزرگ دروغ و بهتان در مطبوعات به راه انداختند. می گفتند که این تظاهرات را فقط یک گروه خشونت طلب «دگماتیک» رهبری می کند. امیدوار بودند افکار عمومی را برای یک سرکوب جدی آماده ساخته و صحنه سیاسی پیچیده برلین را از آنچه هست مغشوش تر و تفرقه آمیزتر کنند. مسئله شرکت مهاجرانی که از شورش «غیر آلمانی» کرویتزبرک دفاع می کردند و نیاز به مقابله انقلابی با طبقه حاکمه آلمان را پیش می گذاشتند. موضوع بحث داغ جنبشهای سیاسی بود؛ منجمله جنبشهائی که مستقیما به سیاستهای پارلمانتاریستی مربوط هستند.

بار دیگر فضای زشت حملات راسیستی علیه مهاجران به راه افتاد و تا اول ماه مه به اوج رسید. نمایندگان مجلس وقیحانه از واژه هائی نظیر «اراذل و اوباش» استفاده کردند. آنها به اصطلاح «لومپن پرولتاریای چپ رو» (یعنی انقلابیون میدان اورانین) را در همین رده بندی قرار داده و برای آنها خط و نشان کشیدند.

می یابد. شمار فزاینده ابزار الکترونیکی نمی تواند این واقعیت را پنهان کند که نابرابری هیچگاه در تاریخ جهان تا بدین حد عظیم نبوده است. طبقات حاکمه امپریالیست در مشتی کشورهای ثروتمند سرمایه داری بر کلیه ملل و خلقها در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین سلطه می رانند و همراه با سرمایه داران بزرگ و ملاکان بومی در پی دستیابی به سودهای هر چه بیشتر از قبل خون و عرق زحمتکشان هستند. اگرچه بخشهائی از طبقات میانی در کشورهای در حال توسعه ممکنست از رفاه زودگذری برخوردار باشند، بقیه آنها بدون تعارف به اعماق جامعه رانده می شوند. حتی در دژهای امپریالیسم، میلیونها نفر فاقد ملزومات اساسی زندگی اند و میلیونها نفر دیگر شاهد کاهش سطح معیشت خویشند. در کشورهای بلوک شرق سابق، همان قشر ممتاز حاکم قدیمی (نظیر یلتسین) اعتقاد پوچ گذشته اش به «کمونیسم» (در واقع

رویزیونیسم) را کنار نهاد. آنها یونیفورم عوض کردند؛ اما روح سرمایه دارانه خویش را حفظ کرده و به «دمکراتهای طرفدار بازار» تبدیل شدند. آنها جیب خود را با ثروتهای باور نکردنی پر کردند؛ در حالیکه دهها میلیون نفر از کارخانه و مزارع به بیرون پرتاب شدند.

پیشرفتهای عظیم تکنولوژیک بر شالوده کار پرولتاریا و دانش انباشت شده نوع بشر حاصل گشته است. اما این پیشرفتها در دست امپریالیستها به «ثروت فکری» خصوصی تبدیل شده و بعنوان حلقه دیگری از نظام بردگی مدرن آنها مورد استفاده قرار گرفته است. سرمایه داران هر پیشرفت تکنولوژیک را به دهشتی آدمخوار تبدیل می کنند و مردم را از عرصه های کار به خیابانها می رانند. آنها ثروت بیشتری را از ملل تحت ستم بیرون می کشند و شکاف بین کشورهای عقب مانده و غنی را افزایش می دهند.

این همه مسئله نیست. جنگ سرد بین امپریالیستهای غربی و رقبای آنها در بلوک شرق پایان یافته است. اما پس لرزه های رقابت ددمنشانه آنها برای سلطه بر جهان هنوز از توده ها قربانی می گیرد. در حالیکه فروریختن ساختار جنگ سرد کماکان باعث بی ثباتی و رنج توده ها در بسیاری کشورهای آفریقا و اروپا شرقی می شود، رقابت شدت یافته جدید بین قدرتهای امپریالیستی غرب بر زخمها نمک می پاشد. امپریالیسم بصورت غیر مستقیم و اغلب مستقیم مسئول کشتار و لطمات دهشتناک انسانی در روواندا، افغانستان، بوسنی و سایر نقاط است. اما امپریالیستها از این اوضاع بعنوان توجیهی برای اعزام ارتشهای ارتجاعی خود و استفاده از قهر ارتجاعی جهت برقراری نظم و باصطلاح حقوق بشر استفاده می کنند (برای آنها مهمترین حق، «حق» استثمار توده هاست.) عملیات امپریالیستها با هدف نجات کردها از چنگ صدام حسین، یا مسلمانان بوسنیائی از شر متجاوزان و قاتلان فاشیست صرب، یا توتسی ها از دست جنگ سالاران هوتو انجام نمیشود. هم و غم آنها فقط جلوگیری از فروریختن امپراتوری های لرزانشان است. آنها تفنگهایشان را برای سلطه گری و استثمار توده های ستمدیده بکار می گیرند. یکایک مرتجعین کهنه کار در کشورهای تحت ستم منجمله موبوتو در زئیر که اینک به روغن سوزی افتاده، دهها سال نوکر وفادار اینان بوده اند. هر دار و دسته جلاد از آفریقا گرفته تا افغانستان از کمک مالی، تسلیحاتی و مشاورت سیاسی امپریالیستهای آمریکائی، اروپائی (فرانسه و آلمان و بلژیک و غیره) یا روسی، جداگانه یا بهمراه هم، برخوردار شده اند. نیروهای سیاسی که راه حل بحرانهای بیشمار جهان را از امپریالیستها گدائی می کنند، یا عامدانه در پی پوشاندن حقیقتند و یا خود را فریب می دهند.

اوضاع کنونی جهان و ظهور پیاپی بحران، یک طرح روشن انقلابی که باید شجاعانه و پیگیرانه به اجراء در آید را طلب می کند. اشکال بیشمار ستمگری به مقاومت و اعتراض توده ها در سراسر جهان پا می دهد. اکثریت آنها با تمام وجود خواهان تغییرند. رهبری کردن این توده ها، دور ساختن آنها از بیراهه ها و ایدئولوژیهای پوسیده، و هدایتشان به مسیر رهائیبخش انقلاب پرولتری، مصافی عظیم است که در برابر مائوئیستهای انقلابی سراسر جهان قرار دارد.

تاریخ نشان داده که فقط یک انقلاب پرولتری می تواند قدرت کنترل ذخایر انسانی و سایر منابع را نصیب توده ها سازد و در خدمت ساختمان یک جهان نوین عاری از هر گونه ستمگری قرار دهد. این امر توسط طبقه ما در پیشبرد انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی (۱۹۵۶ . ۱۹۱۷) و چین (۱۹۷۶ . ۱۹۴۹) قویا بنمایش درآمده بود. این واقعیت که سرمایه داری در آن دو کشور احیاء شد نمی تواند این حقیقت عمیق و واقعیت تاریخی را نفی کند. این تجارب تاریخی نشان داده که پرولتاریا و توده ها با برقراری قدرت خویش توسط ابزار انقلابی، می توانند گامهای عظیمی در راه نابودی مناسبات هزاران ساله ستم و استثمار و ایده های ارتجاعی و پوچی که از این مناسبات بر می خیزد به پیش بردارند. امروز پرولتاریا در هیچ کشوری قدرت دولتی را در دست ندارد، اما همین دستاورد های عظیم تاریخی دقیقا زمینه ای است که ما امروز باید بر آن اتکاء کنیم تا انقلابات پرولتری نوین را در بخشهای گوناگون جهان به پیروزی رسانده و جوامع نوین سوسیالیستی را در سطوحی عالیتر بسازیم. هیچ راه دیگری بسوی رهائی وجود ندارد. این حقیقت را باید بیش از پیش به میان توده های پرولتر برد.

بعلاوه تاریخ، ورشکستگی سایر دیدگاههای مدعی تغییر جهان اعم از تاریک اندیشی مذهبی، ناسیونالیسم، رفرمیسم و «دمکراسی» امپریالیستی را نشان داده است. ما دیده ایم که چگونه نیروهای اسلامی در ایران بلافاصله بعد از سقوط شاه علیه توده ها شمشیر کشیده و انقلابشان را به خون کشاندند. و اینک می بینیم که چگونه نیروهای اسلامی در افغانستان با امپریالیسم آمریکا و سایر قدرتهای ارتجاعی ائتلاف کرده تا توده ها را به بردگی بکشانند. در چند سال اخیر دیده ایم که چگونه پیشبرد اصلاحات بازاری غرب در کشورهای بلوک شرق سابق فقط رنج توده ها را تشدید کرده و دمکراسی جنجالی انتخاباتی حتی ذره ای قدرت نصیب توده ها نکرده است. دیده ایم که چگونه اصلاحات تحت الحمایه امپریالیسم در آفریقای جنوبی فقط به «تعویض نگهبان» نظام ستمگرانه انجامیده و توده های سیاه که اکثریت عظیم را

تشکیل می دهند کماکان رها نشده اند. ما در برابر دیدگان خود می بینیم که چگونه «روند صلح» امپریالیستی در خاورمیانه بر مبنای خیانت به توده های فلسطینی و آمال ملی آنها براه افتاده است. هیچیک از شورشیان سابقی که به «دمکراتهای» هوادار غرب (یا هوادار بازار) تبدیل شده اند نمی توانند ما را به رهائی برسانند. همه این پیامبران دروغین فقط می توانند توده ها را به همان فلاکت سابق هدایت کنند. آن معدود دولتهائی که امروز مطلوب این یا آن قدرت امپریالیستی نیستند نیز منافع سیاسی پرولتاریا را بیان نمی کنند.

در تقابل با همه این دیدگاههای ارتجاعی و رفرمیستی که «بهبود» وضع جهان را موعظه می کنند اما تمایزات اساسی طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارند، انقلاباتی قرار دارند که توسط پرولتاریا و احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستش به پیش برده شده یا تدارک دیده می شوند. جنگ خلق در پرو تحت رهبری «حزب کمونیست پرو» و در نپال تحت رهبری «حزب کمونیست نپال (مائوئیست) » که هر دو از شرکت کنندگان در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هستند، به پیش برده می شود. بعلاوه مبارزات مسلحانه انقلابی توسط سایر نیروهای مائوئیست به پیش می رود که نمونه آن را در فیلیپین و هند می بینیم. اگر چه مبارزه انقلابی تحت رهبری احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هنوز مرکز صحنه سیاسی بین المللی را اشغال نکرده اما برجسته ترین تبارز منافع طبقاتی ما محسوب می شود. این مبارزه طلایه دار امواج آتی مبارزه طبقاتی است. جنگ خلق در پرو در مواجهه با حملات پلید رژیم ارتجاعی فوجیموری که تحت الحمایه آمریکا است، به پیش میرود و «حزب کمونیست پرو» استوارانه در برابر خط اپورتونیستی راستی که از درونش سر بلند کرده و تسلیم جنگ خلق را پیشنهاد می کند، ایستاده است. این یک نمونه الهام بخش از عزم و اراده طبقه ما در سطح بین المللی است. برپائی جنگ خلق در نپال توسط توده هائی که در ابتدا غیر مسلح بودند، پژواکی قدرتمند از دیدگاه پرولتاریای بین المللی است که چگونه این جهان را می توان و باید با کارگران و دهقانان آگاه و مسلح دگرگون ساخت. کمونیستهای دروغین (رویزیونیستها) با راه انقلابی مائوئیستها در پرو و نپال بشدت ضدیت ورزیده و به مرتجعین در سرکوب خیزشهای مسلحانه یاری رسانده اند.

همان موقع که امپریالیستها و مرتجعین جهان درباره «مرگ کمونیسم» جنجال براه انداخته بودند، احزاب و سازمانهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و سایر نیروهای مائوئیست، مبارزات انقلابی را هدایت کرده و نیرو گرفتند. جنبش ما بطور سازش ناپذیر، یک دیدگاه کمونیستی انقلابی درباره تغییر جهان را اشاعه داده و در جهت کمک به تشکیل احزاب و سازمانهای مائوئیست در هر آنجا که هنوز به وجود نیامده اند و تقویت آنهایی که موجودند، فعالیت کرده است. در جهانی که ساختارهای حاکم در بسیاری کشورها بی ثبات گشته و به لرزه درآمده و توده ها دیگر نمی توانند بشیوه گذشته زندگی کنند، آنچه غالبا فقدانش احساس می شود یک پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است که قادر به رهبری مبارزه و هدایت فداکاری توده ها تا کسب پیروزی باشد.

پرولتاریای بین المللی نیاز دارد که صفوف خود را حول یک طرح و برنامه روشن کمونیستی انقلابی متحد کند و یک مرکز بین المللی را برای پیشبرد روند انقلاب جهانی پرولتری بوجود آورد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بعنوان سنگ بنائی در راه ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین مبتنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تشکیل شده است. در دوران کنونی، فراخوان تاریخی مارکس و انگلس مبنی بر «کارگران جهان متحد شوید!» را بدین طریق می توان و باید تحقق بخشید. فقط چنین مرکزی است که می تواند قدرت جمعی طبقه جهانی ما را گرد آورده تا به روند انقلاب در مقاطع و نقاط کلیدی یاری رساند؛ و همزمان روند کلی انقلاب پرولتری جهانی را به پیش راند. فقط چنین مرکزی می تواند متحدان بالقوه پرولتاریا را بطور بین المللی به هم وصل کرده تا جبهه انقلابی علیه امپریالیسم در جهان شکل بگیرد.

باشد تا این دیدگاه از جهان را هر چه رساتر و سازش ناپذیر تر در کشورهای مختلف ارائه نموده، توده های پرولتر را با این دیدگاه تربیت کرده و در انقلاب رهبری شان نمائیم تا بدین ترتیب کره ارض بر شالوده ای نوین ساخته شود.

زنده باد اول ماه مه سرخ!
زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!
مبارزه در راه ایجاد یک انترناسیونال نوین کمونیستی را شتاب بخشیم!
احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست متحد
در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را بسازیم و تقویت کنیم!
اول ماه مه ۱۹۹۷

کارگران همه کشورها...

بقیه از صفحه ۱۳

عمومی برای جنبش کمونیستی بین المللی آشنا هستیم. از همه اینها نتیجه می شود که باید جسورانه اما با احتیاط، مبارزه برای متحد کردن مارکسیست . لنینیست . مائوئیستهای جهان را پیش ببریم. منافع پرولتاریای بین المللی به چیزی کمتر از این قانع نیست.

«پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد، مگر زنجیرهایش را. در عوض جهانی برای فتح دارد. کارگران همه کشورها متحد شوید!»

توضیحات

(۱) به طور مثال طی جنگ ویتنام تحول چشمگیری اتفاق افتاد، و آن حمایت اقشار وسیعی از پرولتاریای آمریکا به ویژه پرولتاریای سیاهپوست از مبارزان رهایی بخش ویتنام بود.

(۲) گرایش کنونی بسوی «گلوبالیزاسیون» (جهانی شدن اقتصاد . مترجم) در واقع بیان و نیز حدت یابی هر دو گرایش عصر امپریالیسم است: گرایش به درهم تنیدن هر چه بیشتر جهان و بنابراین تقویت پایه ها و ضرورت انترناسیونالیسم پرولتری و در نتیجه افزایش پایه و ضرورت مبارزات رهائی بخش علیه امپریالیسم.

(۳) موضع خائنانه حزب کار آلبانی و رهبرش «انورخوجه» این مبارزه را پیچیده تر کرد. او با حکام نوین چین متعاقب کودتای دن سیائوپین به مخالفت برخاست. اما نقدش صرفا متوجه «تئوری سه جهان» شد و اساسی ترین مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی در چین را (که او کاملا به غلط دریافته بود) از قلم انداخت. او خیلی زود دست به یک حمله اپورتونیستی زشت علیه شخص مائو تسه دون زد. انورخوجه با سودجویی از فقدان یک تشکیلات کمونیستی بین المللی، تلاش کرد آلبانی را به مرکز جنبش کمونیستی بین المللی تبدیل کند.

(۴) کمون پاریس در ۱۸۷۱ نخستین تلاش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی بود. اما از آنجا که هنوز نابالغ بود تنها ۹۰ روز پایدار ماند.

(۵) در حقیقت پس از انقلاب اکتبر تلاشهایی جدی برای انقلاب کردن در اروپا انجام شد. به طور مشخص می توان از این دو مورد نام برد: شورش اسپارتاکوس در آلمان تحت رهبری «کارل لیبکنخت» و «رزا لوگزامبورگ»، و جمهوری کوتاه مدت کارگران در مجارستان تحت رهبری «بلاکون».

(٦) رویزیونیستها همواره سعی کرده اند مبارزه در ویتنام را به عنوان نمونه ای برای اثبات ضرورت «وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» علم کنند. منظورشان هم این بوده که مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن کنار نهاده شود. سانتریسم «حزب زحمتکشان ویتنام» حول مسائل اساسی مبارزات آن زمان نیز این موضع را تقویت می کرد. اما در واقع موضع پیگیر جنبش مائوئیستی و به ویژه خود چین انقلابی تحت رهبری مائو در حمایت از مبارزات مردم ویتنام بود که مناسب ترین شرایط بیرونی را برای پیشرفت این مبارزه بوجود آورد. منجمله عناصر انقلابی تر در ویتنام را تشویق کرد که مبارزه را تا دست یافتن به یک پیروزی قطعی پیش ببرند.

(۷) در سال ۱۹۹٦ این سمینار در آخرین دقایق دعوت خود از «جهانی برای فتح» را پس گرفت. همین طور در سال ۱۹۹۷ این سمینار دعوت خود از حزب کمونیست انقلابی آمریکا را در آخرین دقایق، به دلیل عضویتش در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»! پس گرفت.

(۸) این کنفرانس توسط تشکیلات جاناشاکتی «حزب کمونیست هند (م‌ل)» در حیدرآباد برگزار شد.

تصاویر روی جلد:

۱) کارگران مسلح در انقلاب اکتبر
۲) سرباز ارتش هشتم پیاده در جریان جنگ خلق در چین
۳) انقلاب فرهنگی در چین
۴) چیان چین و چان چون چیائو در کنگره دهم حزب کمونیست چین ۱۹۷۳
۵) لنین درکنگره ۲ انترناسیونال سوم
٦) یک رزمنده چریک در پرو
۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۸) تظاهرات در چین بعد از مرگ استالین
۹) انگلس در حال رهبری سنگرسازی در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان
۱۰) قیام ناگزالباری
۱۱) کمون پاریس
۱۲) نخستین نسخه مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸
۱۳) کارل مارکس
۱۴) زنان در بریگاد بین‌المللی در حال تعلیم نظامی در جنگ داخلی اسپانیا

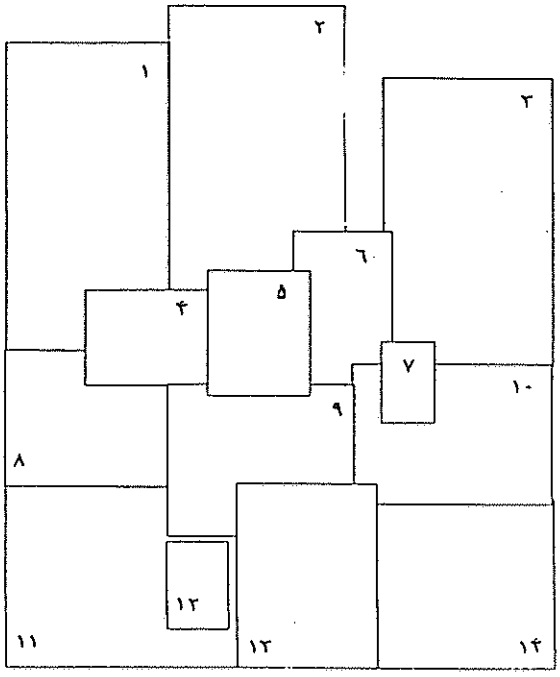

مائو در قلب حزب...

بقیه از صفحه ۲۷

ما باید این واقعیت را که امپریالیسم آمریکا و طبقات ارتجاعی فیلیپین پهلوان پنبه نیستند، کاملا درک کنیم. انقلاب کردن به معنای این نیست که از مدلهای خارجی راحت ترین مدل کسب قدرت سیاسی را انتخاب کنیم. وگرنه کودتای افسران مترقی ارتش در ولتای علیا (الان بورکینا فاسو) بهترین مدل است. از ۱۹۶۹ ضرورت ایجاب می کرده که جنگ خلق دراز مدت برای انباشت قوا و ایجاد ارگانهای قدرت سیاسی در روستا دامن زده شود. تلاش برای تسریع پروسه تسخیر نهایی شهرها با اتکا به نظریاتی مانند خیزش خودبخودی توده ای و پیروزی سریع نظامی به معنی بردن ماهی در حلقوم کوسه است و شیرجه زدن در شکستها و عقب گردها.

از میانه سالهای ۱۹۷۰ به بعد تب مطالعه تاریخ بلشویکها و آثار لنین برخی از کادرها را گرفت. این به خودی خود چیز خوبی است. ولی بهتر می شد اگر این مطالعه بر بستر مطالعه همه جانبه تئوری هایمان قرار می گرفت. ولی برخی عوامل از این طریق میخواستند مدل بلشویکی (قیام شهری ـ مترجم) را به انقلاب فیلیپین تحمیل کنند و آثار مائو تسه دون را ـ که با شرایط فیلیپین خواناتر است ـ کم اهمیت جلوه دهند. آنها گرایش دور شدن از آموزش تئوریک حزب که برای سطوح پایه ای، متوسط و پیشرفته طراحی شده بودند، را تشویق میکردند.

دانشجویانی که به ظاهر برای لنین و تاریخ بلشویک سینه چاک میکردند، نهایتاً بیش از حد روی مسئله انتخابات در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۶ تمرکز دادند و خود را به دو بخش طرفدار تحریم و طرفدار شرکت در انتخابات تقسیم کردند. از آنجا که دشمن شرکت حزب کمونیست را در انتخابات ممنوع کرده بود، بخش طرفدار تحریم همیشه در بحثهای داخلی پیروز می شد. علیرغم اعتراضات کادرهای حزب به نوع فرمولبندی مسئله و پیشنهادات عملی منتج از آن، مرکزیت حزب چگونگی عملکرد حزب در انتخابات ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ و در رابطه با تشکیلات و ارگانهای ارتجاعی را به طور کامل در نظر نگرفت و اینکه چگونه رفقای ویتنامی در دوران جنگ ویتنام مانورهای انتخاباتی رژیم سایگون را خنثی کردند را مورد نظر قرار نداد.

در اواخر ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ یک دوره مطالعاتی تاکتیکی در مورد «رهبری سیاسی» ترویج یافت که به تاریخ و استراتژی و تاکتیکهای بلشویکها و کتاب لنین متکی بود. هدف این بود که بکاربست نادرست اصول استراتژی تاکتیکی انقلاب بلشویکی در قیام «ادسا» و موقعیت سیاسی بعد از آن قیام تصحیح شود. در عین حال کمیته منطقه ای مانیل ـ ریزان یک دوره مطالعاتی لنینیستی را بین کادرهای رهبری خود ترویج داد. از آنجا عملا هیچ دوره مطالعاتی دیگری در دست گرفته نشد. نتیجه این دوره ها این بود که جایی برای مطالعه عمیقتر تئوری و پراتیک جنگ خلق باقی نماند، جهت گیری شهری تشویق شود و این توسط برخی عوامل برای پیش بردن نظریه قیام گرایی مورد استفاده قرار گرفت.

قبلا در سال ۱۹۸۱، نظریه ای در میان خود رهبری مرکزی بروز کرد مبنی بر اینکه نه انقلاب بلشویک و نه انقلاب چین هیچ کدام در فیلیپین قابل بکار بردن نیست. این گرایش نیز کم بهاء دادن به مطالعه آثار مائو و انحراف از طرح مطالعاتی تئوریک حزب را گسترش داد.

این روند نزولی توسط حملات حزب کمونیست چین به مائو تسه دون در مورد جهش بزرگ به پیش و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری و کم شدن مبارزه جویی حزب چین در جنبش جهانی ضد امپریالیستی، تشدید شد، هرچند که حزب کمونیست چین به مائو در زمینه آموزشهای مربوط به انقلاب دمکراتیک نوین و تحولات سوسیالیستی حمله نکرد. همه این آموزه ها همچنان معتبر هستند و برای جنبش انقلابی فیلیپین روشنگرند.

این حمله دگماتیستی محدود به برنامه آموزش تئوریک حزبمان نشد بلکه وظایف ما در تلاش برای جمعبندی از تجربه غنی خود در جنگ خلق و ارتقاء آن به سطح تئوریک را نیز در بر گرفت. آنها ترجیح دادند که به جای اینکار به عقب برگشته و از یک مثال خارجی و یا بخشی از آن برای معتبر نشان دادن خط غلط خود ـ یعنی خط قیام شهری ـ استفاده کنند و آن خط را بر تجربه زنده پیش برد جنگ خلق در فیلی پین، تحمیل کنند.

هرچند هنوز پیروزی نهایی در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین فیلیپین به دست نیامده ولی حزب تجارب بسیاری کسب کرده و امکان مطالعه و ارتقاء شان به سطح تئوریک را بوجود آورده است. حزب اشکال متفاوت نیروهای انقلابی را ایجاد کرده، قدرت سیاسی سرخ را در بخشهای قابل توجهی از سرزمین فیلیپین بوجود آورده است و اسناد مهمی را منتشر کرده است ولی خرده بورژواهای منبذب حوصله شان از خط حزب سر میرود و جز تسخیر شهرها چیز دیگری به نظرشان دستاورد بزرگ به حساب نمی آید.

حتی در مرحله کنونی سطح تکامل جنبش انقلابی فیلیپین از سایر جنبشهای انقلابی که در رسانه های بین المللی شناخته شده تر هستند، بالاتر است. شناخته تر بودن آن ها عمدتاً به این خاطر است که اینها (این مبارزات) با اشکال عقب مانده تری از ستم (مثل استعمار علنی و راسیسم) مبارزه می کنند و یا مقام ملی شان توسط قطعنامه های سازمان ملل به رسمیت شناخته شده. ولی آنها که تئوری را با جدیت مطالعه نمی کنند به دستاوردهای انقلاب فیلیپین کم بها داده و به مدلهای خارجیها نه بر پایه پیشرویهای واقعی و پتانسیل انقلاب دو مرحله ای، بلکه صرفاً بر پایه تبلیغاتی که رسانه های گروهی بین المللی در مورد آنها میکنند پربها می دهند....

خط ضد رویزیونیستی

از اوایل سالهای ۱۹۸۵، علاقه به پیشروهای سریع نظامی، چه از نوع پیروزی سریع نظامی خوزه لاوا و یا تزی که نام «ضد حمله استراتژیک درون دفاع استراتژیک» به آن داده شده بود، به انحراف از خط ضد رویزیونیستی حزب پا داد. گفته می شد «جبهه دمکراتیک ملی» می توانست در اوایل سالهای ۱۹۸۰ همچون سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر جنبشهای رهایی بخش، روابطی دوستانه با رژیمها و احزاب رویزیونیستی در قدرت برقرار کند. برخی عوامل می خواستند حتی از روابطی که گروه لاوا پیشاپیش با احزاب رویزیونیست حاکم برقرار کرده بود هم فراتر روند. آنها حتی می خواستند خط ضد رویزیونیستی حزب را کنار بزنند تا بتوانند روابطی «برادرانه» با احزاب رویزیونیست حاکم برقرار کرده و دریافت کمک مادی را برای خود تضمین کنند.

در سال ۱۹۸۴ پیش نویس یک سند سیاسی در مورد اوضاع بین المللی تهیه شده بود که به باند حاکم برژنف ابراز نزدیکی می کرد و بدون دلیل موجه چین را مورد حمله قرار می داد. این در حالی بود که اتحاد شوروی و نوکرانش در گروه لاوا بیش ازپیش به همکاری با رژیم فاشیستی مارکوس مشغول بودند. در سال ۱۹۸۵ این سند در پلنوم کمیته مرکزی خوانده شد. تصمیم کمیته مرکزی این بود که سند باید مورد مطالعه بیشتر قرار بگیرد.

بهر حال این سند توسط دفتر ارتباط بین المللی توزیع و تبلیغ شد؛ تا اینکه در سال ۱۹۸۷ مورد مخالفت واقع شده و در سال ۱۹۸۸ سند جدیدی بجای آن ارائه شد. در سند جدید از اصول صحیح مربوط به روابط

بین دو حزب و اصول بنیادین سوسیالیسم دفاع شده بود. اما با اظهارات گورباچف اعلام توافق شده و همزمان برخی ملاحظات انتقادی نیز به نرمی مطرح شده بود.

بنابراین، حتی بعد از سال ۱۹۸۹ (سقوط رژیم های رویزیونیستی در اروپای شرقی) و کنگره ۲۸ حزب اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰، و اوت ۱۹۹۱ که کودتا رخ داد و حزب شوروی غیر قانونی اعلام شد، عناصری درون حزب هستند که کماکان بر مبنای یک نظریه ساده انگارانه ضد استالینیستی (که استالین را حتی مسئول رژیمها و احزاب رویزیونیست بعد از ۱۹۵۶ می دانند) گورباچف را ستایش می کند. اینها باور نمی کنند که رژیمها و احزاب رویزیونیست حاکم فروپاشیده اند و رهبران (نارهبران) «سرنگون شده شان» و اعوان و انصارشان مشخصاً به کمونیستهای سابق و ضد کمونیست سرمایه گذار تبدیل شده، علناً شیره شرکتهای دولتی را می کشند و ثروت اجتماعی پرولتاریا و خلق را در همکاری با رژیمهای علناً ضد کمونیست خصوصی می کنند. رژیمهایی که پرولتاریا و خلق را مورد ستم قرار داده و استثمار می کنند و کمونیستهای واقعی را سرکوب می کنند.

انتقاد و طرد رویزیونیسم مدرن اجزاء اساسی پایه تئوریک و بازسازی حزب ما هستند. هیچ ارگان رهبری نمی تواند اسناد اساسی کنگره باز سازی را کنار بگذارد، مگر اینکه کنگره نوینی تشکیل شود. و در واقع چرا کسی بخواهد در این دوره انتقاد از رویزیونیسم مدرن یا احیاء سرمایه داری را کنار بگذارد؟ در دوره ای که با احیاء علنی دیکتاتوری طبقاتی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی درستی این اصول به اثبات رسیده است نباید ننگی را که به درستی متعلق به گروه رویزیونیست لاوا است به حزب منتقل کرد یا در آن شریک شد. چه در درون و چه در بیرون حزب افراد معدود ولی خوش بیانی موجودند که ایده های قیام گرایانه، پوپولیستی، لیبرالیسم و سوسیال دمکراسی و غیره را قبول کرده اند و با اعمال حیله گرانه، اصول پایه ای حزب را مسخره و بدنام کرده و مورد حمله قرار داده اند. باید از مسئول ترین آنها برای تجلیلی که از آکینو به عنوان قهرمان دمکراسی و بهبود اقتصادی کرده اند جواب خواست و به همان اندازه هم اهمیت داد که از آنها برای ادامه تجلیل از گورباچف به عنوان ایدئولوگ «احیاء سوسیالیسم و دمکراسی» (در واقع احیای سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی واز هم پاشی اتحاد شوروی) جواب بگیریم.

نتیجه کار تبلیغاتی پر سرو صدای گورباچف عبارت است از نفی کامل مارکسیسم . لنینیسم و کل تاریخ بلشویکی، تسریع بازسازی سرمایه داری و در هم ریختن تولید، بلند شدن دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی، سر بلند کردن ناسیونالیسم و راه افتادن برخوردهای قومی و جنگ داخلی، سر بلند کردن انواع و اقسام پلیدیها از جمله راسیسم و فاشیسم و جنایت لجام گسیخته.

امپریالیستها و مقلدانشان امیدوارند که پرولترهای انقلابی در فیلیپین با فرو پاشی احزاب و رژیمهای رویزیونیست حاکم سرافکنده و روحیه باخته شوند و مارکسیسم . لنینیسم و انقلاب فیلیپین را رها کنند. بگذارید جسورانه بگوییم که صحت تئوری مارکسیسم . لنینیسم به عنوان راهنمای انجام انقلاب دمکراتیک نوین و پایه ریزی اقتصادی سیاسی نظام سوسیالیستی به اثبات رسیده.

مصاف عظیم نوین

در عین حال حزب متوجه است که مشکل مبارزه با رویزیونیسم مدرن و ممانعت از احیاء سرمایه داری و ادامه انقلاب سوسیالیستی واقعی یک مبارزه عظیم نوین در مقابل کار تئوریک و عملی مارکسیست . لنینیستی است. بزرگترین خدمت مائو به تئوری مارکسیست . لنینیستی عبارت است از شناسایی این مشکل و تلاش او برای حل آن. این تلاش به مدت چند سال موقتاً موفق شد ولی بالاخره شکست خورد. کمون پاریس ۱۸۷۱ بعد از یک پیروزی کوتاه، شکست خورد ولی تئوری انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتری با شکست کمون پاریس بی اعتبار نشد. بعد از ۴۶ سال پس از آن اولین دولت پرولتری به پا خاست.

سی چهل سال طول کشید که در میان بیش از یک میلیارد نفر، سوسیالیسم و دیکتاتوری و بنای اقتصاد سوسیالیستی ساخته شود و ۳۰۰ سال دیگر طول کشید که رویزیونیسم مدرن به طور مسالمت آمیز رشد کرده و تبدیل به سرمایه داری عریان شود و دیکتاتوری طبقاتی بورژوایی در تعدادی از کشورها به طور کامل احیا شود.

یکی از مزایای انقلاب فیلیپین این است که در حالیکه هنوز در مرحله دمکراتیک نوین می باشد شاهد این بوده است که چطور سوسیالیسم در نقاط دیگر ساخته شد ولی واژگون شد و از بین رفت. ما به عنوان پرولترهای انقلابی، این مزیت را داریم که از تئوری به اثبات رسیده مارکسیست . لنینیستی و ساختمان سوسیالیسم بهره گرفته و از تکامل تدریجی و مسالمت آمیز سوسیالیسم به سرمایه داری، و با نگاه به آینده از ظهور مجدد و ناگزیر جنبشهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی بیاموزیم. با آموختن از درسهای مثبت و منفی تاریخ انقلابی انقلاب فیلیپین این فرصت را خواهد یافت که به تلاش ساختن سوسیالیسم و جلوگیری از احیاء سرمایه داری به طرق موثرتری خدمت کند.

فعلا بخصوص به دنبال سرمستی بورژواها از سقوط و فرو پاشی رژیمها و احزاب رویزیونیستی حاکم ما امروز شاهد تعمیق مشکلات نظامهای جهانی سرمایه داری هستیم. پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری به طور روز افزون با یکدیگر بر سر امور اقتصادی، مالی، بازرگانی و امنیتی تضاد دارند. تکنولوژی پیشرفته بحران حل نشدنی مازاد تولید سرمایه داری را تسریع می کند. بازدهی بالای تولید در تضاد با بازار تحلیل رونده جهانی قرار دارد. فروش کالاها و خدمات سرمایه انحصاری به دولتهای کارگزار تنها از طریق قرضهایی که امکان پرداختشان موجود نیست میسر است. دولتهای کارگزار زیر قرض فرو رفته اند و دارند یکدیگر را در بازرگانی خارجی با فشار بیرون می رانند و نتیجتاً نه تنها هیچ مازادی نمی ماند که از زیر قرض بیشتر رفتن نجاتشان دهد، بلکه به کسری بودجه و بازرگانی بیشتری دچار می شوند.

در واقع علیرغم هیاهوهای امپریالیستها در مورد عصر صلح و «نظم نوین جهانی»، آشوب اجتماعی و خیزشهای قهرآمیز به طور مکررتری در سراسر جهان اتفاق می افتد. شورشهای گرسنگان، کودتا و ضد کودتا، برخوردهای قومی، جنگهای داخلی و انواع مختلف قهر در سراسر جهان سوم و دولتهای کارگزار نوین امپریالیسم در اروپای شرقی در حال وقوع است. حتی در کشورهای سرمایه داری، رکود اقتصادی موجب بیکاری و کم کردن اقدامات رفاه اجتماعی شده، به تنشهای اجتماعی راسیسم و خشونت راسیستی علیه کارگران جهان سومی دامن می زند.

جنبشهای ضد امپریالیستی و سوسیالیستی به موقع خود از درون بی نظمی نوین جهانی سر بلند می کنند. احزاب مارکسیست . لنینیستی که تمامیت انقلابی پرولتری خود را حفظ کرده و به مبارزه انقلابی ادامه می دهند و برخی احزاب که در کشورهایی که احزاب رویزیونیست در آنها از هم فرو پاشیده و منحط شده اند، به وجود خواهند آمد و به مبارزه انقلابی در سطحی نوین و عالیتر تحت هدایت تئوریک مارکسیسم . لنینیسم و تحت لوای انترناسیونالیسم پرولتری خواهند پرداخت. ■

موقعیت جنبش اصلاح و جنبش انقلابی

یک ارزیابی از سوی کمیته اجرائی کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین، ژوئیه ۱۹۹۵

جنبش اصلاح حزب، استحکام حزب بر پایه تئوریک مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و تجدید حیات آن تحت هدایت خط عمومی انقلاب دمکراتیک خلق، با قدرت در حال پیشروی است. نتیجتاً، جنگ همه جانبه رژیم ارتجاعی ـ آمریکائی «رامـوس» و طرح جنگ روانی آنها برای خرد کردن جنبش انقلابی شکست خورده است. تلاشهای نومیدانه مرتدان رویزیونیست نیز کاملا در هم شکسته است. اینان که مبلغین اصلی ماجراجوئی نظامی و قیام شهری بوده و ضرباتی جدی بر حزب وارد آورده بودند، می خواستند انقلاب را از درون منحل کنند. حزب انحرافات و جهت گم کردگی های جدی را طرد کرد، آگاهانه از خط انقلابی پرولتری دفاع کرد و وظایفی را که کاملا با شرایط مشخص منطبق بودند به پیش گذاشت و به این ترتیب خود را از نقاط ضعف جدی در مقابل حملات مستقیم و غیر مستقیم دشمنان علنی و پنهان نجات داد. حزب بدترین و اصلی ترین اشکال اشتباه و انحراف در گذشته را شناسایی کرده است. اپورتونیسم «چپ» شناسایی و افشاء شد، و بعد از اینکه ماجراجوئی «چپ» در عمل شدیدا ضربه خورد، اپورتونیسم راست نیز بیشتر رو آمده، شناسایی و طرد شد. تشکلات انقلابی با قدرت در حال توسعه هستند. ما روند آب رفتن جبهه های جنگ چریکی را متوقف کرده ایم و دوباره به توسعه آنها پرداخته ایم. ولی اثرات نامطلوب انحرافات، ضعفها و خسارات گذشته هنوز برطرف نشده است. روند تحلیل رفتن تعداد پایه های توده ای متشکل و نیروهای تمام وقت کمتر شده است ولی هنوز تا حدی ادامه دارد. پیشبرد کار اصلاح و بهبود در مناطق مختلف به طور ناهمگون پیش می رود. این پروسه، از آنچه که ما قبلا تخمین زده بودیم پیچیده تر، مشکل تر و طولانی تر بوده است. خرابی واقعی بیشتر و جدی تر از آن بود که فکر می کردیم و ابعاد واقعی آن فقط در پروسه جمعبندی و اصلاح روشن شد. درک حزب از جنبش اصلاح همچون سایر مبارزات بزرگ، طی یک پروسه پر پیچ و خم تعمیق و توسعه یافت.

جنبش اصلاح از چند جانب زیر حمله بود: حملات بر علیه رژیم ارتجاعی ـ آمریکائی «رامـوس» ، رویزیونیسم و اپورتونیسمی که توسط مرتدین رویزیونیست اشاعه می یافت، امواج رفرمیستی که توسط مرتجعین و گروههای خرده بورژوای ضد کمونیست که به کـــارزار ایدئولوژیـــک ضد کمونیســـتی امپریالیستها پیوسته بودند، پراکنده میشد. ولی یک مانع بزرگ دیگر عبارت بود از انباشته شدن ضعفهای داخلی بر اثر خسارات و کمبودها و گیجی های طولانی مدت.

ما باید با دقت و سماجت مبارزه را به پیش بریم تا ضررها را جبران کنیم و دوباره پیشروی کنیم. ما باید اراده کرده، جنبش اصلاح را تعمیق کنیم و پایه های پیشروی دوباره را تحکیم کنیم. احتمالا برای تکمیل پروسه اصلاح و جبران کامل ضایعات، بقیه امسال و سال بعد لازم است. و احتمالا تا سال آینده در مبارزه پیشروی هائی خواهیم کرد و قدرت تشکیلاتی مان را استوار خواهیم نمود. جنبش اصلاح باید تا به آخر ادامه یابد و حزب باید از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی مستحکم تر شود. نظام ارتجاعی حاکم دستخوش بحران اقتصادی و سیاسی جدی است. وقتی موقعیت حزب از طریق پیشبرد جنبش اصلاح حزب بهبود یابد، حتما رهبری انقلابی حزب در میان توده ها تقویت شده و انقلاب مسلحانه پیشروی خواهد کرد.

الف ــ اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک

حزب در جریان مبارزه حاد علیه جنگ همه جانبه و حاکمیت ارتجاعی رژیم راموس، علیه رویزیونیسم و تسلیم طلبی که توسط خائنان رویزیونیست دامن زده شد، و علیه رفرمیسم خرده بوژوائی، و علیه ضعفها و کمبودهای شدید درونی خود، قدرت دوباره بدست آورده است. تعهد انقلابی و اتحاد حزب بر پایه اصول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، خط عمومی انقلاب دموکراتیک خلق و خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات، روشن تر و محکمتر از گذشته است. ما در حال طرد قاطعانه رویزیونیسم، دگماتیسم، امپیریسم، اپورتونیسم راست و چپ، بوروکراتیسم، دموکراسی افراطی، و انحلال طلبی هستیم. پایه های خود حزب برای پیشبرد مصممانه انقلاب، محکمتر شده است. در چند سال اخیر، خود جنبش اصلاح حزب مهمترین پیروزی ما در دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو و بکاربست آن در پراتیک مشخصمان بوده است. این گواهی است بر پایداری بنیانهای مارکسیست ـ لنینیستی حزب و توان آن در تحلیل مشخص و بی قید و شرط از پراتیک خویش از یک نقطه نظر کاملا انقلابی ـ پرولتری. درست هنگامی که خائنین رویزیونیست هر چه بیشتر در منجلاب تسلیم طلبی و پوســـیدگی می غلتند. حزب دارد مصممانه ضعفها و اشتباهات سابق را طرد میکند و در مسیر انقلابی پایداری میکند.

اسناد پایه ای دومین جنبش اصلاح حزب یک تحلیل جامع از مسائل حیاتی تئوریکی و پراتیکی انقلاب فیلیپین در پانزده سال اخیر ارائه میدهد. این مسائل شامل خط، استراتژی، و سیاستها میباشد. اینها قبل از هر چیز از تجارب مثبت و منفی انقلاب فیلیپین نشئت میگیرند. در عین حال، مبارزات بزرگی که از زمان صعود و سقوط رویزیونیسم مدرن، جنبش بین المللی کمونیستی را به تکان درآورده، تاثیر زیادی بر این مسائل داشته اند. بنابراین جنبش اصلاح حزب، درک حزب و طبقه کارگر را نه فقط در مورد خط مارکسیست ـ لنینستی پیشبرد انقلاب در حال حاضر بلکه در زمینه مراحل بعدی انقلاب نیز بالا می برد.

حزب فعالانه امر تقویت مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو و دفاع از آن در مقابل رویزیونیسم مدرن، اپورتونیسم و سایر خطوط بورژوائی و خرده بوژوائی، را رهبری میکند. حزب، در کنار فعالیتهای خود در داخل کشور در برگذاری کنفرانسهای بین المللی برای دفاع از م ـ ل ـ اندیشه مائو شرکت کرده و نقش رهبری کننده بازی میکند. حزب به تحقیقات تئوریک و تاریخی پرداخته و در حال انتشار آثاری است که به بررسی تجارب انقلاب سوسیالیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خدمت میکند. برای مبارزه با تبلیغات منظم ضد سوسیالیستی امپریالیستها که تحت حملات ضد استالینی و ضد مائوئی و ضد کمونیستی انجام میشود و توسط مرتدان رویزیونیست تکرار، حزب با پشتکار به تبلیغ خط ضد رویزیونیستی و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا میپردازد. حزب برای هدایت مطالعه و پراتیک اعضاء و واحدهایش به نشر تحلیلهای بموقع و توضیح مسائل مهم ملی و بین المللی در نشریه «ربولوسیون» و «آنگ بایان» مبادرت میورزد. حزب فعالانه با نظریات و خطوط رفرمیستی و طرفدار امپریالیسم در مورد مسائلی از قبیل محیط زیست، زبان، اقلیت های ملی و حقوق بشر مبارزه میکند. این باعث میشود که رفرمیستها نتوانند از اینها برای پنهان کردن مسائل اساسی مانند امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه داری بوروکرات، استثمار شدید، سیاست سرکوب طبقاتی و جهتگیری صحیح انقلابی در برخورد به مسائل عمده ملی و بین المللی دوباره تقویت شده و تاثیرات قوی ذهنی گرائی و اپورتونیسم خرده بورژوائی کنار زده شده اند.

جمعبندی و انتقاد از خود

جنبش اصلاح حزب عمدتا جمعبندی، انتقاد، و انتقاد از خود را در بر میگیرد. ترویج و تعمیقش شامل مطالعه وسیع اسناد پایه ای جنبش اصلاح و جمعبندی تجارب در حوزه ها و سطوح پائین تر با اتکا به این اسناد است. مطالعه اصول پایه ای انقلابی از طریق درک جامع تجارب مشخص پانزده سال گذشته در جریان است.

جمعبندی جامع از خطوط عمده فعالیت و در سطح منطقه ای، کمک به آنها در درک همه جانبه از نتیجه گیریها و درسهای مستخرج از اسناد مرکزی جنبش اصلاح اهمیت دارند. این کار لازم است بخصوص به این دلیل که ضعفها، اشتباهات و انحرافات جدی و سابقه دار منجر به نفوذ و اشاعه جهت گم کردگی در بدنه و سطوح پایه ای شده است. بنابراین برای اینکه بتوانیم اشتباهات و انحرافات را کاملا طرد کنیم و پایه محکمی برای پیشروی مجدد بریزیم، باید کاری کنیم که اصلاح و انتقاد از خود در تمام حزب جا بیفتد.

اولین تاثیری که بعد از دهمین پلنوم کمیته مرکزی در جنبش اصلاح مشاهده شد، و در واقع به شکل نکته‌ای برجسته مطرح شد، ارائه یک ارزیابی صحیح از کل تجربه حزب در پانزده سال گذشته بود. نقطه تمرکز این ارزیابی بر سیاستها و برنامه های سراسری گذاشته شده بود که رهبری مرکزی حزب اتخاذ کرده بود. بعد از اینکه خائنان رویزیونیست کارزار ضد اصلاحی و ضد حزبی خود را با تمام قوا راه انداختند، این مسائل مشخص تر شد.

زمانی که در سال ۹۳ و ۹۴ پروسه جمعبندی از مناطق و خطوط عمده فعالیت آغاز شد، درک حزب از تجارب گذشته اش بیش از پیش غنی شد. آنگاه بود که توانستیم تجارب را از زاویه بکاربست خط، سیاستها و نقشه های سراسری در سطوح میانی و پایینی، کانون توجه خویش قرار دهیم. بدین ترتیب انحرافات و لطمات و تبارزات آن در سطوح پایینی و مناطق، و روابط مستقیم حزب و ارتش خلق با توده ها را مشخصتر و عمیقتر و برجسته تر شناختیم. [۱]

دیگر همه کمیته های منطقه ای در تطابق با جنبش اصلاح و اصول پایه ای انقلابی، موضع صحیحی بر سر موضوعات و وقایع عمده گذشته اتخاذ کرده اند. تقریبا همه واحدها کار جمعبندی همه جانبه خویش را به انجام رسانده اند. کمیته های منطقه ای و ارکان های سراسری که هنوز باید امر جمعبندی همه جانبه را به سرانجام رسانند، به یک ارزیابی عمیق از نیروها و فعالیت خویش دست زده اند؛ یا بر سر موضوعات مهم خطی و اصولی مربوط به مبارزه علیه مرتدان رویزیونیست موضع اختیار کرده اند.

در بین برخی واحدها، جمعبندی به تعویق افتاده و جنبش اصلاح بواسطه عاجل بودن امر مقابله با خرابکاری و مشکل آفرینی خائنان رویزیونیست باید به کاملترین شکل به پیش برده شود. البته تاخیر در جمعبندی در برخی واحدهای دیگر ناشی از تاثیرات جهت گم کردگی و دیدگاه های نادرست است. برای مثال، برخی هنوز تحت تاثیر سانتریسم، لیبرالیسم بورژوائی و احساسات گرائی هستند و کماکان وجود مبارزه دو خط درون حزب و نقش مرکزی این مبارزه در ساختن یک حزب راستین مارکسیست ـ لنینیستی را انکار می کنند. آنها از سازماندهی مبارزه بین خط پرولتری و بورژوائی سر باز می زنند و قادر به درک موجودیت همزمان و مبارزه دو خط در گذشته و حتی در شرایط کنونی حزب نیستند. بنابراین آنها نیاز به یک جنبش اصلاحی را ، اگرچه نه بطور مستقیم، مورد سئوال قرار می دهند.

بعلاوه برخی واحدها هم هستند که قاطعانه علیه بدترین جلوه های انحرافات و خطاهائی که توسط مرتدان رویزیونیست اشاعه داده می شد ایستادند اما بسادگی به یک تحلیل سطحی از تجربه خویش و وضعیت عرصه کار خود رضایت دادند و دلخوش کردند. آنها خطاهای دیگران را تقبیح و طرد می کنند اما از تحلیل نقادانه و انتقاد از خود باز می مانند.

در برخی واحدها، دیدگاه های انحرافی در زمینه برقراری ارتباط دیالکتیکی بین جمعبندی از کل و اجزاء، بین انتقاد از خود ارگان های بالاتر و ارگان های پایینتر کماکان بروز می کند. نظر برخی اینست که خود هیچ نقشی در انحرافاتی جدی که تقریبا برای ده سال در جریان اجرای برنامه عملیاتی کل حزب پیش آمد، نداشته یا مسئولیتی در این زمینه ندارند. گرایش آنها اینست که بر خاص بودن عرصه های کار خودشان تاکید بیش از حد بگذارند؛ فقط دنبال این باشند که فرق خود با کسانی که انحرافات را به جدی ترین شکل بروز دادند، نشان دهند. آنها همانند مورد قبل این نکته را نادیده می گیرند که خودشان هم بطور جدی از خط و اصول پایه ای تخطی کرده بودند؛ هر چند که این بدترین شکل تخطی نبوده است.

کسان دیگری هم هستند که انگشت اتهام را متوجه ارگان های بالاتر می کنند و خود را صرفا کسانی می دانند که «به کج راه کشانده شده بودند»؛ «قربانی» یا «دنباله رو» خطاهای بالائی ها بودند. آنها عملکرد حزب، ارتش خلق و توده ها در یک محل، و یا خط و مشی فعالیت را به یک مسئله تشکیلاتی صرف که به رابطه سطوح بالائی و پائینی حزب مربوط می شود، تقلیل می دهند. در حالی که باید عملکرد در عرصه خودشان را تجزیه و تحلیل کرده و کاملا بفهمند؛ ویژگی ها و تمامیت این عملکرد را به مثابه محصول آمیزش خط و سیاستهای حزب با اوضاع و فعالیت مشخص خودشان بشناسند. آنها با متهم کردن ارگان های بالاتر بویژه در مورد یک پراتیک ده ساله، مسئولیتی که بر دوش سطح خودشان بوده و در حیطه مشخص آنها وجود داشته را نفی می کنند.

نتیجه این دیدگاه های انحرافی، زیر سئوال بردن تجارب گذشته ما، تبعیض در انتقاد و اصلاح انحرافات و خطاها، یا پرهیز از ارتقاء موضوعات تا سطح مسائل خطی و اصولی است. تلاش هائی که در امر اصلاح صورت می گیرد از سطح انتقاد سطحی به بدترین انحرافات دیگران فراتر نمی رود. آنها نمی خواهند مورد سرزنش قرار گیرند و در پی این هستند که همه بارها را به دوش دیگران بیندازند. نتیجتا، آنها کار جمعبندی و اصلاح که معنائی جز بررسی علمی و نقادانه تجربه مشخص جهت ارتقاء شناخت ما از اصول و تئوری انجام انقلاب ندارد را تحریف می کنند. این تمایل به جای دفاع صادقانه از اصول و وحدت حزب، بی اعتمادی و محلی گرائی و بخش گرائی تنگ نظرانه را دامن می زند. بنابراین تلاش هائی که در امر اصلاح صورت می گیرد مختل شده و کار تحکیم لطمه می بیند؛ و هیچ شالوده حزبی برای جبران قطعی زیان های عظیم، و پیشروی استوارانه ما فراهم نمی آید.

اصلاح عمیق مستلزم تحلیل صحیح و نقادانه و همه جانبه از تجارب مشخص در تمامی سطوح و از خطوط مهم فعالیت است. ما باید اشکال و تبارزات درجه اول انحرافات و خطاها و کمبودها را تشخیص دهیم و اصلاح کنیم. بعلاوه ما باید شناخت از تجاربمان را به سطح مبارزه بین خط پرولتری انقلابی و خط بورژوائی ضدانقلابی درون حزب ارتقاء دهیم. باید کار جمعبندی را در تمامی مناطق به سرانجام رسانیم و درک خویش را بهبود بخشیده، از تجارب غنی سطوح میانی و پایینی حزب جمعبندی

کنیم. ما باید کار جمعبندی از خطوط عمده فعالیت، بویژه فعالیت جبهه متحدی، ساختمان ارتش و کار توده ای در روستاها را به انجام رسانیم تا بتوانیم جمعبندی خود از تجارب را محکمتر و مشخصتر کنیم و سیاستها و سبک کارهای مشخص را بیش از پیش تدوین کنیم.

از آنجا که کادرها و اعضای حزب به اصول پایه ای تکیه کرده و کار اصلاح خطاها و کمبودهای گذشته را آغاز کرده اند، ما مطمئنا موانع باقیمانده درونی را پشت سر گذاشته و به سطح عالیتری از وحدت بر سر مسائل عمده خواهیم رسید. با همه اینها، ما کماکان باید هشیار باشیم، و با روحیه پیشبرد امر اصلاح تا به آخر، و قاطعیت در مبارزه بر جدی ترین انحرافات و خطاها و کمبودها بطور قطعی فائق آییم. باید همچنان بر اصولمان پافشاری کنیم و با دیدی گسترده به مسائل نگاه کنیم؛ تا بتوانیم از شر مسائل انحرافی، عادات زیانبار، فساد و اشکال گوناگون بوروکراتیسم که میراث انحرافات و کمبودهای جدی گذشته است خلاص شویم.

جنبش اصلاح ضربات بزرگی بر امپیریسم و رویزیونیسم وارد آورده و کادرها و اعضای حزب با سطح بالائی از آگاهی علیه اینها مبارزه می کنند. اما همچنان باید هشیار باشیم. تا زمانی که آموزش تئوریک در دوره های سه مرحله ای حزبی بطور محکم به پیش برده نشود، امپیریسم و رویزیونیسم همچنان خطری بزرگ بحساب می آیند. تا آن زمان، مطالعه و اشاعه تئوری و تاریخ سوسیالیسم علمی، جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم بشکل جا افتاده و عمیق انجام نخواهد شد؛ اختلال و التقاط در تئوری و اصول بطور کامل ریشه کن نخواهد شد.

اگرچه ما هنوز از تاثیر لطماتی که خورده ایم رهائی نیافته ایم و پیشروی مجدد خویش را کاملا تثبیت نکرده ایم، ولی باید بدانیم که مشکلات عظیمی در مسیر انقلاب پیش خواهد آمد که می تواند به بروز امپیریسم و رویزیونیسم بینجامد.

. بواسطه نفوذ گسترده سبک مطالعه و کار دگماتیستی در گذشته، دگماتیسم کماکان خطر بزرگی است. سالیان سال تمایل زیادی برای بکارگیری غیر نقادانه الگوها و نسخه های خارجی وجود داشت. تمایل طبیعی بسیاری از رفقا این بود که به هنگام بررسی تجارب سایر کشورها و اوضاع مشخص خود فیلیپین، صرفا دست به مقایسه یک به یک بزنند و اغلب اینکار را بی چون و چرا انجام دهند. پراتیک صحیح و مثبتی که در گذشته وجود داشت و برای تحقیقات اجتماعی و تحلیل طبقاتی اهمیت قائل بود برای مدتها کنار گذاشته شده بود؛ به جای این کار همه در پی نسخه ها و نقشه هائی برای میان بر زدن در مسیر پیروزی بودند. بوروکراتیسم و کماندیسم باعث رشد و تقویت دگماتیسم شدند. دگماتیسم نیز به نوبه خود به رشد و تقویت بوروکراتیسم و کماندیسم یاری رساند.

مبارزه علیه خائنان رویزیونیست

در سال ۱۹۹۴ مرتدان رویزیونیست بیش از پیش افشاء و طرد شدند و این باعث از هم پاشیدن گروه هائی شد که در گذشته قادر به فریبکاری و دامن زدن به انحرافات بودند. ما تحت رهبری و تاثیر جنبش انقلابی توانستیم عاملین عمده اینان را از تشکلات اخراج کنیم و بدین ترتیب بزرگترین مانع درونی در برابر تقویت بیشتر این تشکلات را کنار بزنیم. مبارزه علیه فعالیت خرابکارانه خائنان رویزیونیست اگر چه هنوز حاد است اما در حال حاضر عمدتا به بخشی تبعی از امر اصلاح همه جانبه و تحکیم سازمانها و وظایف حزبی تبدیل شده است.

مرتدان رویزیونیست به محض اینکه ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی آنها افشاء شد، سریعا منفرد شدند. تا اوایل سال ۱۹۹۳ آنها کوشیدند خود را اعضای وفادار حزب وانمود کنند و از طریق کارزار دروغ و سم پاشی علیه رهبری مرکزی، در برابر حزب و جنبش اصلاح مانع تراشی کنند. اما بالاخره، بعد از اینکه اکثریت وسیع اعضای حزب آنها را محکوم کردند، مجبور شدند خط رویزیونیستی، تسلیم طلبانه و سازشکارانه خود را کاملا رو کنند با این هدف که گروه های فریب خورده را حول خود محکم کنند. آنها دشمنی خویش با مارکسیسم ـ لنینیسم، انقلاب دمکراتیک خلق و جنگ خلق را آشکار ساختند. آنها که قبلا بر ماجراجوئی نظامی و قیام گرائی شهری اصرار می ورزیدند، اینک بسوی ضد کمونیسم و تسلیم طلبی وقیحانه چرخش کردند. بدین ترتیب جوهر رویزیونیستی واحد خط بورژوائی گذشته و حال آنها کاملا افشاء شد.

رویزیونیسم و تسلیم طلبی به کنار، خائنان رویزیونیست هر چه عمیقتر در منجلاب فساد فرو رفتند. سرکردگان خائنان در شهرها به دنبال زندگی تجملی و امیال خود روان شدند؛ و باندهای کوچکی که در روستا توسط اینان به انحراف کشیده شده بودند کاملا به دام فعالیت تبهکارانه و یاغی گری افتادند. توده‌ها در شهر و روستا با اینان به مثابه افرادی خرابکار و زیان رسان برخورد می کنند.

مرتدان رویزیونیست و خط ضد انقلابی و فعالیت های زیان بار آنها، بدترین تبارز و نتیجه انحرافات و کمبودهای وخیم گذشته است. به آنها باید بمثابه نمونه هائی منفی نگریست که واقعیت و حدت مبارزه بین خط پرولتری و خط بورژوائی درون حزب را آشکار میکنند. اگر ما قاطعانه امر تحکیم ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی حزب را جلو نبریم، اگر بر هشیاری پرولتری خود نیفزائیم، خط بورژوائی و خرده بورژوائی زمینه و قدرت پیدا می کند، انحراف را دامن می زند و باعث لطمات جدی می شود. این درسی است که برایش بهای زیادی پرداخته ایم و هرگز نباید آن را فراموش کنیم.

دوره آموزشی سه مرحله ای حزب

بعد از جمعبندی و انتقاد از خود، مهمترین جزء جنبش اصلاح، پیشبرد دوره آموزش تئوریک حزبی در سه مرحله است. بی توجهی عظیم و دیرینه نسبت به امر آموزش سه مرحله ای و نتیجه آن، یعنی سطح نازل تئوریک کادرها و کمیته های رهبری کننده حزبی، شرایط اساسی برای سر بلند کردن و وخیمتر شدن انحرافات و اشتباهات گذشته بوده است.

از زمان پلنوم دهم کمیته مرکزی، بهبود چشمگیری در ترویج آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو درون حزب قابل مشاهده است. کار توزیع گسترده اسناد حزبی (از اسناد بازسازی گرفته تا جنبش همه جانبه اصلاحی، از جنبش اصلاحی دوم گرفته تا انتشارات کنونی حزب) نیز به وضوح بهبود یافته است. ابتکار ترویج آثار مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی از جانب رهبری مرکزی و کمیته های رهبری مناطق مطرح شده است. ترجمه این آثار به زبان فیلیپینی و زبانهای محلی گوناگون نیز مجددا به راه افتاده تا نیاز اکثریت عظیم اعضای حزب که قادر به خواندن متون انگلیسی نیستند بر طرف شود. درون حزب شور و شوق برای مطالعه جمعی و فردی بنحو چشمگیری افزایش یافته است.

با وجود این، دوره آموزشی سه مرحله ای که طرح آن در پلنوم دهم به تصویب رسیده بود با بی توجهی روبرو شد و به تاخیر افتاد. از آغاز، توجه و وقت کادرها و کمیته های رهبری عمدتا بر مقابله با کارزار قدرتمند ضد حزبی و متعاقب آن، بر جمعبندی ها و خطوط عمده فعالیت مربوط به کمیته های منطقه ای، متمرکز شده بود.

ایجاد دستگاه آموزشی و مشخص کردن نحوه عملکرد آن نیز به تعویق افتاد.

در مرحله کنونی جنبش اصلاح، تاکید عمده بر به راه انداختن و اشاعه دوره آموزشی سه مرحله ای است. وضع ما در این زمینه بهتر شده و هدف آن است که طی سال جاری کلاس ها بطور کامل به راه بیفتد و فراگیر شود. حزب مصمم است مشکل خود یعنی شناخت پایه ای محدود در عرصه تئوریک را حل کند. این وظیفه اساسی حزب است که کادرها و اعضای حزب را به شناخت کافی از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مسلح کند. این لازمه فهم بهتر تجارب مثبت و منفی گذشته از دید تئوری و اصول، انجام مبارزه موثرتر با رویزیونیسم و سایر اشکال اپورتونیسم، و خدمت فعال به پیشرفت مطالعات و فعالیت های حزبی توسط کادرها و اعضاء است.

نهادهای سراسری و اغلب مناطق، هسته مرکزی کادرهای مربوط به خود را دارند که قادرند کار آموزش تئوریک را در سطوح و نواحی خویش رهبری کنند. اما بی توجهی دیرینه باعث شده که شمار این کادرها بنحو قابل ملاحظه ای محدود شود. بخش گسترده ای از کادرهای حزب در اواخر دهه ۷۰ و طی دهه ۱۹۸۰ جذب حزب شدند. یعنی در دوره ای که جهت گم کردگی های جدی وجود داشت و به آموزش تئوریک و تقویت ایدئولوژیک آشکارا بی توجهی می شد. اکثر اعضای کمیته های رهبری مناطق حتی از آثار مائو که از همه چیز به اوضاع و مسائل انقلاب فیلیپین نزدیکتر است، شناختی سطحی دارند. بسیاری از کادرها و اعضاء حتی از تاریخ انقلاب فیلیپین چیز زیادی نمی دانند. شناخت آنها در مورد سوسیالیسم علمی، رویزیونیسم مدرن و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی از این هم کمتر است.

بی توجهی به مطالعه تئوری و اصول که برای دورانی طولانی حاکم بوده و باعث یک سبک بد مطالعه و فعالیت شده را باید با تمام قوا ریشه کن کنیم و سبک علمی و رزمنده مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را به جایش بنشانیم.

باید وقت، نیروی انسانی و منابع لازم را برای کار آموزشی فراهم کنیم. همه کادرهای رهبری که قابلیت این کار را دارند باید مستقیما امر آموزش را رهبری کنند و در آن شرکت جویند. ما باید برای خلق و تربیت تعداد زیادی آموزگار برای مراحل مختلف آموزشی، نقشه داشته باشیم. باید ترجمه و تکثیر و توزیع منظم و مداوم آثار حزب خود و سایر آثار مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوتسه دون در سطوح و عرصه های گوناگون، و نیز مطالعه جمعی و فردی را تشویق کنیم.

تعمیق بیشتر جنبش اصلاح

تعمیق بیشتر جنبش اصلاح به معنای طرد عمیق تر انحرافات و خطاهای جدی در اشکالات و تبارزات عمده آنها، و در سطوح و عرصه های گوناگون و خطوط مربوط به فعالیت ما است. همچنین به معنی غلبه قطعی بر انحرافات و خطاهای جدی در سطح تئوریک و تعمیق و گسترش شناخت کل حزب از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و تاریخ انقلاب فیلیپین و جنبش بین المللی کمونیستی است. همزمان، ما باید حزب را به لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی تحکیم کنیم، وظایف صحیح جلو گذاریم و تمام قوا فعالیت و مبارزات انقلابی خویش را تشدید بخشیم.

بگذارید برای پیشرفت و تعمیق جنبش اصلاح و تحکیم ایدئولوژیک، وظایف زیر را به انجام رسانیم:

۱) کار جمعبندی از کمیته های منطقه ای و خطوط عمده فعالیت را به سرانجام رسانیم. باشد تا روحیه انتقاد از خود و اصلاح در تمامی سطوح و عرصه ها بنمایش درآید.

۲) سطح آگاهی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دونی کل حزب را ارتقاء دهیم و هشیارانه با رویزیونیسم، ذهنیگرائی و سایر تبارزات خط بورژوائی و خرده بورژوائی مقابله کنیم.

۳) کلاس های آموزشی سه مرحله ای حزب را بگذرانیم و برای اشاعه و مطالعه درس های آن بالاترین اولویت را قائل شویم.

۴) بر تلاش خود برای ترجمه، باز تکثیر و توزیع آثار مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوتسه دونی و نیز آثار خود حزب بیفزائیم.

۵) کار تحقیق و مطالعه در زمینه تئوری و تاریخ را شتاب بخشیم. تحقیق و مطالعه درباره تاریخ و اوضاع کنونی جامعه فیلیپین، خصوصیات ویژه جنگ خلق ما و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم را تشویق کنیم.

۶) کار ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، مشی انقلاب دمکراتیک خلق و سوسیالیسم علمی را درون حزب تشدید کنیم.

۷) شناخت کل حزب از خصوصیات و ملزومات جنگ خلق خویش را با استخراج درسهای مربوط به تاریخ و تجارب دهه گذشته و غیره ارتقاء دهیم. در جریان جنبش اصلاح، این شناخت بارها غنا یافته است ■

یک اکتبر نوین....

بقیه از صفحه ۲۱

مافیائی پس از کسب قدرت، خود را علنی کردند. هر آنچه که تا همین چند وقت پیش تحت مالکیت سوسیالیستی بود، اکنون در دست دولت صاحبان و سرمایه داران است.» (به نقل از: مقاله «برخی مسائل جاری» . نینا آندریوا، آوریل ۱۹۹۲) تاکیدات از ماست.

در اینجا برخی انتقادات صحیح از خط رویزیونیستی حزب رویزیونیست حاکم مطرح شده است: سخنرانی مخفی خروشچف، جانشینی «دولت تمام خلقی» به جای دیکتاتوری پرولتاریا، جانشینی «حزب تمام خلقی» به جای حزب پرولتاریا و غیره تقبیح شده اند. اما با جای دادن این نکات صحیح در کنار نکات اشتباه، نهایتا تصویری از شوروی طی چند دهه اخیر ارائه می شود که اساسا غلط است.نخست آنکه، نقطه عطف در احیای سرمایه داری در شوروی نه اوت ۱۹۹۱، بلکه ۱۹۵۶ است که خروشچف و همدستان رویزیونیستش در آن زمان اهرمهای حزب کمونیست شوروی را به دست گرفته و با تغییر مسیر آن، پرولتاریا را از قدرت سرنگون ساخته و دیکتاتوری بورژوایی نوینی ایجاد کردند.آیا این صرفا یک خرده گیری در مورد تاریخ است؟ در صورتیکه آنچه طی این ۳۵ سال در شوروی گذشت را نیز «خرد» بدانیم، بله! آن ۳۵ سال یعنی اینکه دو نسل پرولتاریای شوروی به جای اینکه از قدرتش برای ریشه کن ساختن استثمار و پیشروی به سوی جامعه بی طبقه استفاده کند، به نام سوسیالیسم تحت استثمار سرمایه داری قرار داشت. یعنی دو نسل قلدری امپریالیستی، خیانت به انقلابات و مبارزات رهائیبخش ملی، و حتی پیشبرد استثمار نومستعمراتی در سطح جهان تحت نام سوسیالیسم. جنایات رویزیونیستهای شوروی طی این ۳۵ سال تنها با جنایات رقبای امپریالیست یانکیشان قابل مقایسه است: از اشغال پراگ و سرکوب خونین و ننگین مردم افغانستان گرفته تا باج گیری هسته ای از چین انقلابی. آنها حتی حاضر بودند در رقابت با امپریالیستهای آمریکایی، جهان را در یک جنگ امپریالیستی برای تجدید تقسیم، به ویژه تقسیم مستعمرات و نو مستعمرات، با بمب هسته ای زیر و رو کنند.

آندریوا و شرکاء با گفتن اینکه سرمایه داری در شوروی در اوت ۹۱ احیا شد در واقع سیاستهای رویزیونیستها طی این ۳۵ سال را به «سوسیالیسم» نسبت می دهند؛ هر چند که آن را سوسیالیسم

معوج و فاسد و راکد بخوانند. این دیدگاه نهایتا سیاستهای جنایتکارانه و جنایتکاران سرمایه‌دار دولتی پشت این سیاستها را تبرئه می‌کند. در حقیقت، در هیچکدام از ده بیست نشریه و کتابی که حزب متحده سراسری در خارج منتشر کرده (منجمله برنامه‌اش) کلمه‌ای در انتقاد از اشغال چکسلواکی و افغانستان توسط شوروی دیده نمی‌شود.

تصویری که آندریوا از احیای سرمایه داری در شوروی ارائه می دهد چنین است: کارگران ذره ذره از قدرت دولتی جدا شدند، اپورتونیستها تدریجاً سر بلند کردند، اقتصاد غیر رسمی آهسته رشد کرد، حزب کمونیست بیش از پیش روحیه اش را از دست داد و غیره. و همه اینها به تدریج طی این ۳۵ سال رخ داد. آندریوا این پروسه را افتادن «خوره رویزیونیسم» به جان سوسیالیسم می نامد.

این دیدگاه، مبارزه طبقاتی واقعی تحت سوسیالیسم را از نبرد مرگ و زندگی میان انقلاب و ضد انقلاب، به یک پروسه تکاملی آرام تنزل می دهد. سخنرانی خروشچف آغاز یک پروسه طولانی فساد تدریجی نبود. این سخنرانی شلیک توپهای ایدئولوژیک بود که کودتای ۱۹۵۶ و کسب قهر آمیز قدرت توسط طبقه بورژوازی نوین در شوروی را همراهی کرد. انقلابیون پرولتری در شوروی آن زمان به علت محاصره امپریالیستی، تجاوزات نازیها و نیز به جهت اشتباهات خودشان، بسیار ضعیف شده بودند. کودتای ۱۹۵۶ تیر خلاصی بر پیکر قدرت پرولتری بود که ماهیت شوروی را تغییر داد. حزب متحده سراسری مدعی است که غصب قدرت توسط رویزیونیستهای خروشچفی به تدریج قدرت سیاسی را طی ۳۵ سال از چنگ طبقه کارگر بدر آورد. برعکس، باید گفت که رویزیونیستها در سال ۱۹۵۶ پرولتاریا را بار دیگر به پرولتاریای خلع ید شده، و دولت شوراها و ارتش سرخش را به ارگانهای دیکتاتوری بورژوازی تبدیل کرد.

این مائو بود که روند احیای سرمایه داری در شوروی را تجزیه و تحلیل کرده و درسهایی حیاتی از ماهیت مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم جمعبندی کرد که اکنون به خط کمونیستهای انقلابی جهان تبدیل شده است. فشرده جمعبندی مائو این است: «به قدرت رسیدن رویزیونیسم، به قدرت رسیدن بورژوازی است». این همان نکته ای است که حزب متحده سراسری قادر به درکش نیست. از نظر این حزب، خروشچف و سایر رویزیونیستها در ۱۹۵۶ در راس هرم قدرت در حزب کمونیست شوروی قرار گرفتند ولی به ترتیبی شوروی تا ۳۵ سال بعد سوسیالیست ماند!

این دیدگاه وجوه اشتراک زیادی با دیدگاه ترتسکیستها در مورد سوسیالیسم و به طور خاص شوروی دارد. ترتسکیستها معتقدند که رهبری حزب کمونیست شوروی پس از دبیر کل شدن استالین در دهه بیست، بوروکراتیک و ارتجاعی شد، اما شوروی به علت «اشکال اقتصاد سوسیالیستی» خود کماکان سوسیالیست ماند! این دیدگاه سیاست را از اقتصاد جدا می کند و مضمون اشکال اقتصادی را نادیده می گیرد. نمی تواند درک کند که تحت سوسیالیسم مبارزه طبقاتی در درون حزب فشرده می شود. از آنجا که حزب قدرت سیاسی را در دست دارد، غصب رهبری توسط یک خط رویزیونیستی، سرکوب ستاد فرماندهی انقلابی پرولتاریا، و در هم کوبیدن نیروهای انقلابی درون حزب، لحظه ای تعیین کننده در احیای سرمایه داری در شوروی و چین بوده است. رویزیونیستها نماینده بورژوازی نوخاسته و آن مناسبات تولیدی سرمایه داری اند که کماکان در جامعه سوسیالیستی جان سختی می کنند.

مائو همچنین تحلیل کرد که وظیفه کمونیستهای انقلابی این است که توده ها را به زیر و رو کردن خاک جامعه کهنه و متحول کردن عقاید و مناسبات اجتماعی در راستای نیل به کمونیسم برانگیزانند. اما همچنین گفت که رویزیونیستهای رهرو سرمایه داری در مناصب بالای دستگاههای حزب و دولت در هر گام از این مسیر (به ویژه در مقاطع کلیدی) بیرون می جهند تا مانع پیشروی شوند، انقلاب را به عقب بازگردانند و سرمایه داری را احیاء کنند. اینکه سوسیالیسم بتواند پیروز شده و به سوی کمونیسم پیش برود، یا اینکه بورژوازی نوین قدرت را مجدداً غصب کند، توسط یک سلسله نبردهای «مرگ و زندگی» میان مقر انقلابی درون حزب (با اتکاء بر بسیج توده ها) و مقر بورژوایی درون حزب (با اتکاء بر ارتباطات بین المللی و نیز پایه اجتماعیش درون خود جامعه سوسیالیستی) تعیین می شود. این نبردها بر سر تعیین خط سیاسی و ایدئولوژیک حزب در میگیرند. انقلابیون پرولتری تلاش می کنند خط انقلابی حزب را در جهت پیشروی به سوی کمونیسم تقویت نمایند اما رهروان سرمایه داری به ناگزیر به حرکت در می‌آیند تا خط حزب را تغییر دهند و مانع پیشروی انقلاب شوند و مناسبات سرمایه داری را مجدداً استحکام بخشد. ماهیت خط سیاسی و ایدئولوژیک حزب، مسئله سوسیالیستی بودن جامعه یا احیاء سرمایه داری در آنرا تعیین می کند. بنابراین، کودتای خروشچف و تحکیم خط رویزیونیستی در حزب اتحاد شوروی صرفا به معنای «ورود» عناصری از رویزیونیسم به شوروی نبود، بلکه به معنای پیروزی قطعی رهروان سرمایه داری در شوروی بود.

از آن مقطع به بعد احیای سوسیالیسم در شوروی نیازمند انجام انقلاب از پائین بوده است.

حزب متحده سراسری به طور مکرر و به درستی متذکر می شود که خود استالین در طول رهبری و دفاعش از ساختمان سوسیالیسم در شوروی که دستاوردهای عظیمی داشت، چنین تحلیل داد که مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم ادامه دارد. او به شدت علیه رویزیونیستها در حزب کمونیست مبارزه کرد و از سوسیالیسم در برابر حملاتشان دفاع نمود. مائو و انقلابیون چینی از همه اینها تجربه آموختند. در عین حال، باید متذکر شد که استالین نتوانست دریابد که طبقه بورژوازی کماکان در جامعه سوسیالیستی به حیات ادامه داده و باز تولید می شود. در واقع، او عکس این را به غلط جمعبندی کرد. (۱) اما باید گفت که ارائه این جمعبندی غلط در ۵۰ سال پیش یک چیز است، و تکرارش در این دوره توسط این حزب کاملا یک چیز دیگر. بخصوص آنکه در تقابل با درک کیفیتا عالیتری که مائو تکامل داد و کمونیستهای انقلابی سراسر جهان از آن حمایت میکنند، قرار می گیرد.

حزب متحده سراسری در اصل از نتیجه گیریهای اشتباه استالین در مورد مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، در مقابل این درک کیفیتا عالیتر دفاع می کند. تحلیل غلط استالین (مبنی بر اینکه بورژوازی در سوسیالیسم به عنوان طبقه از بین می رود) تا حد زیادی نیروهای انقلابی درون حزب کمونیست شوروی را خلع سلاح کرد این خطای استالین را بخشاً می توان به حساب محدودیتهای تاریخی وی گذاشت؛ به این معنا که او رهبر نخستین دولت سوسیالیستی جهان بود. اما مائو متذکر شد که این خطاها ناشی از دیدگاه متافیزیکی استالین نیز بود. یعنی اینکه دیدگاهش در مورد جامعه سوسیالیستی به طور کامل دیالکتیکی نبود. اصرار حزب متحده سراسری بر تقویت این روش تحلیلی غلط، به این ختم می شود که نیروهای خارج از حزب را به عنوان مجریان اصلی احیای سرمایه داری مورد حمله قرار می دهد و رهروان اصلی سرمایه داری در حزب را از زیر ضرب خارج می کند.

عوامل احیای سرمایه داری

نیروهای اجتماعی اصلی در روند «فاسد شدن رویزیونیستی»

از نظر آندریوا نه رهبران عالیرتبه حزب که راه سرمایه‌داری در پیش گرفته بودند، بلکه «بورژوازی متوسط نوخاسته» است. آندریوا در مقالات دیگری (منجمله «درباره مسائل جاری») بطور مفصلتر بدین مسئله می‌پردازد و نشان می‌دهد که منظور حزبش از «بورژوازی متوسط نوخاسته» نیروهایی خارج از حزب است. منجمله «سرمایه‌داران مافیایی» و «کاسبکاران و فعالین» بازار سیاه که از دهه پنجاه به صورت بخشی لاینفک اما غیر رسمی درون جامعه شوروی حضور داشته‌اند.

این درست است که لنین گفت وجود توده عظیم خرده بورژوازی خطری دراز مدت برای دولت سوسیالیستی است اما مائو بر پایه تجارب غنی حاصله از ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی، این درک را به سطحی کیفیتا عالیتر ارتقا داد و چنین جمعبندی کرد که صاحب منصبان حزبی که راه سرمایه داری را در پیش میگیرند، خطر عمده برای احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی هستند. آنها راس طبقه بورژوازی نوین را بوجود می آورند؛ چرا که از موقعیت و قدرت لازم برای بازی کردن نقش کلیدی در تعیین خط حزب برخوردارند و خط حزب است که تعیین میکند تقسیمات طبقاتی تحدید می‌شوند یا گسترش می یابند؟ توده ها بسیج می شوند تا خاک سرمایه داری و جامعه طبقاتی را به تویره کشند یا در چنگ آتوریته مدیران و بوروکراتها به عقب رانده شوند؟ و کشور سوسیالیستی به انقلاب جهانی خدمت خواهد کرد یا به یک دولت ارتجاعی تبدیل خواهد شد؟

با ارائه این تحلیل که نمایندگان مناسبات تولیدی سرمایه داری در خارج از دستگاه حزب و دولت قرار دارند، این حزب توجه پرولتاریا و توده ها را از میدان اصلی نبرد میان پرولتاریا و بورژوازی بر سر مسئله قدرت، و همه مسائل مهم که جهتگیری و ماهیت جامعه را هم در زیربنا و هم روبنا، هم در سطح ملی و هم بین المللی تعیین میکنند، منحرف می کند. در عوض، مسائل کلیدی به چیزهائی مانند اینکه مثلا اقتصاد «غیر رسمی» رشد کرده و اشکال سوسیالیستی (نظیر «مالکیت دولتی») را بلعیده است یا خیر، تنزل داده میشوند. اگرچه خود این پدیده ها جلوه هایی از احیای سرمایه داری هستند، اما با این متدولوژی، شکل «مالکیت دولتی» معیار سوسیالیستی بودن یا نبودن جامعه میشود. و دیگر مهم نیست که آیا پرولتاریا در راس قدرت است و تحولات رادیکال در جامعه را به پیش میبرد یا اینکه افرادی نظیر برژنف و شرکاء بر سر کارند که زیر لوای «سوسیالیسم» عملکردی تماما سرمایه دارانه دارند!

آندریوا و شرکاء بدون استفاده از تحلیل مائوئیستی، تنها زمانی میتوانند بورژوازی را ببینند که بازار سهام و غیره برپا داشته و در شکل متعارف غربی اش ظاهر شود. آنها برژنف و شرکاء را اپورتونیست و بوروکراتهای فاسد و «متحجر» و حتی مارکسیست - لنینیست های منحرف می شناسند، نه بعنوان نمایندگان بورژوازی و رهبران سرمایه‌داری دولتی در شوروی. بدین ترتیب آماج پیشاهنگ پرولتری را از بورژوازی بوروکرات شوروی و عوامل سرکوبش (ژنرالهای ارتش سرخ و کا گ ب) به جای دیگر منحرف می کنند. آندریوا و حزبش از تجارب انقلاب فرهنگی نیاموخته اند. بدین جهت جای تعجب نیست وقتی که رویزیونیستهای شوروی به لجن پراکنی علیه انقلاب فرهنگی دست می زنند، اینها نه تنها از انقلاب فرهنگی دفاع نمی کنند بلکه (همانگونه که خواهیم دید) از انقلابیون می خواهند که آن را فراموش کنند.

درباره ماهیت حزب کمونیست شوروی

«حزب متحده سراسری» همانگونه که روند احیای سرمایه داری در شوروی و نیروهای پیشبرنده اش را به غلط توضیح می دهد، مدعی است که حزب کمونیست شوروی به نوعی تمام طبقات جامعه را نمایندگی می کرد. آندریوا می‌گوید: «... چندین گرایش طی سه دهه اخیر در حزب کمونیست شوروی در کنار هم همزیستی میکردند: بلشویکها و منشویکها، ترتسکیتها و بوخارینیستها، ناسیونالیستها و انترناسیونالیستها، میهن پرستان و جهان وطنان، جوجه آنارشیستها، و سلطنت طلبان، فرماندهان قزاق و سرهنگهای یلتسین - به عبارتی یعنی کل طیف سیاسی کنونی.» (به نقل از «برخی مسائل جاری» - نینا آندریوا - آوریل ۱۹۹۲)

برخلاف آنچه نینا آندریوا در اینجا مطرح می کند، حزب کمونیست شوروی (تارغ از خصلت اعضایش) دارای یک خصلت طبقاتی در هم بر هم نبود، بلکه یک حزب سوسیال امپریالیست حاکم بر یک دولت سوسیال امپریالیستی بود. باید از نینا آندریوا پرسید: تفاوت دیدگاه او در مورد حزب کمونیست شوروی و دیدگاه تبلیغاتی حزب دسکرات آمریکا و حزب کارگر «نوین» انگلیس چیست؟ آیا این احزاب «مردمی» هستند چون زنان، سیاهپوستان، کارگران و غیره عضوشان هستند؟ یا احزابی که نسل اندر نسل با وفاداری تمام امپریالیسم را نمایندگی کرده اند؟

ادامه بررسی برنامه حزب متحده سراسری نشان می دهد که هر قدر هم آنها خصلت حزب کمونیست شوروی را «مختلط» تعیین کنند، باز هم قاطعانه از این نظریه دفاع می کنند که این حزب و اتحاد شوروی در ماهیت خود در دهه های شصت، هفتاد و هشتاد سوسیالیستی بوده و بنابراین باید از کل نهادها و دستگاههای سیاسی شوروی دفاع شود. این نکته به خوبی در بررسی از نظر نظامی (که به قول لنین بخش کلیدی هر دولتی است) مشاهده می شود.

درباره کا گ ب، ارتش سرخ و ماهیت امپریالیستی شوروی

«در این زمان (۱۹۹۱) نابودسازی با برنامه و سازمان یافته شالوده های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی نظام قانونی با مشارکت عمال نفوذی و جاسوسان قدرتهای خارجی، مام کمونیستها و کلیه شهروندان دلسوز شوروی (که هنوز فریب تبلیغات ضد کمونیستی نخورده اند) را متاثر میکند. بی شک این بیش از هر نیروی دیگری، وظیفه نیروهای انتظامی و پلیس مخفی است که تحت هیچ شرایطی نباید نقش طبقاتی - سیاسی خود را فراموش کنند. نقشی که از زمان لنین و درژینسکی به آنها تفویض شده است. آرم پلیس مخفی (سپر و شمشیر) در سراسر جهان شناخته شده است. این آرم یک افتخار است. اهمیت این آرم در دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر و نظام سوسیالیستی است.... این سپر و شمشیر نباید به دکوراسیون سالنهای تئاتر تبدیل شود. و مهمتر اینکه، رئیس جمهور ضد کمونیست حق ندارد از آنها علیه مردم استفاده کند. حذف رهبری حزب، نخستین گام در مسیر «سیاست زدایی» در ارگانهای کا گ ب و ارتش در شوروی است. یلتسین شدیدا بر این تاکید دارد. «سیاست زدایی» در کا گ ب به معنی نابودسازی مهمترین نهاد مدافع دولت است. نهادی که به همراه نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی وزارت کشور تاکنون با شکست ناپذیری تمام توانسته به جنگ دشمنان سوسیالیسم برود. (به نقل از: «برای سرزمین شورایی پدری؛ کشور کبیر ما برخیز» - ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۱ - مینسک - روسیه سفید)

خود این عنوان «کشور کبیر ما برخیز» مانند فراخوان شومی است به آن دسته از نیروهای سوسیال امپریالیست شوروی که نمی خواهند موقعیت ابرقدرتی خود را از دست بدهند و به نظم جهانی امپریالیستی

به سرکردگی آمریکا خو بگیرند.

مضمون واقعی «میهن پرستی شورایی» طی چهار دهه اخیر چه بوده است؟ امروزه اکثریت عظیم مردم شوروی و سراسر جهان به ماهیت ارتجاعی شوروی در حمله به چکسلواکی و افغانستان (و کشتار هزاران تن از مخالفین این تجاوزگری در آنجا، منجمله مائوئیستها) و بر سر کار آوردن و تعلیم رژیمهای دست نشانده در اتیوپی و آنگولا آگاه هستند. (۲) و این دولت البته نابکارانه مخالفان داخلی را نیز سرکوب کرد. میان عملکرد نیروهای مسلح طی چند دهه گذشته وطی حاکمیت سوسیالیسم (منجمله دفاع قهرمانانه از سوسیالیسم تحت رهبری استالین در برابر تجاوز امپریالیستهای نازی طی جنگ جهانی دوم) باید خط فاصلی عمیق کشید. بر متن مسائل کنونی، ستایش آندریوا از نیروهای مسلح («شکست ناپذیری تمام در جنگ با دشمنان سوسیالیسم») نهایتا به معنای دفاع از سردسته های جنایتکاران سوسیال امپریالیست، و از کا گ ب است (که انقلابیون پرولتری راستین درون حزب را طی دهه پنجاه سر به نیست کرد، سپس طی سالهای طولانی هرگونه صدای اعتراضی را در گلو خفه کرد و بدین ترتیب نقشی کلیدی در سرکوب جنبش اعتراضی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی در داخل و خارج بازی کرد.)

این حمایت از کا گ ب و پلیس مخفی ارتجاعی شوروی به معنای بیان مشخص خط حزب متحده سراسری بر سر ماهیت اتحاد شوروی و دستگاه سرکوبگر دولت شوروی به طور عام است. به این گزیده از برنامه حزب توجه کنید.

این حزب مینویسد: «هدف عمده حزب ما در سطح بین المللی عبارت است از احیای تمامیت ارضی و تحکیم استقلال کشور تا یک بار دیگر به مقام یک قدرت جهانی بزرگ برسد. امروزه سیاست همزیستی مسالمت آمیز هدیه ای نیست که جهان سرمایه داری به ما می دهد، بلکه نتیجه تکامل مبارزه جهانی طبقه کارگر بین المللی و کشورهای سوسیالیستی علیه سرمایه انحصاری کشورهای «متمدنی» است که ۱۵۰ کشور جهان سوم را استثمار می کنند. بهای احتمالی شکست سوسیالیسم در این مبارزه می تواند جنگ جهانی سوم باشد که به نابودی نوع بشر می انجامد.

«وجود ارتش شوروی که از اعضای طبقه کارگر و برای حفاظت از منافع این طبقه تشکیل شده، استقلال کشور و شهروندانش را پایدارانه به مدت هفتاد سال ضمانت کرد. اصلاحات کنونی در ارتش نه تنها با هدف تبدیل نیروهای مسلح، نیروهای وزارت دفاع و کا گ ب به یک ارتش مزدور جدا از مردم است، بلکه می خواهد آنها را در مناطق مختلف کشور از هم مجزا سازد .این تنها به جنگ داخلی منتهی می شود.

«وظیفه عمده کمونیستهایی که یونیفرم نظامی به تن دارند این است که انسجام صفوف خود را در نیروهای مسلح و دریایی به عنوان «ستون فقرات» کادرهای کارگر و دهقان حفظ کنند و نگذارند که احیاگران سرمایه داری آنها را به نیروهای سرکوبگر مردم تبدیل کنند. ناگفته نماند که نیروهای مسلح در آینده نزدیک باید وظیفه ای دوگانه به عهده بگیرند: جلوگیری از دخالت امپریالیسم در مسائل داخلی کشورمان تحت عناوین مختلف، و جلوگیری از بورژوازی جنایتکار خودمان از دست زدن به جنگ علیه کارگران (که دیگر نمی توانند فشارهای بی حد ناشی از احیای سرمایه داری «درنده خو» را تحمل کنند).

«نیروهای مسلح امروز بیش از هر زمان دیگری به حمایت گسترده مردم احتیاج دارد. به ویژه برای یافتن راه حل برای مسائل اجتماعی پیش پای سربازان و خانواده هایشان. نابودی توان نظامی . صنعتی کشور خیانت است. نه تضعیف، بلکه تنها تحکیم توان دفاعی کشور می تواند وحدت مردم و ارتش را مستحکم کند. هرگونه اهانت به ارتشمان (اهانت به افتخار و تشخص مدافعین سرزمین پدری مان) باید توسط قانون مجازات شود.» (به نقل از «برنامه» حزب متحده سراسری - ۱۹۹۱) تاکیدات از ماست.

در مورد «هدف عمده بین المللی» این حزب (بازگرداندن شوروی به مقام یک «قدرت جهانی بزرگ») باید از اصول لنین بر سر ارزیابی از مسائل سیاسی استفاده کنیم: برای چه کسی و از سوی چه طبقه ای؟ آیا شوروی باید دوباره به صورت یک ابرقدرت امپریالیستی نوع برژنفی احیاء شود که از قبل استثمار توده ها رشد کند و و مبارزات انقلابی در سطح جهان را با سلاحهای اتمی (آنگونه که با چین انقلابی مائو کرد) تهدید کند؟ این حزب مدعی مارکسیسم - لنینیسم است ولی باز هم بیشرمانه و حتی با افتخار از آن ارتش ارتجاعی دفاع می کند ارتشی که جنایاتش ابعاد جهانی داشته است.

«هدف عمده بین المللی» این حزب که در برنامه اش آمده، یعنی احیای شوروی به مثابه یک «قدرت جهانی بزرگ» آنهم در کشوری مثل روسیه که به مدت چندین قرن (به استثنای چند دهه حاکمیت پرولتری) یک قدرت ارتجاعی بزرگ در اروپا بوده، نمایانگر خصلت شووینیسم امپریالیستی این حزب است. حتی اگر مابقی برنامه اش هم درست بود (که قطعاً نیست) همین یک موضع بر سر مسئله ای چنین محوری مثل ریختن یک قطره زهر در جام عسل است.

به توده های ستمدیده شوروی سابق تحت عنوان دفاع از «سوسیالیسم» گفته می شود که وظیفه شان نه در هم شکستن این نیروهای مسلح بلکه حمایت از آنست! در ضمن این «انقلابیون» می خواهند قانونی بنویسند که «هرگونه اهانت به افتخار و تشخص» نیروهای مسلح شوروی (با دندانهای اتمی) جرم محسوب شود! در حالیکه انقلابیون پرولتری واقعی در روسیه باید این ارتش را افشا کنند و هر آنچه از دستشان بر می آید برای بسیج توده ها و آموختن این ضرورت به توده ها که باید این ارتش وسایر ارگانهای دولت سوسیال امپریالیستی را در هم شکنند، انجام دهند. این حزب که مدعی لنینیسم است، باید به آموزه های لنین در مورد شکست طلبی انقلابی طی جنگ جهانی اول رجوع کند. لنین به انقلابیون زمان خود گفت که جنبش طبقه کارگر «در صورتی میتواند نسبت به خود صادق باشد که هر دو بلوک بندی بورژوازی امپریالیستی را به یک اندازه بد بداند و خواهان شکست بورژوازی امپریالیستی در تمام کشورها باشد و به هیچکدام از آنها نپیوندد». (به نقل از اثر لنین به نام : «زیر بیرق دروغین»)

درباره کودتای اوت ۱۹۹۱

این کودتا یک نمایش قدرت تعیین کننده بود میان آن جناح از طبقه حاکمه شوروی که در «کمیته کشوری برای مسائل اضطراری» متشکل بود و میخواست بخش مهمتری از نظام رویزیونیستی سابق را حفظ کند و جناح یلتسین که می خواست سهم آنها را کمتر کند و اشکال غربی حاکمیت را برقرار کرده و آشکارا با امپریالیستهای غربی همکاری کند. «کمیته کشوری» که در بخشهایی از کا گ ب و ارتش نفوذ داشت، گورباچف را دستگیر کرد و تلاش نمود تا «غرب گراها» را منکوب کند. اما ظاهراً به خاطر عدم قاطعیتش شکست خورد و توسط نیروهای یلتسین بازداشت و سپس آزاد شدند. بسیاری از آنها اکنون فعال هستند. انقلابیون مائوئیست سراسر جهان هر دو طرف توطئه‌گر را محکوم کردند. اما نینا آندریوا و حزبش از کودتای نافرجام هواداری کرده و به دفاع از کودتاگران رویزیونیست نوع کهن که دستگیر شدند،

برخاستند.

این حزب گفت: «یکی از وجوه پلید استبداد و آنارشی که مداوما بر حقیقت نیش می‌زند، تعقیب قانونی اعضای «کمیته کشوری» سابق و سایر شهروندان شوروی با استناد به ماده ۴۶ قانون اساسی روسیه است.» (به نقل از «خیانت به کشور»)

«آیا بی‌اخلاقی نیست که ژنرال وارنیکوف، ژنرال کریوچکف و مارشال یازوف (اعضای رهبری «کمیته کشوری»)، کسانی که زندگیشان الگوی خدمت واقعی به سرزمین پدری است، به «خیانت» متهم شوند؟

«رفیق وارنیکوف و رفیق یازوف در جوانی در صفوف ارتش سرخ برای سربلندی، آزادی و استقلال سرزمین پدری مان علیه تجاوزگران فاشیست آلمانی جنگیدند و از آن زمان تا کنون زندگیشان با دفاع از سرزمین پدری و تقویت نیروهای رزمی شوروی گره خورده است. رفیق کریوچکف زندگیش را وقف تقویت نیروهای امنیتی دولت شوروی وتحکیم موضع بین المللیش کرده است.هیچ مبنایی برای متهم کردنشان به خیانت به منافع دولت شوروی وجود ندارد...» (به نقل از: «بیانیه خطاب به جامعه شوروی و جامعه جهانی» - مصوبه کنگره موسس حزب متحده سراسری)

دوستان، حق با شماست! هیچ مبنایی برای متهم کردن این افراد به خیانت به منافع سوسیال امپریالیسم شوروی وجود ندارد! کار آنها طی این سالهای طولانی، جنگیدن در راه دفاع از این منافع بوده است. باید گوشزد کنیم که کریوچکف (که آندریوا «رفیقش» می خواند) رئیس کا گ ب بود! او در سال ۱۹۶۸ افسر جوان کا گ ب در پراگ (مجارستان) بود و به خاطر انجام وظیفه احسن در اجرای حکومت نظامی در ۱۹۸۱ در لهستان ارتقاء درجه گرفت و بعداً مسئول هماهنگی عملیات کا گ ب و ارتش سرخ در جنگ افغانستان شد. مارشال یازوف به عنوان وزیر دفاع شوروی طی جنگ افغانستان مسئولیتهای مهمی (همانطور که آندریوا می گوید) در «تقویت نیروهای رزمی شوروی» داشت. وی تحت حکومت گورباچف فرمانده عالی نظامی بود که بر سرکوب عمومی در گرجستان نظارت میکرد. واقعه ای که در سال ۱۹۸۹ در گرجستان رخ داد معروف است. طی تظاهراتی پلیس مخفی با وحشیگری تمام دهها تن از تظاهرکنندگان را با بیل به زیر کتک گرفت تا اینکه به قتل رسیدند. یازوف از جمله کمیته سه نفره مسئول شلیک بمبهای هسته ای شوروی بود. ورود چنین حیوانات خون آشامی به ارتش سرخ در چندین دهه پیش تحت حاکمیت پرولتری و به قدرت رسیدنشان در آن، بیش از هر چیز صحت این تحلیل مائوئیستی را نشان میدهد که تحت سوسیالیسم بورژوازی نوین درست در قلب حزب و دولت انقلابی نفوذ می کند و بدین جهت باید مرتبا خود را از لوث وجود چنین میکروبهایی از طریق مبارزه طبقاتی تصفیه کند. (۴)

حمایت فعال حزب متحده سراسری از چنین جلادان امپریالیستی تنها معرف این است که این حزب چقدر در باتلاق رویزیونیسم شوروی فرو رفته و هدفش از بسیج توده ها چیست و نیز اینکه در نظر دارد آخرالامر چه کسانی را در راس امور قرار بدهد.

استراتژی «حزب متحده سراسری»: انقلاب یا احیای رویزیونیسم؟

این حزب میگوید، «حزب ما سیاسی کردن همه جانبه مبارزه کارگران به وسیله اعتصاب را «حلقه کلیدی» فعالیت خود می داند. ایجاد روابط سیاسی با کلکتیو اعتصابیون در کانون این اعتصابات قرار دارد: ضروری است که خواسته های سیاسی و اقتصادی پا به پای هم پیش برده شوند و کمک رسانی به کلکتیوهای اعتصابی در جهت کانالیزه کردن تمام این فعالیتها در یک مجرای عمومی سازمان یابد تا مخالفت مردم با سیاستهای ضد مردمی حکومت احیاگر را منعکس کند. «اعتصاب عمومی سیاسی سازماندهی شده تحت شرایط مساعد و تحت رهبری یک تشکیلات مناسب، عالیترین شکل مقاومت سیاسی کارگران است که باید بتواند فریب دهندگان توده ها (یعنی عمال ضد انقلاب و کودتای غیر قانونی آنها که خواهان نابودی شوروی هستند) را از اریکه قدرت بپراند... تنها اعتصاب عمومی سیاسی و دعوت به نافرمانی مدنی می تواند مانع جنگ داخلی شود. یعنی اینکه از قتل عام ملیتها، فجایع عمومی و دخالت خارجی ها به بهانه ارائه راه حل برای مشکلات داخلی سرزمین پدریمان جلوگیری کند. اعتصاب عمومی سیاسی می تواند کارگران را از تفکر معقول برخوردار سازد، سطح آگاهی سیاسیشان را ارتقاء دهد، و نیز شوراها را به عنوان ارگانهای قدرت کارگری - دهقانی مجدداً ایجاد کند. این شوراها این امکان را از ریاست جمهوری، دولت، فرمانداریها و سایر ارگانهای ضد انقلابی سلب خواهند کرد که بتوانند به حکومت مردم بر مردم تبدیل شوند.

«اعتصاب عمومی سیاسی تنها و آخرین امکان برای از قدرت بیرون انداختن تمام کسانی است که به منافع ملی و اجتماعی مردم شوروی خیانت کرده اند.این «حلقه کلیدی» در تحولاتی است که به شکست نهایی ضد انقلاب منتهی خواهد شد». (به نقل از: «ما باید از اول آغاز کنیم» . ۱۹۹۱).

بسیار جالب است که حزب متحده سراسری «لنینیست» چگونه از همان عبارات اکونومیستی استفاده می کند که لنین در «چه باید کرد؟» به شدت مورد حمله قرار داده بود: به عبارتی نظیر «سیاسی کردن مبارزه کارگران از طریق اعتصاب»، «پیشبرد خواسته های سیاسی و اقتصادی پا به پای هم» وغیره. لنین نشان داد که اینها تنها به انقیاد مبارزه طبقه کارگر به ایدئولوژی بورژوایی و رفرمیسم منتهی می شوند.

باید گوشزد نمود که اینها نشانه انحراف از برنامه انقلاب نیست؛ زیرا بنظر نمی‌رسد هدف این حزب شامل داغان کردن ماشین دولتی در قدرت، سرنگون کردن آن از طریق یک جنگ انقلابی داخلی باشد؛ یعنی هدفی که لنین توده ها را در ۱۹۱۷ جهت انجام آن بسیج کرد. امروزه یک «اکتبر نوین» تنها از این طریق امکانپذیر است. ولی این حزب استراتژی خود را بعنوان طرحی برای جلوگیری از جنگ داخلی ارائه می دهد! طرح این حزب «از قدرت راندن»، «از قدرت بیرون انداختن»، «تمامی کسانی است که مردم را فریب داده اند»، یا احیای شوراها برای «سلب امکان» حکومت کردن از دولت هاست. اینها طرح های رزمنده برای رفرم در دولت و استفاده از بسیج توده ها بعنوان اهرم فشار جهت سهیم شدن در قدرت است. مکمل این برنامه، فراخوان به ژنرالها و اقشار فوقانی برای احیای شوروی بعنوان یک قدرت جهانی بزرگ است.

بخشهای کلیدی برنامه این حزب نشان می‌دهد که در پس جایگزینی یک جناح بورژوازی بجای جناح دیگر است: هدف عمده بین المللی آن احیای شوروی بعنوان «یک قدرت بزرگ جهانی» است. این هدف بعلاوه حمایت از مارشال های عالیرتبه رویزیونیست (که در کودتای اوت ۱۹۹۱ با جناح یلتسین سرشاخ شدند و شکست خوردند)، مخالفت با جنگ انقلابی داخلی، حمایت از اعتصاب عمومی برای «بیرون انداختن» قدرتمندان موجود و غیره، خطوط اساسی برنامه این حزب را تشکیل می‌دهند. این برنامه طوری تنظیم شده که رویزیونیستهای پر قدرت حزب کمونیست شوروی سابق (نظیر کریوچکف و دوستانش) را بر مبنای احیای قدرتی که زمانی هم در سطح ملی و هم بین المللی از آن برخوردار بودند، جلب کند. و بخشهائی از توده ها را بعنوان گوشت دم توپ جهت دسترسی به این خواسته بسیج کند.

این برنامه شباهت بسیار با فرمول رویزیونیستی و کلاسیک شوروی ها در جهان سوم دارد: جذب ناراضی های نیروهای مسلح، بسیج کارگران بر مبنائی اکونومیستی، و استفاده از آنان بعنوان اهرم فشار در جهت سرنگون کردن بخشهای غربگرای هیئت حاکمه و روی کار آوردن حاکمیت رویزیونیستی خود بر مبنای مالکیت و کنترل دولتی تحت سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی (نظیر آنگولا، اتیوپی و سایر مناطق) (۵)

برنامه نینا آندریوا برای برپایی «اکتبر نوین» نیست، بلکه برای دستیابی به «برژنف بهتر» است.

درباره «هواداری» حزب متحده سراسری از استالین

بر زمینه فوق الذکر است که «هواداری» پرسروصدای این حزب از استالین را می توان بررسی کرد. بررسی نظرات آنها در مورد استالین چند چیز را نشان می دهد: نخست آنکه هیچ تحلیل جدی از دوره استالین ندارند و صرفاً جسته گریخته با عبارات کوتاهی از استالین را نقل می کنند و از دستاوردهای حزب کمونیست شوروی تحت رهبری وی و به ویژه پیروزیهایش در جنگ جهانی دوم، هواداری میکنند و به همین قدر اکتفا مینمایند. آنها بحث چندانی بر سر رهبری استالین در ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و یا بسیج کارگران و دهقانان طی پروسه کلکتیو کردن کشاورزی ندارند. حتی تمجیدشان از پیروزیهای شوروی در جنگ جهانی دوم در حد تمجید از «دفاع میهنی» است. آندریوا مکرراً در این رابطه از «فداکاریهای عظیم خلق روس» سخن می گوید.

این یک واقعیت و بخش مهمی از میراث جنبش کمونیستی بین المللی است که مردم روسیه و کل شوروی در غلبه بر فاشیستهای نازی فداکاریهای عظیم کردند. این خود باعث پیشرویهای انقلاب جهانی (منجمله در چین) شد. استالین این امر را رهبری کرد و انقلابیون جهان او را به خاطر این دستاوردها می ستایند. اما آنچه که نینا آندریوا و دوستانش از آن دفاع می کنند نه مضمون انقلابی بلکه شکل است. برای آنها مهم این نیست که دیکتاتوری پرولتاریا بود که پیروز شد بلکه از نظر آنها مهم این است که «کشور کبیر» شوروی پیروز شد (همان کشوری که آنها می خواهند باز هم به عنوان یک «قدرت جهانی بزرگ» ظهور کند) آنچه در این سوسیالیسم آنها را مفتون کرده، نه انترناسیونالیسم پرولتری، بلکه «وطن پرستی نوع شوروی» است.

آندریوا و حزبش با خالی کردن محتوای انقلابی دستاوردهای استالین و اساسی تر از آن، با قائل کردن دو دوره متفاوت از تاریخ شوروی (سوسیالیستی و سوسیال امپریالیستی)، کاری که نمی کنند بلند کردن پرچم استالین جهت مقابله با رویزیونیستها است. برعکس آنها میخواهند از استالین در راستای برنامه خودشان استفاده کنند که عبارتست از احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت بورژوازی در شوروی سابق به جای شکل علنی کنونی آن. باید به یاد بیاوریم که خود برژنف هم گهگاهی از استالین یادی می کرد؛ اگرچه نه به اندازه آندریوا (بی شک این یکی از دلایلی است که حزب آندریوا موضع ملایمتری نسبت به برژنف میگیرد).

نمیتوان تصور کرد که یک نیروی انقلابی واقعی در شوروی سابق سر بلند کند اما رهبران رویزیونیست بعد از استالین و حاکمیت سوسیال امپریالیستی شان را محکوم و تقبیح نکند. نینا آندریوا و دوستانش بدلیل آنکه نتوانسته اند از رویزیونیستها گسست کرده و پرچم مائو را به اهتزاز درآورند، در وضعیت چندش آوری گیر کرده اند. یک نمونه اش اینکه از جنگهای کثیف شوروی علیه انقلابهای مردم جهان حمایت می کنند. مائوئیستها در عین حال که به خوبی به نقش امپریالیسم آمریکا در کشورهایی نظیر افغانستان آگاه بودند، با قاطعیت تمام در کنار مردم افغانستان در جنگ علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی ایستادند و به پیروی از لنین، از انقلابیون کشورهای امپریالیستی خواستند که خط شکست طلبی انقلابی پیش گیرند. به ویژه از کمونیستهای انقلابی کشورهای امپریالیستی انتظار می رود در مورد سرزمین پدری «خودشان» چنین موضعی بگیرند. به طور مثال، مائوئیستهای آمریکا با تمام وجود از ضرباتی که خلق ویتنام بر ماشین جنگی امپریالیسم آمریکا وارد آورد، استقبال کردند. لنین قاطعانه اعلام داشت که انترناسیونالیستهای واقعی باید بی هیچ قید و شرطی این موضع را اتخاذ کنند تا دوستان و دشمنان واقعی توده ها را به آنها نشان دهند.

دفاع آندریوا و حزب کمونیست بلشویکها از استالین بخاطر این نیست که وی یک پرولتر انقلابی بود. و انتقاد آنها از خروشچف و گورباچف بخاطر این نیست که آنها سرمایه دار بودند. آنها استالین را دوست دارند چون «او بود» که جنگ جهانی دوم را «برد» و شوروی را قدرتمند کرد. و از گورباچف خوششان نمی آید چون نهایتا «بازنده» شد. با همین منطق شووینیستی است که این حزب بر برژنف آسان می گیرد (بدترین اشکال کارش را «رکود اقتصادی» میداند). برژنف که طبق معیارهای این حزب یعنی «افزایش قدرت روسیه»، کارش خیلی هم بد نبود!

تشخیص اینکه مشکل حزب متحده سراسری اینست که نمی تواند دیدگاهش را از افق تنگ منافع ملی روسیه فراتر ببرد یا اینکه برنامه دارد تا با بخشهایی از نخبگان حاکم (در راستای احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت و سوسیال امپریالیسم شوروی) متحد شود، مشکل است. اما در هر دو صورت، خط این حزب به یک نتیجه واحد می رسد: احیای شکل رویزیونیستی حاکمیت شوروی بر مبنایی سوسیال امپریالیستی . انقلابیون نمی توانند از این خط پشتیبانی کنند.

انقلاب در روسیه و سایر جمهوریهای شوروی سابق تنها با اتکا به مائو و بر این پایه، رجوع به لنین، می تواند پیشروی کند. حتی اگر آندریوا و حزبش به راستی تلاش داشتند خط استالین را دنبال کنند و انقلاب را بر پایه درک وی به پیش ببرند، نمی توانستند موفق شوند. علتش فقط ضعفهای خط استالین نیست. و حتی عمدتا این نیست. علت عمده اش آن است که نمی توان به پیشرفته ترین شناخت و تئوری در مورد انقلاب پرولتری پشت کرد و به برخی مراحل پیشین رجوع نمود و از آنجا شروع کرد. مثل این است که دانشمندی با رد کردن مکانیک کوانتوم یا تئوری نسبیت اینشتاین، بخواهد سرسختانه از مکانیک نیوتنی دفاع کند. این کار غیرممکن است و به ایده آلیسم می انجامد. چنین تلاشی موجب انواع و اقسام اشتباهات متدولوژیک می شود. این مسئله در عرصه علوم اجتماعی بیشتر صادق است ـ به این معنا که بار سنگین تاریخ و سلطه طبقه بورژوازی باعث می شود کسانی که از عالیترین سطح شناخت پرولتاریا روی برمیگردانند، بسرعت به گرداب تفکر بورژوائی کشیده میشوند. به عبارت دیگر، اگر هشتاد سال پیش می شد تنها با اتکاء بر مارکس و لنین به انقلاب پرولتری در روسیه تزاری دست زد، اکنون دیگر اینگونه نیست و بدون مائو صحبتی از «اکتبر نوین» نمی تواند در میان باشد.

مسئله صرفاً این نیست که علم انقلاب را مارکسیسم ـ لنینیسم بنامیم یا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم. خدمات مائو دارای نتایج عملی برای انقلابیون است: چگونه از دشمن تحلیل بدهند، چگونه اتحادهای استراتژیک ایجاد کنند، چگونه مبارزه (منجمله مبارزه نظامی) را برای کسب قدرت سیاسی به پیش ببرند و چگونه پس از گرفتن قدرت آن را بکار برند. این مسئله هم برای کشورهای تحت سلطه صادق است و هم امپریالیستی. دیدگاههائی نظیر اینکه

تئوریهای مائو تنها در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره و یا تنها پس از کسب قدرت کاربرد دارند، احزاب کمونیست در آمریکا و روسیه یا در هند و برزیل را به یکسان به سوی رفرمیسم سوق می‌دهد. (۶)

در اینجا باید نکته ای را در مورد اینکه موضعگیری حزب متحده سراسری بر سر خدمات مائو تا چه حد ناشی از ناآگاهی است، متذکر شویم. بسیاری از انقلابیونی که شاهد ظهور این نیروها در صحنه سیاسی شوروی بودند، در ابتدا امیدوار بودند که برخی از وجوه رویزیونیستی خط اینان صرفا ناشی از ناآگاهی است که در پرتو آشنائیشان با آموزه های مائو (که گفته میشد با آن ناآشنا بوده اند) به مرور اصلاح شود. البته این درست است که توده های شوروی از مائو شناختی نداشتند. ولی اینهم درست است که خود رویزیونیستها خروارها خزعبلات علیه مائو منتشر میکردند که شامل حملات بیشرمانه علیه انقلاب فرهنگی، فحاشی های راسیستی نظیر «خباثت آسیایی مائو» و «خصلت دهقانی انقلاب چین» و غیره بود.(۷) اگرچه نه تمامی بلکه اکثریت رهبری این احزاب از اعضای صاحب مقام حزب کمونیست شوروی سابق بوده اند. و مطمئناً به این متون دسترسی داشته اند. بنابراین تا حدودی می توان گفت که آنها متعهد هستند اشکالات حزب قبلی شان را تصحیح کنند، به ویژه آنکه از حزب کمونیست آن دوره نیز تا حدودی دفاع می کنند. امروز آنها از ضرورت مطالعه آثار مائو سخن به میان میاورند. اما مهمترین ابتکار عمل حزب متحده سراسری درباره مائو این بوده است که اعلام کنند وقت آن رسیده است که جنبش بین المللی کمونیستی «زخمهای» میان مائونیسم و رویزیونیسم را «التیام دهد». این حرفها را در شرایطی میزنند که سقوط فضاحت بار رویزیونیسم شوروی را به چشم دیده اند. این تنها به معنای فراموش کردن و مخدوش نمودن خط تمایزی است که مائوتسه دون میان رویزیونیسم و انقلاب ترسیم کرد. و در چند سال گذشته حتی نامی هم از مائو در نشریاتشان نبرده اند. و متاسفانه ادعاهای اولیه شان در مورد اینکه با ذهنی باز به آموختن از مائو خواهند پرداخت پوچ از آب در آمده است.

جنبش کمونیستی بین المللی

این حزب میگوید: «احیای سرمایه داری در شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا شدیداً توازن قوا را به نفع ارتجاع و امپریالیسم بر هم زده است. این امر باعث بروز بحران در جنبش کارگری بین المللی و جنبش کمونیستی بین المللی شده و بر سه ستون اساسی فرآیند انقلابی بین المللی ضربه وارد آورده است: نظام دولتهای سوسیالیستی، مبارزات احزاب کمونیست در کشورهای سرمایه داری، و جنبشهای رهایی بخش ملی. شکست موقت سوسیالیسم در اروپا و شوروی، مرکز جنبش سوسیالیستی و انقلابی جهانی را به کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین منتقل کرده است. کشورهای این دو قاره اکنون از همه سو تحت فشار سرمایه بین المللی هستند. نیروهای مترقی جهان تحت چنین شرایطی باید از احزاب کمونیست چین، کره، کوبا، ویتنام و لائوس به طور مشترک حمایت کنند. آن دسته احزاب کمونیست که از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی پیروی کردند اکنون در بحران عمیق فرو رفته اند و بی شک آتوریته شان در میان توده ها مضمحل شده است. تنها احزاب مارکسیست ـ لنینیستی که تصمیمات رویزیونیستی کنگره بیستم را طرد کردند اکنون از این آتوریته برخوردار می باشند. اپورتونیستها طی مدت سه دهه به آنها به عنوان «استالینیست»، «مائونیست» و «پرو آلبانیست» برخورد می کردند. وقایع دهه اخیر نشان داد که مواضع سیاسی ـ ایدئولوژیک پایه ای شان صحیح بود. آنچه اکنون ضروری است عبارت است از انسجامشان، عمل متحدشان علیه دشمن مشترک، تکوین استراتژی و تاکتیکهای مشترک در مبارزه طبقاتی و سازماندهی ساختارهایی جهت هماهنگ سازی جنبش کمونیستی بین المللی برای حفظ میراث، سنت و تجارب کمونیسم بین المللی. بیانیه پیونگ یانگ (مصوبه هفتاد حزب در آوریل ۱۹۹۲) نخستین گام در چنین راه دشوار و پیچیده است». (به نقل از: «مبارزه طبقاتی در شوروی کنونی» ـ ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۲)

«پایه تئوریک حزب، باید در حرف و عمل، مارکسیسم ـ لنینیسم باشد و ماموریت تاریخی جهانی طبقه کارگر را به مثابه پایه های فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود بگیرد: برای ساختن جامعه ای بدون طبقه که در آن نه استثمار وجود داشته باشد و نه ستم، نه جنگ وجود داشته باشد نه بی عدالتی اجتماعی. مارکسیسم ـ لنینیسمی که از بقایای اپورتونیسم بری باشد و خلاقانه در انطباق با اوضاع و شرایط کنونی تکامل یابد. نه به آن صورتی که گورباچف با ادغام کردن «ایده آلهای اومانیستیِ جهانی» و نظریات برنشتاین، کائوتسکی، بردیف، مارتف، ترتسکی، بوخارین، جیلاس، لوفور، ویلی برانت و «پدران» انترناسیونال سوسیالیستی که مارکسیسم را تنها به یک مفهوم خرده بورژوایی ضد کمونیستی تبدیل کردند، انجام داده است. در شرایطی که سرمایه داری در کشورمان احیا شده، رجوع به جهان بینی کمونیستی و تجارب سیاسی که در آثار افراد زیر جمعبندی و تدوین و تکوین شده ضروری است: استالین، مائو تسه دون، دیمیتروف، تلمان، تورز، تولیاتی، هوشی مین، ایباروی، کیم ایل سونگ، کاسترو و سایر سیاستمداران جنبش بین المللی که لنین هم در کانون آنها قرار دارد. (به نقل از: «اوضاع جاری و وظایف ما» ـ سخنرانی در کنگره موسس حزب متحده سراسری کمونیست بلشویکهای اتحاد شوروی» ـ نینا آندریوا ـ نوامبر ۱۹۹۱)

موارد فوق الذکر را یک به یک بررسی می کنیم. نخست آنکه، آیا حوادث واقع شده در بلوک سابق شوروی «توازن نیروها را شدیداً به نفع ارتجاع و امپریالیسم بر هم زده است؟» پاسخ مختصر به این پرسش فقط یک کلمه است: خیر. دیدگاه حزب متحده سراسری و کلیه کسانی که شوروی را سوسیالیستی می دانستند به طور عام یکسان است. حتی کسانی که آن را یک کشور سوسیالیستی «بد» می دانستند چنین استدلال می کردند که شوروی در مقام مقایسه با آمریکا، به ایشان «فضای مانور» می دهد. اما همانطور که تجارب تراژیک کشورهائی نظیر کوبا، آنگولا، ویتنام، اتیوپی، افغانستان و بسیاری مناطق دیگر، نشان داد تنها فضای مانوری که برای آنها ایجاد کرد این بود که بتوانند از چنگ یک امپریالیسم استثمارگر در بیایند به چنگ یک امپریالیسم استثمارگر دیگر بیفتند. مردم جهان با سقوط سوسیال امپریالیسم شوروی و تغییر از یک شکل دیکتاتوری بورژوائی به شکلی دیگر، هیچ چیز از دست ندادند.

بالعکس، مائونیستها به درستی میگویند که سقوط حاکمیت رویزیونیستی در شوروی ناشی از بحران عمیق و مزمن نظام جهانی امپریالیستی بود. توده های مردم جهان با امپریالیستهای غربی در هلهله کشیدن بخاطر سقوط رقبای رویزیونیست آنها شریک نمیشوند. اما در عین حال، این سقوط برای آنها تراژیک هم نبود. نخست آنکه، حکام شوروی، سرکوبگر و استثمارگر بودند. دوم آنکه، سقوطشان بیانگر انشعاب و ضعف در اردوگاه دشمنان طبقاتی است؛ بیان ناپدید شدن جوامع زشت منظری است که استثمارگر بودند اما نقاب سوسیالیستی بر چهره کشیده بودند و بدین نحو در میان توده های مردم گیجی می‌پراکندند. اگرچه تضعیف شوروی به عنوان رقیب عمده آمریکا، برای آمریکا برتریهای تاکتیکی معینی را فراهم میکند، اما نتوانسته و نمی تواند بحران جهانی سرمایه داری را حل کند.

این اوضاع و شرایط انقلابیون مائوئیست را با مصاف‌های نوین روبرو می‌کند. در عین حال، آنها را با فرصت‌های نوینی روبرو می‌سازد تا به شکل‌گیری نمایندگان راستین کمونیسم در بلوک شوروی سابق بپردازند. بعلاوه، همانگونه که در مقاله «درباره اوضاع جهانی» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱ سال ۱۹۹۵) تصریح شده، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی هر دو در حال تشدیدند.

تحلیل حزب متحده سراسری از تناسب قوا در جهان ارتباط نزدیک دارد با نظراتشان در این مورد که «سه ستون فرایند انقلابی بین المللی» شدیداً ضربه خورده اند. ضربه اول به ستون اول آنها (دولتهای «سوسیالیستی»)، ضربه به توده های مردم نبود چرا که این دولتها نماینده مردم نبودند. ضربه به آنها در حقیقت باعث تضعیف پایه های مهم نظام امپریالیستی جهانی بود، چرا که بلوک شرق یک بلوک امپریالیستی بود. همین بحث در مورد احزاب به اصطلاح کمونیست در کشورهای سرمایه داری (که از نظر تینا آندریوا شامل احزاب بزرگ طرفدار روس رویزیونیستی نظیر فرانسه و ایتالیا است) نیز صادق است. این احزاب هرچه در توان داشتند علیه مبارزات انقلابی در آن کشورها (به طور مثال در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه) به کار گرفتند.

و اما در مورد جنبشهای رهایی بخش ملی نظیر کوبا و نیکاراگوئه و غیره که به زیر بال و پر سوسیال امپریالیسم شوروی خزیده بودند، باید گفت که سقوط شوروی امپریالیستی واقعا باعث تضعیف روحیه و نیز موقعیت طبقات کمپرادور حاکم وابسته به شوروی در این کشورها و همچنین نیروهای گوناگون بورژوازی ملی تحت نفوذ رویزیونیستهای شوروی شد. بسیاری از این نیروهای «رهانی بخش ملی» از آتوریته شان بر توده ها برای بده بستان با امپریالیستهای غربی استفاده می کنند. اما این امر هیچ تغییری در وضعیت فلاکت بار توده های تحتانی (یعنی همان اکثریت عظیم جامعه) بوجود نمیاورد و آنان کماکان در فقر و فلاکت بسیار زیاد بسر می برند. در همه این کشورها منجمله در بلوک شوروی سابق، اثرات بحران عمق یابنده اقتصاد جهانی بیش از پیش توده های مردم را زیر فشار خود خرد میکند. اما توده ها نیز به مقاومت برمی‌خیزند. همانطور که مائو بارها تاکید کرد، هرجا ستم هست، مقاومت هم هست. خیانتهای مداوم مشتی نیروهای بورژوایی نظیر «کنگره ملی آفریقا»، «سازمان آزادیبخش فلسطین» و «فارابوندو مارتی» در السالوادور، نباید باعث روحیه باختگی انقلابیون واقعی گردد.

حزب «متحده سراسری» در مورد قدرت امپریالیستها غلو می کند و بر ضعف نیروهای کمونیستی تاکید بسیار می‌گذارد تا شاید جنبش کمونیستی بین المللی را قانع کند که تفاوتهای خود را کنار نهاده و در نوعی جبهه متحد تدافعی ضدامپریالیستی گردآیند: خوجه ایستها، مائوئیستها، کاسترونیستها، طرفداران شوروی، و غیره. بر این مبناست که آندریوا از سوی حزبش با حزب کارگر بلژیک «پیشنهادیه ای برای وحدت جنبش کمونیستی بین المللی» به طور مشترک تهیه کرده اند. آنها از جنبش کمونیستی بین المللی می خواهند که «انشعابات تاریخی خود را کنار نهاده» و «زخمهایشان را ترمیم کنند». (رجوع کنید به صفحه ۲۸) هدف این فراخوان مخدوش کردن خطوط تمایز میان انقلاب و ضدانقلاب، و به معنای وحدت کمونیستها با نیروهایی است که هنوز دست از میراث رویزیونیستی شان برنداشته اند. آنها علیرغم اینکه مدعی اند حاضر به یادگیری از نقدهای مائو به رویزیونیستهای شوروی هستند، اما او را در کنار کسانی نظیر کاسترو قرار می دهند که هرآنچه در توان داشت علیه آموزه های مائو به کار گرفت و از تمام جنایات خونبار سوسیال امپریالیستها حمایت کرد. و یا مائو را همسنگ رویزیونیستهای کهنه کاری نظیر «تولیاتی» از حزب کمونیست ایتالیا، یا «موریس تورز» از حزب کمونیست فرانسه قرار می دهند. همان «موریس تورز» که باعث شد حزب کمونیست فرانسه به جای استفاده از فرصتهای انقلابی ناشی از جنگ جهانی دوم به زد و بند با بورژوازی فرانسه بپردازد.

این است آن نوع صف بندی بین المللی که برنامه حزب متحده سراسری در پی آنست. این برنامه و این جبهه از همان بی پرنسیپی مختص رویزیونیستها برخوردار است و در این برنامه و جبهه تنها جایگاهی که به انقلابیون راستین پیشنهاد میشود اطاعت از رویزیونیستها است. نتیجه این فراخوان برای انقلابیون جهان عبارت است از «حمایت» از احزاب «کمونیست» چین، کره، کوبا، ویتنام و لائوس که سالهاست هیچکدام کاری به کار انقلاب نداشته اند. به طور مثال، از حزب کمونیست چین در برابر چه کسی باید حمایت کرد؟ از آنجائیکه حزب کمونیست چین با تمام توان آمریکا و امپریالیستهای غربی را به آغوش کشیده است، این حمایت تنها به معنای حمایت از حزب کمونیست چین در مقابل توده هایی که خواهان بازگشت به دوران مائو هستند. رویزیونیستهای حزب کمونیست چین نشان داده اند که حاضرند حمام خون به راه اندازند.

نکته مرکزی فراخوان حزب کمونیست بلشویکها عبارت است از مخدوش کردن خط تمایزی که بر سر آن سی سال میان مائوئیسم و رویزیونیسم مبارزه بوده است . این «انشعابات قدیمی» چیزی نیست جز نبرد مائو علیه تلاش‌هائی که رویزیونیستهای کشورهای استثمارگر و ستمگر بلوک سابق به عنوان کشورهای «سوسیالیستی» به عمل می آوردند.

نتیجه عملی جمعبندی آندریوا آن است که اکنون حول دفاع از استالین و به ویژه لنین می توان متحد شد. بنابراین، لنین «نقطه رجوع» کلیه نیروهای گوناگونی است که تجارب کمونیستی شان مورد نیاز است.

این در حالی است که لنینیسم در اصل بخشی از خط تمایز در جنبش کمونیستی بین المللی است. اما آنچه که آندریوا لاپوشی می کند این است که امروز بدون اتکا به مائو نمیتوان لنینیست بود. خدمات مائو بر مبنای گسترش و تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم بود و این علم را به مرحله نوین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم داد. امروزه بازگشت به لنین بدون مائو مثل بازگشت به مارکس بدون لنین در دهه بیست یا سی است. بی شک این گونه افراد که آندریوا و شرکاء نام می برند وجود خارجی دارند. اما نامشان نه کمونیست بلکه سوسیال دمکرات است. مائوئیسم نه تنها دربرگیرنده مارکسیسم ـ لنینیسم است، بلکه همانگونه که دومین سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی («زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم») خاطرنشان می سازد، در پرتو تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائو است که وجوه نوینی از خدمات خود مارکس و لنین نیز درک می شود و خدمات اساسیشان به نحو مشخصتری فهمیده می شود.

و بالاخره اینکه بازگشت به لنین به عنوان خط تمایز، به دفن تحلیل تعیین کننده مائو (خصلت سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم) ختم می شود. لنین و استالین زنده نماندند تا شاهد احیای سرمایه داری در شوروی باشند. چگونه کسی می تواند به طور جدی ادعا کند که لنین و استالین این پدیده بی نهایت پیچیده را کاملا تحلیل کردند. مائو با ایستادن بر شانه های آنها توانست چنین تحلیلی ارائه دهد. او حتی از این هم پیشتر رفته و مبارزه حادی را طی انقلاب فرهنگی (که عالیترین پیشروی انقلاب جهانی پرولتاریا تا کنون است) رهبری کرد.

آنچه که نیروهائی از قماش آندریوا آن را «انشعابات درون جنبش کمونیستی بین‌المللی» می‌خوانند، خیلی زود خصلت «درونی» خود را از دست داد. و تبدیل شد به مبارزه طبقاتی میان نمایندگان بورژوازی نوخاسته در شوروی (تحت رهبری خروشچف) از یکسو و نمایندگان پرولتاریای بین المللی (تحت رهبری مائو) از سوی دیگر. این یک جنگ سکتاریستی درون یک جبهه نبود، بلکه جنگ میان خروشچف در دفاع از طبقه اش از یکسو و مائو در دفاع ازطبقه اش از سوی دیگر بود. منافع مائو در این جنگ همان منافع پرولتاریای بین المللی و انقلاب جهانی، منافع تداوم انقلاب تحت سوسیالیسم و کوتاه نیامدن بر سر هدف نیل به کمونیسم جهانی بود. از این نقطه به بعد بود که مائو به جایگاه پیشروترین رهبر پرولتاریای بین المللی (منجمله پرولتاریای شوروی) ارتقاء یافت. خیلی روشن باید بگوئیم که سیاست نادیده گرفتن خدمات مائو برای «جوش دادن زخمهای جنبش کمونیستی بین المللی» نیست، چرا که رویزیونیستهای شوروی دیگر بخشی از این جنبش نبودند. آنها ضدانقلابیونی بودند که میخواستند جنبش کمونیستی بین المللی را در هم بشکنند. «جوش دادن» این زخمها به معنای سازش دادن انقلاب و ضدانقلاب است. اینکار همانطور که سی سال پیش امکان نداشت، امروز نیز امکان ندارد (شماره های بعدی «جهانی برای فتح» باز هم به ارائه تحلیل از مبارزه مداوم درون جنبش کمونیستی بین المللی خواهد پرداخت.)

«حزب متحده» و سایر نیروهای مشابه آنها، اخیراً تلاش کرده اند تا مناسبات خود را با نیروهای سانتریستی که طی یکی دو دهه اخیر در حال اضمحلال بوده اند، محکم کنند. اما مائونیستهای راستین در پی ائتلافهای بوروکراتیک با نیروهائی که نهایت آمالشان انجام کارهای برژنف بنحو احسن است، نیستند. مائونیستهای بر تلاشهای خود در جهت گسترش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در سراسر جهان (منجمله در کشورهای بلوک شوروی سابق) و ایجاد و تقویت احزاب مائونیست متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» می‌افزایند با این هدف که جنگ خلق را در کشورهای مختلف در اسرع وقت برپا دارند و به پیش برند؛ با این هدف که کشورهای سوسیالیستی نوین را بعنوان مناطق پایگاهی برای انقلاب جهانی ایجاد کنند. علیرغم اینکه وجود نسل قدیمیتر انقلابیون کشورهای مختلف برای پیشبرد این تلاشها ضروری است، اما مائونیستها بطور ویژه به نسل نوینی که در بحبوحه بحران عمق یابنده جهانی پا به میدان مبارزه میگذارد توجه میکنند تا نسل نوینی از کمونیستها را در راهپیمایی بی باکانه و استوار به سوی آینده ای مملو از مبارزات انقلابی توفنده، هدایت کنند.

جمعبندی

نینا آندریوا و حزبش نتوانسته اند از رگ و ریشه های عمیق رویزیونیسمی که مشخصه حزب کمونیست شوروی طی سه و نیم دهه حاکمیت بر شوروی سوسیال امپریالیستی بود، بگسلند. بدون درک تکامل کیفی که در علم انقلاب توسط مائو تسه دون صورت گرفت، بدون گسست کامل از رویزیونیسم، نیروهای نوظهور در شوروی سابق نخواهند توانست انقلاب را به پیش ببرند؛ نخواهند توانست مبارزه برای یک انقلاب همه جانبه با هدف سرنگون کردن حاکمیت بورژوازی در روسیه از طریق جنگ خلق را آغاز کنند و انقلاب در روسیه را به مثابه بخشی از انقلاب جهانی، به پیش ببرند.

اکنون که رویزیونیستهای شوروی ساقط شده اند و زشتی هایشان را امپریالیستهای روسی و غربی به گوش جهانیان رسانده اند، آندریوا و حزبش برای اینکه در سطح ملی و بین المللی گوش شنوائی برای خود پیدا کنند دست به انتقادی چند از دوره پس از ۱۹۵۶ زده اند. و حتی چند کلمه محبت آمیز در مورد مائو گفته اند. تمام انتقاداتشان از شوروی سوسیال امپریالیستی تحت رهبری خروشچف، برژنف، آندرپف و غیره را به جوانب تبعی محدود کرده اند و حمایت لفظی‌شان از مائو نیز حول مسائل فرعی دور می زند. آنها کاملا در مقابل انتقاد به ماهیت امپریالیستی شوروی رویزیونیستی گارد می‌گیرند.

مواضع آنها عمدتا ناشی از ناآگاهی نیست، بلکه بیانگر این است که کماکان سخت در چنگ رویزیونیسم اسیرند. دهها میلیون پرولتر واقعی که تحت حاکمیت بورژوازی رویزیونیستی شوروی رنج برده و از آنها نفرت دارند و در عین حال، امروز اوضاعشان تحت حاکمیت نوع غربی بدتر شده، به چیزی بهتر از اینها نیاز دارند. آنها به انقلابیون جوانی نیاز دارند که نه از سینه سپر کردن در برابر سلاح دشمن هراس داشته باشند و نه از لگد زدن به کاسه کوزه «دگمهای» رویزیونیستی که در میان نیروهای «چپ» شوروی سابق غالب است. بدون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم هرگز سخنی از «اکتبر نوین» نمی تواند در میان باشد.(مسئولیت ترجمه تمام متون نقل شده از روسی به انگلیسی به عهده: جهانی برای فتح است).

توضیحات

۱) استالین در اواخر عمرش (در کتاب «مسائل اقتصادی سوسیالیسم») امکان رشد عناصر سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را، اگرچه به طور ناقص، مورد بحث قرار داد.

۲) سوسیال امپریالیسم شوروی به استثمارگری کلاسیک نومستعمراتی در کشورهای درون و برون بلوک خویش نیز دست زد (نمونه هندوستان) و «تقسیم کار بین المللی» نوع خودش را نیز درون بلوک تحت سلطه اش برقرار ساخت.

۳) وقتی حزب متحده سراسری با تهدید می گوید که «شکست سوسیالیسم» به جنگ جهانی سوم و «نابودی نوع شر» منتهی می شود نشان میدهد که تا چه حد حاضر است پا جای پای حزب کمونیست سابق گذارد. این در حقیقت پژواک همان ادعاهای قدیمی رویزیونیستهای شوروی است مبنی بر اینکه سلاحهای هسته ای آنها «سلاح برای صلح» و تنها عامل بازدارنده آمریکا از برپایی جنگ جهانی سوم است. در آمریکا هم مارکسیست - لنینیستهای قلابی بودند که مجیز امپریالیسم آمریکا را می گفتند و مدعی می شدند که سلاحهای ارباب آنها است که صلح را تضمین می کند.

۴) جای هیچ شگفتی نیست که آندریوا به حمایت از این جلادان رژیم سابق شوروی بلند میشود. او با انتشار مقاله ای در سال ۱۹۸۸ در یکی از نشریات شوروی به نام «سوویتسکایا روسیا» در سطح ملی شهرت یافت. رقیب اصلی کورباچف در آن زمان، لیگاچف (هوادار برژنف) پشت این مقاله ایستاد، بود. آندریوا که در آن زمان استاد دانشگاه لنینگراد بود. در این مقاله وی به انتقاد از «اضمحلال منفعلانه بنیه دفاعی وآگاهی میهن پرستانه» پرداخت و به آنانی که «کوچکترین تبارز غرور ملی روسیه کبیر را نشانه شوونیسم قدرت بزرگ» میدانند، حمله کرد. او خواستار تجدید حیات توان نظامی، «نظم» ایدئولوژیک، تنبیهات شدیدتر برای مجرمین و روحیه تهاجمی تر در دفاع از منافع روسیه شد. این مقاله که دم به دم ذکر خیر استالین را می کرد، در حقیقت فراخوان برای ایجاد «نظم و قانون» بود.

۵) برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی».

۶) برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به «جهانی برای فتح»، ویژه نامه مائو (شماره هفتم، سال ۱۹۸۶).

۷) یک حرف مرتبا در پلمیکهای حزب کمونیست شوروی تکرار می‌شد: «به سختی می توان در مورد زیانهای ایدئولوژیکی و عملی که «انقلاب فرهنگی» چین به جنبش کمونیستی جهانی رساند، غلو کرد.» (به نقل از: «نقد نظرات تئوریک مائو تسه دون»، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۲)

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۱۹۹۸/۲۴

زنان
دیگر تن به بردگی نمی‌دهند!



KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER

عالم نریخه

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

در این شماره می‌خوانید
پراچاندا، دبیر کل
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
از جنگ خلق در نپال می‌گوید

A WORLD TO WIN

DO DA CONQUISTARE

پرولتارها چیزی برای از دست دادن ندارند، مگر زنجیرهایشان.
آنها جهانی برای فتح دارند

پرولتارهای همه کشورها، متحد شوید!

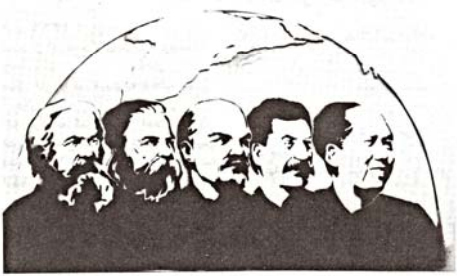

۲۴ ـ ۱۹۹۸

زنان دیگر تن به بردگی نمی‌دهند!

بعقیده سرمقاله این شماره، از نظر مائوئیستها شرکت زنان کاملا با خصلت انقلاب ارتباط دارد. فقط انقلابی که هدف محو تمامی تقسیمات و نابرابریهای اجتماعی را دنبال می‌کند، می تواند زنان را برانگیزد تا در جامعه بطور تمام و کمال به ایفای نقش بپردازند. در این شماره، برخی اسناد از لنین و انقلاب چین درباره مسئله زن، و گزارشی از برگزاری مراسم روز جهانی زن توسط زنان افغانستانی را هم می‌خوانید. بعلاوه، نامه‌هائی از خوانندگان در مورد موقعیت و مبارزات زنان ضمیمه شده است.

شکافتن پرده‌های ظلمت در افغانستان

میدان نبرد افغانستان، فرصتهای بگانه ای برای پیشبرد مبارزه انقلابی در بر دارد. مائوئیستهای حزب نوبنیاد کمونیست افغانستان نیز عزم کرده‌اند تا از دل برخوردها و تلاطماتی که کشور را پاره پاره کرده، نیرویی بسازند که بتواند منبع امیدی حقیقی ارائه دهد. این حزب می‌کوشد آلترناتیوی در برابر عملکرد قرون‌وسطائی بنیادگرایان اسلامی و استثمار مدرن امپریالیستها عرضه کند.

پایداری بر مسیر جنگ خلق در نپال

در حالیکه جنگ خلق در نپال با بزرگترین عملیات نظامی تاریخ این کشور مواجه است، پراچاندا دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تصویری از نتایج و اهداف دو سال جنگ انقلابی ارائه می دهد. بعلاوه، سندی از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر می‌کنیم که دلایل اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) را از این جنبش توضیح می‌دهد.

سرمقاله

خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید! ۲
زنان افغانستان هشت مارچ را جشن می گیرند ۱۰
از زبان خوانندگان ۱۳
لنین درباره مسئله زن ۱۶
اسنادی از انقلاب چین
زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند (۱۹۷۳) ۱۹
درباره کار در میان زنان
در مناطق آزاد شده (۱۹۴۸) ۲۲

افغانستان

شکافتن پرده های ظلمت ۲۴

پرو

با توسعه بیشتر جنگ خلق،
مردم را علیه دیکتاتوری فاشیستی جلاد و وطن فروش متحد کنید ۳۲
علیه دیکتاتوری جنایتکار و وطن فروش جنگ خلق را با استواری به پیش برید ۳۴

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: ۱۰ ماه بعد ۱۹۹۸

کارگران همه کشورها متحد شوید! ۶۰

نپال

رفیق پراچاندا از دو سال خطیر در تحول انقلابی می گوید ۴۲
درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۴۶
صد و پنجاه سال از انتشار مانیفست کمونیست می گذرد ۵۰
اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۵۰
ماجرای مانیفست کمونیست ۵۱

ترکیه

سندی از حزب کمونیست ترکیه (م. ل.) مائوئیسم زنده است، می جنگد، پیروز می شود و به پیروزی ادامه می دهد ۵۶

اندونزی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۶۴
انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی ـ ۱۹۶۶ ۶۸
بررسی کتاب: ساختمان نخستین اقتصاد سوسیالیستی جهان ۷۲

شماره‌های گذشته **جهانی برای فتح** کماکان در دسترس شماست

۱ ـ ۱۳۶۳ :

پرو: آنگاه که کوهستان آند می غرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق
تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بیاعتبری داغ لعنت
خوردگان جهان
بزرگداشت یلماز گونه‌ی: فیلمساز انقلابی ترک

۲ ـ ۱۳٦٤:

پرو:
سندی از حزب کمونیست پرو
تحت عنوان «در راه درخشان مارپالنگی»
ایران: شکل‌گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران انجامید
درباره دیناسیم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی
به قلم رومولد لوتا

۳ ـ ۱۳٦٤ :

انقلاب، آفریقای جنوبی را به خود می‌خواند
پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کایکایا: گزیده ای از یک مقاله
درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ ـ ۱۳٦٤ :

آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می‌یابد
ایران: «ارزش های شکست‌خورده خوب درس می‌گیرند»
بیرامه «مشی چریکی شهری» در آلمان غربی

۵ ـ ۱۳٦۵ :

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ ـ ۱۳٦۵ :

پرو: کی می رود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳٦۵ :

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

۸ ـ ۱۳٦٦ :

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۹ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ ـ ۱۳٦٦ :

ناگزیراری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳٦۷ :

بورکینا فاسو: چرا بدون توده ها نمی‌توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی نضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳٦۷ :

فلسطین: باشد تا انتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو
درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
اندیشه گونزالو

۱۲ ـ ۱۳٦۷ :

دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین
انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

۱۳ ـ ۱۳٦۸ :

پنجمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند
یک مارکسیست لنینیست از سیل بنگلادش می نویسد

۱٤ ـ ۱۳٦۹ :

چین: درباره وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۵ ـ ۱۳۷۰ :

سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
مخترانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱٦ ـ ۱۳۷۰ :

بیانیه‌های کمیته و احزاب شرکت‌کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱ :

آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و باید بهتر از آن را به دست آوریم ـ از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل.)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲:
«نبردی خطیر و مصافی عظیم»
ـ کارزار بین المللی: زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳:
«چیان چین؛ بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از نقطه نظر مائوئیستی»
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ ـ ۱۳۷۴:
سند جدید مهمی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس ـ «سلام بر تلنگ»
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»

پرو: گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
آفریقای جنوبی: «تمویض نگهبان» مقاله‌ای درباره تغییرات سیاسی اخیر و آلترناتیو مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۱ ـ ۱۳۷۴:
«مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!»
فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
«با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!»
«شورش بر حق است!» ـ مقاله‌ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

۲۲ ـ ۱۳۷۶:
نپال: «برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا!»
فراخوان حزب کمونیست نپال (مائوئیست): «در مسیر جنگ خلق به پیش روید!»

پرو: «از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!»
«سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی»
«کردستان: درسهای تلخ خیانت»

۲۳ ـ ۱۳۷۷:
«کارگران همه کشورها متحد شوید!» ـ درباره جنبش بین المللی کمونیستی و ضرورت اتحاد پرولتاریهای جهانی و تشکیل یک «انترناسیونال کمونیستی تراز نوین»
پاسخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به «پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین المللی کمونیستی»
ناگزالیاری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را تغییر داد. همراه با آذاری از چاروماژومدار و سایر مائوئیستهای هند
جنگ خلق؛ سندی درباره استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال. نوشته: حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
و سندی از حزب کمونیست پرو تحت عنوان «بر پیچی که در جاده پدید آمده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آییم!»

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود.
منتخب بعضی مقالات به عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما بفرستید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BMC WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K.

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی

«اگر شما به فرستادن مجله جهانی برای فتح برای من ادامه دهید، کمک می‌کنید که از جنبش جهانی کمونیستی، شناخت پیدا کنم.»

ـ خواننده‌ای از نپال

با پیشبرد فعالانه این کارزار، تماس بین المللی میان توده‌های ستمدیده را روشنتر کنید و نشان دهید که چرا و چگونه انقلاب بمعنای اتکاء به توده‌هاست

در کارزار جهانی جمع‌آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت کنید!





زنان در تمامی عرصه‌های جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (تصویر سمت راست)، و جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) (تصویر سمت چپ) فعال هستند.

زنجیرها را بگسلید

خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید!

پیشرویهای جنگ خلق در نپال یکبار دیگر چیزی را ثابت کرد که پیش از آن در پرو و سایر جنبشهای انقلابی مشاهده شده بود: فوران پتانسیل انقلابی عظیم زنان به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب. در هر دوی این کشورها پیوستن دسته دسته ی زنان دهقان فقیر به انقلاب، همه را شگفت زده کرده است (در هر دو کشور پرو و نپال دهقانان فقیر، تحت رهبری پرولتاریا، نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند). داغ لعنت خوردگان دیروز، امروز به کندن گور مرتجعین مشغولند و در حال ساختن جامعه ای نوین هستند. زنان به تمام عرصه های فعالیت انقلابی میپیوندند، در دسته های چریکی وارد میشوند، رهبری تشکلات توده ای را بدست میگیرند و پا در هیئت اعضاء و رهبران حزب پیشاهنگ ظاهر می شوند.

شکی نیست که بیداری زنان یک دستاورد بزرگ مبارزه انقلابی پرولتاریا است. ابعاد کیفی و کمی شرکت زنان در انقلاب پرولتری بسیار بیشتر و عظیمتر از هر جنبش انقلابی و توده ای دیگر است.

در جهان کنونی، کلیه طبقات و نیروهای سیاسی تلاش دارند تا زنان را زیر پرچم خود بسیج کنند. این خود در تایید نظر لنین است که بدون مشارکت توده ها هیچ چیز در عصر ما شدنی نیست. درگیر شدن زنان در تمام جنبشهای مردمی و دمکراتیک واقعاً یک ویژگی برجسته دهه های اخیر بوده است.

بطور مثال، «بهارهای رهاییبخش تامیل ایلام» توانسته بخش بزرگی از زنان را به خود جلب کند. این زنان با شجاعتی کم نظیر در نبرد علیه رژیم ارتجاعی آن منطقه میجنگند. در ویتنام، اریتره و فلسطین نیز زنان نقشی قدرتمند در جنبشهای رهاییبخش ملی بازی کرده اند. این نکته در تایید حرف مارکس است که میگوید میزان مشارکت زنان در جنبش انقلابی معیار تعیین نفوذ آن جنبش در میان مردم است.



اما میان نوع مشارکت زنان در تشکیلات «ببرهای رهایی‌بخش تامیل ایلام» و یا جنبش مقاومت فلسطین از یکسو، و نوع مشارکت زنان در مبارزات انقلابی تحت رهبری حزب و ایدئولوژی پرولتری از سوی دیگر، تفاوت اساسی وجود دارد. تفاوت اساسی در اینست که آیا خود جنبش میتواند به ورای مرزهای دمکراسی بورژوایی حرکت کند، آیا جنبش صرفا در پی اینست که جامعه ای سرمایه داری بر مبنای مبادله «آزادانه و برابر» کالاها (که نیروی کار مهمترینش است) بنیان نهد، و یا اینکه بالعکس، این جنبش بذر جامعه ای را حمل میکند که در آن کار دیگر کالا نیست و تمایزات طبقاتی از میان برداشته میشود.

انقلابیون کمونیست به زنان به عنوان سربازان صرف ارتش خلق و یا نیروی ذخیره کار نگاه نمیکنند. از نظر کمونیستها به تحقق پیوستن آن نوع انقلابی که کمونیستها برایش مبارزه میکنند، با مشارکت زنان رابطه لاینفک دارد. فردریش انگلس در کتاب معروفش به نام «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نشان داد که ستم بر زنان ناشی از تقسیم جامعه اولیه به طبقات است و رهایی کامل زنان، با هدف ساختن یک جامعه کمونیستی، یک جامعه ی عاری از تمایزات طبقاتی، کاملا ممزوج و جدا ناشدنی است.

کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین طی دهه متعاقب جنگ جهانی دوم، مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری بوده اند. در این کشورها انقلاب به ناگزیر، ابتدا از مرحله دمکراسی نوین به انقلاب سوسیالیستی گذر میکند.

همانگونه که مپدانیم انقلاب دمکراتیک



نوین، یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است چرا که هدف بلافصل این انقلاب نه سرنگونی مناسبات بورژوائی بلکه سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه بومی مرتبط با امپریالیسم است. انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا انجام میشود و با عملی کردن وظایف بورژوا دمکراتیک این انقلاب، در واقع راه را برای مرحله دوم انقلاب یا انقلاب سوسیالیستی هموار میکند.

ضروری است شرکت زنان در انقلاب دمکراتیک نوین را از این زاویه نیز بررسی کنیم.

زنان و دمکراسی

این اصلی جا افتاده است که کمونیستها برای تمام حقوق دمکراتیک مبارزه



تصویر بالا: کارفرمایان در حین بازرسی کار زنان در یک مجتمع الکترونیکی در «سیودا خوارز». در مرز مکزیک و آمریکا. ۶۰ درصد از یک میلیون کارگر شاغل در کارخانجات مناطق مرزی، زن هستند.
تصویر مقابل: زنان ایرلندی بعد از شنیدن خبر مرگ یکی از زندانیان بر اثر اعتصاب غذا.
در سطل های آشغال را بر زمین می کوبند.
تصویر پایین: تظاهرات وانشگتن در دفاع از حق سقط جنین و علیه حمله به کلینیک‌های سقط جنین و قتل پزشکان و کارکنان آنها.

دمکراتیک نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس برابری زنان حاصل نشده است. یک نگاه سطحی به پارلمان ها، لیست سران دولتها یا هیئت مدیره های شرکتها در این کشورها نشان میدهد که این نهادها شدیدا زیر سلطه مردان قرار دارند. علیرغم وجود یک گرایش عمومی در مورد اعلام برابری قانونی دستمزد زنان و مردان، ثابت شده است که عملا دستمزد زنان، علیرغم داشتن سطح آموزش و تخصص برابر با مردان، از آنها کمتر است.

علاوه بر این، حتی در کشورهای امپریالیستی روند برجسته آن است که اقشار بشدت فقیر بطور روزافزونی از زنان تشکیل میشود. سرمایه داری آخر قرن بیستم همچنان از نظام «دو رتبه‌ای» استفاده میکند و اقلیت بزرگی از مردم را در شرایط فقر رقتبار نگه می دارد. بسیاری از خانواده ها تحت سرپرستی مادران مجرد قرار دارند. زنان بسیاری با وادار به کار با دستمزد کم میشوند و یا میکنند. برابری زنان یکی از مهمترین حقوق دمکراتیک است. در عین حال، کمونیستها به این نکته نیز واقفند که دمکراسی نتوانسته و نمیتواند مسائل مربوط به ستم و نابرابری را حل کند. به علاوه، دمکراسی در «آزادترین» جمهوریها نیز همواره محدود و تابع مهمترین آزادی بورژوایی (یعنی آزادی استثمار نیروی کار جهت کسب سود) است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شود، بخش اعظم کار خانگی و بچه داری به دوش زنان خواهد افتاد. تا زمانی که میان زن و مرد تمایز اجتماعی موجود باشد، الزاما زنان به هزار و یک شکل با مردان نابرابر و تابع آن ها خواهند بود.

شاهد هستیم که حتی در کشورهای بورژوا





زنان عضو ارتش نوین خلق در فیلیپین

کاملا از بازار کار رانده شده و به کار نابود کننده خانگی زنجیر میشوند و در عین حال با وظیفه بزرگ کردن بچه ها در شرایط فقر رقت بار، مواجه میشوند. برخی جامعه شناسان غربی این پدیده را «زنانه شدن فقر» نامیده اند.

اما ستم بر زن تنها محدود به یک طبقه نیست. در یک جامعه طبقاتی، زنان طبقات مختلف تحت ستم قرار میگیرند. همین امر باعث بروز مقاومت و یا گرفتن جنبشهای مهم میان زنان اقشار و طبقات مختلف در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه میشود. زنان سراسر جهان با انواع مختلف شوونیسم پدر سالارانه و مرد سالارانه و نیز عقاید و سنن عقب افتاده ملازم با آنها (که در قوانین و نهادهای اجتماعی بورژوا دمکراتیک نه تنها محدود نشده بلکه تقویت هم می شوند) روبرویند.

زنان شورشگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه بورژوایی برایشان تعیین کرده، موج مهمی از مقاومت توده ای علیه طبقات حاکمه این کشورها را تشکیل میدهند. بنابراین، مبارزه علیه ستم بر زنان نیروی جدید و قدرتمندی را وارد صحنه میکند که پیشاهنگ پرولتاریا باید یاد بگیرد که چگونه آنرا به عنوان بخشی از مبارزه برای انقلاب رهبری کند.

کشورهای تحت سلطه

زنان در کشورهای تحت سلطه بخش اعظم قربانیان حدت یابی استثمار در سطح جهان را تشکیل میدهند. خود همین شرایط فقر فزاینده، سوخت و ساز دور نوینی از صنعتی شدن را در بعضی از این کشورها تامین میکند. سرمایه امپریالیستی مثل پراده آهن جذب این کشورها میشود و فقر و فلاکت مردم، پایه و مایه سودهای کلان میشود. رژیمهای ارتجاعی (مثل چین، بنگلادش و زئیر) در رقابت با یکدیگر جهت ترغیب امپریالیستها برای سرمایه گذاری در کشورهایشان، چوب حراج بر منابع انسانی و طبیعی خود میزنند تا این کفتارها شیره جان مردم را در کارخانه ها و کارگاه ها زیر فشارهای جانفرسا بمکند. زنان این کشورها یکی پس از دیگری به صفوف انبوه ارتش پرولتاریا میپیوندند.

در چین که میتوان گفت رهبرانش یکی از شدیدترین، نامحدودترین و افراطی ترین پروسه های توسعه اقتصادی سرمایه دارانه تاریخ جهان را پیاده کرده اند، میلیونها دختر و زن جوان روستایی برای کارهای شاق در «منطقه تجاری آزاد» به هنگ کنگ رانده شده اند. در بنگلادش که نیروی



چپه زنی از چیاپاس، مکزیک

کار شاغل در صنعت دوزندگی اش از مرز یک میلیون گذشته، لشگرهای جدیدی از پرولتاریا بوجود آمده که عمدتاً زن هستند. در کشورهای تحت سلطه زنان بشدت قربانی عقب ماندگی فئودالی این کشورها هستند. در این کشورها عقب ماندگی فئودالی حفظ شده و در «جهان مدرن» ادغام شده است. در صنعت قالیبافی در کشورهایی نظیر ایران، هند و غیره، امپریالیسم «مدرن» با مناسبات ستمگرانه سنتی رابطه ای متقابل و پرمنفعت برقرار میکند. و زنان و کودکان را به داربست قالی میخکوب میکند تا برای بازار جهانی تولید کنند. بدین جهت است که بسیاری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به درستی میتوان «نیمه فئودال» نامید.

بنابراین، پایه مادی قدرتمندی برای خروشیدن زنان وجود دارد. اما علت جذب زنان به مبارزه انقلابی را نمیتوان تنها با استثمار مستقیم آنها به عنوان کارگر یا دهقان توسط طبقات ارتجاعی توضیح داد. یا اینکه مسئله را به این تقلیل داد. علاوه بر این استثمار مستقیم، توده زنان زحمتکش زیر بار سلطه مردان، و سنن و نهادهای اجتماعی و مذهبی خفقان آور نیز قرار دارند. این بار بر گرده زنان اقشار مرفه نیز سنگینی میکند.

بار سنگین سنن هزاران ساله به اشکال بیشمار بر پشت زنان قرار گرفته است. حکام اسلامی در افغانستان قرون وسطی را برای زنان بازسازی کرده اند: آنها زنان را در خانه هایشان حبس کرده و کوچکترین حرکتشان را کنترل میکنند. آنچه به «آپارتاید جنسی» معروف شده است یکی از اشکال شدید ستم فئودالی بر زنان است که در میان دریائی از خرافات مذهبی در بسیاری نقاط جهان رایج است. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان همراه با رفتار و سنن ارتجاعی که در تار و پود جامعه تنیده شده است، هنوز وجه مهمی از زندگی بخش بزرگی از زنان جهان است. تنها چند مثال بزنیم: چادر نفرت انگیز، ختنه دختران و عقیم سازی اجباری زنان، ازدواج های از پیش تعیین شده کودکان، «مالکیت» مردان بر فرزندان، رشوه گیری تحت نام دوری (در هند «جهیزیه» به این نام خوانده میشود . مترجم)، کتک زدن زنان، «حق» مردان به طلاق دادن و زنا کردن (که هر دوی اینها برای میلیونها زن یا ممنوع است و یا مجازات به همراه دارد) ... این همه ستم بالاجبار به مقاومت و به امواج نوین مبارزه پا میدهد.

علاوه بر این ها و سایر «سنت های» فئودالی یا نیمه فئودالی، زنان کشورهای تحت سلطه دوش به دوش زنان کشورهای «پیشرفته» از اشکال «مدرنتر» ستم و تحقیر بر زنان نیز «بهره مند» میشوند. مثلا: اشکال گوناگون آزار جنسی، پورنوگرافی، فحشا و اشکال چندگانه خشونت (منجمله تجاوز و تنبیه جسمی). در بسیاری موارد اشکال ستم فئودالی و مدرن با هم در میامیزند و دست در دست هم زنان را در موقعیت فرودست نگاه میدارند. (نباید فراموش کنیم که در کشورهای «پیشرفته» نیز برخی از عقب افتاده ترین اشکال ایدئولوژیک برای انقیاد زنان موجود است: نظیر رشد ارتجاع مذهبی در آمریکا که بنیادگرایان مسیحی با حق سقط جنین مخالفت میکنند و خواستار بازگشت به ارزشهای ارتجاعی سنتی در خانه و به طور عام هستند.)

بنابراین شرکت زنان در مبارزه انقلابی صرفا وسیله ای برای ضربت زدن به این سرمایه دار یا آن زمین دار و یا دولتی که این طبقات ارتجاعی را نمایندگی میکند، نیست. بلکه این حرکت ضربتی است بر سرچشمه های ستم بر زن: یعنی همان مناسبات اجتماعی که از زمان ظهور طبقات بوجود آمده است.

دیدگاه های طبقاتی مختلف

چه در غرب و چه در کشورهای تحت سلطه، زنان بهیچوجه یک عامل «حاشیه ای» و یا مقطعی در مبارزه طبقاتی نیستند. بیش از پیش روشن شده است که آنها در کانون پروسه ستم و استثمار قرار دارند. نتیجه منطقی و ناگزیر این واقعیت آن است که زنان بطور فزاینده ای در کانون مبارزه علیه نظام ارتجاعی و امپریالیستی قرار گرفته اند و خواهند گرفت.

دشمن طبقاتی، ظرفیت انقلابی زنان را به روشنی دریافته و گامهای مهمی برداشته تا نه تنها این پتانسیل انقلابی را در هم بکوبد بلکه آن را به مجراهائی بکشاند که برای نظام امپریالیستی جهانی بی ضرر باشد و به حفظ آن کمک کند. بطور مثال، امپریالیستها که از درنده ترین و کثیف ترین مرتجعین حمایت میکنند، بر شرایط اسف بار زنان اشک تمساح می ریزند. آنها برای سرپا نگه داشتن شیوخ خلیج و حق آنان در احیای حرمسراهایشان، جنگ براه می اندازند (مثل کمک به شیوخ کویت در جنگ خلیج)؛ به رژیمهایی مثل طالبان در افغانستان کمک میکنند؛ از رژیمهائی مانند السالوادور (که جوخه های مرگش راهبه های کاتولیک را در سال ۱۹۸۰ به طور وحشیانه مورد تجاوز و کشتار قرار دادند و جدیداً افشا شده که مقامات ارشد آمریکایی در آن کشور از این جنایت باخبر بودند) حمایت میکنند. همزمان با این جنایتها، عواملشان در سازمانهای به اصطلاح غیر دولتی (NGO) موظف اند که پروژه های معینی را در میان زنان (به ویژه در مناطق فقیر و روستایی) در کشورهای تحت سلطه به پیش ببرند. هر چقدر هم که نیت برخی از افراد فعال در این برنامه ها خیر باشد، این برنامه ها در کلیت خود در چارچوب طرحهای عمومی امپریالیستها قرار دارد. و هدف عبارتست از مهار کردن نارضایتی های زنان، دور کردن آنان از مسیر مبارزه انقلابی و کشاندنشان به مجرای طرحهای رفرمیستی با این توهم که برای زنان برابری بیشتری بدنبال خواهد داشت. اما حجم زیاد توجه امپریالیستها و سازمانهای به اصطلاح «غیر دولتی» به کار در میان این اقشار نشانه آن است که وظیفه مبارزه برای متشکل کردن زنان، وظیفه بسیار مهمی است.

میان برخورد انقلابی پرولتاریا به مسئله زن با برخورد نیروهای طبقاتی دیگر، حتی رادیکالترین بورژوا دمکراتها، تفاوتهای بزرگی موجود است. از جمله آنکه پرولتاریای انقلابی به شورش زنان علیه وضع موجود آگاهانه دامن میزند. حال آنکه جریانات دیگر مداوما میخواهند غلیان زنان را مهار کنند و در چارچوبه های محدود نگاه دارند؛ آنان از یک سو به زنان به مثابه دژکوبهای ارزشمند علیه دشمن نگاه میکنند و از سوی دیگر از اشتیاق انقلابی زنان برای نیل به جامعه ای کاملا متفاوت، هراس دارند.

بارها و بارها از ناسیونالیستها و انقلابیون بورژوا دمکرات شنیده ایم که میگویند پیش کشیدن مسئله زنان باعث ایجاد تفرقه در صفوف مبارزه میشود. این حرف تنها زمانی میتواند حقیقت داشته باشد که هدف «مبارزه» بر پا کردن یک جامعه مشتمل از استثمارگران و استثمارشوندگان، مردسالاری و پدرسالاری و دیگر سنن و رفتار و افکار ارتجاعی باشد. سیاست ترس از «افراط» در مسئله زنان، ناگزیر موجب آن میشود که زنان حتی در فعالیت های انقلابی «مجاز» نیز نتوانند بطور کامل و موثر شرکت کنند.

بالعکس، انقلابیون پرولتری با آغوش باز از شورش زنان استقبال میکنند و بارورش میسازند. از نظر انقلابیون کمونیست، تضادهای ناشی از شرکت فعال زنان در جنبش (یعنی مواجه شدن با مقاومت مردان) یک ویژگی ضروری جنبش انقلابی

است. برخورد درست به مسئله به شیوه آموزش، انتقاد و انتقاد از خود، همچنین دامن زدن به مبارزه آگاهانه (منجمله ترغیب روحیه شورشی در زنان) علیه ایده ها و عملکردهای عقب افتاده درون جنبش انقلابی، هم زنان و هم مردان و کل جنبش را به سطح عالیتری ارتقا. میدهد. تضاد میان زن و مرد را با نادیده گرفتن و آرزوی غیب شدن، نمیتوان نابدید کرد. تلاش برای منحل کردن آن درون «مبارزه» عمومی (آنگونه که نیروهای بورژوا و شوونیستهای مردسالار عمل میکنند) نیز این تضاد را از بین نمیبرد. این روش تنها به محدود کردن شرکت زنان در جنبش ختم میشود و مقاومت زنان دیر یا زود به طرقی که ممکنست زیاد مساعد حال انقلاب نباشد، فوران خواهد کرد.

فمینیستها و دیگران، کمونیستها را مورد انتقاد قرار میدهند که با «انگیزه های معین » زنان را به شرکت در مبارزه انقلابی تشویق میکنند. انقلابیون کمونیست پتانسیل انقلابی عظیم زنان (به ویژه در میان اقشار تحتانی جامعه) را درک میکنند. خشم این زنان در واقع نیروی قدرتمندی برای انقلاب است که باید به مثابه بخشی از نیروی انقلابی تمام توده ها علیه نظام ارتجاعی رها شود. تنها «انگیزه معین » که به آن اعتراف میکنیم اینست: جنبش امروز، در تقاطعی مانند پرو و نپال یا در تقاطعی که مبارزه همه جانبه برای کسب قدرت در جریان است، به مرحله جنگ خلق رسیده است. ما کمونیستها معتقدیم که شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز یکی از عوامل بسیار مهم است که این جنبش را قادر خواهد کرد تبدیل به جنبش فردا، یعنی انقلاب سوسیالیستی، شود. انقلاب سوسیالیستی گام به گام مناسبات مالکیت کهن و نهادهای منطبق بر آن را از بین خواهد برد. و مبارزه برای از بین بردن ستم بر زن یکی از آنها و یکی از کانونهای مهم آن خواهد بود.

سوسیالیسم در چین

مائو بر وجود «عناصر سوسیالیستی» در انقلاب دمکراتیک نوین (به مثابه یک مرحله ضروری در انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه که بخش اعظم جمعیت جهان را در خود جای میدهند) تاکید ورزید. در واقع او تاکید کرد که وجود این عناصر یکی از ویژگیهای کلیدی است که این انقلاب دمکراتیک را در مقایسه با انقلاب دمکراتیک نوع کهن، «نوین» میسازد. و آنرا بخشی از انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی جهانی میکند.

الگوی چین به روشنی نشان میدهد که «دو راه» پیش پای زنان است. پرولتاریا پس از به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک در ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. پرولتاریا در این راه به نیردهای مکرر علیه بقایای جامعه کهن دست زد و با تلاشهای پی در پی با کسانی که در حزب خواستار متوقف کردن انقلاب و ایجاد یک جامعه سرمایه داری بودند، مقابله کرد. طی چندین دهه ساختمان سوسیالیسم در چین، پیشرفتهای عظیمی در بسیج زنان در تمام عرصه های مبارزه، در مبارزه علیه افکار و سنن کهنه و ایجاد پدیده های نوین سوسیالیستی، انجام شد. انقلاب فرهنگی نقطه عطف این جهتها بود که طی آن میلیونها تن در جهت بر پا نگه داشتن انقلاب و پیشبردش به سوی کمونیسم، درگیر نبرد مرگ و زندگی شدند. زمانیرو همگان است که این جنبش عظیم، زنان را بگونه ای بیسابقه درگیر مبارزه کرد. این مسئله در مورد تمام اقشار جامعه صدق میکند . کارگران، دهقانان، و روشنفکران انقلابی که جنبش گاردهای سرخ را تشکیل میدادند. این مسئله در صفوف بالایی حزب نیز صادق بود. رفیق چیان چین، نقشی تاریخی به عنوان یکی از رهبران اصلی مقر انقلابی درون حزب کمونیست چین بازی کرد. و در عرصه مهم مبارزه علیه عقاید کهن آثار پرقدرتی تحت رهبری وی بوجود آمدند که موازین هنری نوینی برای توصیف موقعیت و رسالت پرولتاریا در عرصه هنر و فرهنگ وضع کردند. تجسم بخشیدن به قهرمانان زن انقلابی و پرقدرت یکی از ویژگیهای برجسته این آثار بود.

همانگونه که میدانیم انقلاب فرهنگی نهایتا به دست تهاجم ارتجاعی دن سیائوپین و خیانت هواکوفن شکست خورد. خود چیان چین به علت مبارزه خستگی ناپذیرش برای آرمانهای پرولتاریا و برای خط انقلابی پرولتری مانوتسه دون، به عنوان دشمن شماره یک و به جرم مسخره ساستفاده از قدرت در جهت مقاصد شخصی، توسط مرتجعین در سال ۱۹۸۰ محاکمه شد. وی در دادگاه با شجاعت از پرچم سرخ دفاع کرد و به تنها جرم خود یعنی انقلاب کردن، اعتراف کرد. وی بدین ترتیب، دادگاه خود را به محاکمه کسانی تبدیل کرد که وی را متهم می کردند. (یعنی دن سیائوپین و هواکوفن) [۱]

کهنه در مقابله با نو

و اما شرایط زنان در چین سرمایه داری کنونی چگونه است؟ بیشک برخی از زنان مثل برخی از مردان با چیاول مایملکهای سابق کلکتیو (جمعی) مردم به ثروتی رسیده اند و یا آزادی یافته اند که کارگران و توده های زحمتکش را استثمار کنند. احیای سرمایه داری اما برای اکثریت زنان چیزی جز بردگی مجدد در چنگال سلطه مردسالاری به ارمغان نیاورده است . نه تنها بردگی اقتصادی بلکه بردگی جسمی و اجتماعی. این مسئله هم در مورد «مناطق آزاد تجاری» مانند کانتون صدق میکند و هم در مورد روستاها که دوباره به مناطق وحشت و فلاکت برای اکثریت عظیم روستانیان تبدیل شده، و یا در مورد شهرهای پر زرق و برق چین جدید سرمایه داری. اشکال کهن ستم بر زنان مثل دمملهای چرکین مجدداً در سراسر کشور ظاهر شده اند. عقاید فئودالی و کنفوسیوسی در مورد پست بودن زنان بطرز انتقامجویانه ای، ظهور مجدد یافته اند. تن فروشی که در چین مائو از بین رفته بود، هزاران ناگزیر جامعه ای است که در آن کار انسان دوباره به کالائی برای خرید و فروش تبدیل شده، و در آنجا «تروتمند شدن شکوهمند است» شعاری است که سردمداران حکومت با بیشرمی تمام تبلیغش میکنند. از بین بردن نوزادان دختر چنان گسترده است که واقعیت زشتش حتی در آمار جمعیتی نیز ظاهر میشود. چین یکبار دیگر برای اکثریت زنان جهنم شده است.

پس می بینیم که از نظر توده های زنان و نیز کل جامعه، فرق «مکراسی کهن» با «دمکراسی نوین» موضوع کوچکی نیست. خلاصه مسئله در این است که: آیا استثمار و ملازمه ناگزیر آن، یعنی ستم بر زن که ویژگی مشترک کلیه جوامع طبقاتی است، همچنان پابرجا خواهد ماند؟ یا اینکه راه طولانی و سخت، برای ایجاد مناسباتی کاملا متفاوت میان زن و مرد را در پیش خواهیم گرفت؟ اکنون از نپال، پرو و سایر کشورهای درگیر در مبارزه انقلابی خبر میرسد که جنگجویان و رهبران تازه نفسی از صفوف تحت ستم ترین زنان برمیخیزند. اینها که امروز به مقام قهرمانان زن انقلابی ارتقاء یافته اند، دیروز توسری میخوردند و تحقیر میشدند. اینگونه زنان هرگز به انقلاب نیم بند قانع نمیشوند. آنها الگوهای پرنفوذی برای سایر زنان میشوند و جنبش انقلابی و اهدافش را به مصاف می طلبند.

انقلابیون پرولتر با دوختن یک چشم به آینده و یک چشم به الزامات جاری انقلاب از صمیم قلب برای عملی کردن این شعار گام بر میدارند: «خشم زنان را به مثابه

زنان افغانستان هشتم مارچ را جشن می‌گیرند

روز ۸ مارس ۹۸ یک میتینگ مهم به مناسبت روز جهانی زن در شهر کویته در پاکستان برگزار شد. این میتینگ توسط زنان افغانستانی در تبعید سازمان یافته بود. برنامه های مشابهی نیز در اروپا به دنبال فراخوانی که توسط زنان افغانستانی و ایرانی در تبعید صادر شده بود، برگزار شد.

در فضای بار زیر آفتاب اواخر زمستان، زنان پیر و جوان گرد آمدند تا روز جهانی خویش را جشن بگیرند. آن روز صبح وانتی در خیابانهای شهر می چرخید و تبلیغ می کرد. از اولین ساعات بعد از ظهر، جمعیت بسوی محل میتینگ روان شد. بسیاری از این زنان نخستین بار بود که در میتینگی شرکت می کردند که فقط توسط زنان سازمان یافته بود و توسط آنان اداره می شد. از بلندگوها ترانه «آتش در کوهستان» از نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» پخش می شد. بعضی‌ها با پرچم و شعارهای متعدد آذین شده بود. یکی از پرچمها در محکومیت شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر زنان بود؛ و پرچم دیگر فراخوان دفاع از مبارزات بر حق زنان را می داد. یکی از شعارها این بود: «شکستن زنجیرها مستلزم مبارزه سازش ناپذیر است.» شعار دیگر بر این تاکید داشت که زنان حتی اگر به زور هم که شده باید حقوق خویش را به چنگ آورند. در مجموع نزدیک به ۶۰۰ زن در این مراسم شرکت کردند. حتی زمانیکه میتینگ رو به پایان بود هنوز زنانی بودند که خود را به محل می رساندند.

میتینگ با خواندن قطعه شعری توسط یک زن آغاز شد. در این شعر آمده بود که بدون مبارزه زنان پیروزی بدست نخواهد آمد.

زنی که مسئول جلسه بود به شرکت کنندگان چنین خوش آمد گفت: «امروز هشتم مارچ روز جهانی زنان می باشد، روزی که سمبل مبارزه زنان برعلیه ظلمها و ستمهایی است که مناسبات حاکم بر جامعه بر آنان اعمال می نماید و آنان را در بند و زنجیر نگه می دارد. سالها پیش زنان کارگر در آمریکا بخاطر سختی شرایط کار و دستمزدشان برعلیه کارفرمایان شورش کردند.... در روز ۸ مارچ، حضور فعال زنان کارگر نساجی در عرصه مبارزه برای بدست آوردن خواسته های برحقشان نشان داد که چگونه منافع کارفرمایان و حاکمین در ستمگری و بطور مشخص در ستم بر زنان و استفاده از کار آنها نهفته است. حکومت برای حفظ این منافع از نیروی نظامی خود استفاده کرد، اما زنان مبارز از رویرو شدن با قوای نظامی ترسی به دل راه ندادند و با جان نثاری در این مبارزه شرکت کردند....

«ما زنان افغانستان نیز باید این روز را بعنوان روز مبارزه زنان برعلیه ستم بر زنان و حکومتهای مردسالار در افغانستان و کشورهای دیگر هرچه رزمنده تر تجلیل نماییم.» سخنران در صحبت از اینکه چگونه در بسیاری از کشورها حاکمان می کوشند ۸ مارس را خنثی کرده و آن را به یک کارناوال دولتی تبدیل کنند و بر آتش مبارزه زنان آب بپاشند، چنین گفت: «زنان مبارز فریب جشنهای قلابی دولتهای حاکم را نمی خورند و با سرکوبگران ادامه می دهند. اما در حال حاضر تجلیل از روز هشتم مارچ در افغانستان غیر قانونی است. حاکمین مردسالار فعلی در کشور ما حتی تجلیل قلابی این روز را لازم نمی بینند و این یکی از اشکال بروز ستمگری کاملا آشکار و کاملا آفتابی ای است که آنان با بی شرمی تمام و بدون هیچگونه پرده پوشی در پیش گرفته اند. از این روی ما زنان افغانستان که با چنین ستمگری کاملا بی پرده و کاملا آفتابی ای روبرو هستیم باید جرات مندانه از روز جهانی زن تجلیل بعمل آوریم و مبارزاتمان را با شهامت و استوار به پیش ببریم.

«بیایید در این روز یک بار دیگر خشم خود را به نیروی رزمنده و پرتلاش تبدیل کنیم و مبارزه خود را پیگیرانه و قاطعانه برای از بین بردن ستم بر زنان و ستمهای دیگر ادامه دهیم....»

یکی از سازماندهندگان پشت تریبون رفت و به نمایندگی از جانب کمیته سازمانده زنان را فرا خواند که روز جهانی زن را قدرتمندتر از همیشه جشن بگیرند. او گفت که در آستانه قرن بیست و یکم زنان در افغانستان به زور در شرایط قرون وسطایی زندگی می کنند. او اضافه کرد: «این وضعیت به هیچوجه قابل تحمل نبوده و باید علیه آن پا خاست. همانطوریکه در قطعنامه اجتماع اعتراضی زنان مهاجر افغانستانی مقیم کویته گفته شده است، زنان افغانستان برای تامین حقوقشان بجز پیشبرد مبارزات فعال علیه وضع موجود راه دیگری ندارند.....

هم اکنون زنان مبارزی وجود دارند که علیه اقدامات وحشیانه و مقررات تبعیض طالبان و جهادیهای هم قماش آنها بپا می خیزند. زنان افغانستان حتی برای باز بودن حمامهای زنانه قریانی می دهند. آنها در مقابله با تجاوزات و تعرضات باندهای مسلح حاکم و افراد مربوطه شان تا سرحد استفاده از اسلحه نیز پیش رفته اند و متجاوزین و معترضین را غرقه در خون کرده اند. زنان رزمنده در خارج از کشور، از طریق تظاهرات، گردهمایی ها، کارهای نشراتی و فرهنگی و سایر اشکال فعالیتهای اجتماعی مبارزاتشان را به پیش می برند. این مبارزات و جان فشانی های شجاعانه را باید هرچه بیشتر عمق و نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنید».

مانند هر عمل انقلابی بزرگ دیگر، پیشاهنگ پرولتری در جریان عمل به تجارب غنی و جدیدی دست می یابد و بر مشکلات جدید فائق میشود. همانگونه که مائو در «گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی در هونان» در ۱۹۲۷ نوشت، هرگز بدون فراتر رفتن از «حد معقول» نیتوان ناترازانی ها را درست کرد. این نکته در مورد موفقیت کنونی زنان بسیار صدق میکند. انقلاب ایجاب میکند که میلیونها زن از تمامی زنجیرهایشان، منجمله زنجیر سنن و سلطه مردسالاری، بگسلند و ابتکارات انقلابی خود را بکار بندند.

اگر احزاب و تشکلات کمونیست، به درستی و با انرژی فراوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در این زمینه پیاده کنند، خیل زنان به صفوف مبارزین و رهبران انقلاب خواهند پیوست. واقعیت دال بر آن است که موضع و پراتیک «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و احزاب و سازمانهای متشکل در آن با الهام از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دروازه ها را بروی چنین تحولی بطور گسترده باز کرده است. با این وصف هنوز نیتوان ابراز رضایت نمود چرا که کارهای زیادی برای بسیج کامل زنان درون مبارزه انقلابی باید انجام شود. پیشرویهای کنونی تنها آغاز کار است. پرده نخست نمایشی است که همه ناباوران را به باور خواهد رساند: زنان برمیخیزند، جهان متعفن کنونی را زیر و رو میکنند و جهان نوینی را خشت بر خشت از نو بنا می نهند. ■

گسترش بخشید و به یک حرکت اجتماعی وسیع مبدل نمود.» سخنران توضیح داد که ستم بر زن فقط به جوامعی نظیر افغانستان محدود نشده بلکه به اشکال متفاوت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم وجود دارد. او گفت که مبارزه زنان در افغانستان بخشی از مبارزه بین المللی گسترده تر علیه نظام حاکم بر جهان است. سپس یک زن جوان مقاله ای را که در مورد اشکال مختلف ستم بر زنان تهیه کرده بود، ارائه داد: «زنان افغانستان از اولیه ترین حقوق یک انسان به خاطر زن بودن محروم هستند. در شرایط کنونی آنها حتی در شهرها اجازه ندارند که برای اجرای کارها و رفع احتیاجاتشان به بیرون از خانه بروند، حتی برای حمام رفتن و یا برای تعادی و شفاخانه رفتن و یا به مکتب رفتن. حجاب اجباری به شکلی است که زندانی بودن زنها را به نمایش می گذارد حتی چشم زن نباید معلوم باشد. این حجاب فقط یک پوشش نیست بلکه به قسمی است که اجازه درست دیدن و حرکت کردن و راههای طولانی رفتن بیرون از خانه را برای زنان نمی دهد. زنانی که کاری یاد گرفته بودند و در جامعه فعال بودند، به دستور و زور طالبان و حاکمان دیگر فعلی در افغانستان خانه نشین شده اند. زنان زیادی بخاطر تامین مخارج زندگی خود و خانواده شان در بیرون از خانه کار می کردند. زنان زیادی در جریان جنگ مقاومت ضد روسی و همچنان جنگهای جاری شوهرانشان از دست داده اند و مجبور هستند که مخارج زندگیشان را خود تامین نمایند. اما تمامی اینها نمی توانند برای ادامه زندگی خود و اطفالشان کار کنند.

«زنان افغانستان هم در دهات و هم در شهرها باید تمامی کارهای خانه را انجام دهند.... کار خانگی هیچ زمانی تمامی ندارد . پخت و پز، کالاشویی، صفایی خانه، خدمت به شوهر، پذیرایی مهمانان، پرورش و مراقبت اطفال و غیره. در جامعه هیچ ارزشی برای این کارها قائل نمی شوند.... کار فقط کار مردان است که دارای ارزش است و در مقابل آن مزد دریافت می شود.

«کار خانه باعث می شود که زنان از صبح تا شب فرصت نکنند که به موضوعات دیگری که در اجتماع می گذرد فکر کنند و محدود به همان کارهای تکراری می شوند. زنان اجازه پیدا نمی کنند که چیزهای بیشتری بدانند و یاد بگیرند و به مسائل مهمتر فکر کنند.... همیشه مردان خانواده و جامعه برای آنها تصمیم می گیرند که اجازه دارند درس بخوانند یا نه، اجازه دارند بیرون از خانه کار کنند یا نه، اجازه دارند فکر کنند یا نه، اجازه فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دارند یا نه.... زنانیکه می خواهند زنی را تعریف و تمجید نمایند، می گویند که ساکت است، کم حرف است، حرف شنو است، خجالتی است.... زنانیکه برعلیه ستمهایی که بر او و زنان دیگر روا می شود اعتراض کرده و مبارزه را دامن بزند به او می گویند که پایش را از گلیم خودش بیرون گذاشته، لچر است، سلیطه است، بی حیا است. و به این وسیله می خواهند جلوی اعتراض و مبارزات زنان را بگیرند....

«در مناسبات زناشویی مرد می تواند دشنامه باشد تا بتواند هرقدر زنی که بخواهد بخرد. در این میان احساسات زن بعنوان یک انسان، یک شریک زندگی که فکر می کند، مطرح نیست و مورد تحقیر و نادیده گرفتن قرار می گیرد. زمانیکه شوهر یک زن، زن دیگری می گیرد به هردو زن ستم می شود، هم به زن اول و هم به زن دوم و زن سوم و .... چون گناه هیچ کدام از زنها نیست، آنها باید این ستم را در رابطه با نظام مردسالار حاکم ببینند....

«زنان در دهات حق مالکیت بر زمین ندارند. کار آنها در دهات هم اصلا به حساب آورده نمی شود، در صورتیکه زنان هم در خانه و هم در زمین و در رابطه با محصولات زراعتی و پرورش حیوانات از سر صبح تا ناوقتهای شب کار می کنند. پاک کردن محصولات زراعتی، آرد کردن گندم، نگهداری حیوانات، دوشیدن شیر و تهیه ماست و مسکه و دوغ و چکه و قروت، سوزن دوزی، قالی بافی و کارهای دیگر از جمله کارهای زنان در دهات می باشد که یا به تنهایی و یا یکجا با مردان انجام می دهند. در مناطقی مثل نورستان و جدران زنان تمام کارهای مربوط به زراعت را بدون هیچ گونه مهمگیری مردان به پیش می برند. در اکثر موارد زنان هیچ مزدی برای این کارها دریافت نمی کنند و اگر هم در مواردی مثل قالی بافی دریافت کنند بسیار ناچیز است.... که در اکثر موارد به مردان خانواده تحویل داده می شود.

«دخترها از کوچکی مجبور هستند که کارهای سخت را در دهات انجام دهند و وقتی به سن هفت سالگی می رسند باید تکه دوزی، پخت و پز، پختن نان، نگه داری اطفال خرد و غیره را انجام دهند تا برای شوهر کردن آماده شوند. در سنین ده تا دوازده سالگی زنباید به مکتب بروند . اگر مکتبی وجود داشته باشد . چون ممکن است در بیرون از خانه چیزهای جدیدی ببینند و تغییر نمایند و دیگر دختران سرخم و حرف شنو و تابع نباشند.... «حتی زمانیکه دعواهای قومی یا خانوادگی و شخصی در دهات بوجود می آید و کسی کشته می شود، برای از بین بردن دعوا و جنجال زن یا دختری را بعنوان خون بها به خانواده طرف مقابل می دهند. در جنگهای مختلف در شهرها و دهات، زمانیکه یک گروه در جنگ برنده می شود، به زنان بمثابه غنایم جنگی برخورد می شود و مورد اختطاف و تجاوز قرار می گیرند. هم اکنون زنان زیادی در افغانستان بطور علنی مورد تعرض و تجاوز قرار می گیرند و دلیل آن را غنیمت شمردن آنها و دلایل دیگر مثل بی حجابی و رعایت نکردن قوانین قرون وسطایی می گویند....

ما باید به علیه تمامی این ستمها که خود بخشی است از نظام آسارت آور حاکم در افغانستان مبارزه کنیم. ما در این مبارزه تنها نیستیم.... مبارزه علیه ستم از جانب زنان کشورهای مختلف به پیش برده می شود....»

سخنران در میان ابراز احساسات جمعیت تبریمون را ترک کرد و جای خود را به نوجوانی داد که قطعه شعری را درباره تبدیل فرهادهای رنج زنان به تندری که دیوارهای زندان ستم را فرو می ریزد، خواند. سپس سخنران دیگری چنین گفت: «مبارزات خودبخودی را ما در مورد تعداد قابل توجهی از زنان می بینیم که زنان دیگر نیز باید از آنها یاد بگیرند. اما این مبارزات فردی ستم بر زنان را در جامعه از بین نمی برد و اگر از دست یک ستمگر خلاص شویم، در ادامه زندگی بدست ستمگر دیگری می افتیم....

«ستم بر زن جزیی از مناسبات حاکم بر جامعه می باشد و حکومتهای ستمگر از آن دفاع می نمایند. لذا در مبارزه علیه ستم بر زن ما با این حکومتها و قوانین خود ساخته شان که متکی بر فرهنگ و سنن عقب مانده است و دستگاههای سرکوبگر حافظ این مناسبات روبرو هستیم. هر زمان که مبارزات ما در سطح شخص خود ما محدود نشود و این مناسبات و حکومتهای ستمگر را مورد حمله قرار دهد، آنها به سرکوب مبارزات ما دست می زنند.... دلیل این امر روشن است.... این مبارزات منافع رژیمها را به خطر می اندازد....» او نمونه های دیگری از مبارزات خود بخودی زنان را نقل کرد و اضافه نمود: «زنان مبارز باید دست بدست هم بدهند تا بتوانند مبارزاتشان را قدرتمندتر بسازند و آن را به جریانی تبدیل نمایند که هرچه متشکل تر باشد.... این نیروی زنان، حاکمان ستمگر را هراسان می کند. لذا مجبور هستند که به تهدید متوسل شوند....» او سخنان خود را با درود به مبارزات برحق زنان در افغانستان و سراسر جهان خاتمه داد. بعد از وی نوبت به پیام همبستگی از جانب یک دختر محصل رسید. سخنران بعد، بهنگام معرفی خود

گفت که بی سواد بوده و نمی تواند به زبان قلمی حرف بزند. «مادران ما عقب مانده بودند و در مجلسهای مثل مجلسهای فعلی ما نشسته بودند، بخاطر این نبودن ما را خراب کردند. من می خواهم سرنوشت غم انگیز خود را برای شما بگویم و به گوشهایتان برسانم. سرنوشت من این بوده که یک دختر ۷ ساله را به یک مرد ۷۰ ساله داده بودند و مرا بدبخت کردند. در طول نه ده سال من زندگی خود را نفهمیدم که آیا من زنده هستم یا در گورستان. خواهران و مادران از شما خواهش می کنم که سرنوشت اولادهای خود را خراب نکنید. دخترهای شما هم عاجز است و هم بیچاره است. آیا من هایتی که ما را غریب می شناسند و ما را بسیار عقب مانده می شناسند، به حق و حقوق ما هیچ کسی تن نمی دهد و حق و حقوق ما را کسی روشن نمی کند. من به زبان خودم حرف می زنم که یک طفل ۷ ساله را به مرد ۷۰ ساله دادند. بعداً که من به سن ۱۷ سالگی رسیدم مبارزات خود را به راه انداختم و فهمیدم که اگر خودم خود را از این بدبختی نجات ندهم هیچ کسی نیست که مرا از این بدبختی نجات دهد.....» استقبال بسیاری که از سخنرانی وی شد نشان می داد که از قضا کسی در بین جمعیت نیست که از چنین سرنوشتی رنج برده است. سپس سخنران بعدی پشت تریبون رفت و چنین گفت: «من به حیث یک دختر ستمدیده و رنج کشیده کشور این روز را برای همه زنان جهان، خاصتا برای خواهران و مادران بلاکشیده میهنم تبریک می گویم. من افتخار می کنم و به خود غرور می بخشم که در چنین روزی در بین خواهران و مادران خود قرار گرفته و توانسته ام احساسی را که دارم در قالب مقاله خدمتتان تقدیم کنم....

خواهران و مادران! بدون زن جامعه انسانی وجود ندارد. بدون اشتراک زنان در امور اجتماعی یک جامعه، آن جامعه بسوی نابودی می رود و نمی تواند بسوی خوشبختی گام زن باشد. در طول تاریخ زنانی بوده اند که برای حقشان مبارزه کرده اند و به اثبات رسانده اند که زنان انسانهای دست دوم نیستند و می توانند شانه به شانه مردان برای خوشبختی مردم مبارزه کنند و حتی جانشان را در این راه از دست بدهند.

«خواهران و مادران! پس بیایید درباره خود و ستمهایی که بر ما اعمال می شود بیندیشیم و راه نجات را دریابیم. آیا ما حقیر و ناتوانیم و نمی توانیم خودمان را از این ظلمتی که بر ما سایه افکنده است برهانیم؟ نه چنین نیست....

«خواهران و مادران! پس بیایید دست به دست هم داده و ریشه خرافات را از هم بگسلیم. ما باید تحصیل کنیم، در امور اجتماعی جامعه خویش سهیم باشیم، کار کنیم و در تولید اشتراک داشته باشیم، آزادی بیان داشته باشیم و در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خویش سهیم باشیم. اگر این حقوق را از ما سلب شوند ما انسان کامل نخواهیم بود و همیشه زبون و بدبخت خواهیم بود. ما باید برای گرفتن حقوق انسانی خویش مبارزه کنیم و این عمل طبعاً تلاش و از خود گذری می طلبد. وقت آن نمانده که خاموش بنشینیم و حال زارمان را نظاره کنیم.... دیگر زمان آن رسیده که خودمان را برای بدست آوردن حقوق انسانی مان آماده کنیم و مبارزه برحقمان را بطور تنظیم شده آغاز نماییم.»

زن دیگری به زبان اردو با حضار سخن گفت (مترجمش به زبان دری برگذار می شد). او وضعیت زنان کشورهایی نظیر افغانستان، ایران و پاکستان را محکوم کرد و چنین گفت: «در اینجا من یک مسئله بسیار مهم را می خواهم واضح کنم که تحصیل و آموزش حق اولیه زنان است و ما به کسی اجازه نمی دهیم که ما را از این حق محروم نماید.»

مسئول جلسه بطور مختصر به تاریخ ریشه ستم بر زنان اشاره کرد و چنین گفت: «در افغانستان همانند هر جامعه طبقاتی دیگری، ستم بر زنان نیز جزء مهمی از ساختار اقتصادی ـ اجتماعی استثمارگرانه مسلط بر جامعه می باشد. شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، در جهت به پیروزی رساندن انقلاب یک ضرورت اساسی است. زیرا که بدون شرکت فعال نصف نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست. اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست. مقدم بر آن مسئله اساسی این است که فعالیتهای انقلابی زنان، ستم پدرسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استثمارگرانه حاکم بر جامعه است مورد ضربت جدی قرار می دهد و خشم زنان را بمثابه عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می نماید.»

سپس قطعنامه ای که توسط محفل تحلیلیه زنان مهاجر افغانستانی به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن به این میتینگ ارائه شده بود، قرائت شد. در بخشی از قطعنامه چنین آمده است: «برگزاری مراسم محفل کنونی نشان می دهد که مبارزات زنان افغانستانی علیه ستم و بخاطر کسب حقوق انسانی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی شان می تواند و باید ادامه داشته باشد و بیشتر از پیش به سوی گستردگی و عمق بیشتری حرکت نماید. محفل امروزی ما همانند گردهمایی بیستم جدی، یک اجتماع منفرد و تنها نیست بلکه بخشی از یک سلسله محافل و اجتماعاتی است که در مناطق و کشورهای مختلف توسط زنان مبارز افغانستانی و ایرانی به پیش برده می شود.... برنامه ای که خود بخشی از مبارزات زنان کشورهای مختلف جهان در روز هشتم مارچ محسوب می گردد.» این قطعنامه با تائید فراخوان عمومی صادر شده برای مراسم ۸ مارچ، اعلام کرد:

«۱ ـ هشتم مارچ روز جهانی زنان است که وسیعاً در سطح بین المللی مورد پذیرش قرارگرفته است. موقف عقب گرای نیروهای تاریک اندیش و قرون وسطایی حاکم بر افغانستان، مبنی بر غیر قانونی دانستن برگزاری این روز، عمیقاً ستمگرانه و جاهلانه بوده و شدیداً قابل نکوهش است. زنان مبارز افغانستانی مکلفند که همه ساله دوش بدوش زنان مبارز سایر کشورهای جهان، از روز جهانی زن تجلیل بعمل آورده و برگزاری این روز را بمثابه یک حرکت مبارزاتی علیه نظام مردسالار و حکام ستمگر و جاهل حاکم بر کشور در نظر داشته باشند.

«۲ ـ مبارزه علیه طالبان و سایر نیروهای زن ستیز در افغانستان، حق انسانی و مسئولیت مسلم زنان افغانستانی است و ما این مبارزه را علیرغم هرگونه تهدید و ارعاب از سوی واپس گرایان داخلی و خارجی به پیش خواهیم برد. مبارزه ما بر حق و عادلانه است و با شجاعت و استواری ادامه خواهد یافت....

«۳ ـ ما از تمامی شخصیتها و نیروهای ملی، دمکرات و انقلابی افغانستان و سایر کشورهای جهان می خواهیم که از امر ما حمایت بعمل آورند و ما را برای ادامه موفقانه و پیشرونده مبارزاتمان مدد رسانند.

«زنده باد مبارزات بر حق زنان افغانستان!

«زنده باد مبارزات عادلانه زنان در سراسر جهان!»

سپس مسئول جلسه، اعلام بحث آزاد کرد. زنی از بین جمعیت بلند شد و از حجاب به دفاع برخاست. او گفت که زنان باید به جای اینکه از ستم، آه و ناله کنند بهنگام سختی (در جبهه های جنگ) پاور سردان باشند. این حرف، بحث داغی را بر سر مسئله ستم بر زن در افغانستان و باصطلاح «ضعف اخلاقی» زنان دامن زد. میتینگ در فضایی پرشور و داغ با این ترانه به پایان رسید:

روز ۸ مارچ را فرخنده تر می کنیم
آتش کینه خود افروخته تر می کنیم
زنجیرها را بگسلیم، خشم خود رها کنیم
زنهای آزادیم ما، انقلاب برپا کنیم
ظالمان را می کشیم، حق خود را
می گیریم
ریشه ظلم می کنیم، خود را رها
می کنیم
زندگی آزادی است، بندگی بردای است
جنگ ما رهایی است،
خصم ما خاموشی است ■

کارزار جهانی جمع‌آوری کمک مالی **از شرق تا غرب دنیا**

در شماره گذشته، نامه‌ای از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را چاپ کردیم که هواداران این جنبش را به سازماندهی کارزار جمع آوری کمک مالی فراخوانده بود. یکی از فعالیت‌های کلیدی که نیروهای مائوئیستی جهان باید آن را شتاب بخشند، توزیع گسترده ادبیات انقلابی است. شما نیز همین امروز به این کارزار بپیوندید و به جهانی برای فتح کمک کنید تا بتواند مجله را منظمتر و به زبانهای بیشتر منتشر کند، و در کشورهای بیشتری توزیع نماید. این یک نیاز عاجل است. چک‌ها یا حواله‌های پستی خود را می توانید به نام «جهانی برای فتح» به نشانی مقابل ارسال کنید: *A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, UK*

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

از زبان خوانندگان...

خشم توده‌ها علیه تجاوز در پنجاب

مطلب زیر بر پایه گزارشی از نشریه انقلابی «چامکادا لعل تارا»، چاپ پنجاب هند، که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می کند، تهیه شده است.

روز ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۷ در «بارنالا»، دختری بنام «ماها صاحب کائورا» زمانی که از دبیرستان به خانه باز می گشت مورد تعرض قرار گرفت. به او دستجمعی تجاوز کردند و سپس وی را بقتل رساندند. این جنایت توسط افراد نزدیک به حکومت انجام شد. پلیس نه تنها کوچکترین تلاشی برای دستگیری و مجازات مسببین این جنایت بعمل نیاورد، بلکه تعدادی افراد بیگناه را دستگیر کرد. این اقدام تبهکارانه و پرده‌پوشی های پلیس، خشم توده‌ها را برانگیخت و باعث آشوبهائی شد که مقامات پنجاب انتظارش را نداشتند. درست بعد از پخش خبر جنایت، یک کمیته مبارزاتی از سوی احزاب و گروه‌های مختلف مدافع حقوق بشر تشکیل شد. ستون فقرات انقلابی این کمیته، نشریه «چامکادا لعل تارا» و «لوک سنگرام مورچا» بودند. روز ۱۲ اوت، هزاران زن و مرد از «بارنالا» و دهات اطراف در مراسم سوگواری شرکت جستند.

پرده‌پوشی پلیس ادامه یافت، و مقاومت توده‌ها نیز باز نایستاد. دو روز بعد از مراسم سوگواری، یک تظاهرات ۲۵ هزار نفره برگزار شد که در آن شعار اعدام مسببین جنایت، اقدام جدی علیه مقاماتی که از قاتلین حمایت می‌کنند و منفرد کردن خانواده‌های آنان در محیط عمومی اعلام شد. برای کمک به پیشبرد این فعالیت‌های مبارزاتی، معادل ۵۰۰۰ دلار جمع آوری شد. روز ۸ سپتامبر تظاهرات دیگری با حضور ۵۰ هزار نفر از مردم خشمگین برپا شد. کمیته مبارزه توانست در عرض چند دقیقه ۴۰ هزار اعلامیه را بدست توده‌های مشتاقی برساند که خود خواهان پخش بیشتر اعلامیه ها بودند. نام دبیرستانی که «ماها صاحب کائورا» در آن تحصیل می کرد به نام وی تغییر یافت.

خانواده‌های قاتلین کاملا منفرد شدند. رسانه‌های محلی بطور منظم خبرهای مبارزاتی را منعکس کردند: روزنامه‌ها از مقالاتی درباره وضعیت زنان در هند پر شد. اخبار این مبارزه در سراسر هند طنین انداخت. مقاماتی که روابطشان با متجاوزان افشا شده بود مجبور به استعفا شدند. بالاخره مسئولان جنایت دستگیر شدند. یکی از افراد پلیس اخراج شد. و حزب حاکم محلی مجبور شد برای ایجاد کتابخانه‌ای بنام «ماها صاحب کائورا» معادل ۲۵ هزار دلار بپردازد.

جنایت علیه زنان در هند یک مسئله بسیار رایج است. تقریبا هر ۶ دقیقه یک جنایت علیه زنان صورت می‌گیرد، و هر ۱۲۰ دقیقه یک زن قربانی قتل‌های خانوادگی می شود. مبارزه فوق‌الذکر یکی از نقاط اوج مقاومت در برابر چنین جنایاتی در پنجاب محسوب می‌شد. کمیته مبارزه مصمم است توجه مردم را بیش از پیش به این موضوع جلب کنند و مبارزه علیه اوباش و متجاوزان را به مبارزه علیه مستبدان محلی و دولت پیوند بزند.

درباره موقعیت زنان در هند

این نامه را یکی از خوانندگان زن مجله از آندرا پرادش برایمان فرستاده که به موقعیت زنان در هند می‌پردازد.

جهانی برای فتح عزیز،

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند. آنها نیمی از انقلاب هستند. برپایی جنبش زنان زنجیرهای استثمار زن در نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را در سراسر جهان می‌گسلد. صدای گسستن بندهای زنان به تدریج به گوش هر زنی در هر جای کره ارض می‌رسد. مبارزه علیه پدرسالاری و جلوه‌های آن نظیر آزار جنسی، تبعیض نژادی و جنسی، تبعیض کاستی، قتل‌های

خانوادگی، آزار شبانه و غیره، اخیرا بالا گرفته است. این مبارزه به بخش لاینفکی از جنبش عمومی انقلابی تبدیل شده که علیه بنیان نظام استثمارگرانه اقتصادی جریان دارد.

جنبش انقلابی، موضوعات پایه ای مربوط به استثمار اقتصادی و جنسی زنان را در دستور کار انقلاب گذاشته است. طبقه استثمارگر با پدرسالاری، نیمی از نیروی کار یعنی زنان را تهدید می‌کند. از زنان بشابه عرضه کننده کار ارزان استفاده می‌کنند. آنها حتی از زنان کارگر سوء استفاده جنسی می‌کنند. آنها سعی می‌کنند بر مبنای جنسیت بین زنان و مردان کارگر تفرقه بیندازند و بر آنها حکومت کنند. این یک پدیده جهانشمول است.

از اوایل قرن بیستم مبارزه علیه هر شکل از استثمار زنان به‌پیش رفته است. بعد از یک دوره مبارزه تلاقی جویانه، اینک عصر جنبشهای زنان فرارسیده است. این چیزی است که در پرو می‌گذرد. این چیزی است که در آلمان، فیلیپین، سری لانکا، کشمیر، نپال و سایر نقاط می‌گذرد. و این چیزی است که در هند می‌گذرد. در حالیکه کشورهای امپریالیستی سعی می‌کنند توده‌ها را با برنامه های صرفا اقتصادی و رفاهی سازمانهای داوطلب غیر حکومتی خواب کنند، جنبش انقلابی در هند نیز مانند سایر کشورهای در حال توسعه، راه تکاملی خود را می پیماید و دورنمایی روشن را پیش روی دارد. این جنبش بیش از پیش بر توده زنان تاثیر می‌گذارد و آنان را به جاده انقلاب و رهائی می‌کشاند. در اینجا نمونه‌های روشنی از جنبش انقلابی زنان را نقل می کنیم.....

زنان در مبارزه مسلحانه «تله نگانا»

مبارزه مسلحانه «تله نگانا» در دهه ۱۹٤۰ در ایالت آندراپرادش، نقطه عطفی در جنبش انقلابی زنان هند محسوب می شود. زنان با تمام نیرو جنگیدند. کارگران کشاورزی بی زمین به مصادره بخش عظیمی از اراضی اربابی پرداختند. در آن زمان، ٤۰ درصد اراضی در مالکیت اربابان و وابستگان آنها بود. مردم بار مالیات را نیز بر دوش داشتند. هیچگونه امکانات تحصیلی و درمانی وجود نداشت. فقط ۸٫۵ درصد از کل اهالی با سواد بودند. و فقط ۱٫۵ درصد زنان سواد داشتند. زنان کاستهای فقیرتر در خانه ارباب، بردگی می‌کردند. هر دختری به محض اینکه به سن بلوغ می‌رسید باید به خانه ارباب می رفت. اما توده‌ها قیام کردند. زنانی نظیر ایلاما، نارساما، چیلاکاما و دیگران، قهرمانانه توده‌ها را تحت رهبری حزب کمونیست هند رهبری کردند. آنها برای فعالین پناهگاه پیدا کردند و وظایف خطرناک دیگری را به انجام رساندند. آنها در مناطق جنگلی در جوخه‌های مسلح متشکل شدند. کمیته های روستا که طی این جنبش شکل گرفت خواسته‌های زیر را جلو گذاشت: حق مالکیت برابر برای زنان و مردان، ممنوعیت ازدواج زنان زیر هجده سال، مرخصی دوران بارداری، لغو محدودیت استخدام زنان، دستمزد برابر، و غیره. زنان بسیاری در این نبرد جان باختند.

ادامه مبارزات بعد از «انتقال قدرت»

۱۵ اوت ۱۹٤۷ که بعنوان روز استقلال هند جشن گرفته می‌شود، چیزی بیشتر از انتقال قدرت از دست انگلستان به طبقه حاکمه کمپرادور هند نبود. هنوز هم استقلال واقعی بدست نیامده است. استثمار اقتصادی و انحطاط فرهنگی بالا گرفت. حاکمان، پدرسالاری را بیش از پیش تقویت کردند. بعلت بحران اقتصادی حاکم، بارهای جدیدی به دوش زنان گذاشته شد. آنها باید مدام بچه می آوردند تا نیروی کار فراهم کنند. و از طرف دیگر، میزان مرگ و میر کودکان افزایش می‌یافت. نظام نیمه فئودالی به کار انسانی نیاز داشت. بنابراین زنان را تشویق به تحصیل کردند. اما مشاغل زنان به پرستاری و آموزگاری محدود شد که این خود، ادامه نقش زن در نظام پدرسالار فئودالی بود. حتی امروز هم اکثریت اعمالی هند در روستا زندگی می‌کنند. فئودالیسم دست نخورده مانده و استثمار به قیام‌های بیشتر پا می دهد.

ناگزالباری: تندر بهاری

قیام مسلحانه ناگزالباری در سال ۱۹٦۷ در بخش دارجیلینگ از ایالت بنگال غربی مانند یک تندر بهاری، آسمان انقلاب هند را روشن کرد. قیایل علیه غارتگری اربابان زمیندار نیز کردند. دهقانان قطعه زمینی را در منطقه ناگزالباری گرفتند، گراداگر آن را با پرچمهای سرخ نشانه گذاری کردند و در آن به کشت پرداختند. کنفرانس دهقانی خاتمه مالکیت انحصاری اربابان بر اراضی را اعلام کرد و خواهان تقسیم مجدد زمین توسط کمیته های دهقانی، و سازماندهی و تسلیح دهقانان برای مقاومت در برابر اربابان و مرتجعین شد.

این یک درک نوین بود. و همین مسئله در انقلاب هند به ناگزالباری جایگاهی تاریخی بخشید. طی دو ماه ۶۰ مورد مصادره زمین و محصول صورت گرفت. اسناد مالکیت اراضی و قروض دهقانان به اربابان سوزانده شد. بیش از ۲۰۰۰۰ دهقان بعنوان فعال تمام وقت در اتحادیه دهقانی ثبت نام کردند. زمانی که پلیس برای دستگیری فعالین آمد با مقاومت شدید روستائیان روبرو شد. بعدا نیروهای کماندو برای مدتی کوتاه، قیام قهرآمیز پشت طبقه حاکم را لرزاند. در مورد شرکت زنان در این قیام هنوز بررسی عمیقی انجام نگرفته، اما آنها نقش بسیار فعالی بازی کرده بودند....

زنان در جنبش طبقه کارگر

صنعتی کردن هند فقط بر مبنای منافع کشورهای امپریالیستی صورت گرفته و می گیرد.امروز شرکتهای چندملیتی علنا در هند سرمایه گذاری می‌کنند. اگرچه این روند، بخشی از زنان را به کارگر صنعتی تبدیل کرده اما آنها فقط ۷٫۵ زنان کارگر هند را شامل می‌شوند. اکثر زنان در بخش غیررسمی کار می‌کنند....

در دوره اخیر، مبارزات حق طلبانه زنان آرام آرام با یک دورنمای روشن به جاده انقلاب پیوسته است. «زمین به کشتگر» به شعار روز تبدیل شده است. مبارزه برای حق قبایل بر جنگلها نیز یک موضوع روز است...

در منطقه جنگلی «دانداراکارانیا» که سرشار از منابع طبیعی است، زنان شاغل در بخش غیررسمی علیه نظام سرمایه داری و فئودالی به سازماندهی پرداختند. این امر با مبارزه برای افزایش دستمزد کارگرانی که برگ گیاه «تندو» می چینند آغاز شد. در این منطقه جوخه‌های مسلح انقلابی حضور دارند. تشکلات دهقانی شکل گرفته و تعداد اعضای یکی از سازمان زنان قبیله به هزاران نفر بالغ می شود. این سازمان به مسائل گوناگون زنان می پردازد. مبارزه با درگیری و زد و خورد بسیار با پلیس همراه بوده است. اغلب «تندو» چینان، زن هستند. اینک



در ایالت بیهار هند، زنان کاست‌های نجسانی توسط کسانی که در رسانه‌ها «ناگرالی» خوانده می‌شوند، برای دفاع از خود در برابر تجاوز و تحقیری که از جانب مردان کاست فوقانی بر آنان روا می شود، سازمان می‌یابند.

عقاید و آداب مذهبی که بشدت مانع کار زنان و رشد فردی زنان می‌شود، زیر سئوال رفته است. برای مثال، زنان هیچ حقی در انتخاب شریک زندگی خود ندارند. اگر مردی، زنی را بربراید و به خانه خود ببرد، آن زن مجبورست همسر وی شود. چند زنه بودن رواج دارد. زنان بعد از ازدواج حق پوشیدن ژاکت ندارند. بعد از اینکه زنان در مبارزه علیه حکام هند و امپریالیستها سازماندهی شده اند، این چیزها هم دارد تغییر می کند.

در آندراپرادش، جنبش منطقه جنگلی توسعه یافته و زنان در مبارزه برای افزایش دستمزد، کاهش قیمت نوشابه، و حق زمین مبارزه می‌کنند. در خیزش عظیم سال گذشته، قریب به ۱۰۰۰ مبارز در درگیری با پلیس کشته شدند. براساس اختناق شدید، تشکلات زنان به شکل مخفی سازمان یافته اند.

اهداف مبارزات زنان چنین است: زنان باید از کار خانگی خلاص شوند. آنها باید در تولید اجتماعی شرکت جویند. کار آنها باید به رسمیت شناخته شود. ازدواج باید بر اساس انتخاب آزادانه باشد. خانواده نوین باید بر مبنای عشق و احترام و آزادی و برابری تشکیل شود. زنان باید تحصیل کنند و در رهبری سیاسی شرکت جویند. زنان باید حق مالکیت بر ابزار تولید را دارا باشند. باید در مایملک، حق برابر داشته باشند. کار خانگی، آشپزی و بچه داری باید اجتماعی شود. بطور کلی، زنان باید بخشی از انقلاب دمکراتیک نوین باشند. فقط کمونیسم است که می‌تواند زنان را بطور کامل رها کند.

زنان علیه سیاستهای جدید اقتصادی مقاومت می‌کنند

بعد از اجرای «توافق عمومی تجارت و تعرفه ها» و پیاده کردن «سیاستهای لیبرالیزاسیون» از سوی حکومت هند، زنان بیشتر به حاشیه رانده شدند. خصوصی کردن‌ها و قطع سوبسیدها، مستقیما بر امر تحصیل و بهداشت زنان تاثیر گذاشت. زنان کارگر از شرکتهای بخش عمومی که گفته می شد حال نزاری دارند، کنار گذاشته شدند. مقاومت حادی که در برابر مراسم انتخاب ملکه زیبائی جهان در نوامبر ۱۹۹۶ در «بنگالور» یعنی مرکز شرکتهای چندملیتی در هند انجام گرفت، مظهری از آگاهی زنان بود. اینکه یک زن هندی را بعنوان ملکه زیبائی سال ۱۹۹۷ انتخاب کردند نشان می‌دهد که غارت امپریالیستی در هند تشدید خواهد شد. آنها برای فروش کالاهایشان، مدل‌های هندی می خواهند. زنان مقاومت می‌کنند و منافع پشت کارزاری که برای تربیت مانکن، رقابت بر سر زیبائی و غیره براه افتاده را افشاء می‌کنند. زنان مصمم پرده از چهره سازمانهای تامین اعتبارات که نقش ماسور امپریالیستها را در گمراه کردن مردم بازی می‌کنند، برداردند.

یک مانع مهم دیگر در راه سازماندهی زنان، فرهنگ هندو است. «هاراماساستراس» هندو در تشریق فئودالیسم به ذهن استثمارشدگان بسیار موفق بوده است. زنان از طریق کاست، جنسیت و «دالیتها» در اختیار شروتمندان قرار گرفته اند. تشکلات زنان به تدریج زنان را نسبت به برخورد منفی مذهب به رشد زنان آگاه می‌کنند. آنها میفهمند که زنان مسلمان و مسیحی را هم باید از حصار زندگی موجود بیرون کشید. زنان مسلمان بمثابه یک اقلیت در دولت هندو، بیش از دیگران از حقوق خویش محرومند و سرکوب می شوند. مسیحیت به یک ابزار تبلیغاتی امپریالیستها تبدیل شده است. به موضوعات مربوط به زنان «دالیت» که بواسطه کاست و جنسیت خود تحت استثمار قرار دارند نیز باید پرداخته شود.

زنان خدمتکار نزد طبقات میانی و فوقانی که به کشورهای مختلف مهاجرت کرده اند، زنانی که قربانی آزار جنسی هستند، و دیگران را باید قربانیان عصر «سیاستهای جدید اقتصادی»، یا قربانیان عصر امپریالیسم دانست. همه این بخشها باید گرد آیند و به راه انقلاب بپیوندند. ■



محاصره لنینگراد: ۱۹۴۲، رسته زنان در مقابل کاخ زمستانی درست قبل از تهاجم نازی‌ها

بازتکثیر یک سند تاریخی

لنیـــن درباره مســـئله زن

این گزیده‌ای است از «خاطرات من از لنین، کنکوئینی درباره مسئله زن» نوشته کلارا زتکین. این متن بر پایه مکالماتی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا زتکین صورت گرفت، به رشته تحریر درآمد. (متن حاضر را از روی نسخه «رهایی زنان ـ نوشته هایی از لنین» از انتشارات انترناسیونال، باز تکثیر کرده ایم.)

«بنابراین برای ما کاملا صحیح است که خواسته های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه حداقل است، ونه یک برنامه اصلاحی به معنی «سوسیال دمکراتیک» و «انترناسیونال دوم.» آن. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده های زنان با رفرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچوجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیریهای عملی است از احتیاجات مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم . بله، نفرت داریم و خواهان محو هرگونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی وارد می شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنها را در نظر می گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیستهای قیم مآبی که اذهان راتخدیر می کنند. نه! به هیچوجه. بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرا می خوانند.»

به لنین اطمینان دادم که منهم همین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می شود. اذهان نامطمئن و ترسو، این عقیده را بعنوان اپورتونیسم مشکوک رد می کنند. باید این نکته را هم در نظر



زنی در حال رهبری اجرای ترانه‌های مقاومت در ینان، یکی از مناطق پایگاهی در جنگ خلق چین در دهه ۱۹۳۰

• بگیریم که خواستهایی که اینک برای زنان جلو می گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.

لنین با تعجب و قدری ناراحتی گفت: «یعنی چه؟ این خطر در مورد هر چیزی که می گوییم یا انجام می دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است منزاره نشین شویم. ماننباید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول والای خود خواهیم لغزید. در مورد ما تنها اینکه چه می خواهیم نیز مطرح است. من معتقدم که این را بحد کافی روشن کرده ام. ما نباید در تبلیغات خود، از مطالباتی که برای زنان مطرح می کنیم، پت بسازیم. نه! بسته به شرایط، باید زمانی برای این خواستها و زمانی برای خواسته های دیگر مبارزه کنیم. و همیشه، همه اینها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد.»

«هر نزاعی از این نوع ما را با دار و دسته بورژوازی محترم و با نوکران رفرمیست که به همان اندازه محترم هستند، سر شاخ می کند. این کار، دسته اخیر را مجبور می کند که با تحت رهبری ما بجنگد - که این را نمی خواهند - یا نقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می کند و چهره کمونیستی ما را نشان می دهد. بدین ترتیب اعتماد توده زنان به طرف ما جلب می شود؛ توده‌ای که خود را استثمار شده و تحت سلطه مردان می بیند؛ توده ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوایی در کل، خود را در هم شکسته و برده می یابد. زنان کارگر که همه به آنها خیانت کرده و ترکشان نموده اند، درک می کنند که باید بطور دسته جمعی همراه ما بجنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنیم، یا شما را به اعلام آشکار این مطلب وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، همچنین باید با هدف عمده ما مرتبط باشد - یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این جزء الفبای روشن است، مطلقاً روشن. ولی توده های وسیع زنان کارگر - اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم - با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند شد؛ حتی اگر این خواست را با بوق و کرنا جار بزنیم و گوش فلک را کر کنیم. نه! هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان، این خواست را به لحاظ سیاسی با رنجها، نیازها و آمال زنان کارگر بیامیزیم. همه آنها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان به چه معنی خواهد بود: تساوی کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، اینها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است.»

من گفتم: «روسیه شوروی این را ثابت می کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود.»

لنین ادامه داد: «روسیه شوروی، خواسته های زنان را در سطح نوینی مطرح می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این خواسته ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عملی شدن، خشتهایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می شود. این کار به زنان آن سوی مرزهای شوروی، اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی زنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه ای نشان دهیم و حمایت توده زنان را برای مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بسیج توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و بر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان است. بخشهای سراسری (دولت) ما هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند. آنها در زمینه ایجاد یک جنبش توده‌ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به برخورد منفعل و صبر و انتظار عادت کرده اند. آنها درک نمی کنند که رشد و رهبری یک چنین جنبش توده ای بخشی مهم از فعالیت حزب است؛ نیمی از کل فعالیتهای حزب است. اینکه آنها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی هدفمند، قوی و وسیع را به رسمیت می شناسند، بیشتر جنبه تعارفهای افلاطونی دارد تا یک دل مشغولی و وظیفه حزبی.»

«آنان تهییج و تبلیغ در میان زنان و وظیفه به میدان کشیدن و انقلابی کردن آنان را بعنوان کاری نه چندان مهم، و بعنوان وظیفه ای برای زنان کمونیست تلقی می کنند. و اگر این کار سریعتر و نیرومندتر پیش نمی رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزنش می دانند. این غلط است؛ اساساً غلط! این جدایی طلبی عریان است. این تساوی واژگون شده است؛ یا بقول فرانسویان تساوی a rebours! کنه برخورد نادرست

.....

بخشهای سراسری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت نمی کنم) در تحلیل نهایی این دست کم گرفتن زنان و دستاوردهای آنهاست. دقیقاً همین است! مشابهانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقایمان می توان گفت که «کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود». برای اطمینان باید نقاط حساس، مثلا طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. برای اثبات این حرف چه شاهدی بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردان با خیال راحت مشغول تماشای زنانی هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، توان و وقت آنان را هدر می دهد؛ خسته شان می کند؛ روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می کند؛ قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می کند. لازم به گفتن نیست که منظور من، خانمهای بورژوایی نیست که همه کار منزل و مراقبت از کودکانشان را بدوش خدمتکار می گذارند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می شود؛ حتی اگر آنها روز را در کارخانه گذرانده و مزد گرفته باشند.»

«تعداد بسیار کم از شوهران، حتی از میان پرولترها، هستند که با کمک کردن به همسرشان در این «کار زنانه» به فکر کاستن بار زحمات و زنگرانیهای او باشند؛ یا بخواهند وی را کاملا از این زحمت خلاص کنند. خیرا این خلاف «امتیاز و مقام شوهری» است؛ شوهری که در پی استراحت و راحتی است، زن در زندگی خانگی خویش، هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می کند. حق باستانی شوهر و سرور و ارباب زن، پی سر و صدا پا بر جا مانده است. به لحاظ عینی، برده نیز از ارباب انتقام می گیرد؛ این انتقام شکل پوشیده هم دارد.... من از زندگی کارگران با خبرم؛ و این شناخت فقط از روی کتابها نیست. فعالیت کمونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما بطور کلی، تریبت مردان را نیز به میزان قابل توجهی ایجاب می کند. ما باید دیدگاه برده دارانه را، هم از حزب و هم از میان توده ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست؛ این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادی از رفقای زن و مرد، که از نظر تئوریک و عملی بخوبی تربیت شده باشند و کار حزبی را در میان زنان کارگر به پیش برند.»

لنین به سئوال من درباره شرایط کنونی روسیه شوروی چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پرولتری ، و مسلماً بهمراه حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری ، هر کوششی را بعمل می آورند تا بر دیدگاه های عقب افتاده مردان و زنان فائق آیند و بدین ترتیب روحیات کهنه و غیر کمونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به قانونگزاری و دولتی حساب می کنیم. همه رشته ها و موسسات آموزشی به روی زنان باز است؛ تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آشپزخانه ها و ناهارخوریها، رختشوی خانه ها و بنگاههای تعمیراتی مشترک و عمومی هستیم؛ ما داریم مهد کودکها، کودکستانها، خانه کودک و موسسات آموزشی گوناگون را تاسیس می کنیم. به یک کلام، ما داریم صمیمانه ملزومات برنامه خود را به اجرا می گذاریم تا وظیفه خانه داری و آموزش از عهده خانوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تماس وابستگیهایی که به شوهر خویش دارد، رها می شود؛ می تواند توانایی ها و تمایلات خود را بطور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان، نسبت به محیط خانه، امکانات بهتری برای رشد می یابند. ما پیشرفته ترین قانون کار مربوط به زنان را در دنیا داریم و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران متشکل به اجرا در می آید. ما در حال تاسیس مراکز زایمان، خانه های مادر ـ کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مادران، کلاسهای آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیکار به هر تلاشی دست می زنیم.»

«کاملا می دانیم که همه اینها با توجه به احتیاجات زنان کارگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهایی واقعی آنان بسیار فاصله دارد. با وجود این، نسبت به شرایطی که در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مضافاً، در مقایسه با شرایط در تقاطعی که سرمایه داری هنوز سلطه بلامنازع دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما بطور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می دهیم؛ زیرا هر روز که می گذرد، روشنتر می شود که بدون حضور میلیونها زن، ما امکان پیشرفت نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند چه معنی دارد. کشت و زرع دهقانی کوچک با خود خانه داری فردی و انفراد زنان را بهمراه می آورد. شما از این جهت در شرایطی به مراتب بهتر از ما خواهید بود؛ به شرط اینکه پرولتاریای شما بالاخره درک کند که از نظر تاریخی زمان کسب قدرت، برای انقلاب فرا رسیده است. در ضمن، ما با وجود تمام مشکلات، نومیدی به خود راه نمی دهیم. با افزایش مشکلات، نیروهای ما هم رشد می کنند. همچنین ضرورت عملی، ما را وادار به یافتن راههای تازه آزاد کردن توده زنان می کند. منظورم همبستگی رفیقانه کمونیستی است و نه همبستگی بورژوایی که رفرمیستها موعظه می کنند؛ رفرمیستهایی که شور انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده اند. همبستگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراه باشد؛ تا این ابتکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده یا آن ترکیب شود. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، آزادی زنان از طریق تحقق بخشیدن به کمونیسم، در دهات نیز پیش خواهد رفت. از این جهت من از امکانیز کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است؛ مشکلات این راه، عظیم است؛ بطرز خارق العاده ای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای فردتمند نهفته در توده ها آزاد شود؛ آنها باید تعلیم یابند. میلیونها زن باید در این کار شرکت جویند.»

در ده دقیقه آخر، یک نفر دو بار زنگ زد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می رفت فریاد زد: «دارم می آیم!»

سپس با لبخند رو به من کرد و چنین گفت:

«می دانید کلارا، می خواهم از این واقعیت که با یک زن صحبت می کردم استفاده کنم و پرحرفی زنانه را بعنوان بهانه دیر کردن، ارائه دهم. هرچند این بار این مرد بود که بیشتر حرف می زد و نه زن. بطور کلی باید گفت که شما شنونده واقعاً خوبی هستید؛ شاید همین بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم.»

لنین با این شوخی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد.

«شما باید گرمتر از این لباس بپوشید، مسکو، اشتوتگارت نیست. شما به مراقبت نیاز دارید. سرما نخورید. خداحافظ.»

و دست مرا محکم فشرد. ■

.....

بازتکثیر دو سند تاریخی

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند

اسناد زیر به مبارزات انقلابی علیه ستم بر زن و نقش زن در چین مربوط می شود که در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳ انتشار یافتند. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ «روزنامه مردم» به ویژه مقاله ای مهم در مبارزه درونی حزب کمونیست چین بود. یک جریان روشنفکری محافظه کار که از حمایت جناح راست حزب برخوردار بود، معتقد بود که مسئله رهایی زن در چین سوسیالیست حل شده است. جناح چپ این ادعا را تلاشی در جهت انکار مبارزه طبقاتی، و احیای سرمایه داری می یافت. فراخوانهایی در اواسط سال ۱۹۷۲ در جهت جلب توجه همگان به مسئله زن در جراید به چاپ رسید. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ بعنوان سند مهمی در ضد حمله انقلابی بکار رفت و به احیای جنبش زنان کمک کرد. *

زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند. (۱۹۷۳)



تصویر سمت راست: زنان جوشکار

تصویر پایین: زنان در بریگاد تولیدی روستایی



امروز هشت مارس، روز بین المللی زنان کارگر است. جنبش شکوهمند زنان کارگر جهان است که در امر مبارزه با یکدیگر متحدند. احترامات عمیق خود را نثار زنان انقلابی همه کشورها و تبریکات صمیمانه خود را نثار زنان کارگر تمام ملیتها در کشورمان می کنیم.

زنان نیروی عظیمی در تمام جبهه های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم هستند. طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، توده های زنان در مناطق شهری و روستایی (منجمله آنها که به ندرت در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردند) نقشی فعال در مبارزات سرسختانه بین دو خط و تقبیح خط رویزیونیستی، بازی کردند. زنان تا پیش از این در چنین مقیاس و به این وسعت بسیج نشده اند؛ آگاهیشان نسبت به مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دو خط به تدریج رو به افزایش است؛ شمار کثیری از فعالین به این نیرو پیوسته اند و بسیاری زنان برجسته با منشاء کارگری و روستایی به رهبری تشکلات مختلف چه در سطح ملی و چه در سطح محلی رسیده اند.

زنان در جنبشهای توده ای «صنعت باید از تاچین بیاموزد» و «کشاورزی باید از تاچای بیاموزد» نقش شایسته «نیمه دیگر» را ایفا کرده اند. اکثریت عظیم زنان شهری خود را از قید خانه هایشان رها ساخته اند تا در کارهای جامعه و کارهای تولیدی شرکت کنند و در موسسات تولیدی «هفت ماه مه» کار کنند. تعداد زنان کارگر و زنان عضو حزب به نحو قابل توجهی افزایش یافته است. زنان در بسیاری مناطق روستایی نیروی کار عمده را تشکیل می دهند. بسیاری تشکلات زنان (مثل «تیمهای کاری هشت مارس»، «گروههای هشت مارس در راه آهن»، «دسته های دختران اراده آهنین» و «هنگ های زنان سرخ») به نیروی خارق العاده ای در عرصه های صنعت و کشاورزی تبدیل شده اند. زنان در عرصه های بازرگانی، مالی،



یک زن کرد در تظاهرات ۸ مارس، روز جهانی زن



ویتنام: تمرین نظامی علیه امپریالیسم آمریکا

فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و غیره (منجمله بعنوان تعداد زیادی از «دکترهای پا برهنه») به موفقیتهای نوینی در زمینه خدمت به خلق دست یافته اند. زنان رزمنده میلیشیا در دفاع از سرزمین سوسیالیستی مادری میان ادای سهم کرده است. توفان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، زنان کارگر تمام ملیتها را آبدیده کرده، باعث پیشرفتهای نوین جنبش زنان در چین، و تغییرات عظیم در دیدگاه زنان شده است. رهایی زنان، بخش لاینفکی از امر رهایی پرولتاریاست. موفقیت انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بدون مشارکت فعال زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، غیر ممکن است. به همین سان، رهایی زنان نیز بدون پیروزی پرولتاریا غیر ممکن است. وظایف اساسی جنبش زنان عبارتند از درک مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط، بهره گیری از مارکسیسم . لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون در آموزش دادن توده زنان، از بین بردن بقایای نفوذ خط رویزیونیستی، لیوشائوچی و سایر نیرنگهای سیاسی در کار در میان زنان، و بسیج زنان در شرکت فعال در مبارزه میان دو طبقه، دو راه، و دو خط. بدون مد نظر قرار دادن مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط، نمی توان به امر زنان پرداخت و آن را درک کرد. بدین ترتیب، پیشبرد جنبش زنان در یک مسیر صحیح نیز غیر ممکن خواهد بود. انتقاد از رویزیونیسم و اصلاح سبک کار اکنون مهمترین وظیفه کل حزب و کشور است. پیشبرد صحیح این وظیفه کلید پیشبرد صحیح وظایف در کلیه بخشهای کاری و مناطق کشوری است. در زمینه مسائل زنان نیز اولویتهایی در دستور کار قرار دارند. توده زنان باید بطور جدی برای مطالعه و بررسی بسیج شوند تا بتوانند به نقد همه جانبه جوهر خط رویزیونیستی لیوشائوچی و سایر نیرنگهای سیاسی دست یابند؛ بهتر بتوانند مارکسیسم راستین را از دروغین تشخیص دهند، و آگاهی شان را در مورد چگونگی پیشبرد خط انقلابی پرولتری بالا ببرند.

پا به پای پیشبرد کارزارهای نقد رویزیونیسم و اصلاح سبک کار، لازم است برای ارتقای سطح شور و شوق سیاسی و کاری زنان، درک بهتری در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی و موقعیتهای جدید زنان در عرصه های گوناگون به آنها ارائه شود.

زنان انقلابی نه تنها باید به انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در کشور خود بلکه به مبارزات انقلابی مردم و زنان کلیه کشورها نیز توجه کنند. آنها باید منافع سرزمین





زیمبابوه: تظاهرات علیه سنن فرهنگی شوونیستی مردسالار

مادری و نیز تمام دنیا را مد نظر بگیرند. آنها باید انترناسیونالیسم پرولتری را بنمایش گذارند و به توبه در امر رهایی نوع بشر سهم بگیرند.

پیروزی انقلابات دمکراتیک و سوسیالیستی در چین، مسیر گسترده ای را پیش پای زنان نهاده است. زنان و مردان از موقعیتی برابر در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و در زندگی خانوادگی برخوردارند. اما باید توجه داشت که چین مدت دو هزار سال تحت حاکمیت فئودالی قرار داشت؛ و طبقات استثمارگر، عقاید تبعیض گرایانه و ریشه دار خود نسبت به زنان را بر جای گذاشتند. آنها به زنان بمثابه برده و زائده برخورد می کردند. امروزه طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان در جامعه ما وجود دارند. بقایای ایده های کهنی که نسبت به زنان تبعیض جنسی قائل می شود را نمی توان به یکباره و بطور کامل از بین برد. غفلت از آموزش کادرهای بیشتری از زنان، پرداخت دستمزد نابرابر به زنان و مردان در ازای کار برابر در مناطق روستایی، جلوگیری از استخدام زنان کارگر در برخی کارخانه ها، و وجود سنتهای فئودالی در ازدواج، همگی بازتاب آن ایده های کهن است. لازم است که مبارزه ای درازمدت علیه آنها براه بیفتد و زنان، دیگر بعنوان انسانهای فرودست محسوب نشوند. زنان و مردان باید در ازای کار برابر، دستمزد برابر دریافت کنند. هیچ کارخانه ای نباید هنگام استخدام نسبت به زنان تبعیض جنسی قائل شود. ما باید سنتها و ایده های کهن در مورد ازدواج را به دور انداریم و معیارهای نوین سوسیالیستی را به جایشان بکار گیریم.

شمار کثیری کادر از میان زنان، گام پیش نهاده اند. این خود تبارز مهم رهایی زنان چین و نشانه برتری نظام سوسیالیستی است. شماری از کادرهای زن خود را در مبارزه انقلابی دراز مدت آبدیده کرده و مجرب شده اند. آنها از جمله دارایی های پرارزش انقلاب هستند. کادرهای بیشتری از میان زنان باید آموزش ببینند تا بتوان پیشرفت توده های زنان را بهتر رهبری کرد. کادرهای رهبری در تمام سطوح باید درصد معینی از زنان را در صفوف خود جای دهند و بگمارند که این زنان در کوران مبارزات بزرگ آبدیده شوند؛ باید آنها را جسورانه وارد کار کنند؛ با صمیمیت تمام آنها را آموزش دهند، و در جهت پیشرفت هر چه سریعتر، قابلیتهای شان را رشد دهند.

برای توانائر کردن زنان جهت مشارکت در فعالیتهای سیاسی، تولیدی، کاری و

مطالعاتی، ضروری است به آنها کمک شود تا به مسائل و مقولاتی نظیر ازدواج، خانواده و آموزش کودکان از زاویه ای پرولتری برخورد کنند و نفوذ ایده های بورژوایی و فئودالی در این مورد را پس بزنند. باید به خصوصیات ویژه زنان و برطرف کردن مشکلات خاص آنها توجه شود. باید مهدکودکها، کودکستانها، و شیرخوارگاه ها به خوبی اداره شوند و به امور مربوط به زایمان و نگهداری از کودکان بطور مناسبی توجه شود. باید ازدواج دیرهنگام، و برنامه تنظیم خانواده تشویق شود. و زن و مرد باید به مشارکت در کارهای خانه ترغیب شوند. همانطور که لنین به ما آموزش داده، بسیار مهم است که «زنان را به عرصه کار تولیدی اجتماعی وارد کنیم؛ آنها را از «بردگی خانگی» رها سازیم؛ از انقیاد خرفت کننده و حقارت بار در زنجیرهای ابدی و ازلی آشپزخانه و بچه داری آزادشان کنیم.»

کمیته های حزبی در تمام سطوح باید به امر زنان توجه کنند و آنها را از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، استوارانه رهبری کنند. باید برخی از اعضای این کمیته ها مسئولیت پیشبرد این کار را بعهده بگیرند. تشکلات زنان در تمام سطوح باید تحکیم یابند و کارشان به گونه ای پیشرفت حاصل کند که بتوانند بعنوان دستیار یا کفایت کمیته های حزبی امر زنان را به پیش ببرند، و بعنوان تشکلاتی رزمنده توده های زنان را بسیج کنند. شمار معینی از کادرها باید مسئولیت یابند که امر زنان را به پیش ببرند؛ باید بیاموزند که پیشبرد این کار به نحو احسن در حقیقت به نفع انقلاب است؛ باید بر ایده غلط تحقیر چنین کاری خط بطلان کشیده شود. هنگام برنامه ریزی کارهای اصلی، توجه به مسائل زیر ضروری است: توجه به خصوصیات ویژه زنان، و اتخاذ تدابیر مناسب و اعمال سیاست بسیج زنان و مردان دوشادوش یکدیگر.

صدر مائو گفت «زمانه عوض شده است. امروز زنان و مردان با هم برابرند. هر کاری را که رفقای مرد می توانند انجام دهند، رفقای زن نیز می توانند انجام دهند». صدر مائو همواره و مصرانه زنان را تشویق می کرد. زنان کشور ما باید صمیمانه ترین انتظارات رهبر کبیرمان را برآورده سازند. آنها باید بلند نظر باشند؛ سخت مطالعه کنند؛ و هر روز سهم بیشتر و تازه تری در امر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی بازی کنند.

۸ مارس ۱۹۷۳

تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین:

مردم چین امپریالیسم ژاپن را پس از هشت سال مبارزه شکست دادند. اکنون دو سال و نیم است که آنها جنگ رهانیبخش خلق را به پیش می برند و به پیروزیهای بزرگ و بی نظیری دست یافته اند. رژیم ارتجاعی گومیندان را می توان تا تقریباً یک سال دیگر سرنگون کرد. این پیروزیها با اتکا، بر رهبری صحیح حزب، مهارت های رزمی ارتش رهانیبخش خلق، و مبارزات سخت توده های مردم حاصل شده اند. زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، در این میان نقش بزرگی ایفاء کرده اند و به نیروی الهام بخشی در شکست دشمن و ایجاد چین نوین تبدیل شده اند. کار در میان زنان بویژه از فوریه ۱۹۴۳ به این طرف با موفقیت همراه بوده است. در آن تاریخ، کمیته مرکزی حزب بیانیه «تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره بسنجیری کار در میان زنان در کلیه مناطق پایگاهی ضد ژاپنی» را منتشر ساخت. این تصمیمات سمت صحیح پیشبرد کار در میان زنان در مناطق آزاد شده را معلوم کرد. در هر جا که این تصمیمات بعمل درآمد، تغییرات قابل توجهی در کار در میان زنان بوجود آمد. زنان روستایی در مناطق آزاد شده بیش از پیش در ضایع دستی، فعالیتهای اقتصادی سکمل، و کشاورزی، و در پشت جبهه در جهت برطرف کردن نیازهای جبهه با تمام قوا بسیج و سازماندهی شدند. و در زمینه اصلاحات ارضی، در تمام مناطق آزاد شده، زنان بیش از پیش بسیج شدند تا در امر تقسیم اراضی و از بین بردن فئودالیسم فعالانه شرکت کنند. در آن نواحی که اصلاحات ارضی اکنون بطور کامل اجرا شده است، تحولات اساسی در مناسبات طبقاتی در روستاها محسوس بوده، زمین میان زن و مرد، و پیر و جوان، تقسیم شده است؛ زنان از طرف ناحیه یا روستای خود، نماینده شده اند؛ به مقام رهبری روستا یا معاون رهبری روستا برگزیده شده و یا در سطوح بالاتر از روستا

یک شکل از کارزار جمع آوری کمک مالی چنین است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اقشار گوناگون را فرا می خواند که **نیمی از دستمزد روزانه خود** را به این کار اختصاص دهند. اگر چه سطح دستمزدها در کشورهای مختلف بشدت نابرابر است، اما چنین کاری بیان تعهد به امری مشترک است یعنی هرکس به یک نسبت برای تامین مالی انقلاب، مایه می گذارد. مهم نیست که در کجای شبکه تار عنکبوتی امپریالیسم به دنیا آمده است.

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

درباره کار در میان زنان در روستاهای مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)

به مقام کادر ارتقاء یافته اند. زنان از خود، هشیاری و شور و شوق فزاینده ای نشان می دهند. در نتیجه، تحولی اساسی در موقعیت سیاسی و اقتصادی و خانوادگی زنان، و در جامعه ایجاد شده که راه رهایی کامل آنها را گشوده است.

کل حزب، همه کادرهای درگیر در کار در میان زنان، و سایر فعالین زن باید بدانند که در حکومت دمکراتیک نوین، کل قوانین اسارتبار، تحقیر کننده و انقیاد آور جامعه کهن علیه زنان، رخت بر می بندد. قوانین نوینی که برابری دو جنس را در عرصه های سیاست، اقتصاد و جامعه تضمین می کند در نخستین دوره حکومت دمکراتیک نوین وضع شده و یا در حال وضع شدن است. اما مسئله اصلی، اجرای این قوانین است. سنت ارتجاعی ارزش دادن به مرد و حقیر شمردن زن به جامعه کهن تعلق دارد. علیرغم اینکه در حال حاضر، حقوق زنان در قانون رعایت شده، اما انواع سنتهای اسارتبار فئودالی، بویژه وابستگی اقتصادی زن به مرد و ایجاد مانع در راه ورود زنان به عرصه های مختلف کاری و حتی حقیر شمردن این اشتغال، راه را بر دستیابی سریع زنان به حقوق خویش بسته است. بنابراین برای دستیابی زنان به حقوقشان باید کار کنیم.

از آنجا که اصلاحات ارضی به انجام رسیده است، کلیه مسائل مربوط به زنان باید در انطباق با سیاستهای صحیح حکومتهای محلی و رهنمودهای مربوط به مسائلی که از دوران اصلاحات ارضی باقی مانده، حل شوند؛ تا شور و شوق آنها به شرکت در فعالیتهای تولیدی را تضمین کرده و ارتقاء دهد. احکام دولتی جهت تضمین سهم زمین برای زنان باید اجراء شوند. هنگامی که زمین به خانوار تعلق می گیرد باید تذکر داده شود که زن و مرد خانواده از حقوق مساوی نسبت به آن زمین برخوردارند. تمام افراد خانواده از حقوق دمکراتیک نسبت به مایملک مشترک برخوردارند. در صورت نیاز، باید سند زمین برای زنان بطور جداگانه صادر شود. در عین حال باید برای دوره نه چندان کوتاهی، به کار تبلیغی و آموزشی در بین دهقانان پرداخت تا زن و مرد کاملا اهمیت محافظت از حق زمین برای زنان را بفهمند.

ما باید بطور هدفمند و گام به گام ریشه های تفکر، و فشارها و سنتهایی که از مشارکت زنان در عرصه های سیاسی و فرهنگی و فعالیتهای اقتصادی (که مهمترینشان تولید است) جلوگیری می کنند را بخشکانیم. نباید چنین انگاریم که وقتی زنان در تولید شرکت کنند دیگر بقایای فئودالیسم در جامعه که هنوز آنها را محدود می کند، به یکباره از بین می رود و دیگر احتیاجی به کار بیشتر نیست. عمل کردن بدین شیوه غلط است؛ در حقیقت منافع ویژه زنان را نادیده می گیرد. در روند تولید، در جلسات توده ای و در تشکلات توده ای، کلیه دهقانان باید مرتباً در زمینه برابری دو جنس، و نقد تفکر، فشارها و سنتهای فئودالی، آموزش ایدئولوژیک ببینند. باید به آنها متذکر شد که تمامی زنجیرهای فئودالی که بر دست و پای زنان پیچیده شده، باید پاره شوند. شمار اندکی عناصر عقب مانده کماکان بر سنتهای فئودالی پای خواهند فشرد و بر زنان ستم خواهند کرد؛ با آنها باید مبارزه کرد. اما باید توجه داشت که مبارزه با آنها مبارزه ایدئولوژیک میان دهقانان است و اساساً از مبارزه طبقاتی با ملاکین فئودال متفاوت است.

در انطباق با الزامات تکامل اوضاع انقلابی کنونی، گروه بزرگی از کادرهای حزبی و غیر حزبی زنان باید آنچنان آموزش جسورانه ای ببینند که با توانایی کامل بتوانند هر مسئولیتی را بپذیرند و صفوف سایر کادرها در تشکیلات زنان را در تمامی سطوح تکمیل کنند. سایر کادرهای زن و مرد که توانایی های برابری دارند نیز باید بدون هرگونه تبعیضی از این چنین آموزش و مهارت برخوردار شوند. بعلاوه به علت موقعیت ویژه کادرهای زن، باید توجه بیشتری به بالا بردن سطح سیاسی، تئوریک و فرهنگی و قابلیتهای کاری آنان مبذول شود. برای کمک به حل مشکلات ویژه این کادرهای زن، شیرخوارگاهها و مهدکودکهایی باید برپا شوند، و گروههای کمک متقابل در میان کادرهای زن برای نگهداری از کودکان ایجاد شود. این کار نه تنها از بار روی دوش این کادرها خواهد کاست، بلکه نخستین گام در جهت نگهداری جامعه از کودکان خواهد بود. آموزش کادرهای زن کارگر جدید در مناطق روستایی بویژه آنها که از قبل مسئولیتهایی بعهده داشته اند، باید بهبود یابد. آنها باید صبورانه آموزش ببینند، و پیگیرانه تشویق شوند. در این زمینه باید به بالا بردن شمار اعضای زن حزب توجه خاص نمود. در مناطق آزاد شده جدید باید به آموزش کادرهای محلی زن نیز توجه خاص نمود. کلیه سطوح مدارس و کلاسهای آموزشی حزبی که توسط حکومت برپا شده اند باید کادرهای زن را بطور نقشه مند آموزش دهند. سازمانهای حزبی و بخشهای ترویجی در کلیه سطوح باید آموزش و پرورش کادرهای زن را در برنامه کار خود بگنجانند. خود کادرهای زن نیز باید تحت رهبری و هدایت حزب بطور هدفمند و با شور و شوق کار کنند؛ محکم به کار خود بچسبند؛ و متحدتر و کاراتر شوند. آنها باید تئوری، سیاست و معلومات عمومی، و معلومات و تخصصهای تولیدی را بطور جدی فرا گیرند؛ در انتقاد و انتقاد از خود پیشگام شوند؛ بر ضعفهائی که بخاطر زن بودن نصیبشان شده فائق آیند؛ قاطعانه به دنبال پیشبرد و تقویت امر خدمت به خلق باشند. اینها شرایط پایه ای برای تبدیل شدن به یک کادر ارزشمند حزبی است.

حزب باید بیش از پیش ایدئولوژی فئودالی را که برای مرد ارزش قائل می شود و زن را پست می شمارد، چه درون و چه بیرون حزب از بین ببرد؛ باید ایده غلطی که کار در میان زنان را از سایر فعالیتها جدا می کند و گرایشی که می خواهد کار در میان زنان را به شیوه ای مجرد و انتزاعی به پیش برد، تصحیح کند. تشکلات حزبی در کلیه سطوح باید امر آموزش مارکسیسم . لنینیسم . اندیشه مائوتسه دون را تشدید کنند و آن را به هنگام پیشبرد کار در میان زنان بیش از پیش بکار بندند. آنها باید دیدگاهشان را کاملا توده ای کنند، درکشان را از سیاست حزب در مورد جنبش زنان بالا ببرند، و بر بی قانونی و آنارشی در کار در میان زنان غلبه کنند. آنها که در این عرصه کار می کنند باید مرتباً در پی تشخیص سره از ناسره برآیند؛ مستقیم به میان توده ها نفوذ کنند؛ از انجام کارهای سخت شانه خالی نکنند؛ و با تمام فکر و احساس خود، به کمک توده زنان بشتابند و جنبش زنان را رهبری کنند و به پیش برانند.

توضیح: دو سند فوق از کتاب «کار زنان: زنان و حزب در چین انقلابی» (نوشته دلیا داوین، لندن، انتشارات کاکس اند وایمن، ۱۹۷۴) باز تکثیر شده اند. همچنین رجوع کنید به «رهائی زنان در چین» نوشته کلودی بوروایل.

شکافتن پرده‌های ظلمت در افغانستان

به قلم: م. ن. چام

در یک تهاجم نظامی بزرگ در ماه اوت ۱۹۹۸، طالبان موفق شد «ائتلاف شمال» را از بخشهای بزرگی از کشور که قبلا در کنترل آنها بود، بیرون براند. این عملیات با وجودی که تناسب قوا را عمیقا تغییر داد، اما مسائل موجود کماکان فیصله نیافته است. کمی بعد امپریالیستهای آمریکایی علیه پایگاه اسامه بن لادن ـ یک مخالف رژیم سعودی ـ در منطقه خوست افغانستان بمب میبرد، دست به یک حمله هوائی زدند. امپریالیستهای آمریکایی علت این کار را تلاقی بمب گذاری در سفارتخانه های خود در شرق آفریقا نامیدند. این عملیات جهت ادب کردن کودکی بود که خود ایالات متحده و بخصوص سازمان سیا ساخته و پرداخته بودند. خود آمریکائی ها بودند که اسامه بن لادن را به مقام مهمترین عامل سرباز گیری در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی تبدیل کرده بودند. مقاله حاضر با وجودیکه قبل از تغییر و تحولات اخیر نگاشته شده، اما کماکان جوانب بسیاری از صحنه سیاسی امروز افغانستان را روشن می کند ـ جهانی برای فتح


شعله جاوید
ارگان مرکزی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان

نشریه «شعله جاوید»
ارگان حزب دموکراتیک افغانستان

برای بسیاری از ما، قافیه افغانستان با جنگ یکسان شده است. حتی برای آنها که در سالهای قبل از غرش کر کننده موشک ها متنفر شده اند، خونریزی بیست سال گذشته جائی برای خاطرات روزهای دور باقی نگذاشته است. در سال ۱۹۷۹، سوسیال امپریالیستهای شوروی برای تحکیم مجدد موقعیت نوکران خود در مقابل اپوزیسیونی که در حال رشد بود، دست به اقدامی مرگبار زدند. آنها افغانستان را مورد تهاجم قرار داده و اشغال کردند. بعلت عدم وجود یک حزب انقلابی که بتواند خلق را در جنگ خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم متحد کند، عمدتا نیروهای گوناگون فئودالی و بورژوائی بودند که مقاومت توده ها را سازماندهی و رهبری کردند. چنین نیروهایی نه می خواستند و نه می توانستند پتانسیل توده ها را به حداکثر رها سازند و جنگی را براه بیندازند که نه فقط ارتش اشغالگر، بلکه مناسبات کهن ستمگرانه ای که بر دوش توده ها سنگینی می کند را آماج قرار دهد. در عوض، این نیروها به امپریالیسم آمریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه روی آورده و به ابزار رقابت های امپریالیستی بدل شدند.

در سال ۱۹۸۹، شوروی سرانجام مجبور به ترک افغانستان شد و یک حکومت چند پاره را بر جای گذاشت که آن نیز در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد. تسخیر کامل کابل توسط نیروهای ائتلاف اسلامی، صرفاً بمعنای آرایش جدیدی از ارتشهای حاضر در میدان نبرد خونین افغانستان بود. نیروهایی که حکومت جدید را تشکیل می دادند از همان آغاز با درگیریهای درونی مواجه شدند و بالاخره در سال ۱۹۹۶ توسط نیروی جدید التاسیسی بنام طالبان از قدرت بزیر کشیده شدند. آما این بمعنای پایان برخوردهای جنگ سالاران ارتجاعی نبود.

هر گاه که منطقه ای به اشغال هر یک از این نیروها در می آید، دست به تجاوز و کشتار جمعی و اعدام می زنند. اهالی کلیه شهرها مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند. زنان از حضور در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی منع شده اند. در سراسر کشور، مین کاشته اند؛ زیرساخت کشور عمدتا نابود شده، و کمبود مواد غذائیی و فقدان بهداشت و خدمات اجتماعی بپداد می کند. بیست سال جنگ، افغانستان را ویران کرده است. تقریبا ۱۰ درصد از جمعیت ۱۸ میلیونی کشور جان خود را از دست داده اند؛ تعداد معلولین بیشتر از این رقم است. یک سوم جمعیت کشور در تبعید بسر می برند.

خیلی ها معتقدند که صحنه کنونی افغانستان را به هیچ وجه نمی توان به شکلی انقلابی تغییر داد. اما افغانستان نیز مانند هر پدیده دیگر، وحدتی از اضداد است و امکان تغییر انقلابی واقعی آن وجود دارد. دولتهای ارتجاعی منطقه نظیر ایران، پاکستان و عربستان سعودی، پشت این یا آن حزب اسلامی را در جنگ گرفته اند. امپریالیستهای آمریکائی، اروپای غربی و روسی برای تامین سود و قدرت خویش، از عقب مانده ترین عناصر در افغانستان پشتیبانی می کنند و به آنها اسلحه می دهند. سالیان سال رقابتهای امپریالیستی، کشمکشهای منطقه ای و تضادهای بین جنگ سالاران مختلف، شرایطی را شکل داده که اینک هیچ کدام از این نیروها قادر نیستند بطور موثر سلطه خود را اعمال کنند. آنها به توده ها بعنوان گوشت دم توپ در جنگهای بی پایانشان نیاز دارند. اما منافع اکثریت عظیم خلق، بنیاداً با ساختار نیمه فئودال، نیمه مستعمره ای که این نیروها از آن دفاع می کنند، تضاد دارد. سالهای طولانی جنگ که تحت حاکمیت اینان به پیش رفته، ماهیت واقعی

جنگ سالاران و اربابانشان را افشاء کرده است. دیگر مشکل بتوانند توده ها را در جنگ به خاطر منافع ارتجاعی خویش بسیج کنند. بعلاوه، در افغانستان یک حزب پیشاهنگ وجود دارد؛ حزب کمونیست افغانستان. این حزب که از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم استوار است. این عامل حیاتی می تواند تضادهای انفجاری جامعه را شتاب بخشد، به پیروسه تغییر انقلابی جامعه دامن بزند و آن را رهبری کند.

برخی زمینه ها

افغانستان کشوری نیمه فئودالی، نیمه مستعمره است که تا قبل از جنگ علیه شوروی، ۸۵ درصد اهالی آن در روستا کار و زندگی می کردند.

تاریخ معاصر افغانستان با استعمار بریتانیا در قرن نوزدهم آغاز می شود. به دنبال دو جنگی که میان انگلیسی ها و مردم افغانستان درگرفت، بریتانیا دست به ایجاد یک دولت مرکزی زد تا بمثابه منطقه حائل بین امپراطوری روس و هند مستعمره آن زمان عمل کند. این دولت مرکزی فئودال . مستعمراتی از طریق سرکوب وحشیانه شورشهای متعدد و به انقیاد کشیدن قبیله ها و گروه های قومی گوناگون تاسیس شد. لازم به توضیح نیست که این دولت، اقدامی در راه تغییر ساختار فئودالی کشور انجام نداد.

بعد از اعلام استقلال از بریتانیا توسط شاه امان الله خان در سال ۱۹۱۹ ، تا حدودی در به روی سرمایه خارجی گشوده شد و تلاشهای نیم بندی برای رفرم در فئودالیسم صورت گرفت. بریتانیا این کار را تایید نکرد و به حمایت از اپوزیسیون فئودالی پرداخت که بالاخره در سال ۱۹۲۹ به سقوط امان الله خان انجامید.

بعلت تضعیف کنترل بریتانیا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، حکومت افغانستان در اواخر دهه ۱۹۵۰، روابط مستحکمی با حاکمان نوین شوروی برقرار نمود. یعنی با سرمایه داران نوخاسته ای که در سال ۱۹۵۶ سوسیالیسم را در شوروی سرنگون کرده بودند. طبقه کمپرادور بوروکرات که توسط سرمایه های شوروی حمایت می شد، قدرت گرفت. اما هنرمان، ارتباطات با غرب نیز حفظ شد. افغانستان بار دیگر به یک منطقه حائل تبدیل شد؛ اما این بار بین شوروی و دولتهای تحت الحمایه آمریکا در منطقه که در «پیمان سنتو» گرد آمده بودند. در این دوره، حجم سرمایه گذاریهای خارجی پائین بود؛ و دولت همچنان به شکل یک بوروکراسی متمرکز که قدرتهای فئودالی محلی مختلف را در خود گرد آورده بود، باقی ماند.

در سال ۱۹۷۸ رویزیونیستهای «حزب دمکراتیک خلق افغانستان» که نماینده سرمایه بوروکراتیک . کمپرادور هوادار شوروی بود، با یک کودتا قدرت را گرفت. نقطه تمرکز این کودتا در شهرها بود. حزب دمکراتیک خلق از دو جناح تشکیل شده بود؛ «پرچم» و «خلق». اینان به نیابت از اشغالگران شوروی بر کشور حکمرانی می کردند. (۱) تحت حاکمیت تحت الحمایه شوروی، هزاران نفر از نیروهای دمکرات و انقلابی زندانی شدند و بقتل رسیدند؛ شکنجه به پدیده روزمره بدل شد؛ و هلیکوپترهای تیوپدار روسی، روش آمریکائیها در جنگ ویتنام را در روستاها بکار بستند و ماموریتهای تعقیب و نابود کردن را به اجراء گذاشتند.

افغانستان، قالی رنگارنگی از ملتهای مختلف و اقلیتهای ملی گوناگون است. پشتونها بزرگترین اقلیت هستند که حدود ۴۰ درصد از کل اهالی را شامل می شوند و اکثرا در مناطق جنوبی و غربی زندگی می کنند. تاجیکها نیز یک اقلیت ملی بزرگ هستند. اقلیتهای ملی کوچکتر عبارتند از ازبکها، هزاره ها، ترکمنها، بلوچها، نورستانیها و گروههای کوچک دیگر. اکثر گروههای قومی در کشورهای همسایه نیز هم زبانان و هم فرهنگ های خود را دارند. زبانی که عمدتاً مورد استفاده قرار می گیرد زبان دری است.

به لحاظ تاریخی، پشتونها ملت غالب بوده اند. تشکیل دولت مرکزی تحت سلطه بریتانیا، با رشد قدرتمند شوونیسم همراه بود. این امر سرچشمه تضاد دائمی بین پشتونها و غیر پشتونها که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، بوده است. نه تنها بسیاری از زمینهای مزروعی و مراتع که به قبیله ها و طایفه های غیر پشتون تعلق داشت در اختیار پشتونها قرار گرفت، بلکه حتی بسیاری از زنان و مردان هزاره به بردگی آنها درآمدند. (برده داری بطور رسمی بعد از استقلال ملغی شده بود.) «افغانی» نمودن کشور با تغییر سمبلیک نام کشور به افغانستان و تغییر اساسی جغرافیائی محلی به اساسی پشتو همراه بود. (چرا که مردم برمس، پشتونها را افغان می نامند.) در بیشتر دوره های تاریخ معاصر، پشتونها مقام های عالیرتبه دولتی منجمله مقام های نظامی را در انحصار خود داشته اند. (۲)

در عین حال، طبقات حاکمه پشتون نیز وابستگیهای طایفه ای گوناگون داشته و بنابراین خودشان هم متحد نیستند. تضادهای بین این طایفه ها منبع درگیری مدادم میان احزاب اسلامی پشتون قبل و بعد از اشغال شوروی‌ها بوده است.

اسلام، دین غالب در افغانستان است. سنی ها اکثریت هستند که این شامل پشتونها، تاجیکها و ازبکها می شود. حدوداً ۲۰ درصد اهالی، منجمله در هزاره جات، شیعه هستند. شاخه های درونی سنی و شیعه، همچون اسماعیلیه نیز پیروانی دارند؛ اقلیتهای کوچکی از سیکها و هندوها نیز در افغانستان موجودند.

به قدرت رسیدن ائتلاف اسلامی

بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹، نشستهای فشرده ای بین جنگ سالاران، مقاماات دولتی عربستان سعودی، ایران و پاکستان و ماموران مخفی کشورهای امپریالیستی برگزار شد. تمامی آنها خواهان حل مسئله بگونه ای بودند که به بهترین نحو منافعشان را حفظ کند. حکومت طرفدار شوروی به ریاست نجیب الله، که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ دوام داشت، فاقد یک پایه اجتماعی قوی بود. ارتش او قادر نبود در سراسر کشور، قدرت خویش را تحکیم کند. جبهه های اپوزیسیون، بخشهای عمده مناطق روستایی را تحت کنترل خود داشتند، اما نیروهای مسلح آنان بر اساس طایفه و ملیت تقسیم شده و فاقد یک رهبری متمرکز بودند.

مجاهدین طرفدار آمریکا (۳) که بعد از خروج نیروهای شوروی، عاجز از تسخیر و حفظ شهرهای مهم بودند، ضعیف تر از آن بودند که بتوانند به تنهایی قدرت را کسب نمایند. تحت نظارت حکومتهای منطقه، ائتلافاتی از برخی نیروهای اسلامی شکل گرفت و در سال ۱۹۹۲ با همکاری شوروی و نیروهای هوادارش، نجیب الله از حکومت بزیر کشیده شد. این کسب قدرت نسبتاً مسالمت آمیز صورت گرفت و نیروهای اسلامی بر آن نام «انقلاب اسلامی» نهادند.

حکومت جدید، ائتلافی بود از نیروهایی که نماینده و مدافع سیستم نیمه فئودال . نیمه مستعمره بودند. تسخیر قدرت توسط آنها با کارزار ترور علیه توده ها، بویژه زنان همراه شد تا مردم را به زور مطیع سازند. حکومت دست بسوی کمکهای خارجی دراز کرد و خواهان برگرداندن اراضی به زمینداران بزرگ شد. بعلاوه، ائتلاف حکومتی نه تنها شامل کلیه ارتشهای موجود در صحنه نبرد بلکه حتی نتوانست اختلافات درونی خود را رفع کند. از همان ابتدای کار، جناح های گوناگون ائتلاف های مختلفی برپا کردند و برای کسب سهم بیشتری از قدرت، به جنگ رو آوردند. کابل و مناطق اطراف آن که در زمان اشغال شوروی از جنگ دور بود، به میدان مرکزی نبرد تبدیل شد.



نقشه افغانستان با تفکیک نواحی محل زیست گروه های ملی مختلف

بازیگران اصلی صحنه در این زمان، عبارت بودند از نیروهای اخوانی هوادار آمریکا؛ عبدالرشید دوستوم از جنبش ملی اسلامی که میلیشیای قدرتمند ازبک را پشت خود داشت که توسط روسها بوجود آمده بود؛ (۴) برهان الدین ربانی از جمعیت اسلامی و رهبر نظامی اش احمد شاه مسعود از شورای نظار که گروه فئودال کمپرادوری در منطقه تاجیک است و با فرانسه، روسیه و ایران بندهائی دارد (۵)؛ و حزب وحدت اسلامی طرفدار ایران که یک گروه بنیاد گرای شیعه در منطقه هزاره جات است. (٦)

حکومت وقت، توسط ربانی (رئیس جمهور) و مسعود (وزیر دفاع) رهبری می شد که عمدتا تاجیکها و نیروهای غیر پشتون را در بر می گرفت. مهره اصلی آمریکا و پاکستان یعنی گلبدین حکمتیار شونده، با شعار حفظ امنیت راه ها و مبارزه علیه دزدان سر گردنه پا به صحنه نهادند و پیرهم مبارزه علیه فساد را برداشتند. با پیوستن «طلبه ها» به مبارزه، مدارس دینی خالی شد. کمی بعد، طالبان به دروازه های کابل رسید و سرانجام در سپتامبر ۱۹۹۶، آن شهر را اشغال کرد. طالبان برخاسته از دل نیروهای بنیادگرای طرفدار آمریکا و از شاخه اسلام وهابی است. این نیرو، شوونیسم پشتون را نمایندگی می کند. (۷)

پیشروی سریع نیروهای طالبان بخشا بخاطر همکاری یا فرار بخشهای مختلف مجاهدین بود؛ و نیز به علت این واقعیت که بخشهایی از ارتش و بیروکراسی رژیم وابسته به شوروی که بسیاری از آنها پشتون بودند به طالبان پیوستند. طالبان سرانجام در مناطق شمالی افغانستان بعد از نبردهای سخت، توسط ائتلافی که سابقا با یکدیگر در جنگ بودند، متوقف شد. این جریان که ائتلاف شمال نامیده می شود شامل «جمعیت» ـ «شورا»، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت است. در صف بندیهای کنونی، امپریالیسم آمریکا از طریق پاکستان و عربستان سعودی، طالبان را از نظر نظامی و مالی پشتیبانی می کند. (سربازان پاکستانی در جنگ به نفع طالبان دستگیر شده اند. و مقامات عالیرتبه نظامی پاکستان نیز به نیروهای طالبان کمک می کنند). محوری که از روسیه و فرانسه تشکیل شده، بهمراه ایران و هند و جمهوریهای آسیایی شوروی سابق از ائتلاف شمال پشتیبانی می کنند. روسها نه تنها به ائتلاف اسلحه می دهند، بلکه افسران خود که شناخت زیادی از افغانستان دارند را مجدداً بعنوان مستشار نظامی برای کمک به ائتلاف شمال به آنجا فرستاده اند. مناطق نفوذ نیروهای ارتجاعی مختلف کمابیش بر مبنای مرزهای ملیتی برقرار شده است. نیروهای طالبان عمدتا در مناطق پشتون و همچنین در غرب و جنوب که دو سوم کشور را تشکیل می دهد، مستقرند. تا تابستان ۱۹۹۸، نیروهای ائتلاف بخشهای مهمی از مناطق تاجیک، ازبک و هزاره جات در شمال را تحت کنترل خود داشتند.

کنفرانس ۱۹۹۶ «انستیتوی صلح آمریکا» بر سر آینده افغانستان، اعلام کرد که: «منافع قدرتهای همسایه و کمپانیهای نفتی که در منطقه فعالیت دارند، در آن است که به بقای افغانستان کمک کنند.» (آنها افغانستان را کشوری می بینند که قرار است خط لوله نفت از آن عبور کند.) (۸) «اشرف قانی» از طرف بانک جهانی چنین پیشنهاد کرده که: «آنچه افغانستان نیاز دارد حکومت موقتی متشکل از نشان داد که نمی تواند در این اتحاد، اعمال قدرت کند. حل تضادهای جنگ سالاران مختلف بسیار مشکل بود و هیچکدام به تنهایی نیروی نظامی لازم برای حفظ قدرت سراسری را نداشت.

افغانستان از شمال توسط جمهوریهای آسیای مرکزی احاطه شده که بعد از سقوط بلوک شوروی به استقلال ظاهری دست یافته اند؛ و از جنوب با پاکستان هم مرز است. امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی منطقه به فکر توسعه روابط جدید سیاسی و تجاری در این منطقه هستند و به راه حلی جهت پایان دادن به جنگ نیاز دارند.

جریان طالبان کمی بعد از مذاکرات هیئت عالیرتبه پاکستان در ترکمنستان بر سر روابط تجاری بین دو کشور که باید از مسیر افغانستان بگذرد، رو شد. نیروهای طالبان که توسط پاکستان حمایت می



کارگران توکمن
در حال جمع‌آوری
پیله‌های گرم ابریشم

تکنوکرات ها است که قادر باشد بمثابه اتوریته مرکزی عمل کرده و از سقوط کشور جلوگیری کند.» امپریالیستها شاید از تقسیم کشور در عمل، و تداوم جنگ ناخرسند باشند؛ اما رقابتهای بین آنها و همچنین تضادهای بین ارتشهای فئودال کمپرادوری مختلف که ساخته و پرداخته امپریالیستها هستند، و منافع مختلف دولتهای ارتجاعی منطقه فاکتورهای عمده ای است که باعث ادامه کشمکشها می شود. این مسائل شرایطی را ایجاد کرده که هیچ نیرو و یا ائتلافی تاکنون قادر به استقرار یک رژیم با ثبات نبوده و خود این مسئله می تواند بر بی نظمی در کل منطقه بیفزاید.

اسلام بمثابه چماقی علیه خلق

سالها اسلام بمثابه پرچم بسیج توده ها علیه شوروی تبلیغ شد و مورد استفاده قرار گرفت بود. اسلام، ریشه های محکمی بین مردم داشت و ایدئولوژی در دسترسی بود که می شد توده ها را حول آن سازماندهی کرد. بعلاوه، تلاشهای اولیه «حزب دمکراتیک خلق» در زمینه اصلاحات ارضی که با هدف تقویت بورژوازی کمپرادور و وابستگی به سوسیال - امپریالیسم انجام گرفت، فئودالها و مقامات مذهبی را که تاریخا با غرب بند داشتند به صف اپوزیسیون هل داد. معرفی سوسیال - امپریالیستها بمثابه «کمونیست» و بر همین اساس، وانمود کردن مبارزه ضد امپریالیستی مردم افغانستان بمثابه جنگ بین «کمونیسم» با «سربازان الله»، به تقویت احساسات عقب افتاده مذهبی در بین توده ها کمک کرد و باعث تقویت اتوریته فئودالها و روحانیت شد. این مسئله با پشتیبانی کامل امپریالیستها صورت گرفت که از نظر مالی خرج تبلیغات مذهبی را می دادند و از نظر نظامی مجاهدین را بمثابه ابزاری در رقابت با سوسیال امپریالیستهای شوروی تسلیح می کردند. در حقیقت کمک مالی آمریکا به این نیروها از سال ۱۹۸۰ با ۳۰ میلیون دلار در سال شروع شد و تا سال ۱۹۸۷ این کمک به ۶۳۰ میلیون دلار افزایش یافت که تا سال ۱۹۸۹ تا همین سطح باقی ماند.

اما زندگی تحت حاکمیت مذهبی چه در تبعید (در ایران و اردوگاههای پناهندگان در پاکستان که عمدتا توسط نیروهای اسلامی کنترل می شدند)، چه در مناطق تحت رهبری مجاهدین در داخل کشور، تاثیرات خود را بر جای گذاشته است. زنان، سالهای متمادی در اردوگاهها و چادرهایشان زندانی شدند تا مردان غریبه چهره آنها را نبینند. هرگس آداب مذهبی را بطور کامل رعایت نمی کرد، بشدت مورد مجازات قرار می گرفت؛ و متهم به «کمونیست» یا «جاسوس شوروی» بودن می شد. افرادی بودند که بخاطر داشتن یک مجله غربی، نوشیدن کوکاکولا یا «جرمهای» مشابه، یا گلوله های آمریکائی به قتل رسیدند. سکتاریسم جبهه مجاهدین نمی گذاشت که جوانان شهری به جنبش ضد شوروی بپیوندند؛ به همین علت بسیاری از آنها مجبور به ترک کشور شدند. آنهایی که به ایران رفتند به تبلیغات «اسلام مرز نمی شناسد» ایران باور داشتند. اما در مقابل، هدف شوونیسم سیستماتیک ضد افغانی قرار گرفتند. در عین حال، آنها شاهد جهنمی بودند که حکام اسلامی برای مردم ایران ساخته بودند. بسیاری از آنان ایران را ترک گفتند و باورهای مذهبی خویش را نیز جا گذاشتند.

حتی حین جنگ مقاومت علیه شوروی، نیروهای مختلف اسلامی علیه یکدیگر نیز می جنگیدند. این خونریزی ها که تحت پرچم اسلام صورت می گرفت، از چشم توده ها پنهان نماند. بعد از خروج شوروی از افغانستان، زمانی که ارتشهای جنگ

سالاران اسلامی وارد شهرها شدند، مغازه های مردم را غارت کرده، کارخانه ها را اوراق کرده، توده های شهری را از منابع درآمد خود محروم ساخته و مزه تلخ «حاکمیت الهی» را به آنان چشانندند.

به همه اینها، باید اجرای احکام ناب بنیادگرایانه از سوی بسیاری از پیروان اسلام بخصوص طالبان را اضافه کرد. آنها اقدامات مذهبی را در ابعادی فراتر از آداب سنتی توده ها به پیش برده اند. باور توده ها به مذهب و اتوریته های مذهبی در حال شکستن است. بسیاری که هنوز به اسلام باور دارند عمل ملا شده اند؛ آنها از تبلیغات مذهبی خسته و متنفرند. اوضاع بدانجا رسیده که (بقول رفقای حزب کمونیست افغانستان) در بسیاری از جبهه های هزاره و ازبک، نیازی به نظاهر به رعایت احکام و شعائر اسلامی نیست. این تغییر مهمی در اوضاع به حساب می آید. تا همین چند سال پیش، اگر کسی جرات می کرد و از رعایت این احکام سر باز می زد، سند مرگ خود را امضاء کرده بود. حال که مرتجعین مشکلتر می توانند توده ها را زیر پرچم اسلام بسیج کنند، علنا یکدیگر را بخاطر بدنام شدن اسلام سرزنش می کنند.

دین و نیز سایر باورها و آداب عقب مانده را نمی توان یک شبه جارو کرد. این کار محتاج مبارزه ای طولانی از طریق بسیج توده ها جهت سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم در زیربنا و رویناى جامعه و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم است. اما ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیستها که پرچم دروغین کمونیسم و انترناسیونالیسم را بلند کرده بود، به گیج کردن توده ها کمک کرد و باعث تقویت اسلام شد که پرچم «ملی» را بلند کرده بود. اما عملکرد احزاب اسلامی خود به شکستن توهم توده ها خدمت کرد، و برای مائوئیستها زمینه مساعدتری را جهت افشای دروغهای مذهبی و ماهیت طبقاتی جنگسالاران حکومت مذهبی، و بسیج توده ها در جنگ خلق علیه حکام اسلامی و حامیان امپریالیستشان فراهم آورده است.

مسئله ملی

در زمان اشغال شوروی، مبارزات خودبخودی توده ها بخصوص در مناطق روستایی، بخش مهمی از مقاومت بود. بخاطر عدم وجود یک نیروی انقلابی قدرتمند، این مبارزات شکل قومی و قبیله ای بخود گرفت و به شرایطی پا داد که عناصر ارتجاعی هر منطقه (و ملیت) کنترل مبارزات را در آن منطقه بدست گرفتند. بر مبنای سند مراسنامه حزب کمونیست افغانستان، در این دوره مبارزه علیه اشغالگران بر کلیه تضادهای داخلی شدیدا تاثیر گذاشت و تضادهای ملی داخلی به نحو بارزی پدیدار نشد.....

«در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند، اما مناطق وسیعی از سرزمینهای مورد سکونت ملیتهای تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت.»

بورژوا کمپرادورها و فئودالهای پشتون که قبل از سال ۱۹۹۲ کنترل انحصاری قدرت را از دست داده بودند و با سرنگونی نجیب الله، قدرت را تقریبا بطور کامل در حال از دست دادن می دیدند، نمایندگان خود را در میان طالبان پیدا کردند. تسخیر کابل توسط آنها با تجاوز و قتل همراه بود. هر جا که آنان پا می گذاشتند وحشیگری شوونیستی را علیه توده های غیر پشتون دامن می زدند. متاسفانه آنان با دامن زدن به شوونیسم در بین اهالی پشتون توانستند بخشی از توده ها را علیه برادران و خواهران غیر پشتون خود بسیج کنند. این جنایات به احساسات ضد پشتونی و ناسیونالیسم در بین ملل دیگر دامن زده است. جنگ سالاران و ائتلاف شمال که تا حدود زیادی اعتبار خود را در بین توده ها از دست داده اند، اینک تلاش دارند بر چنین احساساتی سوار شده و از این طریق توده ها را به صفوف خود جلب کنند و کشتی به گل نشسته خود را نجات دهند. این نیروها که از هیچ فرصتی برای فروش کشور و مردم به امپریالیستها و کشورهای ارتجاعی دریغ نکرده اند، اینک بیشرمانه مدعی آرمان های ملی شده اند. مبارزه «ملی» آنها صرفا مبارزه بر سر قدرت با رقبای جنگ سالار اسلامی دیگر بوده و عمدتا توده های پشتون را نشانه رفته است.

هیچکدام از دو جناح درگیر جنگ علاقه ای به اتحاد توده ها علیه امپریالیسم ندارد. هر دوی آنها برای منافع کشورهای ارتجاعی و امپریالیستی مختلف می جنگند. آنها بیشرمانه مبارزات توده ها علیه اشغالگران شوروی را لگدمال کرده و در حال حاضر با مستشاران نظامی روس یا بخشهایی از دولت سابق همکاری می کنند. ضد امپریالیسم این خائنین ملی به اینجا محدود می شود که طالبان با حرارت مداخلات روسها، فرانسویها و ایرانیها را محکوم می کنند؛ و ائتلاف شمال خود را مبارزان سرسخت علیه آمریکا و پاکستان و عربستان معرفی می کند. تنها کاری که کرده اند این بوده که توده ها را در جنگ برادرکشی برای منافع اربابان خود درگیر کرده اند.

برخی روشنفکران غیر مذهبی در جنگ قدرت با یکی از احزاب اسلامی متحد شده اند. آنان که از ملیت پشتون هستند، بر این مبنا که طالبان تنها نیرویی است که قادر است به جنگ خاتمه دهد، حکومت مرکزی را تاسیس کند و کشور را متحد سازد، با طالبان متحد شده اند. برخی دیگر از روشنفکران غیر مذهبی دمکرات از ملت هزاره به بهانه «وحدت ملی» و «مبارزه ضد طالبان»، فراخوان پیوستن توده ها به مرتجعین اسلامی ائتلاف شمال را صادر کرده اند.

این همان خطی است که باعث ضربات سنگین به مبارزه علیه اشغالگری شوروی شد. کمونیسم دروغین شوروی نه تنها پرچم ملی را بدست نیروهای اسلامی داد، بلکه زمینه ای فراهم نمود تا اپورتونیسم راست در بین برخی نیروهای به اصطلاح چپ و روشنفکران رشد کند. بسیاری از آنان که به ماهیت واقعی اتحاد شوروی آگاه بودند، خلاف جریان ضد کمونیستی حرکت نکردند و تحت پوشش «اولویت مبارزه با ارتش خارجی»، نظرات واقعی خود را محتاطانه پنهان کردند. آنها پرچم «الله اکبر» را برداشتند و بجای مبارزه در مسیر رهایی واقعی، به احزاب اسلامی کمک کردند که ایده های کهن را تقویت کنند. آنها بدین طریق، نهایتا به فئودالیسم و امپریالیسم خدمت کردند.

اوضاع کنونی مصاف های نوینی را در مقابل مائوئیستها قرار داده است. مائوئیستها با درک ریشه های ستم ملی، ناسیونالیسم ارتجاعی احزاب اسلامی را افشا می کنند و یگانه طریق خاتمه بخشیدن به این ستمگری را پی می ریزند. حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مبارزه علیه ستم ملی (داخلی) باید بر اساس وحدت توده های زحمتکش از تمامی ملل علیه امپریالیسم و حق تعیین سرنوشت برای هر ملیتی استوار باشد. حزب کمونیست افغانستان می گوید که «شوونیسم ملی، ایدئولوژی طبقه حاکم ملت غالب است و به تمامی طبقات آن ملت تعلق ندارد. واضح است که این شوونیسم بر خرده بورژوازی، دهقانان و حتی پرولتاریا تاثیر می گذارد؛ اما بیشترین تاثیر بر بورژوازی ملی است. بنابراین طبقات ارتجاعی این ملت سعی دارند که از آنان بمثابه ابزار و پایه اجتماعی خود برای ستم بر دیگر ملل استفاده کنند. بنابراین، شوونیسم ملی و ستم علیه دیگر ملل به منافع تاریخی توده ها مربوط نیست و به ابزاری در دست طبقات حاکمه جهت تداوم کنترل آنها بر توده ها تبدیل خواهد شد.»(شعله جاوید،

ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان شماره ۱۶)

مبارزه ملی در کشور تحت سلطه ای مانند افغانستان، در درجه اول مبارزه ای علیه امپریالیسم و فئودالیسم است. بدون این جهت گیری پایه ای، تاکید مبارزات ملل تحت ستم بر اختلافات خواهد بود و بر وحدت اساسی توده های ملل مختلف ضربه خواهد زد. در این صورت، پرولتاریا و دهقانان یک ملت بجای اینکه بخواهند با خواهران و برادران طبقاتی‌شان در بین ملل دیگر وحدت کنند، با بورژوازی ملی (و حتی طبقات فئودال و کمپرادور) متحد شده و سرانجام تحت رهبری آنان قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب، مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم از دستور کار حذف شده و ستم ملی باقی خواهد ماند. اما همانگونه که رفقای حزب کمونیست افغانستان می گویند، اگر مرکز مبارزه، «وحدت و منافع توده های زحمتکش ملل مختلف باشد، طبقات حاکم منفرد خواهند شد» و توده های زحمتکش ملت غالب در مبارزه علیه شوونیسم ملی، یک نیرو خواهد بود. بدین ترتیب، اتحاد مستحکمی شکل خواهد گرفت که قادر است بطور موثر ستم ملی را ریشه کن کند.

زنان و مقاومت در پشت حجاب

به قدرت رسیدن طالبان با حملات وحشیانه علیه زنان همراه شد. زنان را مجبور به پوشیدن حجاب کردند که از سر تا انگشت پا را می پوشاند. آنها حق کار کردن یا تحصیل را ندارند؛ حق قدم زدن در خیابان، رفتن به دکان و یا مداوا در بیمارستان را ندارند، مگر آنکه توسط یک مرد محرم (شوهر، برادر یا پدر) همراهی شوند. آنها حتی از حق رفتن به حمام عمومی نیز محرومند. زنان خرید و فروش می شوند؛ بعنوان غنیمت جنگی به تصرف در می آیند؛ به آنها تجاوز می کنند؛ و آنها را می کشند. در زمان اشغال شوروی، احزاب اسلامی از شرکت زنان در جنگ علیه ارتشی که کشورشان را اشغال و خانه هایشان را بمباران کرده و عزیزان شان را می کشت، جلوگیری می کردند. فقط طالبان نیست که چنین می کند؛ دار و دسته های دیگر نیز به درجات مختلف و حتی بسیار خشونت بار به اقدامات زن ستیزانه دست می زنند. برخی نیز با این منطق که چنین اقداماتی بخشی از آداب و رسوم افغانستان و جزء عادات مردم است، همین کارها را انجام می دهند.

زنان افغانستان شدیداً با این آموزه ستمگرانه و ارباب منشانه مخالفت کرده اند. خشم انباشته طی سالهای متمادی تحمیل مردسالاری و روابط نیمه فئودالی، اینک خودنمایی می کند. در یکی از حملات طالبان به مزار شریف (که آن زمان تحت کنترل ائتلاف شمال بود) زنان در مبارزه علیه آنها دست به اسلحه بردند. مواردی بوده که زنان با کارد آشپزخانه به نیروهای طالبان هجوم برده اند. اعتراضات زنان افغانی در تبعید در نشریات پاکستانی منعکس شده است. زنان جان خود را در مبارزه برای باز نگهداشتن حمامهای عمومی از دست داده اند. چندی است که مدارس مخفی جهت آموزش زنان برپا شده است.

جنگ باعث شده بود که زنان بعد از کشته شدن مرد خانه، برای تامین معیشت خود و خانواده شان به صفوف نیروهای کار بپیوندند. این زنان که عمدتا در صنایع کابل و خدمات اشتغال داشته و مزه استقلال اقتصادی را چشیده اند، از طالبان شدیدا متنفرند زیرا آنها را از کار محروم کرده اند.

باید تاکید کنیم که بدون یک جهت گیری انقلابی علیه علت واقعی ستم بر زن، مبارزه زنان می تواند به مبارزه علیه طالبان محدود شود. برخی نیروهای ارتجاعی تظاهر می کنند که طرفدار رفتار ملایمتری نسبت به زنان هستند.

حزب کمونیست افغانستان اعتقاد دارد که بدون شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن است. بعلاوه، انقلاب دمکراتیک نوین باید خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازد و ضرورت مهمی بر ساختار پدرسالارانه وارد آورد. تضاد بین زن و مرد «با تضادهای طبقاتی و ملی فرق دارد و حل آن روش خود از جوانب مهم ساختار نیمه فئودال . نیمه مستعمره افغانستان است. ستم بر زنان به هیچوجه نباید بمثابه مسئله ای جانبی نگریسته شود. این ستم نه فقط فرد و حقوق اجتماعی نیمی از جامعه را سرکوب می کند، در عین حال روابط غیر انسانی که با این ستم همراه است... بمثابه عامل مهمی در حفظ و تقویت روابط نیمه فئودال و نیمه مستعمره حاکم عمل می کند.» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

تاثیرات خط حزب کمونیست افغانستان و عملکرد آن در ارتباط با این مسئله، زمانی که بخشهایی از زنان آگاهانه تر از پیش به صحنه مبارزه گام می گذارند، آشکار می شود.

. مهاجرین و پناهندگان

در روزهای اوج جنگ در دهه ۱۹۸۰، حدود ۳٫۵ میلیون پناهنده افغانستانی در پاکستان و ۲ میلیون نفر دیگر در ایران زندگی می کردند. هزاران نفر نیز به هند و کشورهای غربی فراری شدند. بعلاوه، حدوداً بین ۲ تا ۳ میلیون نفر بعلت جنگ در داخل کشور جابجا شده اند. بعد از خروج شوروی و سقوط حکومت نجیب الله، پناهندگان شروع به بازگشت کردند؛ اما ادامه جنگ باعث جابجایی های بیشتر در داخل شد. طی نبرد برای تصرف کابل، بسیاری از مردم شهر را ترک کرده و به مناطق دیگر رفتند. در شرایط کنونی تخمین زده می شود که حدود یک میلیون پناهنده در پاکستان و یک میلیون و نیم در ایران بسر می برند.

اگرچه پناهندگان به اقشار مختلف اجتماعی تعلق دارند، اما اکثریت آنان از مناطق روستایی بوده و حتی در زمان جنگ مقاومت برخی از آنها در فصل کشت و برداشت برای کار به افغانستان باز می گشتند.

اکثر افرادی که در پاکستان زندگی می کردند، ساکن اردوگاههای تحت کنترل مجاهدین بودند. توزیع کمکهای سازمان ملل عمدتا از طریق مجاهدین انجام می گرفت؛ و عمرسان خشن ترین قوانین اسلامی ـ فئودالی بر مردم روا می شد. این اردوگاهها را از جامعه پاکستان جدا نگاه می داشتند. بعدها مهاجران افغانستانی اجازه کار پیدا کردند. در حال حاضر بسیاری از آنان در معادن بلوچستان پاکستان کار می کنند.

تعداد زیادی از مهاجران افغانستانی در ایران بسر می بردند. آنها یا در اردوگاهها موجود در اردوگاههای ایران صورت گرفت که در یکی از این آنها، هزاران مهاجر نسبت به شرایط غیر انسانی که توسط حکام ایران در این اردوگاهها برقرار شده، ابراز انزجار کردند.

وضع کسانی که در ایران کار میکنند نیز به هیچوجه بهتر نیست. آنها در شهرهای مختلف عمدتاً بمثابه کارگران فصلی یا دائمی در آجرپزی، ساختمان سازی و خدمات و همچنین در بخش کشاورزی کار میکنند. کار در صنایع غذایی، نظیر نانوایی ها، برای آنها ممنوع است؛ زیرا میگویند افغانستانیها کثیفند. اگر دستمزدی دریافت کنند، بسیار ناچیز است. خیلی پیش آمده که پاسداران دستمزد آنها را هنگام بازگشت، در مرز افغانستان مصادره کرده اند. جمهوری اسلامی سموم

تبلیغات ارتجاعی را علیه مهاجران پراکنده و نوعی شووینیسم ضد افغانی را در میان ایرانیان دامن زده است.

جنایات جمهوری اسلامی علیه پناهندگان بی جواب نمانده است. در چند سال گذشته، مهاجران افغانستانی در شورشهای توده ای علیه دولت ایران شرکت کرده اند. آنها اغلب با روحیه ضدیت با اسلام به افغانستان باز می گردند؛ و برخی عناصر پیشروتر جرات کرده و به تقبیح علنی اسلام دست می زنند.

مائوئیستها

شکل گیری سازمان جوانان مترقی (س. ج. م) در سال ۱۹۶۴، طلوع جنبش مارکسیستی . لنینیستی . مائوئیستی در افغانستان بود. سازمان جوانان مترقی، مبارزات فعالی را علیه رویزیونیسم خروشچفی، سوسیال . امپریالیسم و پارلمانتاریسم براه انداخت و حکم «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» را تایید کرد. نشریه دمکراتیکی که (س. ج. م.) به چاپ می رساند، «شعله جاوید» نام داشت و در بین توده ها از پشتیبانی وسیعی برخوردار بود. این پشتیبانی تا آنجا بود که امروز هم نیروهای اصیل انقلابی و دمکرات را «شعله ای» می نامند. بحرانی که جنبش بین المللی کمونیستی را بعد از کودتای ضد انقلابی در چین به سال ۱۹۷۶ فراگرفت، گریبان جنبش کمونیستی جوان افغانستان را هم گرفت؛ آن هم در زمانی که این جنبش بسیاری از رهبران و کادرهای خود را در میدانهای تیرباران و دخمه های دولت ارتجاعی هوادار شوروی از دست می داد. اکرم یاری، بنیانگذار این جنبش نیز در میان جانباختگان بود.

ریشه کن کردن کمونیستها کار آسانی نبود. کمونیستها بصورت انفرادی و یا به شکل متشکل در گروههای مختلف، نقش مهمی در جنگ مقاومت ضد شوروی بازی کردند. مبارزه سیاسی برای شکل گیری یک خط صحیح پرولتری زیر آتش بمباران شورویها و سرکوب اسلامیها ادامه یافت و در اواسط دهه ۱۹۸۰، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان تشکیل شد. در سال ۱۹۹۰ هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با اتحادیه مارکسیست . لنینیستهای افغانستان وحدت کرد و سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بوجود آمد. همین سازمان در ادامه خود در سال ۱۹۹۱، حزب کمونیست افغانستان را بنیانگذاری کرد. کمی بعد از شکل گیری این حزب، کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم . لنینیسم . اندیشه مائوتسه دون به آن پیوست. بنیانگذاری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴، از همان ابتدا نقش مهمی بازی کرد تا جنبش افغانستان مسائل خطی را کانون توجه خویش قرار دهد.

سند مرامنامه حزب کمونیست افغانستان اظهار می دارد که: «ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل حزب کمونیست افغانستان، مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم است.

«برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارتست از به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق. تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دمکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و حرکت به طرف کمونیسم میباشد.

«مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است که جنگی طولانی متکی بر توده های وسیع، عمدتا دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ آن میباشد. تا زمانیکه جنگ خلق برپا نگردیده، مجموع مبارزات حزب کمونیست در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس از آنکه عملا آغاز گردید تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن خواهد بود.» حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مهمترین وظیفه کنونی در ارتباط با شروع جنگ خلق، ساختن و تقویت حزب است.

پروسه سازماندهی آن «شعله ای» هایی که هنوز بر آرمانهای انقلابی صادق مانده اند، به درون حزب یا بمثابه متحدین حزب در جبهه متحد، کماکان ادامه دارد. البته حزب کمونیست افغانستان بر اهمیت سازماندهی نیروهای انقلابی جوان که به مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم بمثابه یگانه ایدئولوژی رهائیبخش اتکاء می کنند، تاکید دارد. حزب کمونیست افغانستان غیر از مبارزه جهت تقویت حزب، در کارهای تدارکاتی برای جبهه متحد نیز درگیر بوده است: «واضح است که (یک جبهه متحد انقلابی) بر پایه وحدت کارگران . دهقانان قرار داشته و تشکیل آن اساساً بعد از شروع جنگ خلق و برقراری پایگاههای انقلابی ممکن خواهد بود. اما این به هیچوجه بدان معنا نیست که در مرحله کنونی مبارزه، در تشکیل جبهه انقلابی کوشا نباشیم؛ یا به اتحادهای موقتی و یا دائمی با نیروهای آزادیخواه و انقلابی ملی . دمکرات و عناصری که علیه حاکمیت ارتجاعی مذهبی هستند دست نزنیم.» (به نقل از شعله جاوید، شماره ۱۸)

دو نوع جنگ

حزب کمونیست افغانستان معتقد است که «انقلاب دمکراتیک نوین نه تنها از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد فئودالی است، بلکه از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد سوسیال امپریالیستی - ضدامپریالیستی و ضد شوونیستی است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب میگردد. شعار «زمین از آن کشتکار» یعنی شعار مرکزی انقلاب دمکراتیک نوین یک شعار دهقانی است و بدین جهت دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشروی و پیروزی این انقلاب بهره مند میشوند.» «پرولتاریا نیروی رهبری کننده انقلاب دمکراتیک نوین است... خرده بورژوازی متحد استوار و بورژوازی ملی متحد نااستوار و متزلزل پرولتاریا و دهقانان در انقلاب دمکراتیک نوین محسوب میگردند.» اهداف انقلاب دمکراتیک نوین چنین است: «سرنگونی نیمه فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و استقرار حاکمیت دمکراتیک توده های وسیع خلقهای کشور.... سرنگونی سلطه.... امپریالیسم و تامین استقلال.... برانداختن شوونیسم ملی.... قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیتها.... رفع شوونیسم مردسالارانه و برقراری تساوی میان مردان و زنان...» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

تلاشهای اندکی که بعد از استقلال و نیز در سالهای اولیه رژیم طرفدار شوروی جهت پس راندن فئودالیسم صورت گرفت، هدف رهایی دهقانان از یوغ فئودالیسم را دنبال نمی کرد. بلکه با هدف تقویت سرمایه داری بوروکرات، بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیسم انجام شد. دهقانان چه از زاویه سیاسی و چه نظامی مسلح نشده بودند تا فئودالیسم و امپریالیسم را سرنگون کنند. بنابراین، این حکومتها در مقابل مخالفت نیروهای قدرتمند فئودالی سرنگون شدند (نظیر امان الله خان)، و یا نظیر«حزب دمکراتیک خلق» با فئودالها به سازش رسیدند. در نتیجه، دهقانان بی زمینی که به این اصلاحات امید بسته بودند، خود را بی سلاح در برابر باندهای مسلح فئودالی یافتند. برخلاف مدافعان اسلامی فئودالیسم که وعده زندگی بهتر در بهشت را می دهند (همان بهشتی که کلیه آثار تصورات کثیفشان را با خود حمل می کند)، جنگ خلقی که مائوئیستها در تدارک آن هستند، توده ها را از همان ابتدا جهت آمادگی و اعمال حاکمیت خودشان بسیج خواهد کرد. «تنها پس از انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضدانقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنگون ساخت، و تنها پس از سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که

میتوان حاکمیت سیاسی توده ها را برقرار نمود. این پروسه که به اندازه جنگ خلق خصلت طولانی مدت دارد توسط آن به تحقق می‌پیوندد، از مناطق کوچک شروع شده و استحکام و گسترش پیدا مینماید. پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش، سراسر کشور را دربرمی گیرد.» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

فرسودگی در نتیجه جنگ، سئوال جدی در مقابل پای کمونیستهای اصیل است. یکی از دلایل پیشروی سریع نیروهای طالبان آن بود که خود را بمثابه نیرویی که قادر است به جنگها پایان بخشد، معرفی کردند. اما واقعیت پرده های این توهم را درید، مردم دیدند که طالبان نیز در کنار نیروهای جنگ سالار گوناگون، روزگار افغانستان را تیره و تار کرد. وقایع متعاقب «انقلاب اسلامی» سال ۱۹۹۲، گواه این واقعیت است که بقول حزب کمونیست افغانستان، مشخصه حکومت مذهبی در افغانستان، جنگهای ارتجاعی بین گروههای مختلف اسلامی است. تاکنون مشکلات بزرگی در برابر جناحهای درگیر جنگ و پشتیبانان خارجی آنها وجود داشته که آنان را از رسیدن به یک توافق صلح قطعی و موقق باز داشته است. در دل هر توافقی، بی ثباتی نهفته است و بسرعت می تواند باعث یک خونریزی دیگر شود. بعلاوه، حتی اگر هر یک از این ارتشها بتواند صلح برقرار کند، این صلحی بنفع توده ها نبوده بلکه بمعنای سکوت گورستان خواهد بود؛ زنان محکومند که به کار اجباری و چار دیواری خانه بپردازند؛ کارگران و دهقانان مجبورند در شرایط کمر شکن، ساعتهای طولانی بردگی بکشند تا فقط شکم مشتی روحانی و فئودال را پر کنند و همزمان شاهد مرگ فرزندان خود از سوء تغذیه باشند؛ و بیینند که ثروت از دل زمین می جوشد و همراه با تریاک و هروین بر ثروت مرتجعین و امپریالیستها می افزاید.

خلق افغانستان قهرمانانه علیه یک ارتش امپریالیستی جنگید و در این راه قربانیان زیادی داد. اما در مقابل، هیچ چیز بدست نیاورد و فقط سلطه بیشتر امپریالیسم و فئودالیسم نصیبش شد. مردم افغانستان جنگ را می شناسند، اما تاکنون فرصتی بدست نیاورده اند تا طعم ثمرات فداکاری خویش را بچشند. آنها هرگز رهایی از زنجیر ستم و قدرتی که از گسستن این زنجیر ناشی می شود را حس نکرده اند. فقط یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است که می تواند راه برون رفت از اوضاع کنونی را برای مردم پی ریزی کند. تنها چنین جنگی برای اولین بار، با یک برنامه و مبارزه رهائیبخش همراه است که به برقراری مناسبات نوینی می انجامد؛ مناسباتی که تحت آن، توده ها قدرت سیاسی خویش را اعمال کرده و پکبار برای همیشه زنجیر ستگین و خفقان آور نیمه فئودالیسم را می گسلند.

در میدان نبردی که افغانستان خوانده می شود، همه نیروهای ارتجاعی از زبان تفنگ سخن می گویند. اما مردم هنوز از ارتش خویش بی بهره مانده اند. تا زمانی که چنان جنگی آغاز نشود، صدای انقلابیون ضعیف به گوش خواهد رسید. به عقیده حزب کمونیست افغانستان: «این به هیچ وجه بمعنای بی ارزش شمردن سایر اشکال مبارزاتی در سطح کنونی نیست؛ زیرا با پیشبرد اصولی و موفق همین مبارزات است که می توانیم این مرحله تدارکاتی فعالیت خویش را به انجام رسانیم.» بدون شک، همانطور که تجربه کار کمونیستها در بین زنان و جوانان پرولتر نشان داده، بسیج جسورانه توده ها حول یک برنامه انقلابی و رهبری مبارزه سیاسی علیه حاکمیت ارتجاعی، برای اینکه مائوئیستها بتوانند پرده های ظلمت را بشکافند و نیروی لازم را برای آغاز جنگ خلق گرد آورند، کاری حیاتی است. ■

توضیحات

۱) «خلق» ها سیاست تغییر سریع اقتصادی بنفع بخش بورژوا کمپرادور، و وابستگی هر چه سریعتر به اتحاد شوروی را به اجرا گذاشتند. «پرچمی» ها سیاست آشتی جویانه تری در قبال فئودالیسم داشتند. طی نخستین سال بعد از کودتا، رهبری حکومت با چناح «خلق» بود؛ اما سیاستهای این جناح با مخالفت جدی روبرو شد. سپس شوری ها ترتیب یک کودتا بنفع جناح «پرچم» را دادند که طی آن رهبران سرشناس «خلق» بقتل رسیدند. اصلاحات ارضی تعمیل شد و امتیازات روحانیون و رهبران طرایف احیا، گشت. (برای اطلاع بیشتر در مورد نوکران شوروی رجوع کنید به مقاله «کمونیستهای افغانی توطئه های شوروی را افشاء می کنند» . جهانی برای فتح شماره ۹ ـ سال ۱۹۸۷)

۲) در زبان دری، واژه «افغانی» به افراد ملیت پشتون اطلاق می شود. به همین خاطر، حزب کمونیست افغانستان هنگام نام بردن از اهالی کشور که از ملیت های گوناگونی تشکیل شده است، به جای «افغانی» از واژه «افغانستانی» استفاده می کند.

۳) بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸، آمریکا به سازماندهی نیروهای فئودال و مقامات مذهبی در گروه های مسلح کمک کرد. بعد از تجاوز شوروی، مقرهای فرماندهی این گروه ها به پیشاور در پاکستان منتقل شد. بیشتر کمکهای مالی و تسلیحاتی عربستان و پاکستان به مقاومت افغانستان، به دست این نیروها که اخوانی (برادران اسلامی) یا مجاهدین خوانده می شدند، می رسید. «حزب اسلامی» یکی از این گروه ها بود که گلبدین حکمتیار در راس آن قرار داشت. زمانی او از نظر آمریکا، «گل سر سبد» به اصطلاح رزمندگان آزادی بود. طی سالهای اشغال افغانستان، تسلیحات بسیار و مبالغ زیادی پول، و نیز اطلاعات از کانال سازمانهای مخفی پاکستان، در اختیار وی قرار می گرفت. بعد از شکست حزب اسلامی از طالبان در سال ۱۹۹۵، این جریان به یک نیروی نسبتا کم اهمیت تبدیل شده است.

۴) این گروه توسط سوسیال امپریالیستهای شوروی تغذیه شد و سالها به آنها خدمت کرد و دست به جنایات بیشماری زد. «میلیشیای شمال» بعنوان یک نیروی زاپاس تشکیل شد تا اگر حکومت نتوانست بعد از خروج قوای شوروی، با برجا ماندن، منافع شوروی ها را اتکاء به میلیشیا حفظ شود. در عمل هم چنین شد. وقتی که حکومت با خطرات جدی روبرو شد، اکثریت سران آن از میلیشیای شمال حمایت کرده و بدان پیوستند. رهبر این گروه، ژنرال دوستوم است که زمانی مزار شریف را پایگاه خود قرار داده بود. بسیاری از صنایع افغانستان و نیز ذخائر گاز طبیعی کشور در منطقه شمال قرار دارد.

۵) شورای نظار یک تشکیلات سیاسی ـ نظامی است که در واقع بخشی از «جمعیت اسلامی» می باشد. این جریان از میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، با امپریالیستهای غربی رابطه برقرار کرد. طی جنگ علیه شوروی، این جریان هم از پاکستان کمک می گرفت. بعدا اینها روابطشان را با ایران گسترش دادند. شورای نظار، رهبران نظامی جمعیت را هماهنگ می کند و رهبرش احمد شاه مسعود است. مقر فرماندهی او در پنجشیر است و در منطقه شمال شرقی افغانستان، یک ارتش نیرومند دارد. گفته می شود که او ارتش خود را از سال ۱۹۷۵ تشکیل داده است. مسعود که چند سال بعد از تجاوز شوروی با آنها یک قرارداد آتش بس امضا، کرد همیشه روابط مبهمی را با ارتش شوروی حفظ کرد. او نیز در سالهای ۹۱ ـ ۱۹۹۰ همانند سایر فرماندهان جمعیت، از کمکهای آمریکا بهره مند شد. مسعود روابط محکمی با دولت فرانسه دارد. منطقه او معدن سنگهای قیمتی نظیر زمرد و لعل و لاجورد است. بعلاوه، ناحیه بدخشان یکی از مراکز کشت خشخاش بشمار می آید. گروه احمد شاه مسعود از هر دوی اینها درآمد دارد.

۶) حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم خلیلی، یک حزب پایگاهای شیعه است و ترکیبی از نیروهای گوناگون را در منطقه هزاره جات در بر می گیرد. ایران این نیروها را در سال ۱۹۸۸ متحد کرد و حزب وحدت اسلامی را بنیان نهاد. آنها سالیان سال، حتی طی اشغال افغانستان، درگیر جنگهای داخلی در این منطقه بودند و برای مردم لطمات و تلفات بسیار بیار آوردند. بانیدای تشکیل دهنده این حزب عمدتا تحت رهبری زمینداران بزرگ و روحانیون قرار دارند.

۷) سرمشک، طالبان، «حرکت انقلاب اسلامی» است؛ یعنی نخستین گروه اخوانی که در سال ۱۹۷۹ تشکیل شد. در آن موقع، این گروه با دخالت مستقیم سرویس اطلاعاتی پاکستان و

ساواک، و تحت نظارت کلی سازمان سیا بوجود آمد. طی دوران جنگ ضد شوروی، این گروه که عمدتا از ملاها و طلبه تشکیل می شد در مناطق جنوبی کشور فعالیت داشت. در همان دوره، مدارس مذهبی که با پول دولتهای نوکر آمریکا در منطقه می چرخید، مثل قارچ در گوشه و کنار پاکستان سر بر می آورد و سیل جوانان تبعیدی افغانستانی را بسوی خود جلب می کرد. هسته رهبری کننده طالبان، منجمله چهره اصلی آن که محمد عمر آخوند زاده نام دارد، همگی از «طلبه»های حرکت انقلاب اسلامی بودند. ستون فقرات طالبان از ملاها و طلبه ها و بخشهائی از افراد ارتش و بوروکراسی رژیم پیشین تشکیل شده است. ملا عمر بعد از سقوط نجیب توسط سازمان اطلاعات پاکستان (آی سی آی) و سازمان سیا مسئول شد تا یک ماموریت «ضد مواد مخدر» را به پیش برد. و طالبان بدین شکل ایجاد شد. طالبان که از همان شاخه اسلامی غالب در عربستان پیروی می کند معتقد است که مردم به دو دسته تقسیم می شوند: خواص که شامل ملایان و طلبه ها هستند؛ و عوام که «گله ای نادانند و نیاز به شبان دارند». طیفی از ژنرالها و افسران و ماموران مخفی اطلاعاتی رژیم نوکر شوروی که قبلا از جناح «خلق» بودند اینک در صف طالبان می جنگند.

۸) شرکتهای نفتی، باعث و بانی بسیاری از جنایاتی هستند که امروز در افغانستان اتفاق می افتد. پیش بینی می شود که طی ۱۵ سال آتی، منطقه خزر به دومین منبع نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد. کشورهای تولید کننده نفت همراه با شرکتهائی نظیر اکسون، شه ورون، بریتیش پترولیوم و یونوکال مبالغ عظیمی را در توسعه انرژی منطقه ای سرمایه گذاری کرده و با نگرانی در پی بهبود و توسعه شبکه صادراتی موجود هستند. اما انتخاب مسیر به مسائلی پا داده که بیشتر از آنکه جنبه مالی داشته باشند، جنبه استراتژیک دارند. بهبود شبکه موجود که از روسیه می گذرد بمعنای کنترل از جانب روسها خواهد بود. سیاست آمریکا در قبال ایران و مسائل استراتژیکی که عبور متمرکز منابع انرژی نفتی جهان در منطقه داغ خاورمیانه به همراه دارد، فاکتورهائی است که به زیان کشیدن خط لوله در خاک ایران عمل می کند. بنابراین شرکت آمریکائی یونوکال که یکی از استخراج کنندگان عمده نفت در آسیای مرکزی است تصمیم گرفت خط لوله را از افغانستان عبور دهد. در سال ۱۹۹۵ زمانی که وزیر داخله سابق پاکستان و سفیر آمریکا در آن کشور از اردوگاه های طالبان بازدید می کردند، بر سر این مسیر عبور با طالبان مذاکره داشتند. در آن وقت، کابل هنوز به تصرف طالبان در نیامده بود! منافع اقتصادی در افغانستان فقط به نفت محدود نمی شود. افغانستان با حدود ۲۸۰۰ تن تولید سالانه، بزرگترین تولید کننده تریاک در دنیا است. این معادل کل تولیدات منطقه «مثلث طلائی» در آسیای جنوب شرقی است. طالبان بعد از تسخیر نواحی گوناگون افغانستان کنترل مناطق کشت خشخاش را بدست گرفته و هر سال میلیونها دلار بابت مالیات بر صادرات مواد مخدر به جیب می زند.

با توسعه بیشتر مردم را علیه

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آنچه می‌خوانید سندی‌ست که توسط کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست پرو (ح. ک. پ) در فوریه‌ی ۱۹۹۸ منتشر شده است. این سند شامل تحلیلی از شرایط جهانی و داخلی بوده و جمعبندی برنامه‌ی حزب را نیز در بر دارد. برنامه‌ی قبلی‌ای که در این سند به آن اشاره می‌شود گزارش ۱۹۹۵ است که به نام «با پیشبرد جنگ خلق، بر موانع سر راه چیره شوید» معروف است. این گزارش در شماره‌ی ۲۲ جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است. ح . ک. پ بخشهایی از این سند را علنی نکرده است. جهانی برای فتح

۱. با پیشبرد جنگ خلق، خلق را علیه فاشیستها، کشتارگران و حراج کنندگان کشور متحد کنید. نقشه‌ای نوین از برنامه‌ی بزرگ «تدارک کسب قدرت را ببینید.»

پایه‌های سیاسی

وضعیت جهانی

امپریالیسم غول عظیم الجثه ای ست که پاهایی گلین دارد و به هر حال سرنگون خواهد شد. بنابرین امپریالیسم یانکی که همچون ژاندارم جهان عمل می کند، ببر کاغذی ایست که سعی دارد موعد مرگش را با بلند کردن بیرقهای پوسیده مانند «برنامه های اقتصادی نئولیبرالیسم»، «حقوق بشر» و «دموکراسی بورژوایی»، صلح سرنیزه ای ، پراگماتیسم ایده آلیستی عقب اندازد چرا که چیز تازه‌ای برای ارائه ندارد. این ببرهای کاغذی بر آنند تا با برنامه های فریب دهنده «حقوق بشری»ی خود، توده‌ها را با خود همراه کنند. پرچمی را که اینها این روزها افراشته‌اند همانا پرچم منفور برنامه‌های امپریالیستی، بورژوازی و ارتجاع جهانی‌ست. این صلح حقیر دروغینی که اینها ارایه می‌دهند در واقع برای آن است تا توده‌ها را خواب کرده و هژمونی خود را به هر قیمتی که شده در سطح جهانی اعمال کنند. این صلح، صلح سرنیزه، صلح گورکنان و صلح بندگی‌ست. امپریالیسم یانکی بزرگترین تاجر اسلحه در جهان است، یک ببر کاغذی و اخاذی کن متفرعنی است که مدام تئوری ارتجاعی و ورشکسته «سلاح تعیین کننده است» را تبلیغ می کند.

بحران اقتصادی، تجاری و مالی که مداوماً سیستم امپریالیستی را به لرزه انداخته است به خوبی بر تزی که مارکس و انگلس ۱۵۰ سال پیش در مانیفست کمونیست به آن پرداختند، صحه می گذارد. آنها بر آنند تا بر مقاصد خود که همانا تقسیم جهان است، پرده بیفکنند.

به اصطلاح «جنگ علیه مواد مخدر» یکی دیگر از برنامه‌های فریبنده‌ی امپریالیستی‌ست که با استراتژی ضدانقلابی «جنگ کم شدت» در سطح جهان، به ویژه در کشورهای جهان سوم آنرا به پیش می‌برند تا انقلاب را به زانو در آورند. این جنگ وسیله‌ای برای سرکوب ملل تحت ستم نیز هست. بری مک کافری (نماینده‌ی بیل کلینتون، «تزار ضد مواد مخدر»، مترجم انگلیسی)، آن طور که آنها اعلام می کنند «ژنرال پیروز»ی نیست بلکه همان ژنرال شکست خورده‌ایست که با خفت و خواری از ویتنام بیرون انداخته شد.

آنها برنامه های ضدانقلابی خود را کماکان به اجرا در می آورند تا هرآنچه را که بوی انقلاب می دهد نابود کنند.

جنگ خلق،
دیکتاتوری فاشیستی جلاد و وطن فروش متحد کنید!

اما انقلاب روندی تاریخی و سیاسی است و امروز بایستی بیش از هر زمان دیگری برای به رهبری رساندن مائوئیسم در انقلاب پرولتاریایی جهانی مبارزه کنیم. بایستی احزاب مسلح مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را به وجود آورد تا بتوانند جنگ خلق را در سراسر جهان آغاز کنند. اینها لازمه‌ی پیشرفت و پیروزی انقلاب است.

شرایط سیاسی داخلی

سرمایه داری بوروکرات و دولت کهن که بالاجبار دچار دگردیسی می شوند، تنها به بهبودی گذرا و قسمی دست یافته اند و این تنها به نفع یک قشر کوچک از پرویی ها و استثمارگران خارجی بوده است. بحران عمومی‌ای که رژیم را در بر گرفته همچنان ژرفا می‌یابد و امیدی به بهبودپذیر در افق دیده نمی‌شود. غلبه بر این بحران غیر ممکن است. به خاطر منافع همین چند نفر خون آشام، رژیم مجبور شده است تا در مقابل امپریالیسم زانو زند و توده های پرویی را در بحرانی فزاینده و عمیق فروببرد. حکومت فوجیموری و هرمزوا (فرمانده ارتش)، سرسپرده‌ترین حکومتی‌ست که مردم پرو تا کنون در تاریخ خود با آن روبرو بوده‌اند. آنها جنایتکارترین و وطن فروش ترین حکام تاریخ پرو هستند. با ظاهرسازی سعی دارند به مردم بقبولانند که در زمینه‌ی کنترل تورم به پیشرفتهایی نائل آمده اند. بیکاری، روزانه افزایش می‌یابد، حقوق ها کفاف زندگی را نمی دهند و مالیاتها و تعرفه های اجباری به دولت سر به آسمان می‌زند. دامنه‌ی فقر وسیع‌تر شده و جواب دولت برای این وضع برنامه های فریبکارانه‌ای مانند پخش خیرات است.

بیاد داشته باشید ما در نیمه‌ی دوم دهه‌ای زندگی می‌کنیم که تعمیق بحران سرمایه‌داری بوروکراتیک در افق به خوبی مشهود است. بعضی از نیروهای درون بورژوازی می‌گویند: «امسال و سال آینده سالهای سختی خواهند بود»، «مشکلات ما به خاطر لرزه‌های اقتصادی آسیا، قرض‌های خارجی، کم‌ارزش شدن قیمت فلزات، و فرارسیدن توفان مخرب «ال نینیو» است». از مردم خواسته شده تا «برای فردایی بهتر» از خودگذشتگی نشان دهند. اما پس از گذشت هفت سال، فردایی فرا نرسیده و تحت دولت زمیندار- بوروکرات فرا نخواهد رسید. دولت در حال انجام یک کارزار عقیم‌سازی‌ست که مفهومش نسل کشی وسیع دیگری‌ست که توسط امپریالیسم یانکی از طریق «موسسه‌ی آمریکایی برای پیشرفت» تشویق شده است. فوجیموری، نوکر امپریالیسم، بر آن است تا از مشکلات توده ها سوء استفاده کند و به نفع خود و به سود انتخابات فرمایشی چیزی بدست بیاورد. همه‌ی این سیاستها بایستی محکوم شوند. در مورد پدیده‌ی «ال نینیو»، او سعی کرد در شمال کشور اقداماتی انجام دهد تا وجهه‌ای کسب کند. اما ابعاد مشکلات چون بمبی در صورتش منفجر شد. حکومت با وجود اطلاع از وخامت آب و هوا، پیش‌بینی‌ها و تدارک لازمه را در این رابطه به عمل نیاورد، بهمین جهت مسئول است.

در رابطه با بازسازی دولت، آنطور که از ۵ آوریل ۱۹۹۲، روز کودتای فوجیموری، قولش را داده بودند، موفقیتی به دست نیاورده اند. تحت نظارت امپریالیسم آمریکا و با یک نقشه همه جانبه یک دیکتاتوری فاشیستی را بر تمامی عرصه‌های زیستی گشور گسترده‌اند و تمرکز قدرت را به حداکثر رسانده اند تا بتوانند «جنگ کم شدت» خود را به پیش ببرند. آنچه که در پرو می‌گذرد، دیکتاتوری فاشیستی‌ایست که تحت نام «دموکراسی» بر سر توده‌ها خراب شده است. به این دلیل این نظام فاشیستی‌ست که پارلمان را عملا نقض می‌کند؛ از یک طرف پارلمان را به هیچ گرفته به آن وقعی نمی‌گذارند و از طرف دیگر از آن برای به تصویب رساندن قوانینی که به نفع حکومت است استفاده می‌کنند. اما مهمترین قوانین را در حقیقت مقامات قوه مجریه به تصویب می‌رسانند. حکومتی فاشیستی‌ست چراکه نظم قانونی لیبرال ـ دمکراتیک را نفی کرده و هرگاه که اراده کنند قانون اساسی را نیز زیر پا می‌گذارند. بعضی از مخالفان و کسانی از درون خود هیئت حاکمه می‌گویند که: «این یک حکومت کودتایی دائمی‌ست» «دولتی بر مبنای قانون نیست» و غیره و غیره ...

تغییرات در بخش قضایی را یک ژنرال گمنام نیروی دریایی که تحت حکومت نظامی ولاسکو در اوایل دهه ۷۰ از مقامات دولتی بود، به عهده دارد. اتفاقی نیست که هواداران رژیم فاشیستی ولاسکو در پشت پرده مسئولیتهایی را در این رژیم به عهده گرفته‌اند. انتخابات قلابی و پرتقلب وسیله‌ای شده تا بتوانند خود را در حکومت تحکیم کنند و به اصطلاح «اپوزیسیون» وسیله‌ای است برای مشروعیت دادن به بازی مسخره «دمکراسی» مآبی آنها. زیر سرنیزه رژیم، برنامه های تشکل اجباری توده ها به شکل نظامی، برای افتاده که ارتباط مستقیمی با «جنگ کم شدت» دارد؛ بر آنند تا تحت نام «کمیته‌های دفاع از خود» در شهر و روستا و روندروها (نیروهای شبه نظامی) توده ها را مجبور به شرکت در آنها کنند. دفتر رئیس جمهوری در ارتباط با ارگانهایی مانند COFOPRI; FONCODES; INADE که به کمیته‌های پیشرفت معروفند، سعی دارد با تمام توان از این تشکل اجباری توده ها، حمایت کنند.

ایدئولوژی آنها، ایدئولوژی پراگماتیستی عامیانه و التقاط است و از سیاست «زوغ بزرگ» هیتلر استفاده میکنند. فاشیزم حاکم عمدتا توسط نیروهای نظامی جنایتکار

علیه دیکتاتوری جنایتکار و

و خائن دولت میتواند اعمال قدرت کند. ارتش، ستون فقرات دولت کهنه‌ای ست که سرویس اطلاعات و «روندو»های دهقانی از آن حمایت میکنند. ارتش را ژنرال هرمزوژ و مونته سینوس رهبری میکنند که از عوامل سازمان سیا هستند و از همین ارتش قبلا بخاطر وطن فروشی اخراج شده بودند. این نیروهای ارتشی در پی یک کارزار انتخاباتی برای انتخاب شدن عوامل خود هستند.

در رابطه با مسائل مرزی با اکوادور: هر دو ارتش این مسئله را مستمسک قرار داده تا بیش از پیش به قدرت دولتی بچسبند و در این مورد از «وحدت ملی» سخن به میان می‌آورند تا بر نقشه ملی غیرانسانی خود پرده بیفکنند. مردم بایستی متوجه باشند که دیکتاتوری فاشیستی بر آن است تا برای بقای خود بخش دیگری از سرزمین ما را به حراج بگذارد. در رابطه با «امکان»، آنها نخست «سه کامل» را که عبارت است از غارت کامل، سوزاندن کامل و کشتار کامل، به کار گرفتند و گروه‌های شبه نظامی مستأدا را به راه انداختند تا با به کار انداختن آنها بتوانند مانعی در تماس جریکها با توده‌ها ایجاد کنند. اکنون به عنوان بخشی از برنامه‌ی «جنگ کم شدت» امکان دوباره‌ی توده‌ها را تحت سرنیزه ارتشی در مناطقی از کشور دنبال می‌کنند که توسط عواملشان، مستأدا، به اجرا در می‌آید. جریانی به راه انداخته‌اند که آن را «مدافعین خلق» می‌خوانند؛ و این «مدافعین» توده‌ها را از پشت خنجر می‌زنند. فوجیموری ماموری از دیکتاتوری فاشیستی است و باید افشا شود. آن کشیش خارجی که لانزیه نام دارد و جاسوس امپریالیسم است نیز باید بهمراه او افشا شود. وی به کسانی عفو داده که از همان روز اول هم نبایده به زندان می افتادند. اگر امروز دارند چند نفر را آزاد می کنند به خاطر آن است که می خواهند ماهیت کشتارگر خود را بپوشانند. اما عفو واقعی اینها نصیب ارتشیان، و قصابان و شکنجه گران وحشی می شود. خیالی که در سر می پرورانند و هنوز می پرورانند

نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

این سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ک پ) مورخ مارس ۱۹۹۵ است. این سند در اواسط سال ۱۹۹۸ به طور علنی منتشر شد. این سند مکمل سندی است به نام مجنگ خلق را گسترش دهید و پیچ جاده را پشت سر گذارید». این سند قبلا در ح پ ف شماره ۲۲ درج شده است

۱- زنده‌باد پانزدهمین سالگرد جنگ خلق شکست ناپذیر!

۱۷ ماه مه آینده مصادف است با پانزدهمین سالگرد جنگ خلق در پرو، شعله درخشانی که علیه باد و توفان نامواقق همچنان استوار است، مشعلی که راه‌رهایی واقعی خلق قهرمان و عزیز ما را بطور کنکرت نشان داد. این جنگ خلق که با خون جانباختگان بیشمار حزب، ارتش خلق و توده ها آبیاری شده،

این است که جنگ خلق را نابود کنند. اما جنگ خلق علیرغم مشکلات و عقب گردها همچنان پایدار است و پیشروی می کند. جنگ خلق، کارزارهای نظامی ارتجاعی و عملیات ضد شورشی را درهم می پیچد و علیه جنگ «کم شدت» نبرد می کند و دروغهای مبنی بر «شکست استراتژیک» را نقش بر آب می کند. راه دمکراتیک، اوضاع انقلابی که دوباره جان گرفته است، باعث مخالفت و تقبیح فزاینده رژیم فاشیستی شده است. جنگ خلق راه رهایی خلق و دستیابی به یک جامعه نوین یعنی جمهوری دمکراتیک نوین خلق است.

بر سر جلب توده ها مبارزه جریان دارد. ارتجاع در مورد شکست جار و جنجال براه انداخت و سپس مجبور شد عرض را پس بگیرد. آنها در مورد باصطلاح «عملیات آریس» (تعرض ضد انقلابی سال ۹۲) چنین گفتند که جنگ خلق در حال خاتمه است. اما این عملیات همانند بسیاری از عملیاتهای دیگر شکست خورد. آنها قبلا عملیات تائوروس، واکر، هانتر، سونیپ ۱ و ۲ و ۳ و۴، انه ۱و ۲ و ۳ و۴ و۵، هاریکین، رازوبیلکا، ویسکاتان ۱ و ۲، اکستریناتور، گیمپ ۱ و۲ و غیره و غیره را براه انداختند که همگی توسط جنگ خلق شکست خوردند. علیرغم همه اینها، ما پیروز خواهیم شد زیرا یک ایدئولوژی برتر یعنی مارکسیم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو را داریم. زیرا یک حزب کمونیست ما را رهبری میکند.

زیرا کمیته های خلق و مناطق پایگاهی وجود دارد که قهرمانانه پابرجا ایستاده است. آنها دژهای رزمنده پیشاپیش دولت نوین هستند که در سرزمین مادری ما در حال شکفتن است. راه هرچقدر هم که دشوار و پر پیچ و خم باشد ما پیروز خواهیم شد. امروز جنگ خلق کاملا به پشت سر گذاشتن موانع و رسیدن به آینده درخشان و درسگیری از اشتباهاتی که در گذشته رخ داده، خدمت می کند. برای کسب سراسری قدرت، جنگ خلق باید بیشتر توسعه یابد.

۲- جمعبندی کاربرد برنامه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آنید»

نقشه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آنید» با موفقیت به اهداف از پیش تعیین شده‌ی خود دست یافته است. ما در حال پشت سر گذاشتن این مانع هستیم. توده‌ها به تدریج بار دیگر در حال فعال شدن هستند. بعضی از مرتجعین از یک «فاز تازه» سخن می‌گویند و اشاره می‌کنند که «آنها(یعنی ارتش خلق) دوباره سازماندهی شده»، «مناطق عملیاتی خود را گسترش داده»، «دوره‌ی عقب نشینی‌شان به سر آمده است» آنچه که باید تأکید شود این است که ما با



وطن فروش، جنگ خلق را با استواری به پیش برید!

برای کسب قدرت سیاسی برپا شده و در این مسیر پای می‌فشرد تا دموکراسی واقعی را بدست آورد، در مرحله اول انقلاب جمهوری خلق پرو را بنیانگذاری کند، و در دومین مرحله به ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی بپردازد.

رهبر بزرگ ما صدر گونزالو این جنگ را تدارک دید و آغاز نمود و رهبری کرد، این جنگ همواره بر حمایت توده ها متکی بوده است و به وسیله‌ی ارتش رهایی بخش خلق پیش برده شده و توسط حزب کمونیست پرو رهبری شده است. بعد از گذشت ۱۵ سال که جنگ از میان کارزارها و ضد کارزارهای «محاصره و نابودسازی» که شکل عمده جنگ داخلی بوده، تکامل یافته است، امروز پیروزمندانه علیرغم فراز و فرودها و شکستهای موقت پیشروی می کند. چنین جنگی حتما از پروسه پیروزیها و شکستها عبور می کند. اما شکستها کاملا گذرا و قسمی بوده اند. بایستی درسهای مائوتسه دون را درک کنیم: «اگر از زاویه‌ی استراتژیک به قضایا بنگریم، شکست تنها زمانی رخ می‌دهد که کارزار ما علیه «محاصره و سرکوب» تماماً با شکست روبرو شود. حتا آن زمان نیز، شکست قسمی و موقتی است. چرا که تنها با انهدام کامل ارتش سرخ است که دشمن پیروزی را به کف می‌آورد، اما این امر هرگز پیش نیامده است.» بنابرین هیاهوی رژیم، امپریالیسم و رویزیونیسم، رویایی بیش نیست و با چشم خود می‌بینند که چگونه جنگ خلق استوار مانده و در حال گذر از مانع سخت و پیچیده ای است که در مسیر آن به وجود آمده بود، و بدون شک پیروز خواهد شد.

۲- پایه وحدت حزب شالوده کلیه اعمال ماست!

با بزرگداشت جنگ خلق، مایلیم تا بر پایه های ایدئولوژیکی و سیاسی مان تأکید گذاشته و مشخص کنیم که نقطه‌ی عزیمت کلیه اعمال ما خط پایه ای حزب است. که شامل: ۱- ایدئولوژی ما، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم، اندیشه‌ی گونزالو می‌باشد. ۲- برنامه‌ی حزب ما. ۳ - خط عمومی سیاسی و در مرکز آن، خط نظامی‌مان است که در کنگره یکم حزب تصویب شده است. کنگره ما کنگره ای بود مبتنی بر م - ل - م، اندیشه گونزالو. این تأکید امروز بیش از هر زمان دیگری ضروری‌ست چراکه نه تنها در سطح کشور بلکه در سطح جهانی، یک تعرض ضد انقلابی تبهکارانه که توسط امپریالیزم، ارتجاع و رویزیونیسم رهبری می‌شود، در جریان است. و به طور کنکرت به خاطر اینکه در رابطه با حزب ما، یک باند جدید رویزیونیستی و تسلیم‌طلب اپورتونیست راست سر بلند کرده، و با بی شرمی و افسار گسیختگی بطور کامل و همه جانبه مبنای اتحاد حزب را نفی می کند.

ارتش و فوجیموری این جریان را به فرزندی پذیرفته و آن را تقویت می کنند. اینها موشوار از سوراخ خود بیرون خزیده و بر آنند تا «کنگره دوم» را بر پا دارند. و کنگره اول را رد کنند. در این باصطلاح کنگره می‌خواهند در مورد «مبارزه برای معاهده‌ی صلح» با کشور فروشان بر سر میز مذاکره بنشینند و به این ترتیب داستانهای دروغین مربوط به «تسلیم شدن» و «نادم شدن» صدر گونزالو که اربابان آنها ساخته اند را مورد تایید قرار دهند.

موشهای نگون‌بختی که نتوانستند این «سانحه شغلی» (دستگیری صدر گونزالو) را تاب بیاورند و ثابت کردند که قادر نیستند خود را فدای حزب و انقلاب کنند، خود را در ازای یک کاسه شوربا می‌فروشند و به طبقه و حزب خود به همین راحتی پشت می‌کنند؛ این حضرات هرگز به جایی نخواهند رسید.

این خائنین انشقاق طلبی خود را که بازتاب جوهر رویزیونیستی آنهاست، به نمایش گذارده اند؛ آنها توان مناظره و بحث جدی درون حزبی را نداشته، فرار را بر قرار ترجیح داده و بیرون از بدنه‌ی حزب، پرچم کهنه‌ی خویش را افراشته و رهبرانشان همچون شترمرغهایی شرمنده خود را مخفی می‌کنند. لازم است که اینان را به خوبی بشناسیم، چراکه اپورتونیسم و رویزیونیسم چه پیش از تشکیل حزب و چه در زمان حیات آن هماره وجود داشته است اما حزب هرگز چنین خائنین خزنده‌ای را به خود ندیده بود. اینان تا آنجا پیش رفتند که دستگیری رهبر کبیرمان صدر گونزالو و رفیق میریام و بسیاری از رفقای ارزشمند حزبی که در اوان دستگیری جان باختند را تسهیل کردند. ما ضربات وارده به حزب از ناحیه‌ی این افراد را بی‌جواب نخواهیم گذاشت. بدین وسیله به اینان ابلاغ می‌کنیم که همچون اربابانشان،

حربه‌ی «جنگ کم شدت» دشمن به طور سیستماتیک مبارزه کرده‌ایم و کارزارهای مختلفشان را چه به صورت پشت سر هم و یا همزمان مغلوب کرده‌ایم. پیشروی از طریق مبارزه سخت و استوار در جریان است. مرکز توجه ما، مبارزه است. ما از موجودیت «کمیته های خلق» و «مناطق پایگاهی» با خون دفاع کرده‌ایم. اختتام نقشه ما موفقیت آمیز و طنین انداز بود. بگذارید از درسهای مثبت و منفی درس بگیریم، عملیات نابود کردن عناصر انتخاب شده دشمن و عملیات خرابکاری را افزایش دهیم و کار در شهرها را تقویت کنیم.

بازسازی

حزب نقش خود را ایفا می‌کند. پیشرفتهای قسمی به دست آمده است... تصفیه درونی.... با رویزیونیسم به عنوان خطر اصلی مبارزه می شود.

ارتش آزادی‌بخش خلق ستون فقرات جبهه یا دولت جدید است.

ما در زمینه‌ی سیاست جبهه‌ای خود پیشرفتهایی کرده ایم و اشتباهات مختلف گذشته را تصحیح کرده‌ایم. در زمینه‌ی در هم شکستن مسناداها، انتخاب آماج، پیشگیری از تندروی و ساختن اقتصاد نوین موفقیتهایی به دست آورده‌ایم.

۳- آماج (این بخش سند داخلی است)

.....

به جرم جنایاتی که مرتکب شده‌اند تنبیه خواهند شد.

در خلال پلنوم سوم کمیته مرکزی، صدر گونزالو ما را از خطر سر بلند کردن رویزیونیسم بر حذر داشت و گفت که دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهد یک خط اپورتونیستی مخالف کسب قدرت سیاسی در حال نطفه بستن است. او می‌گفت که آغاز مبارزه مسلحانه، مستلزم مبارزه ای سخت علیه خط رایت آن موقع بود. پس برای دست زدن به جهشی بزرگتر مانند کسب قدرت سیاسی حتما مبارزه ای به مراتب سخت تر ضروری خواهد بود. رخدادهای بعدی صحت گفته‌های او را ثابت کرد اما آنچه پیش آمد بسیار تبهکارانه بود، چراکه این خط رویزیونیستی توانایی آن را نداشت تا مواضع خود را درون حزب به بحث گذاشته، به مبارزه‌ای درون حزبی دست بزند. آنها در واقع با کمک ارتجاع و احتمالاً با داشتن کارگزاران درون حزبی، در پی دو ضربه کردن حزب بودند و پس از دستگیری صدر گونزالو این طرح را عملی ساختند.

۳- شرایط فعلی و وظایف حزب

یارها ثابت شده است که انقلاب جریان عمده در جهان است اما این جریان فراز و نشیب‌های خود را دارد. پایان آن دوره‌ای که «جنگ سرد» نامیده می‌شد و ریزش سوسیال- امپریالیسم روسیه مفهومش «آغاز تازه‌ای از صلح و آرامش» آنطور که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم بانکی خوش دارد به توده‌ها بقبولانند و سالهاست رویزیونیستهای چینی غرغره می کنند نبود. در کشور ما هم ارتجاع و خط اپورتونیستی راست این خزعبلات را چاکر منشانه تکرار می کنند.

واقعیت این است که ثبات اقتصادی و سیاسی در هم ریخته است. قرن بیست زمانی به پایان خود نزدیک می‌شود که دنیا در کشمکشهای نظامی و جنگهای بسیاری است. آرامش در اروپا جایی که پوگسلاوی با ۲۰۰ هزار کشته همچنان روند تجزیه را پی می‌گیرد، هم وجود ندارد. در چچن، امپریالیسم روس کشتار خلق را همچنان بی‌محابا در پیش دارد. در رواندا یکی از فقیرترین کشورهای جهان، ۵۰۰ هزار نفر تنها در سه ماه جان خود را از دست دادند. مکزیک در همسایگی «آزادترم بین‌المللی»، در بحران است و جنگ بین پرو و اکوادر در جریان است...

شرایط آنچنان است که صدر مائو و حزب کمونیست چین در دهه ۶۰ تحلیل کردند: یعنی یک بار دیگر جهان در پی یک بی نظمی بزرگ به سر می‌برد و یک موج تازه‌ی انقلابی در حال خیز گرفتن است و لذا احزاب کمونیست بایستی مسلح شده و نقش تاریخی خود را ایفا کنند. (مائوئیسم) را به رهبری نشانده و جنگ خلق را با توجه به شرایط کشورهای خود آغاز کنند.

در رابطه با شرایط در کشور ما، گرسنگی، فقر، بیکاری، استثمار، کشتار، فرش استقلال کشور تنها موارد کمی از جنایات این رژیم دیکتاتوری هستند که نتیجه کار هرمزاژ، از شرکای پینوشه، است. فوجیموری مشرسکی بیش نیست.

واقعیت این است که شرایط انقلابی به نفع ماست، حتا بهتر از سال ۱۹۸۰ است، زمانی که جنگ خلق آغاز شد. این شرایط یک بار دیگر آنچه را که صدر گونزالو و حزب در خط عمومی سیاسی تدوین کردند به خوبی نشان می‌دهد. این مساله به ویژه در مورد بحران عمومی سرمایه‌داری بوروکرات و روند انحطاط حتمی آن صدق می‌کند. ما وارد نیمه دوم دهه شده‌ایم که مانند نیمه دوم دهه های قبلی بحرانش الزاما روزبروز ژرفا می‌یابد. این شرایط عینی نه تنها رویای باند جنایتکار حاکم را در مورد «پیرهای آسیایی» و «معجزه‌ی پرو» در هم می ریزد بلکه باعث بی‌آبرویی سیاست رویزیونیستها و خط اپورتونیستی راست آنکه می گویند: «سرمایه داری بوروکراتیک سرزنده شده است». همچون همیشه، آنها تنها ظاهر را می بینند و جوهر مسائل را نادیده می گیرند و بر آنند تا خلق را با نشان دادن چند شکوفه که بر پیکر در حال فرو پاشی این سرمایه داری بوروکرات رویده، فریب بدهند.

یک وجه دیگر شرایط فعلی، انتخابات آینده است که یک بار دیگر برای ارتجاع اهمیت حیاتی پیدا کرده است. ارتجاع خود را در مقابل تناقضات فراوان می‌بیند. روند پیشبرد سه وظیفه‌ی عمده اش در باتلاق گیر کرده است و با موانع زیاد روبرو است. بنابرین در زمینه‌ی اقتصادی، علیرغم بهبودهای گذرا و ظاهری، بزرگترین بحران عمومی در تاریخ این جمهوری در حال ظهور است و این در حالی‌ست که قادر نیستند بر رکود و تورم فائق آیند چه برسد بر بیکاری. در رابطه با بیکاری حتا خودشان نیز باور دارند که «به نحوی بیسابقه افزایش یافته است». به روشنی مشخص است که تولیدات صنعتی مرتبا سقوط می‌کند و هزینه‌های زندگی به شدت افزایش می‌یابد. در همین حال، وضعیت تولیدات کشاورزی وخیم است و با قرارداد چند میلیون دلاری‌ای که هیئت حاکمه برای واردات مواد غذایی امضا، کرده است وخیم‌تر نیز شده است. مضافاً، همچنان‌که همگان مطلعند با وجود این حکومت، بدهی‌های خارجی از ۱۹ بیلیون دلار به ۲۵ بیلیون رسیده است. هیئت حاکمه در رابطه با اینکه «اقتصاد در حال رشد است» تبلیغات دروغینی را به راه انداخته است. واقع امر این است که دروغ در ذات این حاکمیت نهفته است. مفهوم رشد، ساختن مدرسه نیست در حالی که شکم دانش‌آموزان خالی‌ست و بسیاری درس و تحصیل را تحت همین حاکمیت رها می‌کنند؛ رشد تعمیر راه‌ها نیست در حالیکه همین‌ها نیز با قرض‌های خارجی انجام می‌شوند و بایستی با بهره‌های زیاد به بانکهای امپریالیستی باز پرداخت شوند؛ رشد، غارت منابع دریایی پرو نیست تا جیب‌های هیئت حاکمه را متورم‌تر کند؛ رشد فروش کارخانه‌های دولتی به قیمت ارزان به نورچشمی‌ها نیست.

در مورد بازسازی دولت کهن، در اواخر ۱۹۹۰ صدر گونزالو و کمیته‌ی مرکزی حزب اشاره کردند که جنگ خلق و کارزارهای ارتجاعی ضد آن، رژیم را وادار کرده سیاست مطلق گرایی حکومت را دنبال کند. امروز، حضرات از آن به عنوان خبری تازه یاد می‌کنند و به یاد نمی‌آورند که حزب آن را سال ۱۹۹۰ مشخص کرده بود. در ۵ آوریل ۱۹۹۲، کودتایی که به انجام رسید در واقع بخشی از همین پروسه و به ویژه به خاطر مرحله‌ی تعادل استراتژیک بود که جنگ خلق به دست آورده و برنامه های شیطانی امپریالیسم آمریکا را نقش بر آب کرده بود. این کودتا به رهبری هرمزاژ انجام شد و ارتش به جنایت و خیانت ادامه داد. یک بار دیگر شاهد آن هستیم که چگونه آنها حتی قانون اساسی خود را هم زیر پا میگذارند و در رابطه با جنگ ارتجاعی خود علیه جنگ خلق، قوانین فاشیستی بیشتری به تصویب می‌رسانند. یک بار دیگر شاهد برگزاری

انتخابات فرمایشی هستیم تا قانون اساسی ارتجاعی دیگری را که تاریخ کشور تاکنون نمونه‌اش را به خود ندیده به تصویب رسانند و آن را در خدمت جنگ ارتجاعی خود به کار بندند. حتا نمایندگان جناحهای مختلف بورژوازی بزرگ در رقابتهای انتخاباتی اعلام می‌کنند که اگر انتخاب شوند، آن را اصلاح خواهند کرد.

این رژیم با باصطلاح «قوه قضاییه» و نظام قضاییش چه کرده است؟ این رژیم مستاصل و ترسان از پیشرفتهای جنگ خلق، حتی اصول قضایی «جهانشمول» را نقض کرده است. و حتی از این هم فراتر رفته و حق داشتن وکیل مدافع را ملغی کرده و احکامی صادر می کند که قوانین حاضر را عطف به ماسبق می کند. اینان با تصویب قانون «حمایت لفظی از تروریسم» و غیره آزادی بیان را کاملا لغو کرده و حبس کودکان را نیز قانونی کرده اند. ماجرای محاکم نظامی آنان را نیز همه می دانند که در آن دادستان، خود قاضی هم هست. این قضات کودن همانقدر سواد قانون دارند که یک قصاب، بسواد مجسمه سازی. اینان به هرکس که گرفتارشان شود حکم حبس ابد می دهند. لگدمال کردن نظام قضایی خود رژیم آنقدر جدی است که حتی سازمان ملل یعنی کارگزار امپریالیسم و عمدتا آمریکا، به آنها توصیه کرد وحشیگری هایشان را کمی تعدیل کنند.

بنابراین با نگاهی گذرا به مسائل مربوط به بازسازی ساختار دولت ارتجاعی می توانیم بگوییم که رژیم در انجام این وظیفه نیز، مثل خر در گل گیر کرده است.

در مورد وظیفه سوم ارتجاع یعنی نابود کردن جنگ خلق، آنها طبق معمول اول به لاف زدن پرداخته و خیلی سریع پیروزی خود را اعلام کردند. آنها حتی مهلت نابودی جنگ خلق را هم تعیین کرده بودند. اما رژیم در این زمینه نیز مانند مسائل دیگر شکست خورد، زیرا جنگ خلق بلاانقطاع ادامه یافت. جنگ خلق در برابر تهاجم سراسری که پس از کودتای ۵ آوریل به راه افتاد مقاومت کرد. این کودتا که توسط آمریکا و بشابه بخشی از «جنگ با شدت کم» با هدف مقابله با مرحله تعادل استراتژیک جنگ، توسط نیروهای مسلح جنایتکار و خائن انجام میگیرد، آخرین تیر ترکش آنهاست. پس از آن، مداخله مستقیم نیروهای آمریکا ضروری خواهد شد. به همین جهت رژیم نیروهای نظامیش که در مرزها مستقر بودند را بداخل کشید و در کلوزاراهای مکرر «محاصره و سرکوب» علیه مناطق آزاد شده و مناطق چریکی بکار گرفت. آنها در این کلوزاراها از توپهای ۱۲۰ میلیمتری و هلیکوپترهای توپ دار و نیز از سلاحهای مورد استفاده در جنگ منظم نظیر توپهایی با برد ۱۲ کیلومتر و بمبارانهای هوایی استفاده کردند. در همین زمان در شهرها سرکوب را آغاز کرده و شبانه روز به شکار انسانها اقدام می‌کنند. صدها تن از دختران و پسران خلق را به زندانها کشانده‌اند. یک بار دیگر بر آتش کشتاری می‌دمند که نهم ماه مه ۱۹۹۲ آغاز شده برد. این شرایط نشان داد که حجم کشتار از دوره‌ی دیکتاتوری بلوند و گارسیا پرز، وسیع‌تر شده است. آنها، این کشتار را با «جنگ روانی» همراه کرده اند و با داستانهای دروغین، تسلیم‌طلبی را تبلیغ می‌کند. این حیله ها مشخصه امپریالیسم آمریکاست. اما دسیسه‌هایشان در دسامبر ۱۹۹۳، در دوره جشنهای سده مانئوسه دون، کاملا نقش بر آب شدند. برای اینکه به قدرت این بزرگداشت اشاره کنیم، باید بگوییم که فقط در لیما، ۱۶ بمب ماشینی در یک ماه منفجر شدند. علاوه بر این حیله ها، نیروهای شبه نظامی مستادا را برای کنترل خلق تأسیس کرده‌اند. و از سیستم خبرچینی، تقویت نیروهای جاسوسی و «اقدامات ملی» استفاده می کنند.

بنابراین در مقابل تمامی اینگونه حملات ارتجاعی و دورنماهای تیره و تار، جنگ خلق و مرحله تعادل استراتژیک جنگ خلق همچنان در مسیر ترسیم شده به جلو گام برمیدارد. اگر چنین نبود، پس چرا فوجیموری، توکر امپریالیسم و همه‌ی باصطلاح «سندروشناسان»، مرتجعین، رویزیونیستها، اپورتونیستها، و ژورنالیستهای خریداری شده، و حتا کشیشان جاسوس و هوادار کشتار خلق، کسانی همچون سیپریانی «دوران»، و وارگاس آلزامورا، همه و همه لحظه‌ای را برای اینکه علیه «تروریسم» داد و فریاد کنند از دست نمی‌دهند. چرا از اینکه کشور را اینقدر «آرام» کرده‌اند سخن‌پردازی میکنند؟ چرا شرایط اضطراری را در بیش از ۵۰ در صد خاک کشور همچنان حفظ کرده‌اند؟ چرا هزاران تن از نیروهایشان را در پایگاههای «ضد خرابکاری» مستقر کرده اند؟ چرا هزاران دهقان را در برنامه‌های «روندروها» سازماندهی کرده‌اند؟ و چرا همچنان به دستگیری و زندانی کردن دختران و پسران خلق پرو اقدام می‌کنند؟ همه‌ی اینها به خاطر این است که جنگ خلق همچنان ادامه دارد؛ و اگرچه دچار پس‌رفتهای موقتی و قسمی شده بود، اما با تکیه به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه‌ی گونزالو، استراتژی «جنگ کم شدت» و هر استراتژی دیگر را در هم خواهد شکست. جنگ خلق پیروز خواهد شد چون حزبی که آن را رهبری می‌کند بر خط سیاسی صحیحی استوار است و این خط را به جنگ خلق تزریق می کند، چون توده‌ها آنرا با عرق جبین و خون خویش آبیاری می‌کنند، چون این جنگ، در واقع جنگ خودشان است. به خاطر تمامی این دلایل ما تأکید می‌کنیم که ارتجاع در انجام وظیفه‌ی سوم خود همچون دو دیگر، با شکست روبرو شده است.

با یک جمعبندی می‌توان دید که سرمایه داری بوروکرات راهی برای بیرون رفت از این بحران ندارد: ریزش آن ادامه خواهد یافت و چون دیوی زخمی عمرش به آخر خواهد رسید. امروزه برای بر سر قدرت ماندن دست به هر چیزی می‌زنند. برای تقلب در انتخابات فرمایشی، درگیری‌های مرزی با اکوادور را بهانه کرده، جوسازی می‌کنند. در رابطه با «اتحاد برای پرو» بایستی گفت، چیزی نیست مگر در خدمت بورژوازی کمپرادور. نشان به آن نشان که خاویر پرز دکوئیلار، رئیس سابق سازمان ملل، غلام حلقه‌به گوش امپریالیسم، کارگردان آن است. بعنوان نمونه می‌توان به حمایت این مهره‌ی امپریالیسم از تصویب قطعنامه‌هایی علیه خلقهای تحت ستم عراق و فلسطین در دوره‌ی زمامداری‌اش نام برد.

یکی از مسائلی که بایستی از دیدِ ایدئولوژی پرلتاریایی به آن نگریسته شود مسأله‌ی مرزی کشور است، به خاطر اینکه درگیری‌ها با اکوادور یکی از درگیری‌هایی‌ست که سالها تحت حکومتهای مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است. واقعیت اینست که نیروهای ارتش ارتجاعی هرگز از استقلال کشور پاسداری نکرده‌اند، درعوض، آنها همیشه در شکست استعداد نشان داده‌اند. در این مورد میتوان به

درگیری با اکوادور که یکی از درگیریهایی ست که سالهاست تحت حکومتهای مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است، اشاره کرد. و یا میتوان به جنگ با شیلی و از دست دادن آریکا و تاراپاکا اشاره کرد و لیتیسیا را که کلمبیائی ها گرفتند. همیشه این توده ها بوده‌اند که از حاکمیت ارضی کشور دفاع کرده و این واقعیت را بایستی همگان به خاطر بسپارند.

فاکتوری که نباید در این درگیری های مرزی از نظر دور داشت این است که امپریالیسم به ویژه امپریالیسم یانکی همواره سعی کرده است در این مسائل دخالت داشته و از تضادهای موجود به نفع خود بهره بر گیرد. افسار هر دو طرف درگیر در این مسائل، از پشت صحنه در دست آنان است و هر گونه که بخواهند دلقکهای خود را به رقص می آورند. در این مورد علاوه بر اینکه امپریالیسم از طریق IMF، IDB, WB و ... تاثیر خود را بر شرایط می‌گذارد؛ بایستی مشاوران امپریالیسم یانکی در نیروهای ارتش را نیز به این مقوله بیفزائیم. گاه به گاه مسئولین درجه بالای ارتش را به منطقه ارسال می‌کنند تا نیروهای دلقکی خود را آزمایش کنند. در همین رابطه فرمانده‌ای از خود راضی نیروهای جنوب را در نوامبر ۱۹۹۴ به منطقه فرستادند.

سفیر امریکا در پرو نیز در مسائل داخلی کشور به راحتی تصمیم گیری می‌کند. الکساندر واتسون معاون وزارت دافلهٔ آمریکا نیز در همین رابطه از پرو دیدار می‌کند. همین شخص یک بار گفت که: «فوجیموری فرشته‌ی خویی ست» این گفته‌ی ایشان البته به مذاق دلقک خوش آمد و گاه و بیگاه از آن به نیکی یاد می‌کند.

امروزه پرو در خطر از دست دادن بخشی از سرزمین خویش است. شهروندی پیرو را چند دلار به فروش می گذارند؛ سپس بخشی از شمال لیما را بعنوان منطقه آزاد به کره جنوبی پیشنهاد می کنند. بعد قسمتی از سرزمین‌های کشور در منطقه ایلو را به برلویی داده و در برابر شیلی در «معاهده‌ی لیما» به شدت کوتاه آمده‌اند.

آنچه را که «خصوصی سازی» می نامند معنی‌اش این است که شرکتهای دولتی را به قیمتهایی بسیار ارزان به حراج گذاشته‌اند. آنها حتا به شرکتهایی همچون نفت و برق که از نظر استراتژیک ارزشهایی دارند رحم نکرده‌اند. شرکت برق را به سرمایه های شیلیایی واگذار کردند. چه کسی این همه را انجام می دهد؟

امپریالیسمی که پشت صحنه ایستاده و نیروهای ارتشی‌ای که توسط هرموژار رهبری می‌شوند در این کار درگیرند.

دار و دسته هرموژار تا ۵ آوریل ۱۹۹۲ پستهای کلیدی را در سلسله مراتب ارتش ارتجاعی به دست آوردند. فوجیموری نیز در این فروش درگیر است چراکه او به هر حال به ساز رهبران خود می‌رقصد.

در مورد اکوادور، هر کسی می‌داند که اینها «پروتوکل ۱۹۴۲» را بارها زیر پا گذاشته‌اند. از سال ۱۹۸۱ در دومین دوره‌ی زمامداری بلونده اتفاقاتی را بهانه کردند تا این پروتوکل را نقض کنند.

در سال ۱۹۹۱، در دوره‌ی همین حاکمیت به اکوادور اجازه دادند تا بخشهایی از سرزمینهای پرو را تصاحب کند. در مقابل این تجاوز به امضا «موافقتنامه مرداب» دست زدند که تنها همسایه ها از آن سود برند.

اکوادور توانست امکاناتی در رودخانه‌ی آمازون هم به دست آورد. این امر زمانی روشن شد که دیکتاتور پیشین اکوادور رودریگز بورخا زبان گشود و حقایقی را افشا کرد و فوجیموری را تهدید کرد که نامه‌ای را که از او در دست دارد افشا خواهد کرد. تا امروز، فوجیموری هنوز وجود این نامه را انکار نکرده است. بدتر از این در سال ۱۹۹۲، مرزها را از نیروهایشان تخلیه کردند تا طعمه را به راحتی در اختیار ارتش همسایه قرار دهند. این نشان می‌دهد که اینان تا چه پایه ترسو هستند. برای آنان هزار بار بهتر است که کشور را شقه شده ببینند اما همچنان به حکومت خسون و کشتار خود ادامه دهند.

بنابرین در ژانویه ۱۹۹۵ نیروهای ارتشی اکوادور بخشی از خاک پرو را برای مدتی اشغال کردند. و فرصتی بدست آوردند که هرگونه تلاش برای بیرون کردن خود را خنثی کنند.

چرا دیکتاتوری جلاد و وطن فروش ناگهان تصمیم گرفته که به این درگیری دامن بزند؟ زیرا باند نظامی میخواست بهر قیمت که شده دوباره از طریق فوجیموری نوکر، «انتخاب» شود، اما مطمئن نبود که موفق شود. شاهد بودیم که مشکلاتشان بیشتر و عمیقتر میشد.

پادمان باشد که نتایج رفراندم، وضعشان را وخیمتر کرد. آنها علیرغم تقلب آشکاری که کردند، بطور جدی شکست خوردند. آنها بطور غیرقانونی از رای افراد ارتش و پلیس هم بهره مند شدند. دفتر انتخابات سراسری هزاران کارت هویت در اختیار این افراد قرار داده بود.

بعلاوه، مسئله فساد لجام گسیخته در صفوفشان را هم باید در نظر گرفت. صدها تن از افسران شامل تعدادی از داروردسته‌ی در قدرت، در فروش مواد مخدر دست داشته و حتا بعضی‌هاشان به دادگاه هم کشیده شده‌اند.

مشکلاتی هم بین دلقک کوچولو و زن سابقش رخ داد که بسیاری از کثافتکاریهای او را افشا نمود. با توجه به همه این مسائل میتوان افراط و تفریط پشت این ماجرا را درک کرد. اگر این حیله به کارشان نیامد به فریبی دیگر متوسل خواهند شد تا کلاه کشادی سر خلق بگذارند. اما همانگونه که در شکست خوردن تبحر دارند، این حیله نیز کارساز نبوده است. آنها به مشکلات دامن زده و اینک راه خروجی برایشان باقی نمانده است چرا که خلق ما با هشیاری دیگر فریب اینان را نمی خورد.

با توجه به این شرایط بایستی سخنان صدر گونزالز را به خاطر بیاوریم که در سپتامبر ۱۹۹۲ از زندان گفت: «می‌توان به روشنی گفت که راه دموکراتیکی به سمت رهایی خلق گشوده شده است.»

«ما به این باور داریم که قرن هجدهم درسهای مهمی را برایمان در بر داشته است. به آنها فکر کنید. اسپانیا کشورمان را مستعمره کرده بود، نتیجه‌ی آن استعمار خون‌آشام چه بود؟ یک بحران ژرف. و کشوری که آن روز در اختیار آنان بود حالا سرزمین مادریمان است. پرو به قسمتهای مختلفی تقسیم شده بود. برلویی در واقع از آنجا به وجود آمده است. ما این را از چشمی خود بیرون نکشیده‌ایم، اینها همه حقایقی تاریخی اند.»

«بعد، استعمار انگلستان پیدایش شد. نتیجه‌ی کشمکشهایش با فرانسه برای ما چه بود؟ بحران عمده‌ی دیگری که در سال ۱۸۷۰ رخ نمود. و جنگ با شیلی در نتیجه‌ی آن رخ نمود. نمی‌دانم آن را از یاد ببریم! چه اتفاقی افتاد؟ بخشی از سرزمینمان را از دست دادیم. اگرچه قهرمانان مردم خون خود را نثار کردند، اما کشورمان مجبور شد قسمتی از تن خود را بکند و به همسایه بدهد. بایستی از این اتفاق جمعبندی کرد»، درسها استخراج کنیم!»

«در قرن بیستم چه حوادثی پیدا شد؟ در این قرن ما در چنته امپریالیسم سقوط کردیم و به تسلط آنها درآمدیم. این حقیقت را همه باور دارند و کسی نمی‌تواند آن را کتمان کند. به کجا رسیده‌ایم؟ به بدترین شرایطی که در طول تاریخ کشور به آن دچار شده‌ایم. حتا

بدتر از دهه‌ی ۱۹۲۰. چه درسهایی را می‌توان از این وقایع استخراج کرد؟ یک بار دیگر ملت در خطر قرار گرفته است. یکبار دیگر جمهوری به خطر افتاده است. هر لحظه امکان سقوط این جمهوری می‌رود. این دورنما را باید دید. امروز شرایط اینطوری‌ست. همه را اینها بر سر ما آورده‌اند. اما یک حقیقت روشن را در برابر خود داریم. انقلاب پرو را، جنگ خلق را که شعاع درخشانش فراگستر شده، که به پیش می‌رود و در این مسیر همچنان ادامه خواهد یافت. چه چیزی را بدست آورده ایم؟ تعادل استراتژیک! و هر لحظه موقعیتی قوی‌تر پیدا می‌کند. این ۱۲ سال چه دست‌یافتهایی برایمان داشته است؟ به توده‌های جهان سوم و خلق پرو نشان داده و ثابت کرده است که دولت پرو، دولت کهن، ببر کاغذی ای بیش نیست. این امر بخوبی اثبات شده است!»

«حالا که وضع چنین است اجازه دهید به خطر تجزیه‌ی کشور توجه کنیم. می‌خواهند آنرا تکه تکه کنند. چه کسی می‌خواهد این کار را بکند؟ همچون همیشه، این کار امپریالیسم است، کار آنهایی‌ست که در قدرت هستند. و ما چه باید بکنیم؟ وظیفه‌ی امروز ما به جلو راندن جنبش رهایی خلق و ادامه آن تحت پرچم جنگ خلق است. تنها خلق و همیشه خلق بوده که از مرزهای کشور و از ملت دفاع کرده است.»

«وظیفه‌ی ما تشکیل جبهه‌ی خلق و ارتش رهاییبخش خلق است که از ارتش چریکی به وجود می‌آید...»

امروز ما در حال برقراری آن هستیم. اکوادور هنوز در خاک پرو به سر می‌برد و بایستی بیرون رانده شود. مرزهای دیگر کشور نیز در خطر قرار دارند. مردم ما بایستی هوشیار باشند.

سرزمین مادری در خطر است و تنها با اسلحه می‌توان از آن دفاع کرد؛ چراکه دشمنان خلق برآنند تا جنگ خلق را نابود کنند و در غیاب آن نقشه‌های شیطانی خود را عملی سازند. مردم ما این را به خوبی می‌دانند که تنها راه تأسیس جمهوری خلق پرو، پیشبرد جنگ خلق است. این امر بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته چراکه رژیم می خواهد کشور را به سرمایه‌های امپریالیستی و نورچشمی‌های داخلی آنها بفروشد و در خدمت منافع دار و دسته خود کشور را تکه پاره کند. این باندهای قدرت ذره ای روحیه میهن دوستی ندارند. ما تاکید می کنیم تنها راه رهایی بخش خلق می تواند از میهن دفاع کند و آن را آزاد کند.

بنابرین در رابطه با شرایط پیچیده‌ی ملی و بین‌المللی، این پرولتاریای پرو است که باید رهبری انقلاب را به دست گیرد و آن را با رهبری داهیانه‌ی حزب کمونیست به سر منزل مقصود برساند. حزب کمونیست پرو گردان پرولتاریا، پیشاهنگ سازمان یافته و آگاه آن است. بعضی از رهبران، کادرها، و مبارزین مردم ممکن است در این مسیر با ما نباشند و یا اینکه بعضی‌هاشان از دنیا رفته باشند. این دردناک است. اما وظیفه‌ی حزب به جلو راندن انقلاب و به پیروزی رساندن آن است. حتا اگر در نهایت گروه کوچکی و یا حتا فقط یک کمونیست باقی مانده باشد، بایستی به وظیفه‌ی خود عمل کنند، جدیت کنند تا توده‌ها را به جنبش آورده و بهترین و جوانتریشان را بسیج کنند. به خاطر اینکه انقلاب از ایدئولوژی قدرتمندی برخوردار می‌باشد، پرولتاریا و توده ها که همه چیز را به وجود می آورند این انقلاب را به پیروزی خواهند رساند. اینها چیزهای تازه‌ای نیستند، بلکه حقایقی هستند که سالهاست در جنبش کمونیستی بین‌المللی شناخته شده‌اند. اما یک بار دیگر رویزیونیستها و اپورتونیستهای راست آنرا به گونه‌ای دیگر مطرح می کنند تا به معاملات خود دست یابند و در زیر قبای امپریالیسم و ارتجاع پنهان شوند. به همین خاطر کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست پرو یک بار دیگر تاکید می کند که حزب کمونیست پرو تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه‌ی گونزالو، گردان رزمنده ای است که انقلاب را رهبری می کند و تضمین می کند که انقلاب در جاده صحیح بماند!

در این چارچوب است که حزب وظایفش را به پیش می برد و بر مصوبات کنگره اول، اولین، دومین و سومین پلنوم، و دو جلسه‌ی کاری کمیته‌ی مرکزی پافشاری می کند.

به خاطر اینکه مبارزه‌ی درونی یکی از مسائل مهم در حیات حزب است، لازم است موارد زیر را برشمریم: خطر اصلی برای حزب و انقلاب از ناحیه‌ی رویزیونیسم است و به همین خاطر بایستی به شدت با آن برخورد کرد و آنرا از بین برد. در تحلیل نهایی، نمی توانستیم مبارزه مسلحانه را بدون مبارزه با خط اپورتونیستی راست، در آن زمان آغاز کنیم. و امروز می‌توانیم بگوییم که بدون مبارزه‌ی قاطع با تسلیم‌طلبی و خط رویزیونیستی و اپورتونیستی راست، نمی‌توان قدرت سراسری را به دست گرفت. به خوبی به این امر که علل داخلی تعیین کننده اند، واقفیم و به همین خاطر است که بایستی مشخص شود که اگر از سال ۱۹۹۲ ارتجاع توانسته است ضرباتی را بر ما وارد کند، به واسطه‌ی آن است که رویزیونیسم به آن کمک کرده و راهش را هموار کرده است. این یک درس مهمی‌ست که نبایستی آن را فراموش کرد. بنابرین، اگر رویزیونیسم را از ریشه برکنیم، صفوف خود را تسویه کنیم، و خط پایه ای حزب را در جریان جنگ خلق محکم بدست بگیریم، بدون شک پیروز خواهیم شد.

برخلاف آنچه که امپریالیستها و مرتجعین و خائنین می‌گویند، جنگ خلق هرگز لحظه‌ای توقف نکرده است. بزرگداشت سده‌ی مائو که در سراسر سال ۱۹۹۳ و بخصوص در هماهنگی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برگزار شد و در پرو به شکل عملیات مسلحانه جشن گرفته شد، بسیار موثر و پرقدرت بود. ارتجاع با دروغ اینکه خیلی‌ها «تسلیم» شده‌اند به میدان آمد و بر آن شد که نقش گیرای این مبارزات را خنثی کند. از آن زمان دومین و سومین کارزار «نقشه نظامی ششم» با موفقیت در حال تکامل بوده است.

به خاطر همه‌ی این دلایل، کمیته‌ی مرکزی به حزب، جنگندگان ارتش رهاییبخش خلق، توده‌های حامی دولت نوین، و تمامی خلق فراخوان می‌دهد تا مراسم بزرگداشت پانزدهمین سال آغاز جنگ خلق را با روحیه‌ای رزمنده و هر چه باشکوهتر برگزار کنند.

سرانجام، در برابر انتخابات ارتجاعی آینده، تنها خط اصولی و صحیح طرد این کلاهبرداری و بکار بستن تاکتیک تحریم است.

زنده باد صدر گونزالو!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد کمیته‌های خلقی علنی!

کسب قدرت سیاسی را تدارک ببینید!

انتخابات نه، جنگ خلق آری!

■

صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیستها می گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نخستین برنامه کمونیستها یعنی «مانیفست کمونیست» در سال ۱۸۴۸ منتشر شد و بمعنای واقعی قدرتهای اروپای کهن را به وحشت انداخت. از آن زمان تا کنون علم انقلاب با خیزش و جهش از دل مبارزات و تجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تکامل یافته است. حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام، بر صفحات این سند تاریخی «انجمن بین المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» جاری ساختند، همچنان معتبر است:

«کمونیستها عار دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که اهدافشان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط اجتماعی موجود می تواند حاصل شود. بگذار طبقات حاکمه در مواجهه با انقلاب کمونیستی بخود بلرزند. پرولتارها بجز زنجیر بردگیشان، هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. آنها جهانی برای فتح دارند.»

ستمدیدگان و پرولترهای تمامی کشورها به تشکیل یک حزب انقلابی (یک حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرتهای جهان کهنه امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند. این نیاز همانقدر عاجل است که ۱۵۰ سال پیش بود. امروز این یکی از وظایف عمده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است ـ جنبشی که احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد.

امروز امپریالیستها مرتبا از «جهانی شدن» و قدرت مطلق نظام خود دم میزنند. اهداف آنها اساسا همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است: تلاش تبهکارانه برای استخراج سود از کار مردم سراسر جهان؛ تلاشی که بر آن بیش از پیش مهر خونین «چند ملیتی ها» خورده است. در عین حال، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکافهای عمیق دارد که دیگر نمی توان آن را بهم «چسباند».

آنها درباره «معجزه اقتصادی » کشورهائی که «ببرهای آسیا» خوانده می شوند، لاف زدند و جنجال براه انداختند. گفتند که ببینید جهان سوم چگونه تحت کنترل ما می تواند «بسرعت ثروتمند شود.» اما فرو ریختن اقتصاد پوشالی کره جنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که «توسعه» امپریالیستی واقعا برای این کشورها چه به ارمغان آورده است. این وقایع از توکیو تا نیویورک را در اضطراب فرو برد و ارکان بهم پیوسته آن را بلرزه افکند. آنچه در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است، درست شبیه داستانهای مافیائی است. با این فرق که در واقعیت می گذرد. کشورهای کره جنوبی و تایلند و اندونزی و فیلیپین در پی سقوط اقتصادی مجبورند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند ـ تدابیری که طناب وابستگی بیشتر به امپریالیسم را به دور گردن آنها محکمتر میکند. قبلا توده های آمریکای لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی بهیچوجه در کار نیست. معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر، و بیکاری و از دست رفتن زمینهای دهقانان است. و تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد.

تکانها و درزهای نظام، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی ببار آورده است. توده های این کشورها در فاصله کوتاه، چند سال که از سقوط رژیمهای سرمایه داری دولتی می گذرد، به واقعیت هولناک سرمایه داری نوع غربی پی برده اند.

امپریالیستها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیب زدائی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار همگانی است، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بمباران کشور کوچکی مانند عراق می کند؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله مجدد به عراق را می بیند. مگر غیر از اینست؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقبای خویش است که میخواهند در عراق سرمایه گذاریهای نفتی و غیره کنند. اگر این نیست، پس چیست؟ آن هم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا (یا بقولی سازمان ملل) مورد مجازات قرار گرفته است. خود آمریکا میگوید که هدف، مجازات صدام است. اما این امپریالیستهای جنایتکار «باج» می خواهند. این باج، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از ٢٠٠ هزار نفر از آنان را کشتار کرد. «پدر خوانده ها» با این اقدام تبهکارانه می خواهند نشان دهند که همه کاره آنها هستند. البته یک هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد: می گویند احتیاج داریم بمبهای جدیدمان را «امتحان» کنیم.

اینان گمان می کنند که مردم نادان و منفعل هستند! گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواهران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دمکراسی و «صلح» منطقه کشتار می کنند! گمان می کنند ما نمی فهمیم که حاکمیتشان بر ترور استوار است. این واقعیت را دولت پلیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد، بطور روزمره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشورهای باصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا، تعداد زندانهائی که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است. طبقه حاکمه آلمان قانون جدیدی را ارائه کرده که بر مبنای آن هر فرد خارجی در صورت دستگیری طی تظاهراتی که «توهین» به دولت محسوب شود، با خطر اخراج همیشگی روبروست.

اینان علاوه بر تشویق تاریک اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دمکراتیک و تکنولوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بحداکثر استفاده می کنند. می خواهند باور کنیم که امپراتوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت؛ باور کنیم که سرنگون کردن این امپراتوری غیر ممکن است؛ می خواهند ایمان خود به مبارزه را از کف بدهیم و فلج شویم.

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند، پیام متفاوتی در بر دارد. طبقه ما، نسل از پی نسل با سرنوشت تحمل ناپذیری که امپریالیسم برای اکثریت مردم جهان ببار آورده، قهرمانانه مبارزه کرده است. تهدید و ارعاب حاکمان و عقاید ارتجاعی، مانع آفرینند. اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، یا آتش مبارزات جدیدی که در حال افروخته شدن است، بر این قوانین اجتماعی که مانتوسه دون بیان کرده صحه می گذارد: «ستم به مقاومت پا می دهد»؛ «شورش کردن بر حق است!» این امر درست همان چیزی را با خط سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می کوشند پنهانش سازند: منافع مشترک کوتاه مدت و درازمدت طبقه واحد ما . یعنی پرولتاریای بین المللی . حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجراء گذاریم: یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم.

از شیلی تا اندونزی، توده ها علیه دیکتاتورهائی که تاریخ مصرفشان بسرآمده طغیان کرده اند. دست سوهارتوها و پینوشه ها و اربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است. فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری و توان ادامه مبارزه تا کسب رهائی محروم باشند.

جنگ خلق در پرو و نپال ادامه دارد و بر راهی پرتو می افکند که مارکس بر آن تاکید گذارد: بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز واگذار نخواهد کرد. مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نپال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست . لنینیست . مائوئیست قرار دارد: حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که از احزاب شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواریهای بسیار، جنگ ١٨ ساله اش را علیه طبقه حاکمه ارتجاعی پرو و فرماندهان یانکی آنها به پیش برده است. و در نپال، ستمدیدگان بویژه شمار بزرگی از زنان، جنگ خلق را از آن خود می دانند و به آن یاری می رسانند. این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است. جنگ خلق در پرو و نپال، و جنگهای خلق دیگری که نیروهای مارکسیست . لنینیست . مائوئیست جهان تدارکش را می بینند یا آن را به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند.

باشد تا امسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» توسط بنیانگزاران کمونیسم، فراخوان «کارگران همه کشورها متحد شوید!» را در روز اول مه . در سنت مبارزه انترناسیونالیستی پرولتری طبقه ما . هر چه رساتر طنین افکن کنیم.

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!
زنجیرها را بگسلید، خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید!
احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را بسازید و تقویت کنید!
با تمام قوا در جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بکوشید!
زنده باد «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»!

اول ماه مه ١٩٩٨



این نخستین پوستری است که برای آغاز جنگ خلق مورد استفاده قرار گرفت. در این پوستر، توده‌ها در حال محاصره نیروهای پلیس محلی نشان داده می شوند. شعارها چنین است: زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! دولت دمکراتیک نوین را برقرار کنید! دولت ارتجاعی را نابود کنید! به‌پیش در مسیر جنگ خلق! شورش برحق است! زنده باد جنگ خلق! حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

سندی از
پراچاندا
دبیر کل
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

دو سال خطیر در تحول انقلابی

اخبار جدیدی از نپال

الان دوره ای است که رسانه های جهان حتی سطحی ترین اتفاقاتی که می تواند به نفع اربابان امپریالیستشان باشد را در بوق و کرنا می کنند و بنمایش می گذارند. مثلا صدقه های عوام‌فریبانه ای که به قربانیان گرسنه همین نظام در آفریقا «اهدا» می شود» را تبلیغ می کنند، حال آنکه اخبار داغی که در جهان جریان دارد را با تمام قوا از چشم مردم ستمدیده مخفی می دارند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا دستیابی به اخبار مربوط به جنگ خلقی که اینک بیش از دو سال است توسط مردم نپال برای سرنگونی همین سیستم به پیش می رود، تا این حد دشوار است. «جهانی برای فتح» افتخار دارد که در این شماره، پیانیه رفیق پراچاندا، دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که پیشاهنگ جنگ خلق در آن کشور است را منتشر می کند. در این سند تحلیل از اوضاع و وظایف جنگ خلق در شرایط امروز ارائه شده است.

در حالیکه رسانه های جهان می کوشند اخبار مربوط به تحولات عظیم نپال را بپوشانند، توان جنگ خلق چنان است که سکوت رسانه ها را در هم می شکند. در عناوین درشت روزنامه ها معمولا گزارشاتی از درگیری در مناطق روستایی و لزوم «برقراری قوانین ضد تروریستی»، لزوم مداخله ارتش و غیره منعکس می شود؛ و همزمان صحبتهایی از شیرینی «مذاکرات صلح» با هدف مهار کردن و به انحراف کشیدن جنگ انقلابی به میان می آید.

بعد از پیانیه ای که رفیق پراچاندا در بهار ۱۹۹۸ انتشار داد، یک «بُنبست» (اعتصاب به زبان نپالی) توسط جبهه متحد خلق در سطح سراسری فرا خوانده شد. این جبهه یک تشکل جبهه ای متحد انقلابی است که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) رهبری می شود. با توجه به اینکه جنگ خلق پایگاه خود را عمدتا در مناطق روستایی دارد و استراتژی بسیج دهقانان بمثابه نیروی عمده در محاصره شهرها از طریق دهات را به اجرا می گذارد، این اعتصاب شانگر قدرت جنگ خلق در نواحی شهری نیز بود. به اعتراف روزنامه «کاتماندو پست»: «اعتصاب بیشتر بخشهای زندگی عمومی در پایتخت و سایر قسمتهای کشور سلطنتی را فلج کرد.» کاتماندو به «شهر اشباح تبدیل شده بود. در بسیاری از شهرها و شهرکهای سراسر کشور مغازه ها بستند و ترافیک متوقف شد. همانطور که در نشریه «کارگر» ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آمده.... اعتصاب در اعتراض به ترور، کشتار و سرکوبی که از جانب دولت فاشیستی در سراسر کشور به راه افتاده، فرا خوانده شد. این اعتصاب برای آن بود که خواسته های مندرج در منشور چهل نکته ای جبهه متحد خلق به اجرا گذاشته شود». وزیر امور داخله اعلام کرد که از این به بعد شمار زیادی از نیروهای پلیس در خیابانها مستقر خواهند شد تا از وقوع «حوادث نامطلوب» جلوگیری کنند. او این حرفها را


Workers of the World - Unite !
Long Live Marxism-Leninism-Maoism !
THE WORKER
ORGAN OF THE COMMUNIST PARTY OF NEPAL (MAOIST)
No. 4 May 1998 Rs. 15/-

این سند که توسط رفیق پراچاندا نوشته شده برای نخستین بار در نشریه «کارکر» ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، شماره ٤، ماه مه ٦٨ به چاپ رسید. «جهانی برای فتح»

۱ ــ مقدمه

روند تحول انقلابی در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره کنونی نپال دو سال است که از طریق جنگ خلق آغاز شده است. حزب طی این دوره در نقشه استراتژیک آغاز و ادامه جنگ خلق را بطور موفق به اجرا گذاشته و اینک در حال پیشبرد نقشه استراتژیک سوم است. امروز جنگ خلق توانسته خود را بمثابه یگانه آلترناتیو انقلابی در نپال تثبیت کند. جنگ خلق این کار را با گذر از دل سرکوبهای بی شمار دشمن و ضدیت رویزیونیستها به انجام رسانده است. جنگ خلق در روند نابودی قدرت دولتی کهنه و ساختن یک قدرت دولتی نوین، امروز به مرحله اعمال قدرت دولتی دمکراتیک محلی رسیده است. جنگ خلق از نقطه نظر نظامی، با تاثیرات مصاف جویانه و بحث و جدلی که در حیات کشور به راه انداخته، به مرحله تکوین مناطق چریکی رسیده است. جنگ خلق بلحاظ عملی با گشودن راه بر یک ساختار دولتی نوین بشکل جبهه متحد انقلابی توده ها از طبقات، ملل و مناطق ستمدیده گوناگون که قرنها تحت ظلم واقع شده اند، و در روند تکاملی خویش نشان داده که می تواند پایدار بماند و تا پیروزی به پیش رود. جنگ خلق بجای فرهنگ فاسد، غیر اخلاقی، قلابی و بشدت موفق ترین عملیات تاکنونی جنگ خلق منتشر کرد. در این عملیات یک تیم سی نفره از چریکها به یک پاسگاه پلیس شبیخون زده، فرمانده آن را کشتند و سلاح و مهمات مصادره کردند. گزارشاتی در مورد روحیه پایین افراد پلیس رسیده است و گفته می شود که تعداد زیادی از آنها استعفا داده اند. مواردی نیز وجود دارد که نیروهای ارتجاعی هنگامی که از حضور گروههای بزرگ چریکها در منطقه خود باخبر می شوند، منتظر می نشینند و هیچ کاری نمی کنند تا زمانیکه مطمئن شوند چریکها منطقه راترک کرده اند. سپس با سر و صدا به خیابان می آیند و از مردم می پرسند چه کسی جای چریکها را می داند، و فریاد می زنند که برای نیرد آماده اند.

یکی از موفقیتهای کلیدی نقشه استراتژیک سوم این بوده که در صدها روستای نپال، مقامات محلی مجبور به فرار شده اند. در نتیجه خلا، قدرتی ایجاد شده که انقلابیون از آن سود می جویند. نهادهای جدید قدرت محلی که ترکیب سه در یک خوانده می شوند (زیرا در آنها نمایندگان حزب و ارتش و توده های محلی شرکت دارند) در حال ایجادند.

همزمان، حکومت یک عملیات نظامی را تحت نام «کیلوسرا ۲» آغاز کرده که در آن دهها هزار نیروهای ویژه شرکت دارند. این یک تحول مهم است. حکومت نیروهایش را از ماه مه در ۲۰ بخش از ۷۵ بخش کشور مستقر کرده است. این بزرگترین عملیات نظامی در تاریخ نپال است. در دو ماهی که از شروع این عملیات می گذشت حداقل ۲۰۰ نفر در نتیجه سرکوب وحشیانه ای که ارتش در مناطق روستایی به راه انداخت کشته شدند. در یک عملیات نمونه وار، هزاران سرباز کوشیدند منطقه ای را محاصره کنند، راهها را ببندند ومانع فرار شوند. سپس آنها بطور منظم برای شکار چریکها به جستجوی خانه به خانه پرداختند.

اگرچه فقط برخی گزارشات اولیه از مناطق دور افتاده نپال در دست است، اما روشن است که انقلابیون از قبل می دانستند که ارتجاع در پی شروع یک کارزار محاصره و سرکوب است. نیروهای چریکی جوان برای مقابله با محاصره دشمن، بر ریشه های عمیقی که در بین

بقیه در صفحه ۴۵

زمانی می زد که نزدیک به دو هزار نفر را در سراسر کشور دستگیر کرده بودند؛ و اینطور که به نظر می آید این را کافی نمی دانند!

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از ماه اوت ۹۷ برای به اجرا گذاشتن نقشه استراتژیک سوم تحت شعار «جنگ چریکی را به سطوح نوین تکامل دهید» بسیج شده است. در این راه، قابلیت نظامی نیروهای انقلابی به لحاظ کیفی و کمی در حال افزایش است. همانطور که در سرمقاله نشریه «کارکر»، شماره ۴ تشریح شده، جوهر این نقشه «ایجاد پایگاه؛ برای نهادهای محلی قدرت سیاسی و ارتقاء سطح سیاسی و تشکیلاتی و فنی ارتش چریکی خلق است تا بتواند در مناطق چریکی آینده با ارتش رقیب درگیر شود». این تلاشی است که اینک در جریان است. جنگ خلق گسترش یافته و مناطق مرتفع مرکزی را از غرب تا شرق نپال تحت پوشش دارد. توده ها در صدها روستا، به اشکال نوین در جنگ خلق شرکت می جویند. این امر شامل حمایت لجستیکی و ساختن اسلحه نیز هست. هفته نامه «جانادش» اخیراً گزارشی در مورد یکی از



فردگرایانه و پر هرج و مرج دولت کهنه، یک فرهنگ جدید کلکتیو و برتر را بر پایه فداکاری، از خود گذشتگی و تعهد ایدئولوژیک بوجود آورده است. بطور کلی، جنگ خلق در بحبوحه روند سرکوب و مقاومت حاد طی دو سال گذشته، نقشی به یاد ماندنی در تحول انقلابی ایفا کرده است.

تا کنون ۹۰ نفر از بهترین پسران و دختران خلق نپال جان خود را در راه تحقق این پیروزی تاریخی نثار کرده اند. هزاران رزمنده انقلابی، حبس و آزار و شکنجه دهشتناک از جانب رژیم ارتجاعی را به هیچ گرفته اند. صدها هزار نفر از مردم با فداکاری و از خود گذشتگی و بذل هر آنچه دارند، به این روند تاریخی جان بخشیده اند.

راه تکامل و پیروزی انقلاب هرگز در هیچ کجای جهان، مستقیم و ساده و عادی نبوده است. قوانین دیالکتیکی تکامل در همه جا و همیشه چنین است که انقلاب با مخالفت حاد و با ضد انقلاب روبرو می شود و خود از طریق وقفه و جهش، افت و خیز، و شکست و پیروزی به پیش می رود. تجربه دو سال جنگ خلق در نپال نیز از این قاعده مستثنی نیست. امروز به مناسبت پایان دو سال شکوهمند و ورود به سومین سال از نبردهای جنگ خلق، ضروری است که به بررسی مختصر تجارب گذشته بپردازیم.

٢ ــ دو سال جنگ خلق و شرایط دولت ارتجاعی

طبقه حاکمه ارتجاعی نپال همانند طبقات ارتجاعی در سایر نقاط جهان، در مرحله آغازین این جنگ خلق تاریخی، نقش عظیم مردم را دست کم گرفت. زیرا از دیدگاه طبقاتی مرتجعین همیشه و همه جاء نیروهای خلق «هیچ» نیستند و فقط «لاف» می زنند. طبقات ارتجاعی حاکم بر نپال نیز بر مبنای همین دیدگاه «اعلام کردند» که نیروهای خلق را طی یکی دو ماه نابود خواهند کرد. بنابراین آنها تروریسم دولتی را برقرار کردند که آمیخته ای از دستگیریهای گسترده، شکنجه، غارت و کشتار بود. توده ها و حزب و رزمندگان انقلابی با نمونه هائی تاریخی که از فداکاری و بذل جان بجا گذاشتند به تروریسم دولتی پاسخ گفتند.

نتیجه چه برد؟ نتیجه همان برد که همیشه در جنبشهای انقلابی واقعی در سراسر جهان رخ می دهد. نتیجه، اثبات

بقیه در صفحه ٨٠

چپ: بازار هنگنگ «خند ــ بار» در کاتماندو
پایین: (شهر علیور ــ هند) نپالی‌های ساکن هند در تظاهراتی که به پشتیبانی از اعتصاب ماه آوریل در برابر کنسولگری نپال برپا شد.



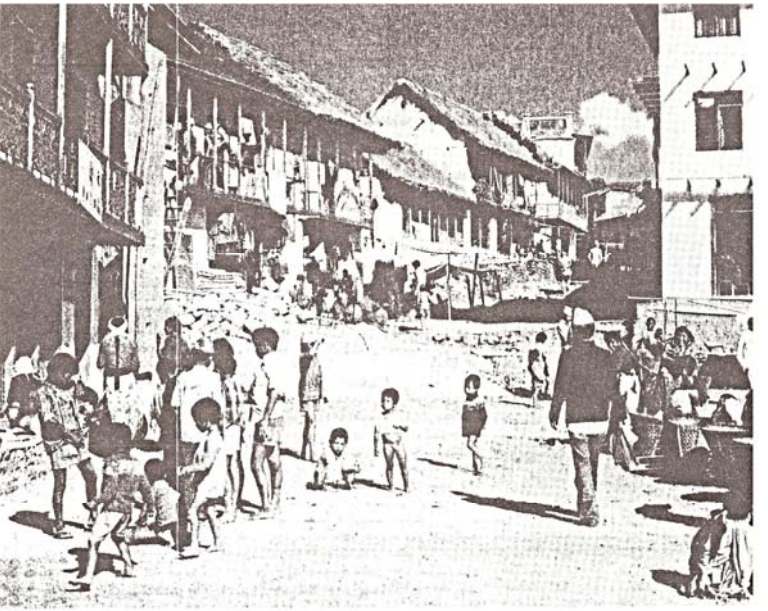

بقیه از صفحه ۲۳

توده ها دوانده اند اتکاء می کنند. مسئله اینجاست که نیروهای دشمن محلی نیستند و بنابراین اغلب در تاریکی راه را گم می کنند. رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که از نظر ذهنی آماده و همبسته اند، برای پس راندن این حملات و به راه انداختن ضد حمله در برابر دشمن، به رهبری توده ها پرداخته اند.

در یک اطلاعیه مطبوعاتی که توسط رفیق پراچاندا در روز دهم ژوئن ۹۸ صادر شد، سیاست تروری که ارتش به اجرا، گذاشته محکوم شد. در این اطلاعیه کشتار وحشیانه و لجام گسیخته توده ها تقبیح شده بود. مقامات نظامی برای مقابله با موج حمایت از جنگ خلق که در میان زنان به راه افتاده، رفتار قدیمی خود در مورد زنان را کنار گذاشته و اینک به دستگیری وسیع و حمله گسترده علیه زنان پرداخته اند. آنها قبلا نقش زنان در جنگ را موثر نمی دیدند و اغلب آنان را «خنیست جنگی» می دانستند. طی دو ماه گذشته، ۱۴ زن کشته شده اند که این اعتراض گروههای زنان و سایرین را برانگیخته است. در نواحی شهری مقاومت توده ای علیه سرکوب نظامی و نیز موج اعتراض گروههای مدافع حقوق بشر جریان دارد. یکی از این اعتراضات در تقبیح حملاتی بود که از جانب یکی از تنظیم کنندگان قانون اساسی نپال صورت گرفت. مبارزه اعتراضی دیگر، راهپیمایی در شهر دهلی در هند بود که محل سکونت بسیاری از مهاجران نپالی است. این راهپیمایی را انجمن متحد نپالیها در سراسر هند سازمان داد. ۸۰۰۰ نفر در دهلی گرد آمدند و به بیانیه هایی که در اعتراض به کشتار در نپال صادر می شد گوش کردند. در این تظاهرات طیف گسترده ای از شخصیتهای مدافع حقوق بشر و رهبران سیاسی، منجمله یکی از وزیران سابق حکومت نپال، رهبر مجمع مقاومت مردم سراسر هند، رئیس سابق قوه قضاییه پنجاب، و بسیاری دیگری از نپالیها و هندیها شرکت داشتند. «جهانی برای فتح»، یک اطلاعیه مشترک دیگر نیز دریافت کرده که از جانب ۱۴ سازمان مدافع حقوق بشر در نپال صادر شده است. این اطلاعیه به نتایج تحقیقات در مورد مناطقی می پردازد که طی عملیات «کیلوسرا ۲» مورد حمله قرار گرفتند. این تحقیقات به روشنی نشان می دهد که سرکوب نظامی، حتی قانون اساسی خود نپال را نیز در این مناطق نقض کرده است. (متن اطلاعیه را می توانید از دفتر جهانی برای فتح در لندن تهیه کنید)

در کشور کوچکی که یکی از فقیرترین نقاط دنیا محسوب می شود، خلق بیخانه، سرکوب وحشیانه و فزاینده را به مصاف طلبیده است تا سرنوشت خویش را به دست گیرد. جنگ خلق در نپال شایسته حمایت تمامی کسانی است که از دیرباز خواهان خاتمه ستم امپریالیستی بوده اند. این جنگ، فریاد رسایی است که همگان را به تشدید تلاش برای برپایی انقلاب در سراسر جهان فرا می خواند - «جهانی برای فتح» ■

درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مقاله زیر را کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) پیشنهاد کرد. «مشعل» یکی از تشکلات شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. جنبش در تیمه اول سال ۱۹۹۸ این پیشنهاد را به تصویب رساند. جهانی برای فتح

«در ٢٦ دسامبر ١٩٩٣ در سده مائوتسه دون، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با تصویب مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوتسه دون (م. ل. م) به مثابه ایدئولوژی خود یک گام تاریخی به پیش برداشت. این بحث از مدتها پیش به صورت یک مباحثه پرشور درون صفوف این جنبش جریان داشت که چند سالی به طول انجامید. حزب کمونیست نپال (مشعل) در جریان این بحث یارها و آشکارا با م. ل. م بمثابه موضع جنبش ما مخالفت کرده است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)، ١٩٩٦) «در زمان تصویب سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوتسه! مسئله ادامه شرکت این حزب درون جنبش مورد بحث قرار گرفت. با تضمین اینکه حزب شما به بازبینی موضع خود پرداخته و مواضع اتخاذ شده توسط جنبش را مورد بحث قرار خواهد داد، تصمیم گرفتیم برای یک مهلت زمانی محدود به شما فرصت این کار را بدهیم.» (همانجا) سه سال از زمان تصویب م. ل. م می گذرد. اینها سالهایی حیاتی و پراهمیت در جنبش کمونیستی نپال است. مبارزه ای که در دسامبر ١٩٩٣ رو آمد سرانجام به شکل آغاز جنگ خلق توسط حزب کمونیست نپال (مائوتیست) ثمر داد. با وجود این، حزب کمونیست نپال (مشعل) همچنان بر نفی مائوتسه بمثابه سومین و عالیترین مرحله تکامل علم ما ادامه داد و به ضدیت با جنگ خلق برخاست. با وجود این، اختلافات جنبش ما با این حزب را نمی توان به مخالفتش با جنگ خلق تقلیل داد، بلکه این مخالفت فشرده و نتیجه ناگزیر مسیر فهقرایی اپورتونیستی است که از مدتها پیش آغاز کرده بود. اینک که جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را بیش از پیش روشن کرده است، مهم است که این دوره از مبارزه میان جنبش ما و حزب کمونیست نپال (مشعل) به نتیجه برسد.

درباره عصر

یک بحث کلیدی این حزب علیه م. ل. م این است که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است. و از آنجا که عصر تغییر نکرده، پس صحبت از م. ل. م بمثابه یک مرحله جدید و بالاتر علم ما بمعنای نفی لنینیسم است. این حزب چنین می گوید: «کلیه احزاب سیاسی که از مقوله گمراه کننده مائوتسیسم حمایت می کنند معترفند که عصر کنونی، عصر امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی است. اما هیچیک از آنها موضوع حساس عصر لنین را درک نمی کنند.» این حزب ادامه می دهد که: «لنین اینان از مائوتسیسم بمثابه مرحله سوم آشکارا این درک را القاء می کند که لنینیسم .... جای خود را به مائوتسیسم داده یا توسط آن کنار زده شده است.» (قطعنامه ای از حزب کمونیست نپال (مشعل) درباره مائوتسیسم، سپتامبر ١٩٩٢)

این حزب موضوع عصر تکامل اجتماعی و مراحل تکاملی علم ما را با هم قاطی می کند. م. ل. م علم انقلاب است؛ علمی زنده و در حال تکامل است. کمونیستها در روند فراگیری آن، بیش از پیش درباره جامعه و طبقات و قوای محرکه آنها می آموزند؛ و اگر می خواهند در صف مقدم مبارزه انقلابی باقی بمانند، آنها باید تئوری خویش را در انطباق با شناخت جدیدی که از دل پراتیک حاصل می شود تکامل دهند. بعلاوه اوضاع تغییر می کند و تضادهای جدیدی سر بلند می کنند که رهبران قبلی نمی توانستند از آنها اطلاعی داشته باشند. بنابراین آنها نمی توانستند شیوه های حل چنین تضادهایی را جلو بگذارند. هر تلاشی برای نفی نیاز ما به پیشرفت مداوم علم، علم را از یک سلاح تیز به یک دگم تقلیل خواهد داد. این دگم، مقوله ای بلااستفاده بوده یا حتی می تواند مانعی در برخورد به پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی محسوب شود. (این را هم بگوییم که تکامل علم همانند تکامل هر پدیده دیگری با افت و خیز صورت خواهد گرفت.)

پافشاری بر اینکه لنینیسم کلیه تضادهای عصر امپریالیسم و ساختمان سوسیالیسم را پاسخ می گوید، بمعنای نادیده گرفتن واقعیت و جایگزین کردن برخی ایده های از پیش معلوم در ذهن افراد است. چنین نظری نقطه عزیمت خود را تعاریف صوری قرار می دهد. حال آنکه باید از تکاملات مادی حرکت کرد. این بحث به نتایج وقایع تکان دهنده بمثابه مسئله ای مقدر نگاه می کند و بنابراین هیچ تلاش جدی برای تکامل شناخت خود بعمل نمی آورد. اسم این دیدگاه، ایده آلیسم ذهنی گرایانه است و نه لنینیسم.

همانطور که مائو در مقاله «درباره پراتیک» خاطرنشان می کند: «در جامعه فئودالی نمی شد قوانین جامعه سرمایه داری را از پیش دانست، زیرا سرمایه داری هنوز به ظهور نرسیده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. مارکسیسم فقط می توانست محصول جامعه سرمایه داری باشد. مارکس در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نمی توانست از قبل برخی قوانین ویژه عصر امپریالیسم را بطور مشخص بشناسد، زیرا امپریالیسم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری هنوز ظهور نکرده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. فقط لنین و استالین بودند که می توانستند این وظیفه را بدوش گیرند. علت اینکه مارکس، انگلس، لنین و استالین توانستند تئوریهای خود را تدوین کنند، از نبوغ آنها که بگذریم، این بود که آنها شخصا در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی دوره خود شرکت جستند. اگر چنین شرطی موجود نبود، هیچ نبوغی نمی توانست به موفقیت بینجامد.» دنیا از زمان مرگ لنین وقایع تاریخی بسیاری را از سر گذرانده است. این وقایع شامل انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق در چین،

دهها سال ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین، احیاء، سرمایه داری در شوروی، نبرد برای جلوگیری از این امر در چین، انقلاب فرهنگی و سرانجام احیاء سرمایه داری در چین می باشد. همه اینها مسائل جدیدی را مطرح کرد و نبردهای بی سابقه ای را در عرصه تئوری و پراتیک دامن زد. همه اینها زمینه مساعدی را برای تکامل ایدئولوژی ما به یک مرحله کیفیتا بالاتر یعنی م ـ ل ـ م فراهم آورد. بعلاوه همه اینها قابلیت انقلابیون در نبرد بخاطر جهانی عاری از امپریالیسم و ستم را به سطحی کیفیتا بالاتر ارتقاء داد. مائوتسیسم معرف سطح عالیتر شناخت در تمامی این جبهه ها است. بدون مائوتسیسم، عصر امپریالیسم همچنان بر جای خواهد ماند.

حزب کمونیست نپال (مشعل) ادعا می کند که مائوتسیسم نفی لنینیسم است. اما این حزب با نفی رابطه دیالکتیکی بین هستی و شعور، با نگاه کردن به جهان از دریچه ایده آلیسم ذهنی گرایانه، مدافع ایدئولوژی ای است که نه فقط با ایدئولوژی مائو فرق می کند بلکه با ایدئولوژی لنین و مارکس هم خوانایی ندارد.

بنابراین اختلافاتی که بین جنبش ما و این حزب در حیطه ناسگذاری وجود دارد، بازتاب اختلافات مهمی است که در برخورد کلی ما به علم انقلاب وجود دارد. بعلاوه اینها بازتاب دیدگاههای مخالف بر سر محتوای خدمات مائو به کل شناخت و پراتیک انقلابی است.

دو دیدگاه
در برخورد به خدمات مائو

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در چهارچوب مباحثه ایدئولوژیک با این حزب، نامه ای را به سال ۱۹۹۳ تهیه کرد. این نامه خطاب به کنگره این حزب نوشته شده بود. در این نامه با رجوع به سند «درباره مائوتسیسم» چنین آمده بود: «شما می گویید که مائو در عرصه های فلسفی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی خدمات عظیمی انجام داده که حائز اهمیت تاریخی است. شما در چند پاراگراف برخی از این خدمات را لیست کرده اید. در هر یک از این موارد، چنین اظهار کرده اید که این خدمات قبلا توسط لنین هم انجام شده بود، یا اینکه استالین آنها را بهتر انجام داد. در سند شما می خوانیم که لنینیسم مبنای تئوری مائو درباره انقلاب دمکراتیک نوین بود. در کل سند شما، عمدتا به تعریف و تمجید لفظی از خدمات مائو می پردازد، اما همزمان با گفتن اینکه این خدمات فقط نتیجه منطقی خدمات مارکس و لنین و عمدتا استالین بوده، به آنها کم بها می دهد.... بحث شما بر پایه ..... این نظریه غلط استوار است که مائو هیچ چیز کیفی نوینی به آنچه قبلا توسط لنین تدوین شده بود اضافه نکرد.... و خدمات مائو با خدمات استالین همسنگ است.» بگذارید به برخی نکات مهم این مباحثه نگاه کنیم.

انقلاب دمکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی

سند «درباره مائوتسیسم» بخشی تحت عنوان «انقلاب دمکراتیک نوین» دارد. در این بخش از «خدمت فوق العاده مائو» تعریف و تمجید لفظی شده است اما همزمان با ارائه نقل قولهای طولانی از لنین و استالین و کمینترن، خدمات مائو کمرنگ شده است. حزب کمونیست نپال (مشعل) در این سند چنین می گوید: «گزارش لنین به کنگره انترناسیونال سوم از اهمیت تئوریک عظیمی برخوردار بوده و در واقع اصل و اساس انقلاب دمکراتیک نوین مائو را تشکیل می دهد.» همانطور که نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این حزب خاطرنشان می کند: «راهی که لنین برای روسیه امپریالیستی ترسیم نمود نمی توانست مدلی برای کشورهایی نظیر چین باشد.... استالین قاطعانه فهمید که انقلاب در چین نمی تواند مستقیما به سوسیالیسم بینجامد، بلکه باید نخست از مرحله ای گذر کند که وظایفش در درجه اول دمکراتیک و ملی است. اما همانطور که استالین بعدها تشخیص داد، مائو برای اینکه بتواند انقلاب چین را رهبری کرده و به پیروزی برساند می بایست با برخی اشتباهات نظری استالین مخالفت می کرد. آنچه مائو با تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و پراتیک انقلابی چین بدان دست یافت، هرگز قبل از او حاصل نشده بود.» یکی از علیعضرترین خدمات مائو در جریان خویش کرد. این آموزه از آموزه نظامی هر طبقه دیگری برتر است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

این نکته کاملا توسط حزب کمونیست نپال (مشعل) نادیده گرفته شده است. این حزب در جریان حدت یابی مبارزه دو خط و بویژه بدنبال آغاز جنگ خلق در نپال، برخی از جوانب دیدگاه خود پیرامون جنگ انقلابی را بدین شکل تدوین کرد: «فلسفه م ـ ل ـ م خواهان آن است که ما همواره اوضاع را به طوری درست و مشخص تحلیل کنیم و به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار دهیم. ما هرگاه به تعیین سیاست، برنامه و یا اشکال مبارزاتی می پردازیم باید چنین کنیم»، «آثارشیسم، طرفداری از این نظریه که باید اوضاع و شرایط را مد نظر قرار داد و «ضد انقلابی» می خواند و تاکید خود را بر ضرورت پیشبرد مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی می گذارد. شیوه م ـ ل بر ضرورت انجام مدارک انقلابی یا پیشبرد مبارزه انقلابی تاکید دارد. م ـ لامها بر مبنای ارزیابی از شرایط، شکال مختلف مبارزاتی اعم از قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن را اتخاذ می کنند. آنها اوضاع را از نظر ذهنی و عینی مورد ارزیابی قرار می دهند. اما آنارشیسم، این روش م ـ ل را کنار نهاده و بر ضرورت پیشبرد سیاست مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی تاکید می کند....» از سندی تحت عنوان «درباره حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از باسطلاح جنگ خلق مائوتسیتها» ، نوشته م. ب. سینگه، رهبر حزب کمونیست نپال (مشعل)

بدون شک مائوتسیتها اوضاع مشخص را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. آغاز جنگ خلق توسط آنها و حمایت از آن نیز مبتنی بر درکشان از شرایط عینی است. اما مائوتسیتها این کار را با این شناخت همراه می کنند که بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است و «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، تعیین تکلیف توسط جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.» (از نقل قولهای آثار مائو تسه دون . «درباره جنگ و صلح») این رهبران حزب کمونیست نپال (مشعل) هستند که بطور التقاطی همه اشکال مبارزاتی را با هم قاطی می کنند و نمی گذارند که انقلابیون ضرورت سرنگونی مسلحانه دولت ارتجاعی را بدون تزلزل، کانون توجه خویش قرار دهند. آنها عاجز از جمعبندی تجربه مبارزه علیه دولت نپال، و منجمله از سرکوب مکرر مبارزات خلق هستند. و امروز رهبری این حزب خود را در شرایطی می یابد که مجبور است با آراز ناهنجار مخالفت با جنگ خلق همصدا شود.

نفی «قدرت کامل جنگ» و تقلیل جنگ خلق به سطح یک تاکتیک در کشورهای تحت سلطه که «بر حسب شرایط» می توان از آن استفاده کرد، نتیجه منطقی سرباز زدن از قبول م ـ ل ـ م بمثابه عالیترین مرحله ای است که عالم انقلاب تاکنون بدان

دست یافته است. چنین کاری انقلاب دمکراتیک نوین را غیر ضروری می کند. این انقلاب را نمی توان با راهی که حزب کمونیست نپال (مشعل) در پیش گرفته، یعنی راه مسالمت آمیز به انجام رساند. این حزب بسرعت به سمت اپورتونیسم تاب روان است، البته اگر هنوز به آن نرسیده باشد.

اخیرا از درون حزب کمونیست پرو، یک خط اپورتونیستی راست سر بلند کرد که فراخوان خاتمه جنگ خلق را داد. این خط توسط حزب کمونیست پرو محکوم و طرد شد. طرفداران خط اپورتونیستی راست در یکی از نخستین و پایه ای ترین اسنادشان که «آسومیر» نام گرفت، اشکال گوناگون مبارزاتی را همسنگ قرار داده و مطرح کردند که جنگ فقط یکی از این اشکال است و بسته به اوضاع می تواند مورد استفاده قرار گیرد. به قول آسومیر: «مبارزه طبقاتی یک جنگ عظیم و مداوم طبقاتی است که توسط رهبران سیاسی هدایت می شود. این مبارزه دو شکل دارد: غیر خونین.... و خونین. هردوی اینها اشکال جنگ عظیم سیاسی هستند»، «سیاست بمعنای جنگ بدون خونریزی است، درست همانطور که جنگ بمعنای سیاست همراه با خونریزی است»، «جنگ بر حسب شرایط مشخص آغاز شده و تکامل می یابد. و زمانی که این شرایط تغییر یافت، اشکال مبارزاتی نیز باید تغییر کند». آیا اشکال مبارزاتی بشدت شبیه به منطق حزب کمونیست نپال (مشعل) نیست؟! آنها نیز از «قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن» صحبت می کنند. هم آسومیر و هم «مشعل» آموزه مائو درباره جنگ را نفی می کنند. مائو گفت که جنگ علیالرین شکل مبارزه است و کسب قدرت از طریق قهر انقلابی، وظیفه مرکزی کمونیستها در همه جاست.

حزب کمونیست نپال (مشعل) با نفی جهانشمول بودن تئوری جنگ خلق مائو و تقلیل آن به یک تاکتیک صرف در شمار طبقی از راههای مسالمت آمیز و انتخاباتی، بار دیگر می کوشد عواملفریبانه خود را به لنینیسم بچسباند: «لنینیسم به مسئله مبارزه مسلحانه در ارتباط با سایر شرایط عینی و ذهنی و اوضاع انقلابی می نگرد و قبول دارد که مبارزه مسلحانه نیز یک هنر است ... اما تفکر آنارشیستی کل اصول لنینیستی مبارزه مسلحانه را غیر انقلابی می داند. در تفکر آنارشیستی، برای اینکه مبارزه مسلحانه به راه بیفتد نیازی به پخته شدن شرایط عینی و ذهنی نیست.... چیهای افراطی در سراسر جهان همگی به چنین تعاریفی می رسند. عین همین تعاریف را می توان نزد بسیاری از احزاب حامی «مائوئیسم» هم پیدا کرد.» (از مقدمه ای بر نقد تفکر چپ افراطی، نوشته م. پ. سینگ) در همانجا چنین می خوانیم: «لنین می گوید که قیام مسلحانه یک مسئله حیاتی است و هیچ کس نباید با آن بازی کند. اما «مرکز اتحاد» (منظور همان تشکلی است که بعدها به حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تبدیل شد) مسئله مبارزه مسلحانه را صرفا به یک بازیچه تبدیل می کند.»

در اینجا با مسئله ای دوگانه روبرو هستیم. اولا، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای نیمه فئودالی که تحت سلطه امپریالیسم هستند. و ثانیا، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی (به شکل قیام مسلحانه که جنگ داخلی انقلابی بدنبال آن می آید). اینها دو پروسه متفاوت هستند. برخورد لنین به این مسئله بر قوای محرکه جنگ در کشورهای امپریالیستی متکی بود؛ یعنی در جایی که بطور عموم اوضاع انقلابی موجود نیست و فرصتهای نادری پیش می آید که باید از آنها سود جست. این مسئله مرگ و زندگی برای انجام انقلاب است. در کشورهای تحت سلطه نظیر نپال همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی اظهار می کند: «عموما یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد». و معمولا جنگ خلق را می توان به محض اینکه نیروهای ذهنی در موقعیت برپایی آن قرار گرفتند، آغاز کرد. ثانیا، این نکته ای بسیار مهم است، دیدگاه لنین این نبود که از قهر انقلابی اجتناب کند؛ درست برعکس. او فعالانه حزب بلشویک را رهبری کرد تا در پیشاپیش صفوف انقلاب مسلحانه ۱۹۰۵ قرار بگیرد؛ اگرچه امکان زیادی برای پیروزی در آن انقلاب نمی دید. و در اکتبر ۱۹۱۷ لنین نبود که بی باکانه در برابر انواع و اقسام عناصر اپورتونیست و متزلزلی که انجام قیام را به رای شوراها موکول می کردند، بپاخاست. او حزب و پرولتاریا را در برپایی قیامی رهبری کرد که چهره جهان را برای دهه های بعد تغییر داد. لنین خاطرنشان کرد که در چنین اوضاعی هیچ تضمینی برای پیروزی وجود ندارد؛ و بدون شک منتظر چنین تضمینی شدن بمعنای این است که انقلاب را به شکست بکشانیم. همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» می گوید: «لنین تئوری و پراتیک انقلاب پرولتری را به سطحی کاملا نوین ارتقاء داد. او این کار را با رهبری پرولتاریا در کسب و تحکیم قدرت سیاسی طبقه، دیکتاتوری انقلابی طبقه، به پیش برد. این کار با پیروزی انقلاب اکتبر به سال ۱۹۱۷ در روسیه سابقا تزاری برای نخستین بار به انجام رسید.»

حزب کمونیست نپال (مشعل) از نظر عینی مردم را از پیوستن به انقلاب مسلحانه دلسرد می کند، و بیشرمانه می کوشد رفیق لنین را به سیر بحثهای خود تبدیل کند. یعنی لنین که در سراسر زندگیش فقط برای برپایی چنان انقلابی فعالیت می کرد را به راهی خیانت آمیز منتسب کند. آیا موضع لنین زمانیکه جسورانه درباره انقلاب ۱۹۰۵ اظهار نظر می کرد کاملا روشن نیست؟ «این انقلاب، تمرینی برای انقلاب مسلحانه آتی است.»، و مائو نیز انقلابیون را فراخواند که شجاعانه به پیش تازند و «جنگ را از طریق جنگیدن بپایموزند.» جنگ انقلابی یک هنر است. ولی اگر ما فقط به انجام سایر اشکال مبارزه بپردازیم هیچگاه نمی توانیم به این هنر مسلط شویم.

اشاره به اهمیت نکته ای دارد که مخالفت حزب کمونیست نپال (مشعل) با جنگ انقلابی (به بهانه شرایط مشخص) بخشا بر پیش داوریهای پارلمانتاریستی این حزب متکی است. آنها در یک اطلاعیه مطبوعاتی چنین نوشتند: «حزب ما تصمیم گرفته که از انتخابات مجلس از طریق جبهه ملی خلق استفاده کند.... حزب ما در این زمینه می خواهد عدم توهم خود نسبت به تغییراتی که در نحوه رای گیری توسط سیاستهای حزب کمونیست متحده نپال (م . ل) حاصل شده را ابراز دارد. اما در کمال صمیمیت باید بگویم که ما همه تلاش خود را برای به سرانجام رسیدن این تغییرات به خرج ممکن و در هر کجا در کنار سایر احزاب به پیش خواهیم برد.» (نشریه مشعل، شماره ۳۷) و اینکه: «علیرغم ماهیت ضد کمونیستی و سازشکار حزب کمونیست متحده، ما کمکان این نیرو را میهن پرست، دمکرات و یکی از متحدان خود می دانیم.... حزب ما تصمیم گرفته که به سیاست اعلام شده خود مبنی بر حمایت از حکومت تحت رهبری حزب کمونیست متحده ادامه دهد.» (اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی مشعل، آوریل ۱۹۹۵)

حزب کمونیست نپال (مشعل) بی وقفه به مائوئیستها حمله برده و به ما برچسب «چپ افراطی» و «آنارشیست» می زند؛ و همزمان از رویزیونیستهای حزب کمونیست

متحده که مسئولیت اداره دولت خون آشام نپال را به عهده دارند و از زمان آغاز جنگ خلق در کشتار انقلابیون مستقیماً نقش بازی کرده اند، حمایت می کنند. انکار جنگ خلق توسط مشعل با دنباله روی «صمیمانه» آنها از احکام پارلمانی در روی یک سکه اند. اما خطی که حزب انقلابی در قبال انتخابات اتخاذ می کند نه فقط در کشورهای امپریالیستی، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز حائز اهمیت است. در این نوع کشورها، انقلابیون نمی توانند هدف کلی سرنگونی تمامیت دستگاه نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم که دولت ارتجاعی در قلب آن قرار دارد را از نظر دور دارند. هیچگاه این نکته را نباید فراموش کرد؛ خواه دولت به شکل یک سلطنت مشروطه باشد، خواه تحت دیکتاتوری فردی یا تک حزبی باشد، خواه قبای دمکراسی پارلمانی نوع غربی را بر تن کشیده باشد. همه اینها نهایتاً اشکال متفاوت یک دیکتاتوری ارتجاعی یکسان هستند.

مائو هنگامی که برخورد کمونیستها به مسئله کسب قدرت را مشخص می کرد، چنین گفت: «قبل از آغاز جنگ هر تشکل و مبارزه ای باید در خدمت تدارک جنگ باشد.... و بعد از آغاز، هر تشکل و مبارزه ای باید مستقیم یا غیر مستقیم در هماهنگی با جنگ باشد.....» (مسائل جنگ و استراتژی)

کاملا روشن است که حزب کمونیست نپال (مشعل) در حال تدارک جنگ برای سرنگونی امپریالیسم و فئودالیسم نیست. برخورد آنها به انتخابات مجلس و به جنگ در بهترین حالت بازتاب توهماتی است که نسبت به ماهیت دولت دارند. اگر یک خط بهتر وجود نداشت، اوضاع کنونی نپال می توانست شبیه به اوضاع اندونزی در روزهایی شود که کمونیستها با بورژوازی همکاری می کردند و از سازماندهی جنگ خلق باز ماندند؛ که نتیجه اش کشتار صدها هزار نفر از مردم بود. اما با حدث پایی مبارزه در خط در جنبش نپال و ظهور حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که در راه پرانقلاب جنگ خلق گام نهاده، «مشعل» به منجلاب مخالفت علنی با انقلاب روان شده است. تلاشهای این حزب برای پوشاندن خط خود با نقاب لنینیسم، محکوم به شکست است. حزب کمونیست نپال (مشعل) عواملفریبانه تر مما را متهم می کند که به لنین کم بها می دهیم. اما آنها هیچگاه موفق نخواهند شد که لنین را وارونه جلوه دهند. در آثار لنین، انقلابیون بی وقفه با ضرورت انقلاب قهرآمیز تعلیم می یابند. حال آنکه حزب مشعل، یک حزب رفرمیست متعارف بیش نیست. رهبران این حزب از هدایت توده ها در امر سرنگونی مسلحانه نظام ارتجاعی کهنه سر باز زده، در گوشه ای ایستاده، و رفقا و توده هایی که سلاح برداشته اند را به خاطر شجاعت و جسارتشان سرزنش می کنند.

مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

«بلافاصله بعد از کودتای خروشچف، مائوتسه دون و مارکسیست ـ لنینیستهای درون حزب کمونیست چین شروع به تجزیه و تحلیل تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی کرده و علیه رویزیونیسم مدرن به مبارزه برخاستند. در سال ۱۹۶۳، «پیشنهادیه درباره خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی» انتشار یافت که به نامه بیست و پنج نکته ای مشهور شد. این سند که در محکومیت همه جانبه و علنی رویزیونیسم صادر شد، فراخوانی برای مارکسیست ـ لنینیستهای واقعی سراسر جهان بود.» (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) رفقای چینی بدین ترتیب صلای نبرد را اعلام داشتند و در بحبوحه اغتشاشی که بعلت سرباند کردن رویزیونیسم در رأس قدرت اتحاد شوروی بوجود آمده بود، به راهگشائی پرداختند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید «سرمنشاء جنبش مارکسیست ـ لنینیستی معاصر در این فراخوان تاریخی و جدلهایی است که با آن همراه بود.»

اما حزب مشعل با نوعی ناخرسندی ویژه نسبت به مائو، نه فقط اهمیت این جدلها را کمرنگ می کند و آنها را صرفا بسط درک لنین می داند، بلکه چنین ادامه می دهد: «ما نباید اشتباهی که مائو در جریان مبارزه علیه اپورتونیسم مرتکب شد را نادیده بگیریم. او به اندازه کافی قابلیت این را داشت که موضعی صحیح علیه اپورتونیسم راست اتخاذ کند، اما نتوانست اهمیت مبارزه علیه اپورتونیسم سانتریستی را بدرستی دریابد. در حالیکه لنین به حد کافی در آثار تئوریک و فعالیتهای عملی خود این نکته را روشن کرده بود. اشتباهی که صدر مائو در مورد مسئله سانتریسم مرتکب شد، بطور قطع باعث لطمه نه چندان اندکی به نظام سوسیالیستی در چین شد.» (از سند درباره مائوئیسم)

بنابراین حزب مشعل به شیوه ای آشکارا غیر مسئولانه و اپورتونیستی یکی از بزرگترین رهبران پرولتاریای بین المللی را به سانتریسم متهم می کند و حتی بدون اینکه به خود زحمت باز کردن این بحث را بدهد، وی را مسئول لطمه به نظام سوسیالیستی در چین معرفی می کند. بعلاوه آنجا که حزب مشعل می خواهد به رویزیونیسم خروشچف بپردازد، دقیقا با گفتن اینکه مائو باعث «لطمات نه چندان اندکی» به نظام سوسیالیستی شد، او و خروشچف را همسنگ می خواند. این برخورد خشم برانگیز و متفرعنانه به یک رهبر بزرگ کمونیست که نوع بشر را در رسیدن به قله های دست نیافتنی رهبری کرد، آنهم از سوی افرادی که با کمال میل از رویزیونیستهایی نظیر حزب کمونیست متحده حمایت می کنند، بدون شک بیانگر خواست آنها به تعمیق و تکامل هرچه بیشتر شناخت ما نیست. از سوی دیگر، این انتقاد غیر قابل توضیح و اشتباه، تکرار همان انتقادات بی پایه ای است که انور خوجه رهبر آلبانی در مورد مائو ابراز داشت و کوشید اهمیت عظیم نبرد مائوتسه دون علیه رویزیونیسم در سطح بین المللی را بپوشاند و آنرا بدنام کند. آنهامات علیه مائو که در سند سال ۱۹۹۲ مشعل ظاهر شد، در چارچوب مبارزه و بحث درون جنبش ما بر سر چگونگی ارزیابی از خدمات مائو، یک قدم مهم به عقب؛ از جانب این حزب منعکس می کرد؛ آنهم در زمانیکه جنبش ما تدارک یک جهش مهم به پیش را می دید.

در نامه کمیته جنبش به کنگره مشعل چنین می خوانیم: «[تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی مملو از تشکیلاتهایی است که به علت عدم درک عمیق رهبرانشان از اصول و خدمات و محتوای آموزه های مائو و مبارزه اش علیه رویزیونیسم مدرن، دچار چرخشهایی بس اشتباه آمیز شده اند.» مبارزه بر سر چنین مسائل مهم ایدئولوژیکی به انقلابیون واقعی نپال کمک کرده که دست به پیشرفتهای ضروری بزنند و قادر به رهبری یک انقلاب واقعی شوند. در مقابل، رهبری مشعل تصمیم گرفته که در مرداب رویزیونیسم غوطه ور شود.

حزب مشعل بر این پایه که لنین قبلا علیه رویزیونیسم مبارزه کرده، ارزش خدمات کیفی رفیق مائو به م ـ ل را زیر سئوال برده است. این امر بار دیگر نشانگر عجز مشعل در درک تئوری شناخت مارکسیستی و قوانین دیالکتیک است. مبارزه علیه بورژوازی، مبارزه ای دراز مدت است که مداوما عناصر نوینی را به صحنه می آورد. سرمایه داری نیز در سطح جهان دچار تغییر می شود. همه

بقیه در صفحه ۸۵



بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

فوریه ۱۹۹۸، مصادف با صد پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست» است. «مانیفست» بقلم مارکس و انگلس، آغاز جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه را رقم می زند. «مانیفست» بطرزی همه جانبه و عمیق، کارکرد سرمایه داری و نیاز پرولتاریا به سرنگونی این نظام و ساختن نظام اجتماعی نوین سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می سازد.

بعد از گذشت ۱۵۰ سال، ادعانامه قدرتمندی که «مانیفست» علیه نظام سرمایه داری صادر می کند، پرتوئی علمی که بر علل و نتایج استثمار و ستمگری می افکند، تصویر شورانگیز انقلابی که از جامعه نوین عاری از تقسیم بندیهای طبقاتی ارائه می دهد، و خوشبینی و اعتماد روشنی که به طبقه انقلابی و پیروزی نهائی رسالت تاریخیش ابراز می دارد، کماکان ما را دچار شگفتی می کند.

اثبات شده که انقلاب پرولتری در مسیر پیروزی نهائیش، جریانی درازمدت و پیچیده، مملو از پیچ و خم، سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، طی ده ها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم می نامیم، تکامل یافته است. امروز «مانیفست» کماکان معتبر است.

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، احزاب و سازمانهای جنبش را فرا می خواند که همراه با سایر نیروهای مارکسیست . لنینیست . مائوئیست، از فرصت استفاده کرده و بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، امر مطالعه و تبلیغ این اثر را به پیش برند؛ به تبلیغ جانانه دورنمای کمونیستی در بین توده ها بپردازند؛ و به بحث و تعمیق درک از ایدئولوژی علمی ما و رسالت تاریخی پرولتاریا یاری رسانند. ■

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد

ماجرای مانیفست حزب کمونیست


MANIFESTE DU PARTI COMMUNISTE
par Karl MARX et Fr. ENGELS

МАНИФЕСТЪ
КОММУНИСТИЧЕСКОЙ ПАРТІИ
Карлъ Марксъ и Фр. Энгельсъ

ЖЕНЕВА


IL MANIFESTO
DEL
PARTITO COMUNISTA
PER
FEDERICO ENGELS

MILANO


Kommunismens
Kärl.

مقاله‌ای از
«کارگر انقلابی»
(صدای حزب کمونیست انقلابی، آمریکا)
شماره ۳۶
دسامبر ۱۹۹۷

اواسط فوریه ۱۸۴۸؛ لندن؛ چاپخانه کوچک محله «پیشاپ گیت»؛ یک جزوه کمونیستی جدید به چاپ می رسد. جزوه به زبان آلمانی نوشته شده و عنوان Manifest der Kommunistischen Partei بر خود دارد. سراسر اروپا شاهد توزیع گسترده مانیفست است. این در حالی است که خیزش و ناآرامی در اغلب مراکز پر جمعیت قاره اروپا جریان دارد. هسته های کوچک انقلابیون چشم انتظار بیانیه ای قدرتمندند که بتواند به فعالیتشان سمت و سو داده و توده های مردم را درگیر یک جنبش عمیق انقلابی کند.

این جملات که با حروف برجسته بروی کاغذ نقش بسته، آغازگر مانیفست است: «شبحی در اروپا در گشت و گذار است . شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب این شبح وارد ائتلافی مقدس شده اند.... وقت آنست که کمونیستها آشکارا، در برابر جهانیان، نظرات و اهداف و تمایلات خویش را بیان دارند؛ و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست خود حزب را قرار دهند.»

این اثر سریعا به زبانهای گوناگون در قاره های اروپا و آمریکا ترجمه می شود. در انگلستان بر آن نام «مانیفست کمونیست» می نهند. برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، بر یکی از نسخه های اولیه چاپ انگلیسی، نام مولفان که تا آن زمان ناشناخته بودند، آورده میشود: کارل مارکس و فریدریش انگلس.

اسناد و مانیفستهای بیشمار دیگری که در آن دوره منتشر شده بودند، اینک بباد فراموشی سپرده شده اند و در بایگانی کتابخانه ها خاک می خورند. اما این مانیفست زنده است؛ آن را با علاقه در کتبوها، مناطق پالایگاهی جنگلی، و حتی در کلاسهای درس در نقاط مختلف دنیا مطالعه می کنند. این مانیفست کماکان نسلهای انقلابی را پیایی الهام می بخشد و تربیت می کند.

«مانیفست کمونیست» یک سند پایه ای و ژرف بینانه جنبش مدرن کمونیستی است؛ نخستین اظهاریه ایدئولوژی علمی است که اینک به مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم مشهور است. به افتخار صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»، اینک ماجرای پیدایش آن را نقل می کنیم.

«ای شیرهای خفته برخیزید!
بیشمار و شکست ناپذیر،
به وقت خواب زنجیرتان کردند،
فرو ریزید زنجیرهاتان را شبنم وار
آنان اندک اند و شما بسیار!»

• «پرسی شه لی» (تقدیم به کارگران منچستر که در سال ۱۸۱۹ با قوای حکومتی پیکار کردند)

در اواسط دهه ۱۸۴۰، جنبش کمونیستی بشدت نیازمند یک مانیفست متحد کننده جدید بود. جامعه بسرعت در حال تغییر بود؛ آموزه های انقلابی قدیمی که از انقلاب کبیر بورژوائی سال ۱۷۸۹ فرانسه نسخه برداری شده و با شرایط روز تطبیق یافته بود، دیگر با اوضاع خوانائی نداشت.

از بعضی لحاظ، انقلابیون دوران سختی را می گذراندند. انقلاب کبیر فرانسه به شکست انجامیده بود. نخست، از درون به انقلاب خیانت شد؛ توسط ناپلئون بناپارت که بیشرمانه تاج امپراتوری بسر نهاد. سپس، فرانسه از بیرون درهم شکست: در سال ۱۸۱۵، قوای متحد پادشاهی های فئودالی اروپا، ارتش فرانسه را شکست دادند. نتیجتا برای چند دهسال، «ائتلاف مقدس» پادشاهی های فاتح، مردم را تحت سلطه وحشیانه خویش گرفتند: شاهان و شاهزادگان دوباره بر سر کار آمدند؛ سیاستهای انقلابی ضدسلطنتی سرکوب شد؛ مرزها تحت کنترل شدید قرار گرفت؛ همه جا از جاسوس و خبرچین پر بود.

اما درست همان موقع که قدرتهای ارتجاعی، پیروز بنظر می رسیدند، تغییرات شدید اقتصادی از توان آنها می کاست و نیروهای ناراضی و قدرتمند نوینی را بوجود می آورد. در تکنولوژی و تولید، انقلاب شده بود. باصطلاح «سیستم کارخانه» در چند ناحیه صنعتی جدید انگلستان برپا شده بود؛ و بقیه اروپا از این مشقت خانه های دهشتناک تقلید میکردند. بچه های ۹ ساله اغلب مجبور بودند هفته ای ۶۰ یا حتی ۷۲ ساعت در کارخانه کار کنند. تاثیرات

سرمایه داری بر کشاورزی، دهقانان سهم بر را به زور از زمینهایشان راند؛ و برخی از آنها به جزئی از یک طبقه شورشگر نوین یعنی پرولتاریای مدرن تبدیل شدند.

اولین نشانه های یک خیزش نوین انقلابی پدیدار شده بود. در ژوئیه ۱۸۳۰، پاریس یکباره صحنه جنگ خیابانی و سنگربندی شد. در سال ۱۸۳۱، ابریشم بافان «لیون» از کارگاه های دخمه وار خویش بیرون آمدند و چنین آواز کردند:

«آنگه که ما حاکم شویم
آنگه که حاکمیت شما پایان یابد
دنیای کهن را در تار و پود می بپیچیم
بشنوید! این غرش قیام است»

دهسال بعد، «شورشهای نان» یکی پس از دیگری بوقرع می پیوست. بهمین خاطر دهه ۱۸۴۰ را «دهه گرسنگی» نامگذاری کردند. در همین دوران، رادیکالترین نیروها جنبش جدیدی براه انداخته بودند که آن را «کمونیسم» می نامیدند. آنها رویای تقسیم ثروتهای جامعه و الغای تمایزات طبقاتی را در سر داشتند. کمونیسم اولیه، آمیخته ای از اندیشه های درخشان، آرزوهای غیرعملی «تخیلی» و اقدامات متهورانه بود. برخی کمونیستهای اولیه معتقد بودند که جنبشهای اشتراکی بتدریج قادرند طرق نوین زندگی را به نوع بشر بیاموزند؛ بی آنکه نیازی به سرنگونی قهرآمیز نظم کهن باشد. دیگرانی هم بودند که فکر میکردند از طریق توطئه گری های کوچک، و بدون پیوند عمیق با توده های مردم، میتوان جامعه را تغییر داد.

هر روزی که می گذشت بی ثمری این طرحها و شیوه ها بیشتر به اثبات می رسید؛ و دو انقلابی جوان آلمانی بواسطه تجزیه و تحلیلهای نافذ و جدیدشان پیروان بیشتری پیدا می کردند. کارل مارکس و فریدریش انگلس در بروکسل بهم پیوستند تا راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کنند.

هر یک از آنها نقاط قوتی داشت که مشارکت شان را غنی تر می ساخت. کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ زاده شد؛ او تحقیق دقیق و نقادانه ای در مورد تمامی تئوریها و فلسفه های مختلف انقلابی آن دوران انجام داد. مارکس بعنوان روزنامه نگار نشریه مترقی Rheinische Zeitung ، مقالاتی در تحلیل جزء به جزء سیاستها و درگیریهای دوران خود ـ بویژه در مورد زندگی دهقانان حاشیه رود «راین» در آلمان ـ نوشت. یکی از آشنایان مارکس جوان، وی را چنین تصویر کرد: «حق بجانب، پرشور، بی پروا، سرشار از اعتماد بنفس، و در عین حال عمیقا جدی و دانا، یک دیالکتیسین بیقرار...»

در سال ۱۸۴۳، مارکس بدنبال ممنوعیت انتشار Rheinische Zeitung به فرانسه تبعید شد. بعدها فرانسه به مرکز فعالیتهای انقلابی در اروپا تبدیل شد.

انگلس بسال ۱۸۲۰ در یک خانواده ثروتمند و سرمایه دار آلمانی متولد شد. در دوره دبیرستان ترک تحصیل کرد و مطالعه و آموزش را تنها به پیش برد. در سال ۱۸۴۲ عازم منچستر در انگلستان شد تا در کارخانه پافندگی متعلق به خانواده اش کار کند. بعدها انگلس در مورد آن روزها می گفت که ذهنش را ترانه های انقلاب فرانسه پر کرده بود و آرزوی ظهور مجدد دوران مشهور به گیوتین و ترور سرخ پاریس را در دل داشت.

او در انگلستان، پیشرفته ترین تحولات سرمایه داری را از نزدیک دید: ابزار قدرتمند تولید صنعتی، و زاغه ها و بیماریهای واگیر دار در شهرکهای جدید کارگری. انگلس به بررسی جنبش «چارتیستها» پرداخت که اولین جنبش توده ای کارگران بود. او از سرمایه داری متنفر بود و بررشنی می دید که این نظام بسرعت در حال دگرگون کردن دنیای کهنه است.

مارکس و انگلس دوشادوش یکدیگر کوشیدند تا بر پایه مطالعه عمیق سیاست، اقتصاد، تاریخ و فلسفه، یک سنتز نافذ و قاطع جدید ارائه دهند. برخورد علمی آنها، کمونیسم را از محدوده تخیلات و رویاهای خوش خارج کرد و به دنیای پر تب و تاب سیاستهای عملی آورد.

سازمان کمونیستی جدید
مانیفست کمونیست جدید

«ترویج بی سر و صدا ثمر داده است. هر بار که به «کلن» میروم، یا به کافه ها سر میزنم، با پیشرفتهای تازه و پیروان جدید مواجه میشوم. جلسات «کلن» اعجاب انگیز است: بتدریج گروه های پراکنده کمونیست را کشف می کنیم که کاملا در خفا و بدون همکاری مستقیم ما ایجاد شده اند.... افراد از نظر ذهنی آماده اند و یتک را باید کوبید، زیرا آهن گداخته شده است.» (از نامه فریدریش انگلس به کارل مارکس طی سفرش به آلمان ۱۸۴۵)

از سال ۱۸۴۶، مارکس و انگلس کوشیدند با گروه های گوناگون و متعدد کمونیستی که یکی پس از دیگری در اروپا ایجاد میشد، ارتباط برقرار کنند. یکی از موفق ترین این گروه ها، «انجمن عدل» در لندن بود که چند صد عضو داشت. بسیاری از تبعیدیان انقلابی آلمانی نیز از اعضای آن بودند. این گروه به آثار مارکس و انگلس و پیشنهادی که آنها در مورد سازماندهی مجدد، تحت نام «اتحادیه کمونیستی» مطرح کرده بودند، علاقه نشان می داد. مارکس در کنگره موسس حضور نداشت، اما با آنها بر سر شعار قدیمی «همه مردان، برادرند» مبارزه کرد و گفت: مردانی هستند که مایل نیستم برادرشان باشم. پس، شعار جدید نبرد «اتحادیه کمونیستی» چنین شد: «پرولترهای همه کشورها متحد شوید.»

رفیقی، مارکس و انگلس را در آن دوران چنین توصیف کرد: «مارکس هنوز جوان بود؛ تقریبا ۲۸ ساله. اما همه ما بشدت تحت تاثیرش بودیم. با اندامی متوسط، شانه های پهن، ورزیده و پر تحرک... سخنرانی هایش کوتاه و اقناعی بود و منطقی قوی داشت. مارکس بهیچوجه اهل خیالبافی نبود.... فریدریش انگلس که برادر عزیزی مارکس محسوب میشد،... باریک بود و فرز؛ با موها و سبیل روشن. او بیشتر شبیه یک افسر گارد باهوش و جوان بود تا یک اهل کتاب.»

در سپتامبر ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیستی» جدید، پیش نویس «اصول عقیدتی کمونیستی» را تهیه کرد. این سندی تخیلی از نوع قدیم بود که بر پایه پرکرشته اصول بی ربط به زندگی واقعی قرار داشت. سند از شیوه پرسش و پاسخ های مذهبی پیروی می کرد. مارکس و انگلس حاضر به تایید آن نشدند. انگلس کاری کرد که مسئولیت تهیه پیش نویس جدید به خودش واگذار شود.

در ماه اکتبر، انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد و چنین پیشنهاد کرد: «بنظر من بهترین کار اینست که شکل پرسش و پاسخی را کنار بگذاریم و این سند را «مانیفست کمونیست» بنامیم. باید تا حد معینی موضوعات را بلحاظ تاریخی مطرح کنیم. شکل کنونی نمی تواند از پس این کار برآید.» انگلس پیشنهاد کرد که مانیفست به مسائل سازماندهی حزبی بپردازد. اما هشدار داد که این کار فقط



مارکس و انگلس در حال بازخوانی نسخه‌ای از روزنامه «نویه راینیشه تسایتونگ» در چاپخانه

«تا آن حدی به پیش رود که می تواند عملی انجام شود.»

مارکس و انگلس با هم به کنگره دوم «اتحادیه کمونیستی» رفتند. کنگره برای ده روز در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۸۴۷ به بحث در مورد برخورد جدید و تکان دهنده مارکس و انگلس به سیاستهای کمونیستی پرداخت. پیشنهادات مارکس و انگلس پذیرفته شد.

«اتحادیه کمونیستی»، برنامه قدیمی خویش مبنی بر تهییج حول «جامعه نیکان» را کنار گذاشت و یک هدف همه جانبه تر و قاطعتر را بتصویب رساند: «سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا، الغای جامعه کهنه بورژوائی که مبتنی بر تخاصم طبقاتی است، برقراری یک جامعه نوین عاری از طبقات و مالکیت خصوصی.»

یک تشکیلات کمونیستی بر مبنای خط و مشی جدید شکل گرفت؛ و مارکس مسئول به پایان رساندن مانیفست این تشکیلات شد. او این کار را با دقت و عمق همیشگی و موشکافانه اش در بروکسل آغاز کرد. کاسه صبر رفقایش در لندن لبریز شده بود. انقلاب در «میلان» و «پالرمو» براه افتاده بود و رفقا به انتشار مانیفست جدید خویش نیاز داشتند. در ژانویه ۱۸۴۸، آنها برای مارکس مهلت تعیین کردند: اگر تا اول فوریه کار مانیفست تمام نشود، «اقدامات دیگری بعمل خواهد آمد.» مارکس کارش را در اوائل فوریه ۱۸۴۸ تمام کرد و دست نویس را سریعا به لندن فرستاد.

یک سلاح مبارزاتی

«فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده اند. مسئله، تغییر آنست.»

کارل مارکس، ۱۸۴۵

اواسط فوریه، Manifest der Kommunistischen Partei بعنوان برنامه رسمی «اتحادیه کمونیستی» منتشر شد. چند روز بعد، در پاریس قیام شد و پادشاه فرانسه را از تخت بزیر کشید. در عرض چند هفته، انقلابی که کمونیستها انتظارش را داشتند به وین و برلین گسترش یافت. طی چند ماه، حکومتها در قلب اروپا یکی پس از دیگری سرنگون شدند. از «مانیفست» مارکس و انگلس با شور و شوق استقبال می شد. گرایش کوچک کمونیستی اینک به سلاحی قدرتمند دست یافته بود تا در سراسر اروپا وارد نبرد شود. «مانیفست» سریعا از آلمانی به به انگلیسی، فرانسوی، لهستانی و دانمارکی ترجمه شد.

پلیس بلژیک که نگران شده بود مارکس را دستگیر کرد. «پیش مارکس» هم که دنبال همسرش می گشت دستگیر شد و به اتهام بی خانمان بودن به زندان رفت. آنها که از بلژیک اخراج شده بودند راهی پاریس شدند. مارکس و انگلس کمیته مرکزی «اتحادیه کمونیستی» را مجددا سازمان دادند و باشگاه کارگران آلمانی را بنیان گذاشتند که خیلی زود تعداد اعضایش به ۴۰۰ نفر رسید. اینک همه چشم ها به آلمان دوخته شده بود. انگلس چنین نوشت:

«همه چیز واقعا خیلی خوب پیش میرود، همه جا شورش برپاست...»

اوایل آوریل، مارکس و انگلس از مرز گذشتند و وارد آلمان شدند. آلمان در آن روزها از چندین دولت نیمه مستقل تشکیل میشد که تحت تسلط پادشاهی پروس قرار داشتند. آنها با خود ۱۰۰۰ نسخه از «مانیفست کمونیست» که بتازگی از لندن بدستشان رسیده بود را هم قاچاق کردند. مارکس و انگلس فعالیتهای خود را در شهر «کلن» براه انداختند. جنبش انقلابی در آن شهر پیشرفته تر از هر نقطه دیگر آلمان بود. بعد از گذشت فقط چند ماه، تعداد اعضای شعبه محلی «اتحادیه کمونیستی» به ۸۰۰۰ نفر رسید. اما این «اتحادیه» تحت تسلط خط راست روانه ای بود که کارگران را به مطالبات دستمزدی محدود کرده و حتی از خواست سلطنت مشروطه پشتیبانی می کرد. مارکس تشکیلات انقلابی خویش را پایه ریزی کرد که بزودی جای «اتحادیه کمونیستی» در حال زوال را گرفت. مارکس و انگلس وظیفه خود را پیوند با توده های وسیع و رهبری آنها در امر انقلاب قرار دادند. انگلس بعدها چنین نوشت: «ما آنقدر با عملکرد تخیل گرایان آشنا بودیم که بدانیم فریاد بدون تکیه گاه بجائی نمی رسد.»

از اول ژوئن ۱۸۴۸، مارکس و انگلس روزنامه انقلابی Neue Rheinische Zeitung را منتشر کردند. این روزنامه به افشای حکومت های پادشاهی در اروپا و تعرض به آنها می پرداخت و توده ها را به یک انقلاب دمکراتیک رادیکال علیه فئودالیسم و مطلقه گری بر می انگیخت. این روزنامه تیراژی معادل پنج هزار نسخه داشت که در آن دوره یکی از پرتیراژترین نشریات آلمان محسوب می شد.

انقلاب در پروس هرگز نتوانست سلطنت را سرنگون کند. طی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ امواج مبارزات توده ای مرتبا بپا می خاست. حکومت با پیشنهاد برگزاری انتخابات، اپوزیسیون بورژوایی را با خود همراه کرد. این در حالی بود که ارتش پروس همچنان به مراکز انقلابی حمله می برد.

در ماه سپتامبر، مارکس و انگلس و چند تن از هواداران آنها توسط یک میتینگ توده ای بعنوان اعضای «کمیته امنیت عمومی» انتخاب شدند. نام این کمیته، از ارگانهای قدرت انقلابی در فرانسه که ۵۰ سال قبلتر اشراف را اعدام کرده بود، وام گرفته شده بود. روز ۲۵ سپتامبر مقامات کشور نیروهای ارتش را برای دستگیر کردن رهبران اصلی اعزام داشتند. روزنامه Neue Rheinische Zeitung و تمامی تشکلات سیاسی موتلفه غیرقانونی اعلام شدند. برای دستگیری انگلس یک پوستر دیواری منتشر شده بود. او و چند تن دیگر از نویسندگان روزنامه مذکور به آن سوی مرزها گریختند و چند ماهی آفتابی نشدند.

مارکس یکی از رهبران بود، اما در مجامع توده ای بعنوان یک سخنگو مطرح نشده بود. مقامات هیچ گواهی در دست نداشتند که او را به «توطئه گری» ربط دهند. بنابراین زمانی که دیگران مجبور به ترک کشور شدند، مارکس در کلن باقی ماند و تقریبا دست تنها انتشار مجدد Neue Rheinische Zeitung را در مقابل چشم مقامات نظامی بعهده گرفت. چندی نگذشت که مارکس را به دادگاه کشیدند. هیئت منصفه بعد از اینکه مارکس یک دفاعیه همه جانبه سیاسی ارائه داد و جمعیت بیشماری نیز در سالن دادگاه تهدید می کردند که بزور وی را آزاد خواهند کرد، مارکس را تبرئه نمود.

در ماه دسامبر، مارکس به یک نتیجه گیری رادیکال جدید رسید: بورژوازی ثابت کرده که از رهبری انقلاب جهت سرنگونی فئودالیسم و رژیم های پادشاهی ناتوان است. اگر طبقه کارگر جنبش را رهبری نکند، جنبش شکست خواهد خورد.

روز دوم مارس، سربازان قداره بند پروس به خانه مارکس ریختند. آنها از مارکس خواستند که یکی از نویسندگانش را تحویل دهد، وگرنه «بد می بیند.» مارکس پاسخ داد که تهدیدهایشان «مطلقا هیچ اثری بر وی ندارد.» سربازان ناگهان متوجه شدند که مارکس تپانچه ای در جیب دارد. آنها سراسیمه خانه را ترک کردند. انگلس بعدها ارتش پروس را مسخره می کرد و می گفت که یادگان آنها هشت هزار مسلح داشت؛ در حالی که «دژ» روزنامه ما فقط مسلح به چند میله سربی، چند خشاب مرکب و کلاه های سرخ حروفچینان بود.

از اواخر بهار ۱۸۴۹، ارتش پروس سلطه خود بر جلگه راین را محکمتر کرد و مردم در مقابلش دست به ضد حمله زدند. انگلس در سنگرها حاضر بود و نزدیک شهر محل تولد خود یعنی «البرفلد» می جنگید. روز ۹ ماه مه، رئیس پلیس حکمی برای مارکس فرستاد که از او خواسته شده بود در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند. مدارک قانونی مارکس باطل شده بود و بدین ترتیب او یک خارجی بی مدرک محسوب می شد. رئیس پلیس وی را محکوم کرد که «بیشرمانه از میهمان نوازی ما سوء استفاده کرده است» زیرا فراخوان «ابراز مخالفت با حکومت موجود، سرنگونی قهرآمیز حکومت، و برقراری یک جمهوری اجتماعی» را صادر کرده است.

روزنامه Neue Rheinische Zeitung بعلت اینکه همه اعضای هیئت تحریریه آن یا در تبعید بودند یا در زندان، نمی توانست انتشار یابد. مارکس در روز ۱۸ ماه مه آخرین شماره این روزنامه را منحصرا با مرکب سرخ چاپ کرد. مقامات می کوشیدند سرکوب شهکارانه شان را با بهانه های پر زرق و برق بپوشانند. مارکس در آخرین شماره روزنامه« مقامات را چنین بباد تسخر گرفت: «عبارات عوامفریبانه که بزور دنبال توجیه می گردند به چه دردی میخورند؟ ما نیز بیرحمیم و بهیچوجه از شما طلب لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال ترور علیه تان عذرخواهی نمی کنیم.» از این شماره روزنامه که سریعا بعنوان «شماره سرخ» مشهور شد، بیست هزار نسخه بچاپ رسید. تا سالها بعد نسخه های این شماره در بین کارگران انقلابی اروپا و شمال آمریکا دست بدست می گشت؛ و اغلب «مانیفست کمونیست» نیز همراه آن توزیع می شد.

با پیشروی ضد انقلاب، مارکس و انگلس در حاشیه راین بسمت جنوب عقب نشینی کردند. مارکس که دیگر نمی توانست بدون مدرک در آنجا زندگی کند به پاریس رفت و تحت یک نام جعلی در آنجا سکنی گزید و دگربار مبارزه شد.

انگلس در آلمان باقی ماند و به مبارزه مسلحانه علیه ارتش در حال پیشروی پروس پیوست. او در چهار نبرد شرکت کرد، تا سرانجام مجبور شد بسمت مرز سوئیس عقب نشینی کند. انگلس طی نامه ای به «ینی مارکس» چنین نوشت: «صغیر گلوله ها مسئله کم اهمیتی است». او با غرور گفت که اینک دیگر هیچکس نمی تواند بگوید کمونیستها در روز نبردهای سنگین در میدان نبودند.

وقایع ماه مه، خاتمه یک دوره از انقلاب

آلمان را رقم زد. سرکوب حکومتی چند سال ادامه یافت. یک شاعر انقلابی روزهائی را توصیف کرد که مردم دانما در خانه هایشان با شنیدن شلیک جوخه های مرگ ـ بهنگام اعدام انقلابیون ـ تکان می خوردند. افرادی که نزد آنها «مانیفست کمونیست» پیدا میشد را در جا دستگیر می کردند.

مانیفستی برای یک جنبش نوین جهانی

مارکس و انگلس درباره انقلابیان بهم پیوستند و در آنجا برای ایجاد درباره تشکیلات کمونیستی و طراحی یک ارگان انقلابی جدید فعالیت کردند. در آن زمان مارکس ۳۱ ساله بود و انگلس هنوز ۳۰ سال هم نداشت.

مارکس از پراتیک فشرده انقلابی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ بسیار آموخته بود. او در مورد انقلابات پرولتری چنین نوشت: «آنها مدام از خود انتقاد می کنند؛ پی در پی حرکت خود را متوقف می کنند و به آنچه ظاهرا انجام یافته، باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند. خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بباد استهزاء می گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم اهداف خویش آنقدر پس می نشینند که سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و زندگی، خود با بانگ صولتمندانه اعلام دارد که: Hic Rhodus, hic salta! «گل همینجاست! همینجا برقص!»

بعد از سال ۱۸۴۸، کمونیسم دیگر یک «شبح» نبود، بلکه یک جنبش واقعی و با رگ و ریشه بین المللی بود. «مانیفست کمونیست» ممتازترین و بانفوذترین سند این جنبش محسوب می شد. انگلس بعدها نوشت که مانیفست، «راه و رسم عمل» را برای کمونیستها به پیش گذاشت تا در نبرد «بمثابه یک ارتش واحد تحت یک پرچم واحد» حرکت کنند.

از آنجا که «مانیفست» حاوی یک تحلیل ماتریالیستی بود و یک سنتز زنده را ارائه میداد، وقتیکه چند سال بعد مارکس و انگلس به آن نگاه میکردند برخی بخشهای این سند را کهنه می یافتند. طی ۱۵۰ سال اخیر، دنیا تغییرات بسیاری کرده است. گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده که باید از آنها جمعبندی شود. تا با این کار، شناخت کمونیستها بطور کیفی گسترش و تعمیق یابد.

با وجود این، کنه این سند برجسته، تازگی و قدرتمندی خویش را طی ۱۵۰ سال حفظ کرده و همچنان بیان حقیقت است. شیوه دیالکتیک ماتریالیستی، نتیجه گیری های ژرف اندیشانه درباره امکان محو طبقات، و تحلیل از رسالت تاریخی طبقه نوخاسته پرولتر، کنه «مانیفست کمونیست» است.

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» خاطر نشان کردند که: «انقلاب کمونیستی، رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل می شود.»

سه سال بعد، متعاقب سال ۱۸۴۸، کارل مارکس مجددا به این موضوع پرداخت و چنین جمعبندی کرد که کمونیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری به محو تمایزات طبقاتی بطور کلی، به محو کلیه مناسبات تولیدی که شالوده آن تمایزاتند، به محو کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند.»

این دو مقوله مارکسیستی که مانونیستها از آنها بعنوان «دو گست رادیکال» و «چهار کلیت» یاد می کنند، همچنان نکته مرکزی شناخت ما از تغییرات عمیقی است که پروسه جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زنند.

در سال ۱۸۶۹، ترجمه روسی «مانیفست کمونیست» توسط «باکونین» در سوئیس منتشر شد. این ترجمه به درون مرزهای پادشاهی تزاری قاچاق شد. در سال ۱۸۷۱، زمانی که طبقه کارگر برای نخستین بار قدرت را کسب کرد و برای چند ماه، کمون پاریس را برپا داشت، «مانیفست کمونیست» به راهنمای نسل نوین انقلابی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شد. دیگر، بسیاری از کمونیستها خود را «مارکسیست» می خواندند.

طی دهه ۱۸۷۰، ترجمه های مختلفی از «مانیفست» در ایالات متحده منتشر شد. یکی از آنها را «آلبرت پارسونز» تهیه کرده بود. او از رهبران کارگران انقلابی شیکاگو بود که بعدها به چهره برجسته وقایع ماه مه در «هی مارکت» تبدیل شد.

در سال ۱۸۸۲، ترجمه جدید روسی مانیفست برای تربیت نسلی از مارکسیستها منتشر شد که تدارک ایجاد حزب بلشویک لنینی را دیدند.

۷۰ سال بعد از نگارش «مانیفست»، یعنی در سال ۱۹۱۷، پرولتاریای انقلابی برای نخستین بار قدرت را در روسیه بدست گرفت و حفظ کرد. این پیروزی تاریخی در عمل بسیاری از ایده های کلیدی «مانیفست» را به اثبات رساند. در عین حال، ایجاد قدرت دولتی نوین باعث شد که برای نخستین بار آثار مارکسیستی در سراسر جهان بطور گسترده انتشار یابند. یکصد سال بعد از نگارش «مانیفست کمونیست»، مائوتسه دون رهبر کمونیستها در آستانه کسب قدرت سراسری در چین نوشت: «تزهایی انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را برای ما به ارمغان آورد.»

طی قرن بیستم، «مانیفست کمونیست» تقریبا به همه زبانهای دنیا ترجمه شده و میلیونها نفر در مسیر کسب رهائی، آن را مشتاقانه مطالعه کرده اند. طی ۱۵۰ سال، «مانیفست کمونیست» مخفیانه توزیع شده، تحت تعقیب قرار گرفته، ممنوع اعلام شده، یا مورد تقدیر قرار گرفته است. این اثر، نمونه زنده ایده هائی است که واقعیت مادی را دگرگون می کنند. این اثر، بمعنای واقعی تاریخ بشر را شکل داده و بر زندگی صدها میلیون نفر تاثیر گذاشته است. تاثیر «مانیفست» گواهی است بر قدرت آن ایدئولوژی علمی که راهنمای مبارزه انقلابی پرولتاریا در راه رهائی نوع بشر است. اینک به پایان قرن بیستم نزدیک می شویم؛ اما عبارات پایانی «مانیفست کمونیست» کماکان بنیان اعتقاد تمامی کسانی است که از ستم بیزارند:

«کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد.»

کارگران همه کشورها، متحد شوید! ■

سندی از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

مائوئیسم
زنده است، می جنگد، پیروز می شود
و به پیروزی ادامه می دهد!

مقاله زیر برای نخستین بار در «هالکین گرونلوگو» نشریه حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) (شماره‌های نیمه اول و دوم سپتامبر ۱۹۷۷) چاپ شد.

ما در سپتامبر ۱۹۷۶ جسم مائوتسه دون را از دست دادیم. اما مائوئیسم هنوز زنده است و در مقام رهبری پرولتاریا و مردم ستمدیده دنیا نبرد را به پیش می برد. بزرگداشت مائو به معنای دفاع از مائوئیسم و یکاریست آن است. اصل برای هر فرد مائوئیست اینست؛ وگرنه کمونیست نیست و پیروزی را هم نمی تواند بدست بیاورد. بعد از مرگ مائو، مشکلاتی که پیش پای جنبش انقلابی پرولتری در سطح جهانی، جنبش بین المللی کمونیستی و انقلابی قرار گرفته، اهمیت رهبری مائو را به ما نشان داده است. افرادی نظیر انور خوجه که بعد از مرگ مائو به انتقاد از وی پرداختند (و تا وقتی که زنده بود حتی یک کلمه در نقد وی به زبان نیاوردند) در واقع مداح خروشچف شدند. تاریخ، ماهیت واقعی اینان و نیز اهمیت رهبری مائوئیسم را به ما نشان می دهد.

مائوئیسم ضد امپریالیسم و نوکرانش و علیه هر شکلی از ارتجاع در دنیا است. مائوئیسم بالاترین مرحله در مبارزه بخاطر کمونیسم است. تحولات دنیا بر خصلت علمی مائوئیسم مهر تایید می نهد. اینکه ما کشورهای سوسیالیستی خویش را از کف داده ایم، خود تاییدی بر این تحلیل علمی مائوئیستی است که سوسیالیسم یعنی مبارزه بین دو راه و دو طبقه. و در دوران سوسیالیسم روشن نیست که کدام طبقه بر دیگری پیروز خواهد شد. به همین علت، مائوئیسم پرچم پرولتاریای بین المللی در نبرد بخاطر کمونیسم است. انقلاب فرهنگی نقطه عزیمت مبارزه بین المللی در راه کمونیسم است. این انقلاب تعیین می کند که دفاع از کمونیسم واقعی است یا نه. اگرچه اشکال مبارزه در کشورهای مختلف با هم فرق می کند اما مضمون یکی است. در حال حاضر نسلی از کمونیستها در صحنه است که با درک و یکاریست شیوه علمی مائوئیسم علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم مبارزه کرده است. روشن است که هرکس باید چه قبل و چه بعد از کسب قدرت این را بفهمد که انقلاب باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد. مدافعان این تئوری که گویا تحت سوسیالیسم نه طبقات موجودند و نه بورژوازی، ورشکسته اند. ما دیده ایم که حتی مالکیت سوسیالیستی بر نیروهای مولده هم نتوانسته این مسئله که بالاخره چه طبقه ای پیروز خواهد شد را حل کند. در سراسر دوران سوسیالیسم، که معنایش مبارزه برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم است، پایه‌ای برای احیای سرمایه داری وجود دارد؛ اگرچه پرولتاریا در قدرت است. بورژوازی و پایه بازتولید آن همچنان موجودند.

تحت سوسیالیسم اگرچه مناسبات مالکیت عمومی به میزان زیادی پیشرفت کرده، اما بعلت موجودیت حزب و دولت، و وضعیت مناسبات تولیدی، نمی توان قبل از دستیابی به کمونیسم در مقیاس جهانی این مناسبات را بطور کامل برقرار کرد. تا زمانی که حزب و دولت مالکیت عمومی را کنترل می کنند، هنوز راه درازی تا مالکیت عمومی به معنای واقعی باقی می ماند. علیرغم خواست ما، این یک واقعیت ناگزیر است.

بورژوازی نوخاسته در سوسیالیسم عمدتا در حزب و دولت متمرکز می شود و قدرتش را از تضادهای سوسیالیسم می گیرد. بورژوا بوروکراتهای نوخاسته ای نظیر خروشچف که پشت نقاب سوسیالیستی پنهان شده بودند، این واقعیت را به ما نشان داده اند.

اینک هرکس می تواند خطر احیای سرمایه داری را به چشم ببیند؛ ورشکستگی تئوری عدم وجود بورژوازی در سوسیالیسم را مشاهده کند. روشن است که خطر عمده از جانب بورژوازی نوخاسته ای است که از دل حزب و دولت سر بلند می کند. خلاصه کنیم، دولت ابزار حاکمیت یک طبقه بر طبقه ای دیگر است. این حتی در سوسیالیسم و تحت قدرت پرولتری نیز صدق می کند. متاسفانه، تئوری سوسیالیسم بی طبقه، نافی تئوری لنینیستی دولت بوده و مطرح می کند که وظیفه دولت پرولتری صرفا دفاع در برابر امپریالیستها و حملات خارجی علیه کشور سوسیالیستی است. این واقعیتی است که دفاع از کشور سوسیالیستی در برابر

تجاوز امپریالیستی یک وظیفه دولت پرولتری است؛ اما وظیفه عمده آن حل تضادهای جامعه سوسیالیستی، خاصه تضادهای آنتاگونیستی است که می تواند اشکال و شیوه های گوناگون به خود بگیرد. به همین خاطر، قدرت پرولتری ابزاری برای ادامه انقلاب پرولتری است. تحت قدرت بورژوازی نوخاسته ای که توانش را از جوانه های سرمایه داری در خاک سوسیالیسم گرفته، مسیر حرکت بسوی کمونیسم ۱۸۰ درجه منحرف خواهد شد. بعلاوه، خطر از جانب بورژوازی قدیمی و سرنگون شده ای که کماکان موجودیت دارد هم مطرح است.

تنها ضامن اینکه قدرت ستمدیدگان به نفع کمونیسم مورد استفاده قرار گیرد، خط مشی مائوئیستی است. تحت سوسیالیسم، اصل «بهر کس به اندازه کارش» کماکان نوعی اقتصاد بورژوائی است، و گذر به اصل «بهر کس به اندازه نیازش» و زوال دولت، نیازمند قدرت و خط مشی مائوئیستی است. بدین طریق است که حق کنترل مستقیم ستمدیدگان تامین می شود و به اجرا، در می آید. دولت و حق بورژوائی نیز همانند مشکلات دیگر، از طبیعت سوسیالیسم به مثابه یک جامعه در حال گذار نتیجه می شود. تحت سوسیالیسم ما نباید وظایف مربوط به نابودی جامعه طبقاتی و قرار دادن دولت در موزه عتیقه ها را تا زمانی که اصل «از هرکس به اندازه توانایش، بهرکس به اندازه نیازش» برقرار شود، به تعویق بیندازیم. ما نمی توانیم این وظایف را کنار بگذاریم و بگوئیم مربوط به حالا نیست. آیا رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی این را بما نیاموخته است؟ بورژوازی چنین چیزی را نمی خواهد؛ ولی ما که قرار نیست پاسخگوی خواسته های او باشیم.

با دفن به اصطلاح سوسیالیستها، سوسیال امپریالیستها، سوسیال فاشیستها و بورژوا دمکراتها هم به خاک سپرده شدند. خدا رحمتشان کند! حدیث خط رویزیونیستی یا مائوئیسم را می فهمیم. ولی نمی فهمیم چرا انقلابیون و دمکراتها در این مرداب ایدئولوژیک رویزیونیستی گرفتار شده اند! ما وظیفه نجات آنها را بدوش می گیریم. اما آنها خودشان هم باید خواهان درمان باشند. همانگونه که مارکس خاطر نشان کرد، هیچکس نمی تواند به کسانی که نمی خواهند از تجارب و اشتباهاتشان درس بگیرند، کمک کند.

برای فهم پایه و اساس شیوه علمی و درک واقعیت، نخست باید تردیدها و تعصبات را کنار گذاشت. نگاهی به علم پرولتری این واقعیت را به ما نشان می دهد. تحت رهبری پرولتری، قدرت پرولتری کماکان تضاد رهبری کننده ـ رهبری شونده (بین حزب و توده ها) را با خود حمل می کند. اگر می خواهیم از قدرت پرولتری به مثابه ابزاری برای پیشروی بسوی کمونیسم استفاده کنیم، بدون چون و چرا به خط ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیستی احتیاج داریم. حزب و قدرت پرولتری، از تقسیم کار کهن نتیجه می شوند. اگرچه حزب نماینده منافع پرولتاریا و زحمتکشان است و به مثابه ابزار رهبری توده ها در راه کسب قدرت، نقشی تعیین کننده بازی میکند، اما رهبری کماکان تضاد بین حزب و دولت از یکسو و توده های وسیع خلق از سوی دیگر را هدایت می کند. تضاد بین کار فکری و کار یدی، بین رهبری کننده و رهبری شونده، بین شهر و روستا، واقعیت سوسیالیسم را به مثابه یک جامعه در حال گذار در سراسر دوران مبارزه طبقاتی و کمونیسم، تشکیل می دهد. این تضادها اتفاقی نبوده بلکه پایه های اقتصادی و اجتماعی دارند. این پایه از خودبیگانگی نیز هست. به همین علت، قدرت پرولتری یک جنبه بورژوائی هم دارد. طی تحولات انقلابی در عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، خط ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیستی برای تغییر این جنبه بورژوائی، مهم و ضروری است.

انقلاب فرهنگی پرچم مبارزه ما علیه هر نوع بورژوازی است. بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی، می توان مردم را در نبرد علیه بورژوازی و بوروکراسی از رهبری کرد؛ توده ها را در نظارت و اداره حزب و دولت رهبری کرد؛ آنها را قادر ساخت که تحت رهبری پیشاهنگ به بحث و سازماندهی در میان خود بپردازند؛ بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی می توان یک فضای زنده ایدئولوژیک و سیاسی بوجود آورد که در آن تحت رهبری مائوئیستی، تجارب درک و جذب شوند و اینکار عمل عظیمی پدید آید. یک رهبری پیشاهنگ نیازمند علمی است که بتواند دید مردم را نسبت به راه صحیح روشن کنند. بیا دیدگاه انقلاب فرهنگی، حزب و دولت که بازمانده از جامعه طبقاتی هستند، می توانند به توده های وسیع خدمت کنند. بوروکراسی، اینکار عمل توده ها را خفه می کند؛ اما پیشاهنگ پرولتری اهرمی است که زنجیرها را می شکند. رهبری کردن مردم به معنی فرمان صادر کردن نیست، بلکه متحد کردن مبارزات آنها برای دستیابی به هدف است. سوسیالیسم بمثابه یک جامعه در حال گذار، توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مائوئیسم نشان داد که مبارزه طبقاتی، مبارزه بین دو راه و مبارزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. سوسیالیسم نقش حزب و دولت و خطرائی که با اینها همراه است را به ما نشان داد؛ اهمیت خط ایدئولوژیک و سیاسی و ضرورت وجود پیشاهنگ برای عملی کردن تحولات انقلابی را به ما نشان داد.

مائوئیستها بر نقش توده ها در انجام انقلاب تاکید می گذارند؛ مائوئیستها علیه اشتباهات کسانی که نقش توده ها را به عرصه تولید محدود می کنند، و خود را متخصص امور سیاسی و اقتصادی می دانند، مبارزه می کنند. اصل و جوهر ماتریالیسم دیالکتیک علیه کسانی است که فقط یک درک مکانیکی از مناسبات شعور و ماده، و تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده دارند. به همین علت، مائوئیسم علیه کسانی است که فقط بشیوه ماتریالیسم عامیانه، مناسبات بین روبنا و زیربنای اقتصادی و بین اقتصاد و سیاست را می فهمند. مائوئیسم خط سوسیالیسم بی طبقه و حزب و جامعه یکدست را نقد می کند. مائوئیسم در عمل ریشه های تضادهائی که بین پیشاهنگ و توده ها، بین کار فکری و کار یدی، بین شهری و روستائی وجود دارد و قوانین و مسائل بورژوائی است که در جامعه کارکرد دارد را توضیح داده است. مائو در آثاری نظیر «درباره ده مناسبات بزرگ» و «نقد اقتصاد شوروی»، رویزیونیستهائی که مناسبات بین صنایع سنگین، کشاورزی و صنایع سبک، بین برنامه ریزی مرکزی و ابتکار عمل محلی، و اهمیت نقش پیشاهنگ در رهبری توده های وسیع را نمی فهمیدند را در عمل نقد و افشا کرد. خلاصه اینکه، علم ما از طریق مائوئیسم در عرصه های اقتصاد، فلسفه و سوسیالیسم علمی به مرحله ای به لحاظ کیفی بالاتر رسیده است. مائو نه دنباله رو توده ها بود؛ و نه اینکه در مقابلشان می ایستاد و به آنها دستور می داد. او برخلاف لیبرال ها، نافی نقش پیشاهنگ نبود؛ مثل بوروکراتها فرمان صادر نمی کرد؛ مائو مدافع اقتصاد بازار آزاد که نافی نقش رهبری متحد مرکزی است نبود. مائو نمونه مشخصی از مناسبات دیالکتیکی بین تمرکز و عدم تمرکز بود. او بطور ریشه ای به نقد تمرکز بوروکراتیک و آنارکو سندیکالیسم پرداخت. او جوانب پیچیده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم را دید. او در عین حال که از ضرورت صنایع سنگین می گفت، فراموش

نمی کرد که ضرورت صنایع سبک را هم گوشزد کند. این خط در چین چند صد میلیونی باعث هرج و مرج شد. فقط توسط خط مائوئیستی بود که توده ها توانستند در امر شرکت در تولید رهبری شوند و زحمتکشان توانستند فعالانه در رهبری جامعه و نظارت و اداره کامل بر حزب و دولت شرکت جویند.

مشی مائو در مورد ارتش خلق این بود که چنین ارتشی باید یک ارتش پر تحرک و پویا باشد و در تولید شرکت جوید و وظایف انقلابی را به پیش برد. ارتش خلق نباید یک ارتش بوروکراتیک باشد که نسبت به منافع خلق بی تفاوت است. او می دانست که وجود ارتش یک ضرورت است، اما هدف نیست. رهبری مائو نافی نیاز به ارتش نبود اما همزمان به سازماندهی میلیشیای خلق می پرداخت.

تحت رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، مائوئیسم را بزرگ می داریم!

هر دمکراسی، یک قدرت طبقاتی است. هر قدرتی، یک دمکراسی است. هیچ دمکراسی وجود ندارد که ورای قدرت طبقاتی باشد. معنی این حرف اینست که هر دولتی، یک ابزار دیکتاتوری طبقه ای که نمایندگیش را می کند علیه سایر طبقات است. بعقیده ما، روشن است که دمکراسی پرولتری نماینده کیست؛ بر چه کسی حکم می راند و چه اهدافی را به پیش می برد. این دمکراسی زحمتکشان است. هدف تحت رهبری مائو، کسب قدرت، نظارت و اداره قدرت، و تضمین قدرت و ادامه انقلاب است. این یک دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی است. این سلاحی برای دستیابی به هدف نهائی کمونیسم است. مهمترین مسئله اینست که چه کسی نهادهای قدرت را که وسیله رسیدن به کمونیسم است، در دوران سوسیالیسم کنترل می کند؟ وجود رهبری دمکراتیکی برای متحول کردن جامعه در جهت کمونیسم و ارائه منافع و حقوق خلق، حائز کمال اهمیت است. اگر اپورتونیسم و رویزیونیسم کنترل و رهبری را بدست بگیرند، در همه زمینه ها باعث عقبگرد خواهند شد و سرمایه داری را احیاء خواهند کرد. هدف ما برقراری قدرت پرولتری است؛ اما این کار بخودی خود و بدون یک پیشاهنگ پرولتری انجام نخواهد شد. کسانی که پیشاهنگ و توده ها را در مقابل یکدیگر قرار می دهند، رهبری پیشاهنگ مائوئیست را نفی کرده و از یک فلسفه ماتریالیستی عامیانه و شیوه اقتصاد سیاسی عامیانه استفاده می کنند.

لیبرال های به اصطلاح «چپ» که می کوشند به خاطر جنایات بورژوازی جدیدی که در کشورهای سوسیالیستی سابق شکل گرفت، علم ما را محکوم کنند، افرادی رذل و عاصی گرا هستند. آنها بویژه به نقش حزب کمونیست تحت دیکتاتوری پرولتاریا حمله می کنند؛ یعنی چیزی که ما نمی توانیم از آن دست بکشیم. جهان بینی آنها نمی گذارد که تضادهای جامعه سوسیالیستی که یک دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است را ببینند. به علت همین دیدگاه خودبخودی، آنها به محاسبه سود و زیانهای علم ما می پردازند و به آنجا می رسند که بگویند، کمونیسم مرده و شکست خورده است.

با وجود این، کمونیستها مسلما اشتباهاتی داشته اند. زمانی که مائو تضادهای جامعه سوسیالیستی را توضیح می داد، درسهائی را از اشتباهات سوسیالیستها و دیگران بر سر این موضوع بیرون کشید. او نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی راه ادامه انقلاب تا کمونیسم است. او پایه شکل گیری یک بورژوازی نوخاسته تحت سوسیالیسم را توضیح داد. او نشان داد که چگونه عادات و ایده ها و سنت ها باعث انحطاط توده ها شده، و راه حل قضیه، پایداری بر پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است؛ زیرا بورژوازی می تواند درون نهادهای قدرت پرولتری به حیات خود ادامه دهد و کنترل اعمال کند. به همین علت، انقلابی کردن کل عرصه روبنا در قدرت دولتی و جامعه ضروری است. آیا بدون حزب، می توانیم انقلاب کنیم؟ اهمیت نقش پیشاهنگ، خود را در رهبری مردم برای انجام انقلاب بر اساس یک خط صحیح نشان می دهد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از اشتباهات و نقاط ضعف کمونیستها (مثلا اینکه بحد کافی نقش توده ها یا رابطه ماتریالیستی دیالکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها را نفهمیده بودند) استفاده می کنند، تا در نقش توده ها اغراق کرده و نقش پیشاهنگ را نادیده بگیرند. به یک کلام، انقلاب با این تئوری نمی تواند به پیش برود زیرا کانون توجه این تئوری فقط توده ها هستند. ابتکار عمل توده های انقلابی با وجود پیشاهنگ ضدیتی ندارد. برعکس، به آن نیاز دارد. سنتزی که باید حاصل شود اینست که وحدت پیشاهنگ کمونیست و توده ها بدست آید؛ نه اینکه این دو در مقابل هم قرار داده شوند. شکل مهم است اما نمی توان آن را بالاتر از محتوا قرار داد. مگر خروشچف از مالکیت خلق در شکل شوراش استفاده نکرد؟ بله؛ شکل مهم است اما عامل کلیدی، محتوا است. رویزیونیستهای خروشچفی یا دن سیائو پینگی می توانند از این یا آن شکل استفاده کنند. یعنی اگر خط مائوئیستی و رهبری پیشاهنگ موجود نباشد، شکل بتنهائی نمی تواند نماینده و ضامن منافع مردم باشد. تحت عنوان مبارزه با بوروکراسی، نمی توان نافی نقش پیشاهنگ شد. در غیر اینصورت، این کار به قدرت گیری بورژوازی می انجامد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از مثال کمون پاریس استفاده می کند، اما این استفاده از همان نقاط ضعفهائی است که باید رفع شوند. یکی از این ضعفها، فقدان یک پیشاهنگ کمونیستی بود. کسانی که پرچم نقاط ضعف کمون را بلند می کنند و آن را به مثابه یک تئوری مقدس ارائه می دهند، از ما دعوت می کنند که بدون چراغ وارد تونل شویم! اما مائوئیسم خورشید راه ماست و میراث علمی ما می ارائه می دهد. مائوئیسم نشان می دهد که چگونه باید از طریق برپائی کمون خلق تحت رهبری حزب از کمون پاریس دفاع کرد؛ چگونه باید قدرت را به شیوه کمیته های انقلابی اعمال کرد؛ چگونه مردم را عمدا در جریان شرکت در تولید و غیره رهبری کرد.

مدافعان آنارشیسم صرفا افراد حرافی هستند که نمی توانند از سیستم موجود گسست کنند؛ برعکس مردم را از نظر تئوریک و عملی به این سیستم وابسته نگاه می دارند.

ما در گذشته و حال از کمون پاریس به مثابه یک شاخص و راهنما دفاع کرده ایم؛ اما نه به شیوه آنارشیستها. امروز دیگر گفتن اینکه ما کمونیسم را قبول داریم کافی نیست؛ فقط دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و قبول آن کافی نیست؛ ما باید در عین حال مدافع ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا باشیم. فهم و درک و بکاربست این موضوع در عمل، همانگونه که در نمونه ادامه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی دیدیم، اهمیت بسیار دارد. مسلما دیکتاتوری فقط به معنی اعمال قهر نیست. شکل دیکتاتوری پرولتاریا و اینکه هیچ حقی (مثلا در انتخابات و غیره) به بورژوازی داده خواهد شد یا نه، کاملا وابسته به شرایط مشخص است. ما باید تفاوت هایی که در شکل و نه در محتوا، بین نمونه های شوروی و چین وجود داشته را بفهمیم. علت این تفاوتها، تفاوت در شرایط مشخص بوده است.

اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری

پرولتاریا را نمی توان نفی کرد. همانطور که تجارب قبل نشان داده، بقایای سرمایه داری تحت سوسیالیسم یک پدیده مشخص است. به قول مائو، جائی که جارو نرسد، گرد و خاک باقی می ماند و خود بخود ناپدید نخواهد شد. بنابراین فقط درک مبارزه طبقاتی کافی نیست. ما باید نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد آن را در عمل، در چارچوب پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا قبول کنیم. در غیر این صورت، آموزه یا تئوری دیکتاتوری پرولتاریا تحریف خواهد شد.

افراد بسیاری هستند که از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست و قدرت پرولتری می پیوندند، اما از عادات جامعه کهن نیرو می گیرند و از نظر ایدئولوژیک، با پرولتاریا نیستند. این افراد، خاصه در دوران سوسیالیسم، از این نیرو بویژه در سطوح رهبری حزب برای منافع خود استفاده می کنند؛ و در عین حال پرچم سرخ را همچنان در دست دارند.

بنابراین ما نمی توانیم از دیکتاتوری برای جلوگیری از بورژوازی کهن و نوخاسته دست بکشیم. انقلاب، حق و وظیفه ماست. شورش علیه مرتجعین بر حق است. اما اگر از این حق علیه توده ها استفاده شود، یعنی آن را تحریف کرده ایم.

حملات زیادی به انقلاب فرهنگی می شود. بسیار طبیعی است که مرتجعین به این انقلاب علیه سیاسی تحت رهبری مائو حمله کنند. این انقلاب، وحشت مرگ را به جان بزرگ اربابان جهنم انداخت! چه انتظاری از انقلاب فرهنگی داشتند؟ آیا می شد جنبش فرهنگی انقلابی را از برخورد به بورژوازی که مواضع قدرت را در دولت پرولتری غصب کرده بود، باز داشت؟! شورش علیه مرتجعین، وظیفه انقلابی ماست. و انقلاب فرهنگی راه این کار را به ما آموخته است. «چپ»های لیبرال به معنی حمایت از حمله امپریالیستها و نوکران آنها به انقلاب فرهنگی است. آنها به انقلاب فرهنگی حمله می کنند، چرا که بورژوازی نوخاسته را از طریق رهبری توده های انقلابی توسط مائوتیسم در هم شکست. تعجب نمی کنیم که روند چپ لیبرال جدید به انقلاب دشنام می دهد و محتوای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تحریف می کند. دهقانان فقیر در چین که علیه فئودال های بزرگ و قدرت آنها شورش کرده بودند، از سوی مخالفانشان یاغی و بی سر و پا معرفی می شدند. یا برای مثال، در تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۹۶ در استانبول، رهبر اتحادیه کارگری چپ لیبرال، شورش کارگران علیه پلیس را محکوم کرد. (این اقدام چپ های لیبرال از نظر ایدئولوژیک، درست مثل محکوم کردن انقلاب فرهنگی در چین بود.) مائو در جواب کسانی که شورش توده ها را محکوم می کردند چنین گفت: انقلاب مجلس مهمانی نیست. مسلما در یک دوره انقلابی، اینطور نیست که هیچگونه عمل افراطی انجام نگیرد. اینهم نیست که ما وظیفه تربیت توده ها را بر دوش نداریم. اما مسائل اینجا و آنجا را نمی توان عامل عمده یا جوهر شورش توده ها دانست.

این یک جنایت است که به جای ضربه زدن به مرتجعین، جلوی این ضربات گرفته شود. طی دوران انقلاب فرهنگی، سرنگون کردن رهبران سرمایه داری یک وسیله بود، اما هدف نبود. هدف، تغییر جهان بینی مردم و به پیش راندن امر کمونیسم بود. حتی لیوشائو چی و دن سیائو پین که آماج عمده انقلاب فرهنگی بودند را هم نکشتند. این خود چهره دروغینی که از انقلاب فرهنگی به نمایش می گذارند و آن را بشدت خشن و خونبار معرفی می کنند را برملا می سازد. برای کمونیستها رابطه بین اهداف و ابزار دستیابی به آنها، یک مسئله اصولی است و باید برای کسانی که به این امر واقف نیستند، مسئله را روشن کرد. ما باید همچنان توضیح دهیم که دشمن شخصی نداریم. به همین خاطر، حتی درون صفوف خودمان هم نمی توانیم مبارزه طبقاتی را به مبارزه شخصی تبدیل کنیم. ما نمی توانیم آنچه خلاف اهدافمان است را قبول کنیم. برای مثال، برخورد غیر انسانی با دیگران، شکنجه، نابودی محیط زیست، کار مالی که علیه منافع ستمدیدگان و پرولتاریا باشد، تجارت مواد مخدر، همگی جزء وظایف بورژوازی است.

خلاصه کنیم، استثمارگران برای ادامه حیات رژیم خود، این فلسفه پراگماتیستی ارتجاعی را در پیش می گیرند که از هر وسیله ای برای تداوم حاکمیت باید استفاده کرد. نسل انقلاب فرهنگی هیچگاه مطرح نکرد که حزب و قدرت بالاتر از هر چیز قرار دارد. آنها از حزب و قدرت دولتی برای رهائی توده های ستمدیده و تهیدست استفاده کردند. آنها حزب و قدرت دولتی را بمثابه سلاحی برای دستیابی به یک جامعه بی طبقه در جهت دگرگون ساختن جهان مورد استفاده قرار دادند. منافع خلق همیشه و در هر کجا، اصل راهنما است. کمونیستها علیه فلسفه پراگماتیستی دن سیائو پین که می گفت مهم نیست گربه سیاه است یا سفید، مهم اینست که موش بگیرد، مبارزه کردند. برای تغییر عقاید توده ها، نمی توانیم از مبارزه ایدئولوژیک اجتناب کنیم. می دانیم که فرهنگ مسلط در تمامی جوامع، فرهنگ طبقه مسلط است. انقلاب فرهنگی به معنی گسست از عادات و سنت های کهن بود و کلید این کار محسوب می شود. بعقیده ریزیونیستها، انقلاب فرهنگی ترور مطلق بود. امپریالیستها و نوکرانشان ادعا می کنند که انقلاب علیه مردم بود. مخدوش نشدن صف دوست و دشمن در جریان انقلاب، اهمیت بسیار دارد. برای اینکه بتوان دشمن را واقعا شکست داد، اتحاد با دوستان و در عین حال مبارزه با اشتباهات آنها و بکاربست خط طبقه ما اهمیت دارد. این یک مسئله اصولی است.

استفاده از خشونت علیه مردم یک جنایت است و در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چنین کاری انجام نشد. هر مانع یا سدی از برابر شور و شوق و ابتکارات انقلابی مردم کنار زده شد، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی عالیترین مثال از دمکراسی توده ای در تاریخ انقلاب پرولتری بود. کادرهای انقلاب فرهنگی انتخابی بوده و تحت نظارت قرار داشتند، و توده ها می توانستند آنها را از مقامشان عزل کنند. همانطور که قبلا توضیح دادیم، سرنگون کردن افراد یک وسیله است، نه هدف. حتی در مورد ریزیونیستها هم دیدیم که این به معنی تغییر جهان بینی آنها و تجدید تریبونشان بود؛ به معنی درگیر کردنشان در کار تولیدی بود؛ به معنی این بود که تحت نظارت توده ها قرار گیرند.

در مورد توده ها و افرادی که مرتکب اشتباه شده اند، خیلی مهم است که فرهنگ مائوتیستی یعنی درمان بیماری برای نجات بیمار، و استفاده از بروز اشتباهات آنها به مثابه فرصتی برای تربیت آنها، در پیش گرفته شود. بعقیده مائوتیستها ما باید به خود به مثابه یک پزشک نگاه کنیم؛ مگر در مورد بیمارانی که قابل علاج نیستند و نمی توان کمکی به پیشرفتشان کرد. آیا پزشک حق دارد به یک بیمار شلیک کند؟ چنین پزشکی وظیفه خود را نمی شناسد و احمقی بیش نیست. این وظیفه چیست؟ کشف بیماری و سپس درمان مناسب. این واقعیتی است که برخی سکتاریستها که برای اعمال انزوریته خود از زور استفاده می کنند، به مائو انتقاد می کنند که یک لیبرال است. با وجود این، مائو هرگز از مبارزه با اشتباهات جلوگیری نکرد. برعکس، مائو از روش وحدت ـ مبارزه ـ وحدت، چه در حزب

و چه در جامعه، و مبارزه با اشتباهات برای رسیدن به سطح بالاتری از وحدت، استفاده کرد. بوروکراتهای مغرور و گردن کلفت نمی توانند درک کنند که چرا مائو به ۹۵ درصد اهالی اعتماد داشت و آنها را خوب و صادق می دانست. بوروکراتهای متفرعن هرگز توجهی به سرچشمه اشتباهات و شرایط واقعی توده ها ندارند. کسانی که فکر می کنند هرگز اشتباه نمی کنند و کسانی که بشدت در پی دستیابی به قدرتی خدای گونه هستند، به دشمنان مردم تبدیل می شوند و خطی تعرضی علیه توده ها در پیش می گیرند. بطور کلی، اشتباهات عمده از جانب آنهاست. لین پیانو یک نمونه مشخص و متعارف از این افراد بود. او یک بانک تبهکار درست کرد که ظاهرا برای ادامه انقلاب فرهنگی علیه دن سیائو پین تشکیل شده بود اما کارشان در واقع بنفع نیروهای دن سیائو پین تمام شد. لین پیائو یک «سرپر مائوئیست» بود! او شعار همه چیز را بربوید و بسوزانید را بلند کرد! او به توطئه چینی و اعمال ناصادقانه دست زد تا مبارزه برای قدرت شخصی خویش را به پیش برد.

ما از علم خود برای حل تضادهای درون حزب و جامعه استفاده می کنیم. چه باید کرد و چه نباید کرد؛ مارکسیسم را بکار بندید، نه رویزیونیسم را؛ متحد شوید، اشتباهات نکنید؛ توطئه چینی نکنید بلکه رو راست و صادق باشید. همانطور که مارکس در مورد خصلت مالکیت خصوصی گفت، همیشه خجول و جبون است زیرا روح ندارد.

درباره سیاست

کسانی که هیچ برخوردی به سابقه و آثار خود ندارند، نمی توانند بیاموزند و درس بگیرند. نشنیده اید که می گویند فلسفه به آن سادگی که مائو در «درباره تضاد» و «درباره پراتیک» و سایر آثار فلسفی اش توضیح داده نیست؟ آثار مائوئیست بزرگ، ابراهیم کایپاکایا، در مانیفست سال ۱۹۷۲ که گزارش از منطقه کوره چیک و مقالات مربوط به جنبش کارگران . دهقانان را در بر می گیرد، نمونه مشخص و مهمی ارائه می دهد که می توان از آن آموخت.

توده ها را نمی توان با جهت گیری های مجرد رهبری کرد. قدرت فقط می تواند از طریق مبارزه آگاهانه با افراد برای کسب قدرت بدست آید. ما نمی توانیم از رهبری مردم بر مبنای یک خط صحیح در جریان مبارزه طبقاتی سر باز بزنیم. جنگ انقلابی یک نمونه عملی از انجام این کار است. جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین خلق با پیشبرد این وظایف در راه قدرت دمکراتیک نوین، رابطه ای دیالکتیکی دارد. وقتی می گوئیم وظیفه جنگ خلق فقط نظامی نبوده بلکه وظیفه ای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم هست، منظورمان همین است. رابطه بین جنگ و سیاست این واقعیت را توضیح می دهد. جنگ انقلابی ابزاری برای ادامه سیاستهای انقلابی است. ما باید سریعا نقاط ضعف و ناتوانی های خود را رفع کنیم. طی دوران تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، شعاری که جلو گذاشته شد مبارزه با «چهار کهنه» بود. باید از این شعار بیاموزیم و آن را در شرایط مشخص خود بکار بندیم. نقاط ضعف و مشکلات یا آینده پیروزمند و درخشان، یک وحدت اضداد را تشکیل می دهند. زمانی که اینها را درست تحلیل کنیم می توانیم رفعشان کنیم. نباید مثل کسانی رفتار کنیم که فقط مشکلات و دشواریها را می بینند، اما راه حل را سازمان نمی دهند، آینده درخشان را پی ریزی نمی کنند. و نباید مثل کسانی رفتار کنیم که خیلی مغرور و متفرعن هستند و ترجیحی به نقاط ضعف خود ندارند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نمی تواند بپذیرد که مشکلی بدون راه حل باشد. برای ما این نکته کاملا روشن است و می دانیم که چه باید کرد و چه نباید کرد. اینک به بحث در مورد این نکته می پردازیم.

مواجهه با حملات

حملات لیبرالی علیه پرولتاریا و زحمتکشان که از سلاح کانونتکی و برنشتین شلیک می شد، گلوله های نم کشیده بود. این حملات، ضف سر بالا بود. لیبرال ها دمکراسی مجرد را می ستایند و به زحمتکشان قدرتمند تحت رهبری پرولتاریا دشنام می دهند، و همزمان برای محدودیت هائی که علیه طبقات بورژوا اعمال می شود، اشک می ریزند. امروز بیشتر از دیروز ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را می دانیم. می دانیم که احزاب انترناسیونال دوم چه لطماتی ببار آوردند. دیدگاه اروپا مرکز بینانه آنها از تئوری نیروهای مولده سرچشمه می گرفت؛ می گفتند در کشورهائی که طبقه کارگر اکثریت اهالی را تشکیل نمی دهد، پرولتاریا نباید برای کسب قدرت تلاش کند. محترمانه گفته باشیم، این پیشنهاد ارزانی خودشان باد! کسانی که احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را با این دیدگاه اروپا مرکز بینانه توضیح می دهند، ایلهانی «متمدن» هستند. آنها با این تئوری، تا زنده اند هیچ انقلابی را به چشم نخواهند دید!

درون این سیستم، تدریج گرایان رفرمیست به الگوئی تبدیل شده اند که از طریق آنها می شود فهمید که چگونه می توان انقلابی نبود. منظورمان همین «چپ لیبرال نو» است، که برای «نظم نوین جهانی» تبلیغات می کند و انتظار دارد که با حمایت و استقبال امپریالیستها روبرو شود. رفرمیسم مبارکشان باشد! برای ما خط یعنی راهنمای عمل؛ و عمل عمده است. بنابراین، شیوه لنینیستی یعنی:

- وحدت تئوری و عمل
- محتوای عمل، اساس است و نه شعارها
- توده ها باید تحت رهبری پرولتاریا آماده شوند و برای انقلاب بپا خیزند
- شخص باید جرات کند و از تجارب، اشتباهات کوچک و بزرگش بیاموزد
- باید همیشه در راه کمونیسم پیشروی کرد

ما بطور ریشه ای مخالف احزاب انترناسیونال دوم هستیم و از مفهوم لنینیستی حزب دفاع می کنیم. اما نمی توانیم به اینجا محدود شویم. ما درک مائوئیستی از حزب را پذیرفته ایم و این به معنای گشودن دروازه ای نوین است.

از طریق این درک و این خط است که ما علیه درک حزب «یکدست» و جامعه «یکدست» مبارزه می کنیم. ما از طریق مبارزه، وحدت، مبارزه، اقناع و تغییر، می توانیم این خط را درون حزب و توده ها ارائه دهیم؛ و از این طریق است که مبارزه بین دو راه و بین خطوط صحیح و غلط را می توان درک کرد. هرگز نمی توان به پیروزی مطلقا کامل در حزب و جامعه دست پیدا کرد؛ و بدون مبارزه، نمی توان قدرتمند شد. باید این را بفهمیم. بعلاوه، ما می توانیم با عزم و وحدت عمل خویش، فعالیت در حزب و تحت سوسیالیسم را هماهنگ کنیم. حزب، فدراسیونی از حکام و اربابان نیست؛ درک از حزب مائوئیستی بر وحدت میان حزب و توده ها استوار است و معنی اش اینست که مردم را قادر سازیم به حرکتی پیشرو دست بزنند و جامعه را در مسیری به پیش برند که دیگر نیازی به حزب یا دولت در میان نباشد.

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم راهنمای ماست!

مائوتسه دون از میراث رفقا مارکس، انگلس، لنین و استالین دفاع کرد و تحت

رهبری وی بود که تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نشان داد که علم ما به مرحله ای نوین و عالیتر ارتقاء یافته است. رویزیونیستها که علم پرولتری ما یعنی پایه جهانشمول برای کمونیسم جهانی را نمی فهمند، انقلاب فرهنگی را تحریف می کنند؛ بدین صورت که آن را فقط به اوضاع چین قابل انطباق می دانند.

مائو در همان حال که از ضرورت خاص کردن مارکسیسم در شرایط چین می گفت، اشاره کرد که ما باید به ایدئولوژی و علم جهانشمول خود اتکاء کنیم و آن را در شرایط مشخص خودمان بکار ببندیم. بخاطر عدم تعادلی که در این دنیای امپریالیستی وجود دارد، یعنی تمایز ملل ستمگر و ستمدیده و عوامل دیگر، شکل مبارزه پرولتری در کشورهای مختلف بر حسب شرایط متفاوت، گوناگون است.

مارکسیسم به «مسائل مشخص، پاسخ های مشخص» می دهد. مارکسیسم، علم عمل است و ایده الیستهائی که می کوشند علم ما را واژگونه کنند بناگزیر شکست می خورند زیرا علم ما پیشاپیش خود را در عمل به اثبات رسانده است.

ابراهیم کایپاکایا، مائوئیست و رهبر بزرگ پرولتاریا و خلقهای ستمدیده در ترکیه و کردستان، مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را در شرایط مشخص ما بکار بست و راه ما را با نور سرخ خویش روشن کرد.

رفیق مائوتسه دون، رهبر جنبش بین المللی کمونیستی که غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط بورژوازی «جدید» را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، سلاح بسیار برائی را برای ما ساخته و پرداخته است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رفیعترین قله علم ماست. بدون این درک، نمی توان یک انقلابی پرولتر بود.

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». ما با این شعار مائوتسه دون می بینیم که اگرچه اشکال کسب قدرت متفاوت است، اما قهر انقلابی یک ضرورت جهانشمول است. شکل قهر انقلابی ضروری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، جنگ خلق است. این یکی از سنگ بناهای خط مشی انقلابی است. امپریالیسم و نوکرانش که می خواهند با تئوری و عمل خود مانع انقلاب شوند، جنگ خلق را آماج عمده خویش قرار داده به آن حمله می برند. همین واقعیت به تنهائی به ما ضرورت جنگ خلق را بروشنی نشان می دهد!

از طریق استراتژی جنگ خلق مائو، تحت رهبری حزب کمونیست، هر معجزه ای می تواند آفریده شود. این درست خلاف حرکت کسانی است که گرفتار و مسحور تئوری نیروهای مولده شده اند؛ و نیز خلاف حرکت کسانی است که بجای انسان، سلاح را تعیین کننده می دانند. و این راه ما را روشن می کند.

بقول مائو «باد شرق بر باد غرب پیروز خواهد شد.» او واقعیت مشخص دنیای کنونی را توضیح داد و با کسانی که از قبول اینکه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره «مرکز توفان» در انقلاب جهانی هستند، مخالفت کرد. به پرو، ترکیه، فیلیپین، نپال و نمونه های دیگر نگاه کنید... آیا شواهد بیشتری لازم است!

این درک به اصطلاح سوسیالیستی اروپا مرکز بینانه که مبارزه انقلابی پرولتری جهانی را تحریف می کند، به معنای جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و یا سرمایه داری نیز هست.

انقلاب فرهنگی در گذار سوسیالیستی از سرمایه داری به کمونیسم، ابزار ادامه انقلاب و دیکتاتوری بر بورژوازی است. تحت رهبری پیشاهنگ مائوئیست، این انقلاب پرچم خط توده های انقلابی است که پایه ابتکارات انقلابی توده ها محسوب می شود. کسانی که ماشین و تکنولوژی را در مقام فرماندهی قرار می دهند طبیعتا نمی توانند مائو را درک کنند و خط قرار دادن سیاست در مقام فرماندهی را رد می کنند. خط مائوئیستی برای کسانی که می خواهند بسوی کمونیسم پیشروی کنند یک ضرورت است. از سوی دیگر، حتی کسانی که خواهان سوسیالیسم هستند ولی هنوز به این درک دست نیافته اند، بسیار محتمل است که بر نابرابریهای باقیمانده بین مردم در سوسیالیسم تکیه زنند و به یک بورژوازی «جدید» تبدیل شوند و امر احیای سرمایه داری را رهبری کنند. لنین مارکسیسم واقعی را علیه کسانی که در آن دوره از خط انترناسیونال دوم دفاع می کردند و چهره اکونومیستی خود را با نقاب «مارکسیستی» می پوشاندند، ارائه داد. خط لنین، آتش انقلاب پرولتری را در قرن امپریالیسم و انقلاب پرولتری فروزان کرد. انقلاب کبیر اکتبر که راه انقلاب پرولتری را در این قرن گشود، تئوری رویزیونیستی نیروهای مولده که از سوی انترناسیونال دوم طرح شده بود را در هم کوبید. این میراث و انقلاب فرهنگی که جهشی کیفی در علم ماست، ما را قادر به درک عمیق مسائل انقلاب می کند.

انقلاب فرهنگی به ما نشان داده که طی دوره مابین سرمایه داری و کمونیسم، طبقات موجودند و بنابراین مبارزه طبقاتی نیز باید ادامه یابد. مبارزه طبقاتی از خارج نمی آید بلکه مبتنی بر واقعیات درون جامعه سوسیالیستی است. قبل از مائو امکان تجزیه و تحلیل صحیح این مسائل موجود نبود. شناخت وابسته به شرایط اجتماعی است؛ و نمی توان آن را به طریقی مستقیم الخط درک کرد. رابطه بین ماده و شعور را نمی توان و نباید به طریق ماتریالیستی مکانیکی فهمید. زیرا در واقعیت آنها با هم ارتباط دیالکتیکی دارند.

دنباله روان انترناسیونال دوم، علیه مائوئیسم (و همه درسهائی که از تحول سوسیالیستی گرفته شده و علم ما را به مرحله ای عالیتر ارتقاء داده) موضع گیری می کنند؛ آنها با به اصطلاح «مارکسیسم» به جنگ مائوئیسم می روند. علم ما از طریق این تجارب، بنحوی عظیم تکامل یافته اما علیرغم این واقعیات، رویزیونیسم نمی خواهد آن را درک کند.

حتی بعد از استقرار مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید، هنوز امکان بازگشت به سرمایه داری وجود دارد. تاریخ اثبات کرده که مائوئیسم صحیح است و سایر دیدگاه ها که چنین بازگشتی را ناممکن می دانستند، غلط هستند. چه کسی می تواند با این نظریه که احیای سرمایه داری امکانپذیر است، مخالفت کند؟

تاریخ، شاهدی برای مائوئیسم علمی است؛ نه برای ابلهان «متمدنی» که با پیشداوری، انقلابات در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که نیروی محرکه انقلاب در سراسر جهان هستند را نادیده می گیرند.

تاریخ درستی حرف کسانی که می گویند سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر نیست را اثبات نکرده است. بلکه درستی رهبری لنین، استالین و مائو که انقلاب را پیروزمندانه به پیش بردند، و درستی علم مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را به اثبات رسانده است.

کودتای خروشچف در اتحاد شوروی و غصب قدرت توسط نوکرانش در اروپای شرقی، و نیز مشکلات دیگری که در چین پیش آمد و مائو آنها را توضیح داده، نشان می دهد که:

۱) سوسیالیسم یک جامعه در حال گذار است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه سر بلند می کنند. این دو گام یعنی تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

بسیار دارد. اما این به معنای حل تمامی مسائل مناسبات تولیدی نیست. هنوز تضادهائی در روابط بین تولید کنندگان، مثلا بین رهبری کنندگان و رهبری شوندگان وجود دارد....

بنابراین، اگرچه مالکیت خلق گام مهمی است که باید برداشته شود، اما هنوز این از کنترل واقعی جامعه (توسط کل مردم) فاصله دارد. این واقعیت سوسیالیسم است؛ حتی زمانی که چنین گام های ریشه ای مهمی را به پیش برداشته است. در جامعه سوسیالیستی طور دیگری نمی تواند باشد. رفتار طبقه کهن (یعنی بورژوازی) که در هم شکسته شده و خلر غضب قدرت از جانب وی را هر فرد معمولی هم می تواند بفهمد. اما خطرات عمده و حملات مودیانه از جانب بورژوازی «جدیدی» است که از تضادهای درون جامعه سوسیالیستی تغذیه کرده است. بورژوازی «جدید» در دولت و حزب لانه می کند. خروشچف، برژنف و دن سیائو پین، نمونه های مشخص و واقعی این بورژوازی هستند. حالا مایلیم سئوال کنیم که:

اولا، کدامیک از این دو خط صحیح است؟ خطی که اعلام می کند خطرات عمده از جانب بورژوازی «جدید» است که در راه سرمایه داری گام می نهد؟ یا خطی که ادعا می کند خطرات عمده فقط از جانب تجاوز امپریالیستی و طبقه حاکمه سرنگون شده است؟ کدامیک از این دو خط به اثبات رسیده است؟ درستی مائوئیسم به اثبات رسیده است. و در مورد کسانی که هنوز به سلاح رویزیونیستی خود چسبیده اند، چه می توانیم بگوئیم جز اینکه خط رویزیونیستی را باید به فرق سرشان کوبید!

ثانیا، خط رویزیونیستی از خط «سوسیالیستی که در آن بورژوازی وجود ندارد» دفاع می کند. از این بحث می کنند که هیچ تضادی بین بورژوازی و پرولتاریا در سوسیالیسم وجود ندارد. آنها نمی خواهند بفهمند که چگونه این مبارزه در حزب و دولت به پیش می رود؛ زیرا آنها نمی خواهند هویت خود را بشناسند. آنها بورژوازی را صرفا به شکل بورژوازی «قدیمی» تصویر می کنند که کلا مخصوص صاحب کارخانه ها را بر سر دارد! برادران طبقاتی آنها، رویزیونیستهای مدرن، دیکتاتورهای بوروکرات نمی گویند که چه کسی پیروز بدر آمد. ولی ما می گوئیم: مائوئیسم پیروز شد.

ثالثا، سالیان سال ما توضیح داده ایم که دیکتاتوری های بورژوا بوروکرات از علم ما به مثابه نقابی برای به گمراهی کشاندن توده ها استفاده کرده اند. اما رویزیونیستها این را نفهمیدند. آنها کماکان می گویند که این کشورها سوسیالیستی هستند. اما مائوئیسم پیروز شد زیرا رویزیونیستهای مدرن نقاب خود را برداشته و امروز تحت پرچم بازار آزاد، یعنی سرمایه داری کلاسیک، جمع شده اند.

۲ . همچنین ما سالیان سال توضیح دادیم که مسائل سوسیالیسم، با تقسیم کار کهنه اش، بقایای نابرابری و از خود بیگانگی اش، تضادهای بین کار فکری و کار بدنی، شهر و روستا، و غیره، بقایای جامعه کهن هستند. ما این را هم توضیح دادیم که چگونه می توانیم این تضادها را محدود کنیم. بنابراین ما بارها نقش کلیدی خط ایدئولوژیک و سیاسی، ضرورت کنترل قدرت، و اهمیت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را توضیح دادیم. چه کسی پیروز شد؟ آنها که می گفتند طبقه کهن سرنگون شده و مسئله خاتمه یافته است؟ یا مائوئیسم؟ تکرار می کنیم؛ روشن است که مائوئیسم پیروز شده است.

همانطور که قبلا گفتیم، اصل سازمانده توزیع تحت سوسیالیسم یعنی از هرکس به اندازه توانائیش، بهرکس به اندازه کارش، هنوز درون یک برابری ظاهری حاوی نابرابری است. دولت از طریق اعمال کنترل بر این مسئله که تا حد و حدود حقوق باید تبعیت شود یا نه، جنبه ای بورژوائی در خود دارد. این در مورد اقتصاد هم صدق می کند. یعنی یکی از وجوه تشکیل دهنده این دولت، بورژوائی است. در هر حالت از این امر گریزی نیست. بنابراین تضمین ادامه بی وقفه انقلاب که از خصلت پرولتری قدرت سیاسی دفاع می کند، امری ضروری است. با این کار از رشد جنبه بورژوائی دولت و اقتصاد در جهتی نادرست جلوگیری می شود و نمی گذارد که این جنبه نقش پلی را بازی کند که به احیای سرمایه داری می انجامد. قدرت سیاسی، سلاحی برای ادامه انقلاب است. این سلاحی است که توده ها را بسوی کمونیسم رهبری می کند. قدرت پرولتری، طبقات را سازش نمی دهد. وظیفه ما انقلاب فرهنگی است که در چین به پیش رفت و به مدت دهسال از احیای سرمایه داری جلوگیری کرد. با چه چیزی؟

با مائوئیسم!... ولی حتی در روزهای پیروزی انقلاب فرهنگی، ما کماکان گفتیم که هنوز روشن نیست که چه کسی بر دیگری پیروز خواهد شد. بنابراین تاریخ بار دیگر پیروزی مائوئیسم را اثبات کرده است.

۳ . این «سوسیالیسم طاس کبابی» بود که شکست خورد. ولی از آنجا که افراد عادی ماهیت آن را نمی شناختند، در عکس العمل به آن علیه سوسیالیسم واقعی نیز عمل کردند.

رهبری مائوئیستی پرچم تمامی ستمدیدگان در مبارزه برای تغییر جهان در راه رسیدن به جهان بی طبقه است. بویژه امروز، یعنی زمانی که اکونومیسم در کشورهای امپریالیستی زیر پرچم امپریالیسم خزیده، و سرنوشت سوسیال شوونیستها تسلیم شدن به امپریالیسم است. مائوئیسم چه؟ چه کسی به آینده روشن جهان خوشامد می گوید؟ آیا «سونزور» و «آیاکوچو» در کوهستان آند، سنگرهای عمده نیستند؟

انقلاب فرهنگی برخلاف خط اکونومیستی، برای تغییر جهان مبارزه می کند. توده ها قدرت رهبری خط صحیح، نیروئی هستند که قادرند هر مشکلی را حل کنند. این جوهر مشی توده ای مائوئیستی است.

مشافیزیسین ها که چهره خود را با نقاب ماتریالیسم دیالکتیکی پوشانده اند، در واقع کاملا ضد آن حرکت می کنند. جوهر ماتریالیسم دیالکتیک، وحدت اضداد در طبیعت و جامعه است. ایده آلیستهای فلسفی که این جوهر را تحریف کرده اند از درک اینکه پدیده ها «بطور زنده و مشروط در حرکتند» یا از درک «وحدت اضداد» بسیار فاصله دارند. به همین علت، تفکر آنها به مشاهده قدرت تاکتیکی قوای ارتجاعی محدود شده و قادر نیستند برتری استراتژیک ستمدیدگان را ببینند. طی دوران انترناسیونال دوم، در یک اوضاع «نسبتا بی سر و صدا»، آنها اعلام کردند که انقلاب یک شبح تخیلی است.

خط کاپیاکایا، پیشاهنگ ماست!

کاپیاکایا یک مائوئیست بزرگ بود. ت ک پ (م ل) که محصول انقلاب فرهنگی و رهبر بنیانگذارش کاپیاکایا بود، درک خود از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تعمیق کرده و آن را در عمل به پیش برده است. به همین علت، مانیفست ت ک پ (م ل) بسیار برنامه کوتاه مدت انقلاب دمکراتیک و برنامه درازمدت دستیابی به کمونیسم، توانسته هم چه رساتر طنین افکن شود. بدون دفاع از مائوئیسم نمی توان از کاپیاکایا دفاع کرد. دفاع از هر خط دیگری، به معنای دفاع دروغین از کاپیاکایا است.

برخی افراد به خاطر ماتریالیسم عامیانه و درک پوزیتیویستی ـ اکونومیستی خود از مناسبات اقتصادی ـ سیاسی نمی توانند بفهمند که چرا پیشاهنگ پرولتر انقلابی محصولی از انقلاب فرهنگ است.

این واقعیت که مبارزه طبقاتی به لحاظ

عینی از جامعه طبقاتی بر می خیزد، جای بحث ندارد. مبارزه طبقاتی به اراده هیچکس وابسته نیست؛ بلکه نتیجه ای از تقسیم نوع بشر به طبقات است. شکل گیری پرولتاریا نتیجه یک مرحله خاص از تکامل جامعه بشری است که در آن پرولتاریا به گورکن بورژوازی تبدیل می شود. هدف مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتری ما شامل محو نهائی پرولتاریا (همراه با تمامی طبقات دیگر!) از صحنه تاریخ است، وجود یک طبقه پرولتر، موجودیت عینی احزاب پرولتری را هم توضیح می دهد. حزب پرولتاریا نمی تواند بطور خودبخودی از دل مبارزه پرولتری تشکیل شود؛ بلکه نتیجه مبارزه آگاهانه پرولتری انقلابی است. حزب سلاح آگاهانه پرولتاریای انقلابی است. پرولتاریا با این سلاح، می تواند مبارزه خویش را با خطی صحیح هدایت کند و می تواند آینده جهان را با علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، بفهمد، تغییر دهد و روشنائی بخشد.

جنبش ۱۵ و ۱۶ ژوئن شرایط عینی را برای جهش در امر آگاهی بوجود آورد. چرا سازمانهای ارتش رهائیبخش خلق ترکیه و حزب رهائیبخش خلق ترکیه درسهای ضروری را بیرون نکشیدند و به سنتز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نرسیدند؟ پاسخ این سئوال را باید در نگرش آنان جست. کابیلاکایا یک مائوئیست بود زیرا دیدگاهی مائوئیستی داشت. شرایط عینی مساعد، یک امتیاز محسوب می شد. اما در صورتیکه کابیلاکایا انقلاب فرهنگی را درک نمی کرد، علیرغم شرایط مساعد نمی توانست مانیفست سال ۱۹۷۲ یا برنامه کوتاه مدت و درازمدت را خلق کند. بسیاری درسهای مفید وجود داشته که علم ما را اثبات کرده و به جهش در زمینه عمل انجامیده است. برای نمونه، درسهای احیای سرمایه داری و ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. پس چرا هنوز این نیروها قادر به درک مائوئیسم نیستند؟ بخاطر نگرش آنهاست.

ما با علم خود که با انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائوئیستی به مرحله ای نوین و به لحاظ کیفی عالیتر ارتقاء یافته، و با رهبری کابیلاکایا، به یک خط نوین و به لحاظ کیفی عالیتر در ترکیه و کردستان دست پیدا کرده ایم. قبل از کابیلاکایا، ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه، یعنی کمالیسم، از سوی نیروهائی که خود را دمکراتهای انقلابی یا به اصطلاح «کمونیست» می خواندند، بعنوان یک میراث مترقی به رسمیت شناخته شده بود. بعلاوه، جنبش سرکوبگرانه کمالیستی را بعنوان یک «جنبش مترقی که بنیادگرائی ارتجاعی را در هم می شکند» برسمیت شناخته بودند. علیرغم عملیات رادیکال و مهم ارتش رهائیبخش خلق و حزب رهائیبخش خلق ترکیه در سال ۱۹۷۱، آنها نتوانستند به درک صحیحی دست یابند و تحلیل درستی از خصلت جمهوری ترکیه و ارتش آن بعمل آوردند؛ و این ناشی از نگرش آنها بود. در عرصه بین المللی، در نبرد میان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، آنها خط میانه را اتخاذ کردند. این یک نقطه ضعف دیگر آنها بود. این جنبش، دیکتاتوری رویزیونیستی مدرن بورژوائی «جدید» را سوسیالیستی به حساب آورد. اما پراتیک، اهمیت خط کابیلاکایا را نشان داد؛ فهم مسئله برای کسی که بخواهد آن را بفهمد ساده است. کسانی نظیر حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه که عاشق ایدئولوژی کمالیستی و ارتش کمالیستی هستند، علیرغم جمله پراکنی هایشان هیچ وجه تشابهی با مائو ندارند. خط آنها رفرمیستی، پارلمانتاریستی و «چپ» دولتی است. این خط، انقلاب دمکراتیک نوین مائوئیستی، جنگ خلق و سایر آموزشهای مائو را تحریف می کند. کابیلاکایا این خط و ماهیتش را در همان سال ۱۹۷۱ تشخیص داد. بعد از سرگ مصطفی صبحی، حزب کمونیست ترکیه رویزیونیست شد و سپس به نوکر سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل شد. همه این مسائل به ما اهمیت خط کابیلاکایا را نشان می دهد که یک جهش کیفی به پیش در راه انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه بود. حالا ما سئوال می کنیم:

۱ . آیا قبل از کابیلاکایا هیچکس ایدئولوژی کمالیستی را به مثابه یک جنبش فاشیستی متعلق به بورژوازی کمپرادور و فئودال های بزرگ ترک تشخیص داده بود؟

۲ . آیا قبل از کابیلاکایا، هیچکس خصلت دمکراتیک جنبش ملی کرد را تشخیص داده و از آن پشتیبانی کرده بود؟ آیا هیچکس قبل از او از سیحی سعید، درسیم، آگری، کوچگیری و سایر خیزشهای کردستان پشتیبانی کرده بود و با عملیات سرکوبگرانه ارتش کمالیستی به مخالفت برخاسته بود؟

۳ . آیا به اصطلاح «چپ» با خطاهائی که در مورد مسئله کمالیسم، مسئله ملی کرد و سایر مسائل مربوط به اقلیتها داشت می توانست بحد کافی بر شورینیسم خود فائق آید؟

۴ . آیا قبل از کابیلاکایا موضع بقیه در مورد دولت و ارتش و انقلاب صحیح بود؟ از آنجا که ماهیت سازمانهائی نظیر ارتش رهائیبخش خلق و حزب رهائیبخش خلق ترکیه قبلا افشاء شده، در اینجا اشاره مجدد به آن را لازم نمی دانیم.

اولا، چرا آنها از کودتاهای ۲۷ مه و ۱۹۱۷ خوششان آمد و برایش هورا کشیدند؟

ثانیا، سیاست آنها مبنی بر اتحاد درون یک ائتلاف غیر نظامی ـ نظامی با فرماندهی ارتش کمالیستی را چگونه می توان توضیح داد؟

ثالثا، معنای برخورد به دولت و ارتش ترکیه بر مبنای میراث کمالیستی چیست؟

۵ . آیا هیچکس هست که استراتژی جنگ خلق برای انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه را درک کرده باشد؟ این پرسش را حتی در مورد مبارزه مسلحانه سال ۱۹۷۱ علیه مسالمت جوئی هم طرح می کنیم. جنگ خلق، خط پیروزی است که از نظر علمی در عمل به اثبات رسیده، اگر چه هنوز برخی بر سرش بحث دارند. آیا هیچکس قبل از کابیلاکایا انقلاب دمکراتیک نوین، قدرت دمکراتیک نوین خلق و این سلاح های استراتژیک یعنی حزب و ارتش و جبهه متحد را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم درک کرده بود؟

ما سئوال می کنیم:

اولا، آیا در قیاس با آموزه انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، هیچ جائی برای کودتاها، نقشه ها و عملکرد ارتش می تواند در میان باشد؟

ثانیا، آیا پرولتاریا می تواند از این یا آن بانده درون دولت و ارتش بورژوائی حمایت کند؟ یا بدتر از این، از ستادهای کمالیستی حمایت کند و در کنارشان بایستد؟

ثالثا، آیا در چارچوب سیاست پرولتاریا مبنی بر اتحاد با تمام کسانی که خواهان در هم شکستن سیستم موجود هستند، آیا همزمان می توان با ارتش این سیستم ائتلاف کرد؟

۶ . آیا هیچکس قبل از کابیلاکایا خصلت ارذوگاه سوسیال امپریالیستی را فهمیده بود و علیه آن موضع انقلابی پرولتری گرفته بود؟

این سئوالات بعدها می توانند مورد بحث قرار گیرند. اما بعقیده ما همین حد برای کسانی که خواهان دیدن واقعیات هستند، کافیست. واقعیت اینست که با کابیلاکایا، یک دوره به لحاظ کیفی عالیتر مقاومت در ترکیه و کردستان ترکیه آغاز شده است■

تندر خشم خلق بر فراز اندونزی!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۸ ژوئن ۱۹۹۸



سوهارتو، این دیکتاتور تحت الحمایه آمریکا، سرانجام در پی امواج قیام توده ها که سراسر مجمع الجزایر اندونزی را در بر گرفت، سرنگون شد. ظهور و سقوط حکومت ۳۲ ساله سوهارتو با کشتار و سرکوب خونین رقم خورد. ستمدیدگان جهان از شکست منتظرانه وی شادمان گشته اند.

طی چند ماه گذشته، امپریالیستهای غربی و نوکرانشان قدم به یک بحران عمیق اقتصادی در شرق آسیا گذارده اند. از تایلند تا کره جنوبی، از مالزی تا اندونزی، رژیم های کمپرادور منطقه برنامه های پلید ریاضت کشی را به دستور صندوق بین المللی پول اعمال کرده اند. رژیم



تصویر مقابل: جوانان شادمان می‌روند مجلس را اشغال کنند

تصویر صفحه قبل: تظاهرات توده‌ها علیه حکومت سوهارتو

سوهارتو همانند بسیاری دیگر، قیمت ها را افزایش داد، از خدمات حکومتی کاست و راه غارت هر چه بیشتر کشور را برای خارجیان گشود. ارزها سقوط کرد؛ بیکاری اوج گرفت. در نتیجه، فلاکت توده ها بنحوی خشن و بی حد و حصر تشدید یافت. این در حالی بود که تلاش رژیم های حاکم و اربابان غربی آنها برای تضمین ثروت اندوزی هایشان ادامه داشت.

توده های اندونزی سر به شورش برداشته و در برابر یکی از پلیدترین قوای سرکوبگر جهان قد علم کردند. ارتش اندونزی که توسط آمریکا و متحدان امپریالیستش تربیت و تسلیح شده، کوشید تا به روال همیشگی با چکمه های آهنین وارد عمل شود و شورش را سرکوب کند. اما زمانی که جوانان حلبی آبادها و صدها هزار توده دیگر به دانشجویان پیوستند، تلاش نیروهای مسلح ناکام ماند. رژیم از انحصار خویش بر رسانه ها و سایر پنگاه ها استفاده کرد تا گرد و خاک بپا کند و خشم مردم را از روی مراکز واقعی قدرت ارتجاعی بسوی اهالی چینی تبار منحرف سازد. اما نیروهای پیشرونی که در بین توده ها حضور داشتند از عقب نشینی سر باز زدند؛ حرکت پشتیبانی جدیدی را سازمان دادند و بطور مشخص طایفه سوهارتو، و نیز مظاهر سلطه غرب را آماج قرار دادند.

به موازات پیشروی امواج قیام در کشور، امپریالیستها تا حد امکان تلاش کردند از سوهارتو فاصله بگیرند؛ این درست همان کاری بود که سال پیش در مورد موبوتو دیکتاتور زئیر کردند. رسانه های غرب، سرمایه داری باند بازانه سوهارتو را افشاء کردند، روابط مرموز اقتصادی خانواده وی را برملا ساختند، و از میلیاردها دلاری که بزور از مردم اندونزی ربوده بود گفتند. و مردم باید بدانند که همینها سوهارتو را سر کار آوردند و تا آنجا که می شد حمایتش کردند. سوهارتو یک هیولا بود؛ اما درست همانند موبوتو، دوالیه در هائیتی و بسیاری دیگر، یک هیولای نوکر امپریالیسم بود.

قدرت سوهارتو بر اجساد نیم میلیون اندونزیائی استوار شد. بسیاری از آنها کمونیستها و دیگرانی بودند که جرات کرده و آرزوی یک اندونزی مستقل از امپریالیسم غرب را در سر می پروراندند؛ بسیاری از آنها دهقانانی بودند که خواست زمین داشتند. سوهارتو، مردم را بیرحمانه

سلاخی کرد و صدها هزار تن را نیز به زندان فرستاد. این یکی از خونین ترین کشتارها بعد از جنگ جهانی دوم بحساب می آمد. اما مطبوعات ارتجاعی در مورد این جنایت پلید، لب از لب نگشودند. جای تعجب نیست که آمریکا، از به قدرت رسیدن سوهارتو استقبال کرد. مجله لیبرال «تایم» از این امر بعنوان «بهترین خبری که طی این سالها از آسیا بگوش غرب رسیده» یاد کرد.

کودتای ۱۹۶۵ سوهارتو بخشی از اقدامات کلی امپریالیستها و مرتجعین برای فرونشاندن موج اوج یابنده انقلاب و رهائی ملی در دهه ۱۹۶۰ بود. دهقانان ویتنامی ماشین نظامی بظاهر شکست ناپذیر آمریکا را زیر ضرب برده بودند؛ شعله های قیام در سراسر آسیا و جهان سوم زبانه می کشید و از پشتیبانی سنگر انقلابی چین مائو بهره مند بود. امپریالیستها در اندونزی که یک منبع مهم نفت بوده و از حیث جمعیت چهارمین کشور دنیا و اولین کشور اسلامی محسوب می شود، به یک نوکر دست به سینه احتیاج داشتند. سوهارتو توسط آمریکا و سایر امپریالیستها انتخاب شد، تعلیم یافت و مسلح شد تا این نقش را ایفاء کند.

کودتای سوهارتو از اشتباهات جدی انقلابیون اندونزی بهره جست. رهبری حزب کمونیست اندونزی کوشید تا در مباحثه عظیمی که بین خط انقلابی مائوتسه دون و خط تسلیم طلبانه و خیانتکارانه شوروی ها در جنبش بین المللی کمونیستی براه افتاده بود، «موضع وسط» اختیار کند. این حزب آموزه های لنینیستی در مورد اینکه دولت، دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر است را نفی کرد و در مقابل اظهار داشت که پرزیدنت سوکارنو «وجه مردمی» حکومت اندونزی است. عروسک خیمه شب بازی امپریالیستها یعنی سوهارتو و دار و دسته اش صدها هزار نفر را به خاک و خون کشیدند؛ و راه کشتار را رویزیونیسم هموار کرد.

رهبری حزب بجای اینکه راه جنگ خلق را در پیش بگیرد، دستان خلق را بست. حزب چند صد هزار نفره ای که قدرتمند بنظر می رسید در هم شکست و کارگران و دهقانان انقلابی و اعضای انقلابی حزب نتوانستند دست به یک مقاومت موثر بزنند. این درس تلخ، بار دیگر حقیقت پایه ای نهفته در حکم قدرتمند مائوتسه دون را اعلام می دارد که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد.»

در سال ۱۹۷۵، رژیم سوهارتو در حالی که هنوز خون خلق از دستانش جاری بود، دست به جنایتی دیگر زد؛ به «تیمور شرقی» تجاوز کرد و آنجا را اشغال نمود. قوای مسلح اندونزی، ۲۰ هزار نفر (یعنی یک سوم اهالی تیمور) را کشتند. به نسبت سرانه، این بزرگترین کشتار از زمان کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم بحساب می آید. حتی امروز هم ٦٠ هزار ارتشی و پلیس و جاسوس در «تیمور» شرقی مستقر هستند. یعنی برای هر ۱۰ نفر تیموری، یک نیروی سرکوبگر اختصاص داده اند. با وجود این، مردم تیمور شرقی همچنان شجاعانه نبرد می کنند؛ مبارزه آنان بخش لاینفکی از خیزشی بود که به سرنگونی سوهارتو انجامید.

امروز امپریالیستها و طبقه حاکم اندونزی به اضطرار مانور می دهند تا خشم خلق را منحرف کرده و قلب نهادهای ارتجاعی حاکم بر کشور، بویژه ارتش، را حفاظت کنند. همین چند ماه پیش بود که اینان گمان می کردند با کش دادن و ادامه دار کردن حمایت از سوهارتو می توانند وی را نجات دهند. ارتش اندونزی بویژه «کوپاسوس» های کلاه قرمز منفور را آمریکا تربیت کرده است. تونی بلر و حکومت جدید حزب کارگر در انگلستان به امضای قراردادها و تامین تسلیحاتی رژیم ادامه می دهند. حتی در بهار امسال، ارتش استرالیا و ارتش اندونزی تمرین مشترک داشتند. با وجود همه اینها، زمانی که قیام، موج از پی موج اندونزی را در بر گرفت، مرتجعین و حامیان امپریالیست آنها مجبور شدند کوتاه بیایند؛ تا آنجا که شخص دیکتاتور مجبور شد گورش را گم کند.

این یک پیروزی بزرگ بحساب می آمد؛ چرا که برای خلق اندونزی، سوهارتو بدون شک یک استثمارگر و ستمکار بزرگ بود. اما او بزرگترین استثمارگر و ستمکار نبود. اگر خانواده سوهارتو میلیاردها دلار را به تاراج بردند، امپریالیستهای غربی پشتیبان وی ده ها میلیارد به جیب زده اند. دم و دستگاه سوهارتو صرفا شعبه محلی ماشین جهانخوار گسترده ای بود که تمامی بخشهای حیات اقتصادی اندونزی را به کام خویش فرو برده و ثروت و کار مردم را میمکد. سوهارتو و خانواده اش به «آقای ۱۰ درصدی» مشهور شدند. اما به یک معنی، آنها فقط «۱۰ درصدی» بودند. یعنی سهم اصلی نصیب ارباب بزرگ میشود و بخشی هم به نوکران محلی میرسد.

افرادی نظیر «بیل گیت»، «کامدسوس» رئیس صندوق بین المللی پول، کلینتون، بلر، شیراک، کهل و غیره هستند که اربابان این نظام محسوب می شوند و اندونزی را عقب مانده و فقیر نگهداشته اند. به اصطلاح ببرهای آسیائی آنها امتیازاتی را برای بخشهائی از طبقات فوقانی و میانی اندونزی بهمراه داشتند، اما واقعیت این بود که «معجزه» اندونزی هرگز فقر خرد کننده توده های تحتانی کشور را تسکین نداد. اینک میلیونها نفر از کسانی که قبلا گمان می کردند زندگیشان بهبود می یابد به ناگهان فقیر شده اند؛ و تهیدستان نیز بقاء خویش را در خطر می بینند. برای فهم اینکه ریشه های چنین اوضاعی در یک نظام جهانی قرار دارد راه دور نباید رفت. کافی است به کشورهای همسایه نظیر مالزی یا تایلند نگاه شود. در این کشورها میلیونها نفر به اقدامات ریاضت کشی محکوم شده اند؛ درست نظیر آنچه در اندونزی برقرار است. حکام این کشورها نیز نظیر سوهارتو، مستبدانی فاسد و حقیرند و همانند وی مخلوق یک سیستم بزرگتر محسوب می شوند: سیستم تاریخی ـ جهانی امپریالیسم.

تغییر حقیقی چهره اندونزی معنائی جز رها کردن آن از چنگال امپریالیسم و ریشه کن کردن کامل نظام نیمه فئودالی ندارد. این امر مستلزم در هم شکستن سلطه امپریالیسم بر شاهرگهای اقتصاد است که ثروت و خون حیاتی اندونزی را به خارج می کشاند و روانه گاو صندوقهای غرب می کند. این کار فقط با سرنگونی رژیم نومستعمراتی تحت الحمایه امپریالیسم و نیروهای مسلح ارتجاعی آن میسر است؛ و این بمعنای جنگ انقلابی است؛ جنگی که بر دهقانان بمثابه نیروی عمده اش متکی باشد و آنان را بسیج کند؛ جنگی که در راستای انقلاب دمکراتیک نوین که توسط مائوتسه دون ترسیم شده به پیش برده شود. مائو نه فقط نشان داد که چگونه جنگ درازمدت خلق میتواند ارتشهای بظاهر شکست ناپذیر مرتجعین و امپریالیستها را شکست دهد، بلکه این را هم نشان داد که چگونه توده های صاحب قدرت میتوانند در امر ساختن یک اقتصاد متکی به خود جهت همدوشی با مردم جهان و حرکت بمثابه چراغی در مسیر انقلاب جهانی رهبری شوند. این کاری بود که چین تا سال ١٩٧٦ می کرد؛ و امروز علم انقلاب که توسط مائو جمع بندی شد و به یک سطح نوین یعنی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم ارتقاء یافت، راه پیشروی ستمدیدگان سراسر جهان را روشن می کند.

تا وقتی که رژیم کهنه از طریق این جنگ انقلابی در هم شکسته نشود، قوای ارتجاعی از نفوذ و حاکمیت خود برای فرونشاندن توفان، و دادن برخی امتیازات موقتی به برخی اقشار و همزمان سرکوب سبعانه باقی اهالی استفاده خواهند کرد. میلیونها نفر در اندونزی تشنه انقلابند؛ آنها امیدوارند که سرنگونی سوهارتو تنها پیش درآمدی بر یک تغییر عمیقتر و همه جانبه تر باشد. اما برای تحقق این آمال، مردم نیاز به رهبری دارند. این رهبری را فقط یک حزب پیشاهنگ متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می تواند تامین کند. بدون وجود چنین پیشاهنگ سازش ناپذیری، طبقه حاکمه اقتدار خویش بر توده های ستمدیده را مجددا اعمال خواهد کرد و آنان را در بند نگاه خواهد داشت.

هنوز چند روزی از رفتن سوهارتو نگذشته است که باند ارتجاعی ماهیت خویش را با حمایت از دار و دسته سوهارتو و در زندان نگهداشتن کسانی که بسیار خطرناک محسوب می شوند، نشان می دهد. اینان از آزاد کردن بسیاری از اعضاء و هواداران حزب کمونیست اندونزی که بیش از ٣٠ سال است در زندان بسر می برند، و نیز رزمندگان اسیر «تیموری» سر باز می زنند. در عین حال، تا می توانند وعده و وعید می دهند؛ وعده هائی که هیچگاه عملی نخواهد شد.

بیش از صد سال پیش، هنگامی که اروپا با بحرانی اوج یابنده روبرو بود، فردریش انگلس از تاج هائی گفت که بر سنگفرش می غلتند و سئوال اینجاست که سرانجام نصیب چه کسی خواهند شد؟ امروز که تاج دیکتاتور دیرینه یعنی سوهارتو از پی تاج میوتو به خیابان پرتاب شده، سئوال انگلس عاجلتر از پیش مطرح است. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به خلق اندونزی که با سرسختی و شجاعت در برابر مشت آهنین ایستاده و همه مبارزان ضد امپریالیست و ارتجاع را در سراسر جهان دلگرم کرده است، درود می فرستد. ما پیشروترین عناصر انقلابی در اندونزی را فرامی خوانیم که پر توان بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم گرد آیند و به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بپیوندند. ما نیروهای مائوئیست سایر کشورها را فرا می خوانیم که در این کار به آنان یاری رسانند. مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آنها، باید تاوان جنایات عظیمشان را بپردازند؛ و آمال توده ها نیز آنچنان عظیم است که برای تحقق آن باید از هیچ کاری فرو گذار نکرد. ■



تابلوی تبلیغاتی در جاکارتا
وعده رفاه می دهد
اما در واقعیت
شرح گرسنگی
در کشور
سایه افکنده است

بازتکثیر یک سند تاریخی

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی ـ ۱۹۶۶

رژیم نظامی طرفدار آمریکا در اندونزی که سوهارتو سرکرده آن بود در اکتبر سال ۱۹۶۵ کشتار دهشتناکی را در سطح گسترده علیه مردم براه انداخت. این کشتار تا سال ۱۹۶۶ ادامه یافت. صدها هزار نفر از اعضاء و هواداران حزب کمونیست اندونزی و نیز شمار زیادی از توده ها که در هیچگونه فعالیت سیاسی درگیر نبودند بیرحمانه کشتار شدند. تعداد افرادی که در عیاباتها به قتل رسیده یا دستگیر شده مورد شکنجه قرار گرفته و در زندان به قتل رسیدند کماکان نادقیق و نامعلوم است. اما تعداد آنها را بین چند صد هزار تا دو میلیون نفر تخمین می زنند. حزب کمونیست اندونزی درهم شکسته شد؛ رژیم ناسیونالیستی سوکارنو سرنگون شد؛ و سوهارتو همراه با باند ارتجاعیش بر قدرت تکیه زد و برای چند دهه موقعیت خود را حفظ کرد.

مسئولیت این جنایت هولناک مشخصا متوجه مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آمریکائی آنهاست. در عین حال این نیز واقعیتی است که حزب کمونیست اندونزی بیش از حد آسیب پذیر بود؛ آسان که نتوانست یک مقاومت متشکل چشمگیر و موثر در برابر سوهارتو از خود نشان دهد و قربانی این کشتار شد. از میانه دهه ۱۹۶۰ هسته مرکزی رهبری حزب کمونیست اندونزی بواسطه سالها غلبه رویزیونیسم، فاسد شده بود. این حزب دیدگاهی نادرست از دولت به پیش نهاده و در عمل در حکومت ائتلافی سوکارنو شرکت جسته و آنرا تقدیس می کرد. بدون شک این حکومت ائتلافی تحت رهبری پرولتری قرار نداشت. بعلاوه حزب بر سر رونه انقلاب، راه رویزیونیستی «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» را در پیش گرفت؛ همان راهی که رویزیونیستهای شوروی که بعد از سال ۱۹۵۶ بقدرت رسیدن آنرا مطرح کرده بودند.

این انحرافات و پاره ای خطاهای جدی دیگر، بعد از کودتای خونین سوهارتو توسط نیروهائی که می کوشیدند حزب کمونیست اندونزی را مجددا بر مبنائی انقلابی گرد آورند مورد جمعبندی و نقد قرار گرفت. این جمعبندی خاصه در دو سند منعکس شده که یکی از آنها را در اینجا بازتکثیر می کنیم. عنوان این سند که در سپتامبر ۱۹۶۶ منتشر شد «انتقاد از خود توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی» است. انقلابیون چینی به رهبری مائو از این تلاش رفقای اندونزیائی حمایت کردند. آنها در مقدمه ای که هیئت تحریریه نشریه «پرچم سرخ» بر سند حاضر نوشت، جمعبندی خویش را از این مسئله ارائه دادند. سند حزب برخی خطاهای مهم رهبری حزب طی سالهای حکومت سوکارنو را خاطر نشان می کند و فراخوان یک اصلاح همه جانبه در خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب را می دهد. نکته مرکزی این سند رد تئوری خیانتبار رویزیونیستی «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» است که مورد قبول حزب واقع شده بود. این سند فراخوان برافراشتن پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اینک آنرا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می خواند) را داده و همگان را بدفاع از این پرچم دعوت می کند. بدین ترتیب سند در پی کشف دوباره خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری خویش و بازیافتن خصلت طبقاتی این خط است.

بعلاوه، سند فراخوان بکاربست استراتژی مائوتسه دون یعنی جنگ درازمدت خلق در سراسر جزایر دور دست و پراکنده اندونزی را می دهد؛ با این هدف که خلق قدرت دولتی را از چنگال رژیم فاشیستی سوهارتو بدست آورد.

امروز در چارچوب خیزش عظیمی که جریان دارد، این فراخوان ضرورت بیش از پیش یافته است. بدون شک نیاز عاجل امروز در اندونزی تغییر قیام حاضر به یک روند انقلابی است. انقلابیون سراسر جهان باید راههائی بیابند تا اسناد پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و آموزه های رهبران کبیر طبقه پرولتر را بدست انقلابیون اندونزی برسانند. امروز بدون شک بسیاری از افراد در آن کشور هستند که تشنه یافتن راه خلاصی از جهنم جامعه نوستعمراتی بوده و می خواهند با تحمیل یک دیکتاتور جدید تحت الحمایه امپریالیسم مبارزه کنند. فقط از طریق مسلح کردن خود به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است که انقلابیون اندونزی می توانند حزب طبقه کارگر یعنی پیشاهنگ ضروری پرولتاریا را دوباره بسازند و بدین ترتیب خلق اندونزی که سالیان سال رنج برده را به سر منزل رهائی برسانند. فقط بدین ترتیب است که می توانند خلق را مسلح کنند تا مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار، ستم، انقیاد، نابرابری و بی عدالتی را دریابند. طی بیش از سه دهه گذشته فقدان یک پیشاهنگ پرولتری مسلح به این علم رهائیبخش بوده که بیش از هر چیز غلاء و ناتوانی عظیمی را در بین مردم زحمتکش پدید آورده است. فقط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است که در اندونزی دورانه فهم انقلاب و آغاز پروسه برپائی مناسبات اجتماعی بر بنیادی نوین را برای «داغ لعنت خوردگان جهان» می گشاید. **جهانی برای فتح**

از مقاله : خلق اندونزی! برای سرنگونی رژیم فاشیستی متحد شوید و نیرد کنید (سرمقاله پرچم سرخ، شماره ۱۱ ـ ۱۹۶۷)

بعد از اینکه باند نظامی دست راستی سوهارتو ـ ناسوسیون کودتای ارتجاعی سال ۱۹۶۵ را به اجرا گذاشتند، یک دیکتاتوری فاشیستی در اندونزی برقرار شد که بلحاظ بیرحمی هیچگاه سابقه نداشته است. این باند نظامی کودتاگر، نوکران وفادار امپریالیسم آمریکا و متحد ضد کمونیست رویزیونیسم شوروی هستند. طی یکسال گذشته، آنها یک سیاست عریان خائنانه، دیکتاتوری، ضد کمونیستی، ضد چینی و ضد مردمی و ضد انقلابی را دنبال کرده اند.

این باند در اندونزی ترور سفید بیسابقه ای را برقرار کرده و صدها هزار کمونیست و انقلابی را بقتل رسانده و صدها هزار نفر دیگر از پسران و دختران خوب خلق را به زندان افکنده است. کل کشور به یک جهنم بزرگ تبدیل شده است. باند حاکم از طریق سرکوب خونین مذبوحانه می کوشد حزب کمونیست اندونزی را از صحنه پاک کند و انقلاب آن کشور را نابود کند.

این باند نفرت زهرآگینی نسبت به چین سوسیالیستی دارد زیرا چین حامی پیگیر مبارزه انقلابی خلق اندونزی بوده است. باند حاکم مرتبا تحریکاتی جدی علیه خلق چین براه انداخته، کارزارهای ضد چین و ضد چینی ها را سازمان داده و تعقیب و آزار رابسیتی و غیر انسانی را علیه چینی های خارج از کشور بعمل درآورده است. باند حاکم مذبوحانه کوشیده در دوستی سنتی بین مردم چین و چینی هائی که در اندونزی زندگی می کنند از یکطرف و خلق اندونزی از طرف دیگر خرابکاری کند، و چینی ها را از حمایت انقلاب خلق اندونزی باز دارد.

در تحلیل نهائی، انواع و اقسام تعقیب و آزاری که علیه حزب کمونیست اندونزی و خلق آن کشور توسط باند نظامی دست راستی سوهارتو ـ ناسوسیون به پیش می رود، فقط ظهور خیز مجدد انقلاب اندونزی را شتاب خواهد بخشید و مرگ محتوم این باند را نزدیک تر خواهد ساخت. کمونیستها و مردم قهرمان اندونزی را نمی توان مرعوب کرد، سرکوب کرد و از صحنه پاک کرد. اراده خلق اندونزی در انجام انقلاب خلل ناپذیر است؛ بهمین ترتیب اراده خلق چین در حمایت از انقلاب آنان. هیچ نیروی ارتجاعی در جهان نمی تواند مانع تحقق این اراده شود.

در حال حاضر کمونیستها و انقلابیون اندونزی در حال گرد آوردن مجدد قوای خود برای یک نبرد نوین هستند. اطلاعیه ۱۷ اوت ۱۹۶۶ که از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی صادر شده و انتقاد از خودی که دفتر سیاسی در ماه سپتامبر به تصویب رسانده و کمی بیش در مجله «صدای اندونزی» انتشار یافته، فراخوانی است به کمونیستها، طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران انقلابی و همه نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و ضد فئودالی که متحد شوند و درگیر این مبارزه جدید شوند.

دو سند دفتر سیاسی حزب کمونیست اندونزی، ضربه ای پر معنی به امپریالیسم آمریکا و دست نشاندگانش یعنی رژیم دیکتاتوری نظامی فاشیستی سوهارتو ـ ناسوسیون، و باند رویزیونیست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است؛ این دو سند پشتگرمی عظیمی برای خلق انقلابی اندونزی محسوب می شود.

دفتر سیاسی در این دو سند تجربه و درسهای حزب در امر رهبری مبارزه انقلابی خلق اندونزی را جمعبندی کرده، خطاهای اپورتونیستی راست که رهبری حزب در گذشته مرتکب شده را مورد نقد قرار داده، راه انقلاب اندونزی را خاطر نشان ساخته و اصول مبارزه آتی را مطرح کرده است.

از سند انتقاد از خود دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی
ـ سپتامبر ۱۹۶۶

«صدای اندونزی» در شماره سوم، ماه ژانویه انتقاد از خود مصوبه سپتامبر ۱۹۶۶ توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی را منتشر کرد. بعنوان این انتقاد از خود آمده است: «حزب کمونیست اندونزی را بر مبنای خط مارکسیست ـ لنینیستی و برای رهبری انقلاب دمکراتیک خلق در اندونزی بنا کنید»

انتقاد از خود می گوید، بلاتی که دامن گیر حزب و جنبش انقلابی خلق اندونزی شد و لطماتی جدی را بعد از برپائی جنبش سی سپتامبر (۱) و شکست آن ببار آورد، پرده از روی نقاط ضعف وخیمی که برای مدتهای طولانی در حزب پنهان شده بود کنار زد.

دفتر سیاسی از این امر آگاه است که بزرگترین مسئولیت در زمینه نقاط ضعف و اشتباهات وخیم حزب طی دوره مورد بررسی، بعهده اوست. بنابراین دفتر سیاسی به تمامی انتقادات کادرها و اعضای حزب که با روحیه مارکسیست ـ لنینیستی ابراز شده توجه جدی معطول داشته و از آنها با اشتیاق استقبال می کند؛ و همینطور از انتقادات صادقانه هواداران حزب که به طرق گوناگون ابراز شده است. دفتر سیاسی تصمیم گرفته که بشیوه مارکسیست ـ لنینیستی از خود انتقاد کند. آموزه های لنین و نمونه ای که رفیق موسو از انتقاد و انتقاد از خود مارکسیست ـ لنینیستی بدست داده را بعمل درآورد. انتقاد از خود می گوید که تحت شرایطی که وحشیانه ترین و شنیع ترین ترور سفید توسط دیکتاتوری نظامی ژنرالهای دست راستی ارتش یعنی ناسوسیون و سوهارتو براه افتاده، انجام انتقاد و انتقاد از خود کامل کار ساده ای نیست. برای پاسخگوئی به این ضرورت عاجل، باید موضوعات عمده در عرصه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را خاطر نشان ساخت تا امر بررسی نقاط ضعف و اشتباهات حزب طی جنبش اصلاحی کنونی تسهیل شود.

دفتر سیاسی این انتقاد از خود را با کمال تواضع و صداقت عرضه می کند. دفتر سیاسی از همه اعضاء انتظار دارد که در بحث پیرامون نقاط ضعف و اشتباهات رهبری حزب فعالانه سهم بگیرند، تفاوته از آنها تحلیل کنند، و حداکثر تلاش خود را برای بهتر کردن این انتقاد از خود که از جانب دفتر سیاسی جلو گذاشته شده، بکار بندند. برای اینکار باید از تجارب مربوطه بشکل جمعی یا فردی درس گرفت. دفتر سیاسی از همه اعضاء انتظار دارد که اصل زیر را استوارانه بکار بندند: «وحدت ـ انتقاد ـ وحدت» و «از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از اشتباهات آینده بیاموزیم؛ برای نجات بیمار، بیماری را معالجه کنیم؛ تا اینکه هدف دوگانه وضوح اینداولوژیک و وحدت رفقا را بدست آوریم.» (۲) دفتر سیاسی معتقد است که با استواری بر این اصول صحیح هر عضو حزب در جنبش بررسی و غلبه بر این نقاط ضعف و اشتباهات با عزم و اراده سهم خواهد گرفت تا حزب را بر مبنای خط مارکسیست ـ لنینیستی بازسازی کرده، وحدت و همبستگی کمونیستی را استحکام بخشیده، هشیاری ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی را ارتقاء داده، و روحیه رزمندگی را در راه کسب پیروزی تقویت کند.

نقطه ضعف عمده در حیطه ایدئولوژیک

انتقاد از خود می گوید که در دوره بعد از سال ۱۹۵۱ نقاط ضعف و اشتباهات جدی حزب مسلما از ضعف در حیطه

ایدئولوژیک سرچشمه می گرفت؛ که این بویژه در بین رهبری حزب مطرح بود. رهبری حزب بجای اینکه تئوریهای انقلابی را با پراتیک مشخص انقلاب اندونزی درآمیزد، راهی را در پیش گرفت که از خطوط راهنمای پیشروترین تئوریها جدا افتاده بود. این تجربه نشان می دهد که حزب نتوانست یک هسته مرکزی رهبری را متشکل از عناصر پرولتری تشکیل دهد؛ همه ای که واقعا صحیح ترین درک از مارکسیسم ـ لنینیسم را صاحب باشد؛ درکی سیستماتیک و نه بریده بریده؛ درکی عملی و نه مجرد.

طی دوره بعد از ۱۹۵۱ ذهنیگرائی همچنان رشد کرد و تدریجا بزرگ و بزرگتر شد و به اپورتونیسم راست پا داد که با نفوذ رویزیونیسم مدرن در جنبش بین المللی کمونیستی به هم آمیخت. این بود خط پلید اپورتونیسم راست که به جنبه عمده اشتباهات حزب در این دوره تبدیل شد. ظهور و تکامل این نقاط ضعف و اشتباهات ناشی از عوامل زیر بود:

اولا، سنت انتقاد و انتقاد از خود بشیوه مارکسیستی ـ لنینیستی درون حزب بویژه در بین رهبری حزب تکوین نیافته بود.

جنبشهای اصلاحی و بررسی امور که گاه بگاه در حزب سازماندهی می شد بشکل جدی و پیگرانه به پیش نمی رفت؛ نتایج آنها به نحوی خوب جمعبندی نمی شد؛ و بدنبال این جنبشها اقدامات مناسب در عرصه تشکیلاتی صورت نمی گرفت. جنبشهای بررسی امور بیشتر در میان بدنه حزب براه می افتاد و هرگز به انتقاد و انتقاد از خود در بین رهبری بسط نمی یافت. انتقاداتی که از پائین صورت می گرفت به دقت مورد توجه قرار نگرفته و حتی سرکوب می شود.

ثانیا، نفوذ ایدئولوژی بورژوائی از دو کانال انجام می شد؛ از طریق تماسهائی که با بورژوازی ملی در دوران برقراری جبهه متحد حزب با آنها ایجاد شده بود؛ و از طریق بورژوا زدگی کادرهای حزب خاصه رهبری، بعد از اینکه حزب برخی مقامات را در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی بدست آورد. شمار فزاینده کادرهای حزب که در مرکز و مناطق به برخی مقامات در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی دست یافته بودند، «صف کارگران بورژوا زده» را شکل داد و این «کانالهای واقعی رفرمیسم» (۳) را ایجاد کرد. چنین اوضاعی قبل از انقلاب اوت ۱۹۴۵ وجود نداشت.

ثالثا، رویزیونیسم مدرن وقتی شروع به نفوذ در حزب ما کرد که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم، بدون هیچ انتقادی گزارشی را بتصویب رساند که از خط کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی حمایت کرده و خط «تحقق سوسیالیسم بشکل مسالمت آمیز از راه پارلمان» را بعنوان خط حزب تصویب کرد. این «راه مسالمت آمیز» یکی از صفات مشخصه رویزیونیسم مدرن بود که بعدا در کنگره سراسری ششم حزب کمونیست اندونزی مورد تائید مجدد قرار گرفت. در اساسنامه حزب نکته زیر گنجانده شد:

«اینن امکان وجود دارد که نظام دمکراتیک خلق بمثابه یک مرحله گذاری به سوسیالیسم در اندونزی از طریق مسالمت آمیز یعنی راه پارلمان بدست آید. حزب پیگیرانه می کوشد که این امکان را حزب واقعیت تبدیل کند.» این خط رویزیونیستی بعدا در کنگره سراسری هفتم حزب مورد تاکید قرار گرفت و هیچگاه تصحیح نشد. حتی بعد از آنکه حزب ما متوجه این نکته شد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بعد از کنگره بیست، راه رویزیونیسم مدرن را در پیش گرفته نیز این نکته را تصحیح نکرد.

انتقاد از خود تاکید می کند که تجربه حزب این درس را به ما می دهد که صرف انتقاد از رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی به معنی این نیست که حزب بطور اتومماتیک از خطاهای اپورتونیسم راست یعنی از همان عملکرد رویزیونیستهای مدرن خلاص خواهد شد. تجربه حزب این درس را به ما می دهد که رویزیونیسم مدرن بزرگترین خطر در جنبش بین المللی کمونیستی و همچنین در حزب کمونیست اندونزی است. برای حزب، رویزیونیسم مدرن «یک خطر کناری نیبوده بلکه خطری حاد است.» خطری مشخص است که لطماتی عظیم به حزب زده و تلفاتی جدی برای جنبش انقلابی خلق اندونزی ببار آورده است. بنابراین ما بهیچوجه نباید خطر رویزیونیسم مدرن را دست کم بگیریم. ما باید مبارزه ای قاطع و بیرحمانه را علیه آن به پیش ببریم. موضع محکم علیه رویزیونیسم مدرن در همه عرصه ها فقط زمانی می تواند بطور مؤثر حفظ شود که حزب ما خط «حفظ دوستی با رویزیونیستهای مدرن» را کنار بگذارد.

این واقعیتی است که حزب در همانحال که رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی را نقد می کرد، خود مرتکب اشتباهات رویزیونیستی شد. زیرا آموزه های مارکسیستی ـ لنینیستی در مورد مبارزه طبقاتی، دولت و انقلاب را مورد تجدید نظر قرار داده بود. بعلاوه رهبری حزب نه فقط در حیطه تئوریک، مبارزه علیه اندیشه های سیاسی «انقلابی» دیگر که بنا به آموزه لنین می تواند باعث گمراهی پرولتاریا شود را به پیش نبرد، بلکه داوطلبانه در مورد آن گذشتهائی کرد. به عقیده رهبری حزب بین سه جزء متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه ماتریالیستی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی یا باصطلاح «سه جزء متشکله آموزه های سوکارنو» همگونی وجود داشت. آنها می خواستند مارکسیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را به مایملک کل ملت، متحمله طبقات تشسارگر متخاصم با طبقه کارگر تبدیل کنند.

خطاهای عمده در حیطه سیاسی

انتقاد از خود می گوید که خطاهای اپورتونیسم راست در حیطه سیاسی که اینک موضوع بحث و مجادله است سه مسئله را شامل می شود: ۱ . راه رسیدن به دمکراسی خلق در اندونزی، ۲ . مسئله قدرت دولتی و ۳ . اجرای سیاست جبهه متحد ملی.

یکی از تفاوتها و مسائل پایه ای در مجادلات بین مارکسیسم ـ لنینیسم و رویزیونیسم مدرن دقیقا در مسئله انتخاب راهی که به سوسیالیسم می انجامد نهفته است. مارکسیسم ـ لنینیسم می آموزد که سوسیالیسم را فقط می توان از طریق انقلاب پرولتری بدست آورد. این امر در مورد کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نظیر اندونزی بدان معناست که سوسیالیسم فقط می تواند از طریق انجام مرحله نخست یعنی انقلاب دمکراتیک خلق تحقق یابد. رویزیونیسم درست برخلاف مارکسیسم ـ لنینیسم در خیال تحقق سوسیالیسم از «راه مسالمت آمیز» است.

طی سالهای آغازین بعد از ۱۹۵۱، حزب ما در مبارزه سیاسی و ساختمان حزب نتایج معینی بدست آورده بود. یکی از دستاوردهای مهم این دوره فرموله کردن مسائل عمده انقلاب اندونزی بود. چنین فرموله شد که مرحله کنونی انقلاب یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع نوین است که وظایف نابودی امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و برقراری یک نظام دمکراتیک خلق بمثابه مرحله ای گذاری به سوسیالیسم را به عهده دارد. قوای محرکه انقلاب، طبقه کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی هستند؛ نیروی رهبری کننده انقلاب طبقه کارگر است و نیروی توده ای عمده انقلاب دهقانان هستند. حزب همچنین فرموله کرد بود که بورژوازی ملی نیروی متزلزل انقلاب

است که ممکنست به درجه معین و در دوره های معین جانب انقلاب را بگیرد؛ اما در دوره های دیگر می تواند به انقلاب خیانت کند. بعلاوه حزب فرموله کرد که طبقه کارگر برای انجام تعهداتش بمثابه رهبر انقلاب باید با سایر طبقات و گروههای انقلابی یک جبهه متحد انقلابی بسازد؛ جبهه ای که مبتنی بر اتحاد کارگر ـ دهقان و تحت رهبری طبقه کارگر باشد.

با وجود این، کمبود بسیار مهمی در میان بود که بعدا به اپورتونیسم راست یا بعبارتی رویزیونیسم تبدیل شد. این کمبود چه بود؟ حزب هیچگاه نتوانست به وحدت نظر کامل روشنی در مورد ابزار عمده و شکل عمده مبارزه در انقلاب اندونزی دست یابد.

انتقاد از خود می گوید که انقلاب چین، در مورد شکل عمده مبارزه در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به ما می آموزد که مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح، عمده است. در تطابق با جوهر انقلاب که انقلاب ارضی است، جوهر مبارزه مسلحانه خلق نیز مبارزه مسلحانه دهقانان در یک انقلاب ارضی تحت رهبری طبقه کارگر است. عملکرد انقلاب چین، پیش و بیش از هر چیز، یکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم در شرایط مشخص آن کشور است. در عین حال، این انقلاب قانون عمومی انقلابات خلقها در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را پی ریزی کرده است.

انتقاد از خود تاکید دارد که انقلاب اندونزی نیز برای کسب پیروزی کامل باید از راه انقلاب چین پیروی کند. معنایش اینست که انقلاب اندونزی باید به ناگزیر شکل عمده مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح را بکار بندد؛ که در جوهر خود انقلاب مسلحانه ارضی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است.

هر شکلی از فعالیت قانونی و پارلمانی باید در خدمت ابزار و شکل عمده مبارزه باشد؛ و به هیچ وجه نباید روند تدارک مبارزه مسلحانه را سد کند.

تجارب ۱۵ سال اخیر به ما آموخت که حزب به علت اینکه از نفی روشن «راه مسالمت آمیز» آغاز نکرد، و استوارانه به دفاع از قانون عمومی انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نپرداخت، به تدریج در راه پارلمانی و سایر اشکال مبارزه قانونی غرق شد. حتی رهبری حزب به آنجا رسید که این را شکل عمده مبارزه برای تحقق هدف استراتژیک انقلاب اندونزی معرفی کرد. موقعیت قانونی حزب به مثابه یک شیوه مبارزه در یک مقطع معین و تحت شرایط مشخص در نظر گرفته شد؛ بلکه به آن بعنوان یک اصل برخورد شد که سایر اشکال مبارزه می بایست در خدمت آن باشند. حتی زمانی که ضد انقلاب نه فقط موقعیت قانونی حزب را لگد مال کرد، بلکه به حقوق پایه ای انسانی کمونیستها نیز تعرض کرده بود، رهبری حزب هنوز می کوشید با تمام قوا از این «موقعیت قانونی» دفاع کند.

وقتی که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم سندی را به تصویب رساند که در آن خط رویزیونیستی مدرن کنگره بیستم حزب شوروی مورد تایید قرار گرفت، جای پای «راه مسالمت آمیز» در حزب محکم شد. در چنان شرایطی که دیگر خط رویزیونیستی در حزب تثبیت شده بود، امکان دستیابی به یک خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی در مورد استراتژی و تاکتیکها موجود نبود. فرموله کردن خطوط عمده استراتژیک و تاکتیک های حزب از موضع بیطرفانه بین «راه مسالمت آمیز» و «راه انقلاب مسلحانه» آغاز شد. در این روند بود که «راه مسالمت آمیز»، سلطه یافت.

تحت چنین شرایطی، خط عمومی حزب کمونیست اندونزی توسط کنگره سراسری ششم به سال ۱۹۵۹ فرموله شد. در سند آن کنگره می خوانیم که: «ساختن جبهه متحد ملی، و ساختن حزب را باید ادامه داد و بدین طریق، خواسته های انقلاب اوت ۱۹۴۵ را تحقق بخشید.» بر اساس خط عمومی حزب، شعار «سه درفش حزب را برافراشته دارید» به تصویب رسید. منظور از این سه درفش: ۱ ـ درفش جبهه متحد ملی، ۲ ـ درفش ساختمان حزب، و ۳ ـ درفش انقلاب اوت ۱۹۴۵ بود. خط عمومی بعنوان راه دمکراسی خلق در اندونزی در نظر گرفته شد.

رهبری حزب کوشید سه درفش را همان سه سلاح عمده ای معرفی کند که برای پیروزی انقلاب دمکراتیک خلق ضروری است و رفیق مائوتسه دون آنها را چنین فرموله کرده است: «یک حزب بسیار منظبط و مسلح به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم که شیوه انتقاد از خود را بکار می بندد و با توده های خلق پیوند دارد؛ یک ارتش تحت رهبری چنین حزبی؛ و جبهه متحد همه طبقات انقلابی و همه گروه های انقلابی تحت رهبری چنین حزبی.» (۴)

بنابراین، دومین سلاح عمده بدین معناست که باید مبارزه مسلحانه خلق تحت رهبری حزب علیه ضد انقلاب مسلح وجود داشته باشد. رهبری حزب کوشید شعار «درفش انقلاب اوت ۱۹۴۵ را برافراشته دارید» را جایگزین این مبارزه مسلحانه سازد.

رهبری حزب برای اثبات اشتباه کند راهش را بر اپورتونیستی «مسالمت آمیز» تفاوت دارد، همیشه از دو امکان صحبت می کرد. یکی، امکان «راه مسالمت آمیز» و دوم، امکان راه غیر مسالمت آمیز. آنها عقیده داشتند، هر چه حزب بهتر برای امکان راه غیر مسالمت آمیز تدارک ببیند، بهتر می تواند از امکان «راه مسالمت آمیز» استفاده کند. بدین ترتیب، رهبری حزب در ذهن اعضای حزب، طبقه کارگر و توده های زحمتکش بذر امید نسبت به راه مسالمت آمیز را پاشید. اما در واقعیت، این امیدی پوچ بود.

رهبری در عمل کل بدنه حزب، طبقه کارگر و توده های خلق را برای مواجهه با امکان راه غیر مسالمت آمیز آماده نکرد. تلاش دهنده ترین گواه این امر، ترازدی وحیمی است که به دنبال ظهور و ناکامی جنبش ۳۰ سپتامبر اتفاق افتاد. ضدانقلاب موفق شد در یک فاصله کوتاه زمانی، صدها هزار انقلابی کمونیست و غیر کمونیستی که خود را در موضع انفعال یافتند، دستگیر کند و به قتل برساند؛ و تشکیلات حزب و سازمانهای انقلابی توده ای را قلع کند. اگر رهبری حزب از جاده انقلاب منحرف نشده بود، مسلما چنان شرایطی هرگز اتفاق نمی افتاد.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب اعلام کرد «حزب ما نباید از نسخه خارجی تئوری مبارزه مسلحانه تقلید کند؛ بلکه باید شیوه ترکیب سه شکل مبارزه را بکار بندد: مبارزه چریکی در روستا (بویژه توسط کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر)، عملیات انقلابی توسط کارگران در شهرها (بویژه کارگران حمل و نقل)، و فعالیت شدید در بین نیروهای مسلح دشمن.» رهبری حزب برخی رفقا را مورد انتقاد قرار داد که چرا در بررسی تجربه مبارزه مسلحانه خلق چین فقط تشابهات آن با شرایط اندونزی را در نظر می گیرد. رهبری بر عکس، بر شرایط متفاوتی که ادعا داشت باید در نظر گرفته شود تاکید می گذاشت و به این نتیجه گیری می رسید که شیوه متعارف انقلاب اندونزی «شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» است.

مارکسیست ـ لنینیستهای اندونزی برای تحقق رسالت سنگین اما عظیم و اصیل تاریخی خود یعنی رهبری انقلاب خلق علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک، باید قاطعانه «راه مسالمت

آمیز» رویزیونیستی را طرد کنند؛ «تئوری شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» را طرد کنند و پرچم انقلاب مسلحانه خلق را به اهتزاز درآورند. مارکسیست ـ لنینیستهای اندونزی باید در پیروی از نمونه انقلاب شکوهمند چین، مناطق پایگاهی انقلابی را برقرار سازند: آنها باید «روستاهای عقب مانده را به مناطق پایگاهی پیشرو و مستحکم، به دژهای عظیم نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب تبدیل کنند.»

ما همچنین باید در عین حال که برای تحقق این عمده ترین مسئله فعالیت می کنیم، اشکال دیگر مبارزه را نیز به پیش بریم؛ مبارزه مسلحانه بدون هماهنگی با سایر اشکال مبارزه هرگز پیشرفت نخواهد کرد.

انتقاد از خود می گوید: خط اپورتونیسم راست که توسط رهبری حزب در پیش گرفته شد در برخوردی که به دولت داشت بویژه به دولت جمهوری اندونزی بازتاب یافت.

وظیفه حزب بعد از انقلاب شکست خورده اوت ۱۹۴۵، برپایه آموزه مارکسیستی ـ لنینیستی در مورد دولت باید این می بود که طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را با درکی روشن از خصلت طبقاتی دولت جمهوری اندونزی بمثابه یک دیکتاتوری بورژوائی تربیت کند. حزب باید آگاهی طبقه کارگر و زحمتکشان را در مبارزه ای که برای کسب رهائی به پیش می بردند ارتقاء می داد؛ مبارزه ای که به ناگزیر باید به ضرورت «پشت سرنهادن دولت بورژوائی» توسط دولت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و از طریق «انقلاب قهر آمیز» می انجامید. اما رهبری حزب یک خط اپورتونیستی در پیش گرفت که باعث شد توهم بر سر دمکراسی بورژوائی را در بین مردم دامن بزند.

انتقاد از خود می کوید که نقطه اوج انحراف رهبری حزب از آموزه مارکسیستی ـ لنینیستی در مورد دولت، فرموله کردن «تئوری دو جنبه قدرت دولتی جمهوری اندونزی» بود.

«تئوری دو جنبه» به دولت و قدرت دولتی به شیوه زیر می نگریست:

قدرت دولتی جمهوری بمثابه یک تضاد در نظر گرفته می شد؛ تضادی که بین دو جنبه متضاد وجود داشت. جنبه اول نماینده منافع خلق بود (که توسط مواضع و سیاستهای مترقی پرزیدنت سوکارنو که تحت حمایت حزب کمونیست اندونزی و سایر گروههای خلق قرار داشت تبارز می یافت.) جنبه دوم نماینده دشمنان خلق بود (که در مواضع و سیاستهای نیروهای راست و سرسخت تبلور یافته بود.) جنبه خلقی به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری نقش رهبری کننده بازی می کرد.

«تئوری دو جنبه» بوضوح یک انحراف اپورتونیستی یا رویزیونیستی بود؛ زیرا این آموزه مارکسیستی ـ لنینیستی را نفی می کرد که «دولت ارگان حاکمیت یک طبقه معین است و نمی تواند با جنبه ضد خود (طبقه متضاد خود) به سازش برسد.» (۵) این غیر قابل تصور است که جمهوری اندونزی بتواند مشترکا توسط خلق و دشمنان خلق اداره شود.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب با این ادعا که «جنبه خلقی» به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری هژمونی کسب کرده، در منجلاب اپورتونیسم غوطه ور شد؛ انگار خلق اندونزی داشت به تولد یک قدرت خلقی نزدیک می شد. و از آنجا که رهبری حزب معتقد بود نیروهای بورژوازی ملی در قدرت دولتی واقعا «جنبه خلقی» را تشکیل می دهند، هر کاری را کرد تا از این «جنبه خلقی» دفاع کند و آن را توسعه دهد. رهبری حزب خود را تماما با منافع بورژوازی ملی پیوند داد.

رهبری حزب با در نظر گرفتن بورژوازی ملی بمثابه «جنبه خلقی» در قدرت دولتی جمهوری، و پرزیدنت سوکارنو بمثابه رهبر این جنبه، به نحو اشتباه آمیزی بورژوازی ملی را قادر به رهبری انقلاب دمکراتیک نوع نوین تشخیص داد. این خلاف ضروریات تاریخی و واقعیات تاریخی بود.

رهبری حزب اعلام کرد که «تئوری دو جنبه» کاملا متفاوت از «تئوری اصلاح ساختاری» رهبری حزب رویزیونیست ایتالیا است. (۶) با وجود این، واقعیت این است که چه از نظر تئوریک و چه بر مبنای واقعیات عملی هیچ تفاوتی بین ایندو «تئوری» وجود ندارد. هر دوی اینها، نقطه عزیمت خود را «راه مسالمت آمیز» بسوی سوسیالیسم قرار می دهند. هر دوی اینها خیال تغییر تدریجی در شرایط تعادل درونی نیروهای شریک در قدرت دولتی را در سر می پرورانند. هر دوی اینها راه انقلاب را کنار می گذارند و رویزیونیستی هستند.

«تئوری دو جنبه» که یک تئوری ضد انقلابی است دست خود را اظهاریه زیر کاملا رو کرد: «مبارزه حزب کمونیست اندونزی بر سر قدرت دولتی این است که جنبه خلقی را تقویت کند تا بزرگتر شده و موقعیت مسلط پیدا کند؛ و بدین ترتیب نیروی ضد خلقی را بتوان از قدرت دولتی بیرون راند.»

رهبری حزب حتی نامی هم برای این راه ضد انقلابی در نظر گرفته بود: نامش را راه «انقلاب از بالا و پائین» گذاشته بودند. منظورشان از «انقلاب از بالا» این بود که حزب «باید قدرت دولتی را تشویق کند که گامهای انقلابی را با هدف انجام تغییرات مطلوب در شیوه کارکنان و نهادهای دولتی به پیش بردارد.» و منظورشان از «انقلاب از پائین» این بود که حزب «باید خلق را برای تحقق چنین تغییراتی برانگیزد، سازمان دهد و بسیج کند.» بدون شک این یک خواب و خیال عجیب و غریب بود! رهبری حزب از این واقعیت درس نمی گرفت که هشت سال از اعلام تاسیس کابینه همکاری (حکومت کهنه ائتلاف ملی) توسط پرزیدنت سوکارنو گذشته، اما هنوز در واقعیت چنین کابینه ای تشکیل نشده بود. علیرغم تقاضاهای مکرر، حتی نشانه ای از تاسیس آن نبود؛ تغییر قدرت دولتی که جای خود داشت!

انتقاد از خود تاکید می کند که برای پاک کردن خویش از تعفن اپورتونیسم، حزب ما باید «تئوری دو جنبه قدرت دولتی» را کنار بگذارد و آموزه های مارکسیستی ـ لنینیستی در مورد دولت و انقلاب را مجددا برقرار کند.... ■

توضیحات:

۱) در اول اکتبر ۱۹۶۵، جنبش ۳۰ سپتامبر که گروهی از افسران رده میانی ارتش را شامل می شد، شماری از ژنرالهای عالیرتبه ارتش را گروگان گرفت. رهبر گروه اعلام کرد که هدف از اینکار عقیم گذاشتن کودتای ژنرالهای راست، و تحویل آنها به سوکارنو است. برخی محققان، معتقدند که جاسوسان پروکاتور وابسته به سوهارتو در جنبش ۳۰ سپتامبر نفوذ کرده بودند. باند سوهارتو و ناسوسیون به این اقدام، برچسب «تلاش حزب کمونیست اندونزی برای کودتا» زدند و از آن بعنوان بهانه ای برای غصب قدرت و کشتار صدها هزار نفر استفاده کردند.

۲) مانیفوست دون، «ارزیابی ما و اوضاع کنونی»، جلد سوم منتخب آثار

۳) لنین، امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری

۴) مانیفوست دون، «درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق»، جلد چهارم منتخب آثار

۵) لنین، دولت و انقلاب

۶) اشاره به «تئوری» حزب رویزیونیست ایتالیا مبنی بر رفرمهای تدریجی در ساختار موجود دولت بورژوائی توسط ابزار پارلمانی

(کلمات کج و علائم تاکید از متن اصلی است. جهانی برای فتح)



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
و زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

امضاکنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و
تشکلات شرکت‌کننده در این جنبش:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ■ حزب کمونیست افغانستان ■ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) ■
حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ■ حزب کمونیست پرو ■ حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست ■
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی ■ سازمان کمونیست مارکسیست ـ لنینیستی تونس ■
حزب پرولتری پوربا بنگلا ■ سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) ■
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا ■ حزب کمونیست انقلابی، آمریکا ■ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب و سازمانهای لیست بالا که شرکت آنها بطور رسمی توسط کمیته جنبش اعلام شده، شماری از تشکلات معتقد که در ساختن و تقویت سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از نزدیک فعالیت می‌کنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان انتشار یافته است: عربی، بنگالی، چینی، کردول، دانمارکی، انگلیسی (چاپ هند و آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجارانی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کانادایی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی، کردی و ترکی. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! نیز به بسیاری از زبانها موجود است.

این اسناد را می‌توانید از نشانی مقابل تهیه کنید: BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, UK

بهای بیانیه معادل ۲ پوند، بهای زنده باد م ـ ل ـ م معادل یک پوند (بعلاوه یک پوند هزینه پست)

سلاح نقد

در دوران استالین چه می‌گذشت؟

انقلاب صنعتی استالین:
کارگران و امور سیاسی، ۱۹۳۲ - ۱۹۲۸
نویسنده: هیرواکی کوروميا
نشر کمبریج ۱۹۹۰

بهترین فرزندان سرزمین پدری: کارگران در مقام پیشاهنگ کلکتیویزاسیون شوروی
نویسنده: لین ویولا
نشر آکسفورد ۱۹۸۷

به قلم: ب. و.

طی چند ساله اخیر، حکام اتحاد شوروی سابق کل دوران سوسیالیسم در آن کشور را علنا تقبیح کرده‌اند. آنها اشکال بی‌پرده سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را برای حاکمیت در جمهوریهای گوناگون برگزیده اند.

بازنویسی تاریخ که بقصد توجیه و تبلیغ چنین تغییراتی انجام می‌گیرد، یک بخش مهم از تحولات در شوروی سابق است. می خواهند ستمدیدگان در آن جمهوریها و سراسر جهان را قانع کنند که سوسیالیسم بمعنای شکست تمام و کمال است و هیچ گزینه‌ای غیر از سرمایه داری وجود ندارد. اینک دوران تزاریسم را بمثابه عصری طلایی تصویر می‌کنند که توانائیهای نهفته عظیمی داشت اما انقلاب بلشویکی باعث اتلاف آن شد و به «روزهای تیره و تار» حاکمیت استالین انجامید.

این تحولات اهمیت گرایش نوینی که در میان میرخان غربی پیدا شده و در محافل آکادمیک به «تجدید نظر طلبی» مشهور شده را مورد تاکید قرار می دهد. علت این نامگذاری، «تجدید نظر» در مارکسیسم - لنینیسم نیست. بلکه آنها به تجدید نظر در نوعی تاریخ نگاری که «منطبق بر تئوری توتالیتاریسم» است، پرداخته‌اند. این نوع تاریخ نگاری سالیان سال در غرب تسلط داشته است. (۱) میرخانی که به تئوری توتالیتاریسم معتقدند، اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین را تحت اراده آهنین و استبداد مطلقه فردی تصویر کرده و توده‌ها را صرفا قربانیانی ساکت قلمداد می‌کنند. برعکس، «تجدید نظرطلبان» نقش نیروهای طبقاتی مختلف در شوروی سوسیالیستی را خاطر نشان می‌کنند و بر شماری از دستاوردهای انقلابیون شوروی انگشت می‌گذارند. یکی از نویسندگان که «ه. کوروميا» نام دارد این روند را چنین توصیف می‌کند: «انقلاب در آثار (تجدید نظرطلبانه) صرفا انقلابی از بالا معرفی نمی شود، بلکه بعنوان پدیده‌ای تصویر می‌شود که تحت فشار سیاسی «پایینی‌ها» و با حمایت آنها بوقوع پیوسته است. از دیدگاه میرخان غربی، استالین که تحمل انتقاد نداشت یک حکومت ترور برقرار ساخته و کل جامعه را مرعوب کرده بود. آنها حمایت توده‌ای از او را کاملا نادیده می گیرند.»

میرخان تجدید نظرطلب، ادعای انقلابی بودن ندارند و نیستند. همانگونه که از اظهاریه «کوروميا» بر می‌آید، آنها دولت را دیکتاتوری این یا آن طبقه در نظر





تصویر بالا: ۱۹۲۹. کارگران برای کمک به امر کلکتیویزاسیون به روستا می‌روند. بر پرچم آنها چنین می‌خوانیم: پیش بسوی انجام کلکتیویزاسیون در منطقه قفقاز شمالی! کولاک‌ها را بمثابه یک طبقه نابود کنید!

تصویر پایین: دهه ۱۹۳۰. توده‌های منطقه فرغانه (شامل ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) به هنگام کشیدن کانال آبیاری، نوای موسیقی کرنا و دهل به کار آبها آهنگ می‌بخشند.

نمی‌گیرند بلکه عرصه‌ای می‌بینند که هر یک از طبقات به درجه‌ای در آن اعمال نفوذ می‌کند. هدف «تجدید نظرطلبان» از تاریخ‌نگاری این نیست که چگونگی غلبه بر جامعه سرمایه‌داری را تحلیل کنند. آنها می‌کوشند به دیدگاهی وفادار بمانند که جامعه را جمع منافع اجتماعی مختلف و اغلب متخاصم جلوه می‌دهد. بعقیده آنها، این الگو از تاریخ، حقیقت را بیشتر از مکتب مسلط توتالیتاریستی منعکس می‌کند. اما مکتب تاریخ‌نگاری «تجدید نظرطلب» علیرغم دیدگاه اساسا انحرافی



حامیانش، نگرشی نو از بسیاری وقایع مهم در ساختمان سوسیالیسم در شوروی ارائه می دهد. نوشته حاضر به دو کتاب در این زمینه می‌پردازد که اخیرا منتشر شده است.

«بهترین فرزندان سرزمین پدری» نوشته «الن ویملا» شرح کارزاری است که در سال ۱۹۲۹ برا فراختن حزب بلشویک براه افتاد. هدف این بود که ۲۵ هزار کارگر را بمثابه نیروی ضربت پرولتری به روستا بفرستند تا کلکتیویزه کردن کشاورزی را به پیش برند. «ویملا» یک تصویر کلی مختصر از اوضاع اقتصادی شوروی در آن زمان عرضه می‌کند و نشان می دهد که از نظر افراد شرکت کننده در کارزار کلکتیویزاسیون، این کارزار برای ادامه انقلاب بلشویکی واجب بود. این بویژه در مورد کارگران فعال سیاسی صدق می‌کند که از سنگرهای تاریخی انقلاب اکتبر برخاسته بودند. این افراد که به «۲۵ هزاری‌ها» مشهور شدند، آگاهانه خود را حامل آگاهی پرولتری به میان توده‌های دهقان در مناطق عقب‌مانده روستایی می‌دیدند. هدف آنها، اتحاد با دهقانان انقلابی، کمک به رهبری مبارزه آنها در راه ساختمان سوسیالیسم و آفرینش دنیایی نوین بود. کارزار «۲۵ هزاری» در پی بحران عظیمی براه افتاد که طی سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ اتحاد شوروی را در برگرفت. علیرغم برداشت خوب محصول، میزان غله‌ای که به شهرها فرستاده می شد ناگهان کاهش یافت. بعلاوه، جمعیت شهر بسرعت رو به افزایش نهاده بود. برخلاف انتظار اکثر بلشویکها، انقلاب در سراسر اروپا براه نیفتاد، و در عوض خطر برپایی جنگ دوباره مطرح شد. در حالیکه برخی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از انقلاب دست شسته و در پی سازش با نظم کهن بودند، بخش مسلط حزب به رهبری استالین مصمم بود که به پیش راه بگشاید، سوسیالیسم را بسازد، قدرت اقتصادی و نظامی شوروی را ارتقا دهد و در صورت بروز جنگ، رسیدن غله به ارتش سرخ را تضمین کند.

در آغاز، رهبری حزب کوشید از طریق اتکا به مقامات روستایی که از قبل بر سر کار بودند، انقلاب را به روستاها ببرد. اما این تلاشهای اولیه ناکام ماند. کارزار «۲۵ هزاری‌ها» از دل این شکست سر برآورد.

اگرچه «۲۵ هزاری ها» از حمایت رهبری حزب برخوردار بودند اما شرایط محلی غالبا دشوار بود. در سال ۱۹۲۶ از هر ۴۰۰ روستایی فقط یک نفرشان بلشویک بود. اغلب این بلشویکها، اعضای جدید بودند که در دوره «نپ» به حزب پیوسته بودند. آنها نه فقط به لحاظ سیاسی ناآزموده بودند، بلکه بسیاری‌شان دهقانان مرفهی بودند که در واقع برای حفظ موقعیت ممتاز خود در روستا به حزب پیوسته بودند.

فراخواندن کارگران پیشرو برای اعزام ۲۵ هزار نفر از صفوف خود به روستا که در آغاز انتظار می‌رفت کارزاری یکی دو ساله باشد، بخشی از تلاش برای بر هم زدن بساط محافظه‌کاران در روستا و بسیج پایه اجتماعی پرولتری حزب بود. نقطه اوج کارزاری توده‌ای که در کارخانه‌ها براه افتاد انتخاب کارگران بود. شمار داوطلبان اعزام به روستاها چندین برابر تعداد مورد نیاز بود. کارخانه‌ها این کارگران را تامین می‌کردند و می‌کوشیدند به لحاظ مادی و معنوی از آنها حمایت کنند. از بین مدیران کارخانه‌ها که همگی عضو حزب کمونیست بودند، تعداد اندکی از کارزار حمایت کردند. اما بسیاری در مقابلش مقاومت کردند. آنها نیز با نیاز صنعتی کردن سریع که بخشی از برنامه پنجساله اول بود مواجه بودند و بعقیده «ویملا»، نه حاضر بودند تعدادی از بهترین کارگران و فعالین خود را از دست بدهند و نه به پای کارزار سیاسی مهمی بروند که از کار، مجزا باشد. خیلی از آنها آشکارا از این بحث می‌کردند که سهمیه کارگرانی که از آنها خواسته شده خیلی بالاست. بعضی‌هایشان نیز تاکتیکهای مختلفی را بکار بستند و کوشیدند جوانان بی‌تجربه و نپخته که هیچ تعهد سیاسی خاصی برای پیشبرد این وظیفه پیچیده و خطرناک نداشتند را اعزام کنند. مقالاتی در مطبوعات به چاپ می‌رسید که از امکان برخورد خصمانه روستائیان با کارگران اعزامی می‌گفت ـ و مسلما قصد از چنین اظهاراتی تشویق کارگران به شرکت در این کارزار نبود.

نیروهای حزب بلشویک تحت رهبری استالین برای فائق آمدن به این مقاومت، اجرای کارزار و سپس حمایت از کارگران اعزامی، به بسیج توده‌ای (از پایین) دست زدند. آنها کارگران را بر مبنای منافع شخصی بسیج نمی‌کردند: شرایط زندگی در روستا خیلی بدتر از شهر بود. کاهش فوری و قابل توجه دستمزد و افت شرایط عمومی معیشت منجمله خوراک و فعالیت فرهنگی و امثالهم در انتظار «۲۵ هزاری» بود.

رفتن آنها به روستا دلایل دیگری داشت: اغلب داوطلبان از صفوف رزمندگان جنگ داخلی علیه بورژوازی و ارتشهای مداخله‌گر، و از فعالین سیاسی سالهای بعد از آن بودند. آنها خود را وقف آرمانهای مارکسیسم ـ لنینیسم و حزب کمونیست کرده بودند. «ویملا» از کارگری بنام «ف. ز. دروژه» اهل «اوستف» مثال می‌آورد. او برای کارگران همسنگر خود در کارخانه توضیح داد که چرا بعد از خدمت در جنگ داخلی اینک وظیفه نبرد در راه کلکتیویزاسیون را نیز بدوش می‌گیرد. «من یک پارتیزان قدیمی هستم. در گذشته، بی‌آنکه لحظه ای دچار فکر و تردید شوم، خانواده ام را رها کردم و برای دفاع از حزب و دولت شوروی به جنگ رفتم. حالا که شعار «کلکتیویزه کردن کامل منطقه قفقاز شمالی طی یک تا پکسال و نیم» جلو گذاشته شده، من با رضایت خاطر به روستا می‌روم تا بار دیگر وظیفه خود را در قبال حزب و دولت شوروی انجام دهم.» «ویملا» به ناخرسندی بسیاری از کارگران طی دوران «نپ» (سیاست اقتصادی نوین) اشاره می‌کند. «نپ» به عقب‌نشینی موقتی در اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ اطلاق می‌شد که لنین در مواجهه با ویرانیهای ناشی از مداخله امپریالیستی علیه دولت نوپنیاد انقلاب، فراخوانش را داد. «نپ» تا حدی احیای سرمایه‌داری در شهرها و بویژه در روستاها که بلشویکها کمابیش توان دگرگون کردن موثر جامعه و اقتصاد را نداشتند، مجاز شمرد. بعد از ارائه سیاست کلکتیویزاسیون، کارگران می‌دیدند که مجددا در موضع تعرض قرار گرفته اند و می‌توانند از طریق بردن انقلاب در بین دهقانان بویژه دهقانان فقیر، به تقویت آن بپردازند. کارگران قدیمی از ۶۰ سال به بالا داوطلب شدند و به سایرین یادآوری کردند که چگونه در صف مقدم جنگ داخلی نبرد کرده اند. آنها بهمین ترتیب کارگران جوان را تشویق کردند که در صفوف مقدم بایستند و جای آنها را پر کنند. کارگرانی که با روستا آشنا بودند نیز به سخن درآمدند. یکی از آنها اعلام کرد: «خود من از میان دهقانان آمده‌ام، سالیان سال نه فقط شاهد زندگی دهقانان بوده‌ام، بلکه خود طعم تمامی خرافاتی که ذهن جماعت دهقانی کهنسال قبل از انقلاب را پر کرده بود، چشیده ام. بنظر من راه خلاصی دهقانان از این شرایط فلاکت بار، پیوستن به مزرعه کلکتیو است.» «۲۵ هزاری‌ها» خود را کمکی ضروری برای نیروهای ضعیف حزب در مناطق روستایی می‌یافتند. کمکی بی چون

و چرا برای تضمین اینکه کلکتیویزاسیون به پیش برده شود؟ و شهرها و خود انقلاب به محاصره نیروهای بورژوایی روستا در نیایند و خفه نشوند. اما آنها خود را صرفا یک ضامن و اهرم فشار انسانی برای اجرای سیاست حزب نمی‌دیدند. «۲۵ هزاری‌ها» خود را الگویی از فرهنگ و آگاهی کمونیستی می‌یافتند که علیه بیسوادی، اعتیاد به الکل و بی انضباطی مبارزه کرده و بطور کلی چشم نواحی تاکنون دور از دسترس را به انقلاب باز می‌کند. اگرچه بسیاری از آنها عملا به شهر بازگشتند اما بسیاری نیز در آنجا اقامت گزیدند و زندگی نوینی را در میان دهقانان آغاز کردند.

کارگران علیرغم محرومیتهای مادی، خصومتها و خطراتی که از جانب کولاکهای دشمن (دهقانان مرفه) تهدیدشان می‌کرد به روستا رفتند. بسیاری از آنها بقتل رسیدند، صدها نفر از آنها توسط کمیته های حزب در روستا که تحت رهبری قشر ممتاز دهات و نوکران آنها بود مورد ضرب و شتم قرار گرفته، دستگیر و از حزب تصفیه شدند. بسیاری اسیر گرسنگی شدند، و براقع همگی آنها در شرایط بسیار دشوارتر از زندگی در شهر قرار گرفتند. با وجود اینن، اکثریت «۲۵ هزاری‌ها» بر کلکتیویزاسیون پایدار مانده و آن را به پیش بردند. آنها متحدان خود در روستا، که عمدتا دهقانان فقیر و آموزگاران و جوانان بودند را بسیج کردند.

بخشا بخاطر تلاشهای فداکارانه همین انقلابیون پرولتر بود که برای نخستین بار در تاریخ بشر، کشتگران زمین را از چنگال مالکان خصوصی که برای چندین و چند نسل اراضی را تحت کنترل خود داشتند، خارج کردند. این یک پیروزی تکان دهنده و حقیقی بود که الهامبخش میلیونها کارگر و دهقان در سراسر جهان شد، بدانان امید بخشید و تسلیم طلبی آن دسته از رهبران حزب شوروی نظیر تروتسکی و بوخارین که مدعی بودند کسب پیروزی در این زمینه ناممکن است را پخویی افشا کرد. همانگونه که مائو بعدا مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، اشتباهات جدی بواقع در جریان این کارزار رخ داد. و زمانی که رویزیونیستها در دهه ۱۹۵۰ قدرت را غصب کردند، مزارع کلکتیو دولتی را به ابزار رنج و تحقیر تبدیل کردند. و بر مبنای تحلیل مائو، علیرغم اینکه کلکتیویزاسیون در اتحاد شوروی یک پیروزی بزرگ بود اما وسیعا شیره دهقانان را کشید. این امر را باید بخشی از سیاست تاکید بیش از حد بر صنایع سنگین به زیان کشاورزی و صنایع سبک، محسوب داشت. اما بروز این خطاها از جانب استالین و انقلابیون شوروی به این واقعیت هم مربوط می‌شد که آنها نخستین گام راهگشا را در این مسیر برمی داشتند. همین گامهای راهگشا مبنای آموزش و پیشرفت مائو و رفقای چینی به سطحی بهتر و عالیتر شد.

«انقلاب صنعتی استالین» به قلم «هیوراکی کووروما» اثری درباره تاریخ اقتصاد است. در این کتاب، واقعیاتی جمع آوری شده که به سادگی قابل دسترس نیست. این اثر کانون توجه خود را برنامه پنجساله اول در اتحاد شوروی (۱۹۳۲ - ۱۹۲۸) قرار داده و بویژه به نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن می‌پردازد. «کووروما» مختصرا شرایط عینی موجود در زمان تصمیم‌گیری به خاتمه «نپ» و آغاز تعرض در راه صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون را برمی‌شمارد. در آن دوره، تنش بین‌المللی بالا گرفته و رهبران شوروی بیش از پیش نگران احتمال مداخله مجدد امپریالیستها بودند. همانطور که بالاتر اشاره شد، بحران غله در سالهای ۲۶ - ۱۹۲۷ براه افتاده و استالین و کسانی که مصمم به پیشروی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بودند را با مصاف حادی مواجه کرده بود. این عوامل به بحران اعتماد در رژیم انقلابی پا داد.

«کووروما» در پی آن نیست که یک جمعبندی کلی از دوره برنامه پنجساله اول ارائه دهد. کتاب او به تشریح نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن محدود می‌شود. ارزیابی وی از آن دوره، بدرستی از مزخرفاتی که توسط مکتب تاریخ نگاری «توتالیتاریسمی» تولید شده و سرکوب روشنفکران ارتجاعی و کولاکها را منعکس می‌کند، فاصله می‌گیرد. «کووروما» بنحوی زنده نشان می‌دهد که نه فقط سیاستهای استالین از حمایت قابل توجه توده‌ها برخوردار بود بلکه پاسخی به احساس ناخرسندی عمیق اقشار گسترده‌ای از جامعه خاصه پرولترهای جوان از دوره «نپ» نیز بود. مائو به آن دوره، از زاویه مبارزه حاد طبقاتی در جامعه شوروی می‌نگرد و این کارزار را عاجل و ضروری ارزیابی می‌کند.

اما حزب برای پیشبرد این تعرض روی چه کسانی حساب بار کرد؟ انقلابیون هرگز پیش از آن با چنین مشکلی مواجه نشده بودند. اینک موفقیت انقلاب به معضلات نوینی پا داده بود: کارگران قدیمی اغلب به کارخانه‌هایی که دستمزد بالاتر و مشاغل ماهرانه‌تر داشتند منتقل شده و از همان موقعیت مشابه رهبران شناخته شده برخوردار بودند. تقریبا تمام بخش مدیریت کارخانه‌ها از اعضای عالیرتبه حزب کمونیست تشکیل شده بود. آیا آنها حاضر بودند جنبشهای توده‌ای که برای ساختمان سوسیالیسم الزامی بود را رهبری کنند؟

پرورژه های عظیم صنعتی که صدها هزار جوان بیکار شهری و مهاجران جوان روستایی را درگیر می‌کرد براه افتاد. در صف مقدم پرورژه های غول آسای ساختمان سوسیالیسم، جنبشهای ضربتی قرار داشت که نوک پیکان آن را اغلب جوانان تشکیل می‌دادند. در آن زمان، سیاستها آنچنان که امروز انقلابیون ممکست تصور کنند روشن نبود: جنبشهای ضربتی بمعنای افزایش مداوم معیارهای تولیدی بود، و این اغلب با نارضایتی بخشهایی از خود کارگران بویژه مسن‌ترها و کارگران ماهرتر و منجمله بسیاری از رزمندگان قدیمی انقلاب و جنگ داخلی روبرو می‌شد.

بخشی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در صف مقدم این جنبش قرار گرفته بودند، اما اغلب جوانانی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند تازه از روستا آمده بودند و تجربه مبارزه طبقاتی و زندگی صنعتی را نداشتند. کارگرانی که حزب به آنها متکی بود به این جوانان با سو- ظن می‌نگریستند. مثلا یکی از رهبران حزب چنین می‌گفت: «کارگران جوانتری که از روستا آمده اند، کارخانه را مایملک طبقه کارگر، مایملکی که از چنگال سرمایه داران بدر آورده شده نمی‌دانند. آن را مخلوق پرولتاریا که توسط دولت شوروی برپا شده نمی‌بینند، بلکه کارخانه را محلی می‌دانند که در آنجا می‌توانند درآمد اضافی بدست آورند و بکار زراعی خویش بزنند.

با وجود این، رهبری حزب به این جوانان بویژه به جوانانی که از دل طبقه کارگر برخاسته بودند، اعتماد بسیار کرد. استالین جوانان کومسومول (سازمان جوانان حزب) را فراخواند که «در صف مقدم» جنبش صنعتی کردن جای گیرند. و آنها چنین کردند. یک مهندس آمریکایی در اتحاد شوروی علیرغم اینکه علاقه‌ای به رژیم شوروی نداشت، در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است: «امروز یک ناظر می تواند بسادگی خیزش اصیلی که بر مبنای آمال مسیحایی و فداکاری انقلابی براه افتاده و رهائی مشتاقانه از افسردگی «نپ» با اهداف محدود و با راحت‌طلبی های خرده بورژوائیش را نادیده بگیرد... شور و هیجان عظیمی در بین بخشی از نسل اول بعد از انقلاب بویژه در

بین آن دسته از دهقانان و کارگران کارخانه که سابقا موقعیتی پایینتر از بقیه داشتند برانگیخته شده بود.» برای آنها هدف از این مصاف جدید صرفا ارتقای موقعیت شغلی خودشان نبود بلکه آفرینش جامعه نوین بود که تاکنون سابقه نداشته و در آن بیعدالتی و نابرابریهای بازمانده اجتماعی محو شده و به اتحاد پرولتاریا و کل خلق می انجامد.

جنبشهای ضربتی و نشستهای برنامه ریزی کارگران شاهد حضور کادرهای حزب در کارگاه‌ها جهت بسیج کارگران بود تا بتواند از سطوح تعیین شده در برنامه مرکزی فراتر رود. مدیران کارخانه هر چند اکثریت قریب به اتفاقشان از اعضای حزب بودند اما در بسیاری از موارد مقاومت می‌کردند و مصافهای جدیدی را به ناگزیر در برابر جنبشهای توده‌ای مطرح می‌کردند. زمانی که کارگران بر مضاعف کردن میزان تولید پافشاری کردند، آنها از کجا باید مواد خام جدید بدست می آوردند و چگونه باید بهایش را می پرداختند؟ نقش اتحادیه های کارگری چه بود که قرار بود از شرایط کارگران دفاع کنند؟ بسیاری از مدیران از اوقاتی که در نشستهای مداوم کارگران از دست می‌رفت و بطور متوسط، نصف روز را شامل می شد، شدیدا گله داشتند.

بعقیده «کورومیا» خیزش شورانگیز انقلابی در اتحاد شوروی، با خود رشد گرایشات تساوی جویانه را بهمراه آورد. گروه‌های کمک متقابل و سایر اشکال کار کلکتیو توسط کارگران ایجاد شد. منجمله در دوره معینی یک «نظام بریگادی» بود که مهارتهای گوناگون را در برمی گرفت. آنها فعالیت و دستمزدهایشان را بهم می آمیختند و سپس بطور برابر این دستمزدها را تقسیم می‌کردند. برای مدتی تفاوت دستمزدها در سراسر جامعه شوروی کاهش یافت و در بسیاری از کارخانجات، کارگران ماهر معادل کارگران غیرماهر حقوق می گرفتند. «کورومیا» بدین اشاره دارد که این تحول از یک دیدگاه بازاری، غیرقابل فهم بود. زیرا در بحبوحه کمبود بازر کار ماهر صورت می‌گرفت. روند تعادل دستمزدها به عقیده «کورومیا»، «آهنگ قهرمانانه نبرد علیه حرکت خودروی بازار» را داشت. یک منبع پشتیبانی از این سیاستهای تعادلی، به عقیده «کورومیا» دیدگاه استالین بود که معتقد بود این تساوی‌گری، هسته مرکزی طبقه کارگر را از خطر ناشی از اشرافیت کارگری در امان می دارد.

با وجود این، گرایشات تساوی جویانه به مشکلات نیوین پا داد. بسیاری از کارگران ماهر بسادگی به جانب کارخانجاتی روان شدند که جنبش انقلابی در بین کارگران توان کمتری داشت و نتیجتا تساوی جوئی ضعیفتر بود. بنابراین آنها می‌توانستند دستمزدها و شرایط کاری بهتری را دیکته کنند. این امر بطور جدی باعث اختلال در تولید شد. و در نهایت رهبری حزب چنین نتیجه گیری کرد که حفظ سیستم بریگادی غیرممکن است.

مانوئیته دون در جمعبندی از ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی خاطرنشان کرد که هر چه زمان می گذشت استالین کمتر به توده‌ها اتکا می‌کرد. «کورومیا» مارکسیست نیست. تحلیل او مسلما از تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در آن انقلابیون چین توانستند بسیاری از خطاهای انقلابیون شوروی را تصحیح کنند، بهره نبرده است. با وجود این، جزئیاتی که «کورومیا» بدست می‌دهد هم، نشانگر کارهایی است که واقعا از جانب رهبران و توده‌ها در شوروی انجام شدو تایید تحلیل مائو است. یکی از این موارد، ارزیابی «کورومیا» از سیاست مدیریت تک نفره است.

بدون شک استالین می‌دانست که برای راه گشودن به صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون، باید با منافع قدرتمند بوروکراتیک در جامعه شوروی نبرد کند. او برای چنین نبردی آماده شده بود. نمونه اش را می‌توان در توبیخ بیرحمانه مدیران و سایر کسانی دید که در برابر ابتکارات کارگران در امر برنامه ریزی جنبش ضربتی کارگران و اسلوب رقابت سوسیالیستی، مقاومت می‌کردند. در این مورد، استالین چنین گفت: «رقابت سوسیالیستی در عمل، جلوه‌ای از انتقاد از خود انقلابی توده‌هاست که از ابتکار عمل خلاقانه میلیونها کارگر سرچشمه گرفته است.... و خطر بوروکراتیک مشخصا و پیش از هر چیز در مانع تراشی در برابر شور و شوق، ابتکار عمل و فعالیت مستقلانه کارگران تبلور می‌یابد. منبع عظیمی که در اعماق نظام ما درون طبقه کارگر و دهقان وجود دارد را پنهان می‌کند و نمی‌گذارد که از این منابع در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی ما در داخل و خارج کشور استفاده شود.»

اگرچه استالین سکاندار مردم شوروی در دریائی ناشناخته بود و نوعی از تحول اقتصادی را به‌پیش می برد که در تاریخ سابقه نداشت، اما وی بطور فزاینده به شیوه‌هایی اتکا می‌کرد که در تضاد با هدف مبارزه وی قرار داشت. یک جنبه مهم از این روشها سیاست مدیریت تک نفره بود. بنظر می آید که استالین این سیاست را یک بخش ذاتی از تمرکز فزاینده می دید و که وی این را بنوبه خود وجه اساسی صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون سریع به قصد تقویت پنیه جنگی اتحاد شوروی به حساب می‌آورد. تمرکز، بنظر ضدحمله ای علیه آشوبی می‌آمد که بناگزیر در این پروسه سر بلند می‌کرد.

اما اسلوب مدیریت تک نفره که بین کارگران و مدیریت کارخانه‌ها فاصله می انداخت، تنها راه حل ممکن برای چنین مشکلی نبود. حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌کوشید از طریق یک سیستم «کنترل کارگری» نوعی تعادل با مدیریت تک نفره ایجاد کند. کنترل کارگری آنقدر موثر بود که اغلب، اعتراض مدیران را برمی‌انگیخت. زیرا اغلب چنین بود که کارگران از طریق «نشستهای پر آشوب» خود که در آنها طرح‌های تولید و غیره را ارائه می‌دادند، روال عادی امور را بر هم می‌زدند. بر مبنای شواهدی که «کورومیا» ارائه می‌دهد، از جانب کارگران اعتراض مستقیم و گسترده‌ای نسبت به ابعمال مدیریت تک نفره ابراز می‌شد. مانوئیته دون سیاست مدیریت تک نفره را یک اشتباه ارزیابی کرد و از این بحث کرد که «باید یک خط تمایز اساسی بین قوانین حاکم بر موسسات سوسیالیستی با موسسات سرمایه داری وجود داشته باشد». در واقع چینی‌ها در جریان انقلاب فرهنگی، کمیته های انقلابی را بوجود آوردند که ترکیب افراد در آنها شامل نمایندگان منتخب «پایین» بود. برخی اوقات آنها از نمایندگان حزب، ارتش و توده‌ها تشکیل می شد و یا گاه ترکیب پیر، میانسال و جوان را در بر می‌گرفت. این کمیته‌ها بیژه شامل سرخ و متخصص بود که سرخ در آن عامل تعیین کننده بحساب می آمد. کمیته ها تجارب گوناگون را برای هدایت کارخانه‌ها، مدارس و سایر موسسات بهم می‌آمیخت و مورد استفاده قرار می داد. بعلاوه کمک می‌کرد که تقسیم کار بازمانده از جامعه طبقاتی بهم بخورد و شور و شوق توده‌ها برانگیخته و سازماندهی شود.

حمایت استالین از مدیریت تک نفره بخشی از گرایش در حال رشد در صفوف رهبری شوروی بود. اتکا آنها به توده‌ها روز به روز کمتر می‌شد. این گرایش بعدها نتایج منفی وخیمی ببار آورد. حتی در لحظات پر شور برنامه پنجساله اول و تصرف کلکتیویزاسیون، تبلور چنین گرایشاتی را می‌شد دید. «کورومیا» نه

فقط نشان می‌دهد که علیرغم مقاومت بسیاری از کارگران، مدیریت تک‌نفره اعمال می‌شد، بلکه قطعه‌کاری و انگیزه‌های مادی و سیاستهای مشابه دیگر، روز به روز بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بعلاوه خیزش کارگران در برنامه پنجساله اول، علیرغم اینکه از روحیه انقلابی اصیلی برخوردار بود و دستاوردهای انقلابی اصیلی داشت، از آغاز، تولید را کانون توجه خویش قرار داد و بنابراین محدود شد. برای نمونه، میلیونها کارگر حقیقتا در صفوف مدیران و کارگران علمی و فنی جامعه نوین جای گرفتند. این امر بسیاری از ناظران آن دوره را حیرت‌زده کرده بود. اما این امر آنسان به‌پیش رفت که نتوانست تا حد امکان به ریشه‌های تقسیم کار جا افتاده در جامعه ضربه بزند. بنابراین اگرچه می توان گفت که کارگران آن نسل تقریبا در همه عرصه های جامعه به صحنه آمده بودند، اما اینکار به میزان زیادی از طریق جدا شدن آنها از طبقه کارگر انجام گرفت. یا بعبارت دیگر، از طریق انتقال آنها به سطحی بالاتر در تقسیم کار اجتماعی. این نظریه که از طریق تبدیل فزاینده کارگران به مدیر، دانشمند و امثالهم می‌توان بر تقسیم کار فائق آمد، با این دیدگاه موکد استالین همراه شد که ساختمان سوسیالیسم بمعنای رشد نیروهای مولده است. عظیمترین مصاف در انتظار مائوتسه‌دون و انقلاب فرهنگی بود تا به تدریج ریشه‌های واقعی تقسیم کار اجتماعی که مشخصه جامعه طبقاتی است را دریابند. آنها این امر را از طریق بسیج توده‌ها جهت شناخت و تغییر روبنا به انجام رساندند.

برای مثال در انقلاب فرهنگی، جوانان محصل را فراخواندند تا به روستا رفته و نه فقط دانش کتابی خود را به میان دهقانان ببرند، بلکه مهمتر از آن، از دهقانان بیاموزند که چه دانشی مورد نیاز است و برای چه کسی و چه هدفی باید آموخت.

«کورومیا» با جدا شدن از مکتب «توتالیتاریستی» تاریخ معتقد است که مبارزات مهمی در صفوف بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ ادامه داشته و موفقیت «گروه استالین» (به گفته او) به هیچ وجه امری حتمی نبوده است. او به قدرت مخالفان استالین که اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ در اتحادیه‌های کارگری و موسسات دیگر، نخست حول ترتسکی و سپس حول بوخارین گرد آمده بودند، اشاره می‌کند و این احتمال را جدی می‌گیرد که آنها حتی در اوایل دهه ۱۹۳۰ آماده شده بودند که از هر شکست مهم «گروه استالین» برای غصب قدرت استفاده کنند. برای مثال، «ک. ب. رادک» که یکی از اعضای دفتر سیاسی بود، در مورد سیاست تعرضی صنعتی کردن چنین اظهار داشت: «اگر از شتاب این تعرض عمومی کاسته نشود به چیزی می‌انجامد که آن را به اصطلاح نتیجه مارش ورشو می‌نامیم.» (منظور کارزاری است که طی جنگ انقلابی داخلی براه افتاد و استالین هم در آن درگیر بود و به شکست جدی ارتش سرخ انجامید.) دیگران فکر می‌کردند که ناکامی سیاست استالین و سر بلند کردن جریان راست واقعا یک نتیجه از پیش معلوم است. «کورومیا» نشان می‌دهد که این خطوط راست‌روانه در سطوح مختلف حزبی از حمایت گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند. برای مثال، در نشست «کارگران ضربتی در جبهه مالی» به سال ۱۹۳۲، حمایت آشکار گسترده‌ای از این پیشنهاد بعمل آمد که نیروی محرکه سود باید دوباره به عامل تعیین‌کننده در امور مالی دولت شوروی تبدیل شود. و کسانی که از این پیشنهاد حمایت می‌کردند ظاهرا کارگران پیشرو سیاسی در بخش مالی بودند!

«کورومیا» در جمعبندی از دوران برنامه پنجساله اول به این نکته می‌رسد که مورخان غرب بطور جدی به نقش فعال ایدئولوژی و امور سیاسی در سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی کم‌بها داده و بدین ترتیب بر خصلت یکدست جامعه شوروی تاکید بیش از حد می‌گذارند: «استالین نه تنها کل ملت را بسیج نکرد، بلکه حتی آن را دچار تفرقه ساخت. استالین برخلاف «ویت» (یکی از اصلاحگران در دوره ماقبل جنگ جهانی اول) که در پی یک حکومت مطلقه قدرتمند بود که نیازی به اتکا به هیچ طبقه خاصی نداشته باشد و فرای تمامی طبقات بایستد، عامدانه در پی جلب حمایت حوزه‌های سیاسی مشخص، کمونیستها، کومسومول‌ها و کارگران صنعتی از طریق برانگیختن آنها علیه کسانی بود که ادعا می‌شد دشمن طبقاتی هستند.»

نسل بعدی انقلابیون که توسط مائوتسه‌دون رهبری می‌شدند در عین حال که از خدمات استالین دفاع می‌کردند انتقاداتی جدی از خط راهنمای این کارزارهای عظیم بعمل آوردند. (۲) علیرغم همه اینها، کارزارهای فوق‌الذکر دستاوردهای عظیمی در ساختمان سوسیالیسم بحساب می‌آیند که توسط مردم شوروی حاصل شده اند. تعداد قابل توجهی از ناظران عینی نظیر «آنا لوییز استرانگ»، «موریس هیندوس»، «دووران»، دکتر «نورمن بسیون» و سایرینی که در آن دوران به گوشه و کنار اتحاد شوروی سفر کردند، ماجراهای بیشماری را نقل می‌کنند که نشان می‌دهد کارگران و دهقانان در روسیه عقب مانده چه معجزاتی آفریده‌اند. شرح این مشاهدات در کتابهایی آمده که البته امروز دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند.

واقعیت اینست که وقتی قدرتهای پیشرفته امپریالیستی در آلمان، انگلستان، فرانسه و آمریکا در بحران بزرگ دست و پا می‌زدند و میلیونها نفر در این ثروتمندترین کشورهای جهان بی‌خانمان شده و لقمه نانی گدایی می‌کردند، کشور سابقا عقب‌مانده اتحاد شوروی شاهد سریعترین توسعه اقتصادی در قرن بیستم بوده و شیوه کهن زندگی در آنجا دگرگون می شد. توده‌های چین تحت رهبری مائو با تصحیح اشتباهات استالین و مردم شوروی توانستند بسیار بیشتر از آنها در مسیر کمونیسم پیشروی کنند. در واقع پیشرفت چینی‌ها فقط با ایستادن بر شانه‌های چند نسل از مردم شوروی که حقیقتا دست به کار ساختن جهان بر شالوده‌ای نوین شدند، میسر شد. ■

توضیحات:

۱) در فصل ششم از کتاب «دمکراسی: آیا نمی‌توانیم چیزی بهتر از این برپا کنیم؟» (شیکاگو، انتشارات بنر ۱۹۸۶) به قلم باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، تئوری «دولت توتالیتر» و شیوه ای که تئوریسینهای غرب و بویژه سوسیال‌دمکراتها از آن بعنوان «یکی از سلاح‌های عمده ایدئولوژیک امپریالیسم غرب در تقابل با بلوک شوروی» بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده‌اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در واقع چیزی بمثابه «دولت توتالیتر» هرگز وجود نداشته است. آواکیان اصول عمده این تئوری را چنین بر می‌شمرد: «دولت توتالیتر» بر ترور همه جاگستر استوار است. هدف آن تسلط بر جهان و کنترل بر تمامی عرصه‌های زندگی است. آواکیان نشان می‌دهد که این تئوری به چه طرقی به امپریالیسم خدمت کرده است. این تز بویژه تقسیم جامعه به طبقات و نقشی که دولت بمثابه نهاد حاکمیت یک طبقه بازی می‌کند را پنهان می‌کند.

۲) مائو بطور مشخص تاکید یکجانبه استالین بر صنعتی و مدرنیزه کردن را مورد انتقاد قرار داد. او این مسئله را بطور مفصل در کتاب «نقدی بر اقتصاد شوروی» (چاپ مانتلی ریویو ۱۹۷۷) مورد بحث قرار می‌دهد. موضع مائوئیستی در این زمینه بطور فشرده در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آمده است.

دو سال خطیر... بقیه از صفحه ۴۲

ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بود. حکام ارتجاعی گمان می کردند که می توانند با کشتار و سرکوب و ترور، آتش جنگ خلق را به سادگی خاموش کنند. اما همانگونه که قانون علم و تجربه تاریخی به اثبات رسانده، کشتار توده ها آتش انقلاب را خاموش نکرده بلکه بر آن نفت پاشیده است. عمل منفی تروریسم دولتی، نتیجه مثبتی برای تکامل انقلاب خلق داشت. تروریسم دولتی، نقاب به اصطلاح دمکراسی، قانون اساسی و حقوق بشر را از چهره دولت ارتجاعی برداشت و به توده ها کمک کرد که خصلت فاشیستی دولت را بشناسند. حرکت سرکوبگرانه فاشیستی طی یک سال نه فقط بحران درون دولت حاکم را برملا کرد، بلکه بدان عمق بیشتری بخشید. آنها بعد از یک سال سرکوب دریافتند که موج عظیمتری از علاقه و همکاری مردم با جنگ خلق سر بلند کرده است. هزاران نفر جای صدها نفر را گرفتند، و صدها هزار جایگزین هزاران شدند! آنها دریافتند که جنگ خلق را به سادگی نمی توان نابود کرد؛ آنها دریافتند که این نوع بنیاد! نویس از جنگ است.

به موازات وخامت بحران درون دولت پوسیده طبقه ارتجاعی، جنگ کبیر خلق تضادهای میان فراکسیونها سیاسی مختلف را تشدید کرد. در بین باندهای مختلف درون مجلس که بمثابه نوکر غارتگران امپریالیست و توسعه طلب گوناگون عمل می کنند، روند مانورهای قدرت بالا گرفت. بر بستر چنین بحرانی، و بلافاصله بعد از جشن نخستین سالگرد شکوهمند جنگ خلق و آغاز سال دوم، یک ائتلاف جدید درون دولت ارتجاعی برپا شد. این ائتلاف فساد، عوامفریبی، توکر صفتی و پوسیدگی عریان را به نمایش گذاشت. حکومت جدید که مرتدان حزب کمونیست متحده نپال (م. ل) در آن شرکت جستند و رهبری آن بدست قصابان بیناجایاتای پود، حتی کاریکاتوری از دستاوردهای محدود جنبش تاریخی مردم در سال ۱۹۹۰ هم نبود. این حکومت استراتژی جدید سرکوب را با توطئه دیپلماتیک علیه جنگ خلق در هم آمیخت. بر مبنای این استراتژی، حکومت ابتدا اعلام کرد که جنگ خلق یک «مسئله سیاسی» است و می توان آن را از طریق «گفتگو» حل کرد. این در حالی بود که در عمل تدارک سرکوب شدیدتری را می دیدند. آنها کمیسیونهای مختلفی برای این کار برپا کردند که مشخص ترین آن کمیسیون اطلاعاتی بود. مردم توطئه همه جانبه حکومت نوین را زمانی دریافتند که آنها تصمیم به تصویب یک بودجه ضد تروریستی گرفتند و کوشیدند ارتش را حتی به مناطقی بفرستند که هیچ تغییری در شرایط عینی آنجا صورت نگرفته بود.

حزب ما اتکا، به آموزه های م. ل. م، و اصل جهانشمول تکامل جنگ انقلابی و ویژگیهای جنگ خلق در نپال، پیشاپیش امکان بسیج ارتش دشمن علیه جنگ خلق را دریافت. حزب برای مقاومت در برابر آن، کل بدنه خویش، رزمندگان، و توده ها را به درجه معینی آماده کرده بود. این کار از طریق یک سلسله استراتژیها و تاکتیکهای سیاسی و نظامی انجام گرفت. اینکه دشمن، ارتش را علیه جنگ خلق بسیج کرد، از نقطه نظر جنگ یک نشانه پیروزی برای جنگ خلق بود. حزب خود را برای دورنماهای عظیمتر و مصافهای جدیتر آماده کرده بود.

توده های کبیر نپالی یک کارزار اعتراضی سراسری علیه تصمیم حکومت ارتجاعی مبنی بر تصویب بودجه به اصطلاح ضد تروریستی و بسیج ارتش علیه جنگ خلق به راه انداختند. این امر باعث شد که طرحهای دولت برای مدتی پشت پرده ببرد. اما طی یک دوره کوتاه، یک ماه و نیمه، خصلت فاشیستی حکومت جدید افشا شد. مهمترین مسئله این بود که برای نخستین بار توده های وسیع خلق فرصتی پیدا کردند تا خصلت ارتجاعی باند مرتد و رویزیونیست حزب کمونیست متحده را بشناسند و بفهمند. حکومت در مواجهه با خشم مردم مجبور به عقب نشینی شد. خلق نپال این امر را بدرستی نشانه ای از موفقیت ابتکار عمل خویش دید.

نیروهای فئودالی و امپریالیستی که اینگونه وقایع زنگ خطر را برایشان به صدا درآورده بود، در پی عوامل دیگری شدند تا بتوانند دولت خویش را حفظ کنند. در این چارچوب بود که یک روند نفرت انگیز آغاز شد: روند معامله گری در پارلمان، دستگیری و آدم ربایی از میان نمایندگان مجلس. همه اینها عمدتا با مداخله و بر مبنای منافع توسعه طلبان هند انجام گرفت! فریبکاری دمکراسی پارلمانی بیش از پیش افشا شد. بار دیگر روشن شد که پارلمان و نمایندگان آن فقط آغل و گوسفندانی متعلق به امپریالیسم و فئودالیسم هستند.

سرانجام یک حکومت ائتلافی شکل گرفت که متشکل از پانهای فاشیستی قبلی و حزب کنگره یعنی همان حزب بدنام و خیانتکار، قاتل مردم و نوکر توسعه طلبان هند بود. حکومت جدید که بشدت مورد تنفر و خشم مردم بود، در نخستین بیانیه علنی خویش اعلام کرد که سیاست مهار جنگ خلق را در دستور کار دارد. آنها اعلام کردند که جنگ خلق را در یک دوره سه ماهه «نابود خواهند کرد». حکومت جدید، سیاست استراتژیک استفاده از نوکران تحت الحمایه خود تحت نام «کمیته دفاع خلق» را در پیش گرفت، حملات غافلگیر کننده را برای کشتن کادرهای انقلابی براه انداخت، تبلیغات دروغ و شنیع علیه رهبری جنگ خلق را آغاز کرد، نیروهای گسترده کماندیوی پلیس و ارتش را در یک کارزار سرکوب سراسری که رسما اعلام نشده بود بسیج کرد، دستگیری و شکنجه را رواج داد و علیه برنامه های مسالمت آمیز تشکلات توده ای گوناگون مداخله نظامی کرد. بدین ترتیب بود که ۹ رزمنده انقلابی منجمله رفقا دانراج پون، سوک بهادر رکا، پرم بهادر رکا، بیم پارساد آهارتی از بخش «رولپا»، یک رفیق زن به نام کمالا بات از بخش «گورخا» و رفیق پادام بهادر رکایا از بخش «جاجارکوت» توسط این حکومت نوکر هند به قتل رسیدند. (این شمار کشته ها تا ژانویه ۹۸ است).

علیرغم اینها، جنبه مهمتر وقایع چیز دیگری بود. موج حمایت توده ای از جنگ خلق بشکلی بی سابقه و نوین بپاخاست. بیانیه ها و اقدامات حکومت خود باعث تشدید این موج شد. هزاران هزار دهقان، زن، محصل و روشنفکر با سرعتی بیشتر به روند مبارزه رزمنده پیوستند. عملیات نظامی چریکهای خلق نه فقط گسترش یافت بلکه به سطوح نوین تر تکامل پیدا کرد. موفقیت اشکال عالیتر عملیات چریکی در مناطق «روکوم»، «دایفنگ» و سایر بخشهای کشور، تایید این امر است.

در بحبوحه خشم و نفرت و مقاومت توده ها، پرده دیگری از نمایش ائتلافی جدید در دولت ارتجاعی آغاز شد. مبارزه بر سر قدرت بین کاخ سلطنتی، آمریکا و هند در گرفت. این مبارزه بشکل بحث بی معنا بر سر اینکه آیا باید انتخابات میان دوره ای برگزار شود یا یک نشست ویژه مجلس، براه افتاد. توسعه طلبان هند و امپریالیستهای آمریکایی برای برقراری سلطه و غارت انحصاری خویش، امروز علنا در گروهبندیهای ارتجاعی منجمله در کاخ سلطنتی، مجلس نپال، حزب کمونیست متحده و حزب «راستریا پراجاتانترا» نفوذ می کنند. امروز بیش از هر زمان روشن است که تضادها و درگیریهای گوناگون در میان باندهای ارتجاعی مختلف، در جوهر خود بازتاب مبارزه قدرت بین اردوهای امپریالیستی و توسعه طلب گوناگون است.

تصویری که از جنگ خلق و دولت ارتجاعی ترسیم کردیم، روشن می کند که این دولت به سمت سرنوشت محتوم خویش روان است و روند عظیم جنگ خلق بسوی پیروزی را می گشاید. دولت ارتجاعی کنونی سرمنشاء، سقوط کشور و خلق است؛ و جنگ خلق نماینده پرچمی است که کشور و خلق را حفظ می کند و به رهایی می رساند.

امروز نیروهای فئودالی، توسعه طلب و امپریالیست از طریق موکران نپالی خود یعنی حزب کنگره، حزب کمونیست متحده، کاخ سلطنتی، حزب پراجانانترا و غیره به توطئه چینی مشغولند تا بتوانند سرکوب شدیدتری را علیه خلق نپال و جنگ خلق به پیش برند. پیروزی جنگ خلق آسان حاصل نخواهد شد. این کار نیازمند شرکت گسترده تر و اقدامات متحدانه تر توده هاست. فرصتهای عظیمی وجود دارد و همزمان مصافهای جدی پیشاروی جنگ خلق قرار گرفته است.

تا به حال طبقه ارتجاعی از نظر سیاسی، استراتژی پخش اطلاعات دروغ را علیه جنگ خلق بکار گرفته و از نظر نظامی، محاصره و سرکوب را به پیش برده است. جنگ خلق نیز در مقابله با این سیاستها، استراتژی «مبارزه با شایعات» از نظر سیاسی و «درهم شکستن محاصره و تشدید مقاومت» را از نظر نظامی به اجرا گذاشته است.

ما نباید اصحطلاح گروههای سیاسی ارتجاعی مختلف را با شکست قطعی کل دولت ارتجاعی یکسان قلمداد کنیم. دولت ارتجاعی اگر نیاز داشته باشد می تواند کلیه گروههای سیاسی موجود را در صورت ناکام ماندن استبداد شدید علیه خلق نگاه بگذارد. انقلابیون فقط با آماده شدن در مقابل بدترین شرایط است که می توانند نقش تاریخی خود را ایفا کنند. نکته عمده این است که از طریق دفاع از اصول انقلابی م . ل . م و تعهد به منافع خلق، جرات پیروزی بخود دهند و مرگ را تحقیر کنند. راه هر چقدر هم که دشوار باشد، نابودی دولت ارتجاعی و پیروزی خلق امری مسلم است.

۳ ــ نقش جنگ خلق در تکامل سه ابزار انقلابی

الف ــ حزب

رفیق مائو سه ابزار جادویی انقلاب دمکراتیک نوین را بدین شکل سنتز کرده است: حزب، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق. اگرچه این تئوری همه جا یکسان است، اما تکامل مشخص این ابزار به ویژگیهای تکامل تاریخی کشورهای مختلف بستگی دارد. بنابراین جایی برای تفکر مکانیکی نیست. واضح است که از بین این سه ابزار، حزب عمده است و در دیگر را رهبری می کند.

جنگ خلق که دو سال است جریان دارد در تغییر و تکامل حزب نقشی تاریخی بازی کرده است. روند دراز مدت جنگ خلق در یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمره نظیر نپال و در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، روند تحول انقلابی حزب نیز هست. ما در مقایسه با دهها سال بحث و اقدامات ایده آلیستی، به تجربه خویش دریافتیم که جنگ خلق نقشی تکان دهنده در تحول انقلابی حزب بازی می کند.

نقش مهمی که جنگ خلق در این زمینه بازی کرده بدین قرار است: تقویت وحدت ایدئولوژیک حزب از طریق وحدت معنوی؛ ارتقاء هوشیاری ایدئولوژیک و سیاسی و سطح حزب به جایگاهی جدید بواسطه روشن شدن هر چه بیشتر ویژگیهای مشخص انقلاب نپال؛ از طریق رهبری کل حزب در راه تکوین یک فرهنگ انقلابی پرولتری که شامل از خود گذشتگی، فداکاری و تقبل رهبری انقلاب خلق است؛ ارتقاء آگاهی درباره رابطه دیالکتیکی مبارزه طبقاتی و مبارزه درونی و حل صحیح آنها؛ تحکیم و توسعه کیفی رابطه میان توده، طبقه، حزب و رهبران؛ افزایش نقش، مسئولیت و تثبیت حزب در عرصه ملی و بین المللی و غیره.

روند مقاومت در مقابل سرکوب فاشیستی دولت ارتجاعی و حملات زهرآگین رویزیونیستهای قدیمی و جدید بود که روند تحول انقلابی حزب را شتاب بخشید. این واقعیت که تحول حزب بمثابه نماینده انقلابی طبقه پرولتر از طریق یک روند حاد مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک انجام می گیرد، صحت خود را در نپال نیز به اثبات رسانده است.

امروز حزب بر پایه سنتز تجارب، دستاوردها و محدودیتهای جنگ خلق، تاکید می کند که باید از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آموخت. حزب بخاطر جلوگیری از تغییر ماهیت خویش، برای انقلابی تر شدن و کسب آمادگی بیشتر در مواجهه با فعالیتهای سرکوبگرانه، توطئه چینانه و تفرقه افکنانه مرتجعین و اپورتونیستها، انقلاب فرهنگی را نقطه عزیمت خویش قرار می دهد. برای تحول مداوم حزب بمثابه رهبر انقلاب، برای دفاع از حزب به لحاظ مادی و ایدئولوژیک، و برای بسط و تقویت مناسباتش با توده ها، در جهان امروز هیچ شیوه علمی دیگری جز آموزه های انقلاب فرهنگی وجود ندارد. حزب، وحدت اضداد است. تا زمانیکه حزب وجود دارد، پدیده وحدت و مبارزه بین اضدادش نیز بر جای خواهد ماند. هر اندازه مبارزه طبقاتی تکامل یافته تر و پیچیده تر باشد، حزب نیز ضرورتا تکامل یافته تر و پیچیده تر خواهد شد. در این چارچوب به اجرا گذاشتن مداوم و به حداکثر دمکراسی درون و بیرون حزب برای حفظ کیفیت انقلابی حزب و غلبه بر تبارزات مختلف رویزیونیسم و اپورتونیسم، امری ضروری است. تضمین شرکت کادرها بطور کلی و توده های زحمتکش در امور داخلی حزب بحد اکثر، تنها ضامن حفظ حزب در مقابل رویزیونیسم است. بعلاوه، امروز حزب در جریان تجربه دو سال جنگ خلق به روشنی می بیند که بدون بکار گرفتن سیستمی می بیند که بدون بکار گرفتن سیستمی که از میان بدنه کادرها و توده ها، شمار زیادی جانشین انقلابی بوجود آورد، هرگز نمی توان فئودالیسم، امپریالیسم و رویزیونیسم را شکست داد. دستاورد مهم امروز این است که ضرورت تکامل آگاهی و ابتکار عمل کادرها و توده ها با هدف «بمباران کردن مقرهای فرماندهی» اپورتونیسم تشخیص داده شده است؛ تا حزب بتواند بمثابه رهبر انقلاب کبیر خلق علیه استثمار و ستم فئودالیسم و امپریالیسم و خیانت رویزیونیسم عمل کند.

ب ــ جبهه متحد انقلابی

از نظر تئوریک واضح است که پیروزی انقلاب دمکراتیک بدون یک جبهه متحد انقلابی گسترده ناممکنست. در این جبهه طبقات، بخشها و سطوح مختلف ضد فئودالی و ضد امپریالیستی مردم تحت رهبری پرولتاریا، شرکت می جویند. بهمین ترتیب، روشن است که اساس این شکل از جبهه متحد، وحدت کارگران و دهقانان خواهد بود و باید چنین باشد.

با وجود این، روند آغاز و تکامل جبهه متحد انقلابی بر حسب اوضاع کشورهای مختلف، متفاوت خواهد بود. در نپال، بزرگترین تبارز اپورتونیسم در مورد مسئله جبهه متحد بروز کرده است.

اگرچه حزب ما سالیان سال از نظر تئوریک یک خط انقلابی در این مورد ارائه می داد، اما نتوانست آن را بعمل درآورد؛ و این کار بدون آغاز جنگ خلق ناممکن بود. امروز تجارب جنگ خلق، تصویر روشنی از جوانب تاکتیکی و استراتژیک جبهه متحد انقلابی بدست می دهد. با توجه به ویژگیهای تاریخی نپال و تجارب دو سال جنگ خلق، جبهه متحد

گسترده طبقات و توده های ستمدیده، ملل ستمدیده و مردم مناطق ستمدیده، تبارز مشخص جبهه متحد انقلابی ما خواهد بود. این نتیجه گیری، حائز یک اهمیت عظیم تاریخی است.

این امر، «وحدت» تحمیلی کنونی از جانب قدرت دولتی فئودالی هندو که بر نابرابری و ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای استوار است را نابود خواهد کرد و راه ایجاد یک وحدت نوین بر اساس آرزوهای دمکراتیک را خواهد گشود. امروز جنگ خلق بر طبقات ستمدیده و توده های کارگر و دهقان و زنان و غیره در ملل تحت ستم گورنگاون و کاستهای «نجس» دالیت و بر مردم مناطق تحت ستم در غرب دور و منطقه ترایی بحداکثر تاثیر گذاشته است.

حزب مسئله مبارزه علیه ستم ملی و منطقه ای که بخشی لاینفک از مبارزه طبقاتی و انقلاب دمکراتیک است را یک ضرورت تاریخی در نپال می داند و به آن اهمیت بسیار می دهد. تا زمانیکه حقوق سیاسی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و زبانی ملل گورنگاون که در جریان شکل گیری دولت مرکزی فئودالی نپال غصب شده، بار دیگر بطور دمکراتیک تحقق نیابند، و تا زمانیکه شرکت کامل این ملل در یک دولت دمکراتیک نوین تضمین نشود، و تا زمانیکه نیروی عظیم وحدت ملی بر اساس دمکراسی شکل نگیرد، نمی توان فئودالیسم و امپریالیسم را نابود کرد.

در زمینه دستیابی به وحدت بزرگ ملی، فقط یک دیدگاه پرولتری وجود دارد: برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت که شامل حق جدایی سیاسی برای ملل ستمدیده است. بنابراین حزب ما قاطعانه حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده مختلف را به رسمیت می شناسد تا شرکت آنها را بمثابه بخشی ضروری از جبهه متحد انقلابی تضمین کند. در این زمینه، حزب ابتکارانی را جهت اجرای خودمختاری ملی بمثابه برنامه مشخص امروز بعمل درآورده است.

در مرحله کنونی تکامل جنگ خلق، هر آنچا که دولت دمکراتیک محلی برقرار شده، حزب کوشیده که در عمل مقوله جبهه متحد را در آن پیاده کند؛ و در سطح مرکزی جبهه متحد را بمثابه ابزار مبارزه علیه ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای بسازد. برای تضمین پیروزی انقلاب نپال، مفهوم جبهه متحدی که مورد نظر حزب است را باید بین کارگران، دهقانان، ملل گوناگون، کاستهای ستمدیده و مردم مناطق تحت ستم تبلیغ کرد و هرچه زودتر و بهتر به آن شکل تشکیلاتی بخشید. در سطح ایدئولوژیک، به راه انداختن یک مبارزه قدرتمند علیه رویزیونیستهای راستی که تحت نام جبهه متحد در پی ائتلافهای اپورتونیستی له له می زنند، کاری ضروری است.

ج ــ ارتش خلق

جنگ خلق با شعارهای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی زیر به پیش می رود: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد»، «ابزار عمده دولت، ارتش است»، «در انقلاب دمکراتیک نوین شکل عمده تشکیلات، ارتش است و شکل عمده مبارزه، جنگ است» و غیره. این شعارها نقشی مهم در تشکیل ارتش خلق بازی می کند. امروز توده های غیر مسلح با اتکا به تئوری انقلابی آموختن جنگ از طریق جنگ، بطور منظم خود را به توده های مسلح تبدیل می کنند. جنگ خلق با استفاده از استراتژی و تاکتیکهای جنگ تمام عیار در مواجهه با شرایط به شدت نابرابری که بین نیروهای نظامی دشمن و خلق برقرار است، روند ساختن ارتش بر حسب ویژگیهای جامعه نپال را به پیش می برد.

جنگ خلق با شکوفایی قوانین مشخص بسیاری که بر روابط دیالکتیکی بین کار مخفی و کار علنی، فعالیت روستایی و شهری، مبارزه قانونی و غیر قانونی، فعالیت سیاسی و نظامی، و عملیات توده ای و بسیج توده ای حکمفرماست، آگاهی نظامی و قدرت خلق را تکامل داده است.

٤ ــ نقش جنگ خلق در تکامل تشکلات توده ای انقلابی و جنبش توده ای

آغاز تاریخی جنگ خلق و تکامل متعاقب آن، در را بروی تکامل تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای گشوده است. بیاخیزی امواج نوین تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای، تودهنی به رویزیونیستهای بزدلی است که نمی خواهند فرصتهای موجود برای ایجاد چنین جنبشها و تشکلاتی را خارج از محدودیتهای رفرمیسم و پارلمانتاریسم ببینند. اینها همان کسانی هستند که بعد از برپایی جنگ خلق نگران از دست رفتن امتیاز خود در این حیطه ها هستند.

امروز کارگران، دهقانان، زنان، معلمان، آموزگاران، روشنفکران، دانیتها، ملل ستمدیده و فعالین فرهنگی، آتش تشکل و مبارزه توده ای را فروزانتر می کنند. این تشکلات و مبارزات با کیفیت و کمیتی جدید، یک متحد جنگ خلق به حساب می آیند. امواج جنبشهای انقلابی توده ای و تشکلات انقلابی توده ای در سراسر کشور و عمدتا در مناطق اصلی مبارزه براه افتاده و تروریسم خشن دولتی که توسط دولت ارتجاعی و اقدامات زیونانه رویزیونیستهای مرتد برقرار شده را به مصاف می طلبد.

آیا تاریخ معاصر نپال تا بحال چنین ابتکار عمل شورانگیزی را از جانب هزاران زن زحمتکش در مناطق روستایی کشور به چشم دیده است؟ این زنان پرچم قیام و برافراشته و با انواع مشکلات بمصاف برخاسته اند. آیا رویزیونیستهای بزدل هرگز تصور می کردند که زنان در مقیاسی عظیم و بشکل روزمندگان و فرماندهان چریک در مبارزه شرکت جویند و آگاهانه داوطلبانه مرگ را به هیچ بگیرند؟ امروز هزاران زن زحمتکش در نواحی گورنگون کشور، حتی در دوردست ترین مناطق، در نشستها و کنفرانسهای زنان شرکت می جویند؛ آنها در بحبوحه موج تروری که مزدوران حکومت، پلیس و ارتش براه انداخته اند، زمین و زمان را به لرزه درآورده و برای دستیابی به حقوق خویش نبرد می کنند. این وقایع ثابت می کند که رابطه نوینی بین جنگ خلق و جنبش توده ای برقرار شده است. این واقعیت که زنان طی دو سال جنگ خلق بیش از هر گروه دیگر تحت تاثیر قرار گرفته اند، نشانگر پیروزی قطعی انقلاب نپال است.

امروز افق جدیدی در برابر نشستها، کنفرانسها و مبارزات دهقانی در سراسر کشور گشوده شده است. دهقانان فقیر ابتکار عمل عظیمی در مصادره هزاران تن غلات، محصولات و اراضی کشاورزی، و نابود کردن تعهدنامه هایی که به اربابان فئودال سپرده بودند از خود نشان داده اند. بطور قطع، جنگ خلق نقش عظیمی در این تحولات بازی کرده است. صدها هزار دهقان در نواحی اصلی مبارزه می کوشند قدرت دمکراتیک نوین را از طریق مقاومت منظم در برابر کشتار و غارت و ارعاب دشمن برقرار کنند. آیا جنبش کمونیستی نپال پیش از این هرگز چنین صحنه هایی را به چشم دیده بود؟ شک نیست که در پیش گرفتن راه رفرم ارضی انقلابی به نحوی آگاهانه و نقشه مند در بخشهای مختلف کشور، شعله های مبارزات انقلابی دهقانان را در آینده فروزانتر خواهد کرد و کل مناسبات تولیدی فئودالی را به خاکستر تبدیل خواهد کرد. به همین ترتیب، جوانان و محصلان انقلابی در حال پیشروی هستند. آنها تشکلات و مبارزات خویش را در سراسر کشور اشاعه می دهند، به مصاف

مرگ، سرکوب، دستگیری و شکنجه ای که دشمن روا می دارد می شتابند. جنگ خلق از طریق ایجاد احساس مسئولیت نسبت به کشور و خلق در بین محصلین و دانشجویان، به آنها انرژی نوینی بخشیده تا به فداکاری و ابتکار عمل دست بزنند. این یک تغییر کیفی است.

بموازات تکامل جنگ خلق، در بین بسیاری از ملل ستمدیده کشور نظیر ماگیارها، گرونگها، تامانگها، نوارها، تارنها، رایپها، لیمبوها و مادهیها، آگاهی نوینی پدید آمده تا به نبرد در راه حقوق خویش و کسب رهایی بپردازند. جنگ خلق روند تشکیل جبهه های رهایی بخش ملی گوناگون و گسترش تشکلات ملی را شتاب بخشیده است. بهمین ترتیب، امروز به موازات تکامل جنگ خلق، موجی از تشکل و مبارزه با شتاب و دامنه هرچه بیشتر در میان کاستهای دالیت برپا شده است. امروز دالیتها علیه استبداد غیر انسانی که توسط دولت فئودالی کاست حاکم هندو بر آنان اعمال شده، سر به شورش برداشته اند.

به همین ترتیب، جنگ خلق باعث شده که آموزگاران، استادان و روشنفکران آگاهانه تر و فعالانه تر به مسئولیتهای خویش در قبال کشور و خلق برخورد کنند. این یک تغییر مهم است که هزاران روشنفکر را پیش گذاشته و از روند کبیر تاریخی جنگ خلق حمایت معنوی می کنند. آنها علیه تبهکاریها و انحطاط اجتماعی و استبداد دولت ارتجاعی متشکل می شوند.

جنگ خلق در جبهه فرهنگ به فعالین فرهنگی انقلابی کمک می کند تا علیه عوامفریبیهای سرمایه داراته، رویزیونیستی و نئورویزیونیستی رایج دست به ابتکار عمل بزنند و متحد شوند. جنگ خلق در جبهه ادبیات و هنر و فرهنگ، مستقیما به تشکیل یک ارتش نوین فرهنگی در سراسر کشور کمک می کند. نقشی که جبهه فرهنگ در جذب صدها هزار نفر به جنگ خلق ایفا کرده، بی سابقه بوده است.

جنگ خلق نه فقط در کشور که در خارج و مشخصا در هند نیز در بین نپالی هایی که ترک دیار گفته اند روحیه و اعتماد نوینی را برانگیخته است، تا آنها به سازماندهی خویش پرداخته و در جنگ خلق شرکت جویند. نفوذ و فعالیت حزب در بین صدها هزار نپالی در خارج افزایش یافته است.

به همین ترتیب، امروز جنگ خلق نقش مهمی در جلب متخصصان کشاورزی، پزشکان، مهندسین، وکلا، فعالین حقوق بشر و غیره بسوی انقلاب دمکراتیک نوین بازی می کند.

از همین واقعیات می توان فهمید که جنگ خلق نه فقط جنبش و تشکلات توده ای را تضعیف نکرده، بلکه برعکس، به تقویت آنها انجامیده و راه را برای توسعه و تکامل کیفی آنها هموار کرده است. از تجربه دو سال اخیر می توان فهمید که رویزیونیستها با لفاظی درباره جنبش توده ای و در واقع با ستایش رفرمیسم و پارلمانتاریسم، تکامل انقلابی تشکلات و جنبشهای توده ای را مانع شده بودند.

۵ ــ نقش جنگ خلق در افشای رویزیونیستها

در هیچ کجای جهان جنبش پرولتری نتوانسته بدون پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک حاد علیه رویزیونیسم، انقلاب را به سرانجام رساند. یکی از شرایط اساسی توسعه و پیروزی انقلاب نپال، رهانیدن خلق از زهر کشنده رویزیونیسم نیز هست. رفیق لنین به نحوی کوبنده ابراز داشت که نبرد علیه رویزیونیسم مدرن اگر فقط از طریق بحث تئوریک انجام گیرد، کاری احمقانه است. عمدتا از طریق تکامل مبارزه طبقاتی و همراه با آن، بحث ایدئولوژیک است که می توان رویزیونیسم را در هم شکست. نبرد علیه رویزیونیسم در نپال که طی پنج دهه گذشته عمیقا در جنبش کمونیستی این کشور نفوذ کرده و ذهن صدها نفر از عناصر صادق را مسموم ساخته، کاری ساده و جزئی نیست.

همانطور که لنین گفت عمدتا از طریق تکامل مبارزه مسلحانه، به موازات بحث ایدئولوژیک است که می توان شعله بر جان رویزیونیسم افکند؛ یا به قول انگلس «این کوه عظیم آشغال» را سوزاند. این مبارزه طبقاتی در نپال در شکل جنگ خلق جاری است.

اینکه رویزیونیستهای قدیمی و جدید امروز از شیح جنگ خلق به وحشت افتاده اند و حتی بیشتر از مرتجعین قدیمی ضجه می کنند، خود دلیلی است بر اینکه کوه آشغال رویزیونیستی به آتش کشیده شده است. عقل کل های رویزیونیستهای جدید و قدیم بلافاصله بعد از آغاز جنگ خلق، حرف از همبستگی طبقاتی با کنار گذاشته و با اعلام اطمینان نسبت به تبلیغات فئودالی و امپریالیستی، و ابراز تردید و تهمت زدن به فداکاری و ابتکار عظیم توده ها، خصلت حقیقی خویش را آشکار ساختند. آنها با دولت ارتجاعی هم آوا شده و به جنگ خلق اتهام تروریسم و افراطی بودن زدند و ماهیت خود را برملا کردند. این فقط رهبری حزب کمونیست متحده که به ورطه ارتجاع غلتیده نبود که به خدمت دولت ارتجاعی درآمد و علیه جنگ خلق موضع گرفت؛ بلکه گروهی از رهبران رویزیونیست جدید که ادعای دفاع از «دمکراسی نوین» و «اندیشه مائو» را دارند نیز چنین کردند. ماهیت حقیقی اینان نیز آشکار شد. در این چارچوب، خوب است به «مهان بیکرام» اشاره کنیم که چگونه بواسطه خصلت عوامفریبانه، منحط و رویزیونیستی خویش به قهقرا رفت و به حاشیه رانده شد. او نیز همانند سایرین اعلام کرد که جنگ خلق طی ده ماه نابود خواهد شد. با این وجود، زمانیکه رویزیونیستهای قدیم و جدید دیدند که علیرغم میل آنها جنگ خلق در حال گسترش است، تبلیغ کردند که یک نیروی ارتجاعی پشت این جنگ را گرفته است. این درست همان اتهامی بود که کنگره و کاخ سلطنتی به جنگ خلق وارد آورده اند. آنها ابراز تاسف کردند که چرا مرتجعین نتوانستند جنگ خلق را سرکوب کنند. واقعیت این است که جنگ خلق در برابر کشتارهای ارتجاعی و ترور دولتی ایستادگی کرد.

زمانیکه جنگ خلق به دومین سال خود پا گذاشت، روند زندگی صدها هزار نفر از مردم را تغییر داده و مصاف با دولت ارتجاعی حاکم را بیش از گذشته به پیش برده، و نیز روند جذب و کسب حمایت آشکار و پنهان کادرهای صادق نیروهای رویزیونیست را برانگیخت. رویزیونیستهای قدیمی با مشاهده این روند، عملا به یاری دولت ارتجاعی شتافته و کوشیدند تا در سرکوب جنگ خلق به آن رهنمود بدهند. رهبران کلیدی رویزیونیستهای جدید که برای بقای خویش مبارزه می کردند، عملا پشت مرتجعین را گرفتند. آنها با یک کلاغ چهل کلاغ کردن در مورد برخی وقایع بی اهمیت در سطح محلی کوشیدند که مرتجعین را علیه جنگ خلق برانگیزند.

جنگ خلق اینک وارد سومین سال خود شده و دو سال را پشت سر نهاده است. این جنگ خود را بعنوان یگانه آلترناتیو انقلابی در کشور تثبیت کرده است. امروز جنگ خلق به بزرگترین مانع در راه دولت ارتجاعی تبدیل شده است. به نظر مسخره می آید که امروز حتی رهبران «مشعل» و «مرکز اتحاد» نیز باید هم صدا با امپریالیستها، توسعه طلبان، کنگره نپال، حزب پاراجاناتانترا و «حزب کمونیست متحده» به جنگ خلق بر چسب «تروریسم» بزنند. اما واقعیت این است که هیچ وقت و هیچ کجا سابقه نداشته عناصری که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به ورطه

رفرمیسم و پارلمانتاریسم درغلتیده اند، به جنبش انقلابی کمکی کرده باشند. حتی بعد از پیروزی انقلاب خلق در آینده، چنین افرادی همچنان با آن مخالفت خواهند کرد. همگان می دانند که بلشویکها در روسیه و مائوئیستها در چین نیز حتی بعد از انقلاب از سوی رویزیونیستهایی که خود را کمونیست می نامیدند، مورد حمله واقع می شدند.

امروز جنگ خلق به قله های عظیمتری دست می یابد و همزمان کل مترقیات رویزیونیستهای قدیم و جدید را افشا می کند. تا زمانیکه انقلابیون توسط م . ل . م هدایت شوند و تا زمانیکه به خلق نپال وفادار بمانند و برای رهایی کشور و خلق به پیش روند، حملات زهرآگین رویزیونیستها نخواهد توانست راه تکامل جنگ خلق را سد کند. برعکس، با گذشت زمان رویزیونیستها کاملا افشا خواهند شد. انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توسعه دو ساله جنگ خلق این واقعیت را بحد کافی به اثبات رسانده است.

٦ ــ جنگ خلق و توسعه و تحکیم مناسبات بین المللی

قبل از آغاز تاریخی جنگ خلق، حزب متحهد شده بود که: «انقلاب نپال جزیی لاینفک از انقلاب پرولتری جهانی است و به این انقلاب خدمت می کند.» امروز بعد از دو سال تجربه، صحت مطلق این تعهد به اثبات رسیده است. همگان می دانند که حزب ما یکی از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که برای ساختن یک «انترناسیونال نوین» تلاش می کند. در این دوره، روابط ما با کمیته جنبش و تمامی احزاب شرکت کننده در این جنبش بطور کیفی زنده و تقویت شده است. آغاز و توسعه جنگ خلق از یک طرف، منبع الهام نوینی برای احزاب شرکت کننده در جنبش پدید آورده، و از طرف دیگر جنگ خلق در نپال از حمایت معنوی کلیه احزاب بهره مند شده است. امروز، مسئولیت بین المللی حزب ما و خلق انقلابی نپال بطور کیفی افزایش یافته است. امروز مناسبات ما نه فقط با اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال گسترش است بلکه با احزاب و سازمانهای مارکسیستی انقلابی که خارج از این جنبش هستند نیز روابط ما بیشتر می شود. بهمین ترتیب، بموازات توسعه جنگ خلق در نپال، روابط ما با تشکلات انقلابی که مبارزات رهایی بخش ملی را علیه امپریالیست و توسعه طلبی به پیش می برند، در حال گسترش است. راه طولانی جنگ خلق در نپال، مناسبات بین المللی آنرا گسترش داده و نفوذ جنگ خلق به جلوه مشخصی از انقلاب نپال تبدیل شده است. اینکه جنگ خلق در نپال در مدتی چنین کوتاه از حمایت گرم، ابراز علاقه و شور و هیجان میلیونها توده انقلابی در سراسر جهان بهره مند شده، مایه افتخار ماست.

بعلاوه، درست همانطور که جنگ خلق مناسبات خویش را با انقلابیون در سطح بین المللی شتاب می بخشد، امپریالیستها و توسعه طلبان و مرتجعین نیز بسرعت به توطئه چینی و طرح نقشه علیه جنگ خلق می پردازند. در این زمینه بویژه باید به اظهارات طبقات حاکمه هند و امپریالیستهای آمریکایی یعنی ژاندارمهای جهان توجه کرد. بسیاری از حرکات توطئه گرانه و سرکوب گرانه ای که این قدرتها علیه جنگ خلق و حزب رهبری کننده آن در نپال به پیش می برند اینک آشکار شده است. این عوامل عمدتا نوکران خویش یعنی طبقه حاکمه و سایر گروههای مرتجع نپال را به سرکوب جنگ خلق ترغیب می کنند. جنگ خلق ثابت کرده که سیلی سنگینی بر چهره نظام جهانی امپریالیستی نواخته است؛ آنهم در شرایطی که این نظام گرفتار بحرانهای نوین اقتصادی و سیاسی است. اینک آشکار شده که جنگ خلق در نپال در ایجاد موج نوین انقلاب جهانی در آینده نزدیک، نقشی تاریخی بازی خواهد کرد.

توسعه مداوم جنگ خلق در نپال نه فقط به افشای رویزیونیسم در این کشور انجامیده است بلکه چهره رویزیونیسم جهانی را نیز برملا می کند. جنگ خلق ضربه ای مهم به رویزیونیستهای قدیم و جدید وارد آورده است؛ به رویزیونیستهایی که در منجلاب رفرمیسم و پارلمانتاریسم دست و پا می زنند و به جنبش انقلابی مردم سراسر جهان خیانت کرده اند. در این زمینه باید بویژه به حملاتی اشاره کرد که از جانب حزب کمونیست هند (مارکسیست)، حزب کمونیست هند و سایر مرتدان رویزیونیست متوجه جنگ خلق مائوئیستی در نپال شده است.

امروز در بسیاری از کشورهای دیگر جهان، تدارکات نهایی برای برپایی جنگ خلق مائوئیستی در حال انجام است. این مایه شادمانی تمامی انقلابیون نپال است که بدانند تجارب آنان در آغاز و ادامه جنگ خلق، مستقیما به این تدارکات کمک می کند. امروز ما شاهد تقاضای کارگران انقلابی از بخشهای مختلف جهان هستیم که، می خواهند به نپال بیایند و برای حفظ و توسعه جنگ خلق در این کشور و آموختن از درسهای عملی آن، در جبهه های نبرد شرکت جویند. این علایترین جلوه های تاثیر بین المللی توسعه دو ساله جنگ خلق می باشد.

بدین ترتیب، جنگ خلق در نپال از یکطرف، مصافی نوین در برابر امپریالیسم و رویزیونیسم بین المللی است و از طرف دیگر منبع الهام نوینی برای انقلابیون کمونیست و توده های خلق است. این اوضاع قطعا مسئولیت بین المللی بیشتری را بر دوش حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، رزمندگان انقلابی و بطور عموم توده های کشور قرار داده است. بخشهای رهبری کننده، جانبازان کبیر و همه رزمندگان انقلابی در جنگ خلق نپال اینک به ذخائر مشترک انقلابیون کمونیست سراسر جهان تبدیل شده اند. همین احساس جدیت و مسئولیت است که به انقلابیون نپالی الهام می بخشد تا جنگ خلق را به قله های نوین ارتقاء دهند و نمونه های زنده ای از فداکاری و از خود گذشتگی را به ظهور رسانند.

۷ ــ نتیجه گیری

روند کبیر جنگ خلق از طریق ایجاد قوای نیرومند برای تحول انقلابی در تمامی حیطه های جامعه نپال، به پیش راه می گشاید. دشمنان و فرصت طلبان در داخل و خارج کشور دست یکدیگر را در سرکوب و منحرف کردن این پروسه عظیم باز می گذارند. کمونیستهای انقلابی و توده های خلق در داخل و خارج از کشور بیش از پیش و بطور گسترده سازمان می یابند تا این روند کبیر را حفظ کرده و توسعه دهند. بنابراین از یک طرف، دو سال جنگ خلق بر فرصتهای تاریخی راه گشوده است، و همزمان از طرف دیگر، دشمن و فرصت طلبان مصافهای بزرگتری را در برابر ما نهاده اند.

انقلاب از امیال ذهنی هیچ کس پیروی نمی کند؛ بلکه راه دیالکتیکی تکامل خویش را دارد. دو سال جنگ خلق به حزب الهام بخشیده تا مسئولیت تاریخی خویش یعنی رهایی خلق را با قاطعیت، فداکاری و احساس مسئولیت بیشتر به پیش برد و همچنان به اصول شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم متعهد بماند. باشد تا در خدمت به رهایی خلق کبیر نپال و برای دستیابی به این هدف متحد شویم! این راه هر اندازه دشوار و پر مصاف باشد باز هم یک چیز مسلم است: پیروزی از آن خلق است. ■

درباره اخراج... بقیه از صفحه ۲۹

اینها به تضادهای نوینی پا می دهد که متجمله به اشکال جدید رویزیونیسم می انجامد. این اشکال به جای خود، تجزیه و تحلیل جدید را الزام آور می سازد. مبارزه مارکس علیه پرودون پا باکونین به هیچ وجه اهمیت مبارزه لنین علیه کائوتسکی را نفی نکرد. همانطور که مبارزه لنین علیه رویزیونیسم نافی نبرد مائو علیه رویزیونیسم مدرن نیست. اشاره به این نکته نیز اهمیت دارد که پدیده ها از طریق مبارزه تکامل می یابند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند: «تاریخ نشان داده که تکاملات خلاقانه واقعی در مارکسیسم (و نه تحریفهای قلابی رویزیونیستی) همیشه بطور لاینفک به مبارزه ای حاد در دفاع و حمایت از اصول اساسی م . ل گره خورده است. مبارزه دو جانبه لنین علیه رویزیونیستهای علنی و نیز علیه افرادی مانند کائوتسکی که تحت پوشش «ارتدکسی مارکسیسم» به مخالفت با انقلاب برخاسته بودند، و نبرد عظیم مائوتسه دون علیه رویزیونیستهای مدرن که به نفی تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین پرداخته بودند و همزمان پیشبرد یک نقد عمیق و علمی از ریشه های رویزیونیسم، گواهی بر این مدعا است.»

مبارزه مائو علیه رویزیونیسم مدرن پیش در آمدی بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. حزب مشعل می گوید: «مسئله ادامه مبارزه طبقاتی یا انقلاب در دوره سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا یک اصل اساسی م . ل است. مائو در شکل انقلاب فرهنگی، این اصل را به یک سطح نوین ارتقاء داده است. در عین حال نباید فراموش کنیم که انقلاب فرهنگی ادامه همان اصلی است که توسط مارکس جلو گذاشته شد، توسط لنین تکامل یافت و توسط استالین به اجرا درآمد.» (سند درباره مائوتسه دون) اولا، جمعبندی مائو مبتنی بر تجربه ای بود که رک و راست رهبران قبلی فاقد آن بودند. مارکس به هیچوجه تجربه ساختمان سوسیالیسم را ندانست و تجربه لنین بسیار کوتاه مدت بود. پس آنها چگونه می توانستند قوانین و تضادهای جامعه سوسیالیستی را دریابند و آن را ترسیم کنند؟ ایده آلیستی که در کنه این ادعا نهفته، ضد مارکسیستی است. ثانیا، همه مرکزی انقلاب فرهنگی را نمی توان فقط به ادامه مبارزه طبقاتی محدود کرد. بلکه دربرگیرنده خصلت چنین مبارزه ای است و بویژه شامل پاسخگویی به این سئوال می شود که در جامعه سوسیالیستی بورژوازی کیست؟ ریشه هایش کجاست؟ مواضع قدرتش را چه تشکیل میدهد؟ و چگونه باید با او جنگید و ریشه کن کرد؟ فهم همه اینها نه فقط مستلزم تجربه تاریخی اتحاد شوروی و چین است، بلکه مستلزم تحلیل مبارزیاستی . دیالکتیکی مائو از این مسئله نیز هست. ثالثا، برای هرکس که واقعا تصمیم دارد یک جامعه بی طبقه را تحقق بخشد، با نگاهی عمیق به سوسیالیسم در شوروی و چین می تواند به روشنی تفاوتهای تکان دهنده میان آنها را دریابد. طریقی که مبارزه طبقاتی در چین در انقلاب فرهنگی پیش رفت شامل تکوین اشکالی از مبارزه بود که توده ها را در همه عرصه ها درگیر میکرد؛ بنحوی که در جامعه شوروی تحت رهبری لنین و استالین انجام نشده بود. این خود بازتاب جهش عظیمی است که در شناخت مائو و انقلابین چینی حاصل شده بود.

حزب مشعل می کوشد با گفتن اینکه انقلاب فرهنگی ادامه همان چیزی است که استالین به اجرا گذاشت، آنرا کم ارزش کند. بدون شک انقلاب فرهنگی یک ادامه بود، زیرا چین هم در حال ساختن سوسیالیسم بود. اما صرفا یک ادامه نبود بلکه یک گسست نیز بود. مائو نه فقط خود را بر دستاوردهای استالین استوار کرد، بلکه می بایست بسیاری از آنچه در اتحاد شوروی انجام شده بود را نقد کند و کنار بگذارد.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «استالین در همان حال که مبارزه بی رحمانه ای را علیه طبقات استثمارگر کهن به پیش می برد، تئوری ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی، که توسط رویزیونیستها درون حزب کمونیست حاکم بازتاب می یابد و متمرکز می شود را نفی کرد. زیرا او این ادعای خطا را مطرح می نمود که «تضادهای طبقاتی آنتاگونیستی» به واسطه استقرار پایه ای مالکیت سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی نابود شده است. به همین ترتیب، ناتوانی در بکار بستن همه جانبه دیالکتیک در تحلیل از جامعه سوسیالیستی، رهبری شوروی را به این نتیجه گیری رساند که دیگر تحت سوسیالیسم تضادی بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی وجود ندارد.

«این درک نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی، ناتوانی استالین در خط تمایز صحیح کشیدن بین تضادهای مردم و دشمن از یکطرف، با تضادهای درون خلق از طرف دیگر را تقویت کرد. این امر بجای خود باعث تقویت گرایش برجسته ای شد که در حل اینگونه تضادها به شیوه های بوروکراتیک روی می آورد و دست دشمن را هرچه بازتر می کرد.»

اینها درسهای عظیمی است که بدون آن، ایستادن بر مسیر سوسیالیسم و پیشروی به سوی کمونیسم ناممکن است. با وجود این، باید بگوییم که مائو از یک امتیاز تاریخی بهره مند بود. خطاهای تئوریک و سیاسی استالین بخشا باعث شد که مائو به سمت تجزیه و تحلیل از این تضادها و حل آنها کشیده شود. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این گفته مائو را نقل کرده که : «استالین به میزان زیادی به متافیزیک آغشته بود و به افراد زیادی آموخت که از متافیزیک پیروی کنند....» اما در مقابل، در سند «درباره مائوئیسم» می خوانیم که: «حزب مشعل بطور اساسی با انتقادی که صدر مائو به استالین کرده مخالف است.... بیانیه هیچ گونه بحث قانع کننده ای در این زمینه ارائه نداده است.» علیرغم ادعای «مشعل» که خود را مدافع بیانیه می داند و جنبش ما را متهم می کند که با تصویب مائوئیسم از بیانیه منحرف شده است، خود با رد پیشرفتهای مائو نسبت به استالین و با پافشاری بر حمایت از اشتباهات استالین، در نهایت حتی جنبه مثبت و عمده استالین را نیز کنار می زند. بعلاوه مشعل با کم بها دادن به اهمیت انقلاب فرهنگی و بنابراین به اهمیت مائوئیسم، علیه یک اصل پایه ای وحدت جنبش ما که خط تمایز ما با تمامی رویزیونیستها است، حرکت می کند.

ویژگیهای نپال

همانطور که قبلا گفتیم، مشعل امکان مبارزه مسلحانه را به «شرایط مشخص» وابسته می کند. یک بررسی مختصر از شرایط عینی نپال در پرتو آموزه های مائو به روشن شدن این بحث کمک می کند.

نپال یک کشور نیمه فئودالی است که از دیرباز تحت سلطه امپریالیسم بوده است. همانطور که در نشریه «کارگر» شماره یک، ارگان حزب کمونیست نپال (مائوئیست) می خوانیم: «دولت کنونی نپال که حدود دویست سال پیش ایجاد شده توسط یک باند کوچک از طبقات مختلف فئودال و سرمایه دار کمپرادور و بوروکرات اداره می شود. این طبقات استثمارگر، زندگی را بر توده های کارگر و دهقان جهنم کرده و کشور را به لبه پرتگاه ورشکستگی کشانده اند. در حال حاضر، نپال بعد از اتیوپی فقیرترین کشور دنیاست. نابرابری اقتصادی

در این کشور حکمفرماست. ده درصد ثشر ثروتمند فوقانی، ۴۶٫۵ درصد درآمد ملی را می بلعند. این در حالی است که ۷۱ درصد اهالی مجبورند زیر خط فقر مطلق زندگی کنند. ۹۰ درصد اهالی تحت شرایط ابتدایی در نواحی روستایی بسر می برند و ۸۱ درصد نیروی کار در کشاورزی عقب مانده درگیر است....» یک اقتصاد عقب مانده و کشاورزی محلی، وجود یک جماعت دهقانی که تحت یوغ مناسبات نیمه فئودالی در عم شکسته شده و در اشتیاق زمین می سوزد را الزام آور می کند. این یکی از شرایط ظهور و بقای قدرت سیاسی سرخ در کشورهای تحت سلطه است. این عنصر مسلماً فقط به چشم انقلابیونی می آید که معتقدند توده ها سازنده تاریخ هستند. در معادلات رویزیونیستها و اپورتونیستها، توده ها هیچگاه به حساب نمی آیند؛ مگر زمانیکه بخواهند از آنها به عنوان وجه المصالحه در برابر ارتجاع استفاده کنند.

طبقات حاکمه که خود مستبدینی خون آشام هستند، نمی توانند به روی حمایت استراتژیک و دراز مدت اکثریت اهالی نپال حساب کنند. مضافاً آنها درگیر تضادهای درونی خویشند. یک نمونه از این امر، ناتوانی آنها به هنگام تصمیم گیری در مواجهه با آغاز جنگ خلق بود. اوضاع عینی در نپال به لحاظ اساسی تفاوتی با سایر کشورهای تحت سلطه ندارد و بر همین پایه است که بیانیه جنبش (که «مشعل» عوامفریبانه خود را مدافع آن معرفی می کند!) می گوید: «در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.»

حزب «مشعل» فقط به مشکلاتی که انقلابیون با آن مواجهند می نگرد و جوانب مساعد را نمی بیند. به همین خاطر رهبری این حزب معتقد است که نمی توان جنگ خلق را بطور موفق در نپال رهبری کرد، مگر آنکه نخست در هند جنگ خلق آغاز شود. آنها به شرایط محاصره جغرافیایی نپال (به هیمالایا و چین در شمال، و به هند در سایر بخشهای کشور) بمثابه مانع دیگری می نگریستند که امکان به پیروزی رساندن جنگ خلق را منتفی می کرد. این برخورد نشان می داد که این حزب بجای بکارگرفتن تئوری انقلابی برای تسریع تدارکات انقلاب، می کوشد با تحریف «اوضاع عینی» ، بکار نبستن م ـ ل ـ م از جانب خود را توجیه کند.

مائو به ما آموخت که هر چیزی به دو تقسیم می شود و تحت هر شرایطی هر اندازه بد، یک جنبه خوب هم وجود دارد. اما زمانیکه یک نیرو از انقلاب کردن دست بکشد، حتی جوانب مثبت نیز به نظرش منفی خواهد آمد. زیرساخت نپال بسیار عقب مانده است و فقط با پای پیاده می توان با اکثر اهالی کشور تماس برقرار کرد. رشته کوه هیمالایا که توده های نپال آن را مانند کف دست خود می شناسند و سربازان خارجی (هندی) به سختی می توانند در هوایش تنفس کنند، زمین بسیار مساعدی برای پیشبرد جنگ خلق است. سازمان «ببرهای رهایی بخش تامیل ایلام» سالیان سال جنگ چریکی را در سری لانکا تحت چنان شرایط جغرافیایی به پیش برده اند که به اندازه نپال مساعد نیست. (این واقعیتی است که ببرهای تامیل یک نیروی ناسیونالیستی است و همین امر برایش برخی امتیازات را بسار می آورد. مثلا اینکه از همان آغاز توانسته نیروهای گسترده ای را متحد کند. اما سیاستهای بورژوایی این جریان به هند خود تبدیل شده است زیرا قادر نیست توده ها را بطور کامل برانگیزد.) هنوز خیلی مانده تا در مورد تاثیرات موقعیت جغرافیایی در ادامه جنگ خلق در نپال بتوان صحبت کرد، اما یک چیز روشن است، آنچه باعث پایداری ببرهای تامیل در جنگ شده توانایی رزمندگانش در شنا کردن نبوده است!

هند کشوری بزرگ است که ارتشی قدرتمند دارد. تجاوز هند می تواند باعث لطمات انسانی بسیار برای انقلاب شود اما قدرت ارتش هند نسبی است. و اگر عمیقتر به مسئله نگاه کنیم می توانیم ببینیم که هند کشوری پرشکاف و مملو از تضاد است و نقاط ضعف مهم استراتژیک دارد. همانطور که رفیق باتارای یکی از رهبران انقلابی نپال خاطرنشان کرده: «اکثریت اهالی هند از گرسنگی، بیسوادی و محرومیت در رنجند. مسائل قومی و ملی همچنان حل نشده باقی مانده یا اینکه طی سالها به وخامت گراییده است.» و اینکه «عوامملی که دهقانان فقیر و قبایل منطقه بیهار و آندارابراش را تحت پرچم ناگارالیزم به قیام وا می دارد، یا ملیتهای گوناگون نظیر پنجاب، کشمیر، آسامی و ناگا را به مبارزه در راه حقوق ملی شان می کشاند» همان عواملی است که آنان را با توده های نپال علیه دولت هند متحد می کند. هند حتی قادر به خانه تکانی در کشور خود نیست. اگر هند برای کمک به سرکوب انقلاب به نپال حمله کند، انقلابیون می توانند برای تبدیل این حمله به عکس خود بر عوامل بسیاری متکی شوند. احساسات علیه سلطه هند در نپال بسیار قوی است. چنین تجاوزی به ناگزیر حتی بسیاری از نیروهای میانی را علیه خویش متحد خواهد کرد و آنان را در برابر هر مرتجعی که بخواهد از تجاوزگران حمایت کند قرار خواهد داد. از این قوه محرکه می توان برای ایجاد یک جبهه متحد قدرتمند بر پایه یک جنگ رهایی بخش حقیقی استفاده کرد. اتخاذ یک سیاست صحیح در قبال مردم هندی تبار در منطقه ترایی نیز آنان را علیه هند متحد خواهد کرد؛ آنان باید به منافع طبقاتی خویش آگاه شده و برای نبرد علیه ستمگران مشترک توده های زحمتکش نپال بسیج شوند. توده های هند نیز تضادهای حادی با دولت آن کشور دارند و از چنان تجاوزی دفاع نخواهند کرد. و بدون شک این واقعیت که مردم نپال بیاخاسته و سرنوشت خویش را بدست گرفته اند به توده های هند الهام خواهد بخشید و بدین ترتیب دولت آن کشور را تضعیف خواهد کرد.

از هنگام ورود انگلستان به آسیا، سرنوشت نپال همیشه توسط هند تعیین شده است. این بار بگذارید که توده های نپال به برافروختن آتش رهایی در سراسر منطقه جنوب آسیا کمک کنند.

بعلاوه مداخله امپریالیستی فقط از جانب کشورهای همسایه و یا فقط بشکل مداخله مستقیم نظامی عملی نمی شود. تجربه حزب کمونیست پرو که صدر و بخش بزرگی از اعضای رهبریش در پی یک عملیات اطلاعاتی تحت هدایت سازمان سیا دستگیر شدند گواه این واقعیت است. ما در جهانی بسر می بریم که بطور فزاینده بین المللی شده است. انقلاب در هر گوشه از کره ارض نه فقط بر حاکمیت یک دولت مشخص بلکه بر کل امپریالیسم جهانی تاثیر می گذارد؛ بنابراین به انقلاب اینگونه نگریسته می شود. رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با آگاهی به چنین خطراتی بود که راه شکوهمند جنگ خلق را بر پا داشتند.

علاوه بر معیار عمومی برای آغاز جنگ خلق، تضادهای موجود و مشخصاً حادی که بین طبقات حاکمه وجود دارد و این واقعیت که نپال از سال ۱۹۹۰ در یک آشوب عظیم بسر می برد، یک اوضاع مساعد ویژه برای جنگ انقلابی ایجاد کرد. اتهامات م. ب. سینگ مبنی بر اینکه مائوئیستها شرایط مشخص را بی اهمیت دانسته و بنابراین «آنارشیست» هستند و غیره، حملات «چپ متحد» پرو علیه حزب

کمونیست پرو در مراحل آغازین جنگ خلق را به پاد می آورد. آنها رفقای حزب کمونیست پرو را «باندهای یاغی» که هیچ تماسی با توده ها ندارند نامیده و متهمشان کردند که اوضاع عینی را به حساب نمی آورند. (شک نیست که باید حمایت قلابی حزب مشعل از جنگ خلق در پرو را افشا کرد. حزب کمونیست پرو از دیرباز مدافع م ـ ل ـ م بوده و بنابراین از نظر مشعل به ناگزیر متهم به «آنارشیسم» و غیره است. اما بعلت محبوبیت جنگ خلق در پرو، مشعل ترجیح می دهد که مستقیماً به آن حمله نکند.) واقعیت عینی نپال نشان می دهد که آغاز جنگ خلق سالیان سال قابل اجرا بود و تنها دلیلی که آغاز نشد، همانند بسیاری از کشورها، این بود که اپورتونیسم در جنبش چپ غلبه داشت. از دوران «ریم دونا پانمات» در اوایل دهه ۱۹۵۰، تا مبارزاتی که با الهام از ناگالبازی در دهه ۷۰ به راه افتاد و تا نبردهایی که طی سالهای اخیر جریان داشت، مانع عمده در برپایی جنگ خلق خطوط مسلطی بود که در حرف از ضرورت جنگ خلق دم می زدند اما در واقعیت و در عمل با اشکال مسالمت آمیز مبارزه سر می کردند. (برای بررسی دقیقتر این تاریخچه به جهانی برای فتح شماره ۲۲ رجوع کنید.) همانطور که رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جمعبندی کرد: «در شناخت کمونیستهای نپال نقاط ضعف مشخصی وجود دارد. ما اغلب تحت تاثیر تدریج گرایی هستیم. بدین شکل که فکر می کنیم مبارزه توده ای در آینده دور، خود به مبارزه مسلحانه خواهد انجامید. این اشتباه است و خلاف دیالکتیک مارکسیستی است....

«در اساس، فلسفه و ایدئولوژی و تشکیلات برای آغاز جنگ خلق حیاتی هستند و بدین طریق می توان دوره باطل رفرمیسم را شکست. منظور ما از تدریج گرائی همان مکتب حزب کهنه «مشعل» است که در حرف از انقلاب می گوید و در عمل رفرمیسم را بکار می بندد. باید گسستی ریشه ای از این نوع تفکر، عمل و شیوه سازماندهی انجام گیرد. وگرنه ما نمی توانیم جنگ خلق را آغاز کنیم.» (جهانی برای فتح شماره ۲۲)

هواداران حزب «مشعل» در مقاله ای تحت عنوان «انحراف چپ گرایانه افراطی در جنبش کمونیستی نپال» می گویند : «م ـ لامها تجربه حزب کمونیست متحده را دارند که از خط افراطی چپ جنبش م ـ ل در دو دهه ۶۰ و ۷۰ به قطب دیگر افراط رفت. خط افراطی چپی که امروز توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جلو گذاشته شده وسیله ایست که فقط راه پیروزی سیاستهای راست روانه را هموار می کند». از نشریه شماره سرخ، اکتبر ۹۶) آیا غیر از این است که حزب مشعل پیگیرانه جنگ خلق را به یک مسئله تاکتیکی صرف تقلیل می دهد، حزب و توده ها را به سیاستهای رفرمیستی می کشاند، از حکومت ارتجاعی تحت رهبری حزب کمونیست متحده دفاع می کند، و هشدار می دهد که آغازگران جنگ خلق تبدیل به راست روان خواهند شد؟ ما نباید منتظر این آینده خیالی بنشینیم. ما می توانیم از همین حالا ببینیم که چه کسانی درونشای خود را «پیروزی سیاستهای راست روانه» قرار داده اند!

رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) علیه رویزیونیست نبرد کرده، بی باکانه سلاح برداشته و عهد کرده اند سلطه امپریالیسم و ارتجاع در نپال را سرنگون کنند. آنها با این کار نه فقط به توده های نپال بلکه به ستمدیدگان سراسر جهان منجمله رفقای ما در پرو که از آغاز جنگ خلق در نپال به وجد آمده اند امید بخشیده اند. همانطور که در نشریه انقلابی زیرزمینی «ال دیاریو» چاپ لیما به تاریخ ژوئن ۹۶ آمده : «ما بر انترناسیونالیسم پرولتری و آغاز جنگ خلق در نپال توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که نشان داده ورود می فرستیم. ۱۳ فوریه ۹۶، شب تاریک ستم شکاف برداشت و از دل آن جنگ خلق درخشان سر برآورد ... قهر سازمانیافته ستمدیدگان در نپال، رویزیونیسم حزب کمونیست متحده که حمالت پارلمانی را بکار می بندد و خواهان احترام به راه قانونی و مشروطه است را افشا کرد.» حزب مشعل می کوشد خط را از عمل جدا سازد. او از جنگ خلق در پرو دفاع می کند اما بطور مستقیم به ایدئولوژی حزب کمونیست پرو حمله می برد. این ایده آلیسم است. تجربه خود «مشعل» گواه این است که چگونه ایدئولوژی در پراتیک حیات دارد. مخالفت این حزب با جنگ خلق و سیاستهای تدریج گرایانه اش کاملا با کنار گذاشتن م ـ ل ـ م بمثابه سومین و بالاترین مرحله علم ما مرتبط است.

بعلاوه «مشعل» با عوامفریبی تفاوت بین شرایط ضروری جهت آغاز جنگ خلق را با شرایط کسب پیروزی مخدوش می کند. همانطور که قبلا گفتیم اوضاع عینی بطور عموم در کشورهای تحت سلطه برای آغاز جنگ خلق پخته شده است. البته این بدان معنا نیست که هر جنگ خلقی بطور خودبخودی پیروزمند خواهد بود یا اینکه پیروزی در یک مقطع زمانی معین بدست خواهد آمد. پیشروی انقلاب یک روند مستقیم الخط نیست و از دل چرخشها و پیچ و خمها می گذرد. همیشه این امکان وجود دارد که مرتجعین، انقلاب را بخون بکشند. اما ستمدیدگان همیشه علیه ارتجاع بپا خواهند خاست. م ـ ل ـ م تنها تضمین آن است که این خیزشها به مرگ امپریالیسم بینجامند. حزب کمونیست پرو به هنگام بحث از آغاز جنگ خلق در آن کشور می گفت :«درست مثل این است که خود را از بلندی به پایین پرتاب کرده باشیم. و لنین گفت که اگر منتظر شوید تا برای کسب پیروزی به شما تضمین داده شود، هرگز قیام را آغاز نخواهید کرد.

حزب «مشعل» بجای اینکه از آغاز جنگ خلق شادمان شود، فقط به سرزنش توده هایی پرداخته که مسلحانه بپا خاسته اند. «مشعل» آنچنان به پیشگویی درباره شکست جنگ خلق پرداخته که گویی خود آرزوی آن را دارد. جنگ خلق در نپال بدون شک با افت و خیز جلو خواهد رفت، اما پیشگویی «مشعل» مبنی بر ناکامی کامل این جنگ، بمعنای شیرجه رفتن با سر در گنداب رویزیونیسم است.

از جنگ خلق در نپال حمایت کنید!

همانطور که در آغاز این مقاله گفتیم، بعد از مبارزاتی که به تصویب م ـ ل ـ م انجامید، تصمیم بر آن شد که یک دوره مبارزه با حزب «مشعل» به پیش برده شود. در نامه ای که خطاب به کنگره این حزب نوشته شد، نظرات کمیته جنبش در مورد برخی مسائل موجود عرضه گشت. این در حالی بود که حزب «مشعل» نه تنها یک سند، بلکه یک صفحه هم ارائه نداد که بیان تلاشی سازنده و مبارزه با اصولی بر سر این اختلافات حیاتی باشد. برعکس، نمایندگان این حزب در اطلاعیه ها و مصاحبه های علنی، جنبش ما را تحت عنوان «افراط گرایان چپ» مورد حمله قرار دادند.

«اگرچه برای بسیاری از م ـ لامهای جهان، تفاوت بین اندیشه مائو و مائوئیسم به نظر فقط در نامگذاری می آید، اما تا آنجا که به بحث مائوئیست از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مربوط می شود این بیانگر یک گرایش اپورتونیستی است که کل این جنبش را به مسیر اپورتونیسم و تروتسکیسم می کشاند. کمیته جنبش همه تلاش خود را بکار می بندد که لنینیسم را از جایگاه ایدئولوژی رهبری کننده عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جلو گذاشته شده وسیله ایست که فقط راه پیروزی سیاستهای راست روانه را هموار می کند». از نشریه شماره سرخ، اکتبر ۹۶) آیا غیر از این است که حزب مشعل پیگیرانه جنگ خلق را به یک مسئله تاکتیکی صرف تقلیل می دهد، حزب و توده ها را به سیاستهای رفرمیستی می کشاند، از حکومت ارتجاعی تحت رهبری حزب کمونیست متحده دفاع می کند، و هشدار می دهد که آغازگران جنگ خلق تبدیل به راست روان خواهند شد؟ ما نباید منتظر این آینده خیالی بنشینیم. ما می توانیم از همین حالا ببینیم که چه کسانی درونشای خود را «پیروزی سیاستهای راست روانه» قرار داده اند!

رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) علیه رویزیونیست نبرد کرده، بی باکانه سلاح برداشته و عهد کرده اند سلطه امپریالیسم و ارتجاع در نپال را سرنگون کنند. آنها با این کار نه فقط به توده های نپال بلکه به ستمدیدگان سراسر جهان منجمله رفقای ما در پرو که از آغاز جنگ خلق در نپال به وجد آمده اند امید بخشیده اند. همانطور که در نشریه انقلابی زیرزمینی «ال دیاریو» چاپ لیما به تاریخ ژوئن ۹۶ آمده : «ما بر انترناسیونالیسم پرولتری و آغاز جنگ خلق در نپال توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که نشان داده ورود می فرستیم. ۱۳ فوریه ۹۶، شب تاریک ستم شکاف برداشت و از دل آن جنگ خلق درخشان سر برآورد ... قهر سازمانیافته ستمدیدگان در نپال، رویزیونیسم حزب کمونیست متحده که حمالت پارلمانی را بکار می بندد و خواهان احترام به راه قانونی و مشروطه است را افشا کرد.» حزب مشعل می کوشد خط را از عمل جدا سازد. او از جنگ خلق در پرو دفاع می کند اما بطور مستقیم به ایدئولوژی حزب کمونیست پرو حمله می برد. این ایده آلیسم است. تجربه خود «مشعل» گواه این است که چگونه ایدئولوژی در پراتیک حیات دارد. مخالفت این حزب با جنگ خلق و سیاستهای تدریج گرایانه اش کاملا با کنار گذاشتن م ـ ل ـ م بمثابه سومین و بالاترین مرحله علم ما مرتبط است.

بعلاوه «مشعل» با عوامفریبی تفاوت بین شرایط ضروری جهت آغاز جنگ خلق را با شرایط کسب پیروزی مخدوش می کند. همانطور که قبلا گفتیم اوضاع عینی بطور عموم در کشورهای تحت سلطه برای آغاز جنگ خلق پخته شده است. البته این بدان معنا نیست که هر جنگ خلقی بطور خودبخودی پیروزمند خواهد بود یا اینکه پیروزی در یک مقطع زمانی معین بدست خواهد آمد. پیشروی انقلاب یک روند مستقیم الخط نیست و از دل چرخشها و پیچ و خمها می گذرد. همیشه این امکان وجود دارد که مرتجعین، انقلاب را بخون بکشند. اما ستمدیدگان همیشه علیه ارتجاع بپا خواهند خاست. م ـ ل ـ م تنها تضمین آن است که این خیزشها به مرگ امپریالیسم بینجامند. حزب کمونیست پرو به هنگام بحث از آغاز جنگ خلق در آن کشور می گفت :«درست مثل این است که خود را از بلندی به پایین پرتاب کرده باشیم. و لنین گفت که اگر منتظر شوید تا برای کسب پیروزی به شما تضمین داده شود، هرگز قیام را آغاز نخواهید کرد.

حزب «مشعل» بجای اینکه از آغاز جنگ خلق شادمان شود، فقط به سرزنش توده هایی پرداخته که مسلحانه بپا خاسته اند. «مشعل» آنچنان به پیشگویی درباره شکست جنگ خلق پرداخته که گویی خود آرزوی آن را دارد. جنگ خلق در نپال بدون شک با افت و خیز جلو خواهد رفت، اما پیشگویی «مشعل» مبنی بر ناکامی کامل این جنگ، بمعنای شیرجه رفتن با سر در گنداب رویزیونیسم است.

از جنگ خلق در نپال حمایت کنید!

همانطور که در آغاز این مقاله گفتیم، بعد از مبارزاتی که به تصویب م ـ ل ـ م انجامید، تصمیم بر آن شد که یک دوره مبارزه با حزب «مشعل» به پیش برده شود. در نامه ای که خطاب به کنگره این حزب نوشته شد، نظرات کمیته جنبش در مورد برخی مسائل موجود عرضه گشت. این در حالی بود که حزب «مشعل» نه تنها یک سند، بلکه یک صفحه هم ارائه نداد که بیان تلاشی سازنده و مبارزه با اصولی بر سر این اختلافات حیاتی باشد. برعکس، نمایندگان این حزب در اطلاعیه ها و مصاحبه های علنی، جنبش ما را تحت عنوان «افراط گرایان چپ» مورد حمله قرار دادند.

«اگرچه برای بسیاری از م ـ لامهای جهان، تفاوت بین اندیشه مائو و مائوئیسم به نظر فقط در نامگذاری می آید، اما تا آنجا که به بحث مائوئیست از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مربوط می شود این بیانگر یک گرایش اپورتونیستی است که کل این جنبش را به مسیر اپورتونیسم و تروتسکیسم می کشاند. کمیته جنبش همه تلاش خود را بکار می بندد که لنینیسم را از جایگاه ایدئولوژی رهبری کننده عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری

پایین کشیده و مائو را تحریف کند....»
(قطعنامه کمیته مرکزی مشعل ۱۹۹۶)
همانطور که ما در نامه مورخ اوت ۹۶ گفتیم و کوشیدیم در آنجا نشان دهیم: «دعوای بین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب «مشعل» به هیچوجه به مسئله نامگذاری محدود نمی شود. این مشاجره یک سلسله از مسائل سیاسی ایدئولوژیک را در خود منفرد کرده است.» این سئوالات شامل آموزه های مهم مائوتسه دون درباره راه جنگ خلق دراز مدت در کشورهای تحت سلطه، جمعبندی مائو از تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین، درسهای انقلاب فرهنگی و مسائل دیگر است. حزب «مشعل» علیرغم اظهارات عوام‌فریبانه خود علیه جنبش، بدین شکل که خود را مدافع حقیقی لنینیسم می خواند، در مبارزه اخیر نشان داده که با بی اعتبار کردن مائو، در واقع لنین را هم بی اعتبار کرده و این شامل آموزه های لنین در زمینه قدرت سیاسی و دولت نیز هست.

مخالفت «مشعل» با م . ل . م به اوضاع غیر قابل تحملی انجامیده است: «مشعل» بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش ما به شکل علنی، متمرکز و مداوم، اساس واقعی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را رد کرده است.

کمیته جنبش در نامه مورخه اوت ۹۶ خود این خواسته را مطرح کرد که: «اگر حزب شما به مخالفت خود با اساس ایدئولوژیک جنبش ادامه دهد، پاسخ صحیح و اصولی از جانب شما این خواهد بود که داوطلبانه از جنبش ما استعفا دهید.» در پاسخ به این تقاضا، حزب «مشعل» قطعنامه فوق الذکر را انتشار داد و چنین مطرح کرد که جنبش آنان را تهدید به اخراج کرده است: «[با وجود این، کمیته مرکزی به اتفاق تصمیم گرفت که کمیته مرکزی به اتفاق تصمیم گرفت که موضع خود در قبال اندیشه مائوتسه دون یا «مائوئیسم» را حفظ کند، استعفا ندهد و به دفاع از ایدئولوژی م . ل علیه سیاستها و سبک کار «چپ روانه»، اپورتونیستی، سکتاریستی، اشغالگرانه، استبدادی، نامشروع و جبارانه و غیر اصولی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه دهد.»

در ادامه این سند می خوانیم که: «نتایج جنگ خلق مائوئیستی ثابت کرده که سیاستهای مائوئیستها و جنبش انقلابی درباره حمایت جنبش» اما واقعیت خلاف این است: آغاز جنگ خلق تحول عظیمی در مبارزه طبقاتی نپال بود. این نیروی مادی عظیمی بود که صحنه سیاسی کشور را قطبی و روشن کرد و خصلت عاریتی نادرست خط حزب مشعل و بطور کلی جنگ خلق، قدرت و سرزندگی مائوئیسم را نیز به اثبات رساند. باید تکرار کنیم که تصمیم جنبش در مورد حزب مشعل صرفا به مخالفتش با جنگ خلق متکی نبود، بلکه مخالفت این حزب با جنگ خلق نشانه و نتیجه ناگزیر انحطاط اپورتونیستی چندین و چند ساله آن بوده است.

بعلاوه رهبری این حزب در ارتباط با تفاوتهایش با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «باید این واقعیت روشن شود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک تشکل صاحب آتوریته نیست که گواهی انقلاب صادر کند. بلکه صرفا یک مجمع بحث بین المللی از احزاب و سازمانهای م . ل است تا در آن به تبادل آرا و تجربیات خود پردازند.» و هر حزبی «حق دارد دیدگاه متفاوت و جداگانه ای از این جنبش داشته باشد.» بعلاوه در زمانیکه جنبش از اصول م . ل و یا از اندیشه های مائو منحرف شده جای هیچ شکی نیست که کمیته جنبش به هیچوجه نمی تواند نقش راهنما یا رهبر جنبشهای کمونیستی را بازی کند.... با وجود اینکه ما نمی توانیم فایده آن برای تبادل آرا و تجربیات احزاب و سازمانهای کشورهای مختلف را نفی کنیم، اما جنبش از مرز یا دایره موجود پا را فراتر نهاده است. کارکرد آن به نظر بیشتر جنبه منفی به خود گرفته است.»

در اینجا حزب «مشعل» نقش جنبش ما را به یک مجمع بحث بین المللی یا یک انجمن بحث تقلیل می دهد. در حالیکه وظایف جنبش که در «بیانیه» آن تعریف شده کاملا با تعریف «مشعل» تفاوت دارد؛ هرچند که این حزب عوام‌فریبانه خود را مدافع «بیانیه» معرفی می کند. در «بیانیه» چنین آمده: «در گرمگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید به مصاف برای ایجاد تشکل خویش یعنی یک انترناسیونال تراز نوین بپردازد». «عملکرد چنین انترناسیونال نوینی، ادامه و تعمیق جمعبندی از تجارب، تدوین خط عمومی که جنبش بر آن پایه بنیانگزاری شده، و خدمت بمثابه یک مرکز سیاسی هدایت کننده در کل خواهد بود.» با چنین روحیه ای بود که کنفرانس موسس جنبش برای رسیدن به تشکیلاتی که بتواند نبرد بین المللی ما در راه کمونیسم را هدایت کند، فراخوان برپایی «یک کمیته موقت - یک مرکز سیاسی جنینی» را صادر کرد تا وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها را به پیش براند ... این وظیفه ای است که بطور موفق و با سرعتی به پیش برده شده و در سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیسم! در جهشی که معرف آن است بازتاب یافته است. هرگونه تلاش برای تقلیل سطح جنبش ما به یک انجمن بحث، پروتاریا را از وحدت رزمنده و مرکز بین المللی ما محروم خواهد کرد و به ناگزیر مانع مارش جهانی ما بسوی کمونیسم خواهد شد.

وظیفه دیگری که بدوش کمیته جنبش گذاشته شده: «کمک به تشکیل احزاب م . ل جدید و تقویت احزاب موجود بمثابه وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است.»

کمیته جنبش بعد از بررسی جدی اوضاع نپال، به این نتیجه گیری رسید که ادامه شرکت حزب مشعل در جنبش ما دیگر به پیشرفت پیشاهنگ در آن کشور کمکی نمی کند؛ بلکه به حزبی که راه جدایی از اصول ایدئولوژیک جنبش ما و امر کمونیسم را در پیش گرفته اجازه می دهد از اعتبار جنبش برای ایجاد اغتشاش در بین توده ها استفاده کند. این امر به هدف انقلابی ضربه زده و مبارزه جویی کل جنبش ما را کاهش می دهد. بنابراین کمیته در تطابق با اصول تشکیلاتی جنبش و وظایف و اختیاراتی که به عهده اش قرار گرفته، به تصمیم گیری بسیار مهمی رسید و اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از صفوف جنبش را به احزاب و سازمانهای شرکت کننده پیشنهاد کرد.

آغاز جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را تغییر داده است. در حالی که کشور به راه شکوهمندی پیوسته اند که به ناگزیر پر پیچ و خم است، اما تنها راهی است که به رهایی حقیقی خواهد انجامید. حمایت کلیه نیروهای مترقی و انقلابی از این امر، دفاع از آن در برابر حملات فزاینده ارتجاع، اقدامی حیاتی است. موضع ایدئولوژیک «مشعل» ادامه حضور این حزب در جنبش را ناممکن کرده، اما برای حمایت از جنگ عادلانه توده های نپالی علیه امپریالیسم و فئودالیسم حتما نباید مائوتسیت بود. ما نیروهای حزب «مشعل» را به جدا کردن صف خود از حملات م . ل. سینگ علیه انقلاب فرا می خوانیم و از آنها می خواهیم که به صفوف غرور آفرین جنگ خلق در نپال بپیوندند تا نبرد برای یک جهان عاری از استثمار و ستم را به پیش رانند. ■

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

۲۵ ـ ۱۳۷۸



اول اکتبر ۱۹۴۹

«خلق چین بپاخاسته است!»

مائوتسه دون

همراه با مطالبی درباره:
پل پوت
و جنگ کنیت نانو

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

K. ZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER

A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE

سرمقاله

«خلق چین بپاخاسته است!» ۴

انقلاب چین به روایت تصویر ۳۵

کوسوو

جنگ کثیف ناتو ۱۰

اطلاعیه های احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۱۶

نپال

سه سال جنگ خلق در نپال ۲۰

خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ۲۲

پرو

مصاحبه با رفیق ایئس: پرتویی بر سیاهچال های پرو ۲۳

کمک مالی

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی ۳۱

فراخوان برای دفاع از جنبش انقلابی در هند ۵۳

از اعدام مومیا ابو جمال جلوگیری کنید! ۵۴

صد و پنجاهمین سال انتشار مانیفست کمونیست

سمینارهای هند و آلمان ۳۳

سخنرانی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ۵۶

درباره پل پوت

نجات دهندگان فروتن: چگونه رژیم پل پوت به کجاراه رفت ۶۲

اطلاعیه های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره دستگیری رفیق فلیسیانو ۹

مرگ بر سازمان تروریستی آتلانتیک شمالی! ۱۵

عبدالله اوجالان آزاد باید گردد! ۳۰

روز اول ماه مه، با چشمان دوخته به هدف کمونیسم به پیش روید! ۲۸



پرولتارها در این میان چیزی برای از دست دادن ندارند، مگرزنجیرهای بردگی‌شان، آنها جهانی برای فتح دارند.
پرولتارهای همه کشورها متحد شوید!

شماره ۲۵ ــ ۱۳۷۸

پنجاه سال از پیروزی انقلاب چین می گذرد

پنجاه سال می‌گذرد و عظمت تاریخی پیروزی جنگ خلق در چین بیش از پیش آشکار است. مائو و انقلابیون چین راه و عملی را بنیان نهادند که امروز به مثابه یک نمونه پایه ای برای رها کردن کشورهای تحت سلطه از چنگال امپریالیسم، بکار می‌آید. درسهای انقلاب چین، قابلیت کسانی که امروز عزم کرده‌اند توده‌ها را در مسیر سرنگونی قهرآمیز دنیای کهن و آغاز ساختمان دنیایی نوین رهبری کنند را تقویت می‌کند. در این شماره نشریه، با ارائه ۱۸ صفحه تصویر از تاریخ انقلاب چین می پردازیم و بدین سان شجاعت و عزم انقلابی توده‌هائی که روز اول اکتبر ۱۹۴۹ به پیروزی سراسری دست یافتند را بزرگ می‌داریم.

جنگ کثیف ناتو

رسانه‌های گروهی جهان از به اصطلاح جنگ اخلاقی آمریکا و ناتو در بالکان دم زدند و آن را طلایه‌دار «عصر نوین مداخلات بشردوستانه» نامیدند. اما طریقی که آمریکا و متحدانش در ناتو در پیشبرد جنگ اتخاذ کردند نشان داد که این بشردوستان امپریالیست، جلادان خون‌آشامی بیش نیستند. واقعیت این بود که بزرگترین ائتلاف نظامی تاریخ بشر، یک کشور کوچک فقیر را از راه هوا و از جای امن بمباران کرد تا طرح‌های پنهان امپریالیستها به پیش رود.

چگونه رژیم پل پوت به کجاراه رفت

مقاله حاضر پاسخی است به یک بحث ارتجاعی رایج که با رجوع به تجربه حکومت پل پوت می‌خواهد این دیدگاه را جا بیندازد که «هر چه تلاش برای تغییر جامعه ریشه ای‌تر باشد، نتایج فاجعه‌بارتری ببار خواهد آورد.» این مقاله، سیاستها و عملکرد رهبری خمرهای سرخ را از نقطه نظر مائوئیسم انقلابی مورد بررسی عمیق قرار می‌دهد و برخی نتایج غافلگیرکننده بدست می‌دهد.

چاپ جدید

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»

امضاء کنندگان بیانیه و تشکیلات‌های شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست

گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی

سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست تونس

حزب پرولتری پوربا بنگلا

سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)

گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب فوق که نام آنها بطور رسمی از سوی کمیته جنبش انتشار یافته، شماری از تشکلات دیگر در ارتباط نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارند و برای پیشبرد امر کمونیسم و ایجاد و تحکیم سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی فعالیت می کنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. نسخه جدید بیانیه و سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» به زبانهای انگلیسی، اسپانیائی و فارسی موجود است. بهای این دو سند مجموعا معادل ۳ پوند بعلاوه هزینه پست است. این اسناد را می توانید از طریق مکاتبه با این نشانی زیر تهیه کنید: BCM RIM WC1N 3XX LONDON UK

برای اشتراک نشریه «جهانی برای فتح»
با نشانی زیر تماس بگیرید:
BM BOX 8561 LONDON
WC1N 3XX UK

فهرست برخی مقالات شماره‌های پیشین «جهانی برای فتح»

شماره ۲۴ ـ ۱۳۷۷ :
زنان دیگر به بردگی تن نمی‌دهند!
افغانستان: شکافتن پرده‌های ظلمت
نپال: پایداری جنگ خلق و بررسی نتایج و دورنمای آن

شماره ۲۳ ـ ۱۳۷۷ :
کارگران همه کشورها متحد شوید! درباره جنبش بین‌المللی کمونیستی
ناگزالباری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را دگرگون ساخت
جنگ خلق: اسنادی از نپال و پرو

شماره ۲۲ ـ ۱۳۷۶ :
نپال: برافراشتن پرچم سرخ بر فراز بام دنیا
مبارزه دو خط در پرو
سی سال بعد از انقلاب فرهنگی در چین
کردستان: درسهای خیانت

شماره ۲۱ ـ ۱۳۷۴ :
مبارزه دو خط را تا به آخر به‌پیش بریم!
«شورش بر حق است!» ـ مقاله‌ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

شماره ۲۰ ـ ۱۳۷۴ :
سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» و «درباره ادغام جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی چیاپاس
«انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»
پرو: کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید
آفریقای جنوبی: تبویض نگهبان

شماره ۱۹ ـ ۱۳۷۳:
چین چین: بلند پروازی‌های انقلابی یک رهبر کمونیست سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاحی حزب در سال ۹۹

شماره ۱۸ ـ ۱۳۷۲:
نبردی خطیر و مصافی عظیم: کارزار بین‌المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو

شماره ۱۷ ـ ۱۳۷۱:
آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند!
درباره دمکراسی: مقاله‌ای از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل)

شماره ۱۶ ـ ۱۳۷۱:
درباره جنگ خلیج
سند کمونیستهای افغانستان درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

شماره ۱۵ ـ ۱۳۷۰:
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی رفیق گونزالو بمناسبت سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا (بخش دوم)

شماره ۱۴ ـ ۱۳۶۹:
چین: وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه‌داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا (بخش اول)
جنگ علیه مواد مخدر!

شماره ۱۳ ـ ۱۳۶۸:
پنجمین سال تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
مرحله نوین جنگ خلق در پرو
یک مارکسیست ـ لنینیست از سیل در بنگلادش می‌نویسد

شماره ۱۲ ـ ۱۳۶۷:
دهه ۱۹۶۰ در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

شماره ۱۱ ـ ۱۳۶۷:
انتفاضه در فلسطین
سری‌لانکا و توافقات با هند
اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو

شماره ۱۰ ـ ۱۳۶۷:
تجربه بورکینا فاسو
درباره پرسترویکا و گورباچف
خلیج: نقطه تلاقی تضادها

شماره ۹ ـ ۱۳۶۶:
بیست سال پس از غرش تندر بهاری در هند
گورباچف: وداع با اسلحه!
سندی از حزب کمونیست پرو

شماره ۸ ـ ۱۳۶۶:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید (سندی از حزب کمونیست پرو)
نامه سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین

شماره ۷ ـ ۱۳۶۵:
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

شماره ۶ ـ ۱۳۶۵:
پرو: کی می‌رود ز خاطر خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!
شماره ۵ ـ ۱۳۶۵:
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

شماره ۴ ـ ۱۳۶۴:
تعمیق بحران در آفریقای جنوبی
ایران: ارتشهای شکست خورده خوب درس می‌گیرند
پیرامون «عشی چریکی» در اروپای غربی

شماره ۳ ـ ۱۳۶۴:
انقلاب و آفریقای جنوبی
تحریم انتخابات در پرو
ابراهیم کایپاکایا و مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

شماره ۲ ـ ۱۳۶۴:
پرو: در راه درخشان مارپانگی
ایران: شکل‌گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

شماره ۱ ـ ۱۳۶۳:
آنگاه که کوهستان آتش می‌گیرد
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
بزرگداشت یلماز گونه‌ی فیلمساز انقلابی ترکیه

آدرس‌های جهانی برای فتح

A WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER STREET
LONDON WC1N 3XX UK

c/o CHITHIRA PUBLISHERS
39/3006 MANIKATH ROAD
KOCHI, KERALA
INDIA



روز اول اکتبر ۱۹۴۹، از میدان «تین آن من» در قلب پکن، مائوتسه دون با این جمله برقراری جمهوری خلق چین را به جهانیان اعلام کرد: «خلق چین برپاخاسته است!» امسال برگزاری متحدانه جشن پنجاهمین سالگشت این پیروزی از جانب انقلابیون پرولتر سراسر جهان، امری طبیعی و بجاست. ما این پیروزی حماسی و عظیم تاریخی را با تعمیق درک خویش از درسهائی که حاصل فداکاریهای عظیم و سرانجام کامیابی انقلاب بود جشن می‌گیریم تا بتوانیم بهتر از گذشته این درسها را بکار بندیم.

در سال ۱۹۲۷، نیروهای ضدانقلابی شکار کمونیستهای چین را در شهرها آغاز کردند. شمار کمونیستها در نتیجه کشتارهای مرتجعین گومیندان بسیار کاهش یافت؛ بنابراین نیروهای باقیمانده از شهرها خارج شدند و انقلاب را به مناطق وسیع روستائی کشور کشاندند. بدین ترتیب یک پروسه مبارزاتی آغاز شد که بیش از دو دهه به طول انجامید و شامل سه جنگ متمایز بود: انقلاب ارضی؛ جنگ ضد ژاپنی؛ و سرانجام جنگ داخلی علیه طبقه حاکمه گومیندان. در جریان انقلاب مائوتسه دون و حزب کمونیست چین با انجام راهپیمائی طولانی و دیگر نمونه های بیسابقه ای که از قهرمانی ارائه دادند، جهانیان را شگفت زده کردند. پیروزی ۱۹۴۹ فصل تازه ای در مبارزات انقلابی پرولتری در سطح جهان گشود، آتش مبارزه خلقهای ستمدیده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه امپریالیسم را دامن زد و راه یک تجربه کاملا نوین در پیشبرد انقلاب سوسیالیستی را گشود.

مائو اصولی را تثبیت کرد که امروزه جزء بدیهیات است: در کشوری نظیر چین که توده های دهقان اکثریت اهالی را تشکیل می دهند و مستقیما از نظام نیمه فئودالی رنج می برند، دهقانان نیروی عمده انقلاب محسوب می شوند. اما در آن زمان، فقط اقلیت ناچیزی از کمونیستها با دیدگاه مائو موافق بودند. اکثر کمونیستها اعتقاد داشتند که انقلاب در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده ای نظیر چین فقط زمانی فرا می رسد که انقلاب پرولتری در غرب پیروز

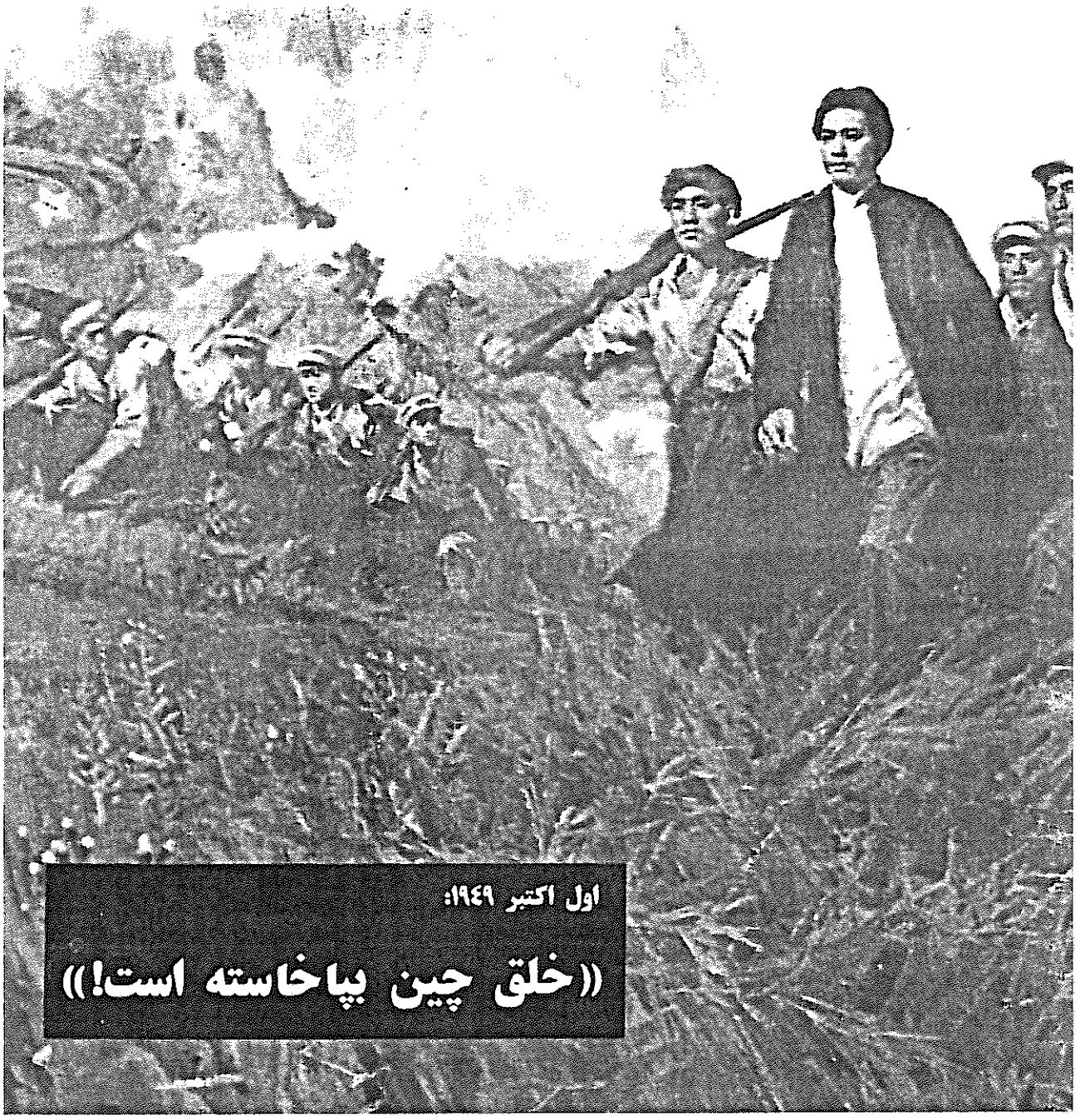

اول اکتبر ۱۹۴۹:

«خلق چین بپاخاسته است!»

شده باشد. بعلاوه انقلاب در کشورهائی نظیر چین همان مسیری را خواهد پیمود که انقلاب بلشویکی طی کرد؛ یعنی طبقه کارگر نخست قدرت را در شهرهای کلیدی خواهد گرفت و سپس جنگ با استثمارگران را در مناطق روستائی به پیش خواهد برد.

توان مائو در فهم و ترسیم راه انقلاب از نبوغش ناشی نمی شد بلکه حاصل سنتز تجربه هزاران هزار کمونیست و میلیونها توده در جریان پیشبرد انقلاب بود. اما این گنجینه تجارب که سرشار از قهرمانی، مبارزات سخت و شکستهای تلخ بود بخودی خود نمی توانست پاسخگوی مسائل انقلاب باشد. سایر رهبران از همین تجارب، نتیجه گیریهای متفاوتی کردند و به مواضع کاملا متضادی رسیدند. آنچه مائو «مبارزه دو خط» نامید بر سر تعیین آماج، اتحاد طبقاتی پایه ای، خصلت و راه انقلاب چین براه افتاد.

برخلاف آنچه بعدها محققان بورژوا و رویزیونیستها ادعا کردند، مائو را بهیچوجه نمی توان نماینده دهقانان چین و مبارزه دیرینه آنان دانست. مائو در عین حال که به دهقانان و پتانسیل انقلابی آنان اعتماد بسیار داشت و از مبارزات گذشته درس آموزی کرد، اما خود نماینده یک طبقه متفاوت بود؛ نماینده پرولتاریا. یعنی طبقه ای که کمی پیش از آن تاریخ، در نتیجه نفوذ امپریالیسم پا به عرصه حیات نهاده بود. مائو مسلح به ایدئولوژی این طبقه بود. او از این ایدئولوژی که در آن زمان مارکسیسم ـ لنینیسم خوانده می شد برای تجزیه و تحلیل تضادهای جامعه و جمعبندی از تجارب انقلابی استفاده کرد. نکته مهمتر اینکه، مائو مارکسیسم ـ لنینیسم را در مورد مسائل مشخص انقلاب چین بکار بست. مائو طی این پروسه و نیز در جریان رهبری انقلاب سوسیالیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، علم پرولتری را به قله های نوین ارتقاء داد؛ به آنچه که امروز آن را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می خوانیم.

مائو دریافت که کشورهائی نظیر چین به یک انقلاب دمکراتیک علیه نظام

کهنه فئودالی و سلطه خارجی نیاز مبرم دارند. پیش از او نیز کسان دیگری علیه این دشمنان جنگیده بودند. بورژوازی چین و برخی نمایندگان مترقی آن نظیر سون یاتسن مبارزات قدرتمندی را علیه امپریالیسم و جامعه و فرهنگ کهنه فئودالی رهبری کرده بودند. میلیونها نفر از اقشار گوناگون مردم چین در این مبارزات بسیج شده بودند، اما سرانجام همگی این مبارزات به شکست انجامیدند و یا طعم خیانت را چشیدند. (جنایتکار بزرگ چانکایشک، جبهه گومیندان را که توسط سون یاتسن ایجاد شده بود و متحد کمونیستها بود، به یک دستگاه ضدانقلابی ترور و سرکوب تبدیل کرد.)

مائو خاطر نشان کرد که بورژوازی در چین عاجز از رهبری پیروزمندانه انقلاب دمکراتیک است. کل تاریخ قرن بیستم این حقیقت را بارها مورد تاکید قرار داده است: طبقه بورژوازی در کشورهای تحت سلطه مطلقا نمی تواند انقلاب دمکراتیک را به پیروزی رهنمون سازد.

بخش عمده بورژوازی یعنی طبقه سرمایه دار بوروکرات، به محمل عمده نفوذ امپریالیسم در این کشورها تبدیل شده است. کل موجودیت بورژوازی بوروکرات، وابسته به آنست که امپریالیسم را حمایت و نمایندگی کند. بورژوازی بوروکرات با تمامی عناصر عقب مانده فئودالی موجود در اقتصاد و فرهنگ این جوامع سازش کرده و آنها را تقویت می کند. طبقه سرمایه دار بوروکرات، یک آماج عمده انقلاب و به قول مائو یکی از «سه کوه بزرگی» است که همراه با فئودالیسم و امپریالیسم بر دوش خلق سنگینی می کند.

مائو بخشی از بورژوازی را که با امپریالیسم و فئودالیسم مخالفت می کند، «بورژوازی ملی» نامید و آن را جزء اردوی خلق بشمار آورد. اما مائو این را هم خاطر نشان کرد که بورژوازی ملی از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف است و با امپریالیسم و فئودالیسم بندهائی دارد. این نیرو فقط می تواند «به میزان و درجه معینی» از انقلاب حمایت کند و حتی می تواند تحت شرایط معینی جانب دشمن را بگیرد. رهبری انقلاب را بهیچوجه نباید به این طبقه سپرد. اولین «مبارزه دو خط» مائو علیه راست روان حزب بود که رهبری انقلاب را به بورژوازی واگذار کرده و نتایج فلاکت باری ببار آوردند. کشتار کمونیستها و توده ها بدست قوای گومیندان که قبلا به آن اشاره شد، نتیجه این سیاست راست روانه بود.

مائو برای حاکم کردن این درک که فقط پرولتاریا می تواند از طریق حزب کمونیست خود پیشاپیش خلق قرار بگیرد و انقلاب دمکراتیک را بسوی پیروزی هدایت کند، مبارزه کرد. مضافا مائو این پدیده را از یک نقطه نظر انترناسیونالیستی پرولتری مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مائو از این شناخت لنینی حرکت کرد که در عصر امپریالیسم، انقلابات دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است. فقط پرولتاریا و حزبش می توانند چنین انقلابی را رهبری کنند. بعلاوه، این انقلاب برخلاف انقلابات دمکراتیک کهن در عصر ماقبل امپریالیسم به سرمایه داری نمی انجامد، بلکه به سوسیالیسم و کمونیسم راه می گشاید. در عین حال که تفکر مائو بر تحلیل پایه ای لنین و انترناسیونال کمونیستی از جهان معاصر استوار بود، او قادر شد بر پایه تجربه غنی پیشرویها و نیز شکستهای انقلاب چین این درک اولیه را بنحو عظیمی تعمیق کند. او از عبارت «انقلاب دمکراتیک نوین» برای تشریح انقلاب بورژوا دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا استفاده کرد. این درک یک جزء اساسی از شناخت مائوئیستهای جهان به حساب می آید.

مائو با اشاره به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک، توجه همگان را به تفاوتی که این انقلاب با انقلاب دمکراتیک نوع کهن داشت جلب کرد: انقلاب دمکراتیک نوین می بایست توسط طبقه کارگر رهبری شود. خصلت این انقلاب، بورژوا دمکراتیک بود زیرا فئودالیسم و امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را آماج قرار می داد، کل بورژوازی را بمثابه دشمن مشخص نمی کرد و هدف از آن، برقراری سوسیالیسم نبود. این فئودالیسم و امپریالیسم بودند که بار عظیمی بر گرده خلق نهاده و نیروهای مولده را در چنگال خود خفه می کردند. امکان و ضرورت متحد کردن کل خلق علیه این دشمنان وجود داشت. این شامل متحدان ضعیف و متزلزل نظیر بورژوازی ملی هم می شد که رویای یک چین قدرتمند سرمایه داری و آزاد از سلطه امپریالیسم را در سر می پروراند.

اشاره مائو به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک یک علت دیگر هم داشت که به موضوع بالا مربوط می شد: این انقلاب دمکراتیک، نوین است دقیقا بدین دلیل که برخلاف انقلابات دمکراتیک پیشین در غرب نظیر انقلاب فرانسه، به سرمایه داری نمی انجامد بلکه به سوسیالیسم راه می گشاید. چرا؟ زیرا انقلاب دمکراتیک نوین از طریق نابودی قهرآمیز امپریالیسم و فئودالیسم، موانع عمده در راه ایجاد یک اقتصاد سرمایه دارانه مستقل و قدرتمند را کنار می زند. اما مهمتر از آن، رهبری پرولتاریا تضمین می کند که انقلاب دمکراتیک راه مرحله دوم یعنی انقلاب پرولتری سوسیالیستی که هدف استقرار یک جامعه سوسیالیستی را دنبال می کند و بخشی از مبارزه جهانی برای کمونیسم است را هموار سازد. همانطور که مائو به روشنی بیان کرد: «انقلاب دمکراتیک نوین در را بروی سرمایه داری می گشاید اما بیشتر از آن، راه سوسیالیسم را باز می کند.»

جنگ درازمدت خلق

در سال ۱۹۲۷ ژوزف استالین خاطر نشان کرد که یکی از شرایط مشخصه انقلاب چین این بود که «انقلاب مسلح در تقابل با ضد انقلاب مسلح قرار گرفت.» مائو این نکته را تکامل داد و ثابت کرد که راه پایه ای انقلاب، پروسه جنگ درازمدت است. دهقانان و بویژه دهقانان فقیر، نیروی عمده انقلابند اما طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست خود، نیروی رهبری کننده است.

مائو مسئله کسب قدرت سیاسی توسط نیروی اسلحه را دقیقا در سر لوحه کار انقلاب قرار داد. او این نکته را در اظهاریه مشهورش چنین جمعبندی کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» دشمنان مائو هرگز وی را بخاطر این گفته و مشخصا بخاطر بکار بستن این اصل در چین نبخشیدند. ارتش تحت رهبری کمونیستها در چین، سلطه سنگین امپریالیستها، سرمایه داری بوروکراتیک و فئودالیسم را در هم شکست. اما اظهاریه مائو صرفا جمعبندی موجزی از عملکرد دیرینه و همیشگی طبقات استثمارگر بود. آیا هیچگاه شده که مرتجعین برای حفظ حاکمیت خود به قوه قهر متوسل نشده باشند؟ تاریخ گواه آنست که طبقه حاکمه «عدم توسل به قهر» را به گوش ستمدیدگان موعظه می کند اما خود هر کجا که برای حفظ حاکمیتش ضروری باشد به شکنجه و حبس و کشتار دست می یازد.

مائو قوانین عام جنگ و نیز صفات

مشخصه جنگ انقلابی خلق چین را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. او دریافت که به علت خصلت جامعه چین، می توان جنگ را آغاز کرد؛ حتی زمانی که دشمن به مفهومی کلی و استراتژیک قویتر از خلق است. اما از طریق پیشبرد جنگ می توان به تدریج این اوضاع را عوض کرد و به جائی رسید که توان نیروهای خلق بر قوای دشمن برتری یابد و نیروهای انقلابی بتوانند دست به تعرض استراتژیک بزنند. راه جنگ درازمدت خلق، نیروهای انقلابی را قادر می سازد که به استقبال توفانها بشتابند و فعالانه نقاط ضعف خود را به قوت تبدیل کنند. این راه، توان نیروهای مسلح خلق را بر نقطه ضعیف دشمن متمرکز می کند. این نقطه ضعیف، مناطق گسترده روستائی در کشورهای تحت سلطه است که در آنجا دهقانان، نیازمند و تشنه نبرد در راه رهائی هستند. بدین طریق نیروهای انقلابی می توانند «شهرها را از طریق دهات محاصره کنند»، قدرت سیاسی سرخ را ذره ذره در مناطق پایگاهی مستقر نمایند، تا زمانی که شرایط در سراسر کشور و در پیوند با تحولات بین المللی، نیروهای انقلابی را قادر به تعرض و کسب پیروزی سراسری سازد.

زمانی که مائو این راه را مطرح کرد، هنوز مسیری ترسیم ناشده به حساب می آمد. مائو و حزب کمونیست چین در کوره پراتیک انقلابی یک آموزه همه جانبه نظامی پرولتری را تدوین کردند. اگرچه سرزمین های گسترده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در برگیرنده کشورهای گوناگون با شرایط بسیار متفاوت از یکدیگرند؛ و هر یک از آنها بکاربست خلاقانه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در مورد مسائل جامعه و انقلاب را طلب می کند، اما جوانب عمومی آنچه «راه چین» نام گرفته، جهت گیری پایه ای انقلاب در کشورهای تحت سلطه را ارائه می دهد. به همین خاطرست که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، آموزشهای مائو را «نقطه رجوع پایه ای» برای این کشورها می خواند. تجزیه و تحلیل تحولات مهمی که طی چند دهه اخیر در جهان اتفاق افتاده بدون شک یک وظیفه حیاتی است، اما این وظیفه را با حرکت از شالوده مائوئیستی می توان متحقق کرد، نه با تضعیف آن. بعلاوه، حتی در کشورهای امپریالیستی که شکل بندی اجتماعی ـ اقتصادی مستلزم یک راه انقلاب متفاوت یعنی قیام در شهرها و سپس پیشبرد جنگ داخلی است، آموزش های مائو در مورد جنگ خلق یک کاربرد جهانشمول دارد.

طی پنجاه سالی که از پیروزی انقلاب چین می گذرد، هر نوع «الگوئی» برای خلقهای ستمدیده پیشنهاد شده است. اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۶ توسط طبقه حاکمه سرمایه دار نوخاسته غصب شد و به مرکز رویزیونیسم مدرن تبدیل شد. اینها کسانی بودند که در حرف از مارکسیسم می گفتند اما در خط و پراتیک واقعی خود، مارکس و لنین را تقبیح می کردند. طبیعتا رویزیونیستها مائو را دشمن سرسخت خود می دانستند؛ زیرا او بود که برای افشای ماهیت بورژوائی رویزیونیستها مبارزه کرد و با آنها به مقابله برخاست. (حتی امروز هم دشنام ها و بهتان های رویزیونیستی علیه مائو کاملا پایان نگرفته است. اگر چه اخلاف رویزیونیستها برخی اوقات بدشان نمی آید خود را به مائو بچسبانند، اما همزمان آموزش های او را زیر سئوال می برند.)

رویزیونیستها طرح به اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه داری» را در مقابل کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گذاشتند. این نه راه جنگ درازمدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین بود که مائو ترسیم کرده بود، و نه سرمایه داری «کلاسیک» که قدرتهای امپریالیستی غرب مبلغ آن بودند. در واقع «راه غیر سرمایه داری» به معنای ادامه حاکمیت سرمایه داری بوروکراتیک در اتحاد با فئودالیسم بود. تفاوت اساسی در این بود که طبقات حاکمه در این کشورهای «غیر سرمایه داری» به حکام واقعا سرمایه دار اتحاد شوروی مرتبط بودند. یعنی به کسانی که به مثابه یک قدرت مهم امپریالیستی سر بلند کرده و بلوک امپریالیستی تحت رهبری آمریکا را بر سر سلطه جهانی به مصاف طلبیده بودند. هند یعنی دومین کشور بزرگ دنیا با صدها میلیون مردم ستمدیده اش، گل سرسبد این راه ضدانقلابی بود. نظام اجتماعی ارتجاعی، دست نخورده باقی مانده بود. مبارزات انقلابی که توسط کمونیستها رهبری می شد به طرز وحشیانه ای سرکوب شده بود. و کل کشور همچنان به نظام جهانی امپریالیستی قفل بود. جای تعجب نیست که فراخوان «راه ما راه چین» چنان تاثیر خیره کننده ای در هند و سایر کشورها گذاشت، زیرا این به معنای گسست از پارلمانتاریسم، خوشخدمتی و مسالمت در برابر طبقه حاکمه، و اتحاد بین المللی با حکام خائن شوروی بود.

سایر اشکال رویزیونیسم نیز بر سر استراتژی پایه ای و خصلت انقلاب در کشورهای تحت سلطه، به جدال با مائوئیسم برخاستند. یک شاخه از رویزیونیسم که با عنوان «گواریسم» (بر گرفته از نام چه گوارا از رهبران انقلاب کوبا) از آن یاد می شود، مخالفت خود با مائوئیسم را در پشت برخی جملات چپ نمایانه پیرامون «انقلاب سوسیالیستی تک مرحله ای» پوشاند. این خط، پتانسیل انقلابی دهقانان را زیر سئوال برد و پیشبرد جنگ درازمدت خلق را نفی کرد. در مقابل، بر مبنای خط «گواریستی» قرار بود که یک گروه کوچک از «منجیان» اوضاع سیاسی کل کشور را دگرگون کنند و از طریق قیام در شهر و یا فروپاشی رژیم موجود به یک پیروزی سریع دست یابند.

اما این خط که «راه سریع و میانبر» انقلاب بنظر می رسد، در واقع راهی است که سریعا به تسلیم طلبی می انجامد؛ زیرا وظیفه واقعی بسیج توده ها برای ریشه کن کردن جامعه کهن و انجام یک گسست پایه ای از نظام جهانی امپریالیستی را به کنار می نهد. هر کجا که این خط به عمل گذاشته شده، هرگز به استقرار حاکمیت پرولتاریا و خلق نینجامیده است. در مفهومی کلی، این نوع مبارزه مسلحانه واقعا به مثابه مکمل استراتژی مذاکره و اتحاد با بخشهای به اصطلاح مترقی طبقات حاکمه در نظر گرفته شده است.

به همین ترتیب، بعد از مرگ مائو و غصب قدرت توسط رهروان سرمایه داری در چین، بسیاری از دوستان و ستایشگران سابق چین انقلابی به کاروان نیروهای ضد مائو پیوستند. این نیروها که توسط انور خوجه رهبر آن زمان آلبانی هدایت می شدند، حملات خود را بر آموزش های مائو در مورد خصلت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم متمرکز کردند؛ اما علاوه بر این به کل پراتیک مائو در زمینه پیشبرد جنگ درازمدت خلق نیز حمله بردند. خوجه همان اتهاماتی که قبلا رویزیونیستهای شوروی به مائو می بستند را تکرار کرد و گفت که او نقش رهبری کننده پرولتاریا را کنار گذاشته و «پیشبرد جنگ بدون دورنما» را تبلیغ می کند. اما در واقع مائو بر یک نکته اساسی تاکید گذاشته بود: پرولتاریا باید کل خلق را در انجام انقلاب رهبری کند. بدین مفهوم، مائو این نکته مشهور لنین

را بکار بست و تکامل داد که یک کمونیست نباید «منشی تریدیونیون باشد، بلکه باید تریبون خلق باشد.»

مائو پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در سال ۱۹۴۹ را «نخستین گام در یک مارش ده هزار فرسنگی» خواند. بدین ترتیب او مبنای یک انقلاب عالیتر و عمیقتر یعنی انقلاب سوسیالیستی را نهاد و راه آن را هموار ساخت. از همان سال ۱۹۴۹ دو راه سوسیالیسم و سرمایه داری در چین در برابر هم قد علم کردند. این رویاروئی به طرق حاد و پیچیده ای بروز کرد. این رویاروئی به مبارزاتی انجامید که از لحاظ قهرمانی ها دست کمی از راهپیمائی طولانی نداشت؛ و از لحاظ پیروزی ها خیره کننده تر از شکست قوای گومیندان در سال ۱۹۴۹ بود. انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ شکست خورد. اما پیش از آن، انقلاب پرولتری طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در فاصله ۷۶ - ۱۹۶۶ به قله های بیسابقه ای دست یافت و شالوده پیشرفت آتی آن منجمله در خود چین ریخته شد. زمانی که شکوفه مرحله سوسیالیستی انقلاب چین باز شد و مائو ایدئولوژی انقلابی را بیشتر تکامل داد، اهمیت آموزش های اولیه وی در مورد انقلاب دمکراتیک نوین بیش از پیش مشخص شد. مائو مهمترین مبارزه ای که جهان به خود دیده بوده را برای رهائی یک ملت ستمدیده به پیش برد، اما او یک ناسیونالیست نبود. موضع و دیدگاه و روش مائو، پرولتاریای بین المللی را نمایندگی می کرد. (۱)

پیشروی انقلاب به مرحله دوم و بالاتر، یعنی سوسیالیسم، فقط بدان خاطر ممکن شد که رهبری طبقه کارگر بطور قاطع در سراسر دوران انقلاب دمکراتیک نوین برقرار بود، در درجه اول این به معنای رهبری حزب کمونیست مسلح به علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود.

رهبری پرولتاریا صرفا در حرف نیست؛ این یک رهبری ادعائی صرف نیست؛ فقط بیان امیال ذهنی چند رهبر هم نیست. رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست او در انقلاب دمکراتیک نوین، نتایج عمیقی برای کل جریان انقلاب در بر دارد، بر تمامی مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیکهایش تاثیر می گذارد، و در سیاستهای نیروهای انقلابی در هر مرحله انقلاب تبارز می یابد. طی تاریخ طولانی انقلاب چین، اهمیت حیاتی مناطق پایگاهی نه فقط از زاویه نقش نظامی آنها در مقابله با دشمن، بلکه به مثابه طریقی که توده ها می توانند تحت رهبری حزب کمونیست دگرگونی اجتماعی را به پیش ببرند، روشن شد. در این مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی نوین متکی بر توده های خلق، فرهنگ نوین و جوانه های مناسبات اقتصادی نوین شکل گرفتند. این مناطق نقش مشعل راهنما را برای کل کشور بازی کرده و شرایط ادامه انقلاب تا کسب سراسری قدرت را ایجاد نمودند. امروز این تجربه بار دیگر در پرو، نپال و نقاط دیگر زنده شده است.

برای مثال، اینکه آیا انقلاب قادرست زنان را برانگیزد تا به ستم پدرسالارانه هزاران ساله ضربه بزنند، یا به جای اینکار تحت عنوان «متحد کردن مردم» مبارزه زنان را مانع می شود یا حتی سرکوب می کند، کاملا به خصلت طبقاتی انقلاب مربوط است: کاملا به این مربوط است که اهداف انقلاب در جهت جامعه بی طبقه هست یا نه؟ اینکه آیا یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست واقعی وجود دارد که فعالانه بخش پیشرو توده ها را با جهان بینی پرولتری آموزش دهد و تربیت کند و درون حزب و سایر تشکلات سازمانشان دهد یا نه، کاملا در گرو اینست که مبارزه به مرحله انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید یا نه. بدون چنین حزب کمونیستی، نیات حسنه به جائی نخواهد رسید.

پنجاه سال می گذرد و جذبه تاریخی پیروزی جنگ خلق در چین درخشنده تر از پیش باقی است. این نمونه بارز دستاوردهائی است که تاکنون توسط طبقه ما حاصل شده است. نمونه انقلاب چین، ما را از شور و هیجان سرشار می سازد تا فصل های جدیدی از حماسه انقلابی پرولتاریا را به رشته تحریر درآوریم. ما با تعمیق درک خود از درسهای انقلاب چین، بر توان خویش در رهبری توده ها می افزائیم تا امر نابودی قهرآمیز جهان کهنه و آغاز ساختمان جهان نو را به پیش بریم.

پانویس

۱) بحث در مورد تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین از حوصله این مقاله خارج است. در این زمینه رجوع کنید به مقالات مفصلی که در شماره های قبلی جهانی برای فتح بویژه شماره ۷، ۱۴ و ۲۰ منتشر شده است.

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی

توزیع گسترده ادبیات انقلابی یکی از فعالیت های کلیدی است که نیروهای مائوئیست جهان باید آن را تسریع بخشند. همین امروز کمک های مالی خود به «جهانی برای فتح» را ارسال دارید تا بتوانیم این مجله را منظم تر و به زبانهای گوناگون تر منتشر کنیم، و در کشورهای بیشتری پخش نمائیم. خیلی ها در گوشه و کنار جهان طالب و نیازمند این نشریه اند. چک ها و حواله های پستی خود را بنام

A WORLD TO WIN

به نشانی زیر ارسال کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET
LONDON WC1N 3XX U.K.

از غرب تا شرق دنیا در کارزار جمع آوری کمک مالی شرکت کنید

اطلاعیه در مورد دستگیری رفیق فلیسیانو

دستگیری رفیق فلیسیانو برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، تمامی مائوئیستها و انقلابیون و ترقیخواهان جهان بسیار دردناک است.

بعد از دستگیری صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۹۲، رفیق فلیسیانو مسئولیت رهبری کمیته مرکزی حزب را به دوش گرفت. با وجود چنین «پیچ و خم» سختی، حزب کمونیست پرو هیچگاه در ادامه جنگ خلق تردید نکرد و در مواجهه با دشمن، که کارزارهای نظامی پیاپی خود را علیه «ارتش رهانیبخش خلق» تشدید کرد، عالیترین سطح شجاعت و اراده را بنمایش گذاشت. مضافا، حزب علیرغم ظهور یک خط اپورتونیستی راست از میان صفوف حزب، مبارزه را پیگیرانه ادامه داد. خط اپورتونیستی راست در مواجهه با ضربات سختی که حزب خورده بود، بر دست کشیدن از جنگ خلق اصرار می ورزید. این معنائی جز جدا کردن خود از توده های خلق پرو نداشت؛ توده هائی که همیشه سرچشمه قدرت و کارائی حزب در غلبه بر پیچ و خم های راه بوده اند. بعلاوه، این به معنای دست شستن از امر استثمار شدگان و ستمدیدگان جهان بود. استواری و درک عمیق کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، حزب را قادر ساخته تا راه های اتکا بر توان توده ها را بیابد و همچنان جنگ خلق را رهبری کند.

اینک در لحظات دشواری که انقلاب پرو با آن روبروست، باید در تمامی کشورها نیروی مردم را در دفاع از جنگ خلق فعال کنیم. دفاع فعال از جنگ خلق در پرو کماکان حائز اهمیت حیاتی برای آرمان ماست. ما تمامی کسانی که می توانند در این مبارزه متحد شوند را به مقابله با رژیم جنایتکار فوجیموری فرا می خوانیم. این رژیم جنایات فراوانی علیه خلق و انقلابیون مرتکب شده است. منجمله نزدیک به هفت سال است که صدر گونزالو را در حبس انفرادی کامل نگاه داشته است. ما از همه میخواهیم که به حمایت از اسرای جنگی برخیزند. این اسیران، قهرمانانه در برابر شکنجه و آزار و شرایط هولناک و سایر فشارهائی که برای وادار کردن آنها به سازش با رژیم میشود، ایستاده اند؛ و مشخصا امروز مقابله با تلاش های رژیم فوجیموری برای تکرار چنین جنایاتی در مورد رفیق فلیسیانو، از اهمیت ویژه برخوردار است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹

برای اطلاعات بیشتر با این نشانی تماس بگیرید: BCM RIM LONDON WCIN 3XX UK

بالکان

جنگ کثیف ناتو

همزمان با زیر چاپ رفتن نشریه جهانی برای فتح، امپریالیستهای آمریکایی بهمراه شرکای اروپایی دون پایه خود دومین ماه بزرگترین کارزار نظامی خود، بعد از جنگ خلیج در سالهای ۹۱ . ۱۹۹۰ را بپایان رساندند. صربستان که یکی از فقیرترین و کوچکترین کشورهای اروپایی است، شب و روز توسط ماشین عظیم نظامی ناتو بمب باران می گردد. زیرساختهای این کشور در شرف نابودی است، صدها غیر نظامی کشته و هزاران زخمی شده اند. یک مقام رسمی غرب با تفرعن ادعا نمود که اقتصاد یوگوسلاوی به سطح دوره جنگ جهانی دوم تقلیل خواهد یافت.

لگدکوبی وحشیانه صربستان زیر پرچم انسان دوستی و تحت نام نجات آلبانیایی های کوسوو انجام می پذیرد. سرکشت هزاران پناهنده کوسوویی بدون وقفه از رسانه های جهان پخش می شود. بیچارگی و نگرانی واقعی آنهایی که اعضاء خانواده و خانه هایشان را از دست داده، مورد تجاوز و وحشیگری قرار گرفته اند، با استفاده از امکانات ماشین رسانه های گروهی عظیم غرب و صرف انرژی بسیار، طوری انعکاس می یابد که بمباران مرگبار صربستان را یک مداخله انسان دوستانه تصویر نماید.

اجازه دهید یک مسئله را از همان ابتدا روشن کنیم: بمبارانهای عظیم و مداوم ناتو علیه صربستان، هیچ کس را نجات نداده و نخواهد داد. اگر هشت هفته اول این جنگ چیزی را نشان دهد، آن است که با مداخله ناتو اذیت و آزار کوسوویی ها تشدید یافته است. در واقع، استراتژیستهای سیاسی غرب منجمله فرمانده ناتو، ژنرال وسلی کلارک خود می پذیرد که آنها حتی قبل از شروع ریختن اولین بمبها می دانستند که نتیجه احتمالی جنگ هوایی که در حال طراحی آن بودند، موج جدید پاکسازی قومی خواهد بود. و این نیز واقعیتی است که آنها بدون در نظر گرفتن این مسئله تصمیم به ادامه استراتژی خود گرفتند و تاوان وحشتناک آن را هزاران کوسوویی و همچنین صربها می پردازند. این امر خود بازگوکننده این مسئله است که نجات انسانها موضوع نگرانی آنها نبوده و نیست.

آمریکا و متحدین او در ناتو مدعی اند که جنگ کنونی محصول سالهای طولانی کشمکش قومی در بالکان است، و اینکه نیروهای قدرتمند وظیفه اخلاقی مداخله گرانه را بدوش دارند. باید همچون برادر بزرگتر نوع دوستی وارد





تصویر بالا: تظاهرات علیه ناتو در چین. این نخستین تظاهرات توده‌ای در این کشور بعد از اعتراضات خونین میدان تین آن من نبود. بسیاری از تظاهرکنندگان که از بمباران سفارت چین در بلگراد توسط ناتو به خشم آمده بودند، از مائوئیسم دون بعنوان رهبری که درخلاف رهبران استثمارگر و ستمگر کنونی چین در مقابل آمریکا ایستاده بود، یاد می کردند.
تصویر سمت راست: یک کودک صرب بر لانه هواپیمای آمریکائی پاتکونی می کند

میدان شده، جلوی مجادله بچه ها را بگیرند. همانگونه که بخشهایی از نشریه کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا روشن می سازد، این جنگ نتیجه نوعی کشمکشهای بسیار قدیمی مرموزی که شروع به زبانه کشیدن نموده نیست، بلکه محصول کارکرد نظم اجتماعی سرمایه داری در یوگوسلاوی در همین دوره و تاثیرات متقابل چرخشهای اخیر در صف بندیهای نیروهای منطقه ای و جهانی است. همانگونه که کارگر انقلابی مطرح می کند، تصویری را که ناتو از منبع جنگ ترسیم می نماید، «تاریخ را وارونه کرده و توده ها را مقصر رنجی می داند که سرمایه داری بر آنها تحمیل کرده است.»

تمامی طرقی که ناتو این جنگ را به پیش می برد، اهداف، استراتژی و تاکتیکها، تضمین کننده آن است که حمام خون ادامه یابد و آینده منطقه کوسوو بعد از جنگ بر پایه نیروی سرکوب بنا شده و خطر کشمکشهای نوین

موجود باشد. این در واقع شرایطی است که در همسایگی آن، در بوسنی بدنبال طرح صلحی که غرب سازمان داد بوجود آورده اند. همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در زمان شروع جنگ مطرح کرد، بدان علت است که «امپریالیستها فقط از طریق گانگستریسم می توانند بر جهان حکومت کنند.» طریق جنگ آنها نیز انعکاس و تقویت کننده نظم جهانی است که در آن تعداد قلیلی بر بسیاری حکومت می کنند. سلطه مشتی استثمارگر با توسل به سلاحهای عظیم، نیروهای مسلح و پلیس صورت می پذیرد. هر زمان و در هر مکان، زمانی که سلطه آنها مورد تهدید واقع می شود، عکس العمل آنها نهایتاً تکیه بر انحصار قدرت نظامی است، چه زمانی که این تهدید توسط مبارزه انقلابی انجام شد ـ همچون مبارزه توده های ویتنامی که برای اتحاد کشور و رهایی از استعمار غرب ـ، چه تهدید از سوی خرده مستبدی همچون صدام حسین که جاه طلبی های منطقه ای از نظر اربابان امپریالیستش زیاده از حد شد و آنها تصمیم گرفتند دمش را قیچی کنند.

جنگ ضدانقلابی، جنگ کثیفی است

یک جنبه از جنگ غیرعادلانه، بکارگیری شیوه های ناعادلانه ارتجاعی جنگی است.

برای نمونه جنگ خلیج. این نمونه دیگری از یک جنگ واقعاً نابرابر بود. این جنگ، بزرگترین اتحاد نظامی تاریخ بشر بود که در آن، کشورهای مدرن با سلاحهای متکی بر تکنولوژی بالا بطور وحشیانه کشوری که درآمد ناخالص آن بیشتر از یک شهر بزرگ غرب مثل فرانکفورت نبود را له کردند. ناتو با تکیه به برتری نظامی عظیم، جنگ خود را از طریق بمباران سنگین هوایی پیش برد. این بمبارانها شامل استفاده از بمبهای کلاستر که مثل چرخ گوشت، بدن انسان را تکه تکه می کند تا استفاده از کلاهکهایی اورانیومی بود. استفاده از این بمبها در سطوحی در نوزادان، تولید بیماری سرطان خون کرده است ـ در همان سطحی که در هیروشیما بوجود آمد. در چنین شرایطی آیا می توان باور کرد که محرک انجام چنین عملی نگرانی آنها از جان انسانها بوده است؟ جنگ هوایی ناتو، شهرها و مراکز پرجمعیت را از راه دور هدف قرار می دهد. بیمارستانها، اتوبوسها و قطارها منفجر می شوند. اخیراً کل زیرساخت اقتصادی صربستان نیز به لیست اهداف افزوده گشته است. قطع آب و برق اهالی، میلیونها انسان را به مبارزه روزانه جهت بقاء سوق داده است. و در مقابل، سخنگویان ناتو با افتخار می گویند: حتی یک نفر از نیروهای نیروی هوائی ما در این عملیات جان خود را از دست نداده است. از آنجا که احتمال اشغال خاک صربستان مطرح می شود، رسانه های گروهی آمریکا نگرانی تهوع آور شووینیستی خود را بروز داده و از احتمال تلفات جانی برای آمریکاییها سخن می گویند. اما همزمان بیشرمانه تلفات جانی بر شهروندان صرب را بهای اجتناب ناپذیر تلفات جنگی قلمداد می کنند. آنها بانگ می زنند که برای اولین بار در تاریخ بشر، جنگی به پیش می رود که جنگ کنندگان از راه دور و تقریباً در ایمنی کامل آن را انجام می دهند. یک مفسر آمریکایی این جنگ را بدین گونه توضیح داد: «فقط آنهایی این جنگ را حس می کنند که روی زمین هستند». این است نیش خونین «انسان دوستی» امپریالیستی.

رسانه های گروهی امپریالیستی، درگیر تلاش عظیم جهت خلق افکار عمومی در پشتیبانی از جنگ هستند. این دستگاه آبدیده و پرتجربه در پنهان ساختن جنایات عظیم زمانی که به نفع آنهاست ـ همچون کشتار صدها هزار نفر در کودتای اندونزی با پشتیبانی سازمان سیا در سال ۱۹۶۵ ـ و یا بزرگ کردن کوچکترین حمله به منافع آنها به سطح بزرگترین جنایات تاریخ بشر. از این زاویه آنها خرده مرتجعی بنام میلوسویچ را به سطح جنایتکار بزرگی همچون هیتلر ارتقا داده و تلاش می کنند به چشم توده ها خاک بپاشند. ـ کاری که مربی با اسب می کند ـ تا او نه قادر باشد به عقب و تاریخ بنگرد و نه به راست و چپ و دیگر بخشهای جهان. تا مردم نتوانند جنایات بسیار بزرگتری که توسط جانیان واقعی بین المللی که امروز بر جهان سلطه دارند رخ می دهد را ببینند. امپریالیستها می خواهند توده ها آن چیزهایی را ببینند که آنها می خواهند.

خبرنگاران غربی به همان شیوه تحمیق کننده، با پخش تصویر از کمپهای کوسوویی ها توسط ماهواره، در نشان دادن رنج پناهندگان از همدیگر سبقت می گیرند. اما بندرت از خانواده های صرب که قربانی امپریالیسم شده و تعدادشان به هزاران نفر رسیده، خبری گفته و یا تصویری دیده می شود. کمتر کسی از این واقعه باخبر است که غرب از تلویزیون صربها خواهان پخش شش ساعت از گزارش روزانه جنگی شد. در مقابل رژیم صرب بشرطی قبول نمود که در مقابل، روابط عمومی غرب فقط شش دقیقه از گزارش جنگ توسط صربها را پخش نماید. غرب این پیشنهاد را قبول نکرد و بجای آن فرستنده تلویزیونی صربها را منفجر نمود.

جهت توجیه کشتار عمومی مکانیکی از راه دور، روابط عمومی غرب درگیر کارزار شووینیستی کثیفی می باشد. روزنامه فرانسوی لوموند، مقاله هایی در صفحه اول خود در ارتباط با وحشیگری ذاتی صربها منتشر ساخت. مجله آمریکایی تایم در مقاله ای تحت عنوان «خونخواهی یک قربانی نژادی» می نویسد که صربها «خارجیان اروپا هستند که کینه آنان از حس خود کوچک بینی شان سرچشمه می گیرد.»

عکس العمل رژیم میلوسویچ در مقابل بمباران ناتو با کاراکتر ارتجاعی او همخوانی دارد. آنانکه آرزومند ضربات واقعی بر ماشین نظامی غرب بودند باید به چیز دیگری غیر از ارتش ارتجاعی میلوسویچ بنگرند. جدی ترین ضدحمله ای که آنها توانستند سازماندهی کنند، نه علیه ناتو بلکه علیه توده های عمدتاً غیرمسلح ستمدیده کوسوویی بوده است. با وجودیکه ارتش یوگوسلاوی مدرنتر از ارتش صدام حسین بود و میدان جنگی نیز مناسبتر، تلاشهای رهبری نظامی یوگوسلاوی از رژیم عراق فراتر نرفت. به احتمال زیاد، آنان هم مثل صدام حسین، واقعاً خواهان جنگ علیه قدرتهای امپریالیستی نبودند؛ همان قدرتهایی که تا چندی پیش مورد ستایش علنی آنان قرار داشتند.

آنچه که اسلوبودان میلوسویچ علیه آلبانیهای کوسوو انجام می دهد بدون شک جنایاتی تبهکارانه است، اما اگر فکر کنیم که این مسئله باعث نگرانی امپریالیستهای غربی شده، خود را گول زده ایم چرا که در همین جهان دهها خرده جانی درست همانند میلوسویچ موجودند که دائماً با اهالی خود عین همان کارها را انجام می دهند. اما چرا میلوسویچ باید از بمباران گسترده هواپیماهای ب ـ ۵۲ رنج برد و همزمان همقطارانش از کمکهای نظامی غرب برخوردار باشند؟ این ربطی به نگرانی انسان دوستانه کشورهای امپریالیستی نداشته، بلکه به منافع استراتژیک آنها مربوط است.

آیا کوسوویی‌ها، مهره های قربانی در بازی ناتو هستند؟

مذاکرات جهت توافقاتی که بعد از پایان جنگ بر صربها و کوسوواییها تحمیل خواهد شد، معمولا متعلق به اربابان امپریالیستی است. کوسوواییها حتی اجازه تماشای این مذاکرات را هم ندارند. در مواقعی که به آنها اجازه حضور داده می شود، قدرتهای بزرگ بطور سیستماتیک منافع آنها را تابع طرحهای منطقه ای خود کرده اندبرای مثال، توافق رامبویه که به گفته ناتو چارچوبی برای خاتمه جنگ جلو می گذارد، تمامیت ارضی یوگوسلاوی را به رسمیت می شناسد و فراخوان خلع سلاح قوای چریکی کوسوو را می دهد. این بدان معناست که اهالی این منطقه احتمالا همچنان تحت چکمه های رژیم صرب باید زندگی کنند. به همین ترتیب، سیاست آمریکا در قبال «ارتش آزادی بخش کوسوو» بر مبنای منافع این قدرت امپریالیستی ناگهان تغییر کرده است. یک روز این سازمان را بعنوان «تروریست» محکوم می کرد و روز دیگر آن را «قهرمان» معرفی می نمود. یکی از فرماندهان ناتو بعد از جنگ چنین هشدار داده که بزرگترین مشکل پیش پای غرب احتمالا صربها نبوده بلکه چریکهای کوسوو هستند.

از نظر آمریکا و موتلفان در ناتو اهالی این منطقه، فقط و فقط مهره محسوب می شوند که می توان آنها را در مقابل دوربین تلویزیون و ماهواره قرار داد تا برای جنایات مرگبار امپریالیستها در سطح جهانی پشتیبان جمع کرد. این مهره ها می توانند در پای میز مذاکره با میلوسویچ و سایر قدرتهای منطقه، وجه المصالحه قرار بگیرند. جنگ ناتو برای نجات اهالی کوسوو آغاز نشد. با آنها حتی در مورد نتیجه چنین جنگی نیز مشورت نشد. در نتیجه این جنگ، شرایط زندگی این مردم بهبود نخواهد یافت.

طریقی که امپریالیستها برای استفاده از مهره کوسوو در پیش گرفتند و اقدامات فریبکارانه آنها برای بازی دادن کردها بویژه در عراق، بطرز تکان دهنده ای شبیه یکدیگر است. سیاست آمریکا در مورد کردها از جار و جنجال درباره به اصطلاح کمک بشردوستانه و همزمان تابع کردن منافع ملت کرد به «واقعیات قدرت» در منطقه تشکیل شده است. این سیاستی است که وابستگی به نیروهای خارجی را دامن می زند تا باعث شود که علیرغم فداکاریهای عظیم پیشمرگان، مبارزه آنها محدود مانده و نتواند منافع اساسی غرب در منطقه را به خطر افکند. بندرت می توان کسانی را پیدا کرد که مدعی شوند ستم ملی بر مردم کرد به شکل پایدار و واقعی برطرف شده باشد. در واقع، همان ارتش ترکیه که امروز از سوی بلندگوهای تبلیغاتی ناتو بعنوان «یکی از نوزده کشور دمکراتیکی که در امر نجات اهالی کوسوو شرکت کرده» معرفی می شود، سیاست تبهکارانه ضد چریکی را در کشور خود برای «خشک کردن دریا» یعنی نابود کردن حمایت توده ای از چریکهای پ ک ک به پیش می برد. نتیجه این سیاست صدها هزار آواره، هزاران کشته و تعداد بیشماری شکنجه شده و زندانی است. (به خلاصه یکی از مقالات تهیه شده توسط حزب کمونیست ترکیه مارکسیست . لنینیست درباره نقش ترکیه که در همین شماره نشریه بازتکثیر شده رجوع کنید.)

در مقطع کنونی چنین به نظر می رسد که طرحهای ناتو برای منطقه شامل آمیخته ای از تجزیه و استقرار نیروهای حفاظتی باشد. یعنی چیزی شبیه به «وضعیت منطقه امن» برای کردها در عراق. یکی از نکات عمده نقشه ناتو، استقرار ده هزار نیروی «پاسدار صلح» ناتو است تا تضمین کند که قدرتهای بزرگ در موقعیت جلوگیری از تشکیل یک رژیم کوسوویی که با منافعشان خوانایی ندارد قرار بگیرد. و حتی اگر بر اثر وقایع نامحتمل اهالی این منطقه در نتیجه جنگ ناتو موفق به کسب استقلال خود شوند، آن وقت معنایش چه خواهد بود؟ برای پاسخگویی به این سئوال کافی است به افغانستان چند سال پیش نگاه شود. در آنجا «کمک» آمریکا به کسب قدرت توسط نیروهای بنیادگرای اسلامی یاری رساند. نتیجه این کار ظهور نیروهای اسلامی تحت الحمایه آمریکا یعنی طالبان بود که رژیمی دهشتناک را ایجاد کردند.

نتیجه جنگ ناتو برای مردم کوسوویی هرچه که باشد، مسلماً به ستم پایان نخواهد داد. زیرا کسانی که جنگ را «به نیابت از سوی» مردم به پیش می برند، خود بزرگترین ستمگران تاریخ بشرند. نظام آنها به شکل روزمره، کاری کمرشکن را به میلیونها نفر تحمیل می کند و آنان را ذره ذره می کشد. در این نظام هر روز چهل هزار کودک بر اثر بیماریهای قابل معالجه یا سوء تغذیه می میرند، زیرا خدمات درمانی برای کودکان جهان سومی از نظر غولهای صنایع دارو سازی نظیر بایر، گلکسو و آپ جان، سودآور نیست. این نظامی است که سلطه خود را بدون کوچکترین توجه به لطمات انسانی تحمیل می کند. مشاور سابق دبیر کل سازمان ملل اعلام کرده که هرماه در عراق پنج هزار کودک بواسطه مجازاتهایی که غرب بر این کشور تحمیل می کند و حتی شامل جلوگیری از ورود داروهای اساسی می شود، می میرند. زمانی که این نکته به مادلن آلبرایت (وزیر امور خارجه آمریکا که اینک یکی از معماران کلیدی جنگ ناتو است) خاطرنشان شد، او با خونسردی تمام پاسخ داد: «این بهایی است که ارزشش را دارد.»

این دنیای امپریالیستی مملو از دو دوزه بازی است: نیروهای «پاسدار صلح» با اسلحه دست به ستمگری می زنند. درست همان موقع که جنایات یک دولت را «پاکسازی قومی» نام می گذارند، جنایات طرف مقابل را «لطمات غیر عمدی» می نامند. و همانطور که یکی از سخنگویان ارتش آمریکا در جریان جنگ ویتنام مطرح نمود: «ما باید دهکده ها را ویران کنیم تا آنها را نجات دهیم.»

امپریالیستهای عضو ناتو اینک آغاز عصری جدید را اعلام می کنند. می گویند این عصری است که در آن، «وظیفه مداخله انسان دوستانه» خود را در همه جا و در هر زمان به انجام خواهند رساند. دستگاه سیاسی فرانسه که رهبر اقدامات فریبکارانه بین المللی تحت نام حقوق بشر است، وقیحانه از «وظیفه مداخله» در هر جا که «منافع انسانی» به خطر افتاده، می گوید. اما همگان می دانند که بمبهای «هشیار» ناتو هیچگاه بر پایگاه نظامی آمریکا در گوانتانامری کوبا یا بر قوای اشغالگر انگلستان در ایرلند شمالی، فرود نمی آیند؛ تانکهای ارتش ترکیه در کردستان را از کار نمی اندازند؛ قوای ضربتی اسرائیل در کرانه غربی را نابود نمی کنند. و همگان می دانند که تیمهای ویژه واکنش سریع هیچگاه در پی محو جوخه های مرگ اندونزی که در منطقه تیمور شرقی این کشور ترور را حکمفرما کرده اند بر نمی آیند.

تونی بلر نخست وزیر انگلستان اخیراً اظهار داشت که جنگ ناتو توسط «نسل جدید رهبران آمریکا و اروپا به پیش رفته است.... رهبرانی که به جنبه ترقی خواهانه امور سیاسی تعلق دارند.... در این نبرد ما نه برای کسب اراضی بلکه بخاطر حفظ ارزشها می جنگیم.» (نیوزویک، ۱۹ آوریل ۹۹) حتی این شکل عوامفریبی هم جدید نیست. همانطور که لنین درباره جنگ جهانی اول

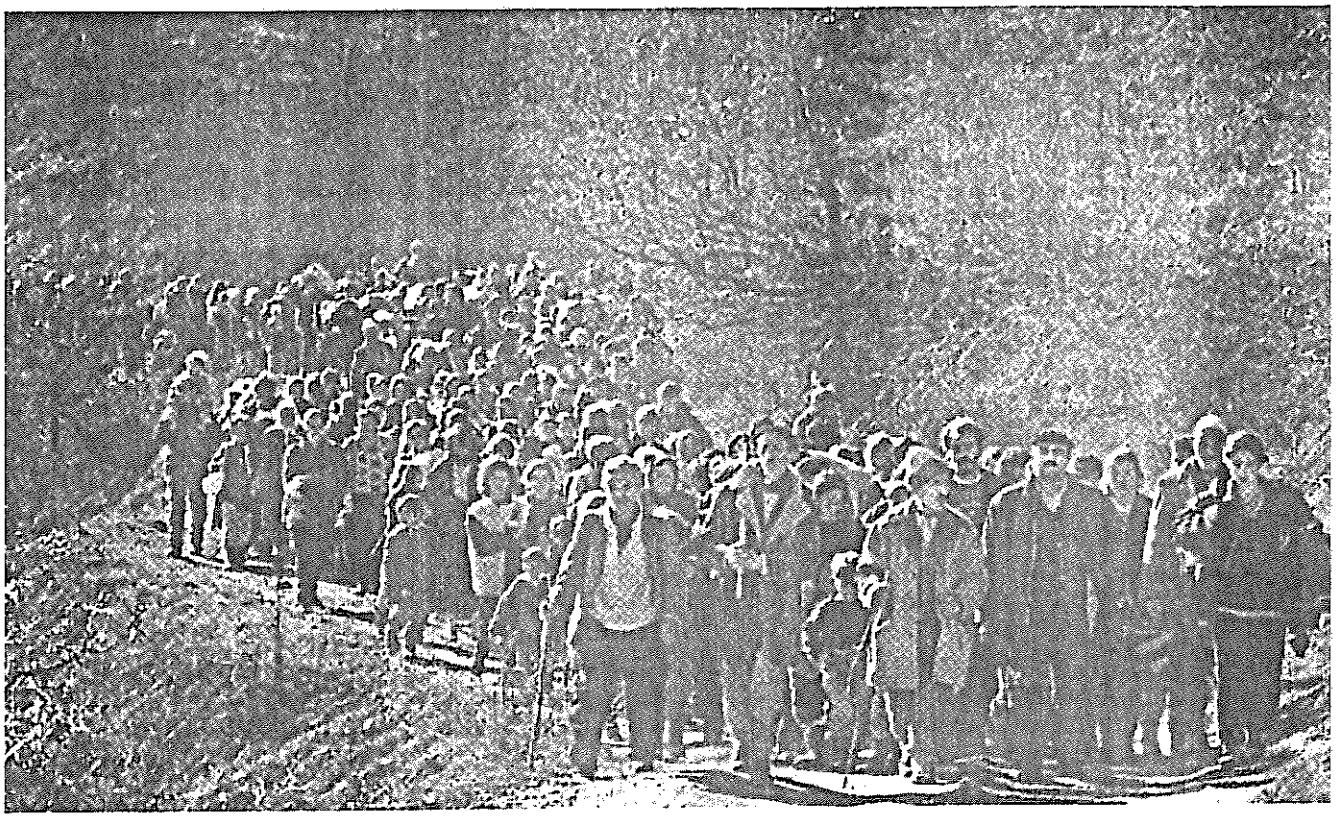

کوچ گسترده اهالی کوسوو به آلبانی - مردم زمین و کاشانه خود را جا گذاشتند و با حداقل توشه، راهی شدند.

گفت: «بورژوازی هر کشور .... چنین وانمود می کند که بخاطر شکست دشمن به میدان آمده است نه برای غارت و کسب سرزمین اعلام می کند که برای آزاد ساختن همه مردم مگر مردم کشور خود به میدان آمده است.» در واقع اعلام «وظیفه جهانی مداخله انسان دوستانه» نسخه مدرن بحث رودیارد کیپلینگ در قرن نوزدهم است که می گفت: «وظیفه سفید پوستان برای متمدن کردن مردم مستعمرات.» این معنایی جز تحمیل استعمار غرب بر اهالی این کشورها نداشت.

اهداف امپریالیستهای آمریکایی و موتلفانش در ناتو

همانطور که در گزیده یکی از مقالات کمونیستهای انقلابی آلمان (مندرج در همین شماره نشریه) خاطرنشان شد: «ناتو یک ائتلاف جنگی امپریالیستی است.» قدرتهای گوناگون بر سر اهداف مشخص در این نهاد همکاری می کنند و همزمان منافع متفاوت و غالباً مخالف با یکدیگر را نیز به پیش می برند. بطور کلی موتلفان در ناتو امروز زیر چماق آمریکا با هم کار می کنند و در مورد مسئله یوگوسلاوی به برخی طرحهای مشترک جهت خاتمه بخشیدن به درگیری هایی که میتواند کل بالکان را به آتش کشد و کشورهای بیشتری نظیر یونان و ترکیه را هم درگیر کند، رسیده اند. در عین حال اقدامات آلمان بعنوان یکی از اعضای ناتو، عامل کلیدی در برانگیختن امواج جنگهای گوناگون در یوگوسلاوی طی دهه ۹۰ بود. آلمان با محکم کردن قدرت در جمهوری اسلوونی که از طریق به رسمیت شناختن این جمهوری نوبنیاد آغاز شد، به تجزیه جمهوری یوگوسلاوی دامن زد. شل شدن بندهایی که گروههای مختلف قومی، زبانی و مذهبی را در یوگوسلاوی به هم متصل می کرد، نتیجه فروپاشی بلوک شوروی و تغییر در ائتلافات سیاسی موجود در منطقه مرکز و شرق اروپا بود. کاری که آلمان کرد این بود که قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای را تشویق کرد تا در این اوضاع سیال، حداکثر استفاده را ببرند.

در عین حال که برخی توافقات برای دستیابی به طرحهای مشخص برقراری ثبات در یوگوسلاوی حاصل شده، اما هریک از قدرتها آشکارا می کوشد مسئله را طوری جلو ببرد که مساعدترین وضعیت ممکن را برای تامین منافع خویش ایجاد کند. بنابراین ناتو از دل تبانی و رقابت پیچیده میان قدرتهای گوناگون عمل می کند. در جریان این رقابت و تبانی هریک دائماً در پی آن است که بر حسب مواضع و منافع خویش چارچوب این ائتلاف را تغییر دهد. این شامل مناسبات با نیروهای گوناگون منطقه بویژه صربستان می شود. مسئله شکل دهی به ائتلافات جدید در درجه اول برای مهمترین نیروی ناتو یعنی امپریالیسم آمریکا حائز بیشترین اهمیت است. تا آنجا که به روسیه مربوط می شود، یلتسین تهدید می کند که «جنگ جهانی سوم» می تواند آغاز شود. و یادآوری می کند که روسیه هنوز دومین زرادخانه هسته ای جهان است. یلتسین می گوید که کشور او با این قدرت نظامی باید در جایگاه مطلوبی در طرحهای بعد از جنگ یوگوسلاوی قرار داده شود. تهدیدات وی نشانه آن نیست که قصد دارد به خاطر نجات «برادران کوچکتر صرب خود» نیویورک را بمباران کند. با وجود این، این نوع گروکشی های گانگستر مآبانه می تواند از کنترل خارج شود و عواقبی غیر قابل پیش بینی داشته باشد.

آمریکا و موتلفانش در ناتو همچنین توافق کرده اند که نقش ناتو را به مثابه

یک نیروی نظامی تضمین کنند. بعد از آنکه اردوی سوسیال امریالیسیتی شوروی به هم پاشید و ائتلاف نظامی آن یعنی پیمان ورشو منحل شد، منطق کهنه ای که برای دهها سال حاکم بود و وجود ناتو را توجیه می کرد از میان رفت. جنگ علیه یوگوسلاوی اقدامی برای توسعه نقش ناتو است. این نقش ناتو شامل همان عملیاتی است که امپریالیستهای غربی به آن عملیات «خارج از محدوده» نام نهاده اند. مشخصاً آمریکا می خواهد که از جنگ در یوگوسلاوی به عنوان ابزار کلیدی برای بسط نفوذ خود در منطقه بالکان و شرق آن استفاده کند. حکام «حزب کارگر» در انگلستان نیز بنوبه خود گرفتار رویاهای امپراتوری کهن شده اند. رابین کوک وزیر امور خارجه این کشور اعلام کرد که: «هیچ کجای جهان آنقدر دور نیست که به امنیت ملی ما ربطی نداشته باشد.» این صرفا نسخه جدید همان شعار قدیمی است که «خورشید هرگز در امپراتوری بریتانیا غروب نمی کند.» (در مورد دولت ایتالیا و جنگ بالکان رجوع کنید به گزیده بیانیه سازمان کارگر سرخ در همین شماره نشریه)

سرانجام اینکه امپریالیستها بسرکردگی آمریکا در نظر دارند جنگ خود در یوگسلاوی را به صحنه نمایش قدرت نظامی و تکنولوژیک خود تبدیل کنند تا نه فقط همانطور که در جنگ خلیج کوشیدند، مهره های کوچک خود را تهدید کنند بلکه خلقهای جهان را مرعوب سازند. آمریکا تضمین می کند که هر قدرتی در راس این نوع جنگ متکی به تکنولوژی بالا قرار گیرد، به هیچ وجه ضرر نخواهد کرد و صدمه نخواهد دید. آمریکا تلاش دارد از این مسئله برای تحکیم موضع خود بمثابه رهبر در راس ائتلاف امپریالیستی استفاده کند. آمریکا هرکس که بتواند و بخواهد منافعش را به مصاف بطلبد به عقوبتی ناگوار تهدید می کند. بدون شک این یک علت اصلی دامن زدن سریع به جنگ از سوی آمریکا است: زیرا تشدید اقدامات دیپلماتیک برای حل مسئله کوسوو به ناگزیر به کشورهای اروپایی و بویژه به روسیه نقش بزرگتری خواهد بخشید. بنابراین امپریالیستهای آمریکایی که زرادخانه نظامی بسیار برتری نسبت به هر قدرت امپریالیستی دیگر دارند، به راه حل نظامی متوسل شدند تا جای پای خود را هرچه محکمتر کنند. انسان دوستی به هیچ وجه مسئله آنها نیست، درست برعکس است.

آلترناتیو امپریالیستی
به معنای ضدیت با بورژوازی خودی است

برخی از منتقدان چپ اعلام کرده اند که مخالفت با جنگ صرفاً نوعی «چهره نمایی» و «اقدامی بی فایده» است. آنها تاثیر چنین موضعی را بر جریان واقعی جنگ کنونی نفی می کنند. زیرا نیروهای مخالف جنگ را کوچک و پراکنده می دانند و می گویند که هیچ نیروی مهم انقلابی انترناسیونالیستی درمنطقه بالکان وجود ندارد. بر مبنای منطق آنها، هیچ انتخابی وجود ندارد مگر آنکه با یکی از طرفین جنگ سمتگیری کنید. معمولا «عملی ترین» کار آن است که با بورژوازی خودی سمتگیری کنید؛ تحت این عنوان که شاید «هرچه از دستمان برمی آید به نفع اهالی کوسوو انجام دهیم.»

این راه «عملی»، خواه از سر درماندگی پیشنهاد شود خواه عوامفریبی، به هیچ کجا نمی انجامد مگر تحکیم موقعیت امپریالیستها که خود مسئول درجه اول این جنگ هستند. همینها هستند که حاکمیتشان بمعنای جنگهای بیشتر در دفاع از استثمار و ستم است. انقلابیون و همه کسانی که خواهان مخالفت با این جنگ ارتجاعی هستند باید ادعاهای توخالی امپریالیستها مبنی بر دفاع انسان دوستانه از اهالی کوسوو را افشا کنند. باید این سیاست فریبکارانه که به اصطلاح میلوسویچ را آماج قرار داده را برملا سازند و اهداف واقعی امپریالیستها از این جنگ را آشکار کنند. آنها باید به امواج مخالفت با این جنگ دامن بزنند. مسئولیت مهمی که در مقابل نیروهای انقلابی قرار گرفته ترسیم خط تمایز روشن بین منافع ارتجاعی امپریالیستها و منافع خلق است. انجام همه جانبه این کار مستلزم یک موضع انترناسیونالیستی پرولتری است تا بتواند منافع مرگبار طبقه حاکمه خودی را افشا و محکوم کند و منافع مشترک تمامی ستمدیدگان منطقه و جهان را صد نظر قرار دهد. موضعی که باید اتخاذ شود فقط و فقط موضع طبقه ای است که رسالت نابودی هر شکل از ستم و استثمار را بر دوش دارد.

چنین موضعی را به هیچ وجه نباید یک موضع نابگرایانه و غیر عملی به حساب آورد. در روزهای نخستین جنگ جهانی اول، زمانی که هلهله های شووینیستی در دفاع از کارزارهای قدرتهای مختلف اروپایی به راه افتاده بود و هر صدای مخالفی را در خود غرق می کرد، کمونیستهای انقلابی نیرویی کوچک و پراکنده محسوب می شدند. لنین درآن روزها با روشن بینی خاطر نشان کرد که اگرچه جنگ بین دو بلوک از قدرتهای ارتجاعی همسان آغاز شده، اما از پیش مقدر نشده که به همین نحو خاتمه یابد. واقعیت این است که امپریالیستهای عضو ناتو قادر مطلق نیستند و همه چیز را تحت کنترل خود ندارند. اطلاعیه های متفرعنانه اینان مبنی بر شکست ناپذیریشان بر این فاکت استوار شده بود که برتری نیروی هوایی گسترده آنها در عرض چند روز میلوسویچ را وادار به نشستن پشت میز مذاکره خواهد کرد. اما چند روز گذشت و میلوسویچ تسلیم نشد و اعضای ناتو با نگرانی می کوشیدند که دست به اشتباهات بزرگ نزنند. زمانی که نیروهای بزرگ به حرکت در می آیند، سیر وقایع و تداخل تحولات غیر قابل پیش بینی می شود. جنگ همانطور که کلاوس ویتس خاطرنشان کرد، پرآشوبترین اقدام بشری است. در عین حال که آنها می توانند اراده خود را به شکلی و طی دوره ای در منطقه اعمال کنند، این احتمال نیز وجود دارد که نیروهایشان زمین گیر شود و تحت یک شرایط نامساعد مجبور به اعزام سرباز پیاده شوند. این به معنای ریسکهای بزرگ برای قدرتهای امپریالیستی است. در عین حال انقلابیون نیز تحت چنین شرایطی با مسئولیتهای بزرگتر و فرصتهای عظیمتر جهت بسیج توده ها علیه امپریالیستها مواجه می شوند.

مسلماً ناتو قصد ندارد در صربستان زمین گیر شود. این فکر که آنها مجبور شوند پیاده نظام خود را در زمستان به کوههای یوگوسلاوی بفرستند باعث نگرانی شان است. اما واقعیت آن است که آنها در حال حاضر روی این جنگ بسیار سرمایه گذاری کرده اند و پای اعتبار ناتو در میان است. همانطور که هنری کیسینجر یکی از مرشدان امپریالیسم آمریکا خاطرنشان کرد: «انسجام و اتحاد ناتو مورد تهدید قرار گرفته است.» اگر چه این یا آن قدرت امپریالیستی ممکن است در مورد میزان درگیر شدن در جنگ از خود تردیدهایی نشان دهد، اما همگی آنها در حال حاضر متفق القولند که عدم پیروزی و «ناممکن جلوه کردن پیروزی»، یک فاجعه خواهد بود.

مرگ بر تشکیلات تروریستی آتلانتیک شمالی

از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حملات ناتو علیه یوگوسلاوی بار دیگر آنچه مردم دنیا در سراسر قرن بیستم تجربه کرده اند را به نمایش گذاشت: امپریالیستها فقط می توانند با ابزار گانگستریسم بر جهان حکومت کنند. اینان زمانی که رخت کسب و کار به تن دارند برای انباشت ثروت، گوشت انسانها را می جوند. و زمانی که یونیفرم نظامی می پوشند دهها هزار نفر را ملعمه زرادخانه مرگ و تخریب می کنند. امپریالیستها زمانی که درگیر جنگ آشکار نیستند، حاکمیت خونبار خویش را با پیشبرد جنگهای پنهان و اشکال دیگر سرکوب مسلحانه مردم در کشورهای نیمه مستعمره در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و حتی سرکوب اهالی کشور خویش توسط پلیسهای اطلاعات مخفی، ضدشورش، بین المللی و غیره حفاظت می کنند.

روشن است که بزرگترین تروریستهای جهان هیچ کس نیستند جز خود قدرتهای امپریالیستی. طی چند دهه قدرتهای امپریالیستی غرب از ناتو بمثابه ابزاری برای پیشبرد جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیست خود در اتحاد شوروی استفاده کردند. (۱) اینک بعد از سقوط بلوک شرق، آنها از این ماشین عظیم نظامی برای حفظ جایگاه مسلط خود در جهان استفاده می کنند. آنها در نخستین گام، عراق را به گورستان افراد غیرنظامی و کودکان تبدیل کردند. جنگهای ارتجاعی نظیر جنگ خلیج، زجرکش کردن مردم عراق طی سالهای اخیر و اینک جنگ در یوگوسلاوی به اهداف گوناگون قدرتهای امپریالیستی خدمت می کند. یک هدف بزرگشان این است که به مردم جهان بفهمانند امپریالیستها برای حفظ نظم جهانی که در این دوره نامش را «نظم نوین جهانی» گذاشته اند، از هیچ سبعیتی رویگردان نیستند. و مردم مجبورند در برابرشان سر تعظیم فرود آورند. اما مردم نمی توانند و نباید به این نظم پلید جهانی گردن بگذارند!

برخی جمعبندیها برای مردم سراسر جهان ضروری است: همانطور که مائو تسه دون گفت امپریالیستها هرگز کارد سلاخی خود را زمین نخواهند گذاشت. در مورد کسانی که خون از چنگالهایشان می چکد نباید دچار توهم شد. آنها به هیچوجه قدمی به نفع مردم برنمی دارند. وظیفه پرولترهای آگاه و اقشار مترقی مردم در کشورهای عضو ناتو این است که با این جنگ به مخالفت برخیزند و در مقابلش مقاومت کنند.

حاکمان صرب نیز جلادانی فاشیست هستند. حکومت میلوسویچ و شرکاء بر سرکوب وحشیانه اقلیتهای ملی ساکن آن کشور استوار است. اما مگر امپریالیسم انگلستان عین همین سیاست را صدها سال در قبال ایرلند به پیش نبرده است؟ یا مگر آمریکا مسئول کشتار میلیونها نفر در هندوچین نیست؟ آیا ناتو از جان سیاهان و مهاجرانی که در تعدادی بی سابقه به دست پلیس آمریکا به قتل می رسند حفاظت می کند؟ مگر کارگران ترک که آلمان را بعد از جنگ جهانی دوم بر دوش ساختند اینک به وقت خواب توسط اوباش فاشیست آن کشور سوزانده نمی شوند؟ آیا نحوه برخورد به «مسئله عربها» در خیابانهای پاریس اغلب یادآور پاکسازیهای قومی نیست؟ کجای قدرتهای ناتو از رهبران یوگوسلاوی بهتر است؟ هیچ کجا! چه کسی می خواهد به قدرتهای عضو ناتو اتکا کند و از آنها انتظار حمایت دارد؟ فقط یک ابله! تمامی خلقهای ستمدیده به خوبی قادرند از شر ستمگری رها شوند. نتیجه اتکا به قدرتهای گانگستر بین المللی چیزی جز بردگی دائمی نیست.

این گانگسترها ادعا می کنند که جنگ را برای جلوگیری از کشتار اهالی کوسوو به دست حکام صرب آغاز کرده اند. اما نباید دروغهای عوامفریبانه و ترفندهای آمریکا برای توجیه جنایاتش در عراق را فراموش کنیم. آنها می گویند برای حفظ حقوق کردها، گرسنگی را به مردم عراق تحمیل کرده اند. این در حالی است که ارتش ترکیه بمثابه سگ دست آموز آمریکا و بخشی از ناتو به کردهای ترکیه هجوم می برد. ارتش ناتو در ترکیه سالهاست که درگیر جنگی خونین علیه اهالی کردستان است. آخرین فصل داستان «حفاظت از کردها»، ربودن عبدالله اوجلان، یکی از رهبران جنبش کردستان و تحویل وی به شکنجه گران ترکیه بود. شک نیست که هر جنبش انقلابی راستین در کشورهای بالکان باید قاطعانه با شوینیسم ارتجاعی میلوسویچها به مخالفت برخیزد. فقط از طریق ضدیت پیگیرانه علیه تمامی اشکال ستم ملی و تضمین حق تعیین سرنوشت است که اتحاد پرولتاریا و خلقها در یوگوسلاوی و کل کشورهای بالکان علیه دشمنان واقعیشان یعنی سرمایه داری و امپریالیسم و کل ارتجاع امکان پذیر خواهد شد. ولی تصور اینکه بزرگترین مرتجعین جهان برای مناطقی که سالیان سال صحنه رقابتهای امپریالیستی بوده اند، ذره ای ترقی و نیکبختی به ارمغان بیاورند بدتر از توهم است.

باید تودهنی محکمی به آمریکا و «تمدن سازان» اروپای غربی زد. علیه عوامفریبی های شنیع اینان بپا خیزید. ناتو همیشه ابزار سرکوب بوده است. بزرگترین پشتیبان ناسیونالیسم ارتجاعی، آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی هستند و نه مستبد حقیری نظیر میلوسویچ. امپریالیستها هستند که کل جهان را بخاطر منافع ملی آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه یا روسیه به گروگان گرفته اند. پرولترها و مردم این کشورها باید علیه منافع ملی ارتجاعی امپریالیستی بپاخیزند. مبارزات تاریخی توده های فرانسه علیه جنگ الجزایر، مبارزات توده ها در آمریکا علیه جنگ ویتنام، مبارزات برجسته جوانان در آلمان در اواسط دهه ۱۹۸۰ علیه استقرار موشکهای هسته ای ناتو و غیره را بخاطر آورید. این میراث پرافتخار را باید با سربلندی پاس داشت و از آن آموخت. از روحیه انترناسیونالیستی مخالفت علیه اقدامات نظامی بورژوازی خودی باید آگاهانه دفاع کرد و آن را به سطحی کاملا نوین ارتقاء داد.

با تجاوز ناتو در یوگوسلاوی، عراق و هر نقطه دیگر جهان
به هر بهانه ای که انجام گرفته، به مقابله برخیزید!
مرگ بر نظم نوین جهانی!

۱) در نسخه اولیه این اطلاعیه، چنین آمده بود که قدرتهای امپریالیستی غرب، «ناتو را بمثابه ابزاری برای پیشبرد جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیست خود در اتحاد شوروی ایجاد کردند.» همانطور که برخی رفقا خاطرنشان کردند، ناتو در آغاز بمثابه ائتلافی علیه اتحاد شوروی که آنزمان سوسیالیستی بود ایجاد شد. این کشور بعدا که بدست یک بورژوازی نوین افتاد به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شد.

گزیده هایی از
اطلاعیه کمونیستهای انقلابی (آلمان)

جلوی حمله ناتو به یوگوسلاوی را بگیرید!

آلمان، آمریکا و سایر امپریالیستها از بالکان گم شوید!

حکومت فدرال آلمان و ناتو ادعا دارند که می خواهند بر «پاکسازی قومی» توسط رژیم میلوسویچ پایان دهند. اما زمانی که مسائل به طرحهای قدرت خود رابطه پیدا می کند، آنها از زاویه اصولی هیچ مخالفتی با پاکسازی قومی ندارند. در ماه اوت ۱۹۹۵ ارتش کرواسی تهاجمی بنام «عملیات طوفان» را آغاز نمود. در مدت چند روز بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ نفر از مردم توسط این تهاجم نظامی از منطقه کنین کرواسی رانده شدند. صربها قرنها بود که اکثریت بسیار بالای اهالی ساکن این منطقه را تشکیل می دادند. بر اساس گزارش نیویورک تایمز (۲۲ مارس ۹۹) نمایندگان تریبونال جنایتکاران جنگی بین المللی در لاهه، اسناد این جنایات را جمع آوری کرده و در گزارش خود از این عمل بمثابه «بزرگترین پاکسازی قومی جنگ» یاد کرده اند که در آن صدها نفر به قتل رسیده اند....

این تهاجم وحشیانه (علیه صربهای کرواسی) با پشتیبانی سیاسی، نظامی و تدارکاتی آمریکا و جمهوری فدرال آلمان طرح ریزی و بمورد اجرا گذاشته شد. پاکسازی قومی منطقه کنین، بخشی از طرح آنها جهت تجدید تقسیم مناطق نفوذ خود در بالکان بود. بنا بر گزارش نیویورک تایمز، وکلای پنتاگون در دادگاه لاهه حضور یافته و از این جنایت بمثابه «عملیات نظامی مشروع» دفاع نموده اند.

دخالت نظامی ناتو، آنگونه که می گویند، شیطانی کوچکتر برای بالکان و یا تنها شانس واقعی جهت پایان بخشیدن به این کشتار جمعی نیست. این جنگ ادامه و تشدید کننده کشتار جمعی است. همین بیست روز اول جنگ این مسئله را بگونه وحشتناکی نشان داده است.

این تاکتیک قدیمی قدرتهای بزرگ امپریالیستی است که توده های ستمدیده ملیتهای مختلف را جهت تضمین سلطه خود بر کلیه خلقها، در مقابل قرار می دهند. امپریالیستها از این تاکتیک در بالکان، بارها و بارها استفاده نموده اند.

این هم نوعی از همان تاکتیک امتحان پس داده است که قدرتهای بزرگ رقیب جهت ایجاد شرایطی ـ مثل آنچه که امروزه در بالکان شاهد آن هستیم ـ برای پنهان کردن جنگهای امپریالیستی دخالتگرانه خود، تحت نام «برقراری نظم و صلح» ایجاد نموده اند. این حیله های کهنه نباید گولمان زند....

این «تجدید سازمان» ارتجاعی جمعیت می تواند «مراکز آشوب» را در کوسوو آرام نماید. این یکی از اهداف مهم جنگ آمریکا و جمهوری فدرال آلمان و همچنین فرانسه و انگلستان است. همزمان هدف اصلی حملات هوایی برای آمریکا و آلمان آن است که از طریق جنگ می خواهند به کودتایی توسط ارتش یوگوسلاوی علیه میلوسویچ نائل آیند. آنها خواهان رژیمی در بلگراد هستند که که هرچه بیشتر وابسته به آمریکا و آلمان و هرچه کمتر به روسیه باشد. پشتیبانی از کشتار جمعی هرگز نه

علیه تجاوز امپریالیستی آمریکا ـ ناتو

این مقاله تظاهرات سراسری ۱۷ آوریل را تصدیق نموده و از اعتراضات رزمنده گزارش می‌دهد که در سراسر ایتالیا علیه پایگاه‌های ناتو در «پیسی نیانو» (چرویا)، و سن دامیانو (پیاچنتسا) و همچنین در جنووا، برگامو، پولیا و پالرمو در جریان است.

ناتو در حال بمباران نازی گونه و جنایتکارانه صربستان و منطقه کوسووی آن می باشد. کارگران و تمامی توده ها هدف بمباران و موشکهای امپریالیستی قرار گرفته اند که نتیجه آن مرگ و ویرانی و تلاش جهت تحمیل ترور و استعفاست....

دیدگاهی که در تلاش است جنگ تجاوزگرانه ناتو و مسئولیتهای رژیم میلوسویچ در جنگ قومی که هم اکنون به پیش می رود را هم تراز قرار دهد، در واقع تجاوزگر و قربانی را، بخصوص در این جنگ ناتو، در یک سطح قرار داده و بنظر می رسد که موضعی «منصفانه» گرفته است. در واقع اتخاذ چنین موضعی پشتیبانی از بحثهایی است که پشت سر تجاوزگری امپریالیستی ناتو قرار دارد. از این زاویه، اتخاذ چنین موضعی نمی تواند به مبارزه پیگیر علیه این جنگ امپریالیستی بینجامد. (این موضع برخی از احزاب و نیروها در ایتالیاست)....

نقش ایتالیا در این جنگ عمل کردن بمثابه ناو هواپیمابر عظیمی برای ناتو

برای آمریکا دردسر آفرین بوده و نه برای آلمان. این بخشی از عملکرد روزمره عادی قدرتهای بزرگ است.

بالکان، هم بشکه باروت و هم صحنه جنگ قدرت مابین قدرتهای بزرگ است. با سقوط رویزیونیستها - کمونیستهای دروغین - اتحاد شوروی و بلوک سوسیال امپریالیستی تحت رهبری او، رقابتهای بین طبقات سرمایه داری ملیتهای مختلف در بالکان عریانتر گشت. در صدر آنها رقابتهای طبقات حاکمه کروات و صرب که خواهان اجرای طرحهایی جهت استقرار کرواسی و صربستان بزرگ بودند، قرار دارد. اجرای این طرحها از طرف هرکدام به زیان دیگری و همچنین به زیان دیگر ملیتهای درون بالکان بود. چنین جاه طلبی هایی توسط قدرتهای مختلف جهانی مورد پشتیبانی قرار گرفت؛ قدرتهایی که خود بار دیگر دور جدیدی از تلاشهای سابقه دار خود جهت حیطه بسط نفوذ در بالکان را آغاز کرده بودند.

امپریالیستهای آلمانی جهت عملی کردن ادعای سنتی قدرت خود در بالکان، از رژیم شبه فاشیستی توجمان در کرواسی پشتیبانی می کنند. تا آن حد که حکومت آلمان آگاهانه رژیم توجمان را در آغاز جنگ در بوسنی تشویق نمود.

هدف امپریالیستهای آلمانی تحمیل یک تجدید تقسیم حیطه نفوذ در بالکان می باشد تا از این طریق بزرگترین حیط ممکن را تحت کنترل خود بگیرند. آنها می گویند این عمل در ارتباط با موقعیت کنونی آنها بمثابه قدرت اقتصادی برتر اروپا قرار دارد. در تحلیل نهایی جنگ آنها ابزار ممکن جهت دستیابی به چنین اهدافی است. تقسیم مجددی را که آلمان در بالکان جستجو می کند، عمدتاً به ضرر موقعیت روسیه، انگلستان و فرانسه است. هر سه این کشورها از متحدین قدیمی صربها هستند. هر سه این کشورها، صربستان را بمثابه سدی علیه توسعه طلبی قدرت آلمان می بینند که برای آنها و بخصوص بعد از وحدت دو آلمان، بسیار پراشتها گشته است. امپریالیستها، صربستان را بمثابه فاکتور مهم ثبات در بالکان می بینند. بخاطر وجود چنین تضادهایی «سیاست خارجی مشترک اروپایی» که تظاهر به اجرای آن در بالکان دارند، خیالی بیش نیست و بر این اساس هرگز بطور واقعی قابل دستیابی نخواهد بود. «اروپایی ها» هرگز در بالکان «ناموفق» نبوده اند. قدرتهای بزرگ اروپایی هریک پشت جناحهای جنگی معینی قرار گرفته و از طریق جنگ منافع متضاد امپریالیستی خود را دنبال می کنند.

نمایش مصنوعی وحدت کشورهای ناتو در آغاز حملات علیه یوگوسلاوی با هدف پوشاندن تضادهای حادی که در بین این اتحاد نظامی موجود است، صورت گرفت. این قانون بین خود امپریالیستهاست که به کسانی اجازه شرکت در تصمیم گیریهای مهم سیاسی داده خواهد شد که در خونریزی شرکت داشته باشند. درست بدین علت بود که وزیر دفاع آلمان - شارپینگ - گفت که از طریق شرکت در این جنگ، آلمان «جهش بزرگی به پیش کرده است». او همچنین اظهار داشت که جمهوری فدرال آلمان «اکنون بطور کامل به جمع دمکراسیهای غرب وارد شده است». او با ایراد چنین بیاناتی، به اصل قضیه اشاره کرد که چیزی جز ماهیت واقعی «دمکراسیهای غربی» نیست....

(کمونیستهای انقلابی در خاتمه مقاله خود، فراخوان «جنبش اعتراض و مقاومت عظیم و وسیع علیه جنگ» را داده و علیه هر اقدامی در جهت شکل دادن به «ابرقدرت آلمان و یک رایش چهارم»موضع گیری کرده اند - جهانی برای فتح)

به صربستان مبارزه کنید!

گزیده هایی از «کارگر سرخ» ارگان تشکیلات کمونیستی کارگر سرخ - ایتالیا آوریل ۱۹۹۹

بمثابه کل و برای امپریالیستهای ایتالیایی که پا جای پای موسولینی گذاشته اند، ذر جستجوی تصاحب قیومیت و منطقه نفوذ اقتصادی سیاسی - نظامی ویژه، و قبل از هر جا در آلبانی است.

حکومت «دالما ما» (نخست وزیر کنونی) با کشیدن کشور به این جنگ به تحریک فرهنگ امپریالیستی، نظامی گری، ناسیونالیستی و نژادپرستانه دامن زده و بمثابه تسمه نقاله خود، سوسیال شووینیستها و سوسیال امپریالیستهای اتحادیه های کارگری رسمی و انجمن ها را بمثابه کانالهای ارتباطی بین احزاب و توده ها مورد استفاده قرار می دهد. این امر در ارتباط تنگاتنگ با نظامی گری فزاینده کشمکشهای اجتماعی و آغاز سرکوب علیه بیکاران، کارگران، مهاجران، کارگران موقت و دانشجویان قرار دارد....

حکومت «دالما ما» برخلاف ادعایش، چپگرا نبوده، بلکه حکومتی دست راستی است. با وجودیکه او تازه به عرصه مدیریت مستقیم در قدرت سیاسی طبقه حاکم وارد شده، اما خود تجلی و تکامل بیشتر تاریخ طولانی ارتجاعی و ماهیت جنگ طلب سوسیال دمکراتها، رفرمیستها و رویزیونیستها در سراسر قرن بیستم است.

علیه تجاوزگری امپریالیستی آمریکا - ناتو علیه صربستان مبارزه کنید!

علیه نقش امپریالیسم ایتالیا در این جنگ مبارزه کنید!

برای بسیج انقلابی، پرولتری و ضد امپریالیستی تلاش کنید!



بیش از صد سال، امپریالیستها بر چین سلطه داشتند. انگلیسی ها در دهه ۱۸۴۰ جنگهای تریاک را براه انداختند تا چینی ها را وادار به ادامه تجارت تریاک کنند. نتیجه این شد که میلیونها نفر معتاد شدند و بیشتر ثروتهای کشور راهی خزانه تجار و بانکداران انگلیسی شد. سپس یک رشته «عهدنامه های نابرابر» به چین تحمیل شد و بخشی از خاک این کشور به چنگ قدرتهای خارجی افتاد (در همین دوره بود که انگلستان، هنگ کنگ را برد.) تمامیت ارضی وجه المصالحه قرار گرفت. آمریکا، چین و سایر امپریالیستها را مجبور به قبول «سیاست درهای باز» کرد. این سیاست چنین نامگذاری شد زیرا راه نفوذ آمریکا به چین و استثمار این کشور را بر طبق معیارها و شرایطی که در اختیار امپریالیستهای اروپائی بود، هموار می کرد. به دنبال اشغال چین توسط ژاپن طی جنگ جهانی دوم، و سپس تلاش آمریکا برای تحمیل دست نشانده اش یعنی چانکایچک در خاتمه جنگ، تسلط امپریالیسم بر این کشور به اوج خود رسید. - جهانی برای فتح

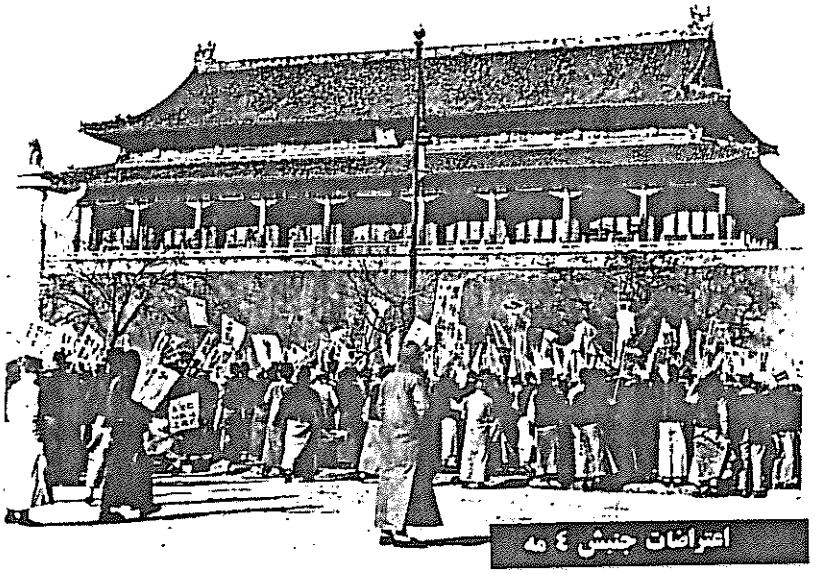

اعتراضات جنبش ٤ مه

در ماه مه ۱۹۱۹، دانشجویان چین جنبشی عظیم براه انداختند که به جنبش ۴ مه معروف شد. این جنبش علیه سلطه خارجیان بر چین بویژه سلطه ژاپن بود.
- جهانی برای فتح



اگر استعمارگران ژاپنی به امپریالیستهای رقیب فخر می فروختند و برخوردی متفرعنانه داشتند، رفتارشان با چینی ها زشت و تبهکارانه بود. جواب سطحی ترین اعتراضات را با دشنام و ضرب و شتم و تازیانه می دادند و گاه برای کتک زدن حتی به دنبال بهانه هم نمی گشتند. روشن است که این وحشیگری، نفرت عظیمی در دل مردم انباشته بود. در آن مقطع و در آن مکان، چینی ها توان مقاومت نداشتند،

اما هر آنجا که ارتش های کمونیستی تشکیل شد و سلاحی به کف آمد،

ماشین جنگی قدرتمند ژاپن در هم کوبیده شد و اشغالگران مغرور سر تعظیم فرود آوردند.

- دکتر «جوشوا س. هورن»



دانشجویان پکن در جنبش ٤ مه



یک شعر

فوج چهره های تاریک،
فوج چهره‌های در هم شکسته،
فوج خمیدگان چون بوته‌های خار.
آیا کسی هست که جرات کند
و دنیا را با فریادی سوگوارانه بلرزاند
در اندیشه این سرزمین پهناور غرقه ام
و در این سکوت، غرش تندرها را می شنوم.

ــ لو شون، ۱۹۳٤

لو شون (۱۹۳٦ ـ ۱۸۸۱)

لو شون زندگی خود را وقف خدمت به خلق کرد. او شاعر، داستان نویس، حکاک و یک رهبر انقلابی در جبهه هنر بود که بیش از یک ربع قرن نبرد میان انقلاب و ضد انقلاب را تجربه کرد. لو شون می گفت: «در جنبش مقاومت کنونی، نویسندگان برای حال و آینده می جنگند. به همین خاطر اگر ما حال را ببازیم، آینده را هم باخته ایم.» ـ جهانی برای فتح

در دنیای امروز هر فرهنگ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از مشی سیاسی مشخصی ناشی می‌شود. در واقع هنر برای هنر، هنر مافوق طبقات، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد، وجود ندارد. ادبیات و هنر پرولتاریائی بخشی از مجموعه امر انقلابی پرولتاریاست و همانطور که لنین می گفت: «چرخ و پیچی» از مکانیسم عمومی انقلاب است....

هدف ما اینست که ادبیات و هنر بمثابه یک جزء لاینفک با مکانیسم عمومی انقلاب خوانائی داشته باشد؛ تا بمثابه سلاحی قدرتمند برای متحد کردن و تربیت مردم و برای حمله بردن به دشمن و نابود کردنش عمل کند؛ تا به مردم کمک کند که همدل و همفکر با دشمن بجنگند. ـ مانوتسه دون



از دهه ۱۹۲۰، انقلابیون چینی که از انقلاب اکتبر الهام گرفته بودند، نیاز به تشکیل یک حزب کمونیست انقلابی و برپائی مبارزه مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی را جمع بندی کردند. اما برای چندین سال، نگرش رهبری کننده جنگ انقلابی تحت تاثیر تحلیلی نادرست از خصلت جامعه چین و طریقی که جنگ می بایست در یک کشور تحت سلطه به پیش برده شود، قرار داشت. قوای مسلح انقلابی بعد از تحمل یک سلسله شکست، توسط ارتشهای ارتجاعی محاصره شدند و به نظر می رسید که محکوم به نابودیند. مائو که تحلیل صحیحتری از جامعه چین داشت، نقشی کلیدی در نجات نیروهای جوان کمونیست بازی کرد و به آنها کمک نمود که دست به یک عقب نشینی شجاعانه بزنند تا «فردا نبرد را به پیش برند». اما این فرار به هیچ وجه یک عقب نشینی منفعلانه نبود و همانطور که بعدها به اثبات رسید یک نقطه عطف در جنگ خلق بشمار می آمد. تحت رهبری مائو، حزب نه فقط به یک خط صحیح برای رهبری جنگ دست یافت بلکه موفق شد مرتجعین را در چین و سراسر جهان با رهبری نیروهای سرخی که مداوماً به ارتش ارتجاعی هجوم می بردند میخکوب کند. ارتش ارتجاع از نظر نفرات و تسلیحات برتر از نیرهای کمونیست بود. در جریان جنگ، نیروهای کمونیست بذر انقلاب را در سراسر راه پر پیچ و خم خویش و طی راهپیمایی طولانی افشاندند. ـ جهانی برای فتح

نیروی عمده ارتش جبهه اول، منطقه شورایی مرکزی را در اول اکتبر ۱۹۳۴ ترک گفت. این سفر ۶۰۰۰ مایل به درازا کشید و از ۱۲ استان، ۱۸ سلسله کوه و ۲۴ رودخانه گذر کرد.... اگرچه بسیاری طی راه کشته شدند، کسانی که باقی مانده بودند پیام مارکسیسم را اشاعه دادند و بدین ترتیب تاثیرات مساعدتری برای ارتش سرخ بر جای نهادند.

زمانی که آنها به استان «شنسی» رسیدند فقط ۸۰۰۰ نفر از آنها باقی مانده بود یعنی یک بیستم کسانی که سفر را آغاز کرده بودند. بازماندگان طی فقط ۱۳ ماه به اندازه فاصله میان لندن و هنگ کنگ راه رفته بودند. این طولانی ترین مارش ادامه دار یک ارتش در طول تاریخ است. آنها بطور متوسط هر روز یک بار با دشمن درگیری داشتند، که این شامل ۱۵ روز نبرد عمده می شد. آنها ۲۳۵ روز و ۱۸ شب راهپیمایی کردند و فقط ۱۵۰ روز استراحت داشتند. ـ دیک ویلسون: جنگ انقلابی چین.

پاسخی به رفیق کوموجو

— بر وزن مان چیان هون

مشتی پشه
در دنیای کوچک خود
سر بر دیوار می کوبند
بی وقفه وز وز می کنند
گاه سرخوش
گاه نالان.
عبور منظم مورچگان بر درخت اقاقیا
نماد ملتی عظیم است.
پشه های بهاری
سرنگونی درخت تناور را به توطئه
نشسته اند.
باد غرب برگها را بر فراز «چانگان»
می پراکند.
تیرها از چله کمان رها شده، در پروازند.
کارهای زیادی است که انجامشان
طلب می شود
و همیشه به اضطرار
جهان به گرد خویش می چرخد.
وقت تنگ است
ده هزار سال، زمانی طولانی است.
وقت را دریاب، لحظه را دریاب!
چهار دریا به خروش آمده اند،
و ابر و باد خشمگینانه سر بلند کرده اند.
پنج قاره به لرزه درآمده
باد و تندر می غرند
هیچکس را یارای ایستادگی در برابر
نیروی ما نیست.
همه آفات را نابود کنید!

- مائو تسه دون







عبور از رودخانه «تاتو» یکی از مهمترین و نادرترین وقایع در جریان راهپیمایی طولانی بود. اگر ارتش سرخ در اینجا شکست می خورد، به احتمال قوی نابود می شد. چنین شکستهای مهلکی در تاریخ سابقه داشت.

ــ ادگار اسنو: ستاره سرخ بر فراز چین

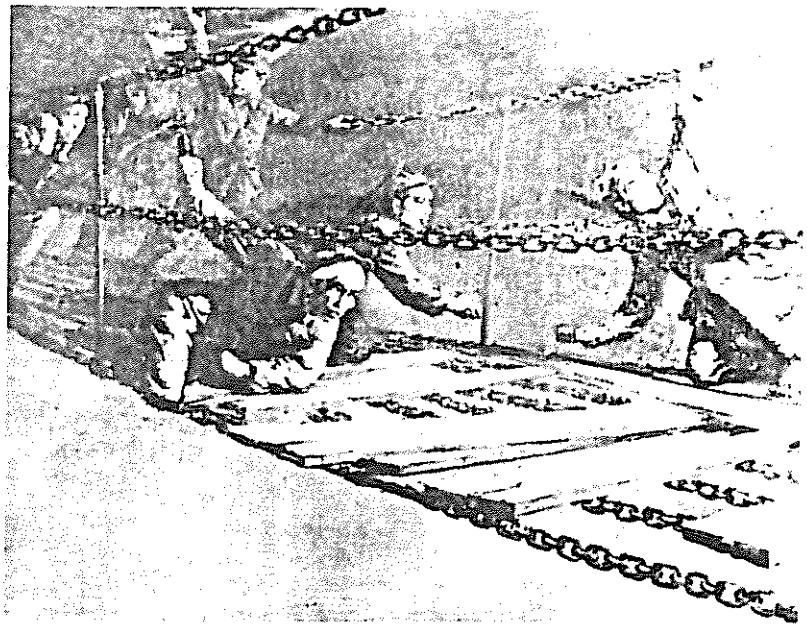

«ماداجو» فرمانده جوخه قدم جلو گذاشت، یکی از زنجیرها را در دست گرفت، و به این طرف و آن طرف تاب خورد. دست در پی دست گذاشت و به سوی کرانه شمالی پیش رفت. فرمانده سیاسی جوخه از پی او روان شد و سپس نوبت افراد رسید. همانطور که آنها به جلو راه می گشودند، مسلسلهای ارتش سرخ برای شان آتش حمایت درست می کرد؛ و واحدهای مهندسی الوارها را بر روی زنجیرها می نهادند تا پل را دوباره فرش کنند.

ارتش با نفسهای حبس در سینه، نظاره گر مردانی بود که بر زنجیرهای پل خود را به جلو می کشیدند. «ماداجو» نخستین کسی بود که هدف گلوله قرار گرفت و به درون آبهای وحشی افتاد. سپس نوبت افراد دیگر رسید که یکایک از پل فرو می ریختند. بقیه همچنان خود را به جلو هل دادند اما درست پیش از آنکه به انتهای پل در قسمت شمالی رودخانه برسند سربازان دشمن را دیدند که قوطیهای نفت را به روی پل پرتاب می کنند و آتش می زنند. با مشاهده آتش، برخی افراد دچار تردید شدند. اما سرانجام فرمانده سیاسی جوخه پیش از آنکه آتش پاهایش را بسوزاند خود را به سطح انتهایی پل کشاند و به بقیه فرمان داد که بدنبالش بیایند. آنها آمدند. کشان کشان بر الوارها در حالیکه نارنجکهای دستی خود را آزاد می کردند و شمشیرهایشان را بیرون می کشیدند.

آنها بسرعت از دل آتش گذشتند و نارنجکهایشان را به میان دشمن پرتاب کردند. مردان از پی هم از پل عبور می کردند در حالی که آتش بر لباسهایشان شعله می کشید. از پشت سر صدای نعره رفقا می آمد و با رپ ریه ی الوارهائی که بر زنجیرها می افتاد، در هم می آمیخت. پل، به یک توده متحرک شعله ور با تفنگهای آماده در دست تبدیل شده بود. دشمن به خط دوم دفاعی خود عقب نشست. ـ آنیس اسملدی (نقل شده در کتاب جنگ انقلابی چین)

در شمال رودخانه «تاتو»، کمونیستها ۱۶ هزار پا از

کوه عظیم برفی

بالا رفتند. آنها در هوای سبک ارتفاعات به غرب نگریستند و دریایی از قله های برفی دیدند. آنجا تبت بود. دیگر ماه ژوئن فرا رسیده بود و دشتها بسیار گرم بود. اما زمانی که آنها از کوه «تاسوهه» می گذشتند بسیاریشان تن پوش مناسبی با خود نداشتند. جنوبی های گرم مزاج به هوای ارتفاعات عادت نداشتند و حالشان منقلب شده بود. اما سخت تر از اینها، صعود به کوهستان «پائو تون کان» بود. در آنجا مجبور بودند جاده سازی کنند. آنها خیزرانهای بلند را قطع می کردند و بر زمین می انداختند تا بتوانند از راه پر پیچ و خم و گل و لای عمیق بگذرند. مائو تسه دون به من گفت که «در این نقطه یکی از واحدهای ارتش، دو سوم حیواناتی که برای حمل ونقل استفاده می کرد را از دست داد. صدها حیوان بارکش به زمین غلتیدند و دیگر هرگز بلند نشدند.»

ـ ادگار اسنو

«مازاد» فراوانی وجود داشت؛ بیش از آنکه کمونیستها بتوانند آنرا حمل کنند. این مازاد در بین تهیدستان محلی توزیع شد. کمونیستها در «یون آن» هزاران خوک دامداران ثروتمند مصادره کردند و دهقانان از کیلومترها آنطرفتر می آمدند تا سهم خود را دریافت کنند. آنها از «کیانسی» اسکناسهای «نانکین» و دلارهای نقره و سنگهای قیمتی را از بانک دولتی می آوردند و در نواحی فقیر مسیر خود از این پولها برای پرداخت مایحتاجشان استفاده می کردند. اسناد اراضی نابود شده بود. مالیاتها لغو شده بودند. و دهقانان فقیر مسلح بودند.اغلب اوقات «دهقانان ستمدیده» گروههایی را[۴] اعزام می کردند و کمونیستها را فرا می خوانند که مسیر خود را عوض کنند و برای «آزادسازی» منطقه آنها روان شوند. آنها درک نازلی از برنامه سیاسی ارتش سرخ داشتند، و البته تنها چیزی که می دانستند این ارتش، ارتش تهیدستان است. این را «وولیان پین» به من گفت. اما همین اندازه شناخت از ارتش برای دهقانان ستمدیده کافی بود . مائوتسه دون با خنده به من گفت که یکی از این هیئتهای نمایندگی از راه رسید تا به «سووی هسینگشن» خوش آمد بگوید که معنایش «آقای شوروی» است! این روستاییان به هیچ وجه نادان نبودند. آنها داشتند اصطلاح فرمانده نظامی فوکین را تکرار می کردند که زمانی از مقر فرماندهی خود جایزه ای برای دستگیری و آوردن مرده یا زنده «آقای شوروی» تعیین کرده بود. این فرمانده اعلام کرده بود که این فرد در همه جا خرابیهای فراوانی ببار آورده و باید کشته شود. ـ ادگار اسنو

ارتش تهیدستان

«چن پسی» برای ما تعریف کرد که دلش برای ۲۰۰ معدنچی که از منطقه «پین تین چو» آمده بودند تنگ شده است. اینجا یکی از دژهای ژاپنیها بر مسیر راه آهن «چن ته» محسوب می شود. زمانیکه ثروتمندان و سپس ارتش های چینی از برابر قوای ژاپنی می گریختند، این معدنچیان بر جای ایستادند و با تفنگهایی که در اسلحه خانه کوچک محل پیدا کرده بودند علیه دشمن به جنگ چریکی دست زدند. آنها مرتباً خط آهن را با مین منفجر می کردند. آنها نخستین گروه داوطلبان بودند که در این منطقه عملیات کردند و از همان آغاز با ارتش هشتم پیاده در استان «شنسی» شمالی تماس گرفتند. این گروه تحت شرایطی دهشتناک به جنگ ادامه داد. هر یک از افراد این گروه تنها یک جفت کفش بهمراه داشت که آنهم اکثراً پاره و مستعمل بود. آنها روزی یکبار بیشتر غذا نمی خوردند و مواقعی هم پیش می آمد که حتی همین یک وعده را هم نداشتند. لباس زمستانی همراه نداشتند و فقط لباسهای تابستانی می پوشیدند. بعداً که با آنها ملاقات کردیم، چند جفت کفش اضافه به آنها دادیم و همینطور مقداری غذا و چیزهای دیگر. از ما پرسیدند که باید به ارتش هشتم پیاده بپیوندند یا همچنان بعنوان داوطلب عملیات کنند. قرار آن شد که به جنگ چریکی ادامه دهند. آنها همان شب برای حملات چریکی در طول خط آهن به نقطه‌ای دیگر رفتند.
ـ آنیس اسملدی: ضدحمله چین

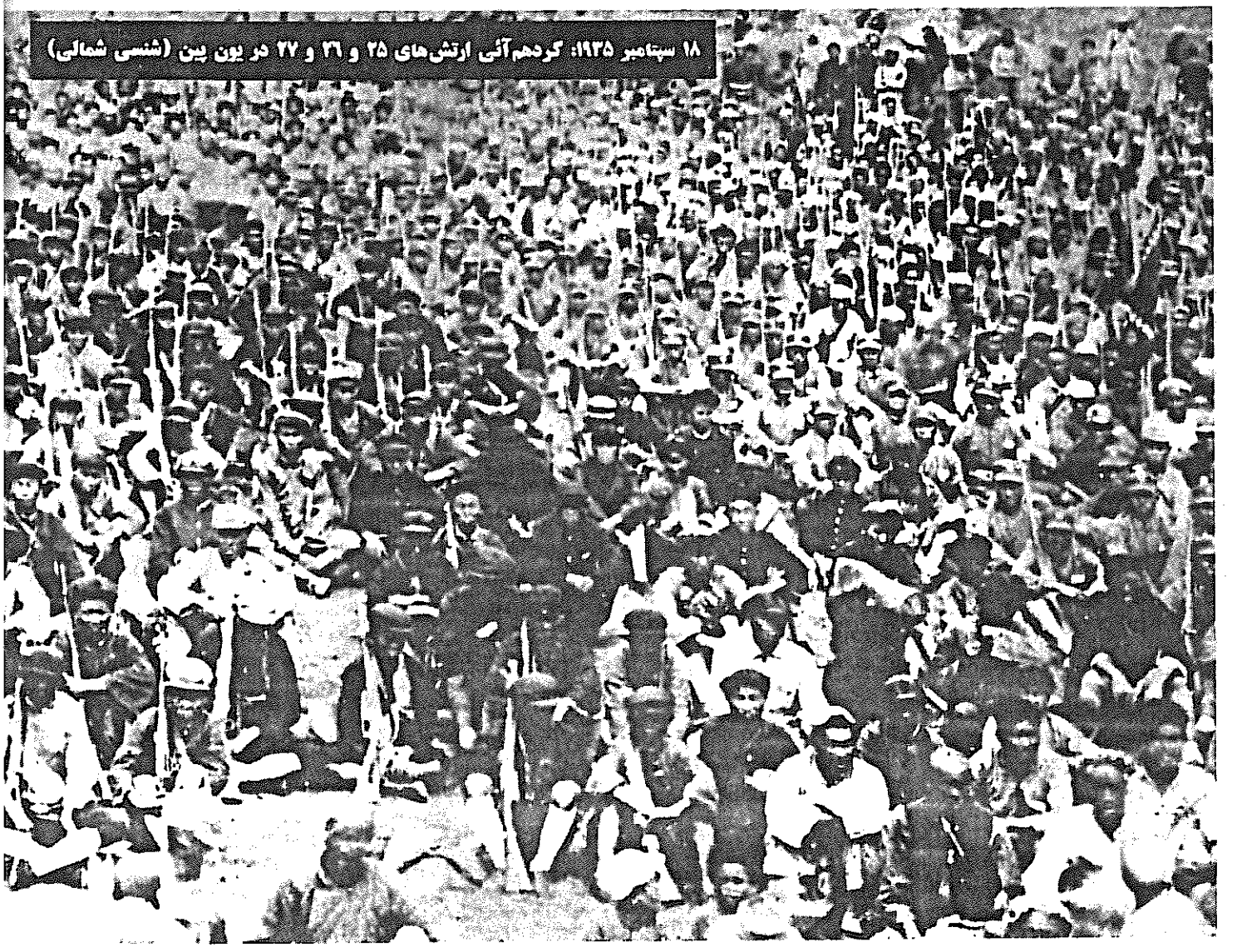

۱۸ سپتامبر ۱۹۳۵: کردهم‌آئی ارتش‌های ۲۵ و ۳۶ و ۲۷ در یون پین (شنسی شمالی)

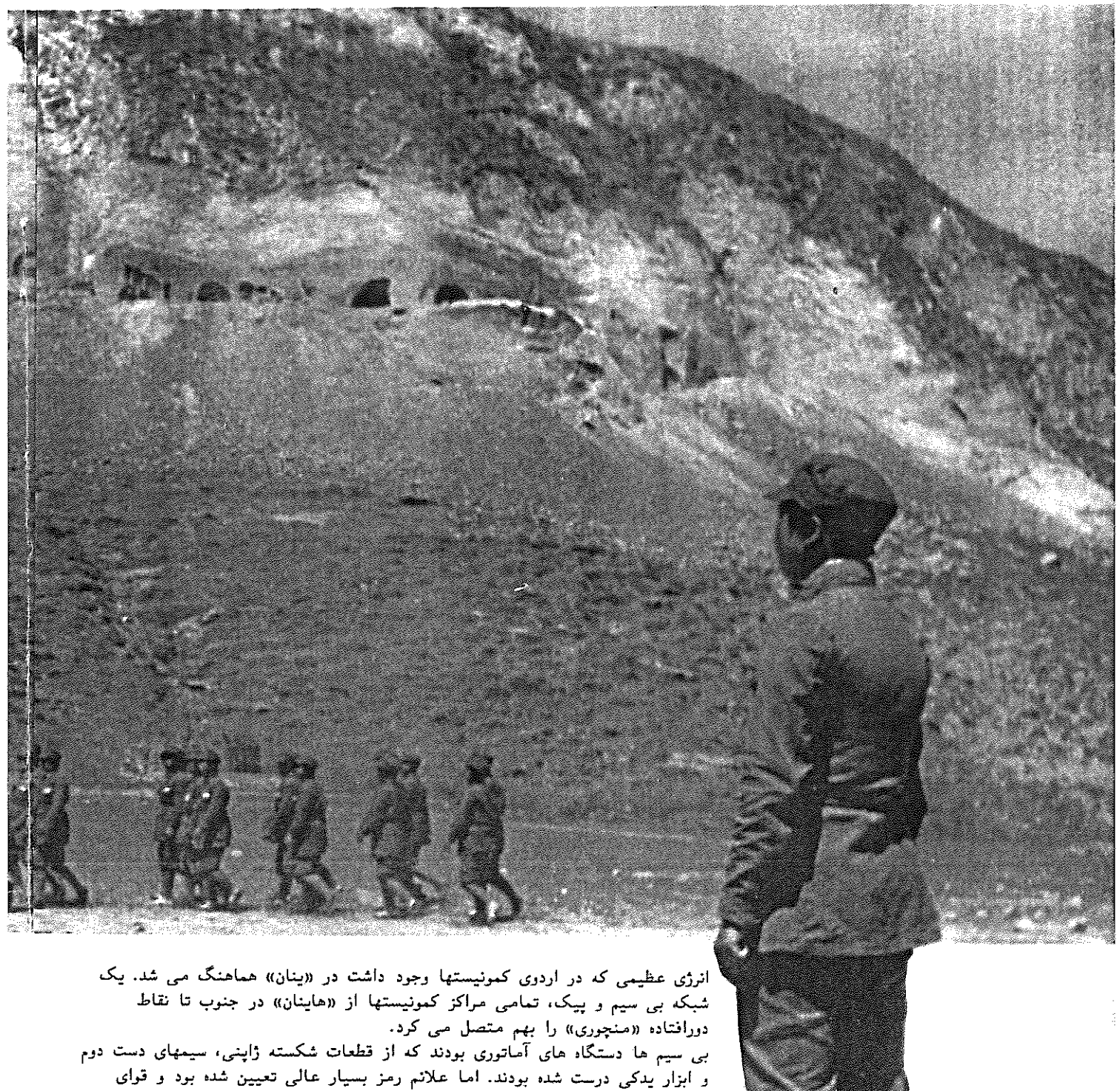

انرژی عظیمی که در اردوی کمونیستها وجود داشت در «ینان» هماهنگ می شد. یک شبکه بی سیم و پیک، تمامی مراکز کمونیستها از «هاینان» در جنوب تا نقاط دورافتاده «منچوری» را بهم متصل می کرد.
بی سیم ها دستگاه های آماتوری بودند که از قطعات شکسته ژاپنی، سیمهای دست دوم و ابزار یدکی درست شده بودند. اما علائم رمز بسیار عالی تعیین شده بود و قوای گومیندان و ژاپنیها را به اشتباه می انداخت. کل این سیستم ارتباطی با رشته های آهنین انضباط حکومتهای محلی ۱۸ گانه بهم چفت شده بود. آنچنان هماهنگی و اتحادی برقرار بود که گاه بنظر می رسید با یک حکومت آلترناتیو روبرو هستیم، و گاه بشکل کارآمدترین ماشین جنگی خلق چین جلوه می کرد.
۹۰ درصد منطقه وسیع تحت کنترل کمونیستها بر روی نقشه با علامت مخصوص اشغال ژاپنیها مشخص شده بود. این واقعیتی است که لشکرهای ژاپنی و خطوط ارتباطی آنها کل مناطق را تحت سلطه خود درآورده بودند. این واقعیتی است که در هر یک از مناطق آزادشده، کمونیستها فقط توانسته بودند چند صد کیلومتری را کاملا از وجود دشمن پاک کنند. این واقعیتی است که تقریبا تمامی مراکز حکومتی کمونیستها یک مرکز متحرک فرماندهی محسوب می شد. این مرکز می توانست به فاصله چند ساعت بعد از رسیدن خبر، تغییر مکان دهد و درگیر جنگ شود. اما در عین حال این حکومتهای سیاسی مالیات جمع می کردند، قانون می گذراندند، با دشمن می جنگیدند،

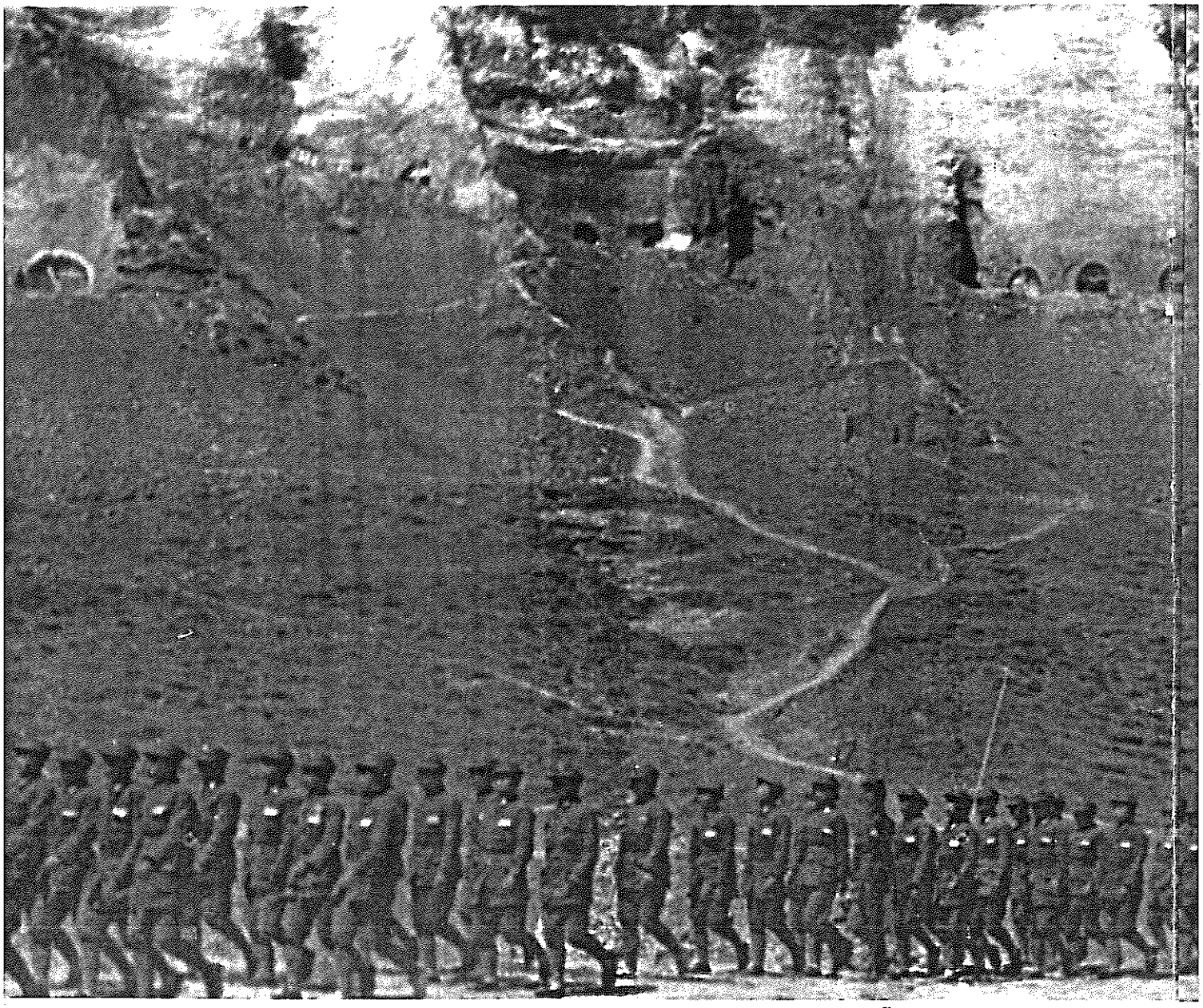

دهقانان را مسلح می کردند، و آنچنان حس وفاداری خدشه ناپذیری نسبت به رهبری ایجاد می کردند که در برابر وحشیانه ترین اعمال ژاپنیها نیز دوام می آورد.
هر چند دشمنان کمونیستها، اعتقادات آنان را تقبیح می کردند و هر بهتان شرم آوری را به آنها نسبت می دادند، اما هیچ کس نمی توانست نافی این واقعیت شود که کمونیستها معجزه آسا می جنگند. آنها طی شش سال در ارتفاعات سلسله ای از پایگاهها را برپا کردند که مثل یک کمان از «منچوری» تا دره «یانگ تسه» امتداد می یافت. بندرت در تاریخ جنگ و سیاست معاصر با ماجرایی اینچنینی بر می خوریم که بیشتر به خواب و خیال یا یک داستان حماسی شباهت دارد. کمونیستها آنچنان تاریخ را می ساختند که گویی با ابزار روبرویند؛ و آنچنان دهقانان را متحول می کردند که گویی با مواد خام سر و کار دارند. آنها در تاریکی شب به روستا وارد می شدند و با اراده و شعارهای خود آنچنان منابع قدرتی را از آنجا بیرون می کشیدند که گومیندان یا قوای ژاپنی هیچگاه تصور وجود چنین نیرویی را نداشتند. قدرت از خلق سرچشمه می گرفت: از رها کردن آن تشنجات درونی که سالیان سال روستا را قلج کرده بود؛ از هوشیاری توده ها؛ از بی باکی خلل ناپذیر و پایدار دهقانان.
دهقانی را در نظر بگیرید که در تمام سالهای نوجوانی و جوانی خویش تحقیر شده، کتک خورده و مورد ستم قرار گرفته است. و پدرش نیز به او همین احساسات تلخ را که میراث نسلهاست منتقل کرده است. حال اگر شما به چنین فردی بعنوان یک انسان برخورد کنید، عقایدش را بپرسید، بگذارید که برای انتخاب حکومت محلی رای بدهد، بگذارید که پلیس و ژاندارمری خودش را سازمان دهد، در مورد مالیاتش تصمیم بگیرد، و در مورد تقلیل اجاره بها و بهره حق رای داشته باشد، اگر همه این کارها را انجام دهید آنگاه این دهقان چیزی خواهد داشت که برایش بجنگد. و در مقابل هر دشمنی، خواه ژاپنی، خواه چینی، خواهد ایستاد. بعلاوه اگر به این دهقان ارتش و حکومتی را معرفی کنید که به او در امر برداشت محصول کمک کند، خواندن و نوشتن یادش دهد، علیه قوای ژاپنی که به همسرش تجاوز کرده و مادرش را شکنجه کرده بجنگد، حس وفاداری نسبت به این ارتش و حکومت و حزب رهبری کننده آنها در وی شکل خواهد گرفت.
- وایت و یاکوبی



یان

چین ترسیم نمود، معرف خدمتی بی حساب به تئوری و پراتیک انقلاب بوده و راهنمای کسب رهایی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است. این راه، جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق روستا، است که در آن مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکل توده هاست. در این راه دهقانان بویژه دهقانان فقیر بسیج می شوند، انقلاب ارضی به پیش می رود، یک جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست تشکیل می شود. هدف از تشکیل این جبهه، پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک و برقراری دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا است که بمثابه پیش درآمد ضروری برای انقلاب سوسیالیستی باید بلافاصله در پی پیروزی مرحله اول انقلاب آغاز شود.

سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی).

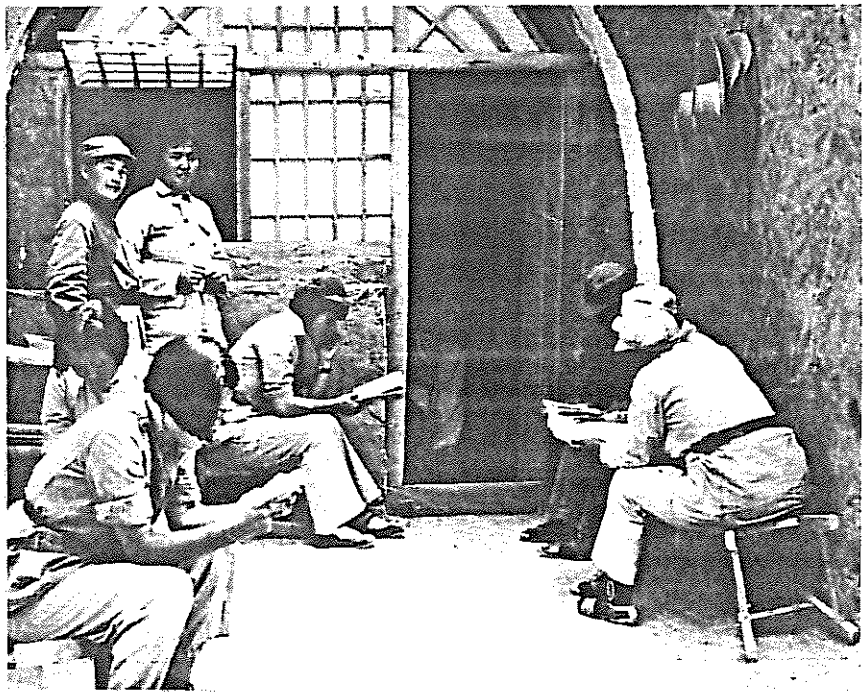

مائوتسه دون تاکید کرد که وظیفه مرکزی انقلاب، کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی است. تئوری جنگ خلق مائو در تمامی کشورها کاربرد جهان شمول دارد، هرچند که این تئوری باید بر حسب شرایط مشخص هر کشور، خاصه با در نظر گرفتن راه انقلاب در دو نوع کشور عموماً متفاوت (کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه در جهان امروز) پیاده شود. مائو مسئله چگونگی انجام انقلاب در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را حل کرد. راه پایه‌ای که او برای انقلاب در

بدون ارتش خلق،
خلق هیچ چیز ندارد.

ـ مائوتسه دون



زنان جنگاور در راهپیمائی طولانی



انقلاب ارضی، قلب جنگ خلق بود

نیروهایمان را پراکنده می کنیم تا توده ها را برانگیزیم.
نیروهایمان را متمرکز می کنیم تا با دشمن مقابله کنیم.

دشمن پیشروی می کند، ما عقب می نشینیم. دشمن مستقر می شود، ما او را به ستوه می آوریم. دشمن خسته می شود، ما به او هجوم می بریم. دشمن عقب می نشیند، ما او را تعقیب می کنیم.

برای گسترش مناطق پایگاهی باثبات، سیاست پیشروی موج وار را بکار بندید. زمانیکه یک دشمن قدرتمند در تعقیب شماست، سیاست دور زدن را پیاده کنید. شمار هرچه گسترده تر توده ها را در کوتاهترین زمان ممکن و به بهترین شیوه های ممکن برانگیزید. ـ مائوتسه دون



دشمن پیشروی می‌کند، ما عقب می‌نشینیم

دشمن خسته می شود، ما به او هجوم می بریم



می توانید صدای این مردم را بشنوید که بلند بلند از یکدیگر پرس و جو می کنند:
این دیگر چیست؟
- این پرچم سرخ است.
این کیست؟
- این یک آدم فقیر است.
پرچم سرخ چیست؟
- پرچم سرخ، پرچم ارتش سرخ است.
ارتش سرخ چیست؟
- ارتش سرخ، ارتش فقیران است!

و بهمین ترتیب سئوال و جواب ادامه می یابد. اگر او بتواند کل ۵۰۰ یا ۶۰۰ حروف هیروگلیفی را بیاموزد آن وقت یک مداد یا یک منگوله سرخ جایزه خواهد گرفت. وقتی که پسران و دختران کشاورزان و خود آنها، کتاب را تمام کنند نه فقط برای نخستین بار در زندگی خود قادر به خواندن خواهند بود، بلکه می دانند که چه کسی آموزگارشان بوده و چرا. آنها عقاید مبارزه جویانه اساسی کمونیسم در چین را درک می کنند.

به هر حال من فکر می کنم که این نوع آموزش بسیار جالبتر از یاد دادن «این گربه است»، «این موش است»، «گربه چکار می کند»، «گربه موش می خورد» است. چرا باید واقعیات را حتماً از طریق حکایات آموخت؟ - ادگار اسنو



هشت نکته مقرراتی ارتش سرخ

* درهایی را که برای استفاده بعنوان تخت از جا درآورده اید، دوباره جا بیندازید.
* کاه هایی که برای خوابیدن از آن استفاده کرده اید را به محل اولیه بازگردانید.
* مودبانه صحبت کنید.
* پول هرچه را که مصرف کرده اید عادلانه بپردازید.
* هرچه قرض گرفته اید را پس بدهید.
* اگر چیزی را خراب کرده اید پولش را بپردازید.
* در مقابل چشم زنان حمام نکنید
* جیب اسیران را نگردید

کمونیستها در میان زنان چین به چیزی حاضر و آماده دست یافتند. زنان عظیمترین توده های محرومی بودند که جهان به خود دیده بود. و از آنجا که کمونیستها کلید قلب این زنان را یافتند، کلید پیروزی بر چانکایچک را نیز بدست آوردند.

ـ جک بلدن: چین دنیا را می لرزاند



در بخش «نین کان» هزاران زن کارگر کشاورزی وجود داشتند که پاهای آنها نوار پیچ نشده بود. مالکان به ازای کار آنها، هر سال مقداری برنج و چهار یا پنج دلار نقره می پرداختند. اما برخی از زنان برده بودند که برای کار کردن بر زمین یا در خانه اغنیا به فروش رسیده بودند.
زمانیکه اتحادیه کارگران کشاورزی تشکیل شد، این زنان وارد آن شدند و برآن مسلط گشتند. و زمانیکه گاردهای سرخ سازمان یافتند برخی از آنها قدم جلو گذاشته و گفتند: «نگاه کنید! پاهای ما بزرگ است! هیچ وقت باند پیچی نشده است! ما می توانیم درست مثل مردان راه برویم! ما همانقدر قدرت داریم که یک مرد! به ما تفنگ بدهید!
آنیس اسملدی : تصاویری از زنان چین در انقلاب

مناطق پایگاهی جنگ خلق بواسطه مناسبات اجتماعی نوینی که بر اساس تفنگهای ارتش سرخ برپا شده بود، شاهد جوشش انقلابی بود. خشم زنان رها شده بود و قیودی که نشانه تبعیت آنان ازمردان بود در هم شکسته می شد. نوارپیچی پاها، قتل نوزادان دختر، و فحشا رخت بربسته بود. در اینجا داستان برخورد به مردی که زنش را کتک می زد را نقل می کنیم. ـ جهانی برای فتح

در بین کسانی که کتک خورده بودند همسر دهقان فقیری به اسم «مان تسان» به چشم می خورد. وقتی که این زن از جلسه انجمن زنان به خانه بازگشت، شوهرش او را کتک زد. همسر «مان تسان» همان روز بعد به دبیر انجمن زنان مراجعه کرد. دبیر، فراخوان نشست زنان کل روستا را داد. «مان تسان» گفت، زنش را به این خاطر کتک زده که در این جور نشستها شرکت می کند و «تنها علتی که زنان به جلسه می روند این است که آزادی بیشتری برای اغواگری و لاس زدن داشته باشند.» زنان در جواب گفتند تو همسرت را کتک می زنی و تازه به بقیه هم تهمت می زنی؟ شاید این درسی برای تو باشد. و شوهر در حالیکه سراسیمه زیر مشت و لگد زنان خود را به روی زمین می کشید فریاد می زد: «بس کنید! دیگر دستم را روی او بلند نمی کنم.» آنها کتک زدن را قطع کردند و اجازه دادند که او برخیزد. سپس به او هشدار دادند و روانه خانه اش کردند. به او گفتند که اگر حتی انگشتش را به روی زنش بلند کند بیشتر از اینها «معالجه» خواهد شد. از آن روز به بعد «مان تسان» هرگز جرات نکرد زنش را کتک بزند و از آن موقع، دیگر در تمامی روستا همسر وی را به جای زن «مان تسان»، بنام اصلیش یعنی «چن آی لین» صدا کردند.
ـ ویلیام هینتون: فن شن (تحول)



مباحثه زنان روستای چکیانگ درباره قانون جدید ازدواج





«کسب پیروزی سراسری تنها نخستین گام در یک راهپیمایی طولانی ده هزار فرسنگی است. انقلاب چین، انقلاب عظیمی است اما راه بعد از انقلاب طولانی تر خواهد بود و کارهایی که باید انجام شود عظیمتر و دشوارتر است.»

مائوتسه دون با این جملات پیروزی را بزرگ داشت و پرولتاریا و خلق چین را آماده کرد که وظیفه بی سابقه متحول کردن یک کشور تحت سلطه و تبدیل آن به فانوس درخشان سوسیالیسم و پایگاهی برای انقلاب جهانی را بدوش گیرد. آنچه حزب و ارتش انقلابی به انجام رسانده و طی سالهای طولانی جنگ خلق آموخته بود اینک بخوبی بکار آنها می آمد: استخوانبندی قدرت نوین شکل گرفته بود و اینک می توانست در سطح سراسری گوشت و پوست پیدا کند.

آنها انقلاب دمکراتیک نوین که شامل عظیمترین بازتوزیع زمین در تاریخ بشر بود را به انجام رسانده بودند. زنان گامهایی عظیم در راه کسب برابری به پیش برداشته بودند و عملکردهای دیرینه مردسالارانه نظیر نوار پیچی پاها و فحشاء ریشه کن شده بود. خلق چین ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی متکی به خود و آزاد از چنگال خفقان بار و از شکل اندازیهای بازار جهانی امپریالیستی را آغاز کرده بود.

اما با هر پیشروی نوین، مصافهای نوین نیز مطرح می شد. و درست همانطور که قبلا در اتحاد شوروی اتفاق افتاده بود، در چین نیز یک بورژوازی نوین سر بلند کرده بود که می خواست

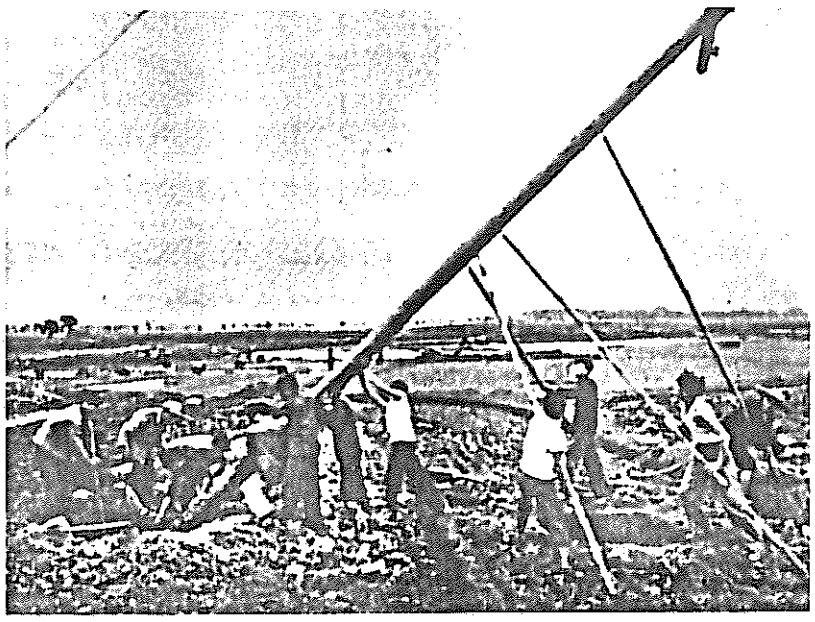

«خلق چین بپاخاسته است!»

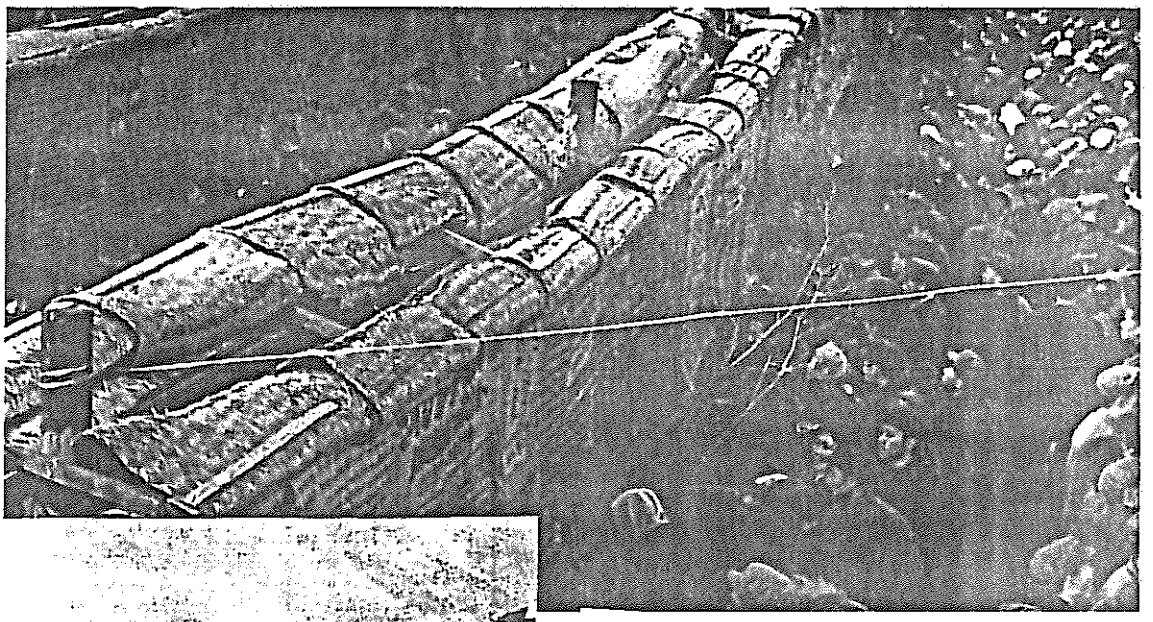

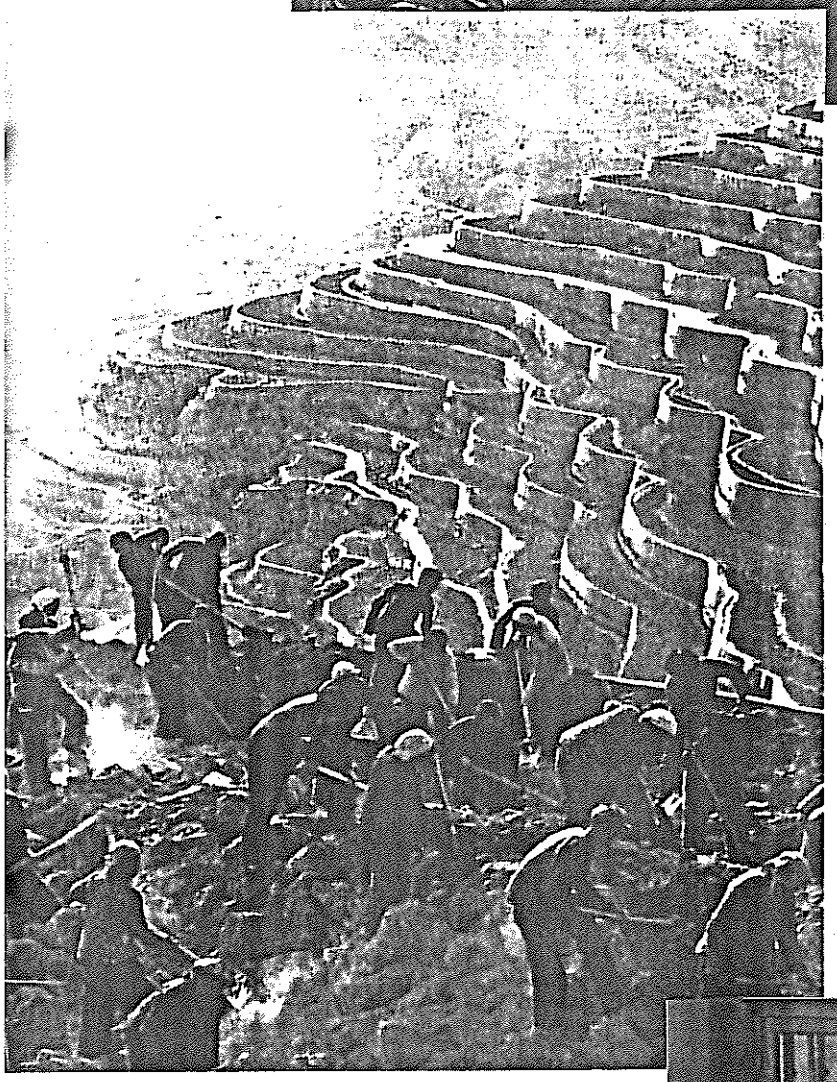

جامعه را به عقب بازگرداند و به راه سرمایه داری بکشاند. تحت رهبری مائو، دانشجویان و دانش آموزان و کارگران انقلابی برای براه انداختن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بسیج شدند. آنها بسیج شدند تا توده های وسیع را برای سرنگونی این رهروان سرمایه داری و وجین کردن خاکی که از آن تغذیه می کردند، به حرکت درآورند. نابرابریها و امتیازات اجتماعی آنچنان هدف ضربات قرار گرفت که تا آن زمان در هیچ جامعه ای دیده نشده بود. میلیونها نفر قابلیتهای خود را برای متحول کردن تمامی عرصه های حیات اجتماعی ارتقاء دادند. یک دهه بعد متعاقب مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، رهروان سرمایه داری که تحت رهبری دن سیائو پین قرار داشتند سرانجام موفق به شکست انقلابیون شدند و قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را در چین احیا کردند. این نه فقط بمعنای نفی مائوئیسم نبود، بلکه گواهی بر تز مائو مبنی بر نیاز به ادامه انقلاب بود.

دستاوردهای جهانی ـ تاریخی انقلاب فرهنگی، باعث اشاعه مائوئیسم و منجمله اشاعه درک از جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین در سراسر جهان شد. ـ جهانی برای فتح



هر روز بطرفت لگدی پرتاب می کنند
با بی سیم، با تلگراف،
با قایقهای توپدار در کناره بندر
با جوندستی های شان
فکر می کنند با شیری رام طرفند
با شیری خواب آلوده، بی خطر، رام و پیر!
ها ها!
ها ها ها ها!
قهقهه بزن!
مثل آن پسرک کارگر در اسکله های شانگهای
قهقهه بزن!
تو شیر رام نیستی
قهقهه بزنید! ژنرالهای سرخ در کوههای «سیان کیان»
قهقهه بزنید!
شما شیر رام نیستید.
قهقهه بزنید! کودکان پرده در کارخانه های خارجیان!
شما شیر رام نیستید.
ای چین! بخند و به غرش درآی!
زمان به آتش کشیدن فرا رسیده است!
اژدهای پیر شرق دهانت را بگشای
برای بلعیدن قایقهای توپدار در رودخانه زرد!
برای بلعیدن هواپیماهای خارجی در آسمانت!
ای سازنده کهنه کار فشنگ ها و ترقه ها!
گلوله ها را فرو بر!
و آزادی را بر چهره دشمنانت تف کن!
زنجیرهای شرق را بگسل ای پسرک کارگر!
زنجیرهای شرق را بگسلید
ای ژنرالهای سرخ!
دروازه آهنین امتیازات را بشکنید!
درب مرکز میسیونرهای مامور و معذور را بشکنید!
درب جرخان موسسه «جیم کرو» را بشکنید!
دشمنان زمین و نان و آزادی را نابود کنید!
ای چین بپا خیز و به غرش درآی !
می دانی که چه می خوادی!
تنها راه دستیابی به خواسته هایت به چنگ آوردن آنهاست!
ای چین به غرش درآی!
ـ لانگستن هیوز، چین به غرش درآی!

ای چین
به غرش درآی!

فکر می کنند
با شیری رام طرفند

ها ها!
ها ها ها ها!

گلوله ها را فرو بر!
و آزادی را بر چهره
دشمنانت تف کن!

تنها راه دستیابی به
خواسته هایت
به چنگ آوردن
آنهاست!

ای چین
به غرش درآی!

منابع مورد استفاده

کتابهای زیادی در دست است که تصاویر بسیار جالب و اغلب مستقیمی از تحولات تکان دهند در چین انقلابی را ارائه می دهد.
جک بلدن، چین جهان را می لرزاند (نشر ویکتور گولانز، لندن، ۱۹۵۰) زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوتیسم! سندی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (چاپ جدید ۱۹۹۸) لو شون، چین خاموش: برگزیده آثار لو شون (نشر دانشگاه آکسفورد، لندن، ۱۹۹۳) ویلیام هینتون، فن شن (نشر پنگوئن، میدل سکس، ۱۹۷۲) جوشوا هورن، تمامی آفات را نابود کنید (گروه نشر هاملین، لندن، ۱۹۶۹) لانگستن هیوز، مجموعه اشعار لانگستن هیوز ـ مائوتسه دون، اشعار (نشر زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۲) ـ جاناتان اسپنس و آن پین چین، قرن چین (نشر راندوم، نیویورک، ۱۹۹۶) ـ آنیس اسملدی، تصاویری از زنان چین در انقلاب (نشر فمینیست، نیویورک، ۱۹۷۶) ـ آنیس اسملدی، ضدحمله چین (نشر ویکتور گولانز، لندن، ۱۹۳۸) ـ ادگار اسنو، ستاره سرخ بر فراز چین (چاپ جدید، پنگوئن، میدل سکس، ۱۹۷۸) ـ دیک ویلسون، جنگ انقلابی چین (نشر وایدن فلد و نیکلسون، لندن، ۱۹۹۱) ـ تئودور وایت و آنیلی یاکوبی، تندر بر فراز چین (نشر داکاپو، نیویورک، ۱۹۷۴) ـ نقل قول آثار مائوتسه دون از مقالات زیر: مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین ـ گزارش درباره یک بررسی از جنبش دهقانی هونان ـ سخنرانیها در محفل ادبی و هنری ینان

فراخوان مقابله با سرکوب دولتی

از جنبش انقلابی در هند دفاع کنید!

از سوی مجمع سراسری مقاومت خلقهای هند ـ ۷ ژانویه ۱۹۹۹

دوستان و رفقای عزیز،

این فراخوانی است به مردم سراسر کشور و جامعه بین المللی برای محکوم کردن سرکوب وحشیانه ای که دولت هند علیه توده های مبارز این کشور بویژه در استانهای آندراپرادش، تلانگانای شمالی، بیهار و نواحی جنگلی مرکزی که دانداکارانیا خوانده می شود براه انداخته است...

جنبشهای انقلابی، ملی و سایر جنبشهای دمکراتیک، و حتی تمامی مبارزات خودجوش مردم هند، اینک با سرکوب شدید مواجه است. حق حیات و سایر حقوق مدنی و دمکراتیک بیرحمانه زیر پا گذاشته می شود. با آغاز سیاستهای تعدیل ساختاری از سال ۱۹۹۱، غارت امپریالیستی تشدید یافته و فاشیستی کردن فزاینده دولت و جامعه که کاملا با آن سیاستها مرتبط است، بار استثمار و ستم تحت نظم اجتماعی موجود را سنگینتر کرده است.

جنبش انقلابی در آندراپرادش، تلانگانای شمالی، بیهار و دانداکارانیا، هسته مرکزی جنبش انقلابی خلق در هند امروز را تشکیل می دهد. در این مناطق بیش از صد میلیون نفر زندگی می کنند و درگیر جنبش انقلابی هستند. تمامی اینها بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت سرکوب شدید حکومتهای گوناگون محلی و حکومت مرکزی قرار دارند. امروز انقلاب ارضی در هند توسط توده ها ریشه می دواند و به تدریج به سایر مناطق گسترش می یابد. مردم در جنبش انقلابی، مبارزه بی وقفه ای را علیه طبقات حاکمه فئودال و طرفدار امپریالیسم به پیش می برند.

طی بیست سال گذشته، جنبشهای انقلابی در بیهار از یک سو، و در آندراپرادش و تلانگانای شمالی و دانداکارانیا از سوی دیگر، نبردهای خونینی را علیه مالکان فئودال و کمپرادورها به پیش برده، قیود فئودالی را در هم شکسته، حس اعتماد را در توده های روستایی بیدار ساخته و بطور کلی به توده ها جانی تازه بخشیده است. صدها هزار جریب زمین در این مناطق مصادره و در بین دهقانان بی زمین تقسیم شده است. (اگرچه در اغلب موارد حکومت به دهقانان بی زمین اجازه کشت در اراضی مصادره شده را نمی دهد.) مبارزه بر سر زمین همچنان ادامه دارد. عکس العمل دولت هند، کشتار رهبران انقلابی و مردمی است که بطور پیگیر در مبارزه شرکت می جویند. دولت هند با استفاده از تمامی قوای مسلحش فعالانه از طبقات ملاک پشتیبانی کرده است. از آنجا که قوانین اصلاحات ارضی حکومتی طی پنجاه سال گذشته قلابی بودن خود را نشان داده، توده های روستایی خود به نبرد برای مصادره زمین از چنگ مالکان فئودال برخاسته اند. مناسبات فئودالی، کار مقید و اشکال قرون وسطایی انقیاد در نظام کاستی و مناسبات به شدت ناعادلانه ارضی برقرار است. مردم روستا تحت رهبری سازمانهای انقلابی علیه چنین مناسبات اجتماعی ستمگرانه ای مبارزه می کنند. جنبشهای انقلابی و دمکراتیک، توسط پروژه های توسعه خلقی و دورنماها و اهداف نوینی که با ایجاد اشکال جنینی قدرت خلق در مناطق درگیر مبارزه انقلابی مطرح شده، بیش از پیش تقویت می شوند...

حکومتیان در آخرین مرحله حملات سرکوبگرانه، شمار زیادی از مردم عادی را کشته اند و به دروغ می گویند که آنها در درگیری کشته شده اند. در برخی موارد گروههایی از مردم را کاملا از بین برده اند. پلیس و نیروهای شبه نظامی دولتی در استانهای یاد شده از اختیارات نامحدود بهره مند گشته اند. هر ساله در تلانگانای شمالی و آندراپرادش حدود ۲۰۰ نفر تحت عنوان درگیری مسلحانه به قتل می رسند. در سال ۱۹۹۸، تعداد کسانی که در درگیریهای ادعایی بقتل رسیدند ۲۹۰ نفر بود. این رقم در سال ۱۹۹۷ به ۱۵۹ و در سال ۱۹۹۶ به ۱۶۱ و در سال ۱۹۹۲ به ۲۵۶ بالغ می شد. بطور کلی رهبران، فعالین و افراد عادی که هوادار متشکل یا غیر متشکل هستند توسط پلیس از خانه ها یا پناهگاههایشان بیرون کشیده می شوند و بعد از بازجویی و شکنجه بقتل می رسند. طبیعی است که اجساد آنها به خانواده هایشان بازگردانده نمی شود. در چند ساله اخیر هزاران نفر خواستار تحویل اجساد انقلابیون شده اند. دولت این جنبش را نیز سرکوب کرده است.....

پلیس در حال حاضر برای قتل فعالین انقلابی و مردم از نارنجک، بمبهای دست ساز، گازهای کشنده و حتی مین ضد نفر استفاده می کند. فرماندار «آندراپرادش» به نام «چاندارا بابو نیدو» که طفل نظرکرده بانک جهانی و شرکت مایکروسافت (متعلق به بیل گیتز) است، در حال حاضر هلیکوپترهای نیروی دریایی را در اختیار دارد تا بتواند در یک چشم به هم زدن قوای ضربت ویژه خویش بنام «سگهای خاکستری» را به صحنه عملیات وارد کند. توسط همین قوای ضربت و استفاده از هلی کوپتر بود که سیزده عضو «حزب جنگ خلق» در منطقه مرزی «اوریسا» محاصره شده و بقتل رسیدند....

نیروهای پلیس بعنوان بخشی از این عملیات به منازل فعالین تشکلات توده ای ریخته و این خانه ها رانابود کرده اند. افراد پلیس با وسائط نقلیه موتوری و گاه با ۱۰ تا ۱۵ جیپ سرمی رسند و

اهالی ده منجمله زنان و کودکان را به باد کتک می گیرند. مغازه داران کوچک، کارمندان، نمایندگان احزاب سیاسی محلی و حتی معلمان از دست آنها جان سالم بدر نمی برند. حکومتهای محلی برای اینکه بتوانند چنین کارزار ترور سفیدی را به پیش برند و جنبش انقلابی را ریشه کن کنند دست به احداث راه ها زده اند. زمانی که مردم در مقابل راه سازیهای آنها مقاومت می کنند، حتی ارتش وارد کار می شود تا این پروژه ها به پیش رود.

از اوائل دهه ۸۰ حدود سه هزار رهبر و فعال انقلابی بقتل رسیده و هزاران نفر دیگر از توده های انقلابی بدست ارتشهای خصوصی مالکان و نیروهای مسلح حکومتی در مناطقی که «حزب جنگ خلق»، «مرکز کمونیستی مائوئیست»، و «اتحاد حزبی حزب کمونیست هند (م - ل)» درگیر مبارزه هستند، کشته شده اند. بویژه باید به تعداد بیشماری که در سیاهچالها بقتل رسیده اند و اسناد قتل آنها نابود شده است اشاره کنیم. آنها شامل مفقودالاثرها شده اند. بعلاوه باید از صدها زندانی سیاسی که در زندانهای هند با مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می کنند یاد کنیم. آنها در حبس انفرادی بسر می برند بی آنکه محاکمه ای در انتظارشان باشد....

بویژه از میانه دهه هشتاد، نیروهای فاشیست هندو در سطح محلی سر بلند کرده اند. این نیروها توسط حزب «بهاراتیا جاناتا»، و جریان «شیوسنا» و شمار زیادی از محافل رادیکال هندو که حامی آنها هستند نمایندگی می شوند. این جریانات هدف تشدید سرکوب جنبشهای خلقی را دنبال می کنند. امروز نیروهای فاشیست هندو به نوک پیکان کل ارتجاع هند تبدیل شده اند. آنها جامعه هند را بر مبنای تمایزات مذهبی، قطب بندی می کنند و بدین ترتیب مردم را به جان هم می اندازند. برای پیشبرد این هدف، آنها شورشهای جماعتی را بر می انگیزند. این نیروها بطور همه جانبه توسط دستگاه دولتی هند و طبقات مسلط بر کشور تغذیه شده اند. طبقات حاکمه بر روی آنها بمثابه آخرین خاکریز وضع موجود حساب می کنند. گمان می کنند که آنها می توانند دولت و نظام را از خشم جنبشهای خلقی برهانند....

مجمع سراسری مقاومت خلقهای هند، همه زحمتکشان و آزاداندیشان سراسر جهان را به حمایت از جنبشهای انقلابی در هند فرا می خواند. ما از سوی توده های مبارز کشور که امروز علیه هر شکل ستم و استثمار در نبردند با تمام وجود حمایت شما را طلب می کنیم. دورنمای رهایی خلقهای هند که یکی از مهمترین کشورها در نظام جهانی امپریالیستی محسوب می شود، قطعاً تاثیری تکان دهنده بر سرنوشت مشترک کلیه خلقهای مبارز دنیا خواهد داشت.

برای تماس می توانید از نشانی زیر و شماره تلفن و فاکس مجمع سراسری استفاده کنید:

G.N. SAIBABA,

GENERAL SECRETARY, AIPRE

PD-50A,

VISHAKHA ENCLAVE, PITAMPURA,

DELHI-110 034, INDIA.

PHONE: 91-11-7466155 (also fax)

E-mail: aiprf@hotmail.com

fax: 91-11-7458953

از اعدام مومیا ابو جمال جلوگیری کنید!

مومیا ابو جمال یک روزنامه نگار، فعال انقلابی و زندانی سیاسی در آمریکا است که از سال ۱۹۸۲ محکوم به اعدام شده است. او به دروغ بعنوان قاتل یک پلیس در فیلادلفیا محکوم شناخته شد. محاکمه او محاکمه ای ناعادلانه بود. در حالیکه افرادی از جانب پلیس در مورد صحنه قتل شهادت می دادند، وکیل مدافع مومیا حق احضار شاهد را نداشت. واقعیت آن بود که برای مومیا بخاطر اعتقادات انقلابی اش پاپوش دوختند و او را محکوم به مرگ کردند.

مومیا هنوز خیلی جوان بود که به یک چهره کلیدی در شاخه حزب پلنگان سیاه در فیلادلفیا تبدیل شد. این حزب یک تشکل انقلابی سیاهپوستان بود که از اواخر دهه ۶۰ تا اوایل دهه ۷۰ فعالیت داشت. مومیا بعدها بخاطر گزارشات انقلابی رادیوئی خود به «صدای بی صدایان» مشهور شد. او بطور مشخص نقشی کلیدی در افشای تعقیب و آزار و سرانجام قتل فعالین گروه «مو» بدست پلیس فیلادلفیا بازی کرد. افشاگری مومیا از راسیسم و خشونت پلیس، و سیاستهای انقلابی مومیا باعث شد که نفرت مقامات آمریکا بویژه پلیس نسبت به وی برانگیخته شود. آنها نخست کوشیدند او را در اسارت بقتل رسانند. سپس کارزار سازمان یافته ای از دروغ و بهتان علیه وی براه انداختند تا افکار عمومی را برای اعدامش آماده سازند. اما همان چیزی که نفرت حاکمان از مومیا را بر می انگیزد، عشق مردم را نثارش می کند و باعث حمایت توده ها از وی می شود: او برادر انقلابی ماست که قاطعانه در برابر دشمن ایستاده است.

وکیلان مدافع مومیا اسناد بسیاری در مورد دروغها و تناقضاتی که در محاکمه اولیه وی وجود داشته رو کرده اند. منجمله اسناد جدیدی ارائه شده که نشان می دهد حداقل یکی از کسانی که علیه وی شهادت داده جاسوس پلیس بوده و اینک خود به این صحنه سازی اعتراف کرده است. مومیا بر این مبنا تقاضای برگزاری یک محاکمه جدید را ارائه داد. اما دیوان عالی پنسیلوانیا در اکتبر ۱۹۹۸ تقاضای وی را رد کرد تا راه اعدام او را هموار سازد. استفاده فزاینده از اعدام یک جنبه مهم از برنامه ارتجاعی امپریالیسم آمریکا است. لازم است مخالفت قاطعانه و گسترده ای در برابر این برنامه سازمان یابد تا نتوانند این نقشه های جنایتکارانه را به اجرا گذارند.

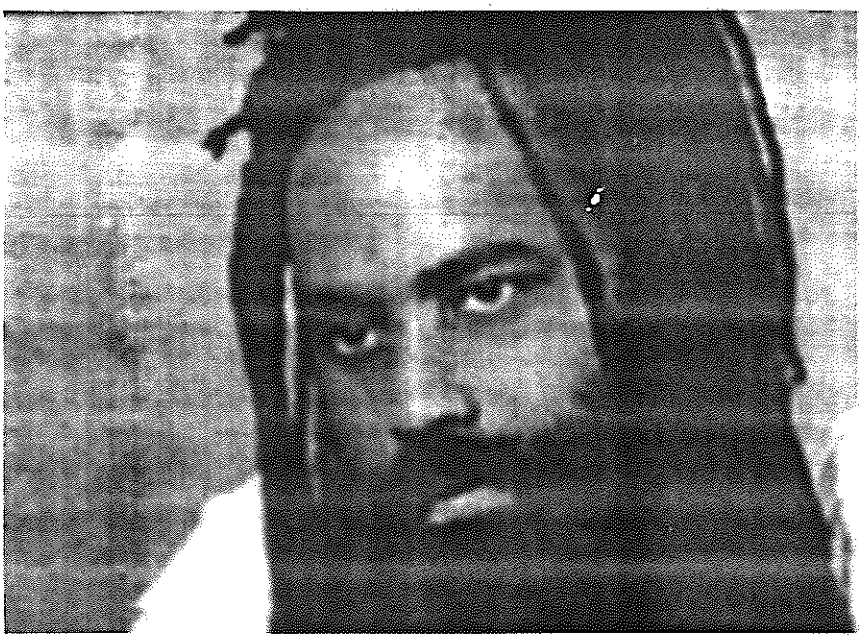



تصویر بالا: مومیا ابو جمال
تصویر سمت راست: ۲۴ آوریل مصادف با تولد مومیا، بیش از ۳۰۰۰۰ نفر در شهرهای فیلادلفیا و سن فرانسیسکو در آمریکا برای جلوگیری از اعدام مومیا و رعایت عدالت در مورد وی دست به تظاهرات زدند. اتحادیه بین المللی کارگران بنادر و انبارداران به نشانه حمایت از مومیا، اسکله ها و انبارها را در ناحیه غرب آمریکا تعطیل کردند. همزمان مبارزات دیگری در بسیاری از کشورها انجام گرفت.

در سراسر جهان جنبشهای گسترده ای در حمایت از مومیا و برای مقابله با اعدام وی بپا خاسته است. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به برپایی این کارزار در کشورهایی که این کارزار در آنجا جریان نداشته کمک کرده اند . بدون شک این کارزار بین المللی یکی از عواملی بود که دولت آمریکا را مجبور کرد در اوت ۱۹۹۵ موقتاً از اعدام مومیا عقب نشینی کند. از آمریکا گرفته تا فرانسه، از آلمان تا هلند، از ایتالیا تا انگلستان و سایر نقاط اروپا، از آفریقای جنوبی تا هند و بنگلادش اطلاعات مربوط به مومیا اشاعه یافته و مبارزه برای جلوگیری از نخستین اعدام یک زندانی سیاسی در آمریکا از دهه ۵۰، به پیش رفته است. (در دهه ۱۹۵۰، «اتل» و «ژولیوس روزنبرگ» را در چارچوب کارزار ضد کمونیستی آن دوره به قتل رساندند.) بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و سایر افراد مشهور برای دفاع از مومیا به صحنه آمده اند.

در آوریل ۱۹۹۹، وکیلان مدافع مومیا طوماری را به دیوان عالی کشور آمریکا تسلیم کردند و در آن خواستار بررسی موضوعات مهم حقوقی منجمله حق مومیا به داشتن یک محاکمه عادلانه شدند. انتظار می رود که نبرد برای ممانعت از اعدام وی در اوائل پاییز شدت بگیرد، زیرا مبارزات متعددی برای سپتامبر امسال برنامه ریزی شده است. همانگونه که در یکی از شعارهای مبارزاتی در تظاهرات آمریکا آمده است: «فقط مردم می توانند مومیا ابو جمال را نجات دهند!»

برای اطلاعات بیشتر با نشانیهای زیر تماس بگیرید:

Refuse & Resist!

305 Madison Ave. Suite 1166,

New York,

NY 10165, US.

Email: Mumia@aol.org

مطالب مربوط به مومیا و کلیه اخبار مبارزاتی در این مورد را می توانید بر صفحه **Revolutionary Worker** در اینترنت بیابید:

www.mcs.net/rw

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

این متن سخنرانی تهیه شده توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که توسط «جهانی برای فتح» بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست در دو سمینار ارائه شد. این متن مختصرا ویرایش شده است.

بخش اول ــ قدرت مانیفست از پرولتاریا سرچشمه می گیرد

در تاریخ بشر، معدود آثاری یافت میشوند که قدرت و نفوذی نظیر مانیفست کمونیست داشته باشند. تعداد آثاری که همانند مانیفست، مسیر تاریخ را تغییر داده از این نیز کمتر است.

مانیفست یکی از عظیمترین آثار نگارشی تاریخ بشر است؛ این را حتی مخالفانش نیز نمیتوانند منکر شوند. مانیفست بدون شک نافذترین سند سیاسی است که تاکنون برشته تحریر در آمده. مانیفست عمیق ترین ایده ها را با چنان وضوح و دقت نظری تدوین و عرضه کرده که هر کارگر انقلابی با اندکی تلاش می تواند آن را دریابد و درک کند.

اما جملات پرشور مانیفست کمونیست به تنهائی نمیتواند تاثیر ماندگار و توانائیش در به صحنه کشاندن نسلهای جدیدی از کمونیستها را توضیح دهد. در گذشته آثار بزرگی نوشته شد که برخی شان در مبارزه علیه ستمگری و استبداد و فقر لجام گسیخته جانب توده ها را گرفت. اما هیچیک از آنها نتوانست و نمی توانست جذبه و قدرتی نظیر مانیفست کمونیست داشته باشد.

مانیفست کمونیست بازتاب ظهور یک طبقه نوین در تاریخ بشر است؛ بازتاب ظهور پرولتاریا. مانیفست کمونیست بیان برنامه سیاسی و رسالت تاریخی طبقه ای است که از میانه قرن نوزدهم میلادی پا به صحنه گذاشت؛ یعنی هنگامی که برای نخستین بار مانیفست منتشر شد. از زمان پیدایش طبقات، زحمتکشان هیچگاه از مبارزه علیه استثمار باز نایستاده اند. همانگونه که مانیفست خاطر نشان می کند «تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است.» بارها و بارها برنامه های سیاسی و رهبرانی انقلابی به ظهور رسیده اند که نماینده منافع و مبارزات استثمار شدگان بوده اند. ولی فقط با ظهور پرولتاریای مدرن بود که امکان تدوین و پیشبرد برنامه ای سیاسی با هدف محو کلیه طبقات پدید آمد. پرولتاریا طبقه ای است که مستقیما رویاروی طبقه سرمایه دار حاکم قرار گرفته و استثمار وی منشاء ثروت طبقه سرمایه دار است.

مارکس و انگلس دو فرد معمولی بودند که در زمان نگارش مانیفست هنوز سی سال هم نداشتند؛ اما همانگونه که مانوتسه دون خاطر نشان کرد آنها توانستند با اطمینان خاطر پایان کار نظام سرمایه داری و نشستن کمونیسم بجای آنرا پیش بینی کنند. تفاوت خوش بینی انقلابی که در صفحات مانیفست کمونیست موج می زند با وعده های دروغین حقه بازان مذهبی و طراحان رفرمیست در کجاست؟ تفاوت عمده اینست که مارکس و انگلس صرفا «ایده های خوب» ارائه ندادند. ایده های آنها بر طبقه ای انقلابی اتکاء دارد که از بطن جامعه سربلند کرده؛ ایده های آنها، ایده هائی صحیح است. درک مارکس و انگلس با نحوه سازمانیابی واقعی جهان و چگونگی پیشرفتش از مرحله ای به مرحله دیگر مطابقت دارد. آنها شناخت گسترده ای که تا آن زمان توسط متفکرین بزرگ طبقات دیگر انباشت شده بود را جمعبندی و خلاصه کردند؛ و همزمان از طریق شرکت تمام و کمال در جریان تغییر جهان توانستند آن را بشناسند. دو پروسه تغییر و شناخت، بطور ناگزیر بهم وابسته اند. مانیفست نخست برای یک سازمان کوچک و ابتدائی کارگران انقلابی در چند کشور اروپائی نگاشته شد. مارکس و انگلس از کیفیات روشنفکری بالایی برخوردار بودند. اما آنها روشنفکرانی تراز نوین محسوب میشدند که خود را در همه حیطه های عملی و تئوریک تماما وقف مبارزه پرولتری کرده بودند.

اگر چه اینک با نگاه به گذشته می توان گفت که نظام سرمایه داری در دوران حیات مارکس و انگلس هنوز نسبتا جوان بود، اما آنها توانستند چگونگی زیر و رو شدن جهان توسط این نظام، و ریختن شالوده یک نظام اجتماعی عالی تر توسط سرمایه داری را نشان دهند. آنها سبعیت و عوامفریبی طبقه حاکمه، و تضاد چشمگیر بین تمرکز عظیم سرمایه در یک قطب و تمرکز فقر در بین توده هائی که آفریننده ثروتند در قطب مقابل را افشاء کردند. امروز این تضاد در مقیاسی جهانی، بسیار شدیدتر از زمانی که مارکس و انگلس برای نخستین بار توجه همگان را بدان جلب کردند خودنمائی می کند.

جهان امروز کماکان از همان قوانین پایه ای پیروی می کند که مارکس و انگلس کشف کرده و در مانیفست بر آن تاکید نهادند. سرمایه داران، ثروت و قدرت تولیدی را بدان درجه در دست خویش متمرکز کرده اند که اگر مارکس و انگلس زنده بودند نیز حیرت می کردند. آنها همزمان لشگرهای جدیدی از پرولترها را مداوما در هر گوشه جهان می آفرینند. احکام مانیفست کمونیست درباره سرمایه داری هیچگاه به اندازه امروز صادق نبوده. برای مثال هیچگاه در تاریخ بشر، تقسیم ثروت اینچنین افراطی، چشمگیر و خشم برانگیز نبوده. در حالی که روزانه در سراسر جهان پنجاه هزار کودک از بیماریهای قابل پیشگیری و از سوء تغذیه می میرند، مقدار عظیمی شیر در اروپا به خاطر نبود بازار انبار شده؛ و صدها پزشک فوق متخصص در آمریکا فکر و ذکر خویش را متوجه جراحی پلاستیک و کاستن از وزن اضافه افراد در خدمت زیبائی شان میکنند. در همان ابتدا، مانیفست کمونیست به تشریح خصلت پوچ بحران می پردازد. مارکس در مورد بحران چنین می گوید: «گوئی قحط و غلاء و جنگ عمومی خانمانسوزی جامعه را از همه وسایل زندگی محروم ساخته؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده» چرا؟ علت این امر فقدان ثروت نیست بلکه همانطور که مارکس خاطر نشان می کند: «بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی، بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد.» امروز صدها میلیون نفر همچنان در این کابوس پوچ بسر می برند. آیا می توان به نتیجه ای غیر از آنچه مارکس و انگلس بیان کردند دست یافت: «بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حاکمه جامعه باقی بماند.»

بخش دوم ـ یک خط پایه ای برای جنبش پرولتری

اگر چه مانیفست کمونیست صد و پنجاه سال پیش در دنیائی نوشته شد که بنظر بسیار متفاوت از دنیای کنونی می آید؛ اما هر کارگر آگاه که امروز آنرا بخواند حتما از جهت روشن و تعیین کننده ای که مارکس و انگلس برای تکامل جنبش طبقه کارگر ترسیم کرده اند، تعجب خواهد کرد. محتوای مانیفست کمونیست با مضمون جنبش

کارگری تحت رهبری مارکس و انگلس یکسان است. به یک کلام، انقلابیست.

تصویری که مانیفست از جنبش طبقه کارگر ارائه می دهد هیچ ربطی به درک و عملکرد رفرمیستی و رویزیونیستی ندارد. مارکس و انگلس این ایده را کاملا رد می کنند که جنبش کارگران باید صرفا در پی بهبود شرایط طبقه کارگر و افزایش بهای نیروی کار باشد، و در عین حال نظامی که بر خرید و استثمار نیروی کار استوار است را دست نخورده بگذارد.

مانیفست خاطر نشان می کند که مبارزه طبقاتی باید شکل یک مبارزه سیاسی بخود بگیرد و هدف آن باید تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکمه باشد. هدف از قدرت سیاسی انقلابی پرولتاریا نیز تحول گام به گام سراپای جهانست؛ آنسان که هیچ نشانی از نظم استثمارگرانه کهن بر جای نماند و هیچ امکانی برای برقراری مجدد چنان نظامی در میان نباشد. این قدرت سیاسی که منافع اکثریت عظیم جامعه را بیان می کند دیکتاتوری پرولتاریاست.

حرف مانیفست کمونیست کاملا روشن است: هدف جنبش کمونیستی محو مالکیت خصوصی، محو بورژوازی بمثابه یک طبقه و محو شرایطی است که در آن بخشی از جامعه یعنی اکثریت آن، برده اقلیتی است که صاحب ابزار تولید است. کل جامعه رسمی باید «زیر و رو شود.» انگلس در مقدمه خود بر مانیفست کمونیست تاکید می کند که تاریخ به نقطه ای رسیده که «پرولتاریا دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمکار رهائی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند.» بعلاوه مانیفست تاکید می کند که انقلاب کمونیستی معرف «قطعی ترین شکل گسستن» از دستگاه ایده ها یا ایدئولوژی هائی است که بر پایه هزاران سال جامعه طبقاتی بنا شده و به توجیه و تقویت استثمار خدمت می کند.

تاریخ جنبش پرولتری ما، بعد از مانیفست کمونیست نشان داده که این مبارزه تا چه اندازه دشوار و طولانی خواهد بود. پرولتاریا دو بار موفق به کسب قدرت سیاسی شده و بطور جدی روند تحول جامعه را آغاز کرده. این امر نخستین بار در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین و سپس در چین تحت رهبری مائو به پیش رفته. این سه تن مهمترین ادامه دهندگان راه مارکس و انگلس هستند. در تجربه شوروی و چین، پیشرفت عظیمی در برانگیختن توده های مردم تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ متشکل طبقه صورت گرفت و پروسه متحول کردن جامعه و پاک کردن آن از نشانه های استثمار هزاران ساله به پیش رفت.

در کشورهائی که سوسیالیستی بودند و طبقه کارگر حاکم بود، کسانی پیدا شدند که به برنامه مانیفست یعنی پیشروی بسوی جامعه بی طبقه پشت پا زدند. بحث طاس کباب داغی که خروشچف به کارگران شوروی وعده داد، و «مدرنیزاسیونی» که دن سیائو پین به توده های چینی قولش را داد، اساسا یکسان بود: انقلاب، کافیست؛ اینک وظیفه کارگران و دهقانان تولید کردن است. معنی این حرف را می دانیم: احیاء سرمایه داری، غصب قدرت توسط یک طبقه حاکمه سرمایه دار جدید، و انقیاد توده ها و کل جامعه در دام قوانین بیرحم سرمایه داری. سرانجام اینکه، طاس کباب به همگان نرسید و مدرنیزاسیون نیز معنائی جز فلاکت مدرن برای اکثریت جامعه نداشت. دهشتهای احیای سرمایه داری در چین، استثمار و ستم غیر قابل تصور در کشوری که زمانی دژ درخشان و پیشرو حاکمیت طبقه کارگر بود، درسی تلخ اما حیاتی برای تمامی ما دارد که باید آنرا بیاموزیم.

بعد از شکست حاکمیت طبقه کارگر در اتحاد شوروی بسال ۱۹۵۶، مائوتسه دون رهبر انقلاب چین به این مسئله پرداخت که چگونه می توان در مسیر مانیفست کمونیست پایداری کرد، و چگونه می توان کسانی که به هر شکل در پی برقراری مجدد نظام بردگی مزدی هستند را عقب راند و در هم شکست. مائو مبارزه کرد تا کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی چین به دورنمائی کمونیستی که نخستین بار توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، مسلح شوند. مفهوم این دورنما، هیچ چیز نیست مگر وظیفه نبرد در راه محو طبقات.

مائو این نکته را فهمید که جامعه کمونیستی مورد نظر مارکس و انگلس را نمی توان فورا برقرار کرد. اما او مصمم بود گامهایی پیاپی در این جهت بردارد، خاک جامعه کهن را ذره به ذره شخم زند، و وجوه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک نظام کهنه استثمار که هنوز متحول نشده را زیر و رو کند. او می دانست که در جریان پیشبرد این انقلاب به ناگزیر با مخالفت شوم بورژوازی نوخاسته ای روبرو خواهد شد که از درون خود حزب کمونیست سر برآورده؛ او می دانست که توده ها ضرورتا باید این بورژوازی را بارها و بارها سرنگون کنند و انقلاب را ادامه دهند.

شکلی که مائو برای حل مسئله یعنی ادامه حرکت بسوی کمونیسم و بعبارت دیگر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری انقلاب کشف کرد، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بود. تحت رهبری مائو و ستادهای انقلابی پرولتری درون حزب کمونیست، کارگران و دهقانان و نسل نوینی از روشنفکران انقلابی بپاخاستند و بخشهائی از قدرت سیاسی که توسط رهروان سرمایه داری غصب شده بود را پس گرفتند. رهروان سرمایه داری همانها بودند که می خواستند سرمایه داری را باز گردانند.

انقلاب فرهنگی یک مانیفست کمونیست جدید بود؛ یک مانیفست عملی. انقلاب فرهنگی، طبقه کارگر و ستمدیدگان سراسر جهان را با تصویری روشن و شورانگیز از جامعه آینده برانگیخت:

جامعه ای که در آن از استثمارگر و استثمار شونده خبری نیست، توده ها به جای اینکه اسیر تولید باشند، آگاهانه و دستجمعی بر توانائی های تولیدی که خود طی نسلهای پیاپی پدید آورده اند مسلط می شوند؛ و از این توانائی برای متحول کردن و رها ساختن جامعه و پیشرفت جهان به مرحله ای استفاده می کنند که امروز ما فقط می توانیم رویایش را در سر بپرورانیم. اما رویای ما بر یک درک منسجم از آنچه جامعه را تغییر شکل می دهد و متحول می کند استوار است. رویای کاملا علمی مارکس و انگلس از طریق خیزش غول آسای انقلاب فرهنگی بیش از پیش پر رنگ شد. این ایده که در آغاز یک تئوری سیاه و سفید بود، رنگ زنده مبارزه انقلابی بخود گرفت. در این مبارزه حیاتی عظیم بود که علم انقلابی ما به مرحله ای بالاتر و نوین انجامید؛ به سومین مرحله خود یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم.

از همان آغاز، نبرد بین مارکسیسم و اپورتونیسم بر سر این سئوال متمرکز شده:آیا جنبش طبقه کارگر جرئت این را به خود می دهد و باید بدهد که هدفش را سرنگونی انقلابی کل شرایط اجتماعی موجود و «زیر و رو کردن» کل جامعه رسمی قرار دهد؟ و در پی برقراری دیکتاتوری و حاکمیت خویش، و حفظ و استفاده از این حاکمیت برای متحول کردن خود و جهان باشد یا نه؟طاس کباب داغ و مدرنیزاسیون؛ یا یک دنیای کاملا متفاوت؟دنیائی که مارکس و انگلس برایش می جنگیدند، یا استثماری که خروشچف و دن سیائو پین و امثالهم برقرار کردند؟سوسیال دمکراتهای دیروز، سبزهای امروز، «مارکسیست ـ لنینیستهای» سابق که راه پارلمانی در پیش گرفته اند، همه این فرصت طلبان و رویزیونیستها که پیاپی مثل قارچ از خاک جامعه سر بر می آورند، در یک چیز مشترکند: هیچیک از آنها قادر نیست فراتر از جامعه استوار بر استثمار و ستم را ببینند. در واقع اینان خواه نقشه ای آگاهانه داشته باشد، خواه صرفا در پی حوادث روان شوند، به یک نقطه می رسند: اینکه بر روند بلعیدن کار انسانی توسط سرمایه داری نظارت کنند و از آن نفع برند.

طبیعی است که خط تمایز بین مارکسیسم و اپورتونیسم به شکلی بسیار برجسته در حیطه برنامه نیز تبارز می یابد. جای تعجب نیست، کسانی که از نبرد برای سرنگونی نظام بردگی مزدی

دست شسته اند، می کوشند توجه زحمتکشان را به اصلاحات حقیری معطوف دارند که هیچ فایده ای به حال فراخوان مانیفست یعنی «سرنگونی همه نظام اجتماعی موجود از راه جبر» ندارد.

لنین نبرد سرسختانه ای را علیه مارکسیست نماهای دوران خود که مخالف سرنگونی انقلابی طبقه حاکم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بودند به پیش برد. این رویزیونیستها مطرح می کردند که طبقه کارگر و توده ها بجای در هم شکستن ماشین دولتی کهنه، بنوعی میتوانند همین دولت ارتجاعی را از طرق مسالمت آمیز بچنگ آورند و از آن برای انجام اصلاحات تدریجی استفاده کنند. انگلس خود در مقدمه ای بر چاپ بعدی مانیفست کمونیست، در فردای کمون پاریس بسال ۱۸۷۱، یعنی نخستین تلاش در جهت انجام یک انقلاب پرولتری، تاکید کرد که درس کمون شکست خورده این است که باید دستگاه دولتی موجود را در هم شکست.

مائو بعدها این نکته را در جمله درخشان خویش چنین جمعبندی کرد که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» کمونیستها در همه جا برای انقلاب پرولتری فعالیت می کنند و فرصت طلبان و رویزیونیستها در هم جا علیه این انقلاب حرکت می کنند؛ مسلما این نقش خاص آنهاست و بخاطرش از طبقات حاکمه پاداش می گیرند.

با وجود این، صرف بدست گرفتن سلاح این سئوال را پاسخ نمی دهد که نبرد برای کدامین طبقه و با چه هدفی انجام می گیرد؟ کمونیستها از جانب پرولتاریا و با دورنمای محو کل جامعه طبقاتی سلاح بر می دارند. سایر نیروهای طبقاتی نیز می توانند مسلحانه با طبقات حاکم بجنگند؛ اما آنها اینکار را بدون دورنمای پایان بخشیدن به استثمار و جامعه طبقاتی انجام می دهند.

بخش سوم ـ امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری

جهانی که امروز پیرامون خود می بینیم نتیجه طبیعی همان جهان سرمایه داری است که مارکس و انگلس آن را برای نخستین بار در مانیفست تشریح کردند. مارکس و انگلس از صنایعی صحبت کردند که دیگر بر مواد محلی متکی نبوده بلکه بر مواد خامی که «از دورترین مناطق کره زمین فراهم میشود» اتکاء دارند؛ و محصولات آنها «در همه دنیا» مصرف می شود. آنها از چگونگی تبدیل «ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به مایملک مشترک» صحبت کردند. امروز این گرایش سرمایه داری که جهان را درون یک کل واحد به هم می آمیزد به یکی از برجسته ترین وجوه آن تبدیل شده و هیچ ناظری نمی تواند آن را انکار کند. تفکر درخشان مارکس و انگلس، و اعتبار تحلیل مارکسیستی توسط توانائی مارکس و انگلس در ترسیم خطوط عمومی این سیر تکاملی مورد تاکید قرار می گیرد؛ آنهم در زمانی که این روند هنوز مراحل اولیه اش را طی می کرد.

چقدر این اظهاریه مانیفست صادق است، و امروز از هر زمان دیگر روشنتر است که بورژوازی در جستجوی سود «همه جا رسوخ می کند، همه جا ساکن می شود، با همه جا رابطه برقرار می سازد.» بورژوازی نظام استثمارش را بمثابه ارباب بلامنازع جهان ایجاد کرده است.

اما مارکس و انگلس غیبگو نبودند. بعد از مرگ آنها، روند تکامل و توسعه سرمایه داری که توسط آن دو تشریح شده بود به سطحی کیفیتا نوین یعنی به نظامی که امروز با آن آشنائیم ارتقاء یافت. لنین رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که نخستین حاکمیت پایدار پرولتری را در اتحاد شوروی برقرار کرد، وجوه و قوانین سرمایه داری در عالی ترین و آخرین مرحله اش را کشف و تشریح نمود و بر آن نام امپریالیسم یا سرمایه داری انحصاری نهاد. این یکی از خدمات عظیم لنین محسوب می شود. لنین با یک سلسله خدمات خود، ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را به دومین مرحله اش یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم تکامل داد.

لنین امپریالیسم را بر پایه آموزشهای مارکس و انگلس، و نه در مخالفت با آنها، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او نبرد سختی را علیه کسانی به پیش برد که آن روزها مطرح می کردند امپریالیسم به خصلت پر هرج و مرج سرمایه داری نقطه پایان نهاده است. او در تئوری نشان داد و در عمل به اثبات رساند که امپریالیسم، امکان انقلاب طبقه کارگر را از میان نبرده بلکه بر عکس، شرایط را برای سرنگونی سرمایه داری مهیاتر کرده است. لنین نشان داد که رشد سرمایه داری و امپریالیسم، انقلاب پرولتری را از نخستین گاهواره اش یعنی کشورهای سرمایه داری پیشرفته به همه جا گسترش داده و آن را به یک پدیده حقیقتا جهانی تبدیل کرده است. این نکته مانیفست که مهمترین محصول سرمایه داری، گورکنان آن است، بیش از پیش با آفرینش لشکرهای نوین گورکنان در کشورهای سراسر جهان مورد تائید قرار گرفته است.

لنین نشان داد که چگونه رقابت مرگبار سرمایه داری که توسط مارکس و انگلس تشریح شده، به آنجا رسیده که مشتی قدرتهای امپریالیستی، جهان را تقسیم کرده اند. او نشان داد که چگونه این امر، قدرتهای امپریالیستی را بسوی جنگ می راند. این جنگ نه فقط علیه خلقهای ستمدیده که نیاز به استثمار و سلطه بر آنان دارند، بلکه علیه رقبای امپریالیست است. دهشتهای سرمایه داری که توسط مارکس و انگلس تشریح شده با یک جنایت عظیم جدید همراه شده است: جنگ جهانی. عصر امپریالیسم آشکارا با دو درگیری هولناک که به سلاخی دهها میلیون نفر انجامید رقم خورده است. اگر این نظام نابود نشود، دیر یا زود بار دیگر نوع بشر را با جنگ جهانی تهدید خواهد کرد. آیا فقط همین یک مسئله کافی نیست تا بر این حکم مانیفست مهر تائید بگذاریم که: «جامعه نمی تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست»؟

مارکس و انگلس نشان دادند که چگونه تارهای سرمایه داری در هر گوشه جهان تنیده شد و «ملل دهقانی» را به «ملل بورژوا» و خاور را به باختر، وابسته کرد. انقیاد کشورهای کم توسعه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به مشتی کشورهای امپریالیستی یکی از مهمترین وجوه امپریالیسم است که توسط لنین مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. او نتایج عمیق این تحولات را در تکامل جنبش کارگری درک کرد.

فوق سود های حاصله از استثمار خلقهای ستمدیده بدین معنا بود که سرمایه داری می توانست به بخشی از کارگران در کشورهای پیشرفته رشوه بدهد و بخشهای دیگری را دچار رخوت سازد. در همان حال که بخشی از کارگران پائینتر رانده شده و وحشیانه تر از پیش مورد استثمار قرار می گیرند، و بی خانمانی به یک بیماری در حال گسترش در ثروتمند ترین کشورها تبدیل می شود، بخشهای دیگری از طبقه کارگر به خرید سهام در بازار بورس مشغولند و به آنها اجازه داده شده که به ازای خدمت

وفادارانه به طبقه حاکمه «خودی»، از رفاهی شبیه به طبقه متوسط بهره مند شوند. فرصت طلبان و رویزیونیستها، نماینده و سخنگوی این بخش ممتاز هستند. کمونیستهای انقلابی، نماینده و سخنگوی پرولتاریا هستند که مانیفست آن را چنین تشریح می کند: «کسانیکه چیزی برای از دست دادن ندارند مگر زنجیر بردگی شان.»

تحت امپریالیسم، سرمایه داران نه فقط محصولات خود بلکه سرمایه را نیز به کشورهای تحت سلطه خویش صادر می کنند. آنها نه فقط در پی مواد خام، بلکه بیش از هر چیز به دنبال مکیدن مازادی هستند که توسط بخشهای رو به رشد پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه تولید می شود.

امپریالیستها هر کجا که وارد می شوند، جوامع موجود را در نظام استثمار جهانی خود ادغام می کنند. آنها توسعه سرمایه داری را به این کشورها معرفی می کنند. اما این نوع خاصی از توسعه است که تابع سرمایه امپریالیستی بوده و بسیاری از وجوه عقب مانده اشکال قبلی استثمار را در خود جذب کرده و تقویت می کند. بنابراین لباسهای «بلو جینی» که آمریکا طراحی کرده به خوبی می تواند با آتش زدن زنان در هند همزیستی کند؛ مستبدان محلی می توانند همچنان در روستاهای مکزیک یا پرو بر سر کار بمانند و از آخرین مدلهای کامپیوتر و برنامه های مایکروسافت برای محاسبه و سازماندهی غارتگری خونین شان استفاده کنند.

مائوتسه دون جامعه چین را بر اساس تشریح مارکس و انگلس از سرمایه داری و آموزه های لنین در مورد امپریالیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد. او نشان داد که چگونه نفوذ امپریالیسم در چین، به پدیده ای که آن را «نیمه فئودالیسم» نامید انجامیده. جامعه فئودالی کهن جایگاهی واقعی دارد هر چند که بخشا بواسطه معرفی مناسبات سرمایه داری تغییر کرده. این پدیده همچنان در کنار طبقه سرمایه دار بوروکرات کشور و سلطه امپریالیسم، آماج انقلاب است.

مائو این نکته اساسی مانیفست را درک کرد که «کمونیستها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظم اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می کنند.» او نشان داد که چگونه این امر در شرایط مشخص چین به معنای اینست که طبقه کارگر می تواند و می باید کل خلق و بویژه توده های وسیع دهقانی چین را برای پیشبرد یک انقلاب دمکراتیک که آن سه آماج را نابود میکند، سازماندهی کند. چنین انقلابی در عین حال که کماکان بورژوائی است و بدنبال محو فوری سرمایه داری نیست، اما یک انقلاب بورژوا دمکراتیک تراز نوین است. معنایش اینست که این انقلاب بمثابه بخشی از کل انقلاب پرولتری جهانی توسط پرولتاریا رهبری می شود. این انقلاب بر انقلاب سوسیالیستی راه می گشاید. این دقیقا همان کاری بود که مائو انجام داد. جنگ درازمدتی که مائو، توده های چین را در آن رهبری کرد، پیام مانیفست را در بین تمامی ملل تحت ستم طنین افکن ساخت.

امروز درباره «گلوبالیزاسیون» سر و صدای زیادی بلند است. بدون شک طی ده ساله گذشته امپریالیستها دور دیگری از انبساط بیشتر و تشدید نظام جهانی استثمار خویش را آغاز کرده اند. آنها می خواهند تمامی ملل در برابر خداوندگار آزادی سرمایه گذاری سر تعظیم فرود آورند. بدون شک صندوق بین المللی پول، درست همانطور سیاستهای اجتماعی را به حکام کشورهای تحت سلطه دیکته می کند که قدرتهای مستعمراتی قدیم با فرمانداران و نایبان خود می کردند. هر گاه نظام امپریالیستی طلب کند، رژیم غذائی مردم سراسر جهان باید تغییر یابد؛ کوکاکولا باید جای شیر نارگیل را بگیرد. اما همانگونه که امروز در اندونزی شاهدیم، دهقانان اجبارا دوباره به خوردن ریشه درختان روی آورده اند؛ درست همان کاری که اجدادشان به هنگام قحطی می کردند. در دنیائی که بسیاری از بیماریها مورد معالجه قرار نمی گیرند، امپریالیستها می خواهند تحت پرچم «مایملک فکری»، تضمین کنند که هیچ واکسنی تولید نشود تا انحصارات غول آسا بتوانند سود ببرند. آنها نه فقط بر مبنای منافع خویش در جهان قانونگذاری می کنند، بلکه از اعمال ترور عریان و اعزام سربازان و بمب افکنهای شان ابائی ندارند. طی دهه اخیر، این را در پاناما، سومالی، افغانستان، عراق و بسیاری از نقاط دیگر مشاهده کرده ایم.

در عین حال که وجوه نوینی مداوما در حال ظهور است اما دنیای جدید گلوبالیزاسیون به واقع هیچ چیز نیست مگر همان دنیای کهنه سرمایه داری و امپریالیسم که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قبلا آن را تشریح کرده و محکومش ساخته است. گلوبالیزاسیون تحلیل پایه ای مائو از مفهوم امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را هم بنیادا تغییر نداده است. شک نیست که داغ سرمایه داری جهانی عمیقتر از پیش بر گوشت ملل ستمدیده نقش بسته است؛ اما امپریالیسم بهیچوجه وجوه بازمانده از گذشته، یعنی اشکال استثمار غیر سرمایه داری را ریشه کن نکرده است. در عین حال که برخی از این اشکال تغییر یافته یا نابود شده، برخی دیگر تقویت شده است. گلوبالیزاسیون تقسیم کشورها به تحت ستم و ستمگر را لغو نکرده؛ بلکه آنرا بیش از پیش برجسته ساخته است. گلوبالیزاسیون نیاز به انقلاب دمکراتیک نوین که مائو آن را توضیح داد را نیز برطرف نکرده؛ بلکه چنین انقلابی را جهت رهائی ملل ستمدیده بیش از پیش ضروری ساخته است. گلوبالیزاسیون پایه های جنگ خلق را نابود نکرده؛ بلکه برپائی چنین جنگهائی را به یک وظیفه عاجل و مبرم تبدیل کرده است.

بخش چهارم - چه چیزی مرده و چه چیزی نمرده؟

در آغاز دهه حاضر، اتحاد شوروی و بلوک شرق کاملا فرو ریختند. اما آنچه فروپاشید چه بود؟ این جامعه سوسیالیستی راستین نبود. جامعه سوسیالیستی را چند دهه قبل خروشچف بخاک سپرده بود. ماشین عظیم نظامی عصر برژنف هیچ ربطی به سوسیالیسم نداشت. همانطور که مائو گفت این یک قدرت سوسیال امپریالیستی بود. یک قدرت امپریالیستی که از قوانینی مشابه با سایر امپریالیستها پیروی می کرد؛ و در عین حال بر خود حجاب نازک سرخ رنگی کشیده بود. چگونه پرولتاریای جهانی می تواند به خاطر فروپاشی یکی از بزرگترین دشمنانش متاسف باشد؟ آن بلائی که سرانجام بر سر کمونیستهای قلابی بلوک شوروی آمد به درک مفهوم کمونیسم، و آنچه کمونیستی نیست، کمک می کند. از صحنه خارج شدن کسانی که از مدتها قبل هدف مارکس و انگلس یعنی جامعه بی طبقه را به یک کاریکاتور تبدیل کرده بودند، زمینه ای است برای این که پیام مانیفست رساتر از قبل طنین افکن شود و نسل نوین انقلابیون پرولتر را الهام بخشد.

اما بدون شک دشمنان طبقاتی کماکان از فروپاشی شوروی برای به هجو کشیدن ایدئولوژی راستین کمونیستی ما، و اعلام مرگ آن استفاده خواهند کرد.

ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم فقط در صورتی پیروز خواهد شد که نبردی سخت و طولانی علیه دشمنان در عرصه تفکر و عمل به پیش برده شود.

در دهه ۹۰، توهین به ایدئولوژی انقلابی ما و بهتان زدن به رهبران کبیری که طبقه ما به صحنه آورد، رایج شد. همانطور که مارکس و انگلس در مانیفست خاطر نشان کردند «ایده های رایج و شایع، هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده از ایده های طبقه حاکمه.» امواج تلویزیونی آنها به همه جا راه می یابد؛ توده ها با ایده هائی بمباران می شوند که حرص و آز و مصرف را بالاترین فضیلت های بشری معرفی می کنند. هر نظریه ای که تغییر دستجمعی و داوطلبانه توده ها و جهان بدست خود آنها را مطرح کند، با فریبکاری کنار زده می شود. پس چه جای تعجب است اگر افراد گوناگونی را می بینیم که طوطی وار حملات سرمایه داری علیه کمونیستها را تکرار می کنند؟ این افراد که شامل انقلابیون سابق نیز هستند بخیال خود دید روشنی دارند. در حالی که در اغلب موارد، صرفا به غرغره کردن دشنامهای طبقه حاکمه مشغولند. هدف طبقه حاکم نیز هیچ چیز جز پیشگیری از یک انقلاب کمونیستی نیست. جیغ و دادهای بورژوازی مبنی بر اینکه ایدئولوژی کمونیستی «از دور خارج شده» از دهان کسانی خارج می شود که در قیاس با غولهای پرولتری نظیر مارکس و انگلس، کوتوله های ایدئولوژیکی بیش نیستند. امروز سقوط بورژوازی به ورطه محدود نگری ایدئولوژیک، تاریک اندیشی و خودخواهی، حد و مرزی نمی شناسد. اگر در گذشته بورژوازی مجبور بود با کلیسا مبارزه کند، امروز در جنین، «روح» را کشف می کند. جالب اینجاست که ما را «از دور خارج شده» می خوانند!

توده ها به مبارزه ادامه خواهند داد؛ راهی جز این ندارند. شرایط زندگی تحت امپریالیسم، و عملکرد سرمایه داری، پرولتاریا را به نبرد با بورژوازی وا می دارد؛ ملل ستمدیده را مجبور به مقاومت در برابر امپریالیسم می کند؛ و قدرتهای سرمایه داری را به تشدید مبارزه درونی می کشاند، که این برخورد باعث فلاکت فوری و خطرات درازمدت برای جامعه بشری می شود.

مبارزه طبقاتی را نمی توان بدون محو سرچشمه آن، یعنی استثمار طبقاتی محو کرد. سئوال این نیست که آیا پرولتاریا و توده ها نبرد خواهند کرد یا نه؟ سئوال این است که با چه برنامه ای، تحت کدام ایدئولوژی و کدام رهبری خواهند جنگید؟

تاریخ بارها نشان داده که در غیاب رهبری مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، مبارزات پرولتاریا و خلق شکست خواهد خورد؛ یا اینکه منحرف شده و صرفا به ابزاری برای نشستن گروهی از استثمارگران بجای استثمارگران قبلی تبدیل خواهد شد. بگذارید صراحتا بگوئیم: یا کمونیستهای راستین موفق خواهند شد که مردم را در پیشبرد جنگ خلق بمثابه بخشی از نبرد جهانی جهت نابودی امپریالیسم و ارتجاع رهبری کنند؛ و یا کارگران و دهقانان و سایر توده های انقلابی بدنبال پرچمهای دروغین روان شده و فداکاریها و رنجهای آنها به رهائی شان منجر نخواهد شد.

کافیست به ویتنام نگاه کنیم که مردمش یکی از قهرمانانه ترین مبارزات تاریخ را به پیش بردند. از آنجا که رهبری مبارزه در ویتنام دورنمای همه جانبه انقلابی مانیفست را کنار گذاشت یا هیچگاه واقعا به آن دست نیافت، انقلاب را کنار گذاشت و به عجز و لابه روی آورد. نه فقط کشور در مسیر جامعه بی طبقه پیشرفت نکرده، بلکه حتی دستاورد بزرگ جنگ یعنی شکست امپریالیسم آمریکا نیز بواسطه آستان بوسی اجباری رهبری ویتنام در مقابل آمریکا کم رنگ شده. آنها حتی مجبور شدند در مقابل این «امتیاز» که جائی در «نظم نوین جهانی» امپریالیستها بیابند، به جنایتکاران جنگی امپریالیست غرامت جنگی بپردازند.

در تحلیل نهائی، یا بورژوازی بر کره ارض حکم خواهد راند یا پرولتاریا؛ یا نظام جهانی امپریالیستی با استفاده از هر نوع ارتجاع و عقب ماندگی سر پا خواهد ایستاد، یا اینکه نظام سوسیالیستی در هر کشور بر پا خواهد شد و خلقهای جهان دوشادوش هم بسوی جامعه کمونیستی بی طبقه آینده پیشروی خواهند کرد. به پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای مشخص باید در این چارچوب نگریست.

کشورهای سوسیالیستی که ما بنا می کنیم باید جاده پیشرفت بسوی کمونیسم را سنگفرش کنند و مناطقی پایگاهی برای پیشروی مبارزات مردم سراسر جهان باشند. دشمن امپریالیستی بخوبی به این نکته واقف است؛ بدون شک امپریالیستها در آینده دست به تجاوز و آزار علیه هر رژیم سوسیالیستی راستین خواهند زد و خواهند کوشید آن را خفه کنند؛ همانطور که در گذشته چنین تلاشی کردند. طبقه کارگر و ستمدیدگان باید در هر کجا و هر زمان که ممکنست قدرت را کسب کنند؛ این به احتمال زیاد در یک مقطع زمانی معین، شامل یک یا چند کشورها خواهد بود. اما افق دید و برنامه ما هرگز به مرزهای یک کشور واحد محدود نخواهد شد. ما می توانیم و باید «جهانی را بدست آوریم» وگرنه دیر یا زود هر آنچه کسب کرده ایم را از دست خواهیم داد.

مارکس و انگلس از همان زمان انتشار مانیفست کمونیست، مبارزه طبقه کارگر را، مبارزه ای بین المللی می دیدند و در پی ساختن تشکیلات بین المللی پرولتاریا بودند. از نظر مارکس و انگلس، مبارزه ضروری پرولتاریا علیه «بورژوازی خودی» فقط یک شکل بود که مضمون آن را مبارزه بین المللی علیه کل شیوه تولید سرمایه داری تشکیل می داد. مارکس و انگلس تشخیص خصلت بین المللی این مبارزه و هدف نهائی کمونیسم جهانی را خط تمایز مرکزی با سایر جنبشهای سیاسی می دانستند که تحت عنوان طبقه کارگر فعالیت می کردند.

با این روحیه بود که مارکس و انگلس در انترناسیونال اول که سازمانهای نوینیاد طبقه کارگر در اروپا را گرد آورده بود، نقش رهبری کننده ای ایفاء کردند. بعدها بعد از مرگ مارکس، انگلس به یک شخصیت کلیدی انترناسیونال دوم تبدیل شد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، لنین که هیچگاه افق انترناسیونالیستی یا هدف کمونیستی خویش را از دست نداده بود، امر سازماندهی انترناسیونال سوم یا انترناسیونال کمونیستی را رهبری کرد. انترناسیونال سوم در اشاعه کمونیسم در چار گوشه جهان نقشی شکوهمند بازی کرد. این تشکل یک مرکز فعالیت عملی مبارزه پرولتری جهانی بود؛ و برای مثال به ایجاد و رهبری بریگادهای بین المللی پرداخت که کارگران سراسر جهان را برای نبرد در کنار خواهران و برادران طبقاتی شان علیه فرانکو در اسپانیا گرد آورد.

امروز نیاز به یک انترناسیونال کمونیستی نوین بیش از پیش احساس می شود. باید یک مرکز سیاسی باشد که همه کمونیستهای راستین جهان را بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آورده، بتواند قدرت طبقه ما را به لحاظ بین المللی بهم آمیزد و متمرکز کند؛ بتواند تجارب و مبارزات

کارگران و ستمدیدگان هر کشور را به مایملک مشترک انقلابیون سراسر جهان تبدیل کند. دشمن ما، دشمنی بین المللی و سازمان یافته است و ما در مقابلش باید تشکیلات بین المللی جنبش کمونیستی را داشته باشیم. افق دید روشن و بی ابهام انترناسیونالیستی مانیفست، باید بار دیگر به اصل راهنمای تمامی نیروهای کمونیست جهان تبدیل شود.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در سال ۱۹۸۴ تشکیل شد، وظیفه خویش را کمک به ایجاد چنین انترناسیونالی قرار دارد. این جنبش در آغاز فقط شمار نسبتا اندکی را شامل می شد که نه فقط علیه دشمن امپریالیستی بودند بلکه با جریانات مهمی که ادعای «کمونیست بودن» داشتند نیز مخالفت می ورزیدند. این جریانات مدعی «کمونیسم» شامل رویزیونیستهای شوروی و بلوک شرق سابق بود؛ و نیز کسانی که بعد از مرگ مائو بسال ۱۹۷۶ تازه در چین قدرت را غصب کرده و میراث او را سرنگون کرده بودند، و سایر گرایشات نظیر دنباله روان انورخوجه رهبر آلبانی که از شکست چین برای براه انداختن یک حمله همه جانبه علیه مائوئیسم سود می جستند.

امروز بعد از گذشت ۱۵ سال ما شاهد پیشرفت نیروهای مائوئیست راستین هستیم. جنگ خلق در پرو که در زمان تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دوران کودکی خود را می گذراند، رشد و نمو یافت و به نقطه ای رسید که امکان کسب سراسری قدرت سیاسی را بدست آورد. این امر نه فقط در محافل حاکمه پرو بلکه در دستگاه حاکمه اربابان آنها یعنی آمریکا نیز هراسی عظیم آفرید. علیرغم اینکه دستگیری رهبر انقلاب پرو - یعنی صدر گونزالو - «پیچی» را در جاده مبارزه ایجاد کرد، اما رفقای حزب کمونیست پرو نبرد را نه فقط علیه طبقه حاکمه ارتجاعی بلکه علیه کسانی که سابقا در صفوف انقلاب بودند و سپس خواهان توقف جنگ و رسیدن به توافق با دشمن شدند ادامه داده اند.

سال ۱۹۹۶ در نپال، برگ شکوهمندی از دفتر انقلاب گشوده شد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را آغاز کرد. این جنگ سریعا به سراسر کشور توسعه یافته و بخشهای وسیعی از مردم نپال را درگیر مبارزه با جامعه کهن کرده. در سایر کشورهائی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حضور دارد رفقا بر مبنای شرایط و راه مناسب در هر کشور مشخص، تدارک آغاز یا تشدید مبارزه مسلحانه انقلابی جهت کسب قدرت را می بینند.

خارج از صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نیروهای مائوئیست دیگری نیز هستند که در جاده انقلاب پیشروی کرده اند. در فیلیپین، جنگ خلقی که نسل قبل آغاز کرد بعد از کارزار اصلاحی، زندگی و نیروی محرکه نوینی یافت. این کارزار توسط رهبری حزب و با هدف احیاء و تثبیت مجدد دیدگاه و برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی که حزب نخست بر آن پایه بنا شده بود، براه افتاد. در هند، شماری از سازمانهای مائوئیست همچنان پرچم انقلابی ناگزالباری را از طریق پیشبرد مبارزه مسلحانه انقلابی در اهتزاز نگهداشته اند.

بنابراین، در عین حال که نیروهای مائوئیست کماکان در مقایسه با دشمن امپریالیستی ضعیفند، اما این را هم می توان گفت نه فقط توان نیروهای مائوئیست رو به فزونی است بلکه درک و سطح اتحاد آنها نیز در حال رشد است. راستی مخالفان ما امروز کجا هستند؟ کجایند رویزیونیستهای طرفدار شوروی؟ کجایند دنباله روان خط تسلیم طلبی و احیاء سرمایه داری در چین؟ چه بر سر طرفداران آلبانی آمد که به مائو بهتان می زدند؟ پیروزی پیروان راستین مانیفست که هیچ نقطه اتکائی مگر توده ها و صحت خط ایدئولوژیک و سیاسی خویش نداشتند را به هیچوجه نمی توان ناچیز شمرد. آنها توانستند توفان ضد کمونیستی که بدنبال فروپاشی دولتها و حتی امپراتوریهای رویزیونیستها براه افتاد را از سر بگذرانند و حتی صفوف خویش را گسترش دهند.

اما این حرف به معنی سرآمدن مبارزه ایدئولوژیک علیه مارکسیسم دروغین یا رویزیونیسم نیست. اپورتونیسم تا زمانیکه پایه طبقاتی آن در جهان موجود است، باقی خواهد ماند. نبرد در دفاع از خط انقلاب پرولتری، در دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، یک مبارزه مداوم مرگ و زندگی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی محسوب می شود. انترناسیونال کمونیستی تراز نوین که ما بدنبال آن هستیم نه از طریق اجتناب از مجادله میان مارکسیسم و رویزیونیسم بلکه بر پایه یک پیروزی روشن و تعیین کننده از جانب مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بر تمامی دشمنان آشکار و پنهانش ایجاد خواهد شد.

اگر چه مبارزه برای این انترناسیونال نوین بدون شک طولانی و پیچیده و دشوار است، اما این پروسه ای است که دیگر آغاز شده است.

امسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست، باید بر تعهد و هدف خویش که هیچ چیز کمتر از یک جهان کاملا نوین و عاری از استثمار نیست تاکیدی مجدد بگذاریم. بگذارید سخن خود را با نتیجه گیری شورانگیز مانیفست پایان دهیم:

«کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظرات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون کردن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

کارگران همه کشورها متحد شوید!»

از غرب تا شرق جهان در کارزار جمع‌آوری کمک مالی شرکت کنید!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی اقشار از کشورهای مختلف را فرا می خواند که نصف روز از حقوق خود را بعنوان کمک مالی در اختیار این جنبش بگذارند. اگرچه اینکار عدم تعادل شدیدی که بین کشورهای مختلف وجود دارد را رفع نمی کند، اما در این راستا قرار دارد و بیان یک از خود گذشتگی جمعی است، مهم نیست که در کدام گوشه این دنیای امپریالیستی زاده شده‌ایم.

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

نجات دهندگان فروتن:

چگونه رژیم پل پوت به کجراه رفت

نوشته: ف. ج

بخش اول: نگاهی کلی به مقاله

موضع بررسی ما

در آوریل ۱۹۷۵ (دو هفته پیش از سقوط سایگون در ویتنام) ارتشی از مردان و زنان جوان، دهقانان ضعیف الجثه و یک لاقبا، حکومت وابسته به آمریکا در کشور همسایه ویتنام، یعنی کامبوج (یا کامپوچیه، به زبان خمر) را سرنگون کردند. در ژانویه ۱۹۷۹ (یعنی حدود ۴۴ ماه بعد) این رژیم با تهاجم ارتش ویتنام، از قدرت ساقط شد و تار و مار گردید.

کوتاه بودن این دوره باعث سختتر شدن فهم مسئله می شود. به علاوه، اسنادی که شواهد عینی گسترده ای از اتفاقات ارائه دهد، موجود نیست. حتی تحلیل گران مسائل کامبوج بر سر ابتدایی ترین فاکتها با هم توافق ندارند. یک مشکل عمده این است که حزب کمونیست کامپوچیه(ح. ک. ک.) تحت رهبری پل پوت، تا مدتهای زیادی سیاستها، اهداف و حتی موجودیت خود در قدرت را مخفی می کرد و هیچکدام از رهبران آن زمان حزب نیز برای دفاع از خط حزب پا پیش نگذارده اند. اما علت اصلی گیجی در مورد آن دوره این است که یک نظر ارتجاعی در مورد آن عمومیت یافته است. غلبه این نظر از یک سو بدین سبب است که به زور رسانه ها بخورد مردم داده شده و همچنین به خاطر آن است که یک صدای مخالف و افشاگر در برابر این نظریه ارتجاعی قد علم نکرده است.

در این نظریه ارتجاعی، هرگاه ذکری از پل پوت می شود (با توجه به اینکه دو دهه از سقوط رژیم «کامپوچیه دمکراتیک» وی می گذرد) یک نتیجه گیری همواره مطرح می شود: «انقلاب بدتر است از دردهایی که ادعای درمانشان را دارد.» بسیاری از بررسی ها، آمار و ارقام سنگینی از کشته شدگان دوره حکومت «کامپوچیه دمکراتیک» ارائه می دهند تا ثابت کنند نیروهایی که امپریالیستهای آمریکا را از آسیای جنوب شرقی بیرون راندند از خود امپریالیستها بدترند.

در اینجا مهم است که حقیقت موضوع را بفهمیم. حقیقت چیست؟ چه چیزی و کدام را باور کنیم؟ موضوع بزرگی در مساله مورد بررسی ما می باشد. خوانندهٔ ای که نپرسد: «چرا باید حرفهای معمول را باور کنم؟» هنوز به این مساله پی نبرده است که چگونه موضوع کامبوج مورد استفاده قرار می گیرد.

در این مقاله ما می خواهیم باورهای غالب در این باره را سرنگون کنیم. بر خلاف آنان که به غلط مدعی اند قضاوتهای آنها متکی بر بینش معینی نیست، ما موضع خود را به صراحت اعلام می کنیم:

همانگونه که مائو گفت: «شورش علیه ارتجاع برحق است». به عبارت دیگر، نقطه عزیمت ما این است که جنگ خلقهای هندوچین (ویتنام، کامبوج و لائوس) علیه امپریالیسم برحق و عادلانه بود. انتقادات ما به رژیم پل پوت شدید است. اما این واقعیت را عوض نمی کند که رژیم پل پوت با دهشتهایی که امپریالیسم آمریکا برای کامبوج ایجاد کرده بود رودررو بود. اگر قرار باشد کسی به خاطر جنایتکاری در آسیای جنوب شرقی محاکمه شود، طبقه حاکمه آمریکا است. اتهام نسل کشی از سوی حکام آمریکا علیه رهبران ح ک ک در اصل تلاش برای عوض کردن جای حق و ناحق است.

اهداف بررسی ما

اشکال عمده دیگر در سایر بررسی های تجربه مذکور، این است که این تجربه ای «غیرمعقول» و در نتیجه غیر قابل توضیح است. ما از زاویه ماتریالیسم دیالکتیک به این تجربه نگریسته ایم و بررسی کرده ایم که هرکدام از نیروها چکار می کرد. (سیاستها و برنامه هایشان چه بود)، چه چیزی تحت آن شرایط عینی امکان پذیر بود، و نتایج آن سیاستها و برنامه ها چه بود. بدین جهت است که ما بر مسائل پایه ای که ح ک ک می بایست حل می کرد تمرکز داده ایم.چهار مساله مرتبط به هم در این وجود دارند:

۱. رابطه میان کامبوج و ویتنام. این مسئله کل روند تکوین انقلاب کامبوج را رقم زد. ح ک ک در تضاد با حزب کمونیست ویتنام ایجاد شد. حزبی که تلاش داشت انقلاب کامبوج را تابع استراتژیک مبارزه ویتنام علیه امپریالیسم کند. پس از پیروزی، از دید رهبران ح ک ک، ویتنام به خطر عمده انقلاب تبدیل شد. این مسئله هم بطور عینی، و هم در ذهن رهبران ح ک ک مسئله ای تعیین کننده بود. مسیر انقلاب کامبوج به آن وابسته بود.

۲. نوع جامعه ای که ح ک ک در پی ایجادش بود و نقش توده ها در آن. این مشتمل است بر یکم، راه انقلاب کامبوج بویژه مسئله اساسی انقلاب دو مرحله ای در شرایط خاصی که انقلاب هندوچین در ویتنام متمرکز بود، و فرصتها و محدودیتهای خاص خودش را اعمال می کرد. دوم، جبهه متحد طی جنگ و بعد از آن (منجمله رابطه بسیار پیچیده با سیهانوک)، و سوم، پیشبرد ساختمان سوسیالیسم در کامبوج زیر سایه سنگین ویتنام (که بخاطر وابستگی روزافزونش به شوروی نتوانسته بود انقلاب اجتماعی اش را به پیش ببرد). بطور مثال همه شنیده ایم که دولت «کامبوج دمکراتیک» شهرها را بطور کامل تخلیه کرد. ما در این مقاله به بررسی این سیاستها و علل انجام آنها خواهیم پرداخت.

۳. مسئله حزب. وضعیت درونی ح ک ک و درک رهبرانش از ضرورت موجودیت حزب: تا سپتامبر ۱۹۷۷، مردم کامبوج نمی دانستند آنچه که خودشان آنرا «سازمان» (آنگکار) و مخالفین اش «خمرهای سرخ» می نامند، حزب کمونیست است. بعلاوه حزب به میزان زیادی به علت پیروزی ویتنام بر آمریکا، ناگهان به قدرت سیاسی دست یافت. این در حالی بود که هنوز خط مشی و صفوفش تحکیم نیافته بود و این برای حزب یک معضل بود.

۴. مسئله برخورد ح ک ک به تجارب خارجی بطور عموم و مائوئیسم بطور خاص. غالباً ادعا می شود که ح ک ک تحت تاثیر مائوئیسم و انقلاب چین عمل می کرده است. این ادعا در برخی موارد ناشی از ناآگاهی به حقایق است و در بعضی موارد تلاش آگاهانه برای خراب کردن مائوئیسم. (۲) خود ح ک ک هیچگاه چنین ادعایی نداشت. علی رغم اینکه پل پوت طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین حضور داشت، و اگرچه این واقعه تکان دهنده جهانی که پیشرفته ترین قله فتح شده توسط انقلاب جهانی پرولتری است، تاثیراتی خودجوش بر اوضاع سیاسی کامبوج داشت، اما در هیچکدام از اسناد و بیانیه های ح ک ک در زمان حیات مائو، هیچگونه سخنی که دال بر



تصویر بالا: بمب‌افکنهای ب - ۵۲ بر فراز هندوچین ماشین جنگی پیشرفته آمریکا حداقل دو میلیون ویتنامی و یک میلیون کامبوجی را به قتل رساند.
تصویر سمت چپ: ناو هواپیمابر آمریکا در سواحل کامبوج

حمایت این حزب از انقلاب کبیر فرهنگی باشد به چشم نمی خورد.

ح ک ک طرفدار چین بود چون ویتنام طرفدار شوروی بود. (و به همین علت هم با کره شمالی، آلبانی و یوگوسلاوی رابطه داشت). و هرگاه که اسناد ح ک ک به انقلاب چین اشاره می کرد، منظور کم ارزشتر نشان دادن آن در مقام مقایسه با انقلاب کامبوج بود. ح ک ک مدعی بود که «از لنین سرتر و از مائو برتر» است، و چنان انقلاب «منحصر به فردی» را رهبری می کند که «در این مورد بهتر است هیچ چیزی از تجارب خارجی آموخته نشود.» اما «خارجی» بودن تجربه انقلاب چین تنها علتی نبود که رهبری ح ک ک از آموختن آموزه های مائو در تکامل مارکسیسم، دوری جست. آنها محتوایش را قبول نداشتند. همانگونه که پیشتر خواهیم دید، سیاستهای آنها کاملا خلاف سیاستهای تکامل یافته توسط مائو بود. رهبری ح ک ک تا سپتامبر ۱۹۷۷ به میزان زیادی در ارتباطاتش با چین دست به عصا بود. اما از آن زمان به بعد مشتاقانه روابطش را با دن سیائو پین (که جانشینان مائو را سرنگون کرده بود) برقرار کرد. برای پل پوت مهم نبود که چه طبقه ای در چین بر سر قدرت است، چرا که او فقط به یک متحد علیه ویتنام احتیاج داشت. (۶)

مسائل ذکر شده باعث می شود به یک سلسله مسائل مهم دیگر پرداخته نشود، به ویژه به زمینه های بین المللی کلیه این مسائل: نقش کامل آمریکا (منجمله حمایتش از ح ک ک پس از سقوط از قدرت، و مقاصد کنونی اش در کامبوج)، نقش شوروی، و ماهیت تحولات در ویتنام به ویژه پس از پایان جنگ ویتنام. در اینجا نمی توانیم یک بررسی کلی از نقش چین ارائه دهیم، اگرچه چین تنها منبع حمایتی خارجی رژیم کامبوج دمکراتیک بود. این کار محتاج بررسی سیاستهای کلی چین در سطح جهانی است. بعلاوه، این کار نیازمند بررسی اهداف متفاوت خط راست و چپ درون حزب کمونیست چین در رابطه با کامبوج دمکراتیک است. (مبارزه میان راست و چپ درون حزب کمونیست چین در این دوره به اوج خود رسید). در مورد این موضوع حدسها زیاد است، اما اسناد یا حتی اطلاعات موثق بسیار اندک است.

شیوه بررسی

گفتیم که تقریباً تمام مدارک موجود در مورد کامبوج دمکراتیک (به ویژه برای کسانی که نمی توانند به مدارک به زبان خمر رجوع کنند) توسط منابعی تامین شده اند که با این رژیم دشمنی دارند. اکثر تحقیقات بر مبنای گزارشات ضد و نقیض و مغرضانه (غالباً از مصاحبه با پناهندگان کامبوجی در تایلند یا سایر نقاط) انجام شده اند. برخی از خود این مصاحبه کنندگان شدیداً ارتجاعی اند. اما ح ک ک دارای خط مشی ای بود و آن را می توان از دل این بررسی ها بیرون کشید. حتی مهمتر از این، این خط مشی در اسناد درونی حزب که توسط آکادمیسینها طی دهه ی گذشته ترجمه شده اند، موجود است. ما برخی از بررسیهای عمده آکادمیک در این مورد را انتخاب کرده و از دریچه خط مشی اعلام شده ح ک ک و درک خودمان به آنها نگریسته ایم.

موضوع اصلی بررسی ما از این قرار است: کامبوج جامعه ای بود که در دریای پرتلاطمی از تضادها غوطه ور بود. اما این جامعه در تحلیل نهایی خیلی پیچیده تر از جوامع دیگر نبود، فقط در شرایط حادتری بسر می برد. برای چنین جامعه ای تنها یک راه نجات وجود داشت: سیاست انقلابی باید به واقعیت مادی تبدیل می شد، ح ک ک باید بر فعالیت آگاهانه بخش فزاینده ای از توده ها تکیه می‌کرد و اکثریت مردم

را هماهنگ با منافع خلقهای هندوچین و سراسر جهان در راه ریشه کن کردن گام به گام جامعه کهن متحد می کرد. اینها موازینی است که ما ح ک ک را بر آن پایه ارزیابی کرده ایم. در این میان و با بررسی این تجربه، درکمان از پیچیدگی انجام این وظیفه و ضرورت و امکان پیشبرد آن ارتقاء یافت.

برای دستیابی به این هدف، بخش دوم این رساله را به بررسی کرونولوژیک شرایط پیروزی ح ک ک اختصاص می دهیم و بخش سوم به بررسی سیاستهای ح ک ک زمانی که زمام قدرت را به کف گرفت می پردازد. در بخش چهارم به مسائل تئوریکی مطروحه در این تجربه، نگاهی می اندازیم. بخش آخر، توضیح مختصری است از آنچه که پس از سرنگونی کامپوچیه دمکراتیک در ۱۹۷۹ رخ داد - بویژه سرنوشت کامبوج در دهه گذشته که در چنگال سازمان ملل، صندوق بین المللی پول، و سایر نهادهای امپریالیستی غربی گرفتار بوده است.

بخش دوم: پس منظر پیروزی

سلسله پادشاهی آنککور

کامبوج از دل سلطنت سلسله آنگکور، که طی قرون نهم تا چهاردهم میلادی حکومت کردند، ایجاد گشت. پانصد سال بعد، با ظهور ملت نوین سلسله معابدی که آنها ساخته بودند، برای ملی گرایان به نشان تشخص ملی خمرها تبدیل شد.

دامنه تمدن هندو مرزهای هند را پشت سر گذاشت و به کامپوچیه رسید. قبول این تمدن توسط شاهان خمر تحولی را پدید آورد. ظهور یک دولت مرکزی مقتدر و متمرکز امکان ساختمان یک سیستم آبیاری وسیع برای کنترل سیلابهای فصل بارانهای موسمی و ذخیره آب برای آبیاری را بوجود آورد. برای سرزمینی که نیمی از سال سیلاب زده و نیمی دیگر در خشکسالی بود، این تحولی حیاتی محسوب می شد. برخی تاریخ نگاران می گویند که پادشاهی آنگکور توانست بر کشت برنج در فصل خشک احاطه یابد و برداشت سالانه دو سه بار برنج را امکان پذیر نماید. ثروت دربار خمر افسانه ای بود. سلطه اش از سوی شرق از دلتای مکونگ (جنوب ویتنام) گذشته و به دریا می رسید. از سوی شمال تا بخش اعظم لائوس رفته و به چین می رسید. از سوی غرب از تایلند گذشته و بخشی از برمه را دربرمی گرفت. اما معابدی که مثل سدها و کانالهای آبیاری از طریق کار «کوروه» یعنی بیگاری اجباری دهقانان ساخته شده بودند. به ویرانه تبدیل شدند. چراکه این نظام استثماری قابل دوام نبود. مردم که از دست نظام سلطنت به عذاب آمده بودند، از مذهب هندو بریدند و به مذهب بودایی گرویدند.

«سیام» (تایلند کنونی) که کشور قدرتمندی بود از غرب فشار وارد می آورد. ویتنام، مکونگ را تصرف کرد و در کامبوج به پیشروی پرداخت. کامبوجی ها می گویند که فاتحین ویتنامی خمرها را زنده زنده تا گردن در خاک فرو می کردند، دهانشان را با ذغال داغ پر می کردند تا کتری چایشان را روی سرشان جوش بیاورند. صحت و سقم این داستانها معلوم نیست، با این وصف برای تمام احزاب سیاسی کامبوج همینها یک نقطه رجوع شدند.

هنگامی که فرانسوی ها در اواسط قرن نوزدهم وارد کامبوج شدند، دیگر رمقی از سلطنت آنگکور باقی نمانده بود. فرانسوی ها به قصد مستعمره کردن تمام کشورهای دلتای مکونگ آمده بودند. علتش هم بخشاً مقابله با انگلیسی ها در چین بود. فرانسوی ها در ۱۸۶۳ «نورودوم» پادشاه کامبوج را وادار به امضای قرارداد تحت الحمایگی با فرانسه کردند و در ازایش فرانسوی ها قول دادند سلطنت وی را حفظ کنند.

کامپوچیه، مستعمره فرانسه

فرانسوی ها هم (مثل انگلیسی ها) ابتدا با سودبری از تجارت تریاک و الکل آغاز کردند. اما بزودی دریافتند که این کافی نیست. در سال ۱۸۸۴ کشتی های توپدار فرانسوی از طریق ویتنام وارد دلتای مکونگ شدند. نیروهای فرانسوی به کاخ سلطنتی ریختند و پادشاه را وادار به کناره گیری کردند. قصد آنها این بود که مالکیت زمینهای کامبوج را بدست آورند و کشتزارهای خودشان را برپا کنند و مالیاتهای سنگین بر دهقانان ببندند. وقتی که دهقانان علیه فرانسوی ها بپاخاستند، استعمارگران از ویتنام سرباز آوردند . بنابر نظر برخی تاریخ نگاران، آنها دویست هزار نفر (۲۰٪ جمعیت) را کشتند. «نورودوم» که ابتدا فراخوان آن شورش را داده بود، دو سال بعد در ازای باز پس گرفتن سلطنت اش، به جنبش خیانت کرد.

فرانسوی ها برای رتق و فتق امور اداری کامبوج، از ویتنامی ها استفاده می کردند و به جز دربار شاه، هیچ قشر ممتاز بومی دیگری بوجود نیاوردند. مالیاتی که فرانسوی ها از کامبوج بدست می آوردند صرف هزینه های اداری استعمار فرانسه در ویتنام می شد. فرانسوی ها با تنبل خواندن خمرها و با گفتن اینکه خمرها «نژاد منحطی هستند»، سیاستهای خود را محق جلوه می دادند. فرانسوی ها برای سودآوری بیشتر و حفظ منابع کلی امپراطوریشان در آسیای جنوب شرقی درجه محدودی مدرنیزاسیون را در ویتنام پیش می بردند. اما در کامبوج هیچ توسعه ای انجام ندادند، به جز ایجاد کشتزارهای کائوچو و سایر محصولات کشاورزی صادراتی. هیچ اقدامی در رابطه با حفظ سیستم آبیاری قدیمی انجام نشد. واردات فرانسه به کامبوج، صنایع دستی این کشور یعنی ابریشم بافی و نخ ریسی و صنایع تازه پای بومی را از بین برد. مالیات بندی باعث رشد وام دهندگان نزول خوار شد. چراکه دهقانانی که پیش از آن ارتباطی با بازار نداشتند مجبور شدند برای پرداخت مالیات به نزول خواران روی آورند. زمین های کشاورزی به قطعات کوچکتر و کوچکتر تقسیم و بازتقسیم شد و دهقانان به رعیت وابسته تبدیل شدند، که بجای اینکه زمین خود را کشت کنند، مجبور بودند برای دیگران که در واقع صاحب آنها بودند، کار کنند. تولید سرانه برنج در کامبوج به نازلترین سطح خود در آسیای جنوب شرقی رسید.

«نورودوم سیهانوک» (نوه پادشاه کامبوج) توسط فرانسوی ها به پادشاهی رسید و بعداً تحت فرمان اشغالگران ژاپنی حکومت کرد. او پس از پایان جنگ جهانی دوم، فرانسوی ها را «دعوت» به بازگشت کرد. سرمایه داری و فئودالیسم هر دو طی دهه های بعد بطور روزافزونی طاقت فرسا شدند. دربار سلطنتی، عریض و طویل و بسیار پرزرق و برق شد. در برخی نواحی روستایی بویژه در «باتامبان» و «سوی این» نظام اربابی بسیار رایج شد. بطور عام، تعداد دهقانانی که دیگر صاحب زمین نبودند و بعنوان نسق دار یا اجاره دار کار می کردند، بسرعت رشد کرد. بویژه در دهه های پنجاه و شصت میلادی، این رقم در پایان سلطنت سیهانوک در ۱۹۷۰ به نسبت یک به پنج رسیده بود. در عین حال که بخش اعظم دهقانان صاحب مقداری زمین بودند، بسیاری خانوارها کمتر از یک هکتار زمین داشتند. (یک خانواده چهار نفری به سختی با این مقدار زمین گذران می کرد.) آنها در

عین حال مجبور به اجاره کردن زمین و ابزار کشت نیز بودند. اکثر روستاییان به رباخواران و دکانداران بدهکار بودند. بدهی بسیاری از دهقانان بیش از درآمد سالانه شان بود. میزان سودی که رباخواران اخذ می کردند، عموماً ۱۲ درصد در ماه بود. آنان دست در دست تاجران داشتند. تجار، برنج را در ابتدای فصل که زیاد بود به قیمت ارزان از دهقانان می خریدند، سپس در آخر فصل که کمبود برنج وجود داشت، به قیمت گران و بطور نسیه به خود دهقانان می فروختند. این تاجران و رباخواران عموماً چینی و یا خمرهای چینی بودند.

همانگونه که مائو گفت وقتی مناسبات اجتماعی مانع رشد ابزار تولید می شوند، این ابزار از طریق مردم زبان به سخن می گشایند. مبارزه علیه آن مناسبات اجتماعی که مردم این کشور سابقاً شروتمند را به فقر محکوم کرده بود، آغاز شد.

طلبه های بودایی نقش بزرگی در جنگهای ضدفرانسوی در قرن نوزدهم بازی کرده بودند. در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، معابد بودایی به مراکز مقاومت ملی، ابتدا علیه فرانسوی ها و سپس علیه ژاپنی ها تبدیل شد. بودیسم بعنوان ایدئولوژی، یکی از پایه های اصلی نظام اجتماعی را تشکیل می داد، اما معابد بودایی تنها مراکز آموزشی و فعالیت روشنفکری بودند و تنها نهاد سراسری واقعی (بجز نهاد سلطنت) محسوب می شدند. اکثر پسران جوان چند سالی را در لباس طلبگی سپری می کردند. این بدین معنی بود که روندهای سیاسی گوناگون در معابد شکل می گرفت.

جنبش کمونیستی اولیه

در سال ۱۹۳۰ که نسیم انقلاب درجهان وزیدن گرفته بود، کمینترن (بین الملل کمونیستی) بر زمینه جنگ انقلابی در چین به هوشی مین، رهبر جنبش کمونیستی ویتنام، رهنمود تشکیل حزب کمونیست هندوچین را داد. هسته مرکزی این حزب در ویتنام بود. جنبش کمونیستی ویتنام از سایر نقاط هندوچین بسیار پیشرفته تر بود. جنبش کمونیستی در لائوس از سابقی مناطق هندوچین عقب افتاده تر بود و عقب افتاده تر باقی ماند. در ابتدا در کامبوج، تنها ویتنامی های کارگر مزارع کائوچو در شرق و چینی های بومی متعلق به طبقات متوسط شهری عضو حزب بودند. بعدها با رشد جنبش ضد استعماری دهه ۱۹۴۰ تحت رهبری بودایی ها، حزب به جلب طلبه های جوان و عضوگیری از میان آنان پرداخت. ۲۰ سال بعد بسیاری از کادرها و رهبران حزب از طلبه های بودایی سابق بودند.

جنگ جهانی دوم، این مبارزه استقلال طلبانه را دستخوش تحول ساخت. اندکی بعد، ویتنامی ها علیه فرانسوی ها دست به قیام مسلحانه زدند. در آن زمان، جنبش کمونیستی بین المللی به ویتنامی ها و چینیها رهنمود داد که در پی رهایی ملی از طریق جنگ انقلابی برنیایند. البته هیچکدام این رهنمود را قبول نکردند. پس از پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹، این کشور به مهمترین منبع حمایت خارجی برای انقلاب ویتنام تبدیل شد. در همان دوره چینی ها این نقش را برای مردم کره نیز بازی کردند و به آنها در جنگشان علیه اشغالگران آمریکایی کمک کردند. تا زمانی که ویتنامی ها در سال ۱۹۵۴ فرانسوی ها را بیرون راندند، آمریکا هشتاد درصد مخارج جنگی فرانسه در این جنگ را تامین می کرد. آمریکائی ها پیروزی در ویتنام را برای ایجاد حلقه محاصره بدور چین سوسیالیستی، حیاتی می دانستند.

به دنبال منحل شدن «حزب کمونیست هندوچین» در ۱۹۵۱، ویتنامی ها حزب کمونیست خودشان (حزب زحمتکشان ویتنام که در ۱۹۷۶ به حزب کمونیست ویتنام تغییر نام داد) را ایجاد کردند. آنها ارتش خودشان را نیز داشتند. موفقیت کمونیستهای کامبوجی بسیار متفاوت بود. مسئله تنها این نبود که انقلابیون کامبوجی نسبت به انقلابیون ویتنامی از نظر سیاسی، تشکیلاتی و نظامی کمتر پیشرفت کرده بودند. وابستگی خارجی شان به ویتنام بر این حقیقت منطبق بود که هیچ تشکیلات کمونیستی متمایزی نداشتند. کامبوجی ها به جای ایجاد حزب کمونیست، با پیروی از رهنمود ویتنامی ها یک جبهه متحد، به نام «حزب انقلابی خلق خمر»، تشکیل دادند. آنها به جای تشکیل ارتش خودشان (ارتشی که در عین حال که محور وحدتش انجام وظایف بلافصل انقلاب بود، می توانست عرصه آموزش دادن در مورد اهداف دراز مدت کمونیستی و ایدئولوژی کمونیستی باشد) صرفاً با چریکهای بودیست و ناسیونالیست «ایساراک» که بواسطه مبارزه علیه ژاپن سر بلند کرده بودند، شروع به همکاری کردند. به عبارت دیگر، کمونیستهای ویتنامی و کامبوجی، هر دو، به گونه ای به کامبوج برخورد می کردند که گویی قرار نیست در آن کشور انقلابی سازمان داده شود که جزیی از انقلاب جهانی پرولتاریایی است. آنها به کامبوج صرفاً بعنوان دنباله مبارزه در ویتنام، برخورد می کردند.

رهبری حزب زحمتکشان ویتنام برای این سیاست، یک توجیه تئوریک داشت و بسیاری از کامبوجی ها را نیز به آن جلب کرده بود. آنها شرایط را در کامبوج برای انقلاب مساعد نمی دیدند و معتقد بودند که بسیاری از دهقانان کامبوجی زمینداران کوچک می باشند و تخاصم اجتماعی به اندازه کافی در کامبوج تکوین نیافته است. آنها استدلال می کردند که جنبش کمونیستی کامبوج به این دلیل بالاجبار ضعیف است و محکوم به عقب ماندگی است و بنابراین حزب ویتنام باید نقش حزب را برایش ایفا کند. یک سند از حزب کارگران ویتنام در سال ۱۹۵۶ چنین می گوید: «حزب زحمتکشان ویتنام حق خود می داند که بر فعالیتهای احزاب برادر در کامبوج و لائوس نظارت کند.» (۸)

یک تضاد، دهه های آتی را رقم زد: از یک سو، جنبش ویتنام قوی بود و جنبش کامبوج را به پیش می راند، از سوی دیگر، ضعف جنبش کامبوج خوشایند ویتنامی ها بود و می خواستند این ضعف را نهادینه کنند. ویتنامی ها بار اصلی نبرد را علیه فرانسوی ها و آمریکایی ها بر دوش می کشیدند: آنها علیرغم اینکه این نبرد را با فداکاریهای قهرمانانه به پیش می بردند، اما در عین حال مبارزات کشورهای همجوار را تابع مبارزه خود می کردند. می توان بحث کرد که این کار به صورت تاکتیکی قابل توجیه است. (بطور مثال، تجمع نیروها در یکی از این کشورها در جهت تحقق منافع کلی انقلاب هندوچین). اما حزب زحمتکشان ویتنام این را به یک استراتژی تبدیل کرد که طبق آن انقلاب در کامبوج و لائوس بدون دخالت ویتنام امکان پذیر نمی شد.

ویتنامی ها ارتش استعماری فرانسه را در نبرد دین بین فو بطور کامل در هم شکستند. در سال ۱۹۵۴ فرانسه مجبور به مذاکره برای خروج از ویتنام شد. کنفرانس ژنو شرایط پایان دادن به جنگ هندوچین را چنین تصویب کرد: ویتنام تقسیم می شود؛ دولت انقلابی در شمال، و در جنوب وحدت دوباره ویتنام به رای عمومی گذاشته می شود. وضعیت در کامبوج پیچیده تر بود. جنبش ایساراک دارای پایه بود و نیروهای مسلح اش به هزاران نفر بالغ می شد. لیکن سیهانوک مثل همیشه دو

جانبه بازی می کرد. او در ۱۹۵۳ فرانسوی ها را قانع کرده بود که استقلال کامبوج را اعلان کنند. برای قانع کردن فرانسوی ها، سیهانوک به آنها گفته بود اگر با وی معامله نکنند کامبوج بدست کمونیستهای ویتنامی که فرانسه با آنها در جنگ بود، می افتد. او در کنفرانس ژنو موفق شد موافقتنامه ای دال بر تضمین ادامه حکومتش در قبال بی طرفی کامبوج، به دست آورد.

درسهای تلخ

سر کمونیستهای کامبوج بی کلاه ماند. آنها ملزم بودند که نیروهای مسلح شان را منحل کنند. حدود یک هزار نفر (تقریباً نیمی از فعالین انقلابی در آن زمان) به همراه نیروهای ویتنامی که در کامبوج می جنگیدند کامبوج را با کشتی به سوی ویتنام شمالی ترک کردند. آنچه که بخشاً برای ویتنام پیروزی بود، برای کامبوج شکستی سنگین بود. این تجربه تاثیرات عمیقی بر هسته رهبری آتی حزب کمونیست کامبوج بر جای نهاد. چه آنها که در سالهای جنگ در پاریس به دانشگاه می رفتند و چه امثال پل پوت که موقعی به کامبوج رسید که آرزوهایش کاملا بر باد رفته بود.

این آغاز دوره ای بود که به «دوره سیهانوک» معروف شد. طی این دوره سیهانوک به نفع پدرش از پادشاهی کناره گرفت و در مقام «شاهزاده سیهانوک» کشور را از طریق مانورهای پارلمانی، انتخابات فرمایشی و سرکوب تا هنگام سرنگونی اش در سال ۱۹۷۰ اداره کرد. این دوره دوره ای بسیار پیچیده بود و با عروج مجدد مبارزه مسلحانه ویتنامی ها در سال ۱۹۵۹ پیچیده تر شد. این جنگ متعاقب مخالفت آمریکا با برپایی انتخابات در ویتنام جنوبی (که قرارداد ژنو آن را قبول کرده بود) آغاز شد. سیهانوک ابتدا اعلام چیزی به نام «سوسیالیسم خمر» کرد. سپس آن را به «سوسیالیسم بودایی» تغییر داد. جوهر دکترینش عبارت بود از: «حفظ دیوارهایی که حافظ اصالت نژادمان، سنتهایمان و باورهای دینی مان است و استقلالمان را در برابر برخی کشورهای همسایه مصون می دارد.» هدف «سوسیالیسم» اش همانگونه که خود او توضیح داد، عبارت بود از «جلوگیری از پیروزی کمونیسم در کامبوج». (۹) او مقصودش را کاملا عیان اعلان کرد: هدف وی از کلیه سیاست داخلی و خارجی اش عبارت بود از حفظ حکومتش و تقویت کل نظامی که این حکومت مظهرش بود.

وضع کمونیستهای کامبوج تحت این شرایط از بد، بدتر شد. آنها حزبی ساختند به نام «پراچه چون» و بطور علنی در انتخابات ۱۹۵۱ شرکت کردند. تحلیلگری می نویسد: «بزرگترین دستاورد ناشی از شرکت حزب پراچه چون در انتخابات نصیب پلیس شد، نه حزب. تمام چپهایی که خود را در مبارزات انتخاباتی علنی کرده بودند، شناسایی شدند». (۱۰) این حزب اجازه موجودیت قانونی داشت و تعدادی از اعضایش بطور مخفی درون رژیم نفوذ کرده بودند. لیکن سیهانوک سیاست کشتار و سرکوب شدید کمونیستها را بویژه در مناطق روستایی به پیش برد. تا زمانی که سیهانوک جنبش اعتراضی کارگران را سرکوب نکرده بود، کمونیستها توانستند به برخی موفقیتها در زمینه سازماندهی کارگران صنعتی دست یابند. پلیس سیهانوک علناً ناشر ارگان حزب پراچه چون را در مقابل اداره نشریه به قتل رساند. رهبر این حزب که سالها پیش خیانت کرده و اطلاعات به رژیم رد می کرد، بالاخره بطور علنی به حکومت پیوست. گفته می شود که در اواخر دهه ۱۹۵۰، حدود ۹۰٪ اعضای حزب در مناطق روستایی از کف رفتند. بسیاری توسط دشمن کشته یا پراکنده شدند. مابقی هم به مرور پی کار خود رفتند. سند تاریخچه حزب کمونیست کامبوج، بخش اعظم این شکست را ناشی از روش منفعلانه غالب در حزب می داند.

حزب کمونیست کامپوچیه در سال ۱۹۶۰ تاسیس شد. در آن زمان همانند حزب زحمتکشان ویتنام خود را حزب زحمتکشان کامپوچیه نامید. این حزب تشکیلاتی زیرزمینی داشت و وجودش نیز مخفی بود. فعالیت علنی آن از طریق حزب قانونی پرچه چون به پیش می رفت. مناسبات عجیب آنها با سیهانوک کماکان ادامه داشت. سیهانوک از یکسو دو کمونیست سرشناس را وارد کابینه و یکی دیگر را وارد مجلس کرد، و از سوی دیگر صدر حزب را به قتل رساند. در سال ۱۹۶۳ یک شورش دانشجویی علیه سرکوب پلیس بوقوع پیوست. واکنش سیهانوک این بود، انتشار لیست اعضای کمیته مرکزی حزب و تهدید به ریشه کن کردن آنچه که او «خمرهای سرخ» نامید.

اوضاع خارج از کشور در آن دوره تاثیرات بسزایی بر هر دو طرف داشت. سیهانوک از قتل نگودین دیم توسط سازمان سیا ناراحت بود. نگودین دیم خود دست نشانده آمریکا بود که تاریخ مصرفش سررسیده بود. او در واکنش نسبت به این واقعه، مناسبات کامبوج با آمریکا را قطع کرد و با دولت ویتنام شمالی و «جبهه آزادی بخش ملی» در ویتنام جنوبی توافقنامه ای به امضاء رساند مبنی بر اینکه آنها در ازای به رسمیت شناختن مرزهای کامبوج اجازه داشتند از خاک کامبوج استفاده کنند. (۱۲) در همین زمان کمونیستهای کامبوج به نوبه خود از حوادث اندونزی در ۱۹۶۵ شدیداً درس گرفتند. حزب کمونیست اندونزی که بطور علنی و قانونی فعالیت می کرد، امیدوار بود بتواند بدون مبارزه مسلحانه، از طریق همکاری با رژیم ملی گرای سوکارنو به رهایی ملی دست یابد. ولی در عوض، هم رژیم سوکارنو و هم حزب کمونیست توسط کودتای دست راستی آمریکایی قلع و قمع شده و تعداد بی شماری از مردم قتل عام شدند.

پل پوت صدر حزب می شود

کنگره دوم حزب زحمتکشان کامپوچیه در ۱۹۶۶ نقطه عطفی بود. نام این حزب به «حزب کمونیست کامبوج» تغییر یافت و پول پوت صدر حزب شد. اکثریت رهبری و بخش اعظم اعضا و کادرهایش (که بسیاری از آموزگاران و دانش آموزان را شامل می شد) به مناطق روستایی رفتند. مرکز ثقل مبارزه حزب ابتدا به مرزهای شرقی (که در آنجا تماس و همکاری با کمونیستهای ویتنامی مجدداً برقرار گردید.) رسید. سپس به تپه های دورافتاده ایالت «راتاناگاری» منتقل شد. برای تدارک مبارزه مسلحانه، حزب در مناطق روستایی دست به ایجاد یک تشکیلات زیرزمینی زد. خلقهای قبایل کوهستانی که سالها تحت حکومت مرکزی رنج برده بودند به حمایت از آن برخاستند. این اقدامات، حزب کمونیست کامبوج را رفته رفته از حزب زحمتکشان ویتنام دور می کرد؛ حزب زحمتکشان ویتنام معتقد بود که هنوز موقعیت انقلابی در کامبوج وجود ندارد و بنابراین باید از اقداماتی که همکاری سیهانوک را به خطر اندازد پرهیز کرد. (۱۳) طنز قضیه در این است که اوضاع کامبوج به شدت تحت تاثیر جنگ بود و این به نوبه خود تضادهای داخلی جامعه کامبوج را تا سرحد از هم گسستن شدت می بخشید.

چین از طریق بنادر کامبوج به ویتنام تسلیحات می فرستاد. سیهانوک در این وسط چند درصدی کمیسیون می

گرفت. به همین ترتیب، بخش بزرگی از محصول برنج کامبوج به «جبهه رهایی بخش ملی» در ویتنام جنوبی فروخته می شد. دولت کامبوج برای اینکه در این معامله سهیم شود، یک طرح مالیاتی به نام «جمع آوری» وضع کرد. سربازها به روستاها می رفتند و دهقانان را مجبور می کردند محصول برنج خود را به قیمت ارزانتر از بازار به دولت بفروشند. در ساملوآت که نزدیک «باتامبانگ» است، دهقانان شورش کرده و به پاسگاههای نظامی حمله بردند. حزب کمونیست کامبوج با وجود آنکه در سوی دیگر کشور فعالیت می کرد، از این شورشها حمایت کرد.

پل پوت این اوضاع را بعداً چنین توضیح داد: «اوضاع انقلابی در حال اوج گیری بود که در سال ۱۹۶۷ در ساملوآت خیزش مسلحانه رخ داد.... این جنبش خودجوش مردم بود. کمیته مرکزی حزب هنوز تصمیم به برپایی خیزش مسلحانه عمومی در سراسر کشور نگرفته بود.» (۱۴)

در حقیقت حزب هنوز بطور رسمی آن خط التقاطی را که از یک دهه پیش بر آن غلبه داشت، تغییر نداده بود. این خط التقاطی «ترکیب مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه» نامیده می شد. مشخص هم نبود که در حزب تا چه اندازه حول گسست کامل از پراتیک گذشته اتفاق نظر بود. (گزارش شده که حزب در منطقه شرقی بطور خاص، بر سر این گسست مردد بود.) اما تکوین اوضاع حکم خود را بر حزب تحمیل کرد: «این حقیقت محض است که حزب ما هنوز مبارزه مسلحانه را تایید نکرده بود، اما در شرایطی که دشمن جنگ داخلی گسترده ای را آغاز کرده بود، حزب می بایست بطور مسلحانه به پاسخگویی برخیزد».

سیهانوک هواپیماهایی که چینی ها برای جنگ مقاومت علیه آمریکا به او داده بودند را برای بمباران روستاهای کامبوج بکار گرفت. او علناً دستور داد که شورشیان دستگیر شده را بلادرنگ و درجا اعدام کنند. او تهدید می کرد که شورشیان را کباب کرده و خوراک کرکسها می کند. او دستور داده بود که از به قتل رساندن زندانیان فیلم برداری کرده و در سینماهای شهر نمایش دهند. نیروهای او برای زهر چشم گرفتن در مناطق روستایی، کله های خردشده شورشیان را بر نیزه های چوبین می کردند.این شورش از ماه آوریل تا ماه مه ادامه یافت.

حزب از این زمان، تدارک خیزش مسلحانه سراسری را با تمام قوا آغاز کرد و در ژانویه ۱۹۶۸ نخستین حمله اش را عملی کرد. انقلابیون در این زمان از سلاحهای مدرن چندانی برخوردار نبودند. رهبری حزب هنوز می بایست خود را از زیر ضربه نیروهای سیهانوک خارج کند. ولی به هر حال جنگ داخلی آغاز شده بود.

ویتنامی ها از این تحول چندان خرسند نبودند، اما به همکاریشان با ح ک ک ادامه دادند. «جبهه رهایی بخش ملی» در ویتنام جنوبی درگیر تدارک حمله «تت» در فوریه ۱۹۶۸ بود. این حمله، یک قمار سرنوشت ساز در رابطه با استراتژی قیام شهری بود. شکست این قیام نشانه پایان اتکاء گسترده بر استراتژی و تاکتیکهای جنگ درازمدت خلق در ویتنام، و آغاز یک جنگ متعارفی با هدف رسیدن به توافق از طریق مذاکره بود.

اما باز هم از طنز روزگار، سیهانوک و ح ک ک و ویتنامی ها می رفتند تا برخلاف میلشان یکبار دیگر وارد یک ائتلاف سه گانه شوند.

«جنگ سری» آمریکا در کامبوج

در ماه مارس ۱۹۶۹ آمریکا کارزار «سری» بمباران کامبوج را آغاز کرد. سیهانوک که دستپاچه شده بود، ژاکلین کندی (بیوه جان کندی) را برای دیدار از کامبوج دعوت کرد تا رابطه خود را با آمریکا دوباره جوش دهد. اما دیگر دیر شده بود. در ماه مارس ۱۹۷۰، ژنرال «لون نول» نخست وزیر سیهانوک، که از ابتدا عامل سیهانوک در سرکوب کمونیستها بود، او را در یک کودتای آمریکایی از حکومت ساقط کرد. آمریکا در پایان ماه آوریل کامبوج را اشغال کرد. حدود سی هزار سرباز آمریکایی و چهل هزار سرباز دولت دست نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی مدت دو ماه شرق کامبوج را زیر و رو کردند. هدف اعلان شده آنها، ریشه کن کردن نیروهای «جبهه رهایی بخش ویتنام» بود. «جبهه رهایی بخش ویتنام» برای پرهیز از وارد شدن به یک نبرد تعیین کننده، مرکز ثقل خود را به طرف غرب منتقل کرد. سیهانوک ابتدا به پاریس و سپس به پکن گریخت. چین به او گفت در صورت جنگیدن با آمریکا از او حمایت می کند. سیهانوک چند روز بعد درمقام ریاست «جبهه متحد ملی کامپوچیه» (که علائم اختصاری نام فرانسوی آن فونک است) فراخوان مبارزه مسلحانه داد. خمرهای سرخ هسته مرکزی این جبهه را تشکیل می دادند. او همچنین خواستار برگزاری کنفرانس برای متحد کردن خلقهای هندوچین علیه امپریالیسم آمریکا شد. سیهانوک به ریاست دولت تبعیدی این جبهه «حکومت سلطنتی اتحاد ملی» گمارده شد. اما برنامه جبهه اشاره ای به نقش سیهانوک در فردای به قدرت رسیدن این جبهه نداشت.

حزب کمونیست کامبوج در آن زمان پنجاه هزار میلیشیای بومی و یک ارتش پنج هزار نفری داشت. این تعداد یک سال بعد دو برابر شد. همکاری نظامی نزدیک میان نیروهای رهایی بخش دو کشور ایجاد شد. یک زن ژورنالیست آمریکایی که در آن زمان در پنوم پن بسر می برد چنین می نویسد: «آنها از نظر تجهیزات بسیار در مضیقه بودند. آنها به یک اندازه بر تسلیحات مصادره شده از نیروهای آمریکایی و دریافت تسلیحات از چینی ها و ویتنامی ها متکی بودند.» او چنین ادامه می دهد: «اما زمان، بهترین کمکی بود که ویتنامی ها در اختیارشان گذاشتند که از آن به بهترین نحو استفاده کردند».

پر واضح است که این روند دو جنبه داشت. حزب کمونیست کامبوج می بایست گام به گام نیروهای مسلحش را تقویت کند و برای این کار به جز حمایت مردم کامبوج نقطه اتکایی نداشت. بنا به عقیده کلیه ناظران جدی، حمایت مردم کامبوج بسیار گسترده، عمیق و قوی بود. دلیل اثباتی آنهم، گسترش مستمر ارتش انقلابی بود که در ۱۹۷۳ به چهل هزار نفر رسید. حتی خرید مقدار زیادی تسلیحات از مقامات و افسران فاسد رژیم لون نول برای حزب امکان پذیر بود زیرا در میان کارگران مزارع کائوچو پایه داشت. این کارگران محصول کائوچو را در اختیار حزب می گذاشتند تا با فروش آن هزینه خرید اسلحه را تامین کند. اما از سوی دیگر، تا پایان سال ۱۹۷۲ بار عمده جنگ علیه رژیم لون نول را ویتنامی ها بر دوش داشتند و نیشهای زهرآگین این مرتجع را کشیده بودند. مهمتر از آن، امپریالیسم آمریکا را در ویتنام به زانو درآورده بودند. در غیر این صورت رهایی کامبوج در آن زمان ممکن نبود.

ویتنامی ها در ۱۹۷۳ آمریکایی ها را مجبور به انجام مذاکره در پاریس کردند و از حزب کمونیست کامبوج نیز خواستند که در این مذاکرات شرکت کند. ویتنامی ها در این مذاکرات خواستار خروج نیروهای آمریکایی و توقف بمبارانها شدند که در روی کاغذ بدانها

دست یافتند. آمریکا که حاضر به قبول شکست نبود، جنگ را تا دو سال دیگر ادامه داد. اما دیگر حاضر به دست زدن به هر ریسکی برای کسب پیروزی نبود. در چارچوب کلی جنگ آمریکا در هندوچین این دوره، مقطع تعیین کننده ای بود. کامبوجی ها بنابر اهداف جنگی بلافصل خودشان، هیچ دلیلی برای قبول آتش بس نمی دیدند زیرا آنها در سراسر کشور منهای پنوم پن، قدرت داشتند و به نظر می رسید که پنوم پن نیز بزودی در دامنشان بیفتد. ژنرال لون نول که به این واقعیت واقف بود، مصرانه خواهان آتش بس بود و اعلام کرد که حتی اگر ح ک ک در مذاکرات پاریس شرکت نکند، او آماده است بطور یک جانبه اعلام آتش بس کند. حزب کمونیست کامبوج هم با وقوف به این حقیقت هر دو پیشنهاد فوق را رد کرد.

به همان میزان که اهداف بلافصل دو نیروی رهایی بخش هندوچین (ویتنامی ها و کامبوجی ها) در زمان مذاکرات پاریس متفاوت بود، نتایج بلافصل وقایع در آن زمان نیز متفاوت بود. کامبوجی ها از خروج آمریکایی ها از ویتنام نه تنها سودی نبردند، بلکه بالعکس، زیان دیدند. طبق توافقنامه پاریس، آمریکا دیگر نمی توانست ویتنام را بمباران کند. آمریکا چنین تصور می کرد که حمایت گسترده از رژیم دست نشانده اش در ویتنام جنوبی می تواند این رژیم ارتجاعی را برای «مدت نسبتاً کافی» روی پا نگه دارد. اما آنها از پیروزی قریب الوقوع خمرهای سرخ نگران بودند. «ویلیام کولبی» رئیس سازمان سیا در آن زمان، بمباران کامبوج را «آخرین آس» آمریکا می دید.(۱۷)

بخش اعظم کامبوج بعنوان «منطقه بمباران» اعلام شد.(۱۸) مذاکرات پاریس درماه ژانویه انجام شد. هواپیماهای آمریکایی در ماه فوریه دوباره در آسمان کامبوج به پرواز درآمدند. طی مدت ۱۴۰ روز کامبوج هر روز بمباران شد و دویست و پنجاه هزار تن بمب روی آن ریخته شد. این میزان سه برابر مقدار بمبی است که در آخرین کارزار بمباران همه جانبه ژاپن طی جنگ جهانی دوم (که نهایتاً به تخریب اتمی هیروشیما و ناکازاکی انجامید) روی این کشور ریخته شد. هدف کارزار بمباران کامبوج عبارت بود از ایجاد یک دیوار آتش به گرد پنوم پن. این کارزار موفق شد رژیم لون نول را مدت دو سال دیگر روی پا نگه دارد.

مناسبات دو حزب کمونیست هندوچین، که در بهترین زمانها نیز چندان با هم جور نبودند، در این شرایط رو به اضمحلال نهاد. بنابر گزارشات حزب کمونیست کامبوج، ویتنامی ها به آنها پیشنهاد ایجاد واحدها و فرماندهی نظامی مشترک دادند، اما کامبوجی ها ترجیح دادند استقلال خود را حفظ کنند. (۱۹) ویتنامی ها که در پی ایجاد نیروی هم خط خود در کامبوج و بالا بردن سطح و عمق نفوذ خود در میان حزب کمونیست کامبوج بودند، از اوایل دهه هفتاد (پس از اشغال کامبوج توسط آمریکا و ایجاد «جبهه متحد ملی کامپوچیه») ویتنامیها شروع به بازگرداندن کامبوجی های تبعیدی که بمدت ۱۵ سال در شمال ویتنام بسر برده بودند، کردند. بسیاری از این کادرهای کامبوجی در ویتنام در عرصه های مختلف منجمله عرصه سیاسی از سوی ویتنامی ها آموزش دیده بودند. آنها در ابتدا مورد استقبال قرار گرفته و جذب واحدهای حزب کمونیست کامبوج شدند. اما چند سال بعد تقریباً همه آنها از حزب اخراج گشته و بسیاری از آنها اعدام شدند. یکی از اسناد سال ۱۹۷۶ حزب کمونیست کامبوج در این زمینه می نویسد: «گروه رزمندگان سابق که در هانوی تعلیم یافته بودند، کاملا ویتنامی شده و چیزی از خمر در آنها نمانده بود. آنها خدمتگزاران حلقه به گوش ویتنامی ها شده بودند.» (۲۰) این تضاد تلخ درون خود حزب کمونیست کامبوج نیز تظاهر یافت. نیروهای فرماندهی حزب کمونیست کامبوج در منطقه جنوب غربی، نیروهای این حزب در منطقه شرقی (همجوار ویتنام) را افرادی با «جسم خمر و مغز ویتنامی» می خواندند. جنگ لفظی میان آنها به جنگ واقعی کشیده شد. از قول رهبری حزب در منطقه جنوب غربی چنین نقل شده است که کامبوجی ها دو نوع دشمن دارند: «حاد و غیر حاد. ویتنامی ها هنوز مانند رژیم آمریکایی لون نول دشمن حاد ما نیستند. اما ویتنام دشمن شماره دو ما است». از ویتنام بعنوان «دشمن موروثی» نیز یاد می شد.(۲۱)

جنگ برنج

اگر حزب کمونیست کامبوج جز حمایت توده ای حامی دیگری نداشت، اما رژیم کامبوج تنها به اتکای هواپیماهای ۵۲ آمریکایی سرپا ایستاده بود. حتی مشاوران آمریکایی این رژیم نیز آن را یک فاجعه می دانستند. این رژیم بسیار فاسد و بی کفایت بود. تقریباً نیمی از سربازان ثبت نام شده در پادگانهای این کشور وجود خارجی نداشتند. درجه داران ارتش دریافتی ماهانه این سربازان را به جیب می زدند. تعداد درجه داران و افسران ارتش این کشور به نسبت تعداد سربازان از همه کشورهای جهان بالاتر بود. حزب کمونیست کامبوج برای مقابله با بمبارانهای شدید و گسترده آمریکا از همان تاکتیک موثر ویتنامی ها استفاده کرده و تا حداکثر امکان جنگجویان مسلح اش به نیروهای مسلح حکومت نزدیک می کرد. بسیاری از تلفات این بمبارانها را مردم غیر نظامی تشکیل می دادند. بعلاوه، بمبهای ناپالم و بقایای بمبهای فرو ریخته شده، بخشهای عظیمی از مناطق روستایی را تبدیل به برهوت کرده بود. و هر جوانی که سالم مانده بود، مجبور بود به یکی از طرفین جنگ بپیوندد. مسئله تغذیه مردم و نیروهای نظامی برای هر دو طرف روز به روز جدی تر می شد. «شورش برنج» شهر پنوم پن را که مملو از جنگ زدگان بود، تکان داد. آمریکا مجبور شد مقدار زیادی برنج وارد کامبوج کند. بقایای رژیم لون نول آنقدر به این واردات برنج وابسته شده بود که سفارت آمریکا میزان موجودی برنج در کامبوج را بطور هفتگی به واشنگتن گزارش می داد.

علیرغم بمبارانها، وضع تولید برنج در برخی مناطق آزاد شده بهتر شد. اما نیازها بسیار بیش از این بود. در آن زمان دیگر زمینهای زمینداران و سایر حامیان رژیم مصادره شده و میان خانواده های بی زمین به صورت فردی تقسیم شده بود. دهقانان با اشتیاق فراوان گروههای همکاری متقابل ایجاد کرده و به کشت و زرع زمینهای یکدیگر کمک می کردند. نیمی از جمعیت کشور در مناطق آزاد شده بسر می برد. این مناطق توسط تشکیلات توده های نظیر «انجمن دهقانان» و همچنین «انجمن راهبان وطن پرست» اداره می شدند. (موجودیت سازمان «ائتلاف جوانان کمونیست» که حزب نیروهای خود را از آن طریق جذب می کرد، نظیر موجودیت خود ح ک ک هنوز مخفی بود.) وام دهی در ازای محصول برنج ملغی اعلام شد اما تاجران کماکان به تجارت خود ادامه دادند. دهقانان دیگر از دست فساد، تجاوز، دزدی، مستی و قمار رها شده بودند. دهقانان در برخی مناطق به صورت داوطلبانه دست به ایجاد کئوپراتیوهایی دربرگیرنده ده تا سی خانوار زده و سطح زندگی خود را ارتقاء داده بودند.

«آنگکار» در ماه مه ۱۹۷۳ آنچه را که «انقلاب دمکراتیک» می خواند براه انداخت. اکنون این کنوپراتیوها می بایست به «سطح عالیتر» ارتقاء یافته و سراسری می شدند. واژه کنوپراتیو در اینجا فریبنده است چرا که مالکیت خصوصی اساساً ملغی نشده بود، وضعیت شهرها در مناطق آزاد شده نیز همین گونه بود.

نشریه درونی ح ک ک به نام «پرچم انقلابی» بعداً این اوضاع را بدین نحو توضیح داد: «از یکسو برخی پیشرفتها حاصل شده بود، و از سوی دیگر جامعه کماکان کهنه بود... زیرا آنها که صاحب زمین بودند مالکیت خصوصی خود بر زمین را حفظ کرده بودند. مضافاً کارگران و دهقانان سابقاً بی زمین از دولت (انقلابی) زمین دریافت کرده بودند. بنابراین، زمین بطور کل در مالکیت خصوصی باقی مانده بود.» در شهر «کراتی» در شمال شرقی (بخشی از مناطق آزادشده تحت نفوذ ح ک ک) «دولت ما حول محور آنها (سرمایه داران کمپرادور) می چرخید... تمام نشانه های جامعه کهن در شهر کراتی دیده می شد. موتور سیکلتهای هوندا مثل سابق در خیابان ها جولان می دادند. ولی چریکهای خسته و کوفته ما در میان گرد و غبار و گل و لای پیاده می رفتند. این نشان می داد که آنها (کمپرادورها) کماکان اربابان جامعه بودند.... ما اگر اوضاع را به همان روال پیش می بردیم، به هیچ جا نمی رسیدیم». (۲۲)

شهر کراتی بطور کامل تخلیه گشت و به شهر ارواح تبدیل شد. پول، اعتبار و تجارت در مناطق روستایی لغو شدند. برنج و سایر محصولات اولیه مستقیماً توسط دولت نوین جمع آوری شد. مالکیت خصوصی بر زمین، بر وسایل زراعی، بر وسائط نقلیه و غیره ملغی شد.

این سند حزب ح ک ک در ادامه اعتراف می کند که مصادره کامل مالکیت خصوصی در جریان یک جنگ رهایی بخش ملی، هنگامی که وظیفه عبارت است از متحد کردن حداکثر نیروها علیه امپریالیستها و رژیم دست نشانده شان (منجمله متحد کردن بورژوازی ملی و سرمایه داران و زمینداران بزرگ و میهن پرست که بند نافشان به جامعه کهن بسته است ولی گاهی می توانند علیه دشمن عمده جذب وحدت عمل شوند، مثلا خود سیهانوک) امر بی سابقه ای است. بعلاوه این سیاست به مالکیت خصوصی در کلیه سطوح به یکسان برخورد می کرد. چه املاک زمینداران فئودال و صاحبان مزارع (که آماج انقلاب هستند)، و چه زمین دهقانان - و این در حالیست که دهقان تنها با مصادره زمین می تواند به رهایی دست یابد. پس بدین ترتیب، غرض از این اقدامات چه بود؟

پل پوت بعداً قصد حزب از انجام این اقدامات را چنین تشریح کرد: «زمینداران و تاجران کل محصول برنج را جمع آوری کرده و به رژیم لون نول و ویتنامی ها می فروختند. اقشار فقیر بدون برنج می ماندند... ارتش انقلابی کامپوچیه که در جبهه می جنگیدند نیز بدون آذوقه و برنج می ماند و تنها با سوپ برنج تغذیه می کرد... بدین دلیل بود که کمیته مرکزی حزب تا در ۱۹۷۳ تصمیم گرفت در مناطق آزاد شده کنوپراتیوهایی در سطوح دانی و عالی ایجاد کند.» (۲۳) یکی دیگر از رهبران حزب ح ک ک این تصمیم حزب در ۱۹۷۳ را چنین بی تعارف توضیح داد: «ویتنامی ها بزرگترین مشکل ما بودند. آنها برنج ما را می خریدند. ما تصمیم گرفتیم پول را ملغی کنیم. چون اگر مردم به پول احتیاج نمی داشتند، و اگر به شکل کنوپراتیوی زندگی می کردند و دولت همه چیزشان را تامین می کرد، دیگر به ویتنامی ها برنج نمی فروختند.» (۲۴)

این اقدامات در روزهای سخت جنگ و در گرماگرم یک خیزش انقلابی اتخاذ شدند. ظاهراً این اقدامات در همه مناطق آزادشده و همزمان به اجرا درنیامدند. در برخی نقاط فقط در روستاهای پیشرفته بکار بسته شدند، در نقاط دیگر برای همه اجباری بود. اینها اقداماتی صرفاً تاکتیکی نبودند بلکه پیش درآمد قدرت گیری ح ک ک بودند. در واقع خصلت عمده ح ک ک و مسائل سیاسی و ایدئولوژیک برخاسته از حاکمیت آن از همین زمان خودنمایی می کند و شکل ویژه در هم آمیزی آنها ظهور می یابد.

ناسیونالیسم و رویزیونیسم

به چهار نکته ای که در اول مقاله ذکر شدند بازگردیم:

نخست، برخورد حزب ح ک ک به مسئله ویتنام: نگرش تحقیر آمیز ویتنامی ها نسبت به انقلاب در کامبوج و تلاش آنها برای تابع کردن آن به منافع ملی خود، در حال تبدیل شدن به فاکتور عمده ای در شکل گیری انقلاب کامبوج بود. نمی توان بر این عامل خارجی در چگونگی شکل گیری انقلاب کامبوج بیش از اندازه تاکید نمود، چرا که این عامل خارجی تعیین کننده واکنش انقلابیون کامبوج نبود.

باید توجه داشت که ارتباطات و تداخل نظامی این دو مبارزه رهایی بخش ملی این امکان را برای ویتنامی ها فراهم آورد که بر روند مبارزه در کامبوج تاثیر بگذارند. بی شک عکس آن نیز ممکن بود. اگر خط غلط حزب زحمتکشان ویتنام مشکل بزرگی برای کامبوج بود، نتایجش برای خود مردم ویتنام حتی اسفبارتر از این بود. (۲۵) ویتنام برای انقلاب کامبوج یک مشکل بزرگ بود. اما مزیت بزرگی نیز بود. آمریکا در ویتنام شکست خورده بود. مردم این کشور از هست و نیست خود برای مبارزه ضدامپریالیستی مایه گذاشته بودند. این واقعیت که بسیاری کامبوجیها در ویتنام زندگی می کردند و بالعکس، بالقوه این امکان را برای یک خط انقلابی درکامبوج فراهم می آورد که بتواند برکل منطقه تاثیر بگذارد. اما ح ک ک قادر به دیدن این نبود. آنها صرفاً جنبه منفی قضیه را می دیدند. دیدگاه آنها از منافع ملی کامبوج (آنهم درک خودشان از منافع ملی کامبوج) فراتر نمی رفت، درست همانطور که رویزیونیستهای ویتنامی نمی دانستند چرا باید نگران انقلاب کامبوج باشند. ویتنامی ها گرایش به آن داشتند که مبارزات مردم هندوچین را به انقلاب در ویتنام و حمایت دو کشور دیگر از آن، تقلیل دهند. در مقابل چنین خطی، ح ک ک نیز قادر نبود ضرورت و امکان اشاعه یک انقلاب انترناسیونالیستی پرولتری تمام عیار در سراسر منطقه هندوچین، در اتحاد با خلقهای جهان (منجمله چین مائوئیستی که در آن اوضاع عامل بسیار مهمی بود) را درک کنند.

دوم، این مطلب ما را به این سوال می رساند که آنها بواقع در پی چگونه انقلابی بودند؟ این به تدریج طی چند سالی که ح ک ک قدرت سیاسی سراسری را در دست داشت، روشن شد (که در بخش بعد بدان خواهیم پرداخت). اما حتی پیش از به قدرت رسیدن نیز در سال ۱۹۷۳ اقداماتی صورت گرفت که خط ح ک ک را مشخص می کرد. خط ح ک ک پریدن از روی مرحله انقلاب دمکراتیک ملی و حتی سوسیالیسم بود. این خط پس از کسب قدرت سراسری، شکل شگفت انگیزی به خود گرفت. آماج انقلاب عوض شد: به جای متمرکز کردن

آتش انقلاب بر آمریکا و رژیم لون نول، مالکیت خصوصی بطور کل بعنوان دشمن اعلام شد. آنهم در کشوری که هرکس بالاخره مالک چیزی بود. از نظر آنها بزرگترین اهانت این بود که برخی جوانان طبقه متوسط «موتور سیکلت سوار می شدند ولی رزمندگان خمرهای سرخ در گل و لای پیاده راه می رفتند.» (توجه کنید که از نظر نشریه «پرچم انقلابی» این واقعیت که دهقانان سابقاً بی زمین اکنون صاحب زمین بودند، عامل افزایش شور و شوق آنها به پیشروی انقلاب نبود بلکه زمینهایشان می بایست مصادره می شد.) عجز ح ک ک در درک امکان متحد کردن خلقهای هندوچین بر مبنایی انقلابی یک روی سکه بود. روی دیگر سکه عجز این حزب در درک اهمیت متحد کردن اکثریت مردم کامبوج برای پیشبرد انقلاب بود.

سوم، یک شگفتی اسفبار دیگر، روش برخورد ح ک ک به تضادهای درون حزب بود. (بویژه برخورد ناعادلانه به کادرهای بازگشته از ویتنام). همانگونه که دیدیم، مبارزه علیه نفوذ «ویتنام» در ح ک ک در اصل مبارزه میان دو خط درون خود حزب کمونیست کامبوج بود. این تلاشی بود در جهت یافتن یک خط انقلابی در تقابل با خط غیر انقلابی غالب بر حزب. اما از آنجا که به این مبارزه نیز با عینک ناسیونالیستی نگریسته می شد، به غلط بعنوان مبارزه ای علیه دشمن خارجی (ویتنام و «افکار ویتنامی») تلقی شد. این جمعبندی غلط به یک مانع عظیم بر سر راه رشد حزب تبدیل شد و جهتگیری های انقلابی را تضعیف کرد. برخورد صریح سیاسی به این مسائل می توانست درک از وحدت درون حزبی را ارتقاء داده و این وحدت را تحکیم بخشد. اما از آنجا که چنین برخوردی به قضیه صورت نگرفت، باعث تضعیف حزب شد. به جای آموختن از این اشتباه، این شیوه برخورد غلط نهادینه شد.

چهارم، ح ک ک می بایست به نقد خط سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی حزب زحمتکشان ویتنام (که هیچگاه محکم نبود و هرچه بیشتر جذب مدار سیاسی - ایدئولوژیکی شوروی می شد) دست می زد. چنین نقدی برای پرتو افکندن بر راه رهایی و سوسیالیسم در کامبوج و متحد و منسجم ساختن حزب ضروری بود. این نقد به همین میزان نیز در لائوس و ویتنام ضروری بود. این یک جنبه از «تجربه خارجی» بود که ح ک ک تنها به بهای از دست دادن موقعیت و توانایی اش در رهبری هرگونه انقلابی می توانست نادیده بگیرد. مسئله دیگر، پلمیکهای مائو علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری شوروی، و جمعبندیش از تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی، و خط و تجربه انقلاب فرهنگی در چین بود. اما آنها به جای اینکه ایدئولوژی و منافع پرولتاریای بین المللی را نقطه عزیمت خود قرار دهند، بر مبنایی ناسیونالیستی نسبت به شووینیسم ویتنامی ها واکنش نشان دادند، و تضاد را غیر قابل حل کردند. علیرغم رهبری بسیار واقعی و شناخته شده ح ک ک بر خلق کامبوج و نقش ارزشمند و قهرمانانه اش در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا (که خدمت مهمی به انقلاب پرولتری بین المللی بود)، این حزب پا به پای تکوین و تحکیم خطش طی جنگ، بیش از پیش به بن بست کشانده می شد.

بخش سوم: به هدر دادن پیروزی

رهایی

پنوم پن در ۱۵ آوریل ۱۹۷۵ آزاد شد. تهاجم نهایی از نخستین روز سال آغاز شده بود. نیروهای انقلابی، شاهراه شماره یک که پنوم پن را به سایگون وصل می کرد بستند. آنها مینهای آبی را که از چینی ها گرفته بودند، در عرض دلتای مکونگ به سیم می بستند و هنگام عبور کشتی ها از آب بیرون می کشیدند و آنها را از کار می انداختند. بدین ترتیب، این راه آبی نیز بسته شد. آنها با استفاده از خمپاره اندازهای سنگین (که ویتنامی ها از آمریکایی ها مصادره کرده و به آنها داده بودند) فرودگاه پایتخت را گلوله باران کردند. بدین ترتیب فرودگاه را که تنها راه ارتباطی رژیم لون نول با آمریکایی ها بود از کار انداختند. آمریکا در هراس از آنچه سفیرش در کامبوج «راه حل کنترل نشده» خوانده بود، لون نول را به تبعید فرستاد و سعی کرد با سیهانوک بر سر گسستن وحدتش با ح ک ک به توافق برسد. (۲۶) سیهانوک این پیشنهاد را رد کرد، شاید بخاطر اینکه خیلی دیر شده بود. ارتش ارتجاعی منفور (که روستاها، شهرها و سکنه شان را مورد تجاوز و تعدی و غارت قرار داده بود) درهم شکسته شد و همزمان نیروهای مسلح ح ک ک حلقه محاصره خود به دور شهرها را تنگتر کرد. شصت هزار نفر، منجمله چندین گردان زنان، به همراه دهقانان میلیشیای محلی در ارتش انقلابی می جنگید. ارتش لون نول چند برابر این بود. اما ارتش تحت رهبری ح ک ک به خاطر عادلانه بودن مبارزه اش به نیرویی شکست ناپذیر تبدیل شده بود.

آمریکا و رژیم دست نشانده اش تمام این مدت تلاش کرده بودند چنین وانمود کنند که می خواهند کامبوج را از چنگ تجاوز ویتنامی ها نجات دهند و جنگ کامبوج را برای همین براه انداخته اند. اما اکنون برای نخستین بار در تاریخ نوین این کشور، کامبوج بطور کامل در دست کامبوجیها بود. حتی یک مقام وزارت خارجه آمریکا در پنوم پن در آن زمان معترف است که: «مردم در روز ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ در بخش جمهوری (رژیم لون نول) با شور و شوق از تسلیم استقبال کردند.» (۲۷)

با وجود این باید گفت که دو کامبوج متفاوت یا دو بخش متفاوت در کامبوج که رشد و توسعه ای متفاوت داشتند، باهم رودررو شدند. پنوم پن تحت مالکیت فرانسوی ها (و حتی پیش از آن) و سپس در سالهای رونق اقتصادی دوران سیهانوک مثل بسیاری پایتختهای جهان سوم تبدیل به شهری مجزا از مابقی کشور شده بود. اقتصادش وابسته به سرمایه خارجی و صادرات برنج، کائوچو و چند قلم کالای تولیدی دیگر بود. نقش اصلی اش عبارت بود از انبار و محل توزیع اجناس خارجی در طول بخش اعظم قرن بیستم، اکثریت جمعیتش را غیر خمرهای متولد کامبوج، بویژه چینی ها و ویتنامی ها، تشکیل می دادند. پس از کسب استقلال از فرانسه، سیهانوک در دورانی که حال و هوای «مدرنیزه کردن» در سر داشت، دستور داده بود که پابرهنه راه رفتن و پوشیدن لباسهای سنتی روستایی در شهر ممنوع گردد. یک میلیون پناهنده که طی بمبارانهای آمریکا از مناطق روستایی به پنوم پن هجوم آورده بودند (و جمعیت شهر را دو برابر، یعنی دو میلیون نفر کرده بودند) چهره شهر را تغییر دادند. اما در عین حال، این شهر بازهم بیش از پیش از مناطق روستایی بریده شد. در حالیکه میلیونها دهقان سالها در انقلاب شرکت داشتند، اهالی پنوم پن بطور اخص از قبل جنگ ارتجاعی و یا از طریق اعانات همسر سفیر آمریکا (که شوهرش در حال پیشبرد کارزارهای نابودی کامبوج بود) تغذیه می شدند.

پنوم پن وقتی به دست نیروهای رهایی بخش افتاد چندان تحفه ای نبود.

چندان خبری از تسلیحات در زرادخانه ها نبود، هیچ هواپیمای جنگنده، یا تانک یا تسلیحات سنگین هم وجود نداشت. مواد خام، ابزار یدکی یافت نمی شد و بدلیل فقدان سوخت تقریباً الکتریسیته هم نبود. بخش اعظم شهر بدون آب بود. هیچ دارو و یا وسایل بیمارستانی وجود نداشت. و مهمتر از همه اینها، آذوقه و مواد خوراکی هم پیدا نمی شد. ذخایر برنج شهر کفاف یک هفته را می داد.

کل کشور هم وضعیتی چندان متفاوت از این نداشت. رژیم لون نول از مرگ نیم میلیون نفر از کسانی که تحت حاکمیتش قرار داشتند گزارش داد. و گفته می شود ششصد هزار نفر در مناطق آزاد شده کشته شده بودند. آنهم در کشوری که بیشتر از هفت یا هشت میلیون نفر جمعیت نداشت. صدها هزار از بازماندگان جنگ به شدت ناقص و معلول شده بودند. آخرین گروه امداد آمریکایی گزارش داده که کامبوج «طی کمتر از پنج سال از یک صادر کننده بزرگ برنج به یک وارد کننده بزرگ برنج تبدیل شد، و در آوریل ۱۹۷۵ در معرض خطر قحطی قرار گرفت.» (۲۸) حداقل نیمی از شالیزارهای برنج توسط بمب شخم خورده و یا بدون کشتکاری رها شده بودند. تهاجمات نظامی و بمبارانهای هوایی آمریکا اغلب گاوهای شخم زن و سایر حیوانات اهلی را از بین برده بود. تقریباً نیمی از جمعیت کشور از خانه و کاشانه شان رانده شده بودند. جاده های شوسه و راه آهنهای کشور داغان شده بودند. رودخانه ها به گاراژ اسقاطی کشتی های غرق شده تبدیل شده بودند.

تحت چنین شرایطی بود که نیروهای رهایی بخش به محض ورود به پنوم پن و شهرهای بزرگ، آنها را از سکنه خالی کردند. در عین حال، مطمئن نبودند که آمریکایی ها بمبارانهای هوایی خود را از سر خواهند گرفت یا نه. جنگ در ویتنام کماکان ادامه داشت. چند هفته بعد (۱۲ ماه مه) آمریکا حادثه «مایاگوئز» را آفرید. (توقیف یک کشتی باری آمریکایی که حاوی محموله تسلیحات نظامی در آبهای کامبوج بود، دستاویز حمله آمریکا قرار گرفت که طی آن اغلب تسلیحات ناوی کامبوج و تنها پالایشگاه نفت این کشور در «کامپونگ سانگ» را از بین برد).

رسانه های آمریکا و سایر امپریالیستها مدعی شدند که تخلیه پنوم پن و سایر شهرها، راهپیمایی مرگ است. اما حتی بدخواهانه ترین گزارشات نیز هیچ شواهدی برای اثبات این ادعا ارائه نداده اند. همانگونه که روزنامه نیویورک تایمز گزارش داده است: «در واقع خروج از شهرها دور شدن از مرگ بر اثر قحطی بود... که پیشاپیش واقعیت شهرها بود.» (۲۹) نیروهای رهایی بخش خانه به خانه رفتند و از مردم خواستند که به محض جمع آوری اسباب و اثاثیه شان از شهر خارج شوند. هیچ زوری در کار نبود. مردم به صورت خانوادگی از شهرها خارج می شدند و در سر راهشان از نیروهای رهایی بخش آب و آذوقه دریافت می کردند. برخی داروها نیز به آنها داده می شد. این ادعای خبرگزاریهای خارجی صحت دارد که بیماران و زخمیها نیز از بیمارستانها تخلیه می شدند. آنها هر جای دیگری هم بودند چندان راحت نبودند. افسران ارتش و مقامات عالی رتبه رژیم لون نول که دستگیر شدند، اعدام گشتند. اما تنها از «باتامبانگ» و سایر نقاط در منطقه شمال غربی اخبار اعدامهای دسته جمعی سربازان ارتش لون نول گزارش شده است. مرکزیت حزب بلافاصله دستور توقف این اعدامها را صادر کرد. رسانه های آمریکایی که پوزه کشورشان به خاک مالیده شده بود، کارزار افشای «جنایات خمرهای سرخ» را رهبری می کردند. به همین جهت مناسب است گوشه ای از یک گزارش محرمانه سفارت آمریکا در تایلند که مسئول «جمع آوری اطلاعات» در مورد حوادث کامبوچیه بود را نقل کنیم. طبق این گزارش پس از نخستین ماه «گزارشات مربوط به کشتن بی حساب مقامات دولتی و افسران نظامی رژیم سابق کمابیش پایان یافت.» (۳۰)

اما تخلیه شهرها نه یک اقدام اضطراری زمان جنگ بود و نه سیاستی ضروری برای تعدیل یک وضعیت بی ثبات. مبارزین خمر که امر تخلیه شهرها را سازماندهی می کردند، به مردم می گفتند که این اقدامی موقت است. اما چنین نبود. و هیچگاه قرار نبود چنین باشد. در کنگره حزب درماه مه ۱۹۷۵ تصمیم گرفته شده بود که شهرها را یکبار برای همیشه از بین ببرند. بنابراین، تخلیه شهرها کامل و دائمی بود. عده ای کارگر ماهر را به شهرها فراخواندند و دهقانان را برای کار به کارخانه ها فرستادند و چند اداره دولتی و سفارتخانه خارجی بازگشوده شدند. اما به مدت چهار سال بخش زنده پایتخت محدود به چند بلوک می شد. بقیه را تمیز کرده و دست نخورده باقی گزاردند تا جولانگاه علفهای هرز شود.

تخلیه شهرها تنها نخستین گام از یک طرح وسیعتر بود که طی ماههای پیش از پیروزی انقلاب اتخاذ شد. بازارها، مالکیت خصوصی، پول و دین همه ملغی شدند. تخلیه شهرها گام تعیین کننده ای در این راستا محسوب می شد. ح ک ک در ارگان داخلی اش نوشت: «اگر ما پنوم پن را نگه می داشتیم، (مالکیت خصوصی) قدرت خود را نگه می داشت. درست است که زمانی که ما در مناطق روستایی بودیم نسبت به بخش خصوصی از نفوذ بیشتری برخوردار بودیم اما در پنوم پن این طور نبود و ما تبدیل به اقمار آنها می شدیم.» (۳۱)

یک انقلاب «منحصر به فرد»؟

حزب کمونیست کامبوج خیلی خوب می دانست که اینها خلاف سیاستها و تجارب تمام انقلابات سوسیالیستی تا کنونی بوده است. یک سند داخلی ح ک ک متذکر می شود، «اخراج سکنه از پنوم پن اقدامی است که در انقلاب هیچ کشور دیگری یافت نمی شود.» اینگساری وزیر امور خارجه به یک خبرنگار خارجی چنین توضیح داد که «انقلاب خمرها سابقه ای ندارد. آنچه ما تلاش داریم انجام دهیم، هرگز پیش از این تاریخ انجام نشده است.» (۳۲)

در حقیقت رهبری ح ک ک انقلابشان را کاملا منحصر بفرد می دانستند. پل پوت در ماه ژوییه طی سخنانی برای سه هزار نمایندگان ارتش گفت: «ما به یک پیروزی کامل، قطعی و تمیز دست یافته ایم. یعنی ما بدون هیچگونه رابطه یا دخالت خارجی پیروز شده ایم. ما جرات کردیم که از موضعی کاملا متفاوت از انقلاب جهانی مبارزه مان را پیش بریم... در تمام جهان، از زمان برپایی جنگ انقلابی و از زمان تولد امپریالیسم آمریکا تا کنون هیچ کشوری، هیچ خلقی، و هیچ ارتشی نتوانسته بود امپریالیستها را تا آخرین نفر بیرون کند و بطور کامل بر آنها پیروز شود. هیچ کس تا کنون نتوانسته بود چنین کند.» (۳۳)

پل پوت در اینجا دو ادعا می کند که لازم است آنها را بشکافیم: نخست، این که هیچکس تا پیش از این نتوانسته بود آمریکا را شکست دهد، صاف و ساده دروغ بود. پس چین، کره و ویتنام چه می شوند؟ ظاهراً قصد پل پوت در اینجا مقایسه و مقابله کامبوج با ویتنام است که از شوروی و چین کمک دریافت کرده بود و بنابراین پیروزی اش «تمیز»

نبود. این درست است که رهبری جنبش ویتنام در تمام عرصه ها (منجمله دکترین نظامی) از مارکسیسم انقلابی روی گرداندند و در مبارزه برای رهایی ویتنام از چنگال آمریکا، کشورشان و حیثیتشان را به امپریالیست دیگری به نام شوروی فروختند (و همین باعث شد که پس از سقوط بلوک شوروی، ویتنام مجدداً به چنگال غرب بیفتد) اما کامبوج نیز در خلاء و جدا از زمینه جهانی به رهایی از آمریکا دست نیافت. (۳۴)

ادعای نخست که به وضوح ناسیونالیستی است در ارتباط تنگاتنگ با ادعای دوم قرار دارد، که باید گفت ادعایی صحیح است: حزب کمونیست کامبوج درسهای مارکسیسم را که مبتنی است بر تجارب تاریخی و جهانی، در مورد شرایط خاص کامبوج بکار نبست بلکه بقول خود این حزب «از موضعی کاملا متفاوت از انقلاب جهانی» حرکت کرد. به کامبوجی هایی که از اروپا بازمی گشتند گفته می شد که «انقلاب خمر به خاطر ویژگیهایش، مانند الغای پول و تخلیه شهرها از همه انقلابات جهانی برتر است.» (۳۵) این انتقادی صریح به انقلاب چین بود: «چین به کارگران دولتی دستمزد می دهد و غیره. دستمزد به مالکیت خصوصی منتهی می شود، چون وقتی آدم پول داشته باشد برای خرید این چیز و آن چیز پس انداز می کند.» (۳۶)

منحصر به فرد بودن کامبوج این بود که مبارزه درآنجا نه علیه طبقات حاکمه کهن (که فرض می شد بطور بازگشت ناپذیری در هم کوبیده شده اند) بلکه علیه هرگونه مالکیت خصوصی بطور عام و کلیه کسانی که به آن آلوده بودند . منجمله کلیه طبقات شهری . بود. «ما طبقات سرمایه دار و فئودال را سرنگون کرده ایم و به وارد آوردن ضربه بر آنها ادامه می دهیم. ما همچنین مالکیت خصوصی خرده بورژوازی، دهقانان و کارگران را آماج حمله قرار داده ایم... ما مردم را از شهرها خارج ساخته ایم، و این مبارزه طبقاتی ماست.» (۳۷)

روی دیگر این «مبارزه طبقاتی» چیزی است که بر سر مردمی که از شهرها تخلیه شدند آمد. جمعیت کشور به دو گروه تقسیم شدند: «قدیمی ها» (کسانی که پیش از آوریل ۱۹۷۵ در مناطق آزاد شده بسر می بردند)، و «تازه واردین» (دستفروشان شهری و دهقانانی که درمناطق تحت کنترل لون نول زندگی می کردند، که طبق اسناد ح ک ک حدود ۳۰٪ جمعیت و بر مبنای محاسبات دیگر نزدیک به ۴۰٪ جمعیت را تشکیل می دادند.)

یک تقسیم بندی سود آور

این دسته بندی منطبق بر تقسیم بندی طبقات اجتماعی نبود. در دسته اول، طبقات مختلف جای داشتند. از دهقانان فقیر و بی زمین گرفته تا دهقانان مرفه (در طول جنگ رهایی بخش، قسمت اعظم جمعیت غیر دهقانی روستاها از مناطق روستایی فرار کرده بودند.) در دسته دوم، دایره وسیعتری از طبقات جای می گرفتند. از سرمایه داران و فئودالها گرفته تا دکانداران، روشنفکران، کارگران صنعتی و رانندگان ریکشا. (۴۰) این دسته بندی منطبق بر تقسیم بندی های سیاسی نیز نبود. چراکه هواداران و مخالفان انقلاب را در یک گروه جای می داد. بطور مثال، تقریباً تمام اقلیت چینی کامبوج (حدود ۴۳۰ هزار نفر) که در شهرها بسر می بردند بعنوان «تازه واردین» شناخته شدند و با نزولخواران بزرگ و کوچک، دکانداران و محصلین در یک جا قرار گرفتند. قبلا بسیاری محصلین چینی - خمر تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین، رادیکال شده بودند. (سیهانوک نیز همان زمان که از چین کمک دریافت می کرد، انجمن دوستی کامبوج و چین را منحل کرده بود) سخن گفتن به زبان چینی نیز ممنوع اعلام شد.

در حقیقت محصلین از حامیان مهم حزب کمونیست کمپوچیه بوده و بسیاری از آنها عضو حزب بودند. تا سال ۱۹۵۴ تحصیلات دوره دبیرستان بسیار محدود بود. (خیو پوناری که با پل پوت ازدواج کرد، نخستین زن کامبوجی فارغ التحصیل یک دبیرستان غیر دینی بود که بعداً برای تامین درآمد برای رهبری ح ک ک یک دبیرستان ایجاد و اداره کرد.) سیهانوک در یک تلاش بی ثمر برای اینکه بدون انجام انقلاب، کشور را مدرنیزه کند، یک چهارم بودجه کشور را برای آموزش و پرورش هزینه کرد که نتیجه اش یک میلیون تحصیل کرده بود که بسیاری از آنها بیکار و بی آتیه بودند. علیرغم اینکه حزب تا زمان کسب قدرت سالها بود که کار توده ای در شهرها نکرده بود، این جوانان آماده جذب افکار انقلابی بودند. همه این تحصیلکردگان در رده «تازه واردین» جای گرفتند.

در آغاز، کلیه کسانی که اصلا از روستا آمده بودند اجازه داشتند به روستاهایشان بازگردند. مابقی هم در چندین منطقه گردآورده شدند. به ویژه در مناطق جنوب غربی و شرق. همگی در کئوپراتیوهای مختلف جای گرفته و مانند بقیه درمزارع کار می کردند. اما با افراد متعلق به دو گروه بندی فوق الذکر به تساوی رفتار نمی شد. کئوپراتیوها واحدهای اقتصادی و نیز سیاسی بودند. آنها حکومت محلی پایه ای و تنها تشکیلات توده ای بودند و کلیه مسائل روزمره زندگی از طریق آنها پیش می رفت. «قدیمی ها» از «حقوق کامل عضویت» در کئوپراتیوها برخوردار بودند. «تازه واردین» از تمام حقوق برخوردار نبودند. آنها نمی توانستند برای کمیته های رهبری کئوپراتیو یا هر مقام دیگری کاندید شوند. سال بعد که برای به نمایش گذاشتن وحدت ملی و موجودیت دولت، قانون اساسی تصویب شد و مجلس برقرار شد، به آنها اجازه رای دادن داده نشد. اسناد حزبی دال بر این است که «تازه واردین» به دو دسته نیز تقسیم می شوند: «اعضای آزمایشی» و «ذخیره ها». روشن نیست که این تقسیم بندی تا چه حد اجرا می شد و چه تاثیراتی داشته است. اما خود اسناد حزبی چندان تفاوتی میان آنها قائل نمی شدند. «تازه واردین» را اگرچه تماماً دشمن تلقی نمی کردند اما در بهترین حالت آنها را بی طرف محسوب می داشتند و هیچ گونه ظرفیت پیشرو بودن در آنها نمی دیدند. (۴۱) غالباً به آنها گفته می شد: «نگه داشتنتان هیچ سودی ندارد. از دست دادنتان هیچ ضرری ندارد.»شواهد چنین گواهی می دهند که «بنیادیون» («قدیمی ها») غالباً چنین نیز خطاب می شدند) «تازه واردین» را که خیلی خوب به کار در مزارع وارد نبودند، سربار می دانستند. اما در برخی نواحی با آنها به خوبی رفتار می شد. در برخی نواحی دیگر با آنها بسیار بد رفتاری می شد. بدترین سرپناه ها به آنها داده می شد. و به آنها آذوقه هم کمتر داده می شد. در ابتدا، آنها را در مناطق نفوذ و قدرت حزب اسکان دادند. در سپتامبر ۱۹۷۵، جابجایی دستجمعی دوم انجام شد. «تازه واردین» با راه آهن یا پای پیاده از منطقه های شرق و جنوب غربی به منطقه های شمال و شمال غربی که کم جمعیتتر بودند، کوچ داده شدند. تنها حدود هشتصد هزار نفر به منطقه شمال غربی گسیل شدند. جمعیت آن منطقه طی مدت چند ماه دو برابر شد. شرایط، بویژه در این منطقه رو به وخامت بود.

یک مذهب دولتی جدید

ح ک ک در همین زمان یک کوچ توده ای گسترده دیگر را سازماندهی کرد. پیش از آن، رژیم لون نول که رژیم «فاشیسم بودایی» نامیده می شد طرحهایی را علیه اقلیت بومی ویتنامی در کامبوج بعنوان بخشی از طرحهای جنگ مذهبی علیه «تیمیل»های ویتنامی به اجرا درآورده بود. (تیمیل به زبان سانسکریت یعنی کافر. این واژه ای بود که هم برای کوبیدن ویتنامی ها بعنوان کمونیست و آتئیست بکار می رفت و هم برای کوبیدن ویتنامی های مسیحی که از دید کامبوجی ها تسلیم مسیحیت شده بودند.) سیصد هزار ویتنامی دهقان، کارگر مزرعه و غیره با چماق تکفیر راسیستی هیستریک که از عداوت ناشی از حاکمیت ویتنامی ها بر کامبوج در قرنها پیش برمی خواست، توسط رژیم لون نول از کامبوج بیرون رانده شدند. طی پنج ماه پس از پیروزی ح ک ک در کامبوج، اکثر یک صد و پنجاه هزار اقلیت ویتنامی باقیمانده در کامبوج نیز به ویتنام فرستاده شدند. دولت کامپوچیه دمکراتیک آنها را چنین تشریح کرد : «ویتنامی هایی که ویتنام بطور مخفی به کامپوچیه اعزام کرده بود و درون جمعیت کشور مخفی شده بودند.» (۴۲) تنها ده هزار ویتنامی باقی ماندند، که اکثراً دارای همسر و خانواده خمر بودند و تنها عده قلیلی از آنها از حوادث ۵ سال آتی جان سالم بدر بردند.

یک اقلیت غیر خمر دیگر که آماج رژیم کامپوچیه بود، اقلیت «چام» بود. این اقلیت که مسلمان بود و بر چند صد هزار نفر بالغ می شد، دارای رسومات خاص خود بوده و در سراسر کامبوج بویژه در حاشیه رودخانه ها، پراکنده بود. علاوه بر ماهیگیری، بسیاری از آنها تاجر یا قصاب (شغلی که بودایی ها ترجیح می دادند به اینها واگذار شود) بودند. آنها به جنگجویان شجاع مشهور بودند. طی جنگ، هر دو طرف بسیاری از آنها را جذب خود کرده بود. ظاهراً این اقلیت که از تبعیضات رژیم بودایی به تنگ آمده بود، در آغاز از خمرهای سرخ حمایت کرد. اما پس ازاینکه در سال ۱۹۷۳، زبان، لباس متفاوت، دین و ظواهر مذهبی از قبیل ریش در کشوپراتیوهای نوین ممنوع شد، از خمرها روی گرداندند. بعداً رژیم لون نول آنها را زیر بال و پر خود گرفت. (۴۳) این اقلیت که بعنوان یک فرقه خاص سنتی و مذهبی با انقلاب میانه خوبی نداشت، وقتی که مورد پیگرد دولت جدید قرار گرفت، سرسختانه به مقاومت برخاست و برخی کادرهای ح ک ک را چه خمر و چه چام، کشت. حکومت جدید روستاهایشان را بهم زد و خودشان را درمیان «تازه واردین» در کشوپراتیوها پخش کرد. تا زمانی که رسوم مذهبی شان را ترک کرده و گوشت خوک می خوردند (که بدین ترتیب بارها امتحان می شدند) آزاد بودند. به هر حال مجبور بودند خمر شدن را بپذیرند.

اقلیتهای خمر («خمرهای علیا» یا افراد قبایل کوه نشین) با پوستی تیره (در تقابل با پوست سفید چینیها، ویتنامی ها و غیره) بعنوان کامبوجی های «واقعی» محسوب می شدند.

مجموعه این سیاستها یک رویکرد سیستماتیک را تشکیل می داد: ح ک ک، از طریق فرمان دین و آیین را لغو کرد. اما از عقب افتاده ترین تعصبات ملی و مذهبی استفاده کرد که فشرده همه آنها یک مذهب دولتی نوین بود: برتری نژاد خمر

این خود با یک جنبه دیگر رژیم کمپوچیه دمکراتیک منطبق می شد و آگاهانه یا ناآگاهانه عدم تمایلشان به گسست از ایده های سنتی را نمایندگی می کرد. رژیم کامپوچیه دمکراتیک به تکرار شعار «سوسیالیسم بودایی» سیهانوک برنخاست اما سیهانوک حداقل بطور رسمی و در اسم رییس دولت جدید بود (تا سپتامبر ۱۹۷۷ که بی سرو صدا باز نشسته اش کردند) و مقوله کمونیسم (که سیهانوک غالباً بعنوان مسلک خیانت به بودیسم از آن یاد می کرد) همیچگاه بطور علنی طرح نشد. در چنین شرایطی، بسیاری از مردم فکر می کردند «سازمان» صرفاً بخش ناسیونالیستی تر و رادیکالتر جبهه متحدی است که پادشاه بودایی رهبر ظاهریش می باشد.

برنامه ساختمان سوسیالیسم

مدت کوتاهی پس ازکسب قدرت، دولت نوین اسکناسهای رژیم لون نول را فاقد ارزش اعلام کرد. اسکناسهای جدید با تصویر معابد «آنگکور وات» چاپ شدند. اما در آخرین لحظات دولت تصمیم گرفت آنها راپخش نکند. آنها اعلام کردند که پول در کامبوج به تاریخ پیوسته است.

این اقدامی رادیکال بود، اما تصمیمی انقلابی نبود.

اولا، این اقدام صرفاً یک گام شتاب زده که از حس نفرت وافر نسبت به آنچه مارکس «رابطه پولی بی عاطفه» خواند، سرچشمه بگیرد، نبود. منظور مارکس از رابطه پولی بی عاطفه، رابطه ای است که مناسبات میان انسانها را به منافع خودپرستانه بدل می کند. (۴۴) لغو پول هم مثل جهش به کشوپراتیوها در ۱۹۷۳ بعنوان اقدامی در مبارزه با دشمنان توجیه می شد: «اگر پول کاربرد داشته باشد، به دست افراد می افتد... اگر به دست افراد بد یا دشمنان بیفتد، با رشوه دادن به کادرهایمان آنها را فاسد می کنند... با پول می توانند نظر مردم را عوض کنند و طی یک سال، ده سال یا دوازده سال جامعه سالم کامبوج ما را مثل ویتنام کنند.(۴۵)

ثانیاً، فرم پول ملغی شد ولی همانطور که خواهیم دید بعنوان یک مقوله کماکان پابرجاماند و در هنگام تصمیم گیری در مورد برنامه ریزیهای دولت و زندگی مردم، قوانین پولی حاکم بود.

ح ک ک در سال ۱۹۷۶ یک برنامه اقتصادی چهار ساله ریخت و در یک رقابت بچگانه و کمدی وار ناسیونالیستی با مائو و چین آنرا «جهش فوق بزرگ به پیش» نامید. هدف اصلی این برنامه دو برابر کردن تولید برنج طی سالهای ۸۰ - ۱۹۷۷ بود تا کامبوج از این طریق بتواند ۱٫۶ میلیارد دلار محصولات کشاورزی صادر کند. نود درصد این میزان باید بوسیله فروش برنج به خریداران همیشگی اش (هنگ کنگ، سنگاپور و کشورهای آفریقایی) تامین می شد. تایلند هم بازار مهمی برای مابقی این محصولات بود. سود حاصله می بایست برای خریدن ماشین آلات و مواد خام ضروری جهت مکانیزه کردن کشاورزی طی یک دوره ده پانزده ساله و مدرنیزاسیون صنعت طی یک دوره پانزده بیست ساله استفاده می شد.

از نظر ح ک ک «حل مسئله آب» کلید دو برابر کردن تولید محصول برنج بود. راه حل ح ک ک برای این کار، ایجاد سیستم گسترده سدها و کانالهای آبیاری در سراسر کشور بود. هدف این بود که ذخیره آبی از حد یک تن در هر جریب به حد متوسط سه تن در مناطقی که یک محصول در سال برداشت می شد، و شش تن یا بیشتر در تعداد زیادی از مناطق برسد تا با این آبیاری امکان برداشت دوبار محصول در سال مهیا شود. برای دستیابی به این اهداف، کشوپراتیوها طی یک سال به «سطح عالیتر» ارتقاء یافتند و مزارع بزرگتر ایجاد شدند که مشتمل بر یک هزار کارکن بودند. اینها در تیمهای کاری متحرک متشکل بودند و قادر بودند

پروژه های بزرگ انجام دهند. مالکیت خصوصی جز درمورد لباس، خوراک، لوازم بهداشتی، دفتر کاغذ و چند قلم اجناس شخصی، ملغی شد. برنامه های غذاخوری دستجمعی همگانی، فراگیر و اجباری شده بود. افراد از فعالیتهای جانبی نظیر، ماهیگیری، میوه چینی، بادام چینی، مرغداری و غیره منع شدند، درحالیکه این فعالیتها نقش مهمی در ارتقاء سطح زندگیشان بازی کرده بود.

برخی منتقدین جمهوری دمکراتیک کامپوچیه، اهداف بلند پروازانه اقتصادی آن را مسخره کرده و گفته اند که غیر قابل حصول یا غیر ضروری بودند. اما هدف ما در اینجا این نیست. اشکال برنامه ح ک ک برای «ساختمان سریع سوسیالیسم» در سریع بودنش نبود، بلکه اشکالش این بود که اصلا نمی توانست به سوسیالیسم منتهی شود.

نخست اینکه ساختمان سوسیالیسم درکشوری که هنوز با فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک (سرمایه داری که با فئودالیسم و امپریالیسم حلقه پیوند دارد) تسویه حساب نکرده، ممکن نیست. برخلاف ادعای برخی از منتقدین، ح ک ک قصد ایجاد یک جامعه «دهقانی در بسته» را نداشت. نقشه ح ک ک رهایی دهقانان نبود، بلکه مدرنیزه کردن کامبوج از طریق استثمار دهقانان بود. (در فصل چهارم به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت.)

دیگر اینکه، این طرح، سوسیالیسم را با ماشین آلات مدرن عوضی گرفته بود. بدین علت است که شعارهایشان بسیار شبیه شعار «چهار مدرنیزاسیون» جناح راست حزب کمونیست چین در همان زمان بود که معتقد بودند افزایش تولید مهمترین جنبه ساختمان سوسیالیسم است. در تقابل با این خط جناح راست، شعار مائوئیستی «انقلاب را در دست گیرید، تولید را بالا ببرید» قرار داشت که تاکید می کرد کلید رشد نیروهای مولده (که شامل ابزار تولید و انسانها می باشد) عبارت است از دگرگون کردن مناسبات تولیدی که در نهایت به معنای مناسبات میان انسانهاست. به این مسئله نیز در بخش چهارم خواهیم پرداخت. باید گفت در جامعه کامبوج که مناسبات پایه ای میان افراد بر مبنای قهر سامان یافته بود، ح ک ک صرفاً همان مناسبات کهن را در جامه ای نوین ارائه می داد.

در واقع، رویکرد اقتصادی ح ک ک در جوهر خود، سرمایه دارانه بود. سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو برای بازسازی نیروهای مولده خود نیازمند مازاد محصول (بیشتر و برتر از نیاز معیشتی مردم) هستند. اما در برنامه ح ک ک، برنج به مثابه سرمایه و به معنای کاملا سرمایه دارانه بکار گرفته شده بود. برنج کالایی بود که می بایست در بازار بین المللی در ازای کالاهای دیگر مبادله می شد. بر خلاف تمام لاف و گزافهای ناسیونالیستی ح ک ک، تمام محاسبات این برنامه به اصطلاح ساختمان سوسیالیسم به دلار آمریکایی بیان شده بود. جز این نمی توانستند بکنند. (۴۶) اگرچه یک کشور سوسیالیستی مجبور است برخی اقلام ضروریش را از خارج تهیه کند، اما اقتصادی که حول خرید و فروش در بازارهای بین المللی سازماندهی می شود، هرگز نمی تواند به توسعه همه جانبه و متوازن داخلی که برای مستقل شدن از امپریالیسم و ساختمان سوسیالیسم و حمایت از انقلاب جهانی ضروری است دست یابد. کامبوج حتی اگر مشکل اعمال فشار خارجی از سوی امپریالیستها را حل می کرد (مشکلی که ظاهراً امیدوار بود با فروش برنج به مستعمرات امپریالیستها و سایر کشورهای وابسته به آنها به جای معامله مستقیم با خود کشورهای امپریالیستی، حلش کند)، به هیچ وجه نمی توانست خود را از چنگ فشارهای قوانین بازار آزاد کند. این برنامه کامبوج را بیشتر از پیش به بازار جهانی سرمایه داری وابسته کرد. ظاهراً کامبوج بطور آگاهانه از الگوی کوبا پیروی نمی کرد. تصمیم کوبا در مورد به رهن نهادن کشور در ازای صدور شکر مرگبار بود. اما نوع کامبوجی این رویزیونیسم تفاوتی با آن نداشت. (۴۷)

این برنامه درمناطق هفتگانه کشور بطور متفاوت به اجرا گذارده شد. این مسئله بیشتر بیانگر خطوط متفاوت درون حزب بود تا شرایط متفاوت محلی. خود مرکزیت حزب در سندی در «پرچم انقلابی» تاکید کرد که انتخاب محل تمرکز حمله هم در جنگ و هم در ساختمان اقتصادی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. و اعلام کرد که «منطقه شمال غربی میدان نبرد شماره یک ماست.» (۴۸) تصمیم حزب بر این مقرر شده بود که منطقه شمال و منطقه شمال غربی می بایست سهم عمده تولید مازاد برنج را بعهده بگیرد.

بازدهی شالیزارهای برنج در منطقه وسیعتر شمال غربی بالاتر بود. این منطقه قبل از انقلاب نیز منبع اصلی صادرات برنج بود. اما سکنه ۱٫۸ میلیونی این منطقه (یک چهارم جمعیت کل کشور) اکثراً اهالی سابق شهرهای پنوم پن و باتامبانگ بودند. هیچکدام از مناطق دیگر از حیث تمرکز «تازه واردین» به پای این منطقه نمی رسید. بعلاوه بیشترین وظیفه بر دوش اینها قرار گرفت. ۴۰٪ شالیزارهایی که قرار بود دوبار در سال محصول بدهند در این منطقه قرار داشتند.دولت هم قرار شد که نیمی از برنج تولید شده در آن منطقه را از آن خود کند. در صورتی که این نسبت در سایر مناطق ۲۰٪ بود.

از زاویه سوسیالیسم، این تصمیمات بسیار منحط بوده و در تقابل کامل با چین مائو قرار داشتند. در چین سیاست: «درکشاورزی، از تاچای بیاموزید» اتخاذ شد. تاچای منطقه کشاورزی بسیار ناهمواری بود ولی آگاهی پیشرفته دهقانان سابقاً فقیر آنجا باعث توسعه اقتصادی سریع بر پایه ایجاد مناسبات تولیدی نوین شد. ح ک ک تصمیم گرفت جهشهای اقتصادیش را در بهترین مناطق کشاورزی به پیش ببرد و این کار را از طریق تمرکز نیروی گسترده انسانی از بین کسانی که حزب از انقلاب کنارشان گذاشته بود انجام دهد. ح ک ک در اینجا پایه ضعیفی داشت و قادر به رهبری کردن نبود. اینجا منطقه ای بود که تا اخرین لحظه در دست رژیم لون نول بود و ارتش ارتجاع آخرین جنگش را در آنجا انجام داد. بعلاوه بسیاری از این مردمان شهری برای این نوع کار آمادگی نداشته و اصلا از کشاورزی سررشته ای نداشتند. در عین حال، منطقه جنوب غربی که فقیر بود و منطقه نفوذ و پایه حزب بود، چندان مکانی در این تهاجم اقتصادی نداشت و بخش اعظم «تازه واردین» اش را از آنجا منتقل کردند. حزب در منطقه شرقی نیز پایه عمیق داشت وقوی بود. با وجود این، برای این منطقه نیز جایگاه کوچکی در تهاجم اقتصادی منظور شده بود. ح ک ک به جای اتک، بر فعالیت آگاهانه زحمتکشان و تاکید خاص گذاشتن بر تلاشهای پیشروترین آنها، از منطقی کاملا متفاوت پیروی می کرد. یک طرح مدرنیزاسیون رویزیونیستی عامل اصلی در این تصمیم گیری به ظاهر غیر معقول بود. سرمایه با روشهای مرموز و پوشیده کار می کرد، اما قطعاً در مقام فرماندهی بود.

درو فاجعه

درو محصول در پایان سال ۱۹۷۵ (که یک نبرد واقعی در غلبه بر خساراتی بود که امپریالیسم آمریکا وارد

آورده بود) در کمال تعجب موفقیت آمیز بود. اما نتایج درو سال بعد فاجعه بار بود. بویژه در منطقه شمال غربی، بسیاری ازمردم از سوء تغذیه و بیماری جان سپردند . هم سالمندان زحمتکش در شالیزارها، و هم جوانان که در تیمهای متحرک برای ساختن پروژه های آبیاری کار می کردند. کنوپراتیوهای گسترش یافته، توسط کمیته های سی نفره (متشکل از «قدیمی ها»، کادرهای حزبی یا ارتشی) اداره می شدند. خود حزب بعداً گزارش داد که در آنجا با «تازه واردین» بسیار بدرفتاری شده است. خانم اینگ تیریت (وزیر امور اجتماعی جمهوری دمکراتیک کامبوچیه) در اواسط ۱۹۷۷ در ماموریت از سوی مرکزیت حزب (که وی از رهبرانش بود) از این منطقه بازدید کرد: «شرایط در آنجا عجیب و نامطبوع بود. در ایالت باتامبانگ، من دیدم که آنها (کادرها) همه افراد را وادار به رفتن به شالیزار می کردند. شالیزارها از دهکده بسیار دور بودند. مردم خانه نداشتند و همه بسیار بیمار بودند... من می دانم که دستور نخست وزیر (پل پوت) این بود که سالخوردگان، زنان حامله، زنانی که کودکان را سرپرستی می کنند نباید به کار در شالیزارها وادار شوند. اما من دیدم که همگی در زیر آفتاب سوزان در شالیزارها کار می کردند. بسیاری از آنها دچار اسهال و مالاریا بودند.» (۴۹)

رهبری حزب ح ک ک دریافت که اشکال بزرگی موجود است. کار بیش از اندازه یک مشکل ملی شده بود. یک گزارش در اواخر سال ۱۹۷۶ (که گفته می شود گزارش پل پوت است) می گوید: «امسال تا این زمان قدرت نیروی کار بسیار ضعیف بوده است. تنها در منطقه شرق قدرت نیروی کار ضعیف نیست.» (۵۰) به اکثر افراد خوراک کافی داده نمی شد. این گزارش در مورد ذخایر آذوقه چنین می گوید: «در برخی جاها مسئله به خوبی حل شده است. اما سه چهارم کشور نتوانسته چنین کند.» (۵۱) «بعضی از رفقا طوری با تازه واردین رفتار می کنند که انگار همه تازه واردین دشمن هستند. آنها باور ندارند که اینها می توانند به لحاظ سیاسی رشد کنند و آگاهی سیاسی کسب کنند، و یا بتوانند مسائل معیشتی را حل کنند. این یک درک بسیار غلط در میان رفقا است. اگر این واقعیت داشت ما نمی توانستیم مردم را بطرف خود جذب کنیم که از نظر سیاسی، آگاهی و پیشبرد وظایف محوله منتج از خط حزب به ما بپیوندند.» (۵۲)

این گزارش از نظر تجمع نکات درست و نادرست بسیار تکان دهنده است. حزب تشخیص داد که اوضاع خراب است. و برای حال مردم ابراز نگرانی کرد. حزب بدرستی دریافت که برای حفظ قدرت باید مشکلات معیشتی مردم را حل کند و مردم را متحد کند. اما گزارش قادر به تشخیص سرچشمه مشکلات نیست.

موضع ح ک ک این بود که «فردگرایی آماج عمده انقلاب است و میان فردگرایی فئودالها و سرمایه داران و دیگر طبقات غیر فقیر نظیر کشاورزان مستقل، زحمتکشان یدی مستقل هیچ فرقی نیست.» (۵۳) بدلیل داشتن چنین دیدگاهی واضح است که ح ک ک نمی توانست میان تضادهای درون خلق از یکسو و تضاد با دشمنان از سوی دیگر، تمایز قائل شود. با چنین خطی به هیچ وجه نمی توانست مردم را متحد کند. بعلاوه، از آنجا که کنوپراتیوها بر مبنای «اصل همکاری داوطلبانه و منافع متقابل» (آنگونه که مائو درباره جنبش کنوپراتیوی در چین نوشت) (۵۴) بنا نشده بودند، و از آنجا که ح ک ک نمی توانست کنوپراتیوها را درجهت برآوردن نیازهای پایه ای مردم (حداقل به تدریج) رهنمون شود، پس چگونه می شد انتظار داشت که مردم اندک علاقه به مشارکت فعال در آنها داشته باشند.

ناتوانی کادرهای حزب در جلب حمایت مردم و گرایش به تحمیل جبری سیاستهای حزب در گزارش فوق الذکر و گاهی در سایر اسناد مورد انتقاد واقع شده است. این گزارش رهنمودی که برای حل مشکل میدهد این است که کادرها باید «میان مردم زندگی کنند و برای حل مشکل تربیت شوند تا بتوانند خودشان را با مردم متحد کنند.» (۵۵) باز هم تکرار می کنیم که مشکل در چگونگی پیشبرد خط توسط اعضای حزب و کمیته های کنوپراتیوها نبود. مشکل در اصل خط حزب بود. اما رهبری ح ک ک مصمم بود که ریشه مشکل را در پیاده کردن خط بیابد و نه در خود خط. تمرکز اصلی گزارش بر اشتباهات و ضعفهای اعضای حزب نیست، بلکه بر فعالیتهای توطئه گرانه و خرابکارانه تاکید می ورزد: «دشمنان مخفی در عین حال که از دستورات ما تا حدی پیروی می کنند، تلاش می کنند از رسیدن مواد خوراکی به مردم جلوگیری کنند. این افراد در ارتش ما جای گرفته اند. ظاهرشان شبیه مجریان قانون است. آنها رهنمودهای بخشنامه ای ما را بر می گیرند و از آنها در بدرفتاری با مردم استفاده می کنند، مردم را محروم نگه می دارند، و بی توجه به بیماری یا عدم سلامتشان از آنها کار می کشند». (۵۶)

در واقع بخش اصلی گزارش این بود: «حزب ما از درون بیمار شده است. ما از دوره انقلاب توده ای و دمکراتیک به این بیماری دچار شده ایم (به عبارت دیگر در دهه های شصت و هفتاد میلادی). دقیقاً نمی دانیم که در کجای حزب است... جستجوی ما برای یافتن میکروب در حزب ناموفق بوده است. این میکروبها پوشیده عمل می کنند. اما با پیشروی انقلاب سوسیالیستی مان، نفوذ هرچه قویتر آن در گوشه و کنار حزب، ارتش و درمیان مردم می توانیم این میکروبهای زشت را شناسایی کنیم. ما مصمم هستیم که عناصر خائن را که برای حزب و انقلاب مشکل ساز هستند اخراج کنیم. اگر بیشتر از این صبر کنیم، میکروبها صدمات بیشتری به ما وارد می کنند.... بعنوان مثال، یک محفل خرابکاری را که تازگی در هم کوبیدیم بطور مخفی طی انقلاب توده ای و انقلاب دمکراتیک سازمان یافته بود. درآن دوره، چنین افرادی می توانستند با ما هم صف شوند. اما این افراد در دوره انقلاب سوسیالیستی بایست کنار زده شوند. اکنون، سال ۱۹۷۶، سال مبارزه طبقاتی پر تب و تاب و پرزحمت است. میکروبهای بسیار ظاهر شده اند. شبکه های بسیاری رو آمده اند.» (۵۷)

«اینگ تیریت» طی مصاحبه ای با یک خبرنگار غربی بسیار با صراحت بود: «عوامل بیگانه درون صفوف ما رخنه کرده بودند و به عالی ترین سطوح حزبمان دست یافته بودند. سال ۱۹۷۶ بود و ما هنوز کنترل کامل بر اوضاع نداشتیم. قدرت در دست مسئولین منطقه ای بود... آنها میلیونها نفر را تحت کنترل داشتند. و دولت ما بر هیچ چیز کنترل نداشت جز چند کارخانه (در پنوم پن). فقط همین.» (۵۸) شوهر وی بنام «اینگساری» که وزیر امور خارجه و از رهبران بلند پایه حزب بود، «نیم روس» (مسئول منطقه شمال غربی) و «سوفیم» (مسئول منطقه شرقی) را متهم می کند که شکافهای میان مردم را تشدید می کردند تا بتوانند دست به خرابکاری بزنند. (۵۹) بالاخره به این دو نفر برچسب عوامل ویتنام زده شد. اولی اعدام شد و دومی هنگام دستگیری

کشته شد. (۶۰)

جنگ پنهان درون حزب

این دشمنان مخفی چه کسانی بودند؟ بدون شک تعدادی دشمن مخفی وجود داشت. درون حزب کمونیست چین نیز جناح راست با پیاده کردن سیاستهایی که منطبق بر نیازهای زمان و احساسات توده ها نبود، بارها در ساختمان سوسیالیسم خرابکاری کردند. در حقیقت یکی از بزرگترین درسهایی که مائو از تجربه انقلاب فرهنگی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بیرون کشید این بود که با رشد انقلاب سوسیالیستی کلیدی ترین نبردهای میان بورژوازی و پرولتاریا درون خود حزب بر سر تعیین کردن سیاستها و خطوط مختلف درگیر می شود. اما ح ک ک چیز دیگری می گفت. طبق دیدگاه ح ک ک مسئله بر سر خط نبود - خطی که می بایست مشخص می شد، مورد انتقاد قرار می گرفت، علیه اش مبارزه می شد و نهایتاً مغلوب می گشت. و سطح وحدت حزب ارتقاء می یافت. حتی وقتی که ح ک ک در مورد افرادی که طی انقلاب دمکراتیک به حزب پیوستند صحبت می کند، منظورش آن چیزی نیست که مائو می گفت. مائو در مورد «بورژوا دمکراتهایی که رهروان سرمایه داری می شوند» هشدار می داد. اینها کسانی بودند که طی دوره انقلاب دمکراتیک نوین به حزب پیوسته بودند اما در برابر انجام دگرگونیهای سوسیالیستی از طریق ادامه انقلاب مقاومت می کردند. اما ح ک ک معتقد بود که نفوذ ویتنامی ها باعث تضعیف کامبوج شد و این ضعف در را بروی این دشمنان پنهان حزب باز کرد. رهبری ح ک ک مدعی بود که قدرت این دشمنان مخفی بدلیل آن است که ویتنام حمایتشان می کند. استدلال رهبری ح ک ک برای اثبات این ادعا این بود که با الغای پول و با جذب طبقات توانگر کهن در درون کئوپراتیوها دیگر پایه های اجتماعی ظهور طبقات متخاصم مبارزه طبقاتی خصمانه در درون جامعه کمپوچیه یا حزب، از بین رفته است. و از آنجایی که پایه های اجتماعی درونی این مسائل از بین رفته، بنابراین دشمنان تنها پایه های بیرونی می توانند داشته باشند. (۶۱)

پیش از این گزارش که مربوط به اواخر سال ۱۹۷۶ است، رهبری حزب کادرهایی را از منطقه شرقی برای «تصفیه» شمال غربی به آنجا گسیل داشته بود تا کادرهایی را که مظنون به مشکل تراشی بودند، ریشه کن کند. بعدها «اینگساری» از این شکایت داشت که کادرهای منطقه شرقی افرادی را به غلط بعنوان خطا کار مجازات کرده و کشتند. (۶۲) بعد از این گزارش، کادرهای منطقه جنوب غربی برای تکرار همین «تصفیه ها» به آنجا گسیل شدند. آنها متوجه شدند که برنجی موجود نیست، در حالیکه گزارشات حاکی از این بود که سهمیه ها داده شده اند و سهمیه دولت هم تحویل شده است. ظاهراً تعدادی از «قدیمی های» اخراجی به رهبری کئوپراتیوها منصوب شدند. ظاهراً تعدادی از «قدیمیها» در منطقه شمال غربی بعنوان مجازات در این رابطه کشته شدند. «تازه واردین» در ابتدا از کادرهای جنوب غربی که ازنظر سیاسی ظریفتر عمل می کردند و رفتارشان با آنها خوب بود، استقبال کردند. برخی از «تازه واردین» به جای «قدیمی» های اخراجی به رهبری کئوپراتیوها منصوب شدند. ظاهراً تقسیم بندی «قدیمی»، «تازه وارد» در این منطقه تا حدودی تضعیف شد. اما مسئله در زمان برداشت محصول بعدی دوباره رو آمد. برداشت محصول بسیار بد بود. بر مبنای برخی گزارشات، نیمی از شالیزارها کشت نشده بود، چرا که مردم از گرسنگی و بیماری چنان ضعیف بودند که یارای کار کردن نداشتند. (۶۳) با وجود این مرکز میزان سهمیه دولت را هیچ کاهش نداد. در عوض یک دور جدید از «تصفیه» را براه انداخت.

ح ک ک ساختمانی راکه سابقاً مدرسه بود (بنام تول سلنگ) به زندان برای کسانی که خطاهای سیاسی جدی داشتند، تبدیل کرد. این ساختمان در نزدیکی پایتخت قرار داشت. تمام زندانیانی که وارد این محل شدند، شکنجه شدند و تقریباً تمامشان نیز اعدام گشتند. بررسی کشتار در مناطق روستایی بسیار سختتر است. اما آنچه تول سلنگ را ویژگی می بخشد آن است که در این زندان، حزب یک پرونده قطور با تمام جزئیات درمورد هر زندانی، گذشته طبقاتی و اعترافات آنها نگه می داشت. این اعترافات مفصل دال بر وجود آنها بود. بعدها ویتنامی ها پس از اشغال کامبوج در ۱۹۷۹، برای بی اعتبار کردن ح ک ک، موزه تول سلنگ را ایجاد کردند. هیچگاه کسی ادعا نکرده که مدارک موجود در آنجا ساختگی بودند. «اینگساری» واقعی بودن برخی از آنها را تایید کرده است. (۶۴) «کانگ کک آی» (مشهور به «دوش») که مسئول این زندان بود، اخیراً کلیات برخی از این اسناد و امضای خودش را پای آنها تایید کرده است. (۶۵)

یک شیوه ارتجاعی

هیچ رژیم سوسیالیستی تا کنون بطور سیستماتیک از شکنجه استفاده نکرده است. شکنجه در چین غیر قانونی بود. باید توجه داشت که مائوتسه دون درست قبل از ورود به بحث در مورد «ضدانقلابیونی که در حزب رخنه کرده اند» با قاطعیت در مورد غیر قانونی بودن شکنجه صحبت می کند. (۶۶) یکی از دلایل این اصل آن است که ممکن است دشمن از طریق شکنجه بتواند برخی از انقلابیون را وادار به عملکرد ارتجاعی وخبر چینی علیه انقلابیون دیگر کند، اما باهیچ شکنجه ای نمی توان یک فرد ارتجاعی را تبدیل به یک فرد انقلابی کرد. حقیقت حرفهایی که آدمها زیر شکنجه می گویند همواره زیر سئوال است. و این زیر سوال بودن برای انقلابیون پرولتری بسیار مسلم تر است. بعلاوه، شکنجه انقلاب را بی حیثیت می کند و فضایی را بوجود می آورد که مانع انجام مبارزه صحیح و ضروری علیه خطهای غلط درون حزب است.

در چین، هنگامی که مائو تحلیل کرد که در درون حزب یک مقر فرماندهی بورژوایی موجود است، او و سایر رهبران (چپ) حزب موضوعات اساسی مورد جدل را به میان توده ها بردند و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برپا داشتند تا خطوط و سیاستهای بورژوایی را درمعرض انتقاد توده ها قرار دهند. آنها این مسئله که در جامعه سوسیالیستی هنوز پایه مادی و امکان ظهور بورژوازی نوین موجود است را تبدیل به یک موضوع فراگیر توده ای کردند و همین سیاستهای نوین در صحبت زیر و رو کردن گام به گام آن «خاکی» که بذر بورژوازی در آن رشد می کند تبیین کردند، و در عین حال آگاهی توده ها و حزب را از طریق مطالعه آثار پایه ای مارکسیستی و بررسی و نقد کامل و همه جانبه خطوط بورژوایی، ارتقاء دادند. اما در کامبوج، همانگونه که سند فوق الذکر می گوید، هنگامی که رهبری ح ک ک دریافت که یک «مبارزه مرگ و زندگی» حیات حزب را تهدید می کند، به مخفی کاری، شکنجه و اعدام روی آورد.

در ابتدا، از ۷۵۰ اعدامی که در ۱۹۷۶ در زندان «تول سلنگ» انجام شد، اکثراً از افراد جامعه قبلی به

حساب می آمدند: نظامیان رژیم لون نول، کارکنان دولت سابق، دانشجویان، کارگران کارخانجات و غیره. آنها به ارتباط داشتن با سازمان سیا اعتراف می کردند. زوی توآن (مسئول منطقه شمال) نیز،زیر شکنجه به ارتباط داشتن با سازمان سیا اعتراف کرد و در سال ۱۹۷۷ اعدام شد. اما اعترافات «نیم روس» (مسئول منطقه شمال غربی) مثل انفجار بمب بود: او گفت که ویتنامی ها یک حزب دیگر به موازات و درون حزب ح ک ک درست کرده اند. طی مدت دو سال پس از این حدود بیست هزار نفر در این زندان شکنجه و اعدام شدند. این موضوع مانند طبلی بود که مرتب بر آن می زدند. هر دستگیری و شکنجه و اعتراف منتج به دستگیری و شکنجه و اعترافات عده ای دیگر از رهبران و اعضای حزب و زنان و فرزندانشان می شد. و این قتلهای دیوانه وار تکرار می شدند. اسناد دقیق بدست آمده از این وحشتکده بدون تردید نشان می دهد که افراد آنقدر شکنجه می شدند تا به آنچه شکنجه گران می خواستند اعتراف کنند. مقررات شکنجه گاه چنین بود که شکنجه با «دست» و به آرامی صورت پذیرد تا به نتیجه دلخواه برسد. اگر قبل از اینکه زندانی اعترافی بکند، زیر شکنجه بمیرد، شکنجه گر در کار شکنجه قصور کرده بود. اعترافات معمولا چندین بار چرکنویس می شد تا بالاخره یک نسخه «پاکنویس» از آن تهیه میشد.

ح ک ک ناکامیهای کمپوچیه دمکراتیک را به مثابه مسائل مربوط به خط و مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک نمی دید و مطمئناً ضرورت ترویج آن در میان توده ها را نیز در نظر نمی گرفت. نتیجتاً این ناکامیها را به یک مسئله پلیسی تقلیل داده و به روشهای پلیسی سعی در حل آنها داشت. اعدامهای صورت گرفته توسط رژیم کمپوچیه دمکراتیک را باید در پرتو این اشکال اساسی خطی بررسی کرد و نه بر حسب «روحیات کامبوجی» یا کینه غیرقابل توضیح حزب و پایگاه توده ایش. (این اعدامها را حتی نمی توان بر حسب خشم عادلانه ای که حملات وحشیانه آمریکا تولید کرده بود، توضیح داد.)

مسائل واقعی

مسئله اختلافات و رقابت میان مناطق کشوری در کامبوچیه (که تا زمان پیروزی انقلاب بطور نسبتا جدا از یکدیگر رشد کرده بود.) یکی از جدل انگیزترین موضوعات میان پژوهشگران مسائل کامبوج است. هیچ مدرک و شاهدی دال بر وجود خطوط رقیب وجود ندارد. اما واضح است که مسائل خطیری موجود بود. غالباً از پل پوت و مرکزیت ح ک ک بعنوان «مبتلایان به بیماری پارانویا» (همه را دشمن تلقی کردن) نام برده شده است. به قول یک شاعر، حتی مبتلایان به پارانویا هم بالاخره دشمن دارند. توطئه هایی موجود بود، این ها مبارزه مرگ و زندگی حول مسائل اساسی مربوط به خط مشی انقلاب کامبوچیه بود. اشکال کار این نبود که ح ک ک درمورد این مسائل خیالاتی شده بود. بلکه اشکال کار این بود که نمی توانست آن را به شیوه ای مارکسیستی حل کند. وجود یک مجموعه از مسائل معلوم است: بر سر جمعبندی از تاریخچه ح ک ک و نقش ویتنام در آن نظرات متناقضی موجود بود.

ویتنامی ها نیازی به ایجاد یک حزب سیاسی متفاوت در کامبوج نداشتند چرا که از همان ابتدای تاسیس ح ک ک خط ویتنامی ها در آن حضور داشت و ویتنامی ها در آن نفوذ داشتند. تقریباً تنها مسئله سیاسی در این جنگ مرگبار درون حزب که میتوان اسناد مخالف در این مورد را یافت، اختلاف بر سر تاریخ تاسیس حزب است. یک سند که قبل از انقلاب نوشته شد از منطقه شرقی است تاریخ تاسیس آن را ۱۹۵۱ می داند. یعنی زمانی که حزب «پراچی چون» تحت نفوذ ویتنامی ها ایجاد شد. (۶۷) سند «تصمیمات کمیته مرکزی در مورد برخی مسائل» مربوط به سال ۱۹۷۶، مستقیماً به این تاریخ حمله می کند: «مسئله تاریخچه حزب: تاریخ تولد حزب ۱۹۶۰ است نه ۱۹۵۱ (که ما را به دیگران پیوند می زند) - یک گسست تمیز لازم است!» (۶۸)

یکی از موارد مهم مورد اختلاف میان ح ک ک و حزب زحمتکشان ویتنام، و نیز درون خود بدنه و رهبری ح ک ک همواره چگونگی رابطه با شاهزاده سیهانوک بود. اینکه آیا می توان یا نمی توان مبارزه انقلابی درکامبوج را تابع امید به ایجاد یک ائتلاف ضد آمریکایی با شاهزاده کرد. حزب زحمتکشان ویتنام به روشنی به سیهانوک بیشتر اعتماد داشتند تا به کمونیستهای کامبوجی. چراکه آنها از زاویه منافع و اهداف بلافصل جنگ خودشان به مسائل می نگریستند. اما برای رشد تزلزل درمیان بخشی از اعضاء ح ک ک در ارتباط با گسست همه جانبه از جامعه کهن نیازی به تاثیرات خارجی (ویتنام) نبود. بخشی از اعضای حزب، بخصوص آنهایی که در نظام سیاسی دو چهره سیهانوک جایی برای خود یافته بودند، نمی خواستند از جامعه کهن گسست همه جانبه کنند و به پیشواز بی ثباتی های ناشی از جنگ علیه این جامعه، بروند. در واقع این بخشی از تجربه هر حزبی که تدارک دست زدن به جنگ خلق را می بیند، می باشد.

به یک معنای بسیار پایه ای و استراتژیک، خط منتسب به رهبری ح ک ک صحیح بود: اگر ح ک ک ارتش انقلابی خودش را ایجاد نمی کرد - که بدون برپایی جنگ و انجام انقلاب ارضی نمی توانست چنین کند - در این صورت قادر نبود کامبوج را از چنگ آمریکا رها کند. (۶۹) در واقع بدون این کار بعید بود که سیهانوک به جبهه متحد رهبری ح ک ک بپیوندد. همانگونه که حزب ح ک ک به درستی در مورد نیروهای سیهانوک نوشت: «اگرچه آنها نمی خواستند به ما بپیوندند، ولی هنگامی که توفان سر رسید، به پناهگاه ما پناه آوردند، چراکه ما از قبل پناهگاه ساخته بودیم.» (۷۰)

از این زاویه، انقلاب کامبوج چندان از انقلاب چین متفاوت نبود. در آنجا هم مسئله چگونگی برخورد با چیانکایشک بسیار مهم و یکی از حساس ترین مسائل بود. چرا که مسائل اساسی مانند تحلیل طبقاتی از جامعه چین، اولویت انقلاب ارضی و جنگ خلق، ماهیت استراتژیک جبهه متحد و مسئله ائتلافات تاکتیکی، مسئله داشتن نیروی نظامی مستقل تحت رهبری حزب، و غیره را در بر می گرفت. این مبارزات حیاتی درون حزب کمونیست چین، نیروی محرکه پیشرفت هم از زاویه تکامل خط مشی آن، و هم از زاویه رشد آگاهی و وحدت اعضایش. این واقعیت دارد که سردمداران خط انحرافی که گاهی هم در حزب غلبه داشتند، نهایتاً خیانت کردند و به این یا آن شکل به دشمن پیوستند. اگر مائو به مسائل ساده برخورد می کرد و سعی می نمود آنها را با استفاده از روش ترور حل کند، کاملا شکست می خورد و در حقیقت خط مشی ای که تحت رهبری او تکامل یافت هیچگاه شکل نمی گرفت.

باز هم تکرار می کنیم که مسئله «تجربه خارجی» بسیار اساسی است. مسئله مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و مبارزه میان دو مشی درون حزب که

بیان فشرده مبارزه طبقاتی درون جامعه است، یکی از مسائلی است که پرولتاریا از زمانی که سوسیالیسم برای اولین بار برقرار شد، با آن دست و پنجه نرم کرده است. تجربه ای که مائو از آن جمعبندی کرد و درسهایی بیرون کشید، بسیار گران تمام شده بود. ح ک ک برخی از درسهای تجارب قبل را که مربوط به مسائل بلافصل مقابل پایش بود را درک کرده بود. اگر چنین نکرده بود به پیروزی دست نمی یافت. اما با مردود دانستن این تجارب، ح ک ک محکوم بود که نه تنها نتواند فراتر از لنین و بالاتر از مائو برود بلکه امکان تصحیح اشتباهاتش که روز به روز ابعاد هولناکتری بخود می گرفتند را کاملا از بین ببرد.

مارپیچ سقوط

رژیم جدید هرچه بیشتر در مشکلات فرو می رفت، رهبری ح ک ک بیشتر به استفاده از نیروی قهر عریان پناه می برد . و این تعجب آور نیست. آنها ضرورتاً خواهان بکارگیری قهر نبودند. این شیوه ای نبود که آنها از اول انتخاب کردند. اگر این چنین شیوه ای را از ابتدا بکار می بردند مسلماً نمی توانستند مردم را بسیج کرده و به قدرت سیاسی دست یابند. و در اعمال قهر علیه توده ها به گرد پای آمریکا و رژیم وابسته به آمریکا در کامبوج هم نمی توانست برسد. رهبران بازمانده حزب، حتی خود پل پوت بارها تاکید کرده اند حوادثی که تحت رژیم آنها رخ داد علیرغم نیتشان بود. یک خبرنگار خارجی مکالمه کوتاه خود با پل پوت را اندکی پیش از مرگ او چنین تشریح می کند: «به او گفتم که مردم در شهر از او متنفرند و فکر می کنند که او مسئول کشتار مردم است. او گفت که از تعداد کشته شدگان آگاه است. وقتی این را گفت به گریه افتاد. گفت او به افرادی که بسیار به او نزدیک بودند اعتماد کامل داشت. آنها در آخر کار همه چیز را به افتضاح کشیدند.» (۷۱) با این وجود عقلشان به روش دیگری نمی رسید.

«جهش فوق بزرگ به پیش» در گرداب ضدانقلاب فرو می رفت. رسانه های گروهی امپریالیستی از همان ابتدای پیروزی خمرهای سرخ خبر از «جنایات» آنها در کامبوج می دادند. این اخبار در آن زمان یا دروغ بودند و یا غلوآمیز. امپریالیستها دولتشان را در هندوچین از دست داده بودند و غرور ارتجاعیشان جریحه دار شده بود. این دروغها از این غرور جریحه دار شده نشئت می گرفت.

اما بعداً، بخصوص پس از سال اول، و در بحبوحه اوضاع آشفته سیاسی کامبوج کشتارهای جمعی شروع شد و گسترش یافت. بطور مثال، تا اواخر سال ۱۹۷۶، مرکزیت حزب از کشتن سربازان ارتش لون نول خودداری می کرد اما این سیاست صحیح بعداً تغییر کرد. درحالیکه افسران ارتش لون نول دستشان به خون مردم و انقلابیون آغشته بود، سربازان معمولا مامورین بلااراده بودند. وقتی این سیاست صحیح ملغی شد، از میان «تازه واردین» سربازان سابق ارتش لون نول بیرون کشیده می شدند و غالباً همراه خانواده هایشان به قتل می رسیدند. (کشتار زن و فرزندانشان ظاهراً بدین علت صورت می گرفت که آنها بعداً از انقلاب انتقام نگیرند، ولی در واقع از دیدگاه فئودالی نسبت به خانواده ناشی می شد.) باز هم در اینجا می توان مغایرت حیرت آور این وضع با یک انقلاب واقعی را دید. این سیاست نه تنها صدها هزار نفر را که خنثی و یا حامی رژیم نوین در کامبوج بودند را به موضع دشمن راند بلکه محیطی بوجود آورد که «تازه واردین» و دیگران بیش از پیش دچار خوف و وحشت شده و با رژیم مخالف شدند.

درحقیقت، کل جو سیاسی روز به روز منحط تر می شد. مرکزیت حزب ممکن است دستور کشتار مردم در کتوپراتیوها را صادر کرده یا نکرده باشد. اما کشتار شبانه گروههای مردم در مزارع دورافتاده کشور که در رسانه های غربی معادل رژیم پل پوت معرفی می شد، نتیجه ناگزیر خط خود مرکزیت ح ک ک بود. ابزارآلات کشاورزی و حیوانات اهلی بسیار کم و پرارزش بودند. گزارش سال ۱۹۷۶، محافظت از آنها (به تلاش برای تحقق اهداف اقتصادی تعیین شده) را بعنوان شکل اصلی مبارزه طبقاتی مطرح می کند. در چین نیز استفاده اقتصادی از منابع مردم و نگهداری از آنها بعنوان مسئله مربوط به آگاهی طبقاتی مطرح می شد. اما برخورد ح ک ک به این مسئله منطبق بر خط کلی اش بود. جای شگفتی نبود اگر شهری ها پس از خستگی ساعتها کار روزانه از سر بی توجهی یا بدشانسی و یا حتی لجبازی عقب افتاده، پای یک گاو را بشکنند و یا یک خیش را خراب کنند. اما هیچکدام از اینها آنان را به دشمنان اصلاح ناپذیر انقلاب تبدیل نمی کند. اما از این قبیل حوادث معمولا چنین نتایجی گرفته می شد، بویژه اگر آن فرد منشاء طبقاتی «بد» یا «مسائل» دیگری داشت. رهبری کتوپراتیوها بطور روز افزون نگران و مستاصل (و یا شاید سرخورده) می شد و به خشونت توسل می جست.

در پانزده ماه آخر عمر کامپوچیه دمکراتیک تحولات معینی صورت گرفت و رژیم تغییر مسیر داد. از آنجا که عمر رژیم یک مرتبه به سر رسید، معلوم نیست که مقصد نهایی روند این تحولات چه بود. شاید ح ک ک تمایل یافته بود که کامبوج را به یک کشور رویزیونیستی «متعارف» تبدیل کند.

بالاخره در سپتامبر ۱۹۷۷ به مردم کامبوج این راز اعلان شد که «سازمان» همان حزب کمونیست است. مخفی کاری یک اصل اساسی برای هر حزبی است که در تدارک برپایی جنگ خلق علیه نظام کهن است. اما باید توجه داشت که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست اعلام کردند «کمونیستها عار دارند نظرات خود را پنهان کنند». حرکتی که در سال ۱۹۷۷ انجام شد بیانگر تغییر در شیوه برخورد به توده ها نبود. بلکه بیشتر مصرف خارجی داشت. این امر در چارچوب کارزار «نرمال کردن» موقعیت کامپوچیه دمکراتیک و پایان دادن به انفراد دیپلماتیکش انجام گرفت و بویژه نمایانگر تلاش برای وارد شدن به ائتلاف نظامی با چین بلافاصله پس از کودتای دن سیانو پین علیه مائونیستها در چین، بود.

در همین چارچوب بود که دولت در اواسط سال ۱۹۷۸ تغییرات عمده ای را در سیاستهایش اعلام کرد. رهبری ح ک ک که برای ایجاد صنایع مدرن برنامه داشت، مطمئناً می دانست که این کار را بدون مهندسین و تکنیسینها نمی تواند به پیش ببرد. تحصیل کردگان (بویژه فارغ التحصیلان خارج از کشور که پس از بازگشت به کامبوج متعاقب پیروزی انقلاب، «تازه واردین» لقب گرفته بودند) یک مرتبه ارج و قرب یافته، خورد و خوراکشان خوب شد، و به بازگشت به پنوم پن دعوت شدند. نمایندگان بعدی ح ک ک در تجمعات آنها سخنرانی می کردند و به آنها می گفتند که بدرفتاری با آنها سوء تفاهم و ناشی از تحریکات سازمان سیا و ویتنام علیه انقلاب بود!

این بخشی از تلاش گسترده در جهت حمایت توده ای بود. یک مقاله در ارگان ح ک ک در مارس ۱۹۷۸ بر ضرورت «جمع آوری نیروها» تاکید می کند و می گوید: «اعضایی که حقوق کامل دارند و اعضای آزمایشی کتوپراتیوها و حتی ذخیره ها

باید به بررسی، مشاهده و جمعبندی بپردازند. در عین حال، اعضایی که حقوق کامل دارند ابتدا باید جداگانه به مطالعه بپردازند، و اعضای آزمایشی و ذخیره ها هم با هم این کار را انجام دهند. آنها باید تجربه اندوزی کنند و اشکالات را بارها و بارها تصحیح کنند. بدین ترتیب، همگی رشد خواهند کرد. ما باید اعضای دارای حقوق کامل را تربیت کنیم و به سطح بالایی برسانیم...» (۷۲) حداقل در بسیاری از مناطق تمایزگذاری میان «قدیمی ها» و «تازه واردین» از بین رفت.

یک جنگ بد

مذاکرات میان کامبوج و ویتنام بر سر دستیابی به توافق نهایی در مورد تعیین خطوط مرزیشان با یکدیگر، از زمان استقلال هر دو کشور آغاز شده و ادامه یافته بود. ویتنام مرز زمینی را که استعمارگران فرانسوی تعیین کرده بودند قبول نداشت. (در حقیقت، فرانسوی ها صد سال پیش این مرزها را برای حل و فصل منازعات میان دو کشور به نفع ویتنام تعیین کرده بودند.) مخالفت با این مرزها از سوی ویتنام نقض توافقنامه آنها با رژیم سیهانوک در سال ۱۹۶۷ بود، ویتنام این مسئله را به اهرم فشار دائم علیه کامبوج تبدیل کرد. کامبوج هم بنوبه خود اعتبار مرزهای دریایی، رودخانه ای و آبی تعیین شده توسط فرانسوی ها را که به خط «برویه» معروف است، رد کرد. البته ارزش این بخش از قلمرو کمتر بود. (اما احتمال دارد امید به اینکه ممکن است در این منطقه نفت پیدا شود آن را برای کشوری مثل کامبوج که هیچ منابع هیدروکربن نداشت، پرجاذبه می کرد.) به هر حال مناسبات میان دو کشور تا سال ۱۹۷۷ متشنج اما کلا باثبات بود و هر دو کشور از حرکات تند دیپلماتیک یا عملیات نظامی احتراز می جستند.

اینکه چگونه ورق برگشت و اوضاع تغییر کرد دقیقا مشخص نیست و در بررسی ما نیز جایگاه چندانی ندارد. اما زمان وقوعش مهم است. تخاصمات از زمانی آغاز شد که هر دو کشور دچار بحران داخلی شده بودند. یک سال بعد هنگامیکه ویتنام کاملا در اردوگاه شوروی جای گرفت و آمریکا تلاش داشت با چین که در آن رویزیونیستها قدرت را گرفته بودند دست به ائتلاف بزند، یک جنگ تمام عیار میان ویتنام و کامبوج شروع شد.

ح ک ک متقاعد شده بود که ویتنام در پی انجام یک کودتای درونی در کامبوج است. این لب کلام اعترافات «کوی توآن» و «هونیم» از رهبران سابق بود. به نظر می آید در پایتخت و شهر «سیم دیپ» بمبهایی منفجر شده بود. انتقال بیست هزار نیروی ارتش به پایتخت (معادل کل جمعیت غیر نظامی شهر) نشانه نگرانی عمیق نسبت به این مسئله بود. نخستین نشانه های روشن آنچه که می توانست رخنه و یتنامی ها یا طرفداران آنها باشد در اواخر ۱۹۷۸ (در آستانه تهاجم ویتنام به کامبوج) پدیدار گشت. سه روزنامه نگار غربی در پی دعوت دولت کامپوچیه به این کشور مسافرت کرده بودند. (رژیم تلاش داشت حمایت بین المللی برای خود جلب کند.) در آخرین شب اقامتشان در کامبوج، حمله اسرارآمیزی به محل اقامت آنها در منطقه جنوب غربی در نزدیکی پایتخت انجام شد. «ملکوم کالدول» که یکی از نویسندگان برجسته غربی و هوادار رژیم جدید بود، آن شب پس از اینکه خوشحال از انجام یک مصاحبه اختصاصی با پل پوت بازگشته بود، کشته شد.

بسیاری از کارشناسان نظامی بورژوا می گویند که کامبوج در اوایل ۱۹۷۷ به چندین تهاجم نظامی کوچک درمناطق تاریخا مورد منازعه دست زده بود. جنگ در اواسط سال دیگر تمام عیار شد. حمله کامبوجی ها برای کوشالی ویتنام با شکست روبرو شد. ویتنام با تمام قوا به ضدحمله دست زد. جبهه شرقی بدون جنگ چندانی سقوط کرد. در اواخر سال ۱۹۷۷، کامپوچیه تمام مناسبات دیپلماتیک خود با ویتنام را قطع کرد.

سال ۱۹۷۸ برخورد جدیدی رخ نداد. مرکزیت، دو تیپ نظامی را برای دستگیری رهبری منطقه شرق اعزام کرد. بسیاری از نیروهای منطقه شرق به سوی نیروهای درحال پیشروی ویتنام فرار کردند. ارتش ویتنام، آنها و خمرهای بومی ویتنام را در واحدهای ویژه برای جنگ در خاک کامبوج سازماندهی کرد. واکنش کامبوج، انتقال گروه کثیری از غیر نظامیان منطقه شرق به منطقه شمال غربی بود.

اهداف جنگی ویتنام را می توان به وضوح از عملیاتش دریافت: نهایتا نه تنها کامبوج را اشغال کرد و ارتش کامپوچیه را تار و مار کرد، بلکه یک نیروی ۱۵۰ هزار نفری در آنجا کماشت. اشغال کامبوج توسط ویتنام یک دهه طول کشید تا اینکه شوروی سقوط کرد و رهبران ویتنام به صرافت جلب سرمایه گذاریهای خارجی افتادند. بدین ترتیب، نمی توان قبول کرد که ویتنام صرفاً برای حفظ خود به کامبوج حمله کرد.

در عین حال کامپوچیه به شیوه ای ارتجاعی در برابر تهدید ویتنام ایستاد. رادیو پنوم پن فراخوان داد «پیش به سوی پالایش نیروهای مسلحمان، حزبمان و توده های مردممان... در راه دفاع از خاک کامبوج و نژاد کامبوجی.... هرکدام از ما باید سی ویتنامی را بکشد... دو میلیون سرباز برای جنگ با ویتنام کافی است. چون جمعیت ویتنام پنجاه میلیون است... ما تنها دو میلیون سرباز برای در هم کوبیدن پنجاه میلیون ویتنامی لازم داریم، و هنوز شش میلیون دیگر از ما باقی می مانند. ما برای پیروزی باید نبردمان را بدینگونه طراحی کنیم.» (۷۳)

این فراخوان شگفت انگیز حزبی است که خود راحزب کمونیست می خواند. از نظر رهبری کامپوچیه شاید این تنها شیوه بسیج مردم کامبوج برای جنگ بود. اما با صدور فراخوان جنگ نژادی، آنها شکست خود را تضمین کردند. دولت ویتنام تمامیت ارضی را خدشه دار و تهدید کرده بود. اما حداقل به همان اندازه آمال انقلابی مردم ویتنام را لگدمال کرده بود. کلیه خلقهای هندوچین نیازمند انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی بودند. یک حزب انقلابی در کامبوج می توانست با تمام قوا برای وحدت با کارگران و دهقانان ویتنامی تلاش کند و از هواداران سیاست انقلابی در ویتنام حمایت کند. اصلا چرا ح ک ک با تمام قوا برای جلوگیری از جنگی که علیه منافع توده های هر دو کشور بود، تلاش نکرد؟

به نظر می رسد که ح ک ک مشتاق برخورد نظامی بود. ظاهراً حزب فکر می کرد که جنگ (با ویتنام) بالاخره مشکلات داخلیشان را برطرف کند. هم از طریق ایجاد موجی از وحدت ملی و هم از طریق پایان دادن به دخالتهای ویتنام. علاوه بر این، ح ک ک فکر می کرد که جنگ را می برد. البته معلوم شد که تحلیلی بسیار ذهنی بود.

پل پوت به دو روزنامه نگار غربی دیگر که به کامبوج دعوت شده بودند گفت که ویتنام به تنهایی نمی توانست کامبوج را شکست دهد زیرا «در ویتنام چیزی نیست». او گفت که نقشه ویتنام این بود که شوروی نیروهای پیمان ورشو را از اروپا برای اشغال کامبوج بفرستد. ولی آمریکا و متحدین آسیای جنوب شرقی او این حرکت را تاب نخواهند

آورد و مضافاً این کار جبهه اروپایی امپراتوری شوروی را تضعیف کرده و آن را آماج حملات ناتو می کند.

شوروی که خود را با توافقنامه میان آمریکا و چین مورد تهدید می دید، به حمایت خود از ویتنام ادامه داد. برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا بعداً با افتخار اعلام کرد که «من از چینی ها خواستم که از پل پوت حمایت کنند، من تایلند را تشویق به حمایت از کامبوچیه دمکراتیک کردم.» (۷۵) در فوریه ۱۹۷۹، چین با ۲۵۰ هزار سرباز برای «درس دادن به ویتنام» به این کشور حمله کرد ولی ویتنامی ها به آنها درس بهتری دادند. امید و محاسبات ح ک ک به اینکه از طریق ائتلافهایی ارتجاعی به نجات کامبوج و پیروزی نائل آید بطرز وحشتناک غلط از آب درآمد.

ویتنام در دسامبر ۱۹۷۸ با همان استراتژی «شکفتن لاله» که سایگون را ساقط کرد، به کامبوج حمله کرد. نیروهای مسلح ویتنام عبارت بود از یکصد هزار ویتنامی و سی هزار کامبوجی. کل هشتاد هزار نیروی مسلح کامبوچیه در مرزهای شرقی مستقر شدند. به این حساب که جنگ موضعی در خواهد گرفت. نیروهای ویتنام از شمال و جنوب مواضع آنها را در هم کوبیدند و در مرکز کامبوج به هم رسیدند. سپس پخش شدند. بخشی از آنها به طرف شرق، از پشت سر به نیروهای کامبوجی مستقر در مرز حمله بردند. مابقی در جهت غرب و همه جهات پراکنده شدند. دو هفته بعد، در روز هفتم ژانویه ۱۹۷۹ پنوم پن را به اشغال درآوردند.

رهبری ح ک ک با خفت تمام مثل لون نول با هلیکوپتر فراری شدند.

بخش چهارم: برخی مسائل استراتژیک

درباره مالکیت خصوصی و برابری

برای براه انداختن یک بحث تحریک آمیز بگذارید نقل قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست را نقل کنیم: «به یک معنا، تئوری کمونیستها را می توان دریک جمله خلاصه کرد: لغو مالکیت خصوصی» (۷۶)

آیا این همان کاری نیست که ح ک ک می خواست انجام دهد؟ و چرا نباید سریع و یک شبه انجامش می دادند؟

درک آنها از مسئله در اشکال داشت که ارتباط لاینفک با یکدیگر داشتند. یکی درک غلط آنها از مالکیت خصوصی و ماهیت و نقش متضادش در کشوری مثل کامبوج بود. یعنی مسئله انقلاب دمکراتیک نوین. دومی درک غلط از معنای نفی سرمایه داری بوسیله سوسیالیسم بود. خط و سیاست ح ک ک علیرغم استفاده از ترمینولوژی مارکسیستی، در هر دو زمینه عمیقاً ضد مارکسیستی بود.

بنیانگزاران مارکسیسم در مانیفست کمونیست توضیح می دهند که منظورشان این نیست که «پیشه ور خرد و دهقان کوچک» را از بین می برد. «نیازی به از بین بردن آن نیست. چرا که تکامل صنعت تا حد زیادی آنرا از بین برده است و هر روز بیش از پیش از بین می برد.» این نوع مالکیت خصوصی بسیار پیش از سرمایه داری وجود داشته است و تجربه انقلابات سوسیالیستی نشان داده که حتی بسیار پس از آنکه سرمایه داری بعنوان یک نظام ازبین برود، باقی خواهد ماند. آماج اصلی سوسیالیسم، سرمایه است. سرمایه «آن نوع مالکیت خصوصی است که کار دستمزدی را استثمار می کند، و فقط در شرایطی تزاید می یابد که ذخیره جدیدی از کار دستمزدی برای دور جدیدی از استثمار به آن برسد.» بنابراین سرمایه نوع خاصی از مالکیت خصوصی است: محصول کار دستجمعی کارگران است که توسط طبقه ای نسبت به آنان منافع متخاصم دارد، تصاحب می شود. بنابراین «سرمایه دار بودن، قدرت شخصی نیست، بلکه قدرت اجتماعی است». بوضوح بر این نکته تاکید شده است که هدف «از میان بردن تملک خصوصی محصولات کار... که برای تولید مجدد زندگی بکار می رود» نیست. «ما تنها می خواهیم خصلت مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی اجازه دارد زنده بماند که مصالح طبقه حاکمه اقتضا کند».

برای توضیح، بسط و کاربست تحلیل بالا در مورد کامبوج، اجازه بدهید ابتدا به این جنبه از مالکیت خصوصی بپردازیم. برخلاف پیش بینی مارکس و انگلس در اواسط قرن نوزدهم، تا کنون تمام انقلابات سوسیالیستی در کشورهایی رخ داده اند که نه مالکیت سرمایه داری، بلکه مالکیت خرد معمولترین نوع مالکیت در آنجا بوده است. (حتی در روسیه که یک کشور امپریالیستی بود، اکثریت جمعیت دهقان بود.) چین هم تحت حاکمیت «سه کوه» امپریالیسم، فئودالیسم و آنچه مائو سرمایه داری بوروکرات خواند (آن نوع سرمایه داری که با امپریالیسم، زمین داران بزرگ و دولت حلقه های اتصال دارد) قرار داشت.

کامبوج در بسیاری موارد از چین متفاوت بود ولی باز هم در موارد اساسی چندان متفاوت نبود. اکثریت وسیع مردم تحت ستم و استثمار هر سه کوه بود. بطور خاص، دهقانان نمی توانستند با کار روی زمین حتی معیشت خود را تامین کنند زیرا مداوماً به این سه باج می دادند. چه به شکل اجاره و سایر اشکال استثمار توسط ملاکین فئودال و چه به مالیات بگیران و ربا خواران که اضافه تولید شده توسط دهقان را می مکیدند. این اضافه بطور عمده، دوباره در تولید سرمایه گزاری نمی شد. بلکه صرف تامین یک سلسله مراتب اشرافیت فئودالی (بویژه دربار) و دم و دستگاه اداری مستعمره چی ها و دست نشاندگان آنها (دولت فئودال ـ سرمایه داری بوروکرات سیهانوک) و سایر اشکال انگلی (نظیر رباخواران و سلسله مراتب بودایی) می شد.

انقلاب دمکراتیک نوین

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به درستی مطرح می کند، «آماج انقلاب در این دسته از کشورها عبارت است از امپریالیسم خارجی، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات، و فئودالها. این طبقات در پیوند تنگاتنگ با امپریالیسم قرار دارند و بدان وابسته اند. انقلاب در این کشورها از دو مرحله می گذرد: نخست، انقلاب دمکراتیک نوین که مستقیماً به مرحله دوم، یعنی انقلاب سوسیالیستی می انجامد. خصایص، اهداف و وظایف مرحله نخست انقلاب، پرولتاریا را قادر و ملزم می سازد تا با تمام طبقات و اقشاری که می توان حمایتشان از برنامه دمکراتیک نوین را جلب کرد، جبهه واحد گسترده ای تشکیل دهد. اما این کار باید برمبنای رشد و تحکیم نیروهای مستقل پرولتاریا، منجمله نیروهای مسلح پرولتاریا تحت شرایط مناسب و اعمال هژمونی طبقه کارگر بر سایر اقشار انقلابی توده، خصوصاً دهقانان فقیر انجام پذیرد. سنگ بنای این اتحاد، همانا وحدت کارگر ـ دهقان و پیشبرد انقلاب ارضی است. (یعنی مبارزه علیه استثمار نیمه فئودالی در نقاط روستایی و یا تحقق شعار «زمین به کشتگر» است) که یک بخش مرکزی برنامه دمکراتیک نوین است.» (۷۷)

حتی این مرحله دمکراتیک نوین نیز به صورت کامل در کامبوج پیش نرفت. در آغاز، آماج انقلاب به درستی تعیین

شدند و دهقانان برای یک جنگ رهایی بخش و انقلاب ارضی بسیج شدند. اما در همان حدود دو سال پیش از پیروزی، گرایشی رو آمد که باعث ایجاد گیجی در مورد اهداف انقلاب شد. در سال ۱۹۷۶، ح ک ک که «جهش فوق بزرگ به پیش» کامبوج (یک سال پس از پیروزی انقلاب) را با «جهش بزرگ به پیش» چین (هفت سال پس از پیروزی انقلاب) مقایسه می کرد، چنین گفت: «بی شک حزب ما درنگ نکرد. ما از دوره انقلاب ارضی و تحول اجتماعی گذر نکردیم. ما از دوره انقلاب دمکراتیک خلق به سوسیالیسم جهش کردیم». (۷۸) معنی این حرف این است که تفاوت صرفاً بر سر سرعت تحولات نبود بلکه راه آنها متفاوت بود.

کنوپراتیوها در کامبوج بخشی از پروسه باز توزیع انقلابی زمین نبودند. بلکه بالعکس، این کنوپراتیوها بر مبنای مصادره زمینهای دهقانان توسط دولتی بود که برنامه های اقتصادیش آنها را بیش از پیش به بازار جهانی زنجیر کرد. اگر مانیفست کمونیست را درک کنیم درمی یابیم این ادعا که کامبوج «اساساً یک جامعه کلکتیوی» شده بود، کاملا بی اساس است. مانیفست می گوید: «در یک جامعه بورژوایی، کار زنده چیزی نیست جز وسیله ای برای افزایش کار انباشته. در جامعه کمونیستی (مارکس وانگلس در اینجا منظورشان از کمونیسم، همان سوسیالیسم بمثابه مرحله نخست جامعه کمونیستی است)، کار انباشته وسیله ای است برای وسعت بخشیدن، غنی کردن و پیشرفت بقای کارگر». با توجه به وضعیت توده ها در کامبوچیه دمکراتیک، واضح است که آنها در کدامیک از این دو جامعه می زیستند. جهش کامبوج به سوی سوسیالیسم نبود، بلکه به سوی سرمایه داری بود.

کنوپراتیوهای کشاورزی

کنوپراتیوها یکی از شالوده های اساسی ساختمان سوسیالیسم در چین بودند. اما ایجاد کنوپراتیوهای سطح عالی (کمونهای خلق) نقطه اوج پروسه ای بود که با انقلاب دمکراتیک نوین آغاز گشت. بلافاصله پس از کسب قدرت سراسری (و حتی پیش از آن در بعضی مناطق آزاد شده)، دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست چین برای کسب زمین بپاخاستند. بدون مالکیت بر زمین (هم زنان و هم مردان) هیچ تضمین وجود نداشت که آنها از قید فئودالیسم رها شوند. اگر چنین نمی شد آنها چگونه می توانستند احساس کنند که چیزی تغییر کرده است؟ در واقع، مناسبات فئودالی می توانست به اشکال نوین مجدداً ظاهر شود. همانگونه که مائو خاطر نشان کرد، انقلاب دمکراتیک نوین در را به روی سرمایه داری می گشاید. اما بیش از آن به روی سوسیالیسم می گشاید. در این کنوپراتیوها دهقانان می توانستند مزایای یکپارچه کردن نیروی کار و زمین خود را دریابند. در عین حال می توانستند ببینند که رشد سرمایه داری در کشاورزی به ناگزیر دهقانان را به فقیر و غنی قطب بندی می کند و بنابراین سوسیالیسم تنها راه نجات برای اکثریت جامعه است. در چین، بدون اتلاف وقت، دهقانان در گروههای همکاری متقابل و کنوپراتیوهای کوچک و سطح پایین سازماندهی شدند. در این کنوپراتیوها، زمین به صورت کلکتیو کشت می شد اما هر کس به میزان نسبت زمین، حیوانات بارکش، و ابزار کارش از محصول سهم می گرفت. (این شیوه در کامبوج تا پیش از سال ۱۹۷۵ در مناطق آزاد شده و در برخی مناطق پس از آن نیز بکار گرفته می شد و بسیار مقبول پسند دهقانان بود.) سپس در اواسط دهه ۱۹۵۰ حزب کمونیست چین به دهقانان فراخوان داد که «بر مبنای اصل تعاون داوطلبانه و منافع متقابل، اتحاد خود با یکدیگر را که تا آن زمان بر پایه این کنوپراتیوهای کوچک و نیمه سوسیالیستی بود، یک مرحله پیشتر برده و در کنوپراتیوهای بزرگ تولیدکنندگان کشاورزی که کاملا خصلت سوسیالیستی داشتند، جمع شوند. (بعبارت دیگر، افراد در این کنوپراتیوها بر مبنای کارشان در تولید، سهم می بردند، نه بر مبنای میزان زمین یا سرمایه ای که گذارده اند.) این پروسه گام به گام به دهقانان کمک می کند که از طریق تجربه شخصی خویش به تدریج به آگاهی سوسیالیستی دست یابند و به تدریج شیوه زندگیشان را تغییر دهند بدون اینکه یک مرتبه با تحولات ناگهانی غیر قابل هضم روبرو شوند. این شیوه گذار باعث می شود که معمولا از کاهش بیش از اندازه محصول طی مثلا سال اول و دوم جلوگیری شود. و در واقع باید افزایش سالانه محصول را تضمین کنند. و این کار شدنی است.» (۸۰)

در کامبوج همه مجبور بودند در مزارع کنوپراتیوی زندگی کنند، در حالیکه کنوپراتیوها در چین تکیه بر دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال ایجاد می شدند. این کنوپراتیوها طی مدت بسیار کوتاه چنان بازدهی بالا بدست آوردند که دهقانان مرفه خواستار پیوستن به آنها شدند. اما تا زمانی که توان سیاسی دهقانان متشکل در کنوپراتیو رشد نکرده بود، از پیوستن دهقانان مرفه به آنها جلوگیری می شد.

اقتصاد سوسیالیستی چیست؟

درک ح ک ک از سوسیالیسم به همان اندازه اشتباه بود که درکش از دمکراسی نوین اشتباه بود. به غلط چنین می انگاشت که هرچه در مالکیت عمومی است، به خودی خود سوسیالیستی است. مارکس مالکیت عمومی سوسیالیستی را با مالکیت اجتماعی تعریف می کرد، نه با مالکیت دولتی. به عبارت دیگر، مالکیت دولتی نیز می تواند یک شکل از مالکیت خصوصی به معنای مارکسیستی آن باشد و بی شک درکامبوج پیش از انقلاب، چنین بود. در این شکل از مالکیت خصوصی، اضافه تولید شده به نفع عده ای قلیل غصب می شود، «در حالیکه کارگر از این جهت زندگی می کند که بر سرمایه بیفزاید، تا زمانی اجازه زندگی دارد که منافع طبقه حاکمه اقتضا کند.»

سوسیالیستی شدن و سوسیالیستی ماندن جامعه به این عوامل بستگی دارد: اینکه توده های زحمتکش هرچه بیشتر موج وار به اربابان تولید (خود پروسه-تولید، مناسبات میان مردم در تولید و تخصیص اضافه)، و به اربابان حکومت و کل جامعه تبدیل شوند و جامعه را گام به گام ولی به صورت مستمر به سوی الغای آنچه که انقلابیون چین آنها را «چهار کلیت» می خواندند پیش ببرند. (یعنی الغای تمایزات طبقاتی بطور عموم، الغای کلیه مناسبات تولیدی که شالوده این تمایزات است، الغای کلیه مناسبات اجتماعی که براین مناسبات منطبق است و الغای کلیه ایده های ناشی از این مناسبات اجتماعی). این نکته احتیاج به یک بررسی عمیق دارد (رجوع کنید به اقتصاد مائوئیستی: گروه نویسندگان شانگهای). اما حتی با یک بررسی کلی هم می توان دریافت که راه کامبوج از راه چین متفاوت بود. علیرغم اینکه ح ک ک ادعا می کرد که «کامبوج بیست سی سال جلوتر از چین بود.»

بررسی مائو از تجربه ساختمان سوسیالیسم در جهان منجمله و بویژه تجربه شوروی و تجربه چین، او را به این درک رساند که سوسیالیسم یک دوره

گذار تاریخی نسبتاً طولانی است. کتاب «اقتصاد مائوئیستی» توضیح می دهد: «مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی هنوز برای مدت معینی در جامعه سوسیالیستی پا برجا خواهند بود.... از سوی دیگر، خود مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی یک پروسه تحول و تکامل از وضعیت جنینی به کمال و بلوغ را از سر می گذراند. در جامعه سوسیالیستی، «کمونیسم از نظر اقتصادی هنوز نمی تواند کاملا به مرحله بلوغ برسد و یا بطور کامل از سنتها یا آثار بقایای سرمایه داری عاری باشد.» تاسیس نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی، نفی بنیادین نظام مالکیت خصوصی بود. اما این بدان معنا نیست که مسئله مالکیت کاملا حل شده است. حق بورژوایی در عرصه مالکیت هنوز بطور کامل محو نشده است. بعلاوه از آنجا که نظام کالایی، مبادله از طریق پول، توزیع بر مبنای کار، کماکان عمل می کند و تفاوتهای پایه ای میان کارگر و دهقان، شهر وروستا، کار یدی و کار فکری هنوز موجود است، و حق بورژوایی هنوز تا حد بسیار جدی در مناسبات متقابل میان مردم موجود است و موقعیت مسلطی در عرصه توزیع دارد. این حق بورژوایی در دوره تاریخی سوسیالیسم نمی تواند بطور کامل منحل شود، و حتی در برخی زمینه ها اجازه ابراز وجود قانونی دارد و تحت حمایت دولت است. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، حق بورژوایی تنها محدود می شود. دیکتاتوری پرولتاریا شرایط محو حق بورژوایی از صحنه تاریخ را فعالانه می آفریند.» (۸۱)

حق بورژوایی به آن مناسبات اقتصادی و اجتماعی گفته می شود که بطور رسمی برابری طلبانه است اما در واقع عناصر نابرابری را در خود حمل می کنند. (۸۲) ح ک ک به خیال خود مشکل نابرابریهای اجتماعی و بنابراین طبقات را یک شبه با الغای پول و دستمزد، حل کرده بود. ولی حق بورژوایی به ناگزیر کماکان به حیات خود ادامه می داد. بطور مثال، در زمینه نابرابریهای «طبیعی»، جوانان سالم در نظام توزیعی آنها بیش از معلولین و سالمندان جیره دریافت می کردند. از آنجا که سطح تولید بسیار پایین بود، مواد خوراکی برای تغذیه برابر همگان کافی نبود. یک مثال دیگر، امتیازات اجتناب ناپذیر معینی بود که به کادرهای رهبری داده می شد: نظیر حمل و نقل، رادیو و غیره. بعلاوه برای تضمین بقای آنها، این کادرها از دارو و مواد خوراکی بیشتر برخوردار بودند. برابری مطلق غیر ممکن بود. همانگونه که مائو در برابر رو آمدن این چنین نظراتی در روزهای اولیه ایجاد ارتش سرخ در چین گفت: «تساوی گری مطلق در دورانی که سرمایه داری هنوز نابود نشده است، بجز یک تصور واهی دهقانی و خرده بورژوایی چیز دیگری نیست و حتی در جامعه سوسیالیستی نیز تساوی مطلق نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا در آن موقع محصولات مادی طبق اصل «از هرکس به اندازه توانش و به هرکس به اندازه کارش» و طبق مقتضیات کار توزیع می شود.» (۸۳)

مارکس گفت: «تحت کمونیسم، جامعه برمبنای «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» سازمان می یابد.» اما برای رسیدن به این مرحله، حق بورژوایی باید گام به گام محدود شده و تدریجی ملغی شود. بطور خلاصه، جهش ازاصل «به هرکس به اندازه کارش»، به اصل «به هرکس به اندازه نیازش» تنها با رشد آگاهی کمونیستی توده ها (که نیروی محرکه جامعه هستند) ورشد تولید (که نیازهای مردم را بطور واقعی برطرف کند) امکانپذیر است. لغو ظاهری حق بورژوایی توسط رژیم کامبوچیه دمکراتیک نه تنها یک توهم بود، بلکه بی عدالتی ها و حق کشی های واقعی را پنهان می ساخت - نظیر امتیازات «قدیمی ها» بر «تازه واردین»، که در حقیقت بوی متعفن مناسبات فئودالی ازآن بر می خاست چراکه وابستگی های خانوادگی نقش تعیین کننده در تقسیم مردم به «قدیمی» و «تازه وارد» بازی می کردند. اگر رژیم پابرجا می ماند و یا موفق می شد کشور را صنعتی کند، این نابرابریها (که بالقوه در همان زمان هم مرگبار بودند) مرگبارتر می شدند.

ح ک ک با از بین بردن دستمزد، پول و غیره تنها سوسیالیسم و کمونیسم را به استهزاء کشید و در واقع هیچکدام از کارهایشان با معیارهای کمونیسم (برطرف کردن نیازهای توده ها که اصلا انجام نشد) و سوسیالیسم (در نظر گرفتن کار هرکس در دریافت سهمش از توزیع) وفق نداشت. در عوض، با جیره های غذایی ناکافی و گرسنگی دادن، نیروی کار کردن و علاقه به کار را در آنها از بین می برد و بدین ترتیب سطح تولید را پایین می آورد. کار آنها شبیه چیزی بود که مائو در ارتباط دیگری گفته بود - از گاو می خواهیم شیر بدهد



سال ۱۹۷۷ - متعاقب کودتایی که به احیای سرمایه‌داری در چین انجامید - پل پوت در کنار هوا کو فن (یکی از رهبران رویزیونیست چین) دیده می شود. چین رویزیونیستی به تامین کننده کمکهای خارجی کامبوج تبدیل شده بود.

ولی اجازه نمی دهیم علف بخورد.

پل پوت مسئله را این چنین می دید: «سرمایه برای ساختن صنایع مان را از کجا می آوریم؟ سرمایه ما اساساً از کار مردم ما حاصل می شود. مردم ما با کار کردن، تولیدات کشاورزی را رشد می دهند... ما یک منبع مهم دیگری برای ایجاد سرمایه داریم. یعنی این واقعیت که دستمزد نداریم. فقدان دستمزد خود یک منبع بزرگ ایجاد سرمایه است.» (۸۴) علیرغم اینکه مازاد تولید تحت سوسیالیسم و سرمایه داری منبع ایجاد سرمایه است، اما در اینجا کاملا و عامداً تفاوت میان این مازاد در سوسیالیسم و در سرمایه داری نادیده گرفته می شود. در حالیکه «کار انباشته ابزاری جهت گسترش، تقویت و ترفیع بقای کارگر است.» به جای این، آنها اصل اساسی سرمایه داری را برگرفتند، یعنی کشیدن شیره توده کارگر، در بسیاری موارد تا دم مرگ. (۸۵) بر پایه این دیدگاه، نه برنج بلکه مناسبات اجتماعی عقب افتاده ای که نیروی کار را ارزان ساخته امتیاز برتر کامبوج در تجارت خارجی است . درست بر پایه همین دیدگاه، امروز سرمایه های غربی برای برپایی کارگاه های تولیدی لباس به کامبوج هجوم می آورند.

از نظر تاریخی، اتفاقاً بزرگترین اشتباهی که در رابطه با حق بورژوایی مرتکب شدند این بود که در مقابل لغو گام به گام آن مقاومت کردند. تا «چهار کلیت» محو نشده است «بقای بورژوازی و یا پدیدار شدن بورژوازی نوین امکان پذیر خواهد بود.» (۸۶)«در کشور ما هنوز نظام کالایی برقرار است. نظام دستمزدی نیز نابرابر است زیرا بر مبنای مقیاس هشت رتبه ای قرار دارد. این گونه چیزها را در دیکتاتوری پرولتاریا تنها می توان محدود کرد. بنابراین اگر افرادی نظیر لین پیانو به قدرت برسند (مانو در اینجا تجارب مبارزه دو خط مشی پیشین درون حزب را در یک مبارزه جدید علیه دن سیائو پین بکار می گیرد)، به سادگی می توانند نظام سرمایه داری را برقرار کنند. بدین علت است که ما باید هرچه بیشتر آثار مارکسیست ـ لنینیستی مطالعه کنیم». (۸۷) این یکی از مهمترین خدمات مانو بود که در گیر و دار مبارزه برای جلوگیری از غصب کنترل حزب و دولت توسط افرادی نظیر دن سیائو پین آنرا هشدار داد.

اما ح ک ک همین کار را به شیوه ای «منحصر بفرد» انجام داد. پول ملغی شده بود اما تولید کالایی کماکان ادامه داشت: کئوپراتیوها، برنج و سایر محصولات را (به ارزش دلار) در ازای دریافت کالاهای دیگری به دولت تحویل می دادند. برنج مهمترین کالا محسوب می شد، نه بدین جهت که به کار تغذیه مردم می آمد، بلکه بدین سبب که در بازار جهانی مبادله شدنی بود. از نظر کامبوچیه دمکراتیک تغییر جهت دادن نیرو و منابع از این تشکیل سرمایه به تلاشهای دیگر مانند مبارزه با مالاریا و سایر بیماریها که از مردم تلفات می گرفتند، سودآور نبود. (۸۸) در واقع از آنجا که هدف تولید نه ارضای نیازهای توده ها بلکه انباشت سرمایه بود، خود نیروی کار کماکان کالا بود. تحت چنین شرایطی، الغای پول تنها پرده ساتر نازکی بود که چهره سرمایه داری را می پوشاند، و فقدان دستمزد تنها لاپوشان کردن استثمار بسیار وحشیانه ای بود که جریان داشت.

در حقیقت، خط ح ک ک چندان هم «منحصر بفرد» نبود. در «اقتصاد مائونیستی شانگهای» آمده است که لیوشائوچی و چن پوتا که رهبران دار و دسته رویزیونیستی در حزب کمونیست چین بودند، پیش از موقع خواهان برچیدن تولید کالایی شدند. مائو چنین پاسخ داد: «تلاش برای برچیدن زودرس تولید کالایی و مبادله، و نفی زودرس نقش سازنده کالا، ارزش، پول، و قیمت، برای ساختمان سوسیالیسم مهلک است و بدین سبب هم غلط است.» کتاب «اقتصاد مائونیستی» چنین ادامه می دهد: «تولید کالایی سوسیالیستی را نباید از بین برد بلکه باید آن را برای برقراری پیوند میان صنعت و کشاورزی چین، میان مناطق شهری و روستایی رشد داد. این برای پیشبرد ساختمان سوسیالیسم ضروری است. (۸۹)

چان چون چیائو (یکی از نزدیکترین رفقای مائو، از رهبران «گروه چهار نفره» که دستگیریشان پس از مرگ مائو نشانه وقوع کودتای ارتجاعی در چین بود) آن را چنین مطرح می کند: «آن نوع «کمونی کردن» که توسط لیوشائوچی و چن پوتا تبلیغ می شد نباید دوباره اجازه سر بلند کردن بیابد. ما همواره متذکر شده ایم که ما نه تنها بیش از اندازه کالا نداریم بلکه هنوز در چین وفور کالا نیست. بنابراین تا زمانی که کمون ها چیز چندانی برای عرضه ندارند تا به همراه گروههای تولیدی و دسته های کاری و کمونی شوند، و شرکتهای تحت مالکیت عموم مردم هنوز تولیداتشان را برای تحقق شعار «به هرکس به اندازه نیازش، به سطح انبوه نرسانده اند تا نیازهای هشتصد میلیون مردم چین برآورده شود، ما ناگزیر هستیم همچنان به تولید کالایی، مبادله از طریق پول، و توزیع بر مبنای کار ادامه دهیم. ما تدابیر مناسبی جهت محدود کردن زیانهای این چیزها بکار برده و می بریم. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری توده هاست.» (۹۰)

به عبارت دیگر، مسئله صرفاً به خاکسپاری پول و تولید کالایی نیست. بلکه مسئله این است که چگونه شرایط مادی و سیاسی لازم برای از بین بردنشان را مهیا کنیم. نه اینکه در حرف آنها را، «ملغی» کنیم و در عمل مناسبات باب طبعشان را ابقاء کنیم.

چیزی برای از دست دادن وجود ندارد

درس سیاسی جهانشمول مهم دیگری که می توان از تجربه کامبوج گرفت. هر کشوری به نوبه خود مجموعه به هم پیچیده‌ای از تضادهاست که از این میان، تضاد میان تولید اجتماعی (به نمایندگی پرولتاریا) و مالکیت خصوصی (به نمایندگی بورژوازی) تضادهای بی شمار دیگری را تحریک می کند و یا با آنها تداخل می یابد. طبقه ای که چیزی برای از دست دادن ندارد هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای عمدتاً دهقانی، در اقلیت است. با این وجود حزب کمونیست با حرکت از منافع و مواضع انقلاب پرولتری بین المللی، باید بر تحتانی ترین (اقشارو طبقات) اتکا کند تا وسیعترین اقشار مردم را در هر مقطع برای مبارزه علیه منبع بلایایی که بر اکثریت وسیع، در آن کشور و در تمام جهان نازل شده، بجنگد و نهایتاً آن را نابود کند. یعنی اینکه، کمونیستها باید با احساسات طبقاتی استثمارشده ترین ها وحدت کرده و آنها را به سطح جهان بینی رهایی بخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم ارتقاء دهند. این مصافی است در مقابل کمونیستهای همه کشورهای جهان که با آن دست و پنجه نرم می کنند.

سرود انترناسیونال می گوید: «برما نبخشد فتح و شادی، خدا، نه شه، نه قهرمان، با دست خود گیریم آزادی، در پیکارهای بی امان» یعنی اینکه هیچکس، چه با نیت خیر چه با نیت شر، نمی تواند زحمتکشان جهان را نجات دهد، مگر خودشان. مصرع پایانی این سرود، «انترناسیونال است نژاد انسانها» بر این نکته تاکید دارد که پرولتاریا تنها با نابود کردن تمام طبقات

و هر آنچه که بویی از طبقات برده، یا به عبارت دیگر با رها ساختن نژاد انسانها، می تواند خود را رها سازد.

حزب

در اینجا به مسئله حزب می رسیم. راز حزبی که موجودیت، خط مشی، سیاستها و ایدئولوژیش را از نظر توده ها به صورت راز سربه مهر نگاه می دارد، در آن است که «سوسیالیسم» اش در واقع سرمایه داری است.

ح ک ک نسبت به وظیفه رهبری میلیونها نفر توده های کامبوجی در مسیر بنا نهادن یک جامعه نوین خیلی کوچک بود. این حزب در هنگام پیروزی تنها چهارده هزار عضو داشت. رقم عضویت تا سال ۱۹۷۷ روی همین تعداد نگه داشته شد. کمتر از نیمی از کئوپراتیوها دارای شعبه حزبی بودند. (۹۱) بعبارتی، پیش از اینکه ح ک ک و جنبش انقلابی در موقعیت استفاده از قدرت سیاسی قرار گرفته باشند یعنی بتوانند جامعه را رهبری کنند، ویتنامی ها با ایجاد شرایط برای پیروزی زودرس در واقع آنان را «خلع سلاح»کردند. چینی ها بر پایه دو دهه جنگ خلق به رهایی دست یافته و به سوسیالیسم گذار کردند. طی آن دو دهه، حزب تربیت یافت و آبدیده شد و بخشهای وسیعی از توده ها در کوران انقلاب ارضی، قدرت سیاسی انقلابی و مبارزه مسلحانه متحول شدند.

شرایط، باعث شد که قدرت سیاسی یکباره از آن ح ک ک شود. با وجود این اگر ح ک ک از کسب قدرت سیاسی سرباز می زد، در حقیقت به منافع مردم کامبوج و انقلاب جهانی خیانت کرده بود. بدون اینکه به حدس و گمان بر سر اینکه غیر از این چه می تواند بشود متوسل شویم باید بگوییم که در هر حالت آنها خلاف آنچه که باید انجام می دادند، کردند: آنها می بایست بطور ویژه این دیدگاه جهانشمول را بحساب می آوردند که انقلاب، یک پروسه دراز مدت است که کمونیستها در آن پروسه می بایست برای تغییر شرایط بجنگند. نه چشم بر آن شرایط ببندند و نه اینکه سر تسلیم در برابرش فرود آورند. بطور مثال به این شکایت «اینگ تیریت» توجه کنید: «در پایتخت هیچ چیز تحت کنترل ما نبود مگر کارخانجات». این نقل قول غالباً توسط رهبران حزب منجمله پل پوت پس از سرنگونی تکرار شد. این اعتراف از سوی حزبی که شهرها را تخلیه کرده بود تکان دهنده بود. حتی اگر چنین بود، مسئله مقابل کمونیستها آن است که این معضل را چگونه حل کنند. حزب کمونیست شوروی که عمدتاً در شهرهای بزرگ فعالیت داشت، پس از کسب قدرت با مسئله مشابهی در روستاها روبرو گردید. برای همین می بایست نیازها و تمایلات واقعی اقشار مختلف دهقانی و سایر مردم را تحقیق و بررسی می کرد و براین پایه سیاستهای معینی اتخاذ می کرد تا بتواند آنها را گام به گام به پیش رهبری کند. و در عین حال تربیت سوسیالیستی گسترده ای را درمیان آنان پیش ببرد و پیشروان توده ها را به حد اعضای حزب ارتقاء دهد. اما ح ک ک بجای اتخاذ این روش تلاش کرد دیدگاههایش را به زور قهر و خشونت اعمال کند. سریعاً هم در برابر عملکرد واقعیات مادی جهان (که هیچگاه درکشان نکرده بود و آخرالامر هم کنترلی رویشان نداشت) سپر انداخت و تسلیم شد.

چگونه حزبی که «مخفی» است می تواند رهبری کمونیستی واقعی بر توده ها اعمال کند؟ این چنین حزبی تنها می تواند به یک معنای بورژوایی فقط دستورالعمل صادر کند و بر اجرایشان نظارت کند. و هیچگاه نمی تواند به یک معنای کمونیستی، بدون پیشبرد خط مشی توده ای، بدون اجرای اصل از توده ها به توده ها، بدون توضیح سیاستها، اهداف و ایدئولوژیش به توده ها، آنها را به خود جلب کند و خطش را بدین شیوه به یک نیروی مادی تبدیل نماید.

یک حزب پرولتری، یک حزب طبقاتی است . نه فقط برحسب ایده هایش بلکه بطور مادی. این تفاوت مهم میان یک حزب پرولتری و یک تشکیلات توطئه گر انقلابی از نوع بورژوایی (بلانکیستی) است. ایدئولوژی و خط حزب باید بر جهان بینی و منافع انقلاب پرولتری بین المللی منطبق باشد. اما سخن ما در اینجا در مورد چیزی بیش از گروهی از افراد با عقاید سوسیالیستی است. اگر حزب بیان حرکت آگاهانه آن بخش از توده ها که تربیت کمونیستی می یابند نباشد، صرفاً می تواند صاحب برخی عقاید درست باشد و سعی کند در مسیری انقلابی طی طریق کند، اما نمی تواند سیاستهای درستی را برای پیشروی در مسیر پرپیچ و خم مبارزه طبقاتی فرموله کند، چه رسد به اینکه موفق به پیاده کردن این سیاستها شود. در بهترین حالت جهت خود را از دست خواهد داد.

ح ک ک بیشتر شبیه یک محفل کوچک بود تا یک حزب . نه به خاطر اندازه اش، بلکه به علت رفتارش. همانگونه که مائو نوشت: «آنان که دارای طرز تفکر محفلی هستند در برابر این نظر که باید تمام نیروهای مثبت را بکار گرفت، باید تمام کسانی را که متحد شدنی هستند، متحد کرد، باید تمام عوامل منفی را به عوامل مثبت تبدیل کرد تا بتوان امر کبیر ساختمان سوسیالیسم را به پیش برد، مقاومت می کنند.» (۹۲)

منظور ما این نیست که ح ک ک پایگاه اجتماعی نداشت. به نظر می رسد که این حزب از حمایت پرشوری در میان دهقانان فقیر و بویژه مردان و زنان جوان که در جامعه پدرسالار کامبوج بطور خاصی تحت ستم بودند، برخوردار بود. اما این حزب به جای اینکه از طریق اتکاء به پیشروان، توده های مردم را جلب کند، این پایه اجتماعی را بر مبنای بلافصل خودشان جلب کرد و بیشتر از سایر اقشار مردم به آنها امتیاز داد، و صرفاً به اعمال دیکتاتوری بر بقیه مردم پرداخت بدون آنکه میان طبقات حاکمه سابق و مردمی که تحت ستم آن طبقات بودند، تمایزی قائل شود.

همین خط چندین بار طی انقلاب چین سر بلند کرد: خط «دهقان فقیر» که به جای بسیج توده های فقیر برای متحد ساختن مردم، تلاش داشت بر عقب افتاده ترین احساسات انتقام جویی و منفعت جویی این توده ها دست بگذارد. لنین اینگونه احساسات را چنین توصیف کرد: «قبلا آنها بخور بخور می کردند، حالا نوبت من است که بخور بخور بکنم.» این هیچ نیست مگر ایدئولوژی سرمایه داری و وسیله پیدایش طبقه جدیدی از استثمارگران.

ح ک ک چنین نوشت: «بطور مشخص، ما بر نیروی کارگران اتکاء نکردیم. کارگران (در اسم) پیشاهنگ بودند، اما به صورت واقعیت مشخص پیشاهنگ نشدند. واقعیت مشخص این است که فقط دهقان وجود داشت. بنابراین ما از کسی کپیه برداری نکردیم...» (۹۳) بی شک این درست است: در چین زمان مائو و در تمام کشورهایی که از آن زمان تاکنون جنگ خلق واقعی برپا شده است، کمونیستها به عضوگیری از میان پرولترها و تربیت آنها برای پیشبرد این وظیفه توجه عظیمی مبذول داشته اند. و روی تهیدستان تکیه کرده اند تا اقشار وسیع دهقانی را از طریق دگرگون کردن تمام جهان بینی شان و کمک به آنان برای انکه تبدیل به دهقانان سوسیالیست با

جهان بینی پرولتری شوند، رهبری کنند. یک روی سکه مطلق ح ک ک به تعیین اقشار کلیدی طبقه کارگر و بسیج و تربیت پرولترهای انقلابی (۹۴) بود و روی دیگر سکه همان اندازه بی علاقگی در تربیت مارکسیستی بخشی از دهقانان، بود. آنها نه تنها هیچ بخشی از دهقانان را مجهز به موضع، روش و خط پرولتاریای بین المللی نکردند، بلکه مارکسیسم را به هیچ درجه و شکلی به میان آنها نبردند.

اما این مسئله ح ک ک را به یک حزب دهقانی نیز تبدیل نکرد، اگرچه دیدگاه هایش تا اندازه ای با برخی گرایشات خودجوش معین میان برخی دهقانان مطابقت داشت. بویژه تنفر طبقاتی میان دهقانان که در واقع باید در را بروی مجهز کردن آنان به آگاهی همه جانبه طبقاتی بگشاید. بجای این، احساسات فوق علیه منافع انقلابی گسترده تر دهقانان بکار گرفته شد.

از آنجا که ح ک ک برای رهبری مردم از خط مشی توده ای پیروی نمی کرد، و از آنجا که توده ها را در انجام کارهایی رهبری می کرد که در واقع علیه منافع توده ها بود تعجب آور نیست که به اعمال دیکتاتوری علیه توده ها توسل جست.

مائو در اینباره صریحاً می گوید: «دیکتاتوری را در صفوف خلق نمی توان بکار برد. خلق نمی تواند روی خودش دیکتاتوری اعمال بکند و نیز بخشی از خلق نمی تواند بخشی دیگر را سرکوب کند. عناصر قانون شکن درون خلق باید تسلیم قانون شوند. ولی بین این عمل و اعمال دیکتاتوری جهت سرکوب دشمنان خلق فرق اصولی موجود است. درون خلق، سانترالیسم دمکراتیک حاکم است. قانون اساسی ما تصریح می کند که شهروندان جمهوری خلق چین از آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، اتحادیه ها، نمایشات، تظاهرات، ایمان مذهبی و غیره برخوردارند. ما طرفدار آزادی با رهبری و دمکراسی تحت هدایت مرکزیت هستیم. و به هیچوجه منظورمان آن نیست که مسائل ایدئولوژیک و مسائل مربوط به تشخیص غلط و درست را درمیان خلق می توان با تدابیر قهری حل و فصل کرد.» (۹۵)

ممکن است ح ک ک برای حفظ قدرت سیاسی به صرافت متحد کردن مردم افتاده باشد. ولی نمی توانست این کار را بکند. از یک سو، آنها در مقابل انقلاب فرهنگی و تئوری و پراتیک آن مبنی بر «اعمال دیکتاتوری همه جانبه پرولتاریا» روی خود را برگرداندند. آنها در مقابل تجربه این انقلاب که طی آن حزب کمونیست توده ها را در استفاده از قدرت سیاسی شان برای دگرگون کردن کل جامعه، رهبری کرد، سکوت کردند. از سوی دیگر، آنها کوچکترین درکی از پیچیدگی و متناقض بودن جامعه سوسیالیستی نداشتند. آنها قادر به تشخیص تفاوت میان تضادهای درون خلق (که منافع درازمدتشان بطور اساسی یکسان است) با تضادهایی که با دشمنان (که منافعشان در تخاصم با منافع توده ها قرار دارد) موجود است، نبودند. اسناد این حزب مملو از چنین شعارهایی است: «خط مشی توده ای»، «کادرها به میان توده ها می روند» و «به مردم گوش بدهید»، «خلق را متحد کنید»، و غیره . عدم توجه به این نکته و بحساب نیاوردن آن و در عوض آنان را همچنس مرتجعین حاکم پیش و پس از آنها قلمداد کردن، اشتباه است و ما را از حقیقت مسئله دور می کند. نکته بر سر این است که آنها خطی انحرافی داشتند. این خط انحرافی صرفاً یک ایده انحرافی نبود. این خط به ناگزیر به نیروی مادی قدرتمندی تبدیل شد زیرا منطبق بود بر روشی که جهان ارتجاعی سازمان یافته است.

در جهان امروز، تولید کنندگان خرد و نیروهای خرده بورژوا نمی توانستند بر هیچ جامعه ای حاکم شوند. هر نوع منطق سرمایه داری (چه کوچک، چه بزرگ) نهایتا باید در برابر خواستهای سرمایه امپریالیستی سر تسلیم فرود آورد. شاید بتوان گفت که ح ک ک به شیوه «منحصر بفردی» داشت می رفت که نوع حکومتی را در کامبوج برقرار کند که شبیه آن در دهه های اخیر در بسیاری کشورهای جهان سوم دیده شده است. در این کشورها نیروهای بورژوازی ملی تبدیل به سرمایه داران بوروکرات شدند، و کشیدن شیره جان دهقانان از طریق دولت و سایر اشکال استثماری کلکتیو برای تصاحب اضافه آنان، مکمل تسلیم شدن به بازار جهانی است.

انترناسیونالیسم پرولتری

ح ک ک طی سندی در مورد تاریخچه حزب چنین مطرح می کند که در عین حال که مطالعه تجربه احزاب خارجی نقشی مثبت در تاسیس حزب در دهه شصت بازی کرد، حزب بسیاری تجارب بد ناشی از کپیه برداری و یادگیری از تجارب خارجیً را نیز داشت. این تجارب در رابطه با مشکلات کوچک و بزرگ، نتایج بدی برای حزب ببار آورد. از یک سو، این تجارب ما را کاملا به جهل کشاند. ازسوی دیگر، در پیشرفت جنبش انقلابی اخلال کرده و کاهی موجب نابودی آن شد و مانع پیشرفت حزب ما شد. بدین ترتیب، چه بهتر که از تجارب خارجی چیزی نیاموزیم.» (۹۶) این غلت تا جمعبندی غلط از رابطه با ویتنامی ها است. اما حمله به چین و مائو نیز هست. مهمترین علت اینکه آنها مشتاق آموختن از دیگران نبودند این بود که آنچه را به آنها آموزش می دادند قبول نداشتند و مورد پسندشان نبود. آنها خط مائو را رد کردند. نه از این جهت که چینی بود. بلکه بدین سبب که جهانبینی و منافع کاملا متفاوتی ازجهان بینی و منافع ایشان را نمایندگی می کرد. بدین علت است که این مشکل آنها به مرور بدتر شد. گزارش شده که حزب در اوایل به دنبال دستیابی به درک درست از مسائل بود. بدین جهت، کادرهای حزب آثار مائو و استالین را مطالعه می کردند. اما پس از اینکه حزب خط مشی خود را تحکیم بخشید، دیگر از این خبرها نبود.

یک چیز مارکسیستی را آنها مسلما دوست نداشتند و آن استهزای «کمونیسم ملی» توسط مارکسیسم است. هیچ حزبی نمی تواند نماینده منافع اکثریت توده های مردم یک کشور باشد مگر اکثریت وسیع توده های مردم جهان را نمایندگی کند. بی شک این به معنای آن نیست که همه توده ها را می توان به یکباره جذب کرد، و توده ها به پیشرو و میانه و عقب افتاده تقسیم نمی شوند. همانگونه که مانیفست می گوید: «در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، آنها (کمونیستها) منافع مشترک کل پرولتاریا را مستقل از ملیتشان، خاطر نشان کرده و مطرح می سازند.» هر حزب کمونیست که انقلاب را در یک کشور تحت سلطه و یا یک کشور امپریالیستی رهبری کند، صرفا یک گردان جنبش پرولتاریای انقلابی بین المللی است که هدفش کمونیسم جهانی است.

بواقع، رهایی کامبوج، چه برای مردم کامبوج و چه برای مردم جهان، یک پیروزی به هدر داده شده است.

بخش پنجم: سرنوشت کامبوج

پس از سرنگونی رژیم پل پوت، آمریکا هیچ مشکلی در حمایت از بقایای ارتش این رژیم نداشت. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰،

امدادهای بین المللی تحت رهبری آمریکا هزاران جنگنده خمر را در جنگلهای منطقه مرزی غرب کامبوج و در اردوگاههای پناهندگی در تایلند تامین می کرد. (۹۷) آمریکا و سازمان ملل دست نشانده اش تا یک دهه بعد نیز «جبهه متحد ملی» تحت رهبری ح ک ک را که سیهانوک هنوز بطور رسمی ریاستش را بعهده داشت، بعنوان دولت قانونی کامبوج به رسمیت می شناخت.

اگر سقوط بلوک شوروی نبود، ویتنامی ها کماکان به اشغال کامبوج ادامه می دادند. اگر سقوط شوروی باعث تغییرات بنیادین در عرصه بین المللی نمی شد، آمریکا نیز کماکان به حمایت خود از «جبهه متحد ملی» ادامه می داد و عضویت «جبهه متحد» در سازمان ملل کماکان پابرجا باقی می ماند.

پس از سقوط شوروی آمریکا دیگر سودی در حمایت از خمرهای سرخ نداشت. اولا، آمریکا بخاطر آنکه وحشیانه منافعش را از طریق بمب افکنهای ب ۵۲ و جهت بیرق «کمکهای بشردوستانه» پیش می برد نیاز دارد که تاریخ هندوچین را بازنویسی کند و خود را که نسل کش درجه اول است مخالف سرسخت کشتار مردم این خطه جا بزند. ثانیاً، آمریکا خواهان محاکمه سران، ح ک ک شد تا بدین وسیله بهتر بتواند دولت بر سر کار پنوم پن را به زانو درآورد. (رئیس این دولت هون سن است، او مسئول سابق منطقه شرقی است که زمانی «جسم خمر و مغز ویتنامی» نامیده می شد و اکنون مورد حمایت چین بود.) در دوره اشغال کامبوج توسط ویتنام، قحطی در کامبوج بیداد می کرد. اشغالگران ویتنامی و دولت دست نشانده آنها بنام «جمهوری خلق کامپوچیه»، دهقانان را تشویق می کردند که برای راه اندازی آبراه هایی که زمان ح ک ک ایجاد شده بود و اکنون به گل نشسته بودند، «کروههای همبستگی» تشکیل دهند. آنها برخی اهداف اقتصادی خمرهای سرخ را نیز دنبال کردند. جانشینان ح ک ک که اکنون با نام «حزب انقلابی خلق کامپوچیه» قدرت سیاسی را به دست داشتند، خود را ادامه ح ک ک که (به قول آنها) در ۱۹۵۱ تاسیس شد می دانستند. ح ک ک برای جلب حمایت غرب (و شاید دفن گذشته خودش) در سال ۱۹۸۱ خود را منحل کرد تا جبهه متحد علیه ویتنام را تقویت کند.

آخرالامر، حتی سیهانوک که ظاهرا تحت نام وی می جنگیدند، نیز ح ک ک را رها کرد. در ۱۹۸۹ با پادرمیانی آمریکا یک دولت ائتلافی متشکل از نیروهای قدیمی طرفدار آمریکا و نیروهای جدید طرفدار ویتنام به روی کار آمد. سیهانوک دوباره رییس کشور و شاه شد. پسرش، شاهزاده رانارید که ظاهراً چندان ازحمایت پدر برخوردار نبود، سالها بر سر کنترل کشور با هون سن کشمکش داشت تا اینکه بالاخره هون سن در اواخر دهه ۹۰ او را به وسیله یک کودتا ساقط کرد.

اقبال خمرهای سرخ و حامیان ارتجاعی خارجیشان ناپدید شد. آنها چند هزار نیروی مسلح خود را حفظ کردند و ظاهراً حمایت توده ای داشتند. اما در نهایت در بهترین حالت به یک گروه شورش بی هدف و در بدترین حالت به راهزن تبدیل شدند. آنها از طریق قاچاق مواد مخدر، قاچاق چوب درخت جنگلها، و قاچاق جواهر از طریق تایلند روزگار می گذرانند. اگر حمایت دولت ارتجاعی تایلند نبود از بین رفته بودند. در اواسط دهه نود آنها با هون سن معامله ای کردند. در ازای حمایت از دولت، او به آنها اجازه بازسازی و حتی حدی قدرت سیاسی داد. این بار بعنوان شرکای بی مدعا در طرح ارتجاعی «تثبیت» کامبوج، اینگ ساری در ۱۹۹۶ تسلیم شد و مورد بخشش ملوکانه قرار گرفت. طی دو سال بعد، خیوسامفان (دومین رییس سابق دولت کامپوچیه دمکراتیک)، نوآن چی (معاون دبیر حزب) بهمراه برخی از تحصیلکردگان پاریس دیده که هسته اولیه کادرها و هواداران پل پوت را ایجاد کرده بودند، نیز تسلیم شدند.

شهر مرزی پایلین (غرب باتامبانگ، در منطقه شمال غربی) و حومه اش به جولانگاه آنها تبدیل شد . به همان شکلی که هر بخش از مناطق روستائی کامبوج توسط یک جنگ سالار محلی اداره می شود. فرماندار این بخش، یک فرمانده سابق ارتش خمرهای سرخ بود که بعدا بطور رسمی از طرف دولت به این پست منصوب شد. معاون او، پسر اینگساری است. نیروهای نظامی و انتظامی آن منطقه، جنگندگان سابق خمرهای سرخ هستند. واحدها و ساختار فرماندهی آنها مثل سابق دست نخورده باقی مانده است. تنها تفاوت اینست که این ۲۰۰۰ نفر به جای پیژاماهای سیاهشان اکنون یونیفورم دولت جدید را می پوشند. اکنون بسیاری از چریکهای سابق سوار بر موتورسیکلت های هوندا در خیابانها می چرخند؛ رهبران سابق ح. ک. ک. فعالیتهای گسترده «مشروع» و شبکه های قاچاق را اداره می کنند. شهرشان پایلین دارای «کازینوی بین المللی قیصر» است که سرمایه داران تایلندی را به خود جلب می کند. ده ها روسپی خانه، یک بانک و میکده های بیشماری دارد که تفرجگاه چریکهای سابق است. اینگساری و خیوسامفان در ویلاهای محافظت شده ای مشرف به شهر زندگی می کنند. (۹۸) پل پوت در آوریل ۱۹۹۸ مرد. رفقای سابق اش او را که به اعدام محکوم شده بود در خانه اش تحت نظر نگاه داشتند. آنها یک خبرنگار خارجی را دعوت کردند تا در آستانه مرگ با وی مصاحبه کند. در حقیقت آنها با اینکار می خواستند ثابت کنند که دیگر با او نیستند. در مبارزات درون حزبی که منجر به دستگیری پل پوت شد، او دستور اعدام یکی از مقامات نظامی حزب به نام سون سن و ۱۴ تن از افراد خانواده اش را صادر کرده بود. پل پوت بعدا چنین توجیه کرد که کشتن طفل شیرخوار این خانواده یک تصادف بود. آخرین رهبر تاریخی ح. ک. ک. در جنگل، که پل پوت را سرنگون کرد کوشید در سال ۱۹۹۹ بر سر تسلیم خود با دولت به توافق برسد. اما وی را دستگیر کردند. این فرد که تاموک نام دارد و مسئول منطقه جنوب غربی بوده اینک در انتظار محاکمه است و این به موضوع کشمکش میان آمریکا و هون سن تبدیل گشته است.

بد نیست بپرسیم که یک دهه پس از اینکه غرب دوباره کامبوج را به چنگ آورده، با این کشور چه کرده است؟

«صنعتی» شدن کامبوج ظاهرا جنبه مثبت اوضاع است. تا ژانویه ۱۹۹۹ یکصد و ده کارگاه دوزندگی رسمی با ۷۲ هزار کارگر، و ۳۹ کارخانه با ۱۱۰ هزار شغل جدید اجازه تاسیس یافتند. آمریکا و اتحادیه اروپا به محصولات کامبوج اجازه می دهند که با تعرفه های پایین به بازارهایشان وارد شوند. البته سرمایه هائی که در کامبوج کار می کند، سرمایه های غربی است. غربی ها سودش را می برند و کامبوجی ها زجرش را می کشند. دستمزد بسیاری از کارگران در صنعت رو به رشد دوزندگی در ازای ۴۸ ساعت کار هفتگی اخیرا از ۴۰ دلار به ۳۰ دلار تنزل یافت. حتی دستمزد کارگرانی که مزد بالا دریافت می کنند از ساعتی هشتاد سنت به ساعتی پنجاه سنت (نیم دلار) تنزل یافته است.

کامبوج ظاهرا هنوز واحد پول خود را ندارد. کارگران دلار آمریکائی دریافت می کنند. هنگام بحران مالی شرق آسیا، کامبوجی ها به شدت آسیب دیدند. زیرا اندونزی و تایلند ارزش پولهای خود را در ازای دلار آمریکا پایین آوردند. بدین ترتیب از نظر ارزان کردن نیروی کار، روی دست کامبوج بلند شدند.

یک «صنعت» بزرگ دیگر در کامبوج، روسپیگری است که بیشترین شغل را ایجاد می کند. استثمارگران بومی و خارجی از قبل صدها هزار زن و مرد جوان و بیکار که اکثرا از روستا به شهر آمده اند، تغذیه می کنند. تعداد آنها تا ۶۰۰ هزار نفر هم تخمین زده شده که اکثرا به بیماری ایدز مبتلا هستند. کامبوج از نظر سرعت رشد بیماری ایدز، در آسیا اول است.

تخمین موقعیت ۸۵ درصد از جمعیت ۱۱٫۴ میلیونی که هنوز در مناطق روستائی بسر می برند، از خارج بسیار مشکل است. چرا که آنها برای رسانه های تحت کنترل امپریالیستها مهم نیستند. واقعیتی که اینک بسیار آشکار شده اینست که در کشوری که سابقا دهقانان چندین تن ماهی از یک هکتار آب بیرون می کشیدند، اکنون نسل ماهی در حال انقراض است. «تنل ساپ» (دریاچه بزرگ در مرکز کامبوج که بزرگترین دریاچه آب شیرین آسیای جنوب شرقی محسوب می شود) به خاطر عملیات چوب بری برای بازار لوکس غرب اینک به گل و لای نشسته است. گزارش شده که کامبوج طی پنج سال آینده کاملا از درخت تهی خواهد شد. کازینوهائی که در سواحل دریاچه بنا می شوند، دهکده های ماهیگیری و نواحی پرورش ماهی را نابود می کنند. بنگاه های امدادرسانی در مورد بروزخطر قحطی گسترده مرتبا هشدار می دهند.

کامبوج به معنای واقعی کلمه آشغالدانی امپریالیستها شده است. آنها زباله های شیمیائی زهرآگین را که هیچ کشوری حاضر به قبول آن نیست در کامبوج دفن می کنند. وخامت این مسئله بالاخره به رسانه های غرب راه یافت؛ زیرا یک شورش اعتراضی علیه مرگ کارگران در یکی از اماکن دفن زباله بوقوع پیوست. محل شورش، بندر سیهانوک ویل در جنوب غربی کشور بود. یعنی همانجائی که زمانی نه چندان دور تسلیحات چینی برای جبهه رهائیبخش ملی ویتنام در آن پیاده می شد.

اوضاع کامبوج را می توان چنین جمعبندی کرد: در نتیجه تجاوز آمریکا و جنگهای متعاقب آن، کامبوج دارای بیشترین تعداد معلولین جنگی در دنیا است. هنوز سیستم درمانی واقعی در این کشور وجود ندارد. جاده ها و راه آهنی که طی بمبارانهای هوائی آمریکا تخریب شدند، هیچگاه بازی سازی نشدند. محصول برنج هیچگاه به سطح پیشین خود بازنگشت. نیمی از کودکان این کشور دچار گرسنگی یا سوء تغذیه مزمن هستند. نرخ مرگ و میر کودکان هنگام تولد تا پنج سالگی در کامبوج از جمله بالاترین نرخها در جهان است.

اوضاع کامبوج را از نظر سیاسی ـ اقتصادی چنین است: از نظر سیاسی تحت قیمومیت سازمان ملل است. از نظر اقتصادی، تحت قیمومیت صندوق بین المللی پول است. سرمایه گذاری در کامبوج بطور مستقیم و غیر مستقیم توسط آمریکا و اروپا کنترل می شود. دولت کامبوج یک دولت ائتلافی متشکل از تمام احزابی است که طی نیم قرن گذشته بر این کشور حاکم بوده اند.

البته هیچکس اینها را نسل کشی نمی داند و خواستار محاکمه جنایتکاران نمی شود. زیرا روال عادی زندگی در نظام امپریالیستی چیزی جز این نیست.

توضیحات

۱) به همین جهت است که کنگره آمریکا و دولت کلینتون میلیونها دلار به بررسی «جنایات کامبوج» اختصاص داده اند. آنهم در زمانی که بودجه های تحقیقاتی را بطور کل محدود می کنند. ارقام متفاوتی در مورد تعداد کسانی که در کامبوج کشته شده اند ارائه شده است. یکی از بالاترین ارقام متعلق به «بن کیرنان» است. او یکی از محققان سرشناس در این زمینه است که زمانی از ویتنام هواداری می کرد و اکنون رئیس «پروژه تحقیق در مورد جنایات کامبوج» در دانشگاه «ییل» است. بودجه این پروژه را دولت آمریکا تامین می کند. او رقم جمعیت کامبوج در سال ۱۹۷۵ را از رقم جمعیت کامبوج در سال ۱۹۷۹ کسر کرد. نتیجه، یک و نیم میلیون نفر بود که در جمهوری دمکراتیک کامبوچیه، جان خود را بر اثر گرسنگی، بیماری، جنگ و اعدام از دست دادند. اما این رقم جای بحث بسیار دارد.طی این دوران جنگ جاری بود و سرشماری انجام نمی شد. حکومت آمریکائی کامبوج در سال ۱۹۷۵ می توانسته رقم جمعیت را بالا برده باشد. و حکومت طرفدار ویتنام کامبوج در سال ۱۹۷۹ می توانسته این رقم را پایین آورده باشد. ارقامی که حکومت کامبوچیه دمکراتیک چندین بار ارائه داده برد با هم جور در نمی آمدند. «بن کیرنان» عامدا ارقام بی پایه و منتشر نشده یک پژوهشگر خصوصی را پایه کار خود قرار داده است. «مایکل ویکری» که از آمار سازمان سیا استفاده کرده، رقم مردگان (به هر علتی) را حدود هشتصد هزار می داند. رجوع کنید به «بن کیرنان»، «رژیم پل پوت» (انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۹۶) صفحه ۴۵۷، آمار ادعائی ویکری را نیز در اینجا ذکر و بررسی کرده ایم. «ناموک» رهبر ح. ک. ک. طی مصاحبه ای در سال ۱۹۹۷ به مجله «بررسی اقتصادی شرق دور» چنین گفت: «واضح است که پل پوت علیه بشریت جنایت کرده است. اما من با آمار آمریکائی مبنی بر میلیونها کشته موافق نیستم. اما فکر می کنم رقم صدها هزار درست باشد.» (۲۳ اکتبر ۱۹۹۷)
ما این روش ارتجاعی را قبول نداریم که برای لاپوشانی یک سلسله جنایات، ادعا شود که جنایات دیگری بزرگترند. اما حتی بر این مبنا نیز، جنایات آمریکا بسیار بیشتر از جنایات دیگران است. جنگ آنها در هندوچین یکی از خونین ترین جنایاتی است که جهان تاکنون به خود دیده است. میزان بمب هائی که آمریکا بر ویتنام ریخت بیش از سه برابر مقدار بمب هائی است که طی جنگ جهانی دوم ریخته شد، این بمب ها دو میلیون ویتنامی را کشت و ده میلیون نفر را آواره کرد. و در کامبوج، آمریکا یک رژیم دست نشانده را در سال ۱۹۷۰ به روی کار آورد و سپس نیروهای خود را به آنجا فرستاد. هواپیماهای ب . ۵۲ آمریکا مدت بیش از ۳ سال بلاوقفه بر سر کامبوج بمب فرو ریختند. نیم میلیون تن مواد منفجره و ناپالم، مناطق روستائی را شخم زد و باعث قحطی بیسابقه شد. یک میلیون کامبوجی در آن جنگ کشته شدند. با وجود این، «پروژه تحقیق در مورد جنایات کامبوج» این را در برنامه خود نمی گنجاند.
۲) شایعه مائوئیست بودن ح. ک. ک. را شوروی ها برای نخستین بار بر سر زبانها انداختند. برای مثال: ولادیمیر سیرنوف: «کامبوچیه: جنایات مائوئیست ها و خط سیرشان»، انتشارات نووستی، ۱۹۷۹ . هدف آنها خراب کردن مائوئیسم و چین مائو از طریق همبسته وانمود کردن آن با پل پوت. خوب است بدانید که شوروی از قطع رابطه با رژیم آمریکائی لون نول در کامبوج خودداری کرده بود.
۳) «کیرنان» که سعی ندارد ح. ک. ک. را مائوئیست قلمداد کند، معترف است که «نه پل پوت، نه اینگساری، نه خیو سامفان، نه هیچکس دیگر از مرکزیت ح. ک. ک. از انقلاب فرهنگی در زمان وقرعش هواداری نکرد.» (رژیم پل پوت، صفحه ۱۲۷) یک محقق سرشناس دیگر می نویسد: «هیچ شاهدی دال بر ارتباط ح. ک. ک. با رادیکال های چین در دوره ۷۱ ـ ۱۹۶۵ وجود ندارد.» (تیموتی کارنی: «پیروزی غیر منتظره»، به نقل از کارل دی جکسون ـ ویراستار ـ «کامبوج طی دوره ۷۸ ـ ۱۹۷۵: ملاقات با مرگ»، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۹، صفحه ۲۴)
۴) مصاحبه های نقل شده در کتاب «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۴۸
۵) «خلاصه ای از تاریخچه تفسیری حزب: سند منطقه شرقی»، به نقل از کارل جکسون: «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۶۴
۶) فاکتها از این قرارند:
«پل پوت در اواخر سال ۱۹۶۷ در یک مدرسه آموزشی حزب در جنگلهای شمال شرقی کامبوج تدریس کرد. او در مدت ۹ روز سخنرانی حتی یک بار هم نام انقلاب فرهنگی را بر زبان نراند و بندرت از چین ذکری می کرد. تنها یک بار گفت: چین کشور بزرگی است.» (کیرنان، رژیم پل پوت، صفحه ۱۲۷ ـ به نقل از یکی از شرکت کنندگان در آن مدرسه)
پل پوت درست پس از کسب قدرت در ژوئن ۱۹۷۵ به طور مخفیانه به هانوی و چین سفر کرد. پی از این سفر، چین کمکهای اقتصادی (نه نظامی) وسیعی در اختیار کامبوچیه دمکراتیک قرار داد.
وقتی مائو در سپتامبر ۱۹۷۶ درگذشت، کامبوچیه دمکراتیک عزای عمومی پنج روزه اعلام کرد. پل پوت ده تازه نخست وزیر شده بود طی یک پیام رادیوئی گفت: «مائو بزرگترین آموزگار پس از مارکس، انگلس، لنین و استالین بود.» یک پیام دیگر ح. ک. ک. به حزب کمونیست چین از انقلاب فرهنگی علیه «متربهای ضدانقلابی لیوشائوچی و دن سیائوپین» تمجید کرد. (که نت کین: تشریح ترور، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحات ۲۲۱ ، ۲۱۹، همچنین الیزابت بکر: «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۲۷۸ ـ ۲۷۷)
کیرنان از منابع دست دوم چنین نقل می کند که رهبران ح. ک. ک. نفرت خود از گروه چهار نفر (نزدیکترین رفقای مائو که دستگیری آنها در سال ۱۹۹۷ نقطه عطف کودتای رویزیونیستی دن سیائو پین بود) را در دوره مبارزات شدید درون حزب کمونیست چین متعاقب مرگ مائو بیان داشته بودند. (کیرنان: «رژیم پل پوت»، صفحات ۱۵۶ ـ ۱۵۵) در عین حال هیچکدام از این ادعاها مستند نیست و محتوای سیاسی اش مشخص نیست. بدین سبب نمی توان یک بحث جدی را بر مبنای آن پیش برد. چندین نویسنده سعی کرده اند که رژیم پل پوت را به گروه چهار نفر (و بالاتر از آنها، به مائو) وصل کنند. این کار بر مبنای شباهتها ادعائی بین آنها انجام گرفته است. سیاستهای ح. ک. ک. و چهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی در چین را یکسان قلمداد می کنند. ما در متن مقاله، با بررسی و مقایسه این سیاستها، چنین ادعائی را رد کرده ایم.
آنچه جای شک ندارد اینست که پس از کودتای دن سیائو پین، پل پوت و سایر رهبران ح. ک. ک. که ژستهای انقلابی می گرفتند و در پی جلب حمایت احزاب کمونیست پیوند و چشم به چین مائو داشتند، به پکن رفتند و دن سیائو پین را در فرودگاه در آغوش کشیدند. پل پوت طی سخنرانی در چین موجودیت ح. ک. ک. را برای نخستین بار علنی کرد. او با رجوع به تاریخچه حزب گفت: «ما همچنین از تجربه انقلاب جهانی و به ویژه از آثار رفیق مائوتسه دون آموختیم. تجربه انقلاب چین نقش مهمی در آن زمان بازی کرد.» (به نقل از کارل جکسون: «ملاقات با مرگ»، صفحات ۳۲۰ ـ ۲۱۹) او از مائو نام می برد ولی خائنان به میراث مائو را در آغوش می کشید. این سخنرانی از طریق رادیو در سراسر چین پخش شد، ولی در خود کامبوج پخش نشد.
۷) اکثر اسناد ح. ک. ک. که به دست آمریکا یا ویتنام افتاد به زبان خمر است. و آن اسنادی که ترجمه شده اند نیز غالبا غیر قابل دسترسی هستند. بسیاری سخنرانی های رادیوئی (مهمترین رسانه در کامبوج) توسط «اداره رادیوهای خارجی» دولت آمریکا ضبط و ترجمه می شد. در ارجاع به این دو نوع منبع، ما محققان اصلی را ذکر کرده ایم. علاوه بر چهار سند کامل ح. ک. ک. که در کتاب کارل جکسون بنام «ملاقات با مرگ» چاپ شده، همه جانبه ترین و در دسترس ترین سند ح. ک. ک. به انگلیسی، متعلق به دیوید چاندلر، بن کیرنان، چانتر بوآ ـ ویراستاران و مترجمان ـ «برنامه پل پوت برای آینده: اسناد محرمانه رهبری

کامبوچیه دمکراتیک، ۷۷ ـ ۱۹۷۶» (دانشگاه یل، گزارش شماره ۳۳ مطالعات آسیای جنوب شرقی، ۱۹۸۸) این گزارش و برخی مطلب دیگر در مورد کامبوج را می توان از طریق پست از نشانی انتشارات دانشگاه یل و نیز از نشانی پست الکترونیکی این دانشگاه دریافت کرد.

۸) به نقل از الیزابت بکر: «وقتی جنگ پایان گرفت»، انتشارات سایمون اند شوستر، ۱۹۸۶، صفحه ۳۴۵ . در این مورد، همچنین رجوع کنید به دیوید چاندلر: «تراژدی تاریخ کامبوج»، انتشارات دانشگاه یل، ۱۹۹۱، صفحه ۴۸

۹) به نقل از دیوید چاندلر، منبع بالا، صفحه ۸۷

۱۰) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۹۷

۱۱) «خلاصه ای از تاریخچه تفسیری حزب»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۵۷

۱۲) همانطور که از سیهانوک انتظار می رفت، او شرکتهای ملی شده آمریکائی را در اختیار اطرافیان خود قرار داد. ذخایر طلای کامبوج از آمریکا به فرانسه منتقل شدند و ژنرال دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه برای یک بازدید رسمی به کامبوج دعوت شد.

۱۳) ویلفرد بورشت که یکی از خبرنگارانی بود که جنگ را از زاویه منافع ویتنامی ها گزارش می کرد و محرم اسرار حزب زحمتکشان ویتنام بود در سال ۱۹۶۷ نوشت که از او خواسته شد درباره «مبارزه مسلحانه ای که قرار بود علیه سیهانوک آغاز شود» بنویسد. «سحبت از موفقیت انقلابی در آن زمان در کامبوج احمقانه بود.» . ویلفرد بورشت، «در سنگر»، لندن، ۱۹۷۹، صفحه ۳۲۴

۱۴) سخنرانی پل پوت در سال ۱۹۷۷، به نقل از دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحات ۱۶۷ ـ ۱۶۶

۱۵) «تاریخ حزب کمونیست کامبوچیه» (به زبان خمر) سند تند نویسی شده ای بود که گفته می شود توسط اینگساری در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است. به نقل از کیرنان «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، انتشارات ورسو ـ انتشارات نیولفت، ۱۹۸۵، صفحات ۲۵۱ ـ ۲۵۰

۱۶) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۴۸

۱۷) به نقل از دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحه ۲۲۴

۱۸) یعنی منطقه ای که خلبانان آمریکائی اگر بعنوان مواضع دشمن به آن مشکوک می شدند حق داشتند بدون اجازه قبلی مورد حمله قرار دهند که اساسا عبارت بود از تمام افراد، حیوانات، خانه های مسکونی و شالیزارهای خارج از مناطق تحت کنترل حکومت.۱۹) دولت دمکراتیک کامبوچیه، «اسناد سیاه و شواهد تجاوزات و ضمیمه سازمهای ارضی ویتنام علیه کامبوچیه»، ۱۹۷۸

۲۰) «آخرین نقشه»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۳۰۱

۲۱) کیرنان، «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، صفحه ۳۶۲

۲۲) «پرچم انقلابی»، اوت ۱۹۷۵، مترجم: تی ام کارتی، ویراستار: کیرنان، «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، صفحات ۳۶۹ ـ ۳۶۸

۲۳) سخنرانی پل پوت در سپتامبر ۱۹۷۸ به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۱۶۳ ـ ۱۶۲

۲۴) مصاحبه تیون پرازیت، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۶۳

۲۵) برای بررسی مشی سیاسی و نظامی حزب زحمتکشان ویتنام در دوره اواخر دهه هفتاد رجوع کنید به «ویتنام: سقط انقلاب»، نشریه انقلاب (ارگان ترویجی کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا) دوره چهارم، شماره ۸ ـ ۷، ژوئیه ـ اوت ۱۹۷۹

۲۶) دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحه ۲۳۴

۲۷) تیموتی کارنی، «سازماندهی قدرت»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۳۵

۲۸) به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۶۳

۲۹) به نقل از توام چامسکی و ادوارد هرمان، «بعد از توفان: هشدارچین پس از جنگ»، و «بازسازی ایدئولوژی استعماری»، انتشارات ساوث اند، ۱۹۷۹، صفحه ۱۶۱

۳۰) تلگراف سفارت، ۲۶ اوت ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۲

۳۱) به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۶

۳۲) هر دو به نقل از دیوید چاندلر، صفحه ۲۴۰

۳۳) «پرچم انقلابی»، اوت ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۴ . تاکیدات از خود نویسنده است.

۳۴) کامبوج عمدتاً به نیروی خود متکی بود. اما کمکهای مهمی طی جنگ و نیز پس از آن از چین دریافت کرد. تخستین کشتی مملو آذوقه کمتر از یک هفته پس از پیروزی از چین وارد شد. در اواسط ماه سپتامبر، چین به کامبوج پیشنهاد یک میلیارد دلار کمک اقتصادی بدون بهره داد . منجمله بیست میلیون کمک بلاعوض. این مبلغ بیشترین مقدار کمکی برد که چین تا آن زمان به کشوری داده بود. آمار از «فصلنامه چین»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۲۹

۳۵) مصاحبه ها، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۴۸

۳۶) سندی از ح. ک. ک.، «بررسی کنترل»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۳۷۱۴۷) «پرچم انقلابی»

۳۷) «حدادی آگاهی پرولتاریا برای اینکه تا آنجا که ممکن است تیزبین و قدرتمند شود»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحات ۲۷۹ ـ ۲۷۱

۳۸) «درباره کنترل و اجرای خط سیاسی جمع آوری نیروها برای جبهه دمکراتیک ملی حزب»، ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۶

۳۹) کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۴۵۸

۴۰) «پرچم انقلابی»، «حدادی آگاهی پرولتاریا...»، صفحه ۲۷۸

۴۱) رجوع کنید به »به پیشبرد کار ساختمان حزب و افزودن بر قدرت کلکتیوهای خلق توجه کنید»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۹۶

۴۲) تنها تبلیغات فاشیستی لون نول انتظار می رفت اقلیت ملی ویتنامی را که چندین نسل در کامبوج زندگی کرده بودند (مثل کامبوجی هائی که چندین نسل در ویتنام زندگی کرده بودند) چنین تشریح کند. اما متاسفانه این نقل قول از «اسناد سیاه» حکومت کامبوچیه دمکراتیک آورده شده است.

۴۳) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۲۶۳ ـ ۲۶۲

۴۴) مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»

۴۵) «بررسی کنترل»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحات ۹۹ ـ ۹۸

۴۶) به معنای معمول کلمه. برای این برنامه و اسناد سیاسی مربوطه رجوع کنید به چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران) «برنامه پل پوت برای آینده»

۴۷) رجوع کنید به «بادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا»، جهانی برای فتح، شماره های ۱۴ و ۱۵، (۹۱ ـ ۱۹۹۰)

۴۸) «خلاصه ای از گزارش درباره نظرات راهنمای رفقای نماینده تشکیلات حزبی در مجلس منطقه»، به نقل از چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران)، «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۵ . توجه داشته باشید که این برنامه برای مدتی در حزب مورد بحث قرار گرفت، علیرغم اینکه موجودیت حزب در آن زمان هنوز سری بود.

۴۹) مصاحبه با اینگ تیریت، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۲۴۷

۵۰) گزارش فعالیت های مرکزیت حزب بر طبق وظایف سیاسی عمومی سال ۱۹۷۶، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۱۹۷

۵۱) همانجا، صفحه ۱۸۸

۵۲) همانجا، صفحه ۲۰۶

۵۳) همانجا، صفحه ۱۸۲

۵۴) مائوتسه دون، «درباره مسئله کنژپراتیوهای کشاورزی»، منتخب آثار، انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹۷۱

۵۵) «گزارش فعالیتهای مرکزیت...»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۰۵

۵۶) همانجا، صفحه ۲۰۷

۵۷) همانجا، صفحات ۱۸۵ ـ ۱۸۴

۵۸) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۴۷

۵۹) همانجا، صفحه ۲۴۵

۶۰) گفته می شد که «سر نیم» عامل ویتنام در ح. ک. ک. بود. ولی او کامبوجی های بازگشته از ویتنام را سر به نیست کرد و این خلاف آن اتهام است. اما ظاهرا بر سر برخورد به ویتنام بین مرکزیت حزب و منطقه شرق اختلاف نظر وجود داشت.

۶۱) باید توجه داشت که جمعبندی این سند اینست که با توجه به «دشمنان مخفی» و «شبکه هائی در درون حزب»، موجودیت حزب باید سری بماند. «دشمن همچنین مایل است که ما خودمان را علنی کنیم تا بتواند خوب ما را ببیند و بعد بتواند به اهداف درازمدتش دست یابد. علنی شدن حزب، حفاظت از رهبری را مشکل می کند. در سپتامبر و اکتبر گذشته، ما راجع به علنی شدن فکر کردیم، اما از آن زمان تاکنون اسناد نشان داده اند که دشمن به هر طریق ممکن تلاش داشته ما را در هم شکند...» جمعبندی این بود که «تصمیم به علنی شدن معوق شود.» پای این استدلال مبنی بر اینکه علنی شدن حزب، رهبران را به مخاطره می افکند، چوبین است. زیرا پل پوت و سایر رهبران ارشد حزب به عنوان گردانندگان حکومت شناخته شده بودند. این فقط موجودیت حزب نبود که مخفی مانده برد، بلکه کمونیست بودنشان را هم مخفی کرده بودند.

۶۲) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۷۵

۶۳) چارلز اچ ترینینگز، «اقتصاد»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۱۴۵

۶۴) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۷۵

۶۵) او در سال ۱۹۹۲ دوباره غسل تعمید شد و چند سالی را با نام دیگری برای سازمان ملل و سازمان های غیر دولتی در غرب کامبوج کار کرد. در ماه مه ۱۹۹۹، او مصاحبه مفصلی با «نات تایر» نویسنده مجله «بررسی اقتصادی شرق دور» داشت.

۶۶) مائوتسه دون، «نکات عمده قطعنامه دفتر سیاسی»، منتخب آثار، جلد پنجم، انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹۹۷

۶۷) «خلاصه ای از تاریخ تفسیری حزب»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۵۱

۶۸) چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران)، «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۴

۶۹) چند مسئله تاکتیکی در این چارچوب مطرح است. برای چین غلط نبود که سیهانوک را به حرکت علیه آمریکا تشویق کند . به ویژه تا آنجا که سیهانوک بطور مشخص به جنگ ضدامپریالیستی کمک کند. چین همچنین کمک در اختیار ح. ک. ک. گذاشت. چه پس از رهائی، چه طی مبارزه رهائیبخش هیچ مدرک و سندی دال بر اینکه چین از این کمکها در جهت فشار وارد آوردن بر ح. ک. ک. برای پیروی از سیاست خارجی چین استفاده کرده باشد، وجود ندارد. ح. ک. ک. بعدا گفت که این حزب طی آخرین سال آن دوره، بطور متمرکز برای مقابله با کودتا تدارک می دید و نه برای مقابله با سیهانوک. (از «اسناد سیاه...»)

۷۰) «درسهای مختصر»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۲۰

۷۱) نات تایر، «مجله بررسی اقتصادی شرق دور»، ۲۳ اکتبر ۱۹۹۷

۷۲) «به پیشبرد کار ساختمان حزب و افزودن بر قدرت کلکتیوهای خلق توجه کنید»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۹۶

۷۳) نوار رادیوئی از بی بی سی، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحات ۳۹۴ ـ ۳۹۳

۷۴) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۴۳۲ ـ ۴۳۱

۷۵) نقل شده در منبع بالا، صفحه ۴۴۰

۷۶) مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»

۷۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، چاپ کرالا (هند)، ۱۹۹۸

۷۸) «برنامه چهار ساله حزب برای ساختمان سوسیالیسم در تمام عرصه ها»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۴۶

۷۹) همانجا، صفحه ۴۵

۸۰) مائوتسه دون، «درباره مسئله کنژپراتیوهای کشاورزی»

۸۱) «اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی بسوی کمونیسم: کتاب آموزشی شانگهای»، ریموند لوتا (ویراستار)، انتشارات بنر، ۱۹۹۴، صفحات ۲۵ ـ ۲۴ . ترجمه ای است از کتاب آموزشی چینی منتشره در سال ۱۹۷۵ تحت عنوان «مبانی اقتصاد سیاسی»

۸۲) رجوع کنید به پیشگفتار ریموند لوتا بر «اقتصاد مائوئیستی»۸۳) مائوتسه دون، «درباره تصحیح نظرات نادرست در حزب»، منتخب آثار، جلد اول

۸۴) سخنرانی پل پوت تحت عنوان «می رویم تا پیرق پیروزی شکوهمند حزب کمونیست کامبوچیه را در دفاع از کامبوچیه دمکراتیک، پیشبرد انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم برافرازیم»، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۹۸

۸۵) برنامه سال ۱۹۷۶ چنین می گوید: «ما باید از سال ۱۹۷۷ به بعد بتوانیم پنجاه تا صد در صد نیازهای مادی مردم را برطرف کنیم.» (برنامه چهار ساله حزب، صفحه ۱۱۱) از این می توان بی تفاوتی آنها نسبت به زندگی و مردم را فهمید. و دریافت که چرا این برنامه مخفی بود. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم چنین محاسباتی می کنند اما بدینگونه رک و بی پرده بیانش نمی کنند.

۸۶) کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی، صفحه ۲۱

۸۷) به نقل از کتاب آموزشی چینی، صفحه ۹

۸۸) برنامه سال ۱۹۷۶ طرح تولید ضد آفات و دارو را تا پایان آن دوره چهار ساله به تعویق انداخت. اگرچه برنامه از حمایت از رشد داروهای سنتی سخن می گوید اما هیچ تلاشی در جهت انجام اینکار به روش عملی صورت نگرفت. بدون در نظر گرفتن عواقب کار، به مردم نسخه داده می شد. چین به کامبوج پیشنهاد فرستادن «پزشکان پابرهنه» اش را برای انتقال تجربه در ترکیب داروهای سنتی و مدرن داد. اما این هم مثل مابقی پیشنهادات چین رد شد. زیرا رژیم کامبوچیه مایل نبود پای خارجی ها به روستاهای این کشور برسد.

۸۹) کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی، صفحه ۱۰۹

۹۰) چان چون چیانو، «درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی». به نقل از «مائو پنجمی برد؛ واپسین نبرد مائوتسه دون»، ریموند لوتا (ویراستار)، انتشارات بنر، ۱۹۷۸، صفحه ۲۱۹

۹۱) کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۳۱۳ . برای اطلاع از نظرات ح. ک. ک. در مورد حزب رجوع کنید به پرچم انقلابی، مقاله «حدادی آگاهی پرولتاریا...»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»

۹۲) مائوتسه دون، «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق»، منتخب آثار، جلد پنجم

۹۳) «درسهای مختصر از تاریخ جنبش انقلابی کامبوچیه تحت رهبری ح. ک. ک.»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۱۹

۹۴) این گزارش موقعیت سیاسی کارگران را برای باقی ماندن در شهرها «بسیار پیچیده» می بیند و می گوید که نمی توان به «افراد متعلق به اقشار تحتانی که جدیدا در شهرها بوجود آمده اند و بسیار متنوع هستند» اعتماد کرد. نتیجه گیریش اینست که آنها هم مثل «اقشار فوقانی جامعه» نباید وارد کادر رهبری کنژپراتیوها شوند و از هیچ حق سیاسی برخوردار شوند. این نظر در بخش مربوط به خطر «شبکه های دشمن در زیر خاک» آمده است! («گزارش فعالیتهای مرکزیت حزب بر مبنای وظایف سیاسی عمومی» سال ۱۹۷۶، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۰۸

۹۵) مائوتسه دون، «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق»

۹۶) «خلاصه ای از تاریخ تفسیری حزب»، به نقل از «ملاقات با مرگ»، کارل جکسون، صفحه ۲۶۴

۹۷) برژینسکی (یکی از مقامات دولت آمریکا) به این مسئله اشاره کرده است. رجوع کنید به الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۴۴۰

۹۸) رجوع کنید به روزنامه نیویورک تایمز، ۲۴ ژوئیه و ۲۸ دسامبر ۱۹۹۸ . و ساندی تایمز (لندن) ۱۹ آوریل ۱۹۹۸

گزیده‌ای از «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) ــ ۱۱ آوریل ۱۹۹۹

پیش‌درآمدی بر کشتار:

چگونه سرمایه‌داری باعث جنگهای بالکان شد؟

مللی که در ناحیه کوهستانی بالکان زندگی می کنند، می توانند با یکدیگر متحد شوند و این را در گذشته اثبات کرده اند. این خلقها در جریان جنگ جهانی دوم، هنگامی که نازیستهای آلمانی و فاشیستهای ایتالیایی بمدت سه سال سرزمینشان را اشغال کرده بودند، یک جنبش چریکی قدرتمند چند ملیتی تشکیل دادند و توانستند دشمن را شکست دهند. خلقهای یوگوسلاوی بسیاری از واحدهای ارتش نازی را در هم شکستند و بالاخره سلاح بر کف در جنگ مقاومتی که توسط کمونیستها رهبری می شد به آزادی دست یافتند. یوگوسلاوی مدرن بر پایه این اتحاد ساخته شد و توانست شش ملت و شمار دیگری از ملیت‌ها را گرد هم آورد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که یک اتحاد نوین، مترقی و چند ملیتی دیگر ساخته نشود. کلید این کار اتحاد بر پایه منافع توده های خلق است.

اتحادی که بر راستای سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری باید بنا شود. متاسفانه هیچگاه یک دگرگونی سوسیالیستی واقعی در یوگوسلاوی صورت نگرفت. رهبران یوگوسلاوی جدید به سرکردگی یوزف بروز تیتو به انقلاب خیانت کردند و راه سرمایه داری در پیش گرفتند. آنها مستقیماً خود را به آغوش امپریالیسم آمریکا انداختند. بدین ترتیب بذر جنگهایی که امروز می بینیم افشانده شد.

نخستین تجربه «رهروان سرمایه داری در قدرت» در سطح جهان

از سال ۱۹۴۸ تیتو از جانب جنبش جهانی کمونیستی که تحت رهبری ژوزف استالین قرار داشت، مورد انتقاد شدید قرار گرفت. همزمان، امپریالیستها به ستایش وی پرداخته و از او حمایت کردند. در آن زمان قدرتهای امپریالیسستی در گوشه و کنار جهان جنگهای گوناگونی را علیه نیروهای انقلابی و سوسیالیستی به پیش می بردند. تیتو ادعا کرد که راه «غیر متعهد» از شرق و غرب را می پیماید. اما در واقع یوگوسلاوی سریعاً از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به امپریالیستها وابسته شد. یوگوسلاوی به بازار جهانی سرمایه داری پیوست و تیتو به زیر «چتر هسته ای» آمریکا خزید....

بنا بر آمار بانک جهانی، در دهه ۷۰ میلادی ۵٪ از ثروتمندترین خانواده های یوگوسلاو، ۲۵٪ درآمد ملی را صاحب می شدند. و در مقابل، ۲۰٪ از تهیدست ترین اهالی کمتر از ۷٪ درآمد ملی را به خود اختصاص می دادند. این یکی از عمیقترین شکاف درآمدها در سطح اروپا بود. بر مبنای گزارش بانک جهانی حتی در کشور هند هم چنین شکافی در توزیع درآمدها وجود نداشت!

ملل منطقه شمال یوگوسلاوی یعنی اسلونی و کرواسی از نظر صنعتی و کشاورزی بسیار پیشرفته بودند. اما سه منطقه جنوبی کشور یعنی مقدونیه، مونته نگرو و منطقه آلبانی نشین کوسوو بسیار عقب مانده و فقیر بودند. صربستان که بزرگترین گروهبندی ملی را شامل می شود بین شمال و جنوب قرار گرفته و ناحیه ای نسبتاً فقیر است. تقسیماتی که در یوگوسلاوی وجود داشت به علت توسعه سرمایه داری بیش از پیش حاد شد. ثروتمندها ثروتمندتر شدند و فقرا فقیرتر. طی چند دهه این وضعیت باعث شد که پایه قدرتمندی برای بروز تخاصم بین ملل یوگوسلاوی به وجود آید و زمینه رشد ناسیونالیسم ارتجاعی فراهم شود.

سرمایه ها به جایی سرازیر می شود که بیشترین میزان سود بدست آید. بعد از سال ۱۹۴۵ ملتهای صنعتی شمال سریعاً رشد کردند و جمهوریهای فقیر جنوب راکد ماندند. در آغاز دهه ۹۰ میلادی تولید سرانه در اسلونی سه برابر منطقه فقیری نظیر مقدونیه بود. در سال ۱۹۷۰ درآمد سرانه متوسط هر فرد اهل اسلونی شش برابر درآمد سرانه یک اهل کوسوو بود. کوسوو در شرایط جهان سوم زندگی می کند و با بولیوی یا مراکش

درباره ناتو و کوسوو

گزیده هایی از «دستور کار خلق» و بیانیه های دیگر توسط حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

جنگ چیست؟

جنگ ادامه سیاست از طریق دیگر است. این توضیح خوبی جهت درک از علت جنگ است. پرولتاریای آگاه هرگز نباید این واقعیت علمی را فراموش کند. و اینکه او دیدگاه خود را باید در پرتو چنین نگرشی شکل دهد. زمانی که مبارزه بین ستمگر و ستمکش حاد می گردد، طبقات سیاست خود را از طریق استفاده از سلاح به پیش می برند. از این زاویه، هر جنگ یک کاراکتر طبقاتی نیز دارد. تاریخاً و تحت شرایط ویژه ای، طبقه استثمار شده می تواند یک جنگ عادلانه را که در خدمت منافع توده های تحت ستم است، به پیش برد. برای نمونه، جنگی را که طبقه بورژوا علیه فئودالیسم پیش برد. اصل عمده در این میان این است که جنگ در خدمت کدام طبقه یا طبقات است. بنابراین جنگی که در خدمت پیشبرد جامعه بسمت جلوست، یک جنگ عادلانه است و جنگی که در خدمت به عقب راندن جامعه باشد، جنگی غیرعادلانه است. ما آگاهیم که وجود جنگ در این جهان، علت خود را دارد. بدون از بین بردن این علت، جلوگیری از احتمال وقوع جنگ، غیر ممکن است. بدون رقابت، سرمایه داری موجودیت ندارد. شرکتهای چند ملیتی امپریالیستی مختلف بر سر بازارهای بین المللی و مواد خام با هم رقابت می کنند. این رقابت بین شرکتهای چند ملیتی باعث جنگهای محدود، منطقه ای یا جهانگیر می شود. دولتهای امپریالیستی همیشه نیاز به تصاحب مستعمرات یا نیمه مستعمرات بیشتری دارند و دائماً بر آنهایی که دارند سلطه و کنترل دائمی اعمال می نمایند. بنابراین آنها دائماً در مستعمرات و نیمه مستعمرات دخالت نموده یا آنها را اشغال می نمایند....

با چنین نگرش عمومی ما می توانیم جنگهایی را که امپریالیستها، بخصوص آمریکا، که در حال حاضر در بالکان و خاورمیانه به پیش می برد را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم....

ناتو و کوسوو

ناتو تحت رهبری آمریکا ادعا می کند که عملیاتهای آنها بخاطر «ایجاد امنیت برای آلبانیایی های کوسوو، جلوگیری از شکنجه کوسووییها توسط صربها و مجبور ساختن رییس جمهور دولت یوگوسلاوی، اسلوبودان میلوسویچ جهت قبول معاهده رامبویه است.» حملات ناتو پروسه نوینی را آغاز نمود که بر اساس آن امپریالیستهای آمریکایی به امپریالیستهای رقیب و همچنین

قابل مقایسه است. در حالیکه سطح معیشت در اسلونی شبیه به همسایه اش اتریش است.

روستاها در مناطق فقیر دهقانی جنوب از سکنه خالی شد. مردم بدنبال شغلهای بی ثبات راهی شمال شدند و بمثابه «کارگر مهمان» درون فدراسیون به ظاهر «برابر» یوگوسلاوی در زاغه ها سکنی گزیدند. این «کارگران مهمان» بین ۱۵ تا ۲۰ درصد نیروی کار اسلونی را تشکیل می دهند و با آنها بسیار تحقیرآمیز برخورد می شود. نظام قدیمی کمونیستی دروغین در یوگوسلاوی بر سرمایه داری دولتی و یک سیستم پیچیده متعادل کردن منافع بورژوازی ملل استوار بود. فدراسیون قدیمی به ناگزیر به بن بست رسید. نیروهای بورژوای هر جمهوری کوشیدند ثروتها را به جیب ملت «خودی» روان کنند.

نابرابری به درگیری سیاسی و سپس نظامی پا داد

در دهه ۸۰ میلادی به واسطه «بحران کلاسیک صندوق بین المللی پول» درگیریها شدت یافت. یوگوسلاوی عمیقاً در گرداب قرض به صندوق بین المللی پول و سایر وام دهندگان بین المللی غرق شد. حجم این قروض به ۱٫۸ میلیار دلار بالغ شد. وام دهندگان می خواستند که یوگوسلاوی سرمایه داری تدابیر «ریاضت کشی» را در پیش بگیرد تا قروضش را بازپرداخت کند. این امر به آتش تخاصمات در سراسر کشور دامن زد.

توده ها اسیر نفرت ملی نبودند ـ مسلماً در آغاز چنین نبود. بخشهای بزرگی از اهالی ملتهای مختلف بین هم وصلت کرده بودند. در مناطق شهری، مردم از مذهب دور شده بودند. مذهب قالبی بود که تخاصمات ملی در آن انعکاس می یافت. بسیاری از افراد دیگر خود را با این یا آن ملیت معرفی نمی کردند بلکه خود را بسادگی «یوگوسلاو» می خواندند. سارایوو پایتخت بوسنی به خاطر این نوع گرایش چند فرهنگی شهرت داشت. امروز توده های مردم کماکان روزهایی را با حسرت به یاد می آورند که همه در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی و کار می کردند. در عین حال، زیر آنچه در سطح دیده می شد نابرابری بین مناطق مختلف کشور و انگیزه های رقابت جویانه بین نیروهای مختلف بورژوازی ملل یوگوسلاوی وجود داشت و شرایط را برای یک انفجار فراهم می ساخت.

زمانی که اتحاد شوروی فروپاشید و تناسب قوای امپریالیستی در اروپا تغییر کرد، یوگوسلاوی تجزیه شد. اردوهای متخاصم بورژوا از هر گوشه سر برآوردند. هر یک از اینها مدعی حفظ بقای گروه ملی خاصی شد. آنها در پی منافع خویش بودند و مردم را بر پایه تفاوتهای ملی منقسم کردند....

در سال ۱۹۸۹ میلوسویچ منطقه کوسوو را بعنوان یک سمبل برگزید و تلاش برای غصب قدرت منطقه ای را از اینجا آغاز کرد. زمانی که او به قدرت رسید خودمختاری کوسوو که پیش از این در چهارچوب فدراسیون یوگوسلاوی وجود داشت را ملغی کرد. او بطور سیستماتیک سلطه صربها را بر اکثریت آلبانی تبار کوسوو اعمال نمود. او بطور وحشیانه اعتصاب قدرتمند معدن چیان کوسوو را سرکوب کرد، آلبانی تباران را از دانشگاه ها اخراج نمود، و پلیس و ارتش صرب را در این منطقه مستقر ساخت. بطور کلی میلوسویچ به روشنی اعلام کرد که حکومتش می خواهد آلبانیایی ها را از کوسوو بیرون براند. قتل افراد پلیس پیاپی اتفاق می افتاد، زیرا آنها حکم یک قدرت اشغالگر را داشتند.

همه اینها نشان می داد که نیروی نظامی بکار گرفته شده تا یوگوسلاوی را به صربستان بزرگ تبدیل کند. این امر به نحو گسترده ای احساسات جدایی طلبانه را در بین طبقات حاکمه سایر ملل (نظیر کروات ها، اسلون ها و مقدونیه ای ها) دامن زد. توده های مردم از این هراس داشتند که بزودی بخاطر ملیتشان آماج حمله قرار خواهند گرفت....

سلسله جنگهای ناگوار بالکان نمونه زنده ای است از اینکه چگونه سرمایه داری به سلطه یک ملت بر ملل دیگر می انجامد و چگونه امپریالیسم آتش تخاصمات بین مردم را دامن می زند و آن را به سطح یک جنگ ارتجاعی می کشاند.

پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان اعلام نمایند که آنها «پرقدرت» و «همه کاره اند». برای دوره ای طولانی در سالهای ۱۹۹۰، امپریالیستهای آمریکایی، دیگر امپریالیستهای رقیب و همچنین پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان را مجبور ساختند که درباره «نظم نوین جهانی» و رهبری امپریالیست آمریکا در سرکوب خلقهای جهان ـ همچون کوسوو ـ به بحث بپردازند. از این جهت، این پروسه جدید نیست. اما، روش سرکوبی که علیه یوگوسلاوی اتخاذ گشته (و همچنین سکوت قدرتهای امپریالیستی رقیب آمریکا، بخصوص امپریالیستهای اتحادیه اروپا علیه سیاست تحمیلی تقسیم بالکان توسط آمریکا) به شروع پروسه نوین کشمکشهای وسیع و بسیار حادی دامن زده است....

ناتو و ترکیه

توضیح روابط بین ترکیه و ناتو و توسعه روابط بین المللی ترکیه، برای ما بسیار مهم است. دولت ترکیه در تاریخ ۸ اکتبر ۹۸ در مجلس ملی تصمیم گرفت که اگر نیازی باشد، دولت ترکیه نیروهای نظامی خود را به خارج از کشور گسیل خواهد داشت. در آن زمان حتی خود آمریکا درباره احتمال عملیات زمینی هیچ سخنی نگفته بود. اما مجلس ترکیه بی سر و صدا این تصمیم را اتخاذ نمود. از این تاریخ به بعد نیروهای ارتش ترکیه تحت رهبری مستقیم آمریکا درآمده اند. جالب این بود ـ و تصادفی هم نبود ـ که همزمان پروسه جدید دیگری در خاورمیانه بوقوع پیوست و آن حدت یابی بحران بین ترکیه و سوریه بود. عبدالله اوجالان ـ صدر پ ک ک ـ در تاریخ ۹ اکتبر فقط یک روز بعد از تصمیم مجلس ترکیه مبنی بر انجام عملیات توسط ارتش ترکیه در خارج از کشور، مجبور به ترک خاورمیانه شد. همزمان آمریکا بین طالبانی و بارزانی (رهبران جناحهای کردی که تحت هژمونی آمریکا در مناطق «پناهگاه امن» عراق فعالیت می کنند) ایجاد صلح نموده و بعد از آن مذاکرات بین اسرائیل ـ فلسطین ظاهر شد. پس می توان بروشنی دید که همزمان با پروسه مذاکرات درباره کوسوو، بحران ترکیه ـ سوریه ظاهر گشت و همزمان مسئله قبرس و بحران موشکهای اس ـ ۳۰۰ در منطقه دریای اژه مورد بحث قرار گرفت. «معاهده ارواح متحد» بین آمریکا، اسراییل و ترکیه نشان داد که آنها خود را برای وقایع در مدیترانه و خاورمیانه آماده کرده اند.

دولت ترکیه که از پشتیبانی کامل ناتو در سرکوب جنبش ملی کرد برخوردار است، دولت دست نشانده امپریالیسم آمریکاست.

سه سال جنگ خلق در نپال

سه سال جنگ خلق در نپال طی سال گذشته جنگ خلق در نپال تشدید یافته است. نیروهای انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال(مائویست) بلحاظ کیفی و کمی رشد کرده و کارایی خود در ضربه زدن به دشمن را به اثبات رسانده اند.

روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۸ حزب آغاز نقشه نظامی چهارم را اعلام کرد. حزب تمامی نیروهای چپ، مترقی، میهن پرست و دمکرات از ملیتهای گوناگون و توده های مناطق محروم را فراخواند که به اجرای نقشه چهارم و ایجاد مناطق پایگاهی و شرکت در قدرت سیاسی انقلابی در سطح محلی یاری رسانند. از همان روزی که این نقشه به اجرا درآمد سطوح عالیتری از عملیات نظامی به پیش برده شد و هزاران پوستر و اعلامیه در سراسر کشور توزیع گشت.

برخی نقاط قوت دشمن تسخیر شد و قدرت سیاسی توده ها در نواحی گسترده ای از کشور بویژه در منطقه غرب که قویترین منطقه جنگ خلق محسوب می شود برقرار گشت. هفته نامه «جاناآوان» گزارش کرد که یک جوخه چریکی تحت رهبری حزب مائوئیستی شبیخون پیروزمندی را علیه یک پاسگاه پلیس به پیش برده است. در این گزارش می خوانیم که چریکهای مائوئیست موفق به گرفتن هفت تفنگ، یک تپانچه چینی و بیش از سیصد قطار فشنگ از پاسگاه پلیس منطقه «چیریاگار» در غرب شده اند. شبیخون در ساعت یک بامداد روز سوم مارس انجام شد. طی دوساعت درگیری، هفت مامور پلیس منجمله یک معاون کارآگاه کشته شدند و یک پلیس دیگر به شدت زخمی شد. چریکها هیچ تلفاتی نداشتند.

موارد دیگری هم بود که نیروهای روحیه باخته دشمن خود را به رزمندگان خلق تسلیم کردند. سیاست حزب مبنی بر آزاد کردن اسیران مورد استقبال مردم در سراسر کشور قرار گرفته و کاملا در مقابل سیاست کشتار بی تبعیض اسیران توسط دولت ارتجاعی است. دولت برای مقابله با خلق، سیاست ترور عریان را شدت بخشیده است.

بر مبنای آمار حکومت از روز اول ماه مه تا کنون ۸۱۵ نفر به قتل رسیده اند که اکثریت بزرگ آنها مربوط به شش ماه گذشته می شوند. یعنی از همان دورانی که کارزار ترور حکومتی تحت عنوان «کیلوسرا ۲» آغاز شده است. حکومت ادعا می کند که بیشتر کشته شدگان «مائوئیست» هستند؛ اما شمار بزرگی از آنها مردم عادی هستند که قربانی سیاست ترور حکومتی شده اند. علاوه بر نیروهای مسلح پلیس که کماکان ابزار عمده مبارزه با نیروهای انقلابی

۱

محسوب می شوند، موارد فزاینده ای از شرکت افراد ارتش دوشادوش نیروهای پلیس در عملیات ضدانقلابی مشاهده می شود. برای حمل و نقل قوای دشمن در جنگ با چریکها از هلیکوپتر استفاده می شود.

در ماه مه ۱۹۹۹ یعنی بعد از آنکه طبقه حاکمه هرچه در توان داشت برای برگزاری انتخابات مجلس بکار برد، مبارزه بشدت حاد شد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) فراخوان تحریم انتخابات را داد و کارزار ایجاد مناطق پایگاهی در روستاها را شتاب بخشید.

اگر به مطبوعات مراجعه کنیم فقط با گزارشات اولیه در مورد این کارزار روبرو می شویم. این گزارشات عمدتا از منابع دشمن اخذ شده اند و فعلا تنها گزارشات قابل دسترس هستند. حتی مطبوعات امپریالیستی اظهار کرده اند که کارزارهای انتخاباتی در پایتخت «بی رونق بوده اند». در روستاها، تحریم از این هم گسترده تر بود و گزارش شده که ناظران انتخاباتی از احزاب گوناگون پارلمان نپال می ترسیدند به نواحی دورافتاده بروند و بنابراین تصمیم گرفتند که «گزارشات خود را به پایتخت محدود کنند.» حتی خود حکومت فقط جرات کرد که رقم ۳۰ درصد شرکت کننده را برای «مناطق تحت نفوذ مائوئیستها» ذکر کند. شک نیست که این رقم بسیار پایینتر از میزان واقعی تحریم در سراسر کشور است. بخصوص باید تقلب گسترده و عوض کردن رای ها را نیز به مسئله افزود.

بعلاوه مطبوعات گزارش می دهند که در جریان انتخابات عملیات نظامی مهمی انجام گرفته است. یکی از این عملیات تماشایی، نبرد ۴۰ جنگجوی مائوئیست علیه قوای پلیس در کمیته توسعه روستایی «تاکوکوت» در تاریخ ۲۲ ماه مه بود. این روستا در بخش «گورخا» قرار دارد. این نبرد سه ساعت به طول انجامید و بنا به گزارش مطبوعات طی آن ۵ پلیس کشته شدند و یکی از رزمندگان خلق نیز جان باخت. چریکها قبل از ترک منطقه تعداد بسیاری تفنگ بدست آورده و سپس پاسگاه پلیس را با بمب منهدم کردند. علاوه بر رسته ها و جوخه هایی که توسط زنان و مردان چریک تمام وقت تشکیل شده، در بسیاری از عملیات نظامی شمار زیادی از رزمندگان و توده های شبه نظامی شرکت دارند. نمونه های ریز و درشت زیادی وجود دارد که نشانگر شرکت گسترده و هر چه عمیقتر توده ها در جریان جنگ خلق است. برخی نشریات صحبت از شرکت صدها تن از مردم در جریان هر حمله مشخص به موسسات دشمن می کنند.

اشکال متعدد دیگری از فعالیت توده ای نیز جریان دارد. از «بنده» (به معنای اعتصابات عمومی در زبان نپالی) گرفته تا برگزاری سمینارها و کنفرانسها و جلسات عمومی شبانه که در پرتو مشعل برگزار می شود. تعداد زیادی نشریه پا به عرصه وجود نهاده که همگی حامی جنگ خلق هستند.

بی سبب نیست که مطبوعات امپریالیستی مجبور شدند در جریان انتخابات، سیاست همیشگی خود یعنی سکوت مطلق در قبال تحولات جنگ خلق را کنار بگذارند. آنها اذعان کردند که مقابله با جنگ تحت رهبری مائوئیستها به مسئله عمده سیاسی احزاب پارلمانی نپال تبدیل شده است.

اگرچه جنگ خلق عمدتاً درمیان تهیدستان بویژه در مناطق روستایی پایه دارد، اما یک جبهه متحد با شرکت تمامی طبقات مترقی نیز شکل گرفته است. یک کنفرانس مهم با شرکت نمایندگان ملل تحت ستم در کاتماندو پایتخت نپال تشکیل شد که طی آن دشمن مورد تقبیح قرار گرفت و از نیروهای انقلابی خلق حمایت بعمل آمد. یک سازمان توده ای که در بین «نوار» ها یعنی ملیت عمده ساکن دره کاتماندو مبارزه را به پیش می برد توانست در پنجم مارس، اعتصاب عمومی موفقی را در این شهر براه اندازد. هدف اعتصاب، اعتراض به سیاست سرکوب حکومتی بود که به بهانه مبارزه با جنگ خلق، کلیه اقلیتهای ملی را آماج قرار داده است.

عملیاتی نیز علیه سلطه هند براقتصاد نپال انجام گرفته است. برای مثال فراخوان ممانعت از حرکت کامیونهای هندی (که صدتهاست صنعت حمل و نقل نپال را در چنگال خود دارند) با استقبال بورژوازی ملی که در این بخش فعالیت می کند روبرو شد. ضمناً اعلام شد که فیلمهای هندی نیز

جهانی برای فتح ۲۵ / ۱۳۷۸



تصویر بالا: خیابانهای دهلی زیر گام های ۱۰ تا ۱۵ هزار نفری که از سراسر هند برای حمایت از جنگ خلق در نپال به پایتخت آمده بودند.

تحریم شده و از این پس در سینماهای نپال به نمایش در نخواهد آمد.

مجمع همبستگی نپال

از آنجا که طبقه حاکمه هند یکی از دشمنان بسیار مهم خلق نپال است، جنگ خلق باعث شور و شوق فراوان و موج حمایت در بین توده های هند شده است. هند و نپال بشدت به هم تنیده شده اند. طبقه حاکمه هند کنترل فراوانی بر نپال اعمال می کند. حزب کنگره نپال که در انتخابات مجلس به پیروزی رسید، همان جریان عمده ای است که نفوذ هند را در کشور نمایندگی می کند. میلیونها نپالی در گوشه و کنار هند زندگی می کنند. با توجه به این واقعیت، می توان اهمیت اتحاد هواداران نیروهای عمده مائوئیست هند و سایر افراد انقلابی و مترقی را برای تشکیل مجمع همبستگی نپال دریافت.

اولین اقدام مجمع همبستگی، سازماندهی یک تظاهرات مهم در ششم نوریه در شهر دهلی نو (پایتخت هند) بود. این تظاهرات به مناسبت سومین سالگرد جنگ خلق برگزار شد. برنامه با چند نمایش آغاز شد، سپس راهپیمایی بزرگی در خیابانها صورت گرفت. پیشاپیش راهپیمایان یک پرچم سرخ هشت متری قرار داشت. در گزارشات می خوانیم که «خیابانهای فراخ دهلی فلج شده بود». بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر از گوشه و کنار هند برای این راهپیمایی بسیج شده بودند. آنها به جانب سفارت نپال روان بودند. شعارهایی که حکومت فاشیستی «جیریجا» در نپال و توسعه طلبی هند و امپریالیسم را محکوم می کرد در فضا طنین انداز بود. تظاهر کنندگان خواهان خاتمه کشتار مردم بی گناه در نپال بودند و از جنگ خلق حمایت می کردند. اگرچه پلیس به مدت یک ساعت مانع از حرکت راهپیمایان شد، اما تظاهرات با شور و شوق و روحیه بالا، راه خود را گشود و موفق شد تا مقابل سفارت نپال پیش برود. این حرکت موفقیت بزرگی برای مجمع نوبنیاد همبستگی به حساب می آمد.

در مقابل سفارت، سخنرانان که از گرایشات مهم جنبش انقلابی هند بودند، بر رابطه متقابل مبارزات نپال و هند تاکید گذاشتند. آنها مردم هند را به ضدیت با توسعه طلبی این کشور فرا خواندند و خاطرنشان کردند که خلقهای نپال و هند با دشمن مشترکی روبرو هستند. یکی از وظایف کلیدی مجمع همبستگی، آگاه کردن افکار عمومی جهان از تحولات جنگ خلق است. به همین منظور این مجمع یک بولتن منظم منتشر می کند.

یکی از جوانب برجسته حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، خط انترناسیونالیستی آن است. این حزب از همان ابتدا بر پیوندهای خویش با پرولتاریا و خلقهای ستمدیده تمامی کشورها تاکید کرده است. در بیانیه رفیق «پراچاندا» دبیر کل حزب به مناسبت سومین سالگرد جنگ خلق چنین می خوانیم: «ما به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانهای برادر در این جنبش، احزاب و سازمانهای انقلابی و توده ها انقلابی در هند و سراسر جهان که آرمانهای کبیر انترناسیونالیسم پرولتری را با کمک مادی و معنوی خویش به جنگ خلق صمیمانه بنمایش گذاشته اند، تبریک می گوییم. ما قاطعانه بر عزم خویش در پیشبرد و انجام تعهداتمان بمثابه گردانی از ارتش پرولتاریای جهانی تاکید می گذاریم.»

در همین بیانیه رفیق «پراچاندا» چنین نتیجه گیری می کند: «امروز جامعه نپال درد سخت زایمان یک دوران گذار را از سر می گذراند. نظام کهن می خواهد که کشور را به برده کامل امپریالیسم و توسعه طلبی تبدیل کند. این کار با از هم گسیختن کلیه بخشهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می گیرد. در مقابل ، خلق نپال از طریق جنگ خلق و اشکال گوناگون مبارزه توده ای در راه تحقق وظیفه ای عظیم و دشوار گام برمی دارد: وظیفه پی ریزی یک اقتصاد مستقل و متکی بخود، اعمال قدرت دمکراتیک خلق از پایین، شکل دادن به مناسبات فرهنگی و اجتماعی خلق و نابودی هر نوع استثمار طبقاتی و ملی و منطقه ای. در این دوره تاریخی که دوره نابودی کهنه و ساختن نو است، هیچ تعهد دیگری بالاتر از پیشبرد مبارزه متحد برای ایجاد یک نپال نوین وجود ندارد. باید با از خودگذشتگی تمامی توهمات را بدور افکند و بر ایده های جبونانه و تسلیم طلبانه فائق آمد. بهمین منظور، حزب ما تمامی نیروهای چپ، ترقی خواه، میهن پرست و دمکرات کشور و تمامی توده ها را در مناسبت تاریخی سومین سالگرد جنگ خلق فرا می خواند که به هر وسیله از جریان این جنگ کبیر حمایت کنند و به ایجاد یک حکومت انقلابی آلترناتیو از پایین یاری رسانند و در راه توسعه یک مبارزه انقلابی متحدانه گام بردارند. امروز این مبارزه حول تحریم به اصطلاح انتخابات مجلس جلادان و خیانتکاران ملی انجام می شود.»

بخش عمده اطلاعات این مقاله از بولتن اخیر مجمع همبستگی نپال اخذ شده است. این بولتن را می توانید از نشانی زیر بخواهید:

RAIBAGHINI, TANGRAKHALI
CANNING TOWN, 24 PGS (S)
743329 W.B. INDIA

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

اول فوریه ۱۹۹۹

رفقای عزیز
بمناسبت سومین سالگرد آغاز جنگ خلق در نپال، صمیمانه ترین درودهای انقلابی را نثارتان می کنیم. سه سال پیش حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تحت رهبری دبیر کل خود یعنی رفیق پراچاندا، گامی جسورانه و برجسته به پیش برداشت و توده های خلق را به برداشتن سلاح و نبرد با سه کوه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک فراخواند. از زمان این آغاز شکوهمند، انقلاب هرچه بیشتر در بین توده های کشور بویژه دهقانان فقیر ریشه دوانده است. تحت رهبری حزب شما، صحت راه جنگ درازمدت خلق بار دیگر به نمایش درآمده است. خط صحیح مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در جریان نبرد با تمامی اشکال رویزیونیسم و اپورتونیسم قوی تر شده است. از ماه ژوئن ۱۹۹۸ حزب شما و توده های انقلابی نپال با یک تهاجم وحشیانه از سوی قوای مسلح ارتجاع مواجه شده اند . صدها نفر جان باخته اند. علیرغم تروری که دشمن به راه انداخته، انقلاب به پیشروی ادامه می دهد و بخشهای هرچه گسترده تری از زنان و مردان را در خود جذب کرده، ضربات قدرتمندی بر دشمن وارد می آورد. ما اطمینان داریم که توده های نپالی تحت رهبری حزب شما گام به گام بر تمامی مشکلات فائق خواهند آمد. همانگونه که مائو می گفت: «راه پر پیچ و خم است و آینده روشن.»
رفقا، اهمیت مبارزه ای که شما به پیش می برید از مرزهای نپال فراتر می رود. شرکت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، توجه و همکاری حزب شما در جهت پیشرفت جنبش کمونیستی در منطقه جنوب آسیا و در سراسر جهان، حتی در دشوارترین لحظات نبرد، الهام بخش ماست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) همانند گذشته، متحد بر پایه ایدئولوژی قدرتمند ما یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، و مصمم در راه شتاب بخشیدن به جریان انقلاب پرولتری جهانی، دوشادوش یکدیگر به پیشروی ادامه خواهند داد.

مصاحبه با رفیق «اینس»

پرتویی بر سیاهچال‌های پرو

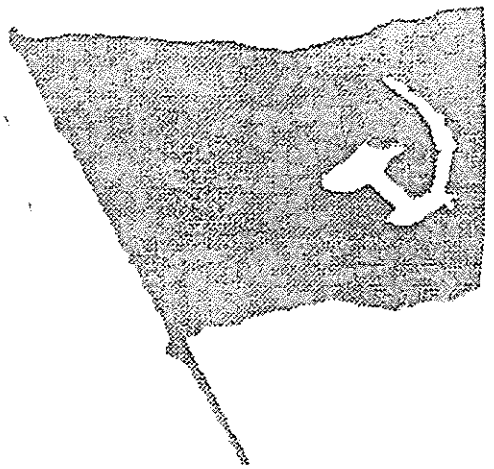

این مصاحبه به پیشنهاد مجله ما با رفیق اینس که خود در زندان بدنام چوریوس (ویژه زنان) اسیر بوده، صورت گرفته است ــ جهانی برای فتح

پیش درآمد:

با تشکر از اینکه این موقعیت را در اختیار من گذاشتید تا آنچه را که بر من رفته است بیان کنم. واقع امر این است که این مساله به من ختم نمی‌شود؛ من فقط یکی از آن زندانیانم. بنابرین در خلال این شهادت سعی خواهم کرد شرایط هزاران زندانی سیاسی را در پرو که همچون بازماندگان اردوگاههای نازی‌ها هستند تجسم بخشم. رژیم پرو آنها را تحت این شرایط قرار داده است. نه فقط به لحاظ جسمی بلکه به لحاظ روحی نیز نابودشان کند. من اینرا برای خود وظیفه می‌دانم و برهمین اساس است که این مصاحبه را پذیرفته‌ام.

س. چگونه است که زندانیان سیاسی در پرو با این همه شرایط ناگوار توانسته‌اند زنده بمانند؟

ج. زندانیان سیاسی حزب کمونیست پرو تجربه سالها مبارزه با دستگاه دولتی را داشته و درسهای مهمی از مقاومت و مبارزه را حتا در بدترین شرایط ممکن، آموخته‌اند. به همین خاطر و بر پایه

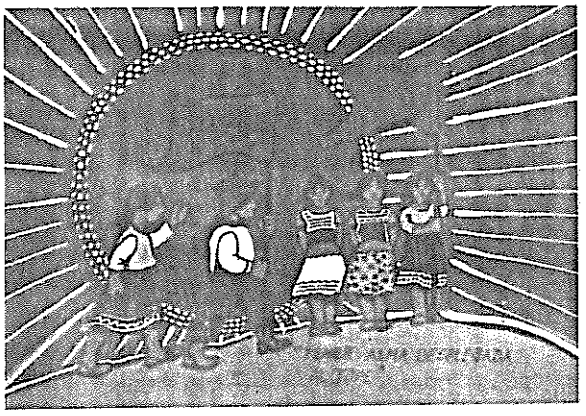

این اثر هنری توسط رفقای زندانی در پرو خلق شده است

آنچه که حزب و صدر گونزالو به ما آموخته اند ما زندانهای تاریک ارتجاع را به سنگرهای فروزان مبارزه تبدیل می کنیم و مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - اندیشه ی گونزالو، و به ویژه اندیشه ی گونزالو را جلای دوباره می بخشیم. در زندانها سه وظیفه ی عمده به اجرا در می آید: مبارزه، بسیج و تولید. بدینوسیله زندانیان در حزب، ارتش و جبهه سازماندهی می شوند و با این سه وظیفه شعله های نبرد را فروزان می دارند. مساله ای که نبایستی به آن کم بها داد روحیه ی خوب طبقه ی ماست که در این شرایط به خوبی به آزمایش کشیده شده و نشان داده است که ما از مرتجعین برتریم و نقشه های نابودی فیزیکی و روحی ای را که برای ما کشیده اند خنثی می کنیم. نابودی ما غیرممکن است! نه توانسته اند و خواهند توانست آنرا عملی کنند. نمونه ی بارز آن انجام وظایف حزبی است که ما در زندانها به عنوان زندانیان جنگی، از انجام آن سر باز نمی زنیم. ما از رهبری حزب در مقابل دیکتاتوری کشتار و خیانت دفاع می نماییم!

س. پیش از آنکه به جزئیات دیگر بپردازیم، شرایطی که در آن زندانیان وظایف حزبی را انجام می دهند چگونه است؟ سلولهایی را که زندانیان در آن به سر می برند تشریح کنید.

ج. شرایط زندانیان بسیار به آنچه که ما از اردوگاه های کار اجباری نازی ها می دانیم شبیه است. سه بند وجود دارد، که بند ب و س به یک شکل ساخته شده و در دوره ی حیات این رژیم طراحی و بنیاد شده اند؛ اینها در واقع «ماکزیمم سکیوریتی -حداکثر امنیتی» هستند. بند آ سلولهای کوچکتر دارد و زندانیان بیشتری در آن به سر می برند. سلولها ۱٫۵ در ۱٫۵ متر هستند و تماماً از بتون ساخته شده اند. دو سکوی سیمانی که جای تخت خواب است و یک سوراخ که به عنوان توالت استفاده می شود و یک شیر آب مجموعه ی امکانات سلول را تشکیل می دهند. پنجره ای مشبک با میله های آهنی دارد که فقط یک انگشت می تواند از سوراخ آن عبور کند. یک ورقه ی آهنی نیز هست که حدوداً ۳۰ درصد این پنجره را می پوشاند. سلولها هر ۸ تا کنار هم ساخته شده و به یک راهرو ۸۰ سانتیمتری باز می شوند. راهرو پنجره هایی دارد که اریب ساخته شده اند و کمی نور و هوا را به داخل ساختمان می آورند. در هر سلول ۲ یا ۳ زندانی وجود دارد. بعضی از زندانیان از بیماریهای روحی رنج می برند و به تنهایی در سلولهاشان زندگی می کنند. در این زندان حدود ۱۷ نفر از این بیماران وجود دارند. بعضی از زندانیان که قوانین زندانهای رژیم را اجرا نمی کنند و علناً با آن مخالفت می کنند را در اینگونه سلولها به بند می کشند. روشنایی توسط نگهبانان کنترل می شود. لامپهای مهتابی در سقف راهرو قرار دارند و نور کمی از آنها از طریق میله های فلزی به سلول می تابد؛ کمبود نور بیماری چشمی زیادی از جمله گشادی مردمک چشم را باعث شده است.

س. روزها در زندان چگونه می گذرد؟

ج. زندانیان در شبانه روز ۲۳ ساعت را در سلولهای خود می گذرانند. شباهنگام پلیسهای مسلح زندان چندین بار گشت می دهند تا «شرایط را بررسی کنند». هدف آن است که مزاحمت ایجاد کنند و زندانیان را از خوابیدن بازدارند. آخرین گشت ساعت ۶ صبح صورت می گیرد که این زمان بیدارباش زندانیان است. روز با نظافت سلول آغاز می شود، بعد صبحانه می خوریم که خود زندانیان آماده می کنند و معمولاً ماست یا میوه است که خانواده ها روز ملاقات آورده اند و بستگی به آن دارد که خانواده ها چه چیزی آورده اند. زندانیان بند آ ساعت ۸ یک لیوان جو، دریافت می کنند. این جیره معمولاً به کافور آلوده است. با این جیره یک تکه ی کوچک نان نیز همراه است. ساعت ۹ نگهبانها میآیند تا سرشماری دیگری را آغاز کنند، در این موقع زندانیان مجبورند کنار میله ها سرپا بایستند. بعضی ها را به «کارگاه» می برند که در واقع سلول بزرگتری ست. زندانیان در این سلول به دستور مقامات زندان کارهای دستی انجام می دهند. ساعت ده صبح هواخوری در حیاط شروع می شود که به نوبت و هر بار چهار سلول را با هم بیرون می برند. این کار تا ساعت ۵ بعدازظهر که آخرین گروه از هواخوری برمی گردد ادامه دارد. زمان هواخوری در واقع کمتر از آن چیزی ست که در قانون زندانها آمده است. ممنوع شدن هواخوری از تنبیهات مکرر و رایج زندان است. ساعت یک بعدازظهر «ناهار» می دهند که معمولاً یک استکان برنج نیم پز پر از کرم که همراه با سیب زمینی داده می شود. نام آن را «کاسه قتل» گذاشته ایم. ساعت ۶ بعدازظهر یک نوع سوپ گیاهی می دهند که با کافور و مواد دیگر آلوده شده است.

س. زندانیان از چه نوع مراقبتهای پزشکی برخوردارند؟

ج. در خلال روز قصابان اداره پزشکی می آیند؛ اینها در واقع نیروهای گارد ملی هستند که برای یادگیری مراقبتهای پزشکی مانند تزریقات و معاینه و نسخه نوشتن یک دوره ی ده روزه می بینند. و از قرار در این دوره ی ده روزه همه این کارها را یاد می گیرند! اینها در واقع زیر نظر قصاب بزرگ کار می کنند که گویا دکتری ست که نقش بازجو را هم انجام می دهد. شکنجه های روحی و جسمی زندانیان زن از جمله ی وظایف این دکتر می باشد.

این دکتر برای معالجه، زندانیان را اخاذی می کند و هنگام به اصطلاح معاینه های کلینیکی کمترین اقدامات را هم انجام نمی دهد. اتاق معاینه ی (توپیکو) دکتر در واقع خالی از وسایل لازم برای معاینه ی بیماران است. این اتاق زیر نظر خودِ کلنل اداره می شود. مراقبت پزشکی هم بعنوان یک اهرم دیگر برای برده کردن زندانی استفاده می شود. کسانی که حاضر به باج دهی نباشند پایشان به توپیکو باز نخواهد شد و از هرگونه «مراقبت پزشکی» در آینده نیز محروم خواهند بود. در موارد نادری که «مراقبت پزشکی» شامل حال زندانی می شود در واقع به خود بیماری توجه نمی شود. بعنوان نمونه در رابطه با بیماری آپاندیس، مراقبت پزشکی محدود به دادن چند مسکن می شود. مواردی هم است که از زنان زندانی به عنوان خوکچه آزمایشگاهی استفاده می کنند. در این رابطه بایستی به موارد سولداد فلورس و سولداد اسپینوزا توجه کرد که در بیمارستان لوایزا مورد لاپاراسکوپی قرار گرفتند. اگر زندانی در بیمارستان مورد عمل جراحی قرار بگیرد او را بلافاصله به زندان برمی گردانند. بدون اینکه ذره ای امکانات برای دوران بهبودی برایش فراهم گردد. مثلا روسا گونزالس پرز را جراحی کردند ولی در زندان زخمهایش چرک کرد و نزدیک بود بمیرد.

دادن داروها توسط یک «تکنیسین» اداره می شود که اصلا مقدار و تناوبی را که در نسخه دکتر تعیین شده رعایت نمی کند و حتی گاه از زندانیان می خواهد شیاف واژن را از طریق دهان بخورند. به بیماران روحی لیتیوم نمی دهند تا در میان زندانیان تشنج بوجود بیاید. «مددکاران اجتماعی» که در واقع مامورین رژیم هستند از بیماران روانی

زندان برای ایجاد تخاصم علیه زندانیان دیگر استفاده می کنند. از آنان برای تحریک کردن و بهانه برای تنبیه زندانیان یافتن استفاده می کنند و گاه برای ارایه گزارشات دروغین بعنوان جرم اضافه در پرونده زندانیان استفاده می شود. زندانیانی که به بیماری سرطان دچار هستند مورد هیچگونه مراقبت پزشکی قرار نمی گیرند تا بمیرند. در موارد نادری که بیماری را به بیمارستان اعزام می کنند با وی بطور حیوانی رفتار می کنند، دستها و پاهایش را در زنجیرهای آهنی می کنند و در همان حالت معاینه می کنند. این مساله حتی در مورد معاینات رحم زنان هم صحت دارد.

س. چه نوع بیماریهایی در زندان رایج است؟

ج. شرایط غیرانسانی زندان، بیماریهای بسیاری را باعث شده است. به عنوان نمونه، بیماری های چرکی مسری و زخم روده و معده اکثر زندانیان را آزار می دهد. این بیماریها اثرات «کاسه قتل» است که بعنوان غذا داده می شود. نور کم سلولها باعث بیماریهای چشم شده است و اگر چه در بعضی موارد صلیب سرخ بین المللی هزینه ی عینکهای طبی را می پردازد، مقامات زندان تنها زمانی برای بیمار عینک تهیه می کنند که برای آن از پزشک متخصص چشم نسخه داشته باشند، چیزی که دسترسی به آن از محالات است. بیماریهای پوستی هم فراوانند. به خاطر اینکه جوشاندن لباسها امکان ندارد، کنترل تکثیر شپش ممکن نیست. بیماریهای سل و تورم کبد نیز بسیارند. بیماری مننژیت نیز در مواردی دیده شده است و به دلیل عدم معالجه ی به موقع منجر به مشکلات زیادی برای بیمار می گردد. مقامات زندان هیچ کاری در رابطه با ضدعفونی کردن محیط زندان انجام نمی دهند. آنهایی که از بیماری سرطان در رنجند از مراقبتهای پزشکی لازمه برخوردار نیستند. از زنان مسن زندانی هیچگونه مراقبت ویژه ای نمی شود. زنان حامله ای که به زندان می افتند در دوران حاملگی و بعد از زایمان از امکان ویژه ای برخوردار نمی شوند. بایستی این را هم اضافه کرد که بعضی از زنان در نتیجه ی تجاوز جنسی حامله شده اند. کودکی که متولد می شود مجبور است همراه مادر در زندان بماند. به واسطه کمبودهای بسیار، بیماریهای لثه و دندان نیز فراوان دیده می شوند. زندان چوبوس در حاشیه ی دریا قرار دارد و رطوبت و سرما باعث بیماری برونشیت بسیاری شده است.

س. این چه روحیه ای ست که زندانی را قادر می کند شرایط دشوار زندان را تاب آورد؟

ج. رفتار رفقا بر اصل خوشبینی انقلابی استوار است که ویژه ی طبقه ی ماست. ما دختران شایسته صدر کونزالو، حزب و انقلاب هستیم. ما نمونه ی زنده اسرای جنگی هستیم که جان خود را فدای اندیشه ی انقلابی و کمونیسم کردند و به همین دلیل ما هم آماده ایم بهایی را که انقلاب نیاز دارد با جان خود بپردازیم. ما به پیروزی انقلاب ایمانی راسخ داریم و برآنیم که دوره ی زندان موقتی ست و روزی عمرش با پیروزی انقلاب به پایان خواهد رسید. این باور که انقلاب روزی به ثمر خواهد رسید خود را در زندگی روزانه ی زندانیان که انجام وظیفه ی حزبی را در خود دارد نمایان می کند. در سرودها و رقص هامان خود را نشان می دهد و به ارتجاع می فهماند که ما تسلیم ناپذیریم. بنابرین ما به ویژه در بزرگداشت روزهای تاریخی مهم و روز تولد رفقا، در حد امکان در کنار هم برنامه ی جمعی می گذاریم.

س. ما می دانیم که بجز کمونیستها و چریکها و فعالان سیاسی، توده ها را هم به بند کشیده اند، اینها چگونه شرایط زندان را تاب می آورند؟

ج. باید دانست که حزب در این زندان شعله های مبارزه را فروزان داشته. ما در این مبارزه ی سیاسی و ایدئولوژیک علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع در حال مبارزه ایم. اینگونه است که زندان به مدرسه ای برای زندانیان دیگر نیز تبدیل شده است. توده ها به ما نزدیکتر می شوند و رهبری حزب را می پذیرند و از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی توان می گیرند و این خود باعث می شود تا نقشه های رژیم برای به هرز بردن و تلف کردن آنها خنثی گردد. عشق بین توده ها و حزب، بزرگ، قدرتمند و از بین نرفتنی ست.

س. در مورد وضع دادرسی و محاکمات در پرو چه می گوئید؟

ج. همانطور که جهان باخبر است در پرو از حقوق و ضمانتهای قضایی، برای زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی خبری نیست. زندانیان همچنان در دادگاههای دربسته ی نظامی محاکمه می شوند. این امر را حتی «کمیسیون حقوق بشر قاره آمریکا» هم تاکید کرده است. هنوز نیز از شاهدان بی هویت که از نادمین هستند، در دادگاهها علیه متهمان استفاده می کنند. هیچکدام از این دادگاهها علنی نیستند. اگرچه که در بعضی موارد قضات و دیگر مقامات قوه ی قضایی حاضر در دادگاه نقابهاشان را برداشته اند اما زندانیان را با چشم بسته در مقابل قاضی قرار می دهند. حتا وکلا هم در امان نبوده، آنها را هم به زندان محکوم می کنند. طرح به بند کشیدن وکلا را سرویس امنیت ملی (سین) به اجرا گذاشته تا زندانیان را از داشتن وکیل محروم کنند. بنابرین هیچگونه راه دفاع قانونی برای زندانی باقی نمانده است. وکلا حق بازجویی از شاهدان که معمولاً خود از عوامل پلیس هستند را ندارند. همه ی آنهایی که توسط دادگاههای نظامی بیگناه تشخیص داده می شوند در دادگاههای عادی با همان کیفرخواست محاکمه می شوند. حکم را بر اساس گزارش پلیس صادر می کنند و دفاع متهم را به حساب نمی آورند. قوه قضایی بخشی از دولت فاشیستی ست؛ اینرا حتا بلونده مرتجع نیز علناً عنوان کرده است. به یک کلام زندانیان را در دادگاه های فرمایشی محاکمه می کنند. این دادگاه ها عین سیرکهای رومی است که انگشت شصت حاکم جنایتکار وضع زندانی را تعیین می کند. در اینجا خبری از قانون نیست.

س. در مورد کمیسیون ویژه چه فکر می کنید؟

ج. این کمیسیون ارتجاعی را برای نقاشی چهره کریه رژیم جانی به راه انداخته اند. اعضای آن همگی از نوکران فوجیموری و ارتش هستند. آنها در رابطه با پلیس سیاسی- دینکوت و سین (سرویس امنیت ملی) عمل می کنند. فشارهای بین المللی ای که توسط سازمانهای پیشرو بر رژیم وارد آمده جنایات آنها علیه توده ها را به یک رسوایی بین المللی تبدیل کرده است. بدین خاطر است که ارتجاع این جریان را به راه انداخته در حالی که در اینجا هیچ چیز تغییر نکرده است. در حقیقت وضعیت را جدا پیچیده تر کرده است؛ به خاطر اینکه هرگاه این کمیسیون حاضر نشود پرونده ای را مورد بررسی قرار دهد، مفهومش برای مقامات قضایی این خواهد بود که متهم مجرم است. از این گذشته مصوبات کمیسیون هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد. حتا کشیش لانسیه اشاره کرده است که در پرونده بسیاری از زندانیان هیچ مدرک جرمی موجود نیست.

اما کمیسیون ویژه در این رابطه هیچ عملی انجام نداده چراکه با استناد به گفته های دینکوت و سین مدعی است این زندانیان با اعضای «سندرو سرخ» مرتبط بوده اند. در واقع روش این کمیسیون ویژه به مراتب بدتر از خود دادگاههاست. در این کمیسیون حق دفاع را برای متهم به رسمیت نمی شناسند. زندانیان بدون حضور وکیل بازجویی می شوند. زندانیان را با «آنهایی که توبه کرده اند» روبرو می کنند. همسایه های بازداشت شده ها را فرامی خوانند و به آنها می گویند که باید بازداشت شده ها را متهم کنند. این کمیسیون اصلا پرونده ها را مطالعه نمی کند. پرونده ها تنها نقطه رجوعی برای آنها محسوب می شود. تیمهای «تحقیق» آنها در واقع عوامل رژیم می باشند. آنها تنها پرونده هایی را می پذیرند که سازمانهای غیر دولتی در هماهنگی با دینکوت یا سازمان امنیت پرو ارایه می دهند. این کمیسیون به نهایت سبعیت خود رسیده است. کمکهای مالی فراوانی از انجمن ها و سازمانهای بین المللی دریافت کرده که همه را خرج اعضای کمیسیون کرده و بهبودی شرایط زیستی زندانیان را به هیچ وجه در نظر نیاورده است و برخی اقدامات در زمینه هایی برای نادمین که جاسوس آنها شده اند، کرده اند. مثال دیگری از فساد اخلاقی آنها کارهای کشیش لانسه است که مانند یک هرزه جنسی با زنان زندانی رفتار می کند. آن زنان زندانی توابی که از خط عقد معاهده صلح با رژیم حمایت می کنند و آن اعضای ام آر تی ای که «ندامت کرده اند»، در بازیهای این کشیش شرکت می جویند. لانسیه و دارو دسته اش قدرت زیادی دارند و دست در دست پلیس، زندانها را کنترل می کنند.

س. می دانیم که در زندانها کسانی هستند که در پی معاهده صلح با رژیم می باشند، دلایلشان برای حمایت از این معاهده چیست؟

ج. می گویند که صدر گونزالو از حزب خواسته که چنین معاهده ی صلحی را بپذیرد. آنها به نامه هایی اشاره می کنند که توسط فوجیموری ارائه شده است. آنها این نامه ها را واقعی می دانند. می گویند که شرایط پیشروی جنگ خلق وجود ندارد، رهبری مشخص و معینی در کار نیست، صدر گونزالو در حال حاضر اعمال رهبری نمی کند، رهبری حزب غصب شده است، روندی که حزب در پیش گرفته به نابودی جنگ خلق خواهد انجامید، عملیات همچون گذشته به پیش نرفته اند، موضع ارائه شده «تندروی و نظامی گری »ست، حزب، توده ها را به سمت نابودی می کشاند چراکه روش رهبری غلط است و بدون رهبری شخصی و مستقیم صدر گونزالو ادامه ی جنگ خلق امکان ندارد. فراخوان تعطیل جنگ خلق را می دهند- این است شعارشان. آنها از زندانیان می خواهند که تسلیم شوند تا مورد عفو عمومی قرار گیرند. این موضع اساسی آنهاست. این آن چیزی ست که این روزها پیش می گذارند، همیشه و همه جا این شعار را سر می دهند.

س. شرایط آنهایی که از معاهده صلح حمایت می کنند چگونه است.؟ آیا شرایط زندان برای آنها با دیگر زندانیان تفاوت دارد؟ مقامات زندان با آنها چگونه رفتار می کنند؟

ج. آنها از امکاناتی از قبیل تماس با مقامات زندان برخوردارند، مباحثات مداومی بین آنها و مقامات زندان (به عنوان نمونه با کمیسیون ویژه) در جریان است. کشیش لانسه که نماینده فوجیموری ست به طور مرتب با آنها نشست دارد و کارها را با آنها هماهنگ می کند. تشکیلاتشان در زندان به رسمیت شناخته شده است. آنها در مراسم و برنامه هایی که مقامات زندان برگزار می کنند فعالانه شرکت می کنند. در مسابقاتی که دایره زندان برگزار می کند با جدیت شرکت می کنند. آنها برای سرگرمی و خشنودی مقامات زندان و کلنل ارنستو کاستیلو لیون و اعضای سین که از زندان دیدن می کنند مرتباً برنامه ی رقص های پرویی اجرا می کنند. آنها با مقامات زندان والیبال بازی می کنند. از شرایط وخیم زندان شکایتی ندارند و برعکس، روابط بسیار خوبی با زندانبانان دارند و لباسهایشان را هم می شویند.

س. روابط موافقین معاهده صلح و دیگر زندانیان چگونه است؟

ج. هر زن زندانی که وارد زندان می شود مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می گیرد تا روحیه اش بشکند و به صف حامیان صلح بپیوندد. برای رسیدن به این هدف از هر شیوه ی غیرانسانی سود می برند. زنانی را که تازه دستگیر شده اند نخست با اینها همسلول می کنند. اینجا بیست و چهار ساعت مورد آزار و اذیت و رنج و شکنج قرارشان می دهند. اگر با شکنجه های فیزیکی موفق نشدند آنها را درهم شکنند. به شکنجه های روحی متوسل می شوند. شبانه روز از خوبی های معاهده صلح برایشان روضه خوانی می کنند. رفقا مقاومت می کنند و این زمان است که نادمین می آیند و علیه انقلاب سخن می گویند. در حضور زندانبانان از رفقا بدگویی می کنند تا اینکه زندانبانان را به شکنجه ی زندانی ترغیب کنند. همین خائنان در حضور مددکاران اجتماعی و مقامات زندان از رفقا می خواهند تا علیه رفقای سر موضع در زندان خبرچینی کنند. از هر فرصتی برای تفتیش وسایل شخصی زندانیان، به همراه زندانبانان، استفاده می کنند. در حضور مقامات سین، کمیسیون ویژه، کشیش لانسیه و کلنل کاستیلو بطور علنی در مورد رفقای رهبری اطلاعات می دهند. به عنوان نمونه کمیسیون ویژه از گزارشات همین توابین برای جلوگیری از آزادی رفقا استفاده می کند. خود کشیش لانسیه اعلام کرده است که زندانیانی هستند که جرمی مرتکب نشده اند اما آنها را به این خاطر آزاد نمی کنند که به آنها (از طرف توابین زندان) خبر رسیده است که اینها سرموضعی هستند.

س. برخورد رفقایی که در زندان پرچم جنگ خلق را برافراشته نگاه داشته اند با آنهایی که از معاهده صلح حمایت می کنند، چگونه است؟ آیا مبارزه ی دو خط را با آنها به پیش می برند، این گونه مبارزه اگر وجود دارد چه شکلی به خود گرفته است، در مقابل دلایل آنها، چه دلایلی پیش گذاشته می شود؟

ج. نخست باید بعضی از مسائل را روشن کنیم. مبارزه دو خط در درون حزب جریان می یابد و نیروی انگیزاننده ی پیشرفت حزب محسوب می شود، این مساله را می توان موتور حزب خواند. اما این مبارزه دو خط را نمی توان با زندانیانی که خود را از حزب جدا کرده اند به پیش برد. ما و به ویژه حزب، آنطور که من درک میکنم، آنها را رویزیونیست، تسلیم طلب و خودفروش می دانیم. مبارزه ما با آنها زیر شعار «با امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع جهانی در یک زمان و به شدت مبارزه کنیم!» معنی میدهد. این مبارزه را به منظور جارو کردن رویزیونیسم انجام می دهیم. ما به آنها به عنوان آشغالهایی که باید از روی زمین محو شوند نگاه می کنیم. من تردیدی ندارم که آنها بخشی از نقشه ی ارتجاع برای مبارزه با زندانیان سیاسی و زندانیان

جنگی حزب هستند. باید این را روشن کرد که همینها بودند که بیش از یک بار چای زندانیان را مسموم کردند اما حزب به خوبی آنرا افشا کرد. بایستی دانست که این آدمهای بی‌ارزش چه کسانی هستند. بسیاری از آنها توابینی هستند که قانون ندامت ارتجاع را قبول کرده اند. اینها حتا به توده ها هم رحم نکرده آنها را لو می دهند، اینها در واقع نماینده گان مقامات زندان هستند. چیز دیگری که حزب به ما آموخته این است که بین رهبران این گروه های فشار و آنهایی که تحت تأثیر مزخرفات این رویزیونیستها در مورد معاهده صلح قرار گرفته اند و باور کرده اند که از زندان آزاد خواهند شد، تفاوتهایی هست. اینها را می‌توان در بحثهای عمومی‌اشان دریافت. خیلی ها در واقع مواضع حزبی را خود را ترک کرده ، به توابین پیوسته تا از شرایط بهتری که برای این بریده ها موجود است استفاده کنند.

دلایلی که برای مواضع فعلی خود ارائه می دهند بسیار ضعیف است. می گویند که بخاطر دفاع از صدر گونزالو، از خط معاهده صلح دفاع می کنند. اما در واقع خواهان عفو عمومی منهای صدر گونزالو هستند چراکه به قول آنها، «رژیم این یکی را قبول نخواهد کرد». این مزخرفات که صدر گونزالو آن نامه های مربوط به معاهده صلح را نوشته است هرگز ثابت نشده و سندیت ندارد. توابین هرگز با صدر گونزالو شخصاً ملاقات نکرده اند. اگرچه اعلامیه های عمومی صادر کرده اند، اما در واقع هیچکدامشان زندان را به قصد ملاقات با او ترک نکرده اند. آنها مجبور شده اند در مقابل رفقا و توده ها به این حقیقت اعتراف کنند، بنابرین آنها خود را به ادعاهای فوجیموری و همان ویدئوی جعلی کذایی متکی کرده اند. از عدم امکان پیشرفت جنگ خلق می گویند. آنها این را نمی بینند که شرایط پیشرفت جنگ خلق روز بروز بهتر و بهتر می شود و شرایط انقلابی اوج می گیرد. اینرا در همین شش ساله‌ی بعد از برخورد به پیچی که در مسیر جنگ خلق پیش آمد، پس از دستگیری صدر گونزالو شاهد بوده ایم. آنها از ژرفیابی مبارزه طبقاتی بیخبرند، از تعمیق یابی فقر بی امان توده ها چیزی نمی گویند، از مقاومت و مبارزه توده ها هم یادی نمی کنند.

در رابطه با رهبری، باید گفته شود که ما همچنان تحت رهبری صدر گونزالو هستیم- این امر هرگز توسط حزب مورد سئوال قرار نگرفته است. برعکس، رهبری او همچنان پابرجا بوده و نقشه هایی که او تدوین کرده همچنان به پیش می رود؛ برنامه ای که توسط پلنوم سوم کمیته مرکزی تصویب شده مایه‌ی کار امروز حزب نیز هست. راه پیشروی توسط صدر گونزالو به روشنی مشخص شده است؛ او در سخنرانی تاریخی خود در ۲۴ سپتامبر آنرا به خوبی ترسیم کرده است. (توضیح ویراستار: به جهانی برای فتح شماره ۱۸، سال ۱۹۹۲ نگاه کنید). کمیته مرکزی همان مصوباتی را که صدر گونزالو در تصویب آنها شرکت داشته به پیش می برد. در رابطه با دفاع از جان صدر گونزالو نیز محکم ایستاده است. این سیاست مشی راهنمای این دوره‌ی حاضر است. مساله‌ی مهم دیگر مساله‌ی اندیشه گونزالو است که از اسناد حزب محسوب می شود، این امر به ویژه در مورد مشی عمومی که توسط کنگره یکم بر مبنای وحدت حزبی صورت گرفته است، صدق می کند. اگر اینها را به روشنی دریابیم، متوجه می شویم که زندانیان طرفدار معاهده صلح، در واقع خواهان برگزاری کنگره دوم هستند، آنها وحدت حزبی را زیر سئوال برده و خط عمومی حزب مصوب کنگره یکم را قبول ندارند. چرا چنان می کنند؟ به خاطر اینکه می خواهند با اندیشه گونزالو مقابله کنند، مفهومش این است که رهبری را قبول ندارند. آنها احمقانه ما را «نظامیگر» می خوانند ولی می گویند که «عملیات کنونی دیگر همچون گذشته نیست». اولاً هر دو اینها غلط هستند و از این گذشته همدیگر را نقض می کنند. عملیات بیش از پیش و به شکل عالی صورت می گیرد. فقط به این امر نگاه کنید که عملیات جنگی چگونه شرایط را دیگرگون کرده و در چه مقیاسی در مناطق روستایی صورت می گیرد. ارتجاع به ضعف خود در شکست ما اذعان کرده است. پنج سال پیش در سال ۱۹۹۳ بود که اولین سعی خود را در این رابطه کردند. در سال ۱۹۹۵ مرحله‌ی دوم عملیات برای نابودی آغاز شد. در مناطق روستایی عملیات سرکوب مدتهاست با دامنه‌ی وسیع ادامه دارد. ثانیا نظامیگری ای در کار نیست، هرگز نبوده است. آنهایی که فقط از عملیات سخن می گویند خودشان کسانی هستند که معیارهای میلیتاریستی دارند. یکی دیگر از ساخته پرداخته های اینها این است که حزب با برنامه های خود توده ها را نابود خواهد کرد. چه افترای مزخرفی! حزب همان ارگانی ست که همواره حامی توده ها بوده است؛ همین پافشاری بر ادامه جنگ خلق یکی از راههای دفاع از توده هاست. در برابر حملات هوایی رژیم، چه راه دیگری وجود دارد، می توانید یک مثال بیاورید؟ از مناطق پایگاهی و کمیته های علنی خلقی هم توسط جنگ خلق دفاع می شود. هواداران معاهده صلح خواهان از بین بردن کمیته ها و مناطق پایگاهی هستند. به زبانی دیگر، خواهان این هستند که این ارگانهای انقلابی دست بسته تحویل ارتجاع داده شوند. چرا باید چنان کرد؟ تا که ارتجاع خلق را به خون درکشد و سیاست کشتار خود را به منصه‌ی عمل آرد. دقیقاً همینها هستند که می خواهند صدر گونزالو در زندان بماند، می خواهند که ارتجاع سربه نیستش کند. اما این امر ممکن نیست و صدر گونزالو همچنان زندان را به سنگر نبرد تبدیل خواهد کرد. از این گذشته این برنامه های حزب است که ارتجاع را مستأصل کرده است. این یکی از ساخته های ارتجاع را هم با اعتلای جنگ خلق در هم می شکنیم.

س. چیزی به عنوان نتیجه گیری دارید که مطرح کنید؟

ج. می خواهم خوشحالی و تشکر خود را به خاطر این مصاحبه ابراز کنم. امیدوارم این مصاحبه در خدمت پیشبرد مبارزه انقلابی در کشورم قرار گیرد. همچنین امیدوارم کمکی به زندانیان سیاسی و جنگی به ویژه دفاع از جان صدر گونزالو باشد. می خواهم با حزب در رابطه با احترام به کمونیستها، انقلابیون، پرولتاریای انترناسیونالیست و زنان و مردانی که در سراسر جهان از جان صدر گونزالو، مردم پرو و جنگ خلق دفاع می کنند همصدا شده، درود بفرستم. به ویژه می خواهم از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته‌ی اضطراری برای نجات جان صدر گونزالو که این مبارزه را رهبری می کند تشکر کنم. تأکید می کنم که ما در ادامه مبارزه خود محکم و استوار به پیش می رویم و می بایستی آنرا بیش از پیش قدرتمند گردانیم. می خواهم یکبار دیگر تعهد خود را به انقلاب جهانی پرولتری و به جنبش بزرگی که در راه می باشد اعلام دارم. آخرین تقاضایم این است که این مصاحبه تا آنجا که ممکن است به شکل وسیعی پخش بشود تا جهان از این شهادت آگاه گردد. امیدوارم کمکی باشد به روشن شدن آنچه که در کشورم می گذرد.

خیلی متشکرم.

با چشمان دوخته به هدف کمونیسم
اول ماه مه را جشن بگیرید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امسال پرولتاریای بین‌المللی، آخرین اول ماه مه این قرن را برگزار می‌کند. اینک نیز همانند آغاز قرن بیستم، طبقه ما در هیچ جای جهان قدرت سیاسی سراسری (۱) را در کف ندارد. اما امروز طبقه ما تجربه پیشبرد انقلابات پیروزمند پرولتری و ساختمان سوسیالیسم در بخش های گسترده‌ای از دنیا را صاحب است. در قرنی که واپسین روزهایش را می‌گذراند، طبقه ما عظیمترین نبردهای تاریخ بشر را به پیش برد. این نبردها مسیر تاریخ را کاملا عوض کرد. در قرن بیستم، طبقه ما سه انقلاب تکان دهنده را به انجام رساند و کشورهای سوسیالیستی را ایجاد کرد تا جهان را بسوی عصر نوین کمونیسم براند: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ در چین، و بالاخره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین که از سال ۱۹۶۶ آغاز شد. در جریان این نبردها و در بحبوحه انقلابات عظیم پرولتری بود که علم انقلابی مارکسیسم در قرن بیستم غنا یافت و به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تبدیل شد.

امروز ما هر دو دژ عظیم سوسیالیستی که در آنجا حاکمیت پرولتاریا برقرار بود را از دست داده‌ایم. طبقات سرمایه‌دار نوخاسته در درون دولت‌های سوسیالیستی، و امپریالیسم جهانی با چنگ و دندان کوشیدند و نخستین حکومت پرولتری در روسیه را به سال ۱۹۵۶، و سپس متعاقب مرگ مائو در چین به سال ۱۹۷۶ سرنگون کردند. این شکستها و نیز پیروزی‌های ما در امر انقلاب و ساختمان سوسیالیسم، دو قطب متضاد را در خود فشرده کرده است: پرولتاریا و بورژوازی در مقطع کنونی تاریخ بشر که عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. امروز در آستانه قرن بیست و یکم ایستاده‌ایم و نظام سرمایه‌داری امپریالیستی همچنان بی وقفه و بیرحمانه در پی کسب سود است. برای این هدف است که اکثریت مردم جهان را به دام استثمار می‌افکند، زندگیشان را در چنگال خود می گیرد، تفکرات خود خواهانه و قانون جنگل را در بین مردم تبلیغ می‌کند، و قتل عام و نابودی گسترده و برده ساختن تمامی خلق ها را با هدف حفاظت از ماشین سود خویش به پیش می برد. طبقه ما در سراسر جهان برای نابودی حاکمیت بورژوائی که همواره به دنبال بیرون کشیدن سود بیشتر از کار پرولتاریا و خلق است، مبارزه می کند. ما باید بار دیگر حاکمیت پرولتری را به گسترده ترین سطح ممکن برقرار سازیم و دولتهای سوسیالیستی نوبنیاد را بمثابه مناطق پایگاهی در خدمت نبردی فراگیرتر قرار دهیم: نبرد برای تحقق یک جهان کمونیستی و عاری از طبقات.

امپریالیسم پایه مادی انقلاب پرولتری را محو نکرده و نمی‌تواند چنین کند. حتی امروز که امپریالیسم آمریکا لاف پیروزی می‌زند، شرایط زندگی بخشهای عظیمی از توده‌های مردم در نواحی گسترده‌ای از جهان با حدت و وسعت بیسابقه ای وخیمتر شده است. حتی در پیشرفته ترین کشورهای امپریالیستی، بیکاری و بی‌خانمانی و سرکوب خشن دولتی در حال گسترش است. شرایط حاضر بدون شک برای توده‌ها وخیمتر خواهد شد و امواج بحران به ناگزیر سراسر نظام امپریالیستی را در بر خواهد گرفت. بحران شرق آسیا، پیشاپیش نمونه ای از آنچه این نظام برای کل جهان در انبان دارد را بنمایش می گذارد.

اما توده‌ها در برابر استثمار و ستم شنیع امپریالیستی مقاومت می‌کنند. دولت‌های مرتجع و کارگزار امپریالیسم در جهان سوم، دستگاه پلیسی خود را تقویت کرده اند اما باز هم نمی‌توانند امواج مبارزه و مقاومت مردم را فرو نشانند. نمونه‌هائی از این امر را می توان در سقوط برخی رژیم‌های ارتجاعی پرسابقه طی چند سال اخیر در اندونزی و زئیر مشاهده کرد.

امپریالیستها دستگاه های «کنترل و تعقیب» بین‌المللی خود را برای شکار و ارعاب انقلابیون تکامل می‌دهند. آخرین نمونه این امر، ربودن عبدالله اوجالان یکی از رهبران جنبش کردستان است. اما این سرکوبگری فقط شعله‌های خشم و قیام را فروزانتر کرده و نسل‌های جدید انقلابیون را در سراسر جهان به صحنه می‌آورد.

در عین حال، توده‌های مبارز در اغلب موارد و در بسیاری کشورها از رهبری بی بهره‌اند. آنها که محروم از ایدئولوژی رهائیبخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هستند با چشم بسته می‌جنگند. به همین علت

مبارزات مردم توسط نیروهای بورژوا و رفرمیست به کجراه می رود. این نیروها نهایتا به امیدهای مردم خیانت می کنند و فداکاری های توده ها را وجه المصالحه قرار می دهند تا خود در نظام های ارتجاعی سهمی از قدرت بگیرند. در مقابل اینگونه جریانات، جنگ خلق در پرو و نپال، و مبارزات مسلحانه ای قرار دارند که تحت رهبری احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست به پیش می روند. این جنگها و مبارزات مسلحانه بیان پیشرفت واقعی بسوی هدف ما یعنی کسب قدرت دولتی بدست پرولتاریا است. اما این پیشرفت ها اگرچه بسیار مهمند، کماکان با هدف پرولتاریای بین المللی که «فتح جهان» است هم تراز نیستند. در اغلب کشورهای جهان، کماکان هیچ حزب پیشاهنگ پرولتری وجود ندارد که شورش توده ها را در مسیر یک انقلاب حقیقی و برقراری یک دولت سوسیالیستی نوین رهبری کند. این نقطه ضعف بزرگ مرتبط است به احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی و انحطاط بسیاری از احزاب کمونیست جهان که به مرداب رویزیونیسم و رفرمیسم درغلتیدند. ۱۵ سال پیش نیروهای مائوئیست سراسر جهان برای مقابله با این روند، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بمثابه مرکز جنینی خویش تشکیل دادند. تشکیل این جنبش محصولی از حرکت خلاف جریانی بود که علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم درون جنبش بین المللی کمونیستی برپا شد. بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه داری در چین، رویزیونیسم و اپورتونیسم در حال رشد و گسترش بود. بسیاری احزاب کمونیست از پی رویزیونیستهای چینی روان شدند و در مرداب خیانت به پرولتاریا فرو رفتند. بسیاری دیگر نیز دچار سردرگمی و سانتریسم شدند. اما احزاب و سازمان هائی که خلاف جریان شنا کردند و با تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دست به اقدامی جدی در جهت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین زدند، فعالانه در برابر این بحران ایستادند. آنها بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آغاز کردند. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در جریان این کار، آماده و آبدیده شدند تا بتوانند امواج انقلابات را در سطح جهان شکل دهند و رهبری کنند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید تقویت شود تا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را به هر گوشه جهان اشاعه داده و به تشکیل سازمان ها و احزاب جدید مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در هر آنجائی که موجود نیستند، کمک کند. ایجاد و تقویت چنین نیروهای پیشاهنگی یک وظیفه عاجل است. زیرا با تحقق این وظیفه است که می توان امواج انقلاباتی که در راهند را واقعا بسوی کمونیسم به پیش راند.

امسال پنجاهمین سالگرد یکی از انقلابات تکان دهنده پرولتری یعنی انقلاب اکتبر در چین به رهبری مائوتسه دون است. این انقلاب یک چهارم نوع بشر را از قیود نیمه فئودالیسم و امپریالیسم رهانید. میراث انقلابات پرولتری، کابوسی برای قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی و کارگزاران مرتجع آنها در جهان سوم است. اما همین میراث از نظر پرولترها و ستمدیدگان سراسر جهان، الهامبخش و منبع نیرو محسوب می شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پرولترها و خلق های ستمدیده جهان بویژه تمامی احزاب و سازمان های مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را فرا می خواند که پایان قرن بیستم را با بزرگداشت پر شکوه پنجاهمین سالگرد انقلاب چین رقم زنند، و بار دیگر با افتخار بر این ایده «کهنه» «مانیفست کمونیست» تاکید گذارند که پرولترهای سراسر جهان باید «کل شرایط اجتماعی موجود را بطور جبری سرنگون کنند.». معنایش اینست که وقتی قدرت سیاسی بدست پرولتاریا بیفتد می توانیم جهانی نو را بسازیم که در آن هیچ شکلی از مالکیت خصوصی برقرار نباشد و نتواند برای استثمار نیروی کار کارگران مورد استفاده قرار گیرد، هیچ تقسیم کاری نتواند به امتیاز بخشی از اهالی و به منبع فلاکت بقیه مردم تبدیل شود، هیچ تفاوت نژادی یا جنسی نتواند منشاء برتری اجتماعی شود. و سرانجام نوع بشر که از قید طبقات رهائی یافته، بتواند وارد تعاون داوطلبانه با یکدیگر شود تا برای همگان رفاه و خوشبختی بیافریند.

پنجاهمین سالگرد پیروزی انقلاب چین را جشن می گیریم!

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را در هر جا که موجود نیستند، تشکیل دهید!

تحقق یک جهان نوین کمونیستی را هدف خویش قرار دهید!

در راه کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا و خلق بجنگید!

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!

۱) در نسخه اولیه این اطلاعیه، واژه «سراسری» از قلم افتاده بود. همانطور که برخی رفقا خاطرنشان کردند بکار نبردن این واژه، موجودیت قدرت سیاسی در مناطق پایگاهی جنگ خلق را نادیده می گیرد.

عبدالله اوجالان آزاد باید گردد!

اطلاعیه مطبوعاتی دفتر اطلاعاتی «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

۱۸ فوریه ۱۹۹۹

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» ربودن عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان، و قتل و سرکوب توده های کردی که به دستگیری وی معترضند، را قویا محکوم می کند.

ربودن عبدالله اوجالان فصل جدیدی در تلاشهای دیرینه امپریالیستها برای در هم شکستن مبارزه خلق کرد است. این دستگیری نقطه اوج عملیات هماهنگ تعقیب و شکار از سوی نیروهای پلیس مخفی جهان بود. اوجالان را از کشوری به کشور دیگر مورد تعقیب قرار دادند و تحت نظر گرفتند. ابتدا سوریه تحت فشارهای ترکیه ـ اسرائیل که تحت رهبری آمریکا براه افتاد، وی را اخراج کرد. دستگاه امنیتی روسیه نیز وقیحانه استقبال پارلمان آن کشور از اوجالان را نادیده گرفت و ظاهرا بعد از مشاوره با سازمان سیا وی را مجبور به ترک روسیه کرد. هلند از ورود او جلوگیری کرد تا مانع از طرح مسئله کرد در دادگاه بین المللی عدالت شود. و پرده پوشی هائی که در مورد واقعیات مربوط به ربودن اوجالان در کنیا می شود، خود خبر از یک دسیسه و توطئه بین المللی می دهد. ترکیه علیرغم حجاب نازک دمکراسی پارلمانی که بر خود کشیده، دولتی شکنجه گر است که در آن یک ارتش کاملا وابسته به آمریکا و آلمان و سایر کشورهای امپریالیستی حکومت می کند. پلیس لندن و پاریس و سایر نقاط اروپا با حمله سبعانه به جوانان کردی که خواهان آزادی اوجالان بودند، حمایت حکومتهای خود از رژیم ترکیه را بشکلی خشن اعلام کردند. زمانی که اوباش اسرائیلی بر تظاهرکنندگان کرد آتش گشودند و سه تن از جوانان را کشتند و تعداد بسیاری را زخمی کردند، آمریکا از این آخرین اقدام تروریستی صهیونیستها حمایت کرد و برای توجیه این کار، «پ کا کا» را «تروریست» نامید. چه تفاوتی است بین «پ کا کا» با سازمانهای مسلح در سایر کشورها که آمریکا به آنها لقب «رزمندگان آزادی» می دهد؟ مهمترین معیار اینست که آیا فعالیت این گروه ها با منافع امپریالیسم آمریکا خوانائی دارد یا نه!

هزاران انقلابی کرد و ترک که در سالهای اخیر در سیاهچال های ترکیه اسیر بوده اند جمله معروفی دارند که : «این سیاهچالها زندانهای کوچکی درون زندان بزرگ ترکیه هستند». سازمان عفو بین الملل و سایر گروه های مدافع حقوق بشر، اعمال سیستماتیک و گسترده شکنجه در ترکیه را محکوم کرده اند. هرکس که به چنگال نظام قضائی ترکیه افتاده، از شکنجه در امان نبوده است؛ وجود جوخه های مرگ حکومتی که مخالفان را صاف و ساده در منزل، محل کار و یا در خیابان به قتل می رسانند که جای خود دارد. برای اینکه واقعیت نظام قضائی ترکیه را درک کنید تنها نگاه کنید به اینکه هر روزه هزاران کرد علیه آن به خیابان می آیند و از کمیسیون سازمان ملل تضمین می خواهند که اوجالان شکنجه یا کشته نشود و بخاطر همین به گلوله بسته میشوند. و فراموش نکنید که ستم بر کردها در ترکیه جنبه قانونی دارد. تدریس زبان کردی در مدارس کماکان ممنوع است. نمایندگان کرد در پارلمان ترکیه و شاعران کرد را صرفا بدین خاطر به زندان افکنده اند که از حقوق کردها حرف زده اند. نیات حقیقی طبقات حاکمه ترکیه در مورد اوجالان را از روی قولهای ظاهری آنها در مورد اینکه پرونده اوجالان مسیر قانونی اش را طی خواهد کرد نمیتوان فهمید، بلکه از وعده برگزاری یک محاکمه «کوتاه و قاطع»، جلوگیری از ورود وکلای مدافع هلندی اوجالان به ترکیه، و دستگیری ۳۵۰ نفر از حزب پارلمانی طرفدار کردها می توان دریافت.

حکام ترکیه و حامیان غربی آنها از خوشحالی به رقص و پایکوبی مشغولند. اما آوازهای آنها در فریادهای خشماگین و مصاف جویانه‌ی توده های مردم که شهرهای مرکزی اروپا را در نوردیده، غرق شده است. نسل جدید جوانان کرد برای نبرد علیه ستمگری بپا خاسته و عطش بی پایان خود به کسب رهائی را بنمایش گذاشته است. آنچه که ۵۰ سال پیش مسئله ای محدود به یک گوشه دورافتاده از امپراتوری سابق عثمانی بود، اینک پایتخت های اروپائی را به لرزه می افکند. امر کردها، با علاقه و حمایت میلیونها نفر روبرو می شود. زاغه های مراکز شهری ترکیه در حال جوشش است. این زاغه ها مملو از پناهجویان کرد است که از دست تهاجمات ارتش ترکیه به روستاهایشان، به شهرها گریخته اند.

حکام ترکیه و حامیان امپریالیست آنها همانطور که مانوتسه دون در مورد تمامی ستمگران گفت مطمئنا روی آرامش نخواهند دید. عبدالله اوجالان باید از سیاهچال ستمگران آزاد شود.

جهانی برای فتح ۲۵ / ۱۳۷۸

نکاتی درباره

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کارزار جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آغاز شده تا شبکه حمایت انترناسیونالیستی را میان ستم دیدگان و متحدان آنها از سایر طبقات اجتماعی در تمامی قاره ها تقویت کند. اگرچه هنوز تمامی گزارشات در این زمینه بدست ما نرسیده، و کارزار در کشورهای گوناگون مراحل متفاوتی را طی می کند، اما نشانه هایی که اینجا و آنجا ظاهر شده نشان می دهد که چه تلاش بین المللی عظیم و چه شرکت پر شور و حالی از جانب بسیاری از توده های انقلابی و هواداران احزاب و سازمانهای متشکل در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» صورت گرفته است.

کارزار حول فراخوان اعطای نصف روز حقوق در تمامی کشورها «مهم نیست که در کدام گوشه این نظام امپریالیستی زاده شده اید» به پیش می رود. این فراخوان، نابرابری عمیق در معیارهای معیشتی کشورهای غنی و فقیر را مدنظر قرار داده است. در نپال که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است، میانگین دستمزد روزانه به ۲۰ سنت آمریکا می رسد و در مناطق روستایی این رقم ۱۳ پنس بیشتر نیست. در شهرها درآمد دوبرابر روستاهاست. در آن کشور حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را علیه دولت کهن به پیش می برد. این جنگ اینک وارد چهارمین سال خود شده است. تنها در مناطق روستایی غرب نپال که قدرتمندترین پایگاه جنگ خلق است، ۱۵۰ هزار نفر نیمی از حقوق روزانه خود را به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص داده اند. مخاطرات عظیمی در این راه وجود دارد: یکی از رفقا به هنگام حمل این کمک مالی به شهادت رسید. بنا به گزارشاتی که از نپال داریم از خودگذشتگی های بسیاری برای تقویت جنبش صورت گرفته است. مردم با شور و شوق مسائل جنبش را دنبال می کنند و رفقا و سایر افراد سئوالات مهمی را درباره تحولات اخیر در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و سایر کشورها، منجمله در باقی کشورهای جنوب آسیا مطرح می کنند. هدف در نپال این است که میزان کمک مالی را دوبرابر کنند.

در هند، رفقای مرکز اتحاد مائوئیستی به مناطق متعدد رفته اند. بیشتر کسانی که کمک مالی کرده اند کارگران موقتی در روستاها هستند. برخی زنان کارگر نساج نیز نیمی از حقوق خود را به جنبش اختصاص داده اند. در آن بخش از هند درآمدها به ۳۴ روپیه می رسد که زیر یک دلار آمریکا است. بعلاوه رفقا به زاغه های تهیدستان نیز سر زده اند. در یکی از این زاغه ها که نزدیک «مومبای» (بمبئی سابق) قرار دارد، مردم ابتدا با شنیدن خبر جمع آوری کمک مالی عصبانی شدند. اما بعد از اینکه هدف از اینکار توضیح داده شد آنها با علاقه بسیار خواستار اطلاع از جنگ خلق در نپال و سایر اخبار مبارزات انقلابی شدند. اغلب مردان به خاطر بسته شدن کارخانه ها یا کاهش تعداد کارگران، بیکار هستند. در یک منطقه دیگر کارمندان حقوق بگیر طبقه میانی که برخی از آنها جزء خوانندگان «جهانی برای فتح» هستند، نصف روز حقوق خود را کمک کردند.

دهقانان بنگلادشی نیز توسط حزب پرولتری پوربابنگلا بسیج شدند و با دادن برنج به کارزار پیوستند. در آن سوی دنیا، رفقای ما در مکزیک هدف خود از انجام کارزار را با بکار گیری اشکال مختلف فعالیت توده ای و فرمهای دیگر در بین بخشهای گوناگون مردم بخوبی به پیش بردند. آنها در دانشگاهها به تهییج پرداختند، در محلات پرولتری و زحمتکشی خانه به خانه مراجعه کردند، و دهقانان را بسیج کردند که کاردستیهای خود را برای جمع آوری کمک مالی به فروش برسانند. یک برنامه فرهنگی و سیاسی گسترده در پایتخت برگزار شد که در آن هواداران جنبش سخاوتمندانه کمک مالی کردند.

رفقای کلمبیایی گزارش می دهند که در کشور آنها «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تاثیر فراوان دارد و مردم نیز از آن انتظارات زیادی دارند. این کارزار باعث شده که افراد جدیدی به جانب گروه انقلابی کمونیست کلمبیا جلب شوند. این گروه یک نمایشگاه نیمه علنی در مورد تاریخ انقلاب پرولتری در سه شهر مختلف سازمان داد که در آن بیش از هزار نفر شرکت کردند. بعلاوه این گروه به توزیع اسناد تبلیغی و ترویجی درون جنبش طبقه کارگر و در محلات دست زد. این کار بخشاً برای جلب افراد بیشتری به نمایشگاه انجام گرفت. در حال حاضر آنها در ادامه کارزار نصف روز حقوق، درحال تهیه یک نمایش اسلاید هستند.

رفقا و هواداران جنبش در آمریکا، کارزار را بخوبی به پیش برده و میزان قابل توجهی کمک مالی در میان بخشهای گوناگون مردم جمع آوری کردند. هزاران نفر از افراد جدید در جریان مبارزات اول ماه مه ۱۹۹۸ و مبارزات دیگری که تا ۸۱ مارس ۱۹۹۹ یعنی روز جهانی زن ادامه یافت با «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آشنا شده اند. یک شکل جمع آوری کمک مالی انجام پروژه های جمعی، به کمک توده ها بود (مثلا فروش لباس و کتاب دست دوم، فروش کیک و غذا در محلات). در مرحله اول کارزار، این پروژه ها کمک کرد که نیروهای درگیر در کارزار افزایش یابند و علاوه بر اینکه شخصا کمک مالی بدهند، در کمک گرفتن از بقیه هم فعال شوند. رفقا پرچمی که تصویر کره زمین و زنجیرهای از هم گسسته بردگی بر آن نقش شده بود و شعارهانی به دو زبان انگلیسی و اسپانیانی داشت را به پارکها می بردند و مردم را تشویق می کردند که کمک مالی خود را به نشانه حمایت به این پرچم سنجاق کنند. خیلی ها برای کمک قدم جلو گذاشتند. در یک ناحیه، اقشار گوناگون از توده های تحتانی و پرولترهای مهاجر چند ملیتی گرفته تا جوانان فعال در اعتراضات اخیر، کمک مالی کردند.

در اروپا، رفقای شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در شهر دویسبورگ آلمان، درست قبل از برگزاری مراسم صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» در دسامبر ۱۹۹۸، متحدانه کارزار را به پیش بردند. در این اقدام انترناسیونالیستی، هواداران انقلابی جنبش از ترکیه، کردستان، پرو، ایران، دانمارک، افغانستان، آلمان و سایر کشورها بهم پیوستند. (رجوع کنید به متن داخل کادر)

حتی در کشورهانی که هنوز احزاب

یا سازمانهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» وجود ندارند، افراد و گروه های کوچک هوادار در هلند و یونان و اسپانیا و پرتغال و انگلستان فعالانه کارزار را به میان توده های انقلابی و حامیان جنبش بردند. آنها بر سر این مسئله اعلامیه پخش کردند و نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» را به مردم معرفی کردند.

در جریان پیشبرد این کارزار، بسیاری سئوالات پاسخ گرفت و این کمکی بود به مباحثه و مبارزه ای که بناگزیر بر سر چگونگی انجام موفقیت آمیز چنین کارزاری براه افتاد. در صفوف ما، محتوای این کارزار و اهمیت حیاتی آن در رشد و تکامل فعالیتهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» مورد بحث قرار گرفت. این سئوال مطرح شد که وقتی مسئله جمع آوری کمک مالی پیش می آید، چگونه باید انترناسیونالیسم را معنا کرد. تا چه درجه ای باید وقت و منابع را به حمایت از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص دهیم، یعنی تا چه اندازه باید مشخصا به انقلاب جهانی پرولتری کمک کنیم، وقتی که ایجاد سازمان و جنبش در هر کشور معین نیازهای عاجل بسیاری دارد؟ تا چه اندازه زمینه حمایت توده ها از یک جنبش بین المللی وجود دارد؟ چگونه می توان تهیدست ترین توده ها که دل در گرو این کارزار دارند، را درگیر کرد؟ چگونه می باید با متحدان خود از طبقات میانی مبارزه کنیم که هر چه بیشتر کمک کنند و دوستان و ارتباطات خود را برای این مسئله به حداکثر بسیج نمایند؟ غلبه بر موانع راه در جریان بحث بر سر این سئوالات و سئوالات دیگر، فهم منافع درازمدتی که تربیت پایه انقلابی خود با روحیه انترناسیونالیستی در بر دارد و آموختن چگونگی دامن زدن به ایده ها و شور و شوق انقلابی توده ها برای کشف راه های جدید جمع آوری کمک مالی، منجمله دور از چشم دشمن، همگی جوانب مهمی است که این کارزار مهم استراتژیک را به نتیجه ای پیروزمند می رساند. در انتظار نامه ها و گزارشات جدید شما در مورد ادامه این فعالیت ها هستیم.

بلند پرواز باشید، حداکثر را طلب کنید و با تمام قوا برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع آوری کنید!

گزارشاتی از سمینارهای مانیفست کمونیست

نامه یک رفیق از دانمارک ــ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۸

کنسرت انقلابی جهت جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

«روز بعد، صبح زود همگی بیدار شدیم تا محل را برای کنسرت تمیز و آماده کنیم. افرادی در آشپزخانه مشغول تهیه صبحانه بودند. سیستم صوتی مهیا شد و نوازندگان و مجریان برنامه شروع به تمرین کردند. هیجان عظیمی موج می زد. همه می خواستند مفید باشند و کاری بکنند. جشن رعدآسائی در حمایت از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» برپا بود. این بزرگداشت دستاوردهائی بود که جنبش تاکنون حاصل کرده و دستاوردهائی که حاصل خواهد شد. جشنی بود به افتخار رفقائی که جان خود را فدای انقلاب کردند. احساس همگانی این بود که هرکس باید با تمام قوا تلاش کند تا در حد امکان این کنسرت انقلابی، این برنامه فرهنگی انقلابی، به بهترین وجه برگزار شود. این یک مسئله جدی است. به قول مائوتسه دون، ما در زمینه هنر باید «سرخ و متخصص» باشیم. محتوا باید انقلابی باشد و کیفیت کار هم باید بالا باشد. برخی از اجراء کنندگان که ابتدا در لیست برنامه جای نداشتند نیز بر صحنه رفتند و سهم گرفتند.

«کنسرت با یک رقص نبرد بسیار جالب که توسط رفقای پروئی و همراه با موسیقی پروئی اجراء شد، آغاز گشت. بقیه کنسرت شامل موسیقی انقلابی از ترکیه، کردستان، دانمارک (ترانه هائی به انگلیسی و فارسی)، چند رپ رادیکال عالی و شعرخوانی و مارش های انقلابی بود. حضار رقصیدند، به هر طریق که می توانستند در جشن همراه شدند، و در فواصل بین برنامه ها شعار دادند. رفقای مجری برنامه، گروه ها را با شور و حال بسیار معرفی می کردند و روحیه ها را دائما بالا می بردند. علیرغم برخی مشکلات فنی در زمینه صدا، همه چیز خوب پیش رفت. میز کتاب نیز فعال بود و کتابها و پوسترها و نوارها و مجلات زیادی به فروش رسید.

«یکی از سخنرانان، رفقا را از موقعیت مومیا ابو جمال با خبر کرد. رفیقی دیگر به سرعت پوستر بزرگی از مومیا نقاشی کرد. همگان فراخوانده شدند که به عنوان بخشی از کارزار برای آزادی مومیا، این پوستر را امضاء کنند. فورا یک صف طولانی تشکیل شد. رفقای آشپزخانه ساندویچ های حسابی درست کرده بودند که همه را سر پا نگه می داشت. همه حاضران در سالن فعالانه در کنسرت شرکت کردند و همه اجراء کنندگان برنامه بشدت مورد استقبال قرار گرفتند. سالن لبریز از یک انرژی سرخ و سوزان بود. رفقای جوان و پیر بهمراه یکدیگر و به زبانهای مختلف ترانه می خواندند. سبک ها انتقال می یافت: از شرق به غرب، از غرب به شرق؛ انترناسیونالیسم؛ هنر علیه سیستم؛ انقلاب فرهنگی. خوشحالم که در این برنامه حضور داشتم. افتخار می کنم که بخشی از آن بودم. از همه رفقائی که برای برگزاری این مراسم فعالیت کردند تشکر می کنم.

«شبح کمونیسم خود را در دویسبورگ بنمایش گذاشت! زنده و سرخ و خطرناک!

کارگران همه کشورها متحد شوید!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

پیروز باد جنگ خلقی که پرو و نپال را در می نوردد!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!»

در هند و آلمان

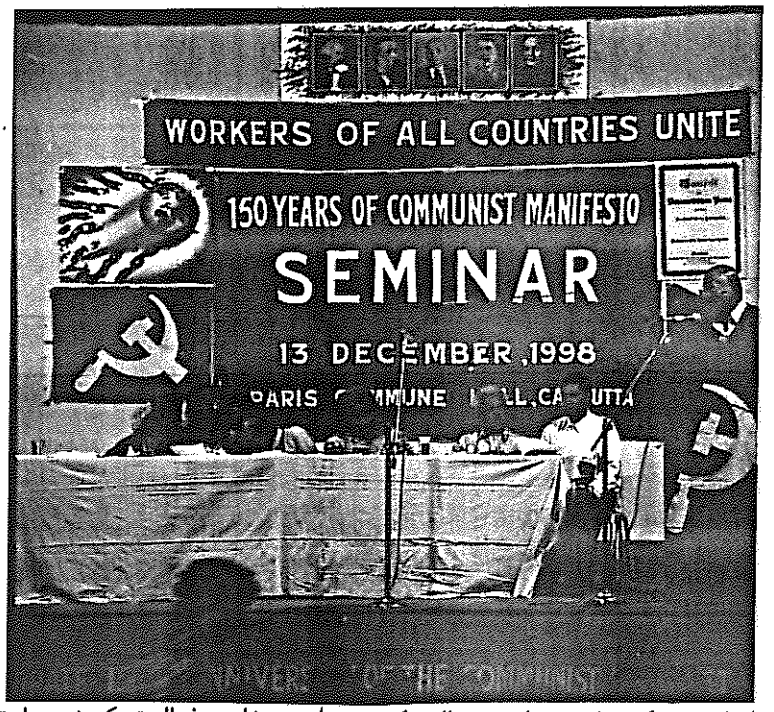

سال گذشته مردم در شهرهای سراسر جهان گرد آمدند تا سنگ بنائی عظیم در مبارزه برای رهایی نوع بشر را گرامی بدارند: انتشار مانیفست کمونیست توسط کارل مارکس و فردریش انگلس. این سند، ظهور یک درک علمی از اصول پایه ای انقلاب پرولتری را رقم زد. برای نخستین بار بعد از نسلها فداکاری و مبارزه، توده های ستمدیده تصویری از جهان آینده را بدست آوردند که نه فقط زیبا و الهام بخش بود بلکه بطور قطع تحقق یافتنی نیز بود: جهانی عاری از جنگ و رنج، عاری از اعمال غیر بشری انسان علیه انسانهای دیگر. از آن به بعد هر نسل از بورژوازی تلاش کرده مانیفست را به هر طریق دفن کند: از طریق به مسخره کشیدن آن، سرکوب آن و یا «اصلاح» رویزیونیستی محتوای انقلابی آن. و هر نسل از پرولترها نیز کوشیده اند از مانیفست دفاع کنند. حقایق بنیادین آنرا با هدف شتاب بخشیدن به مرگ نظم کهن تعمیق کنند و بکار بندند.

در تمامی قاره ها نشستهائی در بزرگداشت «مانیفست» برگزار شد. از جوانان محلات فقیر نشین نیویورک گرفته تا زنان دهقان در روستاهای دوردست نپال، از روشنفکران پاریس گرفته تا داکا، و پناهندگان سیاسی پراکنده در سراسر جهان از پرویی گرفته تا افغانستانی، ترک، ایرانی و غیره گرد آمدند تا این شاخص مهم در مبارزه انقلابی را بزرگ دارند و چگونگی پیشبرد مبارزه را بیاموزند. «جهانی برای فتح» مبتکر دو کنفرانس شد که توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده و یا دوست «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» سازماندهی گشت. یکی از این کنفرانسها در شهر دویسبورگ آلمان که در یک منطقه صنعتی حاشیه راین واقع است در روز ۱۲ دسامبر ۹۸ برگزار شد. کنفرانس دیگر، یک روز بعد در شهر عظیم کلکته در هند برگزار شد. در اینجا گزارشات مختصری از این کنفرانسها و نیز متن کامل سخنرانی که توسط کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تهیه و در هر دو کنفرانس خوانده شد را منتشر می کنیم.

کلکته

بیش از ۵۰۰ نفر در سالن «موسسه اسلامی» که نامش را به سالن کمون پاریس تغییر داده بودند گرد آمدند تا انتشار مانیفست را بزرگ دارند. حول و حوش سالن با پوسترهایی آذین شده بود که بر آن شعار «کارگران همه کشورها متحد شوید!» بچشم می خورد. این پوستر در سراسر شهر کلکته و نیز در بمبئی، دهلی، پنجاب، کرالا، اوتارپرادش، بیهار و روستاهای دور افتاده بنگال غربی به دیوارها چسبانده شده بود. کلکته بخاطر سنت قهرمانانه انقلابی و مبارزه خستگی ناپذیرش علیه رویزیونیسم مشهور است. بعلاوه نیروی مسلط بر این شهر (که زمانی توسط امپریالیستها اداره می شد) را غالبا نوکر صفتان رویزیونیست حزب کمونیست هند (مارکسیست) تشکیل می دهند. زمانی که پیشنهاد «جهانی برای فتح» برای برگزاری این سمینار به نیروهای عمده مائوئیست هند رسید، آنها فوراً از این پیشنهاد حمایت کردند. بلافاصله یک کمیته سازمانده تشکیل شد. در این کمیته، «جهانی برای فتح»، مجمع مبارزاتی برای مقاومت خلق، لوک سانگرام مانچ، پراتوم، چاماکدا لعل تارا، و هواداران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) شرکت داشتند. سایر سازمانها نظیر آیدش، اگرونی، و نایا اشتهار نیز با جدیت تمام در این سازماندهی شرکت کردند. بسیاری از این گروهها از نزدیک با سازمانهای مهم مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هند همکاری می کنند. پوسترها و اعلامیه هایی به زبانهای مختلف محلی نظیر پنجابی و مالایالام توسط گروههای لوک سانگرامانچ، چاماکدا لعل تارا و پراتوم پخش شد. پوستر و اعلامیه ای نیز بطور مرکزی طراحی و چاپ شد که به زبانهای انگلیسی و بنگالی و هندی بود. رفقا از تمامی سازمانها برای تضمین موفقیت این برنامه فعالیت کردند. با توجه به اینکه مائوئیستهای هند هنوز در یک تشکیلات متحد نیستند، پیشبرد این وظیفه یک امر جدید و مصاف جویانه به حساب می آمد. با وجود این، هواداران تقریباً تمام تشکلات مائوئیستی با روحیه اتحاد بهم پیوستند و حداکثر تلاش خود را برای رفع پیچیدگیهای ناگزیر بکار بستند.

مراسم با به اهتزاز درآوردن پرچم سرخ در یک راهپیمایی کوتاه در بیرون سالن آغاز شد. فضا از شعارهای رعدآسا که به زبانهای گوناگون فریاد می شد انباشته گشته بود. یکی از برگزار کنندگان برنامه بر ضرورت اتحاد نیروهای مائوئیست در هند وسراسر جهان تاکید کرد. سپس تمامی حضار به جان باختگان همه کشورها ادای احترام کردند. دو دقیقه سکوت داده شد. سرود کمونیستی «انترناسیونال» همزمان به زبانهای بنگالی، هندی ، مالایالام، پنجابی و نپالی خوانده شد. در آن لحظات، همه حضار گستردگی و عمق تاثیر مانیفست کمونیست در هند و در سراسر جهان را احساس می کردند. سمینار با انتخاب شش عضو هیئت رئیسه آغاز شد. اسناد سمینار توزیع گشت و پیام رفیق «سونیتی کومار گش» که یک روشنفکر مائوئیست انقلابی است و قبلا عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (م ـ ل) و سردبیر ارگان مرکزی حزب به نام «رهایی» بوده قرائت شد. رفیق «گش» بعلت وضع بد جسمی نتوانست در سمینار شرکت کند. پیام او سیر تکامل مارکسیسم از مارکس تا مائوتسه دون را در بر می گرفت و اعتبار ماندگار «مانیفست» را بنمایش می گذاشت. او برای سمینار آرزوی موفقیت کرد. رفیق «آسیت کومار سنگوپتا» بعنوان مقدمه ای بر سخنرانی کمیته «جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی» بر تکامل مارکسیسم به مائوئیسم و اینکه چگونه لنین و مائو جوهر اساسی مانیفست را جذب کرده و تئوری حزب و ارتش خلق و جبهه متحد و دیکتاتوری پرولتاریا را تکامل دادند، تاکید کرد. او همچنین ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین را از طریق مبارزه ایدئولوژیک طولانی خاطر نشان ساخت.

رفیق «رانجان داس»، سندی از تشکل «سفیر» را ارائه داد. او در این سند بر درسهای «مانیفست» پرتو افکند و نشان داد که چگونه لنین و استالین و مائو مارکسیسم را تکامل دادند. عنوان این سند «در اهتزاز باد درفش مانیفست کمونیست! در راه انقلاب پرولتری جهانی به پیش!» بود. در این سند نیاز به یک انترناسیونال کمونیستی مطرح شده بود اما این بحث نیز جلو گذاشته شد که هنوز زمان برای تشکیل آن آماده نیست. در این سخنرانی نقش حیاتی مبارزه علیه رویزیونیسم مورد تاکید قرار گرفت و خاطر نشان شد که «مارکسیسم اززمان ظهورش مجبور شده که مبارزه ای حاد را در هر لحظه علیه رویزیونیسم به پیش ببرد.» رفیق «واورا رانو» دبیر کل تشکیلات «آلرس» اهمیت عام و جاودانه «مانیفست» را تاکید کرد. او نشان داد که چگونه مارکسیسم توسط لنین و مائو تکامل یافته است و نتیجه گرفت که: «اندیشه مارکسیستی به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیسم تکامل یافته است.» او نیز به ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی اشاره کرد اما این بحث را مطرح نمود که چون کماکان مبارزه طبقاتی تحت رهبری کمونیستها در سطح نسبتاً پایینی جلو می رود، تبلور این مبارزه در یک ساختار موثر بین‌المللی ضرورتاً زمان می برد. بعلاوه او هشدار داد که «بهتر است برخی واقعیات تاریخی مربوط به ظهور و سقوط چنین مراکزی را مدنظر قرار دهیم و قبل از پرداختن به یک شکل بندی نوین، از گذشته درس بگیریم.»

سایر سازمانهای برگزار کننده نیز با شور و شوق نظرات خود را مطرح کردند و در عین حال بر وحدت موجود بر سر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بین نیروهای شرکت کننده تاکید گذاشتند. سئوالاتی که از جانب حضار مطرح شد عمدتاً به تجارب بین المللی نیروهای مائوئیست و بکاربست این تجارب در سطح هر کشور مربوط بود.

برخی تشکلات فرهنگی از بیهار، بنگال، پنجاب و نپال ترانه های انقلابی را به زبان بومی خود در فواصل تنفس سمینار اجراء کردند. رفیق «پارورسینگ» که جوانی اهل پنجاب است در ترانه خود به حضار اطمینان داد که مشعل مانیفست همچنان فروزان باقی می ماند. نیروهای مائوئیستی که در این سمینار گرد آمده بودند در جریان این فعالیت به یکدیگر نزدیکتر شدند و اتحاد خود حول م - ل - م را پی ریزی کرده و همزمان مبارزه ضروری برای دستیابی به چنین اتحادی را مورد تاکید قرار دادند. بدون شک به همین علت بود که آنها پاسخی مثبت به پیشنهاد سازماندهی این سمینار دادند. در خاتمه سمینار، نمایندگان احساس می کردند که تلاشهای جمعی آنها باعث به سرانجام رسیدن این روند اتحاد خواهد شد. آنها به مناطق فعالیت خود بازگشتند در حالیکه اهمیت و ارزش میراث انقلابی مشترک خود را عمیقاً احساس می کردند. آنها به آینده مشترک انقلابی خود چشم دوخته بودند.

دوبسبورگ

آخر هفته ۱۲ و ۱۳ دسامبر به برگزاری مراسم صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» و برگزاری کنسرت برای پیشبرد کارزار جهانی کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص یافته بود. این کنفرانس بهمراه یک کنسرت به فراخوان «جهانی برای فتح» برپا شد و متحدانه توسط حزب کمونیست ترکیه (م - ل)، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، حزب کمونیست ترکیه (م - ل) (مرکزیت مائوئیست)، کمونیستهای انقلابی آلمان و جنبش خلقی پرو در اروپا سازمان یافت. رفقای تشکلات مختلفی که در آلمان فعال هستند، تیمهای پخش اعلامیه را تشکیل دادند و در مناطق مختلف به چسباندن پوستر و تبلیغ کنفرانس پرداختند. آنها با ابراز علاقه بسیار از جانب مردم ملل گوناگون و بخشهای مختلف توده ها روبرو شدند. برخی گزارشات حاکی از آن است که بهترین پاسخ به اعلامیه سمینار را در مدارس دریافت کردیم. در آنجا جمعهای ده بیست نفره دانش آموزان به گرد مبلغان ما حلقه می زدند و بحثهای زنده ای درباره محتوی و کارکرد کنونی مانیفست کمونیست و مسئله انقلاب پرولتری و جامعه کمونیستی در می گرفت. مواردی پیش آمد که دانش آموزان اعلامیه ها را گرفته و برای پخش به مدارس خود بردند. علاقه فراوانی نیز از جانب پرولترهای خارجی و آلمانی، فعالین جنبش های اجتماعی و نیز فعالین سیاسی قدیمی مشاهده شد. در روز مراسم، یک ترکیب بین المللی پر شور از ۳۵۰ انقلابی که از ترکیه، کردستان، آلمان، ایران، پرو، افغانستان و فیلیپین و غیره آمده بودند در سالن بچشم می خورد. در مقابل سالن، پرچم «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که کره زمین را در حال از هم گسستن زنجیرهایش نشان می داد نصب شده بود. بر این پرچم عظیم و رنگین شعار «کارگران جهان متحد شوید!» بچشم می خورد. محل تریبون با جلد بزرگ شده «مانیفست کمونیست» و تصاویر مارکس و انگلس تزیین شده بود. یک سیستم ترجمه همزمان برای ارائه سخنرانیها به آلمانی، ترکی، فارسی، اسپانیایی و انگلیسی وجود داشت. به عقیده شرکت کنندگان، این کنفرانس که با روحیه انقلابی «مانیفست» رقم می خورد توانست خدمتی واقعی در راه اشاعه و دفاع از پیام و اصول اساسی «مانیفست» و نیز تکامل کنونی آن یعنی مائوئیسم انجام دهد. سطح بالایی از اتحاد سیاسی و انترناسیونالیسم اصیل و فضای زنده و رفیقانه در این برنامه بچشم می خورد که تبلور آن به خوبی در طنین شعارهای انقلابی به زبانهای مختلف احساس می شد. نگاهی به سیر این برنامه نیز نشانگر همین مسئله است: نخست سخنرانی کمیته «جنبش انترناسیونالیستی» درباره تکامل م - ل - م بمثابه یک علم و زنده بودن مانیفست در شرایط کنونی؛ در ادامه آن، بحثی درباره انقلاب فرهنگی چین توسط حزب کمونیست ترکیه (م - ل)؛ سپس بحثی از سوی حزب کمونیست ترکیه (م - ل) (مرکزیت مائوئیست) در مورد پایداری بر راه رهبر جان باخته کمونیست ابراهیم کایپاکایا و جنگ خلق؛ بحث کمونیستهای انقلابی آلمان درباره فرصتهای انجام انقلاب در این کشور؛ و سرانجام سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که توسط افراد «جنبش خلقی پرو» در اروپا خوانده شد. مضافا، پیام همبستگی خوزه ماریا سیسون صدروبنیانگذار حزب کمونیست فیلیپین با استقبال پرشور حضار روبرو شد. همه آرزو داشتند که زمان بیشتری برای بحث و تبادل نظر وجود داشته باشد. کنفرانس با سرود «انترناسیونال» به زبانهای گوناگون یعنی به زبان انترناسیونالیسم، و با مشتهای گره کرده خاتمه یافت.

بزرگداشت پنجاهمین سالگرد انقلاب چین

کسب قدرت توسط نیروی مسلح،
تعیین تکلیف از طریق جنگ،
وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.

مائوتسه دون

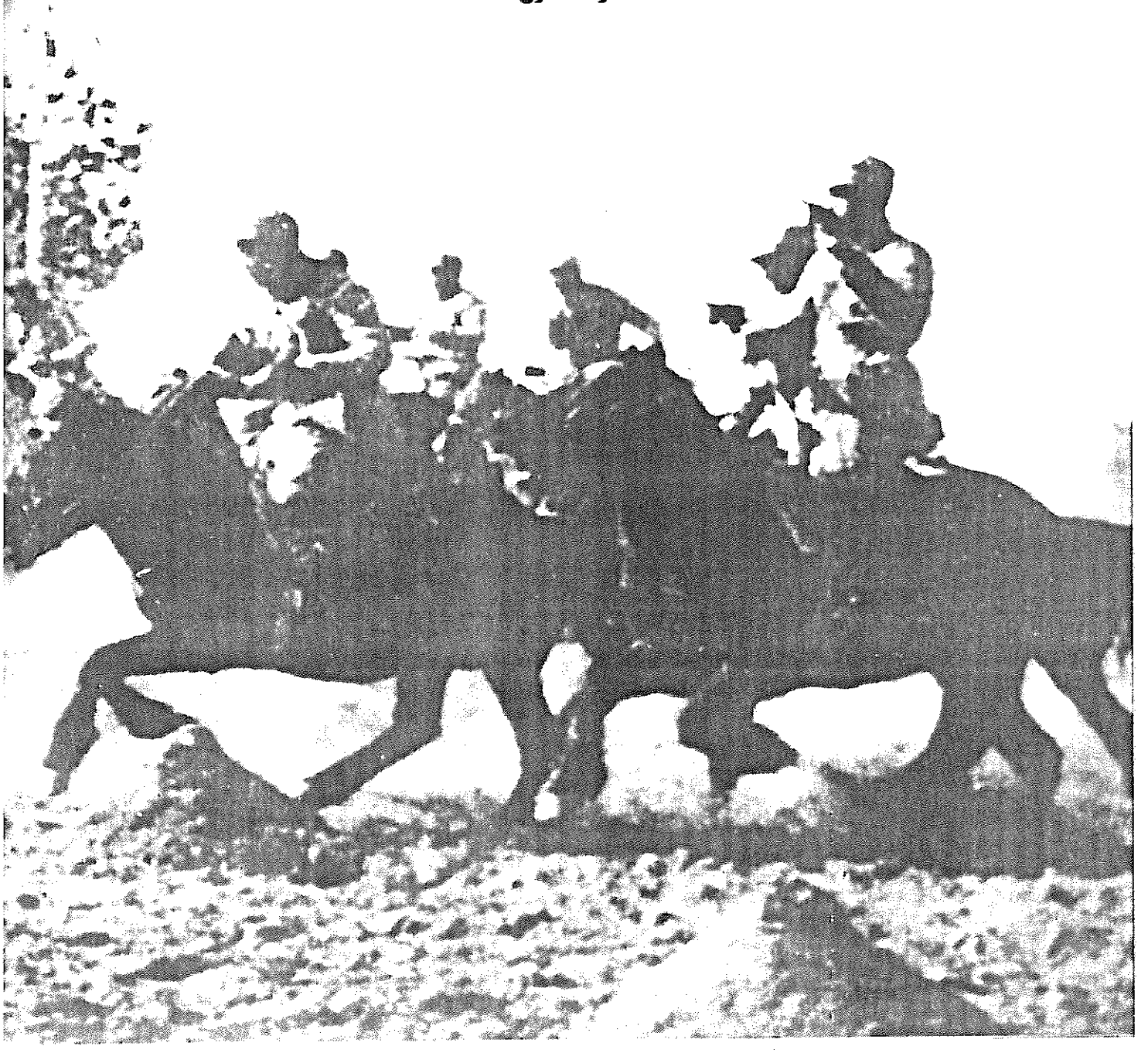

صدها میلیون دهقان چون توفانی سهمگین بپا خواهند خاست؛
چون گردبادی تند





بسیاری ناظران و حتی بسیاری انقلابیون، این پیش بینی مائو را جنون آسا می دانستند. باور رایج این بود که میلیونها چینی آن چنان اسیر فلاکتند که هیچ امیدی به آنها نیست. اما مائو مارکسیسم را بکار بست و از سطح به عمق رفت تا نشان دهد که هر جا ستم است، مقاومت هم هست. و قطعا چیزی که چین کم نداشت، ستمگری بود.

ـ «جهانی برای فتح»

خاطرات یازده سال بازرسی در کارخانه های شانگهای را مرور می کنم و تمامی استثمار خشنی که در آنجا حکمفرما بود را بیاد می آورم: صف طولانی کودکان گریان ۹ یا ۱۰ ساله که پیله ها را به نخ ابریشم تبدیل می کردند. شاگردان خسته تا حد مرگ، با پاهای ورم کرده و مبتلا به نرمی استخوان؛ گرفتار در مشقت خانه های تاریک در کوچه پس کوچه های شهر. کارگران پیمانی که روزی ۱۲ ساعت در کارگاه های نخ ریسی استثمار می شدند. و تمامی ستم های کثیف دیگری که رهاورد این نظام بود. فاحشگانی که بدست جامعه تبهکار به آخر خط پرتاب شده بودند و در عشرتکده های ارزان جاده «فووچو» دو سالی دوام می آوردند و بعد می مردند. پولدارهای سنگدل و چاق و چله در یک طرف، و فقر غیر قابل تصور تهیدستان در طرف دیگر. ـ «ره وی الی»، نویسنده و شاعر نیوزلندی که سالها بازرس درجه اول کارخانه های شانگهای بود

اجساد بر رود شناور بودند و به حاشیه کشتی می خوردند. می دیدم که بالا و پایین می روند. از ملوان پرسیدم اینها که بوده اند؟ چگونه به اینجا آمده اند؟ و او شانه هایش را بالا انداخت. نه از بی تفاوتی؛ بلکه از درماندگی. اندوهی سنگین بر او سایه افکنده بود. «از کجا بدانم؟ با هم فرق می کنند. برخی به علل طبیعی مرده اند اما پول کفن و دفن نداشته اند. برخی آنچنان دچار ناراحتی بوده اند که خود را به رود انداخته اند. برخی به دست دشمنانشان طعمه امواج شده اند. بعلاوه قحطی آمده و هر روز جان هزاران نفر را می گیرد. برخی اجساد متعلق به یاغیان است و برخی سربازانی هستند که هیچ فرقی با آنها ندارند. این روزها خیلی از دخترها را به عشرتکده ها می فروشند و برخی از آنها خودکشی در رودخانه را به این زندگی ترجیح می دهند. چین بیمار است و به همین علت، این همه جسد در رود شناور است. ـ دکتر «جوشوا س. هورن»: همه آفات را نابود کنید

و با نیروئی آنچنان قدرتمند و سرکش که هیچ قدرتی هر قدر هم که عظیم باشد را یارای بازداشتن آنها نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهائی که دست و پایشان را بسته است، خواهند گسست و در شاهراه رهائی به پیش خواهند شتافت. آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی، ماموران فاسد، مستبدان محلی و متنفذین شریر را به گور خواهند سپرد.

ـ مائوتسه دون



آنگونه که ما مشاهده کردیم، دهقانان در حال مرگ بودند: در جاده ها، در کوه ها، در ایستگاه های راه آهن، در کلبه های گلی، در مزارع. در حال مرگ بودند و حکومت همچنان آخرین قطره های مالیات را از آنها می دوشید. حکومت از این ده به آن ده می رفت و حتی بیش از کل غله تولید شده توسط دهقانان را از آنها طلب می کرد. هیچ بهانه ای قابل قبول نبود. دهقانان پوست و برگ خشک درخت نارون می خوردند تا بتوانند آخرین دانه های گندم را هم به دفتر جمع آوری مالیات تحویل دهند. دهقانان ضعیف که بسختی توان راه رفتن داشتند، می بایست برای اسبان ارتش علوفه جمع آوری کنند. این علوفه به مراتب بیش از کثافاتی که دهقانان به دهان می گذاشتند ارزش غذائی داشت. دهقانانی که توان پرداخت مالیات را نداشتند بشدت تحت فشار قرار می گرفتند. دام، اثاث منزل و حتی زمین خود را می فروختند تا غله بخرند و سهمیه مالیات را بپردازند. یکی از وحشتناک ترین مسائل، رشد شتابان بورس بازی زمین بود. تجار «سیان» و «چنگچو»، مقامات دست دوم حکومت، افسران ارتش، و مالکان ثروتمندی که کماکان آذوقه در اختیار داشتند، جنایتکارانه زمین آبا و اجدادی دهقانان را به بهائی نازل می خریدند. به همان نسبت که زمین ها متمرکزتر و سلب مالکیت از دهقانان بیشتر می شد، قحطی و گرسنگی نیز افزایش می یافت. خشونت و هتک آبرو که برای جمع آوری مالکیت مورد استفاده قرار می گرفت بسیار آزار دهنده بود؛ اما فساد و رشوه خواری در جریان اخذ مالیات از آنهم بدتر بود. ـ «تئودور هـ. وایت» و «آنا لی یاکوبی»: تندر بر فراز چین

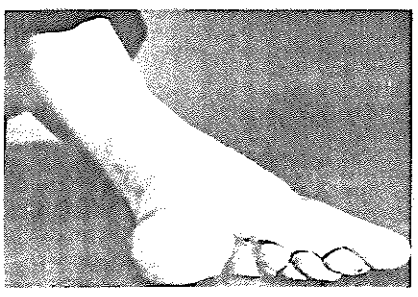

«زنبق‌های طلائی» ـ پیچیدن پای زنان از قرن یازدهم در بین اغنیای چین رایج شد. و از آنجا در میان عامه و حتی اغلب دهقانان گسترش یافت. پای دختر بچه ها را از سه یا چهار سالگی محکم نوار پیچ می کردند؛ طوری که همه انگشتان غیر از انگشت بزرگ به کف پا می چسبید، تا پا باریک و نوک تیز جلوه کند. بعد از چند سال، انگشت بزرگ و کف پا یکدست می شد، قوس پا از بین می رفت و باعث درد مزمن می شد. این درد از تحرک آزادانه جلوگیری می کرد. به باور عامه، منظره زنی که بر نوک پاهای کوچک خود تلو تلو می خورد، و باسن او برای حفظ تعادل «مانند بید نازکی در نسیم» اینسو و آنسو می رفت، شهوت مردان را بر می انگیخت. اندازه ایده ال پای زنان، ۸ سانتی متر بود. ـ «جاناتان د. اسپنس» و «آپینگ چین»: قرن چین



A WORLD TO WIN No.25 (FARSI EDITION) JAN 2000 ISSN 0269 9141 Price £3.00(UK)

МИРОБЛИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۲۶ / ۱۳۷۹

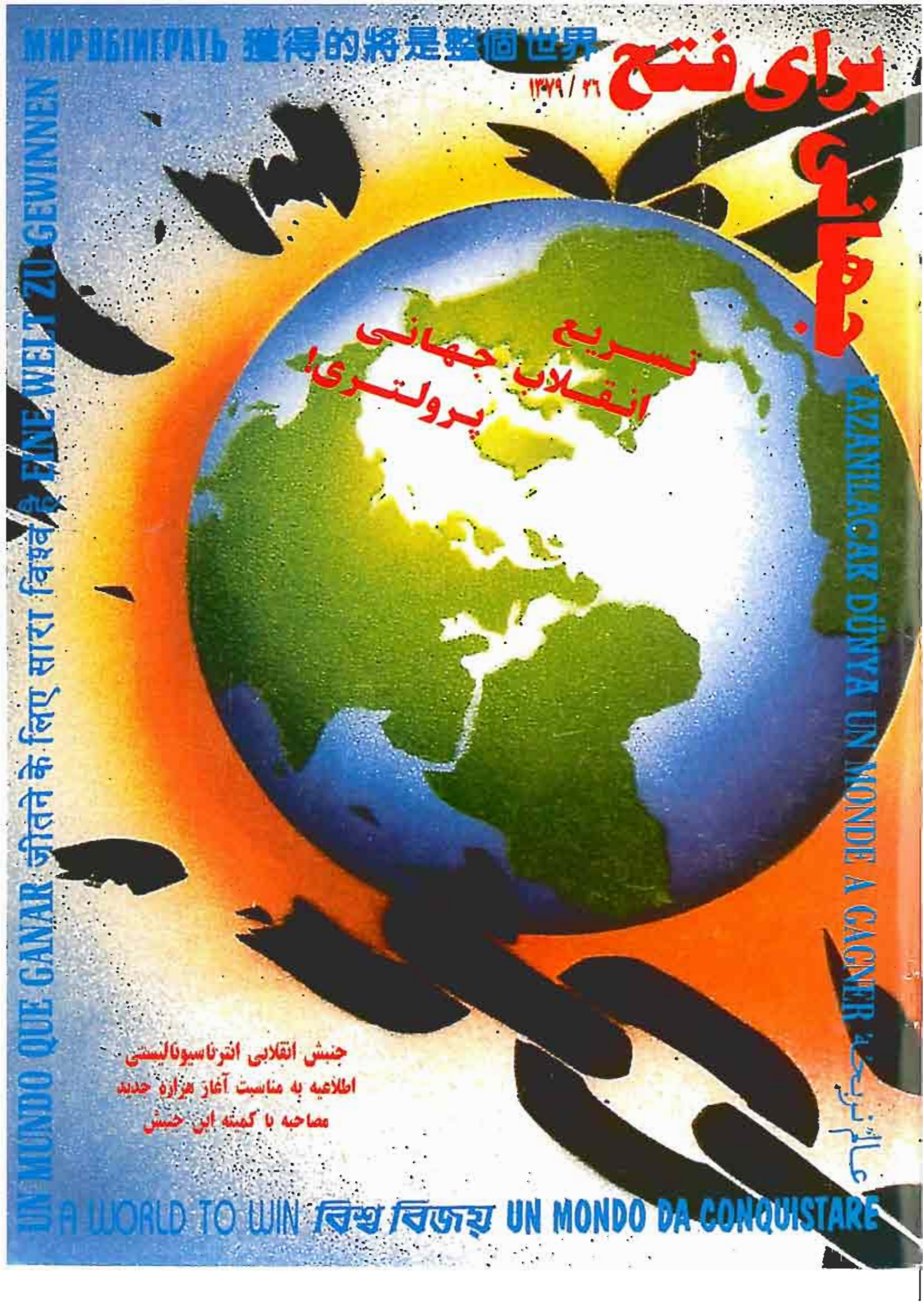

تسریع انقلاب جهانی پرولتری!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
اطلاعیه به مناسبت آغاز هزاره جدید
مصاحبه با کمیته این جنبش

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है FINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER

عالم نربخه

A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE

تسریع انقلاب جهانی

اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به مناسبت هزاره جدید ٤

مصاحبه با کمیته

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ٨

به روایت تصویر:

صفحاتی از تاریخ مبارزه طبقاتی ١٥

تجارت آزاد: موتور رشد یا موتور غارت؟ ٤٠

هنر و سیاست

خدای مسائل کوچک ٤٦

انجیل زهری ٤٧

نظراتی درباره قطعنامه‌های پنجمین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ٥١

قطعنامه‌های کنفرانس بین‌المللی ٥٦

کنفرانس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

قطعنامه‌های چهارمین کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ٦٠

فراخوان به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی ٦٢

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره قتل جبونانه سه عضو رهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) ٦٣

درباره بیست و پنجمین سالگرد جان باختن سیراج سیکدار ٦٤

درباره تاسیس حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا ٦٦

درباره استراتژی جنگ خلق در هند ٧٨

پرو

محاصره و ضد محاصره ٦٨

درباره قیام قهرمانانه زندانیان سیاسی! ٧٠

اطلاعیه زندانیان سیاسی ٧٢

گرامی باد پنجاهمین سالگرد انقلاب چین! ٧٣

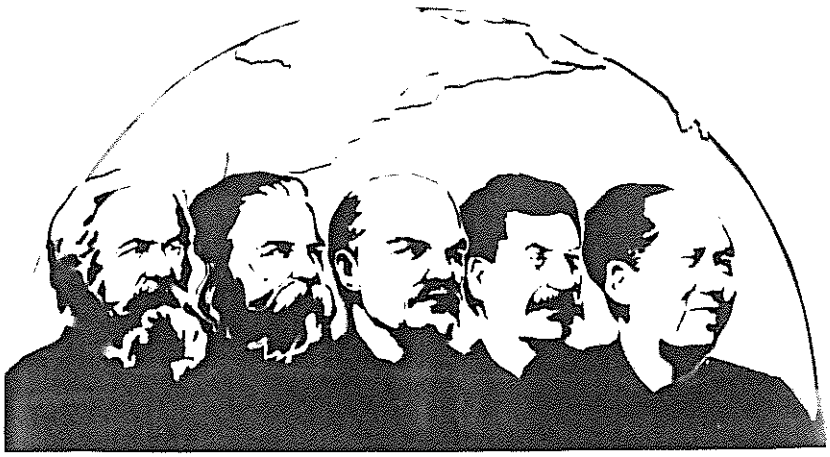

شماره ٢٦ــ سال ١٣٧٩

تسریع انقلاب پرولتری جهانی

هزاره جدید در شرایطی آغاز می شود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال متحد کردن احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی است که جنگ خلق را به پیش می‌برند یا تدارکش را می بینند. اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مناسبت هزاره جدید، بیانگر عزم این جنبش در تبدیل قرن بیست و یکم به یك نقطه عطف تاریخی در نبرد برای خاتمه بخشیدن به استثمار هزاران ساله جامعه طبقاتی و نزدیکتر کردن طلوع جامعه کمونیستی است. در این شماره، مصاحبه با یکی از اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را می خوانید که در آن اوضاع کنونی انقلاب جهانی پرولتری و نقش این جنبش در پیشبرد آن تشریح شده است.

صفحاتی از تاریخ مبارزه طبقاتی

در این بخش کوشیده ایم به کمك طرح و عکس و شعر، قیام‌های گذشته و حال را تصویر کنیم: از قیام بردگانی نظیر اسپارتاکوس که رویای رسیدن به زندگی متفاوتی را در سر می پروراندند که امکان تحققش نبود، تا بردگان مزدی امروز که انجام انقلاب جهانی را در سر دارند و برایش می رزمند. یعنی همان هدفی که اینك کاملا در دستور کار تاریخ قرار دارد.

جنبش بین‌المللی کمونیستی کدامین راه را باید در پیش گیرد؟

تاکید اظهار نظرات کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد قطعنامه‌های کنفرانس اخیر احزاب مارکسیست ـ لنینیست، بر آنست که کلید پیشرفت انقلاب پرولتری، درك مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به مثابه مرحله سوم، جدید و بالاتر مارکسیسم ـ لنینیسم است.

درباره استراتژی جنگ خلق در هند

چگونه باید استراتژی مائوئیستی جنگ خلق را در دومین کشور جهان از حیث جمعیت پیاده کرد؟ در این مقاله تحریك‌کننده، چند دیدگاه انحرافی مورد نقد قرار گرفته، برخی خطوط راهنمای پایه ای برای آینده ارائه می شود.

جهانی برای فتح

را مشترک شوید!

اغلب شماره‌های جهانی برای فتح به زبانهای انگلیسی، اسپانیائی و ترکی موجود است.

برخی مقالات از شماره های مختلف مجله به زبانهای ایتالیایی، عربی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

رفقا و دوستان غیر ایرانی خود را با این مجله انترناسیونالیستی آشنا کنید.

برای تهیه جهانی برای فتح به زبانهای مختلف با نشانی زیر تماس بگیرید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC 1N 3XX, U.K.

مطالب شماره‌های گذشته جهانی برای فتح

شماره ۱ ـ ۱۳۶۳:
آنگاه که کوهستان آند می‌غرد
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
بزرگداشت یلماز گونه‌ی فیلمساز انقلابی ترکیه

شماره ۲ ـ ۱۳۶۴:
پرو: در راه درخشان مارپانگی
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

شماره ۳ ـ ۱۳۶۴:
انقلاب و آفریقای جنوبی
تحریم انتخابات در پرو
ابراهیم کایپاکایا و مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

شماره ٤ ـ ۱۳٦٤:
تعمیق بحران در آفریقای جنوبی
ایران: ارتشهای شکست خورده خوب درس می گیرند
پیرامون «مشی چریکی» در اروپای غربی

شماره ۵ ـ ۱۳٦۵:
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

شماره ٦ ـ ۱۳٦۵:
پرو: کی می‌رود ز خاطر خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

شماره ۷ ـ ۱۳٦۵:
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی

شماره ۸ ـ ۱۳٦٦:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید (سندی از حزب کمونیست پرو)
نامه سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین

شماره ۹ ـ ۱۳٦٦:
بیست سال پس از غرش تندر بهاری در هند
گورباچف: وداع با اسلحه!
سندی از حزب کمونیست پرو

شماره ۱۰ ـ ۱۳٦۷:
تجربه بورکینا فاسو
درباره پرسترویکا و گورباچف
خلیج: نقطه تلاقی تضادها

شماره ۱۱ ـ ۱۳٦۷:
انتفاضه در فلسطین
سری‌لانکا و توافقات با هند
اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو

شماره ۱۲ ـ ۱۳٦۷:
دهه ۱۹٦۰ در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق

شماره ۱۳ ـ ۱۳٦۸:
پنجمین سال تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
مرحله نوین جنگ خلق در پرو
یک مارکسیست ـ لنینیست از سیل در بنگلادش می نویسد

شماره ۱٤ ـ ۱۳٦۹:
چین: وقایع میدان تین آن من و احیای سرمایه‌داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا (بخش اول)
جنگ علیه مواد مخدر!

شماره ۱۵ ـ ۱۳۷۰:
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی رفیق گونزالو بمناسبت سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا (بخش دوم)

شماره ۱٦ ـ ۱۳۷۱:
درباره جنگ خلیج
سند کمونیستهای افغانستان درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

شماره ۱۷ ـ ۱۳۷۱:
آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند!
درباره دمکراسی: مقاله‌ای از باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل)

شماره ۱۸ ـ ۱۳۷۲:
نبردی خطیر و مصافی عظیم: کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو

مطالب چند شماره اخیر جهانی برای فتح

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله به زبان فارسی، با نشانی زیر تماس بگیرید:
BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

شماره ۱۹ ـ ۱۳۷۳:
«سده مائوتسه دون را جشن می گیریم!»
کارزاری که انقلابیون در سطح جهان برپا کردند
چپان چین: بلند پروازی‌های انقلابی یک رهبر کمونیست
سخنرانی صدر گونزالو
بمناسبت کارزار اصلاحی حزب در سال ۹۹

شماره ۲۰ ـ ۱۳۷٤ :
سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»
و «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی چیاپاس
«انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»
پرو: کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید
آفریقای جنوبی: تعویض نگهبان

شماره ۲۱ ـ ۱۳۷٤ :
مبارزه دو خط را تا به آخر به‌پیش بریم!
«شورش بر حق است!»
ـ مقاله‌ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در مورد مبارزه دو خط درون حزب کمونیست پرو

شماره ۲۲ ـ ۱۳۷٦ :
نپال: برافراشتن پرچم سرخ بر فراز بام دنیا
پرو: مبارزه دو خط سی سال بعد از
انقلاب فرهنگی در چین
کردستان: درسهای خیانت

شماره ۲۳ ـ ۱۳۷۷ :
کارگران همه کشورها متحد شوید!
درباره جنبش بین المللی کمونیستی
ناگزالباری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را دگرگون ساخت
جنگ خلق: اسنادی از نپال و پرو

شماره ۲٤ ـ ۱۳۷۷ :
زنان دیگر به بردگی تن نمی‌دهند!
افغانستان: شکافتن پرده‌های ظلمت
نپال: پایداری جنگ خلق
و بررسی نتایج و دورنماهای آن

شماره ۲۵ ـ ۱۳۷۸
در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد انقلاب چین:
مائوتسه دون چگونه جنگ خلق را رهبری کرد تا رژیم ارتجاعی دست‌نشانده آمریکا را شکست دهد و مدل پایه‌ای برای رهائی یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را بنا نهد.
رژیم پل پوت چگونه به کجراه رفت:
یک پاسخ مائوئیستی
جنگ کثیف ناتو:
پشت دل سوزاندن‌های بشردوستانه امپریالیستها
در بالکان، چه هدفی پنهان است؟

مرکز اشتراک آمریکای مرکزی و جنوبی
Juan Lopez Perez
Apdo. 21- 098
Coyoacan 04021
Mexico, D.F. Mexico

نشانی مرکز اشتراک جهانی برای فتح
در آمریکای شمالی
A WORLD TO WIN
North American Distributors
c/o Revolution Books
9 West 19th Street
New York
New York 10011
USA

نشانی مرکز اشتراک در جنوب آسیا
A WORLD TO WIN
c/o Chithira Publishers
39/3006 Manikath Road
Kochi, Kerala
India 682 016

با ارسال مقاله، گزارش، نقد، طرح گرافیکی، نقاشی و عکس
با جهانی برای فتح همکاری کنید



پیش به سوی پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم!

قرن بیست و یکم را به قرن برپائی جنگ خلق تبدیل کنیم!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ اول ماه مه ۲۰۰۰

اطلاعیه زیر به تصویب رسمی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسیده است.

که امپریالیستها و نوکرانشان از ما می خواهند فرارسیدن هزاره جدید را جشن بگیریم. بسیار خوب! اما هزاره چه کسی را؟ هزاره این انگل ها، یا هزاره توده هائی که همه چیز را آفریده اند؟ و چگونه باید این جشن را برگزار کنیم؟ آیا باید در سالنهای ضیافتشان، در حالیکه ثمرات دسترنج ما را می بلعند و بر استخوان قربانیان خود می رقصند، منتظر و نظاره گر اینان باشیم؟ آیا باید صدای گوشخراش ماشین های جنگی آنان که حتی همین امروز بذر مرگ و ویرانی می پاشند را تحمل کنیم؟ آیا باید قرنها استثمار غیر انسانی، غارت و جنگهای اشغالگرانه را فراموش کنیم؟ آیا باید تحمیل کشتار و فلاکت غیر قابل تصور به میلیاردها انسان را فراموش کنیم؟ آشویتس ها و هیروشیماها را فراموش کنیم؟

از نظر ستمگران، تاریخ با استقرار بساط ستمگری خودشان آغاز می شود. از این رو مذبوحانه می کوشند حیات گذرای خود را با جلوگیری از گردش عقربه زمان، جاودانه سازند. می کوشند بدلخواه آنچه میخواهند بر دفتر زمانه بنویسند. اما مارش بشری بی وقفه ادامه دارد. تاریخ به ما نشان می دهد که الزامات مبارزه طبقاتی ضرورتا تاج ها و تقویم های منسوخ را بی اعتنا کنار میزند و بطور مستمر راه خود را از مسیری پر فراز و نشیب، باز میکند. چنین بوده و چنین نیز خواهد بود؛ تا زمانی که استثمار و ستم یکبار برای همیشه نابود شود. تقویم مبارزه طبقاتی نشانگر چیست؟

حماسه هائی که قهرمانانش نه شاهان و قدیسان، بلکه داغ لعنت خوردگان جهانند. شورشها و قیام ها مرتبا در این یا آن گوشه کره خاکی برپا گشته، شکست خورده و به صلیب کشیده شده اند، اما بی وقفه سر بلند کرده اند؛ آرامش طلبی واعظان فریبکار مذهبی را برملا ساخته و خواب خوش حاکمان را بر هم زده اند. طی قرون، ستمدیدگان امید و آرزوی رهائی از رنج و فلاکت را در دل داشتند و در گیر و دار مصائب زندگی خاطرات جوامع عاری از استثمار گذشته های بسیار دور تاریخ بشر را ستایش می کردند. هنر و موسیقی زنده توده ها، رویای سپیده دمی بود که از پی تیرگی ها فرا خواهد رسید. آنان علیه ستم ها بپا خاستند؛ با اربابان جنگیدند و زندگی نوینی را طلب کردند. همین و همین مبارزه، همین تلاش خستگی ناپذیر برای خاتمه بخشیدن به استثمار وحشیانه و شرایط غیرانسانی موتور پیشرفت نوع بشر بوده است. این را هرگز نباید فراموش کرد. اما ثمرات این مبارزات هیچگاه نصیب توده ها نشد و هر بار امواج آزادی توسط استثمارگران جدید غصب شد و به زنجیرهای بردگی نوین تبدیل شد.

هزاران سال مبارزه پشت سر گذاشته شد؛ جوامع از دل آتش و خون بارها تجدید آرایش شدند؛ تا اینکه سرانجام پاسخ نهائی از دل این تغییر و تحولات بیرون آمد: پرولتاریا؛ طبقه ای که زاده سرمایه داری است و رسالتش آنست که گورکن سرمایه داری باشد. پرولتاریا، یک طبقه انترناسیونالیست و واپسین طبقه اجتماعی است. طبقه ای است که فقط از طریق رها کردن کل نوع بشر می تواند خود را رها سازد. ظهور پرولتاریا و مبارزاتش، ایدئولوژی این طبقه را نیز به ظهور رساند: مارکسیسم. مارکسیسم، سنتز داهیانه مبارزات، افکار

و تجارب است که تماما در خدمت پرولتاریا و رسالت تاریخیش قرار دارد. مارکسیسم آشکار کرد که تاریخ پر فراز و نشیب بشر، تاریخ مبارزات طبقاتی است. آشکار شد که ادعای جاودانه بودن نظام استثمار هیچ چیز جز ژستهای مذبوحانه یک نظم محتضر نیست. اکنون، مارش بشری می توانست آگاهانه به پیش رود و بی باکانه به دژهای ارتجاع هجوم برد. بگذارید نگاهی بیندازیم به چند صفحه سرخ این تقویم که از اواخر قرن نوزدهم گشوده شد: انتشار «مانیفست کمونیست»، تاسیس انترناسیونال اول، انتشار «کاپیتال» (مارکس) که کارکرد نظام سرمایه داری را بوضوح تشریح کرد و مرگ محتوم آن را آشکار ساخت، روزهای قهرمانانه کمون پاریس، تاسیس انترناسیونال دوم که اول ماه مه را بعنوان روز جهانی کارگر، و هشت مارس را بعنوان روز جهانی زن اعلام کرد، و مبارزه برای هشت ساعت کار در روز را به سرانجام رساند. و همه اینها در عرض فقط ۵۰ سال صورت گرفت! کدام طبقه را در تاریخ سراغ دارید که طی مدت زمانی چنین کوتاه، این همه دستاورد داشته باشد؟ و تازه اینها فقط شلیک های نخستین نبرد بود.

اما در آغاز قرن قبل، یعنی قرن بیستم، امپریالیستها و نوکران آنان ـ درست مثل امروز ـ متفرعنانه تولد «قرن خویش» را جشن گرفتند. آنان به گوشه و کنار نظر می انداختند و دنیائی را می دیدند که زیر چکمه های شان اسیر است. فرود بیرحمانه سرنیزه های سرمایه مالی پیکر آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین از هم می درید. جنگ از چهره اروپا رخ بر بسته بود. رویزیونیستهای انترناسیونال دوم سرگرم زد و بند با کارفرمایان بودند و بر آتش خشم طبقه کارگر آب می پاشیدند. آغاز دوران رشد اقتصادی بی سابقه و دستیابی به فوق سودهای عظیمتر از همیشه پیش بینی میشد. امپریالیستها در سال ۱۹۰۰ این چنین به دنیا می نگریستند. اما هنوز بیست سال از آغاز قرن بیستم نگذشته بود که همه این تصورات باد هوا شد. جنگ سراسر اروپا را در بر گرفت. تاج ها بر سنگفرش خیابانها غلتیدند. انقلاب اکتبر، اتحاد شوروی سوسیالیستی را بوجود آورد و شلیک توپهایش، مارکسیسم ـ لنینیسم را بمثابه دومین مرحله مارکسیسم برای مردم ستمدیده دنیا به ارمغان آورد. با ظهور انترناسیونال سوم، بنای سازش طبقاتی که توسط رویزیونیستها بر پا شده بود فرو ریخت. کارگران و دهقانان اتحاد شوروی با در دست داشتن قدرت سیاسی شروع به ساختن یک نظام اجتماعی ـ اقتصادی کاملا نوین کردند که درها را بروی رشد حیرت انگیز نیروهای تولیدی گشود. کارخانجات و مزارع دیگر زنجیری بر دست و پای توده های زحمتکش نبوده بلکه به ابزاری برای متحول کردن جامعه توسط آنان تبدیل شدند. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی گامهای نخستین در ترسیم راه رسیدن به جامعه ای عاری از استثمار بود.

امپریالیستها موفق به مهار شعله های انقلاب و رهائی ملی در اغلب کشورها شدند. آنان به لاف زنی پرداختند که جلوی انقلاب را گرفته اند. اما آرامش امپریالیستها دیری نپائید. بحران، فاشیسم، یک جنگ جهانی دیگر، و انقلابات بیشتر فرا رسید. در نتیجه پیروزی انقلاب چین، یک چهارم نوع بشر آزاد شد. این انقلاب، راه پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه را بنیان نهاد و دانش نظامی تکامل یافته ای را برای پرولترهای سراسر دنیا به ارمغان آورد که همانا «جنگ خلق» است. اردوگاه سوسیالیسم که یک سوم اهالی جهان را در خود جای داده بود به ظهور رسید. امپریالیستها و نوکرانشان برای در هم شکستن مبارزات رهائیبخش خلقهای تحت ستم تلاش کردند، نمایش فریبکارانه «اعطای استقلال» براه انداختند. اما ملل تحت ستم همچنان مراکز توفانی انقلاب پرولتری جهانی باقی ماندند. تحت رهبری مائوتسه دون یک خیزش انقلابی بیسابقه یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی انجام گرفت. در این انقلاب دهها میلیون کارگر، دهقانان و جوان انقلابی رهروان سرمایه داری را سرنگون کردند و گامهای عظیمی در راه متحول کردن جامعه بسوی آینده کمونیستی برداشتند. بسوی آینده ای که در آن تمامی تمایزات و آثار نشانه های استثمار طبقاتی بطور کامل محو میشود.

امپریالیسم. و ارتجاع و رویزیونیسم یکصدا عربده می کشند که «اینها ماجراهای قدیمی است؛ ما اول اتحاد شوروی تان را ربودیم و سپس چین تان را مجددا به چنگ آوردیم. دنیا مطمئنا در مشت ماست و طی قرون آتی نیز متعلق به ما خواهد بود.» بله؛ قبلا هم این لاف های متفرعنانه را شنیده ایم. مگر بعد از کشتار کمونارهای پاریس همین حرفها را نزدند؟ و دیدیم که فقط چند ده سال بعد سراسیمه از میدان نبردهای اکتبر سرخ روسیه پا به فرار گذاردند. مگر وقتی که سگهای رویزیونیست در اتحاد شوروی سوسیالیستی قدرت را غصب کردند همین حرفها را نشنیدیم؟ و دیدیم که کمی بعد در برابر امواج قدرتمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین سراسیمه و زخم خورده فرار را بر قرار ترجیح دادند. انقلاب فرهنگی، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بمثابه مرحله جدید ایدئولوژی پرولتری، سومین و بالاترین مرحله آن، در سراسر دنیا اشاعه داد و موج عظیمی از خیزشها و قیام های انقلابی را برانگیخت.

حتی امروز هم که امپریالیستها متفرعنانه لاف پیروزی می زنند، جنگ خلقهای مائوئیستی با گذر از پیچ و خم ها در حال پیشروی هستند و ضربات سختی بر پیکر نظام کهن وارد می آورند. جنگهای خلق بیشتری در راه است. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به پیش می روند تا مائوئیسم را بمثابه فرمانده و راهنمای موج نوین و در حال ظهور انقلاب پرولتری جهانی تثبیت کنند. مائوئیسم در وجود احزاب کمونیست که برای هدایت و رهبری این موج عظیم نوین بوجود میایند، تجسم می یابد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طریق احزاب و سازمانهای عضو و کاندیدای عضویت و هوادارانش در چهارگوشه جهان حضور دارد؛ از ایران گرفته تا کلمبیا، از بنگلادش و سری لانکا تا آمریکا و ایتالیا، از ترکیه و افغانستان تا هند و نیز در نقاط دیگر از آفریقا، منطقه کارائیب و اروپا. در پرو و نپال، پرولتاریا تحت رهبری احزاب پیشاهنگ مائوئیست خود که عضو «جنبش بین انقلابی انترناسیونالیستی» بار دیگر قدرت سیاسی سرخ توده ها را در مناطق وسیع روستائی برقرار کرده است.

این مناطق دور افتاده است؟ کم اهمیت است؟ مطمئنا برای

پرولتاریای آگاه و توده های تحت ستم و استثمار سراسر دنیا چنین نیست. پیروزی های الهامبخش در پرو و نپال همانقدر «دور افتاده» اند که منطقه پایگاهی «ینان» در چین برد. این مناطق از طریق مبارزه ای سخت و خونین برای برافراشتن پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، دفاع از آن و بکاربست آن، فتح شده اند. این مناطق از طریق جان فشانی در راه خلق و درهم شکستن کارزارهای محاصره و سرکوب وحشیانه دشمن، ایجاد شده اند. نبرد بر سر «احیاء و ضد احیاء» در پرو و نپال در جریان است. که طی آن مرتجعین میکوشند قدرت سیاسی سرخ خلق را نابود کنند و جنگ خلق برای دفاع از مناطق پایگاهی که حاکمیت خلق در آنجا برقرار شده و گسترش آن به پیش میرود. در ترکیه تفنگ چریکهای دهقانی تحت رهبری مائوئیستهای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) راه برقرای مناطق پایگاهی سرخ را میگشایند؛ در کشورهای تحت سلطه، احزاب مائوئیست جدید عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تشکیل شده و احزاب دیگر آن تقویت میشوند؛ علاوه بر نیروهای درون «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نیروهای انقلابی و مائوئیست بیرون از آن در فیلیپین، هند، بنگلادش و سایر کشورها، مبارزات مسلحانه انقلابی را پیش میبرند؛ در اعماق کشورهای امپریالیستی «حفار دیرینه انقلاب» از طریق ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست نقب می زند. برای کسانی که بخواهند ببینند، شواهد روشنی از پیشروی انقلاب در سراسر دنیا وجود دارد.

آینده روشن است؛ اما مسلما راه پر پیچ و خم است. ما مائوئیستها از بیان این واقعیت، هراس نداریم. ما پیروان مائوتسه دون هستیم که چنین می آموزد: «سختی در کار جهان هرگز، تنها باید صعود به قله ها را جرات کنی!» دستاوردهای شکوهمند گردان پیشرو ما در پرو، گواه زنده این گفته مائو است. حزب کمونیست پرو بعد از دستگیری صدرش در سال ۱۹۹۲ با اوضاع دشوار مواجه شد. اما سخنرانی قدرتمند و الهامبخش صدر گونزالو در اسارت که روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ ایراد شد، شهد شادی را به کام دشمنان زهر کرد. او قدرت ماتریالیستی خوشبینی انقلابی و روحیه کمونیستی را بنمایش گذاشت و خاطر نشان کرد که این ضربه فقط «پیچی در جاده است». او اعلام کرد که «راه طولانی است و ما باید به سر منزل مقصود برسیم. باید پیروز شویم!» حزب کمونیست پرو در مواجهه با کارزارهای سرکوبگرانه دشمن بر راه جنگ خلق پای فشرد، حملات پلید خط اپورتونیستی راست که با دشمن همکاری می کند و فراخوان خاتمه جنگ از طریق دستیابی به یک «توافق صلح» را می دهد را در هم کوبید، و تبلیغات دشمن را که میگوید صدر گونزالو شخصا فراخوان «توافقات صلح» را داده است، نقش بر آب کرد. هیچ گواهی که بتواند این ادعای دشمن را ثابت کند وجود ندارد و حزب کمونیست پرو آن را صحنه سازی دشمن خوانده و محکوم کرده است.

در ماه مارس ۱۹۹۵، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در شرایط تداوم حبس انفرادی مطلق و خشونت بار صدر گونزالو، فراخوانی تحت عنوان «با تمام قوا از درفش سرخمان که در پرو به اهتزاز است دفاع کنیم» و در رد خط اپورتونیستی راست انتشار داد و خاطر نشان کرد که: «... مکاتبات غیر مستقیم و غیر قابل تائید که به صدر گونزالو و به مثابه بیان افکار وی نسبت داده میشود نمیتواند مورد قبول هیچکس واقع شود... نبرد برای خاتمه حبس انفرادی وی باید ادامه یابد.» توده های انقلابی سراسر جهان به خوبی می دانند رژیم فوجیموری که حزب کمونیست پرو آن را بمثابه یک رژیم فاشیستی، کشتارگر و وطن فروش محکوم می کند، به خاطر قتل عام ها و دروغ پردازی هایش شهره خاص و عام است.

امروز بعد از دستگیری رفیق فلیسیانو، رفیق خولیو رهبر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو از خط سرخ صدر گونزالو دفاع کرده و بر راه جنگ خلق پای فشرده و آن را توسعه داده است. حزب کمونیست پرو اعلام کرده که جنگ خلق اینک «پیچی در جاده» را که در مرحله تعادل استراتژیک ایجاد شده بود پشت سر نهاده و بی وقفه بسوی کسب قدرت در سراسر کشور به پیش می رود. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» کارزارهای دفاع از جنگ خلق در پرو، دفاع از جان صدر گونزالو، و رد خط اپورتونیستی راست را در سطح جهانی سازمان داده است. با توجه به گزارشات مبنی بر خطر فزاینده ای که جان صدر گونزالو را تهدید می کند، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» همگام با حزب کمونیست پرو و مردم پرو از رژیم فوجیموری می خواهد که وی را در برابر نمایندگان مطبوعات و رسانه های تلویزیونی داخلی و خارجی قرار دهد و وی بتواند بطور مستقیم بیانیه ای ایراد کند. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» عزم خود به پیشبرد مبارزه در پشتیبانی از جنگ خلق و دفاع از جان صدرگونزالو ـ و در پیوند با آن، دفاع از جان رفیق فلیسیانو ـ را مورد تاکید مجدد قرار می دهد.

اگر امپریالیستها و نوکرانشان رویای مهار کردن جنگ خلق در پرو را در سر داشتند، اینک شبح دیگری را بالای سر خود می بینند: هیمالایا به آتش کشیده شده است. جنگ خلقی که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و تحت رهبری رفیق پراچاندا آغاز شد، همچنان از دل نبردهای خونین علیه دشمن به پیش می رود. تمامی هیولاها و نوکرانشان مذبوحانه دست در دست هم گذارده اند تا رژیم ارتجاعی نپال را از مرگ محتوم نجات دهند. امپریالیسم آمریکا و دولت توسعه طلب هند، نقش تبهکارانه خاصی در کمک به رژیم نپال در کارزارهای جنایتکارانه سرکوب بازی می کنند. دولتهای ارتجاعی اسرائیل، سری لانکا و پرو نیز درکیر ماجرا هستند. اما جنگ خلق به پیشروی ادامه می دهد. در حال حاضر دو میلیون نفر در مناطق گسترده ای که از چنگال سلطه دشمن خارج شده، ساختن آینده ای نوین را آغاز کرده اند. آنان تحت رهبری حزب مشغول ایجاد نهادهای نوین قدرت هستند و از طریق سلاح هائی که از چنگ دشمن ربوده اند از این نهادها دفاع می کنند و آن را گسترش می دهند. بدون شک، راهی که در پیش است سهل و هموار نخواهد بود. هیچ پیشرفت تاریخی عظیمی، سهل و هموار نبوده است. جنگ خلق مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم پایداری خواهد کرد و پیروز خواهد شد. این جنگ بنوبه خود به خلقهای سایر کشورها خاصه در جنوب آسیا الهام می بخشد

تا جنگ علیه امپریالیسم و ارتجاع را برپا دارند.

ما وعده ها و آینده ای که امپریالیستها و نوکرانشان نوید می دهند را دور می ریزیم. آنان باد به غبغب میندازند که مارکسیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم و حزب کمونیست بر اثر فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی، شکست خورده است. آنان ادعا میکنند که دمکراسی و سرمایه داری غرب می رود تا به عصر نوینی از بهروزی و رفاه بینجامد. ولی نمی توانند منکر این واقعیت شوند که آنچه در اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی فرو پاشید، هیچ چیز جز رویزیونیسم ورشکسته نبود. نمی توانند منکر شوند که وعده های سرمایه داری تنها فلاکت بیشتر برای میلیونها انسانی که قبلا توسط سوسیال امپریالیسم لگد مال می شدند، به بار آورده است. نتیجه ای که حاصل شده، صلح نیست بلکه جنگهائی است که مرتجعین براه انداخته اند و رقابتهای امپریالیستی به آنها دامن می زند. آنچه به ظهور می رسد، صلح جهانی نیست بلکه مراکز جدید رقابت امپریالیستی است. از بین دو گرایش انقلاب و جنگ جهانی، اولی عمده است. تضاد عمده بین امپریالیسم و ملل و خلقهای تحت ستم است. امپریالیستها در بحبوحه اوضاع بی ثبات و جنگها و خیزشها، مشغول پرمدعائی و محاسبه سودهای خویشند. ولی ما کمونیستها فرصتهای نوینی برای پرولتاریا و توده ها مشاهده می کنیم تا بار دیگر از طریق ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست نوین و بر پا کردن جنگ خلق های جدید و گسترش و هدایت آنها بسوی پیروزی، مدعی میراث سوسیالیستی خویش شوند. ما این جنگ را در هر دو نوع کشور، خواه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خواه دژهای امپریالیستی، برحسب شرایط مشخص هر کشور، بر پا کرده و به پیش خواهیم برد. و مسلما چنین خواهد شد.

اما درباره این ادعای امپریالیستها و نوکرانشان که بازار آزاد به عصر نوینی از صلح و رفاه می انجامد چه باید گفت؟ بگذارید به واقعیات نگاه کنیم. در آغاز قرن نوزده، سطح متوسط معیشت در ثروتمندترین کشورها، فقط سه برابر فقیرترین کشورها بود. در سال ۱۹۰۰، این نسبت به شش برابر رسید. امروز این نسبت، بیست برابر شده است. سخنگویان امپریالیست درباره بهبودهائی که در زمینه خدمات درمانی و افزایش سن متوسط صورت گرفته حرافی می کنند. در حالی که پیشرفته ترین و پر هزینه ترین خدمات درمانی در اختیار ثروتمندان کشورهای غربی قرار دارد، هر روز ۴۰ هزار کودک در کشورهای جهان سوم بر اثر بیماریهای قابل علاج جان می دهند. در ایالات متحده آمریکا، از هر ۱۰ کودک، یک تن در فقر مطلق بسر می برد. بیش از ۳۵ میلیون نفر به درجات گوناگون از گرسنگی رنج می برند. اما انقلاب تکنولوژیک چه؟ نتایج معینی دارد؟ بله. یک نفر بنام «بیل گیتز» چنان ثروتی بهم زده که معادل مجموع تولید ناخالص ملی فقیرترین کشورهای جهان است. به اینترنت بپردازیم. خیلی ها دچار این توهمند که اینترنت به عصر جدید دمکراسی جهانی متکی بر ارتباط مستقیم مردم خواهد انجامید. اما روز به روز بیشتر روشن می شود که بطور کلی اینترنت وسیله ای برای مرتبط کردن بازارهای گسترده سرمایه داری و تسریع ارتباطات میان آنهاست. تحت این سیستم، تکنولوژی و دانشی که طی نسل های بیشمار توسط نوع بشر ایجاد شده نه در خدمت رهائی بشر بلکه برای ثروتمند کردن تصاحب کنندگان آن به کار گرفته می شود. تا زمانی که یک اقلیت منابع جهان را تحت مالکیت و کنترل خویش دارد، و تا زمانی که این اقلیت استثمارگر قدرت سیاسی را صاحب است، ثروت و دانشی که توسط خلقهای جهان ایجاد شده هرگز در خدمت منافع مردم قرار نخواهد گرفت.

در یک ترانه قدیمی، انقلابیون ایرلندی چنین می خواندند: «ما فقط جهان را می خواهیم.» دقیقا همینطور است. پرولتاریا و توده های زحمتکش تنها خواهان این هستند. آیا خواست عادلانه ای نیست؟ به نیروهای کور امپریالیسم بنگرید که چگونه حریصانه در پی کسب سود، نوع بشر را تکه پاره میکنند؛ کل کره ارض را به تباهی می کشانند و حیف و میل می کنند. به حاکمان مرتجع در کشورهای تحت سلطه نگاه کنید که چگونه خلق و سرزمین را به اربابان امپریالیست خود می فروشند تا حسابهای بانکی شان را پر کنند و در ناز و نعمت غوطه ور شوند. به موقعیت نوع بشر نگاه کنید که چگونه گرفتار ستم طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی، قومی و کاستی است. چگونه گرفتار شووینیسم، تحجر مذهبی، کار کودکان، تجارت بدن انسان، اشکال وحشیانه انقیاد فئودالی و فرو رفتن در فلاکتی غیر قابل تصور است. به نیروی خلاقه بشر بنگرید که چگونه توانائی عظیم نیروهای تولیدی اش در اسارت یک نظام غیر منطقی و غیر انسانی به فغان آمده است. ما جهان را می خواهیم؛ همه آن را؛ و این تنها چیزی است که می خواهیم. ما مائوئیستها، متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، قاطعانه اعلام می کنیم به مسئولیتهائی که این خواسته محقانه توده های تحت ستم و استثمار سراسر جهان بر دوشمان قرار داده، عمل خواهیم کرد. بله، ما همدوش با مردم، متکی بر آنان و در خدمت آنان، نبرد را رهبری خواهیم کرد تا قرن بیست و یکم را به قرن جنگهای خلق تبدیل کنیم و بسوی آینده شکوهمند کمونیسم راه بگشائیم.

زنده باد انقلاب جهانی پرولتری!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده باد جنگهای خلق!

زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو زیر و رو کنید!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید در قلب ستمدیدگان جای گیرد!

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ـ حزب کمونیست افغانستان ـ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) ـ حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ـ حزب کمونیست پرو ـ حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست ـ سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیستی تونس ـ حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش) ـ سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) ـ گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا ـ حزب کمونیست انقلابی آمریکا ـ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب و سازمانهای فوق، گروه های دیگری نیز کاندیدای عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند

که برای ایجاد احزاب پیشاهنگ کمونیستی مبارزه می کنند.

BCM RIM, LONDON WC1N 3XX, U.K.

مصاحبه با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تسریع انقلاب جهانی پرولتری

مصاحبه زیر با یکی از اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اوائل سال ۲۰۰۰ انجام شده است.

ج.ب.ف: اوضاع جاری جهان از نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چگونه است؟

کمیته: به اعتقاد ما اوضاع بین المللی عموما برای پیشرفت مبارزه انقلابی، مساعد است.

اگر چه کماکان با موج بلند مبارزات انقلابی در مقیاس جهانی (نظیر آنچه در گذشته شاهدش بودیم و در آینده نیز خواهیم بود) مواجه نیستیم ولی با اطمینان می توانیم از این صحبت کنیم که موج نوین انقلاب پرولتری جهانی در حال ظهور است.

این واقعیتی است که تجدید تقسیم قسمی جهان و فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوکش، برای قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا فرجه ای ایجاد کرده است. لیکن علیرغم ادعاهایشان، هیچگونه بهبود پایدار در سطح جهانی ایجاد نشده، و امواج جدید بحران و انفصال در برخی مناطق نظیر شرق آسیا بروز کرده است. یعنی در همان مناطقی که با جار و جنجال به عنوان بهره ور و موتور نوسازی سرمایه داری معرفی می شدند.

شک نیست که امپریالیسم مبنای مادی انقلاب پرولتری را از میان برنداشته و نمی تواند بردارد. حتی همین امروز که امپریالیسم آمریکا با تفرعن از موفقیت هایش دم می زند، وضعیت زندگی بخشهای عظیمی از توده های مردم در اکثر نقاط جهان به شدت داغان می شود. امواج جدید نفوذ امپریالیستی که تحت عنوان گلوبالیزاسیون براه افتاده، قدرت خرید بخشهائی از طبقات میانی را بالا برده، اما مایحتاج اساسی از خوراک گرفته تا خدمات درمانی و مسکن را بیش از پیش از دسترس توده های تحتانی دور کرده است. حتی در پیشرفته ترین کشورهای امپریالیستی، شاهد اشاعه نومیدی و درماندگی هستیم. اوضاع کنونی برای توده ها فقط می تواند وخیم تر شود. امواج جدید بحران به ناگزیر نظام امپریالیستی را در بر خواهد گرفت.

ج.ب.ف: مائو به ما می آموزد که در هر فرایند، یک تضاد عمده وجود دارد. اگرچه همه تضادها با یکدیگر ارتباط متقابل دارند اما تضاد عمده است که بیشترین تاثیرات را بر تکامل تمامی تضادهای اصلی دیگر می گذارد. آیا در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک ارزیابی مشترک از تضاد عمده در جهان امروز وجود دارد؟

کمیته: بله. تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل ستمدیده، تضاد عمده جهان امروز است. در شماری از کشورهای تحت سلطه، مبارزه مسلحانه انقلابی تحت یک رهبری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به پیش می رود. بعلاوه، طی شش ساله اخیر خیزشهای قدرتمند توده ای در برخی کشورها نظیر مکزیک، کره، اندونزی و زئیر (که اینک جمهوری دمکراتیک کنگو خوانده می شود) اتفاق افتاده است. این خیزشها اگرچه به خاطر فقدان رهبری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نمی توانند به یک انقلاب پرولتری منجر شوند، لیکن بیانگر تشدید تضاد عمده اند. مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری، همانگونه که جنبش ما از هنگام تاسیس خود اعلام کرد، کماکان کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین است.

ج.ب.ف: آیا معنایش اینست که انقلاب فقط در کشورهای تحت سلطه امکان پذیر است؟

کمیته: خیر. کل جهان مالامال از تضاد و تلاطم است و تضادهای اصلی جهان حادتر می شوند. این شامل تضاد پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی نیز هست که خود را به شکل انواع گوناگون مبارزه، منجمله شورشهائی نظیر آنچه در سال ۱۹۹۲ در لس آنجلس به وقوع پیوست نشان می دهد. در برخی کشورهای امپریالیستی، جنبشهای توده ای مهمی که طبقه حاکمه و نهادهای ارتجاعیش را نشانه گرفته، در حال شکل گیری است.

بروز جنگهای تمام عیار در منطقه بالکان، علیرغم خصلت ارتجاعی این درگیریهای نظامی، نشان می دهد که هیچ نقطه ای از جهان، حتی کشورهای امپریالیستی، از تلاطمات و انفصالات قهرآمیز مصون نیست. و این اوضاع با خود، بروز فرصتهای انقلابی را به همراه دارد.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره دو روند انقلاب و جنگ جهانی در اوضاع بین المللی جاری چیست؟

کمیته: طی دوره اخیر خطر جنگ جهانی امپریالیستی موقتا تخفیف یافته که این خود نتیجه تغییرات در اوضاع جهانی است. انقلاب، روند عمده در جهان امروز است. با وجود این، فقط زمانی جهان بطور قطع از خطر جنگ جهانی خلاص خواهد شد که انقلاب پرولتری، امپریالیسم را نابود کند.

ج.ب.ف: اگر اوضاع عموما مساعد است، پس چه چیزی مانع پیشروی بیشتر جنبش انقلابی در سطح جهانی است؟

کمیته: همگان می دانند که ما شکاف موجود میان نارضایتی فزاینده - و حتی قیام - توده ها، و توانائی نیروهای طبقاتی آگاه یعنی مارکسیست -

لنینیست . مائوئیستها در رهبری کردن و پیشبرد این مبارزات را به مثابه بخشی از مصاف انقلابی علیه رژیمهای حاکم، پر نکرده ایم. در اغلب موارد و در بیشتر کشورها، توده های مبارز فاقد رهبری هستند و کورکورانه و محروم از ایدئولوژی رهائیبخش مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم نبرد می کنند. پیشرفتهای ما واقعی ودر حال افزایش است، لیکن هنوز پاسخگوی هدف والائی که اعلامش کرده ایم یعنی فتح جهان، نیست. در۰اغلب کشورها کماکان حزب پیشاهنگ پرولتری موجود نیست و هیچ دورنمای روشنی برای ایجادش نیز وجود ندارد.
بدون یک حزب پیشاهنگ مبتنی بر مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم که ایدئولوژی علمی پرولتاریای بین المللی است، انقلاب شکست خواهد خورد یا اینکه به نردبان ترقی استثمارگران جدید تبدیل خواهد شد. برای این که بتوانیم نیروی نهفته در اوضاع کنونی را به پیشرفتهای انقلابی واقعی تبدیل کنیم، باید در مواجهه با امپریالیستها و مرتجعین و فرصت طلبان، درفش سرخ مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآوریم و احزاب پیشاهنگ را بسازیم. امروزه وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یکی از عوامل اصلی است که تحقق هر چه سریعتر این اهداف را امکان پذیر می کند.

ج.ب.ف: طی دوره اخیر، تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چگونه بوده است؟

کمیته: به دستاوردهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی ۱۶ سالی که از تاسیسش می گذرد نباید کم بهاء داد. این جنبش، خود را به مثابه مرکز جنینی نیروهای مارکسیست . لنینیست . مائوئیست دنیا تثبیت کرده است. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش در عرصه نبرد انقلابی پیشرفت کرده اند و این امر کل جنبش ما را به پیش رانده است. در این زمینه، می خواهیم توجه همگان را مشخصا به حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جلب کنیم که جنگ خلق را به مثابه مشعل روشنائی بخش ستمدیدگان سراسر دنیا رهبری می کنند. در ترکیه، رفقای ما مبارزه مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی را به پیش می برند و پیشرفت هر چه بیشتر حزب کمونیست ترکیه (م . ل) در ارتباط نزدیکتر با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مسلما به ظهور قدرتمند جنگ خلق در آن کشور یاری خواهد رساند.
در بنگلادش، ۳۰ سال است که حزب پرولتری پوربابنگلا در مواجهه با مشکلات عظیم و سرکوبگری دشمن، همچنان مبارزه مسلحانه را به اشکال مختلف پیش می برد. در حال حاضر، رفقا در بنگلادش درگیر بحث بر سر چگونگی تکامل مبارزه به مرحله یک جنگ خلق پایدارند.
در کشورهائی که نیروهای شرکت کننده یا هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حضور دارند، تلاشهای جدی برای ایجاد و تقویت احزاب پیشاهنگ مائوئیستی۰و تدارک برپائی جنگ خلق به عمل می آید.
اما هیچ پیشرفتی در جنبش کمونیستی هرگز مستقیم الخط، و بدون فراز و نشیب انجام نمی گیرد. پیشرفت، حاصل نبرد سرسختانه است و از دل مبارزه در تمامی سطوح نتیجه می شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز در گذر از فراز و نشیب ها تکامل می یابد و همانند تمامی پدیده های نوین، با مسائل نوین مواجه می شود.

ج.ب.ف: وضعیت جنگ خلق در پرو چگونه است؟

کمیته: گردان پیشرو ما در آن کشور، یعنی حزب کمونیست پرو که تحت خط انقلابی صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده، در سراسر تاریخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نقش پر اهمیتی بازی کرده است. این حزب، اینک فصل شکوهمند دیگری را در مبارزه انقلابی جهان گشوده است. رفیق گونزالو در سخنرانی داهیانه ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ خود اعلام کرد که دستگیری وی برخلاف ادعای دشمن یک شکست بزرگ نبوده بلکه فقط «پیچی در جاده» است. حزب با خوشبینی انقلابی پرولتری و فداکاری و مبارزه سرسختانه به مصاف دوران دشوار بعد از دستگیری صدر گونزالو شتافته است. حزب از جنگ خلق دفاع کرده، آن را همچنان به پیش برده است. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو اعلام کرده که اینک جنگ خلق، «پیچ جاده» را پشت سر گذاشته است.
بعلاوه حزب کمونیست پرو با حملات تبهکارانه خط اپورتونیستی راست که از درون حزب سر بلند کرد و مدافع توافقات صلح برای خاتمه بخشیدن به جنگ خلق بود نیز باید مقابله می کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در نبرد علیه خط اپورتونیستی راست شرکت جسته است که برای نمونه می توان از فراخوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنید» و انتشار مقاله مهمی که به درخواست کمیته جنبش نگاشته شد، نام برد. (۱)

ج.ب.ف: نظرتان در مورد این ادعای رژیم فوجیموری و رهبران خط اپورتونیستی راست چیست که فراخوان توافقات صلح را خود صدر گونزالو داده است؟

کمیته: این واقعیتی است که رژیم فوجیموری و طرفداران خط اپورتونیستی راست چنین ادعائی می کنند. تحقیق و بررسی ما نشان داده که هیچ سندی مبنی بر اینکه صدر گونزالو پشت فراخوان توافقات صلح برای خاتمه جنگ خلق است وجود ندارد. امروز بعد از گذشت ۶ سال از نخستین باری که فراخوان توافقات صلح از درون زندانهای پرو صادر شد، این امر کماکان صادق است. حزب کمونیست پرو همچنان ادعاهای فوجیموری را به مثابه «صحنه سازی» محکوم می کند.
فراخوان سال ۱۹۹۵ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان «با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم» به درستی و وضوح اعلام می کند:
«صدر گونزالو تحت شدیدترین شرایط اسارت در چنگال رژیم ارتجاعی قرار دارد. او از تماس با وکلایش محروم شده و در حبس انفرادی بسر می برد. تا به حال تقاضای ۵ هیئت معتبر بین المللی برای ملاقات با وی را رد کرده اند و رژیم رجز می خواند که اخبار و اطلاعات به شکل کاملا محدود و کنترل شده به صدر گونزالو می رسد. رژیم فوجیموری به خاطر کشتارگری و دروغ و تقلب و آزار جسمی و روحی زندانیان جنگی رسوای خاص و عام است. تحت چنین شرایطی، نمی توان بر تماسهای غیرمستقیم و غیر قابل تاییدی که به صدر گونزالو نسبت داده می شود صحه گذاشت و معرف افکار وی دانست. مبارزه برای پایان بخشیدن به حبس انفرادی وی باید ادامه یابد.»
«روشن است که خط مذاکره، خلاف خط پایه ای حزب کمونیست پرو است که جنگ خلق را هدایت کرده و تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده است.

ادامه تلاش برای مشخص کردن دیدگاه های کنونی صدر گونزالو، حائز اهمیت است. در عین حال، مسئله کلیدی خط است و نه مولف آن.»

ج.ب.ف: نظرتان در مورد بحثی که حرف از بروز «مبارزه دو خط» از درون حزب کمونیست پرو را نادرست می داند، چیست؟

کمیته: در این مورد هم موضع پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی روشن است. این موضع در مقاله مهمی که تحت عنوان «درباره مفهوم مائوئیستی مبارزه دو خط» در مجله جهانی برای فتح منتشر شد، بازتاب یافته است. مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم به ما می آموزد که مبارزه دو خط، یک وجه اجتناب ناپذیر تمامی تشکلات کمونیستی است و این مبارزه به نبردهای شدید بر سر خط و خصلت حزب پا خواهد داد.

این بحث ما به معنای تبلیغ لیبرالیسم نیست. به معنای این نیست که به خط یا مقرهای فرماندهی رویزیونیستی، «اجازه» باقی ماندن در حزب می دهیم. تشخیص رویزیونیسم و نبرد علیه آن، به هیچوجه به معنای مشروعیت بخشیدن به رویزیونیسم نیست.

ج.ب.ف: برخی اظهار کرده اند که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو بر سر این نکات با هم سر شاخ شده اند.

کمیته: کل جنبش ما با رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو در نبرد علیه خط اپورتونیستی راست، ادامه جنگ خلق در پرو، مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو که مبارزه برای خاتمه بخشیدن به حبس انفرادی و حضور مستقیم وی در برابر رسانه های داخلی و خارجی را نیز در بر می گیرد، متحد است. همراه با این، ما برای دفاع از جان رفیق فلیسیانو نیز مبارزه می کنیم. ما در دفاع از خطی که صدر گونزالو برای انجام انقلاب در پرو ساخته و پرداخته است، متحدیم. این اتحادی قدرتمند است و از هر بوته آزمایشی پیروز بیرون خواهد آمد. در عین حال، شک نیست که در سطح بین المللی اغلب اختلاف نظراتی بین مائوئیستها وجود دارد. و این موضوع نیز مستثنی نیست. اختلاف نظرات از طریق بحث و مبارزه میان مائوئیستها حل می شود و به سطح بالاتر و محکمتری از وحدت می انجامد. این حقیقتی است که طی حیات ۱۶ ساله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به اثبات رسیده است. دشمنان جنبش ما کوشیده اند که بر سر اختلاف نظرات واقعی یا مجازی بین حزب کمونیست پرو و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا سایر احزاب و سازمان های شرکت کننده در آن، گمانه زنی کنند. اطلاعیه ای که به مناسبت هزاره جدید تحت عنوان «برای یک قرن جنگ خلق، پیش به سوی پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم!» رسما به تصویب احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسیده نشانگر بی پایه بودن این گمانه زنی هاست.

یک اصل مهم در مورد این اختلاف نظرات، ضرورت بحث بر سر آنها به صورت درونی است. یعنی درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به شکل خصوصی بین احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن، و پرهیز از علنی کردن مجادلات درونی. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خود در این زمینه مرتکب برخی اشتباهات جدی شده است. منجمله تشویق انتشار برخی مقالات در مجله «جهانی برای فتح» بر سر مسائلی که واقعا مناسب یک نشریه علنی نبود (۲)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصمم است که منبعد کاملا از تکرار چنین اشتباهاتی که به اتحاد جنبش ما لطمه می زند، اجتناب کند. بعلاوه اطمینان داریم سایر کسانی هم که اشتباهات مشابهی مرتکب شده اند، آنها را تصحیح کرده از این تجارب خواهند آموخت. در دوره اخیر، کل جنبش ما به سطح بالاتری از اتحاد دست یافته، مصمم است از این دستاورد حفاظت کرده، آن را بیش از پیش ارتقاء دهد.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنگ خلق در نپال چیست؟

کمیته: یکی از مهمترین تحولات چند ساله اخیر در حیات جنبش ما، و بطور کلی در تکامل مبارزه انقلابی در سطح جهانی، ظهور جنگ خلق از سال ۱۹۹۶ در نپال است. شور و شوق عظیم انقلابی که در نتیجه آغاز شجاعانه جنگ خلق به وسیله حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به پاخاسته، منبع الهامبخش بزرگی برای رفقای تمامی احزاب و سازمانهای جنبش ما محسوب می شود.

کل جنبش ما از زمان تاسیس، از ارتباط زنده با رفقای نپال بهره مند بوده است. به همین ترتیب، زمانی که این رفقا می بایست برای طرد خط راست روانه م.ب. سینگ رهبر حزب کمونیست نپال (مشعل) نبرد می کردند، کل جنبش ما نیز با وظیفه مبارزه با سینگ مواجه شد. حزب سینگ تنها نیرو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که در سال ۱۹۹۳ با تصویب مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم به شدت مخالفت کرد.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جنبش ما نقش فعالی بازی کرده و علیرغم فشار و مسئولیت عظیمی که امر رهبری جنگ خلق بر دوشش نهاده، بر نقش خویش در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افزوده است. در حالی که سینگ همواره در پی نفی تجربه جنگ خلق در پرو بود، رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) این تجربه را از نزدیک دنبال و مطالعه کردند تا درسهایش را جذب کنند. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) فعالانه به انتقاد از خط اپورتونیستی راستی که از درون حزب کمونیست پرو سر بلند کرد پرداخت و توانست درسهایش را در مبارزه برای آغاز جنگ خلق بکار بندد. تجربه رفقای نپال تبارز مهمی از این اصل است که شرکت در جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها مانع بکار بستن خط مارکسیستی . لنینیستی . مائوئیستی در کشور خود نیست، بلکه به انجام این کار بسیار کمک می کند. اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از جنبش ما در سال ۱۹۹۸ که نتیجه یک مبارزه طولانی با این حزب بود و به علت مخالفتش با مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم در تئوری و پراتیک انجام گرفت، یک پیروزی مهم به حساب می آمد. این امر تاکیدی است مجدد بر ارتباط متقابل مبارزه در هر کشور با مسائلی که در برابر جنبش ما به مثابه یک کل قرار دارد.

در جریان این مبارزه، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چیزهای بسیاری آموخته، درک خود از قانونمندی های جنگ خلق را عمق بخشیده است. رابطه متقابل جنبش و رفقای نپال گواه آن است که کل جنبش ما می تواند به وسیله تلاشهای کمیته و طرق دیگر، بخشی از این فرایند شورانگیز باشد و تجربه و درسهای این رفقا را جذب کنند.

در جریان این کار، و نیز با ادامه تلاش برای جذب تجربه و درسهائی که توسط رفقا طی بکار بست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در پیشبرد جنگ خلق در پرو انباشت کرده اند، و مطالعه تجارب مثبت و منفی سایرین در انجام جنگ انقلابی، شناخت کلی ما از قانونمندی های جنگ خلق در حال افزایش است.

ج.ب.ف: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از انترناسیونالیسم پرولتری چه درکی دارد؟

کمیته: ما بر تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم پرولتری تاکید کرده ایم: «یک نوع، و فقط یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد. فعالیت صمیمانه برای تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و پشتیبانی (از راه تبلیغات و کمک معنوی و مادی) از این مبارزه و فقط و فقط از این خط بلااستثناء در هر کشور.» (۳)

رهنمود لنین، مفهومی عمیق دارد. معنایش اینست که هرگز نباید انترناسیونالیسم پرولتری را به نوعی «همبستگی» بی خطر که وظیفه انجام انقلاب در «کشور خود» را به حال خود رها می کند تقلیل دهیم. بعلاوه توجه شما را به بخش دوم تعریف لنین جلب می کنیم که از ضرورت پشتیبانی از یک جهت گیری انقلابی پرولتری در تمامی کشورها - بدون استثناء - می گوید.

وظیفه اساسی حزب در هر کشور، تدوین خط انقلاب آن کشور است که این شامل حل مسائل مبارزه دو خط درون حزب نیز هست. اما مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم هرگز یک امر «ملی» نیست. کمونیستهای مسئول نمی توانند در شرایطی که رفقا در سایر کشورها درگیر مباحثه بر سر مسائل حیاتی انقلابند، بی خیال کنار بنشینند.

ج.ب.ف: خوانندگان مجله ما اغلب می پرسند که چگونه می توانند به تکامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک کنند و در این کار نقش بگیرند.

کمیته: مجله «جهانی برای فتح» که منظما به انگلیسی و اسپانیایی و فارسی منتشر می شود نقش مهمی در اشاعه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در سراسر دنیا بازی می کند، اما نیاز به گسترش هر چه بیشتر این کار است. بطور مشخص، انتشار مجله به تعداد بیشتری از زبانها، افزایش تیراژ و توزیع آن در شمار بیشتری از کشورها اهمیت دارد. ما امیدواریم که خوانندگان «جهانی برای فتح» فعالانه در تحقق این اهداف سهم بگیرند. از شنیدن خبر انتشار قریب الوقوع مجله به زبان هندی و انتشار منظمتر ترجمه ترکی آن در آینده نزدیک خوشحال شدیم.

امیدواریم که خوانندگان «جهانی برای فتح» با احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا تشکلاتی که کاندید شرکت در این جنبش هستند در کشور خود تماس بگیرند. و در کشورهائی که کماکان چنین نیروهائی وجود ندارند، خوانندگان مجله خودشان مستقیما با جنبش تماس برقرار کنند.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد تشکیل یک انترناسیونال نوین کمونیستی چیست؟ آیا این شامل مائوئیستهای خارج از این جنبش هم میشود؟

کمیته: ما از همان زمان تاسیس جنبش بر ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی نوین تاکید کرده ایم. واضح است که مبارزه برای تشکیل چنین انترناسیونالی ضرورتا شامل نیروهای مائوئیست خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هم خواهد بود. انترناسیونال کمونیستی نوین باید جمع بزرگی از احزاب راستین مائوئیست را در بر گیرد، و شناخت و تجربه ای که در سراسر دنیا در راه انجام انقلاب به دست آمده، باید بخشی از سنتزی باشد که در خط و برنامه این انترناسیونال بازتاب خواهد یافت.

ما مکررا بر ضرورت یک انترناسیونال نوین کمونیستی تاکید کرده ایم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در عین حال که گام مهمی در راستای این انترناسیونال است لیکن نمی تواند این نقش را ایفاء کند. این هم در مورد وجوه کمی مسئله صدق می کند و هم وجوه کیفی آن. کماکان کشورهای بسیاری وجود دارد که ما در آنجا حضور نداریم و در برخی نقاط، مبارزات بسیار مهم پرولتاریا و ستمدیدگان نیز جریان دارد که بوسیله تشکلات کمونیستی راستین خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رهبری می شود. این هم واقعیتی است که سطح وحدت و شناخت جمعی ما، علیرغم پیشرفتها و دستاوردهای عظیمی که طی سالیان گذشته در این زمینه حاصل شده، هنوز با یک انترناسیونال نوین کمونیستی خوانائی ندارد. خلاصه اینکه، یک انترناسیونال نوین کمونیستی معرف یک پیشرفت، یک جهش، فرای سطح اتحاد و شناختی که تاکنون بدست آورده ایم خواهد بود.

ج.ب.ف: مانع عمده در راه اتحاد نیروهای مائوئیست در سطح بین المللی چیست؟

کمیته: بزرگترین مانع کماکان درک ناموزون و قسما متضاد از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در بین نیروهائی است که مدعی در دست داشتن پرچم مائوئیسم هستند. این امر بسیار مرتبط است با مسئله تثبیت یک خط عمومی و برنامه برای انترناسیونال نوین کمونیستی. برخی سئوالات کلیدی که در مورد آنها درکهای ناموزون و حتی متضادی میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست وجود دارد بدین قرار است: جهانشمول بودن راه جنگ خلق؛ درک کامل آموزه های مائوتسه دون در مورد ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا؛ و درسهای مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن. این امر خود را به وضوح در تفاسیر متفاوت از تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، بویژه کودتا در چین، و پاسخ به این سئوال بروز می دهد که آیا همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیرانه مطرح کرده، جنبش بین المللی کمونیستی طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به رفیعترین قله خود رسید، یا اینکه از همان دوران کودتای خروشچف در اتحاد شوروی کمابیش به سراشیب افتاده بود؟ دیدگاهی که جنبش بین المللی کمونیستی را از زمان خروشچف در سراشیب می بیند، از تشخیص تکامل مارکسیسم - لنینیسم بوسیله مائوتسه دون به یک مرحله نوین و عالیتر باز می ماند و به مبارزه عظیمی که علیه رویزیونیسم مدرن شوروی انجام گرفت نیز کم بهاء می دهد.

بعلاوه، برخی کمونیستهای خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اصولا نیاز به یک «مرکز» در جنبش بین المللی کمونیستی را قبول ندارند. یعنی هنوز قانع نشده اند که به یک انترناسیونال نوین کمونیستی نیاز است.

ج.ب.ف: درباره سایر ابتکاراتی که در جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفته، چه می گویید؟

کمیته: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به دقت تحولات درونی تمامی نیروهائی که مدعی پرچم مائوئیسم هستند را دنبال می کند. در حال حاضر ما در مباحثات و بحثهائی که درون صفوف گسترده تر جنبش بین المللی کمونیستی جریان دارد شرکت داریم، و در آینده نیز بیش از این شرکت خواهیم کرد. نامه ای که خطاب به کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست نوشتیم، نمونه ای از این امر است. (این نامه در همین شماره مجله بازتکثیر شده است ـ جهانی برای فتح) در دوره ای که پیشاروی ماست، باید سرسختانه مبارزه کنیم. این مبارزه نه بر مبنای منافع تنگ نظرانه تشکیلاتی، بلکه باید به خاطر تقویت و جا انداختن یک خط صحیح انجام شود تا این به خط پایه‌ای اتحاد نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در سراسر جهان تبدیل شود.

ج.ب.ف: جمعبندی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پروسه ایجاد احزاب نوین مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست چیست؟

کمیته: خوشحالیم از اینکه می توانیم خبر ایجاد حزب کمونیست مائوئیستی در ایتالیا که یکی از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است را به اطلاع برسانیم. طرح برنامه حزب پیشاهنگ کمونیستی در ایران که اخیرا بوسیله اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) انتشار یافته، معرف یکی از آخرین گام ها در پروسه تاسیس حزب در آن کشور است.

نحوه تاسیس یک حزب راستین پیشاهنگ بر حسب کشورهای گوناگون و شرایط مشخص هر دوره از پروسه انقلاب در آن کشورها، متفاوت خواهد بود. با وجود این، می توان برخی جوانب کلیدی و جهانشمول تاسیس حزب را معلوم کرد.

حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست باید بر یک خط و برنامه صحیح مبتنی باشد. معنایش اینست که اصول عام مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باید برای تحلیل از خصوصیات ویژه هر جامعه معین، و ترسیم جهت گیری پایه ای انجام انقلاب بکار بسته شود. به قول «بیانیه» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای تحقق این امر، ساختمان حزب باید با پاسخگوئی به «سئوالات عاجل سیاسی که باید برای پیشرفت جنبش انقلابی حل شود» مرتبط باشد. این امر، تلاش پیگیرانه برای اعمال مشی توده ای برای رهبری و به پیش راندن توده ها و همزمان آموختن از آنان را الزام آور می سازد. بعلاوه پیش شرط تاسیس حزب، تلاش برای تکوین اسکلت حداقل یک ساختار تشکیلاتی است که بتواند پراتیک انقلابی را بر اساس خط صحیح حزب جلو ببرد.

مضاف بر این، یک خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح فقط می تواند در جریان نبرد علیه خطوط رویزیونیستی در سطح ملی و بین المللی تکوین یابد. در عین حال که باید هم علیه انحرافات راست و هم «چپ»، هم علیه رویزیونیسم و هم دگماتیسم مبارزه کنیم، اما خطر عمده رویزیونیسم است. حزب باید در جریان مبارزه طبقاتی منجمله در جریان مبارزه دو خط، ساخته شود.

در گذشته درکهای نادرستی در مورد این پروسه وجود داشته است. برخی اوقات اهداف کمی من در آوردی مد نظر قرار گرفته که عدم تحقق آنها به بحثهائی انجامیده که تاسیس حزب را بی دلیل به تعویق انداخته است. در عین حال که تاسیس حزب مستلزم «کیفیت» اساسی معینی است، تبارز کمی این کیفیت (مثلا تعداد کادر و میزان نفوذ در بین توده ها) به حد قابل توجهی متفاوت خواهد بود.

یک وظیفه مهم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کمک به ساختن و تقویت احزاب مائوئیست در سراسر دنیاست. وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به معنای آنست که این پروسه می تواند سریعتر و با موفقیت بیشتر تکوین یابد.

ج.ب.ف: درک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از جنگ خلق چگونه طی سالهای اخیر تکامل یافته است؟

کمیته: نقطه عزیمت ما این آموزه مائوتسه دون است که:

«کسب قدرت سیاسی از طریق نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب، جهانشمول است و در مورد چین و سایر کشورها صدق می کند.» (۴)

زمانی که پرولتاریا و خلق، قدرت سیاسی ندارند باید آن را از طریق جنگ خلق که بر حسب شرایط مختلف در کشورهای گوناگون به پیش می رود، کسب کرد. بنابراین کاملا طبیعی است که فعالیت کل جنبش و کمیته آن، ضرورتا متوجه مسائل گزنده مربوط به تدارک و آغاز جنگ خلق و حرکت بسوی پیروزی باشد.

زمانی که در سال ۱۹۹۳ جنبش ما مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تصویب کرد، یک بحث مهم در مورد مشکلات گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی که آغاز و ادامه جنگ واقعا انقلابی توده ها را حتی برای احزاب و سازمانهای جنبش ما دشوار می سازد، به راه افتاد.

از آن زمان، احزاب و سازمانهای جنبش ما پیشرفتها و راهگشائی های مهمی در مسیر تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی انجام داده اند که برجسته تر از همه، آغاز جنگ خلق در نپال است. تجربه و شناخت مهمی انباشت شده و درک ما در مورد برخی سئوالات مربوطه تقویت شده است.

بعلاوه ما در دوره گذشته، فرصت بررسی بیشتر تجارب مثبت و منفی دیگرانی را داشتیم که دست به مبارزه مسلحانه انقلابی زده اند، منجمله کسانی که می کوشند با یک افق مائوئیستی این مبارزه را به پیش برند.

ج.ب.ف: نظر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره مبارزات مسلحانه‌ای که با جنگ خلق تفاوت دارد و بوسیله نیروهائی که مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست نیستند انجام می‌شود، چیست؟

کمیته: تئوری جنگ خلق که توسط مائوتسه دون تدوین شده، به لحاظ کیفی با تئوری مبارزات مسلحانه ای که توسط خلقهای ستمدیده به پیش می رود اما از رهبری پرولتاریا و یک حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی محروم است، تفاوت دارد. تنها با ظهور پرولتاریا و تنها تحت رهبری حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی است که می توان جامعه ای ایجاد کرد (البته با گذر از مراحل مختلف) که در آن، فلاکت و حتی استثمار توده ها سرانجام ریشه کن شده، به سوی هدف نابودی تقسیم جامعه به طبقات حرکت شود.

در دنیای امروز، شماری نیروهای غیر مائوئیست هستند که جنگهای چریکی انقلابی ـ گاه بسیار قدرتمند ـ را پیش می برند. تفاوت اساسی مبارزه مسلحانه این نیروها و مبارزه ای که تحت رهبری یک حزب واقعی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی قرار دارد، در نوع جامعه ای است که هر یک در پی ایجادش است و طبقه (یا ائتلاف طبقاتی) که قدرت سیاسی را به کف خواهد گرفت.

هدف نیروهای غیر پرولتر از نابودی استثمار طبقاتی باز می ماند. نتیجه ناگزیرش این است که این قبیل نیروها

در پی ادغام در صفوف طبقات استثمارگر باشند یا حداقل بکوشند در ساختارهای حاکم که اساسا جزئی از همین نظام است جائی برای خود دست و پا کنند. هدف جنگ خلق تحت رهبری حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، به کف آوردن قدرت بوسیله پرولتاریا و توده هاست. این قدرت است که می تواند برای تغییر و تحول جامعه در راستای منافع مردم در جامعه و جهان مورد استفاده قرار گیرد.
اما صرفا اعلام این هدف، کفایت نمی کند. در واقع، رویزیونیستها و فرصت طلبان گاه ممکنست با استفاده از شعارهای ما در صدد گیج کردن مردم برآیند. تفاوت میان «اهداف جنگی» نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست واقعی با سایر طبقات، نه فقط در برنامه ها و بیانیه ها بلکه به خوبی در چگونگی هدایت و پیشبرد جنگ نیز بروز می یابد. مطلقا ضروری است که اهداف درازمدت پرولتاریا بیان مناسب خود را در سیاستها و شیوه هایی که نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست برای پیشبرد جنگ از مرحله ای به مرحله دیگر به پیش می برند، بیابند.

ج.ب.ف: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر اهمیت مناطق پایگاهی در پیشبرد جنگ خلق تاکید داشته است.
کمیته: بله. مائو در نوشته های خود تاکید کرده و تجربه جنبش ما هم نشان می دهد که ایجاد مناطق پایگاهی در پیشبرد جنگ درازمدت خلق، نقشی اساسی بازی می کند. در پیش گرفتن راه ایجاد مناطق پایگاهی، کلید جذب و مشارکت هر چه بیشتر توده ها در پروسه جنگ است که این شامل رشد توان نظامی ارتش انقلابی نیز می شود. راه مائوئیستی که به خلق ـ به ویژه دهقانان فقیر ـ اتکاء می کند، نقطه مقابل سایر استراتژی هاست که به جای اتکاء به توده ها در پی کمک گرفتن و یا «دخیل بستن» به الطاف این یا آن دولت مرتجعند. (برای مثال در کردستان، هر دو رژیم ایران و عراق، برخی گروه های چریکی کرد را از نظر مالی و تسلیحاتی تامین کرده اند.) اتکاء نکردن به توده های ستمدیده به ناگزیر بر خصلت و اهداف جنگ تاثیر می گذارد و این خطر را پیش می آورد که مبارزه توده ها مورد سوء استفاده این یا آن قدرت ارتجاعی قرار گیرد و یا به آن خیانت شود.
در فقدان سیاست تدارک و ایجاد گام به گام مناطق پایگاهی، حزب قادر نیست دست به تغییر و تحولاتی هر چند محدود و قسمی بزند که انرژی انقلابی خلق را رها سازد و سرنخ و راستای تحولات عمیقتری که بعد از کسب قدرت سراسری انجام خواهد گرفت را بنمایش گذارد. اگر این راه پایه ای در پیش گرفته نشود، این خطر وجود دارد که نیروهای مسلح خلق به «دستجات یاغی سرگردان» و جدا از توده های دهقان تبدیل شوند. معنایش اینست که نیروهای مسلح خلق نه فقط به لحاظ نظامی ضعیف خواهند شد بلکه دیگر نخواهند توانست نقش خویش به مثابه شکل عمده تشکل توده ها را بازی کنند.
بدون شک این واقعیت که ما با دشمنی قوی و به شدت مسلح روبروئیم، امر ایجاد مناطق پایگاهی را دشوار می کند. در اغلب موارد، نیروهای ما جنگ چریکی را از سطح نسبتا پایینی آغاز می کنند که می تواند راه بر ایجاد مناطق پایگاهی در آینده بگشاید. در این زمینه باید از سخنان صدر گونزالو خطاب به رفقا به هنگام آغاز جنگ خلق در پرو بیاموزیم که گفت: «ما قدرت سیاسی را در کوله پشتی خود حمل می کنیم.» به عبارت دیگر، حتی زمانی که مبارزه انقلابی هنوز در مرحله ابتدائی قرار دارد و سطح فعالیتهای نظامی پایین است، رزمندگانی که تحت رهبری کمونیستی قرار دارند از طریق ایدئولوژی خود و تبارز این ایدئولوژی در سیاستهای مشخص، و از طریق ادغام فزاینده با توده ها، حاکمیت آتی کارگران و دهقانان را تجسم می بخشند. با چنین دیدگاهی است که می توان مانع تبدیل جنگ چریکی به «مشی چریکی» شد. با چنین دیدگاهی است که می توان ایجاد مناطق چریکی را از یک هدف مجرد به راهگشای ایجاد مناطق پایگاهی و شرکت همه جانبه تر توده ها در مبارزه تبدیل کرد.

ج.ب.ف: برخی رفقای خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح کرده اند که واقعیات دنیای امروز، ایجاد مناطق پایگاهی را مگر در موارد به شدت استثنائی، ناممکن کرده است.
کمیته: برخی اوقات از دشواری ایجاد «مناطق پایگاهی نسبتا با ثبات» استفاده شده تا مرحله مناطق چریکی بی دلیل کش داده شود و ایجاد مناطق پایگاهی به تعویق بیفتد. این واقعیتی است که به علت شیوه های مدرن نبرد و به ویژه توانائی دشمن در استفاده از هلیکوپتر و سایر وسائل انتقال سریع نیرو، راه ورود قوای دشمن به هیچ منطقه ای و در هیچ کشوری، کاملا بسته نیست. (البته ثبات مناطق پایگاهی در چین هم نسبی بود، کما اینکه در مقطعی مائو مجبور به ترک «ینان» شد. اما به نظر می آید که در دنیای امروز، حتی در کشورهای پهناور، مناطق پایگاهی حتی از چین هم ثبات کمتری خواهد داشت.)
با وجود این، چنین بحثی فقط بخشی از حقیقت را در بر می گیرد. کماکان حتی در مواردی که دشمن قادر به تعرض یا تهاجم به مناطق پایگاهی است، توان اشغال و کنترل مداوم مناطق پهناور روستائی در کشورهای تحت سلطه را ندارد. زمانی که دشمن با گسترش جنگ خلق مواجه شود، امکانش هست مجبور شود که در نقاط قوی خود «سنگر بگیرد» و قدرت خلق می تواند شکل مشخص مناطقی را به خود بگیرد که به تدریج گسترش می یابد و در آنجا قوانین، عملکردها و فرهنگ نوین و حتی برخی مناسبات تولیدی نوین می تواند برقرار شود. بطور مشخص، سیاست «زمین به کشتگر» می تواند از سطح یک شعار فراتر رفته و به یک واقعیت زنده و فراخوانی رسا برای کل جامعه تبدیل شود.

ج.ب.ف: بنابراین درک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ایجاد نوعی «قدرت دوگانه» در مناطق روستائی است؟
کمیته: خیر. از اصطلاح «قدرت دوگانه» می توان چنین برداشت کرد که قدرت توده ها و دولت ارتجاعی در یک منطقه کشور «در هم تداخل» و با یکدیگر «همزیستی» می کنند.
البته لنین اصطلاح «قدرت دوگانه» را بکار برد، اما به طریقی متفاوت و برای توصیف اوضاع ذاتا بی ثبات و موقتی که در آن نه دولت ارتجاعی می تواند بطور سراسری اعمال قدرت کند و نه نیروهای خلق. به عقیده ما، این تصویر نمی تواند پروسه تکامل دیالکتیکی جنگ خلق را به خوبی بیان کند.
در مقابل، رفقای حزب کمونیست پرو اغلب به درستی جنگ خلق را پروسه «احیاء و ضد احیاء» می خوانند. به عبارت دیگر، این امکان وجود دارد که نیروی نظامی دشمن بتواند مناطق تحت کنترل خلق را پس بگیرد، و سپس قوای خلق باید برای باز پس گرفتن آنها بجنگند. (این پروسه ضرورتا مستقیم الخط جلو نخواهد رفت. یعنی نبردهای محاصره و ضد محاصره همیشه شامل «مانور در شرق، هجوم از غرب» و واگذاری موقتی یک منطقه و همزمان تمرکز بر مناطق دیگر خواهد بود.)
واقعیت اینست که دشمن را به یک

ضربت نمی توان شکست داد لیکن می توان و باید ایجاد قدرت سیاسی خلق را بر شالوده توان مسلح انقلابی آغاز کرد. الگوی «قدرت دوگانه» از یکسو و درک ما از سوی دیگر، تلاش هائی است برای ترسیم راهی که پاسخگوی این واقعیت باشد. اما میان این دو، تفاوتی اساسی وجود دارد.
در الگوی «قدرت دوگانه»، پرولتاریا و خلق در پی اعمال قدرت کامل نیستند. آنها به دست خود، دامنه اعمال قدرت سیاسی را محدود می کنند و با دولت ارتجاعی حتی در مناطقی که قدرت خلق می چربد بطور قسمی مصاف می کنند. اما نظریه «احیاء و ضد احیاء» در عین حال که هدف مبارزه را سرکوب دشمن و اعمال دیکتاتوری قرار می دهد، این واقعیت را هم تشخیص می دهد که طرف مقابل به ناگزیر دست به تهاجم خواهد زد تا حاکمیت خویش را مجددا از طریق قهر برقرار کند. و این مسلما پروسه درازمدت و مملو از پیشروی و عقب نشینی طرفین خواهد بود. جنگ خلق به معنای کسب ذره ذره قدرت است.

ج.ب.ف: نظر شما درباره هدف پیروزی سراسری جنگ خلق چیست؟

کمیته: میان هدایت مداوم جنبش به سوی هدف نهائی مبارزه ای که ما نماینده اش هستیم (هم به مفهوم نبرد برای پیروزی سراسری و هم پیشروی در مسیر سوسیالیسم و کمونیسم)، و تشخیص اینکه اقدامات مشخص ما در هر مقطع به ناگزیر توسط فشارهای عینی محدود می شود، دیالکتیکی وجود دارد که ما باید بر آن مسلط شویم. ما نباید اهداف و سیاستهای خود را بطور ذهنی و صرفا بر اساس آرزوهایمان تعیین کنیم. بلکه همیشه باید خلاف محدودیت هائی که اوضاع عینی پدید می آورد حرکت کنیم و در پی تغییر این اوضاع بر حسب درک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود از آینده مبارزه باشیم. باید از صفوف خویش حفاظت کنیم، اما هرگز نمی توانیم حفظ خود را غائی ترین هدف در نظر بگیریم. جریان جنگ و شرایط پیروزی آن را به هیچوجه نمی توان پیش بینی کرد و این وابسته به تحولات منطقه ای و بین المللی نیز هست. ولی مائوتسه دون خاطر نشان کرد که کمونیستها باید تحولات مساعد در سطح جهانی را «تسریع کنند و انتظار بکشند.» قویترین شکل «تسریع» این تحولات از جانب ما، پیشبرد جنگ انقلابی است.

ج.ب.ف: آیا تغییراتی که دنیا در چند دهه اخیر به خود دیده، امکانات انجام جنگ خلق در کشورهای تحت سلطه را تغییر داده است؟

کمیته: همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به درستی مطرح کرده، رشد سرمایه داری بوروکراتیک در این کشورها خصلت نیمه فئودالی این جوامع یا راه پایه ای که مائوتسه دون ترسیم کرده را نفی نمی کند. اما این درک پایه ای را باید در بررسی واقعیات مشخص بکار بست. بسیاری کشورها طی ۳۰ - ۲۰ سال اخیر تغییرات مهمی کرده اند. برای مثال می توان به رشد «کلان شهرها» در شماری از کشورهای جهان سوم، نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم و اشکال جدید سلطه امپریالیستی و امثالهم اشاره کرد. در این موارد نیز مسئله اینست که بر اصول پایه ای علم و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خویش استوار تکیه کنیم، در عین حال از تحقیق و درک پدیده های نوین باز نمانیم.

ج.ب.ف: جمعبندی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از چگونگی تدارک برای آغاز جنگ خلق چیست؟

کمیته: در این زمینه دو نوع برخورد نادرست به چشم می خورد. انحراف اول، و (به تجربه) بزرگترین خطر اینست که برای تدارک، یک مرحله کلی انباشت قوا از طریق پیشبرد اشکال گوناگون مبارزات توده ای درست کنیم. این خط تصور می کند که جنگ خلق بطور خودبخودی از طریق رهبری کردن این نوع مبارزات سر بلند خواهد کرد. این خط ضرورت تدارک فعال و مشخص برای آغاز یک شکل کیفا متفاوت و بالاتر مبارزه را نادیده می گیرد. این خط می تواند به آنجا بینجامد که برای خود یک مرحله بطور کلی جداگانه «تدارک» بسازیم - مرحله ای که هیچگاه به آغاز واقعی جنگ خلق منجر نخواهد شد.
از طرف دیگر، انحرافی که می کوشد حزب را در انزوا و جدا از مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی بسازد را هم مشاهده کرده ایم. باید مراقب باشیم که دچار گرایش غرق شدن در مبارزات روزمره و محدود، و وسوسه رشد سریع بر شالوده ای نادرست نشویم. در عین حال، باید مواظب باشیم که خط ساختن قوای خود در «گلخانه» از ترس ابتلا به بیماری را پیشه نکنیم. در مورد اول، حزب هدف کار تدارکاتی را گم خواهد کرد و در مورد دوم، قوای حزب آب رفته یا روحیه باخته شده و حزب نیز به درد نخور خواهد شد. هیچیک از این طرق نمی تواند به ایجاد یک حزب مائوئیستی با رهبری و کادرهای انقلابی امتحان پس داده که بتوانند جنگ خلق را هر چه زودتر آغاز کنند، بینجامد.

ج.ب.ف: میل دارید نکاتی را به عنوان نتیجه گیری بحث بیان کنید؟

کمیته: جنبش ما طی ۱۶ سالی که از اعلام موجودیتش می گذرد، دستاوردهای مهمی داشته است. اما با توجه به عظمت وظایفی که بر دوش ما قرار دارد، به هیچوجه نمی توانیم به موفقیتهای محدود راضی شویم.
احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصممند که توان جنبش ما را برای پاسخگوئی به وظایف عاجل بیشمار و اوضاع کنونی، افزایش دهند. علیرغم موانعی که در راه رهبری کردن انقلاب در کشورهای مختلف وجود دارد، اوضاع کلی دنیا امیدبخش است. دشواریهای زودگذری که به علت تقبل این وظایف انترناسیونالیستی پدید می آید را می توان با اتکاء به شور و شوق عظیمی که توده ها نسبت به انقلاب نشان می دهند، با اتکا به خوشبینی انقلابی که نسبت به پیروزی حتمی امر ما دارند، و اطمینان آنان به اینکه مبارزاتشان در هر کشور از پشتیبانی توده های انقلابی سراسر جهان برخوردار است، پشت سر گذاشت.
امید بسیار داریم که علاوه بر احزاب و سازمانهای شرکت کننده و کاندیدهای شرکت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، سایر احزاب و سازمانها و محافل و حتی عناصر در کشورهای مختلف، در تکامل این جنبش و گام زدن بسوی یک انترناسیونال نوین کمونیستی سهم بگیرند.
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با درک هر چه عمیقتر ایدئولوژی پرولتری علمی ما، و پیشروی در راستائی که «بیانیه» این جنبش و سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» ترسیم کرده، خدمات جدیدتر و بزرگتری به امر تسریع انقلاب جهانی پرولتری و پیروزی نهائی آن خواهد کرد.

توضیحات

۱) «شورش بر حق است!» از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ــ جهانی برای-فتح شماره ۲۱ سال-۱۹۹۵

۲) این به ویژه مربوط است به مقاله «نگاهی صریح به خطرات و فرصتهای مبارزه دو خط در پرو» - جهانی برای فتح شماره ۲۲، سال ۱۹۹۶

۳) و. ای. لنین، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، مجموعه آثار، جلد ۲۲

٤) مائوتسه دون، «مسائل جنگ و استراتژی»، منتخب آثار، جلد ۲



تاریخ جامعه،
تاریخ مبارزه طبقاتی است. این تاریخ را میلیونرها و ژنرال‌ها نساخته اند، اگر چه فاتحان چنین افسانه سرائی می کنند.
سازندگان واقعی تاریخ، توده هایند که پر خروش از قبول نظم موجود سر باز می زنند و قهرمانانه علیه ستم و استثمار به مبارزه بر می خیزند. در صفحاتی که پیش رو دارید، این حماسه هزاران ساله به روایت تصویر ارائه شده است. این تصاویر تنها می تواند طرحی ساده و تصویری گذرا از مبارزات عظیم بیشماری باشد که طی اعصار گوناگون در چار گوشه دنیا به پیش رفته است. و با تاسف باید اذعان کنیم که بسیاری مبارزات از قلم افتاده است. امیدواریم که تلاش حاضر کمکی باشد در به تصویر کشیدن این اظهاریه انگلس که زحمتکشان سراسر جهان اعضای پراکنده یك پیکرند و قلبهایشان همسان می تپد. و طبقه ما یعنی پرولتاریای بین المللی، طبقه ای واحد است که در پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی و آفرینش یك دنیای کمونیستی، منفعتی یگانه دارد.

صفحاتی از تاریخ مبارزه طبقاتی

جامعه اولیه و پیدایش طبقات

نوع بشر برای ده ها هزار سال تحت روابط اشتراکی ابتدائی زندگی کرد. در آن روابط، هنوز طبقات بوجود نیامده بود اما نیروی طبیعت بر مردم تسلط داشت. با تکامل نیروهای تولیدی، یك تقسیم کار اجتماعی بوجود آمد و به همراه آن، مالکیت خصوصی، طبقات و پدرسالاری پدیدار شد.



(همراه با نخستین جلوه ظهور طبقات) .... شکست تاریخی ـ جهانی جنس مونث فرا رسید. مرد در خانه نیز حاکمیت را به دست گرفت و مقام زن تنزل یافت و به بندگی رانده شد. زن به برده شهوت مرد و ابزار تولید مثل صرف تبدیل شد.
فردریش انگلس ـ "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"

تصویر کوچك بالای صفحه: خانه های بلند، آمریکای شمالی
مردم منطقه "توندرا" در قطب شمال. در جامعه اولیه، خانواده های پر عده در واحدهای اشتراکی زندگی می کردند و ریاست هر واحد، اغلب با زنان بود.

جامعه
برده داری

هر یك از جوامع سراسر جهان، شكلی از برده داری را از سر گذرانده است. اغلب قیام های بردگان در گرد و غبار تاریخ محو شد. تنها تعداد اندكی از گزند زمان و سانسور در امان مانده كه قیام عظیم تحت رهبری اسپارتاكوس، یك نمونه آن است.

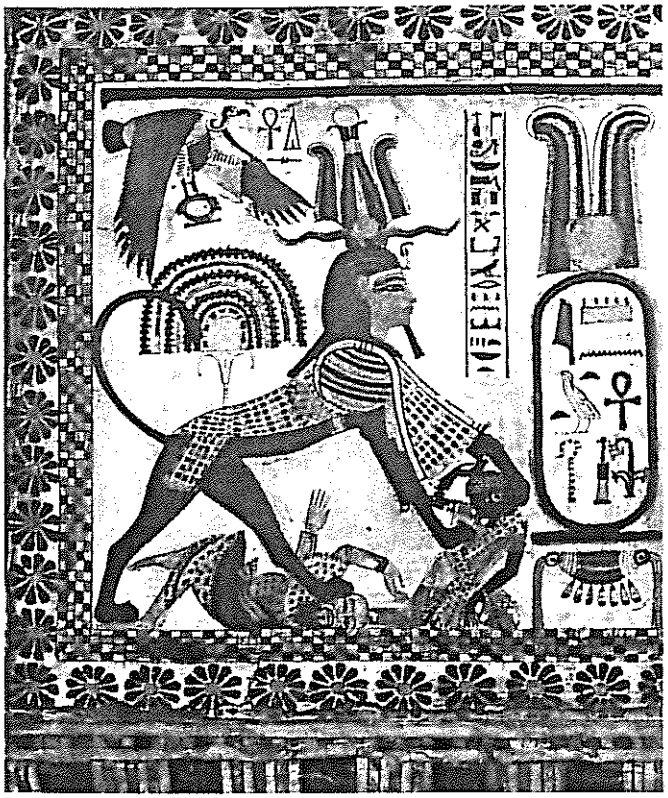

تصویر سمت راست: یک صحنه صریح و غیر معمول در نقاشی دیواری مصر باستان. فرعون حاکم، بردگان را زیر پای خود له می کند.

--

من یك كارگرم: دانه ای شن
از بیشمار شن های معابر
یا در ملاط معابد
زندگی را مدیون خدایم؟ نمی دانم
آنچه می دانم این حكم است كه:
ای انسان! نان شب به عرق جبین بسته است."
منم بر پا دارنده یونان و رم،
منم نابود كننده "تروای" مغرور
دستانم، پتك است و تفنگ
برای آفرینش و نابودی، به دلخواه.
از حاصل كار
هر آنچه ببینی و بجونی را
من آفریدم، من زادم.
منم پادشاه بی تاج و تخت
سروری كه باید بندگی كند
هزاران هزار خوشبخت را ثروت بخشیدم
و خود گرسنه ماندم
هزاران هزار بر شانه هایم ایستادند
فرزندان ناخلف من، ثروت اندوزان و پول پرستانند....
ربودن شرافت و غرورم را به توطئه نشستند
لیكن بی هیچ تردید، طلا رنگ نخواهد باخت
عطر زمین، محبوس نخواهد ماند
شاید امروز خبیثان، مرا نادیده گیرند
اما فردا، كسی را یارای انكار حكم تاریخ هست
ـ آمادو و. هرنان دز،
شاعر فیلیپینی
گزیده ای از "كارگر قهرمان"

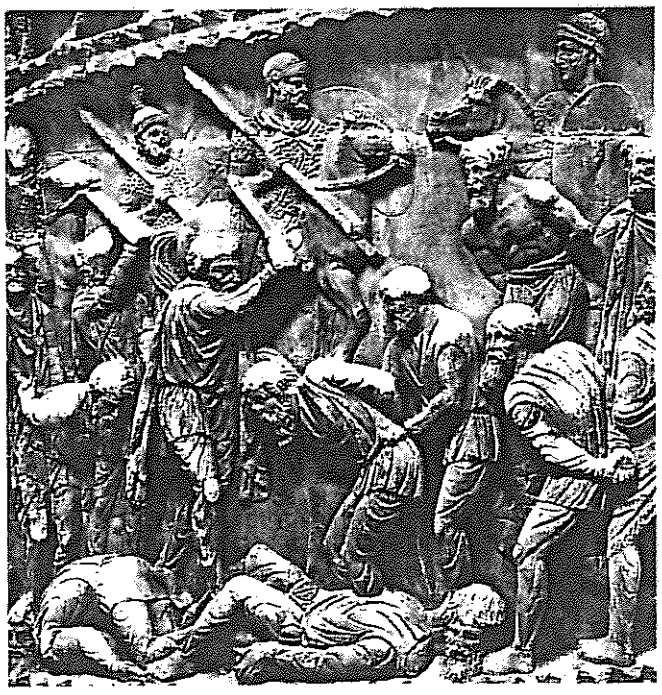

تصویر سمت راست: امپراتوری رم بر شالوده کار بردگان ساخته شد



یک نقاشی از آثار چین انقلابی: قیام دهقانان

انگلستان، ۱۳۸۱ ــ سال شورش دهقانی

"فغان از دست شما نجبا! تا تمامی مایملك موجود از آن همگان نشود و رعایا و نجبا از صحنه محو نشوند و جای خود را به مردم متحد ندهند، در انگلستان نیکبختی در کار نخواهد بود. چه برخورد زشتی با ما دارند! با کدامین منطق ما را در انقیاد نگهداشته اند؟ مبنای ادعای لردها که خود را از ما برتر می دانند چیست؟ فقط و فقط قدرت شان است. که ما را به زور وادار به کار و تولید می کند تا خود بتوانند خرج و مصرف کنند."

- از سخنرانی جان بال، رهبر دهقانان انگلستان در بلك هیث، ۱۳۸۱



شمایان که خواهان برابری با لردها هستید لیاقت زنده ماندن ندارید... شما رعیت بودید و رعیت خواهید ماند؛ در انقیاد؛ و حتی سخت تر از پیش. تا زمانی که ما به لطف پروردگار زنده ایم و بر این قلمرو حکم می رانیم، باید از عقل و قدرت و ثروت خویش برای سرکوب شما استفاده کنیم تا بردگی تان سرمشق آیندگان شود."

- ریچارد دوم، پادشاه انگلستان (۱۳۷۷ - ۹۹)



فئودالیسم بطور کلی برده داری را پشت سر گذاشت: فرد کارکن دیگر مایملك طبقه دارا نبود بلکه به زمین مالك فئودال وابسته شده بود. قیام های دهقانی که گاه به گاه اتفاق می افتاد، آرامش حاکمان را بر هم می زد. برخی اوقات این مبارزات ابعادی عظیم به خود می گرفت. قیام تایپه در چین که بنیان سلسله "چینگ" را در قرن نوزدهم به لرزه درآورد، نمونه ای از آن بود. قیام های دهقانی، بویژه قبل از پیدایش پرولتاریا، با محدودیت های تاریخی رقم می خورد. برخی از جنبش های دهقانی به سازش کشیده شد؛ برخی دیگر وحشیانه سرکوب شد. لیکن حتی قیام های شکست خورده نیز آتش امید به یك زندگی نوین و متفاوت را در زیر خاکستر زنده نگاه داشت.



قیام دهقانی در "سپایر"، آلمان، ۱۵۰۲ ـ بر پرچم دهقانان نشان چکمه نقش بسته بود. این مظهر ضدیت با کفش چرمی شیك مخصوص نجبا محسوب می شد.

طلوع خونین سرمایه داری

«کشف طلا و نقره در قاره آمریکا، قلع و قمع، به بردگی کشیدن و راندن اهالی بومی به اعماق معادن، آغاز تسخیر و غارت مناطق هند شرقی، تبدیل آفریقا به عرصه شکار سیاهان به قصد خرید و فروش، شاخص طلوع خونین عصر تولید سرمایه داری است...» ــ مارکس، «کاپیتال»، جلد اول



پوستری از کمپانی هند شرقی برای استخدام سربازان انگلیسی. کمپانی به داوطلبان وعده جایزه، ماموریت پر ماجرا و فتح می دهد. (در گذشته، هند شرقی به جنوب آسیا و آسیای جنوبی - شرقی اطلاق می شد).



یک نقاشی آزتک، جنگجویان را در حال حمله به سنگر قوای اشغالگر اسپانیائی نشان می دهد. (محل این درگیری در سرزمینی است که امروز مکزیک نامیده می شود).

کشیش جوانی به نام "لاس کازاس" که در جریان تسخیر کوبا در قرن شانزدهم شرکت داشت، چنین گزارش داد که قوای اسپانیا "فقط برای اینکه تیزی شمشیرهایشان را امتحان کنند، ده ها سرخپوست را تکه تکه کرده اند."

"آتاهواپولا" یکی از رهبران اینکاها اعلام کرد: "من خراج گذار هیچ بنی بشری نخواهم شد..... این پاپی که شما از او صحبت می کنید باید دیوانه باشد. زیرا وعده اعطای کشورهانی را می دهد که به وی تعلق ندارد."



این نقاشی از قیام بردگان به سال ۱۸۰۱،
تحت رهبری «تو سن لو ورتور»
در کشور هائیتی الهام
گرفته شده است.
در آن سالها،
هائیتی مستعمره فرانسه بود.



برده اسیر

"کسانی که درس آزادی می دهند
اما کساکان با تهییج مخالفت می
ورزند، حکم کسی را دارند که می
خواهد بدون شخم زدن، محصول
به دست آورد: آنان باران می
خواهند اما بدون رعد و برق؛
اقیانوس می خواهند اما بدون
غرش امواج... بدون طرح خواسته
ها، قدرت حاکم هرگز هیچ نداده
است و هرگز نخواهد داد."
- فردریک داگلاس، برده سابق، در
دفاع از قیام مسلحانه ضد برده داری
که کمی قبل از شروع جنگ داخلی
آمریکا به سال ۱۸۶۱ برپا شد.

تولد پرولتاریا

گسترش تجارت، رشد علم و تکنولوژی، تمرکز تولید در واحدهای رو به گسترش صنعتی مدرن، و خلع مالکیت اراضی دهقانان، به پیدایش یك طبقه جدید دارا یعنی بورژوازی، و یك طبقه جدید کارکن، یعنی پرولتاریا انجامید. مشخصه پرولتاریا که نخستین بار به شکل گسترده در انگلستان شکل گرفت این بود که برخلاف دهقانان بر قطعات فردی زمین کار نمی کرد؛ لیکن مجبور شده بود نیروی کارش را برای زنده ماندن بفروشد. همانگونه که مارکس اعلام کرد، این طبقه "هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهایش را."

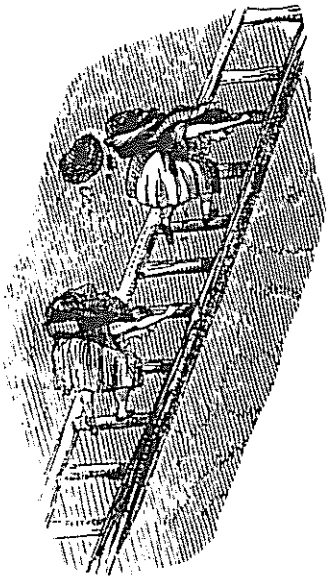

«بنابراین بورژوازی مهمتر از هر چیز دیگر، گورکنان خود را می‌آفریند. سقوط بورژوازی، و به همان اندازه پیروزی پرولتاریا، اجتناب‌ناپذیر است.» ــ مانیفست کمونیست

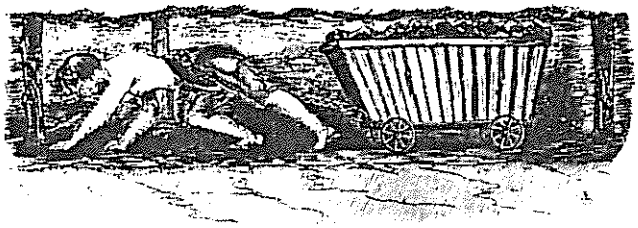

قرن نوزدهم در انگلستان، حتی کودکان ٤ ساله در معادن زغال سنگ و آهن کار می کردند.

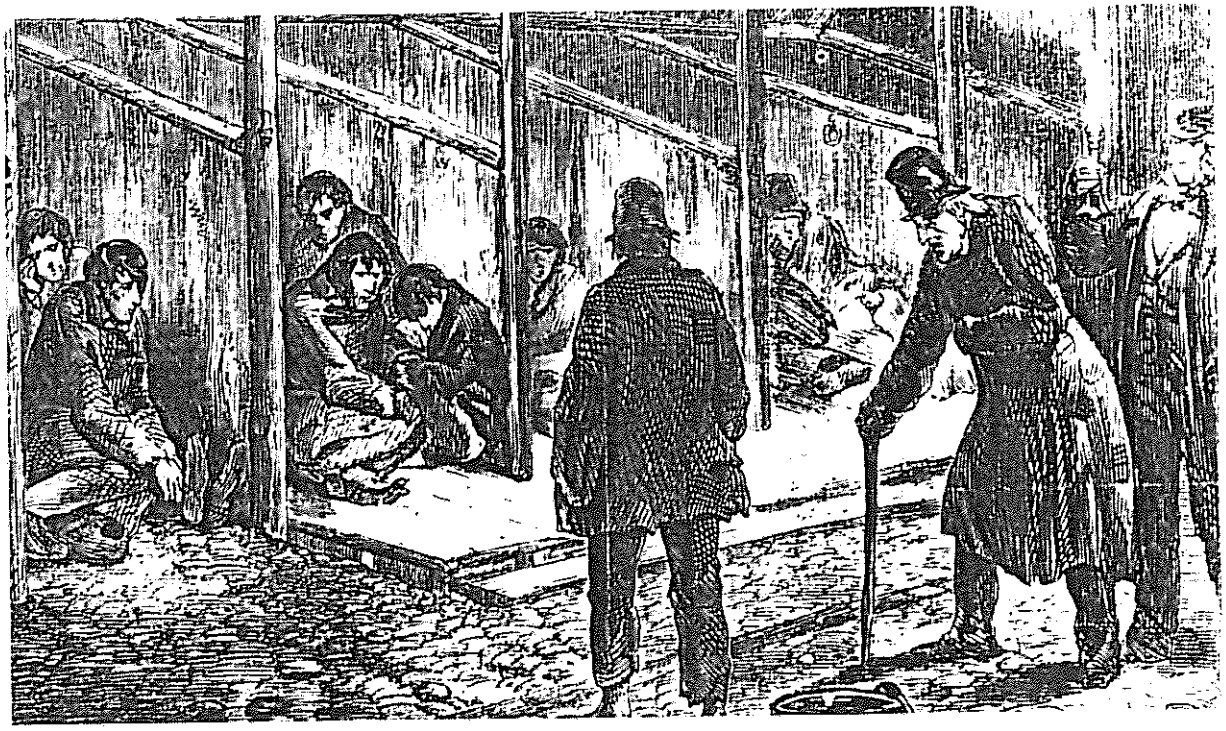

نخستین نسل های پرولتر از زمین کنده و به «خانه های عمومی کارگری» نظیر آنچه در این تصویر می بینید رانده شدند. زشتی و پلشتی شرایط زندگی آنان به شکلی گزنده در رمان های قرن نوزدهم نظیر آثار چارلز دیکنز، ویکتور هوگو و امیل زولا بازگو شده است.

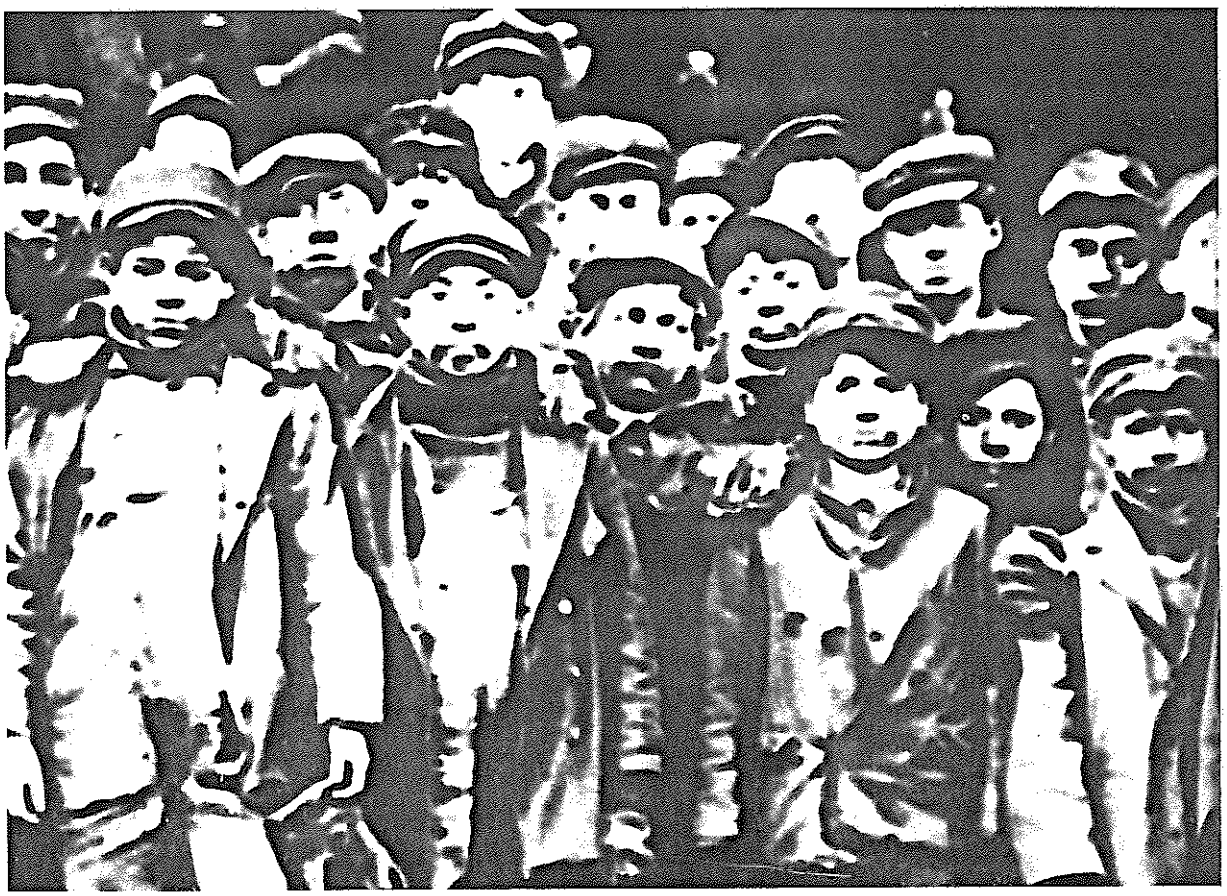

کودکان معدنچی در فرانسه ـ اواخر قرن نوزدهم



سیب زمینی خورندگان ـ ونسان ون گوگ، این اثر را در سال ۱۸۸۵، هنگامی آفرید که در بین کارگران معادن زغال سنگ بلژیک زندگی می کرد.

بورژوازی
به قدرت می رسد.
پرولتاریا
صحنه را
اشغال می کند

بورژوازی طی چند قرن گسترش یافت و تقویت شد. این طبقه، نخست در انگلستان اواخر قرن هفدهم، و سپس به تکان دهنده ترین شکل در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بر سر قدرت با طبقات فئودال جدال کرد. لیکن زمانی که بورژوازی برای نخستین بار به قدرت رسید، نیروهای نوظهور طبقه پرولتر یکباره صحنه را اشغال کرد؛ و خیلی زود به مثابه دشمن سرسخت سرمایه داری قدعلم کردند.

«انسان های بزرگی که افکار را در فرانسه برای انقلابی که در راه بود آماده کردند، خود انقلاب خواهانی افراطی بودند. آنان هیچ نوع آتوریته خارج از دنیای عینی را قبول نداشتند... هر چیز از نقد بیرحمانه در امان نبود: همه چیز باید موجودیت خود را در پیشگاه داوری خرد اثبات می کرد؛ در غیر این صورت از دور خارج می شد.... امروز می دانیم که این قلمرو خرد، چیزی جز قلمرو ایده الیزه شده بورژوازی نبود؛ می دانیم که این ؟حق؟ جاودانی، در عدالت بورژوائی تحقق یافت؛ که این برابری، به برابری بورژوائی در مقابل قانون محدود شد؛ که مالکیت بورژوائی به مثابه یکی از حقوق اساسی انسان اعلام شد؛ که حاکمیت خرد... به مثابه یک جمهوری دمکراتیک بورژوائی تحقق یافت و فقط می توانست این چنین تحقق یابد.» ـ فردریش انگلس، «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی»

پاریس ۱۸۳۰: قوای حکومت فرانسه هنگام عبور از خیابان به شیوه سنتی بمباران می شوند.

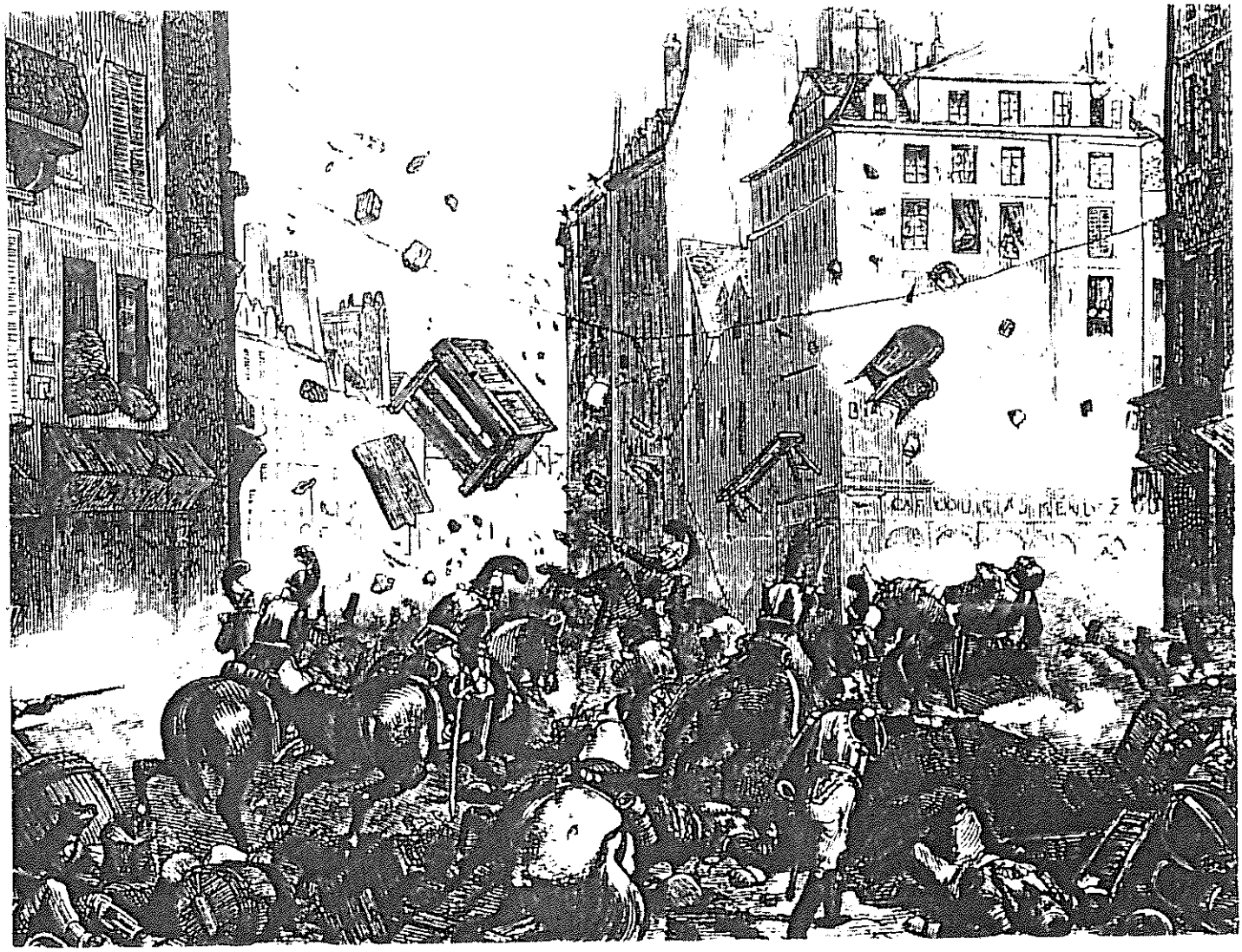



کارل مارکس و فردریش انگلس در کنگره موسس انترناسیونال اول. برای نخستین بار طبقه کارگر نیروهایش را در سطح بین المللی علیه بورژوازی و مرتجعین گرد می آورد.

لوئیز میشل، یکی از کمونارهای مشهور



«پرولترها چیزی برای از دست دادن ندارند
مگر زنجیرهایشان. آنان جهانی برای فتح دارند!
پرولترهای همه کشورها متحد شوید!»
ــ مانیفست کمونیست



زنان در سنگرهای کمون پاریس به سال ۱۸۷۱ ـ پرولتاریا برای نخستین بار قدرت را به دست گرفت؛ لیکن بعد از گذشت ۹۰ روز وحشیانه سرکوب شد. یکی از بورژواها که هراسان ناظر وقایع کمون بود در مورد زنان انقلابی چنین گفت: «اگر همه ملت فرانسه زن بودند، چه ملت وحشتناکی می شد.»



سرمایه داری گسترش می یابد:
استعمار و مقاومت

سرمایه داری هم پای توسعه در سراسر جهان، قدرت مطلقه خویش را بر مناطق تسخیر شده برقرار می کرد و آشکارا مستعمره می ساخت. برای نمونه، جرج دوم (پادشاه بریتانیا) به عنوان امپراتور هند اعلام شد. فرهنگها و زبان های بومی، وحشیانه سرکوب شد؛ تاریخ آنها بازنویسی شد؛ اقتصاد آنها تابع نیازهای کشور استعمارگر شد. در همه جا، استعمار با مقاومت نیروهای طبقاتی مختلف روبرو شد.

«حرفهایتان را شنیدم. اما هیچ دلیلی برای گردن گذاشتن به شما نمی بینم. بهتر است بمیرم تا تسلیم شوم. من هیچ مناسباتی با شما ندارم و به خاطر نمی آورم که هیچگاه یک شاهی، یا حتی نخ و سوزنی از شما گرفته باشم. دنبال دلیلی برای تبعیت از شما می گردم، اما هیچ چیز پیدا نمی کنم... اگر جنگ می خواهید، آماده ام. من هیچگاه تسلیم نخواهم شد.... از وقتی به دنیا آمده ام، پا به ساحل نگذاشته ام. چرا حالا باید به دعوت شما به آنجا بیایم؟ نخواهم آمد. اگر خیلی قوی هستید، بیائید و دستگیرم کنید. تکریم و احترام، ارزانی خودتان! تسلیم نخواهم شد.»

این پیام مبارزه جویانه «ماچم با»، رئیس یکی از قبایل «تانگانیکای» جنوبی به نماینده ارتش آلمان در «لیندی» (تانزانیا) بود که از وی می خواست به ساحل بیاید و خود را تسلیم کند.

- به نقل از کتاب «تلاش و تقلا بر سر آفریقا» (نوشته رابین بروک اسمیت)

یونایتد فروت کامپانی

شیپور نواخته شد
و دنیا، سراسر، آماده ایستاد
یهوه، کره ارض را تقسیم کرد
اینجا برای «کوکاکولا»، آنجا برای «آناکوندا»،
اینجا برای «فورد»، آنجا برای....
نان و آب دارترین اما،
برای «یونایتد فروت کامپانی» کنار گذاشته شد:
ساحل مرکزی خاک ما،
آنجا که پیکر قاره آمریکا باریک می شود.
سرزمین ها را نام های جدید بخشیدند: «جمهوری های موز»
و بر خفتگان خاک،
بر قهرمانان پر شوری که عظمت آفریدند،
و گل آزادی و پرچم بار آوردند،
پای کوفتند و نمایشی مسخره به راه انداختند:
بشتابید! امشب و هر شب!
الغای استقلال،
ماجرای تاج قیصر،
برق حسادت،
رقص مگس های دیکتاتور روی شیرینی،
مگس های نامدار: «تروخیو»، «تاکو»،
«کاری یاس»، «مارتینز»، «اوبیکو»
مگس های خیس خورده در خون و مربا،
مگس های مست بر لاشه های رسمی
مگس های دلقک، مگس های موذی
همه ماهر، همه وارد، در استبداد.
ــ پابلو نرودا (شاعر شیلیائی)

نقاشی دیواری بزرگ اثر «اوروزکو» هنرمند مکزیکی که موضوع آن، خیزش انقلابی اوایل قرن بیستم است.



«لاژمی بای»، حاکم قلمرو کوچکی که در هند امروز، «اوتار پرادش» نامیده میشود. او کودکش را بر پشت بست و علیه استعمارگران بریتانیائی در جنگ استقلال طلبانه ۱۸۵۷ که به جنگ «تانتیا توپی» معروف است، شرکت کرد. «لاژمی بای» در جریان نبرد کشته شد.



سال ۱۸۷۹ـ در نبرد «ایزاند الوانا» بیست هزار جنگاور «زولو» در آفریقای جنوبی، نیروی ۱۷۰۰ نفره استعمارگران بریتانیا را به محاصره انداخته، قلع و قمع کردند.

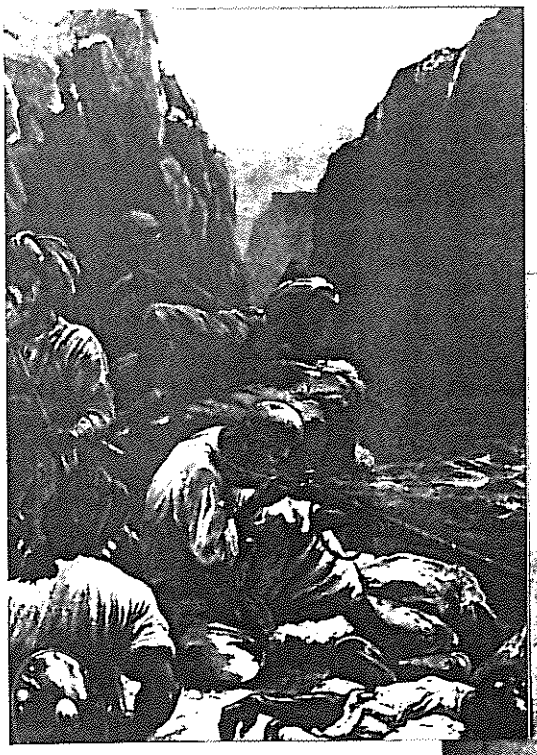

نبرد افغانستانی ها علیه بریتانیا

قیام اعراب علیه امپراتوری عثمانی که
آن زمان تحت حمله قدرتهای اروپائی قرار داشت.
این تصویر قوای عرب را در ژوئیه ۱۹۱۷
در نزدیکی بندر عقبه نشان می دهد.

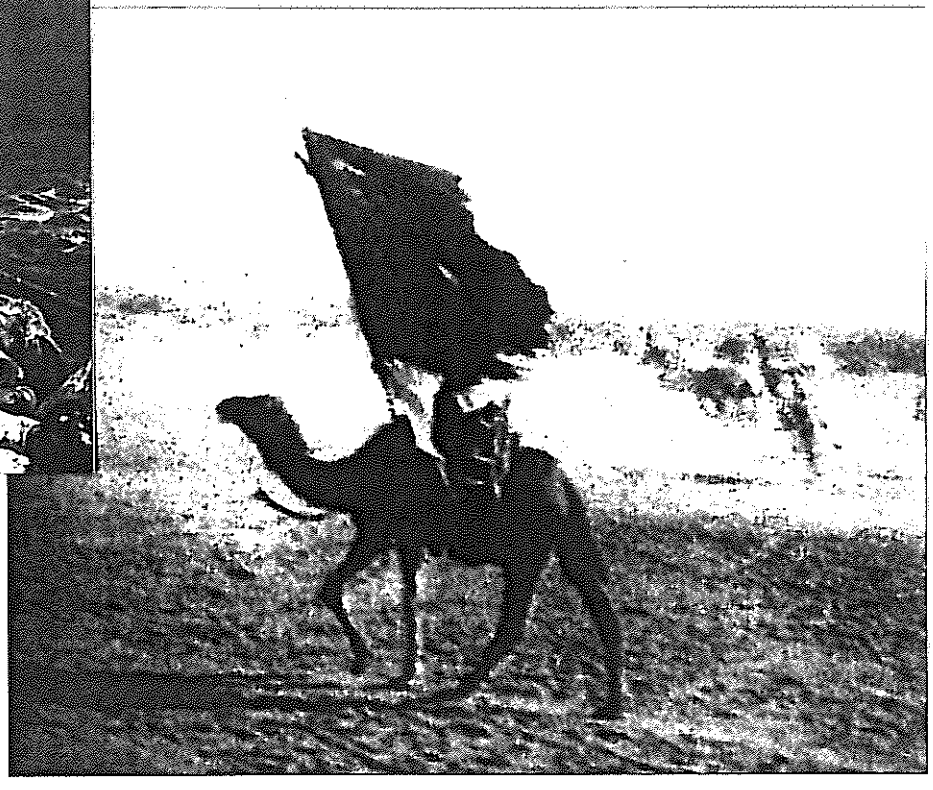

امپریالیسم: عصر جنگ و انقلاب

از همان آغاز قرن بیستم، سرمایه داری کل جهان را تقسیم کرده بود. سرمایه انحصاری پدیدار شد. از آن پس، مشتی ملل ثروتمند امپریالیست بر ملل ستمدیده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مسلط شدند. بشر به عصر امپریالیسم قدم گذاشت؛ عصری که با جنگهای غارتگرانه استعماری و جنگ جهانی رقم می خورد؛ عصری که در آن کشورهای امپریالیستی ارتش خود را برای کشتار سربازان یکدیگر بسیج می کنند تا دنیا را دوباره بین خود تقسیم کنند. لیکن امپریالیسم، عصر انقلاب پرولتری نیز هست.

«برای نخستین بار در تاریخ، دنیا بطور کامل تقسیم شده است. بنابراین در آینده، فقط تقسیم مجدد آن ممکن است. یعنی اینکه، سرزمین ها فقط می تواند از دست «صاحبش» به دست «صاحب دیگر» بیفتد. یعنی دیگر سرزمین بی صاحبی وجود ندارد که تازه بخواهند تصاحبش کنند. «بنابراین، ما در عصر ویژه ای از سیاست جهانی مستعمراتی زندگی می کنیم که کاملا به «آخرین مرحله تکامل سرمایه داری»، به سرمایه مالی، مرتبط است.»
- لنین، «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه داری»



تصویری از لطمات دهشتناک جنگ جهانی اول، اثر «اوتو دیکس» (نقاش مترقی آلمانی).
قدرت تخریب ملل سرمایه داری به شکل تصاعدی افزایش یافت: در سال ۱۸۰۶، ناپلئون با بکارگیری ۱۵۰۰ عراده توپ، در نبرد تعیین کننده «ینا» پیروز شد. در روزهای آخر جنگ جهانی اول، تولید روزانه نارنجک در فرانسه به ۲۰۰ هزار بالغ می شد.



بخش های سیاه در نقشه آفریقا، مناطق تحت کنترل اروپائی ها در سال ۱۸۸۰ را نشان می دهد.

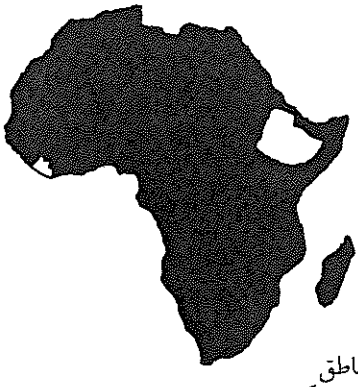

مناطق تحت کنترل اروپائی ها در سال ۱۹۱۴



۱۸۹۸ ـ ظهور امپریالیسم با جنگ آمریکا علیه اسپانیا برای تصاحب فیلیپین و سایر مستعمرات آن کشور رقم خورد. مارک تواین، نویسنده و طنز نویس آمریکائی، این جنگ را چنین خلاصه کرد:

ما هزاران نفر از اهالی جزیره را آرام کردیم و به خاک سپردیم؛ مزارعشان را از بین بردیم؛ روستاهایشان را سوزاندیم؛ بیوه گان و یتیمانشان را آواره کردیم؛ درد تبعید را به جان ده ها میهن پرست نامطلوب انداختیم؛ ده میلیون نفر باقی مانده را با سیاست «ادغام خیرخواهانه» به انقیاد کشیدیم که همان سیاست «سرنیزه» به بیانی عوامفریبانه است....

«و اینک، به لطف پروردگار (این عین عبارت حکومت است) ما یک قدرت جهانی هستیم.»

ـ به نقل از کتاب «تاریخ مردمی آمریکا» نوشته «هاوارد زین»

در جستجوی پاسخ

طبل بزرگ جنگ
می غرد:
گوشت تازه، گوشت زنده
بر سیخ آهنین!
صف بردگانند
که می گردانند
چرخ مرگ یاران را.
برای چه
دنیاست با هیکل لرزان
لخت و عور
گرسنه.
انسان، ابلهانه در حوض خون شیرجه می زند.
تا کسانی
در جائی
سهم خود را بگیرند
آلبانی ها را ببلعند.
مست خون،
هلهله کنان،
انسانها را له می کنند در منگنه
چاک چاک است زمین
از غارت پنهان
تا کسانی
مفت و مجانی
با کشتی هاشان بگذرند از «داردانل».
دیر نیست که حتی دنده ای
بر لاشه زمین به جای نماند
مثله اش می کنند
تا کسانی
بغلتند
در آغوش بین النهرین.
به نام چه
چکمه ها، مهمیز می کوبند
بر پیکر شهر؟
کدامین نام
نقش بسته
بر آسمان نبرد؟
آزادی
خدا
پول!
شمایی که اینان
قربانی هاشان را
از حساب زندگی تان بر می دارند
چه هنگام بپا می خیزید
پر توان و سرفراز
و با پتک پرسش
کله شان را نشانه می روید:
هدف از این جنگ چیست؟
ــ مایاکوفسکی (شاعر روس)، ۱۹۱۷

از دل دهشت جنگ جهانی،
انقلاب و نخستین
دولت سوسیالیستی دنیا سر برآورد

انقلاب در مکزیک،
اشرافیت فئودالی را به لرزه درآورد. (۱۹۱۲)





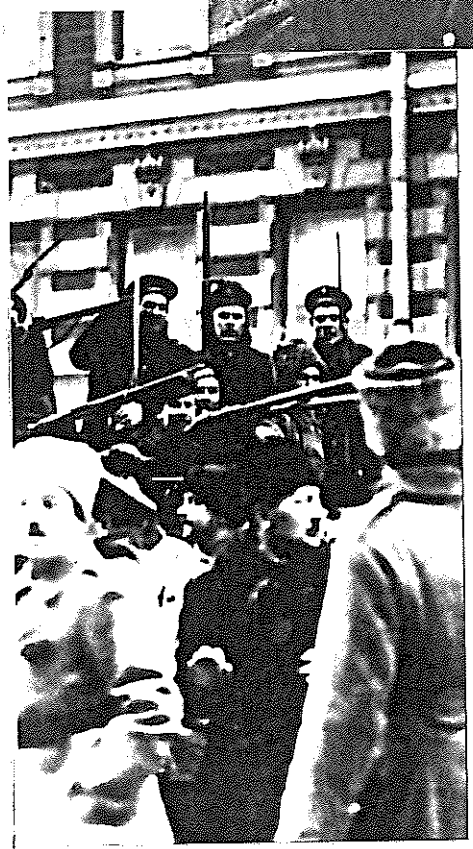

در سال ۱۹۱۹،
انقلابیون اسپارتاکیست
در برلین با الهام از
انقلاب بلشویکی
و تحت رهبری رزا لوکزامبورگ
و کارل لیبکنیشت قیام کردند.
اما این قیام بوسیله حکومت
سوسیال دمکرات آلمان
به خون کشیده شد.



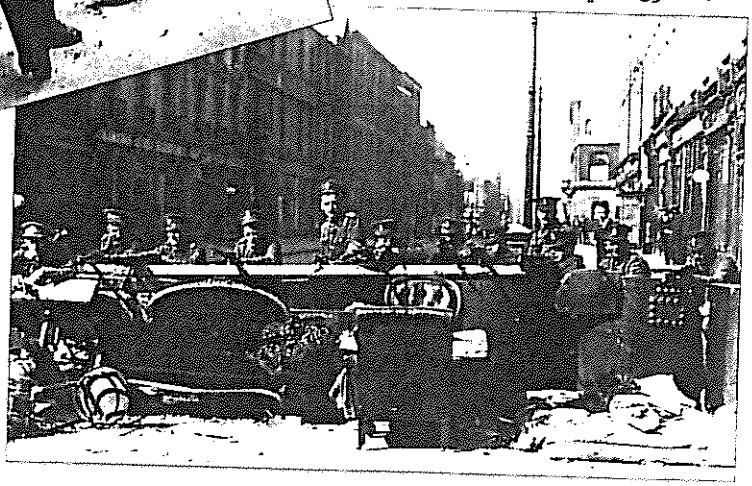

تصویر بالا: لنین رهبر حزب بلشویک
بعد از اینکه نامش در راس لیست سیاه
پلیس مخفی روسیه قرار گرفت،
تغییر قیافه داد. بلشویک ها با تمام قوا
برای حفاظت از رهبران انقلابی خود
و جلوگیری از دستگیری آنان کوشیدند.

تصویر پایین: ملوانان ناو «سحر»،
در سال ۱۹۱۶، انقلابیون ایرلندی از مشکلاتی که در بحبوحه
جنگ جهانی اول گریبانگیر امپریالیستهای انگلیسی شده بود
سود جسته، برای کسب قدرت دست به قیام زدند. قیام آنان
وحشیانه سرکوب شد و رهبرانشان به دار آویخته شدند.

لنین به تحلیل از این نکته پرداخت
که چگونه جنگ جهانی عملکرد عادی
امپریالیسم را مختل و طبقات حاکمه را
ناتوان می کند، و توده ها را
به زندگی سیاسی می کشاند. و چگونه
حزب مصمم انترناسیونالیست های انقلابی
می تواند از چنین فرصتی سود جوید
و امر انقلاب و کسب قدرت را به پیش برد.
دنیا در نتیجه خیزشها به لرزه درآمد؛
اما فقط در روسیه بود که یك حزب انقلابی
پرولتاریا را در مسیر کسب قدرت و
ساختن سوسیالیسم رهبری کرد.

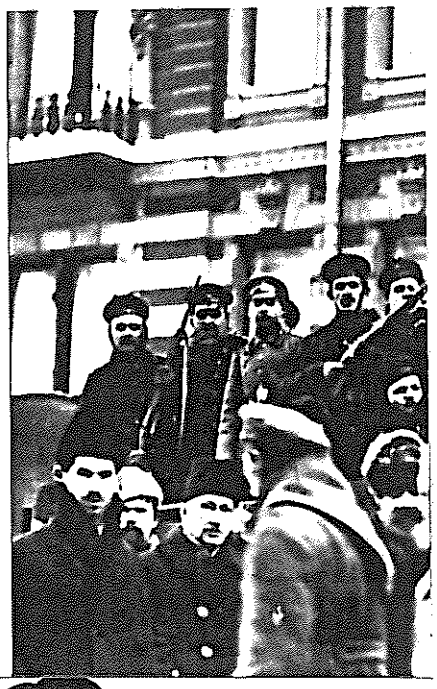

تصویر پایین:
ساختمان سوسیالیسم
در اتحاد شوروی،
نخستین دولت سوسیالیستی.
یک تیم آموزش سیاسی،
برنامه انقلاب را
به روستاهای ترکمنستان
عرضه می کند.



امپراتوری روسیه جان می کند
نه اثری از لغزش ابریشمی دامن ها در کاخ زمستانی پیداست،
نه زمزمه دعاگویان تزار در عید پاک،
نه خش خش زنجیرها بر جاده سیبری...
جان می کند، امپراتوری روسیه جان می کند...
دیگر سبیل بور مالک در لیوان ودکا خیس نخواهد شد
دیگر ریش سرخ دهقان گرسنه
نخواهد سوخت
و زمینه سیاه خاک را
رنگ خون نخواهد زد
و امروز
مرگ است
که به امپراتوری روسیه نزدیک می شود
نه جمجمه ای زرد دارد
نه داسی بلند
در دستانش، پرچم سرخ درخشانی تاب می خورد
و خون شاداب بر گونه هایش می دود
هزار و نهصد و هفده
هفت نوامبر
لنین گفت
با صدائی آرام و عمیق:
دیروز خیلی زود بود
و فردا خیلی دیر خواهد بود
امروز وقتش است.»
سربازی که از جبهه بازگشته بود
گفت «امروز!»
سنگری که گرسنگی و مرگ را کشت
گفت: «امروز!»
از زبان توپهای فولادین سنگین و سیاهش
ناو «سحر»
گفت: «امروز!»
گفت: «امروز!»
و اینگونه بود که بلشویک ها نوشتند
به تاریخ،
تاریخ عمیق ترین نقطه عطف تاریخ را:
هزار و نهصد و هفده
هفت نوامبر
ناظم حکمت، شاعر ترک ــ ۱۹۲۵

بحران و جنگ جهانی دوم

در این بن بست

آنکه بر در می کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد...
آنک قصابانند بر گذرگاه ها مستقر
با کنده و ساطوری خونالود
روزگار غریبی ست نازنین....
و تبسم را بر لبها جراحی می کنند
و ترانه را بر دهان
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
احمد شاملو

۴۸ روز تمام، نبرد سخت و بیسابقه ای که نظیرش در تاریخ بشر مشاهده نشده، جریان داشت. از روز ۲۳ اوت که سپاهیان آلمان گذار از پیچ رودخانه دن را به پایان رساندند و به حمله عمومی علیه استالینگراد پرداختند... اخباری که هر روز درباره شکست و پیروزی در جریان نبرد از این شهر می رسید، ده ها و صدها میلیون نفر را در التهاب نگهداشته، به آنان گاهی اندوه و زمانی شادی می بخشید.»

نقطه عطف در جنگ جهانی دوم ـ آثار گزیده نظامی مانوتسه دون

بحران اقتصادی جهان در دهه ۱۹۳۰، میلیونها نفر را به میدان مبارزه کشاند و نفوذ احزاب کمونیست که در انترناسیونال سوم گرد آمده بودند گسترش یافت. کمتر از دو دهه بعد از پایان سلاخی در سنگرهای جنگ اروپا، تضادهای سیستم جهانی امپریالیستی به ظهور فاشیسم در آلمان و ایتالیا و اسپانیا انجامید، رقابتهای درون امپریالیستی اوج گرفت و حملات بر اتحاد شوروی و ملل ستمدیده بالا گرفت. دنیا بار دیگر به کام جنگی افتاد که از جنگ جهانی اول بزرگتر بود. اتحاد شوروی سوسیالیستی با از دست دادن ۱۵ تا ۲۰ درصد اهالی خود در نبرد علیه تجاوزکاران نازی، مجبور شد بار اصلی ایستادگی در برابر اقدامات جنگی آلمان را به دوش کشد.



تصویر بالا: انقلابیون آلمان علیه اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نازی ها به خیابان می آیند ـ ۱۹۳۴
تصویر پایین: سربازان ارتش سرخ شوروی در استالینگراد ـ ۱۹۴۳



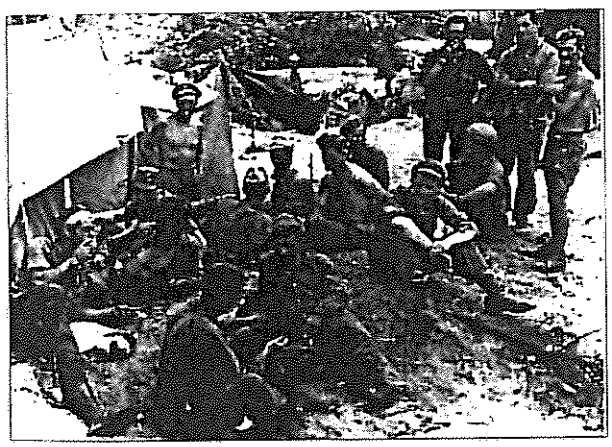



«و آیا باید قرنها استثمار انسانها،
جنگهای اشغالگرانه، غارت ها،
محکوم کردن میلیاردها نفر به
فلاکتی غیر قابل تصور، قتل عام ها،
آشویتس ها و هیروشیماها را
فراموش کنیم؟»

اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به مناسبت آغاز هزاره سوم

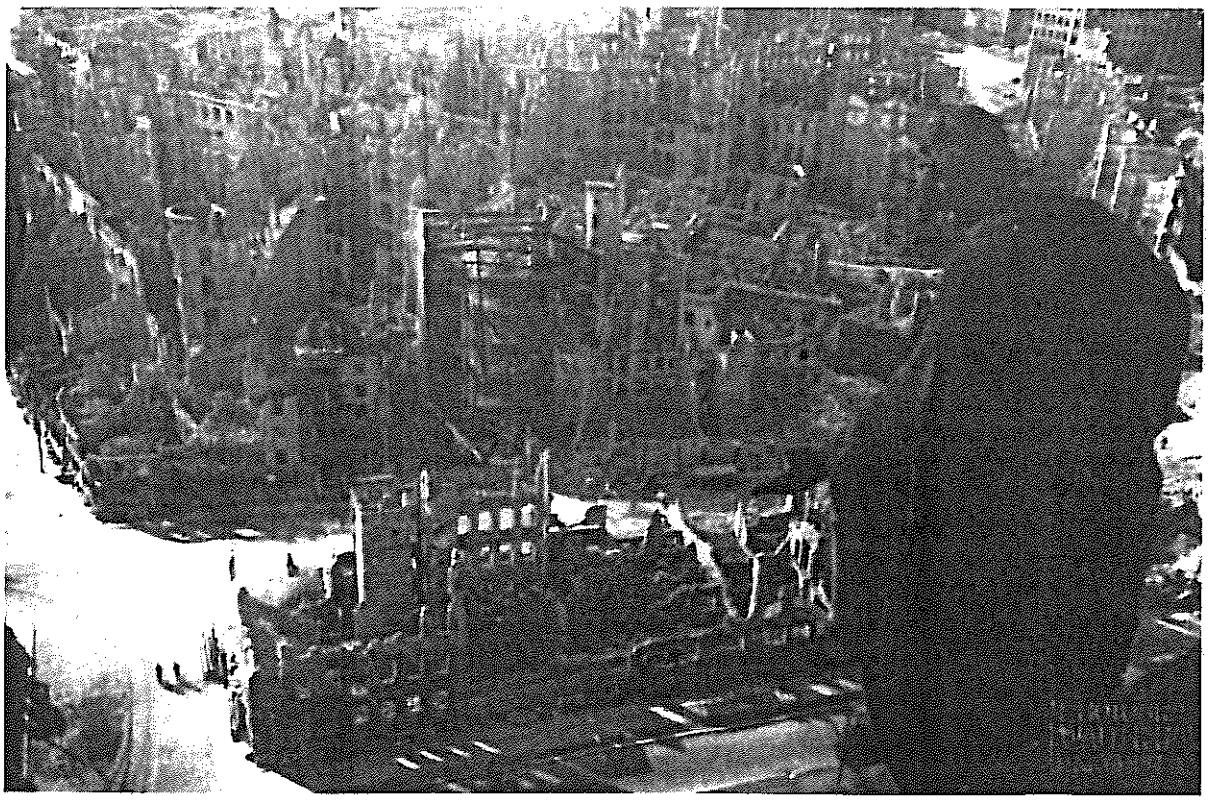

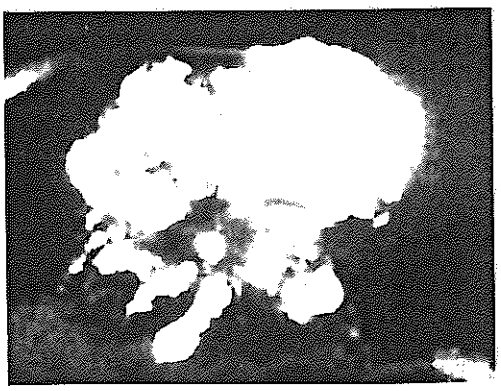

جنایات امپریالیستها در جنگ جهانی دوم:
تصویر بالا: یهودیان در راه آشویتس. در این اردوگاه، ۳ میلیون نفر به قتل رسیدند و این بخشی از «راه حل نهائی» هیتلر برای «مسئله یهود» بود.
تصویر وسط: خرابی هائی که بمباران شهر درسدن در آلمان بوسیله هواپیماهای جنگی انگلیسی و آمریکائی ببار آورد. بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر که اکثرا غیر نظامی بودند در این بمباران ها کشته شدند.
تصویر پایین: قارچ اتمی بر فراز شهر هیروشیما در ژاپن. در سال ۱۹۴۵، امریکا برای ارعاب مردم دنیا، ژاپن را هدف بمب اتم قرار داد.
تصویر سمت راست: تا خاتمه جنگ داخلی اسپانیا که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ به طول انجامید، حدود ۴۰ هزار داوطلب از ۵۰ کشور به بریگادهای بین المللی تحت رهبری کمونیستها پیوسته بودند تا علیه ژنرال فرانکوی فاشیست بجنگند.

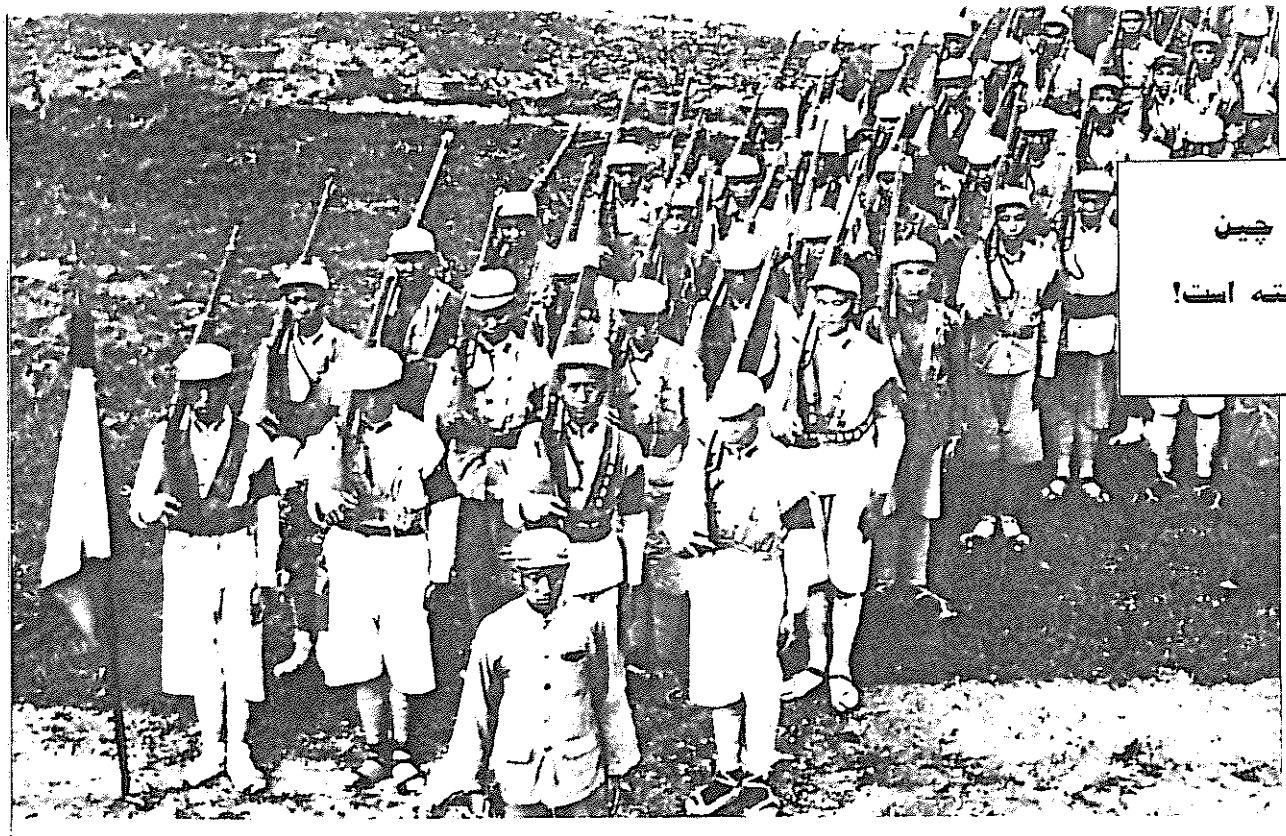

خلق چین
بپا خاسته است!



مائو در ینان ـ سال ۱۹۳۶

جنگ جهانی دوم، ساختارهای حاکمیت مستعمراتی را در سراسر دنیا به لرزه در آورد. در چین، ارتش انقلابی دهقانان که تحت رهبری مائوتسه دون شکل گرفته بود، نخست به جنگ امپریالیستهای ژاپنی شتافت و سپس به محض خاتمه جنگ، سلاح را متوجه حملات رژیم گومیندان کرد که تحت الحمایه آمریکا بود. جنگ خلق ثابت کرد که از ماشین جنگی پیشرفته امپریالیستها قویتر است.

در روز اول اکتبر ۱۹۴۹، قوای پیروزمند تحت رهبری انقلابیون کمونیست وارد پکن شدند. بیست سال بعد، بار دیگر مائوتسه دون، خیزش انقلابی را رهبری کرد: انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی. این انقلاب علیه آن دسته از رهبران عالیرتبه حزب بر پا شد که می خواستند چین را همانند شوروی خروشچفی به راه سرمایه داری بکشانند.



فارغ التحصیلان آکادمی نظامی سرخ. در اینجا، پرولترها و دهقانان نحوه رهبری کردن جنگ خلق و قدرت سیاسی انقلابی نوین که در مناطق روستائی چین برقرار شده بود را می آموختند.

چیان چین، رهبر انقلابی ـ روزهای انقلاب فرهنگی

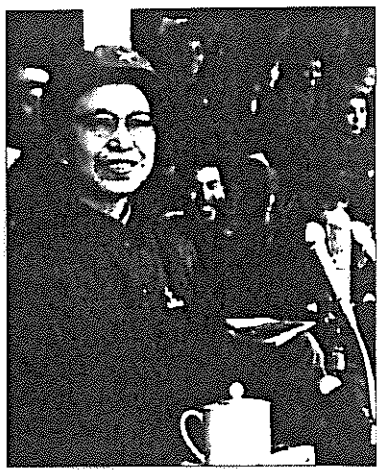

مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری

"یک موج قدرتمند مبارزاتی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ جهان را در نوردید. با مشاهده این موج بود که مائوتسه دون، آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را به عنوان "مراکز توفانی" انقلاب جهانی پرولتری مشخص کرد.

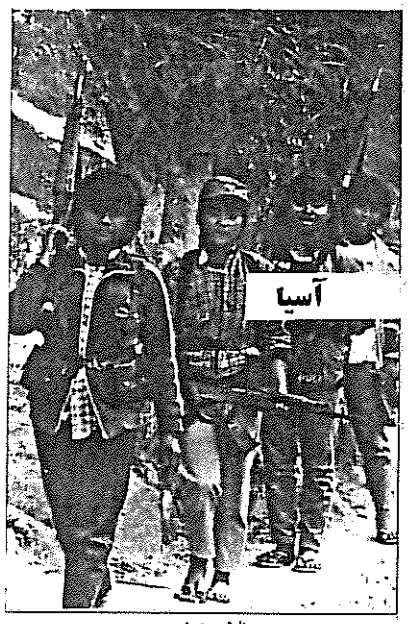

تصویر بالا: فیلیپین

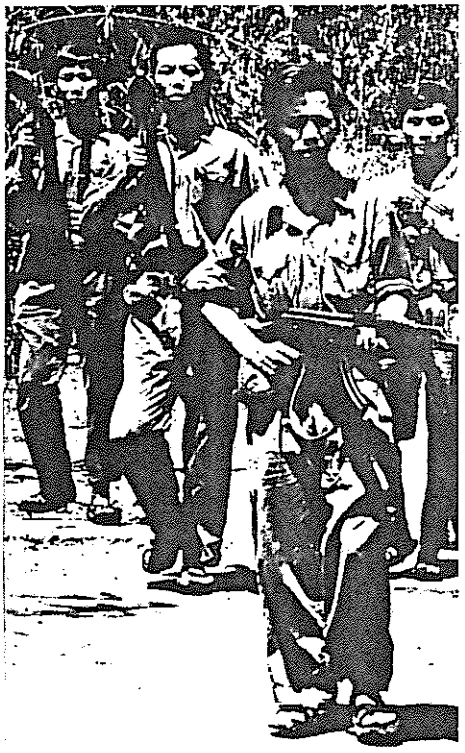

تصویر بالا: ویتنام

«خیلی وقت پیش، لنین چنین تحلیل کرد که دنیا به مشتی کشورهای سرمایه داری پیشرفته و شمار زیادی ملل تحت ستم که در بر گیرنده بخش اعظم مساحت و جمعیت دنیاست تقسیم شده است. امپریالیستها انگل وار این ملل را غارت می کنند و آنها را به زور در موقعیت وابستگی و عقب ماندگی نگاه می دارند. دیدگاه لنینیستی زیر که تاریخ آن را به اثبات رسانده از همین واقعیت نشئت می گیرد. بر مبنای این دیدگاه، انقلاب جهانی پرولتری از دو جریان تشکیل شده است: انقلاب سوسیالیستی - پرولتری که بوسیله پرولتاریا و متحدانش در دژهای امپریالیستی به پیش می رود، و انقلاب رهائیبخش ملی یا انقلاب دمکراتیک نوین که بوسیله ملل و خلقهای تحت سلطه امپریالیسم انجام می شود. اتحاد این دو جریان انقلابی، همچنان رکن اساسی استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم است.»

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

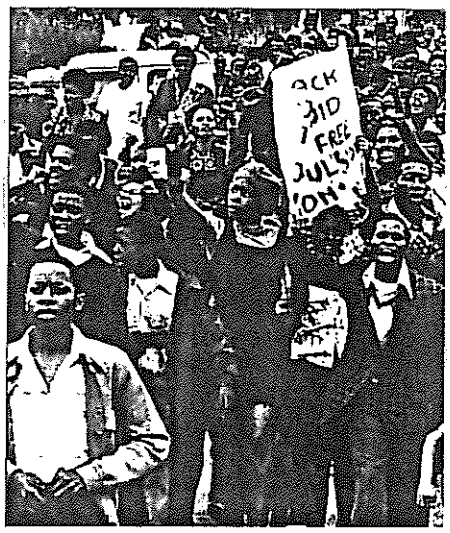

تصویر بالا: آفریقای جنوبی

آفریقا



تصویر بالا: الجزایر

آمریکای لاتین

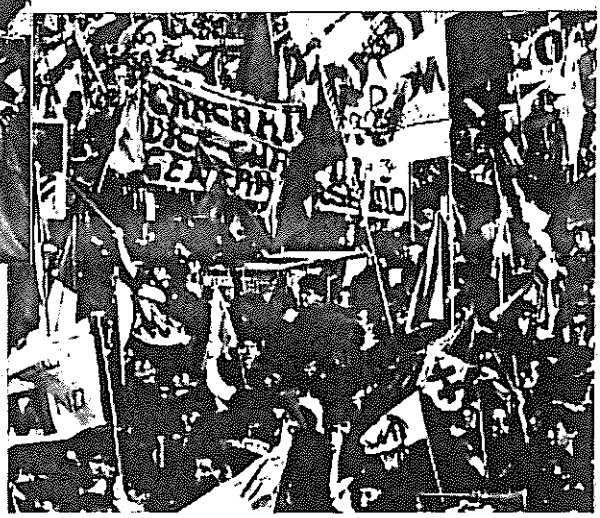

تصویر سمت راست: شیلی

دنیای کنونی

تحت سرمایه داری، تکنولوژی و دانشی که نسل های بیشمار بشری گرد آورده اند برای رهائی نوع بشر مورد استفاده قرار نمی گیرد؛ بلکه در خدمت ثروتمند کردن مالکان تکنولوژی و سرکوب دشمنان اینان، خاصه جنبشهای انقلابی ستمدیدگان است. گلوبالیزاسیون امپریالیستی، بار ستم را بر دوش صدها میلیون نفر سنگینتر کرده است. در عین حال، صفوف پرولتاریای بین المللی را هم گسترش داده، مبارزات آنان را متحدتر کرده و شالوده خیزش های نوین و قدرتمندتری را ریخته است. همانگونه که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مناسبت آغاز هزاره سوم آمده: "به وضعیت نوع بشر بنگرید: ستم طبقاتی، ملی، جنسیتی، نژادی، قومی و کاستی، شووینیسم، تعصب مذهبی، کار کودکان، تجارت انسان، اشکال وحشیانه انقیاد فئودالی، و دست و پا زدن در فلاکت غیر قابل تصور را ببینید. به قدرت خلاقه مردم، و توانائی عظیم نیروهای مولده بنگرید که چگونه در منگنه یک نظام غیر منطقی و غیر انسانی قرار گرفته است. دیگر بس است!"

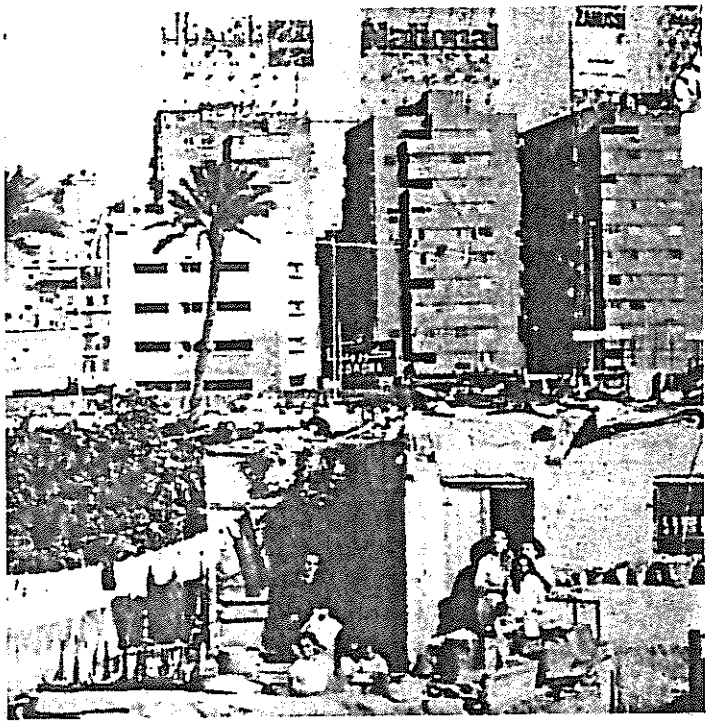

قاهره: زاغه های فلاکت در سایه آسمان خراش های ثروت.
این تصویر یکسان بسیاری از شهرهای بزرگ دنیاست.





تکنولوژی: از جنگ جهانی اول
تا به امروز



علیرغم افزایش عظیم نیروهای مولده
از قرن نوزدهم تا به امروز،
کماکان قریب به ۸۰ میلیون
کودک به مثابه کارگر استثمار می شوند.

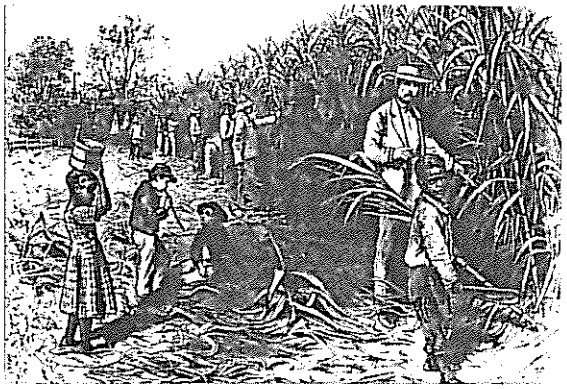

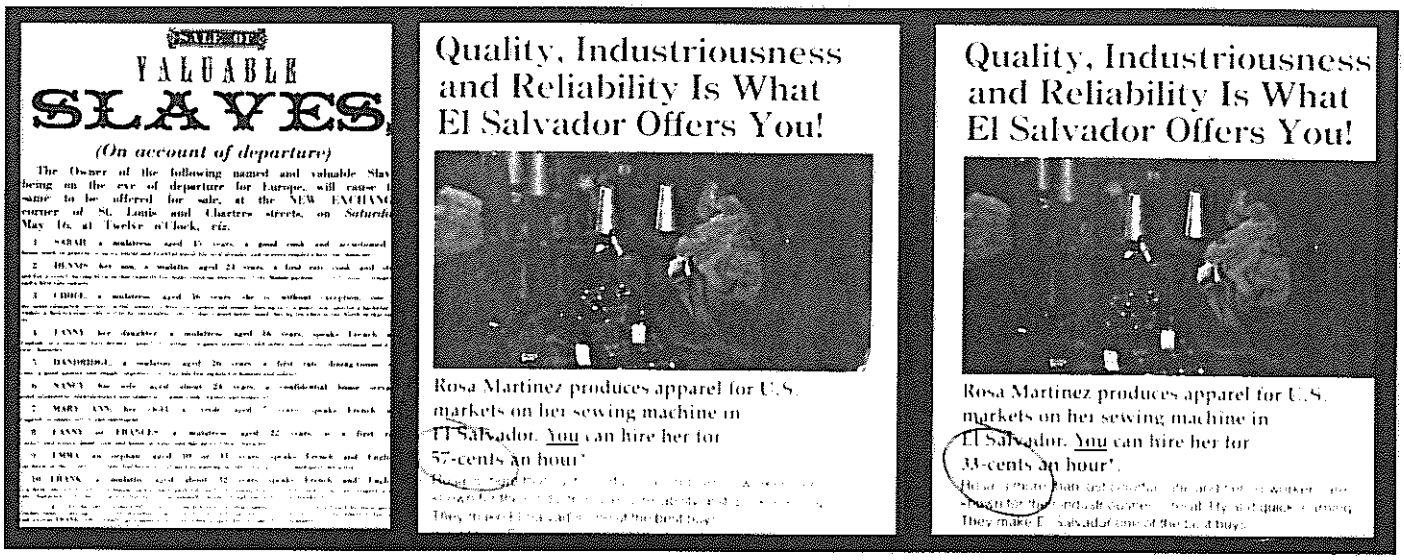

تصویر سمت چپ، تبلیغ فروش برده در آمریکای قرن نوزدهم است. تصویر وسط، آگهی عرضه نیروی کار بردگان مزدی در ال سالوادور به سال ۱۹۹۰ است که دستمزد روزانه بسیار نازلی (معادل ۵۷ سنت) را پیشنهاد می کند. تصویر سمت راست، عینا همان آگهی قبل است که در سال ۱۹۹۱ منتشر شده است. تنها تفاوتی که کرده رقم دستمزد است که به ۳۳ سنت سقوط کرده است!



از جنگ جهانی دوم تا به امروز،
صدها میلیون نفر به صفوف
پرولتاریای بین المللی پیوسته اند
که بخش بزرگی از آنان را زنان
تشکیل می دهند.



به سوی قرن جنگ خلق!

از هند تا برلین، از هیمالایا تا آند، آتش مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم شعله می کشد. این مبارزه بر حسب نوع هر کشور، شکل های گوناگونی به خود می گیرد. اما هدف انقلابیون در تمامی کشورها رهبری مبارزه بر اساس این حکم مانوتسه دون است که نهایتا "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید". در پرو و نپال، احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال رهبری جنگ خلق اند. و در سایر نقاط، از افغانستان گرفته تا کشورهای قاره آمریکا، از سری لانکا تا قدرتهای مستعمراتی سابق اروپا، انقلابیون در تدارک این کارند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که هسته مرکزی مانوئیستهای دنیا را گرد آورده، برای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین فعالیت می کند تا پیشرفت عظیمی در انقلاب جهانی پرولتری صورت گیرد و حرکت به سوی جامعه فارغ از طبقات، جنگ و استثمار، تسریع شود؛ جامعه ای که در آن کل نوع بشر در هر عرصه فعالیت بشری به همکاری و تعاون خواهد پرداخت. جامعه‌ای که کمونیسم نام دارد.

تصاویر از راست به چپ ردیف اول: پرو، ایران و بنگلادش. ردیف دوم: ترکیه و نپال. ردیف سوم: ایتالیا، آمریکا، کلمبیا و آلمان.

من و بقال سر گذرمان،
گمنامیم در آمریکا
اما
از چین تا اسپانیا،
از دماغه امید نیک
تا آلاسکا،
در دریاها و خشکی ها
دوستانی داریم
و دشمنانی.
دوستانی از آن دست
که ندیده ایم هم را
حتی یکبار
اما می توانیم جان دهیم در کنارشان
برای نان مشترک؛
آزادی مشترک
و رویای مشترک.
و دشمنانی که به خونم تشنه اند
من نیز به خونشان تشنه.
توانند در این دنیای بزرگ
هستم ــ که نیستم تنها.
در قلب من
رازی نیست دنیا و مردمان
و دانش مرا، رمزی نیست.
سنگرم را پر می کنم
در نبرد بزرگ
آسوده
آشکار.
ــ ناظم حکمت (شاعر ترک)







تجارت آزاد: موتور رشد یا موتور غارت؟

تجارت آزاد: موتور رشد یا موتور غارت

به مدت ۵۰ سال، چهره بنگاه های چند جانبه ای که بر عملکرد اقتصاد بین المللی سرمایه داری در دوره بعد از جنگ جهانی دوم نظارت داشته آن را تنظیم می کردند، پوشیده بود. نشست های صندوق بین المللی پول (آی ام اف) و بانک جهانی و سپس سازمان تجارت جهانی، آرام و بی سر و صدا برگزار می شد؛ هر چند که تصمیمات این نشست ها مرتبا امواج تکان دهنده ای را به گوشه و کنار دنیا می فرستاد. حتی یک بالا و پایین شدن جزئی نرخ بهره یا نرخ مبادله ارزها می توانست نیروهای غول آسائی را به حرکت در آورد که کل اقتصادها را به هم بریزد و میلیون ها نفر را به خاک سیاه بنشاند. لیکن همه این تصمیمات دور از چشم مردمی گرفته می شد که زندگی شان به شدت تحت تاثیر این وقایع بود.

طی سال گذشته، این اوضاع تغییر کرده است. تالانگری فزاینده کشورهای امپریالیستی در اقتصاد ملل و خلقهای تحت ستم، دست در دست بحران های جدی نظیر آنچه در روسیه و شرق آسیا اتفاق افتاد، فریاد مقاومت را به آسمان بلند کرده است. و این شامل مقاومت نسل نوین جوانان در کشورهای امپریالیستی نیز هست. اعتراضات توده ای باعث اختلال در برگزاری نشست های اخیر اربابان سرمایه مالی شده، به افشای گوشه هائی از عملکرد جنایتکارانه اینان یاری رسانده است.

در مقابل، اربابان سرمایه مالی دست به یک ضد حمله سریع و پر سر و صدا زده اند. بیل کلینتون از محسنات گلوبالیزاسیون گفت. او در سخنرانی «اتحاد» سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که گلوبالیزاسیون اگر چه ممکن است بد طعم باشد، اما «واقعیت اصلی دوران ماست» و نسخه تجارت آزاد و بازار آزاد، تنها طریق رشد و سعادت است.

آیا گلوبالیزاسیون و رشد تجارت «محسناتی» دارد؟ باید پرسید: محسنات برای «چه کسی»؟ یک دهه گلوبالیزاسیون برای مشتی صاحبان ثروت بسیار عالی بوده، اما از نظر توده های سراسر دنیا به ویژه در کشورهای فقیر یک کابوس طولانی به حساب می آید. مقاله حاضر به بررسی این بحث خواهد پرداخت که آیا تقویت «تجارت آزاد» به رشد و سعادت می انجامد؟ به ویژه این ایده را محک خواهد زد که آیا تنها راه رشد ملل تحت ستم، چسبیدن به «لوکوموتیو» اقتصادهای امپریالیستی است؟ این مقاله، نقش سازمان تجارت جهانی در این پروسه را نیز بررسی خواهد کرد.

«هر کس باید کاری را انجام دهد که بهتر بلد است»

این بحث رایج است که لیبرالیزه کردن تجارت، برای کشورهای تحت سلطه سود فراوانی بار می آورد و رشد اقتصادی آنها را تشدید می کند. نکته مرکزی بحث، این است که هر کشور باید به تخصصی کردن اقتصادی دست بزند. یعنی بیشتر به فعالیتی بپردازد که بهتر بلد است. اسم این را در تئوری اقتصاد بورژوائی، «مزیت نسبی» گذاشته اند. بر این مبنا، کشورهای مختلف کالاهائی که با صرفه تر تولید کرده اند را فارغ از محدودیتهای ناشی از تعرفه گذاری «ناعادلانه» و سایر اقدامات حمایتی با یکدیگر مبادله می کنند، و بدین ترتیب همگی سود می برند. کارآمد ترین بخش اقتصاد هر کشور نیز به رشد سایر بخشها شتاب می بخشد.

آن واقعیت جهانی که در پشت این جملات برابری طلبانه پنهان شده اینست که مشتی شرکت بزرگ چندملیتی در کشورهای امپریالیستی، مالکیت و کنترل اکثریت عظیم نیروهای مولده و تجارت جهانی را در دست دارند. این در حالی است که ملل تحت ستم اساسا به مثابه منبع کار ارزان و مواد خام ارزان خدمت می کنند. تحت این اوضاع، معنی اینکه «هر کس باید کاری را انجام دهد که بهتر بلد است» اینست که ملل تحت ستم باید نقش درجه دوم خویش در تقسیم کار جهانی امپریالیسم را بیش از پیش تثبیت کنند.

بگذارید به تاثیر سیاستهای لیبرالیزه کردن تجارت بر کشاورزی کشورهای تحت سلطه بپردازیم که از سوی سازمان تجارت جهانی تحمیل شده است. هدف از این سیاستها، ادغام بیشتر اقتصادها در بازار جهانی، کاهش تعرفه بر محصولات کشاورزی، تشویق تخصصی کردن و تولید به قصد صادرات، و کاهش محدودیت هایی است که بر سر راه سرمایه گذاری های گسترده وجود دارد. نتیجه این سیاستها، نفوذ فزاینده شرکتهای کشاورزی تجاری غرب در بازارهای جهانی، افزایش تجارت محصولات غذائی، و به ویژه خانه خرابی واحدهای تولیدی به اصطلاح غیر کارآمد است. این واحدها اساسا مربوط به کشاورزان کوچک و متوسطی است که برای بازارهای محلی محصولات غذائی تولید می کنند. برخی کشاورزان کشت خود را عوض کرده، به کشاورزی صادراتی رو آورده اند. سایر آنان، مزارع را به حال خود رها کرده اند. هر هفته حدود یک میلیون نفر در سراسر جهان به شهرها مهاجرت می کنند. برای مثال، برداشتن موانع تجاری از سر راه ورود حجم عظیم گندم آمریکا،

تاثیر مخرب خاصی بر کشورهای تحت سلطه می گذارد. چرا که در این کشورها، درصد بزرگتری از نیروی کار به کشاورزی وابسته است. (میزان بودجه اختصاص یافته به مواد غذائی در آمریکا فقط ۵ر۰ درصد تولید ناخالص ملی این کشور است. حال آنکه این رقم در مورد تانزانیا به ۱۸ درصد بالغ می شود. این نوع مقایسه ها می تواند تاثیر تغییرات سریع در بازار محصولات غذائی را روشن تر بنمایش گذارد.) (۱)

کشور ساحل عاج را در نظر بگیرید که مدتها به عنوان مدل توسعه برای آفریقا تبلیغ می شد. کشاورزی آن کشور بر مبنای منطق کشاورزی تجاری، از تولید محصولات غذائی محلی دست کشید و به تولید صادراتی کاکائو رو آورد. و در این مسیر آنقدر جلو رفت که تقریبا نیمی از تولید جهانی کاکائو را به خود اختصاص داد. زمانی که حکومت در چارچوب پروسه جهانی کاهش موانع تجاری، برنامه تثبیت قیمت ها را کنار گذاشت، و این اقدام با گرایش عمومی کاهش قیمت مواد خام به هم آمیخت، از درآمد کشاورزان خرد ساحل عاج یکباره ۴۰ درصد کاسته شد. بسیاری ورشکست شدند. اما این اوضاع برای شرکتهای بزرگ چندملیتی فرصت خوبی محسوب می شد. این شرکتها، که شرکت آمریکائی «کارگیل» در راسشان قرار داشت، موجی از ادغام و تصاحب مزارع را به راه انداختند. وقتی که گرد و خاک فرو نشست، تعداد شرکتهای بزرگ کاکائو از ۵۰ به ۱۰ کاهش یافته بود. اینک جای برنامه حکومت برای تثبیت قیمتها را اراده شرکتها در تعیین قیمت ها گرفته است. (۲)

این یک مدل نمونه وار از توسعه اقتصادی با جهت گیری تجاری است. اولا، رفع موانع تجارت و تشویق تخصصی کردن اقتصاد، بیرحمانه به تمرکز تولید در واحدهای بزرگتر در سطح داخلی و بین المللی می انجامد. به عبارت دیگر، تجارت، سوخت لازم را برای رشد شرکتهای انحصاری بزرگ جهانی فراهم می کند. جریان پر شتاب تجارت جهانی با موج بیسابقه ادغام و تصاحب شرکتها از عرصه ای به عرصه دیگر همراه بوده است.

بدون شک، امروز «تجارت آزاد»، یک عبارت توخالی بیش نیست. ما در عصر امپریالیسم بسر می بریم که انحصارات بزرگ، جهان را در چنگال خود دارند و بر تمامی عرصه های اصلی حیات اقتصادی حکم می رانند. ۵۰۰ شرکت معظم چندملیتی که اکثرا در آمریکا ریشه دارند، ۷۰ درصد کل تجارت خارجی را کنترل می کنند. ۶۰ درصد تجارت محصولات کشاورزی نیز تحت کنترل بنگاه های کشاورزی تجاری آمریکا قرار دارد. (۳) گسترش تجارت، عملا به تقویت کسانی می انجامد که قادرند از شبکه های تولید و بازاریابی جهانی برای مختل کردن مکانیسم هائی که کشورهای مختلف برای حمایت از صنایع کوچک و کشاورزی بومی بر پا داشته اند، بهره جویند. کشاندن واحدهای کوچک به ویژه در جهان سوم به رقابت مستقیم و لجام گسیخته با غول های غربی، روند بلعیدن کوچکترها توسط بزرگترها و گسترش نفوذ و سلطه غرب در کشورهای تحت ستم را تضمین می کند.

ثانیا، قوای محرکه توسعه حول تجارت به گونه ای است که عموما به تشدید وابستگی کشورهای تحت سلطه به بازار جهانی و کشورهای امپریالیستی و شرکتهای بزرگ چندملیتی می انجامد. (خواه کشوری نظیر ساحل عاج عمدتا تولید کننده مواد خام باشد، خواه نظیر بخشهائی از شرق آسیا معدودی تولید صنعتی جزیره وار با جهت گیری صادراتی را دارا باشد) رشد چندملیتی ها و تعمیق وابستگی کشورهای تحت سلطه پا به پای هم پیش می روند. این کشورها در برابر تغییر ناگهانی در قیمت این یا آن محصول، یا حتی در برابر باج گیری های حساب شده امپریالیستها، بیش از پیش آسیب پذیر می شوند. قدرتهای امپریالیستی قادرند از سلطه خود برای به تسلیم واداشتن رژیمهای کمپرادور متمرد جهان سوم استفاده کنند. این دقیقا کاری است که اینها از طریق بستن شیر نفت عراق، با رژیم صدام حسین کرده اند.

این اوضاع، به ویژه زنگ خطر را برای امنیت تغذیه به صدا در آورده است. همانطور که در مورد ساحل عاج می بینیم، شمار قابل توجهی از کشاورزان ورشکست شده یا به تولید محصولات کشاورزی صادراتی سوق یافته اند. بدین ترتیب، کشور بیش از پیش به واردات مواد غذائی وابسته شده است. برخلاف کشورهای امپریالیستی که به علت خصلت متکامل تر و متعادل تر اقتصادهای خود، راحتتر می توانند تلاطمات بازار جهانی را هضم کنند، در کشورهای تحت سلطه تغییرات بازار جهانی می تواند بدبختی ببار آورد و باز پرداخت صورت حساب محصولات غذائی وارداتی را اگر نگوئیم ناممکن، لااقل دشوار کند. نتیجه چنین روندی، افزایش قرض و فقر، و شبح سرگردان قحطی است. (۴)

بخش های جزیره وار مدرن: حلقه های زنجیر وابستگی

مدافعان تجارت آزاد چنین استدلال می کنند که این نوع توسعه هرچند ممکنست آسیبهائی در بر داشته باشد، لیکن کشور را به راه مدرنیزاسیون می اندازد و این جزیره های مدرن، سایر بخشهای اقتصاد را به دنبال خود به جلو می کشند. اما تاثیر این نوع توسعه بر کشورهای تحت سلطه، نسبت به آنچه در کشورهای امپریالیستی صورت گرفته، به لحاظ کیفی متفاوت است. در شرایط نیمه فئودالی و عقب مانده ای که خصوصیت عمومی کشورهای تحت سلطه است، توسعه مزارع وسیعتر و مدرنتر، ربطی به توسعه یک اقتصاد منسجم ملی ندارد. تولید کشاورزی در بخش های بزرگ و مدرن جزیره وار، تقریبا به صادرات منحصر است و در خدمت بازارهای خارجی و بطور عمده امپریالیستی قرار دارد. (نظیر مزارع بزرگ کشت موز در آمریکای مرکزی که در ضمیمه ای تحت عنوان «جنگ موز» به آنها اشاره شده است) مضافا این بخشهای مدرن در مناطقی بر پا شده که بطور گسترده تحت تولید کشاورزی نیمه فئودالی قرار دارد و به وسیله این تولید نیمه فئودالی مشروط می شوند. جذابیت نهادهای ارزان، منجمله کار ارزان، در کشورهای تحت سلطه وابسته به وجود همین شرایط نیمه فئودالی است. مثلا، کارگران مزارع کشت موز در آمریکای مرکزی، بخشا به این علت مزد ناچیزی میگیرند که اکثر هزینه زندگی و بازتولید نسل های آتی آنان از طریق کشاورزی معیشتی نیمه فئودالی تامین می شود.

توسعه تولید کالائی در این بخشهای «مدرن» تحت الحمایه امپریالیسم، اقتصاد ملل تحت ستم را به مسیر توسعه نسبتا منسجم و متعادلی که در کشورهای سرمایه داری شاهدش هستیم، نمی اندازد. برعکس، از آنجا که این بخشهای مدرن به مثابه بخش لاینفک و تابع بازار جهانی امپریالیستی عمل می کند، کشور با بندهای محکم تری به امپریالیسم وابسته می شود. این در حالی است که مناسبات نیمه فئودالی کماکان در بخشهای گسترده اقتصاد به حیات خود ادامه می دهد.

قوای محرکه اساسی رشد سایر بخشهای اقتصاد که جهت گیری تجاری دارند نیز جز این نیست. نمونه اش را در بخش تکنولوژی پیشرفته «بنگالور» هند می بینیم. مدافعان گلوبالیزاسیون مایلند «بنگالور» را گواه «موفقیت» الگوی جهت گیری تجاری معرفی کنند. می گویند «بنگالور» همان نقش منطقه صنعتی «سیلیکون ولی» آمریکا را بازی می کند. آیا می توان «بنگالور» را طلایه دار مدرنیزه شدن هند دانست؟ به هیچوجه. ده ها هزار مهندس نرم افزار که در «بنگالور» کار می کنند، تماما وابسته و خدمتگذار شرکتهای غول آسای غربیند و کارش ربطی به توسعه همه جانبه اقتصاد هند ندارد. بعلاوه، کار اینان به میزان زیادی وابسته به وجود نوعی شرایط فقیرانه نیمه فئودالی است که پایه های توسعه بخش مدرن کشاورزی بر آن استوار شده است.

برای فهم اینکه با چه وضعی روبرو هستیم، به ادعای یکی از مدیران صنعت کامپیوتر در سوئیس توجه کنید که می گوید هزینه استخدام ۳ برنامه ریز هندی معادل یک برنامه ریز سوئیسی است. این مدیر سوئیسی که به مسائل از زاویه جهانی می اندیشد، البته آدم خوشبختی است. به ویژه وقتی که بدانید آن برنامه ریز هندی نیازهایش را در چارچوب میانگین دستمزدها در هند تامین می کند. میانگین دستمزد در هند، یک سوم غرب نبوده بلکه

یک سیزدهم است. (تولید ناخالص ملی سرانه در ایالت کارناتاکا که شهر بنگالور در آنجا واقع است، یک دلار آمریکائی در روز است). توان کاری برنامه ریز کامپیوتر، نهایتا وابسته به توانائی خانواده اش در استخدام کار فوق ارزان است. از این طریق است که برنامه ریز هندی می تواند «آزادی» تحصیل و سپس کار کردن پیدا کند. هر برنامه ریز کامپیوتر در هند، چند خدمتکار خانگی دارد که پختن و نظافت و خرید و نگهداری از بچه ها را انجام می دهند. به عبارت دیگر، عملکرد بخش تکنولوژی پیشرفته نیز همانند بخش کشاورزی نه فقط در خدمت امپریالیسم است، بلکه شرایط فوق استثماری انقیاد نیمه فئودالی موجود در کل اقتصاد هند را بکار می گیرد و تقویت می کند.

منتقدان لیبرال گلوبالیزاسیون غالبا از این گله می کنند که چرا مناطق فقیرتر دنیا از پروسه گلوبالیزاسیون «کنار گذاشته شده اند.» این واقعیتی است که برخی نقاط، نظیر بخش مرکزی آفریقا، به طور کلی از طرح سرمایه گذاریهای امپریالیستی کنار گذاشته شده اند، اما این علت عمده فقرزدگی کشورهای تحت سلطه نیست. علت اساسی، نحوه ادغام این کشورها در اقتصاد جهانی امپریالیسم است. گسترش تجارت این قوه محرکه را تغییر نمی دهد بلکه خصلت معوج، ناموزون و وابسته اقتصاد این کشورها را تشدید می کند. هدف شرکتهای غربی نظیر «کامپک» و «مایکروسافت» از فعالیت در نقاطی مانند بنگالور، کسب سود است، نه توسعه اقتصاد این کشورها. و این جای هیچ تعجبی ندارد.

حق امتیاز کشف آتش از آن کیست

لیبرالیزاسیون تجاری که توسط «سازمان تجارت جهانی» حمایت می شود، سیستم کالائی را در سراسر جهان تقویت می کند و دامنه نفوذش را به حیطه های جدیدی از حیات انسانها گسترش می دهد. هر چیز، قیمتی دارد. اینک هر چیز برای فروش به بازار جهانی عرضه می شود. آخرین صحنه این روند زشت، اعمال فزاینده «حق مایملک فکری» است. مثلا:

یک شرکت آمریکا تلاش کرده جواز انحصاری استفاده از «د. ن. ا.» یک زن گواتمالائی را که به نظر می آید از بیماری سرطان مصون است، به خود اختصاص دهد تا در بازار دارو از آن بهره جوید.

یک شرکت چندملیتی که مرکزش آمریکاست و «و. ر. گری س» نام دارد، جواز انحصاری استفاده از بخش اصلی درخت «نیم» (ازادیریاکتین) را گرفته است. این در حالی است که کشاورزان و پزشکان هندی، قرنها از این درخت برای درمان استفاده کرده اند. معنای شوم صدور جواز انحصاری اینست که از این به بعد، آنان باید برای ادامه درمان به شیوه دیرینه ای که از اسلافشان به ارث برده اند، به شرکت آمریکائی پول بدهند!

در سال ۱۹۹۷، بیش از یک میلیون خرده کشاورز و دهقان هندی علیه خطری مشابه تظاهرات کردند. زیرا شرکتهای بزرگ کشاورزی تجاری می خواستند جواز انحصاری بذرهای محلی کشورهای جهان سوم را از آن خود سازند. با این کار زارعان مجبور می شدند برای استفاده از بذری که طی قرون در کشورهایشان کشت شده و تکامل یافته، به این شرکتها پول بپردازند. علت دیگر تظاهرات کشاورزان و دهقانان، اعتراض به «تکنولوژی نابود کننده» بود. منظور نوعی تکنیک مهندسی ژنتیک است که برای بوجود آوردن گیاهان عقیم از بذرهای نابارور استفاده می کند. بنابراین کشاورزان مجبورند در هر فصل کشت، بذر جدید بخرند. و دیگر نمی توانند از روش دیرینه کنار گذاشتن بذر از برداشت امسال برای کشت سال بعد استفاده کنند.

اشاعه حق مایملک فکری تحت نظارت «سازمان تجارت جهانی» که معنائی جز مشروعیت بخشیدن به تصاحب خصوصی کار و شناخت جمعی توده ها ندارد را به درستی «دزدی حق استفاده» نامیده اند. در واقع، مقوله حق مایملک فکری نشانه بارزی از کارکرد تضاد بنیادین سرمایه داری، بین مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی است: تحت سرمایه داری، تقسیم کار پیچیده ای شکل گرفته که کار عظیم انسانی را در یک پروسه عمیقا اجتماعی شده تولیدی با سیستم ماشینی در هم می آمیزد. لیکن ثمرات این پروسه، به مالکیت خصوصی یک طبقه قلیل العده صاحب سرمایه، یعنی بورژوازی، در می آید.

تا آنجا که به ایده ها مربوط می شود، از کشف آتش تا به امروز، هیچ شناختی را نمی توان یک محصول اساسا فردی به حساب آورد. هرگز چنین نبوده است. همواره شناخت، نتیجه ارتباط پیچیده ای از تلاش فردی، فهم جمعی و عمل متقابل اجتماعی بوده است. با توسعه سرمایه داری، پروسه تولید که شامل تولید شناخت نیز هست، از نظر کیفی به یک عمل بیش از پیش اجتماعی تبدیل شد. و این حکم، در دنیای امروز بیش از پیش صادق است. برای مثال، تولید یک برنامه نرم افزار کامپیوتری جدید نظیر سیستم عملیاتی ویندوز مایکروسافت، حاصل تلاش مشترک هزاران مهندس نرم افزار است. این سیستم قطعا نتیجه «نبوغ» یکی دو نفر مانند «بیل گیتز» نیست. بعلاوه، «سیستم ارتباط و پیام رسانی تصویری» که ویندوز بر پایه آن درست شد، ابتکار مایکروسافت نبود. بلکه حاصل کار تعداد بیشماری از متخصصان نرم افزار بود که مستقیما به تجربه شمار گسترده تری از کسانی که از کامپیوتر استفاده می کنند متکی بودند. همانطور که لنین در رساله «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری»، به هنگام صحبت از تمرکز عظیم ترقیات و ابداعات فنی از سوی «تراست»های غول آسای چندملیتی جمعبندی کرد: «... تکامل سرمایه داری به مرحله ای رسیده که تولید کالائی کماکان «حکم می راند» و همچنان پایه و اساس حیات اقتصادی محسوب می شود، (اما) در واقع تضعیف شده، بخش بزرگ سودها به جیب «نوابغ» تقلبات مالی سرازیر میشود. این تقلبات و گوش بری ها بر اساس تولید اجتماعی شده انجام می گیرد، لیکن ترقیات عظیم بشر که حاصل این اجتماعی شدن است، به سود... بورس بازان تمام میشود.»

حفاظت از حقوق مالکیت فکری، بازتاب و تقویت کننده تقسیمات پایه ای اجتماعی است که جهان را رقم می زند. این تقسیم به قول لنین شامل تقسیم اجتماعی میان طبقه دارا و طبقه کارکن، و نیز میان امپریالیسم و ملل تحت ستم می شود. تا آنجا که به رابطه امپریالیسم و ملل تحت ستم مربوط می شود، «حقوق مالکیت فکری» تدبیری است برای حفاظت از انحصار کشورهای امپریالیستی بر علم و تکنولوژی، با هدف تقویت جایگاه آنها به مثابه «مغزهای» سیستم اقتصاد جهانی. از این طریق، شرکتهای چندملیتی تضمین می کنند که انتقال پروسه های تولید به کشورهای تحت سلطه، کنترل آنها بر دانش و تکنیک تولید را به خطر نیندازد؛ در عین حال که از دستمزدهای ناچیز و هزینه های نازل تولیدی در کشورهای تحت سلطه بهره مند می شوند. از مجموع ۳٫۵ میلیون جواز استفاده انحصاری که در دنیا وجود دارد، فقط ۲۰۰ هزار یعنی حدود ۶ درصد متعلق به کشورهای جهان سوم است. این در حالی است که شرکتهای چند ملیتی مستقیما صاحب ۸۵ درصد کل جوازها هستند. سیاستهای «سازمان تجارت جهانی» تنها کاری که میکند تقویت این تقسیم کار ناموزون و ستمگرانه است. تحت چنین تقسیم کاری، کشورهای امپریالیستی در پی تمرکز بیشتر کنترل خویش بر مراکز عصبی فعالیتهای اقتصادی جهانند.

عرصه هائی که از سوی «سازمان تجارت جهانی»، هدف برنامه لیبرالیزه کردن تجاری است، لیست بلند بالائی دارد. بخش خدمات، برای مثال خدمات درمانی در راس این لیست قرار دارد: یکی از «اهداف مورد مذاکره» توسط دولت آمریکا در نشست سیاتل، «تشویق خصوصی کردن عرصه های بیشتر» و «مجاز شمردن فعالیت موسسات خارجی در حیطه خدمات درمانی» بود. مسئولیت وضعیت جنایتکارانه حاکم بر جهان سوم و مشخصا آنچه به قربانیان «ایدز» در جنوب آفریقا مربوط می شود، بخشا بر دوش سیاست حفاظت از جواز انحصاری است که شکلی از اجرای حقوق مالکیت فکری به شمار می آید: شرکتهای چندملیتی داروسازی، برای داروهای پیشگیری از بیماری «ایدز» که انحصارش را صاحبند، قیمت های سرسام آوری تعیین کرده اند و با این کار، راه معالجه این بیماری را بسته اند. در نتیجه این سیاست، میلیونها آفریقائی مرده اند و همچنان می

میرند. هزاران مادر مبتلا به ویروس ایدز، آن را به نوزادان خود منتقل می کنند. حال آنکه در اغلب موارد با داروهای مناسب می توان از انتقال ویروس به نوزاد جلوگیری کرد.

یک حاصل دیگر مقررات «سازمان تجارت جهانی» که در بسیاری کشورها به اجراء گذاشته شده، تخریب هر چه بیشتر محیط زیست است. در برخورد به مخاطراتی که سلامتی مردم را تهدید می کند، «اصل احتیاط و هشدار» را کنار گذاشته شده است. یعنی اگر قبلا شرکتهای چندملیتی موظف بودند بر مبنای این اصل، بی ضرر بودن تولیداتشان را اثبات کنند، حالا این مصرف کنندگان هستند که باید دلیلی بر زیان بار بودن این یا آن محصول ارائه دهند. با همین منطق بود که «اتحادیه اروپا» اخیرا تصمیم گرفت واردات گوشت گوساله آمریکا که برای پرورش آن از هورمون استفاده می شود را قبول کند. هر چند که بر مبنای تحقیق یکی از کمیسیون های «اتحادیه اروپا»، برخی هورمونها احتمالا باعث بیماری سرطان می شوند. بعلاوه، «سازمان تجارت جهانی» سیاست کنونی در برخورد به معضلاتی نظیر سلامتی مردم را تقویت خواهد کرد. چنین معضلاتی از نظر این سازمان، «امر خارجی» محسوب می شود. یعنی از آنجا که مستقیما ربطی به پروسه تولید کالائی که تحت مالکیت و کنترل شرکتهاست ندارد، امری «خارجی» است و جزء ملاحظات «تجارت آزاد» نیست. پروسه پر هرج و مرج گلوبالیزاسیون که تجارت، قوه محرکه آنست به پیدایش کلان شهرهای باد کرده و گسترده در جهان سوم (نظیر مکزیکو سیتی و دهلی نو) دامن زده است. چنین برآورد شده که در این دو شهر، یک سوم کودکان از برونشیت ناشی از حساسیت رنج می برند. مسلم است که بر مبنای قوانین سیستم «تجارت آزاد»، هیچ یک از سرمایه داران در قبال این امر «خارجی»، مسئولیت ندارد. (۶)

تجارت جهانی: پولدارها، پولدارتر می شوند

واقعا چه کسی از تجارت گسترده سود می برد؟ ارزیابی کامل این موضوع از حوصله مقاله حاضر خارج است. پس در اینجا فقط به چند مثال گویا اشاره می کنیم:

از زمان ظهور سرمایه داری تا به امروز، همگام با خیز عمومی تجارت، نابرابری در سطح جهان عمیقتر شده است: در سال ۱۸۰۰، سطح متوسط معیشت در ثروتمندترین کشورها فقط ۳ برابر فقیرترین کشورها بود. در سال ۱۹۰۰، این نسبت به ۶ برابر رسید. و در سال ۲۰۰۰، حدودا به ۲۰ برابر ارتقاء یافت.

۵۷ درصد اهالی دنیا، فقط ۶ درصد از درآمد جهان را به خود اختصاص می دهند و با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند.

در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶، که تجارت با شتابی غیر معمول گسترش می یافت، تولید ناخالص ملی سرانه ۵۹ کشور دچار سقوط جدی شد. (۷)

قطب بندی درون کشورهای امپریالیستی نیز در حال تشدید است. در سال ۱۹۹۵، از هر پنج مرد شاغل، درآمد چهار نفرشان بر حسب ساعت کار، نسبت به سال ۱۹۷۳، ۱۱ درصد کاهش نشان می داد. این نسبت در مورد فقیرترین بخش جمعیت کارکن (یک سوم تحتانی) به ۲۵ درصد سقوط کرد. طی همین مقطع، درآمد ناخالص ملی سرانه به ارقام واقعی، سه برابر شد. این در حالی بود که ثروتمندترین ها که جمعیتی یک درصدی داشتند، ثروتهای خود را دو برابر کرده بودند. در مقیاس جهانی، دستمزدها که جزئی از ثروتهای ملی به حساب می آید، سقوط کرده است. در مقابل، رقم بهره و سودهای شرکتها افزایش یافته است. (۸)

ارتباط متقابل گسترش تجارت و تشدید قطبی بندی در سطح جهانی و درون هر کشور، اتفاقی نیست. بیش از ۱۵۰ سال پیش، مارکس خاطر نشان کرد که عملکرد سرمایه، گرایش به انباشت فقر و فلاکت در یک قطب و ثروتهای عظیم در قطب دیگر دارد. حتی متخصصان تجارت بورژوائی نیز چنین روندی را مشاهده کردند. «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» برآورد کرد که اروپا، آمریکا و ژاپن، «برندگان بزرگ» نظام نوین تجاری خواهند بود و دو سوم منافع را به خود اختصاص خواهند داد. در همان حال، «واحد اطلاعات اقتصادی» (آوریل ۱۹۹۵) اذعان کرد که وضع کشورهای مرکز و جنوب آفریقا «وخیم تر خواهد شد.» روزنامه «وال استریت ژورنال» (۱۵ اوت ۱۹۹۴) مطرح کرد که کشورهای آفریقائی «بیش از پیش گرفتار» گرسنگی و قرض و فقر خواهند شد.(۹)

سازمان تجارت جهانی: «عیب هایش را رفع کنید، وگرنه تعطیلش کنید»

تفکری که پشت شعار رایج «عیب هایش را رفع کنید، وگرنه تعطیلش کنید» قرار دارد این است که سازمان تجارت جهانی را باید اصلاح کرد. در غیر این صورت باید درش را تخته کرد. بسیاری از منتقدان سازمان تجارت جهانی معتقدند که به هر حال، تجارت گسترش خواهد یافت و تنها راه حل واقعی اینست که در جریان تجارت، حتی الامکان شرایط «عادلانه» ای به نفع کشورهای فقیر ایجاد کنیم. خیلی از بحثهای اینان بر شیوه سازمان یابی «سازمان تجارت جهانی» متمرکز شده است. اینان می گویند: سازمان مذکور با «کلک زدن» به کشورهای فقیر، کشورهای ثروتمندتر را قادر می سازد که به سادگی و با قلدری کشورهای فقیر را به تسلیم وادارند. می پرسند: چرا هیئت نمایندگی تجاری آمریکا در نشست سیاتل می تواند متشکل از صدها متخصص در امور شرکتها و مسائل حقوقی باشد، اما بسیاری از کشورهای فقیر نتوانند هیئت نمایندگی خود را به این نشست بفرستند و چرا ۳۰ کشور، حتی در مقر اصلی «سازمان تجارت جهانی» در ژنو، هیچ نماینده ای ندارند؟.

جای شک نیست که علیرغم حرفهای «سازمان تجارت جهانی» درباره «وجود فرصتهای برابر برای همگان»، کشورهای امپریالیستی از سلطه خویش برای حفظ معیارهای نابرابر استفاده می کنند. آنها خود را رزمنده راه تجارت آزاد علیه سیاستهای حمایت گرایانه دولتی معرفی می کنند، لیکن در مورد رشته های حیاتی اقتصاد، خودشان مجری اصلی این سیاستهایند. در سال ۱۹۹۶، مجموع کمک دولتی آمریکا و اتحادیه اروپا به کشاورزان خود که کمتر از ۳ درصد جمعیتشان را تشکیل می دهند بر ۱۱۰ میلیارد دلار بالغ می شد (یعنی به هر کشاورز در کشورهای پیشرفته، حدود ۲۹۰۰۰ هزار دلار کمک تعلق گرفت). در مقابل، کمک دولت هند به صدها میلیون کشاورز در این کشور، رقمی منفی بود: ۲۳٫۷- میلیارد دلار! به عبارت دیگر، دولت هند با بستن انواع مالیات ها بر تولیدات کشاورزی، بیش از آنکه به کشاورزان یارانه دهد از آنان مالیات می گیرد. اشاره به یکایک سیاستها و عملکردهای بیشماری که به نفع کشورهای امپریالیستی نهادینه شده و از ناموزونی حاکم بر این عرصه حکایت می کند، در حوصله این مقاله نمی گنجد.

هرکس نگاهی جدی به ساختار تشکیلاتی «سازمان تجارت جهانی» بیندازد به سلطه آشکار کشورهای امپریالیستی پی می برد: «در این بازی، کلک می زنند.» بسیار خوب. ولی سئوال اینجاست که اگر ساختار و سیاستهای «سازمان تجارت جهانی» از «کلک زدن» مبرا بود، اگر امپریالیستها کنترل اعمال نمی کردند و مقررات تجاری برابر وجود داشت، آیا تجارت عادلانه تر می شد؟

درک این نکته، بسیار مهم است که حتی برابری طلبانه ترین قوانین تجاری در نظام امپریالیستی، به ناگزیر و دست آخر، به سود کشورهای امپریالیستی و شرکتهای انحصاری غول آسا عمل می کند. برابری تحت قوانین بورژوائی، معنائی جز برخورد برابر به دو وجه نابرابر ندارد. همانگونه که «آناتول فرانس»، شخصیت رادیکال فرانسوی، حدود ۱۰۰ سال پیش به کنایه گفت: قانون، در چارچوب برابری شکوهمند خود، خوابیدن کنار خیابان را بطور همسان برای فقیر و غنی ممنوع اعلام کرده است. برای مثال، برابری طلبانه ترین سیاست لیبرالیزاسیون را در حیطه سرمایه گذاری در نظر بگیرید. معنایش فقط می تواند این باشد که شرکتهای آمریکائی و شرکتهای بنگلادشی، اکوادوری، الجزایری و سایر کشورهای تحت سلطه، همگی از حق خرید و فروش زمین، بانک، بیمارستان و امثالهم

در کشورهای یکدیگر و استثمار در این عرصه ها برخوردارند. پیشاپیش روشن است که کدامیک بر سفره غنائم دیگری خواهد نشست.

برخورد برابر در دنیائی که از بیش از ۱۰۰ سال پیش به دو قطب آشکار کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تقسیم شده است، چه معنائی دارد؟ هسته مرکزی عملکرد «سازمان تجارت جهانی» را این اصل مشترک هر جامعه سرمایه داری تشکیل می دهد که تمامی کالاها بر مبنای «ارزش مبادله» خود، خرید و فروش می شوند. (برای مثال، اینک بیش از پیش شاهد تجارت گندم بر مبنای یک «قیمت جهانی» هستیم). این اصل مشترک، جایگاه اساسا نابرابر تولید کنندگان را پنهان می کند. (توان تولیدی یک کشاورز که در آمریکا گندم می کارد، ۱۰۰۰ برابر یک زارع جهان سومی است). این وضعیت، بی برو و برگرد به سرمایه بزرگتر و قویتر که سرمایه امپریالیستی است امکان می دهد سرمایه های کوچکتر را ببلعد و حیطه عملکرد خود را گسترش دهد.

یک نمونه از نحوه اجرای این اصل از جانب «سازمان تجارت جهانی» را می توان در سیستم حل منازعات دید که ابزار اساسی اعمال سیاستهای این سازمان است. بر مبنای قوانین «سازمان تجارت جهانی»، اگر کشوری با عملکرد تجاری ناعادلانه از سوی یک کشور دیگر مواجه شد، مجاز است از طریق تعیین تعرفه ها، مقابله به مثل کند. بنابراین کشورهای بزرگ امپریالیستی نظیر آمریکا و رژیمهای کوچک نومستعمراتی نظیر پرو یا سری لانکا، به یکسان حق دارند برای مجازات عملکرد ناعادلانه تجاری، تعرفه های ویژه ای برای تولیدات طرف مقابل تعیین کنند! یک کشور تحت سلطه مشکل بتواند کوچکترین تاثیری بر صادرات آمریکا بگذارد.

این کل سیستم است که باید «درش را تخته کرد»

کشورها و طبقات حاکمه امپریالیستی، طی چندین دهه سلطه جهانی، بخش بزرگی از نیروهای مولده را در سرزمین های خود انباشت کرده اند. آنها سرنخ امور مالی جهان را در دست دارند و بالاخره اینکه، نیروهای برتر نظامی را تحت کنترل دارند تا هر آنچه حاکمیتشان را به خطر بیندازد، در هم شکنند. تحت چنین شرایطی، لیبرالیزه کردن بیشتر تجارت زیر چماق «سازمان تجارت جهانی» به حادتر شدن رقابت جهانی، رشد شرکتهای چندملیتی و تشدید وابستگی ملل تحت ستم خواهد انجامید. انحصارات جهانی در کشورهای مختلف، با تشدید استثمار به هدف پایین راندن سطح دستمزدها در یک عرصه، و بدتر کردن شرایط کار در عرصه های دیگر، پرولترها را در بنگاه های خود به رقابت وامی دارند. همه این کارها از عطش پایان ناپذیر آنها به کسب سود سرچشمه می گیرد.

در چنین شرایطی، به این یا آن تغییر در «سازمان تجارت جهانی» جهت برقراری «تجارت عادلانه»، هیچ توهمی نباید داشت. باید از سطح فشار گذاشتن بر «سازمان تجارت جهانی» و سایر نهادهای چند جانبه فراتر رفت و اینها را به مثابه نماینده نظام جهانی امپریالیستی هدف قرار داد ـ نظامی که باید علیه اش جنگید و بر آن غلبه کرد. تجارت سرمایه داری، همانقدر ابدی است که خود نظام سرمایه داری. روزگار این نظام نیز مانند تمامی امپراتوری ها سپری خواهد شد و به تاریخ خواهد پیوست. این بحث که تنها تلاش «واقع بینانه»، اصلاح نهادهای امپریالیستی از قماش «سازمان تجارت جهانی» است، همانقدر «واقع بینانه» است که بگوئیم در امپراتوری رم، بردگان می بایست برای اصلاح قوانین برده داری مبارزه می کردند. رم برده دار سرنگون شد، و نظام بردگی مزدی در آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی نیز سرنگون خواهد شد. ما به فراخوان اصلاح این نهادهای اصلاح ناپذیر احتیاجی نداریم. به فراخوان همراهی با شورشهای بردگان مدرن نیاز است. باید نقطه پایانی بر سیستم بردگی مزدی گذاشت.

این دورنمای انقلابی، خیلی واقعی تر از تصور خوش قلب شدن ناگهانی کشورها و شرکتهای چندملیتی امپریالیستی و بهبود شرایط قربانیان شان است. ما با کسانی روبروئیم که بیش از یک قرن است ملل جهان سوم را غارت و پرولترهای سراسر دنیا را استثمار کرده اند. علت فقر ملل تحت ستم این نیست که اقتصاد کشورهایشان به حد کافی به «موتور رشد» امپریالیستی وابسته نیست. علت فقر آنها، وابستگی تمام و کمال آنها به موتور غارت امپریالیستی است. برای رها شدن از شبکه وابستگی و ستم، باید از دست امپریالیسم و آغوش بازار جهانی خلاص شد. طریق انجام این مهم، مدتهاست که ترسیم شده است.

مائوتسه دون و خلق چین نشان دادند که این کار از طریق انقلاب و قطع شریان های اقتصادی سلطه امپریالیستها و نوکران کمپرادور آنها میسر است. در چین بعد از انقلاب، کشاورزی کلکتیویزه شد و به مسئله مرکزی اقتصاد تبدیل شد. مائو اعلام کرد که «گندم را به مثابه حلقه کلیدی در نظر بگیرید». انقلابیون چین به جای آنکه در پی «بهتر کردن عملکرد و موقعیت گذشته خود» در تقسیم کار امپریالیستی موجود باشند، دست به کاری زدند که برای توده ها بهترین بود. آنان این تفکر سنتی را کنار گذاشتند که برای دستیابی به توسعه همه جانبه باید در چند بخش اقتصادی معدود تخصص پیدا کرد و آنها را با هدف صادرات به بازار جهانی توسعه داد. در مقابل، آنان بر رشد نقشه مند و متناسب بخشهای مختلف تاکید گذاشتند تا اقتصادی متکی به خود بسازند که بتواند در برابر تجاوز یا باج گیری امپریالیستها بایستد و به انقلاب جهانی خدمت کند. خصلت ناموزون و معوج اقتصاد چین که میراث توسعه نیمه مستعمراتی بود، با هدف اولویت دادن به نیازهای خلق و مشخصا نیازهای دهقانان که بخش اعظم اهالی چین را تشکیل می دادند، تغییر کرد. در چین انقلابی، از بخشهای جزیره مانندی که امروز در منطقه «گوان ژو» برقرار است، خبری نبود. اینک مشتی سرمایه دار، صدها هزار کارگر را که عمدتا زن هستند در مشقت خانه های مدرن که مستقیما تحت کنترل امپریالیستها قرار دارد به بردگی کشیده اند و از این طریق سود می برند. سیستم اقتصادی در چین انقلابی، درست خلاف این بود. وضع معیشت توده های تحتانی مرتبا بهتر می شد. و این مهم فقط زمانی امکانپذیر شد که مردم با انقلاب، قدرت سیاسی را کسب میکنند.

با پیشروی جنگ خلق و آزاد شدن کشورهای بیشتری از حلقه انقیاد امپریالیسم، نوع نوینی از تجارت که در تاریخ سابقه نداشته، توسعه خواهد یافت. تجارت میان کشورهائی که در آنجا قدرت سیاسی در کف توده هاست، بازتاب تلاش های نقشه مند و هماهنگ مردمی است که از محصولات کار خود برای پیشرفت انقلاب و «تصحیح» دنیائی که بر اثر عملکرد امپریالیسم، معوج و بیمار شده استفاده خواهند کرد. تجارت به جای اینکه مثل امروز، زنجیر وابستگی و انقیاد بخشی از جهان به بخش دیگر را ببافد، ابزاری برای گسستن وابستگی خواهد بود و به تلاش های مردم برای اتکاء به خود و تقویت رشته های همبستگی متقابل توده های کارکن کشورهای مختلف خدمت خواهد کرد. به جای «تجارت آزاد» مقدس و بسط یافته ای که «سازمان تجارت جهانی» مجری آنست و چیزی جز قانون جنگل نیست، به جای «تجارت آزادی» که غارت دائمی ملل ستمدیده به وسیله قدرت های امپریالیستی را می پوشاند و تقویت می کند، تجارت با هدف اولویت بخشیدن به توسعه همه جانبه مناطقی از جهان سازمان خواهد یافت که از امپریالیسم بیشترین ضربه را خورده اند. این بخشی از تلاش پرولتاریای صاحب قدرت سیاسی در مبارزه آگاهانه علیه میراث نابرابر و معوج امپریالیسم، و تسریع روند پیشرفت کمونیسم جهانی خواهد بود.

کسانی که از گلوبالیزاسیون و «سازمان تجارت جهانی» و اهداف آن متنفرند، باید این سئوال را جلو بگذارند: «واقعیت مرکزی زمانه ما» چیست؟ کلینتون اصرار دارد که این واقعیت، گلوبالیزاسیون و تجارت آزاد است. ادعای صحیحی است؟ یا خیر، این واقعیت، قدرت توده هاست که به انقلاب برمی خیزند؟

توضیحات

۱) گزارش نهانی «آرتور دانکل» به «پیمان عمومی تعرفه و تجارت»

۲) «کاکائوی تلخ»، روزنامه لیبراسیون، چاپ پاریس، ۱۳ آوریل ۲۰۰۰

۳) «لاری الیوت» و «دان اتکینسون»، کتاب «عصر ناامنی»، لندن، ۱۹۹۹

۴) نمونه های دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، در میانه دهه ۱۹۹۰، دوازده برنامه تعدیل ساختاری از ۱۶ برنامه صندوق بین المللی پول به کاهش بودجه آموزش و پرورش انجامید. و این مربوط به کشورهائی بود که در آنجا میلیونها نفر از افراد بالغ بویژه زنان سواد درستی ندارند. این نوع برنامه ریزی در شرایطی انجام پذیرفت که بخش بزرگی از متخصصان بورژوا معتقد بودند آموزش و پرورش، مهمترین عامل در جهت توسعه است. اتیوپی یکی از این کشورها بود. در اتیوپی، شبح قحطی بر سر بیش از ۵۰ میلیون نفر گسترده است. (مقاله «صندوق بین المللی پول در پیشگاه عدالت»، روزنامه گاردین، چاپ لندن، ۱۵ آوریل ۱۹۹۹)

۵) یک نمونه دردناک دیگر از محدودیت های برابری صوری که نابرابری واقعی را می پوشاند، به سیاست «سازمان تجارت جهانی» در برخورد به خدمات درمانی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه مربوط می شود. در تمامی کشورهای ثروتمند، سیستم های درمان عمومی بخش کلیدی ارائه خدمات درمانی را تشکیل می دهد. (به استثنای آمریکا که این نقش را بیمه درمانی خصوصی بازی می کند). اما در منطقه جنوب آسیا، فقط ۲۰ درصد داروها توسط سیستم عمومی خدمات درمانی عرضه می شود و ۸۰ درصد را افراد باید مستقیما از بازار تهیه کنند. تاثیر مقررات ظاهرا برابری طلبانه «سازمان تجارت جهانی» در زمینه جواز استفاده انحصاری از یک طرف، و حمایت از قیمت یکسان دارو در سطح جهانی که نتیجه همان مقررات است، چه خواهد بود؟ نه فقط اهالی جنوب آسیا به علت درآمدهای پایین ترشان به دشواری می توانند داروهای مورد نیاز خود را تهیه کنند، بلکه برخلاف غرب، اغلب آنان مجبورند خرج دارو را مستقیما از جیب بپردازند. سیاستهای به ظاهر «برابر» تجاری، یک تاثیر عمیقا نابرابر دارد. در حالی که شرکتهای داروئی بیش از هر زمان دیگر سود به جیب می زنند، تعداد هر چه کمتری از اهالی جنوب آسیا قادرند داروهای حیاتی مورد نیازشان را تهیه کنند.

۶) کتاب «دام جهانی»، به قلم «هانس پتر مارتین» و «هارالد شومان»

۷) «مارتین کر»، مقاله «بازنگری لیبرالیزاسیون و اصلاح گلوبالیزاسیون سازمان تجارت جهانی»، سایت «شبکه جهان سوم» در اینترنت، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۰

۸) «پرسی بارن ویک»، مدیر عامل شرکت غول آسای سوئدی «آسی براون باوری» که در رشته مهندسی مکانیک فعالیت دارد، هراس خود را چنین بیان می کند: «اگر شرکتها به مصاف فقر و بیکاری نروند، تنش میان داراها و ندارها به ظهور آشکار خشونت و تروریسم خواهد انجامید.» به نقل از کتاب «دام جهانی».

«جنگ موز»

به اصطلاح «جنگ موز» برخی کارکردهای «سازمان تجارت جهانی» را به تصویر می کشد و نشان می دهد که اهداف این سازمان چیست و به منافع چه کسانی خدمت می کند. این نزاع، آمریکا و شرکتهای چندملیتی تولید کننده موز را با اتحادیه اروپا و طرح آنها برای تولید موز سر شاخ کرد. «سازمان تجارت جهانی» علیه اتحادیه اروپا رای داد و بازارها و نهایتا دروازه مستعمرات سابق را به روی شرکتهای چندملیتی تولید موز که تحت کنترل آمریکا هستند، گشود.

قبل از هر چیز، بیایید نگاهی به صنعت موز بیندازیم: ۸۰ درصد موز مصرفی کشورهای امپریالیستی را «موز دلاری» تشکیل می دهد و تحت کنترل ۳ شرکت «دال»، «دل مونته» و «چیکیتا» قرار دارد. تمرکز تولید «موز دلاری» در مزارع بزرگی است که شرایط صنعتی بز آنها حکمفرماست و به میزان زیادی به تکنیک پرورش شیمیائی و امثالهم متکی است. مزارع صنعتی در آمریکای مرکزی ۱۰ برابر بیشتر از بخش کشاورزی پیشرفته در کشورهای امپریالیستی، از تکنیک پرورش شیمیائی استفاده می کنند. به گزارش مجله «انترناسیونالیستی نوین»، یکی از مواد شیمیائی که برای نابودی یک کرم انگلی آفت موز مورد استفاده قرار گرفته، باعث عقیم شدن توده ای ده ها هزار کارگر کشاورزی از آمریکای مرکزی تا کارائیب و فیلیپین و غرب آفریقا شده است.

رگ و ریشه شرکت «چیکیتا»، مستقیما به «یونایتد فروت کامپانی» می رسد که اهالی آمریکای لاتین آن را «هشت پا» می نامیدند: زیرا بازوهایش را مثل اختاپوس به دور تمامی عرصه های زندگی می پیچید. در سال ۱۹۴۹، «یونایتد فروت» مالک بیش از یک میلیون هکتار زمین در آمریکای مرکزی و کارائیب بود و کیلومترها راه آهن در اختیار داشت. در سال ۱۹۵۴، زمانی که حکومت «یاکوبو آربنز» در گواتمالا تهدید کرد که قریب به ۲۰۰ هزار هکتار اراضی این شرکت را ملی خواهد کرد، «یونایتد فروت» یک کودتای آمریکائی سازمان داد. برای چند دهه، خونتاهای نظامی یکی پس از دیگری در گواتمالا بر سر کار آمدند. اینها «جنگ کثیف» رسوائی را هدایت کردند که به قتل و «مفقود الاثر» کردن ده ها هزار تن از مخالفان انجامید که اکثرا تهیدستان بومی سرخ پوست بودند. رژیمهای دست نشانده هرگونه مخالفت با سلطه آمریکا، از جانب رقبای محلی یا خارجی گرفته تا کارگران مزارع را در هم شکستند و شرایط را برای دستمزد نازل، حمل و نقل ارزان و سلطه بلامنازع تضمین کردند. امروز شرکت «چیکیتا» می کوشد به روش شرکت آمریکایی «نایکی» که تولید کننده کفش و تجهیزات ورزشی است عمل کند. یعنی از شرایط بردگی که در کشتزارهای موز برقرار است فاصله بگیرد و کار را به شبکه ای از شرکتهای کوچک بسپارد که ظاهرا استقلال دارند لیکن در عمل به این شرکتهای بزرگ وابسته اند. (برای مثال، تولید کنندگان «مستقل» کوچک، کل میوه هایشان را همه ساله به یک شرکت چندملیتی معین می فروشند.) «کارل لیندنر» که مدیر عامل «گروه مالی آمریکا» است و «چیکیتا» بخشی از این گروه مالی محسوب می شود، بلافاصله بعد از اینکه دولت آمریکا شکایت نامه ای علیه طرح تولید موز اتحادیه اروپا صادر کرد، نیم میلیون دلار به حساب کارزار انتخاباتی بیل کلینتون ریخت. بدون شک کلینتون را نمی توان نوکری به حساب آورد که به ساز کار چاق کن های شرکتهای تولید موز می رقصد؛ لیکن حکومت آمریکا نظیر هر حکومت امپریالیستی دیگر حافظ منافع شرکتهای چندملیتی مربوطه است.

یگانه رقیب «موز دلاری»، «موز یورونی» است که به سیستم پیچیده ای از سهمیه، پروانه فعالیت و تعرفه که توسط عهدنامه «لومه» به سال ۱۹۷۵ تعیین شده، وابسته است. این عهدنامه، ۴۲ مستعمره سابق اروپا در آفریقا و مناطق کارائیب و اقیانوس آرام را برای تولید موز، مرجح شمرده است. «موز یورونی» را می خواهند در مزارع کوچک و تعاونی ها تولید کنند. فرانسه بدون هیچگونه پرده پوشی، به مستعمرات سابقش که به تولید موز مشغولند به مثابه بخشی از امپراتوری خود نگاه می کند. مارتینیک و گوادلوپ، کماکان بطور رسمی جزئی از فرانسه محسوب می شوند؛ درست همانگونه که الجزایر قبل از جنگ استقلال، بخشی از خاک فرانسه به حساب می آمد. اگرچه ادعای قدرتهای اروپائی این بود که طرح تولید موز را برای کمک به این کشورهای فقیر و غالبا تازه استقلال یافته جلو گذاشته اند تا بعد از مدتی بتوانند روی پای خود بایستند، لیکن بخش عمده کمک های مالی در عمل هرگز به تولید کنندگان نمی رسد و نصیب تجار و خرده فروشان در خود کشورهای امپریالیستی می شود. بیش از ۹۰ درصد پولی که مصرف کنندگان در کشورهای امپریالیستی بابت خرید موز می پردازند در همین کشورها باقی می ماند. بیشترین سهم متعلق به سوپر مارکت های زنجیره ای بزرگ است که ۳۴ درصد این درآمد را به خود اختصاص می دهند و فقط ۵ درصد پول حاصل از فروش موز به دست تولید کنندگان می رسد. بعلاوه ترجیح اتحادیه اروپا به تولید موز در چند ده کشور معین، نهایتا از پی ریزی ساختار این کشورها بر پایه تنوع تولید جلوگیری می کند. نتیجتا در کشورهای تولید کننده «موز یورونی»، نسبت به کشورهای رقیب که به تولید «موز دلاری» مشغولند، زندگی تعداد بیشتری از مردم به تولید موز وابسته می شود.

دو گروه درنده خو با نقاط قوت و ضعف ویژه خود در جنگ موز به مصاف یکدیگر رفتند. اگرچه در این جنگ موضوعات مختلفی مطرح شد، لیکن قلب مسئله، توانائی هر یک از این قدرت های امپریالیستی در «حفاظت» مافیائی از مستعمرات سابقش بود.

منابع اطلاعاتی این مقاله: مجله «انترناسیونالیستی نوین» اکتبر ۹۹، مقاله «زندگی مخفی یک موز» (روزنامه گاردین، چاپ انگلستان، ۱۰ نوامبر ۹۹ و «عصر ناامنی» - از لاری الیوت و دان اتکینسون)

داستان های معاصر

دو داستانی که در اینجا مورد بررسی قرار می گیرند، به یک موضوع مشترک می پردازند: ستم بر زن. «آروند هاتی روی» نویسنده هندی و «باربارا کینگز اولور» نویسنده آمریکائی، این موضوع را البته در چارچوب های اجتماعی و اوضاع تاریخی متفاوت، محور آثار خود قرار داده اند. بررسی آثار در صفحات فرهنگی «جهانی برای فتح»، نه به مفهوم قبول دیدگاه نویسندگان آنهاست، و نه به این معناست که آنان مدافع تحلیل های سیاسی ارائه شده در این مجله اند.

امیدواریم که بتوانیم خوانندگان «جهانی برای فتح» را در شماره های آتی با آثار مهم فرهنگی مترقی آشنا کنیم. آثار فرهنگی تاثیر مهمی بر نحوه نگرش و مناسبات بخشهای گسترده مردم با دنیای پیرامونشان می گذارد. در این عرصه، ایدئولوژی های طبقاتی گوناگون با هم رقابت می کنند. از شما می خواهیم که موضوعات پیشنهادی و یا نقد و بررسی هائی که خود تهیه کرده اید را در هر زمینه، از تئاتر گرفته تا سینما، از موسیقی تا نقاشی و غیره را در اختیار این مجله قرار دهید. ما در پی هنر و ادبیاتی هستیم که مانند این دو داستان، بار تحمل ناپذیر نظم موجود را در جوانب و جلوه های گوناگونش افشاء کنند، و تصاویر آینده را در ذهن مردمی که به خاطر ایجاد یک نظم متفاوت مبارزه می کنند، به رقص در آورند. ما برای کمک به شناساندن آثار ارزشمندی که درباره طبقه ما و رویاها و بلندپروازی هایش، در چار گوشه دنیا تولید می شود، روی شما حساب می کنیم. اینها آثاری است که معمولا از سوی دستگاه فرهنگی امپریالیستی نادیده گرفته شده یا سرکوب می شود.

خدای مسائل کوچک

اثر: آروند هاتی روی
انتشارات راندوم، نیویورک، ١٩٩٧

به قلم ج. ر.

داستان «خدای مسائل کوچک» که بسیار مورد تحسین قرار گرفته، از مسائلی حرف می زند که به هیچوجه کوچک نیست. این داستان، تهاجم آتشینی است بر نظام اخلاقی منحطی که در آن، ستم کاستی و مردسالاری به هم تنیده اند. بسیاری از مردم، نه فقط در هند که دور از مرزهای آن، با چنین وضعی آشنایند.

ماجرا در استان سرسبز و شاداب «کرالا» در جنوب هند اتفاق می افتد. سال ١٩٦٩ است. «کرالا» پر از گل های موز است و درختان انگور، بوته های جک فروت و فلفل وحشی، مرغان سیاه دریائی و مرغان بنفش ماهیخوار، عنکبوت های بزرگ، برنج زارهای جوان و درختان کهنسال کائوچو. در اینجا، دنیا به نظر آرام می آید؛ حال آنکه در اشاره تلویحی کتاب به ویتنام، «در شرق دور، بر کشور کوچکی که مثل ما، هم جنگل دارد و هم برنج زار، و هم کمونیست، آنقدر بمب ریختند تا سراسر شخم زده شد.» داستان، بغرنج و در هم تنیده است، بین گذشته و حال نوسان می کند، و تفاسیر گوناگونی در برابر خواننده می نهد. از یک برش مختصر و گذرا در می یابیم که طی همان دوره، در هند گروهی از کمونیستهای انقلابی وجود دارند که «ناگزالی» نامیده می شوند؛ در بین توده ها ریشه می دوانند و با به اصطلاح کمونیستهائی که به انقلاب پشت کرده، راه پارلمانتاریسم در پیش گرفته اند، مصاف می کنند.

داستان از دریچه چشم «راهل کوچاما» پیش می رود. «راهل» و برادر همزادش که «استا» نام دارد، گوئی یک روح در دو کالبدند. هفت سال دارند. اگر «استا» خوابی دیده یا اگر مرد نوشابه فروش به آزار جنسی او پرداخته، «راهل» با وجود اینکه حضور نداشته، از ماجرا باخبر است. توجه آنان به مسائل کوچک پیرامونشان مرتبا با مسائل بزرگترها پدید می آید؛ یعنی جائی که نظام اجتماعی، ستم بر زن را دیکته می کند؛ جائی که مناسبات کاستی و طبقاتی، افراد مورد علاقه آنان را به شکل شنیعی خرد می کند. «بقیه بچه های هم سن و سالشان، چیزهای دیگری یاد گرفتند. راهل و استا آموختند که چگونه تاریخ بر سر خواسته هایش مذاکره می کند و طلب خود را از کسانی که قوانینش را زیر پا می گذارند باز می ستاند. آنان نجوای نفرت انگیزش را شنیدند؛ بو کشیدند.»

مادر درقلوها که «آمو کوچاما» نام دارد، یک مسیحی «ساوارنا» (از کاست های بالائی)، از خانواده ای تحصیل کرده و متعلق به بخش مرفه طبقه میانی است. او از دست سنت گرائی مذهبی و کتک های پدر حشره شناس خود می گریزد، به کلکته می رود و با یک بنگالی هندو مذهب ازدواج می کند. شوهر که در مزرعه چای کار می کند، دائم الخمر است و همسر و بچه هایش را کتک می زند. مدیر مزرعه از «آمو» می خواهد که معشوقه اش شود تا شوهرش را از کار اخراج نکند. «آمو» به خواست وی تن نمی دهد و به «آیه مه نم» در کرالا باز می گردد. در جایی که زنان نه مالک چیزی هستند و نه احترامی دارند، بازگشت یک زن طلاق گرفته به آبادی و خانه پدری، پیشاپیش یک عمل گستاخانه محسوب می شود. او در زندگی یک شانس داشته، اما همسرش را اشتباه انتخاب کرده است. بنابراین بقیه افراد خانواده، به «آمو» و فرزندانش به دیده تحقیر می نگرند. بعلاوه، او را به خاطر خشم آشکاری که نسبت به این اوضاع خفقان آور و محیط اسارتبار از خود نشان می دهد، خطرناک می دانند. «آمو» با سرنوشت خویش به مثابه یک زن، به مصاف بر می خیزد. وقتی که او، «ولوتا» یکی از کارگران کارگاه ترشی سازی خانواده را که از کاست «نجس ها» است در تظاهراتی در یکی از شهرهای اطراف می بیند، امیدوار می شود که «ولوتا» نیز علیرغم ظاهر خوشحالش، مثل خود او باشد: با سینه ای مالامال از خشم و کینه نسبت به دنیای متفرعن و ستمگری که در آن زندگی می کنند.

«ولوتا» همسایه آنهاست و خانواده اش از قدیم خدمتکار «کوچاما»ها بوده اند. «ولوتا» و «آمو» با هم بزرگ شده اند. وقتی که بچه بود، از چوب برای «آمو» اسباب بازی درست می کرد و آنها را طوری به وی عرضه می کرد که «آمو» بتواند بدون اینکه دستش به یک «نجس» بخورد، اسباب بازی را بردارد. «ولوتا» اخیرا بعد از تصادفی که به فلج شدن برادرش انجامید به «آیه مه نم» برگشته بود تا نان شب خانواده اش را تامین کند. کارگاه ترشی سازی «کوچاما» نمی تواند بدون وجود «ولوتا» که یک نجار و ماشینچی ماهر است، درست کار کند. او درست در دوره قیام «ناگزالباری» به مدت چهار سال از آبادی غیبش زده بود و مردم می گفتند که به احتمال زیاد به «ناگزالی» ها پیوسته است. شکل راه رفتنش، نظر دادنش بی آنکه از او نظر خواسته باشند و اعتماد به نفسش، تناسبی با «نجس» بودنش نداشت. بعد آن غیبت طولانی، حالا این خصوصیات «ولوتا» بیشتر به چشم می آمد.

سومین کودک داستان، «سوفی مول» نام دارد که دختر «چاکو»، برادر ناجور «آمو» است. «چاکو» تحصیل کرده دانشگاه آکسفورد است و این بچه را از همسر انگلیسی سابقش دارد. بعد از طلاق، «چاکو» نیز به آبادی برگشته تا کارگاه ترشی سازی را اداره کند. کارش این شده که زنان کارگر را تحت فشار قرار دهد و مجبورشان کند که با او بخوابند. مادر مسیحی «چاکو» به آنچه «نیازهای مردانه» می نامد رضایت داده، ورودی دیگری برای خانه درست کرده که زنان بتوانند بدون آنکه مزاحمش شوند رفت و آمد کنند. البته او گاه به گاه به این زنان انعام هم می دهد. وقتی که همسر سابق و دخترش «سوفی مول» برای دیداری به کرالا می آیند، دوقلوها بار دیگر جایگاه فرودست خود در خانواده را احساس می کنند. دو هفته بعد، «سوفی مول» در رودخانه غرق می شود.

برملا شدن روابط «ولوتا» و «آمو» با مرگ «سوفی مول» همزمان می شود. «بیبی کوچاما» برای نجات آبروی خانواده نزد پلیس

می رود و «ولوتا» را مسئول این مرگ معرفی می کند. این اقدام به تعقیب و سرانجام قتل وحشیانه «ولوتا» مشروعیت می بخشد. اما گناه واقعی وی «دست دراز کردن به قلمرو کاست های مطهر است.» گناه وی، داشتن روابط عاشقانه با زنی از یک کاست بالاتی است. زمانی که «آمو» و «ولوتا» به سرزمین ممنوع پا می گذارند و قوانین زناشوئی «هزاران ساله» را می شکنند، سه نمایندهٔ سنن مسلط بر جامعه یعنی خانواده و پلیس و مارکسیستهای پارلمانتاریست، متحد می شوند تا «آمو» را مجازات کنند، «ولوتا» را بکشند و زندگی دوقلوها را به هم بریزند. صاحبان قدرت، ابدی ها، «کسانی که همه رشته ها را با دوران کودکی قطع کرده اند، مردانی هستند که در کار دنیا، نه کنجکاوی می کنند و نه شک. اینان هیچگاه از کارکرد دنیا متعجب نمی شوند، زیرا از آن باخبرند. اینان مکانیک هائی هستند که قسمت های مختلف ماشین واحدی را سرویس می کنند.»

تصویری که نویسنده از لایه های مختلف جامعه کرالا ارائه می دهد، بر چهره اخلاقیات سنتی و حافظانش خراشی سخت می اندازد. «رفیق پیلایی»، یک مارکسیست پشت میز نشین محل است که وقتی کارگاه ترشی سازی کوچاما دیگر حاضر نمی شود برچسب قوطی هایش را نزد وی چاپ کند، می کوشد کارگران کارگاه را علیه کوچاماها بسیج کند. نویسنده، خزیدن «دزدکی» کمونیسم به کرالا، و در واقع نوع رفرمیستی کمونیسم را تصویر می کند. این جریان هرگز آشکارا ارزش های سنتی کاستی در این محیط به شدت سنتی را زیر سئوال نمی برد و هیچگاه واقعا با تمایزات موجود مبارزه نمی کند. هر چند می کوشد بعنوان موافق این ارزش ها شناخته نشود. قلم نویسنده، «پیلایی» را بیرحمانه افشاء می کند. او نارهبری است که بنظرش مبارزه با دشمن طبقاتی ربطی به دفاع از یک عضو کاست «نجس» که به دروغ متهم به مرگ «سوفی مول» شده ندارد. «ولوتا» از اعضای حزب اوست؛ البته یک «دردسر درست کن» است.

نویسنده انزجار خود از فریبکاری کاست بالانی در هند را بطور متمرکز در ترسیم شخصیت «چاکو» و «بیبی کوچاما» (عمه آمو) بروز می دهد. «بیبی کوچاما»، پاسدار فریبکار و بی جیره و مواجب سنن ارتجاعی و امتیازات کاستی است. او دوقلوهای هفت ساله را تهدید می کند که اگر به بازرس پلیس نگویند «ولوتا» قاتل «سوفی مول» است، مادرشان روانه زندان خواهد شد. (این در حالی است که دوقلوها شیفته «ولوتا» بودند و اغلب اوقات برای بازی کردن با او غیبشان می زد.) زخم این خیانت تحمیلی برای همیشه بر دل بچه ها باقی می ماند و بند مشترکی بین آنان و مادرشان ایجاد می کند: «آگاهی به اینکه مردی را تا حد مرگ دوست داشتند.»

«ولوتا» به گفته خودش، با عشق ورزیدن به یک «غیر نجس»، آگاهانه جان خود را به خطر می اندازد. «آمو» در گذر از تجارب گوناگون اما تلخ زندگیش به مثابه یک زن، جرات گسست از ممنوعه ها و تابوها و عبور به آنسوی خط را به دست می آورد. بعد از پایان دردناک روابط آنان و همکاری کثیف عمه اش با بازرس پلیس، «آمو» اصرار می کند که حقیقت را می گوید و خواهان اعلام بیگناهی «ولوتا» می شود. به خاطر این کار و نیز جرائم بیشماری که در گذشته به مثابه یک مادر طلاق گرفته مرتکب شده، خانواده اش او را طرد می کنند؛ چرا که به بیان نویسنده، «آمو» را یک «تیغ برهنه و خطرناک» می دانند.

اما آنسوی لحظاتی که «آمو» و «ولوتا» از چیزهای کوچکی که در آن با بچه ها شریکند شگفت زده می شوند، و آنسوی رابطه ممنوعی که حکم مرگ آنان است، راه خروجی برایشان وجود ندارد. در کتاب حتی نشانه کوچکی از اینکه تاریخ به افرادی مثل این دو نیاز دارد تا به گونه ای متفاوت نوشته شود و از تیرگی رهائی یابد، نیست. با مرگ «آمو»، کتاب به درون خود عقب می نشیندیکی از نقاط قوت بزرگ نویسنده، توانائی وی در ترسیم معصومیت و انسانیت کودکان در تقابل شدید با قهرمانان بزرگسال داستان است که قربانی نظم اجتماعی می شوند؛ نظمی که به آن گردن ننهاده اند؛ نظمی که امور دنیوی، آداب و رسوم ستمگرانه و اعتقادات فئودالی جامعه اش، اینان را مجروح کرده یا می کشد. نویسنده با «تیغ» برهنه و خطرناک خود، اربابان و سروران کهنه و متجدد را در داستانش تشریح می کند.

درباره نویسنده

«آروند هاتی روی»، نویسنده زن هندی، بعد از کسب مهمترین جایزه ادبی انگلستان که «بوکر پرایز» نام دارد، در کشورش به شهرت رسید و کتاب وی به چندین زبان ترجمه شد. اما وی از اینکه موج غرور و پشتیبانی از این موفقیت، از ناسیونالیسم هندی سرچشمه می گیرد و نه تاثیر خود کتاب، ابراز تاسف کرد. رهبر رویزیونیست حزب کمونیست هند (مارکسیست) در کرالا که «نامبو دیری پاد» نام دارد، در داستان به اسم اصلی خودش هدف نیش نویسنده قرار گرفته است. جانی از او تحت عنوان «راهب عالی مقام برهمن در سیاست های انتخاباتی مارکسیست های کرالا» یاد شده، جانی دیگر «سگ زنجیری و نوکر شوروی» لقب گرفته که «همه ناگزالی ها را از حزبش اخراج کرده و می کوشد نارضایتی مردم را در خدمت اهداف انتخاباتی خود قرار دهد.» این شخص کوشید با نوشتن نقدی بر کتاب «روی»، دست به ضد حمله بزند. او چنین وانمود کرد که از اخلاقیات شخصیت های کتاب یکه خورده است و شورش «آمو» بنظرش نه ضروری می آید و نه واقعی. او با مرز تمایز قائل نشدن بین ارزش های اخلاقی ستمدیده و ستمگر، بطور اجتناب ناپذیری جانب دومی را می گیرد.

بعلاوه، «روی» نامه شدید الحنی در محکومیت آزمایش انفجار بمب هسته ای در ماه مه ۱۹۹۸ بوسیله حکومت هند و پاکستان منتشر کرد. او جشنی که به افتخار بمب هسته ای در هند بر پا شد، و مردم در یک جو ضد غربی به خالی کردن جعبه های بزرگ کوکاکولا و پپسی در خیابانها پرداختند را مسخره کرد و گفت: «منطق اینان کمی مرا آزار می دهد. کوکا فرهنگ غربی است، اما بمب هسته ای یک سنت کهن هندی است؟» «روی» بر «عوامفریبی غرب» و آمریکا که خود را «ارباب کائنات» می داند نیز آتش گشود و از آنها بعنوان «مخترع استعمار، آپارتاید، پاکسازی قومی، جنگ میکروبی و سلاح های شیمیائی» یاد کرد.

طی چند سال اخیر، «آروند هاتی روی» به فعال و سازمانده مبارزه علیه پروژه توسعه دره «نارمادا» تبدیل شده است. هدف از این پروژه، احداث ۳۲۰۰ سد بر ۴۱۹ انشعاب رودخانه «نارمادا» است. ساختن این سدها که چند سالی است شروع شده، موجب جابجایی به زور ۲۵ میلیون مردم تهیدستی است که معاش شان به دره این رودخانه وابسته است. اکثر این مردم از کاست «دالیت» یا «نجس» و قبیله «آدیواسی» هستند. «روی» می گوید: پروژه مذکور «که حکومت کاملا در آن درگیر است، در اجزاء بیرحمانه اش، طریقه بغرنج محو کردن یک خلق، در پشت نقاب دلپذیر دمکراسی» را برملا می کند.

انجیل زهری

اثر: باربارا کینگز اولور
انتشارات هارپر کالینز، ۱۹۹۸

به قلم ن. پ.

ماجرا در سال ۱۹۵۹ اتفاق می افتد. در روستائی کوچک در کشور کنگو. فردای استقلال کشور از بلژیک است. پاتریس لومومبا رهبر رهائی ملی کنگو را تازه از زندان آزاد کرده اند تا با وی به «معارفه» بنشینند. دو سالی طول نمی کشد که سازمان «سیا» و دستگاه مخفی بلژیک به کمک یکدیگر لومومبا را از قدرت ساقط می کنند و وحشیانه به قتل می رسانند. در این گرهگاه تاریخی که تنش های سیاسی در بطن اوضاع موج می زند، کشیش «پرایس» وارد صحنه می شود: او یک موعظه باف مسیحی است که رسالت خود را رستگار و متمدن کردن «بومیان» ملحد می داند. همسر و چهار دخترش با اکراه همراهش آمده اند. آنان برای اینکه از شر تعصبات نژادی و فرهنگی دهه ۱۹۵۰ در ایالات جنوبی آمریکا خلاص شوند، حاضر شده اند بار سبکتری را به دوش کشند: کلام خدا را! باری که به بیان طعنه آمیز یکی از دختران کشیش، «هیچ وزنی ندارد.» این در حالی است که محیط زندگی آنان در آمریکا، با ضد کمونیسم لجام گسیخته آن دوران رقم می خورد و خودشان هم کاملا از وضع دنیا و نقش مرگباری که آمریکا در آن بازی می

کند، بی اطلاعند.

ماجرا از زبان مادر و دخترانش روایت می شود ـ روایت های جداگانه، به زبان خاص و تفسیر متمایز هر یک از آنان از وقایع. کشیش، یک واعظ یک پدر و یک شوهر مستبد و ستمگر است. به قول نویسنده، او مظهر آشکاری از «سوء تفاهم و تفرعن فرهنگی» امپریالیست های اروپائی و آمریکائی است که آفریقا را تسخیر کرده، تحت سلطه خود کشاندند. این داستان حماسی، با استادی به سه موضوع و قیام علیه این سه می پردازد: استبداد پدرسالارانه در خانواده؛ تعصب مبلغان مذهبی که از نظر تاریخی، با استعمار همدست و همراه بوده است؛ غارت آفریقا و برقراری رژیم های نواستعماری به وسیله قدرتهای بزرگ.

هر چند که نویسنده به افشای دنیای کوچک یک خانواده مسیحی می پردازد، اما می توان برخی از جنبه های ستم بر زن که در این حیطه بروز کرده را به اشکال دیگر در ادیان و فرهنگ های سایر نقاط جهان نیز مشاهده کرد. کشیش، تحصیل دخترانش را اتلاف وقت و کاری پوچ می داند و آن را به «آب در هاون کوبیدن» تشبیه می کند ـ که یا آب را هدر می دهد، و یا باعث شکستن هاون می شود. کشیش چهره ای افراطی دارد لیکن نمونه ای نادر نیست. بدون شک از امپریالیست های غربی که وی مظهر آنان در حیطه مسیحیت تحمیلی است، افراطی تر نیست. اقتدار مردانه خداداد کشیش، روابط خفقان آوری را بر خانواده حاکم کرده است. اما در مقطعی از داستان که همزمان با رسمیت یافتن استقلال سیاسی کنگوی مستعمره است، این اقتدار دچار تلاشی می شود.

دختران نوجوان به تدریج بیدار می شوند. آنان شروع به فهم تفاوت های فرهنگی و مفهوم مبارزه مرگ و زندگی در کشوری می کنند که در انقیاد سفیدهاست. دختران کشیش می روند تا در کنگو به «حقیقتی» دست یابند که با «حقیقت» مورد نظر طبقه متوسط سفید در ایالات جنوبی آمریکا فرق دارد. این آغاز زیر سئوال بردن زندگی تحت سلطه پدری است که یکی از دختران به طعنه وی را «خدای ما» می نامد. خانواده آنان در این کشور، خارجی است؛ تجاوزگری است با آداب و رسوم عجیب که قصد «متمدن» کردن بومیان را دارد. دختران در می یابند که اهالی این کشور به مراتب از آنان آگاه ترند؛ الطاف آمریکائی ها را نمی خواهند و به دردشان هم نمی خورد. عکس العمل های دختران به آنچه از اهالی کنگو درباره زندگی و بقاء می آموزند، در عین سادگی، جالب است. و هر چه داستان جلو می رود، این عکس العمل ها با طعم تلخ واقعیت در هم می آمیزد.

بعد از پیروزی لومومبا در نخستین انتخابات ملی، کشیش از «نادانی» آفریقائی ها شکایت می کند. می گوید اینها نمی توانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند، و مسلما قدرت حکومت کردن ندارند. در مقابل، رهبر بومیان دهکده، برنامه های سفیدپوستان برای «اصلاح طرز فکر» سیاهان را به مسخره می گیرد: او در دفتر کار «خدای مجسم»، موافقت یا مخالفت با عیسی مسیح را به رفراندم می گذارد؛ و عیسی شکست می خورد.

کشیش به هنگام وعظ، واژه بومی «بینگالا» که به معنای «زرین» است را بد تلفظ می کند. در نتیجه، واژه ای که برای توصیف مسیح انتخاب کرده، «زهری» از آب در می آید. دلمشغولی کشیش به غسل تعمید مردم که با بی خبری و توهین نسبت به زندگی و آداب و رسوم بومیان درآمیخته، خیلی زود نتیجه مخرب خود را آشکار می کند. او به شکل خنده آوری می کوشد مردم را وادارد که برای غسل تعمید به رودخانه پا گذارند؛ لیکن خنده به گریه و درد می انجامد. در این رودخانه خطرناک، کودکان طعمه تمساح می شوند. از این پس، تصویر مسیح برای بومیان، تصویر یک «بچه خوار» است. این ماجرا، خواننده را به نخستین نقطه عطف داستان می رساند. فرزند کشیش نیز «خورده» می شود: کاهن دهکده که از تجاوز کشیش آمریکائی به سرزمینش خشمگین است، کاری می کند که مار بچه اش را نیش بزند و بکشد. بعد از این واقعه، روز به روز از ایمان و اعتقاد کشیش کاسته می شود. به هر طرف که رو می کند، عبارت «پروردگار، حافظ من خواهد بود» در سرودهای مذهبی روزانه را به شکل رقت انگیزی پوچ می یابد.

پا به پای رساتر شدن صدای «طبل در جنگل» که بپاخیزی توده های کنگو برای کسب استقلال سیاسی و علیه «قرنها رنج و اندوه» را اعلام می کند، تضادهای درونی خانواده کشیش نیز به نقطه اوج خود نزدیک می شود. سرانجام مادر تصمیم می گیرد گامی بلند بردارد و از رنج ناشی از یک ازدواج ستمگرانه و سلطه سنگین نقش سنتی زن به مثابه بنده بی تردید شوهر و خدا رها شود.

تقریبا ۱۵ سال بعد، زمانی که مادر با گزارش کمیته تحقیقات سنای آمریکا در مورد عملیات مخفی این کشور در کنگو برای قتل لومومبا در ژانویه ۱۹۶۱ روبرو می شود، از این یکه می خورد که «جمعی از دولتمردان سفید که با انگشتان مانیکور شده، ارتشها و بمب های اتمی را کنترل می کنند» چگونه می توانند فردی مثل لومومبا که خواهان رهائی خلق خویش است را فوق العاده خطرناک تصویر کنند. مادر به تشریح وقایع مربوط به استخدام یک ارتش از سوی آمریکا برای انجام کودتا تحت رهبری عروسک خیمه شب بازیشان یعنی ژوزف موبوتو می پردازد. موبوتو موفق شد لومومبا را که فقط چهار ماه از انتخابش به نخست وزیری می گذشت، سرنگون کند. این وقایع، اینک کاملا آشکار شده است. البته لومومبا موفق به فرار از زندان شد، اما بعد از ایراد یک سخنرانی دوباره دستگیرش کردند. او را به یک جنبش ارتجاعی جدائی طلب در استان «کاتانگا» که مرکز معادن مس است تحویل دادند. مزدوران بلژیکی، فرانسوی و آفریقای جنوبی، پشت این جنبش بودند.

موبوتو کنترل حکومت مرکزی را به دست گرفت و دوره جدیدی از سلطه آمریکا آغاز شد. این دوره تا سال ۱۹۹۷ که بالاخره موبوتو از کشور گریخت، ادامه یافت.

نویسنده از زبان شخصیت های کتاب خود، در جای جای داستان نشان می دهد که چگونه موبوتوی فاسد و منفور، چاکرانه ذخائر غنی الماس و دیگر مواد معدنی را به قدرتهای خارجی می فروخت؛ و از نظر سیاسی نیز فرمانبر آنها بود. او سریعا ثروت شخصی عظیمی اندوخت. و درست در همان زمان، خلق کنگو در گرسنگی غرق شد. موبوتو نمایش تعویض اسامی استعماری به آفریقائی را راه انداخت، و همزمان هزاران رزمنده راه رهائی و مخالفان سیاسی خود را بیرحمانه سرکوب کرد. یکی از دختران کشیش از روند وابستگی کشور به غرب از طریق وام‌های خارجی و پروژه های قلابی تولید برق نظیر طرح ناکام «اینگاشابا» می‌گوید: غربی‌ها یک «وام» چند میلیارد دلاری به زئیر دادند و در مقابل، منابع کبالت و الماس این یک کشور را تا ده‌ها سال دیگر غارت می‌کنند. وقتی که دختر کشیش می فهمد آمریکا « باز هم به این کارها ادامه می دهد»، و این بار در کشور همسایه کنگو یعنی آنگولا، ۳۰ میلیون دلار خرج تسلیح نیروهای مخالف می کند تا «آگوستینو نتو» یکی از شخصیت های جنبش رهائیبخش ملی که طرفدار شوروی است را بکشند و منافع نفتی آمریکا در آن کشور را حفظ کنند، حالش به هم می‌خورد.

۳۰ سال پایانی قصه زندگی خانواده «پرایس» در کتاب حماسی «باربارا کینگز اولور»، ما را به اواخر دهه ۱۹۸۰ می رساند؛ به دوره خیزش های فزاینده توده ها برای به زیر کشیدن موبوتو. نویسنده، ما را از پشت عینک هر یک از دختران خانواده از پروسه عذاب ـ تجربه ـ مکاشفه عبور می دهد تا فروپاشی محتوم یک خانواده مسیحی آمریکائی تمام عیار را مشاهده کنیم. خواهر بزرگتر که راشل نام دارد، از درون نگری عمیقتر اجتناب می کند و به دنیای مادی کوچکی می چسبد که بازتاب نگرش کوته بینانه و خودپرستانه اوست. انتخاب اول وی از میان ازدواج هائی که می تواند به صرفش باشد، مزدوری است که به احتمال زیاد در مفقودالاثر کردن لومومبا شرکت داشته است. خواهران همزاد، هر یک به روشی با پدر و شکستش در آفریقا برخورد می کنند: در این طنز زیرکانه، «آدا» را می بینیم که لال است اما ماجرا را روایت می کند. وی مبارزه موفقی را پیش می برد، بر نارسائی هایش پیروز می شود، زندگیش را وقف پزشکی در مناطق حاره می کند و دور خانواده متعارف مسیحی را خط می کشد. «لیا» که به هنگام نوجوانی از بقیه بیشتر حرف پدر را گوش می کرد، با آموزگاری ازدواج می کند که در جنبش رهائیبخش فعالیت می کند. او در زئیر می ماند و بطور جدی به فهم ابعاد سیاسی مبارزات توده‌هایی می‌پردازد که می‌خواهند از حق دستیابی به یک آینده متفاوت و رها از چکمه غارتگران غربی برخوردار شوند. این امر باعث تحولی

عمده در دیدگاه «لیا» شده، دیگر به هیچوجه آمریکا را «وطن» خویش نمی داند.

مادر در رجوع به گذشته و مرور وقایع، عمق وابستگی و اطاعت خویش از دگم مسیحی شوهر که زندگیش را شکل داد و به خفقان کشید، وارسی می کند. او به نظرات گذشته خود نگاه می کند که آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا را حقیقت مجسم می دانست و درکی ساده انگارانه از خانواده داشت که یک چاردیواری شاد و امن می ساخت: «من ابزار دست او بودم؛ حیوانش.... از آن زنانی بودم که خفقان می گیرند و پرچم ملت را به هنگام جنگهای تسخیرگرانه در هوا تکان می دهند.» مادر، ترانه مذهبی دهکده را به یاد می آورد: «تاتا نزولو!» که معنایش به زبان بومی می تواند «پدر بهشتی» باشد یا «پدر دام گذار»؛ بستگی به تلفظش دارد. او مسئله را چنین خلاصه می کند: برای من معما این بود که دین «بیمه عمر است یا حبس ابد». مادر، خود را مسبب مرگ کوچکترین فرزندش در آفریقا (همان که به نیش مار کشته شد) می داند. این احساس گناه، خشم و خود خوری را در وی بر می انگیزد. خود را محکوم می کند که چرا نتوانسته دخترانش را از «آتش غضب» شورش مصون نگاه دارد؛ چرا زودتر از اینها چشم نگشوده و روحیه اطاعت و تسلیم را در هم نشکسته است.

«باربارا کینگز اولور» (نویسنده کتاب) که در رشته بیولوژی تحصیل کرده، طی داستان بحثی را جلو می گذارد که همه شکل های حیات مداوما در حرکتند. در بحث وی آشکارا این تمایل وجود دارد که به مقوله تغییرات اجتماعی نیز با عینک تدریج گرائی نگاه کند. بدین صورت که انواع موجودات زنده، «به گونه ای دلپذیر» خود را با محیطی که آنها را غصب و «تسخیر» کرده، تطبیق می دهند. این دیدگاه، به ویژه در نحوه نگرش مادر منعکس می شود. نویسنده با چیره دستی، ابعاد سه گانه این جانور درنده و غارتگر که سیستم نام دارد را به تصویر می کشد؛ و اینکه شورش علیه سیستم مانند رودی خروشان است که باعث تغییر می شود. از نظر مادر، «این موجود» بالاخره محکوم به شکست است: «اشتباهش همیشه یکسان است - خواه همسری را تسخیر کرده باشد، خواه کشوری را - از جایش تکان نمی خورد و دیرک از زیرش کشیده می شود.»

علاقمندان آثار «کینگز اولور» می گویند که پیچیدگی شخصیت های وی و واقعیت اجتماعی بسیار متفاوتی که ارائه می دهد، ذهن آنان را به مصاف می طلبد. این واقعیت اجتماعی، کاملا با آنچه خود دیده اند و آموخته اند فرق دارد. برای مثال، زنان خانواده «پرایس» را نمی توان در دسته بندی های ساده ای که با آگاهی سیاسی بیشتر یا کمتر مشخص می شوند، جا داد. آنان بازتاب این واقعیتند که آگاهی اجتماعی از دریچه یک عینک معین، به دست نمی آید و با برداشتن فقط یک گام هم میسر نیست. در واقع، نویسنده به جنگ مواضع و عقاید هر فرد می رود. و چه شاعرانه، هم به انتخاب های فردی آنان در زندگی برخورد می کند و هم به دنیای اجتماعی که مکان این افراد است.

بخش کوچکی از خوانندگان آثار «کینگز اولور» و معدود منتقدان بی چاک و دهانی که انگیزه های سیاسی شان با نویسنده فرق می کند، می گویند که او زیاده از حد به ادبیاتش محتوای اجتماعی می بخشد. در مقابل، «کینگز اولور» به روشنی اعلام می کند که خوانندگان آثارش نیاز به سیاسی شدن دارند؛ تا بتوان پیچیدگی دنیا را به شکل ملموس، حتی الامکان در اختیار گسترده ترین مخاطبان قرار داد. در عین حال، او معتقد است که مخاطبانش سزاوار یک داستان خوبند. او می گوید که نویسندگی برایش شکلی از فعالیت سیاسی است. «کینگز اولور» در چند مصاحبه گفته که هدفش بازگرداندن سیاست به عرصه ادبیات است؛ و برای تشویق دیگران به این کار، یک جایزه ادبی تعیین کرده که روز اول ماه مه هر سال، به داستان های منتشر نشده مربوط به بی عدالتی ها و دگرگونی های اجتماعی تعلق می گیرد. در مقدمه کتاب «انجیل زهری»، نویسنده از «مومیا ابو جمال» (زندانی سیاسی در آمریکا) به خاطر نظرات نقادانه ای که بر نسخه دستنویس این کتاب نوشته، قدردانی کرده است.

«کینگز اولور» برای گشودن چشم ها بر تاریخ، به داستان نویسی روی آورده است. او با قلمی طنزآمیز و عمیق، تنگ نظری اجتماعی را که به سکوت یا سکوت قسمی پا می دهد، ترسیم می کند. یکی از دلایل استقبال زیاد عامه از آثار وی، نگاه خوش بینانه ای است که ارائه می دهد. یعنی درک حیاتی اینکه انسانها قادرند بفهمند، دنیای خویش را تغییر دهند، و علیه زشتی مناسباتی که ستمگران به شکل های مختلف برقرار می کنند بپا خیزند. نگاه خوش بینانه «کینگز اولور» را نمی توان از اعتقاد راسخ و عشق وی به مردم جدا کرد.

जीतने के लिए है पूरी दुनिया

شروع انتشار جهانی برای فتح

به زبان هندی



نشانی تماس

A K S
POST BOX 9288
LAXMI NAGAR
DELHI 110092
INDIA

چاپ جدید!

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و سند

«زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»

امضا کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکلات شرکت‌کننده در این جنبش:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست

حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

سازمان کمونیستی مارکسیستی ـ لنینیستی تونس

حزب پرولتری پوربا بنگلا

گروه کمونیست انقلابی کلمبیا

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر لیست فوق، در برخی کشورها تشکلاتی وجود دارند که نامزد شرکت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند. این تشکلات برای ایجاد احزاب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست مبارزه می کنند.

چاپ جدید بیانیه و سند "زنده باد م ـ ل ـ م" به زبانهای انگلیسی و اسپانیائی منتشر شده است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاکنون به بیش از بیست زبان ترجمه شده است: عربی، بنگالی، چینی، کرنول، دانمارکی، انگلیسی (۲ نسخه چاپ هند و چاپ آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کان نادا، کردی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (٤ نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیل و ترکی. سند "زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!" نیز به بسیاری از زبانهای فوق ترجمه شده است.

از نشانی زیر بخواهید:

BCM RIM, WC 1N 3XX, LONDON, U.K.

نظرات کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست

رفقای عزیز

دریافت قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست (آی سی ام ال) بسیار مورد علاقه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش قرار گرفته است. جنبش ما که بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بنا شده است، همیشه از ابتکاراتی که هدفش ایجاد اتحاد بیشتر در میان نیروهای کمونیست اصیل در سراسر جهان باشد استقبال میکند. بعلاوه، ما می‌بینیم که بر سر برخی مسائل مهم ایدئولوژیک سیاسی همگونی هایی میان مواضع بیان شده در بیانیه سال ۱۹۸۴ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» منتشره در سال ۹۳ (به مناسبت سده ی تولد مائو*) وجود دارد. بعلاوه برخی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس شما، روابط رفیقانه نزدیکی با جنبش ما دارند. نهایتا، ما از حمایت ابراز شده در قطعنامه های شما از آزادی و حقوق دمکراتیک هزاران هزار رزمنده ی انقلابی و رهبرانی نظیر آبیمال گوسمان و خوزه ماریا سیسون بسیار خوشحالیم.

معتقدیم که مسئولیت همه نیروهای کمونیست است که نظرات خود را در مورد هر سند جدی بین المللی مربوط به پروسه ی متحد کردن نیروهای اصیل کمونیست ابراز دارند. به این دلایل ما تصمیم گرفته ایم تا ارزیابی خود از قطعنامه های شما را فرموله کرده و این نظرات را در میان احزاب و سازمانهایی که این قطعنامه ها را امضا کرده اند، و (البته همراه با خود قطعنامه ها) در میان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پخش کنیم. دامنه این نظرات محدود است و به معنای یک ارزیابی همه جانبه از ابتکار آی سی ام ال جهت متحد کردن جنبش کمونیستی بین المللی نیست. علیرغم این، ما معتقدیم که این نظرات به پروسه ی بحث و مباحثه در جنبش بین المللی، که برای پیشرفت بیشتر اتحاد نیروهای اصیل کمونیست ضروری است، خدمت خواهد کرد.

ارزیابی اجمالی

ما قطعنامه های پنجمین کنفرانس را بطور کلی پیشرفتی مثبت ارزیابی میکنیم، علیرغم اینکه برخی کمبودها و ضعفها در آن ملاحظه میکنیم. قطعنامه ها موضع مهمی در دفاع از نیاز به انقلاب پرولتری، شناسائی تکاملات ارائه شده توسط مائو در زمینه ی ایدئولوژی علمی پرولتاریا و همچنین انتقاد از اشکال مهم رویزیونیسم اتخاذ کرده و نیروهای کمونیست اصیل را به اتحاد فرا میخوانند.

قطعنامه ها تاکید میکنند که تضادهای تشدید یافته میان نیروهای مولده و روابط تولیدی به بحران سیستم جهانی امپریالیستی منجر شده و تضادها میان قدرتهای امپریالیستی و ملل تحت ستم، بین بورژوازی و پرولتاریا و میان خود قدرتهای امپریالیستی تشدید میشوند. ما با خوشبینی ابراز شده در قطعنامه ها جهت امکان انجام پیشرفتهای انقلابی موافقیم. همانطور که در آنها آمده، ما نیز معتقدیم بهرحال، نه یک سقوط اتوماتیک برای امپریالیسم متصور است و نه پیشرفت نامحدود و بلامانع برای رشد سرمایه داری.

امپریالیسم جهانی و همه ی مرتجعین را میتوان شکست داد، اما فقط توسط مبارزه ی قاطع انقلابی توده هایی که توسط احزاب اصیل مارکسیست - لنینیست - مائوئیست رهبری شوند. این بمعنای تدارک و رهبری سرنگونی قهری دولت موجود، و برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و طبقات متحدش میباشد. در کشورهایی که تحت ستم امپریالیسم هستند شرایط برای جنگ انقلابی پخته میشود. این جهت گیری بطور عمده در قطعنامه های پنجمین کنفرانس منعکس شده و زمینه مشترک مهمی را جهت غلبه بر اختلافات باقی مانده فراهم میکند.

همزمان، در بسیاری موارد قطعنامه ها قاصر از ترسیم خط تمایزی روشن و صریح بین مارکسیسم و گرایشات اشتباه است. برخی اوقات الفاظ صریح در مورد یک نکته صحیح، توسط کلماتی کاملا گنگ درباره همان موضوع در جای دیگر، مخدوش شده اند. برای مثال، قطعنامه ها از انواع مختلف مبارزات جاری سخن میگویند اما اغلب بطور روشن تصریح نمیکنند که فقط مبارزه قهرآمیز انقلابی تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگش است که میتواند به رهائی واقعی منجر شود. به همین صورت، اهمیت متحد کردن نیروهای اصیل کمونیست و وظیفه ی متحد کردن همه آنان که میتوانند در مبارزه علیه امپریالیسم متحد شوند، تذکر داده میشود. اما هیچگاه روشن نمیشود که وظیفه اول، یعنی متحد کردن مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای اصیل شرط ضروری و عنصر هدایت کننده برای انجام وظیفه متحد کردن مبارزات خلق است. بطور کلی، قطعنامه ها گاه از کشیدن خط تمایز روشن میان نکته عمده و نکته ثانوی قاصر است و رابطه کلیدی برای پیشرفت کل جنبش انقلابی را محکم در دست نمیگیرد.

در ذیل ما به برخی نکات مهمتر قطعنامه ها با دقت بیشتری میپردازیم، که امیدواریم ارزیابی اجمالی ما و همچنین انتقاداتی که به کمبودها و ضعفهای قطعنامه ها داریم را روشنتر کند.

■ نظرات درباره تحولات اقتصادی و سیاسی در جهان بمثابه مختصات پایه ای جهت فعالیت انقلابی

این قطعنامه چند ارزیابی مهم صحیح انجام میدهد. تاکید میکند که اوضاع جاری جهانی برای پیشرفت انقلاب پرولتری مساعد است. این تحلیل بخصوص در متن سقوط شوروی و بلوک شرق و تلاشهایی که توسط امپریالیستها و رفرمیستها انجام میشود تا این تحولات را بمثابه شکست کمونیست و منبعی برای قابلیت های نوین سیستم جهانی امپریالیسم تصویر کنند، اهمیت دارد. همانطور که فوقا اشاره کردیم، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز با این ارزیابی که تضادهای عمده جهان در حال حدت یابی است، شرایط برای توده ها وخیم تر شده امکان انقلاب بیشتر میشود، با شما شریک است.

بعلاوه، قطعنامه بدرستی تاکید میکند که تکامل سیستم جهانی سرمایه داری بیشتر از هر زمان دیگر ناموزون شده است. این بویژه اهمیت دارد، چرا که گرایشاتی در میان برخی نیروها در جنبش کمونیستی بین المللی وجود دارند که ادعا میکنند روندهای جاری بسوی گلوبالیزاسیون («جهانی شدن») درواقع تفاوت کیفی میان کشورهای امپریالیستی با کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که کشورهای تحت ستم بوده و توسط این قدرتهای امپریالیستی استثمار میشوند را تخفیف داده یا کاملا از بین میبرد.

وقتی که تحولات اوضاع جاری جهان را تحلیل میکنیم، مهم است که درک خود را بر پایه ی تحلیل لنین از عصر امپریالیسم قرار دهیم. لنین تاکید عظیمی بر تقسیم جهان بین دو نوع کشورها بمثابه خصوصیت عصر نهاد، که تاثیر اساسی بر کاربست های آن از نظر استراتژی و تاکتیکهای انقلاب در هر دو نوع کشور دارد.

■ نظرات درباره اوضاع در کشورهای امپریالیستی

در این بخش قطعنامه هیچ ذکری از تقسیم طبقه کارگر به دو کمپ متخاصم نمیکند، یعنی پرولتاریا و آریستوکراسی کارگری. همانطور که میدانیم، لنین این تحول را یکی از تغییرات مهمی میدانست که در عصر امپریالیسم بوقوع پیوسته است. این حقیقت دارد که بحران امپریالیسم توانائی طبقات حاکمه در منفعل کردن بخشهایی از طبقه کارگر را تقلیل داده است. اما همچنین تاریخ نشان داده که بحران به تنهایی نخواهد توانست تقسیم عمیق در طبقه کارگر را از میان بردارد و نمیتواند تاثیراتی که چند دهه صلح اجتماعی نسبی بر مبارزه، آگاهی و تشکل پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی گذاشته را از میان بردارد.

شکاف در طبقه کارگر کمک میکند تا آن بخشهایی از طبقه کارگر که میتوانند و می باید پایه محکمی برای بنای هر جنبش انقلابی جهت کسب قدرت باشند را شناسایی کنیم.

قطعنامه درست میگوید که در بسیاری کشورها سرمایه داران انحصاری بطور فزاینده ای توانائی تخفیف تضادها را از دست داده، آماج نارضایتی فزاینده ای واقع شده اند که خود را در بحران سیاسی آشکار و پنهان و برآمد مبارزات و اعتراضات توده ای بیان میکند. اما تصویر قطعنامه از وضعیت سیاسی نیروهای طبقاتی و وظایف انقلابی در این کشورها ناکامل و حتی تا حدی گمراه کننده است.

این حقیقت دارد که جنبش اعتصابی مهمی در سال ۹۵ در فرانسه رخ داد. بهرحال انگشت گذاشتن بر این نمونه در قطعنامه، نشانگر گرایشی است که این جنبش یا جنبشهایی نظیر آن را مهمترین بیان مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری قلمداد میکند. برای مثال، شورش لس آنجلس در سال ۹۲ نیز بیان مبارزه طبقاتی در اینگونه کشورهاست و از مبارزات طبقاتی بسیار مهم میباشد. توجه کافی به بروز مبارزات مهمی نظیر خیزش لس آنجلس اهمیت دارد، وگرنه این خطر وجود خواهد داشت که پتانسیل انقلابی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی تشخیص داده نشود.

شما این بخش از قطعنامه را اینطور تمام میکنید که میگویید این اوضاع کار مجدانه انقلابی و حمایت از تلاشهای خودجوش توده ها برای سازمان یافتن را طلب میکند. درک ما این است که کمونیستها در تمام کشورها باید پرچم انقلاب پرولتری را پیگیرانه برافراشته نگهدارند. در تشریح وظایف کمونیستها در کشورهای امپریالیستی بهترین کار این است که صریحا بیان شود که آنها نباید توجه خود را بر سیاستهای پارلمانی و فعالیتهای تریدیونیونیستی تمرکز دهند.

کمونیستها در کشورهای امپریالیستی باید برای مبارزه ی انقلابی تدارک دیده، آن را رهبری کنند. باید نظیر همه کمونیستها آماده باشند تا خلاف موج حرکت کرده و منافع بین المللی و بلند مدت پرولتاریا را نمایندگی کرده، سعی نکنند خود را به سطح کارگر عامی یا بدتر از آن به سطح کارگر عامی قشر آریستوکرات تنزل دهند. اوضاع جاری بین المللی مطمئنا تکانهای عظیم و جابجایی ها و مشقاتی را نیز به دنبال خواهد داشت. قطب بندی درون کشورهای امپریالیستی و درون خود طبقه کارگر، به دو بخش انقلابی و رفرمیست و رویزیونیست، ادامه خواهد یافت. کمونیستها در کشورهای غربی با پیروی از لنین که میگوید هرچه پایینتر و عمیقتر به میان پرولتاریا بروید، قاطعانه از هر مبارزه علیه طبقه حاکم امپریالیست دفاع میکنند و همزمان همه بخشهای مترقی مردم را جهت میدهند، و برای انجام تعهدات تاریخی شان تدارک میبینند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین معتقد است که تسلط بر تکاملات ارائه شده توسط مائو در مورد کار انقلابی در کشورهای امپریالیستی و بکاربست آن، همانقدر لازم و ضروری است که در کشورهای تحت ستم. تئوری جنگ خلق مائو در زمینه برپائی جنگ انقلابی در هر دو نوع کشورها کاربست دارد، هرچند این حقیقت دارد که انقلاب بطور کلی دو راه مختلف را در کشورهای امپریالیستی و تحت ستم طی میکند.

■ نظرات درباره ی اوضاع در کشورهای نو مستعمره و وابسته ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین

قطعنامه میگوید، در دوره جاری مبارزه میان انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح در میان ملل و خلقهای تحت ستم تمرکز یافته است. این درست است و با درک ما مبتنی بر تمرکز توفانهای انقلابی در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین در تمام دوره بعد از جنگ دوم جهانی منطبق است.

هر بحثی در مورد وظایف کمونیستها در این کشورها باید آموزه های مائو را بمثابه نقطه عزیمت قرار دهد. انقلاب دمکراتیک نوین، جنگ طولانی خلق، ضرورت حزب پرولتری جهت متحد کردن و رهبری کردن یک جبهه متحد وسیع از توده ها بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان، حقایق جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که باید خلاقانه با شرایط هر کشور تحت ستم تلفیق داده شود.

بهرحال در این بخش از قطعنامه و جاهای دیگر، در مورد عدم تمایز میان مبارزات قهرآمیز انقلابی تحت رهبری پرولتاریا و آنچه که توسط دیگر نیروهای طبقاتی رهبری میشود، مشکلی وجود دارد. توجه به این امر لازم و صحیح است که در این منطقه وسیع، مبارزات مسلحانه متنوعی علیه امپریالیسم و ارتجاع جریان داشته است. این مبارزات، حتی زمانی که توسط نیروهای غیر پرولتری هدایت میشوند، اغلب نقش مهمی در ایراد ضربه بر امپریالیسم و طبقات مرتجع حاکم بازی میکنند و معیار مهمی برای سنجش حال و هوای توده ها و برانگیزنده شور و شوق انقلابی و بیداری توده ها هستند.

بهرحال، ما نمیتوانیم به این مسئله توجه نکنیم که نیروهای انقلابی غیر پرولتری مکررا به امید و آرزوی توده ها در کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین خیانت کرده، آن را به بیراهه کشیده اند. این نیروها ثابت کرده اند از مبارزه تا به آخر علیه امپریالیسم و ارتجاع عاجزند و همیشه یا تسلیم دشمن شده

و یا توسط دشمن منهدم شده اند. با توجه به این سابقه، بهتر است در مورد فعالیت انقلابی و سازماندهی انقلابی ضروری در کشورها روشن باشیم. اگر قرار است انقلابی وجود داشته باشد، باید حزبی انقلابی موجود باشد که توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم رهبری میشود.

در بحث بر سر آمریکای لاتین قطعنامه صحبت از موج جدیدی از مبارزات توده ها میکند. اما صحبت از مبارزه مسلحانه (آغاز شده در چیاپاس و گونه رزو (مکزیک)، ادامه یافته در پرو و تکامل یابنده در کلمبیا) صحبت کنیم. این نوع فرمولبندی بر ماهیت طبقاتی این مبارزات مسلحانه سرپوش میگذارد. برای مثال، مبارزه ای که توسط زاپاتیستا در چیاپاس رهبری میشود، بدون شک یک مبارزه عادلانه است و بدین معنا باید از آن دفاع کرد. اما این مبارزه ای مسلحانه برای قدرت سیاسی توده ها نیست. هم ادعاها و هم عمل رهبری زاپاتیستها به روشنی نشان میدهد که فعالیتهای مسلحانه آنان، تاکتیک فشار جهت مجبور کردن حکومت و امپریالیستها به مذاکره است. این راه حلی است که وابستگی اساسی مکزیک به امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی در کشور را باقی میگذارد.

ما تمایل نداریم چشم خود را به اهمیت مبارزاتی نظیر چیاپاس ببندیم. اما خیلی مهم است که تفاوت میان اینگونه مبارزات، هرچقدر که عادلانه باشند، و جنگ خلق اصیلی نظیر پرو که توسط یک حزب پیشاهنگ پرولتری مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست رهبری میشود را روشن سازیم.

در صحبت از جنوب آسیا، قطعنامه میگوید که مبارزات توده ای رزمنده و ـ یا مبارزات مسلحانه ـ به درجات مختلف در هند، پاکستان، بنگلادش، سری لانکا و نپال در حال رشد است. متاسفانه این فرمولبندی تاثیرش این است که آبها را گل آلود میکند و فهم این موضوع را برای مردم مشکل میکند که چه کسی باید مورد حمایت قرار گیرد و چه کسی مورد مخالفت؟ چه خطی باید دنبال شود و چه خطی رد شود؟ ضروری است که خط تمایز روشنی بین مبارزات مختلف ترسیم شود، چه مسلحانه باشند چه نباشند، و اینکه چه نیروهای طبقاتی آنها را رهبری میکند. در نپال، ما باید به روشنی و مستقیماً جنگی که از فوریه سال ۹۶ توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آغاز شده را بمثابه بیان عالی مبارزات خلق و بعنوان تنها راه رهایی برجسته کنیم.

در هند، برای مثال، مبارزه مسلحانه انقلابی جریان دارد که توسط سازمانهای مائوئیست برپا داشته شده و نیز مبارزات انقلابی که توسط نیروهای بورژوا و نیروهای ناسیونالیست خرده بورژوا به پیش می‌رود. حتی برخی مبارزات مسلحانه ضدانقلابی نیز توسط نیروهای مذهبی و غیره انجام میشود. اینکه چه مبارزاتی باید با جان و دل مورد حمایت قرار گیرند، چه مبارزاتی باید نقادانه حمایت شوند یا کدام مورد مخالفت واقع شوند، از مسائل مهم خطی محسوب میشوند.

وقتی قطعنامه از شرق آسیا حرف میزند، به روشنی بیان میکند که در فیلیپین، یک جنگ خلق طولانی تحت رهبری یک حزب پرولتری انقلابی برپا شده است. در اینجا به درستی تلاش شده ماهیت پرولتری این مبارزه با مبارزه مسلحانه یا جنبشهای توده ای رزمنده تحت رهبری اقشار و طبقات دیگر که ممکن است در فیلیپین وجود داشته باشد، مخدوش نشود. اما تشریح درست قطعنامه از اوضاع در فیلیپین باعث شده که تشریح گنگ و ناکامل قطعنامه از اوضاع در جنوب آسیا و آمریکای لاتین بطور برجسته ای آشکار شود.

■ نظرات درباره ی اوضاع در شوروی و اروپای شرقی

قطعنامه به درستی بر نیاز حزب پرولتری در بلوک شرق و اینکه چنین حزبی باید قادر باشد نقدی درخور و اساسی از رویزیونیسم مدرن و احیای سرمایه داری انجام دهد، تاکید میکند. این یک نکته صحیح و مهم است. ما احساس میکنیم اشاره به این مطلب اهمیت دارد که تحلیل و نقد احیای سرمایه داری فقط در صورتی امکان‌پذیر است که ما خود را بر پایه آموزه های مائو در مورد خصلت متضاد جامعه سوسیالیستی، ادامه مبارزه تحت دیکتاتوری پرولتاریا و غیره استوار سازیم. دلیل اینکه چرا تلاشهای مختلف جهت ساختمان پیشاهنگ پرولتری در کشورهای بلوک شرق ناکام مانده، اساساً به این نکته مربوط میشود.

بعنوان یک مثال برجسته، در شوروی سابق نمیتوان صرفاً به نقد رویزیونیسم مدرن پرداخت و از دستاوردهای سوسیالیسم تحت هدایت لنین و استالین تقدیر کرد. اگر قرار است ما توده های بلوک شرق سابق را بسوی یک موضع انقلابی جذب کنیم، به نقد انقلابی که مائو از ماهیت بنیادی و خصلت سرمایه دارانه جامعه رویزیونیستی ارائه داد، نیاز داریم. خطی که تلاش میکند وارث یا مدافع جنبه های مثبت یک رژیم فاسد رویزیونیستی باشد، هرگز نخواهد توانست شور و شوق توده ها را برای انقلاب برانگیزد.

■ نظرات درباره ی وظایف و دورنماهای مارکسیست لنینیستها و جنبش طبقه ی کارگر

این قطعنامه برخی وظایف کمونیستها در سطح جهانی را مورد خطاب قرار میدهد. به وظیفه مبارزه جهت متحد کردن کمونیستها و دامن زدن به انترناسیونالیسم پرولتری اهمیت داده میشود. بهرحال گرایشی وجود دارد تا رابطه میان وظایف مختلفی که از آن سخن میگوید به روشنی مورد اشاره واقع نشود.

قطعنامه میگوید اولین وظیفه عمده انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی با کلیه مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان است. قطعنامه در ادامه، پرولتاریای جهانی را به عمل رزمنده علیه بیکارسازیهای وسیع، وخامت فزاینده وضعیت اشتغال و دفاع از حقوق کارگران فرا میخواند. بدین ترتیب قطعنامه تفاوت میان مبارزه آگاهانه ی انقلابی پرولتاریا جهت استقرار سوسیالیسم و پیشرفت بسوی کمونیسم، و مبارزات گوناگونی که کارگران در سراسر جهان انجام میدهند و باید علیه شرایط استثمارشان انجام دهند، مخدوش میکند. تفاوت میان آگاهی و وظیفه مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای انقلابی از یکسو و وظیفه ساده همبستگی بین المللی از سوی دیگر را مخدوش میکند.

شک نیست که این نوع مبارزات که قطعنامه فراخوانش را داده، نقش معینی ایفا میکند که گاه نقش بسیار مهمی است. اما برپا داشتن همبستگی و چنین اعمال هماهنگی، هیچوقت نمیتواند مساوی یا ورای این تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم قرار داده شود:

یک نوع و فقط یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و این یعنی فعالیت با تمام قوا جهت تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت تبلیغی و معنوی و مادی از چنین مبارزه ای، و از این خط و فقط این خط در هر کشور بدون استثناء. (لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، مجموعه آثار، جلد ۲۴، انگلیسی، صفحه ۷۵)

ما قویاً اعتقاد داریم که نقل قول فوق از لنین به خوبی درک صحیح از انترناسیونالیسم را خلاصه میکند. قلب این انترناسیونالیسم، آنطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید، این است که پرولتاریا یک طبقه واحد بین المللی با وظایف تاریخی مشترک، یعنی محو امپریالیسم و رهنمون شدن بسوی عصر کمونیسم است. این درک همچنین در نکته چهارم قطعنامه شما منعکس شده است. این حقیقت، به یک سلسله کاربردها می انجامد که مربوط است به نوع تبلیغات انترناسیونالیستی، تاکتیکهای انقلابی، و سازماندهی بین المللی که لازم است محور تلاشهای ما را باشد.

قطعنامه در نکته دوم خود، فراخوان اتحاد نیروهای کمونیست را میدهد. بویژه مهم است

روشن شود که این فراخوان برای چه کسانی صادر شده است. پس باید از فرمولبندیهای کنگ و خطرناکی نظیر «احزابی که روحیه مثبتی در برخورد به مائو دارند» پرهیز شود، چرا که پایه محکمی برای انجام آنچه قطعنامه فراخوانش را داده فراهم نمیکند: منجمله مقابله با رویزیونیسم و شکست دادن آن. ضروری است که جنبش کمونیستی بین المللی بر پایه (ایدئولوژی) علمی ما مستحکم شود. درست همانطور که از دل مراحل مختلف تکامل یافته و به مرحله کنونی و عالیترین مرحله خود یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم رسیده است.

البته همیشه لازم است که نیروهای کمونیست اصیل بسوی نیروهای انقلابی که ممکن است بر سر جنبه های مهمی از ایدئولوژی ما ناروشن باشند، دست اتحاد دراز کرده و به آنها کمک شود تا پیشرفت کنند. از طریق پروسه همکاریهای متقابل، برخی از اینگونه نیروها و به خصوص نیروهای جدیدی که هنوز درک همه جانبه ای از تکاملات ارائه شده توسط مائو ندارند، میتوانند به کمک ما به چنین درکی برسند. بدین طریق، این نیروها میتوانند مرز تمایز خود را با آن دسته اپورتونیستهای سرسخت روشن کنند که امروز و در گذشته صرفا در حرف از مائو طرفداری کرده اما از پذیرش تکاملات انجام شده توسط وی طفره رفته اند و حتی به خدمات مائو به علم مارکسیسم ـ لنینیسم حمله کرده اند. برخی از نئو رویزیونیستهای امروزی «روحیه مثبتی» در برخورد به مائو نشان میدهند، آنهم درست زمانی که رهبری مائو در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن را کانون حملات خود قرار داده، به او برچسب سکتاریست و غیره میزنند.

قطعنامه فراخوان حمایت همه جانبه از مبارزات مسلحانه توده های تحت ستم در فیلیپین، کامبوج، هند، مکزیک، پرو و نقاط دیگر را میدهد. باز هم اینجا، مبارزاتی که توسط احزاب پیشاهنگ پرولتری در پرو و فیلیپین رهبری میشوند همسنگ با مبارزاتی قرار گرفته که توسط نیروهای غیر پرولتری در مکزیک، کلمبیا یا جاهای دیگر رهبری میشود.

از همه مبارزات علیه امپریالیسم و ارتجاع به درستی باید حمایت کرد، اما نمیتوانیم چیزی که لنین در مورد ضرورت حمایت از این خط و نه خطوط دیگر گفت، و فوقاً ذکر شد، را فراموش کنیم. به بیان دیگر، در حالیکه ما از مبارزات مختلف علیه امپریالیسم دفاع میکنیم و باید دفاع کنیم، اولین و مهمترین وظیفه ما، حمایت از پرولتاریا و نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائونیست در هر کشور بدون استثناء است. این یک وظیفه مهم جنبش کمونیستی بین المللی است که موضع کمونیستها در سراسر جهان را تقویت کند و به آنها کمک کند تا تشکلات پیشاهنگشان را تقویت کرده یا در جایی که هنوز (چنین تشکلاتی وجود ندارد) آن را ایجاد کنند.

مثلا در کوبا یا عراق، رهبری این دولتها قادر نبوده اند یک مقاومت پیگیر و ثمربخش را علیه تجاوز امپریالیسم به حرکت درآورند. در طول جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ ناتوانی رژیم صدام حسین در رابطه با یک مقاومت موثر در مقابل ماشین جنگی تحت رهبری امریکا، مایه ی یاس و سرخوردگی عظیم توده های انقلابی در سراسر جهان شد. بطور مشابه، رهبری کوبا بمدت چند دهه خود را تابع سوسیال امپریالیسم شوروی ساخته بود. حالا که بلوک شرق فروپاشیده، رهبری کوبا بدنبال سازش با امپریالیستهای غربی است. سفر پاپ به کوبا تازه ترین و گویا ترین نمونه این تلاش است. حمایت عمده ما باید از پرولتاریا و توده های انقلابی اینگونه کشورها باشد و ما نمیتوانیم به توهم در مورد خصلت ضدامپریالیستی طبقات حاکمه اینگونه کشورها دامن بزنیم.

این نکته به همان اندازه در مورد کشورهایی که تحت حاکمیت رویزیونیستها بوده و نه تنها خود را ضد امپریالیست بلکه کمونیست نیز میخوانند، صدق میکند. وقتی که قطعنامه از این بحث میکند که ایجاد وحدت میان نیروهای اصیل کمونیست و مخالفت با رویزیونیسم نباید نافی وحدت همه ی نیروهای ضد امپریالیست باشد، میتواند دید غلطی بدهد. درحالیکه مهم است با تجاوزات و غارت امپریالیستی علیه اینگونه کشورها مخالفت شود، اما افشای مداوم ماهیت کمونیسم دروغین و نتایج حاکمیت رویزیونیستی آنها که شامل تضعیف توده‌ها در مقاومت علیه سلطه و ستم امپریالیستی میشود اهمیت حیاتی دارد.

ما نباید مشکلاتی را که جنبش کمونیستی بین المللی در نتیجه تئوری سه جهان بمثابه دکترین ادعایی غاصبین رویزیونیست در چین متحمل شد، فراموش کنیم. یکی از مشکلات عمده در مورد این تئوری، عجز آن در شناسائی ماهیت طبقاتی رژیمهای جهان سوم بود. رهبران ارتجاعی این رژیمها را به دروغ ضدامپریالیست معرفی کرد و نقش توده ها، پرولتاریا و پیشاهنگ کمونیستش را در مقاومت علیه امپریالیسم منحل کرد. صدمات وارده توسط تئوری سه جهان باید دقیقاً مورد جمعبندی قرار گیرد تا بتوانیم از تکرار اشتباهات مشابه در حال و آینده اجتناب ورزیم.

نکته دهم قطعنامه مطلقاً صحیح است و تاکید بر آن ضرورت دارد، یعنی نیاز به حزب پیشاهنگ با تئوری انقلابی. قطعنامه ادامه میدهد که کافی نیست حزبی ادعا کند که پیشاهنگ است یا نه. این توسط مبارزه طبقاتی تعیین میشود. اول، حزب باید پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا باشد. دوم، پرولتاریای انقلابی باید پیشاهنگ توده های خلق باشد.

آنچه پیشاهنگ بودن یک حزب را اساساً تعیین میکند، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم است. این حقیقت بنیادی، نه مسئله ادعا است و نه یک تئوری مجرد. در کشورهای امپریالیستی این بدان معناست که حزب پیشاهنگ باید منافع طبقاتی پرولتاریای انقلابی در آن کشور و کل جهان را نمایندگی کند، و نه منافع یک قشر کوچک ممتاز که از امپریالیسم بهره مند میشود. در کشورهای تحت سلطه بدان معناست که حزب، علاوه بر چیزهای دیگر، باید نه تنها مبارزه فوری توده ها، بلکه همچنین هدف سوسیالیسم و کمونیسم را نمایندگی کند. بدون چنین سنگ بنایی، نفوذ در میان توده ها هر اندازه هم که باشد نمیتواند یک سازمان سیاسی را به پیشاهنگ اصیل پرولتاریا بدل سازد (و ما دیده ایم که احزاب رویزیونیست و اپورتونیست تحت شرایط معینی میتوانند در میان بخش بزرگی از توده ها نفوذ کنند.)

اگر یک حزب یا سازمان بر پایه یک خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح بنا نهاده شود، طی یک پروسه مبارزه خواهد توانست عمیقتر در بین توده ها ریشه بدواند، به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم مسلط تر شود و توده ها را در پیشبرد مبارزه انقلابی رهبری کند. اگر (آن حزب) خط غلطی داشته باشد نهایتاً در میان توده ها ایزوله شده و هر دستاوردی که در گذشته داشته را از دست میدهد.

نکته ی ۱۱، طبقه کارگر را فرامیخواند تا جبهه متحدی را با تمام توده های تحت ستم و نیروهایی که منافعی در انقلاب دارند، بر طبق شرایط هر کشور تشکیل دهد، تا دار و دسته های ارتجاعی در آن کشور را شکست دهد. در سند جنبش ما به نام «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» آموزشهای مائو در مورد جبهه متحد، بمثابه آموزش حیاتی برای کمونیستها در تمام کشورها مطرح شده است. بهر حال ما نگران آن هستیم که تعریف قطعنامه در مورد هدف جبهه متحد، یعنی «شکست دادن دار و دسته های ارتجاعی در هر کشور»، دورنمای جبهه متحد بمثابه سلاحی برای اتحاد استراتژیک نیروهای طبقات انقلابی را کمرنگ کند. البته این حقیقت دارد که طبقه حاکم اغلب به دسته های متخاصم تقسیم شده و برخی اوقات ممکن و لازم است که از این شکافها و

درگیری ها بنفع انقلاب بهره جست، اما این کماکان صحت دارد که آماج جبهه متحد طبقات مترقی بطور عموم، کل طبقات ارتجاعی هستند و نه این یا آن دسته. ما نباید مرز میان برخی مانورهای تاکتیکی را با اتحاد استراتژیک نیروهای طبقاتی جهت انقلاب مخدوش کنیم.

■ نظرات درباره تکامل جنبش مارکسیست لنینیستی و جنبش طبقه کارگر در مبارزه علیه رویزیونیسم

ما بدون شک با تاکید قطعنامه درباره ضرورت مبارزه قاطعانه علیه هر نوع رویزیونیسم موافقیم. همچنین موافقیم که سقوط رژیمهای رویزیونیست بلوک شرق، بطور اتوماتیک مشکل رویزیونیسم را حل نکرده، مبارزه علیه رویزیونیسم در حقیقت یک وظیفه ضروری و دائمی در عصر انقلاب پرولتری است.

جنبش ما همیشه اهمیت عظیمی به تقبیح و افشاء غاصبین رویزیونیست چین داده است. تحولات چین، کل جنبش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را با آزمونی جدی روبرو ساخت و مهم است که نتایج مناسبی از این موضوع گرفته شود.

به نظر ما این قطعنامه، اظهاریه بسیار مهم و صحیحی ارائه میدهد مبنی بر اینکه پس از مرگ مائوتسه دون دیکتاتوری پرولتاریا نابود شد و تحت رهبری دن سیائو پین، سرمایه داری احیا شد. در هر صورت این اظهاریه کامل نیست و جا برای برخی برداشتهای اشتباه باز میگذارد.

شکست چین، نتیجه یک کودتای قهرآمیز و کسب قدرت دولتی توسط رهروان سرمایه داری بود که انقلابیون پرولتری مدافع خط مائو (چیان چین، و چان چون چیائو بمثابه برجسته ترین نمایندگان آن) را سرنگون کرد. این درست نیست که صرفاً از دن سیائوپین سخن گفته شود و از هواکوفن حرفی زده نشود، یا موضوع کودتا نادیده گرفته شود. ما نمیتوانیم فراموش کنیم این هواکوفن بود که کودتای ضدانقلابی را سازمان داد و آن را زیر شعار سرکوب گروه چهارنفر (منظور طرفداران مائو) به پیش برد. همچنین نمیتوانیم فراموش کنیم که نیروهای معدودی در جنبش بین المللی کمونیستی به این موضوع توجه کردند. این صرفا به معنای روشن بودن بر سر یک واقعه تاریخی و یک حکم صحیح درباره آن نیست. ضروری است شرایط مشخص آخرین نبرد بزرگ تحت رهبری مائو و ستاد انقلابی، علیه رویزیونیستها در چین، درک شود. صراحت بر سر این موضوع، یک پیش شرط ضروری است که جنبش بین المللی کمونیستی بتواند از دستاوردهای عظیم و شکست تلخ پرولتاریا در این مبارزه، درسهای بیشتری بگیرد.

■ نظرات درباره ادامه کنفرانس بین المللی

برگزاری موفقیت آمیز پنجمین کنفرانس را به شما تبریک میگوییم و امیدواریم که تلاشهای آتی شما به امر اتحاد نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، بر پایه یک خط صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی خدمت کند.

وقتی که از معیار متحد کردن نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست بحث میکنیم، باید دوباره به تعریف مشهور لنین از انترناسیونالیسم پرولتری برگردیم که فوقاً به آن اشاره شد. ما باید آن دسته کمونیستها را متحد کنیم که بطور پیگیر برای سرنگون کردن طبقات حاکمه خودشان مبارزه میکنند و در سایر کشورها نیز از این خط و نه هیچ خط دیگری حمایت میکنند. این صحیح است که هنگام تصمیم گیریها در جنبش بین المللی کمونیستی، باید در پی گرد آوردن و توافق عمومی باشیم. اما گرد آوردن و توافق عمومی هرگز نمیتواند مهمتر از دفاع از انقلاب پرولتری و مخالفت با رویزیونیسم باشد.

■ برای یک انترناسیونال کمونیستی نوین

با توجه به اینکه آی سی ام ال اشتیاق خود را به دستیابی به یک وحدت ایدئولوژیک سیاسی در جنبش کمونیستی بین المللی بیان داشته، مسئله شکل تشکیلاتی چنین اتحادی بطور جدی مطرح میشود. بنظر ما، بیان تشکیلاتی وحدت سیاسی ایدئولوژیک پرولتاریا باید چنان باشد که نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را با توجه به سطح معین وحدت در هر مقطع، تا بیشترین درجه ممکن متحد کند. نهایتاً این باید به شکل یک انترناسیونال کمونیستی تظاهر یابد.

در سال ۱۹۹۳، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قطعنامه ای تصویب کرد که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بمثابه ایدئولوژی خود اعلام میکرد. این تصمیم، بعد از سالها بحث و مبارزه و تجارب انباشت شده توسط احزاب و سازمانهای تشکیل دهنده جنبش ما گرفته شد، و چیزی فراتر از صرفاً یک تغییر در ترمینولوژی بود. این امر منعکس کننده اتحاد و درک عمیقتر ما از سومین، عالیترین و جدیدترین سطح در ایدئولوژی پرولتری است که توسط مائوتسه دون بنا نهاده شده است. امیدواریم با ما موافق باشید که اهمیت تکامل انجام شده توسط مائو کمتر از تکامل قبلی مارکسیسم به دومین مرحله اش توسط لنین نیست.

نیاز به ایجاد و تقویت پیشاهنگ اصیل کمونیست در هر کشور، به مثابه ملزومات انقلاب پرولتری، به معنای آن است که باید به کاملترین و صحیحترین درکی که تاکنون پرولتاریا به آن دست یافته، یعنی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم مسلح شویم. ما می فهمیم که دستیابی به یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین، یکشبه ممکن نیست. اما میفهمیم که اعلام این هدف و انجام اقدامات مشخص جهت پیشرفت گام به گام بسوی آن چقدر اهمیت دارد.

درک ما این است که انترناسیونال کمونیستی باید بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بنا شده و دارای یک خط عمومی برای انقلاب پرولتری جهانی باشد. شک نیست که مشکلات زیادی در سازماندهی یک انترناسیونال وجود دارد: انترناسیونالی که باید بر مبنای خط سانترالیزم دمکراتیک فعالیت کند، و در عین حال این موضوع را در نظر بگیرد که نمیتواند درست مثل یک حزب در یک کشور باشد. زیرا واقعیت اینست که انقلابات مختلف در کشورهای مختلف اتفاق می افتد و هر حزب مسئولیت رهبری و پیشبرد انقلاب علیه دولت خودی را بعهده دارد.

نظرات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این مورد، در بیانیه جنبش ما و در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!»، مصوبه ی ۱۹۹۳ اعلام شده است. مقاله‌ای که اخیراً در مجله «جهانی برای فتح» تحت عنوان «کارگران جهان متحد شوید» منتشر شده نیز، درک پایه ای ما از این مسائل را منعکس میکند. امیدواریم که احزاب و سازمانهای آی سی ام ال نظرات ما را مطالعه کرده، آن را مورد ارزیابی قرار دهند. بدین طریق، بحث و مبارزه لازم جهت دست یابی به سطوح عالیتری از وحدت در جنبش بین المللی کمونیستی به پیش خواهد رفت.

تمایل خود ما این است که این نظرات بطور خصوصی در میان تشکلات آی سی ام ال پخش شود. همچنین میخواهیم قطعنامه های شما را همراه با این نظرات در صفوف احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پخش کنیم. زیرا این کار به جو بحث و جدل جدی دامن خواهد زد و ما مطمئن هستیم به روشن شدن نکات مشترک و همچنین اختلافات باقیمانده بین جنبش ما و آی سی ام ال خدمت کرده، اساسی برای تلاشهای قاطعانه جهت دستیابی به وحدت بر یک پایه صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی فراهم میکند. به همین ترتیب، امیدواریم شما این نظرات را در میان احزاب و سازمانهای آی سی ام ال پخش کنید. مطمئنیم که انقلابیون اصیل کمونیست، چه در صفوف ریم، چه در صفوف آی سی ام ال، یا حتی اگر فی الحال در هیچ گروه بین المللی نباشند، از چنین ابتکاری استقبال کرده و توجه کافی به وظیفه اتحاد بین المللی بر پایه ای صحیح خواهند کرد. با درودهای گرم کمونیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

قطعنامه های پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست (آی سی ام ال) اکتبر ۱۹۹۶

پنجمین کنفرانس بین المللی در تاریخ اکتبر ۱۹۹۶ با شرکت ۲۰ حزب و سازمان تشکیل شد. این کنفرانس چهار قطعنامه ی عمده تصویب کرد و همچنین قطعنامه ی مخصوصی بمناسبت شهادت رفیق چارو مازومدار.
احزاب شرکت کننده عبارت بودند از: سازمان مارکسیست لنینیستهای افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ سازمان کمونیست مارکسیست لنینیست، راه انقلابی، فرانسه؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل)، جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ لیگ کمونیست ژاپن؛ سازمان کمونیست لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال)؛ گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ) هلند؛ حزب کارگران کمونیست، نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه؛ یک سازمان انقلابی از زئیر؛ و یک سازمان انقلابی دیگر که خواسته نامش برده نشود.

تحولات سیاسی و اقتصادی در جهان بمثابه شرایط پایه ای برای کار انقلابی

۱ . شدت یافتن بحران عمومی سرمایه داری سقوط رژیمهای سرمایه بوروکراتیک در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی بحران عمیقی برای رویزیونیسم مدرن بود. یکم، این شکستی برای کمونیسم نبود بلکه حقانیت آشکار مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بود.
یک بازار واحد جهانی سرمایه داری احیا شده است. دوم، بهرحال واقعیات عینی، افسانه قدرت بلامنازع سیستم امپریالیستی و یک سرمایه داری فارغ از بحران را که با کمک آنتی کمونیسم مدرن در سراسر جهان تبلیغ میشد، افشا کرده است. سیستم جهانی سرمایه داری با یک بی ثباتی عمومی روبروست.
بحران سیستم امپریالیستی جهانی نتیجه تضاد میان نیروهای مولده و نیروهای تولیدی است. این توسط استفاده از تکنولوژی عالی تشدید شده است.
بین المللی شدن تولید در دوره اخیر به متمرکز شدن سرمایه در چند کشور سرمایه داری صنعتی منجر شده است. همین پروسه در چند شهر بزرگ در کشورهای وابسته به امپریالیسم اتفاق می افتد. از یکطرف، چنین تمرکزی پیش شرط مادی سوسیالیسم را شکل میدهد. از طرف دیگر، این به نابودی بخش بزرگی از نیروهای تولیدی در یک سطح جهانی منجر میشود. بنابراین، تحولات سیستم جهانی سرمایه داری از هر زمان دیگری ناموزون تر شده است. سوم، بحران سیستم سرمایه داری که بسرعت وخیم تر میشود، غارت نومستعمراتی توده های کشورهای ملل تحت ستم و خلقها و پرولتاریا، و (همچنین) توده ها در کشورهای امپریالیستی را بمیزان زیادی تشدید کرده است. تحت چنین شرایطی، تضادهای بنیادین بین بورژوازی و پرولتاریا، بین امپریالیستها و ملل تحت ستم و خلقها، و میان امپریالیستها، حادتر میشود.

۱ ـ الف، اوضاع در کشورهای امپریالیستی

تولید بین المللی توسط فقط چند شرکت چند ملیتی کنترل میشود که در سال ۹۳، ۶۰ درصد از کل سرمایه گذاری جهان را کنترل میکردند. انحصارات بین المللی برای از میدان بدر کردن یکدیگر میجنگند. دست در دست این حرکت، شاهد «لاغر» کردن پروسه تولید در کشورهای سرمایه داری صنعتی و تشدید استثمار در جهان هستیم. بیکاری توده ای یک پدیده دائمی شده است. برنامه های (اداره) بحران که توسط دولت های ضدخلقی به عمل در می آید، دستاوردهای اجتماعی توده زحمتکش را می رباید. در بسیاری کشورها، دولت سرمایه داران انحصاری بطور فزاینده ای توانائی خود برای تخفیف تضادهای طبقاتی را از دست میدهد و خودش هدف نارضایتی فزاینده قرار میگیرد که بصورت بحران سیاسی آشکار و پنهان و برآمد مبارزات و اعتراض توده ای بروز می یابد. مهمترین اعتصابات توده ای تا این تاریخ، اعتصابات فرانسه در دسامبر ۱۹۹۵ بود. علیرغم این، باید بر نفوذ رفرمیسم و رویزیونیسم در میان توده ها غلبه شود. این اوضاع از مارکسیست لنینیست ها، کار سخت کوشانه انقلابی و حمایت از تلاشهای خودجوش توده ها برای سازماندهی خویش را می طلبد.

۱ ـ ب، اوضاع در نومستعمرات و کشورهای وابسته در آفریقا، آسیا و امریکای لاتین

آفریقا قاره ای است که بیشتر از هر جای دیگر به لحاظ اقتصادی توسط استعمار کهن و روشهای نومستعمراتی امپریالیستها و ستم و استثمار سوسیال امپریالیستی به ویرانی کشیده شده است. جامعه آفریقایی یکبار دیگر دچار فروپاشی است. این اوضاع همه توده ها را در یک سرخوردگی عمومی فرو برده و شرایط زندگی نسلهای آینده از میان میبرد. ۳۳ کشور از فقیرترین کشورهای جهان سوم در این قاره واقع است. اضافه تولید جهانی مواد خام، وخیم تر شدن شرایط تجارت با کشورهای امپریالیستی و قرضه های سنگین خارجی از اواخر دهه ۷۰، کشورهای آفریقایی را که به صادرات محصولات کشاورزی و معدنی وابسته اند به حالت رکود کشانده است. بدتر از آن، جابجایی های عظیم توده ها و قتل عامها در قاره آفریقا دامن زده میشود. شرایط عینی در آنجا تشنه فعالیت انقلابی است.
در آمریکای لاتین، امپریالیستها و دولتهای مرتجع برنامه های تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول را به مردم تحمیل کرده اند، که به معنای خصوصی سازی، لیبرالیزه کردن اقتصاد، قرضهای سنگین و رفرمهای ارتجاعی در دولت، در بخش آموزش و بیمه های اجتماعی است.
بیکاری در شهرها و در میان دهقانان فقیر در حال افزایش است. زمینداران و سرمایه داران مالی دارند از این شرایط سود میبرند. در میان انحصارات رقابت بر سر بازارها تشدید می یابد. تمام اینها به موج جدیدی از مبارزه خلق منجر شده است. مبارزات مسلحانه در چیاپاس و گونه ره رو (مکزیک) به جریان افتاده، در پرو ادامه یافته و در کلمبیا تکامل می یابد. اعتصاباتی که توسط پرولتاریا در آرژانتین، برزیل و اوروگونه به راه انداخته میشوند، اهمیت فزاینده ای می یابند. در برزیل و پاراگوئه، مبارزه دهقانان فقیر برای زمین، با مصادره هایی که با اتکا به جنبش

دفاع از خود صورت میگیرد، در حال تکامل به مراحل عالیتری است. همچنین خیزشهایی در میان دانشجویان، زنان و بازنشستگان وجود دارد. بحران سیاسی دارد قوام می‌یابد.
در خاورمیانه، ستم و استثمار امپریالیستی بسیار شدید است، چرا که این منطقه به لحاظ استراتژیک اهمیت دارد. کردها و فلسطینی ها در صف مقدم مبارزه برای رهایی ملی و حقوق دمکراتیک اجتماعی هستند.
در جنوب آسیا، اقتصادهای نیمه فئودالی گرفتار بحران وخیمی هستند. اقتصاد عظیم هند، با صنایع پایه ای و سنگین، توسط کمپرادوریزاسیون فزاینده و ادغام عمیقتر در سیستم سرمایه داری جهانی، از اواخر دهه ی ۸۰ به این طرف رو به ورشکستگی میرود. جنبشهای توده ای رزمنده و - یا - مبارزه ی مسلحانه به درجات مختلف در هند، پاکستان، بنگلادش، سری لانکا و نپال جریان دارد.
فیلیپین، اندونزی، مالزی، تایلند و کشورهای دیگر جنوب آسیا از همان امراض اقتصادی رنج میبرند که مکزیک. وعده صنعتی شدن در شرایطی که کسری موازنه بلاانتهای تجاری و وابستگی به قرض خارجی و سرمایه گذاریهای بورس بازانه برقرار است، کماکان یک وعده دروغین باقی میماند. در فیلیپین، یک جنگ خلق طولانی تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری جریان دارد. در حالیکه در اندونزی اعتراضات دمکراتیک توده ای علیه رژیم سوهارتو برپاست.
در دوره ی اخیر، مبارزه بین انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح در میان خلقها و ملل تحت ستم تمرکز یافته است.

■ ۱ - ج، اوضاع در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی

سقوط سرمایه داری بوروکراتیک و ادغام در تقسیم کار جدید سرمایه داری بین المللی باعث سقوط تولید صنعتی در این کشورها شده است. دولتهای علنا ضد کمونیست که جای رژیمهای رویزیونیست را گرفته اند، در نتیجه یک ویرانی عمومی اقتصادی و اجتماعی ولی همچنین در نتیجه تبعیت آنها از امپریالیستهای غربی، به سرعت بی اعتبار شده اند. بنابراین، بسیاری رویزیونیستهای شناخته شده، یا احزاب رفرمیست چپ با دستاویز قرار دادن ملغمه‌ای از ناسیونالیسم و شعارهای نئولیبرالیستی و سوسیال - دمکراتیک، در انتخابات ها برنده شدند. دار و دسته های رقیب در جنگهای داخلی درگیرند که روسیه امپریالیستی به درجات مختلف در آنها دخالت دارد. این تحولات به وخامت اوضاع بخشهای بزرگی از مردم منجر شده و تضادهای طبقاتی را حدت بخشیده است. این وضعیت، طلایه اعتراضات توده ای در روسیه، لهستان و دیگر کشورها را پدید آورد. بهر حال، در این کشورها هیچ حزب انقلابی پرولتری بوجود نیامده تا بتواند یک نقد پایه ای و همه جانبه از رویزیونیسم مدرن و احیای سرمایه داری انجام دهد.

■ ۱ - د، تشدید تضادهای میان امپریالیستها

تضادها میان گروههای سرمایه داری انحصاری مختلف و میان دولتهای امپریالیستی در حال حاد شدن هستند. از سقوط اتحاد شوروی سابق، ایالات متحده سعی کرده تا جهت ایجاد یک نظم امپریالیستی نوین، نقش یک پلیس بین المللی را ایفا کند. در هر صورت ایالات متحده نتوانسته مشکلات اقتصادی اش را که ناشی از کسری بودجه و کسری موازنه بازرگانی عظیم است، حل کند. مراکز اقتصادهای امپریالیستی جهان، آمریکا، ژاپن، اتحادیه اروپا است. آلمان و فرانسه قدرتمند ترین نیروهای اتحادیه اروپا هستند. در روسیه، بخش اقتصاد دولتی، نظیر انحصارات خصوصی، تلاش میکنند در عین همکاری با شرکتهای چندملیتی های غرب، با آنها رقابت کنند. روسیه کماکان یک قدرت امپریالیستی باقی مانده است.
امروزه امپریالیستها از سازمانهای مختلفی از قبیل سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و گروه هفت، جهت ستم و استثمار خلقهای جهان استفاده میکنند. ژاپن و جمهوری فدرال آلمان به تشکیل نیروهای مداخله‌گر نظامی امپریالیستی پیوسته و در پی کسب کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل هستند تا قدرت سیاسی شان را توسعه بدهند. رقابت درون امپریالیستی، خطر عمومی جنگ را تشدید میکند. سیاستهای امپریالیستی برقراری آرامش و نظم در فلسطین، آمریکای مرکزی، امریکای لاتین اروپای شرقی و روسیه، ناکام شده است.

■ ۲ - دورنمای انقلاب پرولتری جهانی

پایه علمی برای خوشبینی نیروهای انقلابی طرفدار سوسیالیسم و مخالف امپریالیسم، در تضادهای تشدید یابنده میان نیروهای سرمایه داری و روابط تولیدی نهفته است. بهرحال، نه سقوط اتوماتیک امپریالیسم متصور است و نه رشد بلامانع سرمایه داری صنعتی. به حد کافی بی نظمی و بی ثباتی وجود دارد تا ظهور و تکامل نیروهای انقلابی را برانگیزد، اما نیروهای انقلابی باید نسبت به توانائی‌های دشمن در ایراد ضربه به توده ها و نیروهای انقلابی هشیار باشند. زمینه از هر زمان دیگر برای ایجاد احزاب پرولتری و همبستگی بین المللی، ارتقاء سطح جنبش های سوسیالیستی و ضد امپریالیستی به سطحی عالیتر، جهت مبارزه علیه امپریالیسم و دشمن مشترک پرولتاریا و خلقهای جهان آماده است.
امضاء کنندگان: حزب مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ سازمان کمونیست مارکسیست لنینیست، راه انقلابی، فرانسه؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ حزب کمونیست هند (م ل) ؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ پرچم سرخ، سازمان کمونیستی لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال)؛ (بجز پاراگراف اول و نکته ی سوم از بخش یک) گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ)، هلند؛ حزب کارگران کمونیست، نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگوئه.

■ قطعنامه ی دوم، وظایف و دورنماهای مارکسیست لنینیستها و جنبش طبقه ی کارگر

۱ . ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری بسر میبریم. پرولتاریای بین المللی در اتحاد با توده ها و ملل تحت ستم علیه امپریالیسم و برای سوسیالیسم مبارزه میکند. مبارزه برای رهایی ملی و دمکراسی بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است.

۲ . دامن زدن به اتحاد احزابی که توسط مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون هدایت میشوند، و (همچنین اتحاد) با احزابی که برخورد مثبتی نسبت به مائو دارند، جهت مقابله و شکست دادن رویزیونیسم که ما نمیتوانیم با آنها هیچگونه اتحاد ایدئولوژیکی داشته باشیم، ضرورت دارد. (با این حال) نباید اتحاد سیاسی وسیع با همه نیروهای ضد امپریالیست را نفی کرد.

۳ . ما دوباره بر خط انترناسیونالیسم پرولتری که اولین وظیفه عمده اش ایجاد همبستگی میان همه مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان است، تاکید کرده و آن را به پیش میبریم.

ما پرولتاریای جهانی را به عملیات رزمنده هماهنگ علیه بیکاری و وخیم تر شدن وضع اشتغال و دفاع از حقوق کارگران فرا میخوانیم. بیائید علیه سیاستهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی و اقدامات (مربوط به) انعطاف نیروی کار و پس گرفتن دستاوردهای اجتماعی توسط سرمایه داران انحصاری در سراسر جهان مبارزه کنیم.

۴ . وظیفه تاریخی طبقه کارگر پایان دادن به استثمار انسان از انسان از طریق سرنگون کردن سیستم سرمایه داری و ساختن سوسیالیسم و گذر به کمونیسم است. برای دست یافتن به چنین چیزی، لازم است که دولت ارتجاعی از طریق انقلاب مسلح نابود شود. حزب پرولتری باید بیاموزد تا از اشکال مختلف مبارزه جهت انباشت قوای ضروری برای کسب قدرت سیاسی استفاده کند.

۵ . ما از مبارزات توده های تحت ستمی که سلاح بر کف با ستمگران حاکم در فیلیپین، کامبوج، هند، کردستان، مکزیک، کلمبیا، پرو و سایر نقاط مبارزه میکنند حمایت میکنیم. ما همچنین از مبارزات مردم ایرلند علیه امپریالیسم بریتانیا، چچنی علیه امپریالیسم روس، فلسطین علیه صهیونیسم و مبارزات دیگر برای حق تعیین سرنوشت حمایت میکنیم.

۶ . دامن زدن به مقاومت خلقها و ملل جهان سوم علیه غارت اقتصادی امپریالیسم و کمک به آنها، و همچنین مخالفت با دخالت امپریالیستی تحت لوای سازمان ملل یا هرچه که باشد، ضروری است: نظیر (دخالت در) کوبا، کره شمالی، عراق، بوسنی، روآندا، سومالی، هائیتی و جاهای دیگر.

۷ . ما با مردمی که در آفریقا، افغانستان و یوگوسلاوی در نتیجه جنایات امپریالیستها و مرتجعین محلی از نقض حقوق بشر رنج برده اند، اعلام همبستگی میکنیم.

ما خواهان آزادی و حقوق دمکراتیک هزاران هزار رزمندگان انقلابی و رهبرانی از قبیل آبیمال گوسمان و خوزه ماریا سیسون هستیم.

۸ . هر حزب، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو را با شرایط مشخص کشور خود تلفیق میدهد تا اشکال و تاکتیکهای مبارزه جهت دستیابی به اهداف استراتژیک را تعیین کند. انجام و پیشرفت انقلاب و دیکتاتوری دمکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا فقط میتواند در کشورهایی صورت گیردکه توده ها در آنجا توسط احزاب انقلابی شان هدایت میشوند.

۹ . خصلت انقلاب در کشورهای سرمایه داری، سوسیالیستی است.

خصلت انقلاب در کشورهای مربوط به خلقها و ملل تحت ستم، چه نیمه فئودالی باشند یا وابسته، دمکراتیک نوین (ارضی) و ضد امپریالیستی است. پرولتاریای انقلابی برای ادامه انقلاب تا سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه میکند.

در جوامعی که تحت حاکمیت رویزیونیستهای سابق یا فعلی هستند باید تلاشهایی صورت گیرد تا انقلابیون پرولتری و جنبشهای انقلابی توده ای برای سوسیالیسم تشویق شوند.

۱۰ . تاریخ به ما نشان داده که هیچ انقلابی بدون رهبری یک حزب انقلابی مسلح به تئوری انقلابی نمیتواند پیروز شود.

اینکه یک (حزب) پیشاهنگ است یا نه، صرفاً با ادعای خود آن (حزب) تعیین نمیشود. این امر در مبارزه طبقاتی معین میشود. اول، حزب باید پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا باشد. دوم، پرولتاریای انقلابی باید پیشاهنگ توده های خلق باشد.

۱۱ . طبقه کارگر باید جبهه متحد با همه طبقات تحت ستم و نیروهایی که در انقلاب منافعی دارند، بر طبق شرایط هر کشور تشکیل دهد، تا دار و دسته های ارتجاعی در آنجا را شکست دهد. در کشورهای عقب مانده، اتحاد کارگر ـ دهقان پایه هرگونه جبهه ای است.

۱۲ . لازم است همکاری و اتحاد احزابی که توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو هدایت میشوند با توده های زحمتکش، نیروهای ضد امپریالیست و جنبشهای انقلابی در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع دامن زده شود تا امر استقلال ملی، دمکراسی و سوسیالیسم به پیش رود.

امضاء کنندگان:

سازمان مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ سازمان مارکسیست لنینیست، راه پرولتری، فرانسه؛ حزب کمونیست هند (م ل)؛ حزب کمونیست هند (م ل) جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ سازمان کمونیستی پرچم سرخ، لوکزامبورگ؛ حزب کمونیست نپال (یو ام ال): (بجز نکات ۲، ۴، ۸، ۹ و ۱۲)؛ گروه مارکسیست لنینیست (طلوع سرخ)، هلند؛ حزب کارگران نروژ؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا؛ کنگره ی پان آفریکانیست، آفریقای جنوبی؛ انستیتوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگونه؛ سازمان انقلابی زنیر

قطعنامه ۳، تکامل جنبش مارکسیست لنینیستی و جنبش طبقه کارگر در مبارزه علیه رویزیونیسم

۱ . ما باید علیه هر نوع رویزیونیسم مبارزه کنیم. این خطرناک ترین شکلی است که بورژوازی نفوذ فرساینده اش را در درون طبقه کارگر اعمال میکند. بنابراین ایدئولوژی پرولتری باید علیه هرنوع ایدئولوژی رویزیونیستی مبارزه کند. بدون غلبه بر نفوذ

رویزیونیسم به درون صفوف جنبش طبقه کارگر، نه میتوان از موج جدیدی از مبارزه برای سوسیالیسم سخن گفت، و نه از پیروزی انقلاب پرولتری.

۲ . سقوط اتحاد شوروی در سال ۹۱، شکست سوسیالیسم نبود. رویزیونیسم مدرن خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶، به سوسیالیسم خیانت کرد. از آن زمان تاکنون، سرمایه داری احیا شد و شوروی بمثابه یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی ظهور یافت.

۳ . تحت رهبری مائوتسه دون، حزب کمونیست چین قاطعانه رویزیونیسم خروشچفی و سپس برژنفی را محکوم ساخت و با آن جنگید. او رویزیونیسم مدرن را بمثابه رهروان سرمایه داری درون حزب افشا کرد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا برپا شد تا مانع احیای سرمایه داری در چین شده و از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع شود. این یک دستاورد تاریخی بود.

۴ . سقوط اتحاد شوروی همچنین یک شکست عملی تعیین کننده بود که به تضعیف رویزیونیسم مدرن منجر شد. بهر حال، این به حل اتوماتیک مشکل رویزیونیسم نینجامید. مبارزه علیه رویزیونیسم باید تا زمانیکه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی موجود است ادامه یابد. رویزیونیستها، تئوری لنینیستی دولت و لذا ضرورت انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار میکنند. علاوه بر انواع سابق، گرایشات رویزیونیستی گوناگونی ظهور یافته اند. نئورویزیونیستها دلشان میخواهد که رویزیونیسم مدرن را تطهیر کرده و بر موضوع خیانت به سوسیالیسم سرپوش گذارند. لذا، آنها انتقاداتی به تحولات شوروی میکنند. بهرحال، این انتقادات به جوهر مسئله نمیپردازد، چرا که رویزیونیستها احیای سرمایه داری را انکار میکنند. نئورویزیونیسم تمایز میان مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم مدرن را مخدوش میکند. نئورویزیونیستها به مائو و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا، بخصوص تحت عنوان چپ، سکتاریستی، حمله میکنند. آنها به احزاب انقلابی که به مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو اعتقاد دارند، تهمت انشعابگر میزنند. همه احزاب حاضر (در این کنفرانس) حملات علیه مائوتسه دون و همچنین تلاشهایی که برای مقابل قرار دادن مارکسیسم ـ لنینیسم با اندیشه مائو صورت میگیرد را محکوم میکنند.

۵ . در گذشته حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم مدرن جنگید. امروزه، باید با رویزیونیسم مدرن حزب کمونیست چین مبارزه شود. جمهوری خلق چین دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست و حزب کمونیست چین دیگر یک حزب مارکسیست ـ لنینیست نیست. بعد از مرگ مائو، دیکتاتوری پرولتاریا نابود شد و تحت رهبری دن سیائوپین سرمایه داری احیا شد. رفرمهای دن سیائو پین، سوسیالیستی نیست بلکه سرمایه داری است. این وظیفه احزاب مارکسیست ـ لنینیست است که این فریب رویزیونیستی را افشا کرده و کمک شود تا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون اعتبار نوینی در میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش بیابد.

■ امضا کنندگان:

سازمان مارکسیست لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی، آرژانتین؛ حزب کارگران بنگلادش: (بجز نکته ی پنجم)؛ حزب مارکسیست لنینیست آلمان؛ حزب کمونیست هند (م ل)؛ حزب کمونیست هند (م ل) جاناشاکتی؛ حزب کمونیست هند (م ل) دمکراسی نوین؛ حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق؛ کمیته ی مرکزی منطقه ای حزب کمونیست هند (م ل)؛ سازمان کمونیستی لوکزامبورگ (پرچم سرخ)؛ گروه مارکسیست لنینیست هلند (طلوع سرخ)؛ حزب کمونیست فیلیپین؛ اتحاد کمونیستی اسپانیا: (بجز نکته پنجم)؛ انستیتیوی کوه جین گان، تایوان؛ حزب کمونیست انقلابی، اوروگونه؛ سازمان انقلابی زنیر.

■ قطعنامه ی ٤، درباره ی ادامه ی کار کنفرانس بین المللی

۱ . کنفرانس پنجم تصمیم میگیرد که برای برگزاری ششمین کنفرانس طی مدت دو تا سه سال تدارک ببیند تا قدم به قدم، پروسه دستیابی به اتحاد سیاسی ایدئولوژیک بر سر مارکسیسم لنینیسم، و جنبش طبقه ی کارگر بطور بین المللی ادامه یابد.

۲ . کنفرانس پنجم بسیار موفق بود. ۲۰ حزب و سازمان از چهار قاره (در آن) شرکت کردند. جدا از پیشرفتی که در زمینه ایدئولوژیک سیاسی و مبادله عملی مسائل مربوط به تحولات سیاسی اقتصادی و تئوریک و پراتیک مبارزه طبقاتی صورت گرفت که در قطعنامه های مختلف منعکس شده است، کنفرانس بر یک پایه اصولی توسط مباحثه وسیع و صریح پرولتری، علنی و دمکراتیک رقم خورد. این کنفرانس موفق، خلاف مسائلی پیش رفت که در بیرون درباره خصلت کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست مطرح میکنند. تلاش همه شرکت کنندگان که برای اتحاد و پیشرفت مجمع احزاب و سازمانهای انقلابی بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو در مبارزه علیه رویزیونیسم گرد آمده بودند، با احترام متقابل و برابری حقوق، مباحثات مبتنی بر واقعیات عینی و رفتار رفیقانه با یکدیگر رقم خورد.

۳ . شرکت کنندگان در کنفرانس پنجم، کار «گروه هماهنگ کننده» را بمثابه (یک ارگان) ضروری جهت تدارک این کنفرانس برسمیت شناخته، بر آن تاکید کردند.

روش کار این گروه، با پخش سیستماتیک اطلاعات در میان شرکت کنندگان، و توسط تلاشهایی که جهت تبادل دمکراتیک نظرات و همکاری چندجانبه در برگزاری کنفرانس انجام داد، بطور برجسته ای مشخص شده است. گزارش «گروه» درباره تدارک این کنفرانس به اتفاق مورد تایید قرار گرفت. نقطه اتکای «گروه» همانا اصول مقرر شده توسط کنفرانس چهارم بود که توسط کنفرانس پنجم مورد اصلاح و تصویب قرار گرفت.

کارگران سراسر جهان متحد شوید!

قطعنامه های چهارمین کنفرانس منطقه ای

احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

۲۰ دسامبر ۱۹۹۹

قطعنامه درباره جنگ خلق در پرو

این کنفرانس منطقه ای با تکیه بر اصول انترناسیونالیسم پرولتری، بار دیگر عزم خویش به ارتقا وحدت مستحکم با حزب کمونیست پرو و جنگ خلق تحت رهبریش را اعلام می کند.

جنگ خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو قرار دارد، یک واقعه شکوهمند است که از اهمیت عظیمی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کل جنبش بین المللی کمونیستی برخوردار است. در منطقه جنوب آسیا نیز جنگ خلق در پرو مشعل مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را فروزانتر کرده، به روشن کردن راه رهائی میلیونها نفر در این شبه قاره یاری رسانده است. ما قویا از این فصل پر اهمیت در مبارزه انقلابی پرولتری دفاع می کنیم و آن را می ستائیم. ما از آغاز چنین کرده ایم و اینک مصممانه تر به آموختن از درسهای ارزشمند جنگ خلق در پرو برای آغاز و پیشبرد جنگ خلق در کشورهای خود و سایر نقاط کره ارض ادامه می دهیم.

حزب کمونیست پرو برای پشت سر گذاشتن «پیچی در جاده» که در نتیجه دستگیری رفیق گونزالو، صدر و رهبر برجسته حزب کمونیست پرو توسط رژیم فوجیموری (نوکر امپریالیسم آمریکا) پدید آمده، مبارزه می کند. رژیم جلاد، صدر گونزالو را از سال ۱۹۹۲ در حبس انفرادی نگاه داشته است. در ماه های اخیر، حزب و جنگ خلق بر اثر دستگیری رفیق فلیسیانو با ضربه دیگری مواجه شده است. رفیق فلیسیانو، حزب و جنگ خلق را در جریان «پیچ جاده» رهبری کرد. ما قویا و قاطعانه در مبارزه برای لغو حبس انفرادی و آوردن رفیق گونزالو به انظار عمومی، و در دفاع از جان صدر گونزالو و رفیق فلیسیانو در کنار حزب کمونیست پرو و توده های انقلابی آن کشور ایستاده ایم. بعلاوه، ما بار دیگر حمایت خود از مبارزه کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو علیه خط تسلیم طلبانه اپورتونیستی راست که به دنبال توافق صلح با رژیم ارتجاعی است را ابراز می داریم.

ما حمایت خود از حزب کمونیست پرو، همه رزمندگان و خلق قهرمان پرو در تلاشهایشان برای پیشبرد جنگ خلق بسوی پیروزی را اعلام می کنیم. بار دیگر به حضور فعال حزب کمونیست پرو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود می فرستیم و اطمینان داریم که این حزب به ایفای نقش مثبت در دوره پیشاروی همانند گذشته ادامه خواهد داد و به ارتقاء سطح وحدت و تکامل بیشتر جنبش ما بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم یاری خواهد رساند.

رفقا و توده های انقلابی در پرو می توانند مطمئن باشند که منبع عظیمی از همبستگی و حمایت انقلابیون کمونیست و رزمندگان آگاه در منطقه جنوب آسیا را پشتوانه خود دارند. بار دیگر با حرکت دوشادوش رفقای پروئی که با ما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ایدئولوژی واحد ما یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اشتراک دارند، تجدید عهد می کنیم.

قطعنامه درباره دستگیری رفیق فلیسیانو

کنفرانس منطقه ای دستگیری و صدور حکم حبس ابد برای رفیق فلیسیانو (اسکار رامیرز دوران)، رهبر حزب کمونیست پرو و رهبر جنگ خلق را محکوم می کند. این محاکمه بزدلانه که در خفا توسط قضات نقابدار انجام شده، بازتاب خصلت ضد مردمی رژیم فوجیموری و اربابان امپریالیست آمریکائی اوست.

رفیق فلیسیانو مسئولیت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و ادامه جنگ خلق را در دوره «پیچ جاده» که در نتیجه دستگیری رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو به سال ۱۹۹۲ پدید آمده بود، بعهده گرفت. در آن مقطع مهم، رفیق فلیسیانو با نشان دادن بالاترین درجه شجاعت و قاطعیت در برابر دشمن، جنگ خلق را علیرغم کارزارهای عظیم نظامی علیه ارتش رهائیبخش خلق، دلاورانه رهبری کرد. تحت رهبری وی، حزب کمونیست پرو به مقابله با خط اپورتونیستی راستی پرداخت که در مواجهه با ضربات سخت، خواهان دست کشیدن از جنگ خلق بود.

علیرغم دستگیری و محکومیت رفیق فلیسیانو، جنگ خلق در مواجهه با سرکوب سخت و وحشیانه ای که رژیم تبهکار پرو به پیش می برد، ادامه دارد. جنگ ادامه دار خلق، چراغی است که راه را برای کل خلق مبارز انقلابی پرو روشن می کند و مسیر رهائی را نشان می دهد.

در مقطعی که با دشواری و نیز عزم دلاورانه رقم می خورد، احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا همه نیروها و افراد مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، انقلابی، ضد امپریالیست و ترقیخواه را فرا می خوانند که متحدانه به اعتراض علیه حکم حبس ابد برای رفیق فلیسیانو برخیزند، از جان وی دفاع کنند و بخواهند که او از حق ملاقات و سایر حقوق طبیعی زندانیان جنگی برخوردار شود. با توجه به سابقه جنایتکارانه و سبعیت رژیم فوجیموری که نگاه داشتن صدر گونزالو در حبس انفرادی به مدت بیش از هفت سال نمونه ای از آن است، اعتراض و مبارزه بر سر این خواسته ها از اهمیت بسیاری برخوردار است.

بعلاوه کنفرانس منطقه ای همه نیروهای انقلابی در منطقه جنوب آسیا را به حمایت از جنگ ادامه دار خلق در پرو تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو فرا می خواند.

قطعنامه درباره سرکوب دولتی در کشورهای جنوب آسیا

در جنوب آسیا، بخش مهمی از جمعیت جهان زیر یوغ امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات قرار دارد. طبقات حاکمه مرتجع کشورهای این منطقه برای تحمیل استثمار و ستم، سرکوب وحشیانه و افسار گسیخته ای را علیه مبارزان انقلابی و توده های وسیع به پیش می برند.

نوکران امپریالیسم در نپال یعنی طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور حاکم با همدستی امپریالیسم آمریکا، توسعه طلبی هند و کمکهای رژیمهای منفور اسرائیل و پرو، حکومت ترور و سرکوب جنایتکارانه ای را برای متوقف کردن جنگ خلق با شکوه توده های این کشور براه انداخته اند. دستگیری، شکنجه، تجاوز و قتل بکار روزمره مرتجعین این کشور تبدیل شده است. اخیرا مرتجعین، سرکوب را شدت بخشیده که این شامل قتل های مخفیانه و «مفقود الاثر» شدن مبارزان انقلابی و سایر مخالفان است. اما هیچ یک از این اعمال وحشیانه نمیتواند مرتجعین را از سرنوشت محتومشان نجات دهد. جنگ خلق در نپال بناگزیر پیروز خواهد شد و توده های زحمتکش آن

کشور را رها خواهد کرد.

طبقات حاکمه هند نیز سرکوب شدید و استثمار بی رحمانه ای را علیه توده های این کشور پیش می برند. اینان برای تحقق اهداف پوچ خویش یعنی جلوگیری از جنگ قهرمانانه انقلابی که اینک تحت رهبری نیروهای مائوئیست در آندرا، بیهار و داندا کارانیا جریان دارد، به تشدید ترور دست یازیده اند. بطور مشخص صدها انقلابی کمونیست و توده مبارز به بهانه دروغین «درگیری» بیرحمانه به قتل رسیده اند.

توسعه طلبی هند بمثابه سگ نگهبان امپریالیسم در جنوب آسیا عمل می کند. توسعه طلبان هندی به سیاست ارتجاعی خود یعنی به خاک و خون کشیدن مبارزه رهایی بخش ملل و ملیت های گوناگون ادامه میدهند. طبقات حاکمه هند برای پایان بخشیدن به مبارزاتی که در آسام، ناگالند، میزورام و سایر خلقها برای کسب رهایی جریان دارد، جنگ خونینی را تحمیل کرده اند. اینان تحت لوای مبارزه با «عوامل نفوذی پاکستان» کارزار کشتار را علیه خلق کشمیر دامن میزنند. غارت، تجاوز و قتل، عملکرد ارتش ارتجاعی است. هند، زندان ملل است.

طبقات ارتجاعی حاکم در سریلانکا به عملیات نظامی وحشیانه و خونبار خود علیه مبارزه عادلانه خلق تامیل و سایر نیروهای انقلابی و دمکرات آن کشور ادامه میدهند. علیرغم سلطه ترور طبقه حاکم، مبارزه قهرمانانه خلق تامیل برای حق تعیین سرنوشت همچنان به پیش میرود.

طی ماههای اخیر، دستگاه ارتجاعی دولت بنگلادش، موج سرکوب جدیدی را با دستگیری و شکنجه و باجگیری و قتل انقلابیون، مخالفان و توده های آن کشور به راه انداخته است. و همه اینها به بهانه به اصطلاح «سرکوب تروریسم» انجام میشود. هدف نهایی این سرکوبگری، ریشه کن کردن جنبش انقلابی و تحکیم حاکمیت طبقات ارتجاعی است. اما هیچ درجه ای از سرکوب نمیتواند مانع مبارزه انقلابی خلق شود.

طبقات حاکمه در پاکستان و رژیمهای مستبدانه ای که در آن کشور یکی از پی دیگری سر کار می آیند، به لحاظ ماهیت ارتجاعی و سرکوب خلقهای آن کشور شهره خاص و عام اند. آنها اخیرا بار دیگر به حکومت نظامی آشکار روی آورده اند.

به یک کلام کل منطقه جنوب آسیا به شکنجه گاه توده ها تبدیل شده است. خلقهای قهرمان این منطقه مهم جهان به مبارزات قدرتمند مسلحانه و توده ای دست زدند که جنگ خلق مائوئیستی در نپال را شامل می شود. کنفرانس منطقه ای، سرکوب ارتجاعی توده ها را محکوم می کند و خلق های انقلابی منطقه را فرا می خواند که مبارزات خویش برای کسب رهایی و تبدیل جنوب آسیا به گورستان مرتجعین و اربابان امپریالیستشان را شدت بخشند. درگیری های بسیاری بین مرتجعین این منطقه وجود دارد، با وجود این علیه توده ها متحدند و با یکدیگر همکاری می کنند.

مردم منطقه جنوب آسیا، متحد شوید! شانه به شانه خواهران و برادرانتان بجنگید و به سوی رهایی پیش تازید! شما تنها نیستید. مردم سراسر جهان همراه شما هستند!

قطعنامه درباره جنگ خلق در نپال

روز ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آغاز شد. این جنگ خلق با شکوه، نپال عقب مانده را به پایگاه پیشرویی برای مبارزه انقلابی پرولتری تبدیل کرده است. رهبر جنگ خلق نپال، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است که توسط رفیق پراچاندا رهبری می شود. این حزب یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و این امر، بر مسئولیت و عزم ما در آموختن از این حزب و دفاع از آن می افزاید.

جنگ خلق در نپال از آغاز تا کنون با افت و خیز پیش رفته است. اکنون فرآیند برقراری قدرت خلق از طریق سرنگونی حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک آغاز شده است.

جنگ جاری خلق در نپال، نه تنها برای منطقه جنوب آسیا که برای کل جنبش بین المللی کمونیستی، واقعه ای افتخار آمیز است. این جنگ که در پی شکست انقلاب در چین و در ادامه دستاوردهای جنگ خلق در پرو آغاز شده، فراخوان رعدآسایی است برای خلقهای شرق. این جنگ ضربه دیگری است بر رجز خوانی مرتجعین که می گفتند «مارکسیسم مرده است.»

امپریالیسم، توسعه طلبی هند و طبقات حاکمه مرتجع در نپال با هدف نابودی جنگ خلق و قدرت نوبنیاد خلق در این کشور، از همه سو و بهر طریق به آن حمله ور شده اند. اما خواهران و برادران ما در نپال در مقابل این سرکوب سبعانه مقاومت می کنند، فریبکاری رویزیونیستها و فرصت طلبان را افشاء می کنند و با فداکاری و جانبازی های عظیم، در مسیر رهایی پیش میروند.

کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا، تمامی نیروهای مائوئیست، ضد امپریالیست، دمکرات و مترقی را فرا میخواند که از جنگ خلق در نپال پشتیبانی کرده، جنبش قدرتمندی را در همبستگی با این جنگ برپا دارند.

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ناگزالباری
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
حزب پرولتری پوربابنگلا
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست)
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

فراخوان به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی

۲۰ دسامبر ۱۹۹۹

از سوی چهارمین کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا با نگرانی بسیار، احساس مسئولیت رفیقانه و توجه عمیق، این فراخوان را خطاب به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی صادر می‌کند.

رفقا، هر دو شما احزابی هستید که در مبارزه مسلحانه انقلابی و از خود گذشتگی، سابقه قهرمانانه ای بر جای نهاده اید. مبارزاتی که تحت رهبری شما به پیش رفته، همچنان الهامبخش انقلابیون، ترقیخواهان و توده‌های وسیع نه فقط در هند که در سراسر دنیاست. بنابراین کاملا طبیعی است که آنان از خبر درگیریهای مسلحانه بین فعالین و هواداران دو حزب یکه خورده، به شدت نگران شده‌اند.

طبقات حاکمه هند و سایر کشورها نیز بنا به ماهیت ارتجاعی خود می‌کوشند از این وضعیت بهره‌برداری کنند. آنها به حداکثر تلاش می‌کنند با استفاده از این درگیریها، چهره زشتی از نه فقط احزاب شما که کل پروژه کمونیستی ارائه کنند. توده‌ها بدون شک به مضمون تبلیغات پلیدی که این سلاخان بیرحم بشریت به راه انداخته‌اند، وقعی نمی‌گذارند. اما رفقا، باید قبول کنیم که این درگیریها مسلما سئوالاتی جدی در ذهن توده‌های انقلابی پدید می‌آورد. باید قبول کنیم که این درگیریها به سئوالاتی جدی پا می‌دهد که تاثیرات ایدئولوژیک و سیاسی عمیقی بر تصویری که کمونیستها از یک دنیای نوین ارائه می‌دهند بر جای می‌گذارد. این درگیریها، توانائی ما در ایفای نقش پیشاهنگ در متحد کردن توده‌های وسیع جهت مبارزه انقلابی برای برقراری یک جامعه دمکراتیک را به زیر سئوال می‌کشد. یعنی جامعه ای که در آن، توده‌های وسیع از دمکراسی واقعی بهره می برند و دیکتاتوری فقط بر مرتجعین اعمال می شود.

این درگیریها لطمه سنگینی بر امر واحد و مشترک انقلابی کمونیستی ما وارد می‌کند. این درگیریها باید فورا پایان یابد.

ما قصد نداریم وارد بحث قضاوت بر سر دلایل بروز این درگیریها شویم. بدون شک اینها باید جمعبندی شود. ولی مهمترین چیزی که باید قبول کرد اینست که استفاده از زور در حل تضادهای درون خلق به هیچوجه محقانه یا توجیه پذیر نیست. این را از مائو آموخته ایم. تضادهای درون خلق فقط باید از طریق اقناع، توسط مبارزه سیاسی حل شود. این کار هرگز نمی‌تواند با زور انجام شود.

رفقا، شما آگاهید که چگونه این اصل مائوئیستی طی روزهای توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین بکار بسته شد. شما از معیارهای کمونیستی قهرمانانه ای که کارگران پکن برای پایان بخشیدن به درگیریهای مسلحانه بین فراکسیون‌های مختلف گاردهای سرخ در دانشگاه «تسین هوا» جلو گذاشتند، باخبرید. برای این کار، کارگران فقط بر ایدئولوژی و اراده خود متکی بودند. فراموش نکنیم که آنان علیرغم اینکه با بذل جان خویش بهای سنگینی پرداختند، اما بر این سیاست مائوئیستی پافشاری کردند.

در بحث از درگیریهای کنونی اغلب با این بحث روبرو می شویم که: «ما حمله را شروع نکردیم و فقط در مقابل حمله، از خود دفاع کردیم.» این استدلال را هم باید از طریق بکاربست درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی محک زد. می‌دانیم که در بحبوحه درگیریهای گارد سرخ طی انقلاب فرهنگی، این شعار مطرح شد: «با منطق حمله کن، با زور دفاع کن!» این شعار مورد انتقاد قرار گرفت و کنار گذاشته شد. بله، این صحیح است که شرایط فرق می‌کرد. اما درسهایی که طبقه ما در جریان انقلاب فرهنگی کسب کرده و اصول ایدئولوژی ما را نمی توان تحت عنوان ویژگی‌ها یا احساسات برانگیخته شده، نفی کرد.

اعتبار انقلابی احزاب شما، مسئولیت سنگینتری بر دوش هرکدامتان می‌گذارد تا دور باطل حمله و ضد حمله را بشکنید. ما کاملا بر مشکلات و فشارهایی که با آن مواجهید واقفیم، و می دانیم که اجرای سیاست صحیح زمانی که رفقایی را از دست داده اید کار آسانی نیست. شما را فرامی‌خوانیم که استوار بر اصول انقلابی ایدئولوژی ما بایستید. ما هر دو شما را فرامی‌خوانیم که به طور علنی خواست خود مبنی بر خاتمه این درگیریها، و حتی اگر لازم باشد بذل جان در این راه را اعلام کنید. هر یک از شما باید قطع یکجانبه و فوری درگیریها را اعلام کند و از هرگونه عمل تلافی جویانه پرهیز جوید. اینگونه فداکاریها هرگز بی ثمر نخواهد بود. این کار، نمونه افتخار آمیزی از اراده و از خود گذشتگی پرولتری در راه امر خلق بر جای خواهد نهاد. این کار نیروی عظیم افکار عمومی انقلابی را برمی انگیزد که هیچکس نمی تواند آن را نادیده بگیرد. این کار فشار نیرومندی خواهد بود تا امر بد به امر خوب تبدیل شود و بدین ترتیب بار دیگر قدرت ایدئولوژی ما به اثبات برسد.

زمانی که احزاب انقلابی گوناگون در منطقه واحدی فعالیت دارند، گرایشات نادرست در بین کادرها و توده‌ها می تواند

به روابط سنگین بین طرفین دامن بزند و اختلافات سیاسی به تضادهای خصمانه تبدیل شود. و همیشه فرصت طلبان یا حتی عناصر شریری خواهند بود که می کوشند از آب گل آلود ماهی بگیرند. در چنین شرایطی نیاز به خویشتنداری متقابل و بکارگیری عقل سلیم است. هر چه مناطق فعالیت احزاب گسترش یابد، این کار ضروری‌تر خواهد بود. لیکن یگانه روش و پایدارترین راه برای برخورد به چنین مسائلی، منجمله به مسئله گسترش منطقه فعالیت احزاب، عمق و وسعت بخشیدن به مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی است. یعنی عمق و گسترش مبارزه در بین توده ها، سطوح مختلف حزب، و زمانی که لازم باشد، مبارزه علیه دیدگاه های سیاسی مخالف.

توده های انقلابی که سازندگان واقعی تاریخند را هرگز نمی توان از حق دانستن، محک زدن و درگیر شدن با نظرات مختلف و نتیجه گیری کردن، محروم کرد. بعلاوه، یک خط انقلابی در مواجهه با مصاف ها و حتی تحریکات است که می تواند قدرتش را از طریق به دست آوردن حمایت مردم نشان دهد. یک حزب به هیچ طریق نمی تواند «محفوظ» بماند مگر با مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی. مسلما یکی از نتایج منفی درگیریها اینست که درست در زمانی اتفاق می افتد که جنبش کمونیستی در هند نیازمند مبارزه بیشتر و عمیقتر بر سر مسائل اصلی خط سیاسی و ایدئولوژیک است. چنین درگیریهایی در این مبارزه ضروری اختلال ایجاد کرده، آن را مخدوش می کند.

رفقا، بار دیگر، با روحیه همبستگی کمونیستی و انتظارات بسیاری که از توان سنت انقلابی شما داریم، از هر دو شما می خواهیم که به طور یکجانبه و بی درنگ این درگیریها را قطع کنید و برای اینکار یک اعلانیه علنی منتشر کنید. این نیاز عاجل امروز است. ما احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا بنوبه خود اعلام می کنیم که آماده همکاری برای کمک به خاتمه این درگیریها هستیم.

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ناگزالباری
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
حزب پرولتری پوربا بنگلا
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مائوئیست)
مرکز کمونیستی انقلابی هند (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

درباره قتل جبونانه سه عضو رهبری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق)

۵ ژانویه ۲۰۰۰

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به کمیته مرکزی حزب کمونیست هند
(مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق)

رفقای عزیز،

کمیته ما با اندوهی عظیم از جان باختن رفقا «آدی ردی» (شیام)، «آرمردی سانتوش ردی» (ماهه ش) و «سیلام ناره ش» (مورالی) به دست طبقات حاکمه ارتجاعی هند با خبر شد. هر سه این رفقا به مثابه اعضای کمیته مرکزی حزب شما، نقشی رهبری کننده در پیشرویهای حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) بازی کرده بودند. فقدان آنان تمامی کمونیستها و انقلابیون راستین را در سراسر جهان و هند اندوهگین کرده است.

دشمن، این رفقا را در اسارت کشت و سپس اجسادشان را به صدها کیلومتر دورتر منتقل کرد. این قتل نقطه اوج کشتار صدها تن از سایر رهبران و اعضاء و هواداران حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) طی چند سال گذشته است. اینبار نیز مقامات همانند سایر موارد کوشیده اند قتل جبونانه زندانیان غیر مسلح را کشته شدن در جریان «درگیری» وانمود کنند. نیروهای انقلابی و مترقی در هند و سایر کشورها این عمل بزدلانه را افشاء و محکوم می کنند.

شما میلیونها توده ستمدیده را در مناطق گسترده ای از هند برانگیخته اید، نشان داده اید که «شورش بر حق است» و تنها از طریق جنگ خلق می توان دشمنان قدرتمند یعنی امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را شکست داد. حزب شما خود را بر ایدئولوژی پرولتری که توسط مارکس و لنین و مائو تکوین و تکامل یافته متکی کرده و برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین در هند به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری با هدف کمونیسم نبرد می کند. به همین دلایل است که دولت ارتجاعی هند دیوانه وار و وحشیانه به حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (جنگ خلق) حمله می کند. اما هیچ حدی از ترور و وحشیگری، طبقات ارتجاعی را از سرنوشت محتومشان نجات نخواهد داد.

رفقا، علیرغم این ضربه ناگوار، کمیته ما و احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطمینان دارند که حزب شما اندوه خویش را به نیرو تبدیل خواهد کرد و امر پرولتاریا و توده های ستمدیده در هند را به پیش خواهد برد. شکست نهائی طبقات ارتجاعی حاکم، پاسخ خونفشانی رفقا «آدی ردی»، «سانتوش ردی» و «ناره ش» خواهد بود.

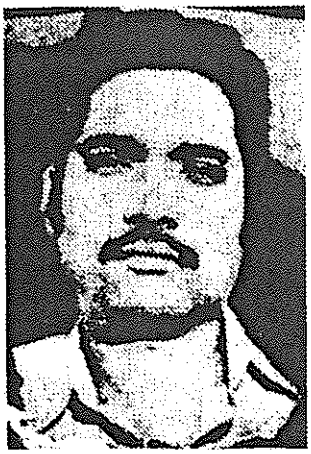

اطلاعیه به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد جان باختن سیراج سیکدار

دوم ژانویه ۲۰۰۰

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

دوم ژانویه ۲۰۰۰، بیست و پنج سال از قتل بیرحمانه رفیق سیراج سیکدار به دست رژیم ضد مردمی بنگلادش می گذرد. در آن زمان، شیخ مجیب در راس رژیم بنگلادش قرار داشت. طبقات ارتجاعی بنگلادش از سیراج سیکدار هراس و نفرت داشتند، زیرا بنیانگذار و رهبر حزب پرولتری پوربا بنگلا بود. این حزب طی فقط سالهای پر تلاطم اوایل دهه ۱۹۷۰ موفق شد توده ها را به میدان بکشاند و حاکمیت امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را به مصاف بطلبد. سیراج سیکدار مظهر یک آینده متفاوت برای بنگلادش و میلیونها مردم دربند بود. او آینده انقلاب دمکراتیک نوین و پیشرفت واقعی به سوی سوسیالیسم و کمونیسم را نوید می‌داد. به همین خاطر، ستمگران نتوانستند وجودش را ـ حتی در اسارت ـ تحمل کنند. پس بدون برگزاری محاکمه، سیراج سیکدار را اعدام کردند و رئیس جمهور کشور علنا در مورد این عمل زبونانه، در مجلس داد سخن داد.

رفیق سیراج سیکدار اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را دریافت و از جنبش ناگزالباری در هند آموخت. او مبارزه بیرحمانه ای را علیه رویزیونیسم که قبل از آن بر جنبش کمونیستی بنگلادش غلبه داشت، به پیش برد. سیراج سیکدار در جوانی به قتل رسید، با وجود این خدمات بسیار مهمی در تلفیق مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم با شرایط مشخص بنگلادش انجام داد. او برای تحلیل مائوئیستی از ویژگی های کشور و با هدف آغاز و حفظ و گسترش جنگ خلق به مثابه تنها راه رهائی خلق بنگلادش، بسیار تلاش کرد. سیراج سیکدار به برخی ویژگی های بنگلادش توجه بسیار مبذول داشت. مثلا اینکه، بنگلادش جمعیتی زیاد و متمرکز دارد، از حیث جغرافیائی دلتای رودخانه است و بخش عمده خاک کشور در فصل باران، زیر آب می رود. سیراج سیکدار گفت که از همین مسئله می توان برای غلبه بر عوامل نامساعدی مثل زمین هموار و مساحت نسبتا کم که دست دشمن را در استقرار سریع قوای برتر برای محاصره و سرکوب نیروهای انقلابی باز می گذارد، استفاده کرد.

سیراج سیکدار مظهر جرات کردن بود: جرات گرفتن مسئولیت ایجاد یک حزب پیشاهنگ که هدفی جز رهائی کامل خلق و رسیدن به کمونیسم در دستور کار ندارد. جرات آغاز مبارزه

مسلحانه. جرات تدوین یک خط سیاسی حتی زمانی که این خط، متفاوت از سیاستهای احزاب مائوئیست با تجربه تر بنظر می رسد. سیراج سیکدار جرات کرد که حزب پرولتری پوربا بنگلا را در دوره ای که هنوز یک حزب نورس بود، در راس همه مردم در نبرد علیه طبقات حاکمه پاکستان قرار دهد. این دوره ای بود که سایر نیروهای اپوزیسیون منجمله رهبران «عوامی لیگ» به هند گریخته، شیخ مجیب نیز تسلیم پاکستان شده بود. به یک کلام، سیراج سیکدار تجسم این حکم مائو بود: «جرات مبارزه کردن، جرات پیروز شدن».

طی بیست و پنج سالی که از قتل سیراج سیکدار می گذرد، انقلاب در بنگلادش افت و خیزهایی را شاهد بوده است. انقلاب با دشمنی قوی و مصمم روبروست که تماما به امپریالیسم و توسعه طلبی هند متکی است. این واقعیتی اثبات شده است که حفظ و گسترش جنگ خلق در شرایط بنگلادش، کار دشواری است. در صفوف مائوئیستها، مبارزات دو خط مکرری بر سر اینکه آیا بکاربست استراتژی پایه ای مائوئیستی انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ درازمدت خلق در آن کشور امکانپذیر است یا نه، و چگونه می توان آن را به پیش برد، به راه افتاده است.

در تمامی مباحث سیاسی که میان نیروهای انقلابی آن کشور جریان دارد، سیراج سیکدار به مثابه یک نقطه رجوع اجباری خودنمایی می کند. بدون شک تکوین یک خط صحیح در بنگلادش مستلزم بررسی و محک زدن نکات صحیح و ناصحیح در خطوط و سیاستهای سیراج سیکدار است. و روشن است که چنین برخوردی کاملا با میراث سیراج سیکدار یعنی تفکر انتقادی خوانایی دارد. اما تاریخ نشان داده که شالوده پیشرفت باید بر خدمات مثبت سیراج سیکدار به تئوری و عمل انقلابی در بنگلادش ریخته شود.

در بیست و پنجمین سالگرد جان باختن سیراج سیکدار، ما از گذشته ها یاد می کنیم اما کانون توجه ما، آینده است. سیراج سیکدار انرژی خویش را وقف این امر کرد و برای تحققش خون داد. توده های کارگر و دهقان و روشنفکران انقلابی در بنگلادش، کماکان بار عظیم امپریالیسم و طبقات مرتجع بومی را در اشکال کهنه و جدید بر دوش دارند. نیاز به انقلاب، نیاز به جنگ خلق، به هیچوجه کنار نرفته است.

بار دیگر از سوی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، حمایت انترناسیونالیستی پرولتری خود را از پیروان کنونی سیراج سیکدار یعنی حزب پرولتری پوربا بنگلا اعلام می کنیم. اطمینان داریم که آنان با بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در شرایط بنگلادش، و با اتکاء بر میراث سیراج سیکدار و همزمان آموختن از درسهای مثبت و منفی چند دهه اخیر، بر تمامی مشکلات پیروز خواهند شد و فصول نوین شکوهمندی از تاریخ مبارزه پرولتری انقلابی در بنگلادش را خواهند نوشت.

زنده باد میراث انقلابی سیراج سیکدار!
زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

اطلاعیه
حزب کمونیست مائوئیست

در این اول ماه مه درخشان و پیروزمند و فوق العاده، کمونیستهای ایتالیا به پرولترها و خلقهای سراسر جهان، به احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی اعلام می کنند که حزب کمونیست مائوئیست در کوره مبارزه طبقاتی و پیوند تنگاتنگ با توده ها تاسیس شده تا بار دیگر پرچم انقلاب سوسیالیستی را در ایتالیا به اهتزاز در آورد؛ تمامی پرولترهای پیشرو را تحت پرچم مائوئیسم متحد کند؛ استراتژی جنگ خلق را در شرایط این کشور بکار بندد؛ و دست به عملی نوین برای کسب قدرت و پیشروی پیروزمندانه بسوی سوسیالیسم و کمونیسم بزند.

اول ماه مه ۲۰۰۰:
زنده باد حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

در دنیای امروز، موج عظیم و نوین انقلاب پرولتری جهانی در حال نزدیک شدن است. بلندترین خیزاب های این موج، جنگ خلق در پرو و نپال است که تحت رهبری مائوئیستها جریان دارد؛ و نیز جنگهائی که در هند و فیلیپین و ترکیه برپاست. در بسیاری کشورهای دیگر، توده ها سلاح بر کف بپا خاسته اند؛ هر چند که رهبری این مبارزات با پرولترها و احزاب کمونیست راستین آنان نیست. بحران در بطن نظام امپریالیستی عمق می یابد. نظام موجود هیچ راه حلی برای این بحران ندارد. امپریالیستها اگر چه همه قدرت نظامی خویش را برای حفظ موجودیتشان بکار گرفته اند، اما حتی نمی توانند در نشست های بین المللی خود آرامش برقرار کنند. پرولترها، بیکاران، زنان و جوانان بطور فزاینده ای نیاز به انقلاب در شکل جهانشمول جنگ خلق برای نابودی نظامی که بر استثمار و ستم و سرکوب و راسیسم و جنگ استوار است را احساس می کنند. این تنها راهی است که به کسب قدرت بوسیله پرولتاریا و توده ها و رهائی آنان می انجامد.

این فریاد از کوهستان آند تا هیمالایا، از واشینگتن تا برلین، از استانبول تا بمبئی، از بوگوتا تا رم طنین می افکند که:

زنده باد اول ماه مه

تحت پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

جنگ خلق تا کمونیسم!

ما کمونیستها در دل طبقه کارگر کشور خود، در میان پرولترها و مهاجران تحت استثمار، بیکاران و تهیدستان است که مبارزه را سازمان می دهیم، آگاهی را بالا می بریم و رهبری و کادرها را جهت گسترش و تشدید مبارزه طبقاتی و تبدیل آن به مبارزه سیاسی توده ای برای سرنگونی حکومت بورژوائی، و مبارزه با رفرمیسم و انتخابات گرائی، مسالمت جوئی و اپورتونیسم پرورش می دهیم. ما برای سازماندهی شورش زنان به مشابه نیروی قدرتمندی در مبارزه و تحول انقلابی فعالیت می کنیم. ما جوانان شورشگر را به نبرد علیه سرکوب دولتی و ستم روزمره فرا می خوانیم. ما از زندانیان سیاسی انقلابی دفاع می کنیم و جبهه متحد انقلابی را بر پا می داریم.

اول ماه مه ۲۰۰۰

شادباش کمیته

با شور و شوق و سربلندی، تاسیس حزب کمونیست مائوئیست در ایتالیا را که یکی از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، شادباش می گوئیم. این حزب وظیفه رهبری پرولتاریا و توده های انقلابی برای سرنگونی طبقه حاکمه امپریالیستی در ایتالیا به مثابه بخشی از پروسه واحد جهانی انقلاب پرولتری و حمایت صمیمانه از این امر در تمامی کشورها را بر دوش دارد.

تاسیس حزب کمونیست مائوئیست نشانه جهش عظیم و شجاعانه ای است که در پی دو دهه مبارزه دشوار سیاسی و ایدئولوژیک و پراتیک انقلابی انجام می گیرد. رفقا این مبارزه را از محافل محلی آغاز کردند، به یکدیگر پیوستند، از همان آغاز در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شرکت جستند، و برای به اهتزاز در آوردن پرچم انقلاب پرولتری در ایتالیا و به دوش گرفتن مسئولیت رهبری آن مبارزه کردند. طی این پروسه، رفقا برای بکاربست اصول جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط خاص ایتالیا، تبدیل این خط به یک نیروی مادی از طریق اتحاد با همه کسانی که می توان با آنان متحد شد، و آغاز پایه گیری در میان توده ها بویژه پرولتاریا تلاش کرده اند.

همانگونه که می دانیم، در هر کشور تاسیس حزب فقط گام اول در این راه است. حزب بعد از تاسیس کماکان باید رشد کند، نفوذ توده ای خود را پیگیرانه رشد و تکامل دهد، فهم خویش از خط صحیح را عمق بخشد و بدین طریق قویتر شود. این پروسه مداوم در سراسر حیات حزب وجود خواهد داشت. حزب باید در جریان مبارزه طبقاتی که شامل مبارزه دو خط درون حزب و نیز علیه هر شکل رویزیونیسم است، ساخته شود.

همانگونه که جنبش ما به هنگام تصویب ایدئولوژی خود در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» اعلام کرد: «تئوری جنگ خلق که بوسیله مائوتسه دون تدوین شده است، در تمامی کشورها کاربرد جهانشمول دارد؛ هر چند این تئوری می باید بر حسب شرایط مشخص هر کشور به اجرا، درآید، و

تاسیس شد!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خاصه راه انقلاب در دو نوع عموما متفاوت کشورها یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه را در نظر بگیرد.» درک جنبش ما از جهانشمول بودن آموزه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در مورد جنگ خلق یک جنبه مهم است که ما را از سایر گرایشات درون جنبش بین المللی کمونیستی متمایز می کند. در کشورهای امپریالیستی نیز همانند کشورهای تحت سلطه، کار کمونیستها قبل از آغاز جنگ انقلابی، تدارک کسب قهرآمیز قدرت سیاسی است. تاسیس و تقویت حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست یک جنبه کلیدی از پیشبرد رهبری مبارزه انقلابی از دل پیچ و خم های ناگزیر، پیچیدگی ها و «کشش های» گوناگونی است که در هر پروسه انقلابی وجود دارد.

در ایتالیا، تجارب ارزشمندی از انواع مبارزه و حتی مبارزه مسلحانه علیه دولت ارتجاعی وجود دارد. لیکن این مبارزات نتوانست به جنگ انقلابی توده ها تکامل یابد. باید از این تجارب جمعبندی کرد و درسهای صحیحی از آن گرفت. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باید خلاقانه در شرایط مشخص هر کشور بکار بسته شود. در انجام اینکار، «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تاکید می کند که انقلاب اکتبر کماکان نقطه رجوع اساسی برای استراتژی و تاکتیک های مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی در کشورهای امپریالیستی است. حزب باید از افتادن به انواع دامچاله های رویزیونیسم راست و «چپ» بپرهیزد، آگاهی سیاسی توده ها را ارتقاء دهد و آنان را در مبارزه انقلابی رهبری کند. و بدین ترتیب، هنگامی که یک اوضاع انقلابی بوجود آمد و برپائی یک جنگ خلق راستین ممکن شد، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت را تدارک ببیند و آغاز کند.

به قول لنین، ایده ال کمونیستها نه منشی تریدیونیون شدن بلکه تریبون مردم شدن است. یعنی کمونیستها در پی رهبری ایدئولوژیک و عملی بخشهائی از جامعه هستند که نیاز خود به این امر را با فریاد اعلام می کنند. بعلاوه کمونیستها می خواهند به اعماق جامعه بروند و بخشهای قدیم و جدید پرولتاریا و توده های بیشتری را رهبری کنند. یکی از وظایف حزب، جذب و تربیت نیروهای جدید بویژه انقلابیون جوانی است که در دوره رواج اغتشاش فکری، پا به میدان می گذارند. پرورش نسل نوین کمونیستها مستلزم مبارزه قاطعانه با ایدئولوژیهائی است که بر سر کسب نفوذ در میان این نسل با ما رقابت دارند. یک نقطه قوت مشخص حزب شما، اهمیتی است که برای رها کردن خشم زنان به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب قائلید. این نیرو می تواند پیروزی یا شکست را در راه کسب قدرت در ایتالیا و ادامه تحول جامعه در مسیر تحقق جامعه بی طبقه در سراسر جهان رقم بزند.

شما مدافع و پشتیبان جنبشهای انقلابی در سراسر جهان و جنگ های خلق نظیر آنچه در پرو و نپال پیش می رود هستید که برای انقلاب در ایتالیا و انقلاب جهانی حائز اهمیت بسیارند. شرکت شما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز عامل مساعدی است تا حزب کمونیست مائوئیست بتواند تجاربی غنی که این جنبش از کشورهای متعدد بدست آورده را جذب کند.

امروز، کل جهان مملو از تضادها و تلاطمات است. آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، مراکز توفانی انقلاب پرولتری جهانی را تشکیل می دهند. دلایل بنیادینی وجود دارد که باعث می شود در این سه قاره عموما یک اوضاع انقلابی حاکم باشد؛ هر چند که این اوضاع نیز افت و خیزهای خود را دارد. با وجود این، تضادهای اصلی دیگر جهان نیز در حال حدت یابی است. تشدید همین تضادها است که به برپائی جنگ ارتجاعی در منطقه بالکان، یعنی درست بیخ گوش ایتالیا انجامیده است. مسلم است که ایتالیا از احتمال بروز یک خیزش و از هم گسیختگی قهرآمیز در آینده که گشایش های انقلابی را به همراه خواهد داشت، مصون نیست. خلاصه آنکه، به قول «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»: «در این کشورها، اوضاع انقلابی زود به زود تکوین نمی یابد، لیکن تضادهای اصلی سرمایه داری را در خود متمرکز می کند.» شرکت مستقیم و پر حرارت و فزاینده امپریالیسم ایتالیا در ماجراهای خونینی که با هدف بسط حوزه نفوذ و گرفتن سهم خویش از تجدید تقسیم امپریالیستی جهان انجام می گیرد، فریاد خشم توده ها علیه این جنایتکاران را رساتر کرده، مبارزه را حدت بخشیده، به تضادهای فراوانی دامن زده است. شما رفقا، عوامل بروز احتمالی یک بحران سیاسی و اجتماعی سراسری در ایتالیا را خاطر نشان کرده اید.

تاسیس حزب کمونیست مائوئیست، بسیار به موقع انجام شد. شرایط عینی موجود، و موقعیت تضادهائی که زمینه انجام فعالیت حزب شما محسوب می شود، مساعد است. پختگی جنبش ما در سطح بین المللی به مثابه مرکز سیاسی جنینی مائوئیستهای جهان نیز یک عامل مساعد دیگر به شمار می آید.

شادمانیم از اینکه حزب شما مصمم است فرصت را دریابد و مسئولیتهایش را به انجام رساند. این یک ضرورت عاجل برای انقلاب در ایتالیا و انقلاب جهانی است. پیروزیهای بزرگ، تلاشهای عظیم می طلبد. و ما در این تلاش قهرمانانه، برایتان آرزوی پیروزی داریم.

زنده باد حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

بیست سال تداوم جنگ خلق

محاصره و ضد محاصره در پرو

طی سال گذشته، جنگ خلق در پرو همچنان شاهد افت و خیزهایی بود. ضربات سختی را متحمل شد و در عینحال، ضربات سختی نیز بر دشمن وارد کرد و با موفقیت همه تلاشهایی که برای نابود کردنش انجام گرفت را پس زد.

نقطه عطف این دوره از نظر طبقات حاکمه پرو و حامیان امپریالیست آنان روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۹ بود. در این روز فلیسیانو که کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو را از بعد از دستگیری صدرگونزالو در سال ۱۹۹۲ رهبری کرده بود، به اسارت در آمد. رفیق فلیسیانو سرانجام بعد از هفت سال عقب زدن و خنثی کردن حملات پی در پی حکومت، در «عملیات محاصره» به چنگ دشمن افتاد. در این عملیات چند هزار سرباز شرکت داشتند و از نیروی هوایی نیز استفاده شد. محل انجام این عملیات دره ها و ارتفاعات شرقی ایالت «خونین» بود. اوائل ماه ژوئیه، قوای حکومتی به منطقه هجوم برده، به تجاوز و آزار و قتل دهقانان کچوا زبان در مسیر خود پرداخته، مرغها و گاوهایشان را کشته و محصولاتشان را ربودند. این اقدام برای محروم کردن مائوئیستها از جذب نیروی مردمی و حل مسئله خوراک انجام شد. تعداد بسیاری از دهقانان را به پایگاههای نظامی بردند و در آنجا مورد تهدید و شکنجه قرار دادند تا از آنها اطلاعات کسب کنند. اما تنها چیزی که حاصلشان شد اعتراض و تنفر توده ها بود.

از آنجایی که پیش از این بارها خبر دستگیری رفیق فلیسیانو به دروغ اعلام شده بود، رژیم مجبور شد او را در برابر نمایندگان خبرگزاریها به نمایش بگذارد. فلیسیانو را پشت یک شیشه کلفت ضد صدا قرار داده بودند تا ماجرای تحقیری که از جانب صدر گونزالو در سخنرانی معروف قفس نصیبشان شد، تکرار نشود. محض اطمینان موسیقی بلندی نیز از بلند گوی سالن پخش میشد و خدمتکاران با گیلاسهای مشروب از خبرنگاران پذیرایی می کردند. رفیق فلیسیانو آرام زیر حرارت نورافکن های عظیم ایستاد و مشت راستش را به نشانه روشن ادامه جنگ خلق بالا برد. او نیز مانند صدر گونزالو در یک دادگاه دربسته نظامی به اتهام خیانت، به حبس ابد محکوم شد.

یک اقدام تکان دهنده ویژه که در ابراز خشم نسبت به این حرکت جنایتکارانه رژیم انجام گرفت، از سوی زندانیان سیاسی ترکیه بود. ۷۸ زندانی سیاسی در اسارتگاه عمرانیه استانبول، متن نامه ای را امضاء کردند که در آن از «مشت انقلابی رفیق فلیسیانو» تجلیل شده و چنین آمده بود که جنگ ادامه دار خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو یک منبع الهام برای «مقاومت و انقلاب» در ترکیه و سراسر جهان است.

کمی بعد اعلام شد که رفیق خولیو مسئولیت رهبری حزب را بعهده گرفته است.

شادمانی و پیشگویی های فوجیموری مبنی بر اینکه به یک پیروزی سریع و قطعی نظامی دست خواهد یافت، بعد از چند ماه نقش بر آب شد. این زمانی بود که تعرض حکومت تحت عنوان «عملیات نابودسازی» علیه ارتش انقلابی در ایالات «خونین» و «آیاکوچو» به شکل مفتضحانه ای شکست خورد. طی ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۹۹، دشمن کوشید ارتش رهائی بخش خلق را در عملیات «چکش و سندان» به شعاع صد کیلومتری حاشیه رودخانه «انه» محدود کند و سپس نیروی هوایی و ارتش بتواند آنان را بر «سندان» پایگاههای نظامی و استحکامات موجود بکوبد. اما ارتش رهائیبخش خلق در یک سلسله نبردهای سخت جنگید و پیروز شد و بالاخره حلقه محاصره را شکست. به گفته شخص فوجیموری، بدترین ضربه ای که از سال ۱۹۹۲ تا به حال در یک عملیات نصیب ارتش ارتجاع شده بود، سقوط یک هلیکوپتر حمل و نقل مدل ام. ۱۷ توسط رزمندگان تحت رهبری حزب کمونیست پرو بود. این هلیکوپتر چند افسر عالیرتبه را حمل میکرد. در این عملیات سرهنگی که در دستگیری رفیق فلیسیانو نقش داشت بهمراه چند افسر و یک گروهبان کشته شدند. دولت در گزارش اولیه خود، کشته شدن چهار سرباز دیگر را نفی کرد. بسیاری از ۲۶ پرسنل دیگری که در هلیکوپتر بودند منجمله ژنرال فورنیه زخمی شدند. این شخص مسئول اطلاعات در جریان دستگیری رفیق فلیسیانو بود. فورنیه که زخمی شده بود خود را در جنگل پنهان کرد و به مدت چند روز مفقود الاثر بود تا اینکه بالاخره وی را یافته و به پشت خطوط حکومت بازگرداندند. دست راست فوجیموری، یعنی ولادیمر مونتسینوس که مامور سابق سازمان سیا و رئیس فعلی پلیس مخفی پرو است، شخصا نمایش تلویزیونی تسلیم رزمندگان تحت رهبری حزب کمونیست پرو را کارگردانی میکرد. بنابراین وقتی که هلیکوپتر در حال فرود هیئت اعزامیشان در برابر چشم آنها منفجر شد، این واقعه یک تحقیر شخصی برای مونتسینوس تلقی شد.

در نوامبر ۱۹۹۹ عملیات کمین در روستای ویزکاتان انجام گرفت که طی آن یک سروان کشته و هشت سرباز طی نبردی طولانی زخمی شدند. در یک عملیات کمین دیگر، هلیکوپتری که برای حمل سربازان زخمی فرود آمده بود، توسط یک تله که با چوب خیزران درست شده بود، منفجر شد و از کار افتاد. اینها بخشی از نبردهای «خونین» و آیاکوچو بود که مهر شکست را بر «عملیات نابودسازی» کوبید. حکومت در این عملیات بیش از هر چیز بر هلیکوپترهای توپدار متکی بود. اما سربازانش توانایی مقابله با چریکها بر روی زمین را نداشتند.

اگر چه جزئیات کمی از نبردها داریم، اما میتوان از یک سلسله عملیات انقلابی پیش از برگزاری انتخابات ماه آوریل و طی آن در دره های حاشیه رودخانه و کوههای این

منطقه نام برد. یعنی از ارتفاعات ساتیپو تا هوانتا و لامار.

در این دوره نیروهای تحت رهبری حزب کمونیست پرو در مسیر رودخانه هوایاگا نیز دست به عملیات زدند که این شامل استانهای سن مارتین، هواناکو و اوکایالی می شود. اوایل آوریل ۲۰۰۰ در جریان نبردی که در جاده اصلی نزدیک تینگو ماریا انجام گرفت، یک گشت پلیس مجبور به فرار شد و وسیله نقلیه این تیم توسط چریکها نابود شد. اواخر همین ماه یک تیم دیگر پلیس در بزرگراه نزدیک آیاکوچو مورد حمله قرار گرفت و نابود شد. برخوردهایی نیز در شمال دره هوایاگا صورت گرفت.

طی سال گذشته، اخباری از انجام عملیات نظامی در مناطق دیگر کشور منجمله منطقه شمالی آنکاش به بیرون درز کرد.

یک حرکت برجسته دیگر از جانب جنگ خلق در ماه فوریه ۲۰۰۰ رخ داد. در این تاریخ زندانیان تحت رهبری حزب کمونیست پرو، زندان بدنام یانامایو در استان پونو را به مدت چند روز اشغال کردند و از این مبارزه بعنوان «یک پیروزی بزرگ سیاسی و نظامی و روحی برای حزب و انقلاب» نام بردند. نیروهای ضد شورش که بدرون زندان رفته بودند، پیش از آنکه به محاصره درآید و به دام بیافتند، یکی از زندانیان را به قتل رساندند، زندانیان با عمل پیروزمندانه خود، اعزام اجباری خود به سلولهای مخصوص تنبیه و انتقال به زندانهای بدتر را محکوم کردند و گفتند که هدف از این سیاست، در هم شکستن و کشتن زندانیان است. آنها بر این خواسته پافشاری کردند که بعنوان زندانی جنگی به رسمیت شناخته شوند و با آنان به مثابه انسان رفتار شود. آنان مبارزه مداومی که در دفاع از جان صدر گونزالو جریان دارد را بیش از پیش تقویت کردند. یادآوری می کنیم که صدر گونزالو در سلول زیرزمینی پایگاه دریایی کالائو، در حبس انفرادی کامل بسر می برد. رفیق فلیسیانو نیز در همان مجتمع که به قبرهای زیرزمینی مشهور شده، زندانی است. زندانیان خواست تعطیل این اسارتگاه را جلو گذاشتند. این خواسته از طریق انجام تظاهرات پشتیبانی و آکسیونهای دیگر در کشورهای گوناگون انعکاس یافته است.

زندانیان در روز هفتم فوریه که نخستین روز شورش آنان بود، اطلاعیه ای صادر کردند که چنین آغاز میشد: «با درودهای انقلابی به پرولتاریای کشور و خلق پرو، به پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان» آنان تاکید کردند که مبارزه شان به هدف افشاگری و مخالفت نه فقط با حکومت فوجیموری و مسئولین زندان ، بلکه با «خط رویزیونیستی و تسلیم طلبانه مدافع توافق صلح» انجام میگیرد. این خط در پی وجه المصالحه قرار دادن خون خلق و منجمله خون صدها زندانی است. زندانیان به تقبیح «سیاست عفو و ادغام» پرداختند که معنایش آزادکردن زندانیان در برابر گردن گذاشتن آنان به ادامه سلطه امپریالیستها، سرمایه داران بوروکرات و ملاکان بر پرو است. این مبارزه اهمیت ویژه دارد زیرا آنچه حزب کمونیست پرو خط اپورتونیستی راست می خواند در زندانها متمرکز شده است. مبارزه با این خط در حرف و عمل که توسط این زندانیان به پیش میرود، تبدیل سیاهچالها به سنگر های درخشان نبرد، امری پر اهمیت و الهام بخش است.

حرکت یانامایو به یک سلسله شورشها در سایر زندانهای پرو دامن زد که عمدتا زندانیان عادی را در بر میگرفت. (زندانیان انقلابی همواره در ساختمانها و یا بخشهای مجزا نگهداری میشوند.) کل دستگاه عظیم و دهشتناک زندانها در سراسر کشور بلرزه درآمد. یکی از برجسته ترین این موارد، شورش زندانیان عادی در زندان زنان کوریوس در لیما بود. در ماه مه ۲۰۰۰ زنان زندانی در شهر هوواراز در شمال پرو بپا خاستند. طبق گزارشات رسیده این اعتراضات قهرمانانه علیه شرایط غیرقابل تحمل زندانیان در بند ویژه «خرابکاران» و نیز در مورد زندانیان عادی انجام گرفت.

البته سلاح نهایی رژیم فوجیموری مثل همیشه پشتیبانی آمریکا بوده و هست. در ماه اوت ۱۹۹۹ ژنرال مک کافری که به «تزار مواد مخدر» مشهور است به پرو رفت تا یک رشته مذاکرات رسمی و غیر رسمی با فوجیموری و مونتسینوس انجام دهد. مسخره تر از این امکان نداشت. زیرا آخرین شغل مونتسینوس، وکالت روسای کارتلهای مواد مخدر در پرو بود و رژیم فوجیموری نیز مکررا بخاطر درگیری در تجارت مواد مخدر افشاء شده است. دفتر مک کافری گزارشاتی که در نشریات اپوزیسیون درباره تجلیل وی از فوجیموری و مونتسینوس درج شده بود را منکر شد. اخیرا یک محقق افشاء کرد که مک کافری وقتی بعنوان ژنرال در جنگ خلیج شرکت داشت، به نیروهایش دستور داد با آتش سنگین توپخانه و سلاحهای مختلف سربازان عراقی در حال عقب نشینی را هدف قرار دهند. این زمانی بود که آمریکا اعلام آتش بس کرده و جنگ متوقف شده بود. همین حرکت باعث شد که مک کافری کیفیت لازم برای نشستن در راس «جنگ با مواد مخدر» را بدست آورد.

زیرا برای انجام چنین جنگی باید بحد کافی خون آشام بود. در ماه اکتبر، حین «عملیات نابود سازی»، سفیر آمریکا یک پایگاه جدید پلیس را در منطقه جنگلی آیاکوچو افتتاح کرد. اینجا منطقه ای است که از نخستین روزهای آغاز جنگ خلق بطور ویژه مورد مشاجره طرفین بوده است. خرج ساختن این پایگاه جدید پلیس را آمریکا از بودجه «ضد مواد مخدر» خود تامین کرد.

اولین دور انتخابات ریاست جمهوری پرو در آوریل ۲۰۰۰ در پی افتضاحات شدید انجام شد. (یک میلیون از اسامی ثبت شده به نفع حزب فوجیموری، متعلق به افراد مرده از آب درآمد.) اعتصابات و تظاهرات خشونت آمیز علیه فوجیموری در سراسر کشور بالا گرفت. در دوران شمارش آرا، در نواحی تحت کنترل نظامی تقریبا همه آرا به نفع فوجیموری گزارش شد. این در حالی است که فوجیموری دیوان عالی کشور را بخاطر اینکه صلاحیت وی برای احراز پست ریاست جمهوری برای سومین بار پی در پی را تایید نکرده بود، منحل کرد. درست همان وقت که فوجیموری می خواست پیروزی مشکوک خویش را اعلام کند، یکی از سخنگویان دولت آمریکا علنا به وی در مورد لزوم برگزاری دور دوم انتخابات هشدار داد. روشن است که آمریکا نمیخواهد ماهیت رژیم دست نشانده و سیستم وابسته به امپریالیسم آشکار شود. اما کابینه کلینتون پیشنهاد یک کمک بیسابقه نظامی به حکومت های پرو و کلمبیا داده، دقیقا به این خاطر که هرگز قصد دست کشیدن از منافعش را ندارد و در تامین این منافع، تسلیحات آمریکایی نقش قاطعی ایفا می کند.

روز هفدهم ماه مه، مصادف با بیستمین سالگرد جنگ خلق در پرو بود. بیست سال است که پرچم سرخ ما در پرو در اهتزاز است. این پرچم در دست داغ لعنت خوردگان قرار دارد. این پرچم را ارتش رهائیبخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو به اهتزاز درآورده که خود توسط خط انقلابی تدوین شده تحت رهبری صدر گونزالو ساخته و پرداخته شده است. حزب کمونیست پرو با شرایطی دست و پنجه نرم کرد که صدر گونزالو در سخنرانی خود از قفس آن را «پیچی در جاده» نام نهاد. حزب با خوش بینی انقلابی پرولتری، فداکاری و نبرد سخت به مصاف این شرایط شتافت. امروز مرتجعینی که سد راه توده ها در مارش سد ناشدنی شان شده اند از حکمی که صدر گونزالو صادر کرد، هراسان و وحشت زده اند.

اعلامیه

از جان زندانیان سیاسی و اسرای جنگی در پایگاه دریاییِ کالائو و یانامایو دفاع کنید!

اعلامیه زیر که توسط اسرای جنگی و زندانیان سیاسی در زندان یانامایو در استان پونو صادر شده، را دریافت کرده ایم. این همان زندانیانی هستند که در سیاهچالها سر به شورش برداشتند. تاریخ این اعلامیه ۷ فوریه ۲۰۰۰ است ـ دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

«ما بمثابه پسران و دختران خلق اینجا هستیم. ما در این سنگرها می جنگیم و این نیز یک نبرد است. ما در این نبرد شرکت می جوییم زیرا کمونیست هستیم! زیرا در اینجا از منافع خلق، اصول حزب و از جنگ خلق دفاع می کنیم! این کاری است که تا کنون انجام داده ایم، انجام میدهیم و همچنان انجام خواهیم داد!» (از سخنرانی صدر گونزالو)

ما زندانیان سیاسی و اسرای جنگی از حزب کمونیست پرو، درودهای انقلابی خود را نثار پرولتاریای کشور، خلق پرو، پرولتاریای بین المللی و خلق های سراسر جهان می کنیم.

ما در برابر افکار عمومی داخلی و بین المللی، نقشه های کشتار در گذشته و حال را محکوم می کنیم. (۴ اکتبر ۱۹۸۵ در زندان لوریگانچو، ۱۹ ژوئن ۱۹۸۶ در زندانهای فرونتون، لوریگانچو و کالائو، روزهای ۶، ۷، ۸ و ۹ ماه مه ۱۹۹۲ در زندان کانتوگرانده، ۷ فوریه ۲۰۰۰ در زندان یانامایو و غیره) ما جنگ بیرحمانه دولت پرو و حکومت فاشیست و جلاد و وطن فروش که فوجیموری نوکر در راس آن قرار دارد را محکوم می کنیم. سیاست دولت در این جنگ، زندانی نگرفتن است. یعنی به قتل رساندن همه اسیران. ما نقشه های کشتارگرانه ارتش جلاد و پلیس که همگی به توصیه و با تایید امپریالیسم به ویژه امپریالیسم یانکی به پیش میرود را محکوم می کنیم. این طرح ها در چهارچوب جنگ با شدت کم انجام میگیرد و صلیب سرخ بین المللی نیز در این جنگ همدست آنهاست.

روز ۶ فوریه، در ساعت یازده و نیم شب، نیروهای پلیس و واحدهای ویژه امنیتی به بند ۴ زندان یانامایو ریختند و بعد از قتل یک اسیر جنگی، دهها نفر را با شکلیک گلوله زخمی کردند. این عمل جلادانه در ساعت پنج صبح ۷ فوریه پایان گرفت. آنها به خیال خود می خواستند یک ضربه مخرب و قطعی بر مبارزات زندانیان جنگی وارد کنند. اما مقاومت سخت اسیران جنگی، نقاب از ماهیت اردوگاههای فاشیستی در پایگاه دریایی یانامایو و چایاپالکا برداشت و نقشه های آنان برای به انفراد کشاندن و نابود کردن زندانیانی که مقاومت می کنند را افشاء کرد. مقاومت زندانیان جنگی، در دفاع از حقوق خلق و از انقلاب انجام گرفت. ما به دفاع از جان خویش برخاستیم و بویژه به دفاع از جان صدر گونزالو که از ۱۹۹۲ در حبس انفرادی کامل بسر می برد. این در حالی است که دیکتاتوری فاشیستی و عمدتا امپریالیسم یانکی دست به صحنه سازیهای ضدانقلابی علیه صدر گونزالو زده اند.

کشتار تبهکارانه کنونی به امر حکومت انجام میگیرد، و توسط قوای پلیس به سرکردگی سرهنگ فلورس به پیش میرود. میگوییم به امر حکومت زیرا از سپتامبر ۱۹۹۹ این زندان تحت کنترل مستقیم کمیسیونی قرار دارد که وزارت کشور از لیما اعزام داشته است. افراد این کمیسیون کینه عمیقی نسبت به بهترین فرزندان خلق دارند و مرتبا با مقاومت پایدار رفقا، رزمندگان و توده هایی روبرو میشوند که ایدئولوژی و ارزشها و قهرمانی خویش را به عالیترین سطح رسانده اند. ما بر قهر انقلابی تاییدی دوباره می نهیم و میراث و سرمشقی عظیم برای خلق پرو و خلقهای جهان برجای می نهیم.

ما به افشای نقشه متعفن ضد انقلابی فوجیموری جلاد دست زدیم. او میگفت: «آن زندانی که کارلوس پونسه نام داشت بدست هم بندان خود کشته شد زیرا از دستورات بازجو پیروی کرده بود....». آنها با این حرفهای دروغین می کوشند سیاستهای جلادانه دیکتاتوری فاشیستی را بپوشانند. کارلوس پونسه یک اسیر جنگی بود که امروز به قهرمان خلق تبدیل شده و نمونه ای از جانبازی در راه حزب و انقلاب است. او توسط شلیک گلوله پلیس از فاصله یک متری به قتل رسید. با وجود این، دیکتاتوری فاشیستی میگوید: «در

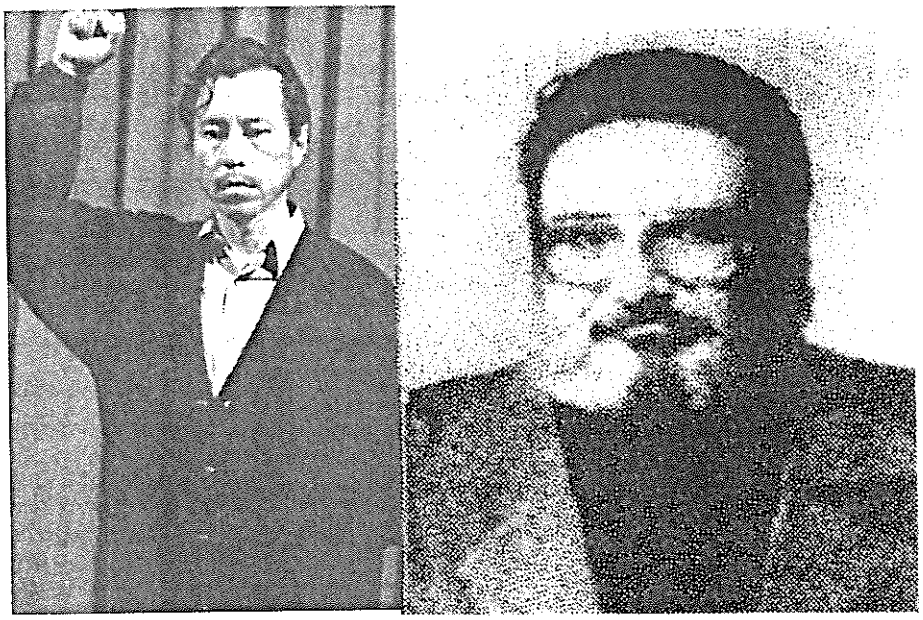

از جان صدر گونزالو
و رفیق فلیسیانو دفاع کنید

زندانها، حقوق بشر در مورد زندانیان رعایت می شود... مسئله برقراری آرامش است.» اما فاکتها نشان میدهند که نقشه جلادانه و پلید اینان همچنان خون خلق را میریزد. پلیس و حکومت فوجیموری جلادترین و وطن فروش ترین کسانی هستند که تا کنون این کشور به خود دیده است. پرچم پاره پاره حقوق بشر هرگز چیز جدیدی عرضه نمی کند و نخواهد کرد. این حقوق بشر، حقوق امپریالیسم و بورژوازی و مرتجعین جهان است. روشن است که ارتش و پلیس و حکومت فوجیموری حتی ابتدایی ترین حقوق بشر را نیز رعایت نمی کنند. بنابراین نخواهیم گذاشت به چشمانمان خاک بپاشند. اجازه نخواهیم داد که با این پرچمهای پاره پاره حقوق بشر، برقراری آرامش و غیره ما را خواب کنند. ما این به اصطلاح «مدافع خلق» که حتی آنچه قانون اساسی بورژوایی به رسمیت شناخته و اجرایش را از او طلب می کند، را افشاء کردیم. ما در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ به او اعلام کردیم که دیکتاتوری فاشیستی تدارک کشتار اسیران جنگی را می بیند. اما این مدافع خلق به این هشدار هیچ پاسخی نداد. بنابراین باید بگوییم که این «مدافع» جاده صاف کن نقشه های تبهکارانه است. او مانند خنجری است که بر پشت مردم فرود میاید. او یک مامور دیکتاتوری فاشیستی است.

دیکتاتوری فاشیستی در لجام گسیخته ترین و بیشرمانه ترین اقدام خود، توزیع روزنامه های «لارپوبلیکا» و «لیبراسیون» را هم در این اردوگاه کار اجباری ممنوع کرده است. زیرا «نشریاتی خرابکار هستند.» بدین ترتیب اینان می کوشند حق ما در خواندن و برخورداری از آثار فرهنگی را محدود و نفی کنند.

بعلاوه ما انواع فرصت طلبان و رویزیونیستها، عمدتا سرکردگان تبهکار خط رویزیونیستی و تسلیم طلبانه اپورتونیستی راست را که خواهان یک توافق نامه صلح است، افشاء کردیم. فراخوان آنها برای صلح، ناله ناهنجاری است که طلب عفو و مساعدت را میکند. اما علاوه بر آن، می کوشند رهبری معتبر و به رسمیت شناخته شده صدر گونزالو و حزب کمونیست پرو را جعل کنند. آنها می کوشند فراخوان توافق صلح را به این رهبری نسبت دهند. جدا از این، این آقایان هیچ تلاشی برای تحقق آنچه ظاهرا مدافعش هستند یعنی «آوردن صدر گونزالو در انظار عمومی» انجام نمی دهند. آنها از حقوق اسیران جنگی دفاع نکرده اند. امروز که شاهد تاثیرات مبارزه اسیران جنگی از حزب کمونیست پرو هستند، بطور خجالتی می کوشند زیر این پوشش بخزند، خود را راس آن جا بزنند و از خونی که بر زمین ریخته شده برای گرفتن امتیازاتی در مسیر عفو و مساعدت استفاده کنند. حرف ما به اینان این است که جنگ خلق قدرتمند مارکسیست . لنینیست . مائوتیست، اندیشه گونزالویی امپریالیسم و مرتجعین و انواع رویزیونیستها را نابود کرده و به مشتی خاکستر تبدیلشان خواهد کرد.

سرانجام اینکه، اسیران جنگی به بهای جان خود، به پیروزی سیاسی، نظامی و روحی بزرگی برای حزب و انقلاب دست یافتند که تاثیری گسترده در کشور و جهان داشت. آنان با پایداری در مبارزه، با بسیج و تولید، سیاهچالهای نمناک ارتجاع را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل خواهند کرد. بار دیگر بر تعهد خویش برای ادامه نبردهای پیروزمند و در این راه نهراسیدن از مرگ را اعلام کرده و می گوییم که همواره تحت رهبری مارکسیسم . لنینیسم . مائوتیسم، اندیشه گونزالو و حزب کمونیست پرو به پیش خواهیم رفت و جان خود را نثار حزب و انقلاب خواهیم کرد.

از جان صدر گونزالو دفاع کنید!
زنده باد حزب کمونیست پرو!
جنگ خلق حتما پیروز خواهد شد!
مرگ بر زندانهای فاشیستی!
برای به رسمیت شناخته شدن بعنوان زندانی جنگی، مقاومت و مبارزه کنید!
افتخار بر قهرمانان جانباخته، زنده باد انقلاب!

از زندانیان سیاسی یاناماپو دفاع کنید!

از سوی کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان (گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو)

روز یکشنبه ۶ فوریه ۲۰۰۰، گروهی از زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی در زندان بدنام «یاناماپو» واقع در استان «پونو» از بازگشت به سلول های خود سر باز زده و نگهبانان را اسیر کردند. بعد از چند ساعت، مقامات کشور واحدهای مسلح را برای فرونشاندن این شورش به محل اعزام کردند. زندانیان که بخاطر وابستگی به حزب کمونیست پرو محکوم گشته اند، این حمله را بشدت دفع کرده و بعد از یک نبرد خونین که بر مبنای گزارشات یک زندانی طی آن بقتل رسید، دشمن را وادار به عقب نشینی کردند.

علیرغم انکار حکومت پرو، گزارشات جدید و جزء به جزئی انتشار یافته که نشان می دهد حکومت مجبور به مذاکره با زندانیان شده است. زندانیان خواهان پایان بخشیدن به حبس انفرادی دکتر آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) و نشان دادن او در انظار عمومی شدند. آنان خواست تعطیل زندان ویژه جزیره «کالائو» که آبیمال گوسمان و سایر رهبران حزب کمونیست پرو در آنجا اسیرند را جلو گذاشتند. برسمیت شناختن اسیران بمثابه زندانی جنگی و زندانی سیاسی، بهبود شرایط وخیم زندانها و تامین شرایط انسانی تر برای همه اسیران، و بالاخره حضور مقامات صلیب سرخ و حقوق بشر برای تضمین جان زندانیان از جمله مطالبات دیگر آنان بود.

شرایط وحشیانه «یاناماپو» نظیر سایر زندانهای پرو، شهره خاص و عام است. مضافا، این زندان در ارتفاع ۴۰۰۰ متر از سطح دریا و در منطقه ای کوهستانی قرار دارد. سرمای این منطقه کشنده است و مسافت طولانی آن از مراکز زندگی مردم، ملاقات زندانیان را بسیار دشوار ساخته است. مساحت سلول ها ۲ در ۳ متر است. پنجره ها کوچکند و اغلب شیشه ندارند. بنابراین باد به داخل سلول ها می وزد. آب آنقدر سرد است که دست زندانیان هنگام شستشو کبود می شود. خوراک زندان فاسد، پر از حشرات و عموما غیر قابل خوردن است. زندانیان بندرت به امکانات درمانی و داروهای مورد نیاز دست می یابند. (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به بولتن کمیته اضطراری بین المللی، شماره ۶۰ . مقاله ای درباره زندانهای پرو در «جهانی برای فتح» شماره ۲۲، سال ۱۹۹۶ . مصاحبه با یک زندانی جنگی سابق در «جهانی برای فتح» شماره ۲۵، سال ۱۹۹۹)

ماه ها بود که زندان «یاناماپو» بتدریج حالت انفجاری پیدا می کرد. در ماه نوامبر ۱۹۹۹، زندانیان سیاسی یکرشته خواسته های خود را جلو گذاشتند. اما در ماه ژانویه ۲۰۰۰، ملاقات ماهانه آنان با خانواده هایشان لغو شد و یکرشته اقدامات تنبیهی دیگر علیه زندانیان بعمل آمد. بر مبنای گزارشات رسیده، جرقه آخر اینگونه زده شد که ۶۰ تا ۷۰ نفر از نگهبانان با تفنگ و گاز اشک آور به یکی از ساختمانهای زندان هجوم برده، یک زندانی را کشتند و ۲۰ نفر دیگر را زخمی کردند. آنان کوشیدند مسئولیت این قتل را به گردن خود زندانیان بیندازند.

سپس زندانیان سر به شورش برداشته و ساختمان زندان را تسخیر کردند. چند تهاجم قوای دولتی برای باز پس گرفتن ساختمان با شکست روبرو شد. زندانیان با قاطعیت بر خواسته هایشان پافشاری می کردند. روز دوشنبه ۷ فوریه، مقامات توافق کردند که دست به انتقام گیری نزنند و خواسته های زندانیان را به گوش مقامات عالیه کشور برسانند. روز بعد، علیرغم اینکه زندان تحت محاصره کامل واحدهای اعزامی ارتش و قوای ویژه ضربت قرار داشت، خبرنگاران چنین گزارش کردند که زندانیان پرچم های سرخ را برافراشته و به شکلی سازمان یافته، شعار می دادند تا پیام خود را به گوش جهانیان برسانند و تعهد حکومت به توافقاتی که در جریان مذاکره حاصل شده بود را خواستار شوند.

زندانیان با از خودگذشتگی، نیاز به قطع حبس انفرادی صدر گونزالو را جلو گذاشتند. این خواست عادلانه و ضروری مردم در سراسر جهان است. صدر گونزالو نزدیک به هفت سال است که در حبس انفرادی بسر می برد و این خلاف قوانین بین المللی و حتی مصوبات قانونی خود حکومت پرو است. حبس انفرادی باید خاتمه یابد. مطالبات زندانیان برای خاتمه بخشیدن به رفتار غیر انسانی با زندانیان پرو نیز سزاوار پشتیبانی از سوی مردم همه کشورهاست. کمیته اضطراری بین المللی از دیر باز به افشای اعمال تبهکارانه رژیم فوجیموری پرداخته است. هدف رژیم فوجیموری بطور مشخص در هم شکستن حمایت استوارانه زندانیان از جنگ خلق است.

بی شک، مبارزه قهرمانانه زندانیان پرو در شرایط فوق العاده دشواری که با آن روبرویند، به تمامی کسانی که در هر گوشه جهان علیه ستم مبارزه می کنند، قوت قلب می بخشد. حمایت از این مبارزه قهرمانانه به اضطرار طلب می شود. جنگ خلق نیز که همچنان از دل پیچ و خم های سالهای اخیر، تحت رهبری حزب کمونیست پرو به پیش می رود، الهامبخش همه مبارزان است. این جنگ علیرغم ادعاهای فوجیموری و حامیان امپریالیست آمریکائی وی که شکستش را اعلام داشته اند، همچنان ادامه دارد.

ما مردم سراسر جهان را فرا می خوانیم که به هر طریق ممکن از مبارزه زندانیان حمایت کنند و اعتراض خود به رژیم فوجیموری و ادامه حبس انفرادی صدر گونزالو توسط این رژیم را اعلام دارند. بعلاوه، ما مردم را به هشیاری در برابر مانورهای آتی رژیم فرا می خوانیم. زیرا تا امروز که ۱۳ فوریه است، هنوز نمایندگان مطبوعات و ناظران حقوق بشری اجازه ورود به زندان را نیافته اند و بیمارستان منطقه نیز برای مواجهه با تلفات گسترده در حالت آماده باش نگاه داشته شده است. زندانیان سیاسی، خود در مورد احتمال تکرار کشتار در زندانها، نظیر آنچه به سال ۱۹۹۲ در «کانتو گرانده»، و به سال ۱۹۸۶ در «ال فرونتون» اتفاق افتاد، هشدار داده اند. در سال ۸۶، ۳۰۰ زندانی سیاسی بعد از یک نبرد قهرمانانه جان باختند. لازم به یادآوری است که رژیم فوجیموری به خاطر نقض حقوق بشر، بطور گسترده محکوم شده است. او علنا اعلام کرده که به قوانین صادره از سوی سازمان قضائی حقوق بشر در کشورهای قاره آمریکا گردن نمی گذارد.

زندانیان سیاسی با تقبل مخاطرات عظیم بپاخاسته اند تا فریاد خود علیه استبداد تحت الحمایه آمریکا که بر کشورشان مسلط است را به گوش همگان برسانند. آنها به پشتیبانی شما نیاز دارند. لطفا توجه هرکس را که می توانید، منجمله سازمانهای مدافع حقوق زندانیان، سازمانهای مدافع حقوق بشر و سایرین را به این مطلب جلب کنید. نامه های اعتراضی را به نشانی های زیر ارسال دارید و یک نسخه از آن را برای کمیته اضطراری بین المللی بفرستید:

Commission on Human Rights of the Congress, fax (51 1) 4 263201

Ad Hoc Commission for Law 26655, Av. Nicolas de Pierola No. 1065, 3er Piso, Lima 1, Peru

fax (51 1) 4 264900 or (51 1) 4 270519

گرامی باد پنجاهمین سالگرد انقلاب چین!

این متن ویرایش شده سخنرانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ چین است که توسط «جهانی برای فتح» تهیه و در جلسات گوناگون ایراد شد.

در اینجا گرد آمده ایم تا پنجاهمین سالگرد انقلاب چین را جشن بگیریم. کارگران و دهقانان و توده مردم چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ قدرت سیاسی را در کف داشتند. کانون توجه ما در سخنرانی امروز اینست که خلق از این قدرت سیاسی چه استفاده ای کرد. منظورمان هم بلافاصله بعد از کسب قدرت است، و هم در دوره ای که نزدیک به ۳۰ سال به طول انجامید. ما در اینجا گرد آمده ایم تا دستاوردهای خلق در راه ساختمان یک جامعه نوین و متفاوت را جشن بگیریم.

آنچه امکان دگرگون ساختن چین را فراهم آورد، جنگ انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست بود. ایجاد حزب کمونیست چین ملهم از انقلاب مسلحانه در روسیه بود. پیش از آن، چین هرگز چنین تشکیلاتی را بخود ندیده بود. حزب کمونیست چین یک حزب سیاسی بود که ستون فقراتش را باربران اسکله ها، معدنچیانی که اسیر زندگی نکبت بار بودند و سایر بخشهای طبقه کارگر تشکیل می دادند. این حزب گردانهایی از دهقانان فقیر و سایر روستانشینان را سازمان داد و به مدت دو دهه جنگهای انقلابی را رهبری نمود.

دیدگاه و اهداف انقلابی حزب کمونیست چین، به شکلی بسیار مشخص در ارتش سرخی که توسط این حزب ایجاد شد، تبلور پیدا کرد. سربازان این ارتش حتی نخ و سوزنی هم از خلق ندزدیدند. برعکس، آنچه دشمن غارت کرده بود را به توده ها باز گرداندند. آنها تجسم ارزشهای نوین بودند: تجسم از خود گذشتگی، تعاون و خدمت به خلق. کار آنها فقط جنگیدن نبود. بلکه مردم را سازمان می دادند و هر وقت امکانش بود خود در مزارع به کار می پرداختند تا سر بار توده ها نباشند.

زمانی که تهیدستان و سایر افراد به ارتش سرخ پیوستند، متحول شدند. آنها دیگر کسانی نبودند که در آرزوی خلاصی از این زندگی غیر قابل تحمل، منکوب و درمانده شده باشند. آنها شروع به درک این واقعیت کردند که کلید رهائی چین و جهان، در کف آنها و خواهران و برادران طبقاتیشان در سایر کشورهاست. در جلسات سیاسی آنها، سربازان و افسران بدون هیچ مانعی به انتقاد از ایده های عقب مانده و عادات فردگرایانه یکدیگر می پرداختند. این سربازان قادر بودند دست به آنچنان قهرمانی هائی بزنند که ارتشهای مزدور به خواب هم نمی توانستند ببینند. ارتش سرخ به هر جا پا می گذاشت فقیران را فرا می خواند که برخیزند و به آنها بپیوندند.

ارتش سرخ به واقع به گردبادی تبدیل شد که ارتش ارتجاعی چانکایشک را با همه تانکها و هواپیماها و نفراتش که با پول آمریکا مهیا شده بود، خرد کرد.

اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو برقراری جمهوری خلق چین را اعلام کرد. او چنین گفت: «خلق چین بپاخاسته است!» این مسئله برای آمریکا، انگلستان، فرانسه، ژاپن و سایر قدرتهای امپریالیستی قابل قبول نبود. آنها همه جا چار زده بودند که کمونیستهای چین نمی توانند به پیروزی دست یابند. یکی از مقامات آمریکائی در گزارش خود نوشته بود: «چین آنقدر پر جمعیت است که هیچ حکومتی نمی تواند از پس سیر کردن شکم اهالی برآید.» حتی خیلی از مردم چین هم فکر می کردند که «مه یو بانفا» - یعنی هیچ راه نجاتی وجود ندارد. اما مائو و انقلابیون چین این را قبول نداشتند.

مائو این سئوال را مطرح کرد که «چرا طی چند دهه، ۶۰۰ میلیون تهیدست نتوانند با تلاشهای خویش یک کشور سوسیالیستی غنی و قوی ایجاد کنند؟ این کارگران و دهقانان و روشنفکران کاری هستند که ثروتهای جامعه را می آفرینند. اگر آنها سرنوشت خویش را بدست بگیرند، مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار دهند، و با شور و شوق به مصاف مشکلات بشتابند و در برابر این وظیفه شانه خالی نکنند، هیچ مشکلی در جهان نیست که آنها نتوانند بر آن فائق آیند.»

این حرفها، لاف نبود. بلکه تشریح دقیق هدفی بود که کمونیستهای چین در پی تحققش بودند و آن را تحقق بخشیدند.

چین اسیر زمینداران فئودال، مشتی سرمایه دار انحصارگر بزرگ، و امپریالیستهای خارجی بود که مستقیما بر بخشهائی از کشور حکم می راندند؛ انگار کشور خودشان است. سرمایه داران انحصارگر بزرگ با زمینداران فئودال پیوند و همکاری تنگاتنگ داشتند و به مثابه شرکای پایین دست به امپریالیستها خدمت می کردند. زمانیکه ارتش طبقات حاکمه سابق شکست خورد و حکومت آنها سرنگون شد، گام بعدی در هم شکستن قدرت اقتصادی آنها بود. حکومت نوین برای تامین نیازهای اساسی مردم باید فورا مایملک طبقات حاکمه سرنگون شده را مصادره می کرد. میلیونها نفر برای ایجاد حکومت نوین جنگیده بودند و روی آن حساب می کردند. بسیاری از افراد متزلزل در صورتی حاضر به حمایت از این حکومت بودند که بتواند مشکلاتشان را حل کند.

اوضاع روستاها

اکثریت بزرگ مردم چین، دهقانانی بودند که روی زمین کار می کردند اما هیچ مایملکی نداشتند یا مایملکشان ناچیز بود. آنها شبیه افرادی بودند که بر سنگهای لغزان ایستاده و آب تا گردنشان بالا آمده بود. اگر همه چیز خوب پیش می رفت جان سالم بدر می بردند. اما در صورتی که کوچکترین موجی بلند می شد غرق می شدند. در سالهای قحطی آنها برگ و ریشه درخت می خوردند و از معابد تقاضای خوراک می کردند و از سرما یخ می زدند. در بعضی سالها آنها میلیون میلیون می مردند.

زمانیکه ارتش انقلابی، قوای چانکایشک و ارتشهای اربابان محلی را در هم شکست، نظام فئودالی به سرعت واژگون شد. در واقع این واژگونی قبل از پیروزی سراسری در مناطق آزادشده آغاز شده بود. و سپس همانند رودخانه ای که سدی را در هم می شکند سراسر چین را درنوردید. تیمهای کار که تحت رهبری حزب قرار داشتند به روستاها وارد می شدند تا با دهقانان درباره شرایط و مشکلاتشان به بحث و گفتگوی طولانی و عمیق بپردازند. حزب به دهقانان می گفت که باید پا خیزند، خود را سازمان دهند و زمین را از آن خویش سازند. دهقانان علیه فئودالها و قساره بندان آنها تظاهراتهای اعتراضی

گسترده ای برگزار کردند و در آن به حکایت رنجها پرداختند. کلیه قروضی که دهقانان به فئودالها و رباخواران داشتند، ملغی شد. اربابان مجبور شدند هر آنچه ربوده بودند را پس بدهند. افرادی که جدی ترین جنایات مرتکبار را علیه خلق مرتکب شده بودند مجازات شدند. و اگر چنین نمی شد مردمی که توسط آنها منکوب شده بودند جرات به صحنه آمدن پیدا نمی کردند.

دهقانان خود به تقسیم زمین، ابزار کشاورزی و حیوانات پرداختند. این کار در مجامع توده ای صورت می گرفت که در آنها هر یک از اهالی روستا حق نظر داشت. آنچه این امر را بسیار پیچیده کرده بود، مسئله چگونگی برخورد به طبقات گوناگون موجود درون جماعت دهقانی بود. به نحوی که فقیرترین دهقانان بتوانند به آنچه نیاز دارند دست یابند و در عین حال بتوان حداکثر افراد ممکن را برای پشتیبانی از قدرت سیاسی نوین متحد کرد. املاک و دارائی ها بطور سرانه تقسیم می شد. یعنی به هر مرد، زن و کودک تعلق میگرفت و صرفا به شوهر نمی رسید. این یک اقدام فوق العاده انقلابی بود. پیش از آن هرگز به زنان چینی برخوردی برابر با مردان نشده بود و آنها صاحب هیچ چیز نبودند.

همانطور که جلوتر خواهیم دید، انقلاب چین نمی توانست به سیاست زمین به کشتگر محدود شود. اما باید از این نقطه آغاز می کرد. اولا اگر به دهقانان زمینی که بر آن زراعت می کردند نمی رسید، آنها هیچگاه احساس آزادی نمی کردند. ثانیا هیچ طریق دیگری برای اینکه چین بتواند خوراک خود را تامین کند و شالوده توسعه مستقل صنعتی و اقتصادی خود را جدا از کنترل امپریالیسم بریزد وجود نداشت.

برخلاف پیش بینی های آمریکا، از سال ۱۹۵۲ که رفرم ارضی اساسا به انجام رسید، چین از نظر برنج خودکفا شد. بدین معنا که هر فرد آذوقه کافی برای سیر شدن در اختیار داشت. بعلاوه معنایش این بود که امپریالیستها دیگر نمی توانند چین را به گرسنگی دادن تهدید کنند.

شهرها

پیش از انقلاب شهرهای چین نیز همانقدر گرفتار شرایط دهشتناک بودند که روستاهایش. مثلا شانگهای که بزرگترین شهر چین بود را در نظر بگیرید. شانگهای، کلان شهری پرسروصدا، پر جمعیت، و پر تپش بود که یکی از بزرگترین شهرهای جهان محسوب می شد. البته شانگهای نظیر بسیاری از شهرهای امروز جهان سوم مجموعه ای از چند شهر مختلف بود. یک بخش آن را مرکز شهر مدرن و پرترافیکی تشکیل می داد که محل هتلهای سبک غربی و مراکز شرکتها و فروشگاههای لوکس و ویژه بود که اغنیا می توانستند کالاهای وارداتی از سراسر جهان را در آنجا تهیه کنند. کلوپهای شبانه ای بود که مقامات و افسران و میلیونرها می توانستند در آنجا تفریح و قمار کنند. برای هر سطح درآمدی، فاحشه خانه ای وجود داشت. فرانسویها و انگلیسیها و آمریکاییها هر یک محله اختصاصی خود را داشتند. این خداوندان واقعی شهر در امان از مزاحمت چینی ها در امارات و باغهای خود زندگی می کردند. کار و زندگی چینیها بر عرشه کشتیها، در بارانداز‌ها و انبارهایی که در سایه عمارات بلند پنهان بود می گذشت. آنها در کارخانه ها و رستورانها، در آشپزخانه ها و مغازه ها کار می کردند. برخی شان کالسکه پولدارها را می کشیدند. برخی دیگر تاکسیهای دوچرخه ای را می راندند و بطور کلی خدمتکار اغنیای شهر بودند. محل زندگی آنها تک اتاقهای کوچک و تاریک و کثیف در کوچه های فرعی و یا حتی در گوشه خیابانها بود.

بسیاری از این کارگران کمونیست شدند. در جریان جنگ انقلابی طولانی چین، تعداد زیادی از پرولترها به مناطق روستایی رفتند تا ارتش سرخ را تقویت کنند. باقی در شهرها ماندند و تشکلات زیرزمینی حزب و سازمانهای کارگری را برپا داشتند. تعداد اعضای این سازمانها و تشکلات به صدها هزار نفر بالغ می شد. بعلاوه حزب مخفیانه فروشندگان و دانشجویان و هنرمندان و روشنفکران و همه کسانی را که می شد علیه دشمن مشترک متحد کرد، سازمان می داد و رهبری می کرد.

زمانیکه یک روز صبح زود، ماهها بعد از آزادی پکن و منطقه جنوبی چین، ارتش سرخ وارد شانگهای شد، برخی چیزها یکباره دستخوش تغییر گشت. ارتش انقلابی رفت که جایگزین پلیس سابق شود یا آن را رهبری کند. افسران عالی رتبه پلیس سابق گریخته بودند. پلیس از رفتار ناشایست با مردم منع شد. آنها دیگر اجازه نداشتند رانندگان تاکسیهای دوچرخه ای و کالسکه کشان را توقیف کنند، کتکشان بزنند، و پول و بالشتهای وسانط نقلیه شان را بدزدند.

نیروهای ارتش آزادیبخش فورا به ترمیم سیستم فاضلاب شهر پرداختند. شانگهای به شدت متعفن شده بود زیرا سیستم کهنه فاضلاب درزهای زیادی داشت. این بخصوص در مورد محلات فقیرنشین صدق می کرد که مقامات سابق یک قرن بود ککشان هم نمی گزید و اقدامی برای حل این مسئله نمی کردند. زاغه ها درست بر روی لوله های سوراخ فاضلاب برپا شده بود و بسیاری از مردم در نقاطی زندگی می کردند که کرداکردش را کثافت گرفته بود. خیابانهای شهر زباله روبی شد. مردابهایی که مملو از گل و لای و آب راکد بود و باعث اشاعه بیماریهای گوناگون می شد خشک شدند.

بدین ترتیب میلیونها نفر چینی توانستند از شر کثافت و تعفن رها شوند و آب تمیز برای آشامیدن داشته باشند. یعنی چیزی که همین امروز هم میلیاردها نفر از مردم جهان از نداشتنش رنج می برند.

ارتش سرخ در همان حال که شهرهای بزرگ چین را یکی پس از دیگری فتح می کرد، به مصادره بزرگترین بانکها، کارخانه ها و سایر مراکز اقتصادی می پرداخت. آنها بطور اضطراری تامین محصولات مورد نیاز شهر که در روستا تولید می شد و جریان یابی آن طی سالهای جنگ قطع شده بود را دوباره سازمان دادند.

کار فوق العاده ارزان و گسترده ای که توسط نظام فئودالی فراهم می شد نه فقط دستمزدها را در سطح بخور و نمیر نگه می داشت، بلکه مانع صنعتی شدن چین نیز شده بود. وقتی که تعداد بی شماری از روستاییان برای کار کردن تا حد مرگ وجود داشتند دیگر چه کسی به فکر ایجاد کارخانه های مدرن بود؟ با بسیاری از کارگران همان رفتاری می شد که فرق چندانی با دهقانان نداشت. زنان جوانی که در کارخانه های نساجی کار می کردند را مثل برده شبها زندانی می کردند. مردان و نوجوانانی که در معادن کار می کردند، کتک می خوردند و مورد آزار قرار می گرفتند. برخورد کارفرمایان به الاغهایشان بهتر از این بود.

تحول انقلابی

حزب بر همه این مسائل یک شبه نقطه پایان نهاد. کار کودکان ملغی شد. ساعات کار از ۱۲ تا ۱۶ ساعت به ۸ ساعت تقلیل یافت. در چند سال اول، دستمزدها دو تا سه برابر شد. کارگران از آنجا که می دانستند کارشان در خدمت رهایی چین و کمک به ساختن سنگری برای انقلاب جهانی است، در تولید کردن منفعت داشتند. آنها برای نخستین بار به باز سازماندهی تولید تشویق شدند تا آن را هرچه کاراتر سازند. همه کارگران که پیش از آن هیچ چیز بیش از دو دست کارکن بحساب نمی آمدند، آزاد شدند تا در دگرگون ساختن حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور سهم بگیرند. آنها تشویق شدند که به حزب کمونیست بپیوندند. آنها اتحادیه ها و سایر انجمنهای سراسری کارگران را شکل دادند و بدین وسیله در اداره اماکن کار شرکت جستند. کارخانه ها به ساختن مسکنهای جدید، شیرخوارگاهها، چایخانه ها و سایر تسهیلاتی که تا آن زمان در چین ناشناخته بود پرداختند.

میلیونها فاحشه در چین در گروههائی تحت رهبری حزب سازمان یافتند. اینها کسانی بودند که اغلب به فروش رسیده یا دزدیده شده بودند و برای سالها در غل و زنجیر بسر برده بودند. این گروهها به زنان کمک می کردند که دلایل ستم وارد بر خود را بفهمند. آنها بعلاوه علیه هرگونه گرایش تحقیر کننده و

تبعیض آمیز از جانب سایر مردم نسبت به فواحش مبارزه می کردند. فواحش سابق می توانستند برای دستیابی به مشاغل جدید تعلیم یابند یا به مناطق روستایی بازگردند.

طی مدتی کوتاه، خیابانها و جاده های کشور که در جهان جزء ناامن ترین و خطرناکترین راهها بود نسبتاً امن شد. مرتجعین معمولا چنین استدلال می کنند که راه خاتمه بخشیدن به جرائم، اعمال سرکوب بیشتر از جانب حکومت است. چین عکس این را ثابت کرد. بدین معنی که وقتی شرایط زمینه ساز جرم و جنایت دگرگون شود، میزان جرائم بنحوی ناگهانی و گسترده تقلیل می یابد. بعلاوه زمانی که مردم بویژه تهیدستان آزاد باشند و شروع به اداره جامعه کنند، می توانند توان جمعی خود را در مبارزه علیه جرائم بکار گیرند. امروز حکام مرتجع کشورهایی که در آنها صدها هزار یا حتی میلیونها نفر زندانی وجود دارد ادعا می کنند که سوسیالیسم یک اسارتگاه بزرگ است. حقیقت این است که چین سوسیالیستی فقط چند هزار زندانی داشت و آنها آزاد بودند هر زمان که بخواهند بدون ترس به هر جا که خواستند بروند.

زنـــان

وضعیت زنان خیلی سریع دستخوش دگرگونی های عظیم شد. زنان چین در سراسر زندگی خود تحت سلطه مردان قرار داشتند. زمانی که بچه بودند تحت سلطه پدر، در جوانی تحت سلطه شوهر و وقتی که بیوه می شدند تحت سلطه پسر یا سایر بستگان مرد. ضرب المثلی بود که می گفت: «تولد یک دختر هیچکس را شادمان نمی کند.» علت این تفکر این نبود که تهیدستان سنگدل بودند. برخی افراد تمایلی به بزرگ کردن نوزاد دختر نداشتند، زیرا فکر می کردند که دست آخر خادم خانواده ای دیگر خواهد شد.

اکر کارکران و دهقانان از یوغ فئودالیسم و سرمایه داری و امپریالیسم رنج می بردند، زنان علاوه بر همه اینها با یک یوغ دیگر نیز مواجه بودند. آنها بعلت زن بودن تحت ستم قرار داشتند. همین امر به زنان توان نهفته انقلابی عظیمی می بخشید. بعلاوه چین نمی توانست بطور کامل از شر نظام فئودالی رها شود مگر اینکه یکی از ارکان عمده این نظام یعنی پدرسالاری، سلطه رئیس مرد خانواده بر زنان و کودکان را فرو می ریخت. توده زنان یک نیروی قدرتمند در سرنگون کردن کل مناسبات اجتماعی کهن و ایده ها و ارزشهای اخلاقی عقب مانده که بر پایه این مناسبات قرار داشت بودند. این امر در مورد کل طبقات خلق صدق می کرد.

برخی می گفتند: «رفرم ارضی خوب است، پول جدید خوب است، اما زمانی که آنها دیگر اجازه نمی دهند زنتان را کتک بزنید دارند زیاده روی می کنند». راه حل این نبود که برای خاتمه بخشیدن بر کتک زدن زنان، به سرکوب حکومتی اتکاء شود. برای مثال در جریان رفرم ارضی بسیاری از مردان نمی خواستند که همسرانشان به جلسات انجمن دهقانی بروند. وقتی که زنان در چنین جلساتی صحبت می کردند، مردان با نارضایتی به آنان پوزخند می زدند. این رفتارهای عقب مانده توسط کمونیستها و زنان پیشرو که در انجمنهای زنان متشکل شده بودند به مصاف طلبیده شد. اگر مردی زنش را کتک می زد، انجمن زنان روستا به دیدار او می رفت. همه جمع می شدند تا آن زن از شوهرش انتقاد کند و در مورد اینکه چرا رفتار این مرد در خدمت جامعه کهن است و خلاف منافع دهقانان است با وی به بحث بپردازد. در موارد بسیار حاد، زنان با آن مرد همان معامله ای را می کردند که او با همسرش کرده بود.

اگر بخواهیم مقایسه ای انجام دهیم، باید بگوییم که در همان دوره، زنان در بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز حق رای نداشتند. در سال ۱۹۵۰ طلاق گرفتن از جانب زنان تقریباً در تمامی کشورهای جهان غیر از چین امری دشوار بود. کنترل موالید امکان پذیر نبود و سقط جنین غیر قانونی محسوب می شد. زنان در شروتمند ترین کشورهای جهان امروز، تازه شروع به کسب برخی حقوق قانونی کرده اند که زنان در چین انقلابی در دو نسل پیش بدست آورده بودند. اما همانگونه که در مورد رفرم ارضی هم دیدیم، انقلاب چین باید بسیار فراتر از برابری قانونی می رفت و این تازه آغاز نابودی ریشه های نابرابری و ستم بود.

همه اینها فقط گامهائی اولیه در جاده ای طولانی محسوب می شد.

مبارزه در حزب

از همان آغاز درون حزب کمونیست چین مبارزه ای بر سر اینکه گامهای بعدی چه باید باشد، براه افتاد. یکی از بزرگترین موضوعات مورد مبارزه چگونگی مدرنیزه کردن جامعه بود. آیا این کار را باید با قرار دادن سود در مقام فرماندهی و صرفاً مدرنیزه کردن همان نوع اقتصادی که در گذشته وجود داشت انجام داد و بدین ترتیب چین را وابسته به بازار جهانی تحت کنترل امپریالیسم نگه داشت؟ اگر چنین می شد معنایی جز در پیش گرفتن راه سرمایه داری نداشت و این باعث می شد که دوباره کارگران، دهقانان و زنان چین گرفتار همان زندگی ای شوند که از آن نفرت داشتند. حال که صنعت به مایملک کل خلق تبدیل شده بود باید بگونه ای متفاوت تکامل می یافت. راه این نبود که منابع را صرفاً به صنایعی اختصاص دهند که بیشترین سود را حاصل می کنند. چین باید اولویت را به توسعه کشاورزی می داد تا بدین ترتیب خوراک خلق را تامین کند و برای صنایع مواد خام فراهم سازد و برای محصولات صنعتی بازار فراهم آورد. چین باید بین صنایع سبک و سنگین تعادل ایجاد می کرد. هدف اقتصاد، تولید نیازهای خلق، تشویق توسعه موزون در سراسر کشور، ساختن یک اقتصاد ملی خودکفا و پشتیبانی از انقلاب در سراسر جهان بود.

مائو گفت که انقلاب دمکراتیک نوین چین در را بروی سرمایه داری گشود اما بیشتر از آن در را بسوی سوسیالیسم باز کرد. برای مثال، رفرم ارضی باعث شد که کشاورزان خرد در مقیاس وسیع در سراسر کشور بوجود آیند. اما انقلاب نمی توانست در اینجا توقف کند. اولا اگر چنین می شد برخی افراد که کمی بیش از دیگران زمین، ابزار و حیوان داشتند یا حتی فقط کمی نیروی کارشان بیشتر بود، می توانستند شروتمند شوند و برخی کسان دیگر که مایملک کمتری داشتند سرانجام مجبور می شدند زمین خود را بفروشند. کارکرد سرمایه داری روستا را به فقیر و غنی تجزیه می کرد. ثانیاً حتی اگر سرنگونی فئودالیسم توسط دهقانان در آغاز باعث می شد که روستاهای چین از رکود و فقر خلاصی یابند، اما پیشرفت بیشتر کشاورزی در گرو تبدیل این صاحبان قطعات کوچک زمین به کارگرانی بود که بطور جمعی تولید کنند. ثالثاً، این عقب ماندگی کل پروسه توسعه اقتصاد سوسیالیستی را با مانع روبرو می کرد.

نیاز به این تغییرات بزرگ با مقاومت از درون خود حزب روبرو شد. اما مائو بر این باور بود که شور و شوق نهفته در دهقانان برای انجام کلکتیویزاسیون می تواند بر همه موانع فائق آید.

پیش از پیروزی سراسری انقلاب و حتی پیش از آنکه رفرم ارضی به انجام رسد، دهقانان برای کمک به یکدیگر در امر کاشت و برداشت به ایجاد تیمهای کمک متقابل پرداختند. طی چند سالی که از رهایی می گذشت، آنها تعاونیها را در سطح پایین ایجاد کردند. آنها کل اراضی را با یکدیگر کشت می کردند و محصول کار را بر پایه میزان زمین، ابزار و حیوانی که هر خانواده بکار گرفته بود و نیز میزان کار هر خانواده تقسیم می کردند. اما آنها کماکان به کانال کشی، سد و سیل بند نیاز داشتند. همانطور که به تسطیح زمین، کانال های آبیاری و غیره نیاز داشتند. مالکیت فردی، قابلیت تولیدی دهقانان را محدود می کرد.

از اواسط دهه ۱۹۵۰، دهقانان تعاونیهای پیشرفته را بوجود آوردند. از آنجا که آنها دیگر بطور جمعی صاحب زمین و ابزار و حیوان بودند، قباله های خود را سوزاندند. این روندی پر افت و خیز بود که در مناطق مختلف با سرعتهای متفاوت به پیش می رفت. بسیار عادی بود که دهقانان به یک تعاونی بپیوندند، از آن جدا شوند، دوباره به آن بپیوندند و دوباره جدا شوند. این امر به

حال و هوا و میزان اعتماد و اطمینان آنها برمی گشت. اما در برخی مراحل این پروسه، دهقانان برای پیوستن به تعاونیها صف می کشیدند. زمانیکه دهقانان زمین و کار خود را یک کاسه می کردند، قطعات کهنه و جدا افتاده خود را کنار می گذاشتند و با یکدیگر برای تغییر موقعیت زمین به کار می پرداختند، تراکتور و سایر ماشین آلات می توانست در مناطقی بکار گرفته شود که پیش از آن هرگز حتی یک بیل هم بکار گرفته نشده بود. توسعه کشاورزی راه صعود صنعت را گشود.

جهش بزرگ به پیش

چین برای یک جهش بزرگ به پیش آماده بود. سطح پایه ای حکومت در روستاهای چین، بخش یا شهرک است. تعاونیهای یک بخش به یکدیگر پیوستند تا یک واحد نوین اقتصادی و سیاسی را ایجاد کنند. واحدی که از طریقش، دهها هزار نفر زندگی مشترک خود را بسازند. این کمونهای خلق گام عظیمی در جهت پر کردن شکاف بین دهقانان و حکومت بحساب می آمد. زیرا دهقانان می توانستند بطور فزاینده همه امور خویش را در دست گیرند. تیمهای کار که بر پایه چند خانواده ایجاد شده بود کماکان واحد پایه ای محسوب می شد. اما از آنجا که این تیمها به بخشی از یک سازمان بسیار گسترده تر تبدیل شده بودند، مرزهای طایفه ای و دهکده ای زیر پا گذاشته شد. آبیاری، کنترل سیل، جاده ها و غیره باید در مقیاسی بزرگ برنامه ریزی می شد و دانش و مشارکت دهقانان نقش محرکه را در تعیین اینکه چه کاری باید انجام شود و چگونه، ایفا می نمود.

سیاست مائو، تاکید را بر مناطق روستایی گذاشت تا بتدریج شکاف بین شهر و روستا و کارگر و دهقان محدودتر شود. گذر به کمونهای خلق امکان برداشتن گام بزرگی در این راه را با ایجاد بیمارستانها، مدارس و صنایع نوین در مناطق روستایی فراهم کرد. این درست خلاف افزودن بر تسهیلات موجود در شهرها بود که شاید در چارچوب تنگ نظرانه اقتصادی، «ارزانتر» به نظر آید. توسعه صنایع در مناطق روستایی، بدون کمونهای خلق امکان نداشت. زنان و مردان تشویق شدند که ابتکار سازماندهی کارخانه های نوین را در دست گیرند و راههای نوینی برای تامین نیازهای خلق بیابند. حزب این پروسه را رهبری کرد و حکومت بر پایه نقشه های کلی اقتصادی کشور از آن پشتیبانی نمود. اما همه چیز وابسته به تلاشهای خود مردم بود.

جهش بزرگ به پیش بسیاری مشکلات را حل کرد و دستاوردهای عظیمی کسب نمود. اما با دشواریهایی نیز روبرو شد. سه سال پی در پی کشور دچار یک خشکسالی شدید و جدی شد. اتحاد شوروی به انتقام انتقادی که چین از راه سرمایه داری تحت رهبری خروشچف نموده بود، کوشید در اقتصاد چین خرابکاری کند. بعلاوه درون حزب کمونیست چین نیز با این جهش مخالفت می شد. رهروان سرمایه داری در چین از این مشکلات استفاده کردند تا آن را دلیلی برای ضرورت تغییر مسیر چین نشان دهند.

آنها می گفتند که انقلاب از مشغله واقعی زحمتکشان یعنی کار کردن انحراف حاصل کرده است. بعقیده آنها مردم نمی بایست خود را به مسائل مربوط به دولت مشغول می کردند و نمی بایست به چگونگی سازماندهی و اداره اماکن کار خویش می پرداختند. نمی بایست به این می پرداختند که کارشان به رشد و تکامل گام به گام توانایی های کل مردم و جهت گیری کل جامعه خدمت می کند یا نه.

انقلاب فرهنگی

مائو و سایر انقلابیون چین با مطالعه تجربه اتحاد شوروی و کشور خود به این درک رسیدند که سوسیالیسم، به مبارزه میان طبقات متخاصم پایان نمی دهد. برعکس، زمانیکه طبقات حاکمه کهن نابود شدند، نبرد به درون خود حزب کمونیست منتقل می شود. درگیری بر سر سیاستها و استراتژیهای متضاد، بر سر راههای مختلف، بیانگر مبارزه میان طبقات متضاد است. کارگران و دهقانان و رهبران حزبی آنها در پی تداوم راه سوسیالیستی هستند. این به معنای نابود کردن شکافها و نابرابریهای اجتماعی بازمانده از جامعه کهن به صورت گام به گام است. این بمعنای نابود کردن کلیه ایده های کهن است که دوشادوش این مناسبات ادامه حیات می دهد. این بمعنای حمایت از انقلابات در سراسر جهان و تبدیل کشور به یک منطقه پایگاهی برای پیشرفت بسوی کمونیسم جهانی است. انقلابیون کمونیست، خود را درگیر نبرد مرگ و زندگی علیه آن دسته از رهبران عالی رتبه حزب می یابند که نماینده یک طبقه استثمارگر نوظهورند و سرسختانه در پی حفاظت از کلیه مناسبات کهن و گسترش آنها، و همراه شدن با نظم جهانی امپریالیستی هستند. این رویزیونیستها وزنه سنگین سنت را همراه با موضع مسلط امپریالیسم بر جهان، پشتوانه خود دارند.

این مبارزه در انقلاب فرهنگی به اوج خود رسید. مائو و انقلابیون درون حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۶ اعضای حزب و توده ها را به «بمباران مقرهای فرماندهی» فرا خواندند: به انتقاد از این سیاستهای سرمایه دارانه و سرنگونی کسانی که می کوشند چنین سیاستهایی راتحمیل کنند. به مطالعه و بکار بستن مارکسیسم و به ابتکار عمل در خلق پدیده های نوین سوسیالیستی که بتواند جامعه را هرچه بیشتر دگرگون کند.

هدف فوری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، سرنگونی آن رهبران حزبی بود که می کوشیدند چین را به جاده سرمایه داری بکشانند. همانطور که مائو مسئله را تشریح کرد، انقلاب فرهنگی یک هدف عمیقتر هم داشت: تغییر جهان بینی مردم بنحوی که آنها بتوانند بهتر تفاوت بین مارکسیسم و رویزیونیسم را بفهمند. این بمعنای ضرورت دگرگونی تفکر مردم، بموازات دگرگونی مناسبات اقتصادی و اجتماعی بین مردم بود که این ایده ها معرف آن مناسبات بودند.

نبردهای آغازین انقلاب فرهنگی توسط گاردهای سرخ به پیش رفت. آنها دانشجویان و جوانان شجاعی بودند که به فراخوان مائو برای مخالفت با مشتی از صاحبان قدرت در چین پاسخ گفتند. اما مائو علاوه بر آنها، طبقه کارگر را برای رهبری همه امور به میدان فرا خواند. او برای تقویت توان حزب در امر رهبری این مبارزه نبرد کرد. حزب باید بمثابه نماینده منافع درازمدت کارگران برای تغییر این جامعه و جهان وارونه به ایفای نقش رهبری می پرداخت.

در ژانویه ۱۹۶۷ بعد از چند ماه بحث شدید و برگزاری جلسات برای روشن کردن موضوعات، شورشگرانی که از کارخانه ها و محلات و مدارس شانگهای برخاسته بودند و توسط اعضای انقلابی حزب رهبری می شدند، قدرت را از دست دستگاه دولتی قدیمی شهر که به سنگر رهروان سرمایه داری تبدیل شده بود، درآوردند. آنها یک دستگاه دولتی نوین را که ترکیبی از نمایندگان تشکلات شورشی، رهبری انقلابی حزب، و نمایندگان ارتش سرخ بود، جایگزین ساختند. این نوع ترکیبها اصطلاحاً سه در یک نامگذاری شد. توده ها قدرت را بطور همه جانبه و از پایین به کف آوردند. از اواخر ۱۹۶۸ این نوع کمیته های انقلابی در همه مناطق چین شکل گرفت.

میلیونها جوان تحصیل کرده برای انجام انقلاب فرهنگی عازم روستاها شدند. بسیاری بطور دائم در روستاها ماندند. افراد شهر نشین که معمولا به کار یدی نمی پرداختند دوره هایی را به کار در مزرعه گذراندند تا دهقانان و نیازهایشان را بهتر بشناسند و به تغییر جهان بینی خویش کمک کنند.

کارخانه ها توسط کمیته های سه در یک متشکل از کارگران و تکنیسینها و مدیران اداره می شدند و بیمارستانها توسط کمیته هایی متشکل از پزشکان، کارگران و نمایندگان بیماران و غیره. همانطور که مائو پیش بینی کرده بود، زمانی که نقش کارگران در تولید دگرگون شد و آنها نه صرفاً بمثابه دو دست کارکن بلکه بعنوان متفکر و اداره کننده به ایفای نقش پرداختند، تولید نیز از بند رها شد. در یک پالایشگاه نفت شانگهای که گازها هوا را آلوده می کرد، کارگران به دقت به بررسی این مسئله پرداخته و حتی جزیی ترین مسائل فنی را در نظر گرفتند و توانستند راه بهینه سازی این گازها برای

استفاده از آنها در تولید نخهای پلاستیکی که در تهیه لباس، وسائل پزشکی و مصنوعات دیگر به کار می رود را بیابند. به نظر ارزانتر می آمد که مجتمعهای صنعتی، سموم خود را آزادانه در فضای اطراف پراکنده سازند. این کار یک مجتمع را ظاهراً سودآورتر می کرد و تلاش کمتری را از جانب کارگرانش الزام آور می ساخت. و حتی ممکن بود منابع مالی اضافه ای را در دسترس آنان قرار دهد. اما کارگران ثابت کردند که چنین روشی به نفع جامعه یا حتی اقتصاد بطور کلی نیست.

فعالیتهای فرهنگی چین نظیر فیلم و تئاتر و اپرا و انتشار کتاب و غیره یکی دیگر از سنگرهای رهروان سرمایه داری و میراثی از جامعه کهن بود. مائو گفت که نام وزارت فرهنگ را باید تغییر داد و به آن نام وزارت امپراطورها، امپران و ژنرالها و هیولاها، نخبگان و مومیائی ها، نخبگان و زیبارویانی داد که از تغییر و دگرگونی گریزانند. سلطه ایده ها و نگرش طبقات استثمارگر بر عرصه فرهنگ، یکی از موانع بزرگ موجود در راه دگرگون کردن بیشتر جامعه بود.

چیانگ چینگ بواسطه توانائی ها و کیفیات خویش در صف اول این مبارزه قرار گرفت. او نقش مهمی در رهبری خیزش توده ای برای سرنگون کردن رهروان سرمایه داری در هر آنجا که قدرت داشتند، بازی کرد. بعلاوه او مشخصا به انقلاب در عرصه فرهنگ خدمت نمود. یک نمونه این امر اپرا بود که ابزار ارتباطی فوق العاده محبوبی در چین به حساب می آمد و کماکان نیاز به تغییر و تحول داشت. چیان چین در جلسه با ۵ هزار نماینده گروههای اپرایی سراسر کشور بطرز تحریک آمیزی این سئوال را پیش کشید که آیا می خواهید به منافع مردم عادی خدمت کنید یا به منافع مشتی رهرو سرمایه داری که نماینده ادامه حیات نیروهای شیطانی جامعه کهن هستند؟ او چنین گفت: «گندمی که می خوریم را دهقانان بار می آورند. لباسی که می پوشیم و خانه ای که در آن زندگی می کنیم را تماماً کارگران ساخته اند. ارتش آزادی بخش خلق است که در جبهه های دفاع ملی به خاطر ما پاسداری می دهد. پس چرا ما چهره اینان را بر صحنه نمایشات تصویر نمی کنیم. اجازه هست از شما بپرسم که کدام طبقه را نمایندگی می کنید؟» چیانگ چینگ گفت که مهمترین وظیفه در اپرا، آفرینش قهرمانان انقلابی و بویژه خلق برخی اپراهای پیشرو است که بمثابه الگو در ساختن اپرا و تولیدات فرهنگی بطور عام مورد استفاده قرار گیرند.

با انقلاب فرهنگی، تدریس زیر و رو شد. دانشگاهها در مناطق روستایی برپا شدند. بدین ترتیب استادان و شاگردان می توانستند از یکدیگر بیاموزند و فارغ التحصیلانی بوجود آیند که هم از نزدیک با توده ها ارتباط داشته و هم بلحاظ علمی پرورش یافته باشند. بعبارت دیگر هم سرخ باشند و هم متخصص.

نتیجه گیری

چه چیزی همه این کارها را ممکن ساخت؟ رهبری یک حزب کمونیست که توسط ایدئولوژی ای هدایت می شد که ما امروز آن را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می نامیم. این حزب یک جنگ انقلابی را هدایت کرد که به نابودی قدرت سیاسی طبقات حاکمه کهن انجامید و قدرت را در کف خلق نهاد. این حزب ایدئولوژی انقلابی را در اختیار محرومان قرار داد و آنها را در راه ادامه گام به گام انقلاب بسوی رهایی کل نوع بشر رهبری کرد.

چین یک کشور فقیر باقی ماند اما سوسیالیسم چین یک نظام برتر بود.

سوسیالیسم قادر شد نیازهای خلق را پاسخ گوید. از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، برای هرکس خواه کار می کرد و خواه نمی کرد، خوراک و پوشاک و سوخت و آموزش و پرورش و یک مراسم کفن و دفن آبرومند تضمین شد. هیچ کس نگران این نبود که در آینده بر سر فرزندانش چه می آید. خلاصه آنکه اهالی چین دیگر اسیر گرسنگی نبودند و می توانستند بمثابه یک موجود انسانی کامل رشد و تکامل یابند.

این دگرگونی به نحوی انجام گرفت که هرگز در یک کشور سرمایه داری نمی تواند اتفاق بیفتد. چین قادر شد بدون استثمار خلقهای سایر کشورها ـ یعنی همان رازی که پشت سطح بالای معیشت در کشورهای امپریالیستی قرار دارد ـ نیازهای مردمش را تامین کند. انقلاب چین بجای تقسیم فزاینده کشور به یک اقلیت شروتمند و یک اکثریت فقیر، بطور مداوم شکافها و نابرابریهای درون جامعه میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار فکری و کار یدی، و مرد و زن را کاهش می داد. اگرچه کماکان هر فرد نمی توانست به سادگی تمامی نیازهایش را بدون هیچ تفاوتی با دیگران تامین کند، اما بسیاری از ضروریات اساسی زندگی به رایگان یا بسیار ارزان در اختیار همگان قرار داشت.

انقلاب فرهنگی نتوانست بر تمام نابرابریها و تضادهای اجتماعی نقطه پایان بگذارد. همانطور که مائو گفت نمی توان به کمونیسم دست یافت مگر آنکه سرانجام طبقات نه فقط در چین بلکه در سراسر جهان محو شوند. تا زمانیکه طبقات وجود دارند، خطی که حزب در پیش می گیرد یا به عبارت دیگر جهتی که جامعه دنبال می کند، تعیین کننده است.

رهروان سرمایه داری دست به یک کودتای نظامی زدند و نزدیکترین رفقای مائو و مهمترین آنها یعنی چیانگ چینگ و چان چون چیائو را دستگیر کردند و موجی از ترور را علیه انقلابیون برانگیختند. قدرت سیاسی از چنگ توده های چین ربوده شد.

طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرد. کمونهای خلق در هم شکسته شد. امروز تعداد قلیلی از دهقانان شروتمند شده و بیش از صد میلیون تن از دهقانان به شکل بی خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه ای به گوشه دیگر مهاجرت می کنند. کارگران را از اداره امور به زور کنار گذاشتند و به آنها فرمان دادند که ساکت بر جای بنشینند و به خاطر شغلی که دارند سپاسگزار باشند. تازه این در صورتی است که آنها به اندازه کافی «خوش اقبال» باشند و کماکان در بخشهایی که به نظر امپریالیستها سودآور می آید، شاغل باقی بمانند. به اصطلاح «مدرنیزاسیون» چین بمعنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و پرتاب کردن کارگران به خیابانها بوده است. هرجا که صنایع جدید مثل قارچ سر بلند کرده و برای مثال به تولید لباس و تلویزیون پرداخته، معنایش این است که استخدام کار ارزان چینی ها زیر چکمه سرمایه خارجی و غالبا به خاطر نیازهای بازار خارجی صورت گرفته است. کار کثیف بخاطر کشورهای شروتمند در کشورهایی نظیر چین انجام می گیرد. در اینجا سموم صنعتی و زباله های زهرآگین در هر گوشه و کنار یافت می شود. حکام جدید چین کشور را برای منفعت امپریالیستهایی می چرخانند که اقتصاد چین بطور فزاینده به آنها وابسته می شود.

امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده های جهانی قرار دارد. خیزشهای دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیاتها و سایر اشکال نوین استثمار صورت گرفته است. نوزادان دختر با یک نرخ هشدار دهنده به قتل می رسند. فحشاء و اعتیاد به مواد مخدر بار دیگر اوج صعودی یافته است. بیماری ایدز می رود تا حتی میزان تلفات بیماریهای واگیردار که انقلاب ۱۹۴۹ چین بر آنها نقطه پایان نهاده بود را پشت سر گذارد.

رهروان سرمایه داری که حزب کمونیست را غصب کرده اند تا زمانیکه به نفع اربابان خارجی شان باشد ممکن است کنترل امور را در دست داشته باشند، اما هیچ چیزی که اثری از کمونیسم در آن باشد موجود نیست. بار دیگر خلق چین باید قدرت را از طریق مسلحانه و با حمایت انقلابیون مردم جهان بدست آورد. اما آنها و ما به نقطه آغاز بازنگشته ایم و از صفر شروع نمی کنیم. زیرا تجربه سوسیالیسم را داریم. خط و درسهایی را داریم که زنده اند. نمونه روح افزائی را داریم که از دل مبارزه صدها میلیون انسان تکامل یافته و به پیشرفته ترین قله ها دست یافته است. این تجربه میراث مشترک مردم جهان و نمونه درخشانی از برتری نظام سوسیالیستی است.

استراتژی جنگ خلق در هند

نقدی بر دیدگاه های کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل) در مورد خط نظامی آن تشکیلات

به نقل از نشریه تندر بهاری شماره ۱ سال ۹۸ ، ارگان تئوریک مرکز اتحاد مائوئیستی، حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ـ ل)، که از این به بعد به اختصار آن را کمیته می خوانیم، از زمان تاسیس در سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۹۱ که منحل شد، سه چرخش مهم را در زمینه خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی از سر گذراند. اولین جهش در مقطع ۱۹۸۲ ـ ۱۹۷۹ اتفاق افتاد. این خط در کنفرانس سراسری کمیته به سال ۱۹۸۲ تصویب شد و طی ماه های متعاقب آن، تکامل بیشتری یافت. جهش دوم طی مباحثات پلنوم سراسری سال ۱۹۸۵ و کنفرانس سراسری سال ۱۹۸۷، صورت گرفت. این خط در سال ۱۹۸۸ فرموله شد. جهش سوم با تصویب سند پیش نویس «درباره دمکراسی پرولتری» انجام شد. این سند پیش نویس، زمانی صورت نهائی به خود گرفت که کمیته در اکتبر ۱۹۹۱ منحل شد. کمیته، در سراسر دوران حیاتش، ادعا می‌کرد که مدافع راه جنگ خلق و مفاهیم پایه ای آن است. به همین دلیل است که ما تغییرات نظری کمیته در مورد خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی را به مثابه «جهش ها» مشخص می کنیم. لیکن همانگونه که در جریان مطالعه سند حاضر خواهید دید، این «جهش ها» در واقع بیانگر یک انحراف سمج و گام به گام از دانش نظامی پرولتاریا بود.

دور شدن از چارومازومدار

یکی از مواضع پایه ای کمیته، دفاع از «خط انقلابی پرولتری رفیق چارومازومدار» بود. کمیته مطرح می کرد که «مبارزه مسلحانه، شکل عمده مبارزه است و سایر اشکال مبارزاتی باید مکمل آن باشد.» لیکن از همان ابتدا، درک و عملکرد بخشهای اصلی این تشکیلات جدید دچار انحراف از این موضع شد. نظر شاخه حزبی در استان «آندرا پرادش» این بود که نقطه ضعف اصلی جنبش پیشین را باید در جنبه نظامی آن جستجو کرد. این در حالی بود که واحد استان «کرالا»، سرنخ اشتباهات را در نحوه ایجاد و تکامل سازمان های توده ای، مبارزات توده ای و برنامه اقتصادی می جست. فردای تاسیس کمیته، تشکیلات استان کرالا که از این به بعد آن را «کرالا» می نامیم، بر سر این مسائل مواضع معینی اختیار کرد. «کرالا» با اشاره به شرایط مشخص آن منطقه، چنین استدلال میکرد که مبارزه مسلحانه را فقط زمانی می توانیم آغاز کنیم که «تضادها را از طریق در آمیختن با مبارزات گسترده توده ای و تریدیونیونی و ارتقاء این مبارزات به مبارزات سیاسی، عریان تر و حادتر کنیم.» این اختلاف نظرات در کنفرانس سال ۱۹۸۲ حل شد. تصمیم گیری ها به نفع مواضع «کرالا» بود. سند پیش نویسی که قبلا تحت عنوان «خط تاکتیکی» در راستای مواضع سال ۱۹۷۹ تهیه شده بود، به تصمیم کنفرانس پس گرفته شد. از آنجا که مواضع «کرالا»، نقش تعیین کننده ای در تکامل آتی نظرات کمیته بر سر خط مبارزه مسلحانه و امور نظامی بازی کرد، در این مقاله به تفصیل به آن می پردازیم.

مواضع «کرالا» در دو جنبه مهم از خط حزب کمونیست هند (م ـ ل) در سال ۱۹۷۰، منحرف شد. واضح ترین جنبه، پیشنهادی بود که در مورد تکامل مبارزات توده ای به مبارزات سیاسی به خاطر آماده کردن زمینه برای آغاز مبارزه مسلحانه جلو می گذاشت. این بحث در تضاد با موضع مشهور چارومازومدار قرار داشت. رفیق مازومدار معتقد بود که نباید پیش شرطی به نام تبدیل مبارزات اقتصادی و قسمی به مبارزات سیاسی، تراشید. بعلاوه لنین نیز در رد اکونومیسم با این موضع مخالفت کرده بود. موضع لنینیستی این است که مبارزات اقتصادی نمی توانند به مبارزه سیاسی برای کسب قدرت تکامل یابند. در این زمان، «کرالا» به این موضع رسیده بود که اشکال حزب کمونیست هند (م ـ ل) آن بود که نتوانست تشکلات و مبارزات توده ای را به مکملی برای جنگ خلق، تبدیل کند. «کرالا» معتقد بود که یکی از مشکلات مهمی که در خط تشکیلات باید اصلاح شود همین است. با این توجیه، کرالا از خط چارومازومدار منحرف شد. اما تضاد با لنینیسم را نمیتوانست به این سادگی حل کند. برای این کار، «کرالا» یک شیوه جدید در پیش گرفت. به این معنا که به مبارزه رزمنده توده ای که حول شعار «شورش علیه بی عدالتی بر حق است» بر پا شده بود، روی آورد. کار اصلی «کرالا» این بود که به موضوعات محلی بپردازد و با شرکت توده هائی که به حول شعار فوق بسیج شده بودند، «محاکم خلق» برگزار کند. در این محاکم، تضادهای بین توده ها و ستمگران محلی، و همچنین تضادهائی که میان توده ها بروز میکرد، حل و فصل می شد. این محاکم به وسیله کمیته های خلق که موقتا برای پرداختن به موضوعات مشخص ایجاد می شدند، هدایت می شد. «کرالا»، این محاکمات را به مثابه «اشکال ابتدائی قدرت سیاسی موازی» قلمداد میکرد.

فعالیت در راستای این خط، خیلی سریع فراگیر شد. در برخی نواحی، این فعالیت به تشدید تضادها با ستمگران محلی و مجازات مرگ ستمگران انجامید. بر پایه این تجارب «کرالا» ادعا میکرد که موفق شده است مبارزات توده ای را به مثابه مکمل مبارزه مسلحانه تکامل دهد ، بی آنکه به اکونومیسم در غلتد. بعلاوه، بر پایه این تجربه «کرالا» ادعا میکرد که درسهای مبارزه برای دفاع از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که متعاقب غصب قدرت توسط سرمایه داران در چین براه افتاد را با موفقیت برای حل مسائل انقلاب دموکراتیک نوین در هند، بکار بسته است.

اشاره کردیم که مواضع «کرالا» از دو جانب دچار انحراف شد. انحراف دوم که چندان آشکار نبود را باید در این فرضیه جستجو کرد که مبارزه مسلحانه را فقط بعد از عریان و حاد کردن تضادها می توان آغاز کرد. معنایش این بود که به غیر از شرایط ذهنی، شرایط عینی آغاز مبارزه مسلحانه نیز وجود ندارد یا ضعیف است. البته این نتیجه گیری هیچگاه به زبان آورده نشد. بالعکس، موضع کمیته کماکان این بود که در سراسر هند اوضاع انقلابی بطور مستمر موجود است، هر چند که بطور ناموزون تکامل می یابد.

مائوتسه دون به هنگام بحث از دورنمای آغاز و تداوم مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت، به وجود اوضاع انقلابی مستمر در چین اشاره داشت. این اوضاع انقلابی محصول تضادهای عینی (تضاد امپریالیسم و خلق، و تضاد فئودالیسم و توده های وسیع) بود. بعلاوه مائو خاطر نشان کرد که اوضاع انقلابی به هیچوجه ایستا نیست. بر حسب شرایط و پیشرفت انقلاب مسلحانه ارضی، اوضاع

انقلابی می تواند دچار رکود شود یا توسعه یابد. بنابراین با افت و خیز همراه است. حزب کمونیست از طریق آغاز جنگ در مناطقی که تضادها حاد است، ایجاد نیروهای مسلح و کسب قدرت منطقه ای، می باید قدرت سرخ را موج وار گسترش دهد. و به این ترتیب، روند تکامل اوضاع انقلابی را تسریع کند. (۱) چارومازومدار بر این مواضع مائوئیستی به مثابه یک رکن خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب نوین تاکید داشت. (۲)

قبول وجود اوضاع انقلابی مستمر در کشورهای تحت ستم اساسا به معنای آن است که امکان و ضرورت عینی آغاز مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی موجود است، و لازم نیست که منتظر شکفته شدن بحران انقلابی سراسری باشیم. روشن است که این بحث نافی ضرورت تدارک، یعنی ایجاد قوای ذهنی کافی برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه نیست. لیکن بدان معنا هست که چنین تدارکی، و فقط چنین تدارکی، وظیفه کلیدی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی حزب مائوئیستی است.(منظور از «قوای ذهنی»، قدرت حزب به لحاظ داشتن خط درست و روشن و همچنین انسانهای انقلابی متشکل در آن است ـ توضیح مترجم).

هر چند مواضع «کرالا» در مورد ضرورت عریان و حاد کردن تضادها، ظاهرا با چنین تدارکی خوانائی داشت اما در اساس، کاملا متفاوت بود. زیرا طبق خط «کرالا» اگر تضادهای عینی در منطقه کرالام حاد نبود، آنگاه آغاز مبارزه مسلحانه، جدا از آماده کردن قوای ذهنی، منوط به آماده کردن اوضاع عینی بود. طبق این خط، در چنین حالتی، جدا از اینکه قوای ذهنی در چه سطحی قرار دارد، مبارزه مسلحانه نمی تواند فورا در دستور کار قرار گیرد.

اکونومیسم «کرالا» را از همین نکته می شد فهمید. در واقع، در یک کشور تحت ستم، شرایط عینی آغاز و توسعه جنگ خلق همواره وجود دارد. هر چند در تمامی نقاط کشور و با حدت و شدتی یکسان موجود نباشد. بنابراین، وظیفه مرکزی حزب مائوئیستی است که از این فرصت استفاده کند و آغاز و توسعه جنگ را به مرکز ثقل تمامی عرصه ها و زمینه های فعالیت خویش تبدیل کند. اگر این وظیفه نادیده گرفته شود یا به شیوه ای صوری فهمیده شود، آنگاه خط حزب علیرغم نیات آن، اکونومیستی خواهد شد. زیرا زمانی که شرایط اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت، این عالی ترین وظیفه انقلاب، را در دستور کار قرار داده است، هر خطی که از انجام مستقیم این وظیفه باز بماند اکونومیستی خواهد بود.

بار دیگر تاکید می کنیم، منظورمان این نیست که مبارزه مسلحانه باید بدون تدارک آغاز شود. به این معنا هم نیست که حزب باید در تمامی مناطق فعالیت خود، دست به مبارزه مسلحانه بزند. حتی در نواحی گسترده روستائی که تضادها بالنسبه حادتر است، مناطقی وجود دارد که شرایط عینی آنها تکامل نایافته تر است. حزب باید تحقیق و ارزیابی ماتریالیستی کند تا منطقه (یا مناطقی) که برای آغاز و توسعه جنگ خلق از همه جا مساعدتر است را بیابد و در آنجا متمرکز شود. بعلاوه، فعالیت حزب در سایر مناطق روستائی و شهری باید به گونه ای پیش رود که به وظیفه آغاز جنگ خدمت کند. مائو میگوید: «قبل از آغاز جنگ همه سازمانها و مبارزات در تدارک برای آغاز جنگ بوجود می آیند... بعد از آغاز جنگ، همه سازمانها و مبارزات به طور مستقیم یا غیر مستقیم با جنگ هماهنگ می شوند.» (۳)

آغاز و توسعه موفقیت آمیز جنگ خلق در پرو و نپال در اواخر قرن بیستم، گواه قدرتمند این موضع مائوئیستی است که: وظیفه مرکزی و فوری حزب کمونیست در یک کشور تحت ستم، کسب قدرت از چنگال دشمن طبقاتی از طریق جنگ خلق است. کلیه فعالیت های حزب باید در راستای انجام این وظیفه پیش رود. کلیه فعالیت های حزب را قبل از هر چیز باید در ارتباط با این وظیفه مرکزی محک زد. حزب یا باید در حال انجام کسب قدرت باشد یا در حال تدارک برای آن.

در آن مقطع، «کرالا» (و سپس کمیته) از خط استراتژیک انقلاب دمکراتیک نوین واحد در هند دفاع می کرد. تدوین یک خط تاکتیکی جداگانه برای منطقه کرالام به هیچوجه مطرح نبود. در واقع مواضع «کرالا» به جای اینکه بازبینی و تصحیح شود، به خط راهنمای کمیته تبدیل شد. بعلاوه، بحث «کرالا» بر سر شرایط عینی منطقه کرالام هیچگاه به طور منظم مورد تحقیق قرار نگرفت و با آن مقابله نشد.

این واقعیتی است که مناسبات طبقاتی در آن منطقه دستخوش برخی تغییر و تحولات شده بود. این تغییرات در فروکش اوضاع انقلابی از اواسط دهه ۱۹۷۰ نقش بازی کرد. اما مسئله ارضی به هیچ وجه حل نشد. بگذریم از اینکه، حتی تحت آن شرایط، کماکان مناطقی بود که در آنجا اشکال آشکار استثمار نیمه فئودالی وجود داشت و تضادها حاد بود. به عبارت دیگر، ناموزونی هنوز یک شاخص مهم بود و هست. بطور مشخص، آن دوره فروکش با تشدید استثمار و ستم بر توده های «آدیواسی» که از هر لحاظ تحتانی ترین بخش جامعه محسوب می شوند، همراه بود. غصب زمینهای «آدیواسی»ها به کسب و کار پردرآمد مالکان و رباخواران قدرتمند تبدیل شد. بساط دو جبهه پارلمانی به سرکردگی حزب کنگره و حزب کمونیست هند (مارکسیست) کساد شد. بخشهای مهمی از توده های تحتانی «دالیت» از چپ پارلمانتاریست فاصله گرفتند. جنبه دیگر اوضاع جدید، ظهور اشکال نوین سهم بری و اجاره داری، رشد سریع شرکتهای مالی خصوصی (که توده ها به آنها لقب «گوش بر» دادند) و شکل گیری مناسبات جدید سرمایه داری بوروکراتیک در کشاورزی و صنعت توسط بنگاه های دولتی و تعاونی بود. به عبارت دیگر، تغییر و تحولات در مناسبات طبقاتی به هیچوجه به این معنا نبود که اصول اساسی مائوئیستی را دیگر نمی توان در منطقه کرالام پیاده کرد.

«کرالا» به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، یک ارزیابی مختصر ارائه کرد که در جوهر خود، نافی امکان آغاز جنگ خلق در منطقه کرالام بود. از آنجا که «کرالا» ویژگی های اوضاع انقلابی را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداد و درک نکرد، صحه گذاشتنش بر وجود اوضاع انقلابی مداوم نیز صوری و ایده آلیستی بود. تایید این انحراف در مواضع بعدی کمیته، به تعمیق آن انجامید.

دو جریان به هم آمیخته اکونومیسم و ایده آلیسم در مواضع کمیته بر سر قدرت سیاسی موازی و قدرت سیاسی، نیز دیده میشود. همانگونه که قبلا گفتیم، محاکم خلق به مثابه شکلهای ابتدائی یا جنینی قدرت سیاسی موازی در نظر گرفته می شد. لیکن در واقعیت، این محاکم چیزی بیش از اعمال قدرت موقتا سازمان یافته توده ها بر سر برخی موضوعات جزئی مشخص نبود. درست همانگونه که گرفتن زمین به زور به خودی خود کسب قدرت سیاسی را در بر ندارد، محکمه خلق که به اعدام یک مستبد منفور بینجامد نیز چیزی بیش از حل قهرآمیز یک مسئله جزئی نیست. بعلاوه این محاکم به هیچوجه تحت حفاظت یک نیروی مسلح انقلابی قرار نداشت. بنابراین زمانی که قدرت سیاسی دشمن دست به سرکوب می زد، یعنی کاسه صبر دشمن لبریز می شد و شروع به سرکوب سازمانگران و شرکت کنندگان در محاکم خلق می کرد، فعالیت چنین محاکمی خاتمه می یافت. در اینجا درس عبرت قدیمی تکرار میشد. هیچ میزان از «اراده سازمان یافته توده ها»، تا وقتی که مسلح نباشند، نمی تواند در برابر سرکوب مسلحانه دشمن ایستادگی کند. قدرت سیاسی فقط می تواند از لوله تفنگ بیرون بیاید. باید قدرت سیاسی دشمن را از طریق مبارزه مسلحانه نابود کرد و بر این پایه قدرت نوین را ساخت و حفاظت کرد. بدون قدرت سیاسی نوین، «همه چیز توهم است.» کمیته با درکی که از قدرت سیاسی موازی ارائه میداد چنین توهمی را اشاعه میداد. بعدها کمیته تزی به نام «درک نوین از قدرت سیاسی» ارائه داد که توهم

فوق را تشدید کرد.

نخست به تجزیه و تحلیل مقوله قدرت سیاسی موازی خواهیم پرداخت. موازی با چه؟ اگر منظور موازی با قدرت دشمن است، آنگاه باید به این سئوال پاسخ گفت که آیا این قدرت موازی می تواند برای مدتی طولانی دوام یابد؟ سئوال اساسی تر اینست که آیا اصلا قدرت سیاسی انقلابی می تواند به موازات قدرت دشمن وجود داشته باشد. مقوله مائوئیستی قدرت سرخ، منطقه پایگاهی، منطقه آزاد شده و غیره را فقط به این معنی می توان قدرت سیاسی موازی نامید که در بخش (یا بخشهای) کوچک کشور برقرار است و همزمان قدرت سیاسی سراسری هنوز در اختیار دشمن است. قدرت سرخ در منطقه پایگاهی، یگانه قدرت است. بعلاوه همانگونه که تجربه انقلاب اکتبر اثبات کرد، حتی در کشورهای سرمایه داری، قدرت «دوگانه» فقط می تواند طی دوره کوتاهی وجود داشته باشد. نقط تحت شرایط استثنائی که هیچ یک از قدرتهای متخاصم در موقعیتی نیستند که بتوانند با تمام قوا اعمال سلطه کنند. این دوگانگی باید به نفع یکی از قدرتها حل شود. به یک مفهوم، مناطق قدرت سرخ که از طریق جنگ خلق برقرار میشوند نیز با اضطرار مشابهی روبرو هستند. مناطق قدرت سرخ تنها در صورتی میتوانند به حیات خود ادامه دهند که به صورت مناطق پایگاهی برای ادامه جنگ خلق برقرار شوند، برای تسریع اوضاع انقلابی گسترش یابند، و جنگ به مشابه یک «جنگ مطلق» (۴) با هدف کسب قدرت سراسری تکامل یابد. اینکه همیشه امکان ترک موقتی منطقه آزاد شده به قصد مانور دادن، یا در نتیجه اشغال توسط قوای دشمن، موجود است، بحثی جداگانه است.

در چارچوب استراتژی جنگ خلق، خاصه در دوره اولیه که به کسب قدرت منطقه ای می انجامد، قدرت موازی هیچ جایگاهی ندارد و نمی تواند داشته باشد، مگر به معنای وجود مناطق قدرت سرخ. هر درکی از استقرار قدرت بدون نابودی مسلحانه قدرت دشمن در آن منطقه، و تقویت قوای مسلح انقلابی برای دفاع از قدرت نوین، ایده الیسم محض است. این به مفهوم نشاندن «توهم قدرت» به جای قدرت سیاسی واقعی است. به همین خاطر مائو تاکید کرد که، «شرایط اساسی برای استقرار یک منطقه پایگاهی، وجود قوای مسلح و بکار گرفتن این قوا برای مغلوب کردن قوای دشمن و برانگیختن عمل مبارزاتی خلق است.» (۵) لنین نیز تاکید کرد که ایجاد قدرت سیاسی توسط انقلابیون حتی در یک منطقه کوچک بلافاصله انقلابیون را با کلیه وظایف حکومتی روبرو می کند. نکته بحث لنین اینست که داشتن قدرت در همه جوانب آن مطرح است و نمی توان قسمتهائی از آن را عملی کرد. کسب قدرت منطقه ای را فقط به این لحاظ میتوان قسمی حساب کرد که هنوز در قسمتهائی از کشور برقرار میشود و هنوز قدرت سراسری در دست دشمن است. حال آنکه قدرت سرخ درون آن منطقه یا پایگاه، باید یگانه قدرت باشد. وگرنه هنوز قدرت سیاسی نیست. جلوتر ما دوباره به این مسئله خواهیم پرداخت.

خودرونی «چپ»، مکمل اکونومیسم است

مواضع «کرالا» که بعدا به خط کمیته تبدیل شد، بلامنازع نماند. در واحد منطقه کرالا، برخی رفقا با این مواضع مخالفت کرده و بسیاری نسبت به آن شک و تردید داشتند. اما قویترین مخالفت از جانب واحد «آندراپرادش» که از این به بعد آن را «آندرا» می خوانیم، صورت گرفت. «آندرا» به مبارزه خود ادامه داد تا اینکه در سال ۱۹۸۵ انشعاب کرد.

همانگونه که قبلا خاطر نشان کردیم، «آندرا» خط نظامی را به مثابه عامل عمده شکست مشخص کرده بود (منظور شکست جنبش مسلحانه ناگزالباری تحت رهبری چارومازومدار است . مترجم) . «آندرا» به تنهائی و سپس به مثابه بخشی از کمیته، چندین حمله مسلحانه را به اجراء گذاشت. اما موفق به ادامه این عملیات نشد. بسیاری از کادرهای رهبری بوسیله پلیس دستگیر شده به قتل رسیدند.

اگر چه «آندرا» بدرستی جنبه نظامی را به مثابه موضوع عمده ای که باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تشخیص داد، اما هیچگاه تلاش نکرد خط و تجارب نظامی حزب کمونیست هند (م . ل) را به طور منظم جمعبندی کند. «آندرا» بر صحت مواضع چارومازومدار پافشاری می کرد و می کوشید پرچم مبارزه مسلحانه را در اهتزاز نگاه دارد. اما، به تکرار شماری از اشتباهات آشکار مبارزه مسلحانه ای که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تحت رهبری حزب کمونیست هند (م . ل) راه افتاد، ادامه داد. و از عناصر قدرتمند خودرونی که در امور نظامی وجود داشت، نبرید. این نبریدن از خودرونی در امور نظامی باعث شد که اشتباهات «چپ» در زمینه توسعه کار توده ای برای تدارک و خدمت به جنگ خلق، تداوم یابد. در نهایت، موضع صحیح «آندرا» در تشخیص جنبه نظامی به مثابه علت عمده شکست، از یک اظهاریه صوری فراتر نرفت. ناکامی «آندرا» در جمعبندی از اشکالات خط نظامی، و ناتوانی در سنتز کردن درسهای مثبت و منفی مبارزه مسلحانه حزب کمونیست هند (م . ل)، شرایط مساعدی را برای رهبری کمیته فراهم کرد تا تجربه کرالا را به مثابه رکن جمعبندی خود از تجربه حزب کمونیست هند (م . ل) تثبیت کند.

مخالفت ضعیفی که در منطقه کرالام وجود داشت نیز نقاط ضعف مشابهی داشت. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶، جنبش انقلابی در کرالام مبارزه های مسلحانه را منجمله به شکل شبیخون های موفق بر پایگاه های پلیس به پیش برد. اما این مبارزه تداوم نیافت. در واقع، برخلاف سایر استان های هند، جنبش در کرالام بارها توسط دشمن کاملا در هم شکسته شد. این تجربه، جمعبندی و راه حل میطلبید. مخفیکاری و نفی دگماتیستی مبارزات و تشکلات توده ای باعث شد که احزاب رویزیونیست (یعنی حزب کمونیست هند و حزب کمونیست مارکسیست) موفق به ایزوله کردن حزب شوند. لیکن حزب کماکان در بین توده های تحتانی اعتبار داشت. بعد از لغو حکومت نظامی در سال ۱۹۷۷، (۷) اغلب کادرها منجمله کادرهای رهبری توانستند فعالیتهای انقلابی را از سر بگیرند. لازم بود که از شکستهای سیاسی . نظامی، با اتکاء به این نقاط قوت مثبت، و با هدف بکاربست راه جنگ خلق در شرایط مشخص کرالام، جمعبندی شود. اما آن کسانی که مخالف مواضع جدید بودند از انجام این کار باز ماندند. آنان نیز نتوانستند از خودرونی، ذهنیگری و یکجانبه نگری در خط و پراتیک حزب کمونیست هند (مارکسیست . لنینیست) گسست کنند. نتیجتا آنان به خودرونی اکونومیستی درغلتیدند.

جمعبندی برای کنار گذاردن انقلاب

میتوان مشاهده کرد که کلیه اجزاء مواضعی که کمیته تا سال ۱۹۸۵ در مورد مبارزه مسلحانه اختیار کرد، پیش از آن در سال ۱۹۸۲ بروز یافته بود. نقط مانده بود که این مواضع به صورت یک خط همه جانبه درآید و مبنای ارزیابی از تجارب حزب کمونیست هند (م . ل) شود. این کار در اولین کنفرانس سراسری انجام شد.

جمعبندی کمیته تحت عنوان «پیش به سوی مرحله نوین تندر بهاری»، اشتباهاتی را که در مواضع چارومازومدار و خط حزب کمونیست هند (م . ل) وجود داشت، دستاویز قرار داد تا احکام صحیح را واژگون کند. این جمعبندی ادعا کرد که گرایش چارومازومدار به اینکه «مبارزات و تشکلات توده ای را در مقابل مبارزه چریکی قرار دهد»، ضرورت یک برنامه ارضی را نادیده بگیرد، بر فعالیت مخفی تاکید یکجانبه کند، و غیره علل اصلی شکست بود. این سند درباره خط نظامی چنین

گفت، «... حزب یک خط فکر شده و دقیق را در جبهه نظامی بکار نبست. گاه خط نظامی به صورت خودرو تکوین می یافت و گاه رفیق چاروماژومدار می کوشید آن را فرموله کند.» (۸) لیکن این انتقاد موجه از خودروئی در زمینه خط نظامی، پوششی بود بر کرنش به خودروئی از جانبی دیگر یعنی از زاویه اکونومیستی. ایده های کمیته درباره «تکوین آگاهانه» خط نظامی به معنای آن بود که «... انقلابیون کمونیست که ناگزالباری را رهبری کردند (۹) نتوانستند یک برنامه همه جانبه و مشخص برای استقرار و تداوم درازمدت مراکز قدرت موازی در مناطق روستائی تدوین کنند، زیرا بطور جدی به امکان موجودیت مراکز قدرت دوگانه درازمدت در مناطق روستائی نمی اندیشیدند. بدون یک خط سیاسی که بر ایجاد مراکز قدرت خلق به موازات مراکز قدرت دشمن و غلبه تدریجی اولی بر دومی طی یک مبارزه طولانی مبتنی باشد، امر استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی که نهایتا به کسب قدرت سراسری می انجامد را نمی توان تحقق بخشید.» (۱۰) این اشتباه به «... فقدان فهم واقعی جنگ خلق» (۱۱) نسبت داده شد. اینکه چاروماژومدار مبارزه برای کسب قدرت را در مقابل مبارزه برای «منافع اقتصادی» قرار می داد نیز یکی از علل شکست معرفی شد. در واقع، این نظرگاه چاروماژومدار مبنای اصلی «... درک دگماتیستی از مسئله قدرت سیاسی و رد یک جانبه سایر اشکال مبارزه و تشکل» (۱۲) قلمداد شد.

بگذارید از همین بحث شروع کنیم. هدف هر طبقه از کسب قدرت، واژگون کردن مناسبات تولیدی موجود و برقراری مناسبات تولیدی نوینی است که با منافع طبقاتی اش خوانائی دارد. این یک طریق قطعی سرکوب و نابودی طبقه سرنگون شده است. کسب قدرت منطقه ای نیز همین وظایف را دنبال می کند؛ هرچند این در کامل ترین ابعادش مطرح نیست. در یک کشور تحت ستم، هسته مرکزی این وظایف، واژگون کردن مناسبات نیمه فئودالی ارضی و بکار بستن شعار «زمین از آن کشتگر» است. برنامه ارضی باید این مسئله را حل کند. اگر چه حزب کمونیست هند (م . ل) یک برنامه پرداخت شده ارضی نداشت، لیکن از یک سیاست قاطع ارضی برخوردار بود. این سیاست در قیام مسلحانه ناگزالباری تحقق یافت. گزارش «ترانی»، این تجربه را بطور جامع تشریح می کند. (۱۳) این گزارش علل شکست ناگزالباری را نیز بدین شکل جمع بندی کرده است: «... فقدان تشکیلات حزبی قدرتمند؛ ناتوانی در اتکاء عمیق به توده ها و ایجاد یک پایگاه قدرتمند توده ای؛ ناآگاهی به امور نظامی؛ تفکر بر پایه خطوط گذشته و اتخاذ یک برخورد صوری به امر استقرار قدرت سیاسی و انجام رفرم ارضی.» (۱۴)

واضح است که همه اینها به یکدیگر مربوط است و کسب قدرت، هسته مرکزی آن است. بدون سرنگون کردن مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که به وسیله قدرت سیاسی طبقات دشمن اعمال می شود، دهقانان هرگز نمی توانند برنامه «زمین به کشتگر» را به اجراء گذارند. در جنبش ناگزالباری منظور از گرفتن زمین مبارزه ای قسمی بر سر «مطالبات» یا «منافع» اقتصادی، نبود. این اقدامی تعیین کننده در راستای سرنگونی کل ساختار نیمه فئودالی در آن منطقه محسوب می شد. این جان کلام جمعبندی چاروماژومدار است، «... مبارزات رزمنده نباید برای گرفتن زمین، محصول و امثالهم باشند بلکه باید برای کسب قدرت سیاسی، انجام شوند.» (۱۵) کمیته با دستاویز قرار دادن لغزشی که در این فرمولبندی وجود داشت و این طور به نظر میاید که بعد اقتصادی کسب قدرت منطقه ای را نادیده می گیرد، مبارزه برای زمین را به مبارزه ای برای «مطالبات اقتصادی» تقلیل داد. و سپس این نظر را پیش گذارد که این مبارزه می بایست مقدم بر مبارزه برای کسب قدرت انجام گیرد.

یک سال بعد از ناگزالباری، چاروماژومدار خط خویش برای انجام جنگ درازمدت خلق از طریق اتکاء به توده ها را چنین تشریح کرد: «برای ایجاد ارتباط نزدیک و عمیق با خلق، یعنی با دهقانان که شامل دهقانان فقیر و بی زمین هستند، باید مبارزه طبقاتی توده های وسیع دهقان را از طریق اشاعه و تبلیغ سیاستهای انقلابی در انطباق با اندیشه صدر مائو سازمان داد. زمانی که این مبارزات طبقاتی سازمان یافت، واحدهای حزبی که دهقانان فقیر و بی زمین را در بر می گیرد به واحدهای چریکی تبدیل خواهد شد. سپس این واحدهای چریکی باید پایگاه توده ای حزب را از طریق اشاعه و تبلیغ سیاستهای انقلابی توسط مبارزه مسلحانه گسترش دهند و تقویت کنند. فقط از این طریق و طی یک مبارزه طولانی است که می توان یک نیروی مسلح منظم درست کرد و مبارزه را به سطح جنگ خلق تکامل داد.» (۱۷) کمیته در مورد این بحث چنین نوشت، «مبارزه طبقاتی را صرفا با تبلیغ سیاستهای انقلابی نمی توان توسعه داد. باید با استفاده از تمامی فعالیت های علنی و مخفی توده ای، به مسائل روزمره خلق پرداخت و بدین ترتیب این فعالیت ها را به سطح اشکال عالیتر مبارزه طبقاتی ارتقاء داد. ما به موازات اجرای این برنامه، باید سیاستهای انقلابی را تبلیغ کنیم. وگرنه در غیاب چنین برنامه ای برای تحقق مطالبات اقتصادی خلق، سیاستهای انقلابی شکل شعارهای مجرد و بی ربط به زندگی واقعی به خود خواهد گرفت.» (۱۸) به این ترتیب، کمیته سازماندهی مبارزه طبقاتی بر مبنای سیاستهای انقلابی یعنی بر مبنای سیاست کسب قدرت سیاسی را با سازماندهی مبارزه طبقاتی بر مبنای مطالبات اقتصادی، عوض کرد. کمیته، برنامه انقلابی ارضی که به مفهومی اساسی، تنها طریق پاسخگوئی به نیازهای اقتصادی توده هاست را با برنامه مبارزه بر سر مطالبات جزئی، عوض کرد. کمیته، مبارزه اقتصادی را از سیاستهای انقلابی جدا کرد.

در اینجا خویست مروری بر مبارزه میان خط چاروماژومدار و خط «ناگی ردی» بکنیم. مساله مرکزی آن مبارزه، موضوع مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت بود. چاروماژومدار به درستی تاکید داشت که حزب باید از همان آغاز، تمامی فعالیت هایش را بروی مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت منطقه ای، متمرکز کند. در حالی که «ناگی ردی» می کوشید جریان تکامل خودبخودی مبارزه مسلحانه در «تلنگانا» را به مثابه خط تئوریزه کند. او میگفت، ابتدا باید دهقانان را در مبارزه برای زمین بسیج کرد. سپس برای دفاع از این دستاورد اقتصادی مقاومت مسلحانه به راه انداخت. و پس از آن این مقاومت مسلحانه به سطح مبارزه برای قدرت سیاسی ارتقاء داد. برای راحت تر کردن بحث، ما نام این خط را «تئوری مرحله بندی جنگ خلق» می گذاریم. (برخیها می گفتند که مقاومت مسلحانه برای گرفتن زمین را باید بطور همزمان سازمان داد. آنها به تعویق انداختن آغاز مقاومت مسلحانه را به مثابه انحراف اکونومیستی محکوم می کردند. روشن است که این تئوری یک نسخه دیگر از همان تئوری نگی ردی است.) جوهر این خط آن است که توده ها را فقط مرحله به مرحله میتوان برای مبارزه برای کسب قدرت بسیج کرد: اول مبارزه برای زمین، سپس مقاومت مسلحانه برای دفاع از دستاوردها و پس از آن مبارزه برای قدرت. (۱۹) چاروماژومدار در ضدیت با این خط اصرار داشت که باید با مجهز کردن توده ها به سیاست کسب قدرت منطقه ای، مبارزه طبقاتی را به عالیترین سطح آن تکامل داد. اگرچه کمیته رسما حمایت خود از خط چاروماژومدار را اعلام کرد، اما در واقع به نسخه رنگ و لعاب زده خط «ناگی ردی» تمایل داشت.

این انحراف سیاسی بر ارزیابی کمیته از تجربه نظامی حزب، تاثیر گذارد. همانگونه که قبلا نقل کردیم، کمیته علت نظامی اصلی در شکست ناگزالباری را فقدان درک از جنگ طولانی مدت، می دانست. کمیته برای نشان دادن صحت این ادعا میگفت که حزب یک برنامه مشخص برای ایجاد مراکز قدرت موازی و حفظ طولانی مدت آنها، نداشت. می توانیم اشارات بیشتری داشته باشیم که چگونه این درک در حیطه سیاسی و نظامی به اکونومیسم خدمت کرد و به نوبه خود از اکونومیسم

کمک گرفت. مراکز پایدار قدرت دوگانه، از آن نوع که کمیته در سر می پرورانید، فقط در صورتی می توانستند موجودیت داشته باشند که این مراکز قدرت حیطه فعالیت خود را به پرداختن به مسائل جزئی محدود کنند. اینکه شکل پرداختن به این مسائل جزئی، نظامی باشد یا نباشد، تغییری در واقعیت نمی دهد. در واقع، این نوع مراکز، مراکز قدرت سیاسی نیستند. بلکه نوع جدیدی از تشکل توده ای هستند هرچند نیروی مسلح انقلابی از آن پشتیبانی کند. کلماتی که کمیته برای بیان مطلب بکار برده نیز خطش را برملا می کند. کمیته به جای کسب قدرت، از «استقرار» مرکز قدرت خلق صحبت می کرد. به جای گسترش موج وار قدرت سرخ از طریق مبارزه مسلحانه، خواهان «غلبه تدریجی» بر قدرت دشمن «از طریق یک مبارزه طولانی» می شد. و سرانجام اینکه، «استقرار قدرت در سطح محلی» را به جای کسب قدرت منطقه ای می نشاند.

کمیته، این نکته آخر را به مثابه خدمت یگانه خود تبلیغ می کرد. بنابراین باید کمی بیشتر به آن بپردازیم. بحث را با نقل قولی از سند جمعبندی کمیته آغاز می کنیم، «تحت شرایط کنونی، مسئله استقرار قدرت سیاسی در سطح منطقه ای، اهمیت بیشتری یافته است. عموما بکاربست این مسئله را به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره منحصر می کنند. اما رفیق چارومازومدار خاطر نشان کرد که لنین، مسئله استقرار قدرت در سطح منطقه ای را به پیش نهاد.... رفیق چارومازومدار چنین ادامه داد: در عصر امپریالیسم، همه عناصر کسب قدرت منطقه ای در ساختار ما حضور دارد. کاملا روشن است که رفیق چارومازومدار مسئله کسب قدرت منطقه ای را به یک مسئله تاکتیکی صرف در انقلاب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خلاصه نمی کند... البته نمی توانیم ادعا کنیم که رفیق چارومازومدار در آن زمان، شناخت دقیق و روشنی از همه اجزاء مسئله ای که امروز مورد بحث ماست، داشت. بعلاوه، در آن زمان تمایز درک کنونی از استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی و کسب قدرت منطقه ای به درستی فهمیده نمی شد. اینک کل تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و نیز تجربه مبارزه سختی که بعد از بر سر کار آمدن رهروان سرمایه داری در چین انجام گرفت، در اختیار ماست. امروز می دانیم که حتی در یک جامعه سوسیالیستی، عامل کلیدی در مبارزه علیه احیای سرمایه داری، استقرار و تحکیم قدرت سیاسی واقعی طبقه کارگر در سطح محلی، در سطح هر کارخانه، مزرعه تعاونی، کمون و یا سایر چنین نهادهائی است... بنابراین در حال حاضر مقوله استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی... به جوهر واقعی مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم تبدیل شده است. بدون شک درک از این مقوله، خود دستخوش تغییری کیفی شده است.» (۲۰)

این سند در بحث از کمیته های انقلابی چنین ادامه می دهد، «... در آغاز، زمانی که رفیق چارومازومدار از کسب قدرت منطقه ای صحبت می کرد، به این مقوله نوین یعنی کمیته های انقلابی که از بطن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی زاده شد رجوع نمی کرد. تاکتیک کسب قدرت منطقه ای، صرفا جزئی از استراتژی نظامی جنگ خلق است. حال آنکه مقوله استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی، این هدف را دنبال میکند که از طریق ایجاد مراکز قدرت خلق در سطح محلی به وسیله برانگیختن ابتکار عمل خلق، از قدرت سیاسی تمرکز زدائی کند. البته میتوان این مقوله را به سادگی به تاکتیک کسب قدرت منطقه ای مرتبط کرد.» (۲۱)

اولا، رد تز رویزیونیستی کسب قدرت در مرکز به یک ضربت، و کسب منطقه ای قدرت سیاسی، به هیچوجه یک تاکتیک صرف نیست. در تئوری جنگ خلق، استقرار مناطق پایگاهی (که همان کسب منطقه ای قدرت را معنا می دهد) یک جنبه اساسی استراتژی محسوب می شود. تقیل دادن این مسئله به سطح تاکتیک، بحث امکان استفاده از «تاکتیک های دیگر» برای کسب قدرت را پیش می آورد. سند فوق با تاکتیک قلمداد کردن کسب منطقه ای قدرت سیاسی جوهر جنگ خلق را کمرنگ می کند.

بعلاوه، معادل قرار دادن کسب قدرت سیاسی منطقه ای با «استقرار قدرت در سطح محلی» به دو دلیل، نادرست است. «استقرار قدرت سیاسی در سطح محلی» را می توان بعد از کسب قدرت در مرکز از طریق قیام هم به انجام رساند. بنابراین چنین معادل قرار دادنی زمینه را برای کنار گذاشتن راه جنگ خلق مهیا می کند. و این دقیقا همان کاری است که کمیته بعدها انجام داد. یک مسئله اساسی تر اینست که قدرت سرخی که از طریق کسب منطقه ای قدرت ایجاد می شود، از همان آغاز قدرت متمرکز طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا است. این قدرت فقط به آن معنا «محلی» است که منطقه محدودی را تحت کنترل دارد. واضح است که بر حسب گسترش منطقه ای که تحت قدرت سرخ قرار دارد، ساختار قدرت باید به غیر از نهادهای مرکزی، نهادهای محلی هم داشته باشد. اما این نهادهای محلی کماکان بخشی از یک قدرت واحد و متمرکز است. قدرت دولتی اگر چه به منطقه تحت کنترل خود محدود می شود، لیکن فقط می تواند یک قدرت متمرکز باشد. دلیل ساده اش اینست که این قدرت نماینده منافع یک طبقه (یا چند طبقه) معین است. این منافع را نمی توان تقسیم یا «تمرکز زدائی» کرد. این امر از شرایط عینی و نقش تاریخی طبقه ناشی می شود. این شامل تمامی اعضای این قدرت می شود. موضع کمیته در مورد «قدرت محلی» به ایده قدرت «غیر متمرکز» ربط دارد که ناشی از فهم نادرست درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. کمیته، مسئله تمرکز و تمرکز زدائی در دستگاه اداری قدرت را با امر ناممکن تمرکز زدائی از قدرت سیاسی یکی می گرفت. این نقطه آغاز انحراف از آموزه های مارکسیستی درباره قدرت دولتی شد. در چارچوب هند، این بحث به تضعیف مبارزه ای حیاتی انجامید که علیه ایدئولوژی ارتجاعی گاندیسم جریان داشت. قدرت غیر متمرکز (پانچایاتی راج) همیشه ورد زبان گاندیسم بود تا خصلت ارتجاعی دولت هند را بپوشاند و قدرت سیاسی موجود را پدیده ای خنثی یا ماوراء طبقات جلوه دهد.(۲۲)

برداشت ایده آلیستی از درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و نتایج آن برای خط نظامی

در دوره متعاقب کودتای سرمایه داری در چین، رهبری «کرالا» به انتشار یک سلسله مقاله تحت عنوان «راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری» به قلم ک. ونو پرداخت. (این مقالات در شماره های سال ۱۹۷۹ نشریه «مشی توده ای» به چاپ رسید.) این مقالات به افشاء فریبکاریهای دار و دسته تنگ سیائو پین ، هوا کو فن و رد تحریفهای رویزیونیستی آنها در مورد آموزش های مائو و درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی پرداخت. در همین راستا، بنیان مادی احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی یعنی وجود حق بورژوائی و عناصر سرمایه داری که از آن زاده می شوند را تشریح کرد. این تحلیل عمدتا صحیح بود(۲۳) اما خیلی زود جای خود را به تحلیل دیگری داد. تحلیل جدید بوروکراتیزه شدن حزب و دستگاه دولتی را سرمنشاء احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی معرفی می کرد.

این دیدگاه جدید در مقاله «مقوله قدرت خلق: یک بازبینی» فرموله شد. در آن مقاله چنین آمد که، «... در نظامی که به لحاظ قانونی اجتماعی شده است (یعنی ابزار تولید به مایملک دولت تبدیل شده است) چند نفر که در راس سلسله مراتب قدرت قرار دارند بر کل ابزار تولید حکم می رانند. بنابراین برنامه اجتماعی کردن در غیاب یک برنامه مشخص برای تمرکز زدائی از قدرت سیاسی، ضررمند بودن خود را به اثبات خواهد رساند.... در اتحاد شوروی هیچگونه تلاش جدی برای تمرکز زدائی از این قدرت متمرکز انجام نشد.

نتیجتا، بوروکراتیزه شدن دستگاه دولتی و ظهور بورژوازی نوخاسته تسهیل شد و در مرحله بعد، به احیای سرمایه داری انجامید.» «در یک جامعه سوسیالیستی، جریان احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز می شود؛ یعنی از سطح کارخانه، تعاونی یا کمون. هر جا که توده های کارگر . دهقان به اندازه کافی مراقب نباشند که قدرت سیاسی را در دست خود نگهدارند و علیه طبقه بوروکراتیک نو ظهور مبارزه کنند، خلق قدرت خویش را از کف خواهد داد و آن را به بورژوازی نوخاسته واگذار خواهد کرد.» (۲۴)

بگذارید به تصویر شدیدا تحریف آمیزی که از قدرت دولتی و اقتصاد در اتحاد شوروی سوسیالیستی ارائه شده نپردازیم، تا بتوانیم به روی بحث پایه ای که در اینجا مطرح شده تمرکز دهیم. منظورسان این نظریه است که قدرت دولتی متمرکز، جریان بوروکراتیزه شدن و ظهور بورژوازی نوخاسته را تسهیل کرد. به عقیده مائو (و آنچه بعدها چان چون چیائو و یائو ون یوان تدوین کردند) ظهور بورژوازی نوخاسته در کشور سوسیالیستی ریشه در حق بورژوائی دارد؛ ریشه در آن دارد که تولید کالائی، مبادله و قانون ارزش، علیرغم محدود شدن، هنوز عملکرد دارند (۲۵) به عبارت دیگر، ریشه در عناصر سرمایه داری که در اقتصاد سوسیالیستی به حیات ادامه میدهند، دارد. به همین علت است که در مناسبات تولیدی و روبنای جامعه سوسیالیستی باید مداوما تحول انقلابی انجام شود و مبارزه طبقاتی به مثابه حلقه کلیدی در دست گرفته شود. کمیته این تحلیل ماتریالیستی از خصلت متضاد سوسیالیسم را کنار گذاشت و یک دیدگاه ایده الیستی و انحرافی مبنی بر «ظهور بورژوازی نوخاسته از بطن بوروکراسی» را جایگزین کرد. آیا این دیدگاه با واپسین اظهارات مائو درباره «بورژوازی درون حزب است» خوانائی دارد؟ خیر. بورژواهای درون حزب، عوامل مناسبات بورژوائی هستند. مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، مبارزه در خط درون حزب، صرفا بازتاب مبارزه طبقاتی است که از تضادهای مادی جامعه سوسیالیستی سر بلند می کند. رهروان سرمایه داری درون حزب، اصول سانترالیستی دمکراتیک و مشی توده ای حزب را زیر پا می گذارند و می کوشند از طریق تقویت بوروکراتیسم آنها را نابود کنند. بنابراین بوروکراتیسم نتیجه راه سرمایه داری است و نه علت آن. (۲۶)

اشتباه ایده الیستی کمیته به واسطه این بحث که «احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز می شود» وخیمتر شد. منظور از این حرف، زاده شدن عناصر نوین سرمایه داری در سطح پایه ای اقتصاد نبود. کارخانه ها و تعاونی ها و کمون ها در این بحث، نهادهای محلی قدرت محسوب می شد. بعلاوه، صحبت از احیای سرمایه داری بود و نه زاده شدن راه سرمایه داری. احیای سرمایه داری از سطح محلی آغاز نشد. بلکه از بالاترین سطح، یعنی زمانی که رهروان سرمایه داری قدرت یا بخشهائی از قدرت را غصب کردند، آغاز شد.

برداشت های ایده الیستی از درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و اصرار بر تمرکز زدائی از قدرت به مثابه ابزار جلوگیری از احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی، به نوبه خود به انحرافی ایده الیستی و متافیزیکی از درک واقعی قدرت سیاسی انجامید. کمیته چنین استدلال کرد که درک قدیمی مبنی بر اینکه «...قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «...ارتش، جزء اصلی قدرت سیاسی هر دولتی است... فقط به طور نسبی صحت دارد و بسیار ناکافی است.» (۲۷)

کمیته با تحریف آموزه های مائو ادعا کرد که وی «...تعریف نادقیق اولیه خود از قدرت سیاسی را از طریق ایجاد مراکز قدرت سوازی خلق در سطح محلی به وسیله برانگیختن ابتکار عمل خلق و ارتقاء آگاهی سیاسی آنان تکامل بخشید... بدین ترتیب مقوله جنگ خلق، مفهومی گسترده تر و بطور کلی متفاوت یافت. کسب مسلحانه قدرت، یک عامل کلیدی در ساختن قدرت سیاسی خلق است. اما قدرت سیاسی واقعی هرگز صرفا به وسیله این عمل ایجاد نشده است. برای ابتکار، بسیج اراده سیاسی خلق یک ضرورت است... قدرت سیاسی واقعی خلق فقط در صورتی می تواند برقرار شود که این دو جنبه یعنی قدرت مسلح خلق و اراده سیاسی خلق، توسعه یابد و به مثابه جوانب مکمل یک پدیده واحد در هم آمیزد.» (۲۸)

نکته عمده ای که در نقد ما باید کانون توجه ما باشد این فرمولبندی کمیته است که «کسب مسلحانه قدرت، یک عامل مهم در ساختن قدرت خلق است.» این جمله نشان می دهد که چگونه یک درک ایده الیستی از قدرت سیاسی به ناگزیر به تضعیف نقش مرکزی مبارزه مسلحانه در کسب قدرت سیاسی می انجامد. این امر از تقسیم قدرت سیاسی به اراده سیاسی و قدرت مسلح سرچشمه می گیرد. چنین تقسیمی، ایده الیستی و متافیزیکی است. هیچگونه «اراده سیاسی» که مجزا از ابزار اعمال آن باشد، وجود ندارد. اگر چنین ابزاری موجود نباشد یا ایجاد نشده باشد، آن «اراده» در واقع چیزی بیش از یک آرزوی سیاسی نیست. هدف واقعی کمیته از این تقسیم بندی این بود که بگوید روند بسیج کردن توده ها و روند مبارزه مسلحانه دو روند متمایز و مجزا هستند که «باید توسعه یابند و بهم وصل شوند.» در گام بعدی کمیته نتیجه میگیرد که : «هر جا که خلق یک تصمیم سیاسی می گیرد، قدرت سیاسی خود را اعمال می کند» و «ایده قدیمی که فقط وقتی یک منطقه آزاد شده و یک ارتش دائم برقرار شده است می توان از قدرت سیاسی صحبت کرد به معنای نفی پروسه دیالکتیکی تکوین قدرت سیاسی است.» (۳۰)

طبق این خط، یک مرحله یا فاز ابتدائی موجود است که طی آن «اشکال جنینی قدرت سیاسی» از طریق «تصمیمات سازمان یافته» توده ها به ظهور میرسد. سپس فازی فرا می رسد که در آن این تصمیمات سیاسی از طریق قدرت مسلح اعمال می شود این درک «جدید» از قدرت سیاسی قرار بود راه اکونومیسم را ببندد. اما آنچه در واقعیت اتفاق افتاد، یک تئوری و عمل اکونومیستی بود که به نفی نقش مرکزی مبارزه مسلحانه انجامید. این خط «توسعه قدرت» را جایگزین مبارزه برای قدرت سیاسی کرد. این خط بیش از پیش غلبه یافت. زیر آب وظیفه استراتژیک کسب منطقه ای قدرت، کاملا زده شد. این مواضع در مقاله ای که کمی بعد تحت عنوان «ترسیم یک خط نظامی» انتشار یافت، آشکارا مطرح شد.

دور افکندن مائوئیسم

در مقاله فوق الذکر از این بحث شده بود که در هند، برخلاف چین، گروه های متخاصم درون هیئت حاکمه وجود ندارند و چنگال دولت متمرکز و قوی به دور افتاده ترین نقاط کشور نیز می رسد. در مقاله چنین آمده بود که «ما در تجارب خود به این واقعیت پی برده ایم که اگر دستگاه دولتی بطور عمزمان از نقاط متعدد کشور و به طور گسترده مورد حمله قرار نگیرد، حتی فکر ایجاد مناطق پایگاهی در یکی دو منطقه را هم نمی توان کرد.» «مسئله محوری اینست که چگونه دشمن را مجبور به پراکنده کردن نیروهایش و دست کشیدن از اعمال کنترل مستقیم بر مناطق متعدد کنیم.» (۳۱)

این بحث ظاهرا به برخی مسائل نظامی واقعی پاسخ می دهد. اما نحوه طرح مسئله، نشانگر تفکری بود که در ضدیت با تئوری جنگ خلق قرار داشت. مسئله محوری در کسب منطقه ای قدرت سیاسی، حتی به لحاظ نظامی، پراکنده کردن قوای دشمن نیست. مسئله محوری، ساختن ارتش سرخ به مثابه شکل عمده تشکیلات، و نابودی ذره ذره قوای مسلح دشمن است. (۳۲) تصویر شماتیک کمیته چنین بود: نخست، دشمن را از طریق یک حمله همزمان در سراسر کشور مجبور می کنیم که نیروهایش را پراکنده کند. سپس قوای خود را برای نابود کردن دشمن در معدودی مناطق مساعد متمرکز می کنیم. این تصویر،

نافی قوای محرکه واقعی جنگ یعنی حفظ خود از طریق نابودی دشمن است. بر پایه اصول جنگ خلق، مبارزه مسلحانه زمانی آغاز میشود که هنوز نیروی انقلابی توانائی ایراد یک ضربه همزمان به دشمن از نقاط متعدد یا کل کشور را ندارد: جنگ خلق تنها با در پیش گرفتن خط تعرض تاکتیکی در چارچوب دفاع استراتژیک می تواند تداوم یابد. جنگ چریکی باید در مناطق هر چه گسترده تری پیش برده شود. توده ها را باید درگیر جنگ کرد و نیروهای مسلح انقلابی را باید ساخت. مناطق عملیاتی باید با هدف گام برداشتن به سوی کسب قدرت منطقه ای، به مناطق چریکی ارتقاء یابند. این تنها راه پایداری و پیشروی است، زیرا قوه محرکه جنگ در مورد دشمن نیز صادق است. دشمن تحت این عنوان که حزب انقلابی هنوز دست به تعرض برای کسب قدرت نزده، نمیتواند عملیات سرکوبگرانه اش را محدود کند و چنین نخواهد کرد. (۳۴)

در چارچوب یک کارزار استراتژیک مشخص برای تسخیر مناطق پایگاهی در مناطق مساعد، میتوان و باید دست به حملات یا تحرکات گمراه کننده با هدف خواب کردن دشمن یا بر هم زدن تمرکز نیروهایش در نقطه اصلی حمله زد. اما همه اینها جزئی از نقشه کلی نظامی و جزو زیر ـ نقشه هاست. و نمی تواند نقشه استراتژیک کلی پیشبرد جنگ یا آغاز آن باشد.

دیدگاه درست این است که «... در یک منطقه ـ هر چند کوچک و جدا افتاده ـ مبارزه را باید تا حد نابودی مطلق دشمن و برقراری قدرت سیاسی واقعی خلق ارتقاء داد.» اما مقاله به رد این دیدگاه درست می پردازد و چنین استدلال می کند که، «اما می دانیم که در حال حاضر، تحت شرایط کنونی هند، ایجاد یکباره چنین مناطق معدودی که در آن قدرت خلق برقرار باشد عملا ناممکن است.» (۳۵) استدلال فوق ظاهرا برای این انجام میشود که گویا مقاله میخواهد برخی اشتباهات موجود در تفکر نظامی حزب کمونیست هند (م ـ ل) را تصحیح کند. در واقع بار دیگر، کمیته برخی اشتباهات واقعی را دستاویز قرار داد تا جوانب مثبت گذشته را نفی کند. یعنی جوانبی که وقوع ناگزالباری را امکانپذیر کرد. کمیته برای این کار، بحث نابودی کامل قدرت سیاسی دشمن را با مساله استقرار مناطق پایگاهی با ثبات، معادل قرار می دهد. نابودی کامل قدرت دشمن در سطح محلی نه تنها ممکن است، بلکه مطلقا ضروری است. در واقع این عامل تعیین کننده توسعه جنگ خلق است. اما این نابودی فقط در صورتی به استقرار منطقه پایگاهی می انجامد که قوای مسلح انقلابی قادر به گسترش منطقه عملیات چریکی، و به لحاظ نظامی، جلوگیری از تلاشهای دشمن برای احیای قدرتش باشند. حزب باید پیگیرانه از طریق توسعه و اشاعه مبارزه چریکی، زمینه را آماده کند. باید شرایط کلی را بسنجد و زمان مناسب برای آغاز کارزار نظامی به قصد استقرار منطقه پایگاهی را تشخیص دهد. اشتباه رهبری حزب کمونیست هند (م ـ ل) از ناتوانی در تهیه چنین نقشه هائی ناشی می شد که این خود برخاسته از عناصر قدرتمند خودرونی و ذهنیگری در تفکر نظامی آن حزب بود. لیکن تاکیدی که بر نابودی کامل قدرت دشمن در سطح محلی، و هدایت مبارزه چریکی در راستای کسب قدرت منطقه ای می گذاشت، مطلقا صحیح بود.

در طرح شماتیک کمیته، حزب طی فاز اول باید «... آگاهانه سطح مبارزه را محدود به فراگیر کردن مبارزات طبقاتی کند؛ که این شامل انواع مبارزات توده ای در مناطق متعدد و ارتقاء آنها به سطح درگیری های محدود با دشمن است.» در این فاز، حزب باید «... تصمیم بگیرد که تا زمانی که مبارزه ما به مناطق متعدد گسترش نیافته و پای دشمن به تمامی این نقاط بند نشده، دست به تعرض برای نابود کردن نیروهای دشمن در هر منطقه مشخص نزند.» (۳۶) باید تکرار کنیم که این بحث هم معنائی جز نفی قوای محرکه جنگ ندارد. بحث فوق، نافی این واقعیت است که گذشته از استقرار مناطق پایگاهی، مبارزه مسلحانه فقط می تواند از طریق نابودی مکرر دشمن، گسترش یابد.

«تئوری مراحل» کمیته، نتیجه انحرافاتش در برخورد به مسئله قدرت سیاسی و خط اکونومیستی اش در عرصه فعالیت عملی بود. بنابراین طبیعی بود که به نتیجه گیری زیر برسد، «... تاکید عمده باید بر ایجاد و گسترش پایه توده ای باشد.» این خط نظامی، جزئی لاینفک از یک کلیت بود که قدرت سیاسی موازی، درک «نوین» از قدرت‌بسیج اراده سیاسی و امثالهم را شامل می شد. کمیته کماکان از ضرورت ایجاد دستجات مسلح برای اعمال تصمیمات مراکز قدرت سیاسی موازی و پیشبرد درگیری های «محدود» با دشمن، منجمله اعدام عناصر دشمن، صحبت می کرد. اما محتوای این «مبارزه مسلحانه» کاملا با جنگ خلقی که از طریق شورش ناگزالباری بر پا شد و مستقیما در راستای کسب قدرت منطقه ای جلو رفت، تفاوت داشت. یک تئوری رفرمیستی بود که از «مقاومت مسلحانه برای تحقق مطالبات قسمی و دفاع از آنها» پیروی می کرد. این خط همچنین مدافع «تاکتیک های قیامگرانه» در مناطقی بود که توده های طبقه کارگر در آنجا نیروی عمده محسوب می شدند. (که این مناطق شامل سراسر کرالام می شد!) البته کمیته در پاسخ به کسانی که جنگ خلق را آشکارا رد میکردند و بعدا از کمیته جدا شدند، چند کلمه ای در دفاع از جنگ خلق به زبان آورد. لیکن در رد نظرات اینها، بحث های بدتری را پیش کشید. مثلا گفت: «... مبارزه توده ای نمی تواند بطور خود بخودی به مبارزه مسلحانه تکامل یابد. زیرا این دو شکل مبارزه، با یکدیگر تفاوت کیفی دارند. برای انجام مبارزه مسلحانه نیاز به اشکال ویژه تعلیماتی و تشکیلاتی است.» (۳۷) در این بحث، هدف کسب قدرت سیاسی که سرمنشاء بکار گیری مبارزه مسلحانه و اشکال سازمانی آن است کنار رفت و جای خود را به «اشکال ویژه تعلیماتی و تشکیلاتی» داد. کمیته، با گفتن این که «آگاهانه» باید مبارزات توده ای را به مبارزه نظامی تبدیل کرد این واقعیت را پوشاند که مبارزات توده ای را نمی توان به مبارزات نظامی تبدیل کرد زیرا مبارزه نظامی به معنای جهش به «عالیترین شکل سیاست» است.

این بحث را با بررسی درک کمیته از منطقه پایگاهی خاتمه می دهیم. کمیته، مناطق پایگاهی را پدیده ای دائمی تصویر می کند که «به یکباره» ظاهر می شود. در تئوری جنگ خلق نه فقط بحث از ایجاد «به یکباره» مناطق پایگاهی نیست، بلکه حتی اگر چنین مناطقی طی یک مبارزه طولانی بوجود آمده باشد، هرگز خصلت مطلق و دائمی ندارد. در جریان جنگ، این مناطق ممکنست بارها دست به دست شود. ممکنست در مواجهه با حملات دشمن یا با هدف مانور، این مناطق رها شود. بعلاوه، مانو از انواع مناطق پایگاهی ـ با ثبات، نسبتا با ثبات، موقتی و فصلی ـ صحبت کرد. (۳۹) منطقه پایگاهی می تواند به هر شکل مناسب یا در هر منطقه مساعد ایجاد شود، لیکن یک نکته مرکزی در تمامی این موارد مشترک است: کسب قدرت منطقه ای و ساختن مناطق پایگاهی، جوهر جنگ خلق است. از نظر سیاسی، جنگ خلق از طریق گسترش موج وار قدرت سرخ، اوضاع انقلابی را پیش می راند و تسریع می کند. از نظر نظامی، ارتش سرخ و نیروهای چریکی بدون مناطق پایگاهی نمی توانند جنگ را در درازمدت در مواجهه با کارزارهای محاصره و سرکوب دشمن ادامه دهند. لب کلام کسانی که پایه بحث خود را این سئوال قرار می دهند که «آیا می توان مناطق پایگاهی ای ساخت که دشمن نتواند آنها را نابود کند» چیست؟ نفی کسب قدرت منطقه ای و راه جنگ خلق: شرایط خارجی نظیر بحران درونی طبقه حاکمه و اوضاع سیاسی کلی را عامل تعیین کننده در ایجاد مناطق پایگاهی در نظر گرفتن؛ و نفی خط مانو در مورد تسریع اوضاع انقلابی از طریق توسعه جنگ خلق و گسترش موج وار قدرت سرخ. اگر این نظرات متافیزیکی در

مورد مناطق پایگاهی کاملا ریشه کن نشود می تواند جریان تدارک جنگ را مختل کند و حتی اگر جنگ خلق آغاز شود، باعث از دست رفتن ابتکار عمل در جنگ شود.

گامی به پیش برای جهشی به عقب

طی این دوره، بحث از خصلت چندملیتی دولت هند و فقدان یک ملیت مسلط، و اهمیت آن از نقطه نظر امور نظامی، به میان آمد. این مساله به مثابه نقطه ضعف ذاتی دولت هند در نظر گرفته شد. رهبری کمیته اذعان کرد که قبلا به توان دشمن پر بها، می داد و پر بها دادن به قدرت دشمن باعث برخوردی علی السویه به توسعه مبارزه مسلحانه شده بود. بعلاوه، همین مسئله (یعنی خصلت چند ملیتی و غیره . مترجم) موجب بروز گرایشات راست روانه نیز می شد. شورش بخشی از سربازان سیک در پی عملیات «ستاره آبی» و اجبارهای سیاسی . نظامی دولت هند باعث شد که دولت به ناآرامی های «خطه گورخا» محتاطانه برخورد کند. کمیته این مسئله را به عنوان شاخصی که پتانسیل نظامی مسئله ملی را نشان میدهد، قلمداد کرد. رهبری اذعان کرد در اوضاعی که نیروهای ناسیونالیست وارد مبارزه مسلحانه شده اند، حزب تنها با برپائی مبارزه مسلحانه میتواند در آن اوضاع دخالتگری کند. این مواضع طی دوره ۱۹۸۷ . ۱۹۸۴ تکوین یافت و رسما در دومین کنفرانس سراسری به سال ۱۹۸۷ به تصویب رسید. بعلاوه کنفرانس، نقشه عملیاتی پیشنهاد شده از سوی رهبری را که حزب در عرض یکسال مبارزه مسلحانه را در پنجاب آغاز کند و تدارک آغاز مبارزه مسلحانه در منطقه کرالام و ماهاراشاترا را ببیند، تصویب کرد.

اگرچه این تصمیمات ظاهرا گامی به پیش در زمینه مبارزه نظامی بود، لیکن در واقع بر مبنای یک جهش قهقرائی به سوی رویزیونیسم و انحلال طلبی انجام می شد. تئوری استعمار نوین کمیته در واقع حمله ای علیه راه جنگ خلق بود. این تئوری، انقلاب مسلحانه ارضی را به وظیفه ای برای مناطقی که هنوز مناسبات نیمه فئودالی در آنجا غالب است، تقلیل داد. بعلاوه این تئوری چنین استدلال می کرد که روند غالب حتی در این مناطق، روند نابودی فئودالیسم به وسیله امپریالیسم است. بنابراین، انقلاب مسلحانه ارضی در مقایسه با مبارزه رهانیبخش ملی، یک «وظیفه گذرا» محسوب می شود. به موازات این تئوری، این تز طرح شد که انقلاب دمکراتیک نوین در هند مجموعه ای از انقلابات دمکراتیک نوین در ملیتهای ستمدیده درون هند است. بدین ترتیب راه جنگ خلق را به جنگ خلق های جداگانه که دارای ارتش خلق های جداگانه اند، تجزیه می کرد. بعد از پلنوم سال ۱۹۸۵، این مواضع به اصول اساسی خط کمیته تبدیل شد و در «خط استراتژیک» مصوبه کنفرانس ۱۹۸۷ تبلور یافت.

ناسیونالیسم «چپ» و جنگ خلق

.....

دامهای دیدگاه ناسیونالیستی کمیته زمانی آشکارتر شد که جنگ داخلی را منتفی اعلام کرد. از این صحبت شد که، «به علت عمده بودن تضاد با دولت مرکزی و امپریالیسم، و به علت اینکه مداخله دولت مرکزی به ستم ملی چهره آشکارتری می بخشد. بنابراین، حتی اگر با تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو نباشیم، جنگ خلق عمدتا یک جنگ ملی خواهد بود. اگر چه مبارزه طبقاتی درونی جریان خواهد داشت... لیکن از آنجا که ما از آغاز با ارتش و قوای مسلح دولت مرکزی مواجهیم، این مبارزه طبقاتی درونی نمی تواند شکل جنگ داخلی به خود بگیرد.» (۴۰) اینکه جنگ خلق شکل جنگ داخلی «به خود بگیرد» یا نه، اساسا به این بر می گردد که آیا ما قصد سرنگون کردن کل مناسبات استثمارگرانه و ستمگرانه غالب را داریم یا نه. به قول لنین، «در سیاست نیز می توان خود را به امور جزئی محدود کرد، و یا می توان به عمق رفت و به ریشه زد. مارکسیسم، تنها زمانی یک مبارزه طبقاتی را به عنوان کاملترین شکل خود به رسمیت می شناسد... که با امور سیاسی صرفا تماس حاصل نکند بلکه به مهمترین وجه سیاست یعنی سازمان دهی قدرت دولتی، بپردازد.» (۵۹) (یعنی به سازمان دهی کسب قدرت سیاسی به طریقه انقلابی بپردازد.) اگر جنگ عمدتا با هدف حق تعیین سرنوشت ملی جلو رود، آنگاه «مبارزه طبقاتی» ضرورتا با الزامات سیاسی این هدف، محدود خواهد شد. بر چنین مبنائی ما نخواهیم توانست با تمام قوا برای سرنگون کردن استثمارگران حاکم و بسیج توده ها حرکت کنیم. (۴۱) بعلاوه، خط نظامی جدید این واقعیت را نادیده گرفت که استثمارگران محلی («ملی») به خوبی بخشی از طبقات حاکمه و دولت مرکزی هستند. این حرف به معنای نفی تضادهای ملی موجود در هند نیست. در شرایطی که قوای مسلح دولت مرکزی دست به سرکوب گسترده زنند، ما قطعا امکان استفاده از احساسات ملی به نفع انقلاب دمکراتیک نوین را پیدا می کنیم. (در جریان این سرکوبها، اغلب از افراد سایر ملیت ها در قوای مسلح استفاده می کنند.) اما امکان استفاده از این مسئله، هرگز صاف و ساده و بدون فراز و نشیب نیست. اینگونه پیش نخواهد رفت. این امکان فقط زمانی بعنوان عامل مساعد سیاسی عمل خواهد کرد که قطب بندی طبقاتی در نتیجه جنگ داخلی، تشدید یابد. همانطور که تجربه نشان داده، استثمارگران محلی از نفوذی که در ملت دارند به مثابه سلاح قدرتمندی برای منفرد کردن حزب انقلابی و حمله به آن تحت عنوان اخلالگر در «توسعه ملی»، استفاده خواهند کرد. حتی بر سر اینکه چه کسی میتواند «مساله ملی» را حل کند، مبارزه درگیر خواهد شد. و این مسئله نهایتا با توسعه جنگ داخلی حل و فصل خواهد شد؛ زیرا فقط در بطن چنین جنگی، مساله رهانی ملی میتواند بر مبنائی انقلابی و به مثابه بخشی از وظیفه انقلاب دمکراتیک نوین طرح شود.

نکته آخر اینکه، خط نظامی جدید علیرغم انتقاد از «تئوری مرحله ای جنگ خلق»، دست به یک جمعبندی انتقادی از خط در کلیت خود نزد. و تز قدرت سیاسی موازی را نیز به مثابه شکل قدرت در مراحل اولیه جنگ قبول کرد.

علت اینکه ما وقت زیادی را به بررسی انتقادی خط نظامی جدید اختصاص دادیم دقیقا «چپ نمائی» آن بود. این توهم که خط نظامی جدید، «چپ» است مانع عمده ای بود که از قطب بندی صریح و مبارزه خطی روشن درون رهبری مرکزی کمیته جلوگیری می کرد. تاثیر این خط حتی بعد از انحلال کمیته و طرد بسیاری از مواضع ضد مارکسیستی وقیحانه اش، تا مدتها بر جای ماند. لیکن علیرغم وقت زیادی که در این مقاله به این خط اختصاص یافته، کمیته تلاش چندانی برای بکار بست آن نکرد. مقطع کوتاهی که این خط به لحاظ رسمی مسلط بود، همان مقطعی بود که گرایش شدید به مواضع و عملکرد آشکارا بورژوا ناسیونالیستی بروز کرد. از اواخر سال ۱۹۸۹، اکثریت رهبری مرکزی شروع به «بررسی مجدد» (۴۳) این خط نظامی کرد. تصویب سند «درباره دمکراسی پرولتری»، ضربه نهائی را وارد کرد.

در راستای رفع تناقضات

رهبری کمیته بعد از تصویب این سند، پیش نویس سند دیگری را تحت عنوان «درباره خط نظامی» آماده کرد. در آن پیش نویس، اغلب مواضعی که با خط سیاسی بورژوائی خوانائی کامل نداشت، حذف شد. سند مذکور از موضع بورژوائی به رد دیکتاتوری پرولتاریا پرداخت و از همان موضع آشکارا به تئوری و پراتیک جنگ خلق حمله کرد: «تاکنون، مباحثه بر سر خط نظامی عمدتا حول تئوری و پراتیک جنگ خلق صورت گرفته است. جنگ خلق بوسیله مائو تدوین شده و بر حکم مشهور قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید، استوار است. مقوله جنگ خلق از تئوری و پراتیک

جنگ خلق صورت گرفته است. جنگ خلق بوسیله مائو تدوین شده و بر حکم مشهور قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید، استوار است. مقوله جنگ خلق از تئوری و پراتیک دیکتاتوری حزب نشئت گرفت که تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به بعد به عمل درآمد. قدرت سیاسی به مثابه یک پدیده متمرکز در نظر گرفته شد که به شکل دولت پرولتری ظاهر می شود و ارتش، رکن عمده آنست...» (۴۴) البته، این سند نافی مبارزه مسلحانه نبود! لیکن هدف از این مبارزه، «...در هم شکستن ساختار دولتی موجود» اعلام شد. (۴۵) سند قبول کرد که این قصد محدود «... فقط می تواند تحت رهبری متمرکز حزب و ارتش تحت هدایت آن تحقق یابد. بنابراین وظیفه تدوین خط نظامی همچنان اهمیت خود را حفظ می کند.» (۴۶)

به موازات این حرفهای شیرین درباره «اهمیت خط نظامی»، برای یافتن امکان تحول مسالمت آمیز نیز زمینه چینی شد. سند چنین استدلال کرد که استعمار نو به جای کنترل مستقیم نظامی امپریالیستی به راه های دیگر رو آورده است: سلطه اقتصادی . سیاسی، «... همراه با گسترش روند دمکراتیزه کردن در سراسر جهان، که نقش افکار عمومی جهانی را به شدت تقویت کرده است... حتی قویترین ابرقدرت دنیا نیز در موقعیتی نیست که بتواند جابرانه و بی توجه به افکار عمومی جهانی، اراده اش را تحمیل کند و نیروی نظامی خود را علیه یک کشور کوچک بکار گیرد.» (۴۷) (این جملات وقتی به روی کاغذ آمد که جنگ خلیج جریان داشت!) سند فوق الذکر برای آنکه هرگونه شکی را در مورد مفهوم در هم شکستن ساختار دولتی از میان بردارد، مطرح کرد که، «بسیج سیاسی توده های وسیع، حتی در کشورهای جهان سوم می تواند به شرایط قیام بینجامد. حتی چنین قیامی می تواند دولت موجود را در هم شکند؛ یعنی همان چیزی که در انقلاب ۱۳۵۷ ایران اتفاق افتاد...» (۴۸) سند درباره مقوله جبهه متحد نیز چنین گفت، «از طریق این نهاد، اراده سیاسی مردم برقرار می شود. هدف از برقراری اراده سیاسی مردم، فقط کسب قدرت سیاسی نیست. هدف اینست که قدرت سیاسی، واقعا قدرت پرولتاریا باشد...» (۴۹) جدا کردن کسب قدرت یا در هم شکستن دولت موجود از «اعمال قدرت واقعی» را قبلا در بحث «درک نوین از قدرت سیاسی» دیده بودیم. اکنون این بحث فارغ از هرگونه «دگماتیسم»، نقش مشروع خود را بازی می کرد. وظیفه ای که در دستور کار قرار داشت در هم شکستن ساختار دولتی بود، دولت «صرفا» در هم شکسته شود. دولت باید تا حدی «در هم شکسته شود» که کنترل ملت . دولت به جای کنترل متمرکز بنشیند. فعالیتها و تشکلات نظامی لازم برای انجام اینکار، صرفا نقش اهرم فشار تاکتیکی را بازی می کنند. حزب باید بتواند بر حسب ملزومات «بسیج سیاسی»، اینها را فعال یا منفعل کند. «حزب باید دو شاخه داشته باشد... یک شاخه (علنی)... و یک شاخه نظامی مجزا... این تشکیلات کاملا تحت رهبری حزب است، اما قادر خواهد بود فعالیتهایش را تحت عنوان یک سازمان مستقل به پیش ببرد. (۵۰) بعد از همه این حرفها، سند فراموش نکرد اضافه کند که، این استراتژی نظامی «... اساسا همان استراتژی جنگ خلق است که در اوضاع در حال تحول ما بکار بسته شده است» (۵۱) عجب!

«اوضاع ما» بدون شک «در حال تحول» بود. در پایان همان سال، کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست . لنینیست) منحل شد. شانه از زیر «بار» مارکسیسم، بطور کلی خالی شد. طولی نکشید که هرگونه استفاده از فعالیت مسلحانه، حتی با هدف کسب امتیاز، زیانبار قلمداد شد. تئوری «جوانب غیر طبقاتی دمکراسی» به مدد آمد. پتانسیل «تاکنون ناشناخته» انتخابات پارلمانی برای «بسیج سیاسی گسترده»، بالاخره کشف شد. و سرانجام کار «ک. ونو»، به مثابه فرموله کننده این خط به آنجا کشید که در انتخابات سال ۱۹۹۶، خود را نامزد نمایندگی مجلس ایالتی کرد. یعنی به بسیج سیاسی به نفع طبقات حاکمه هند پرداخت.

برخی درس ها برای آینده

یک درس مهم که از این بررسی می توان گرفت، تجزیه ناپذیر بودن ایدئولوژی پرولتری است. یعنی مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم را نمی توان تکه تکه و ناقص بکار بست. محتوای طبقاتی و اصول جهانشمول این ایدئولوژی، باید تمامی جوانب خط و سیاستها و تشکیلات و عمل حزب را هدایت کند. هر گاه حزب از این امر تخطی کند و به ایدئولوژی های بیگانه روی آورد، با خطر تغییر ماهیت مواجه خواهد شد. این بلائی بود که بر سر کمیته مرکزی بازسازی آمد. کمیته تحت عنوان پرداختن به «مسائل نوین» و گسست از «دگماتیسم»، در را بر جریانات ایدئولوژیک خرده بورژوائی و بورژوائی گشود. (۵۲) هنگامی که این ایدئولوژیها در خط حزب جای گرفتند، مثل ویروس شیوع یافتند و تمامی جوانب خط و سیاست و تشکیلات و پراتیک را یکی پس از دیگری فاسد کردند. قدم اول با به اصطلاح «بکار بست مارکسیسم در شرایط مشخص» برداشته شد. سپس از «حل مسائل نوین مربوط به قدرت سیاسی» صحبت شد. و به «تفکر نو درباره خط نظامی» انجامید. و بالاخره، مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم تحت عنوان «بنیادگرائی» به دور افکنده شد.

درس مهم دیگر اینست که اگر یک انحراف به حال خود رها شود و تصحیح نشود، شرایط ارتقاء خویش به سطح یک خط غلط را بوجود می آورد. بدین معنی که تفکر رهبران و کادرها بر اساس این انحراف، شکل می گیرد. ما در این نوشته از اختلافات و مبارزات درون کمیته مرکزی بازسازی بحث کردیم. دیدیم که این مخالفت ها نه فقط شکست خورد، بلکه سرانجام عصای زیر بغل خط غلط شد. علت این امر، وجود دیدگاه های مشترک بسیار بر سر مسائل مورد مشاجره بود. این دیدگاه های مشترک نخست به شکل گرایش خود رونی «چپ» و راست و سپس به صورت ناسیونالیسم «چپ» و راست بروز کرد. علیرغم اینکه خط غلط التقاطی است اما منطق و پویائی مختص به خود را دارد. چنین خطی بی وقفه حزب را از مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم دور می کند. کار به جائی می رسد که انحراف آشکار از مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم، دیگر انحراف به نظر نمی آید. ممکنست بخشهای بزرگی از حزب نتوانند در جوار این انحرافات احساس راحتی کنند. اما دیگر هشیاری ایدئولوژیک آنها توسط تفکر لیبرالی کند شده است: «خب، نکته آنان را هم باید در نظر گرفت». خط غلط بیش از پیش زمینه پیدا میکند. دست آخر، مبارزه علیه خط غلط در همان محدوده ایدئولوژیک و سیاسی که توسط همان خط تعیین شده است به سرگیجه میافتد و موجب یاس میشود.

بالاخره، مهمترین درس اینست که کوه آشغال را هر قدر هم که بزرگ باشد می توان روبید. برای انجام یک گسست کامل، به درک عمیق و بکار بست قاطعانه مارکسیسم . لنینیسم . مائوئیسم احتیاج است.

توضیحات

۱) مائوتسه دون، «مبارزه در کوهستان جین گان»، «چرا قدرت سرخ در چین می تواند وجود داشته باشد» و «از یک جرقه، حریق بر می خیزد» ـ منتخب آثار، جلد اول

۲) چارومازومدار، «با چه کسانی می توانیم متحد شویم؟» ـ مجموعه آثار

۳) مائوتسه دون، «مسائل جنگ و استراتژی» ـ منتخب آثار، جلد دوم

۴) بحثی بر سر این موضوع در مقاله «شورش بر حق است» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱ ـ ۱۹۹۵) مطرح شده است. خاصه به بخش پنجم تحت عنوان «زمانی که پرچم سرخ برافراشته شد، دیگر نمی توان آن را پایین آورد» رجوع کنید. این مقاله که بوسیله

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تهیه شد، خدمت مهمی به مبارزه ایدئولوژیک ادامه دار علیه خط تسلیم طلبانه و راست روانه درون حزب کمونیست پرو کرد.

۵) مائوتسه دون، «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی» - منتخب آثار، جلد دوم

۶) لنین، «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی»، مجموعه آثار - جلد نهم

۷) منظور اقدامات سرکوبگرانه شدید تحت حکومت ایندیرا گاندی است. (توضیح از جهانی برای فتح)

۸) «به سوی مرحله جدید تندر بهاری» - سال ۱۹۸۲

۹) ناگزالباری: سال ۱۹۶۷ پا خروش مبارزه مسلحانه توده های دهقان تحت رهبری انقلابیون کمونیست در روستای ناگزالباری رقم خورد. این روستا در استان بنگال غربی هند، در نزدیکی شهر دارجیلینگ و مرزهای نپال و بنگلادش واقع است. (توضیح از جهانی برای فتح)

۱۰) «تندر بهاری»

۱۱) همانجا

۱۲) همانجا

۱۳) «دهقانان انقلابی از طریق مبارزه، حکم خویش را به قانون روستا تبدیل کردند:

الف - به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی روستا که بر مالکیت انحصاری زمین استوار بود و دهقانان را بیش از پیش به اعماق فقر می راند، ضربه زدند... آنان تمامی اراضی منطقه ترائی را با کج بیل های خود علامت گذاری و تقسیم بندی کردند و این زمین ها را از آن خود ساختند... بدین ترتیب ساختار کهنه فئودالی که قرنها پا بر جا بود از طریق عمل خود دهقانان نابود شد.» این متن در «تندر بهاری» بازتکثیر شده است.

۱۴) تندر بهاری - خط تاکید اضافه شده است.

۱۵) چارومازومدار، «یک سال بعد از ناگزالباری» - گلچین لیبریشن، جلد اول، ویراستار «سونیتی کومار گش»، ۱۹۹۲

۱۶) سونیتی کومار گش در گلچین لیبریشن (جلد اول) خاطر نشان کرد که این عبارت، غلط ترجمه شده است. در نسخه اصلی که به زبان بنگالی است چنین آمده: «... نه فقط برای مطالبات جزئی خود...» این یک تفاوت مهم است. اما باید اشاره کنیم که فرمولبندی نسخه انگلیسی این مقاله که در نشریه «لیبریشن» چاپ شده بود، در مقالات دیگر نیز تکرار شد. گلچین لیبریشن، برخی از این مقالات را بدون تصحیح این عبارت منتشر کرد. بنابراین روشن نیست که این عبارت کجا به صورت اشتباه درج شده و کجا به شکل صحیح آمده است. لیکن از آنجا که این فرمولبندی در مقالات مختلف تکرار شده است و به میزان زیاد با دیدگاه های چارومازومدار (در آن مقطع) بر سر مبارزه اقتصادی خوانائی دارد، به نظر ما باید مورد بررسی و انتقاد قرار گیرد.

۱۷) «امر ساختن حزب انقلابی را به دوش گیرید» - تندر بهاری، سال ۱۹۶۸ (خط تاکید اضافه شده است.)

۱۸) تندر بهاری

۱۹) در این مورد، چند نمونه را ذکر می کنیم: «... تجارب فراوان ما نشان می دهد که اگر تمامی مبارزات ضد مالکان ارضی، خوب و صحیح هدایت شود طی مدت زمان کوتاهی می تواند به سطح کسب زمین ارتقاء یابد. و آنگاه زمان آغاز یک جنگ پارتیزانی است.» (د. و. رانو، «جهانبینی ما، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است»، ۱۹۹۳) «جهت عمده فعالیت حزب باید آگاهانه در مسیر برپائی جنبش انقلابی دهقانان باشد. انتخاب مناطق استراتژیک، تمرکز کادرها، فرموله کردن شعارهای جنگی و تهییجی همراه با بحثهای وسیع با شرکت اهالی منطقه، بسیج توده ها برای مبارزه بر سر این موضوعات، ایجاد سازمانهای دهقانی، تسلیح خلق از همان آغاز مبارزه ضد فئودالی بوسیله سلاح هائی که در محل قابل دسترس است.، سازماندهی نیروی داوطلب خلق در روستا برای مقاومت در برابر قهر و سرکوب مالک - مزدور شبه نظامی محلی - پلیس و بدین ترتیب، ایجاد و توسعه مناطق مقاومت پایدار و دفاع از آنها، و بدین طریق پیشروی به سوی برقراری مناطق پایگاهی در مناطق روستائی.» (چاندرا پولا ردی - منتخب آثار، جلد دوم، ۱۹۹۶)

چنین نظراتی در ارتباط تنگاتنگ با این دیدگاه بود که کسب زمین، سنگ بنای انقلاب مسلحانه ارضی یا عالیترین مرحله آن است. د. و. رانو چنین نوشت: «کسب زمین و جنگ پارتیزانی، پیوند درونی دارند. گرفتن زمین از چنگ مالکان ارضی، هرگز یک مطالبه جزئی نیست...» (همانجا) به عقیده سی. پی. ردی: «کلیه این مبارزات (جزئی)، حول هر موضوعی که باشد، باید به سوی تقسیم زمین مالکان که عالیترین مرحله انقلاب مسلحانه ارضی است سوق داده شود.» (همانجا - خط تاکید اضافه شده است) تجارب اخیر، نمونه های بیشماری از گرفتن اراضی مالکان را به دست می دهد که از سطح مبارزات جزئی رزمنده فراتر نرفته است. بعلاوه، این نظرات بر خلاف بحث مائو است که، «در چین نیمه فئودالی، عالیترین شکل مبارزه دهقانی تحت رهبری پرولتاریا، استقرار و توسعه ارتش سرخ، نیروهای چریکی و مناطق سرخ است...» (از یک جرقه، حریق بر می خیزد - منتخب آثار، جلد اول)

مسئله واقعی این نیست که مبارزات توده ای منجمله مبارزه برای کسب زمین را باید سازمان داد یا نه. حزب باید برای ارتقاء اراده رزمنده توده ها و اشاعه خط جنگ خلق، طی دوره تدارک به فعالیت توده ای و سازماندهی مبارزات توده ای بپردازد. اما درک این نکته از جانب حزب حائز اهمیت است که هر چند اینگونه فعالیت های توده ای می تواند در یک مرحله معین، صحیح و لازم باشد لیکن جنگ به معنای یک گسست از مبارزات پیشین است. جنگ، جهش به یک پروسه کاملا جدید و متفاوت است. این بحث که جنگ فقط می تواند به مثابه نتیجه ارگانیک سازماندهی دهقانان در تشکلات توده ای و مبارزات رزمنده آغاز شود، یک انحراف راست روانه اپورتونیستی است.

۲۰) تندر بهاری

۲۱) همانجا

۲۲) بذر انحلال نهائی کمیته مرکزی بازسازی و تئوری «جنبه غیر طبقاتی دمکراسی» در این استدلال قابل مشاهده است. حزب کمونیست انقلابی آمریکا به مسئله تمرکز قدرت تحت سوسیالیسم پرداخته است. جان کلام این بحث در شماره آوریل ۱۹۸۳ نشریه لیبریشن منتشر شد. بحث عمده این بود که موضع کمیته مرکزی بازسازی مبنی بر برقراری قدرت سیاسی در سطح محلی به عنوان کلید جلوگیری از احیای سرمایه داری، نافی نقش تعیین کننده خط رهبری کننده حزب و دولت است. در آن بحث، حزب کمونیست انقلابی آمریکا خاطر نشان کرد که مائو هیچ جا از تمرکز زدائی قدرت صحبت نکرده است. برانگیختن ابتکار عمل توده ها در سطح محلی هیچ ربطی به تمرکز زدائی قدرت ندارد.

۲۳) این مقاله نیز کاملا از گرایشات ایده الیستی بری نبود. مقاله با انتقاد از «تئوری نیروهای مولده» و با اتکاء به «مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی» اثر مارکس چنین استدلال می کرد که، «... با بررسی تکامل کلی تاریخ بشر می توانیم این را مشاهده کنیم که نیروهای مولده و زیربنای اقتصادی نقش تعیین کننده را در این تکامل بازی کرده است. لیکن نقش مناسبات تولیدی و روبنا را نباید نادیده گرفت.» (سامسکارا پادانا کندرام - مقاله «راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری» - خط تاکید اضافه شده است. این مقاله در چند شماره پی در پی نشریه «مشی توده ای» در سال ۱۹۷۹ به چاپ رسید.) مارکس «زیربنای اقتصادی را جمع کل مناسبات تولیدی» معرفی کرد. لیکن در مقاله مورد بحث، مناسبات تولیدی به مثابه مقوله ای متفاوت از زیربنای اقتصادی مطرح شده است. در فرمولبندی این مقاله، گرایش دوری از ماتریالیسم تاریخی به چشم می خورد.

۲۴) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۲۵) مائوتسه دون: «اکنون در کشور ما یک نظام کالائی اجراء می شود، نظام دستمزدی نیز نابرابر است یعنی هشت رتبه دستمزد وجود دارد و امثالهم. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این چیزها را فقط می توان محدود کرد. بنابراین، اگر افرادی نظیر لین پیائو به قدرت برسند، به سادگی می توانند نظام سرمایه داری را بر پا دارند.» «به یک کلام، چین کشوری سوسیالیستی است. قبل از رهائی، چین خیلی شبیه یک کشور سرمایه داری بود. حتی امروز هم نظام هشت رتبه ای دستمزد در چین اجراء می شود. توزیع بر حسب کار صورت می گیرد و مبادله از طریق پول جریان دارد. و همه اینها تفاوت اندکی با جامعه کهن دارد. آنچه تغییر کرده و متفاوت است، نظام مالکیت است.»

چان چون چیانو: «ما اغلب از این صحبت می کنیم که مسئله مالکیت «عمدتا حل شده است.» معنایش اینست که کاملا حل نشده است. و بنابراین حق بورژوائی را در این عرصه نمی توان کاملا ملغی کرد.» «... در کوتاه

مدت، هیچ تغییر ریشه ای در این وضعیت که مالکیت کل مردم و مالکیت جمعی همزیستی می کنند بوجود نخواهد آمد. تا وقتی که این دو نوع مالکیت کماکان وجود دارند، تولید کالائی و مبادله پولی و توزیع بر حسب کار، اجتناب ناپذیر خواهد بود. و از آنجا که «تحت دیکتاتوری پرولتاریا این چیزها را فقط می توان محدود کرد»، رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا و پیدایش عناصر بورژوای نوخاسته به نظر اجتناب ناپذیر می رسند.» از مقاله درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا، نقل شده در «راه سرمایه داری را بمباران کنید» ـ چاپ دهلی نو، ۱۹۸۴

۲۶) این نکته را باب آواکیان به تفصیل در مقاله «دمکراسی: ما حتما می توانیم و می باید به بهتر از آن دست یابیم!» (جهانی برای فتح، شماره ۲۱، سال ۱۹۹۵) توضیح داده است. به بخش «اعمال قدرت در جامعه سوسیالیستی» رجوع کنید.

۲۷) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۲۸) همانجا

۲۹) «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، حل مسئله از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل جهانشمول مارکسیستی ـ لنینیستی انقلاب برای چین و تمامی کشورهای دیگر صادق است.» مائوتسه دون ـ «مسائل جنگ و استراتژی»، منتخب آثار، جلد دوم

۳۰) لیبریشن، آوریل ۱۹۸۲

۳۱) لیبریشن، ژوئیه ۱۹۸۲، خط تاکید اضافه شده است.

۳۲) «شرایط اساسی برقراری یک منطقه پایگاهی چنین است که باید... نیروهای مسلح موجود باشند. این نیروها باید برای تحمیل شکستهائی به دشمن و برانگیختن مردم به مبارزه به کار گرفته شوند. بنابراین ساختن یک نیروی مسلح، نخستین و مهمترین موضوع برقراری یک منطقه پایگاهی است.» مائو، منتخب آثار، جلد دوم

۳۳) استدلال کمیته را به یک طریق دیگر هم می توان تفسیر کرد و به نفی آشکارتر جنگ خلق رسید. بدین شکل که جنگ را تا وقتی که توانائی شروع یک حمله همزمان در سراسر کشور به دست نیامده نباید آغاز کرد.

۳۴) البته در صورتی که مبارزه مسلحانه، مسئله کسب قدرت را کنار بگذارد و به مثابه عملیات نظامی برای کسب خواسته های جزئی و حفظ آنها دنبال شود، این کار تا حدی برای دشمن امکانپذیر خواهد بود. اما حتی در این صورت هم دشمن نمی تواند «سیاست خویشتن داری» خود را در درازمدت ادامه دهد.

۳۵) لیبریشن، ژوئیه ۱۹۸۲ ـ خط تاکید اضافه شده است.

۳۶) همانجا

۳۷) همانجا، خط تاکید اضافه شده است.

۳۸) به بخش قبلی این نوشته، تحت عنوان «جمعبندی از انقلاب» رجوع کنید. در آنجا فرمولبندی قدرت سیاسی «واقعی»، بازتابی از یک درک مطلق گرایانه از مناطق پایگاهی است. انگار فقط وقتی این مناطق واقعی هستند که دائمی باشند.

۳۹) «عقب نشینی لازم است. زیرا یک گام عقب نشستن در برابر یورش دشمن قدرتمند به ناگزیر به معنای تخریب در امر حفظ نیروی خود خواهد بود.» مائوتسه دون، بخش «عقب نشینی استراتژیک» در مقاله «مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین» ـ منتخب آثار، جلد اول. حزب کمونیست پرو عبارت مناسبی را برای توصیف مبارزه مملو از پیشروی و عقب نشینی بر سر مناطق پایگاهی بکار می برد: «احیاء و ضد احیاء». در مورد انواع مناطق پایگاهی رجوع کنید به مائوتسه دون، بخش اول، «انواع مناطق پایگاهی» در مقاله «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی» ـ منتخب آثار، جلد دوم

۴۰) نسخه اولیه «درباره ترسیم یک خط نظامی»، تاکیدات در اصل وجود دارد.

۴۱) لنین ـ مجموعه آثار، جلد ۱۹

۴۲) دام های نهفته ای که درون این خط فکری وجود داشت، پراتیک واحد آندرا پرادش کمیته مرکزی بازسازی را به کام خود کشید. این واحد بر حسب شرایط حاکم بر منطقه فعالیتش می بایست دست به مبارزه ضد فئودالی بزند. خیلی زود مسئله مقابله با نیروی مسلح مالکان و دولت مطرح شد. بخشی از رهبری منطقه ای این بحث را پیش کذاشت که باید منطقه را ترک کرد زیرا این نوع فعالیت ما را به خط سال ۱۹۷۰ باز می گرداند و حزب را از پرداختن به «رهائی ملی» دور می کند. اکثریت واحد منطقه ای این بحث را رد کرد و همچنان به توسعه مقاومت مسلحانه پرداخت. لیکن این کار به دو دلیل عمده، ناممکن شد. وظیفه پرداختن به مسئله ملی و وظیفه نبرد علیه ستم فئودالی در دو جهت متضاد سیر می کردند. تئوری استعمار نو که خروج نیمه فئودالیسم از صحنه را اعلام می کرد، باعث کند شدن مبارزه ضد فئودالی شد. توده های تحتانی بر مبنای منافع طبقاتی خود به حرکت در می آمدند و «منافع ملی» به سختی می توانست آنان را برانگیزد. به همین خاطر، «رهائی ملی» در عمل به یک شعار تکراری صرف تبدیل شد. لیکن این شعار هنوز برای رهبری کمیته مرکزی بازسازی استفاده داشت. زمانی که شکست فرا رسید، رهبری منطقه ای از سوی کمیته متهم به «دگماتیسم» شد. آنان به علت مواضع ایدئولوژیک ـ سیاسی مدافعان خط نظامی جدید در رهبری مرکزی نتوانستند در برابر این حمله محکم بایستند. پس بالاجبار با انتقاد از «دگماتیسم» همراه شدند و به اغتشاش فکری و دلسردی، بیشتر دامن زدند.

۴۳) پاره ای عملیات تبلیغی مسلحانه در پنجاب انجام شد. اما کمیته ایالتی پنجاب نیز به اردوی «بررسی مجدد» پیوست و بعدها نقش مهمی در انحلال کمیته مرکزی بازسازی ایفا کرد.

۴۴) درباره خط نظامی، ۱۹۹۱

۴۵) همانجا، خط تاکید اضافه شده است.

۴۶) همانجا، خط تاکید اضافه شده است. باب آواکیان این تناقض آشکار را چنین مورد نقد قرار داده است: «استدلال سند کمیته مرکزی بازسازی (یعنی درباره دمکراسی پرولتری) در مورد نقش حزب... به خط «کذار مسالمت آمیز» می انجامد. با منطق همین استدلالات می توان به این نتیجه رسید که سرنگونی قهرآمیز نیز بیان یک برخورد «جابرانه» و «امتیاز طلبانه» به توده هاست.... و بنابراین اساسا نادرست است.» «شما نمی توانید این منطق را بکار کیرید که پیشاهنگ نباید وقتی که به قدرت رسید اراده خود را بر مردم اعمال کند، لیکن قبل از کسب قدرت چنین کاری می تواند مجاز باشد.» (از مقاله «دمکراسی: ما می توانیم و می باید بهتر از آن را بسازیم» ـ جهانی برای فتح، شماره ۱۷، سال ۱۹۹۲ ـ تاکیدات از متن اصلی

۴۷) همانجا

۴۸) همانجا، خط تاکید اضافه شده است. این واقعیت تلخ که انقلاب ایران سقط شد و نتوانست «دولت را در هم شکند»، در مقاله «ارتش های شکست خورده، خوب درس می گیرند» (جهانی برای فتح شماره ۴، سال ۱۹۸۵) به روشنی تشریح شده است. این مقاله از آثار اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) است.

۴۹) همانجا

۵۰) همانجا

۵۱) همانجا

۵۲) «... گرایش به نفی جهانشمول بودن این ایدئولوژی (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) از همان آغاز در رهبری کمیته مرکزی بازسازی وجود داشت. این گرایش به جای اینکه در پی بکار بست ایدئولوژی پرولتری در تحلیل از مسائل مشخص باشد، به جستجوی پاسخ نزد هر مرجع دیگری می پرداخت و بهانه اش این بود که رهبران پرولتاریا به این مسائل نپرداخته اند. همین برخورد باعث رشد ناگزیر لیبرالیسم در مسائل ایدئولوژیک شد؛ اگر چه حزب رسما علیه لیبرالیسم در ایدئولوژی موضع داشت.» ((بخش ۱ ـ ۲، انتقاد از کمیته مرکزی بازسازی، اثر مرکز اتحاد مائوئیستی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)، ۱۹۹۷))

https://www.bannedthought.net/International/RIM/index.htm

گزیده مقالات

جهانی برای فتح

شماره ۲۸

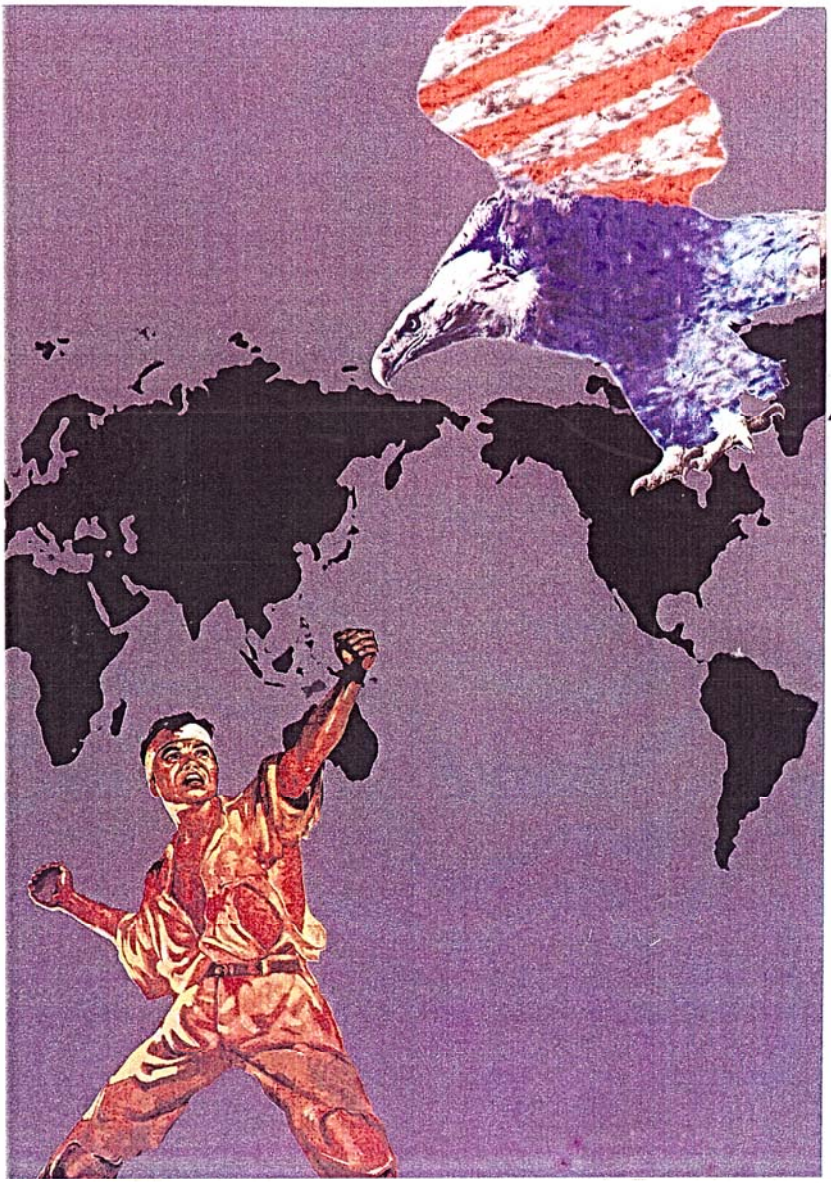

خطرها و فرصتها:
حملات افسار گسیخته
جهانی آمریکا
و مقاومت مردم

سه مقاله
درباره افغانستان

فلسطین در خط اول جبهه

مائوئیسم
علیه اپورتونیسم
در ترکیه

اسلام: ایدئولوژی و
ابزار طبقات ستمگر

خطرها و فرصتها:

حملات افسار گسیخته جهانی آمریکا و مقاومت مرد م

مقاله ای از مجله جهانی برای فتح شماره ۲۸
نوشته: فاطمه رسولوکائو

الف ــ فصل جدیدی گشوده می‌شود

شاید تاریخ روز سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را باید بعنوان روزی که آمریکا علیه جهان اعلان جنگ داد، در خاطر ثبت کرد. کسانی که مشتاقانه منتظر فرصت بودند تا نقشه های تدارک دیده را به عمل درآورند، از وقایع این روز (حتی اگر دستی در آن نداشتند) آنطور که هیتلر از آتش سوزی رایشتاگ در آلمان نازی استفاده کرد، سود جستند. جرج بوش، که مدتها پیش از این کابینه جنگی اش را تشکیل داده بود، قدم جلو گذاشت و اعلام کرد که هیئت حاکمه آمریکا حول محور جدیدی متحد شده است. هدف بیسابقه است: یک جهان، یک امپراتوری.

آمریکا می کوشد از طریق اعمال زور مناسبات جهانی را تغییر دهد. سیاست مرکزی آمریکا در همه کشورها، چه آنجا که در حال حاضر ارتش یانکی مشغول کشتار مردم است، چه آنجا که برای کشتار مردمش تدارک می بیند و بقیه جهان، همین است. این سیاست روی همه جوانب زندگی سایه افکنده است، منجمله بر روی فیلمها و مسابقات ورزشی. این را در مسابقات المپیک زمستانی «سالت لیک سیتی» در آمریکا دیدیم که چقدر سیاست زده و پلید برگزار شد.

جنبه عمده این سیاست دست زدن به خشونت بیشتر و عریان تر علیه ملل و خلقهای تحت ستم جهان است. آمریکا می خواهد نقش «پلیس جهان» را در اشکال و سطوح کیفیتا نوینی بازی کند. می خواهد با به میدان آوردن قدرت نظامی جهانی اش و دخالت نظامی، استثمار جهانی را سازماندهی و تقویت کند. و می خواهد بدون رقیب اینکار را بکند. بوش اعلام کرد ملل تحت ستم هیچ حقی که آمریکا مجبور به احترام گذاشتن به آن باشد، ندارند. او علیه همه آنهائی که «ارزشهای ما» ـ یعنی دستورهای آمریکا را ـ قبول ندارند، اعلام جنگ نامحدود کرد. آمریکا با زیر پا گذاشتن مرزهای کشورها، قوانین بین المللی یا هر مانع دیگر، بدلخواه نیروهای نظامی اش را به اقصی نقاط جهان می فرستد و حق خود می داند که در هر نقطه جهان سوم حکومت تعیین کند یا برای تضمین منافعش حکومتها را بردارد.

جنبه ای از این جهاد آمریکائی متوجه «متحدین» سابق آمریکا نیز هست. تلاشهای آمریکا برای ثبات بخشیدن به «محیط تجارت و سرمایه گذاری جهانی» به نفع همه کشورهای سرمایه داری انحصاری کوچک و بزرگ است. و آمریکا تا کنون سعی کرده است در میان سایر کشورهای سرمایه داری امپریالیستی منفرد نشود. اما این کشورها که زمانی متحدین آمریکا محسوب می شدند اکنون به مقام اعضای اتحادهای مقطعی سقوط کرده اند، که هر وقت آمریکا تمایل داشت، و با این شرط که آمریکا سهم عمده را ببرد، به کلوب اتحاد پذیرفته شوند. اکنون، حتی ناتو به چیزی در حد سایه ناتوی قبلی تبدیل شده است.

برای مردم جهان، این اوضاع خطرات روشنی در بردارد. امپریالیسم که اکنون آمریکا رهبری انحصاری آنرا به خود اعطا کرده، مایل است و بیشتر از سابق می تواند، مستقیما وارد هر آنجا که لازم می بیند شود، و در ابعادی که در سالهای اخیر امکان نداشت نیروی نظامی متمرکزی را بکار برد، و همچنین اختناق در کشورهای خود را به حدی برساند که تا قبل از این باید برایش هزینه سیاسی بالائی می پرداخت.

هر چند مردم جهان آماج نهائی هستند، اما امپریالیستها در کوتاه مدت نوکران سابق و مرتجعین کوچکتر را که به این یا آن درجه نافرمانی کرده اند، مورد هدف قرار داده اند. این مساله موجب گیجی در میان توده ها شده است زیرا خود را با انتخابی مواجه می بینند که اصلا انتخاب نیست. به میدان آمدن قدرت نظامی امپریالیسم تحت رهبری آمریکا و اوضاع سیاسی منتج از آن (منجمله ترکیب گیجی و ترس، و حتی فلج شدن بخشی از نیروهای اپوزیسیون) به معنای آنست که اکنون ما با دشمن غداری روبرو هستیم که تنش برای جنگ می خارد ـ حداقل جنگهائی که میدان برایش مساعد است و می داند در آنها پیروز می‌شود.

جنگ علیه توده های انقلابی و جنگهای خلقی که اکنون در جریان است، میدان نامساعدی برای امپریالیستهاست و آنها این را می دانند. بخشا به همین دلیل امپریالیستها به واقعه ۱۱ سپتامبر به مثابه یک فرصت استثنائی خوشامد گفتند. اما آنها چه بخواهند چه نخواهند خود را به آماج تضادهای جهان تبدیل کرده اند و مردم جهان را علیه خود متحد می کنند. آنها یکبار دیگر آنچه را که مائوتسه دون بارها به خلقهای جهان تاکید کرد، ثابت می کنند: قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.

امپریالیستهای آمریکائی مصمم اند از فرصتهائی که بدلیل ناموزونی قدرت نظامی در میان قدرتهای بزرگ فراهم شده بحداکثر بهره جویند. اما با خطراتی که ابعاد تاریخی دارد، مواجهند. آنها می دانند که برای دست یافتن به یک نظم نوین جهانی که خوابش را می بینند در قدم اول جهان باید وارد یک بی‌نظمی بزرگ شود. آنها برای چنین چیزی آماده می‌شوند؛ بخشی از این آمادگی، تدارک برای سرکوب مقاومتمقاومت در «خانه» خود است. اما، این قماری سخت خطرناک و از سر استیصال است. پنتاگون می گوید هدفش کوبیدن و جلو رفتن برای «سلطه همه جانبه» در عرصه های نظامی و سیاسی و در نهایت اقتصادی است. اما اگر در این «کوبیدن و جلو رفتن» شکست بخورند، همه چیز را از دست خواهند

داد. در درازمدت و یا حتی میان مدت، هژمونی آمریکا بر امپریالیستهای دیگر نمی تواند تا مدت طولانی دوام آورد. همانطور که یکی از نمایندگان امپریالیسم فرانسه هنگام بحث در مورد مناسبات آمریکا و اروپا گفت: «این اوضاع دوام نمی آورد». مهمتر اینکه، تلاش آمریکا برای ایجاد یک نظم نوین، کلیه مناسبات قدرت را زیر سوال می کشد، تلاطم ایجاد می کند، و موجب راه افتادن و تمرکز مقاومت در مقیاس جهانی می شود. تند شدن چرخ گرداب هر یک از این تضادها ممکنست اوضاع را حتی در خود آمریکا کاملا از کنترل امپریالیستها خارج کند. اینکه از درون این توفانها و هرج و مرج چه کسی فاتح بیرون خواهد آمد، هنوز تعیین نشده است.

ب ــ ۲۰۰۱ ـ ۱۹۸۹: اقتصاد، سیاست و تفنگهای گلوبالیزاسیون

همانطور که لنین گفت، سیاست بیان فشرده اقتصاد است و جنگ ادامه سیاست به روشهای دیگر است. اهداف جنگی آمریکا ربط زیادی به فروریختن برجهای سازمان تجارت جهانی ندارد بلکه بیشتر به تجارت و سرمایه گذاری جهانی مربوط است.

نظام امپریالیستی، نسبت به اواخر قرن که صنعت و بانکداری ادغام شدند و سرمایه داری انحصاری را بوجود آوردند و کشورهای غنی زیر سلطه یک مشت مرکز مالی در آمدند، در اساس تغییر نکرده است. از آن زمان به بعد جهان با روندهای زیر رقم خورده است: رقابت شدید میان انحصارات و میان کشورهای سرمایه داری انحصاری، صدور سرمایه در جستجوی نرخ سودی که در خود کشورهای امپریالیستی ناممکن است، تجزیه جهان به کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم امپریالیستها، تقسیم جهان میان قدرتهای بزرگ، و تلاش دائمی امپریالیستها به تجدید تقسیم جهان بطوریکه به نفع یکی و به ضرر دیگری باشد؛ و مهمتر از همه انقلابات پرولتری جهانی.

این نظامی است که منابع طبیعی را از تن زخمی کره زمین جدا می کند و می بلعد. اما مهمتر از آن، از کار مردم جهان، از طریق استثمار، تغذیه می کند. مردم را در کشورهای امپریالیستی استثمار می کند و با پائین نگاه داشتن دستمزد در کشورهائی که مناسبات نیمه فئودالی در آنها حفظ شده، اقتصادی معوج دارند و ستم ملی و بی حقوقی کامل برقرار است، فوق سودهای کلان بدست می آورد. در این نظام، صلح و سود ناسازگارند زیرا «نظم های جهانی» مرتبا صعود و سقوط می کنند، اینکه چنگالهای امپریالیستها چقدر مجکم در پیکر شکار فرو رفته باشد و اینکه قدرت نسبی آنها چقدر بالا و پایین برود، همه و همه در کوره گدازان جنگ محک می خورد. بطور خلاصه، در این نظام مناسبات قدرت جهانی بر زور متکی است.

در دوران «جنگ سرد»، هژمونی (سرکردگی) آمریکا در میان قدرتهای غربی بلامنازع بود. دو بلوک رقیب موجود بود که هر یک بروشنی تعریف شده بودند و در هر طرف فقط یک کشور می توانست جنگ هسته ای را رهبری کند. برخی کشورهای اروپائی از اینکه نقش شریک فرودست را برای آمریکا بازی می کردند راضی نبودند اما تنها آلترناتیو دیگر برایشان این بود که نقش شریک فرودست شوروی را بازی کنند؛ البته چنین سمت عوض کردنی نیز مجاز نبود.(۳) کشورهای تحت سلطه نیز، اغلب، بطور روشن و واضح میان این دو بلوک تقسیم شده بودند و کوچکترین چالش علیه این تقسیم بندی، عکس العمل شدید طرفین را بر می انگیخت. زمانی که در انتخابات سال ۱۹۷۰ در شیلی، آلنده پیروز شد و با پیروزی وی آمریکا خطر گسترش نفوذ شوروی به آمریکا لاتین را احساس کرد، دست به یک قتل عام زد. (۴)

سپس، به ناگهان یک بلوک (بلوک شرق تحت رهبری شوروی) مانند تار عنکبوتی که شعله کبریت به آن گرفته باشد، درهم پیچید.

ساده بگویم، اتحاد شوروی بر بخش بزرگی از جهان کنترل نظامی و سیاسی داشت اما دارای منابع سرمایه ای کافی نبود که بتواند ازین مناطق به حداکثر بهره بجوید؛ و غرب نمی توانست به مناطقی که در آنجا کنترل سیاسی و نظامی نداشت (برای مثال هند) بطور سودآور سرمایه صادر کند. گزینه های اقتصاد غرب بدلیل آنکه نمی توانست در مناطق تحت نفوذ شوروی (مانند اروپای شرقی) سرمایه گذاری کند، چون به تقویت شوروی می انجامید، محدود می شد. شوروی قربانی بحرانی شد که در سراسر نظام امپریالیستی می جوشید و غرب و شرق را یکسان در بر گرفته بود. سقوط شوروی تمام حصار کشی های ژئو پلتیک تثبیت شده سابق را در بخش بزرگی از جهان بهم زد. این مساله، و امکان استفاده از تکنولوژی های جدیدی که با هدف استفاده در جنگ جهانی (میان دو بلوک) تکامل یافته بودند، فرصتهائی جدیدی برای انبساط سرمایه بوجود آورد. این رونق در بخشهای کوچکی از جهان، به مدت دهسال برای عده ای نیک بختی و برای میلیاردها انسان فلاکت بیشتر به بار آورد.

سقوط شوروی، شرایط سیاسی مساعد برای رشد جهش وار آن روندهای اقتصادی که از قبل موجود بود، فراهم کرد. سرمایه امپریالیستی توانست بطور همه جانبه تر به اکثر بازارهای جهان نفوذ کند، به استثمار آنهائی که قبلا دسترسی نداشت بپردازد و بطور کلی در سراسر جهان استثمار کار را تشدید بخشد. این روند به «گلوبالیزاسیون» (جهانی شدن) معروف شد. سرمایه توانست تولید و توزیع را در سطح بالاتری در مقیاس جهانی سازمان دهد؛ سرمایه مالی با سرعت و در حجم بیسابقه ای از مرزهای ملی به بیرون سرازیر شد؛ امپریالیستها حتی توانستند بر سر سیاستهای کلان اقتصادی میان خود به توافق برسند و آنرا به کشورهای وابسته شان تحمیل کنند. در دهه ۱۹۹۰ بنظر می آمد که کشورهائی مانند اندونزی، کره جنوبی، تایلند و دیگر کشورهای آسیای شرقی اقتصاد و صنایع مستقل خود را دارند. اما وقتی که سرمایه مالی امپریالیستی به ناگهان، در جستجوی فرصتهای مجتمل جدید، از آنجا به نقاط دیگر رخت بر بست، باعث فروپاشی اقتصاد اینها و آشکار شدن مناسبات واقعی‌شان با سرمایه داری جهانی شد.

صدور سرمایه همیشه یکی از مشخصات نظام امپریالیستی بوده است. صدور سرمایه امپریالیستی هم در اشکال مستقیم انجام شده (مانند مالکیت مستقیم انگلیس بر سیستم راه آهن هند، مالکیت مستقیم فرانسویها بر کشتزارهای کائوچو، مالکیت بلژیک بر معادن کنگو) و هم در اشکال غیر مستقیم مانند وامهای خصوصی و دولتی که خون مردم زحمتکش کشورهای وام گیرنده را می مکد و به سرمایه مالی امکان می دهد که حتی در جائیکه مالکیت رسمی بر ابزار تولید ندارد، از طریق گرفتن بهره، استثمار کند و سود بدست آورد. امروزه، صدور سرمایه امپریالیستی به ورای کشاورزی و مواد خام، به ورای کنترل مستقیم تولید برای بازار داخلی رفته

است. (تولید برای بازار داخلی عبارت بود از براه انداختن «صنایع جایگزینی واردات» که در واقع یک کلاهبرداری بود؛ چون به ظاهر کشورهای دریافت کننده این صنایع صاحب تولید بودند اما در واقع سرمایه امپریالیستی همه چیز را تعیین می کرد و سودها را می برد.)

امروز، سرمایه در اشکال جدیدی کار را در مقیاس جهانی جهت تولید برای بازار جهانی، سازمان میدهد. در بسیاری موارد، این کار با سرمایه گذاری مستقیم انجام می شود (مثلا سرمایه گذاری مستقیم آمریکا و ژاپن در کارخانه های چین). یک شکل دیگر که بطور فزاینده ای رواج می یابد «پیمانکاری» است. در این شکل از سرمایه گذاری، تولید یک قطعه (یا قطعات) و برخی اوقات کل یک خط تولیدی به «پیمانکاران مستقل» جهان سوم که کاملا وابسبسته به وارد کردن ماشین آلات سرمایه ای و فینانس سرمایه غربی هستند، واگذار می شود. در این موارد، امپریالیستهای به ظاهر «مشتری»، همه کاره هستند. چون کلیه جوانب پروسه را روزمره و در اجزاء خود کنترل می کنند؛ هماطور که مثلا مک دونالد شعبه های بظاهر مستقل زنجیره خود را کنترل می کند. اکنون نه تنها کمپانی های چند ملیتی عظیم بلکه شرکتهای سرمایه داری متوسط الحال و کوچک غربی نیز از امتیاز استثمار مردان و زنان و کودکان جهان سوم برخوردارند.

با ظهور ارتباطات دیجیتالی، بخشهای جدیدی بوجود آمده که سودها را به سوی غرب پمپ می کند. یکی از رشد یابنده ترین بخشها «پیمان کاری خدمات» است. تقریبا همه شرکتهای چند ملیتی در «مناطق ماوراء بحار» خدماتی مانند مرکز اطلاعات تلفنی، وارد کردن آمار به کامپیوتر، پارکهای تولید نرم افزار و غیره براه انداخته اند. به این ترتیب بخش بزرگی از کار «اداری» که قبلا با دستمزدهای غربی انجام می شد، به لطف عقب ماندگی و فلاکتی که گریبانگیر کشورهای جهان سوم است، با هزینه های بسیار کمتر در آنجا انجام می شود و سودآوری کمپانیها (و بطور کلی سرمایه امپریالیستی) را بالا میبرد.

«رونق» اقتصادی دوران کلینتون نه مدیون وال استریت یا «سیلیکان ولی» (شهرک صنایع کامپیوتری در کالیفرنیا)، بلکه مدیون مشقت خانه ها (ماکیلادورا) در مرز آمریکا و مکزیک، «مناطق آزاد» جنوب شرقی چین و جمهوری دومینیکن، تولیدی های ترکیه و بنگلادش، مجتمع های برنامه نویسی کامپیوتری در بنگلور هند و غیره بود. این «رونق» همچنین مدیون تجزیه بیشتر پرولتاریای تحت استثمار کشورهای امپریالیستی بود. این تجزیه از همه جا بیشتر در خود آمریکا به چشم میخورد.

با این اوصاف، این توسعه گلوبالیزه (توسعه جهانی) با موانع چندگانه برخورد کرده است. این موانع مربوط هم به عرصه های سیاسی مربوط است و هم اقتصادی. اما این دو با هم مرتبطند.

مانع اول مربوط است به قانون ذاتی سرمایه داری. سرمایه داری نظامی است که بقایش وابسته به گسترده تر و شدیدتر شدن مداوم استثمار است. رونق دهه ۱۹۹۰ برای عده ای نیک بختی و برای اکثریت فقط وعده و وعید بهمراه داشت. بهرحال با وجود آنکه رشد و سودآوری کل سیستم بیشتر شده است اما در مقایسه با دوره ی بین سالهای ۱۹۷۰ تا پایان جنگ سرد، باید گفت که میانگین رشد جهانی هرگز به سطح آنچه که در دهه ۱۹۷۰ بود نرسید. سطح سودآوری کلی سرمایه نسبتا پائین است و این مساله کماکان یک مانع جدی در مقابل انبساط آن است. در اواخر دهه ۹۰ روشن شد که بدون جهش کیفی در نفوذ یابی عمیقتر در کشورهای تحت سلطه، «رونق کلینتونی» غیر قابل دوام است.

مضافا، برای آمریکا، و هر سرمایه دار دیگر، مشکل اصلی سودآوری کلی سیستم نبوده بلکه سهم خودش از سود است. فشارهای رقابتی سرمایه های اروپا و ژاپن بر آمریکا هرگز تا این حد نبوده است. در سال ۱۹۵۰ سهم آمریکا از تولید جهانی ۵۰ درصد بود. اما در سال ۱۹۹۶ به ۲۰ درصد رسید. البته ممکنست این رقم واقعیت را منعکس نکند چون سرمایه آمریکائی اکثر تولیدات نقاط دیگر جهان را کنترل می کند. اما این واقعیت غیرقابل انکار است که آمریکا دیگر صرفا با اتکا به قدرت اقتصادی اش نمیتواند در رقابت با امپریالیستهای دیگر سهم های بزرگتری از بازار و فرصتهای سرمایه گذاری را به چنگ آورد. حتی در منطقه نفوذ تاریخی اش، یعنی آمریکای لاتین، سرمایه آمریکائی بهیچوجه از موقعیت انحصاری برخوردار نیست.

در همان حال، روند گلوبالیزاسیون امواج بحران سیاسی و مقاومت تولید می کند. سرمایه امپریالیستی با نفوذ به کشورهای مختلف، بافت اجتماعی آنها را یکی پس از دیگری می گسلد، و پایه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیمهائی را که این نفوذیابی به آنها وابسته است، نابود می کند. برخی مشخصات این وضعیت تقریبا در تمام جهان سوم قابل مشاهده است.(٦) قدرت سرمایه امپریالیستی که حصارهای بازار را درهم می کوبد برخی کشورها را که در غلات خودکفا بودند به واردات غلات وابسته کرده است. در کشورهای دیگر، واردات گندم و محصولات گندمی، منبع معاش دهقانان را نابود کرده است. در بسیاری از کشورها بخش بزرگی از طبقات میانی با نایاوری شاهد آنند که بادکنک انتظاراتشان که بواسطه گلوبالیزاسیون باد شده بود، خالی می شود. آنها ام. تی. وی. و کافه اینترنت دارند اما هیچ امیدی به کسب آن نوع زندگی که در کانالهای تلویزیونی آمریکا می بینند ندارند و برخی اوقات حتی امید به آینده را از دست داده اند. حتی در میان طبقات بالائی احساس تحقیر شدن در حال رشد است. مثلا، دیگر همه می دانند که بخشهائی از اقشار بالائی در عربستان سعودی حقارت ملی را که آمریکا به آنها تحمیل می کند غیر قابل تحمل می یابند.

رژیمهای کلیدی وابسته به امپریالیسم دچار از هم گسیختگی شده اند. اما جایگزین کردن رژیمهائی که برای چند دهه کشورهای خود را برای امپریالیسم امن نگاه داشتند، کار ساده ای نیست. بطور مثال، سوهارتو در اندونزی را در نظر بگیرید. سوهارتو که توسط سازمان سیا و پس از کشتار چند صد هزار کمونیست و مردم عادی در اندونزی به قدرت رسید، یکی از تکیه گاه های مطمئن آمریکا در منطقه آسیای شرقی بود. ادغام فزاینده اقتصاد اندونزی در نظام سرمایه گذاری و مالی امپریالیستی قرار بود هم منبع ثبات باشد و هم سود؛ اما در عوض، بی ثباتی های بزرگتر بوجود آورد. زمانی که شورش ها و جنگهای خیابانی رژیم سوهارتو را مجبور به کناره گیری کرد، آمریکا نوکر جدیدی در اندونزی بر سر کار آورد اما دیگر نتوانست آن بنای اتحاد طبقاتی و باندهای پرورش یافته را که

سلطه آمریکا به آن متکی بود، دوباره مثل اول بسازد. سرنگونی موبوتو در زئیر نیز مشکلات مشابه به بار آورد.

مکزیک، الجزایر (بخصوص خلق قبایلی) و کره جنوبی نیز متلاطمند. در خاورمیانه، عزم جزم فلسطینی ها به اینکه بهر قیمتی شده از حیثیت انسانی خود دفاع کنند، کل ساختار سلطه امپریالیسم را که متکی به اسرائیل و شبکه مناسبات امپریالیستی با رژیمهای وابسته به نفت است، تبدیل به مشکلی کرده که امپریالیستها هیچ راه حلی برایش ندارند. اعتراضات گسترده و رزمنده علیه گلوبالیزاسیون آمریکای شمالی و اروپا را در نوردیده که مثال آن را در چند دهسال اخیر ندیده بودیم.

بی ثباتی فزاینده، نارضایتی رشد یابنده، امواج مقاومت و در برخی مناطق مبارزه مسلحانه و جنگ خلق: این ها مشخصه جهان در شب ۱۱ سپتامبر بود. همانطور که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۲۰۰۰ تحلیل کرد: «هر چند هنوز، مانند گذشته، شاهد امواج بلند مبارزات انقلابی در مقیاس جهانی نیستیم اما با اطمینان میگوئیم که یک موج جدید انقلاب جهانی پرولتری در حال ظهور است.» (مصاحبه با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شماره ۲۶ مجله جهانی برای فتح)

تمام امپریالیستها، به درجات گوناگون، با مشکلات مشابه مواجهند، که آنان را وسوسه می کند «لشگرکشی کرده و بومیان را درهم بکوبند». اما اولا، اگر هم بخواهند، اکثرشان نمی توانند اینکار را بکنند. زیرا ارتشهایشان برای جنگ میان امپریالیستها، مشخصا برای جنگ با شوروی سابق، درست شده اند و مناسب جنگهائی که الان مورد نیازشان است، نیستند. ثانیا، همه آنها میراث جنگهای استعماری طولانی و شکست خورده در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ (بخصوص ویتنام) را دارند و به همین جهت با مخالفت های توده های کشور خود مواجه خواهند شد.

با این اوصاف همه امپریالیستها به این نتیجه رسیده اند که دخالت نظامی مستقیم برایشان ضرورتی انکار ناپذیر است. در سراسر دهه ۱۹۹۰ اینکار را تحت نام «کمکهای بشر دوستانه» و حمایت از «حقوق بشر» انجام دادند. در فرانسه برای اینکار تئوری «حق دخالت» را اختراع کردند؛ یعنی اینکه حمایت از حقوق بشر نسبت به احترام به مرزهای یک کشور، اولویت دارد. معنای عملی این تئوری در اوضاع کنونی جهان توسط یکی از رادیکالهای سابق به نام برنارد کوشنر که بنیانگذار سازمان «پزشکان بدون مرز» بود، تشریح شد. کوشنر به مقام فرماندار اداری نیروی اشغالگر ناتو در کوسوو برگزیده شد. صراحت لهجه انگلوساکسونها از فرانسویها بیشتر است؛ برای همین «حق دخالت» را مترادف با عبارت معروف مستعمره چی انگلیس، رودیارد کیپلینگ، ترجمه کرده اند: «رسالت مرد سفید در اشاعه تمدن». این ایده که غرب وظیفه دردناک هدایت ملل بدبخت تر را بر دوش دارد در بسته بندیهای هومانیستی، در کشورهای غربی به بازار آمده است. برخی از تحلیل گران غرب شروع به استفاده از عبارت «تجدید استعمار» کرده اند. سفر تونی بلر (نخست وزیر انگلیس) به کشورهای آفریقایی در سال ۲۰۰۲ سمبل این «تجدید استعمار» بود. حتی دستگیری پینوشه رهبر کودتای ۱۹۷۳ در شیلی می تواند بخشی از تلاش برای تولید بار مثبت اخلاقی برای سیاستهای استعماری و اینکه امپریالیستها می توانند برتری اخلاقی ادعائی خود را تبدیل به برتری قانونی، با مفاهیم واقعی در زمینه های سیاسی و نظامی کنند، باشد. (۷)

در عین حال، رقابت میان قدرتهای امپریالیستی عامل مهمی است که نمی گذارد آنها شرایط منظم و با ثباتی را برای استثمار همه جانبه در هر آنجا که بدان نیاز دارند، بوجود آورند. در پاره پاره کردن یوگوسلاوی این مساله قابل مشاهده بود؛ آلمان، فرانسه، روسیه و آمریکا هر یک دنبال سهم خود بود(۸). در جنگهای دهشتناکی که در آفریقای مرکزی براه افتاد رقابت میان آمریکا و فرانسه نقش تعیین کننده ای در نسل کشی و قتل عام بومیان توسط یکدیگر داشت. و در کلمبیا کمکهای گاه به گاه اروپا (بخصوص آلمان) به گروه های چریکی مانع از آن شده است که آمریکا بتواند آن کشور را «آرام» و «برای سرمایه گذاری امن» کند. بطور کلی، در اغلب کشورهای جهان سوم، رقابت میان امپریالیستها مانعی در مقابل این بوده که بتوانند ثبات سیاسی که همه آنها نیازمندش هستند، ایجاد کنند.

وضعیت رژیمهای جهان سوم، یک مساله کلیدی در کلیت اوضاع است. بدون وجود این ساختارهای سیاسی و نظامی محلی، امپریالیسم نمی تواند سرمایه محلی را تابع و آمال توده های مردم را سرکوب کند. دولتهای نومستعمره اساسی ترین ساختارهای سلطه امپریالیسم در کشورهای جهان سوم هستند. در اغلب نقاط جهان، هیچیک از امپریالیستها جز آمریکا نمی توانند رژیمهای مطابق میل خود را بر سر کار بیاورند و تحمیل کنند. وقتی سرمایه های امپریالیستی وارد کشوری می شوند که رژیم آن تحت نفوذ یک قدرت امپریالیستی دیگر است، در زمینه بهره کشی دچار مشکلات جدی می شوند، و این امر در مناسبات میان امپریالیستها نیز تاثیرات جدی میگذارد. همانطور که لنین گفت: در عصر امپریالیسم، جهان فقط می تواند بر حسب قدرت نظامی امپریالیستهائی که آنرا غارت می کنند، تقسیم شود و بس.

ج ــ رشد ناموزون

گزارشی که تحت نظارت وزیر دفاع آمریکا، دونالد رامسفلد، نوشته شده پیش بینی می کند که تشدید سرمایه گذاری جهانی «شکاف میان دارا و ندار را زیاد خواهد کرد... اما آمریکا می تواند با استفاده از قدرتی که ترکیب برتری فضائی، با برتری زمینی، دریائی و هوائی برایش ایجاد می کند، منافع و سرمایه گذاریهای آمریکا را حفاظت کند... و برای آمریکا برتری نظامی فوق العاده ای فراهم کند.». برتری علیه آنهائی که در مقابل جهانی شدن مقاومت می کنند، و همچنین برتری نسبت به قدرتهای امپریالیستی دیگر که رقبای آمریکا هستند.

زمانی که ساختمان سازمان تجارت جهانی و پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) مورد ضربه قرار گرفت، قدرتهای ناتو برای اولین بار، یکی از بندهای پیمان ناتو را که میگوید حمله به هر یک از اعضای ناتو حمله به همه اعضای آن محسوب می شود، بیرون کشیدند و مورد استفاده قرار دادند. اما وقتی که آمریکا به افغانستان لشگرکشی کرد و همه آنها میخواستند به این خوان یغمای خونین بپیوندند، با بی احترامی به آنها گفت: «زنگ نزنید، هر وقت لازم شد ما به شما زنگ می زنیم.» پیشنهادات فرانسه و آلمان برای فرستادن سرباز، با ناخرسندی آمریکا روبرو شد. بالاخره آمریکا، انگلیس را در راس یک نیروی نظامی که ربطی به ناتو نداشت قرار داد و فعالیت این نیرو را محدود به کابل کرد و بقیه کشور را خودش برداشت. سپس آمریکا بدون اینکه دیگران را دعوت کند سربازانش را به فیلی پین، مستعمره سابقش، فرستاد. و با وجود مخالفت همه اعضای ناتو اعلام کرد که هدف حمله بعدیش عراق است. میانه آمریکا و متحدین سابقش در ناتو آنچنان شکر آب است که وزیر امور خارجه آلمان گله گذاری کرد «شرکای آمریکا اقمار وی نیستند.» یعنی اینکه آمریکا به آلمان همانطور برخورد می کند که زمانی شوروی به آلمان شرقی می کرد. آیا وزیر خارجه

آلمان با جنگ آمریکا علیه جهان مخالف است؟ وی مانند بقیه کشورهای اروپائی از این جنگ دفاع کرده و تمام تلاش خود را برای پیوستن به آن به کار بسته است. (۹) مشکل آن است که کشورهای اروپائی، به لحاظ نظامی، در موقعیتی نیستند که با پیوستن به جنگ آمریکا تغییری در قدرت آتش آن بوجود آورند. در فقدان چنین قدرت آتشی، آمریکا علاقه ای به کمک گرفتن از آنها ندارد و سعی می کند جنگش را مستقل از آنها پیش ببرد و از برتری نظامی خود برای پیشبرد منافع متضادش با اروپائیها استفاده کند. در همان حال، امپریالیستهای دیگر به خدمات ارتش آمریکا نیاز دارند و هیچ راهی ندارند جز پرداختن قیمت خدمات مورد نیازشان؛ و از این امر متنفرند.

در زمینه «قدرت نمائی نظامی» هیچ کشوری نمی تواند با آمریکا رقابت کند. منظور از «قدرت نمائی» ظرفیت به حرکت درآوردن و گسیل داشتن سریع سرباز و ابزار جنگی در مقیاس عظیم است. در این زمینه حتی روسیه نمی تواند باآمریکا رقابت کند و این تفاوت مهمی نسبت به اوضاع جهان در جریان جنگ خلیج (۱۹۹۰) است. شوروی سابق نسبت به آن زمان، از هم گسیخته تر شده است؛ قدرت نظامی شوروی فروریخت چون قدرت اقتصادیش که تکیه گاه آن بود دیگر نتوانست وزنش را تحمل کند. (۱۰) تلاشهای اولیه آلمان برای فرستادن سرباز به افغانستان و بدعت گذاری در این زمینه بطور تحقیر آمیزی شکست خورد چون هواپیمای نفربرش بخاطر هوای بد ترکیه نتوانست از زمین بلند شود. در نتیجه مجبور شد هواپیماهای ایلوشین روسیه را قرض کند و خود را به افغانستان برساند. در واقع، در حال حاضر، اروپا حتی هواپیماهای حمل و نقل نظامی نیز تولید نمی کند که بتواند با هواپیماهای آمریکائی که برای مسافتهای طولانی تانک و نفرات حمل می کنند رقابت کند. اگر اروپا اینها را از بوئینگ خریداری کند با دست خود تلاش جمعی اروپائیها را برای رقابت با انحصار آمریکا در زمینه ساختن هواپیماهای بزرگ (انحصاری که اهمیت استراتژیک نظامی و اقتصادی بسیار زیاد دارد) از بین می برد. تلاش اروپائی ها برای رویهم گذاشتن نیروهایشان و ایجاد یک نیروی ضربت اروپائی به جائی نرسیده است. فقط فرانسه ظرفیت خود را در فرستادن «سربازان نیروی مخصوص» به کشورهای کوچک، بخصوص در آفریقا، برای قتل عام اهالی و زور گفتن به آنها، تکمیل کرده است.(۱۱) آمریکا را که کنار بگذاریم، علاوه بر روسیه، تنها دو قدرت امپریالیستی دیگر (فرانسه و انگلیس) صاحب موشکهای هسته ای و نیروی دریائی هسته ای هستند.(۱۲) امروز، انگلستان تنها متحد درازمدت آمریکاست؛ علت این «مناسبات مخصوص» درهم تنیدگی فوق العاده سرمایه های آمریکائی و انگلیسی است.(۱۳) لندن به مانهاتان نزدیک تر است تا به پاریس. فرانسه، که گویا در حال حاضر تنها کشوری است که در حد یک رقیب آمریکا به حساب می آید، سلاح هسته ای دارد؛ اما تنها ناو هسته ای هواپیمابر فرانسه به نام شارل دوگل، بیشتر از آنکه در دریاها سیر کند در تعمیرگاهها بسر میبرد.

وقتی که آمریکا بر روی ابزار تجاوز نظامی گسترده انحصار دارد، چرا باید خود را مقید به توافق با «دول متحد» کند؟ بودجه نظامی آمریکا از مجموعه بودجه نظامی همه رقبای بالقوه اش بیشتر است؛ و امسال ۱۵ درصد یعنی ۵۰ میلیارد دلار افزایش داشته است. همین ۱۵ درصد افزایش، بیشتر از بودجه سالانه اغلب قدرتهای ناتو است. در کنفرانس بین المللی مونیخ که در فوریه ۲۰۰۲ در رابطه با امنیت جهان تشکیل شد، ژنرالی که ریاست ناتو را دارد گله گذاری کرد که قدرتهای اروپائی در معرض تبدیل شدن به «کوتوله های نظامی» هستند. در همین جلسه وقتی یک آلمانی نگرانی خود را از قصد آمریکا برای حمله به عراق اعلام کرد یک مقام آمریکائی (سناتور مک کین) به او گفت: «من به این دوست آلمانی توصیه میکنم که قبل از اینکه نیات و یا قدرت آمریکا را زیر سوال بکشند بروند خودشان مقداری اسلحه بخرند.»

صحبت در مورد دکترین نظامی جدید آمریکا زیاد است. دکترین جدید می خواهد با ترکیب چند عامل، آمریکا را نسبت به پیاده کردن نیروی نظامی گسترده بی نیاز کند؛ و آمریکا بتواند با پیاده کردن تعداد کمی نیروهای مخصوص و با کمک یک نیروی محلی که به مثابه گوشت دم توپ عمل کند، جنگهایش را پیش ببرد. این چند عامل عبارتند از: توانائی آمریکا در تولید انبوه ابزار نظامی (مانند هواپیماهای حمل و نقل نظامی، بمب افکنهای دوربرد، هلیکوپترهای جنگی و دیگر هواپیماهای تخصصی)، استفاده از تکنولوژی بالا (بمبهای دقیق و موشکهای کروز که توسط ماهواره هدایت می شود و هواپیماهای جاسوسی بدون سرنشین، ارتباطات دیجیتالی و جاسوسی الکترونیکی) . به این ترتیب آمریکا دیگر نیازی به جلب همکاری ارتشهای اروپائی ندارد. این دکترین نظامی مخصوص پیشبرد جنگ در مستعمره های سابق طراحی شده است و نه برای جنگ میان امپریالیستها. هیچ امپریالیست دیگری، نیروی نظامی مشابه ندارد و در حال حاضر هیچیک از آنها توانائی تجدید سازماندهی سریع نیروی نظامی شان را ندارد. این در حالی است که جرج بوش می خواهد در ۵ سال آینده و با خرج ۷۵۰ میلیارد دلار (سه چهارم یک تریلیون دلار) اینکار را بکند.

اما این عدم توازن نظامی میان امپریالیستها، به درجات زیادی، دلایل تاریخی دارد؛ بخصوص مربوط است به تقسیم کار نظامی که قدرتهای ناتو در دوره ای که تدارک جنگ با شوروی در اروپای مرکزی را می دیدند. بنابراین، دلیلی ندارد که این عدم توازن دوام بیابد. آمریکا بیش از ۳ درصد از درآمد ناخالص ملی اش را صرف هزینه های نظامی مستقیم می کند (بدون محاسبه بازپرداخت قرضهائی که برای هزینه های گذشته گرفته بود، حقوق بیکاری نظامیان و غیره). این رقم دو برابر میانگین بودجه اروپاست. اما بریتانیا و فرانسه خیلی عقب نیستند. آلمان و ژاپن هم روی مسیر ساختمان نظامی قرار گرفته اند. در واقع دکترین بوش به اروپا و ژاپن انگیزه های نظامی گری تازه ای تزریق می کند. بطور مثال اخیرا ژاک شیراک اعلام کرد که اروپا مستقلانه دست به ساختن «سیستم کنترل ماهواره ای زمین» به نام «گالیله» می زند. ساختن این سیستم هزینه بسیار سنگینی دارد اما همانطور که شیراک گفت، اروپائیها نمی خواهند در یک برخورد نظامی، «خراجگزار آمریکا» شوند. آلمانیها اول تردید کردند اما بعد قبول کردند.

واقعیت آنست که اروپا به لحاظ اقتصادی تقریبا هم سطح آمریکاست؛ بنابراین عدم توازن نظامی کنونی نمی تواند همیشگی باشد. واقعیت دیگر آنست که اکنون چنین عدم توازنی موجود است. و این یکی از دلایلی است که آمریکا می خواست تا دیر نشده بجنبد و از فرصت استفاده کند؛ اگر ۱۱ سپتامبر اتفاق نمی افتاد یک بهانه دیگر برای براه انداختن جنگش می یافت.

د ــ از ابرقدرت به تک قدرت

شماری از گاوهای جنگی آمریکا که امروز در کابینه بوش جای گرم و نرمی دارند، در اوایل دهه ۱۹۹۰ شروع به تدوین تئوری نظم

نوین جهانی کردند. نکته عمده بحثشان این است که تسلیم شدن شوروی که رقیب عمده آمریکا بود، آنقدر راحت بدست آمد که آمریکا در عملی کردن بخش دوم نیازش، یعنی بریدن از «متحدین» و تصرف تمام جهان، غفلت کرد.

پل ولفوویچ، معاون وزیر دفاع آمریکا و لونیس لیبی معاون دیک چنی در سال ۱۹۹۲ یک گزارش محرمانه برای پنتاگون (وزارت دفاع) نوشتند. نام این گزارش «راهنمای سیاست دفاعی ۹۴ ـ ۹۲» است. در این گزارش می گویند، آمریکا باید «مانع از آن شود که یک قدرت متخاصم بر مناطقی که دارای منابع هستند سلطه بیابد و به مقام یک قدرت ارتقاء یابد؛ آمریکا نباید بگذارد ملل صنعتی دیگر به فکر مصاف با رهبری آمریکا یا برهم زدن نظم اقتصادی و سیاسی موجود بیفتند، باید از ظهور یک رقیب جهانی بالقوه در آینده، پیشگیری کند.» (۱۴) این گزارش عبارت «سلطه پدرانه» را نسبت به قدرتهای امپریالیستی دیگر بکار می برد.

هر چند این نوشته محرمانه درست پس از جنگ علیه عراق و بفاصله کوتاهی پس از فروپاشی شوروی نوشته شده است، اما در آن زمان آمریکا نه می توانست و نه نیاز داشت که به صورت امروز به اهداف ذکر شده در آن جامه عمل بپوشاند؛ زیرا امروز قدرت روسیه بیشتر تضعیف شده، ضرورت دخالت نظامی در جهان سوم حادتر شده، و تضادهای میان آمریکا و قدرتهای امپریالیستی دیگر بیشتر شده است. اکنون کل هیئت حاکمه آمریکا متحدانه از این سیسیاست حمایت می کنند، البته تا زمانی که این سیاستها کار کند. جایگاه نگارندگان این گزارش محرمانه در قلب کابینه بوش، و اشغال پستهای کلیدی کابینه بوش توسط شخصیتهای نظامی یا متجصصین نظامی و کهنه کاران «امنیت ملی» که این خط را دارند، نشانه آنست که این سیاست نوین آگاهانه اتخاذ شده است.

هشدار بوش که «یا با ما یا علیه ما» هم متوجه «دشمنان» است و هم «دوستان» سابق. یک مقام کابینه بوش که اسمش را نگفته است سخنان ژنرال کالین پاول در جواب به انتقادات اروپائیها به طرح حمله به عراق را چنین تفسیر کرد: «به موقع، اروپائیهائی که از روی بخار معده حرف می زنند، و بسیاری از آنان می خواستند که ما وارد افغانستان شویم، در می یابند که آنها انتخاب دارند: سوار شوند یا پیاده شوند.» (۱۵) البته در اینجا منظور از «پیاده شدن» آنست که از جلوی طرحهای آمریکا کنار بروند یا اینکه کره زمین را ترک کنند. پس از فروپاشی بلوک شوروی صحبت زیادی در مورد ظهور یک جهان چند قطبی می شد. طرح بوش یک جهان تک قطبی است.

از زمان آلمان نازی تا کنون هیچ قدرتی به این عریانی برای کسب هژمونی جهانی تلاش نکرده است. یا دقیقتر بگوئیم، از بعد از پایان جنگ جهانی دوم، یعنی وقتی که آمریکا پایش را در کفشهای استعماری دشمنان (آلمان و ژاپن) و متحدان (انگلیس و فرانسه) کرد. اما پس از جنگ دوم، آمریکا با دشمن شکست ناپذیری مانند بلوک سوسیالیستی تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی روبرو شد. بعدا در شوروی سرمایه داری احیاء شد و آن کشور به یک کشور سوسیال امپریالیستی (سوسیالیست در نام و امپریالیستی در عمل) بدل شد. بدین ترتیب تبدیل به رقیبی شد که میتوانست با آمریکا برابری کند.

پروسه بیرون کشیدن آمریکا از قید و بندهای بین المللی، قبل از ۱۱ سپتامبر شروع شد. آمریکا تقریبا همه معاهدات و کنوانسیونهای بین المللی را رد می کرد. تصمیم بوش به بیرون کشیدن آمریکا از معاهده کیوتو که آمریکا در سال ۱۹۹۷ آنرا امضاء کرده بود، در واقع پیام مخصوصی بود از سوی آمریکا به جهان حیرت زده: آمریکا دیگر خود را مقید به هیچ چیز نمی داند، حتی مقید به تحدید حقوقش در زمینه آلوده کردن هوای جهان. این پیام، یک پیام ایدئولوژیک نیز بود: هیچ چیز مهمتر از سود نیست و برای حکام آمریکا کره زمین همانقدر بی ارزش است که مردم آن. واقعه شگفت انگیز دیگر در دیپلماسی بین المللی زمانی رخ داد که آمریکا حاضر نشد به پیمان بین المللی علیه سفید کردن پول و فرار از مالیات، تعهد بسپارد. دلیل این کار، در نتیجه ورشکسته شدن کمپانی آنرون در آمریکا معلوم شد: استفاده از بانکهای «ساحلی» که تحت نظارت قرار ندارند برای عملیات مالی شرکتهای چند ملیتی آمریکا حیاتی است. حتی قبل از بوش، آمریکا حاضر به امضاء معاهده های منع تولید سلاحهای بیولوژیک نبود. بوش، صدام حسین را بخاطر اینکه نمی گذارد بازرسان بین المللی سلاحهای بیولوژیک وارد خاک عراق شوند تهدید به نابودی می کند اما همین بازرسان حق ورود به خاک آمریکا را ندارند. آمریکا همچنین با کنوانسیونی که «دادگاه جهانی» را تبدیل به یک نهاد دائم کند مخالفت کرد، هر چند محاکمه میلوسویچ توسط همین دادگاه را تائید کرد. اعتراض آمریکا این است که اگر چنین معاهده ای امضا شود ممکنست روزی گریبان سربازان و مقامات آمریکائی را تحت عنوان جنایتکاران جنگی بگیرد.

دولت بن بوش، جهت عکس مسیری را که پدرش بوش و کلینتون در زمینه سلاحهای هسته ای داشتند، در پیش گرفته است. بجای نابود کردن موشکهای هسته ای آمریکائی در مقابل نابودی موشکهای هسته ای روسی، آمریکا موشکهایش را در «جای امنی» پس انداز خواهد کرد و بودجه گسترش سلاحهای هسته ای اش را اضافه خواهد کرد و حتی قصد دارد آزمایشات هسته ای را برای تکامل سلاحهایش از سر بگیرد. هیئت حاکمه آمریکا یک پروژه دیگر بوش را که خیلی برایشان عزیز است تصویب کرده اند: از سر گیری طرح ریگان در زمینه درست کردن سیستم سپر دفاعی ضد موشکهای بالیستیک (قاره پیما). پوتین، برخلاف پیشینان خود، بدون اعتراض این را قبول کرده است؛ اروپائیها انتظار داشتند که او معترض باشد و از اینکه او قبول کرده است ناراحتند. آمریکا بخاطر ترس از خطر شوروی سابق یا «دول یاغی» نیست که خود را نیازمند این سلاحها و سیستم ضد بالستیک که بی اعتبار شده بود، می بیند. زیرا خودش تنها کشوری است که تا کنون از سلاح هسته ای استفاده کرده است. در حال حاضر، هیچ دولتی در جهان حتی فکرش را نمی کند که روزی بتواند در حمله هسته ای به آمریکا، (ضربت اول) پیشدستی کند. در جریان جنگ خلیج، صدام حسین که اغلب از او بعنوان خطری که در مقابلش باید سپر ضد موشکی ساخت نام برده می شود، حتی جرات نکرد از کلاهکهای موشکی که ادعا میکرد دارد، علیه اسرائیل که دشمنی بسیار کوچکتر از آمریکاست، استفاده کند؛ زیرا از عواقبش می ترسید. آمریکا با حفظ هزاران موشک و ایجاد یک سپر ضد موشک بالیستیک که قادر است جلوی تعدادی راکت را بگیرد، آمریکا قصد دارد قدرتهای هسته ای کوچکتر را خنثی کند و از اینکه بخواهند برای مقاومت در مقابل تهاجم نظامی غیر هسته ای آمریکا از موشکهای هسته ای خود استفاده کنند، بترساند. به این ترتیب می خواهد خود را در موقعیتی قرار دهد که بدون ترس از تلافی دیگران دست به حمله هسته ای بزند.(۱۶)

بطور خلاصه، آمریکا عریان و وقیحانه اعلام می کند هر کاری را که در خدمت به منافعش لازم ببیند انجام خواهد داد. یکی از دستیاران کالین پاول اعلام کرد تا آنجا که به آمریکا مربوط است «قانون بین المللی وجود ندارد». یکی از تحلیل گران غربی این را «برداشتن تعرفه های بازار جهانی خشونت» خواند. همانطور که آمریکا به تعرفه های تجارت جهانی می نگرد (مانند ماجرای فولاد) در اینجا هم هدفش آنست که قید و بندها را از دست و پای خود بردارد اما به این معنا نیست که دیگران هر کاری در تقابل با منافع آمریکا خواستند بتوانند انجام دهند.

البته قانون بین المللی یعنی قانون امپریالیستی؛ یعنی توافقاتی که قدرتمندترین کشورها برای حفاظت از منافع مشترکشان به بهای لگدمال کردن بقیه جهان طراحی کرده اند. و در واقع، آمریکا مانند هر کشور امپریالیستی دیگر، هر زمان که منافعش ایجاب کرده قوانین بین المللی را نیز زیر پا گذاشته اند. تجاوز آمریکا به پاناما هنگام ریاست جمهوری پدر بوش در سال ۱۹۸۹ یکی از این موارد است. خود آمریکا نوریگا را بوجود آورد و وقتی لازم دید ارتش فرستاد و او را سرنگون کرد. در آن زمان آمریکا، هر کار که دلش می خواست می کرد، اما ظاهر را تا حدی حفظ می کرد. مثلا وقتی نوریگا را دستگیر کردند و به آمریکا بردند، طبق کنوانسیون ژنو در مورد زندانیان جنگی با نوریگا رفتار کردند. اما زندانیان جنگی جرج بوش (پسر) در جزیره گوانتاموی کوبا به لحاظ قانونی و انسانی، در وضعیت بسیار متفاوتی هستند. آمریکا علنا قوانین بین المللی را زیر پا می گذارد. یک نمونه بارز آن، زمانی رخ داد که دادگاهی در بوسنی (که با اصرار غربیها تشکیل شده بود) می خواست شش مرد خاورمیانه ای که به اتهام تلاش برای بمب گذاری در سفارت آمریکا در سارایوو دستگیر شده بودند را محاکمه کند. ولی بدلیل فقدان شواهد کافی این شش مرد تبرئه و از زندان آزاد شدند. سپس سربازان آمریکائی در نیمه شب آنها را (احتمالا با همکاری حکومت بوسنی) دزدیدند و به گوانتانامو بردند و در کنار زندانیان گوانتانامو که شهروندان انگلیس و فرانسه و کشورهای دیگر هستند جای دادند. درخواست کشورهای متبوع زندانیان برای رسیدگی قضائی یا حتی برای ملاقات با آنان، بلا اثر مانده است.

آمریکا علنا تائید می کند که زندانیان گوانتانامو زیر بازجوئی بی وقفه و فشارهای روانی هستند (منجمله محرومیت سمعی و بصری و تحت آنچنان انفرادی که حتی نمی دانند کجا هستند.) با آنها رفتارهائی می شود که طبق کنوانسیون ژنو با زندانیان جنگی ممنوع است. از آنجا که در مطبوعات آمریکا و اروپا علنا از شکنجه حمایت شده است، حدس این مسئله مشکل نیست که در یک جزیره دور افتاده که رسانه های گروهی و ناظرین بین المللی به آن دسترسی ندارند، چه می گذرد. (وقتی اعتراضاتی صورت گرفت، صلیب سرخ تحقیقاتی کرد و یک گزارش محرمانه تهیه کرد که فقط بدست آمریکا داد.) پنتاگون، از روی اشتباه یا تفرعن، عکسی از زندانیان که آنانرا در غل و زنجیر و با چشم و گوش بسته نشان میداد، منتشر کرد. با وجود اعتراضات بین المللی، بوش اصرار دارد که این زندانیان را طبق کنوانسیون ژنو بعنوان زندانیان جنگی به رسمیت نشناسد ولی می گوید در عمل با آنها همانطور رفتار می شود و همزمان ادعا می کند که موقعیت این زندانیان مساله ایست «مربوط به وکلا». پس سوال اینجاست که چرا نمی خواهد موقعیت آنان را بعنوان زندانیان جنگی برسمیت بشناسد؟ خودش جواب می دهد، «برای اینکه دستمان باز باشد».

«دست باز» دقیقا همان چیزی است که آمریکا در همه امور بدنبال آنست. می خواهد به دنیا بفهماند که هر کاری با هر کس دلش خواست، خواهد کرد. همین و همین. و برای کسانی که خوششان نمی آید در قفس های گوانتانامو جا زیاد است.

گوانتانامو، صرفا اردوگاهی برای زندانیان افغانستان نیست. بلکه سمبل آنست که آمریکا با هر کس که جلوی راهش بایستد همینطور معامله خواهد کرد. البته آمریکا تجزیه جهان به کشورهای سلطه گر و تحت سلطه را تلویحا به رسمیت می شناسند و برای همین تفنگداران دریایی خود را برای دزدیدن و دستگیری ژاک شیراک نمی فرستد (حداقل الان نمی کند). بهر حال، آمریکا می خواهد با گوانتانامو به هشدار «سوار شوید یا پیاده شوید»، جان ببخشد؟

این تکروی به معنای آن نیست که آمریکا قصد دارد در دنیا تنهائی عمل کند. بوش توجه زیادی به ایجاد ائتلافهای مقطعی تحت رهبری آمریکا کرده است. میان امپریالیستها همیشه همکاری برای پیشبرد منافع مشترکشان وجود داشته و خواهد داشت. مثلا، در حال حاضر سربازان فرانسوی در ساختن پایگاه هوائی قرقیزستان در کنار سربازان آمریکائی کار می کنند. اما تا آنجا که ممکنست آمریکا قصد دارد سریع و قاطع، بدون تلاش برای دست یافتن به یک توافق جمعی در میان متحدانش عمل کند؛ استقلال خودش را بالای همه چیز قرار دهد و استقلال بقیه (بخصوص ملل تحت سلطه) را به هیچ بگیرد. این مساله ایست که میتواند مشکلات بزرگی در مناسبات میان امپریالیستها ایجاد کند. ولفوویچ مساله را اینگونه تشریح کرد: «یک ائتلاف واحد نخواهد بود بلکه برای ماموریتهای متفاوت، ائتلافهای متفاوت شکل خواهد گرفت.» و آمریکا امیدوار است که عمدتا با «نیروهای محلی» (یعنی نوکرانش) کار کند تا با «شرکاء» و رقبایش.

نزدیکترین متحدین آمریکا، اکنون باید وردست وی باشند. امپریالیستهای دیگر، باید ضعف خود را برسمیت بشناسند و بر همین پایه با نقشه «جهان یک قطبی» همراه شوند. پس از ۱۱ سپتامبر روسیه آنقدر خدمتگزار آمریکا شد که یکباره پوتین در مقابل ترکیبی از رشوه و تهدید، به «بهترین دوست» بوش تبدیل شد. میان آمریکا و روسیه این تفاهم موجود است که آمریکا دست از حمایت از جنبش استقلال طلبانه چچن که در واقع طرحی است برای هر چه کوچکتر کردن روسیه بردارد (حداقل روسیه امیدوار است که چنین تفاهمی موجود باشد). پوتین از تجاوز آمریکا به افغانستان حمایت کرد و از قرار به «بهترین دوستش» گفت که با حمله آمریکا به عراق مخالفت نخواهد کرد. قبلا، روسیه در رابطه با هر دو کشور (افغانستان و عراق) نقشه های غارت گرانه و انگلی داشت. جالب توجه تر و غیرقابل انتظارتر از همه اینکه، پوتین با گسترش ناتو تا مرزهای کنونی روسیه، منجمله تا کشورهای بالتیک که تا دهسال پیش متعلق به روسیه بود، توافق کرد و قبول کرد که آمریکا در کشورهائی که قبلا بخش آسیای مرکزی شوروی بود، ۱۳ پایگاه نظامی جدید بسازد و سربازان آمریکائی را بطور دائم در آنجا مستقر کند. پوتین حتی از عملیات اخیر ارتش آمریکا در گرجستان حمایت کرد. گرجستان هم قبلا بخشی از شوروی بود و پس از فروپاشی شوروی، آمریکا و ترکیه آنرا بعنوان مهره ای در مقابل روسیه تقویت می کردند. اینها بدین معنا نیست که در هیئت حاکمه روسیه، همه با تفسیر پوتین از منافع روسیه توافق دارند؛ مطمئنا در آینده منافع روسیه امپریالیستی موجب تشدید رقابتهای روسیه با آمریکا خواهد شد.

هـ ــ جغرافیای سیاسی آخرالزمان

لیست کشورهائی که بوش می خواهد به آنها حمله کند یا تهدید به حمله کرده است، جالب توجه است. این ممکنست جنون بنظر آید اما نقشه ای است کاملا فکر شده و حساب شده جهت امن کردن جهان برای غارت آمریکا؛ و کل هیئت حاکمه آمریکا پشت آن است. برای مثال، قدرتهائی که در افغانستان نفوذ دارند بر سر تشکیل یک دولت موقت در آنجا کشاکش طولانی داشتند. آمریکا، گروه ائتلاف شمال که بیشترین جنگ را با طالبان کرده بود، به سبب آنکه بنظرش می آمد بیش از اندازه به رقبا نزدیک است، کنار زد؛ و آدم خودش، حامد کرزای، مشاور سابق کمپانی یونوکال (در کالیفرنیا) را بر مسند قدرت نشاند. از دیدگاه غرب، افغانستان هیچ ارزشی ندارد مگر اینکه طرح خط لوله این کمپانی در آن به اجرا درآید. نماینده دولت آمریکا در افغانستان به نام زالمی خلیل زاد هم از حقوق بگیران این کمپانی نفتی بود.

یا به عراق نگاهی بیندازیم. در ابتدا، تحلیل گران باورشان نمی شد که آمریکا وارد جنگی شود که متحدین اروپائی اش اینقدر از آن منزجرند. مخالفت اروپائی ها و اصرار آمریکائی ها بر سر حمله به عراق آنقدر برجسته بود که یکی از تحلیلگران غربی نوشت، «انگار اروپا می خواهد مساله عراق را تبدیل به موضوع هژمونی آمریکا در سیاستهای جهانی کند تا به موضوع بیرحمی و خیانت صدام.» این ارزیابی درستی از مساله است. (۱۷) کیسینجر که در دوران نیکسون با رامسفلد (وزیر دفاع کنونی) هم تیم بود، نوشت: «موضوع عراق ربطی به حملات تروریستی به آمریکا ندارد... موضوع عراق مساله ژئو پلتیک (جغرافیای سیاسی) است.»

با وجود آنکه آمریکا عراق را تحریم کرده اما فرانسه، آلمان، انگلیس و روسیه علنا با حکومت عراق روابط تجاری دارند. در واقع، عملا سالهاست که کل جهان، منجمله کمپانیهای آمریکائی، با این کشور روابط تجاری عادی دارند؛ دیک چنی، تا قبل از اینکه به معاونت ریاست جمهوری آمریکا برسد، از روسای کمپانیهای نفتی آمریکائی بود که با صدام حسین معامله می کرد. در جنگ خلیج، بوش (پدر) ظاهرا بدلیل آنکه می ترسید اگر صدام سرنگون شود عراق چند پارچه شده و این امر عامل بی ثباتی برای منافع آمریکا در کل منطقه شود، جنگ را در نیمه راه متوقف کرد. از آن زمان تاکنون رژیم صدام تبدیل به سمبل محدودیتهای قدرت آمریکا شده است. بوش (پسر) عمدتا می خواهد این محدودیت را سرنگون کند. او می خواهد به قانع کننده ترین وجه نشان دهد که وقایع دهسال گذشته و سیاستهائی که آمریکا اتخاذ کرد، نشان می دهد که سیاست قدرت نمائی محدود، به کار امروز آمریکا نمی آید. (۱۸) در ژانویه گذشته، بوش به ناگهان ایران را به «محور اشرار» خود اضافه کرد. این مساله، معمائی برای ناظرین شد. زیرا، رژیم ایران در جریان حمله آمریکا به افغانستان همکاریهای ذیقیمتی با آن کرد؛ منجمله توافق کرد که خلبانهای آمریکائی را در صورت سقوط هنگام عملیات، نجات دهد؛ ایران با آمریکا از نزدیک برای جوش دادن معامله ای برای ایجاد «حکومت موقت» در افغانستان همکاری کرد؛ به آمریکا اجازه داد از بنادر ایران برای حمل محموله هایش برای جنگ افغانستان استفاده کند و غیره. (۱۹) ظاهرا ملاها هنگام تعظیم آنقدر که بوش میخواست خم نشده اند؛ بوش درخواستهای بیشتری از ملاها دارد و تهدید کرده که در هر حالت آنها را سرنگون خواهد کرد. یکی از دلایل اینکه حکومت ایران فکر کرد می تواند ظاهرش را حفظ کند و مجبور به بوسیدن دنبه «شیطان بزرگ» نباشد، مقدار سرمایه گذاری هائی است که آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی در ایران کرده اند. کشوری که از طریق فروش نفتش زندگی می کند حداقل نیاز به یک فرانسه دارد که آنرا استثمار کند. بنظر می آید که خدمتگزار سیاسی تمام و کمال و علنی آمریکا شدن با خدمتگزار اقتصادی آن شدن، دو روی یک سکه اند. تهدید حمله به عراق، رژیم خامنه ای - خاتمی را وادار کرد نیروهای افغانی را که مخالف رژیم آمریکائی افغانستان هستند از خاک ایران اخراج کند و خارجیهائی را که واشنگتن دوست ندارد (منجمله شهروندان اروپا) دستگیر کند. اخیرا، ایران اعلام کرد به «شورای ملی عراق» که مورد حمایت آمریکا و گزینه آن برای جانشینی رژیم صدام است اجازه گشودن دفاتر در تهران میدهد و آنها می توانند از خاک ایران فراخوان سرنگونی رژیم صدام را صادر کنند و غیره. هیچکس از رژیمی که با صدام در «یک محور» قرار دارد (مهم نیست چه نوع «محوری») انتظار این همه خوش خدمتی نداشت. آمریکا شاید بتواند از طریق نقشه حمله به عراق رژیم ایران را آنقدر خم کند که کاملا منطبق بر اراده اش شود یا اینکه وراث خمینی را کاملا از حکومتی که قابل قبول می داند، حذف کند. اما در هر دو حالت، کلید تحمیل این تغییرات، اعمال زور است.

فرستادن سربازان آمریکائی به یمن بخش دیگری از معماست. یمن بخودی خود اهمیتی برای آمریکا ندارد. استقرار سربازان آمریکائی در یمن مربوط است به پایگاه های دریائی آمریکا در یمن، قدرت دریای آمریکا مستقر در خلیج، و رویای آمریکا مبنی بر تبدیل خلیج به یک دریاچه آمریکائی.

همه علت استراتژیک بودن خلیج فارس را می دانند: نفت! اما مساله نفت فقط پول درآوردن نیست. نقل قولی که از گزارش محرمانه ولفوویچ - لوئیس در مورد اهمیت مناطق استراتژیک و انرژی آوردیم را بخاطر بیاورید! این حرفها، تحلیلهای لنین را در مورد اهمیت نفت در جنگ جهانی اول به یاد می آورد: امپریالیستها نفت را یک منبع استراتژیک می دانند که باید آنرا کنترل کنند، نه فقط بخاطر آنکه خودشان از آن استفاده کنند بلکه همچنین بخاطر اینکه مانع استفاده رقبا از آن شوند. در واقع، امروز اروپا خیلی بیشتر از آمریکا وابسته به نفت خاورمیانه است. ژاپن از همه بیشتر وابسته است. سودهای حاصل از نفت، عظیم و حیرت انگیز است. اما مهمتر از آن، کسی است که این چاه های نفت را کنترل می کند و دستش را بر گلوی اقتصاد اروپا و ژاپن دارد.

جالب است که فیلی پین دومین کشور، پس از افغانستان بود که آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱ به آن حمله کرد و تعداد سربازانی که به آنجا فرستاد پس از افغانستان، بیشترین تعداد بود. از ۹۰۰ نظامی آمریکایی، ۶۵۰ نفر سرباز جنگی هستند؛ برخی از این سربازان همراه ارتش فیلی پین به کار گشت زنی در مناطق روستائی گمارده شده اند.

در سال ۱۸۹۸، آمریکا با استفاده از شورش مردم فیلی پین علیه مستعمره چی های اسپانیائی جزایر فیلی پین را اشغال و به مستعمره خود تبدیل کرد.(۲۰) گفته می شود که ارتش آمریکا برای اولین بار در فیلی پین تپانچه کالیبر ۴۵ نیمه اتوماتیک را به سلاحهای خود اضافه کرد، زیرا جنگجویان فیلی پینی آنچنان در مقابل آمریکا مقاومت می کردند که گلوله های کوچک نمی توانست آنها را از پیشروی باز دارد. جزایر فیلی پین تبدیل به

پایگاه های نظامی کلیدی آمریکا در منطقه اقیانوس آرام شد. اهمیت این جزایر در نبردهای استراتژیک که در جنگ جهانی دوم بر سر فیلی پین درگرفت، منعکس شد. پس از جنگ، آمریکا مجبور شد دست از کنترل سیاسی مستقیم فیلی پین بکشد اما کنترل سیاسی و اقتصادی غیرمستقیم آنجا را حفظ کرد. پایگاه دریائی سوبیک به مثابه لنگرگاه کلیدی ارتش آمریکا در منطقه اقیانوس آرام برجای ماند تا اینکه در دهه ۱۹۸۰، در نتیجه یک خیزش توده ای رژیم دیکتاتوری وابسته به آمریکا، رژیم مارکوس، سرنگون شد و آمریکا بهتر آن دید که خودش سوبیک را ترک کند. شورش خلق ستمدیده مسلمان در جزایر جنوبی فیلی پین، سالها مخل ثبات رژیمهای مورد حمایت آمریکا در فیلی پین بوده است. اما قصد آمریکا محدود به مناطق پایگاهی مسلمانان در جزیره سولو نیست. طبق گزارشات خبری، سربازان آمریکائی هنگام پرواز بر فراز لوزان شمالی (که در انتهای دیگر این مجمع الجزایر قرار دارد) به مبادله آتش با چریکهای «ارتش نوین خلق» که تحت رهبری «حزب کمونیست فیلی پین» است، پرداختند. روشن است که هدف آمریکا محکم کردن مستعمره سابقش است و برای اینکار می خواهد دست به یک حرکت جدی بزند. این اهداف محدود به فیلی پین نیستند. آمریکا در حال مذاکره با ویتنام است که به پایگاه دریائی عظیم «کام ران» در آنجا دست پیدا کند. این پایگاه را آمریکا در جریان جنگ ناموفقش برای فتح آسیای جنوب شرقی ساخته بود. این پایگاه در اجاره روسیه بود اما روسیه در حال تخلیه آن است زیرا از پس هزینه آن بر نمی آید.

چند سال است که کره شمالی سخت در تلاش برای جلب محبت آمریکاست. به این جهت قرار گرفتن نامش در لیست «محور اشرار» تعجب آمیز بود. کلینتون می گوید او قرار بود برای پذیرش تسلیم کره شمالی در ماههای آخر ریاست جمهوری اش در دسامبر ۲۰۰۰ به آنجا سفر کند. در واقع، سالها پیش کره شمالی بطور یکجانبه آزمایش موشکهائی را که بوش از آن گله گذاری می کند، قطع کرد. تا زمانی که این مقاله نوشته میشود هنوز روشن نشده است که آیا هدف بوش جنگ علیه کره شمالی است یا خیر. اما، بوش از روز اول ریاست جمهوری اش اعلام کرد که مایل به صلح با کره شمالی نیست. بوش با رد کردن سیاست کلینتون در این زمینه هم می خواهد یک پیام سیاسی بفرستد. اما در رابطه با کره شمالی، مهمتر از خود کره شمالی، سربازان آمریکائی مستقر در کره جنوبی است که تعدادشان به ۳۷۰۰۰ میرسد. بوش می خواهد یک وضعیت نظامی مغلق را در این منطقه حفظ کند (خصومت کره شمالی و جنوبی و ارتش آمریکا). یک مولفه مهم آنست که این وضعیت به آمریکا امکان قلدری علیه چین (که ظاهرا بوش امیدوار است هر چه محکمتر آنرا به مدار خود بکشد) و ژاپن (که موجودیت امپریالیستی اش به استثمار کره جنوبی گره خورده است) می دهد.

کشورهای دیگری که آمریکا در آنها حضور نظامی دارد یا قصد مداخله در آنها را دارد عبارتند از کلمبیا، یمن، اندونزی (که می خواهد مشاورین نظامی اش را به آنجا بفرستد) و حتی الجزایر (آمریکا کمکهای نظامی به رژیم الجزایر را شروع کرده است؛ این حرکتی تحریک آمیزی در حیاط خلوت فرانسه است؛ تا کنون ارتباطات آمریکا عمدتا با بنیادگرایان اسلامی «تروریست» بوده است.) همه این ها را کنار هم بگذارید، نقشه ای حاصل میشود مشتمل بر مناطقی که آمریکا برای تامین منافع سیاسی و اقتصادی استراتژیک خود، دخالت نظامی در آنها را ضروری می داند. بدین ترتیب تصویر روشن تری از ضرورتهای نهفته در جنون بوش بدست می آید.

و ــ دست زدن به جنگ قبل از اینکه دیر شود

رابطه میان سیاست و اقتصاد پیچیده و پویاست. هر چیزی در اوضاع جهان امروز ریشه در یک روندی جهانی به نام «اجتماعی شدن همه جانبه تولید» و تضاد آن با تملک خصوصی دارد. لنین یک صد سال پیش این وضع را تحلیل کرد و گفت امپریالیسم در واقع آستانه تولید یک نظام تعاون و همکاری بین المللی از طریق انقلاب پرولتری است. اجبارهای اقتصادی (منجمله بحرانها، رقابتها و جبر «یا گسترش یا مرگ») که رفتار امپریالیستها را تعیین میکنند، ریشه در این تضاد دارند. مبارزه پرولتاریا و متحدینش آن نیز ریشه در این تضاد دارد. حکام کشورهای امپریالیستی در نهایت نمایندگان نیازهای سرمایه امپریالیستی هستند و به دلخواه تصمیم گیری نمی کنند. بلکه، سیاستهای جدیدشان محصول کارکرد درونی این نیازها و سیاستهای امپریالیستی است. شواهد زیادی نشان میدهد که کابینه بوش از زمان سرکار آمدن، بدنبال فرصتی مانند ۱۱ سپتامبر میگشت تا با استفاده از آن خط سیر نظامی، سیاسی و اجتماعی آمریکا را عوض کند. بوش در مصاحبه ای که ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ با روزنامه واشنگتن پست انجام داد گفت، «من معتقدم جهان این تصویر را از ما دارد که ما آنقدر به مادیگرائی آلوده هستیم که دیگر برای ارزشهایمان نمی جنگیم و اگر ضربه ای هم بخوریم جواب نخواهیم داد.» در همان مقاله از قول رامسفلد نقل می شود که «وقتی بوش برای انتخابم بعنوان وزیر دفاع با من مصاحبه می کرد، از کلینتون انتقاد کرد که هر وقت ارتش آمریکا در تهاجم به نقطه ای از جهان به مانعی برخورد کرده فورا عقب کشیده است و مثال شکست از میلیشیای سومالی را می آورد.» رامسفلد می گوید، «من به بوش گفتم که ارتش آمریکا باید به جهان نظم بدهد. هیچ شکی باقی نگذاشتم که در چنان لحظاتی بجای اینکه به او بگویم عقب بکشیم خواهم گفت تعرض کنیم. و میخواستم که بوش این را بداند. و او بدون ابهام به من جواب داد که این همان جوابی است که میخواست از من بشنود و با من، هم عقیده است.» «تعرض کردن» همان کاری است که بوش در اولین فرصتی که برای جنگ پیش آمد، انجام داد. آنهائی که باید بدانند، می دانند که وقتی بوش به ریاست جمهوری انتخاب شد، این کارتها روی میز بود.

رژیم طالبان وسط باتلاق متعفن «بازی بزرگ» زاده شد، یعنی زمانی که امپریالیستها برای کنترل خط لوله های نفت و گاز آسیای مرکزی علیه هم مانور می دادند. در سال ۱۹۹۶ آمریکا به پاکستان چراغ سبز داد که طالبان را به قدرت برساند زیرا فکر می کرد با اینکار ثبات سیاسی مورد نیاز برای اجرای طرح لوله کشی یونوکال (از ترکمنستان به افغانستان و سپس پاکستان) را میتوان تامین کرد و کنترل آمریکا بر جریان نفت از جمهوری های سابق شوروی را تضمین کرد. برای آمریکا، ستمگری قرون وسطائی طالبان بر زنان مانعی محسوب نمی شد، بخصوص آنکه خط طالبان با برنامه فاشیستهای مسیحی آمریکا که در کابینه بوش از ارج و قرب مخصوصی برخوردارند، خوانائی داشت. حکومت آمریکا رژیم طالبان را آنچنان باب طبع و پرفایده یافت که مانع از تحقیقات اف بی آی در مورد دست داشتن بن لادن در بمب گذاری ناوگان کول ـ یو.اس.اس. در آبهای یمن، شد. زیرا امیدوار بود بدون سر و

صدا طالبان را قانع به تحویل بن لادن کند و مجبور به قطع رابطه با طالبان نشود. (رئیس تحقیقات اف بی آی که معترضانه استعفا داد به ریاست امنیت ساختمان تجارت جهانی منصوب شد و در همانجا هم مرد). مذاکرات میان آمریکا و رژیم طالبان تا ژوئیه ۲۰۰۱ ادامه یافت. طبق گزارش روزنامه فرانسوی فیگارو در این ماه (یعنی دو ماه قبل از انفجار ۱۱ سپتامبر) رئیس منطقه ای سازمان سیا بن لادن را در بیمارستانی در دوبی هنگامی که برای دیالیز کلیه اش بستری بود، ملاقات کرد. (۲۱)

مذاکرات با طالبان به ناگهان در اوت ۲۰۰۱ قطع شد. بنظر می آمد که آمریکا از طالبان ناامید شده است و تنش برای جنگیدن در افغانستان می خارد. بهر حالت فرصت دست داد. اینکه چه کسی اول شلیک کرد مهم نیست. تهاجم آمریکا به افغانستان مانند حمایتش از طالبان به قصد ایجاد یک رژیم نیمه فئودالی پاتریارکال وابسته به آمریکاست. بعلاوه، افغانستان آماج و دشمن آسان، و پیروزی نظامی و سیاسی بر آن حتمی بود. افغانستان بهیچوجه شبیه به ویتنام که در آن انقلابیون ویتنامی آمریکا را در هم کوبیدند و سراسر جهان را به حمایت از خود برانگیختند نبود. افغانستان به این دلیل اهمیت داشت که جای راحتی برای آغاز افسارگسختگی جهانی آمریکا بود.

همانطور که لنین نوشت: «جنگ مسیر سیاستهای ماقبل جنگ را تغییر نمی دهد بلکه رشد آنرا تسریع می کند.» وقایع مابعد ۱۱ سپتامبر، روندهای تاریخی را عوض نکرد. اما، اینک اوضاعی کیفیتا متفاوت برقرار است.

ز ــ «جبهه داخلی»

بوش بر «سیاست ائتلافی» و «عقب کشیدن»، خط بطلان کشید. اما، این سیاستها به عدم تمایل آمریکا به استفاده از سربازان آمریکائی در نبردهای مستقیم، بخصوص نبردهائی که احتمال کشته شدن تعداد زیادی از آنان هست، مرتبط بود؛ زیرا در داخل آمریکا نمی توانست جوابگوی چنان تلفاتی باشد. همه بخاطر دارند که همین چند وقت پیش امپریالیستهای اروپائی انتقاد می کردند که آمریکا به اندازه کافی به نقاط بحرانی، سرباز نمی فرستد؛ بخصوص به نقاطی مانند یوگوسلاوی سابق که اروپائیها نیرو فرستاده اند. اروپائیها گله می کردند که، «آمریکا از هوا بمباران می کند، ما کشته میدهیم و سازمانهای غیر دولتی هم غذا می دهند.» آمریکا کماکان حتی بیشتر از سابق، روی آن حساب می کند که از طریق هوا و از راه دور که برای سربازانش امن است بر سر مردم جهان باران مرگ نازل کند. این به معنای کشتار غیر نظامیان در جنگ است. گفته می شود که در افغانستان تعداد کشته های غیر نظامی از سه هزار تا چندین هزار نفر بود. وقتی در یک کنفرانس مطبوعاتی خبرنگاران به رامسفلد گفتند که یک دهکده و اهالی آن توسط بمبارانهای آمریکا نابود شده اند و آنهائی که زنده مانده اند در این مورد شهادت داده اند، رامسفلد به آنان نصیحت کرد که به این جزئیات بی اهمیت نپردازند.

با این وصف، آمریکائیها باید آماده بازگشت «کیسه حامل جسد» سربازان آمریکائی به خانه باشند. در عین حال که «باریدن مرگ از آسمان» ستون فقرات استراتژی جنگی آمریکا باقی خواهد ماند، اما امپریالیستهای آمریکائی مصمم هستند بر «وحشت ویتنام» فائق آیند. (منظور از وحشت ویتنام ترس امپریالیستها از گیر کردن در یک جنگ خارجی و باختن در آن است). امپریالیسم آمریکا می خواهد مردم آمریکا را عادت دهد که برای رسیدن به هدف (یعنی هدفهای هیئت حاکمه آمریکا) کشته شدن سربازان آمریکائی را هم پذیرا باشند. زیرا خوب می داند که برای کنترل سیاسی هر نقطه، باید روی زمین آنجا سرباز داشت. همه امپریالیستها با هم مسابقه گذاشته اند که ترس سربازانشان را از وارد شدن در نبردهای مستقیم بزدایند. این مسابقه ایست برای فتح سنگرها در جهان.

تغییر عظیم در سیاست نظامی با تغییر سیاست در درون جامعه آمریکا همراه بوده است. پس از ۱۱ سپتامبر سیاستمداران جناحهای مختلف هیئت حاکمه آمریکا سخت مشغول تدارک یک جابجائی مهم در الگوی زندگی آمریکائیها (که به قرارداد اجتماعی معروف است) بوده اند. در قرارداد اجتماعی قبلی کافی بود که طبقه میانی منفعلانه با حکومت همراهی کند تا از راحتی و نیک بختی بهره مند شود. قرارداد جدید یک الگوی سخت و منضبط و منطبق بر روند روز، یعنی جنگ نامحدود، است. در این الگو آمریکائیها باید مشتاقانه بسیج شوند و فداکاریهای لازم را بکنند.

در سالهای گذشته، صحنه سیاسی آمریکا چندین بار با زمین لرزه های مهم به تکان در آمد. در واقع از بطن این وقایع، دعواهای سیاسی درونی هیئت حاکمه، عوض شدن محورهای وحدت و غیره، یک دستور کار نوین در حال شکل گیری بود. «جنگهای فرهنگی» تلخی حول سقط جنین، خانواده پدرسالار و موضوعات فرهنگی (اینکه مردم چگونه زندگی می کنند) درگرفت. اما هیچکس بطور علنی نمی گفت که مقصود اصلی از این دعواها چیست (بجز چند مقاله تخصصی در مجلات سیاست خارجی). اینکه هیئت حاکمه آمریکا واقعا به ایده ها و سیستم فکری بوش باور دارد یا مصلحت جویانه فکر میکند برای تبلیغات خوب است، مهم نیست. مهم آنست که هیئت حاکمه آمریکا یک دستور کار اجتماعی و فرهنگی سرکوبگرانه و خفقان آور دارد. آنها بدنبال ایجاد وضعیت اجتماعی کیفیتا متفاوتی در آمریکا هستند؛ همانطور که در سطح جهان بدنبال ایجاد امپراتوری افسارگسیخته کیفیتا متفاوتی هستند. من نمی خواهم دست به قیاسهای ساده ای که ممکنست تاریخ آنرا تائید یا رد کند، بزنم و البته تفاوتهای عمیقی میان آلمان نازی و آمریکا موجود است. منجمله اینکه آلمان نازی یک قدرت امپریالیستی شکست خورده (در جنگ اول جهانی) بود که مستاصلانه می خواست از این موقعیت بیرون بیاید حال آنکه آمریکا در راس جهان امپریالیستی نشسته و مصمم است این موقعیت را حفظ کند، اما می توان گفت آن مهندسی اجتماعاجتماعی که هیتلر در جامعه آلمان به آن دست زد با اهداف جهانی امپریالیسم آلمان و الزامات رسیدن به این اهداف خوانائی داشت.

ح ــ خطرها و فرصتها

پس از جنگ جهانی اول استالین نوشت، «اهمیت جنگ امپریالیستی که دهسال پیش آغاز شد، منجمله در آنست که همه تضادها را در یکجا گره زد و آنها را روی کفه ترازو انداخت، و به این ترتیب نبردهای پرولتاریا را تسریع و تسهیل کرد.» اوضاع کنونی جهان در وجوه بسیار، متفاوت از آن زمان است. امروز تضاد میان امپریالیستها عمدتا تحت تاثیر تضاد میان امپریالیسم و خلقهای تحت ستم جهان است و توسط آن مشروط می شود. با این وصف، قیاس اوضاع کنونی با آن زمان مفید است، زیرا تضادهای

جهان درهم گره خورده اند و این گره مرتبا کشیده میشود و به صورت یک کلاف درهم تنیده «بروی کفه ترازو» پرتلرتاب می شود. وقایع فاجعه باری در حال انکشاف است و امپریالیستها و مرتجعین، جنگ یعنی حل تضادها از طریق تفنگ را در مرکز جهان گذاشته اند. کل این ماجرا می تواند به تسریع و تسهیل نبردهای پرولتاریا و خلقهای تحت ستم جهان در آغاز قرن بیست و یکم، خدمت کند.

برای اینکه چنین شود، برای فعال و مشخص کردن عوامل مساعد در اوضاع کنونی جهان، باید سخت کار و کوشش کرد تا پرچم پرولتاریا با قدرت بیشتری وارد گرداب تند تضادها شود. در تاریخ زندگی «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هیچگاه نیاز به رهبری مائوئیستی و فرصتهای ایجاد رهبری مائوئیستی در نقاط مختلف جهان، به این حد برجسته نبوده است.

شکی نیست که امواج مقاومت در راه است و حتی جرج بوش این را میفهمد. این مقاومت به اشکال گوناگون و بطور ناموزون در نقاط مختلف جهان رشد خواهد کرد؛ مسلما توسعه آن نه در خط مستقیم بلکه موج وار خواهد بود. اما مهمترین سوال برای مائوئیستها این است: آیا باید با این امید که شرایط جدیدی برسد توجه خود را از آن بسوی دیگر بچرخانیم و به این ترتیب در مقابل آن بایستیم؟ آیا باید بدنبال اوضاع متناقض و جریانات بن بستی که بطور خودبخودی سر بلند می کنند، روان شویم؟ یا تلاش کنیم آنرا رهبری کنیم؟ چه کس دیگری می تواند بدرستی تمام جویبارهای مبارزه را به یکدیگر جوش دهد، منافع مشترک توده ها و دشمنان مشترک توده ها را نشان دهد، و بداند که در هر مرحله چه باید کرد.

لنین نوشت، «تجربه این جنگ... برخی را گیج و منگ می کند و می شکند؛ برخی دیگر را روشن و آبدیده می کند.» او تاکید کرد، آنچه را که اوضاع نرمال می پوشاند، اوضاع جنگ عریان می کند و نشان میدهد که حیات نظام امپریالیستی در نهایت وابسته به استفاده از خشونت است. لنین گفت جنگ شرایط مساعدی برای اینکه پرولتاریا و خلق از طریق انقلاب قدرت خود را برقرار کنند ایجاد می کند. بعضی ها از این بی نظمی جهانی می ترسند، برخی دیگر به آن خوشامد می گویند. اما در هر حالت فعلا جریان روز است و میلیونها نفر را بحرکت در خواهد آورد. و این میلیونها وقتی وارد جنبش شوند با خودشان دیدگاه ها و منافعشان را نیز خواهند آورد. وقایعی که در حال تکوین است بر روی آن مناسباتی که این جهان بر پایه اش می چرخد پرتو می افکند؛ نقاط قوت و ضعف مردم و دشمنانشان را نشان می دهد و توده های مردم را بسیج و آبدیده می کند که با دشمنانشان بجنگند. معنای حرفهای لنین برای اوضاع کنونی آنست که ما با دو امکان مواجهیم: با خطر درهم شکسته شدن توسط دشمنی که بطور افسارگسیخته ضربه می زند، با خطر انفعال و گامهای غلط ؛ و نیز با ضرورت و امکان جواب گفتن به اوضاع جدید و رهبری مبارزه در مقیاسی جهانی. قبلا رهبری این مبارزه یعنی زمانی که مردم جهان با چنین دشمن افسارگسیخته و متمرکزی روبرو نبودند، در این ابعاد امکان ناپذیر بود.

مقاومت جهانی و به میدان آوردن مصممانه تر و پیگیرانه تر آلترناتیو پرولتری بشدت مورد نیاز است. این مقاومت اشکال گوناگونی به خود خواهد گرفت.

از یکسو، نیاز به جنبشهای توده ای در سطح بین المللی، متحد کردن هر آنکسی که میتوان متحد کرد، پیش کشیدن برنامه مبارزاتی پرولتاریا در این نبردها و ازین طریق جلب توده های وسیع سراسر جهان به اینکه نه فقط قوی تر و موثرتر با جنگ تجاوزکارانه امپریالیستها مقابله کنند بلکه نظام امپریالیستی را نیز بعنوان سرمنشاء تمام بی عدالتی ها و ستمهای سراسر گیتی درک کنند و آماج قرار دهند.

در همان زمان، اوضاع جاری بین المللی امکان و ضرورت تسریع کار در راه کسب قدرت سیاسی در هر کشور، ساختن و تقویت احزاب مائوئیستی که قادر به رهبری چنین پروسه ای باشند را فراهم می کند. مائوئیستها عمدتا با این فعالیت می توانند توانائی آن را بیابند که در مقیاس جهانی قدرتمندتر از همیشه در صحنه سیاسی قدم بگذارند. شرایط انجام این کار را به درجات گوناگون در افق کشورهای مختلف می توان دید.

برای مثال، امروز جنگ خلق در نپال روی اوضاع انقلابی که در کل منطقه در حال رشد است تاثیر می گذارد و از آن تاثیر می گیرد. این جنگ خلق الگوئی است که نشان میدهد برای چه باید جنگید و چگونه باید جنگید. ترس از پا گیری این آلترناتیو در منطقه آسیا که به بشکه باروت می ماند، موجب شده که امپریالیسم آمریکا و انگلیس و هند (که ژاندارم منطقه ای نظام سرمایه داری جهانی است) به فکر مقابله مستقیم با جنگ خلق در نپال بیفتند. روشن است که رقابتهای میان مرتجعین مختلف منطقه، منجمله پاکستان و هند، و همچنین موج مقاومتی که بر ضد «جنگ علیه تروریسم» بلند شده است، شرایط را برای انقلاب در سراسر این شبه قاره مساعد می کند.

در کشورهائی که در خط اول جبهه جنگ نامحدود آمریکا قرار دارند، اوضاع انقلابی خیلی مستقیم تر تحت تاثیر این جنگ است. در ایران، ضدیت دروغین رژیم اسلامی با امپریالیسم به آزمایش گذاشته شده و موجب روشنائی اذهان و بوجود آمدن فرصتهای انقلابی می شود. ثبات شکننده رژیم ارتجاعی ترکیه از نگرانیهای دائمی آمریکاست بخصوص آنکه استفاده از ترکیه در اقدامات جنگی، فشارهای سیاسی و اقتصادی زیادی بر آن می گذارد و موقعیتش را خطرناک تر می کند. (۲۲) یک مثال دیگر، سرکوب فلسطینی ها یا آنطور که شارون می گوید «بزانو درآوردن فلسطینی ها» توسط اسرائیل است. اوضاع کنونی جهان نه تنها اشغال فلسطین توسط اسرائیل را ثبات نبخشیده بلکه مقاومت بیشتری نیز تولید کرده است. مقاومت ادامه دار مردم فلسطین، بی ثباتی سراسر منطقه را نیز افزایش داده است. بازگشت ارتش آمریکا به فیلی پین موجب براه افتادن امواج ضد امپریالیستی در سراسر کشور شده است و شرایط مساعدتری را برای متحد کردن توده های مردم حول پیشبرد مبارزه مسلحانه فراهم کرده است.

تاثیرات دقیق این اوضاع بر هر کشور تحت سلطه، ناموزون بوده و پیش بینی اش سخت است. بطور کلی، ممکنست بالا بردن سطح خطرات توسط دولت بوش عواقب متناقضی داشته باشد. جنگهای خلق الزاما طولانی هستند و با افت و خیز جلو میروند. اما، همانطور که در اغلب کشورهای تحت سلطه، دولتهای ارتجاعی بخاطر ضعف نسبی قدرت مرکزیشان قادر نیستند در همه نقاط کشور، بخصوص در مناطق گسترده روستائی بطور موزون اعمال قدرت کنند، برای امپریالیستهای آمریکائی نیز امکان ندارد که به همه نقاط دنیا و بطور همزمان وارد شوند. بنابراین باید انتخاب کنند.

در حال حاضر نیروهای آمریکا در ۱۰۰ کشور از ۱۸۹ کشور عضو سازمان ملل مستقرند که از زمان جنگ جهانی دوم سابقه

ندارد. بسیاری از آنها در مناطقی مانند آسیای مرکزی که نسبتا برایشان ناآشناست و بسیار دور از پایگاههای مستقر در آمریکاست قرار دارند. اینها برای تامینات پشت جبهه ای خود وابسته به کشورهای «دوست» در جهان سوم، مانند عربستان سعودی، هستند که بهیچوجه ثبات ندارند. ارتش آمریکا هر چقدر هم که «سبک بال و تیز دندان» باشد، اما مانند یک جوراب نایلونی کشیده شده است. ارتش آمریکا فقط بر حسب پخش شدن در مناطق جغرافیائی پهناور نیست که کشیده شده است بلکه نسبت به توان اقتصادی آمریکا نیز بیش از اندازه کشیده شده استت. قمار هیئت حاکمه آمریکا این است که فکر می کند دیر یا زود می تواند حضور نظامی اش در نقاط مختلف جهان را تبدیل به سودآوری اقتصادی کند. این قمار، نیروهای نظامی آنها را در مقیاسی که سابقه نداشته، در معرض شکنندگی قرار میدهد.

آمریکا در مرحله اول جنگ خود موفق شد قدرتهای امپریالیستی دیگر را به خط کند. اما منافع آنها روز به روز بیشتر در تقابل قرار میگیرد و مانع از آن میشود که بتوانند برای همیشه اردویشان را متحد نگاه دارند. همکاری و رقابت از مشخصه های همیشگی مناسبات میان امپریالیستهاست. شکافهای میان آمریکا و قدرتهای اروپائی را می توان در رابطه با مساله عراق و فلسطین مشاهده کرد. با تشدید مقاومت مردم جهان، این شکافها بیشتر هم خواهد شد.

تعریف رامسفلد از دکترین نظامی جدید آمریکا آنست که آمریکا باید بتواند در آن واحد در ۴ میدان جنگ درگیر باشد. البته او فرض می کند که کسی با آنها نخواهد جنگید و آمریکا در جنگها یکی پس از دیگری به پیروزی های سهل الوصول دست خواهد یافت. هنگام جنگ ویتنام، آمریکا فقط درگیر یک جنگ بود؛ با وجود این نتوانست در آن پیروز شود. اوضاع کنونی چالشی برای نیروهای انقلابی هم هست که سطح وحدت انترناسیونالیستی خود را ارتقاء دهند تا بتوانند مبارزه جهانی علیه امپریالیسم را بشکل متحدانه تری پیش برند.

برای بررسی وضع درونی کشورهای امپریالیستی نیز می توان درسهائی از تاریخ گرفت. در سال ۱۹۱۵ (یکسال پس از آغاز جنگ جهانی اول) لنین نوشت، « امپریالیسم در آغاز جنگ قوی تر از هر زمان به نظر می رسد.» لنین با کسانی که فقط این جنبه از مساله را دیده و توجه نمی کردند که با ادامه جنگ و محسوس شدن تاثیرات آن، در خود کشورهای جنگ طلب اوضاع انقلابی رشد می کند، مقابله کرد. او اضافه کرد، «اولا، هنگام جنگ حکومتها بیش از هر زمان نیاز به توافق همه احزاب طبقات حاکمه و تبعیت «صلح آمیز» مردم دارند. دوما، حتی در آغاز جنگ، و بخصوص در کشوری که انتظار پیروزی سریع دارد و حکومت از هر جهت بنظر قوی می آید، هیچکس شکل گرفتن یک اوضاع انقلابی را منحصرا با آغاز جنگ معنی نکرده است. بعلاوه «ظاهر» و واقعیت را نمی توان یکی دانست.»

در حال حاضر در کشورهای امپریالیستی، اوضاع انقلابی موجود نیست اما وضعیت های انقلابی بدون بحران های بزرگی که نتیجه وقایعی مانند جنگ جاری هستند اصلا بوجود نمی آیند، و هیچکس نمی تواند با اطمینان بگوید که آیا این بحران یا بحران دیگری در آینده، به رشد اوضاع انقلابی در این یا آن کشور امپریالیستی منجر خواهد شد یا نه. همیشه در شروع جنگهای امپریالیستی یک موج میهن پرستی ارتجاعی بلند می شود. اگر گرایشات مردم در آمریکا و کشورهای امپریالیستی دیگر را از نزدیک بررسی کنیم، می بینیم که پیچیده تر از آنست که در ظاهر بنظر می رسد؛ این مساله حتی در مورد توده های میانه (یعنی کسانی که نه پیشرو و نه ارتجاعی هستند) صادق است. وضعیت در کشورهای امپریالیستی مختلف، متفاوت است. اما مسابقه تسلیحاتی، میلیتاریزه کردن جوامع، فرستادن سرباز به اقصی نقاط جهان، برای رقابت بر سر غارت جهان همه آنها را درون گرداب خواهد کشید. موقعیت آمریکا به مثابه کشور خط اول، مردم را بشدت به زندگی سیاسی خواهد کشید و مبارزاتی که علیه جنگ صلیبی آمریکا براه افتد تاثیرات عظیمی بر بقیه جهان خواهد گذاشت؛ همانطور که رشد و شکوفائی مبارزات در کشورهای دیگر به توده های مردم در آمریکا نیز قوت قلب خواهد داد.

مبارزه علیه ماشین جنگ و تجاوز امپریالیستی که تحت رهبری آمریکا جلو میرود، تاثیرات عمیقی بر روند رشد انقلاب جهانی خواهد داشت. مارکس گفت اگر طبقه کارگر در مقابل سرمایه دارها مقاومت نکند خطر آنست که به یک توده درهم شکسته و ذلیل تبدیل شود. همین حرف را باید در رابطه با جنگهای ناعادلانه کنونی گفت. امروز، مهاجرین خاورمیانه ای در آمریکا زیر قوانین حکومت نظامی زندگی می کنند. انگلیس متقاضیان پناهندگی را اردوگاه هائی که شبیه اردوگاه های جنگی است حبس کرده است و طرحی دارد که هر یک با خود یک کارت الکترونیکی به نام «کارت هشیار» حمل کند که محتوای آن را حتی حامل کارت نمی داند. (۲۳) این شبیه قوانین آلمان نازی است که یهودیها را مجبور می کرد ستاره زرد به سینه بزنند که معلوم شود یهودی هستند. جنگهای استعماری کهن و نوین همیشه همراه است با سرکوب مهاجرینی که در جستجوی کار، میهن خود را ترک کرده و به کشورهای متروپل مهاجرت کرده اند و بخش مهمی از طبقه پرولتاریای کشورهای متروپل را تشکیل می دهند. قتل عام تظاهر کنندگان الجزایری در پاریس، زمانی که فرانسه در الجزایر می جنگید، معروف است. در کشورهای امپریالیستی، فقط در صورتی که پرولترهای پیشرو و نمایندگان مانوئیست آنها در کنار مردم جهانهان بایستند می توانند شایسته حکومت کردن در جوامع نوین آتی شوند. آنها تنها به این ترتیب می توانند منافع کارگران و اکثریت مردم را نمایندگی کنند و آنان را برای مبارزه با هدف ایجاد جامعه ای نوین متحد کنند زیرا منافع اکثریت مردم این کشورها در تضاد با جوامعی که اسیرش شده اند، قرار دارد.

مضافا، در چارچوب اوضاع کنونی انقلابیون این کشورها به لحاظ تشکیلاتی باید (به قول لنین) کفشهای تخته نازک را با «چکمه های پاشنه آهنین» عوض کنند. آنان اگر رسیدن اوضاعی کاملا متفاوت و معانی آنرا درنیابند ممکنست دچار اشتباهات شرم آور و شاید بسیار مهلک شوند.

در مواجهه با اوضاع کنونی، خطر از کف دادن استواری انقلابی موجود است. نمونه هائی از آنرا پس از ۱۱ سپتامبر در جنبش ضد گلوبالیزاسیون مشاهده کردیم. این جنبش قبل از ۱۱ سپتامبر خیز بلندی گرفت. در واقع تمام اقدامات سرکوبگرانه ای که کشورهاهای امپریالیستی غربی پس از ۱۱ سپتامبر اتخاذ کردند بخاطر گسترش جنبش جهانی ضد گلوبالیزاسیون در قبل از ۱۱ سپتامبر بود. تیراندازی پلیس به تظاهراتهای ضد گلوبالیزاسیون در گوتنبرگ(سوئد) و جنوا(ایتالیا) طلایه های آغاز دوران جدید در سیاستهای دولتهای غرب بود. پس از ۱۱ سپتامبر برخی نیروهایروهای شرکت کننده در جنبش ضد گلوبالیزاسیون سعی کردند این جنبش را از مسائل مربوط به جنگ جاری جدا کنند. سوال

واقعی مقابل شرکت کنندگان این جنبش این بود: در کنار مردم جهان بایستیم یا خیر؟ بدون ایستادن در کنار مردم جهان تمام حرکات اعتراضی علیه مک دونالد و محصولات غذائی ژنتیکی و حتی علیه اختناق سیاسی، بی معنی می شوند. برای مثال، کنفرانس ضد گلوبالیزاسیون که در پورتو الگره (برزیل) تشکیل شد موضعگیری قدرتمندی علیه جنگ آمریکا نکرد؛ به نمایندگان حکومتهای اروپائی مانند فرانسه اجازه شرکت داده شد، انگار که آنها بخشی از مشکل نیستند. با بررسی این نمونه ببینیم که چگونه می توان خواست ایجاد جهانی نوین را با چشم پوشیدن بر موانعی که مقابل تولد این جهان نوین است (امپریالیسم و نیروهای مسلح و امنیتی و غیره آن) به هیچ و پوچ تبدیل کرد. مثال دیگری بزنیم. بعضیها مصرند که شعارها هم علیه جنگ امپریالیستی باشد و هم علیه تروریسم. این به معنای آن است که نمی خواهند نوک پیکان مبارزه متوجه آمریکا و علیه طبقات حاکمه کشورهای خودشان باشد. اینکار حتما مقاومت مردم را در گهواره خفه می کند. آنهائی که به اهمیت ایجاد اتحاد گسترده، اتکا به توده ها، متحد کردن همه نیروها علیه جنگ صلیبی آمریکا و جنگ امپریالیستی در همه اشکال آن پی برده اند، می توانند وظایف سخت مقابل پا را خوب جلو ببرند و حقیقت وقایع جهانی را برای مردم روشن کنند و به آنها بگویند که منافعشان در اتحاد با مردم جهان است و نه در اتحاد با امپریالیستها و حکومتهای کشور خود.

همانطور که «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در یکی از اطلاعیه های جدیدش نوشته است: «جهان وارد دورانی از تغییرات حیرت انگیز شده؛ هر آنچه که به نظر تغییر ناپذیر و ابدی میرسید توسط تضادهای درونی اش به لرزه درآمده. زمانه ایست پر از فرصتهای بزرگ و خطرات واقعی. زمانه ایست که استواری پرولتریمان، موضع مارکسیست لنینیست مائوئیستی، دیدگاه و متد و نیز جهت گیری سیاسی صحیح مان را یکجا میطلبد که بتوانیم از میان توفانها پیشروی کنیم. امکان پیروزی نهائی در افق آشکار شده اما دست یافتن به آن مستلزم مبارزه و فداکاریهای بیشتر است.»

مائو گفت امپریالیسم هم ببر واقعی است و هم ببر کاغذی. و در نهایت فقط مردم قدرت واقعی هستند. نادیده گرفتن جنبه واقعی این ببر، اشاعه توهمات خودکشی گونه است. اما چرا ببر کاغذی است؟ نه بخاطر آنکه آسمانخراشهای آنها را می توان فروریخت، بلکه بخاطر آنکه امپریالیسم در خانه و بیرون خانه اش دست به ثبهکاری می زند و نفرت مردم را بر می انگیزد و آنان را علیه خود متحد می کند. در نهایت مردم جهان (هم مردمی که در دل هیولا زندگی می کنند و هم مردم نقاط دیگر جهان) هستند که می توانند تضادهای این نظام را حل کنند. جهان هر چه بیشتر در اعماق فاجعه فرو می رود؛ تنها با بسیج توده ها در یک مبارزه انقلابی تحت رهبری یک خط مارکسیست لنینیست مائوئیستی می توان اوضاع را عوض کرد.

توضیحات

۱. سوختن رایشتاگ (پارلمان آلمان) در سال ۱۹۳۳ بهانه ای به هیتلر داد که به روش خود اعلام کند «یا با ما یا علیه ما» و حاکمیت نازی را تثبیت کند. هیتلر به تثبیت حاکمیت نازی نیاز داشت زیرا در حال تدارک برای آغاز یک جنگ جهانی با هدف برقراری سرکردگی امپریالیسم آلمان بود.

۲. این عبارات اقتصادی به ظاهر خنثی، در واقعیت به معنای هرج و مرج و فلاکت مردم جهان در مقیاسی است که تاریخ بشر به یاد ندارد. برای مثال، «کارکرد نرمال» تجارت جهانی به معنای نابودی کشاورزی زامبیا (در آفریقا) و وابستگی این کشور به استخراج معادن مس توسط خارجیها بود. معنای دیگر همان «کارکرد نرمال» این بود که وقتی چند شرکت بین المللی که انحصار مس جهان را در اختیار دارند، در رقابت با یکدیگر بیش از اندازه در کشورهای جهان سوم مس استخراج کردند، معادن زامبیا بسته شد و سرمایه چمدانش را بست و به جای دیگر رفت. صندوق بین المللی پول برای حل مشکل سرمایه داران امپریالیست مبنی بر «کمبود امکانات سودآوری در زامبیا» اقتصاد زامبیا را بیش از پیش برای نفوذ سرمایه امپریالیستی باز کرد. زامبیا را مجبور کرد محدودیتهای تجاری که کارخانه های نساجی را محافظت می کرد، بر دارد. در این کارخانه ها همسران، خواهران و فرزندان معدنچیان مس کار می کردند. با برداشته شدن محدودیتهای تجاری، کشور پر از پارچه های خارجی شد که مثل سیل این کارخانه ها را از جا کند. یکی از زنانی که در بازار محلی با فروش چند گوجه فرنگی بچه هایش را زنده نگاه می دارد گفت، «هیچکس به عمرش چنین فقری را ندیده بود.» در اندونزی درست پس از بحران مالی که در نتیجه حرکات ارزی بین المللی ایجاد شد، در فاصله چند هفته غذای دهقانان از برنج به پوست درخت تنزل یافت. جهان همیشه شاهد قحطی، طاعون، و فجایع دیگر بوده است اما هیچوقت این فجایع تا این حد ساخته دست بشر نبوده اند.

۳. اعضای هر دو بلوک بخاطر منافع مشترکشان با هم متحد بودند و نه در نتیجه اعمال زور. اما سمت عوض کردن از یک بلوک به دیگری غیر مجاز بود. این قانون نانوشته ای بود که شوروی با حمله به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ یادآوری کرد. آمریکا هم همینکار را میکرد اما پوشیده تر. برای مثال در ایتالیا، آمریکا با بخشهائی از هیئت حاکمه ایتالیا پروژه ای سری به نام «پروژه گلادیو» و تشکلات سری مانند «لژ پ ۲ ماسونیک» را سازمان داده بود که قرار بود در صورتیکه حزب کمونیست ایتالیا زیاده از حد به قدرت نزدیک شود، کودتا کنند.

۴. هنری کیسینجر که وزیر امور خارجه نیکسون بود در آنزمانزمان گفت، «ما نمی توانیم اجازه دهیم کشوری بخاطر بی مسئولیتی مردمش مارکسیست شود.» او سازمان سیا را مسئول اجرای یک کودتای نظامی خونین و سرنگونی آلنده در شیلی کرد. ژنرالهای طرفدار آمریکا هزاران نفر را بعنوان مظنون به مخالفت با منافع آمریکا اعدام کردند، و شرایط را برای سرمایه گذاریهای بیشتر آمریکا فراهم کردند.

۵. آرژانتین مثال خوبی است. سرمایه اروپائی و اسپانیائی آنقدر در آن کشور و همسایه هایش متمرکزند که وقتی صندوق بین المللی پول اعلام کرد وامهای آرژانتین را تمدید نمی کند یکباره بازار سهام اسپانیا سقوط کرد. در حالیکه بازار سهام آمریکا بحران آرژانتین را راحت از سر گذراند. فرانسه و اسپانیا تلاش کردند این تصمیم صندوق را عوض کنند اما در سیستم رای گیری صندوق بین المللی پول، رای ها مساوی نیستند. بلکه برحسب قدرت هر کشور، رای ها وزنهای متفاوت دارند و آمریکا از حق وتو برخوردار است. این وسط میلیونها آرژانتینی که یک روز صبح از خواب بیدار شدند و دیدند در نتیجه سقوط ارز کشور، مفلس و مفلس تر شده اند، اصلا اهمیتی ندارند.

۶. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله «تجارت آزاد: موتور رشد یا غارت» در مجله جهانی برای فتح شماره ۲۶ رجوع کنید.

۷. این استدلال که «حقوق بشر» نسبت به «حقوق مرزی» اولویت دارد، به ظهور یک دکترین جدید پا داده است: «امنیت ملی» (البته امنیت ملی آمریکا) بر حقوق بشر اولویت دارد. یک روزنامه نگار غربی با ناامیدی نوشت: «حقوق بشر، اکنون آرمانی است که در

سالهای دور دهه ۱۹۹۰ مد بود».

۸. امروز، در دادگاه بین المللی لاهه، میلوسوویچ این آدمکش صرب که هیئت حاکمه روسیه و بخش بزرگی از هیئت حاکمه فرانسه دوستش داشتند، به محاکمه کشیده شده است. در حالیکه آدمکشان حاکم بر کرواسی که آمریکا و آلمان دوستشان دارند، هنوز در قدرتند.

۹. آنها بالاخره به آرزوی خود رسیدند و در نبرد جنوب گردیز که اولین جنگ منظم آمریکا در افغانستان بود شرکت کردند. در آن نبرد سربازانی از استرالیا، کانادا، دانمارک، فرانسه، آلمان و نروژ شرکت داشتند و فرانسه در بمباران هوائی هم شرکت داشت. برای چند روز، وزرای خارجه کشورهای اروپائی لحنشان را نرم تر کردند.

۱۰. ابزار جنگی که شوروی تولید می کرد، از کلاشینکوف تا جتهای جنگی میگ و بزرگترین هواپیمای جنگی نظامی، حداقل به لحاظ کیفیت با مال غرب برابری می کرد. اما بودجه نظامی روسیه اکنون فقط ۹ میلیارد دلار است. آمریکا روزانه یک میلیارد دلار صرف هزینه های نظامی می کند. گفته می شود که تلاش شوروی برای حفظ برابری نظامی با غرب در شرایطی که پایه اقتصادی بلوک شرق بسیار کوچکتر بود، ناموزونی هائی در اقتصاد شوروی ایجاد کرد که از عوامل مهم فروپاشی آن بود. همین بلا می تواند سر آمریکا که هزینه های نظامی اش بسیار سریعتر از پایه اقتصادی اش رشد می کند، بیاید.

با تضعیف هر چه بیشتر روسیه، توازن نیروهای نظامی جهان را بهم زد؛ رویای پیوند زدن قدرت نظامی روسیه به اقتصاد اروپا هم بهم خورد. این یک تفاوت مهم دیگر میان اوضاع جهان در دهسال پیش و اکنون است.

۱۱ ـ در چند سال گذشته فرانسه یک نیروی واکنش سریع پنجاه هزار نفره سازمان داده است.

۱۲. تا آنجا که به صحنه نظامی جهان مربوط است می توان سلاحهای هسته ای هند و پاکستان را نادیده گرفت. سلاحهای هسته ای اسرائیل نقش معینی در حفاظت از این پاسگاه صهیونیستی آمریکا در خاورمیانه دارد.

۱۳. احتمالا این مدلی است که آمریکا برای برخی یا همه کشورهای امپریالیستی دیگر دارد؛ تقریبا شبیه امپراتوری رم که طبقات حاکمه محلی بخشی از امپراتوری آن بودند، و تا زمانی که همه راه ها به رم ختم می شد و رم سهم عمده را از جهان می برد، به همه شان منفعت میرسید.

۱۴. مقاله «حکومت جنگ سرد که جنگی برای جنگیدن ندارد: آرزوهای امپریالیستی آمریکا» در «لوموند دیپلوماتیک» ژوئیه ۲۰۰۱ نوشته فیلیپ گولوب.

به عنوان این نوشته که قبل از ۱۱ سپتامبر نوشته شده است، توجه کنید. این تحلیل در مورد حرکت آمریکا برای ایجاد یک جهان تک قطبی است. گولوب می گوید که رامسفلد حتی قبل از اینکه وزیر دفاع بوش شود در مورد «تکرار پرل هاربر» هشدار می داد. البته دقیق تر است بگوئیم فراخوان آن را می داد. توجه کنید که افراد کابینه بوش، واقعه ۱۱ سپتامبر را با واقعه پرل هاربر مقایسه کردند. واقعه پرل هاربر حمله ژاپنی ها به ناو آمریکا در هاوائی بود که بهانه ای شد برای ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم. پرل هاربر نیز واقعه ای بود که هیئت حاکمه آمریکا در آن زمان خوشامد گفت. شاید هم خودشان تحریکش کرده بودند.

۱۵. به فاصله کوتاهی پس از آنکه کالین پاول همتای فرانسوی خود را متهم به «داغ کردن» کرد، یک سخنگوی دولت آمریکا که خود را معرفی نکرد گفته کالین پاول را به این صورت ترجمه کرد که فرانسویها «مثل زنان یائسه عمل می کنند». این گفته وزیر دیپلماسی!! بوش در واقع چارچوبه بحثها را تعیین می کند: «مردان واقعی» در مقابل زنان و ضعیفه ها!! این نوع حرف زدن مشخصه ارتش آمریکاست که به خصلت ماچو (زن ستیز و هوموفوبیک) خود بسیار غره است.

۱۶. آمریکا به تازگی اعلام کرده که در حال ساختن سلاحهای هسته ای «تاکتیکی» است که در «جنگهای نرمال» از آن استفاده خواهد شد. در واقع، افغانستان و عراق بعنوان آماج احتمالی نام برده شده اند. در گذشته استراتژیستهای جنگی صحبت از «توازن وحشت» می کردند. یعنی هیچ یک از طرفین جرات استفاده از سلاح هسته ای را نداشت، اما اکنون در جهان پر جرات بعد از جنگ سرد، یکبار دیگر (پس از هیروشیما) احتمال جنگ هسته ای سربلند کرده است.

۱۷. برای رژیمی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به کنتراهای نیکاراگوئه که تحت حمایت آمریکا بودند اسلحه داد اینکار عجیب نیست.

۱۸. آمریکا، پورتوریکو و کوبا را همانند فیلی پین در جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ تصاحب کرد.

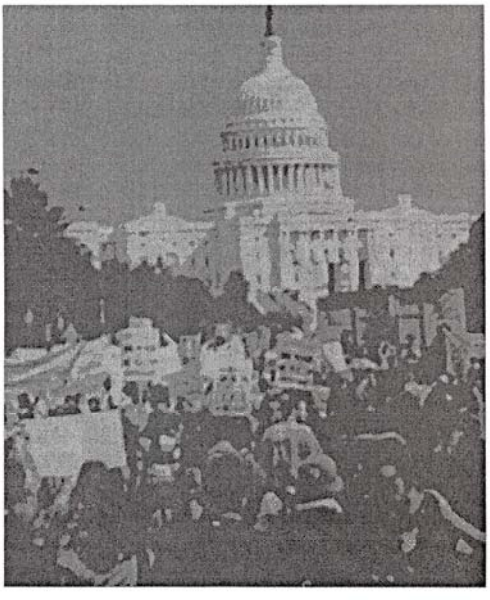

افغانستان

تاریخ « بازی بزرگ » امپریالیستی :

بیش از یک قرن است که افغانستان قربانی توطئه ها و رقابتهای امپریالیستی، است. عبارت «بازی بزرگ » اولین بار دراوایل قرن نوزدهم برای توضیح، تخاصمات بین امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری برسر کنترل افغانستان، بکار برده شد. افغانستان از یک طرف دروازه ای به آسیای مرکزی است و از طرف دیگر بطرف شبه جزیره هند و آبهای آزاد که از مدتها پیش مورد طمع روسیه بوده است راه می گشاید. اولین استعمارگری که افغانستان را مورد تجاوز قرار داد انگلیسیها بودند که کابل رادر سال ۱۸۳۹ در تخاصم با روسها اشغال کردند.

خلق های افغانستان انگلیسیها را در سه جنگ متوالی بیرون راندند. این مبارزات قهرمانانه خلقها نتوانست کشور را از استعمار و استثمار رها سازد و هر بار سران قبایل و فئودالها در مقابل امتیازات ناچیزی به معامله پرداختند. پس از جنگ جهانی اول و پیروزی پرولتاریا تحت رهبری حزب بلشویک در روسیه که الهام بخش توده های تحت ستم جهان بود، سومین جنگ ضد استعماری موفق به اعلام استقلال تحت حاکمیت امان الله خان گردید که حاکی از فرارسیدن دوران جدیدی بود که توسط نیمه مستعمره- نیمه فئودالیسم مشخص می شد.

امپریالیسم انگلیس که با وجود یک کشور سوسیالیستی در شمال افغانستان پریشانتر شده بود، به تلاشش برای نفوذ در افغانستان ادامه داد. گر چه امپراطوری انگلیس در سراشیب سقوط قرار گرفته بود اما این مسئله تحت الشعاع صعود و قدرت گیری امپریالیسم آمریکا در دوران بعد از ج ج دوم قرار گرفت. در اواسط دهه پنجاه میلادی رویزیونیستهای نوین در اتحاد شوروی که بعد از سر نگون کردن سوسیالیسم در اتحاد شوروی به قدرت رسیده بودند، به منظور گسترش نفوذ خود در افغانستان وارد «بازی بزرگ» شد. اشتهای سوسیال امپریالیستهای روسی در دهه ۷۰ میلادی یعنی زمانی که رقابت با امپریالیسم آمریکاو متحدین غربیشان برای کنترل بخشهای بیشتری از جهان حدت یافت، رشد تصاعدی یافت.

روسها اهرمهای اقتصادی را بکار گرفتند اما از کار کردن از طریق احزاب رویزیونیستی طرفدار شوروی در داخل افغانستان غافل نماندند. بین سالهای ۱۹۵۶تا ۱۹۷۳ آنها نزدیک به ۳ میلیارد دلار کمکهای اقتصادی و نظامی به افغانستان کردند. کودتای سال ۱۹۷۸ یکی از دو گروه اصلی طرفدار روس یعنی حزب خلق را به قدرت رساند. هدف روسها گشودن راه بطرف اقیانوس هند و خلیج فارس از طریق کنترل افغانستان بود. نیروهایی در مقابل این کودتا ایستادند و کنترل کشور را توسط آنها مشکل کردند. بنابراین نیروهای روسی در تلاشی بمنظور تحکیم موقعیت خود به افغانستان تجاوز کرده و این کشور را به اشغال خود در آورد و نوکر جدیدی از گروه رویزیونیستی دیگری ، یعنی حزب پرچم را بقدرت رساند.

اشغال افغانستان توسط روس خون آشام از یک طرف منجر به مقاومت مردمی همه جانبه ای گشت از طرف دیگر بیان یک رودررویی با بلوک امپریالیستهای غربی بود. بنابراین افغانستان تبدیل به کانون دو تا از حادترین تضادهای جهان گردید. نیروهای انقلابی و توده ها در سرتاسر دنیا مبارزات قهرمانانه خلق های افغانستان را مورد پشتیبانی قرار دادند، در همان حال فئودالها و دیگر نیروهای ارتجاعی که مستقیما و یا غیر مستقیم به امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای غرب مربوط می شدند نیز خود را در مقیاسی بین المللی بسیج می کردند تا تهدید سوسیال امپریالیستهای روسی را به سلطه جهانی آنها در هم کوبند.

امپریالیستهای آمریکایی سریعا وارد عمل شدند. آنها مقادیر عظیمی کمک نظامی و مالی را به آنجا ریختند تا فئودالها و نیروهای جنگ سالارانی را که برپایه قبیلوی استوار بود را تشویق کنند. آنها تلاش کردند تا نیروهای اسلامی و رژیمهای ارتجاعی منطقه را که در اقمارشان قرار داشتند، بسیج کنند تا جهاد علیه «کمونیستهای بی خدا»، آنگونه که آنها میل داشتند سوسیال امپریالیستهای رویزیونیست را بنامند، اعلام کنند. عربستان سعودی و پاکستان همراه با سازمان جاسوسی معروفش آی اس آی و همچنین رویزیونیستهای نوین چین دنگ سیائو پینی، مجاهدین و نیروهای ارتجاعی درون مقاومت افغانستان را پشتیبانی کردند. این جنگ نابودکننده و بیرحمانه یک دهه به طول انجامید و به قیمت جان بیش از یک و نیم ملیون نفر زخمی و ناقص شدن میلیون ها نفر تمام شد. جمعیت عظیمی آواره و بیخانمان شد. یک سوم آنها به کشورهای همسایه و دیگر کشورهای جهان پناهنده شدند.

هنگامیکه آخرین رژیم طرفدار روس، تحت رهبری نجیب الله در سال ۱۹۹۲ سرنگون شد، گروههای گوناگون مجاهدین برای داشتن دست بالا در حکومت به جنگ باهم پرداختند. از مسعود (محبوب امپریالیستهای غربی)، ربانی و دیگران از ملیت تاجیک گرفته تا حکمتیار محبوب آی اس آی و سیا که در مناطق پشتو قدرتمندتر بود، تا مسلمانان شیعه از حزب وحدت از مناطق هزاره و مرکزی تا اسماعیل خان در غرب کشور و ژنرال دستوم در منطقه ازبک، هر یک از این جنگ سالاران در منطقه خود فرماندهی می کردند و بشکل سبعانه ای دیگر ملیتها را سرکوب می کردند. این دوره دوران فئودالها و جنگ سالاری بر مبنای قبایل و دوره ترور تحت کنترل راهزنان و باندها و غارت و چپاول مردم و تجاوز گسترده به زنان بود. همچنین آنجا میدانی زشت و ارتجاعی برای چپاول منافع منطقه ای بود - قدرتهای امپریالیستی مهم و همسایگاه ارتجاعی چون پاکستان، هند و ایران - هر یک با پول واسلحه تلاش میکردند تا جنگ سالاران منطقه ای را برای منافع خودشان بکار گیرند. قوماندانان (فرماندهان جنگ سالار) مکررا تغییر موضع می دادند، و با «خیانت» به قبیله و یا دسته خود، به جایی می رفتند که چیز بیشتری بهشان می رسید و به آتش جنگ های منطقه ای دامن می زدند.

بیش از ۱۰۰۰۰نفر از مردم غیر نظامی در جنگ بین حکمتیار که نیروی اصلی پشتون ها را رهبری می کرد، با ربانی و مسعود کشته شدند. کابل توسط حملات نیروهای حکمت یار و دستوم داغان شد.

حاد شدن رقابت:

هر چند که رویای روسها برای یافتن راهی به جنوب آسیا و آبهای آزاد بواقعیت نپیوست و آنها مجبور شدند که همراه با سقوط امپراطوریشان، نیروهایشان را از افغانستان بیرون بکشند، اما اهمیت استراتژیک افغانستان به دلیل کشف منابع عظیم نفت و گاز طبیعی در آسیای مرکزی و دریای خزر، همچنان ادامه یافت. در میان شدت یابی تخاصمات امپریالیستی، نفت بیش از هر زمان دیگر نه تنها یک کالا

برای به غارت برده شدن است، بلکه یک منبع استراتژیک می باشد که کنترل روی آن منجر به شکلدهی تقابلات در کل منطقه می شود. برای امپریالیستها، محروم کردن رقیب از دسترسی به انرژی به همان اندازه اهمیت دارد که کنترل بر آن، تضمینی است برای خودشان.

همراه با عقب نشینی روسیه در اوایل دهه ۹۰ میلادی، امپریالیستهای آمریکایی سیاستی را وضع کردند تا نفوذ روسها بر آسیای مرکزی را با نفوذ خودشان جایگزین کنند، تا آنها را به بازار جهانی متصل کنند و انحصار روسیه بر خط لوله نفتی به بازار را بشکنند. آنها همچنین در نظر گرفتند که یک آلترناتیو در مقابل منطقه خلیج فارس به مثابه تامین کننده اصلی انرژی بسازند تا موقعیت مسلط جهانی آمریکا را مستحکم کنند. یکی از جوانب کلیدی آن البته این بود که از ظهور دوباره روسیه به مثابه یک رقیب عمده در منطقه جلوگیری کنند. خط لوله ای را که امپریالیسم آمریکا به آن احتیاج داشت باید از افغانستان به پاکستان و از آنجا به آبهای آزاد می رسید تا بدون مانع در دسترس بازارهای غرب قرار گیرد.

روسیه که بعد از سقوط بلوکش از نظر سیاسی و مالی تضعیف شده بود تلاش کرد تا دامنه نفوذ در قلمرو آسیای مرکزی و کنترل صادرات نفت و گاز طبیعی منطقه را از طریق گذراندن لوله نفت از درون کشور خود، کنترل کند.

ایران، ترکیه و پاکستان نیز بمنظور پیشبرد منافعشان در رقابتها بر سر پروژه لوله نفتی درگیرشدند. در عین حال امپریالیستهای اروپایی پرسر نفوذ در منطقه رقابت می کردند و اغلب با برنامه های سلطه گری آمریکا تصادم می کردند، درحالیکه در دهه گذشته کمپانیهای نفتی از سراسر جهان به میدان مبارزه تاختند تا داخل رقابتها بر سر ساختمان لوله نفتی شوند.

بی ثباتی عظیم افغانستان جنگ سالار برای «استراتژی نوین» امپریالیستهای آمریکایی در منطقه کاملا نامناسب بود و علیرغم مدتها پشتیبانی از این سلطه فئودالی توسط سیا و آی اس آی، به گردن پاکستان نزدیک ترین متحد آمریکا در منطقه افتاد ، تا جنگ سالاری را برانگیزد و قدرت سیاسی را به دست یک رژیم مرکزی متحدتری بدهد.

ورود طالبان:

طالبان در درجه اول طبقات فئودال و قبایل پشتون را نمایندگی می کرد. بیشتر آنها در پاکستان متولد شده و به گفته احمد رشید نویسنده کتاب طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نوین در آسیای مرکزی ، در مدرسه مذهبی یک ملای بنیادگرا بنام مولانا فضل الرحمن تحصیل کرده اند. فضل الرحمن به نوبه خود پیوندهایی با دولت بوتو در پاکستان داشت و چهره کلیدی در ارتباط دادن ارتش پاکستان و آی اس آی با رهبری طالبان بود. طالبان تجربه بسیار ناچیزی در جنگ با روسها داشتند، تنها تعداد محدودی از رهبری آنها با مجاهدین همکاری داشتند که آنها هم با یک بخش از حزب اسلامی بود. بدون کمکهای جاسوسی و نظامی آمریکا و پاکستان ازجمله شرکت مستقیم در جنگ و همچنین کمک مالی سعودی ها طالبان هرگز قادر به شکست جنگ سالارانی که تجربه بیش از ۱۰سال جنگ با ارتش روسیه و جنگ داخلی پس از آنرا داشتند، نبود. در ما ه نوامبر ۱۹۹۴، طالبان کنترل قندهار را بدست آورد و با کمک پاکستان و سعودی ها با موشک به کابل حمله کردند و هزاران نفر را کشته و مجروح نمودند. روز ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶؛ طالبان کابل را به تصرف در آورد و ساختار قدرت مرکزی را برقرار ساخت.

بنیادگرایی افراطی طالبان مانع از آن شد که آمریکا بتواند آشکارا آنرا برسمیت بشناسد. اما آنها مناسبات گرم و صمیمانه ای را از طریق اسلام آباد حفظ کردند و در عین حال آماده سازی کمپانیهای نفتی آمریکا را برای براه اندازی پروژه لوله نفتی آغاز کردند. هنگامیکه قوانین سخت اسلامی به اجرا گذارده شد، وقتی که هزاران زن و دختر از مدارس اخراج شده و از مشاغل خود بیرون انداخته و در خانه های خود محبوس شدند مگر آنکه با یکی از مردان نزدیک خود همراهی می شدند، وقتی که که کشتار اقلیت های غیر پشتون بوقوع پیوست و دست و سرها به نام عدالت اسلامی قطع می شد، از عوامفریبی امپریالیسم آمریکا در باره آزادی و دمکراسی خبری نبود.

به محض اینکه طالبان موفق به کنترل دو سوم کشور گشت، امپریالیسم آمریکا ثبات نسبی جدید را خوش آمد گفت، گر چه در آن زمان تحت فشار افکار عمومی، تلاش کرد که در انظار عمومی از طالبان فاصله بگیرد. در همین اواخر یعنی ماه مه ۲۰۰۱ یعنی زمانی که بوش در کاخ سفید بود، کابینه آمریکا بیش از ۴۰میلیون دلار کمک مالی به طالبان را مورد تایید قرار داده بود

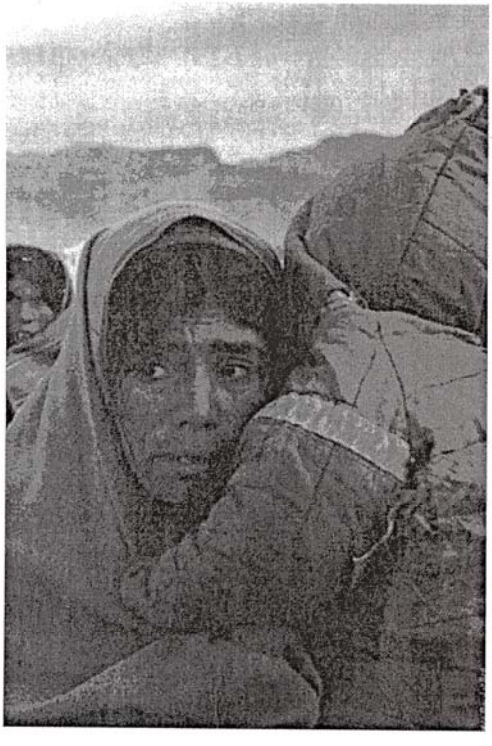

افغانستان

ساختار سیاسی و اقتصادی دولت موقت جدید

نوشته ای که در زیر می آید بخشهایی است از سر مقاله شعله ۲۸ نشریه حزب کمونیست افغانستان

حاکمیت دست نشانده نه تنها از لحاظ شکل گیری، تشکیل و تحویلگیری قدرت بلکه از لحاظ ادامه کار نیز قویا متکی بر حمایت های نظامی قدرت های امپریالیستی در افغانستان است. دو وظیفه اصلی که برای «اداره موقت» و همچنان «حکومت انتقالی» در نظر گرفته شده است عبارت اند از «تامین امنیت» و «بازسازی سیاسی و اقتصادی» که مرتبط بهم و متقابلا لازم و ملزوم همدیگراند، .... حالت مسخره ای است!! مسئولیت تامین امنیت بر عهده خود افغان ها (اداره موقت) است. اما این اداره قوای امنیتی و قوای مسلح نظامی در اختیار ندارد.

واقعیت این است که نیروی اصلی تامین کننده امنیت برای رژیم دست نشانده و نیروی اصلی نظامی در افغانستان فعلی همین قوای جنگی امپریالیستی است و نقش " قوه ملل متحد" در مقایسه با نقش این قوه بسیار فرعی و تابع است و در اساس متکی و مشروط به آن است. علاوتا " قوه ملل متحد" تحت قومانده ستاد قوای نظامی تحت رهبری امریکا در افغانستان قرار دارد و ازین نظر در واقع بخشی از آن به شمار می رود. به همین جهت جدا سازی روشن آنها نیز چندان مشخص بوده نمی تواند. گذشته ازینها تا آنجائیکه بطور مشخص به " تامین امنیت" برای "برای بازسازی" مربوط است نقش قوای نظامی روسی را نباید نادیده گرفت.

به این ترتیب قوای امپریالیستی باید وظایف قوت های جنگی نظامی و قوای امنیتی پولیسی را عمدتا در افغانستان به دوش بگیرند و علاوه بر آن ارتش و پولیس ارتجاعی را بازسازی نمایند تا بعدها حکومت دست نشانده قادر گردد وظایف نظامی و امنیتی خود را بمثابه یک حکومت نیمه مستعمراتی به دوش بگیرد. از آنجائیکه قوای مسلح (ارتش و پولیس) در هر دولتی نقش مرکزی بر عهده دارد و حکومت دست نشانده فاقد نیرو و توان برای ایفای این نقش مرکزی است، حتی نمی تواند یک حکومت نیمه مستعمراتی تلقی گردد، بلکه صرفا می تواند یک حکومت پوشالی و مستقیما تحت الحمایه محسوب گردد.

قوت های نظامی تحت رهبری امریکایی ها کماکان به تحکیم و گسترش پایگاه های خود در افغانستان و اطراف افغانستان ادامه می دهند. این قوت ها هم اکنون در اکثر شهرها و نقاط استراتژیک مهم افغانستان پایگاه هایشان را مستقر کرده اند و مصروف تحکیم و گسترش این پایگاه ها هستند. بر علاوه گزمه ها و گروپ های سیار زمینی و گشت های هوائی شانرا به هرجا و هر نقطه ای و در هر زممانی که خواسته باشند اعزام می نمایند و هر " وظیفه ای" را که خودشان برای شان تعیین نمایند " اجرا" می کنند. خواست توقف بمبارانها و عملیات های نظامی که معمولا از میان اهالی ملکی و حتی از میان منسوبین " اداره موقت" تلفات زیادی می گیرد، اکنون به یک خواست نسبتا وسیع مبدل گردیده است....

بازسازی اداری، در پهلوی بازسازی نظامی و پولیسی، یکی دیگر از جنبه های مهم بازسازی توسط " اداره موفت" را تشکیل می دهد... بازسازی اداری در کابل مستقیما تحت نگهبانیها و مراقبت های امنیتی " قوای بین المللی کمک امنیتی" پیش برده می شود.... "اداره موقت " در طی تقریبا سه ماه دوره گذشته کارش هنوز نتوانسته است صرفا مشکل تقرر والیان در ولایات کشور را حل و فصل نماید. .... دلیل این امر روشن است: "اداره موقت" از قدرت موثری برای تعیین والیان ولایات برخوردار نیست. در ولایاتی مثل پکتیا حتی در مقابل والی تعیین شده توسط "حکومت موقت" مقاومت مسلحانه صورت گرفته و از مرکز ولایت بیرون رانده شده است و "حکومت مرکزی" مجبور شده است بر سر فرد سوم با " مقامات محلی " به توافق برسد. در ولایاتی مثل پکتیکا، خوست، لوگر، لغمان و غیره یا والیان تعیین شده توسط " اداره موقت با عدم پذیرش گسترده از سوی مقامات محلی روبرو گردیده اند ....

لویه جرگه

تدویر لویه جرگه اضطراری برای ادامه کار بازسازی سیاسی در سطح حکومت مرکزی، که باید " حکومت انتقالی " را بعد از سپری شدن مدت کار " اداره موقت" بوجود بیاورد، مورد مهم دیگری از بازسازی سیاسیی محسوب میگردد. در "موافقتنامه بن" گفته شده است که ملل متحد در تاسیس و اجرائات کمسیون تدویر لویه جرگه اضطراری کمک خواهد کرد. اما در جریان عمل، نماینده "ملل متحد" ، تمامی ۲۲ نفر از اعضای این کمسیون به شمول رئیس آن را خود انتصاب نموده، به یقین کار "انتخاب" و یا انتصاب اعضای لویه جرگه اضطراری، با توجه به وضعیت جاری، آنچنان با اغتشاش و در هم برهمی و دعواها و منازعات همراه خواهد بود که در آن مورد نیز در نهایت، فیصله کننده نهائی در اکثر موارد "نماینده ملل متحد" خواهد بود. در هر حال اولین و فراگیرترین معیار در انتخاب و یا انتصاب اعضای لویه جرگه اضطراری آن خواهد بود که آنها شرایط تحت الحمایگی افغانستان و "قیمومت" امپریالیست ها برسر نوشت کشور را قبول داشته باشند و علیه سلطه مستقیم قوای امپریالیستها بر کشور منجمله در شکل به اصطلاح قوای ملل متحد، مخالفتی نداشته باشند، طبعا این افراد نمایندگان اتوریته های ارتجاعی و نوکر امپریالیزم در ولسوالی ها، ولایات و مناطق مختلف کشور خواهند بود تا تجمع آنها به معنی حقیقی کلمه مفهوم تاریخی و اجتماعی "لویه جرگه" را در شرایط کنونی متبلور سازد.

در تاریخ افغانستان اولین لویه جرگه در سال ۱۷۰۷ میلادی توسط میرویس خان هوتک برای مقابله با سلطه حکومت صفوی ایران دایر گردید. دومین لویه جرگه در سال ۱۷۳۷ میلادی توسط احمد شاه ابدالی دایر گردید که سر آغاز سلطنت درانی ها در افغانستان به شمار می رود. از آن پس لویه جرگه های دیگری نیز تا زمان سلطنت امان الله خان دایر گردیدند که همانند دو لویه جرگه اولی، همه دارای ترکیب کامل فیودالی ـقبیلوی و درباری به شمول آخوندها بودند. در زمان امان الله خان برای اولین بار بعضی از تحصیل کرده ها به لویه

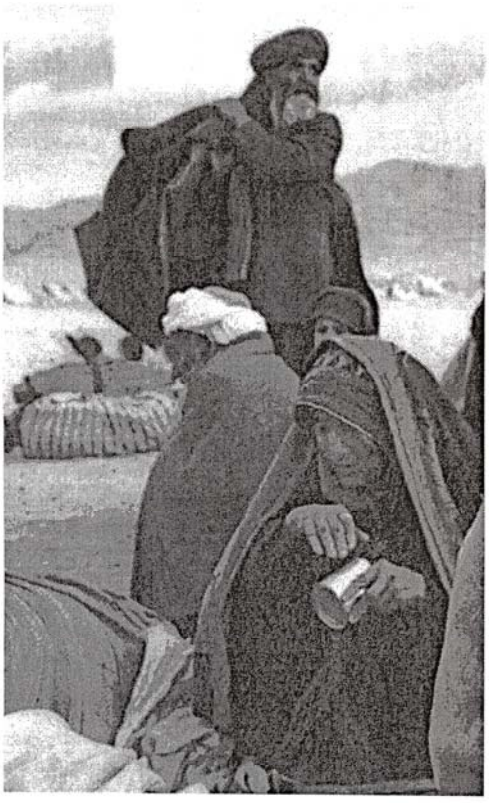

جرگه راه یافتند که عاقبت نظرات و پیشنهادات آنها نیز به جائی نرسید زیرا شاه امان الله در موارد متعددی به نظرات فیودال ها و آخوندهای تاریک اندیش تمکین نمود(در لویه جرگه ای موسوم به لویه جرگه پغمان).

آخرین لویه جرگه تدویر شده در تاریخ افغانستان، لویه جرگه زمان نجیب الله بود که قانون اساسی پیشنهادی حکومت وی را تصویب نمود و خودش را بحیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب کرد(!)

لویه جرگه در اصل یک تجمع فیودالی ـقبیلوی است و شرکت کنندگان آن بزرگان قبایل هستند و اساسا به نظام قبیلوی پشتون ها تعلق دارد. در شرایط حاضر که اتوریته های سنتی قبیلوی در سراسر کشور وسیعا ضربت خورده و جای آنها را بصورت گسترده ای جنگ سالاران مرتجع وابسته به امپریالیست ها گرفته است، لویه جرگه مفهوم و شکل دیگری پیدا نموده است. هیچ لویه جرگه ای در تاریخ افغانستان در تایید اشغال کشور توسط قوای خارجی دایر نگردیده است. حتی لویه جرگه زمان نجیب الله موقعی دایر گردید که خروج قوای " شوروی " از افغانستان تکمیل گردیده بود. لویه جرگه اضطراری ظاهرخانی پیشنهادی "جلسه بن" یگانه لویه جرگه ای در تاریخ افغانستان خواهد بود که هم محصول اشغال توسط قوای امپریالیستی و هم تایید کننده آن است. " لویه جرگه اساسی" که بدنبال خواهد آمد نیز همانند " جلسه بن" و" لویه جرگه اضطراری " تجمعی از خائنین ملی دست نشانده اشغالگران امپریالیست و تائید کننده آنها خواهد بود.

لویه جرگه حتی با معیارهای بورژوائی نمی تواند یک مجمع دموکراتیک تلقی گردد. اساس شرکت در آن، انتصاب توسط قدرتمندان مرتجع ـ از سطوح طایفوی و قبیلوی گرفته تا سطح کشوری ـ است و توده های مردم در آن نمی توانند حتی با معیارهای بورژوائی و طبق اصل ظاهری " یک نفر یک رای" شرکت داشته باشند. لویه جرگه آنچنان گردهمائی کهنه و فرسوده ای است که حتی آخوند مرتجعی مثل شیخ آصف قندهاری در مورد آن گفته بود که: "چسبیدن به لویه جرگه در قرن بیست و یک خجالت آور است."

پذیرش لویه جرگه به عنوان مکانیزم تعیین حکومت انتقالی، تصویب قانون اساسی و تعیین نظام سیاسی آینده افغانستان خود نشان می دهد که امپریالیست ها و دست نشاندگان و مزدوران بومی آنها در حال پختن چه آشی برای کشور و مردمان کشور هستند.

یکی از نکات مربوط به " لویه جرگه اضطراری " که در مورد آن تبلیغات زیادی صورت می گیرد این است که زنان در آن شرکت خواهند داشت. واقعیت این است که " لویه جرگه " در اصل یک مجمع مردانه است. اما " لویه جرگه اضطراری" اولین " لویه جرگه ای " نیست که زنان در آن شرکت خواهند کرد. در " لویه جرگه " زمان نجیب الله نیز زنان معینی شرکت کرده بودند و این زنان کسانی بودند که تایید کننده " مشی مصالحه ملی" نجیب الله بودند. در لویه جرگه اضطراری " نیز زنانی شرکت خواهند کرد که امپریالیست های متجاوز و اشغالگر را فرشتگان نجات زنان افغانستان تلقی نمایند. ناگفته پیداست که چنین زنانی نه نماینده توده زنان زحمتکش و تحت ستم خواهند بود و نه از خواست ها و منافع آنها دفاع به عمل خواهند آورد، بلکه سرخاب و سفید آبی خواهند بود بر چهره های کریه و خونریز تجاوزگران و اشغالگران امپریالیست.

جنگ انتقام جوئی وحشیانه امریکا علیه مردم افغانستان

افغانستان و مردم آن اولین قربانیان دوره اول تجاوز امپریالیسم امریکا بر جهان است که بر پای حوادث ۱۱ سپتامبرآغاز گردید. این دوره امتحانی است که امریکا خود را ذیحق میداند در هرجا مداخله کند، به حمله نظامی دست بزند، حکومت ها را سرنگون و یا رژیم های دست نشانده ای را نظر به آنکه منافع امپراطوری چه ایجاب میکند. رویکار بیاور ــ درین حالت افغانستان یک پوسته نظامی هرچند نا استوار ولی از لحاظ ستراتیژیکی مهمی است که آسیای مرکزی را با شرق میانه و جنوب شرق آسیا وصل میکند. گرچه امپریالیسم امریکا بنام پیروزی جشن گرفت، اما این جنایت علیه خلقهای ستمدیده جهان واقعیت سلطه امریکا بر جهان را در انظار مجسم و مردم را خشمگین کرده است، ((قوانین)) زود تغییر موج نوین مقاومت را طلب میکند. موجودیت اسامه بن لادن در افغانستان تبرئه ای بود برای حملات وحشیانه شدید امریکا. اما بن لادن چهره ایست که خود سی آی ئی و دستگاه جاسوسی پاکستان (آی اس آی) آنرا بوجود آوردند تا مسلمانان از سراسر جهان جلب و جذب شوند و در افغانستان بجنگند. انگیزه اصلی خلقت بن لادن لشکر کشی علیه ((کمونیستهای ملحد)) بود، آنطوریکه وزارت خارجه امریکا اعتراف میکند. به اساس روزنامه مشهور فرانسوی (لوموند) ثروت بن لادن آنقدر از مدرک روابطش با خانواده اهل سعود تجمع نکرد، بلکه بیشتر از درک معاش سی آی ئی و ((به جیب زدن)) پول هائیکه وی به کرات به احزاب اسلامی ضد روس در افغانستان تسلیم میداد، تراکم کرد. اما وقتی رژیم عربستان سعودی اجازه داد که عساکر امریکائی در مکه ((خانه خدا))جابجا شوند، فقط آنزمان بود که خادم امریکا از امریکا روگردان شد. اینکه بن لادن مسئول بم گذاری سفارت امریکا در دو کشور افریقائی در سال ۱۹۹۸ بود یا خیر، مصادف با آنست که امیدواری امریکا از برقراری صلح و آرامش در افغانستان توسط طالبان روزبروز کمتر میشد. این فقط یک بهانه ای بود که بر ضد طالبان به کار گرفته شد، چنانچه دیده شد وقتی جورج بش به قدرت رسید ازین وسیله برای بیرون راندن بن لادن از افغانستان استفاده نمود. حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ پلان امریکا را از اساس تغییر نداد. در واقع امریکا ستراتیژی جدیدی را روی دست گرفت که پلان خود را در منطقه پیاده کند و مرحله اول آن براه انداختن جنگ وحشیانه ای علیه خلق افغانستان بود. پیشرفته ترین تکنالوژی نظامی علیه یکی از ضعیف ترین و فقیر ترین ملل جهان بکار گرفته شد تا شهر های از قبل ویران شده را ویرانه تر سازد، کوچه ها و خانه ها را نابود کند، بد ترین بد بختی ها و بزرگترین زخم ها و مرگ و ماتم را توام با سراسیمه گی و از جا بیجا شدن را بر مردمی تحمیل کرد که ده ها سال یک چنین مداخلات امپریالیستی آنها را از قبل در بستر رنج و محنت کشانده بود. امریکا سیستم سلاح جدیدی * را بکار برد که بی صبرانه میخواست آنرا مورد آزمایش قرار دهد ــ درست بهمان شیوه احمقانه ای که دست نشاندگان صیهونیست اسرائیلی شان در شرق میانه توپ و تانک را علیه مردمی بکار می برند که آنها با دست خالی و سنگ از خود دفاع میکنند. این عمل یک بار دیگر نشان داد که امریکا عامدانه، برخلاف هرگونه قوانین بین المللی، بدون قایل شدن کوچکترین حقوقی به دستگیر شدگان در جنگ، علیه مردم این نقطه جهان نفرت و انزجار شدیدی دارد. در افغانستان از اولین روز های جنگ اهالی غیر نظامی بصورت پیوسته هدف بمباران قرار داده شد، ایجاد کردن ترس ووحشت در بین مردم یکی از اهداف اولیه این جنگ تجاوز گرانه بود و امریکا آنرا برای تمام کسانی که درین منطقه جهان در جمله نیرو های ((دوست)) بشمار نمیروند بصراحت اعلان نمود. صرف نظر ازینکه قربانیان جنگ کودکان و کلان سالان بودند، امریکا

دست نشاندگان صیهونیست اسرائیلی شان در شرق میانه توپ و تانک را علیه مردمی بکار می برند که آنها با دست خالی و سنگ از خود دفاع میکنند. این عمل یک بار دیگر نشان داد که امریکا عامدانه، برخلاف هرگونه قوانین بین المللی، بدون قایل شدن کوچکترین حقوقی به دستگیر شدگان در جنگ، علیه مردم این نقطه جهان نفرت و انزجار شدیدی دارد. در افغانستان از اولین روز های جنگ اهالی غیر نظامی بصورت پیوسته هدف بمباران قرار داده شد، ایجاد کردن ترس ووحشت در بین مردم یکی از اهداف اولیه این جنگ تجاوز گرانه بود و امریکا آنرا برای تمام کسانی که درین منطقه جهان در جمله نیرو های ((دوست)) بشمار نمیروند بصراحت اعلان نمود. صرف نظر ازینکه قربانیان جنگ کودکان و کلان سالان بودند، امریکا با تکیر جاهلانه ای از ((قوای دوست)) گرفته تا بیمارستان ها و زندانها، اهداف غیر نظامی را طبق قوانین دلخواه خود مورد بمباران قرار داد ـ باوجودیکه بم ها با سیستم رهبری شده دقیق مجهز بودند. فضل الربی مرد ۳۰ ساله ایکه در اثر بمباردمان امریکا بتاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۲ نفر از اعضای خانواده خود را در منطقه ترین کوت از دست داده بود در ماه فبروری ۲۰۰۲ در گفتکو با روزنامه واشنگتن پوست چنین گفت: ((امریکانیها میگویند که از هوا هرچیزی را بر روی زمین دیده میتوانند. چطور شد که اطفال را در روی زمین دیده نتوانستند؟! ما که ملا محمد عمر و اسامه بن لادن نیستیم، ما دهقانان فقیر استیم.)) امریکا با تمام قوا پیوسته کوشید که صحنه های بمباردمان و گذارشات زمینی تلفات را از انظار رسانه های خبری پوشیده نگهدارد. اما با وجود آن چون پهنا و ژرفای حملات امریکا بر مردم نهایت وسیع بود، حملات و تلفات از نظر مردم پوشیده نماند. اخبار و شواهد تلفات و خرابی ها بار بار بروی صحنه ها تبارز کرد. باساس چشم دید کسانی که از حملات سر زنده بدرآوردند،در ایالت ننگرهار در منطقه کرم، بمباران امریکا حدود پنجاه تا صد نفر از اهالی و اعضای خانواده مردمی را که در دور و بر منطقه زندگی میکردند از بین برد و قریه جات شان را ویران کرد. در قریه کاریزچوک که در آن هیچگونه اثری از قوای نظامی وجود نداشت یک خانواده ۱۹ نفر از اعضای خود را در اثر حملات امریکا از دست داد. به اساس اطلاعات یک سازمان کمکی آلمان در منطقه عشاق سلیمان حمله امریکا بتاریخ اول نوامبر دوازده نفر را تلف و چهارده نفررا زخمی کرد. بمباردمان متواتر قریه خاک ریز در شمال قندهار بتاریخ ۸، ۹، و ۱۰ نوامبر هفتاد نفر را تلف کرد. به اساس گذارشی از منابع ملل متحد بمباردمان قریه قلعه نیازی در گردیز پنجاه و دو نفر افراد غیر نظامی منجمله ۲۵ نفر طفل را از بین برد، بازمانده گان اهالی منطقه تعداد تلفات را بیشتر از یکصد نفر گذارش دادند. بسیاری از کسانی که به قتل رسیدند اعضای خانواده ای بودند که در یک محفل عروسی شرکت داشتند.

بمباردمان روز ۲۰ دسامبر بر کاروان یک عده از سران قبایل که میخواستند در محفل افتتاحیه حکومت جدید اشتراک کنند کار امریکا را مشکل تر ساخت که حملات خود را از نظر مردم بپوشاند. در حمله دیگری بتاریخ ۲۴ جنوری ۲۰ نفر را قتل و ۲۷ نفر را دستگیر و شکنجه کردند. باساس گذارشی عساکر امریکائی بعضی از دستگیر شدگان را اعدام کردند.

تا جائیکه مسئله مربوط به تاسیسات بهداشتی بود، امریکا یک گام صلیب سرخ را در کابل در ماه اکتوبر بمباردمان کرد. در اول امریکا از بمباردمان ساختمان انکار نمود، اما وقتی شواهد و مدارک ثابت کرد که ساختمان مورد حمله امریکا قرار گرفته است، بنام اینکه بمباردمان ((اشتباها)) صورتا گرفت امریکا اظهار ندامت کرد ـ اشتباهی که باز هم تکرار شد و ده روز بعد عین ساختمان باز هم مورد بمباردمان قرار گرفت. بتاریخ ۲۸ جنوری ((قوای مخصوص)) نیرو های نظامی امریکا و متحدینش به بیمارستان شهر قندهار حمله کردند، یکتعداد جنگندگان غیر افغانی را به قتل رساندند. گرچه آمار و ارقام حملات و تلفات به علت کنترول رسانه های خبری توسط امریکا و متحدینش بدون شک بسیار ناچیز نشان داده میشوند، در ظرف شش ماه بیش از هژده هزار راکت و بم بر افغانستان انداخته شد. در چند ماه اول تعداد تلفات جنگ از سه تا هشت هزار نفر تخمین زده میشود. (متخصصین از بین بردن ماین تعداد تلفات را ازین هم بلند تر تخمین میزنند.) در ختم ماه فبروری در اثر محاصره و استعمال بمهای فرشی توسط امریکا تعداد تلفات به ده هزار تخمین میگردد.

رفتار قاتلانه امریکا با دستگیر شدگان در جنگ بوضاحت نشان میدهد که ادعای رهبران پنتاگون مبنی بر پابندی شان به پیمان های بین المللی جز مردم فریبی و ریا کاری چیزی بیش نیست ـ بخصوص وقتی افشا شد که امریکا چندین گروه از دستگیر شدگان را جابجا اعدام کرد و تعداد زیادی را در کانتینر های سر بسته انداخت و همه آنها را در اثر قلت هوا خفه نمود. در زندان مزار شریف نیرو های زیر رهبری امریکا و انگلستان ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر را قتل عام کردند.

* * * * * * * * * * * * * * * * *

احیای مجدد جنگ سالاران ((اتحاد شمال)) که امپریالیستها آنها را بخاطر رویکار آوردن طالبان شکست داده بود

گرچه امریکا و متحدین جنگی اش مکررا اعلان کردند که بر طالبان پیروز شدند، اما بمباران را باز و باز هم سر از نو گرفتند و اعلان نمودند ((تخمینا)) چند صد نفر دیگر از جنگندگان را هم به قتل رساندند. پیروزی که در شمال بسادگی بدست آمد نه به علت آن بود که ((اتحاد شمال)) و تکنالوژی جنگی امریکا قوی بود ـ علت اصلی نفرت و انزجار مردم علیه طالبان و تجرید بودن آنها از بین توده های مردم بود. ((اتحاد شمال)) در بسیاری نقاط با هیچگونه مقاومتی روبرو نشد. در اواسط دهه ۱۹۹۰ امریکا برای طالبان و آموزگاران پاکستانی شان چراغ سبزی نشان دادند که بین نیروهای ((اتحاد شمال)) که در آنزمان بر سر اقتدار بودند تفرقه باندازند، هوانواردان دولتی، قوای نظامی و نیرو های قبیلوی زیر رهبری شانرا برضد یکدیگر تحریک کردند تا طالبان را رویکار بیاورند. در ماه سپتامبر ۲۰۰۱ علاوه بر ((اتحاد شمال)) که تا حدودی منظم بود و جنرالهای طرفدار روس منجمله جنرال دوستم بد نام نیز در آن شامل بود، متواریونی را که از پیران و پیشوایان خود روگردان و حاضر بودند فقط در صفوف جاسوسان زرخرید بجنگند بر ضد طالبان تنظیم داده شد.

امریکا از ترس ووحشتی که از شکست خود در جنگ ویتنام و کوریا داشت، با وجودیکه در افغانستان نیروی وسیعی را پیاده کرده بود، برای جلوگیری از تلفات خود از درگیری با نیروی های زمینی خود داری کرد. بطور مثال وقتی مسئله داخل شدن در مغاره های تنگ و تاریک زیر زمینی مطرح شد وزیر دفاع امریکا دانلد رمزفیلد مقرر کرد که برای ((دواطلبان افغانستانی)) (بخوانید نوکران افغانستانی شان) تحفه ها و توشه های فراوانی عرضه گردد تا آنها ماموریت رفتن به داخل مغاره ها را بعهده بگیرند و ((قوای مخصوص)) نیرو های نظامی امریکا از خطرات جان بسلامت بمانند. در عین زمان امریکا یکعده نیرو های جنگی ورزیده ای را که زیر رهبری جنگ سالاران افغانستانی قرار داشتند و از لحاظ سیاسی امریکا برای دوره بعد از طالبان به پشتیبانی انها ضرورت داشت جذب و خریداری کرد.

یک مقاله شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان ضعف جنگ سالاران محلی را مفصلا افشا کرده و نشان میدهد که طالبان و القاعده اساسا بعد از دو ماه بمباردمان متواتر از جبهات عقب نشینی کردند، به این ترتیب امریکا با عمر فئودالیزم خادم خویش در آخرین لحاظات عقد پیمان بست. مقاله ارزیابی میکند که طالبان و القاعده در سمت شمال افغانستان، در واقع در سرتاسر کشور به ندرت مقاومت کرد ـ البته به استثنای قندهار و کوه های توره بوره که طالبان و القاعده برای از بین بردن موانع فرار شان یا علنا تسلیم شدند و یا کم و بیش به جنگ پرداختند.

در شرق افغانستان در شهر جلال آباد که طالبان بدون جنگ آنرا تخلیه کردند، امریکا یک نیروی جاسوسی را از بین پناهنده گان افغانستانی شهر پشاور مقرر کرد. آنها به کمک افسران پاکستانی به حمایت و تقویت حاجی قادر که یک قوماندان ضعیف بود پرداختند. شعله جاوید نوشت که در مناطق پشتون نشین در جنوب کشور یک جنگ سالار ضد طالبی مقیم پاکستان که خودش از جمله مرتجعیین محلی بشمار میرفت و اساسا هیچ قوای نظامی در اختیار نداشت در جنگ شکست خورد.

طوریکه به همه معلوم است سی آی ئی قوماندان عبدالحق و حمید کرزی را گماشت تا با نیرو های به اصطلاح میانه رو طالبان کنار بیایند و رژیم طالبان را سقوط دهد. قوماندان عبدالحق توسط طالبان دستگیر و جابجا اعدام شد، کرزی که نزدیک بود به عین سرنوشت دچار شود توسط هلیکوپتر امریکائی نجات یافت. امریکا در رابطه با جبهه متحد اسلامی قوای زمینی را زیر رهبری خود در افغانستان بوجود آورد. در واقع بعد از آنکه قوای طالبان از سمت شمال، شمال شرق، غرب و مرکز کشور خارج شدند، کرزی به حمایت قوای هوائی و زمینی زیر رهبری امریکا، وارد صحنه شد و برای خود پشتیبانان سیاسی جلب و جذب کرد. بعد از آنکه بین کرزی و طالبان بر سر تسلیم شدن قندهار توافق بعمل آمد، یکی از رهبران قبائل بنام گل آقا، بحمایت و پشتیبانی افراد نظامی زرخریدی از شهر کویته پاکستان بهمراهی کوماندو های پاکستانی بر شهر قندهار حمله کرد، گل آقا ساختمان های دولتی و نقاط حساس شهر را به تصرف خود گرفت تا کرزی را مجبور بسازد او را بحیث والی (آستان دار) قندهار بپذیرد. آخرین پایگاه القاعده در توره بوره نه تنها زیر بمباردمان هوائی بلکه در عین زمان مورد حمله قوای زمینی کوماندوی امریکا نیز قرار گرفت. نقش افغانستانی های محل در توره بوره صرفا جنبه نمایشی داشت. این نیرو ها و یا حد اقل عده ای از آنها روی پول و رشوه چنه میزدند، گروه ها و دسته های ((محاصره شده)) را به پاکستان نقل و انتقال میدادند. بعد از سقوط توره بوره قوای امریکا اختیار کامل کسانیکه را که دستگیر کرده بودند بدست گرفت. بمجردیکه شورای شرق منطقه را ترک گفت، امریکا تمام منابع طبیعی و تاسیسات جنگی را تصرف نمود و آنرا به پایگاه اساسی خود در افغانستان بدل کرد.

شعله جاوید نوشت بمجردیکه لشکر کشی امریکا بر افغانستان اعلان شد امپریالیستهای روسی به نوبه خود بزودی به خریدن نیرو های نظامی (جنگ سالاران افغانستانی) شروع کرد تا در انکشافات بعدی سهیم باشد. روسها به کسانیکه با جبهه متحد اسلامی ارتباط داشتند ده هـــاهـــزار دالـــر عـــرضـــه کـــردنـــد. تاریخ بکرات نشان میدهد که نیرو های ضد مردمی توسط توده هائیکه اراده کنند بجنگند شکست میخورد. افغانستان گورستان نیروی های تجاوزگر مرتجع است که با سلاح های نظامی پیشرفته ای مجهز بوده اند. مردم افغانستان در اثر جنگهای مداومی که علیه تجاوزگران براه انداخته اند در جنگیدن مشهور میباشند. علاوه بر جنگجونی مردم علیه تجاوزگران، در مناطق شرقی افغانستان اراضی کوهستانی وجود دارد که برای مقابله با تکنالوژی پیشرفته جنگی مساعد میباشد. سقوط چندین هلیکوپتر امریکائی و تلفات آنها در مناطق شرقی کشور شاهد این مـــدعـــا اســـت.

* * * * * * *

* * * * * * * * * * *

امـریـکـا بـرای خـوه حکـومـت مـوقـت ((انتخـاب)) کـره تشکیل حکومت موقت برهبری کرزی محصول دیگری از جنگ امریکا علیه افغانستان است، امپریالیستها خواستند بزودی چیزی شبیه یک قدرت مرکزی بوجود بیاورند، بین دار و دسته ربانی که پیش از طالبان حکومت را در دست داشت و حواریون شاه سابق (ظاهر شاه که در اثر کودتای سال ۱۹۷۳ از قدرت بر افتاده بود) تعادل قوا بوجود بیاورند. در نوامبر سال ۲۰۰۱ میتنگی را درآلمان در شهر بن برگذار کردند، درین میتنگ دو گروه دیگر یکی بنام ((گروه قبرس)) که توسط ایران حمایه میشد و دیگری ((گروه پشاور)) که تحت الحمایه پاکستان بود، نیز شامل شدند. کنفرانس بن در واقع ادامه میتنگهای بین حواریون ظاهر شاه در روم و جبهه متحد اسلامی عضو((اتحاد شمال)) بود. بین این دو گروه روی مسئله تشکیل حکومت بعد از طالبان توافقات ضمنی صورت گرفت. (این تحلیل و تجزیه شعله جاوید است. برای تفصیل بیشتر به بخش های از مقاله شعله جاوید درصفحه انترنت مجله جهانی برای فتح و افشاگری هائیکه پیرامون تشکیل لویه جرگه برای سر صورت دادن چهار چوکات اداری دولـت صـورت گـرفـتـه اسـت مـراجـعـه شـود.) امریکا برای آنکه دست نشانده خود کرزی را در راس حکومت موقت قرار داده باشد از لحاظ نظامی بر شرکت کنندگان کنفرانس فشار وارد کرد، در بعضی مناطق جنوبی کشور در اول اجازه داد قوای طالبان پا برجا بمانند. در حالیکه بمباردمان شدید ادامه داشت امریکا قوای زمینی خود را جابجا کرد.بعد از آنکه کنفرانس خاتمه یافت، قوای هوائی و زمینی امریکا حملات خود را بر قندهار شدید تر کرد، امریکا قوای بیشتری تعبیه و بکار برد تا آنکه طالبان و القاعده در مدت کوتاهی مجبـور شـدنـد قـنـدهـار را تخلیـه کـنـنـد. بعد ازین بازسازی مجدد افغانستان در دستور روز قرار گرفت. درست همان کشور هائیکه افغانستان را بخاک سیاه نشاندند ۳ بلیون دالر کـمـک بـه افـغـانـسـتـان را وعـده کـردنـد. برای امپریالیزم امریکا باز سازی بمعنی تشکیل یک دولتی است که بدون قید وشرط در خدمت سیاست امریکا در منطقه باشد. حکومت متعهد به اصول دموکراسی بمعنی آنست که هر کس صدای اعتراض بلند کند، آنرا بزودی زندانی و شکنجه کند، اقلیت های ملی و زنان را مانند ((دموکراسی)) که به عربستان سعودی، اردن، مصر، چلی، ترکیه اعطا کرده است بوجود بیاورد، البته فراموش نباید کرد که اسرائیل خون آشام مهم ترین مهد ((دموکراسی)) امریکا میباشد. باز سازی اقتصادی بمعنی تشدید استثمار و استبداد کارگران، دهقانان و همه زحمتکشان است که دست سرمایه داران متروپول برای غارت کردن منابع طبیعی افغانستان باز گذاشته شود. عبدالله وزیر خارجه حکومت در گفتگوی ای اظهار کرد که ساختمان و عبور لوله نفتی راهی برای استقلال اقتصادی افغانستان است، با در نظر داشت این امر کرزی صدر دولت موقت و زلمی خلیل زاد بحیث مشاور خاص پرنیکال کمپنی نفت امریکائی ماموریت گرفتند، ماموریتی که قسمت زیادی از دهه نود برای انجام آن صرف شد ــ این وضع بوضاحت نشان میدهد که جهت گیری دولت از چه قرار است. معاون مدیریت صندوق مالی بین المللی ابراز نظر کرده که افغانستان اسعار خوه را یکسر بکنار بگذارد و دالر را وسیله تبادله ها و خرید و فروش خود قبول کند. البته وی علاوه کرده که این اقدام یک امر موقتی است، وی اعتراف کرده که وقتی اسعار یک کشور دالری شد برگشت به اسعار اصلی ((یکمقدار زمـانـی را)) در بـر خـواهـد گـرفـت. تا جائیکه مسئله مربوط به بازسازی نظامی است، رژیم دست نشانده و امپریالیزم امریکا در نظر دارند در افغانستان ارتشی بوجود بیاورند که از لوله نفت شان حمایت و حراست کند. اما در کشور جنگ زده نیمه مستعمره نیمه فئودالی ایکه غارتگران بر حریم آن بار بار دست تجاوز دراز کرده اند، تشکیل ارتش مرکزی منظم (چیزی بهتر از طالبان) همانا ارتشی است که بتواند مخالفین و معترضین رژیم را که از اتحاد نااستواری تشکیل شده است زندانی و شکنجه نماید، خیزشها های توده ی، سـازمـانـهـای انـقـلابـی و احـزاب را سـرکـوب کـنـد.

خلاصه دولت جدید ابزاری برای ترور و ایجاد ترس و رعب بر توده های مردم است. این دولت مانند ترکیه دنبالچه ناتو خواهد بود که در قتل و کشتار مردم دیگر کشور های جهان زیر رهبری امپریالیستها سهم ادا کند. امریکا نیرو های اتحاد شمال را مشوره و آموزش میدهد، به جلب و جذب افغانستانی ها در ارتش اقدام کرده است، عساکر امریکائی زندانهای بیشتر و جدیدی میسازند. علاوه براین، باز سازی ارتش افغانستان باید به منافع ستراتیژیک امپریالیزم امریکا در منطقه خدمت کند. یک مفسر روزنامه گاردین انگلستان بتاریخ ۱۲ فبروری نوشت که قوای نظامی امریکا در ۱۳ منطقه ایکه افغانستان با کشور های همسایه اش هم سرحد است ((شهرهای خیمه ای)) بوجود آورده است. فرودگاه های جدید ساخته میشود و پادگانهای موجود توسعه می یابند. در ماه دسامبر معاون سکرتر دولت امریکا الیزابت جونز وعده داد که ((بعد از ختم منازعات در افغانستان آسیای مرکزی را تخلیه نخواهیم کرد. ما در منطقه منافع و پلانهای طولانی مدتی روی دست داریم.)) برای آنکه صحنه تنها در اختیار کامل امریکا سردمدار امپریالستها قرار نگرفته باشد، انگلستان، جرمنی، فرانسه و روسیه مشترکا موافقه کرده اند که به ارتش سلاح میدهند و کمک میکنند. شعله جاوید گذارش می دهد که سلاح های جدید از امریکا و روسیه به افغانستان پرواز داده میشود، سلاح ها در اختیار قوماندانهای منطقوی که هرکدام جناح های خود را تقویت میکند قرار میگیرد تا در ارتش مرکزی افغانستان دارای موقف بهتری باشند.

به این ترتیب چهره کثیف رژیم دست نشانده در حال باز سازی نشان میدهد که این رژیم ضامن سلطه امپریالیزم بر مردم، منابع طبیعی و اقتصادی افغانستان است، چهره رژیمی که عقب مانده ترین و مستبد ترین روابط اجتماعی را تقدیس میکند از هر زاویه بنظر میخورد. در صحنه بین المللی سر و صدای زیادی بلند شده است که بنیاد گرایان گویا زیر ((فشار)) باداران مدرن شان در واشنگتن زنان را از زیر ظلم اسلام طالبان، همان طالبانی که تا دیروز امریکا آنها را تقویت مینمود، نجات میدهند. (درینمور به بیانیه مورخه ۸ مارس ۲۰۰۲ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که بمناسبت روز بین المللی زن نشر شده است مراجعه گردد.)

امریکا بدون کوچکترین در نظرداشت ستم بر زنان، همیشه مجاهدین بنیاد گرای زن ستیز چون گلب الدین حکمتیار را در سالهای جنگ ضد روسی سخاوتمندانه کمک و یاری رساند تا آنکه بنیاد گرایان بقدرت رسیدند. (گلب الدین حکمتیار شخص بد نامی است که همیش نیرو های نظامی مائونیستی را هدف قرار داده است.) به یقین دولتی که پایه اصلی آنرا ((اتحاد شمال)) میسازد ـ یعنی کسانی که در تجاوز دسته جمعی بر زنان از هیچگونه جنایتی کوتاهی نکردند تا آنکه راه را برای رویکار آمدن طالبان باز نمودند ـ هرگز نمیتواند به زنان خدمت کند. درست هنگامیکه مردم افغانستان و زنان این کشور در زیر پاشنه های استبداد وحشیانه طالبی قرار داشتند و ازین ناحیه بشدت رنج می بردند، درست هنگامیکه خلقهای سراسر جهان از خواهران و برادران افغانستانی خود دفاع میکردند، در همین زمان امریکا فقط از ((تجرید کردن)) رژیم طالبان سخن میگفت و نق نق میکرد. حجاب اسلامی و بقره ایکه برسر زنان تحمیل میشود سمبول استبداد قبیلوی و محکومیت زنان است. در سایه رژیم دست نشانده امریکا حجاب شکل و شمائل دیگری بخود خواهد گرفت، مانند چادر زنان در ایران و یا عربستان سعودی، این زندان نخی روزنه را بروی زنان چنان تنگ نگه خواهد داشت که آنها نتوانند عملا در فعالیتهای اجتماعی سهم بگیرند. شاید برای بعضی از زنان اجازه داده شود که در افغانستان روی بنمایند تا به سرمایه داران خونخوار نیروی ارزان کار خود را عرضه کنند و حزینه منافع آنها را بلند تر ببرند. درست همانطوریکه در ایران رژیم مرتجع چرخ زمانه را به عقب باز گشتاند، زنان را از حقوق شان محروم کرد، در افغانستان نیز با رسیدن و استقرار رژیم اسلامی ستم برزنان دوچندان خواهد شد. (در ینمورد به مقاله اسلام: ایدئولوژی و ابزار استثمار طبقات حاکم، در همین شماره مجله جهانی برای فتح مراجعه شود.)

همانطوریکه یک زن افغانستانی در کفتگو با سازمان هشت مارس (سازمان زنان افغانستانی و ایرانی) اظهار کرد، این زن بدرستی بیان نمود که ((ما زنان همه در خانه های خود ملاعمر داریم... ما جز مبارزه علیه سیستم هیچ چاره دیگری در پیش رو نداریم.))

* *

آینده از آن کیست؟

درست است که مبارزات چند ساله مردم افغانستان به آزادی و استقلال حقیقی مردم نیانجامیده است. مردم قرنها علیه قوای خارجی جنگیده اند. به تجاوزگران درس های مهمی یاد داده اند. اما در غیاب رهبری انقلابی ثمره مبارزات مردم توسط خانها و ارباب ها دزدیده شده و آنها در نهایت امر در خدمت امپریالیستها قرار گرفته اند، استقلال و

تمامیت ارضی کشور را مورد معامله قرار داده اند. این تراژیدی یکبار دیگر تکرار شد. انگلستان در طول یک صد سال استعمارگریش بر جهان در افغانستان نفسی براحت نکشید. سوسیال امپریالیزم روس یک لحظه روی خوشی و آرامش را درافغانستان ندید و با مردم افغانستان در جنگ مهلکی در گیر شد. به یقین امپریالیزم امریکا نیز به عین سرنوشت دچار شدنی است، اما مهم اینست که سرنوشت آینده مردم چه خواهد شـــ
ـــ
ـــ
ـــ
ـــ
\\ Big Blue Two - BLU-118) یاد میشود و امپریالیستها مانند بازیچه برای کشتار مردم از آن استفاده میکنند، بر مغاره های زیر زمینی در افغانستان پرتاب شد. بم بدون آنکه مغاره ها را بکلی منهدم و تخریب کرده باشد به داخل فرو میرود، هوای مغاره را تخلیه میکند، در اثر تخلیه هوا و خلانیکه بوجود می آید شش ها از تنفس باز می ماند، پرده های گوش پاره میشوند و چشمها ها از کاسه بیرون می آیند. امریکا مشتاقانه انتظار داشت که این بازیچه جدید خود را مورد آزمایش قرار دهد ـ بازیچه وحشیانه ایکه فقط با مزاح و خصلت وحشیانه امپریالیستها جور می آید.

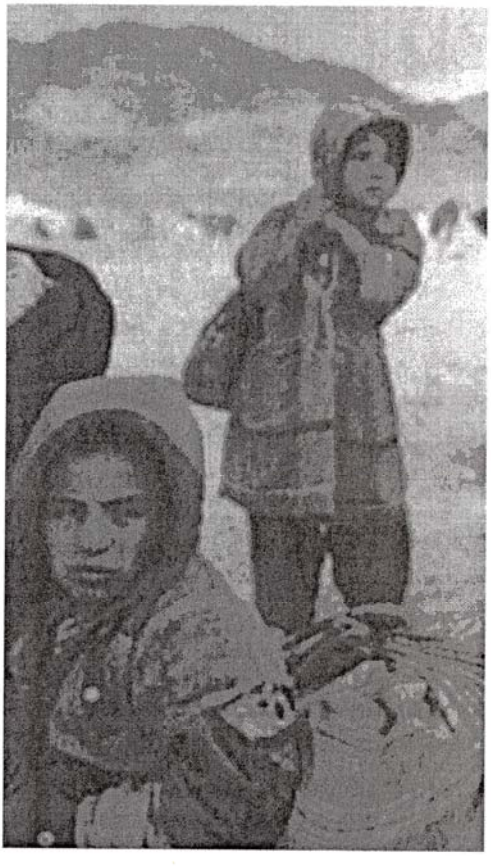

در ماه نوامبر سال ۲۰۰۱ مائونیستهای حقیقی افغانستان دعوتی بعمل آوردند تا همه در یک حزب واحد کار کنند، حزبی که فقدانش کشور را بصورت درد انگیزی اذیت میکند، حزب کمونیست افغانستان و کمیته وحدت جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائونیستی، به کمک کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به توافق رسیدند که: ((برای رسیدن به توافق ایدئولوژیک ـ سیاسی و وحدت تشکیلاتی در یک حزب کمونیست واحد، برای تدوین برنامه و آئین نامه حزب واحد مبارزه مشترکی براه افتد، و در عین زمان در عرصه های عملی مبارزاتی بین نیرو های مائونیستی همکاری های مشترک صورت بگیرد.)) حزب کمونیست افغانستان که عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میباشد، دعوت بعمل آورده است که با طیف وسیعی از جنبش جهانی ضد جنگ ارتباط محکمی بر قرار سازد. آنها تعهد سپرده اند که در راه خاتمه دادن سلطه تجاوزگران تا به آخر مبارزه می کنند. براه انداختن مبارزه حقیقتا انقلابی زیر رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائونیستی پیش آهنگ پرولتاریا تنها راهی است که چند پارچگی و تفرقه میان مردم را به اتحاد بین مردم بدل کند، نیرو های تشنه بخون مردم افغانستان را توام با نظام نیمه فئودالی آنها از بیخ و بن ریشه کن سازد، و بجای آن دموکراسی نوین بر قرار کند. در آخرین تحلیل این یگانه وسیله و راهی است که سرنوشت مردم افغانستان را بدست خود مردم بسپارد، مردم دیکتاتوری توده ی خود را بر مشت اقلیتی از فئودالهای مرتجع و بورژوازی بیروکرات که مصمم است بهر قیمتی به کثافت کاری های امپریالیزم خدمت کنند، برمرتجعینی که از مبارزات مردم جلوگیری می نمایند و عقب مانده ترین روابط اجتماعی استبدادی و زن ستیزی را بر جامعه تحمیل میکنند، موفقانه و بصورت انقلابی اعمال نمایند. تنها آنوقت است که سایه شوم ملامحمد عمر ها از هر کوه و برزن افغانستان فرار میکند، استعداد و انرژی لایزال مردم در خدمت تغییردادن جامعه به نفع خود شان قرار میگیرد. این تنها را رهـــــائـــــی مـــــردم افغـــــانستـــــان اســـــت.

فلسطین در خط اول جبهه

مقاله‌ای از مجله جهانی برای فتح، شماره ۲۸
نوشته: و. ک. سین

زمانی که این شماره نشریه زیر چاپ می رفت، اشغال مجدد مراکز مهم سکونت فلسطینیان در کرانه غربی توسط اسرائیل جریان داشت. این حرکت که بزرگترین عملیات نظامی اسرائیل از زمان تجاوز سال ۱۹۸۲ به لبنان محسوب می شد با مقاومت سرسختانه فلسطینیان و موج عظیم حمایت ترقیخواهان جهان از این مقاومت روبرو شد. علیرغم اقدامات بیسابقه اسرائیل برای ممانعت از ورود خبرنگاران یا مددکاران، گزارشاتی به بیرون درز کرد که خبر از کشتار صدها نفر فقط در اردوگاه جنین می‌داد. شاهدان عینی صحبت از گورهای جمعی و افرادی که زنده زنده بوسیله بولدوز مدفون شدند، می کنند. اسرائیل از حرکت کادر پزشکی و آمبولانس‌هایی که برای نجات زخمیان می رفتند جلوگیری کرد و بر آنان آتش گشود. اینکار بر مبنای معاهده ژنو، جنایت جنگی محسوب می شود.

در حالی‌که خشم و نفرت در سراسر جهان تشدید شده، آمریکا تقریبا تنها پشت سگ هار خود در منطقه که وقیحانه از قطع عملیات سر باز می‌زند، ایستاده است. یاسر عرفات که دیروز «شریک صلح» آمریکا و اسرائیل بود، در یکی دو اتاقی که از مقر فرماندهیش بر جای مانده بود حبس شد. تانکهای اسرائیلی کنترل اینکه چه موقع آب آشامیدنی به وی برسد یا نرسد را بدست گرفتند. به یکی از دیپلماتهای عالیرتبه اتحادیه اروپا بدون هیچگونه تعارف اجازه ملاقات با عرفات داده نشد.

آمریکا در مورد دولت اسرائیل، از کارت «ضد تروریستی» استفاده کرد و به این دولت مصونیت داد تا علیه مردم دست به هرگونه جنایت وحشتناکی بزند. با افزایش خشم جهانیان، بوش که از «حق دفاع از خود برای اسرائیل» تمام و کمال حمایت می‌کرد، مجبور شد در چند کلمه ابراز تاسف کند و علنا از شارون بخواهد که نیروهایش را از مراکز جمعیتی کرانه غربی بیرون بکشد. البته برای همگان روشن شد که دست شارون برای اینکه چه وقت تصمیم به خاتمه این جنایات بگیرد کاملا باز است. کالین پاول به ملاقات عرفات رفت که درمانده و از پشت خنجر خورده در برابر اعمال وحشیانه اسرائیل در آستانه خانه اش و در سراسر فلسطین اشغالی به حال خود رها شده بود.

هر چند آمریکا و اسرائیل ممکنست نیروی بزرگی را در اختیار داشته باشند، اما خود به آتش نفرت و مقاومت میلیونها نفر در خاورمیانه و سایر نقاط دامن زده، آن را گسترش داده اند. اعمال آنها ممکنست محرک وقایعی شود که دیگر نه ارباب بتواند آن را کنترل کند و نه نـــوکـــر.

جهانی برای فتح

اینک مبارزه فلسطین در حیاتی‌ترین گرهگاه خود از سال ۱۹۴۸ تا به امروز قرار گرفته است. از اواخر ماه مارس ۲۰۰۲، اسرائیل به بزرگترین هجوم نظامیش در سرزمین‌های اشغالی که از سال ۱۹۶۷ تا به حال سابقه نداشته دست زد و کل سرزمینی که چند سال پیش بر مبنای توافقات اسلو تخیله کرده بود را مجددا اشغال کرد. از آغاز انتفاضه دوم در سپتامبر ۲۰۰۱، تا به حال ۱۲۰۰ فلسطینی کشته و چند هزار نفرشان زخمی شده‌اند. تحت تهاجم وحشیانه اسرائیلی‌ها، این ارقام سریعا در حال افزایش است. اسرائیل عامدانه از قدرت آتش برتر خود برای بمباران شهرهای فلسطین استفاده می‌کند و جنگنده‌های اف ۱۶ آمریکائی‌اش بر فراز آسمان فلسطین تنوره می‌کشد تا بذر ترس بپاشد. تانکهایش در شهرها و اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی جولان می‌دهد و در این نبرد نابرابر بر موانعی که نوجوانان شجاع فلسطینی با سنگ ایجاد کرده اند، آتش می‌گشاید. رام‌الله که اغلب از آن به عنوان زیباترین شهر فلسطین یاد می‌شود و مرکز سمبلیک مقامات فلسطینی است به ویرانه ای تبدیل شده است. نیروهای امنیتی فلسطینی که به اسارت اسرائیل درآمده بودند بیرحمانه اعدام شده اند. زندانهای اسرائیل انباشته از هزاران فلسطینی است که زیر نگاه تایید آمیز محاکم عالیه اسرائیل، روزمره شکنجه می‌شوند. (۱) شارون رجز می‌خوان که «فلسطینیان را به زور مجبور به تسلیم خواهد کرد» و به «وحشیان» درس خواهد داد. او علنا از اربابان آمریکایی خود خواسته که به وی اجازه قتل یاسر عرفات را بدهند. عرفات در اتاق مقر فرماندهیش در رام الله که در محاصره ارتش اسرائیل قرار دارد اسیر است و تانکهای اسرائیل در چند قدمی اش اوضاع را تحت نظر دارند. علیرغم اینکه چه کسی ماشه را می‌فشارد، واقعیت اینست که دست امپریالیستهای آمریکایی به خون مردم فلسطین آغشته است. حمایت تمام و کمال آمریکا، برای حفظ موجودیت اسرائیل واجب است.

در نتیجه عکس العمل فلسطینیان به این اوضاع، ۴۰۰ اسرائیلی کشته شده‌اند. این امر به جهانیان و اسرائیل نشان داده (و در صورت لزوم باز هم نشان خواهد داد) که فلسطینیان هرگز به زندگی در یوغ دولت امپریالیستی ـ صهیونیستی گردن نخواهند گذاشت. سرکوب فزاینده مردم فلسطین توسط اسرائیل یک اقدام پر مخاطره است که اعتراضاتی در سطح دنیا، بویژه در کشورهای عرب همسایه برانگیخته است. این امر می تواند به یک رشته وقایع خارج از کنترل دامن بزند و به درگیری گسترده‌تری بینجامد که دیگر امکان مهار آن وجود نداشته باشد. به قول مائو ممکنست اوضاع به جای برسد که سنگی را که بلند کرده‌اند روی پای خودشان بیفتد.

بارها و بارها مبارزه مردم فلسطین به مصاف مشت آهنین کنترل اسرائیلی‌ها رفته، صفحات اول رسانه‌های دنیا را اشغال کرده، نقشه‌های امپریالیستها در منطقه را خنثی کرده است. (۲) مبارزه فلسطینیان بر آتش مقاومت و رهائی در سراسر دنیا دامن زده. الهامبخش ستمدیدگان همه کشورها شده است. این در حالی است که جمعیت مردم فلسطین حدودا معادل اهالی منطقه کارگرنشین جنوب و مرکز لس‌آنجلس، یا شهرهای متوسطی نظیر حیدرآباد هند و میلان ایتالیا است. با دامن زدن به آتش و اراده ای که در قلب مردم فلسطین روشن است، چه معجزاتی می تواند رخ دهد!

در زمانی که پرولتاریا می‌رود تا در صحنه جهانی سر بلند کند و نبرد عظیم و فزاینده ای را برای سرنگونی قویترین مرتجعین تاریخ بشر و انجام رسالت تاریخی ـ جهانی محو هرگونه ستم و استثمار به پیش برد، در زمانی که دژهای بزرگ انقلاب پرولتری یعنی اتحاد شوروی و چین به دست دشمن افتاده است، یکبار دیگر مردم فلسطین به استقبال نبردی نابرابر با رژیم آمریکایی اسرائیل شتافته اند. آنان سرشار از شجاعتی که ریشه در آرمان عادلانه‌شان دارد، هزاران تن از بهترین دختران و پسران خود را در نبرد یکطرفه با یک نیروی آشکارا برتر، فدا کرده‌اند. این مردم خدمات بیحسابی به امر انقلاب جهانی کرده اند: اساسی‌ترین خدمتشان اینست که به ستمدیدگان دنیا در تشخیص دوست از دشمن کمک کرده‌اند؛ ادعای امپریالیستهای آمریکایی که می‌گویند

پیشرفت و ترقی را نصیب این منطقه خواهند کرد افشاء کرده‌اند؛ نشان داده اند که آمریکا کاملا پشتیبان ارتجاع و انقیاد ملی است. به همین ترتیب، مردم فلسطین این ادعا را که اسرائیل به عنوان نوکر آمریکا در منطقه، جزیره تمدن و دمکراسی در میان دریای «اعراب عقب مانده» است را نقش بر آب کرده، ماهیت ارتجاعی و خشن دولت صهیونیستی را برملا کرده‌اند.

این حکم که آرمان فلسطین یک آرمان عادلانه، و هدف آمریکا و اسرائیل یک هدف ناعادلانه است، در دل ستمدیدگان دنیا عمیقا جای گرفته است. هر جنایتی که دولت آمریکایی اسرائیل علیه مردم فلسطین مرتکب می‌شود، و پرتاب هر پاره سنگ و شلیک هر گلوله در نبرد فلسطینیان، دوباره بر این حکم مهر تایید می‌گذارد. امروز که امپریالیستها بر طبل یک جنگ صلیبی تازه در خاورمیانه می‌کوبند، مبارزه تسلیم‌ناپذیر مردم فلسطین این واقعیت را به روشنی به نیروهای مترقی سراسر دنیا یادآوری می‌کند که این جنگ صلیبی یک هدف ناعادلانه را دنبال می‌کند؛ این یک جنگ ناعادلانه دیگر است.

همین چند سال پیش بود که امپریالیستها امیدوار بودند، یا حتی باور داشتند که اوضاع خاورمیانه به نفع آنها عوض خواهد شد. آنها با تمام توان خود توافقات صلح اسلو را سازمان دادند؛ وعده های عجیب و غریبی در مورد صلح و استقلال و رفاه مردم فلسطین به زبان آوردند و به عنوان گواه همه این وعده‌ها، صحنه زشت دست دادن عرفات و اسحق رابین در کاخ سفید به سال ۱۹۹۳ را ترتیب دادند که بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا بر آن مهر تایید می نهاد. امپریالیستها با جاذبه خودگردانی و «آتوریته فلسطینی»، و تهدید جدی به تشدید سرکوب توسط قوای ضربت اسرائیلی، توافقات اسلو را به فلسطینیان قبولاندند. خیزش مردم فلسطین در انتفاضه دوم، نشانه رد آشکار پروسه صلح امپریالیستی است و دروغ‌ها و ادعاهای خیانتکارانه پشت آن را قویا برملا می‌کند. هر چند رهبران توافق اسلو جایزه صلح نوبل گرفتند و از تقدیر و تشویق جامعه رسمی بین‌المللی بهره‌مند شدند، اما پروسه صلح پیش از هر چیز برای مردم فلسطین، فقر و سرکوب و تحقیر ملی به ارمغان آورد. و آنچه امروز نصیب امپریالیستها شده، مردمی که تن به تسلیم داده باشند نیست؛ بلکه شورش خشمگینی است که شعله‌هایش به سادگی خاموش نخواهد شد.

پیش‌زمینه توافقات اسلو

فروپاشی بلوک شوروی که یک دهه قبل رخ داد و ظهور امپریالیسم آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت دنیا به یک سلسله اقدامات برای تجدید ساختار مناسبات قدرت، خاصه در برخی مناطق بحرانی و مهم دنیا، دامن زد. امپریالیستهای آمریکایی که به علت خارج شدن رقیب دیرینه خود از صحنه، دست و بالشان باز شده بودناگهان جنگ خلیج را علیه صدام حسین به راه انداختند تا سلطه جهانی خود را دوباره اعمال کنند و رژیمهای یاغی جهان سوم را تهدید کنند. یک عامل مهم در این پروسه، این بود که منافع آمریکا دیگر از سوی نیروهای سیاسی که سابقا با اتحاد شوروی همراه بودند (مثلا مانندکنگره ملی آفریقای جنوبی، ساندینیستهای نیکاراگوئه و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف)) مورد تهدید قرار نداشت. در نتیجه، یکرشته «پروسه‌های صلح» از آفریقای جنوبی گرفته تا آمریکای مرکزی، «مناطق امن» کردستان عراق و خود فلسطین به راه افتاد.

در فلسطین، امپریالیستهای آمریکایی می‌خواستند ضرباتی که انتفاضه اول زده بود را برطرف کنند و به پشتوانه پیروزی بر عراق سریعا دست به تعدیلات جدیدی در این منطقه پرآشوب بزنند تا یک ثبات بزرگ برقرار کنند. اما پروسه صلح در فلسطین از بسیاری جهات مهم با پروسه‌های صلح دیگری که امپریالیستها میانجی آن بودند فرق داشت. در این جا به هیچوجه قرار نبود موقعیت برتر اسرائیل مورد تهدید قرار بگیرد یا حتی به آن دستی زده شود. از ده‌ها سال پیش، پادگان صهیونیستی، رکن اصلی ساختار سلطه امپریالیستی آمریکا بوده است. اسرائیل از طریق جنگهای ارتجاعی و مداخلات قلدرمنشانه به منافع آمریکا وفادارانه خدمت کرده است. اسرائیل همانطور که نیکسون در مورد چنین نوکرانی می‌گفت «پلیس ضربتی» اصلی آمریکا در منطقه است.

بعلاوه، این منطقه با منابع وسیع نفت، کماکان کلید شریان حیاتی اقتصاد جهان است و بنابراین از یک جایگاه استراتژیک و اهمیت بی رقیب برخوردار است. آمریکا به هیچوجه قصد ندارد نقش اسرائیل در حفظ مناسبات قدرت موجود در منطقه که با سلطه آمریکا رقم می‌خورد را تضعیف کند. برعکس، امروز که آمریکا بر طبل جنگ علیه دنیا می‌کوبد، بیش از هر زمان دیگر باید از ژاندارمهای منطقه ای خود و بویژه اسرائیل حمایت کند.

بنابراین آن نوع تعویض نگهبان که در آفریقای جنوبی صورت گرفت و علیرغم اینکه هیچ ربطی به رهائی توده‌ها نداشت اما واقعا به معنی تجدید ساختار مناسبات قدرت حاکم بود، به هیچوجه برای فلسطین طراحی نشده است. (۳) برعکس، یک نکته کلیدی که در پروسه صلح اسلو در نظر گرفته شد این بود که برای تحقق هدف اسرائیل یعنی مهار مبارزات مردم فلسطین، یک دستگاه سرکوبگر فلسطینی بوجود آید.

اسلو: از تئوری تا واقعیت

داستانی که بر سر توافقات صلح اسلو به خورد جهانیان دادند این بود که اسرائیل و فلسطین بر سر زمین به ازای صلح، با هم معامله کردند. به عبارت دیگر، اسرائیل از بخشی از سرزمینهای فلسطینی که اشغال کرده بود خارج شود؛ و در مقابل فلسطینیان مشروعیت اسرائیل را قبول کنند و از حمله به آن دست بکشند. اینکار به اسرائیل اجازه می‌دهد که مناسباتش با دولتهای عرب را عادی کند.

اولا، مهم است بدانیم که توافقات اسلو و سایر معاهدات پس از آن به هیچوجه مرزهای اولیه اسرائیل را که قبل از جنگ ۱۹۶۷ (جنگ اسراییل علیه رژیمهای عرب) برقرار شده بود مورد سئوال قرار نداد. به عبارت دیگر، آنچه اسرائیل روی میز مذاکره گذاشته، ۲۲ درصد از سرزمین تاریخی فلسطین است که در نتیجه جنگهای سال ۱۹۶۷ اشغال شده است و عمدتا کرانه غربی و نوار غزه را شامل می‌شود. بنابراین حتی اگر بر سر میز مذاکره، اسرائیل حداکثر امتیاز را هم بدهد کماکان ۷۸ درصد سرزمین تاریخی فلسطین تحت اشغال باقی می‌ماند. منظور فلسطینی است که طی جنگ جهانی دوم، تحت حاکمیت بریتانیا قرار داشت و «فلسطین تحت قیمومیت» نامیده می شد.

از طرف دیگر، معنایش اینست که حداکثر چیزی که تحت پروسه اسلو می تواند نصیب فلسطینیان شود اینست که حدود ۳ میلیون فلسطینی ساکن کرانه غربی و غزه در مکانی که کمتر از یک چهارم سرزمین تاریخی فلسطین است، تحت حکومتی که از نظر رسمی فلسطینی است زندگی کنند. در حالی که، اسرائیلی‌ها با جمعیت یهودی که قبل از سال ۱۹۴۸ یک سوم اهالی را شامل می شدند و در پایان قرن نوزدهم یعنی قبل از اینکه امواج بزرگ مهاجران تحت حمایت امپریالیستها به این سرزمین سرازیر شود فقط یک پنجم اهالی را تشکیل می‌دادند، بیش از سه چهارم کشور را تحت اشغال داشته باشند. بعلاوهقیمومیت» نامیده می شد.

از طرف دیگر، معنایش اینست که حداکثر چیزی که تحت پروسه اسلو می تواند نصیب فلسطینیان شود اینست که حدود ۳ میلیون فلسطینی ساکن کرانه غربی و غزه در مکانی که کمتر از یک چهارم

سرزمین تاریخی فلسطین است، تحت حکومتی که از نظر رسمی فلسطینی است زندگی کنند. در حالی که، اسرائیلی‌ها با جمعیت یهودی که قبل از سال ۱۹۴۸ یک سوم اهالی را شامل می شدند و در پایان قرن نوزدهم یعنی قبل از اینکه امواج بزرگ مهاجران تحت حمایت امپریالیستها به این سرزمین سرازیر شود فقط یک پنجم اهالی را تشکیل می دادند، بیش از سه چهارم کشور را تحت اشغال داشته باشند. بعلاوه، این ارقام، حدود ۳ میلیون پناهنده فلسطینی که در اسرائیل یا در سرزمینهای اشغالی زندگی نمی کنند را در بر نمی گیرد.

با وجود این، اسرائیلی‌ها در تمامی مذاکرات حتی از پس دادن قطعاتی از خاک تاریخی فلسطین که مناطق اشغالی نامیده می شود، سر باز زدند. دلایل این امتناع نشان می دهد که دقیقا هدف از پروسه صلح اسلو چه بوده است.

بخشهایی از سرزمین‌های اشغالی که اسرائیل در حفظ آنها اصرار می ورزد شامل یک رشته «شهرک‌های غیرقانونی» دژ مانند است که طی چند دهه گذشته به شکل منطقه استحفاظی و با هدف تقویت سلطه نظامی اسرائیل در کل سرزمین‌های اشغالی برپا شده است. (همه، البته غیر از رسانه‌های امپریالیستی، این شهرک‌ها را عموما «غیر قانونی» می خوانند زیرا ایجاد آنها نقض قطعنامه‌های سازمان ملل و معاهدات ژنو بوده است. بر مبنای این قطعنامه‌ها و معاهدات، ایجاد شهرک در سرزمینهایی که توسط ارتش اشغال شده، ممنوع است. استفاده از عبارت «غیر قانونی» در این مقاله به معنی این نیست که برای شهرک‌های مشابه که از گذشته موجودند حقانیت قائل شویم یا آنها را قانونی بدانیم.) توافق اسلو، سرزمین‌های اشغالی را رسما به سه دسته تقسیم می‌کند: ناحیه الف (۱۷٫۲ درصد سرزمینهای اشغالی) که قرار است تحت حاکمیت و کنترل امنیتی آتوریته فلسطینی باشد. ناحیه ب (۲۳٫۸ درصد سرزمینهای اشغالی) که تحت حاکمیت آتوریته فلسطینی خواهد بود اما کنترل امنیتی به صورت مشترک انجام می گیرد؛ یعنی در عمل امور امنیتی را اسرائیل تعیین می کند. ناحیه ج (۵۹ درصد سرزمینهای اشغالی) که اسرائیل آشکارا در آنجا حاکمیت دارد و مسائل امنیتی را کنترل می کند. (۴) نگاهی به نقشه این نواحی نشان می دهد که اسرائیل آنها را طوری طراحی کرده که ناحیه الف توسط ناحیه ب محصور باشد، و نقاط کلیدی ناحیه ب توسط ناحیه ج محصور شود. به عبارت دیگر، اسرائیل نواحی تحت کنترل فلسطینی‌ها را با سیستمی از دژهای مستحکم در نقاط کلیدی کنترل، به محاصره در آورده است.

این شهرکها در واقع دژهای گسترده‌ای هستند که توسط سیم خاردار، نرده‌های متصل به جریان برق و سایر تجهیزات حفاظتی محصور شده‌اند و بوسیله داوطلبانی که تغذه ایدئولوژیک بسیار بالایی به آرمان صهیونیسم دارند محافظت می شوند. ساکنان شهرکها از امتیازات مادی معینی برخوردارند تا انگیزه ایستادن در خط اول جبهه را داشته باشند. برای مثال، خانه‌های آنان به علت یارانه دولتی بسیار ارزان است؛ این خیلی شبیه به مهاجران اولیه به غرب آمریکا است که به انگیزه گرفتن زمین مجانی به سوی مناطق مرزی می رفتند. به همه شهرک نشین‌ها اسلحه می دهند و اینان اغلب نقش اوباشان قاتلی را بازی می کنند که به شیوه نازیست‌ها در خیابان به اجرای «عدالت» می پردازند. بعلاوه، شهرک‌ها به هنگام عملیات گشت زنی و تدارک حملات، به عنوان مراکز لجستیکی و پایگاه‌های امن ارتش اسرائیل عمل می کنند. شهرک‌ها پایگاه جلادان عضو گروه ویژه کشتار، و محل استقرار آتشبارهای ثابت هم هستند. برای مثال، به محل اقامت عرفات از جانب یکی از همین شهرکهای غیرقانونی تیراندازی می شد. (۵)

این پادگان‌ها توسط آنچه «جاده‌های کمربندی» نام گرفته به هم وصل می شوند. زیرا این جاده‌ها به جای اینکه شهرکهای مختلف اسرائیلی را مستقیما به اسرائیل متصل کنند، مناطق محل سکونت اکثریت عظیم اهالی یعنی فلسطینیان را دور می زنند. هدف اصلی از کشیدن این جاده‌ها، ایجاد امکان برای حرکت سریع قوای ارتش است. این شیوه نیز شبیه همان سیستم قلعه سازی در ناحیه غرب آمریکا است که ارتش برای تحت انقیاد نگهداشتن بومیان آمریکا مورد استفاده قرار داد؛ البته در منطقه ای که به لحاظ جغرافیایی بسیار فشرده‌تر است. امروز هر فلسطینی ساکن در سرزمینهای اشغالی، حدود ۱۰ کیلومتر با یکی از نواحی تحت کنترل اسرائیلی‌ها فاصله دارد. مردم فلسطین در کرانه غربی در هفت جزیره مجزا تقسیم شده اند و حتی نمی توانند آزادانه در سرزمین‌های اشغالی رفت و آمد کنند. آنان مجبورند از یک سری پستهای کنترل جاده توسط اسرائیلی‌ها بگذرند و هر بار به شکل تحقیرآمیزی بازرسی شوند و مدتها معطل شوند. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، در زندان هم حتی اگر زندانیان فضای بزرگی در اختیار داشته باشند، باز همان اتاق کوچک نگهبانان برای کنترل کامل محیط، کلیدی است.

شهرک‌های غیر قانونی علاوه بر اینکه به مثابه پایگاه‌های امنیتی عمل می کنند، بخشی از سیاست کلی اسرائیل مبنی بر «تحمیل واقعیت در عمل» هستند. یعنی با ایجاد این شهرک‌ها، حضور اسرائیلی‌ها در بخشهای هر چه بیشتری از خاک فلسطین به یک امر «بازگشت ناپذیر» تبدیل می شود. امروز ۴۰ درصد نوار غزه در اشغال شهرک نشین‌هایی است که کمتر از یک درصد جمعیت ساکن غزه را تشکیل می دهند. طی سالهایی که از امضای توافقات اسلو می گذرد، جمعیت شهرکهای غیر قانونی تحت حکومتهای مختلف (اعم از حزب کارگر یا حزب لیکود) مداوما رشد کرده است. در واقع، سرعت ایجاد شهرکها از زمان توافق اسلو بیشتر شده است. در حال حاضر تعداد اهالی شهرکها در کرانه غربی و غزه به ۲۰۰ هزار نفر بالغ می شود. در شهرکهای غیر قانونی اطراف اورشلیم نیز بیش از ۲۱۰ هزار نفر زندگی می کنند. این شهرک‌ها علیرغم قطعنامه‌های بیشمار سازمان ملل و محکومیت جهانی (به استثنای امپریالیستهای آمریکایی) بر پا شده است.

اسرائیلی‌ها همین سیاست را در قبال اورشلیم بکار بسته‌اند. علیرغم اینکه سازمان ملل، اورشلیم را با توجه به موقعیت آن به عنوان مرکز تاریخی سه دین اصلی دنیا یک «شهر آزاد» اعلام کرده، اسرائیل قوانین خود را بر این شهر اعمال کرده، زمینهای فلسطینیان در داخل و حومه شهر را به خود الحاق کرده، خانه‌های جدید ساخته و حدود ۲۰۰ هزار شهرک نشین غیر قانونی را به اینجا آورده تا حضور یهودیان را در شهر قویتر کند و هر چه بیشتر کنترل اوضاع را بدست گیرد.

بنابراین اسرائیلی‌ها در پروسه صلح، موقعیت نظامی خود در برابر سرزمینهای اشغالی را از طریق سیستم شهرک سازی غیرقانونی و ضربه زدن و تضعیف انسجام درونی نواحی فلسطینی تقویت کرده‌اند. اما یک هدف دیگر پروسه اسلو این بود که مکانیسم جدیدی برای زیر نظر داشتن فلسطینیان بوجود بیاورد؛ یا آنطور که همیشه نمایندگان اسرائیل در مذاکرات و رسانه‌های امپریالیستی می گویند «امنیت اسرائیل را تامین کنند.» این مکانیسم، خود آتوریته فلسطینی بود.

فلسطین با ۳۵ هزار پلیس برای یک جمعیت ۳ میلیونی، یکی از پلیسی‌ترین دولتهای دنیاست. این رقم، چهار برابر نسبت پلیس به جمعیت در خود اسرائیل است. (۶) البته این نیروها فقط سلاح سبک در اختیار دارند. با وجود این، زمانی که اسرائیل یک کشتی حامل اسلحه را توقیف کرد که میزان سلاح‌های آن نسبت به آنچه "هر روز آمریکا تحویل اسرائیل می دهد؟ بسیار ناچیز بود، به شدت خشمگین شد. هدف از ایجاد تعداد فراوان و بی تناسب نیروهای امنیتی با سلاح‌های سبک اینست که آتوریته فلسطینی بتواند اهالی خود را کنترل کند و همزمان جلوی حملات علیه اسرائیل را بگیرد. طی

سالهایی که از اسلو می‌گذرد، عرفات و آتوریته فلسطینی کوشیدند همین کار را بکنند. تفنگها و زندانهای آتوریته فلسطینی علیه مردم فلسطین بود. این همان دوره‌ای است که امپریالیستهای آمریکایی و صهیونیستها گمان می‌کردند پروسه صلح «خوب جلو می‌رود.»

جوانب عمده توافقات اسلو، طراحی و مشروعیت بخشیدن به یکرشته توافقات بود که فلسطین را در موضع انقیاد و وابستگی زنجیر کند. نقش مرکزی هر شکل از حکومت فلسطینی که اسرائیل به آن امکان موجودیت بدهد اینست که مردم فلسطین را مهار و کنترل کند.

اقتصاد فلسطین: تبعیت نظامی

آنچه توافقات اسلو وعده اش را داده استقلال فزاینده اقتصاد فلسطین نیست بلکه وابستگی فزاینده به اسرائیل است.

هر کشور سرمایه‌داری «بطور طبیعی» این نوع مناسبات وابستگی با ملل ستمدیده درون مرزهایش را ایجاد و تقویت و تحمیل می‌کند. اما در شرایط اسرائیل و فلسطین تفاوت اینست که استثمار اقتصادی، در راس اولویت‌های اسرائیل در فلسطین قرار ندارد.

همانطور که هنگام بحث از شهرکهای غیرقانونی اشاره کردیم، اسرائیل نواحی فلسطینی را به جزایر جدا از هم تبدیل کرده است. اسرائیل از سلطه نظامی خود برای جلوگیری از تکوین یک اقتصاد فلسطینی هماهنگ و منسجم و بهم پیوسته استفاده کرده، به جای آن به تقویت وضعیت جزیره‌ای و چند پاره اقتصاد پرداخته است. این پروسه تا آنجا پیش رفته که به گفته یک اقتصاددان «از سال ۱۹۹۸، تقریبا کل ارتباط متقابل مادی، رفت و آمد اهالی و تجارت میان کرانه غربی و غزه قطع شد.» (۷)

این امر اقتصاد فلسطین را به میزان زیادی به روابط اقتصادی با اسرائیل وابسته کرده است. اکثر صادرات فلسطین (۸۸ درصد) راهی اسرائیل می‌شود. این در حالی است که سرزمینهای اشغالی بعد از آمریکا، مقصد دوم صادرات اسرائیل است. بعلاوه اسرائیل منبع بخش اعظم سرمایه گذاریها در فلسطین است. (۸) یکی از ثمرات گندیده پروسه صلح، شکل‌گیری نوعی از کارگاه‌ها شبیه به کارگاه‌های حاشیه مرز آمریکا ـ مکزیک است. قطعات نیمه کاره یک محصول اسرائیلی به مقاطعه‌کاران فلسطینی «فروخته می‌شود» که این کارگاه ها را ایجاد کرده اند و با استفاده از نیروی کار ارزان فلسطینی‌ها این قطعات را سر هم می‌کنند. سپس محصول تکمیل شده در مقابل مقداری سود «دوباره» به اسرائیلی‌ها «فروخته می‌شود.» این کار باعث پیدایش یک طبقه قلیل العده از کاسبکاران مرفه فلسطینی شده که کاملا به تجارت با اسرائیل و فوق استثمار کار ارزان فلسطینیان بویژه زنان در مشقت خانه‌ها وابسته اند. متوسط دستمزد روزانه در این کارگاه‌ها حدود ۳ دلار است که یک دهم دستمزد کارگران تولیدی اسرائیلی است.

باید به خاطر داشته باشیم که در درجه اول، وابستگی فلسطین به اسرائیل بخشا نتیجه ربودن تقریبا کل خاک فلسطین توسط اسرائیل است. اسرائیل با اینکار نه فقط ابزار اصلی معیشت فلسطینیان را ربود بلکه یک ملت پناهنده بوجود آورد. حتی امروز بعد از گذشت بیش از ۵۰ سال، کماکان ۶۰ درصد فلسطینیان پناهنده هستند. (۹) اسرائیل از اشغال کرانه غربی و غزه برای محروم کردن هر چه بیشتر مردم از منابع اقتصادی‌شان استفاده کرد، نیمی از باغات زیتون فلسطینیان نابود کرد و فقط طی انتفاضه دوم، صدها هزار درخت را از ریشه کند.

اسرائیل علاوه بر کنترل حمل و نقل، منابع آب کل منطقه را کنترل می‌کند و بخش عمده آب را برای شهرک‌نشینان غیرقانونی خود ذخیره می‌کند. فلسطینیان ساکن نوار غزه از کمبود آب لوله‌کشی و تسهیلات بهداشتی در رنجند؛ این در حالی است که شهرک‌نشینان مرفه در همسایگی آنان در استخرشان شنا می‌کنند و به گلهایشان آب می‌دهند. ۸۰ درصد منابع آب سرزمینهای اشغالی به شهروندان یهودی اختصاص می‌یابد و فقط ۲۰ درصد به فلسطینیان می رسد؛ اگرچه تعداد فلسطینیان چندین برابر یهودیان است. (۱۰) سیاستمداران و رسانه‌های آمریکا علاقمندند درباره این «معجزه» اسرائیل که «بیابان را به گلستان تبدیل کرده» داد سخن دهند، اما باغهای مرکبات فلسطین خیلی قبل از اینکه اسرائیل موجودیت داشته باشد، شهره همگان بود. راز بارآوری کشاورزی چندان به کاردانی اسرائیلی‌ها ربط ندارد، بلکه به دزدیدن منابع فلسطینی‌ها و ادغام آن با میلیاردها دلار کمک امپریالیستها مربوط است.

هر وقت اسرائیل بخواهد به فلسطینیان ضربه بزند، از کنترل شریرانه حمل و نقل و آب و ارتباطات استفاده می‌کند تا مناطق اشغالی، منجمله اقتصاد آن را به سادگی به تعطیل بکشاند. اقتصاد فلسطین بر اثر این تحریم‌ها بیشتر از آنچه کمک بین المللی دریافت می‌کند را از دست می‌دهد. (۱۱) برای مثال تخمین زده می شود که بین سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ اسرائیل نزدیک به یکسال، کرانه غربی و غزه را بروی تمامی فعالیتهای اقتصادی و رفت و آمدها بست. این امر باعث لطمات شدید اقتصادی و تقریبا قطع کامل سرمایه‌گذاری خارجی شد. (۱۲)

از زمان اسلو، اقتصاد اسرائیل پیشرفت کرد و تولید ناخالص داخلی آن در فاصله ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ حدود ۵۰ درصد افزایش یافت. (رقم سرانه آن در حال حاضر تقریبا ۱۷ هزار دلار در سال است.) این در حالی است که تولید ناخالص داخلی فلسطینیان در فاصله ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ بین ۲۰ تا ۳۰ در صد سقوط کرد. در حال حاضر رقم سرانه آن کمتر از ۱۰ درصد رقم سرانه در اسرائیل است که تقریبا ۱۳۵۰ دلار در سال می‌شود. (۱۳) در سرزمینهای اشغالی بیکاری شدیدا افزایش یافته و امروز در نوار غزه به ۴۰ درصد رسیده است. امروز ۸۰ درصد فلسطینیان در نوار غزه زیر خط رسمی فقر زندگی می‌کنند و ۵۸ درصد درآمد خود را فقط صرف خوراک می‌کنند. (۱۴) اسرائیل از طریق وارد کردن ۳۰۰ هزار کارگر خارجی از رومانی و تایلند و کشورهای دیگر و توسعه سیستم مشقت خانه‌ها، از میزان وابستگی خود به کارگران مهاجر فلسطینی کاسته است. (۱۵)

شبکه وابستگی، آتوریته فلسطینی که قرار است نماینده مردم فلسطین باشند را هم در بر گرفته است. کمکهای آمریکا و اروپا، پیدایدایش قشر کمپرادورهای فلسطینی و تغذیه اقتصاد فلسطین توسط رژیم آمریکایی اسرائیل به اوضاعی انجامیده که آتوریته فلسطینی بیش از پیش ساز خود را با ساز نیروهای خارجی کوک می‌کند. تحت فشار آمریکا و اسرائیل، یک سوم بودجه آتوریته فلسطینی برای امور امنیتی هزینه می شود که این بیشتر از رقمی است که به مجموعه بهداشت، آموزش و خدمات اجتماعی اختصاص یافته است. به گفته یکی از تحلیل‌گران رسمی فلسطینی، آتوریته فلسطینی «بیشتر پاسخگوی واشینگتن و اسرائیل و بانک جهانی است تا شهروندان خود.» (۱۶)

قبلا طوری از پروسه صلح تعریف و تمجید می‌کردند که گویا قرار است در خاورمیانه یک سنگاپور جدید بوجود آید. اما همانطور که یکی از تحلیلگران گفت به جایش «یک سووتو در حاشیه مدیترانه» ساختند. (۱۷) در همین دوره اسرائیل ثروتمندتر شده است. طرفداران اسرائیل و پروسه صلح ساخته و پرداخته امپریالیستها از سالها پیش استادانه کوشیده اند وجود یک آدم فوق‌العاده چاق و یک آدم لاغر و گرفتار سوء تغذیه را کنار هم در یک کشور طوری تصویر کنند که گویا هیچ رابطه‌ای بین باد کردن این و گرسنگی آن موجود نیست.

حق بازگشت

اسرائیل حتی از قبول بحث بر سر حق بازگشت پناهندگان فلسطینی به هنگام مذاکرات سر باز زد. اسرائیلی ها می گویند که «اصلا فکرش را هم نکنید.» و دلیل خوبی برای این حرف وجود دارد. موضوع پناهندگان درست به مرکز جنایتی ربط پیدا می کند که سرمنشاء دولت امپریالیستی - صهیونیستی است. (۱۸)

سازمان ملل نام سه میلیون و ۷۰۰ هزار پناهنده را ثبت کرده است؛ یعنی اکثریت فلسطینیان پناهنده هستند. بین ۳ تا ۴ میلیون فلسطینی کماکان خارج از سرزمین تاریخی فلسطین زندگی می کنند. بیش از یک میلیون نفر از اینان هنوز در اردوگاه های پناهندگی بسر می برند؛ منجمله اغلب ۴۰۰ هزار فلسطینی ساکن لبنان و کمی بیش از این عده در سوریه و نیز در نوار غزه. (۱۹) اکثریت این پناهندگان در فقر شدید بسر می برند و موقعیت کسانی که در خارج از کشورشان بسر می برد همیشه نامطمئن است. نمونه این مسئله را در اخراج ۳۰۰ هزار کارگر مهاجر فلسطینی از کویت در فردای خاتمه جنگ خلیج دیدیم. موجودیت این پناهندگان یادآور همیشگی این واقعیت است که ارتش اشغالگر اسرائیل ساکنان اصلی این سرزمین یعنی فلسطینیان را اخراج کرد و این کشور را به مستعمره خویش بدل ساخت. (۴۰)

در هیچ جای پروسه صلح اسلو حتی اشاره ای به حق بازگشت این پناهندگان نشده است. سخنگویان سرشناس اسرائیلی مرتبا بحث کرده اند که حق بازگشت پناهندگان فلسطینی که یک خواسته پذیرفته شده در سطح بین المللی است را نمی توان اعمال کرد، زیرا این به معنی خاتمه موجودیت اسرائیل کنونی است. (۲۱) بدون شک همین بحث صهیونیستها اذعان آشکار این واقعیت است که شالوده اسرائیل را با غصب سرزمین مردمی دیگر و اخراج آنان ریخته شد.

همینکه امپریالیستها و صهیونیستها حتی از توجه به مسئله پناهندگان امتناع می ورزند، نشانه کافیست که نمیخواهند هیچ صلحی در خاورمیانه برقرار شود نتایج توافقات اسلو همانند متن اصلی آن، یکجانبه است. طی تقریبا ۹ سالی که از اسلو می گذرد، فلسطینیان به چشم دیده اند که فقیرتر شده اند، توسط شمار فزاینده ای از شهرکهای غیر قانونی اسرائیلی محاصره و حبس شده اند. این در حالی است که اسرائیلی ها با رهبران منتخب فلسطینی طوری رفتار می کنند که زندانبان با نماینده زندانیان می کند. از زمان اسلو، رژیم آمریکایی اسرائیل مرتبا از قدرت دولتی خود برای «از این دست دادن و از آن دست پس گرفتن» استفاده کرده است. مثلا، به هنگام مذاکرات صحبت از خروج از درصد معینی از شهرکها می شود اما همان موقع، تعداد بیشتری شهرک غیرقانونی ایجاد می شود تا حتی اگر توافقی صورت گرفت باز هم تعداد واقعی مهاجران اشغالگر در سرزمین های اشغالی افزایش یابد. (۲۲) توافقی که در حیاط کاخ سفید صورت گرفت، توافق بین دو قدرت برابر در یک پروسه داد و ستد نبود؛ بلکه ایجاد چارچوبی برای تسلیم رهبری یک ملت کوچک به اشغالگر قویتر بود.

امپریالیسم آمریکا: حقه باز هفت خط نقش «میانجی صادق» را بازی می کند

آمریکا مدتهاست که خود را یک «میانجی صادق» که ورای نزاع در فلسطین ایستاده، تصویر می کند. اما امپریالیستهای آمریکایی در هر گام از موجودیت اسرائیل، این دولت را مورد پشتیبانی کامل خود قرار داده اند. (۲۳)

دو شاخص گویا از دامنه حمایت آمریکا از اسرائیل وجود دارد. یکم، سوابق رای گیری بر سر قطعنامه های بیشمار مجمع عمومی سازمان ملل در مورد فلسطین که نتیجه نهایی آن غالبا ۱۰۰ موافق و ۲ مخالف بوده است. این دو رای مخالف بارها و بارها توسط آمریکا و اسرائیل داده شده است. (یک علت اینکه سازمان ملل تحت اداره شورای امنیت قرار دارد که آمریکا در آن از حق وتو برخوردار است، همین است.) از سال ۱۹۸۳، آمریکا بیست بار قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل در محکومیت عملکرد عمومی اسرائیل در فلسطین و همینطور سه قطعنامه خاص در مورد سرزمینهای اشغالی را وتو کرده است. بعلاوه آمریکا دو بار فراخوان شورای امنیت برای بکاربست مفاهدات ژنو در سرزمینهای اشغالی را وتو کرده و اخیرا راه حضور ناظران بین المللی در سرزمینهای اشغالی را سد کرده است. (۲۴) دوم و مهمتر اینکه، آمریکا به اسرائیل بیش از هر کشور دیگری کمک نظامی و مالی می دهد و چند دهه است که چنین می کند. از سال ۱۹۶۷، آمریکا بیش از ۹۲ میلیارد دلار به اسرائیل کمک کرده است. در سال ۲۰۰۰ میزان کمک مالی آمریکا به اسرائیل بیش از ۵ میلیارد دلار بود یعنی بیش از ۱۰۰۰ دلار به هر یهودی اسرائیلی. (۲۵) شروع کمکهای آمریکا به دوره ریاست جمهوری نیکسون برمی گردد. هدف از این کمکها تضمین برتری نظامی اسرائیل در تمامامی زمینه های جنگی بویژه در نیروی هوایی بود. بعلاوه بخشی از این کمکها با هدف بالا بردن توان اسرائیل در تولید تسلیحات سبکتری که مورد نیازش بود داده شد. (۲۶)

گرایش برخی ناظران بویژه در اروپا این بوده که درگیری در فلسطین را با رویارویی اسرائیل تحت الحمایه آمریکا با آتوریته فلسطینی مورد پشتیبانی اروپا توضیح دهند. آنان به کمکهای اساسی اتحادیه اروپا و شمار قابل توجه سازمانهای غیر حکومتی اروپایی که در سرزمینهای اشغالی فعال هستند اشاره می کنند و به نحوه همپاران تسهیلاتی که از طریق کمکهای اروپا در اختیار فلسطینیان قرار گرفته است توسط ارتش اسرائیل. این همپارانها گاهی اوقات بنظر عامدانه می آید. اگرچه جنبه ای از واقعیت در این بحث وجود دارد اما آمریکا بیش از آنچه معمولا تشخیص داده می شود به آتوریته فلسطینی کمک مالی کرده است: ۳ میلیارد دلار در فاصله ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ (۲۷) این در واقع فلسطین را در رده بالای جریاناتی که از کمک خارجی آمریکا بهره مند می شوند قرار می دهد. این کمک اساسی یک هدف دوگانه را دنبال می کند. یکم، تضمین اینکه آتوریته فلسطینی بتواند نقشی که توافقات اسلو می طلبد و درجه اول مهار و کنترل مردم فلسطین را ایفاء کند. دوم، یک قشر از سرمایه داران کمپرادور و طبقه میانی منجمله شمار زیادی از کارکنان سازمانهای غیر حکومتی بوجود بیاورد. این اقشار که به غرب متصلند و نگاهشان به آن سمت است، باید نقش ضربه گیر را در مقابل شورش پایینی ها بازی کنند. در عین حال که کمکهای آمریکا به اسرائیل بسیار بیش از کمکی است که به فلسطین می کند و بخش بزرگی از آن برای نیروی نظامی هزینه می شود که فلسطینیان اکیدا از آن محرومند، اما سیاست اعطای کمکهای اساسی به هر دو طرف، بازتاب عزم آمریکاست که هیچ قدرت امپریالیستی دیگر نتواند در تحولات این منطقه حیاتی بطور جدی تاثیر بگذارد.

بنیادگرایان اسلامی فلسطین و دولت سکولار دمکراتیک

در دهه ۶۰ میلادی جنبش آزادیبخش فلسطین هدف مبارزه را نابودی دولت صهیونیستی اسرائیل و جایگزینی آن با یک دولت دمکراتیک سکولار اعلام کرد که تحت آن، به همه ساکنان فلسطین علیرغم هر دینی که داشته باشند برخوردی برابر می شود. این برنامه و فرمولبندی در تضاد آشکار با سمت گیری تئوکراتیک (مذهبی) اسرائیل قرار داشت ؛ زیرا اسراییل یک «دولت یهودی» است که شهروندان فلسطینی را از امور مهم محروم می کند و علنا به آنان تبعیض روا

می‌دارد. هدف ایجاد یک دولت دمکراتیک غیرمذهبی (سکولار) در سراسر فلسطین از حمایت چین مائوئیستی و بخش بزرگی از جهانیان برخوردار شد و به صورت مظهر دید عمیق و اهداف دوراندیشانه نیروهای جنبش آزادیبخش فلسطین درآمد. آنها حاضر نشدند به سطح دشمن امپریالیستی ـ صهیونیستی خود سقوط کنند و از همان منطق و انگیزه‌های تنگ‌نظرانه حریف پیروی کنند.

بخشی از نتایج ورود به پروسه امپریالیستی صلح اسلو این بود که یاسر عرفات، رهبری مقاومت فلسطین را به منحل کردن این دستاورد تاریخی کشاند. در واقع در همان سال ۱۹۷۴، عرفات اعلام کرده بود که یک «دولت کوچک» را در فقط بخش کوچکی از سرزمین تاریخی فلسطین قبول می‌کند. اما در آن مقطع تاریخی، جواب مثبت دادن به تسلیم وی از جانب آمریکا و اسرائیل ناممکن بود. (۲۹)

غیر از خواست دیرینه عرفات به کنار آمدن با امپریالیستها، شماری عوامل باعث به راه افتادن پروسه اسلو شدند. یکم، سقوط سوسیال امپریالیستهای شوروی و کارزار کمونیسم و انقلاب بطور کلی راه انداختند به تضعیف نیروهای غیرمذهبی رادیکال جنبش آزادیبخش فلسطین انجامید. (۳۰) اینکه اغلب نیروهای چپ فلسطین به جای بکار بستن تئوری مائوئیستی اتکاء به خود، سوسیال امپریالیستهای شوروی را دوست مبارزه فلسطینیان قلمداد می کردند و به خود اجازه داده بودنبودند به خرده ریزهای «برادر بزرگ» یعنی شوروی و متحدانش در منطقه نظیر حافظ اسد، و کمکهای مالی رژیمهای آشکارا مرتجع عرب متکی شوند، به کارزار امپریالیستها کمک کرد.

این تحولات، به موازات ظهور آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده جهان، سرکوب عراق طی جنگ خلیج، و یک سلسله «توافقات صلح» با میانجی‌گری امپریالیستها (مثلا در آفریقای جنوبی) از یکطرف، و توانایی پایدار اسرائیل در تضمین صلح با رژیمهای عمده عرب در منطقه از طرف دیگر، به همراه نیاز همیشگی دولت صهیونیستی به ثبات، مجموعه عواملی بود که صحنه را برای پروسه صلح اسلو فراهم کرد.

همین قوای محرکه و مشخصا تضعیف نیروهای چپ فلسطینی، خاک مساعد را برای موفقیت نیروهای اسلامی مهیا کرد. بعلاوه رشد این نیروها از عکس‌العمل عمومی نسبت به مداخله امپریالیسم در منطقه که باعث تشدید ستم بر شمار گسترده‌ای از توده‌های عرب شده بود، نیز تاثیر می‌گرفت. تقویت نیروهای اسلامی عکس العملی علیه جنایات دولت اسرائیل هم بود.

اما سر بلند کردن نیروهای اسلامی یک تحول خودبخودی صرف نبود. بلکه آگاهانه و فریبکارانه مورد حمایت امپریالیستها و صهیونیسیستها قرار گرفت. در دهه ۸۰ میلادی، ارتش اسرائیل وحشیانه به لبنان تجاوز کرد تا نیروهایی که حول «ساف» متشکل بودند را اخراج کند. این اقدام به نیروهای بنیادگرای اسلامی اجازه داد که خلاء سیاسی بوجود آمده را پر کنند. ارتش اسرائیل آگاهانه از این تحول خرسند بود و نیروهای اسلامی را در مقایسه با نیروهای غیرمذهبی رادیکالی که سالها به شدت علیه‌شان جنگیده بود، «تبهکار کوچکتر» به حساب می‌آورد. (۳۱) در همان زمان، امپریالیستهای آمریکایی کمک عظیمی در اختیار نیروهای اسلامی افغانستان گذاشتند. اینکار یک تاثیر همه جا گیر داشت و نیروهای اسلامی را در کل منطقه تقویت کرد. طنز قضیه اینجاست که تقویت نیروهای اسلامی توسط امپریالیسم که صرفا قرار بود شرایط به توافق رسیدن با نیروهای غیرمذهبی حول پرچم عرفات را مهیا کند صحنه را برای ظهور اسلامی‌ها را بعنوان مخالفان قویتر رژیم آمریکایی اسرائیل فراهم کرد.

بدین ترتیب نیروهای اسلامی از رفع توهم توده‌ها نسبت به نیروهای غیرمذهبی طرفدار غرب سود جستند و بخشی از مردم را که خواهان نبرد با اسرائیل بودند به سوی خود جلب کردند.

اما در نهایت، و هر چقدر هم که حماس و جهاد اسلامی رزمنده جلوه کنند، برنامه آنها به شکست دولت آمریکایی اسرائیل و رهایی مردم فلسطین منجر نمی‌شود. حماس اعلام می‌کند که خواهان برپایی یک دولت اسلامی در فلسطین و نابودی اسرائیل است. حماس، اسرائیل را به عنوان «نفوذ یهودیها» در سرزمین عربی محکوم می‌کند. هسته مرکزی برنامه حماس، منجمله استراتژی نبرد و مناسباتش با عرفات و آتوریته فلسطینی نشان می‌دهد که اهدافش نهایتا از کنار آمدن با امپریالیسم تخت یک پوشش مذهبی فراتر نمی‌رود. تعجب ندارد: هیچ نیروی سیاسی اسلامی، خواه جمهوری اسلامی خمینی خواه طالبان در افغانستان، هیچگاه موفق به گسست همه‌جانبه از امپریالیسم نشده است. دقیقتر بگوییم، حتی تلاشی در این راه نکرده اند.

برنامه حماس منافع نیروهای فئودالی را به پیش می‌برد و بازتاب می‌دهد. این برنامه بر تداوم ستم بر زنان استوار است. (۳۲) در این برنامه، رفرم ارضی یا انقلاب ارضی هیچ جایی ندارد. بعلاوه حماس و سایر بنیادگرایان اسلامی ماهیت نبرد را به جنگ بین ادیان تنزل می‌دهند و بدین ترتیب منافع رهائی ملی و رهائی اجتماعی توده‌های فلسطینی را در ابهام و تیرگی غرق می‌کنند. بگذریم از اینکه معلوم نیست چگونه تبدیل مبارزه به جنگ میان مسلمانان و یهودیان می‌تواند صدها هزار فلسطینی مسیحی را بسیج کند.

بنابراین حتی اگر حماس بنوعی خلاف ماهیت فئودالیش رفتار می‌کرد و واقعا برای شکست دادن رژیم آمریکایی اسرائیل می جنگید باز هم هرگز نمی‌توانست کل نیروهای مردم فلسطین را بسیج کند. حال آنکه برای پیشبرد یک نبرد عظیم برای پیروزی بر نیروهای نظامی برتر دشمن کل این نیروها واجبند. تاکتیکهای حماس، منجمله آماج قرار دادن غیر نظامیان یهودی، بازتاب هدف واقعی این جریان است که صرفا می‌خواهد ادامه اشغال کرانه غربی و غزه را برای اسرائیل پر هزینه کند. (۳۳)

سیاست عرفات و آتوریته فلسطینی در قبال نیروهای اسلامی این بوده که تا حد ممکن از آنان استفاده کنند و در عین حال، تحت نظر قرارشان دهند. آنها وقتی که منافعشان ایجاب می‌کند بر برخی حملات علیه اسرائیل چشم می‌بندند، و وقتی که به سود اهدافشان باشد فعالین اسلامی را زندانی می‌کنند. نیروهای عرفات و نیروهای اسلامی بر سر اینکه موقعیت بهتری برای مذاکره و رسیدن به یک توافق با دشمن امپریالیستی ـ صهیونیستی داشته باشند با هم رقابت می‌کنند. تلاشهاشهای آنها برای سرنگونی دولت اسرائیل و کسب رهائی کامل نیست. این سیاستی است که سالها توسط حزب الله در لبنان دنبال شده است. بعد از اینکه سرانجام با پشتیبانی سوریه، آنها اسرائیل را مجبور به خروج از خاک لبنان کردند، بقایای ادعاهای رادیکال خود را تماما کنار گذاشتند و به بخشی از ساختار ارتجاعی حاکم در لبنان تبدیل شدند.

قبل از اینکه بحث از حماس و بنیادگرایان اسلامی را خاتمه دهیم، بگذارید یک نکته در مورد حملات رسانه‌های غرب به تاکتیکهای بمب‌گذاری انتحاری که عمدتا توسط نیروهای اسلامی انجام می‌شود بگوییم. امپریالیستها که خود مسئول جدا کردن میلیونها فلسطینی از سرزمینشان و بر باد دادن زندگیشان هستند، و نوکران اسرائیلی آنها به لبنان تجاوز کرده، در بمباران بیروت بیش از ده هزار نفر را کشته‌اند، به اسرائیل در ایجاد زرادخانه هسته‌ای در منطقه‌ای که بیش از هر نقطه دیگر دنیا شاهد جنگهای پیاپی بوده کمک کرده‌اند، خودشان در جنگ خلیج قریب به ۲۰۰ هزار عراقی را کشتار کردند و سپس به تماشای مرگ صدها هزار کودک عراقی در نتیجه تحریم و محاصره آن کشور نشستند، همین تازگی هزاران افغانستانی که اغلب افراد عادی بودند را به قتل رساندند، و همین امروز چشم بر خوشک‌باران نواحی پر

جمعیت فلسطین توسط اسرائیلی‌ها بسته‌اند و تلفات حتمی افراد غیر نظامی را با عبارت «عوارض جانبی» بی اهمیت جلوه می دهند، آری اینان به هیچوجه حق ندارند «تروریسم» یک نیروی بسیار ضعیف از نظر نظامی که در برابر اشغال وحشیانه سرزمینش مقاومت می کند را محکوم کنند.

آنها از «تلفات غیر نظامیان» در هر دو طرف می نالند، اما تلاش دارند فلسطینیان را به خاطر «آماج قرار دادن» افراد غیر نظامی اسرائیلی، بدتر تصویر کنند. انگار تلفات غیر نظامی فلسطینیان، عامدانه انجام نشده است. این یک دروغ وقیحانه است. آیا واقعا انتظار دارند مردم باور کنند که وقتی جت‌های اسرائیلی درست وسط شهر پر جمعیت غزه بمب ۵۰۰ کیلویی می اندازند، تلفات غیر نظامیان نتیجه یک «اتفاق» است!؟ آیا مایلند توضیح دهند که چرا تعداد تلفات فلسطینیان چهار برابر اسرائیلی ها است؟ و چرا نسبت مجروحان فلسطینی از این هم بیشتر است؟ (۳۴) سربازان اسرائیلی بارها شهادت داده‌اند که به آنان اجازه شلیک به کودکان داده‌اند. علیرغم محکومیت جهانی، فرماندهان عالیرتبه اسرائیل حتی کوشیده‌اند شلیک به کارکنان هلال احمر، رانندگان آمبولانس، پزشکان و پرستارانی که قصد نجات مجروحین را داشتند را توجیه کنند. (۳۵)

یکی از زشت‌ترین بحثهای صهیونیستها اینست که فلسطینیان، «خودشان را با دست خود نابود می کنند.» برنارد هانری له‌وی (فیلسوف فرانسوی) در بحث از تعداد فزاینده کودکانی که به دست ارتش اسرائیل کشته می شوند می گوید: «بهتر است اول بپرسیم چه کسی این کودکان را به خط اول جبهه می فرستد و این جزء کدام استراتژی تیره و تار شهیدسازی است؟» او با این بحث عملا سعی می کند انگشت اتهام را از روی نیروهای مسلح اسرائیل که در خیابانها بر کودکان سنگ پران آتش می گشایند، دور کند. (۳۶)

این یک «دایره بسته خشونت» یا دشمنی همسایگان بر سر مسائل جزئی که مدتها فراموش شده بود نیست. این جنگی میان اشغالگر و اشغال شده، میان غاصب و غصب شده است. یکطرف، یک دولت ثروتمند و قوی سرمایه داری ایستاده است که ۲۰۰ هزار سرباز زیر خدمت و ۴۰۰ هزار ذخیره دارد و به جت جنگی، موشک، تانک و حتی بمب هسته‌ای مسلح است. و البته از بزرگترین کمک نظامی خارجی در دنیای امروز هم بهره مند است. این دولت می کوشد یک ملت ستمدیده کوچک را به گفته شارون «به زور به تسلیم وادارد.» ملت ستمدیده ای که اجازه تشکیل ارتش ندارد و فقط یک نیروی پلیس ۳۵ هزار نفری، مسلح به تفنگهایی که کمی از دوره جنگ جهانی دوم پیشرفته‌ترند را صاحب است. این واقعیت که جامعه «رسمی» بین المللی تقریبا هیچگاه تهدیدات وقیحانه شارون را محکوم نکرده است، دو دوزه بازی سیستماتیکی که در مورد فلسطین اعمال می شود را برملا می کند. فقط تصور کنید اگر عرفات صحبت از «به زور وادار کردن اسرائیلی ها به تسلیم» کرده بود یا علنا اظهار کرده بود که «شارون را باید کشت»، چه اتفاقی می افتاد!

بدون نابودی اسرائیل، هرگز رهائی بدست نمی آید

بزرگترین مانع در راه مبارزه پیگیرانه کسانی که خواهان رهائی و عدالت و کسب پیروزی کامل مردم فلسطینند حول این سئوال متمرکز شده که آیا کسب شکلی از پیروزی بدون شکست دادن اسرائیل ممکن است یا نه؟ و این یک نکته اساسی در سیاستهای مربوط به خاورمیانه است: تا وقتی که اسرائیل نابود نشود، فلسطینیان هرگز به حق خود نمی رسند. این صرفا شکل دیگر بیان این واقعیت است که تا وقتی امپریالیسم سرنگون نشده فلسطینیان نمی توانند به رهائی واقعی دست یابند، زیرا اسرائیل پیش از هر چیز «موطن یهودیان» نیست بلکه پادگان کلیدی امپریالیسم در خاورمیانه است. (۳۷) نکته محوری استراتژی هر نیرویی که در مبارزه فلسطین درگیر است، نحوه برخوردش به امپریالیسم است.

از ۵۰ سال پیش تا به حال، مردم فلسطین مبارزه کرده‌اند، علیه اسرائیل تحت این یا آن پرچم جنگیده‌اند، متحمل شکستها شده‌اند، دوباره سر پا ایستاده‌اند و به نبرد ادامه داده‌اند. اما تا به حال این مبارزه تحت رهبری ترکیبهای گوناگونی از قشر ممتاز فلسطین، نمایندگان بورژوازی ملی و حتی نیروهای فئودالی قرار داشته است. همانطور که مائو تحلیل کرد، در عصر امپریالیسم و انقلاب جهانی پرولتری، این طبقات هرگز نمی توانند انقلاب بورژوا دمکراتیک را به پیروزی برسانند. آنها بسیار ضعیف و مردد ند و به امپریالیسم بند دارند. بنابراین نمی توانند نبرد برای گسست کامل از امپریالیسم و برقراری استقلال ملی واقعی را به انجام رسانند. این تحلیل مائو که مربوط به ۷۰ سال پیش می شود، امروز که بندهای شبکه امپریالیستپریالیستی محکمتر و در هم تنیده تر شده، بیشتر صدق می کند.

برای دست و پنجه نرم کردن با برتری همه جانبه رژیم آمریکایی اسرائیل نمی توان یک پاسخ ساده جلو گذاشت، اما چند نکته را باید خاطر نشان کرد. یکم، فراتر رفتن از سطح یک اظهاریه صرف در مورد امکان غلبه بر امپریالیستهای آمریکایی و دولت اشغالگر صهیونیستی آنها و پیروزی فلسطین، مستلزم ایجاد یک نیروی پیشاهنگ مسلح به علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در فلسطین است که بتواند این علم را به یک نیروی مادی در میدان نبرد تبدیل کند و استراتژی و تاکتیکهایی که بتواند به پیروزی بینجامد تدوین کند. خلاصه اینکه، تئوری باید از طریق پراتیک پیشرفت کند.

دوم، انقلاب فلسطین بخشی از انقلاب جهانی است و پیشرفتها و عقبگردهایش به پیشرفتها و عقبگردهای انقلاب جهانی گره خورده است. بنابراین ترسیم چگونگی پیشبرد نبرد علیه دولت آمریکایی اسرائیل مستلزم اینست که انقلاب فلسطین را در چارچوب نبرد کلی علیه سیستم امپریالیستی تحت رهبری آمریکا قرار دهیم و استراتژی و تاکتیکها با در نظر گرفتن این نبرد کلی و برای پیشروی هر چه بیشتر مبارزه در هر مقطع معین از مسیری که به پیروزی نهایی می انجامد، تدوین شود. این نظریه که امپریالیستهای آمریکایی و دولت صهیونیستی را می توان به سرعت و مستقل از تحولات منطقه‌ای و جهانی برانداخت، سریعا به روحیه باختگی خواهد انجامید؛ زیرا به ناگزیر اثبات خواهد شد که مبارزه، طولانی‌تر از اینهاست. اما خطر بسیار بزرگتر اینست که دستگاه آمریکایی اسرائیل را آنقدر قدرتمند به حساب آوریم که فکر کنیم در شرایط کنونی مردم فلسطین نمی توانند کار چندانی برای رسیدن به پیروزی انجام دهند و تنها چاره فشار گذاشتن بر یک نیروی خیراندیش بزرگ (که معمولا آمریکا است) برای تحت فشار قرار دادن اسرائیل و گرفتن امتیازاتی برای فلسطینیان، و البته دست نخورده گذاشتن سلطه اسرائیل، است.

برای انقلاب در فلسطین که یک کشور تحت سلطه است نیروهای انقلابی باید استراتژی جنگ درازمدت خلق را در پیش بگیرند. این راه پایه ای انقلاب در کشورهای تحت سلطه است اما فلسطین برخی جنبه‌های ویژه خود را هم دارد؛ منجمله بخش بزرگی از کشور توسط یک دولت بسیار رشد یافته و میلیتاریزه مهاجر، اشغال شده است. این دولت از حمایت تمام و کمال امپریالیسم آمریکا برخوردار است. اهالی این کشور مهاجرانی هستند که شمارشان تقریبا مساوی تعداد فلسطینیان خلع ید شده است. این کشور، مساحت کوچکی دارد. (۳۸) بنابراین انقلابیون فلسطینی وظیفه دارند راه بکاربست استراتژی جنگ خلق در این شرایط دشوار را پیدا کنند. پیشبرد چنین جنگی به معنای

منطبق کردن استراتژی و تاکتیکهای مبارزه با خواسته‌های میز مذاکره نیست. درست برعکس، باید نبرد را بر مبنای استراتژی درازمدت غلبه بر دولت آمریکایی اسرائیل جلو برد، و دستاوردهایی که می‌توان در هر مقطع معین از مبارزه به چنگ آورد را به حداکثر رساند.

همین امروز، قوای محرکه نبرد ضرورتِ ارتقاء مبارزه به سطحی کیفیتا بالاتر را فریاد می‌کند. اخیرا، عظمی بشاره (عضو فلسطینی «که نه‌ست» یا پارلمان اسرائیل) که موافق جنگ با اسرائیل نیست، تحلیل زیر را ارائه کرد: «حکومت اسرائیل می‌کوشد فضای مقاومت را تنگ کند. یعنی مردم را بر سر دوراهی قبول آنچه اسرائیل دیکته می‌کند و یا دست زدن به یک جنگ تمام عیار قرار دهد.» فردریش انگلس، همکار کارل مارکس خاطر نشان کرد که هر پیشرفت نیروهای انقلابی در نبرد، تشدید نبرد از جانب مرتجعین را ایجاب می‌کند و بالعکس. این مارپیچی است که به پیروزی یک طرف بر طرف دیگر منتهی می‌شود. تلاش برای پیدا کردن یک راه سوم برای اجتناب از این دیالکتیک، نهایتا به معنی واگذار کردن پیروزی به مرتجعین است. زیرا تشدید نبرد از جانب آنان بی پاسخ می‌ماند. (۳۹)

هیچکس نمی‌تواند از همین حالا بگوید که کدام مجموعه تحولات در مسیر مبارزه و در اوضاع عینی منطقه و جهان به شرایطی خواهد انجامید که واقعا غلبه بر دولت آمریکایی اسرائیل را ممکن سازد. چنان دورنمایی به احتمال زیاد خیزشهای مهمی را در منطقه شامل می شود، و شاید ترکیبی از جنگ و خیزش انقلابی در یک یا چند کشور عربی همسایه را در بر بگیرد. برای مثال توجه به این نکته مهم است که اگر در دوره به بن‌بست رسیدن و شکست اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل، یک نیروی پیشاهنگ با نفوذ توده‌ای و توان نظامی واقعی در فلسطین موجود بود، چه دستاوردهایی می توانست کسب کند. اسرائیل هرگز به هنگام مواجهه با مقاومت مصممانه فلسطینیان درون مرزهای خود (نظیر آنچه امروز می‌بینیم)، گرفتار یک درگیری منطقه‌ای نبوده است.

به هر حال، یک چیز مسلم است و نتایج دردناک پروسه صلح هم بارها آن را نشان داده که تلاش برای کنار آمدن با رژیم آمریکایی اسراسرائیل به رهایی نمی‌انجامد. برای آزاد کردن فلسطین هیچ راهی جز شکست دادن اسرائیل در صحنه نبرد وجود ندارد. این مستلزم تشکیل یک نیروی پیشاهنگ است که بتواند از هر فرصتی برای زنده نگهداشتن هیمه مبارزه مسلحانه و پیشروی در راه ساختن حزب و ارتش انقلابی تحت رهبری آن به خداکثر استفاده کند؛ تا اینکه در سطح منطقه و دنیا تناسب قوای مساعدتری شکل بگیرد و این نیروی پیشاهنگ با استفاده از ان بتواند جنگ انقلابی را بسوی پیروزی نهایی رهبری کند. مسلم است که راه رهائی با دشواریهای استثنایی همراه است؛ اما به هیچوجه نباید به فرصتهایی که برای پیشبرد چنین جنگ انقلابی تمام عیار پدید می‌آید کم بهاء داد؛ باید این فرصتها را بدرستی محک زد و این واقعیت را دریافت که نقطه ضعف اوضاع کنونی قبل از هر چیز فقدان یک پیشاهنگ مانونیست در آن خطه است.

در پرتو این بحث، بررسی دیدگاه رایج رهبری مبارزه فلسطین، در برخورد به چند موضوع کلیدی اهمیت بسیار دارد. یک مسئله حیاتی که برای انجام پیشرویهای مهم باید حل شود، رابطه با مبارزه در کشورهای عرب دیگر نظیر لبنان و خاصه اردن است که بخش بزرگی از اهالی آن، فلسطینی هستند. اگر این مسئله با موفقیت پاسخ می‌گرفت، مبارزه فلسطین از یک منبع قدرت عظیم برخوردار می‌شد. اما اغلب، و بخشا به علت دیدگاه ناسیونالیستی، رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین رژیمهای موجود عرب را به عنوان دوستان خیرخواه این مبارزه تصویر می‌کردو به انها امید می بست. حال آنکه اینان، دشمنان مرتجع سرسخت و نوکران حقیر امپریالیسم بوده‌اند. نتیجه این برخورد، گرفتار شدن مردم فلسطین به دام فریب و خیانت بوده است.

تکرار می‌کنیم، تعیین جوانب خاص مناسبات ممکن و ضروری با مبارزه در کشورهای عرب همسایه مستلزم ایجاد یک تشکل پیشاهنگ در فلسطین است. اما دو نکته روشن است: اولا، هسته مرکزی مبارزه باید متکی به خود توده‌های فلسطینی باشد. این مساله نباید مبارزین را مایوس کند زیرا قانون ضروری هر انقلاب است. ببینید که طی زمان، هسته مرکزی مبارزه علیه اسرائیل چگونه تغییر پیدا کرد. ابتدا نیروهای عمده‌ای که در جبهه‌ها علیه ارتش اسرائیل می جنگیدند ارتشهای رژیمهای عرب بودند. آنها ظاهرا بزرگ و قوی بودند اما دچار شکست قطعی شدند. سپس فلسطینیان خارج از کشور به هسته مرکزی نیروهای درگیر با رژیم آمریکایی اسرائیل تبدیل شدند. اینک با دو انتفاضه‌ای که بر پا شد، قلب مبارزه بار دیگر به درون فلسطین بازگشته است و این برای اسرائیل خطرناک است. برای نخستین بار فلسطینیان ساکن درون «خط سبز» (مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷)، یعنننی در خود اسرائیل، به حمایت غلنی و جدی از مبارزه برخاسته‌اند. و با هر چرخش در این مبارزه، یعنی با نزدیکتر شدن هسته مرکزی نبرد علیه اسرائیل به خود سرزمین و ریشه دواندن هر چه بیشتر در بین توده‌های فلسطینی، آسیب‌پذیری رژیم آمریکایی اسرائیل بیشتر آشکار شده است.

اگر مبارزه با یک خط صحیح رهبری شود که به روشنی دوست و دشمن را مشخص کند، پرچم منافع توده‌های ستمدیده را برافرازد، منافع تنگ‌نظرانه کسانی که در راه سازش و خیانت گام برمی‌دارند را افشاء کند، بدون تزلزل علیه امپریالیستها مبارزه کند و بر این پایه، منافع مشترک تمامی توده‌های ستمدیده را جلو بگذارد، آنوقت مسلما امید و علاقه ستمدیدگان سراسر دنیا و خاصه جهان عرب را به شکل بیسابقه‌ای برمی‌انگیزد. توده‌های فلسطین باید به خود اتکاء کنند، اما در نبرد علیه دولت امپریالیستی - صهیونیستی تنها نخواهند بود. (۴۰)

درست همانطور که گرایشی قوی وجود دارد که به کشورهای عربی با عینک ناسیونالیسم نگاه کند و ماهیت طبقاتی رژیمهای عرب را نادیده بگیرد، گرایشات قدرتمندی موجود است که اسرائیل را در یک چارچوب ناسیونالیستی تصویر می‌کند و به آن عمدتا به مثابه یک «دولت یهودی» می‌نگرد، نه یک پادگان امپریالیسم. این به نادیده گرفتن برخی خصوصیات ویژه اسرائیل می‌انجامد که توجه دقیق به آنها برای تدوین یک استراتژی انقلابی برای رهایی فلسطین ضروری است. این خصوصیات ویژه عبارتند از : کاراکتر نامتجانس اهالی اسراییل، اتکاء فوق‌العاده آن به حمایتهای آمریکا و نتیجتا انفرادش در منطقه، مورد تنفر عمومی بودن، اتکاء بسیار زیادش به برتری زرادخانه مبتنی بر تکنولوژی پیشرفته، و نتیجتا شیوه‌ای که مجبور است برای جنگ اتخاذ کند (۴۱) یک ویژگی دیگر اسرائیل که برخاسته از ماهیت ارتجاعی و پشتوانه امپریالیستی اوست، تفرغن افراطی است.

به کاراکتر جامعه اسرائیل بپردازیم. اسرائیل مانند کشورهای سرمایه‌داری ستمگر «معمولی» نیست؛ کشورهای سرمایه داری معمولی اغلب به لحاظ تاریخی در گذر نسل‌ها تکامل یافته‌اند و در هسته مرکزی خود ارای طبقه وسیع پرولترند که چیزی برای از دست دادن ندارد و تحت ستم و استثمار بورژوازی قرار دارد. از ایجاد اسرائیل بدست امپریالیستها و از طریق غصب سرزمین مردمی دیگر، فقط دو نسل می‌گذرد. حتی همین امروز هم نیمی از ساکنان غیر فلسطینی اسرائیل متولد آنجا نیستند. در دهه ۹۰ میلادی، یک میلیون روس به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند و تعداد مهاجران در دو دهه اخیر به چند صد هزار نفر بالغ می‌شود. (۴۲) همانگونه که قبلا گفتیم، نیمی از کسانی که در دهه ۹۰ وارد اسرائیل شده‌اند پدر یا مادرشان یهودی نیست. بعضی از مهاجران اصلا عبری بلد نیستند. پس چرا به آن کشور مهاجرت می‌کنند؟ درآمد سرانه متوسط اسرائیل در سطح اروپای غربی است و

تقریبا معادل ۲۰۰۰۰ دلار است. درآمد متوسط در روسیه نزدیک به ۱۰۰۰ دلار است. اگر چه این کل ماجرا نیست، ولی به حد کافی روشن است که آنچه این افراد را به اسرائیل می‌کشاند حرفهای موسی درباره «سرزمین موعود» نیست، بلکه جذبه ملموس‌تر پولی است که آمریکا پشتوانه‌اش را فراهم کرده است. (۴۳)

آنچه در اسرائیل تشکیل شده یک ملت تاریخا شکل گرفته با یک ساختار کامل طبقاتی نیست؛ بلکه یک دولت پادگان مانند، متشکل از اشغالگران مزدوری است که به خاطر خدمت در جبهه جنگ برای کنترل جهان عرب و تضمین جریان بی‌وقفه نفت که غرب بدان وابسته است، دست خوش گرفته‌اند. اسرائیل صفوف دولت اشغالگر پادگان مانند خود را با اعطای «حق بازگشت» به هرکس که حتی بند نازکی با یهودیت دارد، پر می‌کند. اما فلسطینیان که خانواده‌هایشان نسل ها در فلسطین زندگی می‌کردند، مجبورند از پشت نرده‌های متصل به جریان برق به تماشای خارجیانی بنشینند که در دهکده‌های قدیمی آنان، زندگی جدیدی را شروع می‌کنند. (۴۴)

همه اینها بدین معناست که خصوصیت جامعه اسرائیل به دو تقسیم می شود: از یکطرف به شدت میلیتاریزه و مسلح است و شمار زیادی اشغالگر را در برمی‌گیرد که کاملا به نقش جنایتکارانه خود آگاهند؛ این امر از اسرائیل یک دشمن قوی می سازد. از طرف دیگر، یک جامعه نامتجانس است که از فرهنگها و ملیتهای متعدد تشکیل شده است. (برای مثال، در اسرائیل ۲۰ نشریه خبری منظم به زبان روسی وجود دارد. بعلاوه نشریات رومانیایی و اوکراینی و... هم هستند.) شمار زیادی از اینها در این جامعه واقعا ریشه ندارند و نتیجتا فاقد حس واقعی وحدت ملی‌اند. چگونگی عکس‌العمل اینان به ضربات درازمدت و قدرتمند یک جنگ خلق واقعی را از حالا نمی توان پیش‌بینی کرد.

امتناع علنی شمار فزاینده‌ای از سربازان ذخیره اسرائیل از خدمت در سرزمینهای اشغالی و تقبیح این ماموریت از جانب آنان نشانه نوعی شکاف است که در دژ اسرائیل می‌تواند پدید آید. بیش از ۳۰۰ سرباز ذخیره اسرائیل طوماری را امضاء کرده اند و در آن اعلام کرده‌اند که از نبرد «آنسوی خط سبز (مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷) با هدف اعمال حاکمیت، اخراج، تخریب، جلوگیری از عبور و مرور، قتل، گرسنگی دادن و تحقیر یک خلق» امتناع می‌کنند.

جبهه نبرد کنونی

رژیم آمریکایی اسرائیل با وضعیت به شدت پیچیده‌ای روبروست. همه می‌دانند که عطش فلسطینیان به کسب رهائی ملی رفع نشده است. اگر صهیونیستها به تشدید سرکوب و اشغال مجدد سرزمینهای اشغالی بی‌وقفه ادامه دهند، در واقع با افزایش فقر و بمباران و اسارت و قتل، فقط باعث تشدید خشم و از جان گذشتگی فلسطینیان خواهند شد.... بعلاوه در این پروسه، آماج بیشتری برای مبارزان فلسطینی بوجود می‌آورند. ژنرالهای اسرائیلی به طرز قابل درکی مضطربند؛ برنامه‌های سرکوبگرانه با سراسیمگی در دستور کار قرار گرفته است: سیستمهای عظیم دیوارهای سیمانی، نرده‌های متصل به جریان برق، خندق و برج و بارو؛ که هدف از همه اینها، جداسازی و «گتو»نشین کردن (محصور کردن فلسطینیان در محلات ویژه و قابل کنترل) است. یک افسر اسرائیلی به همکارانش گفته که شما باید تاکتیکهای نازی‌ها در جنگ جهانی دوم را مطالعه کنید. به گفته او: «اگر وظیفه یک افسر اسرائیلی تسخیر یک اردوگاه پناهندگان یا محله مرکزی (کازبای) شهر نابلس است... آنوقت باید قبل از هر کاری به تجزیه و تحلیل و گردآوری دروس نبردهای گذشته بپردازد. اگرچه ممکنست بنظر تکان‌دهنده آید، او حتی باید عملیات ارتش آلمان در گتوی ورشو را تجزیه و تحلیل کند.» (۴۵) آیا شاخصی از این گویاتر سراغ دارید که نگاه اسرائیلی‌ها به فلسطینیان به عنوان «افراد درجه دوم» یا «مادون انسانی» که باید از ابتدائی‌ترین حقوق محروم باشند، را آشکار کند؟ (درست مثل برخورد اربابان آمریکائی‌شان به زندانیان گوانتانامو در کوبا). آیا بر پایه همین دیدگاه نبود که بر بازوی فلسطینیانی که ماه مارس در اردوگاه‌های پناهندگان اسیر شدند، شماره کوبیدند؟ و همه اینها چه آینده‌ای را تصویر می‌کند؟

مسلما حکام اسرائیل همانند اربابان آمریکایی خود که بعد از حملات ۱۱ سپتامبر چارچوب مباحثات سیاسی رسمی خود را «به راست چرخاندند»، تغییراتی در چارچوب مباحث مربوط به حل «مسئله فلسطین» بوجود آوردند. در محافل سیاست‌گذار اسرائیل منجمله در کابینه‌اش، صحبت در مورد «انتقال» بالا گرفته است؛ که منظور از آن اخراج فلسطینیان از کرانه غربی است. و این بحث شاید شامل یک میلیون فلسطینی که شهروند اسرائیل هستند هم بشود. این هیچ چیز نیز مگر یک «پاکسازی قومی» آشکار. ظاهرا در هیچ کشور دنیا چنین بحثی قابل قبول نیست. این راه حل در بین سران اسرائیل از جاذبه زیادی برخوردار است. در درجه اول، بدین خاطر که آنان قبلا در سال ۱۹۴۸ با پاکسازی قومی توانستند دولت اسرائیل را تاسیس کنند. یعنی همان دوره‌ای که با «جهاد یهودیان»، دو سوم اهالی فلسطینی را اخراج کردند. اما هیچکس پدران و بنیانگذاران اسرائیل را به خاطر این جنایت که بسیار گسترده‌تر از برنامه پاکسازی قومی میلوسوویچ رهبر صربهای یوگسلاوی بود مجازات نکرد. برخلاف میلوسوویچ نه فقط آنان بعنوان جنایتکار جنگی محاکمه نشدند، بلکه جایزه هم گرفتند. به همین خاطر، امروز برخی اسرائیلی‌ها فراخوان «کار را تمام کنیم» می‌دهند که معنایش اخراج تمامی؟ فلسطینیان از زادگاهشان است.

همزمان امپریالیستها یک پیشنهاد صلح دیگر را هم سر زبانها انداخته‌اند. منظور طرحی است که از سوی دوست بزرگ دمکراسی آمریکا و نوکر چکمه‌لیس امپریالیستها یعنی پرنس عبدالله رئیس شیوخ سعودی جلو گذاشته شده است. این طرح نیز فلسطینیان را وجه المصالحه قرار می‌دهد و فقط بسود اسرائیل و دولتهای مرتجع عرب تمام می‌شود.

از مبارزه عادلانه مردم فلسطین حمایت کنید!

امروز مبارزات فلسطین بیش از هر زمان دیگر به انقلاب جهانی گره خورده است. مناسبات امپریالیستی در منطقه به شدت حساس و ضربه پذیر شده است. هر حرکت جدی از سوی یک نیروی مهم می تواند به نتایج غیرمنتظره و غیر قابل پیش‌بینی منجر شود که سراسر دنیا را تحت تاثیر قرار دهد. برای مثال نگاه کنید به «ضربه» ناگهانی که آمریکا با آن مواجه شد و به میزان زیادی نتیجه بازیهای قدرت خودش در منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک بود. خاورمیانه که حدود ۶۰ درصد تسلیحات فروخته شده در دنیا را به خود اختصاص می‌دهد به «میدان مین» جهان تبدیل شده است. هر گام اشتباه آمریکا در این منطقه می تواند برایش مرگبار باشد.

انتفاضه دوم علیرغم برتری نظامی انکار ناپذیر اسرائیل به پیش می رود و از ترک صحنه نبرد امتناع می‌کند. خشم و نفرت سراسر سرزمینهای اشغالی و اردوگاه‌های پناهندگان در لبنان و سایر نقاط را در بر گرفته است. مبارزه فلسطین با فرصتها و مخاطراتی بزرگتر از قبل روبروست. یکی از رزمندگان فلسطینی در پاسخ به این سئوال یک خبرنگار غربی که: «از تجاوز جدید ارتش اسرائیل به غزه هراس داری یا نه؟» چنین گفت: «چرا بترسم؟ ما چیزی برای از دست دادن نداریم.» (۴۶)

مردم فلسطین مسلما چیزی برای از دست دادن ندارند. آنها هیچ نفعی از پروسه صلح نمی برند. حرفهای شیرین امپریالیستها که فقط پوششی بر بن بستها و دامها است، هیچ نفعی به فلسطینیان نمی‌رساند. ضرباتی که مبارزه فلسطین به امپریالیستها زده، آنها را تضعیف کرده، مبارزه ستمدیدگان دنیا را، خاصه در دنیای عرب که منبع عظیم نفرت از امپریالیسم آمریکا است، تقویت کرده است. هرچند این فداکاریها هنوز راه پیروزی را هموار نکرده، اما دستاوردهای مبارزه فلسطین، بویژه جلوگیری از توافقات تسلیم‌طلبانه اسلو، شرایط بهتری برای پیشرفت مبارزات انقلابی و رهائیبخش سراسر دنیا، بویژه در خود فلسطین، فراهم بوجود آورده است. منطق مبارزه فلسطین، منطق مبارزه همه خلقهای ستمدیده است. همانگونه که مانوتسه دون جمعبندی کرد: «فتنه گری، شکست، باز هم فتنه گری، باز هم شکست... و سرانجام نابودی؛ چنین است منطق امپریالیستها و همه مرتجعین جهان نسبت به امر خلق؛ آنها هرگز خلاف این منطق عمل نخواهند کرد.... مبارزه، شکست، باز هم مبارزه، باز هم شکست، باز هم مبارزه.... و سرانجام پیروزی؛ چنین است منطق خلق؛ و خلق هرگز خلاف این منطق عمل نخواهد کرد.»

نسل جوانی که در فلسطین به خیابانها آمده با مصافهای دشواری روبروست؛ اسرائیل آنان را تهدید به تخریب و کشتاری بیسابقه می‌کند. اما این نسل می‌تواند از درسهایی که به بهای خون و فداکاری اسلافش و دیگر نسل‌های ستمدیدگان دنیا بدست آمده بیاموزد. این نسل‌ها جنگیده اند و در چند فرصت گرانبها، دشمن منفور را واقعا شکست داده‌اند. نسل جون فلسطین، توهمات نسبت به پروسه صلح را به دور افکنده است. امروز زمان آن است که از خرد سنتی نیروهای قدیمی روی گردانند و سلاح مانوئیسم یعنی دیدگاه استثمار شوندگان امپراتوری جهانی امپریالیستی را بدست گیرند. این دیدگاه پرولتاریای انقلابی است که چیزی برای از دست دادن ندارد. نسل نوین فلسطین باید به نمایندگان پرولتاریای انقلابی، خاصه به احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که نبردهای بیشماری را در سراسر دنیا علیه امپریالیسم پیش برده‌اند، بپیوندند. نبرد مردم فلسطین با سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و استراتژی نظامی آن یعنی جنگ خلق مطمئنا قویتر شده، بیش از پیش جزئی از انقلاب جهانی شده، روز مرگ امپریالیسم، صهیونیسم و تمامی سگان زنجیری آنان را نزدیکتر خواهد کرد.

توضیحات

۱) دیوان عالی کشور اسرائیل استفاده از «فشار معتدل جسمی» یعنی شکنجه بر زندانیان را مورد تایید قرار داد. نیمی از نوجوانان فلسطینی ساکن سرزمینهای اشغالی، مزه زندان را چشیده‌اند. منبع: اسرائیل ـ فلسطین، نوشته آلن گرش (انتشارات فایار، پاریس، ۲۰۰۱

۱) یکی از مقامات آمریکایی که افکار عمومی کشورهای عربی و تاثیرات آن بر میدان مانور آمریکا در خاورمیانه را تحت نظر دارد از این شکوه کرد که «هر چه وضع میان اسرائیل و فلسطینیان بدتر شود، راه چاره‌های ما برای عراق محدودتر می شود.» (مجله تایم، ۲۵ مارس ۲۰۰۲)

۳) برای بحث بیشتر در مورد چارچوب و قوای محرکه تجدید ساختار مناسبات قدرت در آفریقای جنوبی به پشتیبانی امپریالیستها، رجوع کنید به مقاله «تعویض نگهبان در آفریقای جنوبی». جهانی برای فتح شماره ۲۰، سال ۱۹۹۵)

۴) «پایان پروسه صلح» نوشته ادوارد سعید (گرانتا، لندن، سال ۲۰۰۰)

۵) اسرائیل برای توجیه جنایات پلید خود علیه غیرنظامیان فلسطینی نعره می‌کشد که مخالفان فلسطینی اش مرز تمایز بین افراد نظامی و غیر نظامی را مخدوش کرده‌اند. اما خود اسرائیل اینکار را مقیاسی عظیمتر از طریق میلیتاریزه کردن کل جامعه اسرائیل و تبدیل صدها هزار مهاجر شهرک‌نشین غیرقانونی به نیروی پشتیبان ارتش انجام می دهد.

۶) مروان بشاره، «فلسطین ـ اسرائیل: صلح یا آپارتاید» (انتشارات زی، لندن، ۲۰۰۱) و ادوارد سعید، «انتفاضه جدید» ویرایش رووان کاری (انتشارات ورسو، لندن، ۲۰۰۱)

۷) سارا روی، «اقتصاد فلسطین بعد از اسلو: سقوط و از هم گسیختگی» (انتفاضه جدید)

۸) ادوارد سعید، «فلسطین تحت حکومت نظامی»، (انتفاضه جدید) و بشاره، «اسرائیل ـ فلسطین»

۹) سلمان ابوصیتا، «اعمال حق بازگشت» (انتفاضه جدید)

۱۰) ادوارد سعید، «انتفاضه جدید»

۱۱) ادوارد سعید لطمات شش ماهه اول سال ۲۰۰۰ را سه برابر کل کمکها تخمین می زند. (انتفاضه جدید)

۱۲) ادوارد سعید، «انتفاضه جدید»

۱۳) تولید ناخالص داخلی اسرائیل ۱۰۰ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی فلسطینیان ۴ میلیارد دلار است. منبع: آویشای مارگالیت، «خاورمیانه: بازی مار و نردبان» (بررسی کتاب نیویورک، ۱۷ مه ۲۰۰۱)

۱۴) سارا روی، «انتفاضه جدید»

۱۵) بشاره، «فلسطین ـ اسرائیل»

۱۶) همانجا

۱۷) معین ربانی، «اسلو و انتفاضه الاقصی: پیش‌درآمد ناکامی» (انتفاضه جدید)

۱۸) برخی از منتقدان اسرائیلی با استفاده از عبارات تورات، نام این را «گناه نخستین» گذاشته‌اند.

۱۹) بشاره، «فلسطین ـ اسرائیل»

۲۰) مراجعه به مسئله تاسیس دولت اسرائیل از حوصله این مقاله خارج است. برای بحث بیشتر رجوع کنید به جهانی برای فتح، شماره ۱۱، سال ۱۹۸۸ که در یک بخش ویژه به فلسطین و خاورمیانه می‌پردازد. با وجود این، توجه به تحولات اخیر در ارتباط با این موضوع حائز اهمیت است. مورخان اسرائیلی سالیان سال یک دیدگاه تبلیغاتی یکدست از وقایع ۱۹۴۸ ارائه می‌کردند. اخیرا، و بخشا بر اثر تکان‌هایی که انتفاضه اول ایجاد کرد، شکافهایی در ارزیابی های تاریخی خود اسرائیلی‌ها بروز کرد. کسانی که «مورخان جدید» نامیده می شوند در عین حال که از سیاست پایه‌ای اسرائیلی گسست نکرده‌اند، برخی حرفهای متفاوت که مدتها پیش بوسیله فلسطینیان مطرح شده بود را قبول کرده‌اند. برای مثال، آنها به آرشیوهای سابقا غیر قابل دسترسی اسرائیل رجوع کرده‌اند تا اثبات کنند ارتش این کشور برای بیرون راندن فلسطینیان از سرزمینشان و جلوگیری از بازگشت آنان در فردای جنگ، دست به ترور توده‌ای زده است. رجوع کنید به نورمن جی. فینکل اشتاین، «تصویر و واقعیت درگیری فلسطین» (انتشارات ورسو، لندن، ۱۹۹۵)

۲۱) این بحث حتی در صفوف جنبش طرفدار صلح در اسرائیل وجود دارد. برای مثال، آموس اوز که داستان نویس و بنیانگذار جنبش «صلح همین حالا» در اسرائیل است اخیرا اظهار کرد که «ما هرگز نباید با بازگشت پناهندگان به درون اسرائیل موافقت کنیم، زیرا معنی چنین بازگشتی نابودی دولت اسرائیل است.» این در حالی است که در دهه ۹۰ میلادی، یک میلیون روس که نیمی از آنان فقط از یکی از والدینشان یهودی است به اسرائیل پذیرفته شدند. (انتفاضه جدید)

۲۲) حتی یکی از مشاوران کلینتون هم مجبور شد این واقعیت را به

زبان بیاورد. رجوع کنید به حسین آقا و رابرت مالی، «کمپ دیوید: تراژدی ترور» (بررسی کتاب نیویورک، ۲ اوت ۲۰۰۱)

۲۳) برای توضیح بیشتر رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱۱، سال ۱۹۸۸ که به بررسی مناسبات میان صهیونیسم و امپریالیسم می‌پردازد و اینکه اسرائیل چگونه به عنوان پادگان امپریالیسم آمریکا عمل کرده است. این مقاله همچنین به تصمیم‌گیری اتحاد شوروی سوسیالیستی به رهبری استالین مبنی بر به رسمیت شناختن دولت صهیونیستی می‌پردازد و عوامل پشت چنین تصمیمی را بررسی کرده، آن را از یک دیدگاه مائوئیستی مورد نقد قرار می‌دهد.

۲۴) «اخباری از درون» (دسامبر ۲۰۰۱، مرکز اطلاعاتی آلترناتیو، اورشلیم)

۲۵) تبلیغاتچی‌های طرفدار اسرائیل پیگیرانه تصویر داوود در برابر گولیات را جلو گذاشتند به این صورت که «اسرائیل کوچک در برابر دریایی از اعراب» قرار گرفت. در جریان دو انتفاضه به این تصویر ضربه خورد. بعلاوه از آرشیوهای اسرائیل که طی سالهای اخیر گشوده شده‌اند برخی نکات غافلگیر کننده رو شده است. مثلا اینکه تعداد ارتشیان اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸ از مخالفان عرب خود ؟بیشتر؟ بود. رجوع کنید به گرش، «اسرائیل ـ فلسطین»

۲۷) بشاره، «فلسطین ـ اسرائیل»

۲۸) مخارج عمومی در تولید ناخالص داخلی، توسط آتوریته فلسطینی از ۱۲ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت. این بازتاب سقوط اقتصاد فلسطین و نیز افزایش هزینه مربوط به نیروهای پلیس بود که توسط کمکهای خارجی تامین می‌شود. این وضعیت، آتوریته فلسطینی را بیش از پیش به امپریالیستها بویژه آمریکا وابسته می‌کند.

۲۹) شکستهایی که در جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به ارتشهای عرب وارد آمد ظاهرا عرفات و نیروهای الفتح را به این نتیجه رساند که دورنمای شکست دولت آمریکایی ـ صهیونیستی وجود ندارد یا کمرنگ است، و بهترین کاری که می‌شود کرد قبول موجودیت اسرائیل و ایجاد یک دولت کوچک است. سایر نیروهای فلسطینی اکثرا این نتیجه‌گیری را رد کردند و «جبهه امتناع» را تشکیل دادند. برای بحث بیشتر رجوع کنید به شماره ۱۱ جهانی برای فتح، سال ۱۹۸۸.

۳۰) بعد از کودتایی که اواسط دهه ۵۰ میلادی انجام گرفت و انقلاب را سرنگون و سرمایه‌داری را احیاء کرد، بورژوازی نوخاسته شوروی تاکید خاصی بر مصاف با رقبای امپریالیست آمریکایی خود در خاورمیانه گذاشت. سوسیال امپریالیستهای شوروی در پی استفاده از تضادهای رژیمهای عربی با آمریکا و مشخصا با اسرائیل برآمدند تا زمینه‌ای برای نفوذ در منطقه بدست آورند. اما نهایتا، شوروی‌ها بویژه بعد از اینکه مصر مستشاران روسی را اخراج کرد، شکستهایی جدی متحمل شدند. بعد از سال ۱۹۷۸، مصر با امضای قرارداد کمپ دیوید مستقیما در اردوی آمریکا جای گرفت.

۳۱) حماس از درون اخوان‌المسلمین سر برآورد که بنا به گفته آلن گرش «طی دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی برای مبارزه با ساف از سرویس‌های مخفی اسرائیل کمک می‌گرفت.» در روزنامه لوموند (۳ آوریل ۲۰۰۲) مقاله‌ای تحت عنوان «ارتش اسرائیل به آتوریته فلسطینی محکمتر ضربه می‌زند تا به حماس» به دقت نشان می‌دهد که چگونه نیروهای مسلح اسرائیل منظما بمب‌گذاریهای انتحاری حماس را با ضربه زدن به زیرساخت و قوای عرفات پاسخ می‌دهند. به عقیده نویسنده این مقاله یک همدستی واقعی بین حماس و ارتش اسرائیل وجود دارد. به گفته وی، ارتش اسرائیل اگرچه غالبا ضربات مرگباری به جنبش مسلح اسلامی زده است اما هرگز شاخه سیاسی یا نهادهای آن را آماج قرار نداده است. مقاله نتیجه می‌گیرد که کنار گذاشتن عرفات به تقویت حماس می‌انجامد و مقامات حکومت اسرائیل با لحنی موافق از این تغییر صحبت می‌کنند.

۳۲) این شبیه به سیاست بسیاری نیروهای ناسیونالیست دیگر نظیر ارتش جمهوریخواه ایرلند، استقلال طلبان باسک و سایرین است که از تاکتیکهای ترور برای پر هزینه کردن ادامه حضور نیروی اشغالگر استفاده می‌کنند.

۳۴) اشاره به وقایعی که فورا به آغاز عملیات انتحاری انجامید حائز اهمیت است. نیروهای اسرائیلی که از انتفاضه اول و خیزشهای توده‌ای متعاقب آن ضربه سختی خورده بودند تصمیم گرفتند استراتژی خود را تغییر دهند. وقتی که انتفاضه دوم به راه افتاد، اسرائیلی‌ها تعداد زیادی تک تیرانداز را برای شلیک به جوانان سنگ‌پران بکار گرفتند. گروه‌های مختلف مدافع حقوق بشر متوجه رقم بالا و غیر معمول کشته و معلول از بین کودکان فلسطینی شدند. نیروهای اسرائیل با بکارگیری این استراتژی در هفته اول انتفاضه، فقط دو نفر تلفات دادند. در حالیکه در روز اول ۵ فلسطینی، روز دوم ۱۰، و در روزهای بعد به ترتیب ۸ و ۶ و ۷ و ۶ نفر کشته شدند. (به نقل از «بازی مار و نردبان» ـ مارگالیت) ظاهرا فرماندهی اسرائیل فکر می‌کرد که می‌تواند راحت آن دورها بنشیند و فلسطینیان را به سادگی به تسلیم وادارد. اما اوضاع طور دیگری جلو رفت.

۳۵) حتی کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل و نوکر سر به راه آمریکا در این مورد مجبور شد چیزی بگوید. یکی از تک تیراندازان اسرائیلی در مورد شلیک به کودکان چنین گفت: «به ما گفته‌اند که به افراد زیر ۱۲ سال شلیک نکنیم. بالای ۱۲ سال مجازیم.» منبع: لوموند (۲۴ نوامبر ۲۰۰۰)

۳۶) نقل شده در «اسرائیل ـ فلسطین»، گرش

۳۷) روشن باشد که منظور از نابودی اسرائیل، بر خلاف ادعای بسیاری از صهیونیستها یا رجزخوانی ابلهانه برخی مرتجعین عرب نظیر طبقه حاکمه سعودی در گذشته، «ریختن یهودیان به دریا» نیست. یک نقطه مشترک صهیونیستها و شیوخ فئودال این نظریه ارتجاعی است که یهودیان نمی‌توانند با سایر مردم در صلح زندگی کنند و بنابراین باید جدا باشند.

۳۸) علیرغم این، جمعیت فلسطینیان بطرز خطرناکی از نظر اسرائیل، سریعا رشد می‌کند: سن نیمی از فلسطینیان کمتر از ۱۸ سال است. منبع: «فلسطین ـ اسرائیل»، بشاره

۳۹) بشاره آگاهانه در پی چنین «راه سومی» بود که خودش آن را به عنوان تلاشی برای «اجتناب از تسلیم یا جنگ» فرموله می‌کرد. با وجود این، مصونیت پارلمانی او لغو شد و به اتهام حمایت از تروریسم تحت تعقیب قرار گرفت. منبع: «اخبار از درون» (دسامبر ۲۰۰۱)

۴۰) در مورد امکان بکاربست اصول مائوئیستی جنگ خلق در این منطقه و فرصتهای واقعی برای نبرد با دولت آمریکایی اسرائیل، مثلا به شکل بروز شورش علیه یکی از دولتهای موتلف اسرائیل نظیر مصر که اسرائیلی‌ها را مجبور به خروج پایگاه داخلی و پراکنده و آسیب‌پذیر کردن نیروهایشان کند، رجوع کنید به مقاله «تجاوزگران آمریکایی را در دریای جنگ خلق غرق کنید!» (جهانی برای فتح شماره ۱۶ ـ سال ۱۹۹۱)

۴۱) اسرائیل می‌کوشد جنگ را به شیوه تصمیم‌گیری سریع در نبرد و استفاده از تاکتیکهای ضربتی غافلگیرانه، نظیر آنچه در جنگ شش روزه اتفاق افتاد، پیش ببرد. اما آسیب‌پذیری اسرائیل آشکار شده است. این مسئله پیش از هر چیز در جریان یک جنگ طولانی که در پاسخ به تجاوز اسرائیل به لبنان به راه افتاد، بنمایش درآمد. در نتیجه، اسرائیلی‌ها با سرافکندگی مجبور به عقب‌نشینی شدند.

۴۲) بشاره، «فلسطین ـ اسرائیل»

۴۳) رگ و ریشه یهودی مهاجران روسی آنچنان سست است که دستگاه روحانیت اسرائیل معمولا اجازه دفن مردگان آنان بعنوان یک یهودی را

نمی‌دهد. منبع: «اسرائیل ـ فلسطین» (گرش). برای اطلاع بیشتر از موضوع خصلت اسرائیل و مردم یهود رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱۱، سال ۱۹۸۸. روسهای مهاجر از تحصیلات عالی برخوردارند و به اقتصاد اسرائیل رونق زیادی بخشیده‌اند.

۴۴) امپریالیستها منظما از قدرت دولتی برای «دلیل و شاهد تراشیدن در صحنه عمل» استفاده می‌کنند. درست همان کاری که اسرائیلی‌ها در فلسطین دنبال می‌کردند. اگرچه فلسطین یک نمونه منحصر به فرد است، اما تشابهاتی میان شیوه تجزیه ملل دیگر توسط امپریالیستها در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و تجدید تقسیم دنیا وجود دارد. منظور ما مشخصا ویتنام و کره و آلمان است. در هر یک از این کشورها، آمریکا بخش بزرگی از سرزمین را تسخیر کرد و کوشید آن بخش را به عنوان یک وجود مستقل و برخوردار از مشروعیت تاریخی تثبیت کند. محققان صاحب‌نام آمریکا در گوش جهانیان موعظه می‌کردند که ویتنام جنوبی بنوعی موجودیت مستقل از بخش شمالی داشته، بنابراین حقیقتا بخشی از یک ملت واحد نیست. بعد از اینکه نیروی آتش آمریکایی‌ها در صحنه نبرد با شکست روبرو شد، دروغ پشت این تبلیغات بیشرمانه کاملا برملا گشت. درست همانطور که مقاومت مسلحانه فلسطینیان، دروغهای صهیونیستی مبنی بر «سرزمین بی جمعیت برای جمعیت بی سرزمین» را دود کرد و به هوا فرستاد.

۴۵) رابرت فیسک، روزنامه «ایندیپندنت» (۳۰ مارس ۲۰۰۲)

۴۶) «گاردین» (۷ مارس ۲۰۰۲)

۴۷) ادوارد سعید، «انتفاضه جدید»

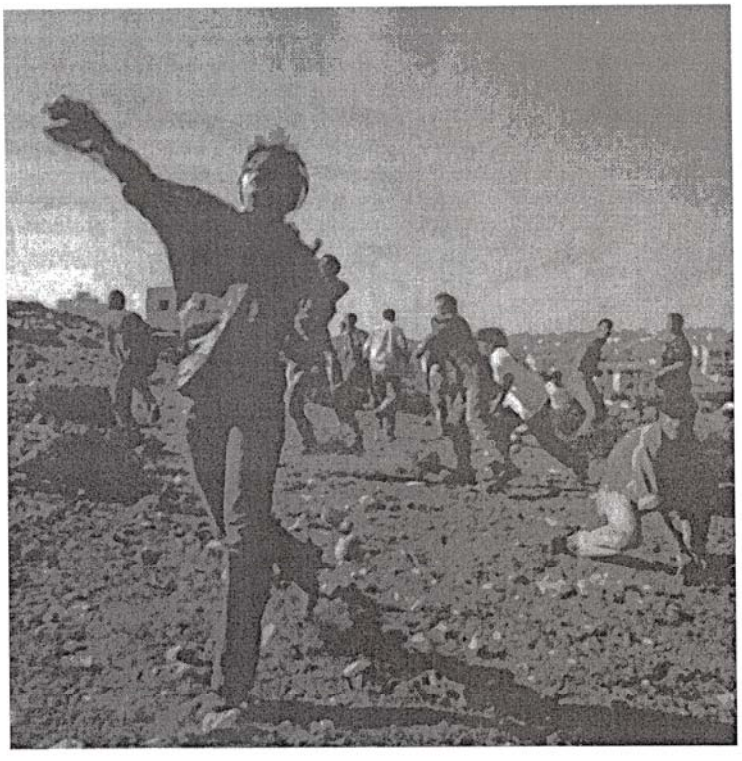

مائوئیسم علیه اپورتونیسم در ترکیه

مقاله‌ای از مجله جهانی برای فتح، شماره ۲۸

مقاله زیر، تلخیصی است از نامه اواسط سال ۲۰۰۱ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست ترکیه ـ مارکسیست لنینیست. این حزب یکی از چند مرکز سیاسی است که از دل حزب سابقا متحد کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست) سر برآوردند. آن حزب یکی از اعضای بنیانگذار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سال ۱۹۸۴ بود.

در جریان یکرشته انشعابات و صف‌آرایی‌های جدید در میان نیروهای ت ک پ م ل، مراکز مختلفی سر بلند کردهاند که هر یک تحت همان نام فعالیت می‌کند و مدعی میراث آن حزب است. نام دو گروهبندی بزرگ امروز دقیقا یکی است و فقط با دو علامت مختلف از هم تمیز داده می‌شوند: ت ک پ (م ل) و ت ک پ ـ م ل. در نامه‌ای که پیش رو دارید به سایر مراکز موجود در تاریخ حزب رجوع داده شده است. یکی از این مراکز ت ک پ ـ م ل (مرکز مائوئیستی) نام دارد که همچنان موجودیت دارد و دیگری کمیته منطقه آناتولی ت ک پ ـ م ل است که مخفف آن به زبان ترکی «دبک» است. دبک در سال ۱۹۹۴ به ت ک پ ـ م ل پیوست تا کمیته مرکزی واحد موقت حزب را تشکیل دهند. سپس این جریان از ت ک پ ـ م ل انشعاب کرد و امروز «اوزگور گله‌چک» را منتشر می‌کند. برای اینکه خواننده مقاله از دیدن نامهای مشابه جریانات مختلف چندان گیج نشود، ما عنوان ت ک پ م ل را فقط در مورد حزب واحدی که در سال ۱۹۸۴ وجود داشت بکار می‌بریم و نام جریانات بعد از آن را با همان علاماتی که خودشان بکار می برند ذکر می‌کنیم.

همانطور که در این نامه خاطر نشان شده، از زمان تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اختلافات جدی میان این جنبش و ت ک پ م ل بروز کرد. مراکز مختلفی که از دل حزب واحد سابق بیرون آمده بودند درگیر مباحثات و مبارزات طولانی شدند. این نامه بخشی از تلاش کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای روشن کردن مناسبات این جنبش با ت ک پ ـ م ل است که مواضعش بیش از پیش از مواضع کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فاصله گرفته، به جریانات دیگری از جنبش بین‌المللی کمونیستی که خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارند نزدیک شده است.

ت ک پ ـ م ل هرگز به این نامه پاسخ نداد. در ژانویه ۲۰۰۲ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نامه دیگری به ت ک پ ـ م ل نوشت و اطلاع داد که «مواضع و برخوردهای سیاسی شما به عنوان یک حزب یا سازمان عضو جنبش ما مدتهاست که غیر قابل تحمل شده است. بعلاوه، مقالات شما (بویژه مصاحبه با یکی از رفقای رهبری حزب شما در منطقه دریای سیاه، که از «گسستن» صحبت کرده) ما را به این باور رسانده که دیگر نمیتوان شما را بخشی از این جنبش به حساب آورد.... هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم در حال تصحیح انحرافات جدی سیاسی و ایدئولوژیکی هستید که قبلا از جانب ما مورد نقد قرار گرفته است. به خاطر همهم این دلایل، جنبش ما بر پایه اصول تشکیلاتی خود، ت ک پ ـ م ل را از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج می‌کند.»

نامه تلخیص شده زیر مبانی سیاسی و ایدئولوژیک و سابقه تحولاتی که به این تصمیم‌گیری جدی انجامید را روشن می‌کند. نسخه کامل نامه به زبان ترکی منتشر شده، بزودی به زبانهای انگلیسی و ترکی در سایت «جهانی برای فتح» قرار داده خواهد شد. شک نیست که مباحثه همگانی بر سر این نامه به روند جاری اتحاد کلیه نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست ترکیه در یک مرکز واحد حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست که در اتحاد نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشد، خدمت می‌کند. **جهانی برای فتح**

نامه به ت ک پ ـ م ل
از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

رفقا.....

تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر پایه «بیانیه»ش یک پیروزی بزرگ برای نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست سراسر دنیا بود و نقطه عطف مهمی در بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی محسوب می‌شد. حزب شما در این امر شرکت جست. (منظور ما حزب واحدی است که شما بخشی از آن بودید.) تشکیل جنبش، پایه و اساس خاتمه بخشیدن به روند تجزیه بیشتر و سقوط (جنبش بین‌المللی کمونیستی) را فراهم کرد و به جای آن، راه دستیابی به وحدت بالاتر و رشد کمونیستهای انقلابی یعنی نیروهای مائوئیست سراسر دنیا را گشود. با وجود این، چندی بعد، جریانات قدرتمند درون ت ک پ م ل و رهبریش، با مبنای وحدت نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مخالفت کردند. (۱)

آنان این بحث شدیدا انحرافی که بنحوی ناشیانه بیان شده بود را پیش کشیدند که اندیشه مائوتسه دون معرف یک مرحله کیفیتا بالاتر، یعنی مرحله سوم تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم نیست. بر پایه این بحث و یکرشته انتقادات مهم دیگر، اکثریت رهبری حزب شما «بیانیه» را «اپورتونیستی» خواند. حتی همان موقع هم بخش قابل توجهی از نیروهای درون ت ک پ م ل مخالف این حملات بودند. در این نوشته قصد نداریم به بررسی مبارزه‌ای که آن زمان درون حزب در گرفت یا عمل و تاکتیکها و تغییر و تحولاتی که نیروهای مختلف متعاقب آن از سر گذراندند بپردازیم. منظورمان هم نیروهایی است که مرکزیت حزب را ترک کردند تا مرکز مائوئیستی حزب را ایجاد کنند، یا سایرینی که به مبارزه به نفع یک خط مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی در چارچوب یک مرکز حزبی واحد ادامه دادند. نکته اینست که «مرکز» شما یعنی ت ک پ ـ م ل کماکان همان سیستم ایدئولوژیک را با خود حمل می‌کند و اقدام به تصحیح آن از هر زمان عاجلتر شده است.

علاوه بر نفی اندیشه مائوتسه دون، انتقاد مهم دیگری که آن زمان از سوی ت ک پ م ل مطرح شد به جمعبندی «بیانیه» از خطاهای استالین مربوط بود. این مسئله با مقوله مائوئیسم ارتباط تنگاتنگ داشت. این یک واقعیت آشکار تاریخی است که انور خوجه (رهبر حزب کار آلبانی) بعد از مرگ مائو و کودتا در چین، پرچمدار نفی اندیشه مائوتسه دون (و امروز مائوئیسم) و سر باز زدن از تشخیص خطاهای رفیق استالین شد. در سالهای متعاقب مرگ مائو، گرایشات خوجه‌ای و شبه ـ خوجه‌ای از گوشه و کنار جنبش بین‌المللی کمونیستی سر برآوردند. (منظور از شبه ـ خوجه‌ای کسانی است که برخی نتیجه‌گیریهای افتضاح انور خوجه را رد کردند ولی به میزان زیادی از جهانبینی و مباحث پایه‌ای وی پیروی کردند.) در جنبش کمونیستی ترکیه، منجمله درون ت ک پ م ل، این گرایش کاملا برجسته بود.

در میان انتقاداتی که شما به «بیانیه» داشتید، علاوه بر این نکات اصلی، چند مسئله مهم دیگر هم وجود داشت. شما بحثهایی را در مورد نقش بورژوازی ملی در انقلاب دمکراتیک ملل ستمدیده مطرح

کردید. این انتقادات و برخی نکات دیگر در گزارش پنجمین پلنوم دومین کمیته مرکزی ت ک پ م ل ابراز شد و در نامه سال ۱۹۸۶ ما پاسخ گرفت. برای اینکه نقطه تمرکز بحث حاضر تغییر نکند، به آن سند رجوع نخواهیم کرد.

در ژانویه ۲۰۰۰ نماینده شما به ما اطلاع داد که حزبتان کماکان «بیانیه» را «اپورتونیستی» می‌داند. اما این اتهام بر چه پایه‌ای استوار است؟ دلیل اصلی که قبلا ابراز کرده‌اید، تاکیدی است که «بیانیه» بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (امروز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) به عنوان سومین و بالاترین مرحله تکامل مارکسیسم دارد. حال اگر شما واقعا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را به عنوان سومین و بالاترین مرحله تکامل مارکسیسم پذیرفته اید، چرا باید کماکان «بیانیه» را «اپورتونیستی» بخوانید؟ شاید هم برای این موضع گیری خود دنبال توجیه می گردید؟

بعد از طرح این مواضع به شدت انحرافی در مورد مائوئیسم و «اپورتونیستی» خواندن «بیانیه»، مبارزه درونی میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای شرکت کننده در آن با ت ک پ م ل بر سر این موضع و سایر مسائل کلیدی انقلاب به راه افتاد. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در پاسخ به انتقاداتی که نسبت به «بیانیه» مطرح کرده بودید، نامه بسیار مهمی نوشت. نخستین نشست گسترده کمیته جنبش در سال ۱۹۸۶ بر این نامه مهر تایید نهاد. نامه مذکور بطور جدی موضع سانتریستی (میانه بازانه) شما در مورد مائو و مائوئیسم را نقد می‌کند و روشن می‌کند که «بیانیه» جنبش نه تنها «اپورتونیستی» نیست بلکه یک پلاتفرم مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی است که خط تمایز روشنی بین مارکسیسم و رویزیونیسم در دنیای امروز می‌کشد. همانگونه که در نامه سال ۱۹۸۶ گفتیم:

«قلب مشاجره بین ت ک پ م ل و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همیشه بر سر مقوله مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (امروز مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) بوده و هست.... بخش بزرگ حملاتی که به «بیانیه» می‌شود، شکل «دفاع» از مارکسیست ـ لنینیست بزرگ ژوزف استالین و میراث انقلابی انترناسیونال سوم (کمینترن) به خود می‌گیرد. ماهیت این دفاع، در واقع دفاع از استالین و کمینترن نیست؛ مسلما دفاع از انقلابی‌ترین دستاوردهایش هم نیست. برعکس، این حمله‌ای به مائوتسه‌دون و بویژه حمله به انتقادات مهمی است که مائو در جمعبندی از تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی مطرح کرد. آن انتقادات نقش مهمی در تکوین حیاتی‌ترین خدمت مائو به علم مارکسیسم ـ لنینیسم یعنی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مطرح کرد. همین امر بود که به گفته «بیانیه»، شالوده پیشرفته ترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را ریخت. «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تاکید کرد که «ناروشنی بر سر این مسئله به رویزیونیسم می انجامد.»

بعلاوه حزب شما با این بحث که مائو استراتژی و تاکتیکهای انقلاب پرولتری در کشورهای نیمه مستعمره، نیمه فئودال را تدوین کرده، مخالفت کرد. شما به اشتباه از این واقعیت که لنین و استالین توجه بسیاری به جمعبندی از تکوین اولیه جنبش انقلابی در اینگونه کشورها معطوف داشتند و یکرشته اظهار نظرات فوق‌العاده مهم در مورد انقلاب در آنجا مطرح کردند، چنین نتیجه گرفتید که پس مائو باعث تکامل کیفی مارکسیسم ـ لنینیسم در این عرصه نشد. همان موقع (در نامه ۱۹۸۶) هشدار دادیم که سانتریسم بر سر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به دست شستن از استراتژی جنگ خلق می انجامد. در بزنگاه های مختلف همین سانتریسم، رهبری ت ک پ ـ م ل را به آنجا رساند که امکان و ضرورت انجام جنگ خلق در ترکیه را زیر سئوال ببرد.

استدلال دیگر حزب شما برای «اپورتونیستی» خواندن «بیانیه» این بود که چرا این سند با صراحت از انحرافات کمینترن طی جنگ دوم جهانی و در جریان بکاریست سیاست «جبهه متحد ضد فاشیسم» جمعبندی کرده است. در جواب به این استدلال، ما گفتیم که دفاع کورکورانه رهبری حزب از کمینترن «در درجه اول، بازتاب رد آشکار مقوله اندیشه مائوتسه دون و عجز در درک واقعی خدمت کیفی مائو به علم مارکسیسم ـ لنینیسم است. برای تقلیل جایگاه مائو راهی جز بالا بردن استالین و کمینترن و مهمتر از آن، جلوگیری از جمعبندی واقعی و نقادانه عملکرد استالین و کمینترن وجود ندارد.»

اینها اختلافات مهم ایدئولوژیک و سیاسی میان خط حزب شما و جنبش ما بود. همین مواضع، مبنای «اپورتونیستی» خواندن «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» از سال ۱۹۸۵ شد.

آیا بحث ما اینست که هیچ اشتباهی در «بیانیه» منتشره در سال ۱۹۸۴ وجود نداشت؟ مسلما بحث این نیست. وگرنه مثل خوجه‌ای ها می شویم که نمی‌توانند تضاد موجود در هر پدیده را ببینند. در جریان مباحثات داغی که در سالهای متعاقب تشکیل جنبش ما به راه افتاد، درک جمعی خویش از شماری مسائل مهم که به تحلیل از اوضاع جهانی و انجام انقلاب مربوط می شد را تکامل داده‌ایم. عمیقترین این تکاملات در سند «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!» که در سال ۱۹۹۳ به تصویب جنبش ما رسید، بازتاب یافته است. آن سند نه تنها بدرستی عبارت مائوئیسم را به جای اندیشه مائوتسه دون تصویب کرد، بلکه محتوای این تغییر را توضیح داد. ما از طریق پراتیک مبارزه انقلابی و مباحثات زنده درونی، درک خویش از خط مائوئیستی انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه، جهانشمول بودن جنگ خلق و مسائل دیگر را ارتقاء دادیم. این درک عالیتر در آن سند بازتاب یافته است. در زمینه تحلیل ما از اوضاع جهانی تکاملات مهمی انجام گرفته که این شامل دستیابی به یک موضع واحد از تضاد عمده در دنیای امروز هم هست. جنبش ما به موازات پیشرفتهایش در زمینه درک و وحدت ایدئولوژیک و سیاسی، تجربه ارزشمندی در انجام وظایفش به مثابه مرکز جنینی نیروهای مائوئیست و رهبری فرایند تاسیس یک انترناسیونال کمونیستی نوین کسب کرده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در همین ارتباط به پیشرفتهای تشکیلاتی دست یافته، احزاب و سازمانها و کل این جنبش برای انجام مسئولیتهای خود قویتر و قابلتر شده اند.

این فرایند از طریق مبارزه داغ درونی احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش رفته است. بدون شک نیروهای مختلف درون ت ک پ م ل بطور مستقیم یا غیر مستقیم در این فرایند وحدت ـ مبارزه ـ وحدت شرکت جسته اند. اما برخورد و رفتار منفی حزب شما در قبال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این فرایند کمکی نکرد. برعکس، می توان گفت که مانعی در راه آن شد. پیشرفتهای جنبش ما در همه عرصه‌ها، منجمله توانایی غلبه بر اشتباهات و ضعفهای اولیه‌اش، گواه قدرت شالوده مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر آن بنیان گذاشته شد.

از سال ۱۹۸۵ رهبری حزب شما دستخوش تغییرات بسیار شده است. شما هر بار رهبری قبلی را «راست» یا «اپورتونیست» خواندید. اما هیچگاه، نه در نشستهایی که با هم داشتیم و نه در نوشته‌هایتان، مطرح نکردید که رهبری‌های قبلی یک مشکل اساسی داشتند. یعنی بر سر مسائل حیاتی انقلاب سوسیالیستی و مارکسیسم دچار سانتریسم بودند. حتی بعد از اینکه حزب شما مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را تصویب کرد، این موضع‌گیری را بر پایه جمعبندی از انحرافات گذشته خود بر سر این مسئله انجام ندادید. حتی بعد از تصویب م ـ ل ـ م شما همچنان موضع خود علیه «بیانیه» را حفظ کردید و توضیح

ندادید که حالا بر پایه قبول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم چرا «بیانیه» را «اپورتونیستی» می دانید؟ در ادامه این نوشته خواهیم دید که چرا علیرغم اینکه خود را م ـ ل ـ م می خوانید، درک شما از جوانب مهم ایدئولوژی علمی ما کماکان انحرافی است.

جمعبندی شما از تاریخچه ت ک پ ـ م ل نشانگر خط شماست

به عقیده ما، تاریخچه پیشرفتها و مشکلات ت ک پ ـ م ل را عمدتا باید در ارتباط با مائو و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم مورد ارزیابی قرار داد. اینکار به تمایل ذهنی ما ربط ندارد، بلکه منطبق بر واقعیت است. ما صمیمانه این موضع ت ک پ (م ل) را قبول داریم که در نامه خود به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید هر آنجا حزب از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم دور شد به بحران و لطمات جدی گرفتار آمد. (به نقل از نامه کمیته مرکزی ت ک پ (م ل) به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ژانویه ۲۰۰۱)

این تنها جمعبندی صحیح از تاریخچه حزب شماست و می باید به عنوان خط راهنما در دست گرفته شود. این جهت گیری در ارزیابی شما از «تاریخچه ت ک پ ـ م ل» (که به تاریخ ژوئیه ۱۹۹۷ در سندی تحت عنوان دستاوردهای شکوهمند حزب ما در بیست و پنجمین سالگشت تاسیس و مبارزاتش منتشر کرده اید) غایب است. در آن سند، شما سیاهه ای از مشکلات بیشماری که گریبانگیر حزبتان بوده ارائه می کنید و منجمله به شکلی نامفهوم به مسئله مائوتسه دون هم اشاره دارید. عجز در تشخیص علت ریشه ای مشکلات به یک خط التقاطی می انجامد. خصوصیت یک خط التقاطی اینست که درست و نادرست را بهم می آمیزد و مخدوش می کند. بدین ترتیب، ابراز حقایق قسمی جنبه صرفا عوامفریبانه پیدا می کند که در خدمت نادرست قرار می گیرد. چنین خطی فقط افکار را مغشوش می کند. خط التقاطی با حرف زدن از بعضی نکات درست می خواهد توده های انقلابی را از مشاهده ماهیت اساسا نادرست خود باز دارد. این خط با آمیختن مشکلات درجه اول و درجه دوم، توجه را از روی اساس و جوهر مشکل منحرف می کند. به همین علت در مقاطعی که دفاع آشکار از یک خط اپورتونیستی علنی کار مشکلی است، التقاط گرایی غالبا ابزار دست اپورتونیسم راست می شود. شبیه همین وضعیت را در چین مشاهده کردیم که چپ انقلابی مجبور بود مبارزه حادی را علیه التقاط گرایی به پیش برد. زیرا التقاط گرایی نقش عامل نفوذی خط اپورتونیستی راست دن سیائو پین را بازی می کرد. انتظار اینست که یک سند بویژه وقتی نام «تاریخچه» بر خود دارد، به مسئله عمده در هر نقطه عطف تاریخ حزب بپردازد.

ارزیابی شما در مورد انشعاب رفیق ابراهیم کایپاکایا از رویزیونیستهای «شفق»، فاقد جوانب تعیین کننده حقایق تاریخی است. شما از تاکید بر این واقعیت که تشکیل حزب عمدتا با مبارزه جهانی میان مارکسیسم و رویزیونیسم مرتبط بود، عاجزید. شما از درک نکته ای که رفیق ابراهیم کایپاکایا بر آن تاکید نهاد عاجزید. او گفت: «باید به روشنی اعلام کرد که ت ک پ م ل محصول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است.» تحت تاثیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و درک م ـ ل ـ م بود که ابراهیم کایپاکایا توانست ماهیت رویزیونیستی گروه «شفق» را علیرغم پوشش دفاع از مائو که بر تن کشیده بودند، تشخیص دهد. رفیق ابراهیم کایپاکایا فعالیتهای رفرمیستی، قانون گرایانه و اکونومیستی رویزیونیستهای شفق را افشاء کرد و بیرحمانه پرده از التقاط گرایی زهرآگین رویزیونیستی آنان برداشت. او به شکل مستدل این نکته را مطرح کرد که: «این آقایان فکر می کنند با تغییر نام می توانند ماهیت را عوض کنند.»

در سال ۱۹۷۹، حزب بدرستی خاطر نشان کرد که «احزاب جوان مارکسیست ـ لنینیست در نبرد با رویزیونیسم مدرن خروشچفی و تحت تاثیر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در بسیاری کشورها پا به عرصه وجود گذاشتند... حزب ما تحت چنان شرایطی در سطح ملی و بین المللی زاده شد.» (در اینجا به چند عامل منجمله «تاثیرات جهانی انقلاب فرهنگی» اشاره شده است.) تاسیس ت ک پ م ل بخشی از کل جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی بود که به قول «بیانیه»: «ریشه هایش به فراخوان تاریخی (پیشنهادیه برای یک خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی) و پلمیکهایی که همراه با آن منتشر شد برمی گشت.» دقیقا الهامات انقلاب فرهنگی بود که در شکل گیری یک حزب پیشاهنگ در ترکیه نقش کلیدی بازی کرد. در اغلب کشورها، سابقه احزاب کمونیستی که زمانی عضو انترناسیونال سوم بودند، اصلا انقلابی نبود. همانطور که در نامه سال ۱۹۸۶ خود نوشتیم: «در مورد ترکیه ظاهرا روشن است که ابراهیم کایپاکایا هم در سطح ایدئولوژیک و هم عملی، نوعی گسست از رویزیونیسم را نمایندگی می کرد. گسستی که پیش شرط تکوین یک جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی بود. خدمت بزرگ ابراهیم کایپاکایا این بود که اندیشه مائوتسه دون را به ترکیه عرضه کرد، فرایند آمیزش حقیقت عام م ـ ل ـ اندیشه مائو با واقعیات مشخص ترکیه را آغاز کرد و بر این پایه، به نخستین اقدامات واقعی و جدی برای برقراری قدرت سیاسی سرخ از دل آتش جنگ خلق دست زد.» (به نقل از نامه سال ۱۹۸۶ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به ت ک پ م ل)

درک حلقه کلیدی

در ارزیابی شنا از تاریخچه حزب بعد از سال ۱۹۷۸ نیز حلقه کلیدی درک نشده است.

بعد از مرگ مائو و کودتای ضدانقلابی در چین، جنبش بین المللی کمونیستی و صفوف احزاب و سازمانهای کمونیستی که در جریان مبارزه بین المللی به رهبری حزب کمونیست چین و مائو علیه رویزیونیسم مدرن در اتحاد شوروی تشکیل شده بودند، دستخوش بحران شدند. این بحران بعد از اینکه انور خوجه رویزیونیست حمله شریرانه ای را علیه مائو و م ـ ل ـ م به راه انداخت به سطح بالاتری جهش کرد.

مشکل مائو و مائونیسم در حزب شما ریشه در همان بحران دارد. در برخی احزاب میان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائونیستها و کسانی که با هواکوفن و دن سیائو پین سمت گیری کردند و چین را سوسیالیستی خواندند انشعاب شد. برخی از آن احزاب ماهیت رویزیونیستی حکام جدید چین را محکوم کردند اما نتوانستند این موضع را تعمیق بخشند و درک عمیقتری از مائو و م ـ ل ـ م بدست آورند و قاطعانه از م ـ ل ـ م دفاع کنند و آن را بکار بندند. در نتیجه در شماری از احزاب و سازمانهای کمونیست، گرایش سانتریستی نسبت به م ـ ل ـ م تکوین یافت. در بعضی موارد، علت این امر رشد یک گرایش قوی طرفداری از خوجه بود. مواردی هم بود که بروز این گرایش با یک گروهبندی آشکار خوجه ای همراه نشد. با وجود این، چه آشکارا مدافع خوجه بودند چه نبودند، از یک خط و دیدگاه مشترک بر سر موضوعات حیاتی مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی و انقلاب برخوردار بودند. درون ت ک پ م ل یک گرایش انحلال طلبانه و سانتریستی بر سر مائو و مائونیسم پا گرفت. نماینده گرایش انحلال طلبانه کسانی بودند که علنا از خوجه طرفداری می کردند. اما ت ک پ م ل حتی زمانی که حملات خوجه به مائو پاسخ گرفته بود و پس زده شده بود، از اندیشه مائوتسه دون دست کشید. ت ک، پ م ل به دفاع از مائو و خدماتش ادامه داد اما از احیای م ـ ل ـ م به عنوان مبانی ایدئولوژیکی که حزب بر آن تاسیس یافته بود باز ماند.

در سراسر ارزیابی شما از «تاریخچه حزب» هیچ اشاره ای به این مسئله نیست! هیچ اشاره ای به اینکه حزب شما اندیشه مائو را کنار گذاشت و به مدت ۱۰ سال آن را احیاء نکرد نیست. حزب شما خود را فقط مارکسیست ـ لنینیست خواند و حتی از «بیانیه جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی» به خاطر دفاع از م ـ ل ـ م انتقاد کرد. جالب است که شما در «تاریخچه» به انواع و اقسام انحرافات (واقعی یا تخیلی) در بخشهای مختلف ت ک پ م ل می‌پردازید اما این لغزش دیرینه را مسکوت می‌گذارید و از آن جمعبندی نمی‌کنید. شما به لغزش دیرینه خود یعنی در دست نگرفتن مائوئیسم به عنوان یک اشکال معرفتی کوچک برخورد می‌کنید! شما در این مورد سکوت می‌کنید اما یادتان نمی‌رود که صدمین سالگرد تولد انور خوجه را در نشریه قانونی‌تان «اوزگور گله چک» گرامی دارید! آیا جالب نیست؟

شما در «تاریخچه» از مبارزه مهم و درستی که ت ک پ م ل در سال ۱۹۷۶ علیه جریانی که بعدا «اتحاد خلق» نام گرفت (و تا سال ۱۹۹۴ خود را جنبش ت ک پ م ل می‌نامید) یاد کرده اید. در این مورد می‌گویید: «... دیدگاه‌های این بخش پیرامون تحلیل از ساختار اجتماعی ـ اقتصادی کشور، راه انقلاب، خصلت انقلاب، تدارک انقلاب، تضاد عمده و مائوتسه دون کاملا خلاف دیدگاه‌های حزب بود.» (به نقل از ترجمه انگلیسی سند «درود بر...»، ۱۹۹۷)

شما بدرستی آن گروه را «رویزیونیست» می‌خوانید. اما علت عمده رویزیونیست بودنشان چیست؟ اگر انحلال مائو است، پس چرا این را آخر لیست گذاشته اید، و این را همردیف سایر اختلافات خود با آن گروه قرار داده‌اید؟ به احتمال زیاد آن موقع، برخورد شما به این اختلاف چیزی همردیف اختلافات دیگر بوده است. اما چنین برخوردی به مسئله مائو نادرست بود و هست. این نشانه‌ای از خط سانتریستی شما بر سر جایگاه حیاتی مائو و مائوئیسم در نبرد علیه رویزیونیسم است. آن موقع، مشکل کلیدی حزب شما همین بود. (حالا هم هست.) تمام مشکلات دیگری که در مقاله خود ردیف کرده اید ریشه در انحلال مائو دارد. نفی خط ابراهیم کایپاکایا از انحلال مائو برمی‌خیزد. اذر این را نفهمید، نمی توانید تاریخچه حزب را درست جمعبندی کنید. و همیشه به یک جمعبندی التقاطی می‌رسید. شما باید از آموزه مائو پیروی کنید: حلقه کلیدی را بفهمید! زمانی که حلقه کلیدی فهمیده شود، همه چیز جای خود قرار می‌گیرد.

شما در «تاریخچه» جمعبندی کرده‌اید که کنفرانس سال ۱۹۷۸ حزب شما: «بویژه از این نظر اهمیت داشت که تصمیم گرفت سازماندهی محلی را کنار بگذارد و به سازماندهی مرکزی دست بزند. نخستین کمیته مرکزی در دوره اولیه خود.... کیفیت م ـ ل ـ م داشت. با وجود این، کمیته مرکزی در چهارمین نشست خود از خط م ـ ل ـ م دور شد و به راست گرائید... علیرغم بحثهایی که از جنگ خلق می‌شد، این ایده فقط در سطح تئوری باقی ماند.»

این واقعیتی است که آن کنفرانس در چارچوب تجدید سازماندهی ت ک پ م ل اهمیت بسیار داشت. اما جالب اینجاست که شما فراموش کرده اید از تغییر ایدئولوژی ت ک پ م ل از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون به مارکسیسم ـ لنینیسم در همان کنفرانس بگویید. همان کنفرانس بود که اندیشه مائو را کنار گذاشت و مائو را همردیف دیمیترف (کمونیست بلغاری و از رهبران جنبش بین‌المللی کمونیستی در دهه ۳۰ میلادی) و حتی انور خوجه قرار داد. نخستین کنفرانس ت ک پ م ل به سال ۱۹۷۸ سندی تحت عنوان «انتقاد از خود ت ک پ م ل» خطاب به «مارکسیست ـ لنینیستهای دنیا» منتشر کرد. این سند که به برخی مسائل تاریخچه حزب شما پرداخته، می‌کوشد مقوله اندیشه مائوتسه دون را به دیدگاه انحرافی لین پیائو از «یک عصر جدید» ربط بدهد. کنفرانس اول می‌گوید: «... هرچند انگلس، استالین، دیمیترف، خوجه و مائو، آموزگاران بزرگی هستند اما نتوانسته‌اند شالوده جدیدی در عرصه تئوری فراهم کنند، زیرا در عصر جدیدی که با عصر مارکس و لنین متفاوت باشد زندگی نکرده‌اند.»

این واقعیت که امروز حزب شما نخستین کمیته مرکزی آن دوره را «صاحب کیفیت م ـ ل ـ م» ارزیابی می‌کند نشان می‌دهد که درک شما از مائوئیسم کماکان به میزان قابل توجهی به خوجه‌ایسم آغشته است. وقتی شما انتقاد از نخستین کمیته مرکزی را با این جمله شروع می‌کنید که «از م ـ ل ـ م دور شد و به راست گرائید»، انتظار اینست که به خط سانتریستی شبه ـ خوجه‌ای آنها در مورد مائو بپردازید و بگویید که آشکارا کاربرد جهانشمول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را نفی کردند. اما به جای اینکار، شما به این و آن نکته فرعی می‌چسبید تا از برخورد به انحراف عمده کمیته مرکزی اول احتراز کنید. چرا؟ آیا علتش این نیست که شما علیرغم تصویب نام مائوئیسم، کماکان جوهر آن را نفهمیده‌اید؟ شما در «تاریخچه» از نخستین کمیته مرکزی به خاطر عدم انجام جنگ خلق، انتقاد می‌کنید. اگرچه این یک انحراف فوق العاده مهم است، اما خود معلول است نه علت. معنی کنار گذاشتن اندیشه مائوتسه دون به عنوان خط راهنمای حزب شما و نفی جهانشمول بودن انقیب کبیر فرهنگی پرولتاریایی توسط نخستین کمیته مرکزی این بود که رهبری حزب شما دید مغشوشوشی از خصلت هدف سوسیالیسم و کمونیسم دارد. کنار گذاشتن اندیشه مائو بویژه در بحبوحه حملات انور خوجه به «جنگ بدون دورنما» و «پوپولیسم»، به معنی کنار گذاشتن جنگ خلق و دست کشیدن از خط پایه‌ای که مائو برای انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال تدوین کرد هم بود. متاسفانه حزب شما کماکان قادر نیست این مسئله اساسی را ببیند. باید تاکید کنیم که ارزیابی شما از تاریخچه حزب، سئوالات کلیدی را نادیده می‌گیرد، جای عمده و فرعی، علت و معلول را عوض می‌کند و باعث اغتشاش فکری می شود.

نخستین کمیته مرکزی ت ک پ م ل بدرستی با حملات رویزیونیستی خوجه به مائو مخالفت کرد. اما علیرغم مخالفت کمیته مرکزی با نتیجه گیری های خوجه، نفوذ و تاثیر طرز تفکر و نحوه برخورد خوجه‌ای کماکان حفظ شد. یک جنبه کلیدی نخستین کمیته مرکزی این بود که کوشید «میانه را بگیرد.» از یک طرف حملات ارتجاعی خوجه ای‌ها علیه مائو را رد کرد و از طرف دیگر، خطی را تدوین کرد که از قبول تکاملات مائو در مارکسیسم ـ لنینیسم سر باز می‌زد. ببنید که چگونه غیر مستقیم علیه مائو صحبت می‌کردند:

«به همین ترتیب، ایده‌ای که مبارزه طبقاتی را به موجودیت بورژوازی به مثابه یک طبقه مربوط کند، و این ایده که موجودیت بورژوازی به مثابه یک طبقه را در سراسر مرحله تاریخی سوسیالیسم مطرح کند، نیز بیان انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم است.» (از گزارش نهمین پلنوم اولین کمیته مرکزی ت ک پ م ل) این نکته مهم تاریخی به طرز اعجاب‌آوری در ارزیابی شما از تاریخچه حزب غایب است! ما عمیقا اعتقاد داریم که این صرفا نشانه بدفهمی نیست بلکه یک مسئله خطی است. نخستین کمیته مرکزی در اسناد مختلف، تحلیل حیاتی مائو از موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، مبارزه دو خط در حزب و اهمیت جهانشمول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریای را رد کرد....

نخستین کمیته مرکزی علنا مائو و حزب کمونیست چین را بر سر مسئله حیاتی مبارزه دو خط در حزب مورد انتقاد قرار داد و این خط «کلاسیک» خوجه‌ای را جلو گذاشت که: «حزب کمونیست چین به مبارزه میان «دو خط» یعنی خط پرولتری و خط بورژوایی مشروعیت می‌بخشید. این درک صحیحی نیست. مبارزه ایدئولوژیک در حزب، مشروعیت دارد. اینکه چنین مبارزه‌ای به مبارزه دو خط تبدیل شود به یکرشته عوامل عینی و ذهنی بستگی دارد.» همانطور که می‌دانیم انور خوجه و نخستین کمیته مرکزی ت ک پ م ل به نادرست مطرح می‌کردند که مائو به موجودیت خط بورژوایی در حزب «مشروعیت» می بخشید. اما حرف مائو این بود که این مبارزه اجتناب‌ناپذیر است، ریشه‌های مادی خود را دارد، و اگر به آن توجه نشود می تواند باعث بدبختی پرولتاریا شود. درک صحیح مائو از این مسئله به کل برخورد ماتریالیستی دیالکتیکی وی و بکاربست آن برای فهم قانونمندی‌های

جامعه سوسیالیستی مربوط بود.

ت ک پ م ل نه تنها در برابر حملات خوجه ایستی به مائو به دفاع قاطع از مائو برنخاست، بلکه اعلام کرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کاربرد جهانشمول ندارد. در «گزارش پلنوم نهم» می خوانیم: «مثلا اینکه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، آنچنان که در چین رخ داد و محصول شرایط خاص چین بود، را یک اصل جهانشمول معرفی کنیم یعنی یک دگم تئوریک درست کرده ایم.» این موضع علیه پایه و اساس ت ک پ م ل به عنوان محصول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. این نوع موضع گیری، نیاز عاجل به ترسیم خط تمایز روشن بین مارکسیسم و رویزیونیسم را نفی می کند. این موضع گیری را با موضع قاطع و روشن «بیانیه» که به قول شما یک سند «اپورتونیستی» است مقایسه کنید که می گوید: «به گفته لنین، فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. در پرتو درسها و پیشرفتهایی که طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون حاصل شد، معیاری که لنین جلو گذاشت واضحتر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا و قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای خصمانه طبقاتی تحت سوسیالیسم و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا کمونیسم بسط دهد. همانگونه که مائو قویا اعلام کرد، ناروشنی بر سر این مسئله به رویزیونیسم می انجامد.»

بنابراین وقتی که سند «تاریخچه» شما می گوید «دوره اولیه نخستین کمیته مرکزی.... از کیفیت م - ل - م برخوردار بود....»، و جدایی پلنوم چهارم کمیته مرکزی از «خط م - ل - م» را به تلاش نکردن برای آغاز مبارزه مسلحانه و پیش بینی نکردن کودتای نظامی و غیره مرتبط می کند، در واقع چشم خود را بر واقعیات می بندد. اینگونه مشکلات بدون شک همگی مسائلی مهم اما معلول بودند. اینگونه خطاها، نتیجه منطقی خطی بود که بکار بسته شد. علت، آن خط بود.

کمی بعد از نهمین نشست کمیته مرکزی ت ک پ م ل، اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در سال ۱۹۸۰ برگزار شد. ت ک پ م ل در این کنفرانس بین المللی به عنوان ناظر شرکت کرد. هیئت نمایندگی ت ک پ م ل با تکرار طوطی وار حملات خوجه ایستی به مائوتسه دون و زدن نقاب دفاع از استالین و کمینترن، نقشی فوق العاده منفی در این کنفرانس بازی کرد. ت ک پ م ل از امضای «اطلاعیه مشترک» که محصول این کنفرانس بود امتناع کرد. این نیز بخش دیگری از تاریخچه حزب شماست که بنحو شک برانگیزی فراموشش کرده اید.

در سراسر این دوره نیروهای مختلف به مبارزه خویش با رفقای ت ک پ م ل ادامه دادند تا مواضع انحرافی آنان و خطراتی که این نوع برخورد سانتریستی در بردارد را نشان شان دهند.

کنفرانس دوم ت ک پ م ل در ژانویه ۱۹۸۱ تشکیل شد. در آن نشست، جناح «بلشویک» در کمیته مرکزی به انتقاد از مائو پرداخت و اعلام کرد که برخلاف مارکس، انگلس، لنین و استالین نمی توان وی را یک «کلاسیک» به حساب آورد. جناح «بلشویک» از حزب اخراج شد. متعاقب کنفرانس دوم، کمیته مرکزی تازه برگزیده موضعی که کمیته مرکزی قبلی در قبال «اطلاعیه مشترک» اتخاذ کرده بود را مورد بازبینی قرار داد و با حفظ پاره ای اختلاف نظرات تصمیم به امضای آن سند گرفت. (این سند در دومین شماره جهانی برای فتح، دوره اول که قبل از تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر می شد به چاپ رسید. به همین ترتیب، پلنوم کمیته مرکزی ت ک پ م ل از خود به خاطر عدم انجام مسئولیتهایش در قبال جنبش بین المللی کمونیستی انتقاد کرد و قول داد که بیش از پیش در این راه قدم بردارد. پیروزی بر خط «بلشویک» نشانه نفوذ قدرتمند مائو و مائوئیسم و میراث ابراهیم کایپاکایا درون ت ک پ م ل بود. این نشان می داد که رهبران انقلابی و اعضای حزب برخلاف بورژوا دمکراتها می خواهند برای یک انقلاب واقعی نبرد کنند و لاغیر.

ما با سند «تاریخچه» شما موافقیم که «مهمترین موضوعی که کنفرانس دوم به آن پرداخت، دفاع از مائو در برابر حملات جناح انور خوجه بود.... خلاصه آنکه در این کنفرانس از مائو و آموزه هایش قاطعانه دفاع شد.» اما باید تاکید کنیم که این کنفرانس نتوانست خط سانتریستی بر سر مائو و مائوئیسم را ریشه کن کند. حتی بعد از اخراج رویزیونیستهای خوجه ای از حزب، ت ک پ م ل همچنان از قبول اندیشه مائو یا مائوئیسم به عنوان یک مرحله کیفیتا نوین و بالاتر در تکامل مارکسیسم - لنینیسم باز ماند. بحث های بسیار زیادی بر سر یکرشته مسائل مهم که مهمترینش اندیشه مائوتسه دون بود، بین احزاب مختلف مائوئیست که «اطلاعیه مشترک» را امضاء کرده بودند و نمایندگان ت ک پ م ل انجام شد.

در این زمینه هم ارزیابی شما از تاریخچه حزب، بر مسئله عمده پرده می افکند و آن را مخدوش می کند. شما حتی اشاره نکرده اید که علیرغم دفاعی که از مائو در برابر «جناح بلشویک» صورت گرفت، کنفرانس از برافراشتن مجدد م - ل - م بر فراز حزب باز ماند. ببینیم شما چگونه آن دوره از تاریخ حزب را تعریف می کنید: «یک سر تضاد، اپورتونیسم راست قرار داشت و طرف دیگر، اپورتونیسم «چپ». یک طرف بوروکراتیسم بود و طرف دیگر، سکتاریسم. اگرچه هر دو این گرایشات اپورتونیستی بطور جدی به حزب لطمه زدند ولی خطر عمده را راست تشکیل می داد.» این واقعیت که قطب بندی سیاسی - ایدئولوژیک درون حزب حول این موضوعات فرعی تبلور یافت و نه حول علت اصلی، خودش یک مشکل بود. این نشانه مهمی بود از اینکه حلقه کلیدی فهمیده نشده است. در سند «تاریخچه» شما هنوز از فهم منبع کلیدی انحرافات مختلفی که در حزب سر بلند کرد عاجز مانده اید. تکرار می کنیم، عدم قبول م - ل - م (در آن موقع، اندیشه مائو) به عنوان ایدئولوژی راهنمای ت ک پ م ل، و مشخص نکردن خدمات مائو به مثابه سومین و بالاترین مرحله تکامل مارکسیسم - لنینیسم صرفا یک بدفهمی کوچک از جانب شما نبود. این نشانه روشنی از عدم فهم و یا قبول حقیقت خدمات مائو بود. این یک خط غلط بود و باید به همین ترتیب از آن یاد کرد. اینکه امروز شما چنین انتقادی را نادیده می گیرید و نمی خواهید مستقیما با آن روبرو شوید و برای خلاص شدن از تمام تبارزاتش از آن جمعبندی کنید، نشان می دهد که علیرغم تصویب نام م - ل - م جوهر آن را درک نکرده اید.

در ادامه نیز سند «تاریخچه» شما نقاط عطف مهم در حیات ت ک پ م ل را نادیده می گیرد. در سال ۱۹۸۴، حزب به تلاشهایی پیوست که برای برگزاری دومین کنفرانس بین المللی و تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انجام می گرفت. هیئت نمایندگی ت ک پ م ل در کنفرانس دوم از رهبران بالای حزب تشکیل می شد. حزب فعالانه در تهیه پیش نویس «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» درگیر شد و نقش مهمی در مبارزه بر سر مواضع خود و متحد شدن با نظرات جمع در کنفرانس بازی کرد.

این پیروزی بزرگ دیگری برای ت ک پ م ل بود و توانست راه پیروزی کامل م - ل - م در حزب را هموار کند. اما علیرغم این، حزب همچنان هسته مرکزی درک خود از اندیشه مائو را حفظ کرد. باید خاطر نشان کنیم که کمی بعد از تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نسخه ترکی «بیانیه» منتشر شد. در مقدمه ای که ت ک پ م ل بر «بیانیه» نوشت مخالفت خود با اندیشه مائوتسه دون را اعلام کرد. بعدا. کمیته مرکزی ت ک پ م ل این دیدگاه را به شکل یک موضع افراطی در گزارش خود ارائه داد و «بیانیه» را «اپورتونیستی» خواند.

سند «تاریخچه» به شکلی عجیب از روی این دوره مهم می‌پرد! حتی یک کلمه در این مورد وجود ندارد. سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ صاف و ساده از «تاریخچه» شما حذف شده است.

اگرچه اختلافات حادی درون ت ک پ م ل وجود داشت ولی متاسفانه این اختلافات عمدتا حول م - ل - م متبلور نشد. کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۷ کنفرانس سوم را برگزار کرد. به گفته «تاریخچه» شما: «این کنفرانس سنگ بنای ریشه‌کن کردن تاثیرات کودتای ۱۲ سپتامبر در حزب بود و حزب را متحد کرد. کنفرانس تصمیم گرفت که جنگ چریکی وظیفه عمده است. کنفرانس سوم از یک طرف اپورتونیسم راست را مورد نقد قرار داد و محکوم کرد، و از طرف دیگر به تحلیل از «دبک» (کمیته منطقه ای آناتولی شرقی) پرداخت. کنفرانس اگرچه علنا از گرایش نادرست «دبک» و دور شدنش از م - ل - م صحبت کرد، اما آن را یکی از نیروهای درون حزب به حساب آورد. بنابراین کنفرانس سوم نتوانست ماهیت «دبک» را بفهمد. «دبک» در تئوری و به خاطر دفاع از برنامه حزب، مارکسیست - لنینیست - مائوتیست محسوب شد، اما اینها ظاهر و سطح قضیه بود.

این ارزیابی شما از تاریخچه حزب واقعا ما را شگفت زده می‌کند. بدون شک از تجزیه حزب در آن دوره به دو مرکزیت یعنی کمیته مرکزی و «دبک» درسهای مهمی می‌باید آموخت و از آن جمعبندی کرد. اما از یک چیز مطمئنیم: در مرکز جمعبندی از این امر باید مسئله م - ل - م را قرار داد. وگرنه نمی توان به قلب مسائل دست یافت.

تا آنجا که می‌دانیم، کنفرانس سوم حزب شما عبارت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را تصویب کرد. با وجود این، گرایش و طرز تفکر خوجه‌ای همچنان نفوذ قابل ملاحظه ای در حزب شما داشت. کافیست به جمعبندی جالب حزب شما از خصلت حزب کار آلبانی اشاره کنیم: «در بین احزاب و کشورهایی که ادعای کمونیست بودن داشتند، موضع حزب کار آلبانی و جمهوری خلق آلبانی کمتر از بقیه منحط شده بود. بنابراین جوانب مثبت بیشتری در حیات این کشور وجود داشت. این حزب نیز از مارکسیسم - لنینیسم منحرف شده، رویزیونیست شده بود. با وجود این، به بدی سایر رویزیونیستها نبود.... در آنجا یک طبقه استثمارگر و یک بخش ممتاز وجود نداشت. هیچ گواه جدی وجود نداشت که نشان دهد حزب کار آلبانی شروع به احیای رویزیونیستی - سرمایه داری کرده است... تا به حال ما از اینکه آلبانی یک کشور سوسیالیستی نبود صحبت نکرده ایم.... این تنها کشوری بود که سوسیالیسم در آن زنده بود و کمتر از بقیه تحت تاثیر تند باد لیبرال - بورژوایی قرار داشت.» (مقاله‌ای تحت عنوان «ابراهیم کایپاکایا»، در نشریه «رهائی کارگران و دهقانان» شماره ۹۵، سال ۱۹۹۰)

بعد از اینکه کمیته مرکزی و «دبک» در سال ۱۹۹۳ وحدت کردند، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به جای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون تصویب کردند. به گفته سند «تاریخچه»: «یکی از تصمیمات مهم کنفرانس فوق العاده اول (در سال ۱۹۹۳) قبول م - ل - م به جای م - ل - اندیشه مائو بود.» به عقیده ما این یک پیشرفت بزرگ بود. اما روشن نبود که بر پایه کدام مبارزات خطی درون حزب این مقوله تصویب شده و چگونه حزب از سانتریسم گذشته خود بر سر این مسئله جمعبندی کرده است. در واقع، به نظر می‌آید که «تاریخچه» ما هیچگونه جمعبندی‌ای را ضروری ندیده (و نمی بیند). زیرا شما گفته اید: «اگرچه محتوای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون درست درک شده بود، اما نامگذاری این مقوله، ناکامل بود.»

امیدواریم که این حرف واقعیت داشته باشد. ولی متاسفانه به نظر می‌آید که میراث خوجه حتی بر سر این مسئله هم درست ریشه کن نشده است. نشانه آشکارش اینست که حتی بعد از تصویب م - ل - م، حزب شما صدمین سالگرد تولد خوجه را با چاپ عکس بزرگی از وی در نشریه «اوزگور گله جک» به سال ۱۹۹۴ جشن می‌گیرد. ما در نشستی که با هیئت نمایندگی حزب شما داشتیم بطور جدی به خاطر گرامیداشت تولد این فرد رویزیونیست که هیچ حمله ای به مائوئیسم فروگذار نکرد و باعث گیجی جنبش بین المللی کمونیستی شد از شما انتقاد کردیم. اما شما این انتقاد را قبول نکردید. نماینده شما گفت که خوجه قبلا یک مارکسیست - لنینیست بود و شما به خاطر خدمات گذشته اش تولد وی را جشن گرفته‌اید. شگفت آور بود! تصورش را بکنید که کائوتسکی، لیوشائوچی و سایر رویزیونیستهای بزرگ را به خاطر گذشته انقلابیشان گرامی بداریم. این صرفا به معنی گرامیداشت خوجه در شرایط امروز، تحت پوشش احترام به دیروز اوست!

نشانه های آزاردهنده به اینجا ختم نمی‌شود. چاپ عکس خوجه و گرامیداشت تولد وی فقط جنبه تزیینی نداشت بلکه نشانه خط رهبری شما بود. تقریبا همزمان با اینکار، «پارتیزان» ماهنامه تئوریک شما به انتشار سلسله مقالاتی تحت عنوان «حقایق درباره استالین» پرداخت. یکی از تئوریسین‌ها و یا رهبران شما در این مقالات که به سال ۱۹۹۴ در شماره های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ پارتیزان چاپ شد، یک خط خوجه‌ایستی را بر سر مسائل مهمی که مرکز مشاجره در مورد م - ل - م است فرموله کرد. در این سلسله مقالات همان خط سانتریستی نخستین کمیته مرکزی تکرار شد اما اینبار زیر نقاب م - ل - م. در این مقالات از خط نادرست رفیق استالین بر سر مسائل حیاتی مربوط به خصلت سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم دفاع شده، بدون ذکر نام به خط مائو حمله شده بود. خوشبختانه، کمی بعد از انتشار این مقالات، رفقای ت ک پ (م ل)، مقاله ای تحت عنوان «درباره رفیق استالین» نوشتند که در سپتامبر ۱۹۹۴ در ماهنامه «پارتیزان» منتشر شد. این مقاله پاسخی قاطع به خط آن سلسله مقالات بود. این پاسخ نشاط آور نقاب م - ل - م را از چهره «حقایق درباره استالین» برداشت و باعث تقویت امر دفاع از مائوئیسم واقعی شد. (در آن موقع، شما و رفقای ت ک پ (م ل) کماکان در یک حزب واحد بودید و کمی بعد از هم انشعاب کردید.) این پاسخ نشان می داد که نیروهای م - ل - م در حزب شما علیه نفوذ مخرب خوجه‌ایستی نبرد می‌کنند. این نشان می دهد که مبارزه عمده و تاریخی دو خط در حزب شما کماکان باید به شکلی قاطع و یکبار برای همیشه، به یک تسویه حساب منتهی شود. یعنی وظیفه ریشه کن کردن تاثیرات خوجه ایستی و احیای مائوئیسم واقعی در ت ک پ - م ل کماکان پاسخ می طلبد. مقاله «درباره رفیق استالین»

به حد کافی جریان نادرست درون حزب شما که تحت پوشش دفاع از استالین در واقع به مائو حمله می کرد و به تقدیس از خطاهای وخیم رفیق استالین می‌پرداخت را افشاء کرد. این مقاله نشان داد که چگونه نیروهای قدرتمندی در حزب کماکان می‌کوشند از در عقب، یعنی با اتکاء به جوانب غلط درک استالین از سوسیالیسم، راه نفوذ خوجه را هموار کنند. «درباره رفیق استالین» قویا از تحلیل مائو درباره طبقات و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، تحلیل وی از اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، و مقوله مائوئیستی مبارزه دو خط در حزب کمونیست دفاع کرد. مقاله مذکور بر دفاع از انتقاداتی که مائو نسبت به خط و عملکرد رفیق استالین در موارد فوق به عمل آورد، استوار بود. این مقاله قاطعانه اظهار داشت که مشکل خطی که مورد انتقاد قرار دارد اینست که «نه فقط از حزب کار آلبانی بلکه از خروشچفیسم هم نمی تواند گسست کند. خروشچفیسم و حزب کار آلبانی میراثی مشترک دارند.» شما نمی‌توانید مائو را بی‌محتوا کنید و سپس فراخوان دفاع از وی را صادر کنید! ارائه تصویر یک شیر بی یال و دم و اشکم از مائو و همزمان رویزیونیسم را بکاربستن، هیچ ربطی به مائوئیسم

ندارد.» مقاله می گوید: «حقایق درباره استالین می کوشد خط اولین کمیته مرکزی و بلشویک پارتیزان را از طریق سیستماتیزه کردن خطاهای آنها تحت عنوان م ـ ل ـ م اعمال کند» و «این مائونیسم نیست بلکه تبارزی از سانتریسم نخستین کمیته مرکزی و سیستماتیزه کردن خطاهایش و دفاع از بلشویک پارتیزان است که در جریان مبارزات درون و بیرون حزب افشاء و رد شده بود. این همان خط است هر چند لعن و نفرین نثار بلشویک پارتیزان می کند...» (درباره رفیق استالین، بخش مبارزه دو خط، صفحه ۴۰ متن ترکی) مقاله ماهیت این خط که طرفدار حزب کار آلبانی است را از جوانب بسیار افشاء می کند. مقاله نشان می دهد که چگونه این جریان «مثل رویزیونیستها به خطاهای استالین آویزان می شود.» این مقاله نشان می دهد که چگونه این خط می کوشد برای پوشاندن خطاهای استالین و حمله به خط مائو بر سر سوسیالیسم از یک رو انداز تروتسکیستی استفاده کند. مقاله درک نادرست این خط از مبارزه دو خط در حزب را افشاء می کند و دیدگاه خوجه ای نویسنده (یا نویسندگان) بر سر این مسئله را نشان می دهد: «دوستانی که تحت نام دفاع از مائونیسم به انتقاد از حزب کار آلبانی می پردازند در واقع خط حزب کار آلبانی را تکرار می کنند. به همین علت تلاش این دوستان برای جدا کردن لفظی خود از حزب کار آلبانی بی فایده است. آنان در یک اتاق نشسته اند. نمی توانند با آویختن تصویر مائو بر دیوارهای این اتاق، واقعیت را عوض کنند. دیدگاه های آنان فقط در حرف متفاوت هستند نه در محتوا.» (بخش پنجم درباره رفیق استالین) این مقاله بطور جدی از انتقادات مائو درباره خطاهای استالین دفاع می کند و بر آنها تاکید می نهد. بدون شک، حزب شما یعنی ت ک پ ـ م ل، پاسخی را به این مقاله انتقادی بدهکار است؛ البته اگر به ضرورت مبارزه دو خط معتقد باشید.

تکامل مارکسیسم توسط مائو از نظر ت ک پ ـ م ل

شما در یک بخش از سند سال ۱۹۹۷ خود دیدگاه های خود بر سر مائونیسم را مطرح کرده اید. ما با بخش عمده (و نه همه) این حرف شما موافقیم که: «فقط قبول مارکسیسم ـ لنینیسم یا تئوریهای مارکس ـ لنین ـ استالین کافی نیست. مهم است که با قبول مائوئیسم این درک را یک گام جلوتر ببریم.» ما موافقیم که مائوئیسم باید به عنوان سومین و بالاترین مرحله تاکنونی مارکسیسم به رسمیت شناخته شود. البته ما موافق هم سطح قرار دادن رفیق استالین و مائو نیستیم. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمدتا توسط مارکس و لنین و مائو تکامل یافت. بهتر است از فرمولبندی «سه تن» (مارکس، لنین و مائو) بعلاوه «دو تن» (انگلس و استالین) استفاده کنیم تا بر نقش مرکزی مارکس، لنین و مائو در تکامل م ـ ل ـ م تاکید بگذاریم. بعلاوه ما فکر نمی کنیم که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم صرفا «یک گام جلوتر» از مارکس ـ لنین ـ استالین باشد. شک نیست که مائو بدون آموختن از مارکس، انگلس، لنین و استالین نمی توانست مارکسیسم را تکامل دهد. اما اینکار بدون چند گام فاصله گرفتن مائو از رفیق استالین هم ناممکن بود. ما با این اظهاریه شما که «مائو فعالیتی که توسط چهار آموزگار بزرگ طبقه کارگر آغاز شده بود را ادامه داد» توافق کامل نداریم. تاکید ما نه فقط بر تداوم بلکه بر گسست است. منظورمان اینست که علت تکوین مائوئیسم این هم بود که مائو در جوانب بسیار مهم از استالین پیروی نکرد. این واقعیتی است که جریان سانتریستی و شبه ـ خوجه‌ای درون ت ک پ ـ م ل همیشه مخالف انتقادات مائو به دیدگاه استالین در مورد خصلت و قوای محرکه سوسیالیسم و اقتصاد سیاسی سوسیالیسم بوده است. اصرار آنان این بود که خدمات مائو به مارکسیسم، بسط و تداوم خدمات استالین است و بس.

مائو انتقادات بسیار مهمی را در مورد شیوه تفکر استالین مطرح کرد و گفت تفکر او به میزان قابل توجهی متافیزیکی بود و «بقیه را هم با دید متافیزیکی آموزش داد.» خلاصه اینکه، نفی خطاهای استالین یک عنصر تعیین‌کننده در تکامل مارکسیسم توسط مائو به یک سطح کیفیتا نوین است. این نکته در نامه سال ۱۹۸۶ ما به شما تشریح شده، توسط سایر رفقایی که به مبارزه علیه نفوذ خط سانتریستی و شبه ـ خوجه‌ای درون ت ک پ ـ م ل پرداخته اند نیز به روشنی مطرح شده است. این یک عدم توافق کوچک میان درک ما و شما نیست. این به درک عمیق مائوئیسم و درسهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی مربوط است.

(در اینجا یک بخش از نامه که به تشریح درک مائو از اقتصاد سیاسی سوسیالیسم می پردازد حذف شده است ـ جهانی برای فتح)

رهبری پرولتاریا چگونه اعمال می شود

در نامه سال ۱۹۸۶ به حزب هشدار دادیم که سانتریسم بر سر م ـ ل ـ م به دست کشیدن از جنگ خلق می انجامد. همانطور که می دانیم، رهبری ت ک پ ـ م ل در دوره های مختلف امکان و ضرورت پیشبرد جنگ خلق را زیر سئوال بردند. این یک نتیجه وخیم نفی جهانشمول بودن مائوئیسم بود. همانطور که در نامه ۱۹۸۶ تاکید کردیم «هر تلاشی برای نفی جهانشمول بودن اندیشه مائوتسه دون با خود خطر دست شستن از مقوله جنگ خلق و نیاز به ایجاد قدرت سیاسی سرخ را به همراه دارد.» باید به یاد بیاوریم که یکی از حملات شریرانه انور خوجه علیه مائو بر سر استراتژی جنگ خلق بود. انور خوجه، جنگ خلق را تحت عنوان «یک جنگ بی دورنما» مسخره کرد و گفت چنین جنگی هیچ ربطی به رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نوین ندارد. نفی جهانشمول بودن جنگ خلق از سوی ت ک پ ـ م ل به نفوذ خوجه ایسم در این حزب بی ارتباط نیست....

عنوان سند شما «ت ک پ ـ م ل: نظم نوین جهانی، طبقه کارگر و نقش رهبری کننده آن» عهد می کند که چگونگی اعمال رهبری توسط طبقه کارگر در دنیا را توضیح دهد. اما آنچه از خواندن این سند نتیجه می شود اینست که به عقیده ت ک پ ـ م ل نقش رهبری کننده طبقه کارگر از طریق سازماندهی جنبشهای رزمنده اتحادیه ای ـ صنفی ابراز می شود. این سند مفصلا به تاریخچه و سیر تکاملی جنبش اتحادیه ای ـ صنفی، نقشی که کمونیستها می باید در تکوین و تکامل این جنبش بازی کنند، و نقش این جنبش در کسب پیروزی برای پرولتاریا می پردازد. (که باید بپرسیم چه نوع پیروزی؟) این سند حتی یکبار هم از وظیفه مرکزی کمونیستهای انقلابی یعنی کسب قدرت سیاسی توسط نیروی مسلح، و نقش مرکزی آن در تثبیت نقش رهبری کننده طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست اش حرف نمی زند. لنین خاطر نشان کرد که کارگر آگاه نباید منشی اتحادیه صنفی بلکه باید تریبون مردم باشد. طبقه کارگر برای بکار بستن خط لنینیستی آنگونه که در «چه باید کرد؟» تدوین شد و در انقلاب روسیه به اجراء درآمد، باید در راس انقلاب دمکراتیک قرار گیرد. مائو در چین، خط لنینیستی را بدست گرفت و آن را به سطحی ارتقاء داد که طبقه کارگر بتواند خلق بویژه دهقانان را در جنگ خلق با هدف پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری سوسیالیسم رهبری کند. اما سند شما کوچکترین اشاره‌ای به وظیفه طبقه کارگر یعنی رهبری انقلاب دمکراتیک نوین و نقش جنگ خلق نمی کند؛ انگار اینها هیچ ربطی به «کسب پیروزی» توسط طبقه کارگر ندارد. یا شاید شما فکر می کنید که این یک مسئله «دهقانی» است و به هیچوجه به «رهبری» یا

«کسب پیروزی» طبقه کارگر مربوط نیست!

....ما نافی نقشی که مبارزات راستین اتحادیه ای ـ صنفی کارگران در مقاطع معین می توانند به قول لنین به عنوان یک مدرسه جنگ بازی کنند نیستیم. هر چند که اگر جنگ را از صحنه حذف کنید، دیگر مدرسه رفتن هم به جایی نخواهد رسید. ما از مطالعه سند شما متوجه شدیم که خط راهنمای م ـ ل ـ م در مورد کلیه فعالیتهای انقلابی منجمله مبارزات رزمنده اقتصادی کارگران را بطور جدی درک نکرده اید. خط راهنمای م ـ ل ـ م چنین است: قبل از آغاز جنگ، این فعالیتها باید به آغاز جنگ خلق خدمت کنند و بعد از آغاز، باید در خدمت گسترش آن باشند.... می توان گفت که شما در بهترین حالت فعالیتهای اتحادیه ای ـ صنفی خود را به پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق مرتبط نمی کنید و آنها را در این استراتژی جای نمی دهید. سند شما از ذکر این نکته باز می ماند که مهمترین «مداخله» کمونیستهای انقلابی در مبارزات خودبخودی اینست که آنها را در خدمت مبارزه انقلابی برای کسب قدرت سیاسی درآورند. شما یکبار از نیاز به «مداخله کمونیستها و انقلابیون در پرتو م ـ ل ـ م» صحبت کرده اید اما آن را به مداخله برای کمک به سازماندهی «اتحادیه صنفی طبقاتی» کارگران تقلیل داده اید. البته همین مبارزه کارگران در ترکیه اگر اتحادیه های صنفی خود را هم داشته باشد، و حتی اگر توسط نیروهای م ـ ل ـ م هم رهبری شود، هرگز نمی تواند نقش رهبری کننده طبقه کارگر را تثبیت کند. در این سند ۵۷ صفحه ای که پیرامون نقش رهبری کننده طبقه کارگر و چگونگی کسب پیروزی نوشته شده، هیچ نشانی از این واقعیت نیست که طبقه کارگر بدون قدرت سیاسی هیچ کار نمی تواند بکند؛ بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است؛ قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید؛ و بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد حتی اگر صاحب اتحادیه های صنفی قدرتمند باشد....

سند شما بر نیاز به جنبش اتحادیه ای برای انجام انقلاب پرولتری در هر دو نوع کشور (امپریالیستی و تحت سلطه) تاکید می نهد و همانجا به انحطاط اتحادیه های صنفی در کشورهای امپریالیستی و اینکه به بخشی از «ساختار مشارکت و ادغام» (در نظام) تبدیل شده اند اشاره می کند. سند مفصلا از تغییرات بیشمار و مهمی که در نتیجه توسعه سرمایه داری ـ امپریالیستی بوجود آمده و ارتباط همه اینها با تغییر و تحول در خصلت اتحادیه های صنفی صحبت می کند. اما سند، تحلیتحلیل تعیین کننده لنین از امپریالیسم و مهمترین تغییری که در ترکیب طبقه در این کشورها به علت تکامل سرمایه داری به امپریالیسم صورت گرفته را «فراموش می کند.» و این مهمترین تغییر، انشعاب در طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی است که با پیدایش یک قشر آریستوکراسی کارگری به عنوان متحد بورژوازی بوقوع پیوسته است. ت ک پ ـ م ل، «طبقه کارگر» در کشورهای امپریالیستی را یک کلیت یکدست و بی تمایز ترسیم می کند. بنابراین قادر نیست پایه مادی اینکه چرا اتحادیه های صنفی به بخشی از «ساختار مشارکت و ادغام» تبدیل شده اند را توضیح دهد. ت ک پ ـ م ل می گوید امتیازاتی که بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم برای طبقه کارگر فراهم کرد «به تصورات (یا توهماتی) پا داد» که می توان در همین نظام به اهداف خود دست یافت. در این بخش مطلقا هیچ صحبتی از انشعاب درون طبقه کارگر و چرخشی که در ائتلافات طبقاتی در کشورهای امپریالیستی صورت گرفته، نیست. ت ک پ ـ م ل این پدیده را تنها در عرصه ایدئولوژی توضیح می دهد گوئی فاقد یک پایه مادی است.....

ندیدن پایه طبقاتی این انحطاط، بسیاری احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی را به قدم گذاشتن در بیراهه رقابت با احزاب سوسیال دمکرات و رویزیونیست بر سر آریستوکراسی کارگری و در همان عرصه اتحادیه ها و انتخابات های ـ کشانده است. برای مثال، به استراتژی حزب مارکسیست ـ لنینیست آلمان نگاه کنید. تا آنجا که می دانیم این حزب در آخرین انتخابات کشور از توده ها دعوت کرد به نامزدهای حزب مارکسیست ـ لنینیست آلمان رای بدهند!

ت ک پ ـ م ل فقط از مبارزات قشر معینی از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، نظیر اعتصاب کارگران بریجستون در روز ۱۲ جولای ۱۹۹۴ و اعتصاب کارگران «یو پی اس» در آمریکا صحبت می کند. اما هیچ اشاره ای به قیام توده های پرولتر به سال ۱۹۹۲ در لس آنجلس و اعتراضات و مبارزات بیشمار قشر تحتانی کارگران که بخش بزرگی از آنان را مهاجران اسپانیایی زبان و سیاهان آمریکا تشکیل می دهند ندارد. این بحث «مبارزه کارگری» شباهت غریبی به یکی از جریانات موجود در جنبش بین المللی دارد که در کشورهای امپریالیستی، مبارزه رفرمیستی و اتحادیه ای را توصیه می کند و همزمان

در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره مخلوطی از همین نوع مبارزات بعلاوه یک «مبارزه مسلحانه» معین را تایید می کند. احزابی نظیر حزب مارکسیست ـ لنینیست آلمان و حزب کار بلژیک نماینده چنین جریانی هستند.....

(بخشی از نامه که به جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مربوط می شود از این نسخه، حذف شده است ـ جهانی برای فتح)

خط شما در مورد جنبش بین‌المللی کمونیستی، التقاطی است

شما در مقاله ای که در شماره ۱۷ آپریل ۱۹۹۸ اوزگور گله جک منتشر شده، از جنبش بین المللی کمونیستی منجمله از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارزیابی کرده اید. در مقدمه این بخش گفته اید: در جنبش بین المللی کمونیستی «اتحادهای مهم جدیدی در حال شکل گیری است.» اما کاملا از توضیح خصلت هر یک از این اتحادها باز مانده اید: مارکسیستی هستند یا رویزیونیستی؟ بگذارید به ارزیابی شما از جنبش بین المللی کمونیستی نگاهی بکنیم:

«۱) جنبش انقلابی انترناسیونالیستی... که خود را بر فرمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم استوار کرده و حزب ما و حزب کمونیست پرو کماکان عضو آن هستند؛ هر چند که به خاطر رفتار خودخواهانه، پراگماتیستی و سلطه طلبانه رهبریش گرفتار مشکلات جدی بیشمار شده، بیش از پیش از تحقق رسالت رهبری کننده اش دور شده، بنابراین قادر به استفاده از فرصتهای بیشماری که طی دهسال گذشته شکل گرفته نبوده است. بسیاری از اعضای این جنبش به شکل فزاینده ای منفعل شده اند.

«۲) پلاتفرم مارکسیست ـ لنینیستی که حزب مارکسیست ـ لنینیست آلمان و حزب کمونیست فیلیپین در آن نفوذ دارند و بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون قرار دارد. اگر چه برخی احزاب و سازمانهای درون آن معتقد به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هستند. این جریان مشکلات جدی سیاسی و ایدئولوژیکی را از سر می گذراند اما کماکان در سه صف‌بندی، یک گرایش مثبت را به نمایش می گذارد. و امروز بیش از بیست عضو دارد.

«۳) پلاتفرم مارکسیستی ـ لنینیستی که بر پایه حداقل معیار اتحاد تشکیل شده و توسط حزب کار بلژیک همه ساله در ماه مه سازمان یافته است. تشکلات با خطوط مختلف در آن شرکت می کنند. شمار اعضای آن در حال رشد، اما سطح کیفی آن در حال تنزل است.

«۴) پلاتفرم مارکسیستی ـ لنینیستی که عمدتا از خط حزب کار

آلبانی پیروی می‌کند....»

شما به طرز خیره کننده‌ای از پیش گذاشتن یک معیار ایدئولوژیک و سیاسی برای ارزیابی از نیروهای مختلف جنبش بین‌المللی کمونیستی عاجزید. شما اول یک تصویر التقاطی و در هم بر هم از نیروهای این جنبش جلو می‌گذارید. سپس موضع خود را چنین بروز می دهید که از بین صف‌بندیهای مختلف، علیرغم اینکه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر م - ل - م مبتنی است و حزب شما «به نحوی عضو این جنبش است» (واقعا؟)، اما باید «منفردش» کرد زیرا به شکلی «خودخواهانه، پراگماتیستی و سلطه‌طلبانه» رهبری می‌شود!! آیا هدف از مطرح کردن همه این حرفها، مخدوش کردن خطوط تمایز ایدئولوژیک و سیاسی ضروری برای تشخیص مارکسیستها از رویزیونیستها در این دنیا نیست؟

شما نخراشیده‌ترین انتقادات خود را برای نیروهای م - ل - م پیگیر یا بعبارت دیگر، برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ذخیره کرده‌اید. و در مقابل، به نیروهای آشکارا رویزیونیست به نرمی برخورد می‌کنید. مثلا به انتلافی که حزب کار بلژیک و یک حزب روسی می‌کوشند شکل دهند. (برای خواندن نقدی بر این ائتلاف رجوع کنید به سرمقاله شماره ۲۳ جهانی برای فتح منتشره در سال ۱۹۹۸، و همانجا به نقدی که به مواضع حزب متحد سراسری کمونیست بلشویک روسیه شده است.است.) در این سند شما گرایش مثبت خود به کنفرانس بین المللی مارکسیست - لنینیستها را ابراز داشته اید که طیفی از مائوئیستها و رویزیونیستها را در برمی‌گیرد و از فقدان یک پایه وحدت ایدئولوژیک و سیاسی که بتواند مارکسیستها را بر یک مبنای کمونیستی انقلابی واضح گرد آورد، رنج می برد. چنین پایه ای فقط می تواند م - ل - م باشد؛ م - ل - م نه به عنوان یک «فرمول» (به قول شما)، بلکه محتوای آن. یعنی یک خط انقلابی برای انجام انقلاب در انواع گوناگون کشورها.

انتقاد شما به حزب کار بلژیک و حزب روسی که می خواهند انترناسیونال خود را بر پایه مارکس، لنین و استالین بازسازی کنند اینست که «کیفیت» آنها در حال تنزل است. محتوای این «کیفیت در حال تنزل» از نقطه نظر م - ل - م چیست؟ تا آنجا که ما می‌دانیم سطح آنها از رویزیونیسم به رویزیونیسم بیشتر تنزل می‌یابد. در ارزیابی شما هیچ اشاره‌ای به وجه اساسی و عمده این ائتلاف نیست. وجه عمده‌شان اینست که مبارزه کمونیستهای انقلابی دنیا تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم خروشچفی را رد می‌کنند. نقطه‌نظر عزیمت برای ارزیابی هر گروهبندی یا حزب بین‌المللی که ادعای بودن در جنبش بین‌المللی کمونیستی دارد قبول این مسئله اساست که مائو، نخست از طریق مبارزه بزرگ علیه رویزیونیسم مدرن و سپس با رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، جنبش بین المللی کمونیستی را از منجلاب رویزیونیسم نجات داد. اما شما در ارزیابی از این گروهبندی‌ها، این معیار را بکار نگرفته‌اید. شما هیچ اشاره ای به این واقعیت ندارید که جنبش کمونیستی انقلابی کنونی، در درجه اول نتیجه مستقیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است که به قول «بیانیه»: «به پیدایش یک نسل کاملا نوین از مارکسیست - لنینیستها پا داد.» ت ک پ م ل نیز یک محصول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. اینکه شما به هنگام ارزیابی از گروهبندی‌های بین‌المللی مجبور شده‌اید از «رفتار خودخواهانه، پراگماتیستی و سلطه‌طلبانه رهبری» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حرف بزنید، اما خطوط تمایز حیاتی بین مارکسیسم و رویزیونیسم را در ارزیابی از «پلاتفرم‌های مارکسیستی - لنینیستی» «فراموش» کنید، جالب توجه است! این کار شباهتی به میراث ابراهیم کایپاکایا ندارد و به میراث گرایشات خوجه ای شبیه است که در پی غصب ت ک پ م ل بودند. این نشان می‌دهد که حرف زدن از م - ل - م کافی نیست. و باید آن را در همه عرصه‌ها بکار بست. این نشان می دهد که به م - ل - م نمی‌توان به عنوان یک «فرمول» نگاه کرد، بلکه م - ل - م یک دیدگاه و موضع و روش کامل برای فهم و مهمتر از آن، تغییر دنیا است....

کانون توجه قرار ندادن مسائل حیاتی مربوط به خط که مبنای دوری حزب شما از جنبش ما است، و در عوض استفاده از انتقادات فرعی که محتوای آنها پوشانده شده و یا بیشتر حالت حرفهای بی‌حساب و روی هوا را دارد تا انتقادات محکم، روش م - ل - م پیشبرد مبارزه دو خط نیست. این روش فقط به درد ایجاد سردرگمی در صفوف حزب و بازداشتن آنان از توجه آگاهانه به خط و عملکرد رهبری شما می خوی خورد....

شما به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اتهام می زنید که «از فرصتهای بیشماری که طی دهسال اخیر پیش آمده استفاده نکرده است.» اما صریح و آشکار صحبت کنید: منظورتان چیست؟ منظورتان اینست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «اتحادهای جدی» جدیدی که بعد از فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی شکل گرفت را دید، اما نخواست خطش را منحل کند و همرنگ جماعت شود؟ و نخواست جنبش بین‌المللی کمونیستی را بر پایه خرده ریزهایی از مارکسیسم که هر گروه ظاهرا مدافع گوشه‌ای از آن است محک بزند؟ آیا به نظر شما ما باید ارزیابی خود از اینکه در دنیا چه کسی مارکسیست است و چه کسی رویزیونیست را عوض می‌کردیم تا بشود از «فرصتهای بیشماری که طی دهساله اخیر پیش آمده استفاده کنیم»؟ منظور شما از «پراگماتیسم» چیست؟ اگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در شرایط حاضر «پراگماتیست» بود، با انواع و اقسام نیروهایی که شما بدون توجه به مواضعشان در مورد مبارزات تعیین کننده تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی، آنها را مارکسیست - لنینیست می‌نامید وارد ائتلافهای گوناگون شده بود. لطفا ما را معاف کنید، ما قادر به انجام چنین «خدمات جدی» نیستیم. ما می خواهیم یک جامعه نوین بسازیم، نه اینکه چهره جامعه کهن را آرایش کنیم.

به همین خاطر است که برای تشخیص مارکسیستها از رویزیونیستها اهمیت تعیین کننده قائلیم....

....از شما می خواهیم که به شکل مستدل و روشن بگویید که چرا کنفرانس بین‌المللی مارکسیست - لنینیستها در قیاس با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، «گرایش مثبتی را به نمایش گذاشته است.» اگرچه در این گروهبندی، احزابی هستند که ما آنها را م - ل - م می‌دانیم (منظورمان حزب کمونیست فیلیپین و حزب کمونیست هند (م - ل) (جنگ خلق) است)، اما جنبه عمده این گروهبندی بین المللی اینست که طیفی از احزاب مائوئیست در یک طرف و رویزیونیستها در طرف دیگر را در برمی‌گیرد. این گروهبندی در آغاز جریان بدنام ضدانقلابی پرو به نام «پرچم سرخ» را هم در برمی‌گرفت که معرفی‌نامه‌اش، ضدیت با جنگ خلق در آن کشور بود. در کنفرانس پنجم این گروهبندی نیز حزب کمونیست نپال (مارکسیست - لنینیستهای متحد) عضویت داشت. این حزب در حکومتهای ارتجاعی مختلف نپال شرکت جسته، مستقیما در سرکوب جنگ خلق درگیر بوده است. مبنای وحدت و شیوه اتحاد کنفرانس بین‌المللی مارکسیست - لنینیستها به نحوی است که اجازه چنین ائتلافی را می دهد. بنابراین، علیرغم هر نیتی، این جریان نمی تواند به اتحاد کمونیستهای انقلابی راستین دنیا خدمت کند. این جریان نمی تواند ملزومات انقلاب پرولتری یعنی نیاز به ایجاد و تقویت پیشاهنگ پرولتری راستین در هر کشور را برآورده کند. زیرا معنایش اینست که باید به کاملترین و علمی‌ترین درک صحیح که پرولتاریا تا به حال بدان دست یافته یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح باشد. کنفرانس بین المللی مارکسیست - لنینیستها به هیچوجه نمی تواند به هدف تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی نوین خدمت کند. در

واقع، چنین هدفی را معتبر نمی‌شمرد.... (رجوع کنید به نقد قطعنامه‌های پنجمین کنفرانس بین‌المللی مارکسیست ـ لنینیستها در جهانی برای فتح شماره ۲۶ منتشره در سال ۲۰۰۰)

این واقعیتی است که ما قطعنامه‌های کنفرانس پنجم را عموما یک پیشرفت مثبت ارزیابی کردیم. اما چرا؟ زیرا برای نخستین بار کنفرانس بین‌المللی مارکسیست ـ لنینیستها موضع روشنی علیه حکام رویزیونیست چین گرفت و از تکامل مارکسیسم بوسیله مائوتسه دون دفاع کرد و جهت گیری‌های صحیح و جدید گوناگونی از خود نشان داد. شما حتما قبول دارید که برای احزابی که سالیان سال در مورد خصلت سرمایه‌دارانه چین و نقطه عطف سال ۱۹۷۶ سکوت کرده بودند، این یک پیشرفت محسوب می شد. با وجود این، پیوستن حزب شما به کنفرانس بین‌المللی مارکسیست ـ لنینیستها کاملا یک عقبگرد به حساب می آید. این پیشروی نیست بلکه یک عقب‌نشینی تاسف‌بار است....

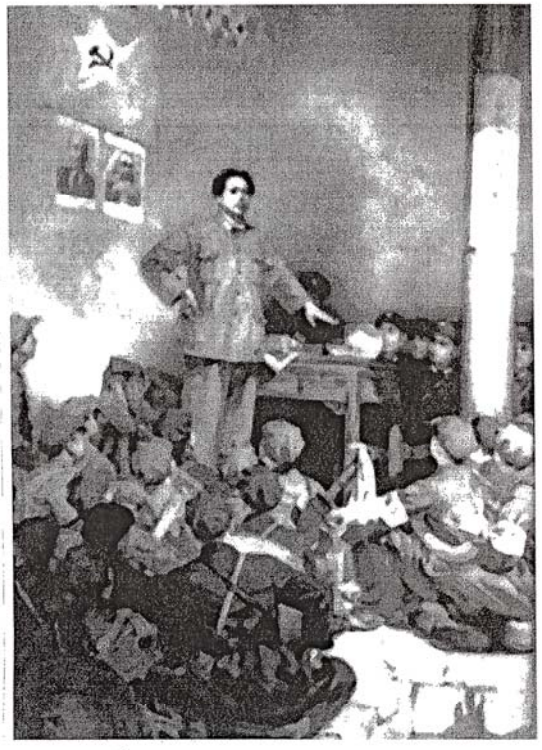

نتیجه‌گیری

هدف از تلاشهایی که برای تضعیف «بیانیه» و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به موازات مخدوش کردن خط ابراهیم کایپاکایا انجام می‌گیرد، تحریف و تغییر خط سیاسی پایه‌ای ت ک پ م ل است. همه اینها باعث سردرگمی بدنه حزب شد. بسیاری از مشکلات و مسائل انقلاب، منجمله شکستهایی که پدید آمد، برای تقویت خط سانتریستی مورد سوء استفاده قرار گرفت.

....مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون (امروز مائوئیسم)، دورنمای پایه‌ای است که مسیر پیش‌پا را ترسیم می‌کند. این سمت‌گیری پایه‌ای در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (و سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! که مکمل آن است) تجسم یافته است. ما با پایداری بر این مسیر، با تقویت وحدت پرولتاریا در سطح جهانی و نیز گردانهایش در هر کشور، با تلاش برای بکار بستن صحیح درسهای گذشته می توانیم پیروزمندانه به پیش گام برداریم!»
.... (پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۳ منتشره در سال ۱۹۸۵)

رفقا: چهارده سال به انتظار جواب شما نشستن، زمان زیادی است. اینک شرایط مساعدی برای به بزرگی از بدنه ت ک پ م ل وجود دارد که تحت یک خط صحیح م ـ ل ـ م و یک مرکز تشکیلاتی واحد متحد شوند. و این زمانی عملی خواهد شد که خطوط انحرافی عمده‌ای که چنین لطماتی به ت ک پ م ل وارد آورده‌اند، طرد شوند. ما از رفقای ت ک پ ـ م ل می‌خواهیم که تار عنکبوت خطوط انحرافی گذشته را برچینند و صمیمانه برای آشکارا قرار دادن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در فرماندهی انقلاب ترکیه نبرد کنند. این نیاز مبرم توده‌ها در ترکیه و سراسر دنیا است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

توضیحات

۱) رجوع کنید به مقدمه نسخه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان ترکی که در سال ۱۹۸۴ توسط ت ک پ م ل منتشر شد. و همینطور به پنجمین پلنوم کمیته مرکزی دوم ت ک پ م ل.
۲) از سال ۱۹۹۳ جنبش ما مائوئیسم را به جای اندیشه مائوتسه دون تصویب کرد.

اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر

مقاله ای از جهانی برای فتح ۴۸

نوشته: نسرین جزایری (۱)

این مقاله به درخواست مجله جهانی برای فتح نگاشته شده است. هدف از آن بررسی اسلام به عنوان یک نیروی سیاسی در جهان امروز است. رواج مذهب در میان مردم جهان در سالهای اخیر چشمگیر بوده است. انقلابیون موظفند با اشاعه هر نوع ایده آلیسم در میان توده های مردم مقابله کنند. نقد اسلام بخشی از این وظیفه است. چند دهه پیش از این، احیاء مذهب به صورت امروز، غیر قابل تصور بود. آنزمان، بدلیل عروج سوسیالیسم و مارکسیسم علمی، بنظر می آمد که مذهب به مقام یک امر شخصی تقلیل یافته است. اما جهان دستخوش تغییر شد. انقلابات ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی و سپس چین، شکست خوردند. موج مبارزات رهائی بخش ملی که در دهه ۱۹۶۰ اوج گرفته بود، فروکش کرد. در این میان یک فاکتور مهم دیگر آن بود که علم بی اعتبارتر شد. زیرا در دید میلیونها انسان، علم مترادف شد با تولید سلاحهای دهشتناک کشتار جمعی و اسباب لوکس برای ثروتمندان؛ مترادف شد با استفاده از تکنولوژی برای هر چه تندتر کردن چرخ «گلوبالیزاسیون» و فشردن فقرا لای منگنه تشدید تولید و فلاکت. بنابراین، موج جدید مذهب گرائی از نزدیک مرتبط است با شکستهائی که انقلابات جهانی خوردند و دهشتهائی که توده های مردم به آن گرفتار آمده اند.

آنانی که بر مسند حکومت نشسته اند، از مذهب به مثابه سلاحی مهم استفاده کرده و می کنند. مثلا، جورج بوش عده ای از فاشیستهای مسیحی را به مقامات مهم در حکومت آمریکا گمارده است. این خود، نشانه ی اهمیتی است که امپریالیستهای آمریکائی به استفاده از مذهب برای تقویت مشروعیت خود می دهند. آنها از مذهب برای خواب کردن توده ها نسبت به علل واقعی رنج و بدبختی هایشان و برای بسیج گروهی از مرتجعین سرسخت در پشت بیرق «ارزشهای پایه ای» حاکمیت بورژوازی، استفاده می کنند. همانطور که هیتلر از نژادپرستی علیه یهودیان برای کشیدن آلمانی ها به زیر پرچم جنگ جهانخوارانه خود استفاده کرد، امپریالیستهای آمریکائی نیز به ایدئولوژی بنیادگرائی مسیحی برای بحرکت درآوردن اتباع خویش در خدمت به اهداف امپریالیستی نوینشان در داخل و خارج آمریکا، چنگ انداخته اند. برای همین بوش فراخوان «جنگ صلیبی» علیه بنیادگرایان اسلامی می دهد و در سفرش به چین به چینی ها سفارش می کند که «به ایمان بچسبید». برای همین است که سناتورهای آمریکائی هنگام برگزاری یادبود قربانیان ۱۱ سپتامبر، انجیل باز می کنند و از آن نقل قول می خوانند تا ببینند خدا در مورد اوضاع چه گفته و راه حلش چیست. در واقع هر جا که مذهب نقش پرچمدار جنایات ارتجاعی را بعهده گرفته، مسیحیت گوی سبقت را از همه ربوده است.

علت آنکه مقاله حاضر منحصرا به اسلام می پردازد بخاطر آن نیست که ما معتقدیم این مذهب تفاوت اساسی با مذاهب دیگر دیگر دارد. بالعکس، از دیدگاه مارکسیسم، همه مذاهب به لحاظ ایدئولوژیک یکسانند. اما اسلام در میان بخش مهمی از ستمدیدگان جهان نفوذ دارد. برخلاف امپریالیستها که با دیدگاه عظمت طلبانه بنیادگرایان اسلامی را مورد حمله قرار میدهند، ما مائوئیستها می خواهیم با آشکار کردن منافع طبقاتی نهفته در پشت بیرق نیروهای مذهبی اسلامی، عزم و پیگیری توده های مناطق مهمی از جهان را در مبارزه علیه امپریالیستها و مرتجعین تقویت کنیم.

جهانی برای فتح

طی سی سال گذشته، در کشورهای خاورمیانه، احزاب یا گروه های اسلامی که به ضدیت با باندهای حاکم برخاسته اند، نقش مهمی در صحنه سیاسی بازی کرده اند. در این دوره، جریانات اسلامی که مدعی ضدیت و مبارزه (جهاد) علیه قدرتهای امپریالیستی غرب و دولتهای نومستعمره آنان در خاورمیانه بودند، توانستند بخشهائی از پایه اجتماعی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی (یعنی کارگران، دهقانان و نیمه پرولتاریا) را بزیر نفوذ خود بکشند. گاهی اوقات این نفوذ بسیار گسترده بود. اما نه ایدئولوژی آنها سر سوزنی منطبق بر منافع توده هاست و نه برنامه شان. تشریح و تکرار این حقیقت از وظایف تعطیل نشدنی و عاجل کمونیستهای انقلابی این کشورهاست. زیرا بدون این کار، برانگیختن و سازماندهی توده ها برای سرنگونی دولتهای ارتجاعی و بیرون کردن امپریالیستها، نشدنی است. تجربه ی بیش از بیست سال، در ایران و افغانستان، مثل روز نشان داد که اسلام یک ایدئولوژی رهائی بخش نیست؛ برنامه های سیاسی و اقتصادی نیروهای اسلامی هیچ تغییری در جوامع کریه المنظر خاورمیانه، در ساختارهای نیمه فئودال نیمه مستعمره که امپریالیستها در ائتلاف با طبقات ارتجاعی محلی (سرمایه داران و ملاکین بزرگ) ساخته اند، ندادند و نمی توانستند بدهند. هر چند تجربه، حقیقت فوق را بسیار خوب برملا کرد اما همانطور که مائو گفت خاک و خاشاک را جارو هم باید کرد زیرا «بهر جا که جارو نرسد، خاک و خاشاک باقی می ماند.»

دیر زمانی است که نیروهای اسلامی مبارزات توده های ستمدیده خاورمیانه را تحریف کرده، فداکاریهای آنان را به هرز برده، و تلاش کرده اند تا انرژی عظیم توده های مردم را با زنجیرهای ایدئولوژی مذهبی و برنامه های سیاسی ارتجاعی به گنداب بکشانند. به این ترتیب، نیروهای اسلامی موجب به تاخیر افتادن انقلابات اصیل در این بخش از جهان شده اند و به این وسیله خدمت عظیمی به امپریالیسم جهانی کرده اند.

امروز، امپریالیسم آمریکا، بنیادگرائی اسلامی را بعنوان دشمن

درجه یک خود اعلام کرده است. البته، هدف نهائی آمریکا نه بنیادگرائی اسلامی بلکه زدن توده های مردم و ممانعت از شورشهای انقلابی در خاورمیانه است؛ اما ترجیح می دهد تحت پوشش زدن متعصبین مذهبی به این منطقه لشگرکشی کند. همین که این بزرگترین و کریه ترین دشمن بشر به نیروهای اسلامی حمله می کند، در میان توده های مردم کشورهای «مسلمان» کشش خودبخودی بسوی اسلام ایجاد می کند. توده ها اغلب بطور خودبخودی گرایش به آن دارند که آنچه را که مورد حمله دشمنانشان قرار میگیرد زیر چتر حمایتی خود بگیرند. اما توده ها نه به اسلام بلکه به یک ایدئولوژی علمی انقلابی نیاز دارند. زیرا فقط یک ایدئولوژی علمی انقلابی میتواند امپریالیسم را شکست دهد و نوع بشر را از چنگال هر گونه ستم و استثمار برهاند. پس، کمونیستهای انقلابی با دو وظیفه لاینفک روبرویند: آنها باید در راس مبارزات ضد امپریالیستی قرار گیرند، توده ها را در سرنگون کردن قدرتهای دولتی ارتجاعی رهبری کنند و انقلاب را به پیروزی برسانند؛ در همان حال و به مثابه بخشی جدائی ناپذیر از وظیفه فوق و برای اینکه در انجام این وظیفه موفق باشند، باید فعالانه تر از هر زمان به توده ها نشان دهند که ایدئولوژی اسلام (و هر ایدئولوژی فئودالی یا بورژوائی دیگر) سدی در مقابل رهائی آنان بوده، قادر به سرنگون کردن سلطه امپریالیسم نیست. برای این، توده ها باید کمونیسم را در دست بگیرند، زیرا کمونیسم تنها ایدئولوژی و برنامه رهائی بخش واقعی در جهان و در تاریخ بشر است. فقط کمونیسم می تواند توده های این منطقه را ورای مذهب، نژاد و ملیتشان متحد کند تا دست به تکان دهنده ترین مبارزات علیه امپریالیسم (عمدتا امپریالیسم آمریکا) و تمام قدرتهای دولتی ارتجاعی که بر کشورهای عرب و دیگر کشورهای اسلامی حاکمند، بزنند. بدون انجام این مبارزه ایدئولوژیک، کمونیستهای انقلابی نخواهند توانست توده های در حال بپاخاستن را بسوی یک انقلاب واقعی هدایت کنند. و فقط هنگامی که توده ها، سرمشق هایی از انقلابات واقعی را به چشم ببینند نفوذ مذهب بطور کل فروکش خواهد کرد.

خط سیر تاریخی

اسلام سیاسی معاصر، پدیده پیچیده ای است. اسلام سیاسی توسط طیف گوناگونی از نیروهای طبقاتی مورد استفاده قرار گرفته است: از قدرتهای استعماری امپریالیستی غرب گرفته تا نیروهای ارتجاعی که با رژیمهای حاکم مخالف بوده اند و نیروهای ملی گرا که بعضا از آن بعنوان وسیله ای برای بسیج ضدیت توده ها با سلطه خارجی استفاده کرده اند. در این مقاله توجه ما معطوف به آن بخش از اسلام سیاسی است که در دهه های اخیر در کشورهای خاورمیانه و در ضدیت با رژیمهای حاکم رشد کرد. این اسلام سیاسی نماینده آمال و اهداف بخشی از نیروهای طبقاتی ارتجاعی است که از ساختارهای قدرت بیرون رانده شدند و به دنبال یافتن موقعیت و سهمی بیشتر در دولتهای موجود بودند. در هر جا و به درجه ای که توده ها بسوی اینان جلب شدند عمدتا نه بخاطر به اصطلاح «غرایز مذهبی» شان بلکه بخاطر عکس العمل به شرایط بی عدالتی مفرطی است که امپریالیسم و رژیمهای نوکر امپریالیسم بر آنان تحمیل می کنند.

اسلام سیاسی، پدیده ای نوین نیست. در اصل، اسلام به مثابه یک برنامه سیاسی «دنیوی» که از مذهب به عنوان پرچم خود سود می جست، ظهور یافت. این برنامه سیاسی را نه «الله» بلکه محمد از اهالی مکه در شبه جزیره عربستان تدوین کرد. پیدایش اسلام در سال ۶۱۰ میلادی، محصول شرایط اجتماعی - سیاسی مشخص آن منطقه از جهان در آن مقطع تاریخ بود.(۲)

در اروپا، پس از انقلابات بورژوائی قرن ۱۷ و ۱۸، نقش مذهب در امور دولت بطور تعیین کننده ای تقلیل یافت، اما در کشورهای فئودالی اسلامی، مذهب به مثابه یکی از ستونهای دولت باقی ماند. قبل از سلطه یابی استعمار در جوامع اسلامی، علما (روحانیون عالیمقام اسلامی) یکی از دو محور قدرت دولتی بودند؛ محور دیگر شاه بود. این تقسیم قدرت، مشابه تقسیم قدرت در اروپای فئودالی بود که سلطنت و کلیسا در قدرت و غارت فئودالی شریک بودند.

قرن ۱۹ که کشورهای عرب و مسلمان به انقیاد قدرتهای استعماری امپریالیستی در آمدند، نقطه عطفی در خصلت این جوامع بود.(۳) با به پایان رسیدن قرن ۱۹، امپریالیسم کلیه عناصر فئودالی در زیربنای اقتصادی و در روبنای اجتماعی و سیاسی این جوامع را تغییر شکل داده، در خدمت به خود سازمان داده بود. استعمارگران، در این بخش از جهان، برخلاف آمریکای لاتین، به مذهب بومی تکیه کردند. انگلیسی ها، در جنگ علیه امپراتوری عثمانی نقش سیاسی مهمی به فرقه وهابی، که شاخه ای از اسلام است، دادند و از آن بعنوان زیربنای معنوی جنگهای استعماریشان برای بیرون راندن عثمانیها از این منطقه استفاده کردند. وهابیت و مکه، بعنوان مرکز تجمع اسلامی، اهمیت کنونی خود را در دوره تحکیم سلطه استعمار انگلیس پیدا کردند. یعنی پس از بوجود آمدن پادشاهی آل سعود در سال ۱۹۳۲. در رقابت میان استعمار انگلیس و روسیه تزاری در قرن ۱۹، علمای شیعه در ایران متحدین نزدیک انگلیس بودند. تا مدت چند قرن پس از ظهور اسلام، کتاب جدیدی در مورد «جهاد» نگاشته نشده بود تا اینکه به سفارش آخوندهای شیعه ایران چنین کتابی در شهر نجف (عراق) به قصد ایجاد مشروعیت مذهبی برای جنگ ایران با روسیه تزاری به نگارش درآمد. رابطه ارباب و نوکری میان استعمار انگلیس و علمای شیعه ایران آنقدر عیان و گسترده بود که حتی به فرهنگ عامه مردم نیز راه یافت، مثلا این حرف در میان مردم رایج شد که عمامه هر آخوندی را بردارید زیر آن نوشته شده است: «ساخت انگلیس».

پس از جنگ جهانی اول، یک جریان اسلامی مدرن به نام اخوان المسلمین در مصر سربلند کرد که بنیانگزارش حسن البنا (۱۹۴۹-۱۹۰۶) بود. این جریان بعدها الهامبخش نیروهای اسلامی در کشورهائی که اسلام سنی در آن غالب است، شد. اخوان به دلایل مختلف قشرهای مختلف را تحت تاثیر قرار داد. مثلا بخشی از روشنفکران مصر به این دلیل جذبش می شدند که در مقابل ارزشهای استعماری، یک ایدئولوژی بومی مدرن شده ارائه می داد. بخشی از توده ها بخاطر آنکه اخوان با سلطه انگلیس بر مصر و با فلاکتی که توده های فقیر قاهره در آن غوطه می خوردند مخالفت می کرد، به سوی آن جلب شدند. اما البنا و اخوان المسلمین بهیچوجه قصد از بین بردن عقب ماندگی مصر را نداشتند. این کار مستلزم ریشه کن کردن فئودالیسم از طریق برانگیختن توده های دهقان و انجام انقلاب ارضی و آزاد کردن زنان از یوغ پدرسالاری بود. اخوان هرگز چنین پیامهائی نداشت.

اخوان المسلمین پیامی دو گانه داشت. فراخوانش به توده های

فقیر، بازگشت به اصول قرآن و سنت اسلامی بود که فقط نقش مرهم روحی را برای توده ها داشت. اسلام اخوان به روشنفکرانی که از سلطه خارجی و عقب ماندگی مصر بیزار بودند، یک هویت «بومی» یا «ملی» و اجازه استفاده از ابزار مدیریت غربی برای اداره یک کشور نیمه فئودالی نیمه مستعمره را ارائه می داد. و به این دلایل برایشان جذابیت داشت. در واقع تجربه اخوان المسلمین نشان میدهد که اسلام، همانند مذاهب دیگر، قادر است خود را با شکلهای مدرن ستم و استثمار همساز کند. این تجربه، محدودیتهای بیرق مذهبی را در برانداختن سلطه استعماری امپریالیستی و ریشه کن کردن عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی خوب نشان می دهد.

در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اسلام سیاسی در میان نیروهائی که مخالف وضع موجود بودند، جریانی حاشیه ای بود. در واقع، اسلام سازمان یافته نوکر اجنبی محسوب شده، مورد استهزا قرار میگرفت.

دوره بعد از جنگ جهانی دوم نقطه عطف دیگری در این جوامع بود. قدرتهای امپریالیستی ساختارهای دولتی نیمه فئودال نیمه مستعمره جدیدی را در این کشورها شکل دادند. در این نظم جدید، به روحانیت سهم بسیار کمتری در قدرت داده شد. در کشورهای مختلف خاورمیانه از درون دستگاه اسلامی یک جریان سیاسی که بشدت با رژیمهای حاکم در تضاد بود، سربلند کرد. این ها دارودسته های حاکم و اسلام رسمی را فاسد و مطرود اعلام کردند. در واقع، ریشه جنبشهای اسلامی کنونی در این دوره است، هر چند که افکار سیاسی شان را پدران ایدئولوژیک آنان قبلها تدوین کرده بودند. (۴) (نقد این مقاله متوجه آن دسته از نیروهای اسلامی است که از پرچم اسلام برای به چالش طلبیدن رژیمهای وابسته به غرب در خاورمیانه، استفاده کرده اند.)

رهبران و کادرهای اصلی این جنبش های اسلامی عموما از میان قشرهای زیر بلند شدند: میان روحانیونی که هدفشان احیاء جایگاه قدیمی روحانیت در ساختار حاکم بود یا اینکه بدنبال سهم بیشتری در نظام حاکم بودند؛ روشنفکران طبقات میانی؛ بخشهائی از طبقات فئودال کمپرادور که از ساختارهای حاکم به بیرون رانده شده بودند (وجود اینان بیان انشعاباتی است که در میان طبقات استثمار کننده و دارا رخ می دهد). اما سربازان پیاده اسلامیون از میان توده های مستاصلی می آیند که از جایشان کنده شده اند، راهی شهرها شده اند. این توده ها از دور محو ژستهای «مخالفت جویانه» مرتجعین اسلامی می شوند.

آنچه این جنبشهای اسلامی را ارتجاعی می کند، عمدتا منشا طبقاتی رهبران و کادرهای اصلی آن نیست. این جنبش ارتجاعی است چون یک ایدئولوژی عهد عتیق (ایدئولوژی مذهبی) که پایه در واقعیات ندارد و بنابراین مطلقا ناتوان از دگرگون کردن واقعیات موجود است را تبلیغ می کند. ارتجاعی است بخاطر آنکه می خواهد ساختار طبقاتی ستمگرانه موجود را حفظ کند، و صرفا آنرا از طریق اضافه کردن «شریعت»، اسلامی تر کند («شریعت» قانون اسلامی منبعث از قرآن و سنت است که پس از مرگ محمد نوشته شد و توسط هر کدام از فرقه های اسلام گسترش یافت). این «اسلامی تر» شدن تنها به معنای تقویت جوانب فئودالی - پدرسالارانه جامعه است.

جنبشهای اسلامی در نقاط مختلف جهان طرفدار یکی از چند فرقه اسلام، اعم از شیعه یا سنی اند. اما تقریبا همه آنها، با تفاوتهای قابل اغماض، طرفدار اصول پایه ای ایدئولوژیک اسلام هستند. الگوی جامعه موعود همه شان همان جامعه ای است که توسط پیامبر و رهبران اولیه اسلام ایجاد شد. بطور مشخص، از جامعه ای که توسط محمد برقرار شد به عنوان ایده آلترین جامعه خود نام می برند. آنان ریشه تمام بدبختیهای جوامع اسلامی را در «انحراف» از آن الگو می دانند و معتقدند جوامع اسلامی پس از مرگ جانشینان محمد (چهار خلیفه) راه فساد و انحطاط را پیمودند.

نیروهای بنیادگرای اسلامی در مخالفت با قدرتهای امپریالیستی و دارودسته های حاکم در کشورهای خاورمیانه همیشه شعارهای آتشین می دهند و گاه اعمال قهرآمیز را چاشنی حرفهای پر حرارتشان می کنند. اما آنها خیلی راحت توسط امپریالیسم جذب و تبدیل به نگهبانان جدید و اغلب بیرحمتر همان نظام قدیم می شوند. بخش بزرگی از نیروهای اسلامی در دوران «جنگ سرد» جذب امپریالیسم آمریکا شدند. در دوران «جنگ سرد»، امپریالیسم آمریکا که در رقابت شدید با امپریالیسم شوروی بود، تصمیم گرفت از کمربند کشورهای اسلامی که در مرزهای جنوبی شوروی قرار داشتند برای محدود کردن شوروی و فروپاشاندن آن استفاده کند. به همین جهت سیاستی به نام «استراتژی کمربند سبز» طراحی کرد (رنگ سبز اشاره به اسلام دارد). به دنبال این سیاست، در دهه ۱۹۸۰ امپریالیستهای آمریکائی به رشد و گسترش نیروهای بنیادگرای اسلامی در افغانستان یاری رساندند. در ایران، آمریکا و قدرتهای اروپای غربی راه را برای قدرت گیری خمینی و همپالگی هایش باز کردند تا آنها یک انقلاب بزرگ را بدزدند و سرش را ببرند. این مرتجعین با نقاب انقلابی گری دروغین، سوار بر پشت مردم خود را به قدرت رساندند و تبدیل به دارودسته حاکم جدید در ایران شدند؛ یک انقلاب واقعی را درهم شکستند و نیروهای انقلابی و کمونیست را قتل عام کردند. باید تاکید کرد که شکست انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، و برقراری یک رژیم تئوکراتیک (مذهبی) محصول همکاری میان قدرتهای امپریالیستی غرب و نیروهای بنیادگرای اسلامی در ایران بود. ژنرال هویزر آمریکائی در کتاب خاطرات خود بدرستی نوشت: «ما شاه را از پریز کشیدیم و خمینی را به پریز زدیم.» (رجوع کنید به مقاله ای که در نقد کتاب خاطرات هویزر در مجله جهانی برای فتح شماره ۶ به تاریخ ۱۹۸۶ منتشر شده است). بزرگترین جهاد اسلامی ربع قرن گذشته، یعنی جنگ بنیادگرایان اسلامی افغانستان علیه شوروی، با پشتوانه مالی امپریالیسم آمریکا انجام شد. تجربه بیش از بیست سال گذشته نقاب نیروهای اسلامی را پاره کرده و نشان داده که اینها نه انقلابی اند و نه ضد امپریالیست. اسلام ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر است و غیر از این نمی تواند باشد.

الف - جهان بینی، موضع، برنامه سیاسی و استراتژی سیاسی جنبشهای اسلامی معاصر

رهبران جنبشهای اسلامی برای بنای اندیشه تئوریک خود، و برای بسیج توده ها و مشروعیت بخشیدن به برنامه شان، از چند مقوله نظری مهم سود می جویند. آنان با استفاده از مفاهیم ابتدائی اسلام و روایت و حدیث از گذشته های دوردست، ماهیت واقعی

ایدئولوژی و برنامه سیاسی شان را در پرده ای از رمز و راز می پیچند و از دید توده های مستاصل پنهان می کنند. دریدن این پرده و نشان دادن ماهیت کاملا دنیوی و طبقاتی جهان بینی و برنامه این نیروها بسیار مهم است. باید نشان داد که جهان بینی، آمال و اعمال آنها متعلق به طبقات معینی است.

در واقع، بگذارید از همینجا، یعنی طبقات، شروع کنیم.

امت

شاخص ترین واقعیت زمان ما آن است که در کلیه جوامع، انسانها به طبقات تقسیم شده اند؛ مردم سراسر جهان اول از همه و پیش از هر چیز برحسب اینکه چه رابطه ای با ابزار تولید دارند طبقه بندی می شوند. این واقعیت در مجموعه نظریات جنبشهای اسلامی هیچ جائی ندارد؛ اینرا در هیچ کجای اندیشه های آنان نمی توان یافت. در اندیشه اسلامی، بجای طبقات، مقوله ای به نام «امت» وجود دارد. امت یعنی جماعت ایمان آورندگان که از هر طبقه ای می توانند باشند. مقوله امت این واقعیت را که جوامع کنونی به طبقات متخاصم، با منافع اقتصادی و سیاسی آشتی ناپذیر تقسیم شده اند، مخفی می کند. زمین داران بزرگ و صاحبان صنایع و تجار بازار همراه با کارگری که هیچ چیز برای از دست دادن ندارد و دهقان قحطی زده، به یک کلام استثمارگر و استثمار شونده، همه می توانند بخشی از امت اسلامی باشند.

در زمان محمد بنیانگزار اسلام، آنهائی که با او در جنگ برای کسب قدرت متحد شدند بخشی از امت محسوب می شدند. محمد در ابتدای حرکتش برای کسب قدرت، ترکیب امت را برحسب مصالح سیاسی خود عوض می کرد. او حتی یهودیان مدینه را که با محمد در جنگ علیه مخالفینش در مکه متحد شدند، بخشی از امت خواند. در زمان محمد نیز امت به طبقات تقسیم می شد. محمد و همکارانش، قرآن را برای اداره جامعه جدیدی که از طریق متحد کردن طوایف پراکنده عربهای بادیه نشین بوجود آوردند، تدوین کردند. با خواندن قرآن بوضوح می توان متوجه تمایزات طبقاتی و اجتماعی درون امت شد: برخی دارا هستند و برخی ندار؛ برخی برده هستند و برخی صاحب برده؛ زنان مال مردان هستند و کاملا زیردست و تابع آنان؛ جنگجویان که از غنایم جنگی سهم می برند از جایگاه اقتصادی و اجتماعی برتر برخوردارند؛ و دیگرانی که بر روی زمین عرق می ریزند و از احشام نگه داری می کنند، چنین امتیازاتی ندارند. علاوه بر اینها، یک تمایز بزرگ نیز میان امت و غیر امت موجود است. جنگجویان امت می توانند اسرای خود را تبدیل به برده کنند و زنانشان را به بردگی جنسی ببرند. کراهت چنین جامعه ای غیر قابل انکار است. محمد یک قدرت دولتی جدید و یک مذهب سازمان یافته جدید برای تقویت مناسبات استثماری جدید و نیز برای تقویت مناسبات سلطه گرانه بر اهالی سرزمینهای خارجی که در جنگ مغلوب و در امپراتوری اسلامی ادغام می شدند، بوجود آورد. امروز، جنبشهای اسلامی با استفاده از مقوله امت سعی می کنند منافع طبقاتی و آمال واقعی خود را از دیدگان توده های زحمتکش پنهان کنند، در نزد آنان برای خود مشروعیت دست و پا کنند و آنان را به زیر بیرق خود بکشند.

مقوله امت نه تنها سازش طبقاتی را تبلیغ می کند بلکه غیر علمی نیز هست. زیرا در صدر اسلام که این کلمه رایج شد، هنوز طبقات مدرنی مانند طبقه کارگر و سرمایه دار بوجود نیامده بودند؛ آن زمان چیزی به نام قدرتهای امپریالیستی و خلقها و ملل تحت ستم موجود نبود.

پرده کشیدن بر روی منافع طبقاتی آشتی ناپذیر و متضاد چیز جدیدی نیست. در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی، طبقات حاکم و دارا، برای گرفتن قدرت و حفظ آن همواره به دروغ متوسل شده، به طبقات محروم و زحمتکش گفته اند که «منافع من و تو یکی است». قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی به وفور و دائم از این عوامفریبی استفاده می کنند. حتی در قرن ۱۸ میلادی در اروپا طبقه نوظهور بورژوازی سعی کرد بینش و اهداف خود را بعنوان بینش و اهداف «جهانشمول بشریت» جا بزند. در درون ملل تحت ستم، نمایندگان سیاسی طبقه بورژوازی کوچک و ملاکین کوچک که بدنبال سهمی از قدرت هستند همیشه از این خط عوامفریبانه برای جلب حمایت توده های زحمتکش استفاده می کنند. این وسیله ایست برای نیروهای ارتجاعی بیرون رانده شده از قدرت، که از مردم برای رسیدن به قدرت سواری بگیرند. «اتحاد امت» به معنای آنست که مردم به زیر بیرق شیوخ و ملاها جمع شوند.

اتحاد جهانی امت اسلام

جنبشهای اسلامی فراخوان ایجاد اتحاد بین المللی بر پایه «امت اسلامی» می دهند. اولا، این پروژه ای نشدنی است. زیرا «امت اسلامی» به دهها فرقه منشعب شده است. اسلام از بدو تولدش در حال چند شاخه شدن بوده است. به جمهوری اسلامی ایران و برادران مسلمانش طالبان افغانستان بنگرید که چگونه گلوی هم را می دریدند. در داخل ایران، سنی ها زیر ستم حکام شیعه هستند. در افغانستان احزاب اسلامی سنی، وهابی و شیعه یکدیگر را می کشند. حزب الله لبنان ادعا می کند برای آزادی فلسطین می جنگد اما به پناهندگان فلسطینی در لبنان حتی نزدیک نمی تواند بشود؛ زیرا فلسطینی ها سنی مذهبند و حزب الله لبنان شیعه است.

دوما، وحدت بین المللی اسلامی یک وحدت ارتجاعی است. ارتجاعی است چون به مردم فراخوان می دهد به عقاید و باورهای ۱۴ قرن پیش روی آورند؛ ارتجاعی است چون خلقهای جهان را که دارای یک دشمن واحد به نام امپریالیسم هستند بر حسب ایمان مذهبی اسلافشان، منشعب و متفرق می کند. اسلام حتی نمی تواند مردم تحت ستم یک کشور را علیه سلطه امپریالیستها متحد کند، چه برسد به متحد کردن مردم کشورهای مختلف. ملل تحت ستم متشکل از مردمانی هستند که دارای پیشینه های مذهبی متفاوتند. نگاهی به فلسطین بیندازید که مردمش هم از مسیحیان هستند و هم مسلمانان. در چنین جائی، جریان اسلامی حماس چگونه میتواند ملت فلسطین را علیه دشمن مشترکشان که استعمار اسرائیل است، متحد کند؟ مسلم است که نمی تواند و نخواهد کرد. و در واقع حماس سدی در مقابل بوجود آمدن چنین وحدتی است. کارگران مصر، ایران، پرو و اسپانیا و آمریکا می توانند و باید بر پایه دشمن مشترک و آینده مشترک با یکدیگر متحد شوند، در حالیکه بهیچوجه نمی توانند و نباید با سرمایه داران و ملاکین گردن کلفت کشورهای خود، چه بر پایه مذهب مشترک چه هر «میراث مشترک» واقعی و خیالی دیگر، متحد شوند. فراخوان ایجاد اتحاد بین المللی اسلامی آب به آسیاب امپریالیستها بخصوص امپریالیسم آمریکا می ریزد چون اینها هم سعی می کنند مردم کشور خود را بر پایه یک مقوله ارتجاعی به نام «تقابل تمدنها» (منظورشان تمدن غربی مبتنی بر سنت مسیحی - یهودی علیه «تمدن اسلامی» و «تمدن چینی» و غیره) بسیج کنند و به سرباز جنگهای امپریالیستی خود تبدیل کنند.

طنز ماجرا آنجاست که مبلغان نظریه امت اسلامی خیلی راحت و با اشتیاق وارد زد و بندهای سیاسی و اتحاد با قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی می شوند. بطور مثال جمهوری اسلامی ایران را که اولین دولت اسلامی بود که از درون جنبش های اسلامی معاصر زاده شد، در نظر بگیرید. ریگان رئیس جمهوری آمریکا گفته مشهوری دارد که «ملاها دوستان ما هستند.» او راست میگفت. تحت رژیم جمهوری اسلامی جریان نفت به خارج - که محور ادغام ایران در نظام سرمایه داری جهانی است - حتی برای یک روز قطع نشد. جمهوری اسلامی ایران تحت رهبری آیت الله خمینی، کارگران نفت را که سعی می کردند شیر های نفت را ببندند و مانع غارت نفت توسط کمپانیهای غربی شوند، سرکوب کرد. و امروز با گذشت بیش از بیست سال، اقتصاد ایران هنوز عمیقا وابسته به فروش نفت در بازارهای بین المللی است که رقم سالانه اش به بیست میلیارد دلار بالغ می شود. حتی پس از آنکه مناسبات رسمی ایران و آمریکا قطع شد، جمهوری اسلامی کلیه خدماتش به امپریالیستهای غربی و سرمایه داری جهانی را از طریق دول اروپائی پیش برد. جمهوری اسلامی، حتی در شرایطی که با آمریکا روابط رسمی نداشت، در عملیات مخفی سازمان سیای آمریکا علیه مردم نیکاراگوئه و رژیم ساندنیستها شرکت کرد و به تقویت مالی شبه نظامیان کنترا، یاری رساند.(۵) جمهوری اسلامی ایران در همان حال که انقلابیون ایران را «جاسوس صهیونیسم» می خواندبا اسراییل روابط پنهانی داشت. از گروه های اسلامی کشورهای دیگر هم می توان تصویر مشابهی بدست داد. بطور مثال نگاهی به حکام اسلامی رنگ و وارنگ افغانستان که از متحدین نزدیک امپریالیستهای آمریکائی و دیگر دول مرتجع مانند پاکستان و عربستان سعودی بوده اند، بیندازید.

از نظر بن لادن رهبر القاعده، شاه عربستان تا قبل از مستقر شدن نیروهای نظامی آمریکا در خاک عربستان (در سال ۱۹۹۰) بخشی از امت اسلامی بود. اما به اعتقاد کمونیستهای انقلابی، شاه عربستان از قبل از آنهم یک نوکر سرسپرده امپریالیسم آمریکا، و عربستان سعودی یک کشور نیمه مستعمره بود. برای ما فرقی نمی کند که آیا خانواده پادشاهی عربستان بخشی از امت هست یا نه. رژیم سعودی همیشه یک دارودسته استثمارگر بیرحم و تبهکار بوده، هرگز بخشی از مردم نبوده، و باید سرنگون شود.

مقوله «اتحاد امت» همچنین ناظر بر یک سیاست جبهه واحدی از سوی جریانات اسلامی است. در واقع اینها به مثابه نماینده آن دسته از طبقات فئودال و بزرگ سرمایه دار که خارج از قدرت مانده اند، از این طریق می خواهند نیروهای اجتماعی دیگر را با خود متحد کنند تا دست خود را در معامله با باندهای حاکم یا قدرتهای امپریالیستی تقویت کنند.

رهبران جنبش های اسلامی در استفاده از مقوله وحدت امت (یا استراتژی جبهه متحد) موفقیتهائی داشته اند. هر چند این موفقیت برای توده های کارگر و دهقان و بطور کل همه توده های تحت ستم مثل سم مهلک بوده است اما باید پایه های مادی موفقیت آنرا دریافت تا بطور موثر با گرایش به «اتحاد امت» مقابله کرد. انقیاد ملی جوامع «اسلامی» توسط استعمار و امپریالیسم برای نفوذ استراتژی «وحدت امت» در میان توده های ستمدیده، پایه مادی فراهم می کند. علاوه بر این، سلطه ساختار نیمه فئودالی نیز در این امر موثر است. زیرا سلطه نیمه فئودالیسم در جامعه به خودی خود به معنای آن است که بندها و علائق قبیله ای (و مذهبی) هنوز در میان توده مردم وسیعا نفوذ دارد.

نیروهای اسلامی (و همینطور نیروهای ملی گرای سکولار) همواره با رواج مقوله های طبقاتی در جنبشهای سیاسی مقابله کرده، از آن نفرت داشته اند. زیرا اینان با ستم و استثمار طبقاتی مخالفتی ندارند. اینان حق فئودال می دانند که بر زمین مالکیت داشته باشد و بر پایه این مالکیت دهقان فقیر و بی زمین را استثمار کند؛ اینان حق سرمایه دار می دانند که بر ابزار تولید مالکیت داشته و بر پایه این مالکیت کارگر را استثمار کند. اینان از هر شکل از مناسبات اجتماعی ستمگرانه حمایت می کنند؛ بخصوص از انقیاد زنان توسط مردان. ضدیت نیروهای اسلامی با امپریالیسم بخاطر این نیست که امپریالیسم نقطه اوج ستم و استثمار سرمایه داری است؛ بلکه قدرتهای غربی را بخاطر آنکه به اینان جایگاه و سهم کافی در اداره جوامع ستمگر خاورمیانه نمی دهند، «امپریالیست» می خوانند.

این واقعیتی است که ستمگری ملی امپریالیستها بر کشورهای خاورمیانه مساله جبهه واحد ضد امپریالیستی را تبدیل به یک ضرورت می کند، اما تجربه نشان داده که اگر چنین وحدتی زیر رهبری نیروهای فئودالی و بورژوائی شکل بگیرد، مسلما به فروختن توده های کارگر و دهقان و حتی به خیانت ملی منجر می شود. جبهه متحد ضد امپریالیستی باید تحت رهبری یک چشم انداز و برنامه پرولتری و یک حزب کمونیستی قرار بگیرد. این مساله مرگ و زندگی برای همه انقلابات اصیل در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است.

تجربه به وفور نشان داده است که تمام نیروها اسلامی ترجیح می دهند با امپریالیستها متحد شوند و نیروهای انقلابی و کارگران و دهقانان و زنان و روشنفکران مترقی را سرکوب کنند؛ درست همانطور که تجار کوچک برده همواره گرایش دارند با تجار بزرگ برده متحد شوند.

محمد هزار و چهارصد سال پیش برای از بین بردن تفرقه قبیلوی و ایجاد یک دولت واحد در شبه جزیره عربی، فراخوان وحدت بر پایه یک ایمان جهانی جدید را داد. امروز، اهالی کشورهای «اسلامی»، دیگر با تقسیم بندی قبیلوی متمایز نمی شوند. بلکه توسط استثمار فئودالی و سرمایه داری به طبقات متمایز تقسیم شده اند و علاوه بر تمایزات طبقاتی، زیر ستم ملی قدرتهای امپریالیستی نیز هستند. امروز، شکافهائی که باید از میان برود شکافهای طبقاتی و ملی است. و تنها راه از میان برداشتن این شکافها، انجام انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی است.

فتنه: توده ها حق شورش ندارند

فتنه (به معنای تفرقه و دامن زدن به انشعاب) یکی دیگر از مقوله های نظری اسلامی هاست. هر کوششی برای تقسیم کردن امت، فتنه خوانده می شود. به این ترتیب، تحلیل طبقاتی علمی از جامعه، یک فتنه بزرگ است! تمام استدلالاتی که در قسمت اول آوردیم یک فتنه است زیرا روشن می کند که امت یک کل غیر قابل تقسیم نیست. در جمهوری اسلامی ایران، اعتصاب کارگران و مبارزه ملت تحت ستم کرد فتنه های عظیم خوانده می شوند. هر کوششی از سوی توده ها برای در دست گرفتن سرنوشتشان غیرمجاز است. در جریان انقلاب ۱۳۵۷ ایران و پس از انقلاب، این واقعیت شورانگیز که توده های کارگر، دهقان، روشنفکران انقلابی و زنان سراسر کشور، فعالانه در سرنوشت سیاسی کشور دخالت می کردند، از دیدگاه رهبران اسلامی یک فتنه گری و برای اسلام خطرناک محسوب می شد. خمینی همه این «فتنه ها» را درهم شکست تا حاکمیت ارتجاعی خویش را تحکیم کند.

اسلام مانند بقیه مذاهب ابراهیمی (مسیحیت و یهودیت) و بطور کلی مانند کلیه مذاهب، از نقد، نوآوری، و هر چیزی که به تفکر

منجمد و متحجر و احمقانه ضربت بزند، سخت بیمناک است.(٦)

اسلام ممکنست در زمینه علوم دقیقه و پزشکی تفکر خلاق را تحمل کند اما در زمینه علوم اجتماعی هرگز. تئوری تکامل موجودات زنده و تاریخ تکامل جوامع بشری، و از همه مهمتر، این حقیقت که انسان خدا را آفرید و در مقطع معینی از رشد نیروهای مولده و شناخت خود مذهب را بوجود آورد، همه موضوعاتی هستند که در مدارس جنبش ها و گروههای اسلامی ممنوعند. اسلام نیازی به «تکامل» یافتن یا برطرف کردن کمبودهایش از طریق نقد خویش نمی بیند. زیرا اسلام، مانند بقیه مذاهب، مدعی است که همه مسائل گذشته و آینده را حل کرده و در بر می گیرد. اما خواهی نخواهی، ایدئولوژی ایستا و منجمد با جهانی که مداوما در حال تغییر است، با شناخت بشر که مرتبا در حال رشد است، در تضاد می افتد. جواب اسلام به این تضاد، سرکوب است. اسلام، برای مقابله با این تضاد مفاهیمی شبیه آنچه که در مسیحیت دوره «انگیزاسیون» (تفتیش عقاید) رواج داشت را مستمسک قرار میدهد: نفاق (انشعاب انداختن)، کفر و کفار.

هرگونه نوآوری در تفکر غالب اسلامی، انشعاب و شورش خوانده می شود. مثلا، خمینی حتی آن یک ذره «نوآوری» فکری علی شریعتی و یا سازمان مجاهدین خلق ایران را برنتافت. و آنان را منافقین (انشعاب کنندگان) خواند.(٧)

هر شاخه از اسلام منافقین خود را دارد. در سراسر تاریخ اسلام، میان فرقه های مختلف اسلام جنگهای خونینی بر سر نفاق ها درگرفته است. «کافر» واژه ای است که به «غیر خودی ها» ی نامسلمان یا به کسانی که تفکر مذهبی را نقد می کنند، اطلاق می شود. طبق اسلام، هر کسی که بکوشد اصول اسلام را نقد کند کافر و سزاوار مرگ است. کمونیستها نیز کافر محسوب می شوند. قانون مرگ برای کفار در قرآن حک شده است؛ البته کسانی که «نیروهای اسلامی معتدل» خوانده میشوند، این واقعیت را انکار می کنند.

یکی از ننگین ترین فصلهای تاریخ معاصر جنبش اسلامی در کشورهای عرب و غیر عرب قتل روشنفکران و شخصیتهای ادبی ارزشمند است. برای مثال در ایران حدود نیم قرن پیش کسروی توسط جنبش زیرزمینی اسلامی به قتل رسید. این یک تراژدی ملی بود زیرا او یکی از منقدین و مورخین مدرن اولیه در ایران بود که کتابهای عالی اش در باره تاریخ انقلاب مشروطه ایران (١٩٠٦ میلادی) جزء گنجینه های تاریخ مردمی ایران است. کسروی بدست همکاران آیت الله خمینی کشته شد زیرا او یک منتقد شجاع بود که بدون بیم، علیه تاریک اندیشی مذهبی و دم و دستگاه ارتجاعی روحانیت، سخن می گفت. رژیم جمهوری اسلامی ایران قاتل وی را همچون یک قهرمان ارج می گذارد. نابودی منظم روشنفکران مردمی یا راندن آنان به تبعید توسط جمهوری اسلامی نیز برای ایران یک فاجعه ملی است که هنوز ابعاد آن در سطح وسیع شناخته نشده است. در کشورهای عربی بسیاری از نویسندگان و هنرمندان توسط متعصبین خشک مغز حزب الله به قتل رسیده اند. بطور مثال دکتر حسین مروت در سال ١٩٨٧، چند هفته پس از آن دکتر مهدی عامل؛ قتل کاریکاتوریست شجاع و مشهور فلسطینی نجی العلی و قتل تورهان دورسون در ترکیه. حزب الله همه این روشنفکران را متهم به همکاری با صهیونیسم می کرد در حالیکه قتل آنان اوج خیانت ملی اسلامی هاست. با چنین میهن پرستانی، چه نیازی به مستعمره چی های صهیونیست است؟

طبق قانون اسلامی، منافقین و آن مسلمانانی که مذهب دیگری اختیار کرده و یا بی خدا شده اند، سزاوار مرگند. رژیم جمهوری اسلامی به رهبری خمینی، هزاران نفر از کمونیستها و و نیز مسلمانانی که طرفدار سازمان مجاهدین خلق بودند را اعدام کرد. اینها، اکثرا انقلابیونی بودند که برای سرنگونی رژیم شاه مبارزه کرده بودند. آن کمونیستهائی که دست به مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی زده بودند، دو بار محکوم به مرگ شدند: یکبار بخاطر کافر بودن و یکبار بخاطر محاربه با خدا.

تقلید: رابطه برده وار میان توده ها و رهبران

تقلید به معنای تبعیت از یک آیت الله عظمی در کلیه وجوه زندگی است.(٨) تقلید عمدتا مقوله ای مربوط به شیعه است اما در شاخه های دیگر اسلام چیزهائی شبیه آن موجود است. طبق این نظریه ارتجاعی، توده های مردم گوسفندانی هستند که نیازمند شبانند. تقلید، نشانه آن است که در تفکر اسلامی هیچ جائی برای تلاش آگاهانه توده ها، برای اینکه سرنوشت خود را در دست بگیرند، برای منافعشان مبارزه کنند، نیست. آیت الله ها یا امام (رهبر خطاناپذیری که توسط آیت الله ها انتخاب می شود) شبان توده ها هستند. اینان به خودشان شغل فکر کردن بجای توده ها و قضاوت در مورد جزئیات زندگی آنها را داده اند. مقوله هائی مانند «تقلید» و «امام» خطاناپذیر برای این ساخته شده که میان توده های مردم و رهبران (مردان خدا بر روی زمین) رابطه بنده و ارباب را القاء کنند. در جهان بینی اسلامی، هرگز به مفاهیمی که حتی سرسوزنی شبیه آنچه ما کمونیستها «خط مشی توده ای» یا «توده ها سازندگان تاریخند» می خوانیم، بر نمی خوردیم. در جهان بینی اسلامی، حتی چیزی نزدیک به دیدگاه طبقه بورژوازی نوظهور در مورد خلاقیت و قدرت انسان به اینکه خردمندانه فکر کند و مستقل از خدا یا کلیسا خودش سرنوشت خودش را دگرگون کند، نمی توان یافت. در اواسط ١٩٨٠ دکتر حمود ال عودی که پروفسوری در دانشگاه صنعا پایتخت یمن است، پژوهشهایش را در مورد نظام کشاورزی باستانی یمن منتشر کرد و نشان داد که توده های آن منطقه در نتیجه خلاقیت خود چه دستاوردهای بزرگی داشتند. نیروهای اسلامی با این ادعا که همه چیز در روی زمین، کار و آفریده خداست و نه توده ها، بیرحمانه به وی حمله ور شدند و اعلام کردند که این دانشمند بخاطر آنکه نظام کشاورزی باستانی یمن را محصول دست توده ها دانسته مرتکب «شرک» شده است. (به کتاب سلمان رشدی و حقیقت ادبیات نوشته صادق العظم رجوع کنید)

پس وظیفه شبانی توده ها در جزئیات زندگی روزمره به عهده آیت الله ها گذاشته شده است. هر یک از این آیت الله ها کتابهائی نوشته اند مشتمل بر هزاران دستور در مورد جزئی ترین رفتار و کردار و گفتار روزمره و درازمدت مقلدین. حجم عمده ای از این دستورها شامل ستمگرانه ترین و ارتجاعی ترین معیارهای اخلاقی و خط و نشان کشیدن برای زنان است. ملاها، این انگلهائی که هرگز تن به کار برای امرار معاش نداده اند، روزها و هفته ها در بحث و مناظره های دینی عرق می ریزند تا این مزخرفات و انبوهی از افکار احمقانه را برای مطیع و جاهل نگاهداشتن توده های مردم، فرموله و بسته بندی کنند.

جهاد و شهادت

جهاد یکی از اصول مهم اسلام و واجب بر مسلمانان است. جهاد به معنای جنگ در راه خداست: جهاد فی سبیل الله. اما این جنگ چیست؟ علیه کیست؟ و در این دنیا، بدنبال تحقق کدام اهداف است؟ مثلا، ماهیت جهاد در فلسطین چیست؟ آیا یک جنگ ملی

برای باز پس گرفتن سرزمینهای دزدیده شده دهقانان و مردم فلسطین از مستعمره چی هاست، یا اینکه یک جنگ مذهبی برای بازپس گرفتن اماکن مقدس است؟ جهاد در الجزایر چیست؟ چرا خدا (یا مردانی که در این دنیا گماشته) خواهان قتل عام هزاران دهقان به نام جهاد هستند؟

اهداف هر جنگ و روشهای پیشبرد آن روشن می کند که از درون آن چه نوع جامعه ای متولد خواهد شد. از آنجا که بنیادگرایان مذهبی دوست دارند به بنیادها باز گردند، بگذارید به دوره محمد نگاهی کنیم. جهاد، از همان ابتدای امر خصلتی کاملا سیاسی داشت. محمد در طول ۹ سال دست به ۶۵ جنگ، برای ایجاد یک دولت و مناسبات اقتصادی و سیاسی جدید، زد. او، بسیاری از آیه های قرآن در مورد جهاد را در جریان همین جنگها فرموله کرد. بعدا، جانشینان محمد برای گسترش امپراتوری فئودالی اسلام به دیگر نقاط دنیا، به جهاد ادامه دادند. محمد برای اینکه بتواند توده ها را بعنوان سرباز جنگهایش بسیج کند و برای مبارزه سختی که در راه کسب قدرت در پیش رو داشت مشروعیت کسب کند، می بایست ماهیت این جنگها را در پرده ای از رمز و راز مذهبی می پیچید. به همین خاطر جهاد را دستور موجود ماورالطبیه ای بنام خدا قلمداد کرد. او باید وعده های کوتاه مدت و بلند مدت به سربازانش می داد بدین شکل: شما تا زمانی که در جهاد شرکت می کنید و کشته نمی شوید از غنائم جنگ سهمی خواهید برد؛ و اگر کشته شدید به بهشت میروید. محمد این را تضمین می کرد! و در بهشت البته انواع و اقسام لذات مادی موجود است که شامل تعداد زیادی «دختران باکره» و پسران تازه خط برای مردان جهادی است. واضح است که این هیچ نیست مگر دوپینگ و رشوه به جهادگران فی سبیل الله. در جهاد، اگر قوم مغلوب حاضر به پرداخت خراج نشود آن را از دم تیغ میگذرانند و فرزندانشان را به بردگی می برند. این است جامعه ای که جهاد وعده اش را می دهد.

تفکر اسلامی در مورد جنگ دارای هیچ یک از مفاهیم مدرن مانند «جنگ ادامه سیاست به روش دیگر است»، «جنگ طبقاتی»، «جنگ ملی» نیست. جهاد جنگی است میان مومنین و غیر مومنین: دار الاسلام علیه دارالحرب. اما معنایش این نیست که جنبش های بنیادگرای اسلامی در جهاد یا در استراتژیهای دیگرشان فاقد اهداف سیاسی اند. آنها اهداف سیاسی روشنی دارند اما برای اینکه توده های مستاصل را راحت فریب دهند اهداف سیاسی خود را با پوشاندن در آمال مذهبی مبهم نگاه می دارند. واضح است که مجاهدین افغانستان و یا بن لادن هنگامی که علیه نیروهای نظامی شوروی در افغانستان می جنگیدند (دهه ۱۹۸۰) باید به مردم می گفتند «برای خدا» می جنگند؛ نمی توانستند راستش را بگویند که برای سازمان سیا می جنگند. امثال بن لادنها و سران جمهوری اسلامی ایران، با وجود همه بزرگ نمائی ها و هارت و پورتهایشان همواره سربازان سخیف قدرتهای ارتجاعی بزرگ دنیا بوده اند و تا هستند در همین مقام باقی خواهند ماند.

برخی گروه های اسلامی علیه امپریالیستهای «بی دین» فراخوان جهاد داده اند. اما جهاد اینان علیه امپریالیسم کاریکاتوری از مبارزه ضد امپریالیستی است. این جهادها هیچ ربطی به جنگهای عظیمی که خلقهای جهان علیه قدرتهای امپریالیستی براه انداخته و در آن پیروز شده اند ندارند. بطور مثال، انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۱۷؛ جنگ کمونیستهای چین علیه امپریالیسم ژاپن و رژیم نوکر آمریکا که به پیروزی قاطع انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ منجر شد؛ شکست خرد کننده ای که خلق کره و ارتش سرخ چین در سال ۱۹۵۳ نصیب ارتش آمریکا در جنگ کره کردند؛ و بالاخره شکست حقارت بار ارتش آمریکا بدست ویتنامی ها. امروز، جنگهای رهائی بخش خلق در پرو و نپال بر پایه استراتژی پیروزمند جنگ خلق، با وجود دشواریها و پیچ و خمها، رشد و گسترش می یابند. این جنگها موفق به ایجاد مناطق سرخ شده اند. در مناطق سرخ، توده ها با استفاده از قدرت سیاسی شان آینده را پی ریزی می کنند. استراتژی «جنگ خلق» را طبقه پرولتاریا در قرن بیستم تدوین کرده، درستی آنرا در عمل محک زده است. پیروزی جنگ خلق وابسته به هیچ خدائی نیست بلکه وابسته به مردم است؛ وابسته به اینست که با توجه به شرایط کشورهای مختلف خلاقانه بکار گرفته شود؛ وابسته به داشتن رهبری هشیارانه یک حزب کمونیست انقلابی و خلاقیت و بی باکی خلق است.

جهاد بنیادگرایان اسلامی نه تنها ترسی در دل قدرتهای امپریالیستی نمی اندازد، بلکه عمدتا موفق به ایجاد ترس و ترور در میان توده های مردم شده است. بطور مثال ایران، افغانستان و الجزایر را در نظر بگیرید. بهتر است سوال کنیم در جهادهائی که گروه های اسلامی علیه باندهای حاکم در کشورهای خاورمیانه براه انداخته اند چند نفر از سربازان و فرماندهان ارتش الجزایر، مصر، عربستان یا سربازان ارتشهای اشغالگر امپریالیستی کشته شده اند؟ تعدادشان زیاد نیست. اما اینان در جهادهایشان علیه توده های مردم، موفق بوده اند. در ایران قتل عام عظیم زندانیان سیاسی توسط خمینی در سال ۱۳۶۷، کشتار توده های کرد، غارت کردن و به آتش کشیدن محلات اقلیتهای مذهبی مانند بهائی ها، ممنوع کردن آثار روشنفکران و قتل مخفیانه آنان. در الجزایر، قتل عام توده ها در برخی از روستاها توسط «گروه مسلح اسلامی». در افغانستان، به مدت چند سال «طالبان» و نیروهای اسلامی «ائتلاف شمال» به مناطق یکدیگر حمله برده و بدون تبعیض به کشتار اهالی غیر نظامی مناطق یکدیگر پرداختند و به عنوان غنیمت جنگی به زنان و دختران کوچکی که به اسارت درآمده بودند تجاوز کردند. این جهادها، الحمدالله، جهادهای پرباری بوده اند. جهادهای بزرگ بیست سال گذشته، یعنی جنگ ایران و عراق و جنگ مجاهدین افغانی علیه نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان، همه و همه با سلاحهای پیشرفته ای که «خدا» از زرادخانه قدرتهای امپریالیستی غرب می فرستاد و به کمک اطلاعات ماهواره ای آنها، پیش رفتند.

جهاد، ارتجاعی است. آنچه ماهیت آنرا ارتجاعی میکند، دست به اسلحه بردن نیست؛ واقعیات دنیا بارها و بارها به هر کس که چشم دیدن داشته باشد نشان میدهد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. جهاد بدلیل اهداف سیاسی و اجتماعی و روشهایش ارتجاعی است.

در دهه ۱۹۸۰، جنبشهای بنیادگرای اسلامی هدف جهاد را کسب قدرت سیاسی و استقرار قانون شریعت در جامعه اعلام می کردند. اما در سالهای اخیر در اهداف اعلام شده اشان، تغییراتی داده اند. اکنون اغلبشان می گویند هدف جهاد ضربه زدن به دشمنان اسلام و تهذیب درونی فرد مسلمان است. آنها دیگر ادعا نمی کنند که پیروزی در جهاد تضمین شده است. بلکه می گویند «توفیق من الله» یعنی پیروزی مسلمانان وابسته به تصمیم خداست. رگه های سیاست بازی مدرن در این گونه صحبتهای خرافی با توده ها واضح است. به توده ها می گویند، «بگذارید ما از شما کاملا استفاده کنیم اما نپرسید که دگرگونی و تغییر در وضع فلاکتبارمان کی فراخواهد رسید.» در تغییر لحن اینان نسبت به اهداف جهاد، دو عامل بسیار مهم موثر بوده است: ۱. پس از پایان «جنگ سرد» جنبشهای بنیادگرای اسلامی متحدینشان را در میان قدرتهای امپریالیستی غرب از دست دادند ۲. دولتهای اسلامی در ایران و

افغانستان روشکستگی خود را به وضوح نشان دادند. در این کشورها نه تنها فقر، وابستگی به امپریالیسم و هرگونه بی عدالتی اجتماعی برجای ماند، بلکه با تحمیل قانون شریعت وضع مردم بدتر از سابق شد. پیاده شدن پروژه اسلامی در این دو کشور ثابت کرد که جامعه موعود اسلامی نه تنها بهشت عدن نیست بلکه استمرار عقب ماندگی، فقر، جهالت حقارت بار، و همه گونه تبعیض و نیز تحقیر و اسارت ملی است.

«شهادت» یک مقوله نظری دیگر اسلامی هاست که مکمل مقوله «جهاد» است. میان «شهادت» و مفاهیم انقلابی مانند جسارت داشتن و در راه انقلاب از جانبازی هراس نداشتن، یک دنیا تفاوت است. دومی در خدمت اهداف روشن پیروزی توده هاست؛ یعنی در خدمت کسب قدرت سیاسی توسط کارگران، دهقانان و توده های ستمدیده و سرنگون کردن مالکیت خصوصی و استثمار. در حالیکه در «شهادت» دست یافتن به اهداف سیاسی دنیوی درجه دوم است و «نزدیکی به خدا» درجه اول. در اسلام «شهید» شدن یک هدف در خود است. تدارکی است برای سفر به جهانی دیگر و تضمین سعادت و خوشی در آن دنیا. به این دلیل «شهادت» آموزه ارتجاعی است.

شرایط بدبختی مفرط توده ها دلیل کافی است برای اینکه آنان با تمام وجود، و بهر وسیله ای، خواهان ضربه زدن به دشمن باشند. اما واقعیت آنست که گروههای اسلامی مانند حماس در فلسطین، با سازمان دادن یکرشته سوء قصدهای انتحاری راه خروجی برای خشم انبار شده توده ها می گشایند و آنان را به سطح تماشاچیان عملیات انفرادی تقلیل می دهند. در حالیکه، انقلابیون در پی تبدیل توده ها به بازیگران فعال یک مبارزه مسلحانه جمعی و مستمر هستند و اینکار را ممکن می کنند. «شهادت» از روحیه استیصال و ناامیدی توده ها در مورد امکان تغییر وضعیت فلاکتبارشان در «این دنیا» تغذیه می کند و بر آن می دمد. توده ها نیاز دارند به یک ایدئولوژی انقلابی و علمی دست یابند که امکان واقعی غلبه بر دشمنان قدرتمند، از طریق استراتژی های جنگی پیروزمند، را به آنان نشان دهد. «جهاد» به درد توده های کشورهای خاورمیانه نمی خورد، زیرا محصول یک جامعه ستمگر باستانی است وجز رنج چیزی برای مردم ببار نمی آورد. بعلاوه، با رمل و اسطرلاب نمی توان از شر دولتهای ارتجاعی و اربابان امپریالیست آنها، خلاص شد. توده ها نیاز به درک علمی این واقعیت دارند که می توان با یک استراتژی صحیح دشمنان قدرتمندی مانند قدرتهای امپریالیستی را شکست داد. برای عملی کردن این استراتژی صحیح و گیر انداختن دشمن، جسارتهای بزرگ و فداکاریهای عظیم منجمله جانبازی لازم است. اما جان دادن هدف نیست. هدف، گرفتن جان دشمن و نابود کردن نظام استثمارگر آنان است. قدرتهای دولتی و ارتشهای آنان نگهبانان این نظام استثمارگرند و برای برچیدن استثمار باید اول اینها را نابود کرد.

ایدئولوژی مذهبی یک راه فرار خیالی از دهشتهای این جهان است؛ آنهائی که در قدرتند برای همین به توده های مردم مذهب تزریق می کنند. اما، مارکسیسم به توده ها می آموزد که با این جهان همانطور که هست روبرو شوند و آنرا تغییر دهند. مارکسیسم کاملا منطبق بر واقعیتهای این جهان است و برای همین می تواند آنرا تغییر دهد. مارکسیسم به توده ها می آموزد که هیچ قدرت ماورالطبیعه ای (خدایی) موجود نیست که به کمکشان بیاید. بدون شک توده ها به «معجزه» نیاز دارند اما معجزه را انسانهای آگاه می آفرینند. توده های مردم با در دست گرفتن مارکسیسم که تنها ایدئولوژی و علم متعلق به آنان است می توانند معجزه بیافرینند. مارکسیسم بخاطر آنکه کاملا ماتریالیستی است باید بطور مستمر بدون تکامل یافتن، مارکسیسم نیز می میرد. مارکسیسم با انجام انقلابات تاریخساز، و با جذب شناخت رشد یابنده بشر که حاصل تولید و پژوهش های علمی است، تکامل یافته است و به سطح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم رسیده است. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائونیسم ایدئولوژی انقلابی و علمی طبقه پرولتاریا است. در طول تاریخ بشر فقط این طبقه توانست تحت رهبری عالیترین نمایندگانش یعنی مارکس، لنین، و مائو، یک جهان بینی علمی و یک خط سیاسی، نظامی و اقتصادی تدوین کند که حقیقتا منافع توده های تحت استثمار را نمایندگی می کند. با ظهور این طبقه و با بوجود آمدن مارکسیسم، برای اولین بار در تاریخ جامعه طبقاتی موقعیتی پیش آمد که توده های تحت ستم و استثمار ایدئولوژی خود را یافتند و دیگر مجبور نیستند به ایدئولوژی هائی که از زرادخانه های باستانی یا مدرن طبقات استثمارگر بیرون می آید، دست بیندازند.

ب ـ عوامل رشد نیروهای اسلامی

سی سال پیش از این اکثریت نیروهای مخالف رژیمهای حاکم در خاورمیانه و اربابان امپریالیست آنان، نیروهای سکولار (غیر مذهبی) بودند. صف مخالفین شامل کمونیستهای انقلابی اصیل، کمونیستهای دروغین طرفدار شوروی، و نیروهای ملی گرا بود. نگاهی به ایران، مصر و فلسطین بیندازید. پس از جنگ جهانی اول در ایران دو نیروی عمده در صف مخالفین سیاسی شاه و اربابان امپریالیست آن عبارت بودند از حزب توده طرفدار شوروی، و جبهه ملی به رهبری مصدق که با کودتای سیا در سال ۱۳۳۲ از قدرت برکنار شد. در کشورهای عرب نیز اکثریت با نیروهای ملی گرای سکولار بود. در مصر، اینان تحت رهبری جمال عبدالناصر قرار داشتند که در عین سرکوب نیروهای انقلابی واقعی، پرچم مخالفت با سلطه خارجی را نیز برداشته بود. در فلسطین، نیروهای ملی گرای سکولار و نیروهای متمایل به چپ مبارزه علیه اسرائیل را رهبری می کردند، در حالیکه نیروهای اسلامی در دهه ۱۹۸۰(۱۳۶۰) رشد کردند. سوال اینجاست که چه عواملی رشد نیروهای اسلامی را تقویت کرد. برای جواب گفتن، باید مسائل زیر را بررسی کرد: ۱ـ چگونه سیاست عامدانه امپریالیستها نیروهای اسلامی را در عرصه سیاسی تقویت کرد ۲ـ چگونه کارکرد نابود کننده نظام امپریالیستی بستر رشد مساعدی برای اینها فراهم کرد ۳ـ چگونه سرکوب خونین نیروهای انقلابی کمونیستی و شکست آنان، خلائی برای رشد اینان ایجاد کرد.

یکی از واضح ترین دلایل گسترش نفوذ نیروهای اسلامی، سیاست قدرتهای امپریالیستی غرب و رژیمهای وابسته به آنها در خاورمیانه بود. آنها تصمیم گرفتند برای مهار توده های انقلابی و نیز ایجاد حصاری در مقابل پیشرویهای شوروی امپریالیستی که رقیب جهانی شان بود، نیروهای اسلامی را در همه کشورهای خاورمیانه تقویت کنند و به رشد آنان یاری برسانند. در دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) در سراسر خاورمیانه، با توافق و تشویق رژیمهای حاکم، شبکه ای از مساجد ایجاد شد. در سال ۱۹۷۷، در پاکستان ژنرال ضیاء الحق با حمایت آمریکا علیه ذوالفقار علی بوتو دست به کودتا زد و شریعت را وارد قانون اساسی پاکستان کرد. در ایران، «انجمن سلطنتی فلسفه» که در راس آن عالمان اسلامی تحصیلکرده غرب قرار داشتند، با این تز (یا رسالت) تاسیس شد که جامعه ایران یک هویت ایدئولوژیک جدید، با مخلوطی اسلامی تر، نیاز دارد. در همان زمان که انقلابیون کمونیست بشدت تحت تعقیب قرار داشتند، زندانی و کشته یا به تبعید رانده می شدند، رژیم شاه همه

نوع مجالس بحث اسلامی را آزاد گذاشته بود تا اندیشه اسلامی در میان روشنفکران اشاعه یابد. ائتلاف روحانیت و تجار و ریاخواران بازار اجازه یافت که شبکه مساجد و مجالس روضه خوانی را گسترش دهد و حتی به وعاظ، آزادی عمل قابل ملاحظه ای در مخلوط کردن وعظ با انتقاد از شاه، داده شد. این آزادی شامل حال سازمان مجاهدین خلق که یک گروه اسلامی کوچک زیرزمینی بود، نمی شد.(۹)

در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۸) پس از کودتای نظامی در ترکیه، ژنرالهای سکولار آتاتورکی فاشیست به سوئیس رفتند و اربکان رهبر جنبش اسلامی ترکیه را که خودشان به تبعید رانده بودند، با سلام و صلوات به ترکیه بازگرداندند. او به ترکیه بازگشت که «حزب رفاه» را درست کند. به نیروهای اسلامی آزادی عمل و میلیونها دلار کمک مالی برای ایجاد مدرسه های اسلامی داده شد تا نفوذ خود را در میان توده های فقیر بگسترانند. ارتش و سازمان امنیت ترکیه در جریان سرکوب نظامی جنبش مسلحانه کردستان، در سطح گسترده از نیروهای حزب الله استفاده کرد.

هر چند این واقعیتی است که گردانندگان سرکوبگر جوامع خاورمیانه عامدانه نیروهای اسلامی را تقویت کرده، در صحنه سیاسی جای دادند اما مساله دیگر آنست که یک کارکرد زیربنائی نیز موجب تولید و بازتولید این نیروها می شود. در تحلیل از این نیروها اگر آنان را صرفا «پژواکی از گذشته» بدانیم، دچار اشتباه شده ایم. اینان محصول ساختارهای مدرن جوامع خاورمیانه هستند. و این ساختارها، به نوبه خود، محصول نفوذ عمیق امپریالیسم به این جوامع است. امپریالیسم با نفوذ در این جوامع آنان را تجدید سازماندهی کرد و در شبکه جهانی نظام امپریالیستی بافت. تجدید سازماندهی کردن و ادغام این جوامع، روندی متلاطم، و بر حسب رنجهائی که برای انسان به بار آورده، یکی از کریه ترین جریانات تاریخ است. این روندی بی پایان و ادامه دار است که برای خلقهای جهان بحران و رنج عظیمی تولید می کند و آخرین فصل آن همین «گلوبالیزاسیون» معروف است.

عروج بنیادگرائی اسلامی بازتابی است از بحران لاعلاج دولتهای نیمه مستعمره این منطقه؛ عکس العملی است به فقر گسترده و دائم در شرایطی که ثروتهای حیرت انگیز از این منطقه مکیده و به سوی غرب روان می شود؛ انعکاسی است از صعود و سقوط متناوب طبقات میانی؛ از جابجائی جمعیت از این سو به آنسوی کشور و از داخل به خارج از کشور؛ و کشاکش بی پایان میان گرفتار بودن در دوره ماقبل سرمایه داری و کشیده شدن به گرداب جهان سرمایه داری. این کشورها در جوشش دائمی اند. حتی طبقات ارتجاعی در درون خود با تفرقه های مهلک و رقابتهای بیرحمانه دست به گریبانند.

اسلام، برای مدت طولانی ایدئولوژی حاکم درجوامع خاورمیانه بوده است. دستگاه مذهبی، هم قبل از غلبه یافتن قدرتهای استعماری و امپریالیستی بر خاورمیانه و هم پس از آن، بخشی از ساختارهای حاکم بوده است. با این وصف، پس از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم موقعیت اینان در ساختارهای حاکم، دچار تغییر و تحولاتی شد. پس از جنگ اول، انگلیسی های تغییراتی در کشورهای تحت سلطه شان بوجود آوردند. آنها دست به آنچه که در زبان امپریالیستی «ملت سازی» می خوانند، زدند. دولتهائی متمرکز با ارتش و پلیس مدرن، راه و راه آهن و غیره ایجاد کردند. این پروژه بخشی از طرح گسترده انگلیسی ها برای ایجاد استحکامات بدور کشور سوسیالیستی نوبنیاد شوروی، بود. شخصیتهائی مانند رضاشاه و آتاتورک محصول این پروژه بودند. جنگ جهانی دوم نقطه عطف دیگری را با خود آورد. آمریکا کشورهای خاورمیانه را از امپریالیسم انگلیس تحویل گرفت و بازسازیهای اقتصادی و سیاسی مهمی در چند کشور کلیدی تحت سلطه اش انجام داد. این بازسازیها موجب شکل گیری یک قشر بندی طبقاتی نوین در این کشورها شد: طبقه کارگر گسترش یافت، نظام آموزشی مدرن روشنفکران مدرن تولید کرد که برخی از آنها تبدیل به خادمین دولت و تکنوکراتها شدند و تعداد گسترده ای به جمع انقلابیون و ترقی خواهان پیوستند. بخش بزرگی از دستگاه مذهبی از حاکمیت رانده شد و در اغلب کشورها حق وتو در امر قانون گزاری از آنان سلب شد.

آن نیروهای اسلامی که در سال ۱۳۵۷ قدرت را از شاه گرفتند، متعاقب جنگ جهانی دوم از ساختارهای قدرت بیرون رانده شده بودند. پس از جنگ اول و دوم، امپریالیسم در چند موج، و هر بار عمیق تر از قبل در ایران نفوذ کرد. در هر موج نفوذ یابی امپریالیستی، ضربات سختی بر زیربنای اقتصادی فئودالی و روبنای منطبق بر آن وارد شد. دستگاه روحانیت که یکی از ستونهای پر زور قدرت دولتی بود، در چند مرحله از قدرت رانده شد. یکبار پس از جنگ جهانی اول وقتی که انگلیس ساختار دولتی متمرکز نیمه استعماری رضا شاه را بنا کرد و بار دوم، پس از جنگ جهانی دوم. طرح اصلاحات ارضی و رفرمهای دیگری که آمریکا بدست شاه داد، در دهه ۱۳۴۰ تحت نام «انقلاب سفید» به اجرا درآمد. این اصلاحات، روحانیت را به شکل قابل ملاحظه ای تضعیف کرد. اما «انقلاب سفید» فئودالیسم را ریشه کن نکرد. بلکه صرفا شیوه تولید نیمه فئودالی را تجدید سازماندهی و آنرا به مناسبات امپریالیستی جهانی متصل کرد. با وجود آنکه از طریق این اصلاحات، مناسبات «مدرن» به طور گسترده تر رخنه کرد اما از آنجا که بر پایه سرمایه داری انجام شد و میخواست ساختارهای دولتی موجود را حفظ کند، حاضر نبود نمایندگان فئودال و ایده ها و نهادهای فئودالی را به یک چالش قطعی و تعیین کننده فرابخواند. بالعکس، دنبال آن بود که با آنان به سازشی برسد و در نظام نیمه مستعمره ادغامشان کند. آیت الله خمینی به دو وجه اصلی از انقلاب سفید شاه معترض بود: تقسیم زمین میان دهقانان (با وجود آنکه تقسیم اراضی بسیار محدود و دم بریده بود) و دادن حق رای به زنان. زمانی که کشتی «مدرنیزاسیون» شاه به صخره خورد، نیروهای اسلامی که از ساختارهای قدرت بیرون رانده شده بودند، بازگشتند تا از شاه و اربابش آمریکا، انتقام بگیرند. این مدرنیزاسیون امپریالیستی آنچنان اقتصاد را معوج و ناهنجار کرد که نه تنها حاصلش رنج و بدبختی میلیونها نفر بود، بلکه خود اقتصاد را نیز از کار انداخت.

در نتیجه این به اصطلاح مدرنیزاسیون، شمار عظیمی از دهقانان از جا کنده شدند. اما سرمایه داری بوروکرات با شمار اندک کارخانه ها و مزارع کشاورزی تجاری و پروژه های ساختمانی و زیرسازی، قادر به جذب این نیروی کار کنده شده از زمین نبود.

در کشورهای دیگر مانند مصر نیز تقریبا ماجرا به همین منوال بود و این بطور کلی پدیده ی مهمی در تمام کشورهای خاورمیانه بود. در سالهای متعاقب مدرنیزاسیونها، شهرهای بزرگ پر از جمعیت کنده شده از روستا شدند. طبقه میانی شهری که در دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) گسترش یافته بود (و یکی از تبارزاتش رشد نظام آموزشی سکولار بود) شروع کرد به احساس فشار. جنبشهای اسلامی که از مراکز روحانیت سرچشمه می گرفتند، تمام استعدادهای خود را بکار بردند تا با توده های فقیر خشمگینی که شهرها را پر می کردند، و بخشی از روشنفکران شهری متصل شوند.

با فراریسیدن دوره ای که به انقلاب ۱۳۵۷ منتهی شد، کمونیستهای انقلابی، نیروهای تاریک اندیش مذهبی و نیروهای ملی

گرا، برای مدتی کوتاه اما فشرده و متلاطم، خود را در کنار هم در سنگر مخالفت با شاه و اربابان آمریکائی اش، یافتند. بخشی از فقرای شهری که عمدتا دهقانان جابجا شده بودند، پیرو آیت الله خمینی شدند. برخی می گویند این جمعیت فقیر از جا کنده شده ذاتا مذهبی است. اما این واقعیت ندارد. البته، ایدئولوژی اسلامی بطور خودبخودی از خاک نیمه فئودالی جامعه می جوشد و حی و حاضر در دسترس توده های درهم کوفته قرار میگیرد. اما جماعتی تقریبا مشابه همان که در سال ۱۳۵۷ در تهران بدنبال خمینی راه پیمائی کرد، یک دهه قبل از آن در تشیع جنازه مهوش خواننده و رقاصه مشهور شرکت کرد.

سومین عامل که در رشد نیروهای اسلامی دخیل بود و اهمیت فوق العاده زیاد داشت، بحران جنبش کمونیستی بین المللی بود. احیاء سرمایه داری در شوروی سوسیالیستی سابق که در اواسط دهه ۵۰ میلادی اتفاق افتاد اولین منبع این بحران بود. نفوذ یابی اسلام در میان توده های مخالف وضع موجود، مدیون توانائی سیاسی، وضوح تئوریک یا رادیکالیسم عملی آن نیست چون هیچیک از اینها را ندارد. بحران درون جنبش کمونیستی بین المللی یک خلاء عظیم در زمینه رهبری توده ها ایجاد کرد. و این خلاء توسط نیروهای اسلامی که بشدت از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب تقویت می شدند، پر شد. همانطور که انقلابات سوسیالیستی در روسروسیه به سال ۱۹۱۷، در چین به سال ۱۹۴۹ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین به سال ۱۹۶۶ منبع و الهام رشد کمونیستها و جنبش انقلابی سکولار در جهان، منجمله در خاورمیانه شده بود، احیاء سرمایه داری در شوروی و خیانت شوروی و احزاب به اصطلاح کمونیست طرفدار شوروی به جنبشهای رهائی بخش ملی، ضربات محکمی به نیروهای کمونیستی اصیل زد. احزاب طرفدار شوروی بر پایه سیاست خارجی آن کشور شروع به همکاری با رژیم های مرتجع کردند. برای مثال، این احزاب به «کشف» جوانب «مترقی» در شاه و «ملی گرائی سوسیالیستی» و «اسلام سوسیالیستی» در کشورهای عربی، نائل آمدند. کودتای رویزیونیستی در چین به سال ۱۹۷۶ ضربه مهم دیگری بود که در دهه ۱۹۸۰ بحران شدیدی در جنبش کمونیستی این کشورها و بطورکلی در جنبش کمونیستی بین المللی بوجود آورد. این شکستها، همراه با سرکوب خونین نیروهای کمونیستی اصیل توسط رژیمهای ارتجاعی و اربابان امپریالیستشان، فرصتی برای رشد یک اپوزیسیون زیر پرچم اسلام فراهم کرد. زمانی که آلترناتیو قدرتمندی در مقابل ایده آلیسم، تاریک اندیشی و امپریالیسم نباشد، آنگاه مرتجعین رنگارنگ فرصتها را روی هوا می زنند.

زمانی که چین پایگاه سرخ قدرت پرولتاریا بود، وجودش بخودی خود گواه قدرتمندی برای حقانیت جامعه انقلابی و یک چشم انداز انقلابی برای ایجاد چنان جامعه ای بود. چین، ستاره قطبی درخشانی برای توده های مردم سراسر جهان بود؛ پرچم مردمانی بود که جرات تغییر جهان بخود می دادند و منتظر تصمیمات هیچ خدائی نبودند؛ نمونه غرورآفرین انترناسیونالیسم بود که به مبارزات مردم سراسر جهان یاری می رساند و به ستمدیدگان جهان قوت قلب می داد.

جنون امپریالیستی بهتر از بنیادگرائی اسلامی نیست

در عکس العمل به بنیادگرائی اسلامی، گرایشی در میان روشنفکران خاورمیانه رشد کرده است که می گوید مشکلات این کشورها اول از همه و بیش از هر جا از «درون» می جوشد؛ و «ما نمیتوانیم تقصیر را به گردن خارجیها»، به عبارت دیگر به گردن استعمار و امپریالیسم، بیندازیم.

در این نظریه، تا آنجا که می خواهد به مشکلات کهن (یعنی بقایای فئودالیسم) جوامع خاورمیانه و بسیاری کشورهای دیگر جهان تاکید کند، حقیقتی هست. اما حقیقت بزرگتر آن است که از زمان ادغام این کشورها در نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی مشکلات «درونی» و «بیرونی» این جوامع درهم عجین شده اند. مشکلات این جوامع ناشی از حاکمیت طبقات معینی است که ایدئولوژی و سیاست و قدرتشان بطور لاینفک با اقتصاد و سلطه امپریالیستی درهم بافته شده است. این طبقات ریشه در استثمار سرمایه دارانه و فئودالی کارگران و دهقانان دارند و در همان زمان در یک نظام جهانی بافته شده اند. مشکلات جاری کشورهای جهان سوم را نمی توان در تاریخ قدیم آن جستجو کرد زیرا این کشورها ساختارهائی معاصر و محصول عصر امپریالیسم هستند. بدون تشخیص درست موانع مقابل پای پیشرفت این جوامع، راه حل درست هم نمی توان ارائه داد. هم نیروهای اسلامی و هم آنها که چهره امپریالیسم را آرایش می کنند دریافتهای غلطی از دلایل ریشه ای مشکلات این جوامع دارند. راه حلهایشان نیز غلط است. راه حل اولی ها برنامه ایست ارتجاعی برای بازگشت به عقب. دومیها آنچنان چشمان خود را بر سبعیت امپریالیسم می بندند انگار که بمب افکنهای امپریالیستها بذر مدرنیسم و روشنگری بر این کشورها می پاشند. این خط حامی امپریالیسم همیشه در میان قشر بالای روشنفکران خاورمیانه موجود بوده است. اینان خواه ناخواه به تکنوکراتهای امپریالیسم در این کشورها تبدیل شده اند.

نظام سرمایه داری جهانی از دولتهای ارتجاعی جهان سوم حفاظت کرده و خلقهای جهان را محکوم به فلاکت و گرسنگی می کند. و جهان را از پتانسیل عظیم رشد همه جانبه و شکوفائی فرهنگ و خلاقیت علمی توده ها محروم می کند. این نظام جهانی طوری ساخته شده که به مردم جهان سوم اجازه قدرت یافتن نمی دهد. امپریالیسم و فئودالیسم، ملل تحت ستم را به موقعیت عقب ماندگی دائم زنجیر کرده اند. فقط به این حقیقت ساده نگاهی بیندازید: نیروهای آمریکائی با کیسه های دلار در افغانستان فرود آمدند تا همکاری و وفاداری سران قبائل را بخرند و با تکیه بر آنها آرایش و نظمی در افغانستان بوجود آورند که نیازهای آمریکا را در این نقطه از جهان برآورده کند. دلار، صرفا یک تکه کاغذ ارزشمند نیست بلکه یک مناسبات اجتماعی است که شرایط اجتماعی - اقتصادی جهان را شکل می دهد. ساختار مناسبات میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه بخشی (و در واقع بخش تعیین کننده ای) از نظام سرمایه داری جهانی است. مناسبات طبقاتی و اجتماعی درونی کشورهای تحت سلطه را عمدتا امپریالیسم شکل می دهد. طبقات ارتجاعی درون کشورهای تحت سلطه (زمین داران و صنعتگران بزرگ، تجار و بانکداران) طبقات همدست و متحد نظام سرمایه داری جهانی هستند. اینها «کارگزاران» نظام سرمایه داری جهانی در درون کشورهای جهان سومند. برخی اوقات مناسبات میان اربابان امپریالیست و طبقات ارتجاعی محلی متشنج می شود. با این وصف، در تحلیل نهائی، زندگی این طبقات کمپرادور فئودال با رشته های گوناگون اقتصادی و سیاسی با امپریالیستها پیوند خورده، به آن وابسته است. مشکلات «درونی» و «بیرونی» این جوامع را نمی توان از هم جدا کرد. زیرا جدا نیستند. هر دو را همزمان باید سرنگون کرد.

فئودالیسم در زیربنای اقتصادی و روبنای این جوامع، بطور گسترده وجود دارد. این جوامع اساسا، در یک دوران طولانی و دردناک گذار از عصر فئودالی به عصر بورژوائی، بسر می برند.

درهم تنیدگی مذهب و دولت، موقعیت زنان، مناسبات اجتماعی بشدت پدرسالارانه، و پارتی بازی، همه از تبارزات این شرایطند. اما مدت مدیدی است که این جوامع زیر سلطه امپریالیسم هستند. امپریالیستها بزرگترین عامل مدرنیزاسیون (در همان مقدار ناچیز) در این کشورها بوده اند و همزمان اقتصاد عقب مانده این کشورها را بطور تبعی در شبکه جهانی سرمایه داری بافته اند. از یکطرف نیروهای مولده مدرن را وارد این کشورها کرده، از سوی دیگر، یک رشد اقتصادی معوج را به این کشورها تحمیل کرده اند؛ بطوریکه بخشهای پیشرفته اقتصادی به صورت جزیره های کوچک و پراکنده در محاصره دریای مناطق عقب مانده، قرار دارند. کارکرد اقتصاد جهانی سرمایه داری، اقتصاد این کشورها را نابود می کند؛ آنرا وابسته به الطاف بازار متلاطم جهانی و شرایط جوی متغیر می کند. بعلاوه، جدا از اینکه کارکرد نظام امپریالیستی بخودی خود چه بر سر این کشورها می آورد، امپریالیستها سیاست عامدانه تقویت نیروهای فئودالی را نیز پیش برده اند. افغانستان یک نمونه بارز این مساله است. قطب راهنمای امپریالیستها در نفوذیابی به کشورهای جهان سوم، سود و حرص و آز و سلطه سیاسی است. تنها با در پیش گرفتن یک استراتژی و برنامه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی می توان درهای توسعه و پیشرفت همه جانبه را بروی این جوامع گشود.

انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تنها راه حل

اسلام سیاسی شکست خورده است. این جریان، در هر جا به قدرت رسید، هیچ چیز جدیدی برای توده ها به ارمغان نیاورد. ثروتمندان ثروتمندتر، فقرا فقیرتر شدند و چنگالهای امپریالیسم بر اقتصاد و قدرت سیاسی به قوت خود باقی ماند. اسلام سیاسی، پرچم گرد آوردن اخلاقیات سنتی و متحد کردن قبائل تحت یک رژیم جدید نیست. بلکه اساسا نماینده آمال طبقات معینی در کشورهای اسلامی است. اسلام سیاسی پرچم بخشی از طبقات استثمارگر این جوامع است که با این پرچم می خواهند درهای قدرت را بروی خود بگشایند و در ساختارهای دولتی موجود ادغام شوند. برای این نیروهای طبقاتی، توده ها فقط ارزش سرباز پیاده را دارند. همانطور که لنین گفت، حتی مرتجعین برای عملی کردن پروژه هایشان به توده ها نیاز دارند. صعود نیروهای اسلامی تبارز بحران عمیق دولتهای ارتجاعی خاورمیانه بود. اسلام سیاسی نتوانست و نمی تواند این بحران را درمان کند. این دولتها، با پوشش اسلامی یا بدون آن، در حال فروپاشی اند. این وضعیت یکی از دلایل عمده است که آمریکا بعنوان قیم و حافظ این دولتهای ارتجاعی، مجبور شده نیروهای نظامی اش را در این منطقه مستقر کند. اکنون باید خود مستقیما با بحرانی که این ساختارهای نیمه مستعمراتی را تهدید می کند مقابله کند. آمریکا می تواند تا آنجا که مایل است نیرنیروی هوائی اش را به رخ بکشد. اما روی زمین، توده های خشمگین مشغول محاصره دولتهای نومستعمره منطقه اند. عاملی که کمبودش احساس می شود حزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی است که در رهبری توده ها قرار بگیرند، عطش تند آنان به رهائی و انرژی بی پایانشان را در خدمت جنگ خلق سازمان دهند و انقلابات دموکراتیک نوین را در خاورمیانه به پیروزی برسانند. این تنها راهی است که هم می تواند فئودالیسم را ریشه کن و مشکلات خفقان آور چند قرنی را حل کند و هم یوغ امپریالیسم را یکبار برای همیشه براندازد.

توضیحات

۱ ـ نسرین جزایری از هواداران حزب کمونیست ایران (مارکسرکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) است.

۲. اسلام در ایران نوشته پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ
این کتاب مارکسیستی مرجع معتبری در مورد اسلام است و تحلیل علمی با ارزشی از ریشه های اجتماعی ـ سیاسی اسلام بدست می دهد. پطروشفسکی در این کتاب نشان می دهد که ظهور اسلام در اوائل قرن هفتم میلادی، با دگرگونیهای مهم در جامعه طبقاتی آن منطقه و آغاز یک جنبش پیچیده اجتماعی و سیاسی در میان عربهای شمال، مصادف و مرتبط بود. اسلام تبدیل به پرچم ایدئولوژیکی شد که به استقرار یک دولت عربی و گسترش نظامی و سیاسی آن در سراسر شبه جزیره عربستان، انجامید.
محمد روشنفکری از اهالی مکه برخاسته از یک خانواده بازرگان کوچک بود. خانواده وی (بنی هاشم از طایفه شروتمند قریش) نگهبان مجموعه ای از بت ها بودند که توسط قبائل و خانواده های مختلف پرستش می شدند. مکه به دلیل موقعیت جغرافیائی اش اهمیت استراتژیک داشت و مرکز تجارت خارجی منجمله تجارت برده بود. راه های تجاری که هند و امپراطوری بیزانس (سوریه، فلسطین و مصر) را بهم متصل می کرد از یمن (در جنوب شبه جزیره عربستان) و سپس از مکه (در شمال) می گذشت. ایران، در قرن ششم میلادی، هنگامی که تحت حکومت ساسانیان بود، یمن را تصرف کرد و راه های ترانزیت تجاری را به نفع خود تغییر داد. تجارت خارجی در مکه افول کرد. مکه در عین حال، مرکز مبادلات داخلی بود؛ چادرنشین های عرب محصولات لبنی خود را در مکه با خرما، غلات و پارچه مبادله می کردند. طایفه قریش در مکه می زیست. برخی از خانواده های این قبیله از طریق تجارت و ربا خواری خانواده ها و بازرگانان کوچکتر را نابود کرده، بسیار شروتمند شده بودند. یکی از این خانواده های شروتمند بنی امیه بود که در ابتدا از دشمنان محمد بودند اما بعدا با او متحد شده و حکومت اسلام را در دست گرفتند و به گسترش امپراتوری اسلام پرداختند. خانواده محمد به نام بنی هاشم از بازرگانان کوچکتر و کشاورزان بودند. اما خانواده های کوچک و بزرگ مکه همگی در تجارت برده های حبشه دست داشتند و در کشاورزی از آنان بیرحمانه بهره کشی می کردند.
از هم گسیخته شدن جماعت طایفه ای و شکل گیری مالکیت خصوصی زمین و متعاقب آن شکاف فزاینده میان شروتمندان و فقرای هر طایفه، مناطق شمالی سرزمین عربستان را به لرزه درآورد. بحران عظیم اجتماعی و اقتصادی گریبان آن را گرفت. برای حل این بحران محمد تصمیم گرفت طوایف پراکنده و در حال جنگ شبه جزیره عربستان را متحد کند. برای اینکار یک دولت واحد برای تمام عربستان لازم بود.
۳. بخش بزرگی از ادبیات اسلامی به موضوع شکست از استعمارگران غرب در قرن ۱۹ اختصاص دارد. انگلیسی ها، در نیمه دوم قرن ۱۹ سلطه خود را بر خاورمیانه تحکیم کردند و در همان دوره امپراتوری عثمانی را فروپاشاندند. روسیه تزاری در سال ۱۸۵۷ وارد قفقاز و آسیای مرکزی شد. این نیم قرن نقطه چرخش مهمی بود. تعادل چند صد ساله میان امپراتوریهای اسلامی و مسیحی بهم خورد. جهان مسیحیت فئودالیسم را پشت سر گذاشت. اما جهان اسلام هنوز با گذشته دست به گریبان بود. برخی نیروهای اسلامی که کمتر بنیادگرا هستند و به ناسیونالیسم نزدیکترند از دلتنگی (نوستالژی) برای دوران ماقبل استعمار، یک پرچم

ایدئولوژیک ساخته اند و از آن برای متحد کردن مردم در پشت سیاستهای خود استفاده می کنند. بطور مثال راهپیمائی در خیابانهای رام الله با عکسهای بزرگ صلاح الدین ایوبی که از سرداران فاتح اسلام در جنگهای صلیبی بود، یا افسانه سرائی در مورد عظمت امپراتوری عثمانی (هر چند که فئودالفئودالها و شاهان عرب مشتاقانه به استعمار انگلیس در بیرون کردن عثمانی ها یاری رساندند) و نوستالژی بی پایان در مورد این که وقتی که اروپا هنوز در «عصر تاریک اندیشی» بسر میبرد تمدن اسلامی از اروپا جلوتر بود (البته این مساله حقیقت دارد اما بگذارید تکلیف آینده را روشن کنیم!). اینها، همه و همه جلوه هائی از این واپس نگری هستند.

این بخش از تاریخ، و اینکه «چرا بخش اسلامی جهان نتوانست با استعمار اروپا رقابت کند» از موضوعات بحث و جدل مدام در میان روشنفکران کشورهای «اسلامی» است و در حوصله این مقاله نمی گنجد. با این وصف لازم می دانم تذکری در مورد برخورد پرولتری صحیح در مورد این تاریخ بدهم. هر چند پژوهش در مورد این جنبه از تاریخ تکامل جوامع مهم است اما پرولتاریا نمی تواند با هدف احیای امپراتوری های گذشته به مبارزه علیه امپراتوری های ارتجاعی و بی رحم کنونی (یعنی امپریالیستها) برخیزد. اولا، پرولتاریا در گذشته موجود نبود. بنابراین دلیلی ندارد که برای امپراتوری های از میان رفته اشک بریزد و برای احیای آنها بکوشد. ثانیا، امپراتوری های عهد کهن، چه آنها که در شرق بودند و چه آنها که در غرب (مسیحی یا اسلامی یا هر با هر مذهب و تیره دیگر) ستمگرانه بودند و حتی ارزش دلتنگی ندارند. همانطور که مارکس گفت پرولتاریا باید فارغ البال بگوید: «بگذار مردگان را مردگان دفن کنند». به عبارت دیگر بگذار طبقات بورژوا و فئودال برای گذشته گریه و زاری کنند. ما باید برای آینده بجنگیم. برای ایجاد جامعه ای که کاملا از جوامع گذشته متفاوت باشد.

۴. در میان نظریه پردازان جنبشهای اسلامی جاری میتوان از افراد زیر نام برد: خمینی، مطهری، و طالقانی از ایران، سید قطب از مصر، مادودی از پاکستان و الترابی از سودان.

۵. در دهه ۸۰ میلادی سازمان سیای آمریکا تحت نظارت کابینه ریگان دست به عملیات مخفی علیه رژیم نوبنیاد ساندنیست در نیکاراگوئه زد. مزدوران ارتجاعی نیکاراگوئه ای و کوبائی، زیر نظر الیور نورث که از کادرهای سازمان سیا بود دست به عملیات نظامی برای سرنگون کردن رژیم ساندنیست زدند. سیا درآمد این عملیات را از طریق قاچاق هروئین و فروش اسلحه به ایران از طریق اسرائیل تامین می کرد. زمانی که گند این همکاری میان سیا و ایران درآمد به افتضاح «ایران کنترا گیت» معروف شد.

۶. در اینجا ذکر نکته ای برای رفع ابهام مهم است. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مطبوعات غرب منجمله در مطبوعات روشنفکری لیبرالی غرب تبلیغات زیادی براه افتاد مبنی بر اینکه اسلام با مذاهب دیگر تفاوت دارد و ذاتا متحجرتر از آنهاست و در مقابل پژوهش و نوآوری بسته تر از آنهاست. بهمین دلیل جهان عرب و اسلام تا به این حد فقیرند و رهبران عتیقه ای مانند شیوخ و ملاها دارند. این مطبوعات تلویحا گفتند چقدر مردم غرب خوش شانس اند که تحت رژیمهای متکی بر ارزشهای یهودی - مسیحی بسر می برند و همین ارزشها باعث آزادی بیشتر و رفاه بالاتر آنهاست. این یک نظریه شوونیستی (عظمت طلبانه) غربی بیش نیست. لازم است به این واقعیت توجه کنیم که قرآن و سنن اسلام عمدتا نسخه متاخرتر و کنکرت شده ی کتب و سنن دین یهود و مسیحیت (و همچنین زرتشت، فلسفه یونان و غیره) است. تمام این مذاهب به یک اندازه ستمگرانه و ارتجاعی اند.

گفتن اینکه اسلام ذاتا عاجز از تغییر است، یک نظریه غیر تاریخی است. اسلام در طول تاریخش، بالاجبار به تغییراتی که در شرایط اجتماعی صورت می گرفت، پاسخ می داد. در واقع شاخه های جوراجور محصول شورش های توده ای، تجاوزات نظامی، دعواهای قدرت، مناظرات بزرگ، شکوفائی علم در بخشهائی از جهان اسلامی، یادگیری از یونانی ها، مصری ها، بابلی ها، پیشرفت در ریاضیات و نجوم و غیره است. این هم واقعیتی است که بخش اسلامی جهان در بسیاری رشته های علمی و فکری بسیار پیشرفته تر از اروپای قرون وسطا بود. زمانی که در قرن هفتم میلادی امپراتوری اسلامی بوجود آمد اروپا هنوز در «عصر تاریک اندیشی» بسر می برد. در قرون بعد نیز مسیحیت مشغول انگیزاسیون و زنده زنده سوزاندن مشرکان بود. با این وصف، در اروپا سلطه مذهب و فئودالیسم از طریق انقلابات بورژوائی سرنگون شد، در حالیکه در مناطق اسلامی جهان فئودالیسم سلطه اش را محکم نگاه داشت. اما رشد سرمایه داری در غرب توسط مسیحیت دیکته نشد. برخی می گویند اگر پروتستانیسم و کالوینیسم نبود، سرمایه داری در غرب رشد نمی یافت. در حالیکه مساله کاملا بالعکس است. در ضمن، از قبل مقدر نشده بود که سرمایه داری اینگونه، یعنی ابتدا در اروپا، ظهور یابد. بهر صورت، با رشد سرمایه داری، یک جهان واحد و یک تاریخ واحد جهانی شکل گرفت. و در این پروسه اسلام به مثابه بخشی از رویدای جوامعی که هم ستمگرند و هم وابسته، برجای باقی ماند. زمانی که مستعمره چین و امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی به این کشورها نفوذ کردند، موجب شکل گیری جوامع نیمه فئودالی نیمه مستعمره و معوج شدند که امروز مقابل چشممان هستند. سلطه اسلام در رویدای این جوامع همزمان نمایانگر حضور قدرتمند فئودالیسم و یوغ استعماری امپریالیستی بر گرده این جوامع است.

یک نظریه غیر تاریخی دیگر آنست که اسلام باید خود را به مسیحیت «برساند»! اولا، نمی تواند «برساند»؛ ثانیا، نباید هم سعی کند که «برسد». جهان از کشورهای امپریالیستی - سرمایه داری اشباع است. و لازم نیست کشورهای اسلامی دست به تولید لوترها و کانت های اسلامی بزنند. آن دوره از تاریخ برای همیشه تمام شد و هر تلاشی برای اکران دوباره آن خواه ناخواه ارتجاعی است.

۷. علی شریعتی، یکی از مشهورترین متفکرین اسلامی است. او بنیانگزار یک گرایش جدید در مذهب شیعه است. شریعتی سعی کرد یک شیعه انقلابی مدرن بوجود آورد. آیت الله خمینی او را التقاطی می دانست.

شریعتی به بنیانهای شیعه باز میگردد تا ادعای خود را مبنی بر ظرفیت انقلابی بالای شیعه به اثبات برساند. او تلاش کرد با بازخوانی شیعه و تزریق جوانبی از جامعه شناسی مدرن (منجمله عناصری از مارکسیسم) به آن، یک هویت بومی ضد استعماری به نام «بازگشت به خویشتن» که عنوان یکی از آثار مشهور وی نیز هست، بوجود آورد. شریعتی، در توصیف و نقد غرب، استثمارگر و استثمار شونده را در یک گونی می ریزد. و در زمینه مساله زن، فاطمه دختر پیامبر را به عنوان الگوی زن مسلمان مدرن پیشنهاد می کند.

۸. در قرن ۱۹ سلسله مراتب شیعه به شکل زیر نهادینه شد: آیت الله عظمی در راس، آیت الله ها و سپس حجت الاسلام. تنها آیت الله عظمی میتواند مرجع تقلید باشد.

۹. ذکر چند نکته در مورد «سازمان مجاهدین خلق ایران» ضروری است زیرا اینها در جوانب معینی با اغلب جنبشهای بنیادگرای

اسلامی متفاوتند. این سازمان در اواخر دهه ۶۰ میلادی (دهه ۱۳۴۰) به مثابه یک سازمان چریکی ضد امپریالیستی تشکیل شد و علیه شاه و امپریالیسم آمریکا مبارزه کرد. سازمان مجاهدین خلق تعریف روشنی از اهداف سیاسی اش ارائه می داد: سرنگونی شاه و بیرون کردن امپریالیسم از ایران. و چشم اندازش برای جامعه آینده را «جامعه بی طبقه توحیدی» که در آن همه چیز متعلق به خداست، اعلام می کرد. این سازمان در ابتدای بوجود آمدنش، یک سازمان رادیکال خرده بورژوایی بود. مجاهدین برای کسب مشروعیت در میان اهالی مسلمان و برای متمایز کردن خود از سازمانهای سیاسی مارکسیستی، استفاده از اسلام را ضروری می دید. در عین حال برخی از مفاهیم مارکسیستی، مانند طبقات، استثمار، امپریالیسم و غیره را در تئوریهای خود گنجانده بود تا خود را از روحانیت ارتجاعی و بنیادگرایان اسلامی متمایز نماید.

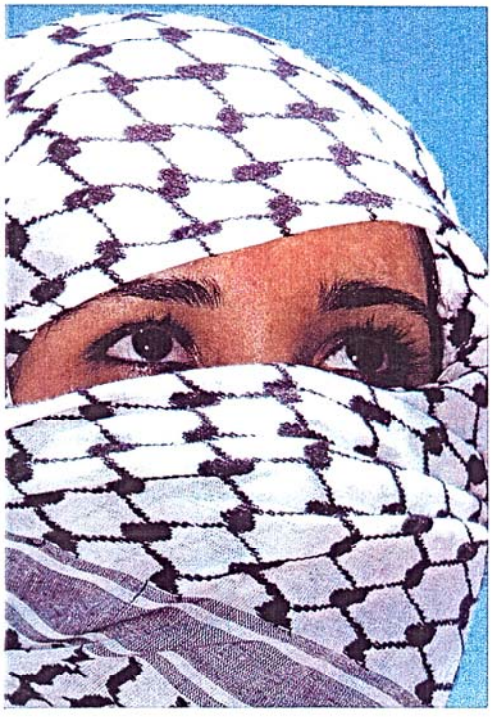

BMC WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST., LONDON WC1N, 3XX, U.K.

POSTFACH 900211, 51112 KOELN, GERMANY

WIN 獲得的將是整個世界 جهانی برای فتح

2002/29

برگزیده

انقلاب در نیپال

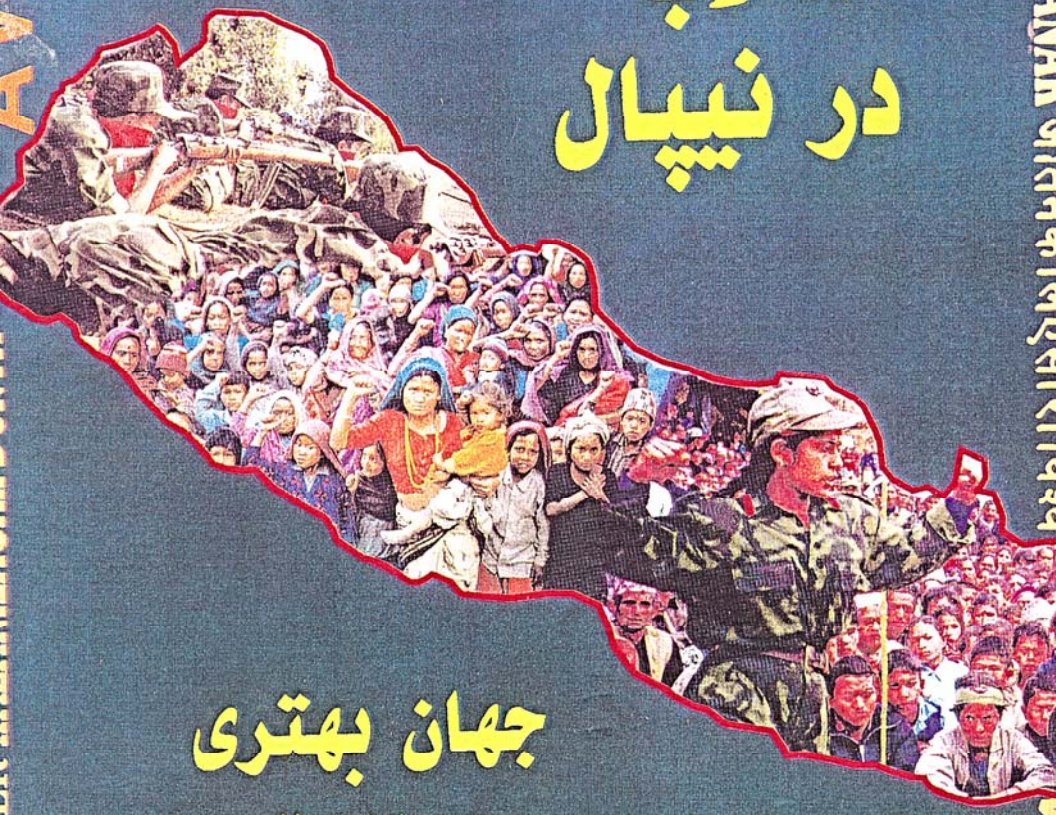

جهان بهتری در حال تولد شدن است!

МИР ВЫИГРАТЬ EINE WELT ZU GEWINNEN বিশ্ব বিজয়



اثار منتخب **جهانی برای فتح** شماره ۲۹ سال ۲۰۰۲

نیپال : جهان بهتری در حال تولد است !

جنگ خلق در نیپال : هفت سال پیش نیروهای چریکی مائوئیست در نیپال کشور فقیری در همالیا با چند تفنگ محدود مصادره شده جنگ خلق را اغازکردند _ انها الان واحد های نظامی صد نفری ارتش نیپال را شکست میدهند و پیروزی سرتاسری کشور را تهدید مینماید ، اینکه انها چطور رشد کردند و چگونه قدرت سیاسی سرخ توده ی در دهات بوجود می اید مورد بازبینی مفصل قرار داده میشود ، نظر به اینکه نبرد های قطعی ای در اینده نزدیک در پیشرو است به صف ارائی نیرو ها نظر اندازی میشود ،

امریکا بعد از یازدهم سپتامبر

باب اوکیان رهبر مائوئیستهای پیشگام امریکا اوضاع بعد از یازدهم سپتامبر را مورد تحلیل و تجزیه قرار میدهد ، دور نمای انقلاب را ((در شکم اژدها)) در نظر مجسم میسازد ،

مخالفت ، مقاومت و شکست ماشین تجاوز امریکا بر عراق !

چرا عراق ؟ و چرا حالا ؟ تحلیل و تجزیه اینکه امپریالیستهای امریکائی چرا شلاق کش می کنند ، اجندای پنهانی انها افشا میشود ، برزقاط اتش افزائیکه میتواند مقاومت بر انگیزد و برنامه های امریکا را مختل سازد انگشت گذاشته میشود ،

تصویر روی جلد پوستری است که توسط جنبش مقاومت خلقهای جهان طرح ریزی شده است ، عنوان ان از سرود انترناسیونال اقتباس شده است ((برخیز ای داغ لعنت خورده ، دنیای فقر وبندگی ، جوشیده خاطره هابرده ... دنیای بهتری در حال تولد است))

نقاشی پشت جلد تصویری از تظاهرات ضد گلوبلایزیشن در جنوا ، ایتالیا در ماه جولای سال ۲۰۰۱

نیپال
انقلاب در نیپال
جهان بهتری در حال تولد است ،
۱
برگزیده از باب اوکیان ، صدر
حزب کمونیست انقلابی
امریکا پیرامون امریکا بعد
از یازدهم سپتامبر
۱۱
جنگ عراق
دروازه ای امریکا بسوی
یک ((خاور میانه ای
بزرگتر)) و یا موج جدیدی
از مقاومت علیه امریکا ؟
۱۵
کمپوزا : تحلیل و تجزیه
اوضاع کنونی توسط
مائوئیستهای جنوب شرق اسیا
۲۰
قطعنامه کنفرانس مشترک
احزاب و سازمانهای
مائوئیستی ایران و افغانستان
۲۳
یکسال پس از اشغال
افغانستان توسط امریکا
۲۶
بمناسبت دهمین سالگرد
بیانیه تاریخی گانزالو
صدر حزب کمونیست پیرو
۳۱
سلاح انتقاد
کویرنکای ما : جنگ داخلی
اسپانیاو جنگ امروز
۳۳

نیپال :

جهان بهتری در

همزمان با چاپ این مقاله ما خبر دار
دیم که مبارزه طبقاتی در نپال
حادتر می شود. از روز ۱۰ نوامبر
۲۰۰۱ یک اعتصاب عمومی سه روزه
بند) تحت رهبری ح ک ن (م)
کاتماندو پایتخت کشور و اندک مناطق
روستائی ای که هنوز در دست ارتجاع
ست را فلج کرد. درست زمانی که
ند به اتمام رسید، یکرشته حملات
ظامی هماهنگ از سوی ارتش
رهائیبخش خلق در «کالانگا» مقر
رماندهی ناحیه «جوملا» و در مقر
لیس در «تاکوکوت» در «گورکا»،
طور همزمان پیش برده شد
ر «کالانگا» بهنگام جنگ، رزمندگان
مدت ۷ ساعت ۱۰۰۰ سرباز ارتش
سلطنتی نپال را در پادگان آنها
یخکوب کردند. ۳۳ نفر از قوای
دشمن کشته شده که در میان آنان
هماری درجه دار موجود بود.
طبوعات کاتماندو ادعا کردند که ۵۵
ن از افراد ارتش رهائیبخش خلق
توسط هلیکوپترهائی مجهز به دید
شبانه اند، کشته شده اند.؟ناحیه
«گورکا» در منطقه مرزی نپال فقط
۹۵ کیلومتر از کاتماندو و قصر
پادشاهی فاصله دارد. در مقر پلیس در
«تاکوکوت» نیروهای امنیتی شکست
خوردند و ۲۶ تن از آنان در یک
نبرد یکساعت و نیمه کشته شدند.
مطبوعات کاتماندو در آخر نوامبر
همچنین از پیشرویهای ارتش
رهائیبخش خلق در منطقه غربی نپال
صحبت میکنند و برای از بین رفتن
پرستیژ دولت نپال در صورتی که
«اساگارماتا» (اورست) بدست
شائوئیستها بیفتد، سوگواری میکنند.
احزاب پارلمانی و قصر سلطنتی
بشدت منشعب و متفرق شده اند.
علت این امر از یکطرف ضربات ارتش
رهائیبخش خلق بود که دولت نپال را
گیج و درمانده کرد و از طرف دیگر
از هم گسیختگی بیشتر سیستم
سیاسی ارتجاعی بواسطه ، کودتای
خزنده توسط شاه «گی آن اندرا» بود



میتنگ توده ی در حوزه پایگاه اصلی جنگ خلق در غرب نیپال

که در ماه اکتبر پارلمان را منحل و از حکومت خلع ید کرد.
جهانی برای فتح

۱ ـ مقدمه

توده های فقیر، محروم و پایمال شده نپال جنگ خلق را هفت سال است براه انداخته اند. آنان چهره کشور را تغییر داده و پرچم سرخ انقلاب را بر فراز «بام دنیا» به اهتزاز در آورده اند. این کشور که زمانی بعنوان تامین کننده مزدور برای ارتشهای خارجی شناخته می شد، امروز به سرزمین خاستگاه سربازان انقلاب پرولتاریائی تغییر یافته است. زنان نپال که برای سده ها تحت انقیاد حاکمیت فئودالی بوده اند، امروز بپا خاسته و برای تعیین سرنوشت خویش سلاح بکف گرفته اند. آنان قرن بیست و یکم را

حال تولد است

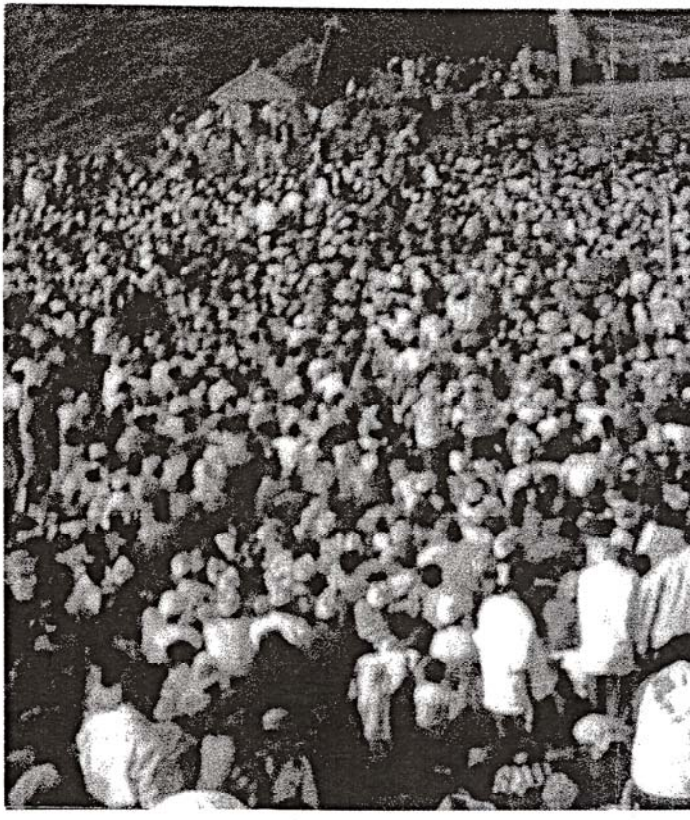

به این ترتیب آغاز کردند. کشوری که زمانی فقط بخاطر جاذبه های توریستی اش معروف بود، امروز بعنوان کشوری با اهمیت استراتژیک برای امپریالیستها و همچنین برای توده های انقلابی سراسر جهان، شناخته می شود.

تحت رهبری ح ک ن (م)، یک ارتش پر ارزش برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم)، یک ارتش نوع نوین، ارتش رهائیبخش خلق نپال، ایجاد شده است. در جریان جنگ با دشمن و در جریان متحد کردن و بسیج توده ها، امروز این ارتش به سطح واحدهای لشگری که هر یک برگیرنده صدها سرباز است، تکامل یافته است. در مواجهه با این وضعیت، حکومت ارتجاعی مجبور به فرار از بخشهای زیادی از مناطق روستائی شده است. قدرت سیاسی سرخ که تحت آن توده ها از سنن کهنه صدها ساله گسست میکنند، در طول و عرض نپال شکوفه زده و کل جامعه با این واقعیت روبرو شده که انقلاب بسوی پیروزی سراسری پیشروی میکند؛ و همه اینها در جهانی که در آن یک کشور که تحت حاکمیت خلق باشد، وجود ندارد.

برای سده ها زندگی توده های خلق در نپال تغییری محسوس نکرده بود. مناسبات اقتصادی و اجتماعی نپال توسط وابستگی آن به هند و غرب تعیین می شد. توده های نپال نیروی کار ارزان ذخیره برای هند بودند و منابع طبیعی آن سوخت برای اقتصاد هند. زیبائی های طبیعی کشور، پانوراماى دست نخورده ای برای جهانگردان غربی بود که می توانستند در آنجا به قله ساگارماتا (اورست) خیره شوند و از روش زندگی سرزمینی که بظاهر از هرج و مرج و تلاطمات زندگی صنعتی و مناسبات اجتماعی حرص و آز و جنگل متعارف در جوامع صنعتی بدور مانده، شگفت زده شوند. اما این ظاهر آرام تنها نمای بیرونی کشوری است که زندگی توده های آن در رنج و بد بختی میگذرد، ثمره کارشان به جیب زمینداران فئودال، از ما بهتران کاتماندو و اربابان هندی آنان سرازیر میشود. فرزندان این مردم باید برده این اربابان می شوند و یا اغلب بصورت کارگر مهاجر با حداقل دستمزد در هند بکار مزدوری مشغول می شوند.

مناسبات سیاسی نپال، پوسته لازمه برای چنین عقب ماندگی ای بود. برای سده ها، سلاطین بر نظام فئودالی حکمفرمائی کردند. تلاشهای دهه ۵۰ برای رفرم، این نظام ستمگرانه را دست نخورده باقی گذاشت و فقط تغییراتی صوری در آن ایجاد کرد. بطور خلاصه، نپال در انتظار یک انقلاب دمکراتیک برای رهائی توده ها

و رها کردن نیروهای تولیدی بود. همانطور که مائو تسه دون آموخت، در عصر امپریالیسم این وظیفه پرولتاریا است که توسط حزب کمونیست پیشاهنگ خود توده های خلق را برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین رهبری کند. این انقلاب نه تنها رشته های قوی مناسبات قرون وسطائی و وابستگی به قدرتهای خارجی را از هم می تند بلکه بمثابه بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی راه را برای پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم در نپال هموار می سازد.

در ۱۳ فوریه ۱۹۹۶، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جرات براه انداختن جنگ خلق را بخود داد. یک فراخوان پرطنین جنگ برای ساختن آینده ای نوین. این جنگ، با موج حملات نقشه مند آغاز شد و کل کشور را تحت تاثیر قرار داد اما از طرف نخبگان غرب زده کاتماندو نشین، خوار و بی ارزش جلوه داده شد. برای سالها واحدهای کوچک نیروهای چریک، بکار تبلیغی و سازماندهی در روستاها دست زدند. آنها ابتدا به سلاحهای ابتدائی محلی مسلح بودند و گاهگاهی به مجهز به چند سلاح مدرن بودند که از دست نیروهای دشمن طبقاتی گرفته بودند. ابتدا آنها زد و خوردهای کوچک با نیروهای پلیس و دار و دسته های آدمکش وابسته به فئودالها که دهقانان را در شرایط اطاعت و بندگی نگاه می داشتند، به پیش بردند. اما برنامه انقلاب ارضی و تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قلب توده های وسیع خلق را فتح کرده و شمار بزرگی از جوانان و زنان و توده های فقیر بطور پیوسته به حمایت از جنگ برخاستند.

در طی ۶ سال، انقلاب پیشرویهای عظیم کرد و با امواج حملات ضدانقلاب، ترورهای های باندهای مرتجع، نیروهای مسلح پلیس و اخیرا با ارتش سلطنتی نپال مقابله نموده و آنرا شکست داده است.

وضعیت در پائیز ۲۰۰۲ به اینصورت است که حکومت نپال در بخش عمده ای از روستاها تقریبا هیچ حضوری ندارد. نیروهای مسلح دولت کهنه نه فقط در منطقه غربی که انقلاب از همه جا قویتر است، بلکه در مناطق شرقی و مرکزی نیز دچار یکرشته شکستهای مهم شده اند.خارج از کاتماندو ارتش سلطنتی چندان کنترلی ندارد، بجز در پادگانهائی در مراکز ناحیه های مختلف و قسمتهای از ترآئی که دشت حاصلخیزی در مرز جنوبی هند است. از میان ۲۳ میلیون جمعیت نپال، ده میلیون نفر در مناطقی که قدرت سرخ حاکم است زندگی میکنند. نخبگان حاکمه بین یاس و انتقام جوئی وحشیانه دست و پا میزنند.

بلحاظ سیاسی دشمن منفرد و بحرانی است. قدرت انقلاب مانع برگزاری انتخابات نوامبر ۲۰۰۲ که حکومت نپال برنامه اش را داشت، گشت. در زمانی که این مقاله به تحریر در می آید، شاه «گیانندرا» نخست وزیر را عزل کرده و عملا همه قدرت را خود بدست گرفته. به این ترتیب حتی آن رفرمهای بی مایه ای که پس از خیزش توده ای ۱۹۹۰ انجام گرفته شد، ملغی شده است. حتی در مناطقی که تحت کنترل دشمن است، حمایت از انقلاب بصورت شرکت وسیع مردم در بند (اعتصابات عمومی) و دیگر شکلهائی مبارزاتی صورت میگیرد.

آینده نپال میان دو مقر فرماندهی قرار گرفته است: یکی کاتماندو پایتخت کشور؛ و مناطق روستائی که بدور مرکز انقلاب که ناحیه رولپا در غرب کشور است، حلقه زده اند.

اربابان سنتی نپال، یعنی هند و امپریالیستها، به امید اینکه ابتکار بدست دولت نپال بیفتد کمکهای خود را به آن افزایش داده اند. همزمان انقلابیون در حال بسیج قوای خلق برای زورآزمائیهای تعیین کننده که در افق پدیدار شده است، هستند. نتیجه این نبردها نه تنها تاثیرات عمیقی بر کشور خواهد گذاشت بلکه همچنین بر سرنوشت انقلاب در هند و در جهانی موثر خواهد بود.

۲ ـ اوضاع عمومی یک زندگی بکر وشاعرانه یا ستمگری خشن فئودالی ؟

امپریالیسم و فئودالیسم شرایط زندگی مردم نپال را در وضعیتی قرار داده اند که در مقایسه با زندگی در اروپا، قرون وسطائی بحساب می آید. هنوز قبیله ها، «راتو» و «کوسوندا» بشکل بدوی و کوچی در جنگلها زندگی میکنند و زندگی آنان عمدتا وابسته به شکار حیوانات است. وفور آب در کشور موجب ریشخند توده هائی است که مجبورند آب آشامیدنی را از آب باران تامین کنند و حیوانات خود را نیز در نوشیدن آن با خود سهیم کنند. در مناطق روستائی زنان برای آوردن آب از نزدیکترین روخانه یا چشمه مجبورند پای پیاده اغلب سه ساعت کوهنوردی کنند و آب را در کوزه به پائین بیاورند.

طبق گزارشات نشریه کارگر، ارگان ح ک ن (م)، درآمد سرانه نپال ۱۸۰ دلار است. یعنی در لیست کشورهای فقیر یکی مانده به آخر. حدود ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر مطلق بسر میبرند. نپال کشوری شدیدا فقیر است که در آن پلورایزاسیون طبقاتی و نابرابری بیداد میکند. ده درصد از جمعیت، ۴۶ و نیم درصد از درآمد ملی را بخود اختصاص داده اند و مالک ۶۵ درصد از زمینهای قابل کشت اند.

شرایط نپال بویژه برای زنان ستمگرانه است. دختران بواقع از تحصیل کنار گذاشته میشوند، از مایملک خانوادگی

ارث نمیبرند و مجبورند به زندگی در چاردیواری خانه تن دهند. بعضی از آنها حتی قبل از ۱۳ سالگی شوهر داده میشوند. امید به زندگی در نپال فقط ۵۶ سال است اما در مورد زنان که نیمی از آسمان را بر دوش دارند این رقم پائینتر است. نپال جزو «محدود کشورهای دنیاست که» امید زندگی زنانش کمتر از مردان است؛ و این خود بازتاب تکان دهنده ای از پدرسالاری سنگین بر این کشور است. تعداد کثیری از زنان بهنگام تولد میمرند و بسیاری از کودکان نیز در نتیجه سوء تغذیه، وبا و آنفولانزا جان میدهند. نرخ مرگ و میر کودکان بیش از ۷۵ نفر از هزار نفر است. این رقم ده برابر کشورهائی مانند ژاپن و سوئد است. نظام خدمات درمانی مدرن تقریبا در مناطق روستائی وجود ندارد. فقط تعداد کمی از دهات از مراکز درمانی بهره مندند که این شامل بیمارستان هم نمی شود. در بیشتر روستاها اگر کسی بیمار شد فقط دو راه در برابرش وجود دارد: یا خودش با استفاده از گیاهان و روشهای درمان سنتی معالجه میشود و یا بمرگی نابهنگام تن میدهد. مالاریا، تیفوئید، وبا و سل شیوع دارد. بعلت تجاری شدن امر درمان، مخارج دوا و درمان در شهرهای بزرگ کشور بسیار سنگین است. حتی طبقه متوسط نپال هم مشکل میتواند داروهای مورد نیاز را تهیه کند. نرخ سواد در نپال بسیار پائین است. بر مبنای آمار حکومت نرخ با سوادان کمتر از ۵۰ درصد است و جوانان تحصیل کرده باید به هند یا کشورهائی دیگر بروند تا شاید شغلی پیدا کنند. (آمارها از شماره ۳ نشریه کارگر سال ۱۹۹۷، سومین کنفرانس سازمان ملل در مورد عقب افتاده ترین کشورها، سند مربوط به نپال چاپ بروکسل، ۱۴ تا ۲۰ می ۲۰۰۱، و دائره التعارف بریتانیکا اخذ شده است.)

دهقانان زندگی فلاکت باری را می گذرانند. کار روزمره آنان جمع آوری اولیه ترین مایحتاج زندگی و فروش گیاهان، روغن حیوانی و میوه هائی است که در روستا تولید میکنند. برخی از ساکنین نواحی دور افتاده باید برای تهیه مایحتاجی نظیر نمک، فلفل سیاه، دارو و لباس به بازارهای محلی بروند و آنها را بر دوش خود حمل کنند و نزدیک به دو هفته پیاده در راه باشند تا به محل زندگی خود برسند. وسیله اصلی حمل و نقل در مناطق مرتفع، قاطر و اسب است. بدین ترتیب زندگی مردم این نواحی بسیار پر هزینه میشود. برای مثال قیمت کالاهای وارداتی میتواند به ۱۵ تا ۲۰ برابر قیمت بازار برسد.

امپریالیستها نه حالا و نه هیچوقت در پی این نبودند که نپال را یک «ببر آسیائی» جا بزنند. برای چند دهه آنها بی اعتنا به رنج و فقر توده های نپال نگاه میکردند و شرایط این کشور را بعنوان یک بخش حاشیه ای عقب افتاده جهان سوم، حفظ کردند.

کشوری در چنگال هند وغرب

شرایط بسیار دشوار زندگی در نپال بازتاب جایگاه این کشور در نظام جهانی امپریالیستی است. اگر بخواهیم به مساله عمیقتر نگاه کنیم، میبینیم که نپال چندین نسل است که زیر سلطه سنگین هند قرار دارد. چند میلیون مهاجر نپالی در بدترین شرایط در گوشه و کنار هند مشغول بکارند و کمترین دستمزدها را میگیرند. اغلب آنها مردان جوان یا میانسال هستند که قاعدتا باید منبع اصلی رشد اقتصاد یک کشور باشند. اما کار آنها در حال حاضر خدمت به ثروتمند شدن هند است. شرایط سخت حاکم بر زندگی زنان نپالی به این مساله هم برمیگردد. چرا که آنان تنها در خانه مانده اند و هم باید مزارع کوچک را بچرخانند و هم بچه بزرگ کنند.

بعلاوه نپال یک منبع مواد خام برای هند هم محسوب میشود. نپال هم منبع تهیه چوب برای هند است و هم بطور مشخص بخش عظیمی از نیروی هیدروالکتریک ارزان را برای آن کشور تامین میکند. نپال سومین منابع هیدروالکتریک دنیا بعد از برزیل و چین را دارا است. اما این منابع بخاطر توده های این کشور تامین نشده است. تعداد بیشماری از مردم نپال روشنائی از چراغ پیه سوز یا آتش هیزم تامین میکنند. طنز اینجاست که کل کشور از نیروی برق بحد مورد نیازش برخوردار نیست. یعنی در شهرها و روستاهائی که برق کشی شده هم رادیو و تلویزیون جزو تجملات بحساب می آید.

نپال همچنین بازاری است که توسط محصولات هندی تسخیر شده است. قرارداد «آشتی و دوستی» که در سال ۱۹۵۰ بین نپال و هند منعقد شد، دست و بال مردم نپال را بسته و آنان را از ایجاد صنایع ملی در حال رشد باز میدارد. بر مبنای این قرارداد، کل تولید صنعتی مورد نیاز مردم نپال باید توسط هند تامین شود. یعنی نپال باید بازاری امن برای محصولات هند باقی بماند.

جهانگردی از سوی غرب نیز یکی از مهمترین منابع کسب ارز خارجی برای نپال است. منبع دیگر نیروی کار جوانان است که به هند صادر میشود. با وجود این بخش اعظم پولی که در عرصه جاذبه های توریستی نپال یعنی مشخصا صعود به قله های هیمالایا خرج میشود، به جیب واسطه های غربی میرود. این رقم تا ۹۰ درصد هزینه تورهای کوهنوردی را در بر میگیرد. یعنی اقتصاد کشور از بخش اعظم این درآمدها بی بهره است. طبقه حاکمه هند معاهدات مخفی گوناگونی را با طبقات حاکمه نپال به امضا رسانده که این کشور را بشدت به هند وابسته کرده است. این مساله حتی در عرصه امنیت ملی نیز صادق است. بر مبنای قراردادی که

شام روزیکه در حوزه شانخوا شبحا در شرق نیپال تاسیس حکومت خلق اعلام گردید

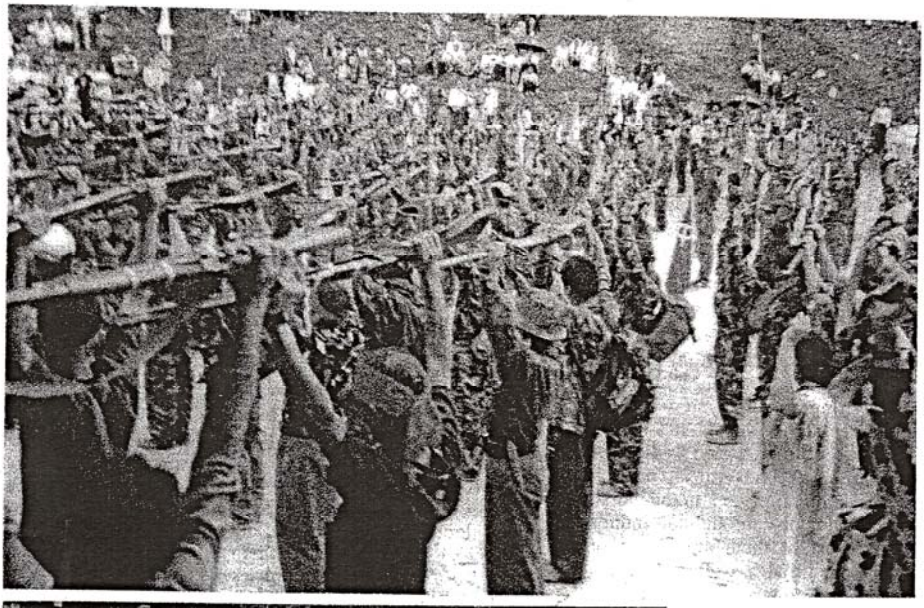



یک یادگان (تول) ارتش ازادیبخش خلق در حال تمرین در برابر توده های مردم در حوزه تحراتم



منار یاد بود جانباختگان خلق در توانگ رولپا

در سال ۱۹۶۵ امضا شده تامین تسهیلات و مهمات مورد نیاز ارتش نپال با هند است. اگر هند نتواند این تسهیلات را تامین کند، آنوقت نپال موظف است نیازهای خود را فقط از آن دسته کشورهای جهان سوم تامین کند که هند توصیه کرده باشد.

همه این معاهدات گلوی اقتصاد نپال را می فشارد و خصوصا راه شکلگیری یک اقتصاد متکی بخود را می بندد. قصد آشکار طبقه حاکمه هند اینست که تحت پوشش معاهدات دوستی و برابری نپال را به بخشی از هند تبدیل کند و مردم این کشور را از طریق کنترل تسهیلات و صنایع به انقیاد خود در آورد. خلاصه آنکه نپال تحت سلطه هند در یک ساختار جهانی امپریالیستی جای گرفته تا همچنان به فقر تکان دهنده، عقب ماندگی، محرومیت از آموزش و پرورش و وابستگی کامل به صنعت

مردم در حال کشت و کار در مزارع کلکتیوی واقع در مناطق وسطی غرب نپال





ارتش ازادیبخش خلق در ارتفاعات بالائی کوه های همالیا

توریسم در این خطه زیبا و صدور جوانانش ادامه دهد.

زنجیرهای بومی بر دست وپای خلق

نپال یک کشور چند ملیتی و چند زبانه است. اما تحت سلطه کاست های برهمن و چتری قرار دارد. اقلیتهای ملی که از آنان تحت عنوان جناجاتی یاد میشود (و رویهم اکثریت اهالی را تشکیل میدهند) تحت سلطه، غارت و تحقیر طبقاتی و کاستی قرار دارند. کاست های بالائی بر حاصلخیزترین اراضی در دره ها و مناطق مرفه ترآئی و نیز مهمترین مناصب حکومتی، تجاری و صنعتی چنگ انداخته اند. اراضی نپال از نظر کیفیت به ۴ دسته تقسیم میشود: بهترین اراضی را آبال میگویند. رده بعدی را دویم میگویند. نام اراضی خوب سیم است. زمین معمولی چار نامیده میشود. بخش اعظم اراضی آبال و دویم در اختیار زمینداران بزرگ است. و اراضی سیم و چار در اختیار دهقانان.

جامعه روستائی نپال به زمینداران بزرگ، دهقانان ثروتمند، میانه و سطح پائینی دهقانا میانه حال، دهقانان فقیر و دهقانان بی زمین تقسیم میشود. بعلت مناسبات تولیدی نیمه فئودالی یک خرده مالک نپالی بسختی ممکن است همانقدر مرفه باشد که یک فرد بیکار در جامعه اروپا که از سیستم قابل اتکای خدمات اجتماعی بهره مند است. مالک نپال، عموما به کسی اطلاق میشود که بحد کافی صاحب زمین است تا بتواند به بقای خویش ادامه دهد. او خانه و دام و مرغ و خروس خود را دارد و میتواند از طریق آنها کود و خوراک خویش را تامین کند. مالک خودش لازم نیست در مزرعه اش کار کند یا دام هایش را نگهداری کند. دهقانان ثروتمند کسی است که دو جفت گاو نر، دام و ماکیان برای تهیه شیر و گوشت و کود در اختیار داشته باشد. او بخشا روی زمین کار میکند و بخشا از

نیروی کار اجاره ای استفاده میکند و بخشا بکار شراکتی با دیگران نیز می پردازد (این بصورت کمک افراد به یکدیگر بویژه در فصلهای معین است)۰ دهقان ثروتمند یک خدمتکار خانگی هم دارد۰ دهقانان میانه حال و سطوحی پائینی آنان کسانی هستند که یک جفت گاو نر، زمین کافی برای انجام کشت شراکتی، و محصول کافی برای تامین آذوقه یکسال را دارد۰ دهقانان فقیر کسانی هستند که قطعه زمین کوچکی دارند، دام ندارند و محصولشان بسختی میتواند کفاف شش ماهشان را بدهد۰ دهقانان فقیر کار شراکتی نمیکنند بلکه نیروی کار خود را می فروشند۰ دهقانان بی زمین در سراسر سال کار خود را به معرض فروش میگذارند و زندگی خانواده ، دهقان فقیر بسیار شبیه به بردگان تحت انقیاد است۰

بعلت مناسبات نیمه مستعمراتی و وابستگی نپال به هند، تولید صنعتی در این کشور بسیار ناچیز است۰ صنایع معدود نپال را شرکتهای چندملیتی و بورژوازی هند با همکاری طبقه سرمایه داری کمپرادور نپال ایجاد کرده اند۰ این صنایع عمدتا شامل کارخانه های تولید عرق، شراب و داروسازی است۰ اغلب این شرکتها را بخاطر سود بردن از کار ارزان کودکان برپا کرده اند۰ بخش بزرگ محصولات صنعتی که انگ «ساخت نپال» بر خود دارد و شامل ساعت، رادیو و تلویزیون میشود واقعا ساخت نپال نیستند۰ بلکه مونتاژ قطعاتی هستند که از هند و ژاپن و سایر کشورها وارد شده اند۰

سرمایه داری بوروکرات بمثابه پدیده دو رگه ای از فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور شکل گرفته و عمیقا در جامعه ریشه دوانده است۰ سرمایه ، بوروکرات مردم را تحت یوغ استثمار چند وجهی قرار داده است۰ برای مثال اگر دهقانی بخواهد یک مرغداری درست کند هم باید به مقامات حکومتی رشوه بدهد و هم به آن بخش از صنایع که به مرغداری مربوط می شود۰ بهمین ترتیب به بسیاری از بوروکراتهای دفاتر ثبت املاک میتوان رشوه داد و سند مالکیت دهقانان را بنام ملاکان کرد۰ تحت اوضاع مشخص نپال، که کار تولیدی تمام وقت در هیچ بخشی وجود ندارد، مالک در عینحال سرمایه دار صنعتی نیز هست، عضو پارلمان یا وزیر نیز هست، و همینطور سرمایه دار بوروکرات هم هست۰ بهمین ترتیب دهقان، کارگر زراعی، کارگر صنعتی و فروشنده کار نیز هست۰

این جامعه کهنه و پوسیده زندان ملل مختلف است۰ قدرت دولتی ارتجاعی به قوه پلیس و ارتش و توسط نظام قوانین و احکام ارتجاعی از این جامعه حفاظت میکند۰

۳ ـ مبارزات خلق (یک بررسی مختصر) بحران در نظام پارلمانی سقوط سلطنت مطلقه

در سال ۱۹۹۰ یک خیزش توده ای عظیم علیه شرایط ستمگرانه حاکم بر نپال برپا شد۰ این خیزش نتیجه مبارزه ، درازمدت علیه سلطنت فئودالی بود که طی دو دهه ۷۰ و ۸۰ بشکل برجسته ای رشد کرده بود۰ پیش از سال ۱۹۹۰ نظام فئودالی پانچایات همه ، احزاب سیاسی را غیرقانونی اعلام کرده بود۰ کشور توسط شوراهای نجبا اداره میشد که به آنان پانچایات میگفتند؛ و حرف آخر را شاه میزد۰ خیزش ۱۹۹۰ سرانجام طبقات حاکمه را وادار به قبول تغییراتی در نظام حاکم کرد و نظام پارلمانی دوباره برقرار شد۰ خلق نپال انتظار داشت که بعد از برقراری مجدد نظام پارلمانی زندگی بهتری داشته باشد۰ انتظار داشت که گوشه و کنار جاده کشی شود، همه جا برق کشی شود، دارو در اختیار بیماران قرار گیرد و کل کشور توسعه یابد۰ انتظار داشت که فقر و فلاکت مردم از میان برود۰ و فرزندانشان بتوانند تحصیل کنند و مشاغل بهتری داشته باشند۰ مردم انتظار داشتند که حکومت جدید شرایط بهتر معیشت و زندگی را برای آنان تامین کند۰ انتظار الغای اشکال گوناگون نابرابری اجتماعی، منجمله موقعیت نابرابر زنان و ستم بر زن، ستم کاستی، موقعیت فرودست اقلیتهای ملی و تبعیض و توهین علیه آنان در ادارات دولتی را تامین کند۰ مردم امیدوار بودند که رشوه خواری و پارتی بازی بتاریخ سپرده شود۰

اما بلاهای بیشماری که جامعه نپال بدان مبتلا بود وخیمتر شد۰ امیدها و انتظارات مردم به تلخی نقش بر آب شد۰ علیرغم مبارزات و فداکاریهای عظیم، برقراری نظام پارلمانی تغییر چندانی در رژیم نداد۰ توده های منکوب شده دریافتند که «تغییرات» چیزی نیست جز «همان آش در کاسه ، جدید»۰ نظام اجتماعی و مناسبات اجتماعی همان ماند که در رژیم قبلی بود۰ بسیاری از اشکال استثمار و ستم و عقب ماندگی برجای ماند۰ برقراری نظام پارلمانی در نپال که شامل یکی از گسترده ترین طیف نیروهای سیاسی در مقیاس جهانی بود، نتوانست نیاز عاجل این کشور یعنی انقلاب دمکراتیک نوین را پاسخ دهد۰ نتوانست وابستگی به امپریالیسم را قطع کند۰ تحت این نظام، سلطنت و ارتش سلطنتی بمثابه ستون فقرات دولت، دست نخورده باقی ماند۰ نظام پارلمانی نتوانست انقلاب ارضی را به انجام رساند و بدین ترتیب نیمه فئودالیسم را حفظ کرد۰ بعبارتی دیگر هیچ تغییری در خصلت طبقاتی دولت یا جامعه بوجود نیامد۰

از زمان برقراری نظام پارلمانی در سال ۱۹۹۰ و برگزاری نخستین انتخابات در سال ۱۹۹۱، تا به امروز پارلمان از پاسخگوئی به مشکلات مردم باز مانده

است. بین احزاب عمده ، رقیب یک اعلان جنگ سیاسی جریان یافته تا قدرت را از چنگ یکدیگر در آورند. همه ، احزاب در پارلمان گوئی در یک رقابت ماراتون شرکت دارند. رقابتی که جایزه اش غارت مردم است. آنها با این انگیزه تمام وقت درحال توطئه گری برای خنثی کردن و براندازی یکدیگرند. در درون حکومت اشکال وقیحانه و بشدت شنیع رشوه و پارتی بازی بیداد میکند. بعلاوه سرکوب بیرحمانه و خشن اعتراضات و مخالفتهای مشروع بیحساب و کتاب صورت میگیرد. همزمان مسائل مربوط به ملیتها، دمکراسی و مشکلات معیشتی با حدت و شدت طرح شده اند.

بعلاوه در مرزهای جنوبی، هند به مداخله در امور داخلی نپال ادامه داده و بشکل فزاینده ای در حیطه های اقتصادی، سیاسی و حتی جغرافیائی به چنگ اندازی پرداخته است. پارلمان بجای پرداختن به این مسائل نشان داده که آلت دستی بیش نیست. حکومتهائی که یکی پس از دیگری در نپال بر سر کار آمده اند نه خواستند و نه توانستند معاهدات نابرابری که ضامن سلطه هند است را ملغی کنند. برعکس آنها بیش از پیش بسمت وابستگی و خدمت به طبقه حاکمه ، هند گرایش یافتند. آنان راه خیانت به خلق را در پیش گرفتند. درست در بحبوحه اعتراضات قدرتمند توده ای، یعنی در سال ۱۹۹۶ بود که معاهده ، ماهاکالی با حکومت هند منعقد شد. بر طبق این معاهده، منابع آبی ماهاکالی در اختیار هند قرار گرفت. نیروهائی که بعدها حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را شکل دادند در آنزمان از توطئه ، سه جانبه ، شاه، حزب کنگره و به اصطلاح «جبهه چپ» انتقاد کردند. اما تبلیغات داخلی و خارجی، تصویر سراب گونه ای از این معاهده در برابر مردم می نهاد. در پی تحولات جامعه، بخش فزاینده ای از مردم بیدار شدند و این سراب رنگ باخت. در جریان این تحولات، مائوئیستها پیگیرانه و با عزمی راسخ توده های خلق را در یک سلسله مبارزات سیاسی برای افشای این توطئه ها رهبری کردند.

علیرغم ظاهر جدید پارلمانی، حکومت با تبهکاری به سرکوب مخالفان خود برخاست. صدها نفر بجرم اعتراض علیه موضع حکومت دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۳، در جریان اعتراضات کاتماندو علیه حکومت، سه نفر بقتل رسیدند. ادعای راه دمکراتیک دست آخر به انداختن رای در صندوقها تنزل یافت. رژیم گاه بگاه آمار و ارقامی جور میکرد تا رشد معجزه آسای اقتصادی کشور را به نمایش گذارد. اما کشور بیش از پیش فقیر شد و سطح زندگی مردم هر روز نسبت به روز پیش پائینتر رفت.

برخی افراد سئوال کرده اند که چرا نظام پارلمانی در نپال شکست خورد. آنها بطور خودبخودی به این جواب رسیدند که دمکراسی جوان هنوز بحد کافی در جامعه ریشه ندوانده بود. اما این به اصطلاح دمکراسی هرچه بیشتر ریشه می دواند، غارت و سرکوب و خیانت ملی و بحران بیشتری بوجود می آورد. انقلابیون نپال دیده بودند که در آنسوی مرزهایشان چین مائوئیستی چه بهبود عظیم و غیرقابل انکاری در شرایط زندگی مردمش بوجود آورده بود. دیده بودند که چگونه گام بگام نابرابری های آشکار را تقلیل داده و چهره کشور را عوض کرده بودند. در چند دهسال که چین سوسیالیستی وجود داشت، کسب قدرت توسط میلیونها توده ، فقیر و ستمدیده و ایستادگی در برابر امپریالیسم را بنمایش گذاشت. بعلاوه مردم نپال اینرا هم دیدند که بعد از کودتا در چین و بقدرت رسیدن دن سیائو پین دیگر این کشور سوسیالیستی باقی نماند و مردم چین تحت حاکمیت ریویزیونیستهای بورژوا بار دیگر گرفتار فلاکت و استثمار سرمایه داری شدند. در سمت دیگر نپال، هند قرار دارد که آنرا «بزرگترین دمکراسی» جهان می نامند. مردم فقر و فلاکت توده های هند، و غارتگری بورژوازی این کشور و خیزشهای عظیم توده ای در آنجا را بارها دیده اند. پس موفقیت دمکراسی پارلمانی کجاست؟ طبقه حاکمه ارتجاعی بر راه و روش انتخاباتی اتکا میکند تا «دمکراسی» اش ریشه بدواند. اما همه ، اینکارها دست بورژوازی ارتجاعی و مستبدان فئودال را باز میگذارد تا کشور را بفروشند و بیش از گذشته به غارت و سرکوب خلق ادامه دهند.

ایـنده نـوین در افـق نمایان گشته است

در اوضاعی که با نارضایتی و بیداری فزاینده ، توده های وسیع نسبت به «راه مسالمت آمیز» برای تغییر جامعه مشخص میشد، و تئوریسین های لیبرال مشتاقانه به تبلیغ این راه مشغول بودند، و شرایط زندگی میلیونها نفر با فریاد یک دگرگونی عمیق و تکاندهنده و فوری را طلب میکرد، حزب به انجام تدارکات لازم برای برپائی عالیترین شکل مبارزه انقلابی یعنی جنگ مسلحانه پرداخت.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در سال ۱۹۹۶ جنگ را آغاز کرد. طریق آغاز جنگ در این کشور با سایر جنگهائی که احزاب پیشاهنگ پرولتری در کشورهای دیگر آغاز کرده بودند بسیار متفاوت بود: حزب هزاران نفر را در برپائی امواج خیزشهای توده ای رهبری کرد. نخستین آماج این حملات نمایندگان

فئودالیسم و سرمایه داری بورکرات کمپرادور و نهادهای قدرت دولتی بودند. نزدیک به ۵۵۰۰ عمل مبارزاتی بزرگ و کوچک علیه دشمن طی این موج اولیه به پیش برده شد. این مبارزات در بین طبقات مختلف و روشنفکران و احزاب سیاسی درون و بیرون پارلمان بحث و جدل سیاسی عظیمی را برانگیخت. بلافاصله بعد از این عملیاتها، دشمن به سرکوب پلیسی فزاینده علیه مردم دست یازید. در سراسر کشور موج دستگیری و قتل و عام و اعمال مستبدانه دیگر براه افتاد. (برای اطلاع از تحولاتی که به آغاز جنگ خلق انجامید و نیز وقایع نخستین سال جنگ به شماره های ۲۲ و ۲۳ جهانی برای فتح رجوع کنید).

با آغاز جنگ خلق، صحنه سیاسی دستخوش دریائی از تغییرات شد. در آغاز دشمن فلج شده بود و نمیدانست چگونه به اوضاع جدید برخورد کند. اما شرایط به آنها امکان مکث و فکر کردن نمیداد. هرچه جنگ خلق بیشتر توسعه می یافت، پارلمان بیشتر بکام بحران فرو میرفت. چریکهای خلق مداوما نیروهای پلیس ارتجاعی را به ستوه می آوردند. ماموران دشمن و صاحب منصبان روستا از دهات رانده شدند. اینکار نخست در مناطق مرتفع و بویژه در غرب کشور که بشدت عقب افتاده بود انجام گرفت. وقتی که نیروهای پلیس تضعیف شدند، حکومت حزب کنگره نپال دست اوباش خود را باز گذاشت و آنان را مسلح کرد تا مردم را بکشند. بعضی دار و دسته های اوباش را درست کردند که کار آنها غارت اموال مردم، تجاوز به زنان و زیر نظر داشتن و گزارش دادن درمورد انقلابیون مائوئیست بود؛ تا بتوانند آنان را به کمین اندازند. این باندهای مسلح بعدا کوشیدند در گوشه و کنار جولان دهند تا افکار احمقانه خود درمورد انقلابیون را عملی کنند. وقتی که مائوئیستها به مجازات این جنایتکاران برخاستند، طبقه حاکمه تبلیغ کرد که آنها «افراد غیرنظامی بیگناه را می کشند». چریکهای تحت رهبری مائوئیستها سلاح از کف این اوباشان درآوردند. نخست کوشیدند آنان را با انجام برخی مجازاتها وادار به کنار کشیدن کنند. به آنان هشدار دادند که دیگر نباید علیه مردم قلدری کنند. برخی از مرتجعین سرسخت که با پلیس در دستگیری و قتل مردم همکاری کرده بودند و علیرغم این هشدارها همچنان به اعمال خود ادامه میدادند به قتل رسیدند.

با پیشروی جنگ خلق، بر فعالیت این دار و دسته ها افزوده شد و حکومت برای سرکوب بیشتر و ضربه زدن به تعداد کثیرتری از هواداران و حامیان انقلاب کماندوهای پلیس را بمیدان آورد. نیروهای انقلابی کارزاری را برای «کور کردن فیل» رهبری کردند. معنای اینکار از بین بردن «چشمهای فیل» بود. یعنی دسته های شبه مسلح تحت رهبری حزب کنگره ، هند که چشم «فیل » کماندوی پلیس بحساب می آمدند. محدود شدن فعالیت این گروههای شبه نظامی، دست و بال نیروهای مسلح انقلابی را در مبارزه با کماندوهای پلیس بازتر میکرد.

نیروهای مسلح خلق بر حملات نظامی خود علیه حلقه های ضعیف دشمن و عمدتا پاسگاههای غیرمستحکم پلیس افزودند. اینکار بلحاظ سیاسی امتیازاتی در بر داشت چرا که میتوانست دشمن را به موضع دفاع تاکتیکی بیندازد. و از دفاع تاکتیکی به دفاع استراتژیک بکشاند. این بمعنای همان اصلی بود که مائو جلو گذاشت. «بطور تاکتیکی ده تن در



ارتش ازادیبخش خلق در حال اجرای یک نمایش هنری در حوزه شانخوا شبحا در شرق نپال



ارتش ازادیبخش خلق در حال اجرای یک برنامه هنری



شرپا ، یکی از اقلیتهای ملی نیپال ، در حال اجرای یک نمایش هنری در میتنگ توده ای . انها در ارتفاعات بلند بشمول نواحی قله ایوریست بسر میبرند

برابر یک تن» و «بطور استراتژیک یک تن در برابر ده تن»• در حالیکه در یک مقیاس سراسری تعداد نیروهای خلق کمتر از نیروهای دشمن است و تا مدتها خواهد بود و بنابراین به یک مفهوم استراتژیک کلی باید یک تن علیه ده تن جلو رود، اما میتوان این نیرو را متمرکز کرد و بطور تاکتیکی برای نابودی نقاط تجمع دشمن از ده تن علیه یک تن پیروی نمود• برای انجام اینکار واحدهای هرچه بزرگتر نیروهای خلق باید شکل بگیرد• نخست واحدهائی را از بهم پیوستن سه جوخه که ۳۰ سرباز را در بر میگیرد تشکیل دادند که یک هنگ ۱۰۰ نفره تشکیل میشد• سپس سه هنگ بهم می پیوست تا یک گروهان را تشکیل دهد• گردان از سه گروهان تشکیل شد و حدودا ۱۰۰۰ سرباز را در بر گرفت• برای نخستین بار در جریان نبردهای سال ۲۰۰۲ شاهد ظهور گردانها بودیم• بعضی از این واحدهای بزرگ بطور دائمی شکل گرفتند• اما بعضی ها فقط طی یک

بقیه در صفحه ۵۸

برگزیده از باب اوکیان

صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا

امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر



قیام شهر لاس انجلس در ماه اپریل سال ۱۹۹۲

طبقه حاکمه امپریالیسم امریکا حملات خونین خود را علیه خلقهای جهان شدت می بخشد، آنچه را که آنها بنام « جبهه مادر وطن» («جبهه داخلی») یاد میکنند، به صحنه مبارزات شدیدی بدل شده است. در سراسر جهان خلقهای انقلابی و مترقی با اشتیاق انکشاف این اوضاع را تعقیب میکنند و امیدوارند مخالفت در درون امپریالیسم یا بگفته انقلابیون امریکا در « بطن خود جانور » هرچه سریعتر اوج بگیرد. حزب کمونیست انقلابی امریکا، یکی از احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بشدت میکوشد تا این جنبش نوین را بخشی از کار عمومی انقلابی حزب بسازد. قطعات زیر از آثار باب اوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا بنام « اوضاع نوین و چلنج های عظیم ». «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» و از مصاحبه رفیق اوکیان با کارل دکس سخنگوی سرتاسری حزب کمونیست انقلابی امریکا که در جریده کارگر انقلابی ارگان نشراتی حزب کمونیست انقلابی امریکا بنشر رسید، انتخاب شده است . این مصاحبه که در سی دی هم ثبت گردیده است در دسترس قرار دارد. قطعات زیر بمنظور نشر درین مجله مجددا تنظیم گردیده اند.

جهانی برای فتح

من میخواهم اول در باره بعد ستراتژیک اوضاع جاری و انکشافاتی که بعد از یازدهم سپتامبر صورت گرفته است حرف بزنم. فکر میکنم به اوضاع باید اینطور نگاه کنیم که اعمال امپریالیستها طیف وسیعی از احتمالات و دیگ جوشانی از تضادها را بوجود میاورد. به عبارت برجسته تر بگویم، اوضاع در برگیرنده طیف وسیعی از احتمالات است، از یکطرف در جهت منفی آن، ممکن است، پرولتاریا و انقلاب پرولتری در سطح بین المللی شکست مهلکی بخورد به آنگونه که ما را چندین دهه به عقب براند. اگر چه نه از لحاظ سیاسی، اما از لحاظ تشکیلاتی موجب نابودی جنبش کمونیستی بین المللی و نیرو های پیشرو آن بشود، و امپریالیستها برای استحکام خود به پیشرفتهائی دست یابند، بخصوص امپریالیستهای امریکائی. یا اینکه ممکن است در جهت مثبت (که این نیز محتمل است) کل روندی که امپریالیستها براه انداخته اند بصورت بیسابقه و عمیقی به ضد خود تبدیل شود، پیشرفتهای عظیمی نصیب مبارزه انقلابی جهان و انقلاب پرولتری بین المللی شود، _

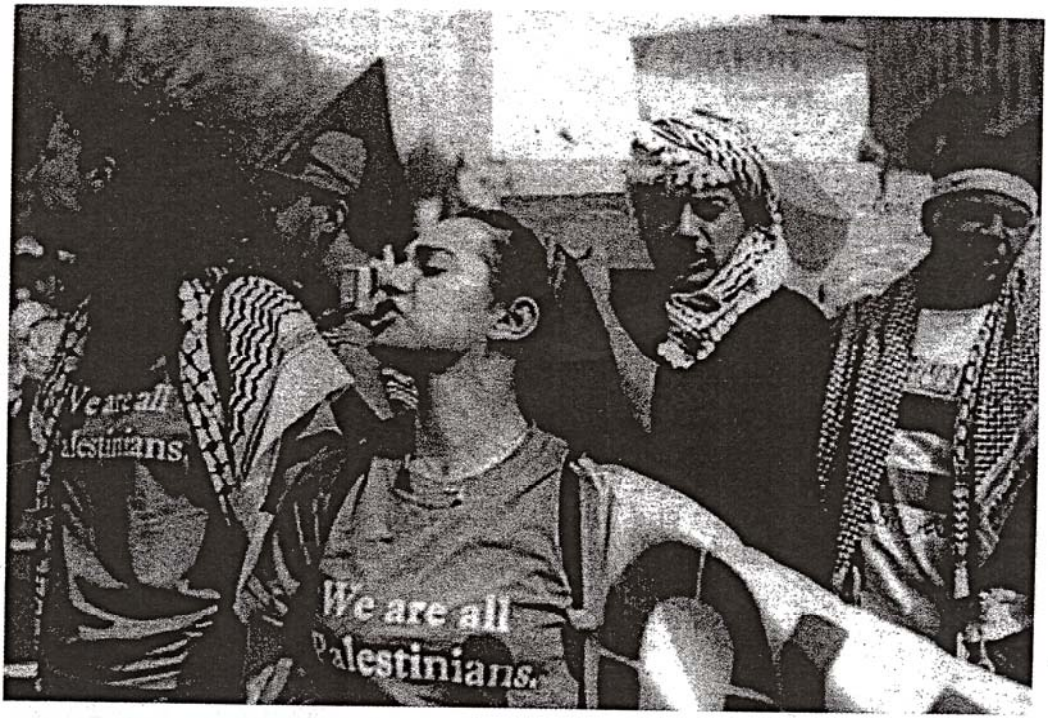

شهر واشنگتن دی سی در ۲۰ ما اپریل ۲۰۰۲

اعتلای انقلابی بوجود آید، حتی در جائیکه امریکا نامیده میشود انقلاب پیروزمندی صورت گیرد. ما باید به طیف احتمالات و عمق تضاد هائی که در این اوضاع نقش بازی میکنند و این تضاد ها در اثر عملکرد امپریالیستها بحرکت در می آیند و از آن شکل می گیرند، نگاه کنیم. هر یک از این دو حالت افراط آمیز و یا چیزی در بین آنها ممکن است نتیجه ای باشد که از ـ دیگ جوشان تضادها ـ به ثمر می رسد و یا اینکه خود را به جلو می راند. طوریکه از بسیاری جهات بنظر میرسد، بشمول بیانیه های عمده ایکه جورج بوش بعد از یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ ارائه داده است امپریالیستها _ بخصوص امپریالستهای امریکائی _ به یقین خیالهای سرکشی درسر دارند. اما در عین زمان الزامات زیادی هم در پیش رو دارند. و ما باید هردو را مد نظر بگیریم . آنها این خیال را در سر می پرورانند که کل مناطق را از نو دسته بندی کنند (آرزو دارند دسته پر(بسته قطعه بازی) را اساسا دوباره گد بزنند)، تمام شرائط را از سرنو سازمان دهند، از نقاط ستراتیژیک آسیای مرکزی و شرق میانه که عجالتا درگیر آنند آغاز کنند؛ اما از آن پا فراتر بگذارند، در سطح جهان وارد عمل شوند. آنها به » نظم نوین جهانی » باز گشت کرده اند ، نظم نوین جهانی شماره ۲ را رویدست گرفته اند، این بار با ژرفا و پهنای وسیع تری نظر به جنگ اول شان که ده سال قبل علیه عراق براه انداختند. آنها اجندائی (دستور کار) وسیعی با الزامات غول آسائی را جلو خود قرار داداه اند .

* * * * *

بعضا دیده میشود که از دولتها و دیگر نمایندگان قدرت « تردیدهای داهیانه و تعدیلات ناچیز» ارائه می شود مبنی بر اینکه « اگر روش بسیار تندی را در پیش بگیریم و یکباره مخالفین زیادی را بر انگیزیم، خود را از بعضی متحدین خویش تجرید میکنیم. » ولی « هسته مرکزی » استراتژیستهای امپریالیستها جواب می دهد . « مهم نیست؛ ما نمیتوانیم اجازه دهیم شرایط تحقق آنچه را که ما میخواهیم انجام دهیم شرکای ائتلاف تعیین کنند » (این مسئله توسط دونالد رمزفیلد طی بیانیه ای در اواخر سال ۲۰۰۱ بصراحت اظهار شد، وی گفت ماموریتی که در پیشرو داریم باید متحدین ما را تعیین کند نه بر عکس آن، در غیر آن « ماموریت گنگ باقی می ماند و ما در



هر دو تصویر صحنه های از مارش علیه بدرفتاری پولیس با مردم در شهر لاس انجلس روز ۲۲ اکتوبر سال ۲۰۰۲



سطح کسانی تنزل میکنیم که با آنها کمترین وجه مشترک داریم. ») و این « ماموریت » همان دسته بندی دوباره کل مناطق از اساس است، تجدید سازماندهی تمام جهان برمبنای خطی که آنرا در راستای منافع ستراتیژیک خود می پندارند... اما آنچه میخواهند انجام دهند در ذات خود دارای این امکان است که آنها را فراتر از نیرو و توانشان بکشاند و از هم بگسلد، و یا نیروهایی را بحرکت در آورد که نتوانند آنرا زیر کنترول خود در آورند. حتی بکار برد سلاح ذره وی (اتمی) توسط امپریالیستهای امریکائی، که امکان استعمال آن در جریان امر واقعی است، حل و فصل همه چیز بر وفق مراد شان را تضمین نمی کند _ این بذات خود نیرو های سرکش دیگری را در سطح دیگری بحرکت درخواهد آورد که کنترولش از توان آنها خارج است. درین میان، صرف نظر ازینکه امپریالیستها چه خرابکاری و تباهی را با چه شکل از اشکال در پیش میگیرند، نیرو های مردمی سراسر جهان _ بخصوص نیرو های انقلابی پرولتاریای بین المللی و جنبش کمونیستی بین المللی _ مکلف اند درین راستا کار کنند که از بطن همه خرابیها و ویرانیهایی که امپریالیستها به بار می اورند چیزی بسازند که از وضع موجود بصورت رادیکال تفاوت داشته و بهتر از ان باشد .

* * * * *

یک چیزیکه بروشنی وضاحت پیدا میکند و با تغییر و تحولات بعد از حادثه یازدهم سپتامبر برجسته تر گردیده این واقعیت است که اهداف امپریالیسم امریکا با وقایع یازدهم سپتامبر روز به روز کمتر و بصورت ثانوی (فرعی تر) ربط می گیرد. بطور مثال شرائط عراق و صدام حسین را در نظر بگیریم. رهبران سیاسی و نمایندگان امپریالیستهای امریکا بوضاحت میگویند « صدام حسین پیش از یازدهم سپتامبرپرابلم بود و بعد از یازدهم سپتامبر هم پرابلم است.» بدون شک در عین زمانیکه باز هم تلاش خواهند کرد بین صدام حسین و یازدهم سپتامبر رابطه ای بر قرار نگهدارند، اما اساس کار شان را بر آن استوار نخواهند کرد _ نه بخاطر اینکه این مسله به احتمال زیاد با واقعیت نمی خواند چرا که این مسله آنها را نگران نمی کند _ بلکه به این علت که بر قرار کردن رابطه نزدیک بین صدام حسین و یازدهم سپتامبر با اهداف شان لزوما مطابقت نزدیک ندارد .

آنها جنگ بی انتها را اعلان کرده اند که این حق را بخود میدهند که با هرکس داخل جنگ شوند، بهر دلیلی بجنگ دست بزنند، در هر وقت، در هر جا و از هر وسیله ای در جنگ استفاده کنند _ بشمول استعمال سلاح ذره وی. بنابرآن گرچه آنها برای تامین منافع شان بین صدام حسین و وقایع یازدهم سپتامبر رابطه ای برقرار خواهند داشت، ولی برای شان با صرفه تر آست که خط دیگری هم ترسیم کنند که بروی آن ادعا کنند بخاطر یازدهم سپتامبرنه بلکه صدام (یا فلانی) برای شان یک پرابلم است. برای اینکه بمردم خوراکه فکری تهیه کرده باشند موضوع سلاح انهدام دسته جمعی را عنوان می کنند، گرچه طی چندین سالیکه ناظرین ملل متحد در آنجا بودند از بین بردن وسائل و امکانات آنرا نظارت کردند، به یقین آنطوریکه عراقیها میگویند تصادم با ناظرین ملل متحد بخاطری صورت گرفت و کار شان در سال ۱۹۸۸ از هم پاشید که از ناظرین ملل متحد در تدارک حمله بر عراق برای مسائل جاسوسی استفاده می شد _ چنانچه

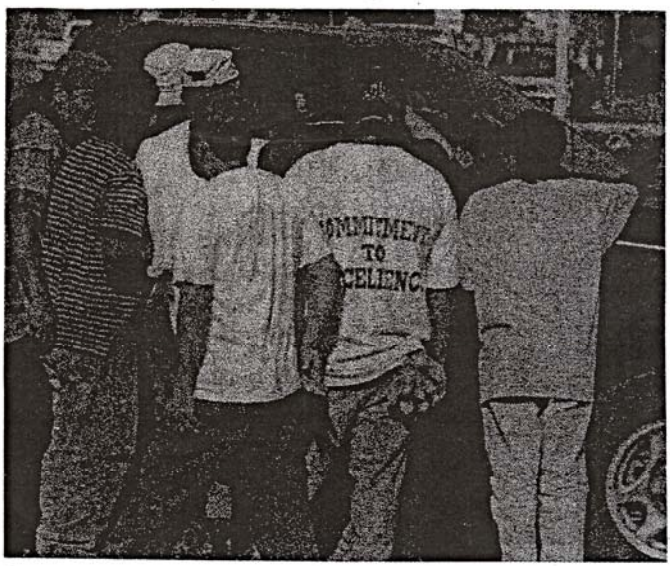

روز مزدوران مکسیکوئی در حال کمین در شهر دالاس ایالت تکزاس

امروز روشن شد امریکا از اول در صدد این کار بود ۰
منظور اینست که آنها از یکطرف میخواهند از آزادی که در اختیار دارند استفاده کنند، شرق میانه و در واقع جهان را سر از نو سازمان دهند و در تسلط محکم خود در آورند، اما در عین زمان بخاطریکه درین نقطه از جهان نیرو های دیگری هم «دست اندر کار» اند، و در سراسر جهان در ساختمان اهرم های قدرت « بی ثباتی » بیشتری بوجود می آید، بشمول سقوط رژیمهائیکه جزئی از نظام امپریالیستی موجود میباشند، امپریالیستهای امریکائی مجبورند بدین سان عمل کنند تا قالب دیگری برای جهان طرح ریزی نمایند۰ (علاوه بر فلسطین جا های دیگر مثلا عربستان سعودی، مصر، و پاکستان را در نظر بگیریم۰) در حالیکه ماشین جنگی امپریالیستهای امریکا بشدت عمل میکند تا با چوب چماق همه را در نظمی زیر هژمونی خود مستحکم در آورد، در عین حال واکنش دیگری بوجود می آید، در نقاط مختلف جهان قوای دیگری و تضاد های دیگری بحرکت در می آیند و شدت کسب میکنند، تا آنجا که حتی از اداره و کنترول خود امپریالیستها سرکشی نمایند ۰

ریشه های قضیه

ماهیت سیستم انها

مهم است تاکید شود که این اعمال از ماهیت سیستم امپریالیستی ریشه میگیرد۰ مسئله فقط این نیست که شخص دیوانه ای در راس کار قرار گرفته است۰۰۰ جلاد خندانی چون دونالد رمزفلد که بنظر میرسد خوشحال است، همچنان بوش و باقی همپالگان وقتی از خرابکاری و کشتار مردم سخن میگویند احساس خوشی میکنند۰ مسئله تنها این نیست که گروه معینی بقدرت رسیده است و مست از قدرت بنحوی بدنبال هدفهای هولناک خود خوشحال براه افتاده اند۰ اساسا مسئله از ماهیت سیستم ریشه میگیرد۰ ما در حالیکه نباید پافشاری کنیم پایه وحدت خود را با همگان بر اساس درک ما از ماهیت سیستم قرار دهیم، ولی در عین زمان تلاش بخرج دهیم که مردم را به این درک برسانیم که این کارها جزو الزامات سیستم امپریالیستی است ۰

کل این ماشین جنگی و حرکتش ماهیت حقیقی سیستم امپریالیستی را به نمایش می گذارد و توهمات کسانی را که به ماهیت این دیو شک دارند بهم می زند ،۰۰۰ چیزیکه روشن می شود اینست که منافع امپریالیستها بمثابه یک طبقه آنها را بحرکت می آورد و این منافع طبقاتی در شکل دولت و رقابت بین دولتهای امپریالیستی در سیستم شان تجسم می یابد۰ این هم جزئی از ماهیت سیستم آنهاست۰ یک سیستم امپریالیستی که بدون اختلاف باشد وجود ندارد۰ بین کشور های امپریالیستی و ملل تحت ستم (آنچه در عام جهان سوم نام داده میشود) دره عمیقی وجود دارد؛ همچنان بین کشور های امپریالیستی اختلافات شدید و رقابت در جریان است، حتی در همین حالتی که امریکا، در مقطع کنونی، در رابطه با دیگران در موقعیت حاکمی مسلط تری یا بصورت واضح در موقعیت برتری قرار دارد ۰۰۰
حتی موسسات بین المللی مانند صندوق بین المللی پول (International Monetary Fund)، بانک جهانی (World Bank)، سازمان تجارت جهانی (World Trade Organization) به این مفهوم مافوق ملل نیستند که از زیر تاثیر دولت ملی خود خارج باشند _ و نه می خواهند از آن کناره بگیرند، خصوصا در حال حاضر و یا باین زودی ها، وحتی در آینده های دور چنین بنظر نمیرسد۰ این موسسات گاهی و در عین زمان ابزار سلطه امپریالیسم و عرصه رقابت

بقیه در صفحه ۴۲

جنگ عراق

دروازه ای امریکا بسوی یک و یا موج جدیدی از

به قلم فاطمه روزالوکاو
(Fatima Resolucao)

در همین موقعی که مجله بدست نشر سپرده میشود، تدارک حمله بر عراق برهبری امریکا شدت کسب میکند، کرچه پیش بینی دقیق حوادث ناممکن است، اما تصمیم امپریالیزم امریکا برای جنگ با عراق مانند روز روشن است، دلائل فراوانی وجود دارد که نشان میدهد امریکا برنامه جنایت کارانه اش را عملی کردنی است _ جهانی برای فتح.

چرا جنگ و چرا جنگ در این موقع ؟

مقصد و هدف جنگی که علیه عراق در شرف وقوع است چه میباشد؟ پاسخ به این سئوال به دو دلیل مهم است. اول اینکه بتوانیم با جنگ مخالفت کنیم، در برابر آن مقاومت نمائیم، امریکا و متحدینش را از حصول آنچه که برایش تلاش بخرج میدهند در صورت امکان شکست دهیم. تا حال که این نوشته زیر تحریر است هنوز جنگ در نگرفته است، در بسیاری کشور ها قبلا در برابر جنگ مقاومت های عظیمی براه افتاده است. اما بیشک خم و پیچ هائی هنوز در پیش رو است. همینکه تاریکی جنگ بر جهان سایه می افگند و روشنائی بصیرت اجتماعی ضعیف نفسان کمتر میشود، برای مردم مشکل میگردد که در برابر چال و فریب مقاومت کنند و مولفه های مبارزه را بصورت موثریکار گیرند، در آنصورت از قوت مبارزه کاسته می شود _ مگر آنکه مردم از منافع دولتهای ذیدخل در جنگ بصورت روز افزونی آگاه شوند، وحدت منافع خلقهای جهان منجمله منافع خلق عراق در هر خم و

جنگ بخاطر نفت ؟

بسیاری میگویند این جنگ بخاطر نفت است. این درست است، اما مطلب را نباید در چوکات محدودی درک کرد، دو نکته را بطور آگاه باش باید علاوه نمود، اول اینکه جنگ بخاطر نفت است نه تنها باین مفهوم که نفت را کی تصاحب میکند، بلکه در عین زمان طی چه شرائطی؟ برای کی هیچ نفت داده نخواهد شد و برای کی _ نظریه اینکه تا چه حد با ((ماموریت)) امریکا همراهی میکند _چقدر نفت داده خواهد شد، نفت بمعنی شاه رگ حیاتی امپراطوری ها مطرح است .

اگر سئوال شود ((بر کدام سیاره ای زندگی میکنند؟)) جنایات شان هنوز برجسته تر بنظر میرسد، زیرا اگر تا چند دهه دیگر بجای استعمال نفت الترنتیو دیگری جستجو نشود آینده بشریت با فاجعه اقلیمی روبروست، فضای زمین رو به گرم شدن است، آب خیزی اوقیانوس ها و دریا ها بلایا و مصائبی ببار می آورد، بعضی ها اظهار میکنند ((دست بوش در جیب کمپنی های نفتی است)) اما مساله بمراتب فراتر از این است. نفت و قدرت دوشادوش هم حرکت میکنند، کمپنی های نفتی هم در تعلیم وتربیه بوش و کابینه اش برای رسیدن به قدرت دست داشته اند .

این یک حادثه کاملا اتفاقی نیست که پنج عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد همه دارای کمپنی های نفتی میباشند و هرکدام آنها منافع بزرگی را در عراق برای خود متصور اند، این بدانمعنی نیست که آنها صرفاً گرسنه منفعت جوئی از کسب نفت میباشند، گرچه در آخرین تحلیل انگیزه اصلی شان منفعت جوئی است، ملکیت بر ذخیره های نفتی یک دست آورد ستراتیژیکی است، نه فقط بخاطر تجارت نفت، بلکه مهمتر از آن مسئله کنترول نفت توسط سرمایه داری انحصاری مطرح است، ثانیا اینکه مسئله صرفا برسر نفت عراق نیست، گرچه نفت عراق بذات خود برای برنامه جورج بوش دارای اهمیت است، مسئله نفت تمام شرق میانه مطرح است، حتی آن هم بذات خود مسئله اساسی نیست .

امریکا در حال حاضر چیزی بیشتر از نصف نفت جهان را بمصرف میرساند و این فیصدی تا سال ۲۰۲۰ قرار است به اندازه دو در سه (دو سوم) مقدار نفتی که امریکا در حال حاضربکار میبرد ازدیاد یابد، برای آنکه منابع نفتی خود را متعدد و متنوع ساخته باشد، کمپنی های نفتی امریکا و قوای نظامی آن با شدت روز افزونی بطرف دریای کسپین (Caspian Sea) و مناطق اسیائی روسیه قدیم در (دریای خزر) حرکت است، در سایه پایگاه های نظامی امریکا لوله های نفتی در هرجا مانند سمارق (قازخ) سر میزنند، امریکا در افریقای غربی به دو کشوری که صادرات نفت شان تثبیت شده است یعنی به نایجریا (Nigeria) ، انگولا (Angola) و همچنان به گینی (Gabon) گابون که استعداد (Equatorial (Guinea تولید نفت در آن موجود است علاقمند است، حامیان و پشتیبانان جورج بوش حتی زحمت اینرا بخود نمی دهند که بگویند وزیر خارجه بوش کولن پاول به انگولا مسافرت کرد و در گابون قونسلگری خاکریز شده امریکا را که از دیر زمانی مسدود بود بنابر دلائل بشردوستی دوباره باز کرد، نفت اساس علاقمندی سیاست امریکا نسبت به مکسیکو (Mexico) و وینزویلا (Venezuela) نیز میباشد، فرستادن عساکر امریکائی با ده هلیکوپتر و ۹۴ ملیون دالر برای کمک به عملیات ضد شورش در پاینده امریکا به (Columbia)کولمبیا لوله های نفتی است تا لوله های نفت را از شر جنبش های چریکی و هم از کشور های اروپائی مصئون نگهدارد، البته با چریکها گاه و ناگاه وارد معامله گری هم میشود، در حال حاضر نظریه پائین بودن مقدار تولیدات نفتی از یکطرف و ضرورت روبه افزون امریکا به نفت از جانب دیگر این کشور ها در سیر کردن اشتهای نفتی امریکا نقش ثانوی بازی میکنند، یک دلیل دیگر هم وجود دارد که آن بسیار واضح نیست،

((خاور میانه ای بزرگتر))
مقاومت علیه امریکا

پیچ جنگ که برهبری داره دزدان امریکائی براه می افتد و قاتلینی که منافع شان در پشت سر این جنگ نهفته است بصورت برجسته روشن گردد _ درست بر عکس دشمن که میخواهد آنرا از نظر مردم بپوشاند عمل شود، اتحاد بین مردم جهان باید بصورت پیوسته توسعه یابد و آن در عرصه های مختلف نبرد بنمایش گذاشته شود، ثانیا اینکه پیش بینی کردن و ارزیابی قضایا ئیکه غیر قابل پیش بینی میباشند در پرتو حوادثی که تا حال بوقوع پیوسته است، چهار چوکاتی را تعیین میکند که وقایع بعدی در آن انکشاف و توسعه خواهد یافت، و بنابر آن ما میتوانیم مبارزات و اهداف خود را سمت و سو دهیم، پیش بینی ما نباید صرفا به اساس آنچه که تا حال دشمن انجام داده است استوار باشد، بلکه در عین زمان اهداف و امکاناتی را نیز در نظربگیریم که در گیر و دار توفان تضاد ها برای مردم میسر است، امریکا در نظر دارد عراقی را که از لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به امپریالیستها است به مستعمره جدید کاملا منحصر بخود بدل کند، از نمونه افغانستان کار بگیرد رژیم دست نشانده و سست کمر از نوع رئیس جمهور کرزی بوجود آورد، ویاانیکه مانند انگلستان که توسط راجا ها برهندوستان حکمروائی میکرد، واشنگتن میخواهد توسط حکام گماشته خویش بر عراق حکمروائی کند، این برنامه جورج بوش است برای ((فردای پس از پیروزی)) جنگ، عراق جدید (آنچه برخی از مقامات واشنگتن پیش از پیش برای عراق این نام را اختیار کرده اند) مهره ای در شرق میانه ایست که توسط امریکا سر از نو نقش بندی و طرح ریزی میگردد، یک ((شرق میانه وسیع که از شمال افریقا گرفته تا افغانستان و پاکستان توسعه دارد)) _ آنچه را که دو تن از مشاورین قدیم کلنتون (Clinton) اخیرا طی مقاله از آن نام برده اند، درین طرح جدید عراق از لحاظ اقتصادی ذخیره سرشاری از نفت میباشد که امریکا شاه رگ رقبای آینده را در اختیار خود میگیرد، از لحاظ نظامی عراق پایگاه عظیمی است که میتواند هر رژیم سرکش را بزور سرخم کند، این ((شرق میانه وسیع)) کلید طرح ریزی نقشه جدید جهان در دست امریکا قرار میگیرد، با جنگ در افغانستان امریکا یک سرنخ نقشه جدید جهان را گره زد، با جنگ در عراق سرنخ مهمتر دیگری را میخکوب میکند .

کشورهای اروپائی و جاپان تقریبا بصورت مطلق به نفت شرق میانه متکی میباشند، تقلیل تولیدات نفت بحیره شمال (دریای شمال) (North Sea) به وابستگی این کشور ها به نفت شرق میانه بیشتر می افزاید، ازین نقطه نظر تلاش های امریکا برای تصاحب منابع نفتی غیر از شرق میانه بیان پیش دستی امریکا است، هرکه نفت شرق میانه را در اختیار خود داشته باشد بر اروپا نفوذ غیر قابل تصوری خواهد داشت، وزیر دفاع بوش دانلد رمزفیلد (Donald Rumsfeld) بسیار اشتیاق دارد که از ((چند برابرکردن قوه)) حرف بزند، وی درین باره سخن میگوید که ترکیب عوامل مختلف (قدرت انفجار گلوله جات توام با قدرت پرتاب دقیق آنها) ((کشنده گی)) گلوله ها را چند چند بیشتر میسازد، هدف بوش در رابطه با عراق بدست آوردن ترکیب کردن عوامل مختلفی از همین نوع است، وی میخواهد شرق میانه را منحصرا زیر نفوذ سیاسی _ اقتصادی امریکا داشته باشد تا باتکای قدرت نظامی این سه اهرم امریکا قدرت کشنده گی خود را چند برابر بسازد، باز هم بهمان قانون ارشمیدس برگشت میکنیم _ اگر اهرمی ((بقدر کافی دراز)) و ارتفاعی ((بقدر کافی بلند)) داشته باشیم، میتوانیم حتی زمین را از جایش بلند کنیم،

این نکته ای بسیار مهم است که وقتی جورج بوش از ((تغییر رژیم)) سخن میگوید باید فهمید منظورش چیست، وزیر خارجه (Colin Powell)جورج بوش کولن پاول گفت که امریکا نمونه تاریخ اشغال آلمان و جاپان را مورد مطالعه قرار داده است، این (Colin Powell) نظر کولن پاول بدرستی از طرف عموم مورد استهزا قرار گرفته است، زیرا آلمان و جاپان علیرغم شکست شان در جنگ عمومی دوم، کشور های نهایت پیشرفته جوامع امپریالیستی است که بر خلقهای جهان تغذیه نموده اند، در حالیکه عراق با این کشور ها شباهتی ندارد و خودش منبع تغذیه امپریالیستها بوده است، ولی درعین این تفاوت وجوه تشابهی هم موجود است، یک تفاوت اساسی اینست که بعد از جنگ عمومی دوم امریکا حتی الامکان کوشید آلمان و جاپان را دوباره سر پا کند تا در برابر روسیه شوروی متحدینی داشته باشد، در حالیکه جورج بوش برنامه دارد عراق را به کشور مطیع خود بدل کند، هدف اصلی ((نازی زدائی)) آلمان و به محکمه کشاندن جنرالهای عالیرتبه جاپانی، که به امپراطوری جاپان اصلا دکه ای هم وارد نکرد، تقلیل دشمنان امریکا به مشت ناچیز افراد بود، دم و دستگاه های نظام سرمایه داری آلمان و جاپان اعم از قوای نظامی، قضائی، بیروکراسی دولتی و دیگر اهرم های قدرت را علیرغم آنکه این دم و دستگاه ها جنایات بیشماری در حق مردم جهان و مردم خود مرتکب شدند، در نظر پاک و منزه جلوه دهد و آنها دربست در خدمت امریکا قرار بگیرند، دار و دسته جورج بوش برنامه خود را چنین اعلان نموده که یکدسته از متحدین نزدیک صدام حسین (منجمله خانواده صدام حسین) را محاکمه میکند، اما به سائر مهره های شریک در قدرت تقریبا به تمام قدرتمندان عراق اطمینان میدهد که در امر خدمتگذاری به بادران جدید شان از آنها

استقبال خواهد شد، مقامات رسمی امریکا گفتند ((به عراق این پیام رسانده شود که شما همه بعثی ها (اعضای حزب بر سر اقتدار) را به قتل نمی رسانیم))، وقتی امریکا عراق را به اشغال خود در می آورد دروازه شکنجه گاه ها بسته نمیشوند، در غیر آن مردم عراق چگونه حاضر خواهد شد که نفت محصول عرق ریزی خود را به کشور هایی تحویل دهند که سرزمین شانرا به اسارت در آورده اند، در عراق و سائر نقاط جهان کمتر کسی یافت میشود که بعد از جنگ بفکر صدام حسین باشد، اما بر مردم عراق بار سنگینی تحمیل میشود و تضاد با امپریالیستها شدت می یابد، عراق برای امریکا بیشتر از آن اهمیت دارد که در جنگ فاتح شناخته شود، ارشمیدس (Archimedes) فیلسوف یونانی گفت اگر اهرمی بقدر کافی دراز و با ارتفاعی بقدر کافی بلند موجود باشد میتوان حتی زمین را از جا بلند کرد، عراق قرار است که هردو پیش شرط را برآورده سازد، حد اقل در سطح همان منطقه، بهمین علت است برخلاف جنگ خلیج و حمله اول که امریکا قوای نظامی، منابع اقتصادی و دستگاه های نفت عراق را مورد ضربت قرار داد، اینبار میکوشد دربست آنرا بطور سالم بدست آورد، منابع تثبیت شده نفت عراق بعد از عربستان سعودی در جهان در درجه دوم قرار دارد، منابع نفتی تثبیت نشده آن شاید از این هم سرشار تر باشد، اگر عراق بجای کشوریکه در معرض تحریمات اقتصادی برهبری امریکا قرار دارد کشوری تحت اشغال برهبری امریکا باشد در آنصورت بزود

کیست که ((مردم خود را با گاز مسموم کرد))

افشای برخی از دروغ های بوش و تونی بلیر(Tony Blair) نه فقط برای آنکه یکعده ای را گمراه کرده است بلکه برای آشکار کردن جنایتهای پیشین آنها مهم است، تونی بلیر (این سگ روی زانوی بوش) از زمره تمام روسای دولتی (و همچنان در حزب خودش) تنها کسی است که از ادعای جورج بوش مبنی بر اینکه بین صدام حسین و القاعده ارتباطی موجود است علنا پشتیبانی میکند، در واقع پس از آنکه مطبوعات امریکا مچ جورج بوش را گرفت وی ازاین دروغ دست کشید و آنرا به مشاورین خود واگذار کرد، شاید کاندلیسا رایس مشاور مصئونیت ملی امریکا هم برای آنکه خود را از اتهام این دروغ نجات داده باشد تلویحا گفت ((تا حال شواهدی در دست نیست ولی هر روزدرین موردمعلوماتی بدست میاید ،

وزیر دفاع امریکا رمز فیلد وکاندلیسا رایس در اول کوشش کردند ((تروریزم)) را باجنگ عراق پیوند بزنند، آنها ادعا کردند که پیش از ۱۱ سپتامبر محمد عطا با مامورین جاسوسی عراق در پراگ مخفیانه باهم ملاقات کردند، دولت چکوسلواکیا، به اصطلاح منبع این خبر، گفت چنین چیزی اتفاق نیافتاده است، رئیس سازمان سیا جورج تینت نیز عین موضوع را به مجلس کنگره امریکا بیان کرد،

جورج بوش برحسب داستان (Alice in Wonderland) مانند ملانصرالدین روایت صادر کرد که ((مجازات پیش از خطا صواب است))، باساس این منطق میتوان گفت که اگر بدون ثبوت قضیه و بدون آنکه اصل این داستان روشن شده باشد _ اگر باساس همین دلائل و شواهد درهم برهمی که در مورد حمله بر مرکز تجارتی جهان و حمله بر پنتاگون ارائه میشود عمل گردد ، در آنصورت بقرار هفته نامه آلمان (دی سیت) ، لوموند فرانسه، مطبوعات انگلستان و سائر رسانه های خبری جهان انگشت ملامتی حادثه ۱۱ سپتامبر بیشتر بطرف خود جورج بوش و دم و دستگاهش اشاره میدهد، تا بطرف صدام ، بهمین منوال این حکم فنا فی السبیل که عراق دارای ((سلاحهای کشتار جمعی)) (Weapons of Mass Destruction) است روپوشی برای جنگ علیه عراق ارائه میشود، بقرار گفته کسانیکه عاشق خط و خال رمزفیلد میباشند، رمزفیلد از فکر اینکه صدام حسین دارای یک چنین سلاحی است بسختی آشفته است، شاید نگرانی رمزفیلد بجاست، زیرا در دوران جنگ عراق و ایران طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ شخص رمزفیلد صدام حسین را با سلاح شیمیائی و سلاح بیولوژیکی (Biological Weapon) مسلح کرد، (چنانچه بعد ها در افتضاح ایران _ کانترا افشا شد امریکا درعین تقویت عراق به دولت ایران هم سلاح داد تا جنگ را طولانی تر بسازد با کشت و کشتار متقابل هردو رژیم حتی الامکان تضعیف شوند، امریکا بار اول در سال ۱۹۷۸ به عراق انتراکس (Anthrax) فرستاد، به تعقیب آن در دهه بعدی نیز این مواد هفت بار دیگر به عراق فرستاد شد، رئیس جمهور امریکا ریگان (Reagan) رمزفیلد را بحیث نماینده خاص خود برای ملاقات با صدام حسین فرستاد و سفارت امریکا در عراق را مجددا افتتاح کرد، در ماه مارچ سال ۱۹۸۴ وقتی سازمان ملل متحد عراق را بجرم استعمال گازات زهری علیه ایران محکوم کرد، درست در همان زمان رمزفیلد با طارق عزیز وزیر خارجه عراق ملاقات میکرد، در سال ۱۹۸۶ مقامات پنتاگون افسران نظامی امریکا را به عراق فرستادند تا به همقطاران شان در ارتش عراق کمک کنند، توانائی کشت و کشتار قوای هوائی عراق را بالاتر ببرند، در سال۱۹۸۶ قوای هوائی عراق بم ها گازی را بر قریه حلبچه (Halabja)که زیر تصرف شورشیان کردی بود پرتاب نمود و چندین هزار افراد غیر نظامی را به قتل رساند، وقتی صدای اعتراض جهانیان بلند شد مقامات امریکا ادعا کردند که قضیه را مورد بررسی قرار دادند، ((ثبوتی)) بدست نیامد، در همین سال واشنگتن زیر ریاست جمهوری پدر جورج بوش صدور مکروبهای ویروسی به

ترین فرصت بزرگترین کشور تولید کننده نفت جهان خواهد بود. این بنات خود یک مولفه بزرگ اقتصادی است. اگر عراق به تصرف کامل خود امریکا در آید، در آنصورت امریکا حقی معادل حق وتو کردن بازار نفت و قیمت نفت جهان را خواهد داشت. این امر بنوبه خود از اهمیت اقتصادی نفت عربستان سعودی و ایران می کاهد. در پهلوی این مسئله اگر برنامه نظامی جورج بوش مدنظر گرفته شود که به اساس آن میخواهد یکصد هزار نفر عسکر امریکائی را در عراق متصرفه امریکا جابجا کند تا امریکا ((جای پیا ایستادن)) پیدا کند، در آنصورت خیلی دشوار و بعید از امکان بنظر میرسد که عربستان سعودی در برابر خواستهای امریکا از خود مقاومتی نشان بدهد. سر دمداران سیاست خارجی هیئت حاکمه انگلیس در مورد اینکه انگلستان سلطنت سعودی را بوجود آورده است و بسادگی میتواند آنرا از هم بپاشاند سخن سرائی میکند .

اشغال عراق توسط امریکا و محکم بندی خلیج توسط قوای نظامی امریکا ایران را هم مجبور خواهد کرد که از تظاهر به مستقل بودن خود دست بکشد. بعد از آ ن دولت سوریه در شمال عراق قرار دارد همچنان. تئوریسن های مرتجع امریکائی با اشغال عراق خیال از بین بردن مسئله فلسطین را نیز بسر می پرورانند. آنها ادعا میکنند که ((راه ا بریشم از عراق می گذرد))، با کنترول مستقیم عراق توسط امریکا نفت شرق میانه، اوضاع شرق میانه تحت قیادت امریکا قرار میگیرد، شاه رگ اروپا (درینمورد

و سلاح هستوی را بر اهالی غیر نظامی بکار برد ؟

عراق را بمقصد استفاده سلاح نظامی منظور کرد، در همین زمان یک قرار داد خصوصی یک بلیون دالری عقد شد تا در عراق دستگاه کمپاوی _ نفتی اعمار گردد که در عین حال بتواند گاز زهری تولید کند. جورج بوش بزرگ منظور نمود که پنجصد ملیون دالر کمک (بشکل محصولات کشاورزی امریکا) به عراق سپرده شود، در سال بعدی این کمک را دو چند کرد. انگلستان نیز بعد از حمله بر قریه حلبجه (Halabja) به دولت عراق کمک نظامی کرد. در سال ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ درجنگهای خانمانسوزی که برای تصرف کردن نقطه ستراتیژیکی پوزه فاو (Fao Peninsula) بین عراق و ایران در گرفت مشاورین امریکائی به عراق کمک کردند تا نقشه حمله توسط گاز زهری برعساکر ایرانی را رویدست بگیرد .

بالآخره وقتی رژیم ایران باساس معیار های امریکا ((معقولتر)) شد و صدام حسین به ذوق امپریالیستهای امریکائی کاملا جور در نیامد، جورج بوش بزرگ در سال ۱۹۹۱ درپی تخریب قدرت عراق برآمد. بعد از چهل روز بمباران متواتر و هفت سال وحشیگری به اصطلاح ((مفتشین ملل متحد)) که هرچیز عراق را ویران کردند، امریکا بهدف خود نائل آمد. عراق که زمانی یک قدرت نظامی بزرگ و پرتوان بود (البته با پول و لوازم امریکا و متحدینش) تقریبا بکلی ازبین رفت. حدود یکصد هزار عراقی در اثر بمباران امریکا به قتل رسید و یک ملیون دیگر اکثرا اطفال در اثر تعذیرات (تحریمات) اقتصادی وحشیانه ای که بر عراق تحمیل کردند دچار مرگ شدند. سکات رتر (Scott Ritter) یکی از افسران سابق قوای دریائی امریکا که در راس ((تیم تفتیش سلاح پنهانی)) ملل متحد قرار گرفت و با عراق راه کینه توزی در پیش گرفت کتابی بنام جنگ با عراق نوشت و در آن ادعا نمود که ((۹۰ تا ۹۵ ٪)) سلاح های پیشرفته عراق تخریب گردید. او همچنان اظهار نمود که برنامه، پژوهشات، و زیربنا های تولید مواد کمپاوی و بیولوژیکی، اعم از آزمایشگاه ها و دستگاه های تولیدی را تا آخرین لوله و خشت آن از بین بردند. تشعشع نما ها (Radiation De tectors) زمینی و هوائی از آنزمان تا حال نتوانسته است اثری از تصفیه یورانیم و پولتونیم را نشان دهد. حتی اگر سلاح بیولوژیکی ای را پنهان داشتند _ شخص سکات رتر معتقد است هیچ چیزی پنهان نگردیده است _ آنچه از آنزمان باقی ماند تا حال روبه خرابی گذاشته و اصلا قابل استفاده نمی باشند. بهمین منوال یک عامل مهم دیگر اینست که سلاح های عراق به چند دانه موشک (Intermediate- range Scud) فاصله متوسط پیما و چند هواپیمای زمان زده ای که با سیم و سرش بسته اند محدود گردیده است .

وقتی حکومت تونی بلیر اسنادی را که برملا ساخت که از مدتها پیش قول داده بود و قرار بود که خطر عراق را برای متقاعد ساختن کشورهای اروپایی مستند سازد ، شخصی چون اهارون فراکاش ژنرال عمومی (Major General Aharon Farakash) آمر جاسوسی نظامی اسرائیل آنرا پاره پاره و بدور انداخت. ژنرال مذکور بنابر دلائل (شاید برای اینکه سران اسرائیلی را خاطر جمع ساخته باشد تا مبادا بوش و بلیر را تحویل بگیرند) اظهار نمود که عراق از تولید سلاح هستوی در آینده های نزدیک هنوز بسیار دور است، از لحاظ نظامی حتی ایران و سوریه برای اسرائیل بمراتب خطر ناکتر از عراق میباشد .

ولو اینکه تمام ادعا هائی را که بوش و بلیردر مورد عراق سر میدهند درست و راست باشد، حتی در همان صورت این امپریالیستها چه حق دارند که بر عراق حمله کنند؟ بوش اول عراق را قبلا به ویرانه بدل کرد و بوش دوم قول میدهد که اینبار کار عراق را از بد بدتر میکند، در یک چنین حالت اینها چه حق دارند که به عراق حکم کنند کدام سلاح را تولید کند و کدام را نه؟ پرواضح است که مردم عراق با صدام حسین تصفیه حساب میکنند، اما امریکا چه حق دارد که درین موضوع مداخله کند؟ بوش

بعدا صحبت خواهد شد) در دست امریکا می افتد، خلق فلسطین تجرید و تهدید میشود، با اپارتاید و تجرید نژادی فلسطینی ها و اخراج دسته جمعی آنها از فلسطین مسئله فلسطین یکطرفه میشود ۰

اما امریکا چرا باید از عراق شروع کند؟ ابلاغیه جورج بوش عراق، ایران و کوریای شمالی هر سه کشور را بنام محور مرکزی شیاطین خطاب کرد، در حالیکه تلاشها و تدارکات نظامی امریکا از ابلاغیه آن نماینده گی نمی کند۰ جنگ با کوریا فعلا در اجندای امریکا نیست (دولت امریکا ازینکه کوریای شمالی برنامه سلاح هستوی را روی دست داشته است اظهار تغافل نمود)۰ این شاید بعلت مناسبات بین امریکا و چین باشد که در حال پیشرفت است۰ اما چرا با حمله بر ایران نباید شروع کرد؟ یک دلیل اینست که صدام حسین در انظار جهان چنین ترسیم شده است که گویا در مقابل امریکا مقاومت میکند (ما به این علت می گوئیم ترسیم که امریکا هرگز تسلیم شدن صدام حسین را نپذیرفته است۰) اما با این وجود صدام حسین توانسته است بعلل گوناگونی تا حال سر زنده بدر کند، عمدتا بعلت اینکه صدام حسین بعلت روابط تجارتی و سیاسی اش با فرانسه، روسیه، ایتالیا و چین مورد پشتیبانی و حمایت آنها قرار داشته است، با سرنگونی رژیم صدام حسین پای کشور های مذکور نیز درمیان کشانده میشود۰ علاوتا دلیل دیگر اینست که عراق یک هدف نظامی خوبی برای امریکا است، صدام حسین از لحاظ نظامی بسیار تضعیف شده است، نظر به جنگ اول که توسط پدر جورج بوش براه افتاد ارتش عراق به نصف آن تقلیل یافته است، تعداد تانکهای عراق بمراتب کمتر شده است، سلاح ثقیله بخصوص ازنظر قوای هوائی عراق بسیار ضعیف است۰ برخلاف وضع عراق، ایران شاید لقمه بزرگی باشد که امریکا نتواند آنرا بسادگی بلع کند۰ دور نمای پیروزی در جنگ در محاسبات دولت امریکا همانقدر اهمیت دارد که نفت عراق برایش مهم میباشد۰ بعبارت دیگر جواب این سئوال که

بقیه در صفحه ۴۹

کیست ...

میگوید وی برحق حاکمیت ملی عراق پا میگذارد زیرا صدام حسین ((در برابر مردم خود)) از سلاح های کیمیاوی و بیولوژیکی کار گرفته است۰ اگر فقط از چند جنایت پیشه گان دم حاضر نام ببریم۰ امریکا، روسیه، انگلستان و کانادا هم این عمل را مرتکب شده است ۰

بعد از جنگ جهانی دوم امریکا آمار و ارقام سلاح های کیمیاوی و بیولوژیکی جاپان را بچنگ آورد و همچنان برنامه راکت سازی را که نازی های آلمان رویدست داشت به تصاحب درآورد تا ساینس دانان (دانشمندان) امریکائی با استفاده از آنها موشک بوجود بیاورند۰ دولتهای چین و کوریا و خبرنگاران امریکائی امریکا را متهم کردند که در جنگ کوریا از سلاح بیولوژیکی استفاده نمود۰ در دهه های بعدی قوای نظامی امریکا سلاح بیولوژیکی منجمله یک مکروب مضره ضعیفی را در زیر زمینی های شهرنیویارک پاشید و آزمایشاتی انجام داد۰ در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کانادا و انگلستان به آزمایشات امریکا پیوستند، کشنده ترین موادی را که اکنون صدام حسین به داشتن آن متهم است (گاز سارین و وی اکس) (Sarin , VX) را بر عساکر ، کشتی رانان و اهالی غیر نظامی تطبیق کردند۰ آیا این آزمایشات هنوز هم اجرا میشوند؟ امریکا از امضای قرار دادی که آزمایشات سلاح های بیولوژیکی را ممنوع قرار میدهد اجتناب کرد۰ جورج بوش گفت به هیچ ناظر بین المللی اجازه داده نخواهد شد به قصد تفتیش بخاک امریکا پا گذارد، چه رسد به آنکه بر امریکا شرائطی را تحمیل کند که امریکا هم اکنون برعراق تحمیل میکند، بنابرآن ثا بت نیست که امریکا دارای چنین سلاحی نباشد۰ قدر مسلم آنست که امریکا بزرگترین ذخیره ((سلاح انهدام دسته جمعی)) جهان را در اختیار دارد، از زمان هیروشیما (Hiroshima) و (Nagasaki) در داخل و خارج از کشور آنرا بکار برده است۰ روسیه و امریکا دارای وسیعترین ذخیره سلاح های کیمیاوی و بیولوژیکی جهان میباشند، در همین آواخر ((علیه مردم خود)) از آن کار گرفته اند۰ روسیه درحمله بر شورشیان چیچن (Chechen) که تئاتری را اشغال کرده بودند ۱۲۳ نفر از مردم خود را توسط گازات زهری ازبین برد۰ بوش این عمل پوتین (Putin) را مورد ستایش قرار داد۰ مگر بوش قصد ندارد که به چنین عملی دست بزند؟ مگر از خاطره ها فراموش شده است که در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ سر وصدا براه افتاد که عساکر عراقی بر بیمارستان های کویت یورش بردند، برای آنکه کودکان کویتی بمیرند عساکر عراقی برق وسائل را قطع کردند که برای زنده نگهداشتن کودکان نوزاد بکار میرفت۰ قراریکه معلوم شد این ادعا یک دروغ محض بود که توسط یکی از مشتهرین جنگ ساخت و بافت شده بود، مطبوعات جهان بخصوص جهان ((دموکراسی)) غرب آنرا از دل و جان باور کرد۰ نمونه دیگری ازین تبلیغات یک کارخانه عراقی است که بم افگن های امریکائی آنرا بنام دستگاه تولید سلاح کیمیاوی تخریب کردند، در حالیکه کارخانه دستگاه تولیدی شیر برای کودکان بود۰ جورج بوش ها و تونی بلیرهای دوران جنگ عمومی (جهانی) اول غو غا براه انداختند که جرمن ها بر راهبه های بلجیمی تجاوز جنسی میکنند۰ مشتهرین جنگ روشهای را که بکار میبرند بسیار تغییر نکرده است۰ طبقات حاکمه هنوز هم اعمال و کردار خود را با دروغ و درب می پوشانند، مطبوعات را در خدمت خود قرار میدهند، بامید اینکه مردم دروغ های شان را حد اقل تا یکطرفه شدن کار بنفع آنها باور کنند _ یا اینکه با دروغهای جدیدی دروغ قدیم خود را بپوشاند ۰

کمپوزا

پیرامون اوضاع سیاسی موجود

(مصوبه دومین کنفرانس سالانه کمیته هم اهنگی احزاب و سازمانهای جنوب شرق اسیا

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲)

از زمان تاسیس کمیته هم آهنگی احزاب و سازمانهای جنوب شرق آسیا که در جون سال ۲۰۰۱ صورت گرفت تا حال جهان دچار تغییرات دراماتیک شده است ۰ حمله بر تاسیسات کلیدی ستراتیژیک امریکا بتاریخ یازدهم سپتامبر عرصه سیاسی بین المللی را تغییر داد ، چلنج ها و خطرات مهلکی را عرضه کرد ، در عین زمان برای پرولتاریا و خلقهای جهان فرصت های تاریخی انقلابی ای را ببار اورد ۰

به ادامه بحرانیکه بصورت مارپیچی دامنگیر امپریالیسم جهانی است ، قدرتهای امپریالیستی به رهبری امریکا در زیر پرده به اصطلاح جنگ علیه تروریزم ازین حمله استفاده می جویند ، جنگ تجاوزکارانه و تروریستی ای را علیه خلقها و ملل تحت ستم براه انداخته و آنرا تبرئه میکنند ۰ این سگهای دهشت افگن بین المللی دندانهای های زهرآگین خود را هرچه بیشتر به گوشت و پوست کارگران زحمتکش عمیق تر فرو می برند ، اداره و کنترول خود را بر منابع و بازار های جهان حفظ و تحکیم می بخشند ، با حرص و ولع منافع غارتگرانه خود را توسعه می بخشند و در برابر امپریالیستهای رقیب از آن دفاع میکنند ۰ تسخیر و تسلط کامل بر منابع شرق میانه (خاور میانه) و مناطق کسپین (مناطق خزر) مضمون عام هژمونی طلبی آنها بر جهان را تشکیل میدهد ۰ از پی این اهداف امپریالیستی است که امپریالیستها برهبری امپریالیسم امریکا متحدا مردم افغانستان را مورد بمباردمان قرار دادند ، زندگی، معیشت ، شهر ها ، قریه جات و تمام زیربنای های اجتماعی و اقتصادی شانرا با خاک یکسان کردند ۰ این جنگ تجاوزکارانه، وحشیانه و احمقانه را نه تنها بمقصد از بین بردن شبکه القاعده و رژیم طالبان براه انداختند _ که آنها زاده دامان خود امپریالیسم امریکا بودند _ بلکه بیشتر بخاطر استقرار یک رژیم فئودال کمپرادور وفا دار به امپریالیسم جنگ براه انداختند تا در افغانستان پایگاه نظامی بوجو بیاورند ، بر آسیای مرکزی و جنوب شرق آسیا سلطه خود را اعمال کنند ۰ اما مردم افغانستان در برابر تجاوزگران انگلیسی _ امریکائی مقاومت شدیدی بخرج میدهند ۰

امریکا سگ زنجیری افسار گسیخته خود دولت صیهونیستی اسرائیل را در شرق میانه رها کرده است تا با ترور وحشیانه ای مقاومت خلق فلسطین را درهم شکند ۰ جورج بوش رئیس جمهور امریکا سوگند یاد کرده است که علیه یک ردیف از دولتها _ بشمول عراق ، ایران ، سودان ، سومالی و کوریای شمالی که با حملات یازدهم سپتامبر هیچ ارتباطی ندارند _ جنگ از نوع جنگهای صلیبی را براه می اندازد ۰ در حال حاضر تدارکاتی رویدست است که امریکا رژیم و مردم عراق را حتی تباهکارانه و خرابکانه تر از پیش مورد بمباردمان قرار دهد ۰

امریکا با هند وارد یک اتحاد ستراتیژیکی شده است تا هژمونی و تسلط خود را بر مناطق جنوب شرق آسیا توسعه و استحکام بخشد ۰ در راستای این اتحاد ستراتیژکی است که امریکا به رژیم نیپال کومک میکند _ به رژیم خود کامه فئودال کمپرادوری که مذبوحانه تلاش دارد جنگ درخشنده خلق نیپال را که زیر رهبری حزب کمونیست نیپال (حزب مائوئیست) قرار دارد ، از لحاظ نظامی شکست دهد ۰ از نوامبر سال ۲۰۰۱ به اینطرف رژیم نیپال به نام حالت اضطراری جنگ وحشیانه ای را علیه مردم براه انداخته است که در اثر آن روزانه ده تا دوازده نفر به قتل میرسد ۰ در ظرف یکسال بیش از سه هزار نفر به قتل رسیده است ۰ دولت نیپال مردم را قتل عام میکند ، بر زنان بصورت دسته جمعی تجاوز مینماید ، از یکطرف دامنه شکنجه را وسعت داده است و در عین حال به افتراح و دروغ توسل می جوید تا دستان خون آلودش را از نظر مردم بپوشاند ۰ دولت نیپال برتمام اساسات دموکراسی و حقوق انسانی پا می گذارد ، خبرنگاران مترقی و فعالین را دستگیر میکند ۰ در تلاش اینکه قدرت دولتی را متمرکز و آنرا در انحصار در آورد ، پارلمان و تمام موسسات دولتی را بکنار میزند ، در مقابل به دنباله روان از قماش ((اتحاد مارکسیست _ لنینستها)) نقش

برجسته ای قایل میشود ۰ دولت توسعه گر هند با پشتیبانی امپریالیسم امریکا با این سیاستهای فاشیستی ووحشیانه همکاری میکند ، خبرنگارانی را که مخالف رژیم اند به نیپال مسترد میکند ۰ کسانی را که برای معالجه به هند می آیند می رباید و به شکنجه گاهای دولت نیپال تسلیم میدهد ۰ در اثر اتحاد ستراتیژیک امریکا با هند پولیس امریکا (اف بی آی) پایگاهی در شهر دهلی بر قرار کرده است تا ستراتیژی های ضد انقلابی را در سراسر جنوب شرق آسیا هم آهنگ و تسهی نماید ۰ دسائس سیاسی امپریالیستها و اجندای شان برای جنگ با تروریسم بین المللی هند و پاکستان را در سرحد برخورد ذره وی کشانده است ، چیزیکه برای تمام مردم این منطقه تباه کننده است ۰ امریکا و هند با دسیسه پروسه صلح و اغماض طبقه حاکمه سری لانکا به تسهیلات نظامی سری لانکا دسترسی پیدا کرده اند و در حیات سیاسی این سرزمین بطور بیسابقه ای نفوذ نموده اند ۰ این حرکت حق حاکمیت بر قلمرو کشور را از مردم سری لانکا سلب کرده است ، آنها را زیر سلطه و کنترول شدیدی در آورده است ۰ دولت توسعه گر هند به نظامیگری در سطح جدیدی دست یافته است ، در زمینه از ابزار استبدادی و ایدئولوژیکی استفاده میبرد تا هرگونه مقاومت نیرو های انقلابی را درهم شکند ، مقاومتی را که دربرابر گلوبلایزیشن و ضد انقلاب ناگزیر رو به افزایش و شدت است ۰ حکومت مرکزی میکانیزمی را بوجود آورده است که بین ضد انقلاب دولت و ضد انقلاب حوزه ها هم آهنگی بوجود آورد ۰ دولت هند باساس (حکم جلوگیری از اعمال تروریستی POTA) شریرانه حزب کمونیست مارکسیست _ لنینیست هند (حزب جنگ خلق) و کانون مائوئیستی کمونیست هند را غیر قانونی اعلان کرده است ، مذبوحانه تلاش میکند که از بر پا شدن موج مردم در راه انقلاب دموکراتیک نوین و دسته های جنگ خلق زیر رهبری مائوئیستها جلوگیری کند ۰ رویزونیستهای پارلمانتاریست ((چپ)) بر حسب منافع طبقاتی شان با این اجندای ضد انقلابی در توافق کامل بسر میبرند ۰ طبقه حاکمه هند به شئونیزم ملت عظیم بشدت دامن میزند تا اجندای ضد انقلابی خود را بجلو راند ۰ جنگ بر ضد پاکستان با همین روحیه و سیاست شئونیزم هندی عجین است ۰ در حال حاضر این روش بشکل خاطرناکی به سیاست (BJP) و حواریون کودن وی پایه داده است ۰ سیاست ضد اقلیت های ملی در عام و سیاست ضد مسلمانان بطور خاص به کارکرد روزمره دولت بدل شده است ۰ کنفرانس ما برنامه های اخیر دولت را که توسط حکمرانان (BJP) در ایالت گجرات برضد مسلمانان تدوین شده است بطور مشخص محکوم میکند ۰

ترکیب ستراتیژی گلوبلایزیشن و ضد انقلاب به استثمار ، ظلم و استبداد بر توده های مردم بنگله دیش و سری لانکا شدت بخشیده است ۰ اما همانطوریکه مائو گفت ((جائیکه فشار است مقاومت هم وجود دارد)) ۰ استبداد ضد انقلابی ، سیاست های سرکوبگرانه و اعمال امپریالیستها همه به اعتراضات و قیامهای مردم پایه میدهد ، شعله های جنگ انقلابی خلق را توسعه می بخشد ۰

خلق مظلوم فلسطین در برابر موجی از تجاوزات وحشیانه دولت اسرائیل با جرائت ، ایثار و تصمیم خلل ناپذیر مقاومت می کنند ۰ آنها در پیشاپیش مبارزات خلقهای جهان علیه امپریالیسم قرار دارند ۰ هر روزیکه می گذرد ، آنها با تجارب خود پرده های فریبکاری ، ریا و نمک حرامی رهبران بورژوا _ فئودال را از هم می درند ، خواستار رهبری حقیقتا پرولتری میشوند که بر مبنای علم مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم مبارزه کند ۰ ده ها هزار افراد و نیرو های مترقی سراسر جهان با هم متحد شده اند که تجاوزات روز افزون و سلطه سرمایه مالی بین المللی را محکوم کنند ۰ جنگهای توده ای طولانی در پیرو ، نیپال ، هند ، فلیپین و ترکیه براه افتاده است ، در عین حال احزاب و سازمانهای مائوئیستی سراسر جهان کار تدارکی شان را برای آغاز جنگ خلق در کشور های شان سرعت بخشیده اند ۰ حوزه جنوب شرق آسیا بیکی از مناطق توفانزای انقلاب جهانی بدل شده است ۰ انقلاب دموکراتیک نوین زیر رهبری حزب کمونیست نیپال (حزب مائوئست) با پیش گرفتن راه جنگ توده ای طولانی تمامی خطرات و موانع را به وسائلی برای پیشرفت انقلاب بدل کرده است ، در انقلاب جهش کیفی صورت گرفته است ، برای تصرف قدرت سیاسی در سطح عالیتر نقطه چرخشی بوجود آمده است ۰ این دینامیکی است برای پیشبرد پروسه انقلاب پرولتری در جنوب شرق آسیا بر مبنای مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم ۰ کمپوزا مظهر و ضرورت منطقی این پروسه است ۰

حزب کمونیست هند (جنگ خلق) و کانون کمونیستی مائوئیست در عرصه های ایدئولوژیک ، سیاسی و نظامی به پیشرفتهای مهم و نوینی دست یافته اند ۰ سائر احزاب و سازمانهای عضو جنبش در هند ، بنگله دیش و سری لانکا در بالا بردن توانائی شان برای آغاز جنگ توده ای طولانی خلق برمبنای مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم به پیشرفتهای مهمی نائل آمده اند ۰ در هند نیرو های مائوئیستی واقعی تلاشهای جدی بخرج میدهند تا یک

مرکزیت انقلابی واحدی بوجود آورند ۰ مائوئیستهای واقعی در بنگله دیش نیز تلاش دارند که یک حزب واحد به اساس یک خط و مشی انقلابی ایجاد کنند ۰ بنابر آن میتوان گفت که ((راهی مشقتبار با آینده ای درخشان در پیشرو است ۰)) درین راستا دومین کنفرانس سالانه کمپوزا در راه جنبش مسلحانه ناکزلبری و به تائید از آن گام تاریخی مهم دیگری بجلو گذاشته است که آن مظهر عالیتر پروسه انقلاب جنوب شرق آسیا در پیوند با مضمون انقلاب سوسیالیستی پرولتری جهان است تا با پیروزی نهائی آنرا بر خاکستر و برخرابه های امپریالیسم جهانی بنیان گذاری نمائیم ۰۰

دومین کنفرانس سالانه کمپوزا تعهد میکند و پیمان می بندد که به علم فنا ناپذیر مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم چنگ انداخته آنرا در شرائط مشخص جنوب شرق آسیا در شرائط خاص هر کشور تطبیق خواهد نمود ۰ کنفرانس بار دیگر اظهار تعهد می کند که از مبارزات خلقها و ملل تحت ستم منطقه و جهان علیه سلطه گرائی و استبداد امپریالیستی متحدا حمایت می کند ۰ درین راستا کنفرانس از مبارزات خلق فلسطین علیه فاشیست _ صیهونیستهای دولت اسرائیل که آشکارا توسط امپریالیسم امریکا تقویت میشوند قاطعانه پشتیبانی میکند ۰ از تمام نیرو های واقعا مائوئیستی منطقه دعوت میشود که اراده سیاسی و امکانات جنگی خود را هم آهنگ و ترکیب نمایند ، جنوب شرق آسیا را آزاد کنند ، آنرا به دژ پیشرفته انقلاب سرخ جهانی بدل نمایند ، پروسه رسیدن به کمونیسم جهانی و انهدام نهائی امپریالیسم و ارتجاع را هر چه بیشتر سرعت بخشند ۰

از طرف کمیته هم آهنگی احزاب و سازمان های جنوب شرق اسیا
(کمپوزا)

Purba Bangla Sarbohara Party, PBSP CC (Bangladesh)
Maobadi Punorgathan Kendro (MPK) of PBSP (Bangladesh)
Bangladesh Samyabadi Dal (Marxist - Leninist), (BSD (ML) (Bangladesh)
Communist Party of East Bengal (ML) (CPEB (ML) (Bangladesh)
Ceylon Communist Party (Maoist) (CCP) (M) (Sri Lanka)
Maoist Communist Centre (MCC) India
Communist Party of India (Marxist - Leninist) (People"s War) (CPI) (ML) (PW) (India)
Communist Party of India (Marxist - Leninist) (Naxalbari) (CPI) (ML) (N) (India)
Revolutionary Communist Centre India (Maoist) (RCCI) (M)
Revolutionary Communist Centre India (Marxist-Leninist-Maoist) (RCCI) (MLM)
Communist Party of Nepal (Maoist) (CPN) (M)

شماره های گذشته **جهانی برای فتح** کماکان در دسترس شماست

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:
REVOLUTION BOOKS, 9WEST 19TH ST,
NEW YORK, NY 10011 U.S.A
FAX: (1) (212) 645 - 1952

لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BMC WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER ST
LONDON WCIN 3XX U.K

قطعنامه

کنفرانس مشترک احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست افغانستان و ایران

در باره اوضاع فعلی جهان ، منطقه و بطور اخص افغانستان

حادثه ۱۱ سپتامبر به امپریالیستها و در راس آنها امپریالیزم امریکا فرصت داد که کارزار تجاوزکارانه جهانی تحت نام ((جنگ ضد تروریزم)) را اغاز نمایند. این کارزار تجاوزکارانه، گرچه در بدو امر دارودسته های ارتجاعی ساخته و پرداخته خودشان مثل القاعده و طالبان را مورد هدف قرار داد، اما آماج اصلی آن پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان و مبارزات انقلابی آنها است. بدین جهت، دیر یا زود این مبارزات و بطور مشخص جنگ خلقهای تحت رهبری مائوئیستها اماج بالفعل اصلی این کارزار امپریالیستی قرار خواهد گرفت.

درحال حاضر منطقه آسیا و خاورمیانه تمرکزگاه عمده این تهاجم جهانی امپریالیستی محسوب می گردد و افغانستان در مرکز این گرد باد شوم قرار دارد. امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان نه تنها افغانستان را مورد تجاوز قرارداده و این کشور را اشغال کرده اند، بلکه کار سرهمبندی و شکلدهی یک رژیم مزدور دست نشانده جدید را نیز پیش می برند. این پروسه با سرهمبندی جلسه خائنین ملی در بن(آلمان) و تشکیل به اصطلاح اداره موقت شروع شد و پیشبرد پروژه ارتجاعی « لویه جرگه اضطراری » بخاطر تشکیل « اداره انتقالی» را در پی داشته است. هدف از پیشبرد این پروسه توسط امپریالیستهای متجاوز این است که مناسبات عقب مانده ارتجاعی مستعمراتی ـ نیمه فیودالی را حفظ کنند. آنها میخواهند حضور نظامی شان در افغانستان را طولانی بسازند، سلطه سیاسی شان بر این کشور را حفظ کنند و حاکمیت و قدرت پوشالی باندها و دارودسته های جنایتکار ارتجاعی اسلامی، ضد دموکراتیک و زن ستیز را بقاء و دوام بخشند. تجاوزات و تهاجمات امپریالیستی که توام با جنایات و ددمنشی های روزافزون علیه توده های ستمدیده

یک محفل عروسی پس از بمباردمان امریکا

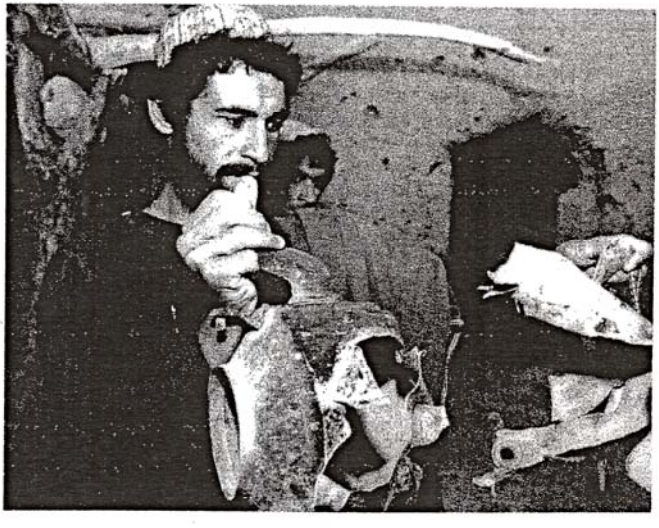



عساکر امریکائی (قوای مخصوص) ناظر صحنه ای است که صد ها عسکر اسیر در کانتینرها (کامیون ها) سر بسته قید شدند و در حین انتقال به زندان شبرغان افغانستان در طول راه از اثر نرسیدن هوا دچار خفقان مرگ شدند

جهان و به قصد تحکیم بنیان نظام پوسیده امپریالیستی به راه افتاده است، امواج بالقوه و بالفعل مقاومت های روزافزون را برانگیخته و شرایط جدا مساعد مبارزاتی توام با مخاطرات را در مقابل مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای جهان قرار داده است.

تجاوزامپریالیستی بر افغانستان و روی صحنه آمدن مجدد جنگ سالاری جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دارودسته های اسلامی حاکم را التیام نبخشیده بلکه باعث دوام آن گردیده است؛ بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن بر نقاط مختلف کشور با مشکلات عدیده ای مواجه اند. بحران و تشتت مرتجعین حاکم که ناشی از تضادها و رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی خودشان است، شرایط مساعد ویژه ای را برای پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور بوجود آورده که باید فعالانه و خلاقانه از آن استفاده کرد.در چنین شرایطی، بخاطر پاسخدهی مناسب به امر تعیین هر چه روشنتر و اصولی تر وظایف جنبش کمونیستی در این خطه، کنفرانس منطقوی با شرکت حزب و سازمانهای کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) به ابتکار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حضور فرستاده آن سازماندهی گردید. کنفرانس بصورت موفقانه برگزار شد و به فیصله ها و تصمیم گیری های زیرین دست یافت.

۱ ـ کنفرانس تاکید گذاشت که جنبش بین المللی کمونیستی مسئولیت پیشبرد و رهبری انقلاب جهانی علیه نظام امپریالیستی حاکم بخاطر رسیدن بشریت به نظام نوین جهانی

کمونیستی را بر عهده دارد. انقلاب پرولتری سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم بمثابه مرحله ای برای گذار به سوسیالیسم، دو مولفه انقلاب جهانی را تشکیل می دهند. این انقلابات چه در شکل جنگ های توده یی طولانی در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و چه در شکل قیام و در ادامه اش جنگ داخلی در کشورهای امپریالیستی، دو شکل از جنگ خلق در دو نوع از کشورهای جهان می باشد. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای جهان مکلفند با تدارک سه سلاح انقلاب یعنی حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد انقلابی و در راس آنها حزب کمونیست، شجاعانه در این مسیر استراتژیک قرار بگیرند. در حال حاضر سازماندهی و هدایت جنبش مقاومت خلقهای جهان علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان یکی از وظایف مهم را در این راستا تشکیل می دهد.

۲ ـ جنبش کمونیستی افغانستان بخش تفکیک ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی است. در این چوکات، مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای افغانستان مکلفند که پروسه وحدت آغاز شده میان نیروهای مختلف مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را به مثابه وظیفه عمده فعلی شان بخاطر ایجاد یک حزب کمونیست واحد در کشور، هر چه اصولی تر و شتابنده تر به پیش برند. با اجرای موفقانه این وظیفه عمده مبارزاتی است که می توان در جهت اجرای هر چه درست تر و اصولی تر وظیفه اساسی مبارزاتی که همانا تدارک، بر پائی و پیشبرد جنگ خلق است و در شرایط فعلی شکل مشخص مقاومت مردمی و انقلابی ضد تجاوز امپریالیستی را بخود می گیرد، به پیش گام برداشت.

۳ ـ کنفرانس از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت همه جانبه بعمل می آورد. ما امیدواریم که این جنبش نه تنها امر سازماندهی و رهبری مبارزاتی کنونی مائوئیستها در کشورهای مختلف را هر چه اصولی تر و موفقانه تر به پیش برد، بلکه آرزومندیم که موفقانه و رزمنده بطرف تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست به پیش رود. کنفرانس از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که به مثابه مرکز جنینی رهبری بین المللی، مبارزات مشمولین جنبش را در سطح جهانی رهنمایی می نماید، قاطعانه حمایت می کند. ما بویژه ابتکار تدویر کنفرانس حاضر از سوی این کمیته را با قدردانی می نگریم و آنرا یکی از دستاوردهای طبقه بین المللی مان تلقی می نمائیم.

کنفرانس از تمامی مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بویژه گردانهای پیشرو ما در پیرو و نیپال که جنگ خلق را در این دو کشور رهبری می نمایند حمایت می کند. بطور اخص جنگ خلق در نیپال امروز با پیشروی های عظیم خود در معرض توطئه های امپریالیستی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یکی از آماج های اصلی کارزار جاری امپریالیستی می باشد. ما از جنگ خلق توده های دلاور نیپالی حمایت همه جانبه به عمل می آوریم و توطئه های سرکوبگرانه امپریالیستی را محکوم می نمائیم. در این زمینه کنفرانس براه اندازی یک کارزار بین المللی دفاع از جنگ خلق در نیپال در برابر دسایس جنایتکارانه امپریالیزم را به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیشنهاد می کند.

امپریالیزم امریکا سرکرده جهان امپریالیستی دراین کارزار جنایتکارانه علیه خلقهای جهان است. موجودیت و فعالیت انقلابی الهامبخش حزب پیشاهنگ پرولتری، حزب کمونیست انقلابی امریکا، در درون دژ امپریالیستی مایه مباهات و امیدواری مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستهای جهان است. مابصورت ویژه ای با این حزب اعلام همبستگی می نمائیم و خواهان همکاری متقابل روزافزون با این رفقا هستیم.

کنفرانس بر ضرورت همبستگی و همکاری جدی میان نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست منطقه تاکید می کند و آرزو دارد این امر روز بروز مستحکمتر و گسترده تر گردد.

۴ ـ ما از مبارزات و مقاومت های ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی خلقها و ملل ستمدیده جهان پشتیبانی می کنیم. بویژه مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین علیه اشغالگران صهیونیست و امپریالیستها مایه الهام است. امیدواریم این خلق بپاخاسته هر چه زودتر بتواند از رهبری انقلابی پیشاهنگ پرولتری بهره مند گردد و مبارزات شجاعانه اش را به سوی سرمنزل پیروزی رهنمون سازد.

۵ ـ بر مبنای توافقات بدست آمده قبلی میان مشمولین حرکت وحدت طلبانه جنبش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی افغانستان و توافقات بدست آمده در کنفرانس تصمیم گرفته شد که: ؟؟؟الف ـ «کمیته مشترک» کار روی برنامه و آئین نامه مشترک برای ارائه به صفوف جنبش و در قدم بعدی به کنگره را به مثابه وظیفه عمده اش به پیش برد و در عین حال همکاریهای عملی مبارزاتی در سایر عرصه ها را سازماندهی و رهبری نماید. در راس این فعالیتها، سازماندادن فعالیتها و مبارزات مشترک علیه تجاوز امپریالیستی و مزدوران دست نشانده است. یکی دیگر از عرصه های مبارزاتی مشترک، عرصه زنان است که باید فعالانه سازماندهی

بقیه در صفحه ۴۱



یک عسکر امریکائی با تحقیر یک دختر جوان افغانستانی را بدون در نظر داشت احساس مردم مورد تلاشی قرار میدهد

یک سال پس از اشغال افغانستان توسط امریکا

امپریالیسم آمریکا افغانستان را در پاییز ۲۰۰۱ بمثابه اولین بخش از جنگی که تحت نام «جنگ علیه تروریسم» آغاز کرد، اشغال کرد. جهانی برای

در اواسط ماه نوامبر پولیس بر دانشجویان افغانستانی دانشگاه کابل که در اعتراض بخاطر قلت مواد غذائی میخواستند خط محاصره پولیس را در هم شکنند تش کرد وچهار دانشجو را به قتل رساند



فتح شماره ۲۸ بتاریخ ۲۰۰۲ قصد واقعی تجاوز آمریکا ،انگلیس و فریبکاریشان در کارزارهای خلق افکار عمومی در مورد ستم بر زنان تغییر رژیم به رژیمی دمکراتیک و بنیادگرایی اسلامی را در یک سری از مقالات افشا نمود. از اکتبر ۲۰۰۲ هواپیماهای انگلیسی و امریکایی بیش از ۱۰۰۰۰ تن بمب را بر سر مردم افغانستان افکنده اند و چند هزار نفر از مردم غیر نظامی را قتل عام کرده اند. بیشتر این مردم در اثر حمله های هوایی کشته شدند. تقریبا دوبرابر این تعداد افراد نظامی کشته شدند، یا در میدان های جنگی یا به مثابه زندانیان جنگی در حال انتقال. تخمین زده می شود که ۳۰۰۰نفر از ۸۰۰۰ زندانی که در کامیونهای فلزی که راه تنفس نداشتند در راه زندان شبرغان خفه

شدند و یا توسط شلیک گلوله به کامیون ها کشته شدند. ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر دیگر از زندانیان در مزار شریف قتل عام شدند بیشتر آنها توسط هواپیماهای جنگی آمریکایی، «یکی از پرافتخارترین لحظات» زندگی رامسفلد وزیر دفاع آمریکا. روستاهای بی شمار و هزاران خانه ویران شدند. طبق روزنامه انگلیسی گاردین پس از ۱۱ سپتامبر تقریبا یک چهارم میلیون افغانستانی به ایران و پاکستان پناه بردند که تعداد نامعلومی از آنان در راه جان سپردند. ۲۰۰۰۰۰ نفر دیگر از کسانی که بر اثر بمباران ها خانه هایشان را رها کردند اما در افغانستان باقی ماندند. آمریکایی ها از انتشار یک گزارش صحیح از جنایات و خرابی هایی که علیه مردم ببار آورده اند اجتناب می ورزند.

آمریکا تلاش دارد تا با کاشتن تخم ترس و وحشت درمیان مردم رژیم دست نشانده خود بر مردم تحمیل کند و پایه ای برای اشغال میان مدت تا دراز مدت در کشور و منطقه را پی ریزی کند.

اشاره به القاعده عملا از مطالب سیاسی امپریالیستها حذف شده است، که باز هم نشاندهنده این امر است که محرک واقعی مقابله با رژیم اسلامی طالبان توسط ترور مجهزتر غربی تنها به منظور بدست آوردن جای پای مطمئن تر در منطقه بوده است و نه هر گونه وعده و وعیدی که داده بودند. امپریالیسم آمریکا مدت طولانی است که خواهان افزایش نفوذ خود در منطقه آسیانه میانه وبدست آوردن کنترل مخازن نفت و گاز طبیعی آن منطقه و همچنین گشودن راهی برای جریان نفت آنجا به بازار جهانی از طریق افغانستانی با ثبات بوده است.

اما ثبات سیاسی در افغانستان بنظر نمی رسد که از طریق بکار بردن نیروی زور بیشتر امکان پذیر باشد، اعمال تروریستی مکرر آمریکا و متحدینش تنها موفق به مخالفت بیشتر و بیشتر مردم علیه آنها شده است. بمباران مراسم عروسی در ماه ژوئیه ۲۰۰۲ که منجر به کشتار حداقل ۱۲۰ نفر از مردم شد خشم عمومی مردم را در سراسر کشور برانگیخت. تنفر از بنیادگرایی طالبان وحشی و بدوی مبدل به تنفر از اشغال آمریکا شده است. آخرین راه حل ساخته و پرداخته آمریکا یعنی زندگی تحت اشغال یک نیروی بیگانه که تاریخ افغانستان با آن بارها روبرو بوده است، فقر روزمره و ستم نیمه فئودالی ای که زندگی را برای مردم افغانستان و بخصوص زنان تبدیل به جهنمی کرده، تغییری نداده بلکه از جهاتی آنرا تقویت هم کرده است.

لویه جرگه رژیم بنیادگرا را تقویت می کند

واقعیت اینست که رژیم بنیادگرای افراطی طالبان توسط رژیم بنیادگرای دیگری جایگزین شده است. قدرت سیاسی "جدید" سازشی است میان نیروهای اسلامی (جهادی) گوناگون که علیه روس می جنگیدند و بدنبال بیرون کشیدن نیروهایشان در اوایل ۱۹۹۰ دولت اسلامی افغانستان را برقرار کردند، یک سری قوانین ظالمانه اسلامی که شریعت نامیده می شود را به مثابه قوانین کشور تحمیل کردند. حالا همان نیروهای سیاسی، جزء مهمی از رژیم جدید را تشکیل می دهند. آقای کرزی، شخصیت مورد علاقه غرب که آمریکا به مثابه رئیس حکومت جدیدبرگزید، موقعیت بهتری ندارد: او نه تنها با همان دولت اسلامی قبل از طالبان همکاری کرد، بلکه او همچنین در به قدرت رسیدن طالبان سهم داشت و آنها را با پول و اسلحه غربی حمایت می کرد. طالبان او را برای پست سخنگویی بین المللی درنظر گرفته بودند. کرزی چند سال در ایالات متحده زندگی کرد و به مثابه مشاور شرکت نفتی یونوکال خدمت نمود.

بعد از لویه جرگه اضطراری در ماه ژوئن ۲۰۰۲ (شورای فئودال از روسای قبایل) در ترکیب قدرت سیاسی مختصر تغییری حاصل شد اما نه در جهت تضعیف بنیادگرایی بلکه بیشتر در جهت تقویت آن. قبل از لویه جرگه محفلی از افراد نزدیک به ظاهر شاه (شاه افغانستان قبل از کودتای ۱۹۷۳) در دولت جدید شامل شدند، کسانی که بیشتر به مثابه تکنوکرات عمل می کردند، و بورژوازی بورکرات را نمایندگی می کردند، و تندروی های بنیادگرایی را با خود نداشتند. در جنگ قدرتی که در استانه و خلال لویه جرگه درگرفت این نیروهای نزدیک به ظاهر شاه حذف و یا تضعیف شدند. ظاهر شاه در ابتدا به مثابه کاندیدی برای ریاست دولت در نظر گرفته شده بود ولی این ایده بکلی منتفی شد. سپس کارزاری علیه سکولاریسم و حتی علیه آزادی های محدود زنان توسط چهره های قدرتمند دولت، براه انداخته شد. وزیر امور زنان در دولت موقت سیما ثمر، نیز از کابینه جدید کنار گذاشته شد. بعد از اینکه او گفته بود که از قوانین شریعت حمایت نمی کند، کارزاری علیه او براه انداخته شد تا او را به معذرت خواهی وادار کنند.

سایه سنگین امپریالیسم آمریکا بر لویه جرگه افکنده شده بود. زلمی خلیل زاد، مشاور جرج بوش در امور افغانستان، در پشت پرده فعال بود. فرماندهان منفور ردیف جلوی مجلس را اشغال کرده بودند و پشت سر آنها پر از حامیان مرتجعشان بود. امپریالیستهای آمریکایی بدنبال ائتلاف وسیعی با طبقه فئودال زمیندار که در جنگ سالاران بنیادگرا تبلور می یابند، می باشند تا آنها را به سرمایه داران بوروکرات تبدیل نمایند. تایید آمریکا

از دیکتاتوری مذهبی جدید با این آگاهی کامل انجام شده است که بنیادگرایی با خشونت هر چه بیشتری عقب مانده ترین سنت های جامعه را اعمال می کند و این به نوبه خود مناسبات نیمه فئودال نیمه مستعمره را تقویت می کند.

۶۰درصد از جمعیت افغانستان را زنان تشکیل میدهند. اما شرکت آنها در لویه جرگه تنها نقشی سمبولیک داشت. یک گروه ۱۵ نفره از زنان (یا ۱ درصد از نمایندگان) که بدقت انتخاب شده و مورد تایید مقامات بودند. گزارشهایی مبنی بر اینکه همین زنان در حین لویه جرگه مورد تهدید و آزار جنسی قرار گرفتند، وجود داشت.

قوانین اسلامی وستم بر زنان

هم اکنون زنان رسما "حق" پوشیدن چادر را (که اجازه می دهد صورت شان بیرون باشد) بجای برقع خفه کننده که آنها را کاملا نامعلوم می کند، دارند. اگر چه تقریبا همه زنان جوان بخاطر ترس، همچنان از برقع استفاده می کنند. وقتی که بنیادگرایان در دولت جدید، بار اول در اوایل سالهای ۹۰ به قدرت رسیدند ، آنها زنان را از کارهای دولتی و زندگی سیاسی کشور بیرون کردند، و بسیاری از نورمهای غیر قابل تحمل سنتی، چون ازدواجهای ترتیب داده شده را تحمیل کردند. آنها همچنین حجاب (پوشش اسلامی) را اجباری ساختند، زنانی را که کار می کردند مورد تهدید قرار دادند و تحصیل پسران و دختران را از هم جدا کردند. در سال ۱۹۹۴ دیوان عالی دولت اسلامی افغانستان حکمی را بنام " حکم حجاب زنان" مقرر داشت که بموجب آن از زنان می خواست در بیرون خانه خود را کاملا با برقع بپوشانند. نیروهای ائتلاف شمال تجاوز گروهی سیستماتیک به زنان ملیت های دیگر را به پیش می بردند وبه همین دلیل مردم به شدت از آنها وحشت و عمیقا نفرت دارند.

امروز زنان اجازه کار دارند بشرط آنکه شغلی برایشان پیدا بشود، و یا جرات آن را داشته باشند که در مقابل تهدیدات و عواقب آن ایستادگی کنند. اگر چه تنها تعداد معدودی از زنان ماهر در بیمارستانها و یا مدارس شهرهای بزرگ قادر به یافتن شغلی هستند. اما برای اکثریت زنان هیچ چیز تغییر نیافته است و حتی دورنمای تاریکتری را پیشرو دارند. زنی در مقابل یکی از دفتر های کابل بیان کرد که " چهار ماه است که من به اینجا می آیم و برای کار گدایی می کنم ..... فرزندانم گرسنه اند و هیچ کس اینجا برای من کاری انجام نمی دهد." این بیان، نمونه ای است از اوضاع بسیاری از زنان افغانستان، وضع در روستاها از این هم وخیم تر است.

دختران در آنجاهایی که برایشان مقدور است با شور وشوق فراوان به مدارس بازگشته اند، اما در بسیاری مناطق آنها با تهدید سوزاندن مدارس روبرو شده اند. چندین مدرسه دخترانه در چند ماه گذشته به آتش کشیده شده است.

دولت نه تنها اقدامی را برای محدود کردن این نوع حرکتها انجام نداده است بلکه با اقدامات زن ستیزانه شان عملا آنها را تشویق می کند. حکومت جدید تنها چند روز پس از گرفتن قدرت، حکم حجاب برای زنان در محل کار را صادر کرد. امروز ، حتی رسانه های غربی نمی توانند این واقعیت را که چگونه ستم بر زنان رسما توسط حکومت اسلامی ادامه داده می شود را انکار کنند. از بسیاری جهات حتی همان کار طالبان را ادامه می دهند. مجله آمریکایی نیوزویک داستان زن زندانی را انعکاس می دهد که چگونه در زمان طالبان به اشتباه و تنها بر مبنای شهادت شوهر سابقش به زنا متهم شده است، و حالا تحت دولت جدید محاکمه و به زندان محکوم شده است. در منطقه هرات زنان از رفتن به پارک و پوشیدن لباسهای رنگی در ملاء عام محروم شده اند.

در حالیکه آمریکا به گونه ای فریبکارانه ادعای آزادی زنان را دارد، آن دستاوردی را که با گزاردن یک دولت دست نشانده به قدرت داشته اند حتی به درد برابری جنسی از نقطه نظر بورژوا دمکراتیک هم نمی رسد. طنز قضیه اینجاست که شرایط زنان شهری عقب مانده تر از سالهای ۱۹۸۰ و قبل از آن است یعنی زمانیکه ۴۰فیصد داکترها و ۵۰ فیصد دانشجویان کابل را زنان تشکیل می دادند.

ثبات . امنیت و بهبود برای چه کسانی ؟

یکی از اهداف اصلی امپریالیستها در افغانستان بدست آوردن "ثبات" بوده است، اما بگونه ای که آنها ثبات را معنی کرده اند اینست که افغانستان را محلی امن برای نقشه های استراتژیک شان در منطقه و مسیر امنی برای لوله های نفتی و گاز طبیعی از آسیای میانه کنند. یکسال بعد از اعلام پیروزی از جانب امریکا در افغانستان ، اوضاع به هر چیزی نزدیک باشد به ثبات نزدیک نیست. دولت دست نشانده و نیروهای امنیتی کوچکترین کنترلی را در خارج از کابل ندارد، هر چند خود کابل را بسختی می توان محل "امنی" نامید. بطور مثال کرزی برای حفاظت شخصی اش کاملا به محافظت از جانب نیروهای امریکایی

محتاج است. برخی چهره های درون امپریالیست ها بحث می کنند که بجای رها کردن کنترل بدست رژیمهای دست نشانده یک اشغال تمام عیار برای گرفتن کنترل کامل در دستشان ضروری است.

غیر قابل اتکاء بودن فرماندهان و رؤسای منطقه ای به نقش تاریخی آنها در دفاع از این و یا آن نیروی استعماری در "بازی بزرگ" برمی گردد. "بازی بزرگی" که قدرتهای بزرگ قریب به دو قرن است در نقطه استراتژیکی مهم افغانستان بر پا می کنند. بروشنی یک منشا بی ثباتی است . یک دلیل اینکه چرا قدرت نظامی امریکا آنگونه که اعلام کرده است ، غالب نشده است، اینستکه در دو دهه گذشته مرتجعین گوناگون در افغانستان و در درون حکومت این ویژگی را داشته اند که از نظر سیاسی پیوسته تغییر جهت دهند. اما واقعیت این است که عدم امنیت و فقر مفرط توده ها در اوضاع کنونی توسط تخاصمات قدرتهای بزرگ بر سر نفوذ در آسیای میانه تکامل یافته است و نه توسط جنگ سالاران و یا کشورهای کوچکتر منطقه ، که تنها مهره های کوچکی در خدمت به تخاصمات امپریالیستی بوده اند. گاردین گزارش می دهد که بفاصله دو هفته از ۱۱ سپتامبر، نیروهای چتر باز آمریکا با کیفهای پر از پول برای خریدن همکاری جنگ سالاران پیاده شدند، که یک مورد آن شامل ۳ میلیون دلار بود.

هر چند که بحثهای زیادی حول وحوش مسئله بازسازی افغانستان وجود داشته است، این مسئله برای امپریالیستها در درجه اول به معنی شکلدهی کل کشور بنوعی است که قابلیت سلطه یابی بیشتری داشته باشد. مبلغ عظیم کمک مالی که توسط کشورهای غربی برای بازسازی افغانستان وعده داده شده است باید در چهارچوب اهداف عمومی شان که به معنی مرتبط کردن بیشتر افغانستان به بازار جهانی است، توضیح داده شود. بنوعی که این کشور را در دراز مدت در موقعیت مناسبتری برای استخراج سود بیشتر قرار دهد. در عین حال یکی از اهدافشان بوجود آوردن یک طبقه حاکم کوچک و از نظر سیاسی وفادار است که بتواند تا درجه ای ثبات را بوجود آورد. اگر چه در بیشتر مواقع، این راه حلهای سیاسی توده ها را از محاسبات خود کنار می نهد، همانگونه که فقر شدید و عاجل زندگی توده ها آنرا نشان می دهد.

اگر نگوییم که این بازسازی به سطح زندگی توده های افغانستانی و بهبود آن ربطی ندارد، حداقل می توان گفت که ربط بسیار ناچیزی دارد. امپریالیستها در نشست توکیو ۵/۲ میلیارد دلار برای ۵ سال برای بازسازی افغانستان وعده دادند. اما تنها نیمی از ۱/۸ میلیارد دلار اختصاص داده شده برای سال اول ارسال شده است. حتی اگر بخشی از این کمک ها در راه ساختن جاده ها و خریدن هواپیماها، ارتباطات و دیگر تجهیزات مدرن مصرف شود، هدف آن تسهیل نقل و انتقالات نظامی و حرکت سرمایه می باشد. تخمین زده می شود که تنها هزینه نظامی آمریکا در سال اول به ۱۰میلیارد دلار می رسد. بخش مهمی از آن به خرج ساختن ارتش که توسط چندین کشور غربی آموزش داده می شود، می رسد. یک خبرنگار انگلیسی از مخالفت شدید با حضور بیش از یک هزار دفتر سازمان ملل و سازمان های غیر دولتی (ان جی او) خبر می دهد که بیش از یک سوم از (خانه های) باقیمانده کابل را اشغال کرده و باعث شده اند که اجاره خانه سر به فلک بگذارد و بخش عظیمی از کمک های مالی را از طریق حقوق های کلان و ماشین های لند کروزر نظامی تلف کنند.

از زمان اشغال آمریکا اوضاع اقتصادی توده ها بخصوص توده های فقیر وخیم تر شده است بدون آنکه دورنمایی برای یافتن شغل و یا هیچ منبع دیگری برای درآمد وجود داشته باشد. مطابق " برنامه غذایی جهانی" بیش از نیمی از خانواده های افغانستانی مشمول کمک غذایی اضطراری می باشند. برای بسیاری از دهقانان فقیر راهی غیر از برگشت به کشت تریاک باقی نمانده است. بسیاری از کسانی که جانشان را در نتیجه حملات هوایی آمریکا از دست نداده اند، هر آنچیزی را که داشته اند از دست داده اند. فشار روزافزونی بر سرپناه های موجود وجود دارد و فقرا را مجبور به ترک خانه های اجاره ای ارزان می کند. یک اظهار نظر رایج از طرف توده ها به روزنامه نگاران اینست که، " وقتی که آمریکایی ها آمدند، اول من خوشحال بودم، فکر می کردم که زندگی مان بهتر خواهد شد. اما هیچ چیز برای ما وجود ندارد."

شرایط زندگی فاجعه بار، و ویرانی ببارآورده شده توسط جنگ وحشیانه امپریالیستها در یکسال گذشته برای روی کار آوردن رژیم دست نشانده، که باعث داغان کردن زندگی بسیاری از مردم افغانستان گردیده است تنها مزه ای است از آنچه که در دکان امپریالیستها برای مردم عراق وجود دارد یعنی آن هنگامیکه آمریکا سگهای خود را به منظور ساختن امپراطوریش در دور بعدی جنگ صلیبی، رها کند.



لندن _ ۲۸ سپتمبر ۲۰۰۲ بیشتر از یکنیم ملیون نفر برای محکوم کردن تجاوز امریکا _ انگلیس بر عراق در شهر لندن دست به تظاهرات زدند ،این بزرگترین تظاهرات ضد جنگ بعد از جنگ ویتنام در لندن میباشد



مادرید _ اسپانیا ۰
صحنه ای از تظاهرات
ضد جنگ
تجاوز امپریالیستی
امریکا _ انگلیس
بر عراق
۲۶ اکتوبر ۲۰۰۲

رفقای حزب رزمندگان ارتش خلق



اینک ده سال است که صدر گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو (ح ک پ) سخنرانی زیر را ، که تاثیراتش در سرتاسر دنیا احساس شد، انجام داد اگر چه او هنگامی که در مقابل رسانه ها قرار گرفت، چند هفته بود که در چنگال دولت اسیر بود و به همین دلیل او را در مقابل خبرنگاران قرار داده بودند تا انقلاب را استهزا کنند، اما صدر گونزالو میز را بر علیه زندانبانان خود برگرداند و فرا خوان ادامه جنگ خلق را صادر کرد این فراخوان به همان اندازه که به شرایط ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۲ مربوط بود به شرایط امروز نیز مربوط می باشد فوجی موری دیکتاتور وحشی که قول در هم کوبیدن جنگ خلقی که توسط ح ک پ در سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود را داد، اینک بی اعتبار شده و رفته است و جانشینانش موفقیت بیشتری در احیای ثبات در این کشور را نخواهند داشت . همانگونه که صدر گونزالو متذکر شد، پرو هرگز نخواهند توانست از قید امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایهٔ داری بوروکرات خود را رها کند مگر از طریق انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق . در آستانه انتخابات ماه نوامبر۲۰۰۲ موج نوینی از حملات تحت رهبری ح ک پ در مناطق کوهستانی آیاکوچو محل تولد جنگ خلق علیه مراکز دولت گزارش شد فوجی موری مواضع سیاسی معینی را به صدر گونزالو نسبت داد در حالیکه او را در سیاه چالهای زیرزمینی محبوس کرده بود جایی که او بیش از یک دهه قرار داده شده است . انقلابیون و مردم مترقی در سراسر جهان خواهان آنند که به صدر گونزالو آجازه داده شود تا آزادانه و در میان عموم افکارش را بیان کند در بیش از یک دهه، یک جنبش سراسری جهانی چندین هیئت بین المللی را برای دفاع از جان صدر گونزالو به پرو فرستاده است . ما امروز دفاع مان از جان صدر گونزالو، رفیق فلیسیانو و دیگر رهبران و اعضای در بند ح ک پ را ادامه می دهیم و خواهان آنیم که به وی حق تماس آزادانه و مستقیم با خانواده و خویشاوندان، دوستان، وکلا و رسانه های بین المللی داده شود.

زیر ترجمه ای است از سخنرانی صدر گونزالو در زندان ، که از نسخه امضا شده توسط حزب کمونیست پرو (ح ک پ) پایگاه لیما گرفته شده است . جهانی برای فتح

ما در لحظاتی تاریخی بسر می بریم . همه ما این را می دانیم . هیچ دلیلی برای نادیده گرفتن این شرائط وجود ندارد در چنین شرایطی ما باید همه نیروهای خود را آماده کنیم تا بتوانیم با مشکلات مواجه شده و به انجام وظائفمان ادامه دهیم . تا بتوانیم موفقیتهای جدید و پیروزی را بکف آوریم! این کاری است که باید انجام شود.

ما بعنوان پسران و دختران خلق در اینجا هستیم و در این سنگرها نبرد میکنیم؛ این نیز نبرد است و ما چنین می کنیم زیرا ما کمونیست هستیم! زیرا ما در اینجا از منافع خلق، از اصول حزب، از جنگ خلق دفاع می کنیم. این کاری است که ما انجام داده ایم، در حال انجامش هستیم و بدان ادامه خواهیم داد!

ما اینجا در چنین شرائطی بسر می بریم. بعضی ها میگویند که این یک شکست بزرگ است- آنها خیالبافی می کنند! بگذار به همین خیال باشند این صرفا پیچی در جاده است. هیچ چیز بیش از این نیست. راه طولانی است و ما آنرا خواهیم پیمود. ما به مقصد خواهیم رسید و ما پیروز خواهیم شد! خواهید دید! خواهید دید!

ما باید وظایف مطروحه در پلنوم

کمونیست پرو !
چریکی خلق !
پرو !

سوم کمیته مرکزی که واقعه ای شکوهمند است را ادامه دهیم! بدانید که اجرای این قطعنامه دیگر آغاز گشته است. ما به اعمال نقشه چهارم گسترش استراتژیک جنگ خلق برای کسب قدرت ادامه خواهیم داد. ما به تکوین ششمین نقشه نظامی برای گسترش در جهت کسب قدرت ادامه خواهیم داد. این ادامه خواهد یافت! وظیفه ما اینست! ما بخاطر آنچه که هستیم، آنرا به اجرا در خواهیم آورد. بخاطر مسئولیتی که نسبت به پرولتاریا و خلق داریم!

ما بوضوح اعلام می کنیم که امروز راه دموکراتیک بمثابه راه رهائی خلق شکوفا گشته است! در چنین شرائطی است که ما رشد می کنیم. باید این امر را با درکی تاریخی بسنجیم. بگذارید دیگر چشمانمان را نبندیم. بگذارید به حقیقت بنگریم . بگذارید به تاریخ پرو نگاه کنیم . بگذارید به سه قرن اخیر در پرو نگاه کنیم . این چیزی است که ما باید مورد آزمون قرار دهیم؛ قرن هیجدهم، قرن نوزدهم و قرن بیستم و درسهایشان را بفهمیم! و اگر آنرا نفهمید کور خواهید ماند و این نابینائی نمی تواند به کشور خدمت کند، به پرو خدمت کند!

می بینیم که قرن هیجدهم درس بسیار روشنی ارائه می دهد. بگذارید آنرا بررسی کنیم . یک قدرت مسلط وجود داشت و آن، اسپانیا بود و سلطه اسپانیا خون حیاتی ما را مکید. این سلطه ما را به کجا رساند؟ به یک بحران فوق العاده عمیق. یک نتیجه این بحران، تقسیم پرو بود. ریشه های بولیوی امروز در اینجا نهفته است . این اختراع ما نیست؛ این تاریخ است.

سپس در قرن گذشته، قرن نوزدهم، سلطه بریتانیا. رقابت آنها با فرانسه ما را به کجا رساند؟ به یک بحران عظیم دیگر، در دهه ۷۰ قرن نوزدهم. نتیجه چه بود؟ جنگ با شیلی. باشد که این مسئله را فراموش نکنیم! چه اتفاقی افتاد؟ ما سرزمین از دست دادیم. کشور ما یک جدائی بزرگ را متحمل شد، علیرغم خونی که قهرمانان و خلق نثار کردند. باید درسی بگیریم!

در قرن بیستم، ما در کجا قرار داریم؟ در این قرن بیستم یک امپریالیسم بر ما مسلط است، عمدتا امپریالیسم آمریکا. این واقعیتی است که همگان میدانند این سلطه ما را به کجا رسانده است؟ به استثنای دهه ۱۹۲۰ ، در اینجا و در حال حاضر، بدترین بحران کل تاریخ خلق پرو را شاهدیم، با درس گیری از قرون گذشته، جمعبندی ما چه باید باشد؟ بار دیگر ملت در خطر است، جمهوری در خطر است، سرزمین در خطر است. بسادگی میتواند بخاطر منافع خارجی از دست برود. اوضاع اینچنین است. آنها ما را به اینجا کشانده اند. ولی ما یک واقعیت نوین داریم، یک انقلاب پرو، یک جنگ خلق، که ادامه می یابد و به پیشروی ادامه خواهد داد. تا کجا پیشروی کرده ایم؟ تا تعادل استراتژیک! این را باید خوب بفهمیم. این یک تعادل استراتژیک است که در یک اوضاع بسیار وخیم برقرار گشته است. ۱۲سال (جنگ خلق - ج ب ف) چه چیزی را نشان داده است؟ این امر بروشنی به جهانیان و بویژه به خلق پرو نشان داده که دولت پرو، دولت کهنه پرو، یک ببر کاغذی است و تا مغز استخوان پوسیده است. این چیزی است که نمایان گشته است!

مسئله این است، ما باید در باره خطر احتمال تقسیم ملت، تقسیم کشور، فکر کنیم. ملت در خطر است. آنها می خواهند آنرا پاره پاره کنند، میخواهند آنرا تقسیم کنند. چه کسی چنین قصدی دارد؟ مثل همیشه، امپریالیسم؛ آنان که استثمارگرند. آنان که تسلط دارند ما باید چکار کنیم؟ امروز کار صحیح چیست؟ زمان آنست که جهشی در جهت تقویت جنبش رهائیبخش خلق انجام شود، و ما بایدهمزمان با هدایت جنگ خلق این کار را انجام دهیم . زیرا خلق همواره خلق بوده و از کشور، از ملت، دفاع کرده است.

زمان ایجاد جبهه رهائیبخش خلق فرارسیده است. زمان تاسیس و گسترش یک ارتش رهائیبخش خلق در ادامه ارتش چریکی خلق فرارسیده است. امروز کار صحیح اینست! ما اینکار را خواهیم کرد! ما در حال حاضر مشغول اینکاریم! این کاری است که ما آن را تا به آخر دنبال خواهیم کرد! شما آقایان شاهد خواهید بود.

سرانجام، این یکی را بشنوید. مائوئیسم بدون مانع در راه انجام وظیفه خود که رهبری موج نوین انقلاب جهانی پرولتری است در سطح جهانی در حال پیشروی است. خوب بشنوید و بفهمید. آنها که گوش دارند بگوش باشند، آنان که شعور دارند که همگان دارند. آنرا بکار بگیرند! حرفهای بی معنی بس است! سردرگمی بس است! این را بفهمید!

بقیه در صفحه ۷۷

جنگ داخلی اسپانیا و جنگ امروز

گوئرنیکای (Guernica) ما



گوئرنیکا ، نقاشی پابلو پیکاسو در سال ۱۹۳۷ ، بعد از انکه جرمن ها قریه ای بنام گوئرنیکا را در جریان جنگ داخلی اسپانیا بمباردمان کردند

به قلم S . K .

جنگ داخلی اسپانیا _ رویا و اوهام
نمایشی در موزیم جنگ امپراطوری
لندن _ از ۱۸ اکتوبر ۲۰۰۱ تا ۲۸
اپریل ۲۰۰۲

موزیم جنگ امپراطوری لندن اخیرا یکی از الهام بخش ترین وقایع تاریخ بین المللی جنگ اسپانیا را بنمایش گذاشت، جنگی که مردان وزنان از سراسر جهان به اسپانیا آمدند تا دوشا دوش مردم آنکشور علیه کودتای فاشیستی که برای سرکوب خیزش انقلابی امیال مردم براه افتاده بود بجنگند .

این نمایش نه تنها از این نقطه نظر معتبر بود که کتله (دسته) های وسیع مردمان گوناگونی بدیدنش امده بودند _ بلکه در عین زمان عظمت آن در چهره های تماشاچیان نیز جلوه گر بود. شاید مناسب ترین شکلی که بر گزار کنندگان این نمایش مورد ستایش قرار میگرفتند همانا هیبت اشک و هیجانی بود که در گفتار و کردار تماشاچیان این واقعه مهم تاریخی بیان می شد. جای شک نیست که جنگ اسپانیاطی سالهای ۱۹۳۶ _ ۱۹۳۹ (بجز از مشت ناچیزی که آنرا فقط در دفتر خاطرات شان ثبت و قید کردند) در زندگی وخاطرات روزمره مردم دنیا هنوز هم زنده وجاویدان است. این سئوال قابل دقت است که چرا آواز وقایع این دوره ای از تاریخ _ هر چند ظاهرا از زمان ما بدور بنظر میرسد _ هنوز هم در گوشها طنین انداز است .

پال پرستون (Paul Preston)

مورخی که برگزاری نمایش عمدتا به وی نسبت داده میشود طی مقاله ای تلاش بخرچ داده بود که تمام پارچه های شامل این نمایش را در ارتباط با هم در یک پیوند واحد عرضه نماید _ عکسها، قطعات فلم، نوارها، پوستر ها، نامه ها، اسناد ودیگر شواهد تاریخی، از بستره صندوق عساکر گرفته تا پرچمها، دکمه ها وسائر ره آوردهای یادگاری را طوری نمایانده بود که نمایش در کلیت خود بطور غیر قابل باوری احساس بر انگیز بود ، چون نمایش عمدتا به پال پرستون (Paul Preston)نسبت داشت مقاله بروشنی ممثل ذوق و طرز تفکر وی بود ، او نوشته اش را با نقل و قولی از البرت کاموس (Albert Camus) چنین شروع میکند: ((در اسپانیا به اثبات رسید که انسان با وجودیکه بر حق باشد



هردو تصویر توسط رابرت کاپا ، عکس بردار مشهور ی که تصاویر یاد و بود زیادی از جنگ تهیه نمود ، عکسبرداری شده است . در تصویر بالائی دو رفیق همرزم در حال ارامش نشان داده شده است . در تصویر پائینی عکس تفنگی که در جنگ تیرویل در دسمبر ۱۹۳۷ از ان استفاده شد ، نشان داده شده است



شکست میخورد ۰ زور روح را مضمحل میکند، وتهور هم به پاداشی نمیرسد۰ به همین علت و درست بهمین علت است که بسیاری از مردمان جهان درامه اسپانیا را شکست و بدبختی شخصی خود می پندارند ۰) پال پرستون (Paul Preston) از جنگ داخلی اسپانیا بنام ((آخرین هدف بزرگ)) سخن میگوید ۰

پر واضح است جنگ اسپانیا با وجودیکه واقعه بزرگی بود اما بهیچوجهی آخرین هدف نبود۰ و بزرگی ان هم در ان نبود که این جنگ شکست خورد۰ قوی ترین نکته نمایش این بود که نشان داد جنگ برای مردم اسپانیا و ملیونها خلق سراسر جهان که هر کدام به شکلی از اشکال برای دفاع از ان برخاستند، چقدر هدف مهمی بود۰ ارائه جمعبندی از جنگ داخلی اسپانیا از نقطه نظر سیاسی (و هم از نقطه نظر نظامی) کاریست که هنوز جلوی پای جنبش کمونیستی بین المللی قرار دارد ۰ بعضی از رفقا تحقیقات اولیه مهمی انجام داده اند۰ در اینجا فقط خطوط عمومی آن ترسیم میگردد، باقی به نکاتی توجه میشود که در نمایش خوب تمثیل گردیده بودند۰ ما بدون آنکه خودرا به الزامات تاریخ نگاری پابند ساخته باشیم به درسهایی می پردازیم که آموزش انها برای سازماندهی مبارزات عظیمی که همین حالا در پیشرو داریم بدرد ما بخورد۰ حقیقت اینست که گویر نیکا (Guernica) امروز همان قریه افغانستان است که محفل عروسی ای مورد بمباردمان امریکا قرار گرفت و یا شاید هم قریه ای در گوشه ای از عراق باشد (Guernica) شمالل قریه باسق در دوران جنگ داخلی اسپانیا است که توسط بم افگنهای نازی در ۲۶ اپریل ۱۹۳۷ به توده خاکستری بدل شد ۰ در تاریخ این اولین بار بود که قوای هوائی بر اهالی غیر نظامی وسیعا حمله کرد ۰این حادثه به شکرانه سر پیکاسو که در نقاشی مشهورش انرا تمثیل نمود ثبت است ۰

حوادث گذشته را بروی وقایع حاضر جلوه گر کردن همیشه فریبنده است۰ نه طالبان افغانستان و نه صدام حسین عراق در جمله جمهوریخواهان اسپانیا بشمار میروند۰ در واقع هیچکدام اینها کدام صفت خوبی ندارند۰ اما بمباردمان امریکا و همکیشانش و تدارکاتی که برای جنگ آینده میگیرند جنایات خورد وکوچکی نمیباشند۰ بنابرین امروز عطش نیاز به یک نبرد سازماندهی شده و سرکش

هیچ کمتر از ان زمان نیست ۰ قوای مسلح اسپانیا در ۱۷ جولای ۱۹۳۶ دست به سلاح زد زیرا که حکومت به سادگی نتواست خیزش توده های مردم را علیه کلیسای کاتولیک ها، قوای مسلح، زمینداران بزرگ و سرمایه داران انحصارگر سرکوب کند ، جبهه عموم مردم (Popular Front) که به تاریخ ۱۶ فبروری انتخاب شد هرگز یک حکومت انقلابی نبود و ادعای انقلابی بودن را هم نداشت ، اما شکست انتخاباتی حکومت فاشیستی که از طرف کلیسا پشتیبانی و حمایت می شد و پیروزی نیروهای ائتلافی که مهمترین وعده شان آزاد کردن کارگران معدن بود که بجرم خیزش در اطریش زندانی شده بودند، امیدواری تصرف زمین، براه افتادن تظاهرات و فعالیتهای انقلابی را بوجود اورد ، چیزهائی که حکومت جمهوری خودش از آن سخت نفرت و هراس داشت ۰

پرستون (Preston) مینویسد: یکی از دلائلی که جنرالها برای سرنگونی حکومتی برآمدند که عمر آن از پنچسال زیاتر نبود و بجای آن دیکتاتوری نظامی آشکاری را برقرار نمودند این بود که ((رژیم برای پیش پا افتاده ترین افراد جامعه امیدواری بیش ازحدی بوجود آورده بود)) هسته مرکزی قیام فاشیستی را ارتش افریقا (Army of Africa) تشکیل میداد که در حوزه زیر تصرف اسپانیا در مراکش متمرکز بود ، پادگان نظامی در شبه جزیره موفقیتهای اولیه ای را در جنوب غرب، شمال غرب و مناطق مرکزی اسپانیا بدست آورد و یک بر سوم کشور را زیر اداره گرفت۰ اما این بخودیخود با آنچه امروز امریکا بنام ((تغییر رژیم)) می نامد برابر نبود ،دست اندرکاران کودتا و جنرالسیمو فرانسیسکو فرانکو Generalissimo) (Francisco Franco که بزودی رهبر بلامنازع کودتا چیان شد نتوانستند مراکز صنعتی شهر و قسمت زیادی از دهات را تصرف کنند، کشتی رانان انقلابی در مدیترانه اسپانیا شورش کردند، آمرین خود را دستگیر و عده ای را اعدام نمودند، کشتی ها را زیر اداره خود گرفتند ۰ کتله های اصلی نیروهای فاشیستی اسپانیارد ها و مراکشی ها هر دو درشمال افریقا گیر ماندند۰ اما حکومت جمهوری به حمله دریائی بر مناطق مذکور مخالفت کرد۰ چرا؟ زیرا این عمل برای انگلستان که خود را سردار مدیترانه میدانست قابل تحمل نبود ، این ایده که حکومت جمهوری با جنبش ناسیونالیستی مراکش بر ضد ارتش اسپانیاردها همدست شود و اعلان نماید که اسپانیا از تمام مستعمراتش دست میکشد، مسئله ای بود غیر قابل قبول۰ زیرا این حرکت فرانسه را که خود را سردار افریقای شمالی و مراکش میدانست به خشم وغیض می آورد ، آلمان هیتلری و حکومت فاشیستی موسیلینی در ایتالیا توسط هواپیماها عساکر اسپانوی را به پوزه جزیره انتقال دادند۰ چیزی که پرستون (Preston) آنرا بنام ((به خطا رفتن کودتا)) نامید، طبقه حاکمه اسپانیااز همه بیشتر روی دولت ایتالیا حساب میکرد، زیرا ایتالیا در صدد ان بود که نفوذ خودرا در شمال افریقا و اروپا علیه رقبایش فرانسه و انگلستان گسترش دهد۰ حکومت جبهه مردم Popular) (Front روی کمکهای فرانسه و انگلستان حساب میکرد که خیزش فاشیستی را خاموش کند۰ در اینجاست که یکی از نقاط بسیار قوی فاشیستها و یکی از نقاط بسیار ضعیف جمهویخواهان آشکارا بنظر میرسد ۰

طبقه حاکمه انگلستان تقریبا تا آخرین فردش از فرانکو حمایت میکرد، این مسئله در دو مورد صدق میکرد، در مورد نخست وزیر بالدوین Baldwin که می خواست با آلمان و ایتالیا وارد معامله گری شود تا آنها را بر علیه شوروی سوسیالیستی آنزمان بکشاند۰ در مورد چرچیل که باور داشت برخورد انگلستان با آلمان یک امر اجتناب ناپذیر است۰ فرانسه که بتازگی جبهه مردمی (Popular Front) خود را در دولت تشکیل داده بود ۰ در اول به حکومت جمهوری اسپانیا وعده هائی داد اما در آخر همه را نقض کرد، انگلستان زیر نام ((خنثی)) نگهداشتن اسپانیا خط محاصره ای در اتلانتیک ایجاد کرد تا از رسیدن سلاح به جمهوری جلوگیری کند۰ در حالیکه فرانکو تا دلش میخواست از آلمان و بخصوص از ایتالیا که پنجاه هزار عسکر فرستاد کمک گرفت۰ جمهوری تنها از دو کشور مکسیکو و شوروی کومک دریافت کرد۰ امریکا از دل و جان از خط محاصره پشتیبانی نمود و برای جلوگیری از رسیدن هر گونه کومک به حکومت جمهوری اعم از رسیدن لوازم و جنگندگان دواطلب از هیچ اقدامی دریغ نکرد۰ امریکا بعد از جنگ جهانی دوم به پشتیبان عمده فرانکو بدل شد ۰

جنرالهای اسپانیا انتظار داشتند که همه چیز در ظرف چند روز تمام شود۰ در هر جائیکه قدرت را در دست میگرفتند هزار ها تن از کارگران، دهقانان بی زمین و روشنفکران را اعدام میکردند، مردمی که منسوب به این طبقات بودند _ مگر اینکه بیگناهی خود را ثابت کرده می توانستند _ در جمله تروریستها بشمار میرفتند۰ اما فرانکو نتوانست به جمهوری ضربه قطعی وارد کند۰ ملیشای که توسط اتحادیه ها و احزاب سیاسی سازماندهی می شد به عساکر وفادار به حکومت جمهوری شبانه پیوستند۰ حکومت جمهوری که بر پایه بورژوازی ضعیف طرفدار انگلیس و نیروهای بورژوازی ملیتهای تحت ستم درون اسپانیا مثل باسق

(باسک) و بخصوص بورژوازی کاتولینا تشکیل شده بود، بار بار آماده بود تا شکست را بپذیرد ۰ وقتی شهر مادرید محاصره شد وزرای حکومت جمهوری پا به فرار گذاشتند، تا آنکه یک صف از انارشیستها جلو وزرای فراری را گرفت و آنها را کش کشان دوباره به مرکز آورد۰ ازاین زمان به بعد جریان حوادث تا حدودی تغییر کرد ، نبرد شهر مادرید در ماه نوامبر فقط یکی از جنگهائی بود که در شمار جنگ داخلی اسپانیا بحساب میرود _ ولی این جنگی بود روح افزا و بر حق تعیین کننده۰ نیروهای جمهوری خواه از پیشروی فرانکو به داخل شهر و دهات غرب شهر جلوگیری کردند۰ در شهر نبرد های تن به تن از یک ساختمان به ساختمان دیگر، در صحن دانشگاه و در پارک مشهور به میله (که در روزهای یکشنبه برای پیک نیک طرفدار زیاد داشت) براه افتاد۰ کارگران کارخانجات، کارگران خط راه آهن، کارگران رختشوئی ها، سلمانها، کارکنان هوتلها مرد وزن با عراده جات شهری و پای پیاده ازکار های خود مستقیما به خط پیشین جبهه می رفتند۰ کارگران معدن از اطریش با دینامنت سلاح ضد تانک میساختند۰ رانندگان تکسی ها بر تانکهای که توسط روسیه شوروی فرستاده شده بود سوار میشدند۰ حزب کمونیست واحد نظامی خود را سازماندهی کرده بود که از مردم دفاع و پشتبانی میکرد۰ واحد نظامی حزب کمونیست اسپانیا با نیروی دیگری که در تاریخ بتازگی ظهور کرده بود _ بریگاد بین المللی که توسط کمینترن سازماندهی شده بود _ متحد شد ، آنها پناهندگان انقلابی بودند که در اول از سرحدات فرانسه یکه یکه بصورت غیر قانونی عبور کردند۰ بعدا پناهندگان انقلابی آلمان، اروپای شرقی و ایتالیا سیل آسا وارد اسپانیا شدند ، چهل هزار نفر از پنجاه کشور مختلف در ظرف چند سال به اسپانیا سرازیر شد۰ به اساس سر شماری پرستون (Preston) نصف آنها کارگر بودند۰ نیرو و توانائی آنها بیشتر از آن بود که فقط دواطلب نامیده شوند۰ بسیاری آنها سربازان میدان دیده انقلاب و جنگهای خیابانی و قیامها بودند، نظامیان دوران جنگ جهانی اول و دوران صلح بودند۰ آنها به ملیشای زنان و مردان تعلیم میدادند که چگونه گلوله ها را با صرفه بکار ببرند۰ از تفنگهای مسلسل چطور استفاده کنند، چگونه ستر و اخفا نمایند و مهمتر از همه اینکه در برابر واحد های منظم دشمن چطور بجنگند۰ آنها از هر لحاظ، حد اقل از لحاظ اینکه بینش و روحیه جنگی سرشاری با خود آورده بودند، نیروی بی بدلی در جنگ بودند۰ گر چه آنها در دسته های جدا جدا هر کدام به اساس تعلقات زبانی و ملیتی خود شان تنظیم شده بودند، بنا به قول پرستون (Preston) آنها به تناسب یک بر سی در بین مردم اسپانیا پخش بودند۰ در این دوران حکومت جمهوری چیزی بالا تر از یک نیروی جنگی برخوردار بود _ یعنی جنگندگانی در اختیار داشت که واقعا مصم بجنگ بودند و هرکدام شان جرائت، درایت و خلاقیت خود را درجنگ ثابت کرده بودند۰ بریگاد بین المللی چندین ماه در عقب راندن حملاتیکه به مرکز پایتخت صورت میگرفت نقش مهمی بازی کرد۰ تلفات بسیار سنگین بود۰ بیشتر از نصف گردان های انگلیسی و امریکائی به قتل رسیدند۰ بسیاری آنها در جنگ دریای جراما (Jarama River) در ماه فبروری ۱۹۳۷ کشته شدند۰ باقیمانده سپاه حد اقل یکبار زخم خورده بود۰ ارتش جمهوریخواهان قوی و قوی تر شد۰ اما نیرو های فاشیستی نیز قویتر شدند۰

کمونیستها

در بین آنهائکه جنگ داخلی اسپانیا را از نزدیک مطالعه نموده اند کمتر کسی یافت میشد که از نقش حزب کمونیست اسپانیا بمثابه تکیه گاه اصلی جنگ انکار کنند۰ پرستون (Preston) ازین واقعیت انکار نمی کند۰ اما میگوید که با ((مبارزه ضد فاشیستی جمهوری خواهان اسپانیا همنوائی دارد)) و با ((جنایات ستالینیزم نه))۰ این موضعگیری قابل دفاع نیست۰ پرستون (Preston) خودش شاید قبول کند که اگر بخاطر انترناسیونال کمونیستی زیر رهبری ستالین و حزب کمونیست اسپانیا عضو کمینترن نمی بود، امکان داشت جمهوری اسپانیا بسرعت سقوط می کرد ۰

بنا بر همین روحیه اکلکتیستی است که پرستون میگوید جنگ داخلی اسپانیا متشکل از لایه های تضادهای مختلفی بود که روی یکدیگر قرار گرفته بودند۰ او میگوید ((جنگ داخلی اسپانیا یک جنگ نه بلکه چندین جنگ بود۰ جنگ دهقانان بی زمین علیه زمینداران ثروتمند۰ جنگ نیرو های ضد مذهبی علیه کاتولیک ها، جنگ ناسیونالیستهای منطقوی علیه نظامیان مرکزیت طلب، جنگ کارگران صنعتی علیه کارخانه داران۰)) این اظهارات پرستون درست است۰ اما حقیقت اینست که جنگ داخلی اسپاینا مانند هر جنگ دیگر تمام تضاد ها را در یک نقطه واحد بهم گره زد، این برای پرولتاریای اسپانیا سود عظیمی را در برداشت۰ آنهائیکه به پرولتاریا ازین دیدگاه می نگرند که طبقه کارگر فقط میتواند در راه منافع آنی طبقه خود بر ضد ((آمرین)) خود برزمد _ مانند تروتسکیستها و انارشیستهای اسپانیا _ هرگز به کنه مطلب پی نمی برند۰ اگر پرولتاریا با سائر توده های مردم پیوند تنگاتنگ و نزدیکی بر قرار میکرد، در مسیر یک انقلاب عمیق و همه جانبه ای از منافع همه کسانی که با فرانکو مخالفت داشتند دفاع مینمود، اگر

انقلاب و جنگ را در تمامی مراحل ضروری آن رهبری میکرد، در آنصورت پرولتاریا هم خود و هم مردم را به مرحله عالی تری گذار میداد.

پرستون (Preston) در مقاله مختصرش به یک مطلب ((عقاید متضاد مبنی بر اینکه به انقلاب ارجحیت داده شود و یا بجنگ)) اشاره میکند. (این ایده در فیلم زمین یا آزادی که آن هم در باره جنگ داخلی اسپانیا میباشد و توسط کارگردان انگلیسی بنام کین لوچ (Ken Loach)تیهه گردیده است نیز غالب میباشد.) اگر سئوال به این شکل مطرح گردد که ((زمین یا آزادی)) در آنصورت جوابی وجود ندارد بجز اینکه ((نبرد خوب)) باختن است. در واقع بسیاری درسی که ازجنگ داخلی اسپانیا می آموزند همین است _ نظری که در اساس بدبینانه و فلج کننده است ولی در پرده رمانتیسیزم پوشانده میشود. اگر قرار بود که در اسپانیا انقلابی صورت بگیرد، انقلاب باید شکل جنگ علیه فرانکو را بخود میگرفت و هر چیز دیگر باید تابع آن می بود. حزب کمونیست اسپانیا و انترناسیونال کمونیستی تنها نیرو هائی بودند که تصمیم پیشبرد جنگ تا به آخر را داشتند. بهمین علت بود که حزب کمونیست اسپانیا از نظر کمیت و نفوذش بشدت رشد کرد. تروتسکیستها علیرغم آنکه ظاهرا نظر به حزب کمونیست اسپانیا ((چپ)) تر جلوه میکردند، آنها به طبقه کارگر و خواستهای اقتصادی شان از سرمایه داران و صاحبان مزارع کاتالونیا که متحدین فرانکو بودند بیشتر عطف توجه میکردند، اما در اساس بهیچوجهی انقلابی نبودند. بهیمن منوال انارشیستها که عطش آزادی های شخصی کورشان ساخته بود (البته بهیچوجه نه همه انارشیستها) ضرورت دسپلین و سازماندهی را نمی دیدند _ نه تنها دسپلین و سازماندهی ملیشیا بلکه دسپلین و سازماندهی ارتشی که قادر باشد یورش ببرد و بجای صرفا دفاع از یک منطقه، در جنگ برنده شود. در آنزمان قدرت سیاسی پا در هوا و موقتا بی صاحب مانده بود و جنگ صاحب آنرا تعیین میکرد. پس اگر شکل عمده انقلاب جنگ بود _ چون در هر انقلاب در یک مقطع مشخصی بالاخره جنگ در میگیرد، زیرا بدون خورد کردن نیرو های نظامی ارتجاع هیچ دولت انقلابی نمیتواند بوجود بیاید _ در آنصورت سیاست باید شکل جنگ را تعیین کند _ آنطوریکه در جنگ اسپانیا انترناسیونال کمونیستی و مائوتسه دون انقلاب چین را توسط جنگ انقلابی رهبری میکردند. در اثر تجارب بین المللی و تجارب انقلاب چین مائوتسه دون به این جمعبندی دست یافت که ((در جنگ انسان عامل تعیین کننده است، نه سلاح)). مائو نشان داد که جنگ هر طبقه شکل خاص خودش را دارد _ هر جنگ دارای ابزار، خصوصیات، واهداف خاص خودش میباشد. مائو خاطر نشان کرد تمام منطق مسائل نظامی درین خلاصه میشود که ((تو بنحو خود بجنگ و من هم بنحو خود)) _ بدانمعنی که پرولتاریا باید ستراتیژی و تاکتیکهای نظامی اتخاذ نماید که منافع مشخص طبقه اش را تضمین کند _ یعنی با اتکا بر ابتکارات و اشتیاق توده های مردم توان انقلابی مردم را براه اندازد. این نوع جنگ خلق در اسپانیا براه نیافتد.

موضعگیری مغشوش

حزب کمونیست اسپانیا با پیروی از انترناسیونال کمونیستی در مورد جنگ داخلی دچار موضعگیری اشتباه آمیزی شد. حزب باین گرایش افتاد که اختلاف بین بورژوا دموکراسی و فاشیزم یک امر مطلق است _ بجای آنکه درک کند در آخرین تحلیل هردو شکلی از اشکال دیکتاتوری بورژوازی میباشند. حزب خود را تابع نوسانات بین بورژوازی بزرگ نمود. در اسپانیا کمونیستها بطور روز افزونی به این تلاش افتادند که با کشاندن انگلستان و فرانسه با روسیه اتحاد مثلث را تشکیل دهند تا سوسیالیزم را در روسیه حفظ کنند. حزب کمونیست اسپانیا در جنگ (بشمول اینکه جنگ در کجا، چه وقت و به چه شکلی براه افتد) این روش را در پیش گرفت که چه چیزی موجب خوشنودی انگلستان و فرانسه میشود _ خشنودی آنهائیکه مشکل بود به نقشه ها و نیرنگ بازی شان پی برده شود. کمونیستها یک ارتش بورژوائی جدیدی تشکیل دادند تا به جنگ متداول از نوع بورژوائی بپردازند. عساکر با روحیه قهرمانانه ای جنگ کردند (حد اقل عساکر مرد، زیرا زنان پس از شروع جنگ به خط عقبی جبهه فرستاده میشدند.) عساکر باوجودیکه مرگ را جلو چشمان خود میدیدند اما دارای اشتیاق و روحیه جنگی بی حد و حصری بودند _ چیزی که با روحیه نیرو های ارتجاع اصلا قابل مقایسه نبود. اما ازین حالت انقلابی بنحوی که تمامی امکانات، خلاقیت، ابتکارات را بکار گیرند تا عساکر بتوانند قدرت سیاسی را بدست گرفته و افسران خود را نظارت کنند، استفاده بعمل نیامد. نیرو های غیر نظامی جامعه از قضایا خود را بیرون رانده احساس میکردند و بطور روز افزونی روحیات خود را ز دست دادند. افسران عالیرتبه اکثرا فلج و بسیاری شان در فرصت های معینی از نبرد دست کشیدند. شاید این درست بود که حزب کمونیست اسپانیا پرچم جمهوری را با متحدینی که بر ضد فرانکو بودند یکجا حمل کند، و حزب در جریان مبارزه طبقاتی بر حسب ضرورت

مواضع خود را عیار نماید، اما پرولتاریا چرا منافع اساسی خود را باید تابع منافع بورژوازی میکرد؟ مهلک ترین ضعف نظامی حزب کمونیست از درک سیاسی غلط آن منشا گرفت. در جنگ داخلی اسپانیا یک حادثه مشهور دردناکی در سال ۱۹۳۷ در بار سولونا بوقوع پیوست که پرستون (Preston) آنرا بنام ((جنگ داخلی کوچک)) یاد میکند. (لحظه ای زمین و آزادی بازهم به مسئله مرکزی ای بدل شد.) بارسولونا به بستر داغ اشغال محلات کار توسط کارگران و کمیته های انقلابی و ملیشا تبدیل شد. نارضایتی مردم علیه دولت که نمی تواند حیات اجتماعی قبل از دوران جنگ را رویکار بیاورد مورد توجه قرار گرفت. زمانیکه کارگران زیر رهبری نیرو های کم و بیش تروتسکیستی (پوومو POUM) انارشیستی مرکز مخابرات بین بارسولونا و باقی مناطق اسپانیا را بدست گرفتند، حکومت محلی که در دست کمونیستها و جمهوری خواهان بود ارتش فرستاد و آنها را بسادگی از بین برد. (بسیاری انارشیستها این عمل را به نفع فرانکو دانستند و انرا محکوم کردند.) از آنجائیکه کمونیستها بر کاتالینا و بورژوازی بین المللی تکیه کردند _ بجای آنکه اذهان کارگران را تنویر نمایند تا در جبهه متحد نقش پیشروی بازی بکنند _ یک حالت خطر ناکی بوجود آمد که مرتجعین از آن استفاده سو کردند. نتیجه آن شد که در بارسولونا و سر تاسر جمهوری اسپانیا جنبش مردم رو به سردی و افسردگی گذاشت. تا ماه مارچ ۱۹۳۹ نیرو های فرانکو بالآخره مقاومت مادرید را درهم شکست. کاریکه طی دو نیم سال در انجامش ناکام شده شود، جنرالها و وزرای جمهوری یا فرار کردند و یا اینکه تسلیم شدند. باساس آمار و ارقام پرستون (Preston) علاوه بر چهار صد هزار نفر را که فرانکو به قتل رسانده بود، دو صد هزار دیگر را تیر باران کرد و بعد از ختم جنگ یک ملیون نفر را در کمپ های شاقه کاری زندانی نمود. صد ها هزار پناهنده هنگام عزیمت به فرانسه مورد بمباردمان و از هوا زیر آتش مسلسل قرار گرفتند. پناهندگان در فرانسه هم مسکن گزین کمپ ها شدند _ هر چند نه به دشواری شرائط زندگی اسپانیا. بسیاری به مکسیکو و روسیه رفتند، تنها دو کشوریکه از آنها استقبال کرد .

در کل وقتی از تجارب پرولتاریای بین المللی صحبت میشود، بگفته مائو از یکطرف تجاربی وجود دارد که انسان بدان می بالد. از جانب دیگر تجاربی هم است که انسان را گریه سر میدهد. نمونه های هر دو این تجارب در اسپانیا بطور فراوان موجود بود. بنابر این جنگ داخلی اسپانیا آنقدر ها ((هدف شکست خورد)) نیست که ((آخرین هدف بزرگ)) باشد. همانطوریکه وقایع بصورت دراماتیک نشان داد، اسپانیا کشور مجزا از جهان نه بلکه حلقه ضعیفی از سیستم امپریالیستی جهان بود. ضعف حاکمیت ارتجاع و فرصتهائی که برای انقلاب بدست می داد هردو بهم ارتباط ارگانیک و درونی داشتند که اشفتگی تضاد های جهان هردو تضاد، هم تضاد بین امپریالیستها و هم مبارزه انقلاب با ضد انقلاب را بمیدان کشید. به جنگ اسپانیا ازین دیدگاه نگاه کردن که جنگ مذکور ((تمرینی بود برای جنگ بزرگتری که جهان امروز در پیشرو دارد)) سودی در بر ندارد. تو گوئی هر آنچه که بوقوع پیوست اجتناب ناپذیر بود و جنگ هم فاقد محتوای انقلابی. صرف نظر ازینکه جنگ شکست خورد و یا به پیروزی هائی نائل آمد، این حادثه بعد ازانقلاب روسیه بذات خود بزرگترین جهشی بود که در اروپا صورت گرفت. بر مبارزه طبقاتی بین المللی ووقایع بعد آن یعنی بر جنگ جهانی تاثیرات بی حسابی از خود بجا گذاشت که بنابر آن تمام کشور های امپریالسستی دچار بحران گردیدند. بازهم برخلاف بینش شبه رمانتیسستی باید خاطر نشان کرد که وقایع میتوانست بگونه دیگری سیر کند و بنحوی در جنگ دست آورد های بیشتری بدست آید. شاید هم انقلابیون در هر صورتی شکست میخوردند، اما تاسف درین است که آنچه به این جنگ نسبت داده میشود برای مردم آنزمان و هم برآی آیندگان میراث مغشوش کننده ای به ارمغان گذاشت .

ما آنهائیکه وارثین کمینترن استیم و در راه باردیگر متحد ساختن کارگران جهان کار می کنیم تا انترناسیونال طراز نوینی تشکیل دهیم مسئولیت داریم که از تمام حوادث درسهای لازمی را بیاموزیم و آنها را در عمل بکار بریم .

نمایش موزیم جنگ امپراطوری لندن بحال کسانی که در پی شگافتن مسائل گرهی تری میباشند شاید بسیار مفید ثابت نشود، ولی نمایش بر جنبه های پرشکوه جنگ داخلی اسپانیا به قدرت تمام پرتو افشانی کرد، بساده ترین زبان و موثر ترین شیوه ای به توده ها فهماند که چه کسانی به این جنگ دل بستند و در آن جان باختند. برای این کار از قطعات فلم، اسناد و ((تاریخ تقریری)) استفاده شده بود که صدای گویندگان اصلی آن در گوشی های نصب شده جوار پارچه های نمایشی بازگو می شد و تماشاچیان بدقت به آنها گوش می کشیدند. این بهترین موزیم تاریخی بود. وقتی انسان صدای کارگران زن و مرد اسپانیا را می شنید بنظر وضعی تجسم می شد که با حیوان بار برداری رفتار میشود. آنها فقط با جنگ می توانستند از اطاعت سرکشی کنند. اینکه در آنجا چه میگذشت. انسان با گوشت پوست خود حس میکرد، انسان خوب پی می برد که

جنگ تصادم جهان کهن آدمکش با کسانی بود که بخاطر زندگی جدال میکردند ۰

موزیم عکاسی هم خیلی قابل توجه بود۰ در عکاسی از کامره های نوری و فلم زود روشن استفاده شده بود که از شی تصویر برجسته ای مانند اصل شی بدست میدهد۰ همچنان موضعگیری، جرائت و معیار های اخلاقی که آن نسل عکاسان برای هنرمندان آنزمان و هم برای آیندگان از خود بجا گذاشتند خیلی دیدنی و قابل قدر بود ۰

وحدت جهانی

بنا بر طرز بینش سازماندهان نمایش و همچنان بنابر دلائل عملی ای جنبش انگلستان در نمایش از همه متحد تر جلوه داده شده بود، در واقع مسئله همبستگی جهان و اینکه همبستگی دارای چه مفهوم و اهمیتی میباشد نث اصلی این نمایش بود۰ گفتگو با آنهائیکه مسئول سازماندهی کومک رساندن به کارخانجات بودند، با اهالی که درهمجواری ها زندگی میکردند، با کسانی که در میخانه های محل رفت و آمد داشتند، تصویر غیر قابل باوری بدست می داد که مردم چگونه از خوراک و پوشاک گرفته تا جان خود را در راه این هدف نثار کردند۰ در انگلستان یکصدو پنجاه گروه خود را وقف کومک رساندن به حکومت جمهوری اسپانیا کرده بودند،در حالیکه هیچ کس حاضر نبود به فرانکو کومک کند۰ گروه های کومکی بیست و نه کشتی پر از مواد غذائی، لباس، لوازم بهداشتی، امبولانس و دیگر عراده جات را به جمهوری گسیل کردند۰ پرسونل کومکی شامل رانندگان امبولانس ها، کارشناسان امور بهداشتی و جنگندگانی بود که از زنان و مردان حمایت میکردند تا حین عبور مرور به منازل شان در امن بوده و ازین ناحیه تشویشی نداشته باشند۰

بیوه مرد سالخورده ای حکایت میکرد که او با همسرش اطفال خود را به خویشاوندان خود تحویل دادند تا خود شان به اسپانیا رفته و بخاطر ایدیالها و امیال شان برزمند۰ پیر مرد وقتی ازین سرگذشت حکایت میکرد گفت همه کار و پیکارها، حتی مرگ همسرش درین راه بیهوده نبود۰ این بیانات بذات خود بصراحت نشان میدهد که انترناسیونالیزم انقلابی چه قوه ای خارق العاده است۰ آثار کتبی، نوار ها، پارچه های هنری که به پشتیبانی از حکومت جمهوری اسپانیا توسط هنرمندان و روشنفکران آنزمان تهیه شدند هر یک بصورت بهت آمیزی گویای اتحاد مردم جهان بود۰ پرولتاریای بین المللی نه تنها جنگ داخلی اسپانیا را رهبری میکرد، بلکه در عین زمان، بدرجات مختلفی، بیک نوع و یا نوع دیگری، هرچند بصورت مستقیم نه، دستجات نقاشان، مجسمه سازان، بازیگران، شعرا ، موسیقی دانها آهنگ سازان و هنر پیشه گان از هر قماشی را رهبری میکرد۰ آنها آثاری هم برای تبلیغات آنی روزمره و هم برای اثرگذاری دائمی تهیه میکردند که کیفیت و اثرات انها فنا ناپذیر بود ۰

تاریخ جهان پیش ازین هرگز چنین چیزی را درخود ندیده بود۰ یک چنین حالتی بدون کمینترن و احزاب مربوط به آن، و بدون از خود گذری سخاوتمندی توده های مردم هر کشور امکان ناپذیر بود ۰

البته درست است بسیاری از اشتراک کنندگان دارای نظرات اشتباه آمیزی بودند، چه بخاطر حرکات خودبخودی شان و یا بعلت اشتباهات رهبری، اما باید در نظر داشت که در آن حالت چه می گذشت۰ یک موسیقار جوان انگلیسی در نامه به مادرش نوشت که ((بیکاران منطقه کلاید (Clyde) و سامورین وحشت زده مربوط ساحه ویلسدن (Willesden) در برابر آتش توپخانه دشمن (بدون داشتن هیچگو نه سنگر مستحکمی) قد راست ایستادند، کاریکه از عهده یک عسکر حرفه ای برنمی آید۰ آنها بخاطری به این عمل دست زدند که خط پیش جبهه دشمن در همان نقطه مشغول جنگ شود و از رسیدن جنگ به همپستد هیت) (Hampstead Heath) و تپه های دربی شایر (Derbyshire) جلو گیری کنند۰۰۰)) بسیاری احساس میکردند که پیروزی در برابر فرانکو از جنگ جهانی که حکمرانان انگلستان میخواستند آنرا در شرائط مساعدی براه اندازند، جلوگیری میکند ۰ در حالیکه انگلستان به جنگ داخلی انقلابی در مناطق همپستد هیت Hampstead) (Heath) و تپه های دربی شایر(Derbyshire)) ، همچنان در جا های دیگر ضرورت داشت وهنوز هم ضرورت دارد اما این یک بحث جداگانه است ۰

در نامه نویسنده چنین وانمود میشود که وی بخاطر منافع شخصی خودش و یا صرفا بخاطر حمایت از خانواده، دوستان و هموطنانش در جنگ اشتراک ورزید۰ اما واقعیت اینست که او زندگی خود را بخاطر چیزی بمراتب بزرگتر از آن از دست داد۰ ریشه های جنگ داخلی اسپانیا از اوضاع انقلابی روسیه سوسیالیستی، کمینترن و مبارزات انقلابی منجمله انقلاب چین آب میخورد۰ حکومت جمهوری اسپانیا و پشتیبانانش در مقابل مانور های شیادانه نیرو هائی قرار داشتند که همه متحد بروی یک محور واحد برای جنگ آمادگی می گرفتند، جنگی که یکی از قله های بلند جنایات سرمایه داری را تشکیل میدهد۰ مردم انگلستان مانند سائر مردمان جهان با خلق اسپانیا دشمن مشترکی داشتند، این دشمن نه تنها هتلر و موسیلینی بلکه طبقه حاکمه انگلستان نیز در آن شامل بود ۰

برخی از نویسندگان امروز ادعا می

کنند که جمهوری اسپانیا بدون کمینترن از پشتیبانی زیادی برخوردار بود. ما این نکته را قبلا تذکر دادیم که بدون کمونیستها جمهوری ای وجود نمی داشت تا مورد پشتیبانی قرار بگیرد. علاوه بر این، نکته مهمتر دیگر اینست که بدون کمونیستها جنگ داخلی هم دارای چندان محتوای انقلابی و ضد امپریالیستی نمی بود، این احساس که جنگ نبردی میان روشنی و تاریکی است، نیز چندان اساس محکمی نمی داشت. در جنگ علیرغم سردرگمی ها و اشتباهات، حق و باطل در کل روشن بود. نمایش با قطعه شعری که توسط یکی از سابقه داران جنگ داخلی سروده شده بود خاتمه یافت .

در تاریخ سیاره ما
درین روزها
در بستر اندوه ست
مادرید شهر ما
با خدعه ی مردان متقلب آئین
سر میزند و به پایان می رسد روز ها
با داد و ستد سهام ها

منظور از طبقات حاکم و ثروتمندان است که از صبح تا شام به هرگونه معامله گری دست میزدند. مگر این شعر بوضع جهان امروزی ما صدق نمی کند؟ در ختم نمایش گروهی از جوانان نوازنده موسیقی معاصر با آهنگی شرائط آنزمان را با حالت امروزی مقایسه کرده چنین می سرودند؛

((آینده گویدکه توتنها خواهی زیست
حال گوید که در سردی و در هراس خواهی زیست
و نیروی جاذبه زمین سرفرود آوردن را می آموزد))

سالهای ۱۹۳۰ و جنگ داخلی اسپانیا نبردی بود برای بدست آوردن جهانی بهتر، این آروزی است که میتوان کماکان مبارزات امروز مردم را بر محور آن سازماندهی و آبدیده تر کرد.

شاعری و رومانس

امروز جهان سوم مرکز توفانهای انقلاب جهانی است. به یقین امروز شعر و رومانس زیادی برای تغییرات انقلابی موجود است زمانیکه جنگ خلق نطفه قدرت مردمی را همانگونه که در روزهای جنگ داخلی اسپانیا بود به پیش گذاشته است. پس حالا هم مانند زمان جنگ داخلی اسپانیا رومانس موجود است. گرچه در شرائط فعلی تبلیغ و تعمیم این مبارزات بنابر دلائل گوناگونی مانند آنست که انسان آب را از پائین بطرف تپه سربالا جاری کند، ولی در عین حال عوامل دیگری هم دست اندرکار اند. در شرائط امروز وقتی شعار فرانکو یعنی ((مرگ بر دانش و خرد _ زنده باد مرگ)) را می شنویم بدون شک به یاد منهبیون بنیاد گرا، فاشیستها و جانبسارانی را که بدور جورج بوش حلقه زده اند می افتیم. اگر در باره جنگ اسپانیا فکر کنیم که جنگ بمثابه اخگری برای پیش درآمد جنگ جهانی بود، از لحاظ زمانی ما از آن فاصله زیادی نداریم. ما چرا نتوانیم امروز بمثابه بخشی از رهبری مبارزه انقلابی با مردمان مختلف سراسر جهان (بشمول اتحاد با مردمان کشور های امپریالیستی) در ضدیت با جهان امپریالیستی ایکه بر همه ما تحمیل گردیده است بصورت دینامیکی متحد شویم _ و بر ضد وحشیگری امپریالیسم که در راس آن امپریالیسم امریکا قرار دارد، مبارزه براه اندازیم ؟

یک درس مهمی را که جنگ داخلی اسپانیا باز و باز هم در اذهان زنده می سازد اینست که وقتی طبقات حاکمه بحران و تضاد ها را بعاریت می گیرند، آنها شاید به اقدامات دست پاچه خطرناکی متوسل میشوند تا صفوف خود را متحد سازند. مردم را بزور سلاح سرکوب نمایند و جهان را مجددا به مستعمرات خود تقسیم کنند. اما این دست پاچه گی ها قمار خطرناکی است زیرا در بین مردم تحرکی بوجود می آید که طبقه حاکمه شاید دیگر نتواند آنرا زیر اداره خود بیاورد. اقدامات فرانکو برای بر قرار ساختن نظم واکنش متقابل و بی نظمی بیشتری ببار آورد که حتی مردم ((عادی)) را که بنظر میرسید آنها در برابر سیاست اصلا معافیت دارند در بین موج سرشاری از زندگی سیاسی پرتاب کرد. عشق به انقلاب و تغییر که سالهای سال در ایشان سر بسته مانده بود یکباره بجوش آمد، شرائطی خلق شد که مردم را بیشتر از پیش با هم متحد ساخت تا دشمنان خود را شکست دهند. اگر ازین دیدگاه به اوضاع جاری جهان امروز نگاه کنیم خطر ها و فرصتهائی را که در پیشرو است بهتر درک می کنیم. درس دیگری که از اسپانیا میتوان آموخت اینست که امکان واقعی وحدت جنبش جهانی و مبارزه علیه دشمن مشترک مان موجود است. ازینرو اهمیت سازماندهی آن به نوعی که بتواند بیک نیروی مادی بدل شود بهیچوجهی نباید از نظر دور نگهداشته شود. در دهه ۱۹۳۰ وضع جهان حالت بسیار پیچیده ای داشت و هنوز هم پیچیده است. هرچند از آنزمان تا حال بسیار تغییراتی بوقوع پیوسته اند وصف آرائی عمومی طبقات در کشور های امپریالیستی عوض شده است. امروز هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد و کمینترن هم هنوز نداریم، و آنچه تا حال انجام داده ایم هنوز بسیار کمتر از آنست که اوضاع جهان هم طلب می کند و هم امکان پذیر ساخته است. در شعری در این نمایش به گریه بخاطر ((شعرای جان باخته جوان)) اشاره شده بود و برداشت اساسی که بسیار مردم از جنگ دارند. در آن انعکاس یافته بود. همانطوریکه

نمایش بخوبی آنرا جلوه داده بود به یقین شعرا از سراسر جهان، بشمول بهترین شعرای سده در نبرد شرکت کردند. بسیاری آنها در صف مردم ایستادند، عده محدودی که آگاهانه طرف دشمن را گرفتند در خانه های خود خزیدند. دو تن از بهترین شاعران، فریدریک گارسیا لورکا (Frederic Garcia Lorca) و میگل هرننز Miguel Hernandez ( ) توسط لژیون ناشاعرانه فرانکو اعدام شدند. (بهر صورت، نباید از یاد برد که بعضی ازین شعرا بشمول هرننز (Hernandez) کمونیست هم بودند.) بصورت استعاره آمیز باید گفت که امروز تمام شاعران را با هم متحد می کنیم و هم تمام مردم را _ اما ما ایده بازنده زیبای « جنگیدن، جنگ خوب)) را بشدت رد می کنیم. ما می خواهیم خوب بجنگیم. بر حسب جهان بینی وسیع پرولتاریا و با توانائی متحد کردن وسیعترین توده های مردم، زیرا می خواهیم برنده جنگ این بار ما باشیم .

بقیه از صفحه ۲۵

قطعنامه . . .

شده و به پیش برده شود.

ب _ . . .

ج _ شرکت فعال در کارزارهاییکه به مناسبت های مختلف از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی براه می افتد یک ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر است . اجرای فعالانه این وظیفه مبارزاتی نه تنها تاثیرات مهمی روی جنبش م ل م و مبارزات انقلابی در افغانستان خواهد داشت ، بلکه تاثیرات منطقوی و بین المللی ان برجسته و مهم خواهد بود . کنفرانس با پیشبرد جروبحث های سازنده و تعیین وظایف و مسئولیتهای مبارزاتی ، با روحیه سرشار از خوشبینی انقلابی و عشق به پرولتاریا و خلق ها با اجرای سرود انترناسیونال بکار خود خاتمه داد.

کمیته وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیست _ لنینیست _ مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست افغانستان

اتحاد انقلابی کارگران افغانستان

حزب کمونیست ایران (مارکسیست _ لنینیست _ مائوئیست)

۳۰ جوزای ۱۳۸۱ مطابق ۲۰ جون ۲۰۰۲

توضیح :

کمیته وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیست _ لنینیست _ مائوئیست) افغانستان

متشکل از

سازمان پیکار برای نجات افغانستان

محفل جوانان مترقی افغانستان

مبارزین راه ازادی مردم افغانستان

و

حزب کمونیست افغانستان

می باشد

بقیه از صفحه ۱۴

امریکا بعد از . . .

امپریالیستی میباشند. بطور عموم در تمام گرد هم آئی های بین المللی، محمل و وسیله سازی ها امریکا از همه دست بالاتر دارد و نقش امپریالیست حاکم را بازی میکند، اما در عین زمان بین امپریالیستها رقابت وجود دارد _ (آنها در ین عرصه با هم رقابت میکنند و همچنان برسر منافع عمومی شان بخصوص در رابطه با ملل تحت ستم جهان با یکدیگر رقابت دارند. این دو عرصه بصورت واضح با یکدیگر دخالت دارند و آن برای سلطه امپریالیستی شان وسیله قرار میگیرد که در عین زمان دیالکتیک رقابت میان امپریالیستها را تشکیل میدهد) آنها در این عرصه بخاطر منافع امپریالیستی خاصشان با هم رقابت می کنند در حالیکه بخاطر منافع عمومی امپریالیستی شان باهم تبانی می کنند بخصوص در مقابل ملل تحت ستم جهان. این دو عرصه بروشنی برهم تاثیر می گذارند و از این طریق آنها ابزاری برای تسلط امپریالیستی و در یک رابطه دیالکتیکی محلی برای رقابتهای بین امپریالیستی می شوند. مسایل باید اینگونه درک شوند. این واقعیتی است که این موسسات مشخص دارند و بشیوه ای که آنها عمل می کنند و همچنین واقعیت کلی که ماهیت این دیو را می سازد و ما در مقابلش قرار داریم این گونه باید درک کنیم .

* * * * *

(به یک نکته اشاره شده است،نکته ای که اهمیت آن برجسته ترگردیده است، به موضوع بحران جنگ و تضاد های آن ربط میگیرد، تضاد ها چگونه از جنگ متاثر میگردند،)نکته ای که به آن اشاره شده است، نکته ای که ارتباط و اهمیتش با این بحران و جنگ و شدت یابی این تضادها برجستگی می یابد، بحثی است که در مسوده برنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا، در ضمیمه بخش وظایف مرکزی تاکید میشود که. » حزب کلیه چلنج های سیاسی را که در مقابلش قرار خواهد گرفت نمی تواند تعیین کند، اما اینکه چگونه با چلنج ها مقابله میکند، در عرصه سیاسی تاثیرات شگرفی خواهد داشت . « به عبارت دیگر ما نمیتوانیم انتخاب کنیم که در برابر ما چه جبری قرار بگیرد. شرائط عینی بصورت عموم در هر حالت مستقل از تلاش ها و کوشش ما میباشد ولی تا حدی ما اختیار داریم که در مقابل شرائط چه پاسخی ارائه کنیم، ما میتوانیم ابتکار بخرج دهیم، از جبر اختیار بدست آوریم، شرائط عینی را که با آن مواجه هستیم حتی الامکان تغییر دهیم .

در معرض ازمایش قرار گرفتن جهت گیری ستراتیژیک خود را حفظ کردن

این یک نکته نهایت مهم جهت گیری ستراتیژیک است زیرا، ما کمونیستها بدنبال همین میگردیم، اصلا برای این زندگی میکنیم و تمام جهت گیری ما براین مبنا استوار است _ که شرائطی دست دهد که تضاد های امپریالیسم حاد ترین شکل تبارز می یابد. این مسئله ای است که ما با آن خوب آشنائی داریم _ چیزیکه ما از لحاظ تئوریک همیشه آنرا درک کرده ایم و تا حدودی تجربه نموده ایم، بخصوص در دهه هشتاد که جنگ جهانی یک احتمال واقعی بود. مسئله آنست که تضاد های عمده عمیق عصر امپریالیسم هر زمان به حالت حاد و انفجاری تبارز می کنند همراه اند با تلاطمات و تخریبات فوق العاده و مستولی شدن حالت سیالی در سراسر جهان و همراه است با عوامل ناگوار زیاد و عوامل مساعد پرولتری. از جانب دیگر، همانطوریکه گفتم، اینست آن شرایطی که ما انتظارش می کشیم و تمام جهت گیری ستراتیژیک ما بسوی آن تنظیم شده است. در غیر آن ما چه می کنیم؟ ما نمیتوانیم صاف و صفا به درون انقلاب پرولتری بلغزیم. ما نمیتوانیم این نهایت غول صفتان، این استثمار گران مستبد انسان کش را در سطح جهان بنحوی بسادگی ، به پاکی و صفائی ، و بدون ایثار و قربانی، بدون طغیان، بدون یک حالتی که نهایت سیال است، بدون انفجارات آتشفشانی در سراسر جهان و منجمله در خود امریکا از مسند قدرت بزمین اندازیم.

بنابر این ما در معرض آزمایشی قرار داریم، در واقع مردم سراسر جهان و خود امریکا بشکلی از اشکال مورد آزمایش قرار میگیرند _ ما با شرائطی روبرو میشویم که تضاد های سیستم آنرا ببار می آورند، بخصوص با وحشت ها و دهشت هائی که امپریالیستها بر پا میکنند. حال در یک چنین شرائطی بکدام طرف می ایستید؟ آیا در صف اکثریت عظیم مردم جهان می ایستید که ده ها سال و سده هاست که بطور روزمره از دهشت سیستم رنج کشیده اند، و یا به این امید که بنحوی از بلایا فرار کنید، در صف امپریالیستها میایستید، امپریالیستهایی که به توده های مردم جهان و امریکا ضربت زده اند و هنوز هم تدارک میگیرند که غول آسا ضربت بزنند؟

این نکته کلیدی باید مورد تاکید قرار بگیرد که امپریالیستها آنچه را خود بحرکت آورده اند به عقب برنمی گردانند و بسادگی جلوش را گرفته نمی توانند. تا حدی با اطمینان خاطر میتوان گفت در نهایت امر _ حال مسائل هر زمان و به هر شکلی حل و

فصل شوند _ بالاجبار در سطح بین المللی و در خود امریکا شرائطی نهایت دگر گون بوجود خواهد آمد. خواه بشکل بسیار غیر مطلوب و یا بصورت مطلوب پیشرفت انقلاب پرولتری در سطح جهان و شاید در سطحی که توده های مردم در خود امریکا قدرت سیاسی را تصرف کنند _ تغییرات رادیکالی بوقوع خواهد پیوست که امریکا دیگر این امریکا نخواهد بود.

* * * * *

در تمامی کشور ها و مناطق جهان نیرو های طبقاتی مختلف با منافع طبقاتی متضاد وجود دارد _ چیزی بحیث یک کتله وسیع و متجانس مردم وجود ندارد، اینطور نیست که مردم دنیا اول به اسلامی، هندی، عیسوی وغیره تقسیم می شوند و سپس در درون هر یک تضادهای منافع و طبقات هم هست. خیر! در تمام این کشور ها و مناطق جهان (و « تمدن ها») تضاد های طبقاتی عمیق موجود است، همانطوریکه در نوشته هایم حتی پیش از یازدهم سپتامبر گفته ام برخی از این عوامل مادی و اجتماعی عمیق اکنون به صورتی تبارز می کنند که بشدت با منافع طبقاتی و اجتماعی توده هایی که درگیر حوادث اند وفق ندارد.

توده های مردم، بخصوص آنهائیکه از شرائط دهقانی دهات بیجا شده اند و در خرابه های شهر ها پرتاب گردیده اند. هرکدام راه حل متفاوتی را در پیش گرفته اند. برخی از این راه ها با منافع حقیقی شان وفق دارد و برخی هم نه. در بعضی حالات آنها به مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم متمایل شده اند و یا توسل جسته اند. در بعضی حالات دیگر، بخصوص در جائیکه نیرو های مارکسیست لنینیست مائوئیست ضعیف و نیرو های دیگری چون بنیاد گرایان مذهبی قوی تر اند، توده ها موقتا بدور جنبش مذهبیون بنیادگرا چرخیده اند. در ایران، حتی در ترکیه (کشوری که گفته می شود نسبت به کشورهای « اسلامی » دیگر مقداری تاریخچه سیکیورلار دارد) و به یقین در مصر و جاهای دیگر حالتی وجود دارد که مردم به طرف اسلام بنیادگرا کشانده میشوند. اما اگر با دید و مفهوم عمیقی به مساله نگاه کنیم، این امر شرائط مادی توده ها را عوض نمی کند و بر منافع آنها منطبق نیست.

پرواضح است چلنجی (مصافی) که در برابر نیرو های پیشرو مائوئیست این مناطق و مائوئیستهای سراسر جهان قرار دارد آنست که این وضعیت را تغییر دهند، اینکار مستلزم آنست که کند و کاو عمیقتری بخرج دهیم لازم است کاری بیشتر از تاکید صرف بروی اصول اساسی م ل م کنیم؛ کاری بیش از تلاش برای بکاربستن خلاقانه اصول اساسی در شرائط خاص مناطق خود لازم است. ما باید به اساسات تهدابی (اصول پایه ای) م ل م محکم بچسبیم و آنرا خلاقانه و نه بصورت دگماتیکی بکار بریم اما در عین حال باید بکار تحلیل و تجزیه تئوریک (و سنتز) دست زنیم تا از « طغیان کتله های مردمی» (جابجایی شگرف جمعیتی) که درین کشور ها صورت میگیرد، از توده های دهقانی که از جا بیجا (آواره) شده و در زاغه نشینهای شهرها پرتاب گردیده و به نیمه پرولتاریا بدل میشوند، درک بهتری بدست آوریم. کاری زیادی در پیشرو داریم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بشمول حزب ما، و دیگر نیرو های کمونیستی به این چلنج لبیک گفته اند، اما هنوز کار زیاد تری باید انجام داد. ما باید جهت گیری ستراتیژیک عمومی خود را در مورد دو شیوه انقلاب در دو نوع کشور ها (در کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه) حفظ کنیم، به جنگ توده ی طولانی و محاصره شهر ها از طریق دهات در عموم کشور های جهان سوم (طوریکه در برنامه تسویدی حزب ما مورد بحث قرار گرفته است) اهمیت اساسی قایل باشیم، اما، در عین حال لاز م است تغییراتی را که در بسیاری از کشورها، بخصوص در کشورهای جهان سوم در گذر است بررسی کنیم و تاثیراتی را که روی جهات تاکتیکی و حتا روی برخی جهات ستراتیژیکی می گذارد را درک کنیم.

لازم است که با واقعیت ها روبرو شویم، و با آنها « دست و پنجه » بیندازیم. این چه محرکی است که توده های مردم را در آغوش افراطیون مذهبی پرتاب میکند؟ زیربنای مادی و همچنان سیاسی و ایدئولوژیک این عوامل کدام اند؟ ناکامی ها و نارسائیهای نیرو های غیر مذهبی (سیکیولار) بشمول مارکسیستها چیست که به این شرائط کمک می رساند و ما چطور میتوانیم بر این شرائط فائق آئیم؟ نیازمندیهای مادی و همچنان سیاسی و ایدئولوژیک مردم را چطور باید پاسخ گوئیم؟ عوامل مثبت کدام اند و چگونه میتوانیم آنها را تقویت کنیم؟ اینها چلنج های بزرگی است که در سطح بین المللی در برابر همه ما، منجمله در برابر حزب ما، قرار دارد که برای حل آن هر کدام به هر شکل و شیوه ای که میتوانیم باید کومک کنیم.

* * * * *

طبقات حاکمه، در هر مقطع، به کومک ارگان های قدرت دولتی و نفوذ بر اذهان عامه، صف آرایی هایی را بوجود میاورند، اشتباه است که ما به این صف آرایی های موجود نگاه کنیم و توانائی و کارمان را بر اساس آن محدود کنیم. منظورم اینست که هدف ما دگرگون کردن صحنه سیاسی و جهان بینی مردم و تغییر دادن طرز

عملکرد آنان است. جنگ ویتنام آنطوریکه بعضی مردم فکر میکنند در ابتدا با مخالفت وسیع مردم روبرو نشد. مخالفت ابتدا در سطح کوچکی از دانشگاه ها (هرچند نه تنها دانشگاه ها) شروع شد، اما وقتی امپریالیستها در جنگ به مشکلات مواجه شدند و نتوانستند مردم ویتنام را شکست دهند، مردم دست به مخالفتهای گسترده زدند. بنابرآن مسئله این نیست که مشخصات صحنه سیاسی در یک مقطع زمانی چگونه است و به اصطلاح صف آرائی ها چطور است، مردم در باره جنگ چه فکر میکنند و درین رابطه چه میکنند، بلکه سئوال اینست که چه پوتنسیال و ظرفیتهایی هست؟ کدام راه هائی است که میتواند صحنه سیاسی و جو موجود و صف آرائی نیرو های فعال را بصورت رادیکال تغییر دهد ؟ کار از آینجا شروع میشود آنهائیکه ضرورت مقاومت را درک میکنند با هم و با قدرت هرچه تمام تر سیمای مقاومت را علنا به نمایش بکشانند، کاریکه اکنون بعضا می شود ولی حتی بیشتر ازین و در سطح قدرتمند تری باید موضع گیری کنند و علنا موضعی مانند ما آنطور که در بیانیه « به نام ما نه» ((Not in Our Name گفتیم بگیرند. این بیانیه می گوید ما بپا خواهیم ایستاد و در مقابل این ماشین جنگ امپریالیستی و استبداد مخالفت خواهیم کرد... ما اعلام می کنیم که این عمل نمیتواند بنام ما صورت بگیرد، در واقع ما بهیچوجهی آنرا قبول نداریم، ما مخالفین را به میدان خواهیم کشاند، اذهان مردم را از طریق آموزش تغییر خواهیم داد، علنا مردم را تحریک می کنیم تا ببینند و بدانند کسان دیگری هم هستند که در برابر جنگ دست به مخالفت میزنند.

* * * * *

کارل دکس: پس برای آنکه ماشین جنگ و استبداد که علیه خلقهای جهان براه افتاده است شکست داده شود به چه نوع جنبشی ضرورت است؟

باب اوکیان : فکر میکنم که در باره بعضی ارکان آن سخن گفتیم و شما هم بعضی از تجارب تانرا در بر پا کردن جنبش بیان نمودید. باید جنبشی باشد که مردم را هرچه ممکن وسیعتر متحد سازد، حتی همه کسانی را که در مورد جنگ صرفا سئوال یا نگرانی دارند را به صف مقاومت فعال بکشاند، جنبشی باشد که هرگونه مخالفت و تحریک مردم را به هر شکل و نوع مختلفی از هر بعدی که مقاومت صورت می گیرد باید در خود بگنجاند _ پر واضح است که در برابر مسئله جنگ و همچنان حملاتی که به مهاجرین داخل امریکا صورت میگیرد اعم از Profiling (ثبت قیافه و انگشت نما کردن و پرونده درست کردن) مهاجرین کشور های عربی و اسلامی یا حمله بر حقوق مدنی مردم امریکا و استبداد ی که در داخل امریکا رو به اوجگیری است، باید مقاومت صورت بگیرد. جنبش باید در برگیرنده همه این جبهات مقاومت باشد و مردمان گوناگون وسیعی را در بر گیرد. جنبش در صفوف خود باید روش اتحاد _ مبارزه _ اتحاد را برای تشخیص مسائل کلیدی و عمده از غیر عمده در هر مقطعی و به حرکت در آوردن مردم بر محور مسائل عمده اتخاذ کند, وحدت نباید باساس آن صورت بگیرد که حالا میل اکثریت چیست، بلکه اتحاد باید بر اساس خط روشنی استوار باشد که بتواند حد اکثر مردم را بطرف خود جلب کند و در برابر دولت امریکا و امپریالیستهای امریکائی به حرکت آورد, منظور این نیست که وحدت برمبنای آنچه که اکثریت در حال حاضر می گویند انجام شود, بلکه مبنائی ارائه شود که بتواند وسیعترین تعداد را فعال و بسیج کند و به حرکت آورد,,,,,, و سرنیزه مبارزه علیه حکومت و امپریالیستهای امریکایی نشانه رود (یا هر طوری که اسمش را می خواهند بگذارند اما مهم است که علیه کلیت جنگ، جنگ نامحدود و ماشین جنگی و سرکوب باشد) .

در این جنبش جویبار های گوناگونی در جریان خواهد بود، فعالیتهای بسیار گوناگونی صورت خواهد گرفت، در باره مسائل مختلف نقطه نظرات و دیدگاه های مختلفی وجود خواهد داشت، بشمول این مسئله که راه حل نهائی چیست, روی تمام مسائل و اینکه چطور میتوان جنبش را بصورت موثر سازماندهی نمود جر و بحث های سازنده ای صورت خواهد گرفت. این جنبش باید بسیار زنده و سازنده باشد تا ظرفیت آنرا داشته باشد که طیف وسیعی از مردم را متحد سازد. در عین زمان جنبش باید دارای موضعگیری روشن و برجسته ای باشد، این موضوع مهمی برای مردم امریکا است. حمله یازدهم سپتامبر بر مرکز تجارتی جهان بنام مردم امریکا صورت نگرفت. در حالیکه آنچه دولت امریکا در حق مردم جهان می کند بنام مردم امریکا انجام میدهد، بر این نکته باید بسیار تاکید شود تا مردم بدانند که انرژی خود را در چه راهی صرف کنند و کی را هدف مبارزه سیاسی خود قرار دهند، طوریکه گفتم سرنیزه مبارزه بطرف کی باید نشانه بگیرد (برود) با درک این حقیقت که دولت امریکا تجاوزگر و مستبد درجه یک، مسئول تخریب، انهدام و نابودی محیط زیست انسانها و عامل کشتار خلقهای سراسر جهان میباشد.

توقف دادن ماشین جنگ

و

انقلاب کردن

بیک مسئله دیگری درینجا میخواهم اشاره ای نسبتا مختصر کنم گرچه

واضحا موضوع تعیین کننده ایست، موضوع این است: رابطه میان مبارزه برای توقف دادن و تغییر مسیر ماشین جنگ با مبارزه برای انجام یک انقلاب حقیقی و برانداختن امپریالیسم چیست، این رابطه همه موضوعی است که باید آن را بطور دیالکتیکی فهمید و برخورد نمود، نه بشکل میکانیکی.

یک سئوال مهم و اساسی مطرح میشود: آیا بدون انقلاب پرولتری توقف دادن ماشین جنگ حقیقتا ممکن و میسر خواهد بود؟ خوب، البته در جریان وقایع به این نکته پی خواهیم برد اما در حال حاضر به یقین نمیتوان گفت که فقط در صورت برانداختن حقیقی تمام این سیستم توقف دادن ماشین جنگی ممکن است، _ یا فقط از طریق انقلاب میتوان ماشین جنگ را از مسیرش منحرف کرد. شاید این حکم درست از آب در آید، ولی چیزی نیست که بتوان الحال آنرا تعیین نمود. پس وقتی مسئله ی توقف دادن ماشین جنگ را به پیش می کشیم این گول و فریب نیست؛ برای این نیست که بخواهیم مردم را بر قطاری سوار کنیم که در ایستگاه های محلی و منطقوی توقف نمی کند و مستقیما به سر منزل انقلاب می رود. این جهت گیری ما (مبارزه برای متوقف کردن ماشین جنگی) برای متحد کردن تمام کسانی است که در سر خود یک هدف واقعی دارند. ما به مردم وعده نمی دهیم که اینکار به این یا آن شکل صورت گرفتنی است و تظاهر هم نمی کنیم که نتیجه کار را از سر تا پا می دانیم. آنچه میگوئیم اینست که توقف دادن ماشین جنگ هدف ما است، ما جدا در صدد هستیم که ماشین جنگ را توقف دهیم حتا اگر قرار است بدون یک انقلاب این ماشین جنگی از مسیرش منحرف گردد، ما می خواهیم اینکار را بکنیم چون این امر بذات خودش به انقلاب کومک بزرگی میرساند... توقف دادن ماشین جنگ علاوه بر اینکه به منافع مردم و به مبارزات انقلابی خلقهای جهان مفید ثابت میشود بذات خود امر مهمی است.

اما اگر در عین زمان در جریان این مبارزه ضرورت انقلاب پرولتری را پیش نکشیم، بشکل زنده ثابت نکنیم که ریشه ماشین جنگ اساسا در ماهیت سیستم نهفته است (و این یکی از راه هائی است که بطور مشخص و فشرده ای میتوان خصوصیت ماهوی این دیو را به نمایش گذاریم)_ در آنصورت نیازهای توده ها و الزامات هدف انقلابی خود را بر آورده نمی کنیم. پس این تضاد دیگری است که باید با آن بصورت دیالکتیکی، و نه تک خطی و میکانیکی، بلکه مطابق پیچیدگی تضاد ها با آن دست و پنجه نرم کرد.

همچنان میخواهم... در باره رابطه میان ایجاد مخالفت با ماشین جنگ و پیشبرد مبارزه همه جانبه علیه سیستم (و بنوبه خود در باره رابطه میان ایجاد مخالفت با ماشین جنگ و هدف استراتیژیک انقلاب) حرف بزنم. بمفهوم حقیقی کلمه ما با شرائط نوینی سرو کار داریم. بهمین علت منضمه (ضمیمه) نشریه کارگر انقلابی عنوان « اوضاع جدید و چلنج های عظیم » را داشت. شرائط کاملا عوض شده است_. نه از طریق حوادث یازدهم سپتامبر بلکه از طریق این ماشین جنگ و آرزوها و هوسهای سرکشی که آنرا ضروری کرده و همچنین از طریق جنونی که در جهان براه انداخته اند و در طول این جنگ بی پایان بیشتر براه خواهند انداخت به این مفهوم هر چیز تغییر کرده است. شرائط جدیدی سر از نو قالب ریزی شده است، حتی حوادث روزمره و مبارزاتی که صورت میگیرد در چهار چوکات جدیدی (بستر جدیدی) صورت می گیرند.

باز هم مهم است به شرا ئط درست برخورد کنیم، دیالکتیکی برخورد کنیم نه تک خطی و میکانیکی. این بدانمعنی نیست که در شرائط نوین چون قرار است همه چیز بر محور مبارزه علیه ماشین جنگ بچرخد، پس از سائر مبارزات دست بکشیم یا بصورت میکانیکی هر مبارزه ای را با مبارزه علیه این ماشین جنگی ربط دهیم و یا آنها را به این تنزل بدهیم که بین هر مبارزه و مبارزه علیه ماشین جنگ بطور یک به یک یا مستقیم رابطه ترسیم شود. عرصه های دیگر مبارزه هرکدام (بصورت نسبی نه بصورت مطلق) دارای خصوصیات و دینامیک خود میباشند. این در مورد مبارزه علیه گلوبلایزیشن (گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن) نیز صدق میکند. مبارزه علیه گلوبلایزیشن سرمایه داری را به نوبه خودش باید عمق و پهنای وسیعتری داد، این باعث تقویت قلب است که مبارزه درین عرصه ادامه یافته است اما واضح است که این مبارزه از نزدیک با مسئله جنگ تداخل دارد (این مسئله وسیعا توسط مردم درک شده است و این یک عامل مثبت و قوی است، بر مبنای آن باید مردم را بسیج و جلب نمود). درست است که مبارزه علیه گلوبلایزیشن بذات خود باید ادامه یابد، ولی در عین حال این یک ضرورت است که وقتی توده های مردم درین مبارزه کشانده میشوند و صفوف آن توسعه می یابد، در عین مرکزی بودن آن، مبارزه علیه ماشین جنگ نیز باید طرح شود. پس این یک مناسبات دیگر است که باید بصورت درست حل شود.

همین موضوع در سائر عرصه های جنبش و مقاومت صحت دارد، حال مبارزه چه در عرصه محیط زیست باشد، چه در رابطه با موضوع آزادی زنان در سقط جنین و مبارزه علیه

ستم برزن بطور عام مطرح گردد، یا مبارزه علیه سرکوب پلیسی و مبارزه علیه ستم ملی باشد، همه باید بصورت درست با هم ربط داده شوند. مشی بورژوائی « همه چیز تغییر کرده است» نتوانسته است که از رفتار ظالمانه پولیس و از قتل و قتال مردم توسط پولیس جلو گیری کند. پس ازین نگاه همه چیز تغییر نکرده است. از یکطرف ما باید درک کنیم که این مبارزات در شرائط نوینی براه می افتد و این عرصه های مهم مبارزاتی هرکدام دینامیک خود شان را دارند و نیرو هائی را بحرکت می آورند، ولی در عین زمان تمام این مبارزات را باید با مبارزه علیه ماشین جنگ بصورت درست ربط دهیم، آنرا وظیفه مرکزی قرار دهیم و باالنوبه مبارزه علیه ماشین جنگ را با هدف انقلابی ستراتیژیکی خود پیوند دهیم.

یک بعد مهم دیگر کار در میان پرولتاریا و توده های مردم عادی است. حزب بصورت فشرده در بین مردم کار می کند تا پایگاه های انقلابی در میان توده ها ایجاد نماید (آنچه را که ما بنام پایگاه سیاسی یاد می کنیم)، و بخصوص عناصر پیشرفته توده ها را بصورت یک نیروی دارای آگاهی طبقاتی در آوریم، اشکال مختلف استثمار و ستم بر پرولتاریا و توده های مردم عادی وجود دارد، و هرکدام آن اشکال مختلفی از مبارزه را طلب میکند. برای ما یک امر حیاتی است که فعالیت خود را درین رابطه ادامه دهیم، مشی توده ی را بکار بریم، عوامل مثبت را از همه اینها به میدان آوریم مهمتر از همه از بین مردم نیرو هائی را که دارای آگاهی طبقاتی پرولتری اند بوجود آوریم.,,, ما برای اینکه مبارزات گوناگونی که براه افتاده اند (بخصوص مبارزه علیه ماشین جنگ) از توانائی و بالندگی برخوردار شوند و همچنین برای پیشروی به سوی اهداف انقلابی ستراتیژیکمان نیاز داریم که یک نیروی با آگاهی طبقاتی پرولتری بوجود آوریم و توده های مردم عادی را بمبارزه بکشانیم.

* * * * *

کارل دکس : چطور میتواند شرائطی بوجود بیاید که طی آن بتوانیم حقیقتا برای انقلاب (در امریکا) بکوشیم؟ اگر بتوانید درین رابطه قدری صحبت کنید؟

باب اوکیان: اگر اینجا بایستیم و به وضع کنونی که دارای ثبات نسبی است نگاه کنیم... اگر فقط به وضع حاضر بنگریم و مسائل را تنها با همین معیار قضاوت کنیم و نخواهیم و یا نتوانیم دورنمای شرائط متفاوتی را در چشم انداز خود قرار دهیم، در آنصورت انقلاب کردن نا ممکن بنظر میرسد.

اما اگر، آن شرائط عینی را مد نظر بگیریم که دست در دست فعالیت نیرو های انقلابی موجب بروز برخوردها، خیزشها، قیامها و اعتراضات می شود، در آنصورت (در چشم انداز ما) یک دگرگونی بزرگ نمایان می شود، این سئوال که جامعه بکدام سو حرکت میکند، تضاد ها و اختلافات شدید چطور حل میشود بروشنی مطرح میگردد، در آن صورت می توانید ببینید که چگونه یک مبارزه انقلابی می تواند در واقع بلند شود و حقیقتا در تصرف قدرت سیاسی از امپریالیستها پیروز شود. مسئله کلیدی، حد اقل یکی از مسائل کلیدی، در این امر بوجود آوردن آنچه که ما توده انقلابی می نامیم است، یعنی توده های ملیونی که به جنب و جوش در آیند و مصمم باشند که با اربابان قدرت به مصاف و مبارزه دست زنند، توده هائیکه با روحیه انقلابی میخواهند و مصمم اند که تغییرات رادیکالی بوجود آورند، ولو آنکه به قیمت ایثار و قربانی های عظیمی تمام شود.

تمام بخش های مختلف مردم یا جنبش ها و مبارزاتی که حزب در بین تمام آنها کار میکند (ولی با تکیه اساسی بر توده هائیکه منافع شان در سرنگونی سیستم و دگر گونی جامعه نهفته است) به حزب امکان آنرا میدهد که اوضاع کلی به سمت شرائط اعتلای انقلابی نزدیک می شود، به حزب کومک می کند که آن را بروشنی احساس کند و همچنین کومک می کند که وقتی این نوع شرایط ملتهب یکجا گرد آمده و اوضاع انقلابی بوجود میاورند حزب بتواند توده های مردم را بر محور مواضع انقلابی بچرخاند (گرد آورد) هیچکس نمیتواند بدقت بگوید که این وضع چه وقت بوقوع می پیوندد، اما میتوان گفت که این امکان در بطن خود سیستم نهفته است و همچنین در بطن اوضاعی که براه افتاده است. ما نمیتوانیم بگوئیم که شرائط موجود حتما به اعتلای انقلابی پایه میدهد، اما در عین حال این را هم نمیتوان گفت که شرائط موجود به اعتلای انقلابی نمی انجامد، اما طوریکه گفتم امکان آن موجود است که وضعیت طوری از دست شان خطا بخورد که انواع و اقسام عوامل و نیرو ها را بحرکت در آورد بطوریکه برای امپریالیستها ناممکن گردد آنرا سرکوب کنند و یا در کانالی که مطابق خواست خود شان است آنرا سوق دهند... صفحات زیادی اند که در شرائط حاضر پشت شان ناخوانده است (هم از نظر طبقه حاکمه و از بعضی لحاظ از نظر ما) رفتار توده های مردم بزرگترین ورق ناخوانده است. توده های مردم نیروی عظیمی است که می تواند جهت همه چیز را کاملا عوض کند بخصوص وقتی که تضاد های شرائط عینی بدلایل مختلف منجمله در نتیجه اعمال و اهداف امپریالیستها حاد می شوند. این همان نکته مهم و آموزش اساسی

مائوست مبنی بر « جائیکه فشار وجود دارد مقاومت هم موجود است» ۰ این تاریخ تمام کشور ها بشمول امریکاست۰ مدتها قبل از یازدهم سپتامبر مقاومت های گوناگونی در مقابل انواع ستم ها موجود بود ۰۰۰ انواع گوناگون سرکوب موجود است و برنامه امپریالیستها مبنی بر ساختن و راه انداختن یک ماشین جنگی بزرگ، برنامه شان مبنی بر اینکه در سایه این ماشین جنگی بسیاری از این سرکوبها را مستقر و تشدید کنند، بذات خود مقاومت های گوناگونی را بوجود می آورد، همیشه اینطور بوده و در آینده هم همینطور خواهد بود۰ ممکن است آنها بتوانند بسیاری از نارضایتی ها، شورش ها، مقاومتها، خیزش ها را موقتا سرکوب کنند، اما خیلی زود دوباره سر بلند می کند و منفجر می شود، انفجاری چند برابر قوی تر از قبل، و این زمینه را برای کار حزب پیش آهنگی چون حزب ما و برای سائر انقلابیون مساعد میسازد که هرچه بیشتر مردم را به حرکت در آورد و در زیر پرچم انقلاب سازمان دهد۰ وقتی این نوع فعالیت با شرائط عینی حاد توام می شود آنگاه یک مردم انقلابی به ظهور می رسد و اگر درین میان نیروی پیش آهنگی دست بکار باشد در آنصورت برای پیروزی انقلاب امکان خوبی (یک شانس واقعی) موجود است۰

* * * *

خلاصه کنم ما واقعا حس می کنیم که اوضاعی عاجل شکل گرفته و یک دید گسترده هم از این اوضاع داریم، مجموعه این دو به ما می گوید که به چلنج دعوت شده ایم و برای رویارویی با آن باید بخیزیم، به این چلنج نمی توانیم صرفا بر حسب وظایف مهمی که بصورت فوری مقابلمان هست نگاه کنیم بلکه باید آن را در یک چشم انداز بزرگتر ستراتیژیک هم در نظر بگیریم۰ ما نباید فقط به جوانب منفی اوضاع نگاه کنیم بلکه باید به پوتنسیال مثبت آن نیز نگاه کنیم، فقط به دهشت های روز افزونی که امپریالیستها بر پا میکنند نگاه نکنیم ، بلکه امکان بیرون کشیدن پیشرفتهای کیفی از بطن این وضع را مدنظر بگیریم۰ پیشرفتهای کیفی برای رهایی توده های مردم در سراسر جهان۰ برای انقلاب پرولتری و حتا شاید امکان محو کردن سیستم دیو صفت امپریالیستی در پر قدرت ترین پایگاهش۰



درقلب امپراطوری امریکا ابتکار نوین ((به نام ما نه)) بوجود آمد، در روز ششم اکتوبر ۲۰۰۲ تظاهرات یکصد هزار نفری در نیویارک، شیکاگو، سانفرانسیسکو، لاس انجلس وبسیاری از شهر های دیگر براه افتاد۰ عده زیادی از فرهنگیان نامدار، هنرمندان و شخصیت های سیاسی با هزاران نفردیگر تعهد کردند که به جنبش مقاومت سراسری جهان در مخالفت با جنگ بپیوندند۰



نیویارک _ پارک مرکزی _ گوشه ای از تظاهرات بیست وپنج هزار نفری ضد تجاوز امپریالیستی امریکا بر عراق



صحنه از تظاهرات ضد سفر اروپائی جورج بوش در شهر برلین ۲۲ می ۲۰۰۲



استانبول _ ترکیه

بقیه از صفحه ۱۹

جنگ عراق . . .

((چرا از عراق باید شروع کرد)) درست در شرائط کنونی عراق نهفته است که از زمان جنگ اول خلیج امریکا خودش آنرا خلق کرده است، اما اگر جواب این سئوال که ((چرا از عراق باید شروع کرد ؟)) در این نهفته باشد که عراق هدفی ضعیف تر است، باید نشان داد که این جهت مثبت و نقطه قوت امریکا چگونه میتواند به جهت منفی و نقطه ضعیف امریکا بدل شود. دولت امریکا همه چیز ها را در گرو این جنگ گذاشته و به قمار بزرگی دست میزند، دیری است که به قماری با این بزرگی دست زده نشده است. اگر امریکا در جنگ عراق برنده شود، البته نه به این ترتیب که فقط در جنگ برنده شود بلکه در عین زمان با قاطعیت و حد اقل تلفات و حد اقل مصارف امپریالیستها بزودی برنده شوند، در آنصورت امریکا در راه بدست آوردن اهداف خود گام بزرگی به پیش می گذارد، اما این یگانه احتمال جنگ نیست .

در غیر آن اگر جنگ به آن سادگی که امریکا برایش برنامه دارد به پیش نرود نتیجه چه خواهد شد؟ اگر حمله بر عراق قوای امریکائی را در تقابل مستقیم با توده های وسیع عراق قرار دهد وضعیت چه خواهد شد؟ شخصی مانند کسینجر (Henry Kissisnger) که از طراحین

گوانتانامو (Guantanamo) یکسال گذشت ده ها سال در پیش رو است

کمپ ((اکس ری)) (Camp X-ray) در پایگاه نظامی امریکا واقع در گوانتانامو کیوبا ((Guantanamo Cuba)) که زندانیان در قفس های پلنگان انداخته شده بودند حالا با ((کمپ دلتا)) (Camp Delta) که دارای اساسات دائمی میباشند و در چند کیلومتری کمپ اول قرار دارد عوض گردیده است. این خبر بدی است برای ۶۲۵ مردیکه از ۴۳ کشور مختلف درین کمپ جابجا شده اند. گرچه در طول یکسال استنطاق شب و روز دوام داشته است، اما از جمله تمام زندانیان فقط پنج تن آنهم بعلت نهایت خرابی وضع صحی شان و یا بعلت کبر سن آزاد گردیده اند. باقی زندانیان در کانتینر های بار چالانی که به سلول های انفرادی دو در دو نیم متره انداخته شده اند. هویت زندانیان را مخفی نگهداشته اند. دنیای خارج ازین زندان فقط اسم چند نفر آنها را میدانند .

در طول یک سال گذشته تعداد زندانیان دو چند شده است. مقامات مسئول زندان به خبرنگاران گفته اند که این سلولها به تعداد چندین هزار ساخته میشوند. بجواب اینکه عملیات این کمپ تا چند سال دیگر دوام خواهد داشت، قوماندان کمپ گفت: ((سالها دوام خواهد داشت، نه ماه ها)). وی گفت برای این زندان تا سال ۲۰۰۵ قبلا دارائی تخصیص داده شده است، اما انتظار دارد که آنرا جز برنامه بیست ساله ای شامل کند. کمیسیون عالی حقوق بشر ملل متحد گفت که این یک ((اقدام ویژه)) است. چیزیکه که اصلا به این نام وجود ندارد. بوش اعلان کرد که این افراد تا ((پایان خصومت ها)) توقیف خواهند بود، اما امریکا آنها را بحیث اسرای جنگی برسمیت نمی شناسد زیرا در آنصورت زندانیان مستحق حقوق میباشند، صرف نظر ازینکه قوانین بین المللی با آنها چه معامله خواهد کرد. به عبارت دیگر امریکا برنامه دارد مردم را از نقاط مختلف جهان اختطاف کرده و آنها رابصورت غیر قانونی تا مدتهای نا معینی در بازداشت نگهدارد .

دولت کیوبا علیرغم آنکه به انقلابی بودن تظاهر میکند، اساسا با این برنامه بوش همگام است. در هوانا (Havana) مرکز کوبا تظاهرات فرمایشی از طرف دولت علیه ((تروریزم بخاطر صلح)) براه افتاد، تظاهرات کنایتا اشاره ای بود که امریکا ازگروه های تروریستی علیه کیوباحمایت میکند (بشمول حادثه سقوط یک هواپیمای کیوبائی)، اما در مجموع کیوبا برای ((جنگ علیه تروریزم)) با امریکا پشتیبانی و همبستگی خود را اعلان نمود. دولت کیوبا در باره کمپ گوانتانامو که اساسا در سرزمین کیوبا قرار دارد (امریکا باساس قرار دادی از سده بیستم تا حال آنرا به اجاره گرفته است، اجاره ناچیزی که رژیم فیدل کاسترو از نقد کردن چکهای آن خود داری کرده است) در برابر امریکا کدام عکس العمل نشان نداد. یک یاد داشت رسمی دیپلماتیک کیوبا که بتاریخ ۱۲ جنوری ۲۰۰۲ بامریکا تسلیم داده شد صریحا به امریکا اطمینان خاطر داد که کیوبا موجودیت کمپ را ((خطری برای امنیت)) نمی داند و بهیچ صورتی در این امر مداخله نخواهد کرد، طوریکه از ورای امواج رادیو هوانا پخش شد کیوبا ((به فضای دیتانت و احترام متقابل که بین کیوبا و پایگاه امریکا در کیوبا طی چند سال اخیر برقرار بوده است پابند میباشد)). افرادیکه در گوانتانامو بازداشت شده اند از جمله کسانی اند که سر زنده بدر آورده اند. بسیار از عساکری که در افغانستان دستگیر شدند با آتش گلوله تفنگ و بمباران و یا در اثر گرسنگی قتل شدند. با دهشتی بخصوص که در قوانین جنگ جنایت محسوب میشود، صد ها انسان در کانتینر های سر بسته خفه شدند. در ماه نومبر یک موشک بدون سر نشین بنام شکارچی امریکائی (American Predator) شش مردی را که سوار عراده بودند در یمن به قتل رساند. این نوع کشتار های علنی و عمدی که با ضرب علنی درامه وار بنمایش گذاشته میشود، نظر به سیاست های گذشته امریکا که به قتل مخفی دست میزد و با درنگ از آن انکار مینمود، امروز بکلی متفاوت است. امریکا صریحا اعلان میکند که هرکه را در هرجائی که دلش بخواهد به قتل میرساند، این سیاست بهمان اندازه تحریک انگیز است که نام سلاح آن (شکارچی امریکائی) (American Predator)محرک است.

اصل جنگ ویتنام بود، اخیرا به جورج بوش از خطر ((اشغال طولانی)) عراق آگاه باش داد، عوض کردن صدام حسین با جنرال های امریکائی، عساکرامریکائی و کمپنی های سودخوار فشار چکامه های سنگین تری را بر گلوی مردم عراق وارد میکند، اشغال عراق توسط نیرو های اجنبی شاید در عراق و در منطقه استقرار و ثباتی بوجود نیاورد، برنامه جورج بوش چه پیروز شود و یا ناکام، به احتمال زیاد دولت امریکا و عساکر امریکائی را در تضاد مستقیم با مردمی قرار میدهد که از امریکا بشدت نفرت دارند و آن میتواند بمثابه عاملی برای اتحاد مردم عمل کند، صد ها ملیون مردم شرق میانه که در عطش ضد امریکائی بودن میسوزند، مردمی که بدست امریکا استثمار شده اند و در برابر اسرائیل نوکر امریکا از حقارت ملی رنج می کشند، با اشغال عراق توسط امریکا مردم از دشمن عمده خود دیگر فاصله زیادی نمی داشته باشند، بهر حال پیاده شدن عساکر امریکائی در شرق میانه اشتباه جدی خواهد بود .

تا حال امپریالیزم از این امتیاز برخوردار بود که در شرق میانه بصورت غیر مستقیم عمل کند، در الجزائر، مصر، اردن، سوریه، عراق وغیره کشور های منطقه با مستبدین تیل فروش وابسته به امپریالیزم مراودت داشته است، مردم توسط بسیاری ازین رژیم های مستبد مجازات شده اند، از اعتراضات توده ی و شورشهای مردم بخصوص آنهائیکه به ضرر امریکا بوده اند ممانعت و جلوگیری شده است، تنها الترنتیو سیاسی که جلو پای مردم قرار داشت همان نارضایتی پنهانی و انفجارات آنی عموم مردم بوده است، سلطه امپریالیزم هیچ روزنه سیاسی ای برای اظهار نا رضایتی مردم باز نگذاشته است، در چنین شرائطی امریکا ازین دولتها تقاضا میکند که در جنگ صلیبی برهبری امریکا بپیوندند در غیر آن رژیم شان عوض میشود و حکومت دست نشانده مستقیم امریکا بجای شان نصب میگردد، آیا این برای امریکا چیزی مثبت و نقطه قوی است و یا چیزی منفی و نقطه ای ضعیف؟ آنچه مقامات واشنگتن را دچار تشویش کرده است ((خیابان های عربی)) است (منظور واشنگتن از خیابان های عربی طبقه متوسط کشور های شرق میانه است) که راه را به ((زیرخانه های تاریک عربی)) باز میکند (منظور واشنگتن از زیرخانه های تاریک عربی کارگران، دهقانان و مردم فقیری است که اکثریت مطلق مردم منطقه را تشکیل میدهد)، بگذریم ازینکه مردمان غیر عربی چون ایران و ترکیه که حالت سیالی دارند نیز شامل حال همین مردم میباشند، علاوه برمردم شرق میانه، ضدیت مردم با جنگ عراق را در امریکا، انگلستان، ایتالیا، اسپانیا و دیگر کشور ها پیش از پیش مشاهده کرده ایم، دولت های اروپائی که در جنگ شرکت می کنند افشا و بی ثبات میشوند، در سال ۱۹۹۱ امپریالیستها با غرور و استغنا به مخالفت مردم علیه جنگ عراق پشت پا زدند و جنگ را براه انداختند، دلیل اینکه توانستند بدون پرداخت خسارات سنگین تری به چنین عملی دست بزنند عمدتا زود فرجام بودن جنگ بود که توانستند بدون ضایعات سنگینی بجنگ خاتمه دهند، اما این بار با مخالفت شدید تری روبرو اند، نه تنها مخالفت کشور های عربی بلکه مخالفت مردم در داخل کشور های امپریالیستی، امپریالیستها باوجودیکه از فتح بغداد در ظرف چهار تا پنج روز لاف می زنند، خود نیک آگاهند که بغداد مانند کابل نیست _ بغداد شهریست وسیع و پردامنه ایست با پنج ملیون جمعیت، چون آنها امپریالیست میباشند در باره آخرین سلاحهای خود بوق و کرنا سر میدهند، از بم های هوشیار (Super-smart)، بم های پاکیزه (Ultra-clean)وعساکر نخبه (Elite) مجهز با آخرین تکنالوژی پیشرفته (High-tech)دم میزنند، ارتش امریکا باز هم انتظار دارد که خودش در فاصله ای دور و گوشه امنی بنشیند و از هزاران متر ارتفاع تا میخواهد مرکز تجمع نفوس مردم را صبح تا شام بم باران کند، در سال ۱۹۹۱ حتی در فاصله های صد میلی جنگ صد ها نفر به قتل رسید، بطور مثال در یک زیرخانه ایکه توسط بم ((کانکریت شکن)) (Concrete-piercing) در هم ریخته شد صد ها نفر جان خود را از دست داد،



این بار از سانسور گری شدید تری کار میگیرند، با گرفتن قیافه های صداقت مابانه ای بی خیال دروغ می گویند _ اما جنایتی را که علیه مردم بغداد طرح ریزی میکنند ابعادش آنقدر وسیع است که ناممکن است کشتار مردم از انظار جهانیان پوشیده بماند. مقاومت و شعله خشم مردم که پیش از پیش سر زده است شاید بطور غیر مترقبه ای زبانه بکشد.

یک نکته اساسی دیگری نیز وجود دارد که نباید از یاد برد. عراق علیرغم اهمیتش تمام جهان نیست، ابرقدرت امریکا باید علیه تمام جهان طرف واقع شود. دکترین نظامی جدید امریکا و سازماندهی قوای نظامی امریکا توسط رمزفیلد (Rumsfeld) طوری است که امریکا در یک زمان واحد بتواند در چندین جبهه جنگ کند. اما مشکلات و موانع جنگ عراق این دکترین را به کابوس بدل خواهد کرد. امریکا برخورد با عراق را هدف مرکزی خود قرار داده برای جنگ چنین استراتیژی اتخاذ نموده است که با تمرکز قوا و استعمال بی حد وحصر قوه هدف را بزود ترین فرصت مضمحل کند. اگر امریکا به این هدف خود دست نیابد و بزودی به نتیجه مطلوبش نرسد، بخصوص اگر در عراق و یا در منطقه در جنگ گیر کند، در آنصورت بجای کشف دکترین جدید جهان چیزی دیگری را تماشا خواهد کرد که در آن نقطه چرخشی برعکس صورت میگیرد، علیه همان قوائیکه امریکا تمرکز داده است در منطقه جنگ شدیدی در میگیرد. این جنگی نیست که به مرور طی سالهای گذشته در جریان بوده و یا مقابله صدام حسین با ملل متحد باشد. پیش از یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ عراق موضوع بین المللی نبود. حتی امریکا به آن چندان

((اقای قضا قدرت)) و ((اروپای بزدل))

طوریکه یک خواننده تیزبین روزنامه گاردین لندن (London Guardian) به مدیر مسئول روزنامه نوشت ((چه عجب می شد اگر در جنگ سرد حکم تاریخ بجای روسیه امپراطور شرور _ یعنی امریکا _ را مواخذه میکرد؟)). با سقوط ابرقدرت روسیه، تلاش امریکا برای تسلط کامل بر جهان وجه مشترک طبقه حاکمه امریکا است، علیرغم آنکه در شکل پیشبرد آن اختلافاتی میان شان وجود دارد. آنها حالا درین باره سخن میگویند. در واقع باید هم سخن بگویند، زیرا بدون رهبری تئوریک قضیه هیچ تحول مهمی، حد اقل تحولی که تاریخ را تغییر بدهد، امکان پذیر نیست. در حالیکه تا چند سال پیش بهترین قلم دستان شان ختم تاریخ و پایان ایدئولوژی را اعلام میکردند، اکنون سیلی از مسوده نویسان مرتجع قلم رنجه فرموده هرکدام پر سر و صدا به تاریخ مراجعه میکنند و از خود جهانبینی ای عرضه مینمایند. مقایسه با امپراطوری روم امروز امر زننده ای نیست _ در واقع بعنوان سرمشق مثبتی ارائه میشود.

یکی از اشراری که سنگ روم (Rome) جدید به سینه میکوبد شخصی بنام رابرت کیگن (Robert Kagan) است که مقاله منتشره اش در مجله ((سیاست خارجی)) (Foreign Policy) از جمله یکی از مواد مطالعاتی ضروری برای حواریون بوش میباشد. در مقاله ((قدرت و ضعف)) (Power and Weakness)رابرت کیگن (Robert Kagan) بشیوه روان شناسی عامیانه دعوا براه می اندازد که ((مردها به سیاره مریخ تعلق دارند و زنان به وینوس))، بدانمعنی که این دو جنس مختلف به دو حیوان مختلف تعلق دارند (نظریکه در قلمرو بوش فوق العاده تیزهوشانه دانسته میشود)، به امریکا ((آقای قضا قدرت)) و به اروپا ((خانم ضعیفه)) یا ((اروپای بزدل)) لقب داده میشود، تشابه ایکه مورد پسند مردان بوش میباشد. رابرت کیگن (Robert Kagan) بر مبنای تجارب تاریخی خودش اظهار میدارد که امریکا میداند جهان امروز ((جهان توماس هوبس)) (Thomas Hobbes) است، (توماس هوبس فیلسوف قرن هفدهم بود، به اساس دکترین وی جهان جنگل خطرناکی میباشد که در آن زور و فقط زور هر چیز را تعیین میکند). کیگن (Kagan) می گوید قدرت های اروپائی از ترس جنگ آنقدر محو و مبهوت شده اند که احمقانه به ((صلح جاودان)) کانت (Kant) توسل می جویند. این ادعا در مورد دولتهای اروپائی شاید درست باشد، اما در ضمن به گفتاری از همکار انگلیسی خود (رابرت کوپر) (Robert Copper) مراجعه می کند تا واضح سازد انگلستان مانند نامردان مربوط به ((سیاره وینوس)) نیست، ((هنگام معامله با دنیای خارج از اروپا مجبوریم به تلاش های سخت تر مربوط به عصر قدیم یعنی به زور، حمله غافلگیرانه، فریب، و هرآنچه لازم آید توسل جوئیم.) از دید کسانیکه به این نظر معتقدند مشکل مسئله اینست که ((امریکا باید با صدام حسین، با آیت الله ها، با کیم یانگ ها و جیان زیمن ها دست و پنجه نرم کند، و دیگران از منافع بهره مند گردند .))

حل این مشکل ساده است، وی با خضوعی سرشار از تمکین چنین استنتاج میکند ((آیا این امری برای امریکا قابل تحمل است؟ از بسیاری جهات بله میتواند. برخلاف آنچه که بسیاری معتقدند، امریکا میتواند بار مسئولیت امنیت جهان را بدون کمک زیادی از اروپا بعهده گیرد.)) اروپا تا دلش میخواهد در صلح بسر برد.)) همانطوریکه در مقاله پیشین خود گفت ((تا جائیکه اروپا سلطه سخاوتمندانه امریکا را که بنفع اکثریت قاطبه جهان است، بپذیرد. به یقین این نظر بهترین روش برای تنظیم مناسبات جهان است.)) اما ((انگلیسها هنوز امپراطوری را بیاد دارند، بعضی فرانسویان عظمت و جلال را، و جرمن ها هم در زیر آفتاب برای خود مقام میخواهند.)) این هم بذات خود مشکل نیست اگر((اروپائیان از دائره ترس و غضب پا فراتر بگذارند، البته باز هم بخاطر باید

توجهی نداشت و پروازها بر فضای عراق در حال تعلیق بود. اما بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر امریکا آنا تغییر ذهنیت داد و دستور کار خود را بر جهان تحمیل کرد. چگونه و چرا ؟

جورج بوش در واقع برعکس آنچه را پدرش انجام داده بود عمل میکند. پدرش در جنگ اول علیه عراق قوای نظامی امریکا را متوقف ساخت و از پیشرفت آن جلوگیری نمود، از ترس آنکه مبادا اهرم های قدرت در شرق میانه از هم تکان بخورد، این طرز تفکر غالب هیئت حاکمه امریکا در آنزمان بود. بوش کوچک همه چیز را از بیخ و بن بر هم میزند، نه بخاطر اینکه او از پدرش تفاوت دارد بلکه بخاطر آنکه هیئت حاکمه امریکا روی این نکته به توافق جدیدی رسیده است که در شرائط امروزی جهان چه چیزی برای آنها ممکن و چه چیزی ضروری است .

درعصر امپریالیزم، در شرائطی که مردمان جهان و منابع جهانی بین قدرت های معظم قبلا تقسیم گردیده است، قدرت نظامی که بتواند موفقانه از عهده طرح جدیدی بیرون بر آید یکی از الزامات مهم برای کسب سود است. البته سودی نه که از تجارت معمولی بدست می آید، مافوق سودی که فقط در اثر سیادت یک مشت سرمایه داران انحصارگر بر صنایع کشور ها و مناطق جهان، و بالاخره با تسلط آنها بر سیاره زمین بدست شان می آید. همانطوریکه در شماره های قبلی جهانی برای فتح تحلیل و تجزیه شده است، امریکا میتواند (زیرا که دارای قدرت نظامی لجام گسیخته است) و مجبور است (زیرا که از لحاظ اقتصادی ضرورت دارد) از فرصت کنونی که هم امکانات و هم خطراتی را در خود نهفته

بر علیه ((بربر های وحشی))

داشت، به ضرورت حیاتی یک امریکای قدرتمند برای جهان و بخصوص اروپا پی ببرند)) در واقع این نظر تا حدودی درست هم است، بخصوص اینکه اگرسلطه جهانی امریکا برای ((اکثریت قاطبه نفوس جهان مفید ثابت شود))، البته بجای ((اکثریت قاطبه نفوس جهان)) ما عبارت ((اکثریت قاطبه امپریالیستها، طبقات حاکمه و دستیارانش)) را می گذاریم. در واقع لب و لباب حرف های گیگن (Robert Kagan)همین است که رک و راست برای سامعین خود بیان میکند. شماره قبلی جهانی برای فتح این بحث را براه انداخت که سرمایه داری گلوبالیزه شده یا شبکه جهانی روابط استثمارگرانه بدون حمایت تفنگ نمیتواند دوام پیداکند. همانطوریکه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اظهار داشت ((امپریالیزم امریکا سردمدار سیستم امپریالیستی جهان مجبور است پولیس دنیا باشد و مستقیما بطور دائم در هر جا مداخله نظامی بکند. برای تبارز دادن قدرت بی حد و حصرخود امریکا عراق را نمونه مثال انتخاب کرده است .))

امپریالیستها تا چه وقت این نظم را تحمل خواهند کرد؟ تا وقتی که مجبور باشند آنرا تحمل کنند. موضع امریکا صریحا در نوشته ((ستراتیژی امنیت ملی امریکا)) اثری که جورج بوش ادعا میکند خودش آنرا تدوین کرده است، مانند هتلر که کتاب ((نبرد من)) (Mein Kampf) را نوشت انعکاس یافته است. مقایسه نوشته جورج بوش با اثر هتلر بنام ((نبرد من)) فقط بدزبانی علیه وی نیست، برای این است که این نوشته مانند کتاب بدنام هتلر رئوس نقشه سیادت امریکا بر جهان را ترسیم میکند. این سند می گوید ((رئیس جمهور قصد ندارد بهیچ قدرتی از جهان اجازه دهد فاصله عظیمی را که بین امریکا و دیگر کشور های جهان طی یک دهه دوران بعد از سقوط شوروی بوجود آمده است کمتر بسازند... نیرو های ما آنقدر قدرتمند خواهند بود که امید رقابت و یا پیشی گرفتن از قدرت نظامی ما را در دل همقطاران به یاس بدل کند)) به عبارت دیگر نیرو نظامی امریکا از هر قدرتی که بخواهد با امریکا رقابت و همسری کند جلوگیری مینماید تهدید مستقیم اروپا و همچنان تهدید روسیه وچین

(Zbigniew Brzenzinksi) سابق مشا و ر امنیت ملی رئیس جمهور کارتر این تضاد را با رکی بیشتری بیان کرد. امریکا بایدّ در صدد آن باشد که ((از تصادم با خراجگزاران [اروپا] جلوگیری کند، رعایا را [صدام ها، آیت الله ها، کیم یانگ های دوم، جیان زیمن ها] وابسته و تحت حفظ نگاه دارد و مانع آن شود که بربرها [خلقهای جهـــــان] گرد هم ایند .))

کلمه بربرها در زبان لاتین به تمام کسانی اطلاق میشود که رومی الاصل نمی باشند. این قیصر های آینده که به قتل ملیونها انسان دست میزنند وبرای بدست آوردن سود حتی سیاره زمین را بمخاطره می اندازند چنین می انگارند که اوج تمدنند کلمه بربر یعنی تمام مردم جهان و هر کس که حاضر به همراهی با رویای جنون آمیز و جنایتبار شان برای برده سازی جهان، منجمله برده گی در کشور های خود شان، نمی باشند. یعنی در واقع منظورشان اکثریت وسیع مردم این سیاره است

اما این پیش کسوتان نخوت یک نکته مهم را در مناسبات میان خراجگزاران و رعایا با مردم جهان بفراموشی میسپارند. یک دلیل عمده ایکه قدرت های امپریالیستی دیگر دلواپسی نشان میدهند اینست که بخاطر منافع خود خواهانه خود شان از ناکامی بوش هراس دارند. در اینصورت کتاب بوش کمتر از کتاب معلمش در قفسه کتابخانه ها دوام خواهد آورد.

دارد استفاده کند .
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (The Committee of the Revolutionary Internationalist Movement) گفت: ((گرچه آنها ادعا می کنند که هدف شان صدام حسین و دارو دسته ارتجاعی اوست، اما در اصل هدف آنها به اطاعت در آوردن مردم عراق و تمام مردم منطقه میباشد. این امر بخصوص انعکاسی از تشدید تضاد بین امپریالیستها و خلقهای تحت ستم ملل آسیا، افریقا و امریکای لاتین است که تضاد عمده جهان امروزی را تشکیل میدهد.)) تمام امپریالیستها به امریکا نیاز دارند تا بمثابه ((پولیس جهان)) عمل کند، صرف نظر ازینکه از این امر خوش شان می آید یا نه، زیرا نظام های شان از هر زمان دیگری بیشتر نیاز به آن دارد که از شعره جان مردم سودی بچنگ آورند. جنگ امریکا با عراق و شرق میانه و حضور رو به افزون قوای نظامی امریکا در فلیپین و جا های دیگر یکی از نمود های آن است، قحطی و گرسنگی جنگهای نیابتی در افریقا، فقر آنی لرجنتاین (Argentina) و اعتراضات توده ی در مکسیکو (Mexico) و اکوادور (Ecuador) نمود های دیگری از آن است. جهان بطور روز افزونی به ((پولیس)) ضرورت دارد .
آیا امریکا میتواند با افغانستان، شرق میانه، فلیپین، کولمبیا و سائر مردمان جهان در عین زمان واحد مقابله کند؟ تضاد های درون سیستم امپریالیستی شدید تر و حلقه آن تنگ تر میشود، در بعضی جا ها

سازمان ملل متحد

به موازات حرکت ماشین جنگی آمریکا بسوی جنگ سیاستمداران و مطبوعات جهان سر وصدائی براه می اندازد که بوش به تنهائی بصورت یکجانبه جنگ را براه نیاندازد، می گویند از ((کانال ملل متحد)) باید به پیش رود. کاریکه وی انجام داد. این عمل در بسیاری محافل چنین توجیه شد که هیئت حاکمه امریکا تا اندازه ((منطقی)) میباشد و هنوز ((میداند چطور راه اعتدال)) در پیش گیرد، همینکه جنگ را موقتا بکنار گذاشته است این امیدواری که ملل متحد موفق خواهد شد از آخرین اقدام دارو دسته بوش جلوگیری کند هنوز هم موجود است. آیا این درست است؟ دریک کلام،حتی شرم آگین ترین عقب نشینی رژیم صدام جلو جنگ را نخواهد گرفت. شورای امنیت ملل متحد ولو آنکه قطعنامه مخصوصی به تصویب برساند که امریکا به تنهائی جنگ را رهبری کند، نقش امریکا درین جنگ از بسیاری جهات مهم نظر به جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ فرق میکند. امپریالیستهای امریکائی توانسته اند ملل متحد را که جمعی متشکل از صفوف وسیع امپریالیستها بود و بقدر معتنابهی در آن داد و معامله صورت میگرفت، بیک موسسه ای بدل کند که اگرمطابق آنچه امریکا میگوید رفتار نکند نقش آن کناری، بگفته بوش ((بی ارزش)) میشود. روابط موسسات بین المللی را به این گونه عیار کردن یکی از تلاش های مهم دارو دسته بوش است که به هژمونی امریکا برجهان پایه سازمانی و دائمی بدهد و امریکا دورنمای خود را بدست آورد. ولی حتی در صورت هژمونی بی همتایش امریکا نمیتواند از شرکای خورد تر خویش بکلی دست بشوید. موسسات بین المللی از ملل متحد گرفته تا ناتو، محاکم بین المللی و غیره همه از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهند بود، اما فقط تا آنجائیکه با منافع امپریالیستی امریکا تلفیق داشته باشد .
همچنان نکته مهم دیگر اینست که جورج بوش و تونی بلیر اعتبارات دموکراتیک بودن خود را برخ جهانیان می کشانند، در حالیکه همه میدانند اگر از عموم مردم جهان رای گیری صورت بگیرد که جنگ علیه عراق ضرور است و باید براه بافتد یا خیر آرا عمومی با اکثریت مطلق جنگ را نفی میکند. این مسئله بصورت جداگانه در مورد هرکشور هم صدق می کند. اما امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی در راه خود روانند، زیرا خوب مطمئن اند که اینکار از دست شان که بخون انسانهای بیگناه آلوده میشود پوره است. ازین نگاه رفتن به ملل متحد فقط یک نیرنگ است تا یک بخش مهم از مردم جهان (بخصوص مردم امریکا و اروپا) را غافل بسازند، جنگی که براه می افتد گویا برحق و بخاطر نفت و امپراطوری نیست. ملل متحد همانند پارلمان کشور های پارلمانی ماهیت و منافع طبقات حاکمه را می پوشاند، بگفته لنین ((بازار سخنسرائی)) بازی کردن با کلمات بیمعنی منافع عریان امپریالیستها را با غبار سست و بی حال می پوشاند تا مردم پاسیف بمانند. کشور های امپریالیستی این یا آن پا و با امریکا مناقشه میکنند، ولی نه روی اینکه جنگ صورت نگیرد، بلکه روی آنکه چه وقت و چگونه جنگ براه بافتد دعوا میزنند (طوریکه یکی از رهبران فرانسه به خبر نگار واشنگتن پوست گفت)، مهمتر از همه اینست که بعد از جنگ چه چیزی به کی تعلق میگیرد. دو ماه گفت و شنود های گنگ و مبهم دیلماتیک اکثرا پشت پرده قطعنامه ای را ببار آورد که تا اندازه زیادی چهره های شاملین آنرا برملا میسازد. قطعنامه میان امریکا و مخالفین آن در ملل متحد که زیر رهبری فرانسه بودند یکسری توافقاتی بوجود آورد، اما با عراق هیچگونه توافقی بعمل نیامد. عراق چه با ملل متحد حرکت کند و یا برخلاف آن در هر صورت پیش از پیش حکم تکفیرش صادر شده است. در یک کلام بر عراق حکم میشود که از حق حاکمیت ملی خود دست بکشد، تو گوئی که در جنگ بکلی شکست خورده است و بحیث یک کشور مستقل دارای هیچگونه

انقلابات قبلا براه افتاده اند. یک امر ثابت است که ما وارد عصر جنگ شده ایم. هیئت حاکمه امریکا که بدور جورج بوش حلقه زده اند به مزایای جنگ پی برده و برای جنگ بی پایانی آمادگی می گیرند، اما تمام جنگها در زمان و مکانی که آنها بتوانند از عهده پیشبرد آن موفقانه بدر آیند شاید براه نیافتد .

بالاخره آیا امکان دارد که امریکا جهان را از طریق جنگ بازسازی کند اما در عین زمان دست به بازسازی خود جامعه آمریکا نزند؟ و آیا چنین کاری ثبات داخلی امریکا را بر هم نخواهد زد؟ اساس اتحادهای جامعه را بهم نزده و باعث تسریع انقلاب نخواهد شد؟ در آنصورت کدام جنگ ((جنگ زیاده روانه)) خواهد بود؟ سرنوشت همکار کوچک امریکا (انگلستان) که بر دسترخوانی از خون مردم چشم دوخته است اما مردمش بیش از هر زمان دیگر دو پارچه شده است چه خواهد شد؟ فتح عراق وسیله است که امریکا میخواهد دری برای گشایش سلطه جهانی خود باز کند. اما طوریکه از قرینه معلوم میشود شرائط جنگهای بزرگ در سطوح وسیعتری در حال فراهم شدن است، جنگهای گوناگونی اعم از جنگ علیه کشور های تحت ستم، جنگ با ملل و مردم، جنگهای مقاومت ملی و جنگ انقلابی داخلی و حتی در آینده های دور شرائط در گرفتن جنگ بین امپریالیستها در حال تکوین است .

کلوپ امپریالیستها

حقوقی نمی باشد. در مقابل این امر عراق هیچ چیزی بدست نمی آورد _ حتی وعده خشک و خالی را که در صورت پیروی از قطعنامه ملل متحد تعذیرات (تحریمات) اقتصادی آن برطرف خواهد شد. اگر عراق از قبول این شرائط سرپیچی کند در آنصورت بوش بهانه ای را که به آن ضرورت دارد بدست می آورد. اما اگر عراق شرائط را بپذیرد آن هم در فرجام کار تغییری وارد نمی کند. امریکا پیش از پیش اعلان کرده است که اگر مقتشین ملل متحد هیچ چیزی پیدا نتواند، این عمل بخودیخود نشان میدهد که صدام حسین چیز هائی را از نظرها پنهان داشته است .

از جمله شرائطی که از پیش شرط گذاری گنگستر مابانه سرشار است یکی اینست که مقتشین ملل متحد بهرجائی بخواهند حمله می برند، بشمول مساجد و منزل سکونت صدام حسین، چیزیکه ملل متحد در گذشته به آن توافق نداشت. تا گذشته های نزدیک فرانسه می گفت هدف از درج کردن یک چنین پیش شرطی آنست که پیش پای عراق شرطی قرار داده شود که نتواند آنرا بپذیرد. این مداخلات نه بخاطر آن بوده است که سلاح هستوی و دستگاه تولید سلاح اتمی در الماری و یا زیر بستر صدام کشف گردد، بلکه هدف اساسی یافتن و تعیین کردن محورات و مختصات محل بود تا برای موشک های قاره پیما هدفهای دقیق و کشنده بدست اورند .

همچنان قطعنامه حکم میکند مقتشین ملل متحد برای افراد و خانواده افرادی را که میخواهند بازپرسی کنند ((تسهیلات)) فراهم می سازد تا از کشورپیرون شوند، گویا بخاطر اینکه از طریق گفتگو با افراد رمز سلاح هستوی عراق را بدست آورند. کلمه ((تسهیلات)) تنها سازشی است که امریکا بخاطر منطقی جلوه دادن خود در سطح جهان بکار میبرد، زیرا مسوده اولی مجاز می دانست که مقتشین هرکسی را خواسته باشند با خانواده های شان صرف نظر ازینکه بخواهند یا خیر بزور تفنگ کش کشان از کشور خارج میکنند، در واقع هر کسی را بخواهند عملا اختطاف می کنند. مقتشین ملل متحد ولو اینکه مردم را به همکاری راضی نماید، مردم غیر این دو راه که یا خود و خانواده خود را به امریکا تسلیم دهند و یا در صورت مخالفت در اثر لشکر کشی امریکا به قتل برسند کدام چاره دیگری ندارند. هیچ جای تعجب نخواهد بود بوش ازین باز پرس ها هر آنچه بخواهد بدست اورد .

تاریخ سرگذشت مقتشین ملل متحد باید روشن گردد. این صدام حسین نبود که جریان تفتیش را خاتمه داد. ملل متحد خود کارمندانش را بخاطر سلامتی جان آنها فقط چند ساعتی پیش از آنکه امریکا و انگلستان عراق را مورد بمباردمان قرار دهند خارج کرد. باساس اظهارات یکی از رهبران هیئت مقتشین ملل متحد بنام سکات رتر (Scott Ritter) مقتشین اطلاعاتی تهیه نمودند که درواقع برای حمله بر عراق بکار رفت. سکات رتر (Scott Ritter) گفت تقریبا تمام سلاح هائیکه ملل متحد از موجودیت آن شکایت داشت تا آنزمان یا توسط هیئت از بین برده شده بود و یا اینکه در اثر بمباردمان تخریب گردیدند. بهر صورت کلنتن باز هم بر عراق بم فرو ریخت. بزرگترین نبرد دپلماتیک ملل متحد زیر رهبری فرانسه بود که با علاوه کردن کامه ای درابنجا و گنلشتن شارحه ای در آنجای مصوبه تغییرات کوچکی بعمل آورد و مانع آن شد که شورای امنیت در کل براشتیاق شرم آور امریکا مهرتائید بکوبد. نسخه مصوبه به اتفاق آرا این فورمولبندی را منظور کرد که ((عراق از انجام مکلفیتش عملا تخلف ورزیده است))، حکمی که بوش مدتها قبل اعلان کرده بود صدور چنین حکمی اجازه نامه حمله امریکا بر عراق میباشد. فرانسه و امریکا هردو جانب ابهاماتی را که بنفع شان بود در مصوبه گنجاندند. رئیس جمهور فرانسه طی ابلاغیه ای سر و صدا براه انداخت که فرانسه جوهر خواستهای خود را از امریکا بدست آورد:

((فرانسه در مذاکرات بجز اینکه به عراق اجازه داده شود از راه صلح آمیزی خلع سلاح گردد هیچ هدف دیگری ندارد.)) ((فرانسه میتواند ادعا کند که آبروی خود را حفظ نمود، زیرا قطعنامه بوضاحت اجازه نمی دهد بعد از گزارش مفتشین خلع سلاح به ملل متحد امریکا جنگ نهائی علیه عراق براه اندازد .)) در حالیکه بوش اشاره میکند هرپانزده عضو شورای امنیت ملل متحد موافقه نمودند در قطعنامه چیزی درج نشود که مانع اقدام امریکا گردد، اینست بهترین شکل دیپلوماسی ظریف .

حتی سوریه یگانه دولت عربی در شورای امنیت بلاتوقع با این موج شنا کرد. در مورد اینکه به سوریه چه گفته شد و با نماینده آن کی مذاکره نمود، یکی از مامورین بی نام امریکا چنین جواب داد: ((فکر میکنم سوریه باالاخره متوجه شد که درین مسئله منافعش در کجا نهفته است.)) نماینده امریکا در ملل متحد شخص جان نگروپونتی (John Negroponte) مسئولیت آنرا داشت که سوریه را ((به سر عقل)) بیاورد. نگرو پونتی شخصی است که در زمان حکومت ریگان در قضیه ((کانترا)) در جنگ علیه حکومت ساندانیست های نیکاراگوا مسئول حملات تروریستی و شکنجه اهالی ساکن در سرحدات نیکاراگوا و هندوراس بود. (کسانیکه فیلم کارلا سانگ (Carlas Song) را دیده باشند و معلمی را که فلج و زبانش توسط کانترا بریده شده بود بیاد داشته باشند، به نمونه کارهای این شخص خوب پی می برند.) سوریه ممکن است بزودی همسایه عراق اشغالی توسط امریکا باشد. نگروپونتی می فهمد که با چه شیوه ای دیگران را ترغیب به همکاری کند. دلایل مخالفت فرانسه با امریکا خیلی ساده و مثل روز روشن است. مخالفت فرانسه با امریکا بهیچوجهی بخاطر قوانین بین الملی و احترام به ملل متحد نمی باشد، فرانسه وقتی پای منافع استعماریش در میان آمده در گذشته گستاخانه از آنها عدول کرده است. فرانسه زمانی که از خوان نعمت سرشار نفت خلیج توسط امریکا، انگلستان و کمپنی های نفتی دنمارک خارج گردید، یکی از پشتیبانان قدیم صدام حسین بود. گفته میشود تا جائیکه مسئله مربوط به ستراتیژی جغرافیای سیاسی فرانسه می شد، صدام حسین برای فرانسه دارای مقام و حیثیتی بود که شاه ایران برای امریکا _ یک ابر قدرت رژیم وابسته به ((خود)) را در برابر رژیم دیگری تقویت مینمود، گرچه مسئله باداری صدام حسین مسئله پیچیده تری بود. فرانسه برای عراق امکان دستگاه هستوی را فراهم نمود، اسرائیل آنرا در سال ۱۹۸۱ در اثر بمباردمان از بین برد، البته دقیقا بمشوره امریکا. فرانسه در بدل نفت عراق سلاح های پیشرفته ای را به عراق فرستاد تا در مقابل ایران در جنگ ۱۹۸۰ _ ۱۹۸۸ استعمال شود .

امریکا نیز صدام را در جنگ تسلیح و تشویق نمود، کوشید هیچ طرفی در جنگ برنده نشود. در سال ۱۹۹۱ وقتی امریکا به عراق لشکر کشی نمود، فرانسه در اول اعتراض کرد، اما بعدا ده هزار عسکر با تانکها و هواپیما های جنگی فرستاد، بمثابه جزئی از ائتلافیون زیر رهبری امریکا در جنگ شرکت کرد. فرانسه نمیتوانست در گوشه ای بنشیند و برای چنه زدن توشه ای در دست نداشته باشد. بعد از جنگ کوشید بار دیگر روابط خود را با صدام حسین ترمیم کند، با تحریم های تجارتی امریکا مخالفت کرد، در سال ۱۹۹۸ سفارت خود را در بغداد مجددا باز نمود، اوج گیری حملات هوائی امریکا و انگلستان را که در ختم آن سال بر عراق صورت گرفت محکوم کرد .

پرواضح است فرانسه ترجیح میدهد سهم مناسبی را که امریکا برای فرانسه در عراق در نظر دارد نصیب شود. اما در عین زمان میداند که در برابر سیاست امریکا ایستادگی کرده نمیتواند، زیرا در آخرین تحلیل سیاست بر تفنگ تکیه می کند، چیزیکه فرانسه هنوز به اندازه امریکا در دست ندارد. یکی از ((مامورین سابقه دار دولت فرانسه)) که نامش ذکر نشده به یک نفر خبرنگار گفت ((ما در یکنوع دامی گیر مانده ایم))... باید کمپ خود راتعیین کنیم. ما میخواهیم باالاخره در عراق دو باره درگیر شویم. ما در آنجا رابطه ستراتیژکی داریم. ما در آنجا بازار داریم)). رئیس سابق سی آی ئی جمیز ولزی (James Woolsey) چنین توضیح داد. ((مسئله صاف و روشن است. فرانسه و روسیه دارای کمپنی های نفتی و منافعی در عراق میباشند. برای آنها باید گفت که اگر در سوق دادن عراق بسوی یک حکومت مناسبی همکاری کنند حتی الامکان تلاش خواهیم کرد برای شان اطمینان دهیم که حکومت جدید و کمپنی های نفتی با آنها همکاری نزدیکی داشته باشند. اما اگر بخت شان را با صدام حسین بیازمایند، در آنصورت مشکل و تقریبا ناممکن خواهد بود که حکومت جدید عراق با آنها سروکاری داشته باشد .))

فرانسه در حالیکه ناگزیر است ظاهرا به اقدامات سال ۱۹۹۱ خود در جنگ عراق پابند بماند، اما دیوانه وار تلاش می کند که در ((زور آزمائی)) فقط در درجه دوم امریکا قرار بگیرد، بشمول تلاشی که برای ساختن دومین سلاح هستوی بخرج میدهد. در شام روز رای گیری ملل متحد [illegible] افشا نمود که فرانسه برنامه دارد به سطح بین المللی سلاح بیولوژیکی بوجود بیاورد. حال این خبر حقیقت دارد یا خیر (چرا حقیقت نداشته باشد، زیرا امریکا خودش دارای عین برنامه است)، اما قصد امریکا ازین افشاگری آن بود که اخطار دهد فرانسه هم از مبتلا شدن به سرنوشت صدام حسین معاف نمی باشد .

روسیه همچنان. فرانسه به پنج بلیون دالریکه از عراق طلب دارد آنقدر ضرورت ندارد که روسیه به هشت بلیون دالرقرضه اش ضرورت دارد. کمپنی مشهور نفت روسیه لوک آئیل (Lukoil) (که یک کانسرن خصوصی است و به یقین مانند کمپنی های غول نفت امریکا به دولت وابسته میباشد) در سال ۱۹۹۷ قرار داد مهمی با عراق عقد کرد. کمپنی مذکور گزارش داد که دولت پوتین (Putin) ((اطمینان)) داده است که در آینده به منابع نفتی عراق دسترسی خواهد داشت. علاوتا نظر به اینکه روسیه بعد از سقوط شوروی از استثمار کشور های جهان سوم محروم مانده است، عراق در برنامه های پوتین (Putin) نقش بخصوص مهمی

منی هم سزاوار آنست که چند کلمه
اره اش گفتـه شـود، زیـرا از طـرف
ا بیشرمانـه بنـام پسیفیست متهم
جرمنی بحیث کشوریکه در جنگ
وم شکست خورد بسیار اشتیاق دارد
سابقات نفتی شرکت ورزد، جرمنی
و ایران روابط تجارتی گسترده ای
بار دیگر آشکار میگردد کـه نفـت
ساست خارجی کشور هاست، اما در
الفت جرمنی با بوش مبالغه بسیار
صورت گرفتـه است، رهبر جرمنی
شرودر(Gerhard Schroeder)
که در انتخابات برنده شود مجبور
را در مقابل جنگ مخالفت نشان
این داستان حالا کهنه شده است،
رجه جرمنی مربوط به حزب سبزها،
فشر(Joshka Fischer) رادیکال
کوشید منازعات بین امریکا و جرمنی
اینکـه ((گـاهـی هـم انسـان نـاگـزیـر
ا حفظ اختلافات با اعضای خانواده
کند)) لشم و لیش کند، شرودر
Schro) و فیشر (Fischer)
اعلام شده قبلی خود را پس گرفتند
که یک دسته عساکر و تانکهای
در کویت جابجا میکنند ولو امریکا
حیث پایگاه جنگی استفاده ننماید،
جرمنی و هالند توافق نمودند بار
شی ای را که زیر رهبری امریکا بر
ان صورت گرفت بدوش بگیرند تا
امریکا در جنگ خلیج بکار رود،
ر اوج مناقشات لفظی وقتی وزیر
شرودر(Schroeder) بر جورج
مله کرد و او را با هتلر مورد مقایسه
، حکومت جرمنی به امریکا اطمینان
د که در راه استفاده امریکا از پایگاه
ـش واقـع در هـایـدلبـرگ
Heidelb) جرمنی هیچگونه

ممانعتی وجود نخواهد داشت، مرکز قوای نظامی امریکا که اکنون در کویت مستقر است و یکی از ارکان کلیدی برنامه نظامی امریکا میباشد، بوش حتی از همین مخالفت میان تهی جرمنی بحدی ازرده خاطر شد که یکی از مشاورین سابقه دار پنتاگون اظهار کرد اگر جرمنی نمی خواهد تا یک نسل دیگر از کرسی در شورای امنیت ملل متحد محروم نماند باید در برلین ((رژیم تغییر)) کند ۰

درین میان چین حالت خاصی دارد، بعد از مرگ مائوتسه دون یک طبقه حاکمه جدید سرمایه دار از طریق کودتا به قدرت رسید، چین بصورت روز افزونی برای شکارچیان امپریالیست به شکار خوبی بدل میشود و به سرمایه های خارجی وابسته است، دورنمای اینکـه چیـن بیـک کشـور سـرمـایـه داری انحصاری بـدل شـود محـدود اسـت، امـا در جستجوی آنست که مانند هند در منطقه به زور گوئی های امپریالیزم خدمت کند، بعد از جنـگ جهـانـی دوم در کلـوب فـاتحیـن جنگ (در شورای امنیت ملل متحد) برای چین یک کرسی داده شد، اما نه به قصد سپردن کرسی برای یک کشور سوسیالیستی، امـریکـا بـه ایـن داستـان یـاوه چسپیـد کـه حکـومـت چـان کـایشـک (Chiang Kai-Shek)تایوان نماینده قانونی چین است، تـا زمـانیکـه در دروان جنـگ سـرد نیکسون کوشید چین را علیه روسیه با خود متحد سازد ۰

از آغاز مذاکرات ملل متحد چین علیه جنگ عراق دارای موضعگیری ضعیفی بود، مقامات امریکا بصورت غیر رسمی به خبرنگاران گفتند کـه چیـن هیچگـونـه مـانعـی نیسـت، کمپنی هـای نفتی چیـن در مـاورای ابحـار سرمایه گـذاری دارد در مورد نفت با عراق قرار داد مائی دارد، اما هرگز قصد نداشته

است که مخالف امریکا حرکت کند
نتائج احیای سرمایه داری در چین
آن به توربد (واردات) نفت و از
حالت خود کفائی آنست (که بر
استقـلال یـک کشـور از امپـریـالیسـت
است)، وابستگی چین به توربد نف
با ضعف نظامی چین در برابر امر
کافیست امریکا فقط با بستن راه ه
نفت، حتی بدون آنکه به چین مرک
ببرد، رهبران جدید چین را بزانو
موقف رهبران جدید چین پائین تر
تونی بلیر (Tony blair) سگ
زانوی امریکا است، جیانگ زیمین
(Zeminسگ پابوس امریکاست، ا
کشور های مخالف امریکا حد اقل
پاچـه بـوش دهـن مـی انـدازنـد وع
میکنند، جیان زیمین (n Zemin
باغ سرای بوش در مقابل کمره خبر
اطاعت دندان تبسم سفید میکند)
بزرگی از زمان مائو تا حال ، وق
کشوری سوسیالیستی بود برای مبا
امپریالیستی مردم جهان چین م
پناهی بود، چین با اشتیاقی تمام مر
را در برابر امپریالیزم امریکا تقوی
ولو آنکه برایش بسیار گران تمام
عین زمان از مبارزات خلق فلسطی
مردمان شرق میانه و هرجای دیگ
مینمود ۰

آنچه طبقات حاکمه این کشور ه
وجه مشترک دارند این نیست که
حسین احترام قائل باشند و یا ن
خلق عراق باندیشند، و یا حدا قل
دادن رژیم صدام جدا مخالفت کنند
تشنه نفت و استثمار مردم اند و از
دارنـد کـه مبـادا از غـارت و چپـ
شرق میانه و سائر جهان بزور د
کوتاه شود ۰

به **جهانی برای فتح** اشتراک کنید

لطفا اسم ، ادرس پوستی ، چک ونمبر شماره ای را که با ارسال ان میخواهید وجه اشتراک تان شروع شود به یکی از نشانی های زیر بفرستید :

(درصورت درخواست ، اشتراک کنندگان میتوانند سفارشات را از طریق پوسته فضائی بدست اورند ۰ تخفیف برای موسسات و تجار موجود است ۰)

جنوب شرق اسیا ـ وجه اشتراک چهار شماره ۸۰ روپیه است ۰ به نشانی زیر تماس بگیرید:

World to Win ,
K S , Post Box 9288 ,
axmi Nagar
elhi 110092
dia

در امریکای شمالی : برای اشتراک به نشانی زیر تماس بگیرید :

World to Win
orth American Distributors
/O Revolution Books
West 19 th Street
ew York
ew York 10011
S A
x (1) (212) 645 - 1952

برای اشتراک در عموم جاها : وجه اشتراک چهار شماره ۵ پوند انگلیسی است . به نشانی زیر تماس بگیرید :

World to Win
Old Gloucester Street
ondon WCIN 3XX
K
x : (44)(20) 7831 9489

شماره های زبان اسپانوی : شماره اخیر و بسیاری از شماره های قبلی بزبان اسپانوی موجود است . به نشانی زیر تماس بگیرید

an Lopez Peres , Apdo , 21- 098 ,Coyoacan
021 Mexico , D.F. Mexico

زبان های دیگر : بسیاری از شماره های جهانی برای فتح بزبانهای فارسی و ترکی موجود است ۰ مقالات برگزیده ای ب

زبانهای عربی ، ایتالوی فرانسوی و المانی در دسترس قرار دارند ۰

شماره های زبان هندی : برای بدست اوردن شماره ۲۵ و شماره های بعدی به ادرس زیر تماس بگیرید :

K S , Post Box 9288 , Laxmi Nagar
lhi 110092 ,
lia

تمام مکاتبات و مواد میتوانند به نشانی زیر فرستاده شوند:

VTW
Old Gloucester Street
ndon WCIN 3XX
K

نیپال . . .

بقیه از صفحه ۱۰

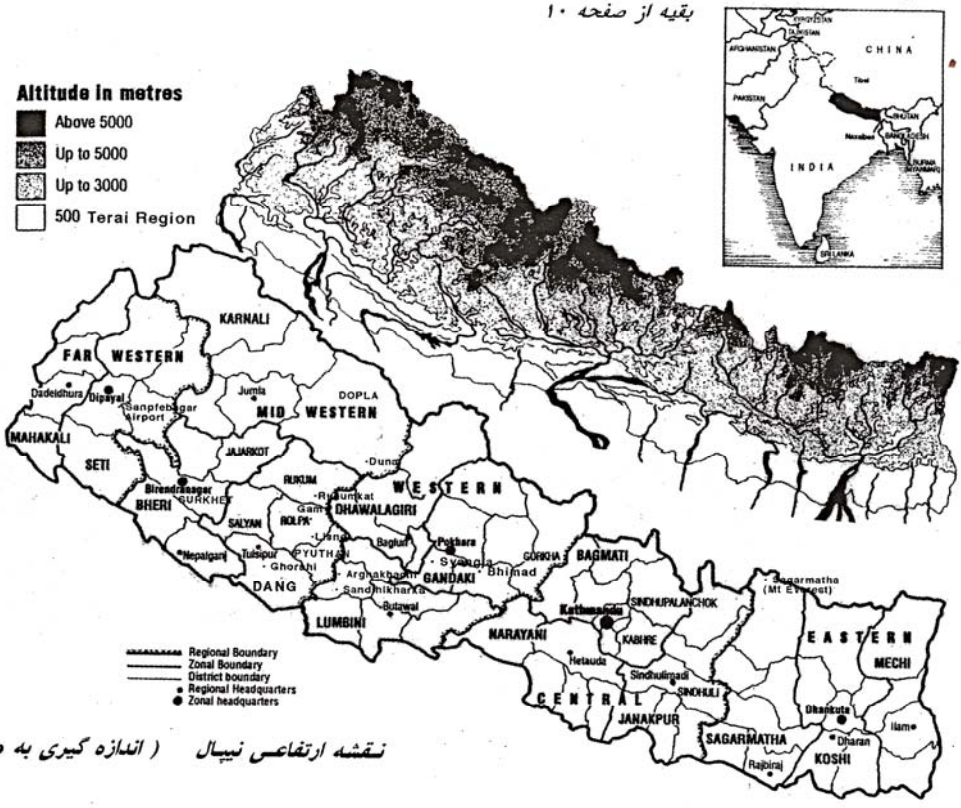

نقشه ارتفاعی نیپال (اندازه گیری به متر)

کارزار مشخص بصورت یک واحد گسترده تشکیل شدند. در نتیجه بکاربست استراتژی و تاکتیکهای جنگ انقلابی، دشمن مجبور شد از تعداد پاسگاههای پلیس بکاهد و شمار محدودی پایگاههای بزرگ پلیس ایجاد کند. برای مثال در رولپا ۳۹ پاسگاه پلیس وجود داشت که به ۸ پایگاه تقلیل یافت. در بخش روکوم ۲۹ پاسگاه پلیس ادغام شد و از آنها ۶ پایگاه بوجود آمد. در بخش جاجارکوت در منطقه غرب تعداد مراکز پلیس را از ۱۵ به ۶ تقلیل دادند. و این مساله در تمام کشور اتفاق افتاد. دشمن همزمان قدرت سیاسی را در سطوح محلی از دست داد. بطوری که در این نواحی حکومت دیگر هیچ نقشی بازی نمیکرد. عملیات موفق نظامی علیه نیروهای ارتجاعی پلیس مسلح باعث شد که افراد پلیس و حکومت روحیه باخته شوند و در سطوح پائین نیروهای مسلح ارتجاعی فرار و ترک خدمت گسترش یافت.

بخاطر روحیه ضدسلطنتی توده های نپال، و همچنین بخاطر مشکلات عمیق اجتماعی، عقب ماندگی های اقتصادی و فساد لجام گسیخته رایج در حکومت ارتجاعی، بسیاری افراد پلیس در طول دوره تعلیماتی از خدمت فرار میکنند. بنا به خصلت ارتجاعی دولت، ۸۳ پلیس بخاطر اینکه دیگر حاضر به خدمت نبودند، تنبیه شدند و ۸ درجه دار مجبور به دادن جریمه شدند چون از رفتن به منطقه جنگی سر باز زدند. دو درجه دار، با مقامهای نسبتا بالا، استعفا دادند.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بارها و بارها از حکومت خواسته تا به قوانین کنوانسیون ژنو درمورد رفتار با زندانیان جنگی، احترام بگذارد. در حالیکه آنانی که توسط مائوئیستها دستگیر می شوند یا آزاد شده و یا ترغیب میشوند در پروسه انقلاب سهم بگیرند. مائوئیستها یک مامور بلند مقام پلیس بنام «تولـه رای» را دستگیر کردند و پس از سه ماه او را در سلامت کامل رها کردند. اما وقتی او برای گزارش دادن به کاتماندو رفت، دولت ارتجاعی او را دستگیر کرد و به تیمارستان فرستاد. با مشاهده تفاوت های میان دولت ارتجاعی و دولت انقلابی، و با درک اینکه جنگ مائوئیستی یک جنگ برای رهائی



جمعیتی از مردم در دادگاه مردم

توده هاست، شمار افراد پلیس و ارتش که خدمت به نیروهای حکومتی را ترک گفته و به ارتش چریکی می پیوندند افزایش یافته است. رفیق «رامش» از جانباختگانی است که از ارتش سلطنتی بسمت نیروهای انقلابی آمده بود. او برای امر انقلاب و رفقایش قهرمانی ها کرد و در یکی از عملیات ها علیه دولت ارتجاعی، بخاک افتاد.

حزب برای عملیات نظامی و حملات مسلحانه استدلال سیاسی ارائه می دهد، و این عملیات به نوبه خود بر تعرض سیاسی انقلاب می افزایند. بعلاوه همانطور که مائو اشاره کرد اینهم یک قانون جنگ است که مرتجعین سعی میکنند اردوی انقلاب را تحریک کنند که همه چیز را در یک نبرد به ریسک بگذارند. دولت ارتجاعی نپال بارها تلاش کرده تا اینرا بکار ببندد، و حزب پرولتاریا به این تحریکات با طریق جنگ مائوئیستی پاسخ داده است: کشاندن دشمن به عمق مناطق سرخ، محاصره آن و وارد کردن ضربات مرگبار بر ضعیف ترین حلقه هایش.

در آوریل ۲۰۰۰ چریکهای مائوئیست موفق به از بین بردن قرارگاه پلیس «روکومکوت» شدند. این قرارگاه در محلی قرار گرفته بود که بنظر خودشان از لحاظ استراتژیکی بسیار امن بحساب می آمد. قرارگاه دارای استانداردهای بسیار بالای نظامی، استحکامات و سنگر بندیهای محکم بود و برای نیروهای شبه نظامی دولت یک مرکز فرماندهی بسیار مهم بود. نابودی موفقیت آمیز این قرارگاه برای انقلابیون فقط یک پیروزی نظامی نبود بلکه همچنین یک پیروزی سیاسی تعیین کننده بود. دشمن مطمئن بود که وجود این قرارگاه محکم با سلاح های پیشرفته اش، به بالا بردن روحیه نیروهای پلیس خدمت خواهد کرد. برعکس! این عملیات موفقیت آمیز موجب ارتقای روحیه توده های خلق شد و هم در زمینه نظامی و هم سیاسی ضربه جدی ای بدشمن وارد آورد.

حکومت کنگره بارها دست به عملیات مختلف علیه خلق زده است، اما هربار با شکستهای مفتضحانه مواجه شده. پیشرفت جنگ خلق مرتبا دولت ارتجاعی را به رعشه می اندازد و حزب هربار ضرباتی قدرتمندتر از قبل، هم بطور کمی و هم کیفی، بدشمن وارد میکند. ارتقای کیفی سطح عملیات جنگ خلق، عملیاتی مانند نابودی قرارگاه پلیس «روکومکوت» و تسخیر «دونای» مرکز فرماندهی منطقه «دولپا» در سپتامبر ۲۰۰۰، نه تنها

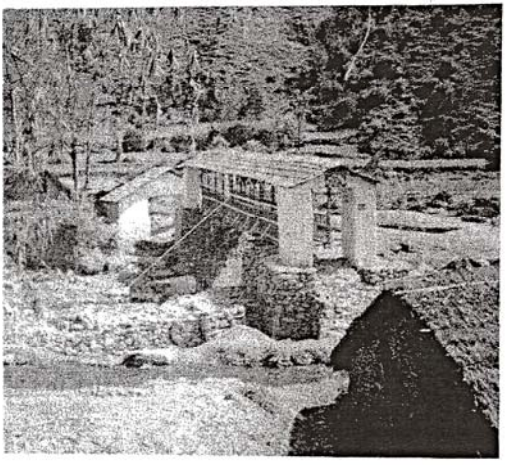

پلی که منطقه رولپا و روکم را بهم وصل میکند

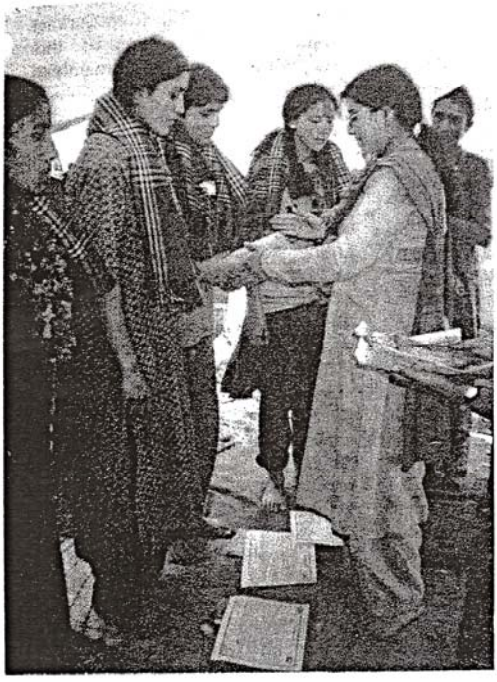

پنج زنیکه قهرمانانه با حفر کانالی از زندان فرار کردند

میتنگ توده ی در روزیکه حکومت خلق در شانخوا شیجا در شرق نیپال اعلان گردید



دشمن را به یک موقعیت شدیدا دفاعی راند بلکه همچنین موجب جلب توجه قدرتهای امپریالیستی (یعنی اربابان دولت ارتجاعی نپال) گشت.

رهبری حزب تحلیل کرد بین دو طرف دارد وضعیتی شکل میگیرد که هیچکس بیش از آن قادر بجلو رفتن نیست. اما مصافهای بزرگتر هنوز در راه بودند. مشخصا و گرچه پلیس نظامی شده بطور عمده شکست خورده بود و نیروهای آن در قرارگاههای خود میخکوب شده بودند، اما انقلاب هنوز مستقیما وارد تقابل با نیروی عمده دولت ارتجاعی، یعنی ارتش سلطنتی نپال، نشده بود.

رژیم حاکم : درگیری های خونین حملات اوج یابنده

امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند و طبقات مرتجع بومی روی دربار

سلطنتی فشار گذاشته بودند که ارتش نپال را علیه مردم روانه کنند. اما به یمن تضادهای درونی دربار و مبارزه قدرتی که بین دربار و مجلس جریان داشت، شاه وقت (بریندرا) ارتش را بمیدان نیاورد. بعلاوه او حاضر نشد سیاست کشتار که بسیاری از افراد طبقه حاکم مدافعش بودند را به اجرا گذارد. حکومت موکدا خواهان اعزام ارتش برای مقابله با انقلاب بود و امپریالیستها هم در این زمینه فشار زیادی گذاشته بودند. دربار به فرمانده کل ارتش اجازه داد که بیانیه ای صادر کند و اعلام کند که نیروهایش را برای سرکوب خشونتهای داخلی کشور بسیج نخواهد کرد، بلکه اینکار مسئولیت حکومت است که از قوای پلیس در اینکار استفاده کند. ارتش، عمل خواهد کرد اما نه برای نجات مخالفانش در مجلس. انگیزه نهائی دربار در اینکار بدون شک این بود که موقعیت قانونی که قبل از سال ۹۰ صاحب بود و از دست داده بود را دوباره بدست آورد.

ضرباتی که از جانب انقلاب وارد میشد دست بدست تشدید درگیریهای درون مرتجعین باعث بروز یک بحران حکومتی دیگر و استعفای نخست وزیر وقت «کوی رالا» شد. در بحبوحه این آشوب درونی و بر مبنای یک توطئه پشت پرده برای درهم شکستن جنگ خلق خروشان، شاه و ملکه و تقریبا همه اعضای خاندان سلطنتی در روز اول ژوئن ۲۰۰۱ به قتل رسیدند. «گیاننرا» برادر شاه که یک مرتجع سرسخت است بر تختی نشست که دیگر از نظر مردم هیچ مشروعیتی نداشت.

قتل عام خانواده سلطنتی، نظام کهن فئودالی سلطنتی نپال را به واقع از درون منفجر کرد. طبقه کاسبکار کمپرادور سرمایه دار تحت رهبری قاچاقچی سابق مواد مخدر، راهزن مفتخور و بوروکرات سرمایه دار بدنامی بنام شاه گیاننرا، قدرت جدید را تشکیل داد. شاه جدید که دلائل زیادی وجود دارد وی را با کمک امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند طراح کشتار دربار بدانیم، یک شبه خود را شاه نپال اعلام کرد. شمار زیادی از مردم در سراسر کشور به خیابانها ریختند و این کشتار مشکوک را محکوم کردند. اما احزاب سیاسی پارلمانی، منجمله به اصطلاح کمونیستها، با درماندگی به شاه جدید لبیک گفتند. بدون شک یک منبع مهم حمایتی برای سلطنت رویزیونیستها و حزب کمونیست نپال (م ل متحده) بوده که به «یو ام ال» مشهور است و بزرگترین حزب رویزیونیست نپال محسوب می شود.

فیلسوف بزرگ پرولتاریا، کارل مارکس، خاطر نشان کرد که یک انقلاب قدرتمند، باعث بوجود آمدن یک ضدانقلاب قدرتمند می شود. کمی بعد از کشتار دربار، نیروهای مسلح خلق ۶۲ نفر از افراد مسلح پلیس را در ماه ژوئیه ۲۰۰۱ در پاسگاه «هو له ری» به اسارت درآوردند. بعد از آن بود که نیروهای ارتش سلطنتی نپال به میدان آمد. برای نخستین بار، ارتش سلطنتی بطور مستقیم در نقاط مختلف رخنه کرد و در یک آزمون قدرت نیروهای چریکی را به مصاف طلبید. در آغاز یک ماموریت سه جانبه بعهده ارتش سلطنتی گذاشته شده بود: آزاد کردن ۶۲ مامور مسلح پلیس که به اسارت مردم در آمده بودند. باز پس گیری سلاحهائی که توسط چریکهای مائوئیست مصادره شده بود. خلع سلاح کردن نیروهای رزمنده انقلابی. ارتش سلطنتی نه فقط در اجرای این ماموریت بطور کامل شکست خورد بلکه ضربات تحقیر کننده ای را از جانب مائوئیستها متحمل شد. البته هیچیک از افراد این ارتش در جریان نبردها کشته نشدند اما بسیاری از آنان زخمی شده و سرانجام مجبور به عقب نشینی شدند. و ارتش مجبور به اعلام این شد که دیگر افرادش هرگز بر مبنای اوامر رژیم به مردم حمله نخواهند کرد. این نبرد بدون شک به یک سمبل مبارزه تبدیل شد. مبارزه ای که بین رقبای واقعی در نپال در حال گسترش بود: از یکطرف ارتش سلطنتی که رکن اصلی قدرت دولتی استبداد فئودالی است و شاه در راسش قرار دارد؛ و از طرف دیگر ارتش انقلابی که ستون فقرات قدرت درحال ظهور سرخ است و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) رهبر آنست.

مذاکراتی که نقش میان پرده بازی میکند

کشتار خاندان سلطنتی در زمانی به وقوع پیوست که روند انقلاب در نپال بر سر یک چهار راه قرار گرفته بود. نیروهای مسلح پلیس توسط قوای مسلح انقلابی از میدان بدر شده بودند و همانگونه که دیدیم نخستین اقدام ارتش سلطنتی نپال نیز به شکستی مفتضحانه انجامیده بود. شاه جدید که با از هم گسیختگی صفوف مرتجعین روبرو بود، «دوبا» را بعنوان نخست وزیر جدید تعیین کرد. «دوبا» دستور داد که قوای مسلح حکومت به پادگانهایشان برگردند. او همزمان خواست مذاکره با حزب کمونیست نپال (م) را جلو گذاشت. حزب به این دعوت جواب مثبت داد و طی یکدوران آتش بس، چند دور مذاکره را با حکومت پیش برد.

هر دو اردوی متخاصم به دوره مذاکرات بعنوان دوره ای برای تدارکات شدید جهت از سر گیری درگیری ها نگاه می کردند. مرتجعین این دوره را ضروری می دانستند تا بتوانند در صفوف قوای مسلح خود تا حدی نظم برقرار کنند. زیرا قوای مسلح ارتجاع در نتیجه ضربات انقلابی دچار از هم گسیختگی شده بود و کشتار کاخ سلطنتی نیز روحیه باختگی را در صفوفش دامن زده بود. بعلاوه آنها بر

تلاشهای خود برای دستیابی به تسلیحات مدرن و کمک خارجی سرعت بخشیدند. انقلابیون نیز از آتش بس برای شتاب بخشیدن به فعالیت خود و بسیج توده ها به نفع جنگ خلق در سراسر کشور استفاده کردند. آنها نیز تدارکات نظامی خود برای پیشبرد جنگ در سطحی عالیتر را تسریع کردند. طی همین دوره بود که نیروهای مسلح تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) در یک همآیش سراسرس در ماه سپتامبر ۲۰۰۱ در یک سطح بالاتر سازمان یافتند. در این همآیش بود که ارتش رهائیبخش خلق بطور رسمی بنیانگذاری شد. جبهه متحد انقلابی نیز ارتقای سطح پیدا کرد و از طریق تشکیل یک کمیته مرکزی سازمانده که عنوان «شورای انقلابی متحد خلق» بخود گرفت، تحکیم شد.

بنظر حزب شرکت در مذاکرات برای پیروز شدن در نبردی که با دشمن بر سر فتح افکار عمومی جریان داشت ضروری بود. حزب کمونیست نپال(م) معتقد است که مبارزه در این جبهه یکی از نبردهائی است که در مقابل پای هر نیروی موفق انقلابی قرار میگیرد. تاریخ هم نشان داده که فقط در موارد محدود، قوای مرتجع موفق شده اند تنها با استفاده از ابزار نظامی در جنگ با رزمندگان شورشگر پیروز شوند. در مقابل، هر وقت که شورشیان بر سر میز مذاکره رفته اند، در اغلب مواقع باز هم باخت با مرتجعین بوده است. لنین و مائو بمثابه متفکران بزرگ پرولتر از اینکه چه دوران مذاکره یا سرباز زدن از مذاکره به نفع پیشروی عمومی انقلاب است را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند.

حزب کمونیست نپال (م) معتقد است که در ارتباط با مذاکرات دو گرایش غلط میتواند بروز کند: یکم، رد مطلق هرگونه مذاکره. دوم، یک خط تسلیم طلبانه. هیچ حزب انقلابی نمی تواند سازش بر سر خط حزب، ارتش خلق، مناطق پایگاهی یا قدرت سیاسی که خلق طی مبارزه کسب کرده را قبول کند. مائو تسه دون، چنین جمعبندی کرد که «چگونگی بکارگیری سیاست مشت در برابر مشت بستگی به اوضاع دارد. برخی اوقات امتناع از مذاکره مشت در مقابل مشت است و برخی اوقات شرکت در مذاکره. اینکه در گذشته ما به مذاکره نرفتیم کار درستی بود و اینکه حالا میخواهیم برویم هم کار درستی است. در هر دو حالت ما مشت در مقابل مشت را بکار میگیریم. ما با رفتنمان به مذاکره اینبار شایعاتی که گومیندان دامن میزد و میگفت حزب کمونیست خواهان صلح و اتحاد نیست را نقش بر آب کردیم.» (درباره مذاکرات چون کین ـ جلد چهارم منتخب آثار مائو). در این زمینه همچنین رجوع کنید به شماره ۲۱ جهانی برای فتح که دیدگاههای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این زمینه را بطور مفصل جلو گذاشته است.در نپال هدف دشمن همیشه این بوده که جنبش انقلابی را نابود کند. بخاطر تحقق این هدف، دشمن بدنبال فرصت میگردد و مرتبا محاسبه میکند که چگونه میتواند دست بالا را پیدا کند. چگونه میتواند ابزار گرفتن ابتکار عمل برای نابودی مائوئیستها را بدست آورد. در مقابل، تاکتیک مائوئیستها اینست که دشمن را بحداکثر منفرد کرده، ابتکار عمل را در دست خلق نگهدارد و با سیاست مشت در برابر مشت علیه دشمن بجنگد. مردم و جنبش انقلابی در سراسر جهان از نزدیک این تجربه را دنبال میکنند و بر سر آن به بحث و مبارزه می پردازند.

یک اغاز نوین

در اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل ۲۰۰۲ اوضاع بشکل سریع و تکاندهنده ای تغییر کرد. نیروهای انقلابی به این نتیجه رسیدند که دشمن افشا و منفرد شده و بدرازا کشیدن مذاکره به هیچ هدفی خدمت نمیکند. با این تحلیل آنها ضربات سختی را به سه مقر فرماندهی در بخشهای مختلف کشور وارد آوردند. یکی از آنها بخش «دانگ» بود. که نه فقط محل استقرار یکی از پادگانهای مهم ارتش بحساب می آمد بلکه انبار اسلحه ارتش سلطنتی جهت پیشبرد عملیات در سراسر غرب نپال در آنجا قرار داشت؛ قویترین پایگاه نیروهای انقلابی در غرب نپال واقع است. حمله به سه مقر فرماندهی زمانی صورت گرفت که حزب کمونیست نپال (م) به حکومت ارتجاعی خروجش از مذاکرات را اعلام کرده بود. مقر فرماندهی بخش «سیانگجا» که در مرکز نپال واقع است در ساعت ۱۰ مورد حمله قرار گرفت. مقر «گوراهی» در بخش «دانگ» یک ساعت بعد مورد حمله قرار گرفت. بنابراین دشمن از قبل در آماده باش بود. عملیات بخش «دانگ» با موفقیت کامل به انجام رسید و کل کشور را تکان داد. در اینجا گزارشی که رفقای حزب کمونیست نپال (م) درباره این عملیات تهیه کرده اند را ارائه میدهیم:

«در این محل ۱۷۵ سرباز دشمن و ۳۰ کماندوی تعلیم یافته مستقر بودند. (در مجموع ۲۰۵ نفر که شامل افسران نیز میشد). نیروهای تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) شامل یک هنگ، دو تیپ و چند جوخه که در مجموع ۱۳۳۵ نفر از ارتش رهائیبخش خلق و ۷۰۰ نفر از میلیشای توده ای را در بر میگرفت در این نبرد شرکت کردند. مقر فرماندهی بخش «دانگ» شامل پادگان ارتش سلطنتی، دفتر سرپرستی پلیس، یک پاسگاه پلیس، دفتر فرمانداری بخش که اداره ، اصلی دولتی در آنجاست و یک اردوی تربیتی پلیسهای مسلح بود. بعلاوه، یک شعبه بانک، ساختمان دادگاه بخش، دفتر ثبت املاک و همه ، دفاتر دیگر دولتی

در اینجا قرار داشت. در دفتر سرپرستی پلیس ۱۵۰ نیروی مسلح مستقر بودند، پاسگاه پلیس ۴۵ نفر داشت و اداره اصلی دولتی نیز ۳۵ پرسنل مسلح داشت. ما کل این مجموعه را تسخیر کردیم. دشمن از قبل در آماده باش بود. در منطقه مرکزی کشور حمله در موعد مقرر آغاز شد. یک ساعت قبل از حمله بخش «دانگ». بنابراین در «دانگ» به مقرهای فرماندهی ارتش دستور داده بودند که آماده حمله باشند زیرا حدس میزدند که مائوئیستها به اینجا هم حمله خواهند کرد. ما حمله را در ساعت ۱۱ شب آغاز کردیم. درگیریها ۲ ساعت طول کشید. یک سرگرد کشته شد. ۱۶ نفر دیگر از افسران دشمن هم به قتل رسیدند. ۷ رفیق جانباختند. بقیه سربازان تسلیم شدند که آنها را آزاد کردیم. بعضی هایشان هم فرار کردند.

ما مقادیر زیادی اسلحه و چیزهای دیگر بدست آوردیم. قبلا بفکر این بودیم که هزاران نفر از مردم را برای حمل آنچه مصادره میشود بسیج کنیم. اما بعد متوجه شدیم که این کافی نیست. ما از اتوبوس و جیپ و تراکتور و کامیونهای مصادره شده ارتشی برای اینکار استفاده کردیم. در مجموع برای جابجا کردن اموال مصادره شده از ۳۰ خودرو استفاده شد.

۹۲ تفنگ خودکار، ۱۲ مسلسل سبک، ۲ تیربار، ۵ آتشبار ۸۱ میلیمتری، ۳ خمپاره انداز، ۳ دستگاه پرتاب کننده موشک، ۴۸ تفنگ نیمه خودکار، ۴۰ هزار فشنگ و ۹ تپانچه نه میلیمتری بدست آوردیم. علاوه بر این ۱۵۰ تنفگ «بولت اکشن» صفر۳۰۶ هم بدستمان افتاد. یکسری اسلحه هم پیدا کردیم که هنوز راه استفاده از آنرا بلد نیستیم. ماشینها نمی توانستند ما را به برخی از نقاط برسانند. بخاطر همین مجبور شدیم همه آن وسایل را یا بر دوش خود حمل کنیم یا توسط قاطر. تمام خودروهای مصادره شده و وسایل فوق العاده سنگین را نابود کردیم. که البته دشمن بعدا با سر و صدا ادعا کرد که آنها را بدست آورده است.»

این عملیات بیسابقه نه فقط طنین «تندر بهاری» در گوش مردم بود بلکه نقطه گشایش فصل نوین در تاریخ انقلابی کشور بحساب می آمد. رفقای حزب با نگاه به روند پر پیچ و خمی که از سال ۱۹۹۶ حزب پشت سر نهاد و جنگ خلق را با عزم و شجاعت و فداکاری آغاز کرد، نام این مقطع را «آغازی نوین» گذاشته اند. موج نوین مبارزه به این درک حزب هم مربوط است که انقلاب نمی تواند ساکن بماند. باید هر از چند گاه به نیاز انجام جهشهای نوین پاسخ دهد. در غیر اینصورت با احتمال عقبگرد و شکست روبرو خواهد شد. موج پیروزمند حملات و موفقیت در مقابله با یورش همه جانبه ، ارتش سلطنتی نشانگر یک گشایش دیگر و جهشی عظیم به پیش در تاریخ جنبش کمونیستی نپال بود.

سلطنت در بستر مرگ

بعد از شکست مذاکرات و حملات خیره کننده قوای انقلابی، دار و دسته شاه بندهای بسیاری از به اصطلاح قانون اساسی را بحالت تعلیق در آورد و یک وضع فوق العاده اعلام کرد. در پایتخت، شخصیتهای ترقیخواه دستگیر شدند. تجمع بیش از دو نفر ممنوع اعلام شد. و مطبوعات مردمی سرکوب شدند. با اعلام وضع فوق العاده در سطح کشور، دار و دسته ، ارتجاعی تحت حمایت آمریکا متفرعنانه به لاف زنی پرداخت و مدعی شد که در عرض سه ماه کار مائوئیستها را تمام خواهد کرد. اما ارتش رهائیبخش خلق با انجام چند عملیات پیروزمند مسلحانه در سراسر کشور، توانست این تبلیغات دروغ را خنثی کند. طی ۸ ماه آخر وضعیت فوق العاده درگیریهای گسترده تری بین ارتش رهائیبخش خلق و ارتش سلطنتی اتفاق افتاده است. ارتش رهائیبخش خلق در جریان این درگیریها دستاوردهای کیفیتا بزرگتری کسب کرده است.

در جریان جنگ ۷ ساله، شاهد تکامل ناموزون مبارزه در مناطق مختلف بوده ایم. پیشرفت مبارزات کماکان بین مناطق کوهستانی و مناطق هموار ناموزون است. اما بطور کلی ارتش رهائیبخش خلق ابتکار عمل را هم بلحاظ نظامی و هم سیاسی بدست گرفته است.

دشمن از همان آغاز برقراری وضع فوق العاده کوشید که منطقه اصلی درگیریها در غرب کشور را از سه جهت به محاصره درآورد. دشمن تلاش کرد از منطقه «باگلونگ» در شرق و مناطق «دانگ» و «سالی یان» در جنوب درست به تهاجم بزند. بهمین ترتیب حرکتی را در منطقه «سورکت» در غرب نیز آغاز کرد. هدف از این کارزار محاصره بطور عمده نابودی سه بخش انقلابی «روکوم»، «رولپا» و «جاجارکوت» بود.

سیاست ارتش سلطنتی این بود که وارد روستاهائی شود که خبر داشت نیروهای مائوئیست در آنجا نیستند. ارتش، سیاست وحشیانه و جلادانه قتل عام مردم بمنظور انتقام گیری را تحت عنوان «یک نفر در برابر ده نفر» به اجرا گذاشت و قربانیان را مائوئیست نامید. معنایش اینست که ارتش برای اینکه یک مائوئیست را بکشد ده نفر از مردم را بقتل میرساند. منطق ارتجاعی شان اینست که در بین ده نفر حداقل یک نفرشان باید مائوئیست باشد.

ارتش رهائیبخش خلق، دست به یک حمله تاریخی به مقرهای فرماندهی دشمن در بخش «آچام» و فرودگاه «سانفباگار» زد. این حمله در روز ۱۶ فوریه ۲۰۰۲ انجام گرفت و کل نیروهای ارتش و پلیس در آنجا نابود شدند. حمله قهرمانانه مشابهی نیز علیه اردوگاه ارتش ارتجاعی در

«لامائی» و «سات باریا» انجام گرفت. این حملات تاریخی بحران رژیم ارتجاعی را بیشتر کرد. قوای ارتجاع دست به عقب نشینی زده و در راه خود باز هم از افراد غیرنظامی کشتند. در ماه می ۲۰۰۲ دو نبرد کلیدی دیگر صورت گرفت. رفقای حزب کمونیست نپال (م) گزارش میدهند:

«در منطقه «لیسنه» نیروهای ما بر اساس نقشه ، تسخیر مقرهای فرماندهی بخش «پیوتان» متمرکز شدند. دشمن در حالت آماده باش بود (وقتی که ۲۵۰۰ نفر در یکجا جمع باشند مشکل بتوان آنرا پوشاند). ارتش سه هنگ را بمیدان فرستاد. یکی از «پیوتان» یکی از «رولپا» و سومی از اردوگاه اصلیش. آنها ما را از سه طرف محاصره کردند. وقتی از ماجرا باخبر شدیم نقشه را عوض کردیم. یعنی بجای حمله به مقرهای فرماندهی بخش رفقا تصمیم گرفتند مستقیم با نیروهای دشمن سر شاخ شوند. ما تصمیم گرفتیم نیروهای خود را تقسیم کرده و بر هر سه هنگ ارتش سلطنتی حمله کنیم. بنابراین ما اصل جنگیدن در خطوط داخلی برای محاصره آنها را بکار گرفتیم.

نیروهای ما با استفاده از دستگاههای ارتباطی با خبر شدند که دشمن بسمت «لیسنه» می آید تا ما را محاصره و نابود کند. یک بخش از نیروهای ما به تعقیب هنگی که از «پیوتان» آمده بود پرداخت. آنها پا بفرار گذاشتند و هرگز قصد بازگشت نکردند. دو هنگ باقیمانده ارتش سلطنتی یکی از روستاهای آن حوالی را اشغال کرد. آنها بیرحمانه یک پسربچه دهساله را قطعه قطعه کردند و به زنان تجاوز کردند. آنها زنی را وادار کردند که مسیر را نشانشان دهد. وقتی بسیار بما نزدیک شده بودند آن زن دوان دوان خود را بما رساند. افراد متجاوز دستگیر شدند و بر مبنای خواست قربانیان بقتل رسیدند. ما آنها را بشکل گازانبری محاصره کردیم. این ساعت ۹ بود. دشمن پا بفرار گذاشت و ما به تعقیبش پرداختیم. آنها اونیفرمهایشان را در آوردند و اسلحه هایشان را رها کردند. توده ها ۵ نفر از این فراریان را کشتند. بعدا معلوم شد که یک مستشار آمریکائی هم همراه نیروهای ارتش سلطنتی بوده. که البته آن موقع ما از این موضوع خبر نداشتیم. آنطور که بنظر می آمد او هم جزو کسانی بود که اونیفرمش را بجا گذاشت و فرار کرد.

هنگ سوم هم سعی کرد فرار کند. افراد این هنگ سلاح و اونیفورمشان را جای گذاشتند و به رودخانه پریدند. آنها با آه و ناله از شکستشان می گفتند. و توده ها دست میزدند و شادی می کردند. در آغاز خودمان هم از ابعاد گسترده ، این شکست بیخبر بودیم چرا که اینجا منطقه ای دورافتاده است. اما بعدا اوضاع واقعی را فهمیدیم. ارتش سلطنتی فقط نیم ساعت در نبرد دوام آورد و سپس پا بفرار گذاشت. درست دو روز بعد از نبرد «لیسنه» ، ارتش رهائیبخش خلق یکی از اردوگاههای مستحکم ارتش سلطنتی بنام «گام» را گرفت. بنظر میآید که این اردوگاه بر اساس نقشه های مستشاران نظامی آمریکا برپا شده بود. اکثر نیروهای ارتش دشمن نابود شدند و همه تسلیحات آنان مصادره شد. بعد از این دو شکست بزرگ، ارتش سلطنتی شدیدا روحیه باخته شد. شکست سه هنگ ارتش دشمن در روز روشن و شکست بزرگ اردوگاه «گام» از طرف حزب بعنوان نمونه یک مرحله نوین در جنگ در نظر گرفته می شود. مرحله ای که در آن جنگ چریکی یک عامل پایدار برجای میماند و در عینحال ارتش رهائیبخش خلق جنگ متحرک و حتی جنگ موضعی را به پیش میبرد. این تائیدی است بر فرمولبندی حزب از مرحله کنونی جنگ خلق.»

حدود اواخر اوت ۲۰۰۲، یک درگیری مهم دیگر در رولپا بین ارتش رهائیبخش خلق و ارتش سلطنتی رخ داد. در این نبرد ارتش سلطنتی کاملا شکست خورد. از ۵۰۰ نفر از ارتش سلطنتی ۱۳ نفر کشته شدند. از ۴۵۰ نفر نیروهای ارتش رهائیبخش نیز ۷ چریک جان باختند. در هفته اول سپتامبر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) یکرشته عملیات را به پیش برد. ابتدا مقر فرماندهی «ساندهیخارکا» از بخش «آراگاکانچی» کاملا نابود شد. حدود ۶۹ ارتشی و پلیس کشته و صدها نفر دستگیر شدند. یک روز بعد، پاسگاه پلیس در «بیمان» از بخش «سیندهولی» در شرق کشور تسخیر شد و ۵۹ پلیس کشته شدند. تمام سلاح ها و مهمات بعلاوه ۶۰ میلیون روپی در این عملیات جسورانه بدست ارتش رهائیبخش خلق افتاد.

در مواجهه با این پیشرفتها، رژیم درمانده کارزارهایی سیاسی و نظامی علیه مردم براه انداخت. رژیم از لحاظ سیاسی، کارزار «پیشگیری و تنبیه تروریستها» را به اجرا گذاشت و مائوئیستها را «تروریست» خواند. بدینوسیله حقوق ابتدائی مردم نیز به حالت تعلیق درآمد. ده ها روزنامه نگار، انقلابی، افراد ترقیخواه و حتی غیر مترقی دستگیر شده و مورد آزار قرار گرفتند. «کریشنا سن» شاعر، هنرمند و سردبیر انقلابی هفته نامه معروف «جاندش» و روزنامه «جاناه وان» (که هر دو به حزب کمونیست نپال مائوئیست نزدیکند) شکنجه شد و در اردوگاه نظامی دشمن به قتل رسید. هدف از این اعمال وقیحانه شنیع این بود که از رسیدن پیام مائوئیستها به مردم جلوگیری کند و به جای آن این پیام رژیم را به گوش مردم برساند که به هواداران انقلاب هیچ رحمی نخواهد شد. همچنین میخواستند از اعتراضات مردم علیه جنایات ارتش سلطنتی جلوگیری کنند.

یکی از اهداف مرتجعین اینست که رابطه بین حزب و توده ها را قطع

کنند و بدینوسیله «سر» انقلاب را ببرند. آنها امیدوارند که مردم را از حزب جدا کنند، فعالین را دستگیر کنند، رهبری را منفرد و دستگیر کرده و رهبران را نابود کنند. برای انجام اینکار آنها درست «شیوه جایزه بگیری زنده یا مرده» غرب وحشی که جرج بوش جلو گذاشته را پیشه کردند و برای سر برخی رهبران حزبی جایزه تعیین کردند.

همزمان، در عین پیشبرد جنایات بیشمار علیه خلق، آنها تلاش می کنند که ارتش رهائیبخش را تحریک کنند که وارد نبرد نهائی شود. تحت نقشه های شوم جنگی علیه توده ها، ارتش سلطنتی جنایات شنیعی را مانند قطع سر تعدادی از توده ها و دفن کردن آنان در گورهای جمعی را مرتکب شدند. درست مانند پرو آنها تعدادی از زندانیان سیاسی را به قتل رساندند. اینان کسانی بودند که از زندانهای مختلف کشور به «لاماهی» آورده شده بودند و همچنین هواداران مائوئیستها از روستاهای اطراف بودند. بعد از به قتل رساندن آنان، ارتش تبلیغ کرد که این کار مائوئیستها است. بعد از بریدن سر زندانیان، ارتش سلطنتی سرها را در گونی گذاشت و بعنوان کاری که مائوئیستها انجام داده اند تبلیغ کرد و اینکه مائوئیستها رفقا و دوستان خودشان را می کشند و برای پنهان نگهداشتن هویت آنان اینکار را کرده اند.

در روستائی که ارتش سلطنتی حدس می زند نیروهای ارتش رهائیبخش خلق حضور دارند از گشت زدن آشکار پرهیز می کند. یک افسر عالیرتبه ارتش سلطنتی بنام «دیبیاک گرونگ» اذعان کرد که جنگ علیه مائوئیستها طولانی خواهد بود. چرا که طبق اظهارات وی اگر ۵۰ هزار میلیشیای انقلابی قدرتمند درون یک ارتش باشند برای ارتش سلطنتی دستیابی به پیروزی سریع بسیار دشوار خواهد بود. اگر چه دشمن تا زنده است پیروزی بر مردم را در خواب ببیند.

بحران به اوج نوین رسیده است

پیروزیهای پر طنین ارتش رهائیبخش خلق در میدانهای نبرد امواج تکان دهنده خود را نه تنها به درون طبقات حاکمه نپال، بلکه به درون اربابان امپریالیست آنها نیز فرستاد. آمریکا و بویژه انگلستان که در خط مقدم مخالفت با جنگ خلق قرار دارند حمایت خود را از دار و دسته شاه اعلام کردند.

در ۴ اکتبر ۲۰۰۲، قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد و قوه مجریه را در دست گرفت و کابینه «دوبا» را کنار گذاشت و انتخابات سراسری را که قرار بود در ماه نوامبر برگزار شود را برای مدت نامعلوم به تعویق انداخت. این نشانگر یک تغییر کیفی سریع در صحنه سیاسی نپال است. این یک نقطه پایان کامل بر دستاوردهائی است که مردم نپال در جریان خیزش ۱۹۹۰ بدست آورده بودند. همچنین، این امر نقاب از چهره دار و دسته رویزیونیست «یو ام ال» برداشت که هنوز در پی تقویت سلطنت در نپال هستند.

با وجود این، هر چه دشمن بیشتر در سرکوب انقلابیون می کوشد به مقاومت بیشتر دامن می زند. این قانون دیالکتیک است. بعد از آنکه دشمن عملیات رومئو را هدایت کرد، جنگ خلق آغاز شد. بعد از آنکه عملیات «کیلوسرا ـ ۲» را براه انداختند، انقلاب مناطق چریکی و سپس مناطق پایگاهی خود را بوجود آورد. و پس از اینکه آنان اعلام وضعیت اضطراری کردند، توان نیروهای مائوئیست به مرحله تعادل استراتژیک رسید. سنگی که دشمن بلند کرده به روی پای خودش می افتد. یعنی شکست سرکوب تشدید یافته دولتی می تواند به آنجا بینجامد که انقلابیون یک حکومت دمکراتیک نوین انقلابی را اعلام کنند.

در باره استراتیژی ای که در نپال به اجرا درامده است

یکی از خصوصیات مهم جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اینست که جهش وار و به شتاب زیاد پیشرفت کرده است. با وجود این جنگ خلق در نپال، همانگونه که صدر مائو در مورد این جنگ در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره گفت، یک جنگ دراز مدت است. ۸۰ درصد اهالی در روستاها زندگی می کنند و مناسبات تولیدی کشور نیمه فئودالی است. بیشتر مردم وابسته به کشاورزی هستند. بخاطر مناسبات نیمه مستعمراتی رشد صنعت معوج است و با اقتصاد بومی نپال ادغام نشده است. بر عکس، با اقتصاد هند و اقتصاد جهانی امپریالیستی مرتبط است. یک جنبه دیگر اینکه طبقه سرمایه دار بوروکرات نپال، موجود دورگه ای است از زمینداران فئودال و طبقه سرمایه دار کمپرادور.

استراتژی جنگ درازمدت خلق محاصره شهرها از طریق دهات است با ایجاد مناطق پایگاهی روستائی، گرفتن ذره ذره قدرت از دست طبقات ستمگر و سرانجام کسب سراسری قدرت سیاسی. این پروسه از طریق سه مرحله گذر می کند. مرحله اول دفاع استراتژیک است، مرحله دوم تعادل استراتژیک و مرحله سوم تعرض استراتژیک. در مرحله اول ضروری است که از طریق جنگ چریکی جلو رفته شود و سپس در جریان جنگیدن ارتش خلق، جنگ متحرک و موضعی را تکامل می دهد. به همین نحو، به موازات توسعه قدرت سیاسی نوین در دستان توده ها، ارتش خلق هم به سطوح بالاتر سازمانی تکامل می یابد. از دسته ها و جوخه

های ابتدائی سالهای اول جنگ به هنگ ها، تیپ ها و گردانهائی که امروز توسط ارتش رهائیبخش خلق سازمان دهی شده اند گذر می کند. این فرمهای عالیتر سازمانی متمرکز شده اند تا بتوانند همگام با تکامل مراحل استراتژیک جنگ، علیه واحدهای بزرگ و تا به دندان مسلح دشمن نبرد کنند.

در سند پلنوم تاریخی سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که استراتژی و تاکتیکهای انقلاب نپال را ترسیم کرده، چنین آمده که نپال ویژگیهای خود را دارد. بدین معنی که تکامل جنگ خلق نیز از درون این ویژگیها گذر می کند. برخی اینطور بحث می کنند که کشور کوچکی مانند نپال که به دریا راه ندارد جنگ خلق نمی تواند ادامه یابد و مناطق پایگاهی نمی تواند ایجاد شود. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) خصوصیات ویژه جامعه نپال را ترسیم کرده و دقیقا بخاطر همین ویژگیهاست که انقلاب به شکل پیروزمندانه ای پیشرفت کرده است. این ویژگیها شامل قدرت متمرکز فئودالی، زمین مساعد، جائی که بخشهای وسیعی از اهالی در مناطق دور افتاده زندگی می کنند که حضور حکومت در آنجا ضعیف است، مردم بشدت فقیرند، نفوذ کمونیسم و روحیه انقلابی در بین مردم گسترده است، این واقعیت که شمار بزرگی از نپالی ها در هند کار می کنند و تحت تاثیر افکار انقلابی قرار داشته و می توانند به مثابه یک نوع منطقه حمایتی نادر عمل کنند. (این سند تاریخی در جهانی برای فتح شماره ۲۳ و نشریه کارگر شماره ۳ تجدید چاپ شده است.) حزب تضاد عمده در نپال را تضاد بین خلق و دولت ارتجاعی ساخته شده توسط فئودالیسم و سرمایه کمپرادور بوروکرات که بوسیله امپریالیسم غسل تعمید یافته است تعیین کرده است. نمایندگان این نهادهای ارتجاعی در مرحله آغاز جنگ خلق آماج قرار گرفتند که این مسئله به مباحثه سیاسی در سطح کشور دامن زد.

از همان روزهای اول جنگ خلق، حزب بر رابطه متقابل مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی تاکید گذاشت. این بدان معناست که وقتی دشمن دست به حمله نظامی می زند حزب نه تنها باید به آن پاسخ نظامی بدهد بلکه همچنین ممکنست به پاسخ سیاسی به این حمله نیز نیاز باشد. و وقتی که از جانب دشمن حمله سیاسی صورت می گیرد، ممکنست که پاسخ حزب به صورت حمله نظامی باشد. بعنوان سنتز باید گفت که حملات نظامی توسط حملات سیاسی توجیه می شود و بالعکس. بدون شک، زمانی که حزب از «مداخله سیاسی در مرکز» صحبت می کند، منظورش ابتکارات سیاسی در سطح کشور است که بر پایه حملات نظامی از پایین انجام می گیرد.

برای پیشبرد انقلاب پرولتری در عصر امپریالیسم دو راه استراتژیک پایه ای وجود دارد که توسط لنین و مائو ترسیم شده است: استراتژی قیام و استراتژی جنگ درازمدت خلق. لنین استراتژی قیام را در روسیه بکار برد که کشوری صاحب مناسبات تولیدی سرمایه داری پیشرفته بود و طبقه کارگر داشت. در آنجا تضاد عمده بین بورژوازی و پرولتاریا بود. خصلت قیام از این قرار است که رهبری طبقه کارگر استراتژی و تاکتیکهای قیام را طراحی می کند، طبقه کارگر و بخشهای دیگر توده ها سلاح بدست گرفته و قدرت سیاسی را در مراکز معین بدست می گیرند یا قدرت سیاسی در مرکز کشور را کسب می کنند و سپس جنگ داخلی را علیه دشمن در دیگر نقاط کشور به پیش می برند، ذره ذره قدرت را بدست می آورند و بالاخره پرولتاریا در سطح سراسری قدرت را فتح می کند. در کشورهای نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره خصلت انقلاب بدینگونه است که پرولتاریا قدرت سیاسی را در مناطق روستائی بدست می آورد و جنگ داخلی را از همان ابتدا به پیش می برد.

حزب کمونیست نپال (م) معتقد است که در چارچوب کنونی تکامل دنیا، یعنی قطبی شدن دارا ها و ندار ها بحداکثر از طریق صندوق بین المللی پول، گلوبالیزاسیون و برنامه های تعدیل ساختاری، شکاف غیرقابل پرکردن ثروت و فقر، تکامل صنایع الکترونیک و ارتباطات، و همراه بین المللی شدن سرمایه و طبقه سرمایه دار، بین المللی شدن طبقه کارگر و مردم تهیدست، و در زمانه ای که جهان به یک دهکده کوچک تبدیل شده است، بکار بست یک استراتژی یگانه برای انجام انقلاب در چنین جهانی کافی نیست. در عینحال که کماکان تفاوتهای پایه ای بین دو نوع کشورها باقی میماند: حزب کمونیست نپال(م) تاکید میکند که ادغام جوانب استراتژی و تاکتیکهای راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی در استراتژی کلی جنگ درازمدت خلق که در نپال و کشورهای مشابه بکار گرفته میشود ضرورت دارد و بالعکس. بنابراین حزب «به هم آمیختن قیام و جنگ خلق» را فرموله کرده است.

رفقای حزب کمونیست نپال(م) کاملا متوجه این هستند که نپال کشوری کوچک بر نقشه دنیاست. با این وجود طی ۷ سال گذشته از سال ۱۹۹۶، این کشور کوچک قدرت جاذبه بسیاری یافته و امید زیادی را با به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ بر بام دنیا و پیشروی بمثابه یک منطقه پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتری در دل پرولتاریای جهانی برانگیخته است. در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، و در قرن ۲۱ ام، خواه کشوری بزرگ باشد خواه کوچک، هیچ نیروی انقلابی واقعی را نمیتوان ضعیف بحساب آورد. همانگونه که

مائو خاطرنشان کرد اگر شما درگیر یک جنگ عالادنه هستید، مهم نیست که کشورتان کوچک یا نیرویتان کوچک باشد و مهم نیست که دشمن تان چقدر بزرگ باشد، شما میتوانید این دشمن بزرگ را که دست به جنگ ناعادلانه زده شکست دهید. جنگ در نپال یک جنگ انترناسیونالیستی است. جنگ پرولتاریای بین المللی است.

اوضاع امروز :

تعادل استراتژیک

شکستی که از طرف نیروی جنگنده انقلابی ارتش رهائیبخش خلق بر دولت کهن و ارتش سلطنتی وارد آمده، نشانه پیروزی خلق بر دشمن است. شکست قوای حکومتی بازتاب شکست روحیه دولت کهن است. این شکست توسط ضربات متعددی که بر نیروهای پلیس و کماندو در اردوگاههای مستحکم شبه نظامی آنها وارد آمد به وقوع پیوست. این اوضاع یک وضع تعادل را بین دولت ارتجاعی و اردوی انقلاب ایجاد کرده است. بدین معنا، جنگ خلق به مرحله ای بالاتر جهش کرده. به مرحله تعادل قوا بین حزب و دشمن. یعنی از مرحله دفاع استراتژیک به تعادل استراتژیک رسیده است.

در ژوئن ۲۰۰۲، بدنبال یک جلسه مهم کمیته مرکزی حزب، سندی انتشار یافت که در آن چنین آمده است: «علیرغم تکامل ناموزون ج خ که بر حسب وضعیت ناموزون تکاملی کشور صورت میگیرد، این جنگ به مرحله تعادل استراتژیک از مراحل تکاملی جنگ خلق رسیده است. فهم این مساله برای انجام تدارکات لازم جهت تعرض استراتژیک از طریق تعرضات تاکتیکی اهمیت دارد.» این وضعیت تعادل نمی تواند برای مدت طولانی پایدار بماند. دشمن با تمام وجود تلاش خواهد کرد که مواضع از دست رفته اش را پس بگیرد. و حزب به تعرضات تاکتیکی دست خواهد زد تا به مرحله تعرض استراتژیک برسد. این یک اوضاع تعادل، یک نقطه عطف تعیین کننده است که قوای انقلاب و ارتجاع در آن هر دو سعی میکنند وضع را بسود خود تغییر دهند و طرف مقابل را به دفاع برانند.

چگونه انقلابیون مائوئیست به این ارزیابی از قوای خلق و دشمن دست یافته اند؟ و چگونه حزب و نیروهای انقلابی به مرحله تعادل استراتژیک رسیده اند؟ آیا معنایش اینست که شمار سربازان و میزان تسلیحات حزب و دشمن برابر شده است؟ خیر. ارتش ارتجاع هنوز از نظر قوای نظامی نیروی بیشتری در اختیار دارد و تسلیحات بیشتر. با پیشروی جنگ خلق، دشمن از حمایت نظامی و کمک مالی بیشتر امپریالیستها از گوشه و کنار جهان، بهره مند شده است. اما انقلابیون مائوئیست علیرغم میزان کمتر افراد و تسلیحات، از برتری سیاسی و نظامی خود در عرصه نبرد سود می جویند. آنچه توجه به آن اهمیت دارد قدرت سیاسی ای است که انقلابیون مائوئیست موفق به ایجاد و حفظ آن شده اند. و این کار را با ارتش رهائیبخش خلق و بسیج توده های خلق انجام داده اند. این قدرت سیاسی در مقابل قدرت نظام ارتجاعی ایستاده است. این یک گره گاه حیاتی در جنبش انقلابی نپال است.

این واقعیت که جنگ به مرحله تعادل استراتژیک رسیده، بمعنای این نیست که اوضاع مشابهی در سراسر کشور برقرار است. حزب تحلیل کرده که اگر چه کشور بمثابه یک کل در شرایط تعادل استراتژیک است اما ارتش ارتجاع در منطقه غرب در حال دفاع بسر میبرد و ارتش انقلابی در این منطقه بلحاظ سیاسی و نظامی درحال تعرض است. در منطقه مرکزی کشور، ارتش ارتجاع کماکان در حال تعرضی است و در منطقه شرق کشور نوعی تعادل بچشم میخورد.

اشاره به این مساله نیز اهمیت دارد که کشور به سه منطقه جنگی تقسیم شده است: مناطق اصلی، مناطق چریکی و مناطق تبلیغی. مناطق اصلی، مناطقی هستند که در آنها قدرت سیاسی سرخ بشکل نطفه ای شکل گرفته است. مناطق چریکی، مناطقی هستند که دشمن در آنجا نیروهایش را متمرکز کرده و صحنه نبرد، عملیات پیشگیرانه و مقاومت مسلحانه است. مناطق تبلیغی، مناطقی هستند که در آنجا تبلیغ سیاسی، فعالیتهای علنی توده ای و بسیج طبقات میانی بمثابه شکلهای عمده مبارزه در حمایت از جنگ خلق صورت میگیرد. دیالکتیک عملیات پیروزمند در عرصه های مختلف، حملات مسلحانه در مناطق چریکی و اعتصابات توده ای پیروزمند در مناطق تبلیغی، دشمن را بدرون یک رشته بحرانهای وخیم سیاسی رانده است. در دوره اخیر، عملیات چریکی به یکی از شکلهای عمده مبارزه در مناطقی که سابقا مناطق تبلیغی بود تبدیل شده است. جنگ چریکی شهری بمثابه یک پیش درآمد و تمرین برای قیام آتی جهت کسب سراسری قدرت در پایتخت به پیش میرود.

حزب کمونیست نپال(مائوئیست) به تلاش سخت برای ارتقای جنگ به یک مرحله کیفیتا بالاتر و شکستن وضع تعادل موجود، دست زده است. حزب برای مدتهای طولانی گرفتار این درک مکانیکی رایج در جنبش کمونیستی بود که تکامل کمی بطور خودبخودی به تکامل کیفی می انجامد. صدر پراچاندا چنین می نویسد: «در جریان مبارزه علیه خط تکامل تدریجی که در جنبش کمونیستی نپال رایج بود، حزب تلاش کرد درک و دانش خود را از دیالکتیک مارکسیستی در مورد

مقولاتی مانند پیوند، گسست، جهش و فاجعه روشن کند.» (نشریه کارگر شماره ۶). تجربه نشان داده که پیشرفتهای بیشتر به مراحل نوین مستلزم جهشها و گسستهای نوین است. نیاز به انجام این گسستها در درجه اول، و ادامه کار برای انجام جهشهای کیفی و پیشرویهای انقلابی، یک تجربه مهم برای این حزب است. حزب کمونیست نپال (م) یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد. و کل جنبش با اشتیاق از تجربه رفقای نپالی می آموزند.

اعمال

قدرت سیاسی سرخ

رشد قدرت توده ای یعنی رشد مناطق سرخ. این، همانطور که گونزالو صدر حزب کمونیست پرو در مورد جنگ خلق در پرو گفت، بدان معناست که مناطق پایگاهی «مغز استخوان انقلابند». هیچیک از دشمنان مردم نمی خواهند و نمی توانند اجازه شکوفائی و رشد به مناطق پایگاهی بدهند. بهمین ترتیب دولت ارتجاعی نپال هم تلاش کرد که جوانه های جنگ خلق را پرپر کند. اما علیرغم خواست دشمن، انقلاب ریشه های خود را عمیقتر از همیشه در میان توده های مردم دوانده است.

از همان روزهای آغازین، کادرهای حزب، هدف ایجاد قدرت سیاسی و مناطق پایگاهی را در مد نظر داشتند و به قول معروف در کوله پشتی های خود حمل میکردند. هنگامی که پلیس و نیروهای مسلح از روستاها بیرون رانده شدند، مردم با وضعیت نوینی مواجه شدند. حتی عملکردهای ابتدائی حکومت هم فلج شده بود. اما توده ها به قدرتی نیاز داشتند که عملکرد داشته باشد و بتواند شرایط زندگی آنان را سازمان دهد و ضروریات روزمره آنان را برآورده سازد. به همین جهت، تحت رهبری حزب، توده ها وظیفه بنا گذاشتن ارگانهای سیاسی نوین را خود بعهده گرفتند که تبدیل به شکل نطفه ای قدرت سیاسی سرخ در روستاها شد.

قدرت توده ای، یعنی دادن قدرت به توده ها. ترکیبی از قابلیتهای اجتماعی، سیاسی و نظامی برای رهبری امورات روزمره در مناطق آزاد شده؛ و بویژه در عرصه های قانون گذاری، اجرائی و قضائی. وظایف عمده قدرت سیاسی نوین شامل تامین امنیت اجتماعی، راه اندازی پروژه های توسعه، سازمان دادن داد و ستد میان روستائیان، تعلیم و تربیت و رشد فرهنگی، سیاسی کردن و نظامی کردن توده ها برای پیشبرد مبارزه انقلابی. حزب کمونیست نپال (م) یک رابطه دیالکتیکی میان نابود کردن و ساختن برقرار میکند. در مرحله کنونی جنبه ، عمده نابود کردن قدرت دولتی کهن و ساختارهای آن است و ساختن قدرت سیاسی نوین جنبه درجه دوم است. اما به اجرا گذاشته می شود و باید به اجرا گذاشت. در واقع ساختن برای پیشرفت در جنبه عمده (یعنی نابود کردن) اساسی است.

در انتهای پنجمین سال جنگ در سال ۲۰۰۱، گسترش و تحکیم مناطق پایگاهی در مناطق مختلف کشور، سرعت گرفت. «روکوم»، «رولپا»، «جاجارکوت» و «سالی یان» مناطقی در غرب نپال هستند که از طریق شبکه کمیته های انقلابی خلق متحد شده اند و اینک بطور علنی قدرت سیاسی سرخ را بمنصه ظهور رسانده اند که بمثابه نهادهای عمده دولت عمل می کند. روزنامه های مهم کاتماندو مرتبا در مورد این مناطق گزارش میدهند. برخی از کمیته های خلق، که مردم آن را حکومت خلق می نامند، از روزنامه نگاران سراسر کشور دعوت میکنند که به آنجا بیایند و از تجمعات بزرگ خلق، گزارش تهیه کنند. در ۲۶ آگوست ۲۰۰۰، کمیته روستای «کورچاوانگ» یک نشست بزرگ توده ای درست در سه ساعتی «لی وانگ» مرکز فرماندهی «رولپا» برگزار کرد. روز بعد یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد. هدف کنفرانس مطبوعاتی این بود که به همه کشور اعلام کند کمیته های خلق بمثابه نطفه حکومت دمکراتیک نوین در سطح محلی عمل میکند. این کمیته های محلی فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تعلیماتی را انجام میدهند و از طریق ارگانهائی مانند نیروهای مسلح خلق، دادگاههای خلق و زندانهای خلق، قوه قهریه را اعمال میکنند. تکامل قدرت سیاسی، دوشادوش تکامل جنگ جلو میرود. بدون تکامل قدرت نظامی (که هسته مرکزی قدرت توده ایست) و ارتقای کیفی و کمی آن، تحکیم این مناطق پایگاهی و گسترش آنان بمثابه مناطق پایگاهی انقلابی نسبتا با ثبات، امکان ناپذیر است.

کمیته های خلق، که معمولا دربرگیرنده ۱۱ عضو است، بر مبنای انتخابات عمومی که توسط حزب فرا خوانده می شود انتخاب می شوند. حزب سیستم سه در یک را برای این جلو گذاشته است. این فرم سازمانی تحت رهبری مائو در انقلاب فرهنگی صورت پذیرفت و نمایندگان بخشهای مختلف جامعه را شامل میشود. در نپال بدین معناست که ترکیبی از نمایندگان حزب، ارتش رهائیبخش خلق و دیگر نیروهای دمکرات و شخصیتهای ناسیونالیست و افرادی از خرده بوروژوازی که نمایندگان احزاب مختلف هستند (کسانی مانند افراد جدا شده از حزب کنگره یا یو ام ال) را شامل میشود. در این انتخابات، کاندیداها، منجمله منفردین و عناصری که برای احزابی همچون «راشتریها پراجاتانتارا» فعالیت کرده اند اما اکنون مخالف سیاستهای ارتجاعی حزبشان اند، همانند دیگر افراد حق انتخاب شدن دارند.

این کمیته ها دارای دپارتمانهای مختلفند. برخی از مهمترین آنها عبارتند از بخش اداری، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تعلیم و تربیت و توسعه. بخش اداری، بطور عمومی، به مسائل مانند فعالیتهای قانونی، مسائل مرتبط با زمین، تجارت و داد و ستد مالی و دادگاههای خلق، می پردازد. برای معامله کلیه کالاها نرخ حداقلی تعیین شده است. یعنی کالاها به قیمت ثابت معامله می شوند.

یکی از مهمترین جنبه های قدرت سیاسی سرخ، تامین امنیت توده ای است. امروز که مناطق پایگاهی بمنصه ظهور رسیده اند، کمیته های خلق دارای زندانهای موقت و کمپهای کار متحرک هستند. جائی که پلیسها، مقامات فاسد اداری، اوباش و خرابکاران و جاسوسان دستگیر شده، انداخته می شوند. در حالیکه امروزه وظیفه عمده کمپها حفاظت از جامعه نوین در برابر این ستمگران است، اصولی نیز حاکم است که درست خلاف زندانهای مرتجعین است. اتاقهای شکنجه ای که در جامعه کهن وجود دارد اینجا وجود ندارد و بجای آن تلاش میشود که افکار این افراد متحول شده و به آنان آموخته شود که چگونه باید به افرادی مفید برای جامعه نوین تبدیل شوند.

اتکا به خود و شعار

((زمین به کشتگر))

یکی از مشکلات مهم که نیروهای انقلابی با آن مواجهند و باید آنرا درست حل کنند اینست که در حین مقابله با دشمن در میدان جنگ باید مناسبات اقتصادی را هم بازسازی کنند و این مناسبات اقتصادی را چنان بازسازی کنند که نه فقط نیازهای جنگ خلق را پاسخ دهد، بلکه شالوده یک اقتصاد متکی بخود در خدمت به منافع خلق را بریزد. انجام اینکار بمعنی گسست از آن مناسبات اقتصادی است که اقتصاد کشور را در چنگال خود می فشارد. و آنرا بر مبنای نیازهای بازار هندوستان و نظام جهانی امپریالیستی شکل میدهد. چنین کاری بدون فعال کردن توده های مردم در زمینه ایجاد دگرگونیهای اقتصادی ناممکن است. بدون فعالیت آگاهانه آنان نمی توان شکلهای نوین سازماندهی اقتصادی را بوجود آورد. این شکلهای نوین را نه فقط باید برای حمایت از پیشروی کنونی جنگ خلق ایجاد کرد، بلکه برای تضمین اینکه نپال انقلابی بتواند در آینده در برابر تحریم اقتصادی ضدانقلابی یا حتی تجاوز مستقیم امپریالیستها و یا کشور هند ایستادگی کند، ضرورت دارد.

در قلب اقتصاد نپال، حل مساله ارضی قرار دارد. اغلب زمینهای حاصلخیز در دشتهای هموار واقع است که منطقه ترآئی نامیده میشود. این دشتها در منطقه جنوب نپال واقعند و سراسر مرز کشور با هند را در بر میگیرند. و اینجا و دره ها، منجمله بخش ترآئی داخلی، از دیرباز در تملک خاندان سلطنتی و بستگان متعدد آنان بوده، که «راناها» خوانده می شوند. اغلب بقیه اراضی زیر کشت توسط مردم بوسیله بورکراتهای عالیرتبه غصب شده است. سیاست حزب مصادره این زمینها از دست ملاکین و تقسیم آنها در بین دهقانان بر پایه اصل «زمین به کشتگر» است. در جریان پیشرفت جنگ خلق و توسعه مناطق پایگاهی، اکثر زمینداران فئودال محلی، اراضی خود را ترک گفته بشهرها گریخته اند. زمینهائی نیز وجود دارد که دشمن مستقیما آنها را تسخیر کرده بود. همه این قطعات زمین و سایر مایملک به دهقانان و بویژه دهقانان بی زمین که بر سایرین اولویت دارند و نیز به دهقانان فقیر داده شده است. در عینحال بقیه زمینهای مصادره شده به تولید تعاونی اختصاص یافته است. معنایش اینست که نظامهای تولیدی بر این اراضی بر یک اساس شراکتی برقرار شده است. کمیته های خلق به موازات استفاده از شیوه کشت تعاونی، تولید کلکتیو (جمعی) را نیز برقرار کرده اند. روستائیان برای پیاده کردن نظام کشت جمعی گرد آمده و «کمون جونی» بمثابه یک مدل کشت جمعی ایجاد شده است.

در منطقه ترآئی غربی، اغلب اراضی زیر کشت جماعت «تاروس» قرار دارد که در دشتهای جنوبی کشور اقامت دارند. ملاکان مرتجع فئودال زمینهای تارو ها را غصب کرده و آنان را به برده تحت انقیاد خود تبدیل کردند. آنان «کامائیا» یا برده نامیده می شدند و جزئی از مایملک ارباب بحساب می آمدند. اینک «کامائیا» ها تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) بپا خاسته اند و برای سرنگونی نظام اربابی و باز پس گرفتن زمینهای خود مبارزه میکنند. به محض اینکه این جنبش در ترآئی براه افتاد و به نقطه اوج خود رسید، مجلس نپال «الغای نظام برده داری کامائیا پراتا» را اعلام کرد. اما تغییرات واقعی از سالنهای مجلس اغنیا و اقویا حاصل نشد. این نقشه های جادوئی آقایان نبود که باعث تغییرات شد. مشکل تاروها بدون حل مشکلاتی که ریشه در مناسبات تولیدی جامعه دارد قابل حل نیست. صرف الغای نظام کامائیا بروی کاغذ، و بدون ایجاد یک آلترناتیو عملی، صرفا مشکلات جدید بر مشکلات دهقانان بی زمین و بیخانمان افزوده خواهد شد. بعلت تشدید تضادهای میان ملاکین و دهقانان بی زمین، تلاش مرتجعین برای دامن زدن به اغتشاش فکری در بین اکثریت گسترده خلق تارو، و دور کردن آنان از مسیر انقلاب مائوئیستی، بطور کامل شکست خورد. در حال حاضر بخش اعظم جماعت تارو با شور و حرارت به فراخوان مائوئیستی «زمین از آن کشتگر» پاسخ

میگویند. و این کار به یمن حل صحیح مساله ارضی و مشی توده ای که پیگیرانه برای سیاسی کردن و مسلح کردن این دهقانان به اجرا، گذاشته شده عملی گشته است.

از آنجا که وظیفه کنونی حزب سرنگونی مناسبات ارتجاعی تولیدی است، جنبه عمده سیاست تولیدی را ایجاد یک نظام اقتصادی متکی بخود از طریق بسیج کلیه منابع بومی تشکیل میدهد. با چنین دورنمائی است که صنایع کوچک در مناطق پایگاهی برقرار شده و توسط مواد خامی که در روستا قابل دسترس است این صنایع تامین می شوند. چرخ تولید با هدف پاسخگوئی به نیازهای فوری و اساسی مردم بحرکت در آمده است. بطور مشخص، این نوع صنایع عمدتا به تولید محصولاتی می پردازند که مورد نیاز ارتش خلق است. و نیز کالاهای مورد نیاز افراد و خانوارها از کلاه و جوراب و دستکش گرفته تا ملافه و دستمال و کیف و کاغذ را تولید می کنند.

به بسیاری از مسائل در چارچوب دورنماهای نوین نگاه میشود. یعنی به نحوی که در گذشته هرگز اینچنین مد نظر قرار نمیگرفت. مثلا تولید مشروبات الکلی اینک بطور کلی منع شده است. نه فقط به این خاطر که بدمستی و آزار زنان را در پی دارد بلکه بخاطر اینکه بویژه مقادیر زیادی از غلات را بخود اختصاص میدهد. اولویت در استفاده از غلات در حال حاضر سیر کردن شکم مردم و سربازان ارتش رهائیبخش است.

دیگر زنجیر های سنت نباید دست و پای مردم ما را ببندد

فرهنگ مردم یک عامل بسیار مهم در متحول کردن و انقلابی کردن جامعه است. فقط اگر از همان ابتدا دست به انقلاب فرهنگی بزنیم می توانیم آگاهی توده ها را ارتقاء دهیم، جهانبینی آنان را تغییر دهیم و آگاهی انقلابی آنان را نسبتا به دیدگاه فعالین انقلابی نزدیک کنیم. بخاطر همین مساله انقلابیون مائوئیست نیاز دارند که توده ها را از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی از همان ابتدای حرکت، و مهمتر از آن از همان ابتدای استقرار جامعه انقلابی، تعلیم دهند. در این زمینه، تغییرات عظیمی در مناطق پایگاهی درحال وقوع است. توده های انقلابی از آداب و سنن کهن و پوسیده و ستمگرانه نظیر ازدواجهای از پیش ترتیب داده شده و آزار جنسی، گسست میکنند. و عملکردهای رهائیبخش نوین رواج می یابد. تابوهای دیرینه بر سر ممنوعیت ازدواج مجدد بیوگان، ممنوعیت ازدواج بین اعضای کاستهای گوناگون و ممنوعیت ازدواج بر اساس عشق شکسته شده و به مصاف گرفته می شوند. و در مناطق پایگاهی نپال با این تابوها مبارزه می شود.

برگزاری جشنهای انقلابی در مناطق سرخ، جای برگزاری جشنهای کهنه ارتجاعی را که پایه و اساسشان را اختلافات مذهبی تشکیل میداد، گرفته است. در سنت هندو، مراسم و آئینهای مذهبی بیشمار وجود دارد. «داسائین» و «تیج» دو جشن عمده است که مردم قبل از برقراری قدرت سیاسی سرخ برگزار می کردند. بعد از آن که جشنهای انقلابی اعتباری روزافزون یافت، مراسم جشنهای کهن بطور جدی رو بخاموشی گذاشت. مردم اینگونه مراسم را رها کرده و اینک در حال ساختن فرهنگی نوین اند. امروز در مناطق پایگاهی برگزاری اول ماه مه روز جهانی پرولتاریا، و نیز جشن تولد مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو بسیار اهمیت دارد. بعلاوه مراسم جشن سالروز آغاز جنگ خلق یعنی ۱۳ فوریه، روز جانباختگان و هشت مارس روز جهانی زن نیز اهمیت بسیار یافته است. مرتجعین که شاهد از دست رفتن فرهنگ کهنه و عقب مانده خود هستند، عجز و لابه میکنند که «زنان به اوج رسانده شده اند»، «مناسبات خونی بین برادران و خواهران از هم گسست شده زیرا املاک والدین بین آنها تقسیم شده است»، و اینکه «عناصر نجس به آشپزخانه ها راه یافته اند.» توده ها که از این زوزه های ارتجاعی خشمگینند، بیش از پیش به مناسبات و عملکردهای اجتماعی کهنه ضربه می زنند تا سرانجام بطور کامل از شرشان رها شوند.

توده های مردم بشکل فزاینده ای به این گفته مارکس پی می برند که «دین افیون مردم» است. آنان بیش از پیش می فهمند که اعتقادات هندو از نظر ایدئولوژیک و سیاسی حامی سلطنت فئودالی است. آنان رفته رفته می بینند که انواع و اقسام عملکردهای بنیادگرایانه مذهبی، بویژه آنچه خصوصیات غیرانسانی داشته و جامعه را به کاستهای مختلف تقسیم میکند، توسط دین بازتولید و تقویت می شود. در این زمینه دین هندو مشخصا، دینی خشن است و پایه و اساسش را تقسیم کاستی تشکیل میدهد. بر مبنای اعتقادات هندو، فلاکت و ستمی که بر تحتانی های جامعه روا می شود، جزائی است که آنان بخاطر گناهان اسلاف خود می پردازند. در مقابل، تجملات و امتیازات کاستهای بالا پاداشی است که بخاطر خوبیهای گذشتگان شان به آنان عطا شده است. طبقات استثمارگر با بکارگیری همین تمایزات شرایط فرودستی را به توده های تحتانی تحمیل میکنند. مردم از همان آغاز جنگ خلق و در جریان رشد و تکامل مناطق پایگاهی شروع بکنار زدن دین و کشف دوباره نژاد انسانی خود کردند.

رزمندگان ارتش رهائیبخش خلق در جریان بسیج توده ها در امر تولید و سیاست و فعالیتهای نظامی شرکت

می جویند. برای پیشبرد این فعالیتها، بیسوادی دشمنی است که باید در جریان انقلاب ریشه کن شود. بهمین خاطر کارزارهای پیکار با بیسوادی بزرگسالان و نیز کارزارهائی مربوط به امور بهداشت و درمان در بین توده ها جریان یافته است.

از همان آغاز شکلگیری قدرت سیاسی سرخ در اشکال نطفه ای در مناطق روستائی حزب کمونیست نپال (م) به حقوق اقلیتهای ملی توجه جدی کرده است. بدین معنی که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خود بکار بسته می شود. در آنجا که اقلیتهای ملی (جاناجاتی ها) ساکنند و دولت کهن بیرون رانده شده، اعمال قدرت توسط خود آنان صورت می گیرد. بدین ترتیب برای نخستین بار بعد از آنکه قدرت از دست آنان ربوده شد، یعنی بعد از اتحاد کشور تحت یک دولت واحد در اواخر قرن ۱۸ ام، مردم ساختن آینده را بدست خویش می بینند و در آن درگیر می شوند. رفقای جاناجاتی در امور حزب نقش رهبری کننده بازی میکنند. با چنین عملکردی، سلطه ملت «خاش» (گروه کاستی مسلط در نپال که از ساکنان منطقه خاشان در غرب کشور ریشه میگیرند) بر اقلیتهای ملی رو به اضمحلال است. ترکیب «سه در یک» که قبلا به آن اشاره کردیم در کمیته های خلق برای ساختن قدرت سیاسی سرخ بکار گرفته می شود. کمیته های خلق بر اساس اتحاد کارگر- دهقان درست میشود. در این کمیته ها نمایندگان نیروهای ناسیونالیست و دمکرات و نیز نمایندگان حزب و ارتش خلق فعالیت دارند.

حزب کمونیست نپال (م) امر ایجاد دادگاههای خلق در مناطق قدرت سیاسی سرخ را رهبری کرده است. مردم در جامعه کهن از دست مقامات حکومتی، اربابان فئودال و سرمایه ربائی آنان در عذاب بودند. اراضی متعلق به دهقانان فقیر توسط ملاکین غصب شده بود و بسیاری از مردم به ورطه بدهکاری و فلاکت درغلتیده بودند. اگرچه مردم همیشه این حقیقت را می دانستند که استثمارگران همه چیز را از آنان ربوده اند، اما نمی توانستند کلامی علیه آنها بزبان رانند. زیرا ملاکین از حمایت کامل دولت برخوردار بودند. اینک هرآنجا که قدرت بدست مردم افتاده، بیعدالتی هائی که مرتجعین روا داشته اند، توسط دادگاههای خلق رفع می شود. در مناطق تحت کنترل مردم، دهقانان موفق شده اند که زمینهای خود را که قبلا به چنگ ملاکین افتاده بود باز پس گیرند. یکی از طرق باز پس گیری زمین حمله و تسخیر بانکهائی است که ملاکین اوراق اجاره زمین را به آنجا سپرده بودند که در واقع سند بردگی ابدی دهقانان بود. دهقانان این اسناد را به چنگ می آورند و نابود میکنند.

زنان
چهار کوه را سرنگون میکنند

جامعه نپال زیر سلطه سه کوه ستم فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و امپریالیسم قرار دارد. زنان نپالی علاوه بر این سه کوه، کوه پدرسالاری یا سلطه مرد را نیز بر دوش دارند. بعلاوه زنان هندو که به کاستهای پائین تعلق دارند خشونت بیحساب و رنجهای اجتماعی عظیمی را تجربه میکنند.

زنان در جامعه فئودالی از حقوق مالکیت مطلقا محرومند. حتی در خانواده های مرفه یا ثروتمند یعنی در صفوف بورژوازی نیز بطور استثنائی با زنانی برخورد میکنیم که رسما مالک باشند.

زنان باید هر مردی که والدین شان برگزیدند را به شوهری قبول کنند. شوهر دادن کودکان و دادن زنان جوان به مردان پیر رایج است. زیرا طبق آئین هندو این امر مجاز است. علت چنین ازدواجهائی فقر است. زنان اجازه طلاق گرفتن ندارند. این در حالیست که مرد می تواند بیش از یک زن اختیار کند. زن بیوه حق ازدواج مجدد ندارد و مجبورست تا پایان عمر بعنوان برده به خانواده شوهرش خدمت کند. اما مرد می تواند بعد از مرگ همسر دوباره ازدواج کند.

در مناطق پایگاهی انقلاب، اینگونه عملکردهای ناعادلانه و غیرمنطقی اجتماعی کنار گذاشته شده است. از زمان برقراری قدرت سیاسی خلق، سند مالکیت ارضی همانگونه که به مرد داده می شود به زنان نیز داده می شود. اینکار باعث شده که قید و بندهای مهم از دست و پای زنان برداشته شود. قید و بندهائی که آنان را مجبور میکرد برای تمام عمر تحت انقیاد و بردگی مطلق مردشان و بطور کلی تحت انقیاد جامعه باقی بمانند. با شروع این روند، بسیاری از زنان به هیجان آمده و جرات خواستن و کسب احترام اجتماعی بخود داده اند. این یکی از بزرگترین دستاوردهای اجتماعی زنان است که به موازات شرکت فعال آنان در جبهه سیاست و جنگ کسب شده است. این دستاورد حاصل شرکت فعال زنان نپال در اعمال قدرت سیاسی سرخ و شرکت پر شور آنان در جنگ خلق است.

شرکت زنان در حزب، ارتش رهائیبخش خلق و قدرت سیاسی نوین روز بروز افزایش یافته و به سطوح بسیار عالی رسیده است. تعداد فزاینده ای از زنان خود را در نیروهای مسلح تحت رهبری مائوئیستها سازمان می دهند. آنان مسلح به ایدئولوژی مائوئیستی و تفنگ در دست خشم خود را علیه استثمارگران منفور و دولت ارتجاعی که حافظ دشمنان بدنام مردم است، رها می سازند. زنان نپال که بعنوان برده مردان در نظام پدرسالار چشم به جهان گشوده بودند، و بر مبنای آئین

های بیشمار ارتجاعی فئودالی ابزار ارضای جنسی مردان بحساب می آمدند، اینک با چنین دیدگاههائی به مصاف برخاسته و بشکل قهرآمیز مناسبات ارتجاعی کهن را به لرزه در می آورند. تغییراتی که در همین چند سال جنگ خلق صورت گرفته بسیار پر شتاب تر از تغییرات چندین دهه اصلاحات است.

جنگجویان زن در مناسبت های گوناگون شگفتی خویش از میزان جرات و قدرتی که برای واژگونی شرایط کهن و مجازات دشمنان خویش در جامعه کسب کرده اند را ابراز میکنند. آنان بدون شک تحت رهبری ایدئولوژی درخشان سرخ پرولتری یعنی مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم قرار داشته و با استفاده از علم انقلاب واقعیات سخت نپال را تجزیه و تحلیل و به نیروی مبارزاتی خویش دگرگون می کنند. آنان به منافع خویش آگاه شده اند و منافع دشمن خویش در جامعه طبقاتی و کاستی را می شناسند. همین آگاهی منبع جرات و قدرت آنان، عشقشان به مردم و نفرتشان به دشمن است.شجاعت زنان در جنبش انقلابی حقیقتا الهام بخش است. آنان شجاعتی مهیب دارند. زمانی که شماری از آنان به اسارت دشمن در آمده بودند، برای جانشان التماس نکردند و حتی وقتی که سربازان دشمن وحشیانه آنان را شکنجه دادند و به آنان تجاوز کردند و حتی چشمانشان را در آوردند و بر بدنشان نفت ریختند و آتش زدند، تسلیم نشدند.

تعهد تعداد بیشمار زنان به جریان عظیم انقلاب حقیقتا کل کشور را بیدار کرده است. یک نمونه از این امر، ماجرای زن ۵۰ ساله ایست که در منطقه غرب نپال در پی انتقام مرگ شوهرش بود. شوهر او بدست ارتش منفور طی حکومت نظامی به قتل رسید. او برای سالها بشکل مخفی زندگی میکرد. اخبار مربوط به عزم آهنین این زن برای پیوستن به صفوف حزب و ارتش خلق لرزه بر پشت سربازان دشمن انداخته بود. درست همان طور که الهام بخش بسیاری از مردم برای پیوستن به صفوف انقلاب می شد. عکس العمل که این زن نشان داد آنقدر عظیم بود که حتی بخشی از طبقات میانی به حرف آمد و اظهار داشت که عملیات سرکوبگرانه ارتش علیه جنگ خلق به تنهائی قادر نیست بر این درگیری اجتماعی سیاسی نقطه پایان بگذارد. بعلاوه سراسر کشور از فرار شجاعانه ۵ زن مائوئیست از زندانهای سیاسی تکان خورد. آنان موفق شدند که با کار طاقت فرسا مخفیانه تونلی را از زندان به خارج آن حفر کنند.

بپاخیزی زنان به معنی بپا خیزی نیمی از اهالی است. انواع و اقسام مرتجعین هیچگاه نمی توانند زنان را نیروئی قادر و قابل به انجام کارهای دوران ساز ببینند. آنان فقط می توانند زنان را موجوداتی ضعیف تصور کنند. اما زنان شورشی نپال همانند زنان انقلابی سراسر جهان نشان داده اند که می توانند با کسب قدرت سیاسی و بازسازی مناسبات اجتماعی بر پایه ای نوین تاریخ را بسازند.

تاریخ مختصر
جنبش کمونیستی نپال

طنین قدرت توده ای در «ماهابهارات» و ارتفاعات «جوره» در نپال نه تنها انعکاس بپاخیزی توده هاست؛ بلکه همچنین انعکاسی است از یک مبارزه طولانی در جبهه های سیاسی و ایدئولوژیک در درون حزب کمونیست. یک مبارزه حاد که به تثبیت خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح منتهی شد. وقتی در جریان مبارزه خطی درون حزب و پیشبرد مبارزه طبقاتی درون جامعه، یک هسته رهبری اصیل مائوئیستی تکامل یافت، اینگاه امر توده ها در مبارزه علیه دشمن بطور بی وقفه جلو رفت؛ اگرچه همراه با پیچ و خم.

از همان ابتدا، جنبش کمونیستی نپال عمیقا تحت تاثیر پروسه های انقلاب در کشورهای مختلف قرار داشت. حزب کمونیست نپال (م) تاکید می ورزد که خط مائوئیستی ای که در نپال توسط این گردان پرولتاریای انترناسیونالیست تکامل یافته، سنتز پیشرفته ترین جنگهائی است که طبقه ما تاریخا در چین و شوروی و اخیرا در پرو، براه انداخته است. همچنین، سنتز مطالعه عمیق و مبارزه حاد درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنبش کمونیستی بین المللی است. تاریخچه مختصر ح ک ن (م) در نشریه جهانی برای فتح شماره ۲۲ سال ۱۹۹۶ بچاپ رسیده است).

در سند تاریخی دومین کنفرانس سال ۲۰۰۱ (رجوع کنید به جهانی شماره ۲۷، سال ۲۰۰۱)، ح ک ن (م) به تاریخ ایدئولوژی پرولتاریائی و تکامل آن در نپال، توجهی خاص مبذول داشته است. تکامل جنگ خلق در نپال از تکامل ایدئولوژیکی حزب سرچشمه میگیرد؛ و همانگونه که لنین گفت: ایدئولوژی عنصر تعیین کننده در انقلابست. بعدها مائو روشن ساخت که اگر خط حزب درست باشد، می تواند ارتش خلق و مناطق پایگاهی را بنا کند و به کسب سراسری قدرت سیاسی نائل آید. اما اگر خط نادرست باشد، هرآنچه داشته است را نیز از کف خواهد داد. هر انقلابی محصول خط صحیح است؛ این خط در جریان بکاربست مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم برای تحلیل و حل مسائل مشخص کشور، تکامل می یابد. این امر یکبار دیگر صحت خود را در نپال نشان داد. پرداخت خط صحیح توسط ح ک ن (م)، کلید پیشرویهای انقلاب در نپال است.

یک مساله مشخص مهم برای آغاز جنگ خلق در نپال، مبارزه طولانی علیه گروه اپورتونیستی تحت رهبری «موهان بیکرام سینگ» بود. «سینگ» به التقاط دگماتیسم خوجه ای درغلتید (رویزیونیسم خوجه ای بلافاصله پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ سربلند کرد. این جریان تلاش کرد احکام صحیحی را که در جنبش کمونیستی بین المللی بدلیل خدمات تئوریکی مائو تثبیت شده بود سرنگون کند). بطور مشخص نظر «سینگ» این بود که استفاده از ترم مائوئیسم و یا گفتن اینکه مائوئیسم مرحله سوم در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا است، غلط است. او برای انکار مائوئیسم چنین استدلال می کرد که چون هنوز عصر امپریالیسم است بنابراین تئوریهای لنین برای انقلاب کردن کافی است. «سینگ» برای انکار تکامل ایدئولوژی پرولتاریا توسط مائو و برای پیشبرد ضدیتش با مائوئیسم، به اشتباهات استالین و اشتباهات جنبش کمونیستی در گذشته، توسل می جست. او به این نتیجه رسید که جنگ خلق در نپال نمی تواند بطور موفقیت آمیز جلو برده شود. خط انقلابی مائوئیستی در نپال، در جریان مبارزه با دگما رویزیونیسم و «مکتب اندیشه های سینگ» تکامل یافت.مسلما مبارزات دو خط مهم دیگری نیز در جریان تکامل جنبش کمونیستی نپال وجود داشته است. همانطور که قبلا گفتیم، حزب کمونیست نپال (اتحاد م ل) که به «یو ام ال» شناخته شده است، یک نقش مشخصا زبونانه و پست برای حفاظت از رژیم ارتجاعی سست و از هم پاشیده، ایفا کرد. در سال ۱۹۹۸، یو ام ال برای نه ماه در حکومت شریک بود و علاوه بر پستهای دیگر پست وزارتخانه ای که مستقیما مسئول سرکوب انقلابیون بود را بعهده داشت. در دوره اخیر که سلطنت به یک نهاد تهی و بی اعتبار تبدیل شده، یو ام ال با ادای سوگند وفاداری به شاه تلاش کرد تا به اصطلاح دمی تازه بر آن دمد. یو ام ال حتی سفیر آمریکا را در دفتر خود ملاقات کرد و البته، عکسهای لنین و استالین و مائو را بسیار راحت برچید تا «میهمان عالیقدر» ناراحت نشود. مائوئیستها همچنین مجبور به مبارزه علیه دیگر خطوط رفرمیستی، مثلا «قیام ایست» های «نیرمال لاما» نیز بوده اند. یک درس مهم از مبارزات علیه همه این گرایشات اینست که بدون پیش گذاشتن آلترناتیو انقلابی، تشکلات انقلابی نمی توانند واقعا بر رویزیونیستها چیره شوند.

در جریان این مبارزات خطی، ح ک ن (م) نه تنها اصول انقلابی را محکم در دست گرفت بلکه آنها را در پراتیک نیز بکار بست. به تکامل بیشتر این درک مائوئیستی که «حزب وحدت اضداد است» یاری رساند. عمیق تر فهمید که جریان انقلاب پروسه ای است که شامل تصادم، گسست، جهش و شکست است. حزب تحت هدایت اصول مارکسیست لنینیست مائوئیستی برای اتحاد با گرایشات مختلف درون جنبش انقلابی تلاش کرد؛ و این به دو قطبی شدن هر چه بیشتر اردوی انقلابیون و رفرمیستها خدمت کرد. مضاف، ح ک ن (م) برای آغاز جنگ خلق می بایست از سنت ها و درکهای رایج در جنبش کمونیستی نپال، منجمله پارلمانتاریسم، گسست میکرد. (خود ح ک ن (م) دوره های قبل از آغاز ج خ ۱۳ نماینده در پارلمان داشت). با اتکا به اصول پایه ای انقلاب، یعنی حزب، خط انقلابی و نیروهای انقلابی، چهار آمادگی (تدارک) همزمان به پیش برده شد. اینها عبارت بودند از: تدارک ایدئولوژی و سیاسی، تدارک تشکیلاتی، تدارک لجستیکی و تدارک برای جنگ. حزب معتقد است که برای توسعه بیشتر جنگ این تدارکات را کماکان باید پیش برد. و حزب این تدارکات را پیش می برد تا اینکه جنگ به لحاظ کیفی و کمی به سطوح بالاتری برسد و جهشهای بیشتری کند.

ح ک ن (م) سنتزهای خود از انقلاب نپال را که در جریان افت و خیزها و مصافهای بزرگ بدست آمده، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و راه پراچاندا می خواند. حزب معتقد است مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم اساس ایدئولوژی و تئوریهای سیاسی را و اساس علم انقلاب را تشکیل میدهد و «راه پراچاندا» بیان بکاربست این ایده های اساسی در رابطه با ویژگیهای انقلاب نپال است و در خدمت به اصول راهنمای این انقلاب می باشد. حزب معتقد است که با بکاربست صحیح م ل م و پیشرفتهای نظامی و سیاسی در جریان جنگ خلق در نپال، خدمات بیشتری به تکامل و غنای مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم انجام خواهد گرفت.

دخالتگری امپریالیستها و توسعه طلبان هند در نپال

در نتیجه پیشرفتهای جنگ خلق و بحران عمق یابنده و همه جانبه هیئت حاکمه ارتجاعی نپال، و بخصوص بدلیل آنکه نظام فئودالی سلطنتی در حال سرنگون شدن است، امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند فعالانه وارد ضدیت با مردم نپال شده اند. از آنجا که رژیم ارتجاعی مستاصل است و در مقابل جنگ خلق عاجزتر می شود، امپریالیسم آمریکا بطور جدی تدارک می بیند که مستقیم تر از قبل در نپال دخالت کند. اقدامات اخیر شاه (از جمله خلع نخست وزیر و منحل کردن پارلمان) به بحران سیاسی هیئت حاکمه افزوده است.

در فوریه ۲۰۰۲ وزیر امور خارجه آمریکا، کولین پاول، سفری به نپال

کرد و در ماه مه همانسال نخست وزیر نپال، دوبار به آمریکا و اروپا سفرهائی کرد. انگلستان و آمریکا کمکهائی بالغ بر ۴۰ و ۲۲ میلیون دلار به دولت نپال کردند. آمریکا ۱۲ مشاور نظامی به نپال فرستاد که هر سه ناحیه نپال (غرب، شرق و مرکز) را بازدید کرده و بررسی کردند تا اینکه نقشه های عملیاتی شان را بکشند. دو پرسنل ارتش آمریکا در عملیات «لیشنه» شرکت داشتند. این ثابت کرد که نیروهای امپریالیستی پیشاپیش وارد نپال شده اند.

تجاوز گسترده آمریکا در سراسر جهان در حال اوج گیری است و امنیت و ثبات بسیاری از کشورهای جهان را به خطر انداخته است. آمریکا در خاورمیانه تجاوز می کند و ماموارنش در سراسر آسیا در گشت و گذارند و مانند سگهای هار دندانهایشان را نشان می دهند. حکام آمریکا از واقعه ۱۱ سپتامبر مانند یک «سلاح معجزه آسا» برای تجاوز بهر جا که مایلند و هر زمان که می خواهند استفاده می کنند. امروز استراتژی عمومی امپریالیسم آمریکا آنست که هر جنبشی را که مخالف منافع خود می بیند سرکوب کند: جنبشهای ضد فئودالی ضد امپریالیستی، جنبشهای رهائی بخش ملی، جنبشهای دموکراتیک و سوسیالیستی. آمریکا روی همه اینها یک برچسب «تروریستی» می چسباند تا به تلاشهای ارتجاعی خود جهت سرکوب هر نوع مخالفتی و تشدید استثمار میلیاردها انسان در سراسر جهان، مشروعیت دست و پا کند.

اما رویای آمریکا مبنی بر اینکه از طریق زور بازوی نظامی اش یک جهان تک قطبی ایجاد کند، با مخالفت و مقاومت گسترده در سراسر جهان روبرو شده است. در نتیجه غارت امپریالیستی آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، مردم کشورهای این قاره ها در فقر و فلاکت بی حد و حسابی فرو رفته اند. بهمین دلیل این کشورها به مرکز بپا خیزیهای انقلابی تبدیل شده است. همانطور که مائو گفت این کشورها «مرکز توفانهای انقلابی جهان هستند». سربلند کردن قدرت سیاسی سرخ در منطقه هیمالیا، که درست در قلب یک بخش پرتلاطم جهان قرار دارد، مفاهیم عمیقی برای تمام آسیای جنوبی و بقیه نقاط آسیا خواهد داشت.

برای مقابله با ممانعت از گسترش خیزشهای انقلابی، آمریکا دست به یک اقدام بی سابقه زده است و یک دفتر جاسوسی اف بی آی در دهلی (پایتخت هند) بر پا کرده است. وقتی حزب کمونیست نپال (م ل م) به مقر فرماندهی نظامی ناحیه آچام حمله کرد، دولت آمریکا اعلام کرد که قصد دارد یک پایگاه نظامی در نپال برقرار کنند. و اعلام کرد که «نپال کشوری است که دارای اهمیت استراتژیک است». به ظاهر آمریکائی ها از موضع قدرت حرف می زنند اما جوهر مساله آنست که آنها اجبار و فشارهای تضادهای نظام امپریالیستی جهانی را بازتاب می دهند. تلاشهای آمریکا برای سرکوب جنبشهای انقلابی جهان باعث خواهد شد که این جنبشها شدت پیدا کنند و تضاد عمده میان امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم جهان تیزتر شود، و حتا تضاد میان خود قدرتهای امپریالیستی حادتر شود. همراه با تجاوزهای آمریکا، کشور هند نیز دست به اعمال فاشیستی علیه مردم آسیای جنوبی زده است. حکام هند همواره تلاش کرده اند که جنبشهای انقلابی و جنبشهای رهائی بخش ملی را در سراسر منطقه سرکوب کنند. آنها چند قانون قرون وسطائی تصویب کرده اند تا بهشت غارت توده های مردم هند را برای خود امن و امان نگاه دارند. نام یکی از این قوانین جدید «قانون جلوگیری از تروریسم» است. تحت این قانون آنها خبرنگاران نپالی و مددکاران نپالی را دستگیر کرده و به پلیس نپال تحویل داده اند. این نشان می دهد که هند مصمم است که سلطه دیرین خود را بر نپال نگاه دارد.

دولت سلطه طلب هند هرگز قبول نخواهد کرد که مردم نپال به آزادی و تعیین سرنوشت دست یابند. حکام هند از دورنمای سرنگونی دولت نپال و به پیروزی رسیدن یک انقلاب دموکراتیک نوین و تبدیل نپال به یک پایگاه آزاده شده انقلاب جهانی، هراسناک است. آنها همچنین بطور جدی نگران آنند که پیشرفت انقلاب در نپال باعث تشدید نارضایتی در خود هند خواهد شد. در شرایطی که حکام هند مجبور شده اند میلیونها سرباز خود را در مرز پاکستان بگذارند، و در شرایطی که جنبش مسلحانه مائوئیستی در چند ایالت هند در حال گسترش است، آنها از اینکه بخشی از توجهشان باید به نپال معطوف شود، بهیچوجه خوشنود نیستند.

بعلاوه، جنگ با مائوئیستها، برای دولت هند می تواند بسیار گرانتر از جنگی که با جنبشهای ملی کشمیر و بودو دارد، تمام شود. وقتی که حزب کمونیست نپال (م ل م) چشم انداز ایجاد یک «فدراسیون شوروی آسیای جنوبی» را اعلام کرد، و گفت که خلقهای آزاد شده آسیای جنوبی وارد یک اتحاد داوطلبانه تحت یک فدراسیون شوروی خواهند شد، وزیر داخله هند بشدت در مورد آن هشدار داد. پس از تشکیل «کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائوئیست آسیای جنوبی» (کامپوزا) طبقه حاکمه هند با قلدری بیشتری به نپال نگاه می کند و تدارک می بیند که ماشین جنگی خود را علیه جنبش مائوئیستی براه اندازد.

هر لحظه احتمال آن می رود که دولت هند به نپال تجاوز کند. در جواب به تقاضای دولت نپال، هندوستان مقادیر زیادی سلاحهای جنگی به نپال فرستاده است. و ارتش سلطنتی نپال را مجهز به چند هلیکوپتر جنگی کرده

است تا در جنگ با مائوئیستها بکار برند. دستگیری یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب در هند و تحویل وی به دولت نپال، یکی از آخرین نمونه های تلاشهای سرکوبگرانه دولت هند است.

چین رویزیونیستی از آن سوی مرزها اوضاع نپال را از نزدیک دنبال می کند. بورژوازی چین، که هنوز از خاطره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین به خود می لرزد، بهیچوجه از اینکه یک جنبش مائوئیستی قدرت را در مرزهای جنوبی اش بدست بگیرد خشنود نیست. با این وجود از هر گونه دخالت هند در نپال نیز نگرانند. زیرا این حرکت از سوی نپال باعث بهم خوردن توازن قوای میان هند و چین در این منطقه خواهد شد. در گذشته وقتی این توازن بهم خورده موجب جنگ جدی میان آنها شده است.

اگر هند با همکاری آمریکا و انگلیس ارتش خود را به نپال گسیل دارد، حکام چین با نارضایتی بسیار زیادی به آن نگاه خواهند کرد.

در اینجا باید نقش سازمانهای غیر دولتی (ان جی او) ها را هم باید بررسی کرد. زیرا متاسفانه بدون بررسی نقش آنها نمی توان بحث مربوط به نقش امپریالیستها را تمام کرد. متاسفانه این سازمانها بخش مهمی از کار ماشین تبلیغاتی امپریالیستها را بدوش گرفته اند و فعالانه تبلیغات کثیف آنها را تکرار می کنند. این سازمانها مقادیر زیادی پول دریافت می کنند تا جلوی رشد انقلابیون را بگیرند. این سازمانها مانند قارچهای فصلی در نپال روئیده اند. و صدها دروغ تبلیغاتی مانند اینکه «انقلابیون حقوق بشر را زیر پا می گذارند»، «کودکان را وارد ارتش رهائی بخش می کنند» براه انداخته اند. اگر آنها با چشم خود به مشاهده وقایع بپردازند، حتما خواهند دید که تروریستهای واقعی کیانند و چه کسانی حقوق بشر را لگد مال می کنند.

آیا در هفت سال گذشته زمانی که اربابان اینها در حال قتل عام هزاران نفر بودند، اینها خواب بودند؟ آیا به رگبار بستن دهقانانی که مشغول کار در مزرعه خود هستند، «ترور» حساب نمی شود؟ آیا وقتی که ارتش ارتجاعی زندانیان سیاسی را از نقاط مختلف کشور جمع کرد و آنان را در «لاماهی» به رگبار بست، «ترور» نبود؟ آیا وقتی که دولت کودکان دبستانی و دیگران را که صرفا به دستگیری معلمانشان اعتراض می کردند در «دیل بهادر رامتل» به قتل رساند، «ترور» نکرد؟ این سازمانها که در مورد «لگد مال کردن حقوق بشر» توسط انقلابیون جیغ و داد می کنند، در مورد اینکه دولت بر سر رهبران و کادرهای مائوئیست جایزه تعیین کرده است سکوت کردند. اینها فقط وقتی که مردمی برای رها کردن خود از اسارت بر می خیزد، به یاد «لگد مال شدن حقوق بشر» می افتند. آنها در واقع نقش برگ انجیر را برای دولتهای مرتجع و امپریالیست را بازی می کنند. زیرا برای اعمال سبعانه این دولتها علیه مردم، مشروعیت ایجاد می کنند.

با رشد قدرت مردمی در کشور، امپریالیستها و مرتجعین شبانه روز تلاش می کنند که آنرا سرکوب کنند. در چنین شرایطی، انقلابیون مائوئیست سراسر جهان باید با جنگ خلق در نپال همبستگی کنند. این مساله امری حیاتی است. همانطور که «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (ریم) اعلام کرده است ما باید در تمام فعالیتهائی که علیه جنگ آمریکا در عراق پیش می بریم باید مساله دفاع از جنگ خلق در نپال را نیز طرح کنیم و آنها در فعالیتهای ضد جنگ خود بیافیم.

قدرت سیاسی سرخ در افق می درخشد

جامعه نپال در حال گذر از یک آزمون آتشین است. تصادم میان دو نیروی بالنده و میرنده بی وقفه ادامه دارد. تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نیروهای بالنده کشور متحد شده و علیه دولت کهنه و فاسد فئودالی به تهاجم دست زده اند. نیروهای عقب مانده و میرنده و عناصر ارتجاعی و دار و دسته وحشی و قرون وسطائی بحول شاه متحد شده اند و دعای خیر امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند را نیز با خود دارند. جریان بالنده جنگ خلق که با قهرمانی های توده های نپالی برای رهائی کامل خود از هر شکلی از استثمار انسان از انسان مشخص می شود، منجر به ایجاد ارتش رهائیبخش خلق، مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی سرخ شده است. توده ها اینک به یک مصاف عظیم علیه رژیم مستبده فئودالی برخاسته اند. در مقابل، رژیم فئودالی برای حفظ منافع ارتجاعیش و حفظ دار و دسته فاشیستی شاه و ارتش سلطنتی نپال، به سرکوب خلق کبیر نپال دست میزند.

امروز هیچکس نمی تواند منکر این باشد که کشور به دو قطب تقسیم شده است: مقر فرماندهی دربار و مقر فرماندهی «رولپا»». اینبار قطب متخاصم، انعکاس دو ایدئولوژی، دو عصر و دو ارتش در عرصه نبرد است. از تمامی بخشهای جامعه، دهقان، زحمتکش، پرولتاریا یا طبقات میانه و بورژوازی ملی، به سوی جامعه نوین آمده اند. آنان جامعه فاسد ارتجاعی را قبول ندارند. اکنون تمام بخشهای مردم ضرورتا و بطور عاجل باید انتخاب کنند: انتخاب میان قدرت انقلابی مائوئیستی و علمی یا نظام فئودالی استبدادی و قرون وسطائی وابسته به امپریالیسم.

در تاریخ جنبش انقلابی نپال، بارها پیش آمده که فقدان درک صحیح انقلابی و ضعف نیروهای انقلابی، فضارا برای اینکه مرتجعین منافع خود را بر خلق تحمیل کنند، فراهم کرده

است. اما امروز تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م)، خلق نپال ارتش رهائیبخش، مناطق پایگاهی و پایه توده ای خود را در سراسر کشور دارد. در مقابل، نظام ارتجاعی کاملا از توده ها ایزوله شده و زیربنا و روبنای فاسدش تنها بر ارتش ارتجاعی و حمایتهای امپریالیستی متکی است. اگرچه رژیم ارتجاعی از حمایت امپریالیستها برخوردار است، اما این بدین معنا نیست که مردم کشورهای امپریالیستی حامی آن می باشند. این کاملا طبیعی است که پرولتاریای جهانی در سرنگونی دول ارتجاعی و استقرار مناطق سرخ برای انقلاب جهانی پرولتری منفعت دارد و بطور عموم توده های کشورهای امپریالیستی منافع بسیاری در پیروزی انقلاب و خلق نپال دارند. استعفای معاون نخست وزیر بلژیک، خانم ماگدا از حزب سبزها، در اعتراض به ارسال اسلحه به نپال، یک نشانه تضادهای درون این حکومتها در کشورهای امپریالیستی است و همچنین نشاندهنده احساسات توده های این کشورها است در برابر رژیمهای ارتجاعی ای همچون پادشاهی نپال.

برخی هنوز صحبت از این می کنند که انقلاب در نپال پیروز نخواهد شد. آنها میگویند که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب مساعد نیست. آنها میگویند که حتی اگر انقلاب پیروز شود، هیچ دولت انقلابی دیگری در جهان وجود ندارد که از دولت نوین نپال حمایت کند. آنها میگویند که در چنین شرایطی، و تا زمانی که انقلاب در هند و یا کشورهای بزرگ دیگر جریان نیابد، انقلاب نپال ناپخته خواهد بود. اما منطق اینها بر واقعیت عینی منطبق نیست.

اولا، برای کسانی که کاری به انقلاب و جنگ انقلابی ندارند شرایط عینی و ذهنی هیچوقت آماده نمی شود. برای انقلابیون مائوئیست، قوام یافتگی شرایط عینی و ذهنی امری نسبی است. مائو گفت که شرایط عینی انقلاب بطور عموم در سطح جهانی مساعد است و وظیفه انقلابیون آنست که شرایط ذهنی را آماده کنند. از زمانی که مائو این حرف را زد تا کنون تغییرات سیاسی مهمی صورت گرفته است. امپریالیسم چنگالهای خود را بر توده های جهان فرو کرده و تضاد میان امپریالیسم و ملل و توده های تحت ستم، تشدید یافته است. این شرایط وضعیت را برای انقلاب در سطح جهانی، آماده تر کرده است.

دوما، هیچ انقلابی از درون سالنهای سخنرانی بیرون نمی آید؛ انقلاب نیازمند پراتیک بر اساس ایدئولوژی علمی و سیاست مارکسیست لنینیست مائوئیستی است. اگر واقعا شرایط ذهنی برای انقلاب آماده نبود، جنگ خلق نمی توانست به پیشرویهای تاکنونی دست بیابد. و واقعیت اینست که شرایط ذهنی در جریان پیشبرد جنگ تحت رهبری حزب مائوئیست انقلابی تکامل یافت. در نپال توده ها تا پیش از آغاز جنگ خلق هیچوقت مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی، میلیشیا و ارتش رهائیبخش خلق نداشتند. همانطور که مائو گفت: جنگ را از طریق جنگیدن می توان آموخت.

سوما، اگرچه امروز هیچ دولت انقلابی ای در جهان وجود ندارد، اما پروسه انقلاب در سراسر جهان در حال سربلند کردن است. در کشور همسایه نپال، یعنی در هند، مبارزه انقلابی تحت رهبری احزاب مائوئیست ـ حزب کمونیست هند (م ل جنگ خلق) و مرکز مائوئیست کمونیستی (ام سی سی) ـ در بخشهای مهمی از کشور پیشرفت کرده است. حزب کمونیست هند (م ـ ل) ناگزالباری و نیروهای مائوئیست دیگر در حال گشودن جبهه نوینی از مبارزه هستند. مضافا، کل آسیای جنوبی توسط جنبشهای رهائیبخش ملی در حال جوش آمدن است. همچنین، شمار افزایش یابنده ای از جنبشهای توده ای بطور کمی و کیفی و با خصلت ضدامپریالیستی، در اروپا و آمریکا توسعه یافته است. مقاومت سرسختانه علیه امپریالیسم در خاورمیانه نشانه آنست که خشمی که در زیر پوست جامعه جاری بود الان به نقطه انفجاری رسیده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بخشهای مختلف جنبش مائوئیستی جهان را بهم پیوند داده و رهبری ایدئولوژیک جنبش بین المللی کمونیستی را تامین میکند و بمثابه مرکز سیاسی نطفه ای انترناسیونال کمونیستی نوین، تکامل می یابد. در آسیای جنوبی، «کمپوزا» به هماهنگی مبارزات احزاب و سازمانهای مائوئیست منطقه کمک میکند. همه اینها پشتوانه عظیمی برای مبارزه خلق نپال است.

تصور کنیم تاثیراتی که انقلاب مائوئیستی نپال میتواند بر دهقانان ستمدیده هند داشته باشد؛ و طنین چنین پیروزی ای بر مبارزات خطی درون جنبش انقلابی هند چیست. نارضایتی و شورش پیشاپیش در بخشهای بزرگی از کشور سربلند کرده است و میلیونها نپالی در شهرهای بزرگ هند پراکنده اند. مرزهای نپال و هند از جمله نواحی آتشفشانی منطقه اند؛ منطقه ای که مراکز شورشهای انقلاب در گذشته و حال بوده است ـ بیهار، بنگال غربی و جارخاند. روستای تاریخی «ناگزالباری» که در دهه ۱۹۶۰ مبارزه مسلحانه در هند از آنجا آغاز شد، دقیقا در مرز هند و نپال واقع شده است.

اهمیت نبردی که در نپال جریان دارد از نظر امپریالیستها پوشیده نمانده است. و انقلابیون پرولتر نیز نباید آنرا از دیده پوشیده بدارند. در این نبرد امکان بدست آوردن یک پیروزی برای پرولتاریای جهانی وجود دارد؛ یک پیروزی که مدتهای مدیدی است انتظار آن را می کشیم و به آن نیاز عاجل داریم آنهم در شرایطی که

امپریالیستها در سراسر جهان به جنگ و تجاوز دست یازیده اند. مبارزه ای که در نپال جاری است بدون ابهام و با روشنی تمام تحت رهبری یک حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است و با این هدف پیش می رود که نپال را در خدمت به پیشبروی انقلاب جهانی پرولتاریا، رها کند. انقلاب نپال نیازمند و شایسته حمایت همه کسانی است که علیه سردمداران جهان کنونی می رزمند و می خواهند جهان کهن را نابود کرده و بر خاکستر آن جهانی نوین بنا کنند.

سرنوشت ۲۳ میلیون مردم نپال بزودی تعیین خواهد شد. در یک سو آینده ای قرار دارد که به گذشته زنجیر شده است: به جهان ستم و فلاکت که برای همه کسانی که در قعر نظم جهانی امپریالیستی زیسته اند و یا آنرا دیده اند بسیار آشناست. و در طرف دیگر آینده ایست کاملا متفاوت با حال و گذشته: اشعه های سرخ از کوه های هیمالیا می تابد و قله سر به فلک کشیده ساگارماتا با لبخند فرارسیدن روزهای نو و طلوع نپال دموکراتیک نوین را استقبال می کند. در واقع دور نیست روزی که تحتانی ترین ستمدیدگان کره زمین بپاخیزند، و یکبار دیگر پرچم سرخ را بر نقطه ای از کره خاکی به اهتزاز در آورند، و راه تاریخی را که با کمون پاریس آغاز شد، با انقلاب کبیر اکتبر روسیه و انقلاب کبیر چین رقم خورد، ادامه دهند. فرارسیدن چنین روزی، برای پرولتاریای انترناسیونالیست یک گام پیشرفت بسوی انقلابات سوسیالیستی در جهان و ساختن یک جهان کمونیستی بی طبقه خواهد بود.

****

بقیه از صفحه ۳۲

رفقای حزب کمونیست پرو . . .

در جهان چه می گذرد؟ به چه چیزی نیاز داریم؟ ما به مائونیسم نیاز داریم تا به نیرونی زنده تبدیل شویم و این در حال وقوع است. ما به مائونیسم نیاز داریم تا احزاب کمونیست نوین برای هدایت موج عظیم بعدی انقلاب پرولتری جهانی که پیشاروی ماست، خلق کردند.

چیزهائی که آنها بما گفتند، حرافی های توخالی و بشدت ابلهانه در باره *مرحله نوین* مشهور *صلح* به کجا انجامید؟ از یوگسلاوی چه خبر؟ از نقاط دیگر چه خبر؟ اینها همه بازیهای سیاسی بود؛ دروغ بود امروز فقط یک واقعیت وجود دارد. همان قوای متخاصم که به جنگهای اول و دوم جهانی دامن زدند در حال تدارک جنگ سوم جهانی هستند. این چیزی است که باید بدانیم و ما بعنوان پسران و دختران یک کشور تحت ستم بخشی از غنائم جنگی هستیم. نمیتوانیم اجاز دهیم که چنین چیزی بوقوع بپیوندد! استثمار امپریالیستی بس است! باید کارشان را بسازیم! ما بخشی از جهان سوم هستیم و جهان سوم پایگاه انقلاب جهانی پرولتری است؛ به یک شرط: اینکه احزاب کمونیست ایجاد شوندو آنرا هدایت کنند. این کاری است که ما باید انجام دهیم!

این چیزی است که ما فکر می کنیم: سال آینده صدمین سالگرد تولد صدر مائو خواهد بود. ما باید سده را جشن بگیریم. ما در حال سازماندهی این سده با سایر احزاب کمونیست هستیم. ما نوع جدیدی از جشن میخواهیم. جشنی که درک آگاهانه از اهمیت صدر مائو در انقلاب جهانی را رسمیت بخشد ما جشن را از امسال آغاز کرده و در سال آینده به اوج خواهیم رساند. این یک برنامه عظیم جشن خواهد بود. میخواهم از فرصت استفاده کرده و به پرولتاریای بین المللی، به ملل ستمدیده جهان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود بفرستم.

زنده باد حزب کمونیست پرو!
جنگ خلق بطور اجتناب
ناپذیری به پیروزی خواهد رسید!
درود بر تولد نزدیک
جمهوری خلق پرو!
ما میگوئیم:
افتخار بر مارکسیسم _ لنینیسم _
مائوئیسم!
و در پایان ما میگوئیم:
درود و افتخار بر خلق پرو!

برای فتح جهانی

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نربحه

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۲۱ مارس ۱۹۸٤ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید یك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتی)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمك شما نیاز داریم؛ به کمك تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمك مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

UN A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم

امضا کنندگان اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکیلات شامل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جاا):



حزب کمونیست سیلون (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگله دیش (مارکسیست ـ لنینیست)

حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) (ناکسلبری)

حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست

مرکزیت کمونیستی مائوئیست (هند)

حزب کمونیست مائوئیست (ایتالیا)

سازمان کمونیستی مارکسیست ـ لنینیستی تونس

حزب پرولتری پوربا بنگالا (بنگله دیش)

گروه کمونیستی انقلابی کولمبیا

حزب کمونیست انقلابی امریکا

بر علاوه احزاب و سازمانهائیکه در لست بالائی ذکر شده اند ، در یک عده از کشور ها تشکیلاتی که برای ایجاد احزاب پیش اهنگ مائوئیستی مبارزه میکنند برای شمول در جاا کاندید میباشند .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بزبانهای انگلیسی و اسپانوی مجددا چاپ گردیده ودر دسترس قرار دارد .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از بیست زبان ترجمه شده است : عربی ، بنگالی ، چینائی ، کرول ، دنمارکی ، انگلیسی (هندی و امریکائی) ، فارسی ، فرانسوی ، المانی ، گجراتی ، هندی ، ایتالوی ، جاپانی ،کنادی ، کردی ، اسپانوی (کولمبیائی ، پیروئی ، اسپانوی و امریکائی) ، تاملی و ترکی

سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نیز به بسیاری زبانهای فوق در دسترس قرار دارد برای سفارش به نشانی زیر تماس بگیرید

BCM RIM , WCIN 3XX
London
UK

نسخه های انگلیسی و اسپانوی : ۲ پوند انگلیسی به اضافه ۱ پوند خرج پوست

زبانهای دیگر : اعلامیه ۲ پوند . سند زنده باد م ل م ۱ پوند به اضافه ۱ پوند خرج پوست

RNI No. : 55096/91

عراق ـ
مخالفت، مقاومت
و شکست
ماشین جنگی امریکا



جهانی برای فتح شماره 30

فهرست:

امپریالیسم دربراکندگی خلق درشورش

قدرت امریکا و حدود آن

نامه داخلي كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (كميته ريم)

ترکیه وکردستان دردیگ جوشان جنگ عراق

سه دهه رهبری گردان بي چيزان

درقلمرو ومركز كمونيستي مائوئيستي

افغانستان : رشته ای ازعهدهای شکسته شده

آتش خاموش ناشدنی درفلسطین

بیاد ادوارد سعید : فرزند نادر جهان

می 12003

در باره مبارزه برای وحدت نیروهای کمونیست راستین

خیزش های سرتاسری جهان برضدجنگ واشغال امپریالیستی

.آینده هنوزهم رقم میخورد...

بی عدالتی ضرب در دو محاکمه ای جدید برای صدر گونزالو درنظر گرفته شده است

اعلاميه رسمي پنجمين كنفرانس منطقوي احزاب وسازمانهاي شامل در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) آسياي ،جنوبي

بمناسبت بیستمین سالگرد تشکیلجنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ساختمان قدرت سرخ درنپال

یک قطعه
شعر از:کرشنا س (ایجوک)

جنایات مقامات هند را محکومو از رفیق گوراوْ دفاع کنید!

مجلـــه جهـــانی بـــرای فتح بهمکـــاری مشـــترک نیروهـــای انقلابی ایرانی وافغانستانی ترجمه وبه نشرمیرسد. درترجمه حتی الامکان کوشـش میشـودمقالات بـرای خوانـدگان فارسـی زبـان ودری زبـان مفهـوم باشـد. درجائیکـه واژه هـای فارسـی ودری ازهم متفـاوت انـدکلمات مـترادف دربین ناخنـک گرفتـه میشـوند. درجائیکـه این تلاش هم مشـکل راحـل نمي کنـد,خواننـدگان مي توانندبادفترمجلـه جهـانی بـرای فتح تمـاس بگیرنـد,ویابادوسـتان ایـرانی وافغانسـتانی باافهـام وتفهیم میـان خودشان ,یکدیگرراهمکاری کنند .

امپریالیسم درپراکندگی خلق درشورش

ازدوسال باینطرف اززمانیکه امپریالیسم امریکاکمپاین(کارزار)براه انـداخت تـاقرن بیسـت ویکم (سـده بیسـت و یکم)را"قـرن امریکـاي جدیـد" بسـازد مخـارج نظـامي خودرابصـورت دراماتیـک افـزایش داد(بلنـد بـرد)،ده هاهزارعسـکر(سـرباز)خودرادریکسـري ازکشـور هاجابجـا(مسـتقر) نمـود ،افغانسـتان رااشـغال واختنـاق رادر داخـل امریکاوسراسرجهان شدت بخشیده است. این بخش مجله جهاني بـراي فتح تحت عنـوان - امپریالیسم درسراسیمگي خلق در شـورش- نـه تنهـاپرده تزویـرراازروي سفسـطه بـازي هاي امریکابرمیدارد، بلکه درعین حال الزاماتیکه این حرکت رابه اجنداي(دسـتورکار)اصـلي امریکا بدل کرده است آشکار میسـازد. مقالـه

نشان میدهد حرکتي را که امپریالیستها خود براه انداخته اند چگونه به بیـداري سیاسـي خلقهـاي میلیـوني پایـه میدهـد وبـراي انقلاب شـرائط مسـاعدي را ببـار مي آورد. مقالـه ديگري شرائط خاص ترکیه و کردستان رادرگره گاه جنگ مورد ارزیابي قرارداده خاطر نشـان میکند بعضي از ناسیونالیسـتها کـه بـا برقـرار کـردن رابطـه بـا ماشـین جنگي امریکـا بـراي بدست آوردن ریزو پاشـي ازدسـترخوان جنـگ تلاش میکننـد اساسـا راه آزادي نـه بلکـه راه

انقيـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــاد درپيش گـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

آياآين تجزيه وتحليل صحيح بود؟ اگر چنين است پس نتائج مرحله اول جنگ امريكا"عليه جهان"رادرپرتواين تجزيه وتحليل چطوربايدارزيابي كنيم ؟ درهمان مقاله ما كوشش كرديم به اين سئوال "چراعراق"؟ پاسخ دهيم.كه يک پيشرفت اينست كه جوابي راكه بوش درسال2003 ارائه كرد كاملاازاعتبارساقط شد.اين حرفهاكه "حكومت عراق وسلاح كشتار دسته جمعي آن امنيت جهان رابخطرميياندازد "درنظرجهانيان هرچه ميتواندباشدبجز واقعيت. (1)

يک عضوسابقه كابينه بوش(پال اونيل) اخيرااظهاركردكه خادمين بوش حمله بر عراق رادرماه جنوري سال 2001 "اولين روزها"بمجردواردشدن شان به كاخ سفيد برنامه ريزي كردند. برنامه ريزي حمله برعراق درماه اگست2002تكميل شدتا ماه اكتبرسندي بنام(نشنل انتلجنت استيمت) (برآورد سازمانهاي جاسوسي) توسط سي آي ئي (سيا) براي بوش تهيه گرديد مبني بر ادعاي (دروغين) سلاح كشتار دسته جمعي تا حمله بر عراق را توجيه كند. (2)

در اساس برنامه حمله بر عراق به دوران قبل تري برمي گردد. سند ديگري بنام " ابلاغيه پيرامون اصول پروژه قرن امريكاي جديد " بدون كدام (هرگونه) ابهام نوشت: " در حاليكه قرن بيستم به پايان ميرسد امريكا درجهان قدرت برتر جهان است. با داشتن رهبري غرب در دوران جنگ سرد حال امريكا در برابر يک فرصت و درعين حال يک چلنج قرار دارد: آيا امريكا داراي آن چشم اندازي است كه بر اساس دست آورد هاي دهه هاي گذشته استوار باشد؟ آيا امريكا مصمم است كه قرن جديد را طوري شكل دهد كه با اصول و منافع امريكا وفق داشته باشد؟... تاريخ قرن بيستم بايد بما درس داده باشد كه بايد اوضاع را پيش از بحراني شدن بدست خود شكل دهيم، پيش از آنكه تهديدات بخطرات بدل شوند. تاريخ اين قرن بايد بما درس داده باشد كه به استقبال رهبري امريكا بشتابيم."

اين سند توسط برادر جورج بوش (جب بوش) و كساني چون معاون رئيس جمهور(دک چيني) – وزير دفاع (رمزفلد) ومعاونش(ولفويتز) كه اكنون شخصيت هاي حلقه دروني را تشكيل مي دهند به امضا رسيده بود. يکسال بعد ابلاغيه اي در همين جهت توسط همين گروه صادر شد : " برانداختن صدام حسين و حكومتش در حال حاضر بايد به هدف سياست خارجي امريكا مبدل شود."

آنها علاوتا ساختن ارتشي را فراخواندند تا امريكا را به برپايي " جنگهاي متعدد و همزمان و پيروزي قطعي در نبردهاي مهم " قادر سازد. - جنگهائي كه " در مقياس وسيع " و در عين حال در سراسر جهان "گسترده" باشد. سپس اخطار كردند كه – پروسه تغييرات وتبديلات حتي اگر به تغييرات انقلابي منجر شود ، در شرايط نبود حوادث فاجعه بار و تسريع كننده مانند يك پرل هاربر جديد محتملا زماني طولاني را در بر خواهد گرفت. " (حمله جاپان بر پرل هاربر امريكا در جنگ جهاني دوم. مترجم) (3)

موانع در راه جنگ

با حادثه 11 سپتامبر2001 بهانه پرل هاربررا بدست آوردند. درحاليكه آنها از لحاظ ستراتيژيک دليل محكمي براي حمله به عراق بدست آوردند و با زدن برج هاي مركز تجارت جهاني توسط هواپيما رسانه هاي خبري به انفجارات تبليغاتي دست زد، ولي با آنهم حمله بر عراق طوريكه آنها ميخواستند براي شان كار ساده اي نبود - *اما بهر صورت به پاي آن رفتند.* در تاريخ هرگز چنين مقاومتي در برابر جنگ به اين اندازه صورت

نگرفته بود. در روز 15 فبروري 2003 چندين مليون نفربه سركها (خيابانها) ريختند بحدي كه هيچكس نمي توانست عدم رضايت اكثريت مردم را انكار كند. توني بليربا زير پانهادن خواستهاي اكثريت عامه مردم بقاي حكومتش را بخطر انداخت. در حاليكه جورج بوش در ابتدا از قضيه بهره برداري كرد ولي حتي طبقه متوسط امريكا با شكل گيري حمله به عراق به دليل اصلي اين حمله پي مي بردند. بجاي وحدتي كه در روز هاي بعد ازپرل هاربرعلنا بچشم ميخورد، جورج بوش با جنبش عظيم مقاومت ضد جنگ روبرو شد - به پيمانه اي (سطحي) كه نظيرش فقط در روز هاي آخر جنگ ويتنام ديده شده بود - جنبشي كه چندين سال را در بر گرفت تا به آن سطح برسد.

عليرغم بلف جورج بوش مبني بر " ائتلاف مشتاقانه" با هر چه نزديكتر شدن به جنگ امريكا و انگلستان در سطح بين المللي ايزوله تر (منفردتر) شدند. تا اينكه ترجيح دادند قطعنامه اي را كه براي راي گيري به شوراي امنيت سازمان ملل داده بودند، بيرون بكشند، تا اينكه دچار شكست فضاحت باري شوند اكثريت وسيع حكومت ها موضع مخالف گرفتند. در انتها ائتلاف بزرگ آنها به امريكا – انگلستان- آسترليا- پولند (لهستان) وهمراهي (اما بدون اعزام نيرو تا بعد از اشغال) اسپانيا، ايتاليا، جاپان (ژاپن) و چند كشور خورد و كوچک ديگر خلاصه شد.

شواهدي زيادي نشان مي داد كه آنها با تكبرفكر ميكردند ميتوانند با زورگوئي و قلدرمآبي چند كشوري را در ملل متحد بطرف خود بكشانند و تقاضاي شان را به فيصله ملل متحد برسانند. برخي تصور ميكردند كه بوش و بلير بخاطر ضديت مردم منصرف ميشوند. مخالفت چهره هاي سرشناس طبقه حاكمه امريكا و انگلستان اخطاري بود بر اين امر كه اين جنگ مي تواند براي منافع امپرياليستها فاجعه بار باشد. جبهه ارتجاع جهاني دچار تشتت و پراگندگي عظيمي بود - برخي تصور ميكردند اين امر بتنهايي خود جلو تجاوزگران را ميگيرد ويا حد اقل آنها را به دريغ و درنگ وادار ميسازد.

در ملل متحد وقتي نماينده فرانسه بحث مي كرد كه به مفتشين ملل متحد وقت بيشتري داده شود كولن پول جورج بوش از هيچ كاري دريغ نكرد، تا تهديد عنقريب از جانب صدام را رنگ و جلا بخشد. حتي در مورد رابطه صدام حسين با القاعده دروغ گفت. بلير اخطار داد كه صدام مي تواند سلاحهاي غير سنتي را " در ظرف 45 دقيقه " پرتاب كند- وي چنين وانمود كرد كه لندن و نيويارك در دسترس سلاحهاي صدام قرار دارند حالا مسئله روشن است كه آنها با انگيزه كاملا متفاوتي ميخواستند جنگ براه اندازند. بوش و بلير مي دانستند كه مفتشين ملل متحد بالاخره دروغ و فريب شان را آشكار ميسازند. مهمتر از همه اينكه هر قدر شروع جنگ را به تعويق مي انداختند اوضاع سياسي داخلي و بين المللي بدتر مي شد.

آنها راه حل را درين جستجو كردند كه جنگ را شروع كنند ومخالفين خود را به پيروي وادار سازند. پيام شان براي مردم جهان اين بود كه آرا شان درنظر گرفته نمي شود. مردم امريكا و انگلستان خواسته و ناخواسته درآتش جنگ كشانده شدند – سپس براي شان گفته شد كه بايد از "ارتش خود" دفاع كنند در غير آن صورت خائن محسوب خواهند شد.

بروشني بنظر ميرسيد كه امريكا چشم به چشم حكومت هائيكه مخالفت داشتند نگاه ميكرد و آنها را مورد تهديد قرار ميداد. خشم و حالت انفجاري افكارعمومي مردم

در امر جلوگيري از ائتلاف وسيعي كه آنها ميخواستند تشكيل دهند نقش مهمي بازي كرد. مقاومت مردم حكومت فرانسه و آلمان را كه بخاطر منافع امپرياليستي خود شان با جنگ امريكا مخالفت داشتند سرسخت تر ساخت – حكومت هايي چون جاپان و اسپانيا با اعزام نيرو تضعيف شدند. فرانسه آلمان وروسيه درحاليكه در ملل متحد با امريكا پرخاش كردند اما براي جلوگيري از جنگ هيچ كاري انجام ندادند. آلمان به امريكا اجازه داد از فضاي قلمروش كه براي امريكا حكم انصراف ناپديري بود استفاده نمايد. فرانسه ايضا اجازه داد كه پرواز هاي امريكا ازقلمرو فضايي اش عبور و مرور كنند. در واقع تنها كشوري كه در برابر جنگ عراق مشخصا مقاومت نشان داد دولت تركيه بود – آنهم با نارضايتي بسيار بسيار دل و نا دل.

مخالفت اكثريت قاطع مردم بر حكومت تركيه فشار وارد كرد كه از ترس آينده نظام خود اجازه ندهد امريكا در جنگ عراق از پايگاه هاي نظامي تركيه استفاده كند. اگر قواي نظامي تركيه كه اساسا در دست امريكا است بروي تصميم پارلمان پا مي گذاشت – نظر به اينكه تركيه در ادامه جنگ عراق اهميت كليدي روز افزوني دارد – حكومت تركيه را با خطر بزرگتري مواجه ميكرد. امريكا مجبور شد عساكرش را از راه دوري به عراق سوق دهد – توسط كشتي از راه بحيره (درياي) مديترانه و كانال سويز به خليج نقل دهد - بجاي آنكه از مرز تركيه وارد عراق شوند. ناكامي امريكا در اين امر كه نتوانست از شمال و جنوب به عراق حمله ور شود براي نيرو هاي جهاني ضد جنگ پيروزي بزرگي بود. (4)

اين امرحتي به نقش مصراهميت بيشتري بخشيد. عليرغم مخالفت عمومي مردم با جنگ (مخالفت چه بشكل مظاهرات (تظاهرات) دولتي وچه مظاهراتي را كه خود مردم براه انداختند و بصورت غير قانوني و مظاهرات خياباني كه بگونه اي قهرآميز سركوب شد) – عليرغم آنكه مبارك ظاهرا از مخالفت تحت رهبري فرانسه حمايت كرد – اما مصر آنچه را كه امريكا بشدت احتياج داشت اهدا نمود – به امريكا اجازه داد كه كشتي هاي جنگي امريكا از كانال سويز بگذرند. البته غيرازين چيز ديگري انتظار هم نمي رفت زيرا دولت مصر وابسته به امريكا است و اگر مقاومتي هم بخرج ميداد امريكا شايد كانال سويز را تصرف ميكرد. اما اين رسوائي مبارك – چيزيكه مدتها است يک چنين واقعه سياسي در مصر بنظر نرسيده است – آنهم درشرائطي كه چشم انتظار اعراب بطرف مصر دوخته شده بود – بزودي از خاطره ها فراموش نخواهد شد.

چگونه جنبش ضد جنگ را كه عليرغم قدرت و توانائيش نتوانست مانع جنگ شود، تجزيه و تحليل كرد؟ ناممكن است كه بگوئيم كه چه اتفاقي مي افتاد اگر نيرو هاي ضد امپرياليستي و انقلابي ميتوانستند نقش قاطع تري بازي كنند – اگر مردم به اهميت قضيه بهتر پي ميبردندواهداف شان درمبارزه روشنتر ميبود - درنتيجه شكل مبارزات شان ازحدود"عادي"آن پافراتر مي گذاشت.

درواقع يكي ازضعفهاي عمده جنبش همين بود- بخصوص كشورهاي غربي بسياري به اين عقيده بودندويا مي خواستندباورکنندکه "اراده مردمي" ميتوانست تعيين كننده باشد. اماعليرغم آن جنبش ضدجنگ بسياري از دولتها ازواشتگتن گرفته تاقاهره(كايرو) را مجبورکردکه بهايي رابپردازندکه آنهم تا حدي ازدست دادن مشروعيتشان بودو همچنان اضافه شدن برصورت حساب نهايي ادامه دارد.اين واقعيت كه بوش وبليربردرتقابل باآراعمومي مردم كشور هاي شان و نيروهاي بين المللي

بجنگ دست زدند- به قدرت دولتي شان اتكاء كردندوآنچيزي را براي توجيه جنگ آوردندكه اينك به مثابه تقلب ودروغ افشاءشده است وماهيت واقعي به ا صطلاح"دمكراسي"شان راعريان نموده و پاسيويسم وبي تفاوتي راكه اميدوار بودند درپي11سپتامبر در كشورهايشان غالب كنند، برباددادد. امپرياليستها خودشان تصميم گرفتند حقانيت آموزش مائو راثابت كنند : "قدرت سياسي از لوله تفنگ بيرون مي آيد."
بروشني ثابت شدكه آنهابمردم و خواست هاي مردم وقعي نميگذارند-وعده ووعيدهائي راكه درزمان انتخابات بمردم ميدهندبهيچ كدام آن وفانميكنند.
آنانيكه به سياست باورندارندميگويند "پيروزي فريب راميبخشد." اين حرف تا حدي درست است: مردم از لحاظ سياسي شايدسخت فراموش كارباشند ولي ثباتي كه باساس تقلب وفريب بدست ميآيداحساس بي قدرت و بي اهميت بودن رادرمردم زنده ميسازد. اگرجنگ بصورت خودبخودي خاتمه نيابدو پيروزي دردورنماي نزديک قرار نگيرداوضاع جنبه فريبكاري آنهارابر جسته ترميسازد؛ درمردم تندي و انگيزه خلق ميكندكه دست بعمل شوند.اگر جنگ بوش وتوني بلير بااين افتضاح به پيش نميرفت مگردروغ " سلاح كشتار دسته جمعي"به اين فضاحت و رسوائي آنهامنجر ميشد؟ درواقع همينكه كار گزاران سيستم گامي به پيش گذاشته اندوبرخي ازدروغ هاراافشاميكنند مگرجرئت اينكار را مي داشتند؟
جداازاينكه مردم توانستند امريكارا از جنگ بازدارندياخير- اوضاع بشكلي كه پيش رفت شواهدزنده وقوي اي را بدست دادكه امريكاومتحدينش باتمام رقابت هاواختلافاتي كه دربين خوددارند همه جزيک سيستم امپرياليسم جهاني ميباشند – از نيروئي كه آنهارابطرف جنگ ميكشاندنميتوان جلوگيري كرد مگرآنكه به تمام سيستم شان پايان داده شود. يكي ازدرسهاي مهمي كه ازين دوران ميتوان آموخت اينست كه بايد يک مقاومت آگاهانه اي درسرتاسرجهان بوجودآورد تا بتوان مردم رامتحد كردومبارزه مردم رابر اساس همان درك راهنمايي نمود.

يك اشغال افشاء كننده

براه انداختن جنگ بذات خودهدف را روشن ساخت.به قول مدافعين بوش هدف برانداختن نظام عراق سرآغاز كاري است كه براي انجام آن بايد بشدت جنگيدوجدال ادامه يابد.حتي دستگيري صدام حسين در ماه دسامبر باراشغالگران راسبک نكرد.
اگرجنگ بر اين اساس بودكه اشغال گران درمقابل طرفداران صدام حسين "رو به زوال" قرارداشتند- آنطوري كه رمزفلد اعلان نمود- امريكا مسئله را شايدحل وفصل كرده بود.اما تضاد اساسي تضاداشغالگران بامردم است. از اولين روزهاي جنگ لوله تفنگها بطرف مردمي نشانه رفت كه ضد اشغال گري بودند،تظاهرات براه مي انداختند- بطور قابل ملاحظه اي تفنگها متوجه مردم فلوجا بودكه دوبار برمردم آتش كردند- درين اواخرحوزه حابريا ومناطق مركزي عراق بنام "مثلث سني نشين"نيزهدف قرارگرفته است.عين همين عمل را درموردمردم فقيرشهرك صدردربغداد، بصره و اماره درجنوب رواداشتند- سه حوزه ايكه مردم آن از صدام بخصوص نفرت داشتند.
تاكتيك اشغالگران تركيبي است از واحدهاي نيروهاي ويژه،تيمهاي نشانه زن،شكنجه وديگرتاكيتكهاي جنگ "باشدت كم" تاچريك هارابهرقيمتي كه شده بيابندوبهلاكت برسانند،وهمچنين با تركيبي ازحملات عظيم زميني وهوايي به مدل"عمليات چكشي"هراس و وحشت ايجادكنندوكل قريه جات و محلاتي كه مظنون

بـه حمـایت از نیروهـای ضداشـغال هسـتند،رامجـازات کننـد. اشـغالگران محلات رابـا هواپیما،هاوان و توپ میکوبند. بخانه هاحمله میبرنـد ودر پوسـته هـای تفـتیش برمـردم آتش میکنند وخانواده هارابه قتل میرسانند.

ناقـدین اشـاره میکنندکـه امریکـادر جنـگ صـرفاًبرقدرات آتش زرهدارتکیـه میکنـد، بـا"زورخـالص"نمیتـوان چریـک هـای مصـمم راازصـحنه خـارج سـاخت- امـا صـاحبان این نظرنکته اصلی را فراموش میکنند.قومانـدانان امریکـایی بایـددرک کنندکـه بـاکی مقابـل اند.یک جنرال امریکائی بیک خبرنگارگفت درفلوجا 20,000هزارچریـک اسـت، بعداسـخن خودرااصلاح کردوگفت"شاید یکهـزار نفربخواهدبرماحملـه کندتامارابـه قتـل برسـاند، امـا 19000نفردیگرازمـا خـوش شـان نمیآیـدوواقعاازمانفرت دارنـد."این مسـئله یـک مشـکل بزرگی رابیان میکند: نیروهای جاسوسـی نظامی برآنچه توده هـای مـردم میگویندتکیـه میکنند. ازین لحاظ قوای مقاومتی عراق برقوای نظامی نا متوازن که به نفع امریکـامي باشد از یـک برتـری برخورداراسـت. امپریالیسـت هادربرخوردبـه این مسـئله،در جائیکـه نمیتوانند چریکهاراازمنطقه خارج کننـد،این روش را درپیش میگیرنـد کـه تمـام جمعیت را دچارتروروحشت میکنند.طوریکه نیویارک تایمز جمعبندی کرد "ستراتیژی جدید نـه تنهـا چریکهـارا موردسـرزنش قرارمیدهدبلکـه بمـردم عـادی عـراق هم درس میدهدکـه عـدم همکاری برای شان گران تمام میشود."

ابوغریب جائیکه رژیم قدیم زندانیان سیاسـی رادربندنگهمیداشـت حـالا از نـیرو هـای ضدتجاوزپرشـده اسـت. امریکا میگویدتعداد زندانیان"بازداشـت شـدگان امنیـتی"کـه دارای هیچگونه حق وحقوقی نمیباشنددرکل 10,000 نفر است. درین جمله کمترکسی یافت میشـودکه بجـرمی محکـوم شـده باشـدویا روی محکمـه ودادگـاه رادیـده باشـد. حـتی مقامـات امریکـائی اعـتراف میکنندکـه بسـیاری گروگـان گرفتـه شـده انـدتا دیگـران را بهمکاری وادارسازند. خـانواده هااصـلا اطلاع ندارندکـه عزیـزان شـان درکجـا در بنداند و سرنوشت آنهاچه خواهدشد.سر زندانیان رابـه خریطـه (پارچـه کیسـه ای) فـرو بـردن و دست های شانرادرپشت شان بستن روش معمولی است کـه درحـق تمـام کسـانیکه برآنهابدگمان اند روامیدارند،اعضای خانواده آنها وهرکس دیگری راکـه احتمالابتواننـدازآن خبر بکشندمورد "تحقیق"وسئوال قرارمیدهند. ارتشیان امریکائی وانگلیسـی درشـکنجه کردن زندانیان مچ شان بطور مستند گرفته شده است.

تمام اینکارهاتاحال به مخالفت و مقاومت بیشتر مردم انجامیده است.

بـه نماینـدگی ازمواضـع دولت بـوش یـک سفیرامریکاخاطرنشـان کردکـه مقـاومت مسـلحانه کلادرحـوزه مثلث تسـنع محـدود اسـت وآن بیسـت در صـد جمعیت عـراق راتشکیل میدهد.امابه اوضاع ازیک دیـد وسـیعترنگاه کـردن چـیزدیگری رانشـان میدهـد. مارک دنر یک نویسنده امریکائی که درماه اکتبر سال گذشته بـه عـراق سـفرنمودچنین پاسـخ گفت"اول اینکـه حـوزه بـه اصـطلاح مثلث تسـنع کـه بغـدادرادربر میگیردوبیسـت درصدتخمین زده میشد بیشترازیک ثلث جمعیت عراق ویا بیشترازآن میباشد.ثانیااینکـه هرکسـی بـه روزنامـه هاسـرزده باشـد میداندکـه ازمـاه اکتبربـه اینطـرف دامنـه حملات بصورت مدوام وسعت یافته اسـت،باسـاس صـحبتی کـه بـایکی ازمـاموران جاسوسـی داشتیم تعداد حملاتی که در حوزه مثلث تسنع صورت میگیرد"بیشتراز60 در صدحملات نمیباشد"- بدان معنی که ازده حمله چهارتاویا بیشترازآن درشـهرموسـل [درکردسـتان]

وکربلا [در جنوب بغدادکه اکثرااهل تشیع میباشند] صورت میگیرد، درهمان جائیکه سفیرمیگوید "آنها مار ا میپذیرند". (5)

برای اشغالگران فرودگاه بین المللی صدام دربغدادیک نمونه سمبولیک خوبی استکه در ماه اپریل سقوط رژیم رااعلان کرد.آنهااسم فرودگاه راتغییر دادند،اماآنطوریکه لاف وگزاف میزدند هرگزقادرنشدندآنرابه معبر تجارتی بدل کنند.نه ماه بعدازآن هنوزهم پروازهای تجارتی درآن ناممکن است. چریکهابر هواپیماهای نظامی پیوسته آتش میکنند، درظرف سه ماه سه تای آنرا بصورت جدی خساره مندکردند. درآنجا هر چیز درخطراست.بجای رفت وآمدسرمایه گذاران وعلاقمندان شهری، فرودگاه به گودال دیگری بدل شده است که باز داشت شدگان در زیر مراقبت نیرو های امریکائی بسر میبرند.

خلاصه اینکه امریکاتوانست بسادگی یک رژیم ارتجاعی راسرنگون سازد،ولی در تحمیل اراده خودبرمردم بمشکلاتی دچار است. نوبتی ساختن دوره خدمت سربازان در عراق بیانگر آنست که دورنماتعدادزیادی از ارتشیان امریکائی را طلب میکند. (6)

درحالیکه برنامه سازان امریکامي خواهندتعدادارتش شانراز132000نفر به 50000نفرپائین بیاورند،ولی در عینحال به این امرکه تعدادارتش شان باید افزایش یابدنیزاهمیت قایل میباشند. به سناریوی که مقامات پنتاگون برای تقلیل ارتش،ازدیاد ویا درهمین حد نگهداشتن ارتش ارائه میدهد توجه کنید. اخراج ارتش امریکاازعراق حتی بصورت یک فرضیه ای هم موردبحث قرار نمی گیرد.

تنها با درک اهداف ستراتیژیک آنها به لجاجت شان میتوان پي برد

حتي اگر نيروهاي مقاومت عراق کاهش يابدامريکا ميخواهدتعداد زيادي ازعساکر خودرادرآنجانگهدارد.پنج دسته از قواي حمل ونقل هوائي که درنزديکي عراق جابجا گرديده است (هرکدام حامل هوا پيماهاي جنگي است که تعدادش ازتعدادهواپيماهاي جنگي بسياري کشورها زيادترميباشد) فقط بخاطرپروازبرخانه هاي مردم وبمباران آنجا جابجا(مستقر) نشده اند.آنهابمنظورتامين اهداف استراتيژکي در منطقه جابجا شده اند.

حوادث بروشني آشکار ميسازدکه جنگ عراق صرفابخاطرنفت نيستکه کور پوراسيون هاي نزديک به بوش آنراتصاحب کرده و ثروت اندوخته نمايند.يک دليل مهم اينست که به علت مقاومت مردم مقامات امريکائي نتوانسته اندتوليدنفت را حتي درسطحي پائيني که دردوران صدام حسين به علت محاصره اقتصادي عراق وجود داشت حفظ کنند. اشغالگران به نفت کويت متکي اند. بخاطر ميراث 12ساله محاصره اقتصادي چاه هاولوله هاي نفتي عراق به پرزه جات (تعميرات) وترميم جدي محتاجند.حتي لايه هاي زيرزميني نفت بعلت استفاده نادرستي که صورت گرفته است درخطراست. در شرائط جنگي موجود امکان سرمايه گذاري در هيچ يک قابل تصور نيست.

سودسرشاري که طبقه حاکمه امريکا آنرانصيب شوددردورنماي نزديکي قرار ندارد.برخلاف - مصارف جنگي براي امريکابارگراني است که اميدوار بود از قبل نفت تهيه شود. وضعيت چنين بنظر نميرسدکه امريکابخاطرسودمند نبودن نفت عراق – حد اقل درشرائط فعلي – ازعراق دست بکشد. اين مسئله بخودي خود به اهداف جيوپولتيکي و استراتژيک امريکا تاکيد ميگذارد.

یک تاریخ نویس بنام آرنو مایر نوشت "جنگ کبیر [جنگ جهاني اول] ثابت کرد که نفت در زمان جنگ و صلح به قول جورج کلمنسونخست و زیرآنزمان فرانسه به "اهمیت و ضرورت خون"بخصوص براي امپریال هاي اروپایي و ایالات متحده – آنچه که ما جهان اول مي ناميم- دارد.بعداز جنگ جهاني دوم امریکا درشرق میانه وسیع ترجاي سلطه انگلستان راگرفت. ناتواني انگلستان وفرانسه درتصرف پیش ازموقع کانال سوئیزدرسال1956 تنها زوال آنهارا بنمایش گذاشت وتاییدي بودبرتحکیم هژموني اقتصادي ونظامي امریکا درحوزه بین النهرین وعربستان. نظر به آنکه منابع نفتي این منطقه اهمیت روزافزوني کسب میکند، کاخ سفیدحاضرنیست هیچ قدرتي سلطه اش برخاورمیانه رابه مصاف بطلبد،آنچه که براي سلطه امپراطوري واشنگتن از اهمیت حیاتي برخوردار است، ازجمله نفوذي که از این طریق بر اقتصادهاي کشورهاي جهان اول و همچنین چین حاصل مي کند.

به مثابه بخشي از قدرت نوین امریکامیخواهدامتیازخاصي رادردستیابي به نفت خاورمیانه به نفع انگلیس وبضرر فرانسه و جرمني(آلمان) بدهدچراکه فرانسه و جرمني که همراه بابلژیك، هلندو لوگزامبورگ هسته واقعي"اروپاي نو"را تشکیل میدهندومیتوانندروزي اقتصاد امریکا وبرتري دلاررابه مصاف بطلبند، ... دراین گره گاه عراق پایاني درخود نیست: براي امریکا عراق مهره و ایستگاهي است درمسیرتکامل جیوپولتیکي وجیو- اکونومي (جغرافیاي اقتصادي) قدرت امپراطوري اش". آنچه به قدرت نشان میدهدکه امریکا روياي بمثابه یگانه امپراطوري جهان رادرسرمیپروراند اینست که: اشغال عراق بسیارمشکلترو خطرناکترازآنست که افرادحلقه دروني جورج بوش خوابش را میدید- اما در بین طبقه حاکمه امریکاوحتي در انگلستان هنوزهم سرو صدائي نیست که اشغالگران باید جلو ضرر را بگیرند و ازعراق خارج شوند.

براي رسیدن به پیروزي به چه لازم است؟

تجاوزگران درکجای کارشان به اشتباه رفته اند؟طراحان برنامه اشغال عراق شاید واقعافکرمیکردند تعدادقابل توجهی ازعراقی هاازآنهااستقبال کرده وحاکمیت مستقیم آمریکابرعراق را ممکن خواهند کرد. شاید تصورشان این بودکه سازمان ملل مجبورمیشودباآنهاهمراهی کندو شرائط سیاسی مساعدی رادرداخل وخارج عراق برای شان مهیامیکند.احتمالا فکر میکردندفرانسه وسائرکشورها نیزعساکری به عراق میفرستندوآمریکاوانگلستان مجبورنخواهندبودکه بارجنگ رابه تنهائی بدوش گیرند. (8) عمده مشکلات کنونی آمریکائی ها مربوط به برنامه ریزی شان برای " عراق بعدازصدام حسین" است.آنها تصورمیکردندکه شکست ناپذیرند وفکر میکردندمردم عراق بادیدن پیروزی آمریکا،مقاومت نخواهندکرد. به یک کلام، آنها به مردم کم بهائی دادند.

واضح است که مقاومت مسلحانه در عراق بیان احساسات توده هاوبیان یک جنبش توده ی است.این وجه مشترک آن باویتنام است. اماتفاوت بین مقاومت عراق و ویتنام صرفادردرجه وسعت آن نیست. درحال حاضرجنگ درسطحی ارتقانکرده است که بخش هائی ازنیروهای اشغالگررا نابودسازدو برای آمریکاخطرشکست نظامی رامطرح کند.درحال حاضرچنین دورنمائی نیست. مردم عراق دارای آدم های مسلح ومصمم و چریکهای شجاع هستنداما ارتش ندارند. این به یک مشکل اساسی تردیگرربط دارد:تاحال جنبش مقاومت عراق نتوانسته برنامه ای برای یک آینده متفاوت ارائه دهد.

تمام جنبش های آزادیبخش و نیروهای انقلابی مسلح بطوراجتناب ناپذیر ازکوچک شروع میکنندودرمسیرجنگ طولانی خود را قوی میسازند.عراق،یکباردیگراین حقیقت رانشان دادکه یک نیروی نسبتا ضعیف میتواندبساط یک نیروقوی رابرهم زندوفرسوده نماید.همانطوریکه تاریخ بارها نشان داده است - ازاولین انقلاب پیروز مند بردگان که در شروع قرن (سده) نوزده درهائیتی صورت گرفت تاانقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون وتا حدودی جنبشهای ضداستعماری دهه های 1950و 1960وامروز بطرزامیدوار کننده ای جنگ خلق درنیپال نشان میدهندکه یک نیروی چریکی میتواندبیک ارتش قدرتمندی بدل شودویک ارتش بمراتب قویتری راشکست دهد- بشرط آنکه جنگ عادلانه باشدوبه اتکای مردم بجلو رود.نیروی های چریکی نه دارای آنچنان رهبری هستندکه بتواناهداف استراتژیک راتدوین کندکه متحدکننده مردم باشد. ومطابق بااین اهداف، استراتژی وتاکتیکهای نظامی راتدوین کند. مقاومت عراق دارای یک چنین خط و سازمان رهبری کننده نیست. فقط یک خط وسازمان پیشاهنگ مارکسیست- لنینیست - مائوئیست میتواندتجسم منافع متحدانه و یگانه مردم عراق،منطقه وجهان بوده و نهایتا توازن قوا را بر هم زند.

پیروزی برآمریکا مستلزم آن استکه در توازن قوایک تغییرمادی بوجودآید.این حداقل الزامات پیروزی است.برای روشن کردن مطلب بایددیدگاه نویسنده ای به نام **Danner**رانقدکرد. وی میگوید مامورین عملیاتی آمریکادرعراق به وی گفتند: «برای اینکه چریکهای عراقی بتوانند نیرو های آمریکادرعراق راکه"مرکزتقل" آمریکا میباشند،شکست دهندبایدکاری کنندکه "اراده مردم آمریکا"بشکند.» قوماندان نیرو های آمریکادرعراق به نام **Ricardo Sanchez** درعراق نیزحرف مشابهی را گفته است:«راستش رابخواهیدمن براین باورم که ما درصورتی درین جنگ شکست میخوریم که مثل ویتنام ول کنیم وبرویم بیرون. اگراراده سیاسی آمریکابشکندوپشتیبانی مردم آمریکا بشکند نهادرآنصورت ماشکست میخوریم."

Danner میگوید،"شورشیان برای آنکه پیروزشوندلازم نیست قدرتمند ترین نیرو نظامی راشکست دهند." بله، درست استکه در یک جنگ آزادیبخش ملی بر خلاف جنگ میان امپریالیستها، شکست دادن دشمن به معنای درهم شکنی کامل نیروی نظامی آن نیست. مثلا آنطور که درجنگ دوم برای جرمنی (المان)رخ داد.اماداوری نویسنده فوق بسیاریک جانبه وغیر ماتریالیستی است ووقتی درموردویتنام بکاربرده شودیک دروغ ازآب درمیآید. درجریان جنگ ویتنام،جنبش ضدجنگ درامریکاودر جهان نقش مهمی بازی کردوراه ها را بروی طبقه حاکمه امریکا محدود ساخت.ولی درعینحال شرائط مذکور محصول مستقیم پروسه تفکر خود بخودی مردم نبود- شرائط دراثرکوبیدن قوای اشغالگرامریکا توسط مردم ویتنام بوجودآمد.اگریک عده ای ازهیئات حاکمه وضعیت را درک نمودوبعدا هیئات حاکمه درکل(منجمله نکسن) "بزدل شد"وتصمیم گرفت وضعیت را بحال خودش بگذارد وازمیدان بدررود- آن بخاطری بودکه هیئات حاکمه به عمق قضیه پی برد- آنها دانستندکه بخاطرمخالفت مردم امریکابا جنگ وبنابر شرائط بین المللی امیدپیروزی در جنگ برای شان باقی نمانده است- آنهااگرعقب نشینی نمیکردند وضعیت بیشتر می شارید.

برخلاف عقیده **Danner** که میگوید "دسترسی بمرکزثقل ازطریق دوربین عکاسی وقلم مطبوعات چیان میسر میشود"،وضعیت آمریکادرویتنام بخاطر خلق افکار مطبوعات

بوجودنیامد. البته آنچه گزارش داده میشود تاثیرات خودرا دارد(بخصوص رسانه های بزرگی که توسط سرمایه های انحصاری کنترول میشونداحساس مکلفیت میکنند)امارسانه های خبری وقتی مجبورندیاجرات میکنند خبری رامنعکس کنندردرجه اول مشغله های عمومی خوداین رسانه هارامنعکس میکنند.

این نکته برای درک آینده عراق یک مسئله کلیدی است.درشرائطیکه سیاست مداران درظاهرازخودنگرانی نشان مي دهند،امافسران نظامی آمریکا ، بخصوص وقتی دریک جمع شنوندگان محدودی حرف میزنند،میگویندراین سطح ازتلفات را تابی نهایت مي توانند تحمل کنند.البته این حرف را نمی توان انکارکرد. امپریالیست هاازعراق خارج نمي شوندمگر آنکه بزوراخراج گردند. و در شرائط کنونی این به معنای بوجود آمدن ترکیبی است از مقاومت مسلحانه مردم عراق و مقاومت مردم آمریکا و دنیا علیه جنگ و دیگر وقایع جهان .

تثبیت اشغال:پیشروی به سوی گذشته

بقدرکافی تئوریسنهای مرتجع و متخصصین ضدشورش موجودندکه میدانندراین نوع جنگ هم بایددرعرصه نظامی وهم درعرصه سیاسی به پیش برده شود. استدلال شان چنین است:

"حتا اگر بهترین ارزشهاوسنتهای مردم عراق را زیر پا گذاریم باز هم کسانی پیدامیشودکه خودرابه آمریکائی ها بفروشند."بدون شک آنهامیتوانند همانطوریکه اشغال گران جهان حتی ازدیرزمانیکه خاطره هابیادداردتوانسته اند عده محدودی را بخرند و جمع زیادی رادچارترور ووحشت کنند.

امریکا این مسئله را که به اشغال عراق چه شکل قانونی بدهد مردد بوده است. اینکه آن رامستقیما اداره کند یا از طریق عراقی ها. هنوز هم راه حلی نیافته است. آیا این تردیدها مربوط به اختلاف در سیاست های شان است یابنابرضروریات عملی وقت و زمان است، روشن نیست. اما بهر حال راه حل نهائی را نیافته است.

گرچه سازمان سیادرشب تجاوزبه عراق بادولت عراق داخل تماس بودو دولت عراق حتی حاضربودیکایک خواسته های بوش را برآورده سازد، اما امریکابیشترازآن که به سرنگونی صدام نیازداشته باشدبه تجاوزبر عراق نیاز داشت.درروزهای اول جنگ این سر و صدابلندشدبرنامه امریکا آنستکه"دوازده تن کثیف"– صدام حسین ویاران همدستش- را عوض کند،ولی ارتش و دم ودستگاه بیروکراسی آنرا نگاه میدارد.سپس این سیاست به عکس آن بدل شد.جنرال جئی گارنراولین والی (استاندار) عراق،بدون سرو صدابرطرف گردید.درما ه مه 2003، پول برمراز منحل کردن ارتش عراق سخن در میان آورد واستخدام اعضای برجسته حزب بعث رادرحکومت تحمیلی امریکامنع کرد.

درظرف چندماه همینکه مشکلات افزایش یافت امریکا تغییرجهت داد، پولیس مخفی (مخابرات) صدام حسین را دوباره احیا کرد، بخش خارجی فعالیت های جاسوسی را فعال ساخت وبه دنبال آن دوسیه ها(پرونده ها) داخلی رابرای سرکوب عراقیهابدست پولیس سیاسی سپرد.سپس ارتش صدام حسین را دوباره باز سازی کرد، بخشی ازواحد های قدیم رادربست درارتش جا داد،درمجموع برکسانی که تا دم آخربه صدام حسین وفا دار ماندند تکیه نمود .

دررسمیات افسران دوران صدام حسین تارتبه(سرهنگ)رابه قوماندانی تولی (گردان),که درحال حاضربزرگترین واحدتشکیلاتی نظامی عراق است ,گماشت – بادرنظرداشت اینکه امریکاافسران عالیرتبه رابه اشکال دیگری نیزاستخدام کرد.

اکنون اشغالگران میگویندیک ارتش چهل هزارنفری درست کرده اندکه همراه باپولیس ,ملیشیا,محافظین وگاردهاتعدادش مجموعاًبه 160000نفرمیرسد. اولین تولی(گردان) که دورة آموزشی مختصری راازسرگذراندرپایان سال 2003به خیابانهافرستاده شدکه به امریکائی هاخدمت کند.هنوزچندهفته نگذشته بودکه بعلت پیوستن ارتشیان به مردم وفرارازخدمت سربازی این تعدادبه نصف تقلیل یافت . مقامات اشغالگربه این اقدام دست زدندکه حق الزحمه ارتشیان پائین رتبه را,افزایش دهندودورة دومی ارتشی هارادر27تولی (گردان) تنظیم کنند.

سیاست امریکادربرابراین ارتشیان دچارتضاداست . امریکاتنهاسلاحهای خفیف رادراختیاراین ارتشیان قرارمیدهد,ارترس اینکه اگرسلاح ثقیل برای شان داده شودآنرابه نیروهای مقاومت سپرده می فروشند. این ارتشیان باسلاح کم وخفیف هدف خوبی برای نیروهای مقاومت میباشند- به یقین ضربات سختی راهم نصیب شده اند. درعین زمان آنهابخاطرخودفروشی شان موردنوهین ونفرت توده های مردم میباشند .

مشکل جدي ترامریکااینست که همیشه نمی تواندباپول کسانیراوادارکندکه بخاطرامتیازاتی که نوکری امپریالیسم دارد,خودرابه کشتن بدهند. جاسوسان محلی برای اشغالگران کمک می کنندولی درعین زمان اشغالگران به مشکل میتوانند آنهاراعوض کنند. امریکاسخت تلاش کردکه درویتنام ارتش دست نشانده ای تنظیم کندولی درامرویتنامی ساختن جنگ ناکام شد.

هیچ حکومتی بدون پایه اجتماعیش (طبقه اش) نمی تواندموفق شود. همانطوریکه امپریالیسم درسراسرجهان تلاش بخرج میدهد,امریکامیکوشدنیروهای راکه منافع طبقاتی شان درپیوندباسرمایه امریکااست باهم متحدسازد. آنهاتلاش میکنندکه بین عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی بشمول رهبران قبائل , رهبران مذهبی ,عناصرفئودال وسرمایه گذارمتقلب ازنوع احمدچلابی ,رهبرکنگره ملی عراق ,ارتشیان سابق بعث وجاسوسان مخابرات ائتلافی بوجودآورد. این آدم هاتنهاوجه مشترک شان آنست که باوطنفروشی واتحادشان باامپریالیسم درساختاراشغالگری امتیازاتی بدست می آورند. آنچه پیش کسوتان امپریالیسم بنام «ملت سازی» یادمیکنندرواقعیت امرملت خرابی است .

چنین به نظرمیرسدامریکاازنقطه نظرپشتیبانی عام مردم اتکاءبدوتن ازرهبران کردستان یکی جلال طالبانی رهبراتحادیه وطن پرستان کردستان ورقیبش مسعودبارزانی رهبرحزب دموکراتیک کردستان راقابل درنگ میداند.بایددیداین دوخائن تاکی مي توانندتوده های کردستان رابفریبند.(به مقاله کردستان وترکیه درین شماره مراجعه شود).

رهبران اهل تشیع آیت الله السیستانی ,خواستارانتخابات است . چون درشرائط موجودبه احتمال زیادازپشتیبانان خودرای ببرد,امایک پاسبان امریکاولوآنکه بابدست آوردن چندصندوق آراء«دموکراتیک» بودن خودرامشروعیت بخشداز پاسبان دیگری که بدست امریکاگماشته میشود,برتری ندارد.(9) اعضای شوراهمه توسط امریکااستخدام شده اند,گفت وشنودمیان شان انعکاسی ازتضاددرونی منافع ارتجاعی

خودآنهااست ,نه تلاشی درجهت اساسابه مصاف گرفتن رابطه شان باامریکا. درماه جنوری شورای مشاورین فرماندار«قانون خانواده»راکه دهههاسال درعراق نافذبودوازبعضی حقوق زنان پشتیبانی میکردازبین بر,شورا رای دادکه قانون مذکورباشرعیت اسلامی متنفری که مانند ایران حقوق زنان رامحدودمیسازدعوض شود. شایداین مردان میخواستندادعابراه اندازندکه اعضای شوراقهرمانان راه اسلام اندنه سیاسیون ناکام امریکا,وگویابین این دوتضادیاتفاوتی موجوداست

درمحلی که شورای فرماندهی جابجاشده است بخودی خودنشاندهنده مواضع شورامیباشد:شورادرزیرزمینی که درگذشته قصرجمهوری صدام حسین بوددرکنارستادقوای ائتلافی اشغالگران قراردارد,درحوزه به اصطلاح سبز,یک ساحه چندکیلومترمربع که زیرنظارت وکنترول شدیدامریکامیباشد,گرچه اشغالگران وهمکاران شان درآنجاهم موردضربات گلوله های هاوان قرارمیگیرند.حدودصلاحیت این سیاست مداران درچهارچوبی محدوداست که عرصه آنرا پال برمر برای «عراق جدید»تعیین میکند- بااین دیدکه ازخورده استثمارگران واستبدادگران رنگارنگ دم ودستگاه سرتاسری تشکیل شود,فقط درآن حدی از«وسعت نظر»که به منافع بزرکترامریکاخدمت کند.

ملیونهادالرپول نقدی که دراختیارقوماندانان برای «پروژه های ساختمانی غیر نظامی»قراردارد,مثلاپول برای ساختمان مکاتب (مدارس)اساسابخاطرجلب توجه طبقه متوسط نمی باشد,گرچه برای آنست که که امیدی به آینده خلق کند. قراردادپروژه هابه کمپنی هائی که به نرخ ارزان داوطلبی میکنندسپرده نمی شود,پروژه هابه آنهائي که روابط سیاسی حسنه«کئوپراتیوی»دارندواکثرادراختیارسرکلان هامیباشند,تعلق میگیرد. این روش نه تنهاسرکلانهارابه نیروی اشغالگروفادارترمیسازدبلکه درعین زمان بااستخدام واشتغال مردم نفوذشان بالاترمیرود. بعضی ازمقامات امریکائی به این نظرندکه باپیروی ازاین روش درسرتاسرعراق کمپنی نفتی ملکیت دولت عراق رامیتوان دوباره بازسازی کرد. نفوذامریکادر بازسازی سائرطبقات درعراق ریشه میزند,درواقع این روش باگذشته هاپیوندهم دارد. درآخرین تحلیل عراقی که توسط انگلیس خلق شدومیراثش به صدام حسین رسید,مانند بسیاری ازکشورهای دیگرکه توسط انگلستان بوجودآمدند,هماناتشکیل طبقه سرمایه داربیروکرات عراق بودکه ازپیوندفئودالهاباقدرت دولتی بوجودآمد,ستون اصلی آن ازکسانی ساخته شدکه ازفروش نفت وسائرتجارت های دولتی تولیدثروت واستثمارکردند,وآن قسمت عمده سیم وسرشی رارابوجودآوردندکه طبقات گوناگون استثمارگررابه طبقه حاکمه بدل کرد. درعین زمان شرائطی خلق کردندکه طبقه حاکمه حتمابه امپریالیسم وبازارجهانی وابسه باشند.

مقاومت مردم عراق وعدم همکاری حریفان امریکادرامربه برسمیت شناختن اشغال عراق توسط امریکاشایدامریکاراوادارساخت که ازحاکمیت علنی ومستقیم برعراق (کشوری که «توسط والی (استاندار)گماشته واشنگتن اداره شود»)بزودی فاصله بگیرد(طوریکه درمجله جهانی برای فتح شماره 29/2002گفتیم) امااین امرکه عراق بایدبحیث یک مستعمره جدیدی دردست امریکاباقی بماندتابع آن نیست که آیاامریکامی تواندازعراقی هایکنوع حکومتی بوجودآوردیانه . طوریکه تجارب تمام قدرت های استعماری نشان میدهداین یک امراجتناب ناپذیراست .

علیرغم آنکه برنامه واگذاری قدرت رسمی به رژیم عراق درماه جولای تعیین« شده است ,اماحق خودارادیت عراق جزبرنامه امریکانمی باشد. تاتحریراین مقاله نقشه امریکاآنست که درسطح شهرداری هاوولایات(استانها) اداره چیان ازطرف افسران ارتش امریکا(دراین اواخراداره چیان باساس وفاداری وموثریت کارشان تصفیه شدند) مقررمیشوندتاازطریق دایرکردن اسامبله حکومتی راانتخاب نمایندکه درآن قدرت سیاسی واقعی ,اقتصادی ونظامی دردست اشغالگران امریکائی باقی بماند. چلابی جریان راچنین توضیح داد:«ماامریکارادراین جاباخودمی داشته باشیم ,اماآنهاازقوای اشغالگربه قوای بدل می شودکه بنابه دعوت ما دراینجاماندگارمی باشند. »یک جنرال امریکائی بادیپلوماسی کمتری مسئله راچنین بیان کرد:«برپیکرقوای امریکائی چهره عراقی میگذاریم.»رمزفلدجریان راحتی ازاین هم رک وراستتر بیان نمود:«این بدان معنی نیست که ماکشورراعملازودترترک می کنیم .»

ناقدین امپریالیست وحریفان

بعضی حریفان سیاسی جورج بوش وی رامتهم میسازندکه تحت عنوان «تسلیم حکومت به عراقی ها» میخواهدهرچه زودترخودراخلاص کندواز«عراق»فرارکند.همین انتقادنشان میدهدکه کل طبقه حاکمه امریکاروی مسئله اشغال درازمدت عراق متحدند. انتقاداینهاازبوش وبلیراین است که آنهاوضعیت راخراب کردندوتنهاراهی که حالابرای خروج باقی مانده است ,پیروزی درجنگ میباشد. بنظرهمه آنهاشکست راه حل قابل قبول نیست .

اتفاقا- شایدهم بصورت اتفاقی نه- حریفان امپریالیسم امریکاهمه روی همین خط حرکت میکنند.سخنگوی حکومت فرانسه باربارتهام امریکامبنی براینکه فرانسه میخواهد امریکا درعراق شکست بخوردراردکرده است . پوتین ,رئیس جمهورروسیه ,عین مسئله رابه بسیاروضاحت بیان کرد. درست است که هیچ یک ازاین کشورهاازصدام حسین ناراضی نبودند,صدام میخواست بافرانسه ,روسیه وآلمان تجارت داشته باشد ,این یکی ازدلایل عمده ای بودکه امریکانمی توانست این رسم رابپذیردفرانسه نمی خواهدامریکادرجنگ برنده شود,البته به این مفهوم که امریکابابدست آوردن اهدافش درشرق میانه منابع نفتی رادراختیارخودمیگیردودربرابرحریفان خودازآن استفاده میکند. فرانسه ازاین لحاظ که امریکادرعراق بامشکلات روبرواست شایدخوشحال باشد. اماروشن است که امپریالیسم فرانسه نمی خواهدامریکاازعراق رانده شود,به علت اینکه فرانسه درموقعیتی نیست که جای امریکرااشغال کندووضع عراق برای مدت های درازی نااستواربماند,چون این مسئله منافع فرانسه رادرمنطقه وجهان متاثرمیسازد.

این به معنای آن نیست که تضاددرون آنهاکاهش یافته است .بالعکس کاندالیسارایس مشاورامنیت ملی جوج بوش سیاست امریکاراچنین بیان کرد«روسیه رامیتوان عفوکرد,آلمان رامی توان نادیده گرفت ,فرانسه رابایدسرزنش کرد.».عنوان یک مقاله ای که درروزنامه معتبرلوموندرماه دسامبربه نشررسیدروابط امریکاوفرانسه را«جنگ پوشیده» توصیف کرد.

ادعای امریکاعلیه فرانسه بدون تردیدحقیقت داردوازدیدگاه سرمایه انحصاری امریکاجرم کوچکی نیست:هدف فرانسه آنست که یک قطب ضدامریکائی بوجودآورد. این رقابت هاامریکاوسائرکشورهای امپریالیستی رادرتصادم بایکدیگرقرارمیدهد(12).

دعوت شیراک فرانسه ازگرهاردشرودرآلمان برای تجلیل D-Day (روزی که قوای هیتلرتسلیم شد)نشان میدهدکه جهان به چه سرعت تغییرمیکند. دیریازودحریفان امریکا,پس ازاینکه ازلحاظ اقتصادی درسطح امریکاقدرتمندشوند,به یقین خواهندکوشیدکه توانمندی نظامی خودرادرسطح توانائی اقتصادی شان بالاببرند,اما درحال حاضرتوانائی نظامی جلوپای فرانسه واروپامحدودیت هائی راقرارداده است که نمی توانندهم امریکاراعلنابه چالش بطلبندوهم وظیفه پولیسی کشورهای جهان سوم رابعهده خودبگیرند.

سیاست امپراطوری بوش آنست که ازقدرت نظامی بسیاربرترامریکابرای تابع کردن رقبای خودسودجویدالبته نمی خواهدآنان رادرهم شکند.البته اگراحساس کندکه یکی ازآنهاتهدیدی برای امریکااست,دست به عمل نظامی هم خواهدزد. درحال حاضرسلاح عمده اواین است که بااتکاءبه توان نظامی امریکایک شبکه جهانی ازروابط سیاسی واقتصادی بوجودآوردتاهمه امپریالیست هاازآن بهره مندشوند. به عبارت دیگرامریکاازقدرت نظامی بسیاربرتری استفاده می کندتانابرابری رادرسطح جهان تحمیل کند. بنحوی مانندامپراطوری روم – تمام استثمارگرانی که با امپراطوری وحدت میکردند,ازاتحادشان منفعت می بردند,بقیه هم دربرابرهژمونی طلبی نمی توانستندسرزنده بدرآورند.

تشتت وجبر

تاحدودی ایجادتشتت بخشی ازنقشه بوده است . درتحلیل نهائی برنامه این بودکه اوضاع فعلی رابرهم زنندویک نظم جدیدبه وجودآورند. این یک مسئله کلیدی برای درک آنست که امریکاچرابیک حمله جهانی دست زدکه بازگشت برایش ناممکن است .

درجنگ اول عراق که درسال 1991برهبری امریکابراه افتاد,پدرجورج بوش پیش ازآنکه ارتش صدام حسین ازهم بپاشدورژیم سرنگون شود,ازترس آنکه مباداشرائط (بخصوص مردم عراق)ازکنترول خارج شود,جنگ راتوقف داد. درآنزمان بنابردلائلی که درشماره 28/2002 جهانی برای فتح توضیح شدامریکانمی توانست ویانخواست عراق رامستقیماتسخیرکند. اینبارلشکرکشی تاآخربجلورفت وشرائط تااندازه ای ازکنترول خارج شد:درعراق حاکمیت متحداستثمارگران قدیم ازبین رفت وهنوزیک هئیت حاکمه جدیدسازماندهی نشده است ؛تضاددرکشورهای همسایگی بصورت روزافزونی حادمیشود؛روابط امپریالیستی قدیم درسطح جهانی به مصاف گرفته شده است ,وازجانب دیگراین وقایع بخش های مختلف توده های مردم بسیاری ازکشورهارابه زندگی سیاسی وحتی به جنب وجوش سیاسی کشانده است .

حداقل برخی ازحواریون بوش انتظاراین حوادث راداشتندوسراسیمه نیستند.ازخطرات ومشکلات قماربزرگی که به آن دست زده اندآگاهندوعقیده دارندکه دربحبوحه آتش وجنگ می توانند مشکللات شان راباجلورفتن و«ایستادگی روی خط »,حل کنند. برنامه آنهامبتنی براین است :همه چیزیاهیچ چیز!پیروزی نسبی برایشان مطرح نیست . به عبارت دیگرآنهامیدانناداول ثبات درعراق وسپس پیش رفتن درمنطقه وجهان برای شان ناممکن است . برنامه شان آنست که به سرعت ساختاری راکه میخواهنددرمنطقه وجهان بوجودآورندوبعدازآن درچارچوب ساختارجدیدخرده شکسته هاراجمع کرده ودرجهان ودراین نقطه وآن نقطه ثبات ایجادکنند. جواب آنهابه مخالفین

جنـگ ,آغازجنـگ بـود. جـواب شـان بـه موانـع ومقـاومت هانیزدسـت زدن بـه تهـاجم ودخالتگری بیشترخواهدبود. آنهاروی این حساب می کنندکه بتوانندنیارامرعوب کنند.
البتـه آنهـاالویت هـائی دارندومشـکلات شـان درعـراق می توانـددخالت درنقـاط دیگرراآهسته کرده وبه تعویق بیفکند . برخی ازاین مناطق مثل کره شمالی کم اهمیت تـراز آنچـه اول فکـرش رامیکردنـدازآب درآمـد.(کم اهمیت ترازمـانی کـه بـوش آنرادرمحورشـیاطین گذاشـت).اماکـاری راکـه آغـازکرده اندنـه توقـف میدهندونـه می توانندتوقف دهند.مانه می توانیم مشکلات ومحدودیت هـائی راکـه درپیشـرودارندنادیده بگیریم ونه به ضرورتی که وادارشان می کندبجلوروندااهمیت کم دهیم .
جـنرال شنسـکی بخاطرآنکـه پیش بیـنی کـرده بـودبرای تصـرف عـراق چندصدهزارنفرارتش ضرورت است موردسـرزنش قـرار گـرفت . امااودوراندیش ترازهمـه اطرافیان بوش بود. جنـگ عـراق بـه سیاسـت امریکـامبنی براینکـه درجنـگ رقم کشـته هـای امریکـائی «صـفر»باشـد,خاتمـه بخشـید. درمـاه جنـوری 2004دراثرسـقوط هیلی کوپتر(Black Hawk) یک عسکر(ارتشی) امریکائی کشته شدکه درسال 1993ازحادثـه مشـهور «سـقوط هیلی کوپـتر(Black Hawk)»درمگادیشـوجان بـه سـلامت بـرده بـود. کشته شدن وی درعراق نشانه آن بودکه دوران سیاست «صفرکشته امریکائی »تمـام شده است . حکومت بوش دربرابر حدود600 نفرعسـکر امریکـائی کـه بـه قتـل رسـیده انـد,خـودرابی اعتنـاجلوه میدهـد. این جنـگ محـدودیت «دکـترین رامزفلـد»رانشـان داد .دکترین رامزفلداین است که جنگ امریکاباتکاءبه تکنالوژي بالاوتلفات جانی حـداقل میتواندجلورود. درمیان منتقدین ارتجاعی بوش بطورروزافزونی این باورغلبـه می یابدکـه امریکابرای جلوگیری ازتشتت دراشغال نظامی عراق نیازبه ارتش بزرکتری دارد .
ازهرده واحدنظامی فعال ارتش امریکـا,هشـت تـای آنهابتـازگی ازعـراق یاافغانسـتان بازگشـته انـددرحال حاضـربرنامه اینسـت کـه بسـیاری ازآنهـائی کـه تـازه برگشـته اندبعدازیکسـال آمـوزش واسـتراحت دوبـاره مسـلح شـوندوبرگردند. علـیرغم آنکـه رامزفلدمـدعی اسـت کـه میخواهـدیک ارتش کوچـک ولی «چابـک»و«هـردم آماده»بسازدآمافرمان عاجـل صـادرکرده کـه تعـدادنیروهای نظـامی امریکابـه نیم ملیـون نفـر,حدودهشـت درصـدازحدقانونی آن بـالاتربرده شـود. علاوه بـراین ,هـزاران نفرافرادغیرنظامی بجای ارتشیان نظامی فرستاده می شوند. کمبودسربازبحدی است که فرمان صادرشده که «ازتقلیـل جلوگـیری کنیـد». یعـنی اینکـه جلـوخروج سـربازانی راکه قراردادشان باارتش تمام شـده بگیریـد. اصـولااین اقـدام,مـاهیت«داوطلبانـه»بـودن ارتش امریکـا را نقض میکنـد. تـاکنون ارتش امریکاباسـتفاده ازفشـارهای اقتصـادی واجتماعی ,سربازبرای ارتش جلب میکرد.
یکی ازطرفداران جنگ مطرح کردکه «اگرجنگ علیـه تروریسـم واقعاجنـگ اسـت ,پس چرابـه سـربازگیری اجبـاری دسـت نـزنیم؟»این بـه معنـای آنسـت کـه تمـام جامعـه رابرندروی پاشنه جنگ که شامل اجباری کردن سربازی است . تاحـال حکـومت جـورج بوش ترجیح داده است به احساسـات وطن پرسـتانه مـردم توسـل بجویـد. وی تـاکنون تحت عنوان اینکه کارهایش دفاع اززنـدگی مـردم اسـت ونـه گـرفتن جانشـان ,بخشـی ازمردم امریکارا رام کرده است . اماواقعیتی که درجهان درگذراست نشان خواهددادکـه آینده چه خواهدشد .

سایه گوانتانامو برجهان

بقای زندان جزیره گوانتانامونشان میدهدکه اینان برای رسیدن به اهداف شان حاضراندست به چه کارهائی بزنندپاسخ آنهابه تشتت وبی نظمی هماناسرکوب است .گوانتاناموتنهایکی اززندانهای مخوفی است که آمریکادرسراسرجهان دارد. ازبگرام افغانستان تادیاگوگارسیادردریای هندوجزائرکارائیب ,تاسیاه چال های مصروعربستان سعودی ومراکش وسائرکشورهاکه امریکازندانیان رازیرنظارت سی آی ای شکنجه میکند. تاجائیکه به نظرمیرسدگوانتاناموزندانی نبودکه بصورت عاجل دررابطه بااشغال افغانستان تأسیس شده باشد. ازآنزمان تاحال که دوسال میگذردبه تعدادزندانیان افزوده شده است ,نه اینکه تقلیل یافته است ,در گوانتاناموهنوزهم زندانی می آورند. سه نفرکودک به سنین 13سالگی ,15سالگی ویکنفرآن که دروقت دستگیری فقط یازده سال داشت از گوانتانامو آزادشدند- البته نه بخاطرآنکه امریکامعتقداست زندانی کردن اطفال کارغلط وبرخلاف قوانین بین المللی است – چنانچه تعدادبیشماری ازکودکان که به سنین 16سالگی و17 سالگی می باشند,هنوزهم درزندان اند.آنهائی راکه آزادهم کردندبه علت آن بودکه دارای «ارزش تحقیقاتی»نبودند. ازجمله سه تبعه امریکائی که درزیرزمینی های خودامریکابازداشت شده اندفقط به یکنفرآن اجازه داده شدوکیل مدافع استخدام کند- آن هم نه بخاطراینکه مقامات امریکائی ازمواضع خودعقب نشینی کردندوبه زندانی حق وحقوقی قایل شدند- بلکه بخاطرآنکه «تحقیقات» رابه پایان رسانند. ازجمله 1200نفری که بعدازحادثه 11سپتامبردستگیرکردندبسیاری آنهادرجاهای مخفی زندانی اند. هیچ کدام آنهابه جرم حمله محکوم نشده اند. حال 100نفری که به جرم متهم شده اند,امریکاازبیرون دادن اسم شان وجزئیات آنکه ازکشوربکجااخراج شدندامتناع می ورزدوآنراعلنی نمی کند.

آنهابخودحق میدهندکه درهرنقطه ازجهان ,هرکی راخواسته باشند,تاهرزماني که بخواهند,بدون احساس مسئولیتی درقبال مردم ,دربندنگهدارند. بدون آنکه الزامات قانونی رادرنظرداشته باشندازندانیان درتجریدتحقیق می کنندتاارادە شان رابشکنند.بامردم ازاین دیدبرخوردمی کنندکه حکومت هرکاری بخواهدمطلقاحق داردانجام دهد. البته دولت امریکامانندسائردولت های بورژواامپریالیستی معاصرازدیرزمانی است که دربرابرمردم ازخشونت کارمیگیرد,تظاهرکنندگان راموردضرب وشتم قرارداده وانقلابیون رابه قتل رسانده است .درین اواخراین قوانین هنوزهم بیشترتغییرکرده است .بنام «جنگ علیه تروریسم » جاسوسان امریکااطلاعات وآماررانه تنهاازکامپیوترهای کسانیکه ازطریق فضادرامریکاسفرمی کنند,بلکه اطلاعات مسافرینی راکه دردیگرکشورهابسرمی برندنیزدربست به گلوفرومی برند. قوای امنیتی امریکاتخمینادربیست بندراروپاودیگرکشورهابصورت موثرفعالیت میکند .آنهااطلاعات مالی جهان رانیززیرتفتیش ومراقبت خودگرفته اند. جورج بوش درموردعراقی هامی گویدکه آنهابخاطری «ازمانفرت دارندکه ماآزادیم»,درحالیکه امریکابرجسته ترین قوه ای است که حقوق بشررانقض میکند. هئیات حاکمه امپریالیزم امریکامیخواهدحدودصلاحیت خودراتاآنجاتوسعه دهدکه هیچ قانونی درجهان جلوشان قرارنگیردبه غیرازقانون خودشان .

دوخطر

برنامه«سده نوین امریکائی»بصورت ساده ومستقیم بجلونرفته است . عراق بیشترازآنچه محافل دور وبربوش تصورمیکردندبرای شان دست وپاگیرشد,سازماندهی مجددنیروهای نظامی درجریان جنگ یک امرپیچیده است ,شایدآنهابه زودی نتوانندبه تجاوزهمسان نظامی دیگری دست بزنند,آنطوریکه درمقاله قبلی مابه آن اشاره شده بود. ولوآنکه به این نتیجه برسندکه عجالتاجنگ دیگری رابه راه انداختن نظرخوبی نیست ,ولی درست دربحبوحه کارزارانتخاباتی(انتخابات ریاست جمهوری امریکا)تاکیدمیکنندکه «جنگ علیه تروریسم» (که جنگ عراق جزئی ازآن می باشد) تایک نسل طول خواهدکشید! این نشان میدهدکه آنهااصلاقصدعقب نشینی ازبرنامه های شان راندارند.

درحالیکه جنگ درعراق ادامه داردامابه ظاهرسکونی درتهاجم جهانبی امریکابوجودآمده است . اماین آرامش قبل ازطوفان است . تلاطمات بزرگتروحتی بحرانی تری درپیشرواست وامپریالیست هادرتدارک جنایات جدیدی هستند .

نیروهای مردم نیزبایدبیک دورجدیدی ازمبارزه آماده شوند .

اگروقفه موقتی جنگ امپریالیستی امریکا«جنگ علیه جهان» ماراازخطراتی که درپیشرواست به خواب غفلت فروبرد,مادچاراشتباه بزرگی خواهیم شد. همچنان اگرضعف هائی راکه درجریان دوسال درحال حاضربرای ماروشن شده است نادیده بگیریم این امرنیزاشتباهی بزرگ وحتی جرم نابخشودنی خواهدبود.

عراق دوچیزرانشان داد: قدرت امریکاومحدودیت های این قدرت . درسی راکه ازعراق آموختیم ,اگربه عبارت دیگری آنرابشکل مثبتی بیان کنیم ,بایدگفت که اگرسازمان های چریکی جداجداازهم عراق ,بامحدودیت هائی که درجهانبینی شان موجوداست ,توانسته انددرمقابل پرقدرت ترین نیروی نظامی تاریخ بایستند,تصورکنیدبااستفاده ازظرفیت واقعی مردمی که درآن کشوروخلق های آن منطقه وباوجودیک رهبری اصیل که منافع مردم این منطقه وجهان رانمایندگی کند,چه چیزهائي را میتوان بدست آورد؟

امریکابابرهم زدن روابط قدیم درخاورمیانه ,نیروهای پرقدرتی رابحرکت درآورده است که درنهایت امرشایدبتواندویانتواندکنترول کند.اشغال عراق وپشتیبانی امریکاازاسرائیل دوپایه قدرت امریکادرخاورمیانه است که درعین زمان دو منبع بهم خوردن نظم درمنطقه نیزمی باشد. پایه سومی قدرت نظامی ترکیه ومصراست نه تنهاتوسط جنگ عراق باثبات ترنشده اندبلکه بی ثبات ترشده اند. آنچه حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینست- مائویست)درشماره 12نشریه حقیقت میگویددرموردتمام رژیم های خاورمیانه صادق است . این رژیم هاوابسته به امپریالیسم می باشند,درانظارمردم افشاءشده اندوبشدت موردنفرت مردم هستند. حقیقت می گوید,درین کشورهاسئوال این نیست که آیااین رژیم هاخواهندماندیانه ,سئوال این است که چگونه سرنگون خواهندشد. وتاکیدمی کندبهترین احتمال آنست که «توده های مردم زیررهبری شعارهای روشن انقلابی درامرسرنگونی رژیم ها بزرکترین نقش رابازی کنند».اگرتصرف این منطقه جهان برای سلطه امریکابرجهان نقش کلیدی دارد,انقلاب درین منطقه نیزمی تواندبرای شکلدهی بیک جهان متفاوت نقشی کلیدی داشته باشد.

علاوتاجنگ خلق برهبری احزاب مائویستی درچندین کشور,درنیپال ازهمه بیشتربصورت قابل ملاحظه ای درحال پیشرفت است جنگ خلق در نیپال مظهری ازتضادامپریالیست هاوتضاد خلق های تحت ستم زیرسلطه برعلیه امپریالیسم میباشد. ازبسیاری جهات این تضاددرچپاول عراق توسط امریکاکه جهان رابجوش آورده است ,نیزآشکاراست .عین همان جبرکه امپریالیست ها,بخصوص امپریالیسم امریکارا,وادارمیکندبه قمارخطرناکی دست بزند,برروحیات مردم نیزتاثیرمی کند,فعالیت توده هاوشرایط انقلاب رادربسیاری ازکشورهابجلومی راند. جنگ خلق واقعی ,زیررهبری حزب مارکسیست- لنینست- مائویست ,یگانه راه پیشرفت عراق ,مردم درخاورمیانه ودرسراسرجهان می باشد. شایدنیپال عجالتادرمرکزتوجه جهانیان قرارنداشته باشد,اما دراثرتشدیدانقلاب درسراسرجنوب شرق آسیابه یقین نیپال بیک عامل جیوپولتیکی مهم بدل خواهدشد .

اوضاع بطورمثال دربسیاری ازکشورهای امریکای لاتین نیزبصورت روزافزونی درحال انفجاراست – باوجودی که امریکای لاتین مرکزتوفان هانیست . طوریکه معلوم است امریکانمی تواندرعین وقت درهرجامداخله کند. درواقع مقاومت مردم جهان بخصوص مقاومت مردم عراق,همین حالاتاحدودی شرائط تعرض امپریالیست هاراتغییرداده است . ازجانب دیگرامپریالیست هازمان زیادی هم دراختیارندارند.بطورمثال در شرائطی که امریکادر عراق درگیراست نوک دیگر«خاورمیانه بزرگ» رانگاه کنید: هرروزبیشترازروزپیش معلوم میشودکه امریکانتوانسته است ثبات دلخواه اش رادرافغانستان ایجادکند .

این جنگ ,درکشورهای امپریالیستی نقاب ازچهره دیکتاتوری بورژوا امپریالیستی برداشته وواقعیت آنرانشان داده وبخشهائی ازمردم رابشدت ناراضی کرده است ؛جنگ طیف وسیعی ازتوده های مردم رابه خشم آورده وتضادمیان پرولتاریای انقلابی ومتحدینش که مخالف جنگ اندرابا امپریالیسم شدت بخشیده است .ازامکان بدورنیست که «جنگ علیه جهان »امریکاوقوع انقلاب درقلب کشورهای امپریالیستی راسرعت بخشد.

هنری کسینجرگفت: « جهان امروزدرحال بی نظمی انقلابی بسرمی برد». راست گفته است. وضع امروزی جهان بطورروزافزونی برای تمامی طبقات غیرقابل تحمل میشود. جهان امروزباتضادهای عظیمی تکان خورده است . تاوقتی که این تضادهاحل نشوند,تکانهاخاموش نمی شوند.این تضادهابدوصورت می توانندحل شوند:یابه ضررمردم یادرنتیجه پیشرفت های بزرگ مردم درجهت آزادکردن خودازچنگال این نظام . تاآندم چرخ هاخواهندچرخید.هیچکس نمی تواندپیش بینی کندکه وضع جهان درحالتی که یک نظم درحال ازهم گسیختن است ولی هنوزنظم نوینی زاده نشده است ,خواهدماند. اماتازمانیکه شرائط موجودادامه داردامکان گشوده شدن روزنه پیشرفت انقلاب درسطح جهانی ,بگونه ای که تاریخ هرگزمانندش راندیده است ,موجوداست .

گشوده شدن امکان انقلاب همیشه بادشواری هاوخطرات بزرگ همراه است . درواقع این دو روی یک سکه اند.هردونمودهائی ازیک تضادزیربنائی می باشند,یکی بدون دیگری نمی تواندوجودداشته باشد.

این وضع مسئولیت بسیارسنگینی بدوش نیروهای انقلابی جهان ,درقدم اول بدوش مائویست های جهان است . وقایع چندسال اخیرضرورت جهان بینی انقلابی ,درک ورهبری مائویستی رابیش ازپیش ,ثابت کرده است .

یادداشت ها

1- این موضوع که دولت های امریکاوانگلستان «بمردم خودشان دروغ میگویند»نبایدجنایات بزرگترشان رازیرشعاع قراردهد. یک سازمان اکادمیک شمارش اجساد عراقی ها(iraqbodycount.org) ازتاریخ نهم ماه جنوری که بمباردمان شروع شد,حداقل تعدادتلفات افرادغیرنظامی عراق رابه 9801نفرتخمین میزند. بسیاری ازتلف شدگان ,هرچندتمام تلف شدگان نه , توسط ارتش تجاوزگران ازبین رفتندتعداد عراقی هائیکه دراثر12سال محاصره اقتصادی ملل متحدتلف شدندبه 7968نفروحداکثرآنهارابه پنجصدهزارتایک ملیون نفرتخمین زده شده است .

2- به نوشته اسکات رتربنام«درموردسلاح عراق همه به اشتباه نرفته اند»,درروزنامه انترنشنل هرالدتریبون تاریخ 6فبروری 2004مراجعه شود. اسکات رترمسئول تفتیش سلاح عراق درمقاله خودبه این نتیجه رسیدکه «تاحدودی بااطمینان کامل مي توان گفت » عراق ازلحاظ کمی خلع سلاح شده است ,ازگزارش ماه دسامبرسال 1988 حذف گردید,توام بااینکه گزارشات مشابهی رالف اکیوس وهانزبلکس که پیش از اسکات رتر سلاح عراق راتفتیش نمودندنادیده گرفته شدند.

3- بعدازاینکه قوای دریائی امریکامنابع نفتی ژاپن راقطع نمودند ,بمب افکن های ژاپن کشتی های جنگی امریکارادرسال 1941درپرن هاربر جزایرهاوانی غرق کردند. بعضی ازتاریخ نویسان ادعامیکنندمقامات امریکائی این حمله ناگهانی راپیش بینی میکردنداماجلوآنرانگرفتندتابه جنگ خوددرجنگ جهانی دوم قیافه جنگ «دفاعی» بدهند .

4- تنهاقوای زمینی ممنوع شده بودند. اینجرلیک ,پایگاه هوائی بزرگ همیشه بروی امریکابازبود. اینجرلیک توام با پایگاه نظامی امریکادرآلمان مثلثی راتشکیل میدهدکه قوای اشغالگرامریکادررفت وآمدموادلوژستیکی ,بهداشتی...به عراق کماکان استفاده میکند. درماه جنوری 2004حکومت ترکیه به امریکااجازه دادصدهاهزارنفرارتشی از اینجرلیک به عراق سرازیرشوند. اینبارازپارلمان درخواست نشد.

5- به گفت وشنودمیان سفیر(بازنشسته) امریکاهیوم هوران برکلی ومشاورمتقاعدنیروهای ائتلافی موقت که بایک نفرخبرنگارپروفیسربنام مارک دندکه درمجله نیویارک ریویواف بکس به تاریخ 12فبروری 2004طی نامه هابه نشررسید,مراجعه شود .

6- درفاصله ماه جنوری وماه می 2004به تعداد250000سربازبین عراق وافغانستان بایدردوبدل شود. این رقم بعدازجنگ جهانی دوم بزرگترین رقمی است که قوای نظامی به این پیمانه وسیع ردوبدل میشود.

7- به مجله منتلی ریویو(monthlyreview.org) مراجعه شود .

8- علاوه بر132000 ارتشی عادی درعراق ,امریکادارای قوای مخصوص ضدشورش که تعدادشان مخفی است ,نیزمیباشد. انگلستان مجموعا12000نفرارتشی دارد. کشورهای دیگرمجموعادارای 12000 نفرارتشی میباشند,یک ربع کمترازآنچه امریکاازاین کشورهاتقاضاکرده است . بعضی ازاین ارتشیان قراراست به خدمات غیرجنگی کمک کنند,گرچه حدود36نفرآنهادرجنگ بقتل رسیده است . ارتشیان انگلسی که نظربه امریکائی هاکمتردرجنگ شرکت دارند 56نفرتلفات داده اند. برعلاوه 496نفر امریکائی کشته شده حدود10000 نفرارتشی به علل بهداشتی ازعراق خارج شده اند.(این ارقام تا13جنوری 2004 است).
9- جای تعجب اینست که حتی صدام حسين مي توانست انتخابات براه اندازد,اماپال برمر آنرا«غیرعملی»میخواند .
10-حتی هوارد دین که درمقابل بوش کاندیداست ونظربه همه دموکرات هابیشتر«ضدجنگ»میباشد,میگوید«حال که درآنجارفتیم نمی توانیم آنراترک کنیم».طوریکه روزنامه کارگرانقلابی,ارگان نشراتی حزب کمونیست انقلابی امریکااشاره نمود«این موضعگیری برضدجنگ نه,بلکه بطرفداری ازجنگ است – ولوآنکه برسروصدای قهرتصنعی جورج بوش رامحکوم میکند.»
11-باساس برخی گزارشات ,وی به اصطلاح گفته است «روسیه رابایدخرید».حال امریکاهرتلاشی بخرج دهدکه خودراطرفداراروسیه جلوه بدهد,علیرغم اعتراض روسیه , امریکا بدورآنکشورحلقه محاصره کشانده است , ا مریکابادقت کامل درجنوب روسیه سه کشورحوزه دریای بالتیک رادرپیمان ناتوباخوددارد,پروازازفرودگاه این کشورهاتاسن پترزبورگ روسیه فقط سه دقیقه رادربرمیگیرد .
12-بین امریکاوفرانسه مسائلی وجوددارکه نظربه مسائله عراق وشرق میانه اهمیت آنهابمراتب برایشان بالاتراست . بطورمثال درآوج اولین کنفرانسی که بعدازدههاسال اروپابادولت های افریقای شمالی دائرنمودکولن پاول بحیث یک مامورعالیرتبه امریکائی به مراکش والجزایرسفرکرد پاول کمکهای نظامی مراکش رادوچندوکمکهای اقتصادی آنراچهارچندبالابرد. بعدازاین سفر,درقلمروی که معمولامتعلق به فرانسه بوده است ,درماه بعدی نتیجه آن شدکه مراکش باارتش امریکاقراردادی امضانمودو مراکش به چهارکشوری که درافریقای غربی درحوزه نفوذ فرانسه می باشند,ارتش بفرستد.

نامــه داخلي كميتــه جنبش انقلابي انترناسيوناليســتي (كميته ريم):

پيشروي در ميان :

ســندزيركه توســط كميتــه جنبش انقلابي انترناسيوناليســتي تهيــه شــده اســت ابتداًدرميان احزاب وســازمانهاي جــاا(ريم) درآوريــل 2003گردانــده شــد.يك نســخه اديت شده آن دراختيارجهاني براي فتح بمنظورانتشار، قرار داده شده است.

رفقاي عزيز

اين نامه داخلي رادوهفته بعدازآغاز جنگ آمريكــا- بريتانيــا عليــه عــراق، مي نويســيم. از توپهــاي بازگشاينده اين جنگ وهمچنين مبارزه سياسي وديپلماتيك ماقبل آن روشــن استكه اين جنــگ يــك نقطه چرخش عمده دروقايع جهان بوده وبراي مبارزات مردم جهان وجنبش ماپسامدهاي سنگيني دربر دارد.

جنــگ عــراق نتيجــه مســتقيم ونتيجــه تشــديد اوضــاع جهــاني اســت كــه ماآنراســه ســال پيش درجلسه گســترده ريم تحليــل كــرديم. اين اوضــاع جهــاني پس از11 ســپتامبرواعلام «جنــگ عليــه تروريســم» از ســوي آمريكاتشــديديافت. اعلان جنــگ آمريكــا درواقــع بــه معنــاي حــق امپرياليســم آمريكابه حمله بهر دولت، جنبش يا تشكيلاتي استكه وي آن را تهديد«بالقوه» اي براي منافع خود يا مانعي درمقابل حركات هژموني طلبي جهاني خود مي يابد. سيرتكوين اوضــاع درســتي تحليــل گزارش جلسه گسترده سال 2000 كميته ريم را به اثبات رسانده است.

رشدعظيم جنبش توده اي درمخالفت با نقشــه هــاي جنگي امپرياليســتي آمريكــاداراي اهميت فــوق العــاده اســت.هرچنــداين جنبش در اروپــا، خاورميانــه،وخــود آمريكاازقــدرت و گســتره زيــادي برخورداراست اماهيچ نقطه جهان ازاين اعتلاء بزرگ بركنارنبوده است .

هرچنــــدجنبش تــــوده اي ضــــدجنگ آن قــــدر قدرتمندنبودكــــه جلــــوي شــــروع جنــــگ را بگيرد اماچنددستاوردبسياربزرگ داشت.

1- كاملاماهيت ناعادلانه وانگلي نقشه هاي جنگي آمريكارا افشاكردونقاب«مظلوم نمائي»راكه آمريكاازبعداز11سپتامبرسعي ميكردبرچهره بزند از اوبرگرفت.جنبش توده اي بروشــني نشان دادكه اكثريت مردم جهان باجنگ امپرياليستي عليه عراق مخالفند.

2- جنبش تــوده اي تضــادهاي درون اردوي امپرياليســتهاراحادكرد:مشخصاتضــادهاي ميــان آمريكــا- بريتانيابــا فرانســه،آلمــان و روســيه را. هرچندفرانســه وآلمــان وروســيه بخاطرمنــافع امپرياليستي خودشان باجنگ مخالفت كردنــد، اماروشــن اســت كــه اگرقــدرت جنبش بين المللي نبوداين قدرتهابه اين يا آن شكل به همراهي باجنگ ميپرداختند.درواقع اينهابه درجــات مختلــف بــه تلاشهاي جنگي آمريكا كمك ميكنند.مثلافرانسه وآلمان اجازه استفاده ازپايگاه هــاي نظــامي مهم خــود رابــه آمريكــاداده انــد.دركشــورهائي كــه بطــور مســتقيم بــه اين جنــگ كمــك ميكننــد(بغــيراز بريتانيا بايداز اسپانياوايتاليا نام برد) جنبش ضدجنگ ابعادبسياربزرگترومهمتري به خود گرفته است وتوده هابراي نشان دادن مخالفت خود باجنــگ دســت بــه اقــدامات مســتقيم تــري ماننــد ممــانعت ازبارگيري ابزار جنگي و سربازان زده وشعاراستعفاي حكام ارتجاعي خودرا بلندكرده اند.

3- اين واقعيت كــه شــماري از كشــورهاي امپرياليســتي بــرخلاف خواســت واراده اكــثريت مــردم خودواردااين جنگ شده يابه آن كمك ميكنند،توخالي بــودن دموكراســي آنــان را ثــابت كــرده ونشــان داده است كه ديكتاتوري بورژوائي درنهايت وابسته به نيروي نظامي است.اين مساله برجسته تر ازهمه جادر انگلستان خودرانشان داد زيرااكثريت كامل مردم اين كشور ضد اين جنگ هستند.

4- دربســياري ازكشورهابخصــوص درخــاور ميانــه جنبش تــوده اي،درزيــررژيم هــاي نــوكر صــفت كــه امپرياليسم آمريكابراي اداره پليسي مــردم وحفــظ منــافع امپرياليســم بــه آنهااتكــامي كنــد،آتشــي روشــن كرده اند.مثلا درتركيــه، پارلمــان تركيــه هراســناك ازجنبش گســترده ضــدجنگ جــانب احتيــاط

راگرفت واجازه عبور ارتش آمریکاازترکیه را تصویب نکرد.یادر مصررژیم مبارك درهمان حال که سخت بـه حفـاظت ازکانـال سـوئز(کـه بـراي رفت وآمـد ماشـين جنگي آمريکاحيـاتي اسـت) مشـغول ميباشدوازنوکران وفادارآمريکاست مجبور است دراين جنگ قيافه«بيطرفي»به خودبگيرد.
5- تـوده هـادرخودعراق ثـابت کردندکـه امپرياليسـتهانميتوانندباعمليات«شـوك وبهت» خودبـه اين سادگيهاآنهارامرعوب کنند.آنها درمقابل تجاوزدست به مقاومت زدند.اين به مـردم جهـان قـوت قلب دادونقطه ضعف
اساسي امپرياليـست هارابه نمايش گذاشت و
خودش باعث تشديدجنبش ضدجنگ شد.
برخي ازتحليلگران وقتي صحبت ازاين جنبش توده اي جهاني ميکنندميگويند، «يك دفعـه ازهيچ سـربلندکرد»وتبـديل بيـك عامـل مهم دراموجهـان شـدبطوريکه امپرياليسـت هـا بايـددرحرکات سياسي،ديپلماتيك وحتا نظامي خودآنرادرنظربگيرند.البته بايدگفت که اين جنبش«ازهيچ» نبودکـه سربلندکرد.اين جنبشي اسـت کـه درطـول دهسـال گذشـته درمخـالفت بـا تشديداستثماروسـتم امپرياليسـتي درحـال شـکل گـيري ومتولدشـدن بـود.اين جنبش مشخصـا در غـرب شـکل جنبش ضدگلوبااليزاسيون رابه خود گرفت که هرچه بيشتر تمرکزمخالفتهاي خود رامتوجه امپرياليسم کرده وآنرابعنوان منبع رنج وفلاکت اکثريت مردم جهان معرفي کرد. اين روندرکشورهاي تحت سلطه به شـکل نـا رضـايتي تـوده اي ازتشديدسـتم واسـتثمار امپرياليسـتي،سـربازکردن اشـکال گونـاگون اعتراض ومبارزه بازتاب يافت.در جسـتجوي الگوهـاي سياسـي آلترنـاتيوبخش مهمي ازتـوده هـاي ناراضي دراين کشـورها بسـوي راه حلهـاي غـيرانقلابي ماننـدبنيادگرائي مـذهبي روي آوردنـد؛اين نارضايتي گسترده درمواردي که هنوزکم امابسيارمهم است تبديل به مبارزه مسلحانه براي قدرت سياسي شدکه نپال برجسته ترين نمونه آن است.
همانطورکه لنين درتجزيه وتحليـل از جنـگ جهـاني اول گفت،فهميـدن مـاهيت آن جنـگ بـدون بررسي تاريخ اقتصادي. سياسي و ديپلماتيك سي ساله ماقبل جنـگ امکـان نداشـت.لـنين گفت بـراي درك آن بايددیـد آن جنـگ ادامـه«کـدام سياسـت»بـود. امـروز نـيز بايـدببينيم کـه اين جنـگ (منظورفقط جنگ عراق نيست بلکه جنگي است که آمريکااز پس از11سپتامبر شروع کـرد) ادامـه وفشرده سياست هاي امپرياليسم آمريکا بخصوص در دوازده سال گذشـته اسـت.دردوازه سـالي که آمريکابطورفزاينده نقش مسـتقيم اسـتثمارو اداره پليسـي خلقهاوملـل تحت سـتم رادر دسـت گرفته است.اين واقعيت بازتـابي از تضـادعمده جهـان (تضـادميان امپرياليسـم بـا خلقهاوملـل تحت سـتم) اسـت. همـانطور کـه در چنـدماه بحـراني کـه بـه حـول جنـگ عـراق بوجودآمـد ديـديم اين تضـادعمده تضـادهاي اصـلي ديگرجهـان رابـه جلـو ميرانـدوآنهارا شـکل ميدهـد.مثلا تضـادميان خودامپرياليستهارا درنظربگيريم. مبارزات مردم تاثيرات غير قابـل تصـوري بـرروي تشـديدبرخوردهاي ميـان آمريکـاو ديگرکشـورهاي امپرياليسـتي داشـته و آنراشـکل داده اسـت.حرکـات جنـگ طلبانـه امپرياليسـت هـاموجب بـه راه افتـادن دور جديـدي ازمبـارزه ميـان پرولتارياومتحـدينش بـابورژوازي درخودکشورهاي امپرياليستي شده است. اين مبـارزه هم از«هيچ»سـربلند نکـرده اسـت.ودردوره گذشته درشکل مبارزات مهم بحول حقوق مهاجرين، عليه سرکوب پليسي، عليه حمله به سطح معيشت و غيره بازتاب يافته است.
به تحليل گزارش جلسه گسترده سال 2000بازگرديم: «هرچندماشاهداعتلاء مبـارزه انقلابي در مقياس جهاني ازآن نوع کـه درگذشـته شـاهدبوديم نيسـتيم امامطمئناچنـان اعتلائي فـرا خواهـد رسيدوميتوان بااطمينان ازظهورموج نوين انقلاب پرولتري جهاني صحبت کرد.» کميتـه ريم دربيانيـه اي کـه درنوامبرسـال 2002صـادرکرد صـحبت ازاحتمـال قـريب بـه يقين وقـوع يـك خـيزش تـوده اي دررابطه باحمله به عراق کرد. ماگفتيم که :« جنـگ تجاوزگرانـه آمريکابـه عـراق توفـاني ازمقـاومت ومبارزه رادرجهان، از آن دست که براي سالهاشاهدش نبوديم رابرخواهـدانگيخت.»امـروز،ميتـوانيم تاکيد کنيم که بواقع چنين توفاني بلند شد. شك نيست که فرصتهاي مبـارزه انقلابي درخاورميانـه درحال افزايش است اما فقط خاورميانه نيست بلکه در نقاط ديگرجهان هم شاهداين خواهيم بـود. البته مبارزه درخط مستقيم تکامل نخواهد يافت وبطوراجتنـاب ناپـذيربـاافت وخيزجلوخواهـدرفت وبـا

مقاومت شديد و حيواني دشمنان طبقاتي مواجه خواهد شد،اماپيشروي موج مبارزه انقلابي حتمي است.رجوع به گفته لنين درمقاله «فروپاشي انترناسيونال دوم» در تحليل از جنگ جهاني اول و فرصتهائي كه براي انقلاب پديدآوردبسيار ارزشمند است: « اوضاع عيني كه توسط جنگ آفريده شده است،ودرحال تكامل و گسترش است،بطوراجتناب ناپذير احساسات انقلابي توليدميكند؛بهترين و آگاه ترين عناصرپرولتاريارا‌آبديده و روشن ميكند.تغييرناگهاني درموردتوده هانه تنهاامكان پذيراست بلكه بيشترو بيشترمحتمل است؛تغييري مانندآنچه درسال 1905 رخ داد....و درعرض چند ماه وبرخي اوقات درفاصله چندهفته از ميان توده هاي پرولترعقب مانده ارتش ميليوني بوجودآمدكه به دنبال پيشاهنگ انقلابي پرولتاريا راه افتاد. ما نمي توانيم بگوئيم كه آيا يك جنبش انقلابي قدرتمند بلافاصله پس از اين جنگ راه مي افتد يا اينكه در حين آن و غيره. اما در هر حالت بايد در اين جهت فعاليت كرد و **فقط** فعاليت در اين جهت را مي توان فعاليت سوسياليستي نام نهاد.» (جلد 21 ص 258 انگليسي)

درهمان اثر،لنين درمورداهميت گذر به حمله مستقيم عليه قدرت دولتي تاكيدميكندوميگويد:«تاريخ هميشه اين شكل ازمبارزه رادردستورروزنمي گذارد. روزهائي كه بايدچنين روشي رادرمبارزه اتخاذكردمساوي هستند با دهها سال در اعصار تاريخي ديگر.» (ص 254)

خودامپرياليست هاهم بروش منحط خود اهميت اين لحظات رادرتاريخ تشخيص ميدهندوميدانندكه آنچه الان ميكنند تاريخ سالهاي آينده را رقم ميزند.تووني بلردرآستانه جنگ ودرشب تصميمگيري پارلمان انگليس درموردورود انگليس به اين جنگ درسخنراني اش چنين گفت:«سرنوشت مسائل زيادي به اين تصميم گيري گره خورده است: سرنوشت اين مساله كه آياماتوان تشخيص ورويا‌روئي بااين مصاف جهاني قرن بيست ويكم راداريم يا نه ... سرنوشت نهادهاواتحادهائي كه در سال هاي پيش روجهان راشكل خواهد داد.»

ژاك شيراك رئيس جمهوري فرانسه نيزدرهمين رده حرف زدوچندروزقبل از آغازجنگ گفت اگرلازم باشدفرانسه حق وتوي خودرادرسازمان ملل عليه اين جنگ بكارخواهدگرفت وگفت مهمترين دليل فرانسه براي مخالفت با اين جنگ غيرقابل تحمل بودن «جهان تك قطبي» (يعني سلطه بلامنازع آمريكا بر جهان) است . پشت مانورهاي ديپلماتيك اين قدرها بحث بر سر ايجاد يك «قدرت موازنه» در مقابل قدرت آمريكا بود. دليل عكس العمل خشماگين آمريكا و بريتانيا به حركات فرانسه، آلمان و روسيه همين بود. اين قدرتها از ادامه مخالفتهاي خودباآمريكانيزهراس دارند. آنهادرعينحال كه باهژموني بلامنازع آمريكامخالفند اما كاملاآگاهندكه فقط آمريكاميتواندنظام امپرياليستي جهان را تقويت و حفاظت كند.

البته تشابهات مهمي ميان اوضاع كنوني واوضاعي كه لنين دررابطه با جنگ جهاني اول تصويركردوجوددارد اماكاملايكسان نيستند.اولا،جنگ كنوني هنوزبرتمام ظرفيتهاي جوامع امپرياليستي«فشار»نميآورددرحاليكه جنگ اول ودوم كاملاچنين بودند.مثلا فقروفاقه گسترده درکشورهاي امپرياليستي موجود نيست، دورنماي شكست هيئت حاكمه هاي اين كشورها بدست قدرتهاي امپرياليستي ديگر موجود نيست. اما از سوي ديگر، با توجه به اينكه هنوز بحران كاملا و تماما خشم توده هاي اين كشورها را برنيانگيخته است، به حركت و به عمل درآمدن بخش وسيعي از توده هاي مردم بسيار برجسته تر است.

سوال اينجاست كه پس چرا امپرياليستهاي آمريكائي خود را ملزم به دست زدن به چنين ماجراجوئي اي مي بينند؟هيچكس اين حرفهاراكه عراق تهديدي جدي ويا‌صاحب«سلاحهاي كشتارجمعي»بودجدي نميگيرد.اين روشن است. بهعلاوه برخي ازسياست مداران آمريكائي منجمله آنها كه نزديك به پدربوش هستنددرموردخطرات غير قابل پيش بيني ماجراجوئي نظامي هشدارداده بودند.اين صداها فعلا خاموشندودرهيئت حاكمه آمريكا «توافق جمعي زيرسرنيزه»حاصل شده است.

اماباوجودچنين هشدارهائي ازسوي برخي سخنگويان امپرياليستها، اين واقعيات جبري است كه آمريكا را به سوي جنگ مي راند. اگر يك كشور (يا گروه كوچكي مشتمل برچندكشور)

بخواهـداين همـه ثروتهـاي جهـان را در انحصـارخوددرآوردبايدكنترل سياسـي خـودراهم بـرآن كشورهائي كـه اسـتثمار ميكندبرقرارکنـد.بايدبتوانـدپليس اين كشورهاباشـدواراده خـود را بـر آنهـا تحميل كند. بايد آماده باشد كه نه فقط به كارگران و دهقانان اين كشورهاي جهان سوم بلكـه بـه طبقات استثمارکننده اين كشورها كه نتوانسته اند منافع آمريكا را برآورده كنند حمله كند. مضـافا، هميشه اتكاء كردن بر طبقات حاكمه بومي اين كشورها كافي نيست؛ آمريكا بطـور فزاينـده اي در حال بكار گيري نيروي نظامي مستقيم يا تهديد نظامي مي باشد.

بسط يك چنين امپراطوري، تحكيم آن و نگهباني آن بـزور تفنـگ بالاجبـار مـوجب بـروز مخـالفت و اپوزيسـيون از سـوي مـردم مي شـود؛ بالاجبـار مـوجب اعتراضـات، شورشـها، و نهايتـا جنگهـاي مقاومت عليه آمريكا مي شود. همه امپرياليستها در مخالفت بـا مبـارزات رشـد يابنـده تـوده هـاي مردم و در سركوب آنها ذينفع هسـتند. بهمين جهت بـا هم تبـاني مي كننـد. امـا آنهـا بـا يكـديگر تضادها و رقابتهاي حاد هم دارند (منجمله برسراينكه چگونه به بهترين وجه منافع مشخص خـودرا درشرايطي كه تضادهاي جهان در حال حدت يافتن هستند حفظ كنند). همـانطور كـه در چنـد مـاه گذشـته ديـديم اين حـدت يـابي تضـادها ميـان خـود امپرياليسـتها فرصـتهاي مسـاعدي رابـراي رشدوگسترش اعتراضات توده ها فراهم مي كند. و بقول لنين شكافهائي كه در صفوف آنها ايجـاد مي شود فرصتي را براي جاري شدن اعتراضات تـوده اي فـراهم مي كنـد. جـدل امپرياليسـتها در سازمان ملل بر سر بازرسان تسليحاتي سازمان ملل يكي از اين ماجراهاست: هر چنـد چارچوبـه جدل كاملا ارتجاعي بود و در واقع بر سر اين بود كه انحصار سلاحهاي كشـتار جمعي بايـد دسـت خود امپرياليستها بماند، اما جدل علـني بـر سـر اين مسـائل بـه آتش جنبش ضـدجنگ درسراسـر جهان دميد.

اهميت زياداوضـــاع انقلابي وبحـــران انقلابي دركشـــورهاي امپرياليســـتي عمومـــا درجنبش مـاموردقبول اسـت. مشخصـابيانيه ريم ميگويدكـه تحليـل لـنين «از امكـان انقلاب كـردن دركشورهاي سرمايه داري مرتبط است بارشداوضـاع انقلابي دراين كشـورهاكه بـه نـدرت بظهـور ميرسداماتضادهاي اساسي سرمايه داري رادرخود فشرده ميكند.»

ديناميكهاي پروسه انقلابي درملـل تحت سـتم آسـيا،آفريقـا،آمريكـاي لاتين (بـه اختصـار«جهـان سـوم»)تفاوتهـاي بسـيار مهمي باديناميكهـاي انقلاب دركشـور هـاي سـرمايه داري دارد. بيانيـه تاكيدمي كند: «دركشورهاي آسيا،آفريقا، آمريكاي لاتين يك اوضاع انقلابي مستمر عمومـا موجـود اسـت.» بخـاطر وجـود اوضـاع انقلابي مسـتمرعموما آغـاز و ادامـه مبـارزه مسـلحانه در اين يـا آن قسمت كشور امكـان پـذير اسـت. مـا بدرسـتي بـا آنهـا كـه بـه نـام « عـدم وجـود اوضـاع انقلابي عيني» آغـاز جنـگ خلـق را بـراي ابـد بـه تعويـق مياندانتنـديا اهميت تـدارك و ابتكارعمـل نـيروي پيشاهنگ پرولتري را درك نمي كردند مقابله كرديم. ما در تجربه جنبش خودمان و در تجربه ماقبـل تاسـيس جنبش خودمـان ديـده ايم كـه در اين منـاطق اوضـاع بـراي آغازوتـداوم و تكامـل مبـارزه مسلحانه خلق براي كسب قدرت سياسي مساعد بوده است. آخرين مورد همين نپال است. كه با وجود آنكه جنگ خلق در سال 1996 يعني درست در اوج قدرت امپرياليسـم آمريكـا پس از پايـان جنـگ سـرد شـروع شـد امـا بسـرعت پيشـرفت كـرد. و اين درسـت در تضـاد بـا ادعاهـاي خـط اپورتونيستي راست كه دردرون حزب كمونيست پروسـربلندكرد،بـود.اين خـط راسـت ادعاميكردكـه اوضـاع جهـاني بـه گونـه ايسـت كـه انقلاب واردیـك عقب نشـيني بـزرگ خواهدشـد. ونيروهـاي كمونيستي بايد مبارزه انقلابي راكنار گذاشته ووارد پروسه عقدقراردادهاي صلح شوند.

درهمـان بخش كـه بيانيـه درمـورد اوضـاع انقلابي صـحبت ميكندميگويدكـه: « اين مسـاله را بايددرست فهميد: اوضاع انقلابي دريك خـط مسـتقيم پيش نمي رود. بلكـه بـا افت و خـيز همـراه است. احزاب كمونيست بايداين ديناميك را در خاطر داشته باشند.»

بايدتاكيـدكنيم كـه اوضـاع بين المللي در تعـيين«افت وخيزهـاي»اوضـاع انقلابي، فـاكتوري بسيارمهم است. اين هميشـه يكي ازپايـه هـاي ماركسيسـم لنينيسـم مائوئيسـم بـوده اسـتكه اوضاع يك كشورمعين بطورلاينفكي به اوضاع كلي بين المللي گره خورده اسـت. مـائو باوجودآنكـه درکشوري بودكه يك چهارم جمعيت جهـان رادربرميگـرفت و گسـتره جغرافيـائي عظيمي داشـت و

عليرغم اينكه درزمان اوجهان امپرياليستي به اين تنگاتنگي كه امروز ادغام شده است ادغام نشده بود اما توجه بسيار زيادي به تحليل از اوضاع جهاني مي كرد و رابطه هاي دروني ميان اوضاع چين و اوضاع عمومي جهان را بررسي و تحليل مي كرد.

زيربناي پيشبرد يك استراتژي صحيح جنگ درازمدت خلق درخصلت اقتصادي اجتماعي يك كشورمعين مي باشد-- منجمله در اينكه امپرياليسم چقدربه لحاظ اقتصادي سياسي و نظامي درآن نفوذ كرده است. اين مساله اهميت بسيارزيادي درفهم ديناميك هاي هركشورتحت سلطه در جهان كنوني دارد.اما توانائي درآغاز مبارزه مسلحانه براي كسب قدرت، شتاب تكامل مبارزه، وكسب قدرت سراسري مرتبط است بااوضاع بينالمللي بطوركلي و اينكه اين اوضاع بين المللي چقدرميتواندااوضاع سراسري كشور(منجمله مودو انرژي انقلابي توده ها) را تشديد كند.

ماامروزميتوانيم ببينيم كه بحران و جنگ عراق شرايط مساعدتري براي انقلاب در برخي كشورها بوجود آورده است. دربسياري كشورها توده ها بلند شده اند،رژيمهاي ارتجاعي ايزوله شده اند، وائتلاف طبقاتي عموما به نفع پرولتاريااست.مضافا،امپرياليسم آمريكا درعينحال كه يك متجاوز زشت خوي جهاني است مجبوراست كه در عراق متمركزكندوتوان آن رانداردكه به همان درجه در نقاط ديگر دخالت كند.

مائودرنوشته معروفش«ازيك جرقه حريق برميخيزد» به مخالفت با گرايشات بدبينانه بلند ميشودزيراآنها قادرنبودند امكان حفظ مبارزه مسلحانه و مناطق پايگاهي را ببينند. او نوشت:

« وضع عيني كنوني طوري است كه هنوزميتواندآن رفقائي راكه فقط ظاهر خارجي موجود راميبينندوبه جوهر پديده ها وارد نميشوند، به آساني گمراه كند. بخصوص آن رفقائي كه درارتش سرخ كارميكنند،هنگاميكه درنبردي شكست ميخورند،يامحاصره ميشوندو ياموردتعقيب قواي نيرومند دشمن قرارميگيرندمعمولا بدون اينكه خود شان متوجه بشوند وضع موقتي، ويژه و محدودخودراتعميم ميدهندودرارزيابي غلوميكنند،گوئي كه وضع چين و جهان جاي خوش بيني نداردودورنماي پيروزي انقلاب دورومبهم است. علت اينكه آنهادرارزيابي پديده ها به صورت ظاهر مي چسبندوبه بطن پديده ها نظرنمي افكنندآنستكه اين رفقاماهيت اوضاع عمومي رابطورعلمي تجزيه و تحليل نكرده اند.براي قضاوت درباره اينكه آيادرچين اوج گيري انقلاب بزودي فراخواهد رسيد، فقط يك راه موجود است: بايد با بررسي دقيق تعيين نمودكه آياتضادهائي كه به اوج گيري انقلاب منجرميشوند، حقيقتا رشد يافته اندياند. ازآنجاكه درمقياس جهاني تصاد هاي بين كشورهاي مختلف امپرياليستي، تضادهاي بين كشورهاي امپرياليستي ازيكسوومستعمرات از سوي ديگروتضادهاي بين امپرياليستهاوپرولتارياي كشورهايشان رشديافته اند، امپرياليستها ضرورت رقابت برسرچين را بيشترحس ميكنند.همينكه رقابت امپرياليستها بر سرچين شدت يافت درخودخاك چين تضادهاي بين امپرياليسم وملت چين و تضادهاي بين خودامپرياليستهاهمزمان رشدمييابند ودرنتيجه سبب وقوع جنگهاي درهم وبرهم بين گروه هاي مختلف ارتجاعي حاكم چين ميشوند كه روز بروز توسعه مي يابند وحادتر ميشوند و بنوبه خود حدت هر چه بيشترتضادهاي آنها را باعث مي گردند. »

اومقاله خودرابايك نتيجه گيري علمي اما رمانتيك انقلابي تمام مي كند: «براي بسياري از رفقا اين مساله مطرح است كه لغت ‹بزودي› در جمله: «بزودي اوج گيري انقلاب فرا خواهد رسيد» چگونه بايد فهميده شود. ماركسيستها غيب گو نيستند. آنها بايد و ميتوانند فقط جهت كلي پيشرفتها و تغييرات آتي را نشان دهند؛ اما آنها نبايد و نمي توانند بطور مكانيكي ساعت و روز را تعيين كنند. وقتيكه من ميگويم اوجگيري انقلاب چين بزودي فرا خواهد رسيد، بهيچوجه مقصودم آن چيزي نيست كه بگفته بعضي ها «احتمالا فرا خواهد رسد»، به مثابه چيزي تخيلي، غيرقابل حصول و فاقد هر گونه اهميت عملي نيست. اوج گيري انقلاب همانند كشتي ايستكه نوك دكلش از ساحل دريا در افق دور بچشم مي خورد، بسان آفتاب صبحگاهي است كه اشعه درخشانش سياهي هاي شرق را ميشكافد و از قله كوه بلند ديده مي شود، همچون كودكي است كه در رحم مادر بي تابي مي كند و بزودي پا به عرصه جهان مي گذارد.» (جلد اول مقاله از يك جرقه حريق بر مي خيزد)

مساله اي كه امروز مقابل روي بسياري از رفقاست اين است كه بفهمند اوضاع بين المللي كه بطور فزاينده اي مساعد مي شود ميتواند روند انقلاب را تسريع كند. تحت اين اوضاع ممكنست دو انحراف بيرون بزند. يك اشتباه مي تواند اين باشد كه زير فشار لحظه و فعاليت فزاينده توده ها، جهت گيري استراتژيك، چشم انداز و نقشه حزب كنار گذاشته شود. همانطور كه در اسناد يكي از احزاب ما آمده است، اين نوع اشتباه عبارت است از «خورده شدن استراتژي توسط تاكتيك» و «خورده شدن خط مشي توسط سياست». به عبارت ديگر در جريان فعاليت لازم براي پيوند خوردن با مبارزات جاري توده ها منافع دراز مدت توده ها قرباني شود. اين اشتباه مي تواند شكل كلاسيك راست و يا اشكال «چپ» به خود بگيرد. اگر قرار است نيروهاي پيشاهنگ بر پايه يك خط صحيح قادر شوند كه در گره گاه كنوني ابتكار عمل را بگيرند بايد در حفظ جهت گيري استراتژيك و نقشه استراتژيك حزب پافشاري كنند.

درهمان حال يك گرايش انحرافي ديگرنيزموجوداست.گرايشي كه از منطبق كردن وبكاربستن جهتگيري استراتژيك به شرايط مشخص مبارزه طبقاتي عاجزميماند.غفلت دراستفاده از گره گاه مساعدبين المللي براي شتاب بخشيدن وپيشبردن جهت گيري استراتژيك حزب وبجاي آن«طبق معمول»حركت كردن،انگاركه مابا لحظات استثنائي درمبارزه طبقاتي بين المللي مواجه نيستيم، انحرافي است كه بهمان اندازه انحراف اول لطمه ميزند. مائوخاطرنشان كرد:«زمانيكه يك پروسه عيني مشخص پيشاپيش براه افتاده و از يك مرحله تكامل بمرحله تكامل ديگر پيشرفت وتغييركرده است،آنها(يعني رهبران انقلابي حقيقي)نيزبايدهمراه باآن درشناخت ذهني خودورفقاي انقلابي خودپيشرفت وتغييربوجودآورند.يعني بايدتضمين كنندكه وظايف انقلابي جديد وبرنامه هاي فعاليت جديدكه پيشنهاد ميكنندمنطبق بر تغييراتي باشدكه در وضعيت رخ داده است.دريك دوره انقلابي اوضاع خيلي سريع عوض ميشود. اگرشناخت انقلابيون سريع بر طبق تغيير وضع تغييرنكندآنهاقادربه رهبري انقلاب به سوي پيروزي نخواهند بود. (در باره پراتيك جلد يك)

اگركمونيست هاي كشورهاي مختلف (بخصوص كمونيستهاي كشورهائي كه اكنون درمركزتلاطمات جهاني اند) تغييرات سريع وبرجسته دراوضاع بين المللي رادرنظرنگيرندوتداخل اين اوضاع رابامبارزه طبقاتي دركشور خودشان نبينند،اگرآنهادست به تدوين سياستها، شعارهاوتاكتيكهائي كه براين تغييرات منطبق است نزنند،آنگاه«حفظ جهت گيري استراتژيك» تبديل به پوششي مي شودبراي پنهان كردن محافظه كاري و پاسيويسم و «هدف نهائي» صرفا به صورت يك خيال برجاي مي ماند.

جاا (ريم) بايد در ميدان تضادهاي حاد جهان پيشرفت كند

جنبش انقلابي انترناسيوناليستي هيجده سال است كه موجود است. و دستاوردهاي آن غيرقابل انكاراست. اما مابه هيچ وجه نمي توانيم با آنچه تا كنون بدست آورده ايم راضي و خوشنود باشيم. همانطور كه گزارش پلنوم دوم كميته ريم در ژانويه 2002 گفت: «به اين ترتيب جنبش ما در مقابل يك **مسئوليت، فرصت** و **مصاف** تاريخي قرارگرفته است. آيا مائوئيستها قادرخواهندبودكه گام به جلو بگذارند و توده ها رابراي دست زدن به مقاومت درمقابل هجوم امپرياليستهارهبري كنندودرجريان مبارزه آرمان پرولتاريايي بين المللي رابه پيش برانند و تقويت كنند؟ يامائوئيستهاوجنبش ما چه بدليل درهم شكسته شدن توسط دشمن يا (بدتر از اين) بخاطر پاسيو بودن و اشتباه بدون تاثير و در حاشيه مبارزه طبقاتي بمانند؟

”در پرتو اين بايد گفت كه هر چه از اهميت جنبش مان براي مردم جهان و اهميت تصميم گيري ها و عمل هايمان (يا بي عملي مان) در دوره اي كه مقابل رويمان است بگوئيم، كم گفته ايم. بطور خلاصه جنبش ما با بزرگترين آزمايش دوران زندگيش تا بحال روبروست.“....

هيچ پيشرفتي بدون درد نيست، هر گامي كه به پيش بر ميداريم، بخصوص در گره گاه هاي حياتي مانند گره گاه كنوني، فقط ميتواندازطريق مبارزه حاد بدست آيد؛نه فقط مبارزه حادبادشمن بلكه مبارزه عليه گرايشات نادرستي كه درمخالفت بادرك صحيح بوجود مي آيند.مائوخاطرنشان كرد كه در دست گرفتن خط صحيح كافي نيست؛ بايد آنرا محكم در دست گرفت. مائو تاكيد كرد

که محکم در دست نگرفتن خط صحیح یعني اصلا در دست نگرفتن آن. اگـر قـرار اسـت جنبش مـا نقشي را که بايد بازي کند واقعا بازي کند آنگاه لازم است که ما خط صحيح ايدئولوژيك و سياسي اي را که حدادي کرده ايم محکم در دسـت بگـيريم؛ درك صـحيح مـان از اوضـاع بين المللي را کـه مساعد ولي متنـاقض اسـت، محکم در دسـت بگـيريم؛ امکـان ايجـاد گشايشـهاي راديکـال را کـه بخاطر تشـديد تضـادها بوجـود آمـده ببيـنيم و آنـرا محکم در دسـت بگـيريم؛ و بـراي حفـظ اين درك بکوشيم و مهمتر از آن راهها و وسائل رساندن اين درك پيشرو را به توده هـا بيـابيم و کـل پروسـه انقلابي را به پيش برانيم.

نپال:

خوبسـت بطورخلاصه رابطه دروني ميان پيشـرفتهاي انقلابي درنپال واوضاع کلي جنبش انقلابي جهاني را بررسـي کنيم. اين نکته اي استکه کميته ما درگذشـته بطورمکرردربيانيـه هـاو گزارشـات بررسـي کرده اسـت.امـا امروزرابطـه زنـده ميـان تحـولات تکـان دهنـده درنپـال واوضـاع کلي جهـان بر جسته ترازپيش اين نکته رانشان ميدهد.

روشـن استکه درحال حاضرنپال در مرکزتحولات جهان نيست زيرا امپرياليستهاي آمريکـاو بريتانيـا به دلايلي که تحليل کرده ايم توجه خودو بخصـوص تهـاجم نظـامي خـودرابرروي عـراق وخاورميانـه تمرکزداده اند.اما اين به معناي آن نيست که قدرت خلـق کـه دربخشـهاي وسـيعي ازنپـال درحـال تولد است وامکان واقعي کسـب قـدرت سياسـي سراسـري درآن کشورتوسـط حـزب کمونيسـت نپال(مائوئيست)ربطي به اوضاع کنوني جهان ندارد.البتـه کـه دارد. همانطورکـه مـائوگفت:«اززمـان تولدهيولاي امپرياليسم،بخشهاي مختلف جهان آنچنان از نزديك بهم بافتـه شـده اندکـه جـداکردن آنهاامکان ندارد.... امروزکمك بين المللي براي مبارزه انقلابي هرملت ياکشوري ضـروري اسـت.... در گذشته چيانکايچك نيروهاي انقلابي چين راموقتاازنيروهـاي انقلابي جهـان جـدا کـرد، و بـه اين معنامارا ايزوله کرد. اکنون اوضاع تغييرکرده و به نفع ماتغيير کرده اسـت. از اين بـه بعـدهم درجهت مساعد ما عوض خواهد شد. ديگر کسي نمي توانـدمارا ايزولـه کنـد.اين يـك شـرط ضـروري بـراي پيروزي چين در جنگ ضدژاپني وبراي پـيروزي انقلاب چين اسـت.» (جلـديك ژانويـه 1934 «در بـاره تاکتيکهاي ضد امپرياليسم ژاپن»)

ظهور يك جنبش بين المللي عليه جنـگ هـاي امپرياليسـم آمريکـا داراي اهميت عظيمي بـراي تکاملات آتي مبارزات خلقهادرهمه کشورها منجمله نپال است. ميليونها توده هائي که به حـرکت در آمده اند عليرغم اين واقعيت به حرکت در آمدند که بطور عيني يوغ حمايت از رژيم منفور صـدام حسين که جنايات زيادي در حق مردم کشور خودش کرده است، هم بـر گـرده شـان افتـاد. همين توده هائي را که براي قطع دست متجاوزين آمريکائي و بريتانيائي به اين سـختي مبـارزه کردنـد را مي توان از طريق آگاهگري و آموزش به دفاع از دستاوردهاي انقلابي مـردم نپـال بخصـوص قـدرت سياسـي سرخي که بوجود آمده است جلب کرد. شش ماه پيش اين مساله که در صـورت تجـاوز نظامي گسترده امپرياليستها يا دولتهاي ارتجاعي به جنگ خلق در نپال مي توان توده هاي مـردم جهان را براي «نجات» انقلاب نپال بسيج کرد بيشتر شبيه يك رويا بود. اما اکنـون مي تـوان امکـان چنين چيزي را ديد. اين نه فقط امکان پذير بلکه قابل دست يافتن است. البتـه اين را نمي تـوان بـا اراده کردن بوجود آورد. بلکه مقدار زيادي به سير تکوين وقايع بستگي دارد.اما اگرامپرياليسـتها بـه انقلاب حمله کنندومردم به گونه اي مقاومت کندکه مـاهيت انقلابشـان را بازتـاب دهـد، درآسـياي جنوب شرقي ودرجهان زمين براي بسيج حمايت توده اي ازانقلاب نپال حاصلخيز است.

شـعارهائي کـه کميتـه ريم در اين زمينـه طـرح کـرده اسـت بسياردرسـت اسـت, «دسـتتان ازنپـال کوتـاه»و«بـه هيمالياکـه دنيـاي بهـتري درزايش اسـت بنگريـد». تـوده هاهرچـه بيشتردرموردمبارزه کاملا متفاوت وجامعه کاملامتفاوتي که در حال ساخته شدن است آگاه شوند و ببينندکه واقعا«يك جهان بهتردرزايش است» آنگاه شـجاعانه تروبادوراندیشـي بيشـتري در تمـام جبهه هاي نبردکنوني، بالاخص عليه تجاوزبـه عـراق،نبردخواهنـد کـرد.وهرچـه مبـارزات امروزعليـه اشغال عراق باقدرت بيشتري پيش برده شود توده هاي مردم بيشتربه قدرت خـودو ضـعف نهـاني

دشمن پي ميبرند.وبيشتر اهميت وامكان عقب راندن امپرياليستها ونقشه هاي ارتجاعي آنان عليه انقلاب نپال را درمييابند.

بحران وجنگ عراق شكافها وتركهاي درون خودامپرياليستهاو مرتجعين راهم نشان داد.درواقع اين جنگ تفاوتهاي بسياربرجسته اي نسبت به جنگ خليج سال1990دارد. درآن جنگ آمريكا تقريباتمام كشورهاي جهان را بسيج كردكه درتجاوزش شركت كنند. اين وضع بخاطر تلاشهاي ديپلماتيك عراق بوجودنيامد.بلكه مبارزات توده هاي كشورهاي مختلف بودكه شكافهاي ميان امپرياليستها راعميقتركردومصادف شدبا تضادهاي ميان آنهابرسراينكه منافعشان را چگونه به بهترين وجهي پيش ببرند.

روشن استكه مقاومت مصممانه توده هاي نپال تحت رهبري پيشاهنگشان حمايت نيروهاي مترقي وتوده هاي انقلابي سراسرجهان راجلب خواهد كرد. اين يك قانون تخطي ناپذيراست. مقاومت انقلابي درنپال به اضافه حمايت بين المللي ميتواندمانع ازآن شودكه امپرياليستهاومرتجعين عليه انقلاب نپال متحدشوندودست بيكي كنند. هيچ وقت اتكاكردن به امپرياليستها ومرتجعين امكان پذير نخواهد بوداماباتشديدمبارزه انقلابي وساختن يك جنبش اصيل در حمايت ازجنگ خلق درنپال ميتوان در ميان امپرياليستهاومرتجعين شكاف انداخت كه به نوبه خوددرهاي جديدي رابروي گسترش مبارزه خلق بازميكند.

سياست صحيح آن استكه توجهمان را بروي مقابله باجنگ آمريكادرعراق متمركزكنيم امااازهرفرصتي براي پيشبرد تبليغ وترويج برسرانقلاب نپال استفاده كنيم واين وظيفه رادركار عمومي مان ببافيم.

رفقا: ما اين نامه را با شعري از مائو به اتمام ميرسانيم:

از آسمان نهم مي توان ربود ماه را
وصيد كنيم لاك پشتان را
از قعر پنج دريا.
باشد كه باز گرديم،ا
آوازفتح خوانيم ،با خنده و ترانه؛
دشوار نيست هرگز، پيچيده كار دنيا
گرجرات كني صعود قله ها را.

كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي
آوريل 200

تركيه وكردستان دردیگ جوشان جنگ عراق

نوشته ب. بحرومي و ماليک

طي جنگ عراق حاکمان ترکيه با تمام زورشان سعي کردندهرگونه خوش خدمتي که از دستشان برميامددرحق اربابان امپرياليست واشنگتن نشين شان انجام دهند؛ بااين وصف هيچ کشوري تا اين حدآمريکارانااميدنکردزيراآمريکااز ترکيه انتظارخدمات بيشتري براي جنگ درعراق داشت. پنتاگون براستفاده کردن ازنيروي نظامي بزرگ ترکيه و موقعيت جغرافيائي آن که نزديک به عراق است حسابهاي زيادي کرده بود. با اين حال عليرغم تلاشهاي مصرانه حاکمان ترکيه در اجابت انتظارات آمريکا، امپرياليستها و مرتجعين بدرون گردابي از تضادها فرو رفتند. تضادهائي که با نخوت ناديده ميگرفتند، مسائل مهمي چون مخالفت مصممانه ميليونها نفر در ترکيه، همچنين در خود عراق، وتضادهاي گزنده اي که بواسطه مسئله کردستان مطرح شد.

حاکمان ترکيه ميخواستند در جنگ شرکت کنند...

7 اکتبر 2003، مجلس ترکيه، هوادار مشتاق اشغالگري عراق تحت رهبري آمريکا / انگليس به دولت اجازه داد به عراق نيرو اعزام بنمايد. روشن بود از مدتها قبل در مورد خواست اربابان آمريکائي خود به توافق رسيده بودند. مدتها قبل از تصميم مجلس ترکيه، معاون وزير دفاع آمريکا پل ولفوويتز در سفري به آنکارا رضايتمندانه اعلام کرد که رضايت ترکيه "قطعي" است. تصميم مجلس صرفاًدودوزه بازي وستر عورت بود.قدرت واقعي دردولت ترکيه ارتش ترکيه است.ارتش ازبالاتاپائين نوکرامپرياليستهاي آمريکائي است،لذا بي پرواخواهان رفتن به عراق بعنوان محافظي براي اشغالگران آمريکائي/ انگليسي عراق بود.بقول ترک هااز نظر امپرياليستهاخون"يوهانس" (يعني سرباز آمريکائي) ازخون سربازترک ارزش بيشتري دارد،لذاوانمودميکردندبسيج 10000سربازترک خدمتي ناچيزدرحق امپرياليستها ميباشد. اعتبار 8.5 ميليارد دلاري آمريکابه دولت ترکيه قرار بود پرداخت خون بهاباشد.بنابراين اولين دليل تائيدمجلس اين بود که سربازان ترکيه را به نفع اشغالگران عراق درخطوط جبهه بگذارد.هدف دوم حاکمان ترک جلو گيري ازامکان تشکيل هرگونه دولتي کردي بود.حاکمان ترکيه مدتهاست خوابهاي بددرموردتجربه تلخ افول قدرت واعتبارامپراطوري عثماني مي بينند،روزگاريکه استانبول(قديمها به اسم قسطنطيه بود) برخلقهاي بسيار متفاوتي ازمناطق دورافتاده منجمله ارمني ها، کردهاوبخشهاي بزرگي ازدنياي عرب حکومت ميکرد.اين امپراطوري راذره به ذره ازآنهاگرفتند،وحاکمان ترکيه امروزازاين امکان دروحشت هستندکه استقراريك نهادبادوام سياسي کردي در عراق شمالي ميتواندبشکل غيرقابل کنترلي بعنوان جاذبه اي عمل کرده و باعث جدائي ميليونهاکرددرون مرزهاي خودترکيه شود.درعينحال بخاطر امکان قراردادن سربازان شان در کردستان عراق با ميدان هاي عمده نفتي اش، آب از لب و لوچه شان راه افتاده است.

و آمريکا به آنها نياز دارد...

9آوريل 2003نيروهاي آمريکاو انگليس عراق رااشغال کردند،ولي از بخت بدآمريکاوانگليس مردم عراق بر خلاف پيش گوئي متجاوزين بادسته گل به استقبال آنهانرفتند.اوضاع اکنون بدورازصلح، دمکراسي وثباتي است که پيشگوئي کردند. اينهاخيالات پوچي بودکه فقط براي خاک پاشيدن درچشم مردم طراحي شده بود.براي مائوئيست هاروشن بودمعناي صلح پرشکوه آمريکا براي مردم چه خواهدبود،حتي توده هاي کم تجربه ازتجربه بالکان و افغانستان ميدانستندچه چيزي درپيش است.

مسئله عراق بااستراتژي امپرياليست هاي آمريكائي براي تجديد ساختار سراسرمنطقه خاورميانه گره خورده است.هررژيمي كه پاسخگوي نيازهاي امپرياليستهاي آمريكائي نباشد آماج آمريكاست.آمريكا حتي خواهان تجديد ساختارمتحدين نزديكي چون عربستان سعودي، كويت وهمچنين ديگران است. بعلاوه،آمريكاميخواهدرژيمهاي مرتجع كمترفرمانبري چون سوريه وايران را مجبوربه تبعيت ازبرنامه هاي كلي خود بنمايد. سربازان تركي كه آنها ميخواستند به عراق بفرستند صرفاًبعنوان جنگ جوياني در خدمت آمريكا ـ انگليس در عراق نبوده بلكه همچنين بعنوان جنگجوياني بودند كه در منطقه وسيعتري به آنها خدمت نمايند.

وحدت بين رژيم تركيه وآمريكابر مبناي منافع متقابل برروي اهداف استراتژيک مشترک نميباشد؛ برعكس، تركيه قوياً ملازم ركاب اهداف آمريكا ميباشد.ارتش تركيه بعدازجنگ دوم جهاني براي خدمت به امپرياليستهاي آمريكائي دررقابت شان با بلوک رقيب يعني شوروي امپرياليست ساخته شد. آن راتا رده پنجمين ارتش بزرگ دنيا ساختندوبا تجهيزات مدرن نظامي بوسيله امپرياليستهاي آمريكائي مجهز نمودند. حال بعنوان ژاندارم منطقه اي، ارتشي بانرخ اجاره اي ارزان براي آمريكا، براي خدمت به اهداف آمريكادر بالكان وخاورميانه دوباره سازي شده است.

بسياراروشن است كه اشغال عراق آسان نخواهد بود،واشغالگران سريعاً بسختي با اين واقعيت روبروخواهند شد. حتي سر فرماندهي پنتاگون قبول كرده است كه مقاومت ملي عراق برپايه تشكيلاتي قويتري نسبت به گذشته قرار دارد.درابتدا، واقعيت متشكل ترنبودنش منعكس كننده خصلت ارتجاعي رژيم صدام بود. چنين انديشه اي كه چنان رژيمي درواقع قادر خواهدبودمقاومت ملي راستيني راعليه امپرياليستها بسيج بنمايد، برخلاف ماهيت پديده است.با اين حال، چنانكه درمورد شهرک ام القصر ـ جائيكه درآن اولين نبردزميني طي جنگ روي داد ـ ديده شد، پتانسيل بسيج مردم براي جنگ عليه متجاوزين وجود داشت.هركسي جنگ تحت رهبري صدام رابااستالينگرادوياويتنام مقايسه بنمايد، گرفتارتوهمات ميباشد.اين خودآمريكا بودكه رژيم صدام رابرسركار گذاشت، وايضاً آمريكابودكه رژيم صدام را براي جنگ هشت ساله عليه رژيم ايران در دهه 1980 سيخونک زد.

ازآغازاشغال،وضعيت امپرياليستهادر عراق آسان وراحت نبود،ولي مداوماً بدترشد، وحالاآنهابه مزدوران جديدي نيازدارندكه برايشان بجنگند. يكي از انگيزه هاي اصلي آنهابراي كشيدن ارتش تركيه بدرون جنگ،اين بودكه تركيه نماد حضوركشوري مسلمان باشد. يا، آنطور كه نيويورک تايمز نوشت، اينكار"چهره اشغال راازيک پروژه صرفاًغربي به پروژه چند نژادي وچند مليتي،تغييردهد". بعبارت ديگر،حضور تركيه ماهيت كريه استعماري اشغال را بالعاب نازک حرمت "اسلامي ـ دوستانه" پوشانيده ونشان مي دهد كه اين جنگ جنگي عليه اسلام نيست.اين برخورد متكي برتعفن وتكبر بود كه بزودي ضربه اش به خودشان برگشت خورد.

تركيه و خاورميانه

براي امپرياليستها، خاورميانه مدتهاست منطقه اي با جذابيت بسيار است، منجمله بخاطر ارزش نفت. طي جنگ جهاني اول،امپرياليستهاي بريتانيائي نيروي بسيار بزرگي را در آنجامستقر كردند. بااستفاده ازاستراتژي قديمي تفرقه بياندازوحكومت كن، طبقات حاكمه بومي رابعنوان عامل دست خوددرمنطقه پرورش دادند. توازن قواي

جهاني باجنگ جهاني دوم شديداًبهم خورد،وآمريکابعنوان امپرياليست سر کرده جهان پيشي گرفت.اسرائيل، ارتش ترکيه وشاه ايران تبديل به قويترين عاملين آمريکا در منطقه شدند. سوسيال ـ امپرياليستهاي شوروي نيز از طريق رژيمهاي سوريه وعراق صاحب نفوذ و قدرتي شدند، در حاليکه آلمانها نقش اقتصادي ضعيفتري داشتند.

متعاقب سقوط بلوک ورشو که تحت رهبري شوروي قرارداشت،خلائي در منطقه بوجودآمدکه آمريکامصمم به پر کردن آن شد. اين چيزي بود که آنها در جنگ خليج قصدانجامش راداشتند، و چيزي است که حتي باتاکيد بيشترهم اکنون بدان مشغولند.تسخيرعراق مسئله اي کليدي براي حرکت آمريکا بسوي هژموني جهاني شد.

بسياروشن است که نقشه هاي آنها براي اشغال عراق وديگربخشهاي خاورميانه نهايتأدراين منافع ريشه دارند، وبقصداولاً کنترل استراتژيک نفت ومنابع انرژي است، زيراامپرياليستهاي آمريکائي مصرف کنندگان اصلي منابع نفت وانرژي دردنياي امروزهستند. زنگ خطربحران اقتصادي شان آنها رابسمت اتخاذموضعي تجاوز کارانه ترميراند. بنابراين بدست آوردن کنترل بزرگتري براين منابع انرژي برايشان ارجحيت درجه اولي دارد. همچنين ميخواهند جلوي نفوذ بيشتريورودرمنطقه رابگيرند،وميخواهندمانع امکان توسعه مناسبات محکمتري بين روسيه، فرانسه و نيروهاي بومي در منطقه بشوند. ثالثاً، ميخواهند بقاءاسرائيل راتضمين بنکايد .

بخاطر اين مقاصد بدنبال هژموني بر کل خاورميانه ميباشند. و هژموني بر خاورميانه سنگ بنائي است براي تسلط استراتژيک آمريکا بر کل جهان. چنانچه در رابطه با نوريگا در پاناما ديده شد، تداوم کنترل بر رژيمهاي کمپرادوري مرتجعي چون رژيمهاي عراق، ايران و غيره سخت ميباشد. آنهابه نوکران جديدي نياز دارند که بتوانند بخاط منافع آنها در منطقه بجنگند. لذا، آمريکا حکومت قبلي ترکيه که بخوبي قادر به خدمت بمنافع آمريکا نبود راعوض نمود، وحکومت اسلامي جديد را پذيرفته و آنرا به کابينه جنگ در خدمت به آمريکا تبديل نمود. آمريکا همچنين سعي ميکند از نفوذ اسلامي حکومت جديد براي تقويت نفوذ خود در سراسر منطقه استفاده بنمايد. لذا طيب اردوان نخست وزير ترکيه و کابينه اش به سطح حکومتي رسانده شدند تا اين نياز امپرياليسم را برطرف کنند.

امپرياليستهاي اروپائي از اينکه ميبينند ترکيه عملاً پنجاه و يکمين ايالت آمريکا شده است، بسيار ناراحتند. آنها براي منافعشان در منطقه محاسبات خود را دارند و اينکه چگونه ترکيه ميتواند به آنها خدمت کند. کشورهاي اروپائي که محل سکونت صدهاهزارمهاجر کرد هستند، سعي ميکنند از مشکلات دولت ترکيه باشورش کردها بدون هيچ توجهي به توده هاي کرد، بلکه براي مهارنفوذ فزاينده آمريکا، استفاده بنمايند. اين فاکتوري تعيين کننده دربحث جاري ادغام ترکيه در اتحاديه اروپا است. ولي ترکيه، که ازسرتاپابه آمريکا تعلق دارد،آنقدرهابراي اتحاديه اروپا(ئي يو) قابل اتکا نيست.اتحاديه اروپاهم اکنون دررابطه با نقش بريتانيا، لهستان وديگران درعراق، مسئله دارد. آنهانمي خواهند با آوردن ترکيه به درون اتحاديه اروپا به اين آتش بدمند. نمي خواهند ترکيه اسب تروای آمريکا باشد. گرچه آنهابا مذهب و فرهنگ اسلامي ترکيه نيزمسئله دارند ولي اينها دليلي درجه دوم هستند. امپرياليستهاي اروپائي بخاطر منافع خودشان مايلند مذهب اسلام، ناسيوناليسم کرد، يا هرچيزي را تحمل

كنند ـ آنچه كه برايشان مهم است منافع پيش پايشان ميباشد. گرچه درخواست هاي اروپا از دولت تركيه برخي اوقات باعث به نوسان درآمدن حاكمين كشوريا تلاش آنها به بازي باهردو طرف ميشود، وبعضي مواقع آنهاراگرفتار اغتشاش مينمايد، با اين حال بطوركلي آنهااشكارادركمپ آمريكا قراردارند. بنابراين، دراوضاع موجود، تركيه سعي ميكند دروازه هاي اروپا را از طريق نفوذ آمريكا باز كند، ولي ميداند تنها بر اين نمي تواند تكيه بنمايد.

حزب اسلامي در تركيه

حزب عدالت وتوسعه اسلامي، كه اكنون حزب حاكم درتركيه است در واكنش به كودتاي نظامي 1980 رشد كرد. از آنموقع تا كنون براي آنكه نيروئي"مسئول" در صحنه سياست تركيه باشد، تيمار شده است. اين حزب بخودميبالد كه از نظر مذهب ويرا بايدبعنوان همتاي تركي حزب دمكرات مسيحي آلمان بحساب آورد. آمريكا وحاكمين تركيه هردودوست دارند اين كشوررابعنوان مدلي براي كشورهاي اسلامي، كه درآن حزب اسلامي "ميانه رو ئي" حاكم است كه ازسيستم سرمايه داري تحت سلطه آمريكاوفرم دمكراتيک پارلماني دفاع مينمايد، معرفي بنمايند. در حاليكه اروپا، بويژه آلمان، سرمايه گذار اصلي در تركيه است، آمريكا كنترل محكمي برارتش تركيه دارد. تمام ژنرال هائي كه در مجمع امنيت ملي تركيه، قدرتمندترين سازمان كشور، نشسته اند، شخصاًدركارزارهاي كليدي ناتو، كارزار هائي چون بوسني و كوسووو، يا حتي جنگ آمريكا در افغانستان، درگير هستند. ارتش تركيه نقش تاريخي مهمي طي چند دهه در ناتوايفا كرده است.آمريكاهمچنين چند پايگاه بزرگ نظامي منجمله پايگاه عظيم هوائي دراينجرليک رادارد. در پايان جنگ جهاني اول، تركيه نيمه مستعمره آلمان بود؛ طي دوره بين دو جنگ، بريتانيا و فرانسه نفوذ بيشتري بدست آوردند، ولي باپيروزي آمريكادرجنگ جهاني دوم، بويژه با آغاز جنگ سرد وي پيوسته بعنوان نيروي غالب كنترل را در دست داشت. از آنموقع تا كنون تركيه تحت سلطه كامل آمريكا قرار دارد.آلمان گسترده ترين مناسبات اقتصادي، بويژه درقسمت ساخت را با تركيه دارد، درحاليكه بريتانيا قرارداد هاي كليدي درتوزيع گازوارتباطات تلفني وحوزه مالي رادارد.تركيه همچنين مقدار زيادي پيوندهايش رابااسرائيل تقويت نموده است. تركيه،اسرائيل وآمريكا سه توافقنامه عمده همكاري متقابل طي سالهاي اخير امضاء نموده اند.

دراين مدل كه آمريكابراي منطقه تهيه كرده است،درهرموضوع عمده حرف آخرراژنرالهاي تركيه ميزنند.اينها اززمان جنگ جهاني دوم تابحال سه بارعليه حكومت هاي غير نظامي تركيه كودتا كرده اندوحتي پيش كسوت هاي حزب اسلامي راهمين چندسال پيش از قدرت بيرون انداختند. تحقيق تازه اي از عفوبين الملل گزارش ميدهدكه كماكان بيشترازيک هزارزنداني سياسي درسلول هاي انفرادي"نوع اف" زنداني هستند (نگاه كنيدبه جهاني براي فتح 27/2001 درموردزندان هاي تركيه)، و اينكه، "شكنجه به شكلي گسترده ادامه دارد و مرتكبين راندرتاًمحاكمه عادلانه مينمايند "ـ اين بويژه درموردكردستان جنوب شرقي صادق است.تركيه تصويري كامل ازآنچه منظوربوش و آمريكاازمدل دمكراسي به شيوه آمريكائي در خاور ميانه است، بدست ميدهد.

قدرت آمريكابامانع برخوردميكند

سر دستگان دزدان آمریکا مدتي بر تلاش در کسب توافق براي فرستادن سربازان ترکیه به عراق اصرارنمودند.چندین هفته بوش و یارانش بحث میکردند که هزینه هابامنافع بالقوه جبران شده است. دولت ترکیه در7 اکتبر2003علیرغم مشکلات آشکارعجولانه راه خودرادنبال کردوازمجلس یک اجازه رسمي براي اعزام سربازان ترکیه گرفت.همه این وقایع نشانگردرجه بالاي وابستگي دولت ترکیه به امپریالیسم آمریکارانشان میدهد. همچنین نشان دادکه حاکمان ترکیه حاضرند ریسک کنندونفوذخودرادر منطقه ازطریق نشان دادن زوربازو گسترش دهند.

نهایتاً، بهر صورت، مجبور شدند تصمیم شان را پس بگیرند. بنظر میاید پر کاهي که کمرشترراشکست این بودکه امپریالیستها حتانوکران خودرادرعراق نتوانستند قانع کنند که آوردن ارتش ترکیه مفیدخواهدبود.رهبران بورژواـ فئودال جنبش ملي کرددرشمال عراق مخالف بودندوآمریکانمي خواست در شرایطي که مقاومت توده هاي اوج گرفته است حمایت یکي ازمتحدین قابل اتکاء ترخود درعراق رابمخاطره اندازد. آوردن ترکیه همچنین باعث دورکردن شیعیان نیزمیشد،نه فقط بخاطرآنکه مسلمانان ترکیه عمدتاً سني هستند،بلکه اساسي تربدان دلیل که تمام تاریخ اعتراض ناسیونالیستي ازطرف تمام مردم عرب علیه سلطهء ترکیه،به ایام امپراطوري عثماني برمیگردد.نفس پیدایش ناسیونالیسم عرب باافزایش اعتراض علیه چهار قرن اشغالگري عثماني گره خورده است.ازنظرتوده عرب،تقریباًهرارتشي بغیرازارتش ترکیه کمتراهانت آمیزوتحریک کننده است. فرستادهء ویژه بریتانیابه عراق،سرژرمي گرین استوک، با تأسف براي بي بي سي تصدیق کرد،ایده فرستادن سربازان ترکیه براي اشغال شمال عراق همانقدر دربغداد محبوبیت داردکه ایده فرستادن سربازان بریتانیا براي تسخیر بلفاست در دابلین میتواندمحبوبیت داشته باشد.آلمان وفرانسه نیزاگرچه آشکارا علیه استقرار ارتش ترکیه درعراق اعتراض نداشتند، ولي بي میل بودند. دست آخر،مردم در خودترکیه وسیعاًباجنگ علي الخصوص بانقشه اعزام نیروبه عراق مخالفت کردند.علیه شرکت ترکیه درجنگ در تمام مراکزعمدهءشهري،منجمله استانبول ،آنکارا،ازمیروآدانا میتینگ،اعتراض و تظاهرات برگزار شد.

در ترکیه ضرب المثلي است که مي گوید،"چوب دوسر گهي".آخرالامر، با وجودیکه دولت تلاش بزرگي براي دریافت پاسخ مثبت ازمجلس انجام داد،تمام این فاکتورها، همچنین مخالفت توده ها، تضادهاي درون طبقه حاکم که وحدت حکومت راتکه پاره نمود،این واقعیت که آمریکاتقاضاهاي طبقات حاکمه ترکیه دررابطه باکردستان را (اینکه آمریکااجازه استقراردولت کرد را ندهد)، برآوردنکرد، واین واقعیت که سازمان ملل نتوانست مهرتائید خود را بر جنگ آمریکا/بریتانیا بزند ـ تمام این مسائل نهایتاً تلاش هاي آمریکابراي در اختیارگرفتن سربازان ترکیه بعنوان نیروئي اشغالگر را عقیم گذارد.

ولي توهم نداشته باشید. حاکمان ترکیه راه هاي گوناگوني براي خدمت به آمریکاپیداکردند.ترکیه درخدمت به حمله آمریکاـ بریتانیاکارکرد.درفوریه 2003، ترکیه بنادر،مسیرهاي کشتیراني وحریم هوائي خودرا براي ارتش آمریکا باز نمود.بمب افکنهاي آمریکائي که شهر هاي عراق رابمباران کردندازپایگاه هاي درون ترکیه بلندشدند، وحداقل بخشي ازسربازان آمریکااز طریق خاک ترکیه عبورکردند.علیرغم شکستشان درمجلس، درواقعیت آنها نقشي تعیین کننده درکمک به آمریکاایفا کردند.

مسئله کردستان بر زمینه جنگ

دردنياي امروز،تنهاصداى امپرياليست هاومرتجعين نيست كه شنيده ميشود.مردم نيزمقاومت كرده وبه مقاومت ادامه ميدهند.نيروهاي اشغال گرآمريكابدرون مرداب كشيده ميشوند. آنهائي كه ميگويندفقط نيروهاي صدام مقاومت ميكنند اشتباه ميكنند،ونقش غير قابل انكارناسيوناليسم عراق رااز نظر دورنگاه ميدارند.درزمان حاضر، نزديكترين متحدين آمريكاقشرفئودال در ميان كردهااست،بويژه نيروهاي مسعود بارزاني وجلال طالباني.مائوئيستها كراراً خاطرنشان كرده اندكه اين انعكاسي ازموضع طبقاتي آنهاست. پراگماتيسم باصطلاح واقعگرايانه فئودالهاي طبقه حاكم كردازنظرعيني آنهارابه خدمت گزاران منافع آمريكاتبديل نموده است. نيروهاي مائوئيست مدتهاست اين نكته راگفته اندكه رهبري نيروهاي كرد درشمال عراق،يعني نيروهاي بارزاني وطالباني،باين توهم دامن زده اندكه ازامپرياليستهاي آمريكائي ميتوان بنحوي براي گسترش منافع ملي مردم كرد، استفاده كرد.دراين اوضاع، به اين جنگ متمسک ميشوندتابگويندكه آن يک گشايش تاريخي است،كه كردهابايد"واقعگرا" باشندوجزازكاركردن تانهايت توان باامپرياليستهاي آمريكاهيچ انتخابي ندارند. متاسفانه اين خط تاثيراتي در ميان توده هاي كرددااشته است.

ولي قبل ازآنكه درموردكردستان عراق طي جنگ به عمق بيشتري برويم، بررسي تكاملات جديددر جنبش كردهاي تركيه،كه آن نيزدرجهت سازش بيشترباامپرياليسم حركت ميكند،لازم است. [براي مطالعه تاريخي وسياسي بيشتر در موردمسئله كردبه جهاني براي فتح 5/1985و 16/1991مراجعه كنيد.]

در تركيه، كادک، قبلاً معروف به پ كا كا (حزب كارگران كردستان)، سعي داشت استدلال كند آمريكا براي منطقه دمكراسي ميآورد.(1)حالااستدلال ميكنندسرمايه داري جنبه اي دمكراتيک دارد، ومدل قديمي استعماربه گذشته واگذار شده وحملات امپرياليستي كه امروزه روي ميدهنداستعمارمدل جديد دمكراتيكي راارائه ميدهند.لذا كادک حتي بانمايندگان آمريكا ملاقات كرده است. بويژه استدلالات جديدعبدالله اوجلان،رهبر تاريخي پ كا كا را در نظربگيريد.اوجلان، كه عليرغم زنداني بودنش هنوز نفوذ فوق العاده اي برجنبش كرد درتركيه دارد،استدلال زير راازطرف كادک ارائه داده است:« ما قصد نداريم دولت تركيه راخرد نموده و يا دولت جديدي ايجاد بنمائيم. آنچه كه ما ميخواهيم عبارت است ازتغييردولت تركيه به دولتي دمكراتيک؛به دولتي كه درآن جائي براي سازش و رفرم وجود دارد.هدف مازبان و حقوق فرهنگي استكه ميتواند درون دولتي دمكراتيک درتركيه حاصل شود.سخن ازحق تعيين سرنوشت ملت كردمفهومي ازمدافتاده است.مردم كردي كه دركشورهاي مختلف منطقه زندگي ميكنندبايستي حقوق دمكراتيک خودرادرچارچوب هر كدام ازكشورهاي مختلف مطرح بنمايند. ايدئولوژي رسمي دولت تركيه كماليسم است ـ اين يک ايدئولوژي مدرن است.» اوجلان استدلالات بيشتري نيز ميآورد و مي گويد، امپرياليستهاي بريتانيائي بعداز جنگ جهاني اول كردها را به خيزش عليه دولت تركيه تحريک كردند، لذا كماليستها چاره اي جز خرد كردن اين جنبش نداشتند.اگر تحريكات امپرياليستي وجود نداشت، كماليسم ميتوانست به دمكراسي تكامل پيداكند.فرم سركوب گرانه اي كه كماليسم درآن زمان بخود گرفت ميتوانددرشرايط امروزبه فرمي دمكراتيک تغييرپيداكند.اوجلان استدلال ميكند،«درنتيجه اتخاذ خطي كه براي خردكردن دولت ضروري است، آنگونه كه ما درگذشته به آن عادت داشتيم بايد جاي خود رابه خط

جديدي بدهد، خطي كه قلب آن براي تغييردولت تركيه به جمهوري دمكراتيكي برمبناي رفرم وسازش باشد. اگردولت تركيه حاضربه تغيير دراين جهت باشد،ماحاضرهستيم نيروهاي چريک خودراکه درعراق مستقرهستند برگردانيده ودرزندگي سياسي تركيه ادغام بنمائيم.مابنابراين بدنبال عفوعمومي براي انجام اين كارهستيم. حتي پيام يك الهام بخش خوب از جانب دولت تركيه براي قرار دادن ما بر جاده اي بسمت جمهوري دمكراتيک، كفايت ميكند. متأسفانه، دولت تركيه از انجام اين كار خودداري ميكند، لذا ما چاره اي جز نگهداري نيروهاي مسلح خود نداريم.» بحث اوجلان اين گونه نتيجه گيري ميكند.

واقعيت اوضاع بسيار متفاوت است. آمريكا از تركيه خواسته است دروازه ها را بروي كادک براي ادغام شدن در زندگي سياسي تركيه، باز بنمايد. ولي دولت تركيه از آمريكا خواسته است با چريک هاي كادک به اين بهانه كه تروريست هستند،مبارزه بنمايد.اگرچه آمريكابراي آنكه متحدين ترک خودرا نرنجاند، گفته است پ كا كا سازماني تروريستي است،همچنين سعي كرده است باعث رنجانيدن پ كا كا نشود. سعي كرده وسط دوصندلي بنشيند. از يكطرف، آمريكا با تركيه بقصد حذف پ كا كا گفتگو ميكند، در حاليكه از طرف ديگرآمريكا سخت بودن نقشه حذف پ كا كا را درک كرده و بنابراين ميخواهد مشكل را اينگونه حل كند كه با گشودن دروازه براي پ كا كا،دوباره وي در زندگي سياسي تركيه ادغام بشود.اين تاكيد اصلي آنهاست.زيرابهترين متحديني كه آمريكادرعراق داردرهبري بورژوا فئودال دركردستان است،آمريكا نمي خواهدبا پ كا كا درگيري مسلحانه داشته باشد و با نفرت مردم كردمواجه بشود. درپاسخ به خواستهاي آمريكا، دولت تركيه قانوني گذرانيده آنراقانون "مراجعت به وطن" ناميد، كه از چريكها ميخواست بيانيه اي رادرنفي مبارزات مسلحانه گذشته خودعليه رژيم امضاء بنمايند.پ كا كاگفت اين قانون نا محترمانه ايست،منجمله بدليل آنكه ازچريک هاميخواهدباارتش درشناسائي چريكهاي باقيمانده همكاري كنند. پ كا كا گفت نمي تواند اين قانون را قبول كند، و درعوض خواهان عفوعمومي وحقوق دمكراتيک و فرهنگي براي مردم كرد شد.

لذااين خط سياسي بودكه توسط پ كاكادرتركيه هنگاميكه جنگ شروع شدپيش برده شد.خطي مشابهي درسازش بانظم امپرياليستي هم اكنون دركردستان عراق بسيار فراتر از اين رفته است.

درمارس 2003 (فروردين 1382) هنگاميكه نيروهای امريكائی وبريتانيائي واردعراق شدند تاآنرابه رابه اشغال در آورند،مردم دنيادرنهايت بهت وگيجي وخشم مشاهده كردندكه پيشمرگه هاي كرد، سربازان آمريكائي راهمراهي ميكنند!اين پيشمرگه ها فرستاده هاي احزاب كردستان عراق (اتحاديه ميهني كردستان به رهبري جلال طالباني، وحزب دموكرات كردستان به رهبري مسعود بارزاني) بودند. رسانه هاي غرب تبليغات زيادي درمورد اينكه پيشمرگه هاي كرددركاب نيروهاي اشغالگر آمريكائي هستند، براه انداختند. ازسال 1991اين دوحزب كردي،تحت قيموميت آمريكا،حكومتي درشمال عراق برپاكرده اند.پس ازجنگ اول خليج، آمريكايك منطقه«پروازممنوع» درشمال عراق اعلام كردكه به اين دو حزب كردي امكان ميداد خارج ازمحدوده اقتداردولت صدام حسين، حكومتهاي منطقه اي خودرااداره كنند. بخشي از درآمدنفت وكنترل راههاي تجاري مرزي با تركيه وايران، به اين دوحزب داده شد. درنتيجه، يك

قشر نخبه چاق و چله درکردستان عراق شکل گرفت که بر مردم کردستان که اکـثريت فقيروخسته از سرکوب وآوارگي اند، حکومت ميکنند. يك ارتش پيشـمرگه 40 هزارنفـره که کوماندوهايش راسازمان سياي آمريکا تعليم داده،شکل گرفت. سال گذشته هنگـام تهاجم به عراق،هـزاران سـرباز پيشـمرگه درعمليـات نظـامي مختلـف تحت فرمانـدهي ارتش آمريکاوسازمان سياقرار گرفتند.

براي توجيه اين همدسـتي، جلال طالبـاني اعلام کـرد، کردهـا هيچ دوسـتي بهـتر از واشـنگتن ندارند! بوش، رئيس جمهورآمريکا،مکرراعليه صدام حسين بخاطرجناياتي کـه درحـق کردهـامرتکب شـده اسـت سـخنراني کـرد و مقامـات برجسـته حکـومت آمريکامکرراوعده دادند که آرزوي کردهارامبني برداشـتن يـك دولت خودمختاردرچـارچوب يك عراق فدرال، متحقق خواهند کرد. اما معلوم شد که همه اينها دروغ بود.

دوحزب کردسـتان عراق فکر ميکردند که پس ازسرنگوني رژيم صدام حسـين، آمريکـا بـه آنهااجـازه ميدهدکـه رژيم خودمختـارکردي خـودرا درشـمال عـراق تحکيم کننـد.آنهـا اميدواربودند درعوض کمکي که به امپرياليسم آمريکادرتجاوز و اشغال کـرده انـد،بعنـوان پاداش در حکومت مرکزي آينده عراق که ساخت دست آمريکاست، صاحب نفوذ بالائي شوند.البته براي مدت کوتاهي اينطور بنظرميآمدکه تحت سلطه آمريکادرعراق، حکومت کردي صـورت واقعيت بخـود خواهـدگرفت.اين ظـواهر،احـزاب ناسيونااليسـت کرددرايـران وترکيه(پ کا کا) را بسوي اتخـاذ سياسـت مشـابه احـزاب کردسـتان عـراق سـوق داد؛ اينها نيز شروع به جلب نظر و حمايت آمريکا کردندتاشـايدبه آنهـاهم سـهمي از«قـدرت کردي»برسـد.اينهاطوري رفتارميکردندکه انگاربه ناگهان امپرياليسـم آمريکايك بازارمحلي بـراي توزيـع «رهـائي ملي» بـراه انداختـه اسـت.رهـبران کوملـه(سـازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ايران) به اين هجوم پيوسته و شتابان راهي واشنگتن شدند تا با مقامـات وزارت دفـاع آمريکـا (پنتـاگون) ملاقـات کننـد. رهـبران کوملـه علنـا شـروع اين «مناسـبات جديـد» رااعلام کـرده و بـدون اينکـه ازخجـالت سرشـان راپـائين بيندازنـد استدلال کردند که در اين مقطع ازتاريخ منافع آمريکا ايجاب ميکندکـه درچـارچوب نـوعي فدراليسـم بسـته هـاي خودمختـاري بين کردهـا پخش کنـد. جلال طالبـاني هم نقش «افتخار آميز» واسطه گري ميان احزاب کردستان ايران و ترکيه با آمريکا را بعهده گـرفت تا راه را براي تسليم اين احزاب به امپرياليسم آمريکا هموار کند.

اماامپرياليستهاي آمريکائي دراولين فرصت آب سردي بـراين توهمـات بـزرگ ريختنـد. پل برمر، فرماندار آمريکائي بغداد، در 2 ژانويه 2004 رهبران کـرد رافراخوندوبـه آنهـاگفت که دولت خود مختارکردي که درشـمال عـراق برقـرار اسـت،مـانعي درمقابـل طرحهـاي آمريکا درعراق ميباشدوبايدبه آن پايان دهند. درواشـنگتن مخـالفت شـديدي باهرشـکل ازدولت خودمختارکردي وجوددارد. براي آمريکا، پيروزي در عراق به معنـاي آن اسـت کـه بتواندیك عراق باثبات درزير چکمه هاي آمريکائي ايجاد کندوحقوق ملي کردها بـدلايلي چنـد مـانع شـکلگيري چـنين نظمي اسـت.اولا، حاکمـان اسـتعماري آمريکـادرعراق نيازمندمهارکردن توده هاي عرب شـيعه و سـني هسـتند. بـراي آمريکـا اين بـه معنـاي آنست که بايدباطبقات ارتجاعي فئودال کمپرادوروسـران مـذهبي شـيعه و سـني عقـد اتحاد ببندد، بخشي ازروشنفکران و تکنوکراتهاي عرب شيعه وسني رجذب کندودرميان طبقـه ميـاني اينهابخشـاپايه بگـيرد. امااگربـه کردهـابيش ازانـدازه قـدرت سياسـي واقتصادي بدهد، نمي تواند طبقـات مرتجـع شـيعه وسـني رابـا خـود متحـد کنـد.خيلي

ساده آنقدرچيزي درانبان ندارد كه بتواند همه راراضي نگاه دارد. علاوه براينها، قدرتمند كردن كردها به معناي دست زدن به تركيب سلسله مراتب قدرت كه از دير زمان (از زمان جنگ جهاني اول و دوم) در اينجا مستقر كرده اند، ميباشد واين دستكاري ها خطر ايجاد بي ثباتي را در خود دارد و آمريكا نمي خواهد چنين ريسكي كند.

يكي ازدلايل ديگر آمريكا در نظر گرفتن منافع دولتهاي ايران و تركيه است. بر كسي پوشيده نيست كه دولتها و طبقات ارتجاعي فارس و ترك در اين دو كشور در رابطه با خدمت به امپرياليستها خيلي سازمان يافته تروبا تجربه تر و حرفه اي تر از احزاب كردي هستند! تركيه، كه متحد نزديك آمريكا در سازمان نظامي ناتو است، بشدت با ظهور يك دولت كردي مخالف است زيرا مي ترسد كه ايجاد يك دولت كردي در شمال عراق باعث بهم ريختن كردستان تركيه شود. دولت تركيه و آمريكاخيلي مشخص باهرگونه تلاش احزاب كردي مبني بر كنترل ميدان هاي نفتي شمال عراق دركركوك وموصل مخالفند. زيرامعتقدند كنترل نفت به كردها قدرت زيادي مي دهد.

برخلاف تمام تبليغ هاي خوش آب و رنگ توسط رهبران كردستان عراق، آمريكابهيچوجه بدنبال آن نيست كه از كردهاحفاظت كنديااينكه خودمختاري خيرات كند.آمريكاهرگزاين نقشه و سياست رانداشت كه به توده هاي خلق كرد ذره اي قدرت بدهد. زيرا منافع خلقهاي خاورميانه، منجمله منافع خلق كرد، با نقشه هاي آمريكا مبني بر سلطه يافتن بر تمام اين منطقه استراتژيك، در تضاد و تقابل قرار دارد. اما براي مدتي چنين بنظر آمد كه شايد طبقات فئودال و كمپرادور كردستان عراق را صاحب قدرت دولتي كند. اما اكنون معلوم شده كه حتا اين نيزمتحقق نخواهد شد. آمريكا برمتحدين كردخود فشارگذاشته كه از هر گونه تلاش براي دست يافتن به خودمختاري واقعي وكنترل چاه هاي نفت خودداري كنند وازآنهاخواسته كه نيروهاي پيشمرگه خودرادرارتش جديد عراق كه زيركنترل آمريكاست،ادغام كنند. ويليام سفاير، يكي ازنزديكان دولت بوش ونويسنده نيويورك تايمز، نوشت: « پل برمر، باصراحت به رهبران كرد گفت كه سياست خودمختاري كردستان، سياست قبلي آمريكا بود. بهتر است آنرا فراموش كنيد وسوار ارابه طرح جديد آمريكا شويد.» (14 ژانويه)

اين يك واقعيت تاريخي استكه قدرت هاي امپرياليستي جنايات وحشتناكي عليه ملت كردمرتكب شده اند.چهار دولتي كه به كردهاستم ميكنندتوسط خود امپرياليست هاي بريتانيائي وسپس آمريكائي شكل گرفته و تقويت شدند. و اينهابودندكه هنگام شكل دادن به دولتهاي خاورميانه ملت كرداازشكلگيري دولت كردي محروم كردند.الگوي رفتار قدرت هاي امپرياليستي با كردها بيرحمانه بوده است.اينهاهمواره به فئودالهاوخوانين و سرمايه داران كرد وعده هاي دروغين خودمختاري ودولت كردي ميدهند و وقتي كه خرشان ازپل گذشت از پشت به آنها خنجر ميزنند. براي مثال، زماني كه آمريكا ميخواست دولت تركيه يا عراق راتضعيف كنديازيرفشاربگذارد، نيروهاي مسلح كرد را تشويق كرده است و نيروهاي محافظه كار ناسيوناليست درون ملت كرداكه مايلند به نفع آمريكا و عليه قدرتهاي مركزي بجنگند، تقويت كرده است. با اين وصف وقتي كه به اهدافش دست يافته، حتا همين نيروهاي محافظه كاررا ول كرده و كردها را با سرنوشتي كه گاه بسيار خونين بوده است مواجه كرده است.

قرارداد تبهكارانه الجزايردرسال 1975 يك نمونه تاريخي است كه هنوز هم كه هنوز است قلب مردم كردستان را دردميآورد و مانند شعله اي در اذهانشان زنده است. در سال 1972، نيكسون رئيس جمهور وقت آمريكا، و هنري كسينجر كه مشاور امنيتي نيكسون بود و شاه ايران، مشتركا تصميم گرفتند كه با استفاده از كردهاي عراق رژيم عراق را كه وابسته به شوروي بود، تضعيف كنند. آمريكا و شاه حزب دموكرات كردستان راتشويق ويـاري كردندكه دست به جنگ مسلحانه با دولت عراق بزنند.رهبراين حزب درآن زمان ملامصطفي بارزاني (پدرمسعود بارزاني) بود.شاه بدستور آمريكاازاين حركت مسلحانه حمايت كرد.درسال1975نيروي پيشمرگه به 45هزارنفر رسيد وكاملا قادربود رژيم عراق راازكردستان بيرون براند.اما براي آمريكا، اين زياده روي بود.شاه ايران، باحمايت آمريكا، وارد معامله اي با رژيم بغداد شد كه نتيجه اش عقد قرارداد الجزاير بود. شاه بلافاصله كردهاراول كرد. شاه وآمريكاهرگونه كمك به كردهاراقطع كرده وبه رژيم عراق علامت دادندكه دستش بازاست ودرانجام هرگونه عمليات سركوب پيشمرگه ونابودي كردستان عراق، آزاداست.دههاهزارتن به ايران فرار كردندامابزوربه عراق بازگردانده شده وكشتارشدند.شاه به ملامصطفي و اقوامش اجازه داد كه درايران بماند. وي درتبعيددرگذشت. توده هاي كردستان بطورصريح و قاطع تسليم شدن ملا مصطفي وخيانت به مقاومت كردستان را محكوم كردندوهنوزكه هنوزاست درسراسركردستان، بعنوان سمبل خيانت ملي ازآن نام برده مي شود.

طبقات ارتجاعي كردستان(يعني فئودالهاوسران قبائل) هميشه به امپرياليست ها پيشنهاد داده اند كه در ازاي كسب قدرت دولتي حاضرند به امپرياليستها خدمت كنند. يعني حاضرند همان كاري را بكنند كه طبقات ارتجاعي ملت فارس وعرب وترك ميكنند. و امپرياليست هاهم همواره با دادن وعده هاي دروغين ازآنهابراي اهدافشان استفاده كرده اند.امااگرازنزديك به واقعيات نگاه كنيم مي فهميم كه اين واقعيت نداردكه امپرياليستها به ملل ديگرخاورميانه قدرت خودمختاري يا استقلال واقعي داده اند. بهيچوجه. تمام ملل خاورميانه در انقياد امپرياليسم هستند و از داشتن هر گونه استقلال سياسي و اقتصادي موثر، محرومند. بهمين دليل درسراسرخاورميانه، مقاومت ملي عليه امپرياليسم ومبارزه براي كسب استقلال واقعي بخشي لاينفك از انجام يك انقلاب دموكراتيك نوين است. امااين هم واقعيتي است كه طبقات فئودال وكمپرادور كردستان حتاازداشتن همان دولتهاي نيمه مستعمره كه طبقات ارتجاعي ملل فارس و ترك و عرب دارند، محرومند. اين موجب بوجود آمدن موقعيت خاصي شده وباعث شده كه اين طبقات درميان توده هاي كردستان داراي نفوذ باشند.درعين حال، اين موقعيت خاص تبديل به افساري شده استكه قدرتهاي امپرياليستي هرموقع ميخواهندونيازدارندآنرامكشندو ازطريق كشيدن افساراين طبقات ارتجاعي واحزاب سياسي آن، باآمال و آرزوهاي مردم كردستان بازي مي كنند. متفكرين و طرح ريزان امپرياليست براي اينكه قدرت تصويرسازي خودرا نيزبه نمايش بگذارنداسم اين سياست را گذاشته اند: «بازي با ورق كردستان.» باوجودچنين تاريخچه اي رهبران كردستان عراق به افسانه سرائي در موردخوبي هاي امپرياليسم آمريكاادامه ميدهند. بايد اين بازي جنايتكارانه را افشا كرد؛چشمان زحمتكشان كردستان و خلق ستمديده كردبايدبازشودتاماهيت طبقات فئودال كمپرادوركردستان واحزاب سياسي اين طبقات را ببينند و بفهمند كه اين احزاب هميشه مستعدند كه توسط امپرياليستها خريده شده و

مورد استفاده قرار بگيرند. براي همين خلق ستمديده كرد بطور عاجل نيازمند حزبي است كه ديدگاه سازش ناپذير پرولتارياي انقلابي را نمايندگي كند ونه ديدگاه تسليم طلب و سازشكارانه طبقات فئودال- كمپرادور كردستان را.

رهبران كردستان عراق خيانت خود را اينطور توجيه مي كنند كه «كردها براي رسيدن به اهدافشان بايد واقع بين باشند.» اما اين «واقع بيني» رهبران كرد بيشتر از آن كه به توده هاي كرد منفعتي برساند باعث رنج آنها شده است زيرا اينها آنقدر واقع بين نبوده اند كه بفهمند امپرياليستها و دولتهاي ارتجاعي كه بر ملت كرد و ديگر خلقهاي كشور ستمگري مي كنند، هرگز دوست خلق كرد نخواهند شد.

ماهيت اتحاديه ميهني كردستان و حزب دموكرات كردستان عراق و اتحاد زشت اين احزاب با امپرياليسم آمريكا يك زنگ هشدار است كه به پرولتاريا و زحمتكشان كردستان ميگويداين نارهبران را يكبار براي هميشه طرد كنيد. تا زماني كه يك رهبري انقلابي پرولتري در كردستان شكل نگيرد تجربه تلخ اعتماد كردن به امپرياليستها و دولتهاي ارتجاعي و بعد خنجر از پشت خوردن از سوي آنها، تكرار خواهد شد.

رهبران كردستان عراق سعي كرده اند خيانت خود را با اين خط كه "كردها براي آنكه به اهداف شان برسند بايد واقعگرا باشند"، توجيه بنمايند. ولي اين "واقعگرائي" رهبران كرد بيش از اندازه باعث رنج تودهاي كرد شده است، دقيقاً بدليل آنكه آنهاباندازه كافي واقعگرا نبوده اندكه ببينندول امپرياليست ومرتجعي كه بر ملت كردوديگرخلق هاي اين كشورها ستمگري ميكنند، دوست مردم كرد نيستند و هرگز دوست نخواهند بود.

خصلت اتحاديه ميهني كردستان (پي يو كي) وحزب دموكرات كردستان عراق (كي دي پ) واتحاد كريه آنها با امپرياليستهاي آمريكائي يكباردیگر بعنوان بيدار باشي براي پرولتاريا و توده هاي زحمتكش كرداست تا اين نارهبران را يكباربراي هميشه بزير بكشند. مادامیكه رهبري پرولتري انقلابي در كردستان بوجود نيامده باشد، تجربه تلخ اعتماد كردن به دولتهاي امپرياليستي و مرتجع و دست آخرخنجر خوردن از آنها تكرار خواهد شد.

پانويس

1. دولت تركيه منظماً احزاب ناسيوناليست كرد را ممنوع كرده است، احزابي كه براي ادامه فعاليت، علناً دوباره خود را با همان ريتم تاسيس ميكنند، ريتمي كه در مارپيچي پايان ناپذير تكرار ميشود. كادک آخرين تجسم حزب پيرو پ كا كا است، ولي اخيراً خود را منحل كرده و با "كنگره ـ گل" كنگره ملي كرد، جايگزين نموده است. تشكيل كنگره گل سياست جديد اوجالان و اطرافيانش است. با اين سياست مي خواهند خود را بيشتر منطبق بر سياستهاي غالب در تركيه كنند. و بنظر مي آيد عليرغم فشارهاي ژنرالهاي تركيه اين سياست مورد حمايت آمريكا مي باشد.

مرکزکمونیستي مائوئیستي هند:

سه دهه رهبري گردان بي چیزان

یکي از نیروهـاي مهم مائوئیسـتي جهـان، حـزبي کـه درخـارج ازهنـد کمترشـناخته شـده است،"مرکزکمونیستي مائوئیستي هند" اسـتکه ازسـال2001 یکي ازشـرکت کننـدگان در جنبش انقلابي انترناسیونالیسـتي بـوده اسـت. این مقالـه تلاشـي اسـت درجهت معـرفي سـابقه تاریخي،فعالیتهاودرك سیاسي"مرکز کمونیستي مائوئیستي هند" به خوانندگان. این مقالـه علاوه براسناد "مرکزکمونیسـتي مائوئیسـتي هنـد " و یـاري هـواداران آن، برپایـه جـزوه اي بنـام "درون منطقه 'مرکز کمونیستي مائوئیستي هند' " نوشته آلـوك بـانریي چـاپ ژوئن 2003، نوشـته شـده است. گزیده هایي از آن جزوه در همین شماره منتشر شده است. 1

ج ب ف وقتیکـه سـخن ازجنبش کمونیسـتي بین المللي بـه میـان میآیـد، مسـلماازجنبش کمونیسـتي هندسـخن بـه میـان خواهدآمـد. این مسـئله ازچنـدجهت وبـه دلایـل مختلـف صـادق است.هند کشوربزرگي استکهازنظر جمعیت مقام دوم در جهان راداردودر کنار چین داراي تاریخي طـولاني در جنبش کمونیسـتي اسـت.امروزدرهندتعـدادي چنـد ازنیروهـاي کمونیسـتي واقعي موجودندکه یکي ازمهمترین آنها"مرکز کمونیستي مائوئیستي" میباشد. این حزب داراي یـك دهـه سنت باشکوه بسیج بي چیزان درمبـارزه مسـلحانه علیـه طبقـات اسـتثمار گراسـت. این حـزب از سـال 2001 یکي ازشـرکت کننـدگان جنبش انقلابي انترناسیونالیسـتي بـوده اسـت."مرکـز کمونیسـتي مائوئیسـتي هنـد"بـویژه در ایـالات جارکنـد،بنگـال غـربي،چـاتیس گـار، بیهارواوریسـاي هنـدفعال اسـت ومنـاطق چـریکي وتاحـدمهمي قـدرت سیاسـي انقلابي رادربخشهاي وسیعي ازجارکندو بخشهایي ازایـالت هـاي مجـاور توسـعه داده اسـت. این منـاطق دربرگیرنده میلیونهاتن مردم فوق العاده فقیراست که عمدتااز گروه هاي مختلف آدیواسـي یـامردم قبیله هاي بومي میباشـند.درطـول قرنهـا این مـردم بـه منـاطق بلنـد،جـایي کـه حاصـلخیزي زمین درآنجانسـبت بـه منـاطق شـمال در بیهارویـاغرب دربنگـال کمتراسـت،کـوچ داده شـده انـد. دراین نـواحي بنـدرت مدرسـه اي یـافت میشـودودکترتقریبا وجودنـدارد.وحـدت بـاگروه مرکزکمونیسـتي انقلابي هند(مائوئیست) در سال2003حضوراین حزب رادرپنجاب کـه ایـالتي درشـمال غـربي هنـد است، تقویت کرد. 2

"مرکزکمونیستي مائوئیسـتي هنـد " مبـارزه مسـلحانه اي راسـازمان داده اسـتکه درعملیـات مختلف آن صدهاو برخي اوقات هزاران جنگنده شرکت میکنند. درجارکنداین حـزب علاوه بـر مبـارزه مسلحانه،مبارزات توده اي متفـاوتي ماننـد برقـراري بنـدیا اعتصـاب عمـومي سـازمان میدهـد. این اعتصابات عمومي اغلب "اوضاع معمولي" شهررابهم زده ویابه کلي مختل میکننـد بطوریکـه حـتي خطـوط راه آهن اسـتراتژیك دولـتي هندکـه در مسـیردهلي - کلکتـه ازجارکندمیگـذرد، رامتوقـف میکنـد.درمـواقعي،چنـدین هـزار ازدهقانـان بسـیج میشـوند تـابراي تظـاهرات انقلابي بـه کلکتـه یاشهرهاي دیگرسفر کنند.دولت هندتلاش میکندبراین حزب برچسب"تروریست"بزند(کاري کـه این روزهامرتجعین براي بدنام کـردن انقلابیـون میکننـد) امادهمیلیون نفـردر منـاطق تحت نفـوذحزب زندگي میکنند،و ابعاد حمایت توده اي ازاین حزب انکارپذیر نیست.

امروز"مرکزکمونیستي مائوئیستي هند" داراي تعدادي سازمانهاي توده اي دهقاني اسـت کـه تـوده هـاي وسـیعي را زیـر شـعار" زمین بـه دهقـان، قـدرت سیاسـي بـه انجمن ده"بسـیج کـرده اند."مرکز کمونیستي مائوئیستي هند " با اینگونه سـازماندهي، دهقانـان رادرمبـارزه علیـه فقـر و فلاکتشان رهبري میکند. فقر و فلاکتي که ریشه درشرایط بي زمیني وعموما شیوه سـازماندهي

كشاورزي دركشور دارد. در اين نوع سازماندهي كشاورزي، مجموعه اي از زمينداران، رباخواران كلاش، بوروكراتهاي دولتي و امثالهم ميليونها دهقان را چپاول ميكنند.

فعاليتهاي"مركز كمونيستي مائوئيستي هند"

در اوت 2001 يك دسته مسلح از "مركزكمونيستي مائوئيستي هند" در ساعت نه ونيم شب 1200نفرازمردم را درراهپيمايي در جاده اصلي گراند ترانك نزديك روستاي كولگو درقريه هزارباغ رهبري كردند.آنهايك كاميون حامل حبوبات رامتوقف كرده و نيمي از كيسه هاي بزرگ حبوبات رادرميان توده ها توزيع كردند، تا اينكه با ورود نيروهاي تقويتي پليس،مجبور به عقب نشيني شدند. تحت تاثيراين موفقيت شب بعدگروه بزرگتر8000 نفري،5كاميون رادرجاده گراندترانك نزديك روستاي تيت لامور درنزديكيهاي قريه گيريدي متوقف كردند." مصادره دارايي هاي رباخوران و توزيع آن ميان مردم"،" برقرار ي حاكميت كميته هاي انقلابي دهقانان" و "حفظ جان مردم درمقابل گرسنگي" از جمله شعارهايي بودندكه ازطرف شركت كنندگان داده ميشد. پوسترها و بنرهايي دربالاي سرهزاران دهقان ديده ميشد. قبل ازآنكه غذاها ميان مردم توزيع شوند، 30خودروجيپ پليس وارد صحنه شد.جنگ سختي درگرفت، اما انقلابيون بامين گذاري براي اين مسئله تدارك ديده بودند. پليس بانارنجك جواب داد،كه باتبادل آتش شديدي ادامه يافت پليس عقب نشيني كردسپس باتعداد بيشتري دوباره حمله كرد. اماچريكهاي "مركزكمونيستي مائوئيستي هند" يكبار ديگردرمقابل اين حمله مقاومت كردندو اعتمادبنفس خودشان ودهقانان بشدت تقويت شد.

انقلابيون ميان بخشهاي وسيعي از روستاها عميقانفوذكرده اند، اما مرتجعين بيكارننشسته وسعي ميكنند بااستفاده از قدرت دولتي بذرترس و وحشت را در ميان مردم بپاشندتاآنان بطرف انقلابيون نروند. .بيش ازدوسال پيش وقتي كه "بابولال ماراندي"به مقام وزيرارشدايالت جاركندرسيدخودرامردي قدرتمند، شخصيتي هيتلرمانندكه كل جنبش ها ومبارزات انقلابي اين ايالت را " درهم خواهدكوبيد"معرفي كرد. آنهاتعدادي از اعضاي كيسان كارانتي كاري كميته (كميته انقلابي دهقانان)،كه قيامي رادر سال1990باشركت صدهاهزاردهقان فقيرومتوسط رهبري كردند،رديابي و دستگير كردند. يك دادگاه ويژه درگايا تعدادي ازآنهارابه حبس ابدمحكوم كرد وبه چهارنفرازآنان محكوميت اعدام داد. "مركزكمونيستي مائوئيستي هند " در اعتراض به اين حكم ناعادلانه فراخوان اعتصاب عمومي (بند) 72ساعته رادر ايالات بيهاروجاركنددادكه حمايت عظيمي رابدنبال داشت.يك گزارشگر فصل نامه انقلابي هندي دررانچي بنام نداي مقاومت گزارش ميدهد"بيشتر مدارس،كالج ها،دادگاه ها،ادارات، مغازه هاوبازارهاتقريبابه حالت تعطيل در آمدند.وسايل نقليه دربيشترجاهااز حركت بازماندند.سرويسهاي قطاردر خط هاي اصلي و فرعي متوقف شدند. هزاران نفرازمردم برروي ريل هاي خط آهن بست نشستند، و اعتراضشان به اين حكم ها را بدينسان اعلام كردند. موفقيت اعتصاب عمومي در 18 قريه 100درصدودر4تاي ديگر80 درصد بود. زندگي معمولي درايالت بيهاربهم خورده بود. بنظر ميرسيد كه كل منطقه زير حكومت نظامي قراردارد درطول سه روز بندا،مائوئيستهادراعتراضات فعالشان، حملات انقلابي راضدپليس وادارات در لوهارداگا، گوملا وجاهاي ديگر با موفقيت سازماندهي كردند." 3

رسانه هاي هندپرازداستانهاي ترسناك درموردتوطئه هاي تروريسم بين المللي است،اما واقعيت آن استكه انقلابيون بخش عمده سلاح هاومهمات خودرا ازخود دولت هندبدست ميآورند: يعني از پليس وسپاهيان شكست خورده دولت مصادره ميكنند.انقلابيون ازنظر تسليحاتي درضعف اندااازنظرروحيه و ابتكارعمل درموقعيت برترند. و خوب توانسته اندمعضل ضعف تسليحاتي را با استفاده ازروحيه وابتكارعمل حل كنند. مثلادريك مورد،نيروهاي عمومي ذخيره پليس(جي آر پي)دريك قطار درمسير بارگاه خانه نزديک ايستگاه هاروبرا تقسيم شده بودندودرهر واگن دو پرسنل جي آر پي قرار داشت. چريكهاي "مركز كمونيستي مائوئيستي هند"واگن آخررا تسخيركردندودوپرسنل آنراخلع سلاح كردند،سپس وانمودكردندكه درخطرند وبه كمك احتياج دارندوبادادوفرياداز دو پرسنل واگن مجاوركمك خواستند. وقتي كه دو پرسنل بعدي

باعجله به اين واگن رسيدند،چريكهاآنها رانيز گرفتند وخلع سلاح كردندوبه اين ترتيب ادامه دادند.تااينكه درآخربدون شليك حتي يك تيرهمه پرسنلهاي جي آر پي راخلع سلاح كردند!

بيشترفعاليت"مركزكمونيستي مائوئيستي هند"درميان مردم قبايل شمال شرقي هنداست.يكي از موضوعات مبارزاتي اين مردم حق استفاده از جنگل است.حكومت اكثرعمليات جنگلي راتحت كنترل خودگرفته است ومنافع آنرابه جيب خودميريزد.دريك حادثه پليس وكاركنان اداره جنگلداري تقريبا 100پناهگاه قبايل فقيرودواليت ها (آنهايي كه ازنظرهندوهاجزوكاست پايين محسوب ميشوند،برخي اوقات آنهارا "كاست نجس"مينامند) رادر روستاي كورادي درميزان پوريعني قريه اي كه وزيرارشد ايالت اوتارپرادش، جنات سينگ از آنجاست ،به آتش كشيدند. قصدآنهابيرون كردن آنهااز منطقه بود. درهمان حوالي پليس اوتارپرادش16 دهقان انقلابي رادرآنچه كه آنهايك"زد وخورد"ناميدند،به قتل رساندند. گروه هاي مختلف حقوق بشر، حكومت را به خاطرپوشاندن آنچه كه درواقع علنا اعدام بود، تقبيح نمودند.

"مركزكمونيستي مائوئيستي" و هوا داران يكي از قبايل به مقابله بر خواستند و66سربازراخلع سلاح كردند. حكومت كه ازاين مسئله بخشم آمده بود،2.5لك روپيه(هرلك معادل 100,000روپيه معادل2000دلار آمريكايي)رابراي اطلاعاتي كه منجربدستگيري مائوئيست هاشودجايزه تعيين كرد.(اين مبلغ عظيمي بحساب ميآيد.يعني بيشترازمزد متوسط سالانه درروستا هاي هند).بااين وجود،دولت نتوانست هيچ اطلاعاتي بدست آورد.درعينحال حكومت رذالت خودرادرمقابل ادعاي نقض حقوق بشردرموردقبايل ودواليتها را بادادن جايزه نقدي به مامورين پليسي كه مسئول اين قتل عام بودند،نشان داد.

درحدودساعتهاي7شب19دسامبر 2002بودكه حدود75نفرازاعضاي پليس مسلح جاركند،پيكريكي از مائوئيستهاي كشته شده راازميان مناطق انبوه جنگلي سارندا،انبوه ترين جنگل آسيا،برمي گرداندندكه ناگهان دركمين چريكهاي حزب افتادند،دراين حمله 18پليس كشته وبيست تابيست وپنج نفرشان زخمي وبقيه اكثراتسليم چريكهاشدند. بيش از50سلاح بدست آمد.پليس كارزاراختناق عليه توده هابخصوص مردم فقيرقبايل منطقه، ازجمله تجاوز به زنان، راه انداخته بود.دولت هندبطورروز افزوني ازرشدوتقويت اين حزب وديگر بخشهاي جنبش كمونيستي هندمشخصا، حزب كمونيست هند(ماركسيست - لنينيست)معروف به گروه "جنگ خلق"، كه درمناطق مختلف دهقاني كشور در مبارزه مسلحانه انقلابي پيشرفتهاي مهمي داشته است، احساس خطر ميكند. دولت هندوهمچنين نيروهاي فئودالي محلي واوباشان مسلحشان، "مركزكمونيستي مائوئيستي هند"وحزب كمونيست هند(ماركسيست- لنينيست) (جنگ خلق) وديگرنيروهاي كمونيستي، رازيرحملات هاي سبعانه خودقرارداده اندوهرساله صدها نفرازانقلابيون كمونيست ويا دهقانان هوادارآنها را به قتل ميرسانند.آنها اغلب انقلابيوني راكه اسيركرده ياخلع سلاح ميكنندوهمچنين دهقانان هوادارحزب رادرجابه قتل ميرسانندوبعداًآنانراقربانيان"زدوخوردمسلحانه"معرفي ميكنند. قوانين فاشيستي جديدهمچون"قانون مبارزه با تروريسم"، دست حكومت رابراي اختناق عليه انقلابيون باز گذارده است.وزيركشور ارتجاعي وشيادهندبنام ادواني،رياست جلسات معمولي دولت درايالات مختلف هندراكه درآنهامبارزه مسلحانه برپاست، بعهده ميگيردتا اختناق راهماهنگ سازد.

عليرغم افزايش فشارازطرف دولت ارتجاعي،"مركزكمونيستي مائوئيستي هند " توانايي خود را قدم به قدم براي شكست دادن حملات ارتجاعي نيرو هاي امنيت مرزي هند(بي اس اف)، نيروي ذخيره پليس مركزي (سي آر پي اف) و بقيه نيروهاي نظامي پليس، افزايش داده است.حزب اعلام كرده استكه" ما به مرحله اي رسيده ايم كه براي حكومت غير ممكن است كه فعاليتهاي مان را از طريق پليس محدودكند. دير يا زود آنها ارتش رابه خدمت خواهندگرفت وما خودرابراي مقابله بااين اوضاع آماده مي كنيم. براي اجتناب از ضربه، بايد نبرد را به مرحله بالاتري ارتقاء دهيم." 4

زمينه هاي تاريخي:

براي درك ازكارامروز وچشم انداز هاي "مركزكمونيستي مائوئيستي هند "، مفيد است كه برخي سرخط هاي مهم جنبش كمونيستي هند را بررسي كنيم..

حزب كمونيست هند به مثابه بخشي از انترناسيول سوم ياكمينترن تشكيل يافت. امااين حزب برعكس حزب كمونيست چين برهبري مائو، هرگز قادر نشد استراتژي صحيح انقلابي را ترسيم كند. تنها بعد از جنگ جهاني دوم و پيروزي انقلاب چين برخي عناصر حزب كمونيست هند شروع به بكار گيري برخي ازدرسهاي انقلاب چين بويژه مبارزه مسلحانه انقلابي دهقاني كردند.

جنبش تاريخي دهقانان انقلابي تالانگانا در اواخر دهه 40 ميلادي در بخشي كه امروز ايالت آندرا پرادش در جنوب هند است، شروع شد. اين جنبش مسلحانه ميليونها دهقان را در بر گرفت و چون طوفاني در حال گسترش بود تا اينكه درست بعد از اعلام رسمي "استقلال" توسط حكومت نهرو بطرز وحشيانه اي سركوب شد. رهبري حزب كمونيست هند (ح ك ه) در آن زمان از درون به اين جنبش انقلابي دهقاني خيانت نمود. اين خيانتي تاريخي به جنبش انقلابي دهقاني توسط جريان غالب حزب كمونيست هندبود، كه با اعمالش خودرابمثابه حزبي رويزيونيست وزائده طبقه حاكمه هند،نشان داد. بنابه خصلت رويزونيستي اش، تاخرخره در پارلمانتاريسم آغشته بود.فاسدشدن اين حزب آنچنان موردحمايت ارتجاعيون قرارگرفت كه آنهابه اصطلاح "اولين حكومت كمونيستي منتخب" در ايالت جنوبي هند،كرالاراآنچنان تبليغ مي كردندكه گويي پيروزي خودشان بود، كه درحقيقت چنين هم بود. مائو در سال 1963مبارزه اي راعليه حزب كمونيست شوروي(كه تحت رهبري خروشچف بود)درسطح بين المللي آغاز كرد. انشعاب ازرهبري حزب كمونيست هند امري اجتناب ناپذيرشد. ازآنجائيكه اين به معني انشعاب ازيك تشكيلات رويزيونيستي بود،طرح شعارهاي انقلابي و بسيج براي حمايت از كمونيست هاي انقلابي وتوده هاراضروري ميساخت. بنابراين در ابتداي انشعاب،حزب كمونيست هند (ماركسيست) ازحمايت انقلابيون برخوردار شد. اماحزب كمونيست هند (ماركسيست) موضعي سنتريستي را درقبال جنبش بين المللي كمونيستي اتخاذكرد.هرچندكه در مجادلات بزرك بين مائو وخروشچف وانمود كرد كه در فاصله اي بين چين و شوروي ايستاده است، اما هرگز انتقادات انقلابي مائوراقبول نكرد.به مرورزمان چهره واقعي يعني چهره رويزيونيست حزب كمونيست هند(ماركسيست) بيشترافشاء شدوابتكاري تازه براي تشكيل حزب نوين انقلابي يا "حزب طراز نوين" را ضروري ساخت. بنابراين انقلابيون كمونيست واقعي در چهار گوشه كشورابتكارتازه اي را براي تشكيل چنين حزبي بدست گرفتند.

اين وظيفه اي سخت براي مائوئيستها بودتاجنبش كمونيستي هند را كه بشدت آغشته به آشغالهاي زنگ زده به ارث مانده ازچهاردهه سلطه رويزيونيسم بود، بازسازي كنند. درچنين دوراني بود كه چارومازومدارپرچم سرخ راعليه رويزيونيسم برافراشت و خط تمايز روشني راباآن كشيد. ثمره تكامل اين خط انقلابي جنبش ناگزالباري بود. ناگزالباري نام روستايي درشمال بنگال است كه در آنجا جرقه مبارزه مسلحانه 1967زده شد وبه سرعت به بسياري از نقاط ديگركشوركشيده شد. رفقاي ديگري نيزبودندكه به مطالعه وآموزه هاي خط مائوكه آنموقع ازآن بنام انديشه مائو يادميشد،روي آوردند.آنان باالهام ازانقلاب كبير فرهنگي پرولتاريايي در چين،كمونيستهاي واقعي رابه طرد همه جانبه رويزيونيستهافراخواندند. رفقا كانايي چاترجي وآموليا‌سن دوتن از رهبران برجسته جنبش كمونيستي هند هستندكه باجسارت اين وظيفه را بر دوش گرفتند.

اين دوره باجهش وتكامل درجنبش كمونيستي هندهمراه است. بعدازچهار دهه كه جنبش كمونيستي هندتوسط خط هاي غلط گوناگون وسايه روشنهاي راست رويزيونيستي مختلف به كجراه رهبري ميشد،اواخردهه60 ودهه70 ميلادي نقطه عطفي دراين جنبش بود كه منجربه شكلگيري جنبش مائوئيستي هندشد. اين دوره مهم كه مملو از شورش هايي عليه رويزيونيسم و ارتجاع بود، حزب كمونيست هند (ماركسيست - لنينيست)و"مركزكمونيستي مائوئيستي هند"راتوليدكرد.اينها دو نيروي عمده واصلي درجنبش مائوئيستي هندهستند. ظاهرا،اتحاد

وسيعي برسر مسايل اصلي انقلاب هند بين رهبران دوحزب موجودبود، اما اختلافات باقي ماند، و باعث تاسيس دو سازمان مختلف مائوئيستي در هند شد.

"مركز كمونيستي مائوئيستي هند" بمثابه يك جريان مجزاي مائوئيستي:

چرادرهمان زمان دوجريان مائوئيستي مختلف ظهوركرد، موضوعي استكه ارزش تحقيق دارد، امابهرحال اين هم واقعيتي درجنبش كمونيستي هنداستكه هركس بايد آنرا به رسميت بشناسد.

مهم است كه توجه شود كه خط "مركز كمونيستي مائوئيستي " ميراثي است كه اساساازهمان زمان تاسيسش بجا مانده است. جهت گيري پايه اي اش در خلال سال 1969در"دارکشين دش" ارگان بنگالي زبان اين حزب در آن دوران، پرداخته شد. دو مقاله متوالي بنام "دورنماي انقلاب هند "و "خط تاكتيكي انقلاب هند"دراول ماه مه 1969و 17مه 1969 بترتيب منتشر شدند. اين مقالات تصويرزنده اي از دورنماي انقلاب هند و استراتژي پايه اي وخط تاكتيكي انقلاب دمكراتيك نوين درهندرا ارائه ميدهند. رفقاكانايي چاترجي وآمولياسن نه تنها عليه ايدئولوژي و سياست رويزيونيستها شورش كردندبلكه باسنت قديمي "انقلابيون قهوه خانه اي" گسست كردند.آنهاشهركلكته راترك كرده و كاردرمناطق عقب مانده ودورافتاده بيهار رابرگزيدند( ) كه بيشترآن اكنون جزو ايالت جاركندميباشد).آنهامبارزه طبقاتي رابااتكاء به دهقانان عقب مانده وفقير و تكامل انقلاب دمكراتيك نوين درهند، سازماندهي كردند.دومين نسل رهبري كه اينك اين حزب رارهبري ميكند، ادامه دهنده اين ميراث است. مقابله با سختي ها،زندگي ساده و مناسبات نزديك بادهقانان وطبقات ستم ديده متد رهبري "مركز كمونيستي مائوئيستي هند" بوده است كه امروز همچنان ادامه دارد.اين حزب عمدتا براساس استراتژي "محاصره شهرها ازطريق دهات" و انتخاب " روستاهابمثابه صحنه اصلي جنگ"، پيوسته اهميت فراواني به كاردر روستاها ودرميان دهقانان و نيز تكامل مبارزه مسلحانه داده است.

"مركزكمونيستي مائوئيستي هند"و حزب كمونيست هند(م ل)بدرستي راه انقلاب چين رابمثابه راه پايه اي انقلاب هندبرگزيدندوسازمانهاي كمونيستي واقعي تلاش كرده اندكه خودرابرپايه آموزشهايمائواستوارسازند.اگرچه اين دو حزب شباهتهاي پايه اي دارنداماآنها سر منشاءمجزا،سازمانهاي مجزاوطبيعتا متد كارمجزايي راازهمان آغازكارداشته اند.

بنابراين واقعيتي تاريخي است كه "مركز كمونيستي مائوئيستي هند " يك جريان مجزا در جنبش كمونيستي هند، با توشه باري از تجربه، درك و قدرت براي خدمت به كل جنبش است.

جنگ خلق بمثابه وظيفه مركزي:

ازهمان بدوكار،"مركزكمونيستي مائوئيستي"طرفدارمبارزه مسلحانه بمثابه شكل اصلي مبارزه وبرپايي جنگ خلق بمثابه وظيفه مركزي حزب بود.هيچ حزبي درجهان نميتواندازهمان ابتدادرك وشناختي كامل داشته باشد. بگونه اي كه مائوبروشني بيان ميكند، جنگ رابايد ازطريق خودجنگ آموخت. درک روشن "مركز كمونيستي مائوئيستي هند"در سالهاي1960در مورداين مسئله حياتي انقلاب قابل توجه است واين موضع رامكررا بيان كرده اند كه:

"جنگ مسلحانه انقلابي،جنگ خود مردم مسلح است؛ همانطوركه مائو نشان داد، اين يک"جنگ خلق طولاني مدت"است.اوضاع مشخص اقتصادي وسياسي هندتمامارابه اين نتيجه ميرساندكه راه ترسيم شده توسط رهبر كبيروآموزگارمامائوتسه دون،راه انقلاب چين يعني برقراري ارتش قدرت مندخلق وميليشياي خلق،بر قراري مناطق پايگاهي قابل اتكاء، قدرتمند وخودكفا در مناطق روستايي، تحكيم وگسترش بي وقفه ارتش خلق و مناطق پايگاهي، محاصره تدريجي شهرها ازطريق آزادي روستاهاوبالاخره تسخير شهرهاوبرقراري سيستم دولتي واعمال اتوريته سياسي خودخلق ازطريق نابودي تعيين كننده قدرت دولتي ارتجاعي يا (بعبارت ديگر) راه جنگ درازمدت خلق، تنهاراه رهايي خلقهاي هند،راه پيروزي انقلاب دمكراتيك نوين است."5

" رويزيونيسم درتمام جهان بدون استثناتلاش ميكندتاخلقهاراازمسير جنگ خلق تنهـاراه آزادي خلق،- ازراه بر قراري قدرت دولتي مسلح خلقهـاي انقلابي وبرقـراري ديكتـاتوري پرولتاريـا ازطريـق درهم شكستن ماشين دولتي طبقه حاكمه ارتجاعي، منحرف كند" 6

رهبري حزب نه تنهاتئوري جنگ خلق رادراصول پذيرفت بلكه نهايت تلاش رانمودتاصادقانه آنرابـه عمـل درآورد.آنهامنـاطق دورافتـاده وعقب افتـاده روسـتايي از ايـالت عقب مانـده بيهـار را انتخـاب كردندوكار درميان دهقانان فقـيروبي زمين بخصـوص درميـان قبايـل بـومي راآغازكردندوبـه توسـعه جنبش دهقـاني ومبـارزه مسـلحانه درهمـان منطقـه، پرداختنـد.بعـدازآن حـزب ازطريـق نـبرد هـاي سـخت و مبـارزه طبقـاتي شـديد بـا زمينـداران، جوتـداران، اعيـان شـرور، چماقـداران ، ارتشـهاي خصوصي،گاردهاي مخصوص جنگل ونيروي پليس دولتي، به توسعه مناطق چـريكي درآن منـاطق پرداخت.حزب درنبردهاي سخت، آبديده شدوبه توسعه دسته هاي چريكي و ميليشيا پرداخت.

"مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي"همچـنين ازطريـق تحليـل هشـيارانه وبرقـراري ارتبـاط بـاجنبش جاركندنيزرشـدكرد(اين جنبشـي بـودبراي ايجـاددولت مسـتقل قبايـل بـومي منـاطق بلندوتپـه اي منطقه بيهار، كه در سالهاي1970 شكل گرفته بود).7

دشـمن بـه منظورسـركوب مبـارزه رشـد يابنـده طبقـاتي، علاوه برنـيروي پليس كـه قبلابكارميبرد،نيروهاي شبه نظامي رانيزبكارگرفت.بنـابراين چريكهـاي مائوئيسـت مجبوربـه مقابلـه بانيروهـاي شـبه نظـامي ونيروهـاي وظيفـه ويـژه كـه بـراي جنگهـاي ضـدچريكي تعليم ديـده انـد،ميباشـند. "مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي هنـد"بنابـه اين ضـرورت نيروهـاي مسـلح خـود را از نظركميت وهم كيفيت تكامل داده است. سازماندهي ازدسـته بـه جوخـه و گروهـان تكامـل يافتـه است واخيراارتش چريكي رهـائيبخش خلـق نامگـذاري شـده اسـت. اين مسـئله مـبرهن اسـتكه جنگ چريكي بايدنقش استراتژيكي رادركل روندجنگ خلق بازي كند.اماهمآهنگ بـا تكامـل جنـگ، جنگ چريكي به جنـگ متحـرك و جنـگ موضعي تكامـل خواهـد يـافت.اينـك مبـارزه بـه سـطحي رسيده كه جنگ متحرك نقشي فزاينده دارد، اما هنوز نقش عمده را نيافته است.

اسنادتاسـيس"مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي"بـراهميت منـاطق پايگـاهي در رونـدانقلابي هندتاكيـدمي ورزد: "اگـر قراراسـتكه مـاانقلاب ارضـي كـنيم، ارتش خلـق وپايگاههـاي سـرخ بسازيم،بايدكه پيوسته بربرخي ازاصول پايه اي در مورد روابط درونيشان پايدار باشيم.

وظيفه ساختمان وتحكيم انقلاب ارضي مسلحانه،ارتش خلق ومناطق پايگاهي ارتباط تنگاتنگي باهم دارند.

"بدون انقلاب ارضي مسلحانه،نمي توان هيچگونه ارتش خلقي ساخت. متقابلا،انقلاب ارضـي بدون ارتش خلق نميتواندبه مرحله نهايي خودتكامل يابد.

بهمين تـرتيب،بـدون ارتش خلـق منـاطق پايگـاهي رانمي تـوان سـاخت. متقـابلا بـدون منـاطق پايگاهي موجوديت ارتش خلق نمي تواند تضمين شود."

" تنهاازطريق مبارزه چريكي، انقلاب ارضي وبرقراري ارتش خلق استكه منطقه پايگاهي سـرخ ميتواند ساخته شود. تنهاازاين طريق استكه اوضاع انقلابي حادميتوانـددر سرتاسـر كشـور شـتاب يابدوبا اتكاءبرمناطق پايگاهي وبا ياري ارتش خلق،انقلاب ارضي تحكيم، تعميق و گسترش يابد."8

اين حقيقتي استكه درك صحيح ازاين مناسبات وساختن قدرت سياسي سرخ، موضوعي مهم دربحث ومجادله در جنبش كمونيستي هندبوده است.بادر نظرگـرفتن قـدرت دولت ارتجـاعي هنـد، برپـايي منـاطق پايگـاهي مسـئله سـاده اي نيسـت،امـا"مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي هند"پيشرفتهاي مهمي رادراين مورددر مناطق مركزي فعاليتش حاصل كرده است.كميتـه انقلابي دهقانـان(كـارانتي كـاري كيسـان كميـتي)درروسـتاهااعمال قـدرت ميكنـد.مثـل تقسـيم زمين و محصولات مصادره شده ازدشمنان طبقاتي،سازماندهي پيشرفت كارها،مثل ايجادحوضچه هابراي توليدماهي،حل وفصل مناقشات ميـان مـردم وپيگـيري امـنيت مـردم. تيم هـاي فـرهنگي ازرقص و آوازبمثابه ابزار حامل خط استفاده مي كننـد. دراين قسـمت ازهنـد،كـه مـدتهاي مديـدي مـوردبي اعتنايي مقامات مركزي قرارداشته است،درمدارسـي كـه توسـط مقامـات انقلابي برپاشـده مـردم بي سواد سوادپايه اي ميآموزندونيزبه سياست روي مي آورند.

قـدم بـه قـدم مناسـبات نويـني ميـان مـردم وفرهنـگ جديـدي درجارکندوبقيـه جاهـا،درحـال ظهوراست.اين بخصوص درنقش نويني که زنان بازي ميکنند، قابل توجه است. دراين منطقه عقب افتاده درهند،زنان علاوه بر فقري که درآن بامردان شريك بودند،انـواع گونـاگون خرافـات ورسـمهاي قرون وسطايي برستم هاي واردبرآنان ميافزود.اينك تعداد بسياري اززنان جوان درکليه عرصه هـاي پروسه هاي انقلابي - از تيمهاي فرهنگي گرفته تا دسته هاوجوخه هاي مسلحانه که درصد قابل توجهي رازنان تشکيل مي دهند- سهم ميگيرند. ازدواج خردسالان کـه زمـاني مجـازبود،درمنـاطق تحت کنترل خلق غيرقانوني شده وتلاش هاي مهمي شده تاعمل"جن گيري"راکه هـر سـاله بـه قتل صدهازن ميانجامدازميان بردارند. اين رسم ارتجاعي بازوراز بين برده نمي شودبلکه موضـوعي اسـت بـراي انتقـادات شـديدوتعليم وتـربيت- در حقيقت اين يکي ازعرصـه هـاي تمرکـزتيم هـاي فرهنگي"مرکزکمونيستي مائوئيستي هند" استکه باتوليد آواز وطنز،رفتارهاي ارتجاعي را مسخره و افشاء ميکنند.

چشم انداز سراسري:

هرچندکه"مرکزکمونيستي مائوئيستي هند"عمدتادريك بخش ازسـرزمين وسـيع هنـد فعـاليت داشـته اسـت،امادورنمـاي سياسـي سرتاسـري دارد.پيوسـتن مرکـز کمونيسـتي انقلابي (مائوئيست) از پنجاب،حضورآنهارادرمناطق کشـاورزي شـمال دهلي تقـويت کـرده اسـت. حـتي خودجارکندداراي بخشهاي صـنعتي مهم بخصـوص واحـدهاي توليـدي بـزرگ فـولاد اسـتکه توسـط تاتا(**Tata**)بزرگترين گروه خصوصي سـرمايه داري بروکـرات در هنـداداره ميشـود.رابطـه تـوده هـاي مـردم اين منـاطق ازبقيـه منـاطق هنـدنيز قطـع نشـده اسـت. .بسـياري ازميليونهاتوده نااميـد، بخصـوص مـردان درجسـتجوي کـار بمثابـه کـارگرروزمزد، بايدبـه شـهرهاي بزرگي مثل کلکته يامناطق کشاورزي مثل پنجاب مهـاجرت کننـد.همـه اين مسـائل تنهـابراهميت پيشرفت قدرت سياسي سرخ درجارکندوبقيه مناطق با دورنماي انقلاب سراسري هندميافزايد.

براي پيشـرفت انقلاب درمقيـاس سراسـري درهندمسـايل مربـوط بـه حـزب پيشـاهنگ بـر پايـه مارکسيسم- لنينيسم- مائوئيسم ومتحددرجنبش انقلابي انترناسيوناليستي، خودرابشدت مطرح ميسازد.بدلايل مختلفي ازجمله تاريخ و وسعت هنـد،جنبش کمونيسـتي درآنجـا بصـورت مجـزايي تکامل يافته اسـت. ضـرورت اتحادکمونيسـتهاي واقعي، بـراي مقـاومت وبـالاخره شکسـت ارتجـاع درنده دولتي کاملامشهود است.

تلاشهاي گذشته براي اتحاد نيروهاي کمونيسـتي بـه مـوفقيت نرسـيده اسـت در حقيقت در اواخـر1990شـرايط تاسـف برانگـيز(تـراژيکي)بوجودآمدکـه درآن نـيرو هـاي حـزب کمونيسـت هنـد (مارکسيسـت - لنينيسـت)(جنـگ خلـق) و"مرکـز کمونيسـتي مائوئيسـتي هنـد" برخـورد مسـلحانه بـاهم داشـتند. اهميت داردکـه يـاد آوري شـودکه"مرکـز کمونيسـتي مائوئيستي هند"به فراخوان جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (رجـوع شـود بـه: ج ب ف شـماره 26سال 1379) مبني برتوقف اين برخوردها و ريشه يابي دلايل آن، بسرعت پاسخ داد. از آن زمان تابحال روابط بين"مرکز کمونيستي مائوئيستي هنـد"و"حـزب کمونيسـت هنـد م ل (جنـگ خلـق)" بطرز فوق العاده اي بهبوديافته است ومباحثات به منظور اتحادآغاز شده است.

مارکسيسم - لنينيسم- مائوئيسم ايدئولوژي رهنما

يکي ازمسائل کليـدي درپيشـرفت "مرکـز کمونيسـتي مائوئيسـتي هنـد"در چندسـال گذشـته تصـميمي اسـتکه اين حـزب درسـال2000مبـني براتخـاذ ايـدئولوژي راهنمابرپايـه مارکسيسـم- لنينيسم- مائوئيسم به جاي مارکسيسم-لنينيسـم-انديشـه مائوتسـه دون گـرفت. اين حـزب واژه مارکسيسم - لنينسم -انديشه مائوتسه دون را اززمان تشکيل حزب بکـارميبرده اسـت. مخـالفين اين مسئله در درون حزب مخفيانه شروع به فعاليتهاي فراکسيوني وايضايي کردند، سـپس مقالـه دسـت نويسـي بنـام"انديشـه مـائو درمقابـل مائوئيسـم"راپخش کردنـدو در نشـريات علـني اقدام به انتشـارمقالاتي درحملـه بـه مائوئيسـم کردنـد. .اپورتونيسـت هاشـعار مضـحکي مبـني بر"مرگ برمائوئيسـم! زنـده بـاد انديشـه مـائو"رافرموله کردنـد. مخـالفين از نظـر تشـکيلاتي قـوي نبودند،و ميشد بسادگي از آنهاچشم پوشيد. اما "مرکزکمونيستي مائوئيستي هند" بـه درسـتي

متدصحيح براه انداختن مبارزه ايدئولوژيك را برگزيدكه به افشاي خط غلط كمك كردودر نتيجه راه را براي تثبيت بيشتر مائوئيسم هموار ساخت.

كميته مركزي"مركزكمونيستي مائوئيستي هند" سند پلميكي را در ژوئن 2003 بنام " در بحث در مورد مائوئيسم موضع صحيح را اتخاذ كنيد، پرچم مائوئيسم رابرافرازيد"بيرون داد. مخالفين اپورتونيست بعدازآنكه موضع بنفع مائوئيسم تثبيت شد،حملات خود عليه تشكيلات راشدت بخشيدند، چرا كه فهميدندموضع اپورتونيستي شان در بسياري مواردبرآن منطبق نيست. اين مسئله تاكيدي است دوباره برآنكه اتخاذ مائوئيسم تنهاتغييريك واژه نيست بلكه چيزي بسيارمهمترازآن است.

يكي ازنكات عمده حملات اپورتونيست هاانكاراهميت انتقادمائوبه استالين است. آنهاهمچنين بشدت با جنبش انقلابي انترناسيوناليستي وتصميم"مركزكمونيستي مائوئيستي هند"مبني بر پيوستن به جنبش مخالفت ميكردندو بحث ميكردندكه ج.ا.ايك عامل تفرقه است.

اگرمااين مسئله راباعملكرد مشخص "مركزكمونيستي مائوئيستي هند"مورد قضاوت قراردهيم، بروشني ميتوانيم دريابيم كه اتخاذ مائوئيسم بمثابه پايه وحدت، باعث شده است كه نيروهاي مائوئيستي بهم نزديكترشوندودورنماي اين وحدت بيش ازپيش شده است. "مركزكمونيستي مائوئيستي هند" قادر شده استكه تابحال چندنيروي مائوئيستي رامتحدكندودرروندحدادي هدف بزرگ حزب واحدمائوئيستي درهند، دستاورد هاي بيشتر داشته باشد.9

بنابراين اهميت وحدت ميان نيرو هاي مائوئيستي درهندبرپايه اي صحيح همانگونه كه توسط كنفرانس منطقه اي احزاب جنبش انقلابي انترناسيوناليستي جنوب آسيابيان شده است،يعني"برپايه خط ماركسيست- لنينيست- مائوئيستي ومتحددرجنبش انقلابي انترناسيوناليستي " خودبخودمشهود است.اين مسئله كه تحولات بسوي وحدت بعدازاتخاذ مائوئيسم توسط "مركزكمونيستي مائوئيستي هند" و پيوستنش به جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و بدست گرفتن ابتكارعمل برمبناي صحيح، درميان نيرو هاي مائوئيستي هند شكل مشخص بخودگرفته است نه اتفاقي است و نه بر حسب تصادف.

اتحاد نيروهاي مائوئيست درهند:

بعداز انباشت تجارب فراوان، عبوراز پروسه سخت مبارزه طبقاتي ومبارزه خطي وهمچنين براثرتغييراتي كه در سطوح ملي وبين المللي درحال تكوين است،نيروهاي مائوئيستي بهم نزديكتر شده اندوبطرف هدف عالي تشكيل حزب كمونيست واحددرهندبه پيش مي روند،چگونگي شكل يابي وخط چنين حزبي دردستوروزكل جنبش قرار گرفته است."مركز كمونيستي مائوئيستي هند"يكي از احزاب شركت كننده در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي، درسال 2003باسه مركزمائوئيستي متحدشده است.مباحثات باحزب كمونيست هند(م ل)(ناگزالباري)،كه همچنين يكي ديگر از شركت كنندگان درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي ميباشد،درجريان است. همچنين خبرهايي مبني برامكان اتحاد ميان"مركزكمونيستي مائوئيستي هند" و "حزب كمونيست هند(م ل)(جنگ خلق)"،دوتاازقويترين نيروهاي مائوئيستي كه بيشترين تجارب رادر مبارزه انقلابي مسلحانه دارند،مطرح شده است. اين خبرها علاقمندي و شور وشوق عمومي رادرميان مردم انقلابي دامن زده است.

بنابراين جنبش كمونيستي هنددرگره گاهي تاريخي قرارگرفته است.تضاد طبقاتي درهند،درمنطقه جنوب آسياو جهان بمثابه يك كل حادترميشود. دشمن طبقاتي درهنددرنده ترو سيستماتيك ترازهميشه به نيروهاي انقلابي حمله ميكندامابواقع دورنماي پيشرفت انقلاب درخشان است.نسيمي درجهت اتحادنيروهاي مائوئيستي در حال وزيدن است.اين شرايط برپايه ضرورتي تاريخي ظهوريافته است و شايسته آنستكه اهميتي درخوربآن داده شود.شك نيست كه مانندهر تكاملي،اين نيزپيچيده وهمراه باپيچ وخم است.

نقطه نظر" انترناسيونال طراز نوين"

لازم بـه گفتن نيسـت كـه پيوسـتن"مركـز كمونيسـتي مائوئيسـتي"بـه جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي واقعـه پراهميـتي در زنـدگي جنبش وهمچـنين تكامـل عمـومي جنبش بين المللي كمونيسـتي ميباشـد. جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي تشـكيل شـده اسـت تابمثابـه مركزجنيـني جنبش بين المللي كمونيسـتي خـدمت كنـدو وظيفـه حـركت درجهت تشـكيل انترناسيونال كمونيستي طرازنوين را براي خودتعيين كرده است.بمنظوراينكه اين وظيفه بـه انجـام رسد،ضروري است كه نيروهاي مائوئيسـتي واقعي در هنـد نقش كامـل خودراايفاءنماينـد.شـركت "مركزكمونيستي مائوئيستي هند"در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي اين مسـئله رابـه واقعيت نزديكترنموده است. جهش ضروري درمسيرحدادي پيشاهنگ واحـد وجهش درجنـگ خلـق جـاري درهندرابطه اي تنگاتنگ با پيشرفتهاي گذشته،كنوني وآينـده جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي وپيشروي اش درمسيرانترناسيول نوين دارد.شـك نيسـت كـه درك و تجـارب غـني انباشـت شـده توسط"مركزكمونيستي مائوئيستي هند"درسـه دهـه مبـارزه انقلابي عـاملي حيـاتي درپيشـرفت جنبش درهندونيزدر پيشرفت كل جنبش بين المللي كمونيستي به حساب ميآيد.

پاورقي ها:

1 - اين جزوه راميتوان از**New Horizon BookTrust,57/1 Potuatola Lane, Kalkutta, 700 009 India.** سفارش داد.جزوه شامل تشريح رنگي
ازنحوه زندگي درمناطق چريكي "مركزكمونيستي مائوئيستي هند" است.

2- قبـل ازپيوندبامركزكمونيسـتي انقلابي هنـد(مائوئيسـت)در سـال2003 ،"مركـز كمونيسـتي مائوئيستي هند"بنام" مركز كمونيستي مائوئيستي"شـناخته ميشـد. اين تغييردرنامگـذاري هـاي دراين مقاله انعكاس يافته است.

3- نداي مقاومت ژانويه -آوريل 2002، صفحه **Resistance Call, Jan-April 2002, p. 13.**

4- بيانيه توسط كمال ازكميته ويژه "مركزكمونيستي مائوئيستي هند"بيهـار-جاركانـد-بنگـال، نقـل شده توسط بانجري.

5- سـتاره رخ،شـماره ويـژه،صـفحه20، تـاره سـرخ((RedStar ارگـان "مركـز كمونيسـتي مائوئيستي"بزبان انگليسي است.

6- منتخبات مائو، جلد 2 صفحه 94- 95 بزبان انگليسي

7- چگونگي آغازكار"مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي"وچگـونگي برخـوردش بـه اين جنبش دربرگزيـده هـايي ازآلـوك بـانجري "درمنـاطق"مركزكمونيسـتي مائوئيسـتي" " در اين شـماره ج ب ف آمـده است.

8- سـتاره سـرخ شـماره ويـژه - صـفحه 3 ،اين مقالـه اولين باردرداكشـين دش. ارگـان بنگالي(مركزكمونيستي مائوئيستي) درماه ژوئن1971چاپ شـد،كـه بعـدا ترجمـه انگليسـي آن در نشريه ستاره سرخ دراول ماه مه 1995 چاپ شد.

9- دردوره كوتـاهي كمـتراز2 سـال، "مركـز كمونيسـتي مائوئيسـتي" قـادر شـدباديگر نيروهـاي مائوئيستي مثل مركزكمونيستي انقلابي هند (مائوئيست) ((متحدشود. بعداز اين اتحاد نام حزب تغييرمختصـري كـرده و از **MCC** بـه **MCCI** تغيـيركرد.بلافاصـله بعـدازآن وحـدت بامركزكمونيسـتي انقلابي () مائوئيست)كه بعدازيك انشعاب از"مركزكمونيستي مائوئيستي"چند سال قبل تشـكيل شده بود،صورت گرفت. سپس قدمي ديگـردرجهت اتحادبـا گـروهي ازدومين كميتـه مركـزي حـزب كمونيسـت هنـد(م ل)كـه قبلا موضـع غلطي داشـتنددرموردلين پياوداشـتند واو رارفيـق نزديـك مائوپيرووواقعي مائووقهرمان جنگ خلق ميدانستند. لين پياو يكي ازرهبران حزب كمونيسـت چين بودكه درطول سالهاي انقلاب فرهنگي چين بمثابه يك رويزيونيست افشاء شـد.حالابعـداز مبـارزات ايدئولوژيك طولاني اين موضع راردكرده و با"مركز كمونيستي مائوئيستي هند"متحدشده اند.

10- كنفرانس منطقه اي احزاب و سازمانهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي درجنـوب آسـياي بطور موفقيت آميزي درژوئيه2003برگزار شد.اين كنفرانس براي اولين باردر مناطق آزادشده جاركند تحت حفاظت ارتش چريكي رهائيبخش كه توسط "مركـز مائوئيسـتي كمونيسـتي هنـد " رهـبري ميشود،برگزارشد.ستاره سرخ، شماره ويژه ، صفحه 42-43 .

سایت و ایمل حزب کمونیست ایران (م ل م) در انترنیت : Haghighat@sarbedaran.org : WWW.SARBEDARAN.ORG

درقلمرو ومركز كمونيستي مائوئيستي

برگرفته ازجزوه اي بنام "درقلمرومركز مائوئيستي كمونيستي"كه بقلم الوک بنارجي"ژورناليست"تايمزآو ايندیا"(ماه جون 2003)نوشته شده است.

رشدگسترده كنوني **MCCI(Maoist Communist Centre of India)** مركز مائوئيستي كمونيستي هند30 سال پيش بي سروصداآغازشد.حتي همان زمان كناي چيتراجي،امولیا سن و چندرا شكهارداش بنيانگذاران حزب، بيهار را بخشي ازمنطقه استراتيژيک انتخاب كرده بودند. از زمانيكه **MCC** كار هايش راآغازكرد، چيتراجي پيوسته بر تاسيس ارتش سرخ و منطقه پايگاهي به مثابه وظيفه اساسي حزب پافشاري كرده است. درواقع همين استراتيژي بود كه **MCC** رااز**CPI(ML)** (حزب كمونيست هند(ماركسيست - لنينست-)) كه دراوايل دهه 70 خيلي نيرومند تربود-متمايزميساخت.بخاطرعملي ساختن وظيفه مركزي دراوايل دهه 1970 **MCC**عده زيادي ازاعضايش رابراي اندوختن تجربه به منطقه كنكسا- بدبد- آشگرام دربردوان دربنگال غربي فرستاد.

كمال عضوكميته منطقه ويژه بيهار- جاركند- بنگال ميگويد:"ما ميدانستيم كه دراينجانمي توانيم دوام بياوريم و بزودي مارادرهم خواهندكوفت. از جانب ديگربه تجربه درساحه نيازمند بوديم ونقشه كارهم اين بودكه بخشي ازنيروهاي پيشرفته و فعال را درآنجا جذب نموده وبه بيهاراعزام كنيم " كناي چيتراجي وامولیا سن خودشان در بيهار درهمين منطقه ايكه اكنون جزئي از جاركند است شروع بكاركردند." كمال ادامه ميدهد:"ازهمان اول براي ما روشن بود كه نبايد درهرجائيكه بتوان رابطه پيداكرد شروع بكار نمود. نقشه ماابن بود كه درآن جايي كارمان را متمركز كنيم كه تصورميرود بتوان آنرادرآينده بمنطقه پايگاهي مبدل ساخت."

كار از دان آبادوگايا شروع شد. مقارن باآن مبارزه دركنكسا بعداز سركوبي بيرحمانه پوليس با عقب نشيني مواجه گرديد.**MCC** قبلا در هزارباغ وگرده فعال بود وهمزمان

بـا آن حـزب در اتـارپرادیش وآسـام شـروع بکـار کـرد. درحـدود 12نفرازاعضـاي حـزب در کنکساکه داراي تجربه دسـت اول در سـاختمان مبـارزه ازهیچ ومبـارزه علیـه فئودالـیزم درروسـتا بودنـد،دربیهاردسـت بکـار شـدند.بعـدها عـده اي از اعضـاي حـزب از کلکتـه و هوگلي نیز فرستاده شدند.

مراندي میگوید:"آنچه ماکوشـیدیم انجـام دهیم این بـود کـه ازهمـان آغازکـار کمیتـه هـاي انقلابي دهقانـان را بـه مثابـه مرکزقـدرت سیاسـي ایجادنمـائیم.مـا همچـنین یادگرفتیم که حتي تصمیم هاي تعیین کننده درمورد مبارزه را مـردم روسـتا اتخاذکننـد وتحت هیچ شرایطي نبایدتصمیم حزب ازبالابرآنهاتحمیل شـود.وظیفـه حـزب این بودکـه اوضاع راازنظرسیاسي شرح دهد تا مردم بتوانند تصمیم درست اتخاذ نمایند."

نتیجه این کاربسیارعالي بود. مبارزه علیه مـالکین ارضـي، تجـاران، ربـاخواران، تیکـه داران جنگل و معـادن وهمچـنین رهزنـان بسـرعت درمنطقـه وسـیعي گسـترش یـافت. خشم خلق علیه آنها به طوفان مبدل شده بود. مبارزه از گایا و دان آبـاد تـا اورنـگ آبـاد، بوکارو، هزارباغ وگرده گسترش یافت.حملات به مالکان بـزرگ میشـد. زمین هـاي آنـان مصادره و میان روسـتائیان توزیـع میشـد.چنـدین رباخواروتیکـه دارجنگـل کشـته شـدند، بعـد ازآن بودکـه ربـاخواري بمثابـه یـك شـغل تقریبـاازبین رفت.مالکـان بـزرگ بسـوي شـهرهافرارکردند. بسـیاري از رهزنـان نابودگردیدنـد. این امرسـرعت رشـدو گسـترش **MCC** را فوق العاده بالا برد.

بهرحال،کلیدموفقیت نهائي درجارکند درحـل صـحیح تبـدیل حـرکت ملي گـرائي بـه مبارزه طبقاتي نهفته است که تاسیس"لال کند(منطقه سرخ)" را طلب میکرد. آشوبي که باخواست یک ملت علیحده وسپس خودمختاري منطقوي و دولت علیحده آغازشده بود،**MCC** به مقیاس وسیعي آنرا به جنبش سیاسي واجتماعي اي تبدیل کرد کـه از ریشـه برانـداختن سـاختار اجتمـاعي-اقتصـادي موجـود درسراسـر کشـور را خواسـتار بود.شعار"جارکندکو لال کندبدل دالو (جارکندرابه لال کندتبـدیل کنیـد!) " در تغییرسـمت مبارزه ایکه درآن ملیونهـا نفـر سـهم داشـته و منطقـه وسـیعي را دربرمیگـیرفت، نقش تعیین کننده داشت.

لاکن هنگامیکه حرکت جارکنـد بواسـطه"جارکنـدموکتي مورچـا"تحت رهـبري سـیبو سورین ووینودبیهاري مهانودآغازشد،**MCC** فقط یـک تماشـا چي بودوقـدرت اثرگذاشـتن ومداخله درآنرا نداشت. **MCC** تصـمیم گـرفت کـه کـار را ازآشـنائي باعناصـرجنگنده هم درسطوح پائین وهم درسـطح رهـبري جنبش آغازکنـد. رهـبران **MCC** حـتي بـا رهـبران بلندپایـه**JMM(Jharkand Mukti Morcha)** بشـمول سیبوسـورین ومهـاتو بصـحبت نشسـتندتاآنها رامتقاعـد سـازند کـه دولت علیحـده بـراي قبائـل و دیگـران راه حـل نیست،بلکه از ریشه برانداختن نظام اجتماعي موجود راه حـل میباشـد. زیـرا گـیرم کـه حکومت خواست یک دولت علیحده رابپذیرد- بازهم طبقات ستمگر دست نخورده بـاقي میمانندوبایدکـــه ســـاختاردولت طبقـــات اســـتثمارگر را از بیخ وبن بـــر انـــداخت واستثماررانابودساخت.

سـیبوسورین چندان تحت تاثیراین سخنان قرارنگرفت. نبایدهم میگرفت زیرامحبوبیت وشـهرت او بطورمتزائید بالاگرفته و او بحیث قهرمان آرمان ملي قبائل مشـهور میشـد. او شوق جانبازي ملیونها جوان قبائیلي راکه حتي حاضر بودند جان شان را به درخواسـت او فدا کنند با خـود داشـت. امـا مهـاتو بـا حوصـله بـه سـخنان **MCC** گـوش داد، اگرچـه

كاملابابحثهـــاي مائوئيســـتي آنهامتقاعـــد نشـــده بـــودولي فهميـــده بودكـــه اين مائوئيستهاعميقابه چيزي كه ميگويند ايمان دارند.

سالهاي 74- 1973 بود كه جنبش جاركند يكمرتبه درهند به روي صحنه ظاهر شـد. جنبشي كه با تقاضاي جبران خسارت زمينهاي قبائل آغاز شده بود بسرعت اوج گرفت و سازماندهندگان **JMM** بعد كاملا جديدي يعني تاسيس يک ملت عليحده براي قبائيل را بـه پيش كشـيدند. هنگاميكـه حكـومت، خشـونت جنبش راديدسراسـيمه شـده و دستورتوقيف عده زيادي راصادركرد– رهبران **JMM** شعارهاي تهاجمي تـري نظـير" ووت سـي نهي، چوت سـي لنگه جاركند(ما جاركنـد را نـه ازطريـق راي گـيري بلكـه ازطريـق زوربدست خواهيم آورد)" و" مارو داروغه، مارو مهاجان (مقامات پوليس و ربـا خـواران را نابودكنيـد!)"راباالاكردنـد. مقامـات عـالي پـوليس راميكشـتند. تصـرف زمينهـا آغازشـد. اعتصابات دوامدار48 ساعته وحتي 72 ساعته امري عادي گشت.

امااز1974رهبران جنبش دست بعقب نشيني زدند. آنها بـه اهـداف شـان رسيده و فوق العاده قدرتمند شده بودند. اكنون زماني بود كه آنها بايستي بـا حكـومت برسرميز مذاكره مي نشستند و سهم شـان را طلب ميكردنـد. سـيبو بـا نخسـت وزيـر انديرا گاندي گفتگو را آغازكرد.درسال1974مردم سه تن از رهزنان بدنام در كندكو واقع در گـرده رادرحضورسـيبومجازات كردنـد. سـه روز بعـدپوليس دهكـده رامحاصـره نمـوده و دست به تيراندازي زد. دراين تيراندازي سه نفركشته ودو نفرزخمي شدند. سـيبو بـه اين كارهيچ اعتراضي نكرد و برخلاف ازمردم خواست كه خشونت را كنـار گذاشـته و بـا پوليس وحكومت همكاري كنند. وهمزمان با آن بتدريج راه انزوا ازمـردم را درپيش گـرفت و درسال 1977 در انتخابات شركت كرد.

ازآنجائيكه سيبو عقب نشيني كرده بود- **MCC** شروع بكاركرد. آنها طي فراخواني از مردم خواستند كه تسليم نشده بلكه بمبارزه ادامه دهند. مهاتو كه مخـالف تغيـيرچهره ناگهـاني سـيبو بـود- وعـده همكـاري رابـه **MCC**داد. او در جلسـات عمـومي مـردم را بهمكاري با مائوئيستها دعوت نمـوده وازآنهاخواسـت كـه بـا دولـتي كـه افـراد قبائيـل را بخاطر مبارزه عادلانه شان شكنجه كرده و بقتل رسانيده راه معامله و سازش در پيش نگيرنـد. **MCC**آهسـته آهسـته امـا مطمئن بـا همـان شـعارهائيكه JMM معـروف شـان ساخته بود به پيش رفت. آنها به مصادره و تقسيم مجدد زمينهاي مالكين بزرگ ارضـي ادامه دادند. ربا خواران را موردحمله قرارميدادند.موازي به آن كارزاري پيگيربمنظورتبـديل مبارزه جاركند بمبارزه قدرتمند طبقاتي براه افتاد . سيبو مهاتو رابـه ايجنت (جاسـوس) بـودن **MCC** متهم سـاخت. اودرسـال1985 از JMM انشـعاب كـرد.امـا دراينزمـان اختيار جنبش ديگر در دستMCC بود.

مصـادره زمينهـا درسـال 1986بـا قـدرت تمـام آغـاز شـد. بين سـالهاي 1987 و 1990بيشـتراز7000- ايكـر(2833 هكتـار -1هكتـار=10,000مـترمربع- مـترجم) در چتنگپورمصادره شده و بين روستائيان توزيع شـد. تيكـه داران جنگـل مبـارزه بـر ضـد استثمار مردم قبائيل را نيزگسترش دادنـد. حملات بـه ادارات جنگلـداري صـورت گـرفت. تمـام مـامورين امـور جنگلـداري كم كم راه فـرارادرپيش گرفتنـد. مـالكين بـزرگ ارضـي درسـال1991 ارتش خصوصـي رابنـام سـنلايت سناتشـكيل دادندتابا MCC بجنگند.مائوئيستهادرمدت يكسال كل سن لايت سنا را نابودكردند. قدرت كارآئي واعتبارMCC بازهم بيشـتر گسـترش يـافت.ازهمـان زمـان مـارش بـه پيش حـزب

ادامه پيداكرد.جنبش لال كند نمونه كلاسيكي ازتبديل كردن جنبش ملي به مبارزه طبقاتي بشمارمي رود.

به هدف اصابت كردنها و بخطا رفتن ها

تلاش حكومت براي ريشه كن كردن "مائويستهاي افراطي"باقساوت و پيگيري ادامه دارد. اين استراتيژي مانند يک چنگال دوشاخ است : آنها را بكشند، هواداران آنها را زنداني كنند، روستاها را ويران ومردان وزنان واطفال رالت وكوب نمايند، تا اين مسئله نشان دهد كه هرگونه همكاري بامائوئيستها به معني خودكشي است. چماق خان نان هم دارد. فعاليتهاي انكشافي براه افتاده. سياستمداران، وزيران، مامورين جمع آوري و مقامات ارشدپوليس غذا و لباس مجاني توزيع كردند. اين تلاش حكومت آشكارا براي اين بوده است كه بگويد نسبت به حال مردم بي توجه هم نبوده وحاضراست درصورتي كه روستائيان دست ازپشتيباني مائوئيستهابردارندبه
آنها كمک نمايند.

تمام اينگونه تلاشهاي حكومت نتايج محدودي داشته است. مردم جاركند براي مدتهاي مديدي به فراموشي سپرده شده بودند. مردان آنها هميشه برده هاي كاستهاي بالاوثروتمندان بوده، شلاق كاري شده و نيروي جسماني شان بخاطر توليد ثروت بكار رفته است. زنان آنها هيچ چيز جز گوشتي كه بخاطرشهوت راني ازهم دريده شود- ندارند. فرهنگ قبائيل زيرپاگرديده وربا خواران و مالكان بزرگ ارضي سادگي آنهاراهميشه موردسواستفاده قرار داده اند. گرسنگي وفقروبعبارت ديگرمحروميت آنها از غذاو مسكن هميشه آنهارابه دام انداخته است. زمينهاي جنگلزار و قابل كشت آنها گرفته شده است. انتخابات براي آنها چيزي جز فريب دموكراسي نبوده وصدهاتاي آنها بزورازخانه هاي شان بيرون آورده ميشدند تابزوربه حزب خاصي راي دهند.تمام شورشهاي آنها بامرمي(فشنگ)، باتوم وشراب خاموش گشته اند. آنها قبل از آنكه MCC بيايد مانند جانوران زندگي ميكردند ومانند جانوران ميمردند.

فقط مائوئيستها بودندكه به آنها گفتند كه شماهنوزانسان هستيد! مائوئيستها به آنها عزت وغرورشان را برگشتاندند. آنها بتازگي آموخته اندكه ميتوانند اعتراض كنند. آنها بتازگي آموخته اند كه ميتوانندمرمي رابامرمي پاسخ گفته وزمينهايشان را دوباره بدست آورند. آنها از**MCC** آموخته اندكه يگانه كساني نيستندكه استثمارميشوند و دراين جهان پهناورهستندمردميكه بر ميگردندومشت رابامشت پاسخ ميگويند و پيروزي راازآن خودميكنند. براي اولين بار"سياستمداران"ميآيندتاباآنها زندگي كنند- تادرزندگي محنت بارآنهاسهم بگيرندنه اينكه ازوضعيت آنان استفاده سوء ببرند. آنها عاشق مائوئيستها شدند و بفراخوان آنها براي انقلاب پاسخ مثبت دادند. آنها دزدان و رهزنان معروف را كشتندوديدندكه مائوئيستها چگونه حملات انتقام جويانه آنهارا دفع كردند. آنها زمين هاي مالكان بزرگ ارضي را قبضه كردندوديدندچگونه بجاي اسب سواري در شب- بسوي شهرها فرار ميكردند.آنهاديدندكه چگونه ربا خواران قصي القلب مطيع و فرمانبر شدند. سرانجام آنها ديدندكه باگذشت هرروز بيشتر برسرنوشت شان حاكم ميشوند.

دليل ناكام ماندن حكومت درمنزوي ساختن MCC ازمردم دراين پيشينه تاريخي نهفته است. هيچ يک از رهبران بلند پايه MCC تاكنون عليرغم اعلام جوايزي كه حكومت ازيک مليون تا 5 مليون (11000-50000پوند سترلينگ يا از20000- 100000دالر

امريكـائي) روپيـه را بـراي آنهاگذاشـته- تـا هنوزتوقيـف نگشـته انـد.هيچ دسـته منظم گريلائي تاكنون كاملا ازبين نرفته است.فقط روستائيان مجبوربوده اندكه خشـم وغضـب پوليس ومامورين اداري راتحمل كنندوآنراهم باكمال ميل پذيرفته اند.تـاكنون عملياتهـاي ايگل (عقاب)، ايكس، شـكار ونـوك تپـه بواسـطه حكومتهـاي متـوالي عليـهMCC انجـام يافته كه همه وهمه به ناكامي منجرگرديده زيرا حكومت نتوانسته اعتماد مـردم رابخـود جلب نمايد. " دهكده هاي نمونه" ايجاد شده اند.شفاخانه هاي متعددي ساخته شـده اند.احشام،غذا،لباس وچاههاي عميق توزيع وحفرگرديده اند اما روسـتائيان آنهارارشـوه بحساب ميآورند.آنهاتمام آنهارا قبول كرده ولي حكومت را ردكرده اند.

عمليات نوك تپه كه بيكبارگي در ماه مـه 2003قطـع شـد هـزاران تن ازنـيروي ذخـيره وي مركـــزي پـــوليس Force (Central Police Reserve)CRPF) ونـــيروي امنيـتي مـرزی (Boarder Security Force)BSF را در برميگـرفت. مقامـات عاليرتبـه بشـــمول شـــخص رئيس عمـــومي پـــوليس اين نـــيرو را رهـــبري مي كنـــد. پـــوليس در خودروهاي زرهي تحت محافظت هلي كپترها ازبـالا حـركت ميكردنـد. سـرانجام آشـكار شد كه اين فقـط يـک نمـايش قـوا بـوده نـه چـيزي بيشـتراز آن وهيچكسـي راهم تحت تاثيرقرارنـداد. MCC ماننـد هميشـه طفـره آميزوناپيداترازهميشـه بـاقي مانـد. گـزارش موفقيت آمـيزي كـه رئيس عمـومي پـوليس بـه خبرنگـاران داد يـك مضـحكه محض بـود. اودر كنفرانس مطبوعاتي اي با چهـره اي درهم افتـاده گفت:"مـا يـک تصويردسـت اول ازتوپوگرافي جمرا و بيهار بدست آورديم."

اسـتراتيژي نظـامي ايكـه تـاكنون MCC بكاربسـته توانسـته اسـت حكـومت رافـريب دهـد.منطقـه طـوري هسـت كـه بـه تعـداد زيـادي ازنيروهـاي CRPF وBSF ومـدت زمـان طـولاني نيـازدارد. در جاهائيكـه جـاده عـراده رووجـود نـداردپوليس بايـد پيـاده حـركت كند.تـرس ازمـاين هـاي ضـد پرسـنل هميشـه حـركت آنهاراكنـدتر مي سـازداماجمعيت مخالف تا كنون بزرگـترين مـانع برسـر راه آنهـا بـوده انـد. حـالا كـه ديگـر تعـداد نيروهـاي حكومـتي خيلي زيـاد انـد- مجبورانـد كـه ازميـان دهكـده هـا بگذرنـد. روسـتائيان زنـان ومـردان MCC راقبـل ازرسـيدن اين نيروهابمقصدشـان اطلاع ميدهنـد. تمـام اينگونـه يورشهاتاكنون بي ثمربوده و ضربات سنگيني را برروحيـه پـوليس وارد آورده انـد. حملات موفقانـه دسـته هـاي مسـلحMCC كـه هرمـاه بـاكمين گـذاري، كشـتن وزخمي كـردن نيروهاي دشمن وقبضه نمودن سلاح شـان همراسـت- روحيـه ضـعيف پـوليس رابـازهم پائين ترمي آورند.

وضعيت درجاركند، بيهـارو چاتيسـگر طـوري هسـت كـه پـوليس هـواي داخـل شـدن درروستاهاي زير نفوذMCCراازسر بيرون كرده واگـرهم بخواهنـد اين كاررابكنندبايـدنيروي بزرگي رابحركت درآورند.حتي درآنصورت هم بايد در روشنائي روزونـه درشـب داخـل اين روسـتا هاشـده چندخانـه را ويـران وهركسـي راكـه گـير بياورنـدلت وكـوب كـرده وچنـد روستائي رادستگيروباعجله بيرون شوند. چندين تن ازافسران عاليرتبه پوليس دررسانه هاي خبري علناً اعـتراف كـرده اندكـه آنهاازجانشـان ميترسـند.سـران عاليرتبـه پـوليس ومقامـات بـالاي وزارت داخلـه بـه اين امرمظنـون اندكـه اين تـرس اختلال آورروانـي يكي ازدلايلي استكه موجب ميشود كه اخبـارحملات قبـل ازآغازحملـه بـه MCC برسـد.يكي ازافسران متقاعد (بازنشسته) ارتش را با اين حكم كـه او بايـد تجـارب ضـد- شـورشـي

خود رابراي رام ساختن مائوئيست هابكار برد- بعنوان والي (فرماندار) چاتيسگر مقرر كرده اند.

افغانستان : رشته ای ازعهدهای شکسته شده

براساس سلسله گزارشهای سرویس خبری جهانی برای فتح

تغييراتي را كه امپرياليسم آمريكا در رژيم افغانستان بوجود آورد با وعده هايي چون بهبود اوضاع اقتصادي، ايجاد ثبات، دمكراسي و رهايي زنان همراه بود. امپرياليسم آمريكا و متحدينش قول " كمك هايي" براي بازسازي كشور را داده و تلاش كردند تا حضور خود در افغانستان را با عنوان تامين امنيت مردم، توجيه كنند.

2سال بعد از اينكه كرزاي و جنگ سالاران به قدرت دولتي در افغانستان دست يافتند، بازسازي و اقتصاد افغانستان نابسامان تر از هميشه بنظر مي رسد. دولت اوضاع اجتماعي عقب مانده و محدود زنان را رسميت بخشيده است و از به اصطلاح ثبات سياسي حتي در افق هم آثاري نيست. بهبودي در هر كدام از اين موضوعات با راه حلي كه علامت " ساخت آمريكا" برآن حك شده باشد، دورنماي روشني ندارد.

" بازسازي" و اقتصاد افغانستان

بعدازآنكه بمب هاي آمريكايي خرابي هاي عظيم خودرابجاگذاشت، امپرياليسم آمريكا متحدين خود را در سال 2002 به كنفرانس توكيو فرا خواند. اين كنفرانس 5.8 بيليون دلار كمك به بازسازي افغانستان بمدت 5سال را متعهد شد. اخيرا امپرياليسم آمريكا 1.2 ميليارد دلار كمك ديگر را وعده داده و متحدين خود را براي كمك يك ميليارد دلار ديگر فرا خوانده است. اين مقدارکمك درمقايسه با استاندارد هاي بين المللي ناچيزاست. تنها مخارج اشغال براي امپرياليسم آمريكا قريب يك ميليارد دلار(900ميليون دلار) هزينه دارد. اما هر فرد معمولي كه از مردم افغانستان حمايت ميكندومعتقد استكه راه حل مشكلات مردم افغانستان، فرستادن " كمك" هاي بيشتر است، بايد به شيوه ها و چگونگي صرف اين كمك ها بيشتر فكر كند.

اکثریت عظیم آن در راه بازسازي کشور صرف نمي شود. بطوریکه روزنامه انگلیسي آبزروردر 25مه 2003 متذکر شد،" تا بحال کشورهاي کمك کننده تنها 300 میلیون دلار را براي ساختن جاده هادرتمام افغانستان متعهدشده اند، برحسب اتفاق دقیقاهمان مبلغي که براي بازسازي سفارت آمریکادرکابل هزینه شده است... طرف قراردادشرکت ساختماني غول آساي آمریکایي بکتل میباشد"یکي ازدوکئوپراسیون هاي غول آسایي که روابط حسنه با بوش دارند و هم اکنون بسختي مشغول ثروتمندتر شدن درعراق میباشند.بکتل براي بازسازي هرکیلومتر جاده تقریبا 400.000دلار مزد مي گیرد.

اما درمورد بقیه کمکها، امپریالیست هاي آمریکایي وغربي کمکهاي نقدي وغیر نقدي راهم مستقیم وهم ازطریق سازمان هاي غیردولتي ارسال میکنند. بیشتر آن، کمکهاي نظامي به دولت مرکزي و یا به یکي ازجنگسالاران است که از طرف کشورکمك کننده، ارسال میشود. این کمکها همچنین شامل کمکهاي باصطلاح غیرنظامي،بشکل موادغذایي،نقدي وغذا هاي سوبسید شده وارداتي از غرب مي باشد. (نوع دیگري از کمك به پولدارتر شدن کئوپراسیون هاي غول پیکر آمریکایي و یا غیرآمریکایي.)

اقتصادافغانستان اساساتوسط تریاك و ارزهایي که توسط پناهندگان به خانواده هایشان فرستاده میشود،به حرکت در میآید.افغانستان که 4 میلیون از 24 میلیون جمعیتش در خارج از کشور بسر میبرند، یکي ازکشورهایي است که بسیاري ازمردمش مجبور به ترك کشورخودشده اندوتعدادپناهندگان آن به نسبت کل جمعیت ازبالاترین هاست. دلیل عمده این مسئله واینکه چرا اقتصادافغانستان عموما عقب نگاه داشته شده است بسیارساده است : جنگسالاران وسیستم فئودالي که توسط آنها تحمیل شده، است.

حزب کمونیست افغانستان (یکي از شرکت کنندگان جنبش انقلابي انترناسیونالیستي)، افغانستان راکشوري "مستعمره ونیمه فئودالي"ارزیابي میکند. نیمه فئودالي چون اقتصادو سیستم اجتماعي آن سیستم فئودالي استکه مناسبات سرمایه داري درآن نفوذ کرده است ومستعمره است زیراکه کشورنه تنهاازلحاظ سیاسي واقتصادي تحت سلطه امپریالیسم است(مانند بسیاري کشورهاي نیمه فئودالي)،بلکه مستقیما توسط نیروهاي امپریالیستي اشغال شده است.

برخي از جنگسالاران به مثابه حاکمان فئودال محلي یا با حمایت آنان آغاز کردند.دیگران به مرورزمان بازور اسلحه به حاکمان فئودال یا زمینداران بزرگ تبدیل شدند.درحدود 75% ازمردم افغانستان درروستاها زندگي میکنندو بیشترآنهازیرسلطه وکنترل این جنگ سالارانند. تقریبا نیمي از زمینهاي قابل کشت متعلق به فئودالهاوزمینداران بزرگ است،و نصف دیگردرمیان بقیه دهقانان تقسیم شده است. یعني اکثریت وسیعي از دهقانان بي زمین اندویاکم زمین. کشاورزاني که درزمینهاي فئودالها کار میکنندمجبورندکه بین 65% تا 85% از محصول را بابت اجاره به فئودالها بپردازند. اگر کشت برروي زمین خشخاش باشد اجاره بیشترمي شود.

جنگ سالاران و نیروهاي مسلحشان بازوراسلحه این استثماررااتضمین مي کنند- در بیشتر موارد، خودشان همان استثمارگرانند. آنها زمین مردماني را که کشورراترك کرده غصب کرده و دربرخي مواردمردم رامجبوربه فروش زمین هایشان مي کنند و یا حتي

آنها را مجبورميكنندكه زمينهايشان رارهاكنند. برخي مواقع آنها به جمع آوري ماليات مي پردازند. آنها با استفاده از ماليات اسلامي بنام خمس، 20% و يا بيشتر راازمحصول ميقاپند. نيويورك تايمز درگزارشي ازدره شولگرا در افغانستان در 24 سپتامبر2003 نوشت " با نزديك شدن فصل درو، جنگ در اين سرزمين حاصلخيز بالا گرفت و اين اتفاقي نبود. قسمتي از محصولات انبوه پنبه، ذرت و گندم به فرماندهان محلي اختصاص دارد.هرچه زمين بزرگترباشدفرماندهان محصول بيشتري راميخواهند... در سراسر تابستان مردان مسلح در كاميون ها به گشت مي پرداختند. صداي شليك اسلحه بگوش ميرسيد.كشاورزان نااميدانه مينگريستندوآرزوي چيز بيشتري مگر رهايي از دست آنان را نداشتند..."

شكوفايي كشت تريالك، در خدمت اقصاد جهاني شده

كشت خشخاش فرصتي طلايي براي دولت جنگ سالاران و كساني فراهم كرده است كه اين دولت نمايندگي مي كند و قصد دارند با گسترش سرمايه شان بخشي از طبقه كمپرادوري ساخت امپرياليسم آمريكا،شوند.تنهاچندماه پس ازآنكه امپرياليسم آمريكاو متحدينش به افغانستان تجاوزكردند،روشن بودكه افغانستان باردیگر بزرگترين توليد كننده تريالك درجهان خواهدشد. وقتي كه طالبان اين محصول رادرسال 2001 ممنوع كرد،درآن سال كمتر از 200تن تريالك توليدشد.امااين رقم در سال 2002به 3400تن رسيدودر سال 2003 احتمالابه بالاتراز4000تن افزايش خواهد يافت. امروزتخمين زده ميشود كه بيش از3ميليون خانوار مستقيماازطريق كشت تريالك امرار معاش ميكنند.چندميليون نفرديگردر مزارع تريالك بصورت موقتي كارميكنند.

كشاورزان افغانستاني درحقيقت توسط نيروهاي ظالمانه قدرتمندي بطرف كشت تريالك رانده ميشوند. از يك طرف يك اقتصاد جهاني گلوبالیزه وجود داردكه به آنهاانتخابي غيراز كشت آنچيزي كه بتوانندازقبَلش امرار معاش كنندنميدهدو ازطرف ديگريك مداخله امپرياليستي وآنچه كه كه نتايج اين مداخله براي زندگي مردم داشته، آنرا به مردم تحميل مي كند.

درصورت عدم وجود يك سيستم آبياري ودرشرايطي كه بيشتر مواقع آب توسط فئودالهاوزمينداران و افراد قدرتمندتر دزيده مي شود، بسياري به كشت تريالك روي آورده اند. خشخاش نسبت به گندم،وديگرمحصولات غذايي اصلي به آب كمتري احتياج دارد. بعلاوه دهقانان مگر مي توانند به كشت گندم بپردازند، هنگاميكه مجبورند با وجود گندمهاي ارزان وارداتي كه توسط دولت هاي كشورهاي ثروتمند سوبسيد شده، آنرازيرقيمت بفروشند؟ " كمكهاي"غذايي آمريكاواروپابه افغانستان تقريبابه اندازه مينهاي آنها مهلك است.كشورهاي ثروتمند خوشحالندچراكه ميتوانند اضافه توليد گندم شان رابفروش برسانند،اماگندم وارداتي مجاني ويارزان،دهقانان كشورهاي تحت سلطه راخانه خراب ميكند،وباوابسته كردن كشوربه غذاي وارداتي،سرانجام به گرسنگي ميكشاند.

اماآنانيكه ازتجارت تريالك سودميبرند مسلماًكشاورزان نيستند.سودبران باج گيراني هستندكه آنان رااحاطه كرده است. اول ازهمه باندهايي موجودندكه تحت عنوان"محافظت"درمقابل باندي ديگر،دهقانان راتلكه ميكنند.بعد گروه هاي مسلحي هستندكه به اين ويا آن جنگسالار تعلق دارند. بعد از آن نوبت مامورين دولت مي رسد كه رشوه خود را طلب ميكنند.اگردهقانان ازدادن باج به اين دزدان سرباززنند،آنهاممكن

است روزبعدباداغان شدن كشتزار خودروبرو شوند، ياخود را در زندان ببينند. بنابراين درصدبزرگي ازدرآمد دهقانان به اين انگلها انتقال ميابد.حتي اگرمسايل براي يك خانواده دهقاني بخوبي پيش رود، براي آنها مقدار ناچيزي باقي مي ماند، كه البته بهتر از گرسنگي كشيدن است.

توليد ترياك مستقيماباغلبه فئودااليسم وحكومت جنگسالاران درافغانستان رابطه دارد.امااوضاع سياسي كه توسط آمريكا اعمال شده است نقش كليدي را دراين موردبازي ميكند. ممكن است كه كشت خشخاش در افغانستان سابقه طولاني داشته باشد اما تا زمانيكه آمريكاحمايت ازمجاهدين اسلامي بنيادگرا(و فئودالي) درجنگ مقاومت درعليه روس رادرسالهاي 1980 آغاز ننموده بود، اين كشت هيچگاه چنين ابعاد بزرگي بخود نگرفت.جنگسالاران كشت خشخاش رادرنواحي تحت كنترلشان براي تامين هزينه هاي جنگ ضد روس تشويق مي كردند.

اينك خشخاش در24استان از 32 استان افغانستان كشت ميشود.امابيشتر محصول آن در 5 استان كه از مراكز قدرت جنگسالاران متحد آمريكا هستند، ازجمله بدخشان، متمركز مي باشد. اين استان يكي از نقاط مستحكم احمد شاه مسعود، يكي ازمتحدين نزديك اروپا بخصوص فرانسه مي باشد. اين منطقه اينك تحت كنترل سازمانش يعني جمعيت اسلامي يكي ازبخشهاي قدرتمنداتحادشمال است.كشت خشخاش اينك بتنهايي بزرگترين بخش اقتصاد افغانستان راتشكيل ميدهد. برطبق يك تخمين اين محصول سالانه 2ميليارد دلار ارزخارجي ببارمي آورد. اين مبلغ براي ثروت وقدرت نيروهاي اجتماعي كه امپرياليسم آمريكابدانها متكي است يعني از سوداگران مواد مخدروجنگسالاران محلي گرفته تا كمپرادورهاي بزرگ و بالاترين مقامات دولتي، حياتي است. اين مسئله ارتباط تنگاتنگ با انقياد سياسي اقتصادي كشوردر چنگال فئودالهاي عقب مانده و اشغالگران بيگانه، دارد.

افغانستان 70% بازارهروئين جهان را تامين مي كند. افغانستان بازار پاكستان، ايران، آسياي ميانه، روسيه و اروپاي شرقي و غربي را تامين ميكند. بسياري از معتادين به موادمخدرتوليدشده در افغانستان دركشورهايي متمركز هستند كه خوركردن مردم آن بطور ويژه اي با منافع استراتژيك امپرياليسم آمريكا در منطقه همخواني دارد. تخمين زده مي شودكه تاحدود6ميليون معتاد در پاكستان،5ميليون درايران،درحدود 4ميليون درروسيه وهمچنين تعداد زيادي معتاد در كشورهاي سابق اتحاد شوروي مثل تاجيكستان،ازبكستان، تركمنستان وقزاقستان وجوددارندكه همه ازهدفهاي امپرياليسم آمريكا براي نفوذوغلبه ميباشند. اين يكي از "دستاوردهاي" مهم اشغال افغانستان توسط امپرياليسم آمريكاست.

امپرياليسم منشاء بي ثباتي افغانستان

ادامه جنگ قدرت درون رژيم افغانستان، عدم كنترل در خارج از كابل و مهمتر از آن ادامه شديد جنگ با طالبان، نشان دهنده آن است كه افغانستان تاچه حدبي ثبات باقي مانده است. بسياري از سازمانهاي كمك رساني فعاليت هاي خود را متوقف كرده و از وخميتر شدن اوضاع شكايت دارند.

از نظر تاريخي افغانستان براي قدرتهاي بزرگي كه نگران سلطه منطقه اي خود بوده اند، پيوسته اهميت استراتژيكي داشته است. اين كشور بمثابه خط مرزي است كه آسياي ميانه (كه تاريخا تحت سلطه روسيه بوده است) را از آسياي جنوبي(كه

تاريخا تحت سلطه انگليسي ها و سپس آمريكايي ها قرار داشته است) جدا ميكند. براي انگليسيها و پس از آن آمريكاييها،افغانستان دروازه ورود به آسياي ميانه درحاليكه براي روسيه، دروازه اي به آسياي جنوبي و آبهاي آزاد جنوب بوده است. به استثناي دوره اي كه اتحادجماهيرشوروي يك كشور سوسياليستي بود. درخلال اين دهه ها شوروي سوسياليستي هيچگونه طرحي را براي افغانستان نداشت و چندين دهه آرامش نسبي برآنجا حكمفرما بود.

امپرياليسم آمريكابااستفاده ازبهانه حمله11سپتامبر،تلاش كردبابهره گيري ازموقعيتش بمثابه تنهاابرقدرت اوضاع افغانستان رايكسره كند.هدف اين بود كه ثبات افغانستان رامنطبق برمنافع امپرياليستي خودبرقراروشرايط را براي توسعه سلطه گرايانه امپرياليسم آمريكا درآسياي ميانه وخاورميانه مهياكند. اما روندواوضاع نشان دادكه اين امر بسيار مشكلترازآن چيزي بودكه طبقه حاكمه امپرياليسم آمريكا در ابتدا تصورميكرد.

روسيه هنوز هم آسياي ميانه را جزو دامنه نفوذ اش و افغانستان را حيات خلوت خودبه حساب ميآوردو پيشروي امپرياليسم آمريكابطرف مناطق تحت كنترلش را نمي تواند به آساني تحمل كند. در نتيجه حمايت خود از نيروهاي درحال جنگ درون دولت افغانستان راافزايش داده است.بطور مثال گفته ميشود كه ژنرال قاسيم فهيم وزيردفاع مناسبات خوبي رابا روسيه دارد.بي دليل نيست كه قرداد 40 ميليون دلاري ميان روسيه و جمعيت اسلامي كه فهيم يكي ازرهبران اصلي آنست،بسته ميشود. طبق اين قراردادروسيه هلي كوپترهاي حمل ونقل ومسلسل دارولوازم يدكي را مستقيمابه وزارت فهيم ونه به ارتش افغانستان تحويل ميدهد.

ديگرامپرياليستهاي اروپايي براي گسترش دامنه نفوذشان درافغانستان اشتهاي كمتري ندارند.آنهااززمان طالبان بابرخي نيروهاي مخالف مناسباتي رابر قراركرده اند.بعداز تجاوزبه افغانستان بسركردگي امپرياليسم آمريكادرسال2001، كشور هاي اروپايي نيروهايشان را زير پرچم ملل متحدوناتوبراي كنترل كابل به افغانستان فرستادند.آنهاخواهان گسترش نقش بيشترملل متحددر افغانستان بوده اندتابدين وسيله بآنها اجازه داده شودكه نيروهايشان رابه خارج ازكابل گسترش دهند،بنابراين دامنه نفوذخود در افغانستان راافزايش دهند.

كشورهاي ارتجاعي منطقه نيزدر افغانستان مداخله ميكنند.پاكستان در پيشاپيش آنهاقراردارد.ژنرالهاي آن بدستورآمريكاحاميان اصلي طالبان بودندوباكمكهاي بسيارطالبان رادر گرفتن قدرت ياري رساندند.بعداز سقوط طالبان، همين ژنرالهامتهم شدند كه به طالبان كمك ميكنندتاخودراباز سازي كنند وآنهارادرمناطق مرزي پاكستان آزادميگذاردتاازآن بمثابه پايگاهي براي عملياتهاي درون افغانستان استفاده كند. مناسبات بين پاكستان وجمعيت اسلامي يكي ازنيرو هاي قدرتمند در دولت كنوني افغانستان بسيارحاد است. نگراني اصلي پاكستان اين استكه دريكي ديگرازمرزهايش يعني باهندوستان درگيراست وتوان مقابله بانيروي متخاصم ديگري را ندارد.

ازطرف ديگر،ايران به ميليشياي خصوصي اسماعيل خان حاكم استان غربي هرات كمكهاي نظامي ميكند. مقاديرعظيمي كالاهاي وارداتي به آن منطقه سرازيرميشوند.جمهوري اسلامي ايران همچنين تلاش ميكندتا از شيعه گري براي نفوذدرهزاره جات استفاده كندوگروههاي اسلامي رادر مناطق مركزي وشمال غربي

افغانستان آموزش ميدهد.هندوستان نيزازطريق جمعيت اسلامي تلاش داردتااهميت منطقه اي اش رادررقابت باپاكستان افزايش دهد.
تركيه وازبكستان بسيار مشتاقندتاحمايت خودراازژنرال دوستم ازاعضاي اتحادشمال كه بابرخي ديگرازنيروهاي اتحادشمال دشمني دارد،ازسرگيرندومي خواهندكه دراين جنگ قدرت اوراتقويت كنند.
همه اين مسايل نشان ميدهندكه چگونه اين جنگسالاران تنهامهره هاي كوچكي درخدمت"بازي بزرگي"هستند كه توسط قدرتهاي بزرگ ودولتهاي ارتجاعي بازي ميشود.بزرگترين نقش ازآنِ اشغالگران آمريكايي وديگر امپرياليستهايي هست كه نيروهايشان را به آنجا فرستاده اند.آنهامنبع اصلي بي ثباتي اند.تاريخ دلايل چنداني ارايه نمي دهدكه تصورشوديك قدرت اشغالگر و يايك رژيم دست نشانده بتواندصلح و ثبات را به ارمغان بياورد، تغييرات اجتماعي يعني همان چيزي را كه مردم افغانستان بشدت احتياج دارند، به كنار.

ستم خشن تر براي زنان

بعد ازاشغال افغانستان وسقوط رژيم طالبان، بسياري اززنان كشور تصور ميكردندكه آزادي هاي محدودي را بدست خواهندآورد.آنهاتصورميكردند كه ميتوانندحداقل حجاب اسلامي شانرا سبكتركنندوخانه هارابه منظور كارويا تحصيل ترك كنند.آنهااميدواربودندكه بتوانندرفعاليتهاي اجتماعي وسياسي شركت كنند.اما درعوض كابوس وحشتناك ديگري درانتظار آنها بود.
حجاب اسلامي ممكن است ديگر از نظرقانون اجباري نباشد،اماهيچ زني نميتواندبدون آن بيرون برود.برقع پوششي كه ازسرتانوك پاراميپوشاند و درزمان طالبان قانونا اجباري بود، بسيارمعمول است. آنگونه كه در گزارشي ازعفوبين الملل درسال 2003 آمده است، "درزمان طالبان اگر زني به بازارميرفت و ذره اي ازبدنش رانشان ميداد،شلاق مي خورد. اماحالابه اوتجاوزميشود."
برگشت بسياري ازدختران به مدارس با مشكلات معيني نيز روبرو شده است. برخي از مدارس سوزانده شده اند تاوالدين راازثبت نام فرزندان شان درمدارس بترسانند. دربرخي از مناطق سربازان ويا‌گروه هاي مسلح مجاهدين سابق دختران را از رفتن به مدارس منصرف ميكنند. بطوري كه ديدباني حقوق بشر اشاره ميكند، اين مردان بسياري ازدختران جوان رادر مسيرمدارس دزديده وموردتجاوز قرار داده اند.اين تهديدات سازمانيافته بر نگراني هاي والدين بگونه اي افزوده است كه بسياري از خانواده هاي پناهندگاني كه برگشته اندو فرزندان خودرادرپاكستان ويا‌ايران به مدرسه ميفرستادند، حالا ميترسندو ترجيح ميدهند كه دخترانشان در افغانستان به مدرسه نروند. دولت در تحكيم اين وضعيت براي زنان نقش مهمي دارد: درنوامبر2003يكي ازموادقانون سال هاي 1970مبني برممنوعيت ورود زنان ازدواج كرده به دبيرستانها، مورد قبول قرار گرفت. تصويب اين قانون هر گونه اميد براي بهبود زندگي را در بسياري اززنان درنطفه خفه نمود، چرا كه بسياري ازدختران در سنهاي پايين و برخي اوقات 9 و يا 10 ساله به زوربه خانه شوهر فرستاده مي شوند.
دربسياري موارد،تجاوزوسوء استفاده هاي جنسي زنان،گزارش داده نميشود، چرا كه حمايت بسيارمحدودي را دركل جامعه داردوازجانب دولت هيچگونه حمايتي نميشود- نه درقدرت اجرايي (كه توسط رئيس جمهور كرزاي اداره ميشود) ونه

درسيستم قضايي كه عمدتا دردست بنيادگرا هاست. درواقع حاكمين كنوني و دادگاه هايشان، قربانيان را به محاكمه مي كشانند ونه تجاوزگران را. زنانيكه قرباني تجاوزويادیگرسوء استفاده هاي جنسي واقع ميشوند، اغلب از جانب محكمه هابه زنامحكوم مي شوند.

اين نوع ازستم برزنان كه زن به مالكيت مرددرميآيدوبنابراين" ناموس" مرد بحساب ميآيد، درسيستم فئودالي و نيمه فئودالي عميقاًريشه دارد. زمين داران فئودال و جنگ سالاران، كه تجسم واعمال كننده چنين سيستمي اند دقيقا همان نيروهايي هستندكه به مثابه متحدين امپرياليسم آمريكا در افغانستان حكومت مي كنند.

يك قانون اساسي جديد و ارتجاعي

يكي از بزرگترين مضحكه هاي باصطلاح دمكراسي تحميل شده بر مردم افغانستان قانون اساسي جديد رژيم دستنشانده استكه دراوايل 2004 به تصويب لويه جرگه رسيد. البته تعجبي ندارد زيراكه اين برنامه اساسا برنامه طبقه فئودال كمپرداوراست كه ازكيسه توده ها، به اربابان امپرياليست شان لبيك گفته اند.بعبارت ديگراين قانون اساسي به منظورمحافظت و تحكيم سلطه مناسبات اقتصادي و اجتماعي نيمه فئودالي و تضمين سلطه امپرياليسم بركشورطراحي شده است. اين بمعني ديكتاتوري طبقات ارتجاعي فئودالي ونوكران امپرياليستها و خدمتگذار انشان، عليه اكثريت يعني خلق مي باشد.

حضوراصول ايدئولوژي اسلامي در اين قانون اساسي نقض يكي از پايه اي ترين اصول هرنوع دمكراسي است- يعني جدايي دين ازدولت. قانون اساسي آنرااينگونه بيان ميكند:"هيچ قانون نمي تواندنافذشودكه مخالف دين مقدس اسلام وارزشهاي مندرج اين قانون اساسي باشد."همچنين به قضات اين اجازه راميدهدكه برمبناي قوانين اسلامي قضاوت كنند. قضات بايد"به نام خداوند بزرگ"سوگند ياد كنند كه "عدالت راطبق احكام دين مقدس اسلام نصوص اين قانون اساسي و ساير قوانين افغانستان تامين نموده".

قانون اساسي تشكيل احزاب سياسي رامورد تاييدقرارميدهدبشرط اينكه برنامه شان "درمقابل اصول اسلام" قرارنگيردو"اهداف نظامي"ووابستگي خارجي نداشته باشند. اين بدين معني استكه كمونيست هاوسايرآتئيستها اجازه ندارندكه حزب ويا سازمان خود را تشكيل دهند.اين وضعيت ميتواند براي سايراقليت هاي مذهبي اعمال شود. مائوئيست هادرافغانستان داراي تاريخ درخشاني هستند. دردهه40 شمسي اين تاريخ آغاز ميشودوحمايت وسيعي را در سرتاسر افغانستان كسب ميكنند. مائوئيست ها در ميان توده ها به شعله اي (بدليل اينكه ارگان سازمان رهبري كنند ه جنبش مائوئيستي يعني سازمان جوانان مترقي ، شعله جاويدنام داشت" معروفند. مائوئيستها مبارزات سختي كردند. بسياري از آنان توسط دولت رويزيونيستهاي طرفدارشوروي در دوران تجاوزروس كشته شدند، در حاليكه برخي ديگر توسط بنيادگرايان اسلامي به قتل رسيدند. آنانيكه شعله اي هارامیشناسندبااحترام ازآنان يادمي كنند.اماقانون اساسي جديدآنهاراغير قانوني ميكنددرحاليكه سازمانهاي اسلامي كه جنايات بي شماري راعليه مردم مرتكب شدندازآزادي حكم راندن و اعمال جنايات بيشتر،تحت نام قانون بهره مند مي شوند.

برطبق قانون اساسي،"دولت، سرمايه گذاريهاوتشبثات خصوصي را مبتني بر نظام اقتصاد بازار،مطابق به احكام قانون، تشويق وحمايت ميكندو مصوونيت آنرا تضمين ميكند." در حاليكه هيچگونه حمايت ومحافظتي از اقتصاد ملي را پيش بيني نمي كندو هيچگونه محدوديتي رابرسرمايه هاي امپرياليستي اعمال نميكند.بنابر اين هيچگونه تظاهر جدي ازاستقلال كشور وجودندارد،اما دربطن خودآزادي براي اشغالگران به منظور اداره اقتصاد كشور،غارت منابع و استثمار توده ها را مجاز دانسته است.

اكثريت وسيع دهقانان افغانستان يا بي زمين وياكم زمين اند.اماقانون اساسي نه به توزيع زمين كه يكي از پايه اي ترين گامهاي دمكراتيك كه كشور به آن احتياج دارد،ميپردازد ونه اساساًبه مسئله زمين يكي ازاساسيترين مسائل مردم افغانستان حتي اشاره ميكند.درعوض رجوع توخالي اي رابه "برنامه موثر"براي كمك به دهقانان به منظور رشد صنايع دستي مي كند.

پيش نويس برنامه بسيار متفاوتي از جانب حزب كمونيست آينده افغانستان منتشرشده است.اين حزب شامل احزاب وسازمانهاي مائوئيست ازجمله حزب كمونيست فعلي افغانستان يكي از شركت كنندگان درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي، ميباشد.اين برنامه اعلام ميكندكه،"انقلاب دمكراتيك نوين برنامه حداقل پرولتاریاست.اين انقلاب سلطه امپرياليسم راسرنگون ميكندو مناسبات نيمه فئودالي راازطريق انقلاب ارضي ازبين ميبردوشعار مركزي زمين به كشتگررامتحقق ميكند .

سايت و ايمل شعله جاويد در انترنيت :
www.sholajawid.org
Sholajawid2@hotmail.com

آتش خاموش ناشدنی درفلسطين

باتغييرات درسياست جهانی كه با رويكارآمدن دارودسته جورج بوش مشخص شدبرخوردامريكابه مسئله فلسطين تغيركرد.دارودسته بوش از تلاشهای كلنتون

رئیس جمهورقبلی امریکادرمذاکرات کمپ دویدفوق العاده ناراضی بودند.چنین احساس میکردند روشی راکه کلنتون درپیش گرفت عکس آنچه بودکه بایدصورت میگرفت ؛یعنی تأکیدفوق العاده ای که برکلیدی بودن مسئله جنگ فلسطین ورسیدن به موافقتی دراین موردبرای تقویت امریکادرشرق میانه گذارده شده بود. به اساس این نظر- آنطوریکه اعضای رهبری کننده سیاست خارجی بوش بیان میکنند- «راه رسیدن به دارالسلام ازعراق میگذرد». به عبارت دیگربنظرآنهابهترین وشایدهم یگانه راهیکه بتوان مبارزه فلسطین راآرام کردوبرانداختن حکومت صدام حسین وبوجودآوردن عراق زیرسلطه امریکابمثابه وسیله برای شکل دادن مجدد شرق میانه است . پاک سازی بقایای دوران «نظم کهن» یک بخش مهم این اجنداءراتشکیل میدهد. استدلال شان اینست که درگذشته کمپ مخالف برهبری سوسیال امپریالیسم شوروی نظامهای مخالف باامریکارادرمنطقه رویکارمیآورد.ازآنجائي که حتی شوروی ازبین رفته است امریکا از موقع بایداستفاده کندآن نظام هاراازبین ببردبجای شان نیروهای طرفدار امریکادرمنطقه بخصوص امریکا را تقویت کندتاسلطه بلامنازع امریکا مستحکم گردد. این برنامه درفلسطین بدین معنی استکه یاسرعرفات وحماس ازصحنه تاریخ بدورشوندبجای شان طرفداران غرب رویکاربیایندکه بوش بتواندباآنها«معامله»کند.سران امریکا بیش ازیکسال ازدادوستدیاسرعرفات – علیرغم آنکه وی براساس آرای عمومی بحیث رئیس جمهور مقامات فلسطینی انتخاب شده بود- خود داری کردند واو رامردی مربوط به دوران قدیم نامیدند. درماه اکتبر2003- امریکا گامی فراتر گذاشت. امریکافیصله نامه محکومیت اسرائیل توسط شورای امنیت ملل متحدرادرموردآنکه اسرائیل علناً تهدید کرده بودیاسرعرفات راتبعیدو «از صحنه خارج میسازد» ویتو(رد)کرد.

بمثابه بخشی ازتدارکات برای تصرف دراماتیک قدرت درعراق جورج بوش پروسه«نقشه راه برای رسیدن به صلح» درشرق میانه رابراه انداخت. به تائید وتقویت امریکاسازمان ملل متحد- اتحادیه اروپا- وروسیه «نقشه راه برای رسیدن به صلح»رابه پروسه سه مرحله ی تقسیم کردندکه ازیکطرف شامل بر قراری دولت فلسطین درسال 2005 واز طرف دیگر متضمن امنیت اسرائیل بود .

«نقشه راه »یک پروسه به اصطلاح «مساوات» برای طرفین درراه صلح است که گویاهردوطرف گام به گام در آن به پیش میروند. درحالیکه هیچگونه مساوات وانصافی درآن وجودندارد. بطورمثال اسرائیل قراراست درگام اول ازسکونت اسرائیلی هادرمناطق اشغالی جلوگیری کند(امامناطقی که بعدازجنگ 1967به اشغال اسرائیل در آمد- نه مناطقی که درسال 1948توسط اسرائیل تصرف شد)- آنهم فقط ازسکونت اسرائیلی هائی جلوگیری میکندکه بعد ازماه سپتامبرسال2001سکونت گزیده اند.بوش این قراررا«امری دشوار» نامیدوشرون میگویدکه این امربرای اسرائیل یک«قربانی کردن های درد آوری» رادربردارد. درحالیکه اشغال این سرزمین هاتوسط اسرائیل وسکونت بر آن ازاساس مخالف قوانین بین المللی (بطورمثال فیصله نامه (قطعنامه) 242ملل متحد)است اما اسرائیل ازده هاسال باین طرف چه در دوران حکومت های «لیبرال»وچه در زمانیکه «دست راستی ها» رویکار بوده اند- مشترکاًاین سرزمینهارادر تصرف داشته اند.این سکونت گزینی های غیرقانونی درسه سال گذشته نرخی برابربباده هزار نفر در سال بوده است ودولت اسرائیل به هر خانواده ده هزاردالرکمک مالی میکرده است . درحالیکه سکوت گزینی بابهانه های بی مفهوم

مـذهبی- مبـنی براینکـه خداونـد بـرای یهودیـان زمین ارزانی کـرده اسـت - سـرپوش میشوددرواقع این امـر بمثابـه پایگاههـای شـدیداً مسـلحی بـرای کنـترول سـرزمینهای بـاقي مانـده فلسـطینی هاعمـل میکنـد. بنـابر این «نقشـه راه»بـدین معـنی اسـتکه فلسطینی هادرحالیکه زمین های شان به سرقت میرودازمبـارزه دسـت بکشـندونظاره گرآن باشندکه صیهونیست هاکنترول براین سرزمینها راتحکیم کنندو حتی سـرزمینهای بیشتری بدزند.

نکته به نکته «نقشه راه » برمبنای این خط استواراست :اسرائیلی ها علیرغم آنکه باسیاسـتهای غیرعادلانـه شـان مـدتها اسـت ازقـوانین بین المللی تخلـف ورزیـده اندگذشـتهای انـدک ونـا چـیری بکننـد در مقابـل رهـبران فلسـطینی ملـزم قـرارداده میشوندکه ازحقوق بر حق فلسطینی ها دست بکشندومقاومت مردم دربرابر اسـرائیل و سردمدارانش امریکاراسرکوب کنند.

درحالیکه سران اسرائیلی بدون کدام (هیچگونه)سزاوسرزنشـی ازشـرایط «نقشـه راه» تخلف میکنند- مقامات فلسطینی ها مرتباًتوسـط جـرج بـوش وتـونی بلـیر محکـوم یشوند- علناًابلاغ میگرددکه عرفـات عامـل اصـلی عـدم پیشـرفت پروسـه «نقشـه راه» میباشد. امپریالیستهای امریکاوانگلستان در حالي که میگوینـد تفنـگ امکانـات رسـیدن به صلح راازبین میبرد؛ اماخودشان درعمل به جنگ و تجاوز دست میزنند. وقتی چندنفر اسرائیلی توسط فلسطینی هابه قتل میرسدآنها سروصدابلندکرده حنجره پاره میکنند؛ اماخود شان150هزارعسکر مجهز میفرستند,هزاران نفر فلسطینی وعراقی غیرمسـلح رابقتـل میرسانندوکشورشـان رااشـغال میکننـد.ریاکـاری امپریالیسـتهادرهیچ نقطـه ای ازجهان واضح ترازشرق میانه نیست.

وقـتی امریکابـه بهانـه ازبین بـردن سـلاح کشتاردسـته جمعی عـراق جنـگ بـراه انـداخت,ریاکـاری ودروغگـوئی در سـطح بـالاتری اوج گـرفت.سـران امریکـا درهمین اواخراعتراف کردندکه در پرتاب موشکهای مسـلح بـه سـلاح اتمی بااسـرائیل همکـاری کرده اند. دکـترین نظـامی اسـرائیل بـراین مبـنی اسـتوار اسـتکه بـاقراردادن زیردریـائی سلاح اتمی درخلیج فارس ودیگری درشرق میانه میتواندبه کشورهای عربی همسـایه اش باسلاح اتمی حمله کند.

امپریالیستهای امریکائی درحالیکه به تبلیـغ صـلح می پردازنـدوارتش پوسـیده عـراق راخلع سلاح میکنندباخوشحالی هرچه تمامترماشین جنگی قدرتمند اسرائیل رادرجنگ خیزترین نقطه ای ازجهان باموشکهای هستوی مسلح میکنند.

خشتهای بیشتری دردیوار

یکی ازبخشهای کلیدی تلاش های اسرائیل برای کنترول فلسـطینی هـادر یکسـال اخیر ساختمان دیواری استکه اسـرائیلی هـاآنرا«دیوارامنیـتی» می نامنـدو فلسـطینی هاآنرا« دیواراپارتاید» میدانند.

این دیوارکه 9متر(30فوت) ارتفاع دارددرعمق کرانه غـربی سـاخته شـده اسـت . ده هاهزار فلسطینی کـه پشـت این دیـوار محاصـره انـدبرای رفتن بـه کشـتزارها- مـدارس ومحـل کارشـان بایدازپسـتهای نظـامی اسـرائیل بگذرنـد.درحالیکـه شـرون ادعامیکنددیواربرای جلو گـیری ازعملیـات انتحـاری اسـت وبـه هیچـوجهی بـه مقصـدجا انداختن مـرزدائمی نمیباشـد- فلسـطینی هاباتفـاق آراءبـه این باورندکـه دیـوار درسـت بهمین خاطر ساخته شده است .

اسرائیل ازطرف نیروهای بین المللی شدیداًمحکوم شده است – دیوارغول آسائی که توسط اسرائیل بشدت محافظه میشودوعبورازآن بلافاصله به معنی روبروشدن باشلیک قوای امنینی اسرائیل است - صحنه ای که فقط مي تواندکارکردنیروهای توتالیتاریست باشد - نه ساخته حکومتی چون اسرائیل که امریکاآنرا بمثابه «یگانه دموکراسی شرق» می شناسد. امریکادیواررابشیوه ملایمی موردانتقاد قرارداداماوقتی شورای امنیت سازمان ملل متحدقطعنامه ای رابه اسامبله (مجمع) عمومی ملل متحد پیشنهادکرد امریکایکی ازتنهاچهار کشور جهان بودکه علیه قطعنامه رای داد. فردای همان روزاسرائیل اعلان کردکه قطعنامه رانادیده میگیرد.

اسرائیل ازدیواروزیربنای آن وسیله ای بدست آورده است که توسط آن زندگی فلسطینی هارادرسالهای اخیراز بد بدترسازد. درسال2003یک هیئت پارلمانی انگلستان ازفلسطین دیدن کرد. احساس شدیدی درمیان برخی از اعضای پارلمان انگلستان وجودداشته است,که دیوارمذکورابزاری بوده است که بوش وبلیربآن بازی کنندو«نقشه راه»پرتاب یک تکه ناچیزبوده است تامخالفت در مقابل حرکتهای جنگی دولتهای امریکا و انگلستان راکاهش دهندوهیچگونه قصدی به منظور فشارگذاردن براسرائیل برای دادن امتیازاتی نداشته اند. هیئت دیوار رامحکوم نمود- تاخت وتازاسرائیل - حکومت نظامی (کرفیو)- پست های امنیتی وسائرمحدودیت هائی راکه اسرائیل برفلسطین تحمیل میکندعامل خفه کردن اقتصادفلسطین دانست . هیئات به این نکته توجه کردکه میزان بیکاری هفتاددرصدبالاتررفته است-سطح زندگی مردم بصورت جدی پائین آمده وسبب آن گردیده است که سوء تغذی اطفال درسطح صحراهای جنوبی افریقاتنزل کند.«آنچه فقرراغیرقابل تحمل میسازد»گزارش علاوه میکند «آنست که گویااسرائیل نیک آگاه است که فقرناشي ازآفات طبیعی نیست بلکه محصول عملکردهای حکومت اسرائیل است که عمداًبه آن توسل میجوید». گزارش اشاره کردکه توقف آمبولانس فلسطینی هاومعطل کردن آنهادرپست های امنیتی کارآگاهانه ایست که اسرائیل به آن مبادرت مي ورزد. اعضای پارلمان گفتند«نمی توان این استنتاج راننمودکه این استراتیژی آگاهانه ای است ازطرف اسرائیل برای فشارگذاردن برفلسطینی هاتاعزم مبارزاتی آنهارابشکند.»

درحالیکه اسرائیل فشارغیرقابل تصوری برفلسطینی هاواردمیکند امریکابصورت انصراف ناپذیری ماشین نظامی صهیونیستی راباسلاح وپول تغذیه میکندتابه خوانخواریش ادامه دهد.دولت امریکاازکنگره امریکا درخواست کرده است درسال 2005 مبلغ 2,2بلیون دالر-60ملیون دالر- بیشترازسال 2004 باسرائیل پرداخت شود.اسرائیل درکل بیش از40 در صد مجموع کمکهای نظامی و اقتصادئی خارجی امریکارادریافت میکند.

اسپ چوبی شرون

هنگامیکه جهانی برای فتح آماده نشرمیشدآریل شارون اعلام کردکه حکومت وی ساکنین یهودی حوزه غزه راازمناطق مذکوربیرون میکشد. مفسرین لیبرال نیویارک تامز- لوموند وسائرین بحث براه می اندازندکه باید ازاقدام شارون استقبال گرددواین بمثابه «گام اولیه» برای تخلیه کرانه باشد- این اعلان درواقع سرآغاز«زمین برای صلح» سنگ بنای برنامه تمام امپریالیست هادرمنطقه است .

حال این اقدام هرچه باشدامایک چیز روشن است که طبقه حاکمه اسرائیل به هیچ وجه قصدنداردتمام کرانه غربی سپس مناطق غزه راترک بگویدوبه ادامه آن درنهایت ازاسرائیل صرف نظرکند. تبلیغ این اقدام آنطوریکه نیویارک تامز وسائرامپریالیستهای لیبرال به آن می پردازنددجزآرایش دامیکه اسرائیل چیده است چیزدیگری نیست.پرداختن باین بازی شطرنج که مهره هایش بدست شارون چیده شده است بمعنی آنستکه تمام کارهای اسرائیل درسالهای اخیرکه همه از پشتیبانی کامل امریکا برخورداراست کاملاًنادیده گرفته شوند.

احتمال قوی برآنست که اسرائیل مقدارناچیزی را-7500مسکن دور افتاده ایکه درمناطق فقیرنشین غزه قرار دارد ودفاع ازآن امرمشکلی است – ازدست بدهدتا 210,000 مسکن پربهای کرانه غربی- قسمت اعظم - رادرتصرف نگه دارد. دلائل زیادی وجوددارکه سران اسرائیل اقدامات تحمیلی راویدست گیرند- درصورت لزوم حتی بصورت یک جانبه – مسکونین کرانه غربی رادر پشت دیوارامنیتی مستحکم کندوبر زمینهای باقیمانده کرانه غربی وغزه دولت دنبالچه کوچک فلسطینی برقرار نماید. شاید«اول غزه»جایش رابا«تنها غزه» عوض کند.مگرنیویورک تایمرو لوموندبه این باورنیستنددیوار600-700 کیلومتر آن بقیمت 1,4 ملیون دالرتمام میشودبمثابه یک مرزاصلی عرض وجود میکند؟باین ترتیب بحش بزرگی ازکرانه غربی وحداقل ,اکثر دهکده های یهودی نشین آن که بطور تعیین کننده ای آب وسیستم حمل ونقل کل منطقه راکنترول میکندبرای اسرائیل باقي میماند. اماتاجائی که به فلسطینی هامربوط میشود,آنهابین سرزمینهای شان درپشت دیوارهای غول آسای (که دورتادورغزه رافرا گرفته است)وآنچه که ازکرانه غربی برایشان باقی مانده است زندانی خواهند بودکه توسط قلمرو های تحت کنترول اسرائیل ازهم جدا میشوند. دراصل قطعنامه تقسیم فلسطین تحت قیمومیت انگلستان توسط سازمان ملل درسال 1948- 50درصد رابه اسرائیل و50درصدرابه فلسطین داد. در جنگیکه بلافاصله پس ازتجزیه فلسطین وپس ازاشغال کرانه غربی وغزه که درسال 1957صورت گرفت اسرائیل 78در صد آنچه راکه درفیصله نامه اصلی تعیین « شده بودتصرف کرد. اسرائیل باگرفتن زمینهای پشت دیوار 80 تا 85درصدزمین راتصرف نمود. اماچه چیزی به فلسطینی هاخواهدرسید, دلداریهای تلخ درمورد اینکه «ظواهر یک دولت»به آنهاداده خواهد شدکه حرفی استکه شارون زده است ومعنایش داشتن دهکده های فلسطین نشین مانند بنتوستانهای افریقای جنوبی نژادپرست البته دهکده ای باپرچم ملی وسرودملی .

تحمیل یکجانبه چنین شرائطي بر فلسطینی هادرواقع بیانگردست و پاچگی اسرائیل وحامیان امپریالیست آن میباشد. ازاواخردهه1980که مبارزات خلق فلسطین درکمپ های پناهندگان به انفجاردرآمدومبارزات توده ی انتفاضه باراول براه افتاد اسرائیل وامریکادر محاسبات شان به این نتیجه رسیده اند که برای خاتمه دادن مقاومت مردم فلسطین بجزاینکه بنحوی بامقامات فلسطینی واردمعامله شوند راه وچاره دیگری ندارند. اساس مذاکرات مادرید- اسلوبه تعقیب آن برنامه «نقشه راه» برهمین منظور استواراست.

امااین امکان موجوداست که اسرائیلی هاریسکی راقبول کنندوبه اقدام یکجانبه ای دست بزنند. آنها ازیکطرف اوضاع را به نفع خودمی بینند- بادرنظرداشت اینکه حرکت

امریکادرعراق شرائطی را بوجود آورده است که دولت اسددر سوریه ودولت ملاهادرایران رازیر فشار قرار داده است. ازجانب دیگرسران اسرائیل بامشکلات روزافزون متعددی روبرو اند- بعلت انتفاضه میزان مهاجرت یهودیان به اسرائیل به حدی تقلیل کرده است که درظرف 15سال چنین نبوده است – توریزم (جهانگردی) سقوط کرده است – اقتصاد دچارمشکلات است - حتی در ارتش ظاهرایکپارچه اسرائیل شکاف هائی ظاهرشده اندتاجائی که صدهانفرازنیروی ذخیره ارتش از خدمت درقلمروهای اشغالی اسرائیل سرپیچی میکنند. سال گذشته دربین سران اسرائیلی این نظرقوت گرفت که بصورت یکجانبه «جدا»از فلسطینی هابه عقب مرزهای قابل دفاع عقب نشینی صورت بگیردتا فلسطینی ها«دولت کوچک» خودراتشکیل دهند. درسال 2003- این قسمت مهمی از برنامه انتخابات ریاست جمهوری حزب کارگرراتشکیل میداد- شارون با تمام شهرتیکه درپشتیبانی از صیهونیزم داردوخواستارتوسعه در سراسر فلسطینی میباشدازدیرزمانی به تشکیل «دولت کوچک»فلسطینی تمایل نشان داده است وبهمین علت دوسال پیش شرون بامصوبه حزب لیکود در مخالفت باچنین دولتی که ازطرف نخست وزیرقبلی ناتن یاهوبه پیش گذاشته شده بودبه مقابله برخواست . بهمین علت آشکاراستکه برنامه «نقشه راه»ازآن جهت درچشم شرون قابل اهمیت استکه دولت «موقت» فقط در کمترازنیمی ازکرانه غربی برقرار مي شود. شارون شاید میخواهدکه نیروهای اسرائیلی وساکنان غیرقانونی را در پشت دیوارهای امنیتی قراردهد.به فلسطینیهااجازه دهددر مناطق غزه و تقریبانصف کرانه غربی حکومت «موقت» تشکیل دهندومرحله دوم برنامه «نقشه راه» راتکمیل شده اعلان کنندودرعینحال تضمین کندکه این راه حل«موقتی»واقعا«دائمی» شود.

درست استکه ریشه مشکلات امپریالیستهاوصیهونیستهادربرقراری نحوی ازآرامش وخاتمه دادن تصادمات ,اساسادرغیرعادلانه بودن اهداف آنها است – امامشکلات اینهابیشترازآنست . درجهان امروزی تمامی طبقات حاکمه دارای اهداف غیرعادلانه میباشند اما همه دربرابرخیزش مقاومتهای پیگیری که صیهونیستهاهرروز با آن مواجه اند قرارنمی گیرند. اوضاع فلسطین ازبسی جهات بیان فشرده جنایاتی است که امپریالیسم به آن مرتکب میشود- راندن مجموعه خلقی ازخانه وکاشانه شان وراندن آنهابه زندگی درکمپ های پناهندگی و تبدیل دولت استعماری مهاجرین به پایگاه امپریالیسم غرب در منطقه ,جائی که چندمیلیون مهاجر اروپائی بردهها میلیون عرب زورگوئی میکنند.

هرگاه درنقطه ازجهان کسی مورد سرقت قرارگرفته باشد- بازورگوئی وبد رفتاری روبروشده باشد- مزه شلاق ظالمان راچشیده باشد- درپیش چشم شان خواهران وبرادران شان بدست تفنگداران ظالم مورداذیت واهانت قرار گرفته باشدبدون آنکه کاری ازدستش برآید- به فلسطینی هامینگرندوشرایط خودشان رادرآنهابصورتی عریان مي بینند. دست نکشیدن فلسطینی هااز مبارزه وامتناع شان ازتسلیم شدن – با وجودی که گاه گاه چنین به نظر میرسددر برابرموانع زبون کننده ای قرار دارند- مقاومت وسرسختی شان منبع الهام میلیونوانسانی است که بایدبه شرایطی که خوددرآن قرارگرفته اندباز بنگرند- گاهی امکان مقاومت رامیبینند در حالیکه قبلاچنین نمي دیدند.

فلسطینی هاازبدوپیدایش تاریخی شان تاحال شایدامروزدردشوارترین موقعیت خودقراردارند. صیهونیستهاو امپریالیستها امیدوارندفلسطینی هابحدی زمین کوب شده باشندکه ازتشکیل یک نظام فلسطینی استقبال کنندویاحداقل بدون سروصداآنراقبول کنندولوآنکه نظامی محقر, دستنشانده وناتوان باشدو توسط دارودسته فاسدی ازکمپرادورها درسرزمینی کمترازیک ربع اصل سر زمینهای مادری شان اداره شود.

اماصیهونیستهاهرگزبه آرامش زندگی نکرده ونخواهندکرد. درراس مشکلاتی که صیهونیستها به آن مواجه شده انداین موضوع قراردارد‌که آنهاسکونت گزینان ظالمی اندکه دولت خودرابرسرزمین مردمی بناگذاشته اند که شمارصاحبان اصلی اش به ده میلیون میرسد- ولوآنکه حالادرپناهندگی بسرمیبرندفرزندانش زن ومردهنوزهم فکربازگیری سرزمین اجدادی شان راعمیقا درسردارند- بخصوص آنهائیکه درکمپهای پناهندگی بسرمیبرند.صرف نظرازاینکه یاسرعرفات تاچه حدمیخواست با رهبرحزب کارگر (براک) در سال2000 دربه توافقاتی دست یابد- گذشته ازآنکه براک نخست وزیراسرائیل چنددرصد ساحات متصرفه راموردمعامله گری قراردهد- هم یاسرعرفات وهم امپریالیستهانیک آگاه بودندکه هیچ موافقتنامه ای نمی تواندحق بازگشت فلسطینی هابه فلسطین راازآنهاسلب نمایدو«دولت کوچک»فلسطین آنهارابه صلح وادار سازد .

اتفاقااین یکی ازدلایلی خواهدبودکه ممکن است شارون بصورت یکجانبه باین اقدام دست بزند- تااسرائیلی هابه عناصرفئودال کمپرادوریک«دولت کوچک» که سخت درعطش آن بسر میبرند,اعطانمایند- بدون آنکه حق باز گشت فلسطینی های پناهنده کمپ هارا رسمامنسوخ سازند- یعنی شرایطی را مهیاسازندکه به تسلیمی ننگینی تن دردهند .

فلسطيني هاباقدرت هیولائی روبروانندوهنوزهم آن رهبری ای راندارندکه قدم به پیش نهدودشمنان مردم فلسطین رادرمیدان نبرد شکست دهد- اماکسی شک نداردکه مبارزات شان کماکان ادامه خواهدیافت – وستمدیده گان جهان دوشادوش آنهاحرکت خواهندکرد .

مبارزات خلق فلسطین درستی جمعبندی راکه مائوتسه دون ارائه داده است بروشنی ثابت میکند- بدین معنی که «مرتجعین توطئه میکنندشکست مي خورند- بازهم توطئه میکنندبازهم شکست میخورندوسرانجام نابودمیشوند.

اینست منطق امپریالیست هاو مرتجعین جهان دربرخوردبامردم .آنها هرگزازاین منطق سرپیچی نمی کنند ... اماوقتی مردم مبارزه میکنندشکست مي خورندبازهم مبارزه میکنندشکست مي خورندوبازهم مبارزه میکنندتاآنکه پیروز میشوند... خلقهانیزازین منطق سرپیچی نمی کنند .»

بیاد ادوارد سعید : فرزند نادر جهان

نوشته ج. س.

بنقل از کارگر انقلابي، ارگان حزب کمونيست انقلابي آمريکا، شماره 1215، 12 اکتبر 2003 ارسال شده به انگليسي و اسپانيولي www.rwor.org

ادواردسعيد،روشنفکربرجسته مردمي،سخنور مردم فلسطين،و تئوريسين دانادر24 سپتامبردرسن 67 سالگي درگذشت. حتي نمايندگان نظم موجوددرجهان امروز،کسانيکه در زندگي به او حمله کرده وناچيزش ميشمردند، مجبورشدندمرگش رابا پيامهاي دهن پر کن تسليت گويند. ولي ملل تحت ستم و بخصوص فلسطيني ها و ساير خلق هاي عرب با خواندن آوازهائی در ستايش ارزشي که زندگي وي برايشان داشت سوگواري کردند.

ادوارسعيددراورشليم دريك خانواده مرفه فلسطيني متولدشد. خانواده اي که بزورتجاوز،تروروخلع يدي که حاصل ايجاددولت اسرائيل درسال 1948 بود، به همراه صدهاهزار فلسطيني ديگربه تبعيدابدي رفت. سعيددراوايل سالهاي 1950بعنوان دانشجو به ايالات متحده آمدوهمچون بسياري ازکسانيکه از جهان سوم ميآيندبيشترعمرش رادراين کشور ماند. او داراي دکتراي هاروارد و متصدي مقام استادي ادبيات تطبيقي دردانشگاه کلمبيابود. سعيد موقعيت ممتازي در زندگي آکادميك داشت. او بارها اين موقعيت را بخاطرآنکه لازم ميديدمقابل دروغ وستم وغارتگري امپرياليسم و صهيونيسم بايستد به مخاطره انداخت.

«حادثه سنگ- اندازي» سه سال پيش يك نمونه است.درسفري به جنوب لبنان،سعيد بطور سمبوليك سنگهايي را به آنسوي مرزهاوبسمت يك پست نگهباني اسرائيلي پرتاپ کرد.مرزي که بتازگي،وقتي اسرائيل مجبور شدازاشغال لبنان دست بکشد،ايجادشده بود.اين يک حرکت بسيارمناسب درهمبستگي با جوانان فلسطيني عليه نيروي نظامي اسرائيل بودونتيجتا ارتجاعيون اسرائيل را به ولوله انداخت بطوريکه خواستارآن شدندکه اين محقق واستاد برجسته ازشغلش دردانشگاه کلمبيا اخراج شود. سعيددرطول زندگيش بارهابمرگ تهديد شد.تلاشهاي اينان براي بر کنارکردن سعيدازمقامش به شکست انجاميد واوتازمان مرگ به تدريس ادامه داد.

ولي اين حادثه يعني نشان دادن ارادتش به جوانان سنگ انداز فلسطين ازژستهاي غيرمعمول بودکه رابطه عميق سعيدبانسل جديدرانمايان ميکرد. سعيد بخاطرتحقيقات ونقدهاي ادبي اش درباره نويسندگاني چون جين آستن، جوزف کنراد،وآلبرکاموموروف است. علايق وي درجهات بسياري سيرميکرد.ازآن جمله است مقدمه جديدي بررمان تصويري «فلسطين» اثرجوساکو.دراين مقدمه سعيدبه ارزش ضدساختاري «کميك» در«مقابله با روندهاي فکری جا افتاده» اشاره مي کند.

****

سعيديك روشنفکرمردمي بود،يك روشنفکرمتعهدومبارزوزندگي اش نمونه ايست والا ازقابليت روشنفکران، وقتي که خودوفکرخودرادربرابر قدرتهاي حاکم و درکنارمردم جهان قرارميدهند.پرولتاريا به اينگونه افرادونقشي که بازي ميکنند ارج واحترام ميگذارد.

درمعروفترين ونوآورترين اثرش يعني شرق شناسی **Orientalism** سعيد مسيري راكه طي آن نظريات غرب در موردشرق يا«خاور»شكل گرفت دنبال ميكندونشان ميدهدكه چگونه حرفه اي به نام «شرق شناسي» بوجودآمد. «شرق شناس» روشنفكري استكه يك منطقه از خاورميانه تاخاوردورومردم آنجارا «مي شناسد.» اونشان ميدهدكه اين مفاهيم بعنوان بخشي ازفتوحات اروپاي امپرياليستي درعصرجديد،ازدوران تهاجم ناپلئون به مصردر سال 1798ساخته شدند. تهاجمي كه طي آن يكهزار مقام شهري، متخصص آمار، اقتصاددان، بيولوژيست وحتي شاعر وهنرمند، ارتش 3400 نفره ناپلئون را همراهي ميكرد.

امپرياليست ها ملزم بودندسرزمين ها و مردمش رامطالعه كنندتابتوانند كنترلشان كنند. ولي دانشي كه بدست آوردند به اهداف سلطه جويانه شان آلوده بود.دراين دانش،مردم وساختار هايشان به«ديگران»بدل شدند، «ديگراني»كه منفعل،احساساتي و نادانند ، درست برخلاف غربيان فعال،متفكرو دانا.خلاصه اينكه تصوير «بومي تنبل و ناداني»كه بايدبراه راست هدايت شود ساخته شد:بومي اى كه بايد تحت حاكميت درآيدوسنن و خرافات «اسرار آميزش» توسط غرب دانا و برتر مطالعه و درجه بندي شود.

اين تصوير شرق شناسان از خلقهاي «خاور» نوعي دانش دروغين است. ولي به يك هدف خدمت ميكند: فقط و عمدتا براي اين نيست كه امپرياليستها احساس برتري كنند، بلكه براي بناي يك گفتمان سلطه گراست كه درآن آنچه دانش رسمي ومورد‌قبول است با ساختارهاي قدرت درهم تنيده شده است.همانطوركه سعيدميگويد: «تاثيري كه اين ابزاربرذهن دارند توسط نهادهايي كه حول آنهاساخته شده تقويت ميشود. هرشرق شناس بدون اغراق داراي يك سيستم حمايتي بسيارقدرتمنداست كه نهايتابه خود نهاد هاي دولت ميرسد. بنابراين كسيكه در باره دنياي شرق عربي مينويسد، اتوريته يك كشورراپشت قلم خود دارد،لحن قلمش اثبات يك ايدئولوژي گوشخراش نيست،اوبا اطمينان بي شبهه ازحقيقت مطلقي كه نيروي مطلق پشتيبانش است مينويسد.» . ازاواخر سالهاي 60 به بعد،سعيد بمثابه يك تئوريسين فرهنگي ادبي، توجه خود را به اين شكل از رابطه متقابل ميان دانش و قدرت معطوف كرد. اين مسئله مصادف شدباچرخشي درجهت سمت گيري فعالتربامبارزه سياسي مردم فلسطين وشركت دررهبري سياسي جنبش فلسطين. واقعه اي كه سعيد را به زندگي سياسي سوق داد،حمله وحشيانه اسرائيل وتسخيركرانه غربي در سال1967بود(معروف به جنگ 6 روزه). كتاب بعدي اش «مسئله فلسطين» بود و درسالهاي1970 عضو«شوراي ملي فلسطين» شدكه«پارلمان درتبعيد» خوانده ميشد.درسي سال متعاقب آن، او مرتبادرباره فلسطين گفت ونوشت.او سخنوري ماهروازفعالترين معرفهاي جنبش فلسطين درآمريكاشد. براي هفته نامه مصري الاهرام كه درتمام جهان عرب پخش ميشودستونی رامي نوشت.

مبارزه فلسطين مراحل مختلفي را پشت سرگذاشته استكه آغاز اولين انتفاضه درسال 1988طلايه داريكي از مهمترين مراحل آن بود- مبارزه اي توده اي عليه اشغال،سلطه وخلع يد،رو درروي تفنگهاي ارتش اسرائيل.مبارزه اي كه قلب تمامي ستمديدگان رادر سراسرجهان مالامال ازشادي كرد. اسرائيل وحكام آمريكامستاصل

ازاين مبارزه،باب مذاكره باياسرعرفات و سازمان آزاديبخش فلسطين (ساف) را گشودند،كاري كه قبلاازآن سربازمي زدند.باپيشرفت مذاكرات،ادواردسعيد ديدكه عرفات دارد به آمريكا تسليم مي شودودرسال1991 از شوراي ملي فلسطين استعفا داد.

دوسال بعد،توافقنامه اي امضاشدكه قدرتي صوري به«اتوريته فلسطيني» در مناطق محدودوبسته اي ازكرانه غربي ونوار غزه داد (توافقنامه اسلو).

اوبدرستي اين توافقنامه رامحكوم كرده آنرا«ابزارتسليم فلسطين»خواند، ابزاريكه«جنبش رهائيبخش فلسطين رابه يك شهرداري كوچك»بدل كرده است. اودرعين اينكه انتقادخودرامطرح ميكرد، به تبليغ مبارزه فلسطيني ها براي حق تعيين سرنوشت ادامه ميداد.

نوشته هاي ادواردسعيدقابل توجه اند، نه فقط بخاطرمواضعي كه تبليغ ميكرد. بلكه همچنِين به اين دليل كه اوتحليل سياسي راباانتقادادبي- فرهنگي وبه شيوه اي مستقيم وخاص خودتلفيق ميكرد. دنياي اودنياي يك محقق وروشنفكر اومانيست بودكه برايش هيچ چيزانساني غريبه نبودودرآن مغزانسان ابزارظريفي ازدرك ودقت درارزيابي بود.اوازاين نقطه نظر،مقابل روشنفكراني استكه چه دردانشگاههاوچه درخارج آن مغز شانرا بآنكس كه قيمت بالاترداده فروخته اند، ياآن رابه عرصه هاي تنگ محدودكرده اندويادرخدمت قدرت وارتجاع قرار داده اند.

*****

سعيدخودرااومانيست معرفي ميكرد و تعريف خاصي ازاين ديدگاه فلسفي وسيع داشت. اوميگويد«منظورمن از اومانيست نخست رهائي ذهن ماراز زنجيرهائي استكه [ويليام] بليك [شاعر] آنرابخوبي نشان داده است وبكار انداختن آن درمسيرتعمق تاريخي و سنجيده. اومانيسم علاوه برآن حاكي از يك حس هم مسلكي باديگرمتحققين، ديگرجوامع وديگردوران هانيز هست.... هرعرصه اي باسايرعرصه ها مرتبط است وهيچگاه هيچ امري در جهان ما در انزوانبوده.... مابايددر باره بيعدالتي ورنج بگوئيم، اما درمتن تاريخ ،فرهنگ وواقعيت اقتصادي اجتماعي.»

ادواردسعيداومانيسمش راعليه افراط مذهبي بكارميگرفت. او مدافع سرسخت سكولاريسم بودومخالف جنبشها، جوامع ودول بنيادگراومذهبي، چه صيهونيست، چه اسلامي و چه مسيحي. اوباهرآنچه بنظرش دگم ميامدومانع انتقادوارتباط آزادميشد، ضديت داشت. درعينحال، او معتقد بودعلم وتفكرانتقادي ميتواندبه شناختي عميقترازجهان منجرشودونقش روشنفكركمك به پيشرفت دانش و آزادي بشراست. اين اعتقاد،واومانيسم سعيد،او رادرمقابل فلسفه هاي «پست مدرنيستي» قرارداد؛ يعني درمقابل آن هاييكه معتقدندحقيقت،آزادي و قضاوت اخلاقي مفاهيمي كاملا نسبي وبومي اند و آن معناوارزش جهانشمولي راكه سعيد درآنها ميديد ندارند.

اودركتاب «معارفه هاي روشنفكر» به مسئوليت اجتماعي،سياسي واخلاقي روشنفكرميپردازدودرك خوداز روشنفكر بعنوان يك شخصيت مقابله گررابا ز ميكندوچالشي درمقابل روشنفكرقرارميدهد:«هيچكس نميتواند هميشه،راجع به تمام مسائل، اظهار نظركند. ولي من معتقدم مقابله باقدرتهاي شكل يافته و مجازجامعه، قدرتهائي كه درمقابل شهروندان جوابگويند،بويژه هنگاميكه بوضوح ازطريق يك جنگ

غـيراخلاقي و بي رويـه،يـاازطريق برنامـه اي تبعيض گـرا، سـركوبگرومبتني برخشـونت جمعي، پيش ميروند، يك وظيفه مشخص است.»

*****

اين نگرانيهـاي شـرافتمندانه وخشـم سـوزان عليـه بي عـدالتي،سراسـرزندگي سعيدوازجمله12سال آخري راكه با سرطان مبارزه ميكرد،رقم ميزد.دردو سال گذشـته، وقـتي حكـام آمريكـا جنـگ عليـه جهـان واسـتقراردولت پليسـي در كشـورراآغازكردند،گـروهي ازفعـالين، روشـنفكران وهنرمنـدان جـوابي مهيـا كردندبـه نام«بيانيه وجدان: به نام مانـه» كـه اعلام كـرد: «كـاري كـنيم كـه نگوينـد مـردم ايـالات متحده زمانيكه حكومتشان جنگي بي پايان رااعلام كردودست به اقدامات سـركوبگرانه جديدوشـديدزد، هيچ عكس العملي نشان ندادند.» ادوارد سـعيدازاولين ومشـتاق تـرين امضا كنندگان اين بيانيه بودوسايرين را به امضاي آن تشويق كرد.

ادواردسعيدمردي بافرهنگ وبا علايقي وسيع بودوعشق عميقي به اپـرا وموسـيقي كلاسـيك داشـت.اوپيانيسـت مـاهري بودونوشـتجاتي نيزدرزمينـه موسـيقي شناسـي ونقدموسيقي داشت. اين عشق،اورابادانيل بارن بوئيمDaniel Barenboim كه پيانيست ورهبر اركسترسرشناسي است همراه كرد. اين دوبـاهم «ديـوان غـرب- شـرق» را بنـا نهادند كه محملي براي موسيقي دانان عرب واسـرائيلي بـود. يكي ازآخـرين انتشـارات سعيدكتابي بودكه ايندوباهم نوشته بودند.بارن بوئيم بمناسـبت مـرگ سـعيد گفت كـه وي «نـه تنهاباموسـيقي، ادبيـات، فلسـفه وسياسـت احسـاس راحـتي ميكـرد، بلكـه ازنـادرافرادي بودكـه رابطـه وهمسـوئي رشـته هـاي مختلـف راميديـد... اوموسـيقي راتنهاتركيبات صوتي نمي ديدوبه اين واقعيت آگاه بودكـه همـه شـاهكارهاي موسـيقي تصويري از جهانند.»

مانيزبه اين گستردگي وديدعميق از ارتباطات دروني درجهانبيني ارج مينهيم.او يـك روشنفكر برجسته و خودآگاه بود كه غنـاي شـناخت وتحقيـق درزمينـه تئـوري وفرهنـگ راباعمال وگفتارش در طرفداري ودفاع ازمردم، پيگيرانه وبا روشـنبيني نقادانـه بـه پيش ميبرد. پرولتاريا ادواردسعيدرابزرگ ميدارد.

1می 2003

موج جدیدی ازانقلاب ظاهرمیشود

انقلابیون وکارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی اندروز اول می رادر شرائط خاصی تجلیل میکنند.مردم سراسرجهان برامپریالیسم امریکاکه ظالمانه به عراق تجاوزودرآنجابساط بازکرده است خشمگین است. درروز های اول جنگ مردم عراق نشان دادند که آنهاتصمیم دارندبجنگند. جنبش توده ای ده هاملیون نفری بروی صحنه نمایان شد.اماسقوط زود فرجام رژیم صدام حسین یکباردیگرنشان دادکه زیررهبری طبقات ارتجاعی نمي توان علیه امپریالیسم بصورت موثرمقاومت کرد.این یکی ازوظائف سنگین پرولتاریاوتنهاپرولتاریااست که بایدبا مردم متحدشود، مبارزه انقلابی رابرضد رهبران ارتجاعی درهرکشوررهبری کند.

تنهاطبقه کارگراستکه میتواندر سطح جهانی دربرابرامپریالیسم ایستادگی کندزیرامنافع طبقه کارگر درازبین بردن کامل سیستم امپریالیستی وآزادی تمام ملل جهان نهفته است که جامعه ای بدون طبقه، فارغ از استثمار– جامعه کمونیستی ایجادکند. ریزه خواران دشمن از دیر زمانی سالهای سال اعلان کرده اند که تحقق و دست یابی به این امرو چشم انداز تاریخی نا ممکن و رویای خطر ناکی است. امااین رویا بذات خود بر مبنای این شرائط مادی استوار است که پرولتاریامشترکارنج میکشد، استثمارمیشودودارای وظیفه مبارزاتی مشترکی میباشد. اما علیرغم تمامی وارونه سازی و دروغگوئی ها این امر پا برجااست که شرائط برای طبقه کارگر انگیزه و هدف خلق می کند تا برای آن برزمد. در واقع این ایده که بدون ریشه کن ساختن سیستم سرمایه داری میتوان مشکلات جامعه انسانی رابرطرف کرد یک فریب خطرناک است.یک سیستم اجتماعی که موتورآن بر اساس استثمار انسان ازانسان حرکت میکند،انواع واقسام نابرابری هاو ستم ها را بوجود می آورد، در جنگهای غیرعادلانه بخاطر غارت وتجاوز میلیونهاانسان راقربانی وتلف میکند – یک چنین سیستمی را هرگز نمي توان بارفرم اصلاح کرد.

کسانیکه ازین سیستم دام چینی شده بهره میگیرندباحامیان شان هرگزبزبان دلیل ومنطق گوش نمي دهند، آنها به خواستهای مردم ولو آنکه با صدای بلندی به پیش کشیده شودوقعی نمیگدارند.تمامی حرفهای امپریالیستها که بنام رعایت " قوانین بین المللی"،"دموکراسی"،"مشوره با تابعین "و"آزادی"- صرف نظر از آینکه باظرافت ازدهان تونی بلیربیرون مي شودویابازبان گنگ جورج بوش بیان میگردد،وحتی وقتی بزبانهای فرانسوی وآلمانی ترجمه میشوند- جزاز پوشاندن واقعیت های عریان چیزی بیش نمي باشند.

امپریالیستهایک مشت اقلیت اند، تنهابالشکروپولیس ودستگاه های جاسوسی شان برسیاره زمین حکومت میکنند- صرف نظر از سلاح کشتاردسته جمعی شان که بهر قیمت میخواهندآنرادراختیاروانحصار خود داشته باشند. جنگ عراق یکبار دیگردرستی گفته مائوتسه دون را ثابت کرد که"قدرت سیاسی ازلوله تفنگ بیرون می آید."

امپریالیستهاولوآنکه در ظاهر قدرت مندبنظر میرسنددرواقع ضعیف اند. چرا؟به این دلیل که استثمار،ستم، بی عدالتی وتجاوزگری شان آنهارامورد نفرت مردم سراسرجهان منجمله موردنفرت مردم کشورهای خودشان قرارمیدهد.

علم وایدئولوژی کمونیزم، مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم، سلاح باقدرت است – نه تنها بعلت اینکه جهان رابدرستی تحلیل و تجزیه میکند،بلکه درعین حال بخاطری که بامنافع اکثریت بشر مطابقت دارد. وقتی کمونیسم توسط پرولتاریا وزحمتکشان درک میشود، نیروی مادی بوجود میآید که میتواند جهان را تغییر دهد.

بازهم دعوت میکنیم به کوه های همالیانگاه کنید،میلیونهاانسان پایمال شده امروزبپاخاسته سلاح درکف گرفته وقدرت سیاسی رابدست اکثریت عظیمی ازمردم سپرده است. نپال کشوری نهایت عقب نگهداشته شده دراثرجنگ خلق قدم به قدم به نمونه درخشانی بدل میشود که پرولتاریا و زحمتکشان تمام کشور ها آینده خودرادرآن جستجومیکنند.در پیرو،ترکیه،هند،فلیپین ودیگرنقاط انقلابیون مائوئیست سرسختانه درفش جنگ خلق را برافراشته نگهمیدارند.

چهارچوب ساخت اجتماعی شرق میانه باتجاوزامپریالیسم امریکابرعراق ازهم تکان خورده است. به یقین درماه ها و سالهای آینده مبارزه طبقاتی شدید ترمیشود. درحال حاضر آنچه کمبود است یک جنبش کمونیستی واقعی در بسیاری ازین مناطق است.

آسیای جنوبی مرکزتوفان پرولتاریای انقلابی جهان است. صد هاملیون نفردر هند،پاکستان،سری لانکا،و بنگله دیش ازاستبدادسیستم امپریالیستی و نیمه فئودالی بشدت رنج میکشند. برخلاف بسیاری از نقاط دیگر جهان که انرژی انقلابی توده های مردم مجرا حرکی ندارد، موجودیت احزاب مائوئیستی واقعی در جنوب شرق آسیا الترنتیو انقلابی را بوجود آورده است.

دراروپا،امریکای شمالی،جاپان و کشورهای اوقیانوس امکان پیشرفت مبارزه طبقاتی روشنتربچشم مي خورد.جنبش پرتوان ضدتجاوز امپریالیسم امریکاعلیه عراق گوشه ای ازنارضایتی مردم علیه سرمایه داری انحصاری راکه در بطن این سر زمینهانهفته است بنمایش گذاشت.

درافریقاکمبودتغذیه وسرایت امراض مردم راتکه پارچه کرده است. رژیم های نیمه مستبدکه به نمایندگی ازباداران امپریالیستی شان حکومت میکنند درتمام کشورهای منطقه دچاراختلافات وکشمکش اند. باوجودیکه امروزعمدتامردم ازین جنگهارنج میکشند،ولی درعین حال دیده میشود که امکانات براه انداختن جنگهای رهائیبخش هم بوجودمیآید.

امریکامدتهاامریکای لاتین را به دیده "صحن حیاط"خودنگاه کرده است ونتائج سلطه نئوکلونیالیستی امریکا درین کشورها بروشنی نشان میدهدکه زندگی اقتصادی این کشور هاتابع باداران یانکی شان است. ارجنتائن زمانی یک کشور ثروتمند بدستور صندوق مالی جهان امروز در بحران فرورفته است و تمام منطقه به انتظارهمین سرنوشت اند.

به این دلیل استکه موج انقلاب در سراسرسیاره ظهورکرده است.مردم جهان دیگری میخواهندوبطورروز افزون تصمیم میگیرندکه برای آن مبارزه کنند. این امربذات خود ضرورت تشکیل احزاب پیشآهنگ مارکسیست – لنینیست – مائوئیست رامبرم ترمیسازد. درجائیکه حزب وجودنداردبایدایجادشود. درجائیکه حزب موجوداست بایدتقویت گردد تا بتواند وظائف انترناسیونالیستی خود را انجام دهد. تمام این احزاب در انترناسیونال کمونیستی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گام اولی آنست باید متحد شوند.

مبارزات چند ماه اخیرنمونه ای از آینده ای را که در پیش رو است بنمایش میگذارد. امپریالیستهای امریکائی دیوانه وارمیکوشندبه قمار قهرآمیزی توسل جویند، دندانهای زهرآگین خود را در گلوی مردم جهان بیشتر از بیش فرو برند. اما مردم جهان به چنین آینده ای تن نداده و نخواهند داد. صرف نظر ازاینکه امپریالیسم تاچه حد قدرت مند است، ولی توانائی توده های ملیونی بمراتب بالاتر ازتوانائی امپریالیستهااست.صرف نظرازینکه دشمن چقدر میخواهد بجنگندوتکبر نشان دهدتاماهیت سیستم تاریخ زده خودرا بپوشاند، اماجایگاه اصلی نظام شان همانجائی است که نظام های بردگی وفئودالی درآن پرتاب شدند. به مبارزات خود شدت بخشید وبرای نبردهای بزرگ تری که در افق نمایان است آماده شوید!

باجنگی که امپریالیسم امریکا علیه جهان براه انداخته است مخالفت و مقاومت کنید، آنرا شکست دهید!

به همالیانگاه کنید - جهان بهتری درحال تولد شدن است!

احزاب پیش آهنگ مائوئیستی ایجاد نمائید، آنها را تقویت کنید و با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متحد سازید!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی0

در باره مبارزه براي وحدت نيروهاى كمونيست راستين

مسئله وحدت درسراسرتاريخ جنبش بين المللي كمونيستي اهميت بسيار زيادي داشته است. درمقابل دشمن كه قدرتمندودرسطح ملي وبين المللي سازمان يافته است،ضرورت وحدت طبقه كارگروتوده هاي ستمديده تحت يک رهبري پيشاهنگ مرتبأ خود نمائي ميكند.توده هاخواهان وحدت انقلابيون هستندواغلب نميتوانند بفهمندكه چراآنها به وحدت نرسيده اند. اماعليرغم نياز آشكار براي وحدت و عليرغم آرزوي توده ها، هميشه رسيدن به وحدت سخت بوده است.اززمان ماركس و انگلس تاكنون،جنبش كمونيستي بين المللي بامبارزات مكررو شديد توام بوده است.حقيقتأوحدت فقط ازطريق مبادرت به چنين مبارزاتي ميسر ميشود.ايدئولوژي پرولتاريافقط ازاين طريق توانست ظهوريابدوهويتي راپايه گذاري كندكه

ازايدئولوژيهاوگرايشات غيرپرولتري كه به نام طبقه كارگرو ستمديدگان سخن ميگويندخودرامتمايز كندواساس وحدت حزب پيش آهنگي باشدكه صلاحيت متحدكردن توده هاي وسيع زحمتكشان راداشته باشد. زماني كه مسئله وحدت نيروهاي پيش آهنگ كمونيست دوباره داردبه يک وظيفه عاجل درهردوسطح ملي وبين المللي تبديل ميشود، مابايد درک ديالکتيکي استواري درموردرابطه بين مبارزه و وحدت واينکه چگونه وحدت جنبش كمونيستي ساخته ميشود، داشته باشيم.

اگرمابه منشاجنبش مائوئيستي نگاه كنيم،خواهيم ديدكه مائوئيسم محصول طغيان عليه تمام آن چيزهاي فاسد شده جنبش كمونيستي(چيزيكه بنام رويزيونيسم ميشناسيم)بود.در رويزيونيسم لغتهاي"كمونيست"يا "ماركسيست ـ لنينيست"يا حتي" انترناسيوناليست" بسيار است ولي از جوهرانقلابي خالي است.درحاليكه كمونيسم يعني جنگ براي سرنگوني ديكتاتوري طبقات استثمارگر وبرپائي دولت (ديكتاتوري) پرولتاريائي و توده هاي خلق بمثابه بخشي از مبارزه جهاني براي از بين بردن كامل جامعه طبقاتي.

مبارزه مائوعليه رهبران رويزيونيست اتحاد شوروي، يعني كسانيكه قدرت رااز طبقه كارگر كشور "اتحادجماهيرشوروي سوسياليستي" ربودندوسرمايه داري رامجددأبر قرار كردند، موجب ظهور و رشد جنبش مائوئيستي شد.مبارزه مائو عليه رويزيونيستهاي مدرن شوروي، در خود چين شالوده هاي ايدئولوژيكي را تقويت كرد و زمينه هاي انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريائي و تئوري ادامه انقلاب را بوجود آورد. اين انقلاب و تئوري ادامه مبارزه طبقاتي و ادامه انقلاب تحت ديكتاتوري پرولتاريا مهمترين خدمت مائو به پرولتارياي انترناسيوناليست گرديد. در اين مقاله فقط ميتوانيم بطور گذرا به دستاوردهاي عظيم انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريائي اشاره كنيم. اين انقلاب موفق شد كه بطرز بيسابقه اي ده ها ميليون كارگر، دهقان و انقلابيون آگاه را به جنگ براي باز پس گرفتن آن بخشهائي از دولت كه بوسيله رويزيونيستها غصب شده بود، بلند كند. رويزيونيستهاي حزب كمونيست چين و دولت سوسياليستي چين كساني بودند كه مي خواستند چين را به عقب و به راه سرمايه داري برگردانند.

انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريائي نيزهمانندانقلاب اكتبر، امواج تكاندهنده اش رابه سراسرجهان منتشركرد.در همه كشورهايكي پس از ديگري نيروهاي انقلابي در جنبش كمونيستي بدور مائو و پرچم انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريائي جمع شدند. همه جا اين نيروهاي نوظهور با مخالفت شديد رويزيونيستها مواجه ميشدندو ميبايست يک مبارزه دشواررا پيش مي بردند. در همه كشورها، اينان اغلب انقلابيون جواني بودند كه بهمراه چند تن از كمونيستهاي قديمي و آزموده عليه روساي رويزيونيست شورش ميكردند.اينهابايكديگ،باالهام ازخيزش بزرگ انقلابي درچين وتحت تاثيرنبردجهاني عليه امپرياليسم كه در حال ظهوربود،جرات كردندكه عليه باور هاي تثبيت شده رويزيونيستهاي مدرن كه خودرادر پرده ماركسيسم ـ لنينيسم پوشانيده بودند، اما در عمل سازش و مماشات با ارتجاع و امپرياليسم را پيش ميبردند، مبارزه كنند.

اين مبارزه بزرگ جهاني عليه رويزيونيسم مدرن، در كشورهاي مختلف به اشكال متفاوت شكوفا شد و رشد كرد. در كشورهاي تحت سلطه اين مبارزه اغلب بر روي مسئله راه كسب قدرت سياسي تمركز يافت؛ در مورد اينكه آيا راه پايه اي كه در

پراتیک پیروزمند انقلاب چین به اثبات رسید باید اتخاذ شود یا خیر (این راه کسب قدرت عبارتست ازدست زدن به جنگ خلق طولاني مدت ومحاصره نقاط قدرت دشمن در شهرها بوسیله جنگ درمناطق روستائي). رویزیونیست هاي مدرن بشدت با بکاربستن آموزه هاي مائودر فرآیند انقلاب دراین کشور ها مخالفت مي کردند. اما نیروهاي انقلابي تازه متولد شده، هم در پراتیک و هم در مناظره تئوریک با رویزیونیستها مبارزه مي کردند و به این مسئله که فشرده مسائل حیاتي "جنبش عملي" بود پاسخ مي گفتند. پژواک زوزه هاي هیستریک رویزیونیستهاوفرصت طلبان علیه گامهاي اولیه اي که جنبش مائوئیستي برای بکاربستن خط مائودرباره جنگ خلق برداشت، هنوزبه گوش میرسد. درهند، چارومازومدارشورش ناگزالباري را آغاز کرد. این شورش به حق " تندر بهاري"لقب گرفت زیراتاثیرهیجان آوري برتوده هاي انقلابي آن کشورداشت. این شورش ، جرقه هاي مبارزه مسلحانه را زدو صحنه سیاسي هندرابالکل دگرگون نمود.درترکیه، ابراهیم کاپاکایا اشتباهات رویزیونیستهاواپورتونیستها را نقدکردواین نقدرادرجنبش کمونیستي ترکیه توسعه دادوعلاوه براین جسورانه اولین جوخه هاي مسلح راشکل دادوترس به جان رویزیونیستها و ارتجاعیون انداخت و براي میلیون هاتن مردم ستمدیده امیدبه ارمغان آورد.دربنگلادش، سراج سیکدار، گروهي ازمائوئیستهارارهبري کرد. آنهاتوانستند درست دربحبوحه زمانیکه توده هاي کشور پاکستان شرقي علیه ستم ملي و تهاجم ارتش هندشورش کرده بودند، خودرابمیان گرداب تضادها بیندازندتا برروندادوضاع تاثیر بگذارند.حزب جدید التاسیس مائوئیستي دربنگلادش(حزب پوربابنگلا شاربوها را پارتي یا پي بي اس پي) بسرعت شکوفا شد و برنامه سیاسي پرولتاریا ـ جنگ طولاني مدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین ـ را به مسئله روز کشور تبدیل نمود. در فیلي پین، خوزه ماریا سیسون دست به تأسیس حزب کمونیست فیلي پین و ارتش نوین خلق زد که تابه امروزجنگ علیه امپریالیسم وارتجاع فیلي پین را ادامه میدهد. در تمام این مواردوخیلي موارد دیگر مي توانیم ببینیم که وحدت بزرگ در نتیجه مبارزه بدست آمدودرنتیجه پیشبرد مبارزه درعرصه ایدئولوژیک که با مبارزه سیاسي براي کسب قدرت سیاسي مرتبط بود،یک گروه کوچک ازکسانیکه "دانشمندان" رویزیونیست فوراانگ" فرقه "به آنان زدند، توانستند به سرعت هزاران انقلابي را بسیج و متحد کنند و حمایت میلیونها میلیون نفر از توده هاي خلق را بدست آورند.

در تعدادي دیگرازکشورهانیز اساس جنبش مائوئیستي امروز به مواضع پیشرفته ایدئولوژیک و سیاسي که آن نیروهادرآن زمان اتخاذکردندبر میگردد.در ایالات متحده، باب آواکیان، رهبر حزب کمونیست انقلابي آمریکا، نقش حیاتي در جلب بخشي ازجنبش انقلابي کشوربمواضع مائوئیستي بازي کرد.درپرو،آبیمال گوسمان (صدر گونزالو)درحال پیشبردچندین مبارزه علیه رویزیونیسم بودکه بعداً منجربه بازسازي حزب کمونیست پرو تحت رهبري خط صحیح شد.دراروپا مهم ترین احزاب مائوئیستي تاسیس شدند وبسرعت در دوران تغییرات ناگهاني رشدکردندو بوسیله وقایع پر شکوهي چون ماه مه 1968 دانشجویان و کارگران فرانسه تثبیت شدند.

وحدت ـ مبارزه ـ وحدت

شکلگیري جنبش مائوئیستي نمودي از قانون ماتریالیسم دیالکتیک است. مائوتسه دون بما میآموزد قانون تضاد، وحدت و مبارزه اضداد، نیروي محرکه پیشروي همه

پروسه ها، چه در طبيعت و در جامعه يا در افكار مردم، مي باشد. جنبش كمونيستي در هر دو سطح ملي وبين المللي از اين قانون مستثني نميباشد. جنبش كمونيستي خود وحدت اضداد است، ميدان نبرد دائمي ميان ايده ها و نيروهائي كه پرولتاريا و منافع طولاني مدت كسب قدرت وپيشروي بسوي كمونيسم را نمايندگي ميكنند با آن ايده ها و نيروهائيكه خواهان سازش ويا تسليم به ارتجاع و امپرياليسم و خواهان ترک هدف مبارزه براي ايجاد يک جهان كمونيستي اند، ميباشد. اين مبارزه مداوم همه جا و هميشه يک شكل نيست بلكه از ميان امواج مختلفي ميگذرد و بر طبق شرايط مبارزه طبقاتي در هر كشور ودر سطح بين المللي ويژگي هاي خاص خود را دارد. از نقطه نظر كمي، غالباً چنين مبارزه اي درون يک حزب متحددر شكل بحث ومناظره، انتقاد و انتقاد از خود، جمعبندي از پراتيک انقلابي و از طريق ساير اشكالي كه در آنها ايده هاي درست و غلط مورد مبارزه قرار مي گيرند رخ مي دهد وطي آن كمونيستها منجمله آنهائي كه مرتكب خطا شده اند بدور يک ديدگاه و سياست واحد متحد مي شوند.

اما از نقطه نظر كيفي، وقتي كه عين اهداف وديدگاه جنبش كمونيستي به زير سئوال ميرود مبارزه دو خط حادي درگيرميشود.مائوئيستهاتشخيص ميدهند كه درچنين دوره هاي نادروحاد مبارزه دوخط، درمقايسه با تغييرات تدريجي در " زمانهاي عادي"، جهش ها و گسست هاي بزرگ روي ميدهد. در دوره هائي مانندمبارزه لنين بارويزيونيستهاي انترناسيونال دوم يا مبارزه مائو عليه رويزيونيستهاي مدرن شوروي بوده است كه جنبش كمونيستي بيشترين چيزها را بدست آورده و بيشترين چيزها را از دست داده است. چنين مبارزاتي هر چند وقت يكبار در سطح بين المللي و درکشورهاي معين روي ميدهد؛ اين قانوني اجتناب ناپذير است. وقتي چنين مبارزاتي سر بلند ميكنند، توانائي رهبران و كادرهاي كمونيست در تشخيص آن و مبارزه براي يک خط ايدئولوژيک سياسي صحيح تاثيري تعيين كننده بر روي آينده جنبش كمونيستي طي سال ها و حتي نسل هاخواهد داشت.

پروسه وحدت ـ مبارزه ـ وحدت در جنبش كمونيستي مرتبط و مشروط به پروسه كلي انقلاب پرولتاريائي جهان است. مرحله و شرايط مبارزات درون جنبش كمونيستي را مبارزه طبقاتي تعيين ميكند. بطور مثال مائو و لنين بنا به ميل وانتخاب خوددرگيرآن مبارزات نشدندبلكه اين مبارزات انعكاس تئوريک وايدئولوژيک نبردهاي حادي بودندكه درجهان درحال شكلگيري بود: نبردهاي ميان نيروهاي امپرياليستي و ارتجاعي ازيكطرف ونيروهاي پرولتاريائي و تحت ستم در طرف ديگر. مبارزه ايكه لنين بر عليه خيانت كاران انترناسيونال دوم انجام داددرنتيجه بروز جنگ جهاني اول ضروري شده بود. اين جنگ سرنگون كردن بورژوازي را در شماري از كشورها به وظيفه فوري تبديل كرده بود. اما رويزيونيستهاي انترناسيونال دوم بجاي انجام اين وظيفه از طبقه حاكمه "خودي" و جنگ آن عليه رقباي امپرياليست ديگر حمايت مي كردند؛ اينها در واقع نمايندگان بورژوازي در ميان اقشار طبقه كارگر بودند؛ اينها خودرابرآن بخشي از كارگران ("اشرافيت كارگري") متكي كرده بودند كه در ازاي حمايت از طبقه حاكمه خود در جنگ از امتيازات ناچيزي برخوردار مي شدند.

از طرف ديگر،توده وسيعي از كارگران وحشتزده ومتنفرازكشتار جنگ جهاني اول و مشتاق يک راه حل انقلابي بودند. اما دربيشتر كشور هارهبري اي موجودنبودكه

قادرباشد منافع طبقاتي توده هاي كارگررا نمايندگي كند، پشتيباني آنها را بدست آورد و آنها را در جنگ بر عليه بورژوازي رهبري كند. در غالب كشورها، رهبران يا محافل انقلابي وجود داشتند كه بر عليه خائنين ميجنگيدند، و در آلمان كارل ليبكنخت و رزا لوگزامبورگ در جريان رهبري شورش قهرمانانه اسپارتاكوس جان خود راازكف دادندوتاامروز مورد احترام پرولتارياي انترناسيوناليست آگاه به منافع طبقاتي ميباشند. معذالک، بايدتوجه كردكه نيروهاي انقلابي غيراز كمونيستهاي روسيه تزاري آنقدراز نظر ايدئولوژيک ناروشن وازنظر سازماندهي ضعيف بودند كه نتوانستند ميليونهاتوده رادريورش به دژهاي امپرياليستي رهبري كنند. بدون رهبري لنين و حزب بلشويک، انقلاب اكتبري نمي توانست وجود داشته باشد و بين الملل كمونيستي نمي توانست شكل بگيرد.

بهمين ترتيب، مبارزه طبقاتي در چين آگاهي جنبش جهاني پرولتاريائي را تعميق نمود. وقتي خط مائو در چين پس ازمرگ او درسال 1976 سرنگون شد، رنگ سرخ چين عوض شد و صدها ميليون از كارگران و دهقانان به عقب و به جهنم سرمايه داري پرتاب شدند و يک بورژوازي نو پا از طريق دزدي لگام گسيخته ، رشوه خواري، كوچانيدن و برده كردن بي نظير و بي سابقه در تاريخ انسان، خود را چاق و چله كرد. چين از يک پايگاه جهاني انقلاب پرولتاريائي به يک حلقه ديگر در نظام جهاني امپرياليسم و ارتجاع تبديل شد. امروزه، يادآوري اين موضوع هنوز دردآور است. قبل از اين واقعه مائوو انقلابيون چيني مداوماً امكان بقدرت رسيدن رويزيونيستها را هشدارداده بودندو بطور مستقيم به انقلابيون سراسر جهان فراخوان داده بودند كه در صورت به قدرت رسيدن رويزيونيستها در چين، به توده هاي چيني كمک نمايند تا آنها را سرنگون كنند. با اين وصف، جنبش مائوئيستي جهان خيلي ناموزون به اين مبارزه بزرگ عكس العمل نشان داد. بسياري ازاحزاب وسازمانهاعملاًازرهبران جديدچين حمايت كردند و كساني راكه نزديكترين افرادبه مائو بودند،بعنوان باندچهار نفره و انشعابگران "ماوراي چپ " محكوم كردند. برخي ديگر از احزاب و سازمانهاي كمونيستي پس از كودتاي رويزيونيستي در چين كاملاً اعتماد به خط مائو را از دست دادند و بوسيله انور خوجه رهبر حزب كار آلباني به انديشه مائو تسه دون (مائوئيسم) حمله كردند؛ كه اين خود بمعناي دست شستن ازپيشرفتهاي گرانبهاي علم پرولتاريائي كه توسط مائو به ثمررسيده بود، بود.بجاي آن خوجه و پيروانش كوشيدندبه نظريه هاي پوسيده قديمي جنبش گذشته كمونيستي كه مائوئيستهامدتها قبل آنهاراپس زده بودند،جاني تازه دهند(براي مثال، رد اعتبارجنگ خلق طولاني مدت در كشور هاي تحت سلطه، رد انتقادمائو از تفكر متافزيكي استالين و غيره). و بالاخره بخش ديگر يا بخش عمده جنبش مائوئيستي پيشين، خودشان را بي رهبر و مايوس يافته و نتوانستند در برخورد به اين شكست هولناک به مبارزه انقلابي ادامه دهند و كاملا اعتماد به آينده انقلاب جهاني را از دست دادند.

خوشبختانه، يک اقليت كوچک از جنبش مائوئيستي گذشته در مقابل بار سنگين سختي ها به مقاومت و مقابله پرداخته، آموزه هاي مائو و مقر فرماندهي انقلابي حزب كمونيست چين را بعنوان سلاح اصلي بكار گرفتند. بسياري از اين نيروها درسال 1984 به پاي تشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) رفتند. ريم جسورانه خود را مركز جنيني نيروهاي مائوئيستي جهان اعلام كرد و گفت براي ايجاد بين الملل

كمونيستي از نوع جديد مبارزه مي كند. ريم نيز بدوأ بوسيله بسياري در جنبش انقلابي مورد حمله و تمسخر قرار گرفت و توسط عده اي ديگر كه فكر ميكردندخط ايدئولوژيک و سياسي كم اهميت ترازحجم وبزرگي نيرو است، برسميت شناخته نشد. قضاوت درموردموضع سياسي احزاب بر حسب مقدارنيروئي كه در اين يا آن مقطع دارند، يک شكل از پراگماتيسم است. همين نوع پراگماتيسم بعضي از مائوئيستهاي مبتلا به آن را هنگام به قدرت رسيدن رويزيونيستها در چين گيج كردو باعث شدكه آنهابه حمايت از رويزيونيستهاي چين بپردازند در حاليكه چين عليرغم قوي بودنش هيچ نشاني از سوسياليسم نداشت مگر ادعاهاي گاه و بيگاه برخي رهبرانش. اماريم واحزاب تشكيل دهنده آن برروي اصول كمونيستي خودپافشاري كردند و درشرايطي كه ارتجاع جهاني "پيروزي نهائي" بر كمونيسم را اعلام ميكرد، به موفقيتهاي حيرت انگيزدرمبارزه طبقاتي دست يافتند. حزب كمونيست پرو (پ س پ)،كه جنگ خلق رادرسال 1980 آغاز كرده بود، در سال بنيانگذاري ريم به آن پيوست ودردهه1980 بي وقفه و پيگيرانه پيشروي كرد تا بدانجا كه در مقطعي امپرياليستهاومرتجعين ترس شان را ازدورنماي پيروزي مائوئيستهاي پرو اعلام داشتند. پس ازدستگيري صدر گونزالودرسال 1992يک خط اپورتونيستي راست درحزب كمونيست پروبه ظهوررسيد،كه فراخوان ترک مخاصمه بنفع قراردادصلح راداد.جنگ خلق درپرودچارشكستي موقت و" پيچي درجاده" شد. اماپايداري كميته مركزي حزب در راه جنگ خلق عليرغم شرايط دشوار كماكان الهام بخش مائوئيستهاي سراسر جهان شد و از طريق پايداري بر اهميت ايدئولوژي و سياستي كه در ريم فشرده شده است پرتو افكند.

در جبهه ايدئولوژيكي، ريم در سال 1993سطح وحدت خود را بالا برد و بدور ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم بعنوان ايدئولوژي پرولتاريا متحد شد. عده اي به ريم تحت عنوان اينكه "يک موضوع ديگر براي انشعاب در جنبش كمونيستي بين المللي آفريده است" حمله كردند. يک عده ديگر گفتند كه اين صرفأ تغييري در واژه است و نه در محتواي سياسي؛ و به اين ترتيب سعي كردند اين پيشرفت را كم بها جلوه دهند،وسعي كردندبا بكاربردن فرمول بندي "انديشه مائوتسه دون يا مائوئيسم" اين دو را با هم همسنگ قرار دهند. در حقيقت اتخاذ مائوئيسم توسط ريم كه در سند زنده باد ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم منعكس شد انعكاس كسب درک بالاتر و متحدتري نسبت به دركي كه تا آن موقع در جنبش كمونيستي بين المللي از ايدئولوژيمان وجود داشت، بود. ريم با اين موضع بحول درک بالاتري از ايدئولوژيمان متحد شد.

اهميت اين شناخت بالاتر وقتي در عمل نشان داده شد كه رفقاي حزب كمونيست نپال (مائوئيست)، حزبي كه در تماس نزديک با پيشرويهاي جنبش كمونيستي بين المللي و خود ريم تشكيل شده بود، در سال 1996 جنگ خلق را شروع كرد و اكنون سراسر كشور را با انقلاب روشنائي بخشيده است.

حزب كمونيست نپال (مائوئيست) براي تدارک آغاز جنگ خلق، ناچار بود با نظرات ام. ب. سينگ كه از رهبران قديمي جنبش مائوئيستي نپال بود، تسويه حساب كند. سينگ مبارزه اي را درريم برعليه اتخاذ ماركسيسم – لنينيسم- مائوئيسم براه انداخته بود و در بخشي از اين موضع رويزيونيستي اعلام كرده بود كه دست زدن به جنگ

خلق طولاني در نپال غير ممكن است مگر اينكه اول انقلاب در كشور همسايه يعني هند پيروز شود. انشعاب سازماني بين ام.ب.سينگ وآنهائي كه بعداً توانستند نقش مركزي در ساختن حزب كمونيست نپال (مائوئيست) بازي كنند، بتاريخ 1986 برميگردد. در اين سال حزب كمونيست نپال (مشعل) به دو مركز(يكي "كميته مركزي" ناميده ميشد و ديگري "كميته سازمانده مركزي") تقسيم شد. كادرها و اعضا تشخيص دادند كه تحت رهبري سينگ انقلاب نميتواند به وقوع بپيوندد. معذالک، در آن مراحل اوليه يک نقد همه جانبه سياسي و ايدئولوژيک ازخط سينگ هنوز به عمل نيامده بود؛ در نتيجه انشعاب درون حزب مشعل در آنزمان به سطح يک مبارزه دوخط كامل تكامل نيافت. بعداً،زمانيكه مسائل سياسي و ايدئولوژيک در نپال روشن شد، و همچنين در تداخل با پيشرفتهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي اين امكان بوجود آمد و كاري انجام شد كه بعدا حزب كمونيست نپال (مائوئيست) به آن نام طرد"مكتب فكري ام.ب.سينگ" نهاد. وقتي اين نقدگام به گام پيش رفت، تاثيرات منفي عدم وحدت كه ناشي ازناروشنائي سياسي بود نيز حل شدونيروهاي بيشتري حول مركز حزبي واحدمتحدشدند.بدين ترتيب يک شالوده محكم براي وحدت در ابعادي كه تا آن موقع در نپال سابقه نداشت بوجود آمد. زيرا تحكيم حزب بدور مائوئيسم و طرد همه جانبه "مكتب فكري ام.پ.سينگ" بود كه در را بر روي آغاز جنگ خلق در 13 فوريه 1996 گشود.

لنين دهها سال قبل گفته بود كه نقش سياسي اي كه نيروهاي مختلف در جنبش كارگري روسيه در دوران بحران وانقلاب ايفا نمودند پيشاپيش و سالها قبل درمبارزات سياسي ميان خود انقلابيون، منعكس شده بود. بحث و جدل عده نسبتاً كوچكي، تحت شرايط تلاطمات انقلابي ميتواند تصوير زنده اي از منافع متضاد طبقات مختلف را فاش نمايد. در نپال، وقتي خط ماركسيسم - لنينيسم - مائوئيسم جنگ خلق را آغاز و پيشروي آنرا رهبري كرد ، آن مسائلي كه پيش از اين محدود به محافل نسبتاً كوچكي از رهبران و فعالين بود به يكباره تبديل به مسائل توده هاي وسيع شد، و واقعيت زنده خط سياسي و ايدئولوژيک صحيح بسادگي قابل رويت گرديد. اين واقعه همچنين باعث شد كه تعداد زيادي از كادرها و حاميان خط غلط متوجه اشتباه خودشده و جذب موضع ماركسيسم - لنينيسم - مائوئيسم شوند و خدمات مهمي به انقلاب جاري بنمايند. لذا ميتوان ديد آن مبارزه (يا جدائي) از ام.ب.سينگ براي ساختن مهمترين وحدت يعني وحدت بين كمونيستهاي راستين و توده هاي وسيع طبقه كارگر،دهقانان وروشنفكران انقلابي كه نيازمنداراه حلي انقلابي براي مسائل جامعه نپال هستند ـ ضروري بود. و بار ديگر، اين حقيقت جهانشمول كه وحدت ثمره مبارزه است، باثبات رسيد.

امروزه ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم پرچم متحد كننده تمام نيرو هاي كمونيست راستين سراسر جهان شده است. ميتوان ديد كه اتحاد مائوئيسم توسط ريم نه تنها عاملي در دامن زدن به تفرقه و جدائي نشده است بلكه بالعكس تبديل به محوري براي صف آرائي مجدد ووحدت نيروهادر سطح جهان وهركشور معين شده است.

"يک به دو تقسيم ميشود " يا " دو در يک تركيب ميشود" ؟

يكي از خدمات بزرگ مائوتسه دون تكامل بيشتر ماتريااليسم ديالكتيكي و تاريخي بود. بويژه، مائو بر روي وحدت ومبارزه اضداد بمثابه قانون مركزي ديالكتيک تاكيدنموده، و بشكلي درخشان آنرا درجامعه سوسياليستي، ساختمان حزب، اقتصاد سياسي، جنگ انقلابي و ديگر عرصه ها بكاربست. همانطوريكه مشاهده كرده ايم، درک عميق در مورد چگونگي بكاربستن قانون ديالكتيک در پروسه تشكيل و تقويت يک حزب پيشاهنگ حياتي است.

در چين يكي از عرصه هاي مهم مبارزه تئوريک جبهه فلسفه بود. مائو مجبور بود در اين عرصه شديداً عليه رهبران رويزيونيست چين، لئوشائوچي، كه بعداً از طريق انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريائي سرنگون شد، وعليه نماينده اصلي لئو در عرصه فرهنگي، يانگ هسين ـ چيان، بجنگد. سال 1963، در همان حاليكه مائو پلميكي علني عليه خروشچف و رويزيونيستهاي حزب كمونيست اتحاد شوروي را آغاز كرده بود، يانگ دليل مياورد كه "همه چيز مطلقاً تركيب دو دريک است". (براي مرور بيشتر اين مباحث به پكن رويو 22 ژانويه 1971 و 23 آوريل 1971 رجوع نمائيد.) او بحث ميكرد كه " آناليز يعني ُيک به دو تقسيم ميشودُ در حاليكه سنتز بمعناي ُتركيب دو در يکُ است."

بمنظور تكامل مبارزه عليه رويزيونيسم در چين و در سطح جهاني مائو ميبايستي موكدا اين تزها را رد ميكرد. وي مجدداً تاكيد كرد كه: " تمام پديده ها بدون استثناء بدو تقسيم ميشوند"؛" در جامعه و در طبيعت همه پديدهاي متفاوت با وجوديكه در محتوا و فرم متفاوتند، ولي همه بدون استثناء به اجزاي مختلف خود تقسيم ميشوند." ("سخنراني دركنفرانس سراسري حزب كمونيست چين در باره فعاليت تبليغي"، نقل شده در جزوه سه مبارزه بزرگ درعرصه فلسفي، انتشارات زبانهاي خارجي پكن، ص 58)

انقلابيون در حزب كمونيست چين استدلال مي كردند كه " فلسفه ماركسيستي بما ميگويد كه آناليز و سنتز قانون عيني پديده ها ودر همان حال روشي است كه توسط آن مردم امور را درک ميكنند. آناليز نشان ميدهد چگونه يک هستي به دو جزء مختلف تقسيم ميشود و چگونه اين اجزا در گير مبارزه هستند. سنتز نشان ميدهد چگونه بخاطر مبارزه بين دو جنبه مختلف پديده، يكي بر ديگري غالب شده آنرا شكست داده و محو ميكند، چگونه يک تضاد كهنه حل ميشود و يک تضاد جديد ظاهر ميگردد، و چگونه پديده اي كهنه از بين رفته و پديده اي جديد غالب ميشود. بزبان ساده، سنتز بمعناي آنست كه يكي ديگري را "مي بلعد"...

" آناليز و سنتز از نزديک با هم درارتباطند. در آناليز سنتز وجود دارد و در سنتز، آناليز موجود است...

پروسه جمعبندي از تجاربمان نيز پروسه اي از آناليز و سنتز است. بشر با در پيش گرفتن انواغ مختلف مبارزه در پراتيک اجتماعي ، تجارب غني انباشت كرده كه برخي موفقيت آميز وبرخي ديگر ناموفق بوده اند. در جمعبندي از تجارب، لازم است درست را از غلط تشخيص داده آنچه را كه درست است تصديق و آنچه را كه غلط است نفينمائيم. اين يعني، تحت رهبري ماركسيسم ـ لنينيسم ـ انديشه مائوتسه دون ، اطلاعات حسي غني بدست آمده ازپراتيک رادوباره سازي كردن، دور ريختن كاه و نگاه داشتن جوهره، حذف نادرست وابقا درست، از يكي به ديگري وازسطح به عمق رفتن، ارتقا شناخت حسي به شناخت تعقلي ودرک قوانين دروني پديده ها. حركت

اضداد ـ تقسيم يک بـه دوـ در سراسـر پروسـه ادامـه دارد.باتجربيـاتي کـه از اين طريـق جمعبنـدي شـده، ماقادربـدفاع از حقيقت و تصـحيح اشـتباهاتمان،فراگـير کـردن تجـارب پيروزمندودرسـگيري از اشـتباهاتمان،هسـتيم." تئـوري تـرکيب دودريـک فلسـفه اي ارتجاعي براي احياء سرمايه داري است"، پکن رويو، 23 آوريل 1971)

نقل قول فوق که در اوج انقلاب کبير فـرهنگي پرولتاريـائي نوشـته شـده و گذشـت زمان نيز درستي اش را اثبات کرده ، براي مائيکه بدنبال ساختن وحـدت کمونيسـتها در سطح هر کشور و جهـان هسـتيم راهنمـاي خـوبي ميباشـد. در حاليکـه ظـاهرأ ممکن است اينطور بنظر برسد که وحدت کمونيسـتهاي سـازمانهاي مختلـف از طريـق تـرکيب "دو در يک" ميسر است، اما اين ديدگاه نميتوانـد جـوهر پروسـه اي را کـه از آن طريـق پديده جديدي بظهور ميرسد، درک کند. سنتز وحدت جديـدي را نماينـدگي ميکنـد، امـا همانطور که نقل قول فـوق بحث ميکنـد، سـنتز را نميتـوان بـا "تـرکيب دو در يـک" يکي دانست ـ سنتز نتيجه مبارزه ودگرگـوني اسـتکه از طريـق آن يـک تضـاد يـا دسـته اي از تضاد هاحل ميشوندو تضاد جديدي، ظاهر ميشود.

در رابطه بـا مبـارزه بين "تقسـيم يـک بـه دو" در مقابـل بينش " تـرکيب دو در يـک"، رفقاي حزب کمونيست چين بشدت تئوري "مخرج مشترک گـرفتن يـا جسـتجوي نقـاط اشتراک" را نقـد نمودنـد. در اينجـا غـرض اشـاره بـه اسـتدلالات لئـو شـائوجي و يانـگ هسـين ـ چن وديگـراني اسـت کـه ميـان قطبهـاي متضـاد بـدنبال "نقـاط مشـترک" ميگشـتند، مثلأ ميـان سـرمايه داري و سوسـياليسـم، ميـان بـورژوازي و پرولتاريـا. در حقيقت اگر ما فقط ظاهر را ببينيم و نـه محتـوا را ، ميتـوانيم تعـداد زيـادي از آن نـوع " نقاط مشترک" ميان مارکسيسم و رويزيونيسم بيابيم. آيا رويزيونيستها نيز ادعا نميکنند نماينده پرولتاريـا و طرفـدار سوسـياليسـم و کمونيسـم هسـتند؟ آيـا رويزيونيسـتها نـيز مدعي مخالفت با امپرياليسم نيستند؟ امـا اگـر از آگـاهي مارکسيسـت - لنينيسـت – مائوئيسـتي بـراي عبـور از سـطح و نفـوذ بـه اعمـاق اسـتفاده کـنيم، ميبينـيم کـه رويزيونيسم و مارکسيسم دشمنان سازش ناپذيري هستند که بـر سـر هـر نقطـه در مقابل هم ايستاده اند.

وحـدت را بايـد بعنـوان محصـولي از مبـارزه و سـنتز ديـد، جهشـي کـه از طريـق آن وحدتي جديد بر شالوده ي تضادي جديد شکل مي گيرد. بديهي اسـت چنـان وحـدتي محصول "معامله" برمبناي کشف "نقاط مشترک"و بي اعتنـائي نسـبت بـه موضـوعات اساسـي مـورد مبـارزه، نمي باشـد.درتـاريخ جنبش کمونيسـتي نمونـه هـاي بسـياري موجود است که نشان ميدهد رسيدن به وحدت بر مبناي کشف "نقاط مشترک" هرگز موفقيت آميز نبوده و براي پيشرفت جنبش زيانبار بوده است.

اگربه شـکلگيري خودبين الملل کمونيستي رجوع کنيم، ميتوانيم ببيـنيم لـنين بـراي متحدکردن هرنيروي ممکن سخت تلاش کرد، ولي اينکاررا بـدون سـازش برسرمسـائل اساسـي آن روز انجام داد.بويژه، اصرار داشـت اعضاي بين الملل کمونيستي ازنـارهبران رويزيونيست گسسـت کـرده وبـاهر تلاشـي کـه جهت سـازش باآنهـاتحت لـواي وحـدت باشد، سرسختانه مقابله نمايند.

مثالهاي مهمي نيزازگذشته نزديک ترمان داريم که اين نکته را نشان ميدهد.قبلأبـه مضمون طغيان کمونيست هاي ترکيه تحت رهبري ابراهيم کايپاکاياعليه رويزيونيسـتها، منجمله عليه کسانيکه سعي ميکردند خود را زيرنقـاب حمـايت از مـائو و چين انقلابي

پنهـان كننـد، رجـوع كـرديم.(منظـور رويزيونيسـتهاي شـفق اسـتكه همـانطوري كـه انتظارميرفت ازكودتا ي ارتجاعي درچين حمايت كردند،همان هاكه رهـبر اصـلي شـان پرنچک تـاهمين امـروز دشـمن قسـم خـورده جنبش انقلابي در تركيـه اسـت وفراخـوان اتحادبـا مـرتجعين طبقـه حاكمـه را ميدهـد.) مبـارزه كايپاكايـا وحـدت جديـدي كـه حـزب كمونيست تركيه (ماركسيست – لنينيست) نام گرفت به ارمغان آورد. {نام اين حزب به اختصار ت ک پ م ل است – توضيح مـترجم}. اين اتحـاد جديـد سـريعاً صـدها هـزار و حتي ميليون ها حمايت كننده را در كشور به حركت در آورد. اما مانند هر وحدتي آن نيز مهر مبارزه را برخودداشت ومتعاقب شهادت كايپاكاياوعقبگردهاي مبـارزه مسـلحانه اي كـه وي بـراه انـداخت، مبـارزه جديـدي درت ک پ م ل برسـرچگونگي جمـع بنـدي ازآن تجربه انقلابي و كاربست خط سياسي ايدئولويک آغاز شد.

اينجا قصد نداريم تاريخ اين مبارزه را در جزئيات مرور كنيم (بعضي از اينها را ميتـوان در جهاني بـراي فتح شـماره 28 سـال 2000، "نامـه سـر گشـاده بـه حـزب كمونيسـت تركيـه \ م ل " ايضـاً در جهـاني بـراي فتح شـماره 29 سـال 2002 اسـناد كنگـره حـزب كمونيست مائوئيست [تركيه و كردستان شمالي] (م ک پ) كه ادامـه دهنـده ت ک پ(م ل) است، مطالعه نمود.)رهبري"حزب كمونيست مائوئيسـت"معتقـد اسـتكه پس از مرگ ابراهيم كايپاكايـا بـه مـدت سـي سـال يـک جريـان قـوي اپورتونيسـتي درحـزب وجودداشتكه بويژه بحول مسئله تكامل علم ماركسيسم - لنينيسم توسـط مائوتسـه دون به مرحله اي كاملاً نوين واعتبارتحليل كايپاكايادرموردجنگ طولاني خلق بعنوان راه انقلاب در تركيه، متمركزميشـد. ازآنجاكـه يـک خـط سياسـي ايـدئولوژيک صـحيح وجـود نداشت، درعرصه تشكيلاتي نيزنفاق سايه انداخته بـود.فراكسـيونيسـم،بي انضـباطي وانشعاب درحزب بيدادميكرد.

روشـن است كه تفرقه در ميان نيروهاي پيشـرو كمونيسـت بـار سـنگيني بـر دوش توده ها و مبارزاتشان بود. در واقع، اغلب اينطور است كه توده ها فقط ميتوانند تفرقه و فلج شدن مبارزه عملي يعني انعكاسات سـطحي مشـكلات عميقـتر خـط سياسـي و ايـدئولوژيک را ببينـد. زيـرا از سـطح بـه عمـق مـاجرا رفتن و بـه مـاهيت مبـارزه ميـان ماركسيسم و رويزيونيسم رسيدن مستلزم داشتن آگـاهي ماركسيسـت- لنينيسـت- مائوئيستي است. و اين چيزي است كه توده هاي وسيع نه در حال حاضر ونه در آينده بطور خود بخودي كسب نمي كنند. و آنچه كه براي توده هـا صـحت دارد بـراي صـفوف گسترده اعضاء و رزمندگان حزب سياسي نيز صادق اسـت؛ زيـرا اينهـا نـيز اگـر بخـوبي مسلح به كاربرد ماركسيسـم – لنينيسـم – مائوئيسـم نباشـند (كـه در آن دوره بطـور عموم صفوف ت ک پ م ل نبودند) فقط سطح مسئله را مي بيننـد و نـه مـاهيت آن را، مشكل تفرقه و فلج شدن را ميبينند و نمي فهمند كه جوهر مسـئله خـط سياسـي و ايدئولوژيک است.

هنگاميكه تلاش هاي متعدد براي متحد كردن گـروه هـاي اصـلي ت ک پ م ل مي شد، وضعيت عمـومي بهمين نحـو بـود. يكي از مهمـترين پـروژه هـاي وحـدت تشـكيل "كميته مركزي متحد و موقت" (پي يو سـي سـي) در سـال 1993 بـود. پي يـو سـي سـي كه بخشهاي بزرگي از ت ک پ مل را يكجا جمع نمـود، هيجـان زيـادي را در ميـان اعضاء و هواداران ت ک پ م ل برانگيخت. [اين اتحاد ميان ت ک پ (م ل) و ت ک پ \م ل انجام شـد و ت ک پ م ل (مركـز مائوئيسـتي) در آن شـركت نكـرد.] امـا اين وحـدت

ديري نپائيد زيرا پي يو سي سي با مذاكره بر سر "نقاط مشترک" بوجود آمده بود. حتي برخي از نكات مشترک كه به ظاهر"نقاط مشترک" صحيح بنظر ميرسيدند (مانند اتخاذ ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم بعنوان ايدئولوژي) تنها لفاظي فرماليته براي پوشانيدن همان برداشتهاي غلط سابق از مائوئيسم بود؛ بويژه آنكه بخشي از خط پي يو سي عبارت بودازردانتقادات مائو از اشتباهات استالين و رد اين حقيقت كه ايدئولوژي پرولتاريائي توسط مائو به مرحله عاليتري تكامل يافته است و مواضع غلط ديگرمانند ارزيابي غلط و زيانباراز جنبش انقلابي انترناسيوناليستي.

نتايج اين تجربه قابل تامل است. پي يو سي سي اصلاً نتوانست انتظارات اعضاء و هوادارانش را بر آورده كرده و به موج نويني از مبارزه انقلابي در تركيه دامن بزند. در عوض، فراكسيونيسم، فقدان ديسيپلين، تفرقه و فلج بودن كه مشخصه گذشته بود در حزب جديد هم ادامه يافت. در عرض چند سالي اندک، مجددا انشعابات عمده اي در حزب روي داد. بدليل آنكه خط صحيحي پروسه مبارزه و پيشروي را در ت ک پ م ل رهبري نمي نمود، انشعابات و اتحادهائي كه روي ميدادند كاملا با پروسه ُوحدت ـ مبارزه ـ وحدت ُ هنگاميكه ماركسيسم - لنينيسم - مائوئيسم در فرماندهي است، تفاوت داشتند. در مورد ت ک پ م ل، سطح بالاتري از وحدت حزبي و سطح بالاتري از پراتيک انقلابي بدست نيامد.

فقط در سالهاي اخير اين وضع شروع به تغيير كرد زيرا رهبران و اعضاي ت ک پ (م ل) پروسه طرد كامل مواضع نادرست گذشته و جمعبندي از تجربه گذشته كل جنبش برمبناي ماركسيسم - لنينيسم – مائوئيسم راآغازكردندواتحادبا جنبش كمونيستي بين المللي، بويژه با جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) را در پيش گرفتند.ميان ت ک پ (م ل) و ت ک پ \م ل (كه اغلب ُاوزگور گلجکُ ناميده ميشود)مبارزه اي انجام شدكه كاملا متفاوت ازمشاجرات سكتاريستي گذشته بود؛ در اين مبارزه كه از سوي ت کا پ (م ل) پيش برده شدمسائل واقعي حياتي درجنبش تركيه بدرستي موردتوجه قرارگرفت و اختلاف بين ت ک پ (م ل) و ت ک پ \ م ل به سطح مبارزه دو خط ارتقاء يافت.

درتركيه، مثل هرجاي ديگر، پروسه وحدت تمام كمونيستهاي راستين دريک حزب واحد،هنوز كامل نشده است.يقيناً تعداد زيادي ازكادرها، اعضاء،وهواداران ت ک پ \ م ل فعلي ميتوانندوبايد نقشي فعال در بوجودآمدن حزبي پيشروومتحد ايفاء نمايند. براي كامل كردن اين پروسه بر اساسي صحيح وبراي متولدكردن ُوحدت نوينُ كه حزب پيشاهنگ واحد يقيناًآنرانمايندگي خواهد كرد،لازمست گسست راديكال بيشتري از درک غلط گذشته كه امروزبيشتروبيشتردر ت ک پ \م ل تمركز يافته است انجام شود. جدائي هر چه بيشتر ت ک پ \ م ل از صفوف جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) و اتخاذ خط سانتريستي براي ايجاد ُوحدتُ در جنبش كمونيستي بين المللي از تبلورات اين درک غلط ميباشد. (براي بحث بيشتردرموردخط اين حزب به جهاني براي فتح شماره 28 سال2000رجوع كنيد،كه به جدائي ت ک پ \ م ل از ريم وپيوستن آن به صفبندي متفاوتي در جنبش بين المللي پرداخته است). گسست ازخط ايدئولوژيک سياسي غلط وافشاي آن،كليدوحدت وپيشرفت است.

چه كسا ني انشعابگر هستند؟ چه كساني طرفدار وحدت؟

تاريخ همچنين نشان داده است كه همواره نيروهاي راستين ماركسيسم - لنينيسم - مائوئيسم هستند كه براي وحدت مي جنگند و هميشه نيروهاي رويزيونيست و اپوربونيست هستند كه به گروه گرائي، انشعاب و توطئه متوسل ميشوند.احزاب وسازمانهاي ماركسيست - لنينيست - مائوئيست صحنه دائمي مبارزه دو خط هستند؛ همانطوركه گفتيم اين احزاب و سازمان ها برخي اوقات ميتوانند شاهد مبارزات دروني بسيارحاد باشند؛ امااگراين مبارزات بوسيله خط ورهبري ماركسيسم - لنينيسم - مائوئيسم هدايت شوند، ميتوانند به وحدتي بزرگتر در درون حزب، بين رهبري واعضاء و خيلي مهمتر، بين حزب و توده ها، منجر شوند.

از طرف ديگر، احزاب بورژوائي وارتجائي صحنه نوع ديگري از مبارزه هستند: مبارزه بين افراد و دسته بندي ها بخاطر منافع شخصي، بخاطر اتوريته و پرستيژ شخصي، و حتي برسرسهمي ازفساد .هرچندممكنست چنين احزابي براي مدت معيني صورتكي از وحدت ظاهري رابه نمايش بگذارند، اين وحدت چيزي نيست جزحاصل اطاعتي كه بخاطر ترس از انتقام، دلبستن به پاداش، جهالت ياحتي ترور.ايننوع احزاب با ظهوراولين شكاف ازهم ميپاشندو رهبران شان مانندخرچنگهائي كه در تورافتاده اند يكديگر را پاره مي نمايند.

اين بدان دليل است كه احزاب بورژوائي وارتجاعي منافع توده هاي وسيع پرولتروستمديده رانمايندگي نكرده ونميتوانندبنمايندولذابايد همواره بدنبال گيج كردن وفريب دادن توده ها بوده، به پست ترين وعقب افتاده ترين احساسات آنها متوسل شده، و سعي در اعمال ديكتاتوري بر آنها بنمايند. هر چقدر هم پيروان احزاب بورژوائي و ارتجاعي زياد باشند امادرياز ود توده ها به قضاوت در مورد آنها مي نشينند. تاريخ اين مسئله را بارها و در كشورهاي گوناگون اثبات نموده است.

وقتي برخي احزاب سياسي بورژوازي ملي يا خورده بورژوائي، مبارزه اي را (هر چند بشكل نيم بند و رقيق) عليه امپرياليستهايا مرتجعين بومي براه مي اندازند، ادعا مي كنند كه سخنگوي تمام خلقندو اغلب ميتوانندشمار قابل توجهي از توده ها رامنجمله ازميان طبقات ستمديده بدنبال خود بكشند. اما حتي در چنين مواقعي خصلت استثمارگرانه بورژوازي خود رانشان ميدهد.چنين نيروهائي نمي توانندازصميم قلب برتوده هاي ستمديده تكيه بنمايند و نمي توانند عاليترين منافع آنها را منعكس كنند. آنها همواره سعي ميكنند به احساسات فرومايه وعقب مانده توده ها توسل جويند يابااين عقب ماندگيها سازش كنند؛ بطور مثال با ناسيوناليسم تنگ نظرانه، تعصب كوركورانه مذهبي، ستم بر زنان، وغيره. اگرچنان احزابي به قدرت برسندوباسيستم جهاني امپرياليسم سازش بنمايند، كاراكتر عامه پسند آن زماني شان معمولاً بسرعت باد هوا مي شود، و ديگر حتا نمي توان آنها را از احزاب بورژوائي و مرتجع ديگر تميز داد. (ميتوانيم اين تغييرات رابروشني درخط سير نيرو هاي ناسيوناليست كرددرعراق مشاهده كنيم. نيروهائي كه مبارزه را با مبارزه براي حقوق مردم كرد شروع كردند ولي اكنون به بازيچه اي در دست امپرياليستهاي آمريكائي جهت برده نمودن كردها، و نه تنها كردها بلكه تمام عراقي ها، تبديل شده اند.)

زمانيكه يک سازمان ماركسيست - لنينيست - مائوئيست از خط انقلابي صحيح جداميشود،لاجرم ايدئولوژي و سياست رويزيونيستي در عرصه تشكيلات آن بازتاب مي يابد و كم كم خصائل احزاب بورژوائي و ارتجاعي را اتخاذ مي كند.

مائوتسه دون اينرا بشكلي درخشان در اثر معروفش ُسه آري وسه نهُ جمعبندي نمود : "مارکسیسم را بکار بندید، نه رویزیونیسم را؛ متحد شوید، تفرقه نیاندازید؛ رک و روراست باشید، توطئه و فریب نکنید." (به " گزارش در مورد "بازبيني اساسنامه" مربوط به دهمين كنگره حزب كمونيست چين، نگاه كنيد) در اين ميان كليد جمله اول است يعني خط صحيح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بكار بنديد. آنهائي كه از چنان خطي جدا مي شوند نمي توانند متحد شوند لاجرم انشعاب ميكنند. آنهائيكه از مارکسیسم جدا ميشوند قادر نيستند رک و رو راست بوده و يک مبارزه اصولي را براي ديدگاه هايشان انجام دهند. بلكه، همواره به حملات شخصي، پخش شايعه و پچ و پچ، مبهم نمودن مسائل خطي مهم درگيردرمبارزه پرداخته و توطئه گري وفريب دستوركارروز ميشود. چنان اشخاصي همواره منافع بلند مدت پرولتاريای انترناسیونالیست را فداي منافع تنگ و كوتاه مدت يک اقليت مينمايند.مبارزه براي وحدت كمونيستهاي راستين، مبارزه براي وحدت بين حزب و توده ها، يكي از وظايف دائمي مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هاست، وبايدهمواره مراقب باشند از سبک كارواشكال مبارزاتي بورژوازي، مرتجعين و احزاب رويزيونيست پرهيز نمايند.

در مورد احزاب سابقاً مارکسیست - لنینیست- مائوئیست كه بشكلي كيفي به احزاب رويزيونيست تبديل شده اند، اين احزاب تفاوتي بااحزاب ارتجاعي ديگرندارند. هنگاميكه قدرت سياسي را بدست بياورندآن باصطلاح سانترالیسم دمکراتیک وانضباط چنان احزابي فقط مشخصه اي است براي اعمال ديكتاتوري ارتجاعي برتوده هاي خلق منجمله اعضاي حزب.امروزه حزب كمونيست چين مثال كاملي است از حزبي بورژوا،ارتجاعي وفاشيست. كسانيكه هزاران هزارازنزديكترين پيروان مائو،منجمله همسروي چيان چين رادستگيركردند،كسانيكه كارگران ودهقانان انقلابي راوحشيانه سركوب كردندتاقدرت سياسي رابدست آورند،كسانيكه ازنظرمردم جهان به " جلادان ميدان تين آن مين" در 1989 معروف هستند. چنين حزبي را هرگزنميتوان "اصلاح"كرد بلكه بايد مانند ديگر احزابي كه ديكتاتوري ارتجاعي اعمال ميكنند، با زور سرنگون كرد.

مبارزه براي وحدت در دستور كار است

نيازي مداوم براي اتحاد تمام نيرو هاي راستين كمونيست درتمام كشورها وجود دارد. اما نياز به وحدت وحتي آرزوي وحدت هميشه براي به ثمر رساندن مبارزه براي دست يافتن به يک پيشگاهنگ متحد ويگانه كافي نيست.عامل كليدي ظهورخط ايدئولوژيک سياسي مارکسیستي ـ لنینیستي ـ مائو ئیستي صحيح است؛ زيرا فقط چنين خطي پتانسيل آن را دارد كه محور گردآمدن جمع بزرگ نيروهاي كمونيست راستين در كشور مفروض باشد.

تاريخ نشان داده است كه طريقه ظهورچنين خطي از كشور به كشور بسيار فرق ميكندزيرا كشورهاي مختلف داراي شرايط مختلف هستند و جنبش كمونيستي هركشورداراي تاريخ متفاوتي است. بعنوان مثال، در پرو رفيق گونزالو صدرحزب كمونيست پروميگويدكه حزب كمونيست پرو محصول مستقيم يكسري مبارزات تاريخي جنبش كمونيستي آن كشور بود (مبارزاتي كه رفيق گونزالو درآنها نقش مركزي در مبارزه عليه رويزيونيسم و اپورتونيسم، داشت). در نپال،تشكيل حزب كمونيست نپال (مائوئيست)ازمسيري ديگر گذشت، و رفيق پراچاندا،صدرحزب، جمعبندي كردكه نيروهائي كه بعداً نقش اصلي را درتشكيل حزب كمونيست نپال (م) بازي كردند، در

مراحل اوليه جنبش كمونيستي، مثلاً در دهه 1970، صحيح ترين خط درون جنبش كمونيستي را نداشتند.

شكل گيري يک خط صحيح در كشور مفروض پروسه اي طولاني است كه ناچاراً در برگيرنده پيچش و چرخش، پيشروي و عقبگرد ميباشد. و چنانكه ميدانيم، پروسه اي پايان ناپذير است، چرا كه خطي صحيح هرگز نمي تواند " ساكن" بماند بلكه فقط ميتواند در مبارزه اي دائم عليه آنچه كه نادرست است و در كنش و واكنش با مبارزه طبقاتي پيشرفت نمايد. همچنين اين امكان وجوددارد كه به خطاي جستجوي خط "مطلقاًصحيح "دچار شويم؛و چون اين سراب غير قابل دستيابي است،كاربرد بهانه " خط صحيح موجود نيست " تبديل به پوشش ظاهر الصلاحي براي اجتناب ازرسيدن به وحدتي كه درهر دوره مفروض ممكن است، ميشود. بدنبال خط " مطلقاً صحيح " بودن ايده آليسم و متافيزيسم است ونه ماتريااليسم ديالكتيک. اين نگرش، پروسه تفكر را از هستي، و تئوري را از پراتيک جدا ميكندوبه سكتاريسم وستروني منجر ميشود.رهبران كمونيست بايددر معرفي مسائل مهم خط ايدئولوژيک و سياسي كه د رهرمقطع مقابل روي جنبش انقلابي قدعلم ميكندهشياراباشندو توجه شان را به اين نكات متمركز نمايند. هرچندهيچ مبارزه ايدئولوژيک و سياسي را نميتوان درقوطيهاي ازقبل تعيين شده بطورتروتميزبسته بندي كرد ـ چراكه هميشه جنبه هاوميدانهاي بسيارمتفاوتي ازمبارزه وجود دارد ـ با اين وجودحقيقت آن استكه حل مسئله عمده ياتضادعمده مقابل پاي جنبش درهرمقطع مفروض، كليدحل مسائل درجه دوم ولي مهم، مانند سبک كار،جمعبندي صحيح ازآن دسته از مشاجرات درون جنبش كه كمترداراي جنبه تاريخي هستند و غيره ميباشد. وقتيكه كمونيستهاتوانائي خودرادرتشخيص مسائل كليدي خط ايدئولوژيک سياسي بالا برند، قادرخواهند شد محكمترمتحدشوندو اجازه ندهند كه موضوعات نسبتاً درجه دوم درپروسه وحدت آنهاخلل ايجادنمايد.

مقدارزيادي تجربه در كشورهاي مختلف و در سطح جهاني انباشت شده است. طي تاريخ جنبش طبقه ما، دستاوردهاي بزرگي بدست آمده و اكنون نيز دستآوردهاي نويني، از قبيل پيشرفتهاي بزرگ جنگ خلق در نپال، در حال بوجود آمدن است. اما اين را نيز مي دانيم كه جنبش بين المللي كمونيستي دچار عقبگردهاي جدي شده است. بطور مشخص جنبش ما هنوز از اثرات شكست چين رنج مي برد. و در دوره اخير نيز علاوه بر پيشرفت و پيروزي در كشورهاي مختلف، شاهد شكست نيزبوده ايم. براساس جمعبندي ازاين تجربه غني مبارزاتي وفداكاري ها، پيشرفتهاوعقب نشينيها،بايديک خط صحيح حدادي شود.اين كارمستلزم آن استكه هم تجربه اساسي پرولتاريای بين المللي راابابكاربست ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم جمعبندي كرده و جذب كنيم وهم درسهاي تجربه مبارزاتي پرولتارياوستمديدگان و نيرو هاي پيشروكمونيستي هر كشور خاص را با بكاربست ماركسيسم – لنينيسم – مائوئيسم جمعبندي و جذب كنيم.

در تعدادي از كشورها، تجربه انقلابي بوسيله گروه هاي مختلف كمونيستي، در حاليكه جدا از يكديگر فعاليت كرده اند، بدست آمده است. بطورمشخص، اين يكي ازويژگي هاي مهم جنبش كمونيستي هند است. در هند، بدليل تاريخ جنبش كمونيستي آن و همچنين بدليل وسعت وگوناگوني كشور، نيروهاي مختلف

كمونيستي اشكال متعددي از مبارزه انقلابي منجمله تلاش براي گسترش جنگ خلق را در نقاط مختلف كشور به پيش برده اند. حال وظيفه سنتز كردن تجربه مجموعه جنبش كمونيستي در هندوستان (هم تجارب سالهاي اخير و هم تجربه خيزش كبير ناگزالباري) شديداً در دستوركارقراردارد. مطمئنا پروسه اين جمعبندي مملو از مبارزه خواهد بود: مبارزه بر سر اينكه كدام درسهاي اساسي را بايد مورد حمايت قرار داد؟ چه ضعفهائي بيرون زد كه بايد برآنهافائق آمد؟ در جنبش كمونيستي هند همانند جنبش كمونيستي در كشورهاي ديگر، سرانجام موفقيت آميز اين پروسه بايد عبارت باشد از: شكل گيري يک حزب پيشاهنگ واحد بر اساس يک خط صحيح ماركسيست - لنينيست – مائوئيستي و اتحاد آن در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم). همچنين نبايد شک داشت كه اين پروسه همراه با جهش و گسست خواهد بود؛ به اين معناكه لازم است آن جنبه هائي ازتفكروپراتيک كه آشكاراغلط بوده اند افشاء شوند، و دستآوردهاي عظيم و مثبت جنبش كمونيستي آن كشور مورد حمايت قرار گرفته و تكامل داده شوند.

در هند نيز برخي ها تلاش كردند با اتخاذ سبک "جستجوي نقاط مشترک" اتحاد ماركسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستهاراشكل دهند.امااين تجربه شكست خورد.دراواخردهه1990، حركتي براي وحدت تعدادي از سازمانهائي كه بخشي از جنبش ماركسيست - لنينيست - مائوئيستي هندبودندشروع شدكه به شكلگيري سازمان"جانا شاكتي" منجر شد. ايجاد اين سازمان با استقبال بخش هاي مهمي ازرزمندگان وحاميان جنبش ماركسيست - لنينيست- مائوئيستي هندمواجه شد.ولي اين اتحاد قلابي وتو خالي بود. اين اتحاد بر مبناي مذاكره براي برسميت شناختن " نقاط مشترک " ميان سازمانهاي شركت كننده، شكل گرفته بود. اما اين " نقاط مشترک" مشتمل بر، و در واقع متكي بر، جمعبندي غلط از جنبش ناگزالباري (كه تحت رهبري چارومازومدار پيش رفته بود) بود و در حقيقت نفي آن تجربه و درسهاي آن بود. عجيب نيست كه اين اتحاد اپورتونيستي، مانند بسياري از اتحادهاي اپورتونيستي درتاريخ جنبش بين المللي كمونيستي، بر مبناي " تركيب دو در يک " بود؛ يعني بر مبناي تركيب حمايت لفظي از استراتژي جنگ خلق با خط ايجاد سازمانهاي توده اي مسالمت جو بعنوان زير مرحله اي " ضروري " و تركيب مبارزه غير قانوني با شركت دراز مدت در سياستهاي پارلمانتاريستي. اين نوع التقاط گرائي، كه ماركسيسم را با اپورتونيسم "همسنگ " قرار مي دهد، همواره بدانجا ميرسدكه ماركسيسم تبديل به دكور پشت ويترين ميشود، و رويزيونيسم هدايت كننده پراتيک و تعيين كننده جهت گيري ها! در مورد جاناشاكتي، اتحاد غير اصولي ديري نپائيد و چون حبابي تركيد. شور وشوق ناشي از وحدت با سرخوردگي عميقتر از پيش جايگزين شد. اين بدان معنا نيست كه چيز قابل توجهي در تجربه و درک اعضاء و رهبران جاناشاكتي وجود ندارد كه بتواند در خدمت به تشكيل حزب پيشاهنگ واحد ماركسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستي درهند در آيد. وجود دارد و بايد بخدمت اين پروسه در آيد. اما براي آنكه اين تجربه مفيد باشد، براي آنكه واقعاً در خدمت مردم باشد، پروسه " تقسيم يک به دو "، و بويژه پروسه انتقاد از اپورتونيسم و رويزيونيسم و طرد آن اساسي است.

در مورد خط بين المللي جنبش كمونيستي

هر حزب يا سازمان سياسي بوسيله موضع، ديدگاه و روشي (متدي) رهبري ميشود. غيرممكن است حزبي براي انجام انقلاب در كشور خود يک خط ايدئولوژيک سياسي را بكار برد و براي جنبش بين المللي يک خط ايدئولوژيک سياسي متفاوتي را بكار برد. تاريخ ثابت كرده كه چنين چيزي ممكن نيست.

تشكيل احزاب كمونيست و پيوستن آنها به بين الملل كمونيستي متعاقب سالهاي بعداز انقلاب بلشويكي 1917، اجزاء يک پروسه واحد بودند. حمايت يا عدم حمايت از ديكتاتوري پرولتاريا كه در روسيه تزاري به ظهور رسيده بود مرتبط بود با مسئله جنگيدن يا نجنگيدن براي ديكتاتوري پرولتاريا در كشور خود. بهمين ترتيب، حمايت از مبارزه مائوتسه دون عليه رويزيونيسم و پشتيباني از انقلاب فرهنگي يكي از خط تمايزات مهم و ضروري ميان كمونيستهاي انقلابي راستين و انواع رويزيونيستها در هر كشوري ميباشد.

امابايدبخاطر داشته باشيم آنچه كه امروزچنين اشكاراست، زماني به اين واضحي نبود وبرسرش مبارزات تلخي شده است. درفاصله ميان دوره لنين و رويزيونيستهاي مدرن، لشگري از اپورتونيستهاوسانتريستهاوجودداشتند كه سعي ميكردندتحت عنوان وحدت پرولتارياياپراگماتيسم صرف(اين فلسفه كه"هر چيزي كاركند درست است ") خط تمايزات راپاک كرده يا گل آلودنمايند. وقتي مائواعلام كرد "شورش برحق است" ومبارزه تكان دهنده اي را عليه رويزيونيستهاي حاكم درشوروي رهبري نمود، يرخي احزاب صاحب نفوذمانندحزب كارگران ويتنام، كه در آن زمان مهمترين مبارزه را در جهان عليه امپرياليسم آمريكا رهبري مينمود، رجعت به "اتحاد" قلابي درون جنبش بين المللي كمونيستي كه حتي باند رويزيونيستي شوروي را در بر ميگرفت، را موعظه ميكردند.كسي نميتواند منكرضرورت بزرگي كه رهبري ويتنام درجنگ باآمريكاباآن مواجه بودشود وتصور بحث هائي در وصف ديپلماسي و لزوم سازش سخت نيست. ولي نبايد درسهاي تلخ خيانت تراژيک درويتنام را فراموش كنيم؛ خيانتي كه باعث شدبعدازآنهمه قهرماني ميليونهانفرازتوده هاي مردم آن كشور وپيروزشدن برقويترين دشمن امپرياليستي جهان،ويتنام كماكان در چنبره تارعنكبوت نظام جهاني امپرياليستي باقي بماند. اپورتونيسم، پراگماتيسم، سانتريسم و رويزيونيسم دررابطه بامسائل جنبش بين المللي بدون شک موجب آن ميشودكه زير آب مبارزه انقلابي درون كشورمفروض زده شود، انرژي آن تهي شود و در نهايت نابود شود.

آنچه كه درگذشته صادق بود، امروزنيزمصداق دارد.پس ازكودتاي رويزيونيستي درچين هرج ومرج ناگزيري درجنبش مائوئيستي روي داد وبراي مدتي، گردانهاي مختلف جنبش بين المللي كمونيستي باضرورت پيشروي جداگانه مواجه شدند. برخي نيروها در موقعيت بهتري نسبت به ديگران براي استخراج سريعتر درس هاي شكست چين ومفاهيم آن براي جنبش جهاني،قرارداشتند.جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) بخاطر اينكه توانست سريعتروقاطعانه تر از ديگران خصلت واقعي رويزيونيستهاي چين را تشخيص داده و وظيفه مبارزه عليه آنها را برعهده بگيرد، درخواست امتيازات ويژه نمي كند. چنانكه مائو بشكلي زيبا گفت، " آنكه دير آمده و آنكه زود تر آمده، تمام كسانيكه انقلاب مي كنند مستحق برخورد مساوي هستند."

بر خلاف دوره گذشته هنگاميكه بسياري از نيروهاي كمونيست جهان جداگانه فعاليت ميكردند، امروز واقعاً تمام نيروهاي جنبش كمونيستي بين المللي بدنبال

وحدت درسطحي بين المللي هستند. سئوال اساسي اينست، اتحاد با چه كسي، روي چه خطي با كدام ايدئولوژي و براي كدام منظور؟ سياست ورفتاري كه يک نيرو نسبت به جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) اتخاذ ميكند يک موضوع فرعي نيست. امكان نداردكه حزبي درمورد انقلاب دركشورخود داراي خط مشي صحيح باشدولي باريم خصومت ورزد يانسبت به آن بيتفاوت باشد. برعكس، ارزيابي غلط از ريم بايستي بعنوان هشداري بحساب آمده و بعنوان محركي براي كشف و ريشه يابي آن جنبه هاي غلط سياست و ايدئولوژي كه بر پايه آنها چنان ارزيابي غلطي متكي شده، بكار رود.

همچنين بايدتوجه كنيم كه گروه بنديهاي موجود در سطح بين المللي منعكس كننده خط احزاب سياسي آن گروه بنديها در رابطه با مبارزه طبقاتي در كشور خودشان نيزهست. سانتريسم پارلمانتاريستي حزب كارگران بلژيک (پ ت ب) دست در دست مساعي آنها در پاک نمودن درسهاي مبارزه بين المللي عليه رويزيونيسم مدرن در شوروي و"اتحاد مجدد"جنبش كمونيستي بر مبنائي كاملاً اپورتونيستي و ضد مائوئيستي، به پيش مي رود. برنامه هاي غير انقلابي احزابي مانند حزب ماركسيست ـ لنينيست آلمان (ام ال پ د) ، حزب كمونيست نپال (مشعل)، حزب كمونيست هند (پرچم سرخ) و گروه هاي مشابهي كه به "كنفرانس احزاب و سازمانهاي ماركسيست ـ لنينيست (آي سي ام ال) ملحق شده اند آن "چسبي" است كه اين ملغمه را بهم مي چسباند. همچنين ممكن نيست براي هميشه انسان يک پايش را در اردوي انقلابيون نگاه دارد و از گسست كردن از رويزيونيستها و اپورتونيستها امتناع كند.

ميبينيم كه وجود ريم شرايط مناسبتري را براي وحدت نيروهاي راستين مائوئيست در سطح بين المللي وملي بوجودآورده است. اين مسئله بعنوان مثال در افغانستان روشن بوده است، درجائيكه نيروهاي راستين ماركسيست - لنينيست- مائوئيست براي تقويت حزب كمونيست افغانستان جمع شدند. درهند، ريم براي توقف درگيري مسلحانه اي كه بين دو تا از مهمترين گروه هاي مائوئيستي آن كشوردرجريان بود، فراخوان صادر كرد. در آنزمان بودند كساني كه ابتكار اتخاذ شده در كنفرانس منطقه اي آسياي جنوبي احزاب و سازمانهاي ريم در سال1999 را تحت لواي " بي فايده " يا حتي دخالت بي جا، نپذيرفتند. اكنون انكارنقش مثبت ومهميكه اين فراخوان دركمک به توقف درگيري و فراهم نمودن جوي مثبت در جنبش مائوئيستي آن كشور ايفاء نمود، غيرممكن است. (كنفرانس منطقه اي جنوب آسياي ريم سال 1999 فراخواني صادر نمود كه در شماره 26 جهاني براي فتح سال2000 تجديد چاپ شد.)

آيا اين بدان معناست كه ريم به تنهائي در برگيرنده نيروهاي مائوئيست است و تمام آن ديگراني كه بيرون از آن هستند مائوئيست نمي باشند؟ واضح است كه چنين بحثي مسخره است. سازمانهاي مائوئيستي مهمي خارج از ريم وجود دارند كه ضروريست و بايد نقشي قدرتمنددرمتحدنمودن كمونيست هاي راستين در سطح هر كشور و در سطح بين المللي ايفاء نمايند. چنانكه ما از هنگام تاسيس مان اعلام كرده ايم، هدف ريم جايگزين كردن خود با يک بين الملل كمونيستي نوع نوين است. تشكيل بين الملل (انترناسيونال) نمايانگرسنتزو تضادي نوين در سطحي كيفيتاً بالاتر از

آنچه ما تا کنون تجربه کرده ایم، خواهد بود. سئوال اینست کـه آیاخودرابردسـتاوردهاي ریم و دیگـــران متکي کـــنیم و در ســـاختن یـــک قطب مارکسیســـت - لنینیســـت – مائوئیستي راستین در سطح بین المللي فراتـر بـرویم یـا آنکـه بـاور کـنیم کـه وظیفـه نخست عبارتست از منحل کردن نقش ریم بعنوان مرکز جنیني و جـایگزین کـردن آن بـا یـک دکـان بحث التقـاطي و بي اثـر کـه تنهـا کـارش این اســت کـه مائوئیســتها و اپورتونیستها را در هم بیامیزد. سئوالي که در مقابل هر نیروي کمونیست راستین قـرار دارد اینست کـه آیـا از صـمیم قلب از پروسـه وحـدت نیروهـاي راسـتین مارکسیسـت - لنینیست - مائوئیسـت حمـایت کندیااینکـه عقب بمانـدوازدیگران نیزبخواهدکـه آنهـاهم عقب بماننـد. سـئوال اینسـت کـه آیـا اتحـاد بایـد بـر مبنـاي مارکسیسـم ـ لنینیسـم ـ مائوئیسم باشد یا اینکه سیاست و ایـدئولوژي بایسـتي تـابع ملاحظـات دیگـر از قبیـل کسب نیروي موقتي بشود (ما از اینکـه برخیهـا در جنبش مائوئیسـتي هنـوز نیروهـاي رویزیونیست رسوائي چون فارک کلمبیا را نیروي " مارکسیست ـ لنینیست " بحساب میاورند سـخت در شـگفتیم !) " حمـایت از صـمیم قلب " یـا "عقب مانـدن "در پروسـه وحدت نیروهاي راستین مارکسیست - لنینیست - مائوئیســت در ســطح بین المللي، یک مسئله حیاتي مربوط به خط است. مسئله ایست که نمیتوان زیر قالي قایم کـرد، بویژه وقتي که با مسئله تشکیل حزب واحد پیشاهنگ در کشـور مفـروض درهم تنیـده شـده باشـد.

امروزه " باد وحدت " از هر سو مي وزد و براي انقلابیون کشورهاي مختلف امید بـه ارمغـان مي آورد. طلایـه هـاي نبردهـاي بـزرگي در افـق نمـودار شـده و از نیروهـاي کمونیست مي طلبد که بر کمبودهایشان غلبه کنند و به وحدتي دست یابندکه معـرف سطحي بالاتر، محکمتروصحیحترازسطحي باشدکه امروزوجوددارد.مبارزه بـراي نیـل بـه وحدت میان مائوئیستها امري سـاده نیسـت، چراکـه انقلاب هرگزامـري سـاده نیسـت. بادوچندان کردن تلاش هایمان و بي بـاک بـودن در بـدور ریختن آنچـه نادرسـت اسـت و حمایت از آنچه صحیح اسـت، مي تـوانیم گامهـاي مهمي درمتحـدکردن کمونیسـتهاي راستین هم در سطح ملي وهم بین المللي،برداریم.

توضیحات:

براي مطالعه متن کامل مقاله "تئوري ترکیب دو در یک، یک فلسفه ارتجـاعي بـراي احیا سرمایه داري است" به تارنماي اینترنتي مجله جهاني براي فتح مراجعه کنید:
www.awtw.org

خیزش های سرتاسری جهان برضدجنگ واشغال امپریالیستی

چندین میلیون نفربطوربی سابقه ای که نظیرش دردهه های اخیردیده نشده است درسراسرکره زمین به شورش آمدند.

این حرکت بتاریخ 15فبروری 2003, برضدجنگی که توسط امپریالیست های امریکائی وانگلیسی علیه عراق درحال تدارک بود,به نقطه آوج خودرسید.

درهالند,بلجیم,انگلستان ,آلمان ,ترکیه ,قبرس وسائرنقاط دیگرپایگاههای نظامی پیوسته هدف اعتراض مردم قرارگرفت. فعالین درایتالیاقطارهای که موادنظامی امریکارابه عراق حمل میکردتوقف دادند,کارگران بنادرکالیفورنیاازبارکردن موادبه کشتی هاجلوگیری کردند,درترکیه جریان پائین کردن وسایل نظامی امریکارامختل نمودند. همین که تجاوزبه اشغال نظامی عراق بدل شدمردم عراق ازسرفرودآوردن اباکردند,به انواع واشکال گوناگون مقاومت منجمله مقاومت مسلحانه دست زدند.

بمجردی که ماشین کشتارامریکاده هاهزارازعساکرواهالی عراق رابه قتل رساند,رسانه های بورژوازی به دفاع شتافتند. این عمل به آتش خشم مردم ازهرکنج وکرانی که بودندامن زد,مردم به تظاهرات توده ای واکسیونهای گوناگون دست زدند. مراکزناتو,سفازتخانه ها,نمادهای امریکاوانگلیس درتمام کشورهای سیاره ازجاپان وفلیپین گرفته تاامریکای لاتین وماورای آن موردبسیج مردم قرارگرفت .

درشعارهاوپوسترهاکه بزبانهای متعددی نوشته وبه اشکال مختلفی ترسیم شده بودندبوش مشابه به هیتلرنشان داده شدوتروریست درجه یک قلمدادگردید. بوش جرئت نکردازمحوطه های رسمی وبیمارستانهای نظامی درمحضرعام حاضرشود.

دیوارننگین زمینهای فلسطینی هاراازهم بریده وفلسطینی هارادرحیطه دیوارزندانی میکنددرسرزمینهای اشغالی مردم دربرابرتفنگداران اسرائیلی باسنگ پرانی سرسختانه مقاومت میکنند,صدهافلسطینی وباشندگان کمپ های پناهندگان درغزه وسواحل غرب بقتل میرسد.

صدهاهزارنفرازملیتهای مختلف درمرزبین فرانسه وسویس نزدیک ژنیف کنفرانس سران هشت کشورثروتمندجهان راموردااعتراض وطعن قراردادند .

بوش وقتی در افریقای جنوبی (به حمایت قوای امنیتی مخصوص امریکائی ها)برای چندساعت ازمحوطه اش بیرون رفت باخشم اعتراض هزاران نفرروبروشدودرماه نوامبرهنگامیکه درانگلستان به محفل چای نوشی باملکه انگلستان رفت,بخاطردفاع انگلستان ازتجاوزامریکابرحریم عراق ,خشم مردم برتونی بلیربالاگرفت. مردم پیوسته یکی بعددیگرتظاهرات براه انداختند, کالبد14متری بوش راازفرازمیدان تارافلگربزمین پرتاب کردند .

... آینده هنوزهم رقم میخورد.

درســـپتامبر2003 هـــزاران نفردهقانـــان امریکـــای لاتین ,دانشـــجویان ضدگلوبالیزاســیون ازکشــورهای مختلــف درشــهرکانکون مکســیکوچندین روزبرعلیه سیاست های سازمان تجارت جهانی که زندگی هزاران دهقان رادرجابه تباهی می کشانداعتراضات رنگینی رابراه انداختند.

شورشهای پرتوان 2003 علیه ماشین کشتاروتخریب اقشاری متشــکل ازنســل هــای قــدیم وجدیــدمردم رابحــرکت درآورد,بــروی اشــکال عــالیتری ازمقاومت ومبارزه دردل توفان هاصحنه جدیدی را,بازکرده است ...

بی عدالتی ضرب در دو محاکمه ای جدید بـرای صـدر گونزالـو درنظر گرفته شده است

قرار است کـه صـدرگونزالو(ابي مائـل گوسـمان)ازحـزب کمونیسـت پـیرو (PCP) و دیگر رهبران و اعضـاي حـزب در مـاه مـارچ 2004 دوبـاره محاکمـه شـوند. اگـر رژیم پـیرو آنهائیرا که به مدت 13 سال درسلولهاي زندان نگه داشته باردگرمحاکمه میکند نه براي اجراي عـدالت بلکـه بـراي ارتکـاب بـه بیعـدالتي بـراي دومین بـار میباشـد. رژیم پـیرو و حامي عمده بین المللي آن اضلاع متحده (ایالات متحده) درنظردارند که ازاین محاکمــه براي منحرف ساختن توجه مردم ازجنایات خود و به محاکمه کشـاندن اصـل شـورش و اشاعه یاس و ناامیدي در دل افراد انقلابي استفاده کنند.

بــویژه امیدوارنــدافکارانقلابي درذهن بــرخي از زنــدانیان بعــد ازســالها محــرومیت از زندگي جمعي حزب و همچنین محرومیت از پیوند عمیق با توده ها، کم رنگ شــده و براي مورد استفاده قرار گرفتن ارتجاعي آماده باشند. در تعقیب گزارشات این محاکمـه و مبارزه علیه آنچه کـه مـرتجعین حـاکم برپـیرو و جهـان میکوشـند بدسـت آورنـد فـوق العاده مهم است که هرگز نکته مرکزي : اهداف و اعمالي که صدر گونزالو و دیگـران بـه آن متهم هستند را از نظر دور نکنیم.

درسال1980 اعضاوهواداران حزب كمونيست پيرو (PCP) تحت رهبري صدر گونزالو كار دشوار آگاهگرانه و سازماندهي ميان فراموش شدگان و تحقيرشدگان،دهقانان فقيروآنانيكه در حال عادي هيچگونه صدايي ندارند را به منظورشورش مسلحانه آغاز كردند. ازجائيكه مائوئيستها جزبرخلق برهيچ چيزديگرتكيه نميكنند، جنگ توده اي كه با شركت عده نسبتا محدودي شروع شده بود تدريجا به طوفان هستي ساز و دشمن سوزيكه در آن مليونها انسان سهم گرفته و بپا خاسته بودند تبديل گشت. امريكاي لاتين چيزي نظير آنرا نديده بود. درحقيقت سراسرگيتي تنها چند نمونه انگشت شمارازاينوع جنگ را ديده است. گردانهاي بي چيزان برخاسته بودند تا نه تنها استثمارگران مستقيمشان ودولتي نماينده آنانراهدف بگيرند بلكه امپرياليزم جهاني را با چشم اندازهدف رهائي خودوبمثابه بخشي ازانقلاب جهاني بخاطرنجات بشريت ازتمام اشكال ستم، استثمار و نابرابري ورسيدن به كمونيزم و جامعه بدون طبقه – بمبارزه بطلبند. به اين دليل بودكه آنهابه شعله هاي درخشاني مبدل گرديده وپشتيباني خلق راازكران تاكران كسب كرده و به مائوئيزم اعتبار نوين بخشيده و در راه برپائي و تدارک جنگ خلق هاي نوين امداد رسانيدند.

برگزاري دوباره " مگا محكمه" (محكمه بزرگ) نامي كه مطبوعات پرويي به آن داده اند، نتيجه تصميمي از طرف دادگاه قانون اساسي است- كه به فسخ جنبه هايي ازفرامين "ضد تروريستي" رئيس جمهور كه محاكمات غيرعلني در مقابل قضات نقابدار را اجازه مي داد، پرداخت. اين فرامين در زمان رئيس جمهور مخلوع و بدنام آ لبرتو فوجيموري كه اكنون به اتهام فساد فراري است، صادر شد. جانشين فوجيموري- اليخاندرو توليدو بادلواپسي از يكدهه دهشت افگني و حكمراني نفرت انگيزولجام گسيختگي فوجيموري خود را دورميكند- ولي تحت فشاردادگاه بين القاره اي حقوق بشر امريكا Inter-American Human Right Court مستقردركوستاريكا- خود رامجبورميبيندبپذيرد اين محاكمات خلاف حقوق بين المللي بوده اند. احكامي كه دادگاه تا كنون صادر كرده از اين قراراست كه 1136 تن بواسطه قاضي هاي نقاب دارمحكمه شده و295 تن كه به "اتهام خيانت به ميهن" زنداني گشته اند- بايد سرازنو محاكمه شوند.

قانون اساسي پيرو حبس ابد با عدم امكان آزادي راممنوع ميسازد. و مجازات اعدام را نيزاز دير زمان به اين طرف ممنوع قرار داده ولي با وجود آن نيروهاي مسلح پيرو زندانيان غيرمسلح را (طي چندين قتل عام در زندانهاي مشهور) به آتش مي بندند و فوجيموري ميخواست كه صدر گونزالو را بعد از دستگيري در ماه اكتبر 1992بقتل برساند. جنبش نيرومند بين المللي بنام "زمين و زمان را براي دفاع از جان صدرگونزالو به حركت درآوريد" ازعواملي بود كه فوجيموري را برسرجايش نشاند. درعوض سه تن ازافسران نيروي دريائي با چهره هاي نقاب زده نقش قاضي را بازي كرده و طي يک محاكمه سري تقلبي صدر گونزالو را به حبس ابد محكوم كردند. وكيل مدافع او به همين شكل مجازات شد. فوجيموري لاف ميزد كه رهبرحزب كمونيست پيروPCP هرگز از سلول زيرزميني ايكه اوآنرا"مزار" صدرگونزالو ناميده بود- بيرون نخواهد آمد.اكنون بنظرميرسد كه توليدو نيز همين نيت را دارد.

اگرچه درحدود 100 نفريكه مجددا محاكمه گرديده برائت حاصل كرده اند ولي مطبوعات پيروئي كوچكترين ابرازترديد نميكنند كه 11 تن ديگركه درماه مارچ محاكمه

خواهندشد- محکوم نخواهند شد. تنها سوالي که دراين ميان مطرح است مدت زمان حبس ميباشد: 25 سال ازهمان زماني که حکم دادگاه صادرميشود و يا حبس ابد با شانس محاکمه مجدد بعد از35سالدرهردو حالت، قرار را چنين گذاشته اندکه صدرگونزالووساير رهبران هرگز از اسارت زنده نبرآيند(بيرون نيايند). قراراست که محاکمه در زندان نظامي کالاو، محلي که صدر گونزالو و ساير رهبران حزب کمونيست پيرو در سلول هاي زير زمين آن نگهداري ميشوند برگزار شود.
محاکمه سال 1992 صدرگونزالو با چنان تحقير متفرعنانه اي براي ظواهر قانوني صورت گرفت که بيش از چند ساعت بطول نيانجاميد و حتي معلوم نشد که موارد جرم چيست. اما اينبار آنها اتهامات چندي را رديف نموده اند: يک سري عمليات مسلحانه درجريان جنگ خلق که ازسال 1980 الي روز دستگيري صدرحزب کمونيست پيرو و سايررهبران آن درليما صورت گرفته است. اين 11تن که قرار است محاکمه شوند يا به اين علت که آنها رهبران حزب و در نتيجه مسئول اين عمليات هستند و يا بعنوان مجري اين عمليات، محاکمه مي شوند. آنها عبارتند ازصدرگونزالو، رفيق ميريم(ايلينا ايپاراگويره) زينون ورگاس کارديناس، مارتاهواتي، کارلوس اينچاوس تيگوي، لورا ازيمبرانو، اليويا زانابريا، نانسي رويز، روبرتو پيزارو، کارمن کارهواپوما و ماريتزا گاريدو ليکا.
رفيق فليسيانو (راميرز دوراند) که مسئوليت رهبري حزب کمونيست پيرو بعد از دستگيري صدرگونزالو تا زمان دستگيري خودش را داشته نيزدرزندان کالاو نگهداري ميشود. اگرچه مطبوعات ليما نام او را در ليست متهميني که قراراست در ماه مارچ محاکمه شوند- ذکرنکرده است ولي تحليلگران مرتجع اظهاراميدواري ميکنند که اختلافات تائيد نشده ميان صدر گونزالو و رفيق فليسيانو ميتواند مورداستفاده قراربگيرد واين محکمه رابنمايش زشتي تبديل و براساسي ترين مفهوم انقلاب لجن پراکني کنند.
نکته اساسي جهتگيري ازاينقراراست : اگرکسي ميخواهدعدالت واقعي اجراشود، زنان و مرداني که اين انقلاب راعليه نظام اجتماعي بيدادگر و استيلاي اضلاع متحده رهبري کرده اند- بايد آزاد شده و سران حکومت پيرو که مسئولين بيدادگري و استبداداند- بايد محاکمه شوند.
اضلاع متحده درجنگ خونيني که حکومت پيرو عليه دهقانان فقير و ساير زحمتکشان براه انداخته بود نقش حياتي بازي کرد. اين دهقانان و زحمتکشان جرات مبارزه بخود راه داده بودند تا در آينده بحساب بيايند. صندوق بين المللي پول و بانک جهاني حمايت بي دريغ خود را به رژيم فوجيموري که اکنون بمقياس جهاني بعنوان يک توطئه چين جنايتکار عليه منافع خلق پيروبوده است مورد تاييد است- اعلام کردند. حکومت اضلاع متحده چاردست و پا بدفاع از فوجيموري در مقابل انتقادات بين المللي پرداخت – زمانيکه او در سال 1992" طي کودتايي " تمام قدرت را قبضه نمود. اضلاع متحده بصراحت ازسياست فوجيموري مبني برقاضيان نقابدار،جوخه هاي مرگ وبقيه کار زارتروربراي زدن انقلاب فاصله نگرفت. درحال حاضرارتجاع جهاني بهمان ترتيب ازتوليدو پشتيباني ميکند، اگرچه او به شکل ديگري در همان جاده سابق قدم برمي دارد و کمترازسلفش متعهد به کشيدن شيره جان خلق نبوده کمتر آماج تنفر نمي باشد اگر چه اوقدرتش را مديون کودتاي نظامي نباشد. محاکمه جديد کوششي است

تـامردم تمـام اينهـارا فرامـوش كننـد. امااينهـا جنايـاتي اندكـه خلـق پـيروو خلقهـاي سراسرجهان نه خواهند بخشيد ونه فراموش خواهندكرد.

جنبش انقلابي انترناسيوناليستي، مركز سياسي جنيني احزاب مائويسـتي جهـان از رفيق گونزالو و سايراسيران جنگي و زندانيان سياسي انقلابي در پـيرو دفـاع ميكنـد زيرا اين جنبش ازجنگ خلقي حمايت ميكند كه آنها به دليـل رهـبري كـردن آن محاكمـه ميشوند. درمحاكمه ايكه پيش روي ما قـراردارد اساسـي تـرين مسـئله همـان مسـئله قديمي است و هنوزهم در مركز سياست حاكمان امروز جهـان قـراردارد- يعـني اينكـه خود انقلاب جنايت است!

تعداد كثيري ازمردم از سياستمداران و مدافعين حقوق بشرمشـهورگرفته تـا زنـان و مردان معمولي كه طرفدار اجراي عدالت هستند، همراه با مائوئيستها به دفـاع از جـان صدر گونزالو برخاستند، اگرچه لزوما با جنگ خلقي كه صدرگونزالو آنرا رهبري ميكرد و يا ايدئولوژي و سياستي كه اين جنـگ از آن منشـا ميگـيرد موافـق نبودنـد- امـا بـا شـور و شوق ازموضع كميته اضطراري در سال 1992 در دفاع از جـان داكـتر ابومائـل گوسـمان موافق بودند: "هرناظرصادق و مطلع از اوضاع پيرو، بدون درنظرداشـت عقايـد سياسـي اش نميتواند انكار كند كه داكتر ابي مائل گوسمان رهبرشناخته شده مليونها دهقـان، كارگر، دانشجو، روشنفكر و اقشارمختلف ديگر در پيرو مي باشـد. تحت هيچ شـرايطي نمي توان جنگ 12 ساله ايكه او رهبري ميكرد "عملي تروريسـتي" خوانـد. تحت هيچ شرايطي نميتوان از دادن عنوان رهبرگرفتار شده حزب وارتشـي انقلابي بـه داكـتر ابي مائـل گوسـمان طفـره رفت. داكـتر ابي مائـل گوسـمان سزاوارپشـتيباني وسـيع بين المللي اي است كه تمام زندانيان مخالف امپرياليسم و رژيم هاي ارتجاعي، هميشـه از آن بر خوردار بوده اند"

محاكمـه جديـد بـه احتمـال قـوي شـبيه محاكمـه سـال 1992 خواهـد بـود: تقليـد مضحكانه اي ازعدالت.

هر كس كه ازبي عـدالتي حـاكم بركـل اين پروسـه هـراس دارد نمي توانـد تلاشـها براي جلوگيري از ابراز نظر علني صـدرگونزالو وسـاير زنـدانيان را بپـذيرد. 24 نوامبرسـال 1992 هنگـامي كـه فوجيمـوري ميخواسـت پـيروزيش را در انظـار رسـانه هـاي خـبري جهاني بنمايش بگذارد- صدرگونزالو با سخنراني مشهورش ميز را بر عليه آنهابرگردانـد. اوگفت كه عليرغم پيچي درامتدادجاده- انقلاب پيرودر مسير جنگ خلـق ادامـه خواهـد يافت(براي متن كامل سخنراني به www.awtw.org جهاني بـراي فتح شـماره 29 سـال 2002مراجعه كنيد) . يكسال بعد فوجيموري اعلام كـرد كـه صـدرگونزالو و رفيـق ميريـام نظرات شان راتغييرداده و طي نامه اي خواستار صلح شده اند.

خط اپورتونيستي راستي ازدرون حزب سـربلند كـرد واين بحث راعلم كـرد كـه بـدليل دستگيرشدن صدر گونزالو، انقلابيون بايـد جنـگ خلـق را متوقـف سـازند، ارتش خلـق و كميتـه هـاي تـوده اي را كـه در آنهـا خلـق قـدرت سياسـي را درقسـمت اعظمي از روستاها در دست دارند- منحل اعلام كنند.

كميتـه مركـزي حـزب كمونيسـت پـيرو خـط اپورتونـيزم راسـت را محكـوم نمـوده واعلام كردند اين حقه اي ساخته وپرداخته رژيم فوجيمـوري اسـت كـه بـه صـدرگونزالو نسبت داده ميشود.

جنبش بين المللي بخاطردفاع از جان صدر گونزالو مضاف بر فعاليتهاي ديگرطي يكدهه هفت هيئت بين المللي را به ليما فرستاده است. درمركز خواسته هاي اين هييئت ها موضوع دسترسي آزادانه و مستقيم صدر گونزالو، رفيق فليسيانو و ساير زندانيان سياسي واسيران به وكيل مدافع، دوستان، خويشاوندان و رسانه هاي خبري بين المللي، قرار داشته است. رابطه آنها با جهان خارج شديدا محدود بوده است.

ممكن است كه حكومت توليدو نيز بكوشد كه سياست در انزوا نگهدا شتن صدرگونزالو و ديگران را تعقيب كند. قانون جديد به دولت اجازه ميدهد كه وسايط ضبط الكترونيكي ودوربينهاي فيلم برداري را درجريان محاكمات ممنوع كند. در بعضي از محاكمات متهمين انقلابي درجريان سال گذشته بخبرنگاران فقط اجازه استفاده ازقلم وكاغذ را داده بودند و بس. درهسته اين سياست اين مسئله قراردارد كه نگذارند مردم بفهمند جريان ازچه قراربوده وبصورت موثرصداي متهم راخفه سازند تا آنها نتوانند سياستهايشان را با مردم درميان بگذارند. اين مسئله كه جنايتكاراني كه صدر گونزالو و سايرين را زنداني ساخته، رابطه آنها با جهان را كنترول و دستكاري نمايند- غيرقابل تحمل است. عدم دسترسي همگاني به اين محاكمات اين حقيقت رابه اثبات ميرساند كه هدف اصلي اين محاكمات توجيه خصلت جنايتكارانه محاكمه قبلي است.

براساس گزارشاتي كه ازروزنامه ليمائي "لاريپابليكا" بدست ميآيد- صدرگونزالو در نظرندارد كه بااين محاكمه غيرعادلانه همكاري نمايد. مردم بايد به حمايتشان ازصدر گونزالو و ساير رهبران زنداني عليه اتهاماتيكه مرتجعين برضد آنها رديف نموده اند- ادامه دهند. هر آنچه كه قرار است در اين محاكمات رخ دهد - اما به صدر گونزالو بايد اجازه داده شود كه نظراتش را آزادانه درمحضرعام بيان كند.

چيزيكه دراين محاكمه جدا مطرح است تنها اين نيست كه مردم از گذشته چه دركي مي گيرند بلكه اينست كه آنها در آينده چه مي cخواهند وبويژه اينكه آيا شورش برضد ستم برحق است ؟

اعلاميه رسمي پنجمين كنفرانس منطقوي احزاب وسازمانهاي شامل در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) آسياي جنوبي،

پنجمين كنفرانس احزاب وسازمانهاي شامل درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي درماه جولاي 2003پيروزمندانه بپايان رسيد. اين كنفرانس منطقوي بدلايل چندي كنفرانسي تاريخي بود. نخست ازهمه اين كنفرانس درشرايط پرتلاطم وغوغائِيكه تاريخ نظيرآنرابه ندرت ديده است، بر پاشده بود. ازيكطرف امپرياليستهابسركردگي امپرياليزم اضلاع متحده دست بيک حمله تهاجمي نظامي،سياسي وبرتري جويانه اي عليه خلقهاي جهان زده وازجانب ديگرآنهابامقاومت سخت خلقهادرسراسرگيتي بشمول داخل دژهاي امپرياليستي روبروميباشند.مبارزات مسلحانه وغير مسلحانه كه درپيشاپش آن جنگهاي درازمدت خلق تحت رهبري مائوئيستهادرنيپال، پيرو، هند، فليپين وتركيه قراردارندنشانه هايي ازظهورامواج نوين انقلاب پرولتري جهان ميباشد.اين تمايل همچنان خويشتن رادرتراكم مبارزات دركشورهاي آسياي جنوبي نظيربنگلديش، پاكستان، سريلانكاوبوتان متبارزميسازد.ثانيا،براي اولين باراين كنفرانس درمنطقه سرخ ، منطقه ويژه گريلايي بهار- چاتيسگر- اوريسا- جاركنددرهندبرگزارشد. اين كنفرانس در فضاي گرم واطمينان بخشي كه بواسطه يک دسته ازارتش چريكي رهايي بخش خلق (People's Liberation Guerrilla (PLGA) Army) كه تازه تاسيس شده وتحت رهبري مركزمائوئيستي هندقراردارد،برگزار شد. ثالثا،اين كنفرانس زماني دايرشدكه جنگ خلق درنيپال قله هاي نويني رافتح ميكندوكشوررا بيک پايگاه انقلاب پرولتري جهاني مبدل ميسازد. رابعا،مركزمائوئيستي هند(MCCI) كه شركت آن درجنبش انقلابي انترناسيوناليستي (RIM) جنبش مارادرآسياي جنوبي مستحكم ترساخته است، براي اولين باردراين كنفرانس شركت جسته بود.

كنفرانس بواسطه كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي فراخوان ورهبري گرديده واعضاوكاند يداي عضويت ريم RIM درمنطقه درآن شركت ورزيده بودند.درمورد تمام نكات دستورجلسه بحثهاي زنده وخلاقي صورت گرفت.

تمام رفقا برسردرک اهميت حياتي تحولات دراوضاع بين المللي كه ماآنرابعد از11 سپتامبر 2001 بصورت فشرده ازسر ميگذرانيم باهم همنظربودند. جنبش مابرروي اين نكته پافشاري ميكندكه اين دوران هم خطرات بزرگ وهم فرصتهاي بزرگ را باخودحمل ميكند. اهميت مشخص اين مطلب اينست كه جنبش ماهم ميتواندوهم بايدبرشد ت مبارزاتش بخاطرتبديل اين فرصتهابه جهشي واقعي دركارهاي ما درجهت اعتلاي امواج نوين انقلاب پرولتري جهاني بمنظورايجادتحول بازهم سريعترونيرومندترتحت رهبري ماركسيزم – لنينزم – مائوئيزم بيافزايد.

ما درآسياي جنوبي مسئوليت خطيري رابرعهده داريم.حالاوقت آنستكه فرصت راغنيمت شمرده وكوششهاي مانرادوچندان كنيم.جهشي به پيش درمسيرمبارزات انقلابي دراين منطقه كمک بزرگي درجهت تبديل نمودن آسياي جنوبي بيک ساحه پايگاهي روشن انقلاب پرولتري جهاني بحساب ميرود.شرايط ذهني نقش سكوي نمايشي رابازي ميكندكه مابايدبرروي آن نقش مانراايفانمائيم،اماماجيران پسيف نيستيم،ماهم ميتوانيم وهم بايدآنچه راكه"مائو"نقش ديناميك آگاهي انسان ناميد در دراماي(نمايشنامه)بزرگ انقلاب بازي كنيم وبه اينصورت به"تسريع وانتظار"تكامل اوضاع مساعدتربين المللي كمك نماييم.

مضاف بربيان درک نسبتابالاومشتركي كه موجود است، بحث برروي اوضاع بين المللي نشان دادكه احزاب وسازمانهاي مااحتياج دارندكه به درک وبه بحث گذاشتن بازهم

عميقترقانونمندي هائيكه براساس آنهاامپرياليزم بسوي نابودي رهسپارميگردد - توجه نمايند. از اينطريق است كه وحدت ما استحكام بيشتريافته ونيرومندترميشود.

رفقاي نيپال تصويرزنده اي ازپيشرفته هاي زمين لرزه گونه جنگ رهايي بخش خلق كه نه تنها هيئت حاكمه نيپال، بلكه توسعه جويان هندوامپرياليسم اضلاع متحده رانيزتهديد ميكند، ارائه كردند. احزاب وسازمانهاي شركت كننده دركنفرانس منطقوي تصميم گرفتندكه وظيفه انترناسيوناليستي شان را باانكشاف دادن يک حركت وسيع توده اي عليه مداخلات نظامي مستقيم وغيرمستقيم برضدجنگ رهايي بخش خلق نيپال كه بواسطه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) هدايت وتحت رهبري رفيق پراچنداقراردارد- به انجام رسانند. كنفرانس شعار" دستهاازنيپال كوتاه!"رابتصويب رسانيده وازتوده هاي انقلابي جهان دعوت بعمل آوردكه " به نيپال نگاه كنيد، جهان بهتري پابعرصه وجود ميگذارد"

كنفرانس منطقوي بحث عميقي رابرسرمبارزات جاري درهندبخاطرايجاديک حزب پيشآهنگ ومتحدبراساس خط درست ماركسيستي- لنينستي- مائوئيستي ومتحد در (ريم) انجام داد.درپرتواين مسئله كنفرانس رشدتمايل بسوي وحدت نيروهاي مائوئيستي درهندراموردستايش قرارداده وازپروسه پيش رونده اتحادبين حزب كمونيست هند(ماركسيست- لنينست)(جنگ خلق)ومركزكمونيستي مائوئيستي هندكه هردوبراي چندين سال استكه جنگ طولاني خلق راپيش برده ودرمقابل حملات دشمن مقاومت مينمايند- تقدير بعمل آورد.كنفرانس منطقوي در مورداينكه حزب جديدتجارب، درک وانرژي كمونيستهاي انقلابي هندراكه اكنون مجزاازهم كار ميكنند- بازهم بالاترخواهدبرد- اظهاراطمينان نمود. تشكيل يک چينين حزبي منجربه اعتلاي نوين جنگ خلق درهندخواهدشدومبارزات انقلابي رادرسراسرجهان تقويت خواهد كرد.

كنفرانس منطقوي همكاري روبه افزايش نظامي امپرياليزم اضلاع متحده ورژيمهاي ارتجاعي منطقه،وبويژه تلاش براي تاسيس پايگاه هاونقشه هاي شوم براي بكارگرفتن ارتشهاي ارتجاعي اين منطقه درخدمت تجاوزواشغال امپرياليزم امريكادرغرب آسياوجاهاي ديگررامحكوم نمود.

كنفرانس ازاهميت وتشكيل بموقع"كميته همكاري احزاب وسازمانهاي مائوئيستي جنوب آسيا" (كمپوزا) قدرداني كرد. كنفرانس منطقوي تشكيل حزب كمونيست بوتان(ماركسيست- لنينست - مائوئيست) راموردستايش قرارداد.كنفرانس منطقوي مشكلات جنبش مائوئيستي دربنگلديش راموردارزيابي قرارداده وازرفقاي بنگلديشي دعوت بعمل آوردكه تلاش شان رادرراه تاسيس يک حزب واحدومتحدبراساس يک خط درست ماركسيستي- لنينستي - مائوئيستي دوچندان سازند. كنفرانس منطقوي جدوجهدبخاطراستحكام "جنبش مقاومت خلقهاي جهان"رادرجنوب آسيامورد تائيدقرار داد.

كنفرانس منطقوي باافراشتن پرچم سرخ آغازگرديد.مراسم احترام گذاري به جانباختگان انقلاب پرولتري درجنوب آسياوكشورهاي ديگرباهداي يک رديف ازاكليل گل ورعايت دودقيقه سكوت انجام شد. جلسات درسالون ينان كه مخصوص اين كنفرانس ساخته شده بودوبا شعارهايي كه انعكاس دهنده وظايف خدشه ناپذيرومسيرسياسي كنفرانس بودند، بصورت زيبايي تزئين يافته بود، برگزارشد.درپيش روي سالون

عکسهاي مارکس، انگلس، لنين، استالين و مائوتسه دون ويک پرده بزرگي ازنشان(ريم)يعني کره زمين که زنجيرهاراپاره ميکند، آويزان شده بود. نقل وقولهاي"پرولترهاچيزي نداريمازدست بدهندجززنجيرهايشان، ولي درعوض جهاني براي فتح دارند"،"کارگران جهان متحدشويد!".(مانيفيست کمونيست)" تنهاوتنهايکنوع انترناسيوناليزم وجوددارد‌وآن عبارتست ازکارپرتب وتلاش ازصميم قلب درجهت اعتلاي جنبش انقلابي ومبارزات انقلابي درکشورهاي خودي وکمک(ازطريق تبليغ، هواداري وکمک مادي) اين مبارزه،تنهاوتنهااين خط درتمام کشورهابدون هيچ گونه استثنائي!"(لنين). "...انترناسيوناليزم پرولتري نخست ازهمه ميخواهدکه منافع جنبش پرولتري درهرکشورتابع منافع جنبش انقلابي پرولتري بمقياس جهان بوده وثانياملتي که به پيروزي دست يافته بايدقادرباشدوبخواهدکه بزرگترين فداکاري ملي رابخاطرسرنگوني سرمايه بين المللي انجام بدهد" (لنين) و"تصرف قدرت سياسي ازطريق زور،حل مساله ازطريق جنگ، وظايف مرکزي وعاليترين شکل انقلاب است. اينست اساس مارکسيستي- لنينستي انقلاب که درتمام جهان صدق ميکند، براي چين وهمچنين کشورهاي ديگر"(مائو). به افتخار کنفرانس يک دسته فرهنگي انقلابي برنامه جالبي رابراي يکساعت بزبانهاي مختلف به اجرا گذاردندکه طي آن نماينده هاي کشورهاي مختلف بزبانهاي خودسرودهاي انقلابي راخواندند.

هنگاميکه رفقايکدگررابعزم سنگرهاي نبردبدرودميگفتند، ارتش چريکي رهائي بخش خلقPLGA و توده هاي انقلابي نيزبا شعاردادن ها يشان آنها را بدرقه مي کردند.

مرگ برحملات امپرياليزم اضلاع متحده عليه خلقهاي جهان!
پيروزباد ظهور جريان نوين انقلاب پرولتري جهاني!
مرگ بر رويزيونيزم!
جنوب آسيا را به پايگاه روشن سرخ انقلاب پرولتري جهاني مبدل کنيد!
زنده باد جنگ خلق در نيپال، هند، پيرو، فليپين وترکيه!
زنده باد مارکسيزم - لنينيزم - مائوئيزم!
زنده باد جنبش انقلابي انترناسيوناليستي!

حزب کمونيست هند(مارکسيست - لنينست) (ناکزالباري**)**،(NB), (ML),CPI.
حزب کمونيست نيپال(مائوئيست)
مرکز کمونيستي مائوئيستي هند MCCI
کميته مرکزي حزب پرولتري پوربا بنگلا PBSP CC
حزب پرولتري پوربا بنگله مائوبادي پونارگتان کيندروPBSM MPK
مرکز انقلابي کمونيست هند(مارکسيست - لنينست - مائوئيست)،RCCI (MLM)
بنگلديشر سامبوادي دال(مارکسيست - لنينست) BSD (ML)
حزب کمونيست بوتان (مارکسيست - لنينست - مائوئيست) CPB(MLM)

بمناسبت بيستمين سالگرد تشكيلجنبش انقلابی انترناسيوناليستی
اطلاعيه كميته جنبش انقلابی انترناسيوناليستی

بيست سال پيش، درماه مارس1984، تشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي طي يک كنفرانس مطبوعاتي تاريخي درلندن به جهانيان اعلام شد.دراين كنفرانس مطبوعاتي ماجسورانه تشكيل"مركزجنيني مائوئيستهاي جهان"وهدف خوديعني تشكيل انترناسيونال كمونيستي نوين رابه گوش همگان رساندیم.كمي بعدازآن،يعني درماه مه همان سال،بيانيه جنبش انقلابي انترناسيوناليستي به زبانهاي بسياري انتشاريافت.دراين مدت اوضاع جهاني دستخوش تغييرات بسياري شده است وجنبش ما نيز ،بويژه باقبول ماركسيسم- لنينيسم- مائوئيسم بعنوان انديشه راهنماي خوددرسال1993،درک خود راازايدئولوژي انقلابي اش تكامل داده است.بااين وجود،"بيانيه"كماكان دستاوردي پرارزش وپايه اي محكم براي پيشروي هاي بيشتراست.تشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بيش ازهرچيزپاسخي بودبه تصرف چين انقلابي توسط يک بورژوازي نوين به رهبري هواكوفن ودن سيائوپين كه كمي بعدازمرگ مائو بسال1976به وقوع پيوست.نزديكترين همراهان مائو،وازآن جمله همسرش چيان چين،دستگير شدندواموا‌ج وحشت كشوررافراگرفت.هزاران نفركشته ويازنداني شدند.چين كه شاهد زنده امكان ساختمان جامعه اي نوين و عاري ازاستثماربود،سريعابه يک جهنم استثمارسرمايه داري بدل شد.چين كه درزمان مائوسنگرمقاومت درمقابل سيستم جهاني امپرياليستي بودبه حلقه ديگري درزنجيرجهاني ستم بدل شد.

جنبش بين المللي كمونيستي ازفقدان چين سوسياليستی شديداضربه ديد.بسياري ازنيروهابدنبال حزب چين به منجلاب رويزيونيسم درغلطيدند.بسياري حملات وحشيانه انورخوجه به انديشه مائورا(كه امروزمائوئيسم ميخوانيمش)تكرارکردند. برخي درپي"بازيابي"سوسياليسم دراتحاد شوروي (كه مائوباقدرت وبطورقانع كننده بعنوان سوسيال امپرياليست افشايش كرده بود)،روانه شدند.حتي بسياري ازكمونيستهاي سابق اميدخودرابه امكان انقلاب پرولتري ازدست داده وبالكل فعاليت سياسي را كنارگذاشتند.

تشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بمثابه بيانيه ای بوددرمقابل رهاكردن انقلاب. برافراشتن پرچم سرخي كه درچين، آلباني ونقاط ديگرلگدمال ميشد،شجاعت

ميخواست. دربيانيه گفتيم "امروزه ... نيروهايي كه براي يك خط انقلابي ميجنگند، اقليت كوچكي هستندكه تحت محاصره وحمله رويزيونيستهاوهمه نوع مشاطه گربورژوازي قراردارند.بااين وجود،اين نيروها نماينده آينده اند."بعدازبيست سال ميبينيم كه اين كلمات چه حقيقتي رادرخودداشته اند.هنوزچندسالي ازتشكيل جنبش نگذشته بودكه تمام بلوک شرق، ازجمله خوداتحادشوروي،درمقابل تشويق وقهقهه هاي امپرياليستهاي غربي فروپاشيد. امپرياليستهاي غربي كوشيدندفروپاشي اين سبعيت رويزيونيستي رادليلي برپيروزي"دموكراسي"بورژوائي بر"توتاليتاريسم كمونيستي"جا بزنند.حتي امروزنيزحملات ايدئولوژيک بورژوازي عليه تئوري و تجربه انقلاب پرولتري بي ضايعه نيست.

علیرغم این لحظات سخت،جنبش واحزاب تشکیل دهنده آن،نه تنهاتوانستندجهتگيري خودراحفظ كنند،بلكه به پيشرويهاي شور انگيزي نيزدست يافتند.جنگ خلق تحت رهبري حزب كمونيست پرودرطول سالهاي1980و1990با صلابت پيش ميرفت تااينكه با دستگيري رهبرش،صدرگونزالو،وظهورخط اپورتونيستي راست كه دست كشيدن ازجنگ راموعظه ميكرد، با "پيچي درجاده"مواجه شد. با وجوداين كمونيستهاي انقلابي پرو،درمقابل مشكلات وموانع پافشاري كرده وبراي برافراشته نگاه داشتن پرچم سرخ به مبارزه ادامه مي دهند.

آسياي جنوبي،مسكن هزاران ميليون ازاستثمارشدگان وستم ديدگان جهان درپروسه انقلاب جهاني پرولتري نقشي تعيين كننده دارد.نيروهاي مائوئيست هند،نپال،بنگلادش وسريلانكا ازبدوتشكيل جنبش يكي ازستونهاي جنبش بوده اند.ودرسال 1996،باشروع جنگ خلق درنپال،فصل نويني دراين تاريخ گشوده شد.امروز،تنهاپس ازهشت سال،حزب كمونيست نپال (مائوئيست)بخش بزرگي ازكشوررآزادكرده وبردروازه هاي قدرت سياسي سراسري ميكوبد. امري كه امواج قدرتمندي به سراسر منطقه فرستاده است.

باپيوستن مركزكمونيستي مائوئيستي هندوحزب كمونيست هند(ماركسيست-لنينيست) (ناكسالباري)، ارتباط جنبش انقلابي انترناسيوناليستي با مبارزه بالنده انقلابي در هند تقويت شده است.

باپيوستن مركزكمونيستي مائوئيستي هندوحزب كمونيست هند(ماركسيست-لنينيست) (ناكسالباري)، ارتباط جنبش انقلابي انترناسيوناليستي با مبارزه بالنده انقلابي در هند تقويت شده است.

درتركيه،بدنبال يک رشته مبارزات خطي عليه تاثيرات مخرب گرايشات نيمه خوجه اي درجنبش كمونيستي اين كشور، جريان مائوئيستي باقدرت بيشتري سربلندكرده است.درنتيجه،شرايط ذهني براي موج نوين وپرقدرت جنگ خلق بهبودمي يابد.

درايران،نسلي ازانقلابيون بازندان، اعدام و تبعيد روبروشدولي دربحبوحه شكست ودلمردگي،پرچم سرخ توسط نيروهاي متشكل درجنبش كه بعداحزب كمونيست ايران (ماركسيست- لنينيست- مائوئيست) رابناكردند،دراهتزازماند.امروزكه رژيم ارتجاعي ملاها دربسترمرگ دراحتضاراست وامپرياليستهاوارتجاعيون ميكوشند"تغيير"اجتناب ناپذيررژيم را كنترل كنند، اهميت جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و وجودگردانش در ايران بيش از پيش به چشم ميآيد.

درافغانستان كه درنتيجه تجاوزاتحادشوروي ازيک طرف و رهبري جنگ ضدروسي توسط ارتجاعيوني كه توسط سازمان سيا (و چين) پشتيباني ميشدند از طرف ديگر به نابودي و يا جهت گم كردگي نيروهاي كمونيست اين كشور انجاميده بود، امروزه يک حزب كمونيست نوين ظهور كرده است.

بنابراين مي بينيم كه در منطقه خاور ميانه - آسياي مركزي جنگ دروغين بين امپرياليستهاي"مدرنيست" و اسلاميون تاريک انديش و"ضد غرب" تنها انتخاب توده ها نيست. راه انقلاب دموكراتيک نوين، سوسياليسم و كمونيسم بدون شک راهي است دشوار ، ولي تنها راهي است كه به رهائي واقعي مي انجامد. عناصر انقلابي اين كشورها كه از استثمارگران داخلي و خارجي در رنجند، از اينكه تماميت ملي و حقوق دموكراتيک شان توسط همين دشمنان پايمال ميشود جانشان به لبشان رسيده، و از بن بست هائي كه نارهبران چه ريشو و چه ريش تراشيده چه زن و چه مرد، بعنوان "راه حل" در مقابلشان قرار ميدهند، به تنگ آمده اند، به ايدئولوژي رهائيبخش ماركسيسم لنينيسم مائوئيسم نياز دارند و اين بطور مشخص نيروهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي هستند كه براي بردن اين ايدئولوژي در ميانشان مي كوشند.

امپرياليستهاي آمريكائي، ساليان سال است كه كشورهاي آمريكاي لاتين را حيات خلوت خود به حساب آورده اند و استثمار توده هاي اين كشورها و كنترل بر سرنوشتشان را از حقوق بي قيد و شرط خود ميدانند. حزب كمونيست پرو با وجود اينكه در سالهاي اخير با مشكلاتي روبرو شده است، در تمام اين مدت نمونه درخشاني براي انقلابيون سراسر اين منطقه بوده و رفقاي كلمبيا و مكزيک و ساير كشورهاي آمريكاي لاتين براي همه گير كردن درسهاي آن مبارزه كرده اند. در آمريكاي لاتين، همچون ساير مناطق جهان، تلاشهاي امپرياليستهاي آمريكائي براي تحميل كنترل بيشتر، نفرت شديد موجود از امپرياليستهاي يانكي را تشديد ميكند. اينجا نيز احتمال پيشرفتهاي نوين انقلابي موجود است.

جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ازبدو تشكيل اين واقعيت را كه انقلاب جهاني پرولتري از دو مولفه اساسي تشكيل يافته است منعكس ميكرد: انقلاب پرولتري سوسياليستي در كشورهاي امپرياليستي و انقلاب دموكراتيک نوين در كشورهاي تحت سلطه آسيا، آفريقا و آمريكاي لاتين. ديد جنبش از هدف غائي جهاني بدون طبقه و جهتگيري انترناسيوناليستي آن توسط حضورش دردو نوع كشور تقويت شده است. در قلعه امپرياليستي آمريكا، حزب كمونيست انقلابي، آمريكا توانسته در ميان توده ها ريشه دواند و تداركات خود را براي نبردهاي آتي، جهت رها كردن جهان از بزرگترين ستمگران به پيش ببرد. در ايتاليا و آلمان، احزاب و تشكلاتي بعنوان بخشي از ريم در حال پيشروي اند و در ساير كشورهاي امپرياليستي رفقا بطور روز افزون به نقش جنبش در متحد كردن نيروهاي مائوئيست واقعي واقف مي شوند.

خلاصه اينكه جهان براي انقلاب آماده است و اوضاع روزبروز مساعدتر ميشود. ولي براي آنكه روياي ستمديدگان به واقعيت بپيوندد، ايدئولوژي پرولتري بايد در صف مقدم قرارگيردويک تشكيلات محكم كمونيستي بناشود.هنوزدرمناطق بسياري ازجهان، مانندآفريقاكه نيازبه تغييرات انقلابي درآن بسيارمشهود است، نيروهاي مائوئيست يابسيارضعيفند و يا اصلا نيستند. حتي درمناطقي كه نيروهاي مائوئيست موجودند،

توانائيشـان تحت الشـعاع عظمت وظـايف پيش رو قـرار گرفتـه و در اسـتفاده از امكانـات موجود قاصر اند.
بعلاوه، مابايدكل جنبش بين المللي كمونيستي و آينده اش را مد نظر داشته باشـيم و نه صرفا بخشهاي مشخص تشكيل دهنده اش را. جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي تنها براي اين تشـكيل نشـد كـه بـه احـزاب و تشـكلات موجـود كمـك كنـد تـا از يكـديگر آموخته و پيشروي كنند، بلكه به اين منظور تشكيل شد كه تبديل به يک مركزشود، كـه قطب ايدئولوژيک سياسي پرولتري را در سطح جهان تقويت كنـد و پايـه پيشـروي هـاي آينده را، در جهت يک انترناسيونال كمونيستي نوين بنا نهد. نياز به روشني ايـدئولوژيک سياسي، وحدت مستحكمتر كمونيستها در سطح بين المللي، و پيشروي هاي بيشـتر در جهت رهبري مبارزات انقلابي تـوده هـا، همـه در دسـتور كارنـد. همـه مائوئيسـتهاي انقلابي بايـد اهميت جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي بـراي انقلاب جهـاني پرولـتري را درک كنند و در جهت پيشروي آن بغايت بكوشند.
جهان امروز ديگ جوشاني از كشمكش هاست. دشمن امپرياليستي در تـاخت و تـاز است و مردم به هزاران شكل به مبارزه كشـيده مي شـوند. نظم و ثبـات امپرياليسـتي جاي خود را به غوغائي عظيم داده اسـت كـه در آن مشـكلات، سـختي هـا و فـداكاري هـايي كـه در مقابـل كمونيسـت هـا و تـوده هـا قـرار ميگيردتشديدميشـود. ولي همين شـرايط اسـت كـه ظهورمـوج نويـني از انقلاب پرولـتري را تسـهيل ميكنـد. بنـابراين باردیگرشاهديم كه خطرات راميتوان به فرصتهاتبديل كردوضـرورت مقـاومت را ميتـوان بـه آزادي برداشتن قدمهاي عظيمي به جلو تبديل كـرد. و در اين پرتـو اسـت كـه مي بيـنيم دسـتاوردهاي مهم جنبش انقلابي انترناسيوناليسـتي دردودهـه گذشـته تنهـاپيش درآمدچالشهاي عظيمتري هستندكه درافق پرولتاريا رابه مصاف ميطلبد. ■

ساختمان قدرت سرخ درنيپال

درطـول سـال2003،نيپـال ميـدان ادامـه مبـارزه اي حيـاتي بودكـه درآن ميليونهـا دهقـان،كـارگر،روشـنفكرانقلابي وديگـر نـيرو هـاي پيشـروتحت رهـبري حـزب كمونيسـت نيپـال(مائوئيسـت)،درمبـارزه اي شـديد وپيچيـده بانيروهـاي كهن - مالكـان و سـرمايه داران بـوركرات ونيروهـاي سياسـي بي اعتبارشـده وابسـته بـه آنـان تحت

رهـبري شــاه فئـودالي كـه ازطـرف ارتجـاع وامپرياليســم جهـاني حمـايت ميشــود-درگيربودند. نيپـال يكي از تعـداد معـدود كشـورهائي اسـت كـه يـك حـزب اصـيل م.ل.م آشكارا رهبري اش رابر پروسه انقلاب برقرارکرده ونگـرش انقلابي بـه آينـده،مسـيرپيش روراروشـن ميكند.اين بگونه اي برجسته باعث رفع نگراني است بخصوص درجهاني كه متاسفانه مبارزات مردم غالبادرتار عنكبـوت اشـكال مختلـف ايـدئولوژيهاي بـه بن بسـت رسـيده كه توسط اپورتونيستها، بـورژوازي وحـتي مـرتجعين تـرويج ميشـود، گرفتارشـده اند. به اين دلايـل،چشـمان و توجـه پرولتاريـاي آگـاه ونيروهـاي اصـيل انقلابي ودمكـرات هرچه بيشتربرروي درامي كه درنيپال در حال نمايش است،دوخته شده است.

بيشترسال2003آتش بس درجنگ خلقي بودكه از سال1996شروع شـده بـود.درطي آتش بس كمپ هاي انقلاب و ارتجاع بدنبال تحكيم موقعيت خودو تـدارك بـراي مبـارزات شديدتري بودنـد كـه هـردومي دانستنددرمقابلشـان بـزودي قرارخواهـدگرفت. زمانيكـه آتش بس پس ازتحريكات مكررمرتجعين نيپال رسما در اواخـر مـاه اوت پايـان يـافت مـوج جديد وحادي ازدرگيري نظـامي، سرتاسركشـوررا درنورديـد. نيروهـاي مرتجـع كـه بعلت رسـاندن اسـلحه،پـول ومستشـاراز آمريكـا و بـرخي قـدرتهاي مرتجـع ديگرجـرات يافتـه بودند،دست به كشتاروسيعي زدند.اين كشتارهامعمولابرعليه مردم عادي روســتائي و يادآورتاكتيــك هــاي وحشــيانه امپرياليســم آمريكادرويتنــام بودوغالبابــا جــا زدن قلابي اجسادتوده ها بعنوان مائوئيست تلاش به پوشانيدن جناياتشـان مينمودندوميخواسـتند كه روحيه تضعيف شده شان راتقويت كنند. جنگ شديد ماههاي آخرسال2003نـه فقـط ادامه كل پروسه جنگ خلقي است كه از سـال1996 آغازگشـته بلكـه همچـنين ادامـه نبردسياسي خشونت بـاري اسـتكه تحت شـرايط موقـتي آتش بس درنيمـه اول سـال 2003انجام گرفت. درجريان اين پروسـه حـزب كمونيسـت نيپـال (مائوئيسـت) بروشـني بيش ازهرزمان ديگري بعنوان رهبرمورد قبول اكثريت مردم نيپال وتنهـا نـيروي سياسـي كه قادروحاضربه ارائه يـك بـديل در مقابـل سـلطنت فرتـوت وحكـومت طبقـات ارتجـاعي است ظهورنموده است.

زمينه آتش بس:

همانطوريكه مابطورمفصل درجهاني براي فتح شماره 28 درسـال2002تحليـل كـرديم انقلاب درنيپال باسرعت سرسام آوري به پيش رفته اسـت،بـويژه ازمقطـع كشـتاردركاخ سلطنتي درژوئن2001كه شاه حاكم«بايرندرا» وخانواده اش كشته شدند.

گر چه اين كشتارهرآنچه راكه از مشـروعيت سـلطنت بـاقي مانـده بودازچشـم تـوده هاانداخت،طبقات حاكم و امپرياليست هاي خارجي «گايانندرا»برادر «بايرندرا» رابعنـوان شـاه جديدبرسـميت شـناخته واميـد داشـتندكه او بـالاخره بتوانـد جنـگ خلـق رااز بين ببرد.«گايانندرا» فـورا ارتش سـلطنتي نيپـال(آ ر ا ن ا) رافراخوانـدتاباارتش رهـائي بخش خلق كه توسط حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) رهبري ميشودبطور مستقيم مقابله كند.تا آن موقع ارتش سلطنتي نيپال عمـدتادر پشـت صـحنه مانـده بـودوپليس نظـامي شـده كـه نـوك پيكـان ضـدانقلاب بودرارهنمـائي ميكـرد.امـا اميـد هاورياهـاي طبقـات ارتجاعي حاكم براي شكست دادن حزب كمونيست نيپـال(مائوئيسـت) درميـدان نـبرد بسرعت ازبين رفت. بطوريكه ارتش رهـائي بخش خلـق نشـان دادكـه نـه تنهـا توانـائي مقـاومت دربرابـرارتش سـلطنتي رادارددبلكـه قادراسـت كـه شكسـتهاي ضـربتي رابـرآن واردسازد. يكبارآنهـا حـتي گـرداني ازارتش سـلطنتي كـه گسـتاخانه بـه مـامن انقلابي

منطقه غرب واردشده بودندرا محاصره كرده و آنها را مجبوركردند كه اسلحه شان رابزمين بگذارندو قسم بخورندكه هيچگاه باخلق نخواهندجنگيد. بدنبال غليان وپيشروي انقلابي كه پس ازكشتاركاخ سلطنتي پيش آمددشمن شقه شقه وبي روحيه بود.شاه جديدوارتش سلطنتي اين ضرورت را احساس كردندكه به نيروهاي انقلابي فراخوان صلح دهند.رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)بااين تحليل كه نيروهاي مردمي ازتوقف موقتي درگيريهابهره مند ميگردندو همچنين بادرنظرگرفتن خواسته هاي اقشاري ازمردم،آتش بس را پذيرفت.

مذاكرات مقدماتي درحين آتش بس اول انجام شد كه بمدت سه ماه يعني از اواخرتابستان تااوايل پائيز 2001طول كشيد. اماعمدتاهردوطرف ازاين قضيه براي تدارك نظامي نبردهاي دوربعد، استفاده كردند.براي دشمن فرصت مناسبي بودتاارتش سلطنتي كه بدجوري يكه خورده بودرامستحكم كرده وطبقات حاكم واحزابش رابه گردشاه منفوركه ازنظر عموم مسئول كشتاربرادرودیگراعضاي فاميلش بودمتحدكند.اين مقطع نيزبراي حكومت كهنه موقعيتي بودتابند هايش رابا امپرياليستهاي آمريكائي وانگليسي و همچنين باهندهمسايه كه هميشه ناجي نيپال محسوب ميشد،محكم كند.حملات 11سپتامبروبدنبال آن اعلام "جهاني جنگ عليه تروريسم"توسط امپرياليستهاي آمريكائي شاه و هيئت حاكمه رادركسب حمايت ازآمريكاآسوده خاطركرد وآمريكارادراين كه"مشكل مائوئيست ها"بازوربايدحل شودمصر ترنمود.

دررابطه باحزب كمونيست نيپال (مائوئيست) ازسه ماه آتش بس براي محكم كردن و برسميت بخشيدن ارتش رهائيبخش خلق كه كنگره موسسش در پائيز 2001برگزارشد،استفاده گرديد. همچنين اين مقطعي بود تاارگانهاي محلي قدرت سياسي باانتخاب شوراهاي انقلابي متعددرمناطق تقويت شوند. گردهمائي هاي عظيم توده هادرمراكز مناطق وكاتماندووسعت وعمق حمايت ازانقلاب درنيپال راآشكارتركرد.

پس ازاتمام اين آتش بس كوتاه،حزب امري كه آنرا "آغاز نوين"ناميددرپيش گرفت-باتوجه به اينكه جنگ خلق در ابتدا درسال1996آغازشديعني زمانيكه حزب تحول ايدئولوژيك،سياسي و تشكيلاتي لازم رابراي آغاز جنگ بدست آورد. اين"آغازنوين"دربرگيرنده حملات عظيم به مراكزقدرت دشمن بودكه در برخي موارد هزاران سربازمسلح با تجهيزات به غنيمت گرفته شده ازدشمن رادربرميگرفت.(1)مشخصابلافاصله پس از آنكه حزب انصراف خودازآتش بس رااعلام كرد پيروزي چشمگيري درمنطقه مركزي دانگ بدست آورد،پايگاه نظامي مهم دشمن براي كل منطقه غرب تسخير شدومقدارزيادي اسلحه ومهمات به غنيمت گرفته شدكه باكاميونهاتوسط ارتش پيروزمندرهائيبخش منتقل گرديد.

درعرصه سياسي،ضربات قاطع ارتش رهائي بخش خلق تلاشهاي طبقات حاكم احزاب سياسي اش رابراي تحكيم يك توافق جمعي ارتجاعي جديدحول شاه «گايينندرا» رادرهم كوبيدودر4- اكتبر 2000نخست وزيرودولت ازكار بركنار ومجلس منحل شدوشاه عملاكل قدرت دولتي رابدست خودگرفت.پس ازمدت كوتاهي يك نوكرغيرمنتخب منفور،«لوكند راباهادورچاند»،رابعنوان نخست وزير انتخاب كرد.هدف مركزي شاه،مشاوران خارجي اش ومسلما كل طبقات حاكمه نيپال سركوب شورش توده هاي مردم ازطريق خشونت بود.

باوجودكوشش همه جانبه براي سركوب،نيروهاي انقلابي مقاومت كردند: مراكزفرماندهي حكومت ارتجاعي در نواحي مختلف ويران شدند،تعدادزيادي از سربازان دشمن ازدورخارج شدند،سلاح و مهمات بيشتري به غنيمت گرفته شدند. رئيس كل پليس درپايتخت به درك واصل شد.چون حكومت ارتجاعي در تمام جبهه هاي جنگ به لغزش افتادوتضعيف شدبالاخره مجبورشدتقاضاي آتش بس ديگري كند.علاوه برعمليات نظامي ستايش آميز،حزب اشكال ديگر مبارزاتي را نيزرهبري نمودكه شامل اعتصاب بسيار موفقيت آميزدانشجويان دانشگاهاي كشور وچندين بندا (اعتصاب عمومي) بودكه تمام فعاليتهاي اقتصادي سراسر كشوربراي يك ياچندروزمتوقف گشت.

ضربات قدرتمندجنگ خلق ووفاداري فزاينده توده ها درنيپال به برنامه و رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) كل طبقه ارتجاعي حاكم را سرگردان كرد. درهرگوشه كشورمسئله سياسي غالب در افكارمردم نتيجه اين جنگ شده بود:صلح برچه پايه اي دوباره ميتواندبرقرارشود،چه جامعه اي وچه حكومتي جايگزين حكومت قديم كه ورشكستگي اش هرچه نمايانتر ميگشت، خواهدشد؟

مرتجعين نيپال به چندين خان خاني در حال رقابت وبامنافع مختلف تقسيم مي شوندامامهمترين تقسيم بندي اي كه بايد درنظرداشت آنهائي هستندكه تداوم و تقويت سلطنت رابعنوان حلقه كليدي حفظ حاكميت طبقات ارتجاعي ميبينند، وديگران بويژه حزب كنگره نيپال وحزب كمونيست نيپال(متحدماركسيست - لنينيست) كه به يو.ام.ال معروف است قويترين احزاب درون پارلمان هستندكه آينده خودرامتصل به تداوم يكنوع نظام پارلماني ميبينند.اين احزاب خودرا مدافعين قانون اساسي سال 1990كه بابه بزيركشاندن نظام كهنه پانچايات كه نظامي بدون حزبي به رياست شاه ومتكي برشوراي"اشراف"بودوتوسط جنبش سراسري ضدسلطنتي برپا شد،ميدانند. در حاليكه اين دوروندا صلي درون طبقه حاكمه نيپال كه درتقابل شديدباهم مي باشندبرهم نفوذدارند.حتي به اصطلاح "ماركسيست- لنينيست"هاي يو.ام.ال به وفاداري به سلطنت قسم خوده اند،حتي شاه مفيدميبيندكه دفاع ازنظام اتو كراتيك وقرون وسطائي حاكم باچيزي كه حكام نيپال علاقمندندآنرا"دمكراسي چندحزبي " بنامندادغام كند. علاوه بر حمايت روبه كاهش ازاحزاب سياسي حاكم ازيكطرف،وحمايت اساسي از مائوئيستهادرميان دهقانان فقيروكارگران ازطرف ديگر، بخشهاي مهم ديگري از مردم موجودندكه بين راه حلهاي سياسي متفاوت مرددند.اين اقشاربويژه در كاتماندوكه خرده بورژوازي شهري توسعه پيداكرده است ازاهميت بر خورداراست. همانندكشورهاي ديگرموضع طبقاتي اين اقشارآنانرابخصوص مستعد توهم درمورد راههاي مسالمت آميز از طريق انتخابات ميكندوياآنهارابه جستجوي راه حل هائي غيرازپيروزي قطعي يكي ازدواردوي اساسامخالف ميگمارد.ازآغاز جنگ خلق، حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)به سختي مبارزه كرده وبه دست آوردهاي مهمي براي جذب اين اقشاروطبقات در حمايت ازاردوي انقلاب نائل آمده است. ازطرف ديگر يو.ام.ال ورويزيونيست هاي ديگربراي خودوظيفه خاصي راتعيين نموده اندكه تلاششان بازي دادن خرده بورژوازي شهري باغرض ورزي هاي بورژوادمكراتيك است وتقويت اين توهم كه"راه سومي"غيرازپيروزي مائوئيست ها ياارتش سلطنتي براي كشورموجوداست.

حزب تحليل كرده است كه اكنون وضعيت"تعادل استراتژيك"بين حكومت كهنه ودرحال مرگ كه توسط شاه نمايندگي ميشودازيك طرف وازطرف ديگرحكومت نوظهورتحت رهبري مائوئيست ها،موجوداست. مائوتسه دون بعنوان قانون عمومي تحليل كردكه جنگ انقلابي درسه مرحله به پيش ميرود. "دفاع استراتژيك"كه نيروهاي انقلابي از دشمن ضعيفترندوميبايددريكدوره زماني برپايه جنگ پارتيزاني بادشمن انباشت قوا كنند،"تعادل استراتژيك"كه دوطرف نسبتا مساوي هستندوهيچيك ازطرفين قادربه نابودي قطعي طرف ديگرنيست و جنگ بيشتروبيشتردرمقياسهاي بزرگتري توسط جنگ متحرك وموضعي مشخص ميشودو بالاخره"حمله استراتژيك"كه نيروهاي انقلاب قادرندبه حمله همه جانبه باهدف نابودي نيروهاي نظامي دشمن وبرپائي حكومت خلق درسراسركشوردست بزنند. درنيپال،حزب معتقد است كه"تعادل استراتژيك" انعكاسي از اين واقعيت استكه كل جامعه وجوددو حكومت رادركشور باارتش هاوارگانهاي خود تشخيص ميدهد. تجربه نشان داده است كه هردواردوي انقلاب وضدانقلاب از دوره"تعادل استراتژيك"كه ماهيتاگذرا و به احتمال زيادكوتاه است براي تدارك حل مسئله انقلاب ازطريق شكست قطعي اردوي مقابل استفاده ميكند.

درشرايط"تعادل استراتژيك"و واقعيت "دوحكومت ودوارتش"سروصداي راه حل براي جنگ ازطريق مذاكره ازطرف بسياري بخشهاي جامعه برخاست ازجمله آنانيكه عموماازانقلاب حمايت كرده اما موضع طبقاتي شان آنان رابه نوعي راه حل صلح آميزاميدوارميكرد.

رفيق پراچاندا،صدرحزب كمونيست نيپال(مائوئيست)اين مسئله راچنين بيان ميكند:«عمومازمانيكه جنگ انقلابي خلق به سطح تعادل استراتژيك ارتقاءپيدا ميكندفشارعظيمي به دستگاه حكومت واردميشودتاراه برون رفتي ازطريق مذاكرات پيداكند.درشرايط مشخص فشارنظامي عظيم (ازطرف ارتش رهائيبخش خلق)وهمچنين فشارسياسي ازجانب توده هاامكان مذاكرات را افزايش ميدهدبويژه در مرحله تعادل استراتژيك.اين مسئله بوضوح ازطريق تاريخ جنگ خلقهانشان داده شده است. امااين بدين معني نيست كه دردوران تعادل استراتژيك آتش بس هاو مذاكرات لزوماانجام پذيرندونه به اين معني استكه به انجام آنان بايدبصورت يك اصل نگريسته شود... پروسه آتش بس ومذاكرات ممكن است دريك شرايط ويژه ملي وبين المللي لازم و پربار باشددرحاليكه در شرايط ديگر ممكن است غيرضروري وحتي ضربه زننده باشد.درشرايط كنوني نيپال پروسه آتش بس ومذاكرات ميتواندباانعكاس چندين فاكتوردرك وتعريف شود: وضعيت ويژه بين المللي باامپرياليسم تعرضي تروعنان گسيخته، وضعيت ويژه تعادل استراتژيك دركشور،خواسته توده هاي نيپالي براي پيداكردن راه حل سياسي ازطريق مذاكرات صلح آميز، و سياست حزب درموردجنگ ومذاكره.» (هفته نامه جانادش، 24 مارس2003).

مذاكرات وآتش بس ازوحله شروع، دومحتوي كاملامتفاوت براي دواردوي مخالف وضدانقلاب داشت. دركمپ ارتجاع هردونيروي پارلماني وقدرت حكومتي به دورشاه وارتش جمع شدند وسعي كردندازآتش بس و مذاكرات جهت منفردكردن مائوئيست هااستفاده كنندوازطريق علني شدن اعضاءشان آنان راشناسايي وازبين ببرند.تاكتيكها و استراتژي مرتجعين- پارلماني ونيز سلطنت طلبان- ماهيتايكي بوده است. هردوجناح

خواهان استفاده ازمائوئيستها عليه طبقات حاكم رقيب بمنزله نـرده بـان صـعودبه تخت حكمروائي وسپس چرخش ونـابودي مائوئيسـتهابوده اسـت. همچـنين اعلام آتش بس توسط دشمن بيان تضاد هاي عميق دروني درخـودواردوي مـرتجعين بودكـه جنـگ خلـق وتاكتيك هاي حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) بمراتب آنها را تشديد نموده است.

مضاف براين مرتجعين طبقات حاكم و مشاورين خارجي آنان اميدداشتندكه انقلابيـون مائوئيست را بتوان ازطريق آتش بس ومـذاكرات فاسـدكرد.آنهـا تجربـه گذشـته درنيپـال رابخاطرداردكـه بخشـي ازماركسيسـت- لنينيسـت هـاي سـابق كـه دراواخردهـه 1960تحت تاثير طغيان ناگزالباري درهندبه مبارزه مسـلحانه دسـت زدندوبعدابـه تحجـر" يو. ام .ال سلطنتي"سقوط كردند.چنين مثالهائي راميتوان درنقـاط ديگرجهـان نيزيـافت. بهمين ترتيب آنهااميدداشتندكه اگر بتـوان حـزب كمونيسـت نيپـال(مائوئيسـت)رابـه دام خوكـداني مجلس كشـاندميتوان آنـرا بيـك حـزب پارلمـاني مبـدل نمـود.همچـنين آنهاانتظارداشـتندكه بتـوان حـزب راشـقه شـقه كرديااينكـه رهـبري واعضـايش كـه همانندماهي دردرياي تـوده هاشـناميكنند رابتـوان روكردوحـتي اگـرآتش بس شكسـت خوردانقلابيـون راهمانندماهي هـائي كـه درسـاحل افتـاده انـدگرفت و بـالاخره انقلاب راشكست داد.ازاينرو، براي دشمن زمان آتش بس زمان توطئه سياسـي وتوهم پراكني ورام كردن مائوئيست هاي انقلابي ونابودي جنگ خلق بود.

رهبري حزب كمونيست نيپـال (مائوئيسـت)كاملاازتوطئـه هـاي مـرتجعين كـه درحـال سربيرون آوردن ازتخم بودند آگاه بودومصمم بودكه بادقت هرچه تمامترازميـان آتش بس ومذاكرات گذر كند. ازميان اين پروسه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) مصم بودتابراي اقشار مختلف مردم نيپال روشـن كندكه حزب برنامه پرداختن به احتياجات اوليـه جامعـه نيپـال ويـك راه حـل عادلانـه بـراي جنـگ از طريـق انتقـال قـدرت بـه خودتـوده هـارادارد. درحاليكه بسياربعيداست كه طبقات حاكم واربابان خارجيشان اجـازه چـنين راه حلي را بدهند، مبارزه حول مـيزه مـذاكره و درصـحنه كلي سياسـي بـراي ميليونهـاتن منجملـه اقشـارمتزلزل مياني روشـنتر خواهد شـدكه نيروهاي مرتجع بويژه آنهائي كه به گردشـاه وارتش سلطنتي جمع شده اند ،امكان هرتغييرسياسي رامسـدودنموده انـد. همچـنين اينهاهستندكه مسئول كامل سختي هاي دوران جنـگ كـه مـردم نيپـال متحمـل شـده اند،ميباشـند.

بر سرميز مذاكره:

حـزب كمونيسـت نيپـال(مائوئيسـت) بـاموقعيتي روبـرو شـدكه- اگرآنهابـه مصـاف برميخاستندهم باخطرات خزنده وهم بـا فرصـتهاي نـوين وعظيم بـراي پيشـروي انقلاب روبروميشدند.همانطوريكه صدر پراچانداشاره كرد،" انقلابيون بابكارگيري استوارانه علم انقلاب اجتمـاعي،حمـايت از منـافع تـوده هـا،اسـتحكام دراصـول ونـرمش درتاكتيكهاپيروزمندبوده اند.اگريك حـزب انقلابي چـنين ظرفيـتي سياسـي و ايـدئولوژيك راكسـب نكـرده باشـدنه فقـط درجبهـه گفتگوبلكـه درجبهـه جنـگ نـيز شكسـت خواهـدخورد.مثالهـاي شكسـت مبـارزه مسـلحانه درجبهـه جنـگ وهمچـنين شكسـت هادرتاريخ جهان فراوانند. با دوري جستن ازخطرات صخره هاو همچـنين ازگـرداب اسـت كـه كشـتي انقلاب ميتوانداسـتوارانه دردريابـه پيش رود. اگـر ناخدافاقـدظرفيت دردوري جسـتن از صـخره هاوگردابهـاي خطرنـاك باشدكشـتي ممكن اسـت روي صـخره هابشكنديابدرون گرداب كشيده شود. دراينجامنظوراز ناخداحزب انقلابي است."

دراين وضعيت حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)سه درخواست اساسي براي راه حل سياسي جنگ بدين ترتيب فرموله نمود:بحث حول ميزمذاكره،يك دولت موقت وانتخاب مجلس موسسان،آتش بس در23ژانويه 2003 اعلام شد، زماني كه بقول صدرپراچاندا،گاينندراتمايل خود رابراي ورودبه مباحث جدي بر سر اين سه نكته بيان كرد.

اين سه درخواست درخوداهداف نهائي انقلابيون مائوئيست نيستند؛حزب به اينها بعنوان ابزارهاي تاكتيكي براي رسيدن به هدف مينگرد- براي ازبين بردن نظام ارتجاعي كنوني وبراي برقراري يك نظام جديددمكراتيك انقلابي بعنوان يك مرحله ضروري پيش ازپيشروي به انقلاب سوسياليستي. فقط انقلاب دمكراتيك نوين به مفهوم واقعي قدرت را به توده هاي خلق داده وحق حاكميت ملي را به آنان واگذار مي نمايد.

همانطوريكه مائوبيان نمود انقلاب دمكراتيك نوين بعلت ماهيتش بورژوا دمكراتيك ميباشدكه اهداف فوري آن بر اندازي سرمايه داري وكل بورژوازي نيستندبلكه مالكان، امپرياليستهاي خارجي وآن بخشهائي ازسرمايه داري ميباشند (بورژوازي كمپرادوربوركرات)كه به ارتجاع خارجي وداخلي متصلند.درنيپال نيازبه سرانجام رساندن انقلاب دمكراتيك واقعاقوي است.چنين امري از پيمان سوگالي درسال1815كه بدنبال جنگ باهندانگليس بسته شدوبخصوص درپنجاه سال اخيركه كشورنه به دمكراسي ونه به رهائي ملي دست يافته ، روشن بوده است.

مضافا،اين اهداف توسط طبقات ارتجاعي بگونه ي وارونه ومتضادجلوه داده شده اند.درحاليكه طبقه سرمايه دار كمپرادوربوروكرات ادعاي دمكراتيك بودن داردتوسط امپرياليسم موردحمايت قرارميگيرد،سلطنت اتوكراتيك فئودالي ادعاي طرفداري ازحق حاكميت ملي و استقلال رادارد. بهمين ترتيب درپروسه بدست گرفتن قدرت سياسي بوروكرات هاي كمپرادورهميشه توسط بخشي از امپرياليست هاومرتجعين خارجي كمك گرفته درهمان حال اتوكراتهاي فئودال تحت نام استقلال ملي توسط برخي ديگر ازامپرياليستهاومرتجعين خارجي مورد پشتيباني قرارگرفته اند.بنابراين كشمكش قدرت دربالابنظرميآيدكه بين مرتجعين ناسيونال شوونيستهاي فئودال(واقعامتصل به امپرياليسم)ونيروهاي بورژوا دمكرات كه درواقع سرمايه داران كمپرادور بوروكرات وهمچنين نوكران امپرياليسم هستند،ميباشد.تنهاكسانيكه هرگزامكان تصميم گيري درموردسرنوشت خود را نداشته اندمردم نيپال هستند. درهروحله اي قوانين اساسي توسط اتوكراتهاي فئودال و يا كمپرادورها نوشته شده اند.

قانون اساسي سال1962توسط اتوكراتهاي فئودال نگاشته شدوبهمين ترتيب ومتمم هاي آن درسال1980. اما جنبش مردم درسال1990 اوضاع را به درجاتي عوض كردودسته ديگري از نوكران امپرياليسم،سرمايه داران بوروكرات، قانون اساسي فعلي را نوشته اندكه"دمكراسي چندحزبي"راتقديس ميكند(درحاليكه قدرت سلطنتي رانيز محفوظ داشته.)

حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) مدت مديدي استكه روشن نموده استكه قانون اساسي نيپال بدردنمي خورد.كشتار كاخ سلطنتي درژوئن2001ضربه سنگيني برنظام سلطنتي واردآورداماسلطنت طلبان باچشم پوشي ازاين واقعيت كه مشروعيت سلطنت به همراه شاه«بيرندرا» ازبين رفته است كاملابه تقويت حاكميت «گاينندرا» پرداخته اند.درپي صعوداوبه قدرت، شاه يك وضعيت اضطراري اعلام نمودو مجلس

ودولت منتخب رارسـمامنحل كـرد. اين فئـودال مسـتبدتمام بقايـاي آنچـه كـه از قـانون اساسـي سال1990باقي مانده بودرا البته نه درحرف ازبين بردوحتي مجلسيان ازحقوق بورژوائي خودمحروم شدند. بخشي ازنوكران امپرياليسم،مجلسيان، خواهـان بازگشـت به وضعيت سال1990 هستنددرحاليكه بخش ديگـري ازنـوكران امپرياليسـم،اتوكراتهـاي فئودال سـلطنت طلب خواهـان يـك سـلطنت فعـال هسـتند. اين امربيـك بحـران دائمي مشروطيت دامن زده وخواست تمام اقشارمردم براي راه برون رفت پيشروراتقويت كرده است. فراخوان مجلس موسسان توسط حزب تلاشي است درپاسخ به اين خواسـته و در جامعه انعكاس وسيعي داشته است.

مسـئله مجلس موسسـان نيزبصـورت تفكيـك ناپـذيري بـه مسـئله كنـترل ارتش سلطنتي نيپال(آران ا)مرتبط است.بـه اصـطلاح دمكراتهـا،آن نيروهائيكـه دردرون مجلس هستند،معتقدندزمانيكه آنان مقامات دولتي رادردست دارندشاه يك سـلطان مشـروطه است وارتش تحت كنترل مجلس ميباشد.اين توهم فقط در حالتي ميتوانسـت پايـداري كندكه منافع اتوكرات هاي فئودال صدمه نميديدند. در حاليكه جنگ خلق گسترش يافته ومناطق پايگاهي برقرارشدندومردم آغاز به تمرين واقعي برمبناي اصـل انقلابي اي كـه تـوده هابرسرنوشـت خودحـاكم باشـند،كردنـد. تحت رهـبري حـزب پيشـاهنگ، تـوده هاقدرت سياسـي وارتش خودرا ساخته اندكه كاملابرخلاف منافع سلطنت و اتوكراتهاي فئودال حركت كرده است. در اين اوضـاع،پوسـته نـازك مشـروطه سـلطنتي توسـط اين واقعيت كه ارتش سلطنتي مستقيمابه شاه گزارش ميدهدو ديكتـاتوري عريـان رابعمـل درميآورد،دريده شد.درگـيري"مثلـثي"كـه ظاهرابنظرميرسـيد بين سـه نيروباشـد- شـاه وارتش سـلطنتي، احـزاب سياسـي پارلمـاني،ونيروهـاي مـردم تحت رهـبري حـزب كمونيست نيپال (مائوئيست)- بالنتيجه درواقع نشان داد كه نبردي اسـت دوجانبـه بين دولت كهنه ارتجاعي،كه شاه وارتش درمركزآن قرار داردودولت نوين،تحت رهـبري حـزب كمونيست نيپال(مائوئيست) كه ستونش ارتش رهائيبخش خلق(پي. ال. ا) است.

پيشـنهاديك كنفرانس - ميزگرددر واقع تلاشي براي ايجادبديلي بودكه بتواند به مثابـه مجلسـي موقـتي متشـكل از اقشـار مختلـف خلـق بانسـبت معين از نماينـدگان مليت ها،مناطق وكاسـتهاي زيرپالـه شـده (داليتهـا)جنسيتهاوديگراقشـارخلق عمـل كنـد.اين كنفرانس،دولت موقت كه وظيفـه اش سـازماندهي انتخابـات مجلس موسسـان اسـت راتعيين خواهـدكرد.ازطريـق اين پروسـه مشـروعيت ارتش سـلطنتي واقعاپايـان يافـته وبركناري سلطنت مطلقه
قوام خواهد يافت.

درواقـع درخواسـت مجلس موسسـان در نيپـال بـه سـال1950برميگـردد. اين امـر مداوماتوسـط نيروهـاي مختلـف تاسـال 1980مطـرح ميشـدوبرخي نيروهـاي چپ درخواسـت تشـكيل مجلس موسسسـان را درطي جنبش ضدسـلطنتي سـال 1990 دوبـاره مطـرح كردنـد.امـاواقعيت عينـي اين بودكـه مـردم مسـلح نبـوده وقـدرت سياسـي واقعي نداشـتند.حـتي اگردرآنزمـان بـر مبنـاي خواسـته احـزاب سياسـي يـك مجلس موسسان انتخاب ميشدنتيجه رافراندوم سـال1980كـه نظـام كهنـه پانچايـات را تصويب نمودتفاوتي نميكرد.طي غليان 1990مائوئيستهاتاكيدكردندكه راه پيش بردكشور تدارك جنگ خلق است.

امروزه شعارهاي مطرح شده توسط حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) داراي زمينه كاملا متفاوت ذهني و عيني است. اكنون خلق، ارتش خودوقدرت سياسي انقلابي خودرادرمناطق وسيعي ازروستاها دردست دارد.آنهامشغول تمرين قدرت سياسي برمبناي اصل حكومت خودگردان ميباشند.دربخش بزرگي ازكشوراصل حق تعيين سرنوشت اعتبارگرفته وسياستهاي انقلابي مائوئيستي"شورش برحق است" ازلحاظ ايدئولوژيكي،سياسي وعملي برقرار گشته است. نظام ارتجاعي بيش ازهر زمان ديگري تجزيه گشته وتوده هاي نيپالي اشتياق خودرابراي تحول كامل و جامع ابرازنموده اند.

مرتجعين درنيپال ودرخارج به اين درك رسيدندكه شعارهاي مربوط به بحث ميزگرد،دولت موقت ومجلس موسسان درشرايط فعلي شكلي ازگذار تحت رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رانمايندگي ميكندكه نتيجه نهائي اش چيزي جزسرنگوني طبقات ارتجاعي وبرقراري قدرت سراسري دمكراسي نوين كه هم اكنون دربخشهاي عظيمي درروستاهاموجوداست،نخواهدبود.

اين سه درخواست تاثيرات برق آسائي

درسراسركشورداشت.حتي درميان نيرو هاي اصلي پارلماني بخشهاي قابل توجهي ازاين خواسته هاحمايت كرده اند. رويزيونيستهاي(يو.ام. ال)حتي قرارتنبيهي براي چهارتن ازرهبران خودكه فقط مي خواستندمسايل اين سه خواسته را در دستوركارحزبشان بگذارندصادركردند. امپرياليستهاي آمريكائي وانگليسي در مقاطع مختلف به طرق گوناگون روشن كردندكه هيچ راه حل سياسي تحت رهبري مائوئيستهاتحمل نخواهدشدواز اين روبلافاصله افزايش كمك نظامي را اعلام نمودند.آمريكاحتي بخوداجازه داد زماني كه گردهم آيي ملي توده اي در سراسر نيپال حمايت خودازقدرت سياسي نوين وارتش مردمي رااعلام مي نمود، حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)رادر ليست "سازمانهاي تروريستي"وزارت خارجه آمريكاواردكند.(2)

آتش بس وپس ازآن:

درحاليكه رژيم ارتجاعي درحرف موافقت خودراباآتش بس اعلام نمود مخفيانه دستوركارديگري رابه پيش برد. حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)از ماهيت مرتجعين شناخت داشت وازاينرو ماهرانه قادربوددستوركارمخفي آنهارا افشاءنمايد.همچنين ازآغازروشن شدكه يك تاكتيك مرتجعين پرهيزازمسائل مهم ومنحرف كردن مباحث به مواردثانوييه بود.ازطريق همه اينهااكنون توده هاي نيپالي فرصتي راپيداكرده بودندتابروشني سياست دورويانه مرتجعين راشاهدباشند، يك دست درازكرده براي به آغوش گرفتن درحاليكه دردست ديگرخنجر براي فروكردن درپشت خلق داشت.

يكهفته پس ازاعلام آتش بس حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)سياست وبرنامه اين دوره راتدارك ديدوسياست خودرادرموردمسئله مذاكرات روشن كردكه هدف نهائي مذاكرات دادن قدرت به خلق نيپال بودواگرمنافع خلق توسط دشمن تضعيف شودحزب اين حق رامحفوظ داردتاآتش بس رادرهرلحظه پايان دهد.درحاليكه حزب يك تيم مذاكره عليرتبه به رهبري دكتربابورام باتاراي رامعرفي نمود،دشمن به يك بي آبروئي گزنده تن داد.زمانيكه مشكل بزرگي داشتكه حتي هيئت مذاكره خود را تشكيل دهد.حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)به سهم خودآتش بس را محترم شمردنه فقط ازطريق پخش سياستش درميان صفوفش بلكه همچنين بعنوان يك اقدام باحسن نيت ازاجراي

يك اعتصاب عمومي(بند)مقررشده خود داري نمود.همچنين جمع آوري وجوه (مثل ماليات) بجزسهميه داوطلبانه را متوقف نمود.ارتش رهائيبخش خلق تحت رهبري مائوئيستها،كادرهاي مائوئيست وخلق انقلابي درسراسرنيپال به تمرين يك انضباط انقلابي درسطح بالا پرداخت.

دراين حين ارتش سلطنتي نيپال حتي حداقل موازين آتش بس رارعايت نكرد. آنهابه محاصره گردانهاي كوچكترارتش رهائيبخش خلق پرداختند،سلاحهاي واحد هاي ارتش رهائيبخش رابه غنيمت گرفته به يورش دست زدندوبه دستگيري پرداختندوجاسوسيشان رابرعليه هواداران كادرهاورهبران انقلابي مائوئيستهاشدت بخشيدند.برخي پستهاي پليس كه تحت فشارجنگ خلق برچيده شده بودنددوباره برقرارشدند.بجاي آزادكردن رهبران مائوئيست وزندانيان سياسي اززندان و اعلام مكانهاي افرادوكادرهاي"ناپديد شده"دولت سلطنتي چندتن ازانقلابيون مائوئيست رابه قتل رساند.پس ازمباحث طولاني يك"دستورالعمل" 22 نكته اي براي اداره كردن آتش بس توسط هردو طرف موردموافقت قرارگرفت ودر13 مارس به عموم اعلام گرديد(3). درهمين مقطع دولت سلطنتي پرونده جنائي عليه رفيق بابورام باتارايي وديگررهبران حزب تشكيل دادوتحركات نظامي رادرسراسر كشورتحت پوشش فعاليتهاي بهداشت عمومي رهبري كرد.- درواقع"پزشكان" آنهامشغول كشتن مائوئيستهاي انقلابي و دستگيري مردم بودند.درعرصه خود مذاكرات اردوي دشمن ازمباحث معين درموردسه خواسته اي كه توسط حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) به پيش گذاشته بودودرموردآينده جامعه نيپال امتناع كرد. عليرغم اين تحريكات، حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) اعلام نمود كه حزب برروي مذاكره تاسرانجام منطقي آن پافشاري خواهدنمود.

دردور دوم اين مذاكرات،حكومت كهنه بامحدودكردن تحركات واحدهاي ارتش سلطنتي درمحدوده 5 كيلومتري حول پادگانهاموافقت كرد.اين توافق باعث شعف تمام ملت شدچون بدين معني بود كه حكومت كهنه فقط قادرخواهدبودكه قدرتش رادربخش كوچكي ازسرزمين ملي بكارگيرد(18% كشوردراين فاصله قراردارد)،درحاليكه حاكميت خلق دراكثر عظيم مناطق روستايي ضمني به رسميت شناخته شد.درست روزبعديكي ازاعضاي گروه مذاكره حكومت كهنه تلاش كرد" توافق5كيلومتري"كه انجام شده بودرانفي كند.ارتش سلطنتي آغازبه دستگيري كادرهاكردوتلاش كردتافعاليتهاي سياسي انقلابيون مائوئيست رادرمناطق روستائي متوقف كند.تحت فشاركل كشورارتش سلطنتي بالاخره مجبورشددرحرف،"توافق 5 كيلومتري" را به رسميت بشناسد.

چراحكومت كهنه توافقي راكه بامذاكره كنندگان خودش شده بودراردكرد؟ بدون شك چنين امري بخشاتوسط ماهيت دو رويانه وخائنانه طبقه حاكمه وارتش (همانندمرتجعين سراسرجهان)توضيح داده ميشود.اماهمچنين ضروري است كه نقش موذيانه امپرياليسم آمريكارانيزكاملا بحساب آورد.

اززمانيكه آتش بس اعلام شد امپرياليستهاي آمريكائي فعالانه وعلنا در اموراخلي نيپال دخالت ميكردند.آنها از روزبعدكه آتش بس اعلام شدازآن استقبال كردنداماپس ازچندروزدرخواست نمودندكه حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) سلاحهايش رابه زمين بگذارد. اين معني ديگري غيرازخلع سلاح كردن مردم درمقابل سركوب ارتجاعي

نداشت.چندروزبعدآمريكادولت نيپال را بخاطرسختترنجنگيدن عليه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)سرزنش كرد. تمام اينهاسريعاباهدف تحريك فئودالها و بوروكراتهاي نيپال براي تخلف ازحداقل موازين وشروط آتش بس ومذاكرات انجام شد.حتي درحاليكه مذاكرات در شرف انجام بودآمريكاآموزش ارتش سلطنتي راافزايش داده،به آن سلاحهاي مدرن تري رساند،حزب رادرليست دوم" تروريست ها"واردنمود،ويك موافقتنامه پنج ساله بادولت سلطنتي نيپال امضاءنمود. اين واقعيت هانشان ميدهندكه هدف آمريكا هل دادن طبقات ارتجاعي بدرون يك درگيري باتمام قواوخونين با خلق انقلابي است.

طي آتش بس براي توده هاو البته كل جامعه روشنتروروشنترشدكه طبقات ارتجاعي نيپال بخش وتكه اي از نظام امپرياليسم وارتجاعي جهاني هستندكه هرگزنمي توانندارادە اكثريت مردم را پذيرفته ودرعوض بدنبال خردكردن انقلاب وآنان باتوسل به زور مي باشند.

در برخي گردهم آيي هاي توده اي كه دهها‌هزارنفردرآنهاشركت ميكردند از مذاكره كنندگان حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)نه فقط درپايتخت بلكه در ديگرشهرهاوبخشهااستقبال شد.دراين حين حزب دقت بسياري به خرج دادتا كه دوران توقف موقت درگيريها، منجربه شناسائي سطوح مختلف رهبري كه اكيدا مخفي باقيمانده بودند نگردد.

سومين وآخرين دورمذاكرات درشهر دانگ واقع درغرب نيپال كه محل پيروزي عظيم نظامي تحت رهبري مائوئيستها درسال2001بودبرگزار شد. اول گروه مذاكره حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) رايك گردهم آيي عظيم مورداستقبال قرارداده بود. وقتيكه مذاكره كنندگان دشمن ورسانه هاي بين المللي واردشدند آنهامتوجه شدندكه تمام شهر باشعارها وپرچم هائي درحمايت ازمواضع حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) آذين شده بود. امابازهم نمايندگان حكومت كهنه از بحثهاي اساسي سرباززده وهردو طرف براي آنچه اكنون توسط همه ديده ميشود به تدارك مجدد اجتناب ناپذير جنگ تمام عيار، پرداختند.

درمقابل ادامه نقض آتش بس و تكرار امتناع ازواردشدن به مباحث اساسي در 27 آگست2003حزب بالاخره نيت خود را مبني برآغازمجددعمليات نظامي اعلام نمود.اماارتش سلطنتي،قبل ازآن به نقض آتش بس اعلام نشده پرداخته بودو از هفته هاوماهها‌پيش بودكه هرروزبراين نقض آتش بس انباشته ميشد.سرويس خبري جهاني بي بي سي يكي ازعوامل خاتمه آتش بس را"منافع قدرتهاي بزرگ خارجي عمدتاآمريكا،انگليس و هنددر وضعيت داخلي كشور"توصيف كرد. "هر سه اين هابه ارتش سلطنتي در جنگ با شورشيان كمك كرده انداماگفته ميشودكه هندازنفوذهرچه بيشترآمريكا درحياط خلوت خودنگران است."

درواقع هم همينطوراست درحاليكه اين قدرتهابدون شک برای جلوگيری از پيشرفت نيروهای انقلابي باهم كار ميكنند,ادامه تخاصمات شان وضعف عمومی دولت مركزی نيپال وضعيت مشكلی برای اتحادصفوف ارتجاعی عليه حزب كمونيست نيپال(مائوئيست) به وجود ميآوردراينكه باپيشرفت انقلاب آنها تا چه اندازه بهم نزديک خواهندشدويا در عوض تاچه اندازه همانندموشانيكه در كشتی درحال غرق شدن اند,بجان هم خواهندافتاددرآينده معلوم خواهدشد. بهر صورت يكی ازاهداف اصلی

امپریالیسم امریکااین خواهدبودکه در مقابل این مبارزه بایستدوتلاش کندتا وحدت مرتجعین علیه انقلاب راسازمان بدهد؛اما این تلاش ممکن است بابه ته کشیدن نیروهایش حسابی بامشکل رو بروشود بخصوص وقتیکه درعراق و افغانستان بیشترازاین پایش درگل گیرکند.

بهرصورت درحالیکه حزب کمونیست نیپال(مائوئیست)بلافاصله بعدازپایان آتش بس چندعملیات بزرگ راانجام داد؛امامهمترین عمل آنهاپاک سازی نیرو های نظامی دشمن وجاسوسان دربخش های بزرگی ازروستاهابوداین عملیات نه تنهادرمناطق کوهستانی که ازمدت طولانی تحت کنترول ارتش رهائی بخش خلق قراردارد,بلکه همچنین درمناطق کشاورزی «تريي»که بیشترین مقداردانه های غذائی نیپال رافراهم مي کندوجائیکه قرنهامالکیت فئودالی بر دهقانان حاکم است ,انجام شد. «تريي» درمرزهندواقع است وجائی است که ارتباطات وحمل ونقل بیش ازمناطق کوهستانی پیشرفت کرده,بنابراین ازنظر نظامی برای برپائی جنگ خلق مشکل و مدتهانقطه قوت دشمن بوده است.بنابر این این واقعیتکه بیشترین نواحی این منطقه آزادشده است از اهمیت فوق العاده ای برخورداراست . طرفداری ازحزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به مناطقی که توده هاحکم میرانند محدود نمیشود.تنهاسه هفته بعدازآتش بس, حزب فراخوان اعتصاب عمومی (بندا) سه روزه راداد,که فعالیت های اقتصادی کشوربین 17تا 20سپتامبر 2003را کاملا متوقف کرد ,کاتماندو کاملا فلج شده بودوخسارات اقتصادی وارده 10میلیون دلار آمریکادر روز تخمین زده شد .

درون مناطق پایگاهی :

عملکردحکومت مردم منظم امابسرعت درحال پیشرفت است . دولت کهنه درتلاش بودکه جنگ انقلابی رادرهمان ابتدای شکوفايي اش درهم بکوبد. تلاش کردتاساختمان انقلابی – قدرت خلق ,سیاست انقلابی ودستاورد هایی که خلق عمدتادرپروسه جنگ خلق کسب کرده است - رادرهم بکوبد. اما قدرت سیاسی انقلابی نه تنهاشامل جنگ ومقاومت در مناطق پایگاهی بلکه همچنین شامل بکاربردسیاست اجتماعی, سیاسی وحقوقی انقلابی بوده است .فقیر ترین ,تحت ستم ترین مردم وبه حاشیه رانده شدگان قدرت دولتی انقلابی خود رادرمناطق دورافتاده ,جائیکه دولت کهنه حضورناچیزی داشت ,برپاکرده اند. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)از سیاست ایجادمناطق نمونه ,که درچین انقلابی تحت رهبری مائوبه اجراءگذاشته میشد, آموخته است . امروزدرنیپال در کنار نمونه های صنعتی و نمونه های کشاورزی خلق انقلابی به تکامل قدرت دولتی نمونه نیزپرداخته است .

قدرت دولتی نمونه شامل درک و اجرای حقوق اساسی خلق ازجمله تولید, تأمین ضروریات پایه ای,آموزش بهداشت,ارتباطات,حمل ونقل وبرقراری یک سیستم دادرسی حقوقی میباشد. درحالیکه مناطق مربوطه درسرزمینهای سخت وفقیرواقع اند,وقتیکه مردم اصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم- مائویسم را درک کرده ووقتی که قدرت وتوانائی خودرادریافته اند,قادرشده اندکه جامعه رازیروروکنند.

همانگونه که در«تاچای» چین آنجاکه علیرغم سرزمینهای فقیر,کوهستانی وغیر حاصلخیز,توده های ناتوان وتحت ستم قبلی قادرشدندآنجارابه منطقه نمونه تبدیل کنند,مائویستهای نیپالی نیزچنین «تاچائی»رادرسرزمینهای ناهموار

«راپاتی»,«بهری»,«کارنالی»و«ستی»در غرب نیپال ساخته اند.همانگونه که انقلابیون چینی گفته اند:«وقتیکه توده های وسیع دهقانان فقیروقشرتحتانی دهقانان متوسط ,که اربابان کشاورزی سوسیالیستی هستند» مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائو(که ماانیک آنرامارکسیسم- لنینیسم- مائویسم میدانیم) وخط صدرمائووسیاست های عام وخاص استوارشوند,آنهاآنچنان قدرتمندخواهندشدکه بتوانندکوه راتکان دهندورودخانه راازحرکت بازدارند.» (کتاب شانگهای ,انتشارات بنر,امریکا, صفحه 164چاپ انگلیسی)

همانندانقلابیون مائویست درچین انقلابیون درنیپال وتوده های عظیم فقیرو لایه پائینی دهقانان میانه عموماآموخته اندکه م ل م وسیاست های عام و خاص حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)رابهم ارتباط دهندوآنچان قدرتی رابدست آورندتاکوههای ساگارماتا(اورست), ماچا پوچره,جالجالا,مالیکا وچیلکهایاراتکان دهندورودخانه های خوشی,نارایانی, کارنالی راکنترول کنند. همانطورکه کتاب شانگهای مینویسد:«آنها میتوانند اوضاع نامساعدطبیعی رابه اوضاع مساعد, محصول کم رابه محصول زیاد مبدل کنند,ازمحرومیت ازماشینهای کشاورزی به ماشینهای کشاورزی مجهزشوندوبه توانائی کشاورزی مکانیزه پی ببرند. »بادرک مائویستی,خلق انقلابی نیپال نه تنهادرحال متلاشی کردن سیستم کهنه وزیربنای استثماروستم آن است,بلکه همچنین پاية اقتصادي نوين و روابطی نوين ميان مردم بطورخلاصه سیستم اجتماعی نوینی رابنانهاده ومي سازند .

دربخش حوملادرغرب نیپال ,هدف اینست که درهرکمیته توسعه روستائی حداقل یک بخش بمثابه نمونه قدرت دولتی انتخاب شود. تازمانیکه شرایط اضطراری توسعه قدرت دولتی نمونه درحال انجام بود.وقتیکه آتش بس ومذاکرات آغازشد,کمیته سازماندهی مشترک حوملاوموگومناطق سریناگر, ماداناکالیکا و وینی رابمثابه مناطق نمونه برگزیده بود.این مناطق فوق العاده عقب افتاده بودندودرآنجاقحطی کاملا از کنترول خارج بود.هرساله صدها نفراز مردم براثرگرسنگی ونبوددارو جان مي سپردند.براثرعدم وجودسیستم آبیاری, کودوبذرمناسب وبعلت بسیج نشدن مردم,کشاورزان تنهایکباردرسال بر داشت میکردند. این منطقه با تفاوت فوق العاده آب وهوايي رقم میخورد,از هوای داغ درتابستان گرفته یعنی زماني که مالاریاباعث مرگ دهها نفر میشود, تاسرمای فوق العاده برفی که در زمستان پدیدارمیشود.درگذشته دولت کهنه هیچکاری نکرد. اسنادبدست آمده ازدشمن نشان میدهدکه دولت مقداری کمک مالی رابه این منطقه اختصاص داده بود اماهمچنان هیچکاری صورت نگرفته بود.این پولهای هرچندناچیز کجارفته است؟درجیب مقامات ومامورا ن .

حزب همه امکانات خودرابرای ساختن قدرت دولتی نمونه بکارگرفت . ازآنجاکه کشورهنوزدرشرایط جنگ داخلی بسر میبرد,قدرت دولتی نمونه به گونه ای طراحی شده استکه ضروریات شرایط کنونی رابرآورده سازند.رفقای مسئول برای پیشبردکار حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) درحوملاو کالیکوت به نشریه جانادش (3ژوئن 2003)گفتند: «تقسیم بخشهابرای توسعه مدل قدرتی نمونه بطورعلنی برمبنای احتیاجات جنگ داخلی تعیین میشود.» تاآغازمذاکرات ,13مؤسسه برای سیستماتیزه کردن فعالیتهای قدرت دولتی نمونه تاسیس شده بود. بخش اصلی موسسات قدرت دولتی نمونه با مسائلی چون مسکن و توسعه محلات ,آموزش عمومی,بهداری,

بهداشت و فرهنگ,امنیت عمومی, کشاورزی و دامداری,صنایع ومعادن,اداره عمومی, قانون وعدالت,ارتباطات وپروپاگند, زنان واجتماع, توسعه ملیتهای تحت ستم, منابع آب,کنترول جمعیت , محافظت ازجنگلهاوحفظ محیط ذیست, وتعاونی های مالی وتوزیعی سروکاردارد .

دربخش های حوملاوجوملا بسختی 15% ازجمعیت باسوادند,نرخ آن برای زنان بطرزقابل ملاحظه ای کمترازمردان است.درزمان دولت کهنه برای هردو تا سه بخش یک مدرسه ابتدائی وجود داشت, وحداکثر10تا15 %ازمجموع کودکان درواقع میتوانستندبه مدرسه بروند. بیشتربچه هامجبور بودندکه چهار تاپنج ساعت راهرروزبرای رفت وآمدبه مدرسه اختصاص دهند. اززمانیکه قدرت دولتی نمونه تاسیس شده است مدارس سیستماتیزه شده مدارس شبانه تاسیس شده,کارزارسوادآموزی براه افتاده است و به تحصیل کم کم بمثابه یکی از ضروریات زندگی نگریسته میشود وصد هامردوزن بمدارس شبانه در سیستم آموزشی رسمی وغیررسمی روی میآورند. در مدارس شبانه برای حداقل دوساعت درس برنامه ریزی شده است . ساعت اول به آموزش الفباو ساعت دوم به بحث اختصاص داده شده است.موضوعات موردبحث شامل سیاست,جامعه,حقوق مردم واوضاع ملی و بین المللی مي باشد.مردم همچنین اتفاقات و وقایع روستائی خود,احتیاجات محلی و امکان منابع ,سلامتی عمومی و احتیاجات فرزندان خودرامورد‌بحث قرارمیدهند. از شرکت کنندگان خواسته میشودکه از بحثهادردفترچه های خودیادداشت بردارند.

دربیشتربخش ها,قدرت سیاسی سرخ و توسعه سیسم نمونه به دوره اوضاع اضطراری ,قبل ازآتش بس ژانویه 2003برمیگردد, اگرچه اشکال قدرت دولتی نمونه وکمون هادربخشهای از رولپاوروکوم حتی زودترآغازشده بود(به جهانی برای فتح شماره 28رجوع کنید.)مردم قبل ازتاسیس قدرت دولتی نمونه ازنظرسیاسی ارتقاءیافته بودند. مردم خط سیاسی مائویستی رادرک کرده بودندوهمانگونه که مائوگفت: «همینکه معیارهای ایده های صحیح طبقه پیشروتوسط توده هادرک میشود, این ایده هابه نیروی مادی تبدیل میشود که میتواندجامعه وجهان راتغییردهد.» مردم حوملاوجوملانیروی مادی بوده اندتاهمه مناسبات کهن رادرهم شکنندو مناسبات نوینی راجایگزین آن کنندو آنهاراه رابه میلیونهامردم درسراسر کشورنشان میدهند.

باتکامل جنگ خلق ,فرهنگ انقلابی نوینی بر فرهنگ کهن غلبه کرده است . درنواحی نمونه فرهنگ انقلابی به بخشی ازشیوه زندگی مردم تبدیل شده است . دردولت کهن تنهاتولدپسران جشن گرفته میشد. درحالیکه فرهنگ انقلابی هم تولدپسران وهم تولددختران راجشن میگیرد. سنت 13روزانفرادپس ازمرگ یکی ازاعضای خانواده ازبین رفته است. سیستم ازدواج بطرزفوق العاده قابل ملاحظه ای تغییریافته است . چند همسری ازبین رفته است ,زنابندرت اتفاق می افتدوتک همسری وازدواج برمبنای عشق تشویق میشود. سنت «جاری پراتها»نیزازبین رفته است .برطبق این سنت اگرزنی باشوهردوم ازدواج میکرد,شوهرجدیدمجبوربودکه ملکی معادل صدهزارروپیه رابه شوهر قبلی پرداخت کندوقیمت زنان متعلق به خانواده متمولتربیشترمیشد. این رسم درجوهرخودبیان بردگی زنان بود,یعنی زنان باپول خریدوفروش می شدند.

جشن های انقلابی جای جشن های مذهبی راگرفته اند. درمناطق انقلابی این جشنهادرروزهای تاریخی مثل سالگرد آغازجنگ,روزتولدرهبران وآموزگاران بزرگ انقلابی مثل مارکس,لنین ومائو, روزاول ماه می روزجهانی زنان برگزار میشود.ملودیهاواشعاریکه سروده میشود عشق واحساسات عمیق انقلابی رابیان میکنندیااوضاع سیاسی ملی وبین المللی رامنعکس میکنندیاعملیات علیه دشمن راجشن میگیرندویادرسوگ انقلابیون ویاخشم درمقابل جنایات ارتش سلطنتی احساسات خودرابیان میکنند. درفرهنگ کهنه,به زنان بمثابه نجسهابرخورد میشد وآنهارامجبورمیکردندکه دردوران پر یود شان تایک هفته خارج ازخانه شان زندگی کنند.این رسم ازبین رفته است . با معالجات خرافاتی وغیرعلمی مبارزه شده است ودربرخی مواردرمالان ودعا نویسان متحول شده ویاحتی به جنگ خلق پیوسته اند. از طرف دیگر,جنبه های مثبت طبابت های سنتی ازجمله دارو های گیاهی محلی موردحمایت قرار گرفته اند.

جنبه مهمی ازتغییروتحول فرهنگی , تحولات ایدئولوژیک بوده که بازتابی از تغییرات درعرصه های سیاسی, اقتصادی, فرهنگی واجتماعی بوده است . درمناطق انقلابی وقدرت دولتی نمونه فرهنگ فداکاری گسترش یافته است . مفهوم زندگی ومرگ بصورت ریشه ای ازدرکی که تحت دولت کهنه موجود بود,تفاوت کرده است.هرروزمردم بیشتری آماده اندتاجان خودراصرف انقلاب وتکامل بشری نمایندومنافع شخصی خودرابه موقعیت فرعی برانند.عشق به مردم ونفرت به دشمن طبقاتی به جوهر فرهنگ انقلابی بدل گشته است. موقعیت فئودالی خانواده نیزشروع به تحول کرده است . فرهنگ فئودالی برپایه وابستگی,پدرشاهی وتنگ نظری منافع شخصی جای خودرابه خانواده آینده میدهدخانواده ای که آزادومستقل و نگاهش به جامعه به مثابه یک کل است .

پروژه های توسعه اقتصادی درمناطق سرخ درحال انجامند.مردم قبلامعتقد بودندتازمانیکه دولت کهنه همه چیزرا محدودمیکند,توسعه ممکن نیست . با توجه به این نکته بخصوص به محض اینکه بودجه های توسعه ای دولت از مناطق پایگاهی سیاسی سرخ قطع میشد مشکلات به پیش میآمد.درواقعیت امر, باتغییروتحول درمناسبات سیاسی و اقتصادی دردولت کهنه درجریان جنگ خلق ,کمیته های انقلابی خلق بودجه های خودرافراهم کرده وپروژه های توسعه ای خودراآغازکرده اند. رفقای مسئول کمیته مشترک بخش ازکمیته توسعه انقلابی خلق دررکوم درسومین اجلاس کمیته انقلابی خلق درفوریه 2003 بودجه خودرا 23میلیون روپیه (معادل 30هزاردلارآمریکائی)گزارش دادندکه درنظردارندحجم کارتوسعه ای راباکمک کارداوطلبانه عمومی تادو برابر افزایش دهند.نقشه برای بخش شامل پنج پروژه هیدرولیکی کوچک , یک پروژه سیستم آبیاری کوچک ,تامین آب آشامیدنی ,ایجادتعاونی ها,تولیدغذائی , تعاونی پزشکی,ساختمان پل وجاده مي باشد. دستاوردهای مردم وظرفیت اتکاء به نیروی خود,باعث واردآوردن ضربات سختی به موسسات مالی امپریالیستی حریص همانندصندوق بین المللی پول (آی ام اف IMF) وبانک توسعه آسیا (ADB)وهمچنان به کل مدل«توسعه» امپریالیستی که متکی به سرمایه خارجی است وبه بردگی بیشترمردم می انجامد, شده است . بانک توسعه آسیاقادرنشده استکه محصولات الکتریکی گزاف خود رادرشرق نیپال بفروشد؛

زیراکه مردم انقلابی مناطق پایگاهی سرخ درخولاگوان ,کوتجهاری وگارایلاازالکتریسته ای که خودشان تولیدمیکنندبهره میبرند.
کمیته های خلق ازمنابع محلی مختلفی بجمع آوری پول میپردازندازجمله ثبت زمین,گمرک ازصنایع آسیاب وکارخانه , مالیات برمصرف ,جنگلها, مبادله گیاهها, سنگهای معدنی,الکتریسته ومالیات, جریمه,مصادره ازدشمنان طبقاتی. این منابع درآمدموقتی ونامنظمنداماکمیته های خلق برای سیستماتیزه کردن آنها درتلاشند.حزب توجه خاصی داردکه این منابع برپایه منصفانه ای جمع آوری گردندوتبلیغات دشمن راکه مالیات های جمع آوری شده توسط حزب رااجحاف مینامند,خنثی کند.درحالیکه دولت کهنه همچنان به تقلبکاری علیه مردم وآلودگی به فساددرابعادگستره درگیر است .
متشابهادرمناطق پایگاهی مثل رکوم ورولپا,سلامتی عمومی,آموزش,رفاه خانواده هاوفرزندان جانباختگان ونابودی فقرازاولویت بالائی برخورداراست.مردم فوق العده فقیردرمزارع جمعی بکار گمارده میشوند,فرزندان بي سرپرست درمراکزمخصوص مواظبت میشوند, خانواده های جانباختگان سیاسی شده وبه فرزندان شان آموزش داده میشود.
هرچندکه مسئله مرکزی همچنان در هم شکستن دولت کهنه است . بالاترین الویت ازآن جنگ ,سیاسی کردن توده ها ومسلح کردن ایدئولوژیکی وسیاسی توده هاست . درمناطق پایگاهی ,روحیه مردم بالاتراست وغرور واعتمادبه نفس وهمراه آن این احساس که این مردمند که تغییربنیادی جهان رابه پیش خواهند بردوقرن بیست ویکم رارقم خواهندزد, ریشه یافته .
گرچه موج انقلابی دربخشهای غربی درآوج است,امابه این مناطق محدودنمي شود.دربخشهای شرقی درمناطق ترايي انقلابیون مائویست سیاست وبرنامه حزب رادرکلیه عرصه های ایدئولوژي, سیاسی,اقتصادی ورفاه عمومی بکارگرفته اند .
ریشه دولت کهنه اساسااازروستاهاقطع شده است .هرآنجائیکه حکومت انقلابی برپاگشته است,استثمارمنطقه ای وسلطه ملیت خاش بابکارگیری برنامه منطقه ای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)و خود مختاری ملی ریشه کن شده است . رهبر حزبی کمیته انقلابی خلق دربخش سلوخومبودرشرق نیپال گفت که کلیه موسسات قدرت سیاسی برپایه حق استقلال,اداره میشود,درقرن بیست ویکم هیچکس بردگی دولت کهن رابرنخواهد گزید.بابپاه خاستن خلق ستمدیده نیپال برای اعمال حکومت مردم ,تعدادقابل توجهی ازدکتران ,مهندسین ودیگر روشنفکران ازشهرهابه مناطق آزادنقل مکان کرده اندتادرکناردهقانان فقیرو بخش های دیگرتوده های فقیرزندگی کنندومهارت وتجارب خودرادرخدمت ساختمان جامعه جدیدقراردهند .

محوکردن ستم ملی

ژانویه2004شاهداعلام هیجان انگیز مناطق خودمختاردربخش های مختلف کشوربود.در9 ژانویه خودمختاری ماگارات اعلام شدوبدان معنی بودکه ملیت ماگاردرمنطقه ماگارات برای اولین باربعداز300سال قدرت سیاسی واقعی رابدست آورده بودند .

دولت فئودالی ارتجاعی مرکزی نیپال به مدتی طولانی خلقهای مناطق مختلف راموردستم قرارمیداد. قدرت گرفتن این مردم تحت ستم وبه حاشیه رانده شده و بدست آوردن استقلال واقعی بخش کلیدی ازبرنامه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)بوده است.سیاست حزب تاکیدکردکه رهائی مردم تنهاازطریق تلفیق جنبشهای رهائی بخش ملی وجنگ خلق امکانپذیراست.بمنظورمتحد کردن این جنبش هاحزب دراولین کنفرانس سراسری اش درسال1995 اساس آنرا بااعلام تضمین خودمختاری منطقه ای و ملی همراه باحق تعیین سرنوشت شامل جدائی,به مناطق وملیت های تحت ستم ,پایه ریزی کرد. اینک باپیشرفت جنگ خلق گفتاربه کردارتبدیل شده است .

براساس طرح حزب در ژانویه2004, 9ناحیه ملی و منطقه ای خودمختار درسراسرکشور وجودخواهدداشت . خود مختاری منطقه ای در(ازغرب به شرق) ستی مهاکالی وبهری کارنالی وخود مختاری ملی در ماگارات,تهاروان, تامووان,تامانگ,نوور,مدهش وکیرات اعلام شده است .

ازنظرسیاسی اعلام خودمختاری منطقه ای وملی قدم بزرگی درراه ریشه کنی سیستم فئودالی است.ازنظرنظامی, پیشرفتهای درتکامل تعادل استراتژیک و آماده شدن برای حمله استراتژیک بوده است.متشابها,درعرصه سیاست انترناسیونالیستی اعلام خودمختاری منطقه ای وملی باردیگرثابت کردکه موفقیت جنبشهای رهائی بخش ملی تنها ازطریق جنگ خلقی که تحت رهبری انقلابیون مائویست قراردارد,امکان پذیر خواهدبود.بخصوص بعدازجنگ جهانی دوم حتی جنبشهای رهائی بخش ملی قدرتمندی,چون ببرهای تامیل در سریلانکا, مبارزات کشمیردرهند, فلسطینیان درمبارزه علیه صهیونیسم ,پ کا کادرترکیه,ارتش جمهوری خواه ایرلندشمالی ودیگران درامریکای لاتین, بمبارزه دست زده اندامابرای پیروزی در مبارزات شان بامشکلات روبرویند.در قلب این مشکلات خط سیاسی آنهاقرار دارد.تحت رهبری هنگ سرخ پرولتاریای بین المللی درنیپال,میلیونها نفربه رهائی ملی دست یافته اند.واین بیان قدرتمندی ازواقعیتی استکه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مدتهاقبل مطرح کردکه جنگ خلق انقلابی راه رهائی ملی است .

موخره :

جنگ ومبارزه درنیپال هرروزبرپاست ,رژیم انقلابی درپی آنست که حکومت مردم راتحکیم کند,رژیم کهنه ودرحال مرگ تلاش میکندتااتوریته خودرابه تخت بنشاندوشورش مردمی رادرهم شکند.مرتجعین شدیدابه روی امپریالیسم امریکاومرتجعین دیگری مثل انگلیس و هندحساب میکنندتابه نجات شان برسند. مقالات متعددی دررسانه های هند نارضایتی خودرااز پیشروی های انقلاب درنیپال ونگرانی شان از«آلوده کردن» واشاعه آن به جنوب والتهاب بیشتر مناطق هندمثل جارکند, بیهار, اندراپرادش وداندااکارانیاکه جنگ انقلابی درحال گسترش است ,ابرازمیدارند .

سیاست مداران وسرویس های اطلاعاتی امپریالیست هامکرراتلاش مي کنند تامائویستهای نیپال را«تروریست» معرفی کنندکه پیوسته توسط رسانه های شان طوطی وارتکرارمیشود. اما واقعیت هابرروی زمین نشان میدهدکه« تروریست های»واقعی کیانند. گروه های حقوق بشرمثل عفوبین الملل گرایشش به آنست که

باانقلاب وخشونت ضد انقلابی یکسان مقابله کنندوکسانی نیستندکه به مثابه هوادارمبارزات مسلحانه درنیپال شناخته شده باشند. علیرغم آن گزارش های متوالی ازاین گروه به گونه ای غیرقابل انکارنشان میدهدکه :امواج خشونتی که علیه توده ها انجام میشودازیک جانب است:دولت ارتجاعی آخرین گزارش عفوبین الملل (اکتبر 2003)صدهاموردراکه درآن ارتش سلطنتی ,مردم را,«ناپدید»کرده , وعقیده براین است که بسیاری ازآنها دربازداشت کشته شده اند, پرونده کرده است.هزاران نفرقربانی«دستگیری هاو باز داشتهای اختیاری»تحت قوانینی بوده اند که طبق توضیح عفوبین الملل اکثرآنان «صریحاقانون اساسی نیپال وهمچنین قراردادهای بین المللی راکه نیپال امضاء کرده است نقض میکنند.»یکی ازشیوه های معمولی که پولیس بکارمیبرد, دستگیری مردم زیرنام قانون ضد تروریستی است که حداکثرآن 90روز است,بعدآنهاراآزادمیکنندوسپس حتی قبل ازترک منطقه زندان آنهارادوباره دستگیرمیکنند!عفوبین الملل گزارش میدهد که از1000نفری که زیرنام تروریست وفعالیت های اخلال گرانه مطابق باقانون مصوبه آوریل 2002 بازداشت شده اند,حتی یک نفربه مقامات دادگاه معرفی نشده اند. درعین حال , گزارش این مسئله رابه رسمیت می شمردکه ؛حمایت برای ایدئولوژي حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)در مناطقی استکه ازنظراقتصادی واجتماعی جزو محرومترین مناطق نیپالند.»(عفوبین الملل ,«ناپدیدشدنهای,وسیع در مجادلات مسلحانه»,فهرست عفوبین الملل : **ASA**31/045/2003)

درست استکه ازده هاصفحه گزارش چندپاراگراف هم به«ربودنها»يي از طرف مائویستهااشاره داردوعفوبین الملل ازآنهامیخواهدتاکنوانسیون ژنورارعایت کنند.این مسئله بدون شک به این منظوراضافه شده است تامحکوم کردن شدیدحکومت نیپال برای مرتجعین قدرتمندبیشترقابل قبول باشد,اما در عینحال این گرایش رادارد‌که باتمرکز برروی مسئله خشونت درخودوبدون ارتباط بااینکه آیادرخدمت رهائی یاستم است,بذرگیچی رابپاشد.این مسئله به قاطی کردن تضادبین ارتجاع وانقلاب وتضادمیان مردم دامن میزند.

یک جاسوس حکومت ارتجاعی که دستش بخون مردم آغشته است وقتی که دستگیرمیشودوتوسط قدرت مردمی ومطابق باقوانین دولت نوین انقلابی باوی رفتارمیشودبه مثابه«قربانی»ای که «ربوده»شده ,ازوی نامبرده میشود. درحالیکه وقتي که یک فعال انقلابی که توسط دولت ارتجاعی دستگیرمیشود و مطابق باقوانین ارتجاعی سیستم حقوقی کهن موردقضاوت قرارمیگیرد,محق هیچ نام واظهارنظری نیست. برخورد«تساوی گرایانه» عفوبین الملل درمورد ارتجاع و انقلاب,درخودیک جانبداری بنفع نظام حاکم راپنهان دارد. علیرغم آن , این واقعیت که اکثریت مطالب گزارش عفوبین الملل که به افشای جنایات حکومت اختصاص داده شده ,شاهدی است براینکه باحدت جنگ اختناق دولت تاچه اندازه شرورانه وگسترده شده است .

آنچه راکه هیچ یک ازتحلیل گران امپریالیستی خواهان روبروشدن باآن نیست این سئوال روشن وآشکاراست که چگونه نیروی کوچک که ازهیچ سلاحی برخوردارنبوددرعرض تنها7سال قادرشده استکه کل جمعیت روستائی را«مورد دهشت قراردهد»ودرمقابل حرکات سبعانه گسترده نیروهای پولیس وارتش بحمایت وکمک

آنهامتکی باشد. در حقیقت دشمنان انقلاب نیپال خوب مي دانندکه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)ونیروهای تحت رهبری آن بهیچ وجهی «تروریست»نیستند امابدون شک این دلیل بیشترین وحشت آنهاست:که نمونه انقلاب تحت رهبری مائویست هاالهام بخش ستمدیدگان به مثابه گریزی ازشرایط بدبختی شان شود وجرقه امیدومبارزه برای زندگی بهتری را بزند,نه«بهشت»بن بوش ونه بن لادن, بلکه درست برروی همین کره زمین, آزادازچپاول واختناق امپریالیستها و مرتجعین. اما امپریالیستهاومرتجعین و تکرارطوطی واراین اکاذیب توسط آنهايي که مردم عموماانتظاربیشتری ازآنها دارند , عواقب نگران کننده ای رادربر دارد.(4)

زیرپرچم مبارزه با«تروریستم»است که امریکاودیگرقدرت های مرتجع حمایت خودراازپادشاهی رقت باریکه در کتماندو خودراگیرداده,افزایش داده است. همان نیروهای مرتجع درتلاشندکه حامیان انقلاب توده های نیپال,بخصوص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی واحزاب آنرا,نیزباهمان دلیل «تروریست»معرفی کنندتااقدامات سرکوبگرانه شان راتوجیه کنند.همانگون که بی بی سی در20 سپتامبر2003گزارش میدهد,«چریک ها جنگ آزموده شده اندوروستاهارا زیر کنترول محکم خوددارند,اماآنهااز نظر سلاح همچنان فقیرندوجامعه بین المللی - ازجمله بطورحیاتی هندوستان- در مقابل آنهابه صف کشی مشغول است. » قدرت های ارتجاعی به واقع زیرچماق امپریالیسم امریکادرتلاشندتانیروهای خودراجمع وجورکنندتااین رژیم فاسدومرتجع درخطررانجات دهند. خلق انقلابی نیپال که سربرافراخته وشمار فراوانی ازپسران ودختران شان راجان نثارکرده اندتادرجبهه نخست انقلاب جهانی قرارگیرند,بدون شک بامصافهای بی سابقه ای درروزهاییکه درپیش است روبروخواهندبود.آنهامحق حمایت کامل خلقهای سراسرجهانندوبدان نیاز دارند. مبارزات آنهاحقیقتاشکافی رادرسیستم جهانی امپریالیستی برای پرولتاریای انترناسیونالیست وستمدیدگان بازمیکند.

پاورقی ها:

1- برای اطلاع بیشتردرمورداین رویداد هابه جهانی برای فتح 29 رجوع کنید .

2- وزارت کشورامریکادرواقع دولست رامنتشرکرده است.حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)درلست دوم «تروریستها»ی این وزارت خانه قرارگرفته است .

3- مفادموافقتنامه عبارتنداز: 1- هردو طرف بایدبرای یافتن راه حل مسالمت آمیزازطریق گفتگو متعهد بوده وتلاش میکنند. 2-هردوطرف برای یافتن موافقت دوطرفه درمورد مسائل پراهمیت ملی متعهدشده وتلاش مي کنند. 3- دو طرف معاهده فعالیتهای خشونت آمیزرا متوقف میکنندونیروهای امنیتی ای راکه باعث بر انگیختن ترس ووحشت درمیان مردم میشودرا بکارنخواهندگرفت. 4- هردوطرف ازفعالیتهای تهاجمی دراطراف مناطق فوق العاده امنیتی اجتناب خواهند کرد. 5- هردو طرف بتدریج زندانیان را آزادخواهندکرد. 6- هردو طرف ازطریق مسالمت آمیزوبدون وقفه درخدمت منافع عمومی مردم تلاش خواهندکرد. 7- هردوطرف ازبرخوردمنصفانه وبی طرفانه رسانه های دولتی برخور دارمي گردند. 8- هردوطرف ازانتشاراظهارنظر هاییکه میتواندپروسه گفتگوومذاکره را صدمه رساند,بپرهیزند. 9- طرفین در هنگام اظهارنظرمودب رفتارکنند. 10- طرفین ازگرفتن بزورپول نقدو وسایل به مثابه کمک پرهیزکنند. 11- طرفین به اعتراضات مسالمت آمیزدست خواهندزد (اما) اعتصاب وبندایا اعتصاب حمل ونقل دردوران آتش بس انجام نخواهدگرفت. 12- طرفین ازخانه گردی ,

دستگیری وگراوگان گیری (آدم دزدی) پرهیز خواهندکرد. 13- طرفین یکدیگررابرای حفظ صلح دردوران آتش بس یاری خواهنددداد. 15- طرفین ازآمدوشدآزاد مردم جلو گیری نخواهندکرد. 16- در استفاده ازحقوق اساسی هیچ مانعی را طرفین ایجاد نخواهندکرد. 17- هردو طرف آمدوشدمذاکره کنندگان رابدون مانع اجازه خواهندداد. 18- هردوطرف کمک میکنندتاآوارگان به خانه هایشان برگردندودوباره ادغام شوند. 19- تیمی برای نظارت برپروسه تشکیل میشودکه موردتوافق دوطرف باشد. 20- مفاد موافقتنامه باتوافق طرفین میتواندتغییر یابد. 21- هر دوطرف تفسیرمتفاوت از توافقنامه رابصورت دوستانه حل خواهند نمود. 22- توافقنامه باتوافق دو طرفه به انتهاخواهدرسید.(www.npalnews.com).

4 - مثلانشریه معتبرماهانه لوموند دیپلومات این نوع اکاذیب احمقانه رادر شماره نوامبر 2003خودتکرارکرده است. این نشریه ازقول دیپلومات غربی بی نام ونشانی ادعامیکندکه مبارزان نیپال در پروآموزش دیده اند.سازمان سیاه و دیگر مرتجعین ازاین ادعااستفاده میکنندتابه اصطلاح نشان دهندکه مبارزات مردم از حمایت واقعی مردم این سرزمین عاری است وبوسیله توطئه محرکین «تروریست» «بیگانه» برانگیخته شده است .

یک قطعه

شعر

از:ک رشناس (ایچوک)

زندانی وچندراگیری

این شعر قسمتي از یک شعر طولاني بنام "زنداني و چندراگيري" است که توسط کرشنا سن که اسم مستعارش ایچوك" (به معني اشتياق) ميباشد به رشته تحرير درآمده است. شعر در خطاب به چندراگيري کوهي در شمال دره کتمندو و مشرف بر بهادراگول جايي که کرشنا سن در آن زنداني بود سروده شده است. در اين شعر کوه پيشاهنگ مائوئيستي را مجسم مي کند که که استوار و شکست ناپذير در مقابل مشکلات در مسير انقلاب ايستاده است. کرشنا سن ناشر هفته نامه مائوئيستي بنام جانادیش بود. دولت ارتجاعي نيپال هفته نامه را مصادره و کرشنا سن را به قتل رساند. قتل اين زورناليست انقلابي موجي از خشم و اعتراض در نيپال و درسطح بين المللي برافروخت. نشريه اکنون بصورت مخفي منتشر ميشود.

محبوم چندراگيري
درين لحظاتي از سرور
كه غرق در احساس جاويدانم
درپيش چشمان پرازاشتياق خويش ترا مي بينم

درين لحاظاتي از سرور
كه فردا شايد خاطره كمرنگي باشد -
و ناپديد شدند يک روز پس از ديگر
وياد شان در ذهن ديگران (آنان كه بجا ماندند) كمرنگ شد.

دروقت فتح آخرين كه ما تا آن دم بمانيم يانه
درآن لحظه اي سرورانگيزباز باهم مي بينيم

واگرمن هم فردا ازبين رفتم
شايد آخرين مصرع اين شعرم ناتمام بماند

آنانيكه مرگ را برتسليم ترجيح داده اند
در فضاي ترس و رعب
چون گشتاپو ها و اتاق گاز
بمفهوم حقيقي زندگي، زندگي ميكنند
عليرغم نابودي جسمي
آمال بزرگ و آرزوهاي شان
براي هميشه جاودان خواهد ماند.

خاطره آنانيكه تازه دم و صادق اند
تا آخرعمر شايد جاودانه بماند

زيرا تا زمانيكه زنده اند
صادقانه و پرمفهوم زندگي مي كنند
و انديشه تواناي شان
براي هميشه جاودان خواهد ماند.

زندگي و مرگ را زمان واقعي تعيين ميكند
سرانجام زمان تعيين مي كند
آنهائيكه بخاطر كشور و مردم خود زيست ميكنند
احساس پاک شان
براي هميشه جاودان خواهد ماند.

محبوبم چندراگيري !

در سراسر زندگي تلاشم اين بود
كه زندگي واقعي داشته باشم
با تمام تلاش و تعهدات
در روز و شب زندگي
ازين دوجهت
من كوشيدم روزرا پويا باشم
با تمام تلاش و تعهدات.

در لحظات حساس زندگي
هنگام مشكلات و دشواري ها
اشكم را وسيله كردم
 با تمام تلاش و تعهدات
بسراغ حقيقت رفتم

با آنهم زندگي زندگي است
شايد دچار اشتباه شده باشم.
رفيق عزيز
اشتباهم را ببخش.

 سپيده صبح
بعد از شب تار
تيره ر گي را از هم ميدرد.

كمونيزم عقيده و ايمانمان
به يقين روزي ازبسترتعهدات ما
 سربلند مي كند.

به يقين روزي
آينده خوش و بالنده ما
چون گلي طلائي شكوفه مي كند.

تا آندم
بمفهوم واقعي
زندگي حقيقتا زندگي نيست
در واقع كره خاكي مصيبت زده امروز
 تا آندم
براي بشريت سرزمين زيبائي بدل نخواهد شد.

تا آندم
ما پافشاري خواهيمكرد
بر راه مان
بر پيمانمان
براي ساختن جهاني زيبا.

به يقين روزي
جهاني از تعهدات انساني ما
راستی خواهد شد- زندگی واقعی

سده بيت و يكم
سده آزادي ما خواهد بود.

وهزارساله ي سوم
هزار ساله ی بزرگ فتح مان!

جنايات مقامات هند را محكومو از رفيق گوراوْ دفاع كنيد!

هنگاميكه"جهاني براي فتح" براي انتشار آماده ميشد،دولت هنددو نفراز رهبران حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)راربودوشبانه غير قانوني آنان راتحويل شكنجه گران رژيم پادشاهي ارتجاعي نيپال داد. دو رفيق دستگيرشده عبارتند از رفيق ماتريكا پراساد ياداوْ Matrika Prasad Yadav عضودفتر سياسي كميته مركزي حزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رهبردولت خودمختارتازه تاسيس شده مدهس Madhes ورفيق سورش آله ماگار Suresh Ale Magar ،عضوعلي البدل كميته مركزي وهمچنين يكي ازرهبران جنبش مقاومت خلقهاي جهان درجنوب آسيا، كه رفيق ياداوْ راهمراهي ميكرد.
صدرحزب كمونيست نيپال(مائوئيست) پارچانداربيانيه اي گفته است"قدرت حاكمه هندبادستگيري رفيق ياداويكي ازرهبران توده اي سراسر نيپال وبويژه مدهس وهمچنين با دستگيري رفيق آله ماگاريكي ازرهبران توده اي يكي ازمليتهاي تحت

ستم درواقع به قلب كل مردم نيپال ازسرزمينهاي هموارترايي گرفته تاسرزمينهاي كوهستاني كوبيده است."
اين مرتجعين جان سخت قدرت حاكمه هندكه خودرا"جمهوري"خوانده وبزرگترين دمكراسي جهان به حساب ميآورند،امروزه حزب وتوده هاي مردم ماراكه ضدپادشاهي قرون وسطائي مستبدبراي جمهوري مي جنگند،حيرت زده وخشمگين كرده است."
اين آخرين بيحرمتي درشرايطي انجام ميگيرد كه يك نبرد بين المللي براي جلوگيري از ارتكاب همان جنايت توسط مقامات هندي درموردچاندرا پراكاش گاجورلChandra Prak ash Gajurel كه مليونها توده نيپالي و جنوب آسيا اورابه نام رفيق گوراو مي شناسند، بالا ميگيرد. او از20 اوت(اگوست) 2003 كه توسط مقامات هندي درفرودگاه (Chennai(Madras دستگيرشددرزندان هندبسرميبرد.نامبرده براي انجام كارهاي حزب عازم اروپا بود.طبيعي استكه رفيق گوراوعضودفترسياسي حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)كه جنگ خلق راباهدف رهايي نپال ازستم فئودالي وتسلط بيگانگان رهبري مينمود،نميتوانست آزادانه سفر كند.
مقامات هنداورافقط بخاطرداشتن مدارك شناسايي جعلي بازداشت كردند.حتي اگراين مسئله هم واقعي باشد،هندي هامعمولا به اين چنين مواردي به مثابه تخلف بزرگي از قوانين شان،برخوردنميكنند،بلكه درعرض چندساعت ونه ماههاوياسالهابه آن رسيدگي ميكنند.
دراين نابرابري تهوع آورجهان ميليون ها نفرمردم كشورهاي تحت سلطه براي عبوراز ديوارآهنين اروپا وآمريكاي شمال هرچه متوانند، انجام ميدهند. رفتار مقامات هندبا رفيق گوراوبه روشني نشان ميدهدكه عليرغم اتهام رسمي، در چشم آنان جرم واقعي او " سفرغيرقانوني"نيست بلكه جرم واقعي او رهبري خيزش توده هاي انقلابي دركشوري است كه مدتهاي مديدي قلمروتحت حمايه هندبه حساب ميآيد. هنددركنار امپرياليسم آمريكايكي ازحاميان اصلي سلطنت فاسدي است كه دراثرجنگ خلق تحت رهبري حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) به گوشه (ديوار) رانده شده است. تحويل دادن رفقا ياداووآله ماگارحتي بدون بهانه قانوني نشان ميدهدكه خطرواقعي است ومقامات هندي ممكن است همينكاررابارفيق گوراو بكنند.
حتي قبل از آخرين بي حرمتي بوسيله دولت هند، بولتن اطلاعاتي شماره چهار حزب كمونيست نپال(مائوئيست) اخطار داد."خطر استرداداوبه قصابان نيپالي توسط دولت هند واقعي است. اگر چه قرارداد استرداد متداول بين دوكشور،آنهاراقانوناملزم نمي سازدكه دستگيرشدگان سياسي رابه يكديگرتحويل دهند.حاكمين هندبرمبناي منافعشان به اين قوانين رجوع مي كنند. بطورمثال دولت هند آنهايي از(حزب) كنگره نيپال راكه درسال 1970 به هواپيما ربائي وسرقت بانك متهم بودندراتحويل نداد. اماباكمال ميل وبطور مخفيانه رفيق بامدوچتري Bamdev Chhetri وبقيه(ازحزب كمونيست نيپال(مائوئيست)را سال گذشته تحويل داد." (متن كامل در www.cpnm.org آمده است).
فعاليتهاي اعتراضاتي بخاطرزنداني كردن رفيق گوراودربسياري ازكشورهاي جهان برگزارشده است واين امرمدرسه اي براي همبستگي بين المللي بوده است. بيانيه هاي پشتيباني بوسيله طيف وسيعي از نيروهاي سياسي دررابطه بادستگيري

اوصادرشد، از جمله از طرف جبهه دمكراتيك ملي فيليپين، حزب كارگران بلژيك،حزب كمونيست نروژ، حزب كمونيست (م ل) يونان،مركز كمونيستي مائوئيستي هندوكميته هماهنگي احزاب و سازمانهاي مائوئيست آسياي جنوبي(كامپوزا) (CCOMPOSA)،كه بسرعت توسط بسياري ديگر دنبال شد.

دراستانبول،تركيه تظاهراتي درمقابل دفتركميسيون عالي هندبرگزارشدوهيئتي از طرف فعالين شناخته شده حقوق بشروووكلابا نماينده اي ازهندملاقات كردندونگراني شان رادراين موردابرازنمودند. جنبش خلقهاي جهان((wprm اعتراضاتي رادركشورهاي مختلف اروپاسازماندهي كرد،وسيلي ازفكس و اي ميل راكه درآنهاخواستارآزادي رفيق گوراو بودندبه مقامات هندارسال كردند.

جنبش خلقهاي جهان در Benelux(بلژيك، هلندولوگزامبورگ) و"كميته بازداري جنگ آمريكا"يا Stop USA (پلاتفرم 50 گروه وبيشتركه به سازماندهي تظاهرات هائي ضداشغال عراق كمك كردند)،تظاهراتي را در مقابل سفارت هنددربروكسل در12نوامبر برگزاركردند.كه تظاهركنندگان نامه اي رابه سفيرهندكه درآن نخست وزيرهندواج پايه Vaj Payee راخطاب قرارداده وآزادي فوري وبي قيدوشرط رفيق گوراو راخواستار شده بود، تحويل دادند.

دراين تظاهرات سخنگوي حزب كارگران بلژيك و جنبش مقاومت خلقهاي جهان wprm برافزايش وحشيگريهاي اخيردولت نپال تاكيدكردندوازمردم آزاديخواه جهان خواستندكه براي آزادي فوري اومبارزه كنند. نامه اي اعتراضي كه باابتكاردانشجويان نيپالي درنروژنوشته شده بوددرتاريخ 15نوامبر به سفارت هنددراسلو داده شد.

درزماني كه رفيق گوراوتلاش ميكردتابه اروپاسفركند،آتش بس ميان دولت نيپال و حزب كمونيست نيپال(مائوئيست)برقراربود. امابعدازآن جنگ مجدداآغازشد.دولت پادشاهي بااستفاده اززرداخانه اي كه در دوران آتش بس توسط امپرياليستها تقويت شدجنگ خونين ضدشورش شيوه آمريكائي اش راشدت بخشيد.گروههاي حقوق بشرمثل سازمان عفوبين الملل موج ناپديدشدگاني كه بوسيله نيروهاي دولتي انجام ميشودرا مورد انتقادقرار داده اند.

دولت نيپال تعدادي ازرهبران انقلابي نيپال را به ليست اينترپول (به قسمت ليست سرخها) فرستاده است وامپرياليسم آمريكا اخيراحزب كمونيست نيپال (مائوئيست)رادر ليست دوم سازمانهاي"تروريست"قرارداده است. امارسانه هاي جهاني حتي رسانه هاي خبري مثل بي بي سي، لوموند فرانسه ، نيويورك تايمزوهندامروز،چاره اي ندارند، جزاينكه اعتراف كنندكه ميليونها نيپالي به حول خيزش توده اي برضد پادشاهي فرتوت وكهنه نيپال گردآمده اند. مبارزه به منظور آزادي رفيق گوراوجبهه اي حياتي درجنگي بزرگتر براي رهايي نيپال زيرسلطه است.

دفاع ازرفيق گوراوبراي جنبش كمونيستي هندبويژه بامسئوليت مشخص دربرابراين حركت ارتجاعي طبقه حاكمه خويش، وظيفه پراهميتي است. كميته اي دردفاع از رفيق گوراودردهلي شكل گرفته است كه شامل استادان وپرفسورهاي برجسته دانشگاه،وكلا، ژورناليستها،فعالين سياسي وشخصيتهاي شناخته شده ميباشد.حدود 500-600 نفردر جلسه 8 نوامبردرچينا(Madras) Chenna براي پشتيباني ازرفيق گوراو شركت كردند. سخنرانان كه شامل طيف وسيعي ازنيروها از جمله نماينده اي از

پارلمان هند بود،خواهـان آزادي فـوري گوراوشـدندوتهديدكردندكه دولت هندچنانچـه وي رابه نيپال تحويل دهد با"طوفان عظيمي ازمبارزات"روبروخواهدشـد.

شماره 31 جهانی برای فتح

فهرست مطالب :

قطعنامه کنگره وحدت جنبش کمونیستي (مارکسیت - لنینیست - مائوئیست ها) افغانستان

مائوئیست هاي افغانستان در یک حزب واحد متحد میشوند

یک محاکمه انتقام جویانه دیگر براي صدر گونزالو

کمونیسم و مصاف هاي زمان ما :

گزیده ازسندزنده باد م ل م :

گزیده از بیانیه:

مجمع جهاني مسائل اجتماعي ورویکردهاي کمونیستي

کمیته جنبش انقلابي انترناسیونالیستي

جریان هوادار شرکت کردن و موضع کمیته ریم

نپال

رفیق گوراو و رفیق کیران را آزاد کنید!

سقوط رژیم صدام حسین و درس هاي آن براي آینده

موسیقي باب ـ از یك نگاه اجتماعي *

سقوط رژیم صدام و درس هایي که براي آینده در بردارد:

مالایا :

خـــوزه ســـار امـــاگـــــو بـــــک قـــــدر

قطعنامه کنگره وحدت جنبش کمونیستي (مارکسیت - لنینیست - مائوئیست ها) افغانستان

باسرافرازي وافتخار,وحدت جنبش کمونیستي (م ل م) افغانستان درحزب کمونیست واحد«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» را اعلام مي نمائیم . این گام موفقیت آمیزمبارزاتي پرافتخار,درنتیجه پیشرفت وبه فرجام رسیدن پروسه وحدت جنبش کمونیستي (م ل م) افغانستان وبطورمشخص درنتیجه تدویرپیروزمندانه کنگره وحدت جنبش کمونیستي (م ل م) افغانستان , به پیش برداشته شد .

ضرورت پاسخدهي اصولي و مناسب به نیازمندي هاي مبارزاتي کمونیستي و ملي ـ دموکراتیك در جهت پیروزي انقلاب دموکراتیك نوین,گذاربه انقلاب سوسیالیستي و حرکت به سوي جامعه جهاني کمونیستي , بطورهمیشگي وحدت میان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هاراطلب مي نمود . این ضرورت پس ازحادثه یازده سپتامبر و آغازکارزارتهاجمي امپریالیست هاي امریکایي ومتحدین شان علیه خلق هاي جهان و به طورمشخص تجاوزامپریالیست هاي امریکایي ومتحدین شان برافغانستان,بیشترازپیش خودرانشان میداد.جنبش کمونیستي (م ل م) افغانستان به این ضرورت جدي مبارزاتي پاسخ مثبت داد . مدت زمان اندکي بعدازآغازتجاوزامپریالیست هاي امریکایي و متحدین شان برکشور,پروسه وحدت جنبش کمونیستي (م ل م) افغانستان به منظور تامین وحدت مائوئیست هاي افغانستان دریك حزب کمونیست واحدآغازگردید . این پروسه درطي مدت زماني بیشترازدوسال گذشته , علیرغم مشکلات وپیچ وخم هاو فراز ونشیب هاي سرراه , باموفقیت به پیشرفت ادامه داد. مبارزه برسرتدوین مسوده هاي برنامه واساسنامه مشترك حزبي به عنوان اساس ایدئولوژیك ـ سیاسي و تشکیلاتي وحدت مائوئیست هاي افغانستان در یك حزب کمونیست واحد , به یك جریان مباحثاتي و مبارزاتي ایدئولوژیك ـ سیاسي

و تشكيلاتي بي سابقه در سطح كل جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان مبدل گرديد .
اين پروسه ازهمان ابتدا داراي جنبه انترناسيوناليستي برجسته اي بود و اين نقطه قوت پرولتري اش را نه تنها تا به آخر حفظ كرد , بلكه تكامل نيز بخشيد .
پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , به هميداري كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي آغاز گرديد و به پيشرفت ادامه داد . مورد بسيار برجسته همياري در پيشرفت اين پروسه , تشكيل كنفرانس منطقوي احزاب و سازمان هاي (م ل م) افغانستان و ايران بودكه بنابه پيشنهادكميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و حضورفرستاده آن دايرگرديد. اين كنفرانس نه تنهانقش برجسته اي در پيشرفت پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان بازي نمود , بلكه گام كيفي مهمي بود در جهت تقويت روز افزون اتحادميان جنبش (م ل م) در منطقه .
پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان درجريان پيشرفت خوداز همكاري هاي رفيقانه انترناسيوناليستي حزب كمونيست ايران (م ل م) بر خوردار بود . اين همكاري رفيقانه انترناسيوناليستي نقش مهمي در پيشرفت پروسه وحدت و ارتقاي كيفي اين پروسه بازي نمود . كنگره اين روحيه انترناسيوناليستي رفقا را با قدر داني مي نگردو اميدواراست كه پيوندهاي مبارزاتي ميان احزاب ما ـ حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان و حزب كمونيست ايران (م ل م) , در آينده بيشتر از پيش گسترش , تحكيم وارتقايابد .
درجريان پيشرفت پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , همكاري هاي عملي و فعاليت هاي مشترك مبارزاتي ميان بخش هاي مختلف تشكيل دهنده آن شكل گرفت و به پيشرفت ادامه داد . يكي از موارد مهم اين فعاليت هاي مشترك مبارزاتي,انتشارچندين اعلاميه مشترك توسط نيروهاي تشكيل دهنده پروسه وحدت بود .
كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان به مثابه گام نهايي پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان و تامين وحدت اين جنبش در حزب كمونيست واحد يعني حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان به اشتراك نمايندگان سه نيروي تشكيل دهنده پروسه وحدت (حرب كمونيست افغانستان , سازمان پيكار براي نجات افغانستان , اتحاد انقلابي كارگران افغانستان) دايز گرديد .
كنگره باسرود انترناسيونال آغاز گرديد . همه رفقاي شركت كننده در كنگره , در جهت پيشرفت كاركنگره وبه فرجام رسيدن موفقيت آميز آن , فعالانه سهم گرفتند . گزارش ارائه شده به كنگره , باشوروشوق توسط رفقا به بحث گرفته شد و به اتفاق آراء به تصويب رسيد . مباحثات روي مسوده هاي برنامه و اساسنامه حزب , توسط تمام رفقا و با روحيه عالي مبارزاتي وحدت طلبانه پيش رفت . برنامه و اساسنامه حزب به اتفاق آراي رفقاي شركت كننده در كنگره به تصويب رسيد . در انتخاب رهبري حزب همه رفقا روحيه پرولتري بسيار برجسته از خود نشان دادند .
يك نقطه قوت مثبت كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , شركت نماينده كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي در كنگره و پيام كميته « جاا » به كنگره بودكه برجستگي انترناسيوناليستي به كنگره مي بخشيد .

پيام كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي به كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , باشورانقلابي واحساسات رفيقانه توسط رفيق نماينده كميته قرائت گرديدوباشورواحساسات همانندتوسط يكي از رفقاي هيئت رئيسه كنگره مورد استقبال رفيقانه قرار گرفت . كنگره اعلام داشت كه در پاسخ به اين پيام رفقا , پيام رفيقانه متقابلي به كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ميفرستد. رفيق نماينده كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي درجريان پيشرفت كاركنگره , درتمامي مواردفعالانه وباروحيه انترناسيوناليستي سهم گرفت و نقطه قوت انترناسيوناليستي كنگره را بيشتر از پيش توان و قوت بخشيد .

پيام حزب كمونيست ايران (م ل م) به كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان كه دركنگره قرائت گرديد , روحيه انترناسيوناليستي و توجه رفيقانه اين حزب به امر وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان و تامين وحدت اين جنبش در حزب كمونيست واحد (حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان) را به روشني نشان داد و نقطه قوت انترناسيوناليستي كنگره را بيشتر از پيش روشنايي بخشيد . كنگره اعلام كرد كه وظيفه خود مي داند در جواب اين پيام رفقا , پيام رفيقانه به حزب كمونيست ايران (م ل م) بفرستد .

ما در جريان پيشرفت پروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان و در جريان كار كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , از پيشرفت هاي حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) در مسير جنگ خلق در آن كشور , الهام مي گرفتيم . ما در جريان كار كنگره از پيشرفت هاي نوين جنگ خلق در نيپال مطلع شديم و اين امر به كنگره ما شور و اشتياق مبارزاتي افزونتر بخشيد . كنگره به حزب كمونيست نيپال (مائوئيست) درودمي فرستد و پيام ويژه اي به اين حزب مي فرستد .

نقش مبارزاتي انترناسيوناليستي حزب كمونيست انقلابي امريكا,درمبارزه براي انقلاب درامريكاودرشرايط مشخص فعلي مبارزه عليه كارزار تجاوزكارانه امپرياليستي ايكه امپرياليست هاي امريكايي درراس آن قراردارند, براي جنبش كمونيستي بين المللي و كليت جنبش مقاومت خلق هاي جهان , بسيارمهم وارزنده است . در شرايط فعلي كه افغانستان موردتجاوزو اشغالگري امپرياليست هاي امريكايي و متحدين شان قرار دارد , پيوندهرچه فشرده ترمبارزاتي ميان حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان و حزب كمونيست انقلابي امريكا , يك ضرورت اجتناب ناپذيراست . مابه حزب كمونيست انقلابي امريكادرودمي فرستيم وآرزو داريم كه درفش مبارزاتي اين حزب بطور روز افزوني اعتلا و شگوفايي يابد .

كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , به حزب كمونيست پيرو , مركز كمونيستي مائوئيستي هند , حزب كمونيست مائوئيست تركيه و ساير احزاب و سازمان هاي شركت كننده در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي و همه مائوئيست هاي جهان كه در گير مبارزات انقلابي عليه امپرياليزم و ارتجاع هستند , درود هاي گرم رفيقانه مي فرستد و موفقيت هاي مزيد شان را در امر پيشبرد مبارزات انقلابي عليه دشمنان طبقاتي آرزو مي نمايد .

ما اعلام مي نمائيم كه با اختتام موفقيت آميز كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان وحدت اين جنبش در حزب كمونيست واحد , در حزب كمونيست

(مائوئيست) افغانستان , تامين گرديده است . كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان يقين كامل دارد كه ادغام تشكيلاتي نيروهاي محتلف شركت كننده در كنگره بر مبناي اصوليت و استوار بر برنامه و اساسنامه حزب,درتمامي سطوح به سرعت تكميل ميگرددورفقاقادرميگردندوظايف مبارزاتي شان را متحدانه و همچون يك تن واحدبرعهده بگيرند .

تدويركنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان و پيشرفت و اختتام موفقيت آميزآن , يعني وحدت مائوئيست هاي افغانستان در حزب كمونيست واحد (حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان) , يك گام كيفي مهم و برجسته براي كل جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان است و اين جنبش را به پيش سوق داده و تكامل مي بخشد . تحقق اين وحدت يك پيشرفت بسيارمهم وبرجسته مائوئيست هاي افغانستان درمسيرتدارك براي برپايي وپيشبردجنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي عليه اشغالگران امپرياليست وخاينين ملي دست نشانده شان , به مثابه شكل مشخص كنوني جنگ خلق در افغانستان , است . مسيري كه بايدهرچه سريع تروا‌صولي ترطي گرددتا درفش مبارزاتي پرولتاريادرافغانستان عملادرميدان هاي نبردبر افراشته شود .

تامين وحدت مائوئيست هاي افغانستان در حزب كمونيست واحد «حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان » يك دستاورد مبارزاتي براي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي محسوب ميگردد . كنگره اميد واراست كه اين دستاوردمبارزاتي بتواندنقش معيني در شگوفايي مبارزاتي كل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي بازي نموده وخدمتي براي جنبش محسوب گردد .

حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان محصول مستقيم پيشرفت و به فرجام رسيدن موفقيت آميزپروسه وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان است . درفش اين حزب , درفش مبارزاتي تمامي مائوئيست هاي افغانستان به حساب مي آيد . كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان , تمامي مائوئيست هاي كشور را فرامي خواندكه به حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان بپيوندندتاقادرگردند وظايف مبارزاتي كمونيستي وملي ـ دموكراتيك شان رابرمبناي اصوليت پرولتري و بطورشايسته ومناسب انجام دهند .

كنگره با سرود انترناسيونال پايان يافت .

زنده باد كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان !

زنده باد جنبش انقلابي انترناسيوناليستي !

زنده باد حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان !

مرگ بر امپرياليست هاي متجاوز و اشغالگر امريكايي و متحدين شان !

مرگ بر خاينين ملي دست نشانده و نوكر امپرياليست ها !

به پيش در راه برپايي و پيشبرد جنگ مقاومت ملي مردمي و انقلابي درافغانستان !

« كنگره وحدت جنبش كمونيستي (م ل م) افغانستان »

اول مي (1383 ـ 2004)

مائوئيست هاي افغانستان در يک حزب واحد متحد ميشوند

جنبش مائوئيستي افغانستان با اتحادش دريک حزب واحد،درحزب کمونيست (مائوئيست) افغانستان طي کنگره وحدت ماه مي 2004، جهشي به پيش نمود. به پايان رسيدن موفقانه اين پروسه براي جنبش مائوئيستي افغانستان وکمونيست هاي انقلابي سراسرجهان دست آورد بزرگي بحساب ميرود.

حزب جديدثمره پروسه ايست که بعدازاشغال نظامي افغانستان توسط امپرياليزم امريکاومتحدينش شروع گرديد.پيشرفت دراماتيک اوضاع نيروهائي راکه درين کشورازمارکسيزم - لنينيزم - مائونيزم دفاع ميکردندوادارکردخودرابابرنامه وخط مبارزاتي روشني مسلح سازند. در شرائط نوين پروسه وحدت توسط حزب کمونيست افغانستان وسازمان پيکاربراي نجات افغانستان آغازگرديدسپس اتحادکارگران انقلابي افغانستان نيزباآن پيوست.دعوت ازتمام نيروهاي ماركسيست - لنينيستي - مائوئيستي کشوربه گرمي مورداستقبال قرارگرفت.

وحدت برمبناي وحدت ايدئولوژيک - سياسي،مشخصابرمحورمارکسيزم - لنينيزم - مائوئيزم به مثابه ايدئولوژي ورهنماي عمل حزب کمونيست افغانستان اساس قرارداده شد، انقلاب دموکراتيک نوين برنامه حداقل حزب،انقلاب سوسياليستي وگذار به کمونيزم هدف نهائي حزب تعيين گرديد.همچنان وحدت روي استراتيژي جنگ خلق وتدارک براي آن بمثابه وظيفه مرکزي وآني حزب جزئي ازپروسه وحدت گرديد.شاملين پروسه وحدت بر انترناسيوناليزم پرولتري ومبارزه درصفوف جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ج.ا.ا) براي تشکيل انترناسيونال طرازنوين تاکيدکردند. طردسکتاريزم درساحه تشکيلاتي پيش شرط اساسي براي حدت بود، بدين معني که مبارزه بمقصددستيابي به برنامه واساسنامه مشترکي هدف قرارگرفت. پروسه وحدت مدت زمان دوسال رابدنبال داشت که طي

آن مبارزه ايدئولوژيک،مبارزه دوخطي،انتقادوانتقادازخودميان شرکت کنندگان اصلي پروسه وحدت وآناني که بعدابه اين پروسه پيوستند،براه افتاد.

اگرچه، اين وحدت بدون مبارزه شديدعليه خطي که درين پروسه بيرون زدووحدت راامرعجولانه پيوستن به حزب کمونيست افغانستان ناميد،نمي توانست بوجودآيد.اين خط طرفداريک پروسه دومرحله اي بود:اول اين که تمام نيروهاي خارج ازحزب کمونيست باهم متحدشوند؛سپس اين نيروباحزب کمونيست متحدگردندتاحزب کمونيست"واقعي"بوجودبيايد.

اين خط دراساس ازدرک عاجل بودن شرائط بعدازيازدهم سپتامبر،که امپرياليست هاکشورراشغال نمودندومائوئيست هابرمحوريک برنامه اساسادرست بايدمتحدشوند،عاجزماند.اين خط نتوانست درک کندوقتي يک کشورموردتجاوزامپرياليستي قرارميگيردطي يک چنين شرائطي مائوئيست هامي توانندبه سرعت پيشرفت کنند.ازنظرسياسي، قادرنشد ازمشي نادرستي که ازديرزماني پيرامون تشکيل حزب کمونيست بر جنبش کمونيستي افغانستان مسلط بوده است،فاصله بگيرد.ازلحاظ تشکيلاتي اين خط آمادگي نداشت که درپروسه اي حاکي ازروحيه حزبي ادغام شود.لازمه چنين ادغامي گسست باآنچه که لنين ازآن مثابه ذهنيت محفل گرائي يادميکردبود.اين ذهنيت باعث ميشدکه به منافع سکتاريستي تنگ نظرانه گروه خودبيشترتوجه کنندتامنافع کلي حزب.

اين مبارزه درواقع درک نيروهاي مائوئيستي رابالاتربردوروحيه درهم آميزي شان راتقويت نمود.ثمره اين پروسه ايجادسلاح عمده انقلاب افغانستان يعني حزب کمونيست (مائوئيست) افغانستان است که به يقين راه درازپرخم وپيچ ودردناکي راازسرگذشتانده است. توده هاي مردم به علت کمبودهاوانحرافات سال هاي درازي ازداشتن اين سلاح محروم بودند. بنيانگذاري يک چنين حزبي نتيجه پيروزي تجارب مثبت ومنفي چهل ساله ايست که قرباني هاي سنگيني رادربرداشته است.

<u>جهش اوليه به پيش</u>

تاريخ چه جنبش کمونيستي افغانستان درمبارزات دهه1960ريشه داردوالهام گرفته ازمبارزات مائوتسه دون وحزب کمونيست چين برضد تئوري هاي رويزيونيستي خروشچف رهبرحزب کمونيست شوروي مي باشد. يکي ازگام هاي اولي هماناتشکيل سازمان جوانان مترقي بودکه بتاريخ6 - اکتبر1965بنيان گداري شد.اين سازمان دربرابرحزب دموکراتيک

خلق طرفداروس كه بعدابخش رويزونيستي ديگري بنام «پرچم» ازآن انشعاب كرد،يک الترناتيوروشني بود.سازمان جوانان مترقي پرچم ماركسيزم- لنينيزم - مائوتسه دون انديشه رابرافراشت،براي انقلابيون واقعي يک خط روشني ارائه كردكه باخط رويزونيست هاتمايز روشني داشت.استراتيژي وتاكتيک هاي رويزيونيستي اعم ازمبارزه پارلماني،تقويه سكتوراقتصاددولتي براي رسيدن به سوسياليزم راافشاكرد.سازمان جوانان مترقي سرنگوني رژيم ازطريق مبارزه مسلحانه رامطرح نمود،وآن رايگانه راه رسيدن توده هاي مردم به سوسياليزم خواند.

اين جهت گيري اساسادرست بخش اكثريت روشنفكران،جوانان راديكال ويک تعدادقابل ملاحظه كارگران پيشرورابدورسازمان جوانان مترقي وجريده شعله جاويدكه توسط سازمان رهبري ميشدجمع كرد. شعله جاويددرشكل دهي ذهنيت صدهاهزارنفرازجوانان،كارگران،دهقانان وزنان كه براي خروج ازشرائط استبدادي عقب مانده نيمه فئودالي بناچار درجستجوي يک راه انقلابي بودند,نقش مهمي بازي كرد. بسياري از كادرهابخصوص دانشجويان واستادان براي رهبري كردن جنبش، آموزش يافتندوتربيت شدند.زنان درشرائط افغانستان بطوربيسابقه اي درين جنبش شركت داشتندوحتي به سازماندهي انقلابي دست زدند. اعتراضات وتظاهرات توده اي كه توسط مائوئيست هاويادرهمكاري باديگرنيروهاسازماندهي مي گرديدوسرتاسركشورافراگرفته بودتحت تاثيرقدرتمندانقلاب كبيرفرهنگي پرولتاريايي چين كه درسال هاي1968 و 1969درآوج خودبود،نيزقرارداشت.

درافغانستان سال هاي1963-1973به دوره «دموكراسي تاجدار» مشهوراست كه نيروهاي راديكال ازآن بنام«دموكراسي نيم بند»ويا« دموكراسي قلابي» يادمي كنند.طي اين دوران كه ظاهرشاه نماينده رژيم نيمه فئودالي نيمه مستعمره كهن هنوزبرسراقتداربود،بعضي ازاحزاب سنتي ازضعف رژيم شاهنشاهي استفاده كرده،بعدازسال هاي سال استبداد وسركوب توسط حاكمين گوناگون،بيرون آمده خودراعلني ساختند.دريک چنين شرائطي جنبش آوج يابنده مائوئيستي تمامي مرتجعيين وصاحبان دم ودستگاه شان رابه وحشت انداخت،آنهابيهوده تلاش كردند از پيشرفت اوضاع جلوگيري كنند،تعدادزيادي رابزندان انداختند. برآمد مائوئيست هاهشداري براي احزاب رويزيونيستي خلق وپرچم نيزبودكه بخاطرحركات رويزيونيستي وهمكاري شان بادولت،توده

هابخصـــوص جوانـــان ديگرازآنهاناامیدشـــده بودنـــد.رویزونیســـت هاامیدواربودندکــه ازدســترخوان رژیم ارتجــاعي،بــه اتکــاي ارتبــاطش باسوسیال امپریالیسـم روس کـه بـه نوبـه خودازرشـدجنبش مائوئیسـتي درهمجواریش ناراضي بود،براي خوددانه بچینند.

بنیادگرایـان اسـلامي،گرچـه ازلحـاظ سیاسـي ضعیف بودنـد،نیزازرشـد جنبش مائوئیستي نگـران بودنـد.آنهاهرچنـدازطرزحمایت دولت ازسیسـتم نیمه فئودالي نیمه استعماري ناراضـي بودنـد،ولي ازاشـتیاق سرتاسـري بخصـوص گـرایش جوانـان بـه مـائوئیزم وبـاپخش ایـده هـاي مـترقي ماتریالیستي خصومت داشتند.حتي به اصـطلاح ناسیونالیسـت هاویـانیرو هـــاي مـــذهبي مـــترقي فقـــط دربین بخشـــي ازنیروهـــاي اجتمـــاعي نفوذداشـــتند. تنهـــانیروي سیاســـي کـــه واقعـــاخلق هـــاي ســـتمدیده کشـــوررا،صـــرف نظرازتعلقـــات ملیـــتي ومـــذهبي شـــان مي توانســـت متحدســـازد،مائوئیســـت هـــائي بودندکـــه بدورســـازمان جوانـــان مـــترقي سازماندهي شده بودند.این واقعیت درعملکردمائوئیست هـابخوبي ثـابت شدچنانچه توانستنددریک مـدت نسـبتاکوتاهي،دریـک کشـوري کـه ایـده هـاي عقب مانـده وارتجـاعي سـال هـاي سـال بـرآن حـاکم بـود،گامهـاي عظیمي بجلوبگذارند.

هرچندکـه بـالاخره بي تجربـه گي واختلافـات دروني مائوئیسـت هـاي جـوان آشکارشـدوباعث شـاریده گي وازهم پاشـي جنبش گردیـد.ضـعف ایدئولوژیک- سیاسـي سازمان جوانان مترقي چنین رونـدي راتقـویت کـرد. اولین سـندي جدي علـني کـه درضـدیت باسـازمان جوانـان مـترقي بـیرون داده شدازطرف خط اوانتوریستي بودکه درسـندي بنـام"منظرتـاریخي"کـه عمدتاانعکاسـي ازتـاثیرات«فکوایسـم»وافکارچگواراسـتواربود،عـرض وجـود کرد.

تغیـیرات سـازماني وبخصـوص بیمـاري جـدي یکي ازرهـبران برجسـته سازمان جوانان مترقي یعني رفیق اکرم یاري ضربه سیاسـي وتشکیلاتي شـدیدي برسازمان جوانان مـترقي بـود.درسـال1970خـط راسـتروانه اي از درون سازمان جوانان مترقي وجنبش دمکراتیـك نـوین توسـط گـروهي کـه بنـام «انتقـادیون»مشـهورشـدبیرون زدکـه خـط ومشـي سـازمان جوانـان مترقي وشعله جاویدراموردحمله قرارداد.این گروه درسال1972،بااسـتفاده ازخلاء اي کـه دراثـرانحلال سـازمان جوانـان مـترقي بوجودآمـده بـود،طي جزوه اي بنـام"باطرداپورتونیسـم درراه انقلاب سـرخ بـه پیش!"بطورعلـني سازمان جوانان مترقي راموردحمله قراردادوایجاد"گروه انقلابي خلق هاي

افغانستان"راکه بعدابنام «سازمان رهائي»تغيير نام داد،اعلان نمود.بااين ادعاکه براي پيش بردمبارزه بخواسته هاي اقتصادي وصنفي کارگران بايد عمدتاتوجه بخرج داد،«انتقادیون» امرمبارزه براي تدارک جنگ خلق را منحل نمودند.آنهادربرخوردبه مسئله دهقانان اکونومیزم رادرپیش گرفتند،نقش حزب طبقه کارگررانفي کردندواهمیت کارایدئولوژیک - سیاسي میان طبقه کارگرودهقانان رانادیده گرفتند.

بزودي آشکارشدکه خط ومشي آنهاانعکاسي ازخط رویزونیستي راستروانه اي است که درحزب کمونیست چین درحال پایه گرفتن بود. درواقع به محض این که خط رویزیونیستي درچین قدرت راغصب کرد" انتقادیون باحمایتي که ازآن کردندنشان دادندکه تاچه اندازه انتقادداشته اند. این خط اکونومیستي باقبول تئوري ارتجاعي سه جهان به رویزونیزم تمام عیاربدل شد.دربرابرتجاوزروسیه آنهاشعارجمهوري اسلامي رابلندکردند،بااین ادعاکه مقاومت مردم یک مقاومت اسلامي است.

سنتریزم ازهمان ابتدادرسازمان جوانان مترقي نفوذزیادي داشت. تحت فشارسنتریزم،سازمان جوانان مترقي تاجلسه عمومي دوم رسماازاتخاذموضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروي خودداري کرد. سنتریزم مبارزه خطي درجنبش رامانع شده ومبارزه براي کسب وضوح درموردومسئله عمده کسب قدرت سیاسي وتدارك براي جنگ خلق و ضرورت تشکیل حزب پیشاهنگ راتضعیف نمود.بخشابه همین خاطربود که وجودخودسازمان جوانان مترقي ورابطه اش باشعله جاویدتنهازماني علني شدکه اختلاقات وانتقادات به سازمان علني شد.

سنتریزم باعث آن شدکه رابطه سازمان جوانان مترقي باشعله جاوید، تازمان علني شدن اختلافات وانتقادات،پوشیده بماند.طوریکه اعلامیه کمونیست هاي انقلابي افغانستان،یکي ازگروه هاي شامل پروسه وحدت، بیان نمود«این روش باعث گردیدکه ... یك نشریه کمونیستي منتشرنشود؛جزوه هاونشرات ومقالات بصورت دروني باقي ماند،مبارزه علیه رویزونیست هاومرتجعیین برهم خورد،مبارزه ایدئولوژیک- سیاسي علیه اوانتوریزم«پس منظر»واکونومیزم «انتقادیون»درسطح عام ناممکن گردید؛درنتیجه خط حزبي اي که درجریان مبارزه ایدئولوژیک- سیاسي بایدتدوین گرددجداخدشه دارشد.»

اندک مدتي بعدازچهارمین جلسه عمومي درسال1972،سازمان جوانان مترقي ازحل مشکلات ومسائل انباشته جلوپایش عاجزماندوسازمان منحل گردید؛گرچه مائوئیست ها به اشکال گوناگوني

به موجـوديت و مبـارزه خـوددوام دادنـد.طوريكـه يـک تشـکيل مائوئيسـتي بعداجمعبنـدي کـرد: «سـازمان جوانـان مـترقي درعـام ودرمبـارزه عليـه رويزونـيزم خروشـفي در خـاص درراه تعميم ايـده هـاي انقلاب دموکراتيـک نوين دست آوردهاي بزرگي داشت،اماسازمان جوانان مـترقي بحيث يـک تشـکيل مائوئيسـتي نتوانسـت بـراي برنامـه انقلاب دموکراتيـک نـوين درکشـورو(دررابطـه باهـدف نهـائي کمونـيزم) برنامـه مشخصـي ارائـه کند.بدون داشتن يک هدف ايـدئولوژيک- سياسـي وتشـکيلاتي مشـخص حيـات سياسـي آن بـه پايـان رسـيده بـود...» (رسـتاخيز- ارگـان تئوريـک- سياسي سازمان پيکاربراي نجات افغانستان. 6 - اگست سال 1994.)

سـازمان جوانـان مـترقي حلقـه هاونيروهـائي راکـه داراي وحـدت ايدئولوژيک- سياسي نبودندبدورهم جمع کـرده بـود.آنهابيشتربشـکل يـک جبهـه عمـل ميکردنـدتايک سـازمان،وآن بـاعث شـدکه درمبـارزه عليـه سنتريزم،اوانتوريزم واکونوميزم که به طوراجتناب ناپذيري ظهورکردند ناتوان بماند.اين نکته هم درسـت اسـت کـه عـدم پختگي وبي تجـربگي جنبش نـيزدرازهم پاشـي آن نقش داشـت.اين اشـتباهات وضـعف هاسـازمان راتضـعيف نمودوبـه دشـمنان امکـان دادکـه ضـربات کشـنده اي بـرآن واردکنند.امادوران هاي سخت تري همچنان درراه بودند.

نيروهاي اسـلامي نيزکوشـيدنددرمقابل جنبش چپ راديکـال بـه عکس العمل سياسي دست بزنند.درسال1970«سـازمان جوانـان مسـلمان» در برابراوجگـيري جنبش چپ درعـام ودرمقابـل نفوذروبـه افـزون شـعله جاويـدبطورخاص تشـکيل گرديـد.يکي ازاولين عملکردهـاي آنهاقتـل رفيـق سـيدال سـخندان مبلـغ وسـازمانده برجسـته مائوئيسـت درپوهنتـون (دانشگاه) کابل بودکه توسط گلبدين حکمتيارصورت گرفت که بعـداوي بـه يکي ازجنـگ سـالاران دهشـت افگن بـدل شـد.حکمتيـارازترس آن کـه مائوئيسـت هاانتقـام خـون سـيدال راازاوبگيرنـد،بـه پاکسـتان فرارکـرد،بـه بنيادگرايان احزاب اسلامي پاکستان ودستگاه جاسوسـي پاکسـتان پنـاه بـرد،بعـدادر جريـان جنـگ ضـدروس اوبادسـتگاه سـيااامريکاارتباط برقرارنمـود.درهمين دوراني کـه مائوئيسـت هادروضـع نـاگواري قرارداشتند،حکمتيارپيشنهادکرد که ازبين بردن روس هاکارسـاده تراسـت تـاازبين بـردن مائوئيسـت هـا؛بنـابرآن پيش ازآن کـه بـاروس هـابجنگيم بايدکارمائوئيسـت هارايکطرفـه کـنيم. بهمين اسـاس بودکـه نيروهـاي ارتجـاعي اسـلامي،منجملـه احمدشـاه مسـعوداين بـه اصـطلاح

شيرپنجشير،دربعضي حالات باروس هاكنارآمدندتا عليه انقلابيون جنگ كنندومائوئيست هاراشكست دهند.

درسال1973ظاهرشاه دراثركودتاي درباري داودخان (پسرعموي ظاهرشاه) درايتاليادرتبعيدماند.رويزونيست هاي خلقي وپرچمي،بارويكار آمدن داودخان،به اين نتيجه رسيدندكه باهمكاري بادولت داودخان، براي كسب قدرت سياسي ازبالا،آنهارادرموقعيت بهتري قرارخواهنددادد،بنا براين بابورژوازي كمپراودورودولت دست همكاري دادند.اين كودتانفوذ سوسيال امپرياليسم شوروي درافغانستان راتقويت بخشيدوراه رابراي كودتاي هاي پيهم روسي بازنمود،كه بالاخره منجربه لشكركشي روسيه به افغانستان گرديد.

مائوئيست هاعليرغم پراگندگي تشكيلاتي وعدم جهتگيري روشن،كه ناشي ازانحلال سازمان جوانان مترقي درسال 1972بود،توانستنددربرابررژيم مقاومت جدي اي بخرج دهند.درسال 1975دردوراني كه هنوزداودخان قدرت داشت سازمان رهائي بخش خلقهاي افغانستان(سرخا) تشكيل گرديد. درواقع اين تلاش آخرين رهبري سازمان جوانان مترقي براي سازمان دهي جنبش بود،اماسرخابيشترنقاط ضعف واشتباه آميزسازمان جوانان مترقي را بنمايش گذاشت تاقوت واصوليت آنرا،بخصوص درموردمسئله تسخيرقدرت سياسي.درماه مي سال1976دراثركودتاي كه توسط سوسيال امپرياليسم روس براه افتادرويزيونيست هاي خلقي وپرچمي بقدرت رسيدند.اين حركت رويزيونيست هاي روسي فاصله زماني چنداني باكودتاي رويزونيست هاي چيني،كه در ماه اكتبرسال1976درچين قدرت سياسي رابدست گرفتندوجنبش مائوئيستي جهان رابه گيجي وسردرگمي كشاندند،نداشت.سرخاباغلطيدن به اكلكتيسم ومحروم ماندن ازحمايت پايگاه انقلاب جهاني درمقابل حملات وحشيانه رويزيونيست هاي درقدرت كه قصدداشتندازشعله اي هانام ونشاني رابجانگذارند،نتوانست مقاومت كند.درمدت كوتاهي سرخاتقريباتمام فعالين ورهبران خودراازدست داد.

فاصله زماني بين سال هاي1976و1979(هنگامي كه كودتاي روسي صورت گرفت)دوره مهمي درتاريخ جنبش كمونيستي افغانستان بحساب ميرود.طي اين سال ها«انتقادیون»مواضع خودرابرمحورتئوري سه جهان،وسنتريست هابدورمواضع سنتريستي «سمندر» استحكام بخشيدند. درين زمان گروه ديگري كه از«انتقادیون»بريده بودند،درسازمان

مبارزه براي تشكيل حزب كمونيست افغانستان«اخگر»كه نام نشريه شان بود،تمركزيافتند.آنهاوظيفه عمده مبارزاتي خودراتشكيل حزب كمونيست افغانستان قراردادند.اخگردرسال1976بابرافراشتن پرچم ماركسيزم- لنينيزم - مائوتسه دون انديشه،تئوري سه جهان وسنتريزم «سمندر»را بشدت موردحمله قرارداد.امابسياري ازكادرها،منجمله يكتعداد روشنفكراني كه دراروپادرتبعيدبسرميبردند،درزيرتاثيرمشي دگما رويزيونيستي انورخوجه وحزب كارالباني كه درعكس العمل باحوادث چين بروزكرده بود،قرارگرفتند.رهبري اخگردردام خوجه ايزم افتادودرنشريه اخگر«نقدي»برمائوتسه دون رابه نشرسپرد.مبارزه براي دفاع ازمائوتسه دون ادامه يافت اماپيشرفت زيادي صورت نگرفت، بالاخره اخگردرسال 1983به مثابه يك تشكيلات منحل گرديد.

بعدازتجاوزشوروي

دوره بعدي بالشكركشي روسيه درجنوري1980به افغانستان رقم مي خورد. نيروهاي غالب درين دوره عمدتابنيادگرايان اسلامي بودند،بخصوص بعلت كمك هاي نظامي ومالي سياوهمدستي دستگاه هاي جاسوسي منطقه (بخصوص پاكستان) وهمچنان بخاطربقدرت رسيدن ملا هادرايران.ضعف مائوئيست هاكه اساسابعلت روشن نبودن خط ايدئولوژيک - سياسي شان بود،همچنان بخاطربحراني كه درجنبش كمونيستي بين المللي ناشي ازكودتاي رويزونيست هادرچين صورت گرفت،رو به افزايش گذاشت.آنهانتوانستندباتحليل ازشرائط جديد،براي تشكيل حزب كمونيست باهم متحدشوند،عليه اشغالگران بجنگ مقاومت بمثابه شكل مشخصي ازجنگ خلق بپردازند.بجاي وحدت باهم بسياري درپيوندبابخش هاي مختلف بورژوازي وفئودالهاي جهادي قرارگرفتند. ساما(سازمان آزاديبخش مردم افغانستان) قوي ترين سازمان انقلابي درسال1979تشكيل گرديد.سامادراثرگردهم آئي نيروهاي مرتبط به جريان دموكراتيک نوين(شعله جاويد)رشدكرد،همچنان گروه هاي خورد وكوچک ديگري راكه بعدهامستقلاتشكيل شدند،نيزدربرگرفت.اماروشن بودكه قسمت عمده رهبري ساماازسنتريست هاي جريان دموكراتيک نوين تشكيل گرديده بود.

درواقع ساماساساامتشكل ازجبهه اي بودكه ازطيف وسيعي نيروهاي مختلف تشكيل گرديده بود،وعناصركمونيست راكه گذشته شان با سازمان جوانان مترقي وجريان دموكراتيک نوين پيوندمي خورد،نيزدربرداشت.بعدازكنفرانس بنيانگذاريش ساماحتي هرگونه تمايل

كمونيستي گذشته راعلناازخودطردكرد،بنام سخن گفتن بزبان توده ها،برنامه اي راكه فاقدجوهر سوسياليستي بود،بمثابه برنامه خودبراي انقلاب دموكراتيک نوين انتخاب كرد.بعدازدستگيري مجيدكلكاني رهبر اصلي ساما،وانشعاب جناح چپ(سمندرونيروهايش كه خط سنتريستي در سازمان جوانان مترقي راتشكيل ميداد)،ساماعلناازبرنامه انقلاب ملي- دموكراتيک نيزدست كيشد،باآن بمثابه برنامه «دروني» برخورد نمود. براي پيشبردكارهاي علني يک «برنامه اسلامي»راروي دست گرفت. رهبري ساماوقتي زيرسئوال قرارمي گرفت دعوابراه مي انداخت كه برنامه اسلامي «فقط يک روپوش»است.آنهاتصورميكردندكه پوشش اسلامي آنهاراازتيغ بنيادگرايان اسلامي نجات ميدهد؛اماتاريخ نشان داد كه مشي پوششي،برخلاف آنچه كه رهبران ساماتصورميكردند، زرهداري نبودكه بتواندآنهاراازدم تيغ بنيادگرايان نجات دهد؛اين تاكتيک درواقع زهركشنده براي خودكشي جنبش انقلابي افغانستان بود.

اندكي بعد،درتابستان سال1981،بين ساماوحزب اسلامي حكمتياردرمناطق كوهدامن يكسري جنگ هائي درگرفت كه سامادراين جنگ هامتواليا شكست خورد.رهبري براي حفظ سامابادولت واردمذاكره شد.اين مسئله پايه اي شدبراي بحران ودرپي آن انشعاب وفرارطلبي. اين سرآغازسقوط سامابود،به تعقيب آن ساماتحت تاثيرفسادوگنديدگي امپرياليست هاورويزونيست هاي چيني قرارگرفت.

جمعبندي فاجعه ازهم گسيختن سامابراي تدوين خط ايدئولوژيک و سياسي درست درجنبش افغانستان امري تعيين كننده است.

جنبش نوين كمونيستي

جنبش نوين كمونيستي افغانستان درابتداازتشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي درسال1984 الهام گرفت.كميته تبليغ وترويج ماركسيزم - لنينزم - مائوئيزم (درآنزمان ماركسيزم - لنينيزم - انديشه مائوتسه دون) درسال1985تشكيل گرديدوجريده شعله رابنشرسپرد.گروه ديگري ازرفقاازساماانشعاب كردند،موادوبيانيه ج.ا.ا رابدست آورده ومطالعه كردند.آنهانام خودراهسته انقلابي گذاشتندوخط ج. ا. ا. راقبول كردند.

انكشاف اين وضع مانندسيلي اي بودكه بروي رهبران ساماحواله شد؛ آنهاتشكيلات مائوئيستي را«عمال كي جي بي»ناميدند. ج.ا.ا بااستفاده ازين نيروهاتلاش بخرج دادكه درک خودراازاوضاع جنبش افغانستان بالاتربردومائوئيست هاي حقيقي راباهم متحدسازد.

یک گروه دیگر،سازمان پیکاربراي نجات افغانستان،درسال1979درست پیش ازتجاوزروسیه به افغانستان تشکیل گردیدودرجنگ مقاومت ضدروس سهم گرفت.پیکارباتمام مشکلات و موانع متعددي که دچارآن شدتوانست پرچم مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون وبعدترمارکسیزم - لنینزم = مائوئیزم رابرافراشته نگهداردواز ج.ا.ا حمایت کند.گروه دیگري ازدرون نیروهاي سنتریستي اتحادمارکسیست – لنینیست ها (املا)، (املابخش اندیشه مائوتسه دون) بیرون آمدوبه جریان نیروهاي مائوئیستي جدیدپیوست.

ازاواسط دهه1980،درزیرنفوذخط ایدئولوژیک وسیاسي ج.ا.ا، جنبش کمونیستي افغانستان بعداز,ازسرگذشتاندن یک دوره انحرافات، درشکل تشکیلات نویني ظهورکرد.تلاش براي به وحدت رساندن این نیروهاي جدیدمنجربه تشکیل کمیته انسجام ووحدت گردید.این کمیته ابتداتوسط کمیته تبلیغ وترویج وهسته انقلابي بوجودآمدکه بعدااملابخش اندیشه مائوتسه دون وپیکاربراي نجات افغانستان به آن پیوستندودراوایل 1990کمیته انسجام ووحدت جنبش کمونیستي افغانستان رابوجودآوردند.درین زمان باوجودتلاش هائي که صورت گرفت،بعلت موجودیت اختلافات میان نیروهاي تشکیل دهنده کمیته انسجام ووحدت،تمام این گروه هاموفق نشدندکه دریک حزب واحدمتحد شوند.هسته انقلابي واملابخش اندیشه مائوتسه دون سازمان انقلابي کمونیست هاي افغانستان راتشکیل کردند،که بعدابه عضویت ج.ا.ا پذیرفته شدوحزب کمونیست افغانستان رابوجودآورند.چندماه بعدکمیته تبلیغ وترویج نیزبحزب پیوست.

طوریکه گزارش کنگره وحدت اظهارنمود «تشکیل حزب کمونیست افغانستان گسست کیفي ازخطي بودکه تشکیل حزب راامري درخودوبراي خودتبدیل کرده بودوآنرابه یک سري پیش شرط هاي نادرست وغیرضروري مشروط میکرد.ازین لحاظ به علت کمبودهاي جنبش کمونیستي افغانستان که بنیان گذاران حزب کمونیست افغانستان درسال1991نیزازآن متاثربودند،حزب باگسست ایدئولوژیک وسیاسي نتوانست موفقانه جنبش کمونیستي رادریک حزب واحدمتحد سازد.»

طي سال هاي1990حزب کمونیست افغانستان وسازمان پیکاربراي نجات افغانستان هرکدام بصورت جداگانه تلاش کردندبخش هاي مختلف جنبش مائوئیستي رامتحدکنند.هرکدام تاحدودي موفقیت هاي بدست آوردند.این تلاش هاموردااستقبال ج.ا.ا قرارگرفت،وبشدت مبارزه

كردتاجنبش مائوئيستي افغانستان رامتحدسازد.گروه ديگري بنام اتحاد انقلابي كارگران افغانستان،باوجودي كه ازاتحاددرحزب مائوئيستي و ج.ا.ا پشتيباني مي نمودولي بعلت شرائط اختناق طالبان درحوزه خودش محصورگرديده بود،به پروسه وحدت پيوست.

اكنون وظيفه حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان است كه فعالانه درعرصه سياسي وايدئولوژيک دست به مبارزه بزند،رفقاي بسياري راكه هنوزهم درسازمان هاي رويزونيستي مثل ساماورهائي اسيرندراجلب و جذب كند.آنهائي كه هنوزهم آرمان انقلاب رابسردارندبايدخط ومشي وبرنامه حزب جديدومركزنطفوي انترناسيول كمونيستي راكه اين حزب بخشي ازآن است يعني ج. ا.ا. راموردقت ومطالعه قراردهند؛به حزب بپيوندندتاآنراتقويت كنند،برنامه آنرادربين توده هاي مردم بخصوص در بين نسل جوان كشوربرند،تابراي تدارک جنگ خلق ومقاومت مردمي عليه تجاوزگران امپرياليست ونيروهاي مرتجع فئودالي واسلامي آماده شوند.

حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان وظيفه خطيردفاع ازماركسيزم - لنينزم - مائونيزم وتطبيق خلاقانه آن درميدان نبردپيچيده ايدئولوژيك رابعهده دارد؛در شرائطي كه شوروي جنايات دهشتناكي را بنام «كمونيزم» مرتكب شده است،وجائي كه بنيادگرايان اسلامي تاثيرات عميق ومنفي رابجاي گذارده اند.تنهاباخلاقيت وجسارت مائونيزم قادر است كه به جدي ترين سئوالات توده هاجواب گويدومي تواندربرابرخواست هاوآرزوي هاي عميق مردم پاسخ مناسبي ارائه كند، باتكيه بردست آوردهاي مراحل اولي جنبش مائونيستي دربرابرايدئولوژي هاي غيرپرولتري باهراسم ورسمي كه باشنداعم ازايدئولوژي هاي رويزونيستي،بورژوادموكراسي ومذهبي يک الترناتيوروشن وانقلابي عرضه نمايد.

مائوئيست هاي افغانستان ازاحترام عميق توده هاي وسيع مردم برخورداراند،چراغي راكه مائوئيسم وسازمان جوانان مترقي،بخصوص رهبرآن رفيق شهيداكرم ياري برافروخته است،هرگزخاموش نشده است. گرچه خط ومشي هاي انحرافي غالب بربخش هاي مختلف جنبش طي يک دوره بعدازانحلال سازمان جوانان مترقي ضربات شديدي را برجنبش واردكرد،جنبش نوين كمونيستي درجهت خروج ازآن شرائط گام هاي وسيعي بجلوگذاشته است.جنبش نوين كمونيستي درافغانستان،با الهام ازتشكيل جنبش انقلابي انترناسيوناليستي ومبارزات مائوئيست هاي سراسرجهان،باجمعبندي وآموزش ازتجارب تلخي كه ازسرگذشتانده

است،دوباره خودراسازمان داده وحزب کمونیست (مائوئیست) راتاسیس کرده است. همانطوري که درگزارش کنگره وحدت بیان شده است: « پایان موفقت آمیزکنگره واتحادمائوئیست هادریک حزب واحدبه یقین مائوئیست هاي افغانستان راقادرمیسازدکه مبارزه کبیربراي تدارک جنگ خلق را،که شکل مشخص آن درشرائط افغانستان تدارک جنگ مقاومت ملي انقلابي علیه تجاوزگران ومزدوران شان میباشدبه پایان برساند؛ بزودترین فرصت وبااصولیت پرچم سرخ مقاومت رادرمیدان هاي نبردخونین افغانستان برافرازداین تنهاراهي است که حزب مابمثابه یکي ازمنسوبین ج.ا.ا مي تواندازعهده مسئولیت انترناسیونالیستي اش بدرستي بیرون آید.»

یک محاکمه انتقام جویانه دیگر براي صدر گونزالو

آیامردم پیروزند گي اي راکه طبقه حاکمه آن کشوروامریکابرآنها تحمیل میکندبایدبپذیرند،ویاحق دارندبه قیام دست بزنند؟ جوهراصلي محکمه صدرگونزالو(ابیمایل گوسمان) ودیگررهبران متهم حزب کمونیست پیروهنگامي که که مجله بدست نشرسپرده میشد،درماه فبروري2005، درهمین نکته نهفته است.مردان وزناني که به خاطر دست زدن به جنگ خلق،صرف نظرازبرخوردفعلي شان موردتعقیب و بازپرسي قرارمیگیرند،بنابرآن بایدبااین محاکمه مخالفت نمود.درسال 1980حزب کمونیست پیروکه دردهات آن کشورقیام مسلحانه راشروع کردازپشتیباني وحمایت ملیون هانفربرخوردارشدوآن به جنگ داخلي انقلابي پایه داد.آنهابه جنگي دست زدندکه مائوازآن بنام جنگ خلق یاد میکرد؛درجنگ خلق توده هاي مردم بقدرت میرسندوسرنوشت خودرابدست خودمیگیرند،بنابرآن ستراتیژي وتاکتیک هاي آن متکي برمردم است.

بسیاري اززندانیان دوازده سال،برخي حتي شانزده سال زندان راازسرگذشتانده اند.داده گاه عالي پیرودوسال پیش،دراثرفشاربین المللي و دادگاه حقوق بشرانترامریکن،احکام گنگي راکه بنام

«تروريزم»درموردرهبران حزب كمونيست پيروتوسط قضات نقاب پوشي درداگاه نظامي پيروصادرشده بود،برگرداند.حكومت پيروبجاي آزاد كردن زندانيان،بدون كدام دلائل قانوني تاتدوين قانون جديدوصدورحكم، آنهارادربازداشت نگهداشت.بسياري براي باردوم درمحا كمه غير نظامي „ضد تروريزم" توسط قضات غير نظامي به محكمه كشانده شدند.درمحكمه دومي كه درماه نوامبر2004دايرشد،دولت نتوانست براي صدورحكمي كه درنظرداشت،درموردصدرگونزالووهفده تن ديگراسنادومداركي ارائه دهد.اكنون براي توجيه به زندان انداختن آنهابجرم «تروريزم» آنهابراي بارسوم به دادگاه كشانده ميشوند.

رئيس محكمه ضدتروريزم پابلوتالاويراگفته است كه اينبارسرنوشت تقريبا1500نفرانقلابي متهم رابزودي تعيين ميكند،كاررهبري حزب را يک طرفه ميسازد،واين آخرين محاكمه آنهاخواهدبود.برخلاف دادرسي هاي پيشين،تمام جرم هائي راكه رهبري حزب به آن متهم انددريک «محاكمه بزرگ» دادرسي ميكند، ودرموردهمه حتي الامكان حكم مختصري صادرمينمايد.جريان محاكمه درزندان نظامي پايگاه دريائي كالائوواقع درنزديكي شهرليما،محلي كه صدرگونزالوازمدتهابه اين طرف دريک سلول زيرزميني دربازداشت بوده است،صورت ميگيرد.پابلو تالاويراگفته است كه محاكمه «تاجائي كه قانون مجازبداند» علني ميباشد.دردورقبلي محاكمه صدرگونزالومحاكمه علني فقط به حضور اعضاي خانواده وخبرنگاران محدودشده بود.بعدازسپري شدن روزاول، ضبط صوت جريان محاكمه ممنوع قراردادە شد،برخلاف آنچه كه در محاكمات علني صورت ميگيرد.

محكمه به تشنج كشانده شد.حدود250خبرنگاربين المللي وپيروئي به پشت ديوارشيشه ي قسمت مربوط به خبرنگاران درعقب دادگاه تجمع كردند.مدافعين باهم نشسته وصحبت ميكردندويكي يكي درمقابل قاضي رفته ودرموردواين كه چه كسي آنهارانمايندگي خواهدنمودبحث مي كردندخبرنگاران ازپشت به ديوارشيشيه ي تک تک مي زدند،تاصدر گونزالوبه طرف كامره (دوربين) خبرنگاران روبرگرداند.صدرگونزالوچندمرتبه بامشت گره كرده بطرف خبرنگاران روگشتاند.درميان سروصداي فزاينده قاضي تلاش كردكه مجلس را ساكت واداره كندوخبرنگاران رامرخص نمايد.اماآنهاقاضي رانادیده گرفتند.به پوليس دستوردادكه محكمه راتخليه كنند.درتلاش اول موفق نشدند.صدرگونزالووبيشترمدافعين بپاايستادند،به قضات پشت كردندوشعارهاي «زنده بادحزب كمونيست پيرو! افتخاربرماركسيزم – لنينيزم- مائوئيزم! درودبرخلق پيرو ! زنده بادقهرمانان

جنـــگ خلـــق!»را مشتركاســـردادند.اين جريـــان بروشـــني درتلـــويزون پيرووومطبوعـــات بين المللي ديـده وشـــنيده ميشـــد.قاضـي درزيرصـداي شعارهاگم شد.دسته هاي سه نفـري هيـات قضـات سـرافگنده ازدادگـاه بيرون رفتند،درحالي كه مدافعين با چهره هاي بشاش وگردن بلندازدادگاه خارج شدند.

رئيس جمهورخشـمگين شـده پـيرو (الخانـدروتوليودو) شـام روزبعـدروي صـفحه تلـويزون ظاهرشدوقضـات راموردحملـه قـرارداد.اوتهديدكردكـه بـا«محاكمـه مختصـر»، نـوعي كـه دولت پيرودرسـال1992 ازآن كـارگرفت، محكـومين رابـه محاكمـه مي گـيرد.قاضـي ازخواسـت مبـني بـراين كـه از مســـئوليتش دســـت بكشـــد،تاجريـــان محكمـــه بـــدون موجـــوديت اوبجلورود،سرپيچي كرد.پنج روزبعدوقتي محكمه دوباره دايرشـد،دوقاضـي ديگربودندكـــه ازمســـئوليت هـــاي شـــان اســـتعفاكردند،وبشـــدت يكديگرراموردملامت قراردادند.محاكمه قانونابايدتوقف مي يافت.

اتهـام نـاچيزي كـه عليـه صـدرگونزالوونديگرمدافعين بسـته شـده اسـت (مبني براينكه آنهايک مدرسـه خصوصـي رابـراي كمـك هـاي تـداركاتي و مـالي فعـاليت هـاي حـزبي درشـهرليمابكارگرفته انـد) - درتضاداسـت بـا حبس چنـدده سـاله اي كـه صدرگونزالومردهفتادسـاله وبقيـه مـدافعين كشيده اندوبزندان عمري (ابد) محكوم شده اند.برحسـب بعضـي منـابع اين حكم براسـاس شـواهدخيلي محكمي استوارنيسـت.درين موردكـه اختلافـات وزدوخوردهـاي دروني طبقـه حاكمـه پـيرو،بـروي دايركـردن ويادايرنكردن محكمه دربه هم خـوردن اين محكمـه نقش بـازي كـرد، مكث لازم است.تيليوداووطرفداران سياسـي اوتاسطح حملات وحشـيانه اي بـر يكديگرسـقوط كردنـدتانتائج محاكمـه راكـه بنظرآنهاخجـالت آوربودبـدوش يكديگربارکننـد.دربرابرهرسـه قاضـي بـه اقـدامات انضـباطي دسـت زدنـد. تيليواراعلان كردكه اوشخصـاباطرح جديـدي موضـوع راروي دسـت خواهـد گرفت.

مقامات پيروئي بدون آنكه درموردمحكومين حكمي صادرشـده باشـدبه جـزادادن بيشـترمحكومين پـرداخت. وكيـل مـدافع صـدرگونزالو،مانويـل فجاردو،درمصاحبه بايک روزنامه گفت كه بعدازسه سال ملاقـات هفتـه وار وي ازتماس گيري مسـتقيم باصـدرگونزالومنع گرديـده اسـت.بـانقض حكم قبلي محكمه فجاردوازصـحبت مسـتقيم باصـدرگونزالومنع گرديـده اسـت، تنهاازپشت يک دريچه شيشـه اي كه خصوصي بودن صـحبت هـاي وكيـل وموكل ازآن طريـق اصـلانامكن اسـت،سـخن ميگويـد.اوگفت صـدرگونزالو

اجازه نداردكه اخبار،تلويزيون ورادیوداشته باشد.الينااپاراگويري(كه بنام رفيق مريم مشهوراست) همسررفيق گونزالوكه دراتاق پهلويش زنداني بود،به زندان زنانه چوريلوانتقال داده شد.درآنجاهم وي اززندانيان ديگرتجريدگرديده است.ملاقات باخانواده هاي شان توقف داده شده است.بخصوص اين به معني آنست كه ملاقات هاي مادر ايپاراگويري كه باهردوي آنهاصورت ميگرفت،متوقف شده است.

يک عامل عمده،ترس دشمنان خلق پيروازاوجگيري مجددجنگ خلق پيرواست.حتي شيوه پيشبردمحكمه آنچه كه فجاردوبنام «استثنادرمحاكمه» غيرقانوني بجاي يك سيستم محاكمه معمولي ازآن ياد ميكندبروشني اين مسئله رابيان ميكند.اين تلاش صرفابراي صادركردن حكمي تاريخي درموردجنگ خلق نيست. انتخاب زماني آن به منظور خوردكردن روحيه انقلابيون پيروانقلابيون ديگرنقاط جهان است. طبقه حاكمه پيروهميشه وضع رقتبارزندگي مردم پيروراناشي ازجنگ خلق در پيروقلمدادميكرد،درچندسال اخيرباوجودي كه جنگ بشدت سابق جريان ندارد،شدت فقربطرزمفرطي به سطح بي سابقه اي رسيد ه است.توليدو كه بعدازديكتاتوري عريان ترحكومت فجيموري رويكارآمدوقراربودتغييرات فوق العاده اي رابعمل آورد،امروزدرجمله بدنام ترين دولت مداران امريكاي لاتين بشمارميرود.اختلافات وزدوخورد هاي دروني تمام دم ودستگاه سياسي رابه لرزه آورده است.تاحدزيادي بخاطرتجارب جنگ خلق رژيم وامريكامصمم اندتانگذارنداين بي ثباتي سياسي منجربه يافتن راهي انقلابي شود.

بسياري ازكساني كه تحت رهبري صدرگونزالودرمحكمه ماه نوامبر سال2004سهم گرفتندعلنابه خط ومشي كه بعدازدستگيري اودرحزب سرزدمنسوب مي باشند،اين خط ومشي نتيجه ميگيردكه ادامه جنگ خلق بخاطردستگيري صدرگونزالوناممكن است.آنهابحث ميكردندكه جنگ خلق بايدتاآينده نامعلومي متوقف شود،وحزب كمونيست پروبايدارتشي را كه زيررهبري حزب داردوكميته هاي خلق راكه دربسياري ازنقاط كشور قدرت سياسي رادردست دارندمنحل كنندوبخاطرآزادي زندانيان سياسي،عفوزندانيان و«آشتي ملي»بادولت واردمذاكره شوند.

تنهاكسي كه درمحكمه به اين شعارهانپيوست اوسكاررااميرزبودكه بنام رفيق فليسيانو معروف است.راميرزرهبري كميته مركزي رابعدازدستگيري صدرگونزالوتاهنگام دستگيري خودش درسال 1999دردست گرفت.اخيراباساس اطلاعات بعضي ازمنابع، هرچندمنابع

کاملامتفاوت ولي متحدالقول،وي کاملاازانقلاب روگردان شده است.به اساس نقل قولهائي وي حزب وجنگ خلق راازروزاول آن، و کمونيزم رادرعام موردحمله قرارميدهد.

سابقه اين محاکمه يک سال بعدازدستگيري صدرگونزالودرسال1992، حکومت يک ويديوراپخش کردکه درآن نشان ميدادصدرگونزالو و ايپاراگويري پاي موافقتنامه اي راامضاميکنند،که دولت ادعاداشت فراخوان مذاکره براي خاتمه جنگ خلق است.اسنادي که به او(صدر گونزالو)دررابطه بااين موضوع نسبت داده ميشد،دست به دست ميشد. کميته مرکزي حزب اين حرکت رابنام خط اپورتونيستي راست محکوم کردوتعهدسپردکه جنگ رابه پيش برد. (کميته مرکزي) همچنين حکومت رابخاطرسرهم بندي کردن آنچه که آنها«نمايشي خيمه شب بازي» مي ناميدند، محکوم کرد.

کميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي که کارزارجهاني رابنام «زمين و زمان رابراي دفاع ازجان صدرگونزالوبه لرزه آوريد!»براه انداخته بود فراخوان بررسي دقيق دوخط - خط حزب کمونيست پروکه ازقبل بوده و خطي که جديدامطرح شده بود- درپرتو تجارب تاريخي انقلابي جنگ و مذاکرات و مارکسيزم - لنينيزم - مائوئيزم، راصادرکرد.کميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي اشاره کردکه تمام انقلابات موقتاعقب نشيني و مذاکره ميکنند،بسياري آنهانتائج مثبتي هم ببارمي آورد.مسئله برسراين نيست که آياانقلابيون هرگزبه مذاکره تن دهنديا‌خير،بلکه مسئله برسر آنست که درمذاکرات چه نوع گذشت هائي صورت ميگيرد،مذاکرات به چه مقصدوطي چگونه شرائطي براه مي افتد.کميته جنبش انقلابي اين سئوال رامطرح کردکه«آيامذاکرات پيشنهادشده به تصرف قدرت سياسي ازطريق جنگ انقلابي خدمت ميکند،صرف نظرازين که جنگ در کدام مرحله اي قراردارد،ويااين که به اوضاع پيش ازشروع جنگ در سال1980برميگردد؟»

کميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي کميته رهبري اتحاديه کمونيست هاي ايران - تشکل قبل ازبنيان گذاري حزب کمونيست ايران (مارکسيست - لنينيست - مائوئيست)راموظف کردکه اسومير،سنداساسي راکه توسط خط اپورتونيستي راست ارائه شده بود، موردبررسي مفصل قراردهد.پلميک ها بااستفاده ازتجارب جنبش بين المللي کمونيستي اين ادعاراردنمودکه جنگ خلق پيرونمي تواندمسئله رهبري رابدون رهبري صدرگونزالوحل وفصل کند.همچنان اين مسئله که عقب نشيني درجنگ انقلابي،باپافشاري برجنگ خلق

چطـــــورمي توانـــــد جـــــبران شـــــود،موردتحليـــــل وتجزيـــــه قرارگرفت،وضمناهشدارردادکه جنگ انقلابي باجنـگ هـاي ارتجـاعي داراي فرق هاي فاحشـي ميباشـند.گرچـه جنـگ انقلابي داراي افت وخيزهـايي ميباشدوموقتاآتش بس ميکند،ولي در اساس نمي تواندماننددنل(شـير)آب گاهي بسته وزماني بازشـود،زيـرا«وقـتي جنـگ بـراه افتـاد،يـاتو [دشـمن ودولتش راازبين مي بري ويااين که دشـمن تـو راازبين خواهـدبرد.غـيرازين قانونمندي هرتصوري جزفريب خطرناک چيزديگري نخواهـدبود.تلاش بـراي توقـف دادن جنـگ«شکسـت نظـامي را»، (دسـتگيري صـدرگونزالو)«بـه شـکست سياسـي» مبدل خواهدنمود.

باارزيابي اين دوموضع گـيري،کميتـه جنبش انقلابي انترناسـيوناليسـتي به اين نتيجه رسـيدکه «ازنقطه نظرعيني صرف نظرازين کـه هـدف اصـلي چه ميباشدوآن هدف توسط کي دنبال ميشود،دعوت ومذاکره براي توقـف دادن جنگ وتوجيهاتي که براي دفاع ازين دعوت صورت ميگيرد، توجيهـات غيرلازمي براي به سازش کشاندن منافع اساسـي خلق ودسـت کشـيدن ازراه جنـــــگ خلـــــق وانقلاب ميباشـــــد.»کميتـــــه جنبش انقلابي انترناسـيوناليسـتي ازتمـام مائوئيسـت هـاي سراسـرجهان دعـوت بعمـل آورد« براي دفـاع ازپـرچم سـرخ مـان کـه درپيرودراهتزازاسـت ...!»،بادفـاع ازجنگ خلق وکميته مرکزي حزب کمونيست پيروبـه مبـارزه دوخـط دسـت بزنيد،هم براي پشـتيباني ازآنهـائي کـه دردرون حـزب برادامـه جنـگ خلـق پافشاري ميکنندوهم بخاطراثرات آن برجنبش جهاني.اين فراخـوان چـنين جمعبنـدي کردکـه «بگـذارکوره مبـارزه دوخـط درخـدمت مکتب بـزرگ ماورکسـيزم - لنينـيزم - مـائوئيزم قراربگـيرد،ميـان ماورکسـيزم حقيقي و خجالتي مرزترسيم شود،باپشـتيباني ازانقلابيـون جهـان ضـرورت مبـارزات کنـوني مـان درک وتـامين گـردد.»سـپس احـزاب شـامل جنبش انقلابي انترناسـيوناليستي به پشـتيباني ازين دعوت راي دادند.

اما درعين حال افـرادي کـه بـدرجاتي بـاحزب کمونيسـت پيروارتباطـاتي داشـتند،بااين روش کميته جنبش بمخالفت برخاسـتند،وکميته رابخـاطراين که نظريه«خيمه شب بازي»راتاييدنکرده است راموردانتقادقراردادند.

لـوئيس آرسـه بورخـايکي ازمخـالفين پرسروصـداي کميتـه جنبش انقلابي انترناسـيوناليسـتي بودکـه يکي ازمتحـدين حـزب کمونيسـت پـيروبوده وازديرزمـاني درتبعيدزنـدگي ميکنـد،خـط راسـت اپورتونيسـتي را«توطئه پوليس» («که رژيم پيروواماپرياليزم امريکاآنرامونتاژکرده اسـت»)، ناميده واعلام کـرد«اين موضـعگيري کـه „مـوافقت نامـه صـلح" بخشـي از

پروسه تضادهاي دروني حزب كمونيست پيروميباشد،حزب كمونيست پيرورا اين گونه تصويرميكندكه تشكيلات دراثراختلافات فسادآلودي دچارتفرقه و سقوط ميباشدودرپرتگاه ازهم پاشيدن قراردارد. اين موضعگيري شبيه مواضع دشمنان سرسخت انقلاب ميباشد.»

درپاسخ به اتنقادآرسه بورخادرمجله جهاني براي فتح،درمقاله«مفهوم مائوئيستي پيرامون مبارزه دوخط»توضيح داده شدكه هرحزب (حتي بعدازسوسياليزم،تارسيدن به كمونيزم كه ضرورت حزب ازبين ميرود)درجامعه طبقاتي بسرميبرد.نظراتي كه درداخل حزب باهم رقابت ميكنند،هرچندنه درآينده نزديک،درآخرين تحليل بيانگرمواضع طبقات گوناگون جامعه است كه درحزب انعكاس پيداميكند.گرچه «افت وخيز» هاهميش موجوداند،امامبارزه دوخط ميان نظرات،كه يكي ازآنهاپرولتاريارا دراجراي وظائفش براي پيشرفت بشريت بطرف جامعه بدون طبقه كمک ميكند،وديگري ازپيشبرداين وظائف جلوگيري مي نمايد،هميشه درجريان ميباشد.بدون تصادم ميان اين نظرات ووارد شدن دربطن آن نمي توان حتي اميدواربودكه حزب انقلاب رارهبري كند،چه رسدبه آنكه جامعه كهن راازاساس تغييربدهد.برخلاف تصورات آرسه وامثالهم،ازبراه افتادن اين نوع مبارزات درحزب اصلانمي توان جلوگيري نمود.بخصوص وقتي مسايل مرگ وزندگي راكه اين وقايع مطرح ميسازد،مسائل اساسي برنامه وي وايدئولوژيكي كه پيروزي انقلاب وابسته به آنهاميباشد،به تيزي مورد تمركزقرارميگيرندوبايدتوسط رهبري كردن جدل ها،پلميك هاوديگراشكال به مبارزه طلبيده شوندبرخلاف تصورات ازنوع آرسه،اين شيوه مبارزه لزوماعلامت ضعف نه،بلكه حتي ممكن است راهي براي طرد ايده هاي نا درست ازحزب باشد،يعني پروسه اي باشدكه براي درک درست مسائل درحزب جهشي بوجودآورد.ازين نقطه نظراين حركت يک نقطه قوت وموتوري براي بجلوراندن وپيشرفت حزب- ازنظرجهانبيني و خط فكري وتوانائي هم اعضاءوهم توده هاي مردم- است.

وقتي كساني ايده ها،سياست هاوايدئولوژي طبقات استثمارگررادرحزب كمونيست مطرح ميكنند،آنهابه ندرت علنابه ماركسيزم حمله ميكنند،وياعبارات مائوئيزم رابكارنمي گيرند.سندخط اپورتونيستي راست شعار«افتخاربرماركسيزم - لنينزم – مائوئيزم»راباخودحمل ميكند،امايک تغييراساسي درجهت گيري حزب رابنمايش ميگذارد.بهمين علت« روشن كردن اختلاف بين ماركسيزم حقيقي وخجالتي»مستلزم آنست كه به مسائل كليدي واصول اساسي

آن توجه شود،بهمين علت مبارزه دوخط تنهاراهي براي حل مسئله رويزونيزم درتمامي سطوح حزب ميباشد.
طبقه حاكمه پيرودرسال1993مذاكرات صلح راردكرد.درآواخردهه 1990خط اپورتونيستي راست مذاكرات رايک مسئله ازبين رفته به حساب آورد،ومسئوليت آنرابه گردن كميته مركزي حزب كمونيست پروبخاطرادامه جنگ،گذارد،آنهامذاكره رادرشرايط آوج جنگ براي مذاكره ازنقطه قوت مناسب ترازيك جنگ بي فايده مي دانستند.امادليل اين كه جنگ ازنقطه آوجش بسرعت پائين آمدموفقيت نظامي دشمن وحتي دستگيري رهبران حزب،هرچنديک امردردناک بود، ولي دليل مهم آن نبود.دليل اصلي غيرفعال شدن بسياري ازاعضاي حزب،جنگندگان وحاميان حزب دربين توده هاي مردم وفرارآنهاوپيوستن شان به خط اپورتونيستي راست بود.
حزب كمونيست پيروبه پرولتارياي بين المللي،هم ازلحاظ آوج مبارزاتش وهم درشرائط دشواري كه باآن دست بگريبان شد،درس هاي فراواني آموخت.درمخالفت بامحاكمه انتقام جويانه ارتجاعي ودفاع ازگذشته،حال وآينده جنگ خلق پيرووهرجا،انقلابيون بايدتمامي تجاربي را كه بدست آمده اند،بشمول مبارزه دوخط رامحكم بدست گيرند. وقتي به مسائل ازديدگاه ماتريواليزم ديالكتيک نگاه كنيم،پايه هاواساسات آن موجوداست كه باسنتزازتجارب شكست گام هاي بمراتب وسيعتري در پيرووودرسراسرجهان به جلو بگذاريم.
(اسنادكميته ج.ا.ا ،كميته مركزي حزب كمونيست پيرو،پلميک هاي رفقاي ايراني،واسنادمربوط به خط اپورتونيستي راست،درشماره 21 جهاني براي فتح سال 1995به نشررسيده است.«مفهوم مائوئيستي پيرامون مبارزه دوخط»وسندي كه توسط آرسه بورخاارائه گرديده است درجهاني براي فتح شماره 22سال1996به نشررسيد. اسنادمذكوردرشبكه جهاني انترنت به آدرس مجله جهاني براي فتح www.awtw.org در دسترس است.)

كمونيسم و مصاف هاي زمان ما :

درچندسال گذشته مسيرتاريخ شتاب بيشتري يافته است. ازيك طرف،امپرياليست هاي آمريكايي جنگ صليبي راآغازكرده كه قول ادامه آن تانسل آينده راداده اند.هدف اين جنگ برقراري اشكال وحشيانه تري ازنظم امپرياليستي است كه قراراست خون اكثريت بزرگي از مردم سراسرجهان رابمكد.اما درعين حال همين سيستم امپرياليستي واقدامات حادي كه براي سرپانگاه داشتن واعمالش اتخاذكرده به امواج قدرتمندنارضايتي،مبارزه وانقلاب درميان توده ها پاخواهدداد.باچنين روحيه اي است كه جنبش انقلابي انترناسيوناليستي برقدم گذاردن به دوران نوين پرتلاطمي كه پرازخطرات وفرصت هاست تاكيدگذارده است. فرصتي براي پيشرفت در مبارزه براي ساختن جهان كاملانويني،كه تمايزات طبقاتي ازبين رفته وتوانايي وانرژي بشريت به حداكثرممكن رهاگشته است به گونه اي كه مي تواندخودوجهان راآگاهانه تغييردهد.هيچ كس ازميان آناني كه امروززندگي ميكنند ثمره كامل جامعه آينده كمونيستي رانخواهندديد،اماآنچه كه زنان ومردان امروزانجام ميدهند،آنچه كه برايش زندگي ميكنند،ومي ميرند،براي عاقبت تاريخ ازاهميت حياتي برخورداراست.

آرزوي جامعه كمونيستي چيزتازه اي نيست. اززماني كه ماركس وانگلس براي اولين بارمبارزه براي جهان كمونيستي رادرمسيردرك علمي قراردادند،صحنه هاي فوق العاده اي آفريده شده اندكه درآن ميليونهازن ومردبراي نابودكردن جهان كهنه وجايگزين كردن آن باجهان نويني جنگيده اند.پيروزي های بزرگي بدست آمده اند،همانندزمان كوتاه اماباشكوه ماه هاي كمون پاريس درسال1871،انقلاب اكتبروچنددهه ساختمان دولت سوسياليستي ودفاع ازآن دراتحادجماهيرشوروي سوسياليستي،وانقلاب كبيرفرهنگي پرولتاريايي درچين زمان مائو،كه پيشرفته ترين نقطه اي است كه درمبارزه براي بدست آوردن جامعه بي طبقه كمونيستي آينده به آن دست يافته شده است.اماميدانيم كه سيستم امپرياليستي باحمايت نيروهاي مرتجع ووزنه سنگين هزاران سال استثمارطبقاتي ونهادهاوايده هاي مربوط به آن نيروي قدرتمندي درمقابل ماست. اولين تلاش بزرگ براي شكل دادن آينده كمونيستي شكست خورد،وحتي امروزهم ماهنوزازشكست تكان دهنده چين انقلابي درسال1976رنج مي بريم يعني هنگامي كه رويزيونيست هادرحزب كمونيست چين بعدازمرگ مائوقدرت راغصب كردندوباسرعت

خيره كننده اي به احياي سيستم سرمايه داري باتمام زشتي هايش پرداختند.
سئوالي كه مطرح ميباشداينست آياايدئولوژي كمونيستي،ماركسيسم-لنينيسم- مائوئيسم موفق خواهدشدكه باجريان نوين خيزش هاي انقلاب درهم بياميزدوسرانجام قادرخواهدبودكه خشم توده هارابه سمت وظيفه درهم كوبيدن قدرت سياسي طبقات حاكمه متمركزكندوقدرت نويني برپايه منافع اكثريت عظيم مردم بسازد.وگرنه هرچه توده هامبارزه كنندوقرباني بدهند،بدون چنين رهبري آنهابه بي راهه مي روند،به آنهاخيانت خواهدشدوسرانجام شكست خواهندخورد. سيستم استثماري بايدآگاهانه توسط يک نيروي انقلابي كه باپيشرفته ترين درک ازجامعه وبا نگرش علمي درموردچگونگي تغييرآن مسلح باشد،موردهدف قرارگيردوشكست داده شوددر غيراين صورت به اين ياآن شكل ادامه خواهديافت.يعني ضرورت پيشاهنگ انقلابي درهركشور وايجاديک انترناسيونال كمونيستي طرازنوين درمقياسي جهاني.يعني ضرورت به تكامل علم انقلابي ماركسيسم – لنينيسم- مائوئيسم.
درتقريبا30سال گذشته ازمرگ مائوتابحال جهان دچارتحولات مهمي شده است.شرايط ايدئولوژيكي بسيارمتفاوت اززمان انقلاب فرهنگي وتولدجنبش بين المللي مائوئيستي است. نسل جديدي به ميدان نبردعليه امپرياليسم وارتجاع واردميشوندكه هيچ درک واقعي ازدامنه جنبش كمونيستي ندارند،ازاين كه به چه قله هاي بزرگي دست يافته واين كه دربرخوردباكدام سنگ موقتاشكست خورده است.تغييرات درجهان وهمچنين تجارب درمبارزات طبقاتي سئوالات نويني رابه پيش مي گذارندكه علم مابايدآنهاراموردبررسي قراردهد،آنهاشامل استراتژي وتاكتيک،اتحادطبقاتي،خط نظامي وخود دياكتيک ماترياليسم مي باشند.ايدئولوژي كمونيستي درميان پروسه ناهمواري تكامل مي يابد.درک هاي نوين بايدبررخوت شيوه هاي نگرش هاي گذشته به مسايل فائق آيندونقطه نظرات صحيح ازناصحيح تميزداده شوند.ايده هايي كه ازرشته هاي مختلف تجارب بشري ناشي مي شوندبيشتردرپروسه تغييرجهان به آزمايش گذاشته خواهندشدوتكامل خواهنديافت.كل پروسه باآنچه كه كمونيست هامبارزه دوخط مي نامندرقم خواهدخوردوازدرون آن جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ج ا ا) آبديده ترو قدرتمندترشده وخواهدشد.ريم برپايي مباحثات وسيع وگسترده اي رادردرون وخارج ازصفوفش درموردحياتي ترين مسايلي كه

امروزدرمقابل کمونیست هااست،فراخوانده است،مسائلي چون جمعبندي ازتجربه واعمال ديکتاتوري پرولتاريا(درشوروي وچين)،درک ازديناميسم کارکرد امپرياليسم،تحليل ازتحولات اقتصادي- اجتماعي که درکشورهاي مختلف درحال وقوع اندو همچنين درک ازتاثيراتي که براستراتژي انقلابي ميگذاردبعلاوه مسايل مهم ديگر.مااميدواريم که مجله مابتواندتريبوني رابراي اين بحث وجدل هاي حياتي فراهم کندوماخوانندگان را دعوت مي کنيم که دراين مبارزه نقش بگيرند.

جنبش انقلابي انترناسيوناليستي توسط آناني که توانستندشکست سوسياليسم درچين و خيانت وروحيه باختگي متعاقب آنراکه به نابودي بخش اهم جنبش مائوئيستي سابق انجاميد،تحمل کنندبه مثابه مرکزجنيني نيروهاي مائوئيست جهان تکامل يافته است.

ج ا ا واحزاب وسازمانهاي تشکيل دهنده آن اززمان تاسيسش دربيست سال گذشته دستاوردهاي بزرگي داشته است. امااز يک نظرمهم اين دستاوردهاتنها مقدمه اي براي روبرو شدن بامصاف هاو فرصت هايي است که امروزه بسرعت درحال تحولند. ج ا ا نمي تواندساکن بماند؛بلکه بايدبرپايه ارتقاءدرک کلکتيوومتحدازايدئولوژي مان درخدمت به هدفش ساختن انترناسيونال کمونيستي طرازنوين پيشرفت هاي بيشتري بنمايد،ودراين پروسه بايدباهمه نيروهاي مائوئيست واقعي جهان متحدشودوهمچنين بافعالين انقلابي که هنوزبايدبه حقيقت رهايي بخش ايدوئولوژي کمونيستي جلب شوند، ارتباط برقرارکند.

کمونيسم همچنان تنهااميدبشريت براي رهايي ازبردگي تقسيم جامعه به طبقات است.امااين اميدبلندپروازانه تنهاازطريق مبارزه،مبارزه اي سخت درهمه عرصه هامي تواندتحقق يابد. جنبش کمونيستي بين المللي گردان هايي ازقهرمانانی راکه جرات زنداني،شکنجه وکشته شدن درمقابل دشمن راداشته اند،دردامان خودپرورده است.اينک جنبش انقلابي کمونيستي بايدهمان جرات ودلاوري رادرآزمايش بيرحمانه اي که درپيش است ازخودنشان دهد،ومصمم شودکه ايدوئولوژي اش زنده مانده وقادراست بيش ازهرزمان ديگرپيچيدگي غني جامعه بشري و مبارزه طبقاتي رادرک کند،بتواندبامليون هاارتباط برقرارکندوباآنهامتحدشوددرحالي که پيگيرانه براي دفاع، اعمال وجلب ديگران به ايدئولوژي رهائي بخش بجنگد.

گزيده ازسندزنده باد م ل م :

مائوتسه دون درزمينه يک رشته مسائل حياتي انقلاب،تزهاي بسياري رابه دقت تدوين کرد.امامائوئيسم فقط جمع جبري خدمات عظيم مائو نيست.بلکه تکامل فراگيروهمه جانبه مارکسيسم- لنينيسم به مرحله اي جديدوعاليتراست.مارکسيسم- لنينيسم - مائوئيسم يک کل واحداست؛ ايدئولوژي پرولتارياست که به مراحل نويني سنتزشده وتکامل يافته است: ازمارکسيسم به مارکسيسم- لنينيسم وسپس به مارکسيسم- لنينسم- مائوئيسم. اين کارتوسط کارل مارکس،ولاديميرايليچ لنين و مائوتسه دون برپايه تجربه مبارزه طبقاتي،مبارزه توليدي وآزمون هاي علمي پرولتاريانوع بشرانجام گشته است.مارکسيسم- لنينيسم- مائوئيسم سلاح شکست ناپذيري است که پرولتاريارااقادربه فهم جهان وتغييرآن از طريق انقلاب ميکند.مارکسيسم- لنينيسم- مائوئيسم ايدئولوژي علمي و زنده اي است که پيوسته تکامل مي يابدوکاربردي جهان شمول دارد.

بکاربست اين ايدئولوژي درانجام انقلاب ونيزپيشرفت عمومي دانش بشر،آن راغني ترميکند.مارکسيسم- لنينيسم- مائوئيسم دشمن هرشکلي ازرويزيونيسم ودگماتيسم است.اين ايدئولوژي قدرتي عظيم داردزيراحقيقت است.

اززنده بادمارکسيسم - لنينيسم - مائوئيسم! مصوبه 26 دسامبر 1993

گزيده از بيانيه:

ظهورشرايط جديداغلب بمثابه توجيهي براي نفي اصول اساسي مارکسيسم،تحت عنوان«تکامل خلاق»آن، مورداستفاده قرارگرفته است. درعين حال اين نادرست وبه همان ميزان مضراست که روح نقادانه مارکسيسم راکنارنهاده، وازموفقيت هاي پرولتارياهمزمان جمعبندي نکرده وبدفاع ازمواضعي که درگذشته صحيح ارزيابي ميشدواتکاء برآنهاقناعت کنيم.چنين برخوردي مارکسيسم- لنينيسم - مائوئيسم

راشکننده میکندو درمقابله باحملات دشمن وهدایت پیشروي هـاي نـوین درمبـارزه طبقـاتي نـاتوانش مي سـازد.في الواقـع،چـنین شـیوه اي روح انقلابي ماركسیسم رامي كشد.

درواقع،تاریخ نشان داده است،كه تكاملات خلاق وواقعي ماركسیسم (ونه تحریفـات رویزیونیسـتي وقلابي)درارتبـاط لاینفـك بامبـارزه حاددردفـاع وپشتیباني ازاصول پایه اي ماركسیسم- لنینیسم- مائوئیسـم قرارداشـته اسـت.

ازبیانیه جنبش انقلابي انترناسیونالیستي

مجمع جهاني مسائل اجتماعي ورویكردهاي كمونیستي

ژانویه2004،نشسـت سالانه مجمـع جهـاني مسـائل اجتمـاعي (م ج م ا)در شـهربمبئي(مومبـاي)هندوسـتان برگزارشـد.همزمـان بـاآن فعـالیت دیگري به اسم مقاومت مومباي2004 درهمان نزدیكي باجهتگیري روشن ضدامپریالیسـتي سـازمان داده شـده بـود. (م.ج.م.ا)دهها‌هزارنفرازهندوستان ودیگرنقاط جهان گردآورده بود.برگزاري چنان رویـدادي درمیـان نیروهـاي مائوئیسـت این مجادلـه رابـرانگیخت كـه اتخاذكدام سیاست براي فعالیت هائي نظیر(م.ج.م.ا) صحیح میباشد.

قبل ازبرگزاري (م.ج.م.ا)ومقاومت مومباي (م.م)،كمیتـه جنبش انقلابي انترناسیونالیسـتي (كمیتـه ریم) نامـه ئي غیرعلـني رادرمیـان احـزاب و سـازمانهاي درون ریم پخش كـرد.این نامـه ازنقطـه نظرحفـظ شـئون بـه رفقـاي خـارج ازریم منجملـه نیروهـاي مرتبـط بامـارش خلـق،یـك ماهنامـه مائوئیستي ازهندوستان كه درسـازمان مقـاومت مومبـاي شـركت نمـوده بودند،نیز داده شد.

درمسـائل (م.ج.م.ا) ومقـاومت مومبـاي،هـواداران جنبش انقلابي انترنااسیونالیستي ازكشورهاي مختلف فعـال بودنـد.كمیتـه ریم همچـنین جنبش مقـاومت خلـق هـاي جهـان راتـرغیب نموددررابطـه بـا(م.ج.م.ا) و مقاومت مومباي فعال باشد،ومقالات متعددي درسـرویس خـبري جهـاني براي فتح بعدازاین رویدادهادرج شد.

درجریـان بحث برسـرواكنش نیروهـاي مختلـف درجنبش ماركسیسـت- لنینیسـتي هندوسـتان،مـارش خلـق درشـماره ژوئن2004خودنسـبت بـه مواضع جنبش انقلابي انترناسیونالیستي دررابطـه بـا(م.ج.م.ا)/م.م-2004

انتقادات تندي مطرح نمود.گرچه نامه فوقاذكرشـده مربـوط بـه كميتـه ريم درخطـاب بـه فعـالين درگيردرمسـائل (م.ج.م.ا)/مقـاومت مومبـاي2004 هرگزبه قصدانتشارعلني نبود،(2). ازآنجاكه (مـارش خلـق) ازآن نقـل قـول آورده وبـــه پلميكي نســـبتاطولاني دراين بـــاره دامن زده اســـت بنظرميرسدانتشاراصل نامه كميته ريم همراه باانتقـاد(مـارش خلـق)بـراي خوانندگان مامفيد باشد.لذاهردونامه همـراه باپاسـخ مابـه (مـارش خلـق) ذيلا چـاپ ميشـود.(جهـاني بـراي فتح ازپرنسـيپ درج حـدالامكان مقـالات موردانتقادونه صرفارجوع به بعضي نقل قول ها،پيروي ميكند،زيراميخواهـد تصويري عيني ازهردوطرف به خوانندگان خودبدهد.)

درپاسخ به نامه مـارش خلـق،مابـه تبعيت ازطبقـه بنـدي خودآنهادرنقـد شان،نوشته خودرادرسه بخش مشخص مي نويسيم.

1- شركت كردن

درواقع كميته ريم به نيروهاي كمونيست فراخوان دادتاحتي الامكـان در (م.ج.م.ا) وهمچـنين مقـاومت مومبـاي شـركت نماينـد.مـاهنوزبحث قـانع كننده اي مبني برآنكه چراچنان شركت كردني نادرست است، نديده ايم. اين بحث كه (م.ج.م.ا) ازنظركميتـه ريم«تشـكيلاتي ضـد- امپرياليسـتي» است،به وضوح درتضادباموضع همـان نامـه كميتـه ريم اسـت كـه (مـارش خلق) عليه آن پلميك ميكند.بـااين حـال حـتي بـدون آنكـه (م.ج.م.ا) ضـد- امپرياليست باشدجاي ترديدي نيست كه جلسه آن توانست چندين هزار نفرباتفكرضد- امپرياليستي رااز‌سراسرجهان گردبيـآورد،وعرصـه اي بودكـه مداخله كمونيست هاراطلب ميكـرد.بعنـوان مثـال،سـازمان هـاي تـوده اي مرتبـط بـاحزب كمونيســت فيليـپين بروشـــني درون(م.ج.م.ا)قابـل رويت بودندواين هانيروئي رهبري كننده درليگ انترناسيوناليسـتي مبـارزه خلـق هستند،كه خودهمچنين يكي ازگردانندگان مقاومت مومباي2004 بود.

عرصه هاي بسياري وجوددارندكه رهبريشان دردسـت مخـالفين انقلاب پرولتري ميباشد،وبااين وجودشـركت كمونيسـت هـاي اصـيل درآنهـابطرق مختلـف ممكن وحـتي بـرخي مواقـع كاملاضروريسـت.اززمـان مـاركس و انگلس تابـامروز،كمونيســت هادراتحاديـه هـا،تعـاوني هـا،انجمن هـاي فرهنگي،كميته هاي سازماندهي كارزارهاي سياسي،وغيره كه ليسـتي بدون انتهاست شركت كرده اند.درحاليكـه طي تـاريخ جنبش بين المللي كمونيستي (ج. ب.ك) مقدارزيادي راسـت روي ورويزيونيسـم بـاآن همـراه بوده است بااين حـال جنبش هـاي انقلابي وجـدي درتمـام كشـورهانمي توانندازمداخله دراشكال وسازمان هاي گوناگون فعـاليت اجتنـاب بنماينـد.

لذامسئله رهبري يك تشكل نمي تواندبه تنهائي پاسخگوي صحيح بـودن شركت ياعدم شركت كمونيست هادريك رويدادمفروض سياسي باشد.
مضافاهمينجالازم است تاكيدشودفراخوان وسازماندهي كميتـه ريم بـراي شركت در(م.ج.م.ا) شامل شـركت دررهـبري (م.ج.م.ا) نبـود.بلكـه حـاوي حضـوردر(م.ج.م.ا)بودوتاحـدممكن اسـتفاده ازآن بعنـوان يـك تريبـون بـراي پيش گذاشتن موضعي قاطع عليه امپرياليسم ودرحمايت ازمبـارزات خلـق هـابود،منجملـه حمـايت ازمبـارزات انقلابي بـراي كسـب قـدرت سياسـي همانـنـدجنگ خلقي كـه درنپـال بـه پيش مي رود.هنگاميكـه گردهمـائي بزرگي ازهزاران نفرازسراسرجهان وجوددارد،كه اكثريت آنهـابراي مخـالفت بابيعدالتي سيستم جهاني امپرياليسم گردآمده انـد،صـحيح وضروريسـت كمونيست هاازهروسيله ممكني براي مخـاطب قـراردادن اين تـوده مـردم استفاده بنماينـد.اين كـه امكانـات اسـتفاده ازچنـان تريبـوني بـزرگ اسـت ياكوچك خودموضوع جدل است.
واقعيت داســتان اينســت كــه ده هاهزاراعلاميــه بــاجهتگيري انقلابي در(م.ج.م.ا)توســط نيروهــاي مرتبـط بـه ريم پخش شــد.آيــااين امرخـوبي نيست؟
اكثرشـركت كننـدگان در(م.ج.م.ا) تحت رهـبري غلـط(م.ج.م.ا) بـه آنجـا نيامده بودند.اكثريت بزرگي ازشركت كنندگان به احتمال زياددرمورداين كه رهـبران (م.ج.م.ا) چـه كسـاني هسـتندوچه برنامـه ئي دارندنظرروشـني نداشتند.(م.ج.م.ا)ومجامع منطقـه اي آن،ازقبيـل مجمـع اروپـائي مسـائل اجتماعي،همه نوع نيروي سياسي را،كـه بسـياري ازآنهارابدرسـتي مي تـوان بعنـوان سـازمان هـاي مـترقي دسـته بنـدي كـرد،جـذب كـرده بـود.يقينـا«تـوده» شـركت كننـده دراكـثرمواقع مخـالف گلوباليزاسـيون امپرياليســتي وجنــگ ميباشــد.اين مجموعــه غيرقابــل كنــترلي اســت كه(مارش خلق)به آن به شـكلي تحقيرآمـيزبعنوان«خـوش گـذران»،«جيـغ ودادمخالفين»اشاره ميكنـد، كـه درواقـع يكي ازفاكتورهـاي مثبـتي بودكـه مداخلــه كمونيســت هــاي اصــيل رادرآن عرصــه ممكن وضــروري مي ســاخت.بــدون شــك همــه نــوع عنصرضــد- مــردمي دراين مجموعــه وجـوددارد،امـاهمچنين بـراي كمونيسـت هانيزمبنـائي وجوددارداتادرچنـان فضائي صداي شان نه تنهاشـنيده شـودبلكه بروشـني شـنيده شـود.اين اتهام(مارش خلق)كه ديدگاه كميته ريم يعني امكـان شـركت در(م.ج.م.ا) متضمن آنسـت كـه نقشـي بـراي برنامـه هـاي آلترنـاتيو،ازقبيـل مقـاومت مومبـاي قائـل نشـودنيزواقعي نيسـت.اغلب وضـعيت اين گونـه بـوده كـه

دسته هاي درون تظاهرات هاومجامع سازماندهي شده براساس خطي بيشترانقلابي ياضد- امپرياليستي نقشي بسيارکارآمدداشته اند،همانگونه که کرارادرتظاهرات هاي پرجمعيت عليه گلوبااليزاسيون شاهدش بوده ايم،که ازقضااغلب توسط بسياري ازهمين نيروهاي درگيردر(م.ج.م.ا) رهبري ميشدند.شرکت درمجامع وفعاليت هاي (م.ج.م.ا) به هيچ وجه ارزش سازماندهي رويدادهاي جداگانه بدور خط روشن ضد- امپرياليستي راازبين نمي برد.درواقع،دهها‌هزاراعلاميه اي که توسط نيروهاي دوروبرريم درخود(م.ج.م.ا) پخش شد،تماماحاوي فراخوان شرکت درمقاومت مومباي بود.چه چيزاين کارغلط است؟ ولي اين بحث که امکان طرح ديدگاه انقلابي درمجمع سازمان يافته توسط انقلابيون بيشتراست،تکرارمکررات است.مشکل زماني پيش ميآيدکه کسي نتيجه بگيردصحبت ازتريبون هاي سازمان يافته توسط غيرانقلابي ها،يادربرخي مواقع،حتي توسط ضدانقلابيون،ارزشي ندارد.درواقع اين ضدانقلابيون ورفرميست هاهستندکه اغلب خواهان بيرون نگاه داشتن کمونيست هاي راستين ازمجامعي چون(م.ج.م.ا) ميباشند- چرامابايدوظيفه آنهاراسهل تربنمائيم؟

2- تحليل طبقاتي (م.ج.م.ا)

چنانچه قبلاذکرشد،مقاله(مارش خلق)،کميته ريم رامتهم ميکندکه (م.ج.م.ا)رانيروئي«ضد- امپرياليست»ارزيابي ميکند.خواندن تماميت نامه مابراي ردکردن اين ايده کافيست.موضع مرکزي(مارش خلق)عبارت از اين است که خصلت هرتشکلي را«رهبري آن تعيين ميکند»و،ازآنجائي که رهبري(م.ج.م.ا)«پرو- امپرياليسم»است،بنابراين(م.ج.م.ا)ازنظر(مارش خلق)چيزي بيش از«سوپاپ اطميناني»براي کانالیزه کردن خشم توده ها بدرون مجراهائي بي خطربراي سيستم امپرياليستي،نمي باشد.

قبل ازهرچيز،گفتن اين که آ.ت.ا.ك(يك نيروي ضدگلوبااليزاسيون در فرانسه- مترجم)ولومونديپلماتيك(هفته نامه اي که درپاريس منتشرمي شود)،گروهائي که به (م.ج.م.ا) نزديك هستندويادررهبري آن ميباشندودرمقاله(مارش خلق)برجسته شده اند«سوسيال دمکرات هاي درون طبقه حاکمه»هستند،واقعادرست نمي باشد.چون آنهاازنظرديدگاه و جهتگيري سياسي سوسيال دمکرات هستند،دليل نمي شودبخشي ازماشين دولت ياساخت احزاب سوسيال دمکرات ورويزيونيست اروپائي باشند. بحث دقيقي نخواهدبود،اگرماننديدبحث مارش خلق،گفته شودلومونديپلماتيك،بعنوان مثال،واقعامخالف تجاوزامپرياليستي

آمريكانيســت.درواقــع،اين نشــريه منظماحركــات آمريكاراافشــاءكرده بــاآن مخالفت ميكند.بهرحال،لوموندديپلماتيك اين كاررادرحالي انجام ميدهد كه درون چارچوب سيستم جهاني امپرياليستي ايستاده،درعـوض بـدنبال راه حلي خيالي است كه چگونـه بي عـدالتي هـاي امپرياليسـم رامي تـوان بدون سرنگوني خودسيستم امپرياليستي كمتردردآورنمود.همان گونه كه نامـه كميتـه ريم خاطرنشـان ميسـازد،آنهاتمايـل دارندامپرياليسـت هـاي اروپـائي را،اگرنـه بعنـوان نيروهـائي مـترقي،حـداقل بعنـوان نـيروي تـوازن دهنده اي درمقابل آمريكاببينندكه بايستي باآن متحدشدوآنراموارداستفاده قرارداد.ماچـه برخـوردي بايدنسـبت بـه اين موضـوع داشـته باشـيم؟بـراي تعيين خصلت هرتشكلي نهايتاعمده خط رهبري آن ميباشد،ولي مسـائل بسادگي آنچه كه رفقاي ما درمارش خلق آنرامطرح ميكنند،نيسـتند. (3). تضـــادمهم بين رهـــبري وســـازمان هـــاوتوده شـــركت كننـــده در(م.ج.م.ا)نيزوجوددارد.اين كه آروناتي روي يكي از چهـره هـاي اصـلي شـركت كننـده در (م.ج.م.ا) بـودواين كـه اودرمقـاومت مومبـاي2004هم شركت نمود،نكته اي قابل توجه است.مضافا،مشكل بتـوان (م.ج.م.ا)رابـه همـان طـريقي ارزابي كردكـه مي تـوان حـزبي سياسـي را بـه آن طريـق ارزيـابي نمـود.سـئوال پيش پااينسـت كـه دريـك رويـدادمعين ودراين مورددرمجمـع ومبـاحث خـود(م.ج.م.ا)ميتـوان شـركت كرديانـه.بـاين معناشركت كردن يانكردن در(م.ج.م.ا)بيشترشبيه تصميم گيري سياسـي براي شـركت كـردن يـانكردن درتظـاهراتي تـوده اي ياعمليـاتي سياسـي مشابه آن ميباشد.خط رهبران چنان تظاهرات ياروياداي مهم اسـت، ولي همچـنين مهم اسـت بـدانيم كـدام بخش ازتـوده هاوبدوركـدام خواسـتي بسيج شده است.طبق منطق مـارش خلـق،كمونيسـت هـامي بايسـتي ازشـركت در بسـياري يـااغلب عمليـات مهم سياسـي كـه درغـرب طي چندسال گذشـته عليـه گلوباليزاسـيون امپرياليسـتي،جنـگ عـراق وديگـر جنايـات امپرياليسـتي روي داد،خودراكنـارمي كشـيدند.همچـنين اكـثراين عمليـات را،اغلب همـان نيروهـاي درگـيردر(م.ج.م.ا)،رهـبري ميكردندكـه لابـدطبق منطـق مـارش خلـق بايـد«پـرو- امپرياليسـم»بحسـاب بيايند.درواقـع،درتمـامي چنـان تظـاهرات هـائي معمـولااين سـئوال مطـرح است- سئوالي كـه معمولاپاسـخ بـدان آسـان نيسـت ـ اينكـه باتوجـه بـه گردانندگان رسمي اين گونه تظاهرات هاچه تاكتيك هائي رابايداتخاذنمود. كمونيسـت هاوديگرنيروهـاي پيشـروكمك ميكننـدتاتوده هاخـط وبرنامـه سياسـي نيروهـاي طبقـاتي مختلفي كـه درگـير رهـبري (يابـه بيراهـه

بـردن)جنبش هـاي تـوده اي هستندراتشـخيص بدهنـد. عمومـا درجريـان متحدشـدن بـامردم بـدورپلاتفرمي(برنامـه حـزبي)صـحيح و متمركزكـردن مبارزات آنهاعليه قدرت دولتي دشـمن اسـت كـه بيشـترين امكـان بـراي افشاءنيروهاي طبقاتي بيگانه وايجـادرهبري نيروهـاي اصـيل كمونيسـتي فراهم مي آيد.

دررابطـه باادعـاي مـارش خلـق كـه(م.ج.م.ا)رابايدعمـدتابعنوان«سـوپاپ اطمينـاني»براي سيسـتم امپرياليستي ديد،يقيناحقيقت داردكـه بـرخي از رهبران ياپشتيبانان مالي(م.ج.م.ا)دقيقاچنين نظـري نسـبت بـه آن دارنـد. ولي آنچه كه بيشتردرمورداين نكته صادق است اينسـت كـه هرگونـه هم اگركسـاني خوديادیگران رافريب بدهد،آن برنامه سياسـي كـه درراه مبـارزه پرولتاريابراي قدرت سياسـي نباشـددست آخـر،حـتي اگـرهم بـااين منظـور شـروع نكـرده باشـد،«سـوپاپ اطمينـاني» بـراي سيسـتم ارتجـاعي خواهـدبود. تـاريخ اين حكم رابارهاودركشـورهاي گونـاگون نشـان داده است.تاريخ اين مسئله رابارهاوبارهادريك كشـورپس ازديگـري نشـان داده اسـت. سوسـيال- دمكـرات هاورويزيونيسـت هابارهـاچنين سـريال هـاي اتومـاتيكي رابوجـود آورده انـد،واغلب اين سـريال هابـانقش آفريـني افرادونيروهائي بوده كه بعنوان مخـالفين قدرتمندسيسـتم ارتجـاعي قـدم بميدان گذاشته اند- حزب كارگران لولادربرزيل،كه اكثرنيروهاي مؤسس آن از ميـان جنبش سابقامائوئيسـت ميباشـند،يـك نمونـه ازاين گونـه ماجراميباشـد. دردرون جنبش مخـالفين همـواره دوقطب وجودخواهدداشت،يكي كه منعكس كننده سـازش وممـاشـات باسيسـتم موجوداست وآن ديگري كه بدنبال نابودي خودسيستم ارتجاعي ميباشد.

بااين حساب آيامي توان نتيجه گرفت كه ديگرنيازي نيسـت كمونيسـت هادرمبارزات،جنبش هاومجامع مختلفي كه دربرگيرنده تـوده هـائي اسـت كه تحت رهبري آنهانمي باشند،شـركت بنماينـد؟چنـان سياسـتي فقـط تضـمين ميكندكـه آن گونـه جنبش هاومجـامع«سـوپاپ اطمينـاني» بـراي سيستم ارتجاعي باشندويابه آن تبديل شوند.

اغتشـاش فكـري(مـارش خلـق)درآنجـايي ازهمـه مشـهودتراسـت كـه سـعي ميكنـدتمايزي رابين مبـارزه مسـلحانه تحت رهـبري سوسـيال – دمكـرات هـاي زاپاتيسـت هادرمكزيـك ورويزيونيسـت هـاي مسـلح(فـارك)دركلمبيابـاآن نـوع ازنيروهـاي سوسـيال- دمكـرات و رويزيونيسـت عموماغيرمسـلح كـه داراي نقش رهـبري در(م.ج.م.ا)هستند،ترسيم بنمايد.درواقع بين آن كسي كه ماشين دولتي

موجودراازطريق يك عمليات مسلحانه دراماتيك وبدنبال آن بايك دهه تلاش براي برسميت شناختن شركتش درماشين دولتي ارتجاعي تحت فشارمي گذارد،همان گونه كه زاپاتيست هاكرده اند،باآن كسي كه سعي ميكندمصرانه هدفش راازطريق اعتصابات وانتخابات بدست بيآورد، آن طوري كه برخي ازرهبران (م.ج.م.ا) انجام داده اند،تمايزي اساسي وجودندارد.انقلابيون،رفرميست هاوضد- انقلابيون مي توانندبه يكسان هم اشكال قهرآميزيانسبتاصلح آميزمبارزه،مثل توافقات،اعتصابات ياگرائوس (محاصره توده اي)رابكارببرند.آنچه كه اساسايكي راازديگري متمايزمي نمايداينست كه يك گروه سياسي كدام خط،كدام استراتژي،وكدام اهداف رادنبال ميكندوچه تاكتيك هاي متفاوتي ازآن بيرون مي كشد.تمركزبرخصلت مسلحانه ياغيرمسلحانه يك نيروي سياسي مفروض وسپس تلاش برآن مبنابراي بيرون كشيدن خصلت سياسي آن نيرو،تعويض جاي علت ومعلول ميباشد.(مارش خلق) مي تواند ئي.زد.ال.ان (زاپاتيست ها)رادربحثش بطريقي بهتربكاربگيردوقتي مكرراصرارداردهدف آن كسب قدرت سياسي نيست.وهمچنين آنهابايدازخودشان بپرسندچرانيروهاي تشكيل دهنده (م.ج.م.ا)، و بويژه لومونددييلماتيك،اين گونه ازمداحان مخلص زاپاتيست ها هستند.اين واقعيت كه زاپاتيست ها تفنگ دارند،دليل واقعي آن نيست.

3- در باره ايدئولوژي ونقش مستقل كمونيست ها

دررابطه بازاويه ايدئولوژيكي طرح شده درمقاله (مارش خلق)، خوانندگان رابه نسخه اصلي ونسخه بسيارازشكل افتاده نامه خودرجوع مي دهيم.ما درواقع معتقديم درمبارزه ضد- امپرياليستي اتحادونيازبه اتحادبانيروهاي مربوط به ايدئولوژي هاي مختلف،منجمله«پست- مدرنيسم»،درست مانندنيازبه اتحادبامعتقدين به مذهب وديگر اشكال ايدئولوژي غير- پرولتري كه درمبارزه عليه دشمن مشترك فعال هستند، وجوددارد.(مارش خلق)دربخش هاي مختلف مقاله خودبراي اتحادبانيروهاي اسلامي (ونه فقط معتقدين به اسلام)كه با«امپرياليسم مي جنگند»بحث ميكند.چراچنين دست ودلبازي دررابطه باشكلي ازايدئولوژي غير-پرولتري وآن گونه نگاه فرقه گرايانه نسبت به آن ديگري؟ تبديل پس زدن«پست- مدرنيسم» به پيش شرطي براي وحدت در آنچه كه قرار است تلاشي از نوع جبهه متحدي مانند مقاومت مومباي باشدفقط مي تواندبه تفرقه غيرضروري بيانجامد.

مضافا،همان گونه که اصل نامه مابه وضوح مطـرح ميکنـد،خطرفرامـوش کردن نقش کمونيست هادرارائه ومبارزه درراه ايـدئولوژي شـان وبجـاي آن بدنبال نوعي ازايدئولوژي«جبهه واحـدي»يـا«ضـد- امپرياليسـتي» افتـادن، وجوددارد.چنان جستجوئي هم بدنبال سراب افتادن وهم خطرنـاك اسـت. هرجبهه متحدي ازطبقات مختلفي باجهـان بيـني هـاي خـاص خودشـان، تشکيل شده است.بـازهم بـراي مـاعجيب اسـت کـه (مـارش خلـق) مي خواهـد کميتـه ريم رابـه آنجابرسـاندکه چراوظيفـه مبـارزه عليـه پسـت- مدرنيســم را بخشــي ازپلاتفــرم مبــارزه عليــه امپرياليســم ننمــوده اسـت،درحـالي کـه مقـاومت مومبـاي خـودش بـرخي مفـاهيم اساسـي سياسـي وايدئولوژيکي پست- مدرنيسم رااتخاذکرده بود.به کـدام شـکل ديگري مي توانيم جملاتي نظير آنچـه راکـه درتارنمـاي مقـاومت مومبـاي 2004بـه آنهـارجوع داده شـده را درك کـنيم«...نبردهـاي دليرانـه بوميـان وطوائف چياپاس،نپال،کلمبيا،فيلي پين،هندوسـتان،پـرو،ترکيـه وديگرنقـاط براي اعمال هويت شـان ودراختيـارگرفتن منـابع شـان درمحـل هـاي تحت سـکونت ياقلمروشـان.» صـادقانه بگـوئيم، اين«هـويت سياسـي»علـني پســت- مدرنيســتي اســت. واين مماشــات ايــدئولوژيکي بــا«هــويت سياسـي»دست دردست همراه است باريختن آب هـاي ابهـام سياسـي بين جنــگ خلــق تحت رهــبري حــزبي پرولــتري وصــحنه هــاي (کاملاهرازچندگاهي)مسلحانه اي تحت فرمانده مارکوس از ئي.زد.ال.ان. (زاپاتيست ها).روشـن اسـت کـه رهـبران مقـاومت مومبـاي2004ومـارش خلــق ســعي ميکننــد«ســهم کيــك خودشــان راداشــته باشندوآنرابخورند».بهتراست روشـن وواضـح پـذيرفت کـه ايـدئولوژي هـاي متفــاوتي درون جنبش اعتراضــي عليــه گلوباليزاســيون دررقــابت هســتندونيروهاي کمونيســت راتشــويق نمودکارايــدئولوژيك مســتقلانه وضروري خودرادردست بگيرند.

پانويس ها

1. مقالــه (مــارش خلــق)دراصــل خطــاب بــه کميتــه ريم/ار.سـي.پي،آمريکاميباشـد.بتونة(مارش خلق)دروسـط کميتـه ريم و ار.ســي.پي،آمريکامــارامتعجب ميکنــد.برطبــق اطلاعــات مــا ار.ســي.پي،آمريکانــه در(م.ج.م.ا)درگيربودونــه درمقــاومت مومبــاي-2004،ومقاله اي ازکارگرانقلابي نشريه ار.سـي.پي،آمريکـا،کـه (مـارش خلق) به آن مراجعه ميکند،به وضوح باتوضيح برگرفته شده از سرويس

خبري جهاني براي فتح ميباشد،كه بسياري ازانتشارات،منجمله خودمارش خلق،درمواقعي،آنرااستفاده كرده اند.

2. مقاله (مارش خلق) مي گويدنامه كميته ريم «پست اينترنتي»شده است.ماازچنان پستي بي خبريم،چه حتي اگرچنين چيزي روي داده باشد،بدون اجازه كميته ريم انجام شده است.

3. دراصل(مارش خلق) به «رهبري»هرتشكيلاتي«ونه خط آن رجوع ميكند.درحاليكه مسئله رهبري وخط ازنزديك درهم تداخل دارد،بنظرما درست ترآنست كه برمسئله خط سياسي ايدئولوژيك تمركزشود.

كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي درباره رويكردهاي كمونيستي وجنبش ضد-گلوباليزاسيون

خطاب به رفقاي درگيردر"مجمع جهاني مسائل اجتماعي"و"مقاومت مومباي2004"

8 دسامبر2003

رفقاي عزيز :

كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي(كميته ريم)باعلاقه بسيارنقشه هاي نيروهاي جنبش انقلابي انترناسيوناليستي(ريم) درجنوب آسياوديگرنقاط دررابطه بامجمع جهاني مسائل اجتماعي (م.ج.م.ا)ومقاومت مومباي2004راكه درارتباط با(م.ج.م.ا)، قراراست تشكيل شود،دنبال ميكند. ماابتكاري راكه حزب كمونيست هندوستان ماركسيست- لنينيست (جنگ خلق) و ديگران جهت تلاش براي تضمين حضورخط قاطع ضد- امپرياليستي ازطريق حمايت ازمقاومت مومباي 2004،بخرج داده اند،تحسين ميكنيم. درهمان حال،كميته بابرخي ارزيابي ها ي آن در رابطه با (م.ج.م.ا)،حداقل درسطح مسائل تاكتيكي،موافق نيست.ازآنجائي كه مجمع جهاني مسائل اجتماعي پديده اي جهاني بادرجه معيني ازنفوذدرتعدادي ازكشورهائي است كه جنبش مافعال ميباشديادرآنجاتماس هائي داريم،احتياج داريم ازآن چيزي كه (م.ج.م.ا)عرضه ميكندونوع استراتژي وتاكتيكي كه جنبش ما دررابطه باآن بايداتخاذكند،درك عميقتري بدست بياوريم. چون رفقاي كشورهاي مختلف،منجمله ازخارج ازمنطقه جنوب آسيا،درفعاليت هاي مقاومت

مومباي شركت خواهندكرد،بهترين حالت اينست كه جنبش ماحتي الامكان قويباارزيابي مشتركي وبه حول سياست صحيحي دررابطه باآن متحدشود.

براي رفقائي كه با(م.ج.م.ا) آشنانيستندذكرتاريخچه اي ازآن مفيدميباشد.مجمع جهاني مسائل اجتماعي ازدرون كنفرانسي كه نخستين باردرپورتوالگروي برزيل بسال 2001برگزار شد،بيرون آمد.گرچه هيچ حزبي علنادرتشكيلات (م.ج.م.ا)درگيرنشده است،درحقيقت حزب كارگران برزيل،كه حكومت محلي رادرپورتوالگرودركنترل خوددارد،شديدادرگيرپشتيباني ازاين مجمع بوده است. همچنين طيف گسترده اي ازجنبش هاي اجتماعي وسازمانهاي غير-حكومتي(ان.جي.او)دربرزيل نيزدرآن درگيرميباشند،كه برخي ازآنهادرگيراشكال مختلفي از مبارزه رزمنده هستند،مانندجنبش كارگران بي زمين(موي مينتوسين ته راياام.اس. تي كه ريشه پرتقالي دارند)، اين هاتاريخي طولاني دررهبري مصادره زمين وحتي نوعي دفاع ازخودمسلحانه درمقابل خشونت طبقات استثمارگردارند،درحاليكه درهمان حال نارضايتي توده هاي بي زمين رانهايتابه مجراهاي غيرانقلابي كانالیزه كرده اند.بيرون ازبرزيل بدوابخشي ازچپ اروپائي پرچم (م.ج.م.ا)رابلندكرده است،بعنوان مثال آنهائي كه بدورهفته نامه پرنفوذلوموندديپلماتيك جمع شده اندوتشكيلاتي كه به نام اتك (ATTAC) مشهور است، اين هاخيلي سريع دراروپارشدكرده ودربسيج توده اي ضد- گلوباليزاسيون درگيرميباشند.بويژه سازمان دهندگان (م.ج.م.ا)سعي كرده اندنيروهائي راكه درمخالفت با"گلوباليزاسيون" ظاهرشده اندجذب كرده و باهمين نام شناخته شوند.

درجلسه اول پورتوالگروازآن زمان به بعدبخش گسترده اي ازنيروهاي متشكل وغيرمتشكل درآن شركت نموده اند.زمينه كار(م.ج.م.ا)اين بوده كه تعدادزيادي جلسات بحث پرسش و پاسخ گونه(مباحثه پانلي)وسمناروهمچنين يك ياچندتاتظاهرات درخلال برنامه هايش داشته باشد.

بعدازاستقبال بزرگي كه ازمجمع پورتوالگروشد،سازماندهندگان آن تصميم گرفتند(م.ج.م.ا)را به رويدادي سالانه مبدل كنند،ومتعاقب آن دوبرنامه ديگردريك شهربرزيلي برگزارشد.بعلاوه، "مجامع اجتماعي"منطقه اي نيزبه تاسي از(م.ج.م.ا) تشكيل شدند.بويژه دراروپا،مجمع اروپائي مسائل اجتماعي (م.ا.م.ا)يا(E.S.F)دههاهزارفعال

وغـيره رابـراي شـركت درمنـاظره ومباحثـه همين طورشـركت درتظـاهرات هاي بزرگ جذب نمـود.اخـيرامجمع اروپـائي مسـائل اجتمـاعي درفرانسـه برگزارشـد.سـال گذشـته،مجمـع اروپـائي درايتاليـا،درسـت قبـل ازجنـگ عراق،برگزارشد،اينبار هم تعدادزيادي راجذب كرده وازفرصت بدست آمـده براي بيان اعتراض شان عليه نقشه هاي جنگي آمريكاسودبردند.

همين طوركـــه ســـــال بســـــال(م.ج.م.ا) ازنظرانـــــدازه ووســـــعت كاربزرگترميشـد،قـدم بقـدم نيزدرگـيري مسـتقيم وغيرمسـتقيم نيروهـاي سياسـي عمـده ارتجـاعي درآن بيشترشـده اسـت.حـزب كـارگران برزيـل خودباانتخاب لولادوسيلوابعنوان رئيس جمهوركشور،قـدرتي درعرصـه ملي شد.پيروزي لولا درنتيجه توافق بـا"بـازي مطـابق قواعـد"مقررشـده توسـط بانك جهاني ومؤسسات امپرياليستي بدست آمد.لولاموافقت كردتضـمين بدهدبرزيل اقسـاط قـروض خودراپرداختـه،مـالكيت خصوصـي امپرياليسـت هاوطبقات مرتجع محترم شمرده شده،ومصادره زمين متوقف شود.بـدليل اين سياسـت هـاي ارتجـاعي،هم اكنـون حكـومت لولابـادلزدگي بـزرگي درميان جنبش چپ برزيـل مواجـه اسـت.هنگاميكـه لـولارئيس جمهورتـازه بقدرت رسيده بـه نشسـت (م.ج.م.ا)2003 درپورتـو الگروپيـام داد،ازجـانب نيروهــاي شــركت كننــده كــه سياســت هــاي لولاراخائنانــه ارزيــابي ميكردند،اعتراضات زيادي بعمل آمد.مقامـات سوسـيال- دمكـرات حكـومت هاي اروپائي نيزدرپورتوالگرو2002و2003شركت كرده بودند.

به همين ترتيب،دراروپامجمع اروپائي مسـائل اجتمـاعي نـه تنهاشـامل گروه هائي نظيراتك بوده است بلكه همچنين طيـف گسـترده اي ازاحـزاب عمـده سـرمايه داري ودسـته كـاملي ازسوسـيال- دمكـرات هـاي چـپي ونيروهـاي رويزيونيسـت،مثـل انـواع واقسـام تروتسكيسـت هاونظـايرآن رادربرميگيرد.مجمع اروپائي پاريس بعنوان مثال طبق گزارش هاي رسـيده وسيعاتوسـط سـطوح مختلـف حكـومت فرانسـه پشـتيباني مـالي شـده بود.اين به تضادهائي باشدت هاي مختلف بين سـازمان دهنـدگان مجمـع اروپـايي مسـائل اجتمـاعي وعناصراستوارضـد- امپرياليسـت وانقلابي كـه دراين برنامه شركت داشتند،پاميداد.

كلادرمورد(م.ج.م.ا) و"مجامع اجتمـاعي"منطقـه اي وابسـته بـه آن چـه اظهـارنظري ميتـوان كـرد؟ ازيـك طـرف،رهـبري واهـرم هـاي تشـكيلاتي (م.ج.م.ا) دردست نيروهائي است كه دراساس مخالف سيستم جهاني امپرياليسـم وارتجـاع نيسـتند.درحاليكـه اكـثراين نيروهاباشـكل خاصـي ازسبعيت امپرياليسـت هاومؤسسـات جهـاني آنهامخـالف هسـتند،بـااين

حال به اين توهم دامن مي زنندكه ازطريق فشارتوده هاوديالوگ مي توان سيستم عادلانه اقتصادي واجتماعي رابدون انقلاب پديدآورد. درحاليكه اين نيروهاباحركات جاري امپرياليست هاي آمريكائي براي سركردگي بي چون وچراي جهاني مخالف هستند،باخودسيستم امپرياليستي مخالف نيستند. بعنوان مثال اصول تشكيلاتي آنها،مانع پيوستن"آنهائي است كه بخاطرمقاصدسياسي جان انسان هارامیگیرند"،موضعي كه مانع پذيرش حمايت مستقيم ياغيرمستقيم برخي ازدولت هاي ارتجاعي مثل فرانسه يابرزيل نمي شود،يعني دولت هائي كه پليس وارتش آنهابطرق بيشمار نشان داده اندمي توانندوعملابراي بقاءوحفظ حاكميت طبقات استثمارگر"جان انسانهارا ميگيرند". ازطرف ديگر،همچنين روشن است كه شعارهاوفعاليت هاي(م.ج.م.ا) ووابستگانش تعدادبزرگي ازفعالين وروشنفكران مترقي راجذب نموده كه عمدتاازميان طبقات ميانه هستند، كساني اندكه ازنابرابري وبي عدالتي فزاينده درجهان بخشم آمده اند،كساني اندكه ازدست امپرياليسم آمريكاخشمگين هستندومي خواهندبه طريقي مؤثربآن اعتراض بنمايند.اكثراين نيروهاجوان هستندوهيچ يابصورت اندكي درمعرض ديدگاه انقلابي پرولتارياقرارگرفته اند.اين افرادونيروهادرجستجوي يافتن راه حلي براي مسائل جهان هستند،ومهم است مابادرك علمي خودازسرچشمه مسائل درسيستم امپرياليستي وراه حل خوديعني انقلاب جهاني پرولتري،به تعدادهرچه بيشتري ازآنهادسترسي پيداكنيم. همچنين،بسياري ازآنهاخواهان عمل هستند. گرچه بسياري ازاين نيروهابدرجات مختلفي بارهبران اصلي(م.ج.م.ا)تضادومخالفت دارنداماروشن است كه اين نيروهاهنوز(م.ج.م.ا)راعرصه مهمي مي دانندكه مي توانندازآنجااز كساني كه ازكشورهاي ديگرآمده اندآموخته باآنهاتبادل تجربه كرده اعتراضي متحدوبين المللي راعليه سياست هاي امپرياليسم اظهاربنمايند.

اين واقعيت متضاد(م.ج.م.ا)تدوين واعمال خط صحيح ماركسيستي-لنينيستي- مائوئيستي(م ل م)رابراي متحدكردن تمامي آناني كه مي توانندرمبارزه عليه امپرياليسم وارتجاع متحدشده ودرهمان حال ايزوله وافشاي نارهبران توده هارا،مشكل ميسازد.اين مستلزم آنست كه ما رهنمودمائو "استحكام دراصول، انعطاف درتاكتيك" رادنبال كرده،خط توده اي رابكاربسته،ازانحرافات به راست و"چپ"اجتناب كنيم.

به برنامه مومباي وبخصوص مقاومت مومباي2004برگرديم.مجددا،به اين واقعيت كه رفقا درفهم اهميت(م.ج.م.ا)تيزوسريع بودندوبراي تضمين حضور" قطب"قدرتمندضد- امپرياليستي اقدام نمودند،درودمي فرستيم.تحليل پايه اي كه مقاومت مومباي (م.م) ازرهبري اپورتونيست (م.ج.م.ا)داردبنظرماعمدتادرست است. ليكن ما دررابطه باتاكتيك هاوبرخوردي كه م.م2004 نسبت به (م.ج.م.ا) درپيش گرفته،ملاحظاتي جدي داريم.فراخوان اصلي صادرشده در10نوامبر ميگويد،"مقاومت مومباي2004برنامه اي ضد- (م.ج.م.ا) نيست،بلكه برنامه اي باتمركزي روشن وتيزاست نكته اي كه (م.ج.م.ا)درانجامش موفق نبوده وبرنامه ايست كه ساختن جنبشي قوي واصيل ضد- امپرياليستي رابعهده گرفته است. وي بدنبال متحدكردن كساني است كه حقيقتامخالف گلوباليزاسيون وجنگ هاي تجاوزكارانه هستند.به وسيله پروسه اي ازتشريك تجارب وتحليل استراتژي هاي امپرياليستي،مقاومت مومباي 2004قصدارددورنمائي راتكامل دهدكه درآن تمام نيروهاي درحال مبارزه راعليرغم اشكال مبارزاتي كه آنهابراي پيشبرد جنبش براي مقابله باامپرياليسم ونهايتاشكست آن انتخاب كرده اند،متحدبنمايد." (تاكيدات از متن اصلي است)احساس ميكنيم جهتگيري پايه اي درنظر گرفته شده درعبارت فوق صحيح است وبايستي دنبال شود.

درهرحال، داده هاي اطلاعاتي ديگرمقاومت مومباي2004 ازوضوح اين جهتگيري صحيح مي كاهد،بعنوان مثال،درتارنماي مقاومت مومباي 2004بيشترمتن به افشاي (م.ج.م.ا) اختصاص داده شده است.بسختي بتوان اين متن رابابرخوردصحيحي كه مقاومت مومباي 2004(م.م 2004)اتخاذكرده بوديعني كه"برنامه اي ضد- (م.ج.م.ا) نيست" آشتي داد.فكر ميكنيم هركسي اين متن رابخواندبشكل اجتناب ناپذيري نتيجه خواهدگرفت م.م2004درواقع درمقابل (م.ج.م.ا) نوعي بايكوت رااتخاذكرده است.مضافا،مااطلاع حاصل كرده ايم كه موضع گيري شده است كه هيچ شركت كننده اي از م.م2004نبايددرفعاليت هاي (م.ج.م.ا) بدون "نفي" (م.ج.م.ا) شركت بنمايد.احساس مااينست كه اگرنمايندگان قطب اصيل ضد- امپرياليستي قادرباشنددرفعاليت هاي (م.ج.م.ا) شركت بنمايند،بايستي چنين بكنند.تمركزآنها درشركت شان بايستي برپيش گذاشتن نيازبراي مبارزه اي قاطع،وبروشني آماج آنهادشمن امپرياليستي باشد.براين بستر،طرح محدوديت هاي خط غالب(م.ج.م.ا)بدون آنكه اين نكته را تمركزاصلي شان قراربدهند،كاري صحيح خواهد بود.

مي توانيم ببينيم چگونه،بعنوان مثال،نوشته م.م2004بشكلي يك جانبه شعار"جهاني ديگرممكن است"رانفي مي نمايد.اين شعار(م.ج.م.ا)وسيعادرسراسرجهان جاافتاده ومحبوبيت پيدا كرده است. اين بدليل آنست كه اين شعارآرزوي عميق توده هارابراي پايان دادن به بي عدالتي جهان موجودتحت سلطة امپرياليسم رابيان ميكند.اين درست است كه چنين شعاري بخودي خودكافي نيست.اگردست رهبران اپورتونيست (م.ج.م.ا)باشدشعار"جهاني ديگرممكن است"بمعناي"جهاني ديگربدون سرنگوني امپرياليسم وارتجاع ممكن است "خواهدبود. وظيفه ما بايستي متحدشدن بااحساسات توده هاباشدمبني براين كه جهاني ديگردرواقع ممكن است ودرهمان حال نشان بدهيم كه جهاني ديگرنمي تواندچيزي بغيرازجهاني سوسياليستي باشدكه از طريق مبازه انقلابي به هستي درآمده باشد.تقريباهرشعارصحيحي رااپورتونيست هامي توانند بكاربرند.ماديده ايم حتي درجنبش كمونيستي انترناسيوناليستي شعارهاي بنفع كمونيسم و ديكتاتوري پرولتاريابراي پوشانيدن سياست واقعي براي تسليم طلبي يااحياء سرمايه داري بكار برده شده اند.بهرصورت، اين بدان معنانيست كه ماحتي لحظه اي اين شعارهارابراي اپورتونيست هاوابگذاريم!

اين كه نيروهايي كه نگرش پرولتري رانمايندگي ميكنندربالاترين حدممكن در(م.ج.م.ا) حضورداشته باشند،خيلي اهميت دارد.شكي نيست كه نيروهاي اپورتونيست سعي خواهندكرد مانع ازارائه خط واضح ضد- امپرياليستي وانقلابي ازتريبون ونظايرآن بشوند.ولي ماكارآنهارابرايشان آسان نخواهيم كرد.اگرماتاكتيك عمده خودراتبديل به حمله مستقيم به (م.ج.م.ا) بنمائيم خودراباريسك ايزوله شدن درميان روشنفكران مترقي وفعالييني مواجه خواهيم نمودكه در(م.ج.م.ا) شركت ميكنند.

مابايستي ازهرمجراوتاكتيك ممكني براي ارتباط باتوده هائي كه ازسراسرجهان در(م.ج.م.ا) حضورخواهنديافت استفاده كرده،ديدگاه ضد- امپرياليستي همه جانبه واستواري راارائه داده،وراه حل هاي اصيل انقلابي خودرادرمقابل بيراهه هائي كه اپورتونيست ها ارائه ميدهندقراردهيم.مابايستي درهرآن جائي كه امكان داردبدنبال شركت درسمينارهاومناظرات رسمي (م.ج.م.ا) بوده،وهرآنجاكه چنين چيزي ممكن نبودچه ازميان حضارياسازمان دادن فعاليت هاي ديگربحث

خودراارائه بدهيم.مانقشه هـاي م.م2004رانمي دانيم، ولي اميـدواريم آن برنامه هاكه بوسيله م.م2004و/ يانيروهاي ديگرضـد- امپرياليسـتي اصـيل سازمان داده شده بتواندوسيله اي باشدبراي جذب وپيوندبانيروهائي كـه در(م.ج.م.ا) شركت ميكنند.بعنوان مثال، مجمعي كه براي حمايت ازجنـگ خلـق درنپـال سـازمان يافتـه بايسـتي بخشـهاي مهمي ازكسـاني را كـه در(م.ج.م.ا) درگيرهستند،جذب بنمايد.مجددا،انجام اين كارمستلزم تركيب ماهرانه نرمش درتاكتيك باجهتگيري استراتژيك ميباشـد.حـتي زمـاني كـه ماانتقادات مهمي داريم راه هاي مختلفي بـراي ايـرادآن وجـوددارد.بـرخي مواقع لازم اسـت مستقيمافرداياسياسـتي رانفي كـرد.مواقـع ديگرصـحيح ترآنست كه برموضع خودبشكلي اثباتي تاكيدبنمائيم واجازه بدهيم تـوده ها خودشان تمايزبين درك ماودرك نارهبران رابيرون بكشند.

مابايسـتي فعـاليت هـاي مومبـاي رابـراي ارتقاءوسـاختمان جنبش مقـاومت خلـق هـاي جهـان (دبليـو.پ.ار.ام) مورداسـتفاده قراربـدهيم.اين واقعيت كـه فعـالين دبليـو.پ.ار.ام ازنقـاط مختلـف دنيـا حضـورخواهنديافت فرصـت مناسـبي خواهـدبودبراي ارائـه ديـدمااز دبليو.پ.ار.ام"شمال،جنوب،شـرق وغـرب- رزم خلـق رامتحـدكنيم."درحـال حاضردبليو.پ.ار.ام بر مخالفت بااشغال عراق توسط آمريكا(وبشكلي كلي تربرتهاجم عنان گسيخته آمريكازيرپرچم " جنگ عليه تروريسم") وحمـايت ازجنـگ خلـق درنپـال(منجملـه باتاكيـدمعين برمبـارزه بـراي آزادي رفيـق گوراو{ازرهبري حزب كمونيست نپال(مائوئيست)كه دريكي از زنـدان هـاي هندوستان اسيرميباشد})تمركزداده است. اين هاموضوعات مهمي بـراي طـرح كـردن درمومبـاي هسـتندوهمچنين طـريقي هسـتندتاآن نـوع ازتشـكيلاتي راكـه قصـدداريم بـا دبليـو.پ.ار.ام تكامـل بـدهيم،مشخصـابنمايش بگـذاريم.بايسـتي بـه جمـع آوري اسـم وآدرس نيروهاي مختلفي كه از كشورهاي مختلف ميايند، توجه شود.

نكته ديگري كه بايستي به آن توجـه بنمـائيم عبارتسـت ازايفـاي نقش مستقل مان بعنوان ماركسيست- لنينيست- مائوئيست دررابطه بابرنامـه هاي مختلفي كه براي مومباي برنامـه ريـزي شـده انـد.بـويژه مهم اسـت نسخه هاي مناسبي ازنشـريه ماوادبيـات م ل م بطورعـام تاهرانـدازه كـه ممكن باشـدبه وسـيله ميزكتـاب وغـيره ارائـه وتوزيـع شـوند.مهم خواهدبودحـداقل تعـدادي ازرفقـاءرابراي آن كـه مسـتقيمابعنوان ماركسيست- لنينيست- مائوئيست سخن بگويند، آماده نمود.

درحالي كه بايستي سعي كنيم تشكلات توده اي،منجمله آنهائي كه مارهبري ميكنيم مثل دبليو.پ.ار.ام،يادرآن نقشي فعال داريم مثل م.م 2004، راتوسعه بدهيم،بايستي دقت كنيم اين تشكلات رابعنوان بديل وجانشيني براي كارمستقلانه كمونيستي خودنبينيم.درواقع،اين بمعناي تركيب"دودريك"ميباشد- عاجزماندن ازوظيفه متحدكردن نيروي گسترده ترضد- امپرياليستي بوسيله وظيفه ارتقاء ايدئولوژي م ل م خودمان. دراين رابطه مانكات مسئله داري رادرفرمول بندي هاي بكاربرده شده درنوشته تارنماي م.م2004دررجوع به اين دووظيفه مشاهده ميكنيم، بعنوان مثال درعبارت"...نبردهاي دليرانه بوميان وطوائف چياپاس،نپال،كلمبيا،فيلي پين،هندوستان،پرو،تركيه وديگرنقاط براي اعمال هويت شان ودراختيارگرفتن منابع شان درمحل هاي تحت سكونت ياقلمروشان." درحالي كه تلاشي ستايش انگيزبراي متحدشدن با احساسات مثبت بسياري ازنيروهاوفعاليت هاي درون جنبش اجتماعي است كه"مبارزات بوميان وقبايل"راحمايت كرده اند،اين دركنه خودفرمولبندي صحيحي ازجنگ خلق تحت رهبري مائوئيست هانيست،وبويژه يك كيسه كردن جنگ خلق مائوئيستي بامبارزات اپورتونيستي ورويزيونيستي تحت رهبري ئي.زد.ال.ان درمكزيك ويا(چياپاس)يا اف.آ.ار سي (فارك)دركلمبيامفيدنيست.بهمين ترتيب نيز،براي سازماني چون م.م 2004 پلميك عليه " پست- مدرنيسم"كاري صحيح نيست.پيشبردمبارزه درعرصه فلسفي درواقع مهم است،واين ضعف نيروهاي م ل م اصيل است كه تاكنون دراين موردخيلي كم كاركرده اند.امااگرماطرد" پست- مدرنيسم"راتبديل به ضرورت يك عمل مشترك بنمائيم،آن گونه كه ظاهرامطلب م.م2004 القاءميكند،بدون هيچ ضرورتي دست خودراازرسيدن به بسياري ازافرادمترقي كه خودراپست- مدرنيست ميدانند،كوتاه خواهيم كرد.گروه هائي چون دبليو.پ.ار.ام يا م.م2004 وسايل مؤثري براي پيشبردمبارزه درعرصه فلسفي نيستند،ولي بايستي وسيله ئي باشندبراي قادركردن كمونيست هادركنش وواكنش وتاثيرگذاري بربخش هاي وسيعي ازكساني كه ازنظرفكري مترقي هستندوازاين نقطه نظربراي پيشبردكارمستقلانه كمونيستي ما،بويژه ترويج موضع،ديدگاه ومتدماركسيسم- لنينيسم- مائوئيسم،راه رابازبنمايند.

رفقا:مابخوبي ازمحدوديت هاي خوددرشناخت (م.ج.م.ا) وبويژه برنامه مشخصي كه براي مومباي درژانويه آماده كرده،اطلاع داريم،همچنين

درموردنقشه هاي خاص م.م2004 اطلاعات جامعي نداريم.مانمي تـوانيم وسـعي نمي كـنيم تاكتيـك هـاي خاصـي رابـراي برخوردبـااين رويـدادها پيشـنهادكنيم.ولي حس ميكنيم براي اين كـه جنبش مـابطريقي متحدانـه عمل كرده دستاوردهاي قابل حصول درمومباي دررابطـه بـا(م.ج.م.ا) وهم م.م2004رابـــه حداكثربرســـاند،نكـــاتي راكـــه در اين نامـــه موردخطـــاب قراراديم،مهم هستند.اميدواريم رفقاي درگيردراين كارزارهابه نكـات طـرح شده توسط ماتوجهي جدي بنمايند.

بادرودهاي كمونيستي وبهترين آرزوها

كميته جنبش انقلابي انترناسيوناليستي

جريان هوادار شركت كردن و موضع كميته ريم
نوشته "مارش خلق"

بخش زير ، كه بعنوان بخش اصلي به آن برخورد كرده ايم،از نامه اي بسيار طولاني تر كه در ژوئن2004 نوشته شده برگرفته شده است. كل مقاله را ميتوان در تارنماي مارش خلق در آدرس زير پيدا نمود:
www.peoplesmarch.com

ج. ب. ف

جنبه مركزي اين جريـان اساسـا(م.ج.م.ا) رانـيروئي ضـد- امپرياليسـت مي بيند،عليرغم آنكه آنراصراحتاننوشته اند.

درمراحل اوليه مقاومت مومباي بسـياري ازروشـنفكران وسـازمان هـاي ليـبرال اين برنامـه آلترناتيوراتلاشـي انشـعاب گرانـه- بمعنـاي انشـعاب دركمپ ضـــد- امپرياليســـتي- بحســـاب آوردنـــد. ولي بعـــدازآن كـــه آنهاازخصـــلت(م.ج.م.ا)روشـــن شـــدند،بســـياري ازنيروهـــاي اصـــيل يـا(م.ج.م.ا)راتـرك كردندوبـه مقـاومت مومبـاي پيوسـتند،ويادرهردوشـركت نمودند.همين كه زمـان بسـمت برپـائي مقـاومت مومبـاي جلـورفت اتهـام انشعاب گري كاملاناپديدشده ومقاومت مومباي درتبديل شدن بـه شـبكه سياسـي جـدي اي كـه روزانـه برمحبـوبيتش- نـه تنهادرهندوسـتان بلكـه همچـنين در سراســرجهان- افـزوده ميشــود،ارتقاءيـافت.هنگـام شــروع برنامـه،آنهـائي كـه متعلـق بـه حلقـه هـاي م ل هندوسـتان وموافـق شركت(در م ج م ا)بودندبه چندتائي تقليل پيداكردند؛وحـتي رويزيونيسـت هاي آشكاري،مثل ليبراسيون،درايفاي نقش بيشتربدليل مخالفت اعضاي ساده شان بامشكل روبروشدند(گرچه نـام شـان بهمـان برجسـتگي نـام

سي پي اي وسي پي ام بود{به ترتيب به احزاب رويزيونيست حزب كمونيست هندوستان وحزب كمونيست هندوستان(ماركسيست) اشاره ميشود- جهاني براي فتح}. حتي سي پي ام چنان درموضع دفاعي قرارداده شده بود(ايضا بدليل مخالفت كادرهايش)كه عضوپوليت بورو(كميته مركزي) يه چوري،مجبورشدمقاله اي دفاعي درارگان شان دمكراسي خلق(بتاريخ 28دسامبر2003)نوشته درآن قبول كند ان.جي.او هابه مثابه "سوپاپ هاي اطمينان"عمل ميكنند،اماعليرغم اين مسئله قصددارندبه منظورمبارزه عليه ديدگاه هاي نادرست در(م.ج.م.ا)شركت كنند.مقاومت مومباي پروسه اي ازبازنگري رادر ميان بسياري دامن زده،وبين نيروهاي واقعاضد- امپرياليست وكاسه ليسان امپرياليسم، قطب بندي تيزي رابوجودآورد.

لذا،درحاليكه درهندوستان،افشاءگري هاي مقاومت مومباي بشكل مؤثري دردوركردن بسياري ازنيروهاي اصيل از(م.ج.م.ا)عمل كردوآنهارابراي ساختن جنبش اصيل ضد- امپرياليستي يك گام به پيش كشيد؛درخارجه گرايش بيشتربنفع شركت كردن بود.باكمال تعجب،اين كميته ريم بودكه يكي ازمصرترين هادراين موردبود؛واين كارگرانقلابي متعلق به آر.سي.پي آمريكا(شماره هاي22فوريه و14مارس2004)بودكه (م.ج.م.ا)ومقاومت مومباي رادريك كفه مساوي قرارداده،باين وسيله،درعمل،ضرورت مبارزه ايدئولوژيك- سياسي عليه (م.ج.م.ا) ازطريق برنامه اي آلترناتيوبراي مخالفت بارهبري ارتجاعي ونقش انحرافي آن بعنوان " سوپاپ اطمينان"براي بي اثركردن نارضايتي هاي فزاينده رانفي كرد.درواقع گزارشات پرحرارت از(م.ج.م.ا) درنشريه كارگرانقلابي درهمان كفه اي قرارداشت كه گزارشات مجله ها وروزنامه هاي ليبرال/ رويزيونيست ازقبيل فرانت لاين وغيره.ليبراسيون ارگان (حزب كمونيست هند- م ل)گامي فراترازمقاله كارگرانقلابي رفته،درشماره فوريه خود(درمقاله ئي تحت عنوان"نداهاي مخالف جنگ وسازمان تجارت جهاني")كلاوجودمقاومت مومباي راناديده گرفته تنهاگزارشي از(م.ج.م.ا)داده بود.حتي رسانه هاي بورژوامجبوربه برسميت شناختن هردوبودند،ولي براي رويزيونيست هاي ليبراسيون اين طورنبود.

هيچ كدام ازگزارشات (ليبراسيون وكارگرانقلابي) انتقادي جدي به نقش ارتجاعي و فريبكارانه رهبري (م.ج.م.ا)،ياجوولنگ وبازموجوددرآن نداشتند.درواقع درمومباي،گزارشاتي بود كه درخودمحل،بخشي ازرسانه هاگفته بودند(م.ج.م.ا)غيرجدي وولنگ وبازبود،وازاين نظر مقاومت مومباي

درســـت نقطـــه مقابـــل آن بـــود.چنـــدتائي ازســـخنرانان (م.ج.م.ا) علناازشايســتگي هــاي گلوباليزاســيون تعريــف وتمجيــدكرده بااطمينــان ازچگونگي بهبودي كه گلوباليزاسيون دروضعيت دااليت هاوديگربخش هاي مردم هندوستان بوجودخواهدآوردوازاين قبيل مزخرفـات ارتجـاعي، سـخن ميگفتند.ولي اين چيزهابراي كارگرانقلابي وليبراسيون قابل رويت نبود.

البته ليبراسيون تشكيلاتي دربسـت رويزيونيسـتي اسـت وكسـي ازآن انتظاربيشتري ازدهن به دهن شدن بـامرتجعين ندارد- حـال اين مـرتجعين احزاب طبقات حاكمه سي پي آي \سي پي ام باشـنديا(ان جي او)هـاي سـاخته وپرداختـه امپرياليسـت ها- . درواقـع، يـک سـال پيش (5 ژانويـه 2003)، درجلسه اي عليه گلوباليزاسيون درحيدرآبادمتشكل ازهفت حـزب پارلمانتاريســـــــــــــــــــــت «چپ»، دبـــــــــــــــــــــيرحزب ليبراســـيون،ديپانكارباتارچـــاجي،بخاطراتحادچنـــان نيروهـــائي عليـــه گلوباليزاسيون سرشارازشعف شده ونقش حكومت بنگال غربي رادرپياده كردن كل فرامين صندوق جهاني پول\بانک جهاني\سازمان تجارت جهاني ازيـادبرده بـود.درفوريـه2004ليبراسـيون گزارشـي از كارنامـه درخشـان (م.ج.م.ا) ميدهدبـدون آن كـه هيچ گونـه اظهـارنظري انتقـادي حـال بهرشكلي كه ميخواهدباشد،نسبت به آن انجام دهد.گزارشات مشـابهي ازخبرنگاران ليبرال راميتوان در مطبوعات عمده مشاهده نمود،ولي حداقل آنهاهمچنين مقاومت مومباي راموردمطالعه قراردادند.اماروبزيونيست هاي ليبراسـيون مقـاومت مومبـاي راكاملانااديـده گرفتنـداما درهمـان حـال هيچ مشكلي نداشتندكه ازمرتجعيـني چـون ژوزف اسـتيگليتز(مشاوراقتصـادي كابينه كلينتون) تعريف وتمجيد كنند.

ولي ماانتظاربيشـــتري ازريم داشـــتيم،كـــه معمولامواضـــع سياســـي راموشـــكافي ميكنـــد.متاســـفانه دراين مـــورد،قضـــيه بـــاين صـــورت نبـود.منشـاءگزارش يـک جانبـه كـارگرانقلابي برخوردسياسـي كميتـه ريم ميباشدكه درنامه علني مـورخ 8 دسـامبر2004آن تحت عنـوان"بـه رفقـاي درگـيردرمجمع جهـاني مسـائل اجتمـاعي ومقـاومت مومبـاي 2004„ كـه ازطريـق شـبكه اينترنـتي توزيـع شـده، منعكس يافتـه اسـت.سـه جنبـه دررابطه بااين „نامه"وجوددارد.نخستين جنبه عبارتست ازمسـئله شـركت در(م.ج.م.ا). دومين نكته عبارتست ازتحليل طبقاتي از(م.ج.م.ا) وسـومين عبارتست از جنبه ايدئولوژيک سياسي مرتبط با قضيه (م.ج.م.ا).

1. مسئله شركت كردن

اين „ نامه" بوضوح ميگويدشـركت در(م.ج.م.ا)بسيارضروريسـت. اگـراين طورباشـــدپس ديگرچـــه نيـــازي بـــه مقـــاومت مومبـــاي وجـــوددارد؟ اگرقراربراينســـت كـــه تمـــام نيروهـــارابراي „ نفـــوذ" در(م.ج.م.ا) بكـــاربرد، ديگرچه نيازي به سازماندهي يک رويدادآلترناتيووجودخواهدداشت. بـا اين حـــال نامـــه موضـــعي التقـــاطي گرفتـــه همچـــنين ازابتكارمقـــاومت مومبـــاي(باانتقـــاد) تعريـــف وتمجيـــدكرده اســـت. اين قابـــل درک نيســـت زيرااگرقرارباشـدهمه در(م.ج.م.ا) شركت بكنند،نتيجه منطقي اينسـت كـه رويـدادي آلترناتيوبرگزارنشـود.نامـه درواقـع مي گويـد:"بسـيارمهم اسـت نيروهـــائي كـــه ديـــدگاه پرولتـــاري رانماينـــدگي ميكننـــددر(م.ج.م.ا)بـــه حداكثرممكن حضورداشته باشند.شكي وجود نارداپورتونيست هاســعي خواهندكردنگذارندخط روشـن ضدـ امپرياليستي وانقلابي ازتريبـون وغـيرآن ارائه شـود.ولي مانبايدكارآنهارابرايشـان سـاده تربنمـائيم."„ نامـه" اضـافه ميكند، „ مابايدسعي كنيم درسمينارهاومناظرات رسـمي(م.ج.م.ا) هـرآن جائي كه ممكن است شركت كرده وهرجاكه اين امكان رانداشـتيم ازميان حضارصـــحبت كـــرده همچـــنين فعاليتهـــاي ديگـــري را نيزســـازمان بدهيم." باچنان درجه بالائي ازدرگيري كه پيشـنهادشـده چـه جـائي بـراي برگزاري يک رويدادآلترناتيوباقي مي ماند.بنابراين، درماهيت امر،كميته ريم بابرنامه مقـاومت مومبـاي مخـالفت كـرده بجـاي آن ازشـركت در(م.ج.م.ا) پشـتيباني ميكند، هرچنداين راعلنانمي گويد. اين برخورد نيزروشـن اسـت كه وقتي نشريه كارگر انقلابي ازهردوبه يک اندازه مثبت گـزارش ميكنـد، روشـن اسـت ازنظرآن مقـاومت مومبـاي نقش سياسـي خاصـي درتكامـل قطب ضدامپرياليســـتي درون جنبش ضدگلوباليزاســـيون، ايفـــاءنمي كنـد.چـنين برخـوردي تعجب برانگيزنيسـت زيرايـک سـال پيش نيزكـارگر انقلابي از(م.ج.م.ا) 2003تعريف وتمجيدكرد،درواقـع آنراباتظـاهرات رزمنـده درداووس (Davos) هم طرازقـرارداد(رجـوع كنيدبـه شـماره 1186كـارگر انقلابي،9 فوريه2003).

درواقع،كارگرانقلابي باسبک گزارشـش اين تصويررااميدهدكه گوياتبليغات جنبش مقـاومت خلـق هـاي جهـان (WPRM)درهردورويـدادقطبي شـدن سياسـي رابوجودآورد.نامه همچنين با رديف كردن مسئوليت هاي مختلف براي جنبش مقاومت خلق هاي جهان اين تصويررااميدهد كـه گويـا جنبش مقـاومت خلـق هـاي جهـان قراراسـت بشـكل سياسـي درهردومداخلـه بنمايد.نامه ميگويد"مابايدازفعاليت هاي مومباي بعنوان فرصتي براي ارتقاء وساختمان جنبش مقاومت خلق هااستفاده بنمـائيم". اين نيزارائـه كـردن

غلط واقعيت هاميباشد،زيراجنبش مقاومت خلق هاي (جنوب آسيا) يكي ازمؤسسين مقاومت مومباي ونه(م.ج.م.ا)بود. درواقع يكي ازاولين مبتكرين مقاومت مومباي بود.

بنابراين،آنچه كه كميته ريم درماهيت امرمي گويد(بدون آنكه به شاخ وبرگ آن بپردازيم) اينست كه مقاومت مومباي غيرضروريست وهدف هائي راكه دنبال ميكندمي توان بادرگير شدن جنبش مقاومت خلق هاي جهان در(م.ج.م.ا) بدست آورد،كه باتوجه به „جمع آوري اسامي وآدرس هاي نيروهاي مترقي كه ازكشورهاي مختلف ميآيند"حاصل شود.

همان گونه كه زماني لنين گفت سكتاريسم واپورتونيسم چيزي جزدوروي يک سکه نيستند. اينجا،دربرخوردكميته ريم هردوجنبه آشكارميباشد.طرزتلقي كميته ريم نسبت به (م.ج.م.ا) داراي عنصرراست روي است، درحالي كه نقش منحصربه فردي كه براي جنبش مقاومت خلق هاي جهان تعيين شده سكتاريستي ميباشد.دراينجابرخوردي براي متحدشدن باديگرنيروهاي ايدئولوژيكي وسياسي درمبارزه مشترک ضدامپرياليستي وجودندارد،درحالي كه بدنبال بدست آوردن نيروهاي پيشروئي ميباشد كه ازكشورهاي مختلف آمده اند.درواقع تنهاوظيفه اي كه در كل „نامه"پيش گذاشته شده عبارتست ازجلب ديگران، باجمع آوري اسامي وآدرس هاياتبليغ م ل م بوسيله جنبش مقاومت خلق هاي جهان؛ اين برخورد تنگ نظرانه سكتاريستي به جبهه متحدميباشد. مشخصادووظيفه ايكه دراينجاذكرشدتنهايک جنبه ازكار است، وظيفه ديگر عبارتست ازمتحدشدن باديگرنيروهاي مترقي درمبارزه اي مشترک عليه امپرياليسم، بويژه آمريكا(ونه ازطريق دنباله روي ازپلاتفرم (م.ج.م.ا)). درواقع ازطريق مقاومت مومباي بودكه هر دووظيفه بانجام رسيد.مقاومت مومباي اساسابراي جلب بخش هاي ضدامپرياليست عمل كرده وبدنبال تحكيم آنهادرهندوستان درجبهه متحدي تاكتيكي ازنيروهاي انقلابي،ضدامپرياليست و مترقي بود؛درحاليكه احزاب مائوئيست،كامپوزا (COMPOSA) (كميته هماهنگي احزاب مائوئيستي جنوب آسيا)وغيره،بدنبال پيشبردهرچه گسترده ترخط سياسي م ل م وجنگ خلق بودند.همچنين تشكلات انقلابي توده اي بسياري حضورداشتندكه به ايدئولوژي م ل م نزديک بوده وفرصت تبليغ ديدگاه هاي خودراداشتند.كميته ريم پيشنهادميكندفقط وظيفه دومي ونه اولي راانجام بدهيم(كه آنهم فقط ازطريق جنبش مقاومت خلق هاي جهان بوده ديگرنيروهاي انقلابي بيرون از ريم رانااديده ميگيرد).

2. تحليل طبقاتي (م.ج.م.ا) توسط كميته ريم

در اين زمينه بنظر ميرسد كميته ريم در تحليل طبقاتي از (م.ج.م.ا) بطور عام و ان جي اوها بطور خاص داراي توهماتي ميباشد. درواقع حتي سوسيال دمكرات ها بعنوان عناصر طبقه حاكمه مطرح نمي شوند؛ كل تحليل كميته ريم، نقشي ضدامپرياليستي براي سوسيال دمكرات هاي طبقه حاكمه، ان جي اوها و (م.ج.م.ا) قائل است. اين از نظر سياسي و ايدئولوژي غلط است. براي اثبات اعتبار (م.ج.م.ا) كميته ريم حتي بشكلي مناسب تاريخ آنرا مورد كندو كاو قرار نمي دهد و باين ترتيب حتي واقعيت ها را غلط ارائه ميدهد. در „ نامه" چنين تصوري داده مي شود كه پيدايش (م.ج.م.ا) درکنفرانس پورتوالگر سال 2001بوده است. همان طوري كه قبلا نشان داديم اين از نظر ارائه فاكت وفيگور غلط است. جدا از اين، مفهوم (م.ج.م.ا) در پاسخ به بحران فزاينده در شكل مسئوليت نهادي سازمان ملل مثل مجمع اجتماعي مانيل و غيره آفريده شد. تشكيل (م.ج.م.ا) نخستين بار در نشست اجتماعي سازمان ملل در ژوئن 2000 اعلام شد.

باتوجه به خصلت طبقاتي رهبري (م.ج.م.ا) „ نامه" ميگويد: „ تحليل پايه اي مقاومت مومباي از رهبري اپورتونيست (م.ج.م.ا) از نظر ما عمدتا درست است. ولي ما نسبت به تاكتيک ها و برخوردي كه مقاومت مومباي 2004 نسبت به (م.ج.م.ا) در پيش گرفته ملاحظاتي جدي داريم." نخست آنكه مقاومت مومباي هرگز رهبري (م.ج.م.ا) را صرفاً „اپورتونيست" تعريف نكرده است. زمينه درک مقاومت مومباي اينست كه اين رهبري پروامپرياليست است، كه „اساسا مخالفت ها را به كانال هاي قابل قبول براي قدرت هاي بزرگ سرمايه داري كاناليزه ميكند". لذا خصلت طبقاتي رهبري ان جي او هاي(ساخته دست امپرياليست) و سوسيال دمكرات هاي طبقه حاكمه پروامپرياليست است، و نه صرفاً اپورتونيست. ولي هيچ جا، نه در نامه و نه در مقالات كارگر انقلابي، اين تحليل طبقاتي ديده نمي شود. در حقيقت، „نامه" اين درك را مي دهد كه آنها به نوعي از نيروهاي مترقي ميباشند. ببينند در همان صفحه اول چه ميگويد: „ بيرون از برزيل (م.ج.م.ا) بدوا بوسيله بخشي از چپ هاي اروپائي بعنوان مثال بوسيله آنهائي كه بدور مجله پرتاثير لوموند ديپلماتيک و تشكلي كه بعنوان اتک مشهور شده، جمع شده اند كه بسرعت در اروپا رشد ميكند و با جنبش توده اي ضدگلوبالیزاسيون در ارتباط است، ارتقاء يافت. بويژه، سازماندهندگان (م.ج.م.ا) سعي كرده

اند خود را در مخالفت با گلوبالیزاسیون و جلب نیروهایي که در این رابطه بوجود آمده اند مشخص کنند.“

اینجا هیچ افشاگري سیاسي نسبت به خصلت طبقاتي این باصطلاح „ چپ اروپائي“ اتک، و غیره، وجود ندارد، و این تصور را میدهد که آنها همگي نیروهاي مترقي هستند. ایضاً جمله آخر نقل شده در بالا به „ سازماندهندگان (م.ج.م.ا)“ چک سفید داده این جور ردیف میکند که گوئي آنها واقعاً ضدامپریالیست هستند زیرا „ سعي کرده اند خود را در مخالفت با گلوبالیزاسیون و جلب نیروهایي که در این رابطه بوجود آمده اند مشخص کنند.“.

بعلاوه، اتک بوجود آمد تا مانند نیروئي معترض به گلوبالیزاسیون بنظر بیآید. ولي واقعیت چیست؟ اتک به حزب طبقه حاکمه سوسیال ـ دمکرات فرانسه نزدیک است، که نظریه „ توبین تکس“ پیشنهادي اتک را قبول کرده بود. همچنین اتک به شکلي تهاجم آمیز مخالف هر شکلي از خشونت است که در تظاهرات هاي ضدگلوبالیزاسیون روي داده است.

اینجا „ نامه“ تحلیلي طبقاتي از این گونه نیروها ندارد، بلکه فقط طراز نامه مثبتي از رشد سریع این تشکلات در اروپا ارائه میدهد. حتي در رابطه با حزب برزیل، هنگامیکه لولا سیاست هاي صندوق جهاني پول و بانک جهاني را با کارآئي بالاتري نسبت به ماسلف خود به اجرا گذاشته، انتقاد ملایمي میکند.

همچنین در رابطه با ان جي اوها نه یک کلمه در مورد حضور گسترده آنها در (م.ج.م.ا) وجود دارد و نه راجع به پشتوانه امپریالیستي شان و نقشي کلیدي که در خرابکاري در جنبش انقلابي ایفاء میکنند، گفته شده است. در واقع در کل „ نامه“ نه حتي یک کلمه راجع به ان جي اوها وجود دارد و نه پول هائي که (م.ج.م.ا) از بنیاد فورد، اکس فام و غیره دریافت میکند؛ برعکس، در گزارش مندرج در کارگر انقلابي تلاش کرده اند و به بیراهه زده اند تا استوارنامه هاي ضدامپریالیستي این سازماندهندگان را ، هنگامیکه میگویند „ سازماندهندگان (م.ج.م.ا) از ارائه کوکا کولا و پپسي امتناع کرده و از محصولات لینکس بجاي نرم افزار کامپیوتري میکروسافت استفاده کردند“، ثابت بنمایند. این سکوت در مورد ان جي اوها براي چیست؟ چرا سوسیال دمکرات هاي طبقه حاکمه اروپا مثبت تصویر شده اند؟ چرا تلاش شده براي „ سازماندهندگان“ (م.ج.م.ا) آبرو خریداري شود؟ و وقتي این با گزارشات پر زرق و برق کارگر انقلابي در مورد (م.ج.م.ا) ـ در هر دو سال 2003 و 2004 ـ ، و فراخوان

شرکت به حداکثر، یکجا آورده شود، تصویري عمومي که بدست میآید اینست که (م.ج.م.ا) و رهبري اش نیروئي ضدامپریالیست (و نه یک سوپاپ اطمینان) هستند که ما باید با آن متحد شویم. این شکافي جدي در خط و درک یک جنبش مهم در حال عمل است. باید روشن باشد هیچ جبهه متحدي را با ان.جي.اوهاي با پشتوانه امپریالیستي یا سوسیال دمکرات هاي طبقه حاکمه نمي توان بوجود آورد.

جائي دیگر „ نامه „ کمیته ریم، رهبران (م.ج.م.ا) را „اپورتونیست ها" و „ نارهبران توده ها" مي نامد، و گرچه مي گوید „... مخالف سیستم امپریالیستي و ارتجاع نیستند" اما آنها را به مثابه نیروهائي مي بینند که „ مخالف برخي سبعیت هاي خاص امپریالیست ها و مؤسسات جهاني آنها هستند". کمیته ریم بعلاوه اضافه میکند که „ درحالیکه این نیروها مخالف حرکت هاي جاري امپریالیسم آمریکا براي سرکردگي بي چون وچراي جهاني هستند اما مخالف خود سیستم امپریالیستي نیستند". تمامي چنان مباحثي را میتوان براي قسمت عمده تشکلاتي که در (م.ج.م.ا) شرکت کرده اند بکار برد و ممکن است گیج کننده باشد، اما رهبران (م.ج.م.ا) را در همان پرتو دیدن نادرست میباشد. تحلیل طبقاتي از رهبري است که خصلت طبقاتي آن تشکیلات و برخورد و تاکتیک هاي ما نسبت به آنرا مثلا به (م.ج.م.ا) تعیین میکند. از آنجائي که کمیته ریم حاضر نیست رهبري (م.ج.م.ا) را (چه رهبران سوسیال دمکرات باشند یا مقامات بالاي ان جي او) بعنوان تکیه گاه و مدافع امپریالیسم ببیند بلکه صرفاً بعنوان „اپورتونیست" و „ نارهبر" و غیره میبیند، کاملاً طبیعي است که برخوردي مثبت نسبت به (م.ج.م.ا) داشته باشد.

بویژه هشدار دهنده است هنگامیکه کمیته ریم مبارزه مسلحانه علیه آمریکا و دست نشاندگانش را اگر بوسیله نیروهاي اسلامي رهبري شده باشند محکوم (یا دستکم کم ارزش) کرده و حتي مبارزات مسلحانه در کلمبیا، مکزیک و غیره را که بوسیله نیروهاي مائوئیست رهبري نشده اند بعنوان „ رویزیونیسم مسلح" نمي پذیرد. حال، تشکیلاتي را که در آن رهبري اش بشکلي افراطي مخالف هرگونه خشونتي است، که بشکلي هار ضد کمونیست است و بوسیله تشکلات و افراد پروامپریالیست رهبري میشود، تعریف و تمجید میکند!!! درحالیکه کمیته ریم مبارزات مسلحانه اي را که بر طبق خطوط م ل م نباشد نمي پذیرد، عاجز از دیدن محتواي ضدامپریالیستي آنها بوده درنتیجه نسبت به آنها

برخـوردي سكتاريسـتي اتخـاذ ميكنـد. ازطـرف ديگـر، بـا نديـدن خصـلت پروامپرياليستي رهبري (م.ج.م.ا) و نقش اش بعنوان „ سـوپاپ اطمينـان“ براي خنثي كردن نارضايتي توده ها، برخوردي مثبت نسـبت بـه آن اتخـاذ كرده، به سياست هاي دنباله روانه و راست در مي غلتـد. از آنجـائي كـه معمول است، سكتاريسم چپ روانـه و راسـت روي دسـت در دسـت هم دارند. براي آنكه انقلابيون توده هايي را كه در (م.ج.م.ا) شركت مي كنند به خود جلب كنند، عليرغم تاكتيكي كه ما اتخاذ مي كـنيم اول از همـه و بيش از همه بـه درك صـحيحي نسـبت بـه آن چـه كـه واقعـاً آن هسـت و نقش اي كه در جنبش ضدامپرياليستي ايفاء ميكنند، لازم دارند.

3. مسئله ايدئولوژي

„ نامه“ كميتـه ريم شـكايت دارد كـه مقـاومت مومبـاي تلاش زيـادي را براي „ افشاي (م.ج.م.ا)“ اختصاص داده است. اولاً، اگـر (م.ج.م.ا) بخـاطر آنچه كه هست افشـاء نشـود، خـود علت وجـودي برنامـه آلترنـاتيو ناپديـد خواهد شد. بعلاوه، بدون افشـاي (م.ج.م.ا) چطـور ممكن اسـت مـردم را متقاعـد كـرد كـه اين جريـان مـردم را از مسـير مبـارزه منحـرف ميكنـد، بـا امپرياليسم آن طوريكه بايد مخالفت نمي كند، و بنابراين لازم است بيرون آمده به مقاومت مومباي بپيوندند. اگر برنامه مقاومت مومباي همزمـان بـا چنان رويدادي انجام نمي شد، لازم نبود بر افشاي (م.ج.م.ا) تمركز نمود. ولي همـان علت برگـزاري مقـاومت مومبـاي، آنهم در آنطـرف خيابـان از تشكيل (م.ج.م.ا)، باين دليـل بـود كـه (م.ج.م.ا) برگـزار ميشـد. مادامي‌كـه توده ها ضرورت رويدادي آلترناتيو را درك نكنند، آنرا صرفاً بحساب انشعاب گري، زائـد و مثـل بـاز كـردن فـرق ميـان مـوي سـر ميگذاشـتند. آنهـا لازم داشـتند درك كنند فرقي اساسي بين (م.ج.م.ا) و مقاومت مومباي وجـود دارد، فقــط دراين صــورت مي توانســت ارزش و اعتبــاري بــراي برنامــه آلترناتيو، آنهم با همان عنوان، وجود داشته باشد. لذا مـا مي بايسـتي بـا (م.ج.م.ا) مخالفت بنمائيم؛ و مردم را دوباره بحول مقاومت مومبـاي جمـع كـنيم. امـا البتـه، بـرخلاف بـايكوت گـراني مثـل ان دي \ اس او سـي(ND/SOC)، برخورد ما بايستي افشاي (م.ج.م.ا)، و حمله بـه امپرياليسـم مي بـود. امپرياليســم را هـدف بگـير، (م.ج.م.ا) را افشــاء كن ـ اين بـود ماهيت برخورد مقاومت مومباي.

مضافاً „ نامه“ ميگويد نبايستي به شعار „ دنياي ديگـري ممكن اسـت“ و همچنين پست مدرنيسم از تريبون مقاومت مومباي حمله شود.

در رابطه با شعار „ دنيائي ديگر ممكن است“، هرچقدر هم كه عامه پسند باشد، يكي از ابزارهاي گول زدن توده ها ميباشد. مادامي كه اين حيله افشاء نمي شد متقاعد كردن توده ها براي يک آلترناتيو ممكن نبود. البته روشي كه لازم بود با آن اين كار انجام شود مي بايستي خلاقانه و نه دگماتيستي باشد ـ بر روي اين مسئله ما اختلافي با كميته ريم نداريم. ما فكر ميكنيم مقاومت مومباي كاملا بجا و مناسب گفته كه تنها دنياي ديگر ممكن آن جهاني است كه با اتكاء بخود، در حركت بسمت سوسياليسم قابل ساختن است.

در مورد مسئله پست مدرنيسم ما نمي توانيم ”نامه“ را بفهميم كه چرا „ براي تشكلي چون مقاومت مومباي 2004 درست نيست عليه پست مدرنيسم پلميک بكند“. چرا نه؟ „ نامه“ دليلي ارائه نمي دهد، ولي اين تصور را ميدهد كه چنان حمله اي در عرصه فلسفي تنها حق ويژه حزب است، و مقاومت مومباي، جنبش مقاومت خلق هاي جهان، وغيره فقط ميتوانند راه را „ براي ما جهت پيشبرد كار مستقلانه كمونيستي، بويژه تبليغ موضع، ديدگاه و روش ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم“ باز بنمايند. درواقع، پست مدرنيسم بايد كاملا از تمام جبهه ها ، چه بوسيله روشنفكران متمايل به چپ ماركسيست يا هر سازماني كه قادر باين كار باشد، منجمله احزاب مائوئيست مورد حمله قرار بگيرد. درواقع خيلي از انتقادهاي خوب در مورد پست مدرنيسم از كمپ غير مائوئيست بيرون آمده است. گذشته از هر چيز، اين مبناي فلسفي فرهنگ ان.جي او و بسياري ديگر ازمترقي ها ميباشد، كه اساساحمله اي همه جانبه به ماركسيسم است (گرچه توانائي آن براي رشد ريشه در عقب نشيني كمونيسم و فقدان پاسخ بموقع از جانب كمونيست هاي انقلابي به شرارت هاي گوناگون سيستم امپرياليستي غالب دارد.) ولي با اين وجود، مقاومت مومباي هيچ كجا حمله به پست مدرنيسم را ، آن گونه كه بوسيله „ نامه“ كميته ريم ادعا شده، معياري براي بهم پيوستن قرار نداده است. اين تحريف واقعيت است. چه مشكلي در رابطه با بحث آزاد بر روي اين موضوع وجود دارد؟ گذشته از هر چيز، آيا (م.ج.م.ا) فاكتور بحث آزاد را بعنوان هدفي درخود(بجاي وسيله اي براي رسيدن به يک نتيجه)، ستايش نمي كند. درك اين كه در درجه اول چرا چنين نكته اي از طرف كميته ريم مطرح شده است كاملا غيرقابل تصور است، زيرا محدود كردن اجازه حمله به پست مدرنيسم تنها از طريق پلاتفرم م ل ميمي، تنها به آنجا منجر مي شود كه پست مدرنيسم از

زير ضرب خارج شود و بربخش هاي وسيعي از نيروهاي مترقي نفوذ كند. در مورد مسائلي كه توسط پست مدرنيسم طرح شده اند، مانند „ قدرت وبوروكراسي“، مسائل نژادي، فرهنگ و معماري، فمينيسم، مطالعه تغييرات زيرمجموعه اي، وغيره وغيره، بايد از تريبون كمپ ماركسيستي جواب هاي مشخص داشته باشند، و فقط آرزو نباشند، يا (جواب به آنها) بعنوان حق ويژه برخي باصطلاح دانشمندان مائوئيست حفظ شوند.

لذا، چه شعار „ دنيائي ديگر ممكن است“ يا مسئله پست مدرنيسم يا انواع ديگر رفرميسم سياسي \ ايدئولوژيكي كه بوسيله رهبري (م.ج.م.ا) مطرح مي شوند، تماما بايد بطور وسيعي (گرچه خلاقانه و نه در شكل تكرار فرمول گونه „ حقايق“ ماركسيستي) افشاء بشوند، تا اگر اصلا عناصر صادقي درون اينها وجود دارند، حداقل به يک برنامه اصيل ضدامپرياليستي، يا حتي خود م ل م، جلب شوند.

هسته مركزي بحث كميته به حداقل رساندن افشاي (م.ج.م.ا)، با حمله نكردن به شعار مركزي آن، يا مسئله پست مدرنيسم، يا با گفتن اينكه مقاومت مومباي در اين كار زياده روي كرده، مي باشد. ولي، بدون افشاء گري، مداخله سياسي واقعي وجود نخواهد داشت؛ و تنها اظهار حقايق عام م ل م بدور از آنچه كه در اين نقطه روي ميدهد، تجربه اي بي معنا خواهد بود.

نپال

جنگ خلق در نپال: اتخاذ تعرض استراتژيک

نوشته ف. او

(ف. او. يكي از هواداران حزب كمونيست نپال (مائوئيست) است كه اين نوشته را بر اساس اسناد حزبي تهيه كرده است.)

هنگامي كه اين نشريه به زير چاپ مي رفت، گياندرا شاه نپال علناً تمام قدرت را بدست خود گرفت. او پارلمان را منحل كرده و سربازان را اعزام نمود تا رهبران آنرا در خانه هاي شان بازداشت كنند. وي همچنين حقوق سياسي تضمين شده مطابق قانون اساسي مصوبه 1990 را ملغي اعلام كرده و بنا بگفته حزب كمونيست نپال (مائوئيست) افسار“ توحش فاشيستي فئودالي“ را با غيرقانوني كردن تمامي

اعتراضات ضد ـ دولتي بهر شكلي، *منجمله* انتقاد از طريق مطبوعات، رها نمـود. هنگاميكـه دانش آمـوزان در شـهر پوخـارا يـک گـردهم آيي برگـزار كردند، ارتش محل سـكونت آنهـا را محاصـره نمـود. يـک گزارشـگر بي بي سـي هنگاميكـه سـربازان بـه آنجـا يـورش بردنـد، از بـيرون محـل صـداي تيرانـدازي و فريـاد را شـنيد. پراچانـدا صـدر حـزب كمونيسـت نپـال (مائوئيست) كودتاي شاه را تلاشي „ براي كشـيدن جامعـه نپـال از قـرن بيست و يكم بـه عقب بـه قـرن پـانزدهم" ناميـد. وي آنـرا بعنـوان „ نقطـه عطفي در نـبرد تعـيين كننـده بين اسـتبداد و جمهـوريت" تلقي كـرد و فراخوان حـزب را بـراي „ جبهـه متحـدي عليـه اريستوكراسـي فئـودالي"، „ طوفـاني از شـورش متحدانـه روسـتاها تحت شـعار مشـترك حـداقل، جمهوري دمكراتيک خلق ومجلس مؤسسان در مقابل اين آخرين خيالاتي دارو دسته فئودالي" براي „ سرنگون كردن ريشه اي اسـتبداد فئـودالي" يادآور شد. بيانيه حزب كمونيست نپال (مائوئيست) همچنين گفته اسـت كه اعلاميه شاه سندي است" از واكنش خـارجي عليـه كشـور و مـردم." اخيراً سفير آمريكـا و ديگـر نماينـدگان نظم جهـاني امپرياليسـتي در مـورد اين امكان واقعي كه جنگ خلق تحت رهـبري مائوئيسـتي ميتوانـد قـدرت سياسـي سراسري را كسب بنمايد، هشدار داده بودند.

جهاني براي فتح

مقدمه

هنگاميكه آخرين شماره جهاني براي فتح در دسامبر 2004 به زير چاپ ميرفت، جنگ خلق در نپال به مرحله تعادل اسـتراتژيک رسـيده بـود. از آن زمان ببعـد اين جنـگ در ميـان مبـارزه اي قدرتمنـد و بـرخي پـيروزي هـاي سياسـي و نظامي بر دشمنانش، به پيشرفت خـود بـه سـطحي بـالاتري ادامه داده است. به دشـمنان خلـق در داخـل و خـارج از كشـور ضـرباتي جدي وارد آمده كـه تغيـيرات عظيمي درشـرايط ذهـني پرولتاريـاي نپـال را باعث شده است. در پرتو واقعيات وضعيت نسبتاً مناسب عيـني و تكامـل در شرايط ذهني، حزب كمونيست نپال (مائوئيست) نتيجـه گرفتـه اسـت كـه جنـگ خلـق در نپـال از مرحلـه تعـادل اسـتراتژيک بـه مرحلـه تعـرض استراتژيک پيشروي نموده است.

سال 2004 حزب كمونيست نپال (مائوئيست) پلنومي تاريخي را برگزار كرد، كه بعداز آن صدر حزب پراچاندا بيانيه اي در 31 - اگوست صـادر كـرد، تصميمات پلنوم را علني نمـود وآنـرا يـک مـوفقيت بـه حسـاب آورد. حـزب دروس مهمي را از تجربـه نـه سـال طـولاني نـبرد خشـم آلـود در جنگي

داخلي عليه دشمن بيرون كشيد؛ بسياري از مسائل مهم سياسي بويژه مرتبط با تعرض استراتژيک و امکان فزاينده مداخله نظامي هندي هاي توسعه طلب را جمع بندي نموده؛ و نياز به اصلاح ايدئولوژيکي، سياسي و تشکيلاتي براي مواجهه با اين تغييرات را مورد تاکيد قرار داد.

تعادل استراتژيک از کميت به کيفيت تکامل مي يابد

بر طبق تئوري نظامي تعميق يافته مائو تسه دون، جنگ طولاني خلق از طريق مراحل دفاع استراتژيک، تعادل استراتژيک و تعرض استراتژيک تکامل مي يابد. بعداز کامل شدن انقلاب دمکراتيک نوين در چين، نيروهاي انقلابي در بسياري از کشورهاي جهان سعي کردند اين تئوري را در عمل بکار ببرند. در جريان بکاربست تئوري نظامي مائو به شرايط مشخص يك اوضاع معين تفاوت هاي جدي در درك از چنين کاربستي وجود داشته است. بسياري ازاحزاب و تشکلات مارکسيست ـ لنينيست ـ مائوئيست براساس فهم کلاسيک مطلب اين گرايش را دارند که بويژه تعادل استراتژيک را کمابيش با توازن قوا مشخص کنند. حزب کمونيست نپال (مائوئيست) سعي کرد ديدگاهي را تکامل دهد که بر اساس درک کل مراحل جنگ طولاني خلق در مناسبات دروني شان و در حرکت و پروسه هاي تکاملي شان، از تکامل کمي به تحول کيفي باشد. دفاع استراتژيک مرحله ايست که در آن مردم تقريبا با دست خالي، تحت رهبري حزب انقلابي، جنگ با دشمن نيرومند را آغاز ميکنند. انقلابيون در پروسه رهبري جنگ خلق، تحت رهبري پيشقراول انقلابي خود که از نظر سياسي و ايدئولوژي به مارکسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم (م ل م) مجهزميباشد، خود را از نظر نظامي با اسلحه هاي گرفته شده از دشمن مجهز کرده، و جنگندگان چريک را براي ساختمان ارتش رهائيبخش خلق و بدست آوردن برتري سياسي و همچنين نظامي بر دشمن هدايت ميکنند. توانائي ايدئولوژيکي، سياسي و نظامي حزب، آنرا قادر ميکند مناطق پايگاهي ـ جوهر انقلاب و قدرت سياسي خلق ـ را ايجاد نمايد.

تکامل قدرت خلق و متلاشي شدن قدرت دشمن در نقطه اي معين به وضعي ميرسد که در آن دشمن قادر به شکست دادن انقلابيون نيست و انقلابيون هنوز قادر به سرنگون کردن قدرت دولت ارتجاعي نيستند. اين توازن قوا بعنوان مرحله تعادل استراتژيک تعريف شده است، وضعيتي که در آن نيروي خلق و نيروي دشمن بمعنائي معين مساوي ميباشند. با اين حال از ستاد هاي مختلف اين بحث ها ارائه ميشود که در اين وضعيت دشمن هنوز نيروئي بزرگتر است و علي الخصوص از نظر اسلحه

برتري دارد، لذا اين وضعيت نابرابر از لحاظ سلاح را مرحله تعادلي كه به ماجراجوئي مي انجامد، اعلام ميكنند. ولي توازن قوا بين دولت نوين و دولت كهن هرگز بمعناي تساوي مطلق عددي در عبارات صرفا نظامي ـ تفنگ در مقابل تفنگ، تانک در مقابل تانک، يا يک هنگ در مقابل يک هنگ، يعني، برحسب ترم هاي آماري نيروي نظامي يا داشتن قدرت آتش ـ نيست؛ بلكه وضعيت كيفي بين ارتش انقلابي و توده هاي خلق از يكطرف و دولت ارتجاعي از طرف ديگر را نشان ميدهد. ظهور و موجوديت دو دولت، دو ارتش و دو ايدئولوژي در پروسه تكامل جنگ خلق مهمترين شرط پايه اي براي ظهور مرحله تعادل استراتژيک بوده است. نابودي و تقريبا اضمحلال دولت كهن و اين واقعيت كه در حال جايگزين شدن با دولت انقلابي نوين ميباشد مهمترين فاكتور در تكامل مرحله تعرض استراتژيک بوده است. از نظر ارقام، دشمن امكان دارد سخت افزار و نيروي انساني بيشتري، از قبيل تعداد زيادي پرسنل نظامي و مقادير بزرگي از اسلحه و مهمات، همچنين حمايت نظامي، لجستيكي و مالي از خارج و ازنيروهاي امپرياليست، بدست بيآورد؛ با اين وجود ارتش رهائيبخش خلق (ا.ر.خ) از برتري هاي سياسي و نظامي بهره مند است كه نهايتا از نظر كيفي مهمتر از برتري هاي دشمن است. در حالي كه دولت فئودالي فقط از جانب دول ارتجاعي و امپرياليست حمايت ميشود، ارتش خلق از حمايت همه جانبه توده هاي وسيع خلق نپال، و همبستگي وحمايت فزاينده ستمديدگان سراسر جهان بهره مند است.

ا.ر.خ. در هر سه منطقه كشور عليه بيش از 70000 پرسنل مزدور ارتش سلطنتي، بيش از 50000 پليس (مسلح) و چند صد نفر مامور اطلاعاتي آموزش ديده توسط موساد (سازمان جاسوسي اسرائيل) با كمک هاي سيا به آن، واحدهاي نظامي در حد تيپ و هزاران واحد ديگر نظامي، منجمله ميليشيا هاي خلق را در شهر و روستا تكامل داده است. در مقابل ذخائر عظيم اسلحه و مهمات دشمن، ارتش خلق اكنون داراي مقدار زيادي اسلحه است كه از ارتش سلطنتي غنيمت گرفته است. اكثر اين اسلحه ها از خارج تهيه شده اند، اين بمعناي آنست كه سر رشته داري (متصدي) واقعي ا.ر.خ. دولت هاي ايالات متحده، هندوستان و بلژيک هستند. غنيمت گرفتن اين اسلحه ها از مرتجعين پيروزي بزرگ نيروهاي انقلابي را نشان ميدهد. درحاليكه رژيم ارتجاعي از حمايت مالي امپرياليست ها برخوردار است، حزب از حمايت ايثارگرانه ميليون ها ستمديده و همچنين از مصادره بانک ها ومؤسسات اقتصادي

دولتي برخوردار است. از ميان تمام اين فاکتور ها، مهمترين فاکتوري که موجب توسعه جنگ خلق شده حمايت فعال توده هاي وسيع خلق نپال است.

سند پلنوم2004 حزب با تاکيد بر جوهر تفاوت کمي وکيفي ميگويد، „ از نقطه نظر تعداد ارتش سلطنتي، مقدار سلاح، کيفيت و شرايط تدارکات، حمايت امپرياليست ها و توسعه طلبان، اقتصاد، لجستيک و از لحاظ ديگر منابع مادي، ميتوان ديد که قدرت دشمن بمقدار زيادي از قدرت ارتش رهائي بخش خلق بيشتر است. تنها وضعيت موجود را ديدن، ميتواند اين سئوال را پيش بيآورد که آيا اعلام تعرض استراتژيک به انحراف ماجراجوئي چپ روانه منجر نخواهد شد. ولي اگر تحليل ما پروسه تکامل جنگ خلق طي هشت سال گذشته ، تاکتيک هاي تکامل داده شده بوسيله حزب، مهارت هاي تکامل داده شده بوسيله ا.ر.خ.، و بي ثباتي، آنارشي و تضادهاي دروني که دولت کهن را نابود ميکنند، بحساب بيآورد، آنوقت تصوير کاملاً متفاوتي از توازن قوا خواهيم ديد.“ در حاليکه جنگ خلق از سطح دفاع استراتژيک تکامل يافته و قدرت خلق هرچه بيشتر نيرومند ميشود، سيستم پارلماني، ارتش سلطنتي و پادشاهي فئودالي از هم پاشيده و هر چه بيشتر تضعيف ميشود.

مرتجعين در ميهن و خارج، براي آن که ثابت کنند انقلاب مائوئيستي فقط بدبختي براي کشور ببار آورده است، هياهو براه انداخته ادعا ميکنند انقلاب مائوئيستي زيربناي اقتصادي را تحليل برده، اقتصاد ملي به سراشيبي افتاده، و جنگ خلق موازين ديرپاي اجتماعي و ارزش هاي مبتني بر هماهنگي سنتي را نابود کرده است. ولي واقعيت امر اينست که قدرت نوين سياسي استوارانه از ميان پروسه هاي ديالکتيکي نابود کردن و سازندگي به پيش مي رود. آنچه که حزب کمونيست نپال (مائوئيست) قصد نابود کردنش را دارد دولت کهن و زيربناي کهن اقتصادي است که به فئودال هاي نپال و اربابان امپرياليست آنها کمک ميکند، و در واقع ارزش هاي اجتماعي مبتني بر موازين کهن و ارزش هائي که به اين شالوده اقتصادي کمک ميکنند را نابود ميکند. براي ساختن زير ساخت نوين انقلابي و برقرار کردن موازين و ارزش هاي نوين بجاي آنها، بسختي تلاش شده است. ولي حزب کمونيست نپال (مائوئيست) هرگز چيزي را صرف نابود کردن شان، نمي کند، وي فقط آن چيزهائي را نابود ميکند که بر سر راه ظهور جامعه اي نوين و بهتر قرار گرفته باشند.

در پس صحنه تکامل قدرت سياسي خلق در سراسر کشور و در ميان پروسه پر آشوب نابود کردن و سازندگي، جنگ انقلابي به مرحله تعرض استراتژيک وارد شده است. سند پلنوم مضافاً ميگويد، „ تصوير زير نشان ميدهد که تاخير در ورود به تعرض استراتژيک، گردن گذاشتن به خطاي راست روي، از قبيل گرايش به حفظ خود است و کل جنگ خلق را به سردرگمي دچار خواهد کرد و به عقب خواهد برد.“

در تطابق با ماتريالیسم ديالکتيک و درک مائوئيستي از قوانين جنگ انقلابي، مرحله تعادل استراتژيک ايستا نيست و بمدتي طولاني ادامه نمي يابد. جنگ خلق از طريق مراحل ناهمگون تکامل يافته است، که با تعرض سياسي در تمام مناطق مشخص ميشود، حال آن که وضعيت نظامي بسته به منطقه فرق ميکرد، باين معنا که نيروهاي انقلابي مي توانستند بسته به منطقه در دفاع يا تعادل يا تعرض نظامي قرار داشته باشند. اين پروسه ها طي گذر زمان تکامل يافته اند، بقسمي که ا.ر.خ. برتري سياسي و نظامي خود بر ارتش سلطنتي را تکامل داده و دشمن کلا در هيچ بخشي از کشور، منجمله سرفرماندهي هاي بخش يا حتي خود پايتخت، قادر نبوده است ابتکار سياسي و نظامي را بدست بگيرد.

مرحله تعادل استراتژيک شاهد تغييري سريع در توازن قواي سياسي و نظامي در هر دو طرف بود. بعنوان مثال، از نظر سياسي، حزب کمونيست نپال(مائوئيست) با نيروهاي مختلف انقلابي که مبارزه رهائيبخش ملي را در نپال به پيش مي بردند به اتحاد رسيد. اتحاد مائوئيست ها با حزب کارگران کيرات در شرق همچنين با ديگر نيروهائي که براي رهائي ملي مي جنگيده اند، دستاورد بزرگي براي جنبش مائوئيستي ميباشد. مهم است توجه شود هر حزب کمونيستي در جهان اصل حق تعيين سرنوشت را همان گونه که لنين مطرح کرد حمايت ميکند. براي بکاربست اين با واقعيت مشخص انقلاب نپال، حزب کمونيست نپال(مائوئيست) ازهمان آغاز، از سال 1995 در کنفرانس تاريخي نخست حزب، با دفاع از اين سياست که بدون اتحاد جنبش انقلابي ملي با جنبش انقلابي مائوئيستي پيروزي جنگ خلق بسيار دشوار خواهد بود، شالوده ايدئولوژيکي آنرا پي ريخت. پروسه اتحاد جنبش رهائي ملي و جنگ خلق انقلابي همچنين در دومين کنفرانس تاريخي حزب کمونيست نپال(مائوئيست) بعنوان يک استراتژي مائوئيستي، يکي از نکات مهم نظامي، سياسي و ايدئولوژيکي براي بکار بستن در انقلاب در قرن بيست ويکم، بعنوان ترکيب هسته

اي(تلفيق) دو استراتژي جنگ خلق ـ استراتژي جنگ خلق طولاني و استراتژي قيام ـ تعريف شد.

از آنجائي كه هر انقلابي از طريق پراتيک انقلابي، با تكيه بر توده ها براي آن كه سرنوشت شان را خودشان بدست بگيرند، پيشرفت مينمايد، انقلاب نپال نيز ميليون ها نپالي را از ستم ملي و منطقه اي رها نموده است. در اين پروسه از طريق بيانيه خود مختاري ملي و منطقه اي، بكاربست علم م ل م، تضمين حق تعيين سرنوشت براي حل تضادهائي كه بدليل اعمال تبعيض ملي و منطقه اي بوسيله سيستم ارتجاعي بوجود آمده اند، قدرت خلق نيرومندتر شده است. در اين پروسه صدها هزار نفر در سراسر كشور با قدرت مندي پشت نقشه و برنامه حزب گردآمده اند. حتي يک فراخوان ساده تشكلات توده اي ، نظير تشكل سنديكائي، تشكل دهقاني، سازمان زنان يا سازمان دانش آموزان، كه تحت رهبري مائوئيستي اند حمايت بزرگي از جانب توده هاي وسيع خلق دريافت داشته، و حتي به موفقيت در راه بندان سرفرماندهي هاي بخش ها و اعتصاب عمومي فراخوانده شده توسط حزب، منجر شده است. صدها هزاردانش آموز در كالج ها و مدارس سراسر كشور تحت رهبري تشكل دانش آموزي كه توسط حزب كمونيست نپال(مائوئيست) رهبري مي شوند، بسيج شده اند. پر معناترين رويداد آن كه در آستانه گذر به تعرض استراتژيک، راه بندان پايتخت بوسيله حكومت هاي انقلابي بخش هاي اطراف آن و از كار انداختن صنايع مهم بوسيله فدراسيون اتحاديه هاي كارگري، دستاورد قدرت بيسابقه اي را منعكس كرد.

از نظر نظامي، حزب كمونيست نپال(مائوئيست) توان ارتش رهائي بخش خلق را تا حد تيپ در هر سه منطقه تكامل داده، و هزاران ميليشياي خلق آماده هستند خود را بدرون مبارزه بكشانند. ا.ر.خ. قادر بوده است استحكاماتي را كه بوسيله طرح هاي متخصصين آمريكائي در نپال تقويت شده اند نابود كرده اسلحه ومهماتي را كه فراهم كرده بودند مصادره بنمايد. هرچه فئودال ها و سرمايه داران بوروكرات نپال شكست هاي بيشتري را متحمل شدند، ترس و دلسردي امپرياليست هاي آمريكائي و توسعه طلبان هندي نيزافزايش يافت. تصور كنيد كه آنها با فكر اينكه ماموران شان توسط همان اسلحه هاي خودشان از ميان برداشته ميشوند دچار چه اندازه خشم و عجز ميشوند.

از طرف ديگر، درون كمپ دشمن، پوسيدگي و ازهم پاشيدگي سياسي و نظامي در خلال اين دوره ادامه داشته است. كمپ ارتجاعي

دولت نيمه فئودال ـ نيمه مستعمره دچار بحران و پوسيدگي سياسي عمق يابنده اي بوده است. دشمن قادر نبوده است بحران سياسي عمق يابنده ناشي از كشتار درون قصري سال 2001 ، هنگامي كه شاه و وليعهد و ديگر اعضاي خانواده سلطنتي كشته شدند، و بحران ناشي ازانحلال پارلمان و حكومت پارلماني بوسيله اقدامات مستبدانه شاه گيانـدرا در 4 - اكتبر 2002 را حل بنمايد. نپال كماكان از سلطه امپرياليستي و خارجي رنج ميبرد و ميداني براي جنگ دروني خشني بين نيروهاي امپرياليست و توسعه طلب بوده است. كنترل سياسي و مداخله مستقيم قدرت هاي امپرياليست و توسعه طلب بر قصر سلطنتي، ارتش سلطنتي و احزاب پارلماني و مقامات آن، كرارا افشاء شده است و در نتيجه دربار، ارتش و احزاب پارلماني باقيمانده ارتباط شان با مردم نپال را از دست داده اند. ارتش سلطنتي در حالي كه با شكست سياسي مواجه است و در وضعيت روحيه باختگي قرار دارد، مرتبادر نبرد با ا.ر.خ. دچار شكست ميشود، و فرار از خدمت سربازان به امري روزمره تبديل شده است. لذا ازهم پاشيدگي و پوسيدگي درون ارتش و پليس امري شايع ميباشد. اين تضادها براي سربازان حادتر شده اند نه تنها بدليل آن كه آنها مجبور هستند با برادران و خواهران خود در روستاها در خدمت به نوكران امپرياليست و فئودال ها و بوروكرات هاي نپالي بجنگند، بلكه همچنين از تضادهاي دروني خودشان رنج مي برند، (منجمله آنكه حقوق پرسنل ارتش و پليس شش ماه پرداخت نشد)، و اين عليرغم چماق و شيريني است كه مرتبادر گردش است، مثلا جيره و مواجب اضافي به هر سربازي كه براي جنگ به مناطق پايگاهي مائوئيستي برود و صدها هزار روپيه ـ كه دردي از دردهاي توده هاي نپالي را دوا نمي كند ـ بعنوان خسارت به خانواده هاي سربازاني كه طي عمليات كشته ميشوند داده ميشود. بهمين ترتيب، تمامي لايه ها و اقشار مردم در سراسر كشور جملگي هر وعده و وعيدي ازطرف رژيم سلطنتي را، از قبيل وعده پرداخت خسارت بابت ماشين هاي خرد شده ي اعتصاب شكنان، رد نمودند.

عليرغم تلاش مرتجعين، فراخوان راه بندان كاتماندو بدون آن كه مائوئيست ها ازنيروئي عمده استفاده بنمايند، يک پيروزي بي سابقه بود. عليرغم اين واقعيت، نوكران امپرياليست در نپال دليل ميآوردند كه راه بندان بيشتر بخاطر قدرت مسلح مائوئيست ها موفق بوده است تا بهره بردن ازحمايت توده اي. اين مرتجعين نمي فهمند كه اگر مردم قرار بود

فقط بضرب اسلحه تحت تاثير قرار بگيرند اين رژيم ارتجاعي با اسلحه هاي بيشترش بود كه غالب ميگرديد. حكومت اتوبان هاي خالي را „ امن" كرده بود، ولي مردم اعتنائي به فراخوان هاي او نكردند. فساد و پارتي بازي در جريان خريد اسلحه كل بودجه را حريصانه بلعيده است. روحيه پليس و ارتش چنان سقوط كرده كه بدون كمک امپرياليست ها يا توسعه طلبان هندي سيستم ارتجاعي نپال در ورطه ي اضمحلال قرار ميگرفت.

با احتساب تمام اين نكات، و با تحليل از توازن قوا در وضعيت موجود بين نيروهاي انقلابي در حال تكامل و نيروهاي ارتجاعي در حال انحطاط، حزب باين سنتز رسيده است كه جنگ خلق وارد مرحله تعرض استراتژيک شده است.

تعرض استراتژيک و اوضاع عمومي

سند ي كه بوسيله پلنوم تاريخي كميته مركزي حزب كمونيست نپال(مائوئيست) تحت عنوان **„ با ارتقاء گذار انقلابي به افق هاي نوين، بگذاريد وارد مرحله تعرض استراتژيک بشويم"** اتخاذ شد، مبنائي را كه تكاملات جنگ خلق بر آن بنا شده است برجسته كرده است. پلنوم برخي مسائل اساسي مربوط باين موضوع را هم در عرصه سياسي و هم نظامي بحث كرد، و با انجام اين كار تئوري و پراتيک ماركسيستي ـ لنينيستي ـ مائوئيستي را غناي بيشتري بخشيده، به موج نويني از مباحث سياسي در جنبش انقلابي انترناسيوناليستي خدمت نمود.

تعرض استراتژيک مرحله نهائي در تكامل عمومي جنگ خلق است، كه طي آن حزب براي كسب قدرت سياسي آماده ميشود. اين مرحله بروشني اهميت بسيار دارد، وهمچنين بسيار حساس است. پيشروي قدرت خلق بسمت كسب سراسري قدرت سياسي ناچارابا خود خطر فزاينده مداخله توسعه طلبي و امپرياليستي را بهمراه دارد. تعرض استراتژيک قويادشمن را با دورنماي مرگ و زندگي براي حفظ جهنم بي عدالتي هايش، يعني حفظ سيستم ارتجاعي اش، مواجه ميسازد.

نظر باين كه حزب نخستين فاز نقشه تعرض استراتژيک را بعمل گذاشته است، از هم اكنون نشانه هائي را ميتوان ديد كه امپرياليست ها و توسعه طلبان براي جلوگيري از پيروزي خلق و سركوب آن ، بر تلاش هايشان افزوده اند. با تخطي كامل از اصل عدم مداخله در منازعات داخلي كشورهاي داراي حاكميت، امپرياليسم آمريكا هم اكنون حمايت

نظامي علني خود از رژيم نپال را از 32 ميليون دلار در سال گذشته به 40 ميليـون دلار افـزايش داده اسـت. علاوه بـر اين كمـک منظم، آمريكـا يـک ميليون دلار در اختيار رژيم گذاشته اسـت تـا بي درنـگ عمليـاتي را عليـه مائوئيست ها راه بياندازد. در آخـر سـپتامبر 2004، يـک هواپيمـاي بـاربري مملو از اسلحه هاي آمريكائي در كاتماندو بزمين نشست. آمريكـا سـعي كرده است تخطي اش از قوانين بين المللي عدم مداخله در امـور داخلي را محق جلوه بدهد لذا دليل مياورد كه مائوئيست ها دمكراسـي را نـابود كـرده، حقـوق بشـر را نقض كـرده، زيرسـاخت اقتصـادي كشـور را ويـران نموده، به منافع آمريكا حمله كرده، مـردم را مجبـور بـه جنـگ عليـه ارتش سلطنتي نموده، از مردم بعنوان سپر گوشتي اسـتفاده ميكننـد و نپـال را بـه پنـاه گـاه „تروريسـت هـا" تبـديل كـرده انـد. حـتي بـرخي از مقامـات آمريكائي به حزب كمونيست نپال(مائوئيسـت) انـگ „تروريسـت" زده انـد. اين يک رياكاري حرمت شكنانه است، دولـتي آن را بيـان ميكنـد كـه فقـط اگـر همين آخـرين جنـايت جنگي اش را در نظـر بگـيريم، بنـا بـه گفتـه لان ست مجله پزشكي بريتانيا، بيش از 100000 شـهروند را در عـراق بخـاطر خواسـت شـريرانه اش بـراي نفت و سـركردگي جهـاني ,قصـابي نمـوده اسـت. بـرخي از اتهامـات آنهـا خنـده آور اسـت: آنهـا و دسـت نشـاندگان نپالي شان داد و قال بزرگي بـراه انداختـه انـد كـه چگونـه مائوئيسـت هـا 1000 دهقان فقير را „ با فريب ربـوده انـد" ـ و سـپس ادامـه داده شـكايت ميكنند كه باين دهقان ها زمين هاي مصادره شـده از اربابـان را داده انـد! امپرياليست ها وعوامـل شـان شـكايت ميكننـد كـه مائوئيسـت هـا نمي گذارند دانش آموزان آموزش ببينند ـ با اين حال اين ارتش سلطنتي اسـت كه مدارس را در سراسر كشور تبديل به پادگان نظامي كرده، و در پروسه اين كار دانش آموزان را بيرون كرده اند. برخي از نيروها اين بحث جعلي را راه انداختـه انـد كـه مـردم „بين دو آتش بـاري گـير كـرده انـد"، يعـني بين نيروهاي مسلح حكـومت پادشـاهي و نيروهـاي مسـلح مائوئيسـت. آنهـا چشم دارند، با اين حال نمي توانند منظره انكارناپـذير تـوده هـاي وسـيع خلق در سراسر مناطق روسـتائي را ببيننـد كـه بـراي پيـاده كـردن قـدرت سياسـي سـرخ بپـا خاسـته انـد. بخش بين المللي حـزب كمونيسـت نپال(مائوئيست) ويدئوي مستند هشت سـاعته اي را پخش كـرده اسـت كه چندين دوجين رويداد انقلابي را در سراسـر كشـور نشـان ميدهـد كـه شـامل ده هـا هـزار اگـر نگـوئيم صـدها هـزار نفـر اسـت. اين سـند گـواه قدرتمنـدي اسـت كـه چگونـه مـردم خودشـان سرنوشـت خـود را بدسـت

ميگيرند. اين ويدئو تكذيبي زنده از تبليغات پوچ ارتجاعي كه وزارت كشور آمريكا و ديگر مرتجعين شايع كرده اند، ارائه ميدهد.)

از آنجا كه جنگ خلق وارد تعرض استراتژيک شده است همچنين با تهديد فزاينده مداخله هند مواجه خواهد شد. كمي بعداز آن كه حزب تعرض استراتژيک را اعلام نمود، نخست وزير انتصابي گياندرا شاه از هند ديدار كرد، هند براي تهيه هرآنچه كه پادشاهي نپال براي شكست دادن جنگ خلق لازم دارد، منجمله ماشين آلات نظامي، حمايت مالي و اعزام نيروهاي مسلح هند، خود را متعهد ميداند.

امپرياليست ها براي هماهنگ كردن تلاش هاي شان عليه جنگ خلق سخت مشغول هستند. افسران ارتش از كشورهاي مختلف، منجمله سري لانكا، هندوستان و بريتانيا در اواخر سپتامبر2004 در كاتماندو گردهم آمدند. بين هندوستان و چين قرار داشتن نپال نيز زمينه اي براي رقابت جوئي بوجود آورده است. هيچ كدام از نيروهاي اصلي حاضر نيست ببيند سلطه ديگري به الغاء منافع سياسي، اقتصادي و نظامي خودش منجر شود، بنابراين گرچه آنها باهم همكاري ميكنند در بين شان رقابت نيز وجود دارد. اين را ميتوان ديد، بعنوان مثال، هنگامي كه يک خط هوائي بلغاري كه بوسيله آمريكا براي تحويل يک محموله اسلحه براي جنگ با مائوئيست ها كرايه شده بود، در هندوستان آن را متوقف كرده و به مدت پنج روز نگاه داشتند. مقامات هندي اين پيشامد را پنهان كردند، درحالي كه آمريكا ماهيت محموله را انكار كرد. از يک طرف، اين مسائل دروغ و نيرنگ براي فريب دادن مردم نپال و جهان، در مورد آن چيزهايي است كه انجام مي دهند، بويژه در مقابل همبستگي فزاينده توده هاي انقلابي در سراسر جهان ، از طرف ديگر بي اعتمادي متقابل و تضادهاي درون امپرياليستي ـ توسعه طلبي را نيز بيان ميكند. بهرحال، علي رغم اختلافات و تضادهاي شان، آنها بر روي برنامه فاشيستي شان براي سركوب جنگ خلق و شكست دادن پرولتارياي نپال متحد هستند. اين جديت مرحله اي را كه خلق قرار است در آن بجنگد ، نشان ميدهد.

اهميت اين مرحله را از زاويه اي ديگر نيز ميتوان مشاهده كرد. پرولتاريا در پرو متحمل عقب نشيني جدي شده است، بويژه زماني كه جنگ خلق در آنجا به مرحله تعادل استراتژيک رسيده بود. عليرغم هرگونه مسائل حياتي ايدئولوژيكي يا مسائل خط سياسي كه در حزب كمونيست پرو (ح.ك.پ.) وجود داشت، اگر صدر حزب گونزالو و اكثريت

رهبران مرکزي ح.ك.پ. دستگير نمي شدند، امکان بسيار زيادي براي پيروزي انقلاب موجود بود. اين ضربه دراثر مساعي ارتجاع سيا و پادو هايش دينکوت پليس مخفي پرو، در ترکيب با جنگ با شدت ، وارد آمد. حزب کمونيست نپال(مائوئيست) سعي کرد اين تجربه را تحليل کرده از آن بياموزد، منجمله آنکه ح.ك.پ چگونه موضوع گذار به تعرض استراتژيک را در تئوري و عمل در دست گرفت. در مجموع اين تجربه اي قابل تفکر براي پرولتاريا جهت آموختن از آن وبکاربست آن براي رهبري کردن انقلاب نپال بسمت پيروزي، بوده است.

در حالي که شاهد اين پيچيدگي هاي تاريخي در جنبش بين المللي خود و مشغول سنتز کردن تجربه جنگ انقلابي پر آشوب در خود نپال هستيم، پلنوم تاريخي کميته مرکزي سند ارائه شده توسط پراچاندا صدر حزب کمونيست نپال(مائوئيست) را اتخاذ نمود و باين نتيجه رسيد که، „ هرگونه ذهني گرائي راست يا چپ يا سردرگمي که در اين زمينه مشاهده شود تاثيري منفي بر کل جنگ خلق خواهد داشت.“ سند براي رويا‌روئي با چالش هائي که در مقابل پرولتاريا قرار داده شده اند،بر ارتقاء درک ايدئولوژيک سياسي حزب به سطح بالاي جنگ خلق تاکيد ميکند، و بعلاوه مي گويد،“ اهميت تداوم همگوني در درک و روحيه در مورد مفهوم تئوريک تعرض استراتژيک، شرايط عيني و ذهني براي ورود به اين مرحله، و رئوس عمومي تکامل آينده، در مقايسه با سال هاي گذشته چندين برابر بيشتر است.“

برخي سئوال هاي خاص در مورد تعرض استراتژيک

سند پلنوم طرح تئوريکي عامي را معرفي کرده است که در آن گفته شده است اصل تعرض استراتژيک که بوسيله مائوتسه دون تکامل يافته در زمينه جنگ طولاني خلق همچنان معتبر باقي مانده است. ولي براي کسب پيروزي انقلاب، مائوئيست ها بايد درکاربست خلاقانه آن آزاد باشند. رفيق پراچاندا در سند ميگويد، „ رفيق مائو تسه دون اصل پايه اي تعرض استراتژيک و همچنين معنا، اهميت و تعريف آن براي جنگ طولاني خلق را تکامل داد. باوجود اين قضاياي تئوريکي که مائو تسه دون تکامل داد، در زمينه کنوني قرن بيست و يکم، ممکن نيست بتوان آنها را بطور مکانيکي بکار بست.“

همچنين ديد حزب کمونيست نپال(مائوئيست) از تعرض استراتژيک در ترکيب با سنتزخط نظامي، که „تکامل دمکراسي در قرن بيست و يکم“ را بحث ميکند و در دومين کنفرانس سراسري و تاريخي حزب اتخاذ شد،

تکامل یافت. حزب کمونیست نپال(مائوئیست) با جمع بندي از تجربه پنج سال جنگ قدرتمند خلق این قضیه تئوریک را پذیرفت که براي انقلاب کردن در قرن بیست ویکم، حزب انقلابي مائوئیستي باید خصوصیات اساسي هر دو استراتژي نظامي جنگ خلق ـ استراتژي جنگ طولاني خلق و استراتژي قیام ـ را ترکیب بنماید. حزب کمونیست نپال(مائوئیست) این نتیجه را استخراج کرد که در هر مرحله اي از تکامل ـ مثلا از دفاع استراتژیک به تعادل استراتژیک و به تعرض استراتژیک، درحالي که یقینا تغییري کیفي وجود دارد، بااین حال در زمینه کنوني توازن قواي ملي و بین المللي، تعرض استراتژیک را نباید بعنوان مرحله اي که بي درنگ در پي قیام کردن است، فهمید. وضعیت قیام مسلحانه را میتوان بعنوان پروسه اي از تکامل از طریق مراحل زیر، نظیر آغاز، تداوم و تکامل تعرض، وهمچنین بویژه در ارتباط با تکامل جنگ و اوضاع ملي و بین المللي، درک کرد.

برمبناي این جمع بندي، حزب آماده شده است در هر زماني که خیزش مسلحانه یا قیام براي کسب قدرت سیاسي سراسري ممکن است آن فرصت را در چنگ بگیرد. حزب ، از هنگام دومین کنفرانس سراسري و تاریخي، توضیح داده است چنان قیامي هر آن ممکن است روي بدهد. جوهر این جمع بندي نیازبه تکامل فشرده جنگ خلق، به سازماندهي و بسیج وسیع تر و مؤثرترتوده هاي خلق، به تحلیل دیالکتیکي تر از تضادهاي ملي و بین المللي، و به آمادگي براي بدست گرفتن قدرتمندانه تر ابتکار عمل - در هر لحظه که امکانات بتواند به خیزشي براي بثمر رسانیدن انقلاب منتهي شود، اشاره دارد. بدون ازهم پاشیدن و نابودي نیروهاي مسلح ارتجاع، بعنوان ستون فقرات قدرت دولتي دشمن، انقلاب در هیچ کشوري ممکن نیست. این نوع از اضمحلال درآمیخته با اوضاع نسبتا مساعد بین المللي بشرط آن که انقلابیون مائوئیست آماده باشند یقینا باعث تولد انقلاب میشود. بنابراین، عامل پایه اي با اهمیت استراتژیک براي انقلاب در جهان کنوني را میتوان بصورت ازهم پاشیدن نیروي نظامي دشمن، و ظهور اوضاع نسبتا مساعد بین المللي، درآمیخته با رهبري توانمند پیشاهنگ پرولتاري ـ حزبي مائوئیستي در کشورهاي مربوطه که بشکلي جدائي ناپذیر با جنبش انقلابي انترناسیونالیستي (ریم) درهم آمیخته، جمع بندي نمود. ازهم پاشیدن یا اضمحلال نیروهاي ارتجاعي بمقدار زیادي بستگي به توانائي ذهني انقلابیون مائوئیست دارد.

در جنبش كمونيستي بين المللي همچنين ديدگاهي وجود دارد كه بمحض آنكه جنگ خلق از مرحله دفاع استراتژيک وارد مرحله تعادل استراتژيک شد يا هنگامي كه از تعادل استراتژيک وارد مرحله تعرض استراتژيک گرديد، تحت هيچ شرايطي نمي تواند يا نبايد از موقعيتي كه تكامل يافته است به عقب برگردد. بوضوح سئوال اينست كه چقدر اين ديدگاه با واقعيات زنده سر و كار دارد، اگر بعنوان مثال، حتي بعداز آن كه جنبش انقلابي جهاني متعاقب واژگوني سوسياليسم در روسيه زمان استالين و چين زمان مائو به دفاع استراتزيک به عقب رانده شد، همچنان به تنظيم استراتژي وتاكتيک برمبناي تعرض استراتژيک جهاني ادامه داده شود.

حزب كمونيست نپال(مائوئيست) با انجام گسست در درک خود به بحث ادامه داده در اين سند ميگويد،" به تحليل تعرض استراتژيک حتي بعداز آن كه انقلاب در جهان و خود كشور شكست خورده، ادامه دادن تنها باعث ريشخند و استهزاء مي شود. حزب ما قبلا موضع خود را در جريان توضيح تعادل استراتژيک، روشن كرده است. يقينا، ما بايد هميشه در مقابل انحراف بي صبري ذهني براي تغيير مرحله استراتژيک بدليل تاثير چند پيروزي و يا شكست، مراقب باشيم. اما اگر تغييري بزرگ بخاطر دلايل خاص ملي يا بين المللي در اوضاع روي داد يا اگر جنگ خلق متحمل عقب نشيني هاي بزرگ پي در پي شد، حزب، برمبناي تحليل عيني از اوضاع، بايد آماده باشد با عقب نشستن از مرحله تعرض به دفاع استراتژيک، براي دفاع و تكامل دستاوردهاي انقلاب نقشه هائي را به تدريج پياده بكند." بنابراين، ادامه دادن به تكرار شعار „ تعرض استراتژيک انقلاب جهاني" يا تعرض استراتژيک انقلاب در كشوري خاص درصورتي كه انقلاب بدليل سركوب امپرياليستي و بومي دچار عقب نشيني جدي شده باشد، ديالكتيكي نخواهد بود. اين درست است كه سركوب جدي و غارت بيرحمانه بوسيله امپرياليست ها و نوكران شان ، توده هاي خلق را مجبور به مقاومت و تا درجه معيني مجبور به خيزش ميكند، با اين حال در غياب توانائي ذهني ـ حزبي پيشاهنگ و سازمان يافته در مركز رهبري جنگ انقلابي، كه با موضوعات ايدئولوژيک، سياسي و نظامي در بستر چالش هاي جديد دست و پنجه نرم كند، و توده هاي خلقي كه خواهان سرنگوني سيستم باشند ـ چنان مقاومت و خيزشي به تنهائي نمي تواند مرحله تعرض استراتژيک را براي هميشه پايدار نگاه دارد. درک صحيح مائوئيستي آنست كه اوضاع انقلابي را

مطابق با شرایط عیني تعریف کرده و اگر لازم باشد حتي از تعرض استراتژیک به دفاع استراتژیک برگشته و براي بدست آوردن موقعیت از دست داده با هدف نیل به پیروزي، مبارزه را مجددا متحد و سازماندهي بنماید.

مجلس مؤسسان: انقلابي یا رفرمیستي؟

دو شماره آخر جهاني براي فتح خواسته هاي حزب کمونیست نپال(مائوئیست) در مورد مجلس مؤسسان را بحث کرد (به شماره هاي 29 و 30 حهاني براي فتح رجوع کنید). بحث بیش از سه سال گذشته در مورد این که آیا انتخاب مجلس مؤسسان براي حل بحران سیستم ارتجاعي اساسي است یا نه اکنون دستور کار کل کشور گشته است. صرف نظر از حزب کمونیست نپال(مائوئیست)، که این را دستور کاري تاکتیکي بحساب میآورد، از مستبدین فئودال، نظیر آر پي پي(حزب راستریا پراجانترا ـ حزب ناسیونال دمکرات)، گرفته تا رویزیونیست هاي سرسخت، نظیر رهبري اتحاد مارکسیست ـ لنینیست ها (یو ام ال)،احزاب پارلمانتاریست شروع به دفاع از نیاز به انتخاب مجلس مؤسسان کرده اند. این تغییر در نظرات رویزیونیست ها و مرتجعین بدلیل آن که این ها داوطلبانه تمایل خود را براي دیدن حاکمیت مردم نپال نشان داده اند اتفاق نیافتاده است، بلکه بدلیل آن بوده که جنگ کبیر خلق آنها را مجبور به قبول خواست سیاسي مردم براي راه حلي سیاسي کرده اند. روشن است حتي اگر آنها واقعا مایل به شرکت در انتخاب مجلس مؤسسان باشند، برنامه آنها حول محافظت از منافع بورژوائي، و نه منافع مردم نپال، متمرکز خواهد بود. مرتجعین فئودال این را به قرار دادن این که هر قانون اساسي جدیدي شامل سلطنت مشروطه باشد و این که کنترل ارتش در دست پادشاه فئودال باقي بماند، مشروط کرده اند. رویزیونیست ها بسهم خود بر سر قانون اساسي 1990 ایستاده اند و میخواهند با مطالبه حق پارلمان بورژوائي بر ارتش نوعي رفرم بزک گونه در سیستم انجام بدهند. بنابراین، نکات عمومي مطرح شده بوسیله صدر پراچاندا در مقاله اش „مجلس مؤسسان: انقلابي یا رفرمیستي؟“ تحلیلي از خواست مجلس مؤسسان در جنبش دهه 1990 کماکان امروزه بسیار مصداق دارد.

این مقاله در برخورد به مجلس مؤسسان تحلیل کرد که سه روند اصلي در نپال دیده میشود. یک روند، که بوسیله فئودال ها نمایندگي میشود ـ آر پي پي و عوامل طرفدار آمریکا ـ مي خواهد اوضاع سیاسي

را به عقب به استبداد فئودالي قرون وسطي بكشاند. روند دوم مي خواهد كشور را بوسيله انتخاب يک مجلس مؤسسان در موقعيت فعلي نگاه بدارد. اين روند بوسيله فراكسيون هوادار هندي كنگره نپال و رهبري „كمونيست هاي“متحجر سلطنتي ” اتحاد ماركسيست لنينيست ها“ (يوام ال) نمايندگي ميشود. هيچ كدام از اين فراكسيون هاي مرتجع نمي خواهند مردم نپال قدرتمند و حاكم شده، وبعنوان پيشاهنگ انقلاب پرولتاري بپابايستد. سومين روند و نيروي اصلي در نپال حزب كمونيست(مائوئيست) از انتخابات براي يک مجلس مؤسسان بعنوان سياستي تاكتيكي حمايت ميكند. آنچه مسلم است اينست كه، چه انتخابات براي يک مجلس مؤسسان برگزار بشود يا نه آنچه را كه مردم مي خواهند نتيجه اي انقلابي و نه واپسگرا است.

در خلال مبارزه بر سر مجلس مؤسسان، بنيادگرايان فئودال و نيروهاي امپرياليستي براي اين كه خطر هر گونه قدرت گرفتن مردم را از سر دور كنند دست به حقه هاي مختلفي زدند، منجمله برانگيختن فراكسيون هائي در ميان احزاب پارلمانتاريستي و تحت فشار گذاشتن احزاب پارلمانتاريستي براي حمايت يا حداقل اتحاد با شاه فرتوت فئودال. مبارزه، ناتواني پارلمانتاريست ها در هدايت كشور را بخاطر وابستگي شان به امپرياليست ها و پيوستگي شان با سلطنت آشكار كرد. اين مسئله آنها را بجايي رساند كه با هر يك از كادرهاي شان كه از در مخالفت با مداخله امپرياليست ها و توسعه طلبي هند در مي آمد، عملا برخورد ميكردند.

در مورد حكومت مطلقه ، گياندرا „ قاتل تاجدار“، كه بعنوان چنگال امپرياليسم آمريكا عمل ميكند، اكنون همان نخست وزيري را كه قبلا اخراج كرده بود و او را بسيار „نامناسب“ براي داشتن اين مقام مي دانست دوباره نخست وزير كرد! در چنين شرايطي مضمون حكومت بسيار شبيه حكومت هاي قبلي است كه با حزب به مذاكره مي پرداختند اما هر آن گاه مسايل سياسي به ميان آورده مي شد، از پيشرفت عاجزمي ماندند. مذاكره بدون دورنماي قطعنامه سياسي بي معنا ميگردد. باين دليل بود كه پراچاندا صدر حزب كمونيست نپال(مائوئيست) با رجوع به سند تاريخي پلنوم گفت، „ با توجه به نگراني عميق از اوضاع و شرارت اعلام شده (رژيم)، اين سند (پلنوم- م) هياهوي بي معنا و بي هدف مذاكرات با نوكران(باصطلاح حكومت) قصر فئودالي را لغو ميكند. اين سند روشن كرده است كه مذاكرات را نمي

توان با نوکران دولت کهن برگزار کرد بلکه با خود ارباب، با تمرکز برمسئله ایجاد قدرت کامل حاکمیت براي مردم نپال، میتوان برگزار کرد.“

در باره اصلاح و سبك كار

مادامي که تضاد بین خط و پراتیک حل نشود، یک حزب انقلابي نمي تواند انقلاب کند. بطور کلي، منظور از خط اصول راهنماي یک حزب یا تشکل خاص است که بر مبناي تئوري، ایدئولوژي وسیاستي خاص قرار دارد. بهمین ترتیب، پراتیک به تشکیلاتي براي بکار بست این خط تکامل یافته نیاز دارد. همراه با غناء و تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در جریان تحلیل از تضادها، سنتز تجربیات و بکاربست آن به واقعیت مشخص جنگ خلق براي انجام انقلاب، خط انقلابي حزب همواره به تشکیلاتي انقلابي نیاز دارد که در برآوردن نیازهاي مبارزه انقلابي توانا باشد. روابط دیالکتیکي، تضاد بین خط و پراتیک، بر یکدیگر اثر میگذارند. بعنوان مثال، اگر تشکیلات بر مبناي خطي انقلابي آماده نشده باشد، آن وقت خط انقلابي گرایش بسمت پائین کشیدن تا حد تشکیلات موجود ـ یعني پراتیک موجود ـ را خواهد داشت. پائین کشیدن خط انقلابي به حد تشکیلات موجود یعني عقب تر کشیدن هم خط و هم تشکیلات بسمت رفرمیسم و رویزیونیسم است. همانطوري که باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابي آمریکا اخیرا اشاره کرده است ، „مسئله آنست که اکثر کمونیست ها دراکثر مواقع کمونیست نیستند.“ این در رابطه با مشکلي است که در بین رهبران و کادرهاي بسیاري از احزاب سر بلند میکند چه وقتي که دیدشان را از موضوعات تعیین کننده خطي پائین مي آورند یا زماني که فقط بخش هائي از یک مسئله را و نه تمامي آنرا در مشت میگیرند. در همان حال، حتي در هنگام جنگ، امکان گسترش اپورتونیسم و سلطه یافتن تدریجي آن درون یک حزب ، وجود دارد، لذا لازم است این علف هاي هرز را بشکلي سیاسي و ایدئولوژیکي بخاطر حفظ خط و روحیه رزمنده و انقلابي حزب وجین بنماییم.

با در نظر داشتن اهمیت همه جانبه نیاز به اصلاح سبک کار حزبي، صدر پراچاندا بر گذار کامل ایدئولوژیکي، سیاسي، تشکیلاتي، فرهنگي و سبک کاري حزب و نیاز به بالا بردن تمام این ها به افق هاي نوین، تاکید کرده است. در مصاحبه اي با هفته نامه جانادش در 21 سپتامبر 2004، صدر پراجاندرا گفت، „ تصمیمات اصولي پلنوم تاریخي کمیته مرکزي حزب را در چهار نکته عمده ، برمبناي ویژگي و اهمیت شان، مي توان فهمید. نخست، براي مقابله با چالش هاي اقتصادي، سیاسي،

استراتژیک وهمچنین فرهنگي امپریالیستي در قرن بیست و یکم، تصمیم گرفته شد با تمرکز بر تکامل دادن هر سه مؤلفه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم : فلسفه، اقتصاد سیاسي و سوسیالیسم علمي، سنتزي ایدئولوژیک انجام شود. ثانیا، در بستر اوضاع جدید تغییر یافته، مبارزه اي که حزب علیه امپریالیسم به پیش برده است تصمیم گرفته شد از نظر استراتژي و تاکتیک علیه توسعه طلبان هند تمرکز داده شود. ثالثا، با تعریف دولت کهن فئودالي بعنوان دولت تسلیم طلب ملي، تصمیم گرفته شد تعرضي استراتژیک علیه آن آغاز شود. و چهارمي عبارتست از تصمیم براي پیشبرد کارزار اصلاح برطبق سیاست، نقشه و برنامه اي مشخص، با هدف تقویت حزب و جنبش از نقطه نظر ایدئولوژي، تشکیلات، فرهنگ و همچنین سبک کار.“

سه تصمیم نخست به وضوح مهمترین تصمیمات تاریخي است که تا به حال حزب کمونیست نپال(مائوئیست) در تاریخ کشور اتخاذ کرده است، و چهارمین تصمیم براي تبدیل تشکیلات به یک نیروي مادي عیني جهت به سرانجام رسانیدن این تصمیمات است. در اینجا مهم است به تاریخ حزب کمونیست نپال(مائوئیست) توجه شود که پروسه اصلاح هرگز صرفا یک فاز ویژه یا یک فعالیت که از نقشه و برنامه سیاسي و نظامي حزب جدا باشد، نبوده است و حزب توجه پایداري نسبت به کاربست و تکامل“ چهار تدارك“ دارد.

یکبار دیگر، بر مبناي تاریخ مبارزه طبقاتي قدرت مند تحت رهبري پرولتاریا در نپال، قویا نشان داده شده است که تکامل حزب یا تشکلي که در دوره معیني براي مواجهه با سطح معیني از تضادها حاصل شده است، براي برآوردن وظیفه حل تضادها هنگامي که وضعیت تغییر کرده ، کافي نخواهد بود. براي مواجهه با تضادهاي جدیدا تکامل یافته، لازم است ظرفیت ایدئولوژیک، سیاسي، تشکیلاتي، فرهنگي و کارکردي حزب و جنبش به سطح مصاف هاي نوین تکامل یابد.

حزب باید با کدام چالش ها در روزهاي آینده مواجه شود؟ پاسخ در تکامل شرایط مشخص قرار دارد، منجمله و نه کم اهمیت تر از خطر مداخله خارجي. با تکامل جنگ خلق بسمت افق هاي نوین، حرکات رژیم هند نیز به فاکتور مهمي براي سد پیشرفت در نپال تبدیل گردیده است. رژیم هند کمک نظامي اش به رژیم فئودالي را تقویت کرده، علنا تهدید به حمله نظامي علیه انقلاب نپال کرده است، و بیشتر از یک دوجین از رهبران حزب کمونیست نپال(مائوئیست)، منجمله رفقاي رهبري کیران و

گوراو را همراه با بیش از 80 رهبر و کادر دیگر مائوئیست در نقاط مختلف هندوستان دستگیر کرده است.

خطر مداخله مستقیم آمریکا نیز افزایش مي یابد. در این زمینه، پلنوم تاریخي کمیته مرکزي حزب کمونیست نپال(مائوئیست) تصمیم گرفته است با جنگ تمام عیار، منجمله تکامل جنگ در تونل[به جهاني براي فتح 6\1986به مقاله اي در مورد جنگ در تونل در ویتنام رجوع کنید]، علیه تجاوزات امپریالیستي بجنگد. دشواري و سختي در پیشبرد چنان جنگي و نیاز به انجام آن بطریقي که انقلاب نپال حفظ شده و به انقلاب جهاني پرولتاري خدمت بنماید فاکتور دیگري است که حزب را ملزم مي سازد تا سطح ایدئولوژیک، سیاسي و نظامي اش را به سطوح بالاتري ارتقاء دهد.

بعلاوه، تاثیر شدید یک جنگ مرگ و زندگي توده اي موجب ازهم پاشیدگي و اضمحلال دروني سیستم ارتجاعي میگردد. دولت ارتجاعي مجموعه اي از رقابت ها بر سر منافع ارتجاعي است، و بمحض آن که جنگي انقلابي تبدیل به نیروئي عمده در یک کشور شود، محکوم به ازهم گسیختن و پوسیدن میگردد.

جنگ انقلابي نیز اجبارا با مبارزه ایدئولوژیکي، سیاسي و تشکیلاتي درون حزب ، بعبارت دیگر، با مبارزه دو خط همراهي میشود. مبارزه دو خط درون حزب انعکاس مستقیم مبارزه طبقاتي درون جامعه است. لازم است صدها تجربه مثبت و منفي در سراسر کشور جمع بندي شوند، صدها گلي که در پرتو قدرت سیاسي نوین غنچه میدهند نیاز به آبیاري دارند، در حالي که نیاز داریم صدها علف هرزي را که در روبناي انقلابي میرویند از ریشه درآوریم ـ دراساس، حزب نیاز دارد باجاروي اصلاح هر گوشه اي را، از نظر ایدئولوژیکي، سیاسي، تشکیلاتي و فرهنگي بروبد. مائو گفت، بهر جائي که این جاروب نرسد، گرد و خاک ها به خودي خود پاك نخواهند شد. بعنوان مثال، چون قدرت کسب شود، تغییرات زیادي بوجود مي آید، یعني تضادهاي جدیدي ظاهر شده و برخي اشتباهات اجتناب ناپذیر مي گردند ـ در این اوضاع اتهام زدن و رد اتهام کردن ممکن شده است، مثلا بین مناطق مختلف و رشته کارهاي مختلف، یا بین رهبران نظامي و سیاسي. چون حزب بطرف قدرت دولتي پیشروي میکند، برخي ممکن است بیشتر نسبت به حقوق فردي شان توجه بکنند در حالي که کمتر مسئولیت فردي بعهده بگیرند. همچنین گرایشاتي هست که استراتژي و تاکتیک را ازهم تمییز ندهند یا تبدیل به

يک چيز بنمايند، يکي را بجاي ديگري بگيرند، و امر بلند مدت را به کوتاه مدت تقليل دهند، بعنوان مثال خواهان آزادي در حوزه خاصي باشند در حالي که ضرورت هاي مربوط به آن را بحساب نياورند. اين گونه تضادها در هر حزب زنده اي ظهور يافته و تخمير مي گردند، خواست اصلاح را در بسياري از مواقع پيش ميگذارند.

بدون اصلاح کردن، بدون تدارک ايدئولوژيکي، سياسي، تشکيلاتي و فرهنگي براي ارتقاء درك هر فرد و تشکيلات بمثابه يک کل به سطح بالاتري، نمي توان با چالش هاي جديد مواجه شد. ادامه دادن به تکامل ميراث م ل م تنها از اين طريق ممکن است: انعطاف در تاکتيك واستواري در استراتژي ، اتخاذ سريع تاکتيک ها در برابر حرکات دشمن بقسمي که او را مجبور به تغيير استراتژي اش بنمايد، عقيم کردن استراتژي و تاکتيک هاي دشمن يکي پس از ديگري، بقسمي که در جريان جنگ توانائي مردم چون ارتشي از هرکول ها براي روبيدن فضولات ايدئولوژيکي، سياسي، نظامي و فرهنگي سلطه امپرياليستي تقويت يابد و بجاي آن يك پايگاه اقتصادي و روبناي سياسي انقلابي، را ممکن سازد.

بنابراين حزب بر اهميت اصلاح تاکيد کرد، و بدين وسيله به کل حزب، ارتش، تشکلات توده اي ، و توده هاي وسيع مردم انگيزه اي قوي براي پيشروي در امتداد اين راه کبير ـ حزب کمونيست نپال (مائوئيست) آنرا راه پراچاندا مي خواند ـ بخشيد، راهي که اکنون خواستار درپيش گرفتن تعرض استراتژيک عليه دشمن است. بعلاوه، اهميت اصلاح و گذار حزب بمثابه يک کل عرصه اي کليدي است که در آن حزب براي تکامل ايده هايش، براي غناء بخشيدن به م ل م و خدمت به مناظره و مباحثه درون جنبش کمونيستي انترناسيوناليستي در مورد سئوالات داغ امروزه، چنگ انداخته است. اين مسائل شامل اين موضوعات مي باشد: ضرورت آغاز تعرض براي نيل به انقلاب دمکراتيک نوين، محافظت از انقلاب نوظهور، فراگيري از تجارب گذشته، حتي از ضد انقلابات؛ براي تحريک دريائي از خلق که از نظر ايدئولوژيک، سياسي، نظامي و فرهنگي مسلح است؛ براي محافظت از حق مردم براي شورش کردن، براي تضمين آن که در سطح کشور، نيروهاي مسلح انقلابي که تا کنون در مبارزه طبقاتي تحت سوسياليسم ، بعنوان سربازان حرفه اي در پادگان هايشان محبوس بوده اند به خدمت به خلق حتي بعداز برقراري سوسياليسم ادامه بدهند تا جائي که مانع شوند دولت انقلابي بار ديگر به دولت ارتجاعي تبديل شود؛ براي حذف ايده هاي کهني که بر مبناي آنها فرد نمي تواند به

رهبران انتقاد کند، براي استقرار اين اصل مائوئيستي که „ بمباران ستاد هاي بورژوازي“ بر حق است، و ادامه انقلاب در سرتاسر دوره سوسياليستي و خدمت به انقلاب جهاني پرولتاريا براي رساندن کل جهان به کمونيسم. اصلاح حزب اگر حقيقتابر چنان موضوعاتي تمرکز کند، نه تنها وحدت ايدئولوژيکي، سياسي و تشکيلاتي براي حزب ببار مي آورد بلکه همچنين وحدت در احساس، وحدت در قلوب مردم را ببار آورده، و نهايتا به هدايت جامعه بسمت خشکانيدن قدرت حزب، ارتش، طبقات، و نتيجتا خود دولت، کمک ميکند.

در باره اوضاع جديد و سنتزهاي ايدئولوژيک

جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم) با جمع بندي از بيست سال تجربه چنين تحليل مي کند: „همان طور که قبلا اشاره کرديم زندگي بيست ساله جنبش ما با بيست سال پرآشوب در اوضاع بين المللي همزمان بوده است. موج بلند انقلاب در دهه 1960 و اوايل دهه 1970 ميلادي در سطح جهاني عقب نشست اما استثمار و تضادهاي آشتي ناپذير طبقاتي که در زيربنا وجود دارد مداوماحادتر شدند. در آخرين نشست گسترده ريم که در سال 2000 برگزار شد ما بدرستي موفق شديم توجه را به“ موج جديد در حال ظهور انقلاب پرولتري جهاني“ معطوف داريم. بعداز آن تاريخ و متعاقب 11سپتامبر 2001 يک رشته تضاد در سطح دنيا به ناگهان و به نحوي بيسابقه نسبت به چند دهه گذشته تشديد يافته که برجسته تر از همه تضاد ميان خلق هاي ستمديده و امپرياليسم به سرکردگي آمريکا است. حتي در اين عمر کوتاه بيست ساله ريم تغيير و تحولات مهمي در دژهاي امپرياليستي و کشورهاي تحت سلطه اتفاق افتاده است. علم ماركسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستي ما ابزار و ديدگاه لازم براي فهم پديده هاي بي نظير رشد کلان شهرها و „ گلوباليزاسيون“ وتغييرات در ساختار طبقاتي و مفاهيمي که براي استراتژي و تاکتيک هاي انقلابي را فراهم ميکند.“

پراچاندا صدر حزب کمونيست نپال(مائوئيست) روندهاي اصلي جهان را به ترتيب زير جمع بندي کرده است: استقرارمجدد سيستم سرمايه داري در کشورهاي سوسياليستي سابق، فروپاشي اتحاد جماهير شوروي سوسيال ـ امپرياليست و ظهور آمريکا بعنوان تنها ابرقدرت جهان و رها کردن افسار ارابه جنگي اش عليه خلق ها و ملل ستمديده جهان نشان گر روند اصلي در جهان کنوني ميباشد. بهمين ترتيب ، تکامل بي سابقه تکنولوژي ارتباطات و تاثيرات جهاني آن، انحصار سرمايه مالي و

سلطه اش بر سرمايه صنعتي، و كنترلي كه بانک جهاني، صندوق بين المللي پول و سازمان تجارت جهاني بر سرمايه مالي اعمال ميكند، ستم و استثمار بي رحمانه خلق هاي كشورهاي جهان سوم از طريق „ گلوبالیزاسیون“، „ ليبراليزاسيون“ و „ خصوصي سازي“، همگي ويژگي هاي عمومي اوضاع كنوني هستند. بعلاوه، خصلت نامحدود و دل بخواه حمله نظامي فاشيستي بر جنبش هاي رهائي بخش ملي و جنبش هاي دمكراتيک و كمونيستي بوسيله امپرياليسم و عقبگردي كه پرولتاريا در پرو بدان دچار شده است نبض جهت هاي اصلي در جهان كنوني را به نمايش مي گذارند. يک تبارز تضاد اصلي در جهان بين امپرياليست ها، عمدتا امپرياليسم آمريكا، و خلق ها و ملل ستمديده، موج جهاني مقاومتي بود كه به رويا روئي با حملات امپرياليستي در افغانستان و عراق متعاقب حادثه 11سپتامبر در ايالات متحده، بلند شد. مقاومت در مقياس وسيع در مقابل جنگ امپرياليستي در عراق، دنيا را تكان داده وحدت عظيم توده هاي خلق را هنگامي كه تحت يک فراخوان واحد ـ براي مخالفت با جنگ ـ بپا مي خيزند را نشان داد. همان گونه كه ريم گفت اين بازتاب ظهور موج نويني از انقلاب جهاني بود.

اكنون، انقلابيون مائوئيست بار مسئوليت تدارک رهبري صحيح ايدئولوژيكي ـ سياسي توده ها براي تبديل چنان خيزش هائي به ايجاد موج نويني از انقلاب جهاني پرولتاري، را بردوش گرفته اند. در اين زمينه، صدر پراچاندا بر تكامل هر سه جزء تشكيل دهنده م ل م ، رد آشفته انديشي پست مدرنيستي و تئوري هاي اقتصاد سياسي امپرياليستي „گلوبالیزاسیون“، „ليبراسيون“ و „خصوصي سازي“، لذا بر بردن م ل م به افق هاي نوين، تاكيد كرده است. بعلاوه، تاريخ نيز خواهان مبارزه اي بيرحمانه عليه اپورتونيسم راست و „چپ“ بعلاوه رويزيونيسم در جنبش بين المللي كمونيستي است. انقلابيون مائوئيست در حالي كه عليه گرايشات راست اپورتونيسم و رويزيونيسم مي جنگند بايد هوشيار باشند به دام پاروچياليسم (گروه گرائي) نيافتند؛ آنها بايد با خلاقيت و شادابي ، استوارانه م ل م را بكار ببندند. امروزه جنگ خلقي كه در نپال در حال پيشروي است، به مباحثات ايدئولوژيك و سياسي در جنبش كمونيستي ببن المللي در رابطه با قضاياي تئوريک براي رهبري انقلابات در قرن بيست و يكم، گسست از تكرار صرف استراتژي و تاكتيک انقلابات قرن بيستم، خدمت كرده است. دراين زمينه، حزب كمونيست نپال(مائوئيست) همچنين به مباحثه ايدئولوژيک در باره برخي از مسائل

حياتي، مانند مسئله „ تكامل دمكراسي در قرن بيست ويكم“ خدمت كرده است. بنابراين ، حزب كمونيست نپال(مائوئيست) همچنين به فراخوان ريم براي بحث ارج مي نهد، وبر مباحث ايدئولوژيک ـ سياسي كه عمدتا از جانب احزاب مائوئيست، منجمله آر سي پي آمريكا، ح ك پ و ح ك ن (م)، طرح ميشوند، تكيه ميكند.

صدر پراچاندا دراين سند ميگويد، „ اگر پرولتاريا بطريقي زنده در اوضاع كنوني مداخله ايدئولوژيک نكند، يک انقلاب (هر چند) قدرتمند قادر نخواهد بود عليه امپرياليسم پيشروي كند. مادامي كه پرولتاريا دربعهده گرفتن مسئوليت تاريخي اش، در رهبري مؤثر توده ها عليه امپرياليسم توسط يك سنتز ايدئولوژيک عاجز بماند ، توده ها در معرض خطرقرباني شدن توسط بنيادگرايي مذاهب مختلف، گروه گرائي ناسيوناليستي و تروريسم فردي قرار خواهند گرفت.“

ديالكتيک مبارزه عليه مداخله خارجي

با در نظر گرفتن شدت مداخلات سياسي و تهديد هاي نظامي امپرياليست ها و توسعه طلبان و خصلت تسليم طلبي ملي رژيم فئودال و بورژوا كمپرادور ـ بوروكرات، يک جنگ امپرياليستي يا توسعه طلبانه عليه انقلاب بسيار محتمل بنظر مي رسد. همان گونه كه پراچاندا صدرحزب كمونيست نپال(مائوئيست) در سند پلنوم تاريخي نكات عمده را طرح كرد، „ در عصرامپرياليسم وانقلابات پرولتاري موجود، روشن است تصور هرگونه انقلاب مردمي كه با مداخله امپرياليستي خارجي مواجه نشود و بدون جنگيدن با امپرياليسم پيروز بشود، ايده آليسم محض است. بدون مقابله با مداخله توسعه طلبان هندي و بدون بدست آوردن پيروزي بر آن، تصور پيروزي جنگ خلق نپال غير ممكن است.“

امكان مداخله توسعه طلبان هندي مدت ها قبل بوسيله حزب پيش بيني شده و از آن هنگام تا كنون بارها برجسته گرديده است. در كنگره وحدت حزب كمونيست نپال(مائوئيست) كه در دسامبر 1991 برگزار شد، از چهار تضادي كه در جامعه نپال تشخيص داده شد، تضاد بين فئوداليسم و توده هاي خلق نپال؛ تضاد بين امپرياليسم ، و خلق نپال؛ تضاد بين سرمايه داري بوروكرات و كمپرادور و خلق نپال؛ و تضاد بين بورژوازي نپال و پرولتاريا ـ تضاد اصلي بعنوان „ تضاد بين توده هاي خلق نپال و دولت ارتجاعي بومي متشكل از فئودال ها، طبقه سرمايه داران بوروكرات و كمپرادور تحت حمايت توسعه طلبان هندي“ مشخص شد. تعيين اين كركتر توسط حزب بر مبناي تحليل جامعي از تاريخ كشور،

تکامل سیاسي و ویژگي هاي اقتصادي مشخص شده است. با تمرکز بر مبارزه علیه توسعه طلبان هندي، دومین مجمع ملي حزب بحث فدراسیون شوروي جنوب آسیاي قرن بیست و یک را مطرح کرد.

در کشور ستمدیده اي چون نپال، حزب ما بر رهبري مبارزه علیه ستم ملي و براي رهائي ملي و براي دمکراسي نوین، که بمعناي مبارزه علیه دشمن بومي بلحاظ دروني و مبارزه علیه امپریالیسم و توسعه طلبي از نظر خارجي میباشد، تمرکز مي نماید. حزب این جنبه ها را بطریق غیرقابل تفکیکي در سرتاسر دوره انقلاب دمکراتیک نوین، بعنوان نقطه اي با اهمیت استراتژیک، بهم ارتباط میدهد. بر مبناي این خط عمومي، سیاست هاي مشخصي براي ایزوله کردن دشمن اصلي از مخالفین درجه دوم اتخاذ مي نماید، بقسمي که حملات را بر مهره ها و سگ هاي امپریالیستي و توسعه طلبان در نپال که ماشین دولتي را کنترل میکنند، متمرکز مي نماید. در پنج سال اول چنین جهت گیري ریشه گرفتن عمیق در میان توده هاي ستمدیده در سراسر کشور را ممکن ساخت. در داخل کشور و خارج از آن، امپریالیست ها و بنیادگرایان فئودال بدلیل ترس از تکامل انفجارگونه جنگ خلق و ترس از حمایتي که این جنگ از توده هاي دوستدار عدالت در نپال وسراسر جهان از آن برخوردار است، و رشد سریع محبوبیت حزب، خونریزي قصر سلطنتي را در تلاشي براي حل بحران داخلي مرتکب شدند. مائوئیست ها به خط عام و خاص خود چسبیده حملات خود را کماکان بر قصر سلطنتي فئودالي نپال و ارباب امپریالیست اش، امپریالیسم آمریکا، متمرکز نمودند. امپریالیسم آمریکا براي رژیم در حال احتضار نپال برخي از سخت افزارهاي نظامي، از قبیل اسلحه و مهمات، همچنین آموزش براي ارتش سلطنتي نپال، و حمایت فکري و مالي را فراهم مي آورد. این حمایت را تا سطح درگیري مستقیم در هدایت ارتش سلطنتي نپال (ا.س.ن) (RNA) براي جنگیدن علیه مائوئیست ها و طراحي پادگان هاي مستحکم نظامي ارتقاء داده است. با این حال حمله به بني(Beni) توسط نیروهاي انقلابي در منطقه نپال مرکزي نشان داد استراتژي و تاکتیک امپریالیسم آمریکا هم از نظر سیاسي و هم نظامي شکست خورده است. در بني به نیروهاي (ا.س.ن) سلاح هاي پیچیده تر از آنچه معمولا قابل تهیه است داده شده، و پادگان نظامي با سیستمي از استحکامات چند لایه تقویت شده بود. یک واحد ارتش در تلاشي براي فتح „ قلوب و افکار" مردم بومي و بریدن حمایت آنها از جنگ خلق، به فعالیت هاي

ساختماني مشعول شده بود. حمله ارتش رهائی بخش خلق (ا.ر.خ) استحکامات چند لایه را در هم شکست و مردم وسیعا در آن شرکت داشتند، لذا نقشه هاي آمريکا را شديدابه پس راندند. عقب نشيني هاي آمريکا در نپال درست در هنگامي که در جبهه سياست بين المللي با غرق شدن در جنگ عراق به حالت دفاعي رانده شده است، آنرا مجبور کرده است که توسعه طلبان هندي و امپرياليسم انگليس را براي مقابله با انقلاب تحت رهبري مائوئيست ها جلو بياندازد.

جوهر سياست اتحاديه اروپا در رابطه با نپال با آمريکا فرق نمي کند، يعني، هر دوي آنها خواهان متوقف کردن انقلاب مائوئيستي و جلوگيري از به حاکميت رسيدن مردم نپال هستند. بهر حال از نظر شکل تاکتيک هاي شان تفاوت ميکند. بعنوان مثال، سياست آمريکا بيرحمي هاي تروريستي ارتش سلطنتي را مشروع به حساب مي آورد، زيرا از نظر امپرياليست هاي آمريکائي کشتار هاي بعداز دستگيري و ناپديد شدن ها، شکنجه، تجاوز و بمباران و سوزاندن روستاها همگي فقط „ خسارات جانبي" هستند. اتحاديه اروپا، از طرف ديگر مي گويد، „ نقض حقوق بشر" بوسيله ارتش سلطنتي به انفراد بيشترش از توده ها منجرميشود. طبق سياست هم بريتانيا و هم اتحاديه اروپا، شاه بايد بعنوان پادشاه مشروطه باقي بماند، حکومتي ائتلافي بايستي از ميان احزاب پارلمانتاريست تشکيل بشود، اين حکومت بايستي انتخابات پارلمان را برگزار بکند و حکومت منتخب بايستي براي کشيدن مائوئيست ها بسمت „ جريان اصلي سياسي" با حزب مائوئيستي به گفتگو بنشيند. هدف اين برنامه ي موهوم جلوگيري از قدرت گيري مردم نپال است؛ اين نشانگر تلاشي شکرآلود براي قانع کردن مردم نپال به تسليم شدن به فئودال ها و سرمايه دارا ن کمپرادور ـ بوروکرات است.

در مورد توسعه طلبان هندي، آنها هرگز اجازه نخواهند داد مردم نپال از نظر اقتصادي و سياسي قوي بشوند. اگر فکر کنند ميتوان نيروهاي مائوئيست را تحت کنترل و هژموني هند درآورند، شايد حتي بگذارند آنها قدرت سياسي را بگيرند. ولي رهبران حاکم هند نتوانستند با تلاش هاي ديپلماتيک شان انقلابيون مائوئيست را در مورد مسئله واگذاري قدرت حاکميت به مردم نپال وادار به فرمانبرداري بکنند. آنوقت بود که اين مرتجعين دستگيري وسيع انقلابيون مائوئيست در سراسر هندوستان و تحويل دادن آنها به فئودال هاي نپال را شروع کردند. اين شامل دستگيري رفقا کيران، ماتريکا پراساد يادف، سورش اله مگار، همچنين

11 نفر مائوئيست ديگر، منجمله شش نفر از اعضاي كميته مركزي در شهر پاتنا از ايالت بيهار ميباشد. دولت هند همچنين رفيق گوران را از سال 2003 در زندان نگاه داشته، ويرا از حق زنداني سياسي محروم كرده، تهديد نموده ويرا به مقامات نپالي تحويل ميدهد.

تحت تاثير اتحاديه اروپا، بويژه بريتانيا، توسعه طلبان هندي به احزاب پارلمانتاريست دستور داده اند با شاه فئودال سرشاخ نشوند. هندوستان سلاح، منجمله هلي كوپتربراي رژيم نپال تهيه كرده است. فلسفه آنها بر دكترين نهرو استوار است كه باسيكيمزه يا بوتانيزه كردن نپال خواهان كشيدن نپال بزير چتر امنيتي هند بود. (سيكيم و بوتان يكجا به هند ضميمه شدند، در حالي كه ظاهرا مستقل هستند ولي در واقع كاملا بوسيله هند كنترل ميشوند.) وقتي حكومت هاي انقلابي مائوئيستي سه بخش حومه دره كاتماندو در ماه اگوست، راه بندان پايتخت را بوجود آوردند، رژيم هند بلافاصله رساندن مواد غذائي به كاتماندو از طريق هوا را سازمان داد.

آيا واقعا هند به نپال حمله خواهد كرد؟ تاريخ بارها ثابت كرده است كه هند بدون هيچ كيفري به سركوب جنبش انقلابي نپال اقدام كرده است. در دهه 1950، هند براي سركوب خيزش انقلابي دهقاني در نپال غربي، كه قدرت زيادي تحت رهبري بهيم دوتا پانتا براي كسب قدرت بدست آورده بود، ارتش خود را اعزام نمود. بهمين ترتيب، هند بدون مشورت با يا حتي اطلاع رژيم نپال ارتش خود را تا اعماق خاك نپال در بخش گورخا در دهه 1980 و كاتماندو در دهه1990 فرستاد. رژيم تسليم طلب ملي، كه نپال را از صدقه سر هند اداره كرده است، تمام اين تحقيرهاي ملي را قبول كرد، هم اكنون قبول كرده است رژيم هند رشته جبال چور در نپال داخلي را محافظت بنمايد. اين اهميت زيادي دارد، زيرا جبال چور تقريبا 15 در صد نپال را، كه داراي اراضي حاصلخيز است، جدا كرده، ودر مسير تمام دروازه هاي شاه راه شرقي ـ غربي كه بخش هاي مختلف كشور را بهم وصل ميكند، قرار دارد.

بعلاوه، بغيرازمنافع اقتصادي، سياسي و فرهنگي حاكمين هند در نپال، آنها همچنين بينهايت از تاثير مستقيم انقلاب نپال در بين مردم ستمديده هند كه بطرز خشني تحت ستم هستند نگران ميباشند. شبح يک انقلاب مائوئيستي در اين منطقه حساس شديدا بر تفكر استراتژيک هند براي حمله به نپال، سنگيني ميكند. حتي اگر رژيم هند چنان ريسكي بكند، حفظ چنان حمله اي به مدتي طولاني برايش آسان

نخواهد بود. سه فاکتور مهم ـ داخلي و خارجي ـ اين را مشروط ميکند: اولي قدرت نيروهاي مائوئيست و انقلابي و جنبش هاي رهائي بخش نپال است، ثانيا وجود انقلابيون مائوئيست و جنبش هاي رهائي بخش ملي درهندوستان وکلاجنوب آسيا ؛ و ثالثا، حمايت رشد يابنده بنفع جنگ خلق و اشتياق فزاينده براي انقلاب در ميان توده ها در سراسر جهان.

از نظر خارجي، رژيم هند هنگامي که تلاش کرد بشکل نظامي عليه جنگجويان تاميلي ال تي تي ئي(ببرهاي رهائي بخش تاميل ايلام) در سري لانکا مداخله کند، درس تلخي گرفت. در حالي که ارتش هند به نوعي از حمايت مردم سينهال که اميدوار بودند براي شان صلح به ارمغان خواهد آورد برخوردار بود، ال تي تي ئي تودهني محکمي به متجاوزين هندي زد، بقسمي که مجبور شدند بعداز شکستي تحقيرآميز پابفرار بگذارند. ولي هند در نپال با اوضاعي بسيار نامناسب تر از سري لانکا مواجه خواهد شد، عمدتا بدليل آن که جنگ انقلابي را خطي مائوئيستي رهبري ميکند. بغيراز مشتي مرتجع، کل جمعيت نپال مخالف هژموني هندي ها استد. انقلابيون مائوئيست از همان نخست به نياز آمادگي داشتن براي جنگيدن در جنگي در مقياس جنگ ويتنام آگاهي داشته اند. اگر چنان جنگي در نپال در بگيرد، چندتا مرتجع فئودال و تسليم طلب در سراسر کشور از توده ها ايزوله خواهند شد، ونيروهاي انقلابي، دمکراتيک و ميهن پرست براي جنگ با مداخله هندي ها بشکلي حتي گسترده تر بزير رهبري حزب متحد خواهند شد.

اضافه بر اين، جنگي عادلانه تحت رهبري مائوئيست ها همچنين حمايت توده هاي وسيع مردم هندوستان را بدست خواهد آورد وآنرا در آغوش خواهند گرفت. انقلابيون مائوئيست جنگ خلقي را با هدف سرنگوني دولت نيمه فئودال ـ نيمه مستعمره هند و براي بسرانجام رسانيدن انقلاب دمکراتيک نوين به پيش برده اند. اتحاد در حال رشد انقلابيون مائوئيست و پروسه پيشروي وحدت مائوئيست هاي هندوستان تهديدي جدي براي هرگونه مداخله ي دراز مدت خواهد بود. همچنين جنبش هاي رهائي بخش نيرومندي در کشمير در شمال و آسام و نگالند در شمال غربي هند وجود دارند. حمله ارتش هند به همسايه بسيار کوچک ترش تنها باعث حادتر شدن اين تضادها خواهد شد. حمله به نپال ميتواند بسرعت منجربه تشديد جدل هاي دروني و چند پارگي درون خود رژيم هند بشود. همچنين وجود بيش از 60000

سـرباز نپـالي در هنـگ تفنگـداران گورخـائي در ارتش هنـد بـاعث نگـراني حاكمين هند خواهد بود. آنها يقيناً درصورتي كه ارتش اشـغالگري از هنـد شـروع بـه كشـتن والـدين و سـالخوردگان و خـواهران و بـرادران شـان در قلمـرو فقـرزده هيماليـا بكننـد، بـه سـختي بـه فكـر فـرو خواهنـد رفت. ايضـاكنترل بيش از 8 ميليـون نپـالي سـاكن هندوسـتان زمـاني كـه كشورشـان مـورد حملـه قـرار گرفتـه بـراي رژيم هنـد كـار چنـدان آسـاني نخواهد بـود. از ميـان اين فاكتورهـاي گونـاگون، نخسـتين فـاكتور ـ فـاكتور دروني ـ تعيين كننده است. ولي عليرغم اين ضعف هاي بـالقوه، كماكـان احتمال دارد رژيم هند بخاطر دورنماي ارتجاعي اش باين نتيجه برسـد كـه راهي جز حمله به نپال ندارد.

نپال، كه „ سـيب زميـني خـود روئي“ بين دو صـخره ي سـخت چين و هند بحساب مي آمد، اكنون تهديد ميكند تبـديل بـه بشـكه بـاروتي شـود كـه ميتوانـد مناسـبات ارتجـاعي را در منطقـه منفجـر كـرده و بـه انقلاب پرولتاري جهاني شتابي عظيم ببخشد. زيرا چنان جنگي نه تنهـا در نپـال بلكه در سرتاسر منطقه جنوب آسيا بمثابه يک كل، با مـوجي از مقـاومت مواجـه خواهـد شـد. فاكتورهـاي زيـادي بـه رشـد احساسـات انقلابي در سراسر جنوب آسيا دامن ميزند: تـوده هـا هم اكنـون در خشـم سـلطه و غـارت امپرياليسـتي مي سـوزند؛ طبقـه حاكمـه هنـد هم اكنـون بعنـوان ژاندارم منطقه عمل ميكند و جنگ هاي ناعادلانه سركوبگرانه اي را عليـه خلق هاي كشـمير در شـمال و آسـام در شـمال شـرقي هندوسـتان بـه پيش مي بـرد، و از جنگي ناعادلانـه در سـري لانكـا عليـه مـردم تاميـل حمـايت ميكنـد؛ در مالـداوي در حـال مداخلـه نظـامي اسـت، بقلمـرو بنگلادش دست درازي كرده مردم آنرا تحت سركوب قـرار داده، سـيكيم را بخود ضميمه كرده وبر بوتان سلطه گري ميكنـد و بسـياري جنايـات ديگـر. مبارزه انقلابي تحت رهـبري انقلابيـون مائوئيسـت هندوسـتان از بيهـار تـا آندرا پرادش، مبـارزه بـراي تقـويت نيروهـاي انقلابي در بنگلادش و سـري لانكا، آگاهي انقلابي در حال رشد در پاكستان، تاسيس حزب كمونيسـت مائوئيستي در بوتان و بالاي آن تاسيس قدرت سياسـي سرخ در نپال، كه بعنـوان منطقـه سـرخ پايگـاهي بـراي انقلاب جهـاني پرولتاريـا در حـال گسـترش اسـت ـ تمـامي اين هـا نيروهـاي ذهـني را در منطقـه تقـويت ميكننـد. در اين اوضـاع، اين احتمـال وجـود دارد كـه يـا مقـاومت انقلابي مائوئيستي و جنگ خلق مانع از بروز جنگي امپرياليسـتي يـا تجاوزكارانـه خواهد شد، يـا چنـان جنگي ، در صـورت بـروز، بـه شـيوع جنـگ مقـاومت

فشرده تر انقلابي پا خواهد داد که سرانجام رهائي کامل کل منطقه را ببار خواهد آورد. در منطقه جنوب آسيا، امروزه روند عمده بسمت انقلاب است. چالش عظيمي که در مقابل انقلابيون مائوئيست در منطقه و جهان قرار دارد اينست که از نظر ايدئولوژيکي، سياسي و تشکيلاتي براي در دست گرفتن فرصت هاي انقلابي که تضادهاي تشديد شونده با خود خواهند آورد، براي دفاع از انقلاب نپال و استفاده از آن براي گسترش بحداکثر ممکن امر انقلاب در سرتاسر منطقه و جهان ، آماده شوند.

فرصت هاي عظيم و چالش هاي جدي

کارل مارکس فيلسوف بزرگ کمونيست گفت هر انقلاب بزرگي يک ضد انقلاب بزرگ توليد ميکند و اين جنگ انقلابي در واقع چالش هاي جدي و نويني را براي انقلاب پيش آورده است. درحالي که بخاطر شرايط عيني مناسب و تکامل توانائي ذهني انقلابيون مائوئيست در نپال، در هر لحظه ي مفروض امکاني بسيار واقعي براي کسب سراسري قدرت سياسي وجود دارد، همچنين نشانه هاي روشني از برخاستن موج نوين مقاومت انقلابي و حتي جنگ خلق در سراسر آسياي جنوبي و جهان وجود دارد. دشمن عمده خلق هاي جهان، امپرياليسم آمريکا، قدم به قدم از نظر سياسي بدفاع افتاده و در جريان حمله اش به افغانستان و عراق کلا در سراسر جهان بين توده هاي مردم ايزوله شده است. طبقات مرتجع نپال بدليل منافع طبقاتي شان و سلطه امپرياليستي، کرارا از ترميم شکاف هاي داخلي شان عاجز بوده اند. از اين نظر، فرصت هاي بزرگي در افق ديد وجود دارد. همچنين چالش هاي بزرگي در مقابل انقلابيون وجود دارد، نمودار شدن تهديد حمله توسط يکي از بزرگترين ارتش هاي دنيا، ارتش هند، با پشتيباني امپرياليسم آمريکا و متحدينش، به هيچ وجه کوچکترين آن چالش ها نيست.

امروزه با پديدار شدن دورنماي کسب قدرت سراسري در نپال، انقلابيون مائوئيست سراسر جهان موظف هستند از رفقايشان در نپال بهر طريق ممکن، منجمله بوسيله به پاخاستن براي رهبري نبرد عليه امپرياليسم در کشورهاي خودشان بعنوان بخشي از جهان، دفاع کنند. چنان حمايتي نه تنها کمک ميکند نپال پايگاه سرخي براي انقلاب جهاني پرولتاريا بشود، بلکه کمک ميکند مائوئيسم راهنماي مسلم انقلاب جهاني شده و خدمت غول آسايي به پيشروي بسمت ـ کمونيسم جهاني ـ جامعه اي آزاد از استثمار و ستمگري باشد.

رفیق گوراو و رفیق کیران را آزاد کنید!

همانگونه که مقاله اصلي در مورد جنگ خلق در نپال خاطر نشان کـرد، حکومت هند تعداد زيادي از رهبران حـزب کمونيسـت نپـال(مائوئيسـت) را دسـتگير و بازداشـت نموده اسـت. درحالي که کارزار جهاني „رفيق گوراو را آزاد کنيد" گسـترش مي يافت، حکومت هند يکي ديگر از رهبران قديمي و عضو کميته دائم حزب، رفيق کـيران را در ژوئن2004 دسـتگير کـرد، اين در حالي روي داد کـه او در ايـالت بنگـال غـربي هندوسـتان تحت مـداوا قـرار داشـت. مسـاعي دولت هنـد بقصـد کمـک در بريـدن سـر حـزب انقلابي وجنگ انقلابي در نپال است، و امري تصادفي نيست که آنهـا بـا نزديکـتر شدن کسب قدرت توسط انقلاب بر حدت اين مساعي افزوده اند.

امپرياليسـت هـا و مـرتجعين بارهـا بـه سـتمديدگان جهـان از طريـق دروسـي دردناک و خونين در مورد ارزش گرانبهاي رهبران انقلابي آمـوزش داده اند. بارها و بارها خـيزش هـاي قدرتمنـد از پـائين بوسـيله ترکيـبي از سرکوب توده اي و حملات بدقت نشانه رفته شـده بـر رهـبران انقلابي در راس تـوده هـا، خـرد شـده يـا از مسـير خـارج شـده انـد. چـه چيزهـا کـه انقلابيـون هنـد بـا قلـبي زخمي وآکنـده از درد از چگـونگي ربـوده شـدن و اعـدام چاروماز ومـدار بوسـيله دولت هنـد هنگـامي کـه وي تنـدر بهـاري شورش محقانه را در ميان دهقانان پايمال شده ناگزالباري رها نمود، بيـاد نمي آورند، ياآنچه که انقلابيـون ترکيـه را شـبها در بسترشـان بيـدار نگـاه مي دارد، حيران از اين که „چه چيزها مي شد" اگر ابراهيم کايپاکايـا يـک جوري ميتوانست از دست جوخه هاي مرگ ترکيه که زنـدگي آن رهـبر21 سـاله سـنت شـکن کمونيسـت را کوتـاه کـرد، بگريـزد؟ جنبش انقلابي انترناسـيوناليستي همان گونه که مقاله اشاره مي کند خـود تجربـه تلخ ، عقبگرد دردناك جنگ خلـق در پـرو را بعـداز دسـتگيري گونزالـو صـدر حـزب کمونيست پرو وبسياري از رهبران مرکزي آن ديده است.

مائوئيست ها اعتقاد راسخ دارند که توده ها سازندگان تاريخ هسـتند ـ ولي همچنين آنها درکي عميق از معناي اين امر در دنيـاي کنـوني دارنـد:

در جريان نبرد عليه ستمگران، توده ها به رهبراني نياز دارند كـه داراي آن چنـان دركي باشــندكه آنهـا را در ميـان پيچ و خمهـا و پيچيـدگي مبـارزه هدايت كند و جهت آماده شدن براي جنگ انقلابي، كسب قـدرت و ايجـاد جهان نوين هستند به جلو بكشند. بدون چنان رهبراني هر چقدر هم كـه خيزش توده ها قدرتمند باشد، ناچارا فرونشسته يا در مقابل دشمني كه هنوز بسيار قوي تر است در ورطه شكست فرو خواهد غلطيد.

امپرياليست هـاي آمريكـائي امـروزه مـوج بيسـابقه اي از تجـاوز را بـراه اندختـه، از دسـت مـاموران مخفي خـود „دسـتكش هـا را درآورده" جنـگ نامحدودي را عليه تمام مخالفين خود اعلام كرده اند. انقلابيون بايـد بـراي محافظت از رهـبران شـان در مقابـل خطـر بـزرگ و فزاينـده اي كـه آنهـا را تهديد ميكند بـر تلاش هـاي شـان بيافزاينـد. اين در رابطـه بـا جنـگ خلـق نپال، جـائي كـه در آن بـويژه حكـومت هنـدعلنا قصـد خـود را بـراي تعقيب رهبري انقلاب نپال بوسيله دستگيري ناگهاني تعداد زيادي از آنها طي دو سال گذشته اعلام كرده، داراي اهميت ويژه است.

مقامات هند نفرت ميليون ها نفر را خريده و خود را بخاطر شـريک جـرم بودن سلطنت فئودالي نپال و رفتارشان بـا رهـبران انقلابي افشـاء نمـوده اند. بعنوان مثـال، رفيـق گـوراو عضـوي از پـوليت بـوروي حـزب كمونيسـت نپال(مائوئيسـت) كـه بـراي پيشـبرد كـار حـزبي بـه اروپـا سـفر ميكـرد، از اگوست سال 2003 تنها بدليل داشتن مدارک جعلي ـ جرمي كه معمولا در عرض چند روز يا هفته پرونـده اش بسـته ميشـود ـ در بازداشـت بسـر مي برد.آنها حتي تهديد كـرده انـد رفيـق گـوراو و رفيـق كـيران را بـه نپـال اخراج خواهند كرد، همان طوري كه قبلا بطـرز موذيانـه اي بـرخي رهـبران حزب چون ماتريكا پراساد يادف (عضوي از پوليت بوروي كميته مركزي) و سورچ المگار، را در دهلي نو غيرقانوني دزديده و بدسـت ارتش سـلطنتي نپال دادند. اين نقض آشكار قوانين بين المللي است و مسـتقيما زنـدگي اين رهبران را مورد تهديد قرار داده است. سازمان عفو بين الملـل و ديگـر نهادهاي حقوق بشري، پادشاهي مرتجع نپال را به لحاظ داشتن بـدترين سابقه از لحاظ „ناپديد كردن ها" در جهان، محكوم كرده اند.

اين حملات بـر رهـبران انقلاب نپـال مـوجي از اعـتراض را در سراسـر جهان برانگيخته است. دامنـه برگـزاري اعتراضـات از اسـتامبول تـا لنـدن و دهلي بوده است. جنبش مقاومت خلق هاي جهـان كـارزار ادامـه داري را در دفاع از رفيق كيران و رفيق گوراو و ديگر رهبران به پيش ميبرد و تاكنون يک هيات از وكلا و فعالين حقوق بشر را براي اخطار به حكـومت هنـد كـه

تمام دنيا مانورهاي ارتجاعي آنرا نظارت ميكنند، از اروپا به هندوستان فرستاده است.

براي شركت در اين دفاع يا كسب اطلاعات بيشتر لطفا با اين آدرس تماس بگيريد: wprm@wprm.org

رفيق كيران

رفيق موهان بايدا، معروف به رفيق كيران مدت بيش از سه دهه بدون انقطاع بعنوان يک انقلابي حرفه اي در جنبش كمونيستي مائوئيستي نپال فعاليت كرده است. مطالعات عميق و درک عالي فلسفه ماركسيستي، ماترياليسم ديالكتيک، و زيبائي شناسي انقلابي اش خدمت بسياري را به تكامل جنبش مائوئيستي نپال نموده است، و او خود را بعنوان يک رهبر دور نگر مائوئيست، فيلسوف و زيبائي شناس انقلابي توده هاي نپالي تثبيت كرده است. رفيق كيران به مثابه انترناسيوناليستي واقعي، آثار بسياري را در تفسير و تثبيت ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم در جنبش انقلابي نپال نوشته است.

رفيق كيران قاطعانه عليه رويزيونيسم، رويزيونيسم نو و هر گونه انحرافي درون و بيرون حزب جنگيده است. بعلاوه، وي نقشي تعيين كننده در شكست دادن اپورتونيسم راست ام بي سينگ ايفاء نموده است.

در كنگره پنجم در 1985، وي بعنوان دبير كل حزب آنموقع بنام حزب كمونيست نپال(مشعل) انتخاب شد. تحت رهبري او، حزب سابقه سياسي ام بي سينگ در جنبش كمونيستي را تحليل و سنتز كرد كه در سراسر زندگي به ادعاي خودش انقلابي ، در واقع اپورتونيسم راست را ، نمايندگي ميكرده است. كنفرانس ملي كه تحت رهبري رفيق كيران متعاقب كنگره پنجم برگزار شد بطرزي درخشان اپورتونيسم راست پنهان دربلبل زباني انقلابي ام بي رادرسندي كه باتفاق آرا پذيرفته شد،"فردگرائي آنارشيستي، جنبه (بعد) نپالي اپورتونيسم راست"، افشاء نمود.

در اينجا لازم به تذكر است كه رفيق كيران بعنوان يكی ازرهبران نادر جنبش انقلابي انترناسيوناليستي است كه داوطلبانه مقام رهبري دبير اول حزب را به رفيقي ديگر داد. رفيق كيران، با رضايتي عميق، به رفيق پراچاندا بر مبناي توانائي بيشتر وي براي هدايت جنبش كمونيستي پيشنهاد كرد مسئوليت او را بعهده بگيرد. وي همچنين يكي از خدمت كنندگان اصلي به تكامل خط انقلابي حزب كمونيست نپال (مائوئيست)

تحت رهبري رفيق پراچاندا شد. رهبران حزب، كادرها، رزمندگان (ا.ر. خ) و كل مردم نپال نه تنها بخاطر خدمات فلسفي او به جنبش، بلكه بخاط فداكاري قابل احترام و خدمات مصممانه او به انقلاب تحت رهبري حزب، احترامي عميق نسبت به وي دارند.

طبقه حاكمه توسعه طلب هند، رفيق كيران، عضو كميته دائم حزب كمونيست نپال(مائوئيست)، رهبر محبوب توده هاي ستمديده نپالي و رهبر برجسته پرولتاريـاي انترناسيوناليست، را ، تا ژانويه 2005 بيش از يک سال است در يكي از زندان هاي هندوستان زنداني كرده است.

رفيق گوراو

رفيق چاندرا پراكاش گاجورل، معروف به رفيق گوراو، مدت تقريبا سه دهه بدون وقفه بعنوان يک انقلابي حرفه اي براي تكامل جنبش مائوئيستي در نپال خدمت كرده است. همواره خود را در كمپ انقلاب نگاه داشته و عليه خطوط غلط در تمام مبارزات خطي در تاريخ حزب جنگيده است. در كنگره پنجم، 1985، وي با صراحت عليه سند خط اپورتونيستي راست ام بي سينگ كه گفته بود حزب بخاطر ضعف سانترالیستي اكثريت به عقب رانده شده است، اعلام دعوا كرد. موضع رفيق گوراو در كنگره پنجم در حفاظت از روحيه انقلابي حزب و شكست دادن اپورتونيسم تفاوت هاي جزئي(تفاوت سايه روشن ها) و استقرار خط صحيح مائوئيستي، نقشي مهم ايفاء كرد.

فعاليت استوارانه انقلابي او طي چند دهه، مهارت مائوئيستي او در زمينه تشكيلات و نوشته هاي تئوريک و سياسي او در مورد موضوعات مختلف در عرصه ملي و بين المللي در مورد اقتصاد، مسائل اجتماعي و سياسي و انترناسيوناليسم پرولتاري اش، او را رهبري محبوب در بين كل حزب و توده هاي انقلابي نپال در سراسر كشور كرده است. از زمان كنگره پنجم، او وظيفه انقلابي خود بعنوان عضو پوليت بوروي كميته مركزي را كنار گذاشته بود.

حاكمين توسعه طلب هند رفيق گوراو، رهبر محبوب مردم نپال را در راه انجام كار حزبي به خارج ، در فرودگاه چنائي دستگير كردند. او را در زندان چنائي در جنوب هندوستان از 20 اگوست 2003 در بازداشت نگاه داشته اند.

سقوط رژيم صدام حسين و درس هاي آن براي آينده

جنگ عراق را ميتوان تقريبا بدو مرحله تقسيم كرد: اول، تجاوز امريكا و جنگ بر ضد رژيم صدام حسين كه بشكست كامل ارتش عراق انجاميد، و رئيس جمهور امريكا جورج بوش درروز اول مي 2003 با اين اعلان كه („ماموريت پايان يافت") پيروزي خود را اعلام كرد؛ ثانيا، جنگ چريكي عليه اشغالگران كه از همان روز در فلوجه آغاز شد و تا حال روز بروز قوت گرفته است. دو مقاله زيركه اولي آن اندكي بعد ازختم مرحله اول جنگ نوشته شد تحليل و تجزيه عميقي را در بر دارد و آن پيش از شگوفائي مبارزات چريكي است. ضميمه آن مقاله ديگري است كه در جنوري 2005 نوشته شد، و با كاربرد درس هايي كه در مقاله اول بيرون كشيده شده است، انكشاف اوضاع تا همين اواخر را در بر دارد. - جهاني براي فتح

بر همه آشكار بود كه سرنگوني رژيم صدام حسين، اشغال بغداد و كنترول سرتاسري عراق دورنما و ماموريت مشكل تري بنظر مي رسيد و در مقايسه با آن افغانستان همانند يک حادثه بزن و بگريز روي خيابان بنظر ميرسد. اگرچه نيروهاي نظامي عراق در اثر جنگ نيرو هاي ائتلافي كه برهبري امريكا در سال 1991 عليه عراق براه افتاد بصورت قابل ملاحظه اي ضعيف شده بود، ولي حدس بر آن بود كه هنوز هم 280000 تا 350000 عسكر(سرباز)، چند هزار تانک و توپ، چندين هزار راكت انداز، خمپاره اندازهاي سبك و موشک هاي ضد تانک، در اختيار دارد. سطح سلاح، آموزش، سازماندهي و تجربه نيروهاي نظامي عراق – بشمول جنگ عراق با ايران كه تقريبا يک دهه دوام كرد و مدت كوتاهي بعد از آن با امريكا وارد جنگ شد - بمراتب بالاتر از نيرو هاي طالبان بود.

از طرف ديگر آنچه به امپرياليست هاي امريكائي اطمينان مي داد كه در تجاوز بر عراق نسبتا زود به پيروزي برسند „جنگ با شدت كم" ((Low Intensity War بود كه سال ها عليه عراق براه انداخته بود. اين كارزاري چند جانبه بود كه يك دهه به طول انجاميد و براي تضعيف و برانداختن احتمالي رژيم عراق طرح ريزي شده بود. سازمان ملل كنترول صادرات نفت عراق و در آمد آنرا دردست گرفت. به استثناي چند مورد محدود، عراق از وارد كردن سلاح جديد و خريداري پرزه جات (لوازم يدكي) جنگي براي سلاح هاي سنگين در دست داشته اش (مانند توپ، تانک، هواپيماو غيره) جلوگيري شد. اين عامل باعث فرسود گي شديد قواي نظامي عراق گرديد. محدوديت هائي كه بر وارد كردن مواد غدائي وادويه

جات (مواد دارويي) تحميل شد باعث خرابي وضع صحي (سلامتي) و بهداشتي مردم گرديد كه آنهم توانائي جنگي عراق را پائين آورد. (1) امريكا زير نام تفتيش سلاح زره وي (بازرسي سلاح ها) به عمليات جاسوسي وسيعي دست زد، در مورد سيستم مخابرات و محلات نظامي و غيره، نقاطي كه داراي اهميت حياتي بودند، اطلاعات بدست آورد. بالاخره امريكا و انگلستان با تفتيش و كنترول „ساحه ممنوعه پرواز" درشمال و جنوب عراق، بنام اين كه از هوا پيما هاي شان حمايت ميكنند، كم و بيش عراق را مورد بمباردمان (بمباران) دائمي قرار دادند. در واقع اين بمباردمان ها اساسا براي فرسودن و حتي تخريب قواي ضد نيرو هاي (دفاع) هوائي عراق برنامه ريزي شده بود. (2) اين كمپاين (كارزار) در اكتبر 1998شروع گرديد، وقتي كنگره امريكا فيصله نامه (طرح) عمليات آزادسازي عراق (Iraqi's Liberation Act)را به تصويب رساند و رئيس جمهور امريكا كلنتون سياست رسمي امريكا را تغيير رژيم عراق اعلان نمود،{در 18 دسامبر 1998 عمليات صحراي روباه (Dessert Fox Operation) را آغاز كرد). (امريكا به مثابه تداركي براي جنگ 2003} „بحران تفتيش" (بازرسي) را خلق كرد، به دروغ عراق را متهم به آن كرد كه با مفتشين سازمان ملل همكاري نمي كند. كلنتون يک فرمان نظامي صادر كرد كه بر مبناي آن 415 موشك كروز - و اين90 تا بيشتر از كل موشك هايي بود كه در كل جنگ خليج در سال 91 استفاده شده بود- و همچنين 600 بمب ليزري را به اهداف مورد نظر در عراق پرتاب نمود.

امريكا اميدوار بود كه اين حمله به كودتاي ضد صدام منجر شود، اما جامه عمل نپوشيد. باوجود آن حمله رويهم رفته به نيروي نظامي ارتش عراق خساره وارد كرد و توانائي آنرا پائين آورد.

آمريكا به تعقيب برنامه نظامي عمليات روباه صحراي (Operation Desert Fox) ، در سال 1999 بمباردمان را شدت بخشيد. بمباردمان بحدي شديد بود كه در اگست 1999 قواي هوائي امريكائي- انگليسي اعلان نمود 359 نقطه راهدف بيش از 1100 موشک قرار دادند – سه چند(سه برابر) موشک هائي كه در جنگ سال 1991 بكار رفت. در مارچ 2003 بمباردمان با اين هدف شديد تر شد كه مراكز اداره و كنترول قواي نظامي عراق را مختل سازد و يا بكلي از بين ببرد (مثلا مراكز نظامي و شبكه هاي مخابراتي را). يک دهه „ نرم سازي" {تحليل بردن} قواي نظامي عراق توام با محاصره اقتصادي ، براي قواي نظامي امريكا نتائج مطلوبي را ببار آورد كه قواي نظامي زير رهبري امريكا در مارچ 2003 در

برابر قواي عراقي قرار گرفت كه از لحاظ تجهيزات ووسائل جنگي كهنه و خراب بودند؛ سيستم دفاعي ضد قواي هوائي عراق فرسوده و سيستم مخابراتي آن كلا مختل شده بود. عساكر(نظاميان) و (جمعيت غير نظامي همچنان) بصورت عموم از لحاظ صحي و بهداشتي نظر به قواي متجاوز در سطح پائين تري قرارداشت.

از نظر شرائط معمولي رقابت در جنگ نمي توانست ازين بيشتر نا مساوايانه {نابرابرانه} باشد. يک طرف داراي قوي ترين ماشين نظامي جهان بود كه با پيشرفته ترين اقتصاد جهان تقويت ميشد. قواي زير رهبري امريكا از نيروي هوائي كه بر نيروي هوائي عراق مطلقا برتري داشت برخوردار بود، از پايگاه خليج، شرق ميانه، تركيه، اوقيانوس هند، انگلستان، و از خود امريكا به حمله و بمباردمان مي پرداخت، در حالي كه عراق به هيچ يک ازين نقاط براي مدافعه {دفاع از} خود دسترسي نداشت. جانب عراق يک كشور نيمه فئودالي، نيمه استعماري بود كه جمعيت آن بر صنايع و نيروي نظامي نسبتا محدودي اتكا داشت كه آن هم يک دهه درمحاصره اقتصادي و حملات نظامي تقريبا مداوم قرار گرفته بود.

علاوتا چون رژيم صدام حسين تا سال 1990 ، بنابر خاصيت{خصلت} ارتجاعي ضد مردمي اش، به پاسداري باداران {حاميان} امپرياليستي اش بحيث لارد {ژاندارم} منطقه وفادارانه خدمت كرده بود، يک عاملي كه مي توانست بمفادش (بنفعش) تمام شود ويک تفاوت قابل ملاحظه اي در وضع بوجود آورد را در نظر {در چشم اندازش قرار نداده بود} نگرفته بود: رژيم به بسيج مردم موفق نشد { آن هم بسيج توده هاي مردم بود}. حكمرانان امريكا بنابرآن كه يقين كامل داشتند رژيم عراق در تجريد {انفراد} بسر مي برد مطمئن بودند در حركت بسوي بغداد نسبتا زود موفق ميشوند. با احساس اطمينان بريک پيروزي „ كم مصرف „ {"آسان يا ارزان"} با تكبرزياد و شيادانه تجاوزشان بر حريم عراق را عمليات آزادي عراق (((3) Operation Iraqi Freedom ناميدند.

در واقع طراحان برنامه نظامي امريكا چشم به اين دوخته بودند كه با يک حمله (برق آسا) بغداد راتصرف كنند، رژيم را سرنگون و مقاومت سازمان يافته را نابود كنند. درين تجاوز -مانند سائر فتوحات استعماري ديگر - حكمرانان امريكا در تلاش براي يک پيروزي زود رس بودند تا ازيک طرف تلفات شان كم باشد و مقابله با قواي نظامي شان (منجمله در كشورخود شان) حد اقل باشد، و نكته علي السويه مهم ديگر اين كه

ازلحاظ سياسي مردم خود شان و خلق هاي جهان كه در مقابل آنها دست به مخالفت مي زنند فرصت بدست نياورند تا مخالفت و مقاومت خود را توسعه {گسترش} بخشند. يک بخش عمده خصوصيات {بسياري از جنبه هاي} استراتيژي و تاکتيک هاي امريکا باساس همين الزامات استوار بود.

بخصوص، استراتيژي امپرياليست هاي امريکائي تا حدود معيني اين نکته را در نظر ميگيرد که ارتش امريکا، همانند ارتش سائر امپرياليست ها، در تضاد هاي معيني گرفتارمي شود. يکي از واقعيت هاي مهم اينست که قسمت عمده عساکر (سربازان) از صفوف خود پرولتاريا جلب و جذب ميشود. در يک چنين جنگ هايي عساکر عملا بر ضد منافع طبقه خود شان مي جنگند. اين حقيقت همچنان پابرجاست حتي هنگامي که ترکيبي از شؤونيسم امپرياليستي، دروغ ها و اجبارآنها را " داوطلب" انجام اين وظيفه مي سازد. بنابراين وقتي که تلفات بالا مي رود و مشکلات عمومي و همراه با آن مدت خدمت نيروها در محيط غير دوستانه بيشتر مي شود روحيه افراد سقوط ميکند. اگر اين عوامل با افشاگري سياسي توام گردد و اهداف امپرياليستي تجاوزگري برملا ساخته شود، اراده قرباني دادن و جنگيدن در بين عساکر هنوز بيشتر سقوط ميکند. درواقع در يک چنين حالتي امکان مقاومت و ضديت با ماجراجوئي هاي امپرياليست ها - حتي ضديت با خود امپرياليسم ، آن طوري که در دوران جنگ ويتنام صورت گرفت - در بين خود نيروهاي امپرياليستي ظهور ميکند. چنانچه تاثيرات آن تا امروز جنرال هاي بلند رتبه حاکمه امريکا را عذاب مي دهد.

بنا برآن، گرچه امپرياليست ها خود شان قادر نشوند اين مطلب را کاملا درک کنند، گفته مشهور مائو مبني بر اين که „سلاح عامل مهمي در جنگ است، ولي عامل تعيين کننده نيست، رابطه بين مردم عامل تعيين کننده است، نه اشياء. توان مندي نظامي صرفا بميزان قواي نظامي و قدرت اقتصادي تعيين نمي شود، بلکه قدرت انسان و روحيه آن تعيين کننده است. قدرت نظامي و اقتصادي توسط مردم بهم جوش مي خورد. „ (مائوتسه دون، „در باره جنگ طولاني" ، جلد دوم، صفحه 143 – 144بزبان انگليسي). اين يکي از الزاماتي است که تمام ارتش هاي امپرياليستي را وادار ميسازد تلاش کنند تا در جنگ بزودي {بسرعت} پيروز شوند. بخصوص وقتي پيروزي زود رس{سريع} براي شان ميسر نشود ضعف هاي استراتيژيکي آنها - اهداف امپرياليستي شان، منافع و

روش هـاي شــان و اين حقيقت كـه „قـدرت نظـامي و اقتصـادي بطـور ناگزيري توسط مردم اعمال مي شـود „ – در صـحنه وارد عمـل ميشـود و امكان شكست آنها را مهيا ميسازد.

برنامه اصلي امريكا اين بود كه از دو جبهه - از شمال از تركيه و مناطق تحت كنترول كرد ها و از جنـوب از كـويت- حملـه ور شـود و هـر دو قـوا در مركز بغداد به هم بپيوندد. برنامه اين بود كه قواي عراقي را وادار سازد در دو جبهه درگير جنـگ شـود تـا تضـعيف گـردد. اين برنامـه ، وقـتي پارلمـان تركيه در زير فشار جنبش توده ي مـردم وادار شـد از نقـل و انتقـال قـواي نظامي امريكا در قلمرو تركيه جلوگيري كند با يک مـانع جـدي روبـرو شـد. اين امر باعث شـد يـک سلسـله اختلافـات مهمي بين رهـبري نظـامي و هيات حاكمه امريكـا ظهـور كنـد. يـک فرقـه (پادگـان) نظـامي دربسـت در منـاطق سـاحلي تركيـه گـيركرد، بـرخي از جـنرال هـاي نظـامي بـه وقت بيشتر ضرورت داشتند تـا قـواي خـود را بـه منطقـه انتقـال دهنـد. رهـبري سياسـي فرمان داد كه بدون تاخير حملات شروع شود.

اين اختلاف و حل و فصل آن يک بار ديگررابطه ميان جنگ و سياسـت را بصورت برجسته تري نشان داد. در سـرتا سـر جريـان برنامـه ريـزي جنـگ رهبري سياسـي تاكيد بر آن داشت كه حد اقل قوا براي اين امر تخصـيص داده شود. رهـبري نظـامي، بخاطرعـدم اطمينـان بـر شـرائط و اعتقـاد بـه دكترين استفاده از حد اكثر قوا براي دسـت پاچـه كـردن دشـمن، مصـرانه پافشاري داشت از آنچه رهبري غير نظامي جنگ تعهد سپرده بود، قـواي بيشـتري بكار برد. اين اختلاف بحدي شدت يـافت كـه رئيس قـواي ارتش امريكا جنرال ((General Shenseki علنا قواي بيشتري درخواسـت كـرد و آن باعث گرديد كه يكسال پيش از مدت معينـه تقاعـد (بـاز نشسـتگي) عوضش كنند. اين حركت عملا باعث بي اعتبـار سـاختن و بي صـلاحيتي (تقليل اتوريته) او گرديد.

اين خواست كه حد اقل نيروي نظامي بكار برند و خطر نظـامي را قبـول دار شوند (قبول كنند) ناشـي از الزامات سياسـي است. امپرياليسـت هـا براي جنگ هـاي تجاوزگرانـه شـان بـه پشـتيباني مـردم نيـاز مـبرم دارنـد. حداقل در شروع اين جنـگ هـا ازين وسـيله اسـتفاده ميشـود كـه بمـردم وعده ميدهند جنگ زود فرجـام و رسـيدن بـه پـيروزي نسـبتا بي درد سـر است. علاوه بر اين استراتيژي عمومي را كه امپرياليست هاي امريكـائي در سر دارند و در حال حاضر در عمل پيـدا ميكننـد مسـتلزم پـيروزي هـاي پيهم در جنگ هاي متعددي است تا بتوانند جهان را سر از نـو طـرح ريـزي

كنند و هژموني امريكا را بر جهان تامين نمايند. اگر از اول اعتراف ميكردند كه براي جنگ عراق نيروي نظامي وسيعي لازم است، طوري كه جنرال هاي شان درخواست ميكردند، حمله بر عراق حد اقل چند ماه بايد به تعويق مي افتاد - بنابر آن استراتيژي جهاني شان بمخاطره مي افتاد - وعده و وعيد زود فرجام بودن جنگ و رسيدن به پيروزي نسبتا بي درد سر زير سئوال قرار ميگرفت.

اين واقعيت الزام بزرگي را در برابر شان قرارداد تا با كمترين نيروي نظامي ممكن برنامه خود را بجلو برند - و آن در آخرين تحليل از موقعيت طبقاتي شان منشا ميگيرد - درعين حال عامل مهمي ميشود كه نتوانند براي درک جهان در كل و امور نظامي بطور خاص از ديدگاه ماتريااليستي برخورد كنند. اين عامل باعث ميگردد در محاسبات استراتيژيک شان به اشتباهات مرگباري دچار شوند[4] . اين كه طراحان نظامي امريكا در آن زمان (يا در حال حاضر) حقيقتا به اين باور بودند كه با نيروي پيش بيني شده خود عراق را تصرف و مردم را غير فعال مي سازند دقيقا روشن نيست - احتمال زياد دارد كه روي اين مسئله در صفوف شان اختلاف نظرات مهمي موجود بوده است. اصل تعيين كننده براي شان اين بود كه برنامه خود را بجلو برند، اهداف سياسي آنها بر مسائل نظامي شان پيشي گرفت.

در تصميم امريكا براي پيشبرد بدون تاخير برنامه اش سه عامل معين موجود بود: 1) مهره هاي اصلي كه در تصميم گيري نقش داشتند مطمئن بودند، نظربه اين كه عراق از لحاظ نظامي تضعيف گرديده است ، در مقابل ماشين جنگي كه امريكا در نظر داشت پياده كند اصلا قابل مقايسه نيست. 2) امريكا با دست پاچگي تلاش داشت كه قواي خود را جابجا كند تا حمله برعراق از اواخر ماه مارچ بيشتر به تعويق نيافتد، از جنگ در گرماي خفقان آور تابستان جلوگيري نمايد. 3) جنبش ضد جنگ در سطح بين المللي عليه جنگ برنامه ريزي شده بسياري از ناظرين اوضاع را غافل گير كرد؛ با هر روز تاخير در جنگ امريكا مجبور بود قيمت سياسي گزافي بپردازد. وقتي اين مسايل درکنار انشعاب علني ميان امريكا و فرانسه و روسيه و جرمني (آلمان) برسر جنگ ، و تلاش هاومانورهاي ديپلماتيك اين سه كشور براي جلوگيري از جنگ - يا حداقل به تعويق انداختن آن قرار گرفت، آمريكا احساس كرد كه براي خنثي كردن مخالفت هاي متعددي كه در حال شكل گيري هستند، مجبور است كه جنگ را آغاز كند. همچنان براي آنها از كار هيئت ملل

متحـددرعراق آنزمـان ضـرورت خاصـي پيش آمـد کـه بـه اصـطلاح „سـلاح کشتار دسته جمعي" صدام را تفتيش مي نمودند جلوگيري کنند. هـيئت درهيچ جا چيزي نيـافت، بشـمول همـان جـا هـائي کـه امريکـا „ مطمئن „ بود سلاح در آنجا موجود ميباشد. هيئت حاکمه امريکـا آگـاه بـود کـه بـه احتمال زياد چيزي وجود ندارد}، با ادامه دادن کار هيئت ملل متحد چـيزي بدست نخواهد آمد و چغل (چته) امريکا از آب در مي آيد - اين پـرده تزويـر که عراق سلاح کشتار دسته جمعي دارد و براي تبرئه جنگ عليـه عـراق از آن استفاده ميشود - بمخاطره مي افتد و افشا ميگردد.

بـراي اجـراي نقشـه امريکـا و متحـدين آن حملـه اي را کـه متشـکل از نيروهايي که داراي توان چشم گيري بود براه انداخت. وقتي جنگ شـروع شـد نـيرو هـاي زيـر رهـبري امريکـا در منـاطق خليج و نـواحي عـراق بـه 270000 نفر ميرسيد که با 1300نيروي زرهي (تانک و عـراده جـات بـراي انتقال پرسونل)، صد ها توپ و راکت انداز (که خود متحرک بود يا با عـراده جات ديگري کش ميشد)، صد ها هليکوپتر (بشمول 150 فرونـد هليکوپـتر اپاشي از نوع 150 AH-64)، بيش از 1000 هواپيماي پيشرفته جت (براي نقل و انتقال نيروهـاي زمينـي، منجملـه بمب افگن هـائي کـه از فرودگـاه هاي دريای (اقيـانوس) هنـد، انگلسـتان و خـود امريکـا اسـتفاده ميکـرد)، شـش عراده نقليه گروه ها و چند درجن (ده ها) کشتي جنگي مسلح با موشک هاي تاماهاک که داراي راکت هاي عادي و ذره وي (اتمي) بودند (که حد اقل چند صد دانه آن در صحنه نمايش قرار گرفته بودنـد) در جنـگ شامل بود. اين نيرو ها توسط سفينه هـاي فضـائي چنـدين لايـه، شـبکه هاي مخابراتي و وسائل رهبري شـده بـا سرنشـين (-U2, AWACS ,RC JSTARS , EP-3E, 135 وغـيره) و بـدون سرنشـين (Hunter, Global Predator , Hawk,) بـا بيش از يکصـد اقمـار (GPS نظـامي و تجـارتي مشخص کننده زمين) سروي و (جاسوسي) حمايت مي شد. در ختم(با خاتمه) عمليات بيش از 467000 نفر پرسـونل نظـامي امريکـا در سراسـر جهان بحمايت گماشته شـد. بشـمول 30 در صـد پرسـونل فعـال نظـامي امريکا.

بـا در نظرداشـت اين سـطح نـيروي کـه بکـار گرفتـه شـد، ادعـاي امپرياليست هاي امريکائي مبني بـر اين کـه بکـار بـرد نـيروي کم و داراي سـرعت عمـل و تحـرک کـه قلب اسـتراتيژي „جنـگ نـوين" را تشـکيل ميدهد- حد اقل در مورد جنگ عراق- بر باد رفت. اين حمله اي بـود کـه در آن گسترده ترين قواي هوائي زره دار(زرهي) و سنگين ترين واحد هـايي

که تا امروز در جهان وجود دارد مورد استفاده قرار گرفت. امریکا برعلاوه پرسونل و وسائل نظامي، جنگ رواني اي را نيز براه انداخت. عمال امریکا در جنوب عراق یک دستگاه رادیو تلویزون را بوجود آوردند، صد ها میلیون اعلامیه بین مردم عراق پخش کردند که بعد از صدام حسین مردم عراق آزاد میشود، به دروغ گفتند که اشغالگران متجاوز، آنها را „ رها" خواهند نمود.

وقتي برنامه اولي مبني بر حرکت قواي پياده نظام پادگان (لشگر) چهارم از ترکیه و حمله از شمال بر عراق برهم خورد، قواي نظامي امریکا براي آن که بتواند تا ختم ماه مارچ جنگ را شروع کند ناگزير شد در نقشه اولي اش تغييرات مهمي بعمل آورد. حمله زميني عمدتا از کويت از جنوب توسط دو قطار (دو بخش) نيروهاي پياده نظام که موازي با هم عمليات داشتند بطرف بغداد بسمت شمال حرکت کردند. در شرق قواي اکتشافي دريائي شماره 1 (بشمول يک لشگر انگليسي) ازسمت جنوب شرق نواحي بين رودخانه هاي دجله و فرات (با گذشتن از درياي تايگرس (رودخانه دجله) و حرکت بسوي بغداد) و در غرب قواي کورپس (لشگر) پنج امریکا از سمت جنوب غرب در مسير غربي ايوفاريت (فرات) با گذشتن از تنگه کربلا گسيل داده شد.

طوريکه گفته شد ضرورت بدست آوردن پيروزي سريع، بخاطر پائين آوردن تلفات نيروهاي امريکائي به حد اقل، در برنامه اولي حمله انعکاس يافته بود. برنامه طوري نقشه شده بود(طرح ريزي شده بود) که قدرت آتش و حمله ناگهاني متجاوزين، قواي عراقي را تحت تاثيربگيرد، با حملات هوائي مراکز عمده تجمع ارتش، قواي زره دار(زرهي) توپ هاي نزديک رس و دور رس را تخريب کند تا از هرگونه ضد حمله مهم جلوگيري شود. چون سرعت عمل جوهر مسئله را تشکيل ميداد، از هرگونه درگيري در شهرها و مناطق پرجمعيت حتي الامکان خود داري شد. در عين حال هرنيروي عراقي که در سر راه شان قرار مي گرفت و تسليم نمي شد با آن در گير شده و آنرا نابود مي کردند. هدف اصلي پيشرفت بسوي شمال، محاصره و تصرف بغداد بود. هيئت حاکمه امریکا تا حدودزيادي اطمينان داشت که با تصرف بغداد رژيم صدام حسين سقوط ميکند وآنها به سرعت به مقاومت نظامي خاتمه مي بخشد. حتي اميدوار بودند که رژيم پيش از پيش سقوط کند، بعلت „سربريدن" (کشتن رهبري رژيم) و يا بعلت اين که شوك ناشي از تجاوز به کشور

تـوام بـا تـرس تسـليم طلبانـه اي كـه دامنگـير بسـياري رژيم هـاي دلال ميباشد [5].

بعلاوه اين محورهـای اصـلي حملـه، هـدف اصـلي اولي امريكـا تصـرف منابع نفتي جنوب عراق بـود. در پهلـوي اين حملـه قـواي انگليس موظـف گرديده بود كه شـهر هاي بندري ام القصار و بصره را كه دومين شـهر بزرگ عراق ميباشد و در آب هاي شط العـرب در نـزديكي خليج، در مـرز ايـران و منابع نفتي جنوب قرار دارند، تصرف نمايد. نيروهـاي عمليـات ويـژه- گـرين برت، نيوي سيلز (Special Operation Forces, SOF – Green Berets, Navy Seals) وغيره به تعداد زيادي در غرب بغداد تا مرز اردن پيـاده شـده بود تا مناطق حساس (عمده تا فرودگاه ها را) تصرف كنند. اين حـركت در عين زمان به منظور درگير ساختن تعداد بيشتر قـواي عـراقي طـرح ريـزي شده بود تا آنها نتوانند در خط حمله با قواي اصلي عراق قرار بگيرند.

گرچه از حمله از سمت شمال بر بغداد صـرف نظـر شـد، امريكـا تعـداد زيـادي قـواي عمليـات خصوصـي خـود را بـراي رهـبري كـردن ارتش حـزب دمـوكرات كردسـتان و اتحاديـه ميهـني كردسـتان، كـه دو حـزب عمـده سياسـي كردي ميباشند و با امپرياليست ها همكاري كردند، پياده نمـود. اين قواي كردي توسط پادگان هوائي 137 امريكا، كه از پايگـاه هـاي اروپـا پـرواز و بـه كمـک چـتر 1000 نفـر ارتشـي را در شـمال عـراق پيـاده كـرد، تقويت گرديد. بطرز طنزآميزي اهميت اين حـركت از لحـاظ نظـامي بيشـتر متوجه تركيه بود تا عراق. تركيه كماكان ادعا ميكند كـه منـاطق وسـيع در شمال عراق، بشمول شهر موصل و منابع نفت شـمال در كركـوک، حـوزه تركيـه ميباشـد. امريكـا حسـاب ميكـرد كـه نـيرو هـاي كـردي را درخـدمت اهداف خود قرارمي دهد. لشكر كشي تركيه بر عراق از سمت شمال به يقين منجر به جنگ هاي شديدي بين نيرو هاي تركي و كـرد هـاي عـراق مي شـد، در نتيجـه اتحـاد امريكـا بايـد اين نـيرو هـا را بـا سـقوط مواجـه ميكرد. همچنان اين حركت بين امريكا و نيرو هاي دلال عـراق، كـه امريكـا ميخواست آنها را در زير پرچم خود نگه دارد، تضاد هـاي جـدي بوجـود مي آورد. بدون شک قوماندانان امريكـائي اميـدوار بودنـد اين حـركت كـه بقـدر كافي اشتهار يافته بود (پخش شـده بـود) نـيرو هـاي نظـامي عـراق را در شـمال درگـير سـازد تـا نتواننـد بـه دفـاع از بغـداد توصـل جوينـد. باسـاس تخمين بعدي امريكا، حدود چهل در صد نيرو هاي عـادي عـراق در شـمال بغداد جابجا (مستقر) شده بود.

طوري که در بالا گفته شد، امريکا نيرو هاي عراق را بين 280 تا 350 هزار نفر تخمين زده بود که در هفده پادگان تنظيم (در 17 لشگر سازمان داده) شده بود - اين نيرو از لحاظ تعداد از يک سوم نيرويي که عراق در شروع جنگ خليج در سال 1991 در اختيار داشت، بيشتر نبود. تصور مي رفت که حدود 2200 تانک از انواع گوناگون، 2400 زره دار پرسونل و 4000 توپ در اختيار عراق قرار داشته باشد. قسمت اعظم اين وسائل قديمي بود و يا ترميم لازم داشت که بهر صورت قابل استفاده نبودند.

برخلاف جنگ خليج در سال 1991و برخلاف توقع بسياري، حملات زميني بعد از هفته ها کارزارمشخص بمباران هوايي آغاز نشد. درين جا دو دليل وجود داشت. اول اين که امريکا تصميم گرفت با حمله با راکت هاي قاره پيما صدام حسين و رهبران بلند پايه رژيم او را در 50 نقطه مختلف به قتل برساند تا هرگونه مقاومت را از بين ببرد (که سرتا پا ناکام شد)[6].

وقتي در 20 مارچ اين حمله براه افتاد آن ها ناگزيرشدند به حمله زميني دست بزنند، بخصوص به تصرف منابع نفتي جنوب پرداختند، که بنابر دلايل معلومي امپرياليزم امريکا آنرا جزو اهداف استراتيژيک خود مي دانست. دليل دوم اين که قبل از حملات زميني کارزار هوايي براه نيافتاد اين بود که حملات بر عراق از ده سال قبل شروع و ادامه داشت.} بنابراين به آنچه در سال 1991 انجام يافت ديگر الزامي وجود نداشت(احتياجي نبود). ضربات و خسارات لازمه قبلا وارد شده بود.

يک تفوق (برتري) نظامي که امريکا بر روي آن حساب ميکرد اين بود که در مناطق جنگي کنترول مطلق فضا را در دست دارد. اين برتري به قواي هوائي امريکا امکان آن را مي داد که با استفاده از وسائل اکتشافي مراکز عمده تجمع نيرو هاي ارتش عراق را کشف کند، پيش از آن که نيرو هاي امريکائي با آنها وارد مصاف شوند، با استفاده از حملات هوائي و توپ هاي دور رس نيرو هاي دفاعي عراق را در زمين مورد ضربت قرار دهد. براي شيوه جنگي که امريکا و ديگرنيروهاي امپرياليستي مي جنگند، اين برتري „چند ضربتي" طوري که آنها آنرا مي نامند، يک برتري حياتي به حساب مي آيد.

در متن جبر و اختياري که روي هم رفته در برابر امريکا قرار داشت، امريکا به اين نتيجه رسيد که طرح " بکارگيري چرخشي" به اندازه کافي مطمئن است: يعني قبل از اين که نيروهاي بعدي (نيروهايي که براي پاسداري از خط ارتباطات و پشت جبهه استفاده مي شوند) کاملا وارد

ميدان شـوند، حملات تهـاجمي خـود را آغـاز كننـد. اين روش قبـل از آغـاز جنگ به نوعي مورد اختلاف بود، اما در اين لحظـه حـداقل قابـل اسـتفاده بنظر ميرسـيد. اما همان طور كه خواهيم ديد، قمار بزرگ مسئله مربوط به بكارگيري تعداد نيروها براي سرنگوني صدام حسين نبود، بلكه اين جا بود كه بعد از تسخير بغداد چه مقدار نيرو براي تحكيم كنترل سرتاسر كشور لازم است.

حمله: 19 روز تا بغداد

در روز 20 مـارچ 2004 سـاعت 5:34 دقيقـه صـبح بـه وقت محلي بغداد ,نيرو هـاي امريكـائي و انگليسـي كوشـش كردنـد صـدام حسـين و رهبران بالا رتبه رژيم عراق را توسط تعدادي موشک ها و بمب هـائي كـه در بالا ذكر شد به قتل برسانند. اندكي بعد نـيرو هـاي ائتلاف زيـر رهـبري امريكـا حملات زمينـي گسـترده اي را شـروع كردنـد. برنامـه „سـربريدن" رژيم ناكام شـد، شـب 21- 22 مـارچ بـازهم حملات بيشـتري بـراه افتـاد. درين شب تعداد موشک هاي دريائي و هوائي كـه پرتـاپ شـد سـه برابـر سال 1991 در جنگ خليج بود. بمقايسه „توفان صحرا" (جنگ سـال 1991 خليج) كه در ظرف 43 روز 283 موشـک قـاره پيمـا بكـار رفت، در „عمليـات آزادي عـراق" حـدود 1000 موشـک تاماهـاک و چنـدين هـزار سـمارت بم (بمب اسمارت) در 15 روز اول بكار رفت. درين عمليـات توسـط نـيرو هـاي هوائي حدود 41000 خروج صورت گرفت كه 20000 هزار آن حملـه بودنـد. حدود 20000 هزار مهمات رهبري شده كه 70 در صـد آن بمب بـود پرتـاب شد، بـه مقايسـه جنـگ خليج سـال 1991 كـه فقـط 7 در صـد آن مهمـات رهـبري شـده بـود. در روز پنجم جنـگ تجـاوزگران امريكـائي بـه ناصـريه، شـهري كـه داراي 500 هـزار نفـر جمعيت بـود و در ثلث فاصـله 500 كيلومـتري بين بغـداد و مـرز عـراق و كـويت واقـع شـده , رسـيدند و بـه پيشروي ادامه دادند تا روز دهم نيرو هـاي امريكـائي در مسـيرغرب بـراي حمله بر نجف و كربلا كه آخرين خط دفاعي در برابر حمله شـان بـر بغـداد بـود آمـادگي گرفتنـد. از طـرف شـرق قـواي ((1st MEF (ام اف اف يكي از لشگرهاي ارتش امريكا) شروع به پيشروي كردند اما تا آن اندازه بشـمال نرسيده بودند. در روز پانزدهم واحد هاي پياده نظام پادگـان(لشـگر) پنجم ((3rd ID, US V CORPS بر تنگه كربلا حمله نمودنـد و فرودگـاه بغـداد را تصرف كردنـد. در روز بيسـتم قـواي نظـامي امريكـا كـه از سـمت جنـوب و جنوب غرب به بغـداد حملـه مي كـرد بطـرف مركـز بغـداد تغيـير جهت داد، قواي دريائي (كه بخشي از قواي 1st MEF حمله از جنوب شرق و شرق

بودند) از درياي ديالیه عبور کردند و فرودگاه رشید را در شرق بغداد تصرف نمودند. روز بعد، نهم اپریل، واحد هاي دريائي پادگان اول، با حرکت از وراي بغداد بسمت شرق، با قواي 3rd ID امریکائي که در مرکز بغداد موضع گرفته بودند، پیوستند. این روزي بود که عساکر(سربازان) امریکائي مجسمه صدام حسین را پائین کشیدند، یک صحنه از نمایش تلویزیوني که بار بار بنمایش گذاشته شد تا جهانیان را قناعت دهند مردم از تجاوزگران امپریالیست بمثابه نیرو هاي „آزادي بخش" استقبال میکنند. در بیست وششمین روز جنگ، چهاردهم اپریل، صدام حسین بغداد را ترک کرد، رژیم صدام توام با قواي نظامي اش اساسا سقوط کرد، نیرو هاي تحت رهبري امریکا کنترول بغداد و قسمت هاي زیادي از تکریت آخرین پایگاه مقاومت سازمان یافته نیروي نظامي عراق را کلا در دست گرفتند.

نیرو هاي تحت رهبري امریکا در طول 19 روز بغداد را تصرف کرد و بعد از 26 روز هدف اصلي شان یعني سرنگوني رژیم صدام حسین را بدست آوردند، تمام نیرو هاي مقاومت سازمان یافته یعني نیروي نظامي رژیم (قواي منظم و غیر منظم رژیم) را در هم شکست. البته تمام عملیات بر حسب برنامه پیش نرفت (درین مورد بعدا بحث میشود)، اما واقعیت مادي این بود که در طول سه و نیم هفته آنها بیش از 500 کیلومتر پیشروي کردند و نیروي نظامي عراق را در طول راه شکست دادند. امریکا ادعا میکند که درین عملیات 109 نفر کشته و 545 نفر زخمي داشت (از آن جمله 119 نفر آن بعد از 72 ساعت دوباره بوظیفه شان برگشتند). تلفات نیرو هاي نظامي عراق بین 10 تا 20 هزار نفر تخمین زده میشود، تعداد زخمیان شاید دو برابر کشته شده ها باشد. گذشته ازین واقعیت هاي اساسي، آن دفاع قاطعانه اي را که صدام حسین وعده داده بود و انتظارش مي رفت که از بغداد بکند، تحقق نیافت. تمام این حوادث یک سري سئوالات جدي را بوجود مي آورد: چرا نیرو هاي عراقي با چنین سرعتي از هم فرو پاشید؛ سقوط نسبتا سریع رژیم صدام حسین آیا به این معني است که ادعاي امپریالیست ها مبني بر این که سلاح هاي پیشرفته نظامي اصول جنگ را از اساس دگرگون کرده اند، حقیقت دارد؛ آیا امپریالیست ها بخصوص امپریالیسم امریکا بحدي قدرتمند است که هیچ نیروئي نمي تواند آنرا شکست دهد؛ و اگر هم بتواند آنها را شکست دهد این کار به چه قیمتي تمام خواهد شد؟

چرا و چگونه امريكا توانست با چنان تلفات كمي در ابتدا به سرعت پيروز شود

„ جنگ ادامه سياست است". به اين مفهوم جنگ خودش يک عمل سياسي است... اما جنگ خصوصيات مشخص خودش را دارد، ازين رو نمي تواند در عام با سياست مساوي باشد. „ جنگ ادامه سياست است اما بطرق ديگر..." بنابراين مي توان گفت كه سياست جنگ بدون خونريزي است در حالي كه جنگ سياستي است همراه با خونريزي „ (مائوتسه دون، „ در باره جنگ طولاني"، منتخبات، جلد دوم صفحه 152- 3 بزبان انگليسي)

براي آن كه جنگ عراق را از اساس درک كنيم، به حوادث ونتائج آن پي بريم، سياستي را كه در ادامه اش به جنگ تبديل شد بايد بهتردرک كنيم. براي امپرياليست هاي امريكائي (و سائر امپرياليست هاي متحد با آن) اين يک جنگ استعماري است - جنگي است ارتجاعي كه بر اساس برنامه ريزي طولاني براي سازمان دهي مجدد شرق ميانه (خاورميانه)، مناطق خليج و آسياي مركزي (آنچه را آنها بنام خاورميانه بزرگ ياد ميكنند و كنترول محكم امپرياليسم امريكا بر مناطق مذكور براه افتاده است. خاورميانه بزرگ پروژه اي است كه بذات خود خواست هژموني طلبانه امريكا بر جهان ميباشد. اساسا تلاشي است براي استفاده از فرصت تاريخي كه بعد از سقوط سوسيال امپرياليسم شوروي (كشوري سوسياليستي كه به كشور امپرياليستي بدل شد) و بلوک مربوط به آن فراهم شده تا امريكا بتواند طي ده ها سال آينده قدرت امپرياليستي خود را بر جهان تثبيت كند. استراتيژي و تاكتيک هاي كه درين جنگ در پيش گرفته شد ادامه همين سياست است. اتكا آنها بر نيروي نظامي گسترده كه محصول آن وارد كردن تلفات سنگيني بر مردم ميباشد، مستلزم مقدار زيادي اسلحه و مهمات پيشرفته تخنيكي(تكنيكي) است، الزام آنها به پيروزي زود فرجام و دروغ هاي شاخداري كه در باره انگيزه ها و اهداف جنگ شان ارائه ميكنند انعكاسي است از سياست آنها كه ناشي از جايگاه و منافع طبقاتي و اهداف آنها ميباشد.

تا اينجا براي مردم عراق مبارزه عليه تجاوزگران تحت رهبري امريكا مبارزه اي برحق عليه تجاوزگران و سلطه آنها بوده و ميباشد. جدي ترين مانعي كه در برابر اين مبارزه قرار داشت حاكميت رژيم صدام حسين و ماهيت اساسا كمپرادوري رژيم او بود. كمپرادور به اين معني است كه از

منـافع اســتثمارگران مســتبد کــه خــود در خــدمت ســرمايه خــارجي - امپرياليســم - قــرار دارنــد دفــاع ميکنــد، اگرچــه بــا يــک يــا چنــد رژيم امپرياليستي زماني در ضديت قرار بگيرد. طـوري کـه همين جنـگ نشـان داد، اين رژيم ها اکثرا نمي توانند و نمي خواهنـد تـوده هـاي مـردم را بـه تحرک درآورند تا عليه تجاوز امپرياليستي قاطعانه به مبارزه دست بزننـد، به يقين آنها بر جنگ آگاهانه مردم بر خواســت و روحيـه آنهـا بحيث نقطـه قـوتي در جنـگ اتکـا نمي کننـد. اين رژيم هـا از منـافع يـک اقليت محـدود مستبد که از اکـثريت منـافع خـود شـان و امپرياليسـت هـاي کـه از لحـاظ اقتصادي به آن وابستگي دارند نمايندگي و دفاع ميکنند. آنها نمي تواننــد توده هاي وسيع مردم را در جنـگ عليـه امپرياليسـم و سـلطه آن حقيقتـا بسيج کنند، بدون آن که کنترول خود شان بر مردم را از دست دهنـد. امـا درسـت با بسيج توده هاي وسيع مردم بخاطر منافع خـود تـوده هـا اسـت کـه مي تـوان عليـه دشـمن ارتجـاعي قدرتمنـد جنـگ عادلانـه اي را بـراه انداخت. همان طوري کـه مـائو در جـزوه „ در بـاره جنـگ طـولاني“ گفت „ غني ترين منبع سرشار براي برپايي جنگ، توده ها هستند“ (منتخبـات مائو، جلد دوم، صفحه 186 بزبان انگليسي).

امپرياليست ها تلاش کردند در کشور هاي خـودي تـوده هـا - منجملـه سربازان خود شان را- با دروغ و مردم فريبي به دور „سلاح کشتار دســته جمعي“، قوانين بين المللي“، „آزادي“ عراق وغيره جمع کنند، تـوام بـا آن به شؤنيزم امپرياليستي آنها نيز توسل جستند. از شؤنيزم امپرياليســتي بخصوص درنسخه اي کـه از طـرف امپرياليسـم امريکـا صـادر ميشـد بحـد افراطي استفاده بعمل آمـد. بنـابراين، در حـالي کـه طبقـات حاکمـه اروپـا عـواقب „ضـد امريکـائي“ و خطـر „امپرياليســت“ خطـاب شــدن امريکـا را سرمي داد، طبقه حاکمـه امريکـا و جـيره خـوارانش علنـا ادعـا کردنـد کـه امريکا بايد بر جهان مسلط باشـد. تا بدان جا پيش رفتند که علنا بحث براه انداختنـد و قبـول کردنـد کـه امريکـا از سياســت „امپرياليســتي“ (هرچنـد امپرياليسم را بمفهوم لنيني کلمه بکار نمي بردنـد) پـيروي ميکنـد، و اين که تا چه حد هژموني امريکاي ” نيکوکار“ بـر جهـان بهـترين وسـيله بـراي „متمدن“ ساختن و „دموکراتيک“ کردن جهان مي باشد.

صدام با مانور هاي سياســي و ديپلوماتيـک، بـا همســو کـردن خـود در خـط روســيه و امپرياليســت هـاي اروپـائي - بخصـوص فرانســه و جرمـني (آلمان)- اميـدوار بـود کـه بتوانـد حملـه را بـه تاخيربيانـدازد و بـالاخره از آن جلوگيري کند. در آخرين تحليل او بروشـني مي دانسـت که سـلاح کشــتار

دسته جمعي وجود ندارد [8]. چنين استراتيژايي مستلزم آن بود كه تلفات قواي متجاوز، اغتشاش اوضاع در شرق ميانه وقسمت هاي ديگرجهان، بشمول اين كه بغداد به „استالين گراد" ديگري بدل خواهد شد، و غيره را عمده و گنده بسازد. در واقع تا شروع تجاوز هيچ گونه بسيج گسترده و همه جانبه توده هاي مردم براي تدارک جنگ توده ي طولاني و مقاومت عراق صورت نگرفت. نيرو هاي مسلح اعزام شدند، بعضي اقدامات دفاعي اتخاذ گرديد، به اصطلاح „فدائيان صدام" و مليشياي حزب بعث (نيرو هاي منظم و غير منظم كه از بين طرفداران رژيم جلب و جذب شده بودند) بسيج شدند، اما توده هاي وسيع مردم براي تدارک و جنگيدن به مبارزه كشانده نشدند. در پس منظر جنگ ديده ميشود كه رژيم هيچ گونه تدارک و تلاش واقعي براي شكست دادن تجاوز و اشغالگري انجام نداد. تمام استراتيژي بحول تلاش هاي ديپلوماتيک مي چرخيد كه بنحوي از حمله ووقوع آن جلوگيري كند.

اساس ماهيت طبقاتي ساختار يک دولت - حال اين دولت به منافع يک اقليت استثمارگر خدمت كند يا در جهت منافع اكثريت بر ضد نهاد ها و نمود هاي جامعه طبقاتي مبارزه نمايد - بر ساختمان و ماهيت نيرو هاي مسلح آن تاثيرات قطعي دارد. نيرو هاي مسلح رژيم كمپرادور صدام اساسا وظيفه سركوب مردم و برآورده ساختن خواست هاي رژيم در منطقه را زير سلطه مناسبات قدرت هاي امپرياليستي بعهده داشت. براي بر آورده ساختن اين الزامات روابطي كه ميان افسران و ارتشيان قواي نظامي عراق انعكاس مي يافت در كل اساس روحيه جنگي ارتشيان را تعيين مي نمود. بنابراين براي رژيمي ماهيتا ارتجاعي كه داراي تاريخ طولاني جنايت عليه مردم بود، و آن بذات خود عاملي براي تضعيف نيرو هاي نظامي عراق بود، بطور اجتناب نا پذيري اين توانائي را كه در برابر تجاوز به مقاومت لازم و ايستادگي قاطع دست بزند از ارتش سلب كرده بود.

عليرغم اين ضعف اساسي كه بر آنها تحميل گرديده بود، در بسياري موارد ارتشيان عراق عليه نيرو هاي تجاوزگر تحت رهبري امريكا با قاطعيت و شجاعت جنگيدند. اما، علاوه بر اين كه توده هاي وسيع مردم هرگزبراي پشتيباني و مبارزه بسيج نشده بودند، رهبران نظامي بي كفايت و اكثرا كودن، ارتشيان را در زير زين خود قرار دادند. در يک رژيم كمپرادوري افسران نظامي نه تنها به طبقات حاكمه وفادارميباشند - بخصوص آن هائي كه در مقامات عالي تري قرار دارند - با رژيم روابط

سياسي نزديک و حتي اغلب داراي وابستگي هاي خانوادگي ميباشند. سطح لياقت آنها در امور نظامي يک مسئله ثانوي است [9] خواست و توانائي براه انداختن نبرد مرگ و زندگي که طي شرائط دشواري به پيش مي آيد اکثرا از عهده آنها برنمي آيد. با وجود اين نواقص و کمبود ها، اگر پيروز شدن در جنگ عليه دشمني که داراي اقتصاد قوي و قدرت نظامي بزرگ ميباشد را ناممکن نکند آنرا فوق العاده دشوار ميسازد.

”بي شك، در جنگ پيروزي يا شکست را بطور عمده شرايط نظامي، سياسي، اقتصادي و طبيعي دو طرف متخاصم معين مي کند. ولي اين تمام مطلب نيست. توانائي ذهني طرفين در هدايت عمليات جنگي نيز در تعيين فرجام جنگ موثر است. يك استراتژ نظامي در تلاش خود براي نيل به پيروزي نمي تواند از حدودي که شرايط مادي ايجاد کرده اند، پا فراتر نهد، ولي او مي تواند و بايد براي کسب پيروزي در حدود همين شرايط تلاش کند. صحنه فعاليت يك استراتژ نظامي بر روي شرايط مادي عيني ساخته شده است، ولي او مي تواند بر روي همين صحنه حماسه هاي پرشکوهي را که مملو از رنگ ها و آهنگ ها، پر از قدرت و عظمت اند، رهبري کند.“ (مائوتسه دون، „مسائل ستراتيژي در جنگ انقلابي چين، جلد اول منتخبات، صفحه).

از لحاظ تکنالوژي، سلاح هاي پيشرفته، در کل توانائي نظامي و اقتصادي امريکا و متحدينش آشکارا بر عراق برتري داشت. آيا اين بدان معني است که سرنوشت عراق از اول تعيين شده بود که بايد جنگ را ببازد؛ بروي „صحنه عمليات“ هيچ گنجايشي نبود تا „براي پيروزي تلاش کند“؟ بمفهوم وسيعتري آيا اين بدان معني است کشور کوچکي مانند عراق هرگز نمي تواند کشور قدرت مندي مانند امريکا را شکست دهد؟ عليرغم پيروزي هاي اوليه که امريکا در جنگ بدست آورد، بروشني جواب هر دو سئوال مثبت است. نگاهي دقيق تر به تجاوز برعراق و حوادث بعدي آن به توضيح اين مسئله کمك ميکند.

وابستگي امريکا به تسليحات پيشرفته و تدارکات گسترده: شمشيري دولبه

يکي از مهمترين توانائي هاي امريکا داشتن مقدار عظيمي از تسليحات سنگين و پيشرفته است: نيروي زرهي، توپخانه، موشک ها، راکت ها، هواپيماها، سيستم نظارت دقيق ماهواره اي، ارتباطات رادار و غيره. تمامي اين تسليحات ماشين نظامي مخرب و ويران گري را بويژه با يک توانائي مرگبارتدافعي براي امريکا فراهم مي سازد: توانائي در جهت

تمرکز آتش بر روي اهداف بطور دقيق با مسافت هاي طولاني و خارج از حوزه طرف مقابل.
طوري که مائو به آن اشاره کرده است، اين بيان واقعيتي است که در حين اين که امپرياليسم و تمام مرتجعين از نظراستراتيژيکي همچون „ببر هاي کاغذي“ هستند، از نظر تاکتيکي „ببرهاي واقعي هستند که مي توانند مردم را ببلعند“.
ارتش امريکا بويژه به جنگ از ديدگاه مسائل لوژستيکي(لجيستيکي - تداركاتي) نگاه ميکند - نظريه اي که کليد پيروزي، را عمدتا در انهدام و نابودي دشمن از طريق قدرت شليک بسيار زياد مي بيند، بطوري که نيرو هاي حريف کاملا متلاشي شوند. اين مشي و نظريه انعکاس دهنده وضعيت مادي امريکا در هر دو مورد است- توانائي فوق العاده تکنولوژي و صنعتي - موقعيت طبقاتي و جهان بيني حکمرانان و افسران است که سلاح را عامل تعيين کننده مي دانند نه مردم را. از اين رو جاي تعجب نيست که در بين افسران شان اين باور که „ آماتور ها با مسائل تاکتيکي، و پرسونل حرفه وي با مسائل لجستيکي سرو کار دارند“ يک عقيده رائج ميباشد.
البته، هيچ نيروي نظامي بدون تداركات نمي تواند وجود داشته باشد و انجام وظيفه نمايد، اما خط و مشي نظامي امريکا تاريخا درين مورد تقريبا بطور غير منطقي نسبت بالايي دارد. بطور مثال درطي يک بررسي ارزيابي شده است که نيرو هاي نظامي امريکا براي از بين بردن هر جنگنده آزاديخواه در جنگ ويتنام معادل 30 تا 50 هزار مهمات تفنگ و اسلحه سبک بمصرف رسانده است. نظر به اين که در تعداد تلفات وارده بطور رسوا کننده اي مبالغه کرده اند مقدار مهماتي که حقيقتا بکار برده اند بمراتب بالاتر ميباشد! در سال 2004 ارتش امريکا پيش بيني ميکند که به 1.5 تا 1.7 بليون (ميليارد) مهمات براي تفنگ ضرورت خواهند داشت. اين رقم از ظرفيت آنچه کارخانجات دولتي امريکا در حال حاضر تهيه ميکنند به اندازه قابل ملاحظه اي بالاتر است، اين مسئله مقدار زيادي خريد از ديگر کارخانه ها و حتي ديگر کشورها را ضروري مي سازد که اسرائيل بزرگترين تامين کننده خارجي مي باشد.
سلاح هاي پيشرفته و قدرت جنگي گسترده اي که يک ارتش امپرياليستي مانند امريکا بر آن تکيه ميکند به معني آنست که به سيستم لجستيکي در چنان ابعادي نيز وابسته خواهد بود. تمام اين سلاح ها و وسائل جنگي پيشرفته بايد حفظ و ترميم شوند. مصرف

تدارکات نظامي امریکا در هنگام جنگ داراي مـیزان بسـیار بـالایي اسـت. به عنوان مثـال، هنگـام تـدارک حملـه بـه عـراق طراحـان امریکـائي جنـگ „ ضرورت مصرف روزانه سوخت در 14 روز جنگ را نزدیک به 2 ملیون گیلن (گالن) معادل(7.57 ملیون لیتر) تخمین زدند، در حالي که انتظـار داشـتند مقدار جمعي آن بالاتر از آن باشد" (از کتاب : آن پوینت –On Point). در طـول 26 روز جنـگ „عملیـات آزاد سـازي عـراق" قـواي لشـگر پنجم آمریکا جمعا 54 ملیون گیلن (204 ملیون لیتر) سوخت را براي عراده جات زمیني (کامیون ها) و نیرو هاي هـوائي نقـل و انتقـال، 4859 تن مهمـات، 26.6 ملیون بوتل (بطـري) آب، و 14.7 ملیـون سـهمیه غـذاي آمـاده را بـه مصرف رساند.)

اگر این مصارف را در یک بعـد تـاریخي مقایسـه کـنیم، طي چهـار سـال تمـام جنـگ جهـاني اول متحـدین فقـط 40 ملیـون گیلن (گـالن) سـوخت استفاده کردند، در آنزمان ونستون چرچیـل گفت بـا " دریـایي از نفت" در جنگ پیروز شدیم. در جنگ جهاني دوم تمـام مصـارف قـواي امریکـائي در اروپا روزانه از 800 هزار گیلن تجاوز نکرد. در جریـان „ عملیـات آزاد سـازي عراق"، فقط براي مصرف تانک و عراده جات و هلیکوپـتر هـا، قـواي امریکـا در طول مارش بطـرف بغـداد بـه ایسـتگاه هـاي متعـدد نفت گـیري و نفت دهي ضرورت پیـدا کـرد. اولین MEF (ام اي اف یکي از بخش هـاي ارتش امریکا)یک لوله 245 کیلومتري قابل انتقال را از مرز کویت بسـمت شـمال نصـب کـرد. این تـدارک بحـدي عظیم بـود کـه بـه گفتـه نویسـنده آن پـوینت On Point برنامـه آن از سـال 2001 بصـورت سیسـتماتیک روي دست گرفته شد. پرواضح است صـد هـا کیلومترخـط لولـه کـه نـیرو هـاي امریکا بـر آن تکیـه کردنـد بشـدت ضـربه پـذیربود. بـراي مـارش بـه سـمت شمال بسـوي بغـداد غـیر ازین آلترناتیوهـاي زیـاد دیگـري وجـود نداشـت. بخصوص با در نظرداشت تسلیحات سنگین زرهي و عراده جـات (کـامیون ها) بار بري که امریکا از آن استفاده میکرد. شاهراه هاي عمده شمال به جنوب بطور آشکاري داراي اهمیت اسـتراتیژیکي بودنـد. بـا وجـود آن نـیرو هاي عراقي براي حمله بر این نقطه ضعیف دشمن بصورت سیسـتماتیک تلاشي بخرج نداد.

فرماندهان امریکا از حملات „پیهم" بـر خطـوط مخـابراتي شـان گـذارش (گزارش) مي دادند، کـه در اثـر آن قـواي تـرمیم و نگهـداري شـماره 507 ناگزیرشد سمت حرکت خـود را تغییردهـد، و آن حادثـه مشـهور (حادثـه زخمي و دسـتگیر شـدن Jessica Lynch) را ببـار آورد. امـا این موضـوع

مشکلات موقتي براي ارتش امريکا ايجاد کرد که بطور نسبي غير موثر بود (چنانچه مشاهده شد خسارات اندکی را سبب گرديد) چون ازين ضعف حقيقتا حد اکثراستفاده صورت نگرفت [10]. بطور مثال پل هاي شاهراه هاي اصلي بين کويت و بغداد براي کند کردن پيشروي امريکا منهدم نگرديدند. بعضي از آنها در اثر مين گذاري منفجر گرديد و بعضي هرگزتکان نخورد. در بسيار حالات براي انهدام و تخريب هيچ گونه تدارکي صورت نگرفت. اين بذات خود بيانگرآنست که هيچ طرح و برنامه جدي توسط بخشي از نيرو هاي رهبري کننده مقاومت عراق دربرابر تجاوز روي دست گرفته نشد[11].

البته امريکا انتظار داشت که بسياري از پل ها تخريب خواهند شد و براي پيشرفت سريع، پل هاي موقتي را پيش از پيش به منطقه خليج جابجا کرده بود(انتقال داده بود). بنا بر آن بر هم زدن پل هاي عمده به تنهائي نمي توانست از گذشتن تجاوزگران از دريا ها (رودخانه ها) و پل ها کاملا جلوگيري کند. اما نظر به اين که پل هاي موقتي امريکا به مقايسه پل هاي شاهراهي عراق براي نقل و انتقال تسليحات سنگين داراي ظرفيت و توانائي کمتر ميباشد، اين عمل پيشروي قواي امريکا را بصورت قابل ملاحظه اي کند مي ساخت. مهمتر از همه اين بود که با تخريب پل ها و تاخير پيشروي آنها نيروهاي دفاعي فرصت کمائي ميکرد (کسب مي کردند)، فرصتي که مدافعين به آن شديدا ضرورت داشتند تا نيرو هاي خود را براي حمله بر تجاوزگران و عمليات ايذايي در امتداد خط حرکتي آنها، بخصوص حمله بر سيستم مخابراتي (ارتباطي) آنها که روز بروز طولاني تر و بنابرآن ضربه پذير تر ميشد، سازماندهي کنند.

اينجا اصل مهم ديگري که مائو مبني بر „ کشاندن دشمن به عمق سر زمين هاي خودي" طرح کرد، بصورت گسترده اي ناديده گرفته شد. مائو نشان داد که براي دفاع از مناطق پايگاهي، و بعدا دفاع از سراسرچين، لازم نيست دشمن را در مرز توقف داد. در عوض، نفع در آنست که دشمن را عميقا در مناطق آزاد شده در جائي که در بين توده هاي مردم است به محاصره بکشانيم، دشمن را مجبور سازيم از خط ارتباطي طولاني خود دفاع کند، دشمن خود را در موقعيتي قراردهيم که خطوط پشت جبهه آن ضربه پذير باشد. روش مشابهي در عراق مي توانست مورد تطبيق قراربگيرد. برخلاف آنچه گفته شد، گرچه بر خط پشت جبهه و خط ارتباطي دشمن حملاتي صورت گرفت، اما نيرو هاي عراقي عمدتا کوشيدند در برابر قطار هاي (ستون هاي) قواي امريکائي رو در رو مقابله

کنند. این محکوم به شکست بود. "آن پوینت On Point" به نقل از یک جنرال امریکائي نوشت „ ما تصور نمي کردیم که آنها از شهر ها بیرون مي آیند خود را در مقابل تسلیحات زرهي ما، بدون داشتن تسلیحات مشابهي، قرارمیدهند." در ادامه جمعبندي از جنگ از این زاویه چنین مي نویسد}: „ تعجب در اینست که نیرو هاي غیر منظم از محلات نسبتا امن شان در مناطق شهري بیرون آمدند ودر میدان هاي باز با نیرو هاي زره دار(زرهي)ما درگیر شدند... موضوع قابل تعجب تر اینست که نیرو هاي شبه نظامي عراق بر نیرو هاي زره دار ما که درراس قطار(ستون) بودند شروع به حمله کردند، بجاي بانتظارماندن و سپس حمله بر نقطه ضعیف یعني نیرو هاي لوژستیکي ما، آنها بطور موج آسایي به نیروهاي زرهي ما که در صدر ستون قرار داشتند حمله کردند. چون نیروهاي شبه نظامي اساسا آزموده نبودند، اگرمصمم هم بودند، تاکتیک هاي شان خودکشي محض بود، عملا شتابان بطرف مرگ رفتند."

از نقطه نظر استراتیژیکي حمله به خطوط تجهیزاتي نیرو هاي متجاوز امپریالیستي یک مسئله کلیدي براي مقاومت موفق، محسوب مي شود، بویژه در شرائطي که نیرو هاي مقاومت بجنگ عادلانه مي پردازند، از مناطق و محلات شان شناخت دارند و بطور کلي از حمایت مردم محل برخوردار میباشند. تجاوزگران هر قدر به عمق یک کشور حمله میکنند خط ارتباطي و لوژستیکي آن طولاني تر(پراکنده تر) و بطور کلي دفاع از آن دشوار تر میباشد. این بطور مشخص در مورد اتحاد جماهیر شوروي در جنگ جهاني دوم صدق میکند، هنگامي که پیشروي ارتش آلمان تا دروازه هاي مسکو و مرکز استالین گراد رسید ارتباط خطوط تجهیزاتي بیش از 1200 کیلومتر و حتي بیشتر از آن کشیده شد. سرزمین اشغال شده هزاران کیلومتر مربع را در برگرفت. در این سرزمین وسیع صد ها هزار از سربازان روسي با نبرد هاي پارتیزاني از هر فرصتي استفاده کردند به انهدام کاروان تجهیزاتي، راه آهن، پل ها، و به حملات پي در پي بر ارتش متجاوز آلمان پرداختند. این روش در تغییر دادن شرائط نقش کلیدي بازي کرد، در اثر آن ارتش شوروي توانست از استراتیژي دفاعي به استراتیژي تهاجمي دست یابد، ارتش آلمان را از خاک خود بیرون کرد. اما این شیوه جنگ از طرف نیرو هاي مقاومت به ندرت بکار رفت واین کمبود جنگ مقاومت علیه نیرو هاي متجاوزتحت رهبري امریکا را بشدت تضعیف نمود.

باساس نظريه مولف „آن پاينت“ اين كاملا درست است، ارتش امريكا با وجودي كه مقدار بسيار زيادي سوخت، تجهيزات، آب و ديگر مهمات را در حمايت نيرو هاي متجاوز خود بداخل عراق گسيل داشت، ليكن در طول تمام عمليات تقريبا هيچ لوازم يدكي به نيروهاي داخل ساحه عمليات تحويل داده نشد. امريكا براي آن كه بحركت ادامه دهد به خريداري پرزه جات وسائل خودش كه توسط عراقي ها تسخير شده بودند و يا از فعاليت باز مانده بودند دست زد ([12]). بسياري از فرماندهان امريكائي گزارش كردند كه پرزه جات وسائل طرف ضرورت شان تا يک يا دو هفته تمام ميشود و بعلت فقدان آن فعاليت وسائل سنگين شان، توپ ها را تخفيف دادند.

فقدان آمادگي، آموزش و رهبري و از هم پاشيده شدن ارتش عراق

البته اين بدان معني نيست كه بعد از طي مدتي آنها نمي توانستند بر اين مشكلات غلبه كنند. اگر نيرو هاي عراقي مي توانستند از ضعف امريكا استفاده كنند، فاكتورهاي نظامي/سياسي بر ديناميک جنگ و نتيجه كلي آن مي توانست تاثير بگذارد. كند ساختن پيشروي نيرو هاي امريكائي تا حد قابل ملاحظه اي براي نيرو هاي عراقي فرصت مهمي بدست مي داد كه خود را دوباره سازمان دهي كنند، مواد و وسائل و لوازم مورد احتياج را تهيه نمايند. نابرابري بين نيرو هاي متجاوز تحت رهبري امريكا و نيرو هاي دفاعي عراق اشكال بيشماري را در بر داشت. علاوه بر نقاط ضعيف و ناتواني هائي كه در بالا بر شمرديم، نيرو هاي عراقي بحدي از تمرين و آموزش بي بهره بودند كه بخش مهمي از سربازان آنها نمي توانستند مستقيم شليک كنند. متاسفانه مثال زير بيانگر آنست كه درين مورد اغراق نمي شود.

از يک سال قبل از آغاز جنگ بخش بزرگي از ارتش عراق بسيار كم آموزش يافت، يا اصلا آموزش نيافت. بر اساس مطالعات كالج جنگ ارتش امريكا كه قبلا از آن نامبرده شد، در سقوط صدام: عراق و دگر گوني ارتش امريكا خاطر نشان مي كند كه:

„بسياري از جنگندگان عراقي پيش از جنگ يا مهمات واقعي خيلي كمي داشتند و يا اين كه هيچي در اختيار نداشتند، برخي با سلاح خود اصلا شليک نكرده بودند. بطورمثال، لشكر دوم ارتش منظم عراق با مهمات واقعي تا شروع جنگ حتي يكبار هم تمريني اجرا نكرده بود. در مقابل، يک سرباز واحد پياده نظام امريكا بطور متوسط در طول يک سال

2500 گلوله شليک ميکند؛ واحد هائي که براي شرکت در جنـگ آمـادگي ميگيرنـد بمـراتب بيشـتر ازين تعـداد گلولـه بمصـرف ميرسـانند. يـک سربازعادي پياده نظام امريکا 250 مرتبه از بهترين سـرباز عـراقي بيشـتر زدن هدف را تمرين مي کند.

اين عدم مهارت انساني بر توانائي مدافعين عراقي تـاثيرات تبـاه کننـده اي از خود بجا گذاشت، نتوانستند بر قواي متجاوز ضـربه وارد کننـد. کـالج جنگ در ادامه مطالعات خود مي نويسد:

„ در مقابل واحدهاي بريگاد 3 و آي دي 3 کمتر از ده درصد گلولـه هـاي آر پي جي که توسط نيروهاي شبه نظامي عراقي که از فاصله 500متري شليك شده بود به اصابت برخورد کرد. گارد جمهوري بطرف قواي آبژکـتيو مونتگـومري 14 در غـرب بغـداد 16 گلولـه تانـک T-72 را از فاصـله 800 - 1000 متري به اهدافي که به بزرگي تانک بودنـد آتش نمـود، از آن جملـه هيچ گلوله اي به هدف اصابت نکرد. نيرو هاي انگليسـي و امريکائي نتايج مشابهي را گزارش کردند، در سرتاسرصحنه „عمليات براي آزادي عـراق“ سلاح هايي که عراق بکار برد وضع به همين منوال بود.“

بصورت عموم گزارش جنگ ها نشان ميدهد که نـيرو هـاي منظم ارتش عراق نه تنها از لحاظ تسليحاتي و آموزش فقير بودند، بلکه روحيـه جنگي آنها نيز پائين بود. در برابر حملات قوي امريکا يکپـارچگي نـيرو هـاي منظم عـراقي بـزودي از هم مي پاشـيد. در برابـر حملات هـوائي پيهم و دقيـق تعداد زياد ارتشيان در برابر قواي زميني در حال پيشرفت امريکا بمقـاومت کمي دست زدند يا بدون کدام مقاومت (هيچ مقاومتي) مواضـع شـان را ترک گفتنـد. اين حـرکت اگـر در تمـام حـالات نـه در بسـياري حـالات اولـتر توسط افسران فرمانده براه مي افتـاد و صـفوف ارتشـيان را بـدون رهـبري بجـا مي گذاشـتند. تمـام جبهـه شـمال عـراق اساسـا در اثـر بمباردمـان هوائي ودر نتيجه فرار افسران سقوط کـرد. بـا وجـودي کـه حملـه زميـني بـزرگي توسـط قـواي امپرياليسـتي بـراه نيافتـاد صـفحات تلويزيـون نشـان ميداد که ارتشيان عراقي يونيفورم نظامي و اسلحه خود را بدور انداختـه بطرف بغداد و جنوب راه افتادند. تعداد زنداني‌اني که اسير گرفته شدند بـه هزار ميرسيد نه ده ها هزار آن طـوري کـه نـيرو هـاي امپرياليسـتي پيش ازحمله پيش بيني ميکردند. تعـداد تلـف شـدگان نيروهـاي نظـامي عـراق بين بيست تاچهل هزاربود. بنابر آن از 280 تا 350 هـزار سـرباز کـه نـيروي منظم عراق را تشکيل ميداد آمـاري در دسـت نيسـت - جـز آن کـه گفتـه شود با قيمانده بخانه هاي شان برگشتند. در اکـثر مـوارد قسـمت عمـده

جنگ توسط قواي غير منظم (مليشياي حزب بعث وفدائيان صدام) براه افتاد. به اساس جمعبندي امريكا،اين نيروها با پي گيري و شجاعت جنگ كردند،امااز‌نظرتسلحياتي، آموزش ورهبري فقير بودند. كالج جنگ شرح زير را درج ميكند:

„ در حالي كه روحيه جنگي ارتش منظم عراق و واحد هاي گارد جمهوري ضعيف بود، در ديگر نيرو ها - بخصوص در نيروي شبه نظامي در شهرها قوي تر بود. در واقع روحيه جنگي جنگنده گان شبه نظامي در سال 2003 به حد عمليات انتحاري مي رسيد. در ناصريه، ساماواها، بصره، نجف، بغداد و ديگر نقاط، نيروي شبه نظامي عراقي با عراده جات سپورتي (خودروهاي معمولي اسپورتي و پر بازده)، كاميون هاي بار بري، اتوبوس هاي كوچک وحتي با دو چرخه در برابر وسائل زرهي امريكا بر راس قطار (ستون ها) حمله ميكردند. در ساماواها عراقي ها با عراده جات سپورتي به دل تسليحات زرهي امريكا مي تاختند. حتي بعد از آن كه موج اول اين حملات از نوع سور اسرافيل (كامكازي) پايين آورده شد، موج ديگري ازين حملات ادامه يافت. „

بيشتر جنگ هايي كه از فاصله كوتاه در „ عمليات آزاد سازي عراق“ صورت گرفت بشكل حملاتي بود كه از جانب نيروهاي شبه نظامي در اطراف شهرها با استفاده از خودروهاي معمولي و بدون محافظت عليه نيروهاي زرهي ائتلاف صورت گرفت. اين جنگ ها حملات ساده رو در رو، بدون اخفا، بودند كه با شليک آتش، دود، و يا كدام وسيله پناه دهنده ديگري هم آهنگ نبودند. برعلاوه، آنها بطرف واحد هاي زرهي سنگين نيرو هاي ائتلافي رهبري ميشدند؛ چنين به نظر ميرسيد كه نيرو هاي شبه نظامي عراقي بصورت سيستماتيک از حمله بر نقاط ضعيف لوژستيكي خود داري ميكردند، در جستجوي تانک ها و وسائل جنگي پياده نظام بودند“[15].

اين توضيحات به اندازه كافي درد آور است، اما فقدان يک آمادگي جدي وسيستماتيک براي جنگي بود كه جهان نزديك به يک سال پيش وقوع آنرا پيش بيني مي كرد، بخشي ازآن عدم آمادگي براي جنگ شهري آنچه ارتش امريكا آنرا „عمليات نظامي در شهرها“ مي نامد، نيز بود. يكي از مسائلي كه امپرياليست هاي امريكائي از آن بسيار ترس داشتند احتمال درگيري جبري شان درجنگ در حوزه هاي شهري بود. مانور هاي پيش از جنگ آنها را به اين نتيجه رسانده بود كه در صورت جنگ هاي پيهم شهري نيرو هاي شان مجبور ميشوند براي بيرون كردن

مدافعين ازعمق نقاط و تخليه كردن ساختمان ها ,از وسائل زرهي شان بيرون شوند كه در آن صورت با كشتن هر يک نفرمدافع خود شان هم يكنفر تلفات (زخمي و يا كشته) مي دهند. بنابرآن، انتظار زيادي داشتند كه ادامه جنگ شهري در بغداد و ديگر شهر هاي مهم عراق بسادگي منجر به كشته شدن و زخمي شدن هزاران نفر از نيرو هاي خود شان شود [16].

يكي از مزايايي را كه امپرياليست ها در نبرد هاي شهري از دست ميدهند آنست كه در جنگ هاي نزديک از داشتن امتياز سلاح هاي دور رس خود محروم ميشوند. درجنگ هاي نزديک نمي توانند بسادگي از توپ ها، قواي هوائي، موشک ها و غيره استفاده كنند. وقتي مجبور ميشوند اين امتياز را از دست دهند، نيرو هاي امريكا و ديگر امپرياليست ها اعتماد بنفس و روحيه جنگي شان سقوط ميكند. بطورمثال، وقتي يكي از واحد هاي امريكا در كمين افتاد On Point (آن پوينت) فرمانده واحد نظامي مذكور گفت كه „ همه دچار دهشت شدند". افسر Colonel Terry Ferrel(سرهنگ دوم تري فه رل) گفت شب در كنترول ما است، اما ما همچنين درين راستا آموزش و تربيت ميشويم كه شب را از فاصله دور كنترول كنيم. وقتي افرادي پيدا ميشوند كه در پهلوي تانک مي خزند و تو تفنگچه 9 ملي متري بيريتا را بكار ميگيري يا بطرف مسلسل حركت ميكني كه با آن شليک كني، براي اين كار افراد معمولا آموزش و تربيت نمي شوند." بنابر دلائلي كه در بالا گفته شد، در سال 2003 در عراق عمليات زيادي ازين نوع اجرا نشد. اما اين مي توانست اجرا شود و مي توانست بطور فوق العاده اي بر پروسه جنگ و حتي نتايج جنگ تاثير بگذارد، اگر مثلا نيرو هاي زير رهبري امريكا در محاصره بغداد و ديگر شهر هاي عراق پيوسته ميخكوب مي شدند، تلفات سنگين مي دادند، خطوط ارتباطي و لوژستيكي طولاني آنها بطور مكرر و موثري زير ضربات نيروهاي چريكي قرار مي گرفت.

سناريوي يک مقاومت پايدار به جنبش ضد جنگ در شرق ميانه و سراسر جهان- منجمله در خود امريكا- الهام بيشتري مي بخشيد، از لحاظ سياسي و نظامي بهاي جنگ بصورت فوق العاده گران تر مي بود. نتيجه اين حوادث و جريانات نظر به آنچه اتفاق افتاد ميتوانست نتيجه متفاوتي ببار آورد. حتي يک رژيم محكم غير انقلابي ميتوانست يک سري چيز هاي ضروري را انجام دهد كه جنگ را به درازا بكشاند. اين نكته از ديد ناظرين تيز هوش امپرياليست ها پوشيده نمانده است. كالج

جنگ مشاهداتي را انجام داده كه روند جنگ چگونه مي توانست باشد اگر نيرو هاي عراقي داراي آمادگي و رهبري بهتري مي بود:
„نتيجه بخوبي مي توانست يك بن بست طولاني باشد، چنانچه نيروهاي ائتلاف در عراق توسط جنگ پارتيزاني عليه خط ارتباطي تحت فشار و بيش از اندازه كشيده شده ميخكوب مي شد، و با حمله آنان عليه گشتي ها و پادگان ها تلفات جاني مداومي را متحمل مي شد، حتي بدون آن كه حمله اي را به مركز شهر كرده باشد.... مي توانست جنگ را بسيار طولاني بسازد. „
به درازا كشيدن جنگ به شكلي كه قادر به خنثي كردن توانائي هاي ارتش امپرياليست، تشديد كردن و استفاده از تناقضات داخلي و ايجاد يک فضا و زمان براي بسيج كردن توانائي هاي يک ارتش واقعا انقلابي يا ضد امپرياليستي مقاومت توده ها به معني واقعي آن ميتواند به عنوان يک عامل كليدي درجهت شكست تجاوز امپرياليستي ازين نوع كه بنام „عمليات آزاد سازي عراق“ معرفي ميشود، به حساب آيد. سرويس خبري جهاني براي فتح به ملاحظه سقوط خط دفاعي بغداد جمعبندي زير را ارائه داد :
„ رژيم عراق قادر نبود كه در لاي چرخ ارابه جنگي ارتش امريكا چوب بگذارد و همچنين پشتيباني مردم منطقه و جهانيان را براي دفاع از خود فراهم كند. ارتش عراق براي خريد سلاح بفروش نفت به امپرياليست ها وابسته بود. اقتصاد آن همچنين طي مدت 12 سال تحريم اقتصادي امپرياليست ها فلج و مردم فقير و خسته شده بودند. رژيم عراق از اساس دچار يک اشكال اساسي بود. رژيم عراق يک رژيم ارتجاعي بود كه با قدرت سر نيزه بر مردم عراق حكومت ميكرد. تنها شانس شكست امريكا از طريق يک جنگ مردمي درازمدت ميسر بود، جنگي كه كل مردم را بسيج بنمايد و بر آن تكيه كند و از استراتيژي و تاكتيک خنثي نمودن برتري و تفوق امريكا استفاده نمايد. با چنين چشم اندازي، نبرد بغداد داراي چنان اهميتي نبود كه بتواند سرنوشت كل جنگ را تعيين نمايد. سوال اينجاست كه چگونه نبرد آنجا(بغداد) كه مساعدترين شرايط براي آغاز جنگ خلق نبود اما مردم عراق نمي توانستند از آن اجتناب كنند ممكن بود زمينه را براي مبارزه طولاني مردم در سراسر كشور عليه اشغالگران ايجاد كند و جرقه بيشتري را براي حمايت مردم در كشورهاي ديگر بويژه كشورهاي همسايه در شرق ميانه، بزند. با در نظرداشت اين مضمون، حتي اگر شهر سقوط ميكرد، يک جنگ شديدا قهرمانانه امكان

آنـرا بوجـود مي آورد كـه جنـگ بـه درازا بكشـد. اين چـيزي بـود كـه مـردم سرتاسر دنيا انتظار آنـرا داشـتند، انتظـاري كـه يكبـار ديگـر بدسـت صـدام حسين به خاک ياس و نا اميدي كشانده شد ([17]).

پاورقي ها

1- تاثيرات تحريم اقتصادي عراق بر اهالي بحدي تباه كننده بود كه يک افسر سازمان ملل، دنيس هالي آمر برنامه سازمان ملل بـراي عـراق، در سـال 1998 برسـم اعـتراض از وظيفـه خـود كنـار رفت و برنامـه را „آدم كشـي" ناميد. مدير (دبير) اجرائيه دارائي مربوط به كودكان سازمان ملـل (كـارول بلامي) در سـال 1999 كنفرانسـي مطبوعـاتي بنـام „ تحليـل و تجزيه وضع زنان و كودكان در عراق" دايـر نمـود، بـا ارائـه مـدارک مفصـلي مبني بر اين كه تحريم اقتصادي به „ مرگ بيش از حد" بيشتر از 500000 كودک عراقي كه كمتر از پنج سال عمر دارند، منجر گرديده است.

2- تا آواخر دهه 1990 اسناد زيادي بدست آمد كه نشان مي داد عراق تمام سلاح به اصطلاح كشتار دسته جمعي را از بين برده و برنامـه توليـد يک چنين سلاحي را اساسا از بين برد. ناظرين سـلاح سـازمان ملـل اين مسئله را تائيد كردند. باآن هم، در حالي كـه فرانسـه، چين و روسـيه، بـا در نظرداشت آن كه عراق از دستور سـازمان ملـل مبـني بـر خلـع سـلاح پيروي نمـود و بـراي از بين بـردن تحـريم اقتصـادي عـراق آمـادگي خـود را اعلان كردند، امريكا ازين عمـل انكـار ورزيـد. اين جـز مهمي از برنامـه دراز مدت عراق براي „تغيير رژيم" عـراق (بخوانيـد برقـراري يـک حكـومت تـابع طرفدار امريكا، براي دستيابي بـه منـابع نفـتي عـراق و بـاز سـازي عـراق بمثابه پايگاه نظامي بخاطر سازماندهي مجدد سرتاسر خاور ميانه) بود.

3- باسـاس نويسـنده آن پـوينت „ عمليـات آزاد سـازي عـراق" كـه ماموريت رهبري ارتش امريكا بود و توسط افسران نظـامي امريكـا برشـته تحرير درآمد، بروشـني اعلان ميكنـد حملات ده سـاله و تحـريم اقتصـادي عليه عراق چيزي كمتر از جنگ آشكارا عليه عـراق نبـود: „ در حـالي كـه جنگ بروز 17 مارچ 2003 شروع شد، تدارک بـراي آزادي عـراق از 1 مـارچ 1991 روي دست گرفته شـد – روزي كـه جنـگ اول در خليج پايـان يـافت. بمفهوم عـام آزاد سـازي عـراق آخـرين فصـل نمايشـنامه درگـيري مـداوم امريكا در خاور ميانه و جنوب شرق آسيا است. باين منظور امريكا توانـائي ملي - اعم از ديپلوماسـي، اطلاعات، عمليات نظامي، و اقتصادي- خـود را بكار گرفت تا اين هدف فريبنده را بدست آورد. از تحريم اقتصادي و تفتيش نيروي هاي بين المللي گرفته تا حمايت از كرد ها و مسلمانان، مقابله بـا

تخلف عراق در مناطق ممنوعه پرواز، عمليات توفان صحرا، در تمام اين مسائل سياست مركزي امريكا برمحور استفاده از قواي نظامي استوار بوده است. „ در واقع در سرتاسر دهه 1990 ارتش امريكا صد ها مليون دالر براي ساختمان پايگاه هاي جديد و زيربنائي براي جابجا كردن هزاران تن سلاح و مهمات در منطقه خليج بخاطر تدارک براي „عمليات آزاد سازي عراق" بمصرف رساند.

4- در آخرين تحليل امپرياليست هاي امريكائي تصور ميكردند كه در جنگ ويتنام برنده ميشوند. آنها به اين باور بودند با گسترش قدرت آتش و براه انداختن كمپاين دهشت و قتل در بين نيرو هاي مقاومت مي توانند علميات نظامي روزمره را بجلو برند. آنها در محاسبات شان توانائي مردم ويتنام جنوبي و شمالي را در برابر مشكلات جنگ دراز مدت بكلي به اشتباه گرفتند. همچنان در مورد اين كه از لحاظ سياسي در انظار مردم جهان و مردم كشور خود شان تا چه حد رسوا و تجريد ميشوند دچار اشتباه شدند (بايد علاوه كرد در بين نيرو هاي زميني ارتش نيز افشا و تجريد شدند).

5- آن پوينت پژوهش گر ارتش امريكا مي گويد: „ طراحان برنامه تصور ميكردند كه تركيبي ار حملات موشک هاي تاماهاک، حملات هوائي، و خبر رساني قوي رژيم را بي اثر و يا درهمان اوايل جنگ منجر بسقوط ميكند - با سوزن زدن مانند پوقانه (باد كنک) از هم مي كفد. „

6- پنجاه حمله نه تنها همه ناكام شدند، بستري كه صدام حسين شب حمله را در آن بگذراند اصلا وجود نداشت. اين حملات هيچ يک از رهبران عراق را از بين نبرد اما ده ها نفر از اهالي عراق را به قتل رساند.

7- نظاميان امپرياليست ها اكثرا واژه „چند برابر سازي قوا" را بكار ميبرند؛ اشاره به آنست كه دستگاه جاسوسي و سيستم خبررساني موثريت سلاح هاي شان را چند برابر ميسازد، به تناسب آن كه يک سلاح به تنهائي خود مي تواند تلفات وارد كند.

8- بعضي از مفسرين امپرياليست ها، بخصوص آن كشور هائي كه در تجاوز سهم گرفتند، ادعا براه انداختند عدم همكاري صدام حسين بخوديخود بيانگر آنست كه چيزي براي كتمان دارد.در حالي كه حقايق چيز كاملا متفاوتي را نشان داد. در اواسط دهه 1990 بعد از آن كه از مخفي كردن سلاح خود در چنگ ناظرين سازمان ملل افتاد، از آن به بعد رژيم تمام دستگاه ها و سلاحي را كه مخالف فيصله نامه هاي سازمان ملل بود از بين برد. اين مسئله پيش از جنگ وسيعا توسط ناظرين

مستند شده بود، منجمله توسط سکات ریتر که در جنگ خلیج در سال 1991 بحیث افسر قواي دریائي امریکا شرکت کرده بود. سکات ریتر همراه با دیگران آشکارا ساخت که امریکا با استفاده از ناظرین سازمان ملل علیه عراق به فعالیت هاي جاسوسي (بشمول جابجا کردن وسائل جاسوسي) دست میزند و با جمع آوري اطلاعات براي حمله بر عراق تعیین هدف میکند. صدام نیک آگاه بود امریکا هرگز نخواهد پذیرفت که عراق از فیصله نامه هاي سازمان ملل پیروي میکند، بنا برآن تا زماني که رژیم او بر سر قدرت است امریکا تحریم اقتصادي عراق را از بین نخواهد برد. هرگونه نظارت بمقصد جمع آوري اطلاعات به منظور حمله بر عراق بکار خواهد رفت. بهر حال، عراق در زیر فشاربسیار زیاد نیرو هاي بین المللي موافقت کرد که ناظرین را دوباره به کشور راه دهد و بدون محدودیتي همه را در اختیار آنها بگذارد. استراتیژي تکیه کردن صدام بر نیرو هاي امپریالیستي حریف امریکا، با درنظرداشت این که بعد از سقوط شوروي بین امپریالیست ها تعادل بوجود آمد، مانند یک پر کاه بود - با در نظرداشت جایگاه طبقاتي امپریالیست ها - این تنها راهي بود که در پیشرو داشت.

9- درین زمینه آشکارا بنظر میرسد که حرفه وي بودن افسران یک ارتش امپریالیستي بصورت مقایسه وي در سطح بالاتري قرار دارد. دم و دستگاه روابط امپریالیستي و تمامي مناسبات آن، بشمول تولید سلاح هاي پیشرفته و شیوه اي که به قشر هاي معیني ازجمعیت کشور رشوه میدهد، امکانات مادي و زیربناي اجتماعي رژیم یک کشور امپریالیستي به مقایسه رژیم کمپرادوري یک کشور تحت سلطه امپریالیسم بمراتب قوي تر و گسترده تر است. این شرائط براي امپریالیست ها امکان آنرا میسر مي سازد که با در نظر داشت شرائط عیني فرماندهان نظامي درجه اول را در ارتش جلب و جذب کند. البته درین زمینه هم اعتماد سیاسي معیار اصلي قرار میگیرد.

10- حتي در همین حالت، هنگامي که قواي امریکائي بسرعت بطرف بغداد پیش رفت و خط تدارکاتي آن دراز و دراز تر شد، خطرحمله بر این خط با مشکلات بیشتري روبرو گردید. براي رفع این خطر افسران امریکائي بخشي از نیروي شماره 82 و لشکر هوائي 101 را، که تا آنزمان بحیث نیروي ذخیره وي استراتیژیک حفظ شده بودند، براي حمایت و تامین امنیت خط تدارکات بکار گرفت. در ظرف چند روز حملات باندازه قابل توجه اي کم شد و مشکل از بین رفت.

11- نوشته „عمليات آزاد سازي عراق" موسسه تحقيقاتي كالج ارتش جنگ امريكا بنام سرنگون سازي صدام: عراق و دگرگوني ارتش امريكا نوشت: „ نيرو هاي ائتلافي مسلما در نظر داشتند كه مي توانند از يک تعداد پل هاي درياي فرات عبور كنند. اين گذرگاه ها و قريه جات ميدان جنگ بودند، چنانچه عراقي ها نيز به اهميت مسئله پي برده بودند وبه پل ها بمثابه صحنه نبرد نگاه ميكردند. با آن هم يكتعداد كم اين پل ها ماين گذاري و گذشته از آن يكتعداد بسيار كم آن انفجار داده شد. در ناصريه نيرو هاي عراقي به جنگ يک هفته اي دست زدند كه در آن پل ها ازاهميت نظامي برخوردار بود - عليرغم آن عراقي ها براي تخريب پل ها تلاش سيستماتيک بخرچ ندادند."

12- „ تئاتر در ترميم پرزه جات كار خوبي انجام نداد. جنرال كريسشيانسن، جنرال كراتزر، و جنرال شولتز همه موافق اند كه سيستم توزيع پرزه جات كارگر نيافتاد، عليرغم تلاش هاي قهرمانانه اي كه صورت گرفت. پرزه جات بيشترازحد احتياج دردسترس بودومسئولانه توزيع شد، اماتقريبا هيچ يک در اختيار آنهائي كه در جريان جنگ به آنها ضرورت داشتند قرار نگرفت. انتقال وسائل شكسته كه از آن استفاده نمي شد و از پرزه جات آنها براي ترميم و بهبود وسائل ديگراستفاده ميشد، پيشرفت كرد. بنابر آن، نيرو هائي كه در شمال با سوخت، آب، غذا بطرف بغدادبه پيش رفتندازلحاظ تامين مهمات به مشكلات روبرو شدند. خوشبختانه پيش از آن كه عدم توزيع پرزه و مهمات به نا كامي منجر شود، عمليات نظامي عمده به پايان رسيد." (آن پوينت).

13- البته نمي توان انتظار داشت از خرج مقدار زياد مهمات وآموزشي كه ارتش امريكاوسائرامپرياليست هابكارمي برندچشم پوشي كرد. باآن هم، استفاده از منابع دست داشته و بكاربرد شيوه هاي آموزشي ازلحاظ اقتصادي باصرفه هم امكان پذير است و هم لازمي - بجاي مهمات حقيقي، در حدي كه به مهارت و لياقت افراد خلل وارد نكند، مي توان مقداري از مهمات تمريني را بكار برد.

14- در مسير پيشروي بطرف بغداد برنامه جنگي امريكا تصرف و كنترول يک سري اهداف را از قبل تعيين كرده بود. برنامه حمله كورپس پنج امريكا از مرز كويت تا شمال بغداد 13 هدف را تعيين كرده بود. „ ابژكتيو مانت گمري" از طرف اخيردومين هدفي بود كه در غرب شهر قرار داشت. آن پوينت چنين توضيح ميدهد: چهارم اپريل 2003. تمام نيرو هاي دسته تانک تي 72 عراق كه با حمايت مستقيم دسته توپخانه در

امتداد منحني شاهراه 10 سنگر گيري نمودند، يک تنگناي طبيعي مرگ را در مسير شاهراه 10 بوجود آورد... 1000 متر نزديک به مواضع عراقي ها ... خندق هاي آبياري در امتداد شاهراه گذشتن به بيراهه ها را به امر دشواري بدل کرده بود، دراين اراضي که بين حملات پيشرو ونيرو هاي عقبي کانال ارتباطي برقرار ميکرد، نيرو هاي مدافع مي توانست بر دسته جاتی که راه رابند نموده بودند,حمله ور شوند. به ساعت 1500 روز چهارم اپريل لشکر الف („اپاشي") قواي پياده 3-7 امريکا مستقيما با صف عراده جات در امتداد شاهراه 10 به تنگنا وارد شد. „ امريکائي ها دريافتند که نيرو هاي عراقي آتش ميکنند. حد اقل شليک 16 مرمي (گلوله) 125 ملي متر تانک تي -72 بمشاهده رسيد. هيچ يک بهدف اصابت نکرد. لشکر امريکا دو باره برگشت نمود، قواي هوائي و توپخانه امريکا مواضع عراقي ها را زير آتش پيهم قرار داد تا نيرو هاي عراقي را خنثي کند، نيرو هاي پياده نظام عراقي را از حمايت توپخانه محروم و آن را از جا بيجا نمود. „ اين يگانه شانس نيروي هاي عراقي بود که بر حسب خواست خود عمليات کنند. از لحاظ تعداد آنها داراي امتياز 2:1 بودند و در زره داراز امتياز 3:1 برخوردار بودند. آنها بخواست خود در اراضي مساعدي مواضع شان را انتخاب کرده بودند، ما بدون قواي هوائي گسترده از جلو به آنها حمله کرديم، چيزي که آنها انتظارش را داشتند، با عراده جات مستقيما وارد تنگنا آماده مرگ شديم. در همين حالت هم عراقي ها نتوانستند، پيش از آن که تمام نيروي شان را از دست دهند و پيش از آن که ازپيشروي يک دسته توپخانه امريکا از حمايت توپخانه خود محروم شوند، بر ما تلفات وارد کنند.

15- يک نکته عام اينست، با وجودي که جمعبندي جنگ هاي امريکا از ديدگاه يک ارتش امپرياليستي صورت ميگيرد - در برخي حالات بصورت افراط آميزي بنفع خود شان ميباشد - نوشتجات بعد از جنگ داراي مشاهدات ونکات مهمي ميباشند. علاوتا، در کل مسئله بر سر شناخت خود و دشمن است، ازين لحاظ مهم است که ديدگاه و برخورد آنها را بايد درک کرد. با نظر داشت اين که بغداد با سرعت و تلفات کم توسط تجاوزگران تصرف شد، بسياري نکات جمعبندي شده يا درکل درست اند و يا در برگيرنده برخي از حقايق اند. بالاخره، نويسنده اين مقاله جمعبندي ديگري که از طرف نيرو هاي مقاومت کننده در برابر تجاوزگران بعد از جنگ صورت گرفته باشد در دست ندارد. البته چنين جمعبندي اگر در دست بود باين مسئله مهم روشني بيشتري مي انداخت.

16- کالج جنگ امریکا به این مسئله توجه زیادي بخرج داده است. باز هم، با وجودي که جمعبندي از دید بورژوازي نوشته شده است و نقش توده هاي وسیع در جنگ علیه تجاوز امپریالیستي و اشغالگري تقریبا کاملا نادیده گرفته شده است، دست کم نکات مهمي را روشن میکند و دیدگاه بورژوازي را در کل نشان میدهد. بهمین علت با تفصیل از آن نقل میشود:

„شاید جدي ترین کمبود عراقي ها در این بود که بصورت سیستماتیک نتوانستند پوتانسیال شان را در مناطق روستائي و شهري بکار گیرند. شهر ها یک پوشش طبیعي و اخفاست، حملات را کانالیزه میکند، ساختمان ها موانع بوجود مي آورند، استفاده از سلاح هاي اصابت دقیق و ایستادگي آنها را دشوار ترمیسازد.“ „با آنهم، گارد جمهوري و ارتش عادي بصورت سیستماتیک از شهر ها دست کشیدند، در عوض به مناطق دشتي و روستائي رفتند. چنین بنظر میرسد که آنها از جابجا شدن درمراکز شهر ها از طرف فرماندهان عالیرتبه قصدا منع شدند.“

„ در“عملیات آزاد سازي عراق“ قسمت زیاد جنگ هاي شهري بر ضد نیرو هاي مافوق نظامي سبک در شهر ها بود که اکثرا جنگ هاي تاکتیکي تعرضي براه مي انداختند، نیرو هاي ائتلاف بر وسائل زرهي در میدان هاي باز حمله مي بردند. این نیرو ها نه تنها فاقد سلاح ثقیل و فاقد حمایت وسائل زرهي بودند، بلکه پوتنسیال تکتیکي مناطق شهري و پوشیده بودن اراضي را نیز از دست داده بدون اخفا و آمادگي به حملات رو در رو دست مي زدند.“

„سلاح ثقیل توسط واحد هاي عادي گارد جمهوري بیشتربکار گرفته شد، بخصوص در بغداد، اما این یک قسمت کوچک سلاحي بود که نیرو هاي عراقي در اختیار خود داشتند. حتي همین نیرو ها نتوانستند از برتري اراضي شهري بصورت سیستماتیک استفاده موثر کنند. مواضع شان در کل در بیرون از شهر ها، عموما درپناه روباه خانه کنار خیابانها و خریطه (ساک) هاي ساده ریگي و یا در بام ساختمان ها و چهار راه ها جابجا شده بودند. تانک هاي قواي مخصوص گارد جمهوري در چهار راه هاي عمومي، بدون آن که براي ستر و اخفاي آن تلاشي صورت گرفته باشد، جابجا شده بودند. ساختمان ها عملا بدون آمادگي و تدارک دروني بحال خود شان بودند، تدارک معمول که در غرب اتخاذ میشود، اعم از سنگربندي در داخل ساختمان، تقویت دیوار ها، حفر چاه ها،

پیچاندن سیم خار دار، عملا صورت نگرفته بود. در بیرون ساختمان ها علایم ماین گزاري، و موانع اصلا موجود نبود... „

„این کمبود ها نیرو هاي عراقي را در برابربرتري تکنولوژیک نیرو هاي ائتلاف فوق العاده ضربه پذیر ساخته بود. بطور مثال، همین که ارتش عادي، گارد جمهوري، و نیرو هاي خاص گارد جمهوري نتوانستند از پیچیده گي اراضي استفاده برده خود را ستر و اخفا کنند، آنها مورد ضربات شدید نیرو هاي ائتلاف که ازسلاح هاي اصابت دقیق استفاده میکردند، قرار گرفتند. هرگونه ناتواني ستر و اخفا در برابر این تجهیزات در یک دقیقه منجربه هلاکت صد ها جنگنده میگردد؛ برهنگي نیرو هاي عراقي به نیرو هاي ائتلاف امکان آنرا بوجود آورد که یکتعداد فورمیسیون هاي عراقي را از فاصله هاي امن و مصئوني مورد حملات نابودي کننده اي قرار دهند، و دیگران را تشویق نمود که یا باید تسلیم شوند و یا به سرنوشت مشابهي دچار گردند.

„ در حالي که سلاح هاي با اصابت دقیق مي تواند به نیرو هاي بدون ستر و اخفا ضربات کشنده اي وارد کند، در برابر آنهائي که از اراضي به ستر و اخفا مي پردازند تاثیرات بسیار کم دارند. مهمتر از همه این که یک نیروي ماهر در جنگ شهري، با حملات یکسره از نوعي که در بصره و بغداد براه افتاد، شکست نمي خورد. عراقي هاي بدون ستر و اخفا در سال 2003 ، حتي در مراکز شهرها بدون آنکه حمله کننده گان از وسائل شان پیاده شوند،علنا کشتار شدند. در مقایسه با این روش، آن نیرو هائي که در ساختمان ها مخفي میشوند، ساختمان ها را از درون آماده جنگ مي سازند، از داخل ساختمان آتش میکنند و راه عقب نشیني براي خود باز میکنند تا در ساختمان هاي عقبي موضع گیري کرده به مقاومت دست زنند، این نیرو ها بسادگي هدف قرار نمي گیرند. از لحاظ تاریخي شکست دادن جنگنده گان شهري ازین نوع - بدون پیشروي نیرو هاي زرهي با قواي توپخانه که بتوانند به ساختمان ها داخل شوند، اتاق ها را تصفیه و جنگنده گان مخفي شده درداخل ساختمان ها را به قتل برسانند و از ورود مجدد جنگنده گان در ساختمان جلوگیري کنند - یک امر ناممکن است... مگر این که پیش از رسیدن قواي زرهي ساختمان ها از درون تصفیه شوند، قسمت بالائي وسائل زرهي، و قسمت عقبي آنها نقاط ضعیفي اند که جنگنده گان پنهان شده مي توانند به درون وسائل نفوذ و حمله کنند. همکاري مشترک میان نیرو هاي ورزیده زرهي و توپخانه میتواند اراضي شهري را تصفیه کند، اما در صورتي که جنگنده

گان شهري از وضعيت اراضي شهري بصورت درست استفاده كنند، اين كار بسادگي و با مصرف كم نمي تواند انجام يابد: حتي با داشتن نيرو هاي ورزيده و حمايت نيرو هاي زرهي تصفيه ساختمان ها از وجود جنگنده گاني كه در جنگ شهري مهارت دارند، عموما به قيمت گزافي تمام ميشود. تمرين هاي اخير مرين كورپس امريكا نشان ميدهد كه حتي نيرو هاي ورزيده متجاوز داراي تلفاتي به تناسب كمي بهتر از 1:1ميباشند؛ تلفات 1:1 ، در برابر هزاران جنگنده عراقي جنگ شهري، هزاران كشته طلب ميكرد و تلفات نيرو هاي متحد را بمراتب از آنچه در „عمليات آزاد سازي عراق“ بود بالاتر ميبرد، باوجود برتري تكنولوژيک تانک هاي ابرامز و چلنجر.“

17 - يكي از نتيجه گيري هاي كالج جنگ امريكا اينست، تكرار آنچه كه در عراق اتفاق افتاد يک امر دشوار است:

„اما نظر به اين كه عدم تعادل هم در زمينه آموزش و هم از لحاظ تكنولوژي به نفع نيرو هاي ائتلاف بود، اين حالت در برابر جنگده گاني كه داراي مهارت باشند نتائج مشابهي بوجود نخواهد آورد. بخصوص، با در نظرداشت تعداد لشكري كه صدام حسين در اختيار داشت، براي از بين بردن آن از آنچه نيرو هاي ائتلاف در سال 2003 تلفات دادند، بمراتب بالاتر ميباشد.

„اين بخاطري است كه نظاميان ماهردر مقابله با سلاح هاي اصابت دقيق آنها را وادار ميسازد از نزديک يعني شرائطي كه براي ما نامساعد است درگيري كنند؛ اين چنين درگيري ها حتي با داشتن تكنولوژي مدرن خطرناک، ذاتا شديد و زور طلب ميباشد. براي آنكه در برابر سلاح هاي اصابت دقيق مقاومت وبصورت موثرجنگ كرد بايد داراي مهارت تاكتيكي بود، از پيچيده گي اراضي بتوان براي ستر و اخفا استفاده كرد. عراقي ها در سال 2003 داراي هيچ يک ازين مهارت ها نبودند. عدم آموزش و فقر رهبري اشتباهات مركبي را ببار آورد - اعم از عدم آمادگي در موضعگيري، درست نشاني نكردن افراد، بيجا شدن غلط افراد كه آنها را در فاصله هاي مختلف بصورت كشنده اي در مقابل تكنولوژي پيشرفته نيرو هاي انتلاف قرارميداد. اين عوامل به نوبه خود براي يک تعداد نسبتا محدود نيرو هاي ائتلاف، در يک كمپاين كم مصرف براي مدت كوتاهي برتري و تفوق داد - اما در مقابله با نيرو هائي كه داراي آمادگي بهتري باشند، نتائج مشابهي را انتظار داشتن اشتباه است.“

موسيقي پاپ ـ از يك نگاه اجتماعي *

موسيقي پاپ بخش مهمي از نيازهاي فرهنگي و روحي مردم در دنياي معاصر را پاسخ ميدهد و هيچ جامعه اي را از توليد و توزيع اين نوع موسيقي گريز نيست. صدها ميليون جوان با گوش سپردن به ترانه هاي پاپ به وجد مي آيند يا نوميد ميشوند، پاي مي كوبند يا زانوي غم به بغل ميگيرند، انديشه ميكنند يا بي خيال ميشوند، لالايي تسليم آنان را به خواب دعوت ميكند يا فرياد اعتراض در جان شان طنين مي افكند. پاپ كه مخفف واژه انگليسي „پاپيولار“ (popular) به معناي مردمي يا رايج است معمولا به نوعي موسيقي روز گفته ميشود كه از نظر ريتم و ملودي، زبان و موضوع براي قشرهاي وسيع جامعه بويژه جوانان، ملموس و موثر باشد و دغدغه ها و مشغله هاي اجتماعي، سياسي، يا روحي و عاطفي آنان را در آن شرايط مشخص زماني و مكاني بازتاب دهد. بنابراين موسيقي پاپ رابطه نزديكي با شرايط مشخص هر كشور دارد و رنگ و بوي „ملي“ مشخصي بخود ميگيرد. درست است كه گسترش سريع ارتباطات و مبادلات فرهنگي - هنري در عرصه جهاني، مرزها و تقسيم بندي هاي ملي در قلمرو موسيقي را تا حدي به هم زده است اما كماكان ويژگي ها و تمايزات زيادي وجود دارد. اين در درجه اول به تفاوت و ويژگي زبان برميگردد. درجه نفوذ پذيري و ادغام زبان ها اندك است. در نتيجه گسترش ارتباطات علمي و فرهنگي در سطح بين المللي، پاره اي كلمات و اصطلاحات از زبان هاي قوي تر و مسلط تر در دنياي امروز به زبان هاي ديگر وارد ميشود اما بافت، آهنگ و لحن زبان ها به سختي و به كندي تغيير ميكند. حال آن كه در مورد ملودي ها و ريتم ها چنين نيست و سريع تر و ساده تر از موسيقي قوم و ملتي به موسيقي قوم و ملتي ديگر منتقل يا در آن ادغام ميشود. بعلاوه، موضوعات اجتماعي، سياسي و عاطفي مشابه و مشتركي به ترانه هاي پاپ ملل گوناگون راه يافته است. علت اينست كه نظام امپرياليستي بيش از پيش جهاني شده است، مردم گوشه و كنار دنيا از وقايع مهم كشورهاي مختلف سريعا با خبر ميشوند و تاثير ميگيرند، جوانب مهمي از روابط قبيله اي و طايفه اي در مناطق عقب مانده دنيا

سست یا منحل شده و این باعث میشود که نوع روابط میان زن - مرد و میان والدین - فرزندان در کشورهاي مختلف، به هم شبیه تر شود.
موسیقي پاپ ایراني نیز همین چارچوب و خصوصیات را بازتاب میدهد. ریشه تولید این موسیقي در ایران به سال هاي پایاني دهه 1330 برمیگردد که استفاده از ملودي هاي غربي و سازهاي غربي رو به گسترش داشت. این حرکت با توجه به اندیشه مسلط آن روزها بر موسیقي ایران، در فرم و قالب نوگرا بود. اما در کلام ترانه ها، چیزي نو عرضه نمي کرد. محتواي ترانه ها اساسا فرقي با تصنیف هاي مورد استفاده سنت گرایان نداشت و اگر تنوعي در آن دیده میشد به دور شدن از مایه هاي تغزلي و روي آوردن به وصف طبیعت برمي گشت. ملودي ها عمدتا برداشتي بود از موسیقي محافظه کار و سبك (soft) فرانسوي و ایتالیایي و گاه برگرفته از تم هاي ارمني - روسي، آرابسك (arabesque)، فلامنکو و موسیقي فولك اسپانیایي. این موسیقي در ایران به جاز (jazz) مشهور شد، هرچند با موسیقي جاز که ریشه در ترنم غمناك بردگان سیاه آمریکا دارد، تفاوت داشت. این موسیقي حتي جرات نکرد با موج بلند موسیقي همزمان خود در غرب یعني راك اندرول (rock'n roll) همراهي کند. راك اندرولي که مرزها و قواعد بسیاري را در ریتم و ضرب و ملودي، زبان و نحوه اجراء و بکارگیري سازها، و نوع ترانه سرایي در هم مي شکست و به پیش میرفت. ولي بهر حال، موسیقي „جاز" ایراني با نمونه هایي چون „مرگ قو"، „نسیم سرد مهرگان"، „کالسکه زرین"، „شب بود بیابان بود" و....، یك حرکت به جلو محسوب میشد و با وجود محافظه کاري هایش، راه موسیقي نوین پاپ را باز کرد.
پیش از آن که به ظهور موسیقي پاپ ایراني بپردازیم لازمست به چند مشخصه „جاز ایراني" اشاره کنیم تا تغییر و تحولي که بعدا صورت گرفت را روشنتر درك کنیم:
یکم، ترانه ها جنبه اجتماعي نداشت و حتي در تشبیه و استعاره هم به مسائل سیاسي و اجتماعي نزدیك نمي شد. محافظه کاري و ترس عمومي که ناشي از فضاي رخوت و سرکوب بعد از کودتاي آمریکایي 28 مرداد 1332 بود بر صحنه موسیقي هم سایه افکنده بود. شاید اینجا و آنجا هنرمندي از روزن اشعار فولکوریك تلاش اصیلي میکرد تا زندگي و کار مردم را به دنیاي ترانه ها راه دهد ولي چنین آثاري واقعا انگشت شمار بود.

دوم، به لحاظ زبان و انگيزه هاي طبقاتي، به غير از ترانه هاي فولكوريك كه رنگ و بوي دهقاني داشتند، بيشتر اشعار نوعي افكار رمانتيك كهنه اشرافي را منعكس ميكرد كه به وصف اجزاء پيكر يار و فغان از جفاكاري هايش مي پرداخت و نگاهي آشكارا فئودالي به زن به مثابه مايملك مرد داشت.

سوم، ترانه هاي عاشقانه بلااستثناء از زبان و نگاه مردانه حكايت ميكرد. وصف يار و شرح ناكامي ها و رقابت ها همه از جانب يك مرد بود، حتي اگر يك خواننده زن اثر را ارائه مي داد. بطور كلي خوانندگان زن بندرت در اين عرصه از موسيقي عرض اندام ميكردند و سرايندگان زن نيز هنوز به صحنه نيامده بودند. اجراي چند ترانه دو صدايي در همين دوره، نقش كمرنگي از زن بعنوان موجودي مستقل ارائه داد. موجودي كه منفعل و گنگ نبود و با معشوق وارد گفت و گو ميشد، اما كماكان تحت سايه مرد قرار داشت. بعلاوه خصوصيت كميك - تفريحي اين نوع ترانه هاي دو صدايي كه معمولا با پاياني خوش (happy end) همراه بود آنها را به آثاري جنبي و غير جدي و بي تاثير تبديل ميكرد.

چهارم، „خدا" در بخش اعظم ترانه ها حضور داشت. خواه به صورت ملجاء و آخرين نقطه اتكاء كه ترانه سرا درآوج نوميدي و زخم خوردگي از معشوق و روزگار به او پناه ميبرد، خواه به عنوان مسئول و تعيين كننده اصلي سرنوشت انسان ها كه آماج گلايه هاي شاعر قرار مي گرفت. در هر صورت، حضور قاطع „خدا" در بندها و ترجيع بندهاي ترانه ها بيان سلطه خرافه بود و خود بخود روح مثبت اعتراض و عصيان و تغيير را از اين آثار سلب ميكرد.

پنجم، اين عرصه موسيقي نيز مانند ساير عرصه ها از وجود آوازخوانان مولف خالي بود. اگر همتاي فرانسوي و ايتاليايي اين موسيقي با چهره هايي مشخص ميشد كه هم خواننده بودند و هم ترانه سرا و آهنگ ساز، در ايران چنين نبود و خواننده حداكثر دستي هم به ساز داشت. نبود خوانندگان مولف باعث ميشد كه بسياري ترانه ها گرفتار از هم گسيختگي احساسي باشند، فرم و محتوا و نحوه اجراي آنها خوب جفت و جور نباشد و نتيجتا آثاري غير موثر و ضعيف از آب درآيند. البته مهمترين نقص در اين زمينه، جدايي فعاليت عوامل توليد ترانه از هم بود. هركس مثل كارمند يك اداره مسئوليت خود را جدا از ديگري انجام مي داد و تبادل نظر و بحث و جدل و تاثيرگذاري متقابلي بين چهار عامل (ترانه سرا، آهنگ ساز، تنظيم كننده و خواننده) وجود نداشت. يا ضرورت اين

كار احساس نمي شـد و يـا غـرورو تعصـب و انحصـارطلبي فئـودالي نمي گذاشت كسي به حيطه شخصي ديگري راه پيدا كند.

در سـال هـاي پايـاني دهـه 1340، مـوج جديـدي درموسـيقي سـر بلندكردكـه سـريعارنگ وبـوي ترانـه هاراتغييردادومخاطبـان بسياريافت.پيشگامان اين موج، جوانـاني بودنـد كـه ذهن شـان بـا روحيـه شكست ورخوت گذشتگان همخواني نداشت، باتحولاتي كه درموسيقي غرب اتفاق مي افتادناآشنانبودند، وآنقدرجرات واعتمادبنفس داشـتند كـه رسالت دگرگون كردن فضاي حاكم بر موسيقي روز مسلط بر راديو و بـازار صفحه را به دوش خود ببينند. اين پيشگامان از آسمان نازل نشده بودنـد. تافته هـاي جـدا بافتـه اي نبودنـد كـه „اسـتعداد خـدادادي" در روح و روان شان به امانت گذاشته شده باشد. آنان محصول شـرايط عينـي و ذهـني مشخصي بودند. انديشه و عمل شان در حيطه فعاليت هنري - فـرهنگي نيز تحت تاثير همان شرايط شكل گرفت و تكامل يافت.

در آن روزها، بافت سنتي جامعه شـهري دستخوش تحولات ناگهـاني و خرد كننده شده بود. موج مهاجرت ها بالا گرفته بود و شـهرها مي رفتنـد تا به بادكنك هاي آماده تركيدن تبديل شوند. رشـد روابـط سـرمايه داري و فعال شدن بازار كار در شـهرها، ضرب آهنگ زنـدگي مـردم را تغيـير داده و سريعتر كرده بود. توده هـاي مهـاجر اينجـا و آنجـا سـر مي كشـيدند و بـه دنبال كار مي دويدند، زنان در شمار گسترده پا از دايـره تنـگ خانـه بـيرون گذاشته بودند تا جذب زندگي اجتمـاعي شـوند. چشـم جوانـان محصـل و دانشجو به دنياي پيرامون و انتخاب هاي گوناگون گشوده شده بود، خرده سرمايه داران مي دويدند تا شايد بتوانند خود را بـالا بكشـند و زودتـر پـول پارو كنند، ثروتمندان فئودال نيز هيكل خـود را از روي مخـده هـا تكـان داده بودند تا ثروت و املاك شـان را بـه سـرمايه تبـديل كننـد. شـرايطي بوجـود آمده بود كه ديگر „دلي دلي" موسيقي فرتوت و از پا افتاده سنتي پاسـخ گويش نبود.

پيشـگامان موسـيقي پـاپ، ذهـنيت سياسـي و آگـاهي اجتمـاعي داشتند. اينان آهنگ سازان، ترانه سرايان و خواننـدگان جـواني بودنـد كـه هر يك به درجه اي در جبهه مخالفت بـا نظـام اسـتبدادي حـاكم ايسـتاده بودند. با خفقان و سركوب و سانسور سر سـازگاري نداشـتند. خـود را بـا روشـنفكران انقلابي آن سـال هـا كـه آتش مبـارزه مسـلحانه عليـه رژيم سـلطنتي را افروختـه بودنـد همخـون و همسـنگر احسـاس مي كردنـد. بعضي شان وقايع مبارزاتي و انقلابي و آرمان گرايانه در ساير كشـورها را

دنبال مي كردند و از ويتنـام، فلسـطين، انقلاب فـرهنگي در چين، جنبش انقلابي دهه 1960 در غرب منجمله جنبش سـياهان و جنبش ضـد جنـگ در آمريكا، روحيـه و الهـام و آرمـان مي گرفتنـد. اكثرشـان بيتـل هـا، پينـك فلويـد، بـاب ديلان، چپلين، دورز، تئـودوراكيس و بسـياري آواهـاي ديگـر را تجربه كرده بودند. همين ذهنيت و آگاهي بود كه به آثار آن دوره، خلاقيت و شـادابي مي بخشـيد و روح اعـتراض و عصـيان را در مخاطبـان تقـويت ميكرد. نسل جوان و تشـنه در پس واژه هـا و تشـبيهات، آكوردهـا، زخمـه ها (riffs) و ضرب ها (beats)، پيامي متفاوت جسـتجو ميكـرد و آن را مي يافت. ترانه ها حـتي آنجـا كـه نوميـدي و ابهـام را بازتـاب ميـداد، خشـم و استيصـالي را در خـود نهفتـه داشـت كـه از نارضـايتي اجتمـاعي حكـايت ميكرد. كلام عاشقانه، رنگ و بوي نو و زميني داشت و بيگانه بـا مـوقعيت و زندگي اجتماعي گويندگانش نبود. جنبه شخصي جداي ها و رنج هايي كه در رگ ترانه جاري شده بود به راحتي مي توانسـت رنگ ببازد و بعنوان يك درد مشترك و جمعي تعبير شود. „بوي گندم"، „جمعه"، „تو بـاروني"، „خونـه"، „بن بسـت"، „دو پنجـره"، „تنگنـا"، „دو مـاهي"، „رودخونـه هـا"، „آينه"، „ياور هميشه مـومن"، „پرنـده"، „نمـاز" (كـه در همـان زمـان شـاه تحت فشار آخوندها بـه „نيـاز" تغيـير يـافت) و.... در چنـان حـال و هـوايي آفريـده شـد. در روزهـاي انقلاب 57، موسـيقي پـاپ كـه ديگـر قيـد و بنـد سـانسور را به هيچ مي گرفت با زباني فاش و مستقيم بـه خيابـان آمـد و استعاره و نمادگرايي جاي خـود را بـه شـور و شـعار داد. „گفتـني هـا كم نيسـت"، „وطن پرنـده پـر در خـون"، „سـرودآوران سـپيده"،"شـياد" و... محصول همان روزهاست. با استقرار رژيم جمهوري اسلامي بـر يـك دوره درخشـان از شـكوفايي و آوج گـيري موسـيقي پـاپ در ايـران نقطـه پايـان گذاشته شد.

پيش از بررسـي ادامه تغيير و تحولات در موسيقي پاپ ايراني لازمست اشـاره اي داشـته باشـيم بـه خصوصـيات مهم اين موسـيقي تـا مقطـع انقلاب 1357:

يكم، مضامين اجتمـاعي و اشـارات مسـتقيم و غيرمسـتقيم سياسـي ضـدرژيمي بـه ترانـه هـاي روز راه يـافت. اين مضـامين عمـدتا از دريچـه موضوعات و شخصيت هاي نمادين و استعاره ها مطـرح مي شـد. امـا بـا وجـود اين كـه دنيـا دسـتخوش تلاطم انقلابي بـزرگي بـود، مبـارزات بين المللي بـه موضـوع ترانـه هـا تبـديل نشـد. طـرز تفكـر ناسيوناليسـتي هنرمندان بي آن كه مستقيما به زبان آيد، نمي گذاشت كـه همبسـتگي

بين المللي و روحيه انترناسيوناليستي به ترانه ها راه يابد. در ميان صدها ترانه در آن سال ها، ’اي شرقي غمگين’ كه از جنگ رهائي بخش مردم ويتنام الهام گرفته بود، يك استثناء محسوب مي شد. بطور كلي بينش غالب بر ترانه هاي پاپ، گرايشات و تمايلات روشنفكران طبقات مياني (خرده بورژوازي و بورژوازي متوسط شهرنشين) را منعكس ميكرد. گرايشاتي كه از خوشبيني و مبارزه جويي تا نوميدي و استيصال را شامل مي شد.

دوم، در ترانه سرايي پاپ، رجوع به قطعات فولكلوريك بسيار كم بود. زيرا اين قطعات، مضامين محدود و قديمي را در بر داشت كه از موضوعات روز و جديد شهري دور بود. بدين ترتيب، كار و زندگي و مبارزه توده هاي فرودست و فقير جامعه حتي از مجراي فولكلور هم نتوانست به دنياي پاپ راه يابد. موسيقي پاپ دهه 1340 و 1350 در زمينه تاثيرگذاري بر كارگران و قشرهاي پايين جامعه شهري يك گام از ترانه هاي موسوم به كوچه بازاري عقب بود. (يعني همان ترانه هاي تاكسي و اتوبوس هاي بين شهري كه لحن و حال و هواي محرومان و تهي دستان جامعه را بيان ميكرد و زباني لومپن گونه داشت.)

سوم، بينش حاكم بر اكثر ترانه ها كماكان مردانه بود، نه رنج و خشم زنان نسبت به روابط مردسالارانه و پدرسالارانه را بيان ميكرد و نه به روياي رهايي زنان پر و بال ميداد. هرچند اينجا و آنجا ترانه هايي كه رابطه عاطفي را از زبان يك زن بيان كنديا بازتاب نگاهي مشترك به يك مسئله باشد ساخته شد. „همخونه“، „مردمن“، „طلاق“، „دو ماهي“ و... ازآن جمله بود. محيط كار هم كماكان در تسلط مردان باقي مانده بود. آهنگ سازان و تنظيم كنندگان همه مرد بودند. تعداد زنان ترانه سرا اندك بود. زنان هنرمند جاي خود را بيشتر در خوانندگي مي ديدند و مي جستند.

چهارم، نقش و حضور خدا در متن ترانه ها كمتر شد. اما كماكان دست سرنوشت و تقدير، مضمون بسياري از آثار را رقم مي زد. البته در اين دوره ترانه هاي موثر و خوبي هم توليد شد كه به نيروي انسان دل بسته بود و خواسته هاي واقعي و زميني را ديگر از آسمان و قدرت هاي ناموجود و خيالي طلب نميكرد.

پنجم، بذر كار گروهي (team work) در موسيقي پاپ افشانده شد و كيفيت و عمق و تاثير آثار را افزايش داد. چند هنرمند جوان و روشن بين، مبتكر اين كار شدند. آنان بعنوان عوامل توليد موسيقي بر سر مضمون و موضوع، فرم و محتوا، شعر و ملودي، به بحث و جدل و تبادل نظر مي

پرداختند. رفاقت و همفكري و همدلي را در ميان خود تقويت ميكردند. يكديگر را از وقايع و اخبار پشت پرده (چه در زمينه كاري و سياست هاي رسمي دستگاه حاكم در مورد هنرمندان و رسانه ها، چه در مورد جنايات رژيم، وقايع مبارزاتي و فداكاري مبارزان) مطلع مي ساختند. آنان انگيزه هايي بالاتر از سود مادي يا شهرت شخصي داشتند و نسبت به مردم احساس تعهد ميكردند. بارها پيش مي آمد كه جرقه توليد يك ترانه را اعدام يك انقلابي، مشاهده تيره روزي و فقر توده ها، يا اطلاع از يك واقعه دلخراش اجتماعي مي زد.

حاكم شدن رژيم ارتجاع مذهبي با هجوم افكار و باورهاي قرون وسطايي حاكمان جديد به عرصه فرهنگ و هنر، قبضه كردن رسانه ها و خانه نشين كردن شمار كثيري از هنرمندان همراه بود. در همان گام اول، زنان از تك خواني منع شدند و نقش آنان در عرصه خوانندگي به شركت در گروه همسرايان محدود شد تا هيچكس فراموش نكند كه از ديدگاه اسلام، زن در همه عرصه ها درجه دوم و تابع مرد است و حق ندارد صحنه اي را مستقلا اشغال كند. از هفته ها پيش از بهمن 57، جريان مهاجرت آن بخش از دست اندركاران عرصه موسيقي كه با رژيم گذشته دمساز بودند و در چارچوب ايدئولوژي و فرهنگ رسمي ارتجاع سلطنتي به توليد هنري مي پرداختند، آغاز شده بود. اما هنرمندان مردمي منجمله پيشروان موسيقي پاپ كه با انقلاب همراه بودند، ماندند و ناباورانه سر بريدن انقلاب و دفن اميدها و آرزوهاي مردم بدست رژيم اسلامي را به چشم ديدند. آنان نيز مثل هزاران هزار ديگر خشمگين شدند، دست به مقاومت زدند، شكست خوردند، و گيج و نوميد عقب نشستند. در روزهاي عقب نشيني و به خون كشيده شدن انقلاب، تك ترانه هايي مانند „لالا لالا ديگه بسه“ كه فريب نخوردن و مقاومت كردن را نهيب مي زد، ناشنيده ماند. تعجب نداشت كه چنين ترانه هايي از جنبش انقلابي كردستان الهام مي گرفت كه سنگر استوار انقلابي مردم بود و سلاح بر كف در مقابل موج ارتجاع مذهبي حاكم مقاومت ميكرد. كمي بعد سر و كله „يار دبستاني من“ پيدا شد كه پوشيده تر بود و در پيله روزهاي جنگ در امان ماند، تا سال ها بعد در هواي خيزش نسلي ديگر پر زند.

با تثبيت خونين جمهوري اسلامي، موسيقي پاپ هم به خارج از كشور كوچ كرد. نخست موج حسرت گرايي آمد. آنان كه قبل از انقلاب، صاحب مال و منال يا موقعيت ممتازي در جامعه بودند، حسرت زندگي و

امكانات گذشته را مي خوردند. غربت زدگان ناسيوناليست، حسرت خاك وطن را. و مبارزان و همپايان انقلاب، حسرت ياران جانباخته و فرصت هايي كه براي دگرگون كردن جامعه كهنه و رهايي توده هاي مردم از دست رفته بود. و همه اين روحيات در ترانه هاي تبعيد و مهاجرت تجسم مي يافت. هنرمندان پيشرو و پيشگام موسيقي پاپ، زخم خورده و گيج سر بودند. اما همه دردشان اين نبود. آنان، بر سر آرمان هايشان دچار شك و ترديد شده بودند. نوگرايي، اعتراض و مبارزه جويي در آثارشان از نفس مي افتاد. راه هاي ارتباط با مخاطبان موسيقي پاپ در ايران به نظر بسته مي آمد. بر كشور، جنگ خانمان سوز و ويرانگر حاكم بود و سركوب و خفقان. بازار موسيقي در خارج از كشور نيز در كنترل سرمايه گذاران گريخته از انقلاب مردم قرار داشت. سمت و سوي اين بازار با سليقه كساني تعيين ميشد كه مي خواستند فرهنگ و هنر رسمي و حاكم در ايران قبل از 1357 را بازتوليد كنند. خريداران عمده بازار نيز همان ها بودند كه در غربت دستشان به دهان شان ميرسيد. اينان يا براي ميهماني ها و جشن هاي شان، به موسيقي دل خوش كنك و بي خيال نياز داشتند و يا براي اشك ريختن هاي حسرت بارشان به موسيقي حسرتي و منفعل و عرفان زده. زير منگنه نوميدي و بي باوري به آرمان و فشار بازار، جمع پيشگامان از هم گسست. فاصله ها بيشتر شد. ديگر دستها به قلم نمي رفت، يا اگر مي رفت آن ملودي را نمي نوشت و آن ترانه را نمي سرود كه نيازش بود.

اما هنوز اميد باقي بود! چرا كه مخاطبان موسيقي پاپ فقط به اين گروه كوچك مرفه و بدسليقه محدود نماند. صدها هزار جوان از آتش جنگ ارتجاعي مي گريختند و در كشورهاي مختلف پناه ميگرفتند. نيازهاي فرهنگي و روحي اينان چگونه بايد جواب داده ميشد؟ در ايران نيز گوش ها انتظار ترانه ها را ميكشيد. و ترانه كه ديوار و سيم خاردار نمي دانست، از هزار مجرا خود را به بساط هاي كوچه و خيابان ميرساند و قبل از اين كه گزمگان بخود آيند، بر زبان ها جاري ميشد. بخش بزرگي از اين ترانه ها در رديف „پاپ لس آنجلسي“ بودند با همان مضمون سطحي و الكي خوش و مبتذلش. اما در اين ميان، آثار متفاوت و موثري هم توليد شد، به گوش مردم رسيد و در دل آنان جاي گرفت. „نون و پنير و سبزي“،“نازنين“، „خانه سرخ“، „جنگل جاري“، „خورشيد خانوم“، „مرا به خانه ام ببر“، „بادباك“ و... از آن جمله بودند. به يك كلام، ترانه هاي پاپ

محصول خارج آمدند، به سرعت رواج يافتند و مهر شكست بر پيشاني فرهنگ نوحه و گريه كوبيدند.

جمهوري اسلامي قافيه را باخته بود. آنچه رسانه هاي رژيم مي خواستند به نام آثار فرهنگي و هنري به خورد مردم دهند، نه فقط كسي را جذب نمي كرد بلكه تنفرانگيز بود و پس ميزد. جوانان، حتي فرزندان حكومتيان، رغبتي به „هنر اسلامي" نداشتند. اين مسئله از نظر طراحان سياست هاي امنيتي رژيم، يك خطر محسوب ميشد و چاره مي طلبيد. اينان كه از اوايل دهه 1370، در حال كپيه برداري از خودآموزهاي اف. بي. آي (دفتر تحقيقات فدرال آمريكا) در مورد خطرات امنيتي و چگونگي مقابله با آن بودند، در اين زمينه هم تلاش كردند از پدرخوانده هاي آمريكايي خود تقليد كنند. بر مبناي بحث مسئولين امنيت داخلي آمريكا، سه روش رويارويي با خطرات امنيتي وجود دارد. يكم، شناسايي و پيش گيري قبل از وقوع خطر. دوم، سركوب بعد از ظهور خطر. سوم، جذب و هضم خطر و دگرگون كردن ماهيت آن از يك عامل منفي به عاملي مثبت براي نظام حاكم. يك نمونه از روش سوم، برخورد دستگاه فرهنگي حاكم آمريكا به آن شاخه هايي از موسيقي است كه بعنوان يك شكل هنري اعتراضي و ضد سيستم پا به صحنه ميگذارد و به همين خاطر سريعا در بين توده هاي محروم آن كشور رواج مييابد. سياست گذاران فرهنگي و صاحبان „صنايع سرگرمي" (entertainment industries) به جاي اين كه به سركوب مستقيم و بايكوت كردن اين نوع موسيقي دست بزنند، فرم و قالبش را ميگيرند، مضمونش را تغيير ميدهند، پيشگامانش را اگر توانستند مي خرند و فاسد ميكنند، و اگر نتوانستند به حاشيه مي رانند و ساكتشان ميكنند، و از آثار منحطي كه بر مبناي اين سياست توليد ميشود به مثابه ابزار ترويج ايدئولوژي و ارزش ها و افكار خود در بين مردم استفاده ميكنند. جمهوري اسلامي هم تصميم گرفت همين كار را با موسيقي پاپ بكند تا شايد بتواند آب رفته را به جوي بازگرداند و ذهن جوانان را با آنچه خود مي خواهد پر كند.

اين چنين بود كه ناگهان سر و كله موسيقي پاپ ناقص الخلقه به صدا و سيماي جمهوري اسلامي باز شد. پاپ، ديگر „طاغوتي" و حرام نبود. جواناني كه مجبور بودند در پستوي خانه ها و كنج زيرزمين ها براي دل خود موسيقي پاپ بزنند و تمرين كنند با احتياط از خانه بيرون آمدند. اما خط قرمزها مشخصي وجود داشت كه شوخي بردار نبود. مضمون مبارزه و مقاومت و اعتراض عليه نظم موجود به هر شكل و با هر تعبير و

استعاره قدغن! پرده برداشتن از بي عدالتي ها و مصائب جامعه طبقاتي قدغن! بيان خواسته هاي برابري جويانه زنان و احساسات و عواطف زنانه قدغن! اعلام حاكميت انسان بر سرنوشت خود و افشاي خرافه قدغن! شرح دل سپردن ها و روابط عاطفي ملموس و واقعي بين زن و مرد قدغن! بر طبق مقررات دستگاه سركوب و سانسور فرهنگي در جمهوري اسلامي، هنرمندان حق دارند ترانه سياسي و اجتماعي بسازند به شرط اين كه سياست هاي روز جمهوري اسلامي را تبليغ كند. در وصف „زيبايي و عظمت" جنگ ارتجاعي باشد. وطن و امت اسلامي را ستايش كند، به شيوه ناسيوناليست – فاشيست ها آن را به عرش ببرد و برتر از مردم ساير كشورها جلوه دهد. از عشق نگويد مگر آن كه عشق عرفاني باشد، عشق به خدا و پيغمبر و ائمه اطهار. به جنس مخالف ابراز علاقه نكند مگر كمرنگ و بي شور و شر و به شيوه بيمارگونه افلاطوني.

موسيقي بيروح، مصنوعي و بي تاثيري كه امروز تحت عنوان موسيقي پاپ در ايران توليد و توزيع ميشود حاصل همين مقررات و سياست گذاري هاي ارتجاعي است. در اين ميدان، يك مشت خواننده و ترانه سرا و آهنگساز فرصت طلب و منفعت جو هستند كه بر مبناي سفارش دستگاه فرهنگي رژيم، „موسيقي پاپ" توليد ميكنند. مثلا ميگويند در تبليغ نماز خواندن، ضرورت توكل به خدا، و يا در وصف نيروي انتظامي، ترانه اي بسازيد كه حال و هواي ترانه هاي ابي را داشته باشد! اين ها هم ملودي هاي شناخته شده آثار ديگران را مي دزدند، كلمات و عبارات و تعابير بكار گرفته شده توسط ديگران را مي دزدند، و مضموني ارتجاعي را به آن مي آميزند. از اين مواد، چيز آشغالي مي سازند و تحويل ميدهند و پول خوش خدمتي شان را ميگيرند. حتي نوحه خواني و مداحي هم „پاپ" شده است! با آهنگ „سلطان قلبها" در مدح امام حسين مي خوانند. اجتماعي ترين محصول اين پاپ رسمي، مي تواند ترانه اي در حد „دلقك" باشد كه دلسوزي آبكي و بي محتوايي به حال فقراست و در چارچوب تفكر صدقه و قرض الحسنه مي گنجد. و سياسي ترينش مي تواند „خيابان خواب ها" باشد كه حسرت ذوالفقارعلي را مي خورد و در مقابل غارتگران بيت المال و ابن ملجم هاي امروز مي خواهد „شيعه واقعي" باشد.

در حاشيه اين ميدان، بقيه ايستاده اند كه اكثريتند. جواناني علاقمند اما بي امكانات. با استعداد اما قانع. آرمان و رسالتي براي خود قائل نيستند. آرزويشان اينست كه پايشان به خارج از ايران برسد و در آنجا

آزادانه توليد كنند و بـه شـهرت برسـند. پيشـگامان موسـيقي پـاپ را مي سـتايند و معتقدنـد كـه بـه گـرد پـاي آنـان هم نميرسـند، امـا خـود حاضـر نيستند نقش يك پيشگام را در شرايط امروز بعهده بگيرند. به يك كلام، به محافظه كاري و خودسانسوري معتاد شده اند. بعضي شان براي اين كـه „مبتذل" نباشند و در ضمن گزک بدست سانسـورچيان اسـلامي ندهنـد، نقض غرض ميكنند و به دامان اشعار عرفاني و تخدير كننده چند صد سال پيش آويـزان ميشـوند. جنس كهنـه اي كـه نيازهـاي زمانـه را جـواب نمي دهد در زرورق نو مي پيچند و عرضه ميكنند. يا اين كـه بـه قـول خودشـان براي فرار از „ابتذال لس آنجلسي" سر بـه كـوه و بيابـان مي گذارنـد و بـه ترانـه هـاي بي خطـر در وصـف طـبيعت و بهـار و امثـالهم روي ميآورنـد. ملودي هايشان هم نرم و كودكانه است كه ترانه هـاي „برنامـه كـودك" را تداعي ميكند: خالي از افت و خيزهاي ناگهاني و تكان و شوك. خيلي كه بخواهنـد خطـر كننـد و پيـام سياسـي بـه جامعـه بدهنـد „اي ايـران" را بازخواني ميكنند يا در همان مضمون ناسيوناليستي ترانه مي سـازند كـه بـه هيچكس بـر نخـورد. اگـر هم در ترانـه هـاي شـان حـرفي از عشـق و تمايلات عاطفي به ميان بيايد آنقدر سر و دم بريـده اسـت كـه آشـكارا در مقابل ترانه ها و ويدئوكلوپ هاي اروتيك و تغزلي محصول خارج كم ميـآورد و خريدار ندارد. در اين زمينه، حتي خودشان هم تـرجيح ميدهنـد بـه بـازار پاپ خارج از كشور مراجعه كنند.

چنين شرايطي باعث شده كه جوانان صادق دست انـدركار موسـيقي پاپ در ايران، از بن بست اين نوع موسـيقي صـحبت كننـد. حـرف اينـان از بحران و ركود مقطعي نيست، بلكه معتقدند كه پاپ در ايران به بن بسـت رسيده است. واقعيت اينست كه „پاپ ايراني" و نه فقط پاپ در ايـران يـك دوره بحراني را از سر مي گذارند. اين موسيقي براي تكامل و پشت سـر گذاشتن اين بحران، نياز به راه گشايي و نوگرايي در مضـمون و فـرم دارد. و اين ميسر نخواهـد شـد مگـر اين كـه بـار ديگـر آثـار اجتمـاعي، پيشـرو، سنت شـكن، جـوان و نـوگرا بـه نـوك پيكـان موسـيقي پـاپ تبـديل شـود. خفقان و سانسور حاكم بر ايـران، بـدون شـك مي كوشـد جلـوي توليـد و توزيـع رسـمي چـنين آثـاري را بگـيرد. امـا راه هـاي ديگـري هم هسـت. جمهوري اسلامي نمي توانـد از توليـد ترانـه هـاي پـاپ پيشـرو جلوگـيري كنـد، زيـرا نمي توانـد راه انديشـه كـردن و فعـاليت ذهن خلاق هنرمنـد را ببندد. مي توان اين آثار را در زيـرزمين خلـق كـرد، حـتي بـه مرحلـه توليـد رساند و محصول نهايي را به خارج از مرزها رساند تا توزيع شـود و دوبـاره

به ايـران بـازگردد. مي تـوان كلام و ملـودي اين گونـه ترانـه هـا را بـه نحـو مناسـب بدسـت هنرمندان متعهد در خارج از كشور رسـاند تا با اسـتفاده از امكانـات بيشـتر و بكـار گـرفتن خلاقيت و توانـايي هـاي خـود، آن را اجـراء كنند. مهم اينسـت كـه رسـالت و تعهـد اجتمـاعي از سـوي هنرمنـد درك شـود، و اين فقط وظيفه هنرمندان مقيم ايران نيسـت. بخش مهمي از بار گـذر از بحـران و سـمت و سـو دادن بـه اين حـركت، همچنـان بـر دوش هنرمندان پيشگام و پيشرو در خـارج از كشـور قـرار دارد. عوامـل مسـاعد براي چنين تحولي در موسيقي پاپ ايران وجود دارد. موضوعات اجتمـاعي و سياسـي كه زمينه الهـام و انگـيزش هنرمنـدان مـردمي باشـد بيشـمار اسـت. ترانه سرايانـي داريم كه بـا تجربـه اي چنـد ده سـاله بـر زبـان و فن ويـژه ترانـه سـرايي تسـلط يافتـه انـد. حضـور زنـان در اين حيطـه و نـيز در نوازندگي و آهنگسازي هر چند اندك، امـا روزافـزون اسـت. ملـودي و ريتم در پاپ ايراني بـه علت ورود و ادغـام ملـودي هـا و ريتم هـاي لاتينـو و بـه درجه كمتري هيپ هاپ (hip hop) و رپ (rap) در آن، غني تر و متنوع تر شـده اسـت. تجربه گرايي و ابداع در زبان ترانه ببار نشسـته و گاه تعـابير و توصـيفات خلاقانـه و غـافلگير كننـده را بـه ارمغـان آورده اسـت. „قـدغن“، „طلوع كن“، „مردسالاري“، „بشـكن“، „بـرهنگي“، „گـل بيتـا“ و.... نمونـه اي از همين تغييرات و پا محكم كـردن هـا اسـت. آنچـه مي مانـد بـاور بـه آرمان رهايي است كه بايد در ذهن و عمل كاركنان عرصه هنر جاي گـيرد. پيشـگامان، بايد آن را باز يابند و راهيان جـوان، آن را بشـناسـند. آنچـه مي ماند روحيه شورش و عصيان و اعتراض است كه بايد طبـل هـا را بـه صـدا در آورد، بر كليدها بكوبد، سيم ها را بلرزاند و پيكان ترانه را از چله تارهاي صوتي رها كند. جامعه، سفارش نواي نو ميدهد: „آهاي! آهاي! يكي بياد يه شعر تازه تر بگه!“

* در اين نوشـته نامي از هيچ خواننده يا ترانـه سـرا و آهنگسـازي بـرده نشـده اسـت. فقط نام ترانه ها گفته شـده زيرا قصد نوشـته آفريدن آتوريتـه يا قضاوت در مورد افراد نيسـت. مضمون آثار مد نظر اسـت. چه بسـا در آثـار يك فرد مشخص هم ترانه هاي پيشرو پيدا شود و هم عقبگـرا. امـا ترانـه هايي كه نام برده شـده بهر حال نام و نشان هنرمندان معيني را بـر خـود دارد و اميد اسـت با تاكيد بر ارزش و جايگاه اين ترانه هـا، حـق سـازندگان شـان هم ادا شـده باشـد.

در رابطه با مقاله فوق نظرات و پيشـنهادات خود را ارسـال داريد.

براي تماس با نويسنده مقاله فوق مي توانيد با اي ميل زير مكاتبه نمائيد.
Parvaz2005@hotmail.com

سقوط رژيم صدام و درس هايي كه براي آينده در بردارد:
پرده آخر : جنگ بعد از سقوط صدام :

نوشته يولاندو رژي

وقتي كه آمريكا برنامه اشغال عراق را ريخت هدف سياسي بسيار مشخصي داشت. يعني اينكه برنامه اش تنها شكست و بركناري صدام حسين از قدرت نبود، بلكه برقراركردن دولت نومستعمره قابل تحملي بود. اگر چه حمله و تجاوز به عراق موفق شد، اما اشغال آن نشان داد نوع ديگري از جنگ در پيش است. مردم عراق آمريكا را از رسيدن به اهدافش باز داشته اند.

بوش رئيس جمهور آمريكا در اول ماه مه 2003 در زير پرچمي كه نوشته شده بود " ماموريت ما به انجام رسيد" ادعاي به پايان رسيدن بخش عمده جنگ در عراق را نمود. اما روند اوضاع نشان داد كه اين مسئله تنها فانتزي بوده است. تحولات نشان داد كه كل نقشه آمريكا بر پايه يك رويا بوده است. وقتي كه پل ولفويتز معاون وزارت دفاع آمريكا با هدف رد كردن ژنرال شينسه كي كه تخمين زده بود براي اشغال عراق به چند صد هزار نيرو احتياج است، به كنگره آمريكا گفت كه ، " من به دلايل قابل قبولي مطمئن هستم كه آنها از ما به مثابه نيروي آزادكننده خودشان استقبال خواهند نمود و اين مسئله به ما كمك مي كند كه نيروي كمتري را احتياج داشته باشيم."

طبق برنامه اوليه جنگي كه توسط پنتاگون طراحي شده بود قرار بود كه نيروهاي آمريكا تا پايان سال 2003 به 50000نفر تقليل يابد. وقتي كه تا دسامبر 2003 روشن شد كه اين برنامه كاملا غير واقعي است، نقشه جديدي داده شد كه تقليل نيرو را تا سال 2004 به تعويق مي انداخت. اما در اوايل سال 2005، بازهم چاره اي نبود جز اينكه نيروهايش را به 150000نفر افزايش دهد- يعني تعدادي بيش از تعداد نيروهاي اوليه كه به پاي اشغال رفتند.

يك مشاور آمريكايي به وزارت دفاع عراق گفت كه :" نقشه آمريكا شكست خورد- يعني آنچه كه آمريكا براي انجام آن به پايش رفت. يعني نقشه اي كه از زمان به پايان رسيدن " بخش عمده جنگ"اتخاذ شده است تا بحال كار نكرده است."(1)

برخي از اولين مقاومت ها در اول ماه مه 2003 در فلوجه آغاز شد، هنگامي كه جوانان به محوطه منطقه سربازان آمريكايي كه قبلا دو بار به جمعيت تظاهر كننده شليك كرده بودند، نارنجك پرتاب كردند. تا آوريل سال بعد، فلوجه به مركز نبردهاي عمده تبديل شده بود. هزاران سرباز آمريكايي تلاش كردند تا به شهر حمله كنند اما موفق نشدند. در همان ماه نيروهاي تحت رهبري مقتدا صدر در نجف نيز قيام كردند. از زمان اشغال نيروهاي آمريكا براي اولين بار خود را در موقعيتي مي يافتند كه مجبور بودند از فاصله نزديك در اين دو شهر و درحلبي آبادهاي بغداد بجنگند. تعداد حملات به نيروهاي اشغالگر در روز به 90 رسيد.

شش ماه بعد، نيروهاي آمريكايي يكبار ديگر به فلوجه حمله كردند، اين بار موفق به تسخير آن شدند، اما اين موفقيت نه در نتيجه توانايي شان در جنگ خانه به خانه بلكه از طريق توانايي شان در بمباران كردن ترو خشك تا اينكه هيچ ساختمان سالمي باقي نماند، بود. از يك نظر آمريكا در فلوجه قادر شد به شيوه اي كه مي خواست، بجنگد، از آنجا كه توانست شهر را براي مدتي طولاني محاصره كند، نيروهايش و قدرت آتش باري اش را متمركز كند و ابتكار عمل را بدست آورد. شهري كه مركز قدرت نيروهاي شورشي بود داغان شد اما فرماندهان آمريكايي شايد به دنبال آن چيزي كه بودند يعني يك درگيري تعيين كننده، دست نيافتند. ادعاي يك فرمانده آمريكايي مبني براينكه داغان كردن فلوجه " كمر شورشيان"را شكست، يك ماه بعد توسط يك فرمانده ديگر به زيرسئوال برده شد. ابتكار عملي را كه آمريكا در آن شهر بدست آورده بود، يك هفته بعد از دست داد يعني هنگامي كه كه نيروي چريك ها بطور غير منتظره و موفقيت آميزي حملات مهمي را عليه شهر دوميليوني موصل در شمال، و سومين شهر بزرگ عراق برپا كردند. نيروهاي چريكي همچنين حملاتي را در سراسر به اصطلاح مثلث سني نشين كه با سامره درشمال بغداد، رماديه غرب پايتخت و خود بغداد مشخص مي شود و همچنين در شهرهاي جنوبي بغداد بر سر شاه راهي كه به نجف و كربلا مي رود، برپا كردند.

بهايي را كه آمريكا براي تنها حمله به فلوجه پرداخت كرد به همان اندازه اي بود كه در حين اشغال پرداخت: 71 سرباز كشته شدند و تقريبا 500 نفر به آن اندازه جدي زخمي شدند كه از عراق به جاي ديگري انتقال يافتند.(2)

اگر بخواهيم از طريق تعداد زخمي ها به ارزيابي بپردازيم، تعداد بسيار كمي از سربازان عراقي در كنار جي آي ها در فلوجه جنگيدند. در موصل به محض اولين شليك گلوله ها، بسياري از پليس هاي عراقي و حتي فرماندهانشان به مقاومت پيوستند و يا به خانه هايشان رفتند. تنها 20% آنها باقي ماندند. بعد در اواخر دسامبر انفجار يك بمب در پايگاه آمريكايي ها در موصل، سالن مراسم مذهبي را داغان كرد و 22 نفر كشته و 80 نفر زخمي شدند. مقامات آمريكايي معتقد اند كه اين حمله به پايگاه بدون حمايت وسيع و گسترده در ميان گارد ملي عراق، ممكن نبود. روياي آمريكا مبني بر " عراقيزه „ كردن اشغال در خطر فروپاشي قرار گرفت. و اين را شايد بتوان بزرگترين تلفات در اين مرحله به حساب آورد.

نيروهاي آمريكايي تا دسامبر 2004 ديگر، از بيرون دادن ارقام، تعداد حملات بر نيروهاي شان خودداري كردند. آنتوني كوردسمن يكي از كارشناسان سرشناس نظامي كه از مقامات سابق پنتاگون است معتقد است كه " بين 1600 تا 3000 زد و خورد و يا قصد حمله به نيروهاي آمريكايي در ماه صورت مي گيرد." (3)

يكي از تحليل گران سابق موسسه اينتليجنس دفاع مي گويد كه " درجه خشونتي كه هر دو طرف جنگ به كار مي برند هر روز دامنه بيشتري مي گيرد." او اضافه مي كند كه " خصلت جنگ نه تنها از نظر تعداد زد و خورد ها بلكه كلا خصلتش در حال تغيير است." تنها چند هفته بعد از حمله به پايگاه موصل طبق گزارشات روزنامه ها واقعه ديگري نيز اعتماد به نفس اشغالگران را به لرزه در آورد. يك وسيله نقليه جنگنده برادلي- يكي از پيشرفته ترين ماشين هاي جنگي آمريكا در جنگ زميني، غول شديدا مسلحي كه خالي اش 25 تن وزن دارد- توسط يك بمب كنار جاده منفجر شد كه باعث كشته شدن هر 7 سرباز سرنشين آن شد. اين حمله در خود بغداد اتفاق افتاد.

عمليات چريك ها در بيشتر مواقع به كمين ها بر سر راه عبور و مرور وسايل نقليه لجستيكي و گشتي هاي آمريكا و همچنين پرتاب راكت به پايگاه هاي آمريكا صورت مي گيرد. به قول ارتش آمريكا انفجارات،

بخصوص انفجار بمب ، همچنين خمپاره انداز و توپ خانه و نه شليك اسلحه سبك مسئول كشته شدن حدود 80% نيروهاي آمريكايي است. آنها مي گويند كه اين نشان دهنده موثر بودند جليقه ها در مقابل گلوله ها و همچنين در مقابل نوع جنگي است كه در آن نبردهاي تدارك ديده شده بين اشغالگران و مقاومت استثناء هستند.

كمين ها بسيار گسترده تر، فراوان تر و قدرتمندتر شده اند. نيروهاي آمريكايي از لحاظ ترك پايگاه هاي شان محدود شده اند (حتي براي رفتن به فرودگاه بغداد با مشكل روبرو هستند و يكي از خطرناك ترين مسيرها در كشور به حساب مي آيد). آنها براي تمركز دلخواه نيروهاي شان ناتوانند و در توزيع آذوغه با مشكل روبرويند.

شكنندگي آمريكا در اتكاء به تداركات در مقاله ديگري در همين شماره بنام " سقوط رژيم صدام و درس هايش براي آينده" بشيوه فوق العاده اي تشريح شده است. بسياري از جاده هاي اصلي كه پايتخت را به شهرهاي اطراف وصل مي كنند به تله هاي مرگ وسايل نقليه لجستيكي آمريكا تبديل شده اند. گرچه ارقام دقيق تري بيرون نيامده است، اما بنظر مي رسد كه درصد بزرگي از خسارات وارده بر نيروهاي آمريكا در نتيجه حمله به وسايل نقليه نظامي است تا اينكه حمله به پايگاه ها و يا گشتي هاي آمريكا، كه اغلب محافظت شده مي باشند. حداقل از يك واقعه اطلاع داريم كه در آن سربازان آمريكايي از راندن وسيله نقليه ی شان در يك ماموريت اجتناب كرده اند. بسياري از كاميون ها و سه چهارم از هوم وي ها Humvees وسيله نقليه اي كه مثل جيپ است و وسيله اصلي انتقال و گشتي ها هستند محافظت نمي شوند، بنابراين بسيار ضعيف و بي دفاعند. دليل آن اين است كه بر طبق دكترين ارتش آمريكا انتظار داشتند كه از اين ماشين (موتر) ها و كاميون ها در مناطق نسبتا امن و تحت كنترل آمريكا استفاده كنند. وقتي كه وزير دفاع آمريكا دونالد رامسفلد از اين لحاظ مورد سئوال قرار گرفت وي پاسخ داد كه " وقتي كه ما به جنگ مي رويم با ارتشي مي رويم كه دراختيار داريم و نه با ارتشي كه ما دوست داريم داشته باشيم." البته وقتي كه رامسفلد و ديگران به جنگ رفتند آنها تصور مي كردند ارتشي را كه براي پيروزي لازم بود، دارند. اما برعكس انتظارشان، آنها خود را در برابر چريك هاي جنگجويي يافتند كه از حمايت بخش بزرگي از مردم برخوردارند، و اين طور شد كه احتمال حمله به آنان از هر جايي كه عراقي ها باشند، وجود دارد.

آمريكا خود را در موقعيتي يافت كه تا حدي به اين گفته مائو مي خـورد ″ جلب دشـمن بـه عمـق سـرزمين هـاي خـودي“ در آنجـا توسـط آنـاني محاصره مي شود كه در خطوط داخلي مي جنگنـد، و در نتيجـه مجبورنـد كه از راه ها كه قدرت ارتش شان تا حد زيادي به آن وابسته اسـت، دفـاع كنند. چرا كه هيچ خط مقدمي در اين جنگ وجود ندارد، هيچ پشت جبهه اي كه آمريكايي ها بتوانند از لحاظ تداركاتي به آن اتكاء كنند وجود ندارد.
حملات بر وسايل نقليه لجستيكي آمريكايي آنقدر جدي شـده اسـت كـه نـيروي هـوايي آمريكـا نـه تنهـا غـذا و آب و لـوازم يـدكي و مـواد دارويي را انتقال مي دهد بلكه همچنين كاميون ها و ديگر وسـايل نقليـه را ازطريـق هوا جابجا مي كند. يـك جـنرال آمريكـايي 5 دسـامبر 2004بـه خبرنگـاران گفت كه ″ جمـع كـردن كـاميون هـا از جـاده هـا يعـني از جاهـايي كـه مـا بيشـترين مشـكلات را داريم بـه يـك هـدف تبـديل شـده اسـت. „ (5) فرماندهان آمريكايي حال قبول دارند كه حمل و نقل زميـني كـه خـون رگ هاي شيوه جنگ هاي با تكنيك بالاي آمريكاست نيز از نقاط ضـعف بـزرگ مي باشند.اين مسئله به نكتـه مهم ديگـري از دكـترين آمريكـا كـه مقالـه ديگر اين نشريه به آن رجـوع مي كنـد، مربـوط مي شـود و آن بـه حـداقل رساندن تعداد سـربازان در ميـدان بـا اسـتفاده از پـول و قـدرت تكنولـوژي است. هدف سياسي آمريكا براي تغيير نظم جهاني، حـداقل تـا بحـال بـر اين مبناست كه قـادر باشـد اين كـار را بـا نـيروي كم اما (از نظـر مـالي و سلاح و تكنولوژي) غني انجام دهد، كه لازمه آن اينست كه تعداد زيادي از سربازان در عراق بكار گرفتـه نشـوند. اين انگـيزه اي بـود كـه در پشـت طرح رامسفلد براي پيروزي ″ ارزان „ در جنگ، سـريع وبـا بكـارگيري تعـداد محدود ي سرباز حتي اگر منجر به هزينـه كـردن مبلـغ زيـادي پـول و جـان مردم شود, قرار داشت.
برخي از شخصيت هاي نظامي و سياسي محافل حاكمه آمريكا قبول كرده اند كه اين اشـتباه كليـدي آمريكـا بـوده اسـت. زيبگـنيو برژينسـكي، مشاور سـابق امـنيت ملي و يكي از معـروف تـرين متنقـدين طـرح جنگي بوش - رامسفلد در ميان محافل حاكمه آمريكا، نسبت بـه ″عـدم تناسـب عظيم بين اهدافي كه غير واقعيند و مواد و ابزار موجـود كـه محـدود انـد“، هشدار داده است. به عبارت ديگر او مي گويـد، آمريكـا بـدون نيم ميليـون نيرو نمي تواند اميد پيروزي را در سر بپروراند. ″ مشـكل من اينسـت كـه چگونه از شكست اجتناب كنيم.“ چون كه او باور ندارد كه آمريكا بتواند آن

تعداد نيرو را با توجه به اهداف بزرگي كه در سر دارد، به آنجا گسيل دارد. (6)

اما باند بوش بيش از هر زمان ديگر حول دكترين بوش متحد است، و مصمم است كه طرحش را در مورد عراق به اجرا بگذارد. بوش دفاعش از رامسفلد را شديدا و بروشني بصورتي علني اعلام داشته است. گزارش داده شده است كه رامسفلد به منظور پايان دادن به بحث ها در محافل طبقه حاكمه بلافاصله بعد از انتخابات 2004جلسه اي را با فرماندهي مشترك نيروهاي نظامي برگزار كرد و به آنها گفت كه آمريكا متعهد به ماندن در عراق مي باشد. در همان حال بوش و رامسفلد خود را براي احتمال جنگ گسترده تري آماده مي كنند. خبرنگار آمريكايي سيمور هرش گزارش داد كه نيروهاي ويژه آمريكا هم اكنون در ايران هستند و به انجام ماموريت " شناسايي سياه"،تعيين اهداف براي حملات هوايي احتمالي عليه زيربناي نظامي ايران مشغولند يعني همان كاري راكه در رابطه با صدام انجام دادند.(7) اين بدين معني نيست كه آمريكا در پي اشغال ايران است و يا اين كه لزوما آنرا در نوبت بعدي ليست آماده شده اي قرار داده باشد. بنظر مي رسدآنها اميدوارند كه بتوانند جمهوري اسلامي ايران را از راهي به غير از اشغال سرنگون كنند، مثلا با داغان كردن زير بناي نظامي ايران با حمله هوايي متمركز مثلا با استفاده از حمله اسرائيل و حمايت آمريكا، و يا قدرت هوايي مستقيم آمريكا و يا تركيبي از هر دو .

برخي از مرتجعين بالا بحث مي كنند عليرغم اينكه آمريكا در عراق گير كرده است، در دراز مدت نمي توان بدون آنكه ايران را مستقيما بزير كنترل درآورد، حكومتش بر عراق را تثبيت كند. آمريكا هر اميدي را كه براي آينده داشته باشد اما اشغال در آينده اي نا معلوم نيز كاملا متنفي نيست. هنگامي كه يك عمل نظامي براه انداخته شود، عواقب آن غير قابل پيش بيني است، و آمريكا ممكن است كه خود را يكبار ديگردر قعر(باتلاق) ببيند. بلندپروازي هاي افراطي آمريكا در منطقه و جهان منشا بالقوه اي براي شكستن و شكندگي امپراطوري آمريكا است.

با بيرون كشيدن و يا تدارك براي بيرون كشيدن نيروهاي هلند، مجارستان، جمهوري چك و اوكرائين از عراق، ديگر كمتر حرف " ائتلاف" آمريكا به گوش مي رسد. لهستان كه زماني در واشنگتن، با افتخار به مثابه سمبل طرفدار آمريكاي " اروپاي نو" از آن ياد مي شد، يك سوم نيروهايش را تقليل داد و هيچ تعهدي را فراي چند ماه بعد قبول نمي

كند. اين مسايل باعث مي شود كه بريتانيا جاي خالي نيروهاي بيرون كشيده شده را پر كند، و بريتانيا بيشتر به اين جنگ كشيده شود، جنگي كه بيش از هر زمان ديگر در خود آن كشور بي اعتبار شده است بخصوص با توجه به افشاگري هاي تازه اي كه حاكي از شكنجه و زنداني كردن عراقي ها است.

بعلاوه هيچ كشور ديگري از جمله ايتاليا- متحد اصلي آمريكا/بريتانيا- درگير عمليات رزمي نيستند. در برخي كشورها مثل ژاپن و كره جنوبي كه دسته هاي سمبليك فرستاده اند، افكار عمومي آنچنان عليه جنگ است كه نيروها عمدا از درگيري نظامي اجتناب مي كنند و احتمالا از نظر نظامي يك ضعف به حساب مي آيد، پتانسيلي كه جنگ براي تحريك بي نظمي سياسي در ميان مردم كشورهاي متحد بوش وجود دارد نقطه ضعف ديگري است كه تنها شمه اي از قدرت آن را در خيابان ها ديده ايم.

سربازان خود آمريكا نيز نقطه ضعف بالقوه اي براي كساني است كه آنها را به اين جنگ غيرعادلانه مي فرستند. مسئله بي روحيگي و حتي مقاومت سربازان آمريكا مسئله اي گسترده تر از آن است كه اينجا بتوانيم بررسي كنيم، مگر اينكه بصورتي اجمالي. سرباز گيري ارتش آمريكا روبه نزول بوده و برخلاف الگوي زمان جنگ به پيش رفته است. در حدود 40% نيروهاي آمريكا در عراق سربازان حرفه اي نيستند بلكه اعضاي گارد ملي و يا ارتش ذخيره هستند. سربازگيري براي اين واحدها در آخرين ماه 2004 تا 30% كاهش يافت و روحيه عمومي آنها بخصوص پايين بود. در يك نقل قول از يك يادداشتي به پنتاگون كه به بيرون درز كرده است فرمانده ارتش ذخيره آمريكا از نيروهايش بنام نيرويي " شكست خورده" ياد مي كند.(8) چندين هزار مورد فرار بوده است از جمله چند مورد كه سربازان با علني كردن مخالفت شان با جنگ، خطر را به جان خريده اند. يكي از گروه هايي كه در تظاهرات هاي نيويورك در هنگام كنگره سراسري جمهوري خواهان در سپتامبر 2004شركت كرده بودند سربازان سابق عراقي، ضد جنگ بودند.

شكنجه در ابوغريب و ديگر كمپ هاي بازداشت آمريكا تصوير زنده اي از آنچه كه آمريكا در عراق انجام مي دهد، به جهانيان نشان داد. اعمال سيستماتيك شكنجه جنبه ديگري نيز دارد: و آن افشاي درجه ناتواني اشغالگران در جلب همكاري اشغال شدگان است. بيشتر از همه آنها عاجز از دستيابي به اطلاعات جاسوسي از دشمن هستند. كوردسمن

مي نويسد كه " نبود فاكت بطورقابل توجهي" در مورد مقاومت عـراق بـه مثابه مشكل عمده اي در مقابل نيروهـاي آمريكـايي اسـت. در عين حـال نيروهاي مقاومت قادرندكه در هر جايي كه عراقي ها وجـود دارنـد، نفـوذ كنند، حتي، فرماندهان آمريكايي بيم از آن دارند در مقامات بـالاي دولت دست نشانده و گارد ملي عراق نيز نفوذ كنند.

در حاليكه بـرخي از هـواداران جنـگ، ممكن اسـت ميـل داشـته باشـند اشغالي بدون شكنجه را تصور كننـد، امـا اين غـير ممكن اسـت. چـرا كـه شـكنجه در مركـز تحميـل اراده اشـغالگر بـر جمعيت مخـالف قـرار دارد. در طي محاصره اخير فلوجه، آمريكا ادعا مي كـرد كـه آنهـا نمي دانسـتند در شـهر چه مي گذرد چون كه هيچ گونه منبع اينتليجن نداشـتند. فريبكـاري بسـياري در اين ادعـا موجـود اسـت، چـرا كـه ارتش آمريكـا از ورود حلال احمر و ژورناليست هايي كه با گاردهاي (آمريكايي) همراه نمي شدند (بخصوص ژورناليست هـاي عـرب) و خلاصـه از ورود هـر كسـي كـه مي توانست گزارش آنچه كـه آمريكـا بـر سـر مـردم شـهر مي آورد، جلوگـيري مي كرد. اما واقعا اين كه در شهري چند صد هزار نفري در عرض چند ماه حتي يك نفر جاسوس پيدا نشود، به اندازه كافي گويا است و همـه چـيز را در باره ماهيت جنگ و قدرت و ضعف دو طرف درگير در جنگ بـه مـا مي گويد. در حاليكه پليس رژيم دست نشانده بدون نقاب كامل جرات نداشت به خيابان ها برود چريك هايي كه نارنجك انداز و ديگـر سـلاح هـايي قابـل رويت را با خود در خيابـان هـا حمـل مي كردنـد در محلات و خيابـان هـاي شـلوغ و پـر رفت و آمـد، بـا صـورت بـاز و بـدون نقـاب، در كمين نشسـته بودند، اين را بيش از يك خبرنگار به آن اشاره كرده است. وزنه سياسـي در ميان عراقي ها در عرض 20 ماه گذشته تغيير كرده است. اين مسـئله بيش از همه مديون نوع فشارهايي است كه آمريكـا بـر عـراق و مـردمش بطور كل وارد آورده است تا مقاومت را خاموش كند. مقاومتي كه مسـلما با نـيروي كـوچكي آغـاز شـد و هنـوز هم نـيروي مسـلح بـزرگي را در زيـر فرمانـدهي خـود نـدارد (بـرخي نيروهـاي ارتجـاعي تخمين مي زننـد كـه تعدادشان در حدود ده هـا هـزار نفـر اسـت و آنهـا بوضـوح تحت يـك ارتش واحـد نيسـتند). برخـورد " صـبر و انتظـار" كـه عمـدتا در نتيجـه مـاهيت ارتجاعي رژيم صدام در ميان برخي مـردم عـراق نسـبت بـه آمريكـا وجـود داشت، حداقل در ميان مناطق غير كرد، عمدتا نا پديد شده است. حـتي بيشتر كساني كه خود را نسبت بـه مقـاومت بنـوعي بي طـرف بحسـاب مي آورند، از آمريكا متنفرند.(9)

مشكل بزرگ و كوچك آمريكا اينست كه چگونه بر عراق حكومت كند- چه ائتلافي متشكل از نيروهاي طبقه حاكمه قديم و يا جديد مي تواند منجر به يك رژيم با ثبات و دست نشانده آمريكا شود كه نيروي مسلح لازم را داشته باشد به گونه اي كه نيروهاي آمريكايي بتوانند براي اشغال به جاهاي ديگري انتقال يابند. اكراه و تزلزل دولت بوش در مورد اينكه چه كسي را در قدرت بگذارد و مجادلات سخت و تلخي كه در ميان متفكرين مختلف امپرياليستي درگرفته، بازتابي از اين واقعيت است كه انتخاب خوبي موجود نيست. آمريكا در ابتدا نقشه داشت كه دولت صدام را بعد از سقوطش كم و بيش دست نخورده باقي بگذارد، به اين اميد كه تحت حاكميتش خواهد بود. بعد احتمالا از ترس خيانت، ارتش عراق را منحل كردند و نقشه ضد بعثي كردن را اعلام نمودند. سپس يكبار ديگر تغيير عقيده دادند و نقشه بازسازي ارتش صدام با استفاده از افسران سابق را ريختند- و درست همان طوري كه آنها بيم داشتند، اين نيروها نشان دادند كه در بهترين حالتش مشكل ساز اند.

نيروهاي مقاومت چريكي عراقي خيلي بهتر از ارتش صدام عليه آمريكا جنگيده اند. آمريكا ديگر كوچكترين توهمي از اين كه عراقي ها ممكن است اميد داشته باشند كه احترام ملي و كشورشان را بدون جنگ بدست بياورند، ندارد. جنگي را كه مردم عراق به طور روزافزوني به پيش مي برند، به آنها بهتر آموخته است كه چگونه با اين نوع دشمنان بجنگند. در حقيقت اين جنگ نيز براي هر كسي كه كركتر متضاد قدرت نيروهاي امپرياليستي و ضعفهاي واقعي و رو به تزايد اشغالگران را ببينند به اندازه زيادي آموزنده است.

اما در عين حال ضعف مقاومت عراق نيز نشان داده شده است. نيروي هاي وسيعي از نيروهاي طبقاتي مختلفي از جمله بعثي هاي سابق، بنيادگرايان اسلامي، نيروهاي مترقي ملي، برخي رهبران سنتي فئودال و غيره، درگير جنگ مقاومت در عراق مي باشند. ما در موقعيتي نيستيم تا تحليل جامعي را از نيروهاي مختلف و نقش و وزنه اي را كه در مقاومت دارند، ارائه دهيم. ضعف تعيين كننده اي كه در جنگ مقاومت نقش مهمي را بازي مي كند عدم وجود يك نيروي پرولتري ماركسيست – لنينيست- مائوئيستي است. اين واقعيت كه مقاومت تحت رهبري نيروهاي غير پرولتري قرار دارد در خصلت جنگ و تاكتيك هايي كه آنها بكار مي برند، انعكاس يافته است. ربودن كارمندان مترقي خيريه اي (مثل " دو سيمون ها" از ايتاليا) و يا بريدن سر كارگران ساختماني

نپالي در مقابل منافع مردم عراق قرار خواهد گرفت، بخصوص در مقابل توانايي شان براي جلب حمايت و متحد شدن با توده هاي كل كشورهاي جهان. در مقابل اين رفتار عملكرد معروف مائو قرار دارد كه برخورد خوب حتي با سربازان اسيرشده دشمن را در نظر دارد، سياستي كه امروز در پروسه جنگ خلق در نپال، توسط حزب كمونيست نپال (مائوئيست) اعمال مي شود. چنين سياست صحيحي به انفراد بيشتر دشمن و تجزيه نيروهايش مي انجامد.

رژيم صدام براي مقاومت در مقابل تجاوز به دو موضوع اتكاء كرد. يكي اتكاء به نوعي از وطن پرستي خفيف و ناروشن در حرف كه در واقع تسليم طلبي به امپرياليسم را در زير آن پنهان مي كرد و يا در بهترين حالتش نا تواني در جنگيدن موثر عليه آنها را مي پوشاند، همان گونه كه مقاله ی ديگر اين نشريه به آن مي پردازد. موضوع ديگر آويزان شدن به احساسات مذهبي بود. عليرغم سكولار بودن حزب بعث در ابتدا، موضوع اسلام براي اولين بار در جنگ خليج در سال1991 از اهميت بيشتري برخوردار شد در آن هنگام رژيم بعث شعار الله اكبر (خدا بزرگ است) را به پرچم عراق اضافه كرد. اين احساسات در جنگ امروز مقاومت عراق بوضوح قدرتمند است.

تجربه اين جنگ بوضوح نشان داده است كه دين و مذهب نمي توانند مردم را عليه آمريكا متحد كنند بلكه باعث تفرقه مي شود. (شيعه در مقابل سني، مسلمان در مقابل مسيحي، معتقدين به دين در مقابل كمونيست ها و ديگر آته ئيست ها و غيره)

تلاش مقامات آمريكايي براي بي اعتبار كردن مقاومت كه آنرا مربوط به شورش سني ها عليه اكثريت شيعه مي دانند، نمي تواند سطح و گستردگي دامنه جنگ را توضيح دهد. با نزديك شدن به اصطلاح انتخابات در ماه ژانويه 2005 - انتخاباتي كه با دستور آمريكا انجام شد، توسط آمريكا سازماندهي شد، و تحت شرايط و مقررات تعيين شده آمريكا به اجرا گذارده شد.- چهار تا از 18 استان عراق تا حد زيادي از كنترل خارج بودند. در اين استان ها (بغداد و غرب بغداد و شمال (بغير از كردستان) بغداد، كه 40 تا 50 درصد جمعيت كشور را در بر دارند جنگ ادامه دارد گرچه جنگ در حال حاضر در محلات سني نشين متمركز است. نيروهاي انگليسي در بصره و ديگر مناطق شيعه نشين درماه ژانويه هدف حملات جديد قرار گرفتند، در حاليكه جنوب كشور نسبت به شمال در شرايط كنوني آرام تر است اما صحنه شورش حادي عليه نيروهاي اشغالگر

تحت رهبري صدر بود كه مسئله اش هنوز حل نشده باقي مانده است. اما بنظر مي رسد كه مشكل متحد كردن مردم مذاهب و اقليت هاي مختلف واقعي است و يكي از جدي ترين چالش هائيست كه مقاومت با آن روبروست. بعلاوه نيروهاي مذهبي در پي رهايي زنان براي نقش گرفتن در اين نبرد بزرك نيستند بلكه در پي در بند كردن آنانند. چنين نگرشي نمي تواند جنگ را به پيروزي رهنمون سازد. در واقع رهبران اسلامي عراق نماينده مناسبات ستمگرانه و عقب مانده نيمه فئودالي، روابط قبيله اي و پدرشاهي هستند كه باعث مي شود اين مقاومت در مقابل سلطه امپرياليستي فوق العاده شكننده تر شود.

تا جايي كه به ميهن پرستي مربوط مي شود اين جنگ، عراق را به دو اردوي مجزا تقسيم كرده است يكي آناني كه چاپلوسي آمريكايي ها را مي كنند و ديگر آناني كه تا حدي براي ناسيوناليسم احترام قائلند. اما حتي ميهن پرستي واقعي هم كافي نيست. مثلا ناسيوناليسم عراقي هميشه با ستم بر كردها همراه بوده است. اين مسئله نه مي تواند كردها را از گيجي بيرون بياورد و در ميدان مبارزه عليه آمريكا قرار دهد و نه مي تواند يكي از پرقدرت ترين سلاح هاي بالقوه مقاومت عراق را كاملا به ميدان بياورد- اين واقعيت كه مردم خاورميانه جنگ ضد امريكايي در عراق را جنگ خود مي دانند، همان گونه كه آنها عراق و فلسطين را به مثابه دو جبهه از يك جنگ مي دانند. كل منطقه از جمله كشور غير عربي چون ايران احتمال دارد كه دچار تحولاتي بشود، دقيقا به همين دليل كه آمريكا تلاش دارد اين ناحيه را تحت كنترل مستقيم خود در آورد. بعلاوه اين واقعيت كه كل منطقه يكي از كانون هاي تلاقي تضادهاي امروز جهان است، ارتباط ويژه اي را بين سرنوشت مردم عراق و كل مردم دنيا برقرار مي سازد. در بسياري از كشورها به طور اميدوار كننده اي اين مسئله در تظاهرات هاي خياباني به رسميت شناخته شده است. تا بحال بصورت اوليه اي اين مسئله در عرصه هاي سياسي كه آمريكا مي جنگد، تاثيراتي گذارده است، از جمله در ميان سربازان آمريكايي، كه چه بدانند و يا ندانند توسط بدترين دشمنان شان بمنظور كشتن و كشته شدن اعزام شده اند.

" تو به شيوه خود بجنگ و من به شيوه خود" - اين گفته معروف مائو تسه دون بصورت فشرده اي اين واقعيت را بيان ميكند كه استراتژي و تاكتيكي كه در يك جنگ بكار برده مي شود در نهايت بيان فشرده اهداف آن جنگ است. در طرفي كه مردم قرار دارند، راه ميان بر و يا

سلاح سحرآميزي وجود ندارد. جنگيدن " به شيوه خود" اساسا به اين معني است كه به توده ها اتكاء شود و آنها بسيج شوند تا براي منافع خودشان آگاهانه بجنگند. به معني اتخاذ استراتژي و تاكتيكي است كه بازتاب و بيان اين واقعيت است كه مبارزه مسلحانه انقلابي در نهايت منافع اكثريت وسيع بشريت را در راه رهايي خود و پيشروي بسوي جامعه بي طبقه نمايندگي مي كند. اين اهداف استراتژيك هستند كه نوع ابزار دستيابي به آن اهداف را تعيين مي كنند. عادلانه بودن اين مبارزه و احساسات فوق العاده توده ها، خلاقيت و توانايي شان براي قرباني كردن هنگامي كه آنها عينيت منافع طبقاتي را درك مي كنند پايه هاي سياسي و مادي براي جنگ انقلابي و منفرد كردن دشمن از نظر سياسي و نظامي را فراهم مي كند، بنابراين پافشاري بر مبارزه طولاني باعث قوي تر بيرون آمدن (نيروي انقلابي)از درون آن مي شود در عين اينكه دشمن قدرتمند در طول اين پروسه فرسوده و فرسوده تر مي شود- و در نهايت شكست مي خورد- همان گونه كه اولين مرحله جنگ عراق نشان داد، رژيم صدام به دليل ماهيت طبقاتي ارتجاعي اش نه تنها قادر نشد چنين متدي را بكار ببرد، بلكه در حقيقت كاملا در مقابل آن ايستاد. تا زماني كه رژيم در قدرت بود، غير ممكن بود كه مردم عراق بتوانند در مقابل تجاوزو اشغال امپرياليستي غلبه كنند. از آن زمان تا كنون جنگ مقاومت عراق پيشرفت هاي اعجاب انگيزي را نموده است اما مسئله رهبري صحيح همچنان حل نشده باقي مانده است.

يك گزارش محرمانه توسط رئيس شعبه سيا(كه در حال ترك شغلش بود) در بغداد در دسامبر 2004 مي نويسد كه حفظ موقعيت كنوني- بعبارت ديگر حفظ سطح كنوني جنگ- بهترين آلترناتيوي است كه آمريكا در حال حاضر مي تواند اميد داشته باشد. - اما اين تنها الترناتيو نيست. حتي غير واقعي ترين مقامات آمريكايي هر پاياني را براي اين جنگ ممكن بدانند اما ديگر جرات ادعاي اين را ندارند كه بگويند " ماموريتش را به انجام خواهد رساند". شخصيت هاي خوش بين امپرياليستي، از جمله آنهايي كه در درون محفل بوش قرار دارند، از چهار سال، برخي ديگر از 10 و يا 20 سال صحبت مي كنند.

اين بن بستي كه ستمگر و احتمالا حاكم شماره يك دنيا دچار آن شده است، به منبع سرور و شادي مردم دنيا تبديل شده است و نقش دارويي براي آن ايده هاي بدبينانه اي دارد كه امروزه به دستاوردهاي مبارزه عليه امپرياليسم مطمئن نبودند. اما از طرف ديگر آمريكا هنوز

بيرون رانده نشده است و حتي هنوز هم دچار ضربه تعيين كننده اي نشده است، بنابراين براي آمريكا غير ممكن نشده است تا چنين وحشتي را ادامه دهد. تا چه مدت اين مسئله ادامه خواهد يافت بستگي به تحولات در عراق و جهان دارد، و از برخي جهات در حال حاضر قابل پيش بيني نيستند. مقاله ديگري كه در مورد عراق در اين شماره به نشر رسيده است نشان مي دهد كه چگونه استراتژي نظامي صدام، آن قدرت و پتانسيلي را كه مي توانست به يك جنگ مقاومت واقعي عليه تجاوز تبديل بشود را به هدر داد. اين درس بايد در مورد جنگ امروز مقاومت عليه اشغال بكاربرده شود: اينكه چه درك سياسي، چه نگرشي در رهبري قرار دارد و براي چه اهدافي مي جنگد، تعيين كننده آنست كه آيا مردم با يك دست بسته از پشت مي جنگند و يا اينكه مبارزه ی شان قدمي به پيش براي رهائي نهايي است.

پاورقي ها :

1: نقل قول شده از سرهنگ بازنشسته ارتش رائول آلكالا Raoul Alcala ، در واشنگتن پست 2 دسامبر 2004.

2: استفاده از جليقه هاي ضد گلوله و ريختن پول فراوان براي تهيه بهترين مواظبت پزشكي از زخمي ها، نقش زيادي در كاهش تعداد كشته شدگان آمريكا دراين جنگ بازي كرده است و تعداد كشته شدگان نبرد را كاملا نامتعادل كرده است، اما از طرف ديگراين ها به معني وجود تعداد فوق العاده زيادي نجات يافتگان از زخم هاي جدي از جمله درصد بالايي از معلولين مي باشد. از نقطه نظر نظامي اين ها همه جزو زخمي ها به حساب مي آيند.

3: آنتوني اچ كوردسمن Anthony H. Cordesman از مركز مطالعات استراتژيك، روزنامه انترنشنال هرالد تريبون ، 28 دسامبر2004. كوردسمن نويسنده كتاب جنگ عراق : استراتژي، تاكتيك و درس هاي نظامي The Iraqi War: Strategy, Tactics and Military Lessonsكه حاوي جمعبندي نظامي مهمي از بخش اول اين جنگ مي باشد. همچنين در دسامبر 2004 آمريكا دست از دادن ارقام تلفات سربازان آمريكايي در شهر در بسياري موارد دست كشيد بطوريكه از گزارش دهي هايش از استان ال انبار بسختي مي شد فهميد كه جنگ در فلوجه با چه شدتي در جريان است.

4: جفري وايت Jeffrey White از موسسه واشنگتن براي سياست خاور نزديك، واشنگتن پست، 2 دسامبر.

5: اينترنشنال هرالد تريبون، 15 دسامبر 2004، اين مقاله از قول مقامات نظامي مي نويسد كه آنها هر ماهه با صد كشته و زخمي روبرويند كه از طريق به كمين افتادن وسايل نقليه لجستيكي بوقوع مي پيوندد.
6: الجزيره، 27 دسامبر2004.
7: رجوع كنيد به " جنگ هايي كه در راهند- The Coming Wars " ، نيويورکر 24 ،NewYorker ژانويه 2005. يكي از " مقامات بالا رتبه جاسوسي " به گزارش گر روزنامه گفت كه " در مرحله بعد ما كارزار ايران را خواهيم داشت. ما اعلان جنگ را كرده ايم، و آدم هاي بد دشمن محسوب مي شوند، حالا هر كجا كه مي خواهند باشند." يكي از واقعيت هاي غير قابل انكار كه به نظر مي رسد ادعاي هرش را تاييد مي كند اينست كه هر چه جمهوري اسلامي ايران با بازرسان كنترل سلاح سازمان ملل بيشترهمكاري مي كند آمريكا بطور آشكارتري صورت تهاجمي نسبت به آن رژيم مي گيرد. صداي آشنايي است، اين طور نيست؟ هر چند كه اين مسئله، بخصوص بعد از بن بست عراق لزوما به معني تجاوز آمريكا در مقياسي بزرگ از طريق زمين نيست. " نئو كانس - (محافظه كاران نو، باند بوش مثل رامسفلد، ولفويتز و معاونين شان) مي گويند كه مذاكره معامله بدي است." هرش از يكي از مقامات آژانس بين المللي انرژي سازمان ملل نقل قول مي آورد كه " تنها چيزي را كه ايرانيان مي فهمند فشار است. و لازم است آنها در هم كوبيده بشوند." هرش معتقد است كه آمريكا در جستجوي نوعي معامله با ايران است، اما موضوع اينست كه آمريكا فشار را به مثابه " ابزار مهم و حياتي معامله" به حساب مي آورد. و حتي حدس مي زند كه برخي از اطلاعات فاش شده آمريكا (از جمله اطلاعاتي كه به او داده شده است) بخشي از كارزار فشار بر جمهوري اسلامي است. اما او همچنين مي گويد كه آمريكا در حال فرموله كردن نقشه احتمالي براي تجاوز زميني به ايران از طريق عراق، افغانستان و پايگاه هاي آمريكا در آسياي ميانه مي باشد.
8: سرتيب جيمز هلملي، Lieutenant General James Helmly، در سايت بي بي سي، 6 ژانويه 2005.
9: منابع بسياري كه از نظرات مردم معمولي عراق گزارش مي دهند، همچنين مي توانيد به سايت زير مراجعه كنيد www.dahrjamailiraq.com/weblog/ n توده ها در برابر سلاح هاي مدرن هاي- تك (تكنيك بالا): شكست هنگ 11ام حمله هلي كوپتري

The Defeat of the 11th Attack Helicopter Regiment در حاليكه امپرياليست ها بر برتري سلاح هاي مدرن - هاي تك- مي دمند و براي حمله و عموما ترساندن توده ها به اين سلاح ها اتكاء مي كنند، حداقل يك نبرد در حين تجاوز نشان داد كه اين برتري هميشه آن چيزي كه قرار است باشد نيست. شب 23 مارس ارتش آمريكا به هنگ 11 هلي كوپتري از بخش 101حمل و نقل هوايي، فرمان داد كه به توپخانه زرهي سنگين بخش مدينه گارد جمهوري حمله كند و آنرا در هم بكوبد. 31 هلي كوپتر حمله اي آپاچه AH-64D كه پيشرفته ترين هلي كوپتر حمله اي است كه آمريكا تا بحال اختراع كرده است، قرار بود كه به يك " حمله عمقي" آن گونه كه ارتش آمريكا آنرا مي نامد دست بزند و اين ماموريت را به انجام برساند. دراولين جنگ خليج هر عدد آپاچه معادل 20 ميليون دلار هزينه در برداشت، و بطور موثري از آنها عليه نيروهاي زرهي عراق استفاده شده بود. اين هلي كوپتر ها مسئول داغان كردن صدها تانك عراقي و ماشين هاي حمل و نقل پرسنل زرهي عراق بودند. اما در شب 23 مارس واقعه بسيار متفاوتي رخ داد كه عملكرد دكترين حملات عمقي هلي كوپتر هاي ارتش را در مجموع بزير سئوال برد.

31 آپاچه از هنگ 11 حمله هلي كوپتري AHR 11در ساعت 1و ربع صبح، از مقصد RAMS شروع به پرواز كردند. اين 2 ساعت بعد از زمان تعيين شده بود و بدين معني بود كه آنها توسط نيروي محافظت كننده جنگنده هاي بمب افكن همراهي نخواهند شد، چيزي كه معمول نيست. اين تاخير در نتيجه مشكل سوخت گيري بود كه در ايستگاهي كه آمريكا موقتا در صحرا برپا كرده بود، بوجود آمده بود. در حين پرواز يكي از آپاچه ها در نتيجه گرد و خاك و شني كه در نتيجه پرواز كردن بپا كرده بوده سرگردان شده و تصادف كرد. بقيه به منظور پيدا كردن و درگير شدن با بريگاد زرهي دوم بخش مدينه تعيين شدند، آنها فكر ميكردند كه از طريق رد يابي آنتني اين بخش را يافته اند. آنها در انجام ماموريت شان احساس اطمينان و امنيت مي كردند چون كه آمريكا قادر شده بود كه بيشتر نيروي دفاعي ضد هوايي عراق را در هم بكوبد. با وجود برتري كامل نيروي هوايي آمريكا و استفاده از رديابهاي آنتني مختلف، هرگاه كه رادار هاي ضد هوايي عراق، روشن مي شد، آمريكا معمولا قادر مي شد كه رد آنها را گرفته و با سرعت نسبتا زيادي به آنها حمله كند. اما اين بار با بحركت درآمدن هلي كوپترهاي آپاچه بطرف شمال گزارش داده شد كه چراغ هاي منطقه از جمله شهرهاي ال حسوا و ال اسكندريه

براي مدت تقريبا 2 ثانيه خاموش و روش شد. بلافاصله بعد از آن " آسمان منفجر شد".

همه 30 هلي كوپتر آپاچه زير آتش شديد تفنگ و آتشبارهاي سبك قرار گرفتند. يكي از آنها سقوط كرد و 2 خلبان آن اسير شدند. اما مهمتر از آن 29 هلي كوپتر ديگر مورد اثابت گلوله قرار گرفتند و كل هنگ مجبور شد كه عقب نشيني كند و به پايگاه هاي شان برگردند. در آنجا مشخص شد كه بطور متوسط هر هلي كوپتر 15 تا 20 سوراخ گلوله دارد. يكي از آنها 29 سوراخ پيدا كرده بود. 30 روز طول كشيد تا كل هنگ به آمادگي كامل برگردد.

تاكتيكي كه عليه حمله آمريكا بكار گرفته شد ساده اما موثر بود. با دانستن تاكتيك مشخص آمريكايي ها يعني اينكه پيشروي نيروهاي زميني همراه است با حملات هوايي گسترده، آمدن هواپيماها و سپس هلي كوپترها، در نتيجه سربازان و جمعيت غير نظامي در منطقه اي به مساحت چند كيلومتر مربع ، بسيج شدند و كل منطقه را در برگرفتند، به آنها گفته شد كه در آن شب ساختاري از هلي كوپتر هاي آمريكايي از طرف جنوب سر خواهند رسيد. آمريكايي ها معتقدند كه روشن خاموش شدن چراغ ها علامتي براي آغاز شليك بود. با شليك كردن در يك جهت از قبل تعيين شده و يا در فضاي معيني در آسمان، هدف آنها زدن هلي كوپتر مشخصي نبود (كه نسبتا امر مشكلي است، حتي اگر كه در ارتفاع پايين پرواز كنند.) بلكه بيشتر هدف اين بود كه ديواري از گلوله را در فضايي از آسمان تشكيل دهند كه هلي كوپتر ها وارد آن مي شدند.

آن گونه كه آمريكايي ها تحليل كرده اند " ... "سيستم" دفاعي هوايي عراق بطور قابل بحثي در مقابل (متد حملات آمريكا از اين زمان) شكننده نبود، واقعي نبود كه بتوان چند صد عراقي را كه در منطقه شهري پرجمعيت، پخش شده بودند و با اسلحه هاي كوچك و توپ هاي ضد هوايي سبك شليك مي كردند را سركوب كرد. .. آنها (دفاع عراق)" سيستم"ساده اما در عين حال پيشرفته اي را تكامل داده بودند، كه در واقعيت امر غير ممكن بود بتوان رديابي كرده و سركوب نمود.... نيروهاي آمريكايي در از بين بردن رادارهاي دفاع هوايي كه داراي تشعشع هستند و همچنين در از بين بردن سيستم هاي موشكي و سلاحي بسيار موثرند، بنابراين عراقي هااستفاده از اين ها به مثابه سنگ بناي سيستم دفاعي، دوري جستند. عراقي ها بجاي استفاده از رادار ظاهرا به ناظران زميني اتكاء كردند كه از طريق تلفن هاي همراه و يا بي سيم

هاي با قدرت كم، علامت را رله مي كردند. ناگهان با خاموش كردن چـراغ هاي شهر به شليك كننده ها خبر رساندند تا آماده درگيري شوند. بجـاي اتكاء بـه سيسـتم موشـكي و سـلاحي، سـلاح هـاي اصـلي عـراقي هـا سلاح هاي كوچك بودند كه وسيعا در ميان تـوده هـا توزيـع شـده بـود. بـا آموزش پايه اي كه به كجـا شـليك شـود (بـرراس محـراق قـدرت) حـتي نيروهاي شبه نظامي نيز مي توانسـتند بـه نـيروي دفـاع هـوايي خـدمت كنند... به محض اينكـه جنـگ شـروع شـد، شـليك آتش آنچنـان در ميـان مناطق پرجمعيت پراگنده و پخش شده بود كه در واقع غير ممكن بود آنرا سركوب كرد. در نتيجه عراقي ها نوعي از عمليات دفاع هوايي را به اجـرا گذاردند كه در آن اخطار سـريع و سيسـتم تعقيب آن در سـطحي مـادون توانايي آمريكا براي رد يابي و نابود كردنش قرار داشت، به همان اندازه بـا اهميت، عراقي ها سلاح هاي دفاع هوايي را آنچنـان وسـيع پخش كـرده بودند كـه آنهـا را نمي شـد رد يـابي و سـركوب كـرد، و آنهـا فرمانـدهي و كنترل را غير متمركز كرده بودند كـه نمي شـد در آن بطـور مـوثري اختلال ايجاد كرد. عراقي ها در اين لحظه حداقل از يك دهه فاصـله بين دوجنـگ استفاده كردند تا تاكتيك هايي را كه داراي توانايي دفاع هوايي مـوثر و تـا حد زيادي ادامه دار باشد را تكامل دهند..."

بعبارت ديگر، با اتكاء به توده ها و بسيج آنها، عراقي ها طريق " تكنيـك پـايييني" را يافتنـد تـا آنچـه را كـه ارتش آمريكـا يكي از پيشـرفته تـرين و قويترين سيستم سلاحي به حساب مي آورد را شكست دهنـد. عـواقب اين حادثه بسيار وخيم تر از شرمساري از دسـت دادن يـك آپاچـه اسـت كه توسط دهقانان عراقي مسلح بـه سـلاح سـبك پـايين انداختـه شـده باشد. اين شكست باعث شد كـه ارتش آمريكـا كـل دكـترين حملـه هلي كوپـتري اش را اساسـا مـورد بـازبيني قـرار دهـد. نتيجـه اينكـه برنامـه 14 ميليارد دلاري براي سـاختن كومانچـه بلافاصـله لغـو شـد، كومانچـه هلي كوپتري كه بصورت تيز و مخفيانه حمله مي كند، و براي گذر كـردن از رادار هاي دفاعي طراحي شده اند، چرا كه بر پنتاگون واضع شـد كـه تـوده هـا در عراق از هيچ راداري استفاده نكرده بودند.

مالايا :
انقلاب و دست كشيدن از آن
"ديدگاه من از تاريخ"

اثر چين پنگگ

(مديا ماسترز؛ سنگاپور،2003)

نوشته اس.آر.، يک انقلابي قديمي از کشور مالايا(1)

طي قرون نوزده و بيست، مالزي شاهد مبارزات طولاني و دشوار مردم کثير مليت آن، عليه سلطة استعمارو ستمگري نيمه ـ فئودالي بوده است.(2) بااين حال نوامبر1969 رويدادهای جديد و تکاندهنده اي، ملت، بويژه فقرا و استثمارشدگان را برانگيخت. به ناگهان سياست در مالزي امري هيجان انگيز شد. اخبار چون هوائي تازه دميدن گرفت و سراسر کشور، از صحن بي جان کارخانجات گرفته تا مزارع سرسبز و زنده، از خوابگاه هاي دانشجوئي تا سلول هاي زندان همه را در برگرفت. هنگاميکه راديوي صداي انقلاب مالزي، که از چين توده اي انقلابي پخش ميشد خبر از نبردها و پيروزي هاي قهرمانانه اي رزمندگان چريک ارتش رهائيبخش مالزي به محرومان و ستمديدگان مي داد، انتظاري بزرگی کشور را در بر گرفته به نااميدان اميدي تازه بخشيد. راديوي شورش يا "سوارا رولوسي" بزبان مالزيائي، اسمي که در آن زمان بدان معروف بود، نخستين اعلاميه حزب کمونيست مالزي „ پرچم کبيرسرخ جنگ مسلحانه را برافراشته و دليرانه به پيشروي ادامه دهيد!" را بعد از مدتي طولاني پخش کرد احياي مجدد مبارزه مسلحانه در سالگرد بيستمين سال نخستين تيراندازي ها عليه بريتانياي استعمارگر که اعلام کننده ي جنگي طولاني براي رهائي ملي بود، بوقوع پيوست. در بيشتر سالهاي دهه 70 هنگاميکه اخبار و تحليل هاي روزانه بر روي امواج راديويي مخابره مي شد، ملت چنان بي تاب شنيدن آن بود که هرگز قبلاً نظيرش ديده نشده بود.

حزب کمونيست مالزي (سي پي ام) از بدو پيدايش در کوران مبارزه براي رهائي بوده است. ولي بعداز درگذشت مائو ـ تسه دون در سال 1976 و پايان انقلاب کبير فرهنگي پرولتري در چين، مبارزه انقلابي در مالزي از نفس افتاد. از آن هنگام تا همين اواخر چيز زيادي از رهبري سي پي ام شنيده نشد. در سال هاي پاياني دهه 90 بود که رهبري سي پي ام براي مطلع کردن جهانيان از ديدگاهش نسبت به حماسه ي طولاني و تراژيک جنبش انقلابي مالزي، سکوت طولاني خود را شکست. عبدالله جه دات صدر سي پي ام و همسرش انگ مين چين، معروف به

الياس سوراني عبدالله، از اعضاي كميته مركزي، هر دو وقايعي را كه در جريانش بودند بترتيب در سال هاي 1998 و 1999 برشته تحرير درآوردند. بهر حال، حكومت مالزي كتاب هاي آنها بزبان مالزيائي، پرنگ آنتي بريتيش دن پردامايان (جنگ ضد بريتانيا و صلح) نوشته عبدالله چه دات (نشر نان دائو، هنگ كنگ، 1998)، و سوراني رژيمن ك ـ 10 دن كمرده كان (استقلال و هنگ دهم) بوسيله همان ناشر را ممنوع كرد و مردم در مالزي به آنها دسترسي ندارند.

چين پنگگ (بزبان چيني، چن پينگ)، دبير حزب و عملاً رهبر حزب از سال 1947، كتاب "ديدگاه من از تاريخ" خود را در سپتامبر 2003 منتشر كرد. اين بنوعي روايت موثق حوادث است و نه تنها بسياري ازداستان هاي جالب و كوتاه بلكه استدلالات دفاعي وي كه حاوي تصديق صادقانه خطاهاي او و حزب است را نيز در بر دارد. متاسفانه چين پنگ نيز مانند عبدالله چه دات و سوراني از درک حزب كمونيست مالزي از ايدئولوژي كمونيستي و خط سياسي حزب، كه الزاما فعاليت هاي حزب را هدايت ميكرده، نماي بزرگي ارائه نداده اند ـ و اين بخودي خود قابل توجه است. همچنين بايستي متذكر شويم كه چين پنگ چندين دهه از دوراني را كه رهبر حزب بود ـ 1959 تا 1989 ـ در چين زندگي كرد. اين دوره كه شامل سال هاي پرغوغاي انقلاب كبير فرهنگي پرولتري بود، موقعيتي محكم و استثنائي در اختيار چين پنگ براي گزارش كردن از حوادثي كه زمين و زمان را به تكان در ميآورد ـ منجمله مصاحبه خصوصي با مائوتسه دون ـ قرار داده بود، با اين حال" ديدگاه من از تاريخ „ براي آن دسته از خوانندگاني كه انتظار بالاي تحليل از اين حوادث را دارند، كاملا مايوس كننده است.

نگاهي اجمالي به تاريخ حزب كمونيست مالزي

جمعيت مالزي در حال حاضر 20 ميليون نفر است كه عمدتا از مالزيائي ها، چيني ها و هندي ها تشكيل شده است.(3) همچنين تعداد اندكي از مردمان بومي در جنگل ها يا حواشي آن بشكل جوامع قبيله اي زندگي ميكنند كه درگير زراعت ديمي، شكار، دام پروري و ماهيگيري هستند. طي دوران استعمار، اكثريت مردم مالزي بعنوان كشاورز و دهقان در مناطق روستائي زندگي ميكردند. جامعه مالزي از نظر ساختار سياسي كاملا سلسله مراتبي بود كه سلطان در راس آن قرار داشت. اين حكام فئودال تحت انقياد حكام بريتانيائي بوده، واز هرگونه قدرت واقعي محروم بودند. مالزي جامعه اي روستائي، با مالک و دهقان،

منجمله تعداد زيادي كشاورز اجاره دار بود. صنعتي وجود نداشت، در نتيجه پرولتاريا و بورژوازي هم وجود نداشت. با ظهور استعمار بريتانيا، مالزي فئودالي به جامعه اي مستعمره و نيمه فئودال تبديل شد. با آغاز قرن نوزدهم بريتانيائي ها ارقام بزرگي از كارگران مهاجر چيني را به مالزي آوردند، بقسمي كه تا دهه 1950 چيني ها بزرگترين گروه نژادي را در مالزي تشكيل مي دادند.

حزب كمونيست مالزي (سي پي ام) در آوريل 1930 در روستائي نزديک كوآلا پي ليه در استان نگري سيمبيلان ايجاد شد. قبل از تاسيس بعنوان حزب كمونيست نان يانگ (بزبان مانداريني، حزب كمونيست درياي جنوب)، يا شاخه جنوبي ماوراي بحار حزب كمونيست چين (سي پي سي)، سازماندهي شده بود. و تقريبا تماما از كارگران مهاجر چيني و آنهائي كه بدليل تحت تعقيب بودن و بويژه طي سال هاي متعاقب 1927 بدليل گريز از كشتار ضدانقلابي حزب (ناسيوناليست) كومينگ تان چيانكايچک از چين فرار كرده بودند، تشكيل شده بود. بدنبال تصميم گيري دفتر خاور دور كمينترن كه در شانگهاي مستقر بود، اولين كنگره حزب در 30 آوريل 1930 برگزار شد، حزب كمونيست مالزي رسما ايجاد شد. هوشي مينه، انقلابي معروف ويتنامي و چهره اي كليدي در ايجاد جنبش كمونيستي هندوچين، يكي از نمايندگان كمينترن در اين كنگره بود. حزب كمونيست مالزي در سال هاي نخست بعنوان سازماني زيرزميني عمل كرده و سختي ها و سركوب هاي بيشماري را از طرف مقامات استعمارگر بريتانيائي در مالزي تجربه كرد. دستگيري اعضاي حزب، مظنون به عضويت، و هواداران كرارا اتفاق مي افتاد. بعنوان مثال فقط در سنگاپور طي يک دوره پنج ساله بين سال هاي 1931 و 1935 پليس 432 بار به خانه اعضا و محل هاي اختفاي آنها حمله كرد. درحاليكه تعداد بزرگي از دستگير شدگان را به چين اخراج ميكردند، زندان هاي محلي نيز پر شده بودند. با اين حال حزب قادر بود در زير سركوب در سازماندهي كارگران در مزارع، معادن و سيستم حمل و نقل، همچنين در ميان دانش آموزان مدارس چيني، يعني مدارسي كه از زبان ماندارين بعنوان وسيله آموزشي استفاده ميكردند، پيشرفت بنمايد.

در آغاز جنگ پاسيفيك از جانب امپرياليست هاي غربي عليه ژاپن، كه مقارن با كارزار باربروزاي هيتلر عليه اتحاد جماهير آن زمان سوسياليستي شوروي بود، حزب كمونيست مالزي به مقامات بريتانيائي استعماري پيشنهاداتي مبني بر مقاومت متفقانه در مقابل پيشروي

هــاي ژاپن در آســيا را داده در عــوض آزادي اعضــايش از زنــدان هــاي بريتانيائي را طلب كرد. اين دوره ائتلاف بريتانيا و حـزب كمونيسـت مـالزي بود، يعني هنگاميكـه حـزب كمونيسـت مـالزي بسـرعت ارتش خلـق ضـد ژاپني مالزي (ام پي آ جي آ) را براي پيشبرد كارزارهاي چريكي"در پشت خطــوط دشــمن" عليــه اشــغالگران جديــد كشــور يعــني ژاپــني هــا، سازماندهي كرد. بريتانيائي ها پيشنهاد كردند جنگجويان مقاومت مـالزي را مسلح كرده براي حملات، كمين گـذاري هـا و خرابكـاري هـاي چـريكي آموزش بدهند. اين قـرار و مـدارها در خلال جنـگ دوم جهـاني از 1941 تـا 1945 بطول انجاميد.

وقتي جنگ جهـاني دوم پايـان يـافت (1945)، بريتانيـا مجـددا مـالزي را اشغال نمود، اما بدليل خط تسليم طلبانه اي كـه دبـير كـل آن زمـان، لاي ته، عامل مخفي هم ژاپني ها و هم بريتانيـائي هـا، حقيقـتي كـه بعـدها كميتــه مركــزي حــزب رو كــرد، پيش گذاشــت، حــزب كمونيســت مالايــا سياست همكاري با استعمارگران بريتانيائي را به پيش بـرد. سـال 1947 رهبري حزب كمونيست مالزي جاسوس بريتانيائي را افشاء و اخراج كـرد، ولي خط تسليم طلبانه اي كه خط رهـبري حـزب را رقم مـيزد بـه سـلطه خود ادامه داد. حزب كمونيست مالزي هرگز زيربناي ايدئولوژک ـ سياسـي خود را مبناي مبارزه دو خط كاملي عليه خـط سياسـي رفرميسـتي غـير پرولتاريش قـرار نـداد. ولي اين مسـئله در بـدترين حـالتش در سـال هـاي بلافاصله بعداز جنگ روي داد، وقتيكه حزب كمونيست مالزي اتخاذ برنامـه اي اكونوميستي و بويژه تريديونيونيستي را بعنوان بهـترين انتخـاب ممكن براي آن دوره در نظر گرفت. با اين حال چين پنگ عمدتا بـا چشـم داشـت بــه ارقــام و اعتبــارات، اعلام ميكنــد اين دوره قدرتمنــدترين دوره حــزب كمونيست مالايا بود. سپس ستاد نظامي انگليسـي هـا بيرحمانـه حـزب كمونيست مالايا (كه تا آن هنگام موفق شـده بـود بخش هـائي از طبقـه كـارگر و دهقانـان از مليت هـاي مـالي و هنـدي را نـيز بسـيج بنمايـد) و تشكلات توده اي تحت كنترل يا نفوذ حزب را سركوب كرد. بـا رسـيدن بـه اواسط سال 1948 عملكرد علني حزب غيرممكن شد، و يكبار ديگر مجبور به مخفي شدن گرديد.

بين سال هاي 1948 و1959 يكبار ديگـر حـزب كمونيسـت مالايـا جنگي چريكي عليه استعمارگران انگليسي را كـه مجـددا كشـور را بعـداز جنـگ دوم جهاني اشغال نموده بودنـد، آغـاز نمـود. حـزب كمونيسـت مالايـا اين جنـگ را جنـگ رهـائيبخش ملي عليـه بريتانيـا ناميـد، ولي آن بـاعث شـد

حکـام بریتانیـائي و بعـدا رژیم هـاي نـوکرمنش مسـتعمراتي در کوآلامپـور وسـنگاپور،(کـه بـترتیب در سـال 1957 و 1965 قـدرت سیاسـي بـه آنهـا „ انتقـال" داده شـد) از سـال 1948 تـا 1960 وضـعیت فـوق العـاده اعلام بکنند. در دوره جنگ ضد بریتانیایي، بریتانیائي هـا نـه تنهـا نیروهـاي ویـژه خود، بلکه همچنین بیست و چهار گردان مـزدور متشـکل از سـربازان في جي، آفریقـا، و اسـترالیا، همین طـور سـربازان گورخـائي از نپـال را بکـار گرفتند. علاوه بر اینها، چندین هنگ مالزیـائي از ارتش نـوکرمنش بریتانیـا، نیروي امـدادي میلیتـاریزه شـده پلیس و „گاردهـاي کشـوري" متشـکل از تـوده هـاي بـومي را بـراي جنگیـدن علیـه ارتش منظم رهـائیبخش ملي مالزي (ام ان ال آ) که (حداکثر) متشکل از 8000 زن و مرد بود و بوسـیله تقریبـا60000 نفـر مین یـوئن (تشـکل تـوده اي حـزب کمونیسـت مـالزي) حمایت میشدند، یکجا گرد آورده بود. ارتش بریتانیا علیه حزب کمونیسـت مالزي حملات هـوائي، قـدرت آتش توپخانـه، تانـک، خودروهـاي زره پـوش نظامي، ویک سري کامل از آخرین سلاح هاي مدرن را بکار میـبرد. کـارزار ضد شورش انگلیسي ها بـا وحشـیانه تـرین تاکتیـک هـاي نظـامي علیـه مردم غیر نظامي در مناطق روستائي همراه بود. جدال کاملا نابرابر بـود، با این حال انگلیسي ها هرگـز موفـق نشـدند شـورش را کـاملا تـار و مـار کنند. اما ستاد نظامي بریتانیا ساکنین منـاطق روسـتائي را بـزور وادار بـه تخلیه مزارع پراکنده و خـرد خـود نمـوده و در باصـطلاح روسـتاهاي نـوین درپشت سیم هاي خاردار و تحت نظارت دائم گاردهاي ارتشش قرار داد و بـاین تـرتیب رزمنـدگان ارتش رهـائیبخش ملي مـالزي بـدلیل قطـع شـدن ارتباط با منبع حمـایت شـان خـود را در اعمـاق جنگـل هـا منفـرد و ایزولـه یافتند. در مواجهه با چنین شرایطي بود که رهبري حزب تصمیم گرفت به مرزهاي شمال عقب نشیني کرده و اردوگاه هـاي پایگـاهي را در جنـوب تایلند برپا بنماید. آنقدر چین پنـگ شـرور بحسـاب میآمـد (بـاو لقب رهـبر „ تروریسـت هاي کمونیست" داده و „ تحت تعقیب ترین فرد در امپراطوري بریتانیـا" بحسـاب میآمـد) کـه بـراي سـرش طي تمـامي این دوره جـایزه تعیین شـده بود و مردم فقط به نجوا نام او را بر زبان مي آوردند.

سال 1955 چین پنگ نشستي بـراي مـذاکره را کـه بـه مـذاکرات صـلح بالینگ معروف است رهبري نمود. چین پنگ و تیم رهبریش وقتي تون کو عبدل رحمان" نخسـت وزیـر" مـالزي کـه سـر سـپرده انگلیسـي هـا بـود، خواستار تسلیم شدن کامل حـزب کمونیسـت مالایـا شـد، مجبـور شـدند مذاکرات را ترک کنند. حزب در سال 1970 با نگاه مجدد به این دوره مجبور

شـد خطاهـاي خـوداز اواسـط دهـه 1950 تـا 1961 را بپـذيرد كـه از خـط اپورتونيستي راست ـ „ گذار مسالمت آميز به سوسياليسم“ پـيروي مي كردند و به سياسـت هـاي پارلمانتاريسـتي تـوهم داشتند ـ (كـه متـاثر از خارج يعني خروشچف و ليو شائو چي بود).

حزب كمونيسـت مالايـا عليـه مالايـاي „ مسـتقل“ كـه از اواسـط دهـه 1960 مالزي ناميده ميشد، جنگ چريكي خود را مجددا آغاز نمـود. اينبـار، در بسـتر انقلاب فـرهنگي در چين و يـک سـري شكسـت هـاي فضـاحت باري كه مردم ويتنام بر نيروهاي آمريكائي وارد آوردنـد، در دوره اي از خـيز بلند مبارزه در سراسر جهان عليه امپرياليسـم بسـركردگي آمريكـا، حـزب كمونيسـت مـالزي مبـارزه مسـلحانه اي انقلابي را بـراي رهـائي ملي و بسرانجام رسانيدن „ انقلاب دمكراتيک نوين“ در مالزي اعلام نمـود. حـزب خـود را طرفـدار ماركسيسـم ـ لنينيسـم ـ انديشـه مـائو تسـه دون اعلام كرده و مـدعي شـد كـه اين حـزب „پيشـاهنگ پرولتاريـا و بـالاترين سـطح سازمان يافته پرولتاريـا“ همچـنين „هسـته ايسـت“ كـه „ انقلاب مـالزي“ عليه „امپرياليسم، فئوداليسم و سـرمايه داري بوروكراتيـک“ را „ رهـبري“ ميكند. (اساسـنامه جديد حزب كمونيست مالزي، ماه مـه 1972) مضـافا، اين بار حزب اعلام كرد انحرافـات اپورتونيسـم ـ راسـت خـود در گذشـته را اصلاح كرده، و مانند ديگر كشورهاي نيمه فئـودال نيمـه مسـتعمره جهـان سوم راه جنگ خلـق طـولاني، راه محاصـره شـهرها از طريـق روسـتاها و كسب قدرت سياسـي سراسـري بوسـيله نـيروي مسـلح را اتخـاذ كـرده است.

بين سال هـاي 1967 و 1977 رسـانه هـاي اصـلي سرشـار از حكايـات حملات و كمين هاي مسلحانه اي بود كـه ارتش رهـائيبخش مالايـا تحت رهبري حزب كمونيست مالايا عليه نيروهـاي مسـلح پليس و ارتش رژيم بـــه پيش مي بردنـــد، رژيمي كـــه حـــزب آنـــرا „رژيم دســـت نشـــانده“ امپرياليسم، عمدتا امپرياليسـم بريتانيـا،بـه حسـاب مي آورد. از 1969 بـه بعد، سووارا روولوسـي مالايا (صداي انقلاب مالايـا)، پخش روزانـه راديـوي حـزب، مسـتقر در حونـان در جنـوب چين، اخبـار نبردهـا و پـيروزي هـا و شكسـت هـا، همچـنين تحليـل هـاي حـزب از وقـايع و اوضـاع داخلي و جهـاني را گـزارش ميـداد. اين برنامـه هـا بزبـان مالايـائي، چيـني (ماندارينـي)، تميلي، انگليسـي همچـنين چنـدين لهجـه غـير مانـدارينـي چيني پخش مي شد كه منبـع الهـام بسـياري از مـردم مليت هـا وحرفـه هاي گوناگون بود. جواناني كه تفكر انقلابي داشتند، بويژه جوانـان چيـني

مالايا كه منشاء پرولتري داشتند، بصورت گروهي و بطور روزافزون به ارتش رهائيبخش ملي و جبهه رهائيبخش ملي مالايا مي پيوستند. و اين عليرغم سركوب وحشيانه تحت „حكومت اضطراري" بود. „حكومت اضطراري" به معني محروميت از حتي پايه اي ترين آزادي هاي مدني بود كه مي توانست زنداني كردن نامحدود بدون محاكمه، صرفا بدليل همراه داشتن نوشتجات انقلابي، يا حتي اعدام هاي فوري و ناپديد شدن را در برداشته باشد چنانچه در مناطق كارزارهاي نظامي بوسيله „نيروهاي امنيتي مالزي" يا تايلندي دستگير مي شدند.

انقلاب كبير فرهنگي پرولتري كه امواج تكاندهنده و خيزش انقلابي در سرتاسر جهان را بهمراه داشت در ميان قدرت مداران و اقشار ممتاز نگراني و اضطراب عظيمي را بوجود آورده بود و در همان حال اميد و اعتماد را در ميان ستمديدگان و استثمار شدگان شعله ور نموده بود كه بدون شک بر وقايع درون مالزيا نيز تاثير گذارده بود. جوهر حمايت چين انقلابي بدان معني بود كه پرولتاريا ي مالزي همانند پرولتاريا در سراسر جهان از ابزار ايدئولوژيك - سياسي ، براي گرد آوردن توفان، بهره مند گشته بود. عليه تاثيرات يا گرايشات اپورتونيستي راست يا رويزيونيستي در تشكلات چپي جنگيده و مواضع و نقطه نظرات را در بسياري از كشورها عريان نمود، و تا حد معيني اين مسئله در مورد مالزي، منجمله درون حزب كمونيست مالزي نيز صادق است. سياست هاي پارلمانتاريستي، انتخابات بورژوائي و تريديونيونيستي از بالا تا پائين در شبه جزيره مالايا و سنگاپور مورد انتقاد قرار گرفت. رهنمود هاي صدر مائو تسه دون، „شورش عليه مرتجعين بر حق است"، „قدرت سياسي از لوله تفنگ بيرون مي آيد"، „ خلق بدون ارتش خلق هيچ ندارد"، و „ اگر جرات فتح قلل را بنمائي هيچ كاري غير ممكن نيست"، جملگي در قلب جوانان در مالزي همانند ديگر كشورها جائي پذيرا يافت. متعاقب مرگ مائو و كودتاي ضدانقلابي در چين بسال 1976، بهر حال، سطح مبارزه مسلحانه عليه نيروهاي مسلح مالزي وسيعا افت كرده ازنيمه دوم دهه 1970تا „ دهه ازدست رفته" 1980تحليل رفت. سال 1989 رهبري حزب رسما تصميم گرفت كلا به مبارزه مسلحانه پايان دهد، كه نقطه اوج اين مرحله توافقي بود كه حكومت مالزي و حزب كمونيست مالزي براي پايان دادن به مخاصمات به آن رسيدند. اين توافق با دلالي حكومت تايلند انجام شده كه برسميت شناختن شاه فئودال و حكومت دست نشانده „مالزي" توسط حزب در آن شامل بود.

ضد شورش بريتانيا : دو طرف، دو تاريخ

در مورد باصطلاح حكومت اضطراري عمدتا مورخين بريتانيائي طرفدار ديدگاه استعماري و افسران نظامي سابق بريتانيا هستند كه در خاطرات شان مقدار زيادي نوشته اند. متخصصين ضد شورش بريتانيائي مثل كيستون و تامسون در نوشته هايشان در مورد عمليات هاي شان در „كارزار مالايا"، از آنها به مثابه " وقايع پيروزي عظيم" ياد كرده اند و رسانه ها و محافل آكادميك آنرا به مثابه درس هايي كه نقطه مقابل تجربه شكست آمريكا در جنگ ويتنام بوده، ستوده اند. عده اي از افسران بريتانيا، نيروي مسلحي مخفي بنام نيروي136 را سازمان دادند كه با ارتش ضدژاپني خلق مالايا كه تحت رهبري حزب كمونيست مالايا بود، در عمليات مخفيانه عليه حكومت ژاپن در مالايا (در جنگ دوم جهاني، معروف به جنگ پاسيفيك)، همكاري داشت. كادر واسطه حزب كمونيست مالايا با ماموران مخفي بريتانيا در مالاياي جنگ زده ي آن زمان، چين پنگ بود. در نتيجه "ديدگاه من از تاريخ" چين پنگ از نقطه نظر يک رزمنده ي ميهن پرست پرشور توضيحات دست اول جذابي را در مورد حوادث كوچک و بزرگ، به خواننده ارائه ميدهد.

نوشته هاي ديگر اين دوره را كارمندان نظامي و غيرنظامي بريتانيا نوشته اند. جان كراس (جنگل سرخ، لندن، 1957) و اسپنسر چپمن (جنگل بي طرف است، لندن، 1949) افسران اطلاعاتي ارتش بريتانيا بودند كه در پشت „ خطوط دشمن"، (ژاپني ها) باقي مانده و با چريک هاي ارتش ضد ژاپني خلق مالايا همكاري ميكردند. هر دو نفر در متن داستان هاي خود راجع به جنگ چريكي ضدژاپني نوشته اند، كه مغرضانه، حداقل از نظر برخورد نژادي، نبوده و تشريحاتي دقيق و در جزئيات از كادرهاي حزب كمونيست مالايا در اردوگاه هاي مخفي جنگلي شان بدست ميدهند. اما معمولا اين خاطرات مستعمراتي شديدا به سبكي پيروزگرانه نوشته شده است.

درحاليكه اكثر اين نوشته ها از منظر پيروزي بريتانيا بر حزب كمونيست مالايا نوشته شده، همواره مداح معيار هاي دراكونيني (قاضي قصي القلب و بيرحم آتن باستان) در „ نبرد با تروريست هاي كمونيست „ هستند، با اين حال استثنائاتي وجود دارد: تحليل جان نيوسينگر (دانشيار تاريخ، دانشگاه باث) از دوران اشغالگري ژاپن و سال هاي „اضطراري" در مقاله اش، „ خاطرات نظامي در فرهنگ امپراطوري بريتانيا: مورد مالايا"، كه در روزنامه راديكال "نژاد و طبقه"،35، 3(1994)

منتشر شد، کاملا جنايات جنگي بريتانيا عليه مردم مالايا را افشاء ميکند. از اين نظر، "ديدگاه من از تاريخ" چين پنگ از دهشت و شقاوت همراه با سرکوب شورش، منجمله تخليه اجباري نيم ميليون چيني مودب و فقير ساکن روستاها و متمرکز کردن آنها در روستاهاي باصطلاح نوين، بهترين افشاگري ها را ميکند. اغلب ادعا شده است که اين اقدامات رسوا، مشهور به „ نقشه بريگ" (با اقتباس از نام جنرال هارولد بريگ، رئيس جديد عمليات ها در سال 1951) همراه با عمليات بي وقفه جنگل براي تعقيب چريک هاي حزب کمونيست مالايا، توانست „سير اوضاع راعوض کرده" آنرا در تضاد با تلاش هاي جنگي ضد بريتانيائي حزب بنمايد. عليرغم لاف و گزاف قافيه وار نوشته هاي اکثر مورخين و روزنامه نگاران بريتانيائي و طرفدار استعمار مبني بر" فتح قلوب و افکار"، بي حرمتي و شرارت بي پايان ارتش بريتانيا عليه شهروندان غير مسلح، رويدادي عادي بود. همراه با برخورد بيرحمانه نظامي، که شامل سربريدن زندانيان و قتل عام شهروندان بود، اين سياست استراتژيک „ تفرقه بيانداز و حکومت کن" بود که بدون شک به ايزوله کردن ارتش چريکي که عمدتا از چيني تبارها در جنگل تشکيل شده بود، خدمت کرده، دست آنها را از رسيدن به منبع تهيه غذا و „چشم و گوش" شان از ميان گروه گسترده دهقانان مالايا و کارگران کشتزارهاي هندي، کوتاه نمود.

حتي در ميان آنهائي که مقداري نسبت به مردم همدردي دارند، گير دادن به متد „ روشنگرانه „ بريتانيا در پيشبرد جنگ هاي ضدانقلابي امري مبتذل بوده است. برخي از مورخين، ازقبيل نيوسينگر با تمرکز يک جانبه بر اوضاع نامساعد سياسي ـ نظامي حزب کمونيست مالزي، که مدعي هستند دير يا زود باعث „ پيروزي „ ناگزير بريتانيا در „فرو نشاندن شورش کمونيستي" ميشد، معتقد هستند حزب کمونيست مالزي هرگز نبايد به مبارزه مسلحانه روي مي آورد. تصوير قابل دسترس تاکنوني براي آنهائي که آرزو دارند از تاريخ جنبش انقلابي مالايا درکي کامل داشته باشند، ضرورتاتصويري بسيار يك جانبه و مغرضانه است. بنابراين تاهم اکنون، تعبيري جامع تر از سال هاي „ اضطراري „ و دوره متاخر مبارزه مسلحانه (76 ـ 1966) که در رابطه با بعد تعيين کننده ايدئولوژيک ـ سياسي، اساسا در رابطه با مسئله خط سياسي حزب کمونيست مالزي باشد، کتابي است که بايد نوشته شود. رهبري حزب اغلب ساکت بوده، به بيانيه هاي هراز چندي و چکيده ي کوتاهي از تاريخ حزب کمونيست مالزي (مسير درخشان و رزمنده ي حزب کمونيست مالايا"

1975)، بسنده کرده، و این علیرغم داشتن امکان پخش دیدگاه هایش از طریق سرویس رادیوئي سووارا رووولوسي بود.
”دیدگاه من از تاریخ“ نه تاریخ حزب کمونیست مالایا است و نه آن طوریکه چین پنگ مسلم فرض میکند، حسابرسي کاملي از دوران حکومت اضطراري میباشد. طبق کلام خودش، ”دیدگاه من از تاریخ „ صرفا „سفر نامه“ او، و „رویائي“ است که وي براي „کشورش“ داشته است. چین پنگ مي گوید نسل او „ در آرزوي خاتمه دادن به استعمار بریتانیا بر مالایا بود. من نسبت به این واقعیت احساس غرور میکنم.“ بي شک جنگیدن براي پایان دادن به استعمارگري عادلانه است، ولي چرا ضرورت داشت که یك حزب کمونیست این مبارزه را رهبري کند؟ ”دیدگاه من از تاریخ“ متاسفانه حتي سرنخي بدست نمي دهد. انجام چنین کاري مستلزم تحلیل طبقاتي از جامعه مالایا تحت حاکمیت استعماري بریتانیا است ـ که چین پنگ از آن اجتناب میکند. چین پنگ روشن میکند که آثار فلسفي مارکسیستي، نوشته هاي نظامي مائو، بویژه „ در باره جنگ طولاني“ و ستاره سرخ برفراز چین اثرادگار اسنو (که همگي آنها را یک معلم مدرسه به او قرض دادند)، وسیعا بر سالهاي اولیه عمر او قبل از آن که به حزب بپیوندد، تاثیر گذاشتند. ولي چگونه وي یادگرفته هاي خود از کتب را در مورد واقعیات مالایا بکار بست؟ چگونه از ناسیونالیسم تنگ نظرانه بریده و انترناسیونالیسم، مبارزه طبقاتي و انقلاب اجتماعي تحت شرایط اشغال خارجي را پذیرا شد؟ حزب او چه چیزي را مؤثرترین طریق براي متحد کردن مردم تمامي ملیت هاي مالایا و بسیج آنها در جنگي انقلابي براي سرنگوني تمامي اشکال ستمگري، بحساب میآورد؟ رهبریت حزب کمونیست مالایا سیاست راسیستي تفرقه بیانداز و حکومت کن دشمن را چگونه میدید و چگونه بر آن همه نیرنگ سیاسي غلبه میکرد؟ حزب امیدوار بود خط توده اي مائو تسه دون را در مناطق روستائي بعد از آنکه دستشان از پایگاه حمایتش (عمدتا چیني تبارها) کوتاه شده است، چگونه پیاده کند؟ انتظار داشت چگونه رزمندگان چریک ارتش رهائیبخش ملي مالایا چون ماهي در دریاي توده هاي خلق شنا کنند؟ بعلاوه، حزب تضادها و مبارزات درون حزبي را چگونه میدید؟ آیا رهبري حزب کمونیست مالایا هرگز مبارزه سیاسي دو خط را بعنوان نیروئي دینامیک، بعنوان نیروئي محرک که حزب را بجلو مي راند، میدید؟ و چگونه رهبري حزب کمونیست مالایا از خط سیاسي

راســت دوره قبـل از اتخـاذ خـط عمـومي بـراي انقلاب دمكراتيـک نـوين، گسست كرد؟ اين ها، و ديگر سئوالات تعيين كننده جواب مي طلبند.

دلايل چين پنگ براي پيوستن به حزب كمونيســت مالايـا بجـاي كـومين تانگ (كه آن نيز حضـوري بـزرگ در مالايـاي بريتانيـا داشــت) بمقـدار زيـاد تحت تاثير سلسله حوادث سريعا متغير در خود چين آن زمـان بـود. اين بـا توجه به خصلت شديدا تجزيه شده ي جامعه مالاياي آن زمـان، كـه در آن كنش متقابل بسيار انـدكي بين مليت هـاي مختلـف وجـود داشــت، قابـل درک است. اين احساس بشكل گسترده اي وجود داشت (بويژه در ميان چيني تبارها از بالا تا پائين شبه جزيره مالايا وسنگاپور) كـه كـومين تانـگ در چين (تحت رهبري چيانكايچک) در مقابل حمله ژاپن به چين خيلي كم مقاومت كرده و يا هيچ مقاومتي نمي نمايد. در واقع، چين پنگ مي گويد كه در اين فكر بود كه براي پيوستن به جنگ مقـاومت عليـه ژاپن بـه چين برود. از قرار معلوم، هنگاميكه هنوز دانش آموز مدرسه بود، هرچه بيشــتر در „ جمعيت پشت جبهه ي ضد دشمن"، كه بمعناي فراهم آوردن هوادار و حمايت براي مساعي جنگ ضدژاپني در مالايا بود، درگير شد.

توضـيح چين پنـگ در مـورد جنـگ ضـدژاپني حـزب كمونيســت مالايـا و خيانت لاي ته، عامل شــرور پليس مخفي، مطـالب جـذابي هســتند، امـا برخلاف خيانت، در اين جا، در خلال اين دوره است كـه مي تـوان واقعـا از خدمات بيشمار اعضاء و هـواداران حـزب بـراي „ رهـائي مالايـا „ قـدرداني كرد. آنچه كه اكنون اين همه تكاندهنده بنظـر ميرسـد اين واقعيت اســت كه لاي ته در خلال جنگ ضدژاپني بارها بـه اعضـاي كميتـه مركـزي حـزب بنفع اداره اطلاعات نظـامي ژاپن خيـانت كـرد، و بـا اين حـال هيچكـدام از اعضاي ارشد حزب كمونيست مالايا بفكر زير سئوال بـردن رهنمودهـاي او (لاي ته) نيافتادند. ولي آمادگي حزب در تسليم شدن به بريتانيا متعـاقب اين جنـگ، سـئوالاتي پايـه اي را در مـورد درک آن از انقلاب، همچـنين در مورد پرولتري بودن خصلت طبقـاتي اش، بـرمي انگـيزد. فقـدان شـفافيت ايدئولوژيک ـ سياسـي در رهبري حزب (در جهان متلاطم آن زمان) بـاعث كـوري حــتي در ديــدن وظيفــه مركــزي اش در آن زمــان ـ انجــام جنــگ رهـائيبخش ملي و بسـرانجام رسـانيدن وظـايف انقلاب دمكراتيـک نـوين ـ ميشود. حتي بعداز افشـاي لاي تـه و حـذفش اوضـاع از همين قـرار بـود. حزب كمونيست مالايا از سال 1945 تا 1948جنگ رهائيبخش ملي از قيـد حـاكميت بريتانيـا را غـيرمنطقي و بنـابراين غيرضـروري مي دانسـت. لـذا، حزب باين موضع كه تشكلات „قانوني" كارگري و ساختمان تشكلات توده

اي تنها انتخابي است كه وي را قادر ميسازد موجـوديت علـني و قـانوني اش را حفـظ كنـد، ادامـه داد. حـزب از خـط لاي تـه بـدون لاي تـه تبعيت ميكرد.

حدود ماه مه 1948 هنگاميكه رهبري حزب كمونيست مالايا، كه آنموقع بوسيله چين پنگ رهـبري ميشـد، تصـميم گـرفت „مخفي شـود“ و عليـه حاكميت بريتانيا مبارزه مسلحانه را به پيش ببرد. حزب مبارزه مسلحانه را نه بر مبناي درک كمونيستي شفاف، كه پرولتاريا بايد قدرت سياسـي را توسط نيروي مسـلح كسـب كنـد، و تنهـا حقـانيت بـراي موجـوديت حـزب كمونيست خدمت به اين هدف و در قدرت قرار دادن طبقه رهبري كننده (پرولتاريا) است، اينكار را كرد، بلكه بيشتر بـه اين دليـل بـود كـه احسـاس ميكرد چاره ديگري ندارد. هيچ جـايي در كتـاب „ديـدگاه من از تـاريخ „ اين وظيفه مركزي حزب پرولتري را بـه پيش نمي كشـد. بـا اين حـال ضـرورت زمان ما ايجاب مي كند كه خوانندگان درك كنند كه چرا و چگونه شـد، كـه مبـارزات انقلابي، نـه تنهـا مبـارزه بـراي رهـايي ملي بلكـه مبـارزه بـراي تغييرات جامعه درمالايامتوقف شددرواقع نيمه كاره رهاشدتااينكه مبـارزين آينده بتوانند از دام ها بگريزند و بر مشكلات فائق آيند.

نتيجه اي جز اين نمي توان گرفت كه رهبري حزب كمونيست مالايـا از مسئوليتش نسبت به نسل آينده دست كشيده است. چنين مسئله اي از جـانب فـرد مهمي چـون چين پنـگ، بعلاوه فقـدان بـزرگ ايـدئولوژي كمونيسـتي ـ و عـاجز مانـدن از كـاربرد علم انقلاب بـراي كالبـد شـكافي پيچيدگي هاي ملتي متشكل از مليت هاي مختلف با زبان هاي گونـاگون و فرهنگ ها و ايضاً طبقات و اقشار اجتماعي رنگارنگ ومسلح كردن تـوده ها براي درک بهتر ايدئولوژي خود ـ تماماً دلسرد كننده هستند.

نفي تجربه سوسياليستي در چين انقلابي

„ اگر در آينده رويزيونيست ها رهبري چين را غصب بكنند، ماركسيست ـ لنينيست هاي تمام كشورها بايد قاطعانه آنها را افشاء كـرده عليـه آنهـا جنگيده و به طبقه كارگر و توده هاي چين در نـبرد بـا چنـان رويزيونيسـتي كمک كنند.“ مائو تسه دون، 1965.

در سال هاي متعاقب مرگ صدر مائو و شكسـت انقلاب كبـير فـرهنگي پرولـتري در چين، يعـني بـا دسـتگيري رهـبران اصـلي سـتادهاي انقلابي پرولتاريـا، چيانـگ چين، چانـگ چـون چيـائو، وانـگ هونـگ ـ ون و يـائو ون ـ يوان، در حزب كمونيست مالايا از حزب كمونيست چين و راجع به آموختن از تجارب انقلابي آن خيلي كم شنيده ميشد. آنچه كـه حـزب كمونيسـت

مالايـا انجـام داد عبـارت بـود از خوشـامد گـويي بـه هواكوفنـگ بعنـوان „ رهبري دانا"، كه در بهترين حـالت سـردرگمي حـزب را بـر سـر دو راه در چين ـ سرمايه داري در مقابل سوسياليسم ـ نشان ميداد، و ضعف جدي آنرا در درک از آنچه که در آن زمان ماركسيسم ـ لنينيسـم ـ انديشـه مـائو تسـه دون ناميـده ميشـد، و بـويژه در مـورد دروس انقلاب كبـير فـرهنگي پرولتري راجـع بـه ادامـه انقلاب تحت ديكتـاتوري پرولتاريـا مبـارزه طبقـاتي طي سرتاسر دوره سوسياليسـتي ، نمـايش ميـداد. درواقـع، تقريبـا هيچ چيزي در مورد چين و مبارزه عليـه رويزيونيسـم مـدرن از آن تـاريخ بـه بعـد گفته نمي شد. حتي سال ها بعد در 1998 رهبر جديـد حـزب كمونيسـت مالايا عبدالله چه دات بندرت در مورد اوضاع بين المللي در آن دوره حـرفي مي زد. زن او، سوراني، در دفاع از چين رويزيونيسـتي، يعـني چين بعـداز مرگ مائو، در مورد „ چين سوسياليستي" برخي نظريـات را ابـراز ميكـرد. اين را بخاطر حمله به صدر پيشين حزب كمونيسـت مالايـا موسـي احمـد انجام ميداد.

موسي احمد درواقـع يـک ناسيونـاليسـت ضـد انگليسـي در دوره بعـداز جنگ مالايا بـود كـه قبـل از دوره حكـومت اضـطراري بـه حـزب كمونيسـت مالايا پيوست. او همچنين يكي از رهـبران برجسـته جبهـه دهقـاني تحت رهبري حزب كمونيست مالايا بود. حزب بعدها او را در سال هاي سـختي كـه ارتش رهـائيبخش مالايـا در اواخـر دهـه 1950 متحمـل بـرخي عقب نشيني هاي نظامي شـده بـود، بـه چين فرسـتاد. اكتـبر 1980، موسـي تصميم گرفت حزب را ترک كرده به مالايا مـراجعت كنـد. وي بعـدا بـه نفي كمونيسم، حزب ومبارزه مسلحانه پرداخت.

سوراني در كتابش مدعي شد موسـي باصـطلاح بانـد „چهـار نفـر" را، كـه تحت رهـبري چيانـگ چين بـود را در „هنگـام انقلاب كبـير فـرهنگي" حمايت مي كرد و اينكه باند چهار نفر او را در „ فعاليت هاي قابل نكوهش ضد حزب كمونيست مالايا" تشويق مي نمـود. در اينجـا در (ص186ـ180) به خواننده اين تصور داده مي شود كـه حـزب كمونيسـت مالايـا در سـال 1999چين رويزيونيستي را سوسياليست بحساب مي آورد بـدليل آن كـه سـوراني موسـي را متهم ميكنـد „بـه حـزب كمونيسـت چين و چين سوسياليستي ناسزا گفته است".

نظرات چين پنگ در مورد انقلاب كبير فرهنگي

بيانيـه هـاي رسـمي حـزب كمونيسـت مالايـا هنگـام روي دادن انقلاب فـرهنگي در چين سرشـار از تمجيـد اسـت. روز اول ژوئن 1968، يعـني

بمناسبت سالروز بيستمين سال آغاز جنگ رهائيبخش ملي ضد انگليسي، و روز 25 آوريل 1970، در چهلمين سالگرد تاسيس حزب، حزب بيانيه هائي صادر كرده، مردم مالايا را براي براه انداختن جنبش انقلابي قدرتمندي در حمايت از تلاش هاي ارتش رهائيبخش مالايا براي پيشبرد مبارزه مسلحانه عليه حاكميت نوكران امپرياليست، بسيج ميكرد. اين بيانيه هاي حزبي نظر خوبي نسبت به انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريا داشتند. درواقع در جريان تحليل از روابط جديد ميان چين و مالايا، در سال 1974 حزب كمونيست مالايا اعلام كرد، „ چين سوسياليستي بعداز آبديده شدن در انقلاب كبير فرهنگي پرولتري قدرتمندتر از هر زماني شده است. خط انقلابي پرولتري صدر مائو در زمينه روابط خارجي پيروزي هاي بزرگي بدست آورده است. چين در زمينه انقلاب سوسياليستي و سازندگي به پيروزي هاي درخشاني رسيده است. اكنون چين بعنوان سنگري آبستن انقلاب پرولتري، خدمات هرچه مهمتري به انقلاب جهاني مي نمايد.“ نقل شده در براد چيت، گروه مطالعه سياست چين، بريتانيا، اگوست 1974).

انقلاب فرهنگي اغلب بعنوان تكاندهنده روح ملت چين و مردمان دارنده انديشه انقلابي در سراسر جهان، تعريف ميشد. مسئله روز در آن زمان خود موجوديت نه تنها بخش آزاد شده اي از بشريت، بلكه درواقع چراغ راهنمائي سرخ براي ستمديدگان كره زمين بود كه در آرزوي دنياي بهتري بودند. چين پنگ از فعاليت هايش هنگاميكه از سال1959 تا 1989 منجمله طي دوره انقلاب كبير فرهنگي در چين بود كم مي گويد. كسي نبود كه آن زمان در چين زندگي كند و آن حوادث پرآشوب او را دست نخورده باقي گذارد، و اين ظاهرا در مورد چين پنگ نيز بايد صادق باشد. با اين حال در خاطراتش، بسي كم از انقلاب فرهنگي گفته است! او و ديگر رهبران حزب كمونيست مالايا كه آن زمان در چين مستقر بودند در مراحل اوليه انقلاب فرهنگي با صدر مائو تسه دون ملاقات داشته اند. چين پنگ اين خبر را مي دهد كه مائو سال 1967 نه تنها از او در رابطه با چگونگي گفتگو هاي دو حزب (بين حزب كمونيست مالايا و حزب كمونيست چين) سئوال كرد بلكه همچنين „قويا خواستار صحبت با ما راجع به انقلاب كبير فرهنگي پرولتري بود“. با اين حال چين پنگ نمي گويد مائو به او در مورد انقلاب كبيرفرهنگي پرولتري چه گفت و او در آن زمان صاحب چه نظراتي بود. او فقط اشاره ميكند كه، „ به من سريعا اين تصور داده شد كه مائو كاملا در ميان رهبري حزب ايزوله شده است“

(ص. 447). در اظهـارات ومشـاهدات او روشــن اســت کـه کمیتـه انقلاب فـرهنگي حـزب کمونیســت چین تحت رهـبري کانـگ چن قویـتر از کمیتـه مرکزي تحت رهبري چوئن لاي دبیر کمیته مرکزي حـزب شـده بـود کـه او احساس کرده بود مائو، اگر نگوئیم از نظـر ایـدئولوژیکي، از نظـر سیاســي بین او و امثال چوئن لاي و دن سیائو پین فاصله بوجود آمده بود.

چین پنگ سپس از „طغیان جنون ناشي از انقلاب فرهنگي" که حزبش را تحت تـاثیر قـرار داده، صـحبت میکنـد(ص.468). این گونــه بــه انقلاب فـرهنگي در چین نگـاه میکـرد: انقلاب فـرهنگي نـه بعنـوان عریـان کننـده تضادهاي دروني جامعه سوسیالیستي ارزیابي مي شود و از بحث هــا و مبارزاتي علني نه به مثابه چیزي کـه مسـیر آینـده تکامـل در چین را مي رفت که تعیین کنـد، یـاد مي کنـد و نـه بـا این نگـرش کـه آیـا چین مسـیر انقلاب سوسیالیستي را ادامه خواهد داد یـا این کـه راه سـرمایه داري را طي خواهد نمود و سرمایه داري احیاء خواهـد شـد. انقلاب فـرهنگي نـه بعنـوان مبـارزه غـول آســاي مـرگ و زنـدگي بـر سـر خـط عمـومي حـزب کمونیســت در دوره سوسیالیســتي، بلکــه بعنــوان „ آشــوب" و „جنــون" ارزیـابي مي شـود. چین پنـگ بحث میکنـد کـه „ طغیـان جنـون ناشــي از انقلاب فـرهنگي...امـواج بـدگماني و بي اعتمـادي را در سراســر چهـار اردوگاه ما ـ در منطقه مالایا تایلند ـ دامن زد." لذا بـراي چین پنـگ انقلاب کبیر فرهنگي پرولتاریا نشـانه رهـا شـدن تـوده هـا در بحث هـاي خـونین، سئوالات مـرگ و زنـدگي در مـورد جامعـه و دولت نبـود، نشـانه بـالا رفتن توانـائي تـوده هـا بـراي تشـخیص صـحیح از غلـط، یعـني خـط سیاســي پرولتري از خط سیاسـي بورژوائي (در دوره گذار سوسـیالیستي) و به زیر ســئوال بــردن صــاحب منصــبان هنگامیکــه راه ســرمایه داري را در پیش میگیرنــد نبــود، بلکــه صــرفا بعنــوان جنگي جنــاحي، „ بــدگماني و بي اعتمادي"، „ احساســي" و „ جنـون" بـود، درسـت همـان گونـه کـه تمـام مـرتجعین (منجملـه رویزیونیســت هـا) ایضـا قـدرت هـاي امپریالیســتي و مطبوعات شـان مي خواهند به مردم دنیا بباورانند.

از آنجاکه مدارس و دانشکده ها بطـور پراکنـده در بخش زیـادي از دوران انقلاب فرهنگي بسته بودند، چین پنگ عمدتا نگران تحصیل فرزندان خــود و دیگـر رهـبران حـزب کمونیســت مالایـا بـود کـه آن موقـع در چین سـاکن بودند. او تلاش کرد براي فرزندان رهبران بالاي حزب در ایالت حونان کــه از آنجـا حــزب کمونیســت مالایـا رادیـوي ســورا رولوســي را پخش میکــرد،

مدرسه شبانه دست وپا كند. اما حالا چين پنگ به ما مي گويد وي „ در مهلكه انقلاب فرهنگي گير كرده بود".

او در كتاب "ديدگاه من از تاريخ" در مورد رفتن محصلين و دانشجويان به كارخانه ها و مزارع اشتراكي براي آموختن از كارگران و دهقانان ، چيزي نمي گويد. اين مسئله به ما در باره درک رهبري حزب كمونيست مالايا از جوانان چين كه سرشار از شوق خود را در امور دولت (پرولتري) درگير كرده و خود را در مبارزه طبقاتي غوطه ور نموده بودند، چه مي گويد؟ روشن است كه چين پنگ تا حد زيادي با „ آشوبي" كه با مبارزات شديد آن زمان چين همراه بود، مسئله دارد، اما آيا او به فراخوان صدر مائو براي بازسازي مجدد جهان بيني جوانان و محصلين از طريق شركت مستقيم در كار توليدي و مبارزه طبقاتي، اعتنائي نموده است؟ تا چه اندازه تاكيد مائو بر اين مسئله كه هر چند وظيفه انقلاب فرهنگي سرنگوني رهروان سرمايه داري است اما هدف تغييرجهان بيني توده هاي خلق ميباشد واقعاً در گوش رهبري حزب كمونيست مالايا فرو رفته بود؟

سپس چين پنگ، چين بعداز مائو و چهار مدرنيزاسيون دن سيائو پين را چگونه ميديد؟ „... همچنين طي دوره 1978 بود كه دن كارزار جاه طلبانه تاريخي خودبراي چهارمدرنيزاسيون را براه انداخت كه بدنبال پيشرفت هاي گيج كننده در كشاورزي، صنعت، علوم و تكنولوژي و دفاع بود." اينجا كلمه اي در مورد انتقاد مائو از ديدگاه دن نيست، كه „ گربه سياه يا سفيد فرقي نمي كند، گربه خوبي است مادامي كه موش بگيرد „ يعني هرچيزي كه توليد را بالا ببرد خوبست، كه نسخه پراگماتيستي براي منحل كردن جنگ به منظور انقلاب و در نتيجه احياء سرمايه داري بود. با نگاه به گذشته، تعجبي ندارد كه رهبري حزب كمونيست مالايا از افشاء و مبارزه عليه راه سرمايه داري كه توسط دن سيائو پين و باندش در پيش گرفته شده و طفره رفتن اين حزب از كمک به طبقه كارگر و توده هاي خلق چين در نبرد عليه رويزيونيسم عاجز مي ماند. اين موجب روي گرداندن از وظيفه الزامي انترناسيوناليستي حزب كمونيست مالايا ميشود وظيفه اي كه مائو آنقدر جدي كمونيست هاي سراسر جهان را بدان ترغيب نموده است.

اكنون كاملا روشن است كه حزب كمونيست مالايا مبارزه مرگ و زندگي بين ستادهاي انقلاب پرولتري تحت رهبري مائو و باصطلاح „ باند چهار نفره" از يک طرف، و كل اتحاد رويزيونيست ها و رهروان سرمايه

داري (چوئن لاي، دن سيائو پين، لي هسين نيان، يه چينگ اينگ و هـوا كو فنگ) از طرف ديگـر را در بهـترين حـالتش بايـد در پرتـوي سـانتريسـتي مشاهده كرده باشـد. بـدون چنـان سـانتريسـمي در مـورد مبـارزه دو خـط حياتي، ممكن نبود حزب آنقدر سريع بعد از مرگ مائوتسه دون به راســت در غلطيده، رويزيونيست شده سپس از هم بپاشد.

عاجز ماندن از درک نقش محوري مبارزه دو خط بمعناي عـاجز مانـدن از درک آمـوزه مـائو اسـت مبـني بـر اين كـه تضـاد در همـه جـا وجـود دارد، منجمله در حزبي واقعاً كمونيستي. بعلاوه در سراسر دوره سوسيـاليسم دو جنبه تضاد اصلي كه درحزب پرولتري در حـال سـتيز باهمنـد عبارتنـد از خط ارتجاعي بورژوائي و خط انقلابي پرولتاري، كه راه سـرمايه داري و راه سوسـياليســتي را نماينــدگي مي كننــد. عــاجز مانــدن از درك „ هســته ديالكتيک“ بمعنـاي ناديـده گـرفتن نقش محـوري فلسـفه ماركسيسـم در حيات حزب است وچنين خطي بطور اجتناب ناپذيري به رويزيونيسـم و در واقع دست كشيدن آشكار از انقلاب و پذيرش وضعيت كنوني منجر شد.

سانتريسم : پيش پرده رويزيونيسم و دست كشيدن از انقلاب

رهبري حزب كمونيست مالايا در مورد راه انداختن انقلاب كبير فرهنگي پرولتري بما چه ميگويد؟

بنظـر ميرسـد پراگماتيسـم و سانتريسـم در رهـبري حـزب كمونيسـت مالايـا حــتي در خلال ســال هــائي كــه تصـور مي رفت حـزب خـود را از نادرستي و تاثيرات اپورتونيستي راست پاک كرده بود يعني از سال 1961 كه „ خط انقلابي پرولتري را برقرار كرده“ غلبه داشته است. رهبري حزب كمونيسـت مالايـا حس ميكـرد بـراي عمـل كـردن بـه „ پشـتگاهي“ امن احتياج دارد، و چين انقلابي اين „ پشتگاه“ را فـراهم كـرد. از اين رو حـزب كمونيست مالايـا طي هـر پيچ و خمي از حـوادث، در خلال خـيز هـا و نـيز افت هـا، از هـر حـركت چين حمـايت كـرد، ولي اينكـه رهـبري آن واقعـاً چقدرموضوع خطي را كـه تعريـف و تمجيـد ميكردنـد، درک كـرده يـا چقـدر محكم از انترناسيوناليسم پرولتري پشـتيباني ميكردنـد، و يـا چقـدر عليـه منافع تنگ نظرانه خود اقدام كرده بودنـد، كـاملا سـئوال برانگيزاسـت. اين مسئله خيلي زود بعداز مرگ مـائو، متعـاقب دسـتگيري و زنـداني نمـودن رهبران سـتادهاي انقلاب پرولـتري (باصـطلاح بانـد چهـار نفـره) كـه تحت رهبري چيانـگ چين و چانـگ چـون چيـائو بودنـد، روشــن شــد. هنگاميكـه رهــبران رويزيونيســت چين قــدرت سياســي را گرفتنــد و بــه انقلاب وسوسياليسم خيانت كردند، آيا حزب كمونيست مالايا „ جرات كرد خلاف

جريان شنا كند"؟ هنگاميكه اين حزب پيروزي رهروان سرمايه داري، و احياء سرمايه داري در چين را محكوم نكرد و از اين طريق به كمك توده هاي چيني برنخاست چگونه مي توان انترناسيوناليسم رهبري حزب كمونيست مالايا را توضيح داد؟ در واقع، رهبري حزب كمونيست مالايا به پيروزي رهروان „ توبه ناپذير" سرمايه داري و قبضه كردن قدرت شان خوشامد گفت. سانتريسم حزب كمونيست مالايا بر سر بسياري از موضوعات مربوط به مبارزه بين خط ارتجاعي بورژوازي و خط انقلابي پرولتري در چين، بين راه سوسياليستي و راه سرمايه داري، بين ناسيوناليسم و انترناسيوناليسم، منجر به وضعيت جديد يعني دست كشيدن از خط انقلابي و مبارزه مسلحانه در مالايا شد.

رهبري چين پنگ نوكر صفتي را در حزب كمونيست مالايا بارمغان آورد. نوكر صفتي در رابطه با مناسبات انترناسيوناليستي حزب با حزب كمونيست چين همچنين بمعناي نوكر صفتي درون حزب است، كه جريان حركت خون در زندگي حزب را متوقف كرد و از مباحثات زنده ي سياسي و مبارزه دو خط لازم براي تجديد حيات ديناميسم تشكل حزبي در سطوح مختلف، مانع ايجاد نمود. اينست نگرش مائوئيستي به زندگي حزب كمونيست. درماندگي در درک اين واقعيت بمعناي درماندگي در فهم ريشه اي آنست كه تضاد در همه جا وجود دارد؛ بمعناي عجز در فهم واقعي ديالكتيک و اعمال آن در عملكرد حزبي ماركسيستي ـ لنينيستي ـ مائوئيستي است. نگرش يكدست داشتن به حزب كمونيست كه تحت رهبري چين پنگ بر حزب كمونيست مالايا غلبه پيدا كرد، بنابراين اعضاي آنرا از رزمندگان بيباک و سرزنده انقلابي به پيروان نوكر صفت رهبري حزب تغيير داد. توانائي اعضاي حزب در تشخيص انقلاب و رفرميسم، انترناسيوناليسم و ناسيوناليسم، تحليل رفته، و اخگر انقلابي كه در ابتدا حزب را بپيش مي راند بتدريج خاموش شد. بنابراين، حزبي ماركسيستي ـ لنينيستي ـ مائوئيستي بسرعت به حزبي رويزيونيست ، حزبي در اسم كمونيست، اما بورژوا در محتوي، تبديل شد.

مبارزات درون حزبي، فراكسيون ها و انشعابات

اوائل دهه 1970، درست هنگاميكه ارتش چريكي حزب كمونيست مالايا در پيشروي هايش بسمت جنوب از اردوگاه هاي مرز تايلند موفقيت هائي بدست آورد، يک سري تهمت وافتراي خيانت و جاسوسي در اردوگاه هاي پايگاهي براه افتاد. تعداد زيادي از اعضاي حزب، منجمله

برخي از اعضاي كميته مركزي متهم به خيانت يا مظنون به جاسوسي قلمداد شده، و در اردوگاه هاي پايگاهي در جنوب تايلند اعدام شدند. چين پنگ اين حوادث رانقل كرده، بويژه نام برخي از رفقاي قديمي اش در جنگ ضدژاپني و جنگ ضد استعماري بريتانيا را با تاسف بسيار ذكر ميكند. گرچه وي از اتهامات (عليه آن همه از اعضاي حزب و رفقاي قديمي اش) متقاعد نشده، با اين حال وي هيچ مسئوليتي را در رابطه با اين رويدادها بعهده نمي گيرد.

دو اردوگاه در وست بتونگ و سادائو (در جنوب تايلند) نزديک به مرز مالايا حتي از حزب كمونيست مالايا جدا شده احزاب جديدي را تشكيل دادند: حزب كمونيست مالايا ماركسيست ـ لنينيست و حزب كمونيست مالايا (فراكسيون انقلابي). هر دو فراكسيون كميته مركزي تحت رهبري چين پنگ را „ رويزيونيست" بحساب مي آوردند ولي كتاب "ديدگاه من از تاريخ" چين پنگ چيزي در رابطه با مسئله محوري ايدئولوژي و خط پايه اي سياسي براي انقلاب دمكراتيک نوين در مالايا بدست نمي دهد. درواقع، تنها اشاره به خط ايدئولوژيک ـ سياسي اين فراكسيون ها در كتاب عبارتست از اشاره به تسليم شدن آنها به مقامات تايلندي در سال 1987، يعني فقط دو سال قبل از آن كه چين پنگ با رژيم هاي مالزي و تايلند „قرارداد صلح" را امضاء كرده به مبارزه مسلحانه خاتمه دهد.

در حزب كمونيستي سالم و پرجنب و جوش برخورد ايده ها و خطوط مختلف، منجر به غلبه يكي بر ديگري شده و باين ترتيب حزب را به مثابه يک كل قادر به پيشروي مينمايد. درک يكدست متداول در حزب كمونيست مالايا در مورد وحدت حزب، بهر حال، منجر به ترس از ابراز نگرش هاي مخالف شده و لذا وجود عقايد مختلف مربوط به كاربست خطي ماركسيست ـ لنينيست ـ مائوئيستي در مورد انقلاب دمكراتيک نوين و جنگ خلق در مالايا را مي پوشانيد. هرگاه دشمن (يا دشمنان) عمليات موفق آميزي داشتند، مانند دستگيري برخي از كادرها يا قطع خطوط ارتباطي بين رزمندگان چريک و حاميان زيرزميني، سوء ظن كادرهاي ارشد حزب و اعضاي كميته مركزي در ستادهاي رهبري حزب نسبت به نفوذ جاسوسان دشمن برمي انگيخت و باعث محاكمات (بدون استيناف) و مجازات مرگ مي گرديد. اين متقابلامنجر به اتهامات و ضد اتهامات بيشتر بين اردوگاه هاي مستقيما تحت رهبري كميته مركزي و آن هاي ديگر، ميگرديد. آيا اين عملكردها مي توانست مانع از

بروز خطوط مخالف و مبارزه دو خط درون حزب بشود، كه انعكاسي از نگرش هاي (مخالف با نگرش هاي كميته مركزي) مدت ها بيان نشده، شك و ترديد نسبت به مبارزه مسلحانه و انقلاب دمكراتيك نوين و ملازمات ناگفته بودند؟ (نارضايتي در مورد سبك كارهاي رهبري حزب با مخالفت با كارزاري كه در آن زمان در جريان بود يعني كارزار " ريشه كن كردن و نابود كردن" عوامل دشمن در هم آميخته شد) ؟ بنظر ميرسد چين پنگ اين موضوع را قبول داشته باشد، آنجا كه ميگويد مشكل „ عميقا ريشه داشت". ولي او چيز بيشتري را در اين مورد روشن نمي كند.

خيانت دن به احزاب برادر

آن طوريكه چين پنگ نقل ميكند، از سال 1981 دن سيائو پين او را „ تشويق" كرده بود „ بدنبال راهي براي توافق صلح" با رژيم ارتجاعي مالايا باشد. در همان سال دن، چين پنگ را به دفتر كارش احضار كرده و بي رودربايستي باو گفت بهره برداري از راديوي سورا رولوسي را در جنوب چين متوقف كند. چين پنگ راهي جز گردن گذاشتن نداشته است. كمي زودتر در آن سال دن به صداي آزادي خلق تايلند متعلق به حزب كمونيست تايلند دستور داده بود ايستگاه راديوئي خود را تعطيل كند.

دليل دن اين بود كه چين نيازبه سازش با امپرياليسم و كليه دول وابسته به امپرياليسم در جنوب شرقي آسيا دارد، بخصوص باند امپرياليسم غرب بسركردگي آمريكا. اين قويا در مقابل حمايت مداوم و استوار مائو از مبارزات انقلابي در سراسر جهان قرار داشت حتي هنگاميكه تحت رهبري او چين „ گشايش بسمت غرب" را شروع كرده بود.

از آنجائي كه اتحاد شوروي رقيب امپرياليست آمريكا، از ويتنام كه در سال 1978 به كامبوج حمله و آنرا اشغال نمود، پشتيباني كرده بود، دن باين ملاحظه رسيد كه چين نياز دارد خود را با آمريكا و قدرت هاي امپرياليستي غربي ديگر در يک صف قرار بدهد. اين در هماهنگي با تئوري سه جهان دن قرار داشت، كه اتحاد شوروي را بعنوان تهديدي عليه چين مي ديد، و اين نگرش را ارائه مي داد كه هژموني شوروي و گسترش قدرت و نفوذ آن بر سراسر جهان به تنهايي تهديدي واقعي عليه صلح جهاني است، و همه چيز تابع مبارزه عليه شوروي ميباشد. بنابراين، بهبود مناسبات با رژيم طرفدار آمريكاي تايلند و ديگر دول نو و يا

نيمه مستعمره منطقه، از قبيل مالزي، براي حمايت نظامي چين از خمرهاي سرخ كامبوج مهم بودند، چرا كه بخش شرقي تايلند بعنوان گذرگاهي براي تحويل سلاح هاي چيني بكار ميرفت. درچنين شرايط سياسي بشدت شكننده كه تحولات بسرعت در حال وقوع بودند، احزاب كمونيست طرفدار پكن(بژينگ) كه در جنوب شرقي آسيا درگيرمبارزه مسلحانه بودند، احزابي از قبيل حزب كمونيست مالايا، حزب كمونيست تايلند و حزب كمونيست برمه، تنها مبدل به مهره هايي براي مبارزه قدرت ميان بلوك هاي امپرياليستي متخاصم شدند و هر روز اهميت كمتر وكمتري را در نزد حاكمين جديد رويزيونيست چين مي يافتند.

اين تحولات در شرايطي در حال وقوع بود كه نيروهاي واقعا انقلابي كمونيستي مائوئيست در جهان در حال دوباره جمع شدن. جنبش انقلابي انترناسيوناليستي (ريم)، كه سال 1984 در دفاع از خدمات انقلابي مائو ايجاد شد، طغيان گرانه انقلاب كبير فرهنگي پرولتري در چين را حمايت كرده و قصد كرد كه باد رويزيونيستي كه آنزمان در جهان كمونيستي مي وزيد را به عقب بزند و پرچم سرخ انترناسيوناليسم انقلابي را برافرازد. راه سرمايه داري دن مورد حمله همه جانبه قرار گرفت، و رويزيونيسم در چين افشاء شد. علاوه بر آن جنگ خلق قدرتمندي در پرو براه افتاد. بزودي بعد از آن، سال 1993، ريم موضع ماركسيسم ـ لنينيسم ـ مائوئيسم را بعنوان مرحله جديد، مرحله سوم و بالاترين مرحله علم انقلاب اتخاذ كرد. اما بخاطر سلطه ادامه دار اپورتونيسم راست/ رويزيونيسم در احزاب كمونيست در جنوب شرقي آسيا، منجمله در حزب كمونيست مالايا، آن گسست ايدئولوژيک و سياسي كه توده ها براي آبديده كردن پيشاهنگ راستين انقلابي در آنجا نياز داشته اند، حتي امروز، بر سرلوحه دستور كار هركسي كه در آرزوي جهاني آزاد از ستم و استثمار مي باشد، قرار دارد.

نتيجه

هر چه براهميت بعد بين المللي ـ موجوديت سابق جامعه اي واقعاً سوسياليست در چين بعنوان سنگري براي پرولتاريای جهاني ـ تاكيد شود باز كم است. با در نظر گرفتن نزديكي چين و حمايت شانه بشانه و انترناسيوناليستي كه بطور مادي و ايضا معنوي و سياسي شامل حال احزاب كمونيست در آسياي جنوب شرقي مي شد اين موضوع در مورد اين احزاب حتي بيشتر صادق است. شفافيت انديشه در رابطه با ديناميسم تغييراتي كه در چين در خلال پروسه انقلاب كبير فرهنگي

پرولتري و بعداز آن روي دادند براي درک از اينکه سوسياليسم چيست و چه نيست حياتي ميباشد. بهمين ترتيب براي درک نه تنها مفهوم مبارزه طبقاتي در جامعه بعنوان يک کل بلکه همچنين درک انعکاس آن مبارزه دردرون حزب کمونيست در شکل مبارزه دو خط، اساسي ميباشد. درماندگي در فهم اين مسئله بمعناي درماندگي در فهم جوهر ماركسيسم ميباشد.

احزاب کمونيست در جنوب شرقي آسيا بطور کل و مالزي بطور خاص جزو احزابي هستند که اين نکته حياتي را درک نکردند. ناتواني آنها در توجه به مسائل کليدي خط سياسي و ايدئولوژيکي و مبارزه دو خط در قلب حيات احزاب شان، به طور اجتناب ناپذيري آنها را در مقابل گذشته و وزنه سنگين هزاران سال جامعه طبقاتي نا توان کرده و آنها در مقابل اشکال گوناگون ايدئولوژي بورژوازي به طعمه اي ضعيف تبديل گردانيد. لذا اين گونه شد که ضربه اي که به مبارزه مسلحانه انقلابي پايان داد، ضربه اي نبود که در ميدان نبرد عليه دشمن منفور آمده باشد بلکه ضربه اي بود که از جانب خود رهبري حزب وارد آمد. اين گواهي است جدي از قدرت خط سياسي ايدئولوژيک، درسي است براي نسل هاي انقلابي آينده که چين پنگ از طريق آنچه که رفقاي چيني „ نمونه هاي منفي" مي ناميدند، بما آموخت.

پانويس ها

1. کشور مالايا در آسياي جنوب شرقي بين تايلند و اندونزي واقع شده و از 11 استان ، منجمله از شبه جزيره مالايا و سنگاپور تشکيل شده است. از سال 1963، قلمروهاي سابق بريتانيا در برنئو، صباح و ساراواک با مالايا براي تشکيل فدراسيون مالزي با يکديگر ادغام شدند. اين ترتيباتي بود که استعمارگران بريتانيائي براي آنکه قلمروهاي برنئو بدست جمهوري ناسيوناليستي ضداستعماري اندونزي نيافتد، انجام دادند. لذا سلطه کلي امپرياليستي بر اين خطه ها پابرجا باقي ماند. حق تعيين سرنوشت ملي براي مردم صباح و ساراواک نفي شد. جناح چپ بطور کلي، و حزب کمونيست مالايا بويژه، هرگز مفهوم امپرياليستي مالزي را نپذيرفتند.

2. جمعيت مالزي از تعدادي مليت / گروه هاي نژادي مختلف تشکيل شده است: مالايائي ها، چيني ها، هندي ها، يک دسته رنگارنگ از قبايل غير بومي (که عموماً بنام عسلي نارنجي شناخته شده اند)، تائي ها، سريلانکائي ها و مليت هاي بسياري از نقاط مختلف آسيا.

3. اكثر هندي ها دهقانان خرده بودند كه سابقاً بوسيله بريتانيائي ها خلع مالكيت شده از تاميل نادو استان جنوبي هندوستان بعنوان كارگران مزدور به مالايا آورده شده بودند. اين كارگران بدنه عمده نيروي كار در مزارع تحت مالكيت بريتانيائي ها را در مالايا تشكيل ميدهند.ايدئولوژي طبقات گوناگون در عرصه هنر و سياست بشدت با هم رقابت ميكنند، و باعث تاثير دربينش و ديدگاه مردم مي شود. ما خوانندگان را تشويق مي كنيم كه برداشت ها و نظرات خود پيرامون جنبه هاي مختلف هنر - اعم از تئاتر، ادبيات، فيلم، موسيقي، هنرهاي زيبا و ديگر عرصه ها را - با ما درميان بگذارند. ما به پارچه هاي هنري و ادبي ضرورت داريم
كه بار سنگين و غيرقابل تحمل سيستم موجود را برملا مي سازند، انديشه و روياي مبارزاتي مردم را براي ايجاد جهاني متفاوت برانگيزد. همچنان روي خوانندگان خود حساب ميكنيم كه با ما در تهيه موادي كه انعكاس دهنده فرهنگ غني مناطق مختلف جهان و مناطق تحت ستم فرهنگ امپرياليستي است و يا توسط آنناديده گرفته مي شود، همكاري كنند.

خوزه سار اماگو يک قدر
بالتارسار و بليموندا

بقلم خوزه ساراماگو Jose Saramago
ترجمه جيواني پونتييرو 1998 هارويل پرس
Giovanni Pontiero. The Harvill Press, 1998 (current UK edition)
بزبان پرتگالي (پرتقالي) 1982 Memorial do convento, 1982. .
همچنان بزبان هاي مختلف ديگردر دسترس قرار دارد.
بليموندا Blimunda حتي در زبان پرتگالي يک اسم معمولي نيست، نام يک زن غير معمولي است كه توسط ساراماگو Jose Saramago نويسنده داستان انتخاب شده است، نويسنده اي كه در انتخاب نام هاي غير معمولي داستان هايش شهرت زيادي كسب نموده است. از زبان بليموندا و همسفرش بالتازار Bltasar در باره مسير دريائي كه در قرن (سده) هژدهم پرتگال را به هند و برازيل وصل مي نمود، وقايع داستان بصورت بهم پيچيده اي بيان ميشود.

داستان به تشريح زماني ميپردازد كه دم و دستگاه كليساي كاتوليک و شاه جائو پنجم King Joao V دست بدست هم داده اند و ظلم وحشيانه اي بر مردم اعمال ميشود. شهر لزبن (ليسبون) پايتخت امپراطوري استعماري است كه از برازيل و هند گرفته، از وراي افريقا، تا تيمور Timor ماكائو Macaoگسترده است. شهري كه درجاده هاي تنگ و بوي ناک آن مردم فقير پرتگال و برده هاي سياه پوست در اوج رنج و مشقت بسر ميبرند. در عين حال لزبن شهري است كه خانواده سلطنتي و روحانيوني كه از طرف شاه مورد عنايات فراواني قرار ميگيرند، با گروه هاي مختلفي از طبقات حاكمه كه هر كدام از مستعمرات به چنگ و غارت دست ميزنند و روي تقسيم امتيازات با هم در جنگ و جدال قرار دارند، نيز درهمين شهر زندگي ميكنند. در بطن صحنه اي بعد از سوزاندن با هيزم بوسيله دادگاه هاي تفتيش عقايد است كه ما با بليموندا و بالتازار آشنا ميشويم. بالتازار مردي است 26 ساله كه دست چپ خود را در جنگ عليه اسپانيا از دست داده است. ولي از قلاب آهني كه به طناب وصل ميباشد، ماهرانه بجاي دست استفاده ميكند. بليموندا وقتي با بالتازار آشنا ميشود هنوز 19 ساله ميباشد. بليموندا داراي معجزه ايست - قبل ازآن كه غذا خورده باشد مثلا صبح زود پيش از نهار، وقتي به كسي نگاه ميكند چشمانش در روح افراد چه زن باشد يا مرد رخنه ميكند، اسراري را كه آنها در خود نهان دارند مي بيند و كشف ميكند. اين خصوصيت او را در بين مردم بنام زن جادو گر مشهور كرده است، كه بجرم آن بايد به انگولا تبعيد شود. اين كمال بليموندا كه بنحوي كمبود دست چپ بالتازار را جبران ميكند ما را درمحل تقاطع وقايع دو داستان قرارميدهد.يكي داستان ساختمان عبادتگاهي درمافرا Mafra است. ديگري داستان بشقاب پرنده اي بنام پاسارولا Passarola است كه آسمان را فتح خواهد كرد.

شاه چند سال بعد از عروسي اش عطش آنرا در سر دارد كه وارث تاج و تختش بدنيا بيايد تا سلسله شاهي خانواده سلطنتي ادامه پيدا كند. شاه در دام كليسا با استفاده از ملكه - كه زني بود بي پايه و ضعيف، تسليم پذير، و بخاطر حقارت جنسي و خارجي بودنش، بسادگي قابل مصرف - به كليسا وعده داد كه اگر وارث تاج و تختش بدنيا بيايد او را به عبادتگاه مافرا Mafra واقع در چهل كيلومتري شهر لزبن براي تربيت و پرورش مي سپارد. داستان اين مسئله را روشن ميسازد كه او بدنبال يک وارث است و نه يک فرزند. شاه هر گاه و ناگاه به عبادتگاه رفت و

آمد ميكرد؛ داستان به كودكاني كه در اثر روابط جنسي غير قانوني راهبه ها و عوام بدنيا آمده اند و در آنجا زندگي ميكنند هم اشاره ميكند.
نويسنده داستان با مهارت نشان ميدهد كه ملكه فقط وسيله اي براي آبستن كردن نطفه شاه است. وي اگر چه عضوي ازطبقه حاكمه است اما مانند هر زني ديگر در اين طبقه مورد استفاده و معامله گري شوهر و روحانيون قرار ميگيرد. تسليم پذيري وي كه ناشي از شرايط تربيت زنان در طبقه حاكمه است، جايگاه اجتماعي كه او را دست نشانده ازداوجي قراردادي مي كند، نفوذ كليسا در او و دركي كه او از عملكردش در محدوده توليد نسل دارد، همه اين ها در مقابل شرايط بليموندا قرار دارند. در حالت اول يكنوع نابينائي چيره است كه عاملش مذهب و محيطي است كه او را در خود احاطه ميكند، اما در حالت دومي يكنوع تيز بيني غالب است كه بسياري نمي توانند و يا نمي خواهند آنرا با خود داشته باشند. دريكي اينكه يگانه نقش آن توليد نسل است حتي بقيمت دست كشيدن از لذات جنسي- در حالت ديگر عشق سوزاني كه ناشي از بي علاقگي به ماديات است. درمقابل يكي هيچ راه و انتخابي براي زندگيش وجود ندارد چون شرائط بدست ديگران تعيين و مقرر مي شود ، در حاليكه ديگري انتخاب مي كند، حذف مي كند، مي آفريند و شورش مي كند- حتي دراستفاده از خشونت قدغن شده اي مثلا وقتيكه يكي از افراد كليسا مي خواهد به او تجاوز كند.
سپس ما از قصه ساختمان عبادتگاه مي شنويم، از فريب هاي محكمه و كشيش هاي خرقه پوشي كه آنرا احاطه كرده اند تا قرباني شدن جان انسان هايي كه در ساختمان آن درگير بودند. داستان جنبه تاريک تاريخ ساختن ساختمان هاي عظيم و آناني كه آنرا ساخته اند را نشان مي دهد. چنين پروژه هايي با عظمت بي سابقه اي قرار بود كه قدرت شاه و كليسا را به نمايش بگذارند و قرار بود در سال 1830 افتتاح شود. اما شاه در هراس است كه مبادا پيش از افتتاح عبادتگاه بميرد؛ براي آنكه ساختمان پروژه را سرعت دهد مردم را از سراسر كشور به كار اجباري مي گمارد. بالاخره سي هزار كارگر در يک محل كه زماني يک قريه كوچک بود جمع ميشوند. يک بخش داستان نشان ميدهد كه 600 نفريک قطعه عظيم از سنگ مرمر را توسط عراده هايي كه توسط گاوهاي نر كشيده مي شدند، در مسيري نا هموار حمل مي كنند. بعضي از آنها درعين اجراي اين كار طاقت فرسا كه مسئوليت آن بفرد پرتوقعي سپرده شده است، در جريان كار مي ميرند. با اين قصد كه

ساختمان بايد تجلي گاه عظمت شاه باشد، مسئول پروژه تصميم مي گيرد كه بالكن اين ساختمان از سنگ عظيم، يك تكه، انسان كشي ساخته شود.

ما همچنين همراه با بالتازار بليموندا سرگذشت بشقاب پرنده بارتولومئو دو گاسمائو Bartolomeu de Gusmao ، كشيش خلاقي كه در اثربازپرسي و زير نظر قرار گرفتن سرانجام سرنوشتش به ديوانگي و مرگ مي انجامد، را نيز تعقيب ميكنيم. داستان كشيش سرگذشت شخصي است كه در تاريخ واقعي موجود بوده است. كشيش گوسمائو Gusmao در سال 1709 يک بالون و چندين ماشين پرواز را مورد آزمايش قرار داد- در شرائط آن زمان كه ناشناخته ها همچون توانائي پرواز امري الهي به حساب مي آمد. اداره دفترمقدسات، اين كشيش را بخاطر اين جرم مورد تعقيب و باز پرسي قرار داد، وي مجبور شد به اسپانيا فرار كند و در سال 1724 در آنجا درگذشت.

اين شخصيت كه عقيده داشت در انسان جسم و اراده با هم در آميخته است، به ما نشان داده مي شود كه هميشه درين تضاد گير كرده بود. اگر ما اورا مي بينيم كه در مقابل مراسم تشيع جنازه يک نفر به منظور حفظ جسم(روح) او زانو زده است، او همچنين مراحلي كه انسان در طول عمرش با آنها روبرو مي شود را نيز بطور سمبليكي نشان مي داد: او به اين دنيا سفر مي كند بعد ,راه مي رود، مي دود، و سرانجام يک روز او پرواز مي كند. با استفاده از بصيرت بليموندا و تواناييش در خواندن „ا راده ها" – آرزوهايي كه مردم دردرون خود حمل مي كنند و بعد با مرگ شان ناپديد مي شود- امكان پذير مي شود تا قوه جاذبه را خنثي كرد و باعث شد تا يک كشتي به هوا بلند شود، در دوره اي كه تنها تصور چنين رويا‌هايي گناه محسوب مي شد. همراه با بليموندا، بالتازار و كشيش گوسمائو ما به تماشاي پرواز كشتي و به واقعيت پيوستن اين پرواز و صعود رويايي مي رويم.

صحنه هيزم سوزاندن آغاز مي شود و همچنين با آن تمام مي شود. اين دو از هم جدا شده و به مدت نه سال بدنبال يافتن هم بوده اند. هنگامي كه بليموندا يكبار ديگر بالتازار را مي يابد، او درميان گروهي است كه توسط اداره مقدسات شكنجه شده و ديگر جسمش نيمه سوخته شده است. ساراماگو مشخصات يكي ديگر از شخصيت هاي واقعي تاريخي را به يكي از آن قربانيان مي دهد. او آنتونيو خوزه دا سيلوا است، او يک نمايشنامه نويس يهودي اهل پرتقال است كه در بازجويي

در سال 1739 بعداز يک بازپرسي طولاني و ممنوع کردن نوشته هايش، سوزانده شد.

نويسنده کليساي کاتوليک را از طريق مصور ساختن فساد سلسله مراتب، فريبکاري و حماقت آن بطور زنده اي بيرحمانه به نقد مي کشد.

اين بررسي با قدرت هر چه تمامتر و با کمک گرفتن کامل قدرت سوکولار، آن چه را که به يهوديت، انحراف از دين يا جادوگري متهم مي کند به محاکمه مي کشاند. پوسيدگي کل نهاد مذهبي از بالاتاپايين افشاء مي شود، از بيشاپ هاي (اسقف هاي) بازپرس گرفته – از نظر قدرت و غذاهاي لوکس شان- تا راهب مذهبي پايين رتبه که او مجبور مي شود جنسيت خود را نفي کند و سعي مي کند که به بليموندا تجاوز کند. زنان طبقات بالا که نتوانسته و يا نخواسته ازدواج کنند به اين عبادتگاه پناه مي آورند جايي که محل خوش گذراني اشراف است. (عبادتگاه واقعي در مافرا شامل بخشي است که خانواده سلطنتي در آن زندگي مي کند.) شکل بازتوليد در قدرت حاکمه برروي تنها يک پسر متمرکز مي شود، پسران ديگر به زندگي کليسايي سپرده مي شوند، به اين ترتيب از ازدواج و توليد وارثان قانوني و پخش شدن مايملک خانواده بين آنان جلوگيري مي شود. حکم مجرد بودن اين افراد خانواده که تنها بر مبناي محاسبات مادي اجرا مي شود، مکررا در اين داستان محکوم شده است. عوامفريبي سلسله مراتب مذهبي در رابطه با قصد تجاوز راهب به بليموندا - بدون اکراه و با مهارت - بيرون آورده شده است و مکررا اين صومعه سرا را با فاحشه خانه ها مقايسه مي کند.

اما ساراماگو به فراي مامورين کليسا مي رود. داستانش همچنين دکترين مذهب کاتوليک را با نشان دادن تضادهاي دروني اش و کاربردش در مورد طبقات مختلف و نقشي را که از لحاظ ايدئولوژيک در حفظ شرايط موجود بازي مي کند در هم مي کوبد. کليسا به عنوان متحد قدرت دنيوي در کل پروسه استعماري براي اولويت جسم به رقابت برمي خيزد چرا که به اندازه کافي اضافه بردرآمد دارد تا جسم آناني را که تحت نام آن عمل مي کنند راضي نگاه دارد. در حاليکه تنها شخصيتي که در رمان ساراماگو جان سالم بدر مي برد کشيش بارتولومئو است، که به ما گفته مي شود سرانجامش به محاکمه توسط آريستوکراسي کشيده مي شود، بدون اينکه او هم از تضاد ذاتي که در موقعيتش موجود است، مستثني شده باشد.

خانواده سلطنتي از طريق عواملش- متزلزل و يا جان سخت- طبقه حاكمه به طور شرم آوري اتلاف كنندگان ثروتي معرفي مي شوند كه از مستعمره ها به چپاول رفته است. استثمار وحشيانه و مصادره مال و اموال ساكنين قلمروهاي استعماري و وارد كردن نيروي برده از كشورهاي ديگر نقش و عمل كرد مهمي در انباشت اوليه سرمايه داشت. در شرايط پرتقال ولخرجي هاي بيرويه و افراطي سلطنت، مواد چپاول شده را به هدر داد. كتا ب به ما مي گويد كه اين تجارت و استعمار امتيازاتي كمي را براي مردم كشورهاي استعماري بهمراه داشت. فقرا مجبور بودند همه چيز را بخرند هيچ چيز براي آنها از مستعمره ها نمي آمد، مستعمره ها براي آنها بيشتر مكاني بود كه به آنجا تبعيد مي شدند.

نويسنده و آثارش:

اكادمي سويس در سال 1989 جايزه نوبل ادبيات را به ساراماگو Saramago داد. او نويسنده اي ناسازگار است كه آثارش باعث دلخوري طبقه حاكمه كشور هاي مختلف گرديده است.

ساراماگو Saramago در يک خانواده دهقان بي زمين در سال 1922 در قريه كوچكي در مركز پرتگال متولد شد. طوريكه در بيوگرافي مختصر خود هنگام گرفتن جايزه نوبل بيان نمود، ساراماگوSaramago اسم مستعار پدرش بوده است „ نام گياهي است كه برگ هايش در آنزمان براي تغديه مردم فقير بمصرف ميرسيد". هنوز چند ساله بود كه خانواده اش به لزبن انتقال يافت، گرچه خودش براي مدت هاي طولاني درهمان قريه بود و باش داشت.

پرتگال در سال 1926 زير سلطه سيستم نظامي خشني قرار گرفت. گرچه در دوران مدرسه شاگرد خوبي بود، نظر به تعلقات طبقاتيش از شامل شدن او به دانشگاه كه در آنزمان به اشراف اختصاص داشت، جلوگيري بعمل آوردند. رژيم فاشيستي سالازارSalazar در اثر كودتاي 25 اپريل سال 1974 سقوط كرد، به تعقيب آن يک دوره خيزش هاي انقلابي و يک دوره از هرج و مرج بورژوا دموكراسي بوجود آمد كه طبقه گارگر و مردم پرتگال را كه تنها چندماهي تجربه آن را بعد از سرنگوني رژيم شاهي در سال 1910 داشتند، فريب داد. تقريبا نيم قرن فاشيزم حاكم در پرتگال با اختناق و فضاي خفه كننده اي مشخص مي شود كه با زندان هاي طويل المدت، شكنجه و قتل و ممنوعيت سازمان هاي

طبقه کارگر شهر و روستا تهديد مي شد و با مهارت تمام منافع بخش هاي مختلف سرمايه داري را با پوششي پدرانه اداره مي کرد.
ساراماگوSaramago بيشتر عمرش در حزب رويزونيستي کمونيست پرتگال که حزبي غير قانوني بود، عضويت داشت.به رشته هاي مختلفي منجمله چاپ اشتغال ورزيد. براي تامين مخارج خانواده اش شبانه به ترجمه آثار نويسندگان شورشي مانند مونگو بتيMongo Beti و ناظم حکمت مي پرداخت. گرچه اولين داستان خود را در سال 1947 به نشر سپرد، بعد از آن هيچ اثري بيرون نداد و ده ها سال با ادبيات سروکاري نداشت. در سال 1970 بود که به ژورناليسم روي آورد و در اواخر همين دهه به داستان نويسي پرداخت. داستان , بالتازار بليموندا از جمله داستان هائي بود که در اواخر عمرش آنرا برشته تحرير در آورد و زندگي خود را وقف نويسندگي کرد. در سال 1991 وقتي حکومت پرتگال اثرش " گاسپل طبق عيسي مسيح" را „ حمله بمذهب کاتوليک „ خواند و برضدش اقدام کرد، وي به اسپانيا رفت. کار هاي ادبي او درسراسر جهان جايزه هاي بيشماري را نصيب خود کرده است. بالتازار , بليموندا توسط آزيو کورگيل Azio Corghi به يک نمايش اوپرائي بدل شد. از بعضي آثارش فيلم تهيه گرديده است. گرچه در ادبيات پرتگالي و اسپانيوي آثارش شهرت زياد دارد اما درادبيات انگليسي تا بردن جايزه نوبل کسي با آثارش آشنائي زيادي نداشته است. آثار مهم او در حال حاضر به بيست زبان مختلف ترجمه شده است، او يکي از پرنفوذترين داستان نويسان جهان ميباشد.
در سال 1989 به مکسيکو(مکزيک) سفر کرد، حکومت مکسيکو نظر به اينکه از او شناخت داشت او را محدود به فعاليت در „ بخش بخصوصي از مسائل ادبي „ نمود. ساراماگو علنا وبطور خشمگينانه عکس العمل نشان داد که دولت مي خواهد او را ساکت سازد چرا که او يک نويسنده و خارجي است و اينکه اين معيارها در مورد صندوق بين المللي پول صدق نمي کند تا جايي که مي خواهد دخالت مي کند بدون آن که هيچ قانوني را باصطلاح زير پا بگذارد در چياپاس او از يک کمپ پناهندگان ديدن کرد و به پايگاه نظامي که در نزديکي روستاي مردم فقير محلي بود رفت و قتل عام 45 دهقان سرخ پوست طرفدار چياپاس را که در مراسم شب کريسمس بدستوريک فرمانده نظامي صورت گرفته بود را شديدا محکوم کرد.

ساراماگو بخصوص در آفرينش تصويرهاي زنده از قهرمانانش مهارت دارد. آنها منحصر بفرد و برخي اوقات شخصيت هاي غير عادي و در همان حال كاملا قابل قبولند چرا كه شخصيت هاي طبقات مختلف اجتماعي را متبلور مي سازند. او بروشني مردم را با توانايي ها و پيچيدگي هايشان خيلي خوب مي شناسد. تشريح او از مردم عادي روشن و برخي اوقات از ضعف هاي شان تا حد طنز اما نه بطور مصنوعي (و تحقير آميز) است. او مسلما در مورد ايده ها مي نويسد و سبكي را بكار مي برد كه در آن جمله ها صفحه ها ادامه مي يابد و نقطه گذاري ها باعث جلوگيري از تفسير دقيق مي شوند. برخي از صحنه ها و موضوعاتش بيش از اندازه غيرطبيعي اند. اما شخصيت ها طبيعي، پيچيده و فراموش ناشدني اند، حالا مي خواهد در مورد استثماركارگران روستاهاي جنوب پرتقال و مبارزه ايشان عليه استثمار در دوره رژيم فاشيستي سالازار باشد و يا اين كه در مورد كارگر و دهقان خيالي قرن هجده بالتازار و بليموندا باشد و يا عشق سوزان عيسي مسيح براي تن فروش بي رياييِ بنام ماري ماگدالن و مقاومتشان در مورد آنچه كه بعدا روحيه مسيحيت ناميده خواهد شد، در كتاب شديدا آتئيستي "گاسپل طبق عيسي مسيح".

او نيز در كنار زدن نقاب نهادهاي كليساي پرتقال كه برخي اوقات علنا موضوع مورد بحثش مي باشد، فوق العاده است. در كتاب تكان سنگ Stone Raft كل شبه جزيره ايبه ريان از اروپا جدا مي شود و به اتلانتيک مي ريزد.

در "سالي كه ريكاردو ريس درگذشت" او شخصيتي را كه شاعر پرتقالي فرناندو پسوا آفريده است را دوباره مي بيند. پسوا شعري تحت نام ريس سرود و آنرا به مثابه شخصيتي آفريد كه از طريق او مي توانست غير مستقيم صحبت كند. ساراماگو تصور مي كند كه ريس يكسال پس از اين كه خالقش مرد زنده مي ماند. او از رابطه (عشقي) دردناک بين روشنفكر جدا شده اي از دنياي اطراف، از جمله مردم بالا و پايين و يک خدمتكار هتل كه برادرش در حال سازماندهي قيام در ميان كارگران كشتي است، مي گويد. ساراماگو با عاريه گرفتن شخصيت ريس خود را هم با او مشخص مي كند و هم از او فاصله مي گيرد، در حالي كه انجمن شعر سراسري كشور به ما مي گويد كه ساراماگو در باره پرتقال مي نويسد. رمان او پر از روح و وقايعي فوق العاده است، و تصويري كاملا واقعي از لزبون و جامعه پرتگال ارائه مي دهد و البته

تشریحش از 1920 همانند تشریحش از قرن 18 و زمان مسیح است که با در نظر گرفتن جهان امروز نوشته شده اند.

کتاب „نابینایي“ برخي اوقات به عنوان رماني علمي تشریح شده است جمعیت یک شهر و تا جایي که آنها مي دانند جمعیت جهان ناگهان کور مي شوند بغیر از زن یک آفتالموژیست Ophthalmologist. از چشم او ما مي بینیم وقتي که سلسله مراتب کهنه فرو مي ریزد چگونه جامعه به هرج و مرج و خشونت مي گراید و آنگاه نظریات کاملا متفاوتي از چگونگي ساختن جهاني نوین با هم به مبارزه مي پردازند. درست همانند بلیموندا که عمیقتر از دیگران مي بیند، در شهر کوران این زن نیز قادراست که ببیند و بفهمد که چه وقت یکي از اطرافیان کور مي شود. این مسئله علاقه ساراماگو به تصویر کردن شخصیت یک زن قوي، به مثابه قهرمان داستانش را مشخص مي کند. اما ساراماگو نیز نگران تاثیرات خودآگاهي بر کساني است که آنرا دارا مي باشند (مثل این زن در مقابل ریس، که کاملا فلج و نا توان است) و همچنین رابطه اي که با اطرافیان و جامعه بطور کل دارند. یک منقد یکبار نوشت که به نظر مي رسد که ساراماگو دارد از نقطه نظر یک واقعیت دیگري با ما سخن مي گوید، واقعیتي که تنها خود او مي تواند ببیند. در واقع او ممکن است بلیموندا و یا زن بي نامي که شخصیت کتاب نابینا را مي سازد را در نظر دارد، تصورات مي توانند قوانین اجتماعي را در هم دریده و واقعیت هاي بنیادیني که آنها برآن استوار هستند را ببینند. به هر حال حتي در خیالي ترین نوشته هایش تعهدش به آنچه او دیدي واقعي به جهان بحساب مي آورد، موجود است. در کنار آخرین کتابش او بخاطر ما مي آورد که تصورات و خیالات „ مهارتي رمزي و ناروشنند که بشر باید کلي کار کند تا آنرا بیافریند“. در مصاحبه اي که در سال 2002 به مناسبت „کاو „ کتابي که در آن سال منتشر کرد، انجام داد او گفت که „ ما یک نوع واقعیت را به خاطر خودش اختراع مي کنیم. ما فکر مي کنیم که این به اصطلاح واقعیتي که اختراع مي کنیم نه تنها، تنها واقعیتي است که وجود دارد بلکه تنها واقعیتي است که ما مي خواهیم وجود داشته باشد.“

مردم مختلف چیزهاي متفاوتي در مورد اینکه ساراماگو به دنبال چه چیزي است، نوشته اند. آیا او مي گوید که مردم مي توانند بیدار شوند و این واقعیتي را که برآنها سنگیني مي کند و بیشتر اوقات آنها را در هم مي کوبد، تغییر دهند؟ در بالتازار و بلیموندا همانند برخي دیگر از آثار ساراماگو یک نظر بدبینانه در مبارزه همراه با مقداري از رمانتیسم قرار

دارد. قهرمانان داستان هايش توسط تاريخ در هم كوبيده مي شوند اما آنها همچنين آرزويي فراي آن را دارند. در كاو او به افسانه پلاتوي كاو سفر مي كند (در اين مورد تركيبي از مركزخريد و فرماندهي يک امپراطوري شرور) كه در آن او طرقي را كه ماشين سرمايه داري به خورد كردن افرادي كه در آن جايي ندارند، را به نقد مي كشد. در اينجا به نظر مي رسد كه مقداري نا اميدي در آن هست و يا شايد اين ايده كه بشريت در بهترين حالتش مي تواند به قبل برگردد و نه اين كه از طريق رفتن به مرحله بالاتري بر شرايط موجود غالب آيد. اما ساراماگو در مورد دو چيز روشن است: اينكه در جهاني كه مردم زندگي مي كنند با تمام زشتي هايش كاملا اجتناب ناپذير نيست بلكه يكم اينكه مردم و بخصوص آناني كه تحت ستم اين جهانند با آن سازش نكرده و اين نيست كه در انتظار كس ديگري هستند، اگر چه خود هميشه آنرا ندانند. اينكه اين جهان تغيير كند يا خير به هيچ كس مگر خود آنان بستگي ندارد.

گزيده از بالتازار و بليموندا :

آنها نمي ترسيدند، آنها بسادگي از جرات خود متحير شده بودند. كشيش مي خنديد و فرياد مي زد. او دستگيره ايمني را قبلا رها كرده بود و عقب و جلو مي كرد تا از بالا نظري به زمين بياندازد، شمال، جنوب، شرق و غرب حالا كه آنها از زمين اين همه دور بودند زمين خيلي وسيع بنظر مي آمد، بالتازار و بليموندا بالاخره برروي پاهاي شان برگشتند و با گيج شدن از نور و باد بصورت عصبي تناب را گرفته بودند، و بعد دستگيره را، ناگهان متوجه شدند كه ديگر نمي ترسند، آه ، بالتازار فرياد زد ما سرانجام اين كار را كرديم، او بليموندا را در بغل گرفت و زد زير گريه، سربازي كه در جنگ بوده و يک نفر را در پيگوس با خنجرش كشته بود، همانند كودكي گمشده بود كه از شادي هنگاميكه بليموندا را در آغوش گرفته بود و او در حال بوسيدن صورت كثيفش بود، هق هق گريه مي كرد. كشيش به طرف آنها آمد و در همان حال آندو را در آغوش گرفت، ناگهان اين شباهت سازي آن ايتاليايي بخاطرش آمد وقتي كه گفته بود كه خود كشيش خدا است، بالتازار پسرش است و بليموندا روح مقدس است و حالا هر سه تا ي آنها با هم در آسمان بودند. او فرياد زد تنها فقط يک خدا وجود دارد اما كلمات او را باد از دهانش قاپيد. سپس بليموندا

گفت اگر ما بادبان را باز نکنیم به صعود ادامه خـواهیم داد و ممکن اســت که با خورشید تصادف کنیم .

https://www.bannedthought.net/International/RIM/index.htm